

ترجمہ

بیان السعادة



سلطان محمد گنابادی
ملقب بہ سلطانعلی شاہ

جلد ۱۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمه بیان السعاده

نویسنده:

سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴۵	ترجمه بیان السعادة
۲۴۵	مشخصات کتاب
۲۴۶	جلد اول
۲۴۶	اشاره
۲۴۶	پیش گفتار ص : ۷
۲۵۰	مقدمه چاپ دوم تفسیر ص : ۴۹
۲۵۰	اشاره
۲۵۳	تأویل: ص : ۵۴
۲۵۸	خصوصیات و ویژگیهای این تفسیر ص : ۶۴
۲۶۰	فتاوی مؤلف: ص : ۶۸
۲۶۱	انکار وجود این تفسیر برای مؤلف و جواب آن ص : ۷۱
۲۶۲	نسبت غلو به مؤلف محترم ص : ۷۳
۲۶۸	توضیح: ص : ۸۶
۲۷۱	فصل اول ص : ۱۰۳
۲۷۲	فصل دوم ص : ۱۱۱
۲۷۵	فصل سوم ص : ۱۱۹
۲۷۶	فصل چهارم ص : ۱۲۷
۲۷۸	فصل پنجم ص : ۱۳۵
۲۸۰	فصل ششم ص : ۱۴۷
۲۸۵	فصل هفتم ص : ۱۶۱
۲۸۷	فصل هشتم ص : ۱۷۱
۲۹۰	فصل نهم ص : ۱۸۳

- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ توضیح ص: ۱۸۴
- ۲۹۲ فصل دهم ص: ۱۹۱
- ۲۹۳ فصل یازدهم ص: ۱۹۷
- ۲۹۶ فصل دوازدهم ص: ۲۰۷
- ۲۹۷ فصل سیزدهم ص: ۲۱۳
- ۲۹۹ فصل چهاردهم ص: ۲۲۱
- ۳۰۰ سوره فاتحه ص: ۲۳۱
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۱ فضیلت خواندن سوره فاتحه کتاب ص: ۲۳۳
- ۳۰۲ (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) ص: ۲۳۴
- ۳۰۳ [سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷] ص: ۲۶۳
- ۳۲۶ سوره بقره ص: ۳۱۳
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲] ص: ۳۱۳
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۷ تحقیق در باره مراتب وجود و اینکه هستی، حقیقتی یگانه و دارای مراتب گوناگون است ص: ۳۱۳
- ۳۲۸ تحقیق در باره اینکه حقیقت وجود تمامی چیزها هست و هیچ یک از آنها نیست «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» ص: ۳۱۹
- ۳۲۹ تحقیق در باره جاری شدن حروف مقطعه بر زبان کسی که از این عالم بریده است ص: ۳۲۴
- ۳۳۰ معنی تأویل قرآن و بطون آن ص: ۳۲۷
- ۳۳۰ وجوه محتمله اعراب یا عدم اعراب حروف مقطعه که در آغاز سوره‌ها آمده است ص: ۳۴۵
- ۱ : ص تحقیق اینکه جمیع کتابهای مدون، چه کتب حقه و چه باطل همه نمودهایی از کتاب حقیقی می‌باشد که همان حقیقت قرآن است. ص: ۱
- ۳۵۲ تحقیق کتاب و مصادیق آن ص: ۳۹۷
- ۳۵۳ تحقیق در معنی کلام ص: ۴۰۱

- ۳۶۷ بیان کفر و انواع آن ص : ۴۶۱
- ۳۶۷ ترجمه: ص : ۴۶۱
- ۳۶۷ تفسیر: ص : ۴۶۱
- ۳۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۷] ص : ۴۶۴
- ۳۶۹ اشاره
- ۳۶۹ ترجمه: ص : ۴۶۴
- ۳۶۹ تفسیر ص : ۴۶۴
- ۳۶۹ تحقیق در باره مراتب قلب و اطلاقات آن ص : ۴۷۷
- ۳۶۹ تحقیقی در مهر زدن بر قلب و چشم ص : ۴۷۷
- ۳۷۲ [سوره البقره (۲): آیه ۸] ص : ۴۸۱
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۲ ترجمه: ص : ۴۸۱
- ۳۷۲ تفسیر: ص : ۴۸۲
- ۳۷۵ [سوره البقره (۲): آیه ۹] ص : ۴۸۶
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۵ ترجمه: ص : ۴۸۶
- ۳۷۵ تفسیر: ص : ۴۸۶
- ۳۷۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰] ص : ۴۸۹
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ ترجمه: ص : ۴۸۹
- ۳۷۷ تفسیر: ص : ۴۸۹
- ۳۷۸ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱] ص : ۴۹۱
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۷۸ ترجمه: ص : ۴۹۱

- تفسیر: ص : ۴۹۱ ۳۷۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۲] ص : ۴۹۳ ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
- ترجمه: ص : ۴۹۳ ۳۷۹
- تفسیر: ص : ۴۹۳ ۳۷۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۳] ص : ۴۹۳ ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
- ترجمه: ص : ۴۹۳ ۳۷۹
- تفسیر: ص : ۴۹۴ ۳۷۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴] ص : ۴۹۶ ۳۸۱
- اشاره ۳۸۱
- ترجمه: ص : ۴۹۶ ۳۸۱
- تفسیر: ص : ۴۹۶ ۳۸۱
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۵] ص : ۴۹۸ ۳۸۲
- اشاره ۳۸۲
- ترجمه: ص : ۴۹۸ ۳۸۲
- تفسیر: ص : ۴۹۸ ۳۸۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶] ص : ۵۰۰ ۳۸۳
- اشاره ۳۸۳
- ترجمه: ص : ۵۰۰ ۳۸۳
- بیان اشتراء الضلالة بالهدی ص : ۵۰۱ ۳۸۴
- بیان خریدن گمراهی در برابر هدایت ص : ۵۰۵ ۳۸۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷] ص : ۵۰۸ ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷

- ۳۸۷ ترجمه: ص : ۵۰۸
 ۳۸۷ تفسیر: ص : ۵۰۸
 ۳۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۱۸] ص : ۵۱۰
 ۳۸۸ اشاره
 ۳۸۸ ترجمه: ص : ۵۱۰
 ۳۸۸ تفسیر: ص : ۵۱۱
 ۳۸۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۹] ص : ۵۱۲
 ۳۸۹ اشاره
 ۳۸۹ ترجمه: ص : ۵۱۲
 ۳۸۹ تفسیر: ص : ۵۱۲
 ۳۸۹ اشاره
 ۳۹۰ تحقیق رعد و برق و ابر و باران ص : ۵۲۱
 ۳۹۱ [سوره البقره (۲): آیه ۲۰] ص : ۵۲۳
 ۳۹۱ اشاره
 ۳۹۱ ترجمه: ص : ۵۲۳
 ۳۹۱ تفسیر: ص : ۵۲۳
 ۳۹۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱] ص : ۵۲۶
 ۳۹۳ اشاره
 ۳۹۳ ترجمه: ص : ۵۲۶
 ۳۹۳ تفسیر: ص : ۵۲۶
 ۳۹۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲] ص : ۵۲۹
 ۳۹۴ اشاره
 ۳۹۴ ترجمه: ص : ۵۲۹
 ۳۹۴ تفسیر: ص : ۵۲۹

- ۳۹۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳] ص : ۵۳۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۵۳۲
 تحقیق معنی «مِنْ دُونِ اللَّهِ» ص : ۵۳۷
 اشاره به وجوه اعجاز قرآن ص : ۵۴۷
 ۳۹۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴] ص : ۵۴۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۵۴۸
 تفسیر: ص : ۵۴۸
 ۴۰۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵] ص : ۵۵۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۵۵۱
 تفسیر: ص : ۵۵۲
 ۴۰۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶] ص : ۵۵۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۵۵۶
 تفسیر: ص : ۵۵۷
 ۴۰۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷] ص : ۵۶۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۵۶۰
 تفسیر: ص : ۵۶۰
 بیان گسستن آنچه که خدا دستور وصل آن را داده است ص : ۵۶۵
 تحقیق افساد در زمین ص : ۵۶۹
 ۴۰۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۸] ص : ۵۷۰

- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ ترجمه: ص : ۵۷۰
- ۴۰۷ تفسیر: ص : ۵۷۰
- ۴۰۷ تحقیق تکرار زنده گرداندن و میراندن برای انسان ص : ۵۷۵
- ۴۰۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۹] ص : ۵۸۳
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ تحقیق در آفرینش کلیه چیزها، حتی زهرها و موجودات زهر دار، در جهت سود انسان ص : ۵۸۳
- ۴۰۹ ترجمه: ص : ۵۸۳
- ۴۰۹ تفسیر: ص : ۵۸۳
- ۴۱۱ [سوره البقره (۲): آیه ۳۰] ص : ۵۸۹
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ تحقیق ماده ملک و اقسام ملائکه ص : ۵۸۹
- ۴۱۱ ترجمه: ص : ۵۸۹
- ۴۱۱ تفسیر: ص : ۵۸۹
- ۴۱۳ تحقیق در چگونگی گفتار خدا و فرمان او با فرشتگان ص : ۵۹۵
- ۴۱۴ تحقیق در معنی تسبیح و تقدیس و فرق بین آن دو ص : ۶۰۳
- ۴۱۷ [سوره البقره (۲): آیه ۳۱] ص : ۶۱۹
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۷ تحقیق در معنی اسم و بیان تعلیم همه نامها به آدم و بیان لطایفی که در این آیه شریفه مندرج است. ص : ۶۱۹
- ۴۱۷ ترجمه: ص : ۶۱۹
- ۴۱۷ تفسیر: ص : ۶۱۹
- ۴۲۰ [سوره البقره (۲): آیه ۳۲] ص : ۶۲۵
- ۴۲۰ اشاره
- ۴۲۰ تفسیر ص : ۶۲۵

- ۴۲۱ [سوره البقره (۲): آیه ۳۳] ص: ۶۲۶
 اشاره
 ترجمه: ص: ۶۲۶
 تفسیر: ص: ۶۲۶
 ۴۲۲ [سوره البقره (۲): آیه ۳۴] ص: ۶۲۹
 اشاره
 ترجمه: ص: ۶۲۹
 تفسیر: ص: ۶۲۹
 تحقیق در مراتب عالم و چگونگی خلقت جنیان و شیطانها ص: ۶۳۹
 جلد دوم
 [ادامه تفسیر سوره بقره] ص: ۱
 اشاره
 [سوره البقره (۲): آیه ۳۵] ص: ۱
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱
 تفسیر: ص: ۱
 [سوره البقره (۲): آیه ۳۶] ص: ۵
 اشاره
 ترجمه: ص: ۵
 تفسیر: ص: ۶
 [سوره البقره (۲): آیه ۳۷] ص: ۷
 اشاره
 ترجمه: ص: ۷
 تفسیر: ص: ۸

- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۲ تحقیق در توبه «بنده» ص : ۸
- ۴۳۳ «استعلا» و «استیلا» ی (برتری و چیرگی) الهی دلالت نماید. ص : ۹
- ۴۳۳ [سوره البقره (۲): آیه ۳۸] ص : ۱۰
- ۴۳۳ اشاره
- ۴۳۳ ترجمه: ص : ۱۰
- ۴۳۳ تفسیر: ص : ۱۰
- ۴۳۳ اشاره
- ۴۳۴ «تحقیق در بیان اختلاف این فرموده حق تعالی که می‌فرماید: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ص : ۱۲
- ۴۳۶ [سوره البقره (۲): آیه ۳۹] ص : ۱۶
- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۷ ترجمه: ص : ۱۶
- ۴۳۷ تفسیر: ص : ۱۷
- ۴۳۷ [سوره البقره (۲): آیه ۴۰] ص : ۱۸
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۳۷ ترجمه: ص : ۱۸
- ۴۳۸ تفسیر: ص : ۱۸
- ۴۳۹ [سوره البقره (۲): آیه ۴۱] ص : ۲۱
- ۴۳۹ اشاره
- ۴۳۹ ترجمه: ص : ۲۱
- ۴۳۹ تفسیر: ص : ۲۱
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۰ «تحقیق و شرح در باره فروختن آیات خدا به بهای اندک» ص : ۲۳
- ۴۴۴ [سوره البقره (۲): آیه ۴۲] ص : ۳۰

- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴ ترجمه: ص : ۳۰
- ۴۴۴ تفسیر: ص : ۳۰
- ۴۴۵ [سوره البقره (۲): آیه ۴۳] ص
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۵ ترجمه: ص : ۳۱
- ۴۴۵ تفسیر: ص : ۳۱
- ۴۴۶ [سوره البقره (۲): آیه ۴۴] ص : ۳۲
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۶ ترجمه: ص : ۳۲
- ۴۴۶ تفسیر: ص : ۳۳
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۷ تحقیق در باره امر به معروف و نهی از منکر و موارد آن ص : ۳۴
- ۴۴۹ [سوره البقره (۲): آیه ۴۵] ص : ۳۹
- ۴۴۹ اشاره
- ۴۴۹ ترجمه: ص : ۳۹
- ۴۴۹ تفسیر: ص : ۳۹
- ۴۵۱ [سوره البقره (۲): آیه ۴۶] ص : ۴۳
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۱ ترجمه: ص : ۴۳
- ۴۵۱ تفسیر: ص : ۴۳
- ۴۵۲ [سوره البقره (۲): آیه ۴۷] ص : ۴۴
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ ترجمه: ص : ۴۴

- تفسیر: ص : ۴۴ ۴۵۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۴۸] ص : ۴۵ ۴۵۳
- اشاره ۴۵۳
- ترجمه: ص : ۴۵ ۴۵۳
- تفسیر: ص : ۴۵ ۴۵۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۴۹] ص : ۴۷ ۴۵۴
- اشاره ۴۵۴
- ترجمه: ص : ۴۷ ۴۵۴
- تفسیر: ص : ۴۷ ۴۵۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۵۰] ص : ۴۹ ۴۵۵
- اشاره ۴۵۵
- ترجمه: ص : ۴۹ ۴۵۵
- تفسیر: ص : ۴۹ ۴۵۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۵۱] ص : ۵۰ ۴۵۶
- اشاره ۴۵۶
- ترجمه: ص : ۵۰ ۴۵۶
- تفسیر: ص : ۵۰ ۴۵۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۵۲] ص : ۵۳ ۴۵۸
- اشاره ۴۵۸
- ترجمه: ص : ۵۳ ۴۵۸
- تفسیر: ص : ۵۳ ۴۵۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۵۳] ص : ۵۳ ۴۵۸
- اشاره ۴۵۸
- ترجمه: ص : ۵۳ ۴۵۸

۴۵۸	تفسیر: ص: ۵۳
۴۵۹	[سوره البقره (۲): آیه ۵۴] ص: ۵۵
۴۵۹	اشاره
۴۵۹	ترجمه: ص: ۵۵
۴۶۰	تفسیر: ص: ۵۵
۴۶۱	[سوره البقره (۲): آیه ۵۵] ص: ۵۷
۴۶۱	اشاره
۴۶۱	ترجمه: ص: ۵۸
۴۶۱	تفسیر: ص: ۵۸
۴۶۱	[سوره البقره (۲): آیه ۵۶] ص: ۵۸
۴۶۱	اشاره
۴۶۲	ترجمه: ص: ۵۸
۴۶۲	تفسیر: ص: ۵۸
۴۶۴	[سوره البقره (۲): آیه ۵۷] ص: ۶۳
۴۶۴	اشاره
۴۶۴	ترجمه: ص: ۶۳
۴۶۴	تفسیر: ص: ۶۳
۴۶۶	[سوره البقره (۲): آیه ۵۸] ص: ۶۶
۴۶۶	اشاره
۴۶۶	ترجمه: ص: ۶۶
۴۶۶	تفسیر: ص: ۶۶
۴۶۷	[سوره البقره (۲): آیه ۵۹] ص: ۶۸
۴۶۷	اشاره
۴۶۷	ترجمه: ص: ۶۸

- تفسیر: ص : ۶۸ ----- ۴۶۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۰] ص : ۷۰ ----- ۴۶۸
- اشاره ----- ۴۶۸
- ترجمه: ص : ۷۰ ----- ۴۶۹
- تفسیر: ص : ۷۰ ----- ۴۶۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۱] ص : ۷۱ ----- ۴۶۹
- اشاره ----- ۴۶۹
- ترجمه: ص : ۷۲ ----- ۴۷۰
- تفسیر: ص : ۷۲ ----- ۴۷۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۲] ص : ۷۶ ----- ۴۷۲
- اشاره ----- ۴۷۲
- ترجمه: ص : ۷۶ ----- ۴۷۲
- تفسیر: ص : ۷۶ ----- ۴۷۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۳] ص : ۸۰ ----- ۴۷۴
- اشاره ----- ۴۷۴
- ترجمه: ص : ۸۰ ----- ۴۷۴
- تفسیر: ص : ۸۰ ----- ۴۷۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۴] ص : ۸۲ ----- ۴۷۵
- اشاره ----- ۴۷۵
- ترجمه: ص : ۸۲ ----- ۴۷۵
- تفسیر: ص : ۸۲ ----- ۴۷۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۵] ص : ۸۲ ----- ۴۷۶
- اشاره ----- ۴۷۶
- ترجمه: ص : ۸۲ ----- ۴۷۶

- تفسیر: ص : ۸۳ ۴۷۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۶] ص : ۸۳ ۴۷۶
- اشاره ۴۷۶
- ترجمه: ص : ۸۳ ۴۷۷
- تفسیر: ص : ۸۳ ۴۷۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۷] ص : ۸۴ ۴۷۷
- اشاره ۴۷۷
- ترجمه: ص : ۸۵ ۴۷۸
- تفسیر: ص : ۸۵ ۴۷۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۸] ص : ۸۸ ۴۷۹
- اشاره ۴۷۹
- ترجمه: ص : ۸۸ ۴۷۹
- تفسیر: ص : ۸۸ ۴۸۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۶۹] ص : ۸۹ ۴۸۰
- اشاره ۴۸۰
- ترجمه: ص : ۸۹ ۴۸۰
- تفسیر: ص : ۸۹ ۴۸۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۷۰] ص : ۸۹ ۴۸۰
- اشاره ۴۸۰
- ترجمه: ص : ۸۹ ۴۸۱
- تفسیر: ص : ۸۹ ۴۸۱
- [سوره البقره (۲): آیه ۷۱] ص : ۹۰ ۴۸۱
- اشاره ۴۸۱
- ترجمه: ص : ۹۰ ۴۸۱

- ۴۸۱ تفسیر: ص : ۹۰
- ۴۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۷۲] ص : ۹۳
- ۴۸۳ اشاره
- ۴۸۳ ترجمه: ص : ۹۳
- ۴۸۳ تفسیر: ص : ۹۳
- ۴۸۴ [سوره البقره (۲): آیه ۷۳] ص : ۹۴
- ۴۸۴ اشاره
- ۴۸۴ ترجمه: ص : ۹۴
- ۴۸۴ تفسیر: ص : ۹۴
- ۴۸۵ [سوره البقره (۲): آیه ۷۴] ص : ۹۶
- ۴۸۵ اشاره
- ۴۸۵ ترجمه: ص : ۹۶
- ۴۸۶ تفسیر: ص : ۹۷
- ۴۸۶ [سوره البقره (۲): آیه ۷۵] ص : ۹۸
- ۴۸۶ اشاره
- ۴۸۷ ترجمه: ص : ۹۸
- ۴۸۷ تفسیر: ص : ۹۸
- ۴۸۷ [سوره البقره (۲): آیه ۷۶] ص : ۱۰۰
- ۴۸۷ اشاره
- ۴۸۸ ترجمه: ص : ۱۰۰
- ۴۸۸ تفسیر: ص : ۱۰۰
- ۴۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۷۷] ص : ۱۰۱
- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۹ ترجمه: ص : ۱۰۱

۴۸۹	تفسیر: ص : ۱۰۱
۴۸۹	[سوره البقره (۲): آیه ۷۸] ص : ۱۰۲
۴۸۹	اشاره -
۴۸۹	ترجمه: ص : ۱۰۲
۴۸۹	تفسیر: ص : ۱۰۲
۴۹۱	[سوره البقره (۲): آیه ۷۹] ص : ۱۰۶
۴۹۱	اشاره -
۴۹۱	ترجمه: ص : ۱۰۷
۴۹۲	تفسیر: ص : ۱۰۷
۴۹۲	[سوره البقره (۲): آیه ۸۰] ص : ۱۰۹
۴۹۲	اشاره -
۴۹۳	ترجمه: ص : ۱۰۹
۴۹۳	تفسیر: ص : ۱۰۹
۴۹۳	[سوره البقره (۲): آیه ۸۱] ص : ۱۱۰
۴۹۳	اشاره -
۴۹۳	ترجمه: ص : ۱۱۰
۴۹۴	تفسیر: ص : ۱۱۰
۴۹۴	[سوره البقره (۲): آیه ۸۲] ص : ۱۱۲
۴۹۵	اشاره -
۴۹۵	ترجمه: ص : ۱۱۲
۴۹۵	تفسیر: ص : ۱۱۲
۴۹۵	[سوره البقره (۲): آیه ۸۳] ص : ۱۱۲
۴۹۵	اشاره -
۴۹۵	ترجمه: ص : ۱۱۲

- تفسیر: ص: ۱۱۲ ۴۹۵
- اشاره ۴۹۵
- «تحقیق در باره والدین و نسبت روحانی» ص: ۱۱۴ ۴۹۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۴] ص: ۱۲۵ ۵۰۲
- اشاره ۵۰۲
- ترجمه: ص: ۱۲۵ ۵۰۲
- تفسیر: ص: ۱۲۶ ۵۰۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۵] ص: ۱۲۷ ۵۰۳
- اشاره ۵۰۳
- ترجمه: ص: ۱۲۷ ۵۰۳
- تفسیر: ص: ۱۲۷ ۵۰۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۶] ص: ۱۲۹ ۵۰۴
- اشاره ۵۰۴
- ترجمه: ص: ۱۲۹ ۵۰۵
- تفسیر: ص: ۱۲۹ ۵۰۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۷] ص: ۱۳۱ ۵۰۵
- اشاره ۵۰۵
- ترجمه: ص: ۱۳۱ ۵۰۶
- تفسیر: ص: ۱۳۱ ۵۰۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۸] ص: ۱۳۴ ۵۰۷
- اشاره ۵۰۷
- ترجمه: ص: ۱۳۴ ۵۰۷
- تفسیر: ص: ۱۳۴ ۵۰۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۸۹] ص: ۱۳۶ ۵۰۹

- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ ترجمه: ص: ۱۳۶
- ۵۰۹ تفسیر: ص: ۱۳۶
- ۵۱۰ [سوره البقره (۲): آیه ۹۰] ص: ۱۳۸
- ۵۱۰ اشاره
- ۵۱۰ ترجمه: ص: ۱۳۸
- ۵۱۱ تفسیر: ص: ۱۳۹
- ۵۱۲ [سوره البقره (۲): آیه ۹۱] ص: ۱۴۲
- ۵۱۳ اشاره
- ۵۱۳ ترجمه: ص: ۱۴۳
- ۵۱۳ تفسیر: ص: ۱۴۳
- ۵۱۴ [سوره البقره (۲): آیه ۹۲] ص: ۱۴۴
- ۵۱۴ اشاره
- ۵۱۴ ترجمه: ص: ۱۴۵
- ۵۱۴ تفسیر: ص: ۱۴۵
- ۵۱۴ [سوره البقره (۲): آیه ۹۳] ص: ۱۴۵
- ۵۱۴ اشاره
- ۵۱۴ ترجمه: ص: ۱۴۵
- ۵۱۵ تفسیر: ص: ۱۴۶
- ۵۱۶ [سوره البقره (۲): آیه ۹۴] ص: ۱۴۸
- ۵۱۶ اشاره
- ۵۱۶ ترجمه: ص: ۱۴۸
- ۵۱۶ تفسیر: ص: ۱۴۸
- ۵۱۷ [سوره البقره (۲): آیه ۹۵] ص: ۱۴۹

۵۱۷	اشاره
۵۱۷	ترجمه: ص : ۱۴۹
۵۱۷	تفسیر: ص : ۱۵۰
۵۱۸	[سوره البقره (۲): آیه ۹۶] ص : ۱۵۰
۵۱۸	اشاره
۵۱۸	ترجمه: ص : ۱۵۰
۵۱۸	تفسیر: ص : ۱۵۱
۵۱۹	[سوره البقره (۲): آیه ۹۷] ص : ۱۵۲
۵۱۹	اشاره
۵۱۹	ترجمه: ص : ۱۵۲
۵۱۹	تفسیر: ص : ۱۵۲
۵۲۰	[سوره البقره (۲): آیه ۹۸] ص : ۱۵۵
۵۲۰	اشاره
۵۲۱	ترجمه: ص : ۱۵۵
۵۲۱	تفسیر: ص : ۱۵۵
۵۲۱	[سوره البقره (۲): آیه ۹۹] ص : ۱۵۶
۵۲۱	اشاره
۵۲۱	ترجمه: ص : ۱۵۶
۵۲۱	تفسیر: ص : ۱۵۶
۵۲۴	[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۰] ص : ۱۶۰
۵۲۴	اشاره
۵۲۴	ترجمه: ص : ۱۶۰
۵۲۴	تفسیر: ص : ۱۶۰
۵۲۵	[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۱] ص : ۱۶۲

- ۵۲۵ اشاره
- ۵۲۵ ترجمه: ص: ۱۶۲
- ۵۲۵ تفسیر: ص: ۱۶۲
- ۵۲۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۲] ص: ۱۶۴
- ۵۲۶ اشاره
- ۵۲۶ ترجمه: ص: ۱۶۴
- ۵۲۶ تفسیر: ص: ۱۶۴
- ۵۲۶ اشاره
- ۵۲۷ حکایت پادشاهی سلیمان در انگشتی و رمز آن انگشتی ص: ۱۶۵
- ۵۲۹ تحقیق در باره سحر ص: ۱۶۹
- ۵۳۰ حکایت هاروت و ماروت و رمزهای آن ص: ۱۷۰
- ۵۳۵ تحقیق در باره علم و مصداقها و حقیقت آن ص: ۱۸۰
- ۵۴۴ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۳] ص: ۱۹۹
- ۵۴۴ اشاره
- ۵۴۴ ترجمه: ص: ۱۹۹
- ۵۴۵ تفسیر: ص: ۲۰۰
- ۵۴۵ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۴] ص: ۲۰۱
- ۵۴۵ اشاره
- ۵۴۵ ترجمه: ص: ۲۰۱
- ۵۴۶ تفسیر: ص: ۲۰۱
- ۵۴۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۵] ص: ۲۰۲
- ۵۴۶ اشاره
- ۵۴۶ ترجمه: ص: ۲۰۲
- ۵۴۶ تفسیر: ص: ۲۰۲

- ۵۴۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۶] ص: ۲۰۳
 اشاره
 ۵۴۷ ترجمه: ص: ۲۰۳
 ۵۴۷ تفسیر ص: ۲۰۳
 ۵۴۷ بیان نسخ و اقسام آن: ص: ۲۰۳
 ۵۵۳ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۷] ص: ۲۱۵
 ۵۵۳ اشاره
 ۵۵۳ ترجمه: ص: ۲۱۵
 ۵۵۳ تفسیر: ص: ۲۱۵
 ۵۵۳ اشاره
 ۵۵۴ تحقیق در باره ولی و نصیر ص: ۲۱۵
 ۵۵۵ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۸] ص: ۲۱۸
 ۵۵۵ اشاره
 ۵۵۵ ترجمه: ص: ۲۱۸
 ۵۵۵ تفسیر: ص: ۲۱۸
 ۵۵۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۹] ص: ۲۱۹
 ۵۵۶ اشاره
 ۵۵۶ ترجمه: ص: ۲۱۹
 ۵۵۶ تفسیر: ص: ۲۱۹
 ۵۵۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۰] ص: ۲۲۱
 ۵۵۷ اشاره
 ۵۵۷ ترجمه: ص: ۲۲۱
 ۵۵۷ تفسیر: ص: ۲۲۱
 ۵۵۸ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۱] ص: ۲۲۲

- ۵۵۸ اشاره
- ۵۵۸ ترجمه: ص: ۲۲۲
- ۵۵۸ تفسیر: ص: ۲۲۳
- ۵۵۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۲] ص: ۲۲۳
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۵۹ ترجمه: ص: ۲۲۴
- ۵۵۹ تفسیر: ص: ۲۲۴
- ۵۵۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۳] ص: ۲۲۴
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۶۰ ترجمه: ص: ۲۲۵
- ۵۶۰ تفسیر: ص: ۲۲۵
- ۵۶۱ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۴] ص: ۲۲۷
- ۵۶۱ اشاره
- ۵۶۱ ترجمه: ص: ۲۲۷
- ۵۶۱ تفسیر: ص: ۲۲۷
- ۵۶۱ اشاره
- ۵۶۲ تحقیق ظلم ص: ۲۲۸
- ۵۶۲ تحقیق مسجد ص: ۲۲۹
- ۵۶۴ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۵] ص: ۲۳۳
- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۴ ترجمه: ص: ۲۳۳
- ۵۶۴ تفسیر: ص: ۲۳۳
- ۵۶۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۶] ص: ۲۳۶
- ۵۶۶ اشاره

- ۵۶۶ ترجمه: ص : ۲۳۶
 ۵۶۶ تفسیر: ص : ۲۳۶
 ۵۶۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۷] ص : ۲۳۷
 ۵۶۷ اشاره
 ۵۶۷ ترجمه: ص : ۲۳۷
 ۵۶۷ تفسیر: ص : ۲۳۷
 ۵۶۸ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۸] ص : ۲۳۹
 ۵۶۸ اشاره
 ۵۶۸ ترجمه: ص : ۲۳۹
 ۵۶۸ تفسیر: ص : ۲۳۹
 ۵۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۱۹] ص : ۲۴۰
 ۵۶۹ اشاره
 ۵۶۹ ترجمه: ص : ۲۴۰
 ۵۶۹ تفسیر: ص : ۲۴۰
 ۵۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۲۰] ص : ۲۴۱
 ۵۶۹ اشاره
 ۵۶۹ ترجمه: ص : ۲۴۱
 ۵۷۰ تفسیر: ص : ۲۴۱
 ۵۷۰ [سوره البقره (۲): آیه ۱۲۱] ص : ۲۴۲
 ۵۷۰ اشاره
 ۵۷۰ ترجمه: ص : ۲۴۲
 ۵۷۰ تفسیر: ص : ۲۴۲
 ۵۷۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۳] ص : ۲۴۴
 ۵۷۱ اشاره

۵۷۲	ترجمه: ص : ۲۴۴
۵۷۲	تفسیر: ص : ۲۴۵
۵۷۲	[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۴] ص : ۲۴۵
۵۷۲	اشاره
۵۷۲	تحقیق ابتلای ابراهیم به کلمات ص : ۲۴۵
۵۷۲	ترجمه: ص : ۲۴۵
۵۷۲	تفسیر: ص : ۲۴۵
۵۷۲	اشاره
۵۷۴	تحقیق مراتب خلق، از جهت نبوت، رسالت، دوستی و امامت ص : ۲۴۹
۵۷۶	[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۵] ص : ۲۵۳
۵۷۷	اشاره
۵۷۷	ترجمه: ص : ۲۵۳
۵۷۷	تفسیر: ص : ۲۵۴
۵۷۸	[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۶] ص : ۲۵۵
۵۷۸	اشاره
۵۷۸	ترجمه: ص : ۲۵۶
۵۷۸	تفسیر: ص : ۲۵۶
۵۸۰	[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۷] ص : ۲۵۸
۵۸۰	اشاره
۵۸۰	ترجمه: ص : ۲۵۸
۵۸۰	تفسیر: ص : ۲۵۹
۵۸۱	[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۸] ص : ۲۶۰
۵۸۱	اشاره
۵۸۱	ترجمه: ص : ۲۶۱

- تفسیر: ص : ۲۶۱ ۵۸۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۲۹] ص : ۲۶۲ ۵۸۲
- اشاره ۵۸۲
- ترجمه: ص : ۲۶۲ ۵۸۲
- تفسیر: ص : ۲۶۲ ۵۸۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۳۰] ص : ۲۶۴ ۵۸۳
- اشاره ۵۸۳
- ترجمه: ص : ۲۶۴ ۵۸۳
- تفسیر: ص : ۲۶۴ ۵۸۴
- [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۲] ص : ۲۶۴ ۵۸۴
- اشاره ۵۸۴
- ترجمه: ص : ۲۶۴ ۵۸۴
- تفسیر: ص : ۲۶۵ ۵۸۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۳۳] ص : ۲۶۵ ۵۸۵
- اشاره ۵۸۵
- ترجمه: ص : ۲۶۵ ۵۸۵
- تفسیر: ص : ۲۶۵ ۵۸۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۳۴] ص : ۲۶۶ ۵۸۵
- اشاره ۵۸۵
- ترجمه: ص : ۲۶۶ ۵۸۵
- تفسیر: ص : ۲۶۷ ۵۸۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۳۵] ص : ۲۶۷ ۵۸۶
- اشاره ۵۸۶
- ترجمه: ص : ۲۶۷ ۵۸۶

۵۸۶	تفسیر: ص : ۲۶۷
۵۸۷	[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۶] ص : ۲۶۸
۵۸۷	اشاره
۵۸۷	ترجمه: ص : ۲۶۸
۵۸۷	تفسیر: ص : ۲۶۹
۵۸۸	[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۷] ص : ۲۷۰
۵۸۸	اشاره
۵۸۸	ترجمه: ص : ۲۷۰
۵۸۸	تفسیر: ص : ۲۷۰
۵۸۹	[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۸] ص : ۲۷۲
۵۸۹	اشاره
۵۸۹	ترجمه: ص : ۲۷۲
۵۸۹	تفسیر: ص : ۲۷۲
۵۹۰	[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۹] ص : ۲۷۳
۵۹۰	اشاره
۵۹۰	ترجمه: ص : ۲۷۳
۵۹۰	تفسیر: ص : ۲۷۳
۵۹۱	[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۰] ص : ۲۷۴
۵۹۱	اشاره
۵۹۱	ترجمه: ص : ۲۷۴
۵۹۱	تفسیر: ص : ۲۷۵
۵۹۲	[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۱] ص : ۲۷۶
۵۹۲	اشاره
۵۹۲	ترجمه: ص : ۲۷۶

- تفسیر: ص : ۲۷۶ ۵۹۲
- جزء دوم ص : ۲۷۷ ۵۹۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۲] ص : ۲۷۷ ۵۹۲
- اشاره ۵۹۲
- ترجمه: ص : ۲۷۷ ۵۹۲
- تفسیر: ص : ۲۷۷ ۵۹۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۳] ص : ۲۷۸ ۵۹۳
- اشاره ۵۹۳
- ترجمه: ص : ۲۷۸ ۵۹۳
- تفسیر: ص : ۲۷۹ ۵۹۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۴] ص : ۲۸۳ ۵۹۶
- اشاره ۵۹۶
- ترجمه: ص : ۲۸۳ ۵۹۶
- تفسیر: ص : ۲۸۴ ۵۹۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۵] ص : ۲۸۷ ۵۹۸
- اشاره ۵۹۸
- ترجمه: ص : ۲۸۷ ۵۹۸
- تفسیر: ص : ۲۸۷ ۵۹۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۶] ص : ۲۸۸ ۵۹۹
- اشاره ۵۹۹
- ترجمه: ص : ۲۸۸ ۵۹۹
- تفسیر: ص : ۲۸۹ ۵۹۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۷] ص : ۲۸۹ ۶۰۰
- اشاره ۶۰۰

- ۶۰۰ ترجمه: ص : ۲۸۹
 ۶۰۰ تفسیر: ص : ۲۹۰
 ۶۰۰ [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۸] ص : ۲۹۰
 ۶۰۰ اشاره
 ۶۰۰ ترجمه: ص : ۲۹۰
 ۶۰۰ تفسیر: ص : ۲۹۰
 ۶۰۱ [سوره البقره (۲): آیه ۱۴۹] ص : ۲۹۲
 ۶۰۱ اشاره
 ۶۰۲ ترجمه: ص : ۲۹۲
 ۶۰۲ تفسیر: ص : ۲۹۲
 ۶۰۲ [سوره البقره (۲): آیه ۱۵۰] ص : ۲۹۲
 ۶۰۲ اشاره
 ۶۰۲ ترجمه: ص : ۲۹۳
 ۶۰۲ تفسیر: ص : ۲۹۳
 ۶۰۳ [سوره البقره (۲): آیه ۱۵۱] ص : ۲۹۵
 ۶۰۳ اشاره
 ۶۰۳ ترجمه: ص : ۲۹۵
 ۶۰۴ تفسیر: ص : ۲۹۵
 ۶۰۵ [سوره البقره (۲): آیه ۱۵۲] ص : ۲۹۸
 ۶۰۵ اشاره
 ۶۰۵ تحقیق ذکر و مراتب و فضایل آن ص : ۲۹۸
 ۶۰۵ ترجمه: ص : ۲۹۸
 ۶۰۵ تفسیر: ص : ۲۹۸
 ۶۰۵ اشاره

۶۰۷	مراتب ذکر: ص : ۳۰۰
۶۰۸	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۳] ص : ۳۰۳
۶۰۸	اشاره
۶۰۸	ترجمه: ص : ۳۰۳
۶۰۸	تفسیر: ص : ۳۰۳
۶۰۹	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۴] ص : ۳۰۵
۶۰۹	اشاره
۶۰۹	ترجمه: ص : ۳۰۵
۶۰۹	تفسیر: ص : ۳۰۵
۶۱۰	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۵] ص : ۳۰۶
۶۱۰	اشاره
۶۱۰	ترجمه: ص : ۳۰۶
۶۱۰	تفسیر: ص : ۳۰۶
۶۱۱	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۶] ص : ۳۰۷
۶۱۱	اشاره
۶۱۱	ترجمه: ص : ۳۰۷
۶۱۱	تفسیر: ص : ۳۰۷
۶۱۱	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۷] ص : ۳۰۸
۶۱۲	اشاره
۶۱۲	ترجمه: ص : ۳۰۸
۶۱۲	تفسیر: ص : ۳۰۸
۶۱۲	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۸] ص : ۳۰۸
۶۱۲	اشاره
۶۱۲	ترجمه: ص : ۳۰۸

۶۱۲	تفسیر: ص : ۳۰۹
۶۱۴	[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۹] ص : ۳۱۲
۶۱۴	اشاره
۶۱۴	ترجمه: ص : ۳۱۲
۶۱۴	تفسیر: ص : ۳۱۲
۶۱۵	[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۰] ص : ۳۱۴
۶۱۵	اشاره
۶۱۵	ترجمه: ص : ۳۱۴
۶۱۶	تفسیر: ص : ۳۱۴
۶۱۶	[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۱] ص : ۳۱۴
۶۱۶	اشاره
۶۱۶	ترجمه: ص : ۳۱۴
۶۱۶	تفسیر: ص : ۳۱۵
۶۱۶	[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۲] ص : ۳۱۵
۶۱۷	اشاره
۶۱۷	ترجمه: ص : ۳۱۵
۶۱۷	تفسیر: ص : ۳۱۵
۶۱۷	[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۳] ص : ۳۱۶
۶۱۷	اشاره
۶۱۷	ترجمه: ص : ۳۱۶
۶۱۷	تفسیر: ص : ۳۱۶
۶۱۸	[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۴] ص : ۳۱۷
۶۱۸	اشاره
۶۱۸	ترجمه: ص : ۳۱۷

- تفسیر: ص : ۳۱۷ ۶۱۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶۵] ص : ۳۲۱ ۶۲۰
- اشاره ۶۲۰
- ترجمه: ص : ۳۲۱ ۶۲۰
- تفسیر: ص : ۳۲۲ ۶۲۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶۶] ص : ۳۲۳ ۶۲۱
- اشاره ۶۲۱
- ترجمه: ص : ۳۲۳ ۶۲۱
- تفسیر: ص : ۳۲۳ ۶۲۱
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶۷] ص : ۳۲۴ ۶۲۲
- اشاره ۶۲۲
- ترجمه: ص : ۳۲۴ ۶۲۲
- تفسیر: ص : ۳۲۴ ۶۲۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶۸] ص : ۳۲۶ ۶۲۳
- اشاره ۶۲۳
- ترجمه: ص : ۳۲۶ ۶۲۳
- تفسیر: ص : ۳۲۶ ۶۲۳
- اشاره ۶۲۳
- بیان وسوسه‌های شیطان (بر راه شیطان گام نهادن) ص : ۳۲۷ ۶۲۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۶۹] ص : ۳۲۹ ۶۲۵
- اشاره ۶۲۵
- ترجمه: ص : ۳۲۹ ۶۲۵
- تفسیر: ص : ۳۲۹ ۶۲۵
- اشاره ۶۲۵

- تحقیق در اینکه کسی چیزی را نداند و آن را به خدا نسبت دهد ص : ۳۳۰ ----- ۶۲۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۰] ص : ۳۳۳ ----- ۶۲۷
- اشاره ----- ۶۲۷
- ترجمه: ص : ۳۳۳ ----- ۶۲۷
- تفسیر: ص : ۳۳۳ ----- ۶۲۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۱] ص : ۳۳۴ ----- ۶۲۸
- اشاره ----- ۶۲۸
- ترجمه: ص : ۳۳۴ ----- ۶۲۸
- تفسیر: ص : ۳۳۵ ----- ۶۲۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۲] ص : ۳۳۶ ----- ۶۲۹
- اشاره ----- ۶۲۹
- ترجمه: ص : ۳۳۶ ----- ۶۲۹
- تفسیر: ص : ۳۳۶ ----- ۶۲۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۳] ص : ۳۳۷ ----- ۶۳۰
- اشاره ----- ۶۳۰
- ترجمه: ص : ۳۳۷ ----- ۶۳۰
- تفسیر: ص : ۳۳۷ ----- ۶۳۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۴] ص : ۳۴۰ ----- ۶۳۱
- اشاره ----- ۶۳۲
- ترجمه: ص : ۳۴۰ ----- ۶۳۲
- تفسیر: ص : ۳۴۰ ----- ۶۳۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۵] ص : ۳۴۱ ----- ۶۳۳
- اشاره ----- ۶۳۳
- ترجمه: ص : ۳۴۲ ----- ۶۳۳

- تفسیر: ص : ۳۴۲ ۶۳۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۶] ص : ۳۴۲ ۶۳۳
- اشاره ۶۳۳
- ترجمه: ص : ۳۴۲ ۶۳۳
- تفسیر: ص : ۳۴۲ ۶۳۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷] ص : ۳۴۴ ۶۳۴
- اشاره ۶۳۴
- ترجمه: ص : ۳۴۴ ۶۳۴
- تفسیر: ص : ۳۴۴ ۶۳۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۸] ص : ۳۵۰ ۶۳۸
- اشاره ۶۳۸
- ترجمه: ص : ۳۵۰ ۶۳۸
- تفسیر: ص : ۳۵۰ ۶۳۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۹] ص : ۳۵۴ ۶۴۰
- اشاره ۶۴۰
- ترجمه: ص : ۳۵۴ ۶۴۰
- تفسیر: ص : ۳۵۴ ۶۴۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۰] ص : ۳۵۶ ۶۴۱
- اشاره ۶۴۱
- ترجمه: ص : ۳۵۶ ۶۴۱
- تفسیر: ص : ۳۵۶ ۶۴۱
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۱] ص : ۳۵۸ ۶۴۲
- اشاره ۶۴۲
- ترجمه: ص : ۳۵۸ ۶۴۳

- تفسیر: ص : ۳۵۹ ۶۴۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۲] ص : ۳۶۰ ۶۴۴
- اشاره ۶۴۴
- ترجمه: ص : ۳۶۰ ۶۴۴
- تفسیر: ص : ۳۶۰ ۶۴۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۳] ص : ۳۶۲ ۶۴۵
- اشاره ۶۴۵
- ترجمه: ص : ۳۶۳ ۶۴۵
- تفسیر: ص : ۳۶۳ ۶۴۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۴] ص : ۳۶۵ ۶۴۶
- اشاره ۶۴۷
- ترجمه: ص : ۳۶۵ ۶۴۷
- تفسیر: ص : ۳۶۵ ۶۴۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۵] ص : ۳۶۸ ۶۴۸
- اشاره ۶۴۸
- تحقیق نزول کتاب دفعه و تدریجا ص : ۳۶۸ ۶۴۹
- ترجمه: ص : ۳۶۸ ۶۴۹
- تفسیر: ص : ۳۶۹ ۶۴۹
- اشاره ۶۴۹
- تحقیق اینکه قرآن مبین هدایت است ص : ۳۶۹ ۶۴۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۶] ص : ۳۷۳ ۶۵۱
- اشاره ۶۵۱
- ترجمه: ص : ۳۷۳ ۶۵۱
- تفسیر: ص : ۳۷۳ ۶۵۱

- ۶۵۲ اشاره
- ۶۵۲ تحقیق قرب و نزدیک بودن خدای تعالی ص : ۳۷۴
- ۶۵۳ تحقیق اجابت و عدم اجابت خدای تعالی بندگان را ص : ۳۷۶
- ۶۵۵ [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۷] ص : ۳۸۰
- ۶۵۵ اشاره
- ۶۵۶ ترجمه: ص : ۳۸۱
- ۶۵۶ تفسیر: ص : ۳۸۱
- ۶۵۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۸] ص : ۳۸۵
- ۶۵۸ اشاره
- ۶۵۸ ترجمه: ص : ۳۸۵
- ۶۵۸ تفسیر: ص : ۳۸۵
- ۶۵۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۸۹] ص : ۳۸۷
- ۶۵۹ اشاره
- ۶۵۹ ترجمه: ص : ۳۸۷
- ۶۵۹ تفسیر: ص : ۳۸۷
- ۶۵۹ اشاره
- ۶۶۰ تحقیق وارد شدن به خانه‌ها از درهایشان و منع وارد شدن به خانه‌ها از پشت و از غیر در ص : ۳۸۹
- ۶۶۱ [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۰] ص : ۳۹۱
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۱ ترجمه: ص : ۳۹۱
- ۶۶۱ تفسیر: ص : ۳۹۱
- ۶۶۲ [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۱] ص : ۳۹۳
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۲ ترجمه: ص : ۳۹۳

- تفسیر: ص : ۳۹۳ ۶۶۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۲] ص : ۳۹۴ ۶۶۳
- اشاره ۶۶۳
- ترجمه: ص : ۳۹۴ ۶۶۳
- تفسیر: ص : ۳۹۴ ۶۶۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۳] ص : ۳۹۵ ۶۶۴
- اشاره ۶۶۴
- ترجمه: ص : ۳۹۵ ۶۶۴
- تفسیر: ص : ۳۹۵ ۶۶۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۴] ص : ۳۹۶ ۶۶۴
- اشاره ۶۶۴
- ترجمه: ص : ۳۹۶ ۶۶۴
- تفسیر: ص : ۳۹۶ ۶۶۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۵] ص : ۳۹۹ ۶۶۶
- اشاره ۶۶۶
- ترجمه: ص : ۳۹۹ ۶۶۶
- تفسیر: ص : ۳۹۹ ۶۶۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۶] ص : ۴۰۰ ۶۶۷
- اشاره ۶۶۷
- ترجمه: ص : ۴۰۱ ۶۶۷
- تفسیر: ص : ۴۰۱ ۶۶۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۱۹۷] ص : ۴۰۵ ۶۶۹
- اشاره ۶۶۹
- ترجمه: ص : ۴۰۵ ۶۷۰

۶۷۰	تفسیر: ص: ۴۰۵
۶۷۱	[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۸] ص: ۴۰۷
۶۷۱	اشاره
۶۷۱	ترجمه: ص: ۴۰۷
۶۷۱	تفسیر: ص: ۴۰۷
۶۷۲	[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۹] ص: ۴۱۰
۶۷۲	اشاره
۶۷۲	ترجمه: ص: ۴۱۰
۶۷۳	تفسیر: ص: ۴۱۰
۶۷۴	[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۰] ص: ۴۱۲
۶۷۴	اشاره
۶۷۴	ترجمه: ص: ۴۱۲
۶۷۴	تفسیر: ص: ۴۱۳
۶۷۵	[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۱] ص: ۴۱۴
۶۷۵	اشاره
۶۷۵	ترجمه: ص: ۴۱۴
۶۷۵	تفسیر: ص: ۴۱۴
۶۷۶	[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۲] ص: ۴۱۵
۶۷۶	اشاره
۶۷۶	ترجمه: ص: ۴۱۵
۶۷۶	تفسیر: ص: ۴۱۵
۶۷۷	[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۳] ص: ۴۱۸
۶۷۷	اشاره
۶۷۷	ترجمه: ص: ۴۱۸

- تفسیر: ص : ۴۱۸ ۶۷۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۴] ص : ۴۲۰ ۶۷۹
- اشاره ۶۷۹
- ترجمه: ص : ۴۲۰ ۶۷۹
- تفسیر: ص : ۴۲۱ ۶۷۹
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۵] ص : ۴۲۲ ۶۸۰
- اشاره ۶۸۰
- ترجمه: ص : ۴۲۲ ۶۸۰
- تفسیر: ص : ۴۲۲ ۶۸۰
- اشاره ۶۸۰
- تحقیقی در باره افساد در زمین و از بین بردن نباتات و نسل بشر ص : ۴۲۳ ۶۸۰
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۶] ص : ۴۲۶ ۶۸۲
- اشاره ۶۸۲
- ترجمه: ص : ۴۲۶ ۶۸۲
- تفسیر: ص : ۴۲۷ ۶۸۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۷] ص : ۴۲۷ ۶۸۳
- اشاره ۶۸۳
- ترجمه: ص : ۴۲۷ ۶۸۳
- تفسیر: ص : ۴۲۷ ۶۸۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۸] ص : ۴۲۹ ۶۸۴
- اشاره ۶۸۴
- ترجمه: ص : ۴۲۹ ۶۸۴
- تفسیر: ص : ۴۲۹ ۶۸۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۰۹] ص : ۴۳۰ ۶۸۴

- ۶۸۵ اشاره
- ۶۸۵ ترجمه: ص: ۴۳۰
- ۶۸۵ تفسیر: ص: ۴۳۱
- ۶۸۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۰] ص: ۴۳۱
- ۶۸۵ اشاره
- ۶۸۵ ترجمه: ص: ۴۳۱
- ۶۸۶ تفسیر: ص: ۴۳۱
- ۶۸۶ اشاره
- ۶۸۶ تحقیق در معنی «بازگشت کارها به خدای تعالی» ص: ۴۳۲
- ۶۸۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۱] ص: ۴۳۳
- ۶۸۷ اشاره
- ۶۸۷ ترجمه: ص: ۴۳۳
- ۶۸۷ تفسیر: ص: ۴۳۳
- ۶۸۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۲] ص: ۴۳۵
- ۶۸۷ اشاره
- ۶۸۸ ترجمه: ص: ۴۳۵
- ۶۸۸ تفسیر: ص: ۴۳۵
- ۶۸۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳] ص: ۴۳۷
- ۶۸۹ اشاره
- ۶۸۹ ترجمه: ص: ۴۳۷
- ۶۸۹ تفسیر: ص: ۴۳۷
- ۶۹۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۴] ص: ۴۴۰
- ۶۹۰ اشاره
- ۶۹۰ ترجمه: ص: ۴۴۰

- تفسیر: ص : ۴۴۰ ۶۹۱
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۵] ص : ۴۴۲ ۶۹۲
- اشاره ۶۹۲
- ترجمه: ص : ۴۴۲ ۶۹۲
- تفسیر: ص : ۴۴۲ ۶۹۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۶] ص : ۴۴۳ ۶۹۲
- اشاره ۶۹۲
- ترجمه: ص : ۴۴۳ ۶۹۳
- تفسیر: ص : ۴۴۴ ۶۹۳
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۷] ص : ۴۴۵ ۶۹۳
- اشاره ۶۹۳
- ترجمه: ص : ۴۴۵ ۶۹۳
- تفسیر: ص : ۴۴۵ ۶۹۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۸] ص : ۴۴۸ ۶۹۵
- اشاره ۶۹۵
- ترجمه: ص : ۴۴۸ ۶۹۵
- تفسیر: ص : ۴۴۸ ۶۹۵
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۹] ص : ۴۵۰ ۶۹۶
- اشاره ۶۹۶
- ترجمه: ص : ۴۵۰ ۶۹۶
- تفسیر: ص : ۴۵۰ ۶۹۷
- اشاره ۶۹۷
- تحقیق مراتب کمال انسان ص : ۴۵۱ ۶۹۷
- تحقیق ولّی و نبی و رسول و امام ص : ۴۵۳ ۶۹۸

- ۷۰۰ بیان حرمت کشیدن دود افیون ص : ۴۵۸
- ۷۰۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲۰] ص : ۴۶۱
- ۷۰۲ اشاره
- ۷۰۲ ترجمه: ص : ۴۶۱
- ۷۰۲ تفسیر: ص : ۴۶۱
- ۷۰۳ جلد سوم
- ۷۰۳ اشاره
- ۷۰۳ پیشگفتار ص : ۱
- ۷۰۵ ادامه تفسیر سوره بقره ص : ۱
- ۷۰۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲۱] ص : ۱
- ۷۰۵ اشاره
- ۷۰۵ ترجمه: ص : ۱
- ۷۰۵ تفسیر: ص : ۱
- ۷۰۵ اشاره
- ۷۰۶ تحقیق در حالت پذیری نفس از مجاورش (خوپذیری از همنشین) ص : ۲
- ۷۰۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲۲] ص : ۴
- ۷۰۷ اشاره
- ۷۰۷ ترجمه: ص : ۴
- ۷۰۷ تفسیر: ص : ۴
- ۷۰۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲۳] ص : ۷
- ۷۰۹ اشاره
- ۷۰۹ ترجمه: ص : ۷
- ۷۰۹ تفسیر ص : ۷
- ۷۱۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۲۴] ص : ۱۰

۷۱۰	اشاره
۷۱۱	ترجمه: ص : ۱۰
۷۱۱	تفسیر: ص : ۱۰
۷۱۱	[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۵] ص : ۱۱
۷۱۱	اشاره
۷۱۱	ترجمه: ص : ۱۱
۷۱۱	تفسیر: ص : ۱۱
۷۱۲	[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۶] ص : ۱۳
۷۱۲	اشاره
۷۱۲	ترجمه: ص : ۱۳
۷۱۳	تفسیر: ص : ۱۳
۷۱۳	[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۷] ص : ۱۳
۷۱۳	اشاره
۷۱۳	ترجمه: ص : ۱۳
۷۱۳	تفسیر: ص : ۱۳
۷۱۴	[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۸] ص : ۱۵
۷۱۴	اشاره
۷۱۴	ترجمه: ص : ۱۵
۷۱۴	تفسیر: ص : ۱۶
۷۱۶	[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۹] ص : ۱۹
۷۱۶	اشاره
۷۱۶	ترجمه: ص : ۲۰
۷۱۷	تفسیر: ص : ۲۰
۷۱۸	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۰] ص : ۲۳

۷۱۸	اشاره
۷۱۸	ترجمه: ص : ۲۳
۷۱۸	تفسیر: ص : ۲۳
۷۱۹	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۱] ص : ۲۳
۷۱۹	اشاره
۷۱۹	ترجمه: ص : ۲۴
۷۱۹	تفسیر: ص : ۲۴
۷۱۹	اشاره
۷۲۰	تحقیق نعمت و مراتب آن به حسب مراتب انسان ص : ۲۶
۷۲۲	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۲] ص : ۲۹
۷۲۲	اشاره
۷۲۲	ترجمه: ص : ۲۹
۷۲۲	تفسیر: ص : ۲۹
۷۲۳	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۳] ص : ۳۰
۷۲۳	اشاره
۷۲۳	ترجمه: ص : ۳۱
۷۲۳	تفسیر: ص : ۳۱
۷۲۵	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۴] ص : ۳۶
۷۲۵	اشاره
۷۲۶	ترجمه: ص : ۳۶
۷۲۶	تفسیر: ص : ۳۶
۷۲۶	اشاره
۷۲۶	بیان حکمت عدّه گرفتن زنان ص : ۳۶
۷۲۷	[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۵] ص : ۳۸

- ۷۲۷ اشاره
- ۷۲۷ ترجمه: ص : ۳۸
- ۷۲۷ تفسیر: ص : ۳۹
- ۷۲۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳۶] ص : ۴۰
- ۷۲۸ اشاره
- ۷۲۹ ترجمه: ص : ۴۱
- ۷۲۹ تفسیر: ص : ۴۱
- ۷۳۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳۷] ص : ۴۳
- ۷۳۰ اشاره
- ۷۳۰ ترجمه: ص : ۴۳
- ۷۳۰ تفسیر: ص : ۴۳
- ۷۳۱ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳۸] ص : ۴۵
- ۷۳۱ اشاره
- ۷۳۱ ترجمه: ص : ۴۵
- ۷۳۱ تفسیر: ص : ۴۵
- ۷۳۱ اشاره
- ۷۳۲ بیان نماز وسطی ص : ۴۶
- ۷۳۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۳۹] ص : ۴۷
- ۷۳۲ اشاره
- ۷۳۲ ترجمه: ص : ۴۷
- ۷۳۲ تفسیر: ص : ۴۷
- ۷۳۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۰] ص : ۴۸
- ۷۳۳ اشاره
- ۷۳۳ ترجمه: ص : ۴۸

- ۷۳۳ تفسیر: ص : ۴۸
- ۷۳۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۱] ص : ۴۹
- ۷۳۴ اشاره
- ۷۳۴ ترجمه: ص : ۴۹
- ۷۳۴ تفسیر: ص : ۵۰
- ۷۳۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۲] ص : ۵۰
- ۷۳۵ اشاره
- ۷۳۵ ترجمه: ص : ۵۰
- ۷۳۵ تفسیر: ص : ۵۰
- ۷۳۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۳] ص : ۵۱
- ۷۳۵ اشاره
- ۷۳۵ ترجمه: ص : ۵۱
- ۷۳۵ تفسیر: ص : ۵۱
- ۷۳۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۴] ص : ۵۳
- ۷۳۶ اشاره
- ۷۳۷ ترجمه: ص : ۵۴
- ۷۳۷ تفسیر: ص : ۵۴
- ۷۳۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۵] ص : ۵۴
- ۷۳۷ اشاره
- ۷۳۷ ترجمه: ص : ۵۴
- ۷۳۷ تفسیر: ص : ۵۴
- ۷۳۷ اشاره
- ۷۳۸ بیان قرض خدا و تحقیق آن ص : ۵۵
- ۷۳۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۶] ص : ۵۸

- ۷۳۹ اشاره
- ۷۳۹ ترجمه: ص : ۵۸
- ۷۴۰ تفسیر: ص : ۵۹
- ۷۴۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۷] ص : ۶۰
- ۷۴۰ اشاره
- ۷۴۱ ترجمه: ص : ۶۰
- ۷۴۱ تفسیر: ص : ۶۰
- ۷۴۲ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۸] ص : ۶۲
- ۷۴۲ اشاره
- ۷۴۲ ترجمه: ص : ۶۲
- ۷۴۲ تفسیر: ص : ۶۳
- ۷۴۲ بیان تابوت و سکینه ص : ۶۳
- ۷۴۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۴۹] ص : ۶۸
- ۷۴۵ اشاره
- ۷۴۵ ترجمه: ص : ۶۸
- ۷۴۶ تفسیر: ص : ۶۹
- ۷۴۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۰] ص : ۷۱
- ۷۴۷ اشاره
- ۷۴۷ ترجمه: ص : ۷۱
- ۷۴۷ تفسیر: ص : ۷۲
- ۷۴۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۱] ص : ۷۲
- ۷۴۸ اشاره
- ۷۴۸ ترجمه: ص : ۷۲
- ۷۴۸ تفسیر: ص : ۷۲

- ۷۴۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۲] ص : ۷۴
 اشاره ۷۴۹
 ترجمه: ص : ۷۴ ۷۴۹
 تفسیر: ص : ۷۴ ۷۴۹
 [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۳] ص : ۷۵ ۷۴۹
 اشاره ۷۵۰
 ترجمه: ص : ۷۵ ۷۵۰
 تفسیر: ص : ۷۶ ۷۵۰
 اشاره ۷۵۰
 تحقیق جبر و اختیار و امر بین دو امر و تحقیق بعضی مطالب ص : ۷۸ ۷۵۱
 [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۴] ص : ۸۶ ۷۵۵
 اشاره ۷۵۵
 ترجمه: ص : ۸۶ ۷۵۶
 تفسیر: ص : ۸۶ ۷۵۶
 [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۵] ص : ۸۸ ۷۵۶
 اشاره ۷۵۶
 ترجمه: ص : ۸۸ ۷۵۶
 تفسیر: ص : ۸۸ ۷۵۷
 اشاره ۷۵۷
 بیان احاطه بر مقداری از علم خدا که خود او بخواهد ص : ۹۲ ۷۵۹
 [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۶] ص : ۹۴ ۷۶۰
 اشاره ۷۶۰
 ترجمه: ص : ۹۴ ۷۶۰
 تفسیر: ص : ۹۴ ۷۶۰

- ۷۶۰ اشاره
- ۷۶۱ تحقیق متمسک جستن به عروه الوثقی و بیان عروه الوثقی ص : ۹۷
- ۷۶۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۷] ص : ۱۰۴
- ۷۶۵ اشاره
- ۷۶۵ ترجمه: ص : ۱۰۴
- ۷۶۵ تفسیر: ص : ۱۰۴
- ۷۶۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸] ص : ۱۰۶
- ۷۶۷ اشاره
- ۷۶۷ ترجمه: ص : ۱۰۷
- ۷۶۷ تفسیر: ص : ۱۰۷
- ۷۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۹] ص : ۱۱۰
- ۷۶۹ اشاره
- ۷۶۹ ترجمه: ص : ۱۱۰
- ۷۶۹ تفسیر: ص : ۱۱۰
- ۷۷۰ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶۰] ص : ۱۱۲
- ۷۷۰ اشاره
- ۷۷۰ ترجمه: ص : ۱۱۲
- ۷۷۱ تفسیر: ص : ۱۱۳
- ۷۷۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶۱] ص : ۱۱۷
- ۷۷۳ اشاره
- ۷۷۳ ترجمه: ص : ۱۱۷
- ۷۷۳ تفسیر: ص : ۱۱۸
- ۷۷۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶۲] ص : ۱۱۹
- ۷۷۴ اشاره

۷۷۴	ترجمه: ص : ۱۱۹
۷۷۵	تفسیر: ص : ۱۱۹
۷۷۵	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۳] ص : ۱۲۱
۷۷۵	اشاره
۷۷۵	ترجمه: ص : ۱۲۱
۷۷۶	تفسیر: ص : ۱۲۱
۷۷۶	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۴] ص : ۱۲۲
۷۷۶	اشاره
۷۷۶	ترجمه: ص : ۱۲۲
۷۷۶	تفسیر: ص : ۱۲۳
۷۷۸	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۵] ص : ۱۲۵
۷۷۸	اشاره
۷۷۸	ترجمه: ص : ۱۲۶
۷۷۸	تفسیر: ص : ۱۲۶
۷۸۰	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۶] ص : ۱۲۹
۷۸۰	اشاره
۷۸۰	ترجمه: ص : ۱۲۹
۷۸۰	تفسیر: ص : ۱۲۹
۷۸۱	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۷] ص : ۱۳۰
۷۸۱	اشاره
۷۸۱	ترجمه: ص : ۱۳۰
۷۸۱	تفسیر: ص : ۱۳۱
۷۸۲	[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۸] ص : ۱۳۲
۷۸۲	اشاره

- ۷۸۲ ترجمه: ص : ۱۳۳
 ۷۸۲ تفسیر: ص : ۱۳۳
 ۷۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶۹] ص : ۱۳۴
 ۷۸۳ اشاره
 ۷۸۳ بیان حکمت و مراتب آن ص : ۱۳۴
 ۷۸۳ ترجمه: ص : ۱۳۴
 ۷۸۳ تفسیر: ص : ۱۳۴
 ۷۸۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۰] ص : ۱۳۷
 ۷۸۵ اشاره
 ۷۸۵ ترجمه: ص : ۱۳۷
 ۷۸۵ تفسیر: ص : ۱۳۷
 ۷۸۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۱] ص : ۱۳۸
 ۷۸۵ اشاره
 ۷۸۵ ترجمه: ص : ۱۳۸
 ۷۸۵ تفسیر: ص : ۱۳۸
 ۷۸۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۲] ص : ۱۳۹
 ۷۸۶ اشاره
 ۷۸۷ ترجمه: ص : ۱۴۰
 ۷۸۷ تفسیر: ص : ۱۴۰
 ۷۸۷ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۳] ص : ۱۴۱
 ۷۸۷ اشاره
 ۷۸۷ ترجمه: ص : ۱۴۱
 ۷۸۸ تفسیر: ص : ۱۴۱
 ۷۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۴] ص : ۱۴۳

- ۷۸۸ اشاره
- ۷۸۹ ترجمه: ص: ۱۴۳
- ۷۸۹ تفسیر: ص: ۱۴۳
- ۷۸۹ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۵] ص: ۱۴۴
- ۷۸۹ اشاره
- ۷۸۹ ترجمه: ص: ۱۴۴
- ۷۹۰ تفسیر: ص: ۱۴۵
- ۷۹۰ اشاره
- ۷۹۰ بیان خبط و جنون از مست شیطان ص: ۱۴۶
- ۷۹۴ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۶] ص: ۱۵۲
- ۷۹۴ اشاره
- ۷۹۴ ترجمه: ص: ۱۵۳
- ۷۹۴ تفسیر: ص: ۱۵۳
- ۷۹۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۷] ص: ۱۵۴
- ۷۹۵ اشاره
- ۷۹۵ ترجمه: ص: ۱۵۴
- ۷۹۵ تفسیر: ص: ۱۵۴
- ۷۹۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۸] ص: ۱۵۴
- ۷۹۵ اشاره
- ۷۹۵ ترجمه: ص: ۱۵۴
- ۷۹۵ تفسیر: ص: ۱۵۴
- ۷۹۶ [سوره البقره (۲): آیه ۲۷۹] ص: ۱۵۵
- ۷۹۶ اشاره
- ۷۹۶ ترجمه: ص: ۱۵۵

- تفسیر: ص: ۱۵۵ ۷۹۶
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۰] ص: ۱۵۶ ۷۹۶
- اشاره ۷۹۶
- ترجمه: ص: ۱۵۶ ۷۹۷
- تفسیر: ص: ۱۵۶ ۷۹۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۱] ص: ۱۵۷ ۷۹۷
- اشاره ۷۹۷
- ترجمه: ص: ۱۵۷ ۷۹۷
- تفسیر: ص: ۱۵۷ ۷۹۷
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۲] ص: ۱۵۷ ۷۹۸
- اشاره ۷۹۸
- ترجمه: ص: ۱۵۸ ۷۹۸
- تفسیر: ص: ۱۵۸ ۷۹۸
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۳] ص: ۱۶۶ ۸۰۲
- اشاره ۸۰۲
- ترجمه: ص: ۱۶۶ ۸۰۲
- تفسیر: ص: ۱۶۶ ۸۰۲
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴] ص: ۱۶۸ ۸۰۳
- اشاره ۸۰۳
- ترجمه: ص: ۱۶۸ ۸۰۳
- تفسیر: ص: ۱۶۸ ۸۰۴
- [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۵] ص: ۱۷۰ ۸۰۵
- اشاره ۸۰۵
- ترجمه: ص: ۱۷۰ ۸۰۵

۸۰۵	تفسیر: ص : ۱۷۰
۸۰۶	[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۶] ص : ۱۷۱
۸۰۶	اشاره
۸۰۶	ترجمه: ص : ۱۷۲
۸۰۶	تفسیر: ص : ۱۷۲
۸۱۰	سوره آل عمران ص : ۱۷۹
۸۱۰	اشاره
۸۱۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱] ص : ۱۷۹
۸۱۰	اشاره
۸۱۰	ترجمه: ص : ۱۷۹
۸۱۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۲] ص : ۱۷۹
۸۱۰	اشاره
۸۱۰	ترجمه: ص : ۱۷۹
۸۱۰	تفسیر: ص : ۱۷۹
۸۱۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳] ص : ۱۷۹
۸۱۱	اشاره
۸۱۱	ترجمه: ص : ۱۷۹
۸۱۱	تفسیر: ص : ۱۷۹
۸۱۱	[سوره آل عمران (۳): آیه ۴] ص : ۱۸۰
۸۱۱	اشاره
۸۱۱	ترجمه: ص : ۱۸۰
۸۱۱	تفسیر: ص : ۱۸۰
۸۱۲	[سوره آل عمران (۳): آیه ۵] ص : ۱۸۲
۸۱۲	اشاره

- ۸۱۲ ترجمه: ص: ۱۸۲
 ۸۱۳ تفسیر: ص: ۱۸۲
 ۸۱۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶] ص: ۱۸۲
 ۸۱۳ اشاره
 ۸۱۳ ترجمه: ص: ۱۸۲
 ۸۱۳ تفسیر: ص: ۱۸۳
 ۸۱۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷] ص: ۱۸۶
 ۸۱۵ اشاره
 ۸۱۵ ترجمه: ص: ۱۸۷
 ۸۱۶ تفسیر: ص: ۱۸۷
 ۸۱۶ اشاره
 ۸۱۶ بیان محکم و متشابه ص: ۱۸۷
 ۸۱۹ سخنی در باره خردمند گشتن انسان ص: ۱۹۳
 ۸۲۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸] ص: ۱۹۵
 ۸۲۰ اشاره
 ۸۲۰ ترجمه: ص: ۱۹۵
 ۸۲۰ تفسیر: ص: ۱۹۵
 ۸۲۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹] ص: ۱۹۶
 ۸۲۱ اشاره
 ۸۲۱ ترجمه: ص: ۱۹۶
 ۸۲۱ تفسیر: ص: ۱۹۶
 ۸۲۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰] ص: ۱۹۷
 ۸۲۱ اشاره
 ۸۲۱ ترجمه: ص: ۱۹۷

- ۸۲۱ تفسیر: ص : ۱۹۷
- ۸۲۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱] ص : ۱۹۷
- ۸۲۲ اشاره
- ۸۲۲ ترجمه: ص : ۱۹۸
- ۸۲۲ تفسیر: ص : ۱۹۸
- ۸۲۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲] ص : ۱۹۸
- ۸۲۲ اشاره
- ۸۲۳ ترجمه: ص : ۱۹۸
- ۸۲۳ تفسیر: ص : ۱۹۸
- ۸۲۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳] ص : ۱۹۹
- ۸۲۳ اشاره
- ۸۲۳ ترجمه: ص : ۱۹۹
- ۸۲۴ تفسیر: ص : ۲۰۰
- ۸۲۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴] ص : ۲۰۱
- ۸۲۴ اشاره
- ۸۲۴ ترجمه: ص : ۲۰۱
- ۸۲۴ تفسیر: ص : ۲۰۱
- ۸۲۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵] ص : ۲۰۲
- ۸۲۵ اشاره
- ۸۲۵ ترجمه: ص : ۲۰۳
- ۸۲۵ تفسیر: ص : ۲۰۳
- ۸۲۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶] ص : ۲۰۴
- ۸۲۶ اشاره
- ۸۲۶ ترجمه: ص : ۲۰۴

- تفسیر: ص : ۲۰۴ ۸۲۶
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷] ص : ۲۰۴ ۸۲۷
- اشاره ۸۲۷
- ترجمه: ص : ۲۰۵ ۸۲۷
- تفسیر: ص : ۲۰۵ ۸۲۷
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸] ص : ۲۰۵ ۸۲۷
- اشاره ۸۲۷
- چگونگی شهادت خدا به اینکه جز او خدایی نیست. ص : ۲۰۵ ۸۲۷
- ترجمه: ص : ۲۰۵ ۸۲۷
- تفسیر: ص : ۲۰۶ ۸۲۸
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹] ص : ۲۰۸ ۸۲۹
- اشاره ۸۲۹
- ترجمه: ص : ۲۰۸ ۸۲۹
- تفسیر: ص : ۲۰۸ ۸۲۹
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰] ص : ۲۰۹ ۸۳۰
- اشاره ۸۳۰
- ترجمه: ص : ۲۰۹ ۸۳۰
- تفسیر: ص : ۲۰۹ ۸۳۰
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۱] ص : ۲۱۱ ۸۳۱
- اشاره ۸۳۱
- ترجمه: ص : ۲۱۱ ۸۳۱
- تفسیر: ص : ۲۱۱ ۸۳۱
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۲] ص : ۲۱۲ ۸۳۲
- اشاره ۸۳۲

۸۳۲ ترجمه: ص : ۲۱۲

۸۳۲ تفسیر: ص : ۲۱۲

۸۳۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۳] ص : ۲۱۳

۸۳۲ اشاره

۸۳۳ ترجمه: ص : ۲۱۳

۸۳۳ تفسیر: ص : ۲۱۳

۸۳۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۴] ص : ۲۱۵

۸۳۴ اشاره

۸۳۴ ترجمه: ص : ۲۱۵

۸۳۴ تفسیر: ص : ۲۱۶

۸۳۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۵] ص : ۲۱۶

۸۳۴ اشاره

۸۳۴ ترجمه: ص : ۲۱۶

۸۳۵ تفسیر: ص : ۲۱۶

۸۳۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۶] ص : ۲۱۸

۸۳۶ اشاره

۸۳۶ ترجمه: ص : ۲۱۸

۸۳۶ تفسیر: ص : ۲۱۸

۸۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۷] ص : ۲۲۰

۸۳۷ اشاره

۸۳۷ ترجمه: ص : ۲۲۰

۸۳۷ تفسیر: ص : ۲۲۰

۸۳۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸] ص : ۲۲۱

۸۳۸ اشاره

۸۳۸	ترجمه: ص : ۲۲۱
۸۳۸	تفسیر: ص : ۲۲۱
۸۳۹	[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۹] ص : ۲۲۳
۸۳۹	اشاره
۸۳۹	ترجمه: ص : ۲۲۳
۸۳۹	تفسیر: ص : ۲۲۳
۸۳۹	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۰] ص : ۲۲۳
۸۳۹	اشاره
۸۳۹	ترجمه: ص : ۲۲۴
۸۳۹	تفسیر: ص : ۲۲۴
۸۴۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۱] ص : ۲۲۵
۸۴۰	اشاره
۸۴۰	ترجمه: ص : ۲۲۵
۸۴۰	تفسیر: ص : ۲۲۵
۸۴۲	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۲] ص : ۲۲۹
۸۴۲	اشاره
۸۴۲	ترجمه: ص : ۲۲۹
۸۴۳	تفسیر: ص : ۲۲۹
۸۴۳	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۳] ص : ۲۳۰
۸۴۳	اشاره
۸۴۳	ترجمه: ص : ۲۳۰
۸۴۳	تفسیر: ص : ۲۳۰
۸۴۴	[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۴] ص : ۲۳۱
۸۴۴	اشاره

۸۴۴ ترجمه: ص : ۲۳۱

۸۴۴ تفسیر: ص : ۲۳۱

۸۴۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۳۵] ص : ۲۳۲

۸۴۵ اشاره

۸۴۵ ترجمه: ص : ۲۳۲

۸۴۵ تفسیر: ص : ۲۳۲

۸۴۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۳۶] ص : ۲۳۴

۸۴۶ اشاره

۸۴۶ ترجمه: ص : ۲۳۴

۸۴۶ تفسیر: ص : ۲۳۴

۸۴۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۳۷] ص : ۲۳۶

۸۴۷ اشاره

۸۴۷ ترجمه: ص : ۲۳۶

۸۴۷ تفسیر: ص : ۲۳۶

۸۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۳۸] ص : ۲۳۹

۸۴۹ اشاره

۸۴۹ ترجمه: ص : ۲۳۹

۸۴۹ تفسیر: ص : ۲۳۹

۸۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۳۹] ص : ۲۳۹

۸۴۹ اشاره

۸۴۹ ترجمه: ص : ۲۳۹

۸۴۹ تفسیر: ص : ۲۴۰

۸۵۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۰] ص : ۲۴۰

۸۵۰ اشاره

- ۸۵۰ ترجمه: ص : ۲۴۰
 ۸۵۰ تفسیر: ص : ۲۴۰
 ۸۵۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۱] ص : ۲۴۲
 ۸۵۱ اشاره
 ۸۵۱ ترجمه: ص : ۲۴۲
 ۸۵۱ تفسیر: ص : ۲۴۲
 ۸۵۱ اشاره
 ۸۵۲ تحقیق تسبیح ربّ و تسبیح اسم ربّ ص : ۲۴۳
 ۸۵۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۲] ص : ۲۴۴
 ۸۵۲ اشاره
 ۸۵۳ ترجمه: ص : ۲۴۵
 ۸۵۳ تفسیر: ص : ۲۴۵
 ۸۵۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۳] ص : ۲۴۶
 ۸۵۳ اشاره
 ۸۵۳ ترجمه: ص : ۲۴۶
 ۸۵۴ تفسیر: ص : ۲۴۶
 ۸۵۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۴] ص : ۲۴۷
 ۸۵۴ اشاره
 ۸۵۴ ترجمه: ص : ۲۴۷
 ۸۵۴ تفسیر: ص : ۲۴۷
 ۸۵۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۵] ص : ۲۴۷
 ۸۵۵ اشاره
 ۸۵۵ ترجمه: ص : ۲۴۷
 ۸۵۵ تفسیر: ص : ۲۴۸

- ۸۵۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۶] ص : ۲۴۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۴۸
 تفسیر: ص : ۲۴۸
 ۸۵۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۷] ص : ۲۴۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۴۹
 تفسیر: ص : ۲۴۹
 ۸۵۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۸] ص : ۲۵۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۵۰
 تفسیر: ص : ۲۵۰
 ۸۵۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۴۹] ص : ۲۵۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۵۱
 تفسیر: ص : ۲۵۱
 ۸۵۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۰] ص : ۲۵۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۵۴
 تفسیر: ص : ۲۵۴
 اشاره
 تحقیق در اینکه انسان فطره وابسته آفریده شده است و همان وابستگی اقتضای پیروی از امری را دارد ص : ۲۵۵
 ۸۶۰
 ۸۶۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۱] ص : ۲۵۹
 اشاره
 ۸۶۲
 اشاره

- ۸۶۲ ترجمه: ص : ۲۵۹
 ۸۶۲ تفسیر: ص : ۲۶۰
 ۸۶۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۲] ص : ۲۶۰
 ۸۶۳ اشاره
 ۸۶۳ ترجمه: ص : ۲۶۰
 ۸۶۳ تفسیر: ص : ۲۶۱
 ۸۶۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۳] ص : ۲۶۳
 ۸۶۴ اشاره
 ۸۶۴ ترجمه: ص : ۲۶۳
 ۸۶۴ تفسیر: ص : ۲۶۳
 ۸۶۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۴] ص : ۲۶۳
 ۸۶۵ اشاره
 ۸۶۵ ترجمه: ص : ۲۶۳
 ۸۶۵ تفسیر: ص : ۲۶۳
 ۸۶۵ اشاره
 ۸۶۵ تفصیل حال حضرت عیسی و گرفتن آن حضرت و مصلوب نمودن وی ص : ۲۶۴
 ۸۶۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۵] ص : ۲۶۸
 ۸۶۸ اشاره
 ۸۶۸ ترجمه: ص : ۲۶۸
 ۸۶۸ تفسیر: ص : ۲۶۸
 ۸۶۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۶] ص : ۲۷۰
 ۸۶۹ اشاره
 ۸۶۹ ترجمه: ص : ۲۷۰
 ۸۶۹ تفسیر: ص : ۲۷۰

- ۸۶۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۷] ص : ۲۷۱
 اشاره ۸۷۰
 ترجمه: ص : ۲۷۱ ۸۷۰
 تفسیر: ص : ۲۷۱ ۸۷۰
 [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۸] ص : ۲۷۲ ۸۷۰
 اشاره ۸۷۰
 ترجمه: ص : ۲۷۲ ۸۷۰
 تفسیر: ص : ۲۷۲ ۸۷۰
 [سوره آل عمران (۳): آیه ۵۹] ص : ۲۷۳ ۸۷۱
 اشاره ۸۷۱
 ترجمه: ص : ۲۷۳ ۸۷۱
 تفسیر: ص : ۲۷۳ ۸۷۱
 [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۰] ص : ۲۷۴ ۸۷۱
 اشاره ۸۷۲
 ترجمه: ص : ۲۷۴ ۸۷۲
 تفسیر: ص : ۲۷۴ ۸۷۲
 [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱] ص : ۲۷۴ ۸۷۲
 اشاره ۸۷۲
 ترجمه: ص : ۲۷۴ ۸۷۲
 تفسیر: ص : ۲۷۵ ۸۷۲
 اشاره ۸۷۲
 تحقیق شرافت کسانی که در مباحله با محمد (ص) بودند. ص : ۲۷۶ ۸۷۳
 [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۲] ص : ۲۸۰ ۸۷۵
 اشاره ۸۷۵

- ۸۷۶ ترجمه: ص : ۲۸۱
- ۸۷۶ تفسیر: ص : ۲۸۱
- ۸۷۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۳] ص : ۲۸۲
- ۸۷۶ اشاره
- ۸۷۶ ترجمه: ص : ۲۸۲
- ۸۷۶ تفسیر: ص : ۲۸۲
- ۸۷۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۴] ص : ۲۸۲
- ۸۷۷ اشاره
- ۸۷۷ ترجمه: ص : ۲۸۲
- ۸۷۷ تفسیر: ص : ۲۸۲
- ۸۷۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۵] ص : ۲۸۴
- ۸۷۸ اشاره
- ۸۷۸ ترجمه: ص : ۲۸۵
- ۸۷۸ تفسیر: ص : ۲۸۵
- ۸۷۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۶] ص : ۲۸۵
- ۸۷۹ اشاره
- ۸۷۹ ترجمه: ص : ۲۸۶
- ۸۷۹ تفسیر: ص : ۲۸۶
- ۸۸۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۷] ص : ۲۸۷
- ۸۸۰ اشاره
- ۸۸۰ ترجمه: ص : ۲۸۷
- ۸۸۰ تفسیر: ص : ۲۸۷
- ۸۸۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۸] ص : ۲۸۸
- ۸۸۰ اشاره

- ۸۸۰ ترجمه: ص : ۲۸۸
 ۸۸۰ تفسیر: ص : ۲۸۸
 ۸۸۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۶۹] ص : ۲۸۹
 ۸۸۱ اشاره
 ۸۸۱ ترجمه: ص : ۲۸۹
 ۸۸۲ تفسیر: ص : ۲۹۰
 ۸۸۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۰] ص : ۲۹۰
 ۸۸۲ اشاره
 ۸۸۲ ترجمه: ص : ۲۹۱
 ۸۸۲ تفسیر: ص : ۲۹۱
 ۸۸۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۱] ص : ۲۹۱
 ۸۸۳ اشاره
 ۸۸۳ ترجمه: ص : ۲۹۱
 ۸۸۳ تفسیر: ص : ۲۹۲
 ۸۸۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۲] ص : ۲۹۲
 ۸۸۴ اشاره
 ۸۸۴ ترجمه: ص : ۲۹۳
 ۸۸۴ تفسیر: ص : ۲۹۳
 ۸۸۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۳] ص : ۲۹۴
 ۸۸۴ اشاره
 ۸۸۵ ترجمه: ص : ۲۹۴
 ۸۸۵ تفسیر: ص : ۲۹۴
 ۸۸۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۴] ص : ۲۹۶
 ۸۸۶ اشاره

- ۸۸۶ ترجمه: ص : ۲۹۶
 ۸۸۶ تفسیر: ص : ۲۹۶
 ۸۸۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۵] ص : ۲۹۶
 ۸۸۶ اشاره
 ۸۸۶ ترجمه: ص : ۲۹۶
 ۸۸۷ تفسیر: ص : ۲۹۷
 ۸۸۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۶] ص : ۲۹۸
 ۸۸۷ اشاره
 ۸۸۸ ترجمه: ص : ۲۹۸
 ۸۸۸ تفسیر: ص : ۲۹۹
 ۸۸۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۷] ص : ۲۹۹
 ۸۸۸ اشاره
 ۸۸۸ ترجمه: ص : ۳۰۰
 ۸۸۸ تفسیر: ص : ۳۰۰
 ۸۸۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۸] ص : ۳۰۱
 ۸۸۹ اشاره
 ۸۸۹ ترجمه: ص : ۳۰۱
 ۸۹۰ تفسیر: ص : ۳۰۲
 ۸۹۰ اشاره
 ۸۹۰ تحقیق تاب خوردن و چرخیدن کتاب به سبب زبانی که به نفس نسبت داده شده است. ص : ۳۰۳
 ۸۹۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۷۹] ص : ۳۰۴
 ۸۹۱ اشاره
 ۸۹۱ ترجمه: ص : ۳۰۴
 ۸۹۱ تفسیر: ص : ۳۰۵

۸۹۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۰] ص: ۳۰۷ ۸۹۳

۸۹۳ اشاره ۸۹۳

۸۹۳ ترجمه: ص: ۳۰۷ ۸۹۳

۸۹۳ تفسیر: ص: ۳۰۸ ۸۹۳

۸۹۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۱] ص: ۳۰۹ ۸۹۴

۸۹۴ اشاره ۸۹۴

۸۹۴ ترجمه: ص: ۳۰۹ ۸۹۴

۸۹۴ تفسیر: ص: ۳۰۹ ۸۹۴

۸۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۲] ص: ۳۱۴ ۸۹۷

۸۹۷ اشاره ۸۹۷

۸۹۷ ترجمه: ص: ۳۱۴ ۸۹۷

۸۹۷ تفسیر: ص: ۳۱۴ ۸۹۷

۸۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۳] ص: ۳۱۴ ۸۹۷

۸۹۷ اشاره ۸۹۷

۸۹۷ ترجمه: ص: ۳۱۵ ۸۹۷

۸۹۸ تفسیر: ص: ۳۱۵ ۸۹۸

۸۹۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۴] ص: ۳۱۶ ۸۹۸

۸۹۸ اشاره ۸۹۸

۸۹۸ ترجمه: ص: ۳۱۶ ۸۹۸

۸۹۹ تفسیر: ص: ۳۱۷ ۸۹۹

۸۹۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۵] ص: ۳۱۷ ۸۹۹

۸۹۹ اشاره ۸۹۹

۸۹۹ ترجمه: ص: ۳۱۷ ۸۹۹

۸۹۹ تفسیر: ص: ۳۱۷ ۸۹۹

- ۸۹۹ اشاره
- ۸۹۹ تحقیق اصناف مردم بر حسب طلب دین و بقای بر آن و بر حسب ارتداد و برگشتن از دین: ص : ۳۱۷
- ۹۰۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۶] ص : ۳۲۰
- ۹۰۱ اشاره
- ۹۰۱ ترجمه: ص : ۳۲۰
- ۹۰۱ تفسیر: ص : ۳۲۰
- ۹۰۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۷] ص : ۳۲۱
- ۹۰۱ اشاره
- ۹۰۲ ترجمه: ص : ۳۲۱
- ۹۰۲ تفسیر: ص : ۳۲۱
- ۹۰۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۸] ص : ۳۲۱
- ۹۰۲ اشاره
- ۹۰۲ ترجمه: ص : ۳۲۱
- ۹۰۲ تفسیر: ص : ۳۲۱
- ۹۰۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۸۹] ص : ۳۲۲
- ۹۰۲ اشاره
- ۹۰۲ ترجمه: ص : ۳۲۲
- ۹۰۲ تفسیر: ص : ۳۲۲
- ۹۰۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۰] ص : ۳۲۳
- ۹۰۳ اشاره
- ۹۰۳ ترجمه: ص : ۳۲۳
- ۹۰۳ تفسیر: ص : ۳۲۳
- ۹۰۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۱] ص : ۳۲۳
- ۹۰۳ اشاره

- ۹۰۴ ترجمه: ص : ۳۲۳
 ۹۰۴ تفسیر: ص : ۳۲۴
 ۹۰۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۲] ص : ۳۲۵
 ۹۰۵ اشاره
 ۹۰۵ ترجمه: ص : ۳۲۵
 ۹۰۵ تفسیر: ص : ۳۲۵
 ۹۰۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۳] ص : ۳۲۷
 ۹۰۵ اشاره
 ۹۰۶ ترجمه: ص : ۳۲۷
 ۹۰۶ تفسیر: ص : ۳۲۷
 ۹۰۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۴] ص : ۳۲۸
 ۹۰۶ اشاره
 ۹۰۷ ترجمه: ص : ۳۲۸
 ۹۰۷ تفسیر: ص : ۳۲۹
 ۹۰۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۵] ص : ۳۲۹
 ۹۰۷ اشاره
 ۹۰۷ ترجمه: ص : ۳۲۹
 ۹۰۷ تفسیر: ص : ۳۲۹
 ۹۰۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۶] ص : ۳۳۰
 ۹۰۸ اشاره
 ۹۰۸ ترجمه: ص : ۳۳۰
 ۹۰۸ تفسیر: ص : ۳۳۰
 ۹۰۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۷] ص : ۳۳۳
 ۹۰۹ اشاره

- ۹۰۹ ترجمه: ص: ۳۳۳
 ۹۱۰ تفسیر: ص: ۳۳۳
 ۹۱۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۸] ص: ۳۳۸
 ۹۱۲ اشاره
 ۹۱۲ ترجمه: ص: ۳۳۸
 ۹۱۲ تفسیر: ص: ۳۳۸
 ۹۱۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۹۹] ص: ۳۳۹
 ۹۱۳ اشاره
 ۹۱۳ ترجمه: ص: ۳۳۹
 ۹۱۳ تفسیر: ص: ۳۳۹
 ۹۱۳ اشاره
 ۹۱۴ تفسیر حجّة الوداع و غدیر خم ص: ۳۴۱
 ۹۱۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۰] ص: ۳۴۱
 ۹۱۴ اشاره
 ۹۱۴ ترجمه: ص: ۳۴۲
 ۹۱۵ تفسیر: ص: ۳۴۲
 ۹۱۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱] ص: ۳۴۳
 ۹۱۵ اشاره
 ۹۱۵ ترجمه: ص: ۳۴۳
 ۹۱۵ تفسیر: ص: ۳۴۳
 ۹۱۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۲] ص: ۳۴۴
 ۹۱۶ اشاره
 ۹۱۶ ترجمه: ص: ۳۴۴
 ۹۱۶ تفسیر: ص: ۳۴۴

- ۹۱۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳] ص : ۳۴۶
 اشاره ۹۱۷
 تحقیق در حبل (ریسمان) خدا و حبل (ریسمان) مردم ص : ۳۴۶ ۹۱۷
 اشاره ۹۱۸
 ترجمه: ص : ۳۴۷ ۹۱۸
 تفسیر: ص : ۳۴۷ ۹۱۸
 ۹۲۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۴] ص : ۳۵۰
 اشاره ۹۲۰
 ترجمه: ص : ۳۵۱ ۹۲۰
 تفسیر: ص : ۳۵۱ ۹۲۰
 ۹۲۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۵] ص : ۳۵۳
 اشاره ۹۲۲
 ترجمه: ص : ۳۵۳ ۹۲۲
 تفسیر: ص : ۳۵۳ ۹۲۲
 ۹۲۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۶] ص : ۳۵۴
 اشاره ۹۲۲
 ترجمه: ص : ۳۵۴ ۹۲۲
 تفسیر: ص : ۳۵۴ ۹۲۲
 ۹۲۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۷] ص : ۳۵۵
 اشاره ۹۲۳
 ترجمه: ص : ۳۵۵ ۹۲۳
 تفسیر: ص : ۳۵۵ ۹۲۳
 ۹۲۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۸] ص : ۳۵۸
 اشاره ۹۲۵

۹۲۵	ترجمه: ص : ۳۵۸
۹۲۵	تفسیر: ص : ۳۵۸
۹۲۵	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۹] ص : ۳۵۹
۹۲۵	اشاره
۹۲۶	ترجمه: ص : ۳۵۹
۹۲۶	تفسیر: ص : ۳۵۹
۹۲۶	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰] ص : ۳۶۰
۹۲۶	اشاره
۹۲۶	ترجمه: ص : ۳۶۰
۹۲۷	تفسیر: ص : ۳۶۱
۹۲۸	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۱] ص : ۳۶۴
۹۲۸	اشاره
۹۲۹	ترجمه: ص : ۳۶۴
۹۲۹	تفسیر: ص : ۳۶۴
۹۲۹	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۲] ص : ۳۶۵
۹۲۹	اشاره
۹۲۹	ترجمه: ص : ۳۶۵
۹۲۹	تفسیر: ص : ۳۶۵
۹۳۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۳] ص : ۳۶۷
۹۳۰	اشاره
۹۳۱	ترجمه: ص : ۳۶۷
۹۳۱	تفسیر: ص : ۳۶۷
۹۳۱	[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۴] ص : ۳۶۸
۹۳۱	اشاره

- ۹۳۱ ترجمه: ص : ۳۶۸
 ۹۳۱ تفسیر: ص : ۳۶۸
 ۹۳۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۵] ص : ۳۶۹
 ۹۳۲ اشاره
 ۹۳۲ ترجمه: ص : ۳۶۹
 ۹۳۲ تفسیر: ص : ۳۶۹
 ۹۳۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۶] ص : ۳۷۰
 ۹۳۲ اشاره
 ۹۳۲ ترجمه: ص : ۳۷۰
 ۹۳۲ تفسیر: ص : ۳۷۰
 ۹۳۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۷] ص : ۳۷۱
 ۹۳۳ اشاره
 ۹۳۳ ترجمه: ص : ۳۷۱
 ۹۳۳ تفسیر: ص : ۳۷۱
 ۹۳۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۸] ص : ۳۷۳
 ۹۳۴ اشاره
 ۹۳۵ ترجمه: ص : ۳۷۳
 ۹۳۵ تفسیر: ص : ۳۷۳
 ۹۳۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۹] ص : ۳۷۵
 ۹۳۶ اشاره
 ۹۳۶ ترجمه: ص : ۳۷۵
 ۹۳۶ تفسیر: ص : ۳۷۵
 ۹۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۰] ص : ۳۷۶
 ۹۳۷ اشاره

- ۹۳۷ ترجمه: ص : ۳۷۷
 ۹۳۷ تفسیر: ص : ۳۷۷
 ۹۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۱] ص : ۳۷۷
 ۹۳۷ اشاره
 ۹۳۷ ترجمه: ص : ۳۷۸
 ۹۳۸ تفسیر: ص : ۳۷۸
 ۹۳۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۲] ص : ۳۸۰
 ۹۳۹ اشاره
 ۹۳۹ ترجمه: ص : ۳۸۰
 ۹۳۹ تفسیر: ص : ۳۸۰
 ۹۳۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۳] ص : ۳۸۱
 ۹۳۹ اشاره
 ۹۳۹ ترجمه: ص : ۳۸۱
 ۹۴۰ تفسیر: ص : ۳۸۱
 ۹۴۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۴] ص : ۳۸۲
 ۹۴۰ اشاره
 ۹۴۰ ترجمه: ص : ۳۸۲
 ۹۴۰ تفسیر: ص : ۳۸۲
 ۹۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۵] ص : ۳۸۳
 ۹۴۱ اشاره
 ۹۴۱ ترجمه: ص : ۳۸۳
 ۹۴۱ تفسیر: ص : ۳۸۳
 ۹۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۶] ص : ۳۸۴
 ۹۴۱ اشاره

- ۹۴۱ ترجمه: ص : ۳۸۴
 ۹۴۲ تفسیر: ص : ۳۸۴
 ۹۴۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۷] ص : ۳۸۵
 ۹۴۲ اشاره
 ۹۴۲ ترجمه: ص : ۳۸۵
 ۹۴۲ تفسیر: ص : ۳۸۵
 ۹۴۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۸] ص : ۳۸۵
 ۹۴۳ اشاره
 ۹۴۳ ترجمه: ص : ۳۸۵
 ۹۴۳ تفسیر: ص : ۳۸۵
 ۹۴۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۹] ص : ۳۸۷
 ۹۴۴ اشاره
 ۹۴۴ ترجمه: ص : ۳۸۷
 ۹۴۴ تفسیر: ص : ۳۸۷
 ۹۴۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۰] ص : ۳۸۸
 ۹۴۴ اشاره
 ۹۴۵ ترجمه: ص : ۳۸۸
 ۹۴۵ تفسیر: ص : ۳۸۸
 ۹۴۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۱] ص : ۳۸۹
 ۹۴۵ اشاره
 ۹۴۵ ترجمه: ص : ۳۸۹
 ۹۴۵ تفسیر: ص : ۳۸۹
 ۹۴۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۲] ص : ۳۸۹
 ۹۴۶ اشاره

- ۹۴۶ ترجمه: ص : ۳۸۹
 ۹۴۶ تفسیر: ص : ۳۸۹
 ۹۴۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۳] ص : ۳۹۰
 ۹۴۶ اشاره
 ۹۴۶ ترجمه: ص : ۳۹۰
 ۹۴۶ تفسیر: ص : ۳۹۰
 ۹۴۶ اشاره
 ۹۴۷ وجه تعبیر از عرض بهشت به عرض آسمان‌ها و زمین ص : ۳۹۰
 ۹۴۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۴] ص : ۳۹۲
 ۹۴۷ اشاره
 ۹۴۸ ترجمه: ص : ۳۹۲
 ۹۴۸ تفسیر: ص : ۳۹۲
 ۹۴۸ اشاره
 ۹۴۸ تحقیق مراتب مردم در قصاص و ترک آن ص : ۳۹۳
 ۹۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۵] ص : ۳۹۴
 ۹۴۹ اشاره
 ۹۴۹ ترجمه: ص : ۳۹۴
 ۹۴۹ تفسیر: ص : ۳۹۴
 ۹۵۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۶] ص : ۳۹۷
 ۹۵۱ اشاره
 ۹۵۱ ترجمه: ص : ۳۹۷
 ۹۵۱ تفسیر: ص : ۳۹۸
 ۹۵۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۷] ص : ۳۹۹
 ۹۵۲ اشاره

- ۹۵۲ ترجمه: ص : ۳۹۹
 ۹۵۲ تفسیر: ص : ۳۹۹
 ۹۵۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۸] ص : ۴۰۰
 ۹۵۳ اشاره
 ۹۵۳ ترجمه: ص : ۴۰۰
 ۹۵۳ تفسیر: ص : ۴۰۰
 ۹۵۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۹] ص : ۴۰۱
 ۹۵۳ اشاره
 ۹۵۳ ترجمه: ص : ۴۰۱
 ۹۵۳ تفسیر: ص : ۴۰۱
 ۹۵۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۰] ص : ۴۰۲
 ۹۵۴ اشاره
 ۹۵۴ ترجمه: ص : ۴۰۲
 ۹۵۴ تفسیر: ص : ۴۰۲
 ۹۵۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۱] ص : ۴۰۲
 ۹۵۵ اشاره
 ۹۵۵ ترجمه: ص : ۴۰۴
 ۹۵۵ تفسیر: ص : ۴۰۴
 ۹۵۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۲] ص : ۴۰۴
 ۹۵۶ اشاره
 ۹۵۶ ترجمه: ص : ۴۰۴
 ۹۵۶ تفسیر: ص : ۴۰۴
 ۹۵۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۳] ص : ۴۰۵
 ۹۵۶ اشاره

- ۹۵۶ ترجمه: ص : ۴۰۵
 ۹۵۷ تفسیر: ص : ۴۰۶
 ۹۵۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴] ص : ۴۰۶
 ۹۵۷ اشاره
 ۹۵۷ ترجمه: ص : ۴۰۶
 ۹۵۷ تفسیر: ص : ۴۰۷
 ۹۶۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۵] ص : ۴۱۳
 ۹۶۱ اشاره
 ۹۶۱ ترجمه: ص : ۴۱۳
 ۹۶۱ تفسیر: ص : ۴۱۳
 ۹۶۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۶] ص : ۴۱۵
 ۹۶۲ اشاره
 ۹۶۲ ترجمه: ص : ۴۱۵
 ۹۶۲ تفسیر: ص : ۴۱۵
 ۹۶۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۷] ص : ۴۱۷
 ۹۶۳ اشاره
 ۹۶۳ ترجمه: ص : ۴۱۷
 ۹۶۳ تفسیر: ص : ۴۱۷
 ۹۶۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۸] ص : ۴۱۷
 ۹۶۴ اشاره
 ۹۶۴ ترجمه: ص : ۴۱۸
 ۹۶۴ تفسیر: ص : ۴۱۸
 ۹۶۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۹] ص : ۴۱۹
 ۹۶۵ اشاره

- ۹۶۵ ترجمه: ص : ۴۱۹ ۹۶۵
- ۹۶۵ تفسیر: ص : ۴۱۹ ۹۶۵
- ۹۶۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۰] ص : ۴۱۹ ۹۶۵
- ۹۶۵ اشاره ۹۶۵
- ۹۶۵ ترجمه: ص : ۴۲۰ ۹۶۵
- ۹۶۵ تفسیر: ص : ۴۲۰ ۹۶۵
- ۹۶۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۱] ص : ۴۲۰ ۹۶۶
- ۹۶۶ اشاره ۹۶۶
- ۹۶۶ ترجمه: ص : ۴۲۰ ۹۶۶
- ۹۶۶ تفسیر: ص : ۴۲۰ ۹۶۶
- ۹۶۶ اشاره ۹۶۶
- ۹۶۶ تحقیق شرک آوردن به خدا به سبب اذن و برهان او ص : ۴۲۱ ۹۶۶
- ۹۶۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۲] ص : ۴۲۲ ۹۶۷
- ۹۶۷ اشاره ۹۶۷
- ۹۶۷ ترجمه: ص : ۴۲۳ ۹۶۷
- ۹۶۸ تفسیر: ص : ۴۲۳ ۹۶۸
- ۹۶۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۳] ص : ۴۲۵ ۹۶۹
- ۹۶۹ اشاره ۹۶۹
- ۹۶۹ ترجمه: ص : ۴۲۵ ۹۶۹
- ۹۶۹ تفسیر: ص : ۴۲۵ ۹۶۹
- ۹۷۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۴] ص : ۴۲۷ ۹۷۰
- ۹۷۰ اشاره ۹۷۰
- ۹۷۰ ترجمه: ص : ۴۲۷ ۹۷۰
- ۹۷۰ تفسیر: ص : ۴۲۸ ۹۷۰

- ۹۷۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۵] ص : ۴۳۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۱
 تفسیر: ص : ۴۳۱
 ۹۷۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۶] ص : ۴۳۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۲
 تفسیر: ص : ۴۳۳
 ۹۷۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۷] ص : ۴۳۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۴
 تفسیر: ص : ۴۳۴
 ۹۷۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۸] ص : ۴۳۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۴
 تفسیر: ص : ۴۳۴
 ۹۷۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۹] ص : ۴۳۵
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۵
 تفسیر: ص : ۴۳۵
 ۹۷۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۰] ص : ۴۳۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۳۷
 تفسیر: ص : ۴۳۷

- ۹۷۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱] ص : ۴۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱] ص : ۴۳۷
- ۹۷۷ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱] ص : ۴۳۷
- ۹۷۷ ترجمه: ص : ۴۳۷
- ۹۷۷ تفسیر: ص : ۴۳۸
- ۹۷۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۲] ص : ۴۴۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۲] ص : ۴۴۰
- ۹۷۸ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۲] ص : ۴۴۰
- ۹۷۸ ترجمه: ص : ۴۴۰
- ۹۷۹ تفسیر: ص : ۴۴۰
- ۹۷۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۳] ص : ۴۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۳] ص : ۴۴۱
- ۹۷۹ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۳] ص : ۴۴۱
- ۹۷۹ تحقیق اینکه مؤمنین درجات و صاحب درجات هستند. ص : ۴۴۱
- ۹۷۹ ترجمه: ص : ۴۴۱
- ۹۷۹ تفسیر: ص : ۴۴۱
- ۹۸۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴] ص : ۴۴۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴] ص : ۴۴۳
- ۹۸۰ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴] ص : ۴۴۳
- ۹۸۰ ترجمه: ص : ۴۴۳
- ۹۸۰ تفسیر: ص : ۴۴۳
- ۹۸۱ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵] ص : ۴۴۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵] ص : ۴۴۴
- ۹۸۱ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵] ص : ۴۴۴
- ۹۸۱ ترجمه: ص : ۴۴۴
- ۹۸۱ تفسیر: ص : ۴۴۴
- ۹۸۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۶] ص : ۴۴۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۶] ص : ۴۴۵
- ۹۸۲ اشاره [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۶] ص : ۴۴۵
- ۹۸۲ ترجمه: ص : ۴۴۵

- تفسیر: ص : ۴۴۶ ۹۸۲
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۷] ص : ۴۴۶ ۹۸۲
- اشاره ۹۸۳
- ترجمه: ص : ۴۴۶ ۹۸۳
- تفسیر: ص : ۴۴۶ ۹۸۳
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۸] ص : ۴۴۸ ۹۸۴
- اشاره ۹۸۴
- ترجمه: ص : ۴۴۸ ۹۸۴
- تفسیر: ص : ۴۴۸ ۹۸۴
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۹] ص : ۴۴۹ ۹۸۵
- اشاره ۹۸۵
- ترجمه: ص : ۴۴۹ ۹۸۵
- تفسیر: ص : ۴۴۹ ۹۸۵
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۰] ص : ۴۵۰ ۹۸۵
- اشاره ۹۸۵
- ترجمه: ص : ۴۵۰ ۹۸۵
- تفسیر: ص : ۴۵۰ ۹۸۶
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۱] ص : ۴۵۱ ۹۸۶
- اشاره ۹۸۶
- ترجمه: ص : ۴۵۱ ۹۸۶
- تفسیر: ص : ۴۵۱ ۹۸۶
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۲] ص : ۴۵۲ ۹۸۶
- اشاره ۹۸۶
- ترجمه: ص : ۴۵۲ ۹۸۷

- تفسیر: ص : ۴۵۲ ۹۸۷
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۳] ص : ۴۵۵ ۹۸۸
- اشاره ۹۸۸
- ترجمه: ص : ۴۵۵ ۹۸۸
- تفسیر: ص : ۴۵۵ ۹۸۸
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۴] ص : ۴۵۶ ۹۸۹
- اشاره ۹۸۹
- ترجمه: ص : ۴۵۶ ۹۸۹
- تفسیر: ص : ۴۵۶ ۹۸۹
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۵] ص : ۴۵۷ ۹۹۰
- اشاره ۹۹۰
- ترجمه: ص : ۴۵۷ ۹۹۰
- تفسیر: ص : ۴۵۷ ۹۹۰
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۶] ص : ۴۵۷ ۹۹۰
- اشاره ۹۹۰
- ترجمه: ص : ۴۵۸ ۹۹۰
- تفسیر: ص : ۴۵۸ ۹۹۱
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۷] ص : ۴۵۹ ۹۹۱
- اشاره ۹۹۱
- ترجمه: ص : ۴۵۹ ۹۹۱
- تفسیر: ص : ۴۵۹ ۹۹۱
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۸] ص : ۴۵۹ ۹۹۱
- اشاره ۹۹۱
- ترجمه: ص : ۴۵۹ ۹۹۲

- تفسیر: ص : ۴۵۹ ۹۹۲
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹] ص : ۴۶۰ ۹۹۲
- اشاره ۹۹۲
- ترجمه: ص : ۴۶۰ ۹۹۲
- تفسیر: ص : ۴۶۰ ۹۹۲
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۰] ص : ۴۶۲ ۹۹۳
- اشاره ۹۹۳
- ترجمه: ص : ۴۶۲ ۹۹۳
- تفسیر: ص : ۴۶۲ ۹۹۴
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۱] ص : ۴۶۴ ۹۹۵
- اشاره ۹۹۵
- ترجمه: ص : ۴۶۴ ۹۹۵
- تفسیر: ص : ۴۶۵ ۹۹۵
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۲] ص : ۴۶۶ ۹۹۶
- اشاره ۹۹۶
- ترجمه: ص : ۴۶۶ ۹۹۶
- تفسیر: ص : ۴۶۶ ۹۹۶
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۳] ص : ۴۶۷ ۹۹۷
- اشاره ۹۹۷
- ترجمه: ص : ۴۶۷ ۹۹۷
- تفسیر: ص : ۴۶۷ ۹۹۷
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۴] ص : ۴۶۸ ۹۹۷
- اشاره ۹۹۷
- ترجمه: ص : ۴۶۸ ۹۹۸

- تفسیر: ص : ۴۶۸ ۹۹۸
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۵] ص : ۴۷۰ ۹۹۸
- اشاره ۹۹۸
- ترجمه: ص : ۴۷۰ ۹۹۹
- تفسیر: ص : ۴۷۰ ۹۹۹
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۶] ص : ۴۷۲ ۱۰۰۰
- اشاره ۱۰۰۰
- ترجمه: ص : ۴۷۲ ۱۰۰۰
- تفسیر: ص : ۴۷۲ ۱۰۰۰
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۷] ص : ۴۷۳ ۱۰۰۱
- اشاره ۱۰۰۱
- ترجمه: ص : ۴۷۴ ۱۰۰۱
- تفسیر: ص : ۴۷۴ ۱۰۰۱
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۸] ص : ۴۷۵ ۱۰۰۲
- اشاره ۱۰۰۲
- ترجمه: ص : ۴۷۵ ۱۰۰۲
- تفسیر: ص : ۴۷۶ ۱۰۰۲
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۹] ص : ۴۷۷ ۱۰۰۳
- اشاره ۱۰۰۳
- ترجمه: ص : ۴۷۷ ۱۰۰۳
- تفسیر: ص : ۴۷۸ ۱۰۰۳
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۰] ص : ۴۷۸ ۱۰۰۴
- اشاره ۱۰۰۴
- ترجمه: ص : ۴۷۸ ۱۰۰۴

- تفسیر: ص : ۴۷۸ ۱۰۰۴
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۱] ص : ۴۸۰ ۱۰۰۵
- اشاره ۱۰۰۵
- ترجمه: ص : ۴۸۰ ۱۰۰۵
- تفسیر: ص : ۴۸۰ ۱۰۰۵
- اشاره ۱۰۰۵
- بیان فکر و مراتب آن ص : ۴۸۲ ۱۰۰۶
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۲] ص : ۴۸۶ ۱۰۰۸
- اشاره ۱۰۰۸
- ترجمه: ص : ۴۸۶ ۱۰۰۸
- تفسیر: ص : ۴۸۷ ۱۰۰۹
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۳] ص : ۴۸۷ ۱۰۰۹
- اشاره ۱۰۰۹
- ترجمه: ص : ۴۸۷ ۱۰۰۹
- تفسیر: ص : ۴۸۷ ۱۰۰۹
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۴] ص : ۴۸۹ ۱۰۱۰
- اشاره ۱۰۱۰
- ترجمه: ص : ۴۸۹ ۱۰۱۰
- تفسیر: ص : ۴۸۹ ۱۰۱۰
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۵] ص : ۴۹۳ ۱۰۱۲
- اشاره ۱۰۱۲
- ترجمه: ص : ۴۹۳ ۱۰۱۲
- تفسیر: ص : ۴۹۳ ۱۰۱۳
- [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۶] ص : ۴۹۶ ۱۰۱۴

- ۱۰۱۴ اشاره
- ۱۰۱۴ ترجمه: ص : ۴۹۶
- ۱۰۱۴ تفسیر: ص : ۴۹۶
- ۱۰۱۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۷] ص : ۴۹۷
- ۱۰۱۵ اشاره
- ۱۰۱۵ ترجمه: ص : ۴۹۷
- ۱۰۱۵ تفسیر: ص : ۴۹۷
- ۱۰۱۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۸] ص : ۴۹۸
- ۱۰۱۶ اشاره
- ۱۰۱۶ ترجمه: ص : ۴۹۸
- ۱۰۱۶ تفسیر: ص : ۴۹۸
- ۱۰۱۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۹] ص : ۴۹۹
- ۱۰۱۷ اشاره
- ۱۰۱۷ ترجمه: ص : ۴۹۹
- ۱۰۱۷ تفسیر: ص : ۴۹۹
- ۱۰۱۷ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰] ص : ۵۰۰
- ۱۰۱۷ اشاره
- ۱۰۱۸ ترجمه: ص : ۵۰۱
- ۱۰۱۸ تفسیر: ص : ۵۰۱
- ۱۰۲۰ جلد چهارم
- ۱۰۲۰ اشاره
- ۱۰۲۰ [پیشگفتار ص : ۱]
- ۱۰۲۲ سوره نساء ص : ۱
- ۱۰۲۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱] ص : ۱

- ۱۰۲۲ اشاره
- ۱۰۲۲ ترجمه: ص : ۱
- ۱۰۲۲ تفسیر: ص : ۱
- ۱۰۲۳ [سوره النساء (۴): آیه ۲] ص : ۴
- ۱۰۲۳ اشاره
- ۱۰۲۴ ترجمه: ص : ۴
- ۱۰۲۴ تفسیر: ص : ۴
- ۱۰۲۴ [سوره النساء (۴): آیه ۳] ص : ۶
- ۱۰۲۴ اشاره
- ۱۰۲۵ ترجمه: ص : ۶
- ۱۰۲۵ تفسیر: ص : ۶
- ۱۰۲۵ [سوره النساء (۴): آیه ۴] ص : ۷
- ۱۰۲۵ اشاره
- ۱۰۲۵ ترجمه: ص : ۷
- ۱۰۲۵ تفسیر: ص : ۷
- ۱۰۲۶ [سوره النساء (۴): آیه ۵] ص : ۷
- ۱۰۲۶ اشاره
- ۱۰۲۶ ترجمه: ص : ۸
- ۱۰۲۶ تفسیر: ص : ۸
- ۱۰۲۷ [سوره النساء (۴): آیه ۶] ص : ۱۰
- ۱۰۲۷ اشاره
- ۱۰۲۷ ترجمه: ص : ۱۰
- ۱۰۲۷ تفسیر: ص : ۱۰
- ۱۰۲۸ [سوره النساء (۴): آیه ۷] ص : ۱۲

- ۱۰۲۸ اشاره
- ۱۰۲۹ ترجمه: ص: ۱۲
- ۱۰۲۹ تفسیر: ص: ۱۲
- ۱۰۲۹ [سوره النساء (۴): آیه ۸] ص: ۱۲
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ ترجمه: ص: ۱۳
- ۱۰۲۹ تفسیر: ص: ۱۳
- ۱۰۳۰ [سوره النساء (۴): آیه ۹] ص: ۱۴
- ۱۰۳۰ اشاره
- ۱۰۳۰ ترجمه: ص: ۱۴
- ۱۰۳۰ تفسیر: ص: ۱۴
- ۱۰۳۰ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰] ص: ۱۴
- ۱۰۳۰ اشاره
- ۱۰۳۰ ترجمه: ص: ۱۴
- ۱۰۳۰ تفسیر: ص: ۱۴
- ۱۰۳۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱] ص: ۱۵
- ۱۰۳۱ اشاره
- ۱۰۳۱ ترجمه: ص: ۱۵
- ۱۰۳۱ تفسیر: ص: ۱۵
- ۱۰۳۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲] ص: ۱۷
- ۱۰۳۲ اشاره
- ۱۰۳۲ ترجمه: ص: ۱۷
- ۱۰۳۲ تفسیر: ص: ۱۷
- ۱۰۳۳ [سوره النساء (۴): آیه ۱۳] ص: ۱۸

- ۱۰۳۳ اشاره
- ۱۰۳۳ ترجمه: ص : ۱۸
- ۱۰۳۳ تفسیر: ص : ۱۸
- ۱۰۳۳ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴] ص : ۱۹
- ۱۰۳۳ اشاره
- ۱۰۳۳ ترجمه: ص : ۱۹
- ۱۰۳۳ تفسیر: ص : ۱۹
- ۱۰۳۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۵] ص : ۲۰
- ۱۰۳۴ اشاره
- ۱۰۳۴ ترجمه: ص : ۲۰
- ۱۰۳۴ تفسیر: ص : ۲۰
- ۱۰۳۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۶] ص : ۲۱
- ۱۰۳۵ اشاره
- ۱۰۳۵ ترجمه: ص : ۲۱
- ۱۰۳۵ تفسیر: ص : ۲۱
- ۱۰۳۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷] ص : ۲۲
- ۱۰۳۵ اشاره
- ۱۰۳۵ ترجمه: ص : ۲۲
- ۱۰۳۶ تفسیر: ص : ۲۲
- ۱۰۳۶ اشاره
- ۱۰۳۶ تحقیق اینکه همه گناهان از روی نادانی و جهالت است ص : ۲۲
- ۱۰۳۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۸] ص : ۲۸
- ۱۰۳۹ اشاره
- ۱۰۳۹ ترجمه: ص : ۲۸

- تفسیر: ص : ۲۸ ۱۰۳۹
- [سوره النساء (۴): آیه ۱۹] ص : ۲۹ ۱۰۳۹
- اشاره ۱۰۴۰
- ترجمه: ص : ۲۹ ۱۰۴۰
- تفسیر: ص : ۳۰ ۱۰۴۰
- [سوره النساء (۴): آیه ۲۰] ص : ۳۰ ۱۰۴۰
- اشاره ۱۰۴۰
- ترجمه: ص : ۳۰ ۱۰۴۰
- تفسیر: ص : ۳۰ ۱۰۴۰
- [سوره النساء (۴): آیه ۲۱] ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- اشاره ۱۰۴۱
- ترجمه: ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- تفسیر: ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- [سوره النساء (۴): آیه ۲۲] ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- اشاره ۱۰۴۱
- ترجمه: ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- تفسیر: ص : ۳۱ ۱۰۴۱
- [سوره النساء (۴): آیه ۲۳] ص : ۳۲ ۱۰۴۲
- اشاره ۱۰۴۲
- ترجمه: ص : ۳۲ ۱۰۴۲
- تفسیر: ص : ۳۳ ۱۰۴۲
- اشاره ۱۰۴۲
- تحقیق حرمت کنیز پدر بر پسر و بالعکس ص : ۳۴ ۱۰۴۳
- [سوره النساء (۴): آیه ۲۴] ص : ۳۷ ۱۰۴۴

- ۱۰۴۴ اشاره
- ۱۰۴۴ ترجمه: ص : ۳۷
- ۱۰۴۴ تفسیر: ص : ۳۷
- ۱۰۴۵ [سوره النساء (۴): آیه ۲۵] ص : ۳۹
- ۱۰۴۵ اشاره
- ۱۰۴۵ ترجمه: ص : ۳۹
- ۱۰۴۶ تفسیر: ص : ۳۹
- ۱۰۴۷ [سوره النساء (۴): آیه ۲۶] ص : ۴۱
- ۱۰۴۷ اشاره
- ۱۰۴۷ ترجمه: ص : ۴۱
- ۱۰۴۷ تفسیر: ص : ۴۲
- ۱۰۴۷ [سوره النساء (۴): آیه ۲۷] ص : ۴۲
- ۱۰۴۷ اشاره
- ۱۰۴۷ ترجمه: ص : ۴۲
- ۱۰۴۸ تفسیر: ص : ۴۲
- ۱۰۴۸ [سوره النساء (۴): آیه ۲۸] ص : ۴۳
- ۱۰۴۸ اشاره
- ۱۰۴۸ ترجمه: ص : ۴۳
- ۱۰۴۸ تفسیر: ص : ۴۳
- ۱۰۴۸ [سوره النساء (۴): آیه ۲۹] ص : ۴۴
- ۱۰۴۸ اشاره
- ۱۰۴۹ ترجمه: ص : ۴۴
- ۱۰۴۹ تفسیر: ص : ۴۴
- ۱۰۴۹ اشاره

- تحقیق تعمیم اکل و بطلان آن ص : ۴۴ ۱۰۴۹
- [سوره النساء (۴): آیات ۳۰ تا ۳۱] ص : ۴۷ ۱۰۵۱
- اشاره ۱۰۵۱
- ترجمه: ص : ۴۷ ۱۰۵۱
- تفسیر: ص : ۴۸ ۱۰۵۱
- اشاره ۱۰۵۱
- تحقیق گناه کبیره و صغیره ص : ۴۸ ۱۰۵۱
- [سوره النساء (۴): آیه ۳۲] ص : ۵۲ ۱۰۵۳
- اشاره ۱۰۵۳
- ترجمه: ص : ۵۲ ۱۰۵۴
- تفسیر: ص : ۵۳ ۱۰۵۴
- [سوره النساء (۴): آیه ۳۳] ص : ۵۵ ۱۰۵۵
- اشاره ۱۰۵۵
- ترجمه: ص : ۵۵ ۱۰۵۵
- تفسیر: ص : ۵۵ ۱۰۵۵
- [سوره النساء (۴): آیه ۳۴] ص : ۵۶ ۱۰۵۶
- اشاره ۱۰۵۶
- ترجمه: ص : ۵۶ ۱۰۵۶
- تفسیر: ص : ۵۷ ۱۰۵۶
- [سوره النساء (۴): آیه ۳۵] ص : ۵۸ ۱۰۵۷
- اشاره ۱۰۵۷
- ترجمه: ص : ۵۸ ۱۰۵۷
- تفسیر: ص : ۵۹ ۱۰۵۷
- [سوره النساء (۴): آیه ۳۶] ص : ۵۹ ۱۰۵۸

- ۱۰۵۸ اشاره
- ۱۰۵۸ ترجمه: ص : ۶۰
- ۱۰۵۸ تفسیر: ص : ۶۰
- ۱۰۵۸ اشاره
- ۱۰۵۹ تحقیق والدین و سایر اقربا و تعمیم آنان ص : ۶۱
- ۱۰۶۰ تحقیق تمثّل صورت شیخ نزد سالک ص : ۶۴
- ۱۰۶۲ [سوره النساء (۴): آیه ۳۷] ص : ۶۷
- ۱۰۶۲ اشاره
- ۱۰۶۲ ترجمه: ص : ۶۷
- ۱۰۶۲ تفسیر: ص : ۶۷
- ۱۰۶۲ اشاره
- ۱۰۶۲ تحقیق معنی بخل و تقتیر و تبذیر ص : ۶۷
- ۱۰۶۵ [سوره النساء (۴): آیه ۳۸] ص : ۷۱
- ۱۰۶۵ اشاره
- ۱۰۶۵ ترجمه: ص : ۷۲
- ۱۰۶۵ تفسیر: ص : ۷۲
- ۱۰۶۶ [سوره النساء (۴): آیه ۳۹] ص : ۷۳
- ۱۰۶۶ اشاره
- ۱۰۶۶ ترجمه: ص : ۷۳
- ۱۰۶۶ تفسیر: ص : ۷۴
- ۱۰۶۷ [سوره النساء (۴): آیه ۴۰] ص : ۷۵
- ۱۰۶۷ اشاره
- ۱۰۶۷ ترجمه: ص : ۷۵
- ۱۰۶۷ تفسیر: ص : ۷۵

- ۱۰۶۸ [سوره النساء (۴): آیه ۴۱] ص : ۷۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۷۶
 تفسیر: ص : ۷۷
 ۱۰۶۸ [سوره النساء (۴): آیه ۴۲] ص : ۷۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۷۷
 تفسیر: ص : ۷۷
 ۱۰۶۹ [سوره النساء (۴): آیه ۴۳] ص : ۷۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۷۹
 تفسیر: ص : ۷۹
 ۱۰۷۴ [سوره النساء (۴): آیه ۴۴] ص : ۸۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۸۸
 تفسیر: ص : ۸۸
 ۱۰۷۵ [سوره النساء (۴): آیه ۴۵] ص : ۸۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۸۹
 تفسیر: ص : ۸۹
 ۱۰۷۵ [سوره النساء (۴): آیه ۴۶] ص : ۸۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۸۹
 تفسیر: ص : ۹۰

- ۱۰۷۷ [سوره النساء (۴): آیه ۴۷] ص: ۹۲
- ۱۰۷۷ اشاره
- ۱۰۷۷ ترجمه: ص: ۹۲
- ۱۰۷۷ تفسیر: ص: ۹۲
- ۱۰۷۸ [سوره النساء (۴): آیه ۴۸] ص: ۹۴
- ۱۰۷۸ اشاره
- ۱۰۷۸ ترجمه: ص: ۹۴
- ۱۰۷۹ تفسیر: ص: ۹۴
- ۱۰۷۹ [سوره النساء (۴): آیه ۴۹] ص: ۹۶
- ۱۰۷۹ اشاره
- ۱۰۸۰ ترجمه: ص: ۹۶
- ۱۰۸۰ تفسیر: ص: ۹۶
- ۱۰۸۱ [سوره النساء (۴): آیه ۵۰] ص: ۹۸
- ۱۰۸۱ اشاره
- ۱۰۸۱ ترجمه: ص: ۹۸
- ۱۰۸۱ تفسیر: ص: ۹۸
- ۱۰۸۱ [سوره النساء (۴): آیه ۵۱] ص: ۹۸
- ۱۰۸۱ اشاره
- ۱۰۸۱ ترجمه: ص: ۹۹
- ۱۰۸۱ تفسیر: ص: ۹۹
- ۱۰۸۲ [سوره النساء (۴): آیه ۵۲] ص: ۹۹
- ۱۰۸۲ اشاره
- ۱۰۸۲ ترجمه: ص: ۹۹
- ۱۰۸۲ تفسیر: ص: ۹۹

- ۱۰۸۲ [سوره النساء (۴): آیه ۵۳] ص : ۱۰۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۰۰
 تفسیر: ص : ۱۰۰
 ۱۰۸۳ [سوره النساء (۴): آیه ۵۴] ص : ۱۰۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۰۱
 تفسیر: ص : ۱۰۱
 اشاره
 تحقیق معنی حکمت ص : ۱۰۲
 ۱۰۸۵ [سوره النساء (۴): آیه ۵۵] ص : ۱۰۵
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۰۵
 تفسیر: ص : ۱۰۵
 ۱۰۸۶ [سوره النساء (۴): آیه ۵۶] ص : ۱۰۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۰۶
 تفسیر: ص : ۱۰۶
 ۱۰۸۶ [سوره النساء (۴): آیه ۵۷] ص : ۱۰۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۰۷
 تفسیر: ص : ۱۰۷
 ۱۰۸۷ [سوره النساء (۴): آیه ۵۸] ص : ۱۰۷
 اشاره

- ۱۰۸۷ ترجمه: ص: ۱۰۷
- ۱۰۸۷ تفسیر: ص: ۱۰۸
- ۱۰۸۷ اشاره
- ۱۰۸۸ تحقیق معنی امانات ص: ۱۰۸
- ۱۰۸۹ [سوره النساء (۴): آیه ۵۹] ص: ۱۱۱
- ۱۰۸۹ اشاره
- ۱۰۸۹ ترجمه: ص: ۱۱۱
- ۱۰۹۰ تفسیر: ص: ۱۱۲
- ۱۰۹۰ اشاره
- ۱۰۹۰ تحقیق معنی اولوا الأمر ص: ۱۱۲
- ۱۰۹۴ [سوره النساء (۴): آیه ۶۰] ص: ۱۲۱
- ۱۰۹۴ اشاره
- ۱۰۹۵ ترجمه: ص: ۱۲۲
- ۱۰۹۵ تفسیر: ص: ۱۲۲
- ۱۰۹۵ اشاره
- ۱۰۹۶ تحقیق حدیث «انظروا الی من کان منکم» «۱» ص: ۱۲۴
- ۱۰۹۷ [سوره النساء (۴): آیه ۶۱] ص: ۱۲۶
- ۱۰۹۷ اشاره
- ۱۰۹۷ ترجمه: ص: ۱۲۶
- ۱۰۹۷ تفسیر: ص: ۱۲۶
- ۱۰۹۸ [سوره النساء (۴): آیه ۶۲] ص: ۱۲۷
- ۱۰۹۸ اشاره
- ۱۰۹۸ ترجمه: ص: ۱۲۷
- ۱۰۹۸ تفسیر: ص: ۱۲۷

- ۱۰۹۸ [سوره النساء (۴): آیه ۶۳] ص: ۱۲۸ [سوره النساء (۴): آیه ۶۳] ص: ۱۲۸
- ۱۰۹۸ اشاره ص: ۱۲۸
- ۱۰۹۸ ترجمه: ص: ۱۲۸
- ۱۰۹۹ تفسیر: ص: ۱۲۸
- ۱۰۹۹ [سوره النساء (۴): آیه ۶۴] ص: ۱۲۸ [سوره النساء (۴): آیه ۶۴] ص: ۱۲۸
- ۱۰۹۹ اشاره ص: ۱۲۹
- ۱۰۹۹ ترجمه: ص: ۱۲۹
- ۱۰۹۹ تفسیر: ص: ۱۲۹
- ۱۱۰۰ [سوره النساء (۴): آیه ۶۵] ص: ۱۲۹ [سوره النساء (۴): آیه ۶۵] ص: ۱۲۹
- ۱۱۰۰ اشاره ص: ۱۳۰
- ۱۱۰۰ ترجمه: ص: ۱۳۰
- ۱۱۰۰ تفسیر: ص: ۱۳۰
- ۱۱۰۱ [سوره النساء (۴): آیه ۶۶] ص: ۱۳۱ [سوره النساء (۴): آیه ۶۶] ص: ۱۳۱
- ۱۱۰۱ اشاره ص: ۱۳۱
- ۱۱۰۱ ترجمه: ص: ۱۳۱
- ۱۱۰۱ تفسیر: ص: ۱۳۱
- ۱۱۰۱ [سوره النساء (۴): آیه ۶۷] ص: ۱۳۲ [سوره النساء (۴): آیه ۶۷] ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۱ اشاره ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۱ ترجمه: ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۱ تفسیر: ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۲ [سوره النساء (۴): آیه ۶۸] ص: ۱۳۲ [سوره النساء (۴): آیه ۶۸] ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۲ اشاره ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۲ ترجمه: ص: ۱۳۲
- ۱۱۰۲ تفسیر: ص: ۱۳۲

- ۱۱۰۲ [سوره النساء (۴): آیه ۶۹] ص : ۱۳۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۲
 تفسیر: ص : ۱۳۳
 ۱۱۰۳ [سوره النساء (۴): آیه ۷۰] ص : ۱۳۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۴
 تفسیر: ص : ۱۳۴
 ۱۱۰۳ [سوره النساء (۴): آیه ۷۱] ص : ۱۳۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۴
 تفسیر: ص : ۱۳۴
 ۱۱۰۴ [سوره النساء (۴): آیه ۷۲] ص : ۱۳۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۶
 تفسیر: ص : ۱۳۶
 ۱۱۰۴ [سوره النساء (۴): آیه ۷۳] ص : ۱۳۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۷
 تفسیر: ص : ۱۳۸
 ۱۱۰۶ [سوره النساء (۴): آیه ۷۴] ص : ۱۳۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۳۸
 تفسیر: ص : ۱۳۹

- ۱۱۰۷ [سوره النساء (۴): آیه ۷۵] ص : ۱۴۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۰
 تفسیر: ص : ۱۴۰
 ۱۱۰۸ [سوره النساء (۴): آیه ۷۶] ص : ۱۴۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۲
 تفسیر: ص : ۱۴۳
 ۱۱۰۹ [سوره النساء (۴): آیه ۷۷] ص : ۱۴۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۴
 تفسیر: ص : ۱۴۴
 ۱۱۱۰ [سوره النساء (۴): آیه ۷۸] ص : ۱۴۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۷
 تفسیر: ص : ۱۴۷
 ۱۱۱۱ [سوره النساء (۴): آیه ۷۹] ص : ۱۴۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۸
 تفسیر: ص : ۱۴۸
 ۱۱۱۲ [سوره النساء (۴): آیه ۸۰] ص : ۱۴۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۹
 تفسیر: ص : ۱۴۹
 ۱۱۱۳ [سوره النساء (۴): آیه ۸۰] ص : ۱۴۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۴۹
 تفسیر: ص : ۱۴۹

- ۱۱۱۳----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۱] ص : ۱۵۰-----
- ۱۱۱۳----- اشاره-----
- ۱۱۱۳----- ترجمه: ص : ۱۵۰-----
- ۱۱۱۳----- تفسیر: ص : ۱۵۰-----
- ۱۱۱۴----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۲] ص : ۱۵۱-----
- ۱۱۱۴----- اشاره-----
- ۱۱۱۴----- ترجمه: ص : ۱۵۱-----
- ۱۱۱۴----- تفسیر: ص : ۱۵۱-----
- ۱۱۱۴----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۳] ص : ۱۵۲-----
- ۱۱۱۵----- اشاره-----
- ۱۱۱۵----- ترجمه: ص : ۱۵۲-----
- ۱۱۱۵----- تفسیر: ص : ۱۵۲-----
- ۱۱۱۶----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۴] ص : ۱۵۴-----
- ۱۱۱۶----- اشاره-----
- ۱۱۱۶----- ترجمه: ص : ۱۵۴-----
- ۱۱۱۶----- تفسیر: ص : ۱۵۴-----
- ۱۱۱۷----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۵] ص : ۱۵۵-----
- ۱۱۱۷----- اشاره-----
- ۱۱۱۷----- ترجمه: ص : ۱۵۵-----
- ۱۱۱۷----- تفسیر: ص : ۱۵۵-----
- ۱۱۱۷----- [سوره النساء (۴): آیه ۸۶] ص : ۱۵۶-----
- ۱۱۱۷----- اشاره-----
- ۱۱۱۸----- ترجمه: ص : ۱۵۶-----
- ۱۱۱۸----- تفسیر: ص : ۱۵۶-----

- ۱۱۱۹ [سوره النساء (۴): آیه ۸۷] ص : ۱۵۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۵۹
 تفسیر: ص : ۱۵۹
 ۱۱۱۹ [سوره النساء (۴): آیه ۸۸] ص : ۱۵۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۵۹
 تفسیر: ص : ۱۵۹
 ۱۱۲۰ [سوره النساء (۴): آیه ۸۹] ص : ۱۶۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۶۰
 تفسیر: ص : ۱۶۰
 ۱۱۲۱ [سوره النساء (۴): آیه ۹۰] ص : ۱۶۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۶۱
 تفسیر: ص : ۱۶۲
 ۱۱۲۱ [سوره النساء (۴): آیه ۹۱] ص : ۱۶۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۶۲
 تفسیر: ص : ۱۶۲
 ۱۱۲۲ [سوره النساء (۴): آیه ۹۲] ص : ۱۶۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۱۶۳
 تفسیر: ص : ۱۶۴

- ۱۱۲۳ [سوره النساء (۴): آیه ۹۳] ص: ۱۶۵
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱۶۵
 تفسیر: ص: ۱۶۵
 ۱۱۲۴ [سوره النساء (۴): آیه ۹۴] ص: ۱۶۶
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱۶۶
 تفسیر: ص: ۱۶۶
 ۱۱۲۵ [سوره النساء (۴): آیه ۹۵] ص: ۱۶۸
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱۶۸
 تفسیر: ص: ۱۶۸
 ۱۱۲۷ [سوره النساء (۴): آیه ۹۶] ص: ۱۷۲
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱۷۲
 تفسیر: ص: ۱۷۲
 ۱۱۲۷ [سوره النساء (۴): آیه ۹۷] ص: ۱۷۲
 اشاره
 ترجمه: ص: ۱۷۳
 تفسیر: ص: ۱۷۳
 اشاره
 تحقیق در مورد جان گرفتن از سوی ملائکه و فرستادگان ص: ۱۷۴
 ۱۱۳۰ [سوره النساء (۴): آیه ۹۸] ص: ۱۷۷
 اشاره

- ۱۱۳۰ ترجمه: ص: ۱۷۷
 ۱۱۳۰ تفسیر: ص: ۱۷۸
 ۱۱۳۱ [سوره النساء (۴): آیه ۹۹] ص: ۱۷۸
 ۱۱۳۱ اشاره
 ۱۱۳۱ ترجمه: ص: ۱۷۸
 ۱۱۳۱ تفسیر: ص: ۱۷۸
 ۱۱۳۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۰] ص: ۱۷۹
 ۱۱۳۱ اشاره
 ۱۱۳۱ ترجمه: ص: ۱۷۹
 ۱۱۳۲ تفسیر: ص: ۱۷۹
 ۱۱۳۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۱] ص: ۱۸۱
 ۱۱۳۲ اشاره
 ۱۱۳۳ ترجمه: ص: ۱۸۱
 ۱۱۳۳ تفسیر: ص: ۱۸۱
 ۱۱۳۳ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۲] ص: ۱۸۲
 ۱۱۳۳ اشاره
 ۱۱۳۳ ترجمه: ص: ۱۸۲
 ۱۱۳۴ تفسیر: ص: ۱۸۲
 ۱۱۳۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۳] ص: ۱۸۴
 ۱۱۳۴ اشاره
 ۱۱۳۵ ترجمه: ص: ۱۸۴
 ۱۱۳۵ تفسیر: ص: ۱۸۴
 ۱۱۳۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۴] ص: ۱۸۵
 ۱۱۳۵ اشاره

- ۱۱۳۵ ترجمه: ص : ۱۸۵
- ۱۱۳۵ تفسیر: ص : ۱۸۵
- ۱۱۳۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۵] ص : ۱۸۶
- ۱۱۳۶ اشاره
- ۱۱۳۶ ترجمه: ص : ۱۸۶
- ۱۱۳۶ تفسیر: ص : ۱۸۶
- ۱۱۳۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۶] ص : ۱۸۷
- ۱۱۳۷ اشاره
- ۱۱۳۷ ترجمه: ص : ۱۸۷
- ۱۱۳۷ تفسیر: ص : ۱۸۸
- ۱۱۳۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۷] ص : ۱۸۹
- ۱۱۳۸ اشاره
- ۱۱۳۸ ترجمه: ص : ۱۸۹
- ۱۱۳۸ تفسیر: ص : ۱۸۹
- ۱۱۳۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۸] ص : ۱۸۹
- ۱۱۳۸ اشاره
- ۱۱۳۸ ترجمه: ص : ۱۸۹
- ۱۱۳۹ تفسیر: ص : ۱۹۰
- ۱۱۳۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰۹] ص : ۱۹۰
- ۱۱۳۹ اشاره
- ۱۱۳۹ ترجمه: ص : ۱۹۰
- ۱۱۳۹ تفسیر: ص : ۱۹۱
- ۱۱۴۰ [سوره النساء (۴): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۱] ص : ۱۹۱
- ۱۱۴۰ اشاره

- ۱۱۴۰ ترجمه: ص : ۱۹۱
 ۱۱۴۰ تفسیر: ص : ۱۹۱
 ۱۱۴۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۲] ص : ۱۹۲
 ۱۱۴۱ اشاره
 ۱۱۴۱ ترجمه: ص : ۱۹۲
 ۱۱۴۱ تفسیر: ص : ۱۹۲
 ۱۱۴۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۳] ص : ۱۹۳
 ۱۱۴۱ اشاره
 ۱۱۴۱ ترجمه: ص : ۱۹۳
 ۱۱۴۲ تفسیر: ص : ۱۹۳
 ۱۱۴۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۴] ص : ۱۹۴
 ۱۱۴۲ اشاره
 ۱۱۴۳ ترجمه: ص : ۱۹۴
 ۱۱۴۳ تفسیر: ص : ۱۹۵
 ۱۱۴۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۵] ص : ۱۹۶
 ۱۱۴۴ اشاره
 ۱۱۴۴ ترجمه: ص : ۱۹۶
 ۱۱۴۴ تفسیر: ص : ۱۹۶
 ۱۱۴۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۶] ص : ۱۹۷
 ۱۱۴۴ اشاره
 ۱۱۴۴ ترجمه: ص : ۱۹۷
 ۱۱۴۵ تفسیر: ص : ۱۹۷
 ۱۱۴۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۷] ص : ۱۹۸
 ۱۱۴۵ اشاره

- ۱۱۴۵ ترجمه: ص : ۱۹۸
 ۱۱۴۵ تفسیر: ص : ۱۹۸
 ۱۱۴۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۸] ص : ۱۹۸
 ۱۱۴۵ اشاره
 ۱۱۴۶ ترجمه: ص : ۱۹۸
 ۱۱۴۶ تفسیر: ص : ۱۹۹
 ۱۱۴۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۱۹] ص : ۱۹۹
 ۱۱۴۶ اشاره
 ۱۱۴۶ ترجمه: ص : ۱۹۹
 ۱۱۴۶ تفسیر: ص : ۱۹۹
 ۱۱۴۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۰] ص : ۲۰۰
 ۱۱۴۷ اشاره
 ۱۱۴۷ ترجمه: ص : ۲۰۰
 ۱۱۴۷ تفسیر: ص : ۲۰۰
 ۱۱۴۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۱] ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۷ اشاره
 ۱۱۴۷ ترجمه: ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۸ تفسیر: ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۲] ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۸ اشاره
 ۱۱۴۸ ترجمه: ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۸ تفسیر: ص : ۲۰۱
 ۱۱۴۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۳] ص : ۲۰۲
 ۱۱۴۸ اشاره

- ۱۱۴۹ ترجمه: ص: ۲۰۲
 ۱۱۴۹ تفسیر: ص: ۲۰۲
 ۱۱۴۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۴] ص: ۲۰۳
 ۱۱۴۹ اشاره
 ۱۱۴۹ ترجمه: ص: ۲۰۳
 ۱۱۴۹ تفسیر: ص: ۲۰۳
 ۱۱۵۰ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۵] ص: ۲۰۴
 ۱۱۵۰ اشاره
 ۱۱۵۰ ترجمه: ص: ۲۰۴
 ۱۱۵۰ تفسیر: ص: ۲۰۴
 ۱۱۵۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۶] ص: ۲۱۳
 ۱۱۵۵ اشاره
 ۱۱۵۵ ترجمه: ص: ۲۱۳
 ۱۱۵۵ تفسیر: ص: ۲۱۳
 ۱۱۵۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۷] ص: ۲۱۴
 ۱۱۵۵ اشاره
 ۱۱۵۵ ترجمه: ص: ۲۱۴
 ۱۱۵۶ تفسیر: ص: ۲۱۴
 ۱۱۵۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۸] ص: ۲۱۶
 ۱۱۵۶ اشاره
 ۱۱۵۶ ترجمه: ص: ۲۱۶
 ۱۱۵۷ تفسیر: ص: ۲۱۶
 ۱۱۵۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۲۹] ص: ۲۱۸
 ۱۱۵۸ اشاره

۱۱۵۸	ترجمه: ص : ۲۱۸
۱۱۵۸	تفسیر: ص : ۲۱۸
۱۱۵۹	[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۰] ص : ۲۲۰
۱۱۵۹	اشاره
۱۱۵۹	ترجمه: ص : ۲۲۰
۱۱۵۹	تفسیر: ص : ۲۲۰
۱۱۶۰	[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۱] ص : ۲۲۱
۱۱۶۰	اشاره
۱۱۶۰	ترجمه: ص : ۲۲۱
۱۱۶۰	تفسیر: ص : ۲۲۱
۱۱۶۰	[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۲ تا ۱۳۳] ص : ۲۲۲
۱۱۶۰	اشاره
۱۱۶۱	ترجمه: ص : ۲۲۲
۱۱۶۱	تفسیر: ص : ۲۲۲
۱۱۶۱	[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۴] ص : ۲۲۳
۱۱۶۱	اشاره
۱۱۶۱	ترجمه: ص : ۲۲۳
۱۱۶۱	تفسیر: ص : ۲۲۳
۱۱۶۲	[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۵] ص : ۲۲۴
۱۱۶۲	اشاره
۱۱۶۲	ترجمه: ص : ۲۲۴
۱۱۶۲	تفسیر: ص : ۲۲۴
۱۱۶۳	[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۶] ص : ۲۲۶
۱۱۶۳	اشاره

- ۱۱۶۳ ترجمه: ص : ۲۲۶
- ۱۱۶۳ تفسیر: ص : ۲۲۷
- ۱۱۶۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۳۷] ص : ۲۲۸
- ۱۱۶۴ اشاره
- ۱۱۶۴ ترجمه: ص : ۲۲۸
- ۱۱۶۵ تفسیر: ص : ۲۲۹
- ۱۱۶۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۸ تا ۱۳۹] ص : ۲۲۹
- ۱۱۶۵ اشاره
- ۱۱۶۵ ترجمه: ص : ۲۲۹
- ۱۱۶۵ تفسیر: ص : ۲۳۰
- ۱۱۶۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۰] ص : ۲۳۰
- ۱۱۶۶ اشاره
- ۱۱۶۶ ترجمه: ص : ۲۳۰
- ۱۱۶۶ تفسیر: ص : ۲۳۱
- ۱۱۶۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۱] ص : ۲۳۲
- ۱۱۶۷ اشاره
- ۱۱۶۷ ترجمه: ص : ۲۳۲
- ۱۱۶۷ تفسیر: ص : ۲۳۲
- ۱۱۶۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۲] ص : ۲۳۳
- ۱۱۶۸ اشاره
- ۱۱۶۸ ترجمه: ص : ۲۳۳
- ۱۱۶۸ تفسیر: ص : ۲۳۴
- ۱۱۶۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۳] ص : ۲۳۴
- ۱۱۶۸ اشاره

- ۱۱۶۹ ترجمه: ص : ۲۳۵
 ۱۱۶۹ تفسیر: ص : ۲۳۵
 ۱۱۶۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۴] ص : ۲۳۵
 ۱۱۶۹ اشاره
 ۱۱۶۹ ترجمه: ص : ۲۳۵
 ۱۱۶۹ تفسیر: ص : ۲۳۶
 ۱۱۷۰ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۵] ص : ۲۳۶
 ۱۱۷۰ اشاره
 ۱۱۷۰ ترجمه: ص : ۲۳۶
 ۱۱۷۰ تفسیر: ص : ۲۳۶
 ۱۱۷۰ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۶] ص : ۲۳۷
 ۱۱۷۰ اشاره
 ۱۱۷۰ ترجمه: ص : ۲۳۷
 ۱۱۷۰ تفسیر: ص : ۲۳۷
 ۱۱۷۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۷] ص : ۲۳۸
 ۱۱۷۱ اشاره
 ۱۱۷۱ ترجمه: ص : ۲۳۸
 ۱۱۷۱ تفسیر: ص : ۲۳۸
 ۱۱۷۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۸] ص : ۲۴۰
 ۱۱۷۲ اشاره
 ۱۱۷۲ ترجمه: ص : ۲۴۰
 ۱۱۷۲ تفسیر: ص : ۲۴۰
 ۱۱۷۴ [سوره النساء (۴): آیه ۱۴۹] ص : ۲۴۳
 ۱۱۷۴ اشاره

۱۱۷۴	ترجمه: ص : ۲۴۳
۱۱۷۴	تفسیر: ص : ۲۴۳
۱۱۷۴	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۰] ص : ۲۴۴
۱۱۷۴	اشاره
۱۱۷۵	ترجمه: ص : ۲۴۴
۱۱۷۵	تفسیر: ص : ۲۴۴
۱۱۷۵	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۱] ص : ۲۴۵
۱۱۷۵	اشاره
۱۱۷۵	ترجمه: ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	تفسیر: ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۲] ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	اشاره
۱۱۷۶	ترجمه: ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	تفسیر: ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۳] ص : ۲۴۶
۱۱۷۶	اشاره
۱۱۷۶	ترجمه: ص : ۲۴۷
۱۱۷۷	تفسیر: ص : ۲۴۷
۱۱۷۷	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۴] ص : ۲۴۸
۱۱۷۷	اشاره
۱۱۷۷	ترجمه: ص : ۲۴۸
۱۱۷۷	تفسیر: ص : ۲۴۸
۱۱۷۸	[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۵] ص : ۲۴۹
۱۱۷۸	اشاره

- ۱۱۷۸ ترجمه: ص : ۲۴۹
- ۱۱۷۸ تفسیر: ص : ۲۴۹
- ۱۱۷۸ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵۶ تا ۱۵۷] ص : ۲۵۰
- ۱۱۷۸ اشاره
- ۱۱۷۹ ترجمه: ص : ۲۵۰
- ۱۱۷۹ تفسیر: ص : ۲۵۰
- ۱۱۸۰ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵۸ تا ۱۵۹] ص : ۲۵۲
- ۱۱۸۰ اشاره
- ۱۱۸۰ ترجمه: ص : ۲۵۲
- ۱۱۸۰ تفسیر: ص : ۲۵۲
- ۱۱۸۱ [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۱] ص : ۲۵۵
- ۱۱۸۱ اشاره
- ۱۱۸۱ ترجمه: ص : ۲۵۵
- ۱۱۸۲ تفسیر: ص : ۲۵۵
- ۱۱۸۲ [سوره النساء (۴): آیه ۱۶۲] ص : ۲۵۶
- ۱۱۸۲ اشاره
- ۱۱۸۲ ترجمه: ص : ۲۵۶
- ۱۱۸۳ تفسیر: ص : ۲۵۶
- ۱۱۸۳ [سوره النساء (۴): آیه ۱۶۳] ص : ۲۵۷
- ۱۱۸۳ اشاره
- ۱۱۸۳ ترجمه: ص : ۲۵۷
- ۱۱۸۳ تفسیر: ص : ۲۵۸
- ۱۱۸۴ [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۴ تا ۱۶۵] ص : ۲۵۹
- ۱۱۸۴ اشاره

- ۱۱۸۴ ترجمه: ص : ۲۵۹
- ۱۱۸۴ تفسیر: ص : ۲۵۹
- ۱۱۸۵ [سوره النساء (۴): آیه ۱۶۶] ص : ۲۶۰
- ۱۱۸۵ اشاره
- ۱۱۸۵ ترجمه: ص : ۲۶۰
- ۱۱۸۵ تفسیر: ص : ۲۶۰
- ۱۱۸۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۶۸] ص : ۲۶۱
- ۱۱۸۶ اشاره
- ۱۱۸۶ ترجمه: ص : ۲۶۱
- ۱۱۸۶ تفسیر: ص : ۲۶۱
- ۱۱۸۶ [سوره النساء (۴): آیه ۱۶۹] ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۶ اشاره
- ۱۱۸۶ ترجمه: ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۷ تفسیر: ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۰] ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۷ اشاره
- ۱۱۸۷ ترجمه: ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۷ تفسیر: ص : ۲۶۲
- ۱۱۸۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۱] ص : ۲۶۳
- ۱۱۸۷ اشاره
- ۱۱۸۸ ترجمه: ص : ۲۶۳
- ۱۱۸۸ تفسیر: ص : ۲۶۳
- ۱۱۸۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۲] ص : ۲۶۵
- ۱۱۸۹ اشاره

- ۱۱۸۹ ترجمه: ص : ۲۶۵
- ۱۱۸۹ تفسیر: ص : ۲۶۵
- ۱۱۸۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۳] ص : ۲۶۶
- ۱۱۸۹ اشاره
- ۱۱۸۹ ترجمه: ص : ۲۶۶
- ۱۱۸۹ تفسیر: ص : ۲۶۶
- ۱۱۹۰ [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۵] ص : ۲۶۶
- ۱۱۹۰ اشاره
- ۱۱۹۰ ترجمه: ص : ۲۶۷
- ۱۱۹۰ تفسیر: ص : ۲۶۷
- ۱۱۹۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶] ص : ۲۶۸
- ۱۱۹۱ اشاره
- ۱۱۹۱ ترجمه: ص : ۲۶۸
- ۱۱۹۱ تفسیر: ص : ۲۶۹
- ۱۱۹۲ سوره مائده ص : ۲۷۱
- ۱۱۹۲ اشاره
- ۱۱۹۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۱] ص : ۲۷۱
- ۱۱۹۲ اشاره
- ۱۱۹۲ ترجمه: ص : ۲۷۱
- ۱۱۹۲ تفسیر: ص : ۲۷۱
- ۱۱۹۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۲] ص : ۲۷۵
- ۱۱۹۴ اشاره
- ۱۱۹۵ ترجمه: ص : ۲۷۵
- ۱۱۹۵ تفسیر: ص : ۲۷۶

- ۱۱۹۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۳] ص : ۲۸۱ -
- ۱۱۹۷ اشاره
- ۱۱۹۷ ترجمه: ص : ۲۸۱ -
- ۱۱۹۸ تفسیر: ص : ۲۸۱ -
- ۱۲۰۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۴] ص : ۲۸۶ -
- ۱۲۰۰ اشاره
- ۱۲۰۰ ترجمه: ص : ۲۸۶ -
- ۱۲۰۰ تفسیر: ص : ۲۸۶ -
- ۱۲۰۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۵] ص : ۲۸۷ -
- ۱۲۰۱ اشاره
- ۱۲۰۱ ترجمه: ص : ۲۸۸ -
- ۱۲۰۱ تفسیر: ص : ۲۸۸ -
- ۱۲۰۳ [سوره المائدة (۵): آیه ۶] ص : ۲۹۱ -
- ۱۲۰۳ اشاره
- ۱۲۰۳ ترجمه: ص : ۲۹۱ -
- ۱۲۰۳ تفسیر: ص : ۲۹۲ -
- ۱۲۰۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۷] ص : ۲۹۴ -
- ۱۲۰۵ اشاره
- ۱۲۰۵ ترجمه: ص : ۲۹۴ -
- ۱۲۰۵ تفسیر: ص : ۲۹۴ -
- ۱۲۰۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۸] ص : ۲۹۵ -
- ۱۲۰۵ اشاره
- ۱۲۰۵ ترجمه: ص : ۲۹۵ -
- ۱۲۰۶ تفسیر: ص : ۲۹۶ -

- ۱۲۰۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۹] ص : ۲۹۶
 اشاره ۱۲۰۶
 ترجمه: ص : ۲۹۶ ۱۲۰۶
 تفسیر: ص : ۲۹۶ ۱۲۰۶
 ۱۲۰۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۰] ص : ۲۹۷
 اشاره ۱۲۰۶
 ترجمه: ص : ۲۹۷ ۱۲۰۷
 تفسیر: ص : ۲۹۷ ۱۲۰۷
 ۱۲۰۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۱] ص : ۲۹۷
 اشاره ۱۲۰۷
 ترجمه: ص : ۲۹۷ ۱۲۰۷
 تفسیر: ص : ۲۹۸ ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۲] ص : ۲۹۸
 اشاره ۱۲۰۸
 ترجمه: ص : ۲۹۹ ۱۲۰۸
 تفسیر: ص : ۲۹۹ ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۳] ص : ۳۰۰
 اشاره ۱۲۰۹
 ترجمه: ص : ۳۰۰ ۱۲۰۹
 تفسیر: ص : ۳۰۰ ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۴] ص : ۳۰۲
 اشاره ۱۲۱۰
 ترجمه: ص : ۳۰۲ ۱۲۱۰
 تفسیر: ص : ۳۰۲ ۱۲۱۰

- ۱۲۱۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۵] ص : ۳۰۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۰۳
 تفسیر: ص : ۳۰۳
 ۱۲۱۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۶] ص : ۳۰۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۰۴
 تفسیر: ص : ۳۰۴
 ۱۲۱۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۷] ص : ۳۰۵
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۰۵
 تفسیر: ص : ۳۰۵
 ۱۲۱۳ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۸] ص : ۳۰۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۰۷
 تفسیر: ص : ۳۰۷
 ۱۲۱۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۹] ص : ۳۰۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۰۸
 تفسیر: ص : ۳۰۹
 ۱۲۱۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۰] ص : ۳۱۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۰
 تفسیر: ص : ۳۱۰

- ۱۲۱۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۱] ص : ۳۱۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۱
 تفسیر: ص : ۳۱۱
 ۱۲۱۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۲] ص : ۳۱۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۱
 تفسیر: ص : ۳۱۲
 ۱۲۱۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۳] ص : ۳۱۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۲
 تفسیر: ص : ۳۱۲
 ۱۲۱۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۴] ص : ۳۱۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۳
 تفسیر: ص : ۳۱۳
 ۱۲۱۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۵] ص : ۳۱۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۳
 تفسیر: ص : ۳۱۳
 ۱۲۱۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۶] ص : ۳۱۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۴
 تفسیر: ص : ۳۱۴
 ۱۲۱۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۷] ص : ۳۱۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۱۴
 تفسیر: ص : ۳۱۴

- ۱۲۱۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۷] ص : ۳۱۵
 اشاره ۱۲۱۹
 ترجمه: ص : ۳۱۵ ۱۲۱۹
 تفسیر: ص : ۳۱۵ ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۲۸] ص : ۳۱۶
 اشاره ۱۲۲۰
 ترجمه: ص : ۳۱۶ ۱۲۲۰
 تفسیر: ص : ۳۱۶ ۱۲۲۰
 ۱۲۲۰ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۹ تا ۳۰] ص : ۳۱۶
 اشاره ۱۲۲۰
 ترجمه: ص : ۳۱۶ ۱۲۲۰
 تفسیر: ص : ۳۱۷ ۱۲۲۱
 ۱۲۲۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۱] ص : ۳۱۷
 اشاره ۱۲۲۱
 ترجمه: ص : ۳۱۷ ۱۲۲۱
 تفسیر: ص : ۳۱۷ ۱۲۲۱
 ۱۲۲۳ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۲] ص : ۳۲۱
 اشاره ۱۲۲۳
 ترجمه: ص : ۳۲۱ ۱۲۲۳
 تفسیر: ص : ۳۲۱ ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۳] ص : ۳۲۳
 اشاره ۱۲۲۴
 ترجمه: ص : ۳۲۳ ۱۲۲۵
 تفسیر: ص : ۳۲۴ ۱۲۲۵

- ۱۲۲۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۴] ص : ۳۲۵
 اشاره ۱۲۲۵
 ترجمه: ص : ۳۲۵ ۱۲۲۵
 تفسیر: ص : ۳۲۵ ۱۲۲۶
 ۱۲۲۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۵] ص : ۳۲۶
 اشاره ۱۲۲۶
 ترجمه: ص : ۳۲۶ ۱۲۲۶
 تفسیر: ص : ۳۲۶ ۱۲۲۶
 ۱۲۲۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۶] ص : ۳۲۶
 اشاره ۱۲۲۶
 ترجمه: ص : ۳۲۶ ۱۲۲۷
 تفسیر: ص : ۳۲۶ ۱۲۲۷
 ۱۲۲۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۷] ص : ۳۲۷
 اشاره ۱۲۲۷
 ترجمه: ص : ۳۲۷ ۱۲۲۷
 تفسیر: ص : ۳۲۷ ۱۲۲۷
 ۱۲۲۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۸] ص : ۳۲۷
 اشاره ۱۲۲۷
 ترجمه: ص : ۳۲۷ ۱۲۲۷
 تفسیر: ص : ۳۲۷ ۱۲۲۸
 ۱۲۲۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۳۹] ص : ۳۲۸
 اشاره ۱۲۲۸
 ترجمه: ص : ۳۲۸ ۱۲۲۸
 تفسیر: ص : ۳۲۸ ۱۲۲۸

- ۱۲۲۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۰] ص : ۳۲۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۰] ص : ۳۲۸
- ۱۲۲۸ اشاره ص : ۳۲۸
- ۱۲۲۸ ترجمه: ص : ۳۲۸
- ۱۲۲۹ تفسیر: ص : ۳۲۸
- ۱۲۲۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۱] ص : ۳۲۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۱] ص : ۳۲۹
- ۱۲۲۹ اشاره ص : ۳۲۹
- ۱۲۲۹ ترجمه: ص : ۳۲۹
- ۱۲۲۹ تفسیر: ص : ۳۲۹
- ۱۲۳۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۲] ص : ۳۳۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۲] ص : ۳۳۲
- ۱۲۳۱ اشاره ص : ۳۳۲
- ۱۲۳۱ ترجمه: ص : ۳۳۲
- ۱۲۳۱ تفسیر: ص : ۳۳۳
- ۱۲۳۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۳] ص : ۳۳۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۳] ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ اشاره ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ ترجمه: ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ تفسیر: ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۴] ص : ۳۳۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۴] ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ اشاره ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ ترجمه: ص : ۳۳۴
- ۱۲۳۲ تفسیر: ص : ۳۳۵
- ۱۲۳۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۵] ص : ۳۳۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۵] ص : ۳۳۸
- ۱۲۳۴ اشاره ص : ۳۳۸
- ۱۲۳۵ ترجمه: ص : ۳۳۹
- ۱۲۳۵ تفسیر: ص : ۳۳۹

- ۱۲۳۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۶] ص : ۳۴۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۰
 تفسیر: ص : ۳۴۰
 ۱۲۳۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۷] ص : ۳۴۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۱
 تفسیر: ص : ۳۴۱
 ۱۲۳۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۸] ص : ۳۴۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۲
 تفسیر: ص : ۳۴۲
 ۱۲۳۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۴۹] ص : ۳۴۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۵
 تفسیر: ص : ۳۴۵
 ۱۲۳۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۰] ص : ۳۴۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۶
 تفسیر: ص : ۳۴۶
 ۱۲۴۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۱] ص : ۳۴۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۷
 تفسیر: ص : ۳۴۷

- ۱۲۴۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۲] ص : ۳۴۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۴۸
 تفسیر: ص : ۳۴۹
 ۱۲۴۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۳] ص : ۳۵۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۵۰
 تفسیر: ص : ۳۵۰
 ۱۲۴۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۴] ص : ۳۵۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۵۱
 تفسیر: ص : ۳۵۱
 ۱۲۴۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۵] ص : ۳۵۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۵۳
 تفسیر: ص : ۳۵۳
 ۱۲۴۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۶] ص : ۳۵۵
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۵۵
 تفسیر: ص : ۳۵۵
 ۱۲۴۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۷] ص : ۳۵۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۵۶
 تفسیر: ص : ۳۵۶

- ۱۲۴۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۸] ص : ۳۵۷
- ۱۲۴۷ اشاره
- ۱۲۴۷ ترجمه: ص : ۳۵۷
- ۱۲۴۷ تفسیر: ص : ۳۵۷
- ۱۲۴۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۵۹] ص : ۳۵۷
- ۱۲۴۷ اشاره
- ۱۲۴۷ ترجمه: ص : ۳۵۷
- ۱۲۴۷ تفسیر: ص : ۳۵۸
- ۱۲۴۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۰] ص : ۳۵۸
- ۱۲۴۸ اشاره
- ۱۲۴۸ ترجمه: ص : ۳۵۸
- ۱۲۴۸ تفسیر: ص : ۳۵۸
- ۱۲۴۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۱] ص : ۳۵۹
- ۱۲۴۸ اشاره
- ۱۲۴۸ ترجمه: ص : ۳۵۹
- ۱۲۴۹ تفسیر: ص : ۳۶۰
- ۱۲۴۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۶۲ تا ۶۳] ص : ۳۶۰
- ۱۲۴۹ اشاره
- ۱۲۴۹ ترجمه: ص : ۳۶۰
- ۱۲۴۹ تفسیر: ص : ۳۶۰
- ۱۲۵۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۴] ص : ۳۶۱
- ۱۲۵۰ اشاره
- ۱۲۵۰ ترجمه: ص : ۳۶۱
- ۱۲۵۰ تفسیر: ص : ۳۶۲

- ۱۲۵۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۶۵ تا ۶۶] ص : ۳۶۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۶۷
 تفسیر: ص : ۳۶۸
 ۱۲۵۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۷] ص : ۳۶۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۷۰
 تفسیر: ص : ۳۷۰
 ۱۲۶۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۸] ص : ۳۹۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۹۶
 تفسیر: ص : ۳۹۶
 ۱۲۶۹ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۹] ص : ۳۹۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۹۷
 تفسیر: ص : ۳۹۷
 ۱۲۷۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۰] ص : ۳۹۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۹۸
 تفسیر: ص : ۳۹۸
 ۱۲۷۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۱] ص : ۳۹۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۳۹۹
 تفسیر: ص : ۳۹۹

- ۱۲۷۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۲] ص : ۴۰۰
- ۱۲۷۱ اشاره
- ۱۲۷۱ ترجمه: ص : ۴۰۰
- ۱۲۷۲ تفسیر: ص : ۴۰۰
- ۱۲۷۳ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۳] ص : ۴۰۲
- ۱۲۷۳ اشاره
- ۱۲۷۳ ترجمه: ص : ۴۰۲
- ۱۲۷۳ تفسیر: ص : ۴۰۳
- ۱۲۷۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۴ تا ۷۵] ص : ۴۰۴
- ۱۲۷۴ اشاره
- ۱۲۷۴ ترجمه: ص : ۴۰۴
- ۱۲۷۴ تفسیر: ص : ۴۰۵
- ۱۲۷۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۶] ص : ۴۰۶
- ۱۲۷۵ اشاره
- ۱۲۷۵ ترجمه: ص : ۴۰۶
- ۱۲۷۵ تفسیر: ص : ۴۰۶
- ۱۲۷۵ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۷] ص : ۴۰۷
- ۱۲۷۵ اشاره
- ۱۲۷۵ ترجمه: ص : ۴۰۷
- ۱۲۷۶ تفسیر: ص : ۴۰۷
- ۱۲۷۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۷۸] ص : ۴۰۷
- ۱۲۷۶ اشاره
- ۱۲۷۶ ترجمه: ص : ۴۰۷
- ۱۲۷۶ تفسیر: ص : ۴۰۸

- ۱۲۷۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۹ تا ۸۰] ص : ۴۰۸
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۰۸
 تفسیر: ص : ۴۰۹
 ۱۲۷۷ [سوره المائدة (۵): آیه ۸۱] ص : ۴۱۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۱۰
 تفسیر: ص : ۴۱۰
 ۱۲۷۸ [سوره المائدة (۵): آیه ۸۲] ص : ۴۱۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۱۱
 تفسیر: ص : ۴۱۱
 ۱۲۷۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۸۳ تا ۸۵] ص : ۴۱۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۱۳
 تفسیر: ص : ۴۱۳
 ۱۲۸۰ [سوره المائدة (۵): آیات ۸۶ تا ۸۷] ص : ۴۱۴
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۱۴
 تفسیر: ص : ۴۱۴
 ۱۲۸۱ [سوره المائدة (۵): آیه ۸۸] ص : ۴۱۷
 اشاره
 ترجمه: ص : ۴۱۷
 تفسیر: ص : ۴۱۷

- ۱۲۸۴ [سوره المائدة (۵): آیه ۸۹] ص : ۴۲۱
- ۱۲۸۴ اشاره
- ۱۲۸۴ ترجمه: ص : ۴۲۲
- ۱۲۸۵ تفسیر: ص : ۴۲۲
- ۱۲۸۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۹۰ تا ۹۱] ص : ۴۲۴
- ۱۲۸۶ اشاره
- ۱۲۸۶ ترجمه: ص : ۴۲۴
- ۱۲۸۶ تفسیر: ص : ۴۲۴
- ۱۲۸۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۹۲ تا ۹۳] ص : ۴۲۵
- ۱۲۸۶ اشاره
- ۱۲۸۷ ترجمه: ص : ۴۲۵
- ۱۲۸۷ تفسیر: ص : ۴۲۵
- ۱۲۹۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۹۴] ص : ۴۳۱
- ۱۲۹۰ اشاره
- ۱۲۹۰ ترجمه: ص : ۴۳۱
- ۱۲۹۰ تفسیر: ص : ۴۳۲
- ۱۲۹۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۹۵] ص : ۴۳۲
- ۱۲۹۰ اشاره
- ۱۲۹۱ ترجمه: ص : ۴۳۲
- ۱۲۹۱ تفسیر: ص : ۴۳۳
- ۱۲۹۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۹۶] ص : ۴۳۴
- ۱۲۹۲ اشاره
- ۱۲۹۲ ترجمه: ص : ۴۳۴
- ۱۲۹۲ تفسیر: ص : ۴۳۴

- ۱۲۹۲ [سوره المائدة (۵): آیه ۹۷] ص : ۴۳۵
- ۱۲۹۲ اشاره
- ۱۲۹۲ ترجمه: ص : ۴۳۵
- ۱۲۹۳ تفسیر: ص : ۴۳۵
- ۱۲۹۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۹۸ تا ۹۹] ص : ۴۳۸
- ۱۲۹۴ اشاره
- ۱۲۹۴ ترجمه: ص : ۴۳۸
- ۱۲۹۵ تفسیر: ص : ۴۳۹
- ۱۲۹۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۱] ص : ۴۴۰
- ۱۲۹۵ اشاره
- ۱۲۹۶ ترجمه: ص : ۴۴۰
- ۱۲۹۶ تفسیر: ص : ۴۴۰
- ۱۲۹۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳] ص : ۴۴۳
- ۱۲۹۷ اشاره
- ۱۲۹۸ ترجمه: ص : ۴۴۳
- ۱۲۹۸ تفسیر: ص : ۴۴۴
- ۱۲۹۸ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۵] ص : ۴۴۵
- ۱۲۹۸ اشاره
- ۱۲۹۹ ترجمه: ص : ۴۴۵
- ۱۲۹۹ تفسیر: ص : ۴۴۵
- ۱۳۰۰ [سوره المائدة (۵): آیه ۱۰۶] ص : ۴۴۸
- ۱۳۰۰ اشاره
- ۱۳۰۰ ترجمه: ص : ۴۴۸
- ۱۳۰۰ تفسیر: ص : ۴۴۸

- ۱۳۰۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۷ تا ۱۰۸] ص : ۴۴۹ ۱۳۰۱
- ۱۳۰۱ اشاره ۱۳۰۱
- ۱۳۰۱ ترجمه: ص : ۴۴۹ ۱۳۰۱
- ۱۳۰۲ تفسیر: ص : ۴۵۰ ۱۳۰۲
- ۱۳۰۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰] ص : ۴۵۱ ۱۳۰۲
- ۱۳۰۲ اشاره ۱۳۰۲
- ۱۳۰۲ ترجمه: ص : ۴۵۱ ۱۳۰۲
- ۱۳۰۳ تفسیر: ص : ۴۵۲ ۱۳۰۳
- ۱۳۰۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲] ص : ۴۵۳ ۱۳۰۳
- ۱۳۰۳ اشاره ۱۳۰۳
- ۱۳۰۳ ترجمه: ص : ۴۵۳ ۱۳۰۳
- ۱۳۰۴ تفسیر: ص : ۴۵۳ ۱۳۰۴
- ۱۳۰۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۵] ص : ۴۵۴ ۱۳۰۴
- ۱۳۰۴ اشاره ۱۳۰۴
- ۱۳۰۴ ترجمه: ص : ۴۵۴ ۱۳۰۴
- ۱۳۰۵ تفسیر: ص : ۴۵۴ ۱۳۰۵
- ۱۳۰۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷] ص : ۴۵۶ ۱۳۰۵
- ۱۳۰۵ اشاره ۱۳۰۵
- ۱۳۰۶ ترجمه: ص : ۴۵۶ ۱۳۰۶
- ۱۳۰۶ تفسیر: ص : ۴۵۶ ۱۳۰۶
- ۱۳۰۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰] ص : ۴۵۹ ۱۳۰۷
- ۱۳۰۷ اشاره ۱۳۰۷
- ۱۳۰۷ ترجمه: ص : ۴۵۹ ۱۳۰۷
- ۱۳۰۷ تفسیر: ص : ۴۵۹ ۱۳۰۷

۱۳۰۸	جلد پنجم
۱۳۰۸	اشاره
۱۳۰۸	سوره الانعام ص : ۱
۱۳۰۸	اشاره
۱۳۰۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۵] ص : ۱
۱۳۰۸	اشاره
۱۳۰۹	ترجمه: ص : ۱
۱۳۰۹	تفسیر ص : ۲
۱۳۱۳	[سوره الأنعام (۶): آیات ۶ تا ۱۱] ص : ۱۲
۱۳۱۳	اشاره
۱۳۱۳	ترجمه: ص : ۱۳
۱۳۱۴	تفسیر ص : ۱۳
۱۳۱۵	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۱۷] ص : ۱۷
۱۳۱۵	اشاره
۱۳۱۶	ترجمه: ص : ۱۷
۱۳۱۶	تفسیر ص : ۱۸
۱۳۱۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۸ تا ۲۵] ص : ۲۲
۱۳۱۸	اشاره
۱۳۱۸	ترجمه: ص : ۲۳
۱۳۱۹	تفسیر ص : ۲۴
۱۳۲۱	[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۶ تا ۳۴] ص : ۳۰
۱۳۲۱	اشاره
۱۳۲۲	ترجمه: ص : ۳۱
۱۳۲۲	تفسیر ص : ۳۳

۱۳۲۵	[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۵ تا ۴۱] ص : ۳۹
۱۳۲۵	اشاره
۱۳۲۶	ترجمه: ص : ۴۰
۱۳۲۶	تفسیر ص : ۴۱
۱۳۲۹	[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۲ تا ۵۰] ص : ۴۸
۱۳۲۹	اشاره
۱۳۲۹	ترجمه: ص : ۴۸
۱۳۳۰	تفسیر ص : ۵۰
۱۳۳۲	[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۱ تا ۵۹] ص : ۵۵
۱۳۳۲	اشاره
۱۳۳۳	ترجمه: ص : ۵۶
۱۳۳۳	تفسیر ص : ۵۷
۱۳۳۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۰] ص : ۶۸
۱۳۳۸	اشاره
۱۳۳۸	ترجمه: ص : ۶۹
۱۳۳۹	تفسیر ص : ۷۱
۱۳۴۱	[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۱ تا ۸۰] ص : ۷۸
۱۳۴۲	اشاره
۱۳۴۲	ترجمه: ص : ۷۹
۱۳۴۳	تفسیر ص : ۸۱
۱۳۴۷	[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۱ تا ۹۰] ص : ۹۰
۱۳۴۷	اشاره
۱۳۴۷	ترجمه: ص : ۹۱
۱۳۴۸	تفسیر ص : ۹۳

۱۳۵۱	[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۹۸] ص : ۱۰۰
۱۳۵۱	اشاره
۱۳۵۱	ترجمه: ص : ۱۰۱
۱۳۵۲	تفسیر ص : ۱۰۲
۱۳۵۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۹ تا ۱۰۵] ص : ۱۱۸
۱۳۵۸	اشاره
۱۳۵۸	ترجمه: ص : ۱۱۹
۱۳۵۹	تفسیر ص : ۱۲۰
۱۳۶۲	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۲] ص : ۱۲۸
۱۳۶۲	اشاره
۱۳۶۳	ترجمه: ص : ۱۲۹
۱۳۶۳	تفسیر ص : ۱۳۰
۱۳۶۷	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۱] ص : ۱۳۹
۱۳۶۷	اشاره
۱۳۶۷	ترجمه: ص : ۱۴۰
۱۳۶۸	تفسیر ص : ۱۴۲
۱۳۷۳	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۳۰] ص : ۱۵۳
۱۳۷۳	اشاره
۱۳۷۳	ترجمه: ص : ۱۵۴
۱۳۷۴	تفسیر ص : ۱۵۶
۱۳۷۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۱] ص : ۱۶۵
۱۳۷۸	اشاره
۱۳۷۸	ترجمه: ص : ۱۶۶
۱۳۷۹	تفسیر ص : ۱۶۸

- ۱۳۸۴ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۰] ص : ۱۸۰
 اشاره ۱۳۸۴
 ترجمه: ص : ۱۸۱ ۱۳۸۴
 تفسیر ص : ۱۸۳ ۱۳۸۵
 ۱۳۹۱ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۱ تا ۱۶۵] ص : ۱۹۷
 اشاره ۱۳۹۱
 ترجمه: ص : ۱۹۸ ۱۳۹۱
 تفسیر ص : ۲۰۰ ۱۳۹۲
 سورة الاعراف ص : ۲۳۱ ۱۴۰۵
 اشاره ۱۴۰۵
 [سوره الأعراف (۷): آیه ۱] ص : ۲۳۱ ۱۴۰۵
 اشاره ۱۴۰۵
 تفسیر: ص : ۲۳۱ ۱۴۰۶
 [سوره الأعراف (۷): آیات ۲ تا ۵] ص : ۲۳۳ ۱۴۰۶
 اشاره ۱۴۰۶
 ترجمه: ص : ۲۳۳ ۱۴۰۶
 تفسیر ص : ۲۳۳ ۱۴۰۷
 [سوره الأعراف (۷): آیات ۶ تا ۱۰] ص : ۲۳۷ ۱۴۰۸
 اشاره ۱۴۰۸
 ترجمه: ص : ۲۳۷ ۱۴۰۹
 تفسیر ص : ۲۳۸ ۱۴۰۹
 [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۱ تا ۱۶] ص : ۲۴۳ ۱۴۱۱
 اشاره ۱۴۱۱
 ترجمه: ص : ۲۴۳ ۱۴۱۱

۱۴۱۱	تفسیر ص : ۲۴۴
۱۴۱۳	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷ تا ۱۹] ص : ۲۴۷
۱۴۱۳	اشاره
۱۴۱۳	ترجمه: ص : ۲۴۸
۱۴۱۳	تفسیر ص : ۲۴۸
۱۴۱۵	[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۰ تا ۲۳] ص : ۲۵۱
۱۴۱۵	اشاره
۱۴۱۵	ترجمه: ص : ۲۵۱
۱۴۱۵	تفسیر ص : ۲۵۲
۱۴۱۷	[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۴ تا ۲۷] ص : ۲۵۵
۱۴۱۷	اشاره
۱۴۱۷	ترجمه: ص : ۲۵۵
۱۴۱۷	تفسیر ص : ۲۵۶
۱۴۱۹	[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۸ تا ۳۰] ص : ۲۶۰
۱۴۱۹	اشاره
۱۴۱۹	ترجمه: ص : ۲۶۰
۱۴۱۹	تفسیر ص : ۲۶۱
۱۴۲۲	[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۱ تا ۳۲] ص : ۲۶۶
۱۴۲۲	اشاره
۱۴۲۲	ترجمه: ص : ۲۶۷
۱۴۲۲	تفسیر ص : ۲۶۷
۱۴۲۵	[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۳ تا ۳۷] ص : ۲۷۴
۱۴۲۵	اشاره
۱۴۲۵	ترجمه: ص : ۲۷۵

- تفسیر ص : ۲۷۶ ۱۴۲۶
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۳۸ تا ۴۱] ص : ۲۸۸ ۱۴۳۱
- اشاره ۱۴۳۱
- ترجمه: ص : ۲۸۹ ۱۴۳۱
- تفسیر ص : ۲۹۰ ۱۴۳۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۴۲ تا ۴۴] ص : ۲۹۳ ۱۴۳۳
- اشاره ۱۴۳۳
- ترجمه: ص : ۲۹۳ ۱۴۳۳
- تفسیر ص : ۲۹۴ ۱۴۳۴
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۴۵ تا ۴۸] ص : ۲۹۹ ۱۴۳۶
- اشاره ۱۴۳۶
- ترجمه: ص : ۲۹۹ ۱۴۳۶
- تفسیر ص : ۳۰۰ ۱۴۳۶
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۴۹ تا ۵۳] ص : ۳۰۵ ۱۴۳۸
- اشاره ۱۴۳۸
- ترجمه: ص : ۳۰۵ ۱۴۳۸
- تفسیر ص : ۳۰۶ ۱۴۳۹
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۴ تا ۵۶] ص : ۳۱۲ ۱۴۴۱
- اشاره ۱۴۴۱
- ترجمه: ص : ۳۱۲ ۱۴۴۱
- تفسیر ص : ۳۱۲ ۱۴۴۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۷ تا ۵۹] ص : ۳۲۴ ۱۴۴۶
- اشاره ۱۴۴۶
- ترجمه: ص : ۳۲۴ ۱۴۴۷

- تفسیر ص : ۳۲۵ ۱۴۴۷
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۶۰ تا ۶۴] ص : ۳۲۹ ۱۴۴۹
- اشاره ۱۴۴۹
- ترجمه: ص : ۳۲۹ ۱۴۴۹
- تفسیر ص : ۳۳۰ ۱۴۴۹
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲] ص : ۳۳۳ ۱۴۵۱
- اشاره ۱۴۵۱
- ترجمه: ص : ۳۳۳ ۱۴۵۱
- تفسیر ص : ۳۳۵ ۱۴۵۱
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۷] ص : ۳۴۱ ۱۴۵۴
- اشاره ۱۴۵۴
- ترجمه: ص : ۳۴۲ ۱۴۵۴
- تفسیر ص : ۳۴۳ ۱۴۵۵
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۷۸ تا ۸۴] ص : ۳۴۵ ۱۴۵۶
- اشاره ۱۴۵۶
- ترجمه: ص : ۳۴۶ ۱۴۵۶
- تفسیر ص : ۳۴۶ ۱۴۵۷
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۸۷] ص : ۳۵۰ ۱۴۵۸
- اشاره ۱۴۵۸
- ترجمه: ص : ۳۵۱ ۱۴۵۸
- تفسیر ص : ۳۵۱ ۱۴۵۹
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۹۱] ص : ۳۵۷ ۱۴۶۱
- اشاره ۱۴۶۱
- ترجمه: ص : ۳۵۸ ۱۴۶۱

- تفسیر ص : ۳۵۸ ۱۴۶۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۲ تا ۹۴] ص : ۳۶۲ ۱۴۶۳
- اشاره ۱۴۶۳
- ترجمه: ص : ۳۶۳ ۱۴۶۴
- تفسیر ص : ۳۶۳ ۱۴۶۴
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۵ تا ۹۷] ص : ۳۶۵ ۱۴۶۵
- اشاره ۱۴۶۵
- ترجمه: ص : ۳۶۵ ۱۴۶۵
- تفسیر : ص : ۳۶۶ ۱۴۶۵
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۸ تا ۱۰۲] ص : ۳۶۹ ۱۴۶۷
- اشاره ۱۴۶۷
- ترجمه: ص : ۳۷۰ ۱۴۶۷
- تفسیر : ص : ۳۷۰ ۱۴۶۷
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۲] ص : ۳۷۴ ۱۴۶۹
- اشاره ۱۴۶۹
- ترجمه: ص : ۳۷۵ ۱۴۶۹
- تفسیر ص : ۳۷۶ ۱۴۷۰
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۲] ص : ۳۸۰ ۱۴۷۲
- اشاره ۱۴۷۲
- ترجمه: ص : ۳۸۰ ۱۴۷۲
- تفسیر ص : ۳۸۱ ۱۴۷۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۸] ص : ۳۸۴ ۱۴۷۴
- اشاره ۱۴۷۴
- ترجمه: ص : ۳۸۵ ۱۴۷۴

- تفسیر ص : ۳۸۵ ۱۴۷۴
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۹ تا ۱۳۳] ص : ۳۸۸ ۱۴۷۶
- اشاره ۱۴۷۶
- ترجمه: ص : ۳۸۹ ۱۴۷۶
- تفسیر ص : ۳۹۰ ۱۴۷۷
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۴ تا ۱۳۷] ص : ۳۹۳ ۱۴۷۸
- اشاره ۱۴۷۸
- ترجمه: ص : ۳۹۴ ۱۴۷۸
- تفسیر ص : ۳۹۴ ۱۴۷۹
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۸ تا ۱۴۲] ص : ۴۰۱ ۱۴۸۱
- اشاره ۱۴۸۱
- ترجمه: ص : ۴۰۱ ۱۴۸۲
- تفسیر ص : ۴۰۲ ۱۴۸۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۳ تا ۱۴۵] ص : ۴۰۵ ۱۴۸۳
- اشاره ۱۴۸۳
- ترجمه: ص : ۴۰۶ ۱۴۸۴
- تفسیر ص : ۴۰۷ ۱۴۸۴
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۹] ص : ۴۲۳ ۱۴۹۱
- اشاره ۱۴۹۱
- ترجمه: ص : ۴۲۳ ۱۴۹۱
- تفسیر ص : ۴۲۴ ۱۴۹۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۳] ص : ۴۲۸ ۱۴۹۳
- اشاره ۱۴۹۳
- ترجمه: ص : ۴۲۹ ۱۴۹۴

۱۴۹۴	تفسیر ص : ۴۳۰
۱۴۹۶	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۶] ص : ۴۳۳
۱۴۹۶	اشاره
۱۴۹۶	ترجمه: ص : ۴۳۴
۱۴۹۶	تفسیر ص : ۴۳۵
۱۴۹۹	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۷ تا ۱۵۸] ص : ۴۴۱
۱۴۹۹	اشاره
۱۴۹۹	ترجمه: ص : ۴۴۲
۱۵۰۰	تفسیر ص : ۴۴۳
۱۵۰۳	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۲] ص : ۴۵۰
۱۵۰۳	اشاره
۱۵۰۳	ترجمه: ص : ۴۵۰
۱۵۰۴	تفسیر ص : ۴۵۱
۱۵۰۵	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷] ص : ۴۵۴
۱۵۰۵	اشاره
۱۵۰۵	ترجمه: ص : ۴۵۴
۱۵۰۵	تفسیر ص : ۴۵۵
۱۵۰۸	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۰] ص : ۴۶۲
۱۵۰۸	اشاره
۱۵۰۹	ترجمه: ص : ۴۶۳
۱۵۰۹	تفسیر ص : ۴۶۳
۱۵۱۱	[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۶] ص : ۴۶۸
۱۵۱۱	اشاره
۱۵۱۱	ترجمه: ص : ۴۶۸

- تفسیر ص : ۴۷۰ ۱۵۱۲
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۷ تا ۱۸۱] ص : ۴۷۹ ۱۵۱۶
- اشاره ۱۵۱۶
- ترجمه: ص : ۴۷۹ ۱۵۱۶
- تفسیر ص : ۴۸۰ ۱۵۱۶
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۲ تا ۱۸۷] ص : ۴۸۹ ۱۵۲۰
- اشاره ۱۵۲۰
- ترجمه: ص : ۴۹۰ ۱۵۲۱
- تفسیر ص : ۴۹۱ ۱۵۲۱
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۸ تا ۱۹۲] ص : ۴۹۶ ۱۵۲۳
- اشاره ۱۵۲۳
- ترجمه: ص : ۴۹۷ ۱۵۲۴
- تفسیر ص : ۴۹۷ ۱۵۲۴
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۳ تا ۱۹۸] ص : ۵۰۴ ۱۵۲۷
- اشاره ۱۵۲۷
- ترجمه: ص : ۵۰۵ ۱۵۲۷
- تفسیر ص : ۵۰۵ ۱۵۲۸
- [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۹ تا ۲۰۶] ص : ۵۰۸ ۱۵۲۹
- اشاره ۱۵۲۹
- ترجمه: ص : ۵۰۸ ۱۵۲۹
- تفسیر ص : ۵۰۹ ۱۵۲۹
- جلد ششم ۱۵۳۳
- اشاره ۱۵۳۳
- سورة الانفال ص : ۱ ۱۵۳۳

- ۱۵۳۳ اشاره [سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۲] ص : ۱
- ۱۵۳۴ اشاره
- ۱۵۳۴ ترجمه: ص : ۱
- ۱۵۳۴ تفسیر: ص : ۲
- ۱۵۳۵ [سوره الأنفال (۸): آیات ۳ تا ۸] ص : ۴
- ۱۵۳۵ اشاره
- ۱۵۳۵ ترجمه: ص : ۴
- ۱۵۳۶ تفسیر: ص : ۵
- ۱۵۳۸ [سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۲] ص : ۱۰
- ۱۵۳۸ اشاره
- ۱۵۳۸ ترجمه: ص : ۱۰
- ۱۵۳۸ تفسیر: ص : ۱۱
- ۱۵۴۰ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص : ۱۴
- ۱۵۴۰ اشاره
- ۱۵۴۰ ترجمه: ص : ۱۴
- ۱۵۴۰ تفسیر: ص : ۱۵
- ۱۵۴۳ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱۹ تا ۲۵] ص : ۲۲
- ۱۵۴۳ اشاره
- ۱۵۴۴ ترجمه: ص : ۲۳
- ۱۵۴۴ تفسیر: ص : ۲۴
- ۱۵۴۷ [سوره الأنفال (۸): آیات ۲۶ تا ۲۹] ص : ۳۱
- ۱۵۴۷ اشاره
- ۱۵۴۷ ترجمه: ص : ۳۱

- تفسیر: ص : ۳۲ ۱۵۴۸
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۳۰ تا ۳۵] ص : ۳۸ ۱۵۵۰
- اشاره ۱۵۵۰
- ترجمه: ص : ۳۸ ۱۵۵۰
- تفسیر: ص : ۳۹ ۱۵۵۱
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۴۰] ص : ۴۳ ۱۵۵۳
- اشاره ۱۵۵۳
- ترجمه: ص : ۴۳ ۱۵۵۳
- تفسیر: ص : ۴۴ ۱۵۵۳
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۱ تا ۴۲] ص : ۴۹ ۱۵۵۶
- اشاره ۱۵۵۶
- ترجمه: ص : ۴۹ ۱۵۵۶
- تفسیر: ص : ۵۰ ۱۵۵۶
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۳ تا ۴۷] ص : ۵۴ ۱۵۵۸
- اشاره ۱۵۵۸
- ترجمه: ص : ۵۵ ۱۵۵۸
- تفسیر ص : ۵۵ ۱۵۵۹
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۸ تا ۵۲] ص : ۵۹ ۱۵۶۰
- اشاره ۱۵۶۰
- ترجمه: ص : ۵۹ ۱۵۶۰
- تفسیر ص : ۶۰ ۱۵۶۱
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۵۳ تا ۵۶] ص : ۶۵ ۱۵۶۳
- اشاره ۱۵۶۳
- ترجمه: ص : ۶۵ ۱۵۶۳

- تفسیر ص : ۶۵----- ۱۵۶۳
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۵۷ تا ۶۳] ص : ۶۷----- ۱۵۶۴
- اشاره ۱۵۶۴
- ترجمه: ص : ۶۸----- ۱۵۶۴
- تفسیر ص : ۶۸----- ۱۵۶۵
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۶۴ تا ۶۹] ص : ۷۳----- ۱۵۶۷
- اشاره ۱۵۶۷
- ترجمه: ص : ۷۴----- ۱۵۶۷
- تفسیر: ص : ۷۵----- ۱۵۶۸
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۷۰ تا ۷۳] ص : ۷۷----- ۱۵۶۹
- اشاره ۱۵۶۹
- ترجمه: ص : ۷۸----- ۱۵۶۹
- تفسیر: ص : ۷۹----- ۱۵۶۹
- [سوره الأنفال (۸): آیات ۷۴ تا ۷۵] ص : ۸۴----- ۱۵۷۱
- اشاره ۱۵۷۲
- ترجمه: ص : ۸۴----- ۱۵۷۲
- تفسیر: ص : ۸۵----- ۱۵۷۲
- سوره توبه ص : ۸۷----- ۱۵۷۳
- اشاره ۱۵۷۳
- [سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۴] ص : ۸۸----- ۱۵۷۳
- اشاره ۱۵۷۳
- ترجمه: ص : ۸۸----- ۱۵۷۳
- تفسیر: ص : ۸۹----- ۱۵۷۴
- [سوره التوبة (۹): آیات ۵ تا ۸] ص : ۹۳----- ۱۵۷۵

- ۱۵۷۵ اشاره
- ۱۵۷۶ ترجمه: ص: ۹۴
- ۱۵۷۶ تفسیر: ص: ۹۴
- ۱۵۷۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۹ تا ۱۳] ص: ۹۸
- ۱۵۷۸ اشاره
- ۱۵۷۸ ترجمه: ص: ۹۸
- ۱۵۷۸ تفسیر: ص: ۹۹
- ۱۵۸۰ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۴ تا ۱۸] ص: ۱۰۲
- ۱۵۸۰ اشاره
- ۱۵۸۰ ترجمه: ص: ۱۰۲
- ۱۵۸۰ تفسیر: ص: ۱۰۳
- ۱۵۸۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۹ تا ۲۳] ص: ۱۰۹
- ۱۵۸۳ اشاره
- ۱۵۸۳ ترجمه: ص: ۱۱۰
- ۱۵۸۳ تفسیر: ص: ۱۱۰
- ۱۵۸۵ [سوره التوبه (۹): آیات ۲۴ تا ۲۶] ص: ۱۱۳
- ۱۵۸۵ اشاره
- ۱۵۸۵ ترجمه: ص: ۱۱۴
- ۱۵۸۵ تفسیر: ص: ۱۱۴
- ۱۵۸۷ [سوره التوبه (۹): آیات ۲۷ تا ۳۰] ص: ۱۱۹
- ۱۵۸۷ اشاره
- ۱۵۸۸ ترجمه: ص: ۱۲۰
- ۱۵۸۸ تفسیر: ص: ۱۲۰
- ۱۵۹۰ [سوره التوبه (۹): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص: ۱۲۵

- ۱۵۹۰ اشاره
- ۱۵۹۰ ترجمه: ص: ۱۲۵
- ۱۵۹۰ تفسیر: ص: ۱۲۶
- ۱۵۹۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۳۵ تا ۳۷] ص: ۱۳۲
- ۱۵۹۳ اشاره
- ۱۵۹۳ ترجمه: ص: ۱۳۳
- ۱۵۹۴ تفسیر: ص: ۱۳۴
- ۱۵۹۶ [سوره التوبه (۹): آیات ۳۸ تا ۴۰] ص: ۱۴۰
- ۱۵۹۶ اشاره
- ۱۵۹۶ ترجمه: ص: ۱۴۰
- ۱۵۹۷ تفسیر: ص: ۱۴۱
- ۱۶۰۲ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۱ تا ۴۵] ص: ۱۵۲
- ۱۶۰۲ اشاره
- ۱۶۰۲ ترجمه: ص: ۱۵۳
- ۱۶۰۲ تفسیر: ص: ۱۵۴
- ۱۶۰۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۶ تا ۵۰] ص: ۱۵۷
- ۱۶۰۴ اشاره
- ۱۶۰۴ ترجمه: ص: ۱۵۸
- ۱۶۰۴ تفسیر: ص: ۱۵۸
- ۱۶۰۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۵۱ تا ۵۵] ص: ۱۶۶
- ۱۶۰۸ اشاره
- ۱۶۰۸ ترجمه: ص: ۱۶۷
- ۱۶۰۸ تفسیر: ص: ۱۶۷
- ۱۶۱۰ [سوره التوبه (۹): آیات ۵۶ تا ۶۰] ص: ۱۷۲

- ۱۶۱۰ اشاره
- ۱۶۱۱ ترجمه: ص: ۱۷۳
- ۱۶۱۱ تفسیر: ص: ۱۷۳
- ۱۶۱۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۱۷۷
- ۱۶۱۳ اشاره
- ۱۶۱۳ ترجمه: ص: ۱۷۸
- ۱۶۱۳ تفسیر: ص: ۱۷۹
- ۱۶۱۵ [سوره التوبه (۹): آیات ۶۶ تا ۶۹] ص: ۱۸۳
- ۱۶۱۵ اشاره
- ۱۶۱۶ ترجمه: ص: ۱۸۴
- ۱۶۱۶ تفسیر: ص: ۱۸۴
- ۱۶۱۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۰ تا ۷۱] ص: ۱۹۰
- ۱۶۱۸ اشاره
- ۱۶۱۸ ترجمه: ص: ۱۹۰
- ۱۶۱۹ تفسیر: ص: ۱۹۱
- ۱۶۲۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۲ تا ۷۵] ص: ۱۹۵
- ۱۶۲۱ اشاره
- ۱۶۲۱ ترجمه: ص: ۱۹۶
- ۱۶۲۱ تفسیر: ص: ۱۹۷
- ۱۶۲۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۶ تا ۸۰] ص: ۲۰۱
- ۱۶۲۳ اشاره
- ۱۶۲۴ ترجمه: ص: ۲۰۲
- ۱۶۲۴ تفسیر: ص: ۲۰۳
- ۱۶۲۷ [سوره التوبه (۹): آیات ۸۱ تا ۸۴] ص: ۲۰۹

- ۱۶۲۷ اشاره
- ۱۶۲۷ ترجمه: ص : ۲۱۰
- ۱۶۲۷ تفسیر: ص : ۲۱۰
- ۱۶۲۹ [سوره التوبه (۹): آیات ۸۵ تا ۸۹] ص : ۲۱۴
- ۱۶۲۹ اشاره
- ۱۶۲۹ ترجمه: ص : ۲۱۵
- ۱۶۳۰ تفسیر ص : ۲۱۵
- ۱۶۳۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۹۳] ص : ۲۱۸
- ۱۶۳۱ اشاره
- ۱۶۳۱ ترجمه: ص : ۲۱۸
- ۱۶۳۱ تفسیر ص : ۲۱۹
- ۱۶۳۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۴ تا ۹۸] ص : ۲۲۳
- ۱۶۳۳ اشاره
- ۱۶۳۳ ترجمه: ص : ۲۲۳
- ۱۶۳۴ تفسیر ص : ۲۲۴
- ۱۶۳۶ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ص : ۲۲۹
- ۱۶۳۶ اشاره
- ۱۶۳۶ ترجمه: ص : ۲۳۰
- ۱۶۳۷ تفسیر ص : ۲۳۱
- ۱۶۳۹ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶] ص : ۲۳۶
- ۱۶۳۹ اشاره
- ۱۶۳۹ ترجمه: ص : ۲۳۷
- ۱۶۴۰ تفسیر ص : ۲۳۷
- ۱۶۴۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰] ص : ۲۴۵

- ۱۶۴۳ اشاره
- ۱۶۴۳ ترجمه: ص: ۲۴۶
- ۱۶۴۳ تفسیر: ص: ۲۴۷
- ۱۶۴۶ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳] ص: ۲۵۳
- ۱۶۴۶ اشاره
- ۱۶۴۶ ترجمه: ص: ۲۵۳
- ۱۶۴۷ تفسیر: ص: ۲۵۴
- ۱۶۵۰ امهات منازل سالکین ص: ۲۶۱
- ۱۶۵۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷] ص: ۲۶۹
- ۱۶۵۳ اشاره
- ۱۶۵۳ ترجمه: ص: ۲۷۰
- ۱۶۵۳ تفسیر: ص: ۲۷۰
- ۱۶۵۵ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰] ص: ۲۷۵
- ۱۶۵۵ اشاره
- ۱۶۵۶ ترجمه: ص: ۲۷۵
- ۱۶۵۶ تفسیر: ص: ۲۷۶
- ۱۶۶۰ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۵] ص: ۲۸۵
- ۱۶۶۰ اشاره
- ۱۶۶۰ ترجمه: ص: ۲۸۶
- ۱۶۶۰ تفسیر: ص: ۲۸۶
- ۱۶۶۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۶ تا ۱۲۹] ص: ۲۹۳
- ۱۶۶۳ اشاره
- ۱۶۶۳ ترجمه: ص: ۲۹۴
- ۱۶۶۴ تفسیر: ص: ۲۹۴

- سوره یونس ص : ۲۹۷ ۱۶۶۵
- اشاره ۱۶۶۵
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۵] ص : ۲۹۷ ۱۶۶۵
- اشاره ۱۶۶۵
- ترجمه: ص : ۲۹۸ ۱۶۶۵
- تفسیر: ص : ۲۹۹ ۱۶۶۶
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۶ تا ۱۰] ص : ۳۱۴ ۱۶۷۲
- اشاره ۱۶۷۲
- ترجمه: ص : ۳۱۴ ۱۶۷۲
- تفسیر ص : ۳۱۵ ۱۶۷۲
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۸] ص : ۳۱۹ ۱۶۷۴
- اشاره ۱۶۷۴
- ترجمه: ص : ۳۲۰ ۱۶۷۵
- تفسیر ص : ۳۲۱ ۱۶۷۵
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۹ تا ۲۴] ص : ۳۳۰ ۱۶۷۹
- اشاره ۱۶۷۹
- ترجمه: ص : ۳۳۱ ۱۶۷۹
- تفسیر ص : ۳۳۲ ۱۶۸۰
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۲۵ تا ۳۰] ص : ۳۴۳ ۱۶۸۴
- اشاره ۱۶۸۴
- ترجمه: ص : ۳۴۴ ۱۶۸۵
- تفسیر ص : ۳۴۴ ۱۶۸۵
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۳۶] ص : ۳۵۱ ۱۶۸۷
- اشاره ۱۶۸۷

- ۱۶۸۸ ترجمه: ص: ۳۵۱
- ۱۶۸۸ تفسیر: ص: ۳۵۲
- ۱۶۹۱ [سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۱] ص: ۳۵۸
- ۱۶۹۱ اشاره
- ۱۶۹۱ ترجمه: ص: ۳۵۹
- ۱۶۹۱ تفسیر: ص: ۳۵۹
- ۱۶۹۳ [سوره یونس (۱۰): آیات ۴۲ تا ۴۸] ص: ۳۶۳
- ۱۶۹۳ اشاره
- ۱۶۹۳ ترجمه: ص: ۳۶۳
- ۱۶۹۴ تفسیر: ص: ۳۶۴
- ۱۶۹۵ [سوره یونس (۱۰): آیات ۴۹ تا ۵۴] ص: ۳۶۹
- ۱۶۹۵ اشاره
- ۱۶۹۶ ترجمه: ص: ۳۶۹
- ۱۶۹۶ تفسیر: ص: ۳۷۰
- ۱۶۹۸ [سوره یونس (۱۰): آیات ۵۵ تا ۶۰] ص: ۳۷۴
- ۱۶۹۸ اشاره
- ۱۶۹۸ ترجمه: ص: ۳۷۴
- ۱۶۹۸ تفسیر: ص: ۳۷۵
- ۱۷۰۲ [سوره یونس (۱۰): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۳۸۵
- ۱۷۰۲ اشاره
- ۱۷۰۳ ترجمه: ص: ۳۸۵
- ۱۷۰۳ تفسیر: ص: ۳۸۶
- ۱۷۰۵ [سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۷۰] ص: ۳۹۱
- ۱۷۰۵ اشاره

۱۷۰۵	ترجمه: ص: ۳۹۱
۱۷۰۶	تفسیر ص: ۳۹۲
۱۷۰۸	[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۴] ص: ۳۹۸
۱۷۰۸	اشاره
۱۷۰۸	ترجمه: ص: ۳۹۸
۱۷۰۹	تفسیر ص: ۳۹۹
۱۷۱۰	[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۸۲] ص: ۴۰۲
۱۷۱۰	اشاره
۱۷۱۰	ترجمه: ص: ۴۰۳
۱۷۱۱	تفسیر ص: ۴۰۳
۱۷۱۲	[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۳ تا ۸۷] ص: ۴۰۶
۱۷۱۲	اشاره
۱۷۱۲	ترجمه: ص: ۴۰۶
۱۷۱۲	تفسیر ص: ۴۰۷
۱۷۱۴	[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۸ تا ۹۲] ص: ۴۱۱
۱۷۱۴	اشاره
۱۷۱۴	ترجمه: ص: ۴۱۱
۱۷۱۵	تفسیر ص: ۴۱۲
۱۷۱۶	[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۳ تا ۹۷] ص: ۴۱۶
۱۷۱۶	اشاره
۱۷۱۷	ترجمه: ص: ۴۱۶
۱۷۱۷	تفسیر ص: ۴۱۷
۱۷۱۸	[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۸ تا ۱۰۳] ص: ۴۲۰
۱۷۱۸	اشاره

۱۷۱۹	ترجمه: ص: ۴۲۱
۱۷۱۹	تفسیر ص: ۴۲۱
۱۷۲۱	[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹] ص: ۴۲۶
۱۷۲۱	اشاره
۱۷۲۱	ترجمه: ص: ۴۲۷
۱۷۲۲	تفسیر ص: ۴۲۸
۱۷۲۳	جلد هفتم
۱۷۲۳	اشاره
۱۷۲۳	مقدمه ص: ۱
۱۷۲۸	سوره‌ی هود ص: ۲۵۳
۱۷۲۸	اشاره
۱۷۲۹	[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴] ص: ۲۵۳
۱۷۲۹	اشاره
۱۷۲۹	ترجمه: ص: ۲۵۳
۱۷۲۹	تفسیر ص: ۲۵۴
۱۷۳۳	[سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۷] ص: ۲۶۲
۱۷۳۳	اشاره
۱۷۳۳	ترجمه: ص: ۲۶۲
۱۷۳۳	تفسیر ص: ۲۶۳
۱۷۳۶	[سوره هود (۱۱): آیات ۸ تا ۱۲] ص: ۲۷۰
۱۷۳۶	اشاره
۱۷۳۷	ترجمه: ص: ۲۷۰
۱۷۳۷	تفسیر ص: ۲۷۱
۱۷۳۹	[سوره هود (۱۱): آیات ۱۳ تا ۱۷] ص: ۲۷۶

- ۱۷۳۹ اشاره
- ۱۷۳۹ ترجمه: ص: ۲۷۶
- ۱۷۴۰ تفسیر ص: ۲۷۷
- ۱۷۴۴ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۸ تا ۲۲] ص: ۲۸۶
- ۱۷۴۴ اشاره
- ۱۷۴۴ ترجمه: ص: ۲۸۶
- ۱۷۴۴ تفسیر ص: ۲۸۷
- ۱۷۴۶ [سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۲۷] ص: ۲۹۱
- ۱۷۴۶ اشاره
- ۱۷۴۶ ترجمه: ص: ۲۹۲
- ۱۷۴۷ تفسیر ص: ۲۹۲
- ۱۷۴۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۲۸ تا ۳۲] ص: ۲۹۸
- ۱۷۴۹ اشاره
- ۱۷۴۹ ترجمه: ص: ۲۹۹
- ۱۷۵۰ تفسیر ص: ۳۰۰
- ۱۷۵۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۳۳ تا ۳۸] ص: ۳۰۵
- ۱۷۵۲ اشاره
- ۱۷۵۲ ترجمه: ص: ۳۰۶
- ۱۷۵۳ تفسیر ص: ۳۰۶
- ۱۷۵۴ [سوره هود (۱۱): آیات ۳۹ تا ۴۳] ص: ۳۱۱
- ۱۷۵۴ اشاره
- ۱۷۵۵ ترجمه: ص: ۳۱۱
- ۱۷۵۵ تفسیر ص: ۳۱۲
- ۱۷۵۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۴۴ تا ۴۸] ص: ۳۱۶

- ۱۷۵۷ اشاره
- ۱۷۵۷ ترجمه: ص: ۳۱۷
- ۱۷۵۸ تفسیر ص: ۳۱۷
- ۱۷۵۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۴۹ تا ۵۶] ص: ۳۲۱
- ۱۷۵۹ اشاره
- ۱۷۶۰ ترجمه: ص: ۳۲۲
- ۱۷۶۰ تفسیر ص: ۳۲۳
- ۱۷۶۰ اشاره
- ۱۷۶۲ بیانی در وحدت وجود ص: ۳۲۸
- ۱۷۶۵ [سوره هود (۱۱): آیات ۵۷ تا ۶۰] ص: ۳۳۴
- ۱۷۶۵ اشاره
- ۱۷۶۵ ترجمه: ص: ۳۳۴
- ۱۷۶۶ تفسیر ص: ۳۳۵
- ۱۷۶۷ [سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۳۳۸
- ۱۷۶۷ اشاره
- ۱۷۶۷ ترجمه: ص: ۳۳۸
- ۱۷۶۸ تفسیر ص: ۳۳۹
- ۱۷۶۹ [سوره هود (۱۱): آیات ۶۶ تا ۷۰] ص: ۳۴۲
- ۱۷۶۹ اشاره
- ۱۷۶۹ ترجمه: ص: ۳۴۲
- ۱۷۶۹ تفسیر ص: ۳۴۳
- ۱۷۷۰ [سوره هود (۱۱): آیات ۷۱ تا ۷۶] ص: ۳۴۵
- ۱۷۷۰ اشاره
- ۱۷۷۱ ترجمه: ص: ۳۴۶

- تفسیر ص : ۳۴۷ ۱۷۷۱
- [سوره هود (۱۱): آیات ۷۷ تا ۸۳] ص : ۳۵۱ ۱۷۷۳
- اشاره ۱۷۷۳
- ترجمه: ص : ۳۵۲ ۱۷۷۳
- تفسیر ص : ۳۵۳ ۱۷۷۴
- [سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۰] ص : ۳۵۹ ۱۷۷۶
- اشاره ۱۷۷۶
- ترجمه: ص : ۳۶۰ ۱۷۷۷
- تفسیر ص : ۳۶۱ ۱۷۷۷
- [سوره هود (۱۱): آیات ۹۱ تا ۹۵] ص : ۳۶۸ ۱۷۸۰
- اشاره ۱۷۸۰
- ترجمه: ص : ۳۶۸ ۱۷۸۰
- تفسیر ص : ۳۶۹ ۱۷۸۱
- [سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۴] ص : ۳۷۲ ۱۷۸۲
- اشاره ۱۷۸۲
- ترجمه: ص : ۳۷۲ ۱۷۸۲
- تفسیر ص : ۳۷۳ ۱۷۸۳
- [سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹] ص : ۳۷۸ ۱۷۸۴
- اشاره ۱۷۸۵
- ترجمه: ص : ۳۷۹ ۱۷۸۵
- تفسیر ص : ۳۷۹ ۱۷۸۵
- اشاره ۱۷۸۵
- بیانی در خلود اهل آتش و عدم خلود آنان ص : ۳۸۳ ۱۷۸۷
- شرحی در عوامل برزخ‌ها و مثال و آخرت ص : ۳۸۸ ۱۷۸۹

- ۱۷۹۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۷] ص: ۳۹۴
 اشاره ۱۷۹۲
 ترجمه: ص: ۳۹۵ ۱۷۹۲
 تفسیر ص: ۳۹۶ ۱۷۹۳
 [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۳] ص: ۴۱۳ ۱۸۰۰
 اشاره ۱۸۰۰
 ترجمه: ص: ۴۱۳ ۱۸۰۰
 تفسیر ص: ۴۱۴ ۱۸۰۰
 سوره‌ی یوسف ص: ۴۱۹ ۱۸۰۲
 اشاره ۱۸۰۲
 [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۵] ص: ۴۱۹ ۱۸۰۳
 اشاره ۱۸۰۳
 ترجمه: ص: ۴۱۹ ۱۸۰۳
 تفسیر ص: ۴۲۰ ۱۸۰۳
 [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶ تا ۱۰] ص: ۴۲۶ ۱۸۰۶
 اشاره ۱۸۰۶
 ترجمه: ص: ۴۲۶ ۱۸۰۶
 تفسیر ص: ۴۲۷ ۱۸۰۶
 [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۱ تا ۱۵] ص: ۴۳۷ ۱۸۱۰
 اشاره ۱۸۱۰
 ترجمه: ص: ۴۳۷ ۱۸۱۰
 تفسیر ص: ۴۳۸ ۱۸۱۱
 [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۶ تا ۲۱] ص: ۴۴۲ ۱۸۱۲
 اشاره ۱۸۱۲

- ۱۸۱۳ ترجمه: ص : ۴۴۲
- ۱۸۱۳ تفسیر ص : ۴۴۴
- ۱۸۱۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۲۵] ص : ۴۵۱
- ۱۸۱۶ اشاره
- ۱۸۱۷ ترجمه: ص : ۴۵۲
- ۱۸۱۷ تفسیر ص : ۴۵۳
- ۱۸۱۷ اشاره
- ۱۸۲۰ بیان عشق «۱» و مراتب آن و مراتب حبّ ص : ۴۶۰
- ۱۸۲۶ بیان برهانی که یوسف آن را دید ص : ۴۷۶
- ۱۸۲۹ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۶ تا ۳۱] ص : ۴۸۴
- ۱۸۲۹ اشاره
- ۱۸۲۹ ترجمه: ص : ۴۸۵
- ۱۸۳۰ تفسیر ص : ۴۸۶
- ۱۸۳۲ بیان مراتب قلب «۱» ص : ۴۹۱
- ۱۸۳۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۲ تا ۳۴] ص : ۴۹۵
- ۱۸۳۴ اشاره
- ۱۸۳۴ ترجمه: ص : ۴۹۶
- ۱۸۳۴ تفسیر ص : ۴۹۶
- ۱۸۳۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۰] ص : ۴۹۹
- ۱۸۳۶ اشاره
- ۱۸۳۶ ترجمه: ص : ۵۰۰
- ۱۸۳۷ تفسیر ص : ۵۰۱
- ۱۸۴۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۱ تا ۴۴] ص : ۵۱۷
- ۱۸۴۳ اشاره

- ۱۸۴۳ ترجمه: ص: ۵۱۷
- ۱۸۴۴ تفسیر ص: ۵۱۸
- ۱۸۴۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۵ تا ۴۹] ص: ۵۲۴
- ۱۸۴۶ اشاره
- ۱۸۴۶ ترجمه: ص: ۵۲۴
- ۱۸۴۶ تفسیر ص: ۵۲۵
- ۱۸۴۸ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۰ تا ۵۳] ص: ۵۲۹
- ۱۸۴۸ اشاره
- ۱۸۴۸ ترجمه: ص: ۵۲۹
- ۱۸۴۹ تفسیر ص: ۵۳۰
- ۱۸۵۰ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۶۱] ص: ۵۳۴
- ۱۸۵۰ اشاره
- ۱۸۵۱ ترجمه: ص: ۵۳۵
- ۱۸۵۱ تفسیر ص: ۵۳۶
- ۱۸۵۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۲ تا ۶۶] ص: ۵۴۳
- ۱۸۵۴ اشاره
- ۱۸۵۴ ترجمه: ص: ۵۴۴
- ۱۸۵۵ تفسیر ص: ۵۴۵
- ۱۸۵۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۶۹] ص: ۵۴۸
- ۱۸۵۶ اشاره
- ۱۸۵۷ ترجمه: ص: ۵۴۹
- ۱۸۵۷ تفسیر ص: ۵۵۰
- ۱۸۵۸ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۰ تا ۸۰] ص: ۵۵۳
- ۱۸۵۹ اشاره

- ۱۸۵۹ ترجمه: ص : ۵۵۴
- ۱۸۶۰ تفسیر ص : ۵۵۶
- ۱۸۶۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۸۷] ص : ۵۶۶
- ۱۸۶۴ اشاره
- ۱۸۶۴ ترجمه: ص : ۵۶۶
- ۱۸۶۵ تفسیر ص : ۵۶۷
- ۱۸۶۷ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۸ تا ۹۸] ص : ۵۷۳
- ۱۸۶۷ اشاره
- ۱۸۶۸ ترجمه: ص : ۵۷۴
- ۱۸۶۸ تفسیر ص : ۵۷۵
- ۱۸۷۱ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ص : ۵۸۲
- ۱۸۷۱ اشاره
- ۱۸۷۱ ترجمه: ص : ۵۸۲
- ۱۸۷۲ تفسیر ص : ۵۸۳
- ۱۸۷۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱] ص : ۵۸۷
- ۱۸۷۳ اشاره
- ۱۸۷۴ ترجمه: ص : ۵۸۸
- ۱۸۷۴ تفسیر ص : ۵۸۹
- ۱۸۷۸ سوره‌ی الرّعد ص : ۵۹۹
- ۱۸۷۸ اشاره
- ۱۸۷۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۴] ص : ۵۹۹
- ۱۸۷۸ اشاره
- ۱۸۷۹ ترجمه: ص : ۶۰۰
- ۱۸۷۹ تفسیر ص : ۶۰۱

- ۱۸۸۳ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۱۱] ص : ۶۰۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۱۰
 تفسیر ص : ۶۱۱
 ۱۸۸۹ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۲ تا ۱۵] ص : ۶۲۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۲۱
 تفسیر ص : ۶۲۲
 ۱۸۹۲ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۶ تا ۱۸] ص : ۶۲۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۳۰
 تفسیر ص : ۶۳۱
 ۱۸۹۷ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۵] ص : ۶۴۰
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۴۰
 تفسیر ص : ۶۴۱
 ۱۹۰۱ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۶ تا ۳۰] ص : ۶۴۹
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۵۰
 تفسیر ص : ۶۵۱
 ۱۹۰۴ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص : ۶۵۶
 اشاره
 ترجمه: ص : ۶۵۷
 تفسیر ص : ۶۵۸

- ۱۹۰۷ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۵ تا ۴۳] ص : ۶۶۳
 اشاره ۱۹۰۷
 ترجمه: ص : ۶۶۴ ۱۹۰۸
 تفسیر ص : ۶۶۵ ۱۹۰۹
 سوره‌ی ابراهیم ص : ۶۷۵ ۱۹۱۲
 اشاره ۱۹۱۲
 [سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۱] ص : ۶۷۵ ۱۹۱۲
 اشاره ۱۹۱۲
 ترجمه: ص : ۶۷۵ ۱۹۱۳
 تفسیر ص : ۶۷۶ ۱۹۱۳
 [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲ تا ۷] ص : ۶۷۹ ۱۹۱۴
 اشاره ۱۹۱۴
 ترجمه: ص : ۶۸۰ ۱۹۱۵
 تفسیر ص : ۶۸۱ ۱۹۱۵
 [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۸ تا ۱۲] ص : ۶۸۸ ۱۹۱۸
 اشاره ۱۹۱۸
 ترجمه: ص : ۶۸۹ ۱۹۱۹
 تفسیر ص : ۶۹۰ ۱۹۱۹
 [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۲۱] ص : ۶۹۴ ۱۹۲۱
 اشاره ۱۹۲۱
 ترجمه: ص : ۶۹۵ ۱۹۲۲
 تفسیر ص : ۶۹۶ ۱۹۲۲
 [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۲ تا ۳۰] ص : ۷۰۳ ۱۹۲۵
 اشاره ۱۹۲۵

- ۱۹۲۵ ترجمه: ص: ۷۰۴
- ۱۹۲۶ تفسیر ص: ۷۰۵
- ۱۹۳۰ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص: ۷۱۳
- ۱۹۳۰ اشاره
- ۱۹۳۰ ترجمه: ص: ۷۱۳
- ۱۹۳۰ تفسیر ص: ۷۱۴
- ۱۹۳۲ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱] ص: ۷۱۸
- ۱۹۳۲ اشاره
- ۱۹۳۲ ترجمه: ص: ۷۱۹
- ۱۹۳۳ تفسیر ص: ۷۲۰
- ۱۹۳۶ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲] ص: ۷۲۷
- ۱۹۳۶ اشاره
- ۱۹۳۷ ترجمه: ص: ۷۲۸
- ۱۹۳۷ تفسیر ص: ۷۳۰
- ۱۹۴۱ جلد هشتم
- ۱۹۴۱ سوره‌ی حجر ص: ۳۱
- ۱۹۴۱ اشاره
- ۱۹۴۱ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۸] ص: ۳۱
- ۱۹۴۱ اشاره
- ۱۹۴۱ ترجمه: ص: ۳۲
- ۱۹۴۲ تفسیر ص: ۳۳
- ۱۹۴۶ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۴۴] ص: ۴۱
- ۱۹۴۶ اشاره
- ۱۹۴۶ ترجمه: ص: ۴۳

- تفسیر ص : ۴۴ ----- ۱۹۴۷
- اشاره ----- ۱۹۴۸
- گنجهای هر چیزی نزد خداست ص : ۴۶ ----- ۱۹۴۸
- [سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص : ۶۱ ----- ۱۹۵۶
- اشاره ----- ۱۹۵۶
- ترجمه: ص : ۶۲ ----- ۱۹۵۶
- تفسیر ص : ۶۲ ----- ۱۹۵۶
- [سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۶۶] ص : ۶۳ ----- ۱۹۵۷
- اشاره ----- ۱۹۵۷
- ترجمه: ص : ۶۴ ----- ۱۹۵۷
- تفسیر ص : ۶۵ ----- ۱۹۵۸
- [سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۷ تا ۸۴] ص : ۶۸ ----- ۱۹۵۹
- اشاره ----- ۱۹۵۹
- ترجمه: ص : ۶۹ ----- ۱۹۶۰
- تفسیر ص : ۷۰ ----- ۱۹۶۰
- [سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹] ص : ۷۴ ----- ۱۹۶۲
- اشاره ----- ۱۹۶۲
- ترجمه: ص : ۷۴ ----- ۱۹۶۳
- تفسیر ص : ۷۵ ----- ۱۹۶۳
- سوره‌ی نحل ص : ۸۵ ----- ۱۹۶۷
- اشاره ----- ۱۹۶۷
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۳] ص : ۸۵ ----- ۱۹۶۷
- اشاره ----- ۱۹۶۷
- ترجمه: ص : ۸۶ ----- ۱۹۶۸

- تفسیر ص : ۸۷ ۱۹۶۸
- اشاره ۱۹۶۹
- معانی دیگر روح ص : ۹۰ ۱۹۷۰
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۴ تا ۲۹] ص : ۹۶ ۱۹۷۲
- اشاره ۱۹۷۲
- ترجمه: ص : ۹۷ ۱۹۷۲
- تفسیر ص : ۹۹ ۱۹۷۳
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۵] ص : ۱۰۹ ۱۹۷۷
- اشاره ۱۹۷۷
- ترجمه: ص : ۱۰۹ ۱۹۷۷
- تفسیر ص : ۱۱۰ ۱۹۷۸
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۶ تا ۴۸] ص : ۱۱۴ ۱۹۷۹
- اشاره ۱۹۷۹
- ترجمه: ص : ۱۱۵ ۱۹۸۰
- تفسیر ص : ۱۱۶ ۱۹۸۱
- اشاره ۱۹۸۱
- هجرت‌های سه گانه ص : ۱۲۱ ۱۹۸۳
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۴۹ تا ۶۰] ص : ۱۳۲ ۱۹۸۷
- اشاره ۱۹۸۷
- ترجمه: ص : ۱۳۳ ۱۹۸۷
- تفسیر ص : ۱۳۴ ۱۹۸۸
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۱ تا ۶۹] ص : ۱۴۰ ۱۹۹۰
- اشاره ۱۹۹۰
- ترجمه: ص : ۱۴۱ ۱۹۹۱

- تفسیر ص : ۱۴۲ ۱۹۹۱
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۰ تا ۷۵] ص : ۱۵۱ ۱۹۹۵
- اشاره ۱۹۹۵
- ترجمه: ص : ۱۵۲ ۱۹۹۶
- تفسیر ص : ۱۵۳ ۱۹۹۶
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۶ تا ۸۷] ص : ۱۵۹ ۱۹۹۹
- اشاره ۱۹۹۹
- ترجمه: ص : ۱۶۱ ۱۹۹۹
- تفسیر ص : ۱۶۲ ۲۰۰۰
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۸۸ تا ۹۳] ص : ۱۷۲ ۲۰۰۴
- اشاره ۲۰۰۴
- ترجمه: ص : ۱۷۳ ۲۰۰۴
- تفسیر ص : ۱۷۴ ۲۰۰۵
- بیان عدل ص : ۱۷۵ ۲۰۰۵
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۴ تا ۱۰۳] ص : ۱۸۳ ۲۰۰۹
- اشاره ۲۰۰۹
- ترجمه: ص : ۱۸۴ ۲۰۰۹
- تفسیر ص : ۱۸۵ ۲۰۱۰
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰] ص : ۱۹۲ ۲۰۱۳
- اشاره ۲۰۱۳
- ترجمه: ص : ۱۹۳ ۲۰۱۳
- تفسیر ص : ۱۹۴ ۲۰۱۴
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۹] ص : ۱۹۷ ۲۰۱۵
- اشاره ۲۰۱۵

- ۲۰۱۵ ترجمه: ص: ۱۹۸
- ۲۰۱۶ تفسیر ص: ۱۹۹
- ۲۰۲۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴] ص: ۲۰۷
- ۲۰۲۰ اشاره
- ۲۰۲۰ ترجمه: ص: ۲۰۷
- ۲۰۲۰ تفسیر ص: ۲۰۸
- ۲۰۲۱ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸] ص: ۲۱۱
- ۲۰۲۱ اشاره
- ۲۰۲۲ ترجمه: ص: ۲۱۱
- ۲۰۲۲ تفسیر ص: ۲۱۲
- ۲۰۲۵ سورة الإسراء ص: ۲۱۹
- ۲۰۲۵ اشاره
- ۲۰۲۵ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۸] ص: ۲۱۹
- ۲۰۲۵ اشاره
- ۲۰۲۵ ترجمه: ص: ۲۲۰
- ۲۰۲۶ تفسیر ص: ۲۲۱
- ۲۰۲۶ اشاره
- ۲۰۲۶ تحقیق معراج جسمانی ص: ۲۲۲
- ۲۰۲۷ تحقیق و رفع اشکال ص: ۲۲۴
- ۲۰۳۲ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۲] ص: ۲۳۶
- ۲۰۳۲ اشاره
- ۲۰۳۳ ترجمه: ص: ۲۳۷
- ۲۰۳۴ تفسیر ص: ۲۳۹
- ۲۰۳۸ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۲۸] ص: ۲۵۰

- ۲۰۳۸ اشاره
- ۲۰۳۸ ترجمه: ص: ۲۵۰
- ۲۰۳۹ تفسیر ص: ۲۵۱
- ۲۰۳۹ اشاره
- ۲۰۳۹ بیان انحصار عبادت برای خدای تعالی ص: ۲۵۲
- ۲۰۴۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص: ۲۶۳
- ۲۰۴۴ اشاره
- ۲۰۴۴ ترجمه: ص: ۲۶۴
- ۲۰۴۵ تفسیر ص: ۲۶۵
- ۲۰۴۷ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۶ تا ۴۳] ص: ۲۷۱
- ۲۰۴۷ اشاره
- ۲۰۴۸ ترجمه: ص: ۲۷۲
- ۲۰۴۸ تفسیر ص: ۲۷۳
- ۲۰۵۲ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۴ تا ۴۹] ص: ۲۸۱
- ۲۰۵۲ اشاره
- ۲۰۵۲ ترجمه: ص: ۲۸۱
- ۲۰۵۲ تفسیر ص: ۲۸۲
- ۲۰۵۵ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۰ تا ۵۹] ص: ۲۸۹
- ۲۰۵۵ اشاره
- ۲۰۵۶ ترجمه: ص: ۲۹۰
- ۲۰۵۷ تفسیر ص: ۲۹۲
- ۲۰۶۱ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۰ تا ۷۰] ص: ۳۰۲
- ۲۰۶۱ اشاره
- ۲۰۶۱ ترجمه: ص: ۳۰۳

- تفسیر ص : ۳۰۴ ۲۰۶۲
- [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۱ تا ۸۱] ص : ۳۱۳ ۲۰۶۵
- اشاره ۲۰۶۵
- ترجمه: ص : ۳۱۴ ۲۰۶۶
- تفسیر ص : ۳۱۵ ۲۰۶۶
- [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۸۷] ص : ۳۲۷ ۲۰۷۱
- اشاره ۲۰۷۱
- ترجمه: ص : ۳۲۷ ۲۰۷۱
- تفسیر ص : ۳۲۸ ۲۰۷۲
- [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۸ تا ۱۰۰] ص : ۳۳۶ ۲۰۷۵
- اشاره ۲۰۷۵
- ترجمه: ص : ۳۳۷ ۲۰۷۵
- تفسیر ص : ۳۳۸ ۲۰۷۶
- [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱] ص : ۳۴۵ ۲۰۷۹
- اشاره ۲۰۷۹
- ترجمه: ص : ۳۴۶ ۲۰۷۹
- تفسیر ص : ۳۴۸ ۲۰۸۰
- سوره‌ی کهف ص : ۳۵۹ ۲۰۸۴
- اشاره ۲۰۸۴
- [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۵] ص : ۳۵۹ ۲۰۸۴
- اشاره ۲۰۸۴
- ترجمه: ص : ۳۵۹ ۲۰۸۴
- تفسیر ص : ۳۶۰ ۲۰۸۵
- [سوره الکهف (۱۸): آیات ۶ تا ۱۲] ص : ۳۶۳ ۲۰۸۶

- ۲۰۸۶ اشاره
- ۲۰۸۶ ترجمه: ص: ۳۶۴
- ۲۰۸۷ تفسیر ص: ۳۶۵
- ۲۰۸۷ اشاره
- ۲۰۸۷ قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم ص: ۳۶۶
- ۲۰۹۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۳ تا ۲۳] ص: ۳۷۳
- ۲۰۹۰ اشاره
- ۲۰۹۱ ترجمه: ص: ۳۷۴
- ۲۰۹۲ تفسیر ص: ۳۷۶
- ۲۰۹۶ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۴ تا ۲۹] ص: ۳۸۷
- ۲۰۹۶ اشاره
- ۲۰۹۷ ترجمه: ص: ۳۸۸
- ۲۰۹۷ تفسیر ص: ۳۸۹
- ۲۰۹۹ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۰ تا ۴۴] ص: ۳۹۳
- ۲۰۹۹ اشاره
- ۲۰۹۹ ترجمه: ص: ۳۹۴
- ۲۱۰۰ تفسیر ص: ۳۹۶
- ۲۱۰۲ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۵ تا ۵۳] ص: ۴۰۱
- ۲۱۰۲ اشاره
- ۲۱۰۳ ترجمه: ص: ۴۰۲
- ۲۱۰۳ تفسیر ص: ۴۰۳
- ۲۱۰۷ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۴ تا ۵۹] ص: ۴۱۳
- ۲۱۰۷ اشاره
- ۲۱۰۸ ترجمه: ص: ۴۱۳

- تفسیر ص : ۴۱۴ ۲۱۰۸
- [سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲] ص : ۴۲۱ ۲۱۱۱
- اشاره ۲۱۱۱
- ترجمه: ص : ۴۲۳ ۲۱۱۱
- تفسیر ص : ۴۲۵ ۲۱۱۳
- اشاره ۲۱۱۳
- بیان نیابت از رسالت و ولایت ص : ۴۳۷ ۲۱۱۸
- مراتب سلوک ص : ۴۵۷ ۲۱۲۶
- [سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۹۳] ص : ۴۷۰ ۲۱۳۱
- اشاره ۲۱۳۱
- ترجمه: ص : ۴۷۰ ۲۱۳۲
- تفسیر ص : ۴۷۱ ۲۱۳۲
- [سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۴ تا ۱۱۰] ص : ۴۸۴ ۲۱۳۸
- اشاره ۲۱۳۸
- ترجمه: ص : ۴۸۵ ۲۱۳۸
- تفسیر ص : ۴۸۷ ۲۱۳۹
- جلد نهم ۲۱۴۸
- سورهٔ مریم ص : ۳۷ ۲۱۴۸
- اشاره ۲۱۴۸
- [سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵] ص : ۳۷ ۲۱۴۹
- اشاره ۲۱۴۹
- ترجمه: ص : ۳۸ ۲۱۴۹
- تفسیر ص : ۳۹ ۲۱۵۰
- [سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۳۶] ص : ۵۱ ۲۱۵۵

- ۲۱۵۵ اشاره
- ۲۱۵۵ ترجمه: ص: ۵۳
- ۲۱۵۶ تفسیر ص: ۵۴
- ۲۱۶۲ [سوره مریم (۱۹): آیات ۳۷ تا ۴۰] ص: ۶۹
- ۲۱۶۲ اشاره
- ۲۱۶۳ ترجمه: ص: ۶۹
- ۲۱۶۳ تفسیر ص: ۶۹
- ۲۱۶۵ [سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰] ص: ۷۴
- ۲۱۶۵ اشاره
- ۲۱۶۵ ترجمه: ص: ۷۵
- ۲۱۶۶ تفسیر ص: ۷۵
- ۲۱۶۹ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۳] ص: ۸۳
- ۲۱۶۹ اشاره
- ۲۱۶۹ ترجمه: ص: ۸۳
- ۲۱۶۹ تفسیر ص: ۸۴
- ۲۱۷۰ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۴ تا ۵۵] ص: ۸۶
- ۲۱۷۰ اشاره
- ۲۱۷۰ ترجمه: ص: ۸۶
- ۲۱۷۱ تفسیر ص: ۸۶
- ۲۱۷۱ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۶ تا ۵۸] ص: ۸۹
- ۲۱۷۱ اشاره
- ۲۱۷۲ ترجمه: ص: ۸۹
- ۲۱۷۲ تفسیر ص: ۸۹
- ۲۱۷۴ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۹ تا ۶۵] ص: ۹۵

- ۲۱۷۴ اشاره
- ۲۱۷۵ ترجمه: ص: ۹۵
- ۲۱۷۵ تفسیر ص: ۹۶
- ۲۱۷۵ اشاره
- ۲۱۷۷ بیان تعدد افلاک و شمس و اقمار ص: ۱۰۱
- ۲۱۸۰ [سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۷۶] ص: ۱۰۸
- ۲۱۸۰ اشاره
- ۲۱۸۱ ترجمه: ص: ۱۰۹
- ۲۱۸۱ تفسیر ص: ۱۱۰
- ۲۱۸۶ [سوره مریم (۱۹): آیات ۷۷ تا ۸۸] ص: ۱۲۲
- ۲۱۸۶ اشاره
- ۲۱۸۶ ترجمه: ص: ۱۲۳
- ۲۱۸۷ تفسیر ص: ۱۲۴
- ۲۱۹۱ [سوره مریم (۱۹): آیات ۸۹ تا ۹۸] ص: ۱۳۳
- ۲۱۹۱ اشاره
- ۲۱۹۱ ترجمه: ص: ۱۳۳
- ۲۱۹۱ تفسیر ص: ۱۳۵
- ۲۱۹۴ سورة طه ص: ۱۴۱
- ۲۱۹۴ اشاره
- ۲۱۹۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸] ص: ۱۴۱
- ۲۱۹۴ اشاره
- ۲۱۹۴ ترجمه: ص: ۱۴۱
- ۲۱۹۵ تفسیر ص: ۱۴۲
- ۲۱۹۹ [سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۲۴] ص: ۱۵۰

- ۲۱۹۹ اشاره
- ۲۱۹۹ ترجمه: ص: ۱۵۱
- ۲۲۰۰ تفسیر ص: ۱۵۲
- ۲۲۰۸ [سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ تا ۳۵] ص: ۱۷۲
- ۲۲۰۸ اشاره
- ۲۲۰۸ ترجمه: ص: ۱۷۲
- ۲۲۰۹ تفسیر ص: ۱۷۳
- ۲۲۱۱ [سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸] ص: ۱۷۸
- ۲۲۱۱ اشاره
- ۲۲۱۱ ترجمه: ص: ۱۷۹
- ۲۲۱۲ تفسیر ص: ۱۸۰
- ۲۲۱۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۵۶] ص: ۱۹۳
- ۲۲۱۷ اشاره
- ۲۲۱۸ ترجمه: ص: ۱۹۴
- ۲۲۱۸ تفسیر ص: ۱۹۴
- ۲۲۲۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۵۷ تا ۷۶] ص: ۲۰۸
- ۲۲۲۳ اشاره
- ۲۲۲۳ ترجمه: ص: ۲۰۹
- ۲۲۲۴ تفسیر ص: ۲۱۱
- ۲۲۳۰ [سوره طه (۲۰): آیات ۷۷ تا ۸۴] ص: ۲۲۷
- ۲۲۳۰ اشاره
- ۲۲۳۱ ترجمه: ص: ۲۲۸
- ۲۲۳۱ تفسیر ص: ۲۲۹
- ۲۲۳۷ [سوره طه (۲۰): آیات ۸۵ تا ۹۸] ص: ۲۴۴

- ۲۲۳۷ اشاره
- ۲۲۳۷ ترجمه: ص: ۲۴۵
- ۲۲۳۸ تفسیر ص: ۲۴۷
- ۲۲۴۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴] ص: ۲۶۲
- ۲۲۴۴ اشاره
- ۲۲۴۵ ترجمه: ص: ۲۶۴
- ۲۲۴۵ تفسیر ص: ۲۶۵
- ۲۲۵۰ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۹] ص: ۲۷۹
- ۲۲۵۰ اشاره
- ۲۲۵۱ ترجمه: ص: ۲۸۰
- ۲۲۵۲ تفسیر ص: ۲۸۲
- ۲۲۵۶ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۵] ص: ۲۹۳
- ۲۲۵۶ اشاره
- ۲۲۵۶ ترجمه: ص: ۲۹۳
- ۲۲۵۶ تفسیر ص: ۲۹۴
- ۲۲۶۰ سورة الأنبياء ص: ۳۰۴
- ۲۲۶۰ اشاره
- ۲۲۶۰ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۰] ص: ۳۰۴
- ۲۲۶۰ اشاره
- ۲۲۶۱ ترجمه: ص: ۳۰۵
- ۲۲۶۱ تفسیر ص: ۳۰۶
- ۲۲۶۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۱ تا ۲۴] ص: ۳۱۶
- ۲۲۶۵ اشاره
- ۲۲۶۵ ترجمه: ص: ۳۱۷

- تفسیر ص : ۳۱۸ ۲۲۶۶
- [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۵ تا ۳۱] ص : ۳۳۷ ۲۲۷۳
- اشاره ۲۲۷۳
- ترجمه: ص : ۳۳۸ ۲۲۷۴
- تفسیر ص : ۳۳۹ ۲۲۷۴
- [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۲ تا ۳۵] ص : ۳۴۷ ۲۲۷۷
- اشاره ۲۲۷۷
- ترجمه: ص : ۳۴۷ ۲۲۷۷
- تفسیر ص : ۳۴۸ ۲۲۷۷
- اشاره ۲۲۷۷
- «تحقیق در خیر و شر» ص : ۳۵۲ ۲۲۷۹
- [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۶ تا ۴۴] ص : ۳۵۴ ۲۲۸۰
- اشاره ۲۲۸۰
- ترجمه: ص : ۳۵۵ ۲۲۸۰
- تفسیر ص : ۳۵۶ ۲۲۸۱
- [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص : ۳۶۴ ۲۲۸۴
- اشاره ۲۲۸۴
- ترجمه: ص : ۳۶۵ ۲۲۸۴
- تفسیر ص : ۳۶۶ ۲۲۸۵
- [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۷۳] ص : ۳۷۱ ۲۲۸۷
- اشاره ۲۲۸۷
- ترجمه: ص : ۳۷۲ ۲۲۸۷
- تفسیر ص : ۳۷۴ ۲۲۸۸
- اشاره ۲۲۸۸

- ۲۲۸۹ علل پیدایش بت‌پرستی ص : ۳۷۵
- ۲۲۹۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۸۶] ص : ۳۹۱
- ۲۲۹۵ اشاره
- ۲۲۹۵ ترجمه: ص : ۳۹۲
- ۲۲۹۶ تفسیر ص : ۳۹۳
- ۲۳۰۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۷ تا ۸۸] ص : ۴۰۸
- ۲۳۰۱ اشاره
- ۲۳۰۱ ترجمه: ص : ۴۰۸
- ۲۳۰۱ تفسیر ص : ۴۰۸
- ۲۳۰۳ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۹ تا ۹۱] ص : ۴۱۳
- ۲۳۰۳ اشاره
- ۲۳۰۴ ترجمه: ص : ۴۱۳
- ۲۳۰۴ تفسیر ص : ۴۱۴
- ۲۳۰۴ اشاره
- ۲۳۰۵ خوف و رجا ص : ۴۱۶
- ۲۳۰۶ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۰۴] ص : ۴۱۸
- ۲۳۰۶ اشاره
- ۲۳۰۶ ترجمه: ص : ۴۱۹
- ۲۳۰۷ تفسیر ص : ۴۲۰
- ۲۳۱۳ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲] ص : ۴۳۷
- ۲۳۱۳ اشاره
- ۲۳۱۳ ترجمه: ص : ۴۳۷
- ۲۳۱۴ تفسیر ص : ۴۳۸
- ۲۳۱۶ جلد دهم

- ۲۳۱۶ اشاره
- ۲۳۱۶ (۲۲) سوره‌ی حجّ ص : ۲۷
- ۲۳۱۷ اشاره
- ۲۳۱۷ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۷] ص : ۲۸
- ۲۳۱۷ اشاره
- ۲۳۱۷ ترجمه: ص : ۲۹
- ۲۳۱۸ تفسیر ص : ۳۰
- ۲۳۲۳ [سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۶] ص : ۴۳
- ۲۳۲۳ اشاره
- ۲۳۲۳ ترجمه: ص : ۴۴
- ۲۳۲۴ تفسیر ص : ۴۵
- ۲۳۲۴ اشاره
- ۲۳۲۴ مراتب ادراک علم ص : ۴۵
- ۲۳۲۸ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۲۴] ص : ۵۷
- ۲۳۲۸ اشاره
- ۲۳۲۹ ترجمه: ص : ۵۸
- ۲۳۲۹ تفسیر ص : ۵۹
- ۲۳۳۳ [سوره الحج (۲۲): آیات ۲۵ تا ۳۸] ص : ۶۸
- ۲۳۳۳ اشاره
- ۲۳۳۳ ترجمه: ص : ۷۰
- ۲۳۳۴ تفسیر ص : ۷۱
- ۲۳۴۶ [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۹ تا ۴۸] ص : ۱۰۲
- ۲۳۴۶ اشاره
- ۲۳۴۶ ترجمه: ص : ۱۰۳

- تفسیر ص : ۱۰۴ ۲۳۴۷
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۴۹ تا ۵۷] ص : ۱۱۵ ۲۳۵۱
- اشاره ۲۳۵۱
- ترجمه: ص : ۱۱۶ ۲۳۵۱
- تفسیر ص : ۱۱۷ ۲۳۵۲
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۵۸ تا ۶۶] ص : ۱۲۶ ۲۳۵۵
- اشاره ۲۳۵۵
- ترجمه: ص : ۱۲۷ ۲۳۵۶
- تفسیر ص : ۱۲۸ ۲۳۵۶
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۶۷ تا ۷۲] ص : ۱۳۷ ۲۳۵۹
- اشاره ۲۳۵۹
- ترجمه: ص : ۱۳۷ ۲۳۶۰
- تفسیر ص : ۱۳۸ ۲۳۶۰
- [سوره الحج (۲۲): آیات ۷۳ تا ۷۸] ص : ۱۴۵ ۲۳۶۳
- اشاره ۲۳۶۳
- ترجمه: ص : ۱۴۶ ۲۳۶۳
- تفسیر ص : ۱۴۷ ۲۳۶۴
- اشاره ۲۳۶۴
- مراتب سالکین و سفرهای آنان ص : ۱۵۱ ۲۳۶۵
- (۲۳) سوره المؤمنون ص : ۱۵۷ ۲۳۶۷
- اشاره ۲۳۶۷
- [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۱۵۷ ۲۳۶۸
- اشاره ۲۳۶۸
- ترجمه: ص : ۱۵۷ ۲۳۶۸

۲۳۶۸	تفسیر ص : ۱۵۸
۲۳۷۳	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۲۲] ص : ۱۷۱
۲۳۷۳	اشاره
۲۳۷۳	ترجمه: ص : ۱۷۲
۲۳۷۴	تفسیر ص : ۱۷۲
۲۳۷۷	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۴۱] ص : ۱۸۲
۲۳۷۷	اشاره
۲۳۷۸	ترجمه: ص : ۱۸۴
۲۳۷۹	تفسیر ص : ۱۸۵
۲۳۸۲	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۲ تا ۴۴] ص : ۱۹۳
۲۳۸۲	اشاره
۲۳۸۲	ترجمه: ص : ۱۹۴
۲۳۸۲	تفسیر ص : ۱۹۴
۲۳۸۳	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص : ۱۹۶
۲۳۸۳	اشاره
۲۳۸۳	ترجمه: ص : ۱۹۶
۲۳۸۳	تفسیر ص : ۱۹۷
۲۳۸۴	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۶۲] ص : ۲۰۰
۲۳۸۴	اشاره
۲۳۸۵	ترجمه: ص : ۲۰۱
۲۳۸۵	تفسیر ص : ۲۰۱
۲۳۸۹	[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۳ تا ۷۷] ص : ۲۱۲
۲۳۸۹	اشاره
۲۳۹۰	ترجمه: ص : ۲۱۳

- تفسیر ص : ۲۱۴ ۲۳۹۰
- [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۸ تا ۹۲] ص : ۲۲۴ ۲۳۹۴
- اشاره ۲۳۹۴
- ترجمه: ص : ۲۲۵ ۲۳۹۴
- تفسیر ص : ۲۲۶ ۲۳۹۵
- [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۳ تا ۱۰۲] ص : ۲۳۵ ۲۳۹۸
- اشاره ۲۳۹۸
- ترجمه: ص : ۲۳۶ ۲۳۹۹
- تفسیر ص : ۲۳۶ ۲۳۹۹
- اشاره ۲۳۹۹
- بیانی در دفع بدی و بدکار با خوبی ص : ۲۳۷ ۲۳۹۹
- بیان ترقی ارواح در برزخ ص : ۲۴۲ ۲۴۰۱
- [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۸] ص : ۲۵۱ ۲۴۰۴
- اشاره ۲۴۰۴
- ترجمه: ص : ۲۵۲ ۲۴۰۵
- تفسیر ص : ۲۵۳ ۲۴۰۵
- (۲۴) سورة التور ص : ۲۶۱ ۲۴۰۸
- اشاره ۲۴۰۸
- [سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰] ص : ۲۶۱ ۲۴۰۹
- اشاره ۲۴۰۹
- ترجمه: ص : ۲۶۳ ۲۴۰۹
- تفسیر ص : ۲۶۴ ۲۴۱۰
- [سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۰] ص : ۲۸۴ ۲۴۱۸
- اشاره ۲۴۱۸

- ۲۴۱۸ ترجمه: ص : ۲۸۵
- ۲۴۱۸ تفسیر ص : ۲۸۶
- ۲۴۲۳ [سوره النور (۲۴): آیات ۲۱ تا ۲۶] ص : ۲۹۸
- ۲۴۲۳ اشاره
- ۲۴۲۳ ترجمه: ص : ۲۹۹
- ۲۴۲۴ تفسیر ص : ۳۰۰
- ۲۴۲۶ [سوره النور (۲۴): آیات ۲۷ تا ۳۴] ص : ۳۰۶
- ۲۴۲۶ اشاره
- ۲۴۲۷ ترجمه: ص : ۳۰۷
- ۲۴۲۷ تفسیر ص : ۳۰۹
- ۲۴۳۷ [سوره النور (۲۴): آیه ۳۵] ص : ۳۳۳
- ۲۴۳۸ اشاره
- ۲۴۳۸ ترجمه: ص : ۳۳۴
- ۲۴۳۸ تفسیر ص : ۳۳۴
- ۲۴۳۸ اشاره
- گونه‌های احتمالی تطبیق اجزای مثل با ممثل تطبیق اجزای مثل با ممثل له طبق احتمالات چهارده‌گانه که مطابق است با عدد آل محمد ،
- ۲۴۴۵ وجوه اعراب آیه‌ی نور ص : ۳۵۱
- ۲۴۴۵ [سوره النور (۲۴): آیات ۳۶ تا ۳۸] ص : ۳۵۳
- ۲۴۴۵ اشاره
- ۲۴۴۶ ترجمه: ص : ۳۵۳
- ۲۴۴۶ تفسیر ص : ۳۵۴
- ۲۴۴۸ [سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۴۶] ص : ۳۶۱
- ۲۴۴۹ اشاره
- ۲۴۴۹ ترجمه: ص : ۳۶۲

- تفسیر ص : ۳۶۳ ۲۴۴۹
- [سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷] ص : ۳۷۹ ۲۴۵۶
- اشاره ۲۴۵۶
- ترجمه: ص : ۳۸۱ ۲۴۵۶
- تفسیر ص : ۳۸۱ ۲۴۵۷
- [سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۴] ص : ۳۹۳ ۲۴۶۱
- اشاره ۲۴۶۲
- ترجمه: ص : ۳۹۵ ۲۴۶۲
- تفسیر ص : ۳۹۷ ۲۴۶۳
- (۲۵) سورة الفرقان ص : ۴۱۳ ۲۴۶۹
- اشاره ۲۴۶۹
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۹] ص : ۴۱۳ ۲۴۶۹
- اشاره ۲۴۶۹
- ترجمه: ص : ۴۱۴ ۲۴۷۰
- تفسیر ص : ۴۱۵ ۲۴۷۰
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۰ تا ۲۰] ص : ۴۲۴ ۲۴۷۴
- اشاره ۲۴۷۴
- ترجمه: ص : ۴۲۵ ۲۴۷۴
- تفسیر ص : ۴۲۶ ۲۴۷۵
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۱ تا ۳۴] ص : ۴۳۳ ۲۴۷۷
- اشاره ۲۴۷۷
- ترجمه: ص : ۴۳۵ ۲۴۷۸
- تفسیر ص : ۴۳۶ ۲۴۷۸
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۳۵ تا ۴۴] ص : ۴۴۹ ۲۴۸۳

- ۲۴۸۳ اشاره
- ۲۴۸۴ ترجمه: ص: ۴۵۰
- ۲۴۸۴ تفسیر ص: ۴۵۱
- ۲۴۸۴ اشاره
- ۲۴۸۵ حکایت اصحاب رس ص: ۴۵۳
- ۲۴۸۹ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۵ تا ۷۷] ص: ۴۶۴
- ۲۴۸۹ اشاره
- ۲۴۹۰ ترجمه: ص: ۴۶۷
- ۲۴۹۱ تفسیر ص: ۴۶۹
- ۲۴۹۱ اشاره
- ۲۵۰۰ در صف بندگان ص: ۴۹۳
- ۲۵۰۶ (۲۶) سورة الشعراء ص: ۵۰۷
- ۲۵۰۶ اشاره
- ۲۵۰۶ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۹] ص: ۵۰۷
- ۲۵۰۶ اشاره
- ۲۵۰۶ ترجمه ص: ۵۰۷
- ۲۵۰۶ تفسیر ص: ۵۰۸
- ۲۵۰۹ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰ تا ۲۱] ص: ۵۴۱
- ۲۵۰۹ اشاره
- ۲۵۰۹ ترجمه ص: ۵۱۴
- ۲۵۰۹ تفسیر ص: ۵۱۵
- ۲۵۱۳ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۲ تا ۳۶] ص: ۵۲۴
- ۲۵۱۳ اشاره
- ۲۵۱۳ ترجمه ص: ۵۲۴

۲۵۱۳	تفسیر ص : ۵۲۵
۲۵۱۶	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۷ تا ۵۱] ص : ۵۳۲
۲۵۱۶	اشاره
۲۵۱۶	ترجمه ص : ۵۳۳
۲۵۱۷	تفسیر ص : ۵۳۴
۲۵۱۷	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۶۷] ص : ۵۳۴
۲۵۱۷	اشاره
۲۵۱۸	ترجمه ص : ۵۳۵
۲۵۱۸	تفسیر ص : ۵۳۵
۲۵۲۰	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۸ تا ۸۹] ص : ۵۴۰
۲۵۲۰	اشاره
۲۵۲۰	ترجمه ص : ۵۴۱
۲۵۲۱	تفسیر ص : ۵۴۲
۲۵۲۵	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۹۰ تا ۱۰۴] ص : ۵۵۲
۲۵۲۵	اشاره
۲۵۲۵	ترجمه ص : ۵۵۲
۲۵۲۶	تفسیر ص : ۵۵۳
۲۵۲۸	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۲۰] ص : ۵۵۷
۲۵۲۸	اشاره
۲۵۲۸	ترجمه ص : ۵۵۸
۲۵۲۹	تفسیر ص : ۵۵۹
۲۵۳۰	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۱ تا ۱۵۱] ص : ۵۶۳
۲۵۳۰	اشاره
۲۵۳۱	ترجمه ص : ۵۶۵

۲۵۳۲	تفسیر ص : ۵۶۶
۲۵۳۴	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹] ص : ۵۷۱
۲۵۳۴	اشاره
۲۵۳۴	ترجمه ص : ۵۷۲
۲۵۳۴	تفسیر ص : ۵۷۲
۲۵۳۵	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵] ص : ۵۷۳
۲۵۳۵	اشاره
۲۵۳۵	ترجمه ص : ۵۷۳
۲۵۳۶	تفسیر ص : ۵۷۴
۲۵۳۶	اشاره
۲۵۳۶	مطابقت موجود بین تکالیف اختیاری ص : ۵۷۵
۲۵۳۷	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱] ص : ۵۷۹
۲۵۳۷	اشاره
۲۵۳۸	ترجمه ص : ۵۸۰
۲۵۳۸	تفسیر ص : ۵۸۰
۲۵۴۰	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۲] ص : ۵۸۴
۲۵۴۰	اشاره
۲۵۴۰	ترجمه ص : ۵۸۵
۲۵۴۱	تفسیر ص : ۵۸۶
۲۵۴۴	[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۱۳ تا ۲۲۷] ص : ۵۹۵
۲۵۴۴	اشاره
۲۵۴۵	ترجمه ص : ۵۹۵
۲۵۴۵	تفسیر ص : ۵۹۶
۲۵۵۲	جلد یازدهم

۲۵۵۲	سوره‌ی نمل ص : ۴۱
۲۵۵۲	اشاره
۲۵۵۲	[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۶] ص : ۴۱
۲۵۵۲	اشاره
۲۵۵۲	ترجمه ص : ۴۱
۲۵۵۳	تفسیر ص : ۴۲
۲۵۵۴	[سوره النمل (۲۷): آیات ۷ تا ۱۴] ص : ۴۴
۲۵۵۴	اشاره
۲۵۵۴	ترجمه ص : ۴۴
۲۵۵۴	تفسیر ص : ۴۵
۲۵۵۷	[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۴۴] ص : ۵۲
۲۵۵۷	اشاره
۲۵۵۸	ترجمه ص : ۵۴
۲۵۶۰	تفسیر ص : ۵۷
۲۵۶۰	اشاره
۲۵۶۵	سخنی در چیستی آسمانها و زمین ص : ۶۹
۲۵۷۰	در بیان احاطه‌ی وجودی بر ممکنات ص : ۷۹
۲۵۷۳	[سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۳] ص : ۸۶
۲۵۷۳	اشاره
۲۵۷۴	ترجمه ص : ۸۶
۲۵۷۴	تفسیر ص : ۸۷
۲۵۷۶	[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۴ تا ۵۸] ص : ۹۲
۲۵۷۶	اشاره
۲۵۷۶	ترجمه ص : ۹۲

- تفسیر ص : ۹۲ ----- ۲۵۷۶
- [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۶۱] ص : ۹۴ ----- ۲۵۷۷
- اشاره ----- ۲۵۷۷
- ترجمه ص : ۹۴ ----- ۲۵۷۷
- تفسیر ص : ۹۴ ----- ۲۵۷۷
- [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۲ تا ۶۶] ص : ۹۸ ----- ۲۵۷۹
- اشاره ----- ۲۵۷۹
- ترجمه ص : ۹۸ ----- ۲۵۷۹
- تفسیر ص : ۹۹ ----- ۲۵۷۹
- [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۷ تا ۹۳] ص : ۱۰۹ ----- ۲۵۸۴
- اشاره ----- ۲۵۸۴
- ترجمه ص : ۱۱۱ ----- ۲۵۸۵
- تفسیر ص : ۱۱۳ ----- ۲۵۸۶
- اشاره ----- ۲۵۸۶
- در تجدد امثال و حرکت جوهری ص : ۱۲۳ ----- ۲۵۹۰
- سوره‌ی قصص ص : ۱۲۸ ----- ۲۵۹۲
- اشاره ----- ۲۵۹۲
- [سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۲۱] ص : ۱۲۸ ----- ۲۵۹۲
- اشاره ----- ۲۵۹۲
- ترجمه ص : ۱۳۰ ----- ۲۵۹۳
- تفسیر ص : ۱۳۲ ----- ۲۵۹۴
- [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۲ تا ۳۵] ص : ۱۴۵ ----- ۲۵۹۹
- اشاره ----- ۲۵۹۹
- ترجمه ص : ۱۴۶ ----- ۲۶۰۰

۲۶۰۱	تفسیر ص : ۱۴۸
۲۶۰۷	[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۶ تا ۴۷] ص : ۱۶۲
۲۶۰۷	اشاره
۲۶۰۸	ترجمه ص : ۱۶۴
۲۶۰۸	تفسیر ص : ۱۶۵
۲۶۱۴	[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۸ تا ۵۷] ص : ۱۷۸
۲۶۱۴	اشاره
۲۶۱۴	ترجمه ص : ۱۷۹
۲۶۱۵	تفسیر ص : ۱۸۰
۲۶۱۵	اشاره
۲۶۱۸	در اسلام ابی طالب ص : ۱۸۶
۲۶۲۰	[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۸ تا ۷۰] ص : ۱۹۰
۲۶۲۰	اشاره
۲۶۲۰	ترجمه : ص : ۱۹۱
۲۶۲۱	تفسیر ص : ۱۹۳
۲۶۲۵	[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۷۷] ص : ۲۰۱
۲۶۲۵	اشاره
۲۶۲۵	ترجمه ص : ۲۰۲
۲۶۲۵	تفسیر ص : ۲۰۲
۲۶۳۲	[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۸ تا ۸۸] ص : ۲۱۷
۲۶۳۲	اشاره
۲۶۳۲	ترجمه ص : ۲۱۹
۲۶۳۳	تفسیر ص : ۲۲۰
۲۶۳۶	سوره عنکبوت ص : ۲۲۷

- ۲۶۳۶ اشاره
- ۲۶۳۶ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۷] ص : ۲۲۷
- ۲۶۳۶ اشاره
- ۲۶۳۶ ترجمه ص : ۲۲۷
- ۲۶۳۷ تفسیر ص : ۲۲۸
- ۲۶۳۸ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۸ تا ۱۳] ص : ۲۳۲
- ۲۶۳۹ اشاره
- ۲۶۳۹ ترجمه ص : ۲۳۲
- ۲۶۳۹ تفسیر ص : ۲۳۳
- ۲۶۴۱ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۴ تا ۱۵] ص : ۲۳۷
- ۲۶۴۱ اشاره
- ۲۶۴۱ ترجمه ص : ۲۳۷
- ۲۶۴۱ تفسیر ص : ۲۳۷
- ۲۶۴۲ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۶ تا ۲۳] ص : ۲۳۸
- ۲۶۴۲ اشاره
- ۲۶۴۲ ترجمه ص : ۲۳۹
- ۲۶۴۳ تفسیر ص : ۲۴۰
- ۲۶۴۴ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۴ تا ۳۵] ص : ۲۴۴
- ۲۶۴۵ اشاره
- ۲۶۴۵ ترجمه ص : ۲۴۵
- ۲۶۴۶ تفسیر ص : ۲۴۶
- ۲۶۴۸ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۳۶ تا ۴۰] ص : ۲۵۲
- ۲۶۴۸ اشاره
- ۲۶۴۹ ترجمه ص : ۲۵۳

- تفسیر ص : ۲۵۴ ۲۶۴۹
- [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۴۵] ص : ۲۵۶ ۲۶۵۰
- اشاره ۲۶۵۰
- ترجمه ص : ۲۵۶ ۲۶۵۰
- تفسیر ص : ۲۵۷ ۲۶۵۱
- اشاره ۲۶۵۱
- سخنی در باره‌ی ولایت ص : ۲۵۷ ۲۶۵۱
- نماز و بازداشتن آن از فحشا و منکر ص : ۲۶۳ ۲۶۵۳
- [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۶ تا ۵۵] ص : ۲۶۵ ۲۶۵۴
- اشاره ۲۶۵۴
- ترجمه ص : ۲۶۶ ۲۶۵۵
- تفسیر ص : ۲۶۷ ۲۶۵۵
- [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۶ تا ۶۹] ص : ۲۷۸ ۲۶۶۰
- اشاره ۲۶۶۰
- ترجمه ص : ۲۷۹ ۲۶۶۰
- تفسیر ص : ۲۸۰ ۲۶۶۱
- سورة الزّوم ص : ۲۹۰ ۲۶۶۵
- اشاره ۲۶۶۵
- [سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۱۰] ص : ۲۹۰ ۲۶۶۵
- اشاره ۲۶۶۵
- ترجمه ص : ۲۹۱ ۲۶۶۶
- تفسیر ص : ۲۹۲ ۲۶۶۶
- [سوره الروم (۳۰): آیات ۱۱ تا ۲۰] ص : ۳۰۲ ۲۶۷۱
- اشاره ۲۶۷۱

- ۲۶۷۱ ترجمه ص : ۳۰۲
 ۲۶۷۲ تفسیر ص : ۳۰۳
 ۲۶۷۴ [سوره الروم (۳۰): آیات ۲۱ تا ۲۹] ص : ۳۰۹
 ۲۶۷۴ اشاره
 ۲۶۷۴ ترجمه ص : ۳۱۰
 ۲۶۷۵ تفسیر ص : ۳۱۱
 ۲۶۷۵ اشاره
 ۲۶۷۵ مراتب تحقیق در علم ص : ۳۱۱
 ۲۶۸۱ [سوره الروم (۳۰): آیات ۳۰ تا ۴۰] ص : ۳۲۵
 ۲۶۸۱ اشاره
 ۲۶۸۲ ترجمه ص : ۳۲۶
 ۲۶۸۲ تفسیر ص : ۳۲۷
 ۲۶۸۶ [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۱ تا ۵۰] ص : ۳۳۵
 ۲۶۸۶ اشاره
 ۲۶۸۷ ترجمه ص : ۳۳۶
 ۲۶۸۷ تفسیر ص : ۳۳۷
 ۲۶۹۰ [سوره الروم (۳۰): آیات ۵۱ تا ۶۰] ص : ۳۴۴
 ۲۶۹۰ اشاره
 ۲۶۹۱ ترجمه ص : ۳۴۵
 ۲۶۹۱ تفسیر ص : ۳۴۶
 ۲۶۹۴ سورة لقمان ص : ۳۵۲
 ۲۶۹۴ اشاره
 ۲۶۹۴ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۷] ص : ۳۵۲
 ۲۶۹۴ اشاره

- ۲۶۹۴ ترجمه ص : ۳۵۲
- ۲۶۹۵ تفسیر ص : ۳۵۳
- ۲۶۹۶ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۸ تا ۱۱] ص : ۳۵۵
- ۲۶۹۶ اشاره
- ۲۶۹۶ ترجمه ص : ۳۵۶
- ۲۶۹۶ تفسیر ص : ۳۵۶
- ۲۶۹۷ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص : ۳۵۸
- ۲۶۹۷ اشاره
- ۲۶۹۷ ترجمه ص : ۳۵۸
- ۲۶۹۸ تفسیر ص : ۳۵۹
- ۲۶۹۸ اشاره
- ۲۶۹۹ شرحی در احوال لقمان ص : ۳۶۲
- ۲۷۰۴ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۷ تا ۲۱] ص : ۳۷۳
- ۲۷۰۴ اشاره
- ۲۷۰۵ ترجمه ص : ۳۷۴
- ۲۷۰۵ تفسیر ص : ۳۷۴
- ۲۷۰۸ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۲ تا ۲۴] ص : ۳۸۰
- ۲۷۰۸ اشاره
- ۲۷۰۸ ترجمه ص : ۳۸۰
- ۲۷۰۸ تفسیر ص : ۳۸۰
- ۲۷۰۹ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۵ تا ۳۲] ص : ۳۸۲
- ۲۷۰۹ اشاره
- ۲۷۰۹ ترجمه ص : ۳۸۳
- ۲۷۱۰ تفسیر ص : ۳۸۴

- ۲۷۱۳ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۳۳ تا ۳۴] ص : ۳۹۰
 اشاره
 ۲۷۱۳ ترجمه ص : ۳۹۱
 ۲۷۱۳ تفسیر ص : ۳۹۱
 ۲۷۱۵ سورة السجده ص : ۳۹۵
 اشاره
 ۲۷۱۵ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۴] ص : ۳۹۵
 اشاره
 ۲۷۱۵ ترجمه ص : ۳۹۶
 ۲۷۱۶ تفسیر ص : ۳۹۷
 ۲۷۱۹ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱۵ تا ۳۰] ص : ۴۰۳
 اشاره
 ۲۷۲۰ ترجمه ص : ۴۰۴
 ۲۷۲۰ تفسیر ص : ۴۰۶
 ۲۷۲۴ سورة الاحزاب ص : ۴۱۴
 اشاره
 ۲۷۲۴ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۶] ص : ۴۱۴
 اشاره
 ۲۷۲۵ ترجمه ص : ۴۱۴
 ۲۷۲۵ تفسیر ص : ۴۱۵
 اشاره
 ۲۷۲۹ بیانی در پدر روحانی و قلبی ص : ۴۲۴
 ۲۷۳۱ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۷ تا ۲۷] ص : ۴۲۷
 اشاره

- ۲۷۳۱ ترجمه ص : ۴۲۹
- ۲۷۳۳ تفسیر ص : ۴۳۱
- ۲۷۳۸ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۴۰] ص : ۴۴۳
- ۲۷۳۸ اشاره
- ۲۷۳۹ ترجمه ص : ۴۴۵
- ۲۷۴۰ تفسیر ص : ۴۴۷
- ۲۷۴۸ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۴۸] ص : ۴۴۴
- ۲۷۴۸ اشاره
- ۲۷۴۸ ترجمه ص : ۴۴۵
- ۲۷۴۹ تفسیر ص : ۴۴۵
- ۲۷۵۰ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۵] ص : ۴۶۹
- ۲۷۵۰ اشاره
- ۲۷۵۱ ترجمه ص : ۴۷۰
- ۲۷۵۲ تفسیر ص : ۴۷۲
- ۲۷۵۸ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۶۲] ص : ۴۸۷
- ۲۷۵۸ اشاره
- ۲۷۵۸ ترجمه ص : ۴۸۷
- ۲۷۵۹ تفسیر ص : ۴۸۸
- ۲۷۵۹ اشاره
- ۲۷۶۰ فضیلت صلوات بر نبی و اسرار آن ص : ۴۹۱
- ۲۷۶۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۷۳] ص : ۵۰۲
- ۲۷۶۶ اشاره
- ۲۷۶۶ ترجمه ص : ۵۰۳
- ۲۷۶۷ تفسیر ص : ۵۰۴

۲۷۷۰	جلد دوازدهم
۲۷۷۰	اشاره
۲۷۷۰	پیشگفتار ص : ۵
۲۷۷۰	اشاره
۲۷۷۰	سوره‌ی سبا ص : ۵
۲۷۷۱	سوره‌ی فاطر ص : ۷
۲۷۷۳	سوره‌ی یس ص : ۹
۲۷۷۳	سوره‌ی صافات ص : ۱۰
۲۷۷۴	سوره‌ی ص ص : ۱۲
۲۷۷۵	سوره‌ی زمر ص : ۱۴
۲۷۷۷	سوره‌ی مؤمن (غافر) ص : ۱۷
۲۷۷۷	سوره‌ی حم السجده (فضلت) ص : ۱۸
۲۷۷۹	سوره‌ی سبا ص : ۳۱
۲۷۷۹	اشاره
۲۷۷۹	[سوره سبا (۳۴): آیات ۱ تا ۹] ص : ۳۱
۲۷۷۹	اشاره
۲۷۷۹	ترجمه: ص : ۳۲
۲۷۸۰	تفسیر ص : ۳۳
۲۷۸۴	[سوره سبا (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۹] ص : ۴۲
۲۷۸۴	اشاره
۲۷۸۴	ترجمه: ص : ۴۳
۲۷۸۵	تفسیر ص : ۴۴
۲۷۹۲	[سوره سبا (۳۴): آیات ۲۰ تا ۲۸] ص : ۶۱
۲۷۹۳	اشاره

- ۲۷۹۳ ترجمه: ص : ۶۲
 ۲۷۹۳ تفسیر ص : ۶۲
 ۲۷۹۸ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۹ تا ۳۷] ص : ۷۲
 ۲۷۹۸ اشاره
 ۲۷۹۸ ترجمه: ص : ۷۳
 ۲۷۹۸ تفسیر ص : ۷۳
 ۲۸۰۱ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۸ تا ۴۵] ص : ۸۰
 ۲۸۰۱ اشاره
 ۲۸۰۲ ترجمه: ص : ۸۱
 ۲۸۰۲ تفسیر ص : ۸۲
 ۲۸۰۲ اشاره
 ۲۸۰۴ بیان اتصال به ملکوت علیا و سفلی ص : ۸۶
 ۲۸۰۶ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۶ تا ۵۴] ص : ۹۱
 ۲۸۰۷ اشاره
 ۲۸۰۷ ترجمه: ص : ۹۲
 ۲۸۰۷ تفسیر ص : ۹۳
 ۲۸۱۱ سورة فاطر ص : ۱۰۲
 ۲۸۱۱ اشاره
 ۲۸۱۱ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۴] ص : ۱۰۲
 ۲۸۱۲ اشاره
 ۲۸۱۲ ترجمه: ص : ۱۰۲
 ۲۸۱۲ تفسیر ص : ۱۰۳
 ۲۸۱۵ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۵ تا ۱۰] ص : ۱۰۹
 ۲۸۱۵ اشاره

- ۲۸۱۵ ترجمه: ص: ۱۰۹
- ۲۸۱۵ تفسیر ص: ۱۱۰
- ۲۸۱۸ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۴] ص: ۱۱۷
- ۲۸۱۸ اشاره
- ۲۸۱۹ ترجمه: ص: ۱۱۷
- ۲۸۱۹ تفسیر ص: ۱۱۸
- ۲۸۲۰ تحقیق بدا ص: ۱۱۹
- ۲۸۲۳ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۶] ص: ۱۲۷
- ۲۸۲۳ اشاره
- ۲۸۲۳ ترجمه: ص: ۱۲۷
- ۲۸۲۴ تفسیر ص: ۱۲۸
- ۲۸۲۶ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۳۸] ص: ۱۳۴
- ۲۸۲۶ اشاره
- ۲۸۲۷ ترجمه: ص: ۱۳۵
- ۲۸۲۸ تفسیر ص: ۱۳۶
- ۲۸۳۴ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۹ تا ۴۵] ص: ۱۵۱
- ۲۸۳۴ اشاره
- ۲۸۳۵ ترجمه: ص: ۱۵۲
- ۲۸۳۵ تفسیر ص: ۱۵۳
- ۲۸۳۸ سوره‌ی یس ص: ۱۶۰
- ۲۸۳۸ اشاره
- ۲۸۳۹ [سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲] ص: ۱۶۱
- ۲۸۳۹ اشاره
- ۲۸۳۹ ترجمه: ص: ۱۶۱

- تفسیر ص : ۱۶۲ ۲۸۴۰
- [سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۲۷] ص : ۱۶۷ ۲۸۴۲
- اشاره ۲۸۴۲
- ترجمه: ص : ۱۶۸ ۲۸۴۲
- تفسیر ص : ۱۶۸ ۲۸۴۳
- [سوره یس (۳۶): آیات ۲۸ تا ۴۷] ص : ۱۷۳ ۲۸۴۵
- اشاره ۲۸۴۵
- ترجمه: ص : ۱۷۴ ۲۸۴۵
- تفسیر ص : ۱۷۵ ۲۸۴۶
- [سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۵۹] ص : ۱۸۳ ۲۸۵۰
- اشاره ۲۸۵۰
- ترجمه: ص : ۱۸۴ ۲۸۵۰
- تفسیر ص : ۱۸۵ ۲۸۵۰
- [سوره یس (۳۶): آیات ۶۰ تا ۷۳] ص : ۱۸۹ ۲۸۵۲
- اشاره ۲۸۵۲
- ترجمه: ص : ۱۹۰ ۲۸۵۳
- تفسیر ص : ۱۹۰ ۲۸۵۳
- [سوره یس (۳۶): آیات ۷۴ تا ۸۳] ص : ۱۹۶ ۲۸۵۶
- اشاره ۲۸۵۶
- ترجمه: ص : ۱۹۷ ۲۸۵۶
- تفسیر ص : ۱۹۷ ۲۸۵۷
- سوره الصّافات ص : ۲۰۴ ۲۸۵۹
- اشاره ۲۸۵۹
- [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۰] ص : ۲۰۴ ۲۸۶۰

- ۲۸۶۰ اشاره
- ۲۸۶۰ ترجمه: ص: ۲۰۴
- ۲۸۶۰ تفسیر ص: ۲۰۵
- ۲۸۶۳ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱ تا ۲۶] ص: ۲۱۱
- ۲۸۶۳ اشاره
- ۲۸۶۳ ترجمه: ص: ۲۱۲
- ۲۸۶۴ تفسیر ص: ۲۱۲
- ۲۸۶۶ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۷ تا ۴۰] ص: ۲۱۶
- ۲۸۶۶ اشاره
- ۲۸۶۶ ترجمه: ص: ۲۱۶
- ۲۸۶۶ تفسیر ص: ۲۱۷
- ۲۸۶۸ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۱ تا ۷۴] ص: ۲۲۰
- ۲۸۶۸ اشاره
- ۲۸۶۸ ترجمه: ص: ۲۲۱
- ۲۸۶۹ تفسیر ص: ۲۲۲
- ۲۸۷۲ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۵ تا ۸۲] ص: ۲۲۷
- ۲۸۷۲ اشاره
- ۲۸۷۲ ترجمه: ص: ۲۲۷
- ۲۸۷۲ تفسیر ص: ۲۲۸
- ۲۸۷۴ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۸۳ تا ۱۱۳] ص: ۲۳۱
- ۲۸۷۴ اشاره
- ۲۸۷۴ ترجمه: ص: ۲۳۲
- ۲۸۷۶ تفسیر ص: ۲۳۳
- ۲۸۸۱ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۲] ص: ۲۴۴

- ۲۸۸۱ اشاره
- ۲۸۸۱ ترجمه: ص: ۲۴۴
- ۲۸۸۱ تفسیر ص: ۲۴۴
- ۲۸۸۲ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲] ص: ۲۴۶
- ۲۸۸۲ اشاره
- ۲۸۸۲ ترجمه: ص: ۲۴۶
- ۲۸۸۲ تفسیر ص: ۲۴۶
- ۲۸۸۴ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۴۸] ص: ۲۴۹
- ۲۸۸۴ اشاره
- ۲۸۸۴ ترجمه: ص: ۲۴۹
- ۲۸۸۵ تفسیر ص: ۲۵۰
- ۲۸۸۶ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۸۲] ص: ۲۵۲
- ۲۸۸۶ اشاره
- ۲۸۸۷ ترجمه: ص: ۲۵۳
- ۲۸۸۸ تفسیر ص: ۲۵۴
- ۲۸۹۱ سورة ص ص: ۲۶۳
- ۲۸۹۱ اشاره
- ۲۸۹۱ [سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۲۶۳
- ۲۸۹۱ اشاره
- ۲۸۹۲ ترجمه: ص: ۲۶۳
- ۲۸۹۲ تفسیر ص: ۲۶۴
- ۲۸۹۴ [سوره ص (۳۸): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص: ۲۶۹
- ۲۸۹۴ اشاره
- ۲۸۹۵ ترجمه: ص: ۲۶۹

۲۸۹۵	تفسیر ص : ۲۶۹
۲۸۹۶	[سوره ص (۳۸): آیات ۱۷ تا ۲۹] ص : ۲۷۱
۲۸۹۶	اشاره
۲۸۹۶	ترجمه: ص : ۲۷۲
۲۸۹۷	تفسیر ص : ۲۷۳
۲۹۰۱	[سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۴۰] ص : ۲۸۳
۲۹۰۱	اشاره
۲۹۰۲	ترجمه: ص : ۲۸۴
۲۹۰۲	تفسیر ص : ۲۸۴
۲۹۰۶	[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۴] ص : ۲۹۲
۲۹۰۶	اشاره
۲۹۰۶	ترجمه: ص : ۲۹۲
۲۹۰۶	تفسیر ص : ۲۹۲
۲۹۱۰	[سوره ص (۳۸): آیات ۴۵ تا ۵۴] ص : ۳۰۱
۲۹۱۰	اشاره
۲۹۱۰	ترجمه: ص : ۳۰۲
۲۹۱۱	تفسیر ص : ۳۰۲
۲۹۱۱	[سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۷۰] ص : ۳۰۴
۲۹۱۱	اشاره
۲۹۱۲	ترجمه: ص : ۳۰۵
۲۹۱۲	تفسیر ص : ۳۰۵
۲۹۱۵	[سوره ص (۳۸): آیات ۷۱ تا ۸۳] ص : ۳۱۲
۲۹۱۶	اشاره
۲۹۱۶	ترجمه: ص : ۳۱۲

- ۲۹۱۶ تفسیر ص : ۳۱۳
- ۲۹۱۷ [سوره ص (۳۸): آیات ۸۴ تا ۸۸] ص : ۳۱۴
- ۲۹۱۷ اشاره
- ۲۹۱۷ ترجمه: ص : ۳۱۴
- ۲۹۱۷ تفسیر ص : ۳۱۴
- ۲۹۱۸ سوره زمر ص : ۳۱۷
- ۲۹۱۸ اشاره
- ۲۹۱۸ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۸] ص : ۳۱۷
- ۲۹۱۸ اشاره
- ۲۹۱۹ ترجمه: ص : ۳۱۸
- ۲۹۱۹ تفسیر ص : ۳۱۹
- ۲۹۲۳ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۹ تا ۲۰] ص : ۳۲۹
- ۲۹۲۴ اشاره
- ۲۹۲۴ ترجمه: ص : ۳۳۰
- ۲۹۲۵ تفسیر ص : ۳۳۲
- ۲۹۳۰ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۲۸] ص : ۳۴۵
- ۲۹۳۰ اشاره
- ۲۹۳۱ ترجمه: ص : ۳۴۶
- ۲۹۳۱ تفسیر ص : ۳۴۷
- ۲۹۳۵ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۹ تا ۳۷] ص : ۳۵۵
- ۲۹۳۵ اشاره
- ۲۹۳۵ ترجمه: ص : ۳۵۵
- ۲۹۳۵ تفسیر ص : ۳۵۶
- ۲۹۳۸ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۴۴] ص : ۳۶۳

- ۲۹۳۸ اشاره
- ۲۹۳۹ ترجمه: ص: ۳۶۴
- ۲۹۳۹ تفسیر ص: ۳۶۴
- ۲۹۴۱ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۵ تا ۵۲] ص: ۳۷۰
- ۲۹۴۱ اشاره
- ۲۹۴۲ ترجمه: ص: ۳۷۱
- ۲۹۴۲ تفسیر ص: ۳۷۱
- ۲۹۴۴ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۱] ص: ۳۷۶
- ۲۹۴۴ اشاره
- ۲۹۴۵ ترجمه: ص: ۳۷۷
- ۲۹۴۵ تفسیر ص: ۳۷۸
- ۲۹۴۹ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۲ تا ۶۸] ص: ۳۸۶
- ۲۹۴۹ اشاره
- ۲۹۴۹ ترجمه: ص: ۳۸۶
- ۲۹۴۹ تفسیر ص: ۳۸۷
- ۲۹۵۲ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۹ تا ۷۵] ص: ۳۹۳
- ۲۹۵۲ اشاره
- ۲۹۵۲ ترجمه: ص: ۳۹۴
- ۲۹۵۳ تفسیر ص: ۳۹۵
- ۲۹۵۶ سوره‌ی مؤمن (غافر) ص: ۴۰۳
- ۲۹۵۶ اشاره
- ۲۹۵۶ [سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۹] ص: ۴۰۳
- ۲۹۵۶ اشاره
- ۲۹۵۶ ترجمه: ص: ۴۰۴

۲۹۵۷	تفسیر ص : ۴۰۵
۲۹۶۰	[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۰ تا ۲۲] ص : ۴۱۲
۲۹۶۰	اشاره
۲۹۶۰	ترجمه: ص : ۴۱۳
۲۹۶۱	تفسیر ص : ۴۱۴
۲۹۶۵	[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۳ تا ۳۳] ص : ۴۲۴
۲۹۶۵	اشاره
۲۹۶۶	ترجمه: ص : ۴۲۵
۲۹۶۶	تفسیر ص : ۴۲۶
۲۹۶۹	[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۴ تا ۴۰] ص : ۴۳۲
۲۹۶۹	اشاره
۲۹۶۹	ترجمه: ص : ۴۳۳
۲۹۶۹	تفسیر ص : ۴۳۳
۲۹۷۱	[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۵۲] ص : ۴۳۷
۲۹۷۱	اشاره
۲۹۷۲	ترجمه: ص : ۴۳۸
۲۹۷۲	تفسیر ص : ۴۳۹
۲۹۷۵	[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۳ تا ۵۸] ص : ۴۴۶
۲۹۷۵	اشاره
۲۹۷۵	ترجمه: ص : ۴۴۷
۲۹۷۶	تفسیر ص : ۴۴۷
۲۹۷۷	[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۹ تا ۶۶] ص : ۴۵۱
۲۹۷۷	اشاره
۲۹۷۷	ترجمه: ص : ۴۵۲

- ۲۹۷۸ تفسیر ص : ۴۵۲
- ۲۹۸۱ [سوره غافر (۴۰): آیات ۶۷ تا ۷۷] ص : ۴۶۰
- ۲۹۸۱ اشاره
- ۲۹۸۲ ترجمه: ص : ۴۶۱
- ۲۹۸۲ تفسیر ص : ۴۶۲
- ۲۹۸۴ [سوره غافر (۴۰): آیات ۷۸ تا ۸۵] ص : ۴۶۷
- ۲۹۸۴ اشاره
- ۲۹۸۴ ترجمه: ص : ۴۶۸
- ۲۹۸۵ تفسیر ص : ۴۶۸
- ۲۹۸۶ سوره‌ی حم السجدة (فصلت) ص : ۴۷۳
- ۲۹۸۷ اشاره
- ۲۹۸۷ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۸] ص : ۴۷۳
- ۲۹۸۷ اشاره
- ۲۹۸۷ ترجمه: ص : ۴۷۳
- ۲۹۸۷ تفسیر ص : ۴۷۴
- ۲۹۸۹ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۹ تا ۱۲] ص : ۴۷۸
- ۲۹۸۹ اشاره
- ۲۹۸۹ ترجمه: ص : ۴۷۹
- ۲۹۹۰ تفسیر ص : ۴۷۹
- ۲۹۹۲ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص : ۴۸۴
- ۲۹۹۲ اشاره
- ۲۹۹۲ ترجمه: ص : ۴۸۵
- ۲۹۹۳ تفسیر ص : ۴۸۵
- ۲۹۹۴ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۹ تا ۲۴] ص : ۴۸۸

- ۲۹۹۴ اشاره
- ۲۹۹۴ ترجمه: ص: ۴۸۹
- ۲۹۹۴ تفسیر ص: ۴۸۹
- ۲۹۹۶ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۵ تا ۳۶] ص: ۴۹۳
- ۲۹۹۶ اشاره
- ۲۹۹۶ ترجمه: ص: ۴۹۴
- ۲۹۹۷ تفسیر ص: ۴۹۵
- ۳۰۰۱ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۷ تا ۴۴] ص: ۵۰۶
- ۳۰۰۱ اشاره
- ۳۰۰۲ ترجمه: ص: ۵۰۷
- ۳۰۰۲ تفسیر ص: ۵۰۷
- ۳۰۰۵ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۵ تا ۴۶] ص: ۵۱۴
- ۳۰۰۵ اشاره
- ۳۰۰۵ ترجمه: ص: ۵۱۴
- ۳۰۰۵ تفسیر ص: ۵۱۴
- ۳۰۰۶ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۷ تا ۵۴] ص: ۵۱۵
- ۳۰۰۶ اشاره
- ۳۰۰۶ ترجمه: ص: ۵۱۶
- ۳۰۰۷ تفسیر ص: ۵۱۷
- ۳۰۱۰ جلد سیزدهم
- ۳۰۱۰ پیش گفتار ص: ۴
- ۳۰۱۰ اشاره
- ۳۰۱۰ الشوری ص: ۵
- ۳۰۱۱ زخرف ص: ۷

۳۰۱۲	الدخان ص : ۹
۳۰۱۳	الجاثیه ص : ۱۰
۳۰۱۳	الاحقاف ص : ۱۰
۳۰۱۴	محمّد صلی الله علیه و آله ص : ۱۲
۳۰۱۵	فتح ص : ۱۳
۳۰۱۶	الحجرات ص : ۱۵
۳۰۱۷	«ق» ص : ۱۷
۳۰۱۷	الذاریات ص : ۱۷
۳۰۱۸	طور ص : ۱۹
۳۰۱۹	التّجم ص : ۲۰
۳۰۱۹	القمر ص : ۲۱
۳۰۲۰	الرّحمن ص : ۲۲
۳۰۲۱	واقعه ص : ۲۴
۳۰۲۱	حدید ص : ۲۵
۳۰۲۳	سوره الشّوری ص : ۳۹
۳۰۲۳	اشاره
۳۰۲۳	[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۱۰] ص : ۳۹
۳۰۲۳	اشاره
۳۰۲۴	ترجمه: ص : ۴۰
۳۰۲۴	تفسیر ص : ۴۱
۳۰۲۷	[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۱ تا ۱۵] ص : ۴۷
۳۰۲۷	اشاره
۳۰۲۷	ترجمه: ص : ۴۷
۳۰۲۸	تفسیر ص : ۴۸

- ۳۰۳۰ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۶ تا ۲۴] ص : ۵۴
- ۳۰۳۰ اشاره
- ۳۰۳۱ ترجمه: ص : ۵۵
- ۳۰۳۱ تفسیر ص : ۵۶
- ۳۰۳۷ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۵ تا ۳۶] ص : ۶۸
- ۳۰۳۷ اشاره
- ۳۰۳۷ ترجمه: ص : ۶۹
- ۳۰۳۸ تفسیر ص : ۷۰
- ۳۰۴۱ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۳۷ تا ۴۸] ص : ۷۹
- ۳۰۴۱ اشاره
- ۳۰۴۲ ترجمه: ص : ۸۰
- ۳۰۴۲ تفسیر ص : ۸۱
- ۳۰۴۶ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۹ تا ۵۳] ص : ۸۹
- ۳۰۴۶ اشاره
- ۳۰۴۶ ترجمه: ص : ۹۰
- ۳۰۴۷ تفسیر ص : ۹۰
- ۳۰۴۹ سوره زخرف ص : ۹۶
- ۳۰۴۹ اشاره
- ۳۰۴۹ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۲] ص : ۹۶
- ۳۰۴۹ اشاره
- ۳۰۵۰ ترجمه: ص : ۹۷
- ۳۰۵۱ تفسیر ص : ۹۸
- ۳۰۵۵ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۳ تا ۳۵] ص : ۱۰۸
- ۳۰۵۵ اشاره

- ۳۰۵۵ ترجمه: ص: ۱۰۹
- ۳۰۵۶ تفسیر ص: ۱۱۰
- ۳۰۵۹ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۶ تا ۴۵] ص: ۱۱۹
- ۳۰۶۰ اشاره
- ۳۰۶۰ ترجمه: ص: ۱۱۹
- ۳۰۶۰ تفسیر ص: ۱۲۰
- ۳۰۶۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۶] ص: ۱۲۷
- ۳۰۶۳ اشاره
- ۳۰۶۴ ترجمه: ص: ۱۲۸
- ۳۰۶۴ تفسیر ص: ۱۲۸
- ۳۰۶۷ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۷] ص: ۱۳۴
- ۳۰۶۷ اشاره
- ۳۰۶۷ ترجمه: ص: ۱۳۵
- ۳۰۶۷ تفسیر ص: ۱۳۶
- ۳۰۷۱ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۸ تا ۸۰] ص: ۱۴۳
- ۳۰۷۱ اشاره
- ۳۰۷۱ ترجمه: ص: ۱۴۴
- ۳۰۷۲ تفسیر ص: ۱۴۵
- ۳۰۷۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۱ تا ۸۹] ص: ۱۴۹
- ۳۰۷۴ اشاره
- ۳۰۷۴ ترجمه: ص: ۱۵۰
- ۳۰۷۴ تفسیر ص: ۱۵۰
- ۳۰۷۶ سورة الدخان ص: ۱۵۶
- ۳۰۷۶ اشاره

۳۰۷۷ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۹] ص : ۱۵۶

۳۰۷۷ اشاره

۳۰۷۷ ترجمه: ص : ۱۵۶

۳۰۷۷ تفسیر ص : ۱۵۶

۳۰۸۲ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۱۰ تا ۲۲] ص : ۱۶۶

۳۰۸۲ اشاره

۳۰۸۲ ترجمه: ص : ۱۶۷

۳۰۸۲ تفسیر ص : ۱۶۷

۳۰۸۵ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۲۳ تا ۳۳] ص : ۱۷۲

۳۰۸۵ اشاره

۳۰۸۵ ترجمه: ص : ۱۷۲

۳۰۸۵ تفسیر ص : ۱۷۳

۳۰۸۷ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۴ تا ۴۲] ص : ۱۷۶

۳۰۸۷ اشاره

۳۰۸۷ ترجمه: ص : ۱۷۶

۳۰۸۷ تفسیر ص : ۱۷۷

۳۰۸۹ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۴۳ تا ۵۹] ص : ۱۸۰

۳۰۸۹ اشاره

۳۰۸۹ ترجمه: ص : ۱۸۱

۳۰۹۰ تفسیر ص : ۱۸۱

۳۰۹۱ سوره‌ی الجاثیة ص : ۱۸۴

۳۰۹۱ اشاره

۳۰۹۱ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۱۸۴

۳۰۹۱ اشاره

- ۳۰۹۲ ترجمه: ص: ۱۸۵
- ۳۰۹۲ تفسیر ص: ۱۸۵
- ۳۰۹۴ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱۲ تا ۲۲] ص: ۱۹۰
- ۳۰۹۵ اشاره
- ۳۰۹۵ ترجمه: ص: ۱۹۱
- ۳۰۹۶ تفسیر ص: ۱۹۲
- ۳۰۹۹ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۲۳ تا ۲۹] ص: ۲۰۰
- ۳۰۹۹ اشاره
- ۳۱۰۰ ترجمه: ص: ۲۰۱
- ۳۱۰۰ تفسیر ص: ۲۰۱
- ۳۱۰۳ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۳۰ تا ۳۷] ص: ۲۰۸
- ۳۱۰۳ اشاره
- ۳۱۰۳ ترجمه: ص: ۲۰۸
- ۳۱۰۳ تفسیر ص: ۲۰۹
- ۳۱۰۵ سورة الأحقاف ص: ۲۱۲
- ۳۱۰۵ اشاره
- ۳۱۰۵ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۸] ص: ۲۱۲
- ۳۱۰۵ اشاره
- ۳۱۰۵ ترجمه: ص: ۲۱۳
- ۳۱۰۶ تفسیر ص: ۲۱۳
- ۳۱۰۷ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۹ تا ۱۴] ص: ۲۱۷
- ۳۱۰۷ اشاره
- ۳۱۰۸ ترجمه: ص: ۲۱۸
- ۳۱۰۸ تفسیر ص: ۲۱۹

- ۳۱۱۰ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۸] ص : ۲۲۲
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۲۴
 تفسیر ص : ۲۲۵
 ۳۱۱۱
 ۳۱۱۶ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص : ۲۳۵
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۳۵
 تفسیر ص : ۲۳۶
 ۳۱۱۶
 سورة محمد ص : ۲۴۳
 ۳۱۱۹
 اشاره
 ۳۱۲۰ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۲۴۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۴۴
 تفسیر ص : ۲۴۵
 ۳۱۲۱
 ۳۱۲۳ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱۲ تا ۱۹] ص : ۲۵۱
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۵۲
 تفسیر ص : ۲۵۳
 ۳۱۲۴
 اشاره
 حدیثی در احوال مردم در آخر زمان ص : ۲۵۷
 ۳۱۲۶
 ۳۱۲۹ [سوره محمد (۴۷): آیات ۲۰ تا ۳۰] ص : ۲۶۳
 اشاره
 ترجمه: ص : ۲۶۴
 تفسیر ص : ۲۶۴
 ۳۱۲۹
 ۳۱۳۰
 تفسیر ص : ۲۶۴
 ۳۱۳۰

- ۳۱۳۳ [سوره محمد (۴۷): آیات ۳۱ تا ۳۸] ص : ۲۷۱
- ۳۱۳۳ اشاره
- ۳۱۳۳ ترجمه: ص : ۲۷۲
- ۳۱۳۴ تفسیر ص : ۲۷۳
- ۳۱۳۶ سورة الفتح ص : ۲۷۸
- ۳۱۳۶ اشاره
- ۳۱۳۶ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۹] ص : ۲۷۸
- ۳۱۳۶ اشاره
- ۳۱۳۷ ترجمه: ص : ۲۷۹
- ۳۱۳۷ تفسیر ص : ۲۷۹
- ۳۱۳۷ اشاره
- ۳۱۳۸ شرحی در صلح حدیبیه ص : ۲۸۰
- ۳۱۴۶ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۰ تا ۱۷] ص : ۲۹۷
- ۳۱۴۶ اشاره
- ۳۱۴۶ ترجمه: ص : ۲۹۸
- ۳۱۴۷ تفسیر ص : ۲۹۹
- ۳۱۴۹ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۸ تا ۲۹] ص : ۳۰۵
- ۳۱۵۰ اشاره
- ۳۱۵۰ ترجمه: ص : ۳۰۶
- ۳۱۵۱ تفسیر ص : ۳۰۸
- ۳۱۶۱ سوره‌ی الحجرات ص : ۳۳۱
- ۳۱۶۱ اشاره
- ۳۱۶۱ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۸] ص : ۳۳۱
- ۳۱۶۲ اشاره

- ۳۱۶۲ ترجمه: ص: ۳۳۲
- ۳۱۶۲ تفسیر ص: ۳۳۲
- ۳۱۶۶ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۲] ص: ۳۴۱
- ۳۱۶۶ اشاره
- ۳۱۶۷ ترجمه: ص: ۳۴۱
- ۳۱۶۷ تفسیر ص: ۳۴۲
- ۳۱۶۷ اشاره
- ۳۱۷۰ معنای غیبت ص: ۳۴۹
- ۳۱۷۳ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص: ۳۵۶
- ۳۱۷۳ اشاره
- ۳۱۷۴ ترجمه: ص: ۳۵۷
- ۳۱۷۴ تفسیر ص: ۳۵۷
- ۳۱۷۸ سوره‌ی «ق» ص: ۳۶۶
- ۳۱۷۸ اشاره
- ۳۱۷۸ [سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۳۶۶
- ۳۱۷۸ اشاره
- ۳۱۷۸ ترجمه: ص: ۳۶۶
- ۳۱۷۹ تفسیر ص: ۳۶۷
- ۳۱۸۱ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص: ۳۷۲
- ۳۱۸۱ اشاره
- ۳۱۸۱ ترجمه: ص: ۳۷۲
- ۳۱۸۱ تفسیر ص: ۳۷۲
- ۳۱۸۳ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۷ تا ۳۷] ص: ۳۷۵
- ۳۱۸۳ اشاره

- ۳۱۸۳ ترجمه: ص : ۳۷۶
 ۳۱۸۴ تفسیر ص : ۳۷۷
 ۳۱۸۸ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۵] ص : ۳۸۶
 ۳۱۸۸ اشاره
 ۳۱۸۸ ترجمه: ص : ۳۸۶
 ۳۱۸۸ تفسیر ص : ۳۸۷
 ۳۱۹۰ سورة الذّاریات ص : ۳۹۱
 ۳۱۹۰ اشاره
 ۳۱۹۰ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۴] ص : ۳۹۱
 ۳۱۹۰ اشاره
 ۳۱۹۱ ترجمه: ص : ۳۹۱
 ۳۱۹۱ تفسیر ص : ۳۹۲
 ۳۱۹۱ اشاره
 ۳۱۹۲ حدیثی در چگونگی وضع زمین و طبقات آسمانها ص : ۳۹۴
 ۳۱۹۴ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱۵ تا ۲۳] ص : ۳۹۷
 ۳۱۹۴ اشاره
 ۳۱۹۴ ترجمه: ص : ۳۹۸
 ۳۱۹۵ تفسیر ص : ۳۹۸
 ۳۱۹۷ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۴۰] ص : ۴۰۳
 ۳۱۹۷ اشاره
 ۳۱۹۷ ترجمه: ص : ۴۰۳
 ۳۱۹۸ تفسیر ص : ۴۰۴
 ۳۲۰۰ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۱ تا ۶۰] ص : ۴۰۷
 ۳۲۰۰ اشاره
 ۳۲۰۰ اشاره

- ۳۲۰۰ ترجمه: ص: ۴۰۸
- ۳۲۰۱ تفسیر ص: ۴۰۹
- ۳۲۰۴ سورة الطور ص: ۴۱۶
- ۳۲۰۴ اشاره
- ۳۲۰۴ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۲۰] ص: ۴۱۶
- ۳۲۰۴ اشاره
- ۳۲۰۴ ترجمه: ص: ۴۱۶
- ۳۲۰۵ تفسیر ص: ۴۱۷
- ۳۲۰۸ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۱ تا ۲۸] ص: ۴۲۲
- ۳۲۰۸ اشاره
- ۳۲۰۸ ترجمه: ص: ۴۲۲
- ۳۲۰۸ تفسیر ص: ۴۲۳
- ۳۲۱۰ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹] ص: ۴۲۶
- ۳۲۱۰ اشاره
- ۳۲۱۰ ترجمه: ص: ۴۲۷
- ۳۲۱۱ تفسیر ص: ۴۲۸
- ۳۲۱۴ سورة التجم ص: ۴۳۵
- ۳۲۱۴ اشاره
- ۳۲۱۴ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸] ص: ۴۳۵
- ۳۲۱۴ اشاره
- ۳۲۱۴ ترجمه: ص: ۴۳۵
- ۳۲۱۵ تفسیر ص: ۴۳۶
- ۳۲۲۰ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۲۸] ص: ۴۴۵
- ۳۲۲۰ اشاره

۳۲۲۰	ترجمه: ص : ۴۴۶
۳۲۲۱	تفسیر ص : ۴۴۶
۳۲۲۲	[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص : ۴۵۰
۳۲۲۲	اشاره
۳۲۲۳	ترجمه: ص : ۴۵۱
۳۲۲۳	تفسیر ص : ۴۵۱
۳۲۲۵	[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۶ تا ۶۲] ص : ۴۵۶
۳۲۲۵	اشاره
۳۲۲۶	ترجمه: ص : ۴۵۷
۳۲۲۷	تفسیر ص : ۴۵۸
۳۲۲۹	سوره القمر ص : ۴۶۳
۳۲۲۹	اشاره
۳۲۲۹	[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۵۵] ص : ۴۶۳
۳۲۲۹	اشاره
۳۲۳۰	ترجمه: ص : ۴۶۵
۳۲۳۲	تفسیر ص : ۴۶۷
۳۲۴۰	سوره الرحمن ص : ۴۸۷
۳۲۴۱	اشاره
۳۲۴۱	[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۷۸] ص : ۴۸۷
۳۲۴۱	اشاره
۳۲۴۲	ترجمه: ص : ۴۸۷
۳۲۴۴	تفسیر ص : ۴۹۲
۳۲۵۶	سوره‌ی واقعه ص : ۵۱۸
۳۲۵۶	اشاره

- ۳۲۵۶ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۹۶] ص : ۵۱۸
 ۳۲۵۷ اشاره
 ۳۲۵۸ ترجمه: ص : ۵۲۱
 ۳۲۶۱ تفسیر ص : ۵۲۳
 ۳۲۷۲ سورة الحديد ص : ۵۴۹
 ۳۲۷۲ اشاره
 ۳۲۷۲ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۲۹] ص : ۵۴۹
 ۳۲۷۲ اشاره
 ۳۲۷۳ ترجمه: ص : ۵۵۲
 ۳۲۷۵ تفسیر ص : ۵۵۵
 ۳۲۹۳ جلد چهاردهم
 ۳۲۹۳ پیشگفتار ص : ۱
 ۳۲۹۳ اشاره
 ۳۲۹۴ سوره‌ی المجادله ص : ۲
 ۳۲۹۵ سوره‌ی الحشر ص : ۵
 ۳۲۹۶ سوره‌ی الممتحنه ص : ۶
 ۳۲۹۶ سوره‌ی الصّٰف ص : ۶
 ۳۲۹۷ سوره‌ی الجمعه ص : ۸
 ۳۲۹۸ سوره‌ی المنافقون ص : ۸
 ۳۲۹۹ سوره‌ی التّٰغابین ص : ۱۱
 ۳۳۰۱ سوره‌ی الطّٰلاق ص : ۱۳
 ۳۳۰۱ سوره‌ی التّٰحریم ص : ۱۴
 ۳۳۰۲ سوره‌ی الملک ص : ۱۵
 ۳۳۰۲ سوره‌ی القلم ص : ۱۶

- سوره‌ی الحاقه ص : ۱۷ ۳۳۰۳
- سوره‌ی المعارج ص : ۱۸ ۳۳۰۳
- سوره‌ی نوح ص : ۱۹ ۳۳۰۴
- سوره‌ی الجن ص : ۲۰ ۳۳۰۵
- سوره‌ی المزمل ص : ۲۰ ۳۳۰۵
- سوره‌ی المدثر ص : ۲۰ ۳۳۰۵
- سوره‌ی القيامة ص : ۲۱ ۳۳۰۶
- سوره‌ی الدهر ص : ۲۲ ۳۳۰۶
- سوره‌ی المرسلات ص : ۲۲ ۳۳۰۶
- سوره‌ی التباء ص : ۲۲ ۳۳۰۶
- سوره‌ی التازعات ص : ۲۴ ۳۳۰۷
- سوره‌ی عبس ص : ۲۴ ۳۳۰۸
- سوره‌ی التکویر ص : ۲۵ ۳۳۰۸
- سوره‌ی الانفطار ص : ۲۵ ۳۳۰۸
- سوره‌ی المطففین ص : ۲۶ ۳۳۰۹
- سوره‌ی الانشقاق ص : ۲۶ ۳۳۰۹
- سوره‌ی البروج ص : ۲۷ ۳۳۱۰
- سوره‌ی الطارق ص : ۳۰ ۳۳۱۱
- سوره‌ی الاعلی ص : ۳۱ ۳۳۱۲
- سوره‌ی الغاشیه ص : ۳۱ ۳۳۱۲
- سوره‌ی الفجر ص : ۳۲ ۳۳۱۳
- سوره‌ی البلد ص : ۳۴ ۳۳۱۴
- سوره‌ی الشمس ص : ۳۴ ۳۳۱۴
- سوره‌ی اللیل ص : ۳۵ ۳۳۱۴

۳۳۱۴	سوره‌ی الضحی ص : ۳۵
۳۳۱۵	سوره‌ی الانشراح ص : ۳۵
۳۳۱۵	سوره‌ی التّین ص : ۳۶
۳۳۱۵	سوره‌ی العلق ص : ۳۶
۳۳۱۶	سوره‌ی القدر ص : ۳۷
۳۳۱۶	سوره‌ی البینة ص : ۳۸
۳۳۱۷	سوره‌ی الزّلزلة ص : ۳۸
۳۳۱۷	سوره‌ی العاديات ص : ۳۸
۳۳۱۸	سوره‌ی القارعة ص : ۴۰
۳۳۱۸	سوره‌ی التّکاثیر ص : ۴۰
۳۳۱۸	اشاره
۳۳۱۸	مراتب سه‌گانه یقین ص : ۴۱
۳۳۲۰	سوره‌ی العصر ص : ۴۴
۳۳۲۱	سوره‌ی الهمزة ص : ۴۵
۳۳۲۱	سوره‌ی الفیل ص : ۴۶
۳۳۲۲	سوره‌ی القریش ص : ۴۶
۳۳۲۲	سوره‌ی الماعون ص : ۴۶
۳۳۲۲	سوره‌ی الکوثر ص : ۴۷
۳۳۲۳	سوره‌ی الکافرون ص : ۴۸
۳۳۲۳	سوره‌ی النّصر ص : ۴۸
۳۳۲۴	سوره‌ی تبت ص : ۴۹
۳۳۲۴	سوره‌ی الاخلاص ص : ۴۹
۳۳۲۴	سوره‌ی الفلق ص : ۵۰
۳۳۲۵	سوره‌ی التّاس ص : ۵۰

- سوره المجادلۃ ص : ۶۵ ۳۳۲۶
- اشاره ۳۳۲۶
- [سوره المجادلۃ (۵۸): آیات ۱ تا ۲۲] ص : ۶۵ ۳۳۲۶
- اشاره ۳۳۲۶
- ترجمه: ص : ۶۷ ۳۳۲۷
- تفسیر ص : ۷۰ ۳۳۲۹
- سوره الحشر ص : ۹۹ ۳۳۴۲
- اشاره ۳۳۴۲
- [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۲۴] ص : ۹۹ ۳۳۴۲
- اشاره ۳۳۴۲
- ترجمه: ص : ۱۰۱ ۳۳۴۳
- تفسیر ص : ۱۰۴ ۳۳۴۴
- سوره الممتحنۃ ص : ۱۳۴ ۳۳۵۸
- اشاره ۳۳۵۸
- [سوره الممتحنۃ (۶۰): آیات ۱ تا ۱۳] ص : ۱۳۴ ۳۳۵۸
- اشاره ۳۳۵۸
- ترجمه: ص : ۱۳۶ ۳۳۵۹
- تفسیر ص : ۱۳۸ ۳۳۶۰
- سوره الصّف ص : ۱۵۵ ۳۳۶۷
- اشاره ۳۳۶۷
- [سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴] ص : ۱۵۵ ۳۳۶۸
- اشاره ۳۳۶۸
- ترجمه: ص : ۱۵۶ ۳۳۶۸
- تفسیر ص : ۱۵۷ ۳۳۶۹

- سوره الجمعة ص : ۱۶۹ ۳۳۷۴
- اشاره ۳۳۷۴
- [سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۱۶۹ ۳۳۷۴
- اشاره ۳۳۷۴
- ترجمه: ص : ۱۷۰ ۳۳۷۵
- تفسیر ص : ۱۷۱ ۳۳۷۵
- سوره المنافقون ص : ۱۸۲ ۳۳۸۰
- اشاره ۳۳۸۰
- [سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۱۸۲ ۳۳۸۰
- اشاره ۳۳۸۱
- ترجمه: ص : ۱۸۳ ۳۳۸۱
- تفسیر ص : ۱۸۴ ۳۳۸۲
- سوره التغابن ص : ۱۹۵ ۳۳۸۷
- اشاره ۳۳۸۷
- [سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸] ص : ۱۹۵ ۳۳۸۷
- اشاره ۳۳۸۷
- ترجمه: ص : ۱۹۶ ۳۳۸۷
- تفسیر ص : ۱۹۸ ۳۳۸۸
- سوره الطلاق ص : ۲۱۱ ۳۳۹۴
- اشاره ۳۳۹۴
- [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۱۲] ص : ۲۱۱ ۳۳۹۴
- اشاره ۳۳۹۴
- ترجمه: ص : ۲۱۲ ۳۳۹۵
- تفسیر ص : ۲۱۴ ۳۳۹۶

- سورة التحريم ص : ۲۲۶ ۳۴۰۱
- اشاره ۳۴۰۱
- [سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۱۲] ص : ۲۲۶ ۳۴۰۱
- اشاره ۳۴۰۱
- ترجمه: ص : ۲۲۷ ۳۴۰۲
- تفسير ص : ۲۲۹ ۳۴۰۳
- سورة الملك ص : ۲۴۱ ۳۴۰۸
- اشاره ۳۴۰۸
- [سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۳۰] ص : ۲۴۱ ۳۴۰۹
- اشاره ۳۴۰۹
- ترجمه: ص : ۲۴۳ ۳۴۰۹
- تفسير ص : ۲۴۴ ۳۴۱۱
- (۶۸) سورة القلم ص : ۲۵۹ ۳۴۱۷
- اشاره ۳۴۱۷
- [سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۵۲] ص : ۲۵۹ ۳۴۱۷
- اشاره ۳۴۱۷
- ترجمه: ص : ۲۶۱ ۳۴۱۸
- تفسير ص : ۲۶۳ ۳۴۱۹
- سورة الحاقه ص : ۲۷۸ ۳۴۲۶
- اشاره ۳۴۲۶
- [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۵۲] ص : ۲۷۸ ۳۴۲۶
- اشاره ۳۴۲۶
- ترجمه: ص : ۲۷۹ ۳۴۲۷
- تفسير ص : ۲۸۱ ۳۴۲۹

- ۳۴۳۵ (۷۰) سورة المعارج ص : ۲۹۵
 اشاره ۳۴۳۵
 [سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۴۴] ص : ۲۹۵ ۳۴۳۵
 اشاره ۳۴۳۵
 ترجمه: ص : ۲۹۶ ۳۴۳۶
 تفسیر ص : ۲۹۸ ۳۴۳۷
 سورة نوح ص : ۳۰۹ ۳۴۴۲
 اشاره ۳۴۴۲
 [سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۲۸] ص : ۳۰۹ ۳۴۴۲
 اشاره ۳۴۴۲
 ترجمه: ص : ۳۱۰ ۳۴۴۳
 تفسیر ص : ۳۱۱ ۳۴۴۴
 سورة الجنّ ص : ۳۲۱ ۳۴۴۸
 اشاره ۳۴۴۸
 [سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۲۸] ص : ۳۲۱ ۳۴۴۸
 اشاره ۳۴۴۸
 ترجمه: ص : ۳۲۲ ۳۴۴۸
 تفسیر ص : ۳۲۴ ۳۴۵۰
 سورة المزمل ص : ۳۳۵ ۳۴۵۴
 اشاره ۳۴۵۴
 [سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰] ص : ۳۳۵ ۳۴۵۵
 اشاره ۳۴۵۵
 ترجمه: ص : ۳۳۶ ۳۴۵۵
 تفسیر ص : ۳۳۷ ۳۴۵۶

- سوره المدثر ص : ۳۴۸ ۳۴۶۰
- اشاره ۳۴۶۰
- [سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۵۶] ص : ۳۴۸ ۳۴۶۱
- اشاره ۳۴۶۱
- ترجمه: ص : ۳۴۹ ۳۴۶۱
- تفسیر ص : ۳۵۱ ۳۴۶۳
- سوره القيامة ص : ۳۶۸ ۳۴۷۱
- اشاره ۳۴۷۱
- [سوره القيامة (۷۵): آیات ۱ تا ۴۰] ص : ۳۶۸ ۳۴۷۱
- اشاره ۳۴۷۱
- ترجمه: ص : ۳۶۹ ۳۴۷۲
- تفسیر ص : ۳۷۰ ۳۴۷۳
- سوره دهر ص : ۳۸۰ ۳۴۷۷
- اشاره ۳۴۷۷
- [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۳۱] ص : ۳۸۰ ۳۴۷۷
- اشاره ۳۴۷۸
- ترجمه: ص : ۳۸۲ ۳۴۷۸
- تفسیر ص : ۳۸۳ ۳۴۷۹
- اشاره ۳۴۷۹
- مراتب شراب روحانی ص : ۳۸۵ ۳۴۸۰
- «مراتب مشیت و انتخاب در تفسیر و ما تشاؤون الا ان يشاء الله» ص : ۳۹۸ ۳۴۸۶
- سوره المرسلات ص : ۴۰۰ ۳۴۸۷
- اشاره ۳۴۸۷
- [سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰] ص : ۴۰۰ ۳۴۸۷

- ۳۴۸۷ اشاره
- ۳۴۸۷ ترجمه: ص: ۴۰۱
- ۳۴۸۹ تفسیر ص: ۴۰۲
- ۳۴۸۹ اشاره
- ۳۴۹۱ دوزخ نفس در سه شاخه» در تفسیر «ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ص: ۴۰۷
- ۳۴۹۳ سورة التَّبَا ص: ۴۱۲
- ۳۴۹۳ اشاره
- ۳۴۹۳ [سوره النبی (۷۸): آیات ۱ تا ۴۰] ص: ۴۱۲
- ۳۴۹۳ اشاره
- ۳۴۹۴ ترجمه: ص: ۴۱۳
- ۳۴۹۵ تفسیر ص: ۴۱۴
- ۳۵۰۰ سورة النَّازِعَات ص: ۴۲۵
- ۳۵۰۰ اشاره
- ۳۵۰۰ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۴۶] ص: ۴۲۵
- ۳۵۰۰ اشاره
- ۳۵۰۱ ترجمه: ص: ۴۲۶
- ۳۵۰۳ تفسیر ص: ۴۲۷
- ۳۵۰۸ سورة عَبَس ص: ۴۳۹
- ۳۵۰۸ اشاره
- ۳۵۰۸ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲] ص: ۴۳۹
- ۳۵۰۸ اشاره
- ۳۵۰۸ ترجمه: ص: ۴۴۰
- ۳۵۱۰ تفسیر ص: ۴۴۱
- ۳۵۱۴ سورة التَّكْوِيْرِ ص: ۴۵۰

- ۳۵۱۴ اشاره
- ۳۵۱۴ [سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹] ص : ۴۵۰
- ۳۵۱۴ اشاره
- ۳۵۱۴ ترجمه: ص : ۴۵۱
- ۳۵۱۵ تفسیر ص : ۴۵۱
- ۳۵۱۸ (۸۲)سوره الإنفطار ص : ۴۵۸
- ۳۵۱۸ اشاره
- ۳۵۱۸ [سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹] ص : ۴۵۸
- ۳۵۱۸ اشاره
- ۳۵۱۹ ترجمه: ص : ۴۵۸
- ۳۵۱۹ تفسیر ص : ۴۵۹
- ۳۵۲۲ سورة المطففين ص : ۴۶۴
- ۳۵۲۲ اشاره
- ۳۵۲۲ [سوره المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶] ص : ۴۶۴
- ۳۵۲۲ اشاره
- ۳۵۲۲ ترجمه: ص : ۴۶۵
- ۳۵۲۴ تفسیر ص : ۴۶۶
- ۳۵۲۸ سورة الإنشقاق ص : ۴۷۷
- ۳۵۲۸ اشاره
- ۳۵۲۸ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵] ص : ۴۷۷
- ۳۵۲۹ اشاره
- ۳۵۲۹ ترجمه: ص : ۴۷۷
- ۳۵۳۰ تفسیر ص : ۴۷۸
- ۳۵۳۲ سورة البروج ص : ۴۸۵

- ۳۵۳۲ اشاره
- ۳۵۳۲ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲] ص : ۴۸۵
- ۳۵۳۳ اشاره
- ۳۵۳۳ ترجمه: ص : ۴۸۶
- ۳۵۳۴ تفسیر ص : ۴۸۶
- ۳۵۳۴ اشاره
- ۳۵۳۴ ذکر حکایت اصحاب اخذود ص : ۴۸۷
- ۳۵۳۹ سورة الطّارق ص : ۴۹۷
- ۳۵۳۹ اشاره
- ۳۵۳۹ [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷] ص : ۴۹۷
- ۳۵۳۹ اشاره
- ۳۵۳۹ ترجمه: ص : ۴۹۷
- ۳۵۴۰ تفسیر ص : ۴۹۸
- ۳۵۴۲ سورة الأعلى ص : ۵۰۳
- ۳۵۴۲ اشاره
- ۳۵۴۲ [سوره الأعلى (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹] ص : ۵۰۳
- ۳۵۴۲ اشاره
- ۳۵۴۲ ترجمه: ص : ۵۰۳
- ۳۵۴۳ تفسیر ص : ۵۰۴
- ۳۵۴۶ سورة الغاشیة ص : ۵۱۲
- ۳۵۴۷ اشاره
- ۳۵۴۷ [سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶] ص : ۵۱۲
- ۳۵۴۷ اشاره
- ۳۵۴۷ ترجمه: ص : ۵۱۳

- تفسیر ص : ۵۱۳ ۳۵۴۸
- سورة الفجر ص : ۵۲۱ ۳۵۵۱
- اشاره ۳۵۵۱
- [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰] ص : ۵۲۱ ۳۵۵۱
- اشاره ۳۵۵۱
- ترجمه: ص : ۵۲۲ ۳۵۵۲
- تفسیر ص : ۵۲۳ ۳۵۵۳
- اشاره ۳۵۵۳
- وصف ارم ذات العماد ص : ۵۲۶ ۳۵۵۵
- مراتب نفس و کمال نفسانی و آرامش روحی. ص : ۵۳۴ ۳۵۵۸
- سورة البلد ص : ۵۳۸ ۳۵۶۰
- اشاره ۳۵۶۰
- [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰] ص : ۵۳۸ ۳۵۶۰
- اشاره ۳۵۶۰
- ترجمه: ص : ۵۳۸ ۳۵۶۰
- تفسیر ص : ۵۳۹ ۳۵۶۱
- حکمت و عدالت ص : ۵۴۳ ۳۵۶۳
- سورة الشمس ص : ۵۴۹ ۳۵۶۵
- اشاره ۳۵۶۵
- [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵] ص : ۵۴۹ ۳۵۶۵
- اشاره ۳۵۶۵
- ترجمه: ص : ۵۴۹ ۳۵۶۶
- تفسیر ص : ۵۵۰ ۳۵۶۶
- سورة الليل ص : ۵۵۵ ۳۵۶۸

- ۳۵۶۸ اشاره
- ۳۵۶۸ [سوره الليل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱] ص : ۵۵۵
- ۳۵۶۹ اشاره
- ۳۵۶۹ ترجمه: ص : ۵۵۵
- ۳۵۷۰ تفسیر ص : ۵۵۶
- ۳۵۷۳ سورة الضحی ص : ۵۶۳
- ۳۵۷۳ اشاره
- ۳۵۷۳ [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱] ص : ۵۶۳
- ۳۵۷۳ اشاره
- ۳۵۷۳ ترجمه: ص : ۵۶۳
- ۳۵۷۳ تفسیر ص : ۵۶۳
- ۳۵۷۳ اشاره
- ۳۵۷۶ بازگویی و نمایان ساختن نعمت ص : ۵۶۹
- ۳۵۷۷ سورة الم نشرح ص : ۵۷۱
- ۳۵۷۷ اشاره
- ۳۵۷۷ [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸] ص : ۵۷۱
- ۳۵۷۷ اشاره
- ۳۵۷۷ ترجمه: ص : ۵۷۱
- ۳۵۷۸ تفسیر ص : ۵۷۱
- ۳۵۸۱ سورة التّین ص : ۵۷۸
- ۳۵۸۱ اشاره
- ۳۵۸۱ [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸] ص : ۵۷۸
- ۳۵۸۱ اشاره
- ۳۵۸۱ ترجمه: ص : ۵۷۸

- تفسیر ص : ۵۷۸ ۳۵۸۱
- سورة العلق ص : ۵۸۳ ۳۵۸۲
- اشاره ۳۵۸۳
- [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹] ص : ۵۸۳ ۳۵۸۳
- اشاره ۳۵۸۴
- ترجمه: ص : ۵۸۳ ۳۵۸۴
- تفسیر ص : ۵۸۴ ۳۵۸۵
- سورة القدر ص : ۵۹۱ ۳۵۸۸
- اشاره ۳۵۸۸
- [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵] ص : ۵۹۱ ۳۵۸۸
- اشاره ۳۵۸۸
- ترجمه: ص : ۵۹۱ ۳۵۸۸
- تفسیر ص : ۵۹۱ ۳۵۸۸
- اشاره ۳۵۸۸
- «تحقیق شب قدر» ص : ۵۹۲ ۳۵۸۹
- سورة البینة ص : ۵۹۶ ۳۵۹۰
- اشاره ۳۵۹۰
- [سوره البینة (۹۸): آیات ۱ تا ۸] ص : ۵۹۶ ۳۵۹۱
- اشاره ۳۵۹۱
- ترجمه: ص : ۵۹۶ ۳۵۹۱
- تفسیر ص : ۵۹۷ ۳۵۹۱
- سورة الزلزلة ص : ۶۰۱ ۳۵۹۳
- اشاره ۳۵۹۳
- [سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸] ص : ۶۰۱ ۳۵۹۳

- ۳۵۹۳ اشاره
- ۳۵۹۳ ترجمه: ص: ۶۰۱
- ۳۵۹۴ تفسیر ص: ۶۰۱
- ۳۵۹۵ سورة العاديات ص: ۶۰۴
- ۳۵۹۵ اشاره
- ۳۵۹۵ [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۶۰۴
- ۳۵۹۵ اشاره
- ۳۵۹۵ ترجمه: ص: ۶۰۴
- ۳۵۹۵ تفسیر ص: ۶۰۴
- ۳۵۹۷ سورة القارعة ص: ۶۰۹
- ۳۵۹۸ اشاره
- ۳۵۹۸ [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۶۰۹
- ۳۵۹۸ اشاره
- ۳۵۹۸ ترجمه: ص: ۶۰۹
- ۳۵۹۸ تفسیر ص: ۶۰۹
- ۳۵۹۹ سورة التكاثر ص: ۶۱۲
- ۳۵۹۹ اشاره
- ۳۵۹۹ [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸] ص: ۶۱۲
- ۳۵۹۹ اشاره
- ۳۵۹۹ ترجمه: ص: ۶۱۲
- ۳۶۰۰ تفسیر ص: ۶۱۲
- ۳۶۰۰ اشاره
- ۳۶۰۱ مراتب سه‌گانه یقین ص: ۶۱۳
- ۳۶۰۱ «در حقیقت نعمت» ص: ۶۱۵

- سوره العصر ص : ۶۱۹----- ۳۶۰۳
- اشاره ----- ۳۶۰۳
- [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳] ص : ۶۱۹----- ۳۶۰۳
- اشاره ----- ۳۶۰۳
- ترجمه: ص : ۶۱۹----- ۳۶۰۳
- تفسیر ص : ۶۱۹----- ۳۶۰۳
- سوره الهمزة ص : ۶۲۲----- ۳۶۰۴
- اشاره ----- ۳۶۰۴
- [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹] ص : ۶۲۲----- ۳۶۰۵
- اشاره ----- ۳۶۰۵
- ترجمه: ص : ۶۲۲----- ۳۶۰۵
- تفسیر ص : ۶۲۲----- ۳۶۰۵
- سوره الفیل ص : ۶۲۶----- ۳۶۰۷
- اشاره ----- ۳۶۰۷
- [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵] ص : ۶۲۶----- ۳۶۰۷
- اشاره ----- ۳۶۰۷
- ترجمه: ص : ۶۲۶----- ۳۶۰۷
- تفسیر ص : ۶۲۶----- ۳۶۰۷
- سوره قریش ص : ۶۳۰----- ۳۶۰۹
- اشاره ----- ۳۶۰۹
- [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴] ص : ۶۳۰----- ۳۶۰۹
- اشاره ----- ۳۶۰۹
- ترجمه: ص : ۶۳۰----- ۳۶۰۹
- تفسیر ص : ۶۳۰----- ۳۶۰۹

- سوره الماعون ص : ۶۳۲ ۳۶۱۰
- اشاره ۳۶۱۰
- [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷] ص : ۶۳۲ ۳۶۱۰
- اشاره ۳۶۱۰
- ترجمه: ص : ۶۳۲ ۳۶۱۰
- تفسیر ص : ۶۳۲ ۳۶۱۰
- سوره الكوثر ص : ۶۳۶ ۳۶۱۲
- اشاره ۳۶۱۲
- [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳] ص : ۶۳۶ ۳۶۱۲
- اشاره ۳۶۱۲
- ترجمه: ص : ۶۳۶ ۳۶۱۲
- تفسیر ص : ۶۳۶ ۳۶۱۲
- سوره الكافرون ص : ۶۳۹ ۳۶۱۴
- اشاره ۳۶۱۴
- [سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶] ص : ۶۳۹ ۳۶۱۴
- اشاره ۳۶۱۴
- ترجمه: ص : ۶۳۹ ۳۶۱۴
- تفسیر ص : ۶۳۹ ۳۶۱۴
- سوره التّصر ص : ۶۴۳ ۳۶۱۶
- اشاره ۳۶۱۶
- [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳] ص : ۶۴۳ ۳۶۱۶
- اشاره ۳۶۱۶
- ترجمه: ص : ۶۴۳ ۳۶۱۶
- تفسیر ص : ۶۴۳ ۳۶۱۶

- سوره المسد ص : ۶۴۷ ۳۶۱۸
- اشاره ۳۶۱۸
- [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵] ص : ۶۴۷ ۳۶۱۸
- اشاره ۳۶۱۸
- ترجمه: ص : ۶۴۷ ۳۶۱۸
- تفسیر ص : ۶۴۷ ۳۶۱۸
- سوره الإخلاص ص : ۶۵۲ ۳۶۲۰
- اشاره ۳۶۲۰
- [سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴] ص : ۶۵۲ ۳۶۲۱
- اشاره ۳۶۲۱
- ترجمه: ص : ۶۵۲ ۳۶۲۱
- تفسیر ص : ۶۵۲ ۳۶۲۱
- اشاره ۳۶۲۱
- اعراب سوره‌ی اخلاص ص : ۶۵۵ ۳۶۲۲
- «در معانی احد» ص : ۶۵۶ ۳۶۲۳
- «معنای صمد» ص : ۶۵۷ ۳۶۲۳
- تفسیر سوره ص : ۶۵۷ ۳۶۲۴
- سوره الفلق ص : ۶۷۰ ۳۶۲۹
- اشاره ۳۶۲۹
- [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵] ص : ۶۷۰ ۳۶۲۹
- اشاره ۳۶۳۰
- ترجمه: ص : ۶۷۰ ۳۶۳۰
- تفسیر ص : ۶۷۰ ۳۶۳۰
- سوره التاس ص : ۶۷۵ ۳۶۳۲

۳۶۳۲ اشاره

۳۶۳۲ [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶] ص: ۶۷۵

۳۶۳۲ اشاره

۳۶۳۲ ترجمه: ص: ۶۷۵

۳۶۳۲ تفسیر ص: ۶۷۵

۳۶۳۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه بیان السعاده

مشخصات کتاب

سرشناسه: سلطانعلیشاه، سلطانمحمدبن حیدر، ق ۱۳۲۷ - ۱۲۵۱

عنوان قراردادی: [بیان السعاده فی المقامات العبادیه. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور: متن و ترجمه تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادیه / تالیف سلطانمحمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه؛

مترجمین محمد رضاخانی، حشمت‌الله ریاضی

مشخصات نشر: ۱۳۷۲ - [بی‌جا]: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور).

مشخصات ظاهری: ج. نمونه

شابک: ۱۱۰۰۰ ریال (ج. ۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: از جلد چهارم تا جلد هشتم توسط نشر محسن منتشر شده است

یادداشت: جلد نهم تا چهاردهم توسط انتشارات سرالاسرار منتشر شده است

یادداشت: عنوان از روی جلد: متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادیه.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۹؛ ۹۲۰۰ ریال (ج. ۷): ۷-۸۳۴-۴۳۶-۹۶۴ ISBN

یادداشت: ج. ۴ (چاپ زمستان: ۱۳۷۷)؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ۴-۹-۹۱۷۴۴-۹۶۴ ISBN

یادداشت: ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۷۹): ۴۵۰۰۰ ریال

یادداشت: ج. ۶ (۱۳۷۹)

یادداشت: ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۰): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۰): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت: عنوان دیگر: ترجمه تفسیر بیان السعاده.

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: ترجمه تفسیر بیان السعاده.

عنوان دیگر: ترجمه تفسیر بیان السعاده

عنوان دیگر: بیان السعاده فی المقامات العبادیه

عنوان دیگر: متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادیه

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ق ۱۳

موضوع: تفاسیر عرفانی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: رضاخانی، محمد، ۱۳۰۲ - ، مترجم

شناسه افزوده: ریاضی، حشمت‌الله، ۱۳۱۴ - ، مترجم

رده بندی کنگره: ۵/۹۷BP/س ۸/۹۰۴۱ ۱۳۷۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۲۶۲۵

جلد اول

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار ص: ۷

حمد و سپاس بی حد و قیاس ذات واجب الوجودی را سزد که به هستی صرف قائم و به ازلیت و جوب متصف و به خیر و جمال متجلی است، داداری که به تجلی ذاتی و حبیبی و فیض اقدس، اعیان ثابته امکاتیه را از غیب هویت خویش به ظهور علمی و شهود اسماء و صفات جلوه گر نمود آنگاه با تجلی خلقی و فیض مقدس و نفس رحمانی از مقام ظهور علمی و شهود مفهومی به صورت شهود خارجی عینی متعین گردانید، و هستی را بر مبنای عشق به ذات و تجلی به صفات نمودار ساخت و حضرت انسان را به صورت خویش آفرید و جامع همه مراتب وجود از غیب تا شهود گردانید و عالم کبیر و کتاب تکوین را در وجودش منطوی و او را مرآت و مجلای ذات و صفات و افعال خویش ساخت، و با تجلی «یحبهم» آتش «یحبونه» را در جانش مشتعل ساخت.

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

وانگاه با «علمه البیان» حقایق مکون کتاب وجود انسان را از غیب «صور علمیه» به ظهور و شهود «عین الیقین» جلوه گر ساخت و با «اقرء» آنرا از غیب عالم امر به عالم مثال، نازل و به شهود لسانی تنزیل داد و لسان حبیبش را، آلت فعل خود ساخت تا کتاب تدوین نمایان شود و قرائت شهودی به قرائت لسانی و سماع ملکوتی به اصوات و حروف بشری نمودار گردید تا هر کس به قدر وسع خویش و در حد خود بتواند ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸

صورتی نازله از حقایق مجزده و نمودی راز گونه و رمز نما از بودی سراسر راز و رمز که در کتاب محفوظ بوده و در آغاز با آن انس داشته با عروج کمالیه خویش دریابد و بر نردبان نور، نشیند تا نور بیند.

و سپاس و درود بر حبیب و مصطفایش که رحمه للعالمین بود و کتاب خدا را از جهت افاضه رحمت و عروج انسان به اصل خویش، بر بی‌خبران خفته فرا خواند تا همه را جهت وصول به سیمرغ حقیقت و وحدت به پرواز آرد. سر انجام آن سر مخفی را که با همه پیامبران بود و همان راز شریعت و اصل هدایتشان شمرده می‌شد، با آیه «بلغ» ابلاغ نمود بالنتیجه غیب به شهود متجلی شد و آن سری که با همه انبیاء و اصل ولایت و بطن نبوت بود نمایان شد، حقیقتی که به مثابه قلبی در صدر اسلام، و بطنی در ژرفای ظاهر تشریح بود، چهره نمود. کتاب ناطقی که همراه با کتاب تدوین، بلکه خود «الکتاب» بود ظاهر شد و ولایت که اکمال دین و اتمام نعمت بود پایان نبوت گردید.

در نبی آمد بیان راه کرد در ولی از سر حق آگاه کرد

پس درود و سلام و صلوات نامیات و زاکیات، بر وارث مقام ولایت کلیه محمّدیّه که علویتش جلوه رحمانی و ولایتش ولایت سبحانی و نورانیتش «نور علی نور» بود. قسیم جنت و نار، مولی الموحّدین و امام المتّقین علی بن ابی طالب. تا ابد الآباد باد، که قرآن ناطق بود و حافظ و مفسّر قرآن صامت و سپس درود و سلام بر اولاد امجاد آنحضرت که صراط مستقیم هدایت و سفینه نجات و هادیان سبیل فلاح و ستارگان درخشان علم و معرفت و حکمت و عصمت بوده همواره، همراه و همسان و همگام قرآن کریم، راهگشای و روشنگر، مفسّر و حافظ قرآن عظیم بودند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس و ز کسی کاتش زده، اندر هوس

پیش قرآن گشته قربانی و پست تا که عین روح آن قرآن شدست

گر نمی‌دانی بگو تاویل آن تا بتابد بر دلت آنرا عیان

و آنگاه سپاس و شکر از اصحاب سرائمه هدی و عارفان بالله که وجودشان مهبط ملکوت علیا، و چشمانشان نظاره گر درگاه، و جانشان آتش طور سینا، و صدرشان مأمن اندیشه‌های والا، و دلهاشان گنجینه اسرار خدا بوده است. آنان که با قدم صدق و با جوهره عشق و ولا، در کوره ریاضت و تهذیب نفس گذاختند و آثاری که نموداری از وادی سینای تجلیات اشراقی بود به نظم و نثر در صدف سخن ریختند و از همه برتر، خود قرآن شدند و قرآن را تفسیر و تاویل نمودند، که از آن میان «تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد» چون خورشیدی در میان ستارگان کتب بیشمار و تفسیرهای حکمی و عرفانی و ولایی درخشیده مفسر دانشمندش، نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم، حضرت حاج سلطان محمّد گنابادی ملقب به سلطان علی شاه - قدس الله سره - را با خود به عرش برد (که جایگاهش بود).

این تفسیر شریف بر چهار رکن عظیم و رفیع قرار دارد.

۱- ستون و پایه محکم الفاظ و توجه به صرف و نحو و اشتقاق کلمات در این شیوه آنچنان به موارد و وجوه متعدد و مختلف کلمات و عبارات نظر داشته، که در مراتب عرضی همه موارد اطلاق را با ذره بین ژرف نگری مشاهده نموده است آنگونه به دقایق فنی و حقایق معنوی گرائیده که تنها اهل فن را قدرت درک و استنباط آن ممکن است.

۲- اخبار ولایی، عارف مفسر، شالوده‌ای از اخبار ولایی ساخته تا در محور آن به تفسیر پردازد. و الحق می‌توان گفت، بحری ذخار است که گوهرهای معانی بسیاری را که در صدف اخبار معصومین - ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۰

علیهم السلام - است نمایان ساخته و لطائف و اشارات و تلویحات و تعریضات بکر تازه‌ای از آن استنتاج و استنباط نموده است.

۳- استدلال کلامی: این تفسیر مبتنی بر پایه و ستون استدلال قرآنی است که با توجه به آیات دیگر و ارتباط تمام آیات با اسلوب منطقی و استفاده از مبانی عقلی و حکمت مشاء و اشراق و بالخصوص حکمت متعالیه، عقول را خیره و خرد را مفتون خود می‌سازد.

۴- مبانی عرفانی: ستون محوری عرفان آن، برخاسته از نور ولایت است که معنی تفسیر را در مراتب طولی، محکم و پا بر جا نموده است آنچنان که گویا آسمانی است که بدون ستون دیده می‌شود یعنی، با ستون نور و جاذبه برافراشته شده است بعضی از مطالب آن، آنچنان صریح و روشن و بدیع می‌باشد که گویا مفسر جلیل چون حافظ، باده از جام تجلیات صفات گرفته بیخود از شعشعه جلوه ذات گشته و بی‌پرده با ساکنان حرم سر عفاف ملکوت باده مستانه زده حقایق عالم مثال را که قرآن، نمود لفظی آنست به عین الیقین می‌بیند و ارائه می‌نماید که توان گفت: چشیده و چشاندن نوشیده و نوشاندن نیوشیده و نیوشاندن دیده و نشان داده است و عین الیقین را به صورت علم الیقین نازل ساخته تا خواننده را به ساحل حقیقت برساند، سپس، خود، به دریا رود تا دریا شود.

ما حصل کلام، اینکه با وجود شرح جامع و کامل و بررسی نقادانه‌ای که خلف صادق ایشان، دانشمند محقق و پژوهشگر، عارف جلیل - مرحوم مغفور حضرت سلطان حسین تابنده گنابادی ملقب به رضا علیشاه قدس سره - که در مقدمه طبع دوم که به سال ۱۳۴۴ در چاپخانه دانشگاه تهران، مرقوم فرموده‌اند و مفسر جلیل و تفسیر ارزشمندش را که به «سلطان التفاسیر» معروف شده است

معرفی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱

نموده‌اند و مطالعه آن مقدمه، که پس از این نوشتار آمده است دیگر نه جای موریست که از سلیمان سخن گوید.

شاید کسی بگوید: ای مور ضعیف ترا به سلیمان چه کار؟! ترجمه این تفسیر کار تو نیست

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست! عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.

مولوی پاسخ اینگونه اعتراضها را بدینگونه می‌دهد:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که بیدارم و هشیار یکی دم نزنم

و اما، ماجرای این گستاخی و کشیدن بار امانت چنین بود که:

ما فقیران نیازمند به عنایت حق، از آغاز ورود به دانشگاه با نام این تفسیر و مفسر جلیل القدر آشنا شدیم پس از آن، بارها کام جان با درس تفسیر مرحوم حاج محمد حسن صالح علیشاه رضوان الله علیه شیرین نمودیم «۱» و بارها سعادت شرکت در درس تفسیر حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده- رضا علیشاه- را داشتیم. ایشان آب حیات طیبه معرفت از خمخانه تفسیر بیان السعاده در صراحی می ریخت و لبان تشنه

(۱) مرحوم حضرت آقای حاج محمد حسن صالح علیشاه ابن مرحوم حضرت آقای حاج ملا علی نور علیشاه ابن مرحوم حضرت آقای حاج ملا محمد سلطان علی شاه مفسر معظم، از اقطاب سلسله علیه نعمت الهیه بود که در سال ۱۳۳۷ قمری در بیدخت گناباد متولد شد و بعد از رحلت پدر بر مسند ارشاد نشست. پند صالح از آثار اوست وی در سال ۱۳۸۶ قمری (۱۳۴۵ شمسی رحلت کرد و فرزندش حاج سلطان حسین تابنده مصحح و مقدمه نویس این تفسیر که دارای تألیفات بسیار می باشد بعنوان قطب این سلسله کمر به ارشاد بست تا اینکه آن جناب نیز در ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ خرقه تهی کرد و به عالم بالا شتافت و اکنون جناب آقای حاج علی تابنده (محبوبعلیشاه) فرزند آن بزرگوار راهنمای درویشان سلسله یاد شده می باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲

ما را، تر می کرد. روزی کتاب رهنمای سعادت تألیف آن جناب که ترجمه مقدمه و هفت سوره کوچک قرآن از تفسیر بیان السعاده بود به دستمان رسید که از فیض آن بهره‌ها بردیم و در این ترجمه نیز سر مشق خود قرار داده و بهره‌ها بردیم و آتش شوقمان زیادت گشت، دریغا که مدتی این مثنوی تأخیر شد تا اینکه در سال ۱۳۶۱ کتاب سه داستان اسرار آمیز عرفانی تألیف آنجناب «که داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع) و اصحاب کهف و ذو القرنین به شیوه عرفانی مبتنی بر همان تفسیر بیان السعاده است.» ما را به عالم راز و رمز کشانید. دیری نپایید که در سال ۱۳۶۵ کتاب سه گوهر تابناک که ترجمه و شرح آیات معراجیه و آیه الكرسی و آیه نور می باشد، توسط آن جناب به طبع رسید، دیگر طاقت نداشتیم که با وجود دریا، از کوزه آب نوشیم به محضرشان شرف حضور یافتیم و معروض داشتیم که چرا همه تفسیر را ترجمه و شرح نمی فرمائید؟

فرمودند: «مجال نیست و مشغله زیاد و مراجعات مکرر و کسالت مزید بر علت است.»

تا اینکه حالی دست داد و دل به نور آیه‌ای که با چراغ همان تفسیر هویدا شده بود، منور شد رمزی آشکار و رازی پدیدار گشت. به وجد آمدیم و بپا خاستیم و تفسیر را باز گشودیم تا آنرا ترجمه نماییم. شاید گوهرهای ثمین آن، همه دلها را روشن سازد. چه، می دانستیم همه کس عربی نمی دانند و به اصطلاحات آن زبان واقف نیستند. با شوق به کار پرداختیم، لکن هر چه نزدیکتر شدیم خود را ناتوان تر یافتیم ولی سخن سعدی در گوش طنین انداز بود که:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی

باید چه می کردیم، نه بضاعت علمی داشتیم و نه فیض روحانی که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳

حافظ به سراغمان آمد و گفت:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است مرد اگر صدها هنر دارد توکل بایدش

به خدا توکل کردیم و خود را در بحر بیکران تفسیر انداختیم در حالیکه شنا نمی دانستیم.

محو باید شد نه نحو اینجا، بدان گر تو محوی بی خطر در آب ران

ولی به این نکته آگاه که: «

رخش باید تا تن رستم کشد

« و ما آن رخس نبودیم تا بار امانت رستم عرفان کشیم، از اینرو دوباره به محضر پیر شتافتیم، چون کودکی در برابر استاد نشستیم، در حالیکه چون مور در برابر سلیمان بودیم نخست خواهش خویش را دائر به ترجمه تفسیر، توسط خود ایشان مطرح ساختیم ایشان به سبب مشغله زیاد و کسالت، نپذیرفت. سپس در خواست کردیم تا تحت نظر ایشان به این مهم پردازیم. آن جناب با تبسمی همیشگی غنچه وجودمان را شکوفا کرده فرمود: کار بسیار خوبی است ولی دقت کنید و از خدا توفیق یاری طلبید تا دلها تان را به نور قرآن روشن نماید. و گهگاه نیز عین ترجمه را بیاورید تا خود ببینم.

شادمانه برخاستیم در حالیکه زبانمان به این شعر مترنم بود که:

بدین مژده، گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

بدین ترتیب بهار ۱۳۶۴ را به ترجمه این تفسیر که بهانه دل‌هایمان بود آغاز نمودیم و عطر دل انگیز آن گل و ریحان را نفخه حیاتبخش صبحگاهان خود ساختیم ولی هر چه پیش می‌رفتیم به عجز خود اقرار می‌کردیم و هم‌نوا با حافظ که:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

و دریافتیم که علوم ظاهری در عین ارزش در برابر تجلیات باطن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۴

بی‌فروغ است. باید با چراغ همت و ولا، ره سپرد.

حافظ می‌گوید:

عشقت رسد به فریاد گر تو به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

و عشق هم بدون راهبر، به جایی نرسد

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

خوشبختانه نفس گرم خضر وقت همراهمان بود و عشق، روشنگر راه. اما دشواری متن و مشغله زیاد و تألیفات دیگر و سیر و سفری که طوعاً یا کرهاً پیش می‌آمد مجال پیشرفت نمی‌داد. و انگاه مطالعه مرحوم مغفور حضرت سلطان حسین تابنده رضوان الله علیه و مقابله مرحوم آقای دانشور، جناب آقای دکتر عبد الرحیم نبهی، و دیگران که نمی‌خواهند نامشان برده شود. و باز نویس‌های چندی که توسط آقای صالحیار، خانم فاطمه رشیدی، انجام یافت، موجب گردید تا سالها طبع و نشر آن به تعویق افتد. گر چه دانشگاه الزهرا به چاپ آن اقدام کرد اما عدم حضور ما مترجمین مانع از حسن اجراء آن گردید. با اینکه بعد از چاپ قسمتی از تفسیر که جلد اول را تشکیل می‌دهد بنا به فرمان مرحوم حضرت رضا علیشاه شورائی مرکب از جناب آقای دکتر نور علی تابنده، آقای دکتر شفیعیان، آقای حسینعلی کاشانی، آقای دکتر عبد الرحیم نبهی و آقای سید علی اشرف قانعی و مترجمین تشکیل شد و بنا شد از آن پس تمام ترجمه را آقای دکتر تابنده ببیند و سپس چاپ شود، متن تفسیر هم همراه با ترجمه باشد تا هر که می‌خواهد بتواند ترجمه را با متن تطبیق دهد.

آقای دکتر تابنده هم با اظهار عجز از انجام چنین وظیفه خطیری صرفاً در مقام اطاعت از ارجاع این وظیفه اقدام نموده و اضافه نمودند که من مدعی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵

نیستم که کاملاً مسلط بر عربیت و معانی تفسیر باشم و فقط گوشه کوچکی را ممکن است بتوانم در نظر گیرم. با این تفصیل موفقیت بزرگی بود اما حل مسأله مادی طبع و نشر بسیار دشوار می‌نمود تا اینکه با توسل به پنج تن آل عبا (ع) فضل و کرم الهی شامل حالمان گردید مخارج چاپ را نیز از خزانه غیث بعهدہ گرفتیم.

این موفقیت ما را به طبع و نشر تفسیر امیدوارتر نمود. به ویژه که در همان ایام مردی بزرگوار و درویش دوست و عاشق اهل بیت به نام حاج آقا علیرضا عطائی مجذوب این تفسیر گشت و جهت سهولت و نظارت در امر طبع و نشر قول مساعد داد. و انگاه سرکار

خانم فرزانه شعاع به تایپ (تایپ کامپیوتری) پرداخت. با جدیت تمام در حسن کیفیت، کوشش و نوشته‌های ناخوانا را خوانا نمود و ما را مرهون الطاف خویش ساخت و سپس خانم فرزانه یاور زاده با سعی بسیار به ویراستاری اقدام نمود و خانم فاطمه رشیدی (ریاضی) و آقای حاج سید عباس محور جعفری به مقابله پرداختند و چاپخانه دانشگاه پیام نور به چاپ آن اقدام نمود. اکنون آنچه در برابر شماست نتیجه سعی همه سروران است که اجرشان مقبول و سعی‌شان مشکور باد. لازم به یاد آوری است که نظر مرحوم آقای رضا علیشاه (ره) و شورای بررسی مذکور و خواست قلبی ما مترجمان این بود که صد در صد حفظ امانت شود تا اصالت لفظ و معنی رعایت گردد و معنی فدای لفظ نشود و سلامت بیان، ما را، از مقصود دور نکند که مفهوم تفسیر به رأی حاصل شود.

با وجود سعی فراوانی که در ساده نویسی داشتیم چون متن مشتمل بر اصطلاحات فلسفی و عرفانی و کلامی بود و واژه‌های معادل فارسی هم نداشت (اگر داشت نارسا و ناقص و یا دور از ذهن بود) لذا، ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۶ گاهی مطلب پیچیده و غامض می‌نمایاند که از آن گزیری نبود.

مفسر جلیل القدر، تمام عبارات آیات سوره‌ها را پشت سر هم آورده به هم مربوط ساخته است و آیه یا آیاتی را جدا نساخته‌اند ولی ما، جهت سهولت دریافت خواننده، هر جا به اول آیه‌ای رسیدیم آن آیه را کامل نوشته و ترجمه نمودیم سپس به ترجمه و تفسیر پرداختیم تا اگر کسی خواست تنها یک یا چند آیه را به طور مجزا بخواند بتواند به سهولت بفهمد. در وقت لزوم برای بعضی از مطالب، پاورقی آورده شد اگر چه کامل نیست ولی تا حدی راهگشاست. امید است انتقاد سازنده خوانندگان ما را در ارائه هر چه بهتر راهگشا باشد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان محمد- رضا خانی، حشمت الله ریاضی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم تفسیر ص: ۴۹

اشاره

ترجمه مقدمه: بقلم مرحوم حضرت آقای سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) قدس الله سره «۱»

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره

بنور وجهه استتار کل شیء و عند نور وجهه سواء فنی

ای کسی که از فرط ظهور مخفی گشته ظاهری که در ظهورش پنهان است با نور رویش هر چیزی روشن شده و در برابر نور وجه او همه چیز جز او سایه است درود و سلام بر کسی که کتاب بر او نازل شده و کسی که حکمت و فصل الخطاب «۲» به او داده شده و درود و سلام بر روشنگر مقامات عبادت

(۱) مرحوم حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) قدس سره در تاریخ هیجدهم شهریور ماه ۱۳۷۱ که این ترجمه تحت طبع بود به شوق عالم بقاء، جهان فانی را وداع گفت.

(۲) فصل الخطاب یعنی جدا کننده حق و باطل و قرآن باین نام نامیده شده چون سخن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۰

و آشکار سازنده راههای خوشبختی و سعادت، محمد (ص) و خاندان پاک و پاکیزه او باد. پس از سلام و درود باید توجه داشت که والاترین علوم دین بلکه شریف‌ترین آنها، علم تفسیر قرآن کریم است که اساس سایر علوم دینی است، زیرا، تمام آنها از قرآن مجید و فرقان حمید (ستوده) گرفته شده و از آن اقتباس گردیده است.

این کتاب عزیز که از هیچ سو به آن باطل راه نمی‌یابد در حقیقت مانند قانون اساسی اسلام است و هیچ خشک و تری از امور دنیا و آخرت وجود ندارد مگر آن که در این کتاب آمده است.

علم تفسیر، مجملات «۱» این کتاب را روشن می‌سازد و محکّمات «۲»، متشابهات «۳»، مطلقات «۴»، مقیدات «۵»، ناسخ و منسوخ «۶» را از یکدیگر متمایز می‌نماید. بنا بر این، موضوع تفسیر، بیان آیات قرآن و غایت آن، علم به کلام الهی، و غایت نهایی آن، تکمیل نفس به سبب معرفت، و عمل بدان و تحقق به حقایق و درک معارف آن، می‌باشد. هر چیزی که موضوع و غایتش چنان والا باشد، بی‌شک از شریفترین علوم است.

از این رو، تفسیر قرآن کریم، از زمان رسول خدا- صلی الله علیه و

حق و باطل را از هم جدا می‌کند.

(۱) مجملات مجمل لفظی است که دلالت آن واضح نباشد و مراد متکلم معلوم نگردد.

(۲) محکّمات محکم، لفظی است که حکم قطعی است و شک و شبهه‌ای در آن از جهت لفظ یا معنی راه ندارد.

(۳) متشابهات متشابه لفظی است که معنی آن واضح و آشکار نیست و لفظ دارای معانی و وجوه متعددی است.

(۴) مطلقات مطلق، لفظی است که به قید مقید نباشد.

(۵) مقیدات مقید لفظی است که به قید مقید باشد.

(۶) ناسخ، آیه‌ای است که آیه نازل قبلی را نسخ کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۱

آله- بین اصحاب آن حضرت معمول بوده است ولی چون تفسیر در حقیقت ورود در بیان احکام شرع می‌باشد هیچ کس را توان آن نبوده است به گرد این مهم بگردد مگر استواران در علم قرآن، که بدین کار تخصیص داشته و به موارد نزول و حقایق و احکام قرآن باشند و این در حقیقت منحصر به کسانی است که قرآن، در خانه آنان نازل گردید. آنان اهل بیت نبوت و کان رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان بودند. از اینرو، نزد شیعه، تفسیر قرآن منحصر به اهل بیت و پیروانی است که از مشکوّه ولایت، نور یافته، از تراوش دریاهاى معرفت آنان سیراب گشته‌اند.

آنان تفسیر به رأی را جایز نمی‌دانند در این مورد به خبرهای بسیاری که از سر چشمه‌های عصمت رسیده است استناد می‌کنند. مانند این حدیث نبوی که می‌فرماید: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند نشیمنگاهش بر آتش قرار دارد». اما غیر شیعه، تفسیر را منحصر به اهل بیت نمی‌دانند، بلکه می‌گویند: هر عقل سلیمی، می‌تواند در حقایق عالم به تفکر پرداخته بقدر فهم خود از آن استنباط نماید. قرآن مجید هم این چنین است زیرا هر چند سخن بشر نیست، بالاخره از جمله کلام محسوب می‌گردد، اینجاست که، صحابه و تابعین به اندازه فهم خویش آن را تفسیر می‌کردند.

لیکن چون معنی هر سخن «در اصل و ذات» نزد گوینده است پس هر که از جهت همنشینی و بهره‌یابی به گوینده نزدیکتر باشد، به فهم مقاصد سخنان او شایسته‌تر است. از این جهت، صحابه و اهل بیت آنان، بر غیر اصحاب و اهل بیت، به تفسیر قرآن سزاوارتر می‌باشند، ولی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲

تفسیر منحصر به آنان نیست «۱». این سخن درست نیست زیرا اگر چه کلام خدای تعالی از جنس کلام است لیکن فوق کلام بشری

است. چنانکه:

از پیامبر خدا (ص) روایت شده است:

«قرآن را وجه‌های بسیاری است قرآن دارای ظاهر و باطنی می‌باشد هر باطنی از آن، دارای باطنی است تا هفت بطن و به قولی تا هفتاد بطن قرآن دارای محکمت، متشابهات، مجمل، مبین، مطلق و مقید است که اطلاع به جمیع موارد آن جز برای کسی که آن را از کسانی که کتاب بر آنها نازل شده است آموخته و استفاده کرده باشد و از مکتب وحی بهره‌مند شده باشد ممکن نیست. این خصوصیت، به وجه اکمل، جز برای علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان (ع) و جانشینان او و آنانی که از نور علم او نور یافته‌اند حاصل نگردیده است.

از این رو، به اتفاق، هر دو فرقه، (عامه و خاصه) بعد از پیامبر اکرم (ص) نخستین کسی که به تفسیر قرآن پرداخت، علی (ع) بود، بدون شک این نظر صحیح است، زیرا، نه تنها تفسیر، بلکه همه علوم متداول در اسلام به آن حضرت منسوب می‌باشد. چنانکه ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه، بطور مشروح آنرا بیان داشته است. هر کس خواهد گرد این کار بگردد و قصد دارد در این عمل قدم بردارد باید از اهل بیت علیهم السلام یاری جوید و تنها به آنچه می‌فهمد اکتفا و اعتماد نکند. چه بسا ممکن است آنچه را که او درک کرده است خلاف

(۱) این نوع استدلال از علمای شیعه در حجیت ظواهر قرآن کریم است در مقابل بعضی از اخباریین که ظواهر قرآن را حجت نمی‌دانند، و علمای عامه این استدلال را از شیعه گرفته و آن را در تفسیر به رأی بکار برده‌اند و خواسته‌اند جواز تفسیر به رأی را اثبات نمایند و در حالی که فرق بین حجیت ظواهر قرآن و تفسیر به رأی و جواز اولی و عدم جواز دومی واضح و روشن است.

مترجم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳

مقصود کتاب خدا باشد.

چون علم تفسیر، از شریف‌ترین آموخته‌های دین می‌باشد و دیگر علوم دینی بر آن بنا شده است، بسیاری از صحابه نیز از جمله مفسرین بوده‌اند مثل عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب که از حضرت رسول (ص) و امام علی (ع) بهره‌مند گردیده‌اند.

اولین کسی که با استفاده از تراوشات سرشار دانش علی (ع) در تفسیر بهره یافت و قرآن را تفسیر کرد. شاگرد او عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بود که در سال ۶۸ هجری وفات یافت. او بعد از استادش علی (ع) بزرگترین مفسر قرآن می‌باشد.

در بین تابعین نیز جمعی از مفسرین مانند: سعید بن جبیر - شاگرد عبد الله بن عباس - قتاده، عکرمه، مجاهد، اسماعیل بن عبد الرحمن سدی «۱» و حسن بصری و مالک بن انس، و جابر بن یزید الجعفی و ابو حمزه ثابت بن ابی صفیه دینار ثمالی «۲»، وجود داشته‌اند دو نفر آخر، از اصحاب حضرت باقر و صادق - علیهم السلام - بودند که از فضایل آن دو حضرت (ع) استفاده کردند.

از آن بعد علم تفسیر به تدریج بین مسلمانان گسترش یافت و کتبی در این باره تدوین شد شیعه و اهل سنت تفاسیر بسیاری تألیف نمودند که بر حسب موضوع و مطالبی که در ادب و حدیث و موارد نزول آیات و تاریخ آنها و مسائل فقهی و فلسفی و عرفانی از قرآن گرفتند، با هم تفاوت داشت. هر یک طبق برداشت خود در مسائل مذکور، کلام را بسط

(۱) سدی: منسوب به سده است برای اینکه او در زیر طاقی از مسجد کوفه مقنعه و روسری می‌فروخت و سده آن مقدار طاق مسدودی است که باقی مانده است (مصحح) وی از اصحاب حضرت سجّاد و باقر و صادق (ع) بود.

(۲) متوفی به سال ۱۵۰ ه. ق.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۴

داده داد سخن دادند. به این ترتیب تفاسیر بسیاری تألیف شد که بر شمردن و احاطه بر همه آنها دشوار است، لیکن بیشتر تفسیرهایی که موجود و مشهورند از تألیفات شیعه می‌باشند و همه آنها از احادیثی که از ائمه معصومین - علیهم السّلام - روایت شده گرفته شده است. در بعضی از این تفسیرها تنها به شرح آیاتی که مبتنی بر حدیث و بیان ظاهر آنها بوده اکتفا شده است در برخی دیگر بیان لغت و اعراب و ترکیب کلمات و قواعد صرف و نحو و علم بیان و دیگر نکته‌های ادبی را نیز بر آن افزوده‌اند. در بعضی دیگر به جنبه‌های ادبی توجه نشده بلکه این کوشش به عمل آمده است که تنها موارد نزول آیات و شرح احکام فقهی را بیان دارد. بعضی مفسرین تنها به موارد مذکور اکتفا نکرده‌اند بلکه آنچه را که مربوط به لطائف قرآن و حقایق آن بوده است و به اعتباری از آن به تأویل، مستند به اخبار اهل بیت (ع) تعبیر شده است بر آن افزوده‌اند.

تأویل: ص: ۵۴

باید دانست که بعضی از اقسام تأویل جایز نیست، ولی تأویلی که در اینجا ذکر می‌شود جایز است. تأویل به معنی اول رجوع و بازگشت می‌باشد و در اینجا بازگشت دادن ظاهر به باطن منظور است زیرا، قرآن ظاهر و باطنی دارد. ارجاع ظاهر به باطن، در صورتی که مستند به روایات اهل بیت (ع) باشد درست است. و در واقع بیان بعضی از بطنهای قرآن می‌باشد. ولی اگر مستند به معصوم نباشد بلکه تنها از وهم و فکر ناقص تراوش کرده باشد آن تأویل جایز نیست زیرا، ممکن است آن مقصود آیه نباشد. و این همان تأویل ممنوع است.

تأویل معنی دیگری هم دارد آن، ارجاع معانی و مفاهیم خارجی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵

آیات به باطن انسان، و تطبیق دادن آنها با قوای باطنی او می‌باشد. مانند:

تأویل دو کلمه قابیل و هابیل که در داستان آدم آمده است به نفس و عقل تا نتیجه گرفته شود که تسلط هابیل عقل بر قابیل نفس لازم است تا عقل جانشین آدم روح در عالم انسانی گردد.

همچنین تطبیق نوح و کشتی با روح و عقل و لزوم پیروی از آن و امثال اینها، تا از این تأویلات نتیجه گرفته شود که عالم کبیر و اجزاء آن بر عالم صغیر و قوای عالم صغیر «عالم انسانی» منطبق است تا از آن در سلوک الی الله با تأسی به انبیاء و کاملان و دوستداران آن و ترک پیروی از طاغوت و دوستداران او مستفید گردیم. این تأویل نه خلاف شرع است و نه تفسیر به رأی، بلکه تدبیر و تفکری است که قرآن، ما را بدان امر فرموده است.

و اما تأویل ممنوع، همانطور که ذکر کردیم بازگشت دادن ظواهر آیات به مقتضای هواهای نفسانی و تطبیق آن با معانی دور از فهم و مخالف با ضروریات شرع مقدّس است بدون این که از اخبار معصومین (ع) مستندی داشته باشد مثل تأویل آیه هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ «۱» (او با شماست هر جا که باشید) به «حلول و اتحاد» که شرع و عقل آن را باطل می‌داند. همانطور که امثال این تأویلات جایز نمی‌باشد همچنین است تفسیری که خلاف ظاهر شرع و ضروریات آن باشد مانند استدلال به امثال آیه: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (و پروردگارت همراه با فرشتگان صف در صف آمدند «۲») بر اینکه خدای تعالی و اصناف فرشتگان دارای جسم و قدم هستند.

(۱) حدید- ۴ [.....]

(۲) فجر- ۲۳

و مانند استشهاد به این آیه شریفه: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ «۱» (پس هر که امیدوار به ملاقات پروردگارش می‌باشد). بر اینکه دیدن خدا با چشمان جایز است همه اینها باطل و مخالف شرع و عقل است از اینرو نزد شیعه هیچ تفسیر و تأویلی جایز نیست مگر از طرف «راسخون فی العلم» «۲» (استواران در دانش) و اخذ از اهل بیت نبوت یا کسانی که از چراغ علوم و هدایت آنان نور یافته‌اند، تا مفسر و خواننده در ورطه هلاکت زندقه و الحاد و سایر عقاید باطل فرو نیفتند.

ناگفته نماند که تفسیر غیر از ترجمه است، زیرا، در ترجمه، الفاظی که به معانی مخصوص دلالت دارند به الفاظ دیگر که آن معنی را بدهند تبدیل می‌شوند ولی تفسیر بیان آن معانی است بطور مشروح و مفصل بیان السعاده و مؤلف آن.

از مهمترین تفسیرهائی که در قرن اخیر در بین شیعه نوشته شده تفسیری است که «بیان السعاده فی مقامات العباد» نام دارد و آن از تألیفات عالم عارف جلیل مولی حاج سلطان محمد گنابادی است که در طریقت، ملقب به سلطان علی شاه طاب ثراه می‌باشد و او شیخ سجاده در طریقت نعمت الهی و از مشهورترین علما و عرفای قرن اخیر است.

تاریخ ولادت او آنچنانکه پدرش مرحوم ملا حیدر محمد با خط خود در پشت قرآن نوشته‌اند و عکس فتو گراف آن در کتاب «نابغه علم و عرفان» آمده است ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ قمری می‌باشد.

چون آن جناب به سن سه سالگی رسید پدرش به بعضی از شهرهای ایران و سپس به هند مسافرت کرد و از او خبری نشد. آن

(۱) کُهِف - ۱۱۰

(۲) مأخوذ از آیه ۷ سوره آل عمران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷

جناب به فراق پدر مبتلا گشت و برادرش ملا محمد علی، او را سرپرستی نمود. چون به سن ۶ سالگی رسید بنا به امر مادر و برادر آموزش قرآن مجید و کتابهای فارسی را آغاز کرد و در مدت پنج ماه توانست در آموختن آنها توفیق حاصل کند. ولی به ادامه تحصیل موفق نشد، و بنا به امر برادرش به کارهای دنیوی مشغول گشت تا ۱۷ ساله شد دوباره به تحصیل علوم دینی متداول مشغول گردید.

ابتدا در وطن خود به تحصیل علوم ادبی پرداخت، سپس به مشهد مقدس رضوی (ع) شتافت جهت تکمیل علوم دینی به نجف اشرف و آنگاه جهت درک علوم عقلی و فلسفه به سبزوار رفته و از محضر حکیم عارف و زاهد متألّه، حاج ملا هادی سبزواری بهره‌مند شد. مدتها بطور پیوسته و ناپیوسته در خدمت استاد به تحصیل پرداخت.

پس از آنکه در علوم ظاهری کامل شد و در آن برتری و مهارت کامل پیدا کرد جذبه‌ای از جذبات حق بوسیله حاج ملا هادی و راهنمایی او در وی پدید آمد و جهت یافتن مقصود خویش به اصفهان مسافرت نمود و خدمت عارف جلیل محمد کاظم سعادت علیشاه (تغمده الله بغفرانه) رسید. و موفق به گرفتن ذکر قلبی از آن جناب و دخول در طریقت نعمت الهی شد.

در بازگشت به گناباد بنا به امر مرشد در مورد اطاعت از فرمان مادرش (که او را به ازدواج ترغیب می‌نمود) با دختر حاج ملا علی بیدختی ازدواج کرد و بعد از مدت کمی شوق تجدید دیدار شیخ را بر آن داشت که بار دیگر به اصفهان مسافرت کند.

در سال ۱۲۸۴ از طرف سعادت علیشاه به اجازه ارشاد و تلقین ذکر قلبی و اوراد مأثوره مفتخر و در طریقت به لقب - سلطان علی شاه - ملقب گردید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸

در سال ۱۲۹۳ شیخ او، رحلت کرد آن جناب در جای او نشست و شیخ سجاده نشین در طریقه نعمت الهی گردیده، و مورد توجه سالکان الی الله قرار گرفت.

مقر آن جناب بیدخت (از روستاهای گناباد) محل اقامت روی آورندگان به آنجا شد، و نام گناباد که تا آن زمان معروف نبود بعد

از اینکه، ایشان در آنجا اقامت گزیدند بتدریج در تمام ایران شهرت یافت و این خود یکی از برکات وجود آن عالم و عارف بزرگوار در آن شهر بود.

سلطان علی شاه «طاب ثراه» در سال ۱۳۰۵ قمری به حج مشرف شد و زیارت خانه خدا را انجام داد. او در بازگشت به زیارت عتبات مقدسه (در عراق) نائل گردید و با علما و فقهای شیعه آن بلاد، ملاقات نمود که از جمله آنان: مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی و فرزندان او و مرحوم مغفور حاج میرزا حسن شیرازی و دیگران بودند که همگی، آن جناب را تجلیل و تعظیم کرده با احترام با ایشان رو برو شدند.

پس از بازگشت به ایران، مدتی در تهران توقف نمود. در این موقع بیشتر رجال علم و فقه و سیاست به حضور ایشان رسیدند پادشاه قاجار ناصر الدین شاه که در آن زمان در جاجرود بسر می‌برد و چون شنید آن حضرت به تهران وارد شده است پیکری به تهران فرستاد و اظهار علاقه نمود که با وی ملاقات نماید و خبر داد که بزودی جهت ملاقات حضرتشان به تهران خواهد آمد. ولی حضرت سلطان علی شاه وقتی این سخن را شنید در حرکت از تهران شتاب نمود تا قبل از اینکه شاه وارد تهران شود، از تهران برود و گفت: ما فقیریم و همنشینان فقرائیم ما را با پادشاهان چه کار! «۱» پس به گناباد بازگشت. او بعد از چند سال اقامت در

(۱) رسول خدا (ص) فرمود: همنشینی با فقرا از تواضع است (نهج الفصاحه)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹

گناباد بار دیگر جهت زیارت مشهد مقدس رضوی به آن آستان مشرف گردید، و در آنجا مسموم گردید، ولی او را علاج نمودند و خطر رفع شد لیکن تندرستی نخستین را باز نیافت.

حضرت سلطان علی شاه جهت تحصیل وسائل معاش به امور کشاورزی می‌پرداخت. زیرا او معتقد بود برای تأمین وسایل زندگی و معیشت باید به کسب و کار پرداخت همانطور که شاه سید نعمت الله ولی، پیروان و مریدانش را به کسب و ترک بیکاری امر می‌فرمود:

در عین حال که کار می‌کرد از مطالعه و تدریس و تألیف و ارشاد مردم و کمک به مساکین و بر آوردن نیازهای محتاجان، غفلت نداشت.

بلکه او به مداوای بیماران نیز می‌پرداخت تا جائی که به مهارت و توانائی در طب مشهور گشت. آن حضرت بسیار زاهد و عابد بود، و هیچ گاه تهجد در سحر، از او ترک نشد.

او در پیا داشتن شعائر دینی و مذهبی مانند نماز جماعت، و مجلس ذکر و قرائت قرآن و مراسم سوگواری اهل بیت (ع) بسیار علاقمند و مشتاق بود و در امور دنیا مانند خوراک و پوشاک به حد اقل قانع بود و پیروان و مریدان خویش را نیز به محافظت از آداب دینی امر می‌فرمود، و هر گاه می‌دید یا می‌شنید که بعضی از مریدانش خلاف نموده‌اند نمی‌توانست در امر دین خشم خود را فرو برد و پنهان دارد بلکه به آنان تشدد کرده با خشونت برخورد می‌کرد، تا آنجا که بعضی از مریدانش را که آداب شرع را رعایت نکرده بودند پس از تذکر و یاد آوری آنها به رعایت و عدم تأثیر یاد آوری طرد نمود. حال که سخن بدینجا رسید اگر بخواهیم جهت تکمیل مطلب و بطریق ضمنی و استطراد خصوصیات از طریقه نعمت اللهی را در اینجا ذکر کنیم جای تعجب نخواهد بود:

۱: سید نعمت الله ولی، و جانشینان او، تا کنون همه مریدان را به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰

محافظت آداب شرع مقدس نبوی از قبیل عمل به واجبات و ترک محرمات، بلکه مکروهات امر نموده‌اند، چه تخلیه دل از غیر خدا، مستلزم اطاعت از خدا و رسول خدا و اولی الامر و پیروی از احکام آنان می‌باشد. زیرا جایز، بلکه ممکن نیست کسی که محب و

دوستدار است خلاف امر محبوب انجام دهد.

هر که ادعای دوستی خدا می‌کند لازم است از اوامر او، و اوامر رسول او اطاعت نماید. چه اینکه خدا فرمود: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمْ اللَّهُ «۱» زیرا مادام که ظاهر و اعضاء و جوارح انسان به حفظ حدود الهی زینت نیابد دل به آداب روحانی مؤدب نمی‌شود. از اینرو، هر چه، مخالفت با شرع شریف داشته باشد از قبیل اعتقادات باطل و بدعت‌ها و اعمال نهی شده «حتی سماع» در این طریقه راه نداشته باطل و ممنوع است. مجالس ذکر هم از همه این امور پاک و منزّه می‌باشد.

۲: اینکه برادران این طریقه، مأمورند که بیکاری و گوشه‌گیری و رهبانیت را ترک نمایند، و به یکی از شغل‌های دنیوی که مباح باشد جهت تحصیل معاش رو آورند تا در تأمین معاش خود آنها را از دیگران بی‌نیاز سازد چه انسان در دنیا محتاج به خوردن و آشامیدن و پوشش و مسکن است و همه اینها از ضروریات زندگی دنیا محسوب می‌گردد و رسیدن به آنها با کسب حلال یا با سرقت، یا گدائی و یا اظهار احتیاج به غیر حاصل می‌شود، و هر چه بدون رضای مالک باشد مثل غصب در حقیقت جزء سرقت محسوب می‌گردد و هر چه مربوط به طمع است از نوع سؤال و گدائی، به حساب می‌آید.

(۱) آل عمران - ۳۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۱

سرقت و گدائی از نظر عقل و شرع و عرف حرام است. تنها کسب حلال و مباح باقی می‌ماند خواه کشاورزی باشد یا تجارت و یا صنعت یا غیر آنها از کسب‌های مختلف حلال. پس بر همه فقراء این طریقه لازم است که هر یک به کسبی حلال اشتغال ورزند تا سر بار دیگران نشوند، بلکه لازم است کار آنها طوری باشد که به دیگران نیز سود برساند.

چون برادران این طریقه مأمور به ترک انزوا و وارد شدن به اجتماع هستند به اصطلاح صوفیه در آنان بسط بر قبض غالب می‌گردد «۱» چه غلبه قبض بر بسط در سالک الی الله عموماً بر اثر گوشه‌گیری و کناره‌جوئی از خلق پدید می‌آید و داخل شدن در اجتماع و جماعت مردم، موجب بسط می‌شود، زیرا، برای سالک لازم است که حق را در همه مظاهر مشاهده کند و با همه هستی به نیکی معاشرت و همنشینی نماید چه دوست داشتن مظاهر الهی سایه و ظلّ دوستی خداست.

چنانکه شیخ جلیل سعدی شیرازی گفته است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۳: از جمله خصوصیات این طریقه، مقید نبودن به پوشش مخصوص و لباس مشخص و معینی در ظاهر می‌باشد، مانند خرقة مخصوص و تاج و امثال آن که در بسیاری از طرق صوفیه، معمول می‌باشد، بلکه سید نعمت الله ولی و جانشیان وی گفته‌اند: برای صوفی تنها لباس تقوی لازم است نه غیر از آن، لذا، تعجبی ندارد از اینکه آنان در ظاهر لباس معین نمی‌پوشند که عبادت خدا و سلوک الی الله، با هر

(۱) قبض نتیجه واردی است که بعد و انذار و حجاب را نزد سالک ظهور دهد و حالت گرفتگی و اندوه دل را سبب شود بسط عکس قبض و نتیجه واردی است که قرب و بشارت و رفع حجاب و شهود را در دل ارائه دهد و شادمانی آن، وجود را گسترده سازد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲

لباسی ممکن و جایز است و هیچ تفاوتی بین کسی که در لباس اهل علم یا در لباس حکومتی یا غیر آن باشد نیست. به خلاف بسیاری از سلسله‌های صوفیه که دارای خرقة مخصوص و تاج مشخصی می‌باشند. بگونه‌ای که هر کس داخل این سلسله شود حتماً

باید به لباس مخصوص مقتید گردد.

در بعضی از طریقه‌ها تقیید به لباس، مخصوص مجالس ذکر است (که در آنجا، لباس مخصوص می‌پوشند) ولی در طریقه نعمت اللّهی این قید در مجلس ذکر و غیر آن اصلاً وجود ندارد.

حضرت مؤلف جلیل نیز چون به این سیره و روش مقتید بود و هیچ یک از واجبات بلکه مستحبات را ترک ننموده و در ترک محرمات بلکه مکروهات نیز ثابت قدم و استوار بود و خود در دنیا بکار اشتغال داشت لذا پیروان و مریدانش را نیز به این امور فرمان می‌داد و شدیداً در رعایت و حفظ آنها کوشا بود.

سرانجام ایشان را در شب شنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۲۷ قمری خفه کرده و غرق ساختند، او شهید از دنیا رحلت فرمود و (در حرم مطهر که اکنون زیارتگاه فقرا و سایرین می‌باشد) در انتهای قبرستان بیدخت بالای تپه مدفون گشت.

پس از آنحضرت فرزند عارف کاملش مولی حاج ملا علی نور علیشاه ثانی که متولد در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۸۴ هجری قمری می‌باشد جانشین پدر گردید، و بدین ترتیب او جای پدر نشست تا ایشان نیز در تاریخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری در کاشان مسموم شدند و فرزند جلیل ایشان پدر معظم اینجانب، (سلطان حسین تابنده) مولی حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه که در ۸ ذیحجه ۱۳۰۸ قمری زاده شده بود جانشین آن مرحوم گردید که مسند طریقه نعمت اللّهی در این زمان به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۳

وجود آن حضرت مزین است که خداوند عمر شریفش را طولانی گرداند «۱».

مولی حاج سلطان محمّد تألیفات بسیاری دارد که بیشتر آنها در احکام و آداب شرع و اخلاق است که با اصول عرفان مطابقت می‌کند مانند: سعادت نامه، مجمع السعاده، بیان السعاده، ولایت نامه، بشاره المؤمنین، تنبیه النائمین، التوضیح و الايضاح.

دو تألیف از آنها که بیان السعاده و ایضاح به عربی می‌باشد و آثار دیگر به زبان فارسی است. وی غیر از کتب نام برده، تألیفات دیگری هم دارد که در منطق و نحو می‌باشد مثل «تذهیب التهذیب» که حاشیه و شرحی است بر تهذیب المنطق، و حاشیه‌هایی بر اسفار که همه آنها به عربی است. مهمترین تألیف آن جناب، تفسیر قرآن مجید است که «بیان السعاده فی مقامات العبادة» نام دارد و آن از مهمترین تفسیرهایی است که در قرن اخیر نوشته شده است تا آنجا که فقیه کامل مرحوم حاج آقا محسن مجتهد عراقی و حکیم جلیل مرحوم مغفور آخوند ملا محمد کاشانی در باره آن گفته‌اند:

«تفسیر سلطان، سلطان التفسیر است» در این تفسیر نکات دقیق عرفانی و فلسفی و ادبی در بیان آیات ذکر

(۱) حضرت شیخ محمد حسن صالح علیشاه در تاریخ ششم مرداد ۱۳۴۵ هجری شمسی مطابق با نهم ربیع الثانی سال ۱۳۸۶ هجری قمری در زادگاهش بیدخت خرّقه تهی کرد و دعوت حق را لیک گفت و فرزند مقدسش حضرت حاج سلطان حسین تابنده نویسنده این مقدمه با لقب رضا علیشاه بر مسند ارشاد نشست- آن جناب نیز در تاریخ هیجدهم شهریور ماه ۱۳۷۱ هجری شمسی خرّقه تهی کرد و عالم عرفان را با رحلت خود عزا دار ساخت و اکنون حضرت آقای حاج علی تابنده (محبوبعلیشاه) بموجب فرمانی که پدر بزرگوارشان حضرت آقای رضا علیشاه قدس سزه در حیات خود صادر فرموده بود بر مسند هدایت و ارشاد فقرای این سلسله جلوس فرموده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴

شده است که هیچ کس پیش از او یاد آور نشده است همانطور که خود وی، در مقدمه تفسیر نیز به صراحت بیان نموده است.

همه آنچه در تفسیر آیات ذکر شده است کلاً مستند به احادیث و اخباری می‌باشد که از مصادر عصمت (ع) روایت شده است.

سلطان علی شاه چون به شیخ و مرشدش حاج محمّد کاظم سعادت علیشاه، علاقه و ارادت بسیار داشت سه اثر از آثار خود: «سعادتنامه، بیان السعاده، مجمع السعادات» را به نام ایشان نمود همانطور که مولوی بلخی خراسانی، دیوان خویش را به اسم

مرشدش شمس تبریزی نام نهاد، مولی محمد تقی کرمانی - مظفر علیشاه - دیوان اشعارش را به نام مرشدش مشتاق علیشاه پایان بخشید - که خدا ایشان را بیامرزاد.

خصوصیات و ویژگیهای این تفسیر ص: ۶۴

این تفسیر ویژگیهایی دارد که در دیگر تفاسیر نمی‌باشد:

۱- ربط آیات و قرار دادن آیات لاحق مربوط به سابق در حالی که همه آیات قرآن به ترتیب نزول جمع آوری نشده است و مؤلف خود نیز بدان اعتقاد دارد در عین حال ایشان عقیده دارد که تألیف آیات قرآن به ترتیب موجود (محصور بین دو جلد) دلیل آن است که علم الهی و اراده ازلی بر آن تعلق گرفته است که این آیات بدین ترتیب جمع آوری شود.

چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**

(البته ما، آنرا جمع کرده به صورت قرآن در می‌آوریم).

پس در واقع و نفس الامر، کلیه آیات مربوط به هم بوده، منظم می‌باشند و لازمه آن این است که در معنی نیز بهم مربوط باشند. اگر چه جمع آنها به ترتیب نزول نبوده است از اینرو به اعتقاد ما جایز نیست که آیات بدون نظم فعلی مرتب گردد و آنچه بین دو جلد (قرآن) است کلام ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۵

خدا است و این ترتیب تا ظهور حضرت قائم (عج) محفوظ خواهد ماند.

علاوه بر این بعضی اخبار و اقوال دلالت دارد بر اینکه تنظیم آیات در زمان پیامبر اکرم (ص) و بنا به فرمان او بوده است و این خود دلیل بر آن می‌باشد که در واقع و نفس الامر رابطه‌ای بین آیات موجود است لذا، مؤلف بزرگوار بسیاری از آیات را به سابق خود مربوط ساخته و وجه ارتباط آنرا ذکر کرده است اگر چه در ظاهر معنی و مفهوم آن، ارتباطی موجود نباشد.

۲- مفسر جلیل، جمیع آیات، مربوط به عقاید و ایمان و کفر را، به ایمان و کفر نسبت به ولایت تفسیر نموده، و اهتمام تمام نسبت به ولایت علی (ع) و ائمه معصومین (ع) داشته و معتقد است که ایمان به خدا عین ایمان به ولایت است، و کفر به خدا، عین کفر به ولایت است و بالعکس (یعنی، ایمان به ولایت مستلزم ایمان به خدا و کفر به ولایت، مستلزم کفر به خدا است) و این موضوع را به اخبار نبوی که مورد اتفاق هر دو فرقه «عامه و خاصه» می‌باشد مستند داشته است اگر چه این عقیده در ظاهر غلو بنظر می‌رسد تا آنجا که بعضی از اهل لجاج، از مخالفین، گمان کرده‌اند که این عقیده از غلات است و شیعه را از آنها به حساب آورده‌اند. لیکن اینطور نیست بلکه مستند به اخبار و دلیل عقلی است چه ولی، در اصطلاح اخبار و در نزد عرفا، کسی است که در تصرف اولی باشد چنانکه خدا فرموده است: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ...**

(یعنی خدا ولی آنان است که ایمان آورده‌اند، و نیز فرموده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ یعنی، پیامبر نسبت به (تصرف در جان و مال) مؤمنین سزاوارتر از خودشان است. این معنی نیز حقیقتی است مشککه که دارای مراتب متفاوت می‌باشد که آن تفاوت به اختلاف مظاهر کامله‌اش در هر زمان بستگی دارد و شامل جمیع انبیاء و اولیاء ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۶

کامل و مطاع در هر عصر می‌باشد.

این مظاهر ولایت پس از رسول الله محمد (ص) همان ۱۲ امام معصوم (ع) می‌باشند و مرتبه عالی این حقیقت (ولایت) متحد با مقام مشیّت و احدیّت و تجلّی اسماء و صفات و مقام جامعیت است که الله و فیض مقدّس نامیده شده. آنچنان که محمد (ص) و پس از او علی (ع)، مظهر تام و آینه آن هستند.

چون این مرتبه (الله) احاطه دارد پس مظهر تام آن که رسول (ص) و بعد از ایشان خلفا و اوصیاء معصومین می‌باشند، نیز به ما سوی

اللّه چنین احاطه‌ای دارند.

همانطور که ایمان و کفر در مقام عالی بدین مرتبه منسوب است (به خدا منسوب است.) در مقام مظهر و آینه نیز، چنین است، و ایمان به مظهر (ولی خدا) ایمان به ظاهر (خالق مظهر) و کفر به مظهر عین کفر به خدا می‌باشد. و اخبار نیز به این امر دلالت دارد، بلکه می‌توان گفت: این موضوع از اصول مسلم شیعه است.

۳- دیگر از خصوصیات این تفسیر، اهتمام مؤلف جلیل به جمع و تطبیق اخبار مختلف در حد امکان و تفسیر آیات و عدم طرد حدیث می‌باشد. مانند: اخباری که در باره شجره منیه در داستان آدم وارد شده است. (درختی که خدای تعالی آدم را از نزدیک شدن بر آن نهی نمود) که آن بزرگوار، آنرا طوری تفسیر نموده‌اند که با همه آنچه در اخبار آمده است تطبیق می‌کند. همچنین تفسیرهای مختلفی که در باره آیه: *وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا- اَنْ رَاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ «۱»* (زلیخا در جهت وصال یوسف، کوشش کرد، و

(۱) یوسف- ۲۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۷

یوسف هم اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید در جهت خواسته او تلاش می‌نمود) آمده است.

مگر در موارد نادری که بعضی از گفته‌های مفسرین را رد کرده یا خدشه در صحت بعضی اخبار نموده است زیرا، بر خلاف عقیده مؤلف بوده است. مانند: تفسیر آیه *فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهٗ عَلَیْهِ وَ اٰیَّدَهٗ بِجُنُوْدٍ لَّمْ تَرَوْهَا «۱»* (پس خدا آرامش را بر دل وی فرو فرستاد و او را به لشکریانی که نمی‌دید آنها را تأیید نمود.) و غیر اینها.

۴- دیگر از خصوصیات این تفسیر، اصطلاح او در ولایت است که اتصال به ولایت را «پیوند» نام نهاده است که تشبیهی است به پیوند معمول در نزد کشاورزان که جهت تربیت و رشد و نمو و اصلاح میوه درختان بکار می‌برند. چه اکثر درختان میوه دار، بدون پیوند میوه نمی‌دهند و یا میوه آنها پست و بی‌ارزش و یا تلخ است مگر از درخت میوه دار خوب و با ارزش بارور مرغوب به آن پیوند زده شود (در صورت مطلوب بودن پیوند) اگر پیوند فاسد نشود بعد از پیوند زدن درخت رشد و نمو نموده میوه خوب و مرغوب می‌دهد:

پس انسان هم مانند آن درخت است که به کمال مطلوب نمی‌رسد مگر اینکه به پیوند ولایت الهی متصل گردد و این (ولایت) اصل خیر است و منبع سعادت‌ها و سبب ظهور ثمرات نیک و ارزشمند و موجب تبدیل میوه‌های فاسد و پست به میوه قوی شریف می‌گردد که همان کمال مورد نظر است و نیز این اتصال، مانند، نقش مایه پنیر است، که چون به شیر می‌رسد موجب انعقاد آن می‌شود.

(۱) توبه- ۴۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۸

۵- خصوصیات دیگر این تفسیر این است که مفسر عالم علامه، به حلّ معضلات علمی موجود در قرآن اهتمام ورزیده آنرا با بیان ساده به مطالب کلامی و فلسفی و عرفانی مستند ساخته، در عین حال با اخبار، تطبیق داده است و این تطبیق در همه موارد عادت او بوده و اقدام به بیان آیه یا مشکلی از قرآن نکرده مگر اینکه به احادیث معصومین استناد نموده و در بیان موضوعات مشکل و مطالب پیچیده نیز به این تطبیق اهتمام ورزیده است. لذا، تحقیق او در هیچ موردی مخالف با مبادی دینی نمی‌باشد. مثلاً مسئله معراج و معاد را چنان با بیان فصیح و ساده شرح داده است که فهم آن برای هر که دارای عقل سالم و غیر آلوده باشد آسان است.

همچنین در مسأله تحقیق جن و اثبات وجود او، به بیان فلسفی و عرفانی ملیح و جالب پرداخته است. و نیز مؤلف در باره حرام بودن «می» و پس از آن حرام بودن استعمال افیون تحقیق کرده و با دلایل طبیعی و تشریحی حرمت آن دو و اینکه حرمت افیون از حرمت خمر هم شدیدتر است ثابت نموده است. و این قبیل مسائل اگر چه در سایر تفاسیر هم ذکر شده است لکن آنجناب، در طریقه استدلال و رعایت جمیع جهات دینی و فلسفی ابتکار مخصوص بخرج داده است.

فتاوی مؤلف: ص: ۶۸

مؤلف جلیل القدر با این که در علوم عقلی و نقلی زیر دست بوده است و بنا به اعتراف همه علماء زمانش حتی مراجع تقلید، چون: مرحوم مغفور آیت الله شیرازی کبیر، مجتهد مسلم زمان خود بوده است، لیکن فتوی نداده و رساله عملیه تدوین نموده است بلکه مریدان و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۹

درویشان را در احکام فرعی به رساله‌های مراجع تقلید احاله داده است.

با وجود این در مواردی اندک در باره بعضی از احکام، در این تفسیر، رأی خویش را ابراز داشته است. و این اظهار رأی اگر چه فتوا تلقی نمی‌شود لیکن نظر او را می‌رساند، و در حکم فتوی است، از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- در تفسیر آیه شریفه *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ* «۱» پس از استدلال بر حرمت شراب دلایل محکمی بر حرمت استعمال دخانیات افیونی آورده، و به حرمت آن فتوا، داده و مصرف کننده افیون را لعن کرده است.

۲- در باره اهل کتاب نظر او این است که آنها پاک هستند و قول به نجاست عرضی را ترجیح می‌دهد که آن هم نتیجه مزاولت و ممارست با شراب و خوک می‌باشد، و این فتوا در ذیل *وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ* «۲» (غذای اهل کتاب حلال است) آمده است.

۳- جواز ازدواج با زنان اهل کتاب را، تنها در مورد عقد تمتع و موقت می‌داند و در مورد عقد دائم جایز نمی‌داند و این معنی از مفهوم فحوی کلام وی در تفسیر آیه مبارکه: *إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ* ... «۳» (چون مزدهایشان را دادید)، معلوم می‌گردد.

۴- به نظر وی عقد انقطاعی صغیره که قابل تمتع نباشد، موجب حرمت مادر صغیره نمی‌شود، مگر اینکه دورانی از بلوغ که قابل تمتع باشد، بدان اضافه گردد. مفسر، این مطلب را در آخر جزء چهارم، ذیل

(۱) بقره- ۲۱۹

(۲) مائده- ۵

(۳) مائده- ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۰

جمله «و امهات نسائکم» «۱» آورده، سپس این عبارت را ذکر می‌کند: آنچه در نزد فقهاء شایع است این است که دختران صغیره را عقد می‌کنند تا مادرانشان محرم شده، نگاه کردن به آنها حلال گردد با اشکال بزرگی مواجه است و احتیاط، راه صواب و محکمی می‌باشد و آن بدین گونه است که به مواضع غیر مجاز مادر صغیره عقد شده نگاه نکند و از نکاح کردن با او نیز اجتناب نماید و یا اصلاً گردد این شبهات نگردد. مفسر معظم در اینجا قائل به احتیاط در هر دو طرف فتوا شده است یعنی، اگر عقد صغیره انجام شود تا چندی که مدت بعد از بلوغ، و لو اندک بدان اضافه نگردد هر چند مادر او، محرم به حساب نمی‌آید، با وجود این از نکاح با مادر باید خود داری شود.

۵- تحریم سفر در روز جمعه است بشرطی که مسافت بین او و اجتماع مردم در نماز جمعه کمتر از دو فرسخ یا به مقدار دو فرسخ باشد، بلکه ترک خرید و فروش نیز ضرورت دارد، و دلیل و مستند آن این آیه شریفه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۲» ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز جمعه ندا کرده شود پس بسوی ذکر خداوند بشتابید و فروش را رها کنید و این بهتر است برای شما اگر بدانید.

(۱) نساء- ۲۳

(۲) جمعه- ۹ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۱

انکار وجود این تفسیر برای مؤلف و جواب آن ص: ۷۱

بعد از تألیف این تفسیر و چاپ و انتشار آن، فضل و دانش مؤلف بین «خاص و عام» شهرت یافت، هر کس این تفسیر را دید و ملاحظه نمود به فضل مؤلف و نبوغ و ذکاوت او اقرار نمود و این موجب تشدید حسد حاسدین گردید، تا آنجا که برخی از آنان منکر تألیف این اثر ارزنده از ایشان گردیدند و اصرار ورزیدند تا در دل‌های بعضی دیگر، این افترا را تلقین کنند و از این جهت به صورتهای مختلف انکار خود را بیان نمودند بطوری که در قلوب بعضی از فضلاء شبهه ایجاد کردند زیرا آنها هم بدون دقت و تحقیق انکارهای آنها را پذیرفتند. در حالیکه بر فقیه محقق و نقد کننده دقیق لازم است تا در امور تعمق کرده در باره امر مشکوک حکم صادر ننماید مگر بعد از بررسی و تحقیق. چه، اگر بعدا خلاف آن ظاهر شود ناچار از حکمی که قبلا داده است پشیمان خواهد شد. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد پس تحقیق کنید که مبادا قومی را به جهالت آسیب رسانید. لیکن بعضی از فضلاء و فقها، بدون توجه به آیه مذکور آنچه را که از دشمنان و حسودان شنیدند، بگمان اینکه آنها راست می‌گویند، پذیرفتند چون خلاف آن بر ایشان ثابت شد، از نظر سابق خود برگشتند. مانند: حجّه الاسلام، مرحوم مغفور حاج شیخ محمد باقر گازار که کتابی به نام «اطفاء المكائد و اصلاح المفاسد» به فارسی در ردّ صوفیه و شیخیه و بایته نوشته است. در حالی که ترادف این سه نام از چنین محققى بعيد

(۱) حجرات- ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۲

می‌باشد، چه بین عقیده صوفیه و شیخیه با بایته مابینت و اختلاف بسیار وجود دارد زیرا صوفیه و شیخیه در تشیع تعصب دارند در حالی که بایته منکر اسلام و قائل به نسخ آن و ظهور دین جدید می‌باشند.

اما این فقیه- که خدایش بیامرزد- از مؤلف تفسیر، بد گوئی نموده عبارتی توهین آمیز بدین مضمون آورده است:

«از بعضی افراد مطمئن شنیدم که این تفسیر از او نیست، بلکه از صوفی بدعت گذار دیگری می‌باشد که پیش از او بوده است و او نسخه خطی قدیمی را یافته، به نام خود منتشر نموده است در حالی که مضامین آن را درک نکرده است.» حتی مؤلف کتاب مذکور (شیخ محمد باقر) اسم تفسیر را تحریف نموده آنرا «بیان الشقاوة» نامیده است. لکن حقیقت این نام گذاری را نفهمیده است و به این

مسأله شعور و آگاهی نداشته در ژرفای معنای این حرف فرو نرفته است. اگر بر فرض، این تفسیر، از مؤلف جلیل (حاج ملا سلطان محمّد) نباشد یا اصلاً باطل هم باشد، لکن بالأخره بیان قرآن است. اگر او، با قصد و شعور این کلمه را آورده باشد در حقیقت به قرآن اهانت ورزیده، دشنام داده است که این کفر می‌باشد، لیکن فقیه مذکور این لفظ را بدون توجه به معنی آن آورده است. و آنگاه که کتاب «اطفاء المکاند و اصلاح المفاسد» چاپ و منتشر شد یکی از دشمنان مؤلف تفسیر (از اهالی گناباد) که یکی از نسخه‌های آنرا دیده بود بر فقیه مذکور اعتراض کرد و گفت: ما خودمان به چشم خود دیدیم که خودش «سلطان محمّد» این تفسیر را تألیف نمود و خود دیدیم که شخصاً مشغول به نوشتن جزوات این تفسیر بود. و به موقع نوشتن، بعضی از آن را بر حاضرین می‌خواند.

افتراء و دروغ این فقیه در حقیقت سایر ایرادات وارد بر مفسر را که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۳ به وسیله مخالفین ابراز شده بود، تکذیب کرد و همین امر، موجب شد که در سایر چیزهایی که به مؤلف نسبت می‌دهند شک و تردید ایجاد گردد.

فقیه مذکور بعد از تألیف این کتاب جهت زیارت مشهد مقدّس رضوی (ع) به خراسان مسافرت کرده دو روز در بیدخت توقف کرد، و با جانشین مؤلف (حاج ملا علی نور علیشاه ثانی) مؤانست یافته فهمید که عقاید و اعمال و افعال او مخالف اتهامات وارده بر صوفیه است، و در او و یارانش آنچه را که مخالف شرع مقدّس نبوی باشد نیافت و گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟» آنگاه هم نامه‌ای به مولی حاج شیخ محمّد حسن صالح علیشاه «فرزند نور علیشاه بن سلطان علی شاه» نوشت و از گذشته عذر خواهی نمود و از اینکه رساله ردیه نوشته است اظهار پشیمانی کرد، و این نامه اکنون موجود است و همه اینها دلیل بر صدق نیت او می‌باشد و معلوم می‌کند که بعضی از غرض ورزان و دشمنان امر را بر ایشان مشتبه نموده، او را به اشتباه انداخته بودند.

بعضی هم گفتند: مؤلف تفسیر وقتی که در اصفهان بود به نسخه خطی قدیمی دست نوشته‌ای اطلاع یافت و در آن تصرّف نموده، و اوّل و آخر آنرا حذف کرد و آن را به خودش منسوب ساخت. بعضی از آنان هم گفتند: آن نسخه خطی تفسیر در اصل از فاضل نجف آبادی بوده است.

نسبت غلو به مؤلف محترم ص: ۷۳

و بعضی دیگر گفتند: از فاضل یزدی بوده که با ایشان (سلطان علی شاه) در یک حجره در مدرسه اصفهان بسر می‌برد. انتشار دهندگان این تهمت بر این پندار باطل بطور یقین ترتیب اثر دادند، زیرا با وجود عدم ذکر دلیل بر این دعوی از روی حدس و گمان، حکم قطعی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۴ داده‌اند که تفسیر از سلطان علیشاه نمی‌باشد.

این مسأله از جانب کسی که مدّعی علم و روحانیت باشد، بسیار شگفت انگیز است. ما می‌گوئیم: او اصلاً، جهت تحصیل علم به اصفهان مسافرت نکرد و همانطور که گفتیم نخست در گناباد، سپس در مشهد و سبزوار و نجف اشرف به تحصیل پرداخت رفتن ایشان به اصفهان فقط جهت اخذ آداب طریقت و زیارت حاج محمّد کاظم سعادت علیشاه، و وجهه همت او، بهره یابی از محضر آن جناب بوده است- نه تحصیل علوم ظاهری شرعی، و نه مشاهده کتابخانه‌ها- علاوه بر این، رو نویسی این تفسیر مستلزم آنست که وی مدّت مدیدی به آن کار اشتغال ورزیده باشد که لا اقل یک سال طول می‌کشد تا آن را رو نویسی نماید (در حالیکه او مدّت کمی در اصفهان ماند). بعلاوه او، قبل از این سفر به فضل و تبخّر در علوم عقلی و نقلی، در تهران و دیگر شهرها معروف و مشهور بوده است. چنانکه آنرا در کتاب «نابغه علم و عرفان در قرن چهارم» بطور

مشروح آورده‌ام.

ثانیا: اگر این تفسیر از مؤلف دیگر باشد که قبل از او بوده باید در تذکره‌ها و شرح احوال متقدمین آمده باشد. چگونه ممکن است، تألیف چنین تفسیری نزد کلیه بزرگان و علما و رجال ناشناخته باشد و فقط یک طلبه غیر معروف و ناآگاه به آن اطلاع یابد.

این نسبت، جز تهمت و افتراء نیست. هیچ مسلمانی را نسزد که چنین تهمت و افترائی بزند چه رسد به مؤمن، که گرد این افتراءات بگردد! یکی از فضلا با ستایشی که مقصودش نکوهش و ذمّ بود «از قبیل ذمّ شبیه مدح» به من گفت: آن تفسیر کامل فلسفی عرفانی است که نکات ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۵

دقیق و مطالب نیکو و جالب دارد، که مؤلف همه آنها را از استاد ملا هادی سبزواری رحمه الله علیه گرفته است. این سخن هم خلاف واقع است و صحیح نمی‌باشد، چه، بسیاری از نکات تحقیقی که در آن بکار رفته است مانند: تحقیق در وجود جنّ و مانند آن اصلا در مؤلفات حکیم سبزواری و دیگران وجود ندارد، بلکه از ابتکارات مؤلف جلیل می‌باشد- در عین حال او، مدعی ابتکار در آنچه که تحقیق نموده، نبوده است.

بلکه ما می‌گوئیم: اولاً، او افتخار می‌کند که همه حقایقی را که درک کرده است از افاضات معصومین (ع) و از اخبار و احادیث بوده است.

ثانیا: ذکر اقوال متقدمین و تحقیقات آنها از لوازم هر تألیفی است تا بدان استشهاد گردد و این مخالف تألیف نیست. ما نمی‌گوئیم: تمام آن تحقیقاتی که بیان داشته از ابتکارات فکری او است، بلکه می‌گوئیم: بسیاری از این تحقیقات، از آن گونه چیزهایی است که به فکر کامل او، راه یافته است و در کتاب متقدمین- رحمهم الله- ذکری از آن به میان نیامده است. در مقدمه تفسیر، بدان اشاره نموده و فرموده است: «بعضی اوقات از اشارات کتاب و تلویحات اخبار، لطائفی بر من ظاهر می‌شد که آنها را در هیچ کتابی ندیده، از گوینده‌ای هم نشنیده بودم...».

و اما علامه، استاد شیخ محمد محسن طهرانی معروف به شیخ آقا بزرگ در جلد سوم کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» می‌نویسد: «بیان السعاده فی مقامات العباده یا تفسیر منیر» تفسیر قرآن شریف است که در سال ۱۳۱۴ به خرج پیروان عارف معاصر مولی سلطان محمد بن حیدر محمد گنابادی خراسانی متوفی در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در مجلد بزرگی در تهران به چاپ رسید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۶

آنان بر این اعتقادند که این تفسیر از شیخ آنان که نامش ذکر گردید می‌باشد. او خود، در آن تفسیر ذکر می‌کند که به سال ۱۳۱۱ قمری از تألیف آن فراغت یافته است، لیکن عالم پارسای معاصر سید حسین قزوینی حائری به من اظهار داشت: که در آن تغییر و تحریفی واقع شده است که دلالت می‌کند که این تفسیر از دیگری است گر چه تمام آن نباشد زیرا آنچه در اول آن از وجوه اعراب حروف اوائل سوره‌ها (حروف مقطعه) آورده است و شقوق را به جائی رسانده است عقل را خیره می‌کند. با تمام تفصیل و عین عبارتهای آن در رساله شیخ علی بن احمد مهائمی کوکنی نوائتی (۷۷۶-۸۳۵) مشهور به مخدوم علی مهائمی موجود است و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتاب سبحة المرجان خود، که به سال ۱۱۷۷ تألیف کرده و در سال ۱۳۰۳ چاپ شده است، الفاظ آن رساله را ذکر کرده است و همچنین گفته است:

مهائمی، بندری است در کوکن از نواحی دکن، نوائت، مانند ثوابت قومی از قریش بودند که در زمان حجّاج در سرزمین دکن فرود آمدند. او ادامه می‌دهد که: «کتابهایی به نام تفسیر رحمانی، زوارف در شرح عوارف المعارف، شرح فصوص محی الدین، شرح فصوص قونوی و «ادله التوحید» از آثار اوست.»

من (صاحب الذریعه) می‌گویم: تفسیر او موسوم به تبصیر الرحمن و تفسیر المّان است، که در سال ۱۲۸۶ در دهلی و در ۱۲۹۵ در

بولاق چاپ شده است، چنانکه در معجم المطبوعات نیز آمده است: و کتاب مرآت الدقائق او در بمبئی به چاپ رسیده، خلاصه اینکه آن مقدار از رساله مهائمی که در این تفسیر ذکر شده است، یک جمله یا دو جمله، یک سطر یا دو سطر نیست تا احتمال توارد یک مطلب بر دو ذهن و توافق دو نظر داده شود. همین موجب برگشت یا عدول از هر نظری، و موجب ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۷

اثبات و اذعان به صدق نسبت تفسیر به کسی که مشهور است که این مطالب از آن اوست می شود و الله العالم. (پایان سخن الذریعه) این سخن نیز گر چه به ظاهر یک کار تحقیقی پنداشته می شود لیکن نزد محقق با انصاف از آمیختگی با غرض خالی نیست و از تحقیق دور است. برای اینکه محقق در هر امر، به ویژه در اموری که در آن احتمال تهمت و آمیختگی به افتراء وجود دارد، به نقل قول از یک شخص اکتفا نمی کند گر چه آن شخص عادل فرض شود. بلکه باید به کوشش و پژوهش پردازد و از جستجو دست بر ندارد تا دلیل قطعی برایش حاصل گردد.

بر این عالم جلیل لازم بوده که تفسیر منسوب به مهائمی را مطالعه کند و به نقل قول اکتفا ننماید و کلمات و تحقیقات را با هم تطبیق کند که شک از او زائل شود، زیرا در خبر، احتمال صدق و کذب وجود دارد.

نسبت خلاف دادن به مؤمن به نقل خبر از یک فرد، خلاف است و مصداق آیه شریفه است که می فرماید:

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا «۱» (اگر فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید تا حقیقت آن آشکار شود).

ثانیا شایسته بود که مؤلف الذریعه، برای تکمیل تحقیق، از علماء و فضلاء منصف معاصر ایشان که نویسنده تفسیر را می شناختند و او را دیده بودند، در باره مؤلف پرسش می کرد تا درجه فضل و دانش او برایش آشکار شود چه بسیاری از بزرگان علمای زمان مؤلف، مانند:

آیت الله شیرازی و حاج ملا علی سمنانی و حاج میرزا حسین سبزواری و

(۱) انفال- ۱۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۸

آخوند ملا محمد کاشانی و شیخ زین العابدین مازندرانی و اولاد او و دیگران که خدا همه آنان را بیامرزد- همه به فضل و نبوغ او اعتراف داشتند. هر یک از دوستان و مخالفان که در محضر وی حاضر شده از موافق و مخالف نتوانسته است منکر فضل و دانش و تقوای او شود، حتی دشمنانش نیز نتوانسته اند انکار کنند و سایر تألیفات آن جناب، خود گواه بر این امر است زیرا تألیفات او منحصر به این تفسیر نبوده، بلکه او دارای تألیفات بسیاری به فارسی و عربی- است. بر اسفار، حواشی نوشته، تحقیقاتی هم بر آن ارائه داده است ضمنا در علوم ادبی و ...

تحقیقاتی دارد. همه اینها، گواه نبوغ و قوه خلاقه اوست- ثالثا اگر این شخص فاضل (صاحب الذریعه) اهل تحقیق بود در تاریخ وفات مؤلف اشتباه نمی نمود و به تقریب از آن یاد نمی کرد بلکه بر او لازم بود که تحقیق نماید تا تاریخ قطعی وفات آن جناب را تحقیق نماید تا در اشتباه نیفتد. البته، خود او، در مجلد چهارم- الذریعه وقتی که از کتاب تبئیه النائمین که یکی از مؤلفات صاحب تفسیر است: نام می برد به اشتباه خود اقرار می کند و این خود دلیل است بر این که او، در باره این تفسیر از حد انصاف بیرون شده، و در این کلام طولانی که ذکر کردیم ظاهری متین و محکم و باطنی پر از غرض و دشمنی و کینه ورزی ارائه نموده است و حس بغض و کینه بر او غالب شده است. در حالیکه شایسته نیست که یک محقق تحت تأثیر احساسات حب و بغض قرار گیرد، مخصوصا اگر شایع شدن امثال این مطالب از یک یا دو شخصی که به غرض شخصی و هواهای نفسانی معروف هستند، انجام شود. چه مغرض اگر چه با لباس اهل علم هم باشد، در عین حال افتراء او بر مسلمانان سبب فسق و عدم پذیرش گفته آن شخص می گردد.

رابعا: بهتر بود به «طرائق الحقائق» که تألیف حاج میرزا معصوم ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۷۹

نایب الصدر شیرازی است مراجعه می‌کرد. وی با وجود آنکه در زمان تألیف این کتاب مدعی طریقت بود از این جهت بر مؤلف تفسیر اعتراض هم داشت شاید در آن وقت غرض هم داشت، در عین حال هنگام ذکر حالات مؤلف تفسیر در این کتاب مخصوصا در وقتی که عظمت این تفسیر را شرح می‌دهد منکر فضل مؤلف تفسیر نمی‌گردد.

ما، طالبان حقیقت را به مطالعه این کتاب (طرائق) و مطالعه کتاب نابغه علم و عرفان- شرح حال او- و نیز به کتاب رهنمای سعادت که ترجمه تفسیر بعضی از سوره‌های کوچک قرآن و از تألیفات اینجانب است احاله می‌دهیم.

و بعضی دیگر گفته‌اند: مؤلف در تألیف این تفسیر، بسیار عالی عمل کرده، در بیان مطالب ادبی و فلسفی و عرفانی و بعضی از مسائل فقهی آخرین درجه تحقیق را بعمل آورده است، لکن به علت شدت علاقه او به امر ولایت و تأویل آیات به ولایت از حد اعتدال خارج و کلامش به غلو همانند شده است. مثل، تفسیر کلمه «الله» در قول خدای تعالی، در سوره بقره: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ «۱» و از آنان کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌ایم. به علی (ع) که مظهر خدا است همچنین در آیات دیگر، همانند این آیه چنین تفسیر کرده است.

در تفسیر سوره براءت (آیه ۱۵) که می‌فرماید:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۲» آیا ندانسته‌اید که خدا، توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد...؟ و

(۱) بقره ۸

(۲) توبه- ۱۰۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۰

در موارد دیگری نیز خدا را به مظاهر و خلفای او که بشریت خود را در خدا، فانی نموده‌اند تفسیر نموده است و نیز ربّ را به ربّ الارباب و ربّ مضاف اطلاق نموده ربّ مضاف را به ربّ در ولایت تفسیر کرده است چنانکه در آیه- فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ «۱» پس هر که امیدوار به لقاء پروردگارش می‌باشد. که در آخر سوره کهف است ربّ مضاف را به ولایت و لقاء ملکوت و سپس جبروت او تفسیر نموده. و در آیه وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا «۲»: و پروردگارت و فرشتگان صف در صف آمدند (سوره فجر، آیه ۲۳). رب را به رب مضاف که قائم در وجود سالک است تفسیر نموده است. ضمنا کفر را در موارد مختلف به کفر به ولایت، و نیز شرک را به شرک در ولایت تفسیر کرده است.

و لکن نسبت غلو به مفسّر، خلاف عقیده واقعی او است زیرا همه آنچه که ذکر شد مبتنی بر عقائد عرفانی می‌باشد که مستند به آیات و اخباری است که از ائمه (ع) رسیده است. چه در اخبار بسیار و متواتر، ایمان در نزد شیعه به ولایت تفسیر شده است: چنانکه در اصول کافی در باب «ما نزل فیهم و فی اعدائهم» آنچه در باره ائمه (ع) و در باره دشمنانشان نازل شده، موجود است.

از سراد به نقل از صحاف آمده است که گفت: از حضرت ابا عبد الله (صادق ع) در باره قول خدای تعالی که می‌فرماید: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ «۳» (از شما، برخی کافر و برخی مؤمن می‌باشند). پرسیدم، آن حضرت فرمود خدا، ایمان آنها را به دوست داشتن و پذیرش ولایت، و کفر آنان را به عدم پذیرش ولایت در روزی که از آنان پیمان گرفته است،

(۱) کهف- ۱۱۰

(۲) الفجر- ۲۲

(۳) تغابن - ۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۱

می‌شناسد.

در تفسیر صافی ضمن تفسیر «وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱). به عبادت پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد که در آخر سوره کهف آمده است از حضرت صادق (ع) سؤال شد آن حضرت فرمود: عمل صالح، معرفت به ائمه است. «وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» یعنی تسلیم به علی (ع) گشته کسی را که خلافت حق او نیست و صلاحیت آنرا ندارد با او شریک قرار ندهد.

و اخبار در فضائل اهل بیت و نکوهش دشمنان، بسیار است که به شماره نمی‌آید.

أَمَّا تفسیر کلمه «اللّه» به علی (ع)، پس آن به طریق مجاز است و از قبیل ذکر ظاهر و اراده مظهر است و این مطلب از اخبار نیز استفاده می‌شود. زیرا ایمان به خدا لازمه‌اش ایمان به مظاهر او، و کفر به مظاهر او، مستلزم ردّ او و مخالفت با امر خداست که همان کفر به اوست.

چنانکه از ابی جعفر باقر (ع) روایت شده است: «دوستی ما ایمان، و دشمنی با ما کفر است» امثال اینگونه روایات بسیار است و در قرآن نیز این چنین استعمال شده است زیرا نسبت قبول توبه و گرفتن صدقات (که در سوره براءت آمده است و در بالا ذکر شد) به خدا را نمی‌توان به ظاهرش حمل کرد: زیرا خدا دیده نمی‌شود و دستی برای او نمی‌باشد، پس ناچار باید از کلمه «اللّه» در آیه مذکور به طریق مجاز، مظاهر ذات را، که جامع همه صفات کمال است اراده کرد چنانکه: خدای تعالی شانه می‌فرماید: مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۲).

(۱) کهف - ۱۱۰

(۲) حجرات - ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۲

یعنی تو تیر نینداختی وقتی که انداختی، این خدای بود که تیر انداخت.

تفسیر ربّ نیز (چنانکه ذکر شد) صحیح است، زیرا «ربّ» در لغت به معنی مربّی و در قرآن نیز به غیر خدا اطلاق شده است چنانکه: در سوره یوسف از قول یوسف (ع) آمده است: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (۱) مرا نزد ربّ خود یعنی، مربّی خودت یاد کن. و کلمه «ربّ الارباب» نیز دلیل بر درست بودن اطلاق «ربّ» بر غیر خدای تعالی به عنوان ربّ مضاف می‌باشد. و اینکه خدای تعالی «ربّ الارباب» است.

نه تنها شیعه، بلکه اهل سنت و جمیع محققان آنها نیز به این امر «فضائل ائمه هدی» اعتراف کرده، اخبار بسیاری در کتابهای خود در این باره آورده‌اند. چنانکه: سید علی همدانی شافعی در کتاب «مودّة القربی» خود در مودّت سوّم می‌گوید: پیامبر (ص) در جمع صحابه فرمود:

«علی را جز مؤمن دوست ندارد و جز کافر دشمن ندارد».

و در آن کتاب از امّ المؤمنین عایشه، نقل شده است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: خدای تعالی با من عهد بست که هر کس بر علی خروج کند او کافر است و در آتش جای دارد.

در کتاب ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب پنجاه و نهم به نقل از «الصواعق المحرقة» آمده است که دارقطنی در افراد از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) گفت: علی دروازه‌ای است هر کس داخل آن شد مؤمن است و هر که از آن خارج شد

کافر است. نسبت غلو به مؤلف جلیل مانند متقدمین از قمی‌ها است که هر کس را که اعتراف به

(۱) انفال - ۱۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۳

سهو نبی (ص) نمی‌کرد او را غالی می‌نامیدند. زیرا آنان طبق آیه شریفه:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ «۱» «بگو بدرستی که من بشری مانند شما هستم» پیامبر را بشر می‌دانستند و می‌گفتند بشر، در معرض اشتباه و فراموشی و خطا قرار دارد. پس برای رسول خدا هم سهو جایز است. آنها معتقد بودند که هر کس به این امر اعتراف نداشته باشد غالی است. لذا فقهاء دیگر شیعه را، تقریباً غالی به حساب می‌آوردند. در حالی که چنین نیست. چنانکه در کتاب‌های مفصل بطور مشروح ذکر شده است.

غالی، در حقیقت کسی است که همه صفات ثبوتیه را که در خدا موجود بوده و تنها او، مستجمع جمیع صفات کمال و در همه عوالم و ذرات بطور زنده باقی و دائمی وجود دارد و در او نقص و زوال مرگ راه ندارد. برای فردی از بشر اثبات کند. بشری که دارای دورانهای زندگی از کودکی تا جوانی و پیری است، بیمار و ضعیف و فقیر شده و به دیگر نقصهای ماده دچار می‌گردد. پس اعتقاد به الوهیت جسمانی علی بن ابی طالب (ع) که منسوب به عبد الله بن سباء «۲» است یا الوهیت جعفر بن محمد (ع) چنانچه به محمد بن مقلاص اسدی مکنی به ابی الحظاب نسبت داده شده است یا الوهیت امام علی بن محمد هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) چنانکه در روایات به فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی نسبت داده شده و او بدست جنید و بنا به امر امام ابی محمد

(۱) کهف - ۱۱۰

(۲) توسط محقق عالی قدر علامه عسکری دانشمند معاصر معلوم شده است که عبد الله بن سبا وجود خارجی نداشته و یک شخص خیالی و افسانه‌ای و جعلی بوده، و بدین ترتیب صدها روایت و حکایت و افسانه که عامه از وی نقل کرده‌اند کذب محض می‌باشد، برای اطلاعات بیشتر به کتاب عبد الله بن سبا و کتاب یکصد و پنجاه تن صحابی ساختگی از تألیفات دانشمند مذکور مراجعه شود. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۴

عسکری (ع) بقتل رسید. همه اینها کفر و غلو است.

چه، این اعتقادات خلاف شهود و نظر عقل می‌باشد زیرا چیز فانی و نابود شونده چگونه ممکن است خدا باشد که خالق آسمانها و زمین است.

لیکن اگر بنده، از صفات بشری فانی، و به نور الوهیت منور و به حیات معنوی زنده شود مظهر ذات احدیت و جلوه‌گاه جلوه‌های ربوبیت می‌گردد، و در نتیجه، از او، اموری که خارج از حیطه بشریت است، از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات، ظاهر می‌شود، و هر چه فنای او، در ذات احدیت تمامتر گردد، بقای او به آن قویتر می‌شود تا به مقامی می‌رسد که مظهر تام او می‌شود، و در این حالت قوی‌ترین مظهر و کامل‌ترین جلوه‌گاه خدا می‌گردد در این صورت، در حقیقت متصل، بلکه متحد با مقام مشیت تامه می‌باشد. این مظهریت، مخصوص محمد (ص) و بعد از او مخصوص علی (ع) و سپس ویژه ائمه معصومین از فرزندان او است، که یازدهمین فرزند و دوازدهمین آنها قائم (عج) می‌باشد، پس آنان اسماء حسنی و صفات علیا و مظاهر تامه و جلوه‌گاههای کامل ذات خدا هستند، و آنان بر آنچه قدرت الهی با اراده و توانائیش بدان تعلق گیرد، قادرند، و آنان دانایان علم و قادران قدرت و مریدان اراده خدایند. هیچ یک از این موارد کفر و شرک و غلو نیست بلکه عین توحید می‌باشد. چه، معتقد به این امر هیچ کدام از

آنان را شخصی در برابر ذات احدیت نمی‌بیند بلکه می‌گوید: آن بزرگواران در ذات حق فنا گشته شخصیتی، جز مظهریت خدای تعالی و بقاء به او برایشان نمانده است. پس آنان مانند آئینه‌ای هستند که در آن جز صورتهائی که در آن متجلی است، نمی‌توان دید، و ائمه (ع) آئینه ذات خدا می‌باشند. چنانکه: در خبر آمده است: «بوسیله ما، خدا پرستیده شد ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۵ و بوسیله ما، خدا شناخته گردید.»

پس این عقیده، در حقیقت عین توحید است و لذا عقیده قمی‌ها که (در بالا بدان اشاره شد) در حقیقت افراط و غلو در تمسک به ظاهر آیات و اخبار است و نسبت غلو به مؤلف تفسیر نیز این چنین است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۶

توضیح: ص: ۸۶

این مقدمه به قلم مصحح چاپ دوم حضرت سلطان حسین تابنده گنابادی است که در شهریور ۱۳۴۴ نوشته است. ایشان پس از نوشتن این مقدمه، محققانه، در باره ترجمه تفسیر بفارسی سخن فرموده‌اند که خلاصه آن اینست. از اینرو به ترجمه تفسیر پرداختم تا برای همگان مفید فایده باشد.

البته ترجمه چنین اثری نیاز به تبخّر در علوم عقلی و نقلی داشت ولی والد جلیل هم، نه بطریق امر و وجوب بلکه از جهت قبول استدعاء برادران، به اندازه ممکن از بنده خواستند تا به ترجمه آن پردازم و من به ترجمه مقدمه تفسیر پرداختم و پس از ترجمه فصلهائی از آن به فراموشی سپرده شده و حدود ۲۰ سال متوقف شد و بعد از این مدت که یاد آور شدم دوباره به ترجمه پرداختم و کفاره این فراموشی را اضافه نمودن ترجمه سوره حمد قرار دادم و آنگاه ۶ سوره کوچک آخر قرآن را که شامل سوره‌های اعلی و ضحی - انشراح، قدر، نصر، اخلاص بود ترجمه نمودم و در تاریخ ۱۳۸۳ قمری مطابق با ۱۳۴۲ شمسی آنرا تمام کرده رهنمای سعادتش، نامیدم.

مصحح محترم، عارف بزرگوار، سپس از خصوصیات چاپ اول و تغییری که در جهت حسن و کمال و ویرایش در آن ایجاد نموده است سخن به میان می‌آورد از مقابله کنندگان و همت کنندگان به طبع و نشر تشکر می‌نماید و مزایای طبع دوم را بر می‌شمارد. اصل تفسیر چاپ اول را به چهار جلد تبدیل نموده است و هر جا، رشحات قلم - مفسر به طعن گرائیده جهت تقریب مذهب اسلامی آنرا ملایم ساخته است. البته نظر مفسر هم، پس از ختم کتاب این بوده است و به فرزندشان حضرت آقای نور علیشاه، و ایشان به فرزندش، حضرت آقای صالح علیشاه و ایشان به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۸۷

مصحح محترم توصیه فرموده بودند که عملی گردیده است. مصحح محترم در پایان این مقدمه می‌نویسد:

از خدا می‌خواهم که کوشندگان این چاپ را توفیق دهد، اجر و خیر و برکت زیادت فرماید. «هذا آخر الکلام فی المقدمه و اسأل الدعاء من القارئین و السلام علی عباد الله الصالحین».

و انا العبد سلطان حسین تابنده غره جمادی الاول ۱۳۸۵ - ۶ شهریور ۱۳۴۴

مه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم هو الملهم للصواب، و المتجلی فی کلّ خطاب، و هو حسبی و نعم الوکیل (به نام خداوندی که بخشش فراگیر و بخشایشی ویژه دارد. اوست که راه درست را می‌نمایاند، و در هر گفتاری جلوه گر است تنها او، مرا کافی است چه خوب و کیلی است.

ستایش خداوندی را که بر بنده‌اش کتاب را فرو فرستاد و هیچ کجی در آن قرار نداد تا از سختگیرهای خدا بترساند و مؤمنین را که عمل صالح انجام می‌دهند مژده دهد که پاداش نیکی برای آنان است.

خداوندی که با ذاتش بر ذاتش تجلی نمود و از هم سنخی با آفریده‌های خویش منزّه است.

با اسماء و صفات خود بر سایر ساخته‌های خود تجلی کرد و با این تجلی، حقیقت متجلیات خود گردیده است آنچنان (از دیدگان) دور است که دیده نمی‌شود چنان (به دلها و جانها) نزدیک است که حتی آهسته سخن گفتن را شاهد و شنوا است. بزرگ و بلند مرتبه است.

و درود و سلام بر فرشتگان و پیامبران و فرستادگان او با باده بویژه بر آنکه قرآن را بر او نازل نمود، قرآنی که مجمع دو دریای وجوب و امکان بوده و آنها را یکجا کرده است و جامع بیان هر ذکر و کتاب و تبیانی می‌باشد. کتابی که از هر غلّ و غشّ، اختلاف، ناهمگنی، شک و تردید ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹۴

پاک و پاکیزه است. او به هر وعده خوب و پسندیده‌ای که می‌دهد وفا کننده است، و شفا بخش هر رنج و بیماری در روان و تن است. و بر اهل بینش از هر خطاب و کلام و کتاب کفایت کننده است و درود و سلام بر جانشینان راه راست رفته و یاران هدایت یافته و خاندان پاک او بویژه بر پسر عمّ و وارث دانش او و فرزندان معصومش باد.

و پس از این سلام و درودها و ستایش، این بنده نیازمند به خدای بی‌نیاز: سلطان محمد بن حیدر محمد گنابادی - که خدای از آن دو در گذرد - می‌گوید: من، خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان و همه آفریدگان خدا را گواه می‌گیرم بر اینکه شهادت می‌دهم نیست خدائی جز الله که او، یکتای بی‌همتا و زنده و توانا و دانا و شنوا و بینا و دریابنده و با اراده و گوینده و بخشنده و مهربان بر پایدارنده موجودات و تدبیر کننده کارها و فرستنده رسولان (ع) و نازل کننده کتابهای آسمانی است.

و شهادت می‌دهم که پیامبران و فرستادگان و اولیاء و حجت‌های او در روی زمین، همه بر حقّ می‌باشند. و بین هیچ یک از رسولان فرقی نمی‌گذارم، و آنچه از جانب پروردگارش آورده‌اند همه حقّ و راست است و من به خود ایشان و همه آنچه را که آورده‌اند، ایمان آورده‌ام، و شهادت می‌دهم که محمد (ص) خاتم پیامبران و فرستادگان و بهترین همه خلق خداست و پس از آن حضرت، عترتش شریفترین خلق خدا هستند، و علی (ع) سر حلقه خاندان نبوت و وارث علم محمد (ص) است و پس از او یازده نفر از فرزندان او که یازدهمین آنان غایب قائم منتظر است که اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌گرداند تا او، خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند. به همان سان که از ستم‌گری و تجاوز پر شده است. آنان پیشوایان و شفیعان من در روز بینوائی و درماندگی می‌باشند، و بوسیله آنان به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹۵

خداوند متوسّل شده، از آنان امید نجات در روز رستاخیز دارم. و اینکه شریعت محمد (ص) ناسخ جمیع شریعتهاست و آنچه حضرت محمد (ص) آورده است از سنتها و واجبات و سیاستها و عقاید و اخلاق همه بر حقّ و راست می‌باشد و به تمام آنها از مفصل و مجمل ایمان دارم.

مرگ و سؤال قبر، صراط، میزان، بر انگیخته شدن خلائق و نامه‌های اعمال، حساب، بهشت، دوزخ و معاد جسمانی و روحانی همه حقّ، راست و درست است من به همه آنها ایمان دارم و بر آنها یقین دارم، و این دین من است که به آن ملتزم شده‌ام و بر آن زنده‌ام و بر آن می‌میرم، و بر آن برانگیخته می‌شوم انشاء الله. و شهادت می‌دهم بر اینکه قرآنی که در دست ماست همان کتابی است که بر محمد (ص) نازل شده است خواه در آن تحریفی شده یا نشده باشد، و آن دلیل رسالت و خلاصه آئین او و ریسمان محکمی است که از جانب خدا کشیده شده، چه، آن صورت ولایت تکوینی است که ریسمان محکم الهی در حقیقت همین است. چنانچه عترت و ولایت آنان، ریسمانی است که از سوی مردم بطرف خدا کشیده شده است و آن دو (قرآن و عترت) از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر او وارد شوند. و اینکه قرآن دلیل عترت است چنانکه فرموده‌اند: قرآن حجت ما اهل بیت است همچنانکه عترت، روشنگر قرآن است.

پس قرآن، امام صامت و عترت، قرآن ناطق است.

همچنانکه: دوستی عالم اهل بیت، بزرگداشتن و نگرستن به او، نشستن در نزدیکی، شنیدن و گوش دادن به گفته و سخنانش و اندیشیدن در کردار و احوال و اخلاق او تفکر در شؤون و مراتب او تسلیم وی شدن، تسلیم به متشابهات او گشتن، خانه دل را از غیر خالی کردن، جهت نزول ملکوت او در قلب- با این نظر که او ریسمان خدا ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹۶

است که بسوی خلق کشیده شده است- و یا (لا اقل) عناد با او نداشتن از بزرگترین عبادتهاست. بهمین ترتیب بزرگداشت قرآن و نگرستن به سطور آن و شنیدن کلمات و گوش دادن به آن، تدبّر در عبارات و تفکر در اشارات و لطائفش، تخلیه خانه دل به منظور تجلی حقایق آن و پیروی از احکام و تسلیم گردیدن به متشابهاتش هر گاه با این نظر باشد که قرآن ریسمان کشیده شده از خدا بسوی خلق است از بزرگترین عبادات محسوب می‌گردد. در آیات و اخبار، شنیدن و گوش دادن به قرآن، در موقع تلاوت، و اندیشیدن در آیات و استنباط اشارات و لطائف آن و تفکر در آن، امر شده است.

چنانچه کسی که از قرآن اعراض نماید و آن را دور اندازد و یا پشت سر افکنده. یا آن را تنها با لقلقه زبان بخواند بدون اینکه در آن تفکر نماید، یا آن را حفظ کند و بخواند و عمل به مضمون آن نکند همانند الاغی که کتاب بارش کرده باشند ... همه این افراد در آیات و اخبار مورد ذمّ و سرزنش قرار گرفته‌اند.

پس شایسته‌ترین چیزها جهت خدمت کردن بعد از علما، اهل بیت، و سزاوارترین کارها به تفکر و نظر و تأمل همان قرآن است. من از آغاز کسب علوم و اوایل جوانی نسبت به مطالعه و درس و بحث کتابهای تفسیر و اخبار با نشاط بودم و خدای تعالی مرا بدین امر موفق داشت بعضی اوقات از اشارات کتاب و تلویحات اخبار برای من لطائفی آشکار می‌شد که من آن را در هیچ کتابی ندیده و از هیچ کس نشنیده بودم، پس تصمیم گرفتم که آنها را در اوراقی نوشته تفسیر گونه‌ای بر قرآن قرار دهم تا اینکه هم برای خود و هم برای برادران ایمانی خود مایه یاد آوری و جهت خود و همه غافلان موجب بیداری و آگاهی باشد و امیدوار به خدایم تا آنرا ذخیره روز جزا و مایه ذکر خیرم ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۹۷

در میان دیگران قرار دهد. سزاوار آن است که آن، «بیان السعاده فی مقامات العباد» نامیده شود و از آنکه به این نوشته‌ها نظر می‌افکند درخواستم این است که به آن با نظر انصاف بنگرد، نه به دیده دشمنی و لجاج، و حمد خدای را از اوّل و آخر و درود بر محمد (ص) و خاندان او باد.

پیش از شروع در مقصود در باره حقیقت علم و فرق بین آن و جهل مشابه علم، و شرافت علم و پستی و بی‌ارزشی نادانی و اینکه هر چه دانش افزون شود از خود بینی کاسته می‌گردد، و هر چه نادانی بیشتر گردد خود بینی زیاده گردد، و اینکه علم پیوسته با حیرت و خشیت همراه است، تنهایی و کناره جوئی را ایجاب می‌کند و با عمل ملازم و از آن جدا ناشدنی است، و اینکه ادراکی که از عمل بی‌بهره باشد همان نادانی دانش نماست، و نیز در باره مستحب بودن خواندن و گوش کردن به قرآن، و چگونگی قرائت، مراتب خوانندگان آن و روا بودن تفسیر و بیان ظاهر و باطن، تنزیل و تأویل، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ، عامّ و خاصّ قرآن مطالبی ذکر می‌کنیم و نیز خواهیم گفت که تفسیر به رأی که در قرآن و اخبار نکوهش شده است، همان تفسیر مبتنی بر ادراکات ناشی از جهل است و تفسیر از روی علم، همان حکمتی است که در قرآن آمده است. و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (۱) (و هر کس را حکمت داده شود خیر بسیاری به او داده شده است.) و اینکه اینگونه تفسیرها، همانست که انسان به آن مأمور بوده و روشی پسندیده می‌باشد.

و اینکه تفسیر قرآن با تمام مراتب و مقامات آن، مخصوص اهل

بیت است که قرآن بر آنها نازل شده است.

و اینکه قرآن دارای وجوه متعددی است که همه وجوه آن مقصود است چنانکه: دارای بطون بسیاری است که تمام آنها مورد نظر است.

و اینکه ممکن است قرآن با قرائتهای گوناگون نازل شده باشد همانطور که ممکن است: آن اختلافات به سبب اختلاف قرائت قراء «خوانندگان اولیه» باشد.

قرآنی که امروز در دست مردم قرار دارد اگر از نظر الفاظ و عبارات ناقص نبوده و کم نشده باشد از جهت توجه به وجوه مختلف و اشارات و بطنها و مقامات کاستی یافته است.

و اینکه تمام قرآن در باره ائمه و دشمنانشان نازل شده است، یا ثلث و یا ربع آن چنین می‌باشد. ما این مطالب را که بدان اشاره کردیم در چند فصل بیان می‌داریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۰۳

فصل اول ص: ۱۰۳

در حقیقت علم و جهل بدان که انسان به حسب مقام بشریت، بین دو شهر دانش و نادانی و دو جهان نور و ظلمت واقع شده است و هر دریافت یا شهودی که برای او واقع شود یا حالتی که بر او عارض گردد از جهت توجه او به سرای علم یا از آن جهت که او را متوجه دارالعلم می‌سازد آن علم است و هر ادراک یا شهود یا حالتی که بر او حاصل شود از آن جهت که توجه به دار جهل دارد او را متوجه به سرای جهل سازد آن جهل مشابه علم است، و این شباهت از آن رو است که در اصل، ادراک همانند علم است، و آن جهل مرکب نامیده شده است در مقابل جهل بسیط که عبارت از عدم ادراک است از کسی که صلاحیت و شأنت ادراک را داشته باشد، جهل مرکب را از آن جهت مرکب نامیده‌اند که در عین این که ادراکی در آن وجود دارد ولی جهت علمی آنچه را که ادراک شده است، در نیافته است بنا بر این از یک ادراک و عدم ادراک ترکیب یافته است یا اینکه مرکب از دو عدم ادراک است یکی عدم ادراک جهت علمی شیئی مورد درک و دیگری عدم ادراک همین عدم ادراک، آنرا درد بی‌درمان نیز نامیده‌اند زیرا، طبیبان روان بشری، از معالجه آن عاجزند زیرا طبیب معالجه کننده کسی را می‌تواند معالجه کند که در خود مرض را بیابد یا ظن به مرض داشته باشد، و خویش را تسلیم طبیب نماید و فرمانبردار امر او گردد، اما ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۰۴

این مریض (جاهل به جهل مرکب) خود را سالم می‌داند، از طبیب دوری می‌گزیند و مطیع فرمان او نمی‌گردد و چون چنین جهل مشابه علم وجود دارد درست است که در مورد یک موضوع هم علم را اثبات کرد و هم آنرا نفی نمود چنانچه در قول خدا: وَ لَيْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ در سوره بقره آمده است.

(چقدر بد است آنچه، خود را بدان فروخته‌اند، اگر می‌دانستند) - انشاء الله تحقیقی کامل در باره علم و جهل در طی تفسیر آن آیه ارائه خواهد شد - علامت علم آن است که هر چه بیشتر گردد خود بینی کاسته شود تا آنجا که بطور کلی از بین برود. علامت این جهل آن است که هر اندازه زیادتر شود انانیت و خود بینی و خود پسندی زیادتر می‌شود تا جائی که در انسان از تسلیم که از صفات انسانی است چیزی باقی نمی‌ماند.

علامت دیگر اینکه علم با غرضهای دنیوی جمع نمی‌گردد، بلکه آنها را از بین می‌برد، ولی جهل هر چه افزوده شود غرضهای دنیوی فزونی می‌یابد. هر چه آن غرضها بیشتر شود انسان به طلب آنها بیشتر حریص می‌شود تا آنجا که سختیها را تحمل کرده، سراسر شب و روز را به تمرین و پیمودن راههای دریا و خشکی می‌گذراند و خویش را در هلاکت و خطراتی می‌اندازد به پندار اینکه با توسل به آن جهل شبیه به علم، به منصبها و خطرات پست دنیوی و غرضهای نابود شونده زندگی برسد و در اوقاف و اموال

غائبین و یتیمان تصرف کند و به پادشاهان و حاکمان نزدیکی جوید و به کشور گشائی دست یافته، و بر مردمان مسلط گردد. این علم، که جهل نامیده- شد برای صاحبش جز دوری از خدا و نزدیکی به شیطان چیزی نمی‌افزاید و کلام خدای تعالی که می‌فرماید:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۰۵

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿۱﴾ (تنها ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند).

اشارت به این جهل و غفلت از علم حقیقی دارد یعنی آنان، از هر معلوم و مدرکی جهت دنیوی و جهلی آنرا می‌دانند، زیرا آنها در طرف جهل واقع شده‌اند و از شیئی مورد درک جهت علمی اخروی آنرا نمی‌دانند، چون آنان به در شهر علم (علی (ع)) نرسیده‌اند تا اینکه دریافته‌ایشان دانش اخروی گردد یا مطالب مربوط به دنیا را در می‌یابند ولی از درک مسائل سرای واپسین ناتوانند. تا دل از این ادراکات دنیوی پاک نگردد نور دانش در دل آشکار نمی‌شود. چه علم، نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد می‌اندازد، و در مرتبه نخست تجلی و ظهور این نور قلبی، برای انسان حیرت و سکوت و اعراض از مدرکات دنیوی پیش می‌آید و در مرتبه دوم، حالت گوش دادن و پذیرش و فرمانبرداری و ترک علمی که موجب خود کامگی و خود پسندی می‌شود حاصل می‌آید. چنانکه حضرت صادق (ع) می‌گوید: به رسول خدا گفته شد که: ای پیامبر خدا علم چیست؟ گفت: سکوت! سپس پرسید دیگر چه؟

پیامبر خدا فرمود: گوش فرا دادن و چه خوب گفته شده است:

دل ز دانشها بشتند این فریق زان که این دانش نداند این طریق

دانشی باید که اصلش زان سر است زان که، هر فرعی به اصلش رهبر است

(۱) بقره- ۱۰۲ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۰۶

پس چرا علمی بیاموزی به مرد کش بیاید سینه را، زان پاک کرد

پس انسان تا از سرای نادانی بیرون نشود او را روا نبود که در طلب ادراکات علمی بر آید. خواه آن دریافته‌ها، حکمت یا فقه باشد یا غیر از آن، زیرا، موجب زیان به خودش و شدت نادانی او می‌گردد چنانکه گفته شده است:

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن

جمله صحرا مار و کژدم پر شود چونکه جاهل شاه حکم مر شود

چون ملائک گوی لا علم لنا تا بگیرد دست تو علمتنا

گر در این مکتب نادانی تو هجی همچو احمد پری از نور حجی ﴿۱﴾

(۱) مثنوی معنوی- دفتر چهارم: اشاره به آیات قرآن می‌باشد که مفسر محترم در قسمت‌های مختلف این تفسیر شرح داده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۱

فصل دوم ص: ۱۱۱

در شرافت این علم و پستی و بی‌ارزشی جهل از آنچه که بیان گشت شرافت علم دانسته شد، و در شرافت آن همین بس که تنها علم مایه امتیاز بین انسان و سایر حیوانات است و اینکه انسان شریف‌تر از هر حیوان بلکه از هر موجودی بجز خدای تعالی می‌باشد.

قول خدای تعالی که می‌فرماید: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿۱﴾ (خدای بخشنده قرآن را آموخت، انسان را آفرید،

به انسان سخن گفتن را یاد داد)، اشاره به شرافت علم است چون خداوند در مقام امتنان پس از آفرینش انسان، تعلیم بیان را ذکر نمود و قول خدای تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۲» (آیا دانایان با نادانان برابرند)، شرافت علم را بطور صریح بیان می‌کند. بلکه می‌گوئیم: شرافت آن فطری است، چون هر صاحب صنعتی عالم‌تر از خودش را در آن صنعت بر خویش مقدم می‌دارد، و این از آن جهت است که فطرتش به تقدّم و شرافت اُعلم گواهی می‌دهد، و به جهت شرافت همین علم است که کسانی که آگاهی و شناخت ندارند صاحبان

(۱) الرحمن - ۱ - ۴

(۲) زمر آیه ۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۲

جهل مشابه علم را اکرام و احترام می‌کنند، چون جهل آنها را، علم پنداشته و از آنها می‌پذیرند و به آنها روی می‌آورند، اگر این شرافت برای علم نبود و این تشابه وجود نداشت آنها باید از اینها فرار می‌کردند همانند فرار گوسفند از گرگ و بجهت همین شرافت است که به طرق مختلف و الفاظ یکسان و گوناگون وارد شده: «جویندگی دانش بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب است» و نیز وارد شده که «خداوند طلب کنندگان دانش را دوست می‌دارد» و نیز آمده است: «هر که راهی پوید که علمی جوید. خداوند بدان وسیله راهی بسوی بهشت برای او می‌گشاید» و اینکه فرشتگان بالهایشان را برای هر طالب علمی می‌گسترانند تا خشنودی خود را از او برسانند.

و «آنچه در آسمانها و زمین است حتی ماهیان دریا، جوینده دانش را آموزش خواهی می‌کنند» و «هر که از خانه‌اش بیرون آید و بسوی دری از علم روی آرد که دلش از آن سود برد و به دیگران بیاموزد خدای تعالی برای هر گامی که بر می‌دارد عبادت هزار سال روزه و نماز بر او نویسد و فرشتگان بالهای خویش را بر سر او بگسترند و پرندگان آسمان و ماهیهای دریا و جنبندهان خشکی بر او، درود فرستند و خدای تعالی به خانه او هفتاد نفر از صدیقان را فرود آورد» و: «علما، وارثان انبیانند» و «هر که دانش آموزد و بدان عمل کند و برای خدا به دیگران بیاموزد در ملکوت آسمان، بزرگ و با عظمت خوانده می‌شود» و: «سخن گفتن و همنشینی با عالم در جاهای پست و در میانه مزبله‌ها بهتر از سخن گفتن و هم نشینی با نادان در کاخها و روی تشک و مخده می‌باشد».

و «مردمان سه دسته‌اند: عالم، دانش پژوه، خس و خاشاک» و نیز در حدیث وارد شده است که: «شب را به روز آور در حالیکه یا دانشمند باشی یا دانش آموز، یا دوستدار اهل دانش باشی و قسم چهارم نباشی که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۳ به سبب دشمنی با آنها هلاک شوی» و نیز آمده است: «خیری در زندگی جز برای دو فرد نیست: یکی عالمی که از او فرمان برند، دیگری شنونده‌ای که هشیار باشد» و نیز آمده است: «عالمی که از دانش خود سود ببرد و سود برساند برتر از هفتاد هزار عابد است.» عِلّت همه این برتریها این است که همه جهتها و جوانب شرافت، در علم جمع است.

چه، برتری هر صفتی یا بسته به شرافت جایگاه آن صفت است، که جایگاه دانش بعد از خدا و فرشتگان، جان انسان از جهت روحانی آن نه از جهت حیوانی‌اش می‌باشد، که بدون شک جان انسان شریفترین جانهاست که جهت روحانی آن شریفترین جهتها می‌باشد یا شرافت هر صفتی به سبب شرافت موصوف آن است، که موصوف به علم در وهله اول خدا سپس ملائکه و آنگاه انسان است که اشرف موجودات می‌باشد و یا شرافت هر صفت به سبب شرافت غایت و مقصود آن است و هدف علم همان هدف انسان است که حشر به سوی خدای بخشنده می‌باشد که هیچ غایت و مقصدی برتر از آن وجود ندارد و یا شرافت هر صفتی وابسته به ارزش لوازم آن صفت است که لوازم علم رهایی از اسارت نفس، شهوتها، غضبها، فریبهای شیطانی نفس، و پدید آمدن حالات خشیه: فروتنی، راحتی، شادمانی و لذت بردن از مناجات با خدا و سخن گفتن با فرشتگان بلکه با خدا و تشبیه به خدا در احاطه به ما

سوی الله می‌باشد.

هر چه که از جهات شرافت برای علم ذکر شد، اضداد آنها از جهات پستی به حکم مقابله برای جهل مشابه علم، ثابت است. و این جاهل، همان عالمی است که جهت علمی مدرکات خویش را ترک کرده است و اینکه «اهل دوزخ از بوی عالمی که علم خود را ترک کرده است در آزارند» و: شدیدترین حال اهل آتش از جهت ندامت ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۴ و افسوس، حال کسی است که بنده‌ای را به سوی خدا بخواند و آن شخص اجابت کند و از او بپذیرد اطاعت خدا کرده داخل بهشت گردد ولی آن دعوت کننده به خاطر ترک علم و پیروی از هوی و هوس و آرزوهای دور و دراز داخل آتش گردد. به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است که فرمود:

«علم دو گونه است: «یکی دانشی که در دل جای دارد» و این اشاره به جهت علمی دریافته‌ها است که این دانش سودمند است، و دانشی که بر زبان است که اشاره به جهت جهلی دریافته‌ها دارد، این علم حجت خدا بر بنی آدم می‌باشد و بواسطه شرافت جهت علمی و لطافت و سرعت اختفای آن تحت پوشش جهت جهلی دریافته‌ها به دقت در نگرش علمی و دقت در فردی که علم از او اخذ می‌شود دستور داده شده است که اگر مدرکات، از دارندگان جهل گرفته شود صاحب آن را نور دانش روشنی نبخشد و جهت علمی آن در او ظاهر نمی‌شود. زیرا هر کس علم را از اهلش دریافت دارد و بدان عمل کند نجات می‌یابد. چنانکه: در خیر آمده است و مفهوم آن این است که، هر که علم را از اهلش فرا نگیرد، یا بدان عمل نکند رستگار نمی‌شود.

حضرت امام باقر (ع) در باره این سخن خدای متعال که می‌فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۱) پس باید انسان به طعامش نظر کند.

طعام را علمی می‌داند که از اهلش گرفته شده باشد و اخبار بسیاری در اخذ علم از اهل آن و دوری جستن از غیر اهلش رسیده است زیرا دریافته‌ها را می‌شود از کتابها و مردان دانا یا نادان مشابه عالم، یا از

(۱) عبس - ۲۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۵

کافران اخذ نمود، لکن ائتصاف به جهت‌های علمی آن جز با اخذ مدرکات از کسی که به جهت علمی آنها متّصف باشد نمی‌شود. عالم بزرگ علّامه حلی - رضوان الله علیه - در آغاز «کتاب تحریر» خویش می‌فرماید: هر دانشی را اسراری است که از کتابها نمی‌توان بدان آگاهی یافت پس واجب است که از علماء فرا گرفته شود از این رو، معصوم (ع) فرمود:

دانش را از دهان مردم فرا گیرید. و فراگیری دانش را از آنانیکه علم خود را از دفتر آموخته‌اند نهی کرده است. پس فرمود: اهل کتاب و دفتر، شما را نفرینند.

به حضرت باقر (ع) گفته شد: در میان ما کسانی هستند که می‌پندارند خدای تعالی فرمود:

فَسْتَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ. از اهل ذکر سؤال کنید: اهل ذکر یهود و نصارا هستند.

فرمود: اگر آنها باشند شما را به دین خود می‌خوانند!

حاصل مطلب اینکه روان بشری طوری خلق شده است که به سرعت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. و مانند آئینه صافی است که پذیرای هر صورتی می‌باشد. پس اگر دریافته‌های خود را از جاهل (شبهه به عالم) فرا گیرد کیفیت جهل آنان را به خود گرفته، از دریافته‌های خود جز جهت نادانی را در نمی‌یابد. ولی اگر از صاحب علم دریافت دارد به کیفیت و چگونگی علم آنها مکیف شده، دریافته‌هایش جز جهت علمی آن نمی‌باشد.

پس ای بنندگان خدا، الحذر، الحذر! از جاهلانی که لباس اهل علم پوشیده‌اند و دریافته‌هایشان به اهل علم تشبّه پیدا می‌کنند و در

اخبار علامتها و آثار بسیاری جهت تشخیص آمده است و نیز نشانه‌های طلب علم برای دنیا و طلب آن برای آخرت و نشانه‌های علم دنیوی و اخروی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۶

در اخبار فراوان است پس باید عالم و متعلم هر دو به اخبار نظر بیندازند و به علوم و آموخته‌های خود نگاه کنند و اینکه علم آنها از چه صنفی است. پس علماء حقیقی و علماء بد و عالم و کسی که خود را عالم نشان می‌دهد. اگر علمشان از نوع جهل و برای دنیا باشد باید به درگاه خدا زاری کنند و از خدا بخواهند تا دل‌های ایشان را از آن پاک گرداند. اگر از نوع علم مربوط به آخرت است از خداوند بخواهند که آنرا زیاد گرداند و از آنان نگیرد. دانش پژوه نیز باید بنگرد که از چه کسی علم خویش را دریافت می‌دارد تا امر بر او مشتبه نشود تا مبدا از جاهلی که به نظر او عالم جلوه‌گر است، دانشی که در حقیقت جهل است فرا گیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۱۹

فصل سوم ص: ۱۱۹

هر چه دانش افزوده گردد، از انانیت کاسته می‌شود و هر چه نادانی بیشتر شود بر انانیت افزوده می‌گردد. انسان بین دو سرای رحمانی و شیطانی قرار گرفته است. نفس او، یک‌رو به سوی خدا دارد که به آن، وجه پروردگار گفته می‌شود، و روئی به سوی شیطان دارد که آن روی نفس، یعنی، انانیت (خود محوری) نامیده می‌شود و هستی را از خود دیدن و آنرا به نفس نسبت دادن جز با همین وجه نشود، و این دو وجه نفس همان آخرت و دنیا می‌باشند که در حکم دو هوو و دو زن یک مرد است که روی نمودن به هر یک زیان رساندن به دیگری است و آن دو در عالم صغیر (انسان) عقل و جهل نامیده می‌شوند و بر دریافته‌های آنها نیز عقل و جهل اطلاق می‌شود.

«عقل، جنبه رحمانی ادراک، و جهل جنبه شیطانی آن است» گسترش دامنه هر یک از این دو، به فزونی مدرکات آن منوط می‌باشد، زیرا، فعلیت انسان به واسطه فعلیت دریافته‌های اوست چنانکه: گفته شده است.

ای برادر! تو همین اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه‌ات تو گلشنی ور بود خاری، تو همیشه گلخنی «۱»

(۱) مولوی در مثنوی معنوی. ص ۲۳۴. انتشارات جاویدان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲۰

و هر چه دریافته‌های جهل یعنی جهت دنیوی افزون گردد خود بینی بیشتر می‌شود، و وجهه ربّانی ضعیف‌تر می‌گردد. هر چه دریافته‌های عقلانی زیادتر شود و وجهه ربّانی تقویت گردد و توان‌تر شود، جنبه نادانی و خود بینی ناتوان‌تر می‌گردد. هر چه نادانیها در انسان بیشتر شود تصرف شیطان در او زیادتر شده، بلکه ادراکات او جز با کمک و افاضه شیطان صورت نمی‌گیرد که آن در واقع و در حقیقت فضله‌های شیطان بر وجه نفس است.

مولانا شیخ بهاء الدین عاملی چه خوب گفته است:

این خیالات محال و این صور فضله شیطان بود بر آن حجر

شرم بادت زان که داری ای دغل سنگ استنجای شیطان در بغل

پس اگر انسان دارای وجهی به سوی ربّ نبوده، و به آن سوی پروردگار روی نداشته باشد، ناچار دارای وجهه شیطانی است و صفحه روانش تحت تصرف شیطان قرار گرفته و شیطان بر حسب استعداد و آمادگی وی هر چه که بخواهد به او القاء می‌کند. باز هم، شیخ بهائی رضوان الله علیه فرموده است:

تو به غیر علم عشق، ار دل نهی سنگ استنجا به شیطان می دهی

دل که فارغ شد ز مهر آن نگار سنگ استنجا شیطانش شمار

پس به سوی خدا بگریزید! رویه‌ایتان را از شیطان برگردانید! دل‌هایتان را از وسوسه‌های او پاک و پاکیزه گردانید!

فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد کلّ علم لیس ینجی فی المعاد

(ای قوم لوح دل را از هر دانشی که برای روز رستاخیز و سرای باز پسین مایه نجات نباشد بشوئید). پس به هر گونه صنایع علمی که

فرا می گیرید بنگرید اگر بر برتری جویی و خود نمایی شما افزوده می شود.

بدانید که آنها از فضولات شیطان است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲۱

در باره تفاوت جوینده دریافته‌های جهلی و جوینده دریافته‌های علمی در خبر آمده است که:

جویندگان دانش سه گونه‌اند آنها را به اشخاص و صفاتشان بشناسید:

اول: دسته‌ای که دانش را در واقع برای جهل و ریا کاری و خود نمایی می جویند.

دوم: دسته‌ای که علم را برای قدرت نمایی و زور گوی و فریب دادن می طلبند.

سوم: دسته‌ای که دانش را جهت فهم و خردمندی جستجو می کنند.

در این خبر صاحب وجهه نفس شیطانی به اعتبار دو قوه دراکه و عماله «یعنی عقل نظری و عملی دو صنف قرار دارد، و غایت طلب

علم را به اعتبار قوه شیطانی درک کننده جهل قرار داده که مقصود خود مدرکات جهلی است یا غایت استکمال وجهه نفس است

که به دنبال شیطان می آید، و نیز لوازم مدرکات جهل است که عبارت از تکبر و خود بینی و پسند کردن مدرکات خود و تحقیر

دیگران می باشد، و از همه اینها در روایت به مرء و ممارات تعبیر شده است.

و نیز غایت طلب علم را به اعتبار قوه عماله (عقلی عملی) که منشعب به قوه سبعیه و بهیمیه می باشد قدرت و زور گویی قرار داده که

از لوازم سبعیت است، و «ختل» به معنی تملق می باشد که از لوازم بهیمیت. و نیز غایت طلب علم را به اعتبار وجه الهی فقه قرار داده

که مقصود شدت یافتن ادراک و انتقال از مدرکی به مدرک دیگر است. و مقصود از عقل خود مدرکات یا استکمال وجهه نفس

است که متصل به رحمان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲۷

فصل چهارم ص: ۱۲۷

در تلازم علم و عمل و اینکه اقتضای علم حیرت و ترس و گوشه نشینی است.

همانطور که دانستی علم عبارت است از دریافته‌هایی که از جهت وجهه الهی و جنبه اخروی، برای انسان حاصل می گردد و آن، به

عقاید و اخلاق نفسانی و اعمال جسمانی تقسیم می شود که در حدیث نبوی بدان اشاره شده است که فرمود: «أنا العلم ثلاثة آیه

محکمه، او فریضة عادله، او سنه قائمه» عقایدی پابرجا و اجبی که اعتدال اخلاقی و عدالت را استوار نماید. سستی پایدار و پاینده، و

عقاید عقلی هر گاه از آن جهت که علوم هستند و از جهت بودن انسان در سرای علم حاصل شود آئینه‌ای برای معتقدات می باشد به

طوری که شخص معتقد، طعم معتقدات خویش را در اعتقادات خویش می چشد و از آن لذت می برد و در این یافتن و لذت بردن

شدت می یابد تا جائی که به مشاهده می رسد و چون عقاید عقلی معتقدات را به حسب چشیدن و یافتن و شهود و عیان نشان

می دهند، پیامبر خدا (ص) بدان «آیه» یعنی، نشانه نام نهاده است، و چون معتقدات از وجود آنها جدا نیست (چنانکه گذشت) آن را

«محکمه» یعنی، پا بر جا و محکم نامیده است.

این وجدان و شهود، (آگاهی و نگریستن) همان عمل قلب است.

پس اگر اعتقادات کسی از معتقدات قلبی (که ذکر شد) خالی باشد دیگر ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲۸ علوم نیست که برای انسان از آن جهت که در سرای علم است حاصل شده یا از جانب خداوند افزوده شده بلکه جهالت‌هایی است که از طرف شیطان به نفس القاء شده است (و خود را علم نشان داده است) حال، اگر به آن، گامهای شیطان نام نهمیم، یا آن را فضولات شیطان بنامیم، فرقی ندارد. اگر اخلاق نفسی و روانی از آن جهت که انسان در سرای علم است مورد ادراک قرار گیرد ادراک آنها جز به نحو جزئی به صورت شناخت نخواهد بود، و ادراک کلی حاصل نمی‌گردد.

معرفت به صفات ناپسند به نحو جزئی، عبارت است از مشاهده آن صفات در وجود خود، و هر که صفات ناپسند و زیانهایش را در وجود خود مشاهده کند از آنها منزجر می‌شود و فکر او متوجه پاک کردن روان خویش از آن صفات ناپسند می‌گردد و این مطلب خود، کار همین علم است و هر کس خصلت‌های نیک، بهجت‌ها و لذت‌های آنرا مشاهده نماید طالب ائصاف به آنها می‌گردد، و این نیز کار این علم است.

رسول خدا (ص) به اعتبار این شهود و ائصاف آن را «فریضه و عادله» نامید. زیرا که فرض و واجب عینی عبارت از همین ائصاف است و میانه‌روی و توسط بین افراط و تفریط عبارت از اعیان این صفات است.

امّا اگر علم به صفات ناپسند و پسندیده بنحو کلی و ذهنی و جدا از مشاهده آن به نحو جزئی صورت گیرد آن نیز از جمله نادانیهاست.

این نوع معرفت، نه فریضه و نه عادله است و آن از عمل جدا بوده و از فضولات و القائات شیطان محسوب می‌گردد. و اعمال قالبی نیز، اگر از راستگو گرفته شود و دانش پژوه، براستی آنکه، از او دانش پذیرفته، علم داشته باشد و وعده پاداش به اجرای آن، و وعید عقوبت به ترک آنرا راست بداند و با هوای نفس و حجاب خودبینی، علم خود را نپوشاند یا مقتضای نفس را بر مقتضای علم چیره نسازد در آن صورت، ترک عمل ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۲۹

برایش ناممکن است. و به همین اعتبار پیامبر اکرم (ص) آنرا «سنت» نامیده است زیرا، سیره و سنت، اعمالی است که جماعتی بر آن متفق هستند، و یا بصورت عادت برای شخص درآمده است.

از جهت فراگیری آن از اهلش و اتصال آن به اعمال قلبی و به صاحب اعمال قلبی آن را قائمه یعنی پایدار و پاینده نام نهاد. اگر این علم از اهلش فرا گرفته نشود و یا از آن جهتی که اخذ در دار العلم قرار دارد گرفته نشود و آن حقیقتی که در علم وجود دارد (وجه خدائی) دریافت نگردد یا مقتضای نفس بر مقتضای علم غلبه کند، آن علم نبوده و از عمل یا از عملی که باید پایدار و پیوسته به دل باشد، جدا گشته است. این گونه دانشها، جهل و پس مانده‌های شیطان است از اینرو، در اخبار بسیار از معصومین (ع) به صراحت یا اشاره، همراهی علم و عمل و لازم و ملزوم بودن هر دو وارد شده است. چنانکه ابی عبد الله صادق (ع) در تفسیر سخن خدا که فرمود: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (تنها بندگان دانشمند از خدا می‌ترسند). می‌فرماید:

مقصود از علماء عالمی است که کردارش، گفتارش را تصدیق کند و هر که کردارش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست و از آن حضرت روایت شده است که علم مقرون به عمل و همراه با عمل است پس هر که به راستی عالم باشد به علمش عمل می‌کند و هر کس هم که عمل کند بر دانش او افزوده می‌شود و علم، عمل را صدا می‌زند اگر جوابش را داد می‌ماند و گر نه از آنجا کوچ می‌کند و نیز از آن حضرت (ع) روایت شده است که: خداوند متعال هیچ کرداری را بدون معرفت، نمی‌پذیرد و هیچ معرفتی بدون عمل محقق نمی‌شود.

پس هر که، به معرفت رسید خود معرفت او را به کردار رهنمون می‌شود و هر که عمل نکند او را معرفتی نیست. آگاه باشید! که برخی از ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۰ اجزای ایمان از برخی دیگر پدید می‌آید.

از این گفته معلوم می‌گردد که همانگونه که علم از عمل جدا نیست از شدت یافتن و افزونی در جهت آخرت نیز، جدا نمی‌باشد. زیرا هر که به شناخت رسید و از صفات الهی چیزی را درک کرد که با آن ادراک به او خوشحالی و سرور دست داد و لذت برد، شدت شوقش به آن ادراک و خوشحالی افزوده می‌شود و هر کس شوق به چیزی پیدا کند طالب آن گشته به دنبال آن می‌رود و هر کسی چیزی را طلب کند آن را می‌یابد و هر کس صفات‌های ناپسند و پسندیده را شناخت، فرارش از صفات‌های ناپسند و طلب او صفات‌های پسندیده را شدت پیدا می‌کند و هر اندازه گریز او از امور ناپسندیده افزون گردد و به خصلت‌های پسندیده متصف شود بینش او به آفات امور ناپسند و لذت‌های امور پسندیده بیشتر می‌گردد و هر که فرمان خداوندی را شناخت و دریافت که فرمانبرداری از امر پروردگار و خودداری از نهی او، علوم عقلی و نفسانی را در وی می‌افزاید، فرمانبرداری را پیشه می‌سازد و هر که فرمانبری نمود علومش (که شرح آن ذکر شد) افزوده می‌گردد. شرح و بسط و تحقیق این مطلب در سوره بقره در ضمن آیه: «و لبس ما شروا به انفسهم» بیان خواهد شد.

صاحب این علم از جهت عدم رعایت دانش خود و عدم وصول به علوم خویش (انطور که او، خواهان آنست) همیشه در حالت اندوه و بیم است زیرا، مراعات نکردن علم برای چنین عالمی موجب حزن و اندوه است. همانگونه که نادان عالم نما، از حفظ الفاظ و روایات، خود پسندی می‌یابد.

عالم حقیقی (چنانکه شرح آن گذشت) شب زنده‌دار است و چون مشتاق مطلوب خویش می‌باشد، عمل می‌کند ترسان، بیمناک و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۱

خدا خوان، است، شناسای اهل زمان خویش بوده، و از نزدیکترین برادران خویش نیز در وحشت و ترس است (که نکند راز او، با خدا فاش شود و سرّ حالش، معلوم گردد) همواره در کار خود حیران است زیرا علم و جهل او، هر کدام به نوعی وی را، به خود جذب کرده با هم به پیکار می‌پردازند. این عالم، بسیار شکرگزار و مهربان و نرم دل و مدارا کننده و بردبار و شکیب و فروتن و متواضع و بی‌آزار و قانع و بی‌نیاز، دوستدار، نیکوکار، مردم‌دار، دل‌زنده، پاکیزه، ظریف و نکته بین است.

پس ای برادر! از عالمی که به غیر علمش عمل کند بپرهیز!! با عالمی که به علمش عمل کند همراه و همنشین باش و با او در نهایت فروتنی رفتار نما.

خاک شود مردان حق را زیر پا خاک بر فرق حسد کن همچو ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۵

فصل پنجم ص: ۱۳۵

در باره فضیلت خواندن قرآن و فضیلت توکل به آن به هر گونه‌ای که باشد همانگونه که در گذشته اشاره شد قرآن همراه با عترت است و آن دو، دو ریسمان محکمی هستند که از سوی خدا بسوی خلق کشیده شده‌اند، و توکل به عترت به هر نحوی که باشد از خدمت کردن و بر آوردن حاجتشان و احترام و محبت به آنها، نگریستن به ایشان، نشستن در حضورشان، انس گرفتن با آنان، اندیشیدن در شئون و حالات، تدبّر در رفتارشان، گوش دادن به سخنان آن بزرگواران، شنیدن نامها، ذکر مناقب و احوال آن بزرگان و یاد آوری شمائل و صفاتشان، بدون دشمنی با آنان. عبادت است. بلکه از بزرگترین عبادات و از جمله اسباب و وسائلی است که موجب دخول در بهشت می‌گردد.

همچنین نگاه کردن به سطرهای قرآن، گوش دادن به حروف، خواندن کلمات، نوشتن سوره و آیه، بزرگداشت و احترام نهادن به خواننده آن و به تصوّر آوردن معانی، مفاهیم، تدبّر در معانی، نظر و تأمل در اشاره‌ها، لذت بردن از لطائف و فرمانبرداری از امر و نهی، عبرت گرفتن از حکایتها و مثلها، بهره‌یابی و پند گرفتن از نصایح و اندرزهای قرآن، عبادت محسوب می‌گردد بلکه از

بزرگترین عبادات می‌باشد و در فضیلت توسیل به قرآن همین بس که خدای تعالی خود در قرآن کریم ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۶

می‌فرماید:

إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ چون قرآن خوانده شد گوش فرا دهید و ساکت باشید بلکه مورد رحمت خدا قرار بگیرید.

خبری از علی بن الحسین (ع) و جعفر بن محمد (ع) رسیده است که فرمودند: هر کس به حرفی از کتاب خدای تعالی گوش فرا دهد بدون اینکه آنرا بخواند خدای تعالی برایش یک نیکی نوشته یک گناه او را می‌زداید او را یک درجه بالا می‌برد و هر که آنرا با نگاه کردن و بدون صدا بخواند خدای تعالی به هر حرفی یک نیکی برایش نوشته و یک گناه می‌زداید و یک مرتبه بالایش می‌برد هر که یک حرف از ظاهر آن، بیاموزد خدای تعالی ده نیکی برایش می‌نویسد و ده گناهش را می‌زداید و ده درجه او را بالا می‌برد.

بعد می‌فرماید: نمی‌گویم در ازای هر آیه، بلکه می‌گویم برای هر حرف مثل «با» یا «یا» و شبیه آن دو از حروف قرآن. سپس فرمودند هر کس حرفی از آنرا بخواند در حالی که در نمازش نشسته باشد خدای تعالی پنجاه نیکی برای او می‌نویسد و پنجاه گناه را از او می‌زداید و پنجاه درجه او را بالا می‌برد.

هر که حرفی را در نماز در حالت ایستاده بخواند، پروردگار، برایش یکصد نیکی می‌نویسد یکصد گناه را از بین می‌برد. و یکصد درجه بالایش می‌برد و هر که قرآن را ختم کند درخواست او (چه دیر چه زود)، مورد اجابت واقع می‌شود.

روایت کننده این خبر می‌گوید: گفتم فدایت کردم همه قرآن مقصود است؟ فرمود: بلی مقصود ختم همه قرآن است.

اسحق بن عمار از ابی عبد الله امام جعفر صادق (ع) روایت کرده ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۷ است که به او گفتم: «فدایت کردم من قرآن را در دلم حفظ کرده‌ام. آنرا در دلم بخوانم ارزشمندتر است یا به قرآن نگاه کنم و از روی آن بخوانم؟

پس به من گفت: هم بخوان هم به نوشته بنگر که آن با ارزش تر است. آیا نمی‌دانی که نگاه به نوشته قرآن، عبادت است».

به پیامبر اکرم (ص) منسوب است که گفت: «برترین عبادات خواندن قرآن است» و از پیامبر خدا (ص) است: قرآن طعام و مهمانی خدای تعالی است پس از مهمانی او یاد بگیرید به هر مقدار که می‌توانید. بدرستی که این قرآن ریسمان خدا است و آن نور آشکار و شفا بخش سودمند است، حافظ و نگهبان کسی است که به آن تمسک کند. هر که از آن پیروی کند وی را نجات می‌دهد، کج نمی‌شود تا راست گردد و منحرف نمی‌شود تا مورد ملامت قرار گیرد، و شکفتیهای آن بسر نمی‌آید و تمام نمی‌شود و هر چه از آن بهره یابی شود کهنه نمی‌گردد. پس آنرا بخوانید که خدا به خواندن هر حرف ده نیکی به شما پاداش می‌دهد و من نمی‌گویم برای خواندن «الم» ده نیکی، می‌گویم برای خواندن «الف» ده تا و برای «لام» ده تا و برای «میم» ده تا پاداش می‌دهد.

از امام صادق (ع) روایت شده است که قرآن، پیمان خدا بر خلق است. پس سزاوار است که هر مسلمان به پیمانش بنگرد و هر روز ۵۰ آیه بخواند.

از پیامبر (ص) روایت شده است که: خانه‌هایتان را به خواندن قرآن روشنی بخشید و آنها را مانند یهودیان و مسیحیان گورستان خاموش قرار ندهید، چه آنها نماز را تنها در کنیسه‌ها و دیرها انجام دادند، خانه‌هایشان را از عبادت خدا تعطیل کردند. چه اگر در

خانه‌ای بسیار قرآن تلاوت شود خیر، در آن بسیار می‌شود و اهل آن خانه در وسعت ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۳۸

قرار می‌گیرند و به اهل آسمان روشنی می‌بخشد چنانکه اهل دنیا از ستارگان آسمان روشنی می‌گیرند از حضرت سجاد (ع) نقل شده است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «هر کسی که خدا به او قرآن را عطا نماید و او گمان کند که به دیگری چیز بهتری

عطا کرده است، او بزرگی را کوچک و کوچکی را بزرگ شمرده است».

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۴۷

فصل ششم..... ص: ۱۴۷

در آداب و چگونگی خواندن قرآن و مراتب خوانندگان آن هر سخن ظهور و نمودی را برای سخنگو به همراه دارد و حالت و مرتبه‌ای را که گوینده، در وقت سخن گفتن دارا می‌باشد آشکارا می‌سازد.

مگر نمی‌بینی که انسان در موقع خشم، هر چه بکوشد تا خشم خویش را پنهان سازد به ناچار خشم او در سخنش نمودار می‌شود؟ و نیز سخن هر گوینده‌ای، مناسب مقام خود اوست - نه مقام شنونده، از اینرو، برای بشر ممکن نیست از جهت بشریت خود سخن فرشتگان را از جهت بشریت خود بشنود و اگر بشنود هلاک شده یا دیوانه می‌گردد یا حالت غش و بیهوشی بر وی عارض شده یا بصورتی دیگر زیان می‌بیند. و اینکه کلام خدای تعالی اگر در مقام اطلاقش (بدون تنزل، و فرود آمدن در مراتب پایین تر که قابل درک بشر باشد) ظاهر شود، هیچ چیزی از آفریده‌ها در برابرش نمی‌ماند و همه در کلام او فانی می‌شوند لیکن خدای تعالی به خاطر نهایت رحمت و کمال مهربانی که نسبت به آفریده‌هایش دارد اسماء و صفات و کلام خود را از مقام اطلاق تنزل داده آنرا با پوشش تعینات امکانی می‌پوشاند در نتیجه در مقام ارواح عالیه موافق با آنها و در مقام ارواح مضاف موافق و همراه با آنها، و در مقام اشباح عالی نوری و اشباح پائین ظلمانی مطابق با ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۴۸ آنها گشته است و در مقام انسان به لباس صوتها و عبارتها و حروف و نوشتار که متناسب گوش و چشم آنان است ظاهر می‌شود چنانکه مولوی می‌فرماید:

خود طواف آنکه او شه بین بود فوق قهر و لطف و کفر و دین بود

زان نیامد یک عبارت در جهان بس نهانست و نهانست و نهان

زان که این اسماء و الفاظ حمید از گلابه آدمی آمد پدید

علم الاسماء بد آدم را امام لیک نی اندر لباس عین و لام

چون نهاد آن آب و گل بر سر کلاه گشت آن اسماء جانی رو سیاه

که نقاب حرف دم در خود کشید تا شود بر آب و گل معنی پدید

بنا بر این قرآن با نقشها و لفظهای خویش نمایانگر حقّ اولّ (خدای تعالی) می‌باشد که اسماء و صفات حق را در کلام و خطاب خدای تعالی ظاهر ساخته است. و این امر از جهت مهربانی به بندگانش می‌باشد.

پس بر بندگان لازم است که آنرا بزرگ شمرده، در وقت خواندن قرآن برون خویش را از ناپاکی و پلیدی و آنچه در دیدگاه مردم ناپسند است، پاک و پاکیزه گردانند و درون را با غسل یا وضو یا تیمم از آلودگی بزدایند، و روان را از خود بینی که نمایانگر شیطان و نهانخانه فضولات اوست با فروتنی در برابر بارگاه کبریائی خدا، و خشوع در برابر عظمت خدا که در کلامش ظاهر است، پاکیزه دارند.

باید در موقع خواندن و گوش دادن قرآن، حالت حزن و اندوه به خود گیرند و جانها را نرم و رقیق ساخته گریان باشند و فروتنی و

خشوع آنان افزوده گردد. و قول خدای تعالی: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱) یعنی

(۱) یعنی اینکه ادا کردن کلام بصورت انشاء فقط وجوب تکلیفی می‌آورد بخلاف اینکه کلام بصورت خبر ادا شود که در این

صورت جمله «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا...» خبر از عدم امکان مسّ و وصول به باطن قرآن را برای کسی که طهارت باطن ندارد می‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۴۹

قرآن را جز پاکیزگان لمس نمی‌کنند به صورت جمله خبری جهت اشعار به این است که لمس کردن نقوش و حروف قرآن جز به پاکیزگی ظاهر از خبث و حدث شایسته نیست.

و اینکه تماس با باطن و مقصود قرآن و اتصال به لطائف و حقایق آن و بهره یابی از علوم و برکات آن ممکن نیست جز با طهارت باطن، از پستی‌های اخلاقی و ناپاکی‌ها و شک و تردید و وسواس و نیز باید خود را از علوم عادی و افکار عامیانه تقلیدی که از مردم گرفته شده است پاکیزه نگه دارد و قول خدای تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا** «۱» یعنی آن کسانی که بدانها، دانش داده شد و قبل از فرو فرستادن قرآن به صحت آن آگاه بودند) هر گاه آیه‌ای از قرآن بر ایشان تلاوت شود به خاک می‌افتند، بر چانه خویش و به حال سجده قرار می‌گیرند و می‌گویند: منزّه است پروردگار ما که وعده پروردگار البتّه انجام می‌شود و بر رو می‌افتند بر چانه‌ها و می‌گیرند و حالت خشوع آنها افزوده می‌گردد.

در مقام مدح است و اشاره به مستحب بودن تواضع و گریستن و خشوع در وقت خواندن قرآن و گوش فرا دادن به آن است.

از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرمود: قرآن با حزن و اندوه نازل شده است پس با حزن و اندوه آنرا بخوانید.

«ملاً محسن فیض» - قدس سرّه - در تفسیر صافی و در مصباح الشریعه از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند: که آن حضرت گفت که پیغمبر (ص) فرمودند: برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن

(۱) الاسراء، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۰

صدای خوش است.

از آن حضرت (ع) روایت شده است که گفت: هر که قرآن را بخواند و نسبت به آن خضوع و فروتنی نداشته باشد و دلش برای آن نرم نگردد و اندوه و ترس در باطنش پیدا نشود، عظمت شأن حقّ تعالی را خوار داشته در زبانی آشکار به سر می‌برد. پس خواننده قرآن به سه چیز احتیاج دارد. دل خاشع، بدن آسوده و جایگاه خلوت.

پس هنگامیکه نسبت به خدا، دلش خاشع شد، شیطان از او می‌گریزد. اگر روان خویش را از اسباب و وسایل جدا ساخت قلب او برای خواندن قرآن مجرّد می‌شود و هیچ چیز عارض دل او نمی‌گردد و او را از روشنائی قرآن که باید دل او را روشن کند و از فوائد آن نیز محروم نمی‌گرداند هر گاه مجلس خلوت برای خود انتخاب کرد و از مردم کناره جوئی نمود پس از آنکه به دو خصلت اول متّصف گشت روح او با خدا انس می‌گیرد و سرّ او به خدا پیوند می‌یابد و شیرینی سخن گفتن خدای تعالی را با بندگان صالح خویش در می‌یابد و به لطفی که خداوند با آنان دارد (که او را به عنایت و اشارت کلام خود اختصاص داده) پی می‌برد و کرامات آنرا می‌پذیرد و اشارت بدیع و تازه آنرا درک می‌کند پس چون پیاله‌ای از این آبشخور نوشد آن حال را بر حالت‌های دیگر و آن وقت را بر وقت‌های دیگر ترجیح داده اختیار می‌دهد، بلکه بر هر طاعت و عبادتی نیز ترجیح می‌دهد. زیرا که در آن حال بدون واسطه با پروردگار مناجات می‌کند.

پس بنگر چگونه کتاب خدایت، و منشور ولایت را می‌خوانی و چگونه باید و نبایدهای او را، پاسخ می‌گویی و چگونه از حدود الهی فرمانبرداری می‌کنی، که آن کتاب عزیز است که هیچ باطلی نه از پیش و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۱

نه از پس در آن راه نمی‌یابد، آن از سوی خدای حکیم ستوده فرو فرستاده شده است، پس آنرا با ترتیل «۱» بخوان! در جایگاه وعده

و وعیدش توقّف نما! در مثل‌ها و اندرزهایش اندیشه کن! پس بترس از اینکه مبادا حروف آنرا پیا داری و در آنها دقت کنی، حدودش را ضایع گردانی.

از آن حضرت (ع) نقل شده است که گفت: «خدای تعالی در سخنش بر آفریده‌هایش جلوه کرده و لیکن مردم آنرا نمی‌بینند و اینست آنچه در اخبار و آیات بدان اشاره شده است» و لیکن ما می‌گوئیم: چون بنا به منطوق گفته خدای تعالی: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

جمع مراتب موجودات بالقوه در انسان منطوی است، و انسان بر حسب هر مرتبه‌ای که فعلیت پیدا کند دارای حال و حکم و تکلیف است.

لذا هر مرتبه‌ای که در انسان فعلیت پیدا کند حال و حکم و تکلیف می‌شود ... لذا انسان بر حسب آن مراتب دارای احوال مختلف گشت که احکام مختلف را در پی دارد، و همه مراتب در حالت شیطانی و رحمانی و حالت متوسط بین آن دو منطوی است. زیرا اگر آنچنان مسخّر شیطان شود که در او، از تصرف رحمانی هیچ باقی نماند او مظهر شیطان گردد که در اینحال فرقی نمی‌کند چه در او چرندگی و بهیمیت با مراتب خود یا درندگی با مراتبش یا شیطنت با مراتبش غالب آید و یا حالت حاصله از ترکیب آنها با مراتبی که دارند حاصل شود و زبان و دست و گوش و چشم او، آلات و وسائل شیطان گردد. در این صورت او، قرآن را جز با زبان شیطان نمی‌خواند و آن زبانی است که به نفس اماره و خود بینی وی منسوب است و نمی‌نویسد و نمی‌شنود و نمی‌بیند مگر با دست و گوش

(۱) ترتیل: واضح و آهسته و با تأنی خواندن قرآن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۲

و چشم شیطان. در باره امثال این افراد خدای تعالی فرموده است:

يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ «۱» فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يُكْتَبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... (وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۲» یعنی، با زبانشان آیات قرآن را می‌خوانند تا گمان کنید که این همان کتاب است. در حالیکه آنچه خوانده‌اند آن کتاب نیست.

در آیه بعد می‌فرماید: پس وای بر کسانی که کتاب را با دست خویش می‌نویسند و سپس می‌گویند: این از نزد خداست در حالیکه از طرف خدا نیست یعنی اینکه نقشهای قرآن اگر چه امری کلی است و نزد کسی که از مبادی افعال و چگونگی صدق قرآن بر نوشته‌های انگشتان اطلاعی ندارد بر هر نوع نوشته قرآن صدق می‌کند، ولی در واقع و نزد کسی که نظر به مبادی افعال دارد قرآن صدق نمی‌کند، مگر بر نوشته دستی که منسوب به خدا و مسخّر او باشد نه بر هر نقشی که همانند نقش قرآن باشد و از هر انگشتی صادر شده باشد خواه انگشتان مسخّر شیطان باشد یا رحمان. همچنین است مطلب در قرائت الفاظ قرآن زیرا چنین نیست که هر کس که به زبان الفاظ مشابه قرآن را تلاوت کند در حقیقت قرآن بخواند و آن الفاظ مصداق قرآن قرار گیرد مگر اینکه خواننده قرآن با زبانی قرآن بخواند که آن وابسته و مسخّر خدا باشد نه به زبانی که به نفس خود خواننده مربوط شود و در تسخیر شیطان واقع گردد، و حکم قرائت صاحب چنین حالتی آن است که از حنجره او تجاوز نکرده، بلکه جز وزر و وبال چیزی برای او ندارد.

(۱) آل عمران - ۷۲

(۲) بقره - ۷۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۳

همچنین است حکم نوشتن و گوش فرا دادن به آیات قرآن که تکلیف شده است: تضرع و زاری نماید و از خدا درخواست کند که او را به آفت‌هایی که در آن واقع شده بینا سازد و از خدا آمرزش بخواهد و توبه و انابه نماید. و برای مثال چنین شخصی است که انبیاء (ع) اولین چیزی که فرمودند این بوده است که: «يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» (۱): یعنی ای قوم از پروردگارتان آمرزش خواهی کنید و سپس توبه نمائید و به سوی او بازگشت کنید.

و اگر کسی در بین حالت رحمانیت و شیطانیت باشد هر حالتی که بر او غالب شود بر حسب همان حالت دارای حال و حکم و تکلیف خاصی است. اگر دو حالت مساوی باشد حکم دیگری خواهد داشت.

و صاحب این حالت همواره رنج بسیار و اندوه طولانی دارد زیرا با مقتضیات حیوانی آرام نمی‌گیرد تا از آن بهره‌مند گردد و از مقتضیات عقلانی لذت نمی‌برد تا بدان وسیله آرامش پیدا کند و قول خدای تعالی در حق چنین شخصی نازل شده است:

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ﴿٢﴾ در راه خدا پیکار می‌کنند می‌کشند و یا کشته می‌شوند.

روز و شب در جنگ و اندر کشمکش کرده چالیش اولش با آخرش

و گاهی (پس از کشمکش درونی) حالت نادانی و شیطانی بر او چیره می‌گردد که در این صورت در خواندن و شنیدن قرآن حکم دسته اول (شیطان صفتان) را پیدا می‌کند. گاهی حالت رحمانیت بر او غالب

(۱) سوره هود، آیه ۵۴

(۲) توبه- ۱۱۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۴

می‌گردد حکم آن دسته را که مسخر رحمانند خواهد داشت که بعد از ذکر می‌کنیم گاهی از هر دو حالت رحمانی و شیطانی اثری باقی می‌ماند که در این صورت در خواننده قرآن مشرک خواهد بود مانند، آن مردی (بنده‌ای) که چند نفر در مالکیت او شریک باشند.

و اگر فرمانبر قوه رحمانی باشد بطوری که در عبادت او، خود بینی و شیطان مداخله‌ای نداشته باشد بلکه عبادت‌های او به فرمان خدای تعالی یا به سبب فعل خدای تعالی صورت گیرد یعنی در وجود او کارگزاری جز خدا نباشد این گروه (که مسخر و فرمانبر خدای تعالی هستند) مرتبه‌ها و درجه‌هایی دارند. چه در بین آنان کسانی هستند که در حجاب از خدا و فرشتگان و جانشینان خدا می‌باشند (پرده‌ای بین آنان و خدا و فرشتگان و جانشینان خداست) آنان به امر خدا که بوسیله جانشینان خدا در روی زمین به آنها رسیده، می‌نگرند و هر کاری را جهت امر خدای تعالی انجام می‌دهند (نه طبق خواسته نفس خود) چنین کسانی فعل را از خود می‌بینند و فاعل را نیز نفس خود می‌دانند ولی نفس خود را مسخر امر خدای تعالی می‌بینند. (نه از خودی خود و نه از شیطان) همچنین اعضاء آنها مسخر فرمان خداست. و اگر نسبت اعضاء را در ظاهر هم به خودش هم بدهد باز از جهت فعل به امر خدا نسبت می‌دهد نه به خودش پس چنین خواننده قرآنی از آن دسته که کتاب خدا را با زبان خودش می‌خواند نخواهد بود، بلکه از کسانی می‌باشد که آن را با زبان امر خدا می‌خواند. همچنین بیننده و شنونده و نویسنده کتاب خدا نیز همین حال را دارند. لکن خواننده آن در خواندن قرآن کاری نمی‌کند جز حکایت قول خدا که از زبان رسول (ص) صادر گشته است. پس او، در قرائت خود، حکایت قول پیامبر (ص) یا جبرئیل یا خدا را می‌نماید، اگر توجهی به واسطه بودن پیامبر (ص) نکند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۵

دسته دیگر از خوانندگان قرآن اهل شهود می‌باشند لیکن در شهود خود جز خلفاء الهی و فرشتگان را نمی‌بینند، این حالت اگر طوری باشد که شهود آنان به مقام حلول نرسد یا اگر هم برسد طوری نباشد که به صورت اتحاد حال و محلّ در بیاید، باز هم مثل

سابق، فعل را از خود می‌بینند ولی آنرا مسخر مشهود خود می‌دانند و حکم آنها مانند حکم پیش می‌باشد، و تفاوت بین آن دو این است که اگر آنچه مشاهده کرده است رسول (ص) یا جانشین (ع) او یا فرشته‌ای از فرشتگان باشد، در اینصورت خواننده، گفته پیامبر یا خدا را حکایت می‌کند و آن را بر مشهود خود می‌خواند چه او در حضور آنان ایستاده است، و زبانش از لحاظ اینکه قرآن می‌خواند زبان امر خدا یا امر مشهود اوست، اگر مشهود، آمر او به خواندن باشد.

اگر مشهود وی در حلول طوری باشد که به نوعی اتحاد با شاهد کشیده شود. در اینحالت، زبان خواننده قرآن، عین زبان مشهود اوست.

اگر چه به خود نیز نسبت داده شود لیکن نسبت دادن به خودش عین نسبت دادن به مشهود است، حال گوش و چشم و دست او هم چنین است. چنین خواننده‌ای قرائت قرآن را گاهی از خود می‌بیند، زیرا هنوز نفس او کاملاً از بین نرفته و مقداری باقی است و گاهی آنرا از مشهود می‌بیند، و گاهی نیز آن قرائت را از مبدئی می‌بیند که عبارت از نفس و مشهود وی می‌باشد، و مطلب از همین قرار است در خود دیدن قرائت و دیدن مشهودش و در شنیدن قرائت، و در حق همین اتحاد و اواخر مراتب حلول به فارسی گفته شده!

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام

و در اشاره به مراتب حلول گفته شده است: ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۶

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

من همانم که دوست می‌دارم و آنچه دوست می‌دارم خود من است، ما، دو روح که در یک پیکریم.

و در اشاره به مراتب اتحاد، گفته شده است:

من کیم؟ لیلی و لیلی کیست؟ من ما یکی روحیم، اندر دو بدن

در باره حقیقت مقام حلول و اتحاد و وحدت انشاء الله سخن خواهد آمد «۱».

سالک گاه آنچنان ترقی می‌کند که از مقام تعینات و نمودها می‌گذرد و فعل حق را مشاهده می‌کند، که آن مقام مشیت مطلق است، یعنی رها و مطلق از همه تعیناتی است که خارج از وجودش باشد یا در ملک او حلول کند، یا با او متحد باشد. پس گمان می‌کند که این، فعل حق و جلوه الهی، همان خدا است و حکم کلیه حالاتی را که در حین مشاهده پیامبر یا فرشته برایش پیدا می‌شد، بر وی جاری می‌گردد. پس خواننده قرآن، می‌پندارد که بر خدا می‌خواند یا از خدا می‌شنود و اینکه خواننده قرآن خداست. و گاهی از این مرتبه بالاتر رود که دیگر خود را در میان نبیند آنگاه جز مشهود نمی‌بیند خواه مشهود او، رسول (ص)، یا حق مضاف (مقام مشیت و ولایت) باشد. در این حالت خواننده و شنونده و بیننده و نویسنده همان مشهود است.

این مقام وحدت مشهود است که، برای بعضی سالکان پیش

(۱) در باره حلول و اتحاد و وحدت وجود، ما، نیز ذیل ترجمه به بسط و تفسیر در مقام خود می‌پردازیم و بطور کلی می‌گوییم حلول عبارتست از: قرار گرفتن چیزی در دیگری که لازمه آن دو تا بودن حال و محلّ است. و از اتحاد نیز چه از نوع امتزاج اجسام باشد و چه از نوع اتحاد روح و بدن، باز دو گانگی و غیریت لازم می‌آید. می‌ماند وحدت که دوئی در آن راه ندارد که همان لا اله الا الله و لیس فی الدار غیره دیار، می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۷

می‌آید که به زبان آوردن آن بعد از هشیاری و به خود آمدن و ظهور کثرتها جایز نیست.

و این، همان وحدت ممنوع است و شیخ «۱» اشاره به همین مقام کرده آنجا که فرموده است:
حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت، دوئی عین ضلال است
و در باره آن گفته‌اند:

آنجا که توئی چو من نباشد کس محرم این سخن نباشد

پس برای خواننده قرآنی که مسخر شیطان است، سزاوار است بکوشد تا خویشتن را از تسخیر شیطان بدر آورد تا به تعبیر خدای تعالی *يُلُوْنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ* مردود در گاه خدا نگردد از این جهت خدای تعالی بندگان را در موقع قرائت قرآن به استعاذه از شیطان و گفتن (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) یعنی، به خدا پناه می‌برم از شیطان رانده شده، فرمان داده است تا اینکه زبان آنان زبان شیطان نباشد و نیز خواننده‌ای که قرآن را بعنوان حکایت از قول خدا می‌خواند باید نفس خویش را به رنج و زحمت افکند تا اینکه از حال غیبت بیرون شود و آن را که از قولش، قرآن را می‌خواند مشاهده کند، و بر آنکه به مشاهده رسیده نیز لازم است که از مشاهده محض بیرون شود تا اینکه مشهود در وجودش داخل گردد و در آن حلول کند و نیز بر آنکه مشهود، در وجودش وارد شده است، لازم است بکوشد تا به مقامی برسد که از حلول به اتحاد، ارتقاء یابد، و هر آنکه به اتحاد رسیده لازم است آنقدر از آن مقام لذت برد و محو آن گردد تا جز مشهود تنها و یکتا، غیری باقی نماند.

(۱) منظور شیخ شبستری (ره) است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۵۸

و این آخرین مراتب سلوک الی الله است: یکی از چند وجه آن چیزی است که در اخبار بسیاری آمده است که در روز رستاخیز به خواننده قرآن گفته می‌شود: «بخوان و بالا رو» چه، باید نمونه قیامت در وجود سالک حاضر باشد. به حضرت امام صادق (ع) نسبت داده شده است که در نماز برای حضرت، حالت بیخودی پیش آمد از توجه کامل به حقّ حال غشّ او را دست داد پس در باره آن، از حضرت سؤال شد.

پس ایشان فرمودند: آنچه‌ان پیوسته، آیه را بر دل و گوش خویش گذراندم، تا از گوینده آن شنیدم، در این حال جسم من، تاب و توان دیدن قدرت او را نداشت و بیهوش شدم.

و برای آگاهی از اینکه خواننده قرآن باید کوشش کند تا زبانش زبان خدا گردد. در اخبار به تلبیه (لیبک) امر شده است که باید موقع قرائت «یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» با این تصوّر که آنرا از خدا شنیده است، لیبک گوید. همچنین به استعاذه، در وقت قرائت امر شده است.

نیز در اخبار آمده است که در وقت خواندن سوره توحید (پس از اتمام آن) گفته شود «کذلک الله ربّی» یعنی پروردگار من این چنین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۶۱

فصل هفتم ص: ۱۶۱

در باره جایز بودن تفسیر آیات قرآن و اخبار معصومین (ع) و نگرش در آنها و اندیشیدن در مفاهیم و تفکر در معانی، منظور آنها و تدبّر در مقصودها، غایتها و منظورهای که آیات به آنها برگشت می‌کند، و نیز آگاهی جستن از موارد نزول و دریافت تأویل آنها بقدر استعدادی که تفسیر کننده ناظر به این امور دارد.

بدان که آیات و اخباری که دلالت بر ستایش تدبّر و ژرف نگری در قرآن و نکوهش ترک تدبّر و لزوم توسّل و پیشوا قرار دادن و

پیروی از احکام و روشنائی گرفتن از نور و فروغ یافتن از شعاع آن می‌کند بسیار است. و نیز آیات و اخبار دلالت دارد که قرآن در وقت سختیها و فتنه‌ها و آزمایشها نجات دهنده است و درمان بیماری نادانی است.

و اینکه دلیل امامت و حجّت امامان در قرآن است و شگفتیهای آن به سر نیاید و تازگیهای آن کهنه نگردد. و قرآن راهنمای شناخت خدا است برای کسی که به این صفت قرآن آگاه باشد و نیز قرآن راهنما برای یافتن بهترین راه می‌باشد.

در قرآن، چراغ‌های هدایت و نشانه روشن حکمت است و اینکه سزاوار و شایسته است که چشمانش را با آن جلا داده و صیقلی نماید و نگاه را به ژرفای صفات آن بیاندازد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۶۲

هر که هدایت جز از قرآن جوید خدایش گمراه کند دانشمندان از توجه به آن سیر نگردند.

هر که به قرآن سخن گوید راستگو بود، و هر که بدان عمل کند پاداش آنرا خواهد گرفت. هر که بدو چنگ زند به راه راست رهنمون گردد، قرآن از گمراهی به هدایت و از نابینایی به روشننگری، از لغزش به پایداری و از تاریکی به روشنائی و از سرگشتگی به رشد می‌رساند.

قرآن فتنه‌ها و گرفتاریها را روشن ساخته، خواننده را از آن دور می‌سازد.

هر که قرآن را پیشوای خویش قرار دهد، و از آن پیروی نماید و آن را تکیه‌گاه خود قرار داده و بدان منتهی شود، خدای تعالی او را به بهشتها رساند و از نعمتها برخوردارش می‌سازد.

این نوع آیات و اخبار بسیار است که همه آنها بر این دلالت دارد که نگرش در آیات قرآن و تأمل در معانی و تفسیر و فرمانبرداری از بایدها و نبایدها و پند گرفتن از داستانها و مثلها و پی بردن به بشارتها و درون نگری در اندرون و لطائف قرآن برای هر که اهل آن باشد، جایز است. ضمناً خطابهایی که خدای تعالی به مردم نموده است دلیل بر اینست که نگرش و اندیشیدن در آیات برای آنانیکه مورد آن خطاب واقع شده‌اند جایز است.

پس با توجه به آنچه ذکر شد، به گفته بعضی که نظر در آیات و بیان معنی و تفسیر آنها را منع کرده‌اند نباید گوش داد، و بدان توجه نمود.

چون قرآن و اخبار عبارتند از همان عباراتی که بر مفاهیم عرفی دلالت دارند و منظور از مفاهیم، مقاصد مخصوصی است که به لطائف و حقایق آنها اشاره دارد. از سوی دیگر تفسیر آیات و اخبار عبارتست از روشن نمودن مفاهیم لفظها و پرده برداشتن از مقاصد، و اشاره نمودن به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۶۳

اشارات و انگشت نهادن بر لطائفی که قرآن و اخبار به آن متّصف است و نیز آگاهانندن بر حقایق و هویدا نمودن موارد نزول و اشاره کردن به تأویل آن است. زیرا کلمه «فسر و تفسیر» به معنی روشن نمودن و آشکار کردن است و آشکار نمودن هر چیزی به حسب آن چیز، متفاوت می‌باشد.

لذا روی همین جهات است که مفسّر به علوم لغت عرب و اعراب و نحو و صرف و بلاغت و محسنات عارض بر کلام که در صنعت بدیع مطرح می‌شود و اطلاع بر اخباری که در تفسیر آیات وارد شده است نیازمند است، و نیز احتیاج دارد به علم عقاید عقلی اصلی «علم کلام» و اخلاق نفسی فرضی و احکام بدنی فرعی «علم فقه» و علم به مقاصد آیات و شناختن اشاره‌های آن، و نیز مفسّر احتیاج دارد به اتّصاف به لطائف آیات که این اتّصاف مشعر به این است که مفسّر می‌تواند به حقایق آیات متحقّق شود، و نیز مفسّر باید به موارد تنزیل دانا، و به تأویل به اندازه مرتبه آن، شناسا، و به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاصّ عالم باشد زیرا اگر علوم ادبی را نداند در بیان مفهوم و مقصودهای قرآن در خطای بسیار می‌افتد و اگر به اخباری که در مورد تفسیر آیات بیان شده است آگاه نباشد. در بیان تنزیل و تأویل آیات در اشتباه می‌افتد. و اگر به علوم دینی علم نداشته باشد در بیان متشابهات و مجملات اشتباه زیاد می‌کند، و اگر اشارات را نشناسد و لطائف را در وجود خویش نیابد تفسیر او ناقص، بلکه تفسیر به رأی می‌شود که تمام

آن اشتباه است. همچنین است در باره شناخت تأویل، و اگر کسی محکم را از متشابه و ناسخ را از منسوخ و عام را از خاص تشخیص ندهد، در بیان خود به یقین نمی‌رسد و در آنچه گفته، خطای بسیار مرتکب می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۱

فصل هشتم ص: ۱۷۱

در باره فرق بین ظاهر و باطن در تنزیل و تأویل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص.

بدان که قرآن کلام حق اول یعنی، خدای تعالی است که در نخستین ظهورش از همه تعینات امکانی مطلق ظاهر شده است از این جهت «نفس الرحمن» نامیده شده است از آنجا که اوصاف آن به جمیع تعینات جایز است، چون نه مقید به شرط چیزی است و نه مقید به شرط عدم چیزی آن را اضافه اشراقیه خدا و مقام «کن» نامیده‌اند. چون غیب را بنحو اجمال و بساطت، ظاهر ساخته است همانند کلمات که آنچه را در سینه است ظاهر می‌سازد به آن کلمه خدا گویند. چون جمیع مراتب وجودات امکانی را به نحو برتر و بالاتر شامل می‌گردد قرآن و جمع الجمع نامیده می‌شود.

از جهت اینکه بالاترین مقامات محمد (ص) است که آخرین فعلیت اوست و هویت او را تشکیل می‌دهد به حقیقت محمدیه موسوم گردیده است و لذا اخلاق و صفت و سرشت محمد (ص) قرآن است.

چون قرآن از جهت اطلاقش و از آن جهت که اولین ظهور کلام خداست و آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان را توان شنیدن نیست خدای تعالی آنرا از مقام اطلاقش تنزل داده و با حجابهای تعینات عقلی با مراتبش آن را محجوب ساخت و در نتیجه عقول با تمام فعلیتها و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۲

وجودهایش مصادیق قرآن قرار گرفت. سپس آن را نازل کرده، و با پرده‌های تعینات نفسی، آنرا محجوب ساخت و در نتیجه نفوس با فعلیت‌هایش مصداقهای آن گردید. دوباره آن را نیز تنزل داد. با پرده‌های تعینات مقداریه نوریه محجوب نمود. پس عالم مثال با مراتب خود، مصادیق آن واقع شد و انگاه آن را فروتر ساخت و پرده تعینات طبیعی بر آن کشیده اجسام طبیعی مصداقهای آن گردید. آنگاه آنرا در نازلترین مراتب وجود فرود آورد و لباس صوت، حروف نوشتاری و نقشها بر آن پوشاند تا گوشها و چشمهای بشری توانائی درک آنرا بیابند پس حروف و نقوش مصداقهای این مرتبه از کلام خدا واقع شد. و چون جمیع مراتب وجود، مصداقهای قرآن گشت. قرآن بیانگر و روشنگر هر چیز گردید و هیچ تر و خشکی نبود مگر اینکه در کتاب خدا آمد. «۱»

حال که این مطالب را دانستی، پس بدان که مصداقهای محسوس طبیعی قرآن ظاهر آن، و مصداقهای روحانی، باطن آنست و چون مراتب روحانی از جهت کلیات و جزئیاتش متعدد است مراتب روحانی بسیار است لذا، در اخبار برای قرآن بطون متعدد آمده است و تا هفتاد هزار بطن ذکر شده است و چون مورد نزول آیه و امثال مورد نزول همگی مصادیق آیه می‌باشند، ظاهرترین مصداقهای آیه، همانست که آن آیه، در باره‌اش نازل گردیده است. لذا در اخبار آمده است که برای هر ظاهری، ظاهری است. از طرفی چون هر مرتبه روحانی، نسبت به مرتبه پائین تر خود بطن و پنهان محسوب می‌گردد از اینرو در خبر آمده است که برای هر بطنی بطنی است.

اما تنزیل قرآن اگر به معنای مصدری باشد عبارت است از تطبیق

(۱) انعام - ۵۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۳

دادن آن بر مصادیق طبیعی، و اگر به معنی آن چیزی باشد که آیه در باره‌اش نازل شده است عبارت از خود آن مصداقهاست و

تأویل عبارتست از بازگشت دادن آن، به مصادیق روحانی یا خود آن مصداقها است و چون در هنگام نزول از این مصادیق می‌گذرد از این جهت درست است که تطبیق دادن با مصادیق، بازگشت نامیده شود.

آنچه در بعضی از اخبار وارد شده است که بعضی از مصداقهای طبیعی تأویل نامیده شده اشاره به آن است که تعمیم آیه نسبت به مورد نزول و موارد همانند که در زمانهای بعد پیش می‌آید ممکن نیست مگر اینکه خصوصیات، شخصی مورد نزول را الغاء نموده و آنرا به معنی کلی که بر همه موارد صادق آید برگردانیم، و مصادیق طبیعی غیر مورد نزول را نیز بطن نامیدن از همین قبیل و بهمین ترتیب است. و جهت اشاره به تفسیر تنزیل و تأویل در خبر آمده است که:

تفسیر قرآن جز با نص صریح و اثر صحیح جایز نمی‌باشد، یعنی برای معرفت به تنزیل قرآن به بیان آنانی محتاج هستیم که قرآن در خانه ایشان نازل شده است، و شناخت تأویل قرآن محتاج به این است که انسان نمونه‌های مصادیق روحانی را در وجودش درک کند که آن عبارت است از آثار مصادیق روحانی، یا مقصود این است که بیان تنزیل و تأویل جز به یکی از این دو یا به هر دو جایز نیست، یعنی تفسیر جایز نیست مگر به شنیدن و تقلید محض، یا به تحقق و وجود عینی بسبب یافتن آثار آن در قلب. و به اعتبار مصادیق طبیعی و روحانی و نمونه‌های آن در وجود انسان است که از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: کتاب خدا بر چهار چیز قرار دارد- عبارت و اشارت و لطائف و حقایق.

عبارت برای عوام و اشارت برای خواص و لطائف برای اولیاء (ع) ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۴ و حقایق برای انبیاء می‌باشد.

عبارت: همان الفاظ و نقشهائی است که دلالت بر مفاهیم عرفی دارد و بر مصداقهای حسی طبیعی صادق است. این مرتبه، مخصوص عوام است که ادراک آنها از حد امور حسی تجاوز نمی‌کند (به معقولات نمی‌رسد) به این معنی که عوام ادراکشان منحصر در مرتبه حسی است یا مقصود این است که ادراک عوام مخصوص به این مرتبه است با این شرط که اشارات به آن مرتبه منضم نشود، و گر نه صاحبان مراتب دیگر در ادراک این مرتبه با عوام شریکند و امتیاز آنها از عوام در ادراک مراتب دیگر است. اشاره: عبارتست از دلالت مصداقهای حسی و اشارات آن به مصداقهای روحانی و لطیفه‌هایی که در وجود یابنده آن، حاصل می‌شود و این مرتبه از قرآن را جز خواص درک نمی‌کنند و آنها کسانی هستند که به آخرت توجه دارند و به اصلاح خویش سرگرم بوده و از این جهان متذکر عالم آخرت گردیده و از عالم کبیر متذکر عالم صغیر شده‌اند. لطائف: عبارت از مسائل رقیق و ظریفی است که انسان در وجود خویش می‌یابد و آنها نمونه‌هایی از مصداقهای عالم کبیر می‌باشند. و این مرتبه، خاص اولیاء و دوستان خداست که از جهت ولایتشان صاحب دل شده‌اند.

حقایق: عبارت است از همه مصداقهای قرآن و این مرتبه برای کسی حاصل می‌شود که به آن حقایق محقق شده باشد یا آنها را مشاهده نموده و دیده باشد و آنان انبیاء هستند از جهت نبوتشان یا اولیاء هستند از جهت خلافت و جانشینی آنها نسبت به انبیاء، زیرا که ولی از جهت ولایتش توجه به کثرات ندارد تا با آنها متحقق شود یا آنها را ببیند ولی از ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۵ جهت خلافت همان مرتبه پیامبر را در توجه به کثرتها داشته به آنها متحقق شده، و به مشاهده می‌پردازد.

هر کدام (از این چهار دسته) که دارای مرتبه بالاتر باشد مرتبه پائین تر را داراست و عکس آن درست نیست.

پس صاحب حقایق در مرحله اول صاحب عبارات و اشارات و لطائف می‌شود و سپس در مرحله دوم صاحب حقایق می‌گردد. اگر به این آیه شریفه توجه کنیم که می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (۱) یعنی (و از خدا و رسول خدا اطاعت کنید). می‌بینیم که لفظ و نقش رسول (ص) که بر انسان مخصوص که از جانب خدا فرستاده شده است دلالت دارد عبارت آن است. و پیامبر، هاشمی که آیه در باره‌اش نازل شده است. و هر کس که همانند او باشد تنزیل و ظاهر آن است این رسول خدا بخصوص (محمد مصطفی (ص)) که آیه در باره‌اش نازل شده، ظاهر ظاهر آن است، و تنزیل به وجهی منحصر در او است و هر کس از افراد

بشر که همانند او باشد به وجهی تأویل آن است، چنانچه به وجهی نیز باطن آن است چنانچه گذشت. و امر به اطاعت محمّد (ص) بسبب واقع ساختن اسم رسول بر او و اطلاق اسم رسول بر او دلالت می‌کنند بر اینکه در اسم رسول معنائی از خدا است که بدان سبب مستحقّ وجوب اطاعت مردم از او شده است. باز بر این امر دلالت دارد که هر کس که در وی این معنی وجود داشته باشد، چه در عالم کبیر (جهان آفرینش) چه در عالم صغیر (جهان انسان) و چه در عالم طبیعت و چه در عالم ارواح (جهان مجردات و

(۱) مائده- ۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۶

ماوراء الطبیعه اطاعت او، واجب است این دلالت همان اشارات کتاب خداست.

آنکه صاحب دل بوده گستردگی وجودی دارد از این دلالت به اهل مملکتش منتقل می‌شود و اینکه در بین آنها کسانی هستند که این معنی در آنها موجود است، مانند عقل که رسول از جانب خدا است و مانند مثال رسول که نزد او متمثل است که در آن نیز این معنی موجود است، و وجوب طاعت عقل و رسول متمثل را در وجودش می‌یابد یا به صریح امر یا بعدم امکان تخلف از اطاعت. چیزی که در وجودش می‌یابد همان لطائف رسول و امر به طاعت او، و حقائق رسول و امر به طاعت او است، و اطاعت پیامبر در عالم مثال و عالم نفوس و عالم عقول و عالم اسماء عبارت از حقایق آیه و تأویل و بطن آن و بطن بطن آن است. و هر یک از این معانی و مراتب از جهت خودش حدّ آیه و حدّ حروف قرآن است، قرآن نامیده می‌شود و از آن جهت که بر معنی بالاترش دلالت دارد «مطلع» نامیده می‌شود.

محکم در قرآن آن است که در تعلق پایدار و محکم باشد به نحوی که از کسی که به او وابسته شده است زایل نشود و هیچ کس از وابستگی و تعلق به آن خارج نشود.

متشابه آن است که متعلّق آن متشابه باشد به این معنی که متعلّق آن شبیه متعلّق آیه دیگر است، یا اینکه ناظر در آن و جاهل به متعلّق آن به اشتباه و التباس می‌افتد، زیرا خصوصیتی از خصوصیات افراد یا حالات در تعلق آن اعتبار می‌شود و در نتیجه تعلق آن بصورت عام و محکم نمی‌گردد و به آن حدّ نمی‌رسد که از متعلّقش زایل نشود، برای مثال:

آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۷

فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ﴿۱﴾ یعنی اگر به شما ستمی و تجاوزی روا داشتند شما نیز به همان اندازه بر آنان تجاوز کنید.

این امر برای هر مکلف ثابت نیست و بر کسی که به او تعلق پیدا کرده در همه احوال تعلق ندارد بلکه مخصوص حالتی است که انسان با دوزخهای نفس بسر برد و نتواند بر آنکه بر وی ستم روا داشته گذشت نماید.

امّا اگر در کسی امکان گذشت بر گنه کار وجود دارد و از دوزخ نفس بیرون آمده به حالی رسیده است که برایش گذشت از ستمگر امکان دارد، این حکم در باره او نیست همین است معنی آنچه در اخبار وارد شده است که محکم آنست که بدان عمل می‌شود و متشابه آن است که بر جاهل مشتبه می‌شود.

و نیز فرموده‌اند: محکم آنست که بر آن عمل می‌شود و متشابه آنست که برخی از آن با بعضی دیگر شباهت دارد.

و همین است معنی آنچه در اخبار آمده است: محکم آنست که بر آن ایمان داریم و عمل می‌کنیم و آئین ما بر آنست.

متشابه آنست که بدان ایمان داریم ولی به آن عمل نمی‌کنیم یعنی، ما از مقام متشابه و عروض حالات بالاتر و برتر شده‌ایم، پس آنچه که به ما متعلق شود زایل نمی‌شود و محکم است، و آنچه که متشابه شود، متعلق به ما نیست به آن ایمان می‌آوریم و به آن

عمل نمی‌کنیم.

محکم و متشابه معنی دیگری هم دارد و آن این است که در محکم، دلالت بر معنی خود قطعی و محکم است به نحوی که احتمال و اشتباه

(۱) سوره بقره- آیه ۱۹۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۷۸

در آن راه ندارد و اشتباه در آن پیش نمی‌آید، متشابه آن است که بین دلالت بر مقصود، و دلالت بر غیر مقصود اشتباه می‌شود. در اخبار به همه این موارد اشاره شده است، تحقیق کامل و شرح و تفصیل تمام‌تر در ضمن تفسیر قول خدای تعالی «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» (بعضی از آیات محکم است که همان سرچشمه و منبع اصلی کتاب خداست. سوره آل عمران- آیه ۵) می‌آوریم.

ناسخ به نسخ کلی در قرآن آیه‌ای است که حکم ثابتی را که در شریعت دیگر یا در این شریعت بوده، نسخ کند. منسوخ آیه‌ای است که حکم ثابتی که در آن آمده است نسخ شده باشد و ناسخ به نسخ جزئی عبارت از آیه‌ای است که حکم را به شخص بیاورد و حکم دیگری را از آن شخص بردارد، و در مقابل منسوخ به این نسخ آیه‌ای است که حکم آن از این شخص نسخ شده و برداشته شده باشد.

و ناسخ به آن آیه‌ای گفته می‌شود که به شخصی تعلق گیرد و منسوخ آیه‌ای است که به همین شخص تعلق نگیرد. بنا بر این ناسخ به نسخ جزئی جز در متشابهات نمی‌باشد. و تحقیق کافی نسخ در سوره بقره طی آیه: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ ... تا آخر» خواهد آمد.

عام: آیه‌ای است که حکم آن عام است و شامل جمیع اشخاص و جمیع احوال می‌شود. خاص: آیه‌ای است که حکم آن مخصوص به شخص خاص و حالت خاص است. بنا بر این عام در مقایسه با یکی از معانی محکم یک معنی دارند، و همچنین است خاص و متشابه. و ناسخ و منسوخ و عام و خاص به این معنی را جز خواص از اولیاء خدا کسی نمی‌داند، زیرا مصادیق خاص‌ها و متشابهات و ناسخ‌ها و منسوخ‌ها به این معنی خود متشابهات هستند که شناخت آنها جز با بصیرت و آگاهی از جانب خدا ممکن نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۸۳

فصل نهم ص: ۱۸۳

اشاره

در تحقیق تفسیر به رأی که حرام بودن و نکوهش آن در اخبار آمده است.

از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود: هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر تفسیر او هم درست باشد و به واقع و حقیقت هم اصابت کند، باز هم خطا کرده و در اشتباه است.

و نیز فرمود: کسی که قرآن را با رأی خود تفسیر کند نشیمنگاهش از آتش پر می‌شود.

از امام صادق (ع) روایت شده است که: «هر که قرآن را با رأی خود تفسیر کند اگر بحقیقت آن هم برسد و درست تفسیر کند پاداشی نخواهد برد و اگر اشتباه کند از آسمان دورتر خواهد بود.

باز از آن حضرت است که: «هیچ کس بعضی از قرآن را با بعضی دیگر «۱» نمی‌زند مگر اینکه کافر می‌گردد.

(۱) مقصود این است که با رأی خود بعضی آیه‌ها را با بعض دیگر تفسیر نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۸۴

توضیح ص: ۱۸۴

بدان که انسان بین دو سرای رحمن و شیطان و عقل و جهل و نور و ظلمت واقع شده است، پس اگر با فعلیتی که منسوب به شیطان است ظاهر شود که همان فعلیت منسوب به نفس اوست، و از ظهور خود بینی او ناشی می‌گردد، در این صورت تمام اندامها و قوای ادراکی او آلت و وسیله اجرای مقاصد شیطان و نفسش می‌گردد و در جهت رحمانیت و خردش نمی‌باشد. و همه کردارها و فعلیت‌های او برای شیطان است. و همه ادراکات او جهل و نادانی است و اسباب و وسایل جایگیری شیطان در وجود او و دوری از رحمان می‌گردد.

خطا (که در حدیث آمده است) کردار یا ادراکی است که با تصرف شیطان بوده، و سبب جایگزینی بیشتر شیطان در انسان می‌شود، پس انسانی که با فعلیت شیطان ظاهر شده، هر چه از قرآن درک کند. ادراکات او، نادانی‌های شیطان است. اگر چه موافق مقصود قرآن باشد و اگر قرآن را بیان کرده و تفسیر نماید، چون با تحریک شیطان است خطا و اشتباه است اگر چه موافق قرآن بوده باشد و تفسیرش به رأی منسوب بخودش می‌باشد زیرا چنین شخصی که بدینسان فعلیت یافته، کردارها و ادراکات را جز از نفس خود نمی‌داند که ظهور خود بینی اوست.

پس درست است که هر کس قرآن را با رأی و اندیشه منسوب بخود و خود بینی تفسیر کند حتی اگر به حق هم تفسیر نماید در خطا و اشتباه افتاده و نشیمنگاهش بر آتش قرار می‌گیرد. اگر به حقیقت هم برسد پاداشی ندارد.

حال اگر با فعلیت منسوب به عقل که همان فعلیت رحمان است ظاهر شود همه اعضاء و قوای مدرکه او، آلتها و وسیله‌های عقل و خدا خواهد بود و همه افعال و فعلیت‌هایش، برای خدا می‌شود و همه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۸۵

ادراکات او، دانش و روشنی بوده موجب ضعف انانیت می‌گردد. و اگر کارها به اعضاء و جوارح او نسبت داده شود نسبت به عقل او داده شده است. زیرا نفس او در این حالت فرمانبردار عقل بوده و فرمانبردار شیطان نیست و خود بینی و خود نگری ندارد و هر کاری و ادراکی که به عقل نسبت داده شود آن درست و بجاست، اگر چه موافق واقع هم نباشد، زیرا خطای عقل هم حکم صواب و درستی دارد زیرا در برابر شیطان و جهل قرار دارد.

و در باره صاحب این فعلیت است که در اخبار وارد شده: هر کس به حقیقت و واقع برسد دو پاداش دارد اگر خطا کند یک پاداش دارد. در باره صاحب فعلیت شیطانی بفارسی گفته شده: «هر چه گیرد علتی علت شود».

زیرا فعلیت شیطانی، بیماری است که بالاتر از همه بیماریهاست تا آنجا که به آن «داء عیاء» یعنی، درد خسته کننده گفته‌اند و در حق صاحب فعلیت عقلانی به فارسی گفته شده است «کفر گیرد ملتتی ملت شود» زیرا که صاحب فعلیت عقلانی، جز مؤمن به ولایت که با ولی امرش بیعت نموده است کس دیگری نیست و سیره این مؤمن، جز در مسیر الهی نمی‌باشد.

سیره و روش خدائی، اگر در تصرف عقل باشد همان ملت است.

و ملّی خطاکار مصیب است، و پاداش آنرا دریافت می‌دارد.

از اینرو، حضرت صادق (ع) فرمود: خداوند ولایت ما، اهل بیت را محور و قطب قرآن و همه کتب قرار داده است و محکومات قرآن به گرد آن می‌چرخد و بواسطه آن، کتب آسمانی ارجمند و شگفت گردیده و ایمان ظاهر و آشکار می‌شود.

پیامبر خدا فرمان داد که به قرآن و آل محمد (ص) اقتدا کنند و از ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۸۶

آنان پیروی نمایند تا آخر حدیث»

و در اشاره به فعلیت خصوصیات رحمانی و شیطانی و آثار آن به فارسی گفته شده است:

گفت پیغمبر که احمق هر که هست او عدو ما و غول رهن است

هر که او عاقل بود او جان ماست روح او و ریح او ریحان ماست

عقل دشنام دهد من راضیم ز آنکه فیضی دارد از فیاضیم

احمق از حلوا نهد اندر لبم من از آن حلوی او اندر تبم

مثلا کسی که تقیه می کند، فعل او درست است اگر چه عمل او در واقع موافق حکم خدا نباشد و آنکه تقیه را ترک کند خطا کار است اگر چه عمل وی موافق حکم خدا باشد.

در بین هندیان و قلندران کسانی که با اجازه به خواندن دعا و

(۱) «انی مخلف فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» یعنی، من در میان شما دو میراث بزرگ و گرانبها می گذارم، یکی کتاب خداوند و دیگری عترت و اهل بیتم اگر شما به این دو تمسک جوئید گمراه نخواهید شد و آن دو هیچگاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت به من برسند (عبقات - الغدیر) در باره این حدیث از حضرت صادق (ع) سؤال شد و آن حضرت به نقل از اجداد خود از امیر المؤمنین علی (ع) نقل کرد که آن حضرت در معنی قول رسول الله ... (انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی). فرمود از عترت من، حسن و حسین و ائمه نه گانه از فرزندان حسین (ع) هستند که نهم آن حضرت مهدی باشد که قائم آل محمد است که آنها از کتاب خدا جدائی ندارند و کتاب خدا از آنها جدائی ندارد تا اینکه برسول خدا در حوض برسند (سفینه البحار ج ۲ ص ۱۵۶).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۸۷

طلسمات پرداخته اند دیده می شود که آن گفته ها و افسونگریها اگر چه غلط و غیر صحیح هم خوانده شود، مؤثر بوده است. در حالیکه آنکس که بدون اجازه به این کارها پرداخته و لو اینکه آن را صحیح هم بخواند اثری نبخشیده است و کاری نتوانسته است انجام دهد.

پس برای هر مفسر لازم است که پس از تحصیل مقدماتی که در فصلهای پیش یاد آور شدیم، از شیطان بگریزد و داخل در حکم خدای رحمان گردد و نفس خود را تسلیم فرمان خدای تعالی سازد. که اگر با این حالت تفسیر کند تفسیرش بر حق و درست است و همان حکمت و نور است - خدای تبارک و تعالی به ما و همه - مؤمنین چنین حالی را روزی فرماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۹۱

فصل دهم ص: ۱۹۱

در باره اینکه علم قرآن با تمام مراتب آن، ویژه حضرت محمد (ص) و دوازده تن از جانشینان آن حضرت (ص) می باشد برای دیگران جز به اندازه مقام و مرتبه شان حاصل نیست.

در گذشته بیان شد که بطنها و ژرفناها و حقایق قرآن بسیار زیاد است، و اینکه بالاترین مرتبه بطن و حقیقت برترین آن محمدیت محمد (ص) و علویت علی (ع) می باشد و آن مقام مشیت است که آن مقام فوق امکان است. هیچ پیامبر و جانشین پیامبری جز محمد (ص) و جانشینان او، نمی توانند از مقام امکان بالاتر روند، و کسی که به مقام مشیت نرسیده باشد نمی داند که در آن چیست و نمی تواند چیزی از آن بیان کند زیرا، مفسر جز از آنچه خود بدان پی برده است و حد خود اوست نمی تواند تجاوز کند. پس هر

کس چیزی از قرآن بداند یا چیزی از آنرا تفسیر نماید هر چند به مقاماتی هم رسیده باشد. باز علم او و تفسیری که می‌کند نسبت به علم قرآن جز مانند قطره‌ای از اقیانوس نیست. چه حقیقت قرآن که همان حقیقت محمد (ص) و علی (ع) است، در واقع مقام اطلاق است که نهایت ندارد. و موجود ممکن (ممکن الوجود) هر چند برتر از همه ممکنات، یعنی عقل کل هم باشد باز محدود است و نسبت بین محدود و بی‌نهایت غیر محدود قابل تصور نیست. پس علم هر عالم و مفسر قرآن نسبت به علم قرآن، مانند قطره، در برابر دریاست. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۹۲

چون مقام محمد (ص) و علی (ع) و فرزندان معصوم (ع) آن حضرت، همان مقام مشیت است. پس همه علم قرآن نزد آنان می‌باشد. و علی (ع) کسی است که علم کتاب نزد او است چنانچه در آیه به آن اشاره شده است «۱» که لفظ «علم» به «الکتاب» اضافه شده و این خود مفید استغراق است یعنی علم همه کتاب نزد علی (ع) است. و آصف کسی بوده که علم مقداری از قرآن پیش او بوده، و ابراهیم را خداوند با کلمات معدود و محدودی آزمایش کرد نه با همه کلمات با اینکه او بعد از پیامبر ما کاملترین پیامبران بود.

حضرت محمد (ص) به خدا، و همه کلمات او ایمان می‌آورد. چنانکه: در قرآن آمده است: **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ** «۲» یعنی به خدا و پیامبری که به خدا و همه کلمات او گرویده است ایمان آورید.

چون لفظ «کلمات» جمع مضاف است مفید استغراق است. مقصود از ایمان که در آیه آمده است، ایمان اجمالی نمی‌باشد و گر نه دیگران هم در آن شریک می‌شدند بلکه منظور ایمان تفصیلی است و آن محقق نمی‌شود جز اینکه مؤمن آنرا با شهود و عیان درک کند.

(۱) بقره- ۱۱۸

(۲) اعراف- ۱۵۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۹۷

فصل یازدهم ص: ۱۹۷

در تحقیق اینکه قرآن دارای وجوه متعددی است از پیغمبر (ص) روایت شده است که فرمود: قرآن رام است و دارای وجوه مختلف پس آنرا بر بهترین وجه‌ها حمل کنید، خود این خبر نیز مانند قرآن دارای جوهری است که بنا بر همه وجوه این معنی مقصود است که گفته شد، زیرا که چند وجه بودن قرآن ممکن است از جهت مواد الفاظ و شکل و هیئت‌های آن یا از جهت اعراب و ترکیب آن باشد که تحقیق این مطلب در فصل آینده خواهد آمد، و ممکن است، از جهت دلالت الفاظ و مصادیق آن باشد، و این دلالت و کثرت مصادیق یا طولی است بدین معنی که هر لفظی از قرآن دلالت بر یک مفهوم می‌کند که آن مفهوم دارای مصادقهائی بر حسب نشئه‌های طولی است که مصادقه‌های مرتبه بالا نسبت به مرتبه پائین به منزله روح است، نسبت به پیکر و اتحاد آن دو، بمنزله اتحاد روان و پیکر است و این معنی تنزیل و تأویل و ظاهر و باطن در قرآن است، و این مطلب گذشت که قرآن بر حسب مراتب، مصادقه‌های متعدد دارد، و اینکه مصادقه‌های طبیعی ظهور و تنزیل قرآن است و مصادقه‌های روحانی بطنها و تأویل آن می‌باشد.

این وجه در قرآن جاری است و همین معنی از خبر مذکور نیز اراده شده است و یا اینکه کثرت مصادیق عرضی است به این معنی که هر ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۹۸

مصادقی مغایر و مقابل مصادق دیگر باشد. مانند مصادقه‌های طولی متحد نباشد که به منزله روح نسبت به پیکر شناخته شود، مانند

لفظ «یزگی» در قول خدای تعالی: بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَّشَاءُ یعنی، بلکه خداست که هر که را خواهد تزکیه می‌کند.

که ممکن است «یزگی» به معنی رشد و نمو، یا پاک می‌گرداند، زکوة را بیرون می‌کند، نعمت می‌دهد، میوه را نمودار می‌سازد، و یا پاکی و یا برخورداری از نعمت باشد، و اینکه قرآن دارای وجوه متعدّد است ممکن است بهمین معنی باشد و در اخبار، تفسیر آیات به معانی مختلف که مغایر هم بلکه ضد هم می‌باشد آمده است. مانند تفسیر «امانت» در این آیه که می‌فرماید: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ «۱» (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، همه از پذیرش و حمل آن خود داری ورزیدند و اندیشه کردند و ترسیدند و انسان آنرا پذیرفت و حمل نمود ...)

که امانت به معنی تکلیف بطور مطلق، و به خصوص نماز، و به ولایت و خلافت علی بن ابی طالب (ع) و به خلافت ظاهری و به شهادت حسین بن علی (ع) تفسیر شده است. بدون شک خلافت ظاهری و وصایت با هم مغایرند و هر دوی اینها باز با شهادت مغایر می‌باشند و همه آنها با تکلیف و نماز تغایر دارند. در عین حال شکی نیست که همه آنها در لفظ امانت در موقع نزول بر حضرت محمّد (ص) مندرج بوده است. اگر چنین نبود لازم می‌آمد که تفسیر آنان به غیر از آنچه در کلمه «امانت» مندرج بوده است باشد.

(۱) احزاب- ۷۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۱۹۹

هیچ ممانعتی از جهت لفظ یا معنی وجود ندارد که در کلمه‌ای معنیهای بسیار مندرج باشد چه سعه وجودی و گستردگی گوینده و شونده و احاطه آنها بر همه معانی احتمالی، و جواز اندراج معانی متعدّد بالقوه در یک لفظ موجب جواز لحاظ جمیع معانی در آن لفظ می‌شود، و این اندراج بنحو عموم اشتراک «۱» یا عموم مجاز «۲» است، یا از قبیل دخول جزئیات در مفهوم کلی «۳» است، یا از قبیل لحاظ صورتهای متعدّد در یک آینه است بدون اینکه یک معنی کلی به یکی از سه صورت مذکور اعتبار شود، زیرا اگر اطلاق لفظ، بر معانی بسیار صحیح باشد چه به نحو حقیقت و مجاز یا به نحو اشتراک لفظی یا اشتراک معنوی «۴» بر کسی که بر همه آنها احاطه دارد، جایز است که همه آن معانی را در یک لفظ مورد لحاظ قرار دهد بدون اینکه نخست معنی کلی را در نظر آورده سپس آن معانی را مورد توجه قرار دهد.

برای ناقص ممکن نیست که معانی متعدّد را چه منتهای و چه نامنتهای در یک لفظ بالفعل اعتبار کند بدون اینکه معنی کلی را که مناط اعتبار آن جزئیات است در نظر گرفته باشد. بلکه باید اول معنی کلی را بالفعل در نظر آورد که همه افراد و معانی جزئی بالقوه در آن کلی اخذ شده باشد.

اخبار بسیاری در باره گستردگی وجوه قرآن آمده است چنانکه: از

(۱) عموم اشتراک همان اشتراک لفظی است که یک لفظ چند معنی داشته باشد و لفظ در بیش از یک معنی استعمال شود مثل شیر که چند معنی دارد.

(۲) عموم مجاز آنست که یک لفظ در چند معنی به عنوان مجاز استعمال شود.

(۳) و این احتمال همان اشتراک معنوی است.

(۴) اشتراک معنوی دلالت لفظ بر یک مفهوم کلی است که آن مفهوم دارای افراد و مصادیق متعدّد است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۰

پیغمبر (ص) از طریق عامه (اهل سنت) روایت شده است که:

قرآن بر هفت حرف نازل شده است که همه آنها کفایت کننده و شفا دهنده می‌باشند.

این خبر را می‌توانیم بر خبر دیگری حمل کنیم که فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است که عبارتند از:

وا داشتن و باز داشتن، برغبت آوردن و ترساندن، دلیل آوردن و داستان و مثل.

و در روایت دیگر فرمود: باز داشتن، وا داشتن، حلال، حرام، محکم، متشابه و مثلها.

وجه این حمل این است که «احرف» یعنی حرف‌ها که در روایت نبوی آمده عبارت از اقسام آیات قرار داده شود، همچنین ممکن

است خبر فوق بر گستردگی وجوه قرآن از جهت لفظ به اعتبار لغت‌های مختلف و یا از جهت قرائت‌های گوناگون حمل شود و نیز

می‌توانیم بر وجوه مختلف از جهت معانی متعدد، طولی یا عرضی حمل کنیم.

از امام صادق (ع) روایت شده است که به او گفته شد که:

احادیثی که از شما نقل می‌شود مختلف است.

حضرت فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین حقی که امام دارد این است که بتواند بر هفت وجه فتوا دهد.

سپس گفت: هذا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكُ بِغَيْرِ حِسَابٍ «۱» یعنی، این است بخشش ما، خواهی (با بیان آن) بر مردم منت گذار یا (از

بیان آن) خود داری کن، مورد حساب و مسئولیت واقع نمی‌شوی.

این خبر، اشعار به این دارد که منظور از احرف وجوهی است که در

(۱) سوره ص - ۳۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۱

عرض هم در معنی اعتبار شده است و اینکه آن وجوه بیشتر از هفت می‌باشد و کمترین آنها هفت است هر چند ممکن است وجوه

لفظی یا معنوی طولی مقصود باشد و ممکن است مقصود وجوه تکلیفی باشد از قبیل واجب بودن، مستحب بودن، کراهت داشتن،

حرام بودن، صحیح بودن، و باطل بودن و سایر اقسام وجوه معنوی عرضی.

کلمه «ذلول» که در خبر اول (اصل حدیث نبوی آمده است که در اول همین فصل ذکر شد) بر زیادی وجه‌های محتمل عرضی

دلالت دارد چه ذلول به معنای منقاد و رام است که قابل انطباق بر هر معنی می‌باشد که از آن اراده شود، همانند شتر رامی که هر

جا بخواباند می‌خوابد.

و نیز در باره تفسیر آیات، اخبار دیگری از معصومین (ع) نقل شده است که وجوه گوناگون قرآن را به نحو عرضی و در کنار هم

ذکر کرده‌اند که نمی‌توان آنها را بر تقیه حمل کرد بلکه باید آنها را بر درستی تفسیر به معناهای مختلف، که در یک لفظ مندرج

است به یکی از وجه‌هایی «۱» که قبلاً ذکر شد حمل کنیم.

و منظور از «احسن» در حدیث نبوی (اول فصل آمد) که فرمود: به بهترین وجه‌ها حمل کنید. احسن و بهتر بودن نسبی است زیرا،

آنها که مخاطب این خطاب قرار گرفته‌اند همه، خوانندگان و اندیشمندان قرآن هستند و، احسن حقیقی (بهترین در حقیقت) از

جهت باطن و درون برای هیچ کس جز ائمه معصومین میسر نمی‌باشد. فهم احسن حقیقی بر حسب وجه‌های مختلف آن در معناهای

عرضی برای هر کس معلوم نیست. اگر برای هر کس درک آن معلوم بود امر به حمل قرآن بر احسن وجوه در هر مقام و هر جا

صحیح نبود، بلکه باید گاهی از حمل بر احسن

(۱) مقصود اشتراک عموم یا عموم مجاز یا مشترک معنوی است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۲

نهی می‌شد مانند جائی که مقتضی حمل بر غیر احسن است مثل مقام تقیه و نظیر آن، و مطلب همچین است در وجوهی که به حسب لفظ اختلاف دارند که در آنجا نیز گاهی مقام مقتضی نهی از حمل بر احسن است در صورتی که احسن معلوم باشد، مانند آنجائی که تقیه باشد یا حال شنونده غیر احسن را اقتضا کند.

مثال نهی از حمل بر احسن وجوه بحسب معنی آیه وضوء است، می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ «۱» ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید هنگامی که به نماز ایستادید رویها و دستهایتان را تا آرنج بشوئید و سپس بر سر و بعد بر پاهایتان تا قوزک پا دست بکشید.

در این آیه در صورت نصب (أَرْجُلَكُمْ) جایز است که آنرا بر وجوهکم عطف نمائیم تا بر شستن پاها، دلالت کند، و جایز است بر محلّ «بِرُءُوسِكُمْ»، عطف شود تا دست کشیدن بر پا را برساند.

وجه دوم بهتر است زیرا فاصله واقع شدن امر بیگانه بین معطوف و معطوف علیه لازم نمی‌آید و نیز با قرائت جرّ لفظ «ارجل» توافق حاصل می‌شود، و لیکن حمل بر این احسن و عمل به آن در مقام تقیه حرام است.

و مثال نهی از احسن وجوه، در لفظ نیز همین آیه، است چه «ارجل» به جرّ و نصب خوانده شده است خواندن به جرّ «ارجل» قرائت بهتری است زیرا، کلمات بیگانه لازم نمی‌شود بین معطوف و معطوف علیه قرار گیرد (وجوهکم و ارجلکم) لیکن مقام «تقیه» اقتضا دارد که از

(۱) مائده- ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۳

این نوع خواندن پرهیز شود. و بر همان وجه که خوانده‌اند خوانده شود. و آنچه که در تفسیر آیات و قرائت‌های مختلف که از ائمه (ع) وارد شده بر همین احسنت نسبی حمل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۷

فصل دوازدهم ص: ۲۰۷

در جواز نزول قرآن به چندین وجه مختلف از جهت الفاظ بدان که قرآن به وسیله جبرئیل از راه باطن بر بشریت پیغمبر (ص) فرو فرستاده شد لیکن از جهت قوای مدرکه اخروی پیامبر نه از جهت مدارک دنیوی، زیرا قوای مدرکه دنیوی بعلت تنگی دامنه‌اش، آن گستردگی را ندارد که بتواند جز یک وجه و یک شکل از لفظ مسموع را درک کند، و بر زبان دنیوی نیز جز یک وجه از لفظ نمی‌تواند جاری شود ولی زبان و گوش اخروی (باطنی) می‌تواند در یک جریان گفتاری و یا شنیداری چند وجه از الفاظ را بگوید و بشنود زیرا زبان و گوش اخروی گسترده است و از توارد و تراحم کثرات مضایقه‌ای ندارد، و چون نزول قرآن به صورتهای مختلف یا گسترش آن بعد از نزول جایز می‌باشد. از معصومین (ع) قرائتهای مختلف که مخالف با قرائت عامّه (اهل سنت) است روایت شده آن بزرگواران گاهی دو قرائت مختلف را تصویب نموده‌اند.

اگر چنین نبود (که قرائت به چند وجه جایز است) می‌بایست قرائت بعضی از آنها با آنچه بر حضرت محمد (ص) نازل شده است (حتی در غیر مورد تقیه) مخالف باشد.

حدیثی به پیغمبر (ص) منسوب است که فرمود:

کسی از جانب خدای عزّ و جلّ نزد من آمد ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۸
گفت: خدا به تو امر می‌کند که قرآن را بر یک حرف بخوانی.
پس گفتم: خداوندا آنرا بر اتمم وسعت بده.
پس گفت: خدای عزّ و جلّ امر می‌کند که بر هفت حرف بخوان.»

در این روایت ممکن است منظور، قرائت قرآن به هفت لغت مختلف باشد که بعضی از آنها بنا به لغت هذیل (قوم بدوی هذیل) و بعضی به لغت هوازن و بعضی به لغت حجاز و بعضی طبق لغت عراق و برخی با لغت یمن باشد. ممکن است منظور، قرائت آن در کلمه واحد و مقام واحد به هفت لغت باشد. مثل «هلمّ، تعال، اقبل، جئ» که همه، به معنی «بیا» می‌باشند.
این توسعه، در لفظ همانطور که می‌تواند بعد از نزول قرآن باشد همچنین ممکن است در حین نزول قرآن بوده باشد زیرا نازل کننده آیات و زبان او و کسی که قرآن بر او نازل شده است. و قوای او دارای گستردگی بسیار است.
همانطور که منظور از هفت حرف می‌تواند لغات و لهجه‌های هفت گانه باشد. همچنین جایز است که هفت وجه، به حسب قرائتها و اعرابی باشد که در یک لفظ ممکن است وجود داشته باشد تا خوانندگان در توسعه باشند چه بعد از نزول و چه در حین نزول، و نیز جایز است که هفت وجه را در معنی، بدانیم تا بندگان از جهت عمل در توسعه باشند چنانکه گذشت.
و آنچه که از حضرت باقر (ع) روایت شده است که: قرآن یکی است و از سوی خدای یگانه فرو فرستاده شده است اختلاف از جانب روایت کنندگان است.

و آنچه که از فضل بن یسار روایت شده است که گفت: به امام صادق عرض کردم: مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۰۹

حضرت فرمود: دشمنان خدا، دروغ گفته‌اند. بلکه قرآن بر یک حرف از نزد خدای یکتا نازل گردیده است.
ممکن است منظور، این باشد که قرآن از نزد خدای یکتای یگانه حقیقی بنحو وحدت ظلی و بساطت جمعی نازل شده است و پس از تنزل آن به عالم کثرت‌ها کثرت و تفصیل در آن پدید آمد از آن جهت که متعلق به کثرت‌های متعدّد مختلف گشت، و تکذیب امام به توهم فاسد مردم بر می‌گردد که قرآن را به نحو تفصیل و کثرت در الفاظ و قرائاتش صادر شده از مقام وحدت حقیقی می‌پنداشتند.

در گذشته این مطلب را دانستی که قرآن به حسب الفاظش در دورترین مرتبه از خدا است و از این جهت در آخرین مرتبه وجود خدا قرار دارد.

حاصل کلام اینکه، ممکن است اختلاف قرائتها و جوهری که از نظر لفظ روایت شده است از طرف خود خوانندگان اولیه قرآن (قراء) بعمل آمده باشد و ممکن است این اختلاف توسعه‌ای از جانب خدای تعالی باشد که در حین نزول یا بعد از نزول در حق بندگان، انجام شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۱۳

فصل سیزدهم ص: ۲۱۳

نگرشی در باره افزوده شدن و کاسته شدن و پیش و پس آمدن و تحریف و تغییر در همین قرآنی که در دست ماست و به خواندن و فرمانبرداری از بایدها و نبایدها و بر پای داشتن احکام و حدود آن مأموریم بدان که اخبار بسیاری از ائمه اطهار در باره واقع شدن زیاد و کم و تحریف و تغییر در قرآن به ما رسیده است به طوری که در باره صدور بعضی از آنها از ائمه (ع) شکی باقی نمی‌ماند، و تأویل همه آنها به اینکه زیاد و کم شدن و تغییر، در مدرکات خوانندگان قرآن به وقوع پیوسته است. (نه در لفظ قرآن) یک نوع

تکلف است، و سزاوار سخنان مقام کاملین در مخاطبات عمومی نمی‌باشد زیرا شخص کامل در سخنان خود به عامه مردم طوری خطاب می‌کند که همه کس از عوام و خواص از آن بهره ببرند. و نیز این تأویل برگرداندن لفظ از ظاهرش است بدون موجب، و بدون قرینه و توهم وجود قرینه به این دلیل که همه قرآن در زمان پیغمبر (ص) و در حضور او جمع آوری شده است، کسانی هم بودند که آنرا حفظ کرده به دیگران درس می‌دادند. و اصحاب، در حفظ آن از تغییر و تبدیل، اهتمام بسیار داشتند تا آنجا که قرائت قاریان و چگونگی قرائت آنان را ضبط می‌کردند. بنا بر این تحریف در لفظ نمی‌تواند باشد. صحیح نیست، و جواب این توهم اینست که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۱۴

جمع آوری قرآن در زمان پیغمبر مسلم نیست زیرا قرآن در تمام مدّت رسالت. تا آخر عمر حضرت به تدریج نازل شده است و از اخبار مستفیض چنین بر می‌آید که بعضی از سوره‌ها و برخی از آیات در سال آخر عمر حضرت (ص) نازل شد. و اخباری که دلالت دارد بر این که قرآن را بعد از رحلت رسول خدا جمع آوری نموده‌اند. و این که علی (ع) در خانه نشسته مشغول به جمع آوری قرآن گردید بیشتر از آن است که انکار آن ممکن شود.

و اینکه اصحاب، قرآن را حفظ و تدریس می‌کردند مسلم است و لکن حفظ و تدریس در محدوده همان قرآنی بوده که در دست آنان وجود داشته است و اهتمام اصحاب رسول الله به حفظ قرآن و حفظ قرائت قاریان و چگونگی قرائت آنها بعد از جمع و ترتیب قرآن بوده است. و همانطور که انگیزه‌ها و دواعی حفظ قرآن بسیار بود همین طور انگیزه‌های تحریف از منافقین نیز بسیار بود. اگر قائل به تغییر الفاظ قرآن شویم، گفته‌اند به قرآنی که در دست ماست اعتمادی نمی‌ماند. در حالی که ما موریم که به همین قرآن اعتماد کنیم و از احکامش پیروی و در آیاتش اندیشه نماییم. و بایدها و نبایدهایش را فرمان بریم و حدود آنرا بر پا داریم، و اخباری که نقل می‌شود به آن عرضه داریم.

این گفته در برابر اخبار بسیاری که دلیل بر تغییر و تحریف ظواهر قرآن دارد قابل اعتماد نیست. زیرا اعتماد به این قرآن مکتوب و خوب پیروی و فرمانبری از بایدها و نبایدها و بر پائی حدود و احکام آن از آن جهت است که در اخبار بسیار آمده که واجب است به آنچه نزد ما از قرآن موجود است. اعتماد شود. و از آن جهت نیست که قرآن موجود بین دو جلد بعینه، همان کتاب نازل شده بر حضرت محمد (ص) ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۱۵

می‌باشد که در آن کاستی و افزونی و تحریف انجام نشده است. از این اخبار، اینگونه استفاده می‌شود که: زیادی و کمی و تغییر اگر در قرآن واقع شده باشد به مقصود باقی قرآن خللی وارد نیاورده است.

بلکه می‌گوئیم مهمترین مقصود و هدف از کتاب الهی، راهنمایی بسوی عترت و توسل به آنان می‌باشد و در این قرآن کنونی برهان و حجّت بر اهل بیت موجود است.

بعد از توسل و چنگ زدن بدامان آنان، اگر امر به پیروی از قرآن کنونی نمودند همان برای ما، برهانی قاطع است. هر چند تغییری که در مقصود خلل وارد آورده باشد در آن موجود باشد، ولی اگر به اهل بیت متوسل نشویم، یا آنان امر به پیروی قرآن کنونی نکنند، و چنگ زدن ما، به قرآن و پیروی از احکام و استنباط بایدها و نبایدها و حدود احکام آن از سوی هوای نفس باشد در این صورت از قبیل تفسیر به رأی می‌باشد که ممنوع است و لو هیچ تغییری هم در آن نبوده باشد.

مرحوم فیض کاشانی در مقدمه تفسیر صافی، خبرها و قولهای بسیاری را در این باره جمع آوری نموده است. هر که می‌خواهد می‌تواند به آن مقدمه تفسیر مراجعه کند. ضمناً اخبار متفرقه بسیاری را هم در ضمن تفسیر آیات در باره تغییراتی که در آیات واقع شده آورده است.

فصل چهاردهم ص: ۲۲۱

در باره این که به وجهی تمام قرآن در باره امامان دوازده گانه فرو فرستاده شده است و به وجهی در باره مدح آنان و نکوهش دشمنانشان، ثلث آن در باره آنان و دشمنانشان، ثلثی در باره سنتها و مثلها و ثلث دیگر در باره واجبات و احکام، می‌باشد و به وجهی ثلث قرآن در باره آنان و دوستانشان، ثلثی در باره دشمنانشان و ثلث دیگر در باره سنت و مثل آمده است و به وجهی دیگر به یک چهارم قرآن در باره آنان، چهار یک دیگر در باره دشمنانشان، ربع دیگر در باره سنتها و مثلها و چهار یک آخری در باره فرائض و احکام می‌باشد و در باره همه موارد یاد شده اخباری رسیده است.

خدای تعالی غیب محض و مجهول مطلق است (هیچ کس نمی‌تواند حقیقت او را دریابد)، در این مقام نه نامی و نه نشانی و نه خبری است از این رو این مقام را «عمی» یعنی، کور نامیده‌اند، پس خداوند دوست داشت که شناخته شود، خلق را آفرید تا به معرفت او نائل آید، چنانکه: در حدیث قدسی آمده است «من گنج نهنان بودم، خواستم تا شناخته شوم پس آفریده‌ها را بیافریدم تا شناخته گردم» نخستین نشانه ظهورش فعل او بود که نفس الرحمن، اضافه اشرافیه، مقام معروفیت و حقیقت محمّدیه (ص) نامیده شده است این همان لطیفه علویّه است. از ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۲۲

آن جهت که از خدا به خلق اضافه گردیده است و خواست خدا را نسبت به خلق معلوم می‌دارد مشیّت نام می‌گیرد. همچنین از جهت اینکه اضافه‌ای است از خلق به سوی خدا، ولایت مطلقه نام دارد و این حقیقت به مضمون حدیث: «خلقت الاشیاء بالمشیه»، یعنی همه چیز را به مشیّت آفریدم، که مبدأ همه آفرینش در مراتب عقلانی و نفسانی و جسمانی و نورانی، ظلمانی و طبیعی می‌باشد. چون انسان غایت و مقصود همه آفرینش است و غایت و منظور انسان طبق آیه: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (جن و انس را جز برای پرستش نیافریدم). و طبق مضمون حدیث قدسی که خدای تعالی فرمود: (من آفریدگان را آفریدم تا شناخته گردم). معرفت خدا است. خدا جهت تحقّق معرفت انسان پیامبر را فرستاد کتابها فرود آورد و شریعتها را ایجاد نمود تا مردم او را بشناسند.

چنانکه گفتیم مقام معروفیت خدا، همان مشیّت است که ولایت مطلقه می‌باشد.

از آن رو که حضرت محمّد (ص) و علی (ع) و اولاد آنان متحقّق به ولایت و مقام معروفیت می‌باشند لذا، صحیح است که گفته شود: آنان مبدأ کل و غایت هستی هستند. چون همه شریعتهای الهی و کتابهای آسمانی جهت راست و درست نمودن راه و روش انسانیت و توجّه دادن خلق به ولایت است و آنان که بر انسانیت و ولایت متحقّق شده‌اند و در حقیقت ولایت مطلقه را دارا هستند محمّد (ص)، علی (ع) و فرزندان آنان (ع) می‌باشند. این درست است که بگوییم: جمله آئینهای الهی و همه کتابهای آسمانی در باره آنان و رو کردن مردم به سوی آنان می‌باشد.

(۱) ذاریات - ۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۲۳

که ضمنا توصیف و بزرگ شمردن ایشان نیز محسوب می‌گردد.

از آنجا که بسیاری از آیات قرآن، با صراحت یا به کنایه یا به اشاره در باره آنان نازل شده و حتی آنچه در باره دشمنانشان نازل گردیده است برای عبرت و بیزاری از مخالفین آنان می‌باشد، تا سبب توجّه به آنها شده ارزش ایشان را شناخته شأن و مرتبه آنان را بزرگ شمردند.

آیات دیگر، امر، نهی، داستانها و خبرها نیز تأکیدی است بر سیر (روش) در طریق انسانیت و در جهت ولایت است. پس صحیح

است که گفته شود: «همه قرآن در باره آنان نازل شده است».

چون قرآن مفصّل است بعضی از آیات در باره آن بزرگواران (ع)، بعضی در باره دوستدارانشان، برخی در باره دشمنان و مخالفانشان می‌باشد بعضی آیات هم در باره سنتها و مثلها و برخی هم در باره واجبات و احکام است، پس اینکه گفته شده است: قرآن در باره آنان و دشمنانشان نازل شده و یا سه قسمت است یا چهار قسمت، (که در اول این مبحث گفته شد)، همه آنها درست است.

آیاتی هم که در باره اخبار نیکان و بدان گذشتگان آمده است همه آنها با قطع نظر از برگشت آنها به امامان و دشمنانشان کنایه از امامان و نیکان و بدان امت نیز می‌باشد، این از آنروست که آن بزرگواران اصل خیر و دشمنانشان اصل بدی هستند. بلکه می‌گوئیم: هر آیه‌ای که در آن از خیر و نیکی سخن رفته است منظور از آن نیکان این امت و هر آیه‌ی که در آن بدی و زشتکاری آمده است منظور، بدان این امت است زیرا، آیه، یا در باره آنان است یا کنایه از آنان می‌باشد، و یا از این جهت است که آنان اصل خیر و دشمنانشان اصل شرّ هستند. بهمین دلیل در زیارت جامعه آمده است:

اگر خوبی یاد کرده شود شما خاندان محمد (ص)! اول آن، اصل ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۲۴
و فرع (ریشه و شاخه)، معدن، جایگاه و پایان آن می‌باشید.

اگر شر و بدی بیان شود دشمنانتان اول، آخر، ریشه، شاخه، معدن، جایگاه و پایان آن محسوب می‌شوند.
این است، آنچه می‌خواستیم که قبل از شروع به مقصود بیان کنم. در هر حال از خدا کمک می‌گیرم. او، مرا کافی است و هم او، بهترین نگهبان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۱

سوره فاتحه ص: ۲۳۱

اشاره

این سوره، دارای هفت آیه است که در مکه نازل گردید و نیز گفته شده است که یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است.

توضیحاتی در باره این سوره: در باره وجه تسمیه این سوره، چند امر احتمال دارد ۱- سوره از «سور المدینه» یعنی: باروی شهر گرفته شده، از آن جهت به این نام خوانده می‌شود. که هر کدام از سوره‌های قرآن با معانی که دارد به منزله شهری از دانش است و الفاظ مخصوص که بر هر یک از آنها نهاده‌اند در حکم دیوار آن شهر دانش می‌باشد.

۲- از «سوره» به معنی منزلت گرفته شده است. چه هر سوره، مقام و پایگاهی برای روی آورندگان خود می‌باشد.

۳- از سوره به معنی شرف است زیرا هر کدام از آنها موجب شرافت مقام خواننده می‌باشد.

۴- از سوره به معنی «بنای بلند زیبا» است از آن رو که هر کدام از آنها بنای بلند زیبایی می‌باشد که باطل و خرابی از پس و پیش، بدان راه ندارد.

۵- از سوره، به معنی علامت است زیرا، هر کدام از آنها علامتی از علائم حکمت، توانائی، دانش و مهربانی خدای تعالی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۲

۶- از سوره، به معنی رگه‌ای از رگه‌های دیوار محسوب می‌شود چه همه قرآن مانند دیوار بلندی است و هر سوره رگه‌ای از رگه‌های این دیوار بلند محسوب می‌گردد.

اما وجه تسمیه این سوره به «فاتحة الكتاب» از آن جهت است که:

۱- کتاب تکوینی که حقیقت جمله ما سوی الله می‌باشد و کلام حقیقی خدا و مقام مشیت که آن نیز اصل همه ما سوی الله است، با این سوره افتتاح می‌گردد.

۲- کتاب تدوینی به صورت نوشتاری آن که قرآن است با این سوره آغاز می‌شود.

۳- این سوره سر آغاز نماز است و آن کتابی است مفروض یا کتابی است که خداوند آن را به سبب وحی در قلب نبی (ص) نوشته است.

و ام الكتاب (مادر و سر چشمه کتاب) نامیده شده است. زیرا، حقیقت آن که مشیت است همان ریشه و ستون می‌باشد و در آن تمام اجزای کتاب تکوینی گرد آمده است و عرب، هر اصلی و هر مجموعه اجزائی را «ام» یعنی، مادر می‌گوید. و یا از آن جهت ام الكتاب نامیده شده که صورت تدوینی و نوشته شده آن مشتمل بر جمیع نسبت‌ها و اضافات الهی و مشتمل بر جمیع نسبت‌ها و اضافات خلقی است که کتاب تدوینی جز برای بیان آنها تدوین نگردیده است. این که این سوره را اساس نامیده‌اند به جهاتی است که ذکر گردید و نیز بدان جهت می‌باشد که روایت شده است: برای هر چیزی اساس و شالوده‌ای وجود دارد که شالوده قرآن «فاتحة الكتاب» و پایه فاتحه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

این سوره را «سبع المثانی» نیز گفته‌اند زیرا شامل هفت آیه می‌باشد و دو بار نازل شده است. یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۳

رسول (ص) وحی گردیده است.

یا از این جهت سبع المثانی نام دارد که در نماز دو بار خوانده می‌شود.

یا به جهت اینکه بسیاری از جمله‌های این سوره مکرر آمده است.

یا از آن جهت که مختصری از قرآن است، پس ۷ آیه فاتحه، می‌شود هفت دوّم.

یا اینکه حقیقت این سوره، که همان مشیت است طبق مراتب عالم که هفت می‌باشد تنزل پیدا کرده است سپس از مراتب هفت گانه صعود نموده پس این نزول و صعود، دو، هفت تا می‌شود. دیگر اینکه ممکن است کلمه «مثنائی» از «ثنا» باشد زیرا در این سوره، ثنا و ستایش و اخبار و دعاء وجود دارد که دعا و اخبار مستلزم ثناء می‌باشند، و به زودی تحقیق این قول در سبع مثنائی ضمن آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي در سوره حجر خواهد آمد. این سوره را سوره کتر، وافیه، و کافیه نیز نامیده‌اند، زیرا مشتمل بر همه اموری است که در عالم‌ها موجود می‌باشد، و مشتمل بر امری است که در قرآن وجود دارد.

به آن سوره حمد، شکر، دعا، تعلیم مسأله و صلاة نیز گفته‌اند، چون خواندن آن در نماز واجب است. یا از این جهت که صلاة حقیقی، همین سوره است. چه صلاة یعنی دعا یا آنچه موجب توجه بنده به سوی خدا باشد.

و «شافیه و شفا» نیز گفته شده است که رسول خدا (ص) می‌فرماید: آن شفای هر دردی است.

فضیلت خواندن سوره فاتحة الكتاب ص: ۲۳۳

در باره فضیلت خواندن این سوره و فضیلت خواننده آن، اخبار و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۴

روایات بسیاری رسیده است که نمی‌توان همه آنها را بر شمرد.

از نامهای بسیاری که بر آن نهاده‌اند می‌توان ارزش آنرا دریافت.

در ارزش آن همین بس، که در همه رکعات نمازهای واجب عینی یا واجب تخیری واجب شده است و در نمازهای نافله و مستحبی نیز ترک نمی‌شود.

به حضرت امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود:

کسی که سوره حمد، او را از بیماری بهبود نبخشد، هیچ چیز دیگر بهبودش نمی‌دهد.

به حضرت امام صادق (ع) منسوب است که فرمود: اگر سوره حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانی و روح به تن او باز گردد، جای شگفتی نمی‌باشد.

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) ص: ۲۳۴

در صفحات پیش سر استعاده گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را در وقت خواندن قرآن یاد آور شدیم و گفتیم: انسان چون بین تصرف شیطان و رحمن واقع شده است خدا بر بندگان فرمان داده است تا با استعاده (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) از تصرف شیطان بیرون آمده در تصرف خدای بخشنده قرار گیرد تا اینکه زبانش، زبان اهرمن و سخنانش سخنان اهرمن نشود. بلکه زبان سخنانش، خدائی گردد تا بر آنچه از قرآن می‌خواند، واقعا خواندن قرآن صدق کند. پس آنکه (در موقع تلاوت قرآن) می‌گوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» - چه بعنوان اخبار یا به عنوان انشاء - برای پناه بردن به خدا و فرار از حکومت و تصرف شیطان و داخل شدن در تحت حکومت و تصرف پروردگار می‌باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۵

چون استعاده (پناه جویی) برای گریختن از شیطان است دستور داده شده است که آنرا آهسته گوئیم زیرا گریزنده در موقع گریز آهسته و به طور پنهانی می‌گریزد لذا، اگر کسی بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ولی حالت او بیرون شدن از حکومت شیطان و داخل شدن در تحت حکومت خداوندگار نباشد او در خبر دادن یا انشاء از باب اینکه هر انشائی مستلزم «۱» خبر دادن می‌باشد دروغگوست، و این کلمه، از سوی شیطان بر وی القاء شده، بر زبان وی جاری گردیده است با این کلمه، خود مسخر شیطان شده از درگاه خدای بخشاینده دور گردیده است. پس ای برادران من - که خدا شما و مرا توفیق دهد - بکشید تا این کلمه در زبان شما در موقع غفلت یا بر سیل عادت و آموزش که از پدران و معلمان گرفته‌اید جاری نشود. بلکه چنان باشید که در وقت استعاده گوئی همانند کسی هستی که می‌خواهد از دشمنی که او را بکشد بگریزد و به کسی که می‌داند که او را نجات می‌دهد پناه ببرد. در موقع استعاده، مانند آن کس نباشید که از دشمن می‌گریزد ولی به علت غفلت و ناآگاهی به دشمن رو کرده در چنگالش گرفتار می‌شود و چون نمی‌فهمد دشمن او را مسخر خود می‌کند. باید دانست که گفته خدای تعالی: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ...» «۲» یک فرمان به استعاده گفتاری نیست بلکه امر به استعاده کرداری است و مستحب بودن استعاده گفتاری برای تأیید استعاده کرداری می‌باشد و گر نه مطلوب و مقصود اصلی همان استعاده عملی و کرداری است - خواه همراه با استعاده زبان باشد یا نباشد -

(۱) هر انشائی بر دو چیز دلالت می‌کند: ۱- اینکه فعلی را از مخاطب طلب می‌کند. ۲-

اینکه این طلب او نشان می‌دهد که متکلم واقعا می‌خواهد که این فعل به وسیله مخاطب تحقق پیدا کند، اینکه متکلم چنین اراده و خواستی دارد جنبه اخبار هر انشائی است.

(۲) نحل - ۹۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۶

چه خوب گفته شده است:

ای بسا ناورده استثنا به گفت جان او با جان استناست جفت

مقصود از استعاده در کردار، درخواست نزدیکی به خدا است تا پناه جوینده (استعاده کننده) از غرضهایی که شیطان به انسان القاء می‌کند بیرون رفته به مقامی برسد که از نسبت دادن کردار و گفتار به غیر خدا بیرون آید، و پس از آن از دیدن هر ذاتی در عالم

هستی، جز دیدن ذات خدا خارج شود.

آن که در این راه گام بر می‌دارد باید بداند که در هر یک از حالات سه گانه در مورد استعاذه، حکم خاص و گفتاری مخصوص دارد که غیر از حکم و گفتار حالت دیگر می‌باشد.

پس انسان تا وقتی که از سرای کثرت و چندگانگی بیرون نشده است و افعال را مانند معتزله از بندگان می‌بیند نه از خداوند حکم او در استعاذه، گریز از شیطان و گریز از گمراه کردن اوست و گفتار او در واقع این است که: «پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده‌ای که از هر خیر و خوبی دور و از هر مقام عالی خیر مطرود است.

اگر از کثرت صرف و چندگانگی مطلق بیرون شده باشد و در سرای توحید افعال داخل گردد هیچ کرداری را جز از خدا نمی‌داند در این موقع کلیه افعال را از خدا می‌داند که از مظاهر و نمودارهای بیشمار او پدیدار می‌گردد و نیز گمراهی را از خدا در مطهریت شیطان و هدایت از خدا در مظاهر خلفای الهی می‌نگرد. حکم چنین شخصی در استعاذه چنان است که از گمراه نمودن خدا در مظهر شیطان به هدایت خدا و از عقاب خدا بدست ایادی و دشمنان او به عفو و بخشش خدا در مظاهر خلفایش پناه می‌برد.

گفتار (زبانی و حالی) او در این مرحله این است: «اعوذ بهدایة الله ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۷

من اضلاله و بعفوه من عقابه» یعنی، به هدایت خداوند از گمراه کردن او و به گذشت پروردگار از جزا و عقابش، پناه می‌برم. حال اگر از این مقام گذرد و در توحید صفات وارد گردد، صفتی را جز از خدا نداند. حکم او پناه بردن از صفات قهریه الهی که در مظاهر قهر وجود دارد (مانند نفس - و شیطان و دشمنان) به صفات لطیفی که در مظاهر لطف و مهرش جلوه‌گر است می‌باشد. گفتار او در این مرحله این است «اعوذ برضاک من سخطک» یعنی: از خشم و ناخشنودیت به مهر و خشنودیت پناه می‌برم و چون در توحید ذات داخل شود از هستی ذاتی، جز ذات حق نمی‌بیند و این مقام، فناء ذاتی است چنانکه:

دو مقام سابق، مقام فناء فعلی و وصفی بود. در این حال حکم وی در استعاذه از خدا به خدا پناه بردن است (بدون توجه به ذات و استعاذه خویش)، بلکه استعاذه او به فطرت وجودش می‌باشد و گفتار او در این مقام این است: پناه می‌برم به خدا از خدا یا از تو به تو پناه می‌برم، زیرا در این مقام غیبت و حضور و خطاب و تکلم از میان رفته است چه آنکس که در هستی، ذاتی جز حق تعالی نبیند، مسلماً فعل و صفتی را هم جز همان ذات نمی‌بیند، چنین شخصی، قهری، لطفی و حضور و غیبتی نسبت به ذات نمی‌بیند، و چه خوب گفته است:

خود طواف آن که او شه بین بود فوق قهر و لطف و کفر و دین بود

برای اشاره به این مرتبه‌های سه گانه است که رسول خدا (ص) در سجودش که بدو منسوب است به درگاه خدا می‌گفت: «اعوذ بعفوک من عقابک (توحید افعالی) و اعوذ برضاک من سخطک (توحید صفاتی) و اعوذ بک منک (توحید ذاتی)» بار خدایا از

عقابت، به گذشت، از ناخشنودیت به خشنودیت، از خودت به خودت پناه می‌برم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۳۸

لفظ «شیطان» یا از «شطنه» گرفته شده است یعنی چیزی را به ریسمان بلندی بست.

یا از «شطن صاحبه» هنگامی که با همراه خود در قصد و توجه او مخالفت ورزد.

یا از «شطون» که به معنی چاه بسیار ژرف است.

یا از «شاطن» که به معنی پلید است.

یا از «شاط» که به معنی سوخت یا غلیظ شد، یا هلاک گردید گرفته شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علمای امامیه - رضوان الله عليهم - بهشت و خشنودی خدا آنان را ارزانی باد - اتفاق نظر دارند که «بسمله»، یعنی، - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - از قرآن بوده و یک آیه از هر سوره محسوب می شود که در اول آن «بِسْمِ اللَّهِ» ذکر شده این آیه در نمازهایی که باید بلند خوانده شود، واجب است که بلند خوانده شود. و نباید در نمازهای واجب ترک گردد. ولی علمای عامه (اهل سنت) در این مورد مخالفت کرده اند.

بیضاوی در اول تفسیر خود می گوید: «بسمله» جزء سوره فاتحه می باشد.

قرآء مکه (خوانندگان اولیه قرآن که در مکه بودند) و کوفه و فقیهان آنجا و ابن مبارک و شافعی نیز همین عقیده را دارند ولی شیبانی و قرآء مدینه و بصره و شام و فقیهان این مناطق و مالک و اوزاعی در این امر با آنان مخالفتند. ابو حنیفه در این باره مطلبی به طور صریح نگفته است از اینرو، بعضی گمان کرده اند: ابو حنیفه معتقد است، «بسمله» جزء سوره نیست.

در باره این مسأله از محمد بن حسن (ع) پرسیده شد او گفت: هر چه ما بین دو جلد است کلام خدا می باشد.

بیضاوی می گوید: دلیل ما احادیث بسیاری است که در این باره داریم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۴

ابو هریره روایت کرده است که: «فاتحه الكتاب» هفت آیه دارد، اول آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

و ام سلمه گفت: رسول (ص) خدا این سوره را خواند و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را یک آیه به شمار آورد از اینرو، اختلاف است که آیا «بِسْمِ اللَّهِ...» به تنهایی یک آیه می باشد؟ یا با آیه بعد یعنی «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» آیه واحدی محسوب می گردد.

مسلمانان به این مطلب اجماع دارند که آنچه بین دو جلد است کلام خدا است و آن را می نویسند و اثبات می کنند در حالی که آنان سعی فراوان داشتند که هیچ چیز اضافی در قرآن نباشد حتی آمین «۱» در قرآن نوشته نشده است. منقول از کلام بیضاوی. از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است که: «بِسْمِ اللَّهِ» از سوره فاتحه است و پیامبر خدا (ص) آنرا می خواند و یک آیه از یک سوره به شمار می آورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: چه می شود اینها «۲» را؟! خدا آنها را نابود کند! که قصد بزرگترین آیه کتاب خدا را نمودند و گمان کردند که اگر آنها اظهار کنند بدعت است! از حضرت باقر (ع) روایت شده است که فرمود: آنها بهترین آیه کتاب خدا را که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باشد، دزدیدند.

از معصومین - عليهم السلام - اخبار چندی رسیده است که در همه آنها مردم را به گفتن «بسمله» در آغاز هر کار کوچک یا بزرگ، ترغیب کرده اند تا خداوند ایشان را، در آن امر برکت دهد. نیز از

(۱) نزد اهل سنت مستحب است در نماز بعد از «وَلَا الضَّالِّينَ» کلمه «آمین» گفته شود.

(۲) مقصود اهل سنت است که گفتن بسم الله را در سوره حمد در نماز بدعت می دانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۵

حضرت صادق (ع) روایت شده است که فرمود: گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» را ترک مکن اگر چه بعد از آن شعر باشد یعنی، آن کاری را که با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع کردی شعر خواندن باشد.

از آن حضرت (ع) نیز روایت شده است که: هر کس از شیعه ما «بسمله» را ترک کند خدا، اول او را به امر ناگواری آزمایش می‌کند تا او را به سپاس و ستایش آگاه کند و ننگ و تقصیر وی را در ترک «بسمله» از بین ببرد.

از امیر مؤمنان (ع) روایت شده است که: رسول خدا (ص) از جانب خدای عزّ و جلّ به من فرمود که هر کار مهمّی که در آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفته نشود این کار ابتر «دنبال بریده» بوده و به آخر نمی‌رسد.

از طریق عامّه هم روایت شده است که: هر کار مهمّی که با «بِسْمِ اللَّهِ» آغاز نگردد ابتر است، یعنی پایان نمی‌رسد. لفظ «باء» در «بِسْمِ اللَّهِ»: یا برای الصاق، یعنی چسباندن می‌باشد. به اعتبار اینکه ابتدای خواندن قرآن به اسم خدا متصل است. یا باء مصاحبت به معنی همراهی است.

یا باء استعانت به معنی یاری جوئی است.

یا باء سببیت، به معنی علت و سبب است.

در این آیه فعل متعلّق حذف شده است (باء حرف جر، و اسم مجرور است. باید جار و مجرور متعلّق به فعلی باشد که در اینجا آن فعل حذف شده است).

ممکن است آن متعلّق یعنی فعل مورد تعلق از ماده ابتداء باشد، (أبتدأ باسم الله...) یعنی بنام خدا آغاز می‌کنم.

یا از ماده فعلی باشد که پس از بسم الله واقع شده است مانند أقرأ «می‌خوانم» و أقوم «می‌ایستم» و أقعد «می‌نشینم» و أدخل «داخل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۶

می‌شوم» و أخرج «بیرون می‌آیم».

یا از ماده «اسم» (نشانه گذاردن) باشد که در واقع می‌گوئیم: «أسم نفسی بسمه من سمات الله» یعنی: خود را به نشانه‌ای از نشانه‌های خدا علامت می‌گذارم. چنانچه از حضرت رضا (ع) روایت شده است که فرمود: «أسم نفسی بسمه من سمات الله» یعنی، خود را به نشانه‌ای از نشانه‌های خدا مهر می‌گذارم (که همان عبادت باشد).

از حضرت پرسیده شد «السمه» چیست؟

فرمود: علامت یعنی، نشانه است.

این خبر، خود تنبیه بر این است که گوینده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» لازم است بکوشد تا در موقع این سخن، نمونه‌ای از صفات خدا را در وجودش بیابد.

این گفته امام که آن علامت عبادت است اشاره دارد به اینکه، بنده در موقع بیان این گفتار، سزاوار است از خود بینی که در واقع بیرون شدن از عبادت و عبودیت است خارج شود و از مالکیت و اختیار خود بیرون رفته تحت امر پروردگار خود، داخل گردد و این امر را در درون خود بیابد تا اینکه بیان این کلمه از زبان او راست بوده در موقع بیان آن میان خود و خدا دروغگو نباشد.

فرقی نمی‌کند که ما، از کلمه «بِسْمِ اللَّهِ» انشاء اتّصاف به نشانه‌ای از نشانه‌های خدا اراده کنیم یا مقصود اخبار به این اتّصاف باشد.

کلمه‌ای که در تقدیر گرفته می‌شود «ابدأ- اقرأ...» ممکن است پیش از «بِسْمِ اللَّهِ» یا پس از آن در نظر گرفت لیکن اگر پس از «بِسْمِ اللَّهِ» در نظر بگیریم از جهت بزرگداشت و اهتمام به نام خدا مناسب‌تر است و حصر را هم می‌رساند یعنی، به نام خدای بسیار بخشنده مهربان منحصرآ آغاز می‌کنم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۷

کلمه «اسم» به کسر همزه وصل و یا ضمّ همزه و نیز کلمه «سم و سما» که- به هر سه حرکت سین خوانده شده است. از «سمو» به معنی بلندی. یا از «وسم» به معنی علامت می‌باشد. جمع آن «اسماء» است و مصغّر آن «سمی» مؤنث اوّل و بمعنی علامت آمدنش مؤنث دوّم است.

و حدیث حضرت رضا (ع) در باره «بِسْمِ اللَّهِ» هم اشتقاق از «وسم» را می‌رساند.

اسم هر چیزی، علامت آن است و هر لفظ که برای جوهر یا برای عرض وضع گردد، بدون آنکه نسبتی در آن، اعتبار شود آن را اسم می‌نامند.

اسم خدا عبارتست از آنچه بر خدای تعالی دلالت کند چه لفظ و چه مفهوم ذهنی و چه جوهر عینی و خارجی باشد و اختصاصی به نامهای لفظی یا مفاهیم ذهنی ندارد زیرا در اخبار «اسم» در بسیاری موارد به ذاتهای عینی، یعنی، موجودات خارجی اطلاق گردیده است.

در سوره بقره، ضمن تفسیر آیه عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تحقیق کاملی در باره اسم خواهد آمد.

اما تفاوت بین اسم و صفت آنگاه که اگر در اسم معنایی از معانی در نظر گرفته شود مانند فرقی است که میان مشتق و مبدأ اشتقاق می‌باشد. مثل، علم (مبدأ اشتقاق) و عالم (مشتق)، که علم را بشرط «لا» در نظر گرفته‌اند از اینرو، بر ذاتی که به آن موصوف باشد، اطلاق نمی‌شود ولی کلمه عالم «مأخوذ لا- بشرط شیء» است یعنی، مقتید به هیچ شرطی نمی‌باشد از این جهت بر هر ذاتی که موصوف به علم باشد صادق است و وجود ذات در مشتق معتبر نیست، چه اگر علمی فرض کنیم که مجرد بوده و به خود قائم باشد کلمه عالم بر آن صدق می‌کند، بلکه می‌گوئیم ذات باری تعالی، علم مجرد و قائم به ذات است پس عالم ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۸

بر او صدق می‌کند خودش هم عالم است هم عین علم و قائم به ذات.

برای اسم دو جهت است.

اول از آن جهت که اسم بوده، و آئینه مسمی محسوب می‌گردد. که به این اعتبار دارای وجود نفسی استقلالی نیست، و وجودی غیر از مسمی ندارد، بلکه وجود آن همان وجود مسمی است. از این جهت، حکم در کلام جز برای مسمی نخواهد بود، و جز به مسمی به چیزی توجه نمی‌شود. مثلا، وقتی می‌گوئیم: «زید آمد» به کلمه زید و حروف آن توجهی نداریم و در باره لفظ، حکمی نمی‌کنیم بلکه تنها در باره مسمی، حکم می‌کنیم تا آمدن زید را، برسانیم.

جهت دوم اسم آن است که برای خود اسم، وجودی غیر از وجود مسمی اعتبار شود، و بر آن مستقلا حکم شود به این اعتبار، اسم نیز مانند مسمی امری است موجود، مستقل و محکوم حکمی است که بر آن وارد می‌آید و مغایر حکم مسمی می‌باشد به این اعتبار اسم خود مسمی گشته و دارای اسمهایی می‌شود. مثلا وقتی می‌گوئی: زید لفظی است مرکب از سه حرف کلمه زید، خود در این گفتار دارای چند اسم متعدّد است: مثل: اسم، لفظ، کلمه، مرکب، موضوع، دال، علم و غیره به این اعتبار، دیگر اسم مظهر و آئینه مسمی نمی‌باشد و بر مسمی دلالت نمی‌کند، (زید در گفتار فوق، شخص بخصوصی نیست بلکه کلمه زید منظور نظر است لذا مسمائی غیر از خودش ندارد) چون همه عالم، اسمهای خدای تعالی می‌باشند لذا، هر دو جهت فوق که پیرامون اسم گفتیم در باره آنها نیز ثابت است. از این رو خدای تعالی به این دو اعتبار اشاره نمود و فرمود: ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۶۹

«ان هی الّا اسماء:» (۱) یعنی، اینها (بتهایی که می‌پرستید) مسمی نبوده مورد نظر و مستقل نمی‌باشند و مغایر خدا نیستند، که در برابر خدای تعالی قرار گیرند بلکه اینها اسمهایی هستند که شما بر آنها نهاده‌اید یعنی، شما از مسمی محجوب گشته، به اسمها می‌نگرید و می‌پندارید آنها در وجود، مستقلند لذا آنها را مسمی قرار داده و با اینگونه نگرش، مشرک و کافر شده‌اید.

مردم در نگرش به چیزها مختلفند، یکی به آنها از جهت اینکه اسماء خدا هستند می‌نگرد و از وجود و توجه به خود آنها غفلت می‌کند یا غفلت نمی‌کند و به خود آنها نیز توجه دارد. دیگری از جهت اینکه چیزها خود مسمی هستند به آنها می‌نگرد و از مسمای حقیقی غافل می‌شود. نگرنده دیگر، به آنها با دید مستقل نگریسته به مسمی هم نظر دارد.

در مورد اول که شخص به اشیاء از آن جهت که اسماء خدا هستند توجه می‌کند خواه از توجه به خود اسماء غافل باشد یا نباشد در حقیقت مسمی را به سبب اسم گذاشتن بر آن عبادت می‌کند و چنین شخصی موحد است.

در مورد دوم که شخص به اسماء از جهت اینکه خود مسمی و مستقل می‌باشند می‌نگرد و از حقیقت مسمی غافل است. او کسی است که اسم را بدون مسمی می‌پرستد و کافر می‌شود که این حال در بیشتر مردم وجود دارد. در مورد سوم که شخص به اسماء در حالیکه آنها را مسمای مستقل حساب می‌کند می‌نگرد و در عین حال مسمی را، بطور مستقل و

(۱) نجم - ۲۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۰

مغایر با اسماء مورد توجه قرار می‌دهد در حقیقت هم اسم و هم مسمی را می‌پرستند و او مشرک می‌باشد.

دسته اول که به موجودات از جهت اینکه، اسماء حق می‌باشند می‌نگرند و از توجه به خود اسماء غفلت دارند آنها مجذوبند چیزی بر آنها نوشته نمی‌شود و دارای حکمی در کثرات نیستند و تکلیف از آنها برداشته شده است (البته در حال جذب که استشعاری ندارند).

کسی که به اسماء توجه داشته باشد و موجودات را از جهت اینکه اسم‌های او هستند بنگرد و به این نظر آگاه باشد، او کامل و جامع هر دو طرف اسم و مسمی است.

چنین شخص کاملی، یا آگاهی بر اسم غالب بر آگاهی او بر مسمی است یا آگاهی او بر مسمی غالب است. یا آگاهی او در هر دو به یک اندازه است.

آن که در حالت اول قرار دارد، در نشئه و مقام موسوی واقع شده است.

آن که در حالت دوم می‌باشد در مرحله عیسوی است و آن که در مرتبه سوم باشد حقوق کثرتها و وحدت را رعایت می‌کند، به طوری که چیزی را از حقوق دو طرف فرو نمی‌گذارد.

چنین شخصی در واقع در مرحله محمدی است که جامع بین کثرت و وحدت می‌باشد به طوری که هیچ چیز از حقوق آنها را کم نمی‌کند.

خدای تعالی در قرآن مجید به این سه مرحله اشاره کرده می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ... ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ

«۱» یعنی، محمد پیامبر خداست و او و کسانی که با او هستند بر کافران خیلی سخت می‌گیرند و بین خودشان بسیار مهربانند آنها را همواره در حال رکوع و سجود میبینی که خشنودی و رضایت خدا را می‌طلبند، این است مثل آنها در تورا و مثل آنان در انجیل، مانند زراعتی است که برگ آن ابتداء باریک بیرون آمده، سپس آنها را یاری و تقویت می‌نماید تا قوی و بزرگ شده، بلند گردد و سپس به کمال خود می‌رسد که باعث شگفتی کشاورزان می‌شود.

و اینکه فرموده است: «مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ». به مرحله موسویت اشاره دارد، «و مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» به مرحله عیسویت اشاره می‌کند و با جمع بین این دو مرحله به مرحله محمدیت اشاره می‌نماید.

موارد مذکور را که حال کافر و مشرک و مجذوب و کامل و مراحل سه گانه است می‌توانیم به آینه و نگریستن به آن و صورتهائی که در آن دیده می‌شود تشبیه کنیم.

گاهی انسان به خود آینه از جهت صفات و عوارض و گرد بودن و چهار گوش و شش گوش مجذب و مقعر (مانند حالت کافر) می‌نگرد بدون اینکه بخواهد صورت را در آن ببیند یا اصلاً توجهی به وجود صورت در آینه هم ندارد.

گاهی به آینه از جهت دیدن صورت می‌نگرد، بدون اینکه به خود آینه و خصوصیات آن توجه داشته باشد «حالت مجذوب». گاهی به آینه هم از جهت شکل و صفات خودش و هم به صورتهائی که در آینه دیده می‌شود می‌نگرد. «مانند حالت مشرک» و

(۱) سوره فتح - آیه ۲۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۲

گاهی به آینه نگاه می‌کند در حالتی که در باره خود آئینه حکمی نمی‌کند و توجهی به خود آئینه ندارد بلکه تنها از جهت ارائه صورتهای به آن می‌نگرد، در این حالت، او هم به آینه شعور و آگاهی دارد و هم به صورتهائی که در آینه دیده می‌شود آگاه است. با اقسام سه گانه‌اش که گذشت بدین ترتیب که اگر توجه، بیشتر به خود آینه باشد، موسویت، و اگر توجه بیشتر به صورت باشد عیسویت، و اگر به هر دو توجه کند، محمدیت است.

کسی از معصوم (ع) پرسید: آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا؟

حضرت جواب داد: در باره آینه به من بگو که آیا تو، در آینه هستی یا آینه در تو؟

این حدیث اشاره دارد به آنچه که ما گفتیم.

در واقع اصطلاح مقام کثرت در وحدت و وحدت در کثرت و جمع بین وحدت و کثرت که در میان صوفیه معمول است به همین سه حالت اشاره دارد.

باز در باره همین حالات و نشأت در خبر آمده است که: «هیچ چیز ندیدم مگر اینکه خدا را در آن دیدم».

در خبر دیگر آمده است: «مگر که خدا را پیش از آن دیدم».

در خبر دیگر آمده است «مگر اینکه خدا را پس از آن دیدم».

(پس می‌توان گفت: هیچ چیز را ندیدم مگر اینکه خدا را در آن و پیش از آن و پس از آن دیدم که به ترتیب سه جنبه محمدیت، عیسویت و موسویت است).

پس پاسخ این گفته که: آیا اسم، همان مسمی است؟ یا غیر آن؟

چنانکه یاد آور شدیم معلوم شد چه اگر نام از جهت اسمیت منظور ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۳

باشد بطوری که نگرنده از نگرش به نام غافل بوده فقط متوجه نامیده باشد این نام در واقع عین نامیده است به این معنی که هیچ وجودی و شخصیت و حکم و اثری برای اسم نیست هر چه هست تنها برای مسمی می‌باشد. حال اگر آن نام، طوری منظور نظر باشد که ناظر به نظر خود آگاه باشد در این صورت از جهتی غیر مسمی و از جهتی عین مسمی می‌شود.

حال اگر آن نام، طوری منظور نظر باشد که به نظر بیننده، دارای شخصیت و وجود و نفسانیت باشد، در آنصورت غیر مسمی می‌باشد چه نگرنده از نام به نامیده توجه داشته باشد یا هیچ توجهی بدان نداشته باشد.

و از آنجا که انسان بین سرای رحمن و شیطان قرار دارد و سرای شیطان به علت نهایت دوری از رحمن و چیرگی نیستی‌ها بر آن و به علت اینکه با تمام اجزاء خود مظاهر قهر خدای تعالی می‌باشد لذا گویا که اصلاً مظهر خدای تعالی نیست درست نقطه مقابل سرای رحمن و وجهه رحمت حق است و نفس انسان از آن جهت که مسخر شیطان می‌باشد، گویا که اسم، شیطان است، نه رحمن و از آن جهت که تحت فرمان عقل و مسخر او است، اسم، رحمان می‌باشد.

از طرفی چون کلیه افعال انسانی که از نفس انسان صادر می‌شود، یا از جهت شیطانی و یا از جهت عقلانی است لذا روی همین جهات مذکور به بندگان امر شده است که در هر کاری چه کوچک و چه بزرگ، «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند تا با گفتن آن از جهت نفس شیطانی بیرون آمده در جهت رحمانی داخل گردند تا کارهای آنها رحمانی باشد و شیطانی نباشد. چون بیشتر مردم کوتاه بین

هستند به نگرش صحیح در جهت فاعلیت حقّ تعالی نرسیده‌اند که واسطه‌ها را نبینند. و کسانی هم که به این ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۴

مقام رسیده‌اند باز هم وسائط از افعال آنان بیرون نشده بلکه آنچه که از بین رفته توجه و نظر به وسائط است از این رو است که خدای تعالی فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ» که اسم را بین «باء» و «اللّه» قرار داد و نفرمود، باللّه، در حالیکه در واقع «بالله» نیز صحیح می‌باشد. زیرا افعال از انسان بواسطه نفس او صادر می‌شود که همان اسم خدا است، پس آنچه گفته شده است که کلمه اسم، که بین باء حرف جر و اللّه، مجرور واقع شده است در حکم زائد است قابل اعتنا نیست. همچنین آنچه که بنظر می‌رسد که مقصود از اللّه لفظ آن باشد و اضافه اسم به اللّه از نوع اضافه بیانی باشد درست نیست، زیرا توصیف اللّه به رحمن که ذات خدا را وصف می‌کند نه لفظ اللّه را مانع این است، که «بِسْمِ اللَّهِ» را اضافه بیانیّه قرار دهیم.

چون مقصود از گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» بیرون شدن از جهت شیطانی و داخل شدن در جهت عقلانی است. چنانکه: در حدیثی از حضرت رضا (ع) گذشت که فرمود: «خود را به نشانه‌ای از نشانه‌های خدا، علامت نهادم» لذا، اگر گوینده بگوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفته او مثل آنست که بگوید: از سرای شیطان و تصرّف او به سرای رحمن و تصرّف او پناه بردم و داخل در خانه خدای بخشنده گشتم و به صفات او متّصف شدم در اینصورت «بِسْمِ اللَّهِ» علاوه بر معنی خودش معنی «استعاذه» را هم دارد. لذا از حضرت باقر (ع) نقل شده است که فرمود:

اول هر کتابی که از آسمان فرود آمده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است پس اگر «بِسْمِ اللَّهِ» خوانده شود دیگر باکی نداشته باش که استعاذه نگفتی و اگر بخوانی بسم اللّه تو را در بین آسمان و زمین حفظ می‌کند.

چون «بِسْمِ اللَّهِ» گفتن برای گوینده اتّصاف به یکی از علامتهای الهی و در واقع به منزله سلاحی است در برابر شیطان که شیطان از آن فرار می‌کند لذا امر فرموده است که «بِسْمِ اللَّهِ» بلند خوانده شود به خلاف ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۵ استعاذه، که بهتر است آهسته خوانده شود.

اللّه علم ذات خدای تعالی است به عنوان مقام ظهور خدا که همان فعل و مشیّتش می‌باشد زیرا خود ذات، غیب مطلق است و نام و نشانی ندارد و اسماء و صفاتی هم برای آن نیست مگر به اعتبار ظهور او به فعل و مشیّتش. مشیّت خدا را، دو اعتبار است.

یکی به آن اعتبار که روئی به مقام غیب دارد. دیگر به اعتبار آن که روئی به خلق دارد. از آن جهت که روئی به غیب دارد عرش و از آن جهت که روئی به خلق دارد کرسی نامیده می‌شود. به سبب این دو عنوان، حقّ اولّ به «اللّه و به العلی» موسوم می‌شود و نیز به اعتبار این دو عنوان است که حقّ تعالی می‌فرماید: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى یعنی، خداوند بر عرش قرار گرفت و می‌فرماید: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ «۱» یعنی، کرسی او همه آسمان و زمین است و او است که بسیار بلند مرتبه و در نهایت عظمت است.

در باره لفظ «اللّه» اختلاف است که مشتق است یا جامد یعنی، «اللّه» از صفت‌های مشتق از مصدر است یا اسم مشتق نمی‌باشد بلکه آن مصدر یا اسم مصدر است یا اسم جامدی است که دارای ماده متصرّف نیست. در باره آن، اقوال چندی آمده است:

از جمله گفته شده است: اللّه، از ماده اله «اله یأله» می‌باشد و مصدر آن «اله» «الوهت» است. مثل، نصر ینصر، و به معنی عبد یعبد یعنی، بندگی و عبادت کرد می‌باشد.

اصل کلمه «اللّه» همان «اله» به کسر همزه است که همزه آن حذف

(۱) بقره- ۲۵۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۶

شده است و به عوض آن ال، تعریف آمده است و «الاله» گشته است که پس از حذف همزه، الله، شده است بهمین دلیل یا از باب آنکه در موقع ندا کردن محبوب طول دادن سخن مطلوب است. الف آن، در موقع ندا حذف نشده است.

ممکن است الله، از اله یاله بر وزن فرح یفرح، به معنی تحیر یا بسیاری جزع و بیتابی و یا پناه جستن یا پناه دادن باشد نیز گفته شده است که از ماده «وله یله» مثل ضرب یضرب یا وله یله مثل حسب یحسب یا (وله یله، مثل، علم یعلم) است. و معنی آن اندوه و حیرت و ترس و بی تابگی می باشد.

و یا از ماده «لاه الله الخلق یلوه» یعنی، خدا خلق را آفرید، یا از ماده لاه یلیه، بمعنی پنهان شد یا بلند مقام شد مشتق می باشد. بعضی هم گفته اند اصل آن «لاها» است که کلمه سریانی می باشد چون به عربی برگردانده شده است الف، آخرش حذف و ال تعریف، بر آن داخل شده است.

بعضی هم گفته اند اصل آن «هو» بوده است چه این ضمیر برای غایب معهود و شناخته شده بین متکلم و مخاطب وضع شده است و غایب از دیده ها به طور مطلق، و معهود و شناخته شده دلها همان «الله» است، سپس لام اختصاص بر آن داخل شده تا مشعر به این باشد که همه ما سوی الله مختص او است.

سپس فتحه لام، جهت بزرگ داشت اشباع شده است، (کشیده گردیده است) و به الف، تبدیل گشته است سپس جهت بزرگ داشت دیگری لام تعریف، بر آن داخل شده، الله گردیده است.

«رحمن و رحیم» دو صفت برای «الله» یا دو صفت برای اسم می باشند زیرا اسماء عینیّه خدا همانطور که مظاهر الله هستند مظاهر و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۷

نمودهای همه صفات خدای تعالی نیز می باشند. این دو لفظ را اگر صفت برای اسم بگیریم بهتر از این است که صفت برای «الله» باشند زیرا در صورت دوم لازم می آید که کلمه رحمان با ما بعدش تأکید باشند. چون خود کلمه «الله» همان صفات را در واقع دارد پس آوردن این دو صفت تأکید است «۱». از طرفی منظور از آوردن اسم این است که قوام و استواری فعل در آغاز، از آن شروع و در پایان، بدو ختم گردد، و این معنی متّصف بودن اسم به صفات رحمانیت و رحیمیت است.

این دو کلمه «رحمن و رحیم» از «رحم» به کسر عین الفعل گرفته شده است که در آنصورت صیغه مبالغه است به معنی بسیار بخشنده و بسیار مهربان.

یا از «رحم» به ضمّ عین الفعل گرفته شده که در آن صورت، صفت مشبّهه می باشد به معنی بخشنده و مهربان.

بهر حال، رحمن، از رحیم، رساتر است زیرا اولاً رحمان بنای بیشتری (حروف بیشتر) دارد و ثانياً رحمت رحمانی مختص به چیزی یا حالتی یا جهت خاصی نیست، به خلاف رحمت رحیمی که تنها به انسان و سالکان الی الله اختصاص دارد. آن هم در حالتی است که سالک مورد رضای خدا واقع شده، از جهت خشنودی خدا رحمت رحیمی شامل حال او گردیده باشد.

غیر انسان که عناصر و موالید سه گانه (جماد و بنات و حیوان) هستند نه به رحمت رحیمی وصف می شوند، و نه به غضب که ضد آن

(۱) اگر در مورد کلمه ای امر دائر باشد بین اینکه آن کلمه تأکید باشد یا جهت تأسیس معنی جدیدی به کار برده شود طبق قانونی که در علم معانی بیان ذکر شده حمل بر تأسیس بهتر از تأکید است. لذا دو لفظ «الرحمن» و «الرحیم» صفت برای اسم باشند بهتر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۸

است. و ارواح عالیّه (وجودات مجرد عالم بالا) وجودشان در عین حال که رحمت رحمانی می‌باشند رحمت رحیمی نیز هستند این دو رحمت در بین آنها جدا از هم نیست چنانکه: جهت غضب هم در آنها راه ندارد. اما ارواح خبیثه (موجودات سفلی) گاهی ممکن است که به رحمت رحیمی متّصف شوند لکن اغلب این است که آنها متّصف به غضب می‌باشند.

و سرّ مطلب این است که رحمت رحمانی، عبارتست از افاضه وجود بر اشیاء و باقی نگهداشتن و بکمال رساندن آنان به کمالاتی که سزاوار فطرت آنانست و این امر نسبت به همه چیزهای این سرا و آن سرا، انسان یا غیر انسان فرا گیر است از اینرو خدای تعالی فرموده است:

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی «رحمن بر عرش قرار گرفت و مستولی شد.» و آن را به تساوی نسبت خدا به بزرگ و کوچک و شریف و پست تفسیر کرده‌اند.

نیز در حدیث آمده است «یا رحمن الدّینا و الاخره» یعنی، ای بخشاینده دنیا و آخرت، و از امام صادق (ع) وارد شده که رحمان اسم خاص برای یک صفت عامّ است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: رحمن، کسی است که با گسترش روزی بر ما رحم می‌کند و یا اینکه با روزی دادن به آفریده‌ها به آنها عطوفت می‌ورزد و مهربانی می‌کند و در هیچ یک از موارد، روزی را نمی‌گسلد اگر چه آنان از فرمانبرداری خدا بگسلند.

معلوم است که روزی اعیان «۱» ثابته بخشیدن وجود به آنها است و

(۱) در باره اعیان ثابته قیصری در شرح فصوص می‌گوید:

اسماء الهی را صوری است معقول در حق زیرا، حق تعالی عالم به ذات خود و عالم به اسماء و صفات خود می‌باشد. صور عقلیه را از آن جهت که عین ذات متجلی به تعین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۷۹

روزی هر موجودی هم بخشیدن آن چیزی است که بقاء وجود بدان وابسته است.

رحمت رحیمیّه: عبارتست از افاضه کمالات اختیاری مورد پسند بر جن و انس که دارای اختیار باشند.

و بهمین جهت در اخبار آمده است که: رحیم اسم عام است، برای صفت خاص.

و نیز از ائمه (ع) آمده است که: «در بسم الله» باء، به بهاء «روشنائی» خدا و سین به سنا و بزرگواری خدا و، میم، به مجد، و عظمت پروردگار اشاره دارد.

در روایتی، میم به ملک خدا اشاره دارد و لفظ «الله» یعنی او خدا و اله هر چیز است و رحمان یعنی مهربان است بر جمیع آفریدگان و «رحیم» به مؤمنان اختصاص دارد.

آنچه در خبر آمده است که خدا، به بندگان مؤمنش از آن جهت رحیم است که طاعاتش را بر آنها سبک می‌گیرد و به بندگان کافرش از آن جهت رحیم است که در دعوت آنها به موافقت فرمان خود مدارا می‌کند باید گفت که تعلق رحمت رحیمی به کافران از جهت بقاء فطرت آنها است که مقتضی فعلیت مورد پسند اختیاری است.

و لازمه فعلیت به کردارهای پسندیده، رفق و مدارا در دنیا و اندرز دادن برای امور اخروی است.

خاصّ و نسبت معینه است، اعیان ثابته نامند، اعم از اینکه در مقام تعین کلی باشد یا جزئی، و حکما کلیات را ماهیات، و حقایق و

جزئیات را هوئیات نامند پس ماهیات عبارتند از: صور کلیه اسماء که متعین در حضرات علمیه‌اند بر حسب تعین اول، و بواسطه فیض اقدس اعیان ثابته و استعدادات اصلی آنها در علم حاصل می‌شود و بواسطه فیض مقدس آن اعیان در خارج تحصیل یابند ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۰

و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که: خداوند، در دین ما و در دنیا و آخرت به ما رحیم است که دین را بر ما سبک و آسان قرار داده به ما رحم می‌کند از آنرو، که ما را از دشمنان خودش جدا و متمایز می‌سازد.

رحمت رحیمی که به معنی رضا در برابر خشم و غضب است مانند صورت است برای رحمت رحمانی، و آن رحمت رحمانی، ماده است برای رضا و غضب زیرا رحمت رحمانی چون افاضه وجود و کمالات موجود، است. لذا، نسبت به بعضی موجودات که اختیار داشته و با اراده و اختیار از حق نافرمانی می‌کنند به صورت خشم و غضب ظاهر می‌شود نسبت به آنها که اختیار دارند و اطاعت می‌کنند به صورت خشنودی جلوه می‌کند و رحمتی که بر غضب پیشی دارد همین رحمت. رحمانی است نه رحمت رحیمی.

ممکن است رحمت رحیمی باشد که در این صورت منظور از پیشی داشتن رحمت بر غضب، تعلق آن به افراد مکلف است بر حسب اقتضای فطریشان «۱»، چنانکه: قبلا بیان شد و از آنچه که ذکر شد علت قرار گرفتن اسم بین حرف جر و الله و تقدیم الله بر رحمان و تقدیم رحمان بر رحیم دانسته شد.

و خدای تعالی با لفظ «الله» به جامعیت حق تعالی و با لفظ رحمن به مبدئیت و آغاز، و با رحیم به مرجعیت و بازگشت اشاره دارد، و خدای تعالی جمیع اضافاتش را در این دو صفت جمع نموده است. چون حروف لفظی در برابر مراتب وجود عینی قرار و گویای آن می‌باشند لذا، هر یک از آنها به مرتبه‌ای از آن اشاره دارد.

(۱) یعنی هر اندازه که فطریشان اقتضا کند رحمت بر غضب پیشی دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۱

«الف»- به علت بساطت به مرتبه وجوب «باء»، چون در بساطت به الف، نزدیک است، به مقام فعل و تجلی افعالی که فرقی با او ندارد (عین اوست) اشاره دارد.

نقطه زیر باء، به تعین فعل بسبب امکان اشاره دارد. لذا در اخبار آمده است که: به وسیله باء، ظاهر گردید و این اشاره به مقام مشیت است و به وسیله نقطه زیر باء، پرستنده از پرستش شونده جدا شد. این نیز اشاره به تعین مشیت بسبب امکان اول عقلانی می‌باشد.

همچنین گفته شده است: موجودات از باء بسم الله، ظاهر گردید. و چون حروف به ازاء و در برابر مراتب وجودی قرار دارد و از سوی دیگر جمیع کتابهای آسمانی برای تصحیح نسبت‌ها و رابطه‌های حق و خلق می‌باشد و همه نسبت‌های حق و خلق از نظر اصل و ریشه، در سوره فاتحه کتاب، و همه آنچه در «فاتحه کتاب» است در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و هر آنچه در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است در «باء بسم الله» جمع است پس درست است که گفته شود هر چه در قرآن است در سوره «فاتحه کتاب»، هر آنچه در سوره «فاتحه کتاب» است در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و همه آنچه در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است در باء «بِسْمِ اللَّهِ» جمع می‌باشد و نیز علی (ع) به اعتبار تعین اولش «۱»، همان نقطه زیر باء بسم الله است.

صحیح است که گفته شود. اگر عالم بخواهد هفتاد شتر از تفسیر «فاتحه کتاب» یا از تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یا تفسیر «باء بسم الله» بار کند می‌تواند. اکثر این معانی و مضامین به امیر المؤمنین (ع) منسوب است.

(۱) اشاره به حدیث: اول ما خلق الله نوری [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۲

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»: قراء (قراء معروف) عموماً، دال «حمد» را مضموم و لام «الله» را مکسور خوانده‌اند و بندرت به فتح دال و کسر لام و یا کسر دال و کسر لام به پیروی از دال خوانده شده است.

اما لام «الحمد» برای تعریف جنس یا استغراق «ا» آمده است. به هر حال کلام برای «حصر» است و افاده حصر بنا بر اینکه لام برای استغراق باشد واضح است. ولی اگر لام، جنس باشد حصر آن از حرف لام الله، استفاده می‌شود زیرا که لام (ل) برای اختصاص است.

حمد به معنی «ما یحمد علیه» (آنچه مورد حمد واقع می‌شود) است. در اینصورت باز هم حصر صحیح است. با وجود اینکه صفات کمال، در غیر خدای تعالی هم به ظاهر دیده می‌شود زیرا حقیقه متعلق به حق است و ائتصاف غیر به آن صفات از جهت مظهریت آن غیر برای آن صفات می‌باشد نه از جهت آن باشد که آن صفات از خود آن غیر است.

ممکن است حمد به معنی مصدر و فاعل آن «الله» باشد و اصل آن «حمد الله حمدا» یعنی، خدا ستایش کرد ستایش کردنی باشد که فعل حذف شده، و رفع به مصدر منتقل شده «ال» تعریف بدان اضافه گردیده و کلمه «الله» و لفظ الله به توسط الف و لام خبر آن قرار داده شد تا بر ثبات و استغراق و حصر دلالت کند.

در اینصورت حمد را با وجود تعدد ستایشگران و کثرت آنان در «الله» منحصر کرده‌ایم. و این بدان جهت است که در سوره بقره در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ... خواهد آمد و خواهیم گفت که خدای تعالی فاعل هر فعلی

(۱) استغراق از آنروست که همه افراد را شامل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۳

است که از هر فاعلی سرزند در واقع فاعلی در وجود، جز خدا نمی‌باشد و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب خدا (لا حول و لا قوة الا بالله)، و نیز هر ستایشگری اگر ستایش او حمد و سپاس باشد یعنی زیبای واقعی اختیاری را ستایش کند مدح کننده حقیقی نمی‌شود مگر اینکه مدح او عقلانی گشته به نظر عقل نگاه کند و به زبان عقل حرف بزند، نه به نظر جهل و خود بینی، در این صورت نظر و زبان عقل، نظر و زبان خدا می‌شود و در نتیجه حمد او حمد خدا می‌گردد نه، غیر خدا.

ممکن است حمد به معنی مصدری یعنی، سپاس و ستایش کردن و «الله» مفعول آن باشد. که در اصل این بوده است «حمدت الله حمدا» (خدای را ستایش کردم ستایش کردنی) سپس فعل حذف شده است و «حمدا» که مصدر است در جای آن واقع شده لام بر آن داخل و مرفوع گردیده است. «الله» هم که مفعول بوده است با داخل شدن لام جر و خبر برای «الحمد» شده است. این بدان اعتبار است که در معنی مصدری حدوث و صدور لحاظ شود ولی ممکن است مصدر را از فعل معلوم یا مجهول بگیریم و در آن ثبوت حدث «ا» برای فاعل یا مفعول و ائتصاف به آن حدث اعتبار کنیم بدون اینکه حدوث و صدور در آن لحاظ شود، و در نتیجه معنی آن چنین می‌شود: حامدیت (ستایشگری) یا محمودیت (ستایش شونده‌گی) مخصوص ذات خداست.

بدانکه آنچه مورد سپاس و ستایش واقع می‌شود از صفات جمالیته خدا، عین همان چیزی است از صفات جلالیه، که خداوند به آن تسبیح می‌شود. چه، اصل همه صفات ثبوتیه جمالیته‌ای که خدا بر آن ستایش می‌شود همان سعه وجودی حق و احاطه او، نسبت به هر وجود و عدم و

(۱) حدث عبارت از هر فعلی است که از فاعل صادر شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۴

هر موجود و معدوم می‌باشد زیرا، خود عدم که همان عدم نفسیت است برای او ثابت است به سبب وجود، و معدوم محکوم به عدم است به سبب وجود و سعه وجود او هم، جز سعه همه صفات او نیست و اصل همه صفات سلبی جلالیه‌ای که خداوند بدان وسیله از آن تسییح و تنزیه می‌شود همان سلب حدود از خدای تعالی است. و سلب حدود به سلب نیستی‌ها بر می‌گردد و مصداق سلب نیستیها جز وجود نیست و در ممکنات که محدودند این امر فرق دارد چه سلب در آنها، به سلب وجودات بر می‌گردد که آن از حدود و وجودات ممکنات انتزاع می‌شود نه از خود وجودات آنها، پس پاک و منزّه است خداوندی که ستایش انجام نمی‌شود مگر بر آنچه بدان تسییح می‌شود و تسییح نمی‌شود مگر به آنچه بدان ستایش می‌شود. از آنرو، در کتاب و سنت، ذکر تسییح با کلمه صریح «حمد» یا آنچه بدین معنی است با هم آمده است و کمتر از هم جدا ذکر شده‌اند.

مقصود از «الحمد لله» یا انشاء است یعنی، ایجاد حمد به این کلمه یا اخبار است که به معنی خبر دادن به محمودیت و ستایش شوندگی خدای تعالی می‌باشد.

چون کلمه الله، اسم برای ذات به اعتبار ظهور آن است و ذات هم با جمیع صفات حقیقی متحد است و ظهور ذات، پدیداری آن صفات است لذا، این کلام «الحمد لله» بمنزله آن است که گفته شود: حمد و سپاس ویژه ذاتی است که جامع همه صفت‌های کمال است از جهت اینکه در آن، همه صفات کمال جمعند.

ربّ العالمین: ربّ، به کسر و فتح باء، قرائت شده است و از «رَبّه» به معنی مالک شدن یا جمع کردن یا تربیت کردن یا شایسته گرداندن یا همراه نمودن یا ملازم آن بودن می‌باشد، همه این معانی مناسب است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۵
از طرفی «ربّ» صفت مشبّهه یا اسم فاعل و مخفّف «رابّ» است یا مصدری است که جای اسم فاعل نشسته است.

العالمین: لفظ عالم، یا از علم یا از علامت است. همانطور که خاتم به معنی «ما یختم به»، است یعنی، آن چیزی است که نامه را بدان ختم و مهر کنند که منظور انگشتی باشد. همچنین عالم هم به معنی «ما یعلم به» است و به همه ما سوی الله و هر مرتبه از مراتب ما سوی الله و بر هر نوع از انواع موجودات و بر هر فرد از افراد انسان، اطلاق می‌شود. چنان که گوئی در اطلاق این کلمه اجتماع چندین چیز همراه با نوعی اتحاد که بین آنهاست اعتبار شده است و جمع عالم، با او و نون (عالمون) بر خلاف قیاس است. ربوبیت، خدای تعالی، مانند ربوبیت مالکین در املاک خود و ربوبیت پدران نسبت به فرزندان نمی‌باشد و مانند ربوبیت روان انسان نسبت به اعضاء و جوارح هم نیست بلکه مانند ربوبیت نفس است نسبت به قوا از آن جهت که باعث وجود و پایداری و حفاظت آنها بوده و آنها را به کمالات اولیه و ثانویه «۱» می‌رساند. زیرا که خدای تعالی افاضه کننده وجود بر جهانیان است و نگهبان و استوار کننده آنها است و آنها را به کمالات اولی و ثانوی می‌رساند. از اینرو، پس از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آمده است تا اینکه فضیلت و برتری آن ثابت شود.

در تحقیق این دو صفت مطالبی در گذشته بیان شد.

از اینکه در اینجا، این دو کلمه دو صفت برای خدا قرار داده شده

(۱) کمالات اولیه، همان کمال نوعی و فردی است ولی کمالات ثانویه، کمالات طولی مرتبه‌ای است.

به عبارت دیگر کمالاتی که انسان طبق خلقت و فطرت دارا می‌باشد، کمالات اولیه است ولی کمالاتی که به مرور زمان حاصل می‌شود کمالات ثانویه می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۶

است، به این امر اشعار دارد که در «بِسْمِ اللَّهِ» این دو کلمه، صفت برای اسم «الله» است تا اینکه تأسیس شود نه تأکید و بدان اشاره دارد که خواننده لازم است در قرائت از لحاظ نظر به اسماء و نشان یافتن بدان و توصیف آنها بالا رود و از صفات خدا گذشته به

ذات نظر افکند و ذات را به صفات خودش توصیف نماید تا اینکه در حق او امتثال امر اقرء، (بخوان) و ارق، (برتر آی) محقق شود. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»: کلمه «مالک» بر وزن فاعل خوانده شده است و یا جرّ و اضافه به یوم و به نصب و اضافه و رفع و اضافه و با تنوین رفع هم بدون اضافه خوانده شده است.

و نیز «ملک» با فتح میم و کسر لام، و جرّ و نصب و رفع در حال اضافه خوانده شده است.

بعضی هم ملک، را با سکون لام، خوانده‌اند که تخفیف مالک می‌باشد.

برخی هم ملک به صورت فعل خوانده‌اند.

مالکیت خدای تعالی به چیزها، مانند مالکیت مالکان نسبت به ملکهایشان، مالکیت ملوک نسبت به مملکتهایشان و مالکیت روانها نسبت به اعضا نمی‌باشد بلکه مانند مالکیت روان است نسبت به قوای وجودی و صورتهای علمی که در نزد آن نفوس حاضر است که هر کدام را بخواهد فنا می‌کند و هر کدام را بخواهد، ایجاد می‌نماید، محو می‌سازد و اثبات می‌کند. تخصیص دادن مالکیت خدای تعالی به «یوم الدین» اشاره به همان ارتقاء و برتری است که بیان کردیم چه، انسان، تا وقتی در عالم طبع و بشریت مانده است مالکیت خدای تعالی بر وی آشکار نمی‌گردد. چون از این جهان به عالم جزا و پاداش که عالم مثال است ارتقاء یافت بر او آشکار می‌شود که خدای تعالی مالک اشیاء ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۷

است. همچنانکه جان او مالک صورتهای علمی و نیروهای روانی می‌باشد. پس معنی آن اینست که مالکیت خدا در روز جزا آشکار می‌گردد، خواه مراد مالکیت خدا بر همه چیزها باشد یا مالکیت روز جزا مقصود باشد. و چون آنکه به روز جزا رسید به وجهی نزد مالکش حاضر می‌گردد خدای تعالی به طریق تعلیم و آموزش فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی، سزاوار آن است که خواننده قرآن تا مقام حضور و مشاهده حق تعالی، در مظاهر آن ترقی کند و آنگاه ببیند که خود او مالک هیچ چیز نبوده. نه مالک مال نه فعل نه صفت، نه ذات، و خدای تعالی مالک حقیقی همه آنها بوده است و استحقاق این مالکیت را هم داشته است آن وقت است که در مقام التجاء در آمده به زبان حال و گفتار و زبان ذاتش و زبان جمیع لشکریان و قوایش خدا را مخاطب قرار می‌دهد عبودیت و بندگی خود را به نحو حصر عبودیت در خدا ظاهر می‌سازد زیرا، اقتضای مقام حضور این است که حاضر در محضر حق چنان دامنه پرستندگی را تنگ گیرد و منحصر به معبود سازد که مجال نگرش به غیر معبود را نداشته باشد.

آیا به این قول خدای تعالی نگاه نمی‌کنی که می‌فرماید:

أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا «۱» یعنی، آیا زمین خداوند گسترده نیست که در آن هجرت کنید. در این آیه، چون در باره هجرت و غیبت بوده، اصلاً راجع به عبادت ذکر به میان نیامده چه رسد به اینکه عبادت را منحصر به خدای تعالی بدانند. در آیه دیگر می‌فرماید:

(۱) نساء - ۹۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۸

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ

«۱» یعنی، ای بندگان من زمین من گسترده است پس فقط مرا بپرستید! این آیه در باره عبادت است لذا، آن را منحصر به خدای تعالی قرار داده است چون در مقام غیبت عبادتی نیست و اگر هم باشد مربوط به اسم است نه به حقیقت خدا تا چه رسد به اینکه عبادت به خدا منحصر گردد ولی در مقام حضور (که آیه یا عبادی بدان مربوط بود) جز عبادت چیزی وجود ندارد عبادت جز برای کسی که در حضور حق قرار دارد تحقق نمی‌یابد. و لذا خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ» یعنی، خدا را پرستید.

و نیز می‌فرماید: «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» یعنی: پرستنده پروردگارتان باشید.

و مقصود از اظهار عبادت و منحصر نمودن آن به حقّ تعالی، آماده نمودن خود در جهت یاری جستن از اوست لذا، به طریق حصر، می‌گوید، کار بندگی را فقط برای تو می‌کنیم نه برای غیر تو یا اینکه تنها بنده ذات تو گشته بنده هیچ کس نمی‌شویم. تا اینکه می‌گوید:

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی در دوام حضور در برابر تو بیرون نشدن از این مقام و باقی ماندن در عبودیت و واگذاری امور، به تو از تو کمک می‌طلبیم.

چون سالک در خواندن به مقام حضور در برابر خدا برسد به ناچار همه کثرات و کارکنندگان کشور وجود او، به سوی خدا جذب می‌گردد و همه آنها حاجتهای خویش را از خدا می‌طلبند و حقوق خود را درخواست می‌کنند. پس سالک، ناچار می‌شود به کثرتهای خارج از کشور وجود خویش توجه کند زیرا که احتیاج به احقاق حقوق رعایا و

(۱) عنکبوت- ۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۸۹

کارکنان وجود خود او را به این توجه و ادار می‌سازد و بدین گونه می‌بیند که او در معامله و برخورد با کثرتهای کمتر از افراط و تفریط منفک و جدا می‌شود و این دو، مانع از مقام حضور و لذت وصال می‌گردند پس به درگاه خدا تضرع و زاری می‌نماید. و می‌خواهد که لذت وصال را به او عنایت فرماید از اشتغال به غیر باز دارد لذا می‌گوید:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: ما را به راه مستقیم رهنمون باش! تا در معامله اعضای کشور وجودمان در رابطه با کثرتهای خارجی «که در کشور وجود ما تأثیر می‌گذارند» از افراط جنبه نصرانیت و تفریط جنبه یهودیت، بر کنار باشیم. چه، افراط، که همان تجاوز از راه، پس از وصول به آن است ما را از مشاهده جمال تو، بعد از عطای آن باز می‌دارد و تفریط نیز ما را مقصّر می‌سازد، تا نتوانیم به حضور تو راه یابیم.

هدایت، همان نشان دادن راه است خواه به مطلوب یا به راه برساند یا به هیچ کدام نرساند خواه بدون واسطه متعدی شود و خواه به واسطه «الی» و «ل» متعدی شود.

«الصِّرَاطَ»: «صراط» با صاد و «سراط» با سین و «زراط» با «زاء» به معنی راه می‌باشد. در اینجا، با صاد و سین خوانده شده صراط ظاهر روشن است و راه مستقیم معلوم می‌باشد و راه مستوی آن است که در حاقّ وسط باشد یا اینکه مستوی همان مستقیم است، و گاهی مستقیم به راهی گفته می‌شود که نزدیکترین خطها به مقصود باشد همچنین است در باره مستوی. طریق در حرکات آینی یا «مکانی» همان مسافتی است که بین مبدأ حرکت و انتهای آن واقع شده است خواه به صورت جاده و راهی در زمین باشد یا نباشد.

همین امر در حرکت وضعی نیز حاکم است و در هر دو حرکت ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۰

(آینی و وضعی) مسافت و حدود آن قبل از حرکت وجود دارد ولی در حرکات کیفی و کمی و جوهری، راه که عبارت از مراتب مختلف کیف و کمّ عارض بر جسم و مراتب صورتهای جوهری است که به دنبال هم بر جوهر متحرک پیدا می‌شوند قبل از حرکت و بعد از آن وجود ندارد بلکه آن مانند حرکت قطعی است که نه قبل از حرکت وجود دارد و نه بعد از آن، بلکه وجود راه، تنها در ذهن است. بدین ترتیب که ذهن رسیدن متحرک به حدود مراتب را امر متصل و واحدی ترسیم می‌کند آن راه که در این حرکتها وجود دارد عبارت است از مرتبه‌ای از کیف یا کم یا جوهر، که وجود آن مانند، حرکت توسیّطی عین قوه عدم آن بوده ظهور آن

عین انقضای آن می‌باشد از اینرو، امر بر بسیاری از اهل نظر در باره لزوم بقاء موضوعی محفوظ در این حرکات مخصوصا از جهت کلی و جوهری دشوار شده است.

البته این اشکال و دشواری مبنی بر این است که جسم تعلیمی از جسم طبیعی انتزاع شده «۱» و با تغییر و تبدیلی که در جسم تعلیمی پیدا می‌شود جسم طبیعی، هم تبدیل پیدا می‌کند. چون چنین شد و دگرگونی در جسم طبیعی، پدید آمد موضوع نیز دگرگون می‌شود. و مطلب در توارد صورتهای جوهری در حرکات جوهری نیز چنین می‌باشد و حق این است که موضوع به سبب نوعی کم و صورت در ضمن کمیات و صور وارده محفوظ است و آن بواسطه حافظه شخصی غیبی است که در آن جسم می‌باشد و نیز به واسطه ماده‌ای است که دارای کمیت غیر مشخص بوده صورتی غیر مشخص دارد چه، اتصال

(۱) جسم طبیعی جوهری است که سه بعد طول و عرض و عمق فرض شود که از اقسام جوهر است ولی جسم تعلیمی از مقوله کم و از اعراض است، پس جسم تعلیمی از جسم طبیعی انتزاع شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۱

وحدانی با وحدت شخصی، در یک رتبه قرار دارند و مساوی هستند.

هر پدیده‌ای از جماد و نبات و حیوان، از اول پدید آمدن خود در کیف و کم، بلکه در صورتهای جوهری حرکت می‌کند تا به کمال لایق نوعی یا شخصی خود برسد.

این است، معنی این سخن که گویند: «الکون فی الترقی» یعنی، هستی در ترقی است. زیرا، حرکت، خروج تدریجی از قوه به فعل می‌باشد و خروج تدریجی از قوه به فعل به معنی ترقی است.

هر یک از پدیده‌ها از اول پیدایش در جهت کمالی که سزاوار آند دائما از قوه به فعل می‌آیند و هر چیزی که از اول پیدایش چنین قوه بر فعل خارج شود تا به کمال شایسته خود برسد در صراط مستقیم و فعلیتهای شایسته قرار می‌گیرد به شرطی که مانعی سر راه آنان نباشد و عایقی (نارسنائی) در مسیر آنان قرار نگیرد، و این معنی در انسان طور دیگر است، بدین گونه که انسان از افراد حیوان بر حسب استکمال بدن در راه راست که لایق نوع و شخص اوست حرکت می‌کند به شرطی که عایق و مانعی بر سر راهش نباشد از قوه به فعل می‌رسد. همچنین بر حسب کمال جویی روانی نیز از قوه به فعل می‌رسد و بر راهی که در جهت نوعیت و شخصیت، سزاوار آن است در حرکت است و آن تا موقعی است که استقلال در اختیارش نیست، و آنگاه در اختیارش استقلال حاصل شد و زمان آزمایش و تکلیف وی فرا رسید در آن هنگام نیز گاهی می‌شود که از قوه، به فعلی که لایق نوع انسان است پیش می‌رود، و فعلیتی که مخالف نوعیت او باشد در بین این فعلیتهای برایش پیش نمی‌آید تا به انتهای فعلیتهایش برسد. این مقام اطلاق و ولایت کلیه و علویت علی (ع) است. البته، این امر کم رخ می‌دهد و اینگونه افراد نادرند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۲

بسیاری از اوقات، طوری است که از قوه به فعلیتهای لایق خود، حرکت می‌کند ولی در بین راه گرفتار فعلیتهایی می‌شود که در خور او نمی‌باشد در این صورت، خروج از قوه به فعل در راه راست انسانی نیست، بلکه گاهی راه او کج شده و به سوی فعلیاتی که لایق او نمی‌باشد، پیش می‌رود. در باره اینگونه سالکین، خدای تعالی فرمود:

وَنَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْإِيمَانِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ «۱» یعنی، آنها را به طرف راست و چپ می‌گردانیم گاهی هم انسان چنان در راه کج وارد می‌شود که فعلیاتی غیر لایق را می‌پذیرد و از فعلیتهایی که در خور اوست دور می‌گردد، و در فعلیتهای غیر لایق به نهایت می‌رسد. در آنصورت از چهار پایان یا درندگان یا شیاطین هم پست تر می‌گردد، حال اگر در بین راه از حرکت باز ایستاد در همان صورتی که فعلیت یافته، مسخ «۲» شده، به همان حال حیوانی می‌ماند.

چون راه راست انسانی، دقیقترین چیزهاست بطوری که هر بینائی نمی‌تواند آنرا از راه غیر درست تشخیص و تمیز دهد، و تیزترین و

باریکترین امور است آنطور که برای هر سالکی، سلوک در این راه، بدون هیچ لغزش در دو طرف (از افراط و تفریط) امکان ندارد، همچنین پنهان‌ترین امور است بطوری که برای هر درک کننده‌ای ادراک آن ممکن نگردد. از طرفی مردم هم در سیر و سلوک از جهت فطرت و بر حسب اسباب و عوامل خارجی مختلف و متفاوت می‌باشند. به همین جهت

(۱) کُهِف - ۱۸

(۲) مسخ - منظور مسخ روحی و معنوی است، نه مسخ مادی چنانکه هندوان معتقدند مسخ در اصطلاح عرفا مسخ قلوب است که مطرودین در گاه را باشد که قلوبشان متوجه حق بوده بعلت غفلت و عدم توجه به امر مسخ شده متوجه لذتهای نفسانی شده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۳

است که صراط چنین وصف شده است که از مو، باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است: چنان تاریک است که مردم به اندازه نور خود در آن به تکاپو می‌پردازند.

چون آن فعلیاتی که شایسته انسان است صورتهائی از مراتب انسانیت انسان می‌باشد و با فعلیتهای افراط و تفریطی که نمونه‌هایی از دوزخ هستند احاطه شده است و هر مرتبه‌ای از مراتب انسان که فعلیت یابد شخص را از صورتی از صورتهای مراتب دوزخ دور کرده، به صورتی از مراتب بهشت می‌رساند ... لذا در اخبار آمده است که:

صورت انسانی همان راه راستی است که به هر امری رهنمون بوده پلی است که بین بهشت و دوزخ کشیده شده است. و اینکه «صراط» بر روی جهنم کشیده شده است.

چون سلوک در راه انسانیت و خروج از قوه به فعلیتهای انسانی، مستلزم آن است که در اعمال بدنی و احکام شرعی و اعمال قلبی یعنی، اخلاق نفسانی و حالات عارض بر نفس و اوصاف عقلی و عقاید دینی راه افراط و تفریط نییامد و حد وسط بین آن دو را اختیار کند. و از سوی دیگر لازمه این میانه روی، سلوک بر «صراط» انسانی است، لذا صراط به میانه روی در اعمال و احوال و اخلاق و عقائد، تفسیر شده و اعتدال در اعمال مانند میانه روی در خوردن و نوشیدن است که خدای تعالی در باره آن فرموده است:

كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا.

یعنی بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید.

که این آیه، خوردن و آشامیدن را مباح یا مستحب یا واجب

(۱) اعراف - ۳۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۴

می‌سازد و از امساک منع شده، در لا تسرفوا صریحا از افراط منع شده است. و مانند میانه روی در بخششها که خدای تعالی فرموده است:

لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ «۱»: یعنی، دست خود را به گردن میند (امساک مکن) و نیز آن را کاملاً باز مگذار (اسراف نکن).

همچنین در باره صدقات واجب یا مستحب آمده است که خدای تعالی می‌فرماید:

وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا «۲» یعنی، حق او را هنگام درو بدهید و زیاده روی نکنید.

مانند این قول خدای تعالی است که در باره نماز یا در باره عبادات بدنی بطور مطلق می‌فرماید:

وَلَا تَجْهَرُ بِصَوْتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۳) یعنی، نماز خود را خیلی بلند مخوان، زیاد آهسته هم نخوان، بلکه راهی که بین این دو است برگزین.
 میانه‌گزینی در احوال (۴) مانند میانه‌گزینی در بین جذب مطلق (۵) و

(۱) الاسراء - ۲۹

(۲) انعام - ۱۴۱

(۳) الاسراء - ۱۱۰

(۴) احوال به قول شاه نعمه‌الله ولی، موهبت فیضه از رب است و آن، یا به جزای عمل صالح، یا به سبب تزکیه نفس و تصفیه قلب، یا محض امتنان است و احوال را، احوال گویند به سبب اینکه بنده را تحویل می‌فرماید از رسوم خلقیه و درکات بعد به صفات حقیقه و درجات قرب

(۵) جذب مطلق: آنست که در سیر و سلوک به علت عنایت خاصه و بدون کوشش به واسطه واردات قلبی بسوی حق کشیده شده باشد، که تکلیف نداشته باشد و جاذبه عنایت، او را در وحدت محو مستغرق گرداند و از کثرت بی‌خبر، که او را نه خبری و نه اثری است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۵

سلوک صرف (۱) بین قبض و بسط (۲) و میان خوف و رجا (۳) ست.

میانه‌گزینی در اخلاق مانند میانه روی در بین حرص و شهوت، و سستی است که عفت نامیده می‌شود.

میانه روی بین بی‌باکی و ترس شجاعت نام دارد. و میانه روی بین جربزه و ابله بودن حکمت نامیده می‌شود.

و بین ستمگری و ستم کشی عدالت نامیده می‌شود.

میانه‌گزینی در عقاید مانند میانه روی در بین تنزیه است که محدود کردن خدا و تشبیه که جسمیت دادن به خدا می‌باشد هر دو نادرست بوده، میانه آن درست می‌باشد.

میانه‌گزینی در بین انحصار پیامبر (ص) و امام (ع) در مرتبه جسمانی و بالا بردن آنان تا مرتبه خدائی است که در اعتقاد به نبوت و امامت باید از اینگونه افراط و تفریطها بر حذر بود.

میانه‌گزینی در بین معاد جسمانی صرف و معاد روحانی صرف، اعتقاد داشتن به معاد و طبقات بهشت و لذات آن و درکات دوزخ و دردهای آن می‌باشد.

چون سالک به فعلیت‌های انسانی در آمد و راهی راه راست گردید به هر مرتبه‌ای که برسد به فعلیات آن مرتبه متحقق می‌شود.

پس آنگاه که به مقامی از مقامات الهیه برسد که به آن وسیله، پیامبر

(۱) سلوک صرف: آنستکه سالک همیشه در راه دریافت و عبادت و سیر و سلوک است و در کثرت خود و هستی و اسماء و صفات قرار داشته متوجه سیر و سلوک خود می‌باشد.

(۲) قبض: گرفتگی دل و بسط و شکوفائی و گشایش است. قبض و بسط برتر از خوف و رجاست. بسط در مقام دل به مثابه رجاست در مقام نفس.

(۳) مقابل بسط، قبض است چنانکه: خوف مقابل رجا در مقام نفس است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۶

یا خلیفه خدا گردد خود بنفسه در مقام بشریت و مقامات روحانی راه و صراط مستقیم شود و ولایت او که همان بیعت با او و اتصال به او به نحو مخصوص و کیفیت خاص طریق انسانی است از باب اینکه ولایت راهی به سوی روحانیت او و روحانیتش راه حقیقی بسوی خدا است ...

بنا بر این صحیح می‌شود آنچه که از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: ولایت، راهی است در جهت معرفت به خدا و آن دو خود دو راهنند: راهی در دنیا و راهی در آخرت. راهی که در دنیاست همان امام مفترض الطاعة است که فرمانبرداری از او واجب است هر که او را در دنیا بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند از صراط که پلی بر روی دوزخ می‌باشد عبور خواهد کرد. هر که در دنیا او را نشناسد گامهای او در آخرت بر صراط می‌لغزد و در آتش دوزخ فرو می‌افتد و نیز صحیح می‌شود آنچه که از آن حضرت نقل شده که صراط همان امیر المؤمنین علی (ع) است.

در خبر دیگری هم اضافه کرده است که «و نیز معرفت به آن حضرت».

و همچنین صحیح می‌شود آنچه که در خبر آمده است که صراط مستقیم معرفت و شناخت امام (ع) است. و آنچه از قول آنان نقل شده است که فرمودند: «ما صراط مستقیم هستیم».

و نیز صحیح می‌شود که گفته شود:

بشریت امام و معرفت به بشریت او بدون معرفت به نورانیت او و اتصال به بشریت و بیعت با او راه به سوی طریق الی الله است (نه به خود الله) و طریق بخود الله، همان نورانیت امام و معرفت آن نورانیت و اتصال، بدان است و اتصال به امام (ع) و معرفت به او بر حسب نورانیتش نزد صوفیه، حضور و فکر نامیده شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۷

نخستین مرتبه این اتصال و معرفت، همان ظهور امام (ع) بر حسب مقام مثالی اوست. بر صدر «۱» سالک الی الله، (سینه راهجوی خدای) و مقصود از این فکر و حضور آن نیست که در بین مراتب عجم مشهور و معمول است که صورت شیخ را ولو با زحمت در برابر چشم مجسم می‌نمایند. اگر چه بعضی اخبار که از ائمه هدی (ع) رسیده است مشعر به این معنی است.

از امام صادق (ع) نقل شده است که، در وقت تکبیر الاحرام، پیامبر خدا را به یاد آورده، یکی از امامان (ع) را در برابر چشم قرار بدهید.

اینکه گفتیم مقصود از فکر و حضور، آنچه در بین مراتب معمول است نمی‌باشد، بدان جهت است که سخن آنها تقید به صورت بوده و شبیه عبادت بتهاست بلکه مراد آن است که سالک را سزد که آینه دل را به ذکر و اعمالی که از شیخش دستور گرفته جلا بخشد. چون ذهن را جلا بخشید و ذکر قوی گشت و دل از اغیار خالی شد شیخ با صورت مثالی بر سالک ظاهر می‌شود. علت آنست که ذکر می‌شود که از او گرفته می‌شود مرتبه نازله وجود او است که اگر تقویت شود به صورت او در سالک متمثل می‌شود. چون شیخ بصورت مثالی خود ظاهر شود دشواری تکلیف از بین می‌رود و از حضور در نزد محبوب لذت برده می‌بیند آنچه بر او وارد می‌شود از سوی محبوبش می‌باشد و از این امر احساس لذت می‌کند. گر چه ملائیم طبع او نباشد، چون از محبوب خود می‌داند بدان دلخوش است.

(۱) اطوار دل را هفت مرتبه گفته‌اند که عبارت است از: صدر و قلب، شغف، فؤاد، حیه القلب، سویدا، مهجه القلب (به فرهنگ مصطلحات عرفا و اسرار القلوب ابو عثمان مکی و اصطلاحات شاه نعمت الله ولی مراجعه شود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۸

در این هنگام گاهی ظهور شیخ، از قبیل ظهور امر مابین خارج از ذات شیء بر مابین می‌باشد و گاهی به صورت حلول در وجود او و گاهی هم به صورت اتحاد می‌باشد.

گاهی هم این ظهور به صورت فناء سالک از خود و بقای شیخ به تنهایی می‌باشد یعنی، طوری از خود فانی می‌شود که تنها نورانیت شیخ را مشاهده می‌کند.

برای سالک در کل این مراتب، باز مرتبه‌ها و درجات و حالات مختلفی است. و ورطه‌های هلاکت نیز وجود دارد و آن وقتی است که مغرور شده از تصرف شیخ و از عرضه کردن حالش بر او بیرون رفته باشد. چه، در بسیاری از موارد آنچه را که مشاهده می‌کند بدون تمیز و تشخیص حق و باطل است و او بدانچه دیده معتقد گردیده است بدون اینکه بر بینای راه عرضه دارد. تا درست و نادرست آن را روشن سازد. و آنچه را که شارع بدان راضی نیست از قبیل: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (۱) و «لَيْسَ فِي جَبَّتِي سِوَى اللَّهِ» (۲) (در جامه‌ام جز خدا نیست) بر وی ظاهر شود، و یا اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجودی که در شرع ممنوع است و مباح بودن هر چیز و سخنان و اعمال الحادی که از حدود شریعت مطهر بیرون است، بر او معلوم گردد.

چون سالک بر فعلیتهای انسانی باشد فعلیت اخیر وی، صورتی برای او بوده و سایر فعلیتهای که برایش حاصل شود همانند ماده آن

(۱) منسوب به حسین بن منصور حلاج است که مولوی می‌گوید:

گفت فرعونى انا الله گشت پست گفت منصورى انا الحق و برست

مراجعه شود به تذکره الاولیاء و سایر تذکره‌های عرفانی.

(۲) منسوب به بایزید بسطامی است مراجعه شود به مثنوی و تذکره الاولیاء و سایر تذکره‌های عرفانی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۲۹۹

محسوب می‌گردد. و از سوی دیگر شیئیت هر چیز به صورت آن است نه به ماده آن ... پس، صحیح است که طریق به سالک اضافه شود به اعتبار اینکه آن فعلیت اخیر است.

همچنین درست است که طریق به سالک تفسیر شود زیرا، چنین کسی به همه فعلیات متحقق شده است.

چون سوره حمد برای بندگان آموزشی است که چگونه سپاس گویند و بدو ملتجی شوند و او را بخوانند. پس قول خدای تعالی «اهدنا» تلقینی است برای همه بندگان که خدای را جهت هدایت بخوانند.

پس معنی «اهدنا» نسبت به غیر مسلمان آن است که به ما راهی را که همان پیامبر است نشان بده که آن راه، به سوی تو کشیده شده است یا ما را به او برسان (۱).

نسبت به مسلمان این است که ما را بر راهی که عبارت از ولیّ توست دلالت کن، مقصود آن ولیّ است که مسلمان به او معتقد است یا ما را باو برسان یا ما را در راهی که همان اسلام است باقی بدار. این حالات مربوط به اختلاف نظر و یت گوینده است.

اگر به اسلام خود نظر داشته باشد و بدان خشنود باشد معنی، اهدنا، «ادمننا» است یعنی، ما را در راه اسلام همیشه و بطور مدام نگاهدار.

اگر بدین نکته توجه نموده باشد که اسلام، راهی به سوی ایمان است «اهدنا» ما را به ایمان دلالت نما، یا ما را به ایمان برسان، معنی می‌دهد.

(۱) اختلاف تعبیر نشان دادن و رساندن مبتنی بر اختلاف در معنی هدایت است که آیا آن ارائه طریق است یا رساندن به مطلوب، چنانچه گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۰

نسبت به مؤمن که بر حسب نورانیت به مقام حضور در برابر شیخ خود نرسیده باشد اهدنا به معنی آنست که، ما را، در راه نگاهدار

و همواره ما را بر این راه بدار یا همیشه ما را بدان برسان یا بدان دلالت نما، که این معانی به حسب اختلاف دیدگاه اوست. نسبت به آنکه در برابر شیخ خود به حسب نورانیت او حاضر می‌باشد. «اهدنا» به معنی این است که ما را، همواره بر این حال بدار یا بر این راه ببر. و به این عبارات است که در تفسیر «اهدنا» اخبار مختلف وجود دارد.

چون سلوک بر راه راست انسانی جز به ولایت حاصل نمی‌شود و ولایت همان نعمت حقیقی است که اسلام، بوسیله آن نعمت می‌گردد لذا، خدای تعالی پس از بیان «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» عبارت «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را به عنوان بدل ذکر کرده است. چه، نعمت بخشیدن به انسان، دادن آن چیزی است که مناسب و ملایم انسانیتش باشد و آنچه سازگاری مقام انسانیت اوست، همان ولایت است که او را از قوه خارج نموده به فعلیت انسانی می‌رساند و فعلیتهای انسانی از مراتب ولایت است و آثاری که از آن صادر می‌شود و لازمه فعلیات انسانی است از قبیل میانه روی در اموری است که قبلاً یاد آور شدیم. همچنین اعمالی که به جهت خروج از قوه به فعل کمک می‌کند آنها هم نیز از جهت اتصال به نعمت حقیقی که همان ولایت باشد باز نعمت محسوب می‌گردد. از اینرو از مولای ما، امیر المؤمنین (ع) در باره تفسیر آن چنین وارد شده است.

بگوئید: خدایا ما را راهنمائی کن به راه آنانی که به آنان نعمت دادی، توفیق در دین و فرمانبرداری عنایت فرمودی نه مال و تندرستی (که این توفیق مال و تندرستی نیست) زیرا کافران و بدکاران نیز ممکن ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۱ است آن را داشته باشند.

سپس علی (ع) در دنباله کلام خود فرمود: آنان کسانی هستند که خدای تعالی در باره ایشان فرمود: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۱) یعنی، هر که خدا و پیامبر او را فرمانبرداری کند با کسانی خواهد بود که خدا به آنها نعمت بخشیده است از پیامبران و راستان و شهیدان و نیکوکاران و آنان نیکو یارانی هستند.

نعمت‌های ظاهری اگر به ولایت بستگی داشته باشد نعمت محسوب می‌شود و گر نه نعمت و عذاب به حساب می‌آید و آن وقتی است که بر فعلیتهای غیر انسانی کمک کند همچنین است حالت فعلیتهای انسانی پس از حصول به سبب ولایت، که آنهم اگر مسخر شیطان و تحت فرمان او باشد با وجود اینکه پیش از آن تحت فرمان خدا قرار داشت باز نعمت و عذاب است با اینکه قبلاً نعمت بوده است.

چون آنانی که نعمت ولایت را دریافت داشته‌اند همان کسانی که میانه روی گزیده‌اند و از تفریط و کوتاهی که موجب ترک ولایت و افراط آن که از حد ولایت خارج شوند، بر کنار بوده‌اند، و راه آنان راه میانه، بین تفریط و افراط در همه امور است ... از اینرو، با عبارت «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» آنها را توصیف نموده است یعنی، آنان کسانی هستند که نه مورد خشم و غضب واقع شده‌اند، نه گمراه گشته‌اند. چه ...

«مغضوب علیهم» به تفریط کارانی که در پذیرش حق کوتاهی ورزیده‌اند تفسیر شده است. و ضالین به افراط کاران متجاوز به حد، اطلاق می‌شود.

زیرا، تفریط کاران چون کوتاهی ورزیده خود را به ولایت نرسانده‌اند

(۱) نساء - ۷۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۲

اصلاً مورد رضایت خدا نبوده، بلکه مورد غضب او می‌باشند. ولی افراط کار در امر ولایت چون رسیدن به حد ولایت مورد رضایت خدا گرفته از خشم او خارج شده و لکن به سبب تجاوز او از حد ولایت از طریق انسانیت و از راهی که رضای خدا در آن

است گمراه گردیده است. چه، معیار خشنودی و ناخشنودی و افراط و تفریط همان ولایت می‌باشد نه چیز دیگر زیرا حدّ پایداری انسان و سبب رضامندی او در این حالت است.

و گاهی «مغضوب علیهم» به کسی تفسیر شده است که درست نتوانسته است مقام نبی (ص) یا امام (ع) را درک کرده و توصیف نماید، و «ضالّ» تفسیر به کسی شده است که فوق ادراک خود یا فوق مقام نبی (ص) و امام (ع) آنها را توصیف نموده است، و تفسیر آن دو جمله به یهود و نصاری به همین معنی است، اگر چه به معنی اول نیز این تفسیر درست است.

ممکن است عطف «ضالّین» بر «مغضوب علیهم» از قبیل عطف اوصاف متعدّد یک ذات بر همدیگر «۱» باشد، چه تفریط کننده و افراط کننده هر دو هم مغضوب علیهم هستند و هم ضالّ و گمراه، به این معنی که هر دو فاقد طریق هستند. اعمّ از اینکه فقدان و نداشتن طریق بعد از یافتن آن باشد یا قبل از یافتن، یعنی از همان اول فاقد راه است.

و ممکن است «مغضوب علیهم» به ناصبی‌ها تفسیر شود، چون غضب خدا بر آنها شدید است، و «ضالّین» به کسی تفسیر گردد که امام را نشناسد و کسی که در امام شکّ کند.

بدان که سوره مبارکه به بندگان آموزش می‌دهد که چگونه حمد و

(۱) یعنی مقصود از هر دو جمله یک گروه هستند و لازم نیست به دو گروه تفسیر شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۳

ثنا بر خدای تعالی بگویند، و چگونه بخوانند و در قرائتشان ترقّی کرده و بالا روند، و چگونه خداوند را مورد خطاب قرار دهند و سؤال بکنند.

پس امر به استعاذه در ابتدای قرائت برای اشاره به این است که انسان بین تصرف رحمان و شیطان واقع است مگر کسی که خداوند او را حفظ کند و نگهدارد. پس هر گاه بخواهد بخواند یا ثنای خدا گوید یا با خدا مناجات داشته باشد سزاوار است که از تصرف شیطان استعاذه نماید و پناه به حفظ و امان خدا برد تا شیطان نتواند پشت قلبش مخفی شود، و نتواند الفاظ ثناء و خواننده‌هایش را از معانی مقصود خدا تهی سازد و نتواند در آن الفاظ معانی شیطانی داخل نماید که در این صورت حمد گوینده حمد شیطان را می‌گوید و کتاب شیطان را می‌خواند و خیال می‌کند حمد خدا را کرده و کتاب خدا را می‌خواند، و در مصداق قول خدای تعالی «يَلُؤُونَ آلْسِتَّهْمُ» داخل می‌شود، یعنی اینان زبانهای خودشان را- نه زبان خدا را- به قرآن می‌چرخانند تا شما آن را از کتاب و قرآن پندارید در حالی که آن از کتاب نیست، پس باید شخص استعاذه کننده و پناه به خدا برده به آنچه که می‌گوید توجه داشته باشد، و حالش را حال استعاذه از شیطان قرار دهد، و گر نه استعاذه او هم مانند قرآن خواندنش با تصرف شیطان می‌شود، و او در حقیقت از خدا به شیطان پناه برده، نه بالعکس، و قرار دادن «بِسْمِ اللّٰهِ» جزئی از اول هر سوره، و امر به گفتن آن در ابتدای هر چیزی اشاره به این دارد که فاعل هر فعلی خصوصاً وقت خواندن قرآن که کلام خداست شایسته است به نامی از نامهای خدا شروع نماید و علامت گذاری کند تا اینکه زبان و سایر اعضایش آلات همان علامت و نامگذاری و کلام و افعالش کلام و افعال همان اسم باشد، در این صورت است که صحیح است آن تلاوت قرآن از جانب خدا قرار داده شود، چه اگر تلاوت از جانب خدا نباشد برای خدا ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۴

نمی‌شود، و اگر خود را به نشانی از نشانه‌های خدا علامت نهد طبعاً با نشانه‌های نفس خودش و نشانه‌های شیطان به خود مهر می‌زند، و در نتیجه اعضاء او آلات شیطان می‌شود، و افعال او از شیطان صادر گشته و به شیطان بر می‌گردد، و خواننده قرآن و فاعل فعل از کسانی می‌شود که فقط زبانشان به کتاب می‌چرخد، و از کسانی می‌شود که خداوند در باره آنها فرموده: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ یعنی: (وای بر کسانی که کتاب را با دست خودشان می‌نویسند، نه با دست خدا).

پس خواننده این سوره یا قرآن باید به گسترش ظهور حقّ تعالی و صفاتش که در هر نشانه‌ای از نشانه‌های ظاهر شده است توجه کند.

(حق را در اسماء و صفاتش که همه هستی ظهور آنست بنگرد) و اگر نتواند اضافات و اشراقات حقّ را در خارج از وجود خود (در عالم کبیر) بنگرد باید آن اضافات و اشراقات را که نشانه‌های خداست و در کشور وجود او تابنده و آشکار است، مشاهده کرده آنها را به اصل و امتهات اضافات خدای تعالی که همان رحمت رحمانی است توصیف نماید که دلالت بر ایجاد و نگهداشتن می‌کند. و نیز رحمت رحیمی است که بر بازگشت به سوی خدا و افاضه کمالات اختیاری انسانی دلالت دارد تا به سبب این توصیف مستعد شده، و بتواند بسوی حقّ تعالی بنگرد و در حمد و ثنا، خدای را به صفاتش توصیف کند بدون اینکه لازم باشد به واسطه اسماء به این توصیف پردازد.

اسماء و نشانه‌ها، به سبب اختلافی که در حالت و مرتبه خواننده این آیات و بر زبان آورنده این نامها وجود دارد مختلف و متفاوت است.

این نشانه‌ها نسبت به فرمانبرداران که پذیرای ولایت شده‌اند ولی هنوز از خدا و امامشان غایب هستند و (به مقام حضور نرسیده‌اند) همان جهت نفس است که فرمانبر ولی امر خود شده است. و همین جهت است ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۵ که روزی دهنده و نگهدارنده او و اعضاء و جوارح وی می‌باشد، و کمالات اختیاری را افاضه می‌کند.

آن نشانه‌ها نسبت به مرتبه کسی که به مقام معرفت رسیده و نمونه اسماء خدای تعالی را در وجود خود یافته است، همان نمونه‌های اسماء می‌باشد. آن که، مقام برتری یافته است تا آنجا که مرتبه حضور در برابر شیخ برایش حاصل شده و مثال نورانی راهنمایش را در کشور وجود نگریسته است همان صورت شیخش نشانه او می‌باشد که در واقع اولین مقام معرفت نورانیت است. اگر سالک، مرتبه بالاتر یابد که از مقام مقدار و اندازه خارج شود و چیزها را مجرد از ماده و مقدار مشاهده کند در آن صورت روحانیت شیخش، که از اندازه و مقدار آزاد شده و در واقع صورت مجرد است خود نشانه‌ای در وجود می‌باشد. حال اگر از این مقام هم برتر شد و از مقام محدود کردن و مقید نمودن در محدوده امکانات وجودی فراتر رفت مقام اطلاق که به مشیت تعبیر می‌شود نشانه او محسوب می‌گردد.

نشانه کسی که جامع همه مقامات گردیده است اسماء و نشانه‌های همه مقامات است.

پس از آن که خواننده قرآن همه این مقامات را پیموده و استعداد نظر کردن به ذات را پیدا کرده، بدون اینکه آن نشانه‌ها حجاب و پرده قرار گیرند، بر او شایسته است که از نگرش به اسماء، مجرد شود تا در هر شیئی و فیئی «۱»، خدا را مشاهده کند. از اشیاء جز محدود بودن و نقص، ندیده صفات کمال را جز از خدا نبیند و زبانش حمد را چه به نحو انشاء یا اخبار، به صورت حصر جمیع حمدها یا حامدیت یا محمودیت، در

(۱) یعنی در هر چیز و سایه‌اش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۶

خدای تعالی جاری سازد. سپس خدای را به صفت ربوبیت که همان حفظ چیزها در کمال موجود و رساندن آنها به کمالات مفقود است، توصیف نماید. به همین نسبت این سیر و سلوک و اّصاف به صفات اسماء الهی و مشاهده ذات را تا آخر سوره ادامه دهد. برای سالکین الی الله سفرها و منزلها و مقامها و مرحله‌های بسیاری وجود دارد که جز خدا کسی آنها را نمی‌تواند بشمار آورد ولی آنطور که عرفا گفته‌اند: اصل و سر چشمه آن منحصر در چهار سفر است:

۱- سفر اول: «سفر من الخلق الی الحقّ» است که سالک از خلق به سوی حقّ سفر می‌کند و آن حرکتی است که از حدود کثرتها و

نگرش به آنها شروع شده و به سوی حق اول سیر می‌کند. انتهای آن سفر، رسیدن به مرز دل و مشاهده حق اول در نمودهای صفات و اسماء می‌باشد. در این سفر سالک از رنج و دشواری تکلیف جدا نیست.

در باره آن مولوی قدس سره فرموده است:

جمله دانسته که این هستی فسخ است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است

۲- سفر دوم: «سفر من الحق الی الحق» در لباس مظاهر و نمودهاست که سالک از مظاهر و نمودهای حق به سوی حق حرکت می‌کند تا به حق مطلق برسد.

در این سفر سختی به راحتی و تلخی به لذت، و ترس به ایمنی، تبدیل می‌گردد.

این سفر دارای گودالهای هلاکت و پرتگاههای سقوط می‌باشد که بعدا ذکر آن خواهد آمد.

۳- سفر سوم: «سفر بالحق فی الحق» یعنی، سفر به سبب حق در حق است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۷

سالک در این سفر با سیر دادن الهی حرکت می‌کند بدون اینکه آگاهی به سیر، یا ذات خود داشته باشد، بلکه خدا او را سیر می‌دهد.

سالکین این سفر یکی از مصداقهای قول خدای تعالی می‌باشند که در حدیث شریف قدسی آمده است:

«ان اولیائی تحت قبایی لا- یعرفهم غیری» یعنی، دوستان من در زیر قبه و بارگاه من جای دارند و هیچ کس غیر از خودم آنها را نمی‌شناسد.

۴- سفر چهارم: یعنی «سفر بحق در خلق» است که سالک به کمک حق به سوی خلق سفر می‌کند.

آغاز این سفر، ابتدای ربوبیت، و انتهای عبودیت است. مقامات این سفر را جز خدا کسی نمی‌تواند بر شمرد.

و تحدید عدد انبیاء و اوصیاء به یکصد و بیست و چهار هزار نفر اشاره به اصول این مقامها دارد.

در باره حقیقت سفرها و مراتب انسان در طی تفسیر آیه شریفه وَ اِنَّهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا «۱» سخن خواهیم گفت.

حال که این مطلب را فهمیدی بدان که سوره مبارکه حمد، اشاره اجمالی به سفرهای چهار گانه یاد شده دارد زیرا استعاذه و پناه

جوئی خود اشاره است به سفر از خلق به حق که سفر اول است، چه این سفر، گریز از کثرتها و نمودهای شیطانی به عالم توحید و

مظاهر حق تعالی است و استعاذه زبانی، بیانگر این پناهندگی، و استعاذه کرداری خود پناه جویی و فرار می‌باشد.

کلمه «بِسْمِ اللّٰهِ تَا مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ» اشاره به سفر دوم یعنی، سفر از

(۱) بقره- ۲۱۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۸

حق به سوی حق می‌باشد زیرا، «بِسْمِ اللّٰهِ»، متصف شدن به صفات الهی را خبر می‌دهد. و بعد از، «بِسْمِ اللّٰهِ» تا «مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ»

اعلام حرکت سالک در صفات حق تعالی است تا آنجا که مالکیت خدا، در وی ظاهر گشته و بنده را، از ذات خود فانی سازد.

این سفر حرکت در صفات حق تا فنای بنده است.

قول خدای تعالی: «اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ» به سفر به سبب حق، در حق اشاره دارد، زیرا مالکیت خدای تعالی تا وقتی که هنوز

بنده از فعل و وصف و ذات فانی نشده باشد آشکار نمی‌گردد. چون بنده به فنای ذات رسید عبودیتش تمام می‌شود و پس از کمال

عبودیت، جز در حق مطلق سیر نمی‌کند و حرکت و سیر او جز با حق نمی‌تواند باشد زیرا دیگر ذاتی ندارد که به آن باقی باشد. و

جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ» اشاره به سفر چهارم دارد که سفر از حق به خلق باشد.

این همان بازگشت اختیاری در عالم صغیر و بقای بعد از فناء و صحو بعد از محو «۱» می‌باشد و سزاوار است که این سفر، با حفظ

وحدت

(۱) صحو بعد از محو محو دارای چند مرتبه است که عبارتند از: محو ارباب الظاهر - محو ارباب السرائر - محو الجمع - یا محو حقیقی - محو العبدیه یا محو العبد - در باره آنها شاه نعمت الله ولی می نویسد: ۱- محو ارباب الظاهر رفع اوصاف عادتست و خصال ذمیمه، و مقابل آن اثبات و آن اقامت احکام عبادت است و اکتساب اخلاق حمیده است. ۲- محو ارباب السرائر که از اله علل و آفات و اثبات مواصلات است و این محو و اثبات به رفع اوصاف و رسوم و افعال و اخلاق عبد است به تجلیات صفات و اخلاق و افعال حق. ۳- محو الجمع و محو الحقیقی - که فنای کثرت در وحدت است.

۴- محو العبودیه و محو عین العبد اسقاط اضافت وجود است به سوی اعیان، زیرا که اعیان شئون ذاتیه ظاهریه در حضرت و احدیت بحکم عالمیت است (اعیان صور علمی در نزد حضرت حق است). و بالاتر از محو، محق است که فنای وجود عبد است در ذات حق، همچنانکه، محو فنای افعال عبد است در فعل حق و طمس فنای صفات است در صفات حق.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۰۹

در کثرتها باشد. و صراط مستقیم، در این سفر محفوظ بودن وحدت در کثرت است به طوری که هیچکدام بر دیگری چیره نگردد و هیچ یک در تحت تسلط دیگری پنهان نشود.

این احوال (که ذکر کردیم) گاهی برای سالکین پیدا می شود، چه، بدان توجه و آگاهی داشته، یا آگاهی نداشته باشند. - خداوند ما و همه گروندگان را از آن احوال بچشاناد! و ما را نسبت به آن مراتب متمکن سازد.

خدا را بر آغاز و پایان سپاس می گزارم و هیچ قدرت و توانایی جز به سبب خدای والا و بزرگ وجود ندارد.

صحو - در بدایات فراغ بود از عادات و مألوفات طبیعت و در نهایت صفای عشق است و ذوق احدیت (رساله اصطلاحات شاه نعمت الله ولی) پس صحو بعد از محو در هر مرتبه محو حالت و صفت و فعل خود و هشیاری و بیداری و بقاء به صفات و افعال الهی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۱۳

سوره بقره ص: ۳۱۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این سوره در مدینه نازل شده است، جز یک آیه: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ﴿۱﴾ که در حجه الوداع (۲) در منی نازل (۳) شده است، و در تفسیر مجمع البیان به این نکته اشاره شده است.

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲] ص: ۳۱۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

تحقیق در باره مراتب وجود و اینکه هستی، حقیقتی یگانه و دارای مراتب گوناگون است ص: ۳۱۳

«الم: بدان که وجود، حقیقتی است یگانه، که اصلاً تحقق دارد و در مراتب مختلفه بسیاری نمودار گشته است که آن مراتب در شدت و

(۱) بترسید از روزی که در آن روز بسوی خدا برگردانده می‌شوید (آیه ۲۸۱ سوره بقره) [.....]

(۲) حجه الوداع: آخرین حج پیامبر اکرم (ص) در سال دهم هجری اتفاق افتاد که بنا به اعلام و دعوت پیامبر اکرم (ص) در سراسر شبه جزیره عربستان، مسلمین مستطیع، جهت حج تمتع به مکه آمدند و رسول خدا حج را با تمام اعمال مربوطه جهت اجراء و تعلیم انجام داد و در بازگشت در جحفه در محل غدیر خم در برابر هفتاد هزار نفر از حججاج بازگشته با پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) را طبق وحی به جانشینی خویش برگزید. حدود بیش از ۹۰ سند از اهل سنت در این باره، مؤید شیعه است. برای اطلاع به تواریخ اسلام مراجعه شود.

(۳) منی محلی نزدیک مکه است که در آنجا از روز دهم ذیحجه، حججاج وارد شده، رمی جمرات و قربانی و حلق و تقصیر می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۱۴

ضعف و تقدّم و تأخر متفاوت هستند. بر حسب کثرت تعینات ناشی از تنزلات وجود متکثر می‌باشند و تعینات «۱» در تحقق یافتن تابع حقیقت وجوداند و آفرینش آنها وابسته به آفرینش آن حقیقت و تأثیر پذیری تعینات از هر علتی نتیجه تأثیر پذیری حقیقت وجود از علتهاست که آنها به خودی خود حکمی ندارند، زیرا از لحاظ ماهیت جز خود چیزی نیستند، نه معدوم‌اند و نه موجود و نه به چیزی از لوازم و وابسته‌های موجود یا معدوم موصوف می‌باشند. نیروهای ادراکی حیوانی از جهت اینکه به تعینات بسیاری مقید است جز موجودات در بند تعینات را از لحاظ مقید بودنشان درک نخواهند کرد لذا، چنین توهم می‌شود که تعینات اصالت در تحقق دارند و ذاتا مورد جعل و آفرینش واقع می‌شوند و موضوع احکام قرار می‌گیرند و اینکه وجود امری است اعتباری و حقیقت و علیت و معلولیتی در وجود نیست.

و بدان که مرتبه‌ای از حقیقت وجود، غیب مطلق می‌باشد که نه

(۱) تعینات: هر موجودی دارای تشخص و تعین است، نحوه خاص وجود هر چیزی را، تشخص آن چیز گویند که آن تشخص مربوط به مرتبه وجودی آن است. و اما تعین، نحوه وجودش در هویت آن است. بنا به قول ملا صدرا: تشخص با تعین فرق دارد زیرا تشخص امری غیر نسبی ولی تعین نسبی است مثلاً وقتی می‌گوئیم موجودات، خاصه خارجی آنها از نظر وجود خاص خارجی و چگونگی آن از موجودات دیگر مشخصند که ذاتی آنهاست.

امّا تعین، گاه عین ذات است مانند تعین واجب الوجود که ذاتا از ممکنات ممتاز است به وجوب و گاه تعین زائد بر ذات است که شامل صفات عرضی یا عدمی باشد.

در حالت اول مثل اینکه بگوئیم حسین (ع) شجاع است. یزید ستمگر است در حالت عدمی بگوئیم حسین (ع) عالم است، یزید جاهل است.

وقتی گفته می‌شود: یا من دل علی ذاته بذاته تشخص حق است و وقتی می‌گوئیم هو الحی القیوم، تعین اوست و نمی‌شود گفت عالم تشخص یا تعین حق است، می‌شود گفت عالم تعین فعل حق است (مأخوذ از اسفار و فرهنگ مصطلحات فلسفی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۱۵

خبری نه نشانی و نه اسمی از آن هست. خبر دادن از آن به اینکه خبری از آن نیست مانند خبر دادن از نیست مطلق است به اینکه از آن خبری نیست و اسمی که خدای تعالی برای خویش برگزیده بر غیر ظاهر نگردانیده است در آن مرتبه است و مرتبه‌ای دیگر آن حقیقت ظهور مرتبه اول و تجلی خدای تعالی به اسماء و صفاتش می‌باشد و آن ظهور، به اعتباری، و احدیت و به اعتباری مشیت نامیده می‌شود. چنانکه: به اعتباری عرش و به اعتباری کرسی و به اعتباری به الله و به اعتباری به علی (ع) موسوم است و آن کلمه «الله» و فعل الله و اضافه اشراقیه و نور خدا در آسمان‌ها و زمین است و برای تشبیه به نفس انسان، نفس الرحمن نامیده می‌شود و این مرتبه برزخ بین و جوب و امکان و جامع بین همه اضداد است. در این مرتبه هر چه بخواهی بر حسب کثرت اسماء و صفات و تعینات، کثرت راه دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۱۹

تحقیق در باره اینکه حقیقت وجود تمامی چیزها هست و هیچ یک از آنها نیست «بسیط الحقیقه کل الاشياء» ص: ۳۱۹

آنچه که گفته شده حقیقت، وجود همه چیز هست و هیچیک از چیزها نیست این سخن اشاره به این مرتبه است و الا- چنانکه گذشت از مرتبه و جوب ذاتی خبر داده نمی‌شود و همه چیز بودن آن از این جهت است که حقیقت وجود در این مرتبه به صورت «لا بشرط» در نظر گرفته شده است و آنچه که «لا بشرط (۱)» در نظر گرفته شود با آنچه که با شرط لحاظ شود منافات ندارد، بلکه آنچه که «لا- بشرط» لحاظ شده عین مأخوذ به شرط است اگر از شرط قطع نظر شود. و آنچه در آیات و اخبار در بیان این اتحاد وارد شده است و اشاره به بقای مغایرت بین این مرتبه و بین اشياء دارد مانند:

فرموده خدای تعالی: هُوَ مَعَكُمْ (حدید- ۴۰) (او با شماست) و فرموده خدای تعالی: فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره- ۱۰۹) به هر سو رو کنید آنجا روی خداست.

(۱) مشهور این است که هر گاه ماهیتی را با امر خارج از ذات خودش بسنجیم، آن ماهیت سه اعتبار پیدا می‌کند: ۱- اینکه آن ماهیت مشروط به آن امر خارج باشد که آن را ماهیت به شرط شیء می‌نامند. ۲- اینکه آن ماهیت مشروط به عدم آن شیء باشد که آن ماهیت به شرط لا نامیده می‌شود. ۳- اینکه ماهیت نه مشروط به وجود آن شیء اعتبار شود و نه مشروط به عدم آن که در این صورت ماهیت لا بشرط می‌شود این قسم سوم را «لا بشرط قسمی» می‌نامند در مقابل لا بشرط مقسمی که مقصود از آن ماهیتی است که مقسم هر سه اعتبار قرار می‌گیرد، یعنی نه بشرط شیء و نه به شرط لا، بلکه مطلق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۲۰

و نیز فرموده: إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ یعنی، همانا او به هر چیزی احاطه دارد و فرموده او است که «خدا نور آسمانها و زمین است» اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور- ۳۵) و فرموده معصوم (ع) «داخل فی الاشياء لا بالمازجه». (علی (ع) در نهج البلاغه) یعنی، داخل در همه اشياء می‌باشد نه به صورت ممزوج شدن.

و فرموده آن بزرگوار علی (ع) است که: «ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیهِ».

(هیچ چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را در آن دیدم.)

و غیر از اینها از آنچه دلالت بر اتحاد و مغایرت بین این مرتبه و بین اشياء دارد ... همه اینها از این گفتار فلاسفه که «حقیقت وجود تمامی چیزها هست و هیچیک از چیزها نیست» جامعتر و رساتر است. چون کلام آنها احتیاج به این قید پیدا می‌کند و این توهم را به وجود می‌آورد که واجب با اشياء متعدّد است. و نیز از آن جهت که آن اشياء مقید به قیود خودش می‌باشد و مراتبی از آن

حقیقت است. لذا تنزلات و ترقیات و تکثراتی که از لحاظ تعینات در آن پیدا می‌شود ظهورات آن مرتبه است. این مراتب همان است که به اعتباری فرشتگانی که بر پا ایستاده به هیچ نمی‌نگرند. و فرشتگان در صف «۱» فرشتگانی تدبیر کننده امور «۲».

و فرشتگانی که بسیار در رکوع و سجودند و نیز عالم کون منقسم به آسمانها و زمینها نامیده می‌شود. به اعتباری دیگر، به قلمهای عالی و لوح محفوظ و لوح محو و

(۱) صافات - ۱.

(۲) نازعات - ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۲۱

اثبات و عالم عین منقسم به پدران علوی و مادران سفلی و سرای جنّ موسوم است.

هر مرتبه فروتر از آن، مراتب نمودی از مرتبه برتر، و هر مرتبه برتر، حقیقت مرتبه پائین تر است. انسان را که خلاصه همه موجودات می‌باشد نیز دارای مراتبی است مانند: مراتب عالم، و هر مرتبه از آن حقیقت و خلاصه و رقیقه مرتبه‌های دیگر است. لذا، هر آنچه بر زبان بشری جاری شود رقیق شده تنزل یافته و نمودار چیزی است که بر زبان مرتبه مثالیش جاری می‌گردد و آنچه بر زبان مثالی وی جاری می‌شود رقیق شده آن چیزی می‌باشد که بر زبان دلش جاری می‌گردد.

به همین ترتیب تا آخر، همه این مراتب، رقیق شده‌ای است از آنچه که در عالم مشیت ثابت است برتری انسان به اندازه درک و شعور او نسبت به آن مراتب و پیوستن به آنها می‌باشد. کسی که از انسان جز جنبه بشری را در نمی‌یابد. نتیجه بهای او، در حد ارزش چار پایان است. بیشتر مردم از این مراتب غافلند و از انسان جز آنچه در پوستشان گنجیده درک نمی‌کنند. آنکه، آن مراتب را درک می‌کند و آنکه بدانها متحقق گشته هر گاه خود یا دیگری کلمه‌ای بر زبان آورد به حقایق آن کلمه و صور حروف آن در مراتب عالی، آگاهی یافته یا حقیقت آنها را در خود می‌یابد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۲۴

تحقیق در باره جاری شدن حروف مقطعه بر زبان کسی که از این عالم بریده است ص: ۳۲۴

این گفته که: هر حرفی از قرآن در الواح عالیه از کوه احد بزرگتر است. با توجه به موضوع اخیر، «درک آن مراتب و تحقق به آن» صحیح می‌باشد.

گاهی انسان، نخست به مراتب عالیه متحقق شده یا آنها را درک نموده سپس از این مراتب، کلماتی بر بشریت او نازل می‌گردد که رقیق شده‌های حقایقی می‌باشد که در آن مراتب برایش آشکار گشته است.

در باره یکی از بزرگان نقل شده است هر گاه کلمه‌ای که دلالت بر معانی عالی دارد می‌شنید، یا چنین کلمه‌ای را بر زبان می‌آورد: بیهوشی بر او عارض شده از حالت طبیعی بشریت بیرون می‌رفت. چه بسا در حین بیهوشی به حقایق الهیه تکلم می‌نمود. گاهی به رسول خدا (ص) نیز حالتی شبیه به غش در موقع نزول وحی، دست می‌داد و گاهی در آنحال حقایقی بنحو گسترده برایشان ظاهر می‌شد و بر بشریت آن بزرگوار نیز به نحو تفصیل نازل می‌گردید که این کلام نازل شده کلام خدا و حدیث قدسی نامیده می‌شود. گاهی حقایق به نحو اجمال و بساطت ظاهر شده بهمان گونه بر بشریت آن حضرت نیز نازل می‌گردید که از آن به طریق اجمال و حروف مقطعه تعبیر می‌شود مانند آغاز بعضی از سوره‌ها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۲۷

معنی تأویل قرآن و بطون آن ص: ۳۲۷

تأویل قرآن، ارجاع (بازگشت دادن) الفاظ است به حقایقشان که در آن مراتب ثابتند.

بطون قرآن عبارت از حقایق پایدار در آن مراتب می‌باشد:

چون این مراتب به اعتبار کلیات: هفت مرتبه، و از جهت توجه به جزئیاتش تا هفتصد هزار مرتبه بالا- می‌رود. لذا اخبار در مورد تعداد بطنهای قرآن مختلف است و چون تعبیر از آن حقایق برای خفتگان در گورستان طبیعت جز از راه صور مثالی ممکن نیست. همانطوری که حقایق عینی در خواب به شکل صور مثالی، ظاهر می‌شود لذا اخبار در تفسیر فواتح سوره‌ها مختلف شده است.

آنچه در تفسیر آنها چه بصراحت و چه بر شیوه اشاره رسیده است بالغ بر دوازده وجه می‌باشد. پس می‌گوئیم:

۱- «الم» این حروف مقطعه بعضی از اسم اعظمند که برای آگاهی به حضرت رسول (ص) القاء شده است تا آن حضرت آنها را ترکیب نموده خدای را بدان بخواند.

۲- از رازها و رمزها بوده است که هیچکس را به آن آگاه نمی‌کند.

۳- از ترکیب کلماتی مانند «انا الله المجید» (۱ انا، ل الله، م مجید) حاصل می‌شود.

۴- از نامهایی مانند: «الله»- جبرئیل، محمد (۱ الله، ل جبرئیل م ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۲۸

محمد) که مشار الیه این حروف است گرفته شده است.

۵- اسمی است برای سوره.

۶- اسمی است برای قرآن، چنانکه بعضی گفته‌اند.

۷- ممکن است اسم برای الله باشد.

۸- اسم برای محمد (ص) بوده باشد.

۹- اسمهایی برای حروف بسیطه (الف با) که از ترکیب آن حروف، کلمات حاصل می‌شود و مقصود این است که این قرآن یا این سوره از مستمی‌های همان حروف و کلماتی که شما در گفتار بکار می‌برید تشکیل شده است در حالی که این کلمات همان واژه‌های خودتان است که از آوردن همانند آن ناتوانید.

۱۰- اشاره به مراتب وجود عالم باشد.

۱۱- اشاره به مراتب وجود رسول خدا باشد.

۱۲- اشاره به آغاز و پیدایش اقوام و سرانجام آنان باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۴۵

وجوه محتمله اعراب یا عدم اعراب حروف مقطعه که در آغاز سوره‌ها آمده است ص: ۳۴۵

بیشتر این وجوه (که ذکر خواهد شد) بطور صریح در اخبار آمده است، آنچه که به طور صریح ذکر نشده به صورت تلویح و اشاره از اخبار استفاده می‌شود. بقیه اقوال در مورد فواتح سوره‌ها جدا ضعیف است و آنچه از جهت خواص و مزاج و اعداد بر آنها مترتب شده است خارج از اسلوب عربیت است.

پس اگر «الم» از حروف اسم اعظم باشد یا محلی از اعراب دارد یا ندارد. حال اگر محلی از اعراب داشته باشد هفت وجه پیدا می‌کند:

- ۱- مبتدائی است که خبرش حذف شده است.
 ۲- یا خبری است که مبتدایش حذف شده است.
 ۳- مفعولی است که عامل آن حذف شده است. عامل آن کلماتی مانند، «اذکر» یا «ادع» یا «الف» می‌باشد یا هر چیزی که مناسب مقام باشد.

۴- اسم مورد قسم است که در نتیجه منصوب شده است به واسطه فعل قسم محذوف.

۵- مبتدا برای بعد از خودش است.

۶- خبر برای بعد از خودش است.

۷- منادی به تقدیر حرف نداست.

عین این هفت وجه (هفت وجه اعرابی باضافه یک وجه که محلّ ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۴۶

اعراب ندارد) یا مثل آن در جمیع وجوه محتمل در «الم» جریان پیدا می‌کند که اگر دوازده را که در تفسیر «الم» گفته شده در وجوه هشتگانه آن ضرب کنیم عدد ۹۶ به دست می‌آید (۸۱۲۹۶) و در هر یک از وجوه ۹۶ گانه از نظر اعراب بر حسب ترکیب با ما بعدش وجوه بسیار پدید می‌آید.

ما برای نمونه، وجوه اعراب یک مورد از ۹۶ مورد را یاد آور می‌شویم تا میزانی برای موارد دیگر باشد پس می‌گوییم:

۱- (مورد اول) هر گاه «الم» از حروف اسم اعظم گرفته شده و مبتدای محذوف الخبر باشد و تقدیر آن چنین می‌شود:

«الم» حروف اسم اعظم است که «حروف اسم اعظم» خبر «الم» باشد.

«ذلک» بدل یا عطف بیان، برای آن است.

«الکتاب» صفت برای «ذلک» یا بدل برای «ذلک» است.

«لا- ریب» لفظ «لا» در «لا- ریب» برای نفی جنس است، چه لفظ «ریب» به فتح خوانده شود و چه به رفع یا عمل آن عمل «لیس» می‌باشد یا اینکه از عمل ملغی است و عمل نمی‌کند.

بنا بر این، مجموعاً ۱۲ حالت حاصل می‌شود.

«ذلک» (۲) الکتاب (۲) لا (۳) (۱۲) اگر خود جمله را در نظر بگیریم جمله حالتی «۱» است یا مستأنفه «۲» که نتیجه حاصل ضرب آنها

۲۴

(۱) جمله حالیه، جمله‌ای است که حالت فاعل یا مفعول یا هر دو را بیان کند.

(۲) جمله مستأنفه در اصطلاح نحوین جمله‌ای است که با ما قبلش وابسته و مرتبط نباشد خواه در ابتدای کلام باشد یا نباشد و خواه جواب سؤال مقدر باشد یا نباشد، و جمله مستأنفه در اصطلاح اهل بیان آن است که جواب از سؤال مقدر باشد. و مقصود از استیناف در این تفسیر غالباً اصطلاح اهل بیان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۴۷

وجه می‌شود.

خبر «لا» محذوف است زیرا عموماً خبر «لا» حذف می‌شود تا آنجا که گفته شده است لای نفی جنس، خبر ندارد.

«فیه»: یا صفت یا حال برای «ریب» می‌باشد زیرا در سیاق «۱» نفی قرار گرفته است.

یا حال برای (الم) است.

اکنون اگر احتمالات (۲۴ گانه) بالا را در سه احتمال یاد شده (فیه) ضرب کنیم ۷۲ می‌شود (۲۴ × ۳ = ۷۲).

«هدی» چند وجه محتمل است.

- ۱- حال باشد برای «ریب» ۲- حال باشد برای «الم» ۳- صفت باشد برای «ریب» ۴- خبر باشد برای مبتدای محذوف.
- ۵- مفعول فعل محذوف باشد طبق وجوه سه گانه‌ای که در حمل مصدر برای ذات «۲» گفته‌اند یا تمیز باشد. حال اگر شانزده را در وجوه اعداد پیشین (۷۲) ضرب کنیم عدد ۱۱۵۲ بدست می‌آید. (۱۱۵۲ ۱۶ ۷۲).
- در «للمتقین» احتمال حالت‌های زیر بنظر می‌رسد.
- ۱- صفت باشد برای «هدی».

(۱) چون قاعده این است که صاحب حال نکره باشد، و اگر «فیه» حال از «ریب» باشد باید لفظ «ریب» نکره باشد. لذا می‌فرماید لفظ «ریب» در سیاق نفی قرار گرفته و حکم نکره را دارد، پس می‌تواند «ذو الحال» یا صاحب حال قرار گیرد.

(۲) برای تصحیح حمل مصدر بر ذات سه وجه گفته شده: ۱- اینکه از باب مبالغه باشد.

۲- لفظ «ذو» در تقدیر گرفته شده باشد، مانند «زید ذو عدل» ۳- مصدر در معنی اسم فاعل استعمال شده باشد مثل اینکه «زید عدل» یعنی زید عادل است. البته این سه وجه در همه مواردی که اسم معنی و مصدر خبر مبتداء واقع شود جاری است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۴۸

- ۲- صفت باشد برای «ریب» ۳- حال باشد برای «الم» ۴- حال باشد برای «ریب» ۵- خبر باشد برای مبتدای محذوف ۶- ظرف لغو، متعلق به «هدی» باشد «۱» ۷- ظرف لغو متعلق به «فیه» باشد.
- حال اگر این وجوه هفت گانه فوق را در وجوه یاد شده بالا (۱۱۵۲) ضرب کنیم عدد ۸۰۶۴ بدست خواهد آمد (۱۱۵۲ ۷۸۰۶۴).
- «فیه» اگر احتمالات بیست و چهار گانه حاصل از ترکیب «لا ریب»، را که قبلاً یاد آور شدیم در نظر آوریم.
- ممکن است لفظ «فیه» خبر مقدم باشد و «هدی» مبتدای مؤخر در این صورت چهار وجه زیر محتمل است:
- ۱- جمله «فیه هدی» صفت برای «لا ریب» باشد.
- ۲- جمله «فیه هدی» حال برای «لا ریب» باشد.
- ۳- جمله «فیه هدی» حال برای «الم» باشد.
- ۴- جمله «فیه هدی» حال یا مستأنفه باشد.
- حاصل ضرب وجوه محتمله ۹۶ می‌شود (۲۴ ۴ ۹۶) حال اگر برای «للمتقین» که وجوه هفت گانه را یاد آور شدیم خبر بعد از خبر را نیز بیفزاییم در آن صورت هشت وجه بدست می‌آید که اگر آنرا در نود و شش (۹۶) (وجوه محتمله فوق الذکر) ضرب کنیم عدد ۷۶۸ حاصل می‌شود (۸ ۹۶ ۷۶۸).

(۱) ظرف لغو: ظرفی را گویند که متعلق به عامل مذکور باشد و ظرف مستقر آنکه متعلق به عامل مقدر باشد.

مه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۴۹

- اکنون اگر ضروب محتمله بدست آمده را با هم جمع کنیم عدد ۸۸۳۲ حاصل می‌شود (۸۰۶۴ ۷۶۸ ۸۸۳۲) یا اینکه در وجوه بیست و چهار گانه که در «لا ریب» بیان شد «هدی» مبتداء، و «للمتقین» خبر آن باشد و مجوز ابتداء به نکره مقدم شدن لفظ «فیه» است «۱»، در این صورت برای «فیه» سه وجه محتمل است:
- ۱- «فیه» حال از «هدی» باشد. ۲- «فیه» ظرف لغو متعلق به خبر باشد. ۳- ظرف لغو باشد متعلق به «هدی» که این احتمال اخیر ضعیف است و در جمله «هدی للمتقین» همان وجوه چهار گانه گذشته جاری «۲» است.

از حاصل ضرب سه حالت «فیه» و چهار حالت جمله (۴۳۱۲) دوازده وجه پدید می‌آید که حاصل ضرب کل آن «۲۸۸» می‌شود.
 (۲۸۸ ۲۴ ۳۴) اکنون اگر وجوه گذشته را به ۲۸۸ اضافه نمائیم عدد ۹۱۲۰ بدست می‌آید.
 (۹۱۲۰ ۲۸۸ ۸۸۳۲) یا اینکه در همان وجوه ۲۴ گانه حالت‌های زیر را تصور نمائیم.
 «فیه» خبر «لا»

(۱) ابتداء، به نکره جایز نیست و مبتداء باید معرفه باشد و نحوین مواردی را از این قانون استثناء کرده‌اند و آنها را مسوِّغ و مجوِّز ابتداء به نکره دانسته‌اند که یکی از آن موارد همین جا است که ظرف بر مبتداء مقدم شده است.

(۲) یعنی صفت یا حال برای «ریب» یا حال از «الم» یا استیناف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۰

«هدی»:

۱- صفت برای «ریب» باشد.

۲- حال برای «ریب» باشد.

۳- حال برای «الم» باشد.

۴- خبر بعد از خبر باشد.

۵- خبر مبتدای محذوف باشد.

۶- مفعول فعل محذوف طبق همان سه وجهی که در حمل مصدر بر ذات گفته شد.

۷- تمیز باشد.

للمتّقین:

۱- صفت به دو وجه «۱» است.

۲- حال به دو وجه «۲» است.

۳- خبر مبتدای محذوف است.

۴- خبر بعد از خبر است.

۵- ظرف لغو به دو وجه «۳» است.

از نتیجه این وجوه پس از ضرب هشت وجه «للمتّقین» و ۱۹ وجه «هدی» در ۲۴ وجه «لا ریب» عدد ۳۶۴۸ بدست می‌آید.

(۳۶۴۸ ۱۹۸ ۲۴) یا بنا بر وجوه بیست و چهار گانه «لا ریب» می‌گوییم:

(۱) مقصود از دو وجه صفت این است که «للمتّقین» برای «هدی» یا برای «ریب» صفت باشد. [...]

(۲) یعنی حال از «الم» یا از «ریب»

(۳) یعنی ظرف لغو متعلّق به «هدی» یا به «فیه» می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۱

«فیه» ممکن است:

۱- صفت برای «ریب» باشد.

۲- حال برای «ریب» باشد.

۳- حال برای «الم» باشد.

«هدی» خبر «لا» بر طبق همان وجوه سه گانه در حمل مصدر بر ذات.

«للمتقين» همان وجوه هشتگانه یاد شده را داشته باشد. در این صورت حاصل ضرب ۱۷۲۸ می شود.

یا اینکه در همان وجوه بیست و چهار گانه «لا ریب» بگوئیم.

«فیه»- سه وجه (قبلا بیان شده است) «هدی»- ۱۹ وجه (قبلا بیان شده است) «للمتقين»- خبر «لا» حاصل ضرب وجوه یاد شده ۱۳۶۹

می شود.

یا اینکه در وجوه بیست و چهار گانه «لا ریب» می گوئیم:

«فیه هدی» ۱- جمله معترضه باشد.

۲- صفت باشد.

۳- حال به دو وجه «ا» باشد.

«للمتقين»: خبر «لا» باشد.

حاصل ضرب ۹۶ وجه می شود.

یا اینکه: می گوئیم در همان وجوه بیست و چهار گانه لا ریب وجوه

(۱) یعنی حال از «ریب» یا از «الم» باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۲

محتمله زیر فرض شود.

«فیه هدی» خبر «لا» است.

«للمتقين» علاوه بر وجوه هشت گانه گذشته. خبر بعد از خبر برای «هدی» نیز باشد نه وجه بدست می آید. در نتیجه حاصل ضرب

آن ۲۱۶ می شود.

یا اینکه: می گوئیم در همان وجوه بیست و چهار گانه، موارد زیر فرض شود.

«فیه هدی للمتقين»: یک جمله بوده که خبر «لا» می باشد.

«فیه»: ۱- ظرف لغو است که متعلق به «للمتقين» می باشد.

۲- ظرف لغوی است که متعلق به «هدی» می باشد.

۳- حال برای «هدی» باشد.

حاصل ضرب وجوه یاد شده ۷۲ می شود.

حال اگر مجموع حاصل ضربهای پیشین را در نظر بگیریم عدد ۱۶۲۴۹ بدیت می آید.

(۱۶۲۴۹ ۲۱۶ ۷۲ ۹۶ ۱۳۶۹ ۱۷۲۸ ۳۶۴۸ ۹۲۰) یا اینکه «ذلک»: ۱- بدل باشد.

۲- عطف بیان باشد بنا بر تقدیری که «الم» مبتدای محذوف الخبر و «الکتاب» مبتدا و ما بعدش خبر آن باشد.

جمله «ذلک الکتاب»: ۱- حال است.

۲- استیناف (جمله مستأنفه) است. و خبر در این صورت جمله «لا ریب» است که خبر خودش محذوف است. بنا بر سه وجه لفظ «لا»

که قبلا «ا» ذکر شد.

(۱) یعنی «لا» برای نفی جنس است، یا عمل «لیس» می‌کند، یا ملغی از عمل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۳

«فیه»: ۱- صفت «ریب» باشد.

۲- حال «ریب» باشد.

احتمال خبر بعد از خبر، یا حال برای «الم» یا برای «الکتاب» جدّا ضعیف است زیرا در این هنگام لفظ «لا ریب» احتیاج به ضمیر پیدا می‌کند که به مبتدا برگردد.

«هدی»: وجوه هشتگانه زیر در آن محتمل است.

۱- صفت «ریب» ۲- حال «ریب» ۳- حال «الم» ۴- حال «الکتاب» ۵- خبر بعد از خبر برای «الکتاب» ۶- خبر مبتدای محذوف ۷- مفعول فعل محذوف طبق همان سه وجه حمل «۱» مصدر بر ذات ۸- تمیز و در این صورت در «للمتّین»- وجوه نه گانه زیر محتمل است.

۱- صفت برای «هدی» ۲- صفت برای «ریب» ۳- «حال» برای «الم» ۴- حال «الکتاب» ۵- حال برای «ریب» ۶- خبر بعد از خبر

(۱) قبلا اشاره کردیم که سه وجه مصحح حمل مصدر بر ذات در همه مواردی است که مصدر بر ذات حمل شود اعمّ از اینکه مفعول باشد یا خبر یا غیر اینها از انحاء حمل.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۴

۷- خبر مبتدای محذوف ۸- ظرف لغو متعلق به «هدی» ۹- ظرف لغو متعلق به «فیه» حاصل ضرب وجوه محتمله، عدد ۴۷۵۲ می‌شود. یا اینکه می‌گوئیم اگر در وجوه دوازده گانه، در وقتی که «لا-ریب» محذوف الخبر. خبر برای «الکتاب» باشد، وجوه زیر محتمل است:

«فیه هدی»:

۱- صفت برای «ریب» ۲- حال برای «ریب» ۳- حال برای «الکتاب» ۴- حال برای «الم» ۵- خبر بعد از خبر ۶- جمله مستأنفه «للمتّین» با ده وجه، یعنی نه وجه سابق به اضافه اینکه خبر بعد از خبر برای «هدی» باشد که حاصل ضرب آنها می‌شود ۷۲۰ یا اینکه می‌گوئیم: بر مبنای همان ۱۲ دوازده وجه «لا ریب» وجوه زیر محتمل باشد. جمله «هدی للمتّین»- بر شش وجه سابق الذکر «فیه»:

۱- حال برای هدی باشد.

۲- ظرف لغو متعلق به «للمتّین» ۳- ظرف لغو متعلق به «هدی» حاصل ضرب آن ۲۱۶ می‌شود.

یا در همان ۱۲ وجه «لا ریب» می‌گوئیم:

لفظ «فیه» خبر برای لا ریب باشد.

در آن صورت برای «هدی» وجوه زیر احتمال داده می‌شود: ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۵

«هدی»: ۱- صفت برای «ریب» است.

۲- حال برای «ریب» است.

۳- حال برای «الم» است.

۴- حال برای «الکتاب» است.

۵- خبر بعد از خبر برای «الکتاب» است.

۶- خبر بعد از خبر برای «لا ریب» است.

- ۷- خبر مبتدای محذوف، است.
- ۸- مفعول فعل محذوف به سه وجه حمل مصدر بر ذات.
- ۹- تمیز است.
- برای «للمتقين»- نیز وجوه زیر را برای آن می‌توان فرض نمود.
- ۱- صفت برای «هدی» است.
 - ۲- صفت برای «ریب» است.
 - ۳- حال برای «ریب» است.
 - ۴- حال برای «الم» است.
 - ۵- حال برای «الكتاب» است.
 - ۶- خبر بعد از خبر برای «الكتاب» است.
 - ۷- خبر بعد از خبر برای «لا ريب» است.
 - ۸- خبر مبتدای محذوف است.
 - ۹- ظرف لغو متعلق به «هدی» است.
 - ۱۰- ظرف لغو متعلق به «فیه» است.
- حاصل ضرب وجوه محتمله سه هزار می‌شود.
- یا در همان وجوه دوازده گانه «لا ريب» می‌گوئیم:
- «فیه»: ۱- صفت برای «ریب» باشد.
- ۲- حال برای «ریب» باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۶
- ۳- حال برای «الكتاب» باشد.
- «هدی»- خبر «لا ريب» طبق همان وجوه سه گانه حمل مصدر بر ذات.
- «للمتقين»- بر همان ده وجه فوق الذکر باشد.
- حاصل ضرب ۱۰۸۰ می‌شود.
- یا در همان ۱۲ وجه «لا ريب» چنین می‌گوئیم:
- «فیه»- بر همان سه وجه سابق.
- «هدی»- بر همان بیست و دو وجه گذشته.
- «للمتقين»- خبر برای «لا» باشد.
- یا اینکه بر طبق: همان وجوه ۱۲ گانه «لا ريب» می‌گوئیم.
- «فیه هدی»: ۱- صفت برای «ریب» باشد.
- ۲- حال برای «ریب» باشد.
- ۳- حال برای «الكتاب» باشد.
- ۴- خبر بعد از خبر باشد.
- «للمتقين»- خبر «لا» است.
- یا در همان وجوه دوازده گانه یاد شده برای «لا ريب» می‌گوئیم:

«فیه هدی»: خبر برای، لا است «للمتقين»- بر همان ده وجه سابق باشد.

یا اینکه «فیه هدی للمتقين»- خبر برای «لا» باشد.

جمع حاصل ضرب این چند احتمال می‌شود (۱۲۹۷۲ ۱۲۰ ۴۸ ۷۹۲).

حال اگر مجموع حاصل ضرب‌های وجوه محتمله را بدست آوریم عدد ده هزار و هفتصد و شصت می‌شود.

حال اگر به این مجموع، مجموع قبلی را اضافه کنیم، عد ۲۷۰۰۹ ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۷

بدست خواهد آمد. (۱۶۲۴۹ ۱۰۷۶۰ ۲۷۰۰۹)

یا اینکه می‌گوئیم: «ذلك» ۱- بدل ۲- عطف بیان «الكتاب» مبتدا جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ» ۱- حال ۲- مستأنفه «لا ريب»- محذوف

الخبر بر سه وجه (گذشته) جمله حالیه یا معترضه می‌باشد.

«فیه»- خبر الكتاب «هدی»- بر همان بیست و دو وجه سابق الذکر.

«للمتقين»- بر همان ۹ وجه سابق الذکر.

حاصل ضرب وجوه محتمله ۴۷۵۲ می‌شود.

یا اینکه:

می‌گوئیم: «ذلك» ۱- بدل ۲- عطف بیان، «الكتاب»- معطوف مبتدا، (جمله) «ذَلِكَ الْكِتَابُ» بر دو وجه (حال- و استیناف) «لا

ريب»- محذوف الخبر بر ۶ وجه سابق «فیه»- ۱- صفت «ريب» ۲- حال «ريب» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۸

۳- حال «الكتاب» «هدی»- خبر الكتاب طبق سه وجه گذشته «للمتقين»- بر ۹ وجه سابق الذکر.

حاصل ضرب وجوه یاد شده ۱۹۴۴ می‌شود.

یا می‌گوئیم: «لا ريب»- ۲۴ وجه، «فیه»- خبر «لا» «هدی»- خبر «الكتاب» طبق سه وجه حمل مصدر بر ذات «للمتقين»- بر ۹ وجه یاد

شده حاصل ضرب محتمله ۶۴۸ می‌شود.

یا می‌گوئیم: «ذلك» ۱- بدل ۲- عطف بیان «الكتاب»- مبتدا جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ» بر دو وجه گذشته «للمتقين»- خبر مبتدا «لا

ريب»- محذوف الخبر بر ۶ وجه «فیه»- بر سه وجه «هدی»- ۱- صفت برای «ريب» ۲- حال برای «ريب» ۳- حال برای «الكتاب» ۴-

خبر مبتدای محذوف طبق همان وجوه سه گانه در حمل مصدر بر ذات ۵- تمیز ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۵۹

حاصل ضرب وجوه فوق می‌شود ۱۱۵۲.

یا می‌گوئیم «لا ريب»- بر همان ۲۴ وجه یاد شده، در حالیکه:

«للمتقين»- خبر «الكتاب» باشد «فیه»- خبر «لا» «هدی» ۱- خبر بعد از خبر.

۲- صفت برای «ريب» ۳- حال برای «ريب» ۴- حال برای «الكتاب» ۵- خبر مبتدای محذوف.

۶- مفعول فعل محذوف. طبق سه وجه مصدر (حمل مصدر بر ذات) ۷- تمیز.

حاصل ضرب وجوه محتمل یاد شده ۴۵۶ می‌شود.

یا می‌گوئیم: «لا ريب»- بر همان ۲۴ وجه سابق در حالی که «للمتقين» خبر برای «الكتاب» باشد.

«فیه»- بر سه وجه.

«هدی»- خبر «لا» طبق همان سه وجه.

یا اینکه «لا ريب»- بر همان وجوه ۲۴ گانه باشد «و فیه هدی» خبر لا باشد حاصل ضرب عدد ۲۴۰ می‌شود.

یا اینکه: می‌گوئیم: «ذلك» ۱- بدل.

۲- عطف بیان.

«الكتاب»- مبتدا. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۰

جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ»- بر دو وجه سابق «لا ريب» که خبر آن حذف شده باشد بر ۶ وجه «فيه هدى»- خبر «الكتاب» «للمتقين»- بر ۹ وجه (گذشته) در همان ۲۴ وجه «لا ريب»، «فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» خبر «الكتاب» باشد. حاصل ضرب می شود ۲۴۰.

حال اگر وجوه بدست آمده را با هم جمع کنیم عدد ۳۶۴۴۱ بدست می آید.

(۳۶۴۴۱ ۲۴۰ ۲۴۰ ۴۵۶ ۱۱۵۲ ۶۴۸ ۱۹۴۴ ۴۷۵۲ ۲۷۰۰۹) یا اینکه: می گوئیم: «الم» محذوف الخبر است.

«ذلك»- مبتدا «الكتاب»- خبر «ذلك» (جمله) «ذَلِكَ الْكِتَابُ» حال است یا جمله مستأنفه است.

«لا ريب»- محذوف الخبر با سه وجه لفظ «لا» ۴ حالت دارد.

۱- خبر بعد از خبر.

۲- حال، «الم» ۳- حال، «ذلك» ۴- جمله مستأنفه.

«فيه»:

۱- خبر بعد از خبر ۲- صفت «ريب» ۳- حال «ريب» ۴- حال «ذلك» ۵- حال «الم» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۱

«هدى» ۱- صفت برای «ريب» ۲- حال برای «ريب» ۳- حال برای «ذلك» ۴- حال برای «الم» ۵- خبر بعد از خبر.

۶- خبر مبتدای محذوف.

۷- مفعول فعل محذوف طبق همان سه وجه حمل مصدر بر ذات.

۸- تمیز «للمتقين» ۱- صف «هدى» ۲- صفت «ريب» ۳- حال «ريب» ۴- حال «ذلك» ۵- حال «الم» ۶- خبر بعد از خبر ۷- خبر

مبتدای محذوف ۸- ظرف لغو به دو وجه گذشته حاصل ضرب وجوه محتمله ۲۳۷۶۰ می شود یا اینکه می گوئیم «ذلك»- مبتدا. و «الكتاب»- خبر آن است.

جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ»- بر دو وجه سابق.

«لا ريب»- بر دوازده وجه سابق.

جمله «فيه هدى»- بر پنج وجه سابق «للمتقين»- بر ۹ وجه سابق ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۲

یا بنا بر ۲۴ وجه «لا ريب» جمله «فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» پنج وجه و «للمتقين» نه وجه و «فيه» چهار وجه زیر.

۱- حال برای «هدى» ۲- ظرف برای خبر ۳- ظرف برای «هدى» ۴- خبر مقدم مجموع ضروب محتمله این دو حال می شود ۱۵۶۰ یا

می گوئیم: جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ»- بر دو وجه سابق «لا ريب»- بر دوازده وجه سابق «فيه»- خبر «لا» هدی ۱- خبر بعد از خبر برای «لا

ريب» ۲- خبر بعد از خبر برای «ذلك» ۳- خبر مبتدای محذوف ۴- مفعول فعل محذوف ۵- صفت برای «ريب» ۶- حال برای

«ريب» ۷- حال برای «ذلك» ۸- حال برای «الم» در سه وجه (حمل مصدر بر ذات) ۹- تمیز «للمتقين»:

۱- خبر بعد از خبر به دو وجه سابق ۲- خبر مبتدای محذوف ۳- صفت برای «هدى» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۳

۴- صفت برای «ريب» ۵- حال برای «ريب» ۶- حال برای «ذلك» ۷- حال برای «الم» ۸- ظرف لغو متعلق به «هدى» ۹- ظرف لغو

متعلق به «فيه» حاصل ضرب وجوه محتمله ۶۰۰۰ می شود یا اینکه: می گوئیم: جمله «ذَلِكَ الْكِتَابُ»- به دو وجه سابق الذکر «لا ريب»- بر ۱۲ وجه یاد شده می باشد.

«فيه»:

۱- صفت برای «ريب» ۲- حال برای «ريب» ۳- حال برای «الم» ۴- حال برای «ذلك» «هدى»- خبر «لا» طبق سه وجه حمل مصدر بر

ذات سه وجه «للمتقين»- بر همان ۱۰ وجه پیشین حاصل ضرب وجوه محتمله می شود ۲۸۸۰ یا می گوئیم: با فرض «لا ريب»- ۲۴

وجه.

«فیه»- ۴ وجه (مذکور در فوق) «هدی»- ۱۹ وجه یاد شده «للمتقين»- خبر برای «لا» حاصل ضرب وجوه محتمله ۱۸۲۴ می‌باشد. یا اینکه می‌گوئیم: «لا ریب»- در ترکیب ۲۴ وجه.

«فیه هدی»- خبر «لا» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۴

«للمتقين» ده وجه یا «فیه هدی للمَّتَقِينَ»- در وجوه چهار گانه «فیه» خبر «لا» باشد. حاصل ضرب حالات فوق ۳۳۶ می‌گردد.

حال اگر این حاصل ضرب‌ها را با هم جمع کنیم و به مجموع حاصل ضربهای گذشته اضافه نمائیم عدد ۷۲۸۰۱ بدست می‌آید. (۷۲۸۰۱ ۳۳۶ ۱۸۲۶ ۲۸۸۰ ۶۰۰۰ ۱۵۶۰ ۲۳۷۶۰ ۳۶۴۴۱) یا اینکه می‌گوئیم: «ذلك»- مبتدا.

جمله «ذَلِكُ الْكِتَابُ»- بر دو وجه سابق «الكتاب» ۱- عطف بیان ۲- بدل «لا ریب»- محذوف الخبر در هر سه وجه خبر «ذلك».

«فیه»- ۵ وجه گذشته «هدی»- ۲۲ وجه «للمتقين»- ۹ وجه حاصل ضرب وجوه محتمله ۱۱۸۸۰ می‌گردد. یا اینکه می‌گوئیم: جمله «لا ریب»- در ترکیب ۱۲ وجه سابق الذکر.

«فیه»- خبر «لا» و «هدی» ۲۵ وجه «للمتقين»- ۱۰ وجه. حاصل وجوه محتمل ۳۰۰۰ می‌باشد.

یا می‌گوئیم بنا بر وجوه دوازده گانه «لا ریب» جمله «فیه» خبر «لا» و «للمتقين» ده وجه، یا جمله «فیه هدی للمَّتَقِينَ»- با چهار وجهی که در لفظ «فیه» محتمل است خبر «لا» باشد. مجموع این احتمالات عدد ۱۶۸ می‌باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۵

یا می‌گوئیم: «لا ریب»- بر ۱۲ وجه سابق.

«فیه»- بر ۴ وجه گذشته.

«هدی»- خبر «لا» در ۳ وجه طبق سه وجه گذشته «للمتقين»- ده وجه حاصل ضرب موارد محتمله ۱۴۴۰ می‌شود. یا اینکه می‌گوئیم: «لا ریب»- ۱۲ وجه باشد.

«فیه»- چهار وجه «هدی»- ۱۹ وجه «للمتقين»- خبر «لا» می‌باشد. حاصل ضرب ۹۱۲ می‌شود.

یا می‌گوئیم: «لا ریب»- بر همان ۱۲ وجه سابق.

«للمتقين»- خبر «لا».

«فیه هدی»- بر پنج وجه به اضافه اینکه جمله معترضه باشد. که حاصل این احتمالات ۶۰ وجه می‌شود. که چون حاصل ضرب‌ها را جمع نمائیم و بر حاصل جمع ضربهای سابق بیافزاییم، عدد ۹۰۹۵۳ بدست می‌آید. یا می‌گوئیم: «ذلك»- مبتدا.

جمله «ذَلِكُ الْكِتَابُ»- بر دو وجه سابق.

«الكتاب»- ۱- بدل ۲- عطف بیان «لا ریب»- محذوف الخبر بر ۶ وجه.

«فیه»- خبر «ذلك» «هدی»- ۲۲ وجه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۴

«للمتقين»- ۹ وجه. حاصل ضرب آن ۴۷۵۲ می‌شود.

یا می‌گوئیم: «لا ریب»- محذوف الخبر ۲۴ وجه «فیه»- ۴ وجه «هدی»- بر ۳ وجه خبر «ذلك» «للمتقين»- بر نه وجه یا «لا ریب»- ۲۴ وجه «فیه»- بر خبر «لا» «هدی»- بر ۳ وجه خبر «ذلك» و «للمتقين» بر ده وجه. یا «فیه» بر چهار وجه، و «هدی» بر سه وجه خبر «ذلك» «للمتقين»- خبر «لا» بنا بر قول ضعیف. حاصل ضرب وجوه محتمله ۳۶۰۰ می‌شود.

یا اینکه می‌گوئیم: «لا ریب»- بر ۲۴ وجه، در حالیکه خبر آن حذف شده باشد.

«فیه»- بر ۴ وجه.

«هدی»- بر ۱۹ وجه.

«للمتقین»- خبر «ذلک» «فیه هدی»- ۴ وجه.

یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«للمتقین»- خبر «ذلک» «فیه»- خبر «لا».

«هدی»- بر ۲۲ وجه سابق.

یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«للمتقین»- خبر «ذلک» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۷

«فیه»- ۴ وجه.

«هدی»- خبر «لا» بر ۳ وجه یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«للمتقین»- خبر «ذلک».

«فیه هدی»- خبر «لا» حاصل جمع ضروب محتمله این حالت عدد (۲۷۶۰) می‌باشد.

یا می‌گوئیم: «لا ریب»- ۲۴ وجه وقتی که محذوف الخبر باشد.

«فیه هدی»- خبر «ذلک» «للمتقین»- ۹ وجه.

یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«للمتقین»- خبر «لا» یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه هدی للمَّتَّقِینَ»- با ۴ وجهی که لفظ «فیه» دارد خبر ذلک باشد. حاصل محاسبه این احتمالات ۳۳۶ می‌شود.

حال اگر حاصل ضربهای بدست آمده را از وجوه احتمالی به حاصل مجموع پیشین بیافزائیم، عدد ۱۰۲۴۰۱ بدست می‌آید.

۱۰۲۴۰۱ ۳۳۶ ۲۷۶۰ ۳۶۰۰ ۴۷۵۲ ۹۰۹۵۳ یا اینکه «الم» را محذوف الخبر بگیریم در آن صورت وجوه زیر محتمل است:

«ذلک»- مبتدا، و «الکتاب» مبتدای دوم باشد.

جمله «ذلک الکتاب»- بر دو وجه سابق.

«لا ریب»- محذوف الخبر در هر سه وجه خبر مبتدای دوم.

«فیه»- ۱- صفت برای «ریب» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۸

۲- حال برای «ریب» ۳- حال برای «الکتاب» ۴- حال برای «ذلک» ۵- حال برای «الم» ۶- خبر بعد از خبر برای «ذلک» ۷- خبر بعد

از خبر برای «الکتاب» «هدی»:

۱- خبر بعد از خبر به دو وجه سابق ۲- صفت برای «ریب».

۳- حال برای «الکتاب».

۴- حال برای «ریب».

۵- حال برای «ذلک» ۶- حال برای «الم» ۷- خبر مبتدای محذوف ۸- مفعول فعل محذوف بنا بر ۳ وجه حمل مصدر بر ذات ۹-

تمیز «للمتقین» ۱- صفت «هدی» ۲- صفت «ریب» ۳- حال بر ۴ وجه.

۴- خبر بعد از خبر به دو وجه.

۵- خبر مبتدای محذوف.

۶- ظرف لغو به دو وجه.

حاصل ضرب وجوه محتمله ۱۲۹۳۶ می‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۶۹
یا می‌گوئیم.

«لا ریب»- ۶ وجه.

«فیه»- خبر «لا» «هدی»:

۱- خبر بعد از خبر برای «لا ریب».

۲- خبر بعد از خبر برای «الکتاب».

۳- خبر بعد از خبر برای «ذلک».

۴- صفت برای «ریب» ۵- حال در وجوه چهار گانه.

۶- خبر مبتدای محذوف.

۷- مفعول فعل محذوف طبق وجوه سه گانه حمل مصدر بر ذات.

۸- تمیز.

«للمتقین» ۱- صفت «هدی» ۲- صفت «ریب» ۳- حال در ۴ وجه.

۴- خبر بعد از خبر بر سه وجه.

۵- خبر مبتدای محذوف.

۶- ظرف لغو به دو وجه.

حاصل ضرب وجوه محتمله ۲۲۳۲ می‌شود.

یا می‌گوئیم.

«لا ریب»- بر ۶ وجه.

«فیه»- بر ۷ وجه «هدی»- در سه وجه، خبر «لا» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۰

«للمتقین»- در ۱۲ وجه می‌باشد.

حاصل ضرب وجوه محتمله ۱۵۱۲ می‌باشد.

یا می‌گوئیم:

«لا ریب»- بر ۶ وجه.

«فیه»- بر ۷ وجه «هدی»- در ۳۱ وجه «للمتقین»- خبر «لا» یا «لا ریب» بر ۶ وجه، و «فیه هدی» بر هفت وجه، و «للمتقین» خبر «لا» یا

«فیه هدی للمتقین»- با ۴ وجه لفظ «فیه» خبر «لا» می‌باشد.

یا «فیه هدی»- خبر «لا» «للمتقین»- بر ۱۲ وجه می‌باشد.

از مجموع حاصل ضرب این وجوه عدد ۱۴۴۰ بدست می‌آید.

یا می‌گوئیم:

«ذلک»- مبتدا «الکتاب»- مبتدا دوّم جمله «ذلک الکتاب»- بر دو وجه سابق «لا ریب»- محذوف الخبر در هر سه وجه. در لفظ «لا»

جمله معترضه است.

یا حال از «الکتاب» یا حال از «ذلک» یا حال از «الم» می‌باشد.

«فیه»- خبر «الکتاب» «هدی»:

۱- صفت «ریب». ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۱

۲- خبر بعد از خبر به دو وجه.

۳- حال به چهار وجه ۴- خبر مبتدای محذوف.

۵- مفعول فعل محذوف بر سه وجه حمل مصدر بر ذات ۶- تمیز.

«للمتقين» ۱- صفت به دو وجه ۲- حال به چهار وجه ۳- خبر بعد از خبر به دو وجه ۴- خبر مبتدای محذوف ۵- ظرف لغو به دو وجه.

حاصل ضرب این وجوه عدد ۷۳۹۲ می‌گردد.

یا می‌گوئیم.

«لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه»- ۱- صفت.

۲- حال است به ۴ وجه.

«هدی»- در ۳ وجه، خبر، «الکتاب» «للمتقين»- یازده (۱۱) وجه می‌باشد و حاصل ضرب ۳۹۶۰ بدست می‌آید.

یا می‌گوئیم «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه»- خبر «لا» «هدی»- بر سه وجه خبر «الکتاب» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۲

«للمتقين»- بر ۱۱ وجه.

از حاصل ضرب عدد ۷۹۲ بدست می‌آید.

یا می‌گوئیم «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه»- ۵ وجه «هدی»- ۱- صفت.

۲- حال به چهار وجه.

۳- خبر مبتدای محذوف.

۴- مفعول فعل محذوف. در سه حالت حمل مصدر بر ذات ۵- تمیز.

«للمتقين»- خبر «الکتاب» یا «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه»- خبر «لا» «هدی»- علاوه بر ۲۵ وجه سابق، خبر بعد از خبر برای «لا ریب» نیز باشد.

«للمتقين»- خبر «الکتاب» «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه هدی»- خبر «لا» «للمتقين»- خبر «الکتاب» «لا ریب»- ۲۴ وجه.

«فیه»- ۵ وجه «هدی»- خبر لا به سه وجه. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۳

«لا ریب»- ۲۴ وجه وقتی که محذوف الخبر باشد.

«فیه هدی»- ۵ وجه.

«للمتقين»- خبر «الکتاب» حاصل ضرب آن ۳۷۴۴ می‌شود.

یا «لا ریب»- ۲۴ وجه، وقتی که محذوف الخبر باشد.

«فیه هدی»- خبر «الکتاب» «للمتقين»- ۱۱ وجه یا «فیه هدی لِلْمُتَّقِينَ»: با چهار وجه در لفظ «فیه» خبر «الکتاب» باشد حاصل ضرب

عدد ۲۶۴ می‌شود که اگر آن را به جمعهای سابق بیفزائیم عدد ۱۳۶۶۷۳ بدست می‌آید.

(۱۳۶۶۷۳ ۲۶۴ ۳۷۴۴ ۷۹۲ ۳۹۶۰ ۷۳۹۲ ۱۴۴۰ ۱۵۱۲ ۲۲۳۲ ۱۱۲۹۳۶ ۱۰۲۴) و این نمونه یکی از وجوه ۹۶ گانه است که (در

صفحات پیش گفتیم) حال اگر عدد فوق را در ۹۶ ضرب کنیم: عدد ۶۰۸ / ۱۲۰ / ۱۳ به دست می‌آید.
 الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ
 يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

ترجمه:

آنانکه به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه بدانان روزی دادیم انفاق می‌کنند. و آنانکه بدانچه بر تو نازل شد و بدانچه بر پیامبران پیش از تو فرو فرستاده شد ایمان می‌آورند، و به آخرت یقین دارند. آنان از پروردگارشان بر راه هدایتند و آنها رستگارانند.

در این آیه وجوه بسیاری از اعراب احتمال داده می‌شود و در بیان ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۴

آن می‌گوئیم:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» - محتمل است که:

۱- صفت برای متقین باشد.

۲- بدل برای متقین باشد.

۳- عطف بیان برای متقین باشد.

۴- خبر مبتدای محذوف باشد.

۵- مفعول فعل محذوف باشد.

بنا بر این احتمالات پنجگانه در آن متصور است.

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»:

۱- جمله فعلیه که عطف بر صله شده است.

۲- جمله اسمیه که عطف بر صله شده است.

۳- جمله مستأنفه.

۴- جمله حالیه می‌باشد.

این چهار وجه در ۵ وجه یاد شده فوق ضرب می‌شود.

(۲۰ ۴۵) «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» - (دو وجه دارد) ۱- عطف بر متقین.

۲- عطف بر «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ».

«ما»: در «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» - ۳ وجه دارد.

۱- موصوله اسمیه.

۲- موصوفه.

۳- مصدریه.

و جمله «وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: ۱- با سه وجهی که در «ما» گفته شد عطف بر «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص:

۳۷۵

۲- جمله حالیه.

۳- جمله مستأنفه.

۴- لفظ «ما» نافییه است.

۵- «ما» استفهامیه است.

وجوه محتمله ۲۱ می‌شود که آنرا در ۴۰ وجه بالا ضرب می‌کنیم.

و «بِالْآخِرَةِ»: عطف بر «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ».

جمله «هُم يُوقِنُونَ»:

۱- حال.

۲- حال مستأنفه.

یا «بِالْآخِرَةِ»: متعلق به «یوقنون» است.

جمله «هم یوقنون» ۱- حال.

۲- جمله مستأنفه.

۳- معطوف بر جمله صله حال اگر این پنج وجه را در ۸۴۰ حاصله از ضرب ۴۰ در ۲۱ ضرب کنیم عدد ۴۲۰۰ بدست می‌آید:

اکنون وجوه یاد شده (۴۲۰۰) را با وجوه محتمله بعد بررسی می‌نمائیم.

«اولئك» (اول) - ۱- بدل برای «الذین» اول یا دوم ۲- بدل برای «الذین» اول یا دوم ۳- عطف بیان برای «الذین» (اول) ۴- عطف بیان

برای «الذین» (دوم).

«عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» ۱- حال است در حالی که مفرد باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۶

۲- جمله مستأنفه بتقدیر مبتدا.

«اولئك» (دوم) عطف بر «اولئك» (اول).

«هم المفلحون» - ۱- جمله حائیه، ۲- جمله مستأنفه.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» ۱- جمله‌ای است که بر «عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» عطف شده است.

۲- جمله حائیه.

۳- جمله مستأنفه می‌باشد.

«هم» - ۱- ضمیر فصل. «۱»

۲- مبتدا.

حاصل ضرب احتمالات یاد شده ۶۴ می‌باشد که اگر آن را در عدد ۴۲۰۰ ضرب نمائیم عدد ۲۶۸۸۰۰ بدست می‌آید.

یا بر همان وجوه ۴۲۰۰ که قبلاً بدست آمده است احتمالات زیر نیز اضافه می‌شود:

«اولئك» (اول) - مبتدا.

(جمله) «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ».

۱- جمله حائیه.

۲- جمله مستأنفه.

«علی هدی» خبر «اولئك».

(۱) مقصود از ضمیر فصل ضمیری است که فاصله می‌شود بین مبتداء و خبر و آن دو را از همدیگر جدا می‌سازد و فایده آن علاوه

بر افاده حصر رفع ابهام و اشتباه است، زیرا که دلالت می‌کند بر اینکه ما بعد ضمیر خبر برای ما قبلش است، نه صفت یا بدل یا غیر

آنها، و شرط این ضمیر آن است که منفصل و مرفوع باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۷

۱- «اولئک» (دوم) - عطف بر «اولئک» اول است از قبیل عطف مفرد بر مفرد «هم المفلحون» - ۱- جمله حالیه.
۲- جمله مستأنفه.

یا «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - ۱- جمله‌ای است که بر جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» عطف شده است.
۲- جمله حالیه.

۳- جمله مستأنفه.

ضمیر «هم» ۱- ضمیر فصل.

۲- مبتدای دوم نتیجه، ۱۶ وجه می‌باشد. وقتی که در ۴۲۰۰ ضرب شود! ۶۷۲۰۰ بدست می‌آید. یا در ۴۲۰۰ وجه یاد شده پیشین.
«اولئک» (اول) - مبتدا.

(جمله) «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» - ۱- جمله حالیه.
۲- جمله مستأنفه.

«عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» - جمله حالیه.

«اولئک» (دوم) - عطف بر جمله قبلی.

«هم المفلحون» - خبر ضمیر «هم» - ۱- ضمیر فصل. ۲- مبتدای دوم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۸
حال اگر این چهار وجه را در ۴۲۰۰ ضرب کنیم عدد ۱۶۸۰۰ بدست می‌آید.

یا می‌گوئیم:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» - بر ۵ وجه سابق الذکر.

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» - بر ۴ وجه سابق الذکر.

«الَّذِينَ» (دوم) - مبتدا.

(جمله) «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» - ۱- جمله حالیه.

۲- جمله مستأنفه.

«بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» - ۲۱- وجه یاد شده.

«بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» - بر پنج وجه.

حاصل ضرب این وجوه نیز ۴۲۰۰ می‌شود.

طبق این وجوه چهار هزار و دویست گانه (۴۲۰۰) می‌گوئیم:

«اولئک» (اول) - خبر مبتداء «علی هدی» ۱- خبر بعد از خبر.

۲- حال یا مستأنفه به تقدیر مبتدا.

«اولئک» (دوم) - عطف بر «اولئک» اول از قبیل عطف مفرد بر مفرد.

«هم المفلحون» - حال یا مستأنفه.

یا «اولئک» (دوم) - مبتدا.

(جمله) «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - بر جمله «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ» عطف شده است.

۲- این جمله بر «علی هدی» عطف شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۷۹

۳- جمله حالیه یا مستأنفه باشد.

ضمیر «هم» بر دو وجه پیشین.

حاصل این وجوه عدد ۳۰ می‌شود که وقتی آن را در ۴۲۰۰ ضرب کنیم، ۱۲۶۰۰۰ بدست می‌آید.

یا بر همان ۴۲۰۰ وجه یاد شده می‌گوئیم:

«اولئك» (اول) ۱- بدل ۲- عطف بیان برای «الذین» (دوم) «علی هدی»- خبر «الذین» (دوم) «اولئك» (دوم) ۱- عطف بر «اولئك» (اول) ۲- عطف بر «الذین» (دوم).

«هم المفلحون»- بر دو وجه یاد شده می‌باشد.

یا «اولئك» (دوم)- مبتدا. و «هم المفلحون»- با هر دو وجه ضمیر خبر است.

(جمله) «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» ۱- معطوف بر جمله «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ» ۲- جمله معطوف بر «علی هدی» است. ۳- حال.

۴- مستأنفه.

حاصل این وجوه ۲۴ وجه می‌شود که وقتی آن را در ۴۲۰۰ ضرب می‌نمائیم عدد ۱۰۰۸۰۰ بدست می‌آید.

یا بر همان ۴۲۰۰ وجه «اولئك» (اول) ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۰

«اولئك» (اول) ۱- بدل.

۲- عطف بیان.

«علی هدی» ۱- جمله حائیه.

۲- جمله مستأنفه.

«اولئك» (دوم) عطف بر «اولئك» اول از قبیل عطف مفرد بر مفرد.

«هم المفلحون»- خبر «الذین» (دوم).

ضمیر «هم»- به دو وجه سابق حاصل ضروب این احتمالات ۸ وجه می‌باشد وقتی که در ۴۲۰۰ ضرب شود ۳۳۶۰۰ بدست می‌آید. بر همان ۴۲۰۰ وجه.

«اولئك» (اول)- مبتدای دوم.

«علی هدی»- خبر مبتدا.

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى»- خبر «الذین» (دوم).

«اولئك» (دوم) ۱- عطف بر «الذین» (دوم) ۲- عطف بر «اولئك».

۳- عطف بر «علی هدی» از قبیل عطف مفرد بر مفرد.

«هم المفلحون» با دو وجه در ضمیر یا «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» با دو وجه ضمیر- ۱- جمله‌ای است که عطف بر جمله «الذین» و خبر آن شده است.

۲- بر جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى» عطف باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۱

۳- عطف بر «علی هدی» باشد.

۴- جمله حائیه.

۵- جمله مستأنفه.

یا «اولئك» (اول)- مبتدای دوم «علی هدی»- بر دو وجه.

«اولئك» دوم ۱- عطف بر «اولئك» اول.

۲- عطف بر «الذین» دوّم.

«هم المفلحون»- با دو وجه ضمیر، خبر «اولئک» (اول) باشد.

(جمله) «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»- خبر «الذین» دوم باشد.

حاصل وجوه محتمله ۲۴ می‌شود وقتی که در ۴۲۰۰ ضرب نمائیم ۱۰۰۸۰۰ بدست می‌آید.

یا اینکه «الذین» (اول)- مبتدا.

(جمله) «الذین یؤمنون بالغیب» ۱- جمله حالیه.

۲- جمله مستأنفه است.

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»- بر چهار وجه می‌باشد.

«الذین» (دوم)- عطف بر «الذین اول» است.

«بِمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ»- ۲۱ وجه ذکر شده قبلی است.

و «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»- ۵ وجه.

حاصل ضرب این احتمالات ۸۴۰ می‌شود.

اکنون بر همان «۸۴۰» وجه می‌گوئیم:

«اولئک» (اول)- خبر.

«علی هدی»- بر سه وجه. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۲

۱- عطف بر «للمتقین».

۲- عطف بر «الذین» ۳- عطف بر «اولئک» (اول) از قبیل عطف مفرد بر مفرد.

«هم المفلحون»- بر دو وجه.

یا «اولئک» (دوم)- مبتدا.

«هم المفلحون»- با دو وجه ضمیر خبر آن باشد.

۱- عطف بر جمله «الذین» و خبر آن.

۲- عطف بر جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى».

۳- عطف بر «علی هدی».

۴- جمله حالیه.

۵- جمله مستأنفه.

حاصل ضروب ۴۸ می‌شود هر گاه آن را در ۸۴۰ ضرب کنیم ۴۰۳۲۰ بدست می‌آید.

یا اینکه در همان ۸۴۰ وجه ذکر شده پیشین می‌گوئیم.

«اولئک» (اول)- ۱- بدل.

۲- عطف بیان.

«علی هدی»- خبر «الذین» «اولئک» دوم- ۱- عطف بر «الذین».

۲- بر «اولئک».

۳- عطف بر «علی هدی».

«هم المفلحون»- با دو وجه می‌باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۳

یا «اولئک» (دوم) - مبتدا.

«هم المفلحون» - در دو وجه ضمیر خبر آن.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - ۱- عطف بر «الذین» و خبر آن.

۲- عطف بر «علی هدی».

۳- جمله حالیه.

۴- جمله مستأنفه.

حاصل این وجوه ۲۸ می باشد در صورتی که آنرا در ۸۴۰ ضرب کنیم عدد ۲۳۵۲۰ بدست می آید.

باز در همان ۸۴۰ وجه پیشین می گوئیم.

«اولئک» (اول) - ۱- بدل.

۲- عطف بیان.

«علی هدی» - ۱- حال، یا مستأنفه.

یا «أُولَئِكَ عَلٰی هُدًى» - ۱- مبتدا.

۲- خبر.

۳- جمله حالیه یا جمله مستأنفه است.

«اولئک» (دوم) - ۱- عطف بر «الذین» ۲- عطف بر «اولئک» (اول) «هم المفلحون» - با دو وجه ضمیر خبر آن باشد.

حاصل ضرب آن ۲۴ وجه می شود که اگر در ۸۴۰ ضرب کنیم عدد ۲۰۱۶۰ بدست می آید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۴

یا اینکه می گوئیم «الذین» (اول) - مبتدا.

(جمله) «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» - ۱- حال.

۲- مستأنفه.

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» - بر ۴ وجه.

«الذین» (دوم) - مبتدا.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» - ۱- جمله حالیه.

۲- جمله معترضه.

«بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» - بر ۲۱ وجه می باشد.

و «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» - ۵ وجه می باشد.

حاصل ضروب فوق ۱۶۸۰ می شود.

اکنون در همین حالت (۱۶۸۰ وجه) می گوئیم:

«اولئک» (اول) - خبر مبتدای دوم یعنی، «الذین» (دوم) است.

«علی هدی» - خبر مبتدای اول.

«اولئک دوم» - در حال مفرد ۱- عطف بر مبتدای اول.

۲- عطف بر مبتدای دوم.

۳- عطف بر خبر اول.

۴- عطف بر خبر دوم.

«هم المفلحون» - ۲ وجه.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - در دو حالت ضمیر وجوه زیر در آن احتمال داده می‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۵

۱- بر جمله اول عطف شده است.

۲- عطف به جمله دوم شده باشد.

۳- عطف بر خبر اول.

۴- عطف بر خبر دوم باشد.

۵- جمله حالیه باشد.

۶- جمله مستأنفه باشد.

مجموع ضروب ۲۰ وجه می‌شود چون آن را در ۱۶۸۰ ضرب نمائیم عدد (۳۳۶۰۰) بدست می‌آید.

یا اینکه در همان ۱۶۸۰ وجه ذکر شده بگوئیم:

«اولئك» (اول) - ۱- بدل.

۲- عطف بیان برای «الذین» (دوم) است.

«علی هدی» - خبر الذین دوم، است.

«اولئك» دوم - ۱- عطف بر «الذین» (اول) ۲- عطف بر «الذین» (دوم) ۳- عطف بر «اولئك» (اول) ۴- عطف بر «علی هدی».

«هم المفلحون» - «هم» با دو وجه ضمیر خبر اول باشد.

حاصل این ضروب ۲۶۸۸۰ بدست می‌آید.

یا اینکه در همان ۱۶۸۰ وجه پیشین بگوئیم:

«اولئك» - مبتدای دوم «علی هدی» - خبر آن.

«أُولَئِكَ عَلَي هُدًى» - خبر «الذین» دوم است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۶

«أُولَئِكَ عَلَي هُدًى» - خبر «الذین» دوم است.

«اولئك» (دوم) - ۱- عطف بر «الذین» (اول) است.

۲- عطف بر «الذین» (دوم) است.

۳- عطف بر جمله «أُولَئِكَ عَلَي هُدًى» است.

۴- عطف بر «علی هدی» ۵- عطف بر خود «اولئك» «هم المفلحون» - در دو وجه ضمیر خبر «الذین» اول باشد.

حاصل ضرب احتمالات یاد شده عدد (۱۶۸۰۰) می‌باشد.

حال اگر حاصل ضربهای وجوه محتمله یاد شده را با هم جمع نمائیم عدد ۸۷۵۲۸۰ بدست می‌آید و همه این احتمالات در مجموع

جوهی که در «الم» تا «للمتقين» وجود داشت و آن عدد ۱۳۱۲۰۶۰۸ است جریان پیدا می‌کند که پس از ضرب، عدد ۲۴۰ ر ۷۷۰ ر

۲۰۵ ر ۴۸۴ ر ۱۱ بدست می‌آید.

وجوه یاد شده از مواردی است که شایع و معروف بوده حالتهای کمیاب و شاذ و نادر و دشوار در آن نیامده است، و ما وجوه

ضعیفی را که یا به حسب معنی ضعیف است یا پیچیدگی و دشواری لفظی دارد یا موجب اشتباهی در معنی می‌شود ترک نموده‌ایم.

بعضی از کسانی که متعرض وجوه اعراب شده‌اند بیشتر وجوه شاذ و نادر را ذکر کرده، و بیشتر این وجوه قوی و شایع را ترک

نموده‌اند، و آن وجوه قوی بسیار است که ما نیز آن را ترک کردیم.

بدیهی است آنچه را ترک کرده و نگفته‌ایم خود بسیار می‌باشد و نیز جوهی که در آن احتمال آمیختگی تکرار می‌رفت مانند،

اینکه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۷

حال‌ها مترادف «۱» و متداخل باشند نیاورده‌ایم، با وجود اینکه ما خود را ملزم به اختصار در تفسیر دانسته و ملتزم شدیم متعرض تعریف کلمات، وجوه اعراب و انواع قرائتها نشویم ولی بدلیل آگاه نمودن بر گستردگی وجوه قرآن به حسب لفظ، که دلالت بر گستردگی و وسعت وجوه بر حسب معنی می‌کند که این خود (یاد شده) را بیان داشتیم دلیل بر گسترش باطن و تأویلات قرآن می‌باشد، قسمتی از وجوه محتمله آیات شریفه را بیان داشتیم.

اکنون که دانستی که هر گاه انسان از این بنیان هستی نازله جدا شود می‌تواند مراتب و شئونات عالیه را که از جهتی حقایق قرآن و از جهتی مراتب انسان است، مشاهده نموده، و بدان متحقق شود. و به حکم پیروی مرتبه پائین‌تر از مرتبه بالا-تر و به حکم اقتضای بهره‌یایی پائین‌تر از برتر و افاضه بالاتر بر پست‌تر (عالی بر دانی) و اجابت آن نسبت به اقتضاء و خواست مرتبه پائین‌تر که متناسب با بشریت مرتبه پائین و نیروهای ادراکی اجمالی و تفصیلی آن می‌باشد صورتهایی مناسب با آن حقایق و مدارک و نیز کلمات و حروفی که منقوش بر صفحه‌ها هستند و با گوش و چشم خیالی یا جسمانی شنیده و دیده می‌شوند ظاهر و آشکار می‌شود. و نیز دانستی که «الم» و همچنین سایر الفاظ آغاز سوره‌ها (منظور حروف مقطعه اول بعضی از سوره قرآن کریم است) اشاره به آن حقایق

(۱) اگر دو لفظ پشت سر هم برای یک چیز حال باشند، مانند «اذهب راشدا مهدیا» اینجا دو صورت پیش می‌آید: ۱- اینکه حال اول و دوم هر کدام به طور مستقل از یک چیز حال باشند، مثل اینکه لفظ راشدا و مهدیا هر کدام حال از ضمیر اذهب باشند که این صورت حال مترادف نامیده می‌شود. ۲- اینکه حال اول مستقیم حال برای ذو الحال باشد و حال دوم از ضمیر حال اول حال باشد، مثل اینکه «راشدا» حال از ضمیر اذهب و مهدیا حال از ضمیر راشدا باشد که در این صورت حال متداخل نامیده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۸۸

دارد. تعبیر از مشار الیه آنها جز به وسیله مثالها امکان ندارد، و آنچه در تفسیرها وارد شده است غیر از مثالهایی که با حقایق مورد اشاره تناسب داشته و با شخصیت مخاطب هم موافقت دارد، نمی‌باشد.

حال که این مطالب را دانستی فهمیدن مطلبی که در زیر می‌آید برای تو آسان می‌گردد:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۹۱

تحقیق اینکه جمیع کتابهای مدون، چه کتب حقّه و چه باطل همه نمودهایی از کتاب حقیقی می‌باشد که همان حقیقت قرآن است. ص :

۳۹۱

قول خدای تعالی: «ذَلِكِ الْكِتَابُ» «۱» اشاره به همان حقایق است.

و اینکه اسم اشاره به دور آمده است به دلیل عظمت همان حقایق و نهایت دور بودن آنها از ادراک دیدگان و بینش‌های بشر می‌باشد «۲».

و حصری که از معرفه بودن مسند بنا بر اینکه «ذَلِكِ الْكِتَابُ» مبتدا و خبر باشد استفاده می‌شود به اعتبار آن است که آن حقایق، حقیقت کتابی است که خدای بخشنده با قلمهای الوهیت بر الواح آسمانی و زمینی عینی نوشته است. و سایر کتب تدوین شده، چه الهی و چه غیر

(۱) در تفسیر گازر از قول عکرمة آورده است که مراد از «الکتاب» تورا و انجیل است یعنی، «الم» که نام قرآن است. این همان

کتابی است که وصف و نعت آن در کتاب شما که تورات و انجیل است مسطور می‌باشد، و در همان تفسیر از ابن کيسان نقل کرده است که خدای تعالی پیش از سوره بقره چند سوره دیگر فرستاده است که «ذَلِك» اشاره بدانهاست.

(۲) این مقام را چون عدم البصر است و چشم و گوش و ادراک بشری بدان راه ندارد «عمی» و مقام غیب الغیوب و غیب مطلق نامیده‌اند قیصری می‌گوید: وجود اگر «بشرط لا» لحاظ شود. مرتبت احدیت و جمع الجمع و حقیقه الحقایق و عمی نامند که تمام اسماء و صفات مستهلک در آن می‌باشد. (شرح قیصری ص ۱۰) از اینرو علی (ع) در نهج البلاغه در خطبه اول می‌فرماید: الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن الذی لیس لصفته حدّ محدود و لا نعت موجود یعنی، آن خدائی که همتهای بلند او را درک نکند. و غواصان دریاهاى هوش و فطانت به حقیقت او دست نیابد، خدایی که صفتش به حدی محدود نباشد و ذات مقدّسش بوصفی خاص مقید نشود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۹۲

الهی، نمودهایی از مراتب نازله آن کتاب می‌باشند.

و لکن کتابهای حقه‌ای، که در علوم شایع شرعی و غیر شرعی و علوم غیر شایع از انواع علوم غریبه تدوین شده است همه صورتهایی از مراتب آن حقایق هستند که در آئینه‌های راست و پاک و مصفا جلوه کرده‌اند «۱» و کتب غیر حقه و باطله که در باره انواع علوم باطله شیطانی و فنون آن تدوین گشته است صورتهایی از آن کتاب حقیقی می‌باشند که در آئینه‌های کج و کدر نمایان شده است. آئینه‌هایی که جز صورتهایی خلاف واقع را نمایش نمی‌دهند.

تفسیر «ذَلِك الْكِتَابُ» به قرآن کریم چنانچه از امام (ع) وارد شده است که فرمود: قرآن که با «الم» آغاز شده است همان کتابی است که به موسی (ع) از آن خبر داده شده است «۲» و بعد از آن بزرگوار به دیگر پیامبران اعلام شده است و آنان به بنی اسرائیل آگاهی داده‌اند که به زودی بر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم آنرا نازل می‌کنم. این تفسیر به اعتبار این است که قرآن همان کتابی است که صورت

(۱) آینه عبارت از مظهر است خواه علمی یا ذهنی و خواه خارجی باشد.

(ریاض العارفین ص ۳۸). و آینه به معنای مطلق، قلب انسان کامل است و انسان را از جهت مظهریت ذات و صفات و اسماء آینه گویند. این معنی در انسان کامل که مظهریت تامه دارد اظهر است. شاه نعمت الله ولی می‌گوید:

آینه کائنات مظهر تمثال تست حسن تو در آینه، گشته عیان فی المثل

(۲) در تفسیر مجمع البیان از قول اخفش آورده است که: «ذَلِك» در اینجا به معنی «هذا» است و در ادبیات عرب نظیر دارد و منظور، اشاره بهمان کتابی است که به پیامبران پیشین وعده داده شده است. چنانکه: از قول فراء و جبائی نقل می‌کند که:

چون خدا به پیامبرش وعده داده بود «که بر او کتابی نازل کند که آب آنرا محو نکند و حوادث ایام از بین نبرد و کهنه‌اش نگرداند» پس از نازل کردن قرآن فرمود: «این همان کتابی است که بتو وعده داده بودیم». البته صاحب تفسیر لاهیجی نیز این وجه را ذکر کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۹۳

جمع مراتب آن حقایق در آن جمع گردیده است.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه «ذَلِك الْكِتَابُ» خبر است برای «الم» چنانکه قبلاً هم یاد آور شدیم یا خبر است برای مبتدای محذوف که در وجوه پیشین ذکر از آن به میان نیامد.

تفسیر کتاب به محمد صلی الله علیه و سلم یا علی (ع) برای آنستکه آنان به این حقایق متحقق شده‌اند «۱».

تفسیر آن به رسالت یا نبوت یا ولایت به اعتبار ظهور آن حقایق با جمیع شئون و مراتبش یا بعضی از مراتب آن، در آنها می‌باشد. همچنین تفسیر آن به صدر و قلب و روح به جهت نقش پذیری اینها به صورتهای آن حقایق است. آنچه که وارد شده است از تفسیر کتاب به کتاب علی (ع).

ممکن است منظور از آن، مکتوبی باشد که علی (ع) به علویّت خود نگاشته است زیرا همه ما سوی الله نوشتار علویّت علی (ع) است.

و نیز ممکن است مراد از کتاب، کتابی باشد که از جانب خدا بر محمد (ص) در باره علی (ع) و خلافت آن بزرگوار نازل شده است.

اگر اضافه را بیانی بدانیم امکان دارد مراد از کتاب، شخص علی (ع) باشد. از حضرت صادق (ع) روایت است که: «الکتاب» بدون شک علی (ع) است.

(۱) در تفسیر شریف لاهیجی از قول حضرت صادق (ع) نقل شده است که: مراد از کتاب علی (ع) است چنانچه در تأیید این سخن از آن حضرت مروی است که فرمود:

«انا کتاب الله الناطق» لذا، معنی آیه، چنین خواهد بود که آن وصی رسول عربی که در کتاب انبیاء سلف ثبت شده است علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۹۷

تحقیق کتاب و مصادیق آن ص: ۳۹۷

لفظ کتاب مصدر است و بر چیزی که قابلیت و شأنتیت نقش بستن ذات و ماده خود را دارد اطلاق می‌شود مانند صورتهائی که بر مواد ثبت می‌شود، و یا شأنتیت انطباع صورتش را دارا است، همچون الفاضلیکه صورتهای کتبی آنها در چیز دیگری منقوش شده باشد.

و نیز بر خود صورتهای منقوش شده و بر آنچه این صورتهای در آن ثبت می‌شود به اعتبار ترسیم شدن صورتهای در آن کتاب اطلاق می‌شود.

بنا بر این الفاضلی که وضع شده‌اند تا صورتهایشان در صحیفه‌ها نقش ببندد و خود صور مکتوبه و کتابهایی که آن صور در آنها ثبت می‌شود کتاب نامیده می‌شود. و صورتهای طبیعی و موادی که صورتهای در آن نقش می‌بندند نیز کتاب نامیده می‌شوند و نفوس حیوانی و نفوس انسانی و فلکی و محللهای آنها هم، کتاب نام دارند.

نفوسی که متعلق به بدنهای مثالی هستند و همچنین خود ابدان مثالی، کتاب می‌باشند «۱» و صورتهای علمیه حاصل شده در نفوس سفلی و علوی و خود نفوس از جهت اینکه دانش در آنها پدید می‌آید کتاب نامیده می‌شوند «۲» و صفات زشت و نیکی که در نفوس پیدا می‌شود و خود

(۱) بدن مثالی شبیه است به بدن جسمانی مثل صورت در آینه که جسم بنظر می‌آید اما جسم نیست.

(۲) همچنین رذائل و خصائل اخلاقی نفس و حقیقت آنها از جنبه پذیرا شدن اخلاقی نیز کتاب نامیده می‌شود. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۳۹۸

این نفوس از حیث حصول اخلاق در آنها، نیز کتاب هستند.

و علمی که به عقل اضافه می‌شوند و نیز خود عقول، کتاب نامیده می‌شوند.

و به نامهای خداوند و لوازم آن که در مقام و احدیت آشکار می‌گردد و به فیض گسترده (منبسط) که خود، محلّ ظهور اسماء و صفات می‌باشد کتاب گفته می‌شود.

و نیز به تعینهای عالم امکان و وجودهائی که به آن تعینات متعین می‌باشند کتاب گفته شده است. چنانکه به فارسی سروده شده است.

بنزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

و اطلاق کتاب بر مراتب وجود عالم و بر بنی آدم و بر صدر نور یافته به نور رسالت و بر احکام رسالت، بر دل روشن به نور نبوت، بر احکام نبوت، و بر روح روشن به نور ولایت و بر آثار ولایت، در آیات و اخبار بسیار است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۰۱

تحقیق در معنی کلام ص: ۴۰۱

کلام مصدری است که فعل آن استعمال نشده است: برای اینکه «کلم» که ثلاثی مجزّد است به معنی «تکلم» استعمال نشده بلکه از باب قتل و ضرب به معنی جرح (زخمی کرد) استعمال شده است «و کلم» از باب تفعیل و «تکلم» از باب تفاعل و «کالم» از باب مفاعله و «تکالم» از باب تفاعل به معنی «تکلم» استعمال شده است.

و گفته شده است که «کلام» اسم مصدر است به معنی «تکلم» ولی در عرف عام، حاصل از «تکلم» را کلام می‌نامند و در عرف علمای علم نحو «کلام» نام کلمات مرکب است که مفید معنی باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۰۵

فرق بین کتاب و کلام ص: ۴۰۵

تفاوت بین کتاب و کلام نسبت به آنچه که از مبادی عالیّه صادر شده است صرفاً امری اعتباری است. زیرا فیض مقدّس «۱» به اعتبار ظهور صفات و اسماء و آنچه لازمه اسماء است به وسیله آن فیض که مسّی به فعل حق تعالی، اضافه اشراقیه و نفس الرحمن و مشیّت است. هر گاه نسبتش با حقّ اوّل در نظر گرفته شود و قیام آن به وسیله حقّ اوّل، مانند، قیام فعل به فاعل لحاظ گردد در آن صورت کلام خدا نامیده می‌شود و برای خدا نیز متکلم بودن می‌شود.

(۱) فیض را دو گونه گفته‌اند: الف- فیض اقدس، ب- فیض مقدّس: فیض اقدس ناشی از اصل لطف و رحمت رحمانی و رحیمی حضرت حقّ است. حق را مبدأ فیاض گویند که علی الدوام بر موجودات افاضه می‌کند و به واسطه فیض تجلی رحمانی اشیاء بطور مستمرّ و آناً فآناً از مقتضای امکانیت ذاتی از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای برتر، هست پیدا می‌کنند. و چنان این خلع و لیس از مرتبه فروتر به مرتبه برتر به علّت استمرار و تجدد فیض رحمانی سریع است که رفتن صورت قبلی و آمدن صورت بعدی احساس و ادراک نمی‌شود و در واقع آمدنش عین رفتن و بر عکس می‌باشد. بقول مولانا جلال الدین:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بیخبر از نوشدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد مستمّری می‌نماید در جسد

فیض مقدّس: عبارت است از تجلی بحسب اولیت ذات و باطنیت آن. که در آن به صورت فیض از ذات دائماً به اسماء و صفات و

اعیان ثابته، و اصل می‌شود که فیض مقدّس است، و پس از آن، فیض در اسماء و اعیان به اعیان خارجیّه که قابلیت و استعداد پذیرش تجلّی فیض را دارند می‌رسد و موجب حرکت جوهریّه کمّائیه و خلع و لبس مدام آن می‌شود که همان مقام مقام انسان کامل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۰۶

و اگر فیض مقدّس را فی نفس بطور مغایر و جدا با حقّ در نظر بگیریم در آن صورت «کتاب» خدای تعالی است. مطلب از همین قرار است در عقول و نفوس و عالم مثال و عالم طبع چه آنها نسبت به حق تعالی «کلام» است و به واسطه مشیّتی که از ذات حقّ سر چشمه گرفته است کتاب می‌باشد که نسبت آن مشیّت به خدا، مانند نفس انسان به انسان است. و نسبت به مراتب ممکنات، مثل نفس انسان نسبت به مخارج حروف می‌باشد. و از این جهت است که نفس الرّحمن نامیده شده است. هر مرتبه‌ای از مراتب وجود، نسبت به مرتبه بالاتر، به وجهی کلام، و به وجهی کتاب است. و انسان از نظر مراتب عالیّه‌ای که دارد همانند مراتب عالیّه عالم است.

اما در مقام بشری (انسان)، نفس او که بتوسط برش مخارج حروف به شکل حروف در می‌آید و کیفیت حروف را به خود می‌گیرد چون استقلال و نفسیّت ظاهری ندارد، کلام بودنش ظاهر و کتاب بودنش پنهان است. و نوشتار او از جهت ظهور جدا بودن آن از انسان و استقلال، کتاب بودنش آشکار و کلام بودنش پنهان است. و عالم ارواح و عالم طبع نسبت به ذات خدای تعالی نظیر این دو می‌باشد که در عالم ارواح جدایی، پنهان، و در عالم طبع دو گانگی آشکار می‌باشد.

لا رَیْبَ فِیْهِ «لا» یا، برای نفی جنس، یا برای نفی فرد شایع می‌باشد. بنا بر ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۰۷

اختلاف در دو نوع قرائت که در کلمه «لا ریب» است «۱» «ریب و ریه» به نگرانی و اضطراب نفس انسانی گویند که از امری معلوم یا مظنون یا مشکوک ناشی می‌شود، و تا در معنی شکّ و استعمال این لفظ در آن از این رو است که غالباً با شکّ همراه می‌باشد. اگر با علم یا گمان هم همراه باشد سر انجام به شکّ می‌انجامد. در اخبار وارد شده است که: در «ریب» قرار نگیرید که شکّ خواهید کرد و شکّ نکنید که کافر می‌شوید.

منظور از «ریب» در اینجا، معنی حقیقی آن یا شکّ می‌باشد.

ضمیر مجرور در، «فیه» یا به «الکتاب» یا به «الم» بر می‌گردد.

کتاب در اینجا (همانطوریکه اشاره شد) عبارتست از حقایقی که برای رسول (ص) در حین انسلاخ از حالت بشری و اتّصال به عوالم بالا مشهود بوده است، و به آن عوالم با لفظ «الم» اشاره شده است و یا اینکه «الم» از آن عوالم گرفته شده است. و تفسیر آن به قرآنی که با «الم» آغاز شده است یا تفسیر آن به علی (ع) یا آنچه در باره علی (ع) نازل شده است یعنی، (ولایت و آثار آن) یا تفسیر آن به نبوّت یا رسالت و احکام این دو، برای این است که آنها صورت نازله و ظهور آن حقایقند.

(۱) در تفسیر شریف لاهیجی در مورد تفسیر لا ریب آمده است: سزاوار نیست که عقلا پس از تفکر و تدبّر شکّ کنند که قرآن، وحی و نازل از جانب الله است یا شکّ کنند در اینکه علی بن ابی طالب (ع) وصی رسول الله است. در کتاب تأویل الایات الظاهره فی فضائل عتره الطاهره از جابر نقل شده که از امام صادق (ع) پرسیدم که: ذلک الکتاب لا ریب فیه چیست؟ فرمود: کتاب امیر مؤمنان است که شکّی نیست که او امام است. در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی آمده است که امام صادق فرمود: «الم ذلک الکتاب لا ریب فیه» یعنی، کتاب علی (ع) لا ریب فیه، و اضافه کتاب به علی (ع) اضافه بیانی است و احتمال اضافه لامی (لعلی) برای علی نیز دارد. (مأخوذ از تفسیر لاهیجی در باره آیه مذکور)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۱

تحقیق در اینکه تا انسان از اسارت نفسی بیرون نیاید از قرآن جز لفظ و عبارت چیزی درک نمی‌کند. ص: ۴۱۱

انسان تا وقتی که از اسارت نفس و هوسهایش رها نشده باشد و به حد تسلیم و استماع که از لحاظی علم و از لحاظی دوّمین درجه آن می‌باشد، نرسیده باشد، یا به حد تحقیق و بی‌نیازی از تقلید نرسیده باشد که خدای تعالی با این گفتار لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «۱».

یعنی، هر آینه پندی است برای کسیکه دارای قلب هوشیاری باشد و یا به حقایق الهی گوش فرا دهد به آن دو اشاره نموده است، ممکن نیست آن حقایق یا مرتبه نازله و ظهور آن را درک نماید.

در نتیجه، برای او، ادراک قرآن و نبوتها و رسالتها و ولایتها از لحاظ اینکه ظهور آن حقایق و نازله آنها می‌باشند امکان‌پذیر نیست، بلکه از قرآن جز صوت و عبارت و نقش و کتابت، چیزی در نمی‌یابد. و از معانی قرآن تنها آنچه موافق شأن و مناسب مقام اوست در تصوّر او می‌گنجد نه آنچه عناوین الهیه برای حقایق عالیه است. چنانکه: خدای تعالی می‌فرماید: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ یعنی، جز پاکیزگان هیچکس نمی‌تواند با آن (قرآن) تماس حاصل نماید.

اینان از خلفای الهی هم جز مرتبه بشری آنان را در نمی‌یابند و از دعاوی آنان، تنها آنچه موافق ادراکات شیطانی و مرتبه چار پای و

(۱) سوره ق- آیه ۳۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۲

درنده خوبی خود آنان است درک می‌کنند، نه مقامات عالیه و اخلاق ملکوتی و اوصاف الهی آنانرا، از اینرو پیامبران را نسبت دادند به آنچه که نسبت دادند پس، الفاظی که از قرآن شنیده و نقشی که از آن دیده می‌شود. اگر تنها لفظ و نقش قرآن باشد و متکلم گویا به زبان قرآنی، و نویسنده، کاتب با دست قرآنی نباشد شیطان آن لفظ و نقش را از معانی آنها خالی نموده معانی دیگری موافق با حالت و مرتبه آن شخص در هنگام شنیدن و دیدن، در وی ایجاد می‌کند.

و این معنی یکی از وجوه تحریف کلام از مواضع خود می‌باشد. و آنان کسانی می‌باشند که در باره آنها گفته می‌شود:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ وَيَسْمَعُونَ وَيَبْصُرُونَ بِأَيْدِيهِمْ وَأَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ سَمِعَتْ آذَانُهُمْ وَ ابْصُرَتْ عَيْنُهُمْ وَ وََيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» «۱» یعنی، وای بر کسانی که کتاب را نوشته و آنرا می‌شنوند و می‌بینند با دستها و گوشها و چشمهای خود پس وای بر آنان از آنچه دستهای آنان می‌نویسد و گوشهایشان می‌شنود و چشمهایشان می‌بیند و وای بر آنان از آنچه کسب می‌نمایند.

شک داشتن و پذیرای «ریب» گردیدن، از لشگریان جهل و نفس، و دانش و فرمانبرداری از سپاهیان خرد و دل می‌باشند.

پس از این مقدمه، می‌گوئیم: هر کس از اسارت نفسش بیرون نیاید کتاب را در هیچ مرتبه‌ای از مراتب آن در نمی‌یابد.

هر که از اسارت نفس بیرون آید در آنچه که از کتاب درک می‌کند در شک و ریب واقع نمی‌شود. پس کسانی که در کتاب شک می‌کنند شک آنان مربوط به مدرکات (دریافتها) خودشان می‌باشد. نه کتاب پس

(۱) بقره- ۷۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۳

آنچه محلّ شک و تردید است غیر از کتاب و آنچه کتاب است در آن شک و ریبی واقع نمی‌شود.

بنا بر این صحیح می‌شود که جنس ریب یا جمیع افراد آن از کتاب نفی شود بدون اینکه احتیاج به ارتکاب تضمین «۱» باشیم مانند

«لا ینبغی الریب» به تضمین معنی ابتغاء یا تقدیر آن یا محتاج به تقدیر باشیم مانند «لا ریب للعاقل»، یا اینکه آنرا مقتید به ظرف مانند «للمتقین» بکنیم.

(۱) تضمین عبارت است از اینکه در یک لفظ معنی دیگری تضمین شود و حکم آن معنی جدید از قبیل متعدی و لازم بودن به آن لفظ داده شود تا یک کلمه بتواند معنی دو کلمه را داشته باشد، و تضمین به مناسبت‌های مختلف در این کتاب آمده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۷

تحقیق معنی هدایت ص: ۴۱۷

«هدی» «الهدی» مانند «التقی» مصدر است به معنی ارائه طریق و نشان دادن راه، چه همراه با رساندن به راه یا رساندن به مقصود باشد چه نباشد و چه به مفعول دوّم، بخودی خود متعدی شود یا با لفظ «لام» یا با لفظ «الی» متعدی گردد و چه هدایت از جانب خدا یا از سوی خلق باشد. و چه هدایت متعلق به خود راه یا متعلق به مقصود و هدف باشد.

و امّا هدایت از طرف خدا هر گاه به صورت مطلق و با قطع نظر از مورد هدایت و نوع آن به چیزی تعلق بگیرد منظور هدایت به کمال مطلوب آنست و کمال مطلوب در انسان همان حصول ولایت مطلقه و پس از آن نبوت مطلقه، و بعد از آن رسالت مطلقه می‌باشد و راه او به سوی این کمال، همان راه نفس انسانی اوست که از آن به صدر تعبیر می‌شود که به کفر یا اسلام گشوده (منشرح) شده باشد، و یا به هیچ کدام از آن دو گشوده نشده باشد، و از آن به سوی قلبش و از قلبش به روحش و به همین ترتیب تا ولایت مطلقه ادامه یافته باشد. و چون این راه از دیدگان، پنهان و با تعینات نفسانی بسته شده است و گذر بر این راه اختیاری می‌باشد، و انسان در اوّل کار در وادی نفس گمراه بوده، و می‌پندارد کمال مطلوب او، همان رسیدن به خواهشهای نفسانی و کامل گرداندن قوای حیوانی و شیطانی است و با هر چیز جز مورد گمان خویش بغض و کینه دارد از این رو حکمت بالغه الهی و رحمت تامه پروردگاری اقتضا کرد که برای نوع بشر کسی را برانگیزد تا آنان را به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۸

گمراهیشان آگاه گرداند و به آنان بفهماند که کمال مطلوب آنها در ماورای گمان آنان واقع شده است و اینکه آنچه را که کمال می‌پندارند، سموم کشنده و دامهای شیطان می‌باشد، و اینکه در آن وادی درندگانی در کمین گمراهی اینان هستند که گم شدن آنها را غنیمت می‌شمارند تا ایشان را از توقّف در آن وادی و از کمینگاه درندگان و بندها و ریسمانهای شیاطین بر حذر دارند تا آگاه شده ساز و برگی برای خروج از آن ورطه‌ها بگیرند. برای بیرون آمدن و رهایی از آن وادی حرکت سریعی را آغاز کنند و راه و راهبری را بجویند، تا پس از آن، خداوند کسی را برای آنها برانگیزد که موانع سر راه آنان را با مدارا بردارد و راه کمالاتشان را به ایشان نشان داده و آنان را به هدفهایشان برساند. این نشان دادن و این رساندن به هدف، هدایت نامیده می‌شود.

چون پیامبر خدا (ص) و جانشین وی هر یک دارای دو مرتبه بودند یکی مرتبه رسالت که آگاهانندن و بیم دادن که ذکر شد به وسیله آن انجام می‌گیرد، و دیگر مرتبه ولایت که رساندن و نشان دادن راه به وسیله آن انجام می‌شود لذا، هر یک از آن دو از جهتی بیم دهنده و از جهتی راهنمایند. و حصر کردن شأن رسول در انذار و بیم دادن در قول خدا *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ* (۱) (به درستی که تو فقط بیم دهنده می‌باشی) با وجود اینکه آن حضرت پیشوای کلّ در کلّ مراتب و موارد است برای اشاره به مرتبه رسالت آن بزرگوار است و اینکه مخاطب آیه رسول *صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ* است از آن جهت که رسول است نه از آن جهت که ولی یا نبی است و گر نه او از نظر ولایت، دارای هدایت مطلقه است و همه راهنمایان از وجود آن بزرگوار اقتباس کرده‌اند. آن حضرت با نبوتش دارای هر دو مرتبه است.

(۱). رعد-۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۱۹

پس رسول از لحاظ رسالتش «منذر» (بیم دهنده) و «ولی» از جهت اینکه ولی است هادی و راهنما است. نبی صلی الله علیه و سلم دارای هر دو مرتبه است و هدایت از جانب خدا جز بر کسی که انذار کند و پرهیزگاری پیشه سازد تعلق نمی‌گیرد. در نتیجه اگر هدایت در اینجا بر حسب لفظ به طور مطلق یا مقید به «للمتقين» گرفته شود منظور و مقصود واحدی را می‌رساند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۲۳

تحقیق در معنی تقوی و مراتب آن ص: ۴۲۳

«تقوی» و «تقی» و «تقاء» مصدرهایی از «وقایه» هستند که اگر به خدا یا به خشم خدا یا به محرمات نسبت داده شود و یا به طور مطلق بیاید، منظور از آن خود داری از آنچه که منافی یا زیان آور به تحصیل کمالات یا کمالات بدست آمده انسانی می‌باشد. برای تقوی مراتب بسیاری است برخی از آن پیش از اسلام و بعضی پس از اسلام و پیش از ایمان می‌باشد. و بعضی از آن بعد از ایمان با مراتبش، تا رسیدن به فنای کامل ذاتی است، پس نخستین مرتبه تقوی بیزاری از زشتیها و انگیزه‌های نفس می‌باشد که با خرد، منافات دارد. این مرتبه، همان مقام استغفار است.

مرتبه دوم، انصراف از زشتیها و خواهشهای نفس و طلب رهایی از آن به وسیله فرار است که مقام توبه، است. مرتبه سوم بازگشت در فرار به سوی خلفای الهی و وسائل خدا بین خود و خلقش می‌باشد. که آن مقام انابه است. این سه مرتبه قبل از اسلام است.

خدای تعالی آنجا که گفتار بعضی از پیامبران با امت‌هایشان را حکایت می‌کند به آن اشاره فرموده است: «یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» یعنی، ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید و آنگاه به سوی او توبه کنید. اینکه «توبوا» به قید «الیه» مقید شده است اشاره به مرتبه سوم تقوی دارد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۲۴

هنگامیکه انسان بدست پیامبر یا خلیفه او اسلام آورد و از آن بزرگوار احکام قالبی که شامل اوامر و نواهی است فرا گرفته و پذیرا گردد مرتبه چهارم تقوی برای او حاصل می‌شود. که خود را از مخالفت نمودن با اوامر و نواهی او باز می‌دارد. اما مرتبه پنجم تقوی بیزاری جستن از ماندن در ظاهر اوامر است که شخص باید در پی یافتن باطن و روح اوامر بوده و کسی را که دلالت بر بطن و حقیقت اوامر کند طلب کند.

این دو مرتبه (مرتبه چهارم و پنجم) بعد از اسلام و قبل از ایمان می‌باشد. و این تقوی همان تقوای عوام و توده مردم است، تقوی به وجهی منقسم می‌شود به:

تقوای عوام که پرهیز از حرام است، و تقوای خواص که پرهیز از شبهات است، و تقوای اخص که پرهیز از مباح است. هنگامی که طالب حق، کسی را می‌یابد که او را به روح اعمال راهنمایی کند و بر دستش توبه خاص نموده و با بیعت اختصاصی و لویه ایمان بیاورد و با چشم بصیرت و باطن بر ناپسندیده‌ها و پسندیده‌های خود آگاهی یابد مرتبه دیگری از تقوی برای او حاصل می‌شود، که آن خود داری از زشتیها به سبب استکمال خصلتهای پسندیده است.

هنگامیکه دل او، از ناپاکیها پاک و بخصائل پسندیده آراسته شد امامش در وجود وی تمثیل یافته در درون خانه دلش وارد می‌شود. در این هنگام در وجود خویش، دو کار گزار مشاهده می‌نماید. یکی الهی، و دیگری شیطانی، پس می‌پندارد در عالم هستی، دو خدا وجود دارد و در پرتگاه شرک و دوگانگی می‌افتد دو وجود می‌نگرد که یکی وجود او و دیگری وجود شیخ اوست او

می‌پندارد که وجود شیخ در او حلول کرده است لذا، در گرداب حلول فرو می‌افتد. یا وجود واحدی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص:

۴۲۵

می‌نگرد، که آن ذات خود و امامش می‌باشد که در این حالت در مهلکه اتحاد می‌افتد.

اگر توفیق او را مدد نماید و از نسبت دادن افعال به شیطان پرهیزد و فعل را مطلقاً از رحمن ببیند که در مظهر الهی یا شیطانی ظهور یافته است و معنی «لا- حول و لا- قوه الا بالله» را دریابد و از آن لذت ببرد مرتبه دیگری از تقوی برای او حاصل می‌شود که همانا خود داری از نسبت دادن افعال به غیر خدا و بیرون شدن از شرک افعالی به توحید افعالی است. و اگر متفطن شد و فهمید که اوصاف وجودی چون افعال، نسبتش به خدا از جهت صدور وجوب ولی به غیر خدای تعالی از لحاظ ظهور و قبول می‌باشد و دریابد که همگی مظهر صفات خدا هستند، و معنی «الحمد لله» برای او حاصل شده آنرا دریافته و از آن لذت ببرد. مرتبه دیگر تقوی برایش حاصل می‌شود، آن خود داری از دیدن نسبت اوصاف به غیر خدای تعالی می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۲۸

بیان سر ظهور بعضی شطحیات از سالکین ص : ۴۲۸

در این مرتبه، گاهی خدا به صفت و احدیت خویش بر مؤمن تجلی می‌کند. در نتیجه او، با وجود بقاء مختصر خود بینی در نفسش، برای هیچ چیز ذات و صفتی نمی‌بیند لذا، در گرداب وحدت ممنوعه افتاده چنین گمان می‌کند که وجود واحد است موجود هم واحد است (وحدت وجود و وحدت موجود) بعد از آنکه به خود آمد، بدان معتقد گردیده به زبان می‌آورد و اگر شیخی نداشته باشد یا به شیخ رجوع نکند در وادی اباحه «۱» مباح بودن هر چیز و انکار و الحاد افتاده «۲» پیامبران و شریعت‌های آنانرا به چیزی نمی‌گیرد و به استهزاء خود آنان و شریعت‌هایشان می‌پردازد.

گاهی خدا، به صفت صمدیت برای او جلوه می‌کند خود بینی وی ظاهر گردیده از همه چیز حتی از خدا، خود را بی‌نیاز می‌بیند. در این مرتبه از تقوی و مرتبه پیش از آن اگر مؤمن دارای شیخ نباشد یا به شیخ خود مراجعه نکند و خود را از او بی‌نیاز بداند، ورطه‌های مهلک و پی آمدها و پرتگاه‌های تباه کننده وجود دارد- امید که خداوند ما و همه مؤمنین را در پناه خود از آن نگهدارد- و در این دو مرتبه است که شطحیات ممنوعه از سالکین ظاهر می‌شود و غلو بیشتر غلو کنندگان، از

(۱) اباحه مباح دانستن همه امور می‌باشد و اباحیه کسانی هستند که خود را مقید به قیود و وظائف شریعت ندانسته می‌گویند. تقید به احکام شریعت از وظایف عوام الناس است نه اهل حقیقت. این سخن عقلا و نقلا خلاف اصل تکوین است زیرا تکالیف اصلی دین، اجرای اختیاری اعمال تکوین، و نفی آن سکون و جمود جان است.

(۲) الحاد از ریشه لحد، به معنی قبر است و ملحد کسی است که بعثت عدم توجه به حقیقت انسانی خویش و عدم توجه اجرای تکالیفی که در جهت رشد و اعتلای اوست در لحد قرار گرفته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۲۹

این دو مرتبه پدید آمده است.

بیشتر متشیخه مغرور، از این دو مرتبه هلاک شدند چون پنداشتند که واصل گشته‌اند و از شیخی که باید آنها را به کمال برساند بی‌نیاز شده‌اند. در حالیکه نیاز آنان در این حالات به شیخ بیشتر از دیگر حالات است.

خلاصه اینکه مهلکه‌های مراتب توحید فعلی و وصفی تا خروج از آن به مرتبه توحید ذاتی بیش از آن است که در بیان بگنجد یا با نوشتن قلم‌ها بتوان آنها را شمارش کرد.

آنگاه که دریافت که آنکه متحقق با لذات است، همان حقّ اولّ، تعالی شأنه می‌باشد و سایر مراتب وجود اعتبارات محض بوده نمودهای اعتباری هستند که از گسترش مراتب آن حقیقت ناشی شده‌اند و دیدگاه او دگرگون شد و در نتیجه در عالم وجود چیزی جز وجود حق تعالی که منزّه از هر گونه تعین و اعتبار است ندید و در این معنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، بلکه معنی «لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» را تحصیل و دریافت کرد، و از آن لذت برد در این صورت است که مرتبه دیگر تقوی برایش حاصل می‌گردد که آن آخرین مرتبه تقوی است، زیرا که در آن حالت برای سالک ذاتی و اثری نمی‌ماند تا برای وی فعل و وصف و تقوا تصوّر گردد. حال اگر عنایت الهی شامل حال او گشته و به موهبت بقاء بعد از فنا و هوشیاری «صحو» بعد از محو «ا» و شهود حقّ و تشبّه به رحمن رسید، و

(۱) محو و صحو- محو عبارت است از دور کردن اوصاف نفوس و بر سه قسم است:

محو زلت از ظواهر، محو غفلت از ضمائر، محو علت از سرائر. صحو به معنی هوشیاری است و آن بعد از سکر و مستی حاصل می‌شود به قول جنید بغدادی: صحت حال عبد است یا حق. و به قول شاه نعمت الله ولی در رساله تعریفات: صحو آنست که الله بر صاحبی (آنکه در مقام صحو است) کشف گرداند اسرار الهی را در عموم و خصوص. و صحو بعد از محو به قول صاحب گلشن راز: جمع الجمع مشهود و خلق است قائم به حق یعنی حقّ را در جمیع موجودات و مخلوقات مشاهده کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۰

خداوند به او در عوض جنود و یارانی که در راه خدا در جهاد با دشمنان به خدا قرض داده است فضیلت احسان برای تکمیل عباد و تکثیر جنود رحمانی عطا می‌کند در این هنگام سلوک او کامل شده نبی یا خلیفه وی می‌گردد.

چون مراتب تقوایی که قبل از اسلام بوده است از حقیقت تقوی نمی‌باشد زیرا تا انسان در دین اسلام داخل نشده است و از عالم زمان خود آنچه را برای تحصیل کمالاتش ضرر دارد نیاموخته است نمی‌داند، چه چیز زیان بخش است تا از آن پرهیز کند.

و از سوی دیگر چون مراتب باقیمانده تقوی به سه قسم منقسم می‌شود:

۱- تقوی بعد از اسلام و قبل از ایمان ۲- تقوی پس از ایمان و پیش از تقوی نسبت دادن صفات به غیر خدای تعالی ۳- تقوی و پرهیز از دیدن صفت و ذاتی غیر از حقیقت حضرت احدیت از این رو خداوند تقوای قبل از اسلام را ذکر نکرد سه قسم باقی را در این آیه: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ... تا آخر آورده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۳

تحقیق در باره قول خدای تعالی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ص: ۴۳۳

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» (۱) «امنوا یعنی «اسلموا» ایمان آوردند یعنی: اسلام آوردند. چه در اینجا منظور از ایمان، همان ایمان عام است که اسلام نامیده می‌شود و به زودی تحقیق و تفصیل آن خواهد آمد و اینکه فرمود: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَآمَنُوا» و قبل از ایمان تقوی را نیاورد تا اشاره به این باشد که آنچه قبل از این ایمان است تقوی نیست.

«عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مقصود از عمل صالح، عمل به احکام شرعیه قلبی است.

«جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا» گناهی در آنچه خوردند نیست، اگر تقوی ورزیدند یعنی به تقوایی که بعد از اسلام و قبل از ایمان است آراسته شدند. منظور از «امنوا» ایمان خاصّی است که با بیعت خاصّه و لویّه حاصل و به وسیله آن

(۱) اشاره به قسمتی از آیه ۹۳ سوره مائده است که کل آیه چنین است: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا

إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. ترجمه: بر آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند گناهی در آنچه خوردند نیست چون پرهیزکار شدند و ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند. پس (دوباره) پرهیزکار شدند و گرویدند و سپس (دوباره) پرهیزکار شدند و نیکی ورزیدند و خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۴

بذر ایمان در دل کاشته می‌شود و مؤمن با کمک آن ایمان خاص به ریسمان محکم چنگ می‌زند که رشته‌ایست از جانب مردم و این، علاوه بر چنگ زدن به رشته تکوینی می‌باشد که رشته‌ای است از طرف خدا و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی مؤمنان اعمال قلبی را اضافه بر اعمال قلبی که بر آنان لازم است به جای آورند.

«ثُمَّ اتَّقَوْا» (و سپس تقوی پیشه کنند) به مراتب تقوا که آن بعد از ایمان و قبل از تقوا از نسبت دادن صفات به غیر خدا است. «امنوا» یعنی ایمان شهودی یعنی، یقین پیدا کردند به عین یقین که همه افعال خدای تعالی بر مظاهر لطف و قهر حق جاری می‌شود. در آیه مبارکه پس از ذکر «ثُمَّ اتَّقَوْا» دیگر جمله «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را نیاورد زیرا همانطور که ذکر شد این تقوی پاک کردن خود از کلیه زشتیها و خود داری از نسبت دادن افعال به غیر خدا است در این مرحله، متقی هیچ فعلی را از خود نمی‌بیند تا اعمال را به خود نسبت دهد. اما هنوز نسبت صفات به ذات امکانی و خود ذات امکانی در نظرشان باقی است اما بعد از این تقوی، دوباره «ثُمَّ اتَّقَوْا» فرموده تقوای بالاتری را بیان نموده است. این تقوی خود داری از نسبت دادن صفات به غیر خدای تعالی و عدم توجه به ذات امکانی در جنب ذات حق تعالی است. تا جایی که، حتی از دیدن ذوات خودشان و از دیدن پرهیزکاری و تقوای خودشان نیز تقوی و پرهیز دارند.

و از تقوی و پرهیز از توجه به تقوی به فناء الفناء تعبیر می‌شود. در این صورت از آنها فعلی و صفتی و ذاتی باقی نمی‌ماند، از این رو، دیگر ایمان و عملی هم برای آنها باقی نخواهد ماند. چون بعد از این تقوی، دیگر ایمان و عمل هم مندرک و فانی شده است لذا، خداوند تبارک و تعالی دیگر از ایمان و عمل ذکری نکرد، و فرمود: «احسنوا» تا اشاره به ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۵ بقاء بعد از فنا باشد. زیرا هر که بعد از فناء باقی بماند همه افعالش به طور مطلق احسان است نه چیز دیگر و در خبر وارد شده است «تقوی پیشگان شیعیان ما هستند».

مراد از این تقوی، که در خبر آمده است خود داری از چیز است که شخص را از طریق انسانیت خارج می‌کند یا با پیمودن راه انسانیت منافات دارد. کسی که به ایمان خاص (بیعت ولویّه) مؤمن نشده است چون در راه نیست برای او تقوایی به این معنی متصور نمی‌باشد و چون برای غیر شیعه تقوایی به این معنی وجود ندارد لذا، درست است که متقی در شیعه منحصر گردد- و چه خوب گفته شده است:-

هر چه گیرد علتی علت شود کفر گیرد ملتى ملتى شود (۱)

(۱) مثنوی معنوی دفتر اول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۸

[سوره البقره (۲): آیه ۳] ص: ۴۳۸

اشاره

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

تحقیق ایمان و مراتب آن (آیه ۲) ص: ۴۳۸

ترجمه: ص: ۴۳۸

کسانی که به غیب ایمان آورده، نماز را بر پای می‌دارند و آنچه به آنان روزی کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

تفسیر ص: ۴۳۸

اشاره

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» ایمان در لغت به معنی تصدیق نمودن و اذعان داشتن و امان دادن و اجراء عملی امان است. و نیز به معنی ایمن ساختن از ترس و اطمینان و اعتماد کردن آمده است. اما در شرع، به بیعت اسلامی و قبول دعوت ظاهری اسلام اطلاق می‌شود و نیز بر اجزاء بیعت بعد از توبه و بر حالتی که به وسیله بیعت عمومی حاصل می‌شود اطلاق می‌گردد. مانند حالتی که بیعت کننده به اصول اسلامی اقرار نموده، فروع را پذیرا می‌شود. و نیز به حالتی که شباهت به حالت ناشی از بیعت اسلامی دارد، اطلاق می‌گردد مانند حالتی که انسان حالت اقرار و پذیرا شدن داشته باشد. اما هنوز به بیعت نرسیده باشد و نیز بر اراده بیعت و اشراف بر آن هم اطلاق می‌شود. این معانی عینا همان معانی اسلام است که در مقابل ایمان حقیقی بوده، و مقدمه آن محسوب می‌گردد و بر بیعت خاصّ ایمانی و قبول دعوت باطنی، و بر بعضی از اجزاء بیعت بعد از توبه ایمان اطلاق می‌شود، و بر حالت حاصله از بیعت خاصّه ولو به که بیعت کننده اقرار به توحید و رسالت و ولایت دارد و پذیرای احکام قلبیه، علاوه بر احکام قالبی می‌باشد و نیز بر حالتی که شبیه حالت مذکور است و دارای اقرار و قبول است در حالی که چون ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۳۹

دسترسی به بیعت ندارد بیعت حاصل نشده است ... بر همه این موارد ایمان اطلاق می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که اطلاق ایمان بر معانی اسلام مجازی باشد.

زیرا که ایمان از معانی اسلام سلب شده است، آنجا که می‌فرماید قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا «گفتند ایمان آورده‌ایم» (۱)، چون آنها بیعت عامّه اسلامی نموده‌اند- ای محمد صلی الله علیه و سلم به آنها بگو: شما ایمان نیاورده‌اید تا آنها را آگاه کنی که ایمان، امر دیگری است، و مقتضی بیعت دیگری تا آنان به ظاهر اسلام متوقف نشده، کسی را بجویند و بباند که ایشان را به سوی ایمان دلالت کند. بلکه بگوئید ما اسلام آورده‌ایم زیرا بیعت عامّه و اقرار به اصول اسلامی و قبول احکام قالبی، اگر با آنچه در دل می‌گذرد موافق باشد اسلام است. اگر موافق دل نباشد اسلام هم نیست. از اینرو فرموده است: «قُولُوا أَسْلَمْنَا»، بگوئید: اسلام آورده‌ایم. فرموده است اسلام آورده‌اید.

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ» یعنی: بذری که به سبب بیعت ایمانی در دلها حاصل می‌شود در دلهای شما وارد نشده است.

مادامی که بذری ایمان در دل انسان وارد نشده است که به سبب آن، اسم ایمان بر او صادق آید او را مؤمن نمی‌توان نامید اگر چه در صدق ایمان، اّتصاف به حقیقت ایمان که شأنی از حقیقت انسان است نباشد.

«وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید و به پیمانی که پیامبر خدا در

(۱) اشاره به آیه ۱۴ سوره حجرات است که می‌فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا، ترجمه:

بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم، بگو «ای محمد (ص)» بگوئید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید از کردارهایتان چیزی کم نگرداند به درستی که خدا آمرزنده مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۴۰

بیعت اسلامی و امتثال اوامر و نواهی از شما گرفته وفا کنید «لا یلتکم من اعمالکم شیئا» از کردار شما چیزی کم و تباه نمی‌شود. این امر دلالت دارد بر اینکه بیعت عامه، برای نجات انسان کافی است به شرط اینکه بیعت کننده بر بیعت خود صادق باشد. و نیز دلالت دارد بر اینکه هر کس در زمان رسول خدا به بیعت عامه بمیرد بدون شک آمرزیده می‌شود.

این سخن خدا: یَمُنُونَ عَلَیْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَیَّ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ بِعَلَانٍ وَأَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ ... «۱»

مردم از اینکه مسلمان شده‌اند بر تو منت می‌گذارند بگو، با اسلام آوردنتان به من منت نگزارید بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به ایمان هدایت کرده است. صراحت دارد در اینکه آنچه اسلام نامیده شده است غیر از ایمان است. و اینکه اسلام مقدمه ایمان است و به وسیله آن، راه ایمان معلوم می‌شود و در اخبار به مغایرت بین اسلام و ایمان در موارد بسیاری تصریح شده است و اینکه اسلام قبل از ایمان است، و ثواب و پاداش بر ایمان تعلق می‌گیرد. و اینکه اسلام جز حفظ خون و جواز ازدواج و صحت توارث فایده‌ای ندارد.

ایمان، به معنی شرعی، با همه معانی لغوی آن مناسبت دارد.

منظور از ایمان در اینجا اگر ظرف (بالغیب) صله (الذین یؤمنون) باشد تصدیق یا اذعان است چنانکه از مولای ما حضرت صادق (ع) روایت شده است، که مراد از کلمه غیب در اینجا سه چیز می‌باشد.

۱- روز ظهور و قیام حضرت قائم (عج) ۲- روز بازگشت (رجعت)

(۱) حجرات- ۱۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۴۱

۳- روز قیامت.

کسی که به اینها ایمان داشته باشد او، به غیب ایمان آورده است و این معنی عینا همان گفته خداوند است که می‌فرماید: وَ ذُكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ يَعْنِي: آنان را به روزهای خدا آگاه گردان! این خبر دلالت دارد بر اینکه «بالغیب» صله است برای «الذین یؤمنون».

اگر «بالغیب» ظرف مستقر باشد حال است برای فاعل، و معنی «الذین یؤمنون» چنین می‌شود: کسانی هستند که ایمان می‌آورند در حالیکه متوجه حضور خدا یا وجود آخرت نیستند یا آنها متلبس غیبت هستند در این صورت ممکن است که ایمان به معنی شرعی آن یا به هر یک از معانی لغوی دیگر به جز دادن امان و اجرای امان، مقصود باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۴۴

تحقیق نماز و مراتب آن ص: ۴۴۴

«وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» چنانکه گذشت، انسان دارای مراتب بسیاری است، پایین‌ترین مرتبه او، مرتبه کالبد جسمانی است و بعد از آن مرتبه نفس او است که از آن به صدر و قلب هم تعبیر شده است، و پس از آن مرتبه قلب او است که بین نفس و روح است. از آن پس هم مراتب دیگر اوست. در هر مرتبه‌ای، برای او نمازی است. نماز قالبی (صورت نماز) در شریعت محمدی (ص) اعمال و اذکار و هیئت مخصوص است که بر کسی که وارد این دین می‌شود آنرا بالضروره می‌داند.

نماز قلب او که همان صدر او باشد ذکر مخصوصی است که از صاحب اجازه اخذ می‌شود و نیز فکر مخصوصی است که یا از قوه ذکر بدست می‌آید و یا از به کار انداختن قوه مفکره حاصل می‌گردد منظور از فکر، همان است که در اصطلاح صوفیه آمده است

و آن عبارت از توجّه به امام است. چنانکه وارد شده: «وقت تکبیرة الاحرام پیامبر اکرم را بیاد آورد و یکی از امامانرا در برابر دیدگان خود قرار ده».

و نماز قلب که بین نفس و روح است مشاهده معانی ذکرهای نماز و مشاهده حالات و مراتب گوناگون آن است که حالات گوناگون نماز به آنها اشاره می‌شود، نماز روح معاینه همین امور است ... و به همین ترتیب.

معنی اقامه نماز متصل نمودن نماز قالبی و جسمانی به نماز صدر، و متصل نمودن نماز صدر، به نماز قلب تا آخر می‌باشد چه اقامه به معنی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۴۵

راست شدن از کجیها و چه به معنای برخاستن در مقابل نشستن باشد، یا به معنی بر پا داشتن حدود نماز باشد چه بالاترین حدود نماز حدود طولی آن می‌باشد که نسبت به حدود عرضی نماز مثل روح نسبت به قالب جسمانی است.

پس نماز قالبی مانند کالبد انسان است و نماز ذکری قلبی جسمانی مانند روح بخاری است در انسان که آن روح بخاری مرکب قوی و مدارک حیوانی می‌باشد و نماز فکری صدری، مانند بدن مثالی انسان و نماز قلبی روحانی مانند روح انسان می‌باشد. پس همانطور که انسان بدون مراتب باطنی مرداری است که بوی بد آن، هر کس را که به او نزدیک باشد می‌آزارد نماز قالبی هم بدون مراتب باطنی‌اش، مرداریست که بوی گند آن، انسان را می‌آزارد که در خیر آمده است چه بسا نماز گزاری که نماز او را لعن می‌کند «رَبِّ مَصَلِّ وَ الصَّلَاةُ تَلْعَنُهُ».

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۱

تحقیق استمرار تکوینی نماز و زکات برای انسان ص: ۴۵۱

بدان که انسان از آغاز خلقتش دارای دو نوع کمال است، بالقوه، و بالفعل تا مرتبه پایانی که از هر جهت بالفعل است، و دیگر جنبه بالقوه بودن ندارد. پس نطفه، در حالیکه فعلیت نطفه را دارا می‌باشد بالقوه علقه (خون بسته) است و این قوه نزدیک به فعل است، و نیز بالقوه مضغه و جنین و طفل است و این قوه دور از فعل است و تا از فعلیت نطفه چیزی کم نشود چیزی از فعلیت علقه حاصل نمی‌آید. به طور اتصال و استمرار فعلیت علقه شدن به اندازه نقصان حاصل در فعلیت نطفه است، تا وقتی که علقه از جهت علقه بودن بالفعل شود سپس فعلیت علقه رو به نقصان رفته حصول فعلیت مضغه «۱»، رو به ازدیاد می‌گذارد این ترتیب با نقص مادون و کمال ما فوق در جمیع مراتب حاصل می‌شود. زیرا در همه مراتب، فعلیت هر مرتبه، به نقصان فعلیت یا فنای مرتبه پیشین موقوف می‌باشد این نقصان و فنا زکوة تکوینی انسان و حصول مرتبه بالاتر و افزون شدن و کمال یافتن نماز تکوینی انسان است، زیرا که زکوة، بخشش مازاد مال و پاکیزه کردن بقیه آن می‌باشد این موضوع (نقصان فعلیتها برای حصول فعلیتها بعدی) نیز چنین است. نماز جلب رحمت و طلب آن است، و افزونی مزبور جلب رحمت است که آن کمالات انسان و جمع آوردن آنهاست چون تکلیف، موافق

(۱) مضغه به معنی پاره‌ای از گوشت است (منتهی الارب) و طور سوّم از ماده تکوینی است چه، طور اوّل نطفه، طور دوّم علقه و طور سوّم، مضغه است. (مصحح متن) [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۲

تکوین و حسن اعمال اختیاری به این است که، با افعال تکوینی مطابقت کند لذا، هیچ پیامبری برانگیخته نشده است مگر اینکه نماز و زکوة را تشریح کرده، و آن را به عنوان اصل و ستون تمام اعمال شرعی فرعی قرار داده. لکن چگونگی وضع و شکل آن، در شریعتهای مختلف، موافق و هم آهنگ با هم نیست. و تقدیم نماز در این آیه و سایر آیات به جهت تقدّم. طبیعی نماز بر زکوة است

زیرا از دست دادن آنچه که در دست است موقوف بر این است که چیزی دیگر به دست آید یا در طلب چیزی برتر باشد. و نماز چنانکه دانستی یافتن یا طلب کمالی است که هنوز وجود ندارد، بعد از اتّصاف به کمالی که موجود است، در نتیجه اگر انسان کمالی دیگر نجوید آن کمالی را که حاصل کرده و در دست دارد از دست نمی‌دهد چنانکه گفته شده است:

تا نبیند کودکی که سبب هست او پیاز گنده را ندهد ز دست «۱»

یا مرتبه نماز از این جهت که برتر است و اهتمام بدان بیشتر، زیرا نماز، خواستن، یافتن، زکوة، ترک کردن و از دست دادن است. وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

«انفق» از باب افعال است از «نفق ماله» یعنی، مالش تمام شد و لکن مخصوص انفاق کردن مال قابل استفاده شده است در جائی که از آن مال بهره برده شود. «۲»

تقدیم «۳» ظرف بر متعلّقش برای اهمّیت موضوع و مراعات رعوس آیات و نیز به جهت حصر است. گویا خداوند خواسته به این نکته اشاره نماید که اموال، گاهی به امر ما، و از همان راههایی که ما قرار داده‌ایم

(۱) مثنوی معنوی دفتر سوم

(۲) یعنی معنی اول لغوی است و معنی دوم معنی اصطلاحی انفاق است.

(۳) مصود تقدیم «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» بر فعل «يُنْفِقُونَ» است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۳

به دست شما آمده است و گاهی به امر شیطان و از راههایی که شما را از آن نهی کرده‌ایم، گاهی نیز آن مال با شرکت شیطان به دست آمده است، همچنین است علوم و قوا و حالات و ثبات و خیالاتی که در عالم انسانی زاده می‌شود که در ملک مؤمن جز آنچه که خدا روزی او کرده یافت نمی‌شود زیرا اگر شیطان بخواهد در تحصیل مال او، مداخله کند به یاد خدا افتاده پرهیزگاری پیشه می‌کند بنا بر این جز آنچه را که ما به او روزی داده‌ایم انفاق نمی‌کند. از همین جهت است خدای تعالی از گفتن «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» عدول کرد و فرمود: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». و گویا تو از آنچه که ما گفتیم تعمیم آنچه را که خدا به آنها روزی کرده و تعمیم انفاق را با زیرکی درک کردی، زیرا که انفاق اختیاری انسان نه تنها از اوّل بلوغ او بلکه از اوّل زمان تشخیص و تمرین تا آخر مقام رهایی کامل و خروج از تعینات، ادامه دارد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که معنی انفاق این است که از آنچه ما به آنها آموختیم گسترش می‌دهند و در نشر آن کوشا هستند.

این بیان یکی از وجوه چیزهایی است که خدا روزی کرده است و یکی از وجوه انفاق بر حسب اقتضای مقام می‌باشد.

و داخل شدن کلمه «من» تبعیضی به خاطر نشان دادن تعادل و میانه روی در انفاق اموال است. و اینکه سزاوار نیست همه مال انفاق شود چنانچه خود داری از انفاق و تنگ گرفتن هم سزاوار نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۴] ص: ۴۵۳

اشاره

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

ترجمه: ص: ۴۵۳

و آنانکه به آنچه بر تو فرستاده شده گرویدند و آنها که به آنچه بر تو و پیش از تو فرو فرستاده شده ایمان آورده به آخرت یقین دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۴

تفسیر: ص: ۴۵۴

و الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ اگر حرف «با» (در کلمه بما) سببیه باشد اراده هر یک از معانی شرعی و لغوی از ایمان صحیح خواهد بود.

اگر «با» صله برای ایمان باشد معنی آن تصدیق و اذعان است و منظور از آنچه که به او نازل شده است یا مجموعه آن چیزهائی است که بر پیامبر (ص) فرو فرستاده شده است (اعم از قرآن و احکام) یا اینکه مخصوص است به آنچه در قرآن، از ولایت علی (ع) آمده است یا منظور در خصوص حقیقت ولایت است که به دل رسول خدا نازل شده است اینها همه در صورتی است که «ما» موصوله یا موصوفه باشد.

اگر «ما» مصدری باشد در این صورت معنی ایمان، ایمان به خود وحی و انزال کتاب است بدون اینکه مورد نزول متعلق نظر باشد. «و ما أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» یعنی، آنچه پیش از تو از قبیل شریعتها و کتابها یا تصریح به ولایت اوصیاء یا ولایت‌های نازله بر انبیاء، در باره علویت علی (ع) فرستاده شده است.

این معنی در صورتی صحیح است که «ما أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» معطوف بر: «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» باشد.

اگر جمله حالیه و ما، نافیه، یا استفهامیه باشد: در صورت اول معنی «و ما أُنزِلَ» این است: آنچه که بر تو نازل شده است از قبیل شرایع و قرآن و ولایت قبل از تو نازل نشده است.

در صورت دوم که «ما» استفهامیه باشد به معنی استفهام انکاری است، یعنی: کدام چیز پیش از تو نازل شده است یعنی، آنچه بر آنها نازل شده در مقابل آنچه که بر تو نازل گردیده است بسیار ناچیز است.

«و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»: ایقان استوار و محکم و متقن شدن علم ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۵

است به طوری که شک و شبهه‌ای در آن راه نیابد و با تقلید و عادت، آمیخته نباشد. ضمناً لفظ «هم» که بر فعل «یوقنون» مقدم شده افاده حصر می‌کند خواه مسند الیه باشد خواه ضمیر فصل و این حصر اشعار به آن دارد که یقین که از صفات خردمندان است به این گروه که به صفت‌های یاد شده (در آیه) متصف هستند اختصاص دارد نه بر دیگران زیرا غیر از آنها دارای نفسهائی هستند که جز شک و گمان و تردید شأنی ندارند، و علوم آنان اگر چه بر مبنای برهان و دلیل هم باشد باز یک سلسله منظونات است و از آلودگی شک و تقلید و عادت بر کنار نیست.

تقدیم ظرف «بالآخرة» بنا بر اینکه معمول برای یوقنون باشد. نه عطف بر «بما انزل» جهت مراعات آخر آیه‌ها و افاده حصر می‌باشد. و این اشاره بآن دارد که علم و یقین موصوفین به اوصاف سابق که یقین مختص آنها است جز به آخرت تعلق ندارد- زیرا آنها، آخرت را نصب العین و غایت کوشش و همت خویش قرار داده‌اند، و در نتیجه به غیر آن توجهی ندارند به خلاف دیگران که دنیا را نصب العین خود ساخته، و سرای دیگر را پشت سر انداخته‌اند. لذا، علم نفسانی آنها به آخرت تعلق نمی‌گیرد چه علوم آنان فقط به دنیا و آنچه لازمه زندگی در دنیاست منحصر گشته است. پس دانش آنها نفسانی و غیر یقینی است.

تنها ظاهری از زندگی دنیا می‌دانند و از سرای دیگر غافلند «۱». اینان از علم و دانش به همین مقدار رسیده‌اند.

و به فارسی گفته شده:

اندر این سوراخ بنائی گرفت در خور سوراخ دانائی گرفت

(۱) سوره آیه ۲۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۶

چون پی دانش نه بهر روشنی است همچو طالب علم دنیای دنی است

طالب علم است بهر عام و خاص نی که تا یابد از این علم خلاص

همچو موشی هر طرف سوراخ کرد چونکه نورش راند از در گشت سرد

و کلمه «آخره» مؤنث آخر می باشد این کلمه در اصل صفت بوده و به اعتبار موصوفش که «الدار» باشد مؤنث شده سپس اسم بودن بر او غالب گردیده است.

و اطلاق آخرت بر عالم غیب به این اعتبار است که انسان پس از سرای این جهانی بدان سرا می رسد و آخرت متأخر و بعد از دار دنیا است.

پس اگر منظور از غیب مبدأ و عوالم عالی و بالا باشد و منظور از آخرت عوالم متأخر در سلسله صعودی یعنی معاد و بازگشت باشد در این صورت، کلام تأسیس است نه تأکید و اگر مقصود از غیب مطلق عوالم بالا-اعم از مبدأ و معاد باشد کلام مبتنی بر ذکر خاص پس از عام می شود که باز هم به اعتبار ذکر ایقان بعد از ایمان کلام تأسیس خواهد بود.

[سوره البقره (۲): آیه ۵] ص: ۴۵۶

اشاره

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه: ص: ۴۵۶

آنان از سوی پروردگارشان به هدایتند و آنان رستگارانند.

تفسیر: ص: ۴۵۶

«اولئك» این بزرگان که به اوصاف بزرگ مذکور متصفند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۷

«عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» بر هدایت الهی هستند به نحوی که حاکم بر صفت هدایتند- نه محکوم بر آن.

پس آوردن اسم اشاره به دور «اولئك» برای آن است که مسند الیه را با صفات ذکر شده اش پیش نظر آورد تا مانند علت حکم باشد و هم به بعد مرتبه آنان که ناشی از عظمت آنها است اشاره ای شده باشد.

اگر «الذین» اول یا «الذین» دوم در «الذین يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... وَالذین يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» مبتدا باشد تکرار مبتدا، به صورت اسم اشاره، افاده حصر می نماید یعنی، منحصر اینان بر هدایتند.

اگر هر دو «الذین» تابع «للمتقين» باشند بودن جمله: «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» جواب سؤالی که از مقام ناشی می شود حصر را می رساند یعنی، هدایت منحصر از آن آنان است بدین ترتیب که بعد از ذکر پرهیزگاران و اینکه این کتاب راهنمای آنان است و

بعد از بیان اوصاف پسندیده و نیکوی آنان، مقام اقتضا می‌کند که، این سؤال مطرح شود، که از سوی خداوند به آن کسانی که چنین خصوصیتی دارند از جانب خدا چه اعطا شده است و چه امتیازاتی بر دیگران دارند؟ که خدای تعالی می‌فرماید: امتیازی که بر دیگران دارند از این جهت است که آنان بر هدایتی هستند که از خدا به آنان اهداء شده است و به دیگران اعطا نشده است.

و حصر در فقره دوّم «اولئک» قرینه و دلیل حصر در اینجا می‌باشد.

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ تکرار مبتدا در این عبارت اشاره به امتیاز آنان به هر یک از دو صفت هدایت و فلاح به طور مجزا و مستقل،

دارد، و او عطف اشاره به آن دارد ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۵۸

که هر کدام از این دو صفت و دو خصوصیت غیر از دیگری است که اگر جمله دوّم را بدون حرف عطف می‌آورد. چنین توهم می‌شد که جمله دوّم تأکید جمله اول بوده، و این دو صفت متحد یا متلازم می‌باشند. «۱»

(۱) از حضرت باقر (ع) روایت است که حضرت رسول (ص) فرمود: ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی به درستی که علی (ع) و

شیعه او به مقام فلاح و رستگاری رسیده‌اند (تفسیر گازر ذیل آیه مذکور)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۶۱

[سوره البقره (۲): آیه ۶] ص: ۴۶۱

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

بیان کفر و انواع آن ص: ۴۶۱

ترجمه: ص: ۴۶۱

آن کسانی که کفر ورزیدند برای ایشان فرقی نمی‌کند چه، بترسانی چه نترسانی ایمان نمی‌آورند.

تفسیر: ص: ۴۶۱

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی آنانکه به خدای تعالی کافر شدند- نه به شیطان، زیرا کفر، دو نوع می‌باشد: کفر به خدا و کفر به شیطان. هنگامی که در آیات و اخبار از کفر بطور مطلق سخن به میان می‌آید کفر به خدا مورد نظر است.

کفر به خدا چند نوع است:

۱- کفر نسبت به وجوب ذاتی.

۲- کفر نسبت به پروردگاری حضرت حقّ.

۳- کفر نسبت به توحید.

۴- کفر نسبت به فرستاده خدا.

۵- کفر نسبت به ولایت.

۶- کفر نسبت به معاد.

۷- کفر نسبت به نعمت‌های الهی.

کسانی که معتقدند خلقت بر حسب تصادف و اتفاق بوجود آمده است آنها به وجوب ذاتی کافرند.

یهودیان که به وجوب ذاتی واجب الوجود معتقد بوده و می‌گویند: ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۶۲

خدا از امور عالم فارغ شد، کافر «۱» به الهیت خدا می‌باشند.

و معتزله که می‌گویند بندگان خدا، فاعل بالاستقلال هستند کافر به الهیت خدا هستند. آنهایی که به دو مبدأ واجب یا به یک مبدأ

واجب و دو فاعل الهی قائلند کافر به توحیدند.

آنانکه به طور مطلق منکر رسالت بوده یا منکر رسالت خاصّ یکی از رسولان می‌باشند کافر به رسالت هستند.

آنهایی که بطور مطلق بعد از انقطاع رسالت منکر ولایت بوده یا منکر ولایت ولیّ خاصّی هستند مانند عامّه و فرقه‌های منحرف از

شیعه کافر به ولایت هستند.

آنانکه منکر بازگشت به سوی خدایند کافر به معاد می‌باشند.

آنان که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند کافر به نعمتند.

هر یک از اقسام کفر نیز خود اقسامی دارد که عبارت از کفر لسانی (زبانی) کفر به دل، کفر حالی، کفر شهودی و کفر تحقّقی

می‌باشند و این حالات و اقسام کفر به صورت قضایای منفصله مانع الخلوّ می‌باشند «۲».

زیرا کافر به نعمت، یا کافر زبانی است مانند قارون، هنگامی که گفت: من با دانش خود اینها را یافته‌ام. یا کافر اعتقادی است مانند

کسیکه اعتقاد به مبدأ و نعمتی از جانب او نداشته باشد یا کفر حالی است مانند بسیاری از کسانی که اقرار به خدا و نعمتهای خدا

دارند ولی از او غفلت دارند یا کفر شهودی است. کمتر کسی است که به این کفر مبتلا نباشد یا کفر

(۱) در تورا، در سفر پیدایش آیه دوّم و سوّم آمده است که: در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته شد فارغ شد و در روز

هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرام گرفت.

پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود زیرا در آن از همه کار خود که آفرید و ساخت آرام گرفت.

(۲) مانع الخلوّ عبارت از قضیه‌ای است که رفع و برداشته شدن مقدم و تالی هر دو ممنوع باشد. یعنی خالی گشتن در واقع از هر دو

غیر ممکن است در مقابل مانع الجمع.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۶۳

تحقّقی است که دامنگیر همه مردم جز انبیاء و بعضی از اولیاء می‌شود.

و کفر در یک تقسیم دیگر به اقسام دیگر هم تقسیم می‌شود که عبارتند از: کفر فطری و آن کفر ذاتی است که برای صاحب چنین

کفری انذار و بیم دادن فایده ندارد و کفر عرضی، که انذار و بیم دادن پیامبر به این نوع کافر سودمند است بلکه اصلاً انذار

مخصوص همین کافر است، و گر نه برای مؤمن از جهت ایمانش جز بشارت چیز دیگری نیست.

منظور از کفر در این آیه، کفر ذاتی است که برای شخص کافر، انذار سودی ندارد. از اینرو کلمه «سواء» مصدر است و بمعنی

مستوی و مساوی بر «الذین کفروا» حمل شده است، در مفرد و جمع مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود.

«علیهم»: انذار برای آنان سودی ندارد نه برای تو چه انذار کردن تو اطاعت امر است و برای تو نافع، اعمّ از اینکه مؤثر باشد یا مؤثر

نباشد وظیفه تو ابلاغ امر است و بس و آنها هستند که از جهت عدم تأثیر انذار مورد مذمت واقع می‌شوند.

و این کلام خدا در ذمّ آنان بر عکس آنجا است که فرموده است.

... سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (اعراف ۱۹۲) برای شما مساوی است و فرقی نمی‌کند چه شما، ایشان را بخوانید و چه ساکت بوده حرفی نزنید. مراد از این بیان ذمّ مخاطبین است. برای انجام امری که برای آنان سودی در بر ندارد.
 أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ فَعَلَىٰ كَيْفِ أَعْيُنِنَا ۚ سَوَاءٌ بِنُذُرِنَا أَمْ لَمْ يَأْتِ الْيَوْمَ الْآيَاتُ أَكْفَرْتُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ ۖ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سوره بقره ۲۴۶)
 قطع نظر از نسبت که جزئی از معنای فعل است به همین جهت محکوم علیه واقع ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۶۴ می‌شود. «۱»

«سواء» در اینجا خبر «إِنَّ» و آنچه بعد از همزه است فاعل آن می‌باشد. یا اینکه «سواء» مبتدا است. برای آنچه که بعد از خودش آمده یا خبر آن است. و جمله، خبر «إِنَّ» می‌باشد یا اینکه فاعل «سواء» مستتر است و ما بعد از همزه مفسر فاعل است.
 «لا- يؤمنون» خبر بعد از خبر یا جمله مستأنفه است که جواب سؤال از حالت آنها، یا نفرین بر آنهاست. یا خبر «إِنَّ» جمله فعلیه «لا يؤمنون» است و جمله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ تا آخر جمله حالیه یا معترضه است.

[سوره البقره (۲): آیه ۷] ص: ۴۶۴

اشاره

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

ترجمه: ص: ۴۶۴

خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد و بر گوش و چشم‌هایشان پرده‌ای قرارداد. عذاب بزرگی برای آنان است.

تفسیر ص: ۴۶۴

ختم الله: خبر بعد از خبر یا حال یا استیناف در مقام تعلیل یا در مقام دعا است «ختم» به معنای طبع، یعنی، مهر نهادن است. و «ختم الكتاب» یا «ختم الاناء» یا «ختم علی الكتاب» به معنای «طبع علی الكتاب بخاتمه» است یعنی، کتاب را با انگشترش یا به چیزی مثل انگشتر مهر کرد که اگر این مهر باز شود بستن آن جز با همان مهر ممکن نیست.
 و «ختم الكتاب» یعنی در خواندن کتاب به آخر رسید.

(۱) فعل از آن جهت که فعل است و دارای نسبت به فاعل محکوم علیه و محکوم به واقع نمی‌شود، ولی هر گاه فعل تأویل به مصدر برود، و از نسبت آن به فاعل چشم پوشی گردد دیگر از فعل بودن خارج می‌شود و در نتیجه می‌تواند مبتداء یا خبر قرار گیرد.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۷۷

تحقیق در باره مراتب قلب و اطلاقات آن ص: ۴۷۷

تحقیقی در مهر زدن بر قلب و چشم ص: ۴۷۷

«عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» قلوب، جمع قلب است قلب، گاهی اطلاق می‌شود بر همان قلب صنوبری گوشتی، و گاهی بر نفس انسانی که برزخ

بین عالم جنّ و شیاطین و عالم ملائکه می‌باشد و این همان است که از آن به سینه تعبیر می‌شود منشرح به کفر باشد یا اسلام و خواه به هیچ یک از آن دو باز نشده باشد و با اعتبارات مختلف به نفس اماره و لوامه و مطمئنه تعبیر می‌شود و نیز بر مرتبه‌ای که بین نفس و عقل است قلب اطلاق می‌شود، که انسان در آن مرتبه چیزهایی از حقایق علوم و نتایج اعمالش را درک می‌کند و خود به حقایق دانش و کردار خویش آراسته می‌گردد. از این رو گفته شده است که قلب معدن و کان مشاهده است که مقصود مشاهده مقدار ناچیزی از حقایق علوم و اعمال است.

خدای تعالی در این آیه به همین معنی اشاره کرده است که می‌فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَعِبْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ** یعنی، این آیات، یاد آوری است برای کسی که دل دارد یا گوش فرا می‌دهد، یا به مقام مشاهده رسیده است. (آیه ۳۶ از سوره مبارکه ق) چه مراد از «من کان له قلب» کسی است که مختصری از حقایق علم و عملش در او محقق گشته آنرا مشاهده نماید و از تقلید صرف خارج و در مرحله نوعی از تحقیق وارد شده باشد. و نیز دل بر لطیفه سیاره انسانی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۷۸

و بر مرتبه روحانی انسان نیز اطلاق می‌گردد بدون اینکه مرتبه خاصی مورد نظر باشد.

چون قلب بین عالم ملائکه و شیاطین و علوم و حالات مختلفه و مراتب گوناگون تغییر حالت می‌دهد و دگرگون می‌شود به آن قلب گفته می‌شود. منظور از قلبها در این آیه، نفوس انسانی است. جمع آمدن لفظ «قلوب» یا از آن جهت است که مضاف الیه آن جمع است یا از لحاظ هر یک از افراد مضاف الیه است یعنی، بر دل همه دارندگان دل یا بر دل‌های هر یک یک از آنان مهر نهاده است مانند آنجا که می‌فرماید: **كُلُّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ** «۱» بنا بر این قرائت که «قلب» به «متکبر جبار» اضافه شده باشد. چه نفس انسانی دارای شئون بسیاری است مانند خانه‌ای که دارای اتاق‌هایی در یک طبقه باشد و نیز دارای مراتب بسیاری است که بعضی بالاتر از بعضی دیگر قرار دارد، مانند خانه‌ای که دارای اتاق‌های بسیار در چند طبقه باشد که بعضی از طبقات بالاتر از بعضی دیگر قرار گیرد. هر شأن یا مرتبه‌ای از آن نفس انسانی، قلب نامیده می‌شود. قلب، چون بین دو شهر بد بختان و خوشبختان واقع شده جایگاه سپاهیان خرد و نادانی است که دارای دو در می‌باشد که به سوی شهر خوشبختان و بد بختان باز می‌شود از اینرو خدای تعالی فرمود: خدا، بر درهای دلشان که به سوی شهر نیکبختان باز می‌شود مهر زده، تا هیچ کسی را از این درها امکان وارد شدن و بیرون رفتن نباشد. مهر نهادن بر این درها، ملازم گشوده شدن درهای عالم سفلی است. و اطلاق کلمه «ختم» به معنی مهر زدن و بسته شدن درهای دل اشاره به این دارد که در حقیقت در دل، همان است که رو به سوی عالم بالا

(۱) اشاره به قسمتی از آیه ۳۷ سوره مؤمن می‌باشد که می‌فرماید: **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ** یعنی: همچنین خدا بر دل متکبر جبار یا بر همه آنها مهر می‌گذارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۷۹

باز می‌شود. دری که رو به عالم سفلی باز شود، در حقیقت در قلب، نیست.

نسبت مهر زدن بر دل به خدای تعالی مانند نسبت گمراه نمودن به خدا است که مستلزم جبر نمی‌باشد زیرا، این مهر زدن از شعبه‌های رحمت رحمانی بوده که به اعتبار قابلیت قابل مختلف است. رحمت رحمانی، مانند شعاع خورشید است که جامه‌های گازر را سفید و رخسارش را سیاه می‌کند و بوی خوش، به گل می‌بخشد و بوی بد مدفوع را آشکار می‌سازد. این هر دو حالت، بر حسب استعداد و اقتضای پذیرنده آن است. دنباله سخن در جایی دیگر خواهد آمد- انشاء الله.

«وَعَلَى سَمْعِهِمْ» السمع همچون «السمع» مصدر «سمع الکلام» است، و بر عضوی که قوه شنیدن در آن قرار داده شده است اطلاق می‌شود. و بر قوه‌ای که در روح نهاده شده و در عصب پس پرده گوش قرار دارد نیز سمع گفته می‌شود که شنیدن به وسیله آن

انجام می‌گیرد.

آنچه که به وسیله شنیدن درک می‌شود، صدای حاصله از ایجاد امواج یا برخورد شدید است. فرق نمی‌کند که این برخورد شدید (امواج هوا) ناشی از کوبیدن یا عبور دادن از آن و یا از هم جدا شدن سخت و شدید مانند کندن درخت و پاره کردن جامه باشد. قوه‌ای که نفس بوسیله آن شنیده‌ها را درک می‌کند، مرتبه‌ای از مراتب روان آدمی است. همانند دل، که غیر از روزنه‌اش به خارج، دو، روزنه دارد: روزنه‌ای به عالم علوی و روانهای پاک که به بوسیله آن، آواز فرشتگان را می‌شنود. و آنچه که به وسیله این روزنه از خارج می‌شنود جهت حق آن او را به مرتبه حقیقت عقلانی‌اش می‌کشاند. روزنه‌ای نیز به عالم سفلی و روانهای ناپاک دارد که به وسیله آن صدای شیطان را شنیده بدان گوش می‌دهد، و آنچه را که از خارج به وسیله این روزن ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص:

۴۸۰

می‌شنود جهت باطل آن او را به سوی باطل و مرتبه پست و نادرست سوق می‌دهد «۱» ... چون روزنه‌ای که سوی روانهای پاک است ذاتی است روزنه‌ای که در جهت روانهای ناپاک می‌باشد غیر ذاتی و عرضی می‌باشد. بنا بر این مقصود از ختم به طور مطلق، مهر نهادن بر روزنه علوی است و در نتیجه فرشته در آن روزنه نمی‌دمد، شیطان در آن وسوسه می‌کند و آنچه را از خارج می‌شنود او را به جائیکه مقصود خودش هست می‌کشاند. و کلمات را از معنی خویش منحرف می‌سازد و معنای دیگری برای آن قرار داده و جایگزین آن می‌سازد.

دلیل اینکه لفظ «سمع» مفرد آمده با اینکه لفظ «قلوب و ابصار» هر دو به صورت جمع آمده‌اند برای آن است که اصل مصدر بودن آن لحاظ شده است و مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع در مصدر یکسان است و تغییر نمی‌کند به خلاف «اذن» (گوش) و لذا به صورت جمع در قول خدای تعالی آمده است: **فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ فُضْرْنَا عَلٰی آذَانِهِمْ «۲»:** در گوشهای آنان سنگینی است و نواختیم بر گوشهای آنان. تقدیم سمع بر ابصار، برای آن است که گوش از جهت مجرد، برتر

(۱) مولوی در دفتر دوم در تفسیر این آیه می‌فرماید:

هست بر سمع و بصر مهر خدا در حجب بس صورتست و بس صدا آنچه او خواهد رساند آن به چشم از جمال و از کمال و از کرشم و آنچه او خواهد رساندن آن بگوش از سماع و از بشارت و ز خروش چشم را ای چاره جو در لا مکان هین بنه چون چشم گشته موی جان و در مورد کوری و کری دل می‌گوید:

نفس شهوانی ندارد نور جان من بدل کوریت می‌دیدم عیان

نفس شهوانی ز حق کر است و کور من بدل کوریت می‌دیدم ز دور

(۲) مفسر جلیل قسمتی از دو آیه را به هم مربوط ساخته یکجا آورده است تا بیان مقصود بهتر حاصل گردد آیه اول قسمتی از آیه چهل و چهارم از سوره فصلت می‌باشد که می‌فرماید: **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ ...** در آیه دوم قسمتی از ابتدای آیه دهم سوره کهف است که می‌فرماید: **فُضْرْنَا عَلٰی آذَانِهِمْ ...**

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۱

از چشم است چنانکه در جای خود محقق شده است، و لذا بعضی وقتها که خواب بر چشم غلبه می‌کند بر گوش غلبه نمی‌کند. «وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ» عطف است بر «عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» و یا متعلق به فعل محذوف است یعنی، «جعل علی ابصارهم» اگر بعد از آن منصوب

باشد (غشاوه خوانده شود) خبر مقدم است در صورتی که ما بعدش مرفوع خوانده شود و یا مبتدائی است که مرفوع آن از خبر کفایت می‌کند و به جای خبر می‌نشیند.

ابصار جمع بصر است، و آن دیدن چشم یا عضو مخصوص یا قوه نهاده شده در روح و عصب میان تهی که به سوی دو چشم کشیده شده است می‌باشد. این قوه نیز چون قوه شنوایی، مرتبه‌ای از مراتب روان آدمی است. و آن نیز علاوه بر روزنه به سوی بیرون دو روزن دیگر دارد.

منظور از مهر زدن و بستن هر جا که به صورت مطلق گفته شود، مهر کردن روزنه‌ای است که راه به عالم بالا دارد و همچنین است حجاب و پرده آن.

«غشاوه» کلمه غشاوه به نصب و رفع خوانده شده است و فاء الفعل نیز به سه حرکت قرائت گردیده است و نکره آمدن آن بدلیل اهمیت دادن و بزرگ کردن آن می‌باشد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» عطف بر قول خدای تعالی (عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ) بر (حَتَّمَ اللَّهُ) است.

[سوره البقره (۲): آیه ۸] ص: ۴۸۱

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

ترجمه: ص: ۴۸۱

و از مردمان کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز واپسین گرویده‌ایم در حالیکه آنان از گرویدگان نیستند.

«۱»

(۱) در مورد شأن نزول این آیه و آیات بعد که مربوط به منافقین است. عموم تفسیرها اشاره دارد به اینکه مراد عبد الله بن ابی

سلول، و مقب بن قشیر و اتباع ایشان است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۲

تفسیر: ص: ۴۸۲

«من الناس» چون در آیات فوق ذکر کتاب که اصل همه خیرات و عنوان هر غائب- و غائب هر عنوان و مصدر همه و جامع همه مصادر و صواد است یعنی، «کتاب ولایت علی (۱)» منجر به ذکر مؤمنین و ذکر قسیم آن شد «۲» یعنی آنهایی که در برابر مؤمنین کفرشان مسلم است خدای تعالی اراده فرمود تا آنها را که «مذبذب» یعنی، منافق می‌باشند که به زبان ایمان داشته در دل کافرند جهت تکمیل تقسیم فوق ذکر نماید، و نیز امت را از حالات این گروه آگاه سازد تا مردم را از مثل حالات آنها بر حذر دارد. بلکه می‌گوئیم: مقصود اصلی از کشیدن تجلیل

چنانکه در تفسیر گازر، ذیل آیه فوق آمده است که: خدای تعالی کشف اسرار ایشان کرد و از احوال ایشان رسول را خبر داد ... در

تفسیر مجمع البیان جند بن قیس هم جزء منافقان آمده است. در تفسیر کشف الاسرار علاوه بر آنان که ذکر شد به کسانی که در عقبه خواستند تا مرکب رسول (ص) را رم دهند تا او را بیفکند، نیز اطلاق شده است. ولی مفسّر این تفسیر این آیات را بر منافقان امت محمد (ص) که ولایت علی (ع) را زبانی قبول کرده به دل نپذیرفتند، حمل کرده است.

(۱) حافظ ابو نعیم در کتاب النور المشتمل و به نقل از ابن مسعود و دیگران نقل می کند که: انّ القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الا- له ظهر و بطن و انّ علی بن ابی طالب عنده منه علم الظاهر و الباطن ... یعنی قرآن بر هفت حرف نازل شده (در مقدمه شرح آن آمده است) هیچ حرفی نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد و علی (ع) کسی است که نزد او علم ظاهر و باطن است. با توجه به این حدیث و آنچه در باره الکتاب، ذکر شد اطلاق الکتاب بر علی (ع) به عنوان کتاب ناطق صحیح است. [...]

(۲) در سنن ترمذی و مسند ابن ماجه و مسند احمد بن حنبل (بنقل از مفتاح کنوز السنّه آمده است: که پیغمبر (ص) در باره علی (ع) فرمود: «لا یحبّه الا مؤمن و لا یغضه الا منافق».

و در سنن ترمذی و مسند حنبل آمده است که پیغمبر به علی (ع) فرمود: انت ولیّ کلّ مؤمن بعدی. ابو نعیم اصفهانی با آوردن اقوال صحیح می گوید:

هر جا «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا». آمده است در باره علی (ع) و یاران اوست، و در تفسیر «سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» از قول ابن عباس و دیگران گفته شده است که منظور از آیه «حَبَّ عَلِیِّ دَر قَلْبِ هَرِّ مُؤْمِنٍ» می باشد. شیخ صدوق از حضرت رسول نقل می کند که فرمود: ائمه از اولاد حسین (ع) هستند و هر که آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که نافرمانیشان کند نافرمانی خدا کرده است. پس کافر و منافق در آیات اوّلیه سوره بقره کافران و منافقان به ولایت علی (ع) هستند و مؤمنان مؤمنان به ولایت آن حضرت می باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۳

از کتاب به ذکر مؤمنین و ذکر ضمنی کافران، ذکر منافقین است که به ولایت علی (ع) نفاق ورزیدند. مخصوصا بنا بر اینکه مقصود اتمّ از کتاب، ایمان، و کفر، و نفاق همان کتاب ولایت و ایمان و کفر و نفاق نسبت به ولایت باشد که خود از زشت ترین اقسام کفر بوده برای مؤمنین از زیانبارترین آنها می باشد و این کفر برای طالبان حقّ از شدیدترین موانع بشمار می رود. لذا کلام را در ذمّ آنان بسط داده ذکر زشتیهای آنان را به نهایت رسانده و ذکر مثل حال آنان در آخر مذمتشان، دلالت بر آن دارد که مقصود، منافقین به ولایت است. زیرا منافق به رسالت حالتش چون آتش افروز، روشنی بخش نیست. زیرا منافقین به رسالت، نوری از ناحیه کردار خویش نمی یابند چون، به رسالت اعتقاد نداشته و رسول را قبول ندارند. به خلاف منافق به ولایت که او به علت قبول رسالت راهش با نور رسالت و اعمالی که از رسول خدا گرفته روشن شده است لیکن چون اعمالی که انجام داده است و رسالتی را که پذیرفته است به نور ولایت متصل نیست نور او گسسته شده است.

آنچه از تفسیر امام (ع) استفاده می شود این است که آیه اشاره به نفاقی دارد که بعدا در روز غدیر، در مورد علی (ع) واقع خواهد شد. و بیعت کردن امت، و منافقین با علی (ع) و تبانی آنها بر مخالفت علی (ع) پس از بیعت و پس از گرفتن پیمانها و عهدهای محکم دلالت دارد بر اینکه مقصود همان نفاق به ولایت است.

کلمه «ناس» اسم جمع از ریشه (نسیان) است که جای عین الفعل (س) با لام الفعل (ی) عوض شده است، یا لام الفعل حذف شده است و «ناس» از آن جهت از نسیان به معنی فراموشی گرفته شده است که نسیان بر انسان غالب است زیرا، آنچه را که در عوالم، سابقه با آنها الفت داشته است به یاد نمی آورد. و ممکن است از «نسیی» به معنی تأخیر باشد که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۴ حرف «یا» مقلوب شده و به صورت «ناس» در آمده است یا محذوف اللام گردیده است.

ممکن است از (انس) به معنی الفت باشد که ضدّ توخّش است که فاء الفعل آن حذف یا قلب گردیده است. یا از (ایناس) گرفته شده باشد به معنی دیدن با اطمینان به دیده‌ها: چنانکه: خدای تعالی از زبان موسی - علیه السلام - می‌فرماید: *إِنِّي أَنشْتُ نَارًا* (سوره طه آیه ۹ و نمل آیه ۷ و قصص آیه ۲۹) یعنی: «آتشی دیدم و بدان اطمینان پیدا کردم».

ولی اظهر این است که ناس از نسیان یا نسیی گرفته شده زیرا اغلب موارد استعمالات آنها در مقام مناسب، با آن دو آمده است: و اینکه «انسان» نیز از «انس» گرفته شده به همین دلیل که اغلب استعمالات آن مناسب همین مصدر است.

و این گفته برخی که حرف (الف لام) در (النّاس) عوض از محذوف است بعید به نظر می‌رسد.

«من الناس» جار و مجرور و مبتدا است که یا جانشین موصوف محذوف مقدر است و یا نایب از موصوف محذوف می‌باشد چون معنی تبعیض در لفظ «من» قوی است تا آنجا که گفته شده که خود «من الناس» مبتداء است بدون اینکه جانشین چیزی باشد یا احتیاج به تقدیر و نیابت پیدا شود و معنی آن: «بعض الناس» است، و ممکن است «من الناس» خبر مقدم باشد.

«من يقول» کسانی هستند که بدون اینکه قلباً موافق باشند به زبان می‌گویند: «آمَنَّا بِاللَّهِ» یا به علی (ع) که او مظهر خداوند تبارک و تعالی می‌باشد ایمان آوردیم.

بنا بر آنچه که در اخبار وارد شده مبنی بر تفسیر ایمان به ایمان به ولایت علی (ع). ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۵

«وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» یعنی: ایمان به مبدأ و معاد. گویا که مؤمنین با تکرار حرف جرّ خواستند اشاره کنند به این که ایمان آنها به هر یک از مبدأ و معاد برهانی است. نه اینکه ایمان به روز معاد، نتیجه ایمان به خدا باشد بدون تحقیق و برهان.

بدان که عوالم به اعتبار کلیات آن هفت است. و مراتب هر عالم ده است و درجات هر مرتبه هم ۱۰ تا ۱۰۰ و تا هر چه خدا بخواهد می‌باشد و بسبب همین اعتبارات است که اخبار در باره تحدید عوالم و باطن آیات مختلف است که در اخبار، این عوالم را هفت، هفتاد، هفتصد تا هفتاد هزار و تا آنجا که خدا بخواهد آمده است «۱» اگر این مراتب از مبدأ اول، تا آخر عوالم، ملاحظه گردد هر مرتبه نسبت به مرتبه سابق خود، شب است برای اینکه تاریکی حاصل، از تنزلات وجود و کثرت تعینات قوت می‌گیرد و هر گاه از منتهی به مبدأ ملاحظه شود هر مرتبه نسبت به مرتبه سابق خود بجهت شدت گرفتن نور، و ضعیف شدن ظلمت روز است. به همین جهت در آیات و اخبار هنگام ذکر عروج و صعود و انتهاء و خروج لفظ روز ذکر شده است. و هنگامی که سخن از نزول و مراتب نازله باشد شب ذکر شده است و منظور از روز آخر، یا روز حشر خلاق برای حساب است، یا روز قیام هر صنفی در مقام و جای خودش می‌باشد که راه خروج از آنجا ندارد.

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» برای ردّ قول آنان (منافقین) که می‌گفتند: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ». (ما به روز باز پسین گرویده‌ایم). مناسب بود که خدای تعالی شأنه بفرماید:

(لَمْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ) آنها به خدا و روز قیامت ایمان

(۱) در باره عوالم و باطن آیات در مقدمه تفسیر جامعی آمده بهمین کتاب و کتاب راهنمای سعادت مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۶

نیاورده‌اند تا ادّعی آنها مبنی بر حصول ایمان در زمان گذشته را نفی نمایند. لکن خدای تعالی به جمله اسمیه عدول نمود، و آنرا مقید به زمان و به چیزی که ایمان به آن تعلق می‌گیرد، نکرد تا ایمان را مطلقاً از آنان نفی فرماید و بگوید آنها ایمان تکلیفی و فطری در گذشته و آینده به هیچ چیز نداشته‌اند. زیرا همانطوری که جمله اسمیه برای تأکید ایجاب به کار می‌رود در تأکید نفی نیز استعمال می‌شود و نفی مطلق از جهت اطلاق نفی است مگر اینکه خود مطلق مقید به اطلاق باشد که در اینصورت نفی وارد بر آن نیز می‌تواند گاهی بر نفی اطلاق دلالت کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۹] ص: ۴۸۶

اشاره

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)

ترجمه: ص: ۴۸۶

فریبکاری با خدا و مؤمنان می‌کنند ولی جز خود را فریب نمی‌دهند و از فریب خود آگاه نیستند.

تفسیر: ص: ۴۸۶

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا «خداع و مخادعه و خدع» به فتح فاء الفعل و کسر آن، مصدر می‌باشند و «خدایچه» اسم مصدر است. خدعه آن است که نیک کرداری، آشکار و بد کنشی پنهان شود و یا موافقت آشکار و مخالفت پنهان گردد، یا در ظاهر اعراض کند و متعرض نشود ولی در نهان قصد تعرض داشته باشد. «الخداع» مصدر خادع (خادع یخادع مخادعة) بمعنی «خدع (۱)»

(۱) مقصود این است که «الخداع» مصدر باب مفاعله است ولی به معنی فعل ثلاثی مجزّد است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۷

است یعنی فریب داد، و یا بمعنی مشارکت است یعنی همدیگر را فریب دادند یا مبالغه است که معنی فریب دادن بسیار است. زیرا، آنان با اظهار ایمان به موافقت تظاهر می‌کنند و مخالفت خود را پنهان می‌کنند. و خداوند تبارک و تعالی با مهلت دادن و نعمت بخشیدن به آنها در فریبکاری، مثل اینکه اعراض و احسان خود را به آنها وانمود می‌کند و تعرض و بد کردن خود را نسبت به آنان مخفی می‌دارد و رسول خدا و مؤمنین هم با وجود آگاهی به مخالفت باطنی یا مدارای خود با آنها اظهار موافقت نموده، مخالفت خود را پنهان می‌دارند چنانکه: گویی، آنان در فریبکاری بر خدا و رسول و مؤمنان غالب شده‌اند و مراد از الله یا واجب الوجود است، یا رسول صلی الله علیه و سلم و یا علی (ع) زیرا الهیت خدای تعالی به وسیله آن دو بزرگوار، ظاهر گردیده است. «وَمَا يَخْدَعُونَ» بصورت معلوم و مجهول خوانده شده است.

«یخادعون» هم به همین نحو خوانده شده است. و «یخدعون» از باب تفعیل و یخدعون از باب افتعال، نیز خوانده شده است. «۱» «الأنفسهم» منظور این است که آنان با خدعه و نیرنگی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مؤمنین بکار می‌برند فقط به خود زیان می‌رسانند و می‌پندارند، کار نیکویی انجام داده‌اند «۲». چه آنان نفس خویش را از مقامات انسانی که مقتضی راستی و الفت بوده به مقامات شیطانی که مقتضی دروغ و کینه و توخس می‌باشد تنزل داده‌اند. آنان در جائی که واجب است به رسول خدا پیوندند از او می‌گسلند و به شیطان که واجب است از او بگسلند می‌پیوندند.

(۱) در اصل یخدعون بوده «تاء» طبق قانون ابدال به «دال» بدل شده است و در آن ادغام گردیده یخدعون شده است.

(۲) اشاره است به آیه ۴ سوره کهف که می‌فرماید: و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا.

یعنی آنان می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۸

«نفس» هم بر ذات شی، و هم بر نفس انسانی، که همان نفس حیوانی است که روشن به نور خرد (عقل) گشته است، اطلاق می‌شود. و ممکن است از لفظ «أنفس» در این آیه هر دو معنی اراده شود. و نیز لفظ «نفس» بر نفس حیوانی و بر نفس نباتی اطلاق می‌شود، و به علت مناسبت بین این نفسها و خون بر خون نیز نفس اطلاق می‌شود و بر مراتب نفس انسانی هم اعم از (اماره) و (لؤامه) و (مطمئنه) نفس اطلاق می‌شود.

اما تفسیر نفس به امام در امثال حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

هر کس امام خود را شناخت پروردگار خویش را شناخته است.

و حدیث «اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه».

آنکه به امام خود شناساتر است به خدا شناساتر است.

و «اعرف نفسک تعرف ربک» بشناس امام خود را تا بشناسی پروردگارت را.

پس بدان جهت است که امام، ذات هر چیز، مخصوصا ذات کسی است که با او بیعت کرده و ولایت او را قبول نموده است.

«و ما یَشْعُرُونَ» یعنی: نمی‌دانند یا به زیرکی در نمی‌یابند یا به وسیله مدرکات خویش احساس نمی‌کنند. گویا، قرآن یکی از این دو

معنی اخیر را اراده کرده باشد. تا با توجه به قول خدای تعالی: «و لَکِن لَّا یَعْلَمُونَ» (آیه ۱۲ سوره بقره). متضمن معنی تازه‌ای باشد.

در بسیاری از موارد، شعور به معنای التفات «۱» و توجه به مورد درک

(۱) متن تفسیر التفات بیشتر در احساس خاصی استعمال شده است و آن جایی است که مورد التفات از چیزهایی محسوس است چون حضور آن در نزد حس است، یا اینکه التفات در زیرکی و تفطن مخصوص استعمال می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۸۹

آمده است. و مقصود این است که فریب آنها نسبت به خودشان از بس آشکار است که گویا، محسوس به حواس ظاهری می‌باشد و ادراک نکردن آنها با وجود آشکار بودن آن، از بی‌توجهی و بی‌تفاتی آنان است مانند کسی که چشمانش بر مشهودات واقع می‌شود و آنها را می‌بیند لکن به دلیل شدت اشتغال نفس، به چیز دیگر احساس ادراک آنها را نمی‌کند.

در اینجا ادات استدراک نیارورد چنانچه در آیه بعد در قول خدا «و لَکِن لَّا یَشْعُرُونَ»، و «و لَکِن لَّا یَعْلَمُونَ» آمده است زیرا، حق تعالی در خطاب‌هایش به مردم، همان روش خطاب انسانها را بکار گرفته است و غالبا چنین است که یک سخنران در آغاز سخن که زشتیهای امر ناپسندی را بر می‌شمرد خشمش شدید نیست. لذا، با گستردگی و تأکید و شدت، چندان مناسبت ندارد از این جهت، کلام قبلی بر خلاف آنچه بعدا می‌آید با تأکید همراه نیست و مخاطب هم در آغاز سخن از رد و شک و یا پذیرش و یا اندیشه مخالف یا موافق خالی‌الدهن است پس تأکید و آوردن ادوات استدراک مناسبتی ندارد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰] ص: ۴۸۹

اشاره

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

ترجمه: ص: ۴۸۹

در دل‌هایشان بیماری است پس خدا بیماریشان را می‌افزاید که برای ایشان عذابی دردناک است چونکه دروغ می‌گفتند.

تفسیر: ص: ۴۸۹

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» این عبارت، جمله مستأنفه است، و جواب سؤالی است که سزاوار است در رابطه با حالشان یا علت خدعه خدا، یا علت عدم شعور آنان مطرح شود یا جمله مستأنفه است که دعائی علیه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۰ آنان باشد. و ممکن است جمله حالیه باشد از فاعل فعل اول یا دوم یا سوم.

مرض، علتی است (عارضه است) در حیوان که با مزاج طبیعی او سازگار نمی‌باشد و اهل حس، آنرا به بدن اختصاص می‌دهند ولی اختصاص به بدن ندارد بلکه اعتم است از آنچه در بدن یا در نفس، از عوارض ناسازگار با مزاج خدادادی او باشد. زیرا هر امری که نفس انسانی را از آنچه بر حسب تکوین یا تکلیف بر آن سرشته است خارج سازد، بیماری اوست.

قبلا- یاد آور شدیم که قلب به موارد مختلف اطلاق می‌شود. و منظور از قلوب «۱» در اینجا یا قلوب صنوبری جسمانی است که به جهت شدت خشم و غضب خون آن قلوب به جوش می‌آید و یا از شدت ترس، خونشان از جوش می‌افتد. هر دو حالت، چه شدت ضربان، و چه کمی ضربان، با قلوب ناسازگار است و یا منظور از قلوب، دل‌های معنوی، و مراد از بیماریهای آن، رذائل شیطانی می‌باشد.

«فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» این جمله نفرین یا اخبار است. افزایش بیماری نفس سبب دور شدن از خصلت‌های خوب انسانی و متمکن شدن نفس در پلیدیها می‌باشد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ» این عبارت، نیز نفرین یا اخبار می‌باشد.

«الیم» صیغه مبالغه از «الم» است به معنی درد کردن است و توصیف عذاب به درد از باب مجاز و بجهت مبالغه در شدت عذاب می‌باشد. چنانکه: گویا، عذاب از شدت درد خودش در شکنجه است، می‌شود.

«الیم» را به معنای «مؤلم». یعنی: دردناک، دانست چنانکه: از

(۱) متن تفسیر: یعنی با اینکه مقصود از مرض مرض نفسانی است مراد از قلوب که با مرض آمده است قلب جسمانی می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۱

چنانکه: از (طهور) که به معنی بسیار پاک و خالص است «مطهر» معنای پاک کننده اراده شده است زیرا، مبالغه در مثل این موارد مقتضی تعدی به غیر است و این معنی رساتر از معنی اول می‌باشد، زیرا این معنی می‌رساند که عذاب خود به نحوی درد می‌کشد که موجب درد کشیدن دیگری می‌شود.

«بما كانوا» ما- یا مصدری است یا موصوفه است یا موصوله است.

در صورت اول «بما كانوا» به معنی مصدری یعنی: به بودن آنها.

در حالت دوم، به چیزی که بودند.

در حالت سوم، به آنچه که بودند دلالت دارد.

«یکذبون» با تخفیف و تشدید هر دو خوانده شده است. (یکذبون یا یکذبون) از «کذبه» متعدی است وقتی که به او نسبت دروغگویی بدهد.

ممکن است از «کذب» فعل لازم باشد که مبالغه در کذب یا بسیاری کذب را می‌رساند.

«کذب» همانند (صدق) بیشتر استعمال آن در اقوال است ولی اختصاص به اقوال ندارد. بلکه هر فعل یا حالت یا خلق و خو یا شأن و

مرتبه‌ای که از انسان صادر و مناسب مقتضای حقیقت انسانی باشد آن صدق و راستی است و هر چه که این چنین نباشد کذب و دروغ است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱] ص: ۴۹۱

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

ترجمه: ص: ۴۹۱

هنگامیکه به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید می گویند بدرستی که همانا ما از اصلاح پیشگانیم»

تفسیر: ص: ۴۹۱

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۲

این عبارت یا عطف بر عبارت «یکذبون» یا بر عبارت «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یا بر «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» یا بر «يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ» می باشد. «لا- تفسدوا» از مصدر افساد است و افساد به معنی تغییر و دگرگونی چیز است از آن حالتی که دارد یا منع کردن چیزی است از کمال مقتضی آن.

منظور از «ارض»، زمین، اعم از زمین عالم کبیر یا عالم صغیر «۱» می باشد و خروج از طاعت عقل و امام افساد در عالم صغیر است که منجر به افساد در عالم کبیر یا افساد بزرگ می شود که آن استهزاء به امام و کشتن اوست. آنچه که به سلمان- رضی الله عنه- نسبت داده شده است که گفت: این آیه، شامل حال افرادی می شود که هنوز نیامده اند و دلالت دارد بر اینکه آیه در باره منافقان امت بعد از رسول نازل شده است.

قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ اصولاً منکران توحید و رسالت و ولایت می پندارند که در کارشان خیر و صلاح بوده شر و فسادی در میان نیست. این مطلب عمومیت دارد که هر موجود با شعور در کردار خود آهنگ خیر و صلاح دارد و به نیت خیر و صلاح کار می کند. چنانکه: به بعضی از صحابه منسوب است

(۱) مراد از عالم کبیر جهان وجود است که بنا به قول رواقیان و بعضی از عرفا انسان کبیر است. منظور از عالم صغیر، انسان است که

بنا به فرموده علی (ع) عالم کبیر در او منظوی است آنجا که می فرماید

أُتْحَسَبُ «أَتَزْعَمُ» أَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكُ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْكَبِيرِ

مرحوم نور علی شاه: قدس سره. در کتاب صالحیه در ابتدای مبحث حضرت انسان کامل می گوید: دنیا ظهور ظاهر انسان است و آخرت جلوه باطن انسان، است، ازل و ابد در او مجتمع است، مبدأ و منتهی از او و به اوست، ظاهر و باطن و اول و آخر است.

گر چه در صورت نمودار دو عالم گشته ام چون به معنی بنگری هر دو جهان من بوده ام.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۳

که گفته‌اند: علت جلوگیری از خلافت علی (ع) آن بوده است که آن حضرت کم سال بوده، و بسیار مزاح می‌فرموده است. چون گمان کردند که آنان در کارشان مصلح می‌باشند و شنیدند که نسبت افساد به آنان داده می‌شود بنا بر این به خود نسبت صلاح و شایستگی داده و شأن و کار خود را منحصر در خیر و صلاح نمودند، در حالی که جمله را با اسمیه بودن و لفظ «ان» و افاده حصر تأکید نمود.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲] ص: ۴۹۳

اشاره

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

ترجمه: ص: ۴۹۳

یعنی آگاه باشید که آنان افساد گراند و لکن نمی‌دانند.

تفسیر: ص: ۴۹۳

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ در این آیه با انکار مؤکد آنان مقابله شده، و افساد به آنان نسبت داده شده است. و این اسناد با کلمه «ألا» در آغاز و (ان) و جمله اسمیه و ضمیر فصل «هم» و افاده حصر، تأکید شده است و در مقابل حصر آنها که کارها و شئون خود را منحصر در اصلاح می‌دانستند، خداوند تبارک و تعالی آنانرا منحصراف مفسد معرفی نموده است «وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ». در اینجا ادات استدراک را به کار برده، زیرا مقام مقتضی دفع توهم خلاف، و بسط در کلام است. همان طور که قبلا بیان شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳] ص: ۴۹۳

اشاره

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

ترجمه: ص: ۴۹۳

چون به آنان گفته شود همچنانکه: مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می‌گویند: آیا آنچنانکه بیخردان گرویده‌اند ایمان بیاوریم؟ آگاه باشید که آنان خود بیخردانند لکن نمی‌دانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۴

تفسیر: ص: ۴۹۴

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا چون گوینده این سخن رسول اکرم (ص) و یا مؤمنین می‌باشند گفته خدای تعالی اشاره کرد به این که پند دهنده و نصیحت کننده بین تحذیر و ترغیب و بیم دادن و مژده دادن جمع نموده و آنان در هر دو قسمت اندرزه‌های رسول خدا را

رد کرده‌اند.

منظور از ایمان در این آیه، یا ایمان به رسول اکرم (ص) به وسیله بیعت عامه با همراهی دل و زبان می‌باشد یا ایمان به علی (ع) اراده شده است.

«کَمَا آمَنَ النَّاسُ» یعنی: همانطور که مردم به سبب بیعت با محمد یا علی (ع) ایمان آوردند در حالیکه دل و اراده‌شان بر این قصد بود که به شروط و پیمانها و عهدها وفا کنند شما نیز ایمان بیاورید.

ممکن است که مراد از ایمان در آنجا که می‌گفتند «آمَنَّا بِاللَّهِ» اذعان یا تصدیق باشد. و مراد از ایمان در «آمَنَ النَّاسُ» نیز ممکن است همین معنی باشد. ولی هر گاه ایمان در کتاب و سنت به صورت مطلق ذکر شود بیعت عامه یا خاصه یا حالت بعد از توبه، از اجزاء بیعت، یا حالت حاصله از بیعت مقصود است امّا مجرّد اقرار به توحید و رسالت، در حیات رسول الله (ص) ایمان نامیده نمی‌شد.

آنچه که در تفسیر امام نقل شده دلالت می‌کند بر اینکه مراد از ایمان، بیعت با علی - علیه السلام - می‌باشد.

(قالوا) گفتند: آیا ما مثل سفیهان ایمان بیاوریم؟! مخاطب آنان در این گفتار منافقین همانند خودشان است نه مؤمنین و ناصحین، زیرا آنان به علت فریبکاری و پنهان کاری به مؤمنین چنین پاسخی نمی‌دهند و راز خود را کشف نمی‌کنند. ترجمه بیان السعاده،

ج ۱، ص: ۴۹۵

«اَوْثَمُنَ»: استفهام انکاری است به این معنی که، ایمان مؤمنین را که به گمان آنها از سفیهانند، صحیح ندانسته و صدور آنرا از خود انکار می‌کنند.

«کَمَا آمَنَ الشُّفَهَاءُ» سفیه، به غیر رشید گفته می‌شود و آن محجور است و محجور «۱»، که به قیّم احتیاج دارد و یا به سبک عقلی که افعالش، آنطور که شایسته است نباشد، گفته می‌شود، و در مورد اموال نه می‌تواند مالش را به طور شایسته خرج کند و نه می‌تواند طوری سرمایه‌اش را به کار بیندازد که فزونی یابد و نیز کسی که حق را نمی‌شناسد و تحت فرمان یک حاکم الهی در نمی‌آید، اطلاق می‌شود. و بیشتر استعمالات لفظ (سفیه) در اخبار به همین معنی است. هنگامی که منافقان مؤمنان را در حالتی دیدند که با عقلهای شیطانی خویش خوشایند آنها نبود و دیدند که این مؤمنان، در ظاهر و باطن از محمد (ص) یا علی (ع) پیروی نموده، اطاعتشان می‌نمایند. به پندار آنان، آن بزرگواران توانایی آن را ندارند که پیروان خود را نگهداری نموده از دشمنانشان حفظ کنند. از اینرو، مؤمنین را سفیه نامیدند. و چون پیروی مؤمنان و اطاعت آنها از خلیفه خدا، مقتضای عقل و مقتضای معرفت حق است و خروج منافقین از انقیاد، و فریبکاری آنان نسبت به مؤمنین، موجب بیرون شدن آنان از مقتضای عقل سلیم و معرفت حق است. از این لحاظ حق تعالی سفاهت را با تأکید بسیار منحصر به آنها نمود و این حصر را به صورت قصر قلب «۲» افاده نمود

(۱) محجور کسی است که به عللی از تصرف در اموالش حجر و منع شده باشد.

(۲) حصر قلب - قصر قلب آن است که اعتقاد مخاطب را معکوس کنی، مثلاً او می‌گوید: زید جاهل است، تو می‌گویی «عالمی جز زید نیست» که عالم را منحصر به زید کرده حرف او را قلب و واژگونه نموده‌ای در آیه، چون نقل منافقان را آورده است که می‌گویند: «مؤمنان سفیهند» لذا، آن را واژگون کرده می‌گوید: «الا انهم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۶

تا علاوه بر حصر سفاهت در منافقین آنرا از مؤمنین نفی نماید یعنی:

آنچه منافقان به مؤمنان نسبت داده‌اند نفی کرده به خودشان برگشت دهد. لذا، فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الشُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ در آیه گذشته «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» وجه آوردن ادات تأکید و استدراک بیان شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴] ص: ۴۹۶

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴)

ترجمه: ص: ۴۹۶

و هنگامیکه با مؤمنان برخورد می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم. هنگامیکه با شیاطین خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم به درستی که ما تنها آنها را مسخره می‌کنیم.

تفسیر: ص: ۴۹۶

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا دو فقره اول در آیات قبل برای بیان حال خود منافقان بود. و اینکه آنها، به علت خود پسندی و راضی بودن به افعال خود پند ناصح را نمی‌شنوند و این دو فقره که در این آیه است برای بیان حال آنان با مؤمنین و کفار و بیان فریبکاری آنان نسبت به مؤمنان می‌باشد. «قالوا آمنا» جمله فعلیه خالی از هر نوع تأکید آمده است تا از طرفی ایهام و اشاره باشد به اینکه منافقین می‌خواهند چنان وانمود کنند که سزاوار

هم السفهاء» که این عبارت قصر قلب است که منافقان را منحصر در سفاهت نموده است. (معالم البلاغه- ص ۱۲۵ اببعد)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۷

نیست ایمان آنها، مورد انکار یا شک باشد تا احتیاج به تأکید داشته باشد و از طرفی دل‌های آنان با مبالغه و تأکید مساعدت ندارد. لذا، به «قالوا آمنا» بسنده شده است.

وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ «شیاطین» جمع شیطان که معروف و مشخص است می‌باشد. و اما وجه تسمیه انسان به شیطان از جهت آن است که، انسان می‌تواند مظهر شیطان و فرمانبر فرمان او باشد، یا از جهت شباهت و مشاکلت انسان با شیطان است، و یا از جهت این است که انسان به اعتبار معنی لغوی شیطان یکی از مصادیق آن می‌باشد، چون لفظ شیطان، از «شطن» مشتق شده است که به معنی دور شدن است. از آن جهت که شیاطین، جنّ و انس از خیر و نیکی و صلاح دورند.

یا از «شطن» به معنای ریسمان بلند و رها شده و لرزان گرفته شده است یا از شاط، که به معنی «بطل» باشد اخذ گردیده است چون آنها در ذات خود، باطل هستند که در این صورت «نون» شیطان هم زائده است.

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ منظور از این گفته که، ما با شماستیم در مورد دین و اعتقادات است از آن جهت جمله را با تأکید آوردند که توهم انکار از جانب شیاطینشان و منافقین وجود داشت و این پندار ناشی از آمیزش و اختلاط منافقین با مؤمنین بود و نیز این تأکید از جهت نشاط و خوشحالی است که آنان در بیان مطلب دارند، چه وقتی متکلم چیزی را با نشاط و خوشحالی بیان کند مقتضی تأکید و مبالغه می‌گردد. لذا، به همین اندازه هم، اکتفا نکرده‌اند و در کلام بسط و تفصیل داده‌اند و گفتارشان را با تأکیدات متعدد تأکید کرده‌اند تا شأن و مرتبه خود را در این منحصر سازند که با شیاطین هستند و این حصر کردن یا از نوع قصر ترجمه بیان السعاده، ج ۱،

قلب است یا قصر افراد. (۱)

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ كَلِمَه استهزاء (مسخره کردن) در بین مردم مشهور و شناخته شده است اگر چه از لحاظ مسخره کننده یا مسخره شونده یا جهت استهزاء محتاج شرح و تفضیل می‌باشد. به هر صورت استهزائی که به خدا نسبت داده شده است مجازی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵] ص: ۴۹۸

اشاره

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

ترجمه: ص: ۴۹۸

خداوند آنان را مسخره می‌کند. و می‌گذارد که آنان در سرکشی خود سرگردان شوند.

تفسیر: ص: ۴۹۸

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ بنا بر اینکه استهزاء منسوب بخدا مجاز باشد معنی استهزاء خدا این می‌شود که خدا به جزای استهزاء آنان آنها را مجازات می‌کند، یا آنها را خوار می‌گرداند، یا عملی نسبت به آنها انجام می‌دهد که شبیه مسخره کردن است. یا اینکه آوردن کلمه «استهزاء» از باب صنعت مشاکله و

(۱) قصر قلب و قصر افراد قصر در لغت به معنی حبس است و در اصطلاح عبارتست از تخصیص شیئی به امری یعنی: قرار دادن شیئی مختص و منحصر به امری بدین معنی که از آن امر تجاوز به غیر او نکند مثل ما کاتب الّا زید. که امر کتابت به زید اختصاص داده شده، برای دیگری نیست کتابت را محصور فیه و عبارت را قصر یا حصر نامند. حال هر گاه مخاطب معتقد باشد که زید هم شاعر است و هم کاتب، و زید را محصور کنی در شاعریت و گوئی «ما زید الّا شاعر» یعنی: زید فقط شاعر است یا بگوئی: ما شاعر الّا زید یعنی، جز زید شاعری نیست «قصر افراد» نام دارد یعنی کار زید را منحصر در یکی از دو چیز کتابت و شاعر بودن کرده‌ای ولی اگر معتقد مخاطب را معکوس و وارونه سازی، مثلاً: کسی بگوید: «زید جاهل است» ولی شما بگوئی «جز زید کسی عالم نیست» در این وقت سخن او را قلب کرده‌ای و این قصر قلب نام دارد (معالم البلاغه ص ۱۲۱ تا ۱۲۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۴۹۹

همانندی در محاورات عرفی است. و از اینکه ادات عطف نیامده است «۱».

چون مناسبتی بین این جمله و جمله قبلی وجود ندارد.

پس جمله یا مستأنفه است تا جواب سؤال مقدر باشد. «۲»

یا جمله دعا می‌باشد که علیه آنان است (یعنی نفرین) احتمال دارد که حال، برای فاعل «قالوا» باشد. «۳»

نگفته است «اللَّهُ مستهزئ «۴» بهم» (خداوند مسخره کننده آنان است.) در حالی که در این صورت مقابله «۵» تامتر و کاملتر می‌شد چون نشاط و شادمانی آنان در خبر دادن از استهزاء همانطور که نهایت تأکید را اقتضاء می‌کرد همچنین اقتضا می‌کرد خبر بدهند که استهزاء مؤمنین به صورت خوی و عادت آنان در آمده یا در ثبات و استمرار مانند خوی و عادت است. به خلاف اخبار به

استهزاء آنها از جانب خدای تعالی که در آن، نشاط و خوشحالی برای خدا وجود ندارد.

ضمناً استهزاء خداوند نسبت به آنان به هر معنی که بگیریم از صفات ثابت ذاتی خدای تعالی نیست چه رسد به اینکه عین ذات شمرده شود. بلکه قسمی از قهر ثابت الهی بوده عرضی می‌باشد و آن (استهزاء) جز در عالم طبیعت و مادون آن که عالم ارواح خبیثه می‌باشد وجود ندارد. دگرگونی و نو شدن، برای جهان طبیعت، ذاتی بوده آنچه در آن است به سبب تجدد در عالم طبع همیشه در حال دگرگونی و نو

(۱) حروف عطف عبارتند از: و- ف- ثم- او- ام: حتی، بل، لکن.

(۲) ممکن است سؤال مقدر چنین باشد: اکنون که آنان مؤمنان را مسخره می‌کنند خدا با آنان چه خواهد کرد؟ [.....]

(۳) اگر «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» حال باشد برای فاعل «قالوا» که منافقین هستند معنی عبارت این می‌شود: که منافقین در حالیکه مؤمنان را مسخره می‌کردند، می‌گفتند: ما با شما ایم.

خداوند می‌گوید: در حالیکه خدا آنها را استهزاء می‌کند آنان چنین ادعایی دارند.

(۴) یعنی به جای فعل مضارع اسم فاعل نیامورد.

(۵) مقصود مقابله جمله «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» با جمله «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۰۰

شدن می‌باشد. خبر دادن خداوند به تجدد و پیوستگی خواری آنها، خبر دادن ضمنی به شدت گرفتن خواری است.

«و یمدهم» یمد از «مدد» یا از «مد» آمده است یعنی: قوای آنان را (به سوی طغیان) می‌کشاند و تقویت نموده، افزون می‌نماید یا اینکه عمر آنانرا طولانی کرده و مهلت می‌دهد و این بیان چگونگی استهزاء خدا نسبت به آنها است.

«فی طغیانهم» ظرف لغو «۱» است و متعلق به ما قبل و یا ما بعدش می‌باشد، یا ظرف مستقر است که حال واقع شده است یا جمله مستأنفه به تقدیر مبتدا است تا جواب سؤال مقدر باشد «۲».

تجاوز شیئی از حدّ خود را هر چه باشد طغیان می‌نامند و فرمانبرداری از فرمان خریدیکه پیامبر زمان آن را بیان فرموده حدّ انسان است. بنا بر این کسیکه از این حدّ تجاوز کند سرکش و طاغی می‌باشد.

«یعمهون» یعنی سرگردان و حیران می‌باشند.

لفظ عمه (ع-م-ه) به معنی سرگردانی در آراء و اندیشه‌هاست.

چون نسبت «عمه» به «بصیرت» مانند نسبت کوری به بینایی است و لفظ «یعمهون» حال یا مستأنفه می‌باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶] ص: ۵۰۰

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

ترجمه: ص: ۵۰۰

آنان کسانی هستند که گمراهی را در برابر هدایت خریدند و از تجارتشان سودی نبردند و به راه راست هدایت نیافتند.

(۱) شاید سؤال مقدر چنین باشد در چه جهت خداوند آنها را می‌کشانند؟ که پاسخ داده شده این است: آنان را در طغیانشان می‌کشانند.

(۲) یعنی نسبت بین آن دو تقابل ملکه و عدم ملکه است، پس اگر بصیرت بینایی در فکر و اندیشه است باید «عمه» حیرت و سرگردانی در اندیشه باشد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۱

بیان اشتراء الضلالة بالهدی ص : ۵۰۱

[أُولَئِكَ] المحضرون بالاوصاف المذمومة المهانون غايه الهوان [الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى] الضلال و الضلالة مصدران ضل الانسان اذا فقد الطريق، و ضل المال اذا فقد و لم يدر صاحبه اين هو، و الهدى الدلالة و الرشد و البيان يذکر و يؤنث و المراد به هنا الاهتداء الى الطريق المستقيم الانساني على ان يكون مصدرا مبيتا للمفعول، او هدايه الله لهم الى الطريق المستقيم الانساني على ان يكون مبيتا للفاعل، «و الشراء» مقصورا و ممدودا من الاضداد يطلق على البيع و الشراء، و الاشتراء خاص بالمشتري في العرف العام كالبيع للبائع.

و اعلم ان الانسان ذا شؤون كثيرة بحسب طرقة الى دار الاشقياء و طريقه الى دار السعداء و شؤنه التي له بحسب كونه على طريق السعداء ذاتية له فكأن الله ملكه اياها و الشؤون التي له بحسب كونه على طريق الاشقياء عرضية له كأنها مملوكة لغيره و ان الاوصاف التي هي في هذا العالم أعراض قائمة بغيرها لها حقائق قائمة بذواتها في عالم آخر فان الضلالة التي هي وصف اعتباري اضافي لها حقيقة متجوهره في عالم النفس و هي من شؤونها و مراتبها و كذلك الهداية اذا تمهد هذا فنقول: لما كان الاشتراء أخذ مال الغير بضمن مملوك للمشتري فان لم يعتبر فيه قيد آخر كما هو الحق فالشراء على حقيقته و ان اعتبر كون المبيع و الثمن من الاعراض الدنيوية و كون الاشتراء بصيغه مخصوصه كان الاشتراء استعاره و كان قوله [فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ] ترشيحا للاستعاره و نسبة ترجمه بيان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۲

الرّبح الى التجارة مجاز عقلي و الرّبح هو الفضل على رأس المال في المعاملة كما ان الخسران هو نقصان رأس المال، و نفى الرّبح اعّم من بقاء رأس المال و نقصانه و اتلافه رأسا كما ان الخسران اعّم من نقصان رأس المال و اتلافه [و ما كانوا مهتدين] من قبيل عطف الاقوى على الاضعف و المعنى بل ما كانوا مهتدين اي اتلفوا بضاعتهم رأسا فانه تعالى جعل الهدى بضاعتهم و لذا جعله في الاشتراء ثمنا او من قبيل عطف العلة على المعلول اي ما ربحوا لانهم لم يهتدوا الى طرق التجارة و المراهة او المعنى اشتروا الضلالة بالهدى لانهم ما كانوا مالكين للهدى فان الهدى كان عاربه لهم سواء أريد بالهدى الاستضاءه بنور الاسلام بالبيعه مع محمد (ص) او شؤون النفس المستضيئه بنور الاسلام او الشؤون المستعده للاستضاءه بنور الاسلام او الايمان، او من قبيل عطف الجمع اي ما ربحوا ما صاروا مهتدين الى طريق النجاه [مَثَلُهُمْ] في قبول نور الاسلام و الاستضاءه به [كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا] المثل بالتحريك و المثل بالكسر و الاسكان و المثل كالتشبه و الشبه و الشبيه لفظا و معنى لكن استعمال المثل بالتحريك في التشبيه المركب اكثر و لذا صار اسما للقول السيار في العرف العام و الموصول كالمعرف باللأم قد يكون لتعريف الجنس و حينئذ يجوز ان يجري على مفرد حكم الافراد و الجمع كما هنا فانه أفرد بعض الضمائر الزاجعة اليه و جمع بعضها و كما في قوله تعالى وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا على ان يكون الفاعل عائد الموصول و لم يأت بالعاطف هنا مع انه متفرع على اشتراء الضلالة مثل الجملتين السابقتين و جعله مستأنفا لجواب سؤال مقدر تجديدا لنشاط السامع بتغيير الاسلوب و يحتمل ان يكون حالا [فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ] أضاءت متعد مسند الى ضمير النار او لازم مسند الى «ما» باعتبار كونه بمعنى الاماكن و الاشياء التي حوله، او لازم مسند الى ضمير النار و ما حوله بدل ترجمه بيان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۳

عنه بدل الاشتمال [ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ] و حد النور و جمع الظلمة للاشارة الى وحدة حقيقة النور و ان الوحدة ذاتية

للتور و لغيره بعرض التور، و للاشارة الى كثرة الظلمة و ان الكثرة ذاتية لها و لغيرها عرضية، و سيأتي تحقيق لهذا في اول سورة الانعام ان شاء الله و المراد بالظلمات في الممثل له ظلمات شؤون النفس المتراكمة فان الانسان كلما ازداد بعدا من نور الاسلام ازداد توغلا في شؤون النفس المظلمة، و تعريف التور بالاضافة و تنكير الظلمات لما سبق من كون التور ذاتيا للإنسان و الظلمة عرضية [لا يبصرون] حال او صفة بحذف العائد او مستأنف او مفعول ثان لترك اذا جعل بمعنى صير، او مفعول بعد مفعول اذا جعل في ظلمات مفعولا ثانيا و ترك المفعول لترك القصد اليه كأن الفعل جعل لازما او لقصد التعميم في المفعول.

[صُمُّكُمْ عُمِّي] قد علمت فيما مضى ان السمع و البصر لكل منهما كوة الى الخارج و كوتان من جهة الباطن الى عالم الملائكة و عالم الجنه و كوتهما الى عالم الملائكة ذاتي و كوتهما الى عالم الجنه عرضية و ختمهما عبارة عن سد كوتهما الى عالم الملائكة، و الصيم و العمى عبارة عن سد الكوتين اللتين هما الى عالم الملائكة بحيث لا يسمع من المسموعات جهتها الحقائقية التي تؤدي الى عالم الملائكة و لا يسمع من عالم الملائكة و لا من الملك الزاجر و لا يبصر من المبصرات جهتها الحقائقية و بعبارة اخرى مدارك الانسان مسخرة تحت حكم الخيال فان كان الخيال مسخرا تحت حكم العقلة كان ادراكها من الجهة المطلوبة من ادراكها و ان كان مسخرا تحت حكم الشيطان لم يكن ادراكها من الجهة المطلوبة منها و هكذا حكم اللسان [فهم لا يزجون] عن دار الضلالة الى دار الهدى لعدم سماعهم نداء المنادي لهم الى دار الهدى و الى طريق النجاة و لاصداء الغيلان في دار الضلالة حتى يستوحشوا و لعدم ترجمه بيان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۴

ابصارهم موزيات دار الضلالة و لا ملذات دار السعادة و لا طريق الخروج منها الى دار السعادة و لعدم نطق لهم يستغيثون به غيرهم و يذكرون ما لهم من الآلام حتى يرحموا و المقصود من التمثيل الذي كثر في كلام الله و كلام خلفائه بيان الاحوال الباطنة لاهل الانظار الحسية بالاحوال الظاهرة و لذلك قد يذكر المثل قبل اداة التشبيه و بعدها و قد يذكر نفس الاحوال كما في قوله تعالى [أو كصيب من السماء] اي حال المنافقين في قرع الكلمات المهذبة المندرجة فيها الرحمة المستنيرة بنورها القلوب اسماعهم كصيب اي مطر او سحاب فهو معطوف على قوله كمثل الذي استوفد لا على الذي استوفد كما قيل [فيه ظلمات] ظلمة الليل و ظلمة تتابع المطر و ظلمة تراكم السحاب.

ترجمه بيان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۵

بيان خریدن گمراهی در برابر هدایت ص : ۵۰۵

«اولئك» آن گروه که به صفت‌های ناپسند موصوف، و در غایت خواری و استخفاف به سر می‌برند کسانی هستند که گمراهی را به هدایت خریدند.

الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى «ضلال» و «الضلاله» هر دو مصدر «ضل الانسان» می‌باشند، یعنی راه را گم کرد. و «ضل المال» یعنی مالش گم شد و صاحبش نمی‌داند که آن مال در کجاست.

«هدی» به معنی دلالت و رشد و بیان است. و آن هم به صورت مذکر و هم به صورت مؤنث استعمال می‌شود (۱). مراد از «هدی»- در اینجا- بنا بر اینکه مصدر از فعل مجهول باشد راه یافتن به راه راست انسانی می‌باشد یا اینکه مراد هدایت خدای تعالی آنان را در جهت راه راست انسانی، است. که در این صورت مصدر فعل معلوم می‌شود و «الشراء» به صورت مقصور «شری» و ممدود (شراء) هر دو آمده است و از لحاظ معنی، از اضداد است که بر خرید و فروش هر دو اطلاق می‌شود لیکن در عرف عام کلمه «اشترای» مخصوص مشتری و خریدار است مانند لفظ بیع که مخصوص فروشنده و بایع است.

(۱) مقصود این است که مذکر و مؤنث در آن یکسان نیست.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۸

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷] ص: ۵۰۸

اشاره

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)

ترجمه: ص: ۵۰۸

مثل آنان: (در قبول نور اسلام یا طلب روشنایی به نور اسلام)، مانند کسانی است که آتش افروزند چون آتش اطرافشان را روشن کرد خدا نور آتش را برده آنان را در تاریکی وا می‌گذارد که نمی‌بینند.

تفسیر: ص: ۵۰۸

«مثلهم» مثل آنان در قبول نور اسلام یا طلب روشنایی به نور اسلام. «کمثل الذي استوقد نارا» همانند کسی است که آتش افروخت. «مثل به سه وجه قرائت شده است.

اول «مثل» (بفتح فاء و عین) دوم «مثل» (به کسرفاء و سکون عین الفعل) سوم «مثیل» بر وزن فعیل که بر وزن و معنای شبه و شبه و شبیه آمده است لیکن استعمال «مثل» با حرکت عین الفعل در اغلب موارد برای تشبیه مرکب به کار برده می‌شود. لذا، اسم است برای جمله‌های مرکب که در بین مردم در عرف عام جریان دارد و موصول (الذی) نیز مانند: «معرفة به ال» گاهی برای تعریف جنس است که در این صورت جایز است بر مفرد آن حکم مفرد و جمع جاری شود چنانچه در اینجا به همین ترتیب است زیرا که بعضی از ضمیری که مرجع موصول است مفرد و بعضی دیگر جمع آمده است. و مانند قول خدای تعالی: ... وَ خُضِّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا (سوره توبه، آیه ۷۰) یعنی، فرو رفتید در شهوات همچنانکه: آن گروه فرو رفتند. بنا بر اینکه فاعل «خاضوا» به موصول برگردد، که در اینجا با اینکه «الذی» مفرد است ضمیر جمع به ترجمه بیان السعادة، ج ۱، ص: ۵۰۹ آن برگشته است.

با اینکه این جمله مانند دو جمله سابق نتیجه و فرع خریدن گمراهی است در عین حال او عطف نیارورد و آنرا جمله مستأنف برای جواب سؤال مقدر قرار داد تا به وسیله این تغییر روش، نشاط تازه‌ای در شنونده ایجاد کند. و احتمال دارد که جمله حالیه باشد.

فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ «اضاءت» یا متعدی بوده به ضمیری که به آتش بر می‌گردد نسبت داده شده است یا فعل لازم است که به «ما» اسناد داده شده، به اعتبار اینکه آن بر اماکن و اشیائی که در اطراف و حول و حوش آن است دلالت می‌کند. یا «اضاءت» فعل لازمی است که به ضمیری که به «نار» بر می‌گردد نسبت داده شده، (ضمیر «نار» در اضاءت مستتر است) و «ما حوله» بدل اشتمال است. (۱)

ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ خداوند نور آنان را برده و آنان را در تاریکی‌ها فرو گذاشته.

«نور به صورت واحد و مفرد ولی ظلمت به صورت جمع (ظلمات) آمده است تا اشاره به وحدت حقیقت نور باشد و اینکه

(۱) بدل- بدل آوردن در علم نحو مقرر است و آن عبارتست از تابعی که مقصود به حکم باشد بدون واسطه، پس در بدل محکوم علیه حقیقه و بالذات نفس بدل است.

بدل چهار قسم است.

بدل کل از کل مثل: اکرمی زید ابوک که در حقیقت به این معنی است که اکرمی زید، «اکرمی ابوک» که زید و ابو، که اولی مبدل منه و دومی بدل است عین هم می‌باشند.

(۲) بدل جزء از کل که جزئی از کل را اراده کنیم مثل شاگردان نصفشان رفتند.

(۳) بدل اشمال که مبدل منه مشتمل بر بدل است مثل: مرا بشگفت آورد زید عملش.

(۴) بدل غلط که در سخن فصیح نمی‌آید. (مأخذ معالم البلاغه ص ۷۷ به بعد)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۱۰

وحدت، ذاتی نور است و در مورد غیر نور، به واسطه عارض شدن نور، وحدت حاصل می‌شود. و نیز برای اشاره به کثرتی است که در ظلمت وجود دارد و اینکه کثرت برای ظلمت، ذاتی بوده، برای سایر چیزها، عرضی است که- انشاء الله- در اول سوره انعام این مطلب مورد تحقیق قرار می‌گیرد.

اما مراد از ظلمات در آن چیزی که به آن مثل زده شده است.

ظلمات و تاریکی‌های شئون نفس است که متراکم گردیده است چه، انسان هر قدر از نور اسلام دورتر شود فرو افتادن او، در مراتب نفس تیره بیشتر و افزونتر می‌شود. از اینکه نور، به سبب اضافه به ضمیر «هم» معرفه و «ظلمات» نکره آمده به دلیل آن است که، نور، ذاتی انسان و ظلمت عرضی می‌باشد.

«لا یبصرون» این عبارت حال یا صفتی است که عائد آن حذف شده است یا آنکه جمله مستأنفه است. یا مفعول دوم برای «ترک» است اگر آن را به معنی «صیر» (گردانید) بگیریم.

یا مفعول بعد از مفعول است اگر «فی ظلمات» را مفعول دوم قرار دهیم، و مفعول فعل «لا یبصرون» حذف شده است چون مورد قصد نبوده چنانکه: گوئی فعل به صورت لازم آمده است.

یا مقصود آنست که مفعول آن تعمیم یابد. یعنی آن چیزی را که نمی‌بیند عام باشد و شامل همه چیز گردد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸] ص: ۵۱۰

اشاره

صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهَمَّ لَا يَرِجِعُونَ (۱۸)

ترجمه: ص: ۵۱۰

کران، گنگان و کورانند پس آنانرا بازگشتی نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۱۱

تفسیر: ص: ۵۱۱

در گذشته دانستی که گوش و چشم هر کدام به خارج روزنه‌ای دارد و هر یک را از جهت باطن دو روزنه است: یکی به سوی عالم ملائکه است. دیگری به سوی عالم جتیان می‌باشد.

روزنه‌ای که به سوی عالم ملائکه است ذاتی و روزنه‌ای که به سوی عالم جتیان است عرضی می‌باشد. مهر نهادن بر آن، مسدود کردن آن روزنه است که رو به سوی جهان فرشتگان دارد. و کری و کوری مسدود نمودن این دو روزنه چشم و گوش است که به عالم ملائکه راه دارند به نحوی که جهت حق بودن مسموعات را که به عالم ملائکه رهنمون است نشنوند و از عالم فرشتگان و ملک زاجر (باز دارنده) هم چیزی نمی‌شنوند.

و از دیدنی‌ها جنبه حَقّانی آنرا نمی‌بینند. به عبارت دیگر، نیروهای ادراکی انسان، تحت فرمان خیال است و خیال اگر فرمانبر حکم عقل باشد ادراک آن مطلوب است ولی اگر تحت فرمان شیطان باشد ادراکش مطلوب نیست، و زبان نیز همین حکم را دارد. «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» آنان از ضلالت به هدایت بر نمی‌گردند زیرا، آنان ندای منادی را که آنها را به سرای هدایت و طریق نجات می‌خواند نمی‌شنوند. همچنین به علت عدم شنوایی، صدای دیو و دد را در سرای گمراهی نمی‌شنوند تا از موارد زیانبار سرای ضلالت وحشترده شوند و موزیات وادی ضلالت و لذتهای سرای خوشبختی را نیز نمی‌بینند و راه خروج از خانه ضلالت به خانه خوشبختی را نمی‌شناسند و به سبب گنگی نمی‌توانند از دیگران فریاد خواهی نموده، دردهای خود را یاد آور شوند تا مورد ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۱۲

ترحم قرار گیرند.

مقصود از مثال آوردن- که در کلام خدا و جانشینان او زیاد است- بیان حالات باطنی آنان به وسیله احوال ظاهری می‌باشد برای کسانی که فقط محسوسات و حالات ظاهری را می‌بینند. از این جهت گاهی مثل قبل از ادات تشبیه، و گاهی بعد از آن ذکر می‌شود و گاهی عینا چگونگی احوال آنان بیان می‌شود، مانند قول خدای تعالی «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ» لذا فرموده است:

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹] ص: ۵۱۲

اشاره

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)

ترجمه: ص: ۵۱۲

«یا همچون باران تندی است که از آسمان فرو ریزد که در آن تاریکی‌ها و رعد و برق است انگشتهای خویش را از شدت صاعقه‌ها در گوشه‌هایشان قرار می‌دهند تا از مردن در امان باشند و خداوند بر کافران محیط است.»

تفسیر: ص: ۵۱۲

اشاره

«أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی، حال منافقین در کوبیده شدن گوش آنها به وسیله این کلمات تهدیدآمیز که در آن رحمتی است که

از نورش دلها روشن می‌شود، همانند باران یا ابر است که گوش آنها را می‌کوبد.
 پس این عبارت به جمله «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» عطف گردیده است نه به جمله «الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» چنانچه برخی گفته‌اند.
 «فِيهِ ظُلُمَاتٌ» یعنی ظلمت و تاریکی شب و ظلمت باران پیاپی و ظلمت تراکم ابرها ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۱

تحقیق رعد و برق و ابر و باران ص: ۵۲۱

«ابر و رعد و برق» بدان که ابر و رعد و برق از جمله پدیده‌های جوّی است، و سبب پیدایش ابر، متصاعد شدن بخار از زمین مرطوب می‌باشد که یا به وسیله نور خورشید یا به علت مواد گوگردی گرم بخار گردیده یا اینکه از زمین‌های مردابی و نمکزار گرم برخاسته و متصاعد شده است پس آنگاه که بخار متصاعد گشت، و قبل از اینکه منبسط شود و به گاز تبدیل گردد، اگر نزدیک جوّ بسیار سرد قرار گیرد متراکم گردیده به ابرهایی تبدیل می‌شود که مانع دیدن ما وراء خود هستند.

بخار عبارت است از آبی که، ذرات آن از هم پراکنده و پخش گردیده و به اجزاء ذرات هوا آمیخته شده است. بعد از تراکم، ذرات آب مجتمع شده (مولکولهای آب) مقداری از اجزاء هوا نیز تبدیل به آب می‌شود. اگر با برودت هوا منعقد نشود به صورت باران پدیدار می‌گردد و اگر بعد از اجتماع منعقد بشود به صورت برف در می‌آید و اگر انعقاد قبل از اجتماع کامل ذرات آن صورت گیرد تگرگ به وجود می‌آید و گاهی از زمین‌های خشک و بایر گوگردی، دودی (گاز) همراه با بخار متصاعد می‌گردد و دود از اجزاء زمین و اجزاء آتش که با اجزاء هوا آمیخته است، ترکیب می‌شود.

هر گاه این بخار به جوّ بسیار سرد برسد و متراکم شود و اجزای گازی آن بین اجزاء بخار حبس شود اجزاء زمین طبیعتاً به پائین متمایل و اجزاء آتشین به بالا متمایل می‌باشد، حال اگر اجزاء آتشی بر اجزاء ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۲
 خاکی غالب شود اجزاء گازی را بین ابرها به سوی بالا- به شدت به حرکت در می‌آورد و اگر اجزاء زمین غالب شود آنها را به شدت به سوی پائین می‌کشاند. با این حرکت شدید، ابرهایی که از هوا غلیظتر است پاره پاره می‌شود از پاره شدن آن صدایی که رعد نامیده می‌شود به وجود می‌آید.

اگر ماده گاز لطیف باشد به سبب گرمای ناشی از حرکت و گرمی اجزاء آتشین مشتعل شده بعد به سرعت خاموش می‌شود این حالت را برق می‌گویند و اگر آن گاز غلیظ باشد چون مشتعل شود به سرعت خاموش نشود، بلکه به همان حال باقی می‌ماند تا اینکه به زمین برسد آنرا صاعقه می‌نامند.

آنچه گفتیم با آنچه در اخبار آمده است که رعد صدای تازیانه‌های فرشتگان موکل می‌باشد. «۱» منافاتی ندارد.
 يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ این جمله، حال یا صفت یا جمله مستأنفه است که جواب سؤال مقدر می‌باشد که گویا پرسیده شده است حال مردم چگونه است؟ و ضمیر به «النّاس» بر می‌گردد که از ملازمه استفاده می‌شود.

«حذر الموت» آنان از مرگی می‌ترسند که ناشی از پارگی گوششان از صدای صاعقه است.

یا اینکه ضمیر «يجعلون» بر می‌گردد به منافقین که گویا پرسنده‌ای از چگونگی حال منافقین که مثل برای آنان زده شده است سؤال می‌کند.

در این صورت «صواعق» در این آیه، به عنوان مجاز از کلماتی است که گوشهای آنها را با تهدید و وعید شدید چون صاعقه می‌کوبد.

این بیان با قول خدای تعالی وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ یعنی، خدا، به

(۱) نظریات فوق نقل قول قدماست که بعضی از آن با اصول علمی مطابقت دارد و بعضی ندارد و ما به خاطر حفظ امانت، ترجمه کردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۳

آن کافران محیط است، موافق تر است از این جهت اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده تا مشعر به ذمّ دیگری برای آنان باشد. این در صورتی است که مرجع ضمیر «یجعلون» منافقین باشد یعنی، منافقین انگشتهایشان را در گوشه‌هایشان می گذارند. و جمله «وَاللّٰهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِيْنَ» حال، برای فاعل «یجعلون» باشد و معنی آن این است که پرهیز از مرگ بر ایشان سودی ندارد زیرا فرار از حیطة حکومت خدای تعالی ممکن نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰] ص: ۵۲۳

اشاره

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

ترجمه: ص: ۵۲۳

نزدیک است برق چشمانشان را در رباید، هر گاه برای آنان روشن کند، در آن روشنائی راه می‌روند و هنگامی که بر آنان تاریک سازد می‌ایستند و اگر خدا می‌خواست هر آینه شنوائی و بینایی آنها را می‌برد. به درستی که خداوند بر همه چیز توانا است.

تفسیر: ص: ۵۲۳

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ این جمله، جواب سؤال دیگری است که گویا گفته شده است حالت باران زدگان یا منافقین با وجود برق چه خواهد بود؟

(خطف یخطف که مصدر آن خطف می‌باشد بردن، به سرعت را می‌گویند.)

این جمله حال مترادف یا حالت متداخل می‌باشد.

كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا این عبارت، جمله مستأنفه دیگر و جواب سؤال سوّمی است یا ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۴

اینکه حال مترادف و یا متداخل می‌باشد. «۱»

و «اضاء» و «اظلم» به صورت متعدی و لازم هر دو آمده است. اگر چه متعدی بودن آن خیلی کم است.

معنی، آن این است که هر گاه خدا یا برق، اطراف یا راهشان را روشن گرداند در آن روشنائی یا در اطرافشان و یا در راهشان، گام برداشته، راه می‌روند. همچنین «اظلم» چنین معنی می‌دهد: هر گاه خدا اطراف یا راه آنانرا تاریک گرداند توقّف می‌کنند. و یا هر گاه اطراف یا راه ایشان روشن شود، و اطراف یا راهشان تاریک گردد.

چون انسان بالفطره پوینده بسوی خدا و خیر است لذا هر گاه یآوری از جهان نور بیابد ناگزیر به آن سوی می‌شتابد و اگر یآوری از جهت عالم خیرات نیابد متوقّف می‌شود، و گاهی به اقتضای فطرتش حرکت می‌کند از این رو قضیه شرطیه اول به صورت کلیه و

شرطیه دوّم به صورت مهمله آمده است. «۲»

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» مفعول «شاء الله» به قرینه جواب شرط مخدوف می‌باشد. اینگونه حذف مفعول، در کلام عرب زیاد است و مفعول به ندرت ذکر می‌شود و علت مفرد آوردن «سمع» هم قبلا یاد آوری گردید. پس معنی این قسمت از آیه چنین است: اگر خدا می‌خواست شنوایشان را با صاعقه و بینائی آنان را با درخشش برق از بین ببرد، می‌برد.

و یا چنین معنی می‌دهد: اگر خدا می‌خواست شنوایی آنها را از بین

(۱) معنی حال مترادف و متداخل قبلا گذشت.

(۲) هر گاه در قضیه حملیه یا شرطیه متعلق حکم و مقدار افراد آن چه جزیی و چه کلی بیان شده باشد قضیه را محصوره نامند، و اگر متعلق حکم از نظر افراد و کلیت و جزئیت بیان نشده باشد آنرا مهمله می‌نامند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۵

می‌برد تا صدای رعد و صاعقه را نشنوند.

و یا معنی آن این است که اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایشان را از بین می‌برد تا کلمات تهدیدآمیز و وعید را نشنوند و نیز آیات الهی را که دلالت بر حقانیت خدای تعالی و پیامبران او است مشاهده نکنند.

این معنی بنا بر این است که در این آیه التفات به ممثّل له (آنهایی که جهت ایشان مثل آورده شده است) و مرجع ضمائر منافقین باشد، و جمله عطف بر جمله شرطیه سابق و یا جمله حالیه یا مستأنفه باشد بنا بر اینکه آمدن «واو» برای استیناف جایز باشد. إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله نیز مستأنفه است تا اینکه علتی باشد برای مطلب قبلی کلمه «شیء» از مفاهیم عامّه است که بر واجب و ممکن هر دو شامل می‌شود و تنها به ممکنات اختصاص ندارد بنا بر این عام بودن، به غیر واجب تعالی تخصیص پیدا کرده است.

متکلمین قدرت را به صحیح بودن انجام فعل و ترک آن تفسیر نموده‌اند ولی این تفسیر در مورد قدرت خدای تعالی درست نیست زیرا در آن صورت لازم می‌آید که نسبت افعال به خدای تعالی امکان داشته باشد در حالی که واجب الوجود بالذات از همه جهات واجب است (پس فعل او هم چون خود او واجب می‌باشد) این مسأله در جای خود محقق گردیده است.

و نیز قدرت اینگونه تفسیر شده است: که فاعل، ذاتا طوری باشد که هر گاه بخواهد کاری را انجام دهد انجام بدهد و اگر نخواهد انجام ندهد و معنی آن اعّم از قدرت واجب و ممکن است زیرا در قضیه شرطیه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۶ لازم نیست که وضع مقدّم ممکن باشد بلکه با ضرورت وضع مقدّم «۱» و یا امکان آن، شرطیه صحیح است.

چون در اوّل سوره، ذکر «الکتاب» منجر شد به ذکر دستجات مردم از قبیل پرهیزکاران و موقعیتهای آنان و آنچه که به سود و زیان آنان است و کفّار و موقعیت آنان و آنچه که بر زیان آنها است و منافقین و حالات و آنچه که بر زبان آنها است اکنون در دنباله آن مردم را امر به عبادت نمود که تقوی را به دنبال می‌آورد که آن نیز آنچه را که برای متّقین ذکر شد به دنبال می‌آورد گویا که امر به عبادت نتیجه و فرع ذکر گروهها و سود و زیان آنها است.

از اینکه اوّل آیه با حرف ندا (یا) آغاز شده است برای تهییج و ایجاد نشاط در شنونده است که از لذّت خطاب حاصل می‌شود، تا بدین وسیله اهتمام به شأن عبادت را برساند و از غایب به خطاب برگشت بصورت التفات در کلام تا تجدیدی در جهت نشاط در عبادت باشد، پس فرمود:

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

ترجمه: ص: ۵۲۶

ای مردمان به پرستش پروردگاری که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند، آفرید روی آورید، شاید که پرهیزگار شوید.

تفسیر: ص: ۵۲۶

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ

(۱) مقصود از شرطیه «إن شاء فعل و إن لم یشأ لم یفعل» می‌باشد موضوع در قضیه شرطیه مقدم و محمول تالی نام دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۷

ای مردم با بیرون شدن از بردگی نفسهایتان و آرزوهایتان، بنده او شوید یا آنچنان کنید که بندگان در برابر مولایشان انجام می‌دهند بدین گونه که حرکات شما جز به امر و نهی او نباشد یا آنچه از صورت اعمال بندگان که خدای تبارک و تعالی در شریعت قرار داده است به انجام رسانید.

کلمه «الرب» گاهی به «رب الارباب» که واجب الوجود بالذات و معبود مطلق است. و گاهی به ربّ مضاف و نسبتی که علویّت علی (ع) را می‌رساند اطلاق می‌شود چون علی (ع) ظهور ربّ مطلق و عنوان او، و چیزی است که بوسیله او از خدا خبر داده می‌شود. زیرا «خدای بزرگ غیر از این ظهور و نمود، خبر و اسم و نشانه‌ای ندارد، پس مورد عبادت واقع نمی‌شود ولی پس از ظهور حضرت احدیّت باین عنوان و نمود مظهریت علی (ع) قابل درک و آگاهی بوده از آن خبر داده می‌شود و مورد پرستش قرار می‌گیرد و این عنوان چون ظهور ربّ مطلق بوده و به خلق نسبت داده شده است به «رب» مضاف موسوم است، چنانکه در بیان قول خدای تعالی در مورد کافران که می‌فرماید: وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيْرًا (کافر پشتیبان رب و صاحب خود می‌باشد. - سوره فرقان آیه ۵۷) وارد شده است که مراد از ربّ، ربّ مضاف است که علی (ع) است.

بعید نیست که منظور از «رب» (در این آیه) نیز ربّ مضاف یعنی، علی (ع) باشد. و این مسئله با توصیف ربّ به خالقیت منافات ندارد، زیرا علی (ع) واسطه آفرینش خلق است. چنانکه: در خبر آمده است:

خداوند همه چیز را به مشیّت آفرید (و مشیّت را خودش آفرید) و علویّت علی (ع) همان مشیّت پروردگار عالم است «۱».

(۱) برای اطلاع کامل به ولایت نامه تألیف مفسّر جلیل القدر مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۸

هر گاه «رب» مضاف اراده شود منظور از عبادت فرمانبرداری است. (نه پرستش) گاهی کلمه «رب» به آنچه «رب» می‌نامند، اطلاق می‌گردد. چه خدا، چه بتها، چه ستارگان، چه پادشاهان و غیره باشد.

الَّذِي خَلَقَكُمْ (و آن کس که شما را آفرید) این توصیف برای بیان علت امر به پرستش است. (نه برای مقید ساختن ربّ) و ممکن است هم برای تعلیل امر باشد و هم تقیید ربّ بمعنی سوّم باشد.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و آنان که پیش از شما آفریده شده‌اند، شاید پرهیزگار شوید.

این قسمت از آیه، استیناف بیانی است برای بیان نمودن عِلَّت امر، به عبادت، یا بیان عِلَّت خود عبادت و یا بیان عِلَّت آفرینش و در تفسیر امام (ع) اشاره به تعدد وجوه آن دارد و در اخبار زیادی تفسیرهای گوناگون از ائمه (ع) برای آیات وارد شده و در بعضی از آیات، وجوه زیادی از امامان (ع) آمده است که عِلَّت آن وسعت وجوه قرآن است و از باب صَحَّت حمل الفاظ قرآن بر حسب اقتضای مقام بر همه معانی می‌باشد.

و آنچه نقل شده است که قرآن کریم دارای وجوه گوناگون می‌باشد، پس شما آنرا به بهترین وجه آن حمل نمائید با اختلاف تفاسیر، منافاتی ندارد، زیرا مقصود (از حمل به بهترین وجه) حمل الفاظ بر معانی به نیکوترین وجه آن، بر حسب مقام بیان بوده است نه بطور مطلق.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۲۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲] ص: ۵۲۹

اشاره

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

ترجمه: ص: ۵۲۹

او خدائست که زمین را برای شما گسترد و آسمانی افراشته گردانید و آب را از آسمان فرو فرستاد و از آن برای شما از ثمره‌ها روزی ایجاد کرد. پس برای خدا انباز نیاورید در حالی که شما می‌دانید.

تفسیر: ص: ۵۲۹

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا آن کس که زمین را برای شما گسترده گردانید.

این قسمت از آیه، صفت دوم برای «رب» است.

و «فراش» جمع است و مفرد آن فرش است و آن چیزی است که برای نشستن و خوابیدن بر زمین می‌گسترند و لازمه آن بهره‌مند شدن از آن و پذیرش بهره دهی برای انسان است، چون زمین گسترده است امکان آرامش و استراحت و خوابیدن در آن و سود بردن از آن وجود دارد لذا بر آن فراش اطلاق شده است.

آنچه که از حضرت رضا (ع) در این مورد روایت شده دلالت می‌کند بر اینکه امام (ع) در وجه مشبه جمیع لوازم فراش را آورده است، و آن روایت چنین است: خدای تعالی زمین را سازگار و مناسب با طبعها و سرشته‌ها ساخته و موافق هدفهای شما قرار داده است چنانکه: آنرا بسیار داغ و سوزان قرار نداده است تا شما را از حرارت بسوزاند و بسیار سرد هم قرار نداده است تا شما از سردی زیاد منجمد شوید. و در آن بویهای بسیار معطر و شدید قرار نداده است. که سرهای شما را بدرد آورد و بسیار سخت و محکم قرار نداده است تا مانع از احداث خانه‌ها و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۰

بناها و کندن قبور مردگان شما بشود. و در عین حال خدای تعالی در آن استحکام و متانتی قرار داده است که از آن بهره‌مند شوید

و خودتان و بدنهایتان و بناهای شما بتواند روی آن بایستد و نیز زمین را طوری آفرید که بتوانید از خانه‌ها و قبرهایتان و منافع بسیار دیگری که عایدتان می‌شود بهره‌مند گردید. از همین جا است که خدای تعالی در این گفتار، زمین را فراش قرار داده است. «وَ السَّمَاءِ بِنَاءً» یعنی خداوند آسمان را سقف قرار داد تا شما را نگهداری کند و زندگانی شما را در روی زمین به تدبیر خدای تعالی سهل و آسان نماید. و همه نیازمندیهای شما به وسیله لوازم و اسبابی که خدای تعالی آنها را منظم نموده است، حاصل گردد. «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» (و فرود فرستاد از آسمان) از آن جهت که آسمان در بالا قرار گرفته.

«ماء» (آب) به وسیله باران و تگرگ و برف تا قلّه کوهها و تپه‌هایتان را آبیاری نماید چنانچه به وسیله آن صحرا و بیابانهای شما را آبیاری می‌کند خداوند آنرا طوری قرار داده است که زمینها و کشتزارها و درختان شما بهره‌مند گردند و باران را به صورت یک قطعه قرار نداده است. (بلکه به صورت قطرات فرو فرستاده است) که مبادا موجب تباهی بناها و کشتزارهایتان گردد. فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ (و از آن میوه‌ها و بهره‌ها بیرون آورد).

«ثمرات» جمع ثمره به معنی میوه است، یا مطلق آنچه را که از کشتزارها و درختان حاصل شود ثمره گویند.

«رزقا لکم» تا روزی برای شما باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۱

لفظ «من» برای ابتدا و یا تبیین و یا تبعیض است.

«من الثمرات» جارّ و مجرور حال است برای «رزقا» که مقدم بر آن شده است. و «رزقا» مفعول به می‌باشد.

یا لفظ «من» برای تبعیض است، و جار و مجرور «من الثمرات» قائم مقام مفعول به و «رزقا» یا حال برای «الثمرات» یا بدل از «بعض الثمرات است» به صورت بدل اشتمال. اگر پروردگار و ربّ کسی است که شما را آفرید، و بعد از آفریدن این نعمت‌ها را به شما داد و با این ترتیب شما را تربیت نمود که همه سبب‌های آسمانی و زمینی را برای شما فراهم نمود پس برای خدا همتا قرار ندهید. فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً برای خداوند همتا قرار ندهید.

نه از لحاظ وجوب و پروردگاری و نه از جهت تربیت و یا عبادت یا اطاعت یا یاری جستن زیرا که خدای تعالی، سزاوار توحید در تمامی اینهاست.

اینکه به جای ضمیر، اسم ظاهر آمده است «۱» جهت اشاره به همه اضافات لازمه ربوبیت است زیرا، «الله» اسم ذات است از جمیع جهات، و از جمله اضافات یگانگی در الوهیت و استحقاق پرستش و یاری جستن از او است، تا اشاره، به علت نهی از شریک گرفتن، برای خدای تعالی باشد.

علت عمومی تکرار اسماء خدای تعالی لذت بردن و نشاط و انبساط خاطر در ذکر آن است و جایگزین شدن ذکر خدای تعالی در نفس و روان اقتضاء می‌نماید که با زبان هم ذکر شود و تکرار ذکر خداوند

(۱) به جای ضمیر «له» اسم ظاهر الله آمده است. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۲

موجب تمکّن در نفس می‌گردد و تکرار اسامی خدای تعالی در قرآن مجید مدلل‌ترین و بهترین دلیلی است که آورنده آن جز ذکر و یاد معبود، چیزی دیگر در وجودش نبوده است.

«وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (و شما می‌دانید) و شما دارای علم و شعور هستید در صورتی که مفعول «تعلمون» فراموش شده «۱» باشد معنی، چنین می‌شود: آنکه علم و شعور دارد آنرا که قادر به انجام هیچ کاری نیست با آنکه بر این کار قادر است مساوی نمی‌داند. ولی اگر مفعول تقدیری، قدرت خدا و عدم قدرت «أنداد» (همتایان) باشد معنی آن این است که شما می‌دانید که خدا بر آن آفرینش و نعمتها تواناست و همتایان (همتایان پنداری) بر چیزی توانایی ندارند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳] ص: ۵۳۲

اشاره

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

ترجمه: ص: ۵۳۲

و اگر در آنچه بر بنده خود فرو فرستادیم در شک می‌باشید، پس سوره‌ای بمانند آن بیاورید و گواهانتان را از غیر خدا بخوانید، اگر از جمله راست گویان هستید.

«۲»

(۱) مقصود فراموش شدن آنچنانکه در عرف فهمیده می‌شود نیست بلکه مقصود معنی اصطلاحی نحوی آن است که در تقسیم مفعول یا مضاف الیه می‌گویند که یا مذکور است یا مقدر یا منوی به معنی در نیت گرفته شده، و یا نسیا نسیا است یعنی هیچ توجهی به آن نیست، نه ذکر شده است و نه در تقدیر است، و نه در ذهن، در نتیجه گویا که اصلا فراموش شده است.

(۲) در تفسیر لاهیجی (ج ۱) به نقل از کتاب کافی گوید: از حضرت امام باقر روایت شده است که جبرئیل این آیت را چنین بر پیغمبر (ص) نازل ساخت که «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ (ع)» و در مصباح الشریعه از قول حضرت صادق (ع) نقل شده است: که حروف «عبد» سه حالت دارد «ع و با و دال» که عین، علم به خدای تعالی، و با جدا شدن و قطع علائق از غیر خدا و دال، نزدیکی به خدا بدون هر کیفیت و حجابی است. (با این ترتیب باز عبد به علی (ع) اطلاق می‌شود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۳

«وَإِنْ كُنْتُمْ» عطف به ما قبل خود به اعتبار معنی است و معنی آن این است که اگر در مورد خداوند و وجوب وجود و مبدأ بودن وی در شک و تردید هستید پس این است اوصاف خدا که شما آنها را انکار نمی‌کنید.

«فی ریب» اگر در مورد رسالت رسول خدا شک دارید «مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» و در او آنچه که او در مورد توحید و نبودن همتایان گفته است تردید می‌کنید.

«فاتوا بسوره» «پس یک سوره بیاورید». سوره قرآن مقدار محدودی از قرآن است خواه «بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز شده باشد یا با آن آغاز نشده باشد.

سوره یا از کلمه «سور» گرفته شده است که به معنای دیوار شهر است و یا از «سور» به معنی رتبه و درجه می‌باشد و یا از کلمه «سور» با همزه گرفته شده است که به معنی مانده و یا تکه‌ای از چیزی می‌باشد.

(در اول سوره فاتحه به طور مفصل بیان معنی سوره گذشت).

«من مثله» اگر مرجع ضمیر «ه» محمد (ص) باشد «من مثله» به معنی مانند «محمد صلی الله علیه و سلم» می‌باشد.

اگر مرجع ضمیر «نزلنا» باشد معنی، آن این است: به مانند آنچه نازل کردیم بیاورید و این وجه با تحدی (مبارز خواستن) موافق تر و در ادعای معجزه بودن قرآن رساتر است، زیرا، این وجه خود دلیل است بر اینکه قرآن به طور مطلق، معجزه می‌باشد، به خلاف حالت اول که تنها دلالت بر اعجاز قرآن به وسیله کسی همچون «محمد (ص)» دارد که هرگز نه خوانده، نه نوشته است، قرآن را آورده است. مرجع ضمیر «ما نزلنا» بودن با سایر آیات «تحدی» هم انطباق بیشتر دارد و با کلمه بعدی مناسبتر است که می‌فرماید «و

ادعوا» یعنی، یاری بخواهید و یا تصدیق ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۴

بطلبید از «شهادتکم» (گواهانتان).

«شهادتکم» شهداء جمع شهید و به معنی حاضر می‌باشد، و معنی آیه این است که هر کس که سزاوار است برای یاری حاضر گردد او را فرا خوانید. شهید به معنی یاری دهنده و پیشوا و قیام کننده به شهادت، و ادا کننده آن نیز می‌تواند باشد.

«مِنْ دُونَ اللَّهِ» لفظ «دون» مکان پست از چیزی و به معنی پائین نقیض بالا می‌باشد. و به معنی «عند» (نزد) هم آمده است، و از باب توسعه در ظروف به معنی مرتبه نیز آمده است، مانند: «زید دون عمرو است» یعنی مرتبه زید پایین تر از مرتبه عمرو قرار دارد.

این کلمه به معنی غیر، هم آمده است که در اینجا همین معنی اراده شده است. عبارت «مِنْ دُونَ اللَّهِ» ظرف مستقر و حال برای «شهادتکم» می‌باشد یعنی، یاری کنندگانتان را بخوانید یا کسی را که شایسته می‌دانید و به ندای شما پاسخ می‌دهد و حاضر می‌شود صدا کنید تا به کمک شما بیاید یا رهبران و پیشوایانتان را بخوانید و گواهانتان را بیاورید که شهادت بدهند که مانند قرآن آورده‌اید، یا کسانی غیر از خدا را بیاورید که در ترتیب آنچه می‌آورید، یاری کرده باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۳۷

تحقیق معنی «مِنْ دُونَ اللَّهِ» ص: ۵۳۷

در بعضی از تفاسیر عامه «۱»، در بیان «مِنْ دُونَ اللَّهِ» مطالبی ذکر شده است که ما از بیان آن بی‌نیاز هستیم. چون اولیاء خدا از انبیاء و اوصیاء آن بزرگواران مظاهر اسماء و صفات الهی هستند بلکه خداوند جز به وسیله آنان ظهور و نمودی ندارد. چنانکه: در حدیث آمده است: «بکم عرف الله» به وسیله شما خدا شناخته شده است. لذا جایز است که از عبارت «مِنْ دُونَ اللَّهِ» «من دون اولیاء الله» اراده شود مخصوصا بنا بر اینکه آیه شریفه در مورد منافقان امت جریان پیدا کند و از اینرو همانطور که بیان شد «مراد از من دون الله» همان «من دون اولیاء الله» می‌باشد.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی: اگر راستگو هستید در ادعای شک و ریب، یا در انکار توحید، یا انکار نزول قرآن از آسمان، یا در انکار کتاب نازل شده بر او. و در اینکه محمد صلی الله علیه و سلم آن گفته‌ها را از پیش خود ساخته یا از بشری مانند خودش آموخته چه اینکه عامه مردم وقتی در چیزی شک و تردید پیدا کنند آن را انکار می‌کنند زیرا آنها آنچه که بالاتر از معلومات آنها باشد منکر می‌شوند پس جایز است از «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا» این معنی را اراده کنیم اگر شما بر آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم منکر هستید (سوره‌ای مثل آن بیاورید).

(۱) زمخشری در تفسیر کشاف و بیضاوی در تفسیر خود آورده‌اند که «مِنْ دُونَ اللَّهِ» متعلق به ادعو یا به شهادتکم می‌باشد در حالی که جار و مجرور و ظرف مستقر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۴۷

اشاره به وجوه اعجاز قرآن ص: ۵۴۷

بدان که آیات تحدی و اینکه ممکن نیست برای بشر همانند قرآن بیاورد اگر چه همدیگر را در این مورد یار و یاور باشند بسیار است.

در خبر آمده و بر زبانها شایع شده است که قرآن معجزه باقیه بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می‌باشد.

در مورد اعجاز قرآن وجوه بسیاری ذکر کرده‌اند که از ده وجه می‌گذرد و در حالی که ذکر کنندگان این وجوه خود متحیرند و یقین به یکی از وجوه ندارند، و خود همین تردید و شک در وجه اعجاز قرآن دلیل بر این است که وجه اعجاز درک نشده است. آنچه در اخبار آمده است که اعجاز قرآن به فصاحت و بلاغت آن می‌باشد درک آن جز برای کسانی که در فصاحت کامل بوده و اهل لسان باشند ممکن نیست.

و نیز در قرآن آمده است تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ هَمَانًا در قرآن همه چیز به طور روشن بیان شده است. این وجه را هم جز اهل آن، کسان دیگر درک نمی‌کنند.

همینطور آمده است «به وسیله قرآن، کوهها به حرکت آیند و زمین پاره پاره گردد و مرده به سخن در آید» باز درک آن جز برای اهلش میسر نشود.

و نیز آمده است: مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ در آن بهبودی و رحمت برای مؤمنان است. «سوره اسراء آیه ۸۴» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۴۸

این وجه نیز برای خواص مؤمنان بوده برای دیگران قابل درک نیست.

در اخبار اشاره‌ای هم به استنباط پیش آمده‌های آینده از اعداد حروف قرآن گردیده است و نیز به ترتب آثار بر اعداد حروف قرآن اشاره گردیده است که این موارد نیز جز برای دانایان به علوم غریبه ممکن نیست و از همین جا است که بعضی‌ها اعجاز قرآن را منکر شده‌اند، برخی هم در آن تردید روا داشته‌اند، کسانی هم که اعجاز قرآن را در وجه‌های مختلف قبول کرده‌اند بر مبنای تحقیق نبوده بلکه تقلید محض از گذشتگان و یا به جهت آیات و اخبار بوده است. کسی که اعجاز قرآن را به بعضی از وجوه یا همه وجوه تحقیق کرده و فهمیده باشد جدا اندک است و اینان حق اظهار جز به اشاره ندارند، چنانچه گذشتگان آنرا اظهار نکرده‌اند و چون تحدی، با اهل زبان عرب بوده است که آنان به خطبه‌ها و اشعار خویش مباهات می‌کردند. پس مبارزه طلبی در فصاحت بوده است و همه سخنوران و گویندگان به کمال فصاحت و اعجاز آن اذعان و اعتراف نموده‌اند. از اینرو اخبار بسیار وارد شده است که تحدی، در مورد فصاحت و شیوایی بیان بوده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴] ص: ۵۴۸

اشاره

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

ترجمه: ص: ۵۴۸

پس اگر چنین کاری را انجام ندادید و هرگز نخواهید داد.

پس بترسید از آتش که مردم و سنگها آتش گیره آن می‌باشند و برای کافران مهیا گردیده است.

تفسیر: ص: ۵۴۸

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا» با وجودی که خدای تبارک و تعالی خود داناست ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۴۹

که آنان نمی‌توانند مثل قرآن را بیاورند در عین حال ادات «۱» شک آورد، تا مراعات حال مخاطب را کرده باشد چه آنها در آغاز

تحدی در شک بوده‌اند که آیا می‌توانند همانند قرآن بیاورند یا نمی‌توانند. از اینرو جمله معترضه دیگری آورد تا خبر از نفی ابد بدهد تا امکان تردید باشد برای همیشه از ذهن هر متوهمی بیرون رود.

«وَلَنْ تَفْعَلُوا» خدای تعالی در اینجا برای بیان مطلب در مورد آوردن سوره‌ای مثل قرآن و خواندن گواہانی جز خدا از ماده فعل استفاده کرده (لَنْ تَفْعَلُوا) آورده است. تا کنایه از هر کاری باشد و بدین ترتیب هم ایجاز و اختصار را رعایت کرده هم از تکرار و حذف پرهیز نموده است. نظم کلام که مشتمل بر بیان مقصود هم باشد این است که گفته شود: اگر در قرآن و اینکه آن از جانب خدای تعالی است شک دارید یا اگر قرآن و از جانب خدا بودن آن را انکار دارید که محمد (ص) خود قرآن را ساخته یا بشری مانند خود حضرت، به او تعلیم داده است. - اگر در ادعای شک و تردید خودتان صادق هستید یا در انکار قرآن و اقرار به کلام بشر بودن آن صادق هستید- باید بتوانید که چیزی مانند قرآن بیاورید. مخصوصاً شما خطباء و سخنوران با یاری گواہانتان.

برای معارضه و ابطال حق بودن و ابطال دعوی رسالت پیامبر (ص) که قرآن را آورده سوره‌ای همانند قرآن بیاورید و، همه شهود خود را بدون خدای تعالی دعوت نمائید زیرا که منظور از معلق قرار دادن جزای شرط در مقام تحدی و عاجز گرداندن آنان، این است که جواز و امکان جزاء را به حال تعلیق در آورد تا به سبب از بین رفتن فعلیت

(۱) منظور از ادات شک لفظ «إِنْ» است که از ادوات شرط است و آوردن جمله به صورت شرطیه علامت شک در تحقق آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۰

جزاء امکان و جواز آن نیز از بین برود، پس با وجود شاهدان و همراهان و اهتمام و کوشش به معارضه اگر نتوانستید مثل قرآن، سوره‌ای بیاورید، باید به صدق قرآن پی ببرید.

جمله معترضه واقع شدن «لَنْ تَفْعَلُوا» نیز دلیل بر این است که مقصود نفی امکان و قدرت است. بنا بر این دیگر این اشکال که نیاوردن همانند قرآن از جانب کفار به جهت اعتنا نکردن و اهمیت ندادن به معارضه است، نه از جهت عدم قدرت تا مستلزم صدق قرآن و آورنده آن باشد وارد نمی‌شود، چون آیه نفی امکان و نفی قدرت می‌کند چنانچه بیان شد.

اکنون که صدق قرآن و آورنده آن را دانستید پس «فَاتَّقُوا النَّارَ» از آتش پرهیزید.

جمله «فَاتَّقُوا النَّارَ» از قبیل اقامه مسبب مقام جزاء است «۱»، و معنی آیه این است که از مخالفت با قرآن و پیامبرانش پرهیزید که همان سبب ورود شما در آتش می‌گردد. که اینجا نیز مسبب را در مقام سبب ذکر کرده است یا مقصود این است که به سبب پیروی از قرآن و آورنده‌اش از آتش پرهیزید.

«الَّتِي وَقُودُهَا» توصیفی که از آتش شده است برای ترساندن و تأکید جهت بر حذر داشتن است.

اما «وقود» به فتح (واو) اسم مصدر است یعنی، آنچه آتش به آن گیرانده می‌شود و «وقود» به ضم (واو) مصدر است (یعنی، گیراندن) و

(۱) چون «فَاتَّقُوا النَّارَ» جزاء شرط است، و فعل شرط «إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» است یعنی اگر نتوانستید همانند قرآن بیاورید و فهمیدید که قرآن و پیامبر صادق هستند پس از آتش پرهیزید که جزاء اصلی پرهیز از مخالفت قرآن و پیامبر است که سبب دخول در آتش می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۱

گفته شده است (وقود) به فتح، مصدر و به ضم اسم مصدر است و به ضم نیز خوانده شده است.

اگر مصدر باشد تقدیر آیه چنین است: پرهیز از آتش که سبب اشتعال آن «النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» مردم و سنگ‌هایند. یا مقصود این است

که اشتعال و گیراندن آتش همان سوختن مردم و سنگهایند.

وجه اول در مقام ترساندن رساتر است چون دلالت دارد بر اینکه آتش آخرت آنقدر شدید است که مردم و سنگها آتش گیره آن هستند یعنی، دو چیزی که جز در اثر آتش بسیار شدید مشتعل نمی شوند.

«حجاره» جمع حجر به معنی سنگ است مانند: «جماله» که جمع جمل (شتر) می باشد. این نوع جمع کمتر به کار رفته است و بر خلاف قیاس است.

«أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» این عبارت، حال است به تقدیر، (قد) (قد أعدت للكافرين) یا جمله مستأنفه و پاسخ پرسشی است که از حالت آنان می شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵] ص: ۵۵۱

اشاره

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

ترجمه: ص: ۵۵۱

و مژده ده آنان را که گرویدند و کارهای شایسته کردند که مرایشان را است بهشت‌هایی که از زیر آن نهرها جاری است، هر گاه از میوه آن بهره‌مند شوند گویند: این همان است که پیش از این در دنیا از چنین میوه‌هایی برخوردار شدیم در واقع مشابه آن به آنها داده شده است و برای آنان است همسران پاکیزه و آنان در آن (بهشت‌ها) جاودانه‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۲

تفسیر: ص: ۵۵۲

«و بَشِّرِ» عطف بر جمله سابق به اعتبار معنی است که گویا گفته شده است آن کسانی را که بعد از دلایل آشکار منکر قرآن شوند به آتش بیم ده.

و «بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا» و مژده ده آن کسانی را که ایمان آوردند یعنی، آنهایی که اقرار به قرآن کرده، بدان اذعان و اعتراف نمودند و یا کسانی که به خدا ایمان آوردند، به ایمان عام یا ایمان خاص که هر کدام از آنها مستلزم اقرار به حَقانیت قرآن است.

و یا «بَشِّرِ» عطف به «اتقوا النار» است زیرا که وضوح حَقانیت قرآن چنانچه لازمه‌اش تهدیدی علیه منکر آن است مستلزم مژده به اقرار کننده آن نیز می باشد گویا که فرموده است پس اگر انجام ندادید از آتش پرهیزید بشارت ده بر آنان که ایمان آورده‌اند. خطاب مخصوص محمد (ص) یا به طور عام شامل هر کسی است که خطاب به او ممکن باشد.

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اگر مقصود از ایمان در بالا ایمان عام باشد منظور از عمل صالح، ایمان خاص است که با بیعت خاصه و لویه و قبول دعوت باطنی به دست می آید. اگر مقصود از ایمان، در بالا ایمان خاص باشد پس عمل صالح، عمل کردن به آن چیزی است که در پیمان ذکر شده است و وفا کردن به عهد مذکور می باشد.

«انَّ لَهُمْ» به معنای «بأنَّ لَهُمْ» (به درستی که برای آنان است) می باشد.

«جَنَاتٍ» جمع جَنَّت به معنی باغها است.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» از زیر درختان آن یا از زیر ساختمانهای ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۳

آن یا از زیر بعضی از قسمتهای آن نهرهایی جاری است.

«انهار» جمع نهر، نهر از جوی بالاتر و از دریا کمتر است.

كَلِمًا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا این جمله، صفت بعد از صفت یا حال از ضمیر مجرور به «لام» است. یا حال است از جَنَات و یا جمله مستأنفه است تا بیان حالت آنها و آنچه در بهشت‌هاست باشد.

«رزق» اسم مصدر است به معنی «مرزوق» و آن عام است و شامل جمیع اقسام رزق‌هایی می‌شود که بدن از آنها کمال می‌یابد، و آن بر چند قسم است: ۱- رزق نباتی که از راه دهان وارد معده شده، از آنجا به کبد و سپس به روده و از آنجا به اعضاء منتقل می‌گردد.

۲- رزق نباتی حقیقی که داخل اعضای بدن می‌شود تا آنچه از نیروهای بدنی را که تحلیل رفته است جبران کند. (به اصطلاح بدل ما يتحلل باشد) بقیه مراتب قبلی در تغذیه به منزله قالب برای این مرتبه است- همانطور که باغها، جایگاه و بستری برای میوه‌اند.

۳- روزی حیوانی که از راه حواس و مدارک (رگها و پی‌ها) حیوانی به قلب وارد می‌شود، یا از طریق نیروی محرکه به آن می‌رسد چه مقتضیات اعضاء سببی و حیوانی در قلب اثر می‌کند. هر چه از لذائذ و رنجهای در دل تأثیر بگذارد همانطور که در روح اثر می‌گذارد در بدن نیز تأثیر می‌کند.

۴- آن نوع از روزیهای حیوانی و انسانی که موجب کمال روح است، عبارت از علمی است که موجب عمل گردد و یا عملی است که موجب علم شود.

«منها» ظرف لغو است که متعلق به «رزقوا» می‌باشد.

لفظ «من» ابتدایه است زیرا در «رزقوا» معنی «اخذ»، گرفتن وجود ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۴

دارد که مقتضی وصول به مفعول است به واسطه «من» و «من ثمره» بدل از رزق است از نوع بدل اشمال.

و این اعراب بهتر از اعرابی است که «زمخشری» و «بیضاوی» به آن قائل شده‌اند و آن دو را دو حال متداخل از «رزقا» قرار داده‌اند. لفظ «ثمره» چون بعد از «كَلِمًا» آمده است مقتضی عموم بدل است.

رزق بهشتی، مانند روزی نباتی نیست زیرا در آنجا (بهشت) بدن نیازی به بدل ما يتحلل ندارد و روزی بهشتی سنگینی ندارد که محتاج به دفع باشد.

قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ منظور از «من قبل» دنیا می‌باشد.

بدان آنچه که در دنیا است از آسمانها و زمینها صورتها و سایه‌هایی است از آنچه در آخرت است. آنچه در دیگر سراسر حقایق آن چیزی است که در دنیا است. پس همه عناصر و موالید و افلاک «۱» و ستارگان حقایقشان در بهشت است و در بهشت چیزی نیست جز اینکه سایه‌اش در این جهان موجود است. و چون چیز بودن چیز و شخصیت شخص به حقیقت آن است و به صورت و سایه آن نیست پس آنچه مؤمنان، در بهشت می‌بینند می‌دانند همان است که در دنیا دیده‌اند. لیکن در دنیا

(۱) عناصر عبارتند از خاک و هوا و آب و آتش.

موالید عبارتند از صفرا و سودا و بلغم و دم که ترکیب آنها موجب مزاج سالم است و هر یک از آنها که نامتعادل شد بیماری ایجاد می‌شود.

افلاک در باره افلاک علماء هیأت قدیم معتقد بودند که زمین ساکن و مرکز جهان است و تمامی سیارات و ثوابت دور او

می چرخند.

افلاک عبارت بود از محل استقرار و سیر گردش سیارات و ثوابت و معتقد بودند در ماورای همه افلاک، فلک اطلس جای دارد و همه ثوابت و سیارات را در ۲۴ ساعت، یکبار دور زمین می چرخند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۵

آلوده به نقائص مادی و نیستی‌ها و تیرگی‌ها بوده است ولی در آخرت مصفاً و پاک از این کدورتها و مواد است. پس هر چه از میوه‌ها را ببینند می گویند: این همان است که پیش از این در دنیا از آن بهره‌مند شده‌ایم و شاید هم این جمله استفهام انکاری تعجیبی باشد یعنی، وقتی از باب مثال «انار» آخرت را ببینند که با انار دنیا تفاوت بسیاری (در شکل و رنگ و طعم) دارد و متوجه شوند این «انار» همان اناری است که در دنیا دیده‌اند، در شگفت خواهند شد و برای آنان عجیب و غریب می‌نماید که چه تفاوت زیادی بین این دو انار وجود دارد. لذا، وجود آنرا از جهت همجنسی با انار دنیا مورد انکار قرار داده و می‌گویند: آیا واقعا این همان انار است که قبلاً دیده‌ام؟

احتمال دارد این یاد آوری مربوط به دفعه قبل از این باشد که در بهشت بوده‌اند زیرا میوه‌های بهشتی در پاک بودن از کدورات و سنگینی‌ها متشابه‌اند و در لطافت و لذت و خوشبوئی و سنگین نشدن بدن با خوردن آنها و یکدست بودن و عدم اختلاف در نارس بودن یا بیش از حد رسیده بودن، و معیوب بودن بعضی چنانکه میوه‌های دنیا این چنین‌اند به هم شباهت دارند. به دلیل اینگونه تشابه و توافق، حمل عبارت «رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» بر «هذا» از نوع حمل ذات شیئی بر خود شیئی «حمل هو هو» (۱) صحیح می‌شود مثل اینکه بگوئیم: «زید شیر است» «زید در شجاعت مانند شیر است» که تشابه زید به شیر در شجاعت «حمل هو هو» را صحیح کرده است.

«وَأَتُوا بِهِ» از جنس همان روزی، یا از جنس میوه بهشت به آنها

(۱) وقتی می‌گوییم انسان ناطق است ناطق را که محمول است حمل بر انسان کرده‌ایم که موضوع است، چنین حملی را حمل مواطاه یا حمل هو هو می‌نامند، و معنی آن این است که ذات موضوع عین محمول است، و مواطاه یعنی اتفاق و یگانگی، و «هو هو» یعنی او همان است یعنی موضوع خود محمول است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۶

داده شده است.

«متشابهها» یعنی بعضی از افراد آن با بعضی دیگر شباهت دارند.

وجه تشابه در بالا بیان شد.

«وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ» ازواج، جمع زوج است و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، و جمع بودن آن نسبت به مجموع یا نسبت به هر فرد، فرد است.

«مطهره» از ماده و نقصهای آن پاکیزه‌اند یعنی از چیزهایی که در زنان پلیدی و آلودگی محسوب می‌شود از قبیل بول و غائط و خون حیض و نفاس و استحاضه، و نیز از صفات ناپسند که موجب مذمت و سرزنش می‌شوند پاک و پاکیزه‌اند.

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» خدای تبارک و تعالی در اینجا اصول نعمت‌هایی که در نظرها محسوس است چون مسکنها و غذاها و نکاح‌ها و کمال آنها را که همان دوام آنها است مطرح نموده است زیرا نعمت هر چند با ارزش باشد اگر ترس از بین رفتن در آن باشد، باعث ناگواری می‌شود.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

ترجمه: ص: ۵۵۶

به درستی که خداوند از اینکه مثلی چون پشه و آنچه بالاتر از آن باشد، بیاورد، شرم نکرده باک ندارد پس آنان که ایمان آوردند می‌دانند، که آن حق است از پروردگارشان، و امّا آنانکه کافر شدند می‌گویند: خداوند با آوردن این مثل چه چیزی را خواسته است (منظورش چه بوده است) گمراه می‌کند با آن بسیاری را و راه می‌نماید ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۷ با آن بسیاری را گمراه نمی‌گرداند مگر فاسقان را.

تفسیر: ص: ۵۵۷

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي» حیا قوه‌ای است باز دارنده که شخص را از ظاهر کردن زشتی باز داشته، و در حین ظهور قبیح حجلت زده می‌شود. گاهی بر اثری که از آن قوه بر اعضاء ظاهر می‌گردد حیا می‌گویند. مانند: سایر خصلت‌ها و خوبیها. «استحیاء» برای مبالغه است نه برای طلب حیاء، و ممکن است به معنی طلب حیاء باشد از آن جهت که گویا، حیاء کننده، حیاء را از نفس خود می‌طلبد و نسبت دادن حیاء و استحیاء به خدای تعالی به معنی نسبت آن به خلق نیست. مانند سایر چیزهایی که مقتضی انفعال و تغییر و دگرگونی است در وقتی که به خلق نسبت داده شوند ضمناً تفریط در حیا، حجلت از ظاهر شدن فعل و قدرت نداشتن بر انجام کاری است که مردم بدان آگاه می‌شوند حال چه آن فعل خوب باشد چه بد و طرف افراط در حیا، بی‌مبالاتی نسبت به ظهور فعل است چه خوب باشد چه بد باشد.

«أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا» یعنی با مثل آوردن گوشها را بکوبد و مثل امری است ظاهر که یک امر پنهانی دیگری به آن شباهت دارد، «مثل» ذکر می‌شود تا حالت آن امر پنهانی را بیان کند «مثل» زدن، اجرا کردن و ذکر نمودن آن است و لفظ «ما» وصفی ابهامی است.

«بعوضه» به رفع هم خوانده شده است. ممکن است در این صورت «ما» موصول و یا موصوف و یا استفهامیه باشد که در صورت اول صدر صله و در صورت دوم صدر صفت محذوف است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۵۸

«فما فوقها» یعنی در حقارت بالا-تر از پشه باشد، یا در جثه بزرگتر باشد. این جمله برای رد انکار آنان است که چرا خدای تعالی «ذباب» (حشرات) و عنکبوت و غیره را به عنوان تمثیل آورده است؟ چون جاهلان از توجه به این چیزهای کوچک و ناچیز سر باز می‌زنند ولی خدای تعالی از تمثیل بدان، سر باز نمی‌زند زیرا، حقارت اینها از نظر جاهلان است. نه از نظر عقلاء چون نفوس حیوانی اگر چه کوچک باشند، خصوصاً اگر حواس حیوانی آنان تمام و کامل هم باشد دقایق حکمت و ریزه کاریهای آفرینش در آنها به اندازه‌ای است که کسی جز خدا نمی‌تواند شگفتی‌های وجودشان را بر شمرد.

کسی که عشری از اعشار دقایق حکمت الهی و ریزه کاریهای آفرینش را که در وجود پشه به ودیعه گذارده شده است، درک کند از مثل زدن بدان خود داری نمی‌کند برایش دور از ذهن و غریب نیست که پشه را به فیل تشبیه کند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: خداوند به پشه مثل زده است زیرا با وجود کوچکی حجم، خدای تعالی آنچه را در

ترجمه: ص: ۵۶۰

آن کسانی که پیمان خدا را بعد از پیمان بستن می‌شکنند و آنچه را که خدا امر به پیوستن آن داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند آنان از زیانکارانند.

تفسیر: ص: ۵۶۰

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ این عبارت تابع کلمه «فاسقین» می‌باشد، صفت، یا بدل، یا عطف بیان می‌باشد و یا مبتدا است که خبر آن «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» است نقض ریمان، از هم گسستن تافته‌های آنست و استعمال آن در مورد عهد، از باب تشبیه عهد است به ریمان. هر جا در قرآن، عقد یا عهد آمده است، چه به طور مطلق و چه مقید چه عام و چه خاص مراد از آن در وهله نخست و بالذات آن پیمانی است که در بیعت عامه یا خاصه برقرار می‌شود و ثابا و بالتبع به هر عهد و عقدی اطلاق می‌گردد منظور ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۶۱

از آنانی که عهد الهی را می‌شکنند کسانی هستند که پیمانی را که در بیعت با محمد (ص) از آنها گرفته شده است می‌شکنند. «مَنْ بَعْدَ مِيثَاقِهِ» یعنی، آنها کسانی هستند که بعد از محمد (ص) پیمان می‌شکنند از اینرو، فعل «ينقضون» به صورت مستقبل آمده است و یا مراد کسانی هستند که بعد از پیمان و بیعت با حضرت محمد (ص) و خلفاء و اوصیاء او عهدهای خود با خدا را که از آنان گرفته شده بود شکستند.

لفظ «ميثاق» یا اسم آلت است به معنی چیزی است که سبب وثوق و اطمینان و استحکام است.

و یا «ميثاق» مصدر است به معنی استوار کردن و محکم نمودن.

حاصل مطلب اینکه مقصود از پیمان شکنان منافقین امت می‌باشند که با حضرت محمد (ص) بیعت کردند و پیمان بستند که در جمیع اوامر و نواهی از او اطاعت کنند سپس عهد خویش را شکستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۶۵

بیان گسستن آنچه که خدا دستور وصل آن را داده است ص: ۵۶۵

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ جمله «ان یوصل» بدل از «ما» و یا بدل از ضمیر مجرور است و کلمه قطع یا به معنی ترک و دوری گردیدن است. چنانکه: معصوم (ع) فرموده است «صل من قطعک» (پیوند به کسی که از تو دوری گزید) «من قطعک» به معنی «من هاجرک» (کسی که از تو دوری جست و تو را ترک کرد) می‌باشد، پس معنی عبارت چنین است: آنان، آنچه را که خدا به وصلش فرمان داده ترک می‌کنند.

و اصل آنچه که خدا به وصل آن فرمان داده است ولایت تکلیفی است که ظهور ولایت تکوینی «۱» می‌باشد و سایر اعمال شرعی بدنی و اعمال قلبی، و قرابت‌های روحانی و جسمانی از شعبه‌های آن می‌باشد.

اصل همه آنها که باید بدان متصل شوند علی (ع) است.

و یا قطع به معنی قطع ریمان است یعنی هر یک از دو طرف ریمان را از دیگری جدا کرده و تبدیل به دو ریمانش کنند.

پس معنی «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» این است که آنان ریمانی را بین خودشان و خدا قرار دارد، قطع می‌کنند. و یا ریمانی که بین آنان و بین اقرباء و خویشان است که خداوند فرمان به وصل آنان داده است. قطع می‌کنند. این قرابت اعم از ولایت و شعبه‌های آن، و

(۱) برای توضیح و تفصیل بیشتر به ولایت نامه تألیف مفسر محترم قدس سره مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۶۶

قربت‌های روحانی و جسمانی می‌باشد. و ممکن است منظور آن باشد که اعمال بدنی را از ارواح که عبارت از اذکار قلبی و فکرهای صدری و نیات الهی است، قطع می‌کنند. در حالی که خداوند، امر کرده است که اعمال به اذکار و افکار وصل شود چه آن اعمال، عبادات یا اعمال مربوط به امرار معاش باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۶۹

تحقیق افساد در زمین ص: ۵۶۹

«وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» این عبارت که به عبارت ما قبل خود عطف شده است از نوع عطف مسبب بر سبب می‌باشد، چه فساد کردن در زمین، عبارت از میرانیدن موالید آن و یا میرانیدن کمالات آنها و یا باز داشتن آنها از رسیدن به کمالات مورد انتظار و یا تحریف کلمات تکوینی و تدوینی از جایگاهش می‌باشد.

کسی که از ولایت بگسلد از بین برنده نیروی استعدادهای علمی و استعدادهای عملی برای سیر و سلوک به آخرت است او هلاک کننده چیزی است که با عنایات الهی پدید آمده است، از قبیل بذر آخرت و کاشتن و تولید نسل آن در زمین عالم صغیر، و همچنین در زمین عالم کبیر زیرا، چیز فاسد، مجاورش را هم فاسد می‌کند و علاوه بر فساد در عالم صغیر افساد در عالم کبیر نیز می‌باشد. چنین شخصی ناگزیر در سرزمین کتابهای آسمانی و شرایع الهی نیز فساد می‌کند. زیرا، همانطور که کلمات عالم صغیر و عالم کبیر را از جایگاهش منحرف می‌سازد کلمات کتابهای آسمانی و شرایع الهی را هم تحریف می‌کند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» آنان کسانی هستند که سرمایه درونی‌شان را که لطیفه سیاره انسانیت و استعداد آنها برای عروج به عالم انسانیت می‌باشد نابود کرده و از بین می‌برند.

آوردن اسم اشاره دور «اولئک» و ضمیر فصل «هم» و معرفه آوردن مسند «الخاسرون» همه، برای خوار شمردن و در برابر دیدگان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۰

آوردن و آگاه نمودن آنان به داشتن صفات یاد شده (فساد) می‌باشد. و تأکید و حصری که از اسم اشاره و ضمیر فصل حاصل است برای بیان این نکته است که گویا خسران و زیانی جز در قطع ولایت نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸] ص: ۵۷۰

اشاره

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

ترجمه: ص: ۵۷۰

چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که شما مردگانی بودید که خدا شما را زنده کرد و سپس می‌میراند و آنگاه زنده می‌کند و سپس به سوی او باز گردانده می‌شوید.

تفسیر: ص: ۵۷۰

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» بعد از بیان حال منافقان و اینکه آنان به علت شکستن پیمان کافر شدند و سپس آنچه را که خداوند امر به وصل آن کرده بود قطع کردند و فساد نمودند به حالت آنها توجه نموده با تعجب و انکار فرمود: برای چه کار و چه حالی کفر می‌ورزید؟ یعنی، سزاوار نیست در هیچ حالی از حالات کفر بورزید. پس اصلاً شایسته نیست که شما به سبب شکستن عهد و پیمان که از شما گرفته شده پس از محکم کردن آن کافر شوید.

این معنی با ما قبلش موافق‌تر است احتمال دارد که خطاب به مطلق کافران و مؤمنان یا مخصوص مؤمنان باشد. «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا» این جمله حال است از فاعل، یا از مجرور «بالله» به تقدیر کلمه «قد» (و قد کنتم) تا اینکه حال بودن فعل ماضی (کنتم) درست باشد.

یا اینکه حال در اینجا در حقیقت علم و آگاهی آنها، به مجموع ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۱ جمله‌های پی در پی گذشته است زیرا علت انکار کفر و تعجب از آن.

علم خود آنان به این مطلب است گویا که گفته است در حالی که خودتان به این احوال آگاهید و می‌دانید.

مرگ عدم زندگی از موجودی است که صلاحیت زنده بودن داشته باشد حیات نسبت به هر چیزی بر حسب آن چیز معنی مخصوصی پیدا می‌کند. مثلاً: حیات زمین، بیرون آوردن گیاه از خاک و حیات گیاه، برگ و دانه و میوه آوردن، و حیات حیوان، دمیدن روح است که موجب احساس و حرکت باشد و حیات انسان به دمیدن روحی است که عیسی دل را، در رحم مریم نفس، منعقد کند، و بدون این نه مفهوم علم بر انسان صادق است نه مفهوم حیات.

به امیر المؤمنین (ع) منسوب است که فرمود: «مردمان مرده‌اند و اهل علم زنده‌اند.»

اگر خطاب به مؤمنان باشد مقصود از مرگ چیزی است که شامل حالات حیات ما قبل انسانی است که عنصری بوده سپس غذا و بعد نطفه و علقه و مضغه و جنین گردیده سپس به صورت انسان ظاهری در آمده است.

اگر خطاب به کفار باشد مراد از مرگ، حالاتی است که قبل از حیات حیوانی می‌باشد. حمل اموات (مردگان) بر مخاطب‌ها، با وجودی که مرگ ذاتاً صفت ماده است به جهت اتحادی است که بین ماده و صورت وجود دارد، چه اگر ماده و صورت به طور «لا بشرط» اخذ شوند جنس و فصل می‌باشند. که در این صورت محمول قرار می‌گیرند، علاوه بر آن صورت انسانی در مقام عالی‌اش غیر از ماده است و در مقام پائین با آن متحد است. به نحوی که گمان کرده‌اند که انسان در واقع بدن است و روح چیزی است که در بدن روان می‌باشد، مانند جریان ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۲

آب است در گل.

در مؤلفات بعضی دیده‌ام که: هر که قائل به تجرد نفس ناطقه باشد، فاسق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۵

تحقیق تکرار زنده گردانیدن و میراندن برای انسان ص: ۵۷۵

«فاحیاکم» پس شما را به زندگی حیوانی یا انسانی زنده گردانید.

«ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» سپس شما را از زندگانی حیوانی دنیوی یا انسانی دنیوی می‌میراند چه انسان پیش از قیامت کبری، با نفخه مرگ از همه مدرکات و قوای حیاتی می‌میرد.

«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» و سپس با حیات اخروی ملکی در بین مرحله برزخها تا اعراف زنده می‌گرداند.

«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» سپس از راهی که در سمت راست اعراف «۱» است یا از راهی که در سمت چپ اعراف قرار دارد، به سوی او بازگشت می‌کنید.

و بازگشت به سوی خدای تعالی یا بازگشت به مظاهر و نمودهای نوری و سرای نعمت و اسم لطیف او است، یا رجعت به مظاهر ظلمانی و خانه دوزخ و نام قهاریت خدای تعالی می‌باشد.

بدان که انسان از آغاز آفرینش ماده‌اش، یعنی همان نطفه‌اش که در رحم جای می‌گیرد تا پایان کمال بدنش در حال «خلع و لبس» «۲» در ماده

(۱) اعراف تپه یا جای بلندی است بین بهشت و جهنم که محمّد (ص) و آل محمّد (ع) در روز قیامت آنجا می‌ایستند و به اهل بهشت فرمان دخول می‌دهند، در مجمع از امام باقر (ع) نقل شده که اهل اعراف آل محمّد (ع) می‌باشند، داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آن بزرگواران را بشناسد و آنان او را بشناسند، و داخل آتش نمی‌شود مگر منکرین آنها. این حدیث در تفسیر عیاشی نیز نقل شده. البته در معنی اعراف اقوال دیگری نیز هست، و آنچه که ما ذکر کردیم مستفاد از اخبار و روایات است.

(۲) خلع جامه حیات کهنه را به در کردن و لبس جامه حیات نو را پوشیدن، می‌باشد یعنی، از نقص به کمال و از قوه به فعل شدن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۶

است، تا متکامل شود. همچنین از آغاز تعلق نفس به بدنش، خلع و لبس در نفس ادامه دارد تا به حد بلوغ برسد. هر خلع از حالتی و رها شدن از صورتی مرگ، و هر پوشش جدید و صورت تازه‌ای زندگی است. این کمال جوئی دو گانه برای همه مشهود است و او را بعد از آن، باز استکمال و استعلائی در جهت مراتب سعادت، تنزل، در پستی‌های شقاوت وجود دارد. این دو حالت، به حسب نفس او خلع و لبس و در برزخهای آخرت، فوت و حیات، است. این دو حالت و لو برای همه مشهود نباشد شخص عالم با مقایسه حالات بعد از بلوغ با حالات پیش از بلوغ بدان پی می‌برد، چنانکه خدای تعالی فرموده است:

وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَدْكُرُونَ «۱» به تحقیق دانستید آن آفرینش نخستین را، پس چرا به یاد نمی‌آورید؟

هر خلع و لبس، مرگ و زندگی است و این خلع و لبس تا اعراف ادامه دارد و تفاوتی در مرگ اختیاری یا اضطراری نیست. بعد از اعراف هم ترقیات و تنزلاتی هست که ترقی آن زندگی اندر زندگی، و تنزلات آن، مرگ اندر مرگ است.

مولوی «قدس سرّه» از این آیه شریفه استنباط کرده به اصول و امهات انواع مرگ و زندگی اصلی اشاره نموده است.

البته افراد موت و حیات لا یتناهی است چنانکه در محل خود محقق شده است که حرکت قطعی قابل تقسیم به بی‌نهایت است این است فرموده مولانا در مثنوی:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سر زدم

(۱) واقعه - ۶۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۷۷

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک پُرّان شوم آنچه اندرو هم ناید آن شوم

پس قول خدای تعالی: «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا» اشاره به تمام حالات قبل از حیوانیت یا قبل از انسانیت است، و لذا «فأحياكم» را با «فاء» عطف کرده که اشاره به حدوث حیات حیوانی یا انسانی است، و به همین جهت «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ» را با «ثُمَّ» عطف کرده و آن اشاره به حدوث موت حیوانی یا بشری است، و لذا «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» را با «ثُمَّ» عطف کرده که اشاره به حدوث حیات برزخی است و روی همین جهت نیز «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» را با «ثُمَّ» عطف کرده، که اشاره به ما بعد برزخ و مقام اعراف می‌کند. دیگر «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» نفرموده است زیرا، همانطور که ذکر شد حیات در اهل خیر و نیکان بعد از اعراف زندگی اندر زندگی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۹] ص: ۵۸۳

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

تحقیق در آفرینش کلیه چیزها، حتی زهرها و موجودات زهر دار، در جهت سود انسان ص: ۵۸۳

ترجمه: ص: ۵۸۳

اوست که آفرید برای شما آنچه را در زمین است. پس به آسمان پرداخت و آنها را هفت آسمان مقرر ساخت و او به همه چیز آگاه است.

تفسیر: ص: ۵۸۳

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ» این جمله حال از ما قبلش است. و یا جمله مستأنفه است: از اینرو، ادات وصل، بین این جمله و ما قبلش نیامده است، تا مشعر به بسیاری نعمتها و شایستگی شمارش آنها مانند معدودات فراوان باشد.

«لکم» یعنی: برای ایجاد و آفرینش شما، خداوند آنچه در آسمان و زمین است. آفرید چه آنچه در زمین است مقدمه خلق انسان بلکه همه ما سوی الله، مقدمه آفرینش انسان می‌باشد. زیرا چنانچه در محل خود محقق شده انسان آخر انواع است، و آخر فعل همیشه برتر و شریفتر است، زیرا آخر فعل غایت آن فعل است، پس انسان غایت غایات، و نهایت نهایات همه موجودات است بلکه می‌گوئیم: چون غرضی که زاید بر ذات حق تعالی باشد از فعلش منتفی است و گر نه لازم می‌آید که خدا، استکمال پیدا کند که محال است. چنانکه: در جای خود مقرر گشته پس ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸۴

انسان را غایت و غرض قرار دادن دلیل آن است که به ذات حق منتهی می‌شود و هر چه به ذات حق منتهی شود از هر شریفی بعد از حق تعالی شریفتر است.

یا معنای «خلق لکم» به معنی «لانتفاعکم فی بقائکم» است، برای بهره بردن در جهت بقاء شما، چه انسان در بقاء نیازمند به اصل عناصر و موالید آن می‌باشد.

ممکن است مقصود این باشد که خداوند آنچه در زمین است جهت اصل خلقت و بهره یابی در بقاء شما آفرید و آنچه در ظاهر به

نظر می‌رسد مبنی بر این که خلقت انسان و بقاء او نیاز به بیشتر معادن و نباتات و حیوانات ندارد، بلکه بعضی از آنها مانند: زهرها و زهر داران موجب زیان انسان هم می‌باشند. اشتباه است و ناشی از عدم آگاهی از کیفیت ارتباط بین معلولات است چه بعضی اصلی و مقصود بالذات هستند و بعضی علل آفرینش چیز دیگری قرار می‌گیرند که آن مقصود اصلی است و یا علت کمال آن می‌باشند و بعضی از آنها شرط خلقت و برخی لازمه آن هستند، همانطوری که در موجودات زمین عالم صغیر مشاهده می‌شود زیرا قول خدای تعالی ما فی الأَرْضِ جَمِيعاً اختصاصی به زمین عالم کبیر ندارد، بلکه می‌گوئیم: هر جا اسمی از زمین و آسمان به میان آید. ابتدا زمین عالم صغیر منظور است و آنچه در عالم صغیر شناخته نشود در عالم کبیر شناخته نخواهد شد. زیرا جهان صغیر نسخه مختصر شده عالم کبیر است که با مطالعه آن مطالعه عالم کبیر امکان پذیر می‌شود.

آنچه در زمین عالم صغیر است یا علت، یا شرط پدید آمدن یا بقاء انسان حقیقی است که آن آدم ابو البشر می‌باشد و یا علت یا شرط کمال و جمال او و یا لازمه پدید آمدن و بقاء انسان است و یا به وجهی علت و به وجهی لازمه آن است، زیرا، پیدایش انسان متوقف بر پیدایش اعضاء ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸۵

رئسی و اصلی است، و بعضی از اعضاء دیگر انسان شرط پیدایش یا حفظ اعضاء رئسی است و بعضی از اعضاء شرط بقاء و بعضی برای تجمیل و زیبایی و بعضی لازمه آفرینش انسان هستند و بعضی دیگر به وجهی شرط و به وجهی لازمه آنند. چنانچه طحال و کیسه صفرا مانند زهر داران می‌باشند و سوداء و صفرا خود همانند زهر هستند ولی در آنها سودهائی هم است، که در جای خود ذکر شده است.

مو و ناخن با وجودیکه پست‌ترین اجزاء بدن می‌باشند و در آنها حیات وجود ندارد در عین حال لازمه خلقت و بقاء انسان هستند و زیبایی بدن بدان وابسته است.

اگر مقصود از زمین و آسمان که در آیه آمده است همان آسمان و زمین عالم صغیر باشد، در بیان خدای تعالی «ثُمَّ اسْتَوَى» که با «ثم» عطف فرموده است اشکالی باقی نمی‌ماند، زیرا خلقت آسمانهای عالم صغیر نسبت به زمین آن بعد از تمام شدن زمین آن و آنچه در آن است می‌باشد و معنی آن این است که بعد از اتمام زمین و آنچه در آن است خداوند به خلقت آسمانها پرداخت. اما اگر مقصود از آسمان در عالم کبیر اجرام علوی باشد خلقت آن با خلقت زمین آن همراه است و اگر ارواح علوی منظور نظر باشد خلقت آسمانها قبل از زمین آنها است.

آنچه در اخبار آمده است و دلالت بر پیشی خلقت زمین بر آسمانها دارد، حمل بر عالم صغیر می‌شود.

اگر آیه را بر عالم کبیر حمل کنیم عطف با لفظ «ثم» به جهت تفاوت در دو نوع اخبار و دو نوع خلقت است.

کلمه «استوا» که در این آیه ذکر شده است به معنی قصد و اراده خلقت آسمانهاست.

«فَسَوَّيْنَهُنَّ» آنها را بطور تمام و کامل و مصون از کژی و شکستگی ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸۶ خلق کرد.

آوردن ضمیر جمع «هنّ» یا برای آن است که سماء اسم جنس است و به معنی جمع یا برای رعایت خبر «۱» می‌باشد.

«سبع سماوات» تحقیق تعداد آسمانها و زمینها و مراتب عالم انشاء الله بعدا می‌آید.

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله، عطف به جمله «هُوَ الَّذِي خَلَقَ» و یا حال از فاعل «خلق» یا عطف بر «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» است و یا حال از فاعل یکی از جمله‌های سابق است که قبل از جمله «هُوَ الَّذِي خَلَقَ» آمده است.

و بهر تقدیر مقصود تهدید بر کفر و علت تعجب و انکار خدا از کفر آنها است «۲» که می‌خواهد بفرماید به درستی که خدا دانا به کفر شما بوده شما را به خاطر این کفر مؤاخذه می‌کند.

علم او به اشیاء عین وجود اشیاء است که آن، علم حضوری است.

همانطور که ما به صورتهای حاضر در ذهن و روان خویش، آگاهی داریم و وجود آنها علم ما و معلوم ماست. این هم آن قسم از علم خدا است که با اشیاء است و اما علم خدا به اشیاء که وجود علم قبل از اشیاء است دارای مراتبی است: مرتبه‌ای از آن عین ذات مرتبه‌ای عین فعل اوست مرتبه‌ای عین قلم و مرتبه‌ای عین لوح محفوظ مرتبه‌ای عین لوح محو و اثبات است. محلّ تحقیق در باره علم خدا، حکمت نظری است و اینجا محلّ تحقیق و تفصیل آن نیست.

(۱) یعنی لفظ «سبع سماوات» در اصل خبر است بنا بر اینکه کلمه «سویهن» متعدّی به دو مفعول باشد که آن دو مفعول در اصل مبتدا و خبر باشند، و این مبنی بر این است که «سویهن» مضعّف فعل ناقص به معنی «صیر» باشد ولی اگر مضعّف فعل تامّ باشد، «سبع سماوات» حال می‌شود نه خبر.

(۲) این انکار و تعجب از «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» که گذشت استفاده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۸۹

[سوره البقره (۲): آیه ۳۰] ص: ۵۸۹

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

تحقیق ماده ملک و اقسام ملائکه ص: ۵۸۹

ترجمه: ص: ۵۸۹

(به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم. گفتند: آیا کسی را جانشین قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟ حال آنکه ما، تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوئیم.

گفت من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

تفسیر: ص: ۵۸۹

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ» بیاد آر ای پیغمبر. هنگامیکه پروردگارت به فرشتگان گفت: ... تا بدانی که آنچه آفریده شده است برای انسان و به خاطر اوست، یا به یاد آنها بیاور. آفرینش انسان را تا بدانند که داستان آفرینش آدم و سجده فرشتگان بر او دلیل آن است که همه آفرینش به خاطر آدم است.

ملائکه، جمع ملک است به اعتبار اصلش چه اصل آن «مَلَكٌ» از (أَلَوَكَة) به ضم همزه به معنی رسالت گرفته شده سپس قلب گردیده است. و جای عین الفعل و فاء الفعل با همدیگر عوض شده و ملائک بر وزن مفعول به تقدیم عین شده که بعد از حذف

همزه (بر وزن معل) شده ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۰

است.

و نیز گفته شده است که اصلش مفعول از «لاک یلوك» به معنی ارسال «فرستاد» بوده بعد (واو) پس از نقل حرکت آن به (الف) قلب شده است و سپس حذف شده است.

و بعضی گفته‌اند اصلش ملاک، بر وزن فعال از ملک یملک بوده است سپس الف حذف شده ملک گردیده است. ملک انواع بسیار دارد:

یک نوع آن فرشتگان زمینی می‌باشند که متعلق به مادیاتند چه متعلق به جرم‌های زمینی یا آسمانی باشند دارای مراتب ترقی و تنزلند و ملائکه رُکع و سجد یعنی: فرشتگان همیشه در حال رکوع و سجود از جمله آنان می‌باشند و آنچه در اخبار آمده است مبنی بر سقوط ملک از مقامش و پایین آمدن از مرتبه خویش و شفاعت کردن شفیع از او مربوط به همین نوع ملائکه است نه سایر انواع. زیرا ملائکه‌هایی که به مادیات متعلق نیستند هر کدام مقام معلوم و مشخصی دارند و در جای خود ثابتند. و باید دانسته شود عوالم به وجهی سه عالم است:

اول عالم جنّ و شیاطین است، که دوزخ و آتش در همین عالم قرار دارد و آن جایگاه مردمان شقی و معذبین از بنی آدم است و آن عالم اگر چه مجرد است، پایین تر از عالم مادیات است. دوم عالم مادیات است، از آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان. این عالم ضعیف‌ترین عالمها است.

سوم عالم مجردات علوی است و آن عالم ملائکه است، و آنان را نیز مراتبی است از قبیل فرشتگان همیشه در حال سجود، فرشتگان همواره در حال رکوع، فرشتگان دارای دو بال و سه بال و چهار بال، ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۱ فرشتگان مدبرّات امور، فرشتگان صف در صف زده و فرشتگان نگهبان ایستاده‌ای که به هیچ سو نمی‌نگرند. و اهل عالم جنّ از انواع جنّ و شیاطین به سبب قدرت و توانایی که خداوند به آنها داده است بر انواع کارهای خارق العاده و تصرف در مادیات قدرت و توانایی دارند، مانند اهل عالم ملائکه بدون فرق. جنّ و شیاطین دو نوعند:

یک نوع از آنها در غایت دوری از حقّ بوده، ناپاک و غیر قابل هدایتند.

نوعی از آنها، نزدیک به جهان مادیات هستند و از این رو مستعد هدایت و ایمان بوده ترقیات و تنزلاتی دارند. ملائکه نیز بر دو نوعند:

یک نوع از آنها از مادیات بسیار دور بوده، که آنها از مادیات و از وابستگی به آنها و تدبیر آنها مجرد هستند. آنان عقول و ارواح می‌باشند.

نوعی از آنها به مادیات وابسته بوده، به تدبیر امور آن می‌پردازند.

آنها فرشتگان موکل بر زمینیان از اجرام عالم بالا و پایین‌اند و مأمور به سجده آدم از جهت فعلیت آدمی آدم همین نوع از ملائکه است چنانچه در اخبار آمده است: مأمورین به سجده آدم، ملائکه زمین بودند و اعتراض فرشتگان (می‌خواهی کسی را خلیفه قرار دهی که در زمین فساد کند و خون می‌ریزد) به طوری که از آیه و خبر به دست می‌آید مربوط به اینگونه فرشتگان است، و چون این نوع از ملائکه مشابه جنّ است ابلیس که از جنیان بوده به ملائکه شبیه گشت و بر آنها نیز امر را مشتبه کرد و در بین آنان به عبادت پرداخت، بلکه نقل شده است که ابلیس پیشوا و آموزگار و فرمانروای آنان و افراد قوم خود بوده است. و آنان با ابلیسها و جنّها به جنگ پرداخته آنان را از روی زمین طرد کرده و شیطان را ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۲

دزدیده به آسمان خودشان بالا بردند. اگر چه از جهت مقام آدمیت آدم این نوع از ملائکه مأمور به سجده بودند ولی در حقیقت از

جهت سایر مقامات آدم بلکه از جهت مقام علویش جمیع انواع ملائکه بلکه جمیع موجودات امکانی مأمور به سجده بودند. زیرا، جمیع موجودات تحت تصرف ارباب انواع خود بوده فرمانبردار ربّ النوع خویش می‌باشند. و همه ارباب تحت تصرف ربّ النوع انسانی و مسخر انسان‌اند و در اخبار به این مسأله اشاره شده است که: آدم از آن جهت مسجود ملائک شد که علیّ - علیه السلام - و ائمه هدی (ع) در صلب او بوده‌اند. «۱»

(۱) به همین دلیل حضرت علی (ع) فرمود: من رأنی فقد رأی الحق من زارنی فقد زار الله فی عرشه - یعنی: هر که مرا ببیند خدا را دیده است. هر که مرا زیارت کند و دیدار نماید خدا را دیدار نموده است و فرمود: کنت مع الانبیاء سرّاً و مع محمد (ص) سرّاً و جهراً. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۵

تحقیق در چگونگی گفتار خدا و فرمان او با فرشتگان ص: ۵۹۵

«أنی جاعل» یعنی: من آفریننده‌ام.
«فی الارض»: در زمین عبارت «فی الارض» ظرف برای «جاعل» است.
یا اینکه «جاعل» از جعل به معنی «صیر» است که به دو مفعول متعدی می‌شود، بنا بر این قول خدای تعالی «فی الارض» مفعول دوم است.

خلیفه یک جانشینی از خودم، بر شما قرار داده‌ام که به امر من امر، و به نهی من نهی، و به دادگری من دادگری می‌کند.
معنی دیگر: جانشینی از شما در زمین قرار داده‌ام تا پس از بالا رفتن شما به آسمان، زمین را اصلاح کند یا جانشینی از شیاطین و جنّ قرار دادم پس از آنکه آنها را از روی زمین طرد نمودید.

گفته خدا به فرشتگان از نوع آوازی که کسی شنود و یا صدایی که گوش را بکوبد نیست بلکه می‌گوییم: عوالم، دارای ترتیب و نظم است.

بعضی از عوالم بالاتر از بعضی دیگر قرار گرفته و مرتبه بالا بر مرتبه پایین احاطه دارد. و مصدر و مظهر عالم بالاتر است.
هر گاه عالم بالا، اراده کند که فعلی ایجاد یا وصفی یا ذاتی در عالم پایین پدید آرد آن اراده و آنچه که اراده شده با تمام اوصاف و لوازمش ظهور می‌یابد. بلکه موجب ایجاد حقیقتی می‌گردد که احقّ از حقیقت قبلی خویش می‌باشد که در حدّ وسط بین عالم بالا و پایین قرار دارد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۶

و این ظهور را نسبت به آنچه که ظهور یافته است قول عالی می‌گویند. پس هر گاه خدا، اراده کند که آدم بشری را در عالم طبیعت بیافریند این اراده و آنچه که اراده شده در عالم و احدیت ناگزیر از او نمودار می‌شود، که به وجهی عالم مشیت و به وجهی عالم اسماء و صفات و به وجهی عالم لاهوت و به وجهی عالم علویّت علی (ع) می‌باشد. در واقع این صورت بلکه حقیقتی که ظاهر شده انسان لاهوتی است سپس در عالم ملائکه نگهبان (مهیمن) ظاهر می‌شود. پس از آن، در عالم فرشتگان صافّات صفاً (صف زدگان صف زدنی) آنگاه در عالم مدبرات امر (فرشتگان تدبیر کننده امور) بعد از آن در عالم فرشتگان صاحب بالها، سپس در عالم ملائکه‌ای که همیشه در حال رکوع و سجود هستند سپس در عالم طبع پس از آن در ملکوت سفلی که عالم جنّ و شیاطین است ظاهر می‌گردد. ظهور آدم بر مراتب ملائکه با مجموع لوازم و اوصافش می‌باشد که از جمله آنها خلافت وی از جانب حضرت احدیّت در زمین است، و این همان گفته خدای تعالی است که فرمود:

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَرَشْتَاكَ مَقْرَبٌ بِهِ عِلْتِ احاطه و گستردگی ادراکشان آدم را درک کرده آنچه لازمه وجود او و صفات پیدا و نهان او است و آنچه در او بالقوه و بالفعل موجود است فهمیدند و دانستند که آدم (ع) مرکب از اضداد و محل صفات زشتی می‌باشد که به شهوات موصوف بوده که اگر از مقتضیات شهوت منع شود خشم و کینه در او به هیجان آمده و تحریک می‌شود و قوه غضب نیز مقتضی کشتن و اسارت گرفتن و غارت و فساد انگیزدن می‌باشد، و نیز ملائکه دانستند که بشر محل و ظرف انسانی است که شأن آن به فرمان در آوردن اضداد و اطاعت کردن از امور متضاد است، و هر وصفی از اوصاف او مناسب موجودی از ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۵۹۷

موجودات است، و خلیفه و جانشین بین متضادها جز آدم نمی‌تواند باشد که مجمع اضداد است لذا، از این امر خدای تعالی تعجب نکرده از جانشینی آدم استنکاف ننمودند. و چون فرشتگان زمینی هر کدام دارای مرتبه خاص بودند و هر مرتبه خاصی حد و حدود مشخصی دارد که از آن فراتر نمی‌رود و این همانند قوا و مدارک انسانی است که هر یک دارای مرتبه‌ای و هر مرتبه دارای حدی معین است، مانند قوه شنوایی که مرتبه‌اش درک صداها بوده درک صداها خود محدود به حد معینی از صدا و مسافت است لذا، با این یک‌سونگری، فرشتگان، جز ظاهری از انسان که جمع اضداد می‌باشد و وجودش مقتضی کشتار و ویرانی و فساد است درک نکردند، و باطنش را که انسانیت و تسخیر کننده همه است درک نکردند. لذا، از جانشینی او شگفت زده شده منکرش گردیدند و زبانشان را به تناسب حال خودشان رها گذاردند و گفتند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» آیا کسی را که فساد می‌کند و خون می‌ریزد خلیفه قرار می‌دهی؟

همچنان که: این کارها را شیاطین و جن هم انجام می‌دهند چرا از ما خلیفه بر نگزیدی که در روی زمین دادگری ورزد و فساد را از بین ببرد و حرمت خون‌ها را نگه دارد؟ تا ما را مطیع و فرمانبر چنین موجودی قرار دهی تا محکوم حکم او باشیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰۳

تحقیق در معنی تسبیح و تقدیس و فرق بین آن دو ص: ۶۰۳

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» و فرشتگان گفتند: چون ما اوصاف متضادی را که آدم دارد، نداریم به جانشینی سزاوارتریم. در عرف عام تسبیح و تقدیس به یک معنی است که پاک کردن و منزّه داشتن باشد ولی آنگاه که به خدای تعالی نسبت داده شود مراد از تسبیح، پاک گرداندن از زشتی‌ها و نقص‌هاست نه بشرط موجود نبودن صفتها و اضافات و کثرت‌ها بلکه با باقی ماندن صفتها و اضافات و کثرتها.

و مقصود از تقدیس، پاک گرداندن از هر نسبت و اضافات و از بین بردن کثرتها است.

از تقدیس معنایی را می‌شود اراده کرد که اعم از تنزیه از زشتی‌ها و نسبت‌ها و ثبوت کثرتها باشد. به عبارت دیگر ملاحظه حق اول به سبب اسم واحد او با همه صفات ثبوتیه و سلبتیه و همه اضافاتش تسبیح خدای تعالی است. و ملاحظه حق اول از جهت اسم احد او بدون ملاحظه اسم و صفت، کثرت و تعین، بلکه با ملاحظه عدم آن موارد، تقدیس خدای تعالی است.

و گاهی تنزیه و تقدیس هر یک به معنی دیگری استعمال می‌شود مانند لفظ فقراء و مساکین که هر گاه با هم استعمال شوند. هر کدام معنی خاص خودش را دارد و هر گاه تنها استعمال شود هر کدام به معنی دیگری و هر دو به یک معنی است.

معنی «سبحان الله» خدا را از همه کمی و کاستی مبرا دانستن است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰۴

و معنی قدس الله، خدا را از اضافات و اعتبارات منزّه دانستن است.

و معنی فرمایش امام صادق (ع) که در جواب آنکه در معنی «الله اکبر» گفت: خدا بزرگتر از چه چیزی است فرمودند: مگر غیر از

فرمانبرداری من رهنمون شوند و از نافرمانی من بازشان دارند و آنها را حجت خود قرار دهم تا عذر از دیگران برداشته شود و انذار و بیم دادن نیز محقق می‌گردد و نسناس را از زمین بر می‌اندازم و زمین را از وجودشان پاک کنم و جنیان سرکش نافرمان را برداشته و به هوا منتقل کنم، یا در صحراهای خشک جای دهم که به آفریده من نزدیک نباشند. و میان جن و این آفریده‌ام یعنی آدم پرده قرار می‌دهم، هر که از نسل این آفریده‌ای که برگزیده‌ام نافرمانی و سرکشی ورزد در جایگاه سرکشان قرارش داده او را به سر منزل آنان (جنیان ...) می‌فرستم. پس فرشتگان گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» بار پروردگارا! جز آنچه را که تو به ما آموختی چیزی نمی‌دانیم.

سپس امام علی (ع) فرمود: پس خدای تعالی به اندازه پانصد سال از عرش دورشان کرد آنگاه آنها به عرش الهی پناه بسته با انگشتانشان اشاره کردند از خدا طلب مغفرت نمودند پس پروردگار عالمیان نظر افکند و بر آنان رحمت فرو فرستاد و ایشان را در بیت المعمور جای داد گفت: بر این خانه طواف کنید و عرش را ترک نمایید که من بدان خوشنودم. پس آنها به طواف خانه پرداختند و آن خانه‌ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدانجا وارد شده دیگر به سوی عرش الهی باز نمی‌گردند.

و خدای تعالی بیت المعمور را توبه اهل آسمان و کعبه را توبه اهل ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰۷ زمین قرار داد پس خدای تعالی فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَيْلِصَالٍ مِنْ آفْرِينِدِه بَشْرٍ اَزْ كَلْ هِسْتَم. و این سخن حضرت حق قبل از آفرینش آدم و مقدمه آن بوده است و نیز در واقع احتجاجی از جانب خدا بر ملائکه بوده است.

پس آن حضرت (ع) فرمود: سپس خدای جلّ جلاله کف دستی آب گوارا و شیرین با دست راست خویش برگرفت در حالی که هر دو دست خدا دست راست است و آن را چون گل کوزه‌گری در آورد تا از هم نپاشد و آن را سخت و محکم ساخت «۱» و خدای جلّ جلاله گفت: ای گل! از تو پیامبران و فرستادگان و بندگان شایسته و امامان راهبر که خوانندگان بشر به سوی بهشتند و پیروان آنان را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم و از آنچه کرده‌ام باز خواست نمی‌شوم و آنان مورد بازخواست قرار می‌گیرند. سپس آب شور و تلخ برگرفت و آن را به عمل آورد و سفت شد و گفت از تو فرعون‌ها و سرکشان و برادران شیاطین و ستمگران و داعیان به آتش و پیروانشان را تا روز رستاخیز می‌آفرینم «۲» از آنچه انجام می‌دهم بازخواست نمی‌شوم و در حالی که آنان بازخواست می‌شوند

(۱) علی - علیه السلام - در باره خلقت انسان در نهج البلاغه می‌فرماید از آن پس که خَلَقَ جِهَانَ آسْمَانَ وَ زَمِينَ وَ هَر چَه در آنهاست بیافرید، از هر یک از زمین‌های نرم و درشت و خوش گیاه و شوره‌زار مшти خاک بر گرفت ابر رحمت را بفرمود تا چهل شبانه روز پی در پی بر آن خاک بیارید و خالص و پاکیزه شد. آنرا به رطوبت و تری مخلوط کرد تا اینکه چسبان گشت و عناصر چهار گانه با هم یکی شدند. از چنین خاکی صورتی که دارای اطراف و اعضاء پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها بود بیافرید و آنرا خشک ساخت، تا چنگ در زده، به هم چسبیده و محکم و نرمش قرار داد تا از هم نپاشیده آنرا تا زمان معین و معدودی که قابل پذیرفتن روح باشد به حال خودش وا گذاشت. پس خداوند آن صورت خاکی را آئینه انوار تجلی خویش قرار داده، از روح خود در آن دمید و انسانی ساخت دارای قوای فکریه که به نیروی آن در اشیاء تصرف کند (نهج البلاغه خطبه ...)

(۲) مولوی در این مورد می‌فرماید: ذره ذره آب شیرین و آب شور، تا قیامت می‌رود تا نفخ صور.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰۸

پس امام فرمود: با این آفریدگان شرط بداء نمود ولی با اصحاب یمین (آنهايي که خلقشان از آب گوارا و شیرین در دست راست انجام یافته و به پیروان دست راست یا اهل میمنت و مبارکی معروفند) شرطی ننمود. آنگاه این دو، آب شیرین و شور را که در دست بر گرفته بود به هم آمیخت و آنها را در جلوی عرش ریخت در حالی که آن دو گزیده و چکیده گل بودند سپس به ملائکه

شمال و جنوب و باد صبا و باد مغرب دستور داد بر این گل بوزند و آنرا پاک کرده نشو و نما دهند. آنگاه آن را تجزیه و تقسیم نموده سرشت‌های چهار گانه خون و بلغم و سودا و صفرا را در آن جای دهند و ملائکه این کار را انجام دادند. پس خون از سوی باد صبا و بلغم از باد شمال و صفرای تلخ از باد جنوب و سودای تلخ از طرف باد مغرب ظهور یافت. آنگاه، نفس استقلال پیدا کرد و بدن کامل شد. در اینجا دنباله سخنان امام را حذف کردیم. البته اخبار بسیاری به همین مضمون وارد شده است.

چون داستان آدم و آفرینش او و فرمان خدا به فرشتگان برای سجده به آدم و خود داری ابلیس از سجده و هبوط آدم از بهشت و گریستن او به خاطر دوری از بهشت و دوری از حوّا و خلقت حوّا از دنده چپ آدم و فریب خوردن وی از گفته شیطان و حوّا و زیاد شدن نسل آدم و حامله شدن حوّا در هر شکم به یک پسر و یک دختر و ازدواج دختر یک شکم با پسر شکم دیگر، از رمزهای آغازین هستی است در کتابهای گذشتگان مخصوصا در کتابها و تاریخ‌های یهود بسیار آمده ولی اخبار ما در این باره متفاوت بوده اختلاف بسیاری دارد و همه آنها پوشیده به راز و رمزهایی است که هر که بخواهد آنها را بر ظاهر حمل کند، متحیر و سرگردان می‌شود و هر که بخواهد با توانایی بشری و مدرکات شیطانی، آنها را بفهمد از آنها طرد شده، و چیزی جز خلاف ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۰۹

مدلول نخواهد فهمید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۱۹

[سوره البقره (۲): آیه ۳۱] ص: ۶۱۹

اشاره

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

تحقیق در معنی اسم و بیان تعلیم همه نامها به آدم و بیان لطایفی که در این آیه شریفه مندرج است. ص: ۶۱۹

ترجمه: ص: ۶۱۹

و به آدم همه نامها را آموخت سپس نامها را بر فرشتگان عرضه کرد آنگاه فرمود مرا به نامهای اینان خبر دهید اگر از راستگویانید.

تفسیر: ص: ۶۱۹

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بدان که اسم هر چیزی آن است که بر آن چیز دلالت کند خواه این دلالت به طور مطلق باشد یا به اعتبار بعضی از صفاتش چه دلالت وضعی باشد یا غیر وضعی و چه دلالت کننده لفظ باشد یا تصویر و نقش یا مفهوم ذهنی یا موجود عینی و چون دلالت در جانب اسم بودن گرفته شده است. پس به هر اندازه که دلالت قوی تر باشد جانب اسمیت شدیدتر است. دلالت وضعی که به صورت الفاظ و نقوش است چون محتاج به امر دیگری است که آن مربوط به چگونگی وضع واضع می‌باشد ضعیف‌ترین دلالتها است. پس اسم بودن در دلالت وضعی ضعیف‌ترین اسمیتها است.

مفهوم ذهنی نیز ضعیف‌ترین اسمها است، زیرا علاوه بر اینکه خود ذاتا ضعیف است از نظر قوای مدرک پنهان است تا جایی که بعضی منکر آن شده گفته‌اند: علم حصولی صورت معلوم در ذهن عالم نیست ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۰

بلکه اضافه و نسبتی است بین عالم و معلوم.

بعضی محققین گفته‌اند: علم حصولی مشاهده عالم است، صورت معلوم را از دور در عالم مثال یا مشاهده ربّ النوع معلوم از دور است.

پس روی این جهات اسمیت در اینجا نیز از ضعیف‌ترین اسم‌ها می‌باشد بنا بر این فقط یک قسم باقی می‌ماند که کامل در اسمیت باشد و آن موجود عینی است که برای هر کس قابل درک بوده بالطبع بر غیر خودش دلالت می‌کند. این که فرموده‌اند: «و نحن الاسماء الحسنی» (ما اسماء حسنی الهی هستیم).

«و لا اسم اعظم منی» و هیچ نامی بزرگتر از من نیست.

«و باسمائک التی ملات ارکان کل شیء.» و سوگند به نامهایت که ارکان همه چیزها را پر نموده است.

و غیر از این موارد از بیانات آن بزرگواران همه دلالت می‌کند بر اعتبار اسمیت در اعیان موجود خارجی و عامه مردم چون محسوسات را می‌نگرند از ظاهر آن تجاوز نمی‌کنند از اطلاق اسم جز لفظ و نقش درک نمی‌کنند. زیرا، آنها از حصول مفهوم مسمی در ذهن غافلند چه رسد به اینکه برای آن اسمیت اعتبار کنند به علت حجابشان از دلالت اعیان بر غیر خودشان و از اینکه اعیان آینه حق اول می‌باشد، بی‌خبرند.

اسم از جهت اسم بودن و وجود خودش فی حدّ نفسه نمودار و آئینه مسمی است. لذا اسم که تنها آئینه است، حکمی ندارد بلکه حکم به اعتبار مسمی است. و گاهی اسم از جهت خودش مورد توجه قرار می‌گیرد بدون اینکه آینه بودن برای غیرش اعتبار شود به این اعتبار اسم دارای حکم می‌شود که می‌تواند محکوم علیه و محکوم به باشد.

اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه هر کس تنها اسم را عبادت کند کافر است. کسی که اسم و معنی را عبادت کند مشرک و آنکس که ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۱

معنی را عبادت کند و اسماء را بر معنی واقع سازد با صفاتی که خدای تعالی خودش اسماء را به آن صفات موصوف نموده است موحد است.

این اخبار نظر به اسماء عینی یا موهومات ذهنی داشته و به این دو اعتبار اشاره می‌کند. و قول خدای تعالی *إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ* «۱» این جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آن نهاده‌اید نیست. و خدا، به این نامها هیچ حجت و دلیلی قرار نداده است. اشاره به همین دو اعتبار است. یعنی آنچه شما به عنوان معبود یا مورد اطاعت پذیرفته‌اید جز نامهایی نیستند و سزاوار نیست که بر آنها نظر کنید و حکمی جاری سازید. شما و پدرانتان چیزهایی را که مسمی نیستند به عنوان مسمی و حقیقت گرفته و مورد توجه قرار داده‌اید و به معبود بودن و مورد اطاعت واقع شدن آنها حکم کرده‌اید. خداوند، در این ارزش دادن بی‌مورد هیچ حجت و دلیلی قرار نداده است.

آموزش و تعلیم، عبارت است از علم دادن به او چه به نحو آماده کردن و تسبیب باشد مانند تعلیم بشری و چه به نحو افاضه باشد مانند تعلیم خدای تعالی، و علم به چیزی، ظهور خود آن چیز بر صفحه نفس است مانند: علم حضوری، یا صورت آن در نفس، یا در عالم مثال، و یا در ربّ النوع بنا بر اختلافی که در تعریف علم نموده‌اند. مانند: علم حصولی حال چه این علم نتیجه شعور بسیط و ساده باشد یا حاصل شعور مرکب.

پس معنی «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» این است که خدای تبارک و تعالی علم موجودات و صورت کلی و نمونه آنها را از جهت اینکه اسماء

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۲

(نشانها) و آینه‌هایی برای حق تعالی شأنه می‌باشند بر آدم افاضه کرد و در او به ودیعه گذارد نه از آن جهت که آنها خود مسّمیات هستند، زیرا حدود آدم در حدی نبود که در آن حدّ بایستد و این معلومات در وجود او به طور مستقل و به صورت مسّمی بوده باشد و تنها مسمی باشد و اسم نباشد.

پس تعبیر از موجودات به اسماء برای اعلام و اشعار این مطلب است که آدم تا به خدا واصل نشود از حرکت نمی‌ایستد.

تأکید به لفظ «کَلْهًا» اشاره به آن است که همه چیز در وجود آدم به ودیعه گذاشته شده است و هیچ چیز خارج از حیطه وجودی او نیست.

آنچه گفتیم: که خداوند صورت چیزها و نمونه آنها را در آدم به ودیعه نهاده، بر حسب فهم عوام است و گر نه حقیقت هر چیزی نزد آدم (ع) می‌باشد و همه چیزها دقایق حقایقی است که خدای تعالی در وجود آدم (ع) به ودیعه نهاده است. و چون ملائکه دارای حدودی از وجود و درک محدود بودند و اشیاء نیز نسبت به آنها محدود بود و از وجه خاصی محکوم علیه واقع می‌شد لذا، خدای تعالی اسماء را بر ملائکه عرضه کرد تا اشعار به این باشد که آنها در صورت مسّمای مستقل بدون اعتبار اسم بودن برای آنها محدود هستند. بدین ترتیب که ضمیر «ذوی العقول» (هم) را در مورد اسماء به کار برده است. جهت تغلیب یعنی غلبه دادن ذوی العقول بر غیر یا به اعتبار اینکه اشیاء نسبت به خدای تعالی عقلاء هستند چه بر گرداندن ضمیر به اسماء و عقلاء اعتبار کردن آنها اسقاط اعتبار اسم بودن آنها است. به خلاف واقع شدن علم بر اسماء به عنوان اسمیت و لذا فرمود:

«ثمّ عرضهم» یعنی: خداوند، اسماء را عرضه کرد، چنانچه دانستی. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۳

بنا بر این نیازی نیست که با تکلف ضمیر را به مسّمی‌های آن اسماء که به دلالت التزامی فهمیده می‌شود بر گردانید، بلکه این تکلف که ضمیر به مسّمیات ارجاع داده شود لطایفی را که در تعلیق فعل به اسماء و ارجاع ضمیر به ذوی العقول وجود دارد از بین می‌برد چنانچه دانستی «علی الملائکه».

مراد از ملائکه در اینجا، فرشتگان زمین می‌باشند. زیرا آنان از جانشینی آدم تعجب کرده و از آن شگفت‌زده شده بودند و یا عرضه کردن بر جمیع فرشتگان مقصود است چون خدای تعالی اراده فرمود تا سعه وجودی آدم و احاطه او و استحقاق وی به جانشینی را بر جمیع فرشتگان نمایان سازد زیرا اگر چه فرشتگان مقرب به این مسائل احاطه داشته آنچه را در برون و درون و قوه و فعل در آدم نهاده شده بود می‌دانستند. لیکن حقایق اسماء الهیه که در مقام مشیت است از آنان پنهان بود، و آدم با علویتش و برتری خویش به آنها عالم، بلکه جامع آنها بود. به سبب همین حقایق، مستحقّ خلافت بر آنها گشت.

به اعتبار همین مقام است که از معصومین (ع) طبق آنچه که به آنها منسوب است وارد شده: روح القدس در بهشتهای برین (آسمان سوم) از باغهای ما میوه نوبر چشید. و نیز وارد شده که جبرئیل - علیه السلام - به حضرت محمد (ص) در شب معراج گفت: اگر یک بند انگشت نزدیک‌تر می‌شدم «۱»، می‌سوختم.

منظور از اینکه خدا اسماء را بر فرشتگان عرضه کرد نمایان کردن حقایق آنان در بازگشت به سوی خدا است نه در نزول از طرف خدا لذا، بعد از آنکه به آدم جمیع اسماء آموخته شد به فرشتگان عرضه گردید.

(۱) برای شرح بهتر به «حکمت الاشراف» و الواح عمادیه مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۴

زیرا، محققا برای خود اشیاء نیز به واسطه عروج آدم (ع) عروجی در صراط انسان وجود دارد، و این علاوه بر عروج اسماء با انسان و همراه وی می‌باشد.

عرضه کردن بر ملائکه را با لفظ «ثم» بر تعلیم اسماء به آدم عطف کردن مشعر به همین معنی است که عرض بر ملائکه بعد از تعلیم آدم بوده است.

در خبر آمده است که خداوند اشباح ملائکه را بر آنان عرضه کرد و آنها نورهایی در سایه‌ها بودند.

«فَقَالَ أَنبِيُّنِي بِأَسْمَاءِ هُوَ لِأَنَّ» اسماء، در اینجا به منزله علم در آدم است یعنی، به نمونه‌ای از هر یک از این حقایق کثرت یافته که به نحو متضاد در شما وجود دارد که همان سبب استحقاق خلافت در بین متضادات و حکومت بین فاسدها به سبب سنخیت بین حاکم و محکوم شده خبر دهید. چون، باید بین خلیفه و کسانی که بر آنها خلافت می‌کنند سنخیت باشد. در وجود شما فرشتگان جز یک نمونه‌ای از آنها نیست و شما تنها مظهر و نمونه یک اسم هستید اگر غیر از این فکر می‌کنید همه اسماء الهی را خبر دهید.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» حال اگر در انکار خلافت آدم و استحقاق خلافت خود راستگو هستید از اسماء الهی خبر دهید.

پس آنها به نفس خویش مراجعه کردند، و یقین حاصل نمودند که از مجانست با اضداد و حکم فی ما بین امور مخالف و آگاهی به فاسدها عاجز و قاصرند و اینکه شگفت‌زده شده بودند و بر سبیل انکار استفهام و استخبار می‌نمودند تقصیر کارند و در ادعای تسیح با تحمید و استحقاق خلافت خودشان و عدم استحقاق آدم راه افراط رفته‌اند و به همه اینها ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص:

۶۲۵

اعتراف کرده و گفتند:

[سوره البقره (۲): آیه ۳۲] ص: ۶۲۵

اشاره

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

تفسیر ص: ۶۲۵

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» و گفتند بار خدایا منزّه هستی از هر کمبود و بیهوده کاری و از اینکه از آنچه می‌کنی بازخواست شوی و اینکه به تسیح اکتفا کردند چون می‌دانستند که آنان درک حمد الهی را ندارند زیرا حمدی که آنها مدعی آن بودند و می‌گفتند «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» حمد مضاف به کاف «حمدک» است که مفید عموم و استغراق است و ادراک حمد مستغرق خدا به این است که او را در جمیع مظاهرش درک کنند، در حالی که آنها فهمیدند که از درک بیشتر مظاهر خدا، عاجز و ناتوانند.

«لَا عِلْمَ لَنَا» ما بدان آگاهی نداریم یعنی: نامی از نامها در وجود ما نیست.

«إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» جز آن اسمایی که به ما تعلیم فرمودی به نامهای دیگر آگاهی نداریم و چون از این گفته آنان «أَتَجْعَلُ فِيهَا تَا آخِر» و «نَحْنُ نُسَبِّحُ تَا آخِر» این توهم پیش آمد که آنها علم و حکمت را به خودشان نسبت داده‌اند و بعدا ناتوانی آنها آشکار شد و معلوم گشت که علم آنها نسبت به علم و حکمت خدای تعالی کالعدم و هیچ است، لذا نسبت علم را بالاصالة از خود نفی کرده تنها مقدار کمی از آن را به صورت عاریه به خویشان ثابت کردند و به دلالت التزامی این معنی را افاده کردند که علم اصالتا به صورت حصر افراد منحصر در خدای تعالی است و این مطلب را با اثبات علم و حکمت به طریق حصر برای خدای تعالی تأکید نمودند.

فَقَالُوا «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» آنگاه گفتند: به درستی که فقط تو دانای حکیم هستی.

و به همین جهت که جمله مفید حصر باشد حرف عطف نیاوردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۶

علم آشکار شدن صورت شیئی است نزد عقل بنا بر اینکه علم حصولی عبارت از صورت حاصله معلوم نزد عالم باشد یا علم عبارت از آشکار شدن خود شیئی است نه صورت آن مانند علم حضوری که عبارت از حضور خود شیئی در نزد عالم است. مانند علم ما به صورت‌هایی که نزد ما حاضر است یا علم عبارت از آشکار شدن حقیقت اشیاء است مانند علم خدا به اشیاء با علم ذاتی. حکمت گاهی به قوه نظری اطلاق می‌شود و گاهی به قوه عملی، و گاهی نیز در معنی اعم از هر دو مورد به کار می‌رود و آن معنی اعم عبارت از لطف در علم و عمل است.

لطف در علم عبارت است از ادراک دقایق علوم و غایات پی در پی که بر آنها مترتب می‌باشد و لوازم نزدیک و دور آن و لطف در عمل عبارت است از توانایی بر ساختن آنچه که از دقایق مصنوعات درک می‌کند. حکمت علمی (نظری) در فارسی به خرده بینی و حکمت عملی به خرده کاری تعبیر می‌شود و مراد از حکمت در اینجا معنی اعم است یا تنها حکمت عملی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۳] ص: ۶۲۶

اشاره

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

ترجمه: ص: ۶۲۶

گفت: ای آدم آنها را به نامهایشان آگاه کن! چون آنان را به نامهای ایشان آگاه کرد. گفت: به شما نگفتم که من نهانیهای آسمان و زمین را می‌دانم، می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید و آنچه را که شما پنهان می‌کردید.

تفسیر: ص: ۶۲۶

«قال» ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۷

خدای تعالی، بعد از آشکار شدن عجز و عدم استحقاق فرشتگان به خلافت گفت: یا آدم انبئهم بأسمائهم ای آدم فرشتگان را به حقیقت نامهایشان آگاه کن تا اینکه فضل و برتری و استحقاق جانشینی تو و عدم استحقاق آنها بر خودشان آشکار شود و بطلان هر دو ادعای آنها که منکر استحقاق تو به خلافت بوده آن را برای خود اثبات می‌کردند ظاهر گردد.

منظور از «انباء» خبر دادن به زبان نیست بلکه نمایاندن حقیقت نامها از وجود آدم می‌باشد. چنانچه قبلا دانستی. «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ» پس چون حقیقت اسمها را به آنان نمایاند و دیدند که او به سبب وجود جمعی‌اش جامع همه اسماء است و نمونه همه را در وجود او دیدند، بلکه دیدند که حقیقت همه اشیاء امکانی به وجهی آدم (ع) است و اینکه به وجهی کل حقایق در او نهاده شده است «۱» و کل هستی، رقیق

(۱) از اشعار منسوب به علی - علیه السلام - که در شأن انسان می‌فرماید:

أترجم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

دوائك فيك و لا تشعر و دانك منك و ما تبصر
 و انت الكتاب المبين الذي با حرفه اظهر المضمرة
 و انت الوجود و نفس الوجود و ما فيك موجود يحضر
 ترجمه آیا می‌پنداری که تو ماده و جرم کوچکی هستی؟

در حالی که در تو جهان بزرگ پیچیده شده ست داروی تو در خودت می‌باشد و بدان آگاهی نداری و درد تو از پوست و بدان
 بینایی نداری و تو آن کتاب روشنی هستی که با حروف آن، پوشیده‌ها آشکار می‌گردد و تو خود وجود و حقیقت وجود هستی و
 هیچ چیز نیست که در وجودت حاضر نباشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۲۸

شده اوست. دانستند که آدم، آن کسی است که استحقاق خلافت در زمین و بر همه ملائکه را دارد.
 تفسیر:

خدای تعالی گفت: قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ؟ آیا من به شما نگفتم آنچه را که من می‌دانم شما نمی‌دانید؟ آنجا که گفتیم إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا
 تَعْلَمُونَ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و من نهانیهای آسمان و زمین را که از شما پنهان و غایب است و آن ملکوت آسمان و
 زمین است می‌دانم یا منظور این است که آنچه را که از آسمان و زمین غایب و پنهان است می‌دانم، و از جمله می‌دانم که جامع
 بودن انسان نسبت به هر چیزی است که دارای علامت امکان باشد.

وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ من می‌دانم آنچه را که آشکار می‌کنید. یعنی شگفت‌زدگی شما را از جانشینی آدم و استحقاق خودتان را به
 خلافت و سایر صفت‌هایی که بر شما و غیر شما ظاهر است و مقدار دانش ظاهریتان را می‌دانم.
 وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان می‌کردید از کم و کاستی‌هایی که به آن آگاهی ندارید و آن موارد بر شما آشکار نخواهد شد،
 مگر بعد از آنکه شما را به آن امر اختیار کرده آگاهتان بسازم.

مقصود پنهان کردن با شعور و اراده نیست، چه آن مستلزم نسبت نفاق به فرشتگان و اعتقاد آنان به جو از جهل خدا می‌شود. اشاره
 به آنچه تفسیر کردیم. کلمه «کنتم» به عبارت، افزوده شده تا دلالت کند بر اینکه کتمان آنها ثابت و دائم بوده است. و ممکن است
 مقصود از پنهان کردن (کتمان) پنهان کردن شیطان و خود داری او از سجده آدم باشد یعنی اگر امر به سجده شود از آن خود
 داری می‌کند. یا مخالفت و دشمنی آن نسبت به آدم مقصود باشد که آن را پنهان داشته است. و چون در میان ترجمه بیان السعاده،
 ج ۱، ص: ۶۲۹

فرشتگان بوده و به آنها شباهت داشته است لذا، به ملائکه نسبت کتمان داده شده است.

و ممکن است که به معنی اعم از این معنی و معنایی که قبلاً ذکر شد باشد و این گفتار از خدای تعالی تفصیل اجمال قول خدا إِنِّي
 أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ است و یا این دو بیان هر دو همراه یکدیگر و با هم بوده است و لکن حق تعالی قسمت دوم «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»
 را در حین حکایت نیاورده است. اکنون (پس از عجز آنها) بیان فرموده است.

و نیز احتمال داده می‌شود که: «أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» حال باشد، و لفظ «أنا» در تقدیر گرفته شود، یا عطف باشد بر «أَلَمْ أَقُلْ» در حالی که
 با قول اول مورد حکایت واقع شده باشد.

و نیز جایز است که «إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله مستأنفه بوده حکایت شده به سبب قول نباشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۴] ص: ۶۲۹

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

ترجمه: ص: ۶۲۹

به یاد آر زمانی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کن، همه سجده کردند، مگر شیطان که خود داری و تکبر ورزید و از کافران گردید.

تفسیر: ص: ۶۲۹

«وَ إِذْ قُلْنَا» عطف است به «إِذْ قَالَ رَبُّكَ» یعنی به یاد آر یا یاد آوری کن تا بدانید جمیع آنچه در زمین است برای شما آفریده شده است.

«لِلْمَلَائِكَةِ» منظور از فرشتگان، چنانکه گذشت و در اخبار ما آمده است فرشتگان زمین است، زیرا مرتبه آدمیت آدم مسجود فرشتگان ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۳۰

زمینی بوده است. و یا منظور همه فرشتگان است چون همانطوری که قبلا هم بیان شد آدم بر حسب علویت خویش مسجود جمیع ملائک گردید. و در اخبار ما وارد شده است که خدای تعالی به فرشتگان از اینرو فرمان داد، آدم را سجده کنند که نور محمد (ص) و علی (ع) و خاندان آن حضرت (ع) در صلب آدم بود.

«اسْجُدُوا لِآدَمَ» (سجده کنید به آدم) سجده، نهایت خضوع و خواری و فرمانبرداری نسبت به مسجود است و چون آخرین حد پذیرش ذلت، به خاک افتادن در برابر شخص مورد سجده است لذا در شرع مطهر، سجده نام سجده نماز شده است.

منظور از سجده در این آیه، خوار شدن در تحت فرمان آدم (ع) و مسخر امر او شدن است، به نحوی که نسبت به هر یک از آنان اگر چیزی را بخواهد بگوید بشو بشود. و فرمانبری ملائکه و سجده آنها به آدم به جز ابلیس همانند فرمانبرداری همه قوای آدم در عالم صغیر از انسان است، جز «وهم» که شیطان این عالم می باشد.

«فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» ابلیس بر وزن افعیل از ابلس به معنی یثس است یعنی، از رحمت خدا نومید شد. یا از «ابلس» است یعنی، متحیر و نگران شد. یا از «ابلس» است یعنی، پشیمان شد، زیرا کاری کرده بود که سزاوار پشیمانی بود.

یا از «ابلس» است به معنی ساکت شد و حجت او گسسته گردید.

گویا به صورت مجرد استعمال نشده است گفته شده است که ابلیس اسم غیر عربی می باشد لذا، غیر منصرف است.

«أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ» این قسمت عبارت، عطف سبب بر مسبب است.

«وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: یعنی، فطرت او بر مبنای کفر و سر باز زدن و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۳۱

ترک فرمانبرداری سرشته شده بود. نه اینکه پس از ایمان، کفر بر او عارض شده باشد چون قدرت خود داری از فرمانبرداری ذاتی او بوده، به نحوی که اگر تسلیم و انقیاد هم بر او عارض گردد گویا که یک امر عرضی است بر او عارض گشته چنانچه روایت شده: شیطان من به دست من اسلام آورده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۳۹

تحقیق در مراتب عالم و چگونگی خلقت جنیان و شیطانها ص: ۶۳۹

همانطوری که قبلا شرح داده شد، وجود دارای مراتبی است:

مرتبه‌ای از آن، غیب مطلق بوده، که از آن خبری و اسمی و نشانی نیست و آن وجوب ذاتی است، که از آن به عنوان مقام ظهورش به وجوب ذاتی خبر داده می‌شود.

مرتبه دیگر آن فعل واجب تعالی و ظهور و معرفت اوست در این مرتبه، تمام صفات و اسماء او ظاهر می‌شود و این مرتبه به اعتبار اینکه به سبب اسماء خدا عنوان خدای تعالی است و احدیت نامیده شده است.

و به اعتبار اینکه اقتضاء ایجاد جهان می‌نماید مشیت الهی نامیده شده است.

و به اعتبار اینکه این مرتبه، حقیقت و نفس ایجاد جهان است فعل خدا نامیده می‌شود.

و به اعتبار اینکه همه اسماء و صفات به سبب وجود واحد جمعی جامع تمام اسماء و صفات است «الله» نامیده شده است.

و به اعتبار اینکه مجمع همه موجودات به صورت احاطه است علی (ع) نامیده شود. و به این دو اعتبار، عرش و کرسی نامیده شده است.

این مرتبه دارای نامهای دیگری هم هست.

مرتبه دیگر وجود عالم مجردات است که ذاتا و فعلا مجردند. این مرتبه به عقول و ارواح تقسیم می‌شود که در زبان شریعت به

ملائکه ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۰

مهیمن، نگهبان) و «وَالصَّافَاتِ صَفًّا» (صف زدگان صف کشیده) تعبیر شده است.

فلاسفه، آنها را عقول طولی «۱» و عرضی نامیده‌اند، و ارباب انواع و ارباب طلسمات در اصطلاح حکماء فارسی که به تقریر شرع رسیده، عبارت از همان عقول عرضی است.

مرتبه دیگر از وجود مجردات بالذات اند نه مجرد در فعل که آنان را «فَالْمُؤَدَّبَاتِ أَمْراً» (تدبیر کنندگان امر) گویند و آن به نفوس کلیه و نفوس جزئی یعنی، لوح محفوظ و لوح محو و اثبات تقسیم می‌شود.

(۱) عقول طولی و عرضی عقول طولی همان عقول (ده گانه می‌باشد که در طول هم قرار دارند حکما چون معتقدند از واحد جز واحد صادر نمی‌شود لذا، معتقد به حد واسطی بین حق و خلق شده‌اند تا هم ربط حادث به قدیم، هم سنخیت بین علت و معلول را نتیجه دهد و قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» حفظ شود و بتواند متکثرات مادی به ذات مجرد مربوط گردد، افلاطون این حد واسط را مثل و ارسطو از «صور» سخن به میان آورده است.

فلاسفه می‌گویند: نخستین مبدع از حق تعالی عقل اول می‌باشد.

از عقل اول، عقل دوم و فلک اول به وجود آمد و از عقل دوم، عقل سوم و فلک دوم صادر شده است تا عقل دهم.

از عقل دهم عقل فعال با جبرئیل و از فلک نهم، عناصر اربعه (آب و هوا و خاک و آتش) و از عناصر اربعه، موالید سه گانه (نبات و حیوان و انسان) افاضه می‌شود.

سهروردی عقول طولی را، انوار اقرب می‌داند که از آن نور دوم و از نور دوم و نور سوم به همین ترتیب، انوار مترتبه طولیه صادر شده است تا نور اسفهبديه که نور انسان است انوار عرضیه هم همان انوار قاهره صوریه‌اند که حقایق و صورت‌های موجودات است و همان ارباب انواعند (برای اطلاع به ارباب انواع و ارباب طلسمات و به حکمت الاشراف و الواح عمادیه از شیخ اشراق مراجعه شود) به طور مجمل نظر فلهویون از حکما، این است که وجود حقیقت واحده و دارای مراتب مختلفه مقوله بالتشکیک است.

مراتب وجود از عقل اول تا هیولای اولی متصل به یکدیگر و فرق بین افراد وجود در مراتب و شدت و ضعف است. این مراتب در اولین مرتبه حقیقت وجود به شرط لا از جمیع تعینات ماهویه است که وجود صرف و هستی بهت و بسیط و عاری از اتحاد ترکیب می‌باشد و حق اول و سایر موجودات از عقول طولیه و عرضیه به سلسله مراتب نازله از حق تعالی هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۱

مرتبه دیگر وجود، مرتبه عالم مثال نازل است که به جابلقا که در سمت مغرب است، تعبیر شده است و در آن صورت همه آنچه در عالم طبیعت است به نحو اعلی و اشرف موجود است و نیز ظهور محو و اثباتی که در نفوس جزئیة در این عالم انجام می‌پذیرد در این مرتبه می‌باشد.

«و بداء» نیز که در اخبار آمده است به این عالم مربوط می‌شود و قول خدای تبارک و تعالی که می‌فرماید: در هیچ چیز مانند قبض روح بنده مؤمنم تردّد و رفت و آمد نکردم، در همین عالم ظاهر می‌شود خوابهای راستین به علت اتصال به این عالم و مشاهده صورت چیزهایی که در آینده واقع می‌شود در همین عالم صورت می‌گیرد، چه محتاج به تعبیر باشد یا نباشد.

مرتبه دیگر آن، عالم مادیات از آسمانها و آسمانیان و عنصر و عنصریاتش است و این عالم مجمع اضداد و محل متخالفات و سر چشمه کینه‌ها و بغض‌ها و جایگاه هلاکت و محلّ صعود سعادت‌مندان است و تعلیم اسماء به آدم و خلافت وی بر آنچه که در زمین و آسمان است در همین مرتبه واقع شده است.

مرتبه دیگر وجود، عالم جنّ و شیاطین است که آن پایین‌ترین عالمها و دورترین آنها از خدا است و آن محلّ انسانهای نگون بخت است و در آنجا دوزخ و عذاب بد کاران واقع شده است و آن درست نقطه مقابل عالم مثال بالا است که در مرتبه بالا واقع شده است.

وجود جنّ و شیاطین مانند وجود فرشتگان صاحبان بالها از ماده مجرد است لذا، توانایی آنها دارند که به اشکال گوناگون در آیند و مانند فرشتگان در عالم طبیعت تصرف کنند. و به نظر می‌رسد که آنها در وجود قوی‌تر از عالم طبیعت باشند زیرا، به علت مجرد بودنشان از قید ماده و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۲

زمان و مکان آزادند و به چیزی که انسان آگاهی ندارد، مانند گذشته و آینده، و آنچه در پیش آنان حاضر نیست اطلاع دارند. و لکن عناصر «۱» و موجودات عنصری (جماد و نبات و حیوان و انسان) به علت استعداد خروج از قید زمان و مکان و ماده و ورود در تحت پوشش ملاء اعلا، و مقربان درگاه خدا توانا تر در وجود و نزدیکتر به خدای تعالی هستند.

اهل ملکوت سفلی باز به چند نوع تقسیم می‌شوند:

یک دسته از آنها در نهایت دوری از خدا بوده و از استعداد قبول رحمت خدا دور هستند به نحوی که گویا محروم بودن از رحمت خدا ذاتی آنها است. آنها شیاطین و ذریّه آنها است.

دسته‌ای دیگر در نهایت دوری از ماده و استعداد آن برای شمول رحمت خدا نیستند و آنها جن می‌باشند. و این عالم جن و شیاطین پایین‌تر از عالم طبیعت است. چنانکه: عالم ملائکه برتر از عالم طبیعت است.

در اخبار به آنچه ما ذکر کردیم از عالم جن و صفات و اقسام آن اشاره‌هایی شده است.

جهان جن و شیاطین آخرین مرتبه جهان، در سیر نزولی وجود می‌باشد.

و اما در ناحیه صعود وجود تا آنجا که آغازش از آنجا بوده پس مبدأ عبارت از ماده و عناصر است و جن و شیاطین اگر چه گاهی نزدیک

(۱) عناصر اربعه: قدما ماده جهان را منحصر در چهار عنصر آتش و باد و آب و خاک دانسته و مدار وجود کائنات و عالم کون و فساد می‌دانستند و آنها را به نام ارکان اربعه، چهار گوهر، امهات اربعه، استقسات اربعه، چهار آخشیح اجساد اربعه و مواد اربعه می‌خواندند صوفیان عناصر اربعه را به چهار نقش تشبیه کرده‌اند: آتش را، نفس اماره، باد را، نفس لّوامه، آب را، نفس ملهمه، و خاک را نفس مطمئنه نام کرده برای هر کدام ده خاصیت بر شمرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۳

به خدا می‌شوند و از جایگاه سقوط و دوری که دارند بالا می‌روند، لیکن صعود آنان (ترقی آنها) تا حد محدودی بوده، و از آن تجاوز نمی‌کنند، به خلاف صعود مادیات که حد و توقفی ندارد.

اولین مرتبه صعود عناصر، ترکیب آنها و شکستن تیزی هر کدام است به طوری که هر کدام از عناصر مرکبه از هم تمیز داده نشود. (مثل ترکیب هیدروژن و اکسیژن که به صورت آب در آمده و دیگر از هم تمیز داده نمی‌شود) مرتبه دوم: یافتن خصوصیات تازه و ترکیب جدید و صورت نوعیه و داشتن وحدت حقیقی است. این مرتبه را جماد نامند و آن، یا در همان مرتبه، توقف کرده یا طریق تکامل پیموده، به نبات ارتقاء می‌یابد در این صورت مرتبه سوم که پایدار شدن نفس نباتی است در آن حاصل می‌گردد که موجب ظهور آثار گوناگون و کارهای متخالف می‌شود. و به این مرتبه وجود، نبات می‌گویند و آن یا به صورت بشرط لا و یا به صورت لا بشرط شیئی در طریق صعودی مرتبه حیوانی پیش می‌رود.

چهارم، حصول نفس حیوانی و ظهور حس و حرکت ارادی است و آنچه که در این مرتبه به دست می‌آید یا در همان حد می‌ماند یا در طریق انسان شدن حرکت می‌کند.

پنجم، حصول نفس انسانی و ظهور ادراکات کلی است، در این مرتبه بر حسب تکوین توقفی نیست و اگر توقفی است بر حسب اختیار افراد بشر بوده، و به اندازه مراتب انواع جماد و نبات و حیوان و به اندازه افراد هر نوع از آنها توقف خواهند داشت.

مقامات صعود نفس انسانی و درجات عروج آن بعد از این مرتبه بی‌نهایت است.

نخستین مقام صعود او عروج به ملکوت علیا و درجات مختلف ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۴

آن، یا نزول به ملکوت سفلی و درکات آن است. ملکوت حاصله بعد از صعود عناصر از مقام بشری «جابلسا» نامیده می‌شود که مقابل «جابلقا» است.

جمع آنچه در این عالم است برای بار دوم در جابلسا حاصل می‌شود چنانکه: قبل از این عالم در «جابلقا» بوده است.

آنچه در «جابلسا» حاصل می‌شود پشت به این عالم کرده است، چنانچه حاصل در جابلقا رو به این عالم است از این رو آنچه در «جابلسا» می‌باشد در این جهان ظهور پیدا نمی‌کند. در حالی که: آنچه در «جابلقا» بوده است ناگزیر در این جهان ظاهر می‌شود.

و اما برزخی که راه مشترک بین ملکوت علیا و سرای خوشبختان و بین ملکوت سفلی و جایگاه بد بختان است، پس آن منطقه و قسمتی از ملکوت شمرده شده است و آنجا محل ماندن نیست تا خود مقام، یا عالمی شمرده شود زیرا سعید و شقی (خوشبخت و بد بخت) هر دو ناچار باید از آنجا بگذرند تا به اعراف برسند و اعراف آخر برزخها است و از آنجا راهی به سوی ملکوت علیا و راهی به سوی ملکوت سفلی است.

پیشینیان برزخ را «هور و قلیا» نامیده‌اند و آن شهری است که در آن هزاران هزار در وجود دارد. و هر روز از خلق خدا آنقدر در آن شهر وارد می‌شوند که به شماره نمی‌آید و به همین اندازه هم خارج می‌شوند.

و «هور قلیا و جابلقا» و «جابلسا» مجرد از اندازه نمی‌باشند. ولی بالاتر از آن جهانهایی است که مجرد از اندازه و اندازه گیری هستند. بدان که نور عرضی که سطوح را روشن می‌کند تعریف شده است به اینکه به ذات خویش آشکار است، آشکار کننده غیر خود هم می‌باشد.

(ظاهر بذاته مظهر لغیره) این تعریف در حقیقت برای وجود است و ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۵

وجود برای این تعریف سزاوارتر از نور عرضی است. زیرا نور روشنی چشم است اشیاء را فقط برای چشم آشکار می‌کند. حواس دیگر، از طریق نور به عالم خارج ارتباط ندارند و ظهور نور به ذات خود و به سبب ماهیت نورانی اش نیست بلکه به علت وجود نور است. پس نور از آن جهت که ماهیتی از ماهیات است در نفس خود روشن و آشکار نیست بلکه نور از آن جهت که وجود است

روشن و آشکار است. یعنی نور با آن جزء که عبارت از وجود است نه جزء دیگر، و نه با همه اجزاء روشن و ظاهر می‌باشد به خلاف وجود که بسیط است و به ذات خود آشکار است نه به چیز دیگر، و ظاهر کننده غیر خودش است که آن ماهیت است، هر ماهیتی که باشد و ظاهر کننده نقیض خود که عدم است، می‌باشد. و ظهور آن تنها برای یک قوه مدر که نیست (مثل نور برای چشم) بلکه خود آشکارا و آشکار ساز هر چیزی برای هر یک از قوای مدر که است.

و آن در نور بودن قوی‌تر از نور عرضی است و همانطور که نور عارضی، هنگامیکه با جسم سخت، ضخیم غیر شفاف، رو برو شود که نور نتواند در آن نفوذ کند با وجود استقامت آن جسم چه صیقلی باشد چون بلور و یا غیر صیقلی مانند سنگهای سخت بر اثر نوری که در جسم جمع و متراکم گشته آثار نوری از آن ظاهر و آشکار می‌شود. مانند: آتشی که در پشت بلور حاصل می‌گردد وقتی که ذره‌بین مقابل خورشید قرار بگیرد و مانند آتش درون سنگهای گوگردی و غیره.

همچنین است، نور حقیقی وقتی در برابرش چیزی قرار گیرد که در مقابل نفوذ آن ایستادگی نماید مانند: ماده قابلی که جز بالقوه بودن، هیچ فعلیت در آن حاصل نشده باشد و عالم اجسام که جز جهت قبول، در آن چیزی نبوده، و جهت فاعلیت نداشته باشد و وجودات ضعیف و کثرات دور از وحدت در آن جمع گردد در این صورت از اجتماع انوار ترجمه بیان السعاده، ج ۱، ص: ۶۴۶ آتشی نهان در درون آن یا پشت آن حاصل می‌شود که به سبب آن نفسی مناسب با آن ظاهر می‌شود که دارای شرارت است. و آن نفس یا از خیر دور است و ظاهری آتشین دارد که در این صورت نظیر آتشی است که در پشت ذره‌بین ظاهر گشته و از جسم مستتیر دور است و یا به خیر نزدیک است که نظیر آتشی است که در سنگهای آتش‌زا پنهان است.

قسم اول شیاطین می‌باشند و قسم دوم جنّ نام دارد.

پس در نور آتشی پنهان است و آتش خود نوری پنهان یا آشکار است، از این رو، آیات و اخباری که دلالت بر آفرینش شیطان و جنّ از آتش دارد، نیازی به تأویل ندارند. همانطور که بعضی از فلاسفه مرتکب تأویل شده‌اند، و همچنین نیازی نیست جهت تصحیح اخبار خلقت جنّ و شیاطین را در کره دود تجویز کنیم زیرا این تأویل با بسیاری از قواعد و اصول فلاسفه و بسیاری از آثار شیاطین که در شریعت وارد شده، منافات دارد و همچنین نیازی نیست که وجود آنها را جز با تأویل انکار کنیم یا آنها را نوعی از ملائکه قرار دهیم، زیرا ملائکه از نور آفریده شده‌اند، در حالی که شیاطین از آتش‌اند. اگر چه برای آنها نوری مانند نور آتش می‌باشد که با اجزاء دیگری آمیخته است.

و اینکه آدم از گل آفریده شده است به اعتبار آن است که خاک و آب در ماده وجودی او بیشتر می‌باشد و گر نه ماده آدم از عناصر چهار گانه تشکیل شده است.

پایان ترجمه جلد اول الحمد لله رب العالمین

جلد دوم

[ادامه تفسیر سوره بقره] ص: ۱

اشاره

به نام خدا از آیه ۳۵ سوره مبارکه بقره تا آیه ۲۲۰ همان سوره مترجمین: محمد آقا رضاخانی، حشمت الله ریاضی

[سوره البقره (۲): آیه ۳۵] ص: ۱

اشاره

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

ترجمه: ص: ۱

و گفتیم ای آدم تو با جفت خویش در بهشت رایگان و بی زحمت جای گزینید و از طعامهای بهشتی هر چه می‌خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که در آن صورت، از ستمگران خواهید بود.

تفسیر: ص: ۱

«وَقُلْنَا»: و پس از خلقت آدم و آفرینش حوّا برای انس آدم، و سجده ملائکه به آدم، و خودداری ابلیس از سجده، گفتیم: «یا آدَمُ اسْكُنْ: أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: ای آدم، تو و همسرت در بهشت جایگزین شوید. بدیهی است که منظور، بهشت دنیا بوده (نه بهشت آخرت) که انسان پس از رهایی از ساختمان عنصری، به آن وارد می‌شود زیرا، بهشت آخرت طوری است که هر که در آن داخل گشت، دیگر خارج نمی‌شود. در این باره که منظور بهشت دنیا بوده نه آخرت پس از این اشاره خواهیم کرد. «وَ كَلَّا مِنْهَا»: و بخورید از ثمرات بهشتی و میوه‌های اعمال و دانه‌های کردار، که روزی ویژه شماست. «رَغَدًا» (فراوان) «رغدا» به معنی روزی وسیع و یا خوردن وسیع است.

«حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»: هر چه می‌خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید.

فرمان خدا در این آیه، به طور مطلق آمده است که هر خوردنی را که خواستند بخورند و یا اینکه در هر مکان و زمان که اراده کنند، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲

بخورند. تنها درخت خاصی است که خوردن از آن نهی شده است و نهی از نزدیک شدن به درخت، به منظور مبالغه در نهی از خوردن آن است و یا در حقیقت، نهی از نزدیک شدن به آن نیز هست. زیرا، نزدیک شدن به چیزی، موجب گرایش نفس به آن می‌شود.

بدان که داستان آدم- علیه السلام- از گل، و حوّا- علیها السلام- از دنده چپ او، فرمان دادن خدا فرشتگان را به سجده آدم، خودداری ابلیس از سجده، جای دادن آدم و حوّا در بهشت و بازداشتن آنان از خوردن میوه درختی از درختان آنجا، و سوسه ابلیس، خوردن آنان از درخت ممنوع شده و هبوط آنان، همه از رمزهایی است که در کتابهای امم، سابقه و تاریخهایشان یاد شده است و هم پیش از این، به آن اشاره کردیم.

اما منظور از آدم، در عالم صغیر، لطیفه عاقله آدمی است، که خلیفه بر فرشتگان زمینها، جنها، و شیطانهای طرد شده از روی زمین نفس و طبع بوده است که مسجود ملائکه شده است، و از گل آفریده شده است، و در بهشت نفس انسانی ساکن است.

این نفس انسانی، از نفس حیوانی که از دنده چپ آفریده شده است (حوّا)، والاتر و برتر است.

نفس حیوانی از جهت تیرگی رنگ و نزدیکی به لطیفه عاقله، همسر آدم، حوّا نامیده شده است.

منظور از درخت نهی شده (در حالی که از نزدیک شدن به آن نهی شده است)، مرتبه نفس انسانی است که جامع مقام حیوانی و مرتبه آدمی است.

منظور از مار و پنهان شدن شیطان در زیر پوست مار، همان قوه واهمه است، که آن از جهت اینکه مظهر ابلیس است در عالم صغیر

هم ابلیس خوانده شده است. و سوسه و اغوای آن، این است که آنچه را ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳

حقیقت ندارد، زینت داده و به صورت حقیقت بر سمت چپ لطیفه عاقله که نفس حیوانی است (حوّا)، جلوه گر می‌کند (و آنگاه، نفس حیوانی یا حوّا، لطیفه عاقله، یعنی آدم را می‌فریبد). هبوط آدم - علیه السلام - و حوّا (ع)، عبارت از تنزل آنان به مقام حیوانیت است.

هبوط ابلیس و مار و ذریه و فرزندان آنها، تنزل از مقام به پیروی آدم است، زیرا وقتی قوه واهمه یکی از مظاهر ابلیس باشد، با بالا رفتن و والا- شدن قوه واهمه، ابلیس نیز والا- می‌شود، و هر گاه قوه واهمه، شرافت یافت و به استخدام آدم درآمد، او هم به همان شرافت نایل می‌شود.

هبوط قوه واهمه، هبوط ابلیس است.

اگر درخت را نفس انسانی بدانیم، اختلاف اخبار از بین می‌رود، زیرا نفس انسانی درختی است که انواع میوه‌ها، دانه‌ها و اقسام صفت‌های نیک و فضیلتها را دارد و دانه‌ها و میوه‌ها، اگر چه به وجود عینی و پست در نفس وجود ندارند، ولی حقیقت همه آنها در نفس موجود است.

بنابراین، معین کردن آن درخت، گاهی به دانه‌ها و میوه‌ها و گاهی به علوم و اوصاف بیان برخی از مراتب و شئون نفس است. در تفسیر امام (ع)، روایت شده است که «۱» مقصود از «درخت علم، محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد (ع) است»، که خدا آنان را به واسطه آن علم برگزیده است و این علم را به آنها اختصاص داده، نه به سایر مخلوقهایش. لذا، خدای تعالی فرمود: به این درخت نزدیک نشوید، این درخت علم است که مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت (ع) است و جز آنها را به آن دسترسی نیست، و هیچ کس جز آنان بنا به فرمان خدا از آن (علم) بهره‌مند نشده و به آن نایل نمی‌شود.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴

پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) هم از آن علم تناول نکردند، مگر پس از آنکه طعام خویش را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند «۱»، بنابر این نه گرسنگی و نه تشنگی حس کردند و نه رنج و درد کشیدند. و آن درخت، بین سایر درختان که هر کدام دارای میوه خاصی است، متمایز است. در باره نوع این درخت و جنس آن که گندم باشد یا انگور، انجیر، عتاب و یا سایر انواع بهره‌ها، و میوه‌ها و طعامها اختلاف وجود دارد و آن از این رو است که بین روایاتی که در باره درخت ممنوعه یاد کرده‌اند، اختلاف وجود دارد. بعضی گندم و برخی انگور، و عده‌ای عتاب آورده‌اند. آن درختی است که هر که با اذن خدا از آن تناول نماید، به او علم نخستین و واپسین، بدون تعلیم و تعلم، الهام می‌شود، و هر که بدون اذن خدا بخورد، از رسیدن به مراد خویش ناتوان شده، از پروردگار نافرمانی نموده است.

من می‌گویم: آخر حدیث دلالت دارد به آنچه صوفیه می‌گویند، که سالک تا وقتی سلوکش تمام نشده، به مقام فنا منتهی نگشته است، پس از محو، به اذن خدا به «صحو» «۲» و هوشیاری باز نگردیده است، اشتغال به

(۱) اشاره به سوره دهر (هل اتی) آیه ۸ است، که می‌فرماید: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ یتِيمًا وَ اَسِيرًا. یعنی، طعام را با وجودی که دوست دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند. که علاوه بر غذای ظاهری، می‌تواند طعام روحانی باشد که همواره اهل بیت عصمت، بر مسکینان، فقیران الی الله، یتیمان، مهجوران آبای علوی، پدران روحانی و اسیران در بند ما سوی الله می‌بخشند، آن هم برای رضای خداست و پاداش و تشکر نمی‌خواهند.

(۲) محو و صحو، از واژه‌های عرفان عملی است که عموم صوفیه، آن را شرح و بسط داده‌اند و برخی هم خود، اهل محو یا صحو بوده یا به حال محو و صحو ارتقا یافته‌اند.

شاه نعمت الله ولی، در رسائل خود در باره محو می‌نویسد: «محو رفع اوصاف و ازاله اسباب است و گفته‌اند، محو فنای افعال است و صحو فنای صفات، محو فنای ذات و

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵

کثرات و برآوردن نیازهای نفسی بیش از حد ضرورت، بر او روا نیست. و درخت علم محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد (ع) اشاره است به مقام نفس انسانی که جامع کمالات کثرت و وحدت است.

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»: «فا» ی (فتکونا) سببیه است و بر این دلالت دارد که سبب خوردن میوه آن درخت ممنوعه از ستمکاران خواهند شد، یعنی، ستمگری بعد از اتصاف به امر متضاد، بر ایشان پیش می‌آید.

منظور این است که خوردن از میوه درخت، سبب می‌شود که آنها به تضاد گرفتار آیند که اقبضای آن ممانعت از ادای حق به اهلش و بخشیدن به نااهلان است.

یا اینکه بگوییم اتصاف به ظلم، بدون سابقه پدید می‌آید، یعنی اصولاً خوردن میوه آن درخت، در حالی که خوردن آن سزاوار نباشد، ظلم محسوب می‌شود و اگر آن را بخورند، به ستمکاری متصف می‌شوند.

یا اینکه، اعم است از اینکه ظلم با واسطه (تضاد) یا بی‌واسطه (خوردن بدون استحقاق) بر ایشان پیش آید.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۶] ص: ۵

اشاره

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

ترجمه: ص: ۵

پس شیطان، آن دو را به لغزش افکند (و از آن درخت

ستر غطای اکوان (پرده هستی) و وقوف بر عادات و هر چه ترا محجوب کند از حق ... و اثبات امری است مقرر که جمیع عالم بر آنند». هر محوی را اثباتی است، حال اگر سالک پس از محو و طمس و محق، به وحدت رسد و سپس از وحدت به کثرت باز گردد، او هشیار و بیدار است و همه هستی را با چشم حق الیقین می‌بیند. چنین شخصی، در مقام صحو است که آگاه به خود و خلق است، ضمن اینکه از حق به خلق می‌نگرد و از سفر حق به خلق بازگشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶

خوردند) و به این سبب، آنان را از آنجا که بودند (بهشت)، بیرون کرد و گفتیم از بهشت فرود آید که برخی از شما، برخی را دشمن آید و شما را در زمین آرامگاه و آسایش خواهد بود تا روز مرگ.

تفسیر: ص: ۶

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»: یعنی از ناحیه درخت آن دو را به لغزش انداخت یا اینکه آن دو را به سبب لغزشی که از وسوسه و حيله شیطان ناشی شده بود، از بهشت بیرون کرد. به این ترتیب که شیطان در پوست مار به جایگاه آدم نزدیک شد و حکایت درخت (و فواید خوردن میوه آن) باز گفت، و آدم در حالی که می‌پنداشت این مار است. که با او سخن می‌گوید، سخن او را نپذیرفت. شیطان از پذیرفتن آدم ناامید شد و بار دوم به نزد حوّا رفت و او را مورد خطاب قرار داد و فریفت. تا اینکه حوّا آن را خورد، پس آدم فریفته شد (به وسیله «حوّا» فریفته شد) و آن را خورد.

چون هر دو خوردند، شعور بر ایشان حاصل شد (به شعور باطنی خویش آگاه شدند) و عورتشان را درک کردند، در حالی که قبل از این درک نمی‌کردند.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»: یعنی شیطان آن دو را از بهشتی که در آن جای داشتند یا از مقامی که در آن بودند، خارج کرد. «وَقُلْنَا»: به آدم و حوّا گفتیم:

«اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»: فرود آید که برخی از شما دشمن برخی دیگر هستید. از این رو ضمیر را به صورت جمع آورده است (کم) تا بر ذرّیه و اولاد آنها که فرعی از همین دو اصل اند دلالت کند.

ممکن است منظور این باشد، که به آدم، حوّا، ابلیس و مار گفتیم، از این رو ضمیر جمع آمده است.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ»: منظور از «ارض» یا زمین، طبع و نفس حیوانی و یا زمین عالم کبیر است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷

«مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا»: منظور از «متاع»، آن چیزی است که از آن نفع می‌برید یا مقصود، خود لذت بردن و بهره‌مند شدن است.

«إِلَى حِينٍ»: یعنی تا وقتی که اجل شما برسد و قیامت صغرای شما فرا رسد.

بدان که خدای تعالی به اقتضای حکمت کامل خویش، آدم را در برابر مشتیهات منسوب به نفس دانی رها و آزاد می‌گذارد، تا از مقام عالی به زندان دنیا هبوط کرده، در آنجا کمال جوید، نسلش افزون گشته و یارانش زیاد شوند. چنانکه مولوی قدس سره می‌فرماید:

من چو آدم بودم اول حبس کرب پر شد اکنون نسل جانم شرق و غرب

پس چون آدم در نفس خود و نسل و پیروان خویش به کمال رسد، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و او را از زندان دنیا، به مرگ اختیاری و یا اضطراری بیرون می‌آورد. از این رو، بدون این هبوط، کمال آدم و نسل و پیروی و تبعیت حاصل نمی‌شود. بلکه می‌گوییم، شأن خدای تعالی بر گرداندن آدم «نوعی» از بهشت، به زندان نفس و از زندان نفس، به بهشت است. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَنَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ» و آنان را به راست و چپ گردانیدیم.

گر به جهل آییم، آن زندان اوست و به علم آییم، آن ایوان اوست

این بر گرداندن، در جهت تکمیل انسان و اتمام نعمت خدا بر او است.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۷] ص: ۷

اشاره

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

ترجمه: ص: ۷

و آدم از پروردگارش کلماتی آموخت (و به وسیله آن کلمات توبه کرد) و خداوند توبه را بر او جاری کرد و پذیرفت، که البته تنها

او توبه‌پذیر مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸

تفسیر: ص: ۸

اشاره

«فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»: چنانکه بعضی گمان کرده‌اند، کلماتی که از سوی پروردگار عالم به آدم القا شد، شبیه به کلمات خلق نبوده، بلکه عبارت بوده از لطایف وجودی که همان توحید و نبوت و ولایت باشد و نیز مراتب هر یک از آنها و مراتب عالم که نهایی برای آن نیست، زیرا کلمه، همچنانکه بر کلمات لفظی و بر کلمات نفسی که عبارت از حدیث نفس است اطلاق می‌شود، بر عقاید و علوم و لطایف وجودیه و بر مراتب وجود نیز اطلاق می‌شود. چنانچه، مقصود خدای تعالی از بیان «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» (و چون ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود)، مراتب وجود است.

اگر این آیه را، با فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقایسه کنیم که فرمود «به من همه جوامع کلمات افاضه شد» (۱) برتری محمد صلی الله علیه و آله بر ابراهیم (ع) معلوم می‌شود و چون مقصود از کلمات، لطایف وجودی است و از آن لطایف ممکن است تعبیرهای گوناگونی بشود، لذا در اخبار، راجع به تفسیر کلمات مطالب گوناگونی بیان شده است پس از آنچه یاد کردیم، جمع اخبار کاملاً آشکار است.

تحقیق در توبه «بنده» ص: ۸

«فَتَابَ عَلَيْهِ»: توبه بنده پشت کردن به چیزی با انزجار و نفرت از آن است، خواه آن چیز از گناهان ظاهر باشد یا باطن. و یا از مقامات نازله است که بنده در آن متوقف شده است و یا از مشاهداتی است که سالک به آن آزمایش می‌شود. یا بازگشت از خطرهایی است که اولیای خدا از آن

(۱) مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹

توبه می‌کنند و یا توبه از توجه به غیر خدا است که توبه انبیا از آن گونه است. توبه بخشی از انابه و از نظر معنی مقابل آن و به مفهوم روی آوردن و بازگشت به سوی خدا است.

بدان که سلوک سالک جز با دو بال که عبارتند از: برائت و ولایت (تبری و تولی) به اتمام نمی‌رسد. و این دو، به توبه و انابه، به زکات و نماز، به روزه و نماز، به تبری و تولی، به نفی و اثبات، به نهی و امر، به خوف و رجا، به رو برتافتن از غیر خدا و رو آوردن به سوی خدا، تعبیر شده است. لذا، از زمان خود آدم (ع) هیچ شریعتی نیامده، جز اینکه زکوة و نماز در آن مقرر شده است، از این رو، کلمه جامع بین نفی و اثبات، شریفترین ذکرها بوده است، پس شریفترین همه ذکرها کلمه «لا اله الا الله» است چون اعتباراتی در آن موجود است که در ذکر دیگر وجود ندارد، چنانکه در همین سوره، در بیان قول خدا «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» یاد خواهیم کرد. اگر کلمه «توبه» با «الی» متعدی شود، جمع بین توبه و انابه را می‌رساند. و اگر به «بنده» نسبت داده شود، با «الی» متعدی گشته، تا بر

خودداری و انتهای کار بنده دلالت نماید.

ولی وقتی به خدا نسبت داده شود، با «علی» متعدی می‌شود، تا بر

«استعلا» و «استیلا» ی (برتری و چیرگی) الهی دلالت نماید. ص : ۹

«تحقیق و بررسی اینکه توبه پروردگار همان توبه عبد است» «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»: به درستی که تنها او بسیار توبه‌پذیر مهربان است.

آوردن کلمه «تَوَّاب» که صیغه مبالغه است و بر کثرت دلالت می‌کند، به معنی بسیار توبه‌کننده است از این رو، توبه بنده، به خدا نسبت داده شده است، که توبه بنده مانند سایر خصلتهای وی (صفات ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰ پسندیده)، سایه صفات حق است و توبه بنده، سایه‌ای از توبه پروردگار، بلکه توبه عبد همان توبه ربّ در مقام شأن نزول آن است، پس تائب، جز او وجود ندارد و نسبت دادن به بنده اعتباری است. و توبه بنده، تکرار ظهور توبه ربّ است، زیرا تا توبه خدا در مراتب و شؤون عالی‌اش ظهور پیدا نکند، در مظهر نازل‌اش ظهوری نخواهد داشت، پس جز او توبه‌کننده‌ای نیست. «الرَّحِيمُ»: جز او بخشنده و مهربانی نیست.

این حصر، مانند حصر توبه است و افاضه رحمت رحیمی بر عبد.

پس از آنکه توبه ربّ همان توبه عبد است، همانند لازمی است که از توبه جدا نمی‌شود، لذا رحمت رحیمی را پس از توبه یاد کرد.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۸] ص : ۱۰

اشاره

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

ترجمه: ص : ۱۰

گفتیم همه شما از بهشت فرود آیید، تا اینکه از طرف من راهنمایی به سوی شما آید، پس هر که از راهنمای من پیروی کند، بیمناک و اندوهگین نخواهد شد.

تفسیر: ص : ۱۰

اشاره

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»

: وجه تأکیدی که در آیه آمده است و تکراری که شده است «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»، درشتی سخن و طول کلام است که لازمه مقام خشم و مهیا شدن برای وعده و وعید (وعده، مژده پاداش بوده، وعید، مژده جزا و کیفر) در آینده است.

لفظ «جمیعا» حال است که معنی تأکید را می‌رساند. که گویا فرموده است «اجمعین» (همگی). جمیعا دلالت بر اجتماع در زمان حکم ندارد، بلکه دلالت بر عموم حکم دارد، که تنها همه افراد آن محکوم به آن حکم هستند، بر خلاف معنی مجتمعی، که دلالت بر ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱ هماهنگی و اتفاق در زمان حکم دارد.

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»: «اما» تشکیل شده است از «ان» شرطیه و «ما» زاید، تا تأکید شرط باشد. لذا بعد از «اما» نون تأکید آورده می‌شود.

آمدن هدایت و راهنمایی از جانب خدا، یا به زبان رسول ظاهری است و یا به زبان رسول باطنی، بنابر آنچه که از ظاهر معنی مصدری «هدی» فهمیده می‌شود. و گر نه، هدایت حقیقت جوهری و از شئون نفس انسانی است و زبان رسول، چه ظاهری و چه باطنی، تنها نفس انسانی را آماده می‌کند.

افاضه کننده، در حقیقت خداست. و آنچه که افاضه می‌شود، حقیقتی از حقایق الهی و افاضه شونده، نفس انسانی است. بنابر این، آوردن ادات شرط (امّا) به جا و درست است، زیرا که این حقیقت برای هر فردی حاصل نمی‌شود. چه بسا برای کسی پیش آمده، سپس، از وی سلب شده است. لذا، جواب آن جمله شرطیه یا «مثل شرطیه است» که می‌فرماید:

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»: هر که از راهنما پیروی کند.

لفظ من، «شرطیه» یا «موصوله» است که متضمن معنی شرط است و تکرار کلمه «هدی» برای آن است که این معنی در دلها جای گرفته و ترغیبی برای پیروی کردن باشد. به این گونه که مفهوم صریح و روشن آن به تصور آید، یعنی افراد با درک مفهوم روشن هدایت، به پیروی راهنمای درونی، رغبت نمایند. در عین اینکه هدایت علت حکم نیز قرار گرفته است. ممکن است «هدی» را پیامبر خدا یا جانشین وی بدانیم زیرا وجود آنان سر چشمه هدایت است. گویا هادی حقیقتی جز هدایت نیست (هدایت و هادی یکی است).

و می‌توان معنی عام از آن اراده کرد که شامل هر سه معنی باشد. در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲ واقع، خدای تعالی می‌فرماید: پس یا این است که از سوی من، سبب هدایت، یا حقیقت هدایت و یا هدایت کننده‌ای به شما می‌رسد که در این صورت، هر کسی از هدایت من پیروی نماید، نه بیمناک شود و نه اندوهگین.

«فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

«تحقیق در بیان اختلاف این فرموده حق تعالی که می‌فرماید: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ص: ۱۲

خوف، حالتی است که از آگاهی به پیش آمدی ناپسند و انتظار آن حاصل می‌آید. و لازمه آن، گرفتگی دل، فشرده شدن روح حیوانی، حرارت غریزی در باطن و دل سوختن خون در دل و متصاعد شدن بخار دود به دماغ و سوختن دماغ گشته، که اگر مدتش طولانی شود، به جنون و مالیخولیا منجر می‌شود و چون بیم و خوف از بیم دهنده بر بیمناک وارد می‌شود، در واقع فاعل آن همان بیم دهنده است و بیمناک مورد ترس و بیم قرار گرفته، از این رو خبر جار و مجروری است که با «علی» آغاز می‌شود. با وجودی که طبق قواعد نحوی، خبر پس از مصدر جار و مجرور با «لام» یا «من» می‌آید، به شرطی که فاعل پس از حرف جرّ «ا» بیاید و خبر قرار گیرد. از جهتی، خوف اقتضای استیلا بر نفس می‌کند، به نحوی که مالک نفس نباشد که در این صورت، با لفظ علی مناسب پیدا می‌کند. ممکن است معنی آن این باشد: که از دیگران بر آنان بیمی نیست، یعنی سزاوار نیست که از آنان بترسند. در این صورت، اشکالی از آوردن «علی» وارد نخواهد بود.

(۱) حروف جاژه، عبارتند از: با، تا، کاف، لام، واو، منذ، مد، خلا، رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتی، الی. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳

«حزن» (اندوه) حالتی است که نتیجه آگاهی از دست دادن چیزی است که دوست دارد و محبوب اوست - چه در حال و چه در آینده.

لازمه این امر نیز انقباض قلب، اجتماع روح حیوانی، حرارت غریزی در باطن و قلب و سایر لوازم آن است، و به ندرت اتفاق می‌افتد که حزن و ترس از یکدیگر جدا شوند. همچنین است هم و غم، آنچنان که گویا اندوه از درون اندوهناک برمی‌خیزد، از آن جهت که از دست رفتن محبوب را احساس می‌کند، نه اینکه از خارج چیزی بر او وارد شده باشد. برای اشعار به این نکته لطیف، دو عبارت مانند هم را به دو گونه مختلف آورده است، در حالی که حق عبارت، این بود که یا هر دو را به صورت اسم بیاورد «فلا خوف علیهم و لا حزن» و یا هر دو را به صورت فعل مضارع آورده و بگوید: «فلا هم یخافون و لا هم یحزنون». از نظر علم صرف، اگر «حزن» از باب «علم» «یعلم» بیاید (حزن یحزن)، فعل لازم است و اگر از باب «قتل یقتل» (حزن یحزن) بیاید، متعدی است.

بیم و اندوه، چه در ذات و چه در ظواهر و آثار، ضد امید و شادمانی است.

اشکال و جواب آن:

ممکن است اشکال گیرند که مؤمن کسی است که تابع هدایت باشد، در حالی که مؤمن از خوف و رجا (بیم و امید) خالی نیست و این دو در وجود او، مانند دو کفه ترازو است. همچنین، اندوه از لوازم ایمان است، چنانکه در اخبار، این مطلب آمده است. پس چگونه بیم و اندوه از اولیای خدا برداشته شده است؟ برای پاسخ به این اشکال، لازم است چند مقدمه آورده شود.

نخست: ترس، یک بار بر همان معنی که در بالا گفته شد، اطلاق می‌شود و انسان در مقام ایمان تقلیدی که پایین‌ترین مقام نفس مؤمن ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴

است، ترس دارد.

اگر به مقام ایمان تحقیقی عروج کند (که نتیجه آگاهی یافتن به آثاری است که از ایمان حاصل می‌شود)، در وجود او حالتی پدید می‌آید که بالاترین مقام نفس مؤمن است، و آن مقام، شنیدن حقایق است، بنابر این، خوف او به خشیه (ترس و نگرانی) تبدیل می‌شود.

اگر به مقام قلب که همان مقام ایمان شهودی است عروج کند، خشیه به هیبت تبدیل می‌شود. چون از آن هم برتر رود و به مقام روح عروج نماید که مقام ایمان حقیقی است، هیبت به سطوت (ابتهت) تبدیل گشته و لفظ خوف گاهی بر همه آنها اطلاق می‌شود. دوم: تعلیق جزای شرط، مقتضی آن است که وصف شرط در تلازم اعتبار شود، یعنی هر که از راهنما پیروی نماید (شرط)، بیمناک و اندوهگین نشود (جزای شرط) لذا، لازمه آن شرط، این جزاست (که عدم خوف و حزن باشد).

سوم: مراد از راهنما، نبی اکرم صلی الله علیه و آله، یا وصی (ع)، یا آن مرتبه خدایی است که به واسطه بیعت با یکی از آن بزرگواران و پیروی از آنها، در نفس انسانی ظاهر می‌شود. یا مراد از هدی، ممکن است صورت مثالی یکی از آنان باشد که بر اثر پیروی از آنها، آن جلوه در صدر انسان ظاهر شود.

چهارم: تابع نبی صلی الله علیه و آله و وصی او (ع)، هرگاه خالصانه پیروی آن بزرگواران نماید، مقام متبوع رسول صلی الله علیه و آله و وصی (ع) چنان در ذهن متمثل می‌شود که تمام ادراکها و قوای متصوره‌ای را که نزد اوست به خود جذب می‌نماید. این صورت مثالی، چنان در مجامع دل جای می‌گیرد که راه ورود و خروج را به غیر می‌بندد و غیر از او چیزی درک نمی‌کند که تا

ضرر (زیان) احساس نماید و از آن بیمناک شود، یا به سبب از دست دادن، اندوهناک شود. بنابر این، معنی آیه «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»، این ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵

است که «هر که از راهنما پیروی کند، ترس و اندوهی ندارد». و این امر، به جهت وجود صورت مثالی هادی، نزد آن شخص پیروی کننده است که با وجود آن، نه ترس و نه اندوهی دارد و اگر از آن حالت و خصوصیت بیرون رود، بیم و اندوه در او راه می‌یابد. بیم و اندوه را از صفات نفس دانسته‌اند، ولی از مقام نفس خارج است.

این تمثیل (تمثّل به صورت مثالیّه نبی صلی الله علیه و آله یا وصیّ (ع)، همان است که صوفیه می‌گویند: سزاوار است که سالک، شیخ خود را نصب العین خویش نماید، به طوری که مشغول شدن به صورت شیخ، وی را از غیر باز دارد. مقصود آنان، این است که سالک باید چنان در تبعیت شیخ خویش مشغول شود که متبوع وی در وجودش نقش بندد، نه اینکه به تکلف و بدون پیروی، صورت شیخ را در نظر گرفته باشد، که در آن صورت کفر است و چنین کسی، جز ورود در آتش (دوزخ)، راهی ندارد. به فارسی گفته شده است:

جمله دانسته که این هستی فسخ است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است

فکر در زبان آنان، عبارت است از نمایان شدن (تمثّل) صورت شیخ نزد سالک، و منظور از فکر اختیاری، آن است که سالک با تکلف، آن صورت را در نظر بگیرد و ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که فکر غیر اختیاری، مانند اختیاری است که شخص به اسم مشغول شده از مسمی (صاحب اسم و نمایانگر حقیقی) غفلت می‌ورزد، که آن هم کفر و شبیه اشتغال به بت پرستی است. اما این از جمله گمانهاست، زیرا صورت متمثّل (نمایان)، اگر ناشی از قوت پیروی باشد، دیگر تکلفی برای سالک ندارد که آن، جز آینه جمال خدا چیزی نیست. آن، حقیقتی و تشخیصی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶

غیر از آینه بودن ندارد. کسی که به آن صورت متوجه شود، در واقع به مسمی روی آورده است، و چون به مسمی رو کند، ناگزیر اسما بر او جلوه‌گر می‌شوند. نه اینکه او پرستنده اسم و مسمی یا تنها اسم باشد، بلکه موحد حقیقی است. به حقیقت گفته‌اند که: ظهور قائم در عالم صغیر، عبارت از همین تمثّل یاد شده در بالاست. برای آنکه، آنچه در باره ظهور قائم (عج) گفته شده است، همه آنها در عالم صغیر حاصل می‌شود. در فارسی به همین معنی شعری گفته‌اند:

کرد شهنشاہ عشق، در حرم دل ظهور قد ز میان بفراشت، رایت الله نور

هر که در این ره شتافت با قدم نیستی هستی جاوید یافت، از تو به بزم حضور

و آنکه جمال تو دید جام وصال چشید باده کوثر نخواست از کف غلمان و حور

باز برمی‌گردیم به کلمه خوف و حزن:

ممکن است، معنی فلا- خوف علیهم (بیمی برای آنها نیست)، مربوط به آخرت باشد، یا از دیگران بر آنان بیمی نیست. «وَلَا هُمْ يَخْزُونُ» مربوط به آخرت است، یعنی در آخرت اندوهی ندارد.

مانند این آیه، در قرآن کریم کرارا آمده است و ما در برخی از موارد، آنچه که مناسب مقام است، یاد خواهیم کرد.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۹] ص: ۱۶

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

ترجمه: ص: ۱۶

و آنان که کافر شدند و آیتهای ما را تکذیب کردند، آنان اهل آتش و در آن جاویدان‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷

تفسیر: ص: ۱۷

این آیه، عطف به جمله «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» است. در واقع، می‌خواهد بگوید «من لم يتبع هداي و كذبوا باياتنا» آنان که پیروی نکردند و آیات ما را تکذیب کردند.

امّا از آوردن شرط خودداری کرد و صریحا لفظ موصول «الَّذِينَ» را آورد و در اینجا، در خبر «فاء» نیاورد، در حالی که در جمله قبلی «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» «فاء» آمده، و این به جهت آن است که به تلازم و عدم تخلف در جانب وعده تأکید و تصریح نماید و بیان دارد که در وعید تأکید و تلازم وجود ندارد. از این رو به جای جمله «من لم يتبع هداي كفروا» و «الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» را آورد، تا بیانگر این باشد که پیروی نکردن، خود کفر بوده و مستلزم آن است که به تکذیب منتهی شود.

ذکر تکذیب آیات در مقام پیروی نکردن از هدایت، مؤید این است که انبیا و اولیا (ع) را به «هدی» تفسیر کنیم. از اینکه مبتدا تکرار شده، کلمه «اولئک» که اسم اشاره به دور است و به عنوان مبتدا آمده است، برای تأکید حکم و بر شمردن اوصاف ناپسند و کوچک شمردن آنانی است که از راهنما پیروی نکردند و محکوم حکم وعید هستند. و نیز، برای تشدید حکم، تأکید و به درازا کشاندن حکم است. بنابر این، تنها به اینکه آنان اهل آتش هستند - که همان مستلزم همیشگی بودن آتش است - اکتفا نکرده، برای تأکید فرموده است:

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: آنان در آتش جاویدان‌اند.

اخباری که در مورد آفرینش آدم و حوّا، چگونگی خلقت آنها، بودنشان در بهشت، و سوسه شیطان، خوردن از میوه ممنوعه، هبوط آنان بر کوه صفا و مروه، گریستن آنان برای دوری از بهشت، گریستن آدم از فراق حوّا و عرضه کردن توبه از سوی خدای تبارک و تعالی به آنان، در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸

تفاسیر و کتابهای اخبار و تاریخهای اسلامی آمده است، به آنها رجوع کنید و با هوشیاری در آن بیاندیشید، درمی‌یابید که همه از رمزهای پیشینیان است. پس، هر که خواهد می‌تواند به آنها مراجعه کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۰] ص: ۱۸

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

ترجمه: ص: ۱۸

ای بنی اسرائیل (اسرائیل زادگان) نعمت خدا را که به شما عنایت شده است، به یاد آورید، و به پیمان خدا وفا کنید و از خداوند

بترسید.

تفسیر: ص: ۱۸

«یا بَنِي إِسْرَائِيلَ»: ای فرزندان اسرائیل.

اسرائیل، اسم یعقوب (ع) است و نیز، «اسرا» به معنی «بنده» و ایل به معنی الله است. یا اینکه «اسرا» به معنی قوه و «ایل» به معنی الله است.

پس، اسرائیل به معنی بنده خدا یا قوه خداست.

خدای تعالی، در آیات پیش در باره آفرینش آدم (ع) و حوّا (ع)، نعمتهایی را که به آن دو عنایت فرمود، که فرشتگان را به سجده و پیروی از آنان وادار نمود و ایشان را در بهشت جای داد. و از شکستن پیمان الهی که نهی از درخت ممنوعه را رعایت نکرده، ناگزیر از بهشت رانده شدند، سخن گفت، سپس فضل الهی که بر آنان و فرزندانشان شامل شده و راهنما برای هدایت آنان گسیل شده است، برشمرد. و وعده پیروی و وعید ترک از پیروی برای آنان تعیین فرمود.

در این آیه، باز خدای تعالی می‌خواهد فرزندان آدم و حوّا را به این فضل (هدایت) که عنایت فرموده است، توجه دهد. لذا، آنان را مورد ندا و خطاب قرار داده و اسرائیل را در مقام آدم (ع) نشانده است تا اشعار بر این باشد که هر که منسوب به انبیا باشد، فرزندان آدم محسوب می‌شود و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹

آنان که به پیامبران منسوب نیستند، در حقیقت بنی آدم نیستند. زیرا اگر نسبت جسمانی همراه با نسبت روحانی نباشد، مورد توجه و نظر قرار نمی‌گیرد. اینکه از بین پیامبران حضرت یعقوب- علیه السلام- را اختیار فرموده، به علت کثرت فرزندان آن حضرت است، زیرا بقای نسبت روحانی به وسیله او بیشتر بوده، از خانه‌اش نبوت قطع نشده و دین از بین آنان بیرون نرفته است. در حالی که در دیگر پیامبران چنین نبوده است.

«اذْکُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: به یاد آورید نعمت آفرینش پدرتان آدم را که بر همه موجودات برتری داشت و آنچه در زمین موجود بود، مسخر او بوده است و سجده ملائکه به او و هبوط وی به زمین و کثرت نسل و خدمتگزاران بسیار که همه اینها نعمت آدم و فرزندان و ذریه او بوده است (اگر چه ظاهراً صورت نعمت، رنج و زحمت داشته باشد). چنانکه مولوی می‌گوید:

دیو کبود کوز آدم بگذرد بر چنین نظمی از آن بازی برد

در حقیقت نفع آدم شد همه لعنت حاسد شده آن دمدمه

بازی دید و دو صد بازی ندید پس ستون خانه خود را برید

دیگر نعمتهای الهی، این است که خدا از بین شما پیامبرانش را برانگیخت و آن پیامبر از شما با بیعت عامه نبویه، بیعت گرفت و پیمان استوار نمود. و برای برپایی شریعتهای پیامبران، خلفایی (جانشینانی) از میان شما برگزید، که آنان عهد خاص الهی را با بیعت خاصه و لویه برقرار کنند. سرانجام، خاتم پیامبران و جانشین او خاتم خلفا را برانگیخت.

وَ اَوْفُوا بَعْهْدِي: و به آن عهدی که پیامبرتان یا جانشین او از شما گرفت و شما دعوت ظاهر را که پذیرش نبوت است پذیرا شدید،

وفا کنید. و یا به پیمان خاصی که برای دعوت باطن بوده و آن را قبول کرده‌اید، وفا نمایید. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰

أوف بعهدکم: تا من به عهدم که وفای آن بر من واجب است، وفا کنم، و آن این است که در مقابل پذیرش دعوت در بیعت، شما را وارد بهشت کنم. و برکات آسمان و زمین را به ازای پیروی شما از شرایط عهد و پرهیزگاری از مخالفت با آن (هوای نفس) و بر پا داشتن اوامر عهد و پیمان که اوامر شرع است، بگشایم.

در گذشته، یاد شده که هر گاه در کتاب خدا، از عقد یا عهد نامی به میان می‌آید، مراد، همان پیمانی است که در بیعت عامه یا

بیعت خاصه گرفته می‌شود و اینکه تفسیر شده است که این عهد و پیمان در عالم (ذَرَّ) گرفته شده است درست است. کما اینکه در برخی از اخبار، یاد شده است و آن، اشاره به عهد تکوینی و ولایت فطری است. ولی اگر آن عهد همراه با عهد تکلیفی و بیعت اختیاری نباشد، در آن صورت، فرمان الهی دایر به وفای عهد، درست نیست. نه وفا کردن به آن عهد تکوینی ستایشی، نه شکستن آن نکوهشی دارد، زیرا که معاهد عهدی را که در عالم ذَرَّ بوده فراموش کرده است.

وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ: و از من بترسید. «فاء» در (فارهبون)، یا زاید است، یا «فاء» اصلی است.

در هر صورت، «فایای» منصوب به عاملی محذوف است که عامل یاد شده آن محذوف را تفسیر می‌کند. خواه از باب اشتغال باشد یا نباشد.

در واقع، «ایای» تأکید و تخصیص برای «رهبت» (ترسندگی) از خدای تعالی (فارهبون) است که بر فعل مقدم شده است و خود یک نوع آگاهی دادن است بر اینکه سزاوار نیست که از کسی جز خدای تعالی ترسی به دل راه داده شود. زیرا که اخلاص، جز با منحصر نمودن طاعت، رغبت، ترس و رهبت در خدای تعالی، تمام و کامل نمی‌شود.

این آیه، کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و کنایه از عهدی است که محمد صلی الله علیه و آله از آنان با بیعت عام و قبول احکام نبوت گرفته است و نیز ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱

کنایه از عهدی است که در غدیر خم در باره علی (ع) گرفته شده است.

آنچه در اخبار در مورد تفسیر عهد رسیده است، مبنی بر اینکه مقصود عهدی است که پیامبران از امتهای پیشین گرفته‌اند که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) اقرار کنند، تفسیر به مقصود است چون مقصود از عهد همین معنی بوده است، چه آن را گفته، و یا نگفته باشند (یعنی در زمان اخذ بیعت، اعم از آنکه به آنان یادآوری نموده باشند که برای اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و یا ولایت علی (ع) بیعت می‌گیرند یا بدون اینکه به گذشتگان آنان یادآوری کنند، برای آن بزرگواران بیعت می‌گرفتند) «۱».

چون فرمان خدا در باره وفای به عهد مقدمه امر به ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است، پس تفسیر عهد به معنایی که مقصود از عهد است و آن اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است، چنانچه در اخبار تفسیر شده، سزاوارتر و بهتر است.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۱] ص: ۲۱

اشاره

وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

ترجمه: ص: ۲۱

و آنچه فرو فرستادیم و آن تصدیق کننده همان است که با شماست، ایمان آورید و نخستین ناسپاسان به آن نباشید، و نشانه‌های ما را به بهای اندک نفروشید، و پرهیزگاری پیشه کنید.

تفسیر: ص: ۲۱

اشاره

وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ: و به آنچه فرستادم که همان نتیجه ارسال پیامبران است، ایمان آورید. مقصود از «بما انزلت» کتاب و شریعتی است که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و آن ناسخ همه کتابها و شریعتهاست. ایمان به آن مستلزم ایمان

(۱) تفسیر البرصاء، ج ۱، ص ۹۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲

به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) است. ممکن است مقصود از «ما انزل»، در ابتدا همان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) باشد.

مصدقا لما معکم: «مصدقا» حال است که علت امر به ایمان را بیان می‌کند، زیرا تصدیق به آن چیزی است که با آنان است. از تورات و انجیل و احکام فرعی شرعی و عقاید اصلی دینی، که از جمله آنها، نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خلافت جانشین او است و مقصود از آنچه که با آنها بوده است نخست و ذاتا همان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خلافت علی (ع) است. این دو مطلب، در کتابهای آنان نوشته شده، در سینه‌هایشان ضبط و ثابت گشته است، به طوری که هیچ گاه از خاطرشان بیرون نمی‌رود. وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ: و نخستین کافر به آن نباشید.

در اینجا، خدای تعالی سخن را به روش اندرزگویان پایان آورده می‌فرماید: ایمان به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و خلافت علی (ع) بر شما واجب است، زیرا آن ایمان تصدیق کننده همان اعتقادی است که در سینه دارید و در کتابهایتان آمده است. اگر ایمان نمی‌آورید، پس شکیبایی پیشه کنید! تا نخستین ناپذیرا (کافر) نسبت به آن نباشید، که برای شما از هر زشتی زشت‌تر است، زیرا که شما به صدق ادعای رسول خدا و جانشینش، از پیش آگاه‌اید. خود شما حجتی برای برهان صدق رسالت محمد صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوید و اصل تصدیق نزد شماست.

اینکه نخستین کافر آمده است، یا منظور آن است که هنگام ظهور دعوت، آنان از نخستین کافران بودند. یا اینکه نخستین کافران نسبت به ملل مختلف و ادیان دیگر بوده‌اند. پس، این ایراد که این کلام در مورد یهود مدینه است و پیش از آنان، بسیاری از مشرکان مکه کافر بودند، دیگر وارد نیست.

«اول کافر»، خبر «لا تکنونوا» است و حمل مفرد بر جمع یا از باب ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳

تقدیر گرفتن لفظ «فریق» و «صنف» است، یا از باب این است که معنی آن چنین است: «هر یک از شما نخستین کافر به آن نباشد». روایت شده است که یهود مدینه نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند و به او خیانت ورزیدند، و گفتند: ما می‌دانیم محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و علی (ع) وصی او است، ولی تو، آن محمد صلی الله علیه و آله نیستی و علی (ع) هم آن علی نیست و این دو (محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) بعدا می‌آیند که از این زمان، ۵۰۰ سال خواهد گذشت. «۱»

«تحقیق و شرح در باره فروختن آیات خدا به بهای اندک» ص: ۲۳

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»: نفروشید، به معنی «لا تستبدلوا»:

تبدیل نکنید، است. زیرا، فروختن در امثال این مقام به معنای مطلق تبدیل کردن است.

منظور از بهای اندک، ارزشهای زود گذر دنیوی است، چه اگر زیاد هم باشد، در حقیقت و نفس الامر در برابر آخرت ناچیز است. نزول این آیه در باره اشراف یهود مدینه است که تورات را تحریف کرده بودند، تا خویش را که از طریق یهودیان دیگر ارتزاق می‌شدند، بقا بخشیده، نگه دارند (به اصطلاح برای باقی ماندن نان دانی و دکانشان، حقیقت را تحریف نمودند) و دوست نداشتند به سبب اقرار به نبی صلی الله علیه و آله تورات تحریف شده را باطل کنند. این خصوصیت مورد نزول و کنایه از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودن، منافاتی با عموم آیه و تعمیم آیات دیگر که در اینجا یاد شده است، ندارد. زیرا که این آیات و سایر کلمات کتاب خدا، اختصاص به مرتبه خاصی ندارد، بلکه برای هر مرتبه از مراتب آیات الهی مصداق مناسب آن مرتبه وجود دارد.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴

آیات تدوینی در کتاب خدا، عبارت از نقشهای کتاب الهی و الفاظی است که دلالت بر آن دارد. آیات تدوینی را از آن جهت که دلالت‌های آن نوشتاری (نقوشی) است، تدوینی نامند. چون با حروف نوشته شده است مدوّن است و همچنین است نقوش اخباری که از ائمه معصومان (ع) و صادقان، صادر شده است و نیز الفاظی که مورد دلالت نقوش هستند، همه آیات تدوینی است. آیات آفاقی، در باره موجوداتی است که با شگفتی آفرینش و عجیب بودن خلقت آنها، بر حکمت سازنده‌اش دلالت دارد. آیات انفسی، عبارت از مراتب نفس و واردات و مشاهدات آن، و نهفته بودن حقیقت اشیا در نفس خود است. که آن حق، به وسیله اعمال روانی ظهور پیدا می‌کند، شگفتیهای تازه که در دوره‌ای از دگرگونیها و تغییرهای نفسانی حاصل شده است و اعمالی که به وسیله اعضای بدن ظاهر می‌شود. که همه آنها از ژرفای ناخودآگاه روان انسانی برخاسته و اوامر و نواهی خداوند را گوشزد می‌کند همه اینها، نشانه‌های الهی هستند.

آیتهای الهی را به بهای اندک فروختن، روی برگرداندن از آن است.

از آن جهت که آیات الهی است، چه مطلقاً از آنها روی گردانده شود و یا در جهت دیگر از آنها بهره‌برداری شود.

پس، هر گاه نماز گزار، انگیزه و داعی بر نمازش، تنها امر الهی باشد، بدون اینکه نزدیک شدن به خدا، رضایت او، نجات از آتش و یا داخل شدن به بهشت و یا به خواستن چیز دیگری توجه کند، در این صورت توجه به نفس خود نداشته، اعمالی که از او صادر می‌شود، حافظ آیات الهی است که آن را به بهای ناچیز فروخته است.

اگر نماز گزار برای خواستن نزدیکی به خدا، یا درخواست رضای خدا، یا نجات از آتش و یا برای داخل شدن به بهشت عمل نماید، یعنی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵

هنگامی که متوجه عمل خود شده و در برابر عملش تقاضای پاداشی داشته باشد، در آن صورت آیات خدا را به بهای اندک فروخته است.

هنگامی که نماز گزار از خدا تندرستی خود یا تندرستی کسی را که به او اهمیت می‌دهد، می‌خواهد، یا رفع بیماری، یا حفظ مال، یا زیاد شدن مال، یا حفظ آبرو، یا باقی ماندن مقام و منصب، و یا چیرگی بر دشمن و موارد دیگر از هدفهای مباح را درخواست نماید، آیات خداوند را به بهای ناچیزتر از اول فروخته است. اگر درخواست کننده (یا نماز گزار)، از خداوند بخواهد تا به هدفها و غرضهای غیر مباح برسد، مانند خودنمایی، بلند آوازه شدن، و شهرت یافتن، مدح مردم و دوست داری آنان، و حفظ مقام و منصبهای غیر مباح، مانند قضاوت، امامت، حکومتهای غیر شرعی، جلب مال غیر مباح و دریافت حقوق و مستمری از سوی پادشاهان و حاکمان و امور مشابه دیگر که از غرضهای غیر مباح است، در این صورت، آیات الهی را به ازای عذاب همیشگی

فروخته است. این امر، در همه مسائل شرعی و حتی در همه اعمال مباح که از نفس عاقله انسانی صادر می‌شود صادق است. سزاوار است عملی که از شخص عاقل صادر می‌شود، از مبدأ عقلانی آغاز شود و به آن مبدأ بازگشت کند. هنگامی که کار عاقل با غرض عقلانی همراه نباشد، او آیات خدا را به بهای ناچیز تبدیل کرده است. مقصود از آیت خدا، آیت عقل است، چون عقل آیت خداست و آیت آیت است، یا به تعبیر دیگر، نشانه نشانه، نشانه است.

آنچه در آیات و اخبار در مورد ستایش از طلب وجه خدا (وجه الله) و درخواست خشنودی وی و جز آن آمده است، مقصود آن خواستن است، که خود طلب کردن، غرض و هدف قرار نگیرد، و اصلاً این خواستن را احساس نکند.

در بین ارباب عمائم (عمامه داران) و صاحبان مراتب و مناصب و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶

دون همتان، کمتر کسی پیدا می‌شود که بتواند از غرضهای مباح و غیر آن خود را جدا کند.

کسی که به غرضهای غیر مباح مبتلا بوده، باید از شر آن به خدا پناه برد که وجود این شخص برای دین بندگان خدا، از ابلیس و لشکریانش بدتر است. و اجرتی که بین آنان مرسوم و متداول است که برای برخی از عادات، مانند اذان، نماز شب، دفن میت، قرائت قرآن و تعلیم قرآن دریافت می‌دارند، همچنین مزدی که ارباب منابر (منبریها) برای خواندن مصیبتها، مرثیه خوانی و مجالس وعظ دریافت می‌دارند، حرام است و فقها، به حرمت آن تصریح کرده‌اند. تازه این غیر از غرضهای پست دیگری است که خداوند با ابتلا به آنها، ایشان را می‌آزماید.

اما مزد قرار دادن بجا آوردن نماز و روزه واجب برای کسی که فوت شده باشد، چه به طور یقین یا گمان یا احتمال، یا اینکه یقین کرده، و یا گمان کرده و یا احتمال داده باشد که نماز و روزه اش درست نبوده است، در این صورت، به نیابت از این مرده، نماز و روزه بجای آوردن فتوا داده شده است. همچنین، در مورد نیابت حج از زنده ناتوان و کسی که توانا است و یا کسی که فوت نموده، اخبار زیادی رسیده است و علما اجماع بر صحت این اخبار کرده و به مضمون آن عمل نموده‌اند، اما توضیح نداده‌اند. ولی اجماع علما بر صحت عمل آن، منوط به آن است که عامل آن چگونه قصد و نیتی داشته باشد، تا اینکه عبادت در برابر مزد محسوب نگشته و آیات خدا، به بهای اندک فروخته نشده باشد.

اما قاضی، اگر در مجلس قضاوت به امر امام، یا نایب او، به امر قضات به طور عمومی یا خصوصی اقدام کند و در قضاوتش سوای امر خدای تعالی نظری و ادعایی نداشته باشد، در آن صورت حافظ آیه و نشانه خدای تعالی است. چه قضاوت نشانه‌ای از فرمان به قضا و فرمان نشانه‌ای از فرمانده، و فرمانده نشانه‌ای از خدای تعالی است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷

اگر داعی قضاوت، خواهان نزدیکی به خدا، یا نزدیکی به امام، و یا خواستار رضایت خدا و امام باشد، و یا اصلاح بین مردم، یا رفع دشمنیها، یا احقاق حقوقهای مردم، یا رفع ستم و حفظ مظلوم، یا اجرای احکام خدای تعالی و رعایت حدود الهی، و یا مانند این مسائل درست باشد، آیات الهی را به ثمن قلیل تبدیل نموده است. اگر ریاست بر بندگان و یا نفوذ یافتن و مشهور شدن در شهرها و سرزمینها، جلب محبت مردم، یا ترساندن مردم، یا شرافت یافتن و مرتبه و خدم و حشم، و دیگر غرضهای فانی و دنیوی و غیر آنها از آرمانهای پست او باشد، در این صورت، آیات الهی را به عذاب دردناک همیشگی مبدل کرده است. و این در زمانی است که قاضی از سوی امام، برای قضاوت و یا برای عموم داوریه منصوب شده باشد. و اگر بدون اجازه و فرمان امام به داوری پرداخته باشد، باید به این سخن معصوم (ع) توجه داشته باشد که فرمود:

اینجا (یعنی، مجلس قضاوت)، جایگاهی است که در آن جلوس نمی‌نمایند (در آن جایگاه نمی‌نشینند) مگر نبی، یا وصی، و یا شقی (۱).

همچنین است حال صاحبان فتوی (یعنی فتوا دهندگان) اگر از سوی امام اجازه نداشته باشند، یا امری عام، داعی و محرک فتوایشان نباشد، در این صورت این آیه شریفه، شامل حالشان می‌شود که می‌فرماید:

«يَلْوُونَ أَلْيَةَ تَتَّهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ» (۲)، (یعنی، با زبان‌شان کتاب خدا را می‌خوانند تا پندارند که کتاب خدا را می‌خوانند). و این فرموده خدای تعالی: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ» (۳)، (یعنی، وای بر کسانی که کتاب را با دستهای خودشان می‌نویسند).

منظور از کتاب، کتاب نبوت و احکام استنباط شده آن از آیات و

(۱) کتاب وسایل الشیعه، کتاب قضاء حدیث ۲، باب ۳ از ابواب صفات قاضی.

(۲) قسمتی از آیه ۷۸ سوره آل عمران.

(۳) قسمتی از آیه ۷۹ سوره بقره.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸

اخبار است.

بنابر این، فتوا و آیات قرآن و اخبار معصومان (ع)، همین کتاب است که زبان را به آن می‌چرخانند و با دستهایشان می‌نویسند. پس، انسان تا زمانی که از همه غرضها و آمال (چه درست و چه نادرست) بیرون نرفته و رها نشده است، آنچه بر زبانش جاری می‌شود، یا با دست می‌نویسد، در دهان می‌چرخد و یا نوشته می‌شود، بی‌آنکه زبان، فرمانبر امر خدا و دست، آلت فعل خدا باشد، اگر چه به صورت کتاب و یا به صورت ظاهر احکام شرعی و اخبار معصومان-علیهم السّلام- باشد. اما، در حقیقت نه از شریعت محسوب شده است و نه از معصومان علیهم السّلام است، زیرا، ارزش و حرمت صورت لفظ و نقش، به نیت گوینده و نویسنده است. چنانچه فقها- رضوان الله علیهم- فتوا داده‌اند که اگر مقصود از لفظ محمّد، محمّد بن عبد الله رسول خاتم صلی الله علیه و آله باشد، محترم است، و دست زدن به آن، بدون طهارت حرام است. ولی اگر همین نام نوشته شود و منظور آن حضرت صلی الله علیه و آله نباشد، حرمتی بر آن نیست، با وجود آنکه صورت ظاهر لفظ، در نوشتن هر دو یکی است (جز با نیت نویسنده، تمیزی بین آنها موجود نیست).

از این رو، قرآن کریم فرموده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ وَيَلْوُونَ أَلْيَةَ تَتَّهُمْ»، وای بر آنان که کتاب (کتاب خدا) را می‌نویسند و آن را در زبان می‌چرخانند (تلاوت می‌نمایند)، آنچه دست آنان نوشته و زبان‌شان به آن گویا شده است، وای بر آنچه به دست آورده‌اند.

اما آنچه از صورت قرآن نوشته شده است، سزاوار آن است که نهایت کوشش در احترام به آن به عمل آید و حفظ صورت کتاب مراعات شود. مانند حفظ و اهتمام آن قرآنی که عثمان جمع‌آوری نموده و به صورت کتاب (قرآن)، با تأکید در اخبار وارد شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹

امثال این دو آیه (۷۸ آل عمران و ۷۹ بقره که شرحش گذشت)، در حقّ شجره ملعونه است و آن عبارت از بنی امیه، حزبها و پیروان آنان تا روز قیامت است که با امامان (ع) و شیعیان آن بزرگوار، دشمنی ورزیدند، تا چه رسد به اینکه در نوشتن کتاب و فتوای در احکام، از آنان اجازه بگیرند.

از این رو، از اول صدر اسلام، شیعه، به اذن و اجازه معصومان (ع)، یا کسانی که از سوی آن بزرگواران منصوب شوند، اهتمام داشته‌اند.

به نحوی که اگر آنان اجازه نفرمایند، نه حکمی را بیان می‌کنند و نه چیزی از آن را می‌نویسند.

هر مدرسی در تدریس خود، و هر دانش‌پژوهی در آموختنش، اگر مأمور به آن باشند (اذن و اجازه داشته باشند) و انگیزه آنان جز اطاعت امر نباشد، حافظ آیات خدا هستند. و گر نه، آیات خدا را دگرگون کرده به بهای اندک فروخته‌اند. حال، چه غرض از آن

امور مباح یا غیر مباح باشد، مانند قاضیان و مفتیان. و این حالت، در همه اعمال و احوال عبادی یا غیر آن وجود دارد. هیچ احدی جز مخلصان یافت نمی‌شود، که آیات خدا را به نحوی به بهای اندک نفروشد. ما و همه مؤمنان، از این عمل به خدا پناه می‌بریم.

از این فروش و تبدیل، بزرگتر آن است که از پیامبر زمان یا ولی امر تقلید نموده، آنگاه، بعلت اشتغال نفس به هوی و هوس، از آن دوری به عمل آوری.

یا اینکه خانه دل را پاک کنی تا صاحب الامر (ع)، در آن داخل گشته و در عالم صغیر تو، ظاهر شود. سپس از آن روی بگردانی، یا اینکه او از تو دوری کند. در این صورت، حسرت و پشیمانی تو از هر نادم و پشیمانی بیشتر و شدیدتر است.

«وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»: چون ترس در بیشتر مواقع در مورد وقوع ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰

احتمالی حادثه است و تقوی در جایی است که وقوع آن یقینی باشد. از سوی دیگر، غفلت از نعمت و ترک وفای به عهد و استهزای به مورد عهد و پیمان دارای نعمت احتمالی است و فروختن آیات خدا که اصل و اعظم آنها نبی زمان و جانشین او است به بهای اندک نعمت یقینی است.

زیرا که فروختن سایر آیات خدا اگر چه نعمت احتمالی است، ولی چون همه آنها منجر به فروختن آیت کبرای خدا می‌شود، نعمت یقینی می‌شود، از این رو، در آیه پیش، رهبت و ترس استعمال شده و در اینجا کلمه تقوی به کار برده شده.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۲] ص: ۳۰

اشاره

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲)

ترجمه: ص: ۳۰

حق را لباس باطل مپوشانید، و آن را پنهان نسازید، در حالی که می‌دانید آن حق است.

تفسیر: ص: ۳۰

«وَلَا تَلْبِسُوا»: یعنی نیامیزید.

«الْحَقَّ»: حق همان ایمان و عقیده دینی و فروع شرعی است، که از طریق ظاهر با یاد دادن و یاد گرفتن به دست می‌آید. یا از طریق باطل با الهام و وجدان حاصل می‌شود، یا اینکه حق همان ولایت علی (ع) است. یا حق اعم از ولایت و عقاید دینی و فروع شرعی است.

«بِالْبَاطِلِ»: باطل، همان کفر و ضد عقاید دینی و ضد فروع شرعی است. یا منظور از باطل، ولایت غیر علی (ع) است. یا باطل، اعم از همه اینهاست. یا مقصود این است که اعمال الهی را با غرضهای نفسانی نیامیزید. یا اینکه حق را که نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) است و در کتاب شما ثابت بوده است به تحریفهای باطل نیامیزید. یا حق را که اوصاف محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است، با باطلی که در کتابهایتان پدید ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱ آورده‌اید نیامیزید.

و این احتمال اخیر مورد نزول آیه است.

«وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ»: یا به معنی «لا تکتُموا الحَقَّ» است، یعنی حق را پوشیده مدارید. یا به معنی «مع ان تکتُموا الحق» است، یعنی حق را با باطل نیامیزید در حالی که حق را کتمان می‌کنید.

در حالت اول «لا تکتُموا»، مجزوم به عطف است. «لا تلبسوا و لا تکتُموا»، که به علّت عطف، لای جازمه تکرار نشده است. در حالت دوم، منصوب به «ان» مقدر «ان تکتُموا» است.

مقصود از حقّ دوم، طبق قانون تکرار معرفه همان حق اول است و ممکن است حق دوم غیر حق اول باشد.

پس، معنی آیه چنین است: حق را به قصد کتمان یا بی‌توجهی به آن، با باطل مشتبه نکنید، یا مقصود این است که حقّ ظاهر را به باطل نیامیزید تا مطلب بر کسی که حق بر او ظاهر شده، مشتبه شود و حقّ غیر ظاهر را هم کتمان نکنید تا از نظر مردم مخفی بماند. «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: یعنی در حالی که شما دانایید یا شما به حقّ و مشتبه کردن و پنهان نمودن آن آگاهید، یا شما حق را می‌دانید ولی آن را به باطل آمیخته پنهان می‌دارید.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۳] ص

اشاره

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ترجمه: ص: ۳۱

و نماز را بر پای دارید و زکوة بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

تفسیر: ص: ۳۱

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»: بیان نماز و اقامه آن و زکوة و پرداخت آن، در اول همین سوره گذشت.

«وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»: رکوع، در لغت و عرف عام، به معنی انحنا است و مجازاً به معنای خوار کردن خویش آمده است. ترجمه

بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»: در عرف متشرعه، عبارت است از انحناى مخصوص که در نماز واقع می‌شود و به طور مجاز بر خود نماز استعمال می‌شود و امّا در زبان شارع، بر فرض که ثبوت حقایق شرعیّه را هم بپذیریم، نقل لفظ رکوع به انحنا در نماز معلوم نیست. و اگر آن را نیز بپذیریم، می‌گوییم که استعمال لفظ رکوع در خضوع و تذلل آن قدر زیاد شده که این استعمال بر استعمال در رکوع نماز غالب شده، چون نماز در شریعت ما عبادتی است جامع. عبادت تکوینی سایر موجودات و عبادات ملایکه و جامع عبادات مقامات انسان و مراتب و شئون او. از این رو، رکوع نماز در واقع صورتی از عبادات فرشتگان است که دائماً در رکوع‌اند و صورتی از عبادت حیواناتی است که سرشان به سوی زمین خمیده است و صورتی از عبادت مقام انسان است که فرد برای اصلاح زندگی و تدبیر دنیایش اجرا می‌کند و اینکه خدای تعالی بعد از ذکر نماز می‌فرماید: «وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ».

منظور، امر به جماعت یا همراهی مسلمانان در عبادتها و خضوع آنهاست.

یا منظور، موافقت و همراهی با اهل دنیا در مورد امرار معاش آنهاست، یعنی سزاوار نیست که اقامه نماز مانع امرار معاش شما بشود،

بلکه سزاوار است که مناسب با امرار معاش و اصلاح دنیا هم باشد، چنانکه باید مردانی باشید که تجارت و خرید و فروش، شما را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز باز ندارد.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۴] ص: ۳۲

اشاره

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ (۴۴)

ترجمه: ص: ۳۲

آیا مردمان را به نیکی فرمان می‌دهید و خویشتن را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب را می‌خوانید، پس آیا تعقل نمی‌کنید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳

تفسیر: ص: ۳۳

اشاره

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: اگر منظور از امر به حسن معاشرت در امرار معاش باشد، این جمله به منزله تعلیل «وَازْكُفُّوا مَعَ الرَّاْكِعِينَ» به معنی اخیر است (موافقت در امرار معاش که در آیه پیش یاد شد) و فرمان الهی مربوط به حسن معاشرت است با بهترین و رساترین وجه تأکید. اگر منظور از امر به نیکی، حسن مؤانست با حق و حسن معاشرت با خلق باشد، در واقع علت مجموع فرموده خدای تعالی در آیه پیش (واقیموا الصلوة...) است.

استفهام در آیه، برای نکاتی توییحی است، و معنی آن این است که شما حتما به حکم فطرت در یافته‌اید که مردم را به نیکوکاری و احسان در عبادات و حسن معاشرت با مردم فرمان دهید. و شما از سوی خدا مکلف‌اید که مطابق فطرت (که ناخود آگاه به آن توجه کرده و دیگران را به آن امر می‌کنید) عمل نمایید. برای شما جایز نیست که مردمان را به اجرای آنها فرمان دهید و خویشتن آن امور را ترک کنید و با امثال امر خدا، خودتان را اصلاح ننمایید. شما شایسته فرمان دادن نیستید، مگر اینکه نخست نفس خود را با برپایی نماز و دادن زکوة و انجام رکوع با راکعان (به هر معنی که اطلاق شود)، اصلاح کنید، سپس، مردم را به اجرای آنها فرمان دهید. زیرا زشت است مردم را به این مسائل فرمان داده خود را فراموش نمایید. به طور کلی، در پیشگاه عقل و عرف، این امر ناپسندیده است.

«وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»: منظور از تلاوت کتاب، یا این است که شما کتابهای آسمانی، مانند تورات، انجیل و صحف و غیره را می‌خوانید، ولی مردم نمی‌خوانند.

یا اینکه شما کتاب نبوت و احکام شریعت را می‌خوانید، نه مردم، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴

پس شما سزاوارترید که امر خدا را اطاعت کنید. یا معنی آن این است که شما کتاب را خوانده‌اید و در آن زشتی امر به معروف و نهی از منکر را در مورد کسی که خویشتن را امر و نهی نکند، خوانده‌اید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: پس چرا به عقل، زشتی کردار خود و عقوبت این امر ناپسند را نمی‌یابید؟

تحقیق در باره امر به معروف و نهی از منکر و موارد آن ص: ۳۴

به طور کلی، امر به معروف و نهی از منکر اجمالاً واجب است. امّا عمومیت و جوب آن به نحوی نیست که برای هر فرد و نسبت به هر کسی شرطی نداشته باشد (پس چنین وجوبی نیست که هر کس بدون شرایط لازم به این عمل اقدام کند). در تفصیل مطلب، می‌گوییم: این دو بر هر بالغ رشیدی نسبت به کسی که در عالم صغیر او واقع شده، واجب است، زیرا زمانی که تکلیف به انسان تعلق گرفت، بر او لازم است که نفس خود و قوای درونی خویش را به آنچه می‌داند که خیر است، فرمان دهد و از آنچه که نسبت به قوای انسانی او شرّ است، باز دارد. همان طور که پیش از این، نسبت به قوای حیوانی، این کار را می‌کرده است. نخست، باید آنچه را از خیر و شر نمی‌دانسته است با تحصیل علم، به آگاهی پردازد، سپس به امر و نهی روی آورد و پس از امر و نهی به خود و آنهایی که زیر دست او هستند، مانند زن و فرزندان و غلامان، امر و نهی نماید (البته نمی‌تواند به مزدور یا رختشوی یا خدمتگزاری که دارد، امر و نهی نماید. تنها بر او است به آنچه می‌داند که خیر آنهاست، فرمان دهد و از آنچه بر ایشان ناپسند است، باز دارد) و هر چه از خیر و شر را نمی‌داند، ابتدا باید به تحصیل آنها پرداخته آنها را بشناسد سپس امر و نهی آغاز کند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵

البته لازم نیست اول نفس خود را پاک کرده و بعد از امام اجازه گیرد تا امر و نهی کند، زیرا آنهایی که زیر دست او هستند، مانند قوا یا لشگریان او، در عالم صغیر هستند و از جمله اجزای وجود او محسوب می‌شوند و امر و نهی نسبت به آنها مطلق است و مقید به طهارت نفس از همه امور ناپسند و حصول قوه قدسیه که مانع معاصی باشد، نیست.

آری بر او است که نخست به خویشتن امر و نهی نماید و نفس را از پلیدیها باز دارد. سپس، آنان را که زیر دست او هستند مورد امر و نهی قرار دهد، و گر نه در زمره امر به معروف کننده تارک و نهی کننده فاعل قرار می‌گیرد.

اما نسبت به عموم مردم لازم است گفته شود که این امر بر همه کس واجب نیست، بلکه بر افرادی واجب می‌شود که: نخست، خود را از گناهان و رذایل اخلاقی پاک کرده قوه قدسیه باز دارنده از ارتکاب گناه را به دست آورده باشند.

دوم، پسند و ناپسند هر کس را بشناسند، زیرا، پسند و ناپسند بر حسب اختلاف «حالات» اشخاص متفاوت است و حدیث «حسنات الابرار سیئات المقرّبین» - آنچه نیکوکاران را حسنات است نزدیکان را گناه محسوب می‌شود - بر همین اصل دلالت دارد.

در مورد شرط اول و دوم، یعنی طهارت و پاک کردن نفس از رذایل، تحصیل قوه قدسیه که مانع از معاصی باشد، بین فقها اختلاف است، ولی اکثر فقها (رضوان الله علیهم) فتوا داده‌اند که امر به معروف نسبت به کسی که معروف را ترک کند و نهی از منکر در مورد فاعل منکر واجب است و آن دو، شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیستند.

و اما در مورد شرط سوم که عبارت از شناختن معروف و منکر در مورد هر کسی است، اختلافی نیست و آن شرط، وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. حتّی خلافی نیست که آن شرط، جواز آن دو است، تا ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶

جایی که برخی گفته‌اند: این شرط اخیر اقتضا می‌کند که دو شرط اول نیز معتبر باشد، زیرا علم به معروف و منکر هر کس، مقتضی آگاهی کامل به حال آن شخص است، به نحوی که بداند او در چه مقامی از ایمان و اسلام است و بداند که کدام مرتبه از احکام را آن مقام اقتضا می‌کند. این بصیرت و آگاهی حاصل نمی‌شود، جز در مورد کسی که از معاصی و رذایل پاک گشته، و قوه قدسیه را تحصیل کند که آن شرط فتوا دادن است، چون فتوا نیز مانند امر به معروف، برای هر کسی جایز نیست، بلکه برای کسی جایز است که خود را پاک گرداند و قوه قدسیه یاد شده را تحصیل نماید. در این مورد، به زودی بیانی خواهد آمد.

آنچه از حضرت صادق (ع) روایت شده است، تصریح به عدم جواز امر به معروف و نهی از منکر برای هر کس، نسبت به عموم مردم دارد. یعنی، هر فردی نمی‌تواند به عموم مردم در هر مقام و حالی، امر به معروف و نهی از منکر نماید. این است گفته آن حضرت (ع): آن کس که از هواجس نفسانی (وسواس درون) برون نرفته، از آفات و شهوات رهایی نیافته، شیطان را از خود گریزان نساخته، در کنف توجه الهی در امان و حفاظت حق قرار نگرفته است، شایسته امر به معروف و نهی از منکر نیست.

زیرا اگر به این گونه صفات آراسته نباشد، هر چه از او صادر می‌شود دلیلی علیه خود او است و سودی برای مردم در برنخواهد داشت.

خدای تعالی فرموده است: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (آیا مردم را به نیک فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید)؟

در واقع، از سوی حق به او گفته می‌شود: ای خائن، همان طور و به همان نوع که به نفس خود خیانت کردی و افسار آن را رها نمودی، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷

می‌خواهی به آفریده‌ها و خلق من نیز خیانت کنی؟ «۱» چنین حالتی در روایت دیگری از حضرت صادق (ع) نقل شده است. از حضرت پرسیده شد، که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمودند: نه.

گفته شد: برای چه؟

فرمود: این امر به آن توانای دانایی که به شایسته و ناشایسته آگاه است تعلق می‌گیرد، که بتواند مورد اطاعت قرار گیرد، نه بر ضعیفانی که راه را بلد نیستند و نمی‌دانند به چه کسی و از کجا بگویند و نمی‌دانند کدام حق و کدام باطل است. دلیل آن، کتاب خداست که می‌فرماید: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (سوره آل عمران آیه ۱۰۴). و باید از شما گروهی باشند که مردم را به خیر خوانده، امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

این آیه، خاص است و عام نیست چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

«وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعِيدُونَ» (سوره اعراف آیه ۱۵۹): از قوم موسی گروهی به حق هدایت بسته، به آن باز می‌گردند (و مردم را دعوت می‌کنند).

در این آیه، خداوند نفرموده است «علی امة موسی» و نفرمود «علی کل قوم»، در حالی که آنان در آن روزگار امةهای مختلفی بودند و لفظ «أمة» بر یک نفر به بالا صدق می‌کند، چنانچه خدای تعالی در باره ابراهیم (ع) که یک نفر است، فرموده:

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» (سوره نحل آیه ۱۲۰).

ابراهیم (ع) امت فرمانبر خدای تعالی بود. مقصود این است که ابراهیم مطیع خدا بود ... تا آخر حدیث «۱».

اخبار بسیاری در نکوهش آن کس که به دیگران امر به معروف کرده، خود آن را ترک می‌کند، یا نهی از منکر کننده‌ای که خود فاعل امر ناپسند است، وارد شده. این اخبار، گواه بر این است که امر به معروف و نهی از منکر، برای هر کس نسبت به همه مردم واجب نیست. مانند آنچه که به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده است، که فرمود: نهی از منکر نمایید و خویشتن را نیز از ارتکاب منکر باز دارید، زیرا به شما امر شده است که پس از تناهی و خودداری از منکر، به نهی بپردازید «۲».

و فرموده علی (ع) است که: لعنت خدا بر امر به معروف کنندگانی که خود، آن معروف را ترک کنند، و نهی از منکر کنندگانی که خود عامل اجرای آن ناشایست هستند «(۳)».

مانند این خبر، در ذمّ کسانی آمده است که عدل را توصیف کنند و خود خلاف آن را انجام دهند. و اینکه چنین کسی در روز رستاخیز، سخت‌ترین دریغ و حسرت را خواهد برد.

بنابر این، اخباری که دلالت بر عموم وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، یا به عالم پاک یا به کسی که به معروف و منکر دانا باشد، اختصاص دارد. یا اینکه می‌گوییم: تطهیر و حصول علم، از مقدمات امر به معروف و نهی از منکر است. پس آن دو، به طور مطلق واجب‌اند بدون شرط و اما حصول آن دو شرط به علم و تطهیر است نه وجوب آن دو بنابر این، امر به آن دو مقتضی این است که قبلاً امر به مقدمات آنها بشود.

(۱) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۷.

(۲) نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۰، حدیث ۳۱۹.

(۳) نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۳۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹

علاوه بر این، می‌توان گفت که خود مقدمات، با قطع نظر از صاحب مقدمه، متعلق به امر و مأمور به آن است.

یا می‌گوییم، این مورد به طور کلی بر همه واجب است، ولی به عنوان تعاون بر نیکوکاری و پرهیزگاری و ترک همیاری در گناه و تجاوز (نه به عنوان امر به معروف و نهی از منکر).

اگر لفظ اخبار، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر است، به آن دلیل است که برخی از الفاظ، گاهی به جای بعضی دیگر به کار می‌روند.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۵] ص: ۳۹

اشاره

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵)

ترجمه: ص: ۳۹

به شکیبایی و نماز استعانت جوید، چه آنها جز برای خشوع کنندگان دشوار است.

تفسیر: ص: ۳۹

«وَ اسْتَعِينُوا»: یعنی از صبر و نماز کمک بگیرید در آنچه که یاد شد، از وفای به عهد تا آخر. یا در زمینه پاک کردن نفس و امر دیگران به نیکی، یا در خیلی از کارها، مانند خودداری از چیزهایی که نهی شده، که آیه وفای به عهد، تا آخر آن، که در باره طهارت نفس، امر به معروف در باره دیگران، امثال امر، صبر و حسن برخورد در مصیبتها، حسن معاشرت با خلق و به دست آوردن راحتی در دنیا و آخرت است. (یعنی با یاری گرفتن از صبر و صلاه به امور یاد شده، روی آورید).

«بِالصَّبْرِ»: هیچ کدام از آنچه که یاد شد، جز با شکیبایی میسر نمی‌شود و شکیبایی حبس نفس است از هیجان به هنگام خشم، از تندروی در شهوت و از بی‌تابی در پیش آمدهای ناگوار.

کسی که در کارهایش از شکیبایی یاری جوید، خشم او را از حق و حقیقت بیرون نمی‌برد، شهوت او را در باطل نمی‌افکند، مصیبت‌ها به نظرش خوار و بی‌مقدار می‌آید، اسیر شهوت و غضب نمی‌شود، در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰ گرفتاریها و مصایب بی‌تابی نمی‌کند، در دنیا از گرفتار شدن در بندهای دنیوی و بی‌تابی راحت است، در آخرت از زنجیرهای عذاب در امان خواهد بود و در بهشت، از نعمتهای بزرگ و ارزشمند برخوردار است همچنین، شهوت و غضب و بلاها، مانع زیاد کردن توشه آخرت و امرار معاش او نمی‌شود.

«وَالصَّلَاةُ»: نماز، در حقیقت در ولی امر ولایت او، و در غیر ولی امر، پذیرش ولایت او است، چنانکه زکوة، بیزاری جستن از غیر ولی امر است. از این رو، نماز و زکوة، ستونهای دین هستند.

هیچ شریعتی از زمان آدم - علیه السلام - نبوده است، مگر اینکه اساس آن بر این دو امر استوار بوده است. اگر کالبد انسان فرمانبر دل باشد و صفات قلبی در کالبد ظهور یابد، نماز و روزه در همه شریعتها به صورتی از اعمال قلبی ظاهر می‌شود.

چون شرایع و ادیان، بر حسب اختلاف در مراتب کمالی پیامبران و بر حسب اختلاف زمانها و استعداد اهل آن زمان، متفاوت است. صورت نماز و زکوة هم در شریعتهای مختلف متفاوت است.

چون شریعت محمد صلی الله علیه و آله طبق اخبار پیامبران، کاملترین شریعتها است، صورت نماز و زکوة در شریعت آن حضرت، کاملترین صورتهاست.

امّا صبر، در اخبار به روزه تفسیر شده است، زیرا روزه کاملترین وجه صبر و موجب حصول سایر انواع صبر است. از این رو، شگفت آور نیست وقتی می‌بینیم صبر به رسالت هم تفسیر شده است، چون فرستاده خدا با اندازی که می‌کند، نفس را از اجرای خشم و شهوت و بی‌تابی در مصیبت باز می‌دارد و تفسیر آن به رسول صلی الله علیه و آله، برای اتحاد آن با رسالتی است که مرتبه‌ای از مراتب او است، زیرا دارنده هر مرتبه‌ای با مرتبه خودش متحد است (همچنان که عالم به علمش و عاقل به عقلش متحد ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱)

است، رسول نیز با رسالتش متحد است). شگفت آور نیست که نماز به علی (ع) نیز تفسیر شده است، زیرا ولایت شأن و مرتبه‌ای از وجود بوده، و او با مرتبه خود متحد است. از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: چه چیزی او را منع می‌کند که هر گاه غمی از غمهای دنیا برایش پیش آید، وضو بگیرد، سپس به محل نمازش داخل شود و دو رکعت نماز به جای آورد و خدا را در آن دو رکعت بخواند. آیا نشنیدی قول خدا را که می‌گوید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» «۱»: باز از آن حضرت نقل شده است که علی (ع) وقتی چیزی او را می‌ترساند و موجب نگرانش می‌شود، به نماز رو می‌آورد و در موقع نماز، این آیه را تلاوت می‌فرمود: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» «۲» «وَأِنَّهَا»: ضمیر «ها»، چنانکه از اخبار استنباط می‌شود، به نماز برمی‌گردد (بعضی گفته‌اند «ها» در «انها» به استعانت در صبر و صلاة برمی‌گردد).

در تفسیر امام (ع)، از قول آن حضرت آمده است که این کارها عبارت است از نمازهای پنج‌گانه و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او، همراه با فرمانبرداری از اوامر آنان و ایمان به پنهان و آشکار ایشان و ترک معارضه با آنان. زیرا الفاظی از قبیل چرا و چگونه؟ دلالت می‌کند بر اینکه ضمیر «ها» به نماز برمی‌گردد و منظور از نماز، ولایت است.

نمازهای پنج‌گانه و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش و فرمانبرداری از اوامر آنان و ترک مخالفت با ایشان، ظهور ولایت است. «۳»

«لِكَبِيرَةٍ»: صبر و نماز بر هر کس سنگین است، زیرا انسان، مادام که از خودخواهی خویش بیرون نرفته و به عظمت خداوند آگاهی

نیافته

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳، حدیث ۳۹.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲

است، برایش ممکن نیست تا نمازی که انقیاد امر به خدا و فرمانبرداری از او است و کارهایی که موجب این انقیاد است از وی ظهور یابد. زیرا خودخواهی که از صفات شیطان و نفس به شمار می‌آید، مخالف فرمانبرداری است که صفت انسان است.

«إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»: خاشعین به خوارشدگان تحت عظمت خدا و خارج‌شدگان از خود بینی و بزرگ‌پنداری، اطلاق می‌شود. خشوع و خضوع و تواضع، الفاظی هستند که معانی آنها نزدیک به هم است، زیرا خشوع حالتی است که از احساس به عظمت آنچه مورد خشوع است حاصل می‌شود و لذت بردن از وصال همراه آن بوده، با درد جدایی نیز آمیخته است.

خضوع هم همین حالت است، ولی در خضوع احساس عظمت مورد خضوع بیشتر و محبت پنهانتر است.

تواضع نیز همین حالت است و عظمت در آن بیشتر و محبت در آن پنهانتر از خضوع است.

بدان که انسان به هر نسبت که از خودبینی و شیطنت خویش بیشتر بیرون رود، به همان نسبت فرمانبرداری وی از ولیّ امرش بیشتر می‌شود و هر چه جهت انقیاد و فرمانبرداریش بیشتر شود، خشوعش زیاد می‌شود، یعنی عظمت ولیّ امرش را بیشتر احساس می‌کند و از وصال او لذت برده، از دوریش ناراحت می‌شود. و هر چه خشوعش افزونی یابد، از نمازش لذت بیشتر می‌برد تا آنجا که نماز، نور چشمش گشته و راحتی او در نماز خواهد بود. چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«قره عینی فی الصلوة»، (نور چشمم در نماز است) و فرمودند:

«رَوْحَنَا يَا اِرْحَنَا يَا بَلال»، ای بلال ما را راحت کن، یعنی اذان بگوی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳

تا نماز بخوانیم و راحتی احساس کنیم «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۴۶] ص: ۴۳

اشاره

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

ترجمه: ص: ۴۳

آنانی که گمان می‌کنند پروردگارشان را ملاقات می‌کنند و به سوی او باز می‌گردند.

تفسیر: ص: ۴۳

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: یعنی گمان می‌کنند در زندگی دنیا پروردگارشان را ملاقات می‌نمایند. گاهی ربّ، به ربّ مضاف و ملاقات به ملاقات با ربّ مضاف از جهت ربوبیتش تفسیر می‌شود. و آن ملاقات، به سبب ظهور صورت مثالی ربّ است در سینه

(صدر) که در اصطلاح صوفیه فکر و در زبان شریعت سکینه نامیده می‌شود و آن ظهور صاحب الامر در عالم صغیر است. نخستین مرتبه معرفت علم به نورانیت است، بنابر این کلمه «ظنّ» در همان معنی خودش استعمال شده است. چون آنها یقین ندارند، بلکه متوّع و امیدوارند که به ملاقات پروردگارشان نایل شوند. ممکن است به ملاقات ربّ مضاف در آخرت تفسیر شود، که باز «ظنّ» در معنی خود استعمال شده است، زیرا آنها یقین ندارند که به ملاقات پروردگارشان در آخرت نائل می‌شوند، یا عاقبت آنها ختم به شرّ شده در آتش نگونسار خواهند گشت. ممکن است ملاقات را رو به رو شدن با حساب و جزا تفسیر کرد. یعنی روز رستاخیز، که در این صورت، «ظنّ» به معنی یقین خواهد بود و چون دانشهای نفس غیر از معلومات آن است و حتی گاهی معلومات از علوم تخلف کرده، علم خلاف واقع می‌شود. از این رو، بیشتر وقتها

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴

به جای علم، ظنّ استعمال می‌شود، چون علوم به ظنون و گمانها شبیه است. به خلاف علوم دل و روح (که آنها یقینی هستند و به گمان مشابعت ندارند).
«وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: و آنان پس از ملاقات در زندگی دنیوی، یا پس از بعثت (برانگیخته شدن) و رو برو شدن با حساب آخرت، به سوی او باز می‌گردند.

[سوره البقره (۲): آیه ۴۷] ص: ۴۴

اشاره

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷)

ترجمه: ص: ۴۴

ای بنی اسرائیل به یاد آرید نعمت مرا که بر شما ارزانی داده و به آن نعمت شما را از جهانیان برتر قرار دادم.

تفسیر: ص: ۴۴

«یا بنی اسرائیل»: تکرار در ندا به بنی اسرائیل، برای تأکید است و نیز برای این است که منظور از بنی اسرائیل در آیه پیش، همان طور که گذشت بنی آدم بوده، ولی در اینجا، حقیقتاً منظور خود بنی اسرائیل است. زیرا خدا، به واسطه نعمتی که به خصوص به آنان داده است، بر ایشان منت می‌نهد. البته هدف از این اظهار امتنان، کنایه از ائمت محمد صلی الله علیه و آله و سایر مردم است که آنها نیز باید نعمت خدا را به یاد آرند.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: منظور از نعمت، بعثت انبیا از بین خود بنی اسرائیل است. و همچنین، منظور از راهنمایی آنان به شما در جهت بعثت محمد صلی الله علیه و آله و جانشینی وصی او است. یا مقصود از نعمت، که به طور اضافه (نعمتی الّتی) یاد شده است، جنس نعمت منظور نظر است.

«وَأَنْتَى فَوَضَّلْتَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: بنا بر اینکه مقصود جنس باشد، این عبارت که با واو، به عبارت قبلی عطف شده است، از نوع عطف ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵

تفصیل بر اجمال است (در آیه پیشین، به طور مجمل از نعمت سخن به میان آورده شده است. در اینجا، به طور گسترده آمده است).

نسبت دادن نعمت، به اشخاص موجود با اینکه نعمت متعلق به پدرانشان بوده است که از بین رفته‌اند، از آن جهت است که کلام بر طریق خطاب کردنهای عرفی جاری شده است که در عرف، چیزی را که از برخی از افراد یک طایفه صادر شود، به بعضی دیگر نسبت می‌دهند که از جهت سنخیت و توافق در حسب و نسب با آنها شریک نیستند.

منظور از «عالمین»، مردم همان دوران است که با آنها هستند، نه اینکه مردم همه جهان، تا اینکه لازم آید آنان، از امت محمد صلی الله علیه و آله برتر باشند (پس، بنی اسرائیل بر امتهای خودشان برتری داشته‌اند، نه اینکه در همه زمانها و بر همه امتها برتری داشته باشند).

[سوره البقره (۲): آیه ۴۸] ص: ۴۵

اشاره

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

ترجمه: ص: ۴۵

بترسید از روزی که هیچ کس به جای دیگری جزا و پاداش نبیند و شفاعتی پذیرفته نشود و عوضی گرفته نشود و آنان یاری نمی‌شوند.

تفسیر: ص: ۴۵

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا»: منظور از یوم، روز مرگ است. زیرا آن روز، روزی است که «لا- تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا- يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»، یعنی هیچ کس در جلوگیری از مرگ یا تأخیر آن کاری نمی‌تواند بکند.

«وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»: یعنی چیزی نمی‌تواند در برابر تحمل مرگ، بدل و عوض قرار گیرد.

«وَلَا- هُمْ يُنصَرُونَ»: یعنی اگر مرگ طوری باشد که بشود در برابرش دفاع کرد، باز هم یاری دهنده‌ای موجود نیست، که از آن جلوگیری ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۶

نماید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: امروز روز مرگ است پس شفاعت، آنها را از مردن بی‌نیاز نمی‌کند.

روز قیامت، ما و خاندان ما به شیعیان خود، آن پاداش کاملی را که سزاوارند، می‌دهیم. زیرا، ما در اعراف بین بهشت و دوزخ هستیم.

محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) و همه پاکان از خاندان آن بزرگواران، در آنجا هستند.

برخی از شیعیان، خود را در عرصات می‌بینند، اگر مقصّر بوده و دچار برخی از سختیها شده باشند، برگزیدگان شیعه خود چون

سلمان، مقداد، اباذر، عمار و نظایر آنها را در هر عصری، تا روز قیامت می‌فرستیم، تا چون باز و شاهین خود را به آنان برسانند و آنها را بگیرند.

همان طوری که بازها و شاهینها بچه‌های خود را به چنگال می‌گیرند.

سپس، آنها را در بهشت رها کنند و به سوی گروهی دیگر از دوستانمان، بهترین شیعیانمان را می‌فرستیم که مانند کبوتر آنها را از عرصات برچینند، همان طور که پرنده دانه گندم را بر می‌چیند و آنها را در حضور ما به بهشت می‌آورند هر یک از مقصیران شیعه که در کردار خود کوتاهی ورزیده‌اند، ولی به سعادت اتصال به ولایت حایز شده، تقیه ورزیده‌اند و حقوق برادرانشان را به جای آورده‌اند، به بهشت آورده می‌شوند و در ازای هر یک از آنان، از صد تا صد هزار از ناصیان در آتش افکنده می‌شوند. به آن شیعیان گفته می‌شود، که اینها فدیة شما در آتش‌اند و به جای شما در آتش قرار می‌گیرند. سپس، این مؤمنان در بهشت و آن ناصیان در دوزخ قرار خواهند گرفت. این همان است که خدای عز و جل می‌فرماید: «چه بسا آنان که کافر شدند»، (یعنی به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۷)

ولایت کافر شدند)، دوست داشته‌اند که از مسلمین بودند «۱». یعنی در دنیا فرمانبردار امام می‌شدند، تا مخالفان به جای آنان در آتش بیافتند «۲».

[سوره البقره (۲): آیه ۴۹] ص: ۴۷

اشاره

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

ترجمه: ص: ۴۷

و به یاد آورید هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادیم که با بدترین شکنجه‌ها، شما را شکنجه می‌کردند و فرزندان را می‌کشتند و زنان شما را باقی می‌گذاشتند، و در آن، آزمایش و محنت بزرگی از سوی پروردگارتان بود.

تفسیر: ص: ۴۷

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ»: به یاد آورید هنگامی را که نیاکانتان را نجات دادیم.

مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، یعنی از چنگ خانان فرعون که امور سخت و دشواری را بر آنان تکلیف می‌کردند.

وَ يَسُومُونَكُمْ: از سامه الامر است، یعنی او را به زحمت انداخت و خیلی کم در غیر مورد شرّ به کار می‌رود.

منظور از «سوء العذاب»، اعمال شاقّه خارج از توانایی آنان بوده است که آنان را به زنجیر بسته و به اجبار وادار می‌کردند تا از نردبانها بالا رفته گل و خشت را به بالا حمل کنند (تا کاخها و اهرام مصر را بسازند).

ممکن است قول خدای تعالی، «يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»، بیان «سوء العذاب» باشد.

«يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»: در واقع، این عبارت (می‌کشتند فرزندان را) بیان کننده سوء العذاب (بدترین شکنجه‌ها) است، زیرا آنان فرزندان پسر بنی اسرائیل را می‌کشتند، چون کاهنان و منجمان گفته بودند که: خرابی

(۱) سوره حجر، آیه ۲. [.....]

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۸

کشور فراعنه به دست یکی از فرزندان بنی اسرائیل خواهد بود.

خدای تبارک و تعالی به رغم این گونه کشتار، تربیت موسی را به دست خود او (فرعون) عملی کرد.

«وَيَسِيخُونَ نِسَاءَكُمْ»: معنی عبارت این است که: می‌خواستند با کشتن پسران، تنها دختران شما بمانند تا آنان را برای بردگی نگهدارند.

این معنی به قرینه مقابله با کشتن پسران حاصل می‌شود. معنی دیگر آن این است که حجب و حیای آنان را تفتیش می‌نمودند، یعنی فرجهای آنان را تجسس می‌کردند تا ببینند، عیبی نداشته باشند که آنان را برای کنیزی قبول نمایند. یا آنان را برای اینکه بدانند حامله نیستند، تفتیش می‌نمودند (منظور این بود که اگر جنین پسر بود از بین ببرند).

روایت شده است، که چه بسا عذاب از آنها کاسته می‌شد و پسرانشان از کشته شدن در امان می‌ماندند و در جایگاهی دور از انظار مردم رشد و نمو می‌کردند و زنانشان از زیر دست و پای آنان، در امان می‌ماندند. و همه اینها به آن جهت بود که از خداوند به موسی وحی شده بود که نجات آنان در گرو توسل به دعا و درود (صلوات) بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش (ع) بوده است.

«وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ»: در نجات شما، و یا در بدترین شکنجه‌های دردناک، یا در هر دوی آنها، یعنی بلای نعمت یا نعمت، یا امتحان به نعمت و نعمت است.

«مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»: مقصود یادآوری بنی اسرائیل به این است که این گرفتاری، آزمایشی است که نیاکانشان را به آن آزمودند و آنان برای تخفیف آن، به دعا و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش (ع) متوسل می‌شدند تا آنان نیز بیدار شوند و بفهمند که وقتی توسل به نامهای آنان و درود فرستادن بر آن بزرگواران، عذاب را از آنان برطرف نموده موجب نجات و برکات آنان می‌شود. پس، توسل به شخص آن بزرگواران، بالاتر و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۹

والا تر است و نیز خداوند می‌خواهد امت را از شرافت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او آگاه نماید.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۰] ص: ۴۹

اشاره

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

ترجمه: ص: ۴۹

و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و آل فرعون را غرق نمودیم، در حالی که شما به آنها نگاه می‌کردید (شاهد بودید).

تفسیر: ص: ۴۹

«وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ»: یعنی دریا را برای شما شکافته، شما را از لشکریان فرعون و از غرق شدن نجات دادیم.
 «وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: یعنی فرعون و قومش را غرق کردیم. نسبت امری مانند غرق کردن به گروهی مانند آل فرعون، به سبب انتساب به خود فرعون که رئیس آنان است، دلالت می‌کند بر اینکه خود آن رئیس که مردم به او منسوب‌اند به غرق شدن سزاوارتر است.

«وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»: یعنی در حالی که شما آنها را ضمن غرق شدن نگاه می‌کردید.
 در اخبار ما (شیعه) وارد شده است که نجات آنان و نعمتی که به آنها داده شده، به واسطه توسل به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش (ع) بوده است (۱).

مقصود از یادآوری نجات و نعمت، آن است که آنان را متوجه توسل به محمد و خاندان طاهرش (ع) بنماید. توجه و توسل به آن بزرگواران در حالی که آنان هنوز در عرصه حیات، ظاهر نشده بودند،

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۰

نعمت و نجات بوده است. اکنون که ظاهر شده‌اند، توسل به ایشان اولی و سزاوارتر است و در آیه کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و نجات و نعمت آنان به محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد (ع) است و نیز کنایه از این است که سزاوار نیست که از فرمایش پیامبر سرپیچی کرده، با خاندانش دشمنی به عمل آرند خاندانی که گذشتگان، با توسل به آنان نجات و نعمت یافتند.
 داستان خروج موسی با بنی اسرائیل از مصر و خروج فرعون و لشکریانش از پی آنان و عبور سبطیان از دریا، و غرق قبطیان، به طور مفصل در کتب تواریخ و تفاسیر آمده است (و ما شاید در آینده، برخی از آنها را بیان نماییم).

[سوره البقره (۲): آیه ۵۱] ص: ۵۰

اشاره

وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

ترجمه: ص: ۵۰

و هنگامی که به موسی وعده چهل شب دادیم (که پس از چهل شب عبادت احکام و شرایع بر تو نازل می‌شود).
 در این مدت، شما گوساله را پرستیدید و در این کار به خود ستم کردید.

تفسیر: ص: ۵۰

«وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: موسی بن عمران، به بنی اسرائیل می‌گفت: اگر خداوند برای شما گشایش عنایت فرماید، برای شما کتابی از سوی پروردگارتان خواهم آورد که شامل تمام نیازهای شما در دینتان باشد. پس زمانی که خداوند - عز و جل - آن گشایش را عنایت فرمود، امر فرمود که در میعادگاه حاضر شده سی روز روزه بگیرد. چون به اواخر روزها رسید قبل از افطار، دندانهایش را مسواک کرد (تا دندانها تمیز شده از آلودگیهای دهان پاک شود).

در این هنگام، خدای عزّ و جلّ وحی فرموده: که ای موسی! آیا ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۱ نمی‌دانی که بوی بد دهان روزه‌دار، برای من خوشبوتر از بوی مشک است؟ ده روز دیگر روزه بدار و در موقع افطار مسواک مکن. پس موسی (ع) چنین کرد. چون وعده خدا چنین بود که پس از چهل شب به او کتاب عنایت فرماید. پس، خدای تبارک و تعالی، به او کتاب عطا فرمود.

اما سامری، مستضعفان (منظور مستضعفان ایمان) بنی اسرائیل را فریفت و آنها را در اشتباه انداخته، گفت: موسی وعده کرد که پس از چهل شب بازگردد اکنون بیست شب و بیست روز از آن زمان می‌گذرد که در مجموع، چهل می‌شود و اربعین موسی تمام گشته و موسی از وعده پروردگارش تخطی نموده است. پروردگار موسی اشتباه کرده است.

اکنون خدای شما آمده است تا به شما نشان دهد که چگونه می‌تواند خودش شما را به سوی خود فرا خواند. او قادر خواهد بود که شما را از جانب خودش به خود بخواند (به طور مستقیم و بدون واسطه، شما را به خدای خود دعوت نماید). و خدا نیازی ندارد که موسی را به سوی شما بفرستد.

آنگاه، سامری گوساله‌ای را که ساخته بود، برای آنان ظاهر کرد.

آنان گفتند: چگونه گوساله، خدای ما تواند بود؟

وی گفت: پروردگار شما از داخل این گوساله با شما سخن می‌گوید، همچنان که موسی از درخت صدای خدایش را شنید. پس خدا در گوساله است، همان طور که در درخت بود. پس، آن قوم گمراه شدند و گوساله را پرستیدند.

نقل شده است که صورت گوساله‌ای را ساخته و طوری آن را قرار داد که پشت آن به دیوار باشد. سپس یکی از مریدان خود را در پشت دیوار پنهان کرد، به طوری که دهان آن شخص مقابل نشیمنگاه گوساله باشد، و آنچه باید بگوید به آن شخص تعلیم داد. و آن فرد هم، کلماتی را که باید بگوید، اظهار می‌داشت و آنان می‌پنداشتند که گوساله، سخن ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۲ می‌گوید.

و نیز نقل شده است که سامری، خاک زیر پای اسب جبرئیل را در روز غرق فرعون برداشته، آن را در کیسه‌ای نزد خود نگاهداشت و با همان بر بنی اسرائیل فخر می‌فروخت.

از آن جهت که موسی به آنها وعده کرده بود تا پس از سی روز، کتابی را برای آنان بیاورد، وقتی که سی روز به سر آمد، موسی بازنگشت.

شیطان به صورت پیرمردی بر آنان ظاهر شد و به آنها گفت: موسی گریخته است و دیگر نزد شما باز نمی‌گردد. زیورهایتان را بیاورید و نزد من جمع کنید، تا برای شما خدایی بسازم. سپس، برای آنان مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت و به سامری گفت: آن خاکی که نزد تو است بیاور.

او هم آورد، آن را در درون گوساله ریخت. مجسمه گوساله به جنبش درآمد، صدای گاوی از آن شنیده شد و مو و پشم در بدن گوساله رویدن گرفت. «۱»

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»: نقل شده است که از این رو بنی اسرائیل، گوساله را خدای خویش گرفتند، که در صلوات بر

(۱) شرح تاریخ گاو پرستی: گاو، بین اکثر ملل و ادیان مقدّس و محترم بوده، زیرا همزاد و همدوش و همراه انسان محسوب می‌شده است. در ایران باستان و نزد هندوها و مصریها، بسیار معزز بوده است، چنانکه درو ندید او، فرگرد ۲۱، فقره ۱، می‌گوید: درود به تو ای گاو مقدس (گنوسیغت). در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون یا روان، نخستین ستور که برای حفاظت چهارپایان نیک

گماشته شده، یاد گشته است و در سایر قسمت‌های اوستا نیز، به روان و کالبد این فرشته، درود فرستاده شده است. در مصر برای گاو احترام خاصی قایل بودند و مقدس‌ترین گاوها، گاو آپیس بود که سیاه رنگ بود و پیشانی سفید و عقابی شکل داشت. این گاو، در جایگاه مخصوصی در ممفیس نگاهداری می‌شد. این گاو، نباید بیش از ۲۵ سال عمر می‌کرد و اگر بیشتر می‌شد، کاهنان پنهانی آن را می‌کشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۳

محمد صلی الله علیه و آله و آل طاهرین آن حضرت (ع)، سستی ورزیدند، و از توّسل به دامان آنان خودداری نمودند.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۲] ص: ۵۳

اشاره

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

ترجمه: ص: ۵۳

پس، درگذشتیم از شما آن عمل ناپسند را، تا شاید سپاسگزار شوید.

تفسیر: ص: ۵۳

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ»: پس از آن، به سبب توّسل به محمد صلی الله علیه و آله و آلش (ع)، از گناهان شما درگذشتیم. «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: شاید به جهت نعمت، عفو و نعمت توّسل به محمد صلی الله علیه و آله و آلش (ع) که نصیب شما شد، سپاسگزار شوید.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۳] ص: ۵۳

اشاره

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)

ترجمه: ص: ۵۳

(و به یاد آورید) هنگامی که به موسی کتاب و فرقان دادیم، شاید شما هدایت شوید.

تفسیر: ص: ۵۳

«وَ إِذْ آتَيْنَا»: و به یاد آورید هنگامی که دادیم.

«مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ»: به موسی کتاب و فرقان را.

فرقان، آن چیزی است که حقّ و باطل را از هم جدا کرده و تفاوت بین محقّ و مبطل را مشخص می‌نماید.

منظور از کتاب، نبوت و تورات به صورت نبوت و نمود آن است.

و منظور از فرقان، رسالت، یا مراد از کتاب نبوت و رسالت است.

و منظور از فرقان، ولایت است، زیرا ولایت، تمیز بین خیر و شر بوده و نیکوکار و بدکار را از هم مشخص می‌کند و تورات صورت

این دو معنی است. از این رو، کتاب به تورات یا نبوت تفسیر شده است، یعنی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۴

آنچه در موسی بوده است. فرقان به اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و آل طیبین (ع) نیز تفسیر شده است. چون ولایت جدا کننده حق از باطل است، مانند فرقان.

نقل شده است هنگامی که خدای تبارک و تعالی قوم بنی اسرائیل را با کتاب و ایمان به آن گرامی داشت، خدا به موسی (ع) وحی کرد: این کتابی است که باید به آن اقرار نموده و مقررات آن را بپذیرا شوید. ولی فرقان که فرق بین مؤمنان و کافران را معلوم می‌کند، باقی مانده است. و مجدداً به آنها عهد ببند. من سوگند حتمی بر نفس خودم یاد کردم که از هیچ یک آنان، ایمان و عملی را جز با انجام این عهد و پیمان نپذیرم.

موسی گفت: ای پروردگار من، آن پیمان چیست؟

خدای تعالی فرمود: از آنها پیمان بگیر که محمد صلی الله علیه و آله، بهترین پیامبران و سرور فرستادگان بوده، برادر و وصی او علی (ع) هم از بهترین اوصیا است و دوستاناران آنان سرور مردم‌اند و شیعیان علی (ع) که مطیع و منقاد وی و جانشینان اویند، ستارگان بهشت برین و پادشاهان بهشت عدن هستند.

موسی با این شروط از آنان بیعت گرفت. برخی از آنان، به حق معتقد شدند و بعضی به زبان پذیرفته ولی به دل پذیرا نشدند.

بنابر این، فرقان نور آشکاری است که از پیشانی مؤمنان به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و عترت و شیعه آنان ساطع می‌شد. آنکه به زبان ایمان آورده، به دل مؤمن نیست، آن نور در پیشانی‌اش وجود نخواهد داشت.

من می‌گویم: اقرار به این معانی و مراتب یاد شده، جز با قبول ولایت حاصل نمی‌شود و با ولایت، مراتب وجود، ظهور پیدا می‌کند و ظاهر می‌شود، که بعضی از این مراتب، برتر از مرتبه دیگر است.

و نیز مراتب پیامبران و جانشینان آنان، با ولایت آشکار می‌شود و با ولایت است که برخی از آنان، کاملتر از بعضی دیگراند تا با چیز دیگری ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۵

غیر از ولایت.

«لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»: باشد که شما به مقامات پیامبران و فرستادگان و مراتب وجود و مراحل سلوک و جهانهای برتر، هدایت شوید.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۴] ص: ۵۵

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فْتَوَبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

ترجمه: ص: ۵۵

(و به یاد آر) هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم! شما به خودتان ظلم کرده‌اید که گوساله را به جای خدا گرفتید. باید به سوی پروردگارتان توبه کنید و خودهایتان را بکشید، که این عمل، نزد خداوند برای شما بهتر است و خدا توبه شما را می‌پذیرد که

او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

تفسیر: ص: ۵۵

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ: «إِنِّي بَارٌّ، خدای تعالی نعمت دیگری بر بنی اسرائیل بر می‌شمارد، زیرا که توجه کردن موسی به آنها و یادآوری آنان به توبه و یاد دادنشان به راه و روش توبه، خود نعمت بزرگی است.

چنانچه پذیرفتن قول موسی (ع) و توبه آنان به سبب کشتن خودشان نیز، نعمت بزرگی بود.

«يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ»: ای قوم! به خود ستم کردید که گوساله را به جای خدا قرار داده، پرستیدید. «فَتُوبُوا»: پس توبه کنید و از ستمکاری و گمراهی خود را پاک و مبرا نمایید.

«إِلَى بَارئِكُمْ» و به سوی پروردگارتان باز گردید.

علت اینکه امر به توبه و بازگشت به سوی خدا معلق بر وصف باری به معنی آفریننده گشته است، آن است که افراد را به علت توبه، آگاه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۶

کرده به این امر، که نهایت نادانی است که شخص از آفریدگار برگشته و به آفریده رو کند.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، دین خودت را که موجب شد تا از آفریدگار به آفریده رو کنی، که آن نهایت حماقت است، بکشید.

منظور از «انفس» آن نفسی است که مقابل عقل است. یا منظور این است که انانیت و خودیت خود را بکشید که منجر به اندیشه‌های ناپسند و امانده شما شد. یا برخی، بعضی دیگر را بکشید.

در اخبار آمده است که به آنان امر شد که خودشان را با شمشیر بکشند و آنها هفتاد هزار تن بودند و شمشیر به روی هم کشیدند، و این امر، بر همین دلالت دارد که یکدیگر را کشتند (۱).

مانند این روایت، که در آن آمده است: پرستندگان گوساله، ششصد هزار نفر بودند. تنها دوازده هزار نفر از آنان گوساله را پرستیدند و خداوند دستور داد که آن دوازده هزار نفر که به پرستش گوساله تمکین نکرده بودند، شمشیر کشیده به جان دیگران افتند.

آنها گفتند، برای ما این مصیبت سخت تر از پرستش گوساله است که باید پدران و خویشاوندان خود را با دست خود بکشیم.

پس، به موسی وحی نازل شد که به آنها بگو، به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش (ع) با عرض درود و سلام توسل جویند، تا آن امر بر ایشان آسان شود. آنها نیز به آن بزرگواران متوسل شدند و این امر بر آنان آسان گشت. و چون کشتار آن ششصد هزار نفر (دوازده هزار نفر که گوساله را پرستیده بودند، از آن مورد مستثنی بودند) ادامه یافت، آنان تقاضای عفو نمودند. خدای تعالی، آنان را نیز آگاه کرد که مانند خدا پرستان به

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۷

محمد صلی الله علیه و آله و آلش (ع) متوسل شوند. آنان نیز چنان کردند و خداوند، توبه ایشان را پذیرفت و کشتار پایان یافت. (۱).

نقل شده است، پس از آنکه دوازده هزار نفر از آنان کشته شدند، به توسل به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش (ع) آگاهی یافتند و کشتار پایان یافت.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ»: این کشتن بهتر است برای شما، نزد آفریدگارتان.

از این رو کلمه «باری» تکرار شده است تا لذت جان و تمکین دل باشد و حضور خدا را از این رو، با لفظ مخصوص «باری» آورده است، تا تأکیدی بر نادانی آنان باشد که چگونه از بندگی آفریدگار به پرستش آفریده رو کرده‌اند. اسم «الله» و سایر نامهای خدای تعالی، در کتاب خدا بسیار تکرار شده است.

وجه کلی و عمومی این تکرار، این است که موجب جای گرفتن در دل و لذت و جان روح پذیرنده است که با شنیدن و یاد آن، لذت روحی می‌برد. و در بعضی جاها، انگیزه‌های خاصی نیز وجود دارد، خواه انگیزه‌ها نام ویژه‌ای را اقتضا کند یا نکند، مانند اقتضای مقام تهدید در نامهای قهر، که اقتضا می‌کند بر غضب، انتقام و سرعت انتقام دلالت داشته باشد. چنانچه مقام وعده، نامهای لطف را اقتضاء می‌کند.

«فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»: و خداوند، توبه شما را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۵] ص: ۵۷

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۸

ترجمه: ص: ۵۸

(و به یاد آور) هنگامی را که گفتید، ای موسی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم. پس صاعقه شما را در ربود و شما به آن می‌نگریستید.

تفسیر: ص: ۵۸

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ»

: یعنی، ای موسی ما به پیامبری تو اذعان نمی‌کنیم.

«حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ»: مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم، لذا صاعقه شما را در ربود، صاعقه، به علت جسارتی بوده است که به پیامبر و خدایتان روا داشته و بی‌ادبی نموده‌اید.

«وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»: و شما به صاعقه نگاه می‌کردید که نازل می‌شد و در نتیجه آن صاعقه مردید (صاعقه‌ای که بر شما نازل شده بود، موجب مرگ شما شد و آن را مشاهده کردید).

[سوره البقره (۲): آیه ۵۶] ص: ۵۸

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

ترجمه: ص: ۵۸

و انگاه، پس از مرگتان شما را بر انگیختیم، تا شاید شکر گزار شوید.

تفسیر: ص: ۵۸

«ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»: اشاره به آن است که این بر انگیختن پس از مرگ بوده است، نه پس از اغما و بیهوشی و این آیه، دلالت بر امکان رجعت دارد. چنانچه اخبار به همین مضمون وارد شده و این مسئله، به عنوان یک امر ضروری بین این امت در آمده است.

امیر المؤمنین (ع)، در برابر ابن کواء که منکر این قضیه شده بود، به همین آیه استناد فرموده و دلیل آوردند «۱»

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۵۹

در اخبار آمده است، که از حضرت رضا (ع) پرسیدند: چگونه ممکن است حضرت موسی (کلیم الله) نداند که دیدن خدا جایز و ممکن نیست، تا آن پرسش را بنماید؟

آن حضرت فرمودند: موسی کلیم الله (ع) می دانستند که خدای تعالی از رؤیت چشم (بصر) منزّه و میزاست، اما پس از آنکه با خدا سخن گفت، به او نزدیک و با او به مناجات پرداخت، به سوی قومش باز گشت.

به آنان در باره سخن گفتن و نزدیکی با خدا و مناجات با او آگاهی داد.

آنگاه گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه سخن خدا را مانند تو بشنویم و آن قوم هفتصد هزار نفر بودند.

پس حضرت موسی (ع)، هفتاد هزار از آنان را برگزید و از بین آن هفتصد نفر و بعد از میان هفتصد نفر، هفتاد مرد را انتخاب کرد، تا به محل ملاقات با پروردگارش برسد. و آنگاه با آن عده عازم طور سینا شد. آنان را در دامنه کوه جای داده، خود به بالای کوه طور رفت و از خدا درخواست کرد که با او سخن بگوید، به طوری که آنان نیز بشنوند، خدا با او سخن گفت و آنان سخنش را از بالا و پایین و از راست و چپ و از پیش و پس شنیدند. چه خدای تعالی، در درخت سخن پدیدار کرد و از درخت به همه جا پخش شد که آن گروه، از همه جوانب شنیدند و پس از آن گفتند، ما با آنکه سخن خدا را شنیدیم، ایمان نمی آوریم که سخنی که شنیدیم کلام خداست، مگر اینکه او را آشکارا ببینیم. چون این گفتار سخت گران و سنگین را گفتند و استکبار و سرکشی ورزیدند «۱»، خدای تعالی بر آنان صاعقه فرستاد و به دلیل آنکه بر خود ستم روا داشته بودند،

(۱) در سوره فرقان آیه ۲۱، به همین مسئله اشاره دارد که می فرماید: و قال الذین لا یرجون لقاتنا لولا انزلنا علینا الملائکه او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و اتوا عتوا کبیرا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۰

صاعقه آنان را در ربود و مردند.

موسی گفت: خدایا! وقتی که باز گشتم، به بنی اسرائیل چه بگویم؟

آنها خواهند گفت تو آنها را بردی و کشتی، زیرا تو در ادعای خود که با خدا مناجات می کنی و سخن خدا را می شنوی، راستگو

نبودی.

پس خدا آنها را زنده کرد و برانگیخت.

آنها گفتند: اگر تو از خدا بخواهی که خود را به تو نشان دهد و تو او را ببینی، خدا اجابت خواهد کرد، آن وقت می‌توانی به ما خبر دهی که او چگونه است، تا خدا را آن گونه که سزاوار معرفت است، بشناسیم.

موسی گفت: ای قوم! البته خداوند باری تعالی با چشم دیده نمی‌شود و چگونگی هم ندارد. خدا با نشانه‌هایش شناخته و با نمودهایش دانسته می‌شود.

آنها گفتند: به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه از او آنچه را که گفتیم درخواست کنی.

موسی گفت: بار پروردگارا! تو خود گفته‌های بنی اسرائیل را شنیدی و به مصلحت آنان داناتری.

سپس، خدا به او وحی نمود که یا موسی! آنچه آنها از تو درخواست کرده‌اند، از من بپرس و من تو را به جهل آنان مؤاخذه نخواهم کرد. در این هنگام بود که موسی گفت: پروردگارا! خود را به من بنما، تا تو را ببینم.

خدای تعالی فرمود: هرگز مرا نمی‌توانی ببینی، ولی به کوه نگاه کن.

اگر کوه در جای خود باقی ماند، مرا خواهی دید، اما در آن هنگام، کوه سقوط خواهد کرد.

چون خدا، با آیاتی از آیات خود به کوه تجلی کرد، کوه ریز ریز شد و موسی بیهوش افتاد. وقتی که به هوش آمد گفت: خدایا تو

از دیده شدن منزهی، به درگاهت توبه می‌کنم. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۱

در آن هنگام، موسی می‌گوید: خدایا از جهل قوم خود به معرفت تو واصل شدم و من از نخستین ایمان آورندگان آن قوم هستم به اینکه تو دیده نمی‌شوی (۱).

در اخبار، یاد شده است که موسی، از میان قومش که هفتصد هزار تن بودند، هفتاد مرد از آنان که می‌پنداشت از برگزیدگان قوم هستند انتخاب کرد، در حالی که آنان فاسدتر از دیگران بودند، ولی او گمان می‌کرد که شایسته‌ترین افراد قوم او هستند.

با اینکه حضرت موسی (ع) پیامبری از پیامبران اولوالعزم بود، ولی بدترین افراد را به جای بهترین آنها برگزیده بود. معلوم می‌شود که اختیار مردم ربطی به تعیین امام، که شایسته است از بهترین خلق باشد، ندارد.

در خبر وارد شده است که، موسی چون اراده کرد که عهد فرقان را با آنان بر پا دارد، بین محقین (راستان) و مبطلین (ناراستان) در پذیرش پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی (ع) و امامان دیگر (ع)، فرق گذاشت. محقین را که به پیامبری

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی (ع) و امامان دیگر (ع) اذعان نموده‌اند، از مبطلین که چنین ایمانی ندارند متمایز کرد. آنها گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم که خدای تو در مورد محمد صلی الله علیه و آله و علی و سایر امامان (ع) سفارش کرده، مگر

اینکه خدا را آشکارا دیده او ما را به این مسائل آگاه کند. پس صاعقه آنها را گرفت.

موسی به آنهايي که دچار صاعقه نشده بودند گفت: آیا شما می‌پذیرید و اعتراف می‌کنید؟ اگر چنین نکنید شما نیز به آنان ملحق می‌شوید.

گفتند: ما نمی‌دانیم به آنها چه شد، اگر گرفتاری آنها به آن جهت بود که سخن تو را در باره محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش رد کردند، از خدا بخواه تا به حق محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش (ع) آنان را زنده گرداند، تا از آنان

(۱) تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۳۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۲

پرسیم که چرا و چگونه این واقعه برایشان پیش آمد.

پس، موسی دعا کرد و خداوند آنان را زنده نمود.

پس، در باره صاعقه و چگونگی اش از آنها پرسیدند.

گفتند: آنچه که برای ما پیش آمد، به آن جهت بود که ما از اعتقاد به امامت علی (ع) بعد از نبوت محمد صلی الله علیه و آله خودداری می کردیم. پس از مرگمان، آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و همه ممالک پروردگاران را دیدیم و در جمیع این مملکتها، هیچ امر و سلطنتی را نافذتر از سلطنت محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) ندیدیم.

هنگامی که ما به علت صاعقه مردیم، ما را به دوزخ بردند. پس از آن، دیدیم که محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع)، مالکان دوزخ را صدا زدند و گفتند: دست از عذاب اینان بردارید، زیرا آنها برای پاسخ به مسائلی که به ما و خاندان پاک ما مربوط می شود، از خدا زنده شدن آنها را خواسته شده و زنده می شوند «۱».

در اینجا، خداوند به مردمان زمان محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: به خاطر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش (ع) ستمی که پیشینیان شما بر خود کرده و صاعقه آنان را در ربوده بود، رفع شد. پس بر شما واجب است آن کارهایی را که موجب هلاکت آنان شده بود و خداوند آنان را دوباره زنده گردانید، انجام ندهید.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: در گذشته، علت نسبت دادن فعل پیشینیان را بر آیندگان شرح دادیم. و گفتیم این کار به دلیل سنخیت بین آنان و ملاحظه رضایت فرزندان نسبت به عملی است که از پیشینیان سر زده است. چون شکر، به معنی ملاحظه نعمت دهنده در نعمت است، یا به

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۳

معنی مصرف نعمت در جهتی است که نعمت به خاطرش آفریده شده است. در دو معنی، کسی که در پس پرده انانیت و در بند زندگی پست حیوانی خویش باشد، برایش ممکن نمی شود (که به معنی واقعی شکر نماید)، لذا خدای تعالی، پس از برانگیختن «بعثت» که حیات الهی است و بعد از مرگ دنیوی که خروج از خودیت است، مرتبه شکر را بیان داشته است.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۷] ص: ۶۳

اشاره

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی كُلُّوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ (۵۷)

ترجمه: ص: ۶۳

و ابر را بر شما سایه بان قرار دادیم «و من» و «سلوی» «۱» برای شما فرستادیم تا از روزیهای پاکیزه‌ای که برایتان مقرر نمودیم بخورید.

آنان (با کفران آن)، به ما ستمی نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا داشتند.

تفسیر: ص: ۶۳

«وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ»: آن گاه که در سرزمین تیه «۲» سرگردان بودید، برای اینکه شما را از حرارت خورشید و سرمای ماه (حرارت روز و سرمای شب) نگاه داریم، ابر را برای شما، سایبان قرار دادیم.
 «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی»: «مَنَّ» به ترنجبین تفسیر شده است.
 و سلوی به عسل و پرندۀ بریان و نیز به «سمانی» که پرندۀ ای شبیه کبوتر

(۱) چون مفسر محترم در متن، «مَنَّ» و «سلوی» را شرح فرموده‌اند لذا در این قسمت توضیح بیشتری داده نشد.

(۲) در معجم البلدان آمده است که: تیه موضعی است که در آن موسی بن عمران و قوم او گم شدند و آن زمینی است میان ایله، مصر، دریای قلزم (دریای سرخ) و کوههای سراة از سرزمین شام.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۴

است و ساق پا و گردنش از کبوتر بلندتر است، تفسیر شده است.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: بخورید از آن غذاهای پاک و پاکیزه‌ای که برای شما روزی قرار دادیم.

امر به (کلوا بخورید)، امر در امثال این گونه موارد، اعم از اباحه، وجوب و رجحان است و این تفاوت بر حسب شمار اشخاص و یا حالات یک فرد و یا مقدار خوردن برای یک نفر، در حال واحد است. اگر منظور از آنچه که خدا روزی داده در اینجا مَنَّ و سلوی باشد، اضافه لفظ «طیبات» به «ما رزقناکم» اضافه بیانیته و برای تبیین است نه برای تقیید (یعنی ویژگیهای روزی را بیان نموده، نه اینکه مقید کرده باشد).

اگر منظور از آیه، به طور مطلق باشد (آنچه خدا به عنوان روزی بر بندگان قرار داده است بخورید)، در آن صورت، اضافه برای مقید کردن مضاف الیه به مضاف است. یعنی: غذاهایی که پاک و پاکیزه هستند بخورید.

یا اینکه می‌گوییم، اگر مقصود از آنچه که روزی داده شده «مَنَّ» و «سلوی» باشد، پاک یا ناپاک بودن آن تنها به یاد یا عدم یاد نام خدای تعالی ارتباط دارد. و معنی آن چنین می‌شود:

بخورید آنچه را که اسم خدا بر آن برده شده است و آنچه را نام خدا در آن یاد نشده است، نخورید.

در این صورت، اضافه شدن «طیبات» به «ما رزقناکم» برای تقیید است.

در تفسیر قمی، آمده است: «هنگامی که موسی (ع) یارانش را از دریا عبور داد، در بیابانی فرود آمدند. بنی اسرائیل به او گفتند: ما را به هلاکت رساندی و از آبادی و شهر به بیابانی کشانیدی که نه سایه‌ای و نه درختی و نه آبی دارد. در این موقع، ابری بر آنان سایه افکند تا از حرارت خورشید، در روز در امان باشند و بر آنان «مَنَّ» (ترنجبین) نازل می‌شد که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص:

۶۵

تناول نمایند و شامگاهان پرندۀ بریان بر سفره‌های آنها قرار می‌گرفت.

زمانی که می‌خوردند و سیر می‌شدند، آن پرندۀ به پرواز درمی‌آمد. و می‌رفت.

با موسی (ع)، سنگی بود که وسط لشگریان قرار می‌داد و با عصا به آن ضربه‌ای وارد می‌کرد و آن سنگ شکافته می‌شد و دوازده چشمه از آن جاری می‌شد. هر چشمه به جانب یکی از گروه‌ها جریان داشت و آنان دوازده گروه بودند.

مدتی این حالت ادامه داشت و آنان از این یکنواختی ملول گشتند و گفتند: یا موسی! هرگز نمی‌توانیم با یک نوع طعام صبر کنیم.
 «۱».

«وَمَا ظَلَمُونَا»: و آنان با کفران نعمت، و بدل کردن آن غذای بهتر و برتر به پست‌تر، به کسی ستم ننموده بلکه به خود ستم روا داشتند.

یا آنان با اعتراض به موسی (ع) و عدم رعایت عزت و احترام نسبت به آن حضرت، به کسی ظلم نکردند، بلکه به خود ستم نمودند. این کنایه‌ای است از امت محمد صلی الله علیه و آله، و کفران نعمت آنان، زیرا محمد صلی الله علیه و آله و ائمه (ع) را آنچنان که شایسته وجودشان بود، بزرگ نشمردند و به آن نعمتهای عظمای ولایت و هدایت، آنچنان که باید، ارج ننهاندند و شکر نعمت به جای نیاوردند.

از حضرت باقر (ع) نقل است که: خدای تعالی بالاتر و والاتر و بلند مرتبه‌تر از آن است که به او ستم شود. ولی ما اهل بیت را، از خود دانسته و به خود وابسته و آمیخته می‌داند و ظلم به ما را از ستم به خود و دوستی ما را دوستی به خود می‌شمرد. از این رو است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» یعنی ولی شما، خدا و رسول و ایمان آورندگان هستند که دوستی آنها دوستی خداست ﴿۲﴾

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۰.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۶

«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»: و شما با تبدیل کردن چیز پست‌تر، به آنچه خیر بوده است و یا با نابود کردن نعمت به سبب کفران آن، به خود ظلم کرده‌اید. یا به ائمه (ع) که روان خلاقانند و ذات آن بزرگواران حقیقت وجود است، ستم روا داشتید. در واقع، ستم به خود نموده‌اید.

یا با ظلم به ائمه (ع) که خود سبب آن بوده‌اید، موجب شده‌اید تا خویشان را به هلاکت بیاندازید.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۸] ص: ۶۶

اشاره

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

ترجمه: ص: ۶۶

و هنگامی که گفتیم در این قریه داخل شوید و از آنجا هر چه خواسته باشید، فراوان بخورید، و از در، سجده‌کنان وارد شوید و بگویید، بار گناهان ما را فرو نه. و ما گناهانتان را ببامرزیم و به نیکوکاران شما فزونی می‌بخشاییم.

تفسیر: ص: ۶۶

«وَإِذْ قُلْنَا»

: ای بنی اسرائیل! به یاد آرید هنگام بیرون شدن از سرزمین تیه را که به شما گفتیم: «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»: داخل این قریه، یعنی بیت المقدس، یا اریحا از سرزمینهای شام شوید.

«فَكَلُّوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ»: و هر چه بخواهید از این خوان گسترده بخورید که رنج و زحمتی برای یافتن آن ندارید.
«وَأَدْخُلُوا الْبَابَ»: در آن قریه یا در گنبدی که در بیت المقدس است، وارد شوید- این گنبد جایی است که یهودیان به سوی آن نماز می‌خواندند.

«سَيَجِدُّوا»: در حالی که خدا را سجده می‌کنید. یا اینکه با نهایت خضوع و فروتنی همراه با شکر و سپاسی که در نتیجه خروج از سرزمین ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۷
تیه برایتان حاصل شده است، وارد آن قریه شوید.

برخی گفته‌اند، خدای تعالی تمثال محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) را بر روی در نقش نمود و بنی اسرائیل را امر به سجده کرد، تا با سجده در آن جایگاه، نسبت به آن بزرگواران، تعظیم روا دارند و با آنان مجدداً بیعت نمایند.
به این سبب، خدای تعالی دوستی آن بزرگواران را یاد آورده است و عهد و پیمانی که از آنان در باره محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) گرفته است، خاطر نشان می‌کند.

«وَقُولُوا حِطَّةً»: و با زبانان بگویید: که این سجده و تعظیم، برای تمثال محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است، تا به خاطر آنان، بار گناهان را از دوش ما بردارد. یا اینکه با زبان دل بگویید. یا اینکه به این امر معتقد شوید که توسل به آنان، وسیله آمرزش گناهان است.

ممکن است «حِطَّةً» مصدر از فعل مجهول باشد، که در این صورت، معنی آن چنین می‌شود: با زبان کالبدی یا دل‌هایتان بگویید، ما نسبت به تمثال آن دو بزرگوار، فروتر و پست‌تریم. لفظ «حِطَّةً» بر وزن «فعله» به معنی پایین آمدن و افکندن است.
«حِطَّةً» به نصب هم خوانده شده است، در این صورت، مفعول فعل محذوف است.

در هر حال، این کلمه یا جزء جمله‌ای است که مبتدا یا خبر آن حذف شده است، یا قائم مقام جمله محذوف است. به هر حال، یا جمله انشایی دعایی و یا خبری است.

«نَعْفِرُ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»: ما گناهان و خطاهای کسانی از شما که گناهکارند، می‌بخشیم.

«وَسَتَرِيذُ الْمُحْسِنِينَ»: و نیکوکاران از شما را فرونی می‌دهیم.

این عبارت، از نوع جمله مستأنفه است، تا حال باشد برای ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۸
«محسن»، اعم از اینکه خطاکار باشد یا نباشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۹] ص: ۶۸

اشاره

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

ترجمه: ص: ۶۸

پس از آن، ستمکاران آن گفتاری را که به آنان گفته شده بود، به سخنی غیر آن تبدیل کردند و ما نیز بر آنانی که ستم کردند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم، زیرا ایشان به فسق و فجور پرداخته بودند.

تفسیر: ص: ۶۸

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: آنان، آنچنان که امر شده بود، سجده نکردند و آنچه را که امر شده بود بگویند، نگفتند، بلکه به پشت داخل آنجا شدند و به جای اینکه بگویند، بار گناهان را فرو نه. گفتند: «حنطه»، یعنی خوردن گندم سرخ که به ما قوت می‌دهد، برای ما دوست داشتنی‌تر از این کار و گفتار است. یا گفتند: دانه جو بهتر از این عمل است.

روایت شده است که اختلاف آنان در این بود که چون به در رسیدند و آن را درگاهی بلند یافتند، گفتند: لازم نیست ما در موقع داخل شدن به این درگاه، خم شویم و به حالت رکوع در آییم. می‌پنداشتیم که آن در، کوتاه است و چاره‌ای جز خم شدن نداریم، در حالی که این درگاهی بلند است. تا کی موسی و یوشع بن نون، ما را مسخره و وادار می‌کنند که به چیزهای باطل سجده کنیم؟ و پشت به در کردند و به جای کلمه «حطه» کلمه «حنطه» را به زبان جاری کردند، کلمه‌ای گفتند که به معنی گندم سرخ است. و این بود معنی تغییر و تبدیل گفتار.

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»: در اینجا، به جای ضمیر (هم)، اسم ظاهر (علی‌الَّذین ظلموا) را آورده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۶۹

آوردن اسم ظاهر و تکرار موصول (الَّذین)، برای آن است که زشتی و ستم، در دل شنونده کاملاً ممکن و جایگزین شده و اشعار بر این باشد که ظلم، به سبب عذاب است. چنانچه تعلیق تبدیل بر موصول، برای اشعار به سبب بودن ظلم برای تبدیل قول نبی صلی الله علیه و آله است، که فرمایش آن حضرت، همان فرمان خداست که آنها دگرگون کردند.

مقصود، کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و ستم آنان به اهل بیت (ع) و دگرگون کردن سخن پیامبر خداست.

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمودند: جبرئیل با آیه «فبدل الذين ظلموا آل محمد صلی الله علیه و آله حقهم غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد صلی الله علیه و آله ...» یعنی ستمکاران بر آل محمد، حق آنان را تبدیل کردند به غیر آن چیزی که به آنها گفته شده بود، در نتیجه، بر ستمکاران آل محمد عذاب نازل کردیم. البته این گفتار به اعتبار کنایه و مقصود است، نه اینکه عیناً آل محمد صلی الله علیه و آله در آیه آمده باشد «۱».

«رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ»: «رجز» به کسر، و به ضم، هر دو آمده است و به معنی عذاب یا نجاست و یا مطلق چیزهایی مانند رجس و پلیدی که باید آنها را رها کرد، آمده است.

«بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»: به دلیل آنکه از فرمان خدا و فرمانبرداری او بیرون رفته بودند، آن پلیدی بر ایشان فرود آمد.

اما نوع بدبختی و پلیدی که بر آنان فرو فرستاده شد، برخی گفته‌اند این گونه بود، که صد و بیست هزار نفر از آنان، به علت ابتلا به بیماری طاعون، در قسمتی از یک روز مردند.

بر کسانی که در علم الهی توبه کار بودند، یا از ذریه‌شان نسل پاکیزه‌ای ظاهر می‌شد، عذاب نازل نشد. آنان از آن دسته بودند که در

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۴۹، ص ۴۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۰

علم خدا معلوم بود که ایمان نیاورده، توبه نمی‌کنند.

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰)

ترجمه: ص : ۷۰

و به یاد آور هنگامی که موسی برای قوم خود آب طلب کرد. پس به او گفتیم، عصایت را به سنگ بزن. پس، دوازده چشمه آب از آن جوشید و آبشخور هر گروهی از اسباط معلوم شد و گفتیم بخورید و بیاشامید از روزی خداوند و در زمین فساد و فتنه‌انگیزی نکنید.

تفسیر: ص : ۷۰

«وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»: نفرمود: «لکم» به صورت خطاب، چنانچه در سابق و لاحق به صورت خطاب به حاضران آورد، تا هم تجدید روش و اسلوب باشد و هم اشعار بر این باشد که طلب آب موسی برای بنی اسرائیل، از آن جهت بوده که آنها قوم او و موافق و همراه او بودند، تضرع و زاری می کردند و مستحق طلب رحمت بودند. افراد حاضر در زمان نزول آیه، از این جهت هم سخن با آنها نبودند، تا از این ناحیه مورد خطاب قرار بگیرند، زیرا وقتی بنی اسرائیل در وادی تیه تشنه شدند، به موسی پناه بردند و گریه و زاری کردند و تسلیم امر او شدند و در نتیجه، موسی هم برای آنان آب طلب کرد.

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: و آن سنگ، سنگ خاصی بود، موسی عصایش را به آن سنگ زد، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش (ع) را می خواند. به امام باقر (ع) نسبت داده شده که فرمود: سه عدد سنگ از بهشت نازل شد که عبارت‌اند از مقام ابراهیم، و حجر ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۱

بنی اسرائیل و حجر الاسود (۱) و نیز از امام باقر (ع) است که: آن گاه که قائم (ع) از مکه خارج شود، منادی (جارچی) او ندا خواهد کرد، که آگاه باشید کسی طعام و شراب با خود حمل نکند، او با خود سنگ موسی بن عمران را حمل می کند و آن به اندازه یک بار شتر است و در هیچ مکانی فرود نمی آید، مگر اینکه از آن چشمه‌ها بجوشد. پس هر کسی گرسنه باشد، سیر می شود، و تشنه باشد، سیراب می شود و چهارپایان آنها سیر می شوند، تا اینکه از پشت کوفه در نجف فرود می آیند «۲».

«فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ»: یعنی، هر یک از گروههای دوازده گانه از اولاد یعقوب، دارای چشمه مخصوص به خود گشتند.

«مَشْرِبَهُمْ»: به گونه‌ای بود که هیچ گروهی در محل آب خوردن مزاحم گروه دیگری نبود، گویا که آبشخور هر یک معلوم و جدا از آبشخور دیگری بود. در حالی که به آنها گفته می شد «کلوا»، از من و سلوی بخورید، یا اینکه چشمه‌ها طوری بود که غذا و آب از آنها می جوشید، چنانچه در خبر سابق به آنها اشاره شده بود.

«وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»: لفظ «مفسدین» حال تأکیدی است، زیرا که «عتوا» به معنی افساد است.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۱] ص : ۷۱

اشاره

وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَائِهَا وَ قَوْمِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ

أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَأُوْءٍ بَغْضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱)

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۹۳، ص ۵۹.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۲

ترجمه: ص: ۷۲

به یاد آورید زمانی را که گفتید ای موسی، ما به یک خوراک نمی‌توانیم بسازیم. پروردگار خود را بخوان تا از آنچه از زمین می‌رویاند، از سبزی و خیار و گندم و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد. گفت: چگونه پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید؟ به شهر فرود آید تا این چیزها که خواستید بیاید و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر شد و به غضب خدا مبتلا شدند، زیرا آیه‌های خدا را انکار می‌کردند و پیامبران را به ناروا می‌کشتند و این به آن جهت بود که نافرمان شده تعدی می‌کردند.

تفسیر: ص: ۷۲

«یا مُوسَىٰ لَنْ نُّصَبِّرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ»: به یاد بیاورید وقتی که گفتید:

ای موسی، ما به طعام واحد، شکیبایی نمی‌ورزیم. یعنی، پدران شما در سرزمین تیه گفتند: ای موسی، ما بر «من» و «سلوی» نمی‌توانیم صبر کنیم، ناچار باید غذای دیگری با آن باشد.

«فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا»: ای موسی! از خدا بخواه، که برای ما از زمین سبزی برویاند.

بقل (جمع آن بقولات)، گیاهان خوردنی است که از زمین می‌روید و سبز است، مانند تره، نعنای، کرفس و نظیر آن.

به طور مطلق، گیاهی که از زمین می‌روید و زمین را سبز می‌نماید، بقل (سبزی) می‌نامند.

«وَقَتَّائِهَا»: با مدّ و تشدید «تاء» و کسر «قاف»، به معنی خیار است و بعضی بر نوعی از خوردنیها که شبیه خیار است، اطلاق کرده‌اند.

«وَفُومِهَا»: گندم یا نان، یا هر دانه خوراکی دیگر.

گفته شده است که فوم «الثوم» با «تاء» خوانده شده است (به معنی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۳)

سیر است).

«وَعَدَسِهَا وَبَصْلِهَا»: و عدس و پیاز.

آنگاه، خدای تعالی با حضرت موسی (ع) فرمود:

«أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ»: آیا آن را به چیزی که کم ارزشتر و پست‌تر از «من» و «سلوی» است، مبدل می‌کنید؟

«بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»: در حالی که «من» و «سلوی» لذیذتر و مقویتر و لطیفتر است.

«أَهْبَطُوا»: از این سرزمین تیه خارج شوید.

«مِصْرًا»: به شهری از شهرها بروید.

یا منظور خود مصر (که اسم علم است) است، یعنی به خود مصر برگشته در آنجا سکونت کنید. و منصرف بودن آن، به جهت

ساکن بودن حرف وسط است.

«فَإِنَّ لَكُمْ»: یعنی در آنجا (برای شما).

«مَا سَأَلْتُمْ»: هر چه می‌خواهید از سبزی و خیار و سیر و غیره وجود دارد.

«وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ»: و بر آنها خواری و ذلت مقدر و مقرر گشت.

در مورد ذلت و خواری، از آن جهت ضرب به معنی زدن استعمال شده، که ذلت را به گنبدی تشبیه کرده که از اتمام اطراف به آنها احاطه شده، یا ذلت تشبیه به گل شده که به دیوار زده می‌شود.

«وَالْمُسِيكِنَةُ»: مسکنت و بیچارگی، از فقر و نادانی بدتر است و این عذاب آنان در زندگی دنیوی است. چون قوم یهود، هیچ گاه از حرص و طمع که اسباب و لوازم خواری است جدا نمی‌شوند و حالت آنها به ظاهر از نصارا بدتر است.

«وَبَاءُ وَبَعْضٍ مِنَ اللَّهِ»: از مقام پرسش، در حالی بازگشتند که غضب ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۴

بزرگی از جانب خدا شامل حال آنها شد. یا مستحق غضب الهی در آخرت گشتند.

«ذَلِكَ»: موارد یاد شده، از ذلت و مسکنت و خشم الهی که بر آنان وارد شد، اشاره و کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است و همه به آن جهت است که:

«بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ»: آنها کفر می‌ورزیدند.

فعل «کانوا» اشاره به آن است که، کفر از سجایای اخلاقی و ذاتی آنها بوده، کشتن پیامبران هم برای آنها عادت بوده است.

«بِآيَاتِ اللَّهِ»: آنها به آیات خدا کافر شدند. آیات خدا بر دو نوع است: آیات صغری و آیات کبری، در عالم صغیر و در عالم کبیر. آیات کبری، پیامبران خدا صلی الله علیه و آله و اولیای الهی (ع) هستند.

«وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ»: منظور از «نبیین»، آنهايي هستند که از خداوند خبر می‌دهند. چه پیامبران باشند، چه جانشینان آنها و یا مقصود، به ویژه پیامبران است، غیر از اوصیا و جانشینان آنها.

«بِغَيْرِ الْحَقِّ»: کشتن این پیامبران، طبق موازین حق و حقیقت نبوده و برخلاف حق، به چنین اعمال ناپسندی دست زدند.

این عبارت، تنها برای بیان و توضیح است، و گر نه هیچ پیامبری به حق کشته نمی‌شود.

«ذَلِكَ»: آن کفر به آیات خدا و کشتن پیامبران.

«بِمَا عَصَوْا»: از آن جهت بوده است که به خدا و خلفای او، عصیان ورزیدند.

«وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»: و آنها به تعدی و آزار خلفای الهی روی آوردند. یا از فرمان خدای تعالی تجاوز کرده از امر خدا سرباز زدند.

تخلّل لفظ «کانوا» برای اشاره به آن است که آنها در تجاوز متمکن بوده‌اند و این اخلاق ناپسند، با وجود آنان عجین شده بود. مقصود آن است که، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۵

نافرمانی سبب تعدی آنان شد، به طوری که در تعدی پایدار گشتند. چنان تجاوز و تعدی در وجودشان مستقر شد که سبب کفر و کشتن پیامبران گشت.

این دو عمل زشت، باعث خواری و بیچارگی آنان و خشم خداوند شد.

پس ای امت محمد! از گناهان کوچک دوری گزینید، تا اینکه شما را به گناهان بزرگ نکشاند و به خواری و بیچارگی در دنیا، و غضب الهی در آخرت، دچار نماید. یا مقصود، هر یک از خواری و مسکنت و غضب، در دنیا و آخرت است.

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است که فرمودند: ای بندگان خدا، از لجاج در نافرمانی حق و آسان شمردن عصیان و گناه بپرهیزید، که نافرمانیها، خفت و خواری را نصیب صاحبش می‌کند، تا آن وقت که او را در گناهی بزرگتر بیفکند.

پس، همواره عصیان ورزیده، سهل انگاری پیشه می‌کند. و در مسیر خواری و پستی گام برمی‌دارد. تا در جنایتی بزرگتر از جنایت

پیش بیفتد. تا آنجا پیش می‌رود که ولایت جانشین رسول خدا را رد کرده پیامبری رسول خدا را هم منکر می‌شود. آن قدر آن کار را ادامه می‌دهد و در این مسیر پیش می‌رود که توحید خدا را منکر شده و الحاد را در دین خدا جای می‌دهد. از امام صادق (ع) است که فرمود: به خدا سوگند که پیامبران را نه با دستهایشان می‌زنند و نه با شمشیرهایشان می‌کشند، بلکه احادیث آنها را می‌شنوند و پخش می‌کنند، سپس بر آن احادیث مؤاخذه شده و کشته می‌شوند، که همین قتل ناشی از تجاوز و نافرمانی است (۱).
به این مضمون، اخبار بسیاری نقل شده است.

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۵۱، ص ۴۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۶

[سوره البقره (۲): آیه ۶۲] ص: ۷۶

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

ترجمه: ص: ۷۶

به درستی آنان که گرویده‌اند و آن کسانی که یهودی و نصرانی و صائبی هستند، هر کدام به خدا و دنیای دیگر ایمان داشته باشند و کارهای شایسته انجام دهند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه اندوهناک شوند.

تفسیر: ص: ۷۶

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: آن کسانی که ایمان آوردند، به ایمان عام که نفس بیعت عامه یا حاصل بیعت عامه است، یا شبیه به آن حالتی است که از بیعت عام حاصل می‌شود، چنانچه به طور مفصل گذشت.

حاصل سخن اینکه، مراد از ایمان در اینجا، همان معنی اسلام است.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: «هاد» و «تهود» و دیگر تصرفات، از مشتقات جعلی است که از «یهود» اخذ شده است، و آن به معنی کسی است که داخل در یهودیت شده یا یهودیت را به خودش بسته است.

کلمه «یهود» اگر عربی باشد، از «هاد» است، به معنی کسی که توبه کرد. چون به دست پیامبرشان توبه کردند، یا چون از عبادت گوساله توبه نموده‌اند، به این نام خوانده شدند. می‌توان «یهود» را، معرب یهودا، که بزرگترین اولاد یعقوب بوده دانست، که این قوم به نام او نامیده شدند.

«وَالنَّصَارَى»: یعنی «وَالَّذِينَ تَنْصَرُوا»، به معنی آن کسانی که نصرانیت اتخاذ کردند. در اینجا از موصول وصله که به صورت فعل است عدول کرده، زیرا فعل «نصر» از مصدر نصرانیت استعمال نشده، و معنی لغوی هم در اینجا مقصود نیست. فعل «تَنْصَرُوا»، اگر

چه از مشتقات جعلیه است و از نصرانیت گرفته شده، اما بیشتر مواقع، در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۷

تظاهر به نصرانیت - نه داخل شدن در آن - استعمال شده است.

«نصاری» جمع نصران، مانند «سکاری» و سکران وصفی است که از «نصر» گرفته شده است و آنها را از این رو نصاری نامیده‌اند که آنان حضرت عیسی (ع) را یاری کردند. ممکن است مشتق جعلی از «ناصره» - محل تولد حضرت عیسی (ع) «۱» یا از نصرانه که قریه‌ای بوده است که مریم و عیسی (ع)، پس از بازگشت از مصر، به آنجا فرود آمدند و پیروان در آنجا جمع شدند، گرفته شده باشد.

«یا» در «نصرانی» برای مبالغه آمده است، یا بنا بر معنی اخیر به معنی «یا» ی نسبت است.

«وَالصَّابِئِينَ»: «صائبین»، کسانی بودند که ستارگان را می‌پرستیدند «۲». از این جهت به آنها «صائبین» گفته شد، که آنها به دین خدا

(۱) در معانی الاخبار، از این نقال روایت شده است که گفت: از حضرت رضا (ع) پرسیدم، چرا نصاری را نصاری نامیدند؟ فرمود: چون ایشان اهل قریه‌ای بودند به نام ناصره که یکی از قرای شام است، که مریم و عیسی (ع)، پس از مراجعت از مصر، در آن قریه منزل کردند.

(۲) در تفسیر قمی آمده است که امام فرمود: صائبیها قومی جداگانه‌اند، نه مجوسند، نه یهود، نه نصارا و نه مسلمان، آنها ستارگان و کواکب را می‌پرستیدند.

أبو ریحان بیرونی، صائبیان را پیرو بوداسف (بودا) می‌داند که چون در حران می‌زیستند، به آنها حرانیها می‌گفتند.

برخی هم، آنها را پیروان حضرت یحیی (ع) دانسته‌اند، که به آب تعمید می‌یافتند.

(هم اکنون در حدود کارون و دجله هستند و همه اعمال مذهبی خود را در آب انجام می‌دهند).

نظر بعضی از محققان آن است که صائبه فرشتگان را می‌پرستیدند. در مقابل حنفاء که به فطرت توحیدی می‌خواندند، و معتقد بودند چون خدا را نمی‌توان چنانکه باید شناخت، پس باید با وسایل روحانی به خدا تقرب جست و می‌گفتند این وسایل روحانی که از ماده و عوارض آن برترند، به هیاکل قدسیه ستارگان ظهور نموده و تدبیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۸

متماثل شدند. یا از دین خدا برگشتند، زیرا که «صب» بدون همزه به معنی میل است.

اگر با همزه بخوانیم (صبوا) به دو وجه متناقض آمده است. یا «صبوا عن»، یعنی از دین خدا خارج شدند. یا «صبوا الی»، یعنی داخل دین خدا شدند. اینجا نیز به همان علت که در «النصاری» گفتیم، از موصول عدول کرده است.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»: از آنان، هر کدام که متصف به ایمان خاص حاصل از بیعت خاصه شده باشند و با قبول دعوت باطنی و دخول ایمان در دل، در سرای ایمان وارد شده و قبول ولایت و احکام دل نمودند، آنها مأجورند.

ممکن است ایمان به معنی لغوی آن منظور نظر باشد، در آن صورت، اذعان به خدای تعالی، یا علی (ع)، معنی می‌دهد. از این جهت که علی (ع)، مظهر خدای تعالی است.

یا منظور از ایمان، اسلام خواهد بود، یعنی کسی که بیعت عامه نموده، دعوت ظاهر اسلام را پذیرفته باشد.

«وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمَلٍ صَالِحاً»: و کسانی که به روز باز پسین ایمان داشته و عمل شایسته می‌کنند، نزد خدا پاداش دارند.

عمل صالح، به اعمالی گفته می‌شود که در همان بیعت، نسبت به آن اعمال پیمان و عهد بسته است، و این در صورتی است که ایمان به معنی اول باشد، ولی طبق دو معنی اخیر، ایمان منظور از عمل صالح بیعت خاص و لوی است، زیرا که آن اصل اعمال صالحه و پایه و بنیان

کار جهان را می‌نماید. ولی آنچه مسلم است، این آیین چون در ردیف یهود و نصاری آمده است، باید آیین التقاطی از یهودیت و

مجوسیت (آئین مفیك، مزدپرستی) و غیره باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۷۹

آن است و بدون آن هرگز عمل شایسته‌ای نخواهد بود.

«فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ»: و آنان را پاداشی است که شایسته آن هستند و شناخت آن پاداش ممکن نیست، مگر اینکه به خود آنها اضافه شود.

«عِنْدَ رَبِّهِمْ»: و این پاداش نزد پروردگارشان است.

قید اینکه پاداش، نزد خدایشان است، برای بزرگ نشان دادن اجر است.

مقصود آن است که اسلام، یهودیت، نصرانیت و صائیت، در دریافت آن پاداش بزرگ برابرند، در صورتی که کارشان به ولایت و

قبول دعوت باطنی و دخول ایمان در دل انجامد.

اگر کارشان به ولایت نیانجامد، در این صورت، عبارت «عند ربهم» طبق مفهوم مخالف، بر این امر دلالت می‌کند که اجرای از سوی

پروردگارشان برای آنان نخواهد بود. چه اجر و پاداشی نباشد، یا اگر باشد، از سوی خدا نباشد.

تفصیل این اجمال، آن طوری که از آیات خدا و اخبار مستفاد می‌شود، چنین است که، هر که منکر ولایت باشد، عقوبت خواهد

شد. و هر که منکر ولایت نباشد، اذعان به آن هم نداشته باشد و اعتراف نکند، امیدوار به لطف خدا خواهد بود (اگر خدا بخواهد

عذاب کند و یا به او حال توبه عنایت فرماید). حال، آن منکر چه مسلمان چه غیر مسلمان باشد، فرقی نمی‌کند.

کسی که منکر نباشد و اذعان و اعتراف به ولایت هم نکند، اما در زمان رسول خدا باشد و بر بیعت عامه توقف نماید، به همان

بیعت عامه که به پیامبر خدا داشته است، نجات می‌یابد و خدا چیزی از اعمال او را فرو گذار نخواهد کرد.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: ترس و اندوهی برای آنان نیست. در گذشته در باره این آیه سخن گفته شد و دوباره به شرح

آن نمی‌پردازیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۰

[سوره البقره (۲): آیه ۶۳] ص: ۸۰

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳)

ترجمه: ص: ۸۰

به یاد آرید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم، در حالی که کوه را بالای سر شما بالا برده بودیم (در آن حال از شما پیمان

گرفتیم) که آن کتابی را که به شما داده‌ایم، محکم بگیرید و آنچه در آن است به خاطر آرید، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.

تفسیر: ص: ۸۰

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»: و به یاد آرید پیمانی را که به دست پیامبرانتان و یا جانشینان آن بزرگواران بستید.

منظور از پیمان، همان عهدی است که با بیعت عامه و یا خاصه بسته شده است و اضافه لفظ «ميثاق» برای معهود و معلوم بودن پیمان

است، یعنی پیمانی که به نبوت محمد و ولایت علی (ع) بستید.

با عهد و پیمان مربوط به توحید و نبوت و اقرار به آن چیزی که بر پیامبران نازل شده است، از آن جمله، نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) بوده است، که باید این پیمان و سفارش را به فرزندان و نسلهای بعدی‌شان برسانند. لذا در اخبار، تفسیر عهد و پیمان، به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) شده است، یا از باب اینکه آن دو، به صراحت در پیمان یاد شده‌اند، یا اینکه اقرار به نبوت هر پیامبر و ولایت هر ولی، مستلزم اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) است. زیرا، نبوت انبیا و ولایت اولیا، صورت رقیق شده و مختصری از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) است. این رقیقه (نبوت و ولایت سایر انبیا)، نسبت به حقیقت کلیه، جزئی است، چنانکه نسبت به آن حقیقت محل است و اقرار به جزئی، اقرار به کلی است. همان طور که، اقرار به کل، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۱

اقرار به جزء است.

«وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»: و بر فراز شما کوه طور را قرار دادیم.

خدای تعالی، به جبرئیل فرمان داد، تا از کوه فلسطین قطعه‌ای به اندازه لشگریان بنی اسرائیل برکند. جبرئیل نیز اطاعت امر نموده آن را در بالای سر آنان برافراشت. آن کوه، به زبان پیامبران گویا بود که:

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ»: آنچه از احکام به طور مطلق یا احکام قلبی و قلبی که در پیمان عرضه کردیم، بگیرید.

یا آن عهدی که از تورات، یا از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) از شما گرفتیم و با قوت تمام در دلها و بدنهایتان جا دادیم، آنها را گرفته در نظر آرید.

گفته شده است که موسی (ع) به آنها گفت: یا آنچه به شما گفتم، بپذیرید، یا اینکه کوه بر شما افکنده می‌شود.

پس، آن را با کراهت پذیرفتند، جز آنان که خداوند آنها را نگهداشت. پس از آنکه قبول کردند، سجده کردند و سر بر خاک مالیدند.

بسیاری از آنان چانه‌هایشان را به خاک نهادند، نه به نیت خضوع و خشوع در برابر خدا، بلکه به کوه نگاه می‌کردند که آیا به پایین سقوط می‌کند یا نه؟

«وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ»: و به یاد آرید آنچه در آن است، یعنی، آنچه از شروط پیمان، یا از احکام قلبی یا قلبی، یا از ثواب موافق احکام و عقاب مخالف آن. یا به یاد آرید، آنچه را که در بالا بردن کوه طور و سقوط آن بود یا آنچه از ثواب و عقاب و احکامی که به شما دادیم، یاد آورید.

به حضرت صادق (ع) منسوب است که فرمود: آنچه را که ترک آن موجب عقوبت بوده، به یاد آرید «۱»

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۵۳، ص ۴۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۲

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: با یادآوری و انجام آنچه به شما امر شد، شاید از مخالفت پرهیز نمایید و تقوی پیشه گیرید.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۴] ص: ۸۲

اشاره

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴)

پس باز هم به آن پیمان پشت کردید. اگر فضل و بخشش خدا بر شما نبود (شامل حال شما نمی‌شد)، از زیانکاران شده بودید.

تفسیر: ص: ۸۲

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: و سپس، شما از یاد خدا، یا از اخذ عهد، یا از حفظ پیمان و یا از وفای شرطهای پیمان روی گردان شدید. «فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»: اگر فضل و بخشش و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد، هر آینه از زیانکاران بودید. فضل، همان رسالت، و نبوت در همان طریق رسالت است.

کلمه رحمت در اینجا، همان ولایت و نبوتی است که در طریق ولایت است. از این رو، مفسرین در برخی از آیات، فضل و رحمت را به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) تفسیر کرده‌اند، چون فضل و رحمت با محمد صلی الله علیه و آله متحد است و چون نبی و ولی، در مردم سبب نزول رحمت و برکت خدا و رفع عذاب می‌شوند.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۵] ص: ۸۲

اشاره

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

ترجمه: ص: ۸۲

هر آینه دانستید آن کسانی را که در روز شنبه تعدی کردند، به ایشان گفتیم: (در نتیجه تعدی و عدم اجرای فرمان) بوزینگانی رانده و زبون شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۳

تفسیر: ص: ۸۳

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»: و هر آینه محققا دانسته‌اید، آنان که در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند، به صورت میمون درآمدند. پس ای یهود و ای امت محمد صلی الله علیه و آله، شما نیز در صورت تعدی و بیرون شدن از حکم الهی، مانند آنان به عقوبت گرفتار می‌شوید.

«فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»: پس با امر تکوینی، آنان را به صورت میمونهایی درآوردیم که از هر خیری به دور باشند.

«خَاسِئِينَ» دور از خیر یا خوارشدگان، یا مقصود معنایی است اعم از هر دو.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۶] ص: ۸۳

اشاره

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

ترجمه: ص: ۸۳

پس این را (داستان یا عذاب را) مایه عبرت حاضران و آیندگان و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم.

تفسیر: ص: ۸۳

«فَجَعَلْنَاهَا» ما این مسخ، یا عذاب، یا اَمّت مسخ شده را چنانچه در خیر آمده است مایه عبرت قرار دادیم «(۱)». «نَكَالًا»: این زجر، عبرتی بود تا مانع از تجاوز و مخالفت آنان شود.

و «لِما بَيْنَ يَدَيْهَا»: یعنی اَمّت‌های گذشته که در جلوی این اَمّت مسخ شده قرار دارند. زیرا اَمّت مسخ شده، به سبب توجهشان به آخرت و وجود اَمّت‌های گذشته، در آخرت و عالم مثال، به اَمّت‌های پیشین توجه دارند و آنها در برابر قرار گرفته‌اند و عبرت بودن اینها نسبت به اَمّت‌های

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۴

پیشین، به آن اعتبار است که پیامبرانشان از اَمّت‌های آینده و تجاوزشان خبر داده بودند. بنابراین، معنی قول خدای تعالی «وَمَا خَلْفَهَا» عبارت از اَمّت‌های موجود در زمان اَمّت‌های مسخ شده و اَمّت‌های آینده است، زیرا که اَمّت مسخ شده به سبب توجه فطری که به آخرت دارد، به دنیا و آنچه که در آن است و آنچه که در آن پدید خواهد آمد، پشت کرده است. اگر چه مختار و آزاد بوده به دنیا توجه داشته باشد. یا مقصود از «لِما بَيْنَ يَدَيْهَا» اَمّت‌های حاضر در زمان مسخ و اَمّت‌های آینده است. چون امت حاضر که معلوم است و بین دو دست آنان حاضر است و اَمّت‌های آینده هم به اعتبار اینکه به استقبال اَمّت مسخ شده بر زمان مرور می‌کند، گویا که بین دو دست آنها حاضر است. بنابراین، قول خدای تبارک و تعالی «وَمَا خَلْفَهَا» عبارت از اَمّت‌های پیشین است و ممکن است مقصود از «لِما بَيْنَ يَدَيْهَا» اَمّت‌های حاضر در زمان مسخ باشد یا اینکه قریه‌های نزدیک و دور مقصود است. و مقصود از «نَكَالًا»، همان عقوبت است که معنی حقیقی آن است، یعنی آن مسخ شدن را عقوبت گناهان حاضران و گذشتگان قرار دادیم.

«وَمَوْعِظَةً»: و آن همه مجازات و مسخ برای یادآوری و آگاهاندن عواقب کارشان و یا عبرت، یا نصیحت، یا برانگیختن آنان به تقوی و فرمانبرداری یا ترساندن از گناهان و فریفته شدن به دنیاست.

«لِلْمُتَّقِينَ»: همه آن موارد، تنها برای پرهیزگاران سود بخش است، زیرا غیر آنان متنبه نشده، پند نمی‌گیرند و سودی هم نمی‌برند. از این رو، خدا به آنان خطاب نفرموده و توجه هم نداشته است.

داستان تجاوز کنندگان از حدّ الهی، که برخلاف فرمان خدا، شنبه را به کار پرداختند، در پیش خواهد آمد (در گذشته نیز در اوّل سوره معنی تقوی بیان گردید).

[سوره البقره (۲): آیه ۶۷] ص: ۸۴

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۵

ترجمه: ص: ۸۵

و یاد آورید وقتی را که موسی به قوم خود گفت: هر آینه خدا امر می کند شما را به اینکه بکشید گاوی را. قوم او پاسخ دادند او را، که ما را مسخره می کنی؟ موسی گفت: پناه می برم به خدا (که سخن به افترا بگویم)، که از نادانان باشم.

تفسیر: ص: ۸۵

«و»: ای بنی اسرائیل یا ای امت محمد صلی الله علیه و آله! به یاد آورید، یا به بنی اسرائیل یا به امت خودت ای پیامبر یاد آور شو، داستان آن کشته‌ای را که به دست موسی (ع) زنده شد، تا اینکه بدانند آنچه موسی (ع) فرمود، حق بود و آن اخباری است که در باره نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی (ع) بیان داشت و اینکه آن اخبار چیزی نیست که به آن اهمیت نداد. «إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ»: وقتی موسی (ع) به قومش گفت که خداوند به شما فرمان می دهد، که کشته را زنده کنید تا او در باره قاتلش به شما خبر بدهد.

«أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً»: یعنی گاوی را بکشید و بعضی از قسمتهای بدن او را به کالبد این مقتول بزنید.

داستان آن چنین است که: در بنی اسرائیل زن زیبایی - با اصل و نسب - وجود داشت که خواستگاران زیادی هم داشت. او را سه پسر عمو بود که او را می خواستند. او راضی شد تا با برتر از همه‌شان ازدواج کند.

ولی پسر عموهای دیگر، به او شدیداً حسد برده وی را دعوت کردند و کشتند و او را به محلی که اکثر قبایل بنی اسرائیل در آنجا بودند، برده و شب هنگام، او را در همان جا انداختند و رفتند.

بامدادان، مردم آن کشته را دیده شناختند. آن دو پسر عمو هم آمده جامه دریدند و بر آنان ندبه کرده از آن افراد که در آن محل بودند کینه‌خواهی کردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۶

موسی (ع) آنها را احضار کرد و در باره آن کشته پرسید. آنها کشتن آن جوان را انکار کردند.

موسی (ع) پنجاه تن از فرمانروایان بنی اسرائیل را وادار کرد که به خدا و به خدای بنی اسرائیل و برتری دهنده محمد صلی الله علیه و آله و خاندان طیبین آن حضرت، سوگند شدید خورده و بگویند، که ما او را نکشته‌ایم و نمی دانیم که قاتل او کیست.

اگر سوگند خوردند، باید دیه مقتول را بدهند. اگر از آن سرباز زنند، باید قاتل را معرفی کنند و یا قاتل را به اقرار و داشته او را قصاص کنند.

اگر سوگند نخورند، باید در جایگاهی تنگ زندانی شوند تا سوگند بخورند، یا اقرار به قتل کنند و یا شهادت دهند که قاتل کیست.

آنان گفتند: ای پیامبر خدا، آیا نمی شود به جای سوگند اموالمان را بدهیم؟ و آیا اموال ما به جای سوگند قبول نمی شود؟

موسی (ع) گفت: نه، این حکم خداست.

پس گفتند: ای پیامبر خدا این تصمیم سخت سنگین است و ما جنایتی مرتکب نشده‌ایم و چنین سوگندی سزاوار ما نیست و بر گردن ما حقی نیست که سوگند بخوریم.

از خدای - عز و جل - بخواه که قاتل را به ما بشناساند تا حقیقت امر برای خردمندان روشن شود و از سوی خدا آیه‌ای نازل شود که

چه کسی مستحق مجازات است.

پس موسی گفت: خدا به این کار فرمان داده است و من نمی‌توانم برای خدا از پیش خود امری را پیشنهاد کنم، باید تسلیم حکم خدا شویم. باید همت کرد تا حکم خدا در این مورد اجرا شود.

پس خدای تبارک و تعالی به موسی (ع) وحی کرد، خواهش آنها را اجابت کن و از من بخواه تا اینکه قاتل را برایت روشن کنم و مشخص ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۷

نمایم. چون من تصمیم دارم به آن وسیله، به یکی از مردان خوب امت تو که دین او بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش درود و سلام فرستادن است با وسعت روزی قسمتی از ثواب آن را به او بپردازم، آن پاداشی است که با بزرگ شمردن محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش، نصیب وی می‌شود.

به حضرت صادق (ع) نسبت داده شده است که فرمود: آن شخص مردی بود که کالایی داشت و عده‌ای آمدند که آن را از او بخرند، ولی کلید اطاق در آن موقع زیر سر پدرش بود و او هم خواب بود. پسر دوست نداشت او را بیدار کند و خوابش را ناگوار نماید، لذا آن گروه از خرید کالا منصرف شدند و کالای او را نخریدند. وقتی پدرش بیدار شد، گفت: پسرم کالایت را چه کردی؟ پسر گفت: جای خودش است و آن را نفروخته‌ام، زیرا کلید آن زیر سر شما بود و من دوست نداشتم شما را ناراحت کرده از خواب بیدار و خوابت را خراب کنم.

پدرش به او گفت: این گاو را در عوض سودی که باید از کالایت می‌بردی و اکنون از دست داده‌ای، به تو می‌دهم. خدای تعالی هم از این فرزند که چنین پایدار رفتار نموده بود، تشکر کرد. و به موسی (ع) امر نمود: به بنی اسرائیل دستور دهد تا گاوی را که عین گاو پسر باشد، بکشند تا قاتل آن مرد صالح، معلوم شود.

پس چون بنی اسرائیل نزد موسی (ع) جمع شدند و از او در باره حکم سؤال نمودند، حضرت فرمودند: خدا امر می‌کند که باید گاوی بکشید تا آن مقتول زنده شود «۱». آنها شگفت زده شده گفتند:

«قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا»: ای موسی ما را مسخره می‌کنی؟

«قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»: گفت: به خدا پناه می‌برم که از

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۸

جاهلین باشم.

معلوم می‌شود که استهزا از صفات نادانان است. و نسبت دادن امری به خدا که لایق مقام او نیست و نباید به او نسبت داد، از اوصاف عاقل نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۸] ص: ۸۸

اشاره

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸)

ترجمه: ص: ۸۸

قوم موسی گفتند: از خدا بخواه تا برای ما معین فرماید که آن گاو چگونه است. موسی گفت: خدا می‌فرماید گاوی است نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده، بلکه بین این دو است. پس اکنون به آنچه مأمور هستید، عمل کنید.

تفسیر: ص: ۸۸

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ مُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»

: گفتند، از خدا بخواه که چگونه آن را بر ما روشن کند.

منظور از کلمه «ما هی» پرسش از وصف است، زیرا لفظ «ما هو» و «ما هی»، همان طور که برای پرسش از حقیقت و ماهیت چیزی است، برای پرسش از اوصاف و ممیزه‌های عرضی نیز به کار برده می‌شود.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ»: گفت: آن گاو پیری نیست.

«فارض» را از جهت غلبه جنبه اسمی بودن آن مذکر آورده است و به آن «تاء تأنیث» اضافه نشده است.

«وَلَا بَكْرٌ»: کوچک و خردسال نیست.

«عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»: بین پیر و جوان است.

«فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ»: پس، آنچنان که به شما امر شده است، انجام دهید و زیاد در مورد آن پرسش نکنید که بر شما سخت‌تر شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۸۹

[سوره البقره (۲): آیه ۶۹] ص: ۸۹

اشاره

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ مُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْئِهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ (۶۹)

ترجمه: ص: ۸۹

(باز) قوم موسی گفتند: از خدایت بخواه تا برای ما روشن کند که رنگ آن گاو چگونه است؟ موسی گفت: که خدا می‌فرماید آن گاو زرد زربینی است که رنگ آن موجب شادکامی و مسرت بینندگان است.

تفسیر: ص: ۸۹

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ مُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْئِهَا»: گفتند، از خدا بخواه رنگ آن را بیان کند. موسی گفت:

خدا می‌گوید: آن گاوی است که کاملاً زرد است، به طوری که سیاهی و سفیدی نمی‌زند.

«تَسْرُّ النَّاطِرِينَ»: آنچنان که زیبایی و درخشش آن بیننده را شادی افزاست.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۰] ص: ۸۹

اشاره

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنِ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰)

ترجمه: ص: ۸۹

گفتند از خدا بخواه چگونگی آن گاو را بر ما معین فرماید که هنوز برای ما اشتباه وجود دارد (تا رفع اشتباه شود). البته اگر خدا بخواهد (با اطاعت امر)، از هدایت یافتگان باشیم.

تفسیر: ص: ۸۹

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»: گفتند، از خدا بخواه وصف بیشتر آن را بگوید که ما اشتباه نکنیم. «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنِ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»: زیرا گاو مورد نظر بر ما مشتبه شده و با بیان تو ای موسی، اگر خدا بخواهد، به آن راهنمایی می‌شویم.

روایت شده است که اگر انشاء الله نمی‌گفتند برای همیشه برایشان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۰ مشخص نمی‌شد (که چه کنند و کدام گاو را بکشند).

[سوره البقره (۲): آیه ۷۱] ص: ۹۰

اشاره

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَدَبَّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

ترجمه: ص: ۹۰

موسی گفت: خدا می‌فرماید آن گاو آن قدر رام نیست که زمین را شیار کند و آب به کشتزار دهد و بی‌عیب و یک رنگ است. آن قوم گفتند: اکنون حقیقت را بر ما روشن کردی. پس آن گاو را کشتند. اما نزدیک بود که این کار را انجام ندهند (نزدیک بود نافرمانی کنند).

تفسیر: ص: ۹۰

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ»: گفت، خدا می‌گوید آن ماده گاوی است که هنوز رام نشده و فرمانبردار نگشته است که زمین را شخم کند.

«وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ»: و برای آبیاری کشتزار رام نشده است.

«مُسَلَّمَةٌ»: و هیچ عیبی نداشته و سالم است.

«لَا شِيَةَ فِيهَا»: جز زردی، رنگ دیگری با آن آمیخته نشده است و کاملاً زرد است.

«قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ»: گفتند، اکنون حقیقت آن بر ما روشن شد که آن ماده گاو چگونه است، که آن را از غیر آن تشخیص

دهیم. ما چنین گاوی را که متعلق به فلانی است می‌شناسیم.

در بعضی از اخبار آمده است که اگر آنان هر گاو دیگری را می‌کشتند، به نتیجه مورد نظر می‌رسیدند، اما بر خویشتن سختگیری کردند و خدا نیز بر آنها سخت گرفت.

در تفسیر امام (ع) آمده است: پس چون این صفات را شنیدند، گفتند: ای موسی آیا پروردگار ما به ما فرمان داده است که گاوی را ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۱
بکشیم که دارای این صفات باشد؟
موسی گفت: بلی.

موسی در ابتدای امر نگفت که خدا به شما چنین امر کرده است، زیرا اگر می‌فرمود خدا به شما فرمان داده است که چنین گاوی را بکشید، وقتی که آنها پرسش از چگونگی و رنگ گاو می‌کردند، دیگر نیازی نبود که موسی برگردد و از خدا پرسش کند، و تنها می‌توانست به آنها جواب بدهد که خداوند دستور داده گاو را بکشید و هر گاوی که اسم گاو بر آن صادق باشد بکشید، امتثال امر خدا را کرده‌اید. و چون قرار شد آن گاو را یافته بکشند، تنها آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند. و خدا در خواب به آن جوان محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و اولاد پاک آن بزرگواران را نشان داده بود که به او گفته بودند، «تو در حقیقت از برترین دوستان ما هستی و ما می‌خواهیم مقداری از پاداش تو را در دنیا داشته باشیم. لذا هنگامی که برای خریدن گاو آمدند، آن را بدون اجازه مادرت بفروش. چون خدا می‌خواهد با تلقینی که به مادرت عنایت می‌فرماید، تو و فرزندان را بی‌نیاز کند».

پسر خوشحال شد و وقتی مردم آمدند تا گاوش را خریداری نمایند و گفتند: این گاو را چند می‌فروشی؟
گفت: به دو دینار ولی اختیارش با مادرم است.

گفتند: ما با یک دینار راضی هستیم، از مادرت پرس که آیا قبول می‌کند؟
از مادر پرسید.

مادر گفت: چهار دینار.

به آنان خبر داد.

آنها گفتند: دو دینار می‌دهیم.

باز به مادر خبر داد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۲

او گفت: هشت دینار.

دوباره آنها نصف کردند.

همین طور مادر، بهای آن را دو برابر می‌کرد و آنها هم نصف می‌کردند، تا اینکه قیمت آن به اندازه پر شدن پوست بزرگترین گاو موجود رسید که آن را از دینار پر کنند. پس آنها مجبور به خرید شدند «۱».

«فَدَبُّوْهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُوْنَ»: پس گاو را کشتند. ولی نزدیک بود در این کار باز نافرمانی کنند. زیرا، گرانی قیمت و سنگین بودن پرداخت آن، سبب انصراف آنان از خرید می‌شد.

قیمت آن گاو طبق بعضی از اخبار، به اندازه پر کردن پوست آن از دینار بود. و طبق برخی از اخبار هم، قیمتش برابر پر کردن پوست گاوی بزرگتر بوده است، و این امر بر ایشان دشوار و سنگین بود. زیرا وقتی آنان قبول نموده، حساب کردند، دریافتند که مقدار آن پنج میلیون دینار می‌شود و لجاج آنها موجب این همه گرانی گاو و پرداخت بهای سنگین آن شد و در نتیجه همه قوم فقیر و بی‌چیز می‌شدند و آن جوان طوری ثروتمند می‌شد که طبق بعضی اخبار حتی یکی از فرزندان او هم تا هفتاد نسل فقیر نمی‌شد.

در تفسیر امام (ع) آمده است که خریداران گاو، نزد موسی گریه و زاری کردند و گفتند: با پرداخت این مبلغ، کل قبیله فقیر شد و با این لجاجی که ما کردیم و کم و زیاد نمودیم، هستی و نیستی ما همه رفت. پس موسی (ع) آنان را ارشاد کرد که به پیامبرمان «حضرت محمد صلی الله علیه و آله» متوسل شوند. چون توسل جستند، خدا به موسی وحی کرد که رؤسای آنها به خرابه بنی فلاان (یکی از قبایل) بروند و آنجا را بکاونند و گنجینه آنجا را بیرون آورند. آن گنج، ده میلیون دینار است. و

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸.

مه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۳

آن را به هر کس که قیمت گاو را پرداخته است به همان اندازه که داده است بدهند، تا به حالت قبلی برگردند. پنج میلیون اضافی را هم بین خود تقسیم کنند تا اینکه دارایشان افزوده شود (به پاداش توسل آنها به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش (ع) و اعتقاد به برتری آنها) «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۷۲] ص: ۹۳

اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲)

ترجمه: ص: ۹۳

به یاد آرید وقتی که نفسی را کشتید و یکدیگر را در باره قاتل متهم می کردید و کشمکش می کردید و خدا آنچه را که (رازی را) پنهان می داشتید، آشکار فرمود.

تفسیر: ص: ۹۳

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا»: و هنگامی که نفسی را کشتید.

علت اینکه در این آیه، خطاب را به صورت جمع برای حاضران آورده است و می گوید، کشتید (در حالی که قتل مربوط به یک یا دو نفر در زمان گذشته بوده است)، از آن جهت است که قتل بین آنان واقع شده است و می خواهد همه را به جهت وقوع این امر زشت بین آنها، سرزنش کند. قاتل در میان آنان بوده است و آنهایی هم که اکنون هستند به گذشتگان نشان شباهت دارند.

شایسته بوده است که این آیه، قبل از آیه «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ تَأَخَّرَ آيَةً» بیاید اما این دو آیه، از هم جدا و آن آیه هم پس از آن آمده است و این به آن جهت است که در مقام بیان کارهای زشت آنهاست و بیان زشتیها در این آیه، تمامتر و نوع آن بیشتر است، چون در این آیه انکار بنی اسرائیل نسبت به موسی (ع) و به مسخره گرفتن گفتار موسی یاد شده که با قیاس فاسدشان می گفتند: چگونه برخورد عضو مرده‌ای مثل گاو با

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۴

عضو مرده‌ای مثل انسان، موجب زنده شدن انسان می‌شود؟ از زشتیهای دیگر اینکه، پرسش را به نهایت رساندند و در اجرای فرمان خدا سستی کرده، به ترک فرمانبرداری نزدیک می‌شدند.

«فَادَارَأْتُمْ فِيهَا»: اصل معنی «فَادَارَأْتُمْ»، دفاع کردید است، ولی در اینجا به معنی دشمنی است، زیرا که خصومت مستلزم دفاع است و ممکن است که در همان معنی حقیقی دفاع استعمال شده باشد، چون هر یک از آنان، قتل را از خود برگردانده و به رفیقش نسبت می‌داد.

«وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»: آنچه را پنهان می‌داشتید، خداوند آشکار کرد.

موضوعی را که پنهان می‌کردند، عبارت بود از خبر دادن از قاتل و اینکه حضرت موسی (ع) نتواند در باره قاتل خبری دهد. در این زمینه، حضرت را مورد استهزا و تمسخر قرار می‌دادند.

این جمله، یا حالتیه است، یا معطوف بر «فَادَارَأْتُمْ» بوده و یا جمله معترضه است.

و عمل کردن لفظ «مخرج»، به آن جهت است که از حال و گذشته حکایت می‌کند و نسبت به جمله «فَادَارَأْتُمْ فِيهَا» به صورت استقبال تصوّر شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۳] ص: ۹۴

اشاره

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

ترجمه: ص: ۹۴

پس گفتیم: پاره‌ای از اعضای آن گاو را بر بدن آن کشته زیند، (آنگاه بنگرید) این گونه خداوند مرده را زنده می‌کند و آیات خویش را به شما می‌نمایاند باشد که شما به خرد دریابید.

تفسیر: ص: ۹۴

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا»: پس گفتیم: آن مقتول را به بعضی از اعضای ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۵

بدن گاو بزنید. پس آن را به دم گاو زدند.

روایت شده است که آنان قطعه‌ای از بدن گاو را که دم در آن بود، گرفتند- این همان است که خدا فرزند آدم را از آن آفریده است و بر آن سوار می‌شود، وقتی که خلق جدیدی پدید آورد. سپس، بدن مقتول را به آن زدند و گفتند: بار خدایا! به مقام محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش (ع) این مرده را زنده گردان و او را به سخن گفتن آور، تا در باره قتلش خبر دهد.

پس سالم و کامل بپا خاست و گفت: ای پیغمبر خدا، این دو پسر عمو، از روی حسد و به خاطر دختر عمویم مرا کشتند و در این محله انداختند تا خونبهای مرا بگیرند.

پس موسی آن دو مرد را گرفت و کشت.

روایت شده است که آن مقتول زنده شد و با توسل به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش از خدا خواست که در دنیا بماند تا از

دختر عمویش متمتع شود و دشمنانش کیفر ببینند و خدا به او روزی فراخ و پاکی ارزانی دارد.

و خدای تعالی هم به او هفتاد سال دیگر عمر داد، در حالی که قبل از کشته شدن ۶۰ سال عمر داشت و تا آخر عمر حواسش سالم و شهواتش قوی بود و از حلال دنیا بهره‌مند شد و با همسرش به خوشی زیسته نه او از زنش جدا شد و نه زن از او، و با هم مردند و به بهشت رفته هر دو از نعمتهای آن بهره‌مند شدند «۱».

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى»

: این چنین خدا مردگان را زنده می‌کند، یعنی پس از آنکه کشته را به بعضی از قسمت‌های بدن گاو زدند و او زنده شد. پس ما گفتیم: این چنین مرده را زنده می‌کنیم، بنابراین، زندگی پس از مرگ امر شگفتی نیست. یا اینکه بعد از زدن گاو و زنده شدن مقتول، در

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۶

حالی که می‌گفتیم این چنین خداوند مردگان را زنده می‌کند.

اگر این جمله، مستأنفه باشد، در آن صورت چگونگی زنده شدن مردگان را در بازگشت یا در معاد بیان می‌کند، زیرا زنده شدن مردگان و بازگشت به دنیا، یا زنده شدن مردگان در آخرت، بر ایشان عجیب و شگفت می‌نمود، پس، بعد از زنده شدن آن شخص مرده، این پرسش برای آنها پیش آمد که مردگان چگونه زنده می‌شوند؟ آیا خدا مردگان را مثل این مرده زنده می‌کند؟ پس خدای تعالی فرمود: خدا مردگان را این چنین زنده می‌کند.

«وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ»

: این عبارت، عطف بر «يُحْيِي اللَّهُ»

است. یعنی همان طور که خداوند این نشانه و آیت عجیب را به شما ارائه نمود و با برخورد عضو مرده‌ای، مرده‌ای را زنده کرد، همچنین خدای تعالی سایر آیات نفسانی و خارجی عجیب و غریب را به شما نشان خواهد داد.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

: تا اینکه جایز بودن معاد و بازگشت را درک کنید.

یا درستی پیامبری موسی (ع) و صحت سخن وی را در باره برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندان آن حضرت، دریابید. یا شما عاقل شده از مقام نابخردی و نادانی بیرون آمده و به مقام خردمندی برسید.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۴] ص: ۹۶

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

ترجمه: ص: ۹۶

با وجود این معجزه‌ها، دل‌های شما چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ شد، چه پاره‌ای از سنگ‌هاست که نهرهای آب از آن می‌جوشد و

برخی سنگها می‌شکافد و از آن آب بیرون می‌آید. دلها نیز چنین است.

بعضی دلها از ترس خدا فرود آیند.

پس ای سنگدلان، بترسید از خدا که خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۷

تفسیر: ص: ۹۷

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ»: و آنگاه، دل‌هایشان سخت شد، به نحوی که با رحمت و خیر، نرم و ملایم نشد.

«مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: یعنی، آن امری را که ما سبب نرمی و رقت دل‌های شما قرار دادیم، سبب قساوت قلب‌های شما شد. آمدن قساوت پس از ارائه آیات، به این امر اشعار دارد که به سبب نشان دادن آن آیات، دل‌هایشان به جای نرم شدن سخت شده است. این نکوهش شدید و رسایی بر آنهاست، زیرا این معنی را می‌دهد که پلیدی و خبائث سرشت آنها تا جایی است که آنچه سبب هدایت و ادراک است، در آنها سبب قساوت و کودنی شده است.

«فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ»: یعنی آن دل، مانند سنگ شد.

بازگشت عبارت به جمله اسمیه، به این علت است که نشان دهد قساوت در وجود آنان، جایگزین شده است.

یا اینکه معنی آیه چنین است: «فعلم انها كالحجارة»، که گویا فعل «علم» در تقدیر است، بنابر این، عطف جمله اسمیه بر فعلیه، به اعتبار لازمه حکم است.

«أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»: بلکه، سختی آن از سنگ بیشتر است و لفظ «أو»، به معنی «بلی» آمده است.

کلمه «اشد» به فتح خوانده شده است و عطف به محل «فهی کالحجارة» است.

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»: این عبارت عطف است و به جای تعلیل، برای سنگ شدن دل است (یعنی، دل‌هایشان از سنگ سخت تر است، زیرا از سنگ، نهرها جاری می‌شود، ولی از دل‌های آنان نهر معرفت جاری نمی‌شود). یا حال است. به همین ترتیب که گفته شد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۸

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»: بعضی از این سنگها می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید. آب‌هایی که از نهر کمتر است، مانند چشمه‌هایی که آب کم دارد.

از بعضی سنگها لا اقل آب کمی جاری می‌شود، ولی از دل‌های آنان عقل و معرفت کم هم جاری نمی‌شود.

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»: و پاره‌ای از آنها از ترس خدا فرو ریزند، یعنی از بالای کوهها در جهت فرمانبرداری تکوینی از امر خدا به پایین فرود می‌آیند.

یا فرو می‌ریزند و پایین می‌آیند (سنگهایی که در کوه باقی مانده‌اند. این فرود آمدن، در جهت فرمانبرداری از امر تکوینی است).

به کار بردن «الخشیة»، مجازی است یا حمل بر این می‌شود که همه ممکنات، علم، شعور، شوق، خوف و خشیه دارند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»: و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

این مطلب وعیدی (وعید ضد وعده است و آن وعده به عذاب است) برای آنان است.

خدای تعالی، پس از آنکه این وعید را فرمود و آنها را توبیخ نمود، به سوی مؤمنان برگشته و کلام را متوجه آنان کرده، فرموده است:

[سوره البقرة (۲): آیه ۷۵] ص: ۹۸

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

ترجمه: ص: ۹۸

آیا طمع می‌ورزید که (یهودیان) به شما بگروند؟ در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده تحریف می‌کنند، با وجود اینکه با عقل دریافته و خودشان می‌دانند.

تفسیر: ص: ۹۸

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ»: پس از اینکه احوال پیشینیان آنان را که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۹۹

در حال و مرتبه با ایشان موافق بودند، شنیدید، آیا طمع دارید چنین کسانی که هم اکنون موجودند، ایمان بیاورند؟ «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ»: برخی از اینان، از اسلاف و گذشتگان خود کلام خدا را می‌شنیده‌اند. و آنها کسانی بودند که با موسی (ع) به کوه طور رفتند تا کلام خدا را بشنوند و برای بنی اسرائیل گواهی دهند به اینکه کلام خدا را شنیدند. یا مقصود این است که اینان، کلام خدا را از تورات یا انجیل یا از زبان انبیا و اولیا می‌شنوند.

یا مقصود این است که آیا طمع می‌ورزید، اینهایی که هم اکنون موجود هستند به شما ایمان بیاورند؟ در حالی که گروهی از اینان، کلام خدا را که از کتاب او بر شما فرو فرستاده شده، یا از زبان محمد صلی الله علیه و آله یا از تورات، در وصف محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و راه و روش آنها، شنیده‌اند.

«ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ»: سپس، آن را تحریف می‌کنند.

تحریف، قرار دادن چیزی است در قسمتی و طرفی، تحریف حرف به معنی طرف گرفته شده و تحریف کلام آن است که از جای اصلی‌اش برداشته و در جای دیگر قرار داده شود.

تحریف سخن از جایگاه خودش، آن است که آن را در سوی دیگری که غیر موضع آن است، بگذارند.

لازمه تحریف سخن، تغییر آن است، از این رو، تحریف سخن خدا، به تغییر آن تفسیر شده است.

تحریف کلام خدا یا به تغییر لفظ است که لفظی را ساقط یا زیاد کنند و یا پیش و پس آرند، تا اینکه غیر معنایی که مقصود و منظور حق بوده است از آن پنداشته شده، کلام بر شخص غیر آگاه مشتبه شود.

«مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا»: پس از آنکه آنان با خرد خویش، آن مسئله را درک کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۰

«وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: در حالی که آنها می‌دانند که به تحریف کلام خدا می‌پردازند.

یا اینکه آنها از علما هستند و شأن عالم، به ویژه وقتی که چیزی را با عقل درک کند، این است که سخنان خدا را تحریف ننماید. بنابراین، آنان نسبت به دیگران، مستوجب سخت‌ترین عذابها هستند، از آن جهت که آنان با آنچه مقتضای علم و خردشان بود، مخالفت ورزیدند.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۶] ص: ۱۰۰

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِ هُم إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحِجُّوا بِكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶)

ترجمه: ص : ۱۰۰

و چون با اهل ایمان برخورد کنند می گویند: ما نیز گرویده ایم. و چون برخی از آنها با بعضی دیگر (از خودشان) خلوت کنند، می گویند: چرا دری که خدا برای شما گشوده، به روی مسلمانان باز می کنید؟ که آنها (به آن وسیله) علیه شما در برابر خدا دلیل آورند. آیا (در این باره) به عقل خود توجه نمی کنید؟

تفسیر: ص : ۱۰۰

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا»: این عبارت عطف بر «یسمعون» است. «قَالُوا آمَنَّا»: اینکه گفتند، ایمان آوردیم، برای اظهار موافقت با مؤمنانی چون سلمان و مقداد و مانند آنها بوده است (بدون اینکه در دل به آن ایمانی داشته باشند) و کلامشان را تأکید نکردند، چون دلپایشان به آنچه که بر زبان می رانند رو نیاورده است، و می خواهند چنین وانمود کنند که در ایمان آنها نباید شک کرد، و نیازی به تأکید نیست.

«وَ إِذَا خَلَا بِبَعْضِ هُم إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»:

یعنی بعضی از آنان در خلوت به برخی دیگر گفتند، که از صفات محمد صلی الله علیه و آله و چگونگی شریعت و وطن و مهاجرت او که خداوند به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۱

شما خبر داده، چرا به مسلمانان می گویند؟ چون قومی از یهود که با مسلمانان ملاقات می کردند، نفاق نمی ورزیدند، بلکه آنچه در تورات از صفت محمد صلی الله علیه و آله و دین او آمده بود به ایشان خبر می دادند که موجب خشم منافقان می شدند. آنها پنهانی به محدثان می گفتند: آیا در باره صفت محمد صلی الله علیه و آله و وصی و دین او با مسلمانان سخن می گویند؟

«لِيُحِجُّوا بِكُمْ بِعِنْدَ رَبِّكُمْ»: در علمی را که خدا برایتان گشوده، به روی آنان باز می کنید؟ تا علیه شما دلیل آورده، نزد پروردگار بگویند که شما به حقایق دین ما و پیامبر ما آگاهی پیدا کردید و در عین حال ایمان نیاورده اید و با ما دشمنی ورزیده اید؟ اینان به علمت حماقت و سفاهت، پنداشتند اگر آنچه را از دلایل نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که نزد آنان بوده است به مسلمانان نگویند، مسلمانان نزد خدا علیه آنها حجّت و دلیلی ندارند، در نتیجه خدا هم آنها را مؤاخذه نمی کند.

همان طور که مشاهده می شود، این سخن یک قیاس اقترانی است که صغری و کبری آن هر دو فاسد است و جز شخص سفیه و کودن و ابله، کسی به چنین قیاس فاسدی روی نیاورده، توجهی نمی کند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: منافقین آن قوم، به گروه دیگر آن قوم می گویند: آیا به عقل خود رجوع نمی کنید؟ آنچه را خبر می دهید، خود دلیل و حجّتی علیه شماست؟

[سوره البقره (۲): آیه ۷۷] ص : ۱۰۱

اشاره

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

ترجمه: ص: ۱۰۱

آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پنهان داشته یا آشکار می‌کند، می‌داند؟

تفسیر: ص: ۱۰۱

«وَلَا يَعْلَمُونَ»: یعنی اینهایی که به برادران خود گفتند، آیا شما به آنها خبر می‌دهید، آیا نمی‌دانند؟ ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص:

۱۰۲

«أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»: که خدا آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌کند، می‌داند.

پس آنچه را آشکار کنند، همان چیزی است که خدا در آن را بر آنان گشوده است. آنچه را پنهان دارند، خود حجت و برهان علیه آنان است.

برای خدا، تفاوتی ندارد که آن حقایق را آشکار کنند یا نکنند، و تفاوتی هم نمی‌کند که مؤمنان با این سخنان علیه آنان دلیل بیاورند یا نیاورند.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۸] ص: ۱۰۲**اشاره**

وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)

ترجمه: ص: ۱۰۲

برخی از یهودیان بی‌سوادند و از کتاب چیزی جز آرزوها نمی‌دانند، و آنها نیستند مگر کسانی که ظن و گمان می‌برند (تنها پا بست خیالهای خام و پندار بیهوده خویش‌اند).

تفسیر: ص: ۱۰۲

«وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ»: عطف بر عبارت «قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَشْتَرُونَ» است، گویا که گفته باشد آیا طمع دارید که آنان به شما ایمان آورند؟ در بین آنان علمایی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و سپس آن را تحریف می‌کنند و عده‌ای از آنها بی‌سوادانی هستند که حق و باطل را تشخیص نمی‌دهند و در ابتدا، از کتاب و شریعت، درکی ندارند و جز به خیالها و آرزوها نمی‌اندیشند- آرزوهایی که علمایشان پس از آنکه مقصود از کتاب را فهمیدند، تحریف و توجیه نمودند- و آنها به سوی همان آرزوها رو می‌کنند. به سخن دیگر، عده‌ای هستند که مقصود و منظور کتاب را می‌دانند ولی آن را به جهت خواهشهای نفسانی خود، تحریف می‌کنند. عده‌ای هم جز آنچه موافق خواسته‌هایشان باشد، از کتاب شناختی ندارند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۳

«امی» منسوب به ام است، یعنی کسی که جز آموخته‌های مادری چیزی از کمالهای اکتسابی از خواندن و نوشتن، به وی افزوده نشده است. در عرف این لفظ مخصوص کسی است که نه می‌تواند بخواند و نه بنویسد.

در این آیه، منظور کسی است که چیزی اضافه بر تبعیت مادر ندارد و آن مقام کودکی و پیروی از امیال و خواسته‌هاست و از

انسانیت انسان، چیزی را که اقتضای تمیز بین حق و باطل باشد و حق را برگزیده، باطل را کنار نهد، نمی‌داند. از این رو، «امّیون» را تفسیر فرموده است به «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ»، یعنی از کتاب چیزی جز خواسته‌های خود نمی‌دانند.

منظور از کتاب، یا مطلق احکام نبوت، یا مطلق کتاب آسمانی، یا شریعت موسی، یا تورات، یا احکام شریعت محمد صلی الله علیه و آله، و یا قرآن است «امّانی» جمع «امّیّه» است، و آن چیزی است که انسان می‌خواهد (خواسته)، چه ممکن باشد یا نباشد، و معنی آن، این است که آیا طمع دارید که به شما ایمان آورند، در حالی که اینان بی‌سوادانی (امّی‌ها) هستند که از هوا و هوس و آرزوها پیروی می‌کنند و متصف به صفات انسانی و مقتضیات آن نیستند. زیرا، لازمه انسانیت این است که حق و باطل را تشخیص داده در جهت حقانیت، اشیا و احکام را بفهمند، نه اینکه احکام و کتابها را به خواهشها و خواسته‌هایشان حمل کنند. برای مثال، از نماز چیزی نمی‌دانند، مگر آنچه را موافق آرزوهایشان باشد، مانند تندرستی بدن، رفع بیماری، کثرت مال و مقام و حفظ آن و دیگر آرزوها و خواهشهای فراوانی که حد و اندازه ندارد. یا می‌پندارند که ظهور احکام و کتابهای آسمانی توسط پیامبران، چیزی جز ظهور خواهشهای خود آن پیامبران نیست که برای وصول به همان خواسته‌ها و جهانگشایی و چیرگی بر مردم و رسیدن به جاه و مال، وضع شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۴

این مسئله را درک نمی‌کنند که آنها ظهور امر الهی و بروز عبودیت پیامبران است، و چیزی از حکمت آن مطالب و مصلحتهایی که در آن درج شده است، نمی‌فهمند. پس طبق معنی اول، تقدیر آیه این است که آنان جز خواهشهای خویش، از کتاب چیزی نمی‌دانند و در معنی دوم، کتاب را جز خواسته‌های پیامبران نمی‌دانند. احتمال دارد معنی این باشد که از کتاب غیر از آرزوهای رؤسای خویش درک نمی‌کنند، زیرا آنان چون بی‌سواد بوده‌اند، جز آنچه رؤسایشان به صورت تحریف شده برای آنان بیان داشته‌اند، چیز دیگری درک نمی‌کنند. چنانکه در باره «امّی»، این مطلب را قبلاً یادآور شده‌ایم.

ممکن است مقصود، معنی اعّم باشد، یعنی آنها را جز خواسته‌های پیامبران و خود و رؤسایشان نمی‌دانند و کسی که از حق جز باطل درک نکند، به حق بودن از آن جهت که حق است اذعان و اعتراف نمی‌کند. از این رو، این گونه افراد، چه علما و چه جاهلان نشان- با وجود اینکه بر حق هستید- ایمان نمی‌آورند. از این بیان دانسته شد که استثنا، متصل مفرغ است نه منقطع، چنانچه برخی از عامّه از اهل سنّت، چنین پنداشته‌اند و بعضی از بزرگان خاصّه (شیعه) رضوان الله علیهم، از آنان تقلید کرده‌اند و چون از نفی و اثبات در آیه این توهم پیش آمد که برای آنان علم متعلّق به امانی و خواسته‌های ثابت است، خدای تعالی برای رفع توهم ادراک، آنها را به طریق حصر افراد، منحصر در ظنّ و گمان کرد و فرمود:

«وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»: آنها اصلاً علم ندارند.

شاید با تیزهوشی از آنچه که در گذشته گفتیم، دریافتی که ادراک آنها منحصر در گمان است. زیرا پیش از این یادآور شدیم که چون پیامد مدرک از ادراک جایز است، شأن آن ادراک کننده جز گمان نیست (دریافت گمان لازمه‌اش گمان است). ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۵

نقل شده است که مردی به حضرت صادق (ع) گفت: اگر این عوام یهود جز آنچه از علمایشان شنیده‌اند، چیزی نمی‌دانند و نمی‌شناسند و راهی دیگر که به آن سو رو کنند بر ایشان موجود نیست، پس چگونه به علت این تقلید و پذیرش گفته‌های علمایشان، خداوند ایشان را نکوهش می‌کند؟ آیا عوام یهود با عوام ما فرق می‌کنند؟ و اگر جایز نباشد که آنان از علمایشان تقلید کنند، مسلمانان نیز نباید از علمایشان تقلید کنند؟

حضرت فرمود: بین عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود، از یک جهت تفاوت و از جهتی تساوی است.

از جهت تساوی، به این گونه است که خدای تبارک و تعالی، هم عوام ما و هم عوام آنها را از تقلید منع کرده است. اما از جهت تفاوت، این طور نیست.

آن شخص عرض کرد: ای فرزندزاده رسول خدا، این تفاوت را برای من روشن کن. حضرت فرمودند: عوام یهود می‌دانند که علمای آنها، به طور صریح و آشکار دروغ گفته، حرام و رشوه می‌خورند و احکام را از مسیر خویش منحرف می‌کنند. این تحریف و تعویض، به خاطر جانب‌داری و توجه خاص به فوایدی است که نصیب آنها می‌شود، و نیز آنان را به داشتن تعصب شدیدی که موجب تفرقه در دینهایشان می‌شود، می‌شناسند. چون تعصب می‌ورزند، حقوق اشخاصی که مورد تعصب واقع شده‌اند، از بین می‌برند و اموال دیگرانی را گرفته به آنانی که استحقاق ندارند، می‌بخشند. از این رو به مردم ستم می‌کنند.

مردم یهود، می‌دانند که علمایشان به کارهای حرام دست می‌زنند و با معرفتهای دلپایشان، ناگزیر فهمیده‌اند که هر کس چنین کند فاسق است و جایز نیست که مردم از طریق آنها به خداوند راه یابند و آنها را واسطه بین خلق و خدا قرار دهند. از این رو، خداوند آنها را مورد ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۶

نکوهش قرار داده که چرا از کسانی که به فسق شناخته‌اند، تقلید کرده و سخن کسی را که می‌دانند تصدیق او جایز نبوده، قبول خبر او درست نیست و نباید به گفته و نظر آنها عمل کنند، تصدیق نموده‌اند. بر خود آنها واجب است که در امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ دقت نمایند، زیرا دلایل وجود آن حضرت، روشنتر از آن است که بر آنها مخفی بماند و آشکارتر از آن است که بر آنها روشن نشود.

همچنین است عوام امت ما، هنگامی که از فقهایشان فسق ظاهر و تعصب و جانب‌داری شدید و توجه بسیار به امور دنیوی و حرام را مشاهده کنند، هر گاه بنگرند که فقهایشان به علت تعصب در پی هلاکت و نابودی شخص مورد تعصب برمی‌آیند- اگر چه آن شخص مستحق اصلاح امر و نیکی و احسان باشد- یا ببینند که آنان (فقها) به کسانی که مورد جانب‌داریشان هستند مدارا و نیکی و احسان می‌کنند، در حالی که آنان مستحق ذلت و خواری و پستی‌اند، در این صورت است که هر کس از عوام ما، از چنین فقهایی تقلید کند، مانند یهود می‌شود که خداوند آنها را به جهت تقلید از علمای فاسق، نکوهش کرده است. و اما هر کدام از فقها که خویشان دار، نگهبان دین و مخالف هوا و هوس خویش بوده و فرمانبردار امر مولایش باشد، بر عوام لازم است که از او تقلید کنند و آن حاصل نیست، جز در بعضی فقه‌های شیعه، (نه همه آنها) زیرا کسی که مرتکب زشتیها و فواحش گشته و مانند فاسقان، از فقه‌های عامه شود، نباید از آنان چیزی پذیرفت و نه آنها کرامت و احترام دارند «۱»

[سوره البقره (۲): آیه ۷۹] ص: ۱۰۶

اشاره

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا - فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۷

ترجمه: ص: ۱۰۷

پس بدا به حال آنانی که چیزی به نام کتاب تورات از پیش خود نوشته آن را به خدای متعال نسبت می‌دهند و می‌گویند: این از نزد خداست، تا آن را به بهای اندک بفروشند، پس بدا به حال آنان از آنچه نوشته‌اند و وای به حال آنان از آنچه کسب می‌کنند و به

دست می آورند.

تفسیر: ص: ۱۰۷

«فَوَيْلٌ»: این عبارت تفریع بر گفته خدای تعالی است که فرمود:

«يَسْمِعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ»: می شنوند کلام خدا را و پس از آن به تحریف می پردازند، یعنی آنان که کلام خدا را می شنوند و پس از آن به تحریف می پردازند، کتاب را با دست خود می نویسند یا به دستی که منسوب به خودشان است، نه به خدا و به امر خدا.

«لَلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»: پس وای بر آنان که کتاب خدا را با دستهای خود (از پیش خود) می نویسند.

ممکن است این عبارت را فرع بر مجموع آنچه از کلام خدا شنیده‌اند و تحریف کرده‌اند و جهت حَقَّائِیت کتاب را دریافته، آن را منحصر در جهت باطل گرفته‌اند، بدانیم. یعنی کسانی که از کتاب جز آنچه موافق آرزوهایشان است، نمی‌دانند. کتاب را بر اوراق جسمانی (منظور دست نوشته‌هایی است که بر اوراق نویسند) نمی‌نویسند، مگر با دستی که در اختیار نفسشان است (یعنی بر مبنای هوا و هوس می‌نویسند).

یا اینکه آنان، کتاب را بر اوراق ذهن خویش نوشته، بلکه با دستی که تحت فرمان نفس اماره آنهاست می‌نگارند، نه آن دستی که بتوان به خدا نسبتش داد، یا دستی که تحت فرمان خدا نباشد. پس وای بر آنهایی که کتاب را با دستی که در اختیار نفس بوده، بدون دخالت خدا و اوامر الهی می‌نویسند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۸

«ثُمَّ يَقُولُونَ»: و سپس آشکارا به خدا افترا زده‌اند.

«هذا»: و آن دست نویسی را که تحت فرمان نفس خویش، که فرمانبردار شیطان بوده است، نوشته‌اند.

«مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند: از خداست، در حالی که آن از سوی خدا نبوده، از جانب شیطان است. زیرا آن نوشته‌ها، ابتدا از نفس آنان که محکوم هوی و هوس است، برخاسته و سپس از اوها و خیالاتشان و آنگاه بر زبانها و دستهایشان جاری شده است. پس، آن همه از شیطان است.

اما آنان، به خدا افترا بسته، می‌گویند: این کتاب از جانب خداست.

«لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: تا کتاب خدا را به بهای اندک بفروشند که می‌خواهند به هدفها و غرضهای دنیوی و اعتباری و نفسانی، از قبیل توسعه طلبی و مقام خواهی و خود را بین مردم محبوب جلوه دادن، برسند.

«فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ»: پس وای به حال آنان، به آنچه که با دست خویش نوشتند، یعنی الفاظ و نقوشی که از سوی شیطان بر سینه‌هایشان القا شده است که همه آنها وسایل و اسباب تسلط شیطان بر آنان است.

«وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»: پس وای بر آنها از آنچه کسب کردند و آیات الهی را به بهای اندک فروختند و آن از هر حرامی حرامتر است، زیرا آنان به آلات و ابزار دین توسل جسته، غرضهای نفسانی خود را محقق کردند. وسیله و اسبابی که خداوند برای دین آنان قرار داده بود، شریک دنیا نموده و در دنیا دخالت دادند. و ضرر و زیان آنان بر کم خردان و ضعیف دینان بدتر از لشکر یزید بر اصحاب حسین (ع) است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۰۹

[سوره البقرة (۲): آیه ۸۰] ص: ۱۰۹

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰)

ترجمه: ص: ۱۰۹

و (یهود) گفتند: هرگز آتش به ما نمی‌رسد (خدا ما را در آتش عذاب نمی‌کند)، مگر چند روزی معدود. (ای پیامبر) به آنان بگو، آیا (بر آنچه دعوی می‌کنید) از خدا عهد و پیمانی گرفته‌اید؟ (اگر چنین است) خدا هرگز از عهد خود تخلف نمی‌کند. یا اینکه به خدا چیزی نسبت داده‌اید که نمی‌دانید.

تفسیر: ص: ۱۰۹

«وَقَالُوا»: این عبارت عطف بر عبارت «قَدْ كَانَ فَرِيقٌ...» است.
 «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً»: یعنی آیا شما طمع دارید که آنان به شما ایمان آورند، در حالی که آنان بر این قایلند که آتش هرگز به ما نمی‌رسد، مگر یک چند روزی، و به این وسیله می‌خواهند به آرزوهایشان برسند، در حالی که شما می‌خواهید آنان را به ترک شهوات و کنار نهادن خواسته‌هایشان دعوت کنید.
 «قُلْ»: ای محمد صلی الله علیه و آله به آنها بگو، این ادعای شما اثبات نمی‌شود، مگر پس از مشاهده آتش و یاران آن و مشاهده اینکه آنها چند روزی بیشتر در آتش نمانده‌اند. در حالی که شما اهل مشاهده نیستید، و نیز این ادعا ثابت نمی‌شود. آیا این عهد الهی (که شما جز چند روز مجازات نمی‌شوید)، از سوی خدا، بدون واسطه یا به وسیله پیامبران به آنان رسیده است؟ یا اینکه به خدای تعالی افترا می‌بندند. پس، از آنان پرس:
 «أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»: یعنی اگر عهدی از جانب خدا بوده باشد، در آن صورت هرگز خدا خلاف عهد عمل نمی‌کند. یا اینکه از آنان پرس، که آیا خدا هرگز خلاف وعده می‌کند؟
 «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: و یا اینکه به خدا چیزی را که نمی‌دانید نسبت می‌دهید، اما شما را عهدی نزد خدا نیست و شما هم که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۰
 چنین عهدی را ادعا نمی‌کنید، پس تنها این باقی می‌ماند که سخن شما افترا به خدا باشد و شما مستحق شدت عذاب هستید، تا چه رسد به دوام و همیشگی عذاب.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۱] ص: ۱۱۰

اشاره

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)

ترجمه: ص: ۱۱۰

آری هر که اعمال زشت اندوخت و کردار بد او را احاطه نمود، چنین کسی اهل دوزخ است و چنین کسانی در آتش جاودانه خواهند بود.

تفسیر: ص: ۱۱۰

«بلی»: بلی، در پاسخ ادعای آنها که عذاب دایم ندارند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» هر که گناهی کسب کند.

اصل «سَيِّئَةً»، «سیوء» بر وزن فاعل است.

«تاء» در «سَيِّئَةً» مانند تاء در «حَسَنَةً» برای نقل از وصفیت به اسمیت است.

سَيِّئَةً برای انسان، آن چیزی است که مناسب و ملایم انسانیت انسان نباشد، خواه مناسب و سازگار با حیوانیت او باشد یا نباشد. از این جهت، «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» با فعل «كَسَب» آورده شده، تا اشاره‌ای به بقای «سَيِّئَةً» (گناه) باشد. و آن را به لفظ فعل و عمل که دلالت بر حدوث می‌کند، مقرون نکرده تا اشاره کند به اینکه آنچه مستلزم دخول در آتش و جاودانگی در آن می‌شود، عبارت از اثر حاصل از گناه در نفس انسان است که ناشی از فعل گناه است، نه از حرکات و افعال که هیچ وقت در دو زمان استقرار ندارند.

«وَ أَحَاطَتْ بِهٖ حَاطَتُهُ»: چون بدی و گناه، و اثری که از آن باقی می‌ماند مادامی که تمام راههای بهشت را نبندد، مستلزم خلود در آتش ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۱

نمی‌شود، لذا به کسب گناه، احاطه کردن خطیئه را اضافه نموده است.

خطیئه به معنی گناه است، و از ضمیر به اسم ظاهر عدول کرده تا مناسب مقام وعید باشد، و مقام وعید، مقتضی در ازای کلام و تکرار لفظ قبیح و آوردن الفاظ قبیح متعدد است.

«فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»: آنها، همشین و همراه آتش‌اند.

در این قسمت آیه، تنها به همراه بودن در آتش که مشعر به سنخیت و مشیر به خلود در آتش است، کفایت نشده است، بلکه تصریح به خلود در آتش می‌کند تا تطویل و تشدید را تأکید نماید. لذا فرمود:

«هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: و آنان در دوزخ جاودانه خواهند بود.

چون در اینجا اقتضای مقام لازم‌ه‌اش اهتمام به وعید بوده، وعید مقدم شده است، تا ردی باشد به آنهایی که جاودانگی در دوزخ را منکر گشته، مدتش را اندک دانسته‌اند. و با لفظ «من» که مشترک بین شرطیه و موصوله است، آمده و در خبر لفظ «فاء» آورده که مؤکد تلازم است.

در حالی که در آیه بعدی که وعده به مؤمنان است، موصول صریح آمده و در خبر «فاء» یاد نشده است.

در این عبارت، برخلاف آیه‌ای است که گذشت، که فرمود:

«فَمَنْ تَبِعَ هِدَايَ فَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «۱» «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «۲»

(پس هر که از هادی یا هدایت من پیروی کند، ترس و بیمی بر او نیست و آن کسانی که به آیات کافر شدند، پس آنان اهل آتش هستند و در آن جاودانه‌اند)، این آیه، چون مقام متناسب با وعده بوده است و اهتمام به وعده داده شده، از این رو، در جانب وعید این آیه، وعید را تأخیر انداخته و در خبر، فاء نیاورده است.

(۱) سوره بقره، آیه ۳۸. [.....]

(۲) سوره بقره، آیه ۳۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۲

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

ترجمه: ص: ۱۱۲

و کسانی که ایمان آوردند و کردار شایسته انجام دادند، آنان از اصحاب بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند.

تفسیر: ص: ۱۱۲

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: در مورد ایمان و عمل صالح قبلاً شرح داده شد.
«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: آنان از یاران بهشت بوده و در آن جاودانه‌اند.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۳] ص: ۱۱۲

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)

ترجمه: ص: ۱۱۲

و به یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان نیکی کنید و به زبان خوش با مردم سخن بگویید، نماز را به پا داشته، و زکوة بپردازید.
پس، جز عده کمی از شما روی گردانیدید، و شما هستید که از حکم خدا رو برتافتید.

تفسیر: ص: ۱۱۲

اشاره

«و»: یعنی به یاد آرید ای بنی اسرائیل، یا ای امت محمد، یا اینکه خطاب عمومیت دارد در مورد هر کسی که خطاب در حق او ممکن است، یا مقصود این است که ای محمد بنی اسرائیل، یا امت خودت یا به طور مطلق، خلق را یادآوری کن.

«إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: هنگامی که با بنی اسرائیل به دست ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۳
پیامبرانشان ضمن بیعت عامه یا خاصه، پیمانی بستیم، این مطلب گذشت که هر جا عهد و عقد و میثاق یاد شده، منظور، آن عهد و پیمانی است که ضمن بیعت حاصل شده باشد.

«لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»: امثال این گونه عبارات، بعد از ذکر میثاق و پیمان، بر سه وجه می‌آید:

اول) آنکه به صورت اخبار به طور مثبت یا منفی باشد.

دوم) به صورت انشا، به شکل امر یا نهی یاد شود.

سوم) فعل در دنباله لفظ «ان» و «قد» بیاید.

در مورد «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»، هر سه وجه خوانده شده اگر به صورت اخبار باشد، یا این است که به معنی انشاست و لفظ قول در تقدیر است، یعنی از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم، در حالی که به آنها می‌گفتیم جز خدا را عبادت نکنید.

این وجه را عبارات (قولوا، و اقیموا و اتوا)، که به آن عطف شده است، تأیید می‌کند. یا به صورت اخبار، یا به معنی اخبار، در آن صورت، به تقدیر (ان مصدری) است و معنی آن این است: از آنان پیمان گرفتیم «ان لا یعبدوا، یا لان لا یعبدوا» بر اینکه نپرستید (جز خدا را). وجه دیگر آن است که بدل برای میثاق باشد.

اگر «لا یعبدون» به صورت فعل غایب باشد، هیچ ایرادی ندارد، و اما اگر به صورت مخاطب با تاء خوانده شود، باید گفت که بنا بر حکایت داستان گذشته است بدون تغییر، یا معنی اخبار و جمله حائیه است.

یعنی از آنها پیمان گرفتیم، در حالی که آنها جز خدا را عبادت نمی‌کردند، یا در حالی که ما به آنها می‌گفتیم جز خدا را عبادت نمی‌کنید و به پدر و مادر احسان می‌کنید. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۴

«تحقیق در باره والدین و نسبت روحانی» ص: ۱۱۴

انسان مراتب زیادی دارد و هر مرتبه‌ای خود از اجزای بسیار طولی و عرضی تشکیل شده است و هر مرتبه‌ای دارای سبب و معدّ (آمادگاه) خاصی است مغایر با سبب و معدّ مرتبه دیگر.

پس، علت معدّ (آماده سازی) برای مرتبه وجود جسمانی پدر و مادر جسمانی است و هرکس با این نسبت، به آن دو نسبت داده شود، مناسب آن فرزند خواهد بود. و این مناسبت نسبت برادر و خواهری نامیده می‌شود. مراتب وجود، به علت چندی است:

۱. علت هستی در مرتبه وجود سینه‌ای که به کفر گشوده باشد، شیطان یا کسانی از لشکریان شیطان‌اند که با انسان تناسب داشته باشند.

آنان، اهل دنیای تاریک هستند و منسوب به جن و پدر جن هستند.

نفس چنین فردی در این مرتبه، مهیا و مستعدّ برای تصرف شیطان است و شیطان در آن تصرف می‌کند و از آن متأثر می‌شود. از سوی رحمان نیز، نیرویی مناسب با آن نفس افاضه می‌شود و شیطان و هر کسی که مناسب او است، در این مرتبه در حکم برادرند.

۲. سبب وجود مرتبه سینه‌ای که به اسلام گشوده شده باشد، فرشته است و آن در حالتی است که نفس او مستعدّ تصرف ملائکه است و با تصرف ملک و تأثیرپذیری نفس مستعدّ، از سوی خداوند به او، توان مناسب آن نفس افاضه می‌شود. (این طبق تکوین و نظام هستی است).

اما بر حسب تکلیف، والدین آن مرتبه که سینه‌اش به کفر گشوده شده است، آنانی هستند که بدون اجازه با او بیعت کرده‌اند. انسان در این مرتبه و با این نسبت، فرزندی بیهوده و بی‌نسبت است. چنانچه از جهت تکوین در مرتبه جسمانی هم چنین است (که شرح دادیم) و نمی‌توان او را به چنین پدر و مادری مرتبط کرد. امّا والدینی که در مرتبه صدر منشرح به اسلام وجود دارند، کسانی هستند که با اجازه خدا یا نمایندگان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۵

الهی، با او بیعت کرده‌اند و همه آنهایی که از جهت این نسبت با او متناسب باشند، نسبت به هم برادرند.

۳. سبب وجود مرتبه قلب، جبرئیل عقل و مریم نفس است که به اسلام گشوده شده است. که جبرئیل عقل در گریبان مریم نفس

دمیده است و عیسای قلب منعقد شده، در همان ساعت زاده می‌شود و سخن گفتن آغاز می‌کند.

«نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»: کودکی در گهواره سخن می‌گوید.

اینکه گفتیم، بر حسب تکوین است. ولی بر حسب تکلیف، والدین مرتبه قلب، آن دو کس هستند که با شخص آنان بیعت خاصیه ولوی می‌نماید. و هر کسی که از جهت این نسبت مناسب انسان باشد، برادر او است.

همچنین، در مراتب دیگر نیز این نسبت و پیوند برقرار است و نسبت هر کدام در مقایسه با بالاتر آن، مانند نسبت جسم به روح است و ناپیوستگی روحانی، مانند ناپیوستگی جسمانی است که نه نسبتی و نه حکمی در بین است و گاهی نسبت فاسد اعتبار گشته، و پدری، به حسب اصل نسبت به آن اطلاق می‌شود (نه به دلیل درستی نسبت). چنانکه در فرموده خدای تعالی، این نسبت اعتبار شده است که:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» «۱» و اگر پدر و مادر بکوشند که به من شرک آورید، از آنچه تو را به آن علمی نیست، از آنان پیروی مکن.

در اینجا، آن پدر و مادری که کوشنده به شرک هستند، به شیطان و نفس تفسیر شده‌اند. بنا بر طریقه استخدام در ضمیر «جاهداک» و چون اطلاق پدری و فرزندی به اعتبار این نسبت است، پس هر اندازه که نسبت

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۶

قویتر باشد، اطلاق آن دو نیز سزاوارتر و بهتر می‌شود، و در نسبت جسمانی از اطلاق پدری و پسری، بنا بر این است که نسبت جسمانی مورد درک و حس هر کسی است، نه اینکه نسبت جسمانی اولویتی داشته باشد.

چون نسبت فاسد را در شرع مطهر اعتباری نیست، بنابر این، اطلاق والدین و ابویں در زبان شرع، به کسی باز می‌گردد که نسبت صحیح داشته باشد، نه فاسد. لذا، آن والدینی که از طریق فاسد منسوب باشند، مورد امر به احسان واقع نمی‌شوند.

ولادت جسمانی، عبارت است از جدا شدن ماده فرزند از پدر، نه جدا شدن صورت فرزند از صورت پدر. ولادت روحانی، عبارت از تنزل صورت پدر و ظهور آن در صورت فرزند و تقید و تعیین آن صورت است به تعیینات مرتبه پایین‌تر از مرتبه خودش. مانند نور خورشید که در آینه‌های چندی منعکس شود که با وجود زیادی آینه‌ها، در وحدت خورشید خللی وارد نمی‌آید. پس ولد روحانی، همان والد است و ولد همان والد. البته، مرتبه نازله والد اگر تعیینات نازله برداشته شود، جز یک والد نمی‌ماند.

مولوی قدس سره، در بیان این نسبت و اتحاد چه خوب فرموده است:

جان حیوانی ندارد اتحاد تو مجو این اتحاد از جان باد

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان چونکه برگیری تو دیوار از میان

چون نماند خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحده

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۷

به این ترتیب، برادری به اتحاد در صورت منتهی می‌شود، اگر چه ماده متعدد باشد. بر خلاف برادری جسمانی که در آن اتحاد صورت است، نه ماده، وحدت در کسی است که ماده از او منفصل شده باشد. از اینجاست که سر شدت حرمت غیبت مؤمن معلوم می‌شود، تا آنجا که نقل شده است که غیبت مؤمن، از هفتاد زنا با مادر در زیر کعبه، سخت‌تر و شدیدتر است. و همچنین، شدت

حرام بودن بدگویی که در برابر یا پشت سر برادر مؤمن گفته شود و نیز اهانت و مسخره کردن مؤمن، حرمت شدیدی دارد، که همه اینها، به پدر مؤمن باز می‌گردد.

همچنین، سرّ کثرت دعا در حق برادران در غیابشان، و کوشش در رفع نیازها و یاری کردن به آنها، از اینجا آشکار می‌شود. همچنین، سرّ این گفته معلوم می‌شود که فرمود:

کسی که برادر مؤمنش را در خانه‌اش بدون عوض و غرض دیدار کند، گویا خدا را در عرش خویش دیدار کرده است. چه زیارت مؤمن، زیارت خدا در مرتبه نازل آن است و نیز سرّ این حدیث آشکار می‌شود که فرمود:

هنگامی که دو مؤمن با هم مصافحه کنند، گناهانشان فرو می‌ریزد، همچنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد. و فرمود:

هنگامی که دو مؤمن با هم مصافحه کنند، دست خدا بین دستها یا بالای دستهای آن دو است یا خدا آنان را به رحمت می‌نگرد.

چون دو تن با هم مصافحه کنند، موجب قوی بودن ظهور والد آنان در آن دو تن گشته و به اندازه ظهور والد، گناهان از ولد ناپدید می‌شود.

از اینجا، سرّ اهتمام ورزیدن به احسان به والدین روحانی، به نحوی که خدای تعالی احسان به آنان را با توحید قرین نموده است، آشکار می‌شود. در سوره نساء می‌فرماید: ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۸

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱): خدای را پرستید و به او شرک نیاورید و به والدین نیکی کنید. در سوره انعام فرموده است:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۲) بگو بیایید تا آنچه را خدایتان حرام قرار داد، بر شما بخوانم و آن این است که برای خدا شریک نیاورید و به والدین نیکوکاری کنید.

در سوره بنی اسرائیل آمده است:

«وَقَضَىٰ رَبِّيكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۳): و حکم کرد خدایت که جز او را نپرستید و به والدین نیکی کنید.

والدین جسمانی، به سبب مظهریت و مناسبت آنان با والدین روحانی و داشتن حقوق بسیار و دلسوزی آنان بر اولاد و تحمّل زحمات سخت، مانند والدین روحانی هستند که باید مورد تعظیم و شفقت و احسان قرار گیرند.

همچنین، دانسته می‌شود که احسان به والدین روحانی، احسان به خود است و طاعات، هر چند بیشتر و کاملتر باشد، احسان به والدین بیشتر و کاملتر است. چه طاعات، نیکویی کردن به ذات خویش است که آن ظهور والد است و هر چیزی که سبب شدت ظهور والد در فرزند باشد، همان احسان به والد است.

چه شدت ظهور والد، نشانه توسعه و گسترش والد از جهت مظاهر است. از آنچه گفتیم، وجه این گفته خدای تعالی معلوم می‌شود که می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۴)، (پیامبر صلی الله علیه و آله از مؤمنان

(۱) سوره نساء، آیه ۲۶.

(۲) سوره انعام، آیه ۱۵۱.

(۳) سوره اسراء، آیه ۲۳.

(۴) سوره احزاب، آیه ۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۱۹

نسبت به خودشان اولی است و حدیثی که می‌فرماید: من و علی، پدران این امت هستیم (۱) که وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منزله صدر است و علی (ع) به منزله قلب.

اما به حسب جسم. اگر چه در این صورت که جدا از غیر و منفصل از او ملاحظه شده، دیگر پدر او به او اولی نیست، ولی از آن جهت که با نور صدر و قلب روشن است، محکوم به حکم والدین، و به مؤمنان اولی از خودشان بوده و پدر آنهاست. از این رو، همسران وی با وجود اینکه زوج بدنی هستند، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند. لذا، پیامبر خدا با همین نور پذیری و روشنائی و محکوم بودن به کالبد بشری، با جسدش به عالم ارواح سیر کرد، و از پشت سر همان می‌دید که با چشم می‌دید، و سایه‌ای برای او نبود. اگر این محکومیت و چیرگی روح بر بدن نبود، حکم روح بر بدن نمودار نمی‌شد.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: برترین پدر و مادر شما و سزاوارترین آنان، به شکر و سپاس محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) هستند «۲».

علی بن ابی طالب (ع) فرمودند:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌گفت، من و علی پدران این امت هستیم و حق ما بر آنان بزرگتر از حق پدران و مادران جسمانی آنهاست، زیرا اگر ما را اطاعت کنند، ما آنان را از آتش نجات داده به سرای آرامش می‌کشانیم و آنان را از بردگی و بندگی غیر، به بهترین آزادگی ملحق می‌کنیم «۳».

احسان به این والدین (محمد صلی الله علیه و آله و علی [ع]) و به کسانی که خدا

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۵.

(۲) همان.

(۳) همان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۰

به احسان آنان فرمان داده است، یا به این است که به خوبی با آنها همنشینی و همراهی گشته و نسبت به آنها تواضع و رحمت شود، یا به این است که به آنها خدمت کرده، و سعی در برآوردن حاجتها و دفع آزار از آنها بنماید، یا به این است که درخواست از خدا و دعا برای آنان کند و یا اینکه خانواده و مال آنها را در غیابشان حفظ نماید.

«وَ ذِ الْقُرْبَى»: و خویشاوندان آن بزرگواران محمد صلی الله علیه و آله و علی [ع] و یا خویشاوندان خود شما، همان طور که در گذشته معلوم شد.

از آنچه گذشت، معلوم شد که بین این دو نوع خویشاوندی هیچ تفاوتی نیست و اینکه خویشاوندی اختصاص به مرتبه جسمانی ندارد، بلکه اعم از مراتب جسمانی و روحانی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که رعایت حق قرابت پدر و مادر خود را بکند، در بهشت، هزار هزار درجه به او عطا می‌شود. هر که رعایت حق قرابت محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) را بنماید، به او درجات افزون و پادشاهی بیشتر به آن مقدار و نسبت داده می‌شود که محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) نسبت به پدر و مادر نسبی خود برتری دارند.

«وَالْيَتَامَى»: یتیم بر دو نوع است:

۱. یتیم جسمانی کسی است که پدر جسمانی را پیش از بلوغ از دست داده است.

۲. یتیم روحانی کسی است که پدر روحانی خویش را از دست داده است، آن نیز دو حالت دارد:

الف) عدم وصول به پدر روحانی، چه به علت مرگ و چه با وجود حیات بیعت نکرده باشد (مرگ عامل عدم وصول باشد یا عدم برخورد).

ب) وصول و انقطاع، یعنی به پدر روحانی رسیده و سپس با غیب شدن از او گسسته باشد. به هر حال، بر اثر بیعت نسبت ابوت و

بنوت (پدر و فرزندی) صادق می‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۱

در خبر است که پس از ذکر یتیم جسمانی، فرمودند:

و سخت‌تر از این یتیم، کسی است که از امامش یتیم»

مانده باشد که قادر به وصول به او نباشد و نداند حکم او در آنچه از شریعت‌های دین که به آن مبتلا شده و با آن برخورد کرده، چگونه است.

آگاه باشید، هر که به علوم ما عالم باشد، شیعه ماست. پس هر آنکه به شریعت ما جاهل است، از مشاهده ما گسسته شده، و از خویشاوندی با ما یتیم است.

آگاه باشید کسی که خدا او را هدایت کرده و ارشاد نموده، شریعت ما را آموخته است، با ما در جایگاه رفیع همنشین باشد «۲».

«وَالْمَسْكِينِ»: مساکین، جمع مسکین است و مسکین بر وزن مفعیل است که از «سکن» گرفته شده است و به معنی ساکن از حرکت و مبالغه در سکون است. به طوری که گویا در آن توانایی حرکت باقی نمانده است و حالش بدتر از فقیر است. چه فقیر، نیازمندی است که می‌تواند حرکت کند و نیازهای خود را برآورده نماید. و یا فقیر، اعم از مسکین است.

منظور از کلمه مسکین در این آیه، مسکینان مؤمنان هستند که مانند یتیمان‌اند. و یا اعم از مسکینان مؤمنان و غیر آنهاست.

البته مسکنت و درماندگی مادی معلوم و مشخص است. اما بینوایی و مسکنت در ایمان و علم، عبارت است از سکون پای نفس از سیر در اراضی آیات و اخبار و عدم کنکاش در سیره نیکان و سکون چشم از ادراک دقایق امور. و سکون زبان از احتجاج و برهان آوردن علیه اعداء. و سکون دست از حمله علیه دشمنان.

(۱) یتیم، مانند ضرب و علم و یتیم به ضمّه و گاهی با فتحه یا و حرکت وسط بسیار آمده است، ولی با سکون کم آمده است (متن).

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۲

نقل شده است که: هر که با آنان با مقداری از مال خود مواسات کند، خدای تعالی بهشت را بر او وسعت می‌دهد و او را به آموزش و خشنودی خود می‌رساند.

سپس گفت: از دوستان محمد صلی الله علیه و آله مسکینانی هستند که مواسات با آنها برتر و بهتر از مواسات با مسکینان فقر است. آنان کسانی هستند که اعضا و جوارحشان ساکن شده از مقابله با دشمنان خدا که این مؤمنان را سرزنش می‌کنند و آرزوها و خواسته‌های آنان را حمل بر سفاهت می‌کنند، ناتوان شده‌اند.

آگاه باشید کسی که با فقه و عملش آنها را تقویت کند تا جایی که مسکنت را از آنان زایل نماید و آنان را بر دشمنان ظاهر که از نواصب هستند، و دشمنان باطن که ابلیس و متمردان درونی‌اند، مسلط کند، تا جایی که دشمنان دین خدا را شکست داده و از دوستان آل رسول حمایت نمایند، خداوند آن مسکنت را به شیاطینشان محوّل کرده شیاطین را هم از گمراه کردن ایشان ناتوان می‌کند و خداوند این حکم را حقاً مقدر کرده و بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری نموده است.

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»: «حسنا» به ضمّ و نیز «حسنا» با حرکت اول و دوم خوانده شده است و معنی هر دو نیکی است. اظهار (حسن قول) و اظهار (قول حسن) هر دو به یک معنی است.

منظور از ناس، همه مردمان، از خویش و بیگانه و یتیم و مسکین هستند و آن نسبت به آنچه که گذشت، از قبیل یتیم و فقیر و غیره، عموم و خصوص مطلق است از آنچه بر آن مقدم باشد.

بین خویشاوند و یتیم، مانند خویشاوند و مسکین، نسبت عموم و خصوص من وجه «۱» است و حسن قول (زیبا سخن گفتن و خوش

گفتاری

(۱) عموم و خصوص من وجه، وقتی است که مفهوم دو کلی چنان باشد که در یک مورد

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۳

امری اضافی و اعتباری است که با اختلاف اشخاص و احوال و مقامها، اختلاف پیدا می‌کند. چه راست گفتن زیباست اگر در آن عیب و بدی نباشد، و گر نه آن راستی، زشت و آن دروغ، زیباست. گفت و گو با کودکان از آن وجه زیباست که با مقتضیات آن طفل، مناسبت پیدا کند و از آنچه موجب زیان وی است بازش دارد. به همین نسبت است گفتاری که مربوط به بازرگان و کشاورز و سایر صاحبان حرفه‌هاست که حسن آن در همان راه و روش است که با حرفه و مذاق و انسانیت ایشان سازگار بوده، مناسب مقام و درجه‌ای که در آن قرار دارند، باشد. و خطابی که به صاحبان صنعت‌های علمی می‌شود، زیبایی و نیکویی آن وقتی است که مناسب آن صنعت باشد. همچنین است حال صاحبان حکومت و منصبها، که گفتار باید مناسب درجه آنان باشد تا نیکو و زیبا جلوه‌گر شود.

در باره سالک منجذب که از فوت سلوک خود بیمناک است، گفتار خوب باید در زمینه چیزی باشد که اشتغالش را در سلوک تقویت کند و سالکی که در مقامی متوقف شده است، کلام خوب برای او آن است که وی را به جذب و انجذاب برانگیزد. اگر کودکان را چنان مورد خطاب قرار دهیم که عقلا را قرار می‌دهیم، و جاهلان را چون علما و پنبه‌زن را چون آهنگر، یا بر عکس خطاب کنیم، زشت است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

به تمام مردمان، چه مؤمنان و چه مخاصمان ایشان، سخن خوش بگویند و اما با مؤمنان گشاده‌رو و مژده دهنده باشید و با مخالفان با مدارا سخن گویند، تا آنها به ایمان جذب شوند. اگر از ایمان آوردن آنان

اجتماع و در دو مورد افتراق داشته باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۴

مأیوس شدید، خود و برادران مؤمن خویش را، از شرّ آنان باز دارید.

سپس فرمود:

مدارا با دشمنان دین خدا، از برترین صدقه‌های مرد بر خود و برادرانش است. روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منزلش بود، که عبد الله بن ابی ابن سلول از وی اجازه ورود خواست. حضرت اجازه فرمود و گفت: بد برادر عشیره‌ای است. به او اجازه دهید.

چون داخل شد، او را نشانند و به روی او لبخند زده با گشاده‌رویی با او رو برو شد. پس چون عبد الله بن ابی، بیرون رفت عایشه گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله با او چنان سخن گفتی و چنان رفتار کردی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عایشه! بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت کسی است که به خاطر ترس از اصابت شرّ و بدی او، محترم و گرامی داشته شود. (۱).

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: امر به اقامه نماز را تأخیر انداخت تا شدت اهتمام به احسان به مردم، اعم از خویشاوند و غیر خویشاوند را برساند. در باره بر پا داشتن نماز، پیش از این توضیح کافی داده شد.

در خبر، «اقامه صلاة» به تمام کردن رکوع و سجود و حفظ اوقات و ادای حقوق نماز تفسیر شده است. حقوقی که اگر ادا نشود، پروردگار جهان آن را نمی‌پذیرد و گفت آیا می‌دانید که آن حقوق کدام است؟
آن تعقیب نماز است به درود و سلام و دعا بر محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و آل او و خاندان پاک آنان. در حالی که معتقد باشی به اینکه آنان برترین برگزیده‌های خدا و برپا داران حقوق خدا و بسیار یاری دهندگان دین خدای تعالی هستند. و فرمود:

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۶. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۵

درود بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او (ع) را، چه در حال خشم و خشنودی، و چه در حال شدت و آسودگی و چه در حالی که هم و غم در دل‌های شما انباشته است، برپا دارید (۱).
«وَآتُوا الزَّكَاةَ»: پیش از این معنی زکات به تفصیل بیان شد.
«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ»: چون پس از آنکه خداوند پیمان از بنی اسرائیل گرفت و به دنبال آن صفات انسان را آورد، فرمود:
«أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: یعنی ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم.
کسانی که در حقیقت فرزندان آدم بوده‌اند. سپس جمله «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ» را آورده که مشعر به نقض عهد و پیمان است.
چون به دنبال «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»، عبارت «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» یاد شده است، عدم فرمانبرداری و پذیرش آنها را می‌رساند.
در آیه بعدی، بعد از «أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»، عبارت «لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» آمده است، تا مشعر به این باشد که مخاطبان حاضر، شأیت و قوه خونریزی را دارا هستند تا اشاره به ذم آنها باشد و اینکه آنها نسبت به بنی اسرائیل، نقض دارند.
«إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ»: یعنی در حالی که عادت شما اعراضی از عهد است، یا اینکه این جمله حال تأکیدی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۴] ص: ۱۲۵

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (۸۴)

ترجمه: ص: ۱۲۵

و بیاد آرید هنگامی که از شما عهد گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود نرانید، پس بر آن عهد اقرار کرده و گردن نهادید و شما خود بر آن گواه‌اید.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۶

تفسیر: ص: ۱۲۶

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»: و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم، یعنی از نیاکانتان پیمان گرفتیم.

این پیمانی بود که بر دست پیامبران بنی اسرائیل و جانشینان آنان انجام شد.

یا پیمانی بود که خود به دست آنانی که شبیه به خلفای انبیای الهی هستند، منعقد شد، زیرا رسم بیعت، در کل هیچ گاه متروک نشده بود، از این رو این آیه، کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است. (چنانکه در روایات چنین تفسیر شده است).

ممکن است ابتدا خطاب به امت محمد صلی الله علیه و آله باشد که معنایش چنین می‌شود: ای امت محمد صلی الله علیه و آله به یاد آرید زمان بیعت با او را و پیمانی که از شما گرفت.

«لَا تَشْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»: پیش از این، محل جمله‌ای را که بعد از اخذ پیمان و عهد بیاید، بیان کردیم.

«وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ»: در این آیه، که کشتن و بیرون راندن غیر را از شهر و دیار، قتل و اخراج خود شخص حساب کرده، به آن جهت است که آن غیر، با خود شخص در معاشرت، یا خویشی، یا دین، یا وطن متحد است و یا از آن جهت است که قتل نفس، منجر به قصاص می‌شود که موجب هلاکت نفس او است، و اخراج از شهر، موجب مکافات و اخراج متقابل او از شهر می‌شود.

یا به این معنی است، که کاری نکنید تا موجب کشته شدن و اخراج خودتان از دیارتان شوید.

یا به این معنی است، که کاری نکنید تا موجب قطع زندگی ابدی شما گشته، از دیار حقیقی (بهشت) اخراج شوید و دور افتید.

«مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ»: به عهدی که بسته بودید اقرار کردید، در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۷

حالی که:

«وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»: علیه خودتان به آن میثاق و این اقرار گواهی می‌دهید.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۵] ص: ۱۲۷

اشاره

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

ترجمه: ص: ۱۲۷

سپس (با این عهد و اقرار)، باز شما آن کسانی هستید که (مانند اسلاف خود) خودتان را می‌کشید و گروهی (از افراد ضعیف) را از دیارشان بیرون می‌کنید و در بد کرداری و ستم بر ضعیفان، پشتیبان یکدیگر هستید و هر گاه اسیرانی بگیرید، برای آزادی آنها فدیة می‌طلبید. در حالی که اخراج آنان حرام است، چه رسد به کشتن و فدیة که آن محققاً بر شما حرام است. آیا به بعضی از احکام کتاب (تورات) ایمان می‌آوردید و به برخی دیگر کافر می‌شوید؟ پس جزای چنین مردم بد کرداری چیست؟

تفسیر: ص: ۱۲۷

«ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ»: سپس، شما ای کسانی که احمق هستید؟ بنا بر اینکه «هؤلاء» منادی باشد، در این صورت، دلالت آن بر اظهار حماقت و سفاهت که مقصود از آیه است، بهتر و واضحتر است. و یا (هؤلاء) منصوب باشد، بنا بر اختصاص. و یا (هؤلاء) منصوب

(مفعول) به فعل محذوف «اعنی» باشد. ممکن است «هؤلاء» تأکید «انتم» یا خبر آن باشد.

«تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ»: شما به علت خشم و غضب بر هم کیشان خود، خودهایتان را می کشید و عده‌ای

را هم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۸

از سرزمینهایتان بیرون می کنید.

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ»: و در کشتن این کشته‌ها و اخراج آنها، یکدیگر را پشتیبانی و یاری می کنید.

«بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: و به گناه و دشمنی روی می آورید، در حالی که شما مأمور به آنید که به نیکوکاری و پرهیزگاری با هم پشتیبان

و همراه باشید و از همراهی و همیاری در گناه و دشمنی، نهی شده‌اید.

«وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى»: و اگر این کشته‌ها و اخراج شده‌ها و یا اسیران به نزد شما بیایند.

اساری، جمع «اسری» است که آن جمع اسیر است و این جمع الجمع است. گفته شده است که اساری، از همان اول جمع اسیر است.

«تَفَادَوْهُمْ»: برای آزادی آنها فدیة می طلبید. منظور این است که کشتن و اخراج آنها ناشی از غیرت دینی و اجرای فرمان الهی نبوده،

بلکه ناشی از هواهای نفسانی و غرضهای فاسد شماست.

زیرا، اگر این قتل و اخراج به خاطر اجرای فرمان الهی بود، باید شما به آن راضی بودید (خواه از شما باشد یا از غیر شما). در حالی

که اگر این کار، از غیر سرزند و شما را اسیر کنند، نسبت به آنان تعصب می ورزید و با مالهای خودتان فدیة می پردازید.

«وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»: و اخراج آنان بر شما حرام است.

هو، ضمیر شأن یا مبتدایی است که به «اخراجهم» که در ضمن «تخرجون» یاد شده است، باز می گردد. و «اخراجهم» مذکور بدل از

«اخراجهم» ضمنی است.

می توان گفت «هو» مبتدای مبهم است که به وسیله «اخراجهم» تفسیر شده است.

«أَفْتَوْنُونَ»: آیا اذعان و اعتراف می کنید؟

«بِبَعْضِ الْكِتَابِ»: به بعضی از نوشته‌هایی که برای شما نوشته شده ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۲۹

است یا به بعضی از قسمت‌های تورات، یا به بعضی از آیات قرآن.

بنابر اینکه، این سخن خطاب به منافقین امت باشد، مقصود از بعضی و جوب تبادل فدیة است.

«وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ»: و بعضی از آن را کافر می شوید، و آن حرمت کشتن و اخراج است. یعنی، شما به کتاب خدا توجهی ندارید،

بلکه از هوی و هوس خویش پیروی می کنید. به آنچه موافق عقیده شما باشد، روی می آورید و آنچه را که مخالف میل شما باشد،

ترک می کنید.

«فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ»: پس جزای شمایی که این کارها را می کنید (ای گروه یهود یا ای امت محمد صلی الله علیه و

آله)، چیست؟

إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»: جز خواری در زندگی دنیا و شدیدترین

عذاب در روز قیامت، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

لفظ «یردون» به صورت خطاب به اعتبار لفظ «منکم» و به صورت غایب به اعتبار لفظ «و من یفعل» خوانده شده و به منزله جزای آن

است.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۶] ص: ۱۲۹

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

ترجمه: ص: ۱۲۹

آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را خریده، آخرت را فروخته‌اند، پس در عذاب آنها تخفیفی داده نمی‌شود و مورد یاری واقع نمی‌شوند (کسی به آنها یاری نمی‌کند).

تفسیر: ص: ۱۲۹

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: این بدکاران، گویا که آخرت مملوک آنها بوده است. از این رو، آن را فروخته و به جایش زندگی دنیوی را برگزیده‌اند که عاریه است و آخرت را که بر ایشان همیشگی است، رها کرده دنیای خویش را آبادان نموده‌اند. در حالی که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۰ عاقل، ملک همیشگی خویش را به دنیای عاریه نمی‌فروشد.

«فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»: و عذاب از آنها کاسته نمی‌شود. زیرا، برای آنان جایگاه و وطنی که سرای آرامش باشد و در آن به استراحت پردازند وجود ندارد (زیرا آخرت را که دارالقرار و سرای آرامش است، به زندگی بی‌ثبات دنیا فروخته‌اند). «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»: یعنی عذاب آنها به خودی خود تخفیف داده نمی‌شود، و موکلان آنها نیز نمی‌توانند عذاب را تخفیف دهند، و هیچ یاری کننده‌ای به آنان یاری نخواهد کرد که بر موکلان عذاب چیره شده، عذاب را از آنان دفع کند. به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است، که فرمودند:

وقتی این آیه در باره یهود، یعنی کسانی که عهد خدا را شکسته، فرستادگان الهی را تکذیب کرده و اولیای خدا را کشته بودند، نازل شد، پیغمبر خدا به آنان فرمود: آیا به شما خبر بدهم که چه کسانی از امت من شبیه یهودیانند؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

گفت: عده‌ای از امت من، خود را از اهل ملت من حساب می‌کنند، ولی بهترین ذریه‌ام را می‌کشند و پاکترین شجره و ریشه‌ام را از بین می‌برند و دین و سنت مرا تبدیل می‌کنند و فرزندانم حسن (ع) و حسین (ع) را می‌کشند، چنانکه اسلاف یهود، زکریا و یحیی را کشتند.

آگاه باشید که خدا آنان را لعنت می‌کند و پیش از روز قیامت، از بقایای ذریه من، هادی و مهدی، از فرزندان حسین (ع) مظلوم را می‌فرستد که آنان را با شمشیر اولیای خدا، به آتش دوزخ فرو اندازند «۱».

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۱

[سوره البقره (۲): آیه ۸۷] ص: ۱۳۱

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا

تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷)

ترجمه: ص: ۱۳۱

و محققا، ما به موسی کتاب دادیم و در پی او پیامبرانی فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایلی روشن (معجزات) دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم.

آیا این درست است، که هر وقت رسولی به سوی شما آید و کتابی آورد که نفس شما آن را نمی‌خواست (باب میل شما نبود)، استکبار ورزید؟ پس، شما گروهی از پیامبران و اوصیای آنان را تکذیب نموده و گروهی (از پیامبران و اوصیای آنها) را کشتید.

تفسیر: ص: ۱۳۱

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ»: پس دیگر تعجبی ندارد که به محمد صلی الله علیه و آله کتاب داده شده است، وقتی که به موسی هم داده شده است.

منظور از کتاب نبوت یا رسالت است و تورات صورت آن است.

«وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ»: پس از حضرت موسی، پیامبری از پی پیامبری فرستادیم.

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبُيُوتِ»: و به عیسی ابن مریم، دلایل روشن (معجزات) دادیم، یعنی پس از حضرت موسی و دیگر پیامبران، حضرت عیسی را فرستادیم و نشانه‌های روشن و معجزات واضح، مانند زنده کردن مردگان، بهبود بخشیدن کور مادرزاد، دمیدن در گل و زنده کردن پرنده از آن و خبرهای غیبی دادن. یا مقصود، احکام واضح محکم یا احکام قالبی یا احکام نبوت است. چون «بینه» گاهی به معجزه و گاهی بر محکم، که مقابل متشابه است، و گاهی بر احکام قالبی که مقابل احکام قلبی است، اطلاق می‌شود.

«بینه»، به رسالت و احکام آن و نبوت و احکام آن، که در مقابل ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۲

ولایت و آثار آن است نیز، گفته می‌شود.

همچنین، «بینه» مقابل «زیر» یا نوشته‌ها، بر حروف اسم هر حرف اطلاق می‌شود، مثلا، بینه عین.

«بینه» در حرف (عین) عبارت است از عین و یاء و نون و نوشته آن که از عین تلفظ می‌شود و نیز بر حروف وسط و آخر اطلاق می‌شود، مانند یا و نون در عین.

«وَأَيُّدُنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: روح، هم به روح حیوانی که از قلب برانگیخته می‌شود و هم به روح نفسانی که از دماغ به اعصاب نشأت می‌گیرد، گفته می‌شود و نیز بر قوه محرکه حیوانی و بر قوه شهوانی و غضبی و بر لطیفه ایمانی و بر روح مجرد از ماده و از وابستگی به آن و بر روح مجرد از اندازه گیری و تقدّر که به آن روح القدس می‌گویند، اطلاق می‌شود.

در باره روح القدس در اخبار آمده است که آن از جبرئیل و میکائیل هم بزرگتر است. او با هیچ یک از انبیاء، جز با محمد صلی الله علیه و آله و ائمه هدی (ع) نبود «۱».

فهلویون (پیروان حکمت اشراق ایرانی) از اهل فارس، آن را ربّ النوع انسانی نامیده‌اند و گفته‌اند:

او از همه فرشتگان بزرگتر است و همه فرمانبردار وی هستند.

روح بر همه مجردات هم اطلاق می‌شود.

در خبر است از حضرت صادق (ع) که فرمود: ای مفضل، خدای تبارک و تعالی در پیامبر پنج روح قرار داده است:

(۱) روح زندگانی که در آن جنبدگی و مقام و مراتب است.

(۱) ممکن است منظور این باشد که روح القدس با حضرت محمد رابطه معیت داشته و با عیسی (ع) تنها جنبه تأییدی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۳

(۲) روح قوه و توانایی، که در آن جنبش و کوشش است.

(۳) روح شهوت، که خوردن و نوشیدن و آمیزش با زنان از راه حلال برخاسته از آن است.

(۴) روح ایمان که در آن امتیّت و عدالت موجود است.

(۵) روح القدس که نه می‌خواهد و نه غفلت می‌ورزد و نه به سرگرمی و سرگردانی می‌پردازد.

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ» چرا بعد از آنکه پیامبران یکی پس از دیگری آمدند، نسبت به آنها تکبر ورزیدید و گروهی را تکذیب کردید و برخی را کشتید؟ آیا از اعمال زشت گذشته‌تان خودداری نمی‌کنید؟

«رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ»: پس هر وقت پیامبری آمد که از خواسته‌هایتان پیروی نکرد و به شما امر کرد که اطاعت حق کنید و از شهوات پرهیزید.

«اسْتَكْبَرْتُمْ»: سرکشی آغاز کردید. و از پیروی و فرمانبرداری رسول خدا چون گذشته سر باز زدید.

«فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ»: و عده‌ای از شما او را تکذیب کردید (به معنی تکذیب می‌کنید).

علت اینکه لفظ ماضی آمده است و به جای تکذوبن «تکذیب می‌کنید»، کذبتم «تکذیب کردید» یاد شده است، برای آن است که بر تحقق آن دلالت کند، که گویا واقع شده است، ولی به معنی آینده است.

«وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»: و عده‌ای را می‌کشید.

در اینجا، «تقتلون» به لفظ مضارع آمده است چون در اینجا اصل مضارع است و ماضی برخلاف اصل است. از سوی دیگر، به خاطر مراعات رعوس آیه‌ها (کاربرد فاصله‌ها «۱») است.

(۱) کاربرد سجع را در قرآن مجید فاصله گویند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۴

مقصود، تویخ آنها از آن اخلاق ذاتی ناپسند و سرزنش کردن آنها بر گذشته و جلوگیری کردن آنها در آینده است.

از حضرت باقر (ع) نقل است که فرمود: خدا برای امت محمد صلی الله علیه و آله مثل زد و گفت:

اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سوی شما بیاید و بر خلاف خواسته‌های نفسانی شما ولایت و دوستی علی (ع) را از شما بخواهد، تکبر ورزیده عده‌ای آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کنید و عده‌ای را می‌کشید. سپس، آن حضرت فرمود: این تفسیر، باطن این آیه است «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۸۸] ص: ۱۳۴

اشاره

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

ترجمه: ص: ۱۳۴

و گفتند، دل‌های ما در غلاف است، آری (بلکه) خدا آنان را به واسطه کفرشان لعنت کرده است. در نتیجه، آنان که ایمان می‌آورند، اندک‌اند.

تفسیر: ص: ۱۳۴

«وَقَالُوا»: از اینکه «قالوا» به صیغه غایب ماضی آورده شده است، التفات از خطاب به غیبت است، تا آنان را از ساحت خطاب دور کند، و عطف به اعتبار معنی است. گویا طبق خبری که سابقاً بیان شد، گفته شده: آنان نسبت به محمد صلی الله علیه و آله استکبار ورزیده او را تکذیب کردند و در مقام مسخره کردن و برتری فروختن، گفتند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: دل‌های ما قفل شده است. غلف، جمع أغلف است. معنی عبارت این است که دل‌های ما در باره آنچه ما را به آن می‌خوانید، در غلاف و حجاب است و چنان در پوشیدگی است که گفتار و پند تو به آن نمی‌رسد. یا جمع غلاف است، و اصل آن «غلف» (به دو ضمّه) است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۵

چنانکه همین طور قرائت شده است و آن را مخفف کرده لامش را ساکن نموده‌اند و «غلف» خوانده‌اند. معنی آن، این است که دل‌های ما، ظروفی برای علوم است و ما را به آنچه آورده‌ای نیازی نیست. یا در علوم ما خبری و اثری در باره تو نیست.

در تفسیر امام (ع)، پس از ذکر قرائت «غلف» (به ضمّین) آمده است که: چون «غلف» خوانده شود، چنان است که می‌گویند دل‌های ما پوشیده در پوششی است که سخن تو را نفهمیده، حدیث تو را در نمی‌یابیم. چنانکه خدای تعالی فرموده است: «قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ» گفتند: دل‌های ما در پوششی است که به آنچه ما را به آن می‌خوانی، در گوش‌های ما سنگینی و کری است و بین ما و شما پرده‌ای است. هر دو قرائت درست است، چون آنها هر دو معنی را گفتند و خدا این گفته آنان را رد کرده و فرمود، مسئله چنانکه می‌گویند، نیست «۱».

«بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»: بلکه خدا به ناسپاسی آنان بر محمد صلی الله علیه و آله نفرینشان کرد، از این رو، آنان تحت تأثیر قرار نگرفته آنچه در باره تصدیق محمد صلی الله علیه و آله است، درک نمی‌کنند. «فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ»: پس آنها که ایمان آوردند، کم هستند. لفظ «ما» زاید بوده یا صفت برای «قلیل» است تا قَلَّتْ و کمی را تأکید نماید. کلمه «قلیلا» صفت مصدر محذوف است و «ایمانا قلیلا» بوده است، یعنی دارای ایمان کمی هستند.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۶

[سوره البقره (۲): آیه ۸۹] ص: ۱۳۶

اشاره

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹)

ترجمه: ص: ۱۳۶

و چون از پیشگاه خداوند کتابی به سوی آنان آمد، که تصدیق کننده آنچه را در بر (به خود) دارند، است. حال آنکه پیش از آن، بر کافران، به وسیله آن پیروزی می‌جستند. پس همین که به سوی آنان آمد، آنچه را که (با توجه به نشانیهای تورات) شناخته بودند، به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

تفسیر: ص: ۱۳۶

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ»: به «قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» عطف شده است. «ضمیر هم» به یهود برمی‌گردد.
 «كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»: قرآن از سوی خداست که آنچه را در کتاب تورات، در باره محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندانشان و محل بعثت و هجرت آنان آمده است، تصدیق می‌کند.
 «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ»: و آن یهودیان قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری.
 «يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»: با توسل به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندانشان، طلب پیروزی می‌کردند تا بر کسانی که به محمد صلی الله علیه و آله یا نبوت انبیا یا نبوت موسی (ع) و دین او کافر شدند، پیروز شوند و آنان با توسل به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندانشان (ع)، می‌خواستند بر دشمنانشان پیروز شوند.
 داستانهای درخواست فتح، در تفسیرهای مفصل و طولانی، مانند صافی و غیره، نوشته شده است.
 «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا»: پس چون کسی را که می‌شناختند، برای هدایت آنان آمد، به او کافر شدند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص:

۱۳۷

«فلما جاءهم»، تأکید «لما جاءهم» اول است.

زیادی «فاء» در تأکید مبالغه و تأکید در تأکید است.

منظور از «بما عرفوا»، یا قرآن یا محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و صفات آنهاست.

اگر منظور از «ما عرفوا»، محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) باشد، و از «لما جاءهم» اول خود کتاب باشد، مؤکد و مؤکد با هم مخالفت پیدا می‌کنند، ولی این مخالفت منافی تأکید نیست. چون آمدن کتاب تصدیق کننده، به منزله آمدن صاحب کتاب است.

و قول خدای تعالی «کفروا به»: به آن کافر شدند. جواب «لَمَّا» اول است یا اینکه جواب «لَمَّا» اول به قرینه جواب «لَمَّا» دوم حذف شده است. یعنی هر گاه کتابی که تصدیق کننده آنان است، بر ایشان می‌آید، تکذیب می‌کنند و هر گاه آنچه از صفات

محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندان و اصحاب آنان یاد شود که خود می‌شناسند و می‌دانند، به آن کفر می‌ورزند.

یا اینکه «لَمَّا» دوم یا جواب آن، جواب «لَمَّا» اول باشد. این حالت وقتی است که در جواب «لَمَّا» آمدن «فاء» جایز باشد، که بصریون آن را منع کرده و کوفیون جایز دانسته‌اند «۱».

«فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»: پس لعنت خدا بر کافران باد.

سرزنش آنهاست که چرا به آنچه که فهمیدند حق است کافر شدند.

و اینکه به جای ضمیر، اسم ظاهر آورده است، برای آن است که صفت زشت آنان را با طولانی کردن عبارت و صراحت بیان که مقتضی

(۱) بصریون: منسوب به بصره، منظور قاریان قرآنی است که از بصره بودند.

کوفیون: منسوب به کوفه، منظور آن قاریان قرآنی که از کوفه بودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۸

مقام است بیان کند، و علت حکم را برساند.

به علی (ع) نسبت داده شده است که آن حضرت پس از آنکه یاری جستن یهود و طلب پیروزی بر دشمن را از طریق توسل به محمد و آل او بیان کرد، فرمود: پس وقتی که محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شد، چون از عرب بود، به او حسادت ورزیدند و وی را تکذیب کردند.

سپس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این یاری خدا به یهود که بر مشرکان پیروز شدند، به آن جهت بود که آنها محمد صلی الله علیه و آله و آل او را یاد می کردند.

پس ای امت محمد صلی الله علیه و آله! محمد و آل او را در ناراحتیها و سختیهای که بر شما وارد می شود، یاد کنید، تا اینکه خدا با یاری فرشتگان، شیطانهایتان را که قصد شما را دارند، نابود کند. چه با هر یک از شما، فرشته‌ای است که یکی در قسمت راست شماست که نیکوییها را می نویسد و فرشته‌ای در چپ شماست که بدیهایتان را می نویسد و از سوی ابلیس هم، دو شیطان با شماست که شما را فریب می دهند.

چون وسوسه در دل ایجاد شود، خدای تعالی را یاد کرده، بگویید:

«لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و صلی الله علیه و آله محمد و آل محمد این دو شیطان پنهان گشته، مخفی می شوند «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۹۰] ص: ۱۳۸

اشاره

بَسْمًا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْءِ بَعْضٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰)

ترجمه: ص: ۱۳۸

چه بد و ناچیز است، آنچه را که نفوس خود را به بهای آن فروختند که به آنچه خدا فرو فرستاده بود کافر شدند، کفری از روی

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۳۹

حسد و کینه. از اینکه خداوند، از فضل خود، بر هر یک از بندگانش که خواهد فرو می فرستد، حسد بردند و خشم دیگری بر خشم

خدا افزودند و برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای است.

تفسیر: ص: ۱۳۹

«بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»: چه بد و ناچیز است آنچه را که نفوس خود را به بهای آن فروختند.

«ما» نکره موصوفه است و تمیز فاعل مستتر است و «اشترؤا» صفت آن است.

در واقع، تقدیر جمله این است که: «بئس هو شیئا اشترؤا به انفسهم» چه بد چیزی بوده است، آنچه خود را به آن فروختند.

می‌توان گفت لفظ «ما»، موصول و معرفه ناقصه و فاعل بئس، است و «اشترؤا» صله آن است.

و اینکه «ما» نکره تامه، یا معرفه تامه باشد، و «اشترؤا» جمله مستأنفه، جدا بعید است.

«شری» در خرید و فروش، هر دو به کار می‌رود و مقتضای قاعده آن است که لفظ «اشترؤا» در هر دو مورد به کار رود، اما در اغلب

موارد، کاربرد آن مقابل بیع (فروختن) است.

اگر در اینجا منظور از آن فروختن باشد، اشکالی نیست. چه فروش آنان این بوده است که خویشان خود را در برابر کفر فروخته و

شیطان را خریده‌اند.

این عبارت، درست نقطه مقابل آن است که بگوییم: آنان خویشان را به بهشت فروخته‌اند و خدا خریدار آنان و مالهایشان بوده

است و در مقابل، بهشت را به آنان پرداخته است.

اگر «اشترؤا» به معنی خریدن به کار رود، به آن معنی است که آنها انانیت و خودخواهی را که در واقع یک حقّ شیطانی است،

خریده در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۰

عوض لطیفه الهی خویش را داده‌اند. چه لفظ «ب» در کلمه «به» برای سببیت است نه برای بدلیت، یعنی به سبب خریدن انانیت،

الهیّت داده‌اند.

در تفسیر امام (ع)، به این معنی اشعار دارد که «اشترؤا» به معنی بیع است، و مخصوص به فعل ذمّ محذوف است. در آن تفسیر چنین

آمده است:

خودشان را فروختند در مقابل هدیه‌ها و زیادی اموالی که به آنها می‌رسید. در حالی که امر خدا آن بوده است که در برابر آن،

طاعت خدا را خریده خویشان را در معرض بهره‌مندی همیشگی از آن قرار دهند (۱).

«أَنْ يَكْفُرُوا»: این عبارت، مخصوص به ذمّ است (فعل ذم، بئس است)، یا تعلیل است و مخصوص به ذمّ محذوف است.

چنانکه، تفسیر امام هم به این مسئله اشعار دارد و تقدیر آیه چنین است: «بئس ما اشترؤا به انفسهم هدایاهم و فضولهم الّتی تصلّ

الیهم» (که هدایاهم و فضولهم ... حذف شده است)، یعنی بد است آنچه خویشان را در برابر هدایا و بخششهایی که دریافت داشتند،

فروختند.

(بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ): به معنی الذی انزل الله یا بشیء انزل الله (لفظ «ما» بنا بر اول مؤوّه و بنا بر دوم موصوفه است).

یهودیان، در باره کسی یا چیزی که خدای تبارک و تعالی در کتابشان (که در باره محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندان

آنان است و یا آنچه خدای تعالی از قرآن یا قرآن فضل علی (ع) نازل کرده بود، کافر شدند.

بغیا. کفرشان از روی سرکشی و فرمانبرداری نکردن از محمد صلی الله علیه و آله و خلیفه خدا یا به علت سرکشی و ستمگری علیه

محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

(۱) تفسیر امام عسکری، طبع مدرسه الامام المهدی، ص ۴۰۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۱

«أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: که چرا خدا بعضی از فضل و یا کتاب فضل خویش را بر محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) می‌فرماید؟
«أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ»: یعنی تا اینکه خداوند نازل کند.

این عبارت بدل اشتمال از «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» است. ممکن است «ما» در «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» مصدریه باشد، و «أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ» تعلیل یا بدل از «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» باشد.

«مِنْ فَضْلِهِ»: یعنی بعضی از فضل خدا یا کتابی از فضل او.

«عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند، یعنی بر محمد صلی الله علیه و آله.

از این جهت، موصول و صله آمده است تا مشعر بر این باشد که آنچه که ناخوشایند آنهاست، برای مشیت خداست تا در تهدید و ذم آنها مبالغه نماید.

چون این آیه، کنایه است از منافقان امت رسول الله و کراهت آنها از آنچه در باره خلافت علی (ع) نازل شده بود، لذا تفسیر آن، چنانچه در اخبار است: «بما انزل الله في علي بغيا على علي» صحیح است و نیز صحیح است که مقصود از «يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» علی (ع) است (۱).

«فَبَاؤُ بِغَضَبِ عَلَى غَضَبٍ»: و خشم دیگری علاوه بر خشم پیشین خدا طلبیدند. این عبارت، برای بیان بسیاری امر و محض تکثیر استعمال می‌شود و معنی آن خشم شدید و بسیار و پشت سر هم و فشرده است.

گاهی این گونه عبارات، برای بیان عدد به کار می‌رود. پس:

«فَبَاؤُ بِغَضَبٍ»: به این معنی است که از خدا یا از حضور حضرت محمد، خشمی دیگر را پذیرا شده‌اند.

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۷۰، ص ۵۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۲

این پذیرش غضب، به خاطر آن بود که بر آنچه خدا بر محمد نازل فرموده بود، کافر شدند. و بر آن غضب دیگری از جانب خدا اضافه شد، چون به عیسی (ع) کافر شده‌اند.

«عَلَى غَضَبٍ»: یا اینکه غضب اول مربوط به کفر بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و غضب دوم مربوط به کفر بر فرمایشات حضرت موسی (ع) است که نعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بیان نموده بود. یا مقصود این است که خود آنها بر آنچه که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، خشمگین شدند و این بر خشم دیگر آنها اضافه شد از اینکه خداوند بر موسی در وصف محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد.

این معنی بر حسب تنزیل و تصریح است. اما بر حسب تأویل و کنایه، مقصود این است که منافقان امت محمد صلی الله علیه و آله پذیرای غضب دیگری از جانب خدا یا خودشان شدند، چون به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) کافر گشتند.

«وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ»: و برای کافران، عذاب خواری آوری مهیاست.

علت اینکه کافران را به صورت اسم ظاهر آورده است، در حالی که ضمیر «هم» در اینجا مناسبتر بود، این است که در موقع غضب، طولانی کردن مطلب، مطلوب است. و نیز برای این است که ناپسند بودن اعمال آنان را توصیف کند. در عین حال، مشعر به علت حکم در آخرت نیز هست. از این رو، این عذاب از نوع ذلت آور است، نه عزت آور، و بر خلاف بلا و آزمایشهای پیامبران است که برای عزت و مقام بخشیدن به آنان است. یا مقصود، تأکید عذاب و مبالغه در عذاب است.

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصِِّدًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۳

ترجمه: ص: ۱۴۳

و چون به آنها گفته شود، به آنچه خدا نازل کرده است ایمان بیاورید، می‌گویند: به آنچه بر ما نازل شده است، ایمان می‌آوریم و به غیر آن، هر چه با حقیقت همراه باشد و کتابشان هم تصدیق کند ایمان نمی‌آورند. بگو اگر به راستی مؤمن بودید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می‌کشید؟

تفسیر: ص: ۱۴۳

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ»: چون به آنان گفته شود.

این عبارت، عطف به اعتبار معنی است، گویا که گفته شده است:

آنان به آنچه بر ایشان نازل شده است کافر شدند، تا اینکه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کند.

حالا اگر به آنان گفته شود، به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است ایمان آورید، می‌گویند: بر آنچه بر ما نازل شده است ایمان می‌آوریم. و ممکن است عطف به جمله «فَبِأَوْ بَعْضِ» باشد.

یا حال از فاعل «أَنْ يَكْفُرُوا» باشد، یا حال از فاعل «بِأَوْ» باشد.

یا جمله مستأنفه است. بنابر اینکه آمدن «واو» برای استیناف جایز باشد و استیناف برای این است که ذم دیگری برای آنها ایجاد شده و سفاهت و حماقت آنها به سبب تناقضی که در ادعای آنهاست، مسجل شود.

این عبارت، بیشتر در مقام مدح و ذم استعمال می‌شود و از خصوص زمان آینده بیرون آمده و افاده استمرار در گذشته و حال و آینده می‌نماید.

گویا که به آنها گفته شده، اخلاق جبلی و ذاتی آنان این است که هر گاه به آنان گفته شود:

«آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: یعنی، به آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله از قرآن ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۴

نازل فرمود، یا آنچه بر سایر انبیا از کتاب آسمانی و وحی الهی فرو فرستاد ایمان بیاورید صریحا تکذیب می‌کنند.

«قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ»: می‌گویند: به آنچه بر ما نازل شده است، یعنی به تورات ایمان می‌آوریم (به غیر آن کافر می‌شویم)، در حالی که اگر به تورات ایمان داشتند، به قرآن کفر نورزیده سایر کتب الهی را انکار نمی‌کردند. چه محققا در

تورات، حقانیت قرآن و سایر کتابهای آسمانی به اثبات رسیده است.

«وَ هُوَ الْحَقُّ»: و آن (یعنی قرآن) حق است چه قرآن ناسخ تورات و دیگر کتابهای آسمانی است و پس از نسخ آنها، دیگر حقی جز آن وجود ندارد.

«مُصِِّدًا لِمَا مَعَهُمْ»: و قرآن، آنچه را در تورات، آمده است، تصدیق می‌کند.

«قُلْ» بگو (برای اینکه بفهمید ادعای شما بیهوده و باطل است و به خود تورات هم ایمان ندارید) به خود تورات مراجعه کنید، اگر

راست می‌گویید و به آن گرویده‌اید، تا ببینید که در آن بزرگداشت مقام پیامبران و حرام بودن کشتن آنها تأکید شده است.

«فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ»: پس چرا پیامبران خدا را می‌کشید؟

در این خطاب، عمل زشت گذشتگان یهود را به افراد حاضر نسبت داده، و لفظ مستقبل آورده است و آن را با ماضی قید زده تا بفهماند که افراد حاضر همجنس گذشتگان‌اند و کشتن پیامبران از خصوصیات آنان است چه قادر به اجرای آن باشند یا نباشند. «مَنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر ایمان به تورات داشته‌اید؟ در حالی که مخالفت با دستور تورات، خود دلیل عدم ایمان شما به آن است.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۲] ص: ۱۴۴

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجَلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۵

ترجمه: ص: ۱۴۵

همانا موسی با بینات (معجزات) به سوی شما آمده است، سپس شما گوساله را به پرستش گرفتید، در حالی که ستمکار بودید.

تفسیر: ص: ۱۴۵

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ»: محققا موسی (ع) با معجزاتی که دلالت بر صدق ادعا و حقیقت نبوتش بود، به سوی شما آمد، ولی شما به او ایمان نیاوردید.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجَلَ مِنْ بَعْدِهِ»: بعد از آمدن موسی (ع) همراه با معجزات که دلیل بر حقانیتش بود، باز شما گوساله را خدای خویش قرار دادید. یا در غیاب موسی (ع) که به کوه طور رفته بود، شما گوساله را خدای خود کردید. این خود دلیل است که خمیره و سرشت شما به تکذیب حق و پیروی از باطل سرشته شده است.

«وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»: و کار شما، گذاردن باطل به جای حق و یا ستم بر خویشتن است.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۳] ص: ۱۴۵

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَسْمًا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

ترجمه: ص: ۱۴۵

و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه را بالای سر شما بلند کردیم، (و گفتیم) آنچه به شما دادیم با قوت (قوت تمام) نگهدارید و

بشنوید. گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. و به سبب کفرشان در دلهاشان آب «محبت» گوساله نوشیدند (دلهایشان سیراب عشق گوساله شد).

بگو، اگر به راستی مؤمن هستید، آنچه ایمانتان به آن فرمان می‌دهد، بسی بد و ناپسند است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۶

تفسیر: ص: ۱۴۶

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»: در اینجا، از زبان موسی بیان می‌کند که از شما پیمان گرفتیم و شما را بر کوه طور بالا بردیم و گفتیم:

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»: آنچه به شما دادیم با قوه و نیروی تمام، با دل‌هایتان بگیرید و بدن‌هایتان را به اجرای آن استوار کنید.

در مورد آیه، چون قبلاً تفسیر شد، دیگر تکرار نکرده شما را به آیات پیشین که به این موضوع مربوط می‌شود، ارجاع می‌دهیم. علت تکرار، این است که تکرار و یادآوری و طولانی نمودن آن امور ناپسند، لازمه مقام نکوهش است.

«وَ اسْمِعُوا»: آنچه در باره برتری مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) بر سایر پیامبران و جانشین آنان گفته شد، یا از احکام تورات است، بشنوید و پند بگیرید.

«قَالُوا»: آنها پس از آن گفتند:

«سَمِعْنَا»: شنیدیم، ولی قبول نکرده، گفتند:

«عَصَيْنَا»: نافرمانی و سرپیچی کردیم.

یا در موقع خطاب، گفتند: شنیدیم ولی ما سرپیچی و نافرمانی را خواسته‌ایم. یا در دل‌هایمان عصیان اندیشیده‌ایم.

«وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»: با خوردن آبی که در آن براده گوساله است در دل‌های گوشتی‌شان جرم و ماده گوساله را داخل نمودند، و در دل‌های روحانی‌شان وزر و وبال عبادت آن را داخل کردند. و این از آن جهت است که چون از آسمان وحی نازل شد، که توبه گوساله پرستان تنها به وسیله قتل است، عده‌ای پرستش گوساله را منکر شدند و بعضی نسبت به برخی دیگر، سخن چینی کرده گوساله پرستی را به دیگری نسبت دادند. پس، خدای عز و جل فرمود: گوساله را خرد کرده و بر هم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۷

بریز و نرم کن و براده‌ها و ذرات آن را در دریا بیافکن. پس از آن، هر کس از پرستندگان گوساله از آن آب نوشد، لبان و بینی او اگر سفید باشد، سیاه و اگر سیاه باشد، سفید شده، گناه او به این ترتیب روشن می‌شود. پس، بنی اسرائیل آن آب را نوشیدند و عمل آنان آشکار شد. آنان ششصد هزار بودند که تنها دوازده هزار نفرشان گوساله پرستی نکرده بودند. پس خدا فرمان داد که آن دوازده هزار نفر در بین آنان بر بقیه خروج و شورش کنند، در حالی که شمشیرهای خویش را کشیده‌اند.

از حضرت باقر (ع) حدیثی روایت شده است که فرمود: پس موسی (ع)، به سوی گوساله رفت و آن را از بینی تا دم ریز ریز نمود.

سپس با آتش سوزاند و خاکستر آن را به دریا ریخت. پس، بعضی از آنها با وجود اینکه به آشامیدن آب احتیاج نداشتند وارد آن آب می‌شدند تا خاکسترها را همراه آب بنوشند. این است فرموده خدا، که گفت:

«وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ (۱)»: پس طبق خبر اول، معنی عبارت این است که چون موسی آب مخلوط به براده گوساله را به آنها نوشاند، آنان جرم گوساله را در قلوب جسمانی و وبالش را در قلوب روحانی خویش وارد کردند. بنابر خبر دوم، دوستی گوساله موجب نوشیدن آب مخلوط با براده گوساله شد، و در نتیجه، جرم گوساله را داخل دل‌هایشان کردند. و گفته شده است که دوستی گوساله را به دل‌هایشان نوشاندند.

«بِكْفَرِهِمْ قُلُّ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ»: و این داخل شدن محبت گوساله به دل‌هایشان، به سبب کفر آنها بود. بگو ای پیغمبر، که ایمانتان (به گوساله) سخت شما را به کردار زشت می‌گمارد که پیامبران خدا را می‌کشید و گوساله پرستی پیشه می‌گیرید، یا اینکه به من کافر می‌شوید.

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، حدیث ۷۳، ص ۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۸

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر شما واقعا به موسی و تورات ایمان داشتید.

چون عقیده یهود بر این بود که دینشان حق است و آنچه غیر از دینشان باشد، باطل است آنان خود اولیای خدایند و دیگران نیستند و سرای آخرت، تماما برای آنان است، از این رو، خدای تبارک و تعالی در آیه بعدی می‌فرماید:

[سوره البقره (۲): آیه ۹۴] ص: ۱۴۸

اشاره

قُلُّ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴)

ترجمه: ص: ۱۴۸

بگو (ای پیامبر) اگر سرای دیگری نزد خدا، خالص (به طور مطلق) برای شماست، نه دیگر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر (در این ادعا) راست گویانید.

تفسیر: ص: ۱۴۸

«قُلُّ»

: ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان بگو:

«إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: اگر دعوی شما راست است که از اولیای خدا هستید و ملاقات او را خواستارید (چه هر که به آخرت و نعمتهای آن ایمان و یقین داشته باشد، برای وصول به آن شتاب می‌کند)، اگر راست می‌گویید باید مرگ را آرزو کنید.

این آیه، مانند آیه دیگری است که می‌فرماید: «قُلُّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱).

(۱) سوره جمعه، آیه ۶. معنی آن این است: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما از دوستان خدا هستید و دیگران نیستند، پس برای صدق گفتار خود مرگ را تقاضا کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۴۹

در تفسیر امام (ع) آمده است: بگو اگر سرای آخرت و بهشت و نعمتهای آن مخصوص شماست و دیگر مردمان، از جمله محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ (ع) و ائمه هدی (ع) و سایر اصحاب و مؤمنان امت من را از آن بهره‌ای نیست، و اینکه شما در باره محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ (ع) و ذریه او مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و اگر دعایتان مستجاب گشته، رد نمی‌شود، مرگ را برای دروغگو چه از شما باشد و چه از مخالفان شما، آرزو کنید، چه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ (ع) و ذریه او، می‌گویند: که خود اولیای خدا هستند و دیگران که با دینشان مخالفت می‌کنند، چنین نیستند و دعای آنان مستجاب می‌شود. حال اگر شما هم که ادعا می‌کنید اولیای خدا باشید و در ادعای خود صادق هستید، سزاوار آنید که دعایتان مستجاب شود. پس علیه مخالفان دعا کنید. (یعنی، نفرین کنید).

پس از عرضه کردن این مطلب، پیغمبر خدا فرمود: هیچ یک از شما چنین چیزی نخواهد گفت و چنین نفرینی را نمی‌تواند بر زبان جاری کند، مگر با همان آب دهان خفه شده، در جا بمیرد «۱». البته یهودیان خود می‌دانستند که دروغگو هستند و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ (ع) بر حقّ‌اند و آنان که ایشان را تصدیق می‌کنند، صادق هستند. لذا، جسارت نورزیدند که چنین دعایی بکنند. از این رو خدای تعالی در آیه بعد فرمود:

[سوره البقره (۲): آیه ۹۵] ص: ۱۴۹

اشاره

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵)

ترجمه: ص: ۱۴۹

آنان با توجه به آنچه پیش فرستاده‌اند (دستهایشان پیش فرستاده است)، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، و خدا ستمکاران را می‌شناسد.

(۱) تفسیر امام عسکری، طبع مدرسه الامام المهدی، ص ۴۴۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۰

تفسیر: ص: ۱۵۰

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: و هرگز و در هیچ زمان، هیچ کدام از آنان به علّت کردارهای پیشین خود و آنچه به دستشان انجام شده است، این چنین آرزوی مرگ نخواهند کرد.

آن کارهایی که انجام داده بودند که مانع آرزوی مرگ بوده است، عبارتند از: رشوه‌خواری در اجرای احکام، حکم کردن در حقّ کسی که مستحقّ آن نبوده است، به علّت واسطه و شفاعت. حرام کردن حلالها و حلال کردن حرامها از مالها و ناموسها و خونها، تحریف کتاب خدا و ناسپاسی و کفر نسبت به آنچه می‌دانستند که حقّ است.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»: و خدا ستمکاران را می‌شناسد.

در این آیه، نیز اسم ظاهر «ظالمین» به جای ضمیر «هم» آمده است، تا صفت ناپسند آنان را که ستمکاری است، بیان نماید و اشعار

دارد که ایشان در همه آنچه بر آنان واقع شده است، ستمکار بوده‌اند و ادعای چیزی را کرده‌اند که حق آنان نبوده و آن را نداشته‌اند.

این عبارت، تهدیدی علیه آنان محسوب می‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۶]..... ص: ۱۵۰

اشاره

وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخِيهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

ترجمه: ص: ۱۵۰

و اینها را آزمندترین مردم بر زندگی می‌یابی «حتی» از کسانی که مشرک شده‌اند (اینها حریصتر هستند)، «تا آنجا که» هر یک از آنها بسی دوست دارد هزار سال (در دنیا) عمر کند، در حالی که این گونه زیست و عمر، از عذاب برکنار نمی‌دارد. و خدا به آنچه می‌کند، بسیار بیناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۱

تفسیر: ص: ۱۵۱

«وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»: در حالی که آنها را حریصترین مردم به زندگی کوچک و پست دنیا می‌یابی و آنان به دنیا نمی‌نگرند تا آن را بشناسند (از آن جهت که حقیقت دنیا را درک کنند به دنیا نگاه نمی‌کنند). همین امر، دلیل آن است که (به) علت نشناختن ناپایداری دنیا) به دنیا، رو آورده به آخرت و نعمتهای آن پشت کرده‌اند و به آن گرایشی ندارند. پس با وجود این، چگونه می‌توانند آرزوی مرگ نموده، خواستار سرای آخرت شوند.

«وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»: این عبارت، عطف به کلمه «ناس» است که در واقع «من الناس» بوده است و اختصاص این حکم به مشرکان و تخصیص بعد از عموم (ناس) برای این است. مشرکان حریصترین مردم به زندگی دنیا هستند.

«يَوَدُّ أَحَدُهُمْ»: اضافه «احد» به «هم» آن را به بدل عموم مقید می‌کند.

«لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ»: هر یک از آنها دوست داشتند که هزار سال عمر کنند.

لفظ «لو» مصدری است. معنی عبارت این است که هزار سال عمر کردن را دوست دارند، زیرا از خدا و آخرت و نعمتهای آن غفلت نموده به دنیا و نعمتهای آن خود را آرامش بخشیده‌اند و این شأن دوستداران خدا، آنان که آخرت و نعمتهای آن را خواستارند، نیست.

«وَمَا هُوَ بِمُرْضَخِيهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»: هزار سال عمر کردن هم آنها را از عذاب الهی دور نمی‌کند.

«هو» به «احدهم» باز می‌گردد. «ان يعمر» فاعل است.

یا اینکه «هو» به عمر کردن که مستفاد از «يعمر» است، بازمی‌گردد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۲

فاعل «مزحزحه» به مرجع «هو» برمی‌گردد و مفعول آن به «احدهم» برگشته و «ان يعمر» بدل آن است. یا، «هو» ضمیر مبهم است،

مانند ضمیر شأن، و «ان یعمّر» تفسیر آن است.
 «وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ»: و خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است.
 این عبارت تهدید آنهاست، زیرا که افعالشان با گفتارشان یکی نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۷] ص: ۱۵۲

اشاره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷)

ترجمه: ص: ۱۵۲

بگو، هر که دشمن جبرئیل است، باشد، که او (جبرئیل) آن کتاب را بر قلب تو، به اذن خدا نازل کرده است. در حالی که تصدیق کننده است آنچه را پیش روی او بوده و (نور) هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

تفسیر: ص: ۱۵۲

یکی از گفته‌های یهودیان این است که جبرئیل دشمن ماست. زیرا، او فرشته نگهبان کشتار، سختی، جنگ و خشکسالی است. و او است که در خرابی بیت المقدس دشمن را یاری کرد، چون دانیال را از کشتن بخت النصر باز داشت و بر کشتار بنی اسرائیل و خرابی بیت المقدس کمک کرد. زیرا اگر او، دانیال را از کشتن بخت النصر منع نکرده بود، کشتار و خرابی به بار نمی‌آمد و طبق این عقیده، بنابر برخی از روایات که نقل آن با اختلاف بیان شده است، به حضرت محمد گفتند: اگر میکائیل به سوی تو می‌آمد، به تو ایمان می‌آوردیم و اگر جبرئیل بر تو وارد شود، ما به تو نمی‌گرویم، چه او دشمن ماست «۱».

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۰. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۳

پس خدای تعالی فرمود:

«قُلْ» ای محمد صلی الله علیه و آله! به آنان بگو:

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ»: کسی که دشمن جبرئیل باشد، او دشمن خداست. زیرا (فانّه نزلّه)، همانا جبرئیل قرآن را نازل نموده است. آوردن ضمیر شأن، بدون یادی از قرآن که به صراحت از قرآن نام نبرده است، دلالت بر بزرگ شمردن آن دارد، زیرا قرآن، بی‌نیاز از این است که قبلا از آن یادی به عمل آمده باشد، چه خودش، خودش را معرفی می‌کند.
 «عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ»: و جبرئیل، قرآن را به اذن خدا در قلب تو نازل فرمود.

پس، هر که با فرستاده خدا (جبرئیل) مخالفت کند، با فرستنده (خدا) دشمنی ورزیده است.

یا اینکه هر کس به جبرئیل دشمنی ورزد، باید خفه شود. زیرا جبرئیل بوده است که قرآن را که تصدیق کننده کتاب شماس است و در آن پیامبری من (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) اثبات گشته و دین شما نسخ شده است، در قلبم نازل فرمود و مرا در این طریق، به اذن خدا یاری داده است.

یا بگوئیم، کسی که به جبرئیل دشمنی ورزد، هیچ راهی و وجهی ندارد. چون جبرئیل بود که قرآن را، که تصدیق کننده کتاب شما و تصحیح کننده دین شماست بر دل من نازل نموده است. پس بر شما لازم است (به خاطر خودتان هم که شده است) او را دوست بدارید نه اینکه با او دشمنی ورزید.

پس قول خدا «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ»، سبب و علت به جای مسبب نشسته است و حق عبارت از این بود که به جای «علی قلبک»، عبارت «علی قلبی» (در دل من)، گفته شود. ولی از مطلب عدول کرده آن را به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۴ قول خدای تعالی نسبت داده است. گویا این چنین فرموده است:

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ»: یعنی، چه کسی دشمن جبرئیل است؟ در حالی که خدا می گوید، او قرآن را بر قلبت جاری کرد.

ممکن است بگوئیم در عبارت بالا، جزاء حذف شده است. در واقع، «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ»، سخن خداست که برای تعلیل امر به قول «قل» آمده، یا علت برای جزای محذوف است.

اما در باره تلفظ جبرئیل، لغتهای چندی یاد شده و وزنه‌های مختلفی آمده و به صورتهای زیر خوانده شده است.

(۱) جبرئیل، مانند سلسیل، به فتح جیم.

(۲) جبرئیل، مانند سلسیل، به کسر جیم.

(۳) جبریل، مانند قندیل، به فتح جیم.

(۴) جبریل، مانند قندیل، به کسر جیم.

(۵) جبرئل، مانند جحمرش.

(۶) جبرائیل، مانند میکائیل، به کسر جیم.

(۷) جبرائیل، مانند میکائیل، به فتح جیم.

(۸) جبرائیل، به کسر جیم.

(۹) جبرائیل، به فتح جیم.

(۱۰) جبرال به فتح جیم.

(۱۱) جبرال، به کسر جیم.

(۱۲) جبرعیل، با همان لغات یازده گانه (بنابر این، ۲۲ صورت می شود).

و گاهی، لام تبدیل به نون می شود و اسماء عجم (غیر عربی)، چون عربی شود تغییر بسیاری می یابد.

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: در حالی که آنچه در دست تو است همه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۵

کتابهای آسمانی را که از آن جمله تورات است، تصدیق می کند.

«هُدًى وَ بَشْرَى»: که هدایت و بشارت است و آوردن مصدر (هدی و بشری)، برای مبالغه است.

«لِلْمُؤْمِنِينَ»: و این هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۸] ص: ۱۵۵

اشاره

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸)

ترجمه: ص: ۱۵۵

کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران و جبرئیل و میکائیل است (باشد)، پس خداوند هم قطعا دشمن کافران است.

تفسیر: ص: ۱۵۵

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ»: این جمله، یا استیناف از جانب خداست، یا از جمله مطالبی است که خداوند به پیامبر امر کرده تا به آنها بگوید. روایت شده است که منافقان، وقتی آنچه را که پیامبر در باره علی (ع) فرموده بود، شنیدند، که جبرئیل در سمت راست علی (ع)، میکائیل در سمت چپ، اسرافیل از پشت سر، ملک الموت در پیش رو و خدای تعالی در بالای عرش، ناظر به رضوان به سوی علی (ع) هستند. یکی از ناصیها گفت: من از خدا و جبرئیل و میکائیل و ملائکه‌ای که محمد صلی الله علیه و آله می گوید که علی (ع) را در بر گرفته‌اند و با او هستند، بیزارم.

پس، خدای تعالی این آیه را نازل فرمود که:

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (۱): هر که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، این شخص محققا کافر است و خدا نیز دشمن کافران است. پس باید از دشمنی با خدا حذر کرد، یا اینکه با این دشمنی، آماده

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۶

دشمنی خدا نیز باشد، چه، خدا دشمن کافران است.

از اینکه اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است (کافران را به جای «هم» آورده است)، اشاره به آن است که چنین شخصی کافر بوده و خواسته است تا صفت ناپسند آنها را که کفر باشد، به صورت ظاهر هم آشکار کند و علت حکم را نیز بیان نماید.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۹] ص: ۱۵۶**اشاره**

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹)

ترجمه: ص: ۱۵۶

به راستی، ما آیات بسیار روشن و روشنگر بر تو نازل کردیم، و به آن، جز فاسقان کافر نمی شوند.

تفسیر: ص: ۱۵۶

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ»: و محققا بر تو معجزات یا احکام بر حسب قالب و قلب و یا آیاتی از قرآن یا نشانه‌هایی از نشانه‌های نفس و نشانه‌های آفاق ظاهری که در وجود تو بود، بر تو فرو فرستادیم.

«بَيِّنَاتٍ»: و این آیات و نشانه‌های روشن و واضح، دلالت بر راستی تو و رسالت تو و امامت علی (ع) و وصی تو دارد. در تفسیر امام (ع)، آمده است که «۱»: «بَيِّنَاتٍ»، دلیلهای روشنی است که صدق تو را در پیامبری بیان نموده، روشن‌گر امامت علی است که برادر و وصی و برگزیده تو است. آشکار کننده کفر کسی است، که در باره تو یا برادرت علی (ع) شک نماید. ذکر این دلایل و عبارت روشن‌گر و واضح کننده که در زیر «بَيِّنَاتٍ» آمده است، تفسیر بیّنات نیست، بلکه تفسیر آیات است. چه آیه، از آن جهت که آیه و نشانه است، به چیز دیگری دلالت می‌کند که آن را واضح نماید. یا اینکه مطالب یاد شده، تفسیر بیّنات است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۷

«وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ»: و جز فاسقان، به آن آیات روشن کفر نمی‌ورزند.

در این آیه «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»، اشاره به صغرای قیاس از شکل اول است «۱».

«وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ» اشاره به کبرای قیاس دیگری از شکل اول است. ترتیب قیاس چنین است.

تو رسول خدا با نشانه‌هایی هستی (صغری).

هر رسولی که با او نشانه‌هایی است، دشمن او به وی و به آیاتش از جهت پیامبری او کافر است (کبری).

پس دشمن تو، کافر به تو و به نشانه‌های تو است.

(حال نتیجه را صغرای قیاس شکل اول دیگری قرار می‌دهیم) دشمن تو، کافر به تو و نشانه‌های تو است (صغری).

هر کافر به تو و نشانه‌های تو، فاسق است (کبری).

پس دشمن تو فاسق است (نتیجه).

فسق، خروج از پیروی خرد است، که پیامبر درونی است، و بیرون شدن از پیروی پیامبر است که خرد بیرونی است.

در تفسیر امام (ع) آمده است که، علی بن حسین (ع) در تفسیر این آیه فرمودند:

داستان این آیه چنین است که عبد الله بن سلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. این ایمان پس از آن بود که مسئله‌ای

از رسول خدا پرسید و پاسخ آن را گرفت و آنگاه گفت:

ای محمد! یکی دیگر مانده است و آن مسئله بزرگ و هدفهای دور

(۱) شکل اول حد وسط، در صغری محمول، در کبری موضوع است. مانند کافر که حد وسط است و در صغری محمول و در کبری

موضوع است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۸

و دراز رسالت تو است و آن این است که چه کسی پس از تو جانشین تو شود، که دیون تو را پردازد، وعده‌های تو را وفا کند،

امانت‌های تو را به صاحبانش پردازد و حجتهای تو را شرح داده آشکار نماید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب من آنجا نشسته‌اند. به سوی آنها برو و به سر حلقه آنان بنگر، آن کس که از

رخسارش نوری تابان و از صورتش فروغی درخشان بود، ولیعهد من است که طومار وجود تو (دل تو) به تو خواهد گفت به اینکه

او، وصی من است و جوارح تو به آن شهادت خواهند داد.

پس، عبد الله نزد آن قوم رفت، و پس علی (ع) را دید که از رخسارش نوری می‌تابد که نور خورشید را تیره می‌کند و آنگاه، دل و

اعضای بدنش همه گفتند:

ای پسر سلام! این علی بن ابی طالب (ع) است که بهشت را از دوستان و دوزخ را از دشمنان خود پر می‌کند. او ناشر دین، در گوشه و کنار زمین و سرزمینهاست. او از بین برنده کفر از هر ناحیه زمین و اطراف است. پس، به ولایت او متمسک شو تا خوشبخت شوی، و در تسلیم به او پایداری ورز تا به رشد برسی. پس، عبد الله بن سلام گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله المصطفی وحده لا شریک له...»، گواهی می‌دهم که جز الله خدایی نیست و او یکتایی بی‌نیاز است. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و برگزیده او است و امین او مرتضی علی (ع) است و او امیر رسول خدا بر همه چیز و همه جاست (تا اینکه گفت) و گواهی می‌دهم شما دو تن، آن کسانی هستید که موسی (ع) مژده آمدن شما را داد و پیش از او دیگر پیامبران، این مژده را دادند و برگزیدگان خدا، ما را به شما دو ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۵۹

نفر هدایت کرده‌اند. همین دلیل بر حقیقت شماست.

سپس، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد حجتها تمام شده، بهانه‌ها از بین رفت و عذرها گسسته گشت. پس، برای من بهانه‌ای وجود ندارد که در قبول تو تأخیر کنم و خیری برای من نیست که تعصب بورزم. بعد گفت: ای رسول خدا! اگر یهودیان بشنوند که من اسلام آورده‌ام به سرم می‌ریزند و به جان من می‌افتند. پس مرا نزد خود مخفی کن، و هر وقت نزد تو آمدند، پیش از آنکه بدانند من اسلام آورده‌ام، گفتارشان را راجع به من بشنو، پس از آن بر تو روشن می‌شود که چه خواهند کرد.

رسول خدا، او را در خانه خود پنهان کرد.

سپس، گروهی از یهود را دعوت کرد. آنان در خانه پیامبر حاضر شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمان خدا را در جهت اسلام به آنان عرضه کرد، ولی ایشان از پذیرش آن خودداری کردند.

حضرت فرمود: به حکمیت چه کسی راضی می‌شوید که بین من و شما حکم کند؟ گفتند: به عبد الله بن سلام.

رسول خدا فرمود: آن مرد چه کاره است؟

گفتند: او رئیس و پسر رئیس ماست. او سرور ما و فرزند سرور ماست. او عالم ما و فرزند عالم ماست. وی پارسای ما و فرزند پارسای ماست.

رسول خدا گفت: اگر شما دیدید که به من ایمان آورده است، شما هم راضی می‌شوید که به من بگرید؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم از این مطلب (یعنی، امکان ندارد).

پس گفت: ای عبد الله بیرون آی و آنچه خدا در باره محمد صلی الله علیه و آله بر تو آشکار نمود، بر مردم آشکار کن. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۰

پس عبد الله بیرون آمد، در حالی که می‌گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک و اشهد ان محمدا عبده و رسوله...».

شهادت می‌دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که در تورات و انجیل و صحف ابراهیم و سایر کتابهای خدا، نام او و برادرش علی ابن ابی طالب (ع)، وجود دارد. یهودیان چون سخنان وی را شنیدند، گفتند:

ای محمد! او سفیه ما و فرزند سفیه ماست، شر ما و فرزند شر ماست، فاسق ما و فرزند فاسق ماست و نادان ما و فرزند نادان ماست.

و فکر او از ما پنهان بود و ما دوست نداشتیم که از او غیبت کنیم.
پس عبد الله گفت: ای رسول خدا، این بود از آنچه که می‌ترسیدم ...
(تا آخر روایت) «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۰] ص: ۱۶۰

اشاره

أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

ترجمه: ص: ۱۶۰

(مگر چنین نیست) هر عهده‌ی که بستند، گروهی از آنها آن عهد را پشت سر افکندند. آری، (بلکه) بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند.

تفسیر: ص: ۱۶۰

«أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا»: آیا این یهود از بدی و نادانی باز نمی‌ایستند که رسالت محمد صلی الله علیه و آله و خلافت علی (ع) را بعد از نشانه‌های واضح که دلالت بر رسالت و امامت می‌کرد، منکر شدند. هر وقت اینها با حضرت عهده‌ی بستند که هر چه آن شخص (عبد الله بن سلام) گفت قبول کنند، آن عهد را شکستند.

(۱) تفسیر امام عسکری، ص ۴۶۰-۴۶۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۱

یا این ناصبیان (آنان که به علی (ع) بد می‌گویند) هر پیمانی که با محمد صلی الله علیه و آله بستند، مانند بیعت رضوان که در آن تسلیم به همه فرمانهای رسول خدا و ترک مخالفت با وی شرط شده بود، مانند بیعت با محمد صلی الله علیه و آله در غدیر خم به خلافت (ع) و مانند بیعت با خود علی (ع) به خلافت او، که همه این بیعت‌ها را شکستند. و نیز هر گاه بدون بیعت عهد کردند، که مخالفت محمد صلی الله علیه و آله نکنند و تسلیم علی (ع) شوند.

«نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»: گروهی از آنها آن پیمان را پشت سر انداختند، بلکه بیشتر آنها ایمان ندارند، یعنی در آینده هم با وجود مشاهده آیات و معجزات و دیدن دلیلهای محکم، باز اینها، عهد را رعایت نکرده توبه نمی‌کنند.

یا معنی آن این است که بلکه اکثر اینها در موقع پیمان بستن، تو را در دل تصدیق نمی‌کنند، آوردن عبارت به صورت جمله شرطیه، کلی است و دلالت می‌کند بر اینکه این عادت، شیوه قدیم و جدید آنان است و این حالت از آنها جدا نمی‌شود.

به پیغمبر خدا، منسوب است که فرمودند: ای بندگان خدا، تقوی پیشه کنید و به آنچه رسول خدا به شما فرمان داده است از توحید خدا و ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه و آله - رسول خدا - و از اعتقاد به ولایت علی (ع) - ولی خدا - و در همه آنها ثابت قدم باشید.

نماز و روزه و عبادتهای گذشته‌تان شما را فریفته نکند، زیرا آنها در صورت مخالفت با عهد و پیمان، سودی برای شما ندارد.

پس، هر که به عهد خدا وفا کند، خدا نیز به عهدش در باره او وفا خواهد کرد.

هر که پیمان شکنند، زیان پیمان شکنی به خودش باز می‌گردد و خدا از او انتقام می‌گیرد. چه او منتقم (انتقام گیرنده) است و کلاً همه اعمال به سر انجام و پایان آن بستگی دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۲

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۱] ص: ۱۶۲

اشاره

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

ترجمه: ص: ۱۶۲

و همین که پیامبری از جانب خداوند به سوی آنان آمد، در حالی که تصدیق کننده چیزی بود که با آنان بود، گروهی از کسانی که کتاب به آنها داده شده است، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنانکه گویی نمی‌دانند.

تفسیر: ص: ۱۶۲

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: این آیه، عطف به اعتبار لازم از گفته خدای تعالی است که فرمود:

«أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا»، زیرا عبارت، چنین می‌رساند که این عهد شکنی عادت آنان است، گویا خدای تعالی فرمود:

چون این عادت و رسم آنان است، لذا بر آن عادت استمرار یافتند، و هر گاه پیامبری از سوی خدا بر ایشان آید، چنین و چنان می‌کنند.

ضمیر «هم» در «جاءهم» به یهود باز می‌گردد، اما کنایه از منافقان، امت است.

یا ضمیر، ابتدا مربوط به یهودیانی که در باره آنان ذکر می‌شود به عمل آمد و سپس، به منافقان امت است.

چون آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله مستلزم آوردن احکامی است که برای آن فرستاده شده است - چنانچه قبلاً گفته شد - آن کتاب خداست، چه در کتابی نوشته شده یا نشده باشد.

اکنون صحت تفسیر منسوب به حضرت صادق (ع)، روشن می‌شود که فرمودند:

چون به سوی یهودیان و آنهایی که هم ردیف آنها بودند (ناصبیان)، کتابی از سوی خدا آمد که قرآن باشد، که مشتمل بر وصف

محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و وجوب دوستی آنها و دوستی دوستان آنها ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۳

و دشمنی دشمنان آنها است (منظور این است که رسول به کتاب تفسیر شده است) «۱».

«مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»: و آنچه را با یهود در تورات بود و آنچه به وسیله گذشتگان آنها از اوصاف و اخبار محمد صلی الله علیه و آله و

علی (ع) آمده بود، تصدیق می‌کرد و نیز آنچه را که با منافقان امت بود، از دلیلهای روشنی که دلالت بر صدق محمد صلی الله علیه و آله و

و آله و صدق کتاب او و برتری علی (ع) می‌کرد، تصدیق می‌نمود. زیرا در کتاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آیات صریح

در باره فضل علی (ع) و خلافت او یاد شده بود و خود پیامبر اکرم هم در باره برتری علی (ع) و خلافت وی سخنانی فرموده بودند.

«نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: باز عده‌ای از آنان که برای آنها کتاب فرستاده شده بود (از یهود و منافقان امت)، او را

برگردانده، نپذیرفتند. در حالی که به آنان احکام رسالت و کتاب تدوینی (که تورات و قرآن بود) فرستاده شده بود.

«كِتَابَ اللَّهِ»: آنها، آنچه را در وصف محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) در تورات و قرآن بود، یا همه کتاب تورات و قرآن را «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» به پشت سر انداختند.
«نبد»: به معنی دور انداختن است.

علت اینکه «نبد» را با قید «وراء ظهورهم» آورده است، اشاره به دوری گزیدن و اعتنا نکردن به آن است، یعنی دوری کردند و به آن توجهی ننمودند و به حساب نیاوردند.

«كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»: گویا، یهود و نواصب امت نمی‌دانند که کتاب خدا، یا محمد صلی الله علیه و آله و نبوت او و علی (ع)، حق و از سوی خداست. (با وجود اینکه آنها می‌دانستند و به حقیقت آن پی برده بودند). از این رو،

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۴

کار آنان سخت‌تر از کسانی است که بدون علم و آگاهی مخالفت می‌کنند، یا گویا که آنها دارای علم و ادراک نیستند تا با علمشان تمیز دهند، که آن حق است یا باطل.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۲] ص: ۱۶۴

اشاره

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲)

ترجمه: ص: ۱۶۴

و از آنچه شیطانها بر سلطنت سلیمان (در باره سلطنت سلیمان) می‌گفتند پیروی می‌کردند و سلیمان کافر نبود، بلکه شیطانها کافر بودند، که به مردم جادو می‌آموختند، و آنچه را که بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود (به مردم می‌آموختند).
در حالی که آن دو فرشته به کسی چیزی نمی‌آموختند، مگر اینکه می‌گفتند همانا ما برای آزمایش هستیم، پس (با انجام سحر) کافر مشو.

و (مردم) از آن دو، چیزهایی می‌آموختند تا به آن وسیله بین مرد و زنش جدایی افکنند. در حالی که آنها نمی‌توانستند (به این وسیله) زیان زننده به کفر باشند، مگر به اذن خدا. و چیزهایی می‌آموختند که نه به زیانشان بود و نه به سودشان. و به یقین دانستند که هر کس کتاب خدا را به جادو بدل کند، بهره‌ای برایش در آخرت نیست، و به بد چیزی خودشان را فروختند، اگر می‌دانستند.

تفسیر: ص: ۱۶۴

اشاره

«وَاتَّبِعُوا»: عطف بر «تَبَدَّلَ فَرِيقٌ» است یعنی از حق روی برگردانده ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۵
و پیروی نمودند از «مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ»: آنچه را شیاطین در پادشاهی و سلطنت بر آنان خوانده بودند، کلام یتلوا،
تلوا به معنی تبعه تبعاً، یعنی پیروی کرد از او، پیروی کردنی و تلا- علیه یتلوا تلاوة، یعنی خواند بر او و تلا- علیه یتلوا، یعنی دروغ
بست بر او.

حکایت پادشاهی سلیمان در انگشتی و رمز آن انگشتی ص: ۱۶۵

بدان که بیشترین قصه‌های مربوط به سلیمان، از رمزهایی است که در اوایل مطرح گشته، سپس پیشینیان آنها را به طریق داستان بیان
نمودند و ظاهر آن را گرفته‌اند که (در حقیقت) لایق شأن پیامبران نبوده است. ائمه معصومان علیهم السلام هم تأکید فرموده‌اند، که
هر گاه این داستانها را بیان می‌کنید، به رمزهایی که پیشینیان توجه داشته‌اند، بنگرید. به ظاهر آنها که کار عوام است، توجه نکنید.
به این دلیل، نگرش به ظاهر داستانها تکذیب شده و توجه به رمزهای آن تصدیق گشته است.
در مجمع البحرین «۱»، خبری به حضرت صادق (ع) منسوب است که فرمود: خدای تعالی ملک سلیمان را در انگشتی او قرار داد.
هر گاه آن را بر دست می‌کرد، جنها و انسانها و پرندگان و ددان (حیوانات وحشی) حاضر شده از او فرمانبرداری می‌نمودند. خدا
بادهایی را برانگیخت تا تخت (دربار) او را با آنچه که در آن بود- از بعضی شیاطین و پرندگان و انسانها و چهارپایان و اسبان- تا
از طریق هوا به جایی که سلیمان اراده می‌کرد، برساند. آنچنان که نماز صبح را در شام و نماز ظهر را در فارس می‌خواند. هر گاه
برای قضای حاجت می‌رفت، انگشتی را به یکی از خدمتکاران می‌سپرد. در یکی از این مواقع شیطانی آمد و خادم را فریفت و
انگشتی را از وی گرفت و در دست

(۱) مجمع البحرین، ج ۵، ماده ملک و بحار، ج ۱۴، ص ۹۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۶

خود کرد، در نتیجه شیاطین و جنیان و انسانها و پرندگان به او تعظیم کرده، سجد نمودند. شیطان ترسید که آنان قضیه را دریابند،
پس انگشتی را به دریا افکند و خداوند یک ماهی را برانگیخت تا آن را بلعد، چون سلیمان انگشتی را خواست و آن را نیافت،
از آنجا گریخت تا اینکه به ساحل دریا رسید، پریشان حال به درگاه خداوند توبه و انابه می‌نمود. در همین حال، به صیادی رسید
که ماهی صید می‌کرد، به او گفت: من به تو در صید ماهی کمک می‌کنم تو هم در مقابل مقداری ماهی به من بده، ماهیگیر
پذیرفت. هنگامی که ماهی را صید کرد، یکی از ماهیها را نزد سلیمان انداخت، او آن را برداشت و شکم ماهی را شکافت، خاتم را
درون آن یافت و آن را بر دست خود کرد. در همان لحظه، اهریمنان و ددان در برابرش به خاک افتادند، سلیمان به مکان خویش
بازگشت و آن شیطان و لشکریانی را که با او بودند احضار نمود. آنها را کشت و بعضی را در میان آب و برخی را درون سنگ
پشته‌ها به زندان افکند.

آنان تا روز قیامت در آن زندان محبوس‌اند و گفته شده است که صف لشکریان سلیمان، صد فرسنگ بود، که بیست و پنج
فرسنگ از آن انسانها، بیست و پنج فرسنگ جنیان، بیست و پنج فرسنگ پرندگان و بیست و پنج فرسنگ آن حیوانات وحشی
بودند. روایت شده است که با سلیمان از بیت المقدس لشکری بیرون آمد که ششصد هزار تخت از سمت راست و چپ وی وجود
داشت و او به پرندگان امر کرد تا بر آن تنها سایه افکنند و به بادهای فرمان داد که آنها را حرکت دهند، تا آنکه لشکر به شهرهای
کسری وارد شد «۱». سپس، از آنجا بازگشت و شب را در

(۱) مداین، به معنی شهرهاست، زیرا مداین به معنی اسم خاص شهر در بین النهرین بیش از هزار سال پس از سلیمان ساخته شد، در ضمن، گویا عربها به همه پادشاهان ایران، کسری می گفتند، زیرا کسری که معرب خسرو است، لقب پادشاهان ساسانی بوده است که بیش از هزار سال پس از سلیمان به سلطنت رسیدند و هنگام سلطنت سلیمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۷

فارس به سر آورد. در آن حال، برخی از آنها به بعضی دیگر می گفتند: آیا شاهی بزرگتر از این پادشاه دیده یا شنیده‌اید؟ آنها جواب می دادند: خیر.

در این حال، فرشته‌ای از آسمان ندا داد: یک بار تنزیه و تسبیح خدا بزرگتر از آن چیزی است که دیده‌اید «۱».

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: چون سلیمان در گذشت، ابلیس سحری ساخت و در نوشته‌ای قرار داد و پیچید و بر پشت آن نوشت: این است آنچه را که آصف بن برخیا برای پادشاهی سلیمان بن داود (ع)، از گنجینه‌های دانش وضع نموده است. هر که خواهد به خواسته‌های خویش برسد، چنین و چنان کند. آن گاه، آن را زیر تخت سلیمان دفن کرد پس از آن، آن را آشکار نموده و برای آنان خواند.

کافران گفتند: سلیمان جز به این وسیله بر ما چیره نشد، و مؤمنان گفتند: بلکه او بنده خدا و پیامبر او بوده است «۲».

بنابر آنچه که در باره سلطنت شیاطین و فرار سلیمان بیان شد، معنی آن در تفسیر امام (ع) چنین است که «۳»:

این یهودیان ملحد و ناصبیان، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضایل علی بن ابی طالب (ع) را شنیدند و از رسول خدا و علی (ع) معجزاتی مشاهده کردند و فهمیدند که خدای تعالی به دست آنان این معجزات را ظاهر نموده است، تورات و قرآن را ترک کردند و برخی از یهودیان و ناصبیان به یکدیگر اعلام کرده، گفتند: محمد صلی الله علیه و آله مردی است که جز طالب دنیا نیست و حيله‌ها و نیرنگها و خرق عادات و سحرها را به همین منظور آموخته است و بعضی از آنها را به علی (ع) یاد داده است. او

وجود نداشتند.

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۳۸.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۷ و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۸.

(۳) در تفسیر بحار، ج ۹، ص ۲۲۰ و در تفسیر امام حسن عسکری، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ این حدیث آمده است. همان تفسیر امام، طبع مدرسه امام الهدی، ص ۴۲۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۸

می خواهد در زندگی خود بر ما مالک شود و پس از خود نیز پادشاهی را به علی (ع) واگذارد. آنچه می گوید از خدا نیست همه گفته‌های او بر این امر مبتنی است، تا بر ما و بر بندگان ناتوان خدا با سحر و نیرنگهایی که به کار می برد، پیمان خویش را استوار کند. آنها می گفتند: کسی که از این سحر بهره فراوان گرفت، سلیمان بن داود (ع) بود که با سحر خویش بر همه دنیا مالک شد و بر جنّ و انس و شیاطین تسلط یافت و اگر ما برخی از آنچه را که به سلیمان تعلیم داده فرا گیریم، برای ما نیز ممکن است مانند آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) ظاهر نموده‌اند، ظاهر کنیم و از آنچه محمد صلی الله علیه و آله ادعا کرد و برای علی (ع) قرار داد، ما هم قرار دهیم.

در نتیجه، از شیاطین پیروی کردند و آنان از آنچه شیاطین نموده یا بخوانند، پیروی می کنند. در حالی که می خواستند بر کشور سلیمان استیلا یابند، یا با سحر و نیرنگهایی که کسی درک نمی کند، بر سلطنت سلیمان مسلط شوند. یا ممکن است مقصود این

باشد که از افترايي که شيطانها بر سلطنت سليمان وارد کردند، پيروي نمودند و گفتند سليمان با اين سحر حکومت کرده و ما هم به آن آگاهيم.

يا منظور اين است که، آنان از آن شياطين که سحر و اوراد می خواندند تا قوای روحانی و طبیعی را به هم بياميزند و خوارق عاداتی ظاهر می نمودند که بشر از آوردن همانند آن، عاجز می ماند، و در ملک سليمان افسونکاری می کردند، تا آن سلطنت برای آنان ادامه يابد، پيروي می نمودند.

اين يهوديان و نواصب و شياطين، پنداشتند که سليمان کافر است که اين گونه کارها را انجام داده است.
«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ»: آن طور که کافران می گفتند، سليمان کافر نشده و سحر به کار نبرده بود.

«وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»: اما شياطين کافر شدند در حالی که آنان ترجمه بيان السعاده، ج ۲، ص: ۱۶۹
«يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»: سحر را به مردم تعليم می دادند، و يا اينکه چون تعليم سحر می دادند کافر شدند، بنا بر آنچه اين جمله پاسخ پرسش مقدر باشد.

تحقیق در باره سحر ص: ۱۶۹

سحر نامی است که به گفتار يا کردار يا نقشی که در صفحه‌ای باشد و در عالم طبيعت اثر کند، چنانچه از اسباب طبیعی و عادی خارج باشد، اطلاق می شود.

و آن تأثیر، به علت درهم آمیختن قوای روحانی با قوای طبیعی حاصل می شود. يا به علت تسخير قوای روحانی است، به نحوی که قوای روحانی طبق اراده جادوگر مسلط تصرف شود.

و چنانکه بعضی گفته اند، اين موضوع تخیل محض نیست، بلکه در واقع وجود دارد. تحقيق مطلب اين است که گفته می شود:
عالم طبيعت، بين ملکوت سفلی و ملکوت علیا واقع شده است و اهل عالم دارای تصرفی به اذن و فرمان خداوند در عالم طبيعت هستند، اعم از اینکه بی واسطه باشد، يا به توسط اسباب و وسایلی از نفوس، بشری. حال اگر نفس بشری (روان انسانی) از وابستگیها رها و آزاد و مجرد و با رياضيات شرعی يا غير شرعی از تیرگیها پاک گردد و وجودش مناسب پذیرش مجردات علوی و سفلی گردد، با اسباب و وسیله و يا بدون اسباب، در اين عالم تأثیر می نماید، به اين گونه که آنها را تحت تأثیر و فرمان خود در آورده، به سوی آن عوالم جذب می کند و سپس خواسته‌های نفوس بشری را چه شرعی و چه غير شرعی، توجیه می نماید. هر گاه اين تأثیر از جانب اهل عالم سفلی باشد، به اسباب و وسایلی آن سحر می گویند و اين تأثیر گذاردن و اثرپذیری نیز نامیده می شود.

ترجمه بيان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۰

هر گاه تأثیر از جانب عالم بالا باشد، اين اثرپذیری که از آن حاصل می شود، معجزه و کرامت می نامند. گاهی نفوس بشری در جهت علوی و سفلی تقویت می شود و در نتیجه، خود بدون نیاز به تأثیر، در ارواح اثر می کند.

اين تأثیر و اثر حاصل از آن، سحر (از ملکوت سفلی) و معجزه (از ملکوت علیا) نامیده می شود.

پس سحر، وسیله و سببی است که در ارواح خبیثه مؤثر است و آن سبب و علت، يا در وجود آنان پنهان است، يا تأثیری است که از اين ارواح در عالم طبيعت وجود دارد و درک آن برای ما روشن نیست.

آن گاه، بر هر دانش و بيان دقیقی که کمتر درک شود، اطلاق می گردد. و به آن عالم يا دانشمندی که اين علم پنهانی را داراست، ساحر گفته می شود و به وجهی قول خدای تعالی بر اين معنی است که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ»: يعني ای ساحر! از پروردگارت برای ما بخوان! پس ساحر، هم به صورت ستایش (مدح) و هم به گونه

نکوهش (ذم) آمده است.

حکایت هاروت و ماروت و رمزهای آن ص: ۱۷۰

«وَمَا أُنزِلَ»: و آنان آنچه را بر ایشان نازل شده بود، به مردم تعلیم می‌دادند و یا اینکه می‌توان آن را عطف بر «ما تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» کرد (در آن صورت منظور این است که آنچه شیطانها بر آنها خوانده بودند و آنچه که بر ایشان نازل شده بود). ممکن است لفظ تأخیر باشد (یعنی باید پیش از این می‌آمد) و در آن صورت، عطف بر «ما كَفَرَ سُلَيْمَانُ» است، یا حال برای سحر، یعنی در حالی که سحر نازل نشده). ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۱

«عَلَى الْمَلَائِكِينَ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ»: بر دو فرشته در بابل که هاروت و ماروت بودند. این دو اسم غیر عربی است و لذا منصرف نیست (تنوین و جر نمی‌پذیرد) و ممکن است عربی باشد و از هرت و مرت گرفته شده باشد. چنانکه بعضی گفته‌اند، در آن صورت به معنی کسر (شکست) است، در این مورد غیر منصرف بودنش را وجهی نیست. و گفته شده «هری» به معنی «الفَجَّ اللحم»، یعنی گوشت پخت آمده و ماروت از (مری) باشد که مصدرش «مریته» یا «ممارات» به معنی «جدل کرد» است و وزن آن دو (هاروت و ماروت) فلעות است، که مانند طاغوت قلب شده هریوت و مریوت است.

جایز است که ماروت از «مار»، «یمور» به معنی تحرّک و تموّج (به حرکت آمد و موج یافت)، یا از «مار»، «یمیر» به معنی فراهم آوردن غذا برای اهلش، منظور باشد و هاروت از «هار الجرف» به معنی کوه شکافته شد، باشد و وزن آن دو، در این صورت، فلעות است که قلب نشده است.

و به علت وجود «تا» و «علمیت»، منصرف نیست «ا» (یعنی هر گاه اسم علمی تاء تأنیث داشته باشد، تنوین و کسره نمی‌گیرد، مانند خدیجه) و از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمودند، پس از حضرت نوح (ع)، ساحران و وهم ایجاد کنندگان (چشم بندها)، شمارشان فزونی گرفت.

پس، خدا دو فرشته برای پیامبر آن زمان فرستاد تا جادوی ساحران را به آن پیامبر بیاموزند تا وی بتواند به آن وسیله، سحر آنها را باطل کند و آنها را به خودشان باز گرداند. پس آن پیامبر، از آن دو فرشته همه آن کلمات سحر را فرا گرفت و آنها را به فرمان خداوند به بندگان خدا رسانید و

(۱) هر گاه دو علت از علل ۹ گانه زیر با هم جمع شوند، آن اسم غیر منصرف است. ۱-

عدل (عدول از کلمه‌ای به کلمه دیگر)، ۲- وصف، ۳- تأنیث، ۴- معرفه، ۵- عجمه (غیر عربی بودن)، ۶- جمع، ۷- ترکیب، ۸- وزن فعل، ۹- الف و نون زاید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۲

فرمان داد که با خواندن آن کلمات، سحرشان را متوقف و باطل کنند و ساحران را از جادو کردن مردمان باز دارند. این تعلیم سحر، به آن می‌ماند که کسی بشناساند که سم چیست؟ نحوه دفع سم و رفع خطر و غایله آن چگونه است؟ از این رو، به دانش پژوه گفته می‌شود که این سم است، پس هر که را دیدی که مسموم شده است، این چنین اثرات نامطلوب آن را از بین ببر، ولی مبدا کسی را با سم بکشی! در پی این سخن، حضرت فرمود:

و آنگاه آن پیامبر به آن دو فرشته امر کرد که به صورت بشر بر مردم ظاهر شوند و آنچه را خداوند به ایشان یاد داده است، به مردم تعلیم داده، موعظه کنند. «۱»

به حضرت صادق علیه السلام منسوب است که فرمود: فرشتگان از آسمان به زمین فرود می‌آیند... (تا آنجا که گفت) گروهی از آن فرشتگان گفتند: پروردگارا آیا بر آن آفریده‌ات که در زمین عملی به خلاف رضای تو انجام دهد و در باره‌ات توصیف دروغ نماید، خشم نمی‌گیری؟ (تا آنجا که فرمود)، پس خدای تعالی دوست داشت تا اینکه به فرشتگان قدرت و نفوذ و فرمانروایی خود را در جمع آفریده‌هایش نشان دهد. از این رو، به ملایکه وحی فرمود تا از بین خود دو فرشته را برای این منظور برگزینید تا اینکه آنان را بر زمین فرود آرم و سپس، در طبیعت آنان، خوردن، آشامیدن، شهوت، حرص و آرزو را همچنان که در فرزندان آدم بوده، قرار دهم. و آن گاه، آن دو تن را به طاعت خود می‌آزمایم. پس، فرشتگان برای این کار، هاروت و ماروت را که در عیب‌گیری به فرزند آدم (ع)، سخت‌تر از دیگر ملایک بودند، برگزیدند. پس، خدای تعالی به آن دو ملک وحی نمود که بر زمین فرود آید که من آنچه در فرزندان آدم

(۱) عیون اخبار الرضا، ص ۱۴۷، وسایل الشیعه کتاب التجاره، ج ۱۰۶۵ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۳

قرار دادم در شما نیز قرار می‌دهم. سپس به آنان وحی فرمود که متوجه باشید چیزی را با من شریک مگردانید و کسی را که کشتنش را خدا حرام قرار داده مکشید. و زنا مکنید و خمر (مشروبات الکلی) منوشید. سپس، آن دو فرشته در ناحیه بابل فرود آمدند. آن گاه، مکان بلندی بر آنها جلوه گر شد، به آن سو رفتند، ناگهان زنی زیبا و آراسته و معطر و روی گشاده به سوی آنان آمد، چون به او نگرستند (چشمشان به او افتاد) و با او سخن گفتند و در باره‌اش اندیشیدند، قلبا به او علاقه‌مند شدند و به سوی آن زن تمایل پیدا کردند و با اندیشه فتنه و خواری به زن روی آوردند و او را فریب دادند. اجمال خبر (خلاصه خبر) این است که، آن زن آنها را به سجده بت و نوشیدن شراب فرمان داد، تا اینکه بتوانند با او زنا کنند. آنها با خود مشورت کردند و گفتند این همان سه خصلت است که خداوند ما را از آن نهی فرموده است. لیکن شهوت بر آنان غالب شد، و درخواست زن را اجابت کردند. پس خمر نوشیدند و بت را سجده کردند. چون زن خود را آماده کرد و آن دو نیز آماده زنا شدند، پرسنده‌ای (سائل) بر آنان وارد شد تا از آنان پرسشی نماید چون پیش روی هم قرار گرفتند، از او ترسیدند. آن شخص به آنان گفت: شما مشکوک و وحشت‌زده‌اید که با این زن خلوت کرده‌اید، شما مردمان بدکاری هستید! سپس از میان آنان بیرون رفت. در این هنگام، زن به آنان گفت: به خدا قسم که اکنون شما نمی‌توانید به وصال من برسید، آن مرد از وصف حال شما آگاه شد و موضوع شما را به دیگران خبر می‌دهد. پس باید پیشدستی کرده، پیش از آنکه شما را رسوا کند، او را بکشید. سپس می‌توانید حاجت خود را برآورید. آن دو فرشته، در پی آن مرد رفته، او را کشتند و به سوی زن باز آمدند، ولی زن را ندیدند. متوجه بد بودن کارشان شدند و آبروشان رفت. خداوند به آنها گفت: از این دو گونه عذاب کدام را انتخاب می‌کنید، کيفر آخرت و یا مجازات دنیا را؟ آنها ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص:

۱۷۴

عذاب دنیا را برگزیدند، که در سرزمین بابل به مردم سحر و جادو تعلیم می‌دادند و چون تعلیم سحرشان به انجام رسید، از زمین برخاستند و به سوی آسمان به حرکت درآمدند. آنان تا روز قیامت، نگونسار در هوا آویزان هستند (۱).

گویند: این قضیه پس از بالا رفتن ادریس به آسمان بوده است که ملایکه گفتند: این خطاکار بین ما چه می‌کند؟ خدای تعالی از گفتار آنها خوشنود نشد و آنان را در معرض امتحان قرار داده، گفت: «از بین خودتان، آنکه شایسته‌تر از همه است برگزینید». آنان سه تن از فرشتگان را انتخاب کردند که یکی از آنها عزرائیل بود.

پس آنان به زمین فرود آمدند و سرشت زمینیان با طبیعت آنان در آمیخت و لباس آنان را پوشیدند. پس از آن، عزرائیل از حکومت در زمین استعفا داد و خدا پذیرفت و او را به آسمان بالا برد، ولی هاروت و ماروت در زمین در ناحیه بابل باقی ماندند که روزها

بین مردم داوری می کردند و چون شب فرا می رسید از طبیعت بشری بیرون شده به سوی آسمان بالا می رفتند. تا اینکه روزی زنی زیبا برای امر مهمی به آنها مراجعه کرد. در دل آنها نسبت به آن زن علاقه‌ای پدید آمد و او را فریفتند. تا جایی که برای حصول به مقصود، آن سائل را (چنانکه در خبر پیشین یاد شد) کشتند و اسم اعظم را به آن زن آموختند، اما چون خواستند با آن زن بیامیزند، چون او اسم اعظم را می دانست، به آسمان صعود کرد و مسخ شد و آن گاه، به صورت ستاره‌ای درآمد» (منظور از این مثال، رازها و رمزهای سمبولیکی است). و نام او زهره شد که همان

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۷. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۵. [...]

(۲) این حدیث که مربوط به مسخ زن به شکل زهره است، حضرت رضا (ع) نفی کرده.

به ترجمه عیون اخبار الرضا، ص ۲۸۶، مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۵

ستاره زهره است. آن دو فرشته پس از اینکه فهمیدند نافرمانی کرده‌اند، در زمین باقی ماندند و با مشورت جبرئیل عذاب دنیا را بر عذاب آخرت ترجیح دادند. لذا در چاهی در غار کوهی در بابل، آویزان شدند «۱». این خبر، به نحو دیگری نیز گفته شده است که این قضیه در عهد ادریس (ع) اتفاق افتاد، و گزینش عذاب دنیا بنا به مشورت آن حضرت و درخواست او از خدا بوده است، که آن دو فرشته به عذاب دنیا گرفتار آیند.

و نیز گفته شده است که هاروت و ماروت مردانی صالح بودند که بین مردمان به سر می بردند و بینشان داوری می کردند و به علت صلاح و شایستگی، به ملک (پادشاه قدرتمند توانا) معروف شدند و اینکه کلمه به صورت «ملکین» به کسر لام نیز خوانده شده است، این نظر را تأیید می کند «۲». بدان، که امثال این گونه داستانها، از رمزهای پیامبران و حکمای گذشته است و از این رو در باره آنها در اخبار و کتابهای سیره (یعنی روش زندگی انبیا و اولیا)، به تفاوت سخن گفته شده است و چون از رمزها بوده است، عامه مردم آن را بر مفاهیم عرف و معمول در جامعه حمل کرده‌اند و این موجب شده که نسبت به مقام پیامبران و فرشتگان معصوم از خطا، مفاهیم عرفی که توجیهش درست نیست، نسبت داده شود.

از این رو، معصومان (ع)، یک بار به آن اقرار فرموده، بار دیگر انکار کردند. چنانکه به امام حسن عسکری (ع) منسوب است که از آن حضرت در باره هاروت و ماروت و آنچه به آنها نسبت داده شده و در باره آن سخن گفته شده، پرسش شد. امام (ع) فرمود: به خدا پناه می برم از این نسبتها، فرشتگان خدا با الطاف خداوندگاری، از خطا و از کفر و زشتیها

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۵.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۶

محفوظاند «۱».

اما وجه درست آن این است که بگوییم، مراد از دو فرشته (دو ملک) دو قوه علّامه (نیروی علم) و عمّاله (نیروی عمل) است، که خداوند آنان را از عالم ارواح فرو فرستاد، هر آنچه در بشر بود، اعم از طبیعتهای متضاد و شهوتهای گوناگون و افکار و عقاید متناقض، در وجود آنان قرار داد، پس آنها را به زن خوشبوی زینت شده‌ای که همان نفس انسانی باشد، که در اخبار و روایات به زن تعبیر شده، مورد آزمایش قرار داد. و نفس آن دو قوه را به پیروی از خود دعوت کرد، از این رو، آن دو قوه (عامله و عالمه) مفتون شهوتها و لذت‌های نفس شدند و بهره‌یابی از این دو، جز با نوشیدن شراب غفلت و سجده در برابر بت هوا و هوس و کشتن آن

ملک، امکان نداشت. در حالی که خدا آن ملک را برای این فرستاده بود تا آنان را از پیروی نفس در آغاز کار باز دارد، ولی چون آنان می‌خواستند تا با نفس درآمیزند و خواسته‌های نفس در آنان محکم و پا برجا شود، توانایی آن فرشته مانع (ملک زاجر) از بین رفت. زیرا آن دو، بر فرشته غالب شده بودند، لذا چون گدایی نالان درآمد. زمانی که بهره‌یابی از آن زن (نفس) با وجود آن سائل بر ایشان ممکن نشد، او را بنا به فرمان زن (نفس) کشتند (ندای وجدان را طبق درخواست نفس اماره در درون کشتند تا احساس گناه نکنند و دچار ملامت وجدان نشوند)، سپس، جهت رسیدن به شهوات خویش، راههای پنهانی وضع نمودند تا به آن طریق در طبیعت تصرف کنند، یعنی با استمداد از ارواح خبیثه (روانهای ناپاک)، خواستند تا به خواهشهای خویش برسند و از این جهت، خوی آنها سحر نامیده شد. آن گاه، زن (نفس) از آن دو فرشته (دو

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۸ و ترجمه آن، ج ۱، ص ۲۸۴ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۷

قوه علمیه و عماله) علمی آموخت تا از عالم ملک برتر شده به روحانیهای ستارگان بالا، به ویژه روحانیت زهره که در واقع تربیت کننده و زینت دهنده وجود آنان است، رسیدند (باید دانست که منظور از مسخ، مسخ ملکوتی است، نه مسخ ملکی). چون آن زن نفس به روحانیت زهره رسید، گفتند: در این حالت به صورت زهره مسخ شده‌ای، و آن دو قوه در عالم طبیعت بنا به فرمان خدا به عذاب گرفتار آمدند، زیرا در خدمت جسم و لوازم آن قرار گرفتند، و به اعتباری در چاهی که هفتصد مرتبه دارد زندانی گشته، یا در هوا معلق ماندند.

«وَمَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ»: و به هیچ کس جادو و راه باطل کردن آن را نمی‌آموختند.

«حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ»: تا آنجا که می‌گفتند، ما آزمایشی برای مردم هستیم، زیرا فتنه به معنی امتحان است، یعنی خدا ما را برای آزمودن مردم قرار داده، تا آنکه خدا بداند چه کسی در راه او جهاد می‌کند و آن کس آنچه را که برای دینش زیان آور است نمی‌آموزد، و یا آنچه آموخته به کار نمی‌برد و نیز چه کسی جهاد نمی‌کند.

«فَلَا تَكْفُرْ»: پس، به سبب ترک جهاد و آموختن چیزی را که برایت زیان بخش است، یا کاربرد آن و نیز به سبب ادعای خودخواهی و خودمحوری و نسبت دادن آنچه آموخته‌ای به نفس خود- در حالی که آن علوم عاریه‌ای از خدا است-، کافر مشو. «فَيَتَعَلَّمُونَ»: پس به ترک نصیحت، می‌آموزند.

«مِنْهُمَا»: از آن دو ملک یا از آن دو صنف (دو قوه) سحر و آنچه بر دو ملک فرستاده شد، «مَا يَفْرَقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»، آنچه که به وسیله آن، بین مرد و زنش جدایی می‌افکنند، یعنی اعمال و گفتار و طلسم و تعویذ را آموخته، اندر زهای فرشتگان (دو قوه علمیه و عماله) ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۸

را ترک می‌کنند، و به بندگان خدا زیان می‌رسانند (مردم با پذیرش اغوای نفس، از دو فرشته یا دو قوه علم و عمل، مواردی که به زیان بندگان خدا باشد استفاده می‌کنند) «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ»، در حالی که نمی‌توانند جز به اذن خدا به کس دیگر زیان رسانند، یعنی به سبب علم مرد و زن یا به سبب آنچه آموخته بودند، نمی‌توانند زبانی برسانند. «إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ»، مگر به اذن و فرمان خدا «۱». منظور این است که آنها می‌پنداشتند چون کتاب خدا را رها کرده و از آنچه شیاطین بر ملک سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و خواننده شیطان و چیرگی او را بر پادشاهی سلیمان از آن خواننده‌ها (ورد و طلسمها) دانسته و به مردم سحر و جادو می‌آموختند، به طور کلی کارها را به عوامل یاد شده نسبت می‌دادند (در حالی که چنین نیست)، این توهم پیش آمد که آنها می‌توانند مستقلاً عمل کنند.

لذا، خدای تعالی این توهم را از اندیشه می‌زداید و می‌فرماید:

اینها آزمایشهایی است از خدا که به دست اینان انجام شده، هیچ چیزی بدون اذن و اجازه خدا واقع نمی‌شود. «وَيَتَعَلَّمُونَ»: و مردم از آن «فرشته» یا از آن دو صنف (قوه علمامه و عمّاله) می‌آموختند، «ما يَصُورُهُمْ»، چیزهایی از انواع سحر و نیرنگ که زیان بخش بود، و غیر از آنچه بین زن و مرد جدایی افکند نیز می‌آموختند. یا اینکه منظور این باشد که به آنان آموختند آنچه را که خاص است و آن به دو دلیل است اول آنکه، به آن امر خاص اهمیت بیشتری بدهد (که جدایی افکندن بین زن و مرد باشد)، دوم اینکه، مقام نکوهش را طولانی کند و به همین دلیل هم حرف عطف آورده است که (تا اثر نامطلوب آن را مهمتر نشان دهد). یا اینکه منظور این است که آنها

(۱) این استثنا برای آن است که تکرار لازم نیاید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۷۹

از غیر آن دو صنف (عمّاله و علمامه) آنچه از علوم و حرفه‌ها که زیان بخش بوده می‌آموختند. یا اینکه از هر چه که می‌آموختند جهت دنیوی آن را یاد می‌گرفتند، تا به دینشان زیان رسانند و در نتیجه دنیای آنها نیز به پیروی از دینشان زیان می‌دید. آنها چیزی را که برای دین آنان سودمند باشد یاد نمی‌گرفتند، تا در نتیجه تعلیم آن برای دنیای آنها هم سودی حاصل آید. «وَلَا يَنْفَعُهُمْ»: و این در حالی بود که آنان به خاطر سودیابی به آموزش امر شده بودند. برای همین منظور هم به زمین فرود آمده بودند.

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ»: و در حقیقت، آموختگان سحر می‌دانستند که هر کس آن را بخرد، از آخرت بهره‌ای ندارد، یعنی آنها چیزی را که شیطانها بر آنها خوانده بودند، در مقابل کتاب خدا می‌خریدند. مانند اینکه کتاب خدا، بر حسب فطرت تحت ملکیت آنان است. به خلاف آنچه شیاطین می‌خواندند که آن را ملک خود نمی‌دانستند، زیرا کتاب تدوینی خدا صورتی از کتاب تکوینی او است و صورت انسانی نمونه کوچکی از کتاب تکوینی است. آنچه شیاطین می‌خوانند، به انسانیت منسوب نیست، بلکه ضدّ انسان بوده و با حقیقت انسانی منافات دارد. پس خریدن آن در مقابل کتاب خدا، آن گونه خریدنی است که کالای پست ولی بی‌ارزشی را در برابر کالای با ارزشی که در دست اوست بدهد (گویی این کالای بی‌ارزش را به عنوان قیمت خرید آن کالای پست تسلیم می‌کند).

بنابر این، اندکی بعد فرمود، و لبّس ما شرو به انفسهم (و چه بد است آنچه جانهای خود را به آن فروختند)، یا این معنی است که آنان می‌دانستند که آن کس آنچه را زیان بخش بوده، در برابر آنچه که سودبخش بوده، خریداری کرده است. آنچنان است که گویا آنچه را که به نفعش بوده، مملوک خود حساب کرده و لذا آن را بهای آن قرار داده ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۰ است.

«مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»: و در آخرت، از آن بهره‌ای نمی‌برد.

«وَلَبَّسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»: همان طوری که دریافتی، در واقع کتاب خدا وجود خود آنان است. بنابر این، کتاب خدا را که وجود خود آنان است به بدی فروختند و نیز آنچه را که برایشان سودآور بوده، به بدی فروختند، زیرا این سود، از شئون و مراتب نفسشان محسوب می‌شود. که شأن هر چیزی، از جهتی عبارت از خود آن است. یا مقصود این است که: آنان با خریدن آنچه را که شیاطین می‌خواندند، در برابر کتاب خدا و در حقیقت، نفس خود را در معرض فروش برای شیطان قرار دادند و در نتیجه، نفسهای خود را در مقابل امور عرضی و هدفهای ناپایدار، به شیطان فروختند. یا معنی آن این است که چه بد است اینکه برای خویش خودخواهی خریدند، که پیش از این، در آیه‌ای مانند این آیه، بیان شده است.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»: اگر می‌دانستند آنچه مرتکب شده‌اند، یا آنچه را که خریده‌اند، از آن خودداری می‌کردند. یا اینکه ای کاش

می‌دانستند و چنین کاری انجام نمی‌دادند.

تحقیق در باره علم و مصداقها و حقیقت آن ص: ۱۸۰

بدان که، علم بر مطلق ادراک انسانی اطلاق می‌شود، حال چه به وسیله قوای مدرکه ظاهری انسان صورت پذیرد یا به وسیله قوای باطنی آن، و تفاوتی ندارد که ادراک جزئی باشد یا کلی، و تصور باشد یا تصدیق. به ادراک دیگر حیوانات علم گفته نمی‌شود، زیرا علم، مطلق ادراک نیست، بلکه وقتی در عرف عام، ادراک گفته می‌شود که مفهوم شعور به شعور (آگاهی به آگاهی) از آن حاصل شود، و ادراکی که به شدت گراید و بیشتر شود، یعنی در پی آن ادراک دیگری که برتر از آن باشد پیش آید ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۱

(با هر ادراک، دامنه ادراک وسیعتر و بیشتر شود و ادراک بالاتری به دست آید)، آن ادراک در طریق انسانی بوده و به اصطلاح شارعان (اهل شرع)، علم محسوب گشته و به آن، ادراک کلی یا مرکب اطلاق می‌شود و آن، در برابر معرفتی است که ادراک جزئی یا ادراک بسیط به کار می‌رود، و بر تصدیق، اعم از اینکه ظنی باشد یا علمی، یقینی باشد یا عادت‌ی و یا اینکه برهانی باشد نیز، علم نامیده می‌شود. بر فنون و صنعتها و حرفه‌های علمی، بدون اینکه لازم باشد تا برای آنها ادراک کننده‌ای در نظر گرفت، علم گفته می‌شود، و بر ملکه انسان که بر اثر ممارست و آموزش و تمرین حاصل می‌شود، و انسان را بر تفصیل مسائل و محکم کاری به آنها قادر می‌کند نیز، علم گفته می‌شود. چون دانشها و دریافته‌ها با هم مخالف و متضاد، فنون و صنعتها گوناگون‌اند، دانشها و پیدانشها همانند هستند و از یکدیگر تمیز داده نمی‌شوند، مگر بر آنهایی که به سرای علم (دارالعلم) به وجهی بصیرت و بینایی پیدا کرده‌اند، و آنان اهل بصیرت هستند که می‌توانند تشخیص دهنده کدام یک از ادراکها، از سرای علم و کدام یک از آنها، از سرای جهل صادر شده است و کدام یک از این ادراکها انسان را به علم و کدامین ادراک انسان را به جهل می‌کشاند، از سویی، چون وجود این گونه اشخاص بصیر بسیار کم، بلکه نادر است، طالبان این گونه بصیرت و بینش، بسیاراند. از جهت تشابه علمها و جهلهاست (دانشها و نادانیها) که بسیاری از دانش پژوهان، از راه حق گمراه می‌شوند، و جهل را علم، و گمان را یقین، به حساب می‌آورند، تا آنجا که خیال می‌کنند، در ورای گمانهای آنان دیگر علم و ادراکی وجود ندارد. به همین دلیل، به بررسی علم و اقسام آن و تمیز آن از جهل و مهمات فنون آن پرداخته می‌گوییم، علم مانند وجود و سایر صفات حقیقی الهی، حقیقت مشککه‌ای است که دارای مراتب بسیار است، چنانکه در مراتب وجود می‌گوییم که:

(۱) بالاترین مراتب، واجب الوجود است (تعالی شأنه). (۲) مرتبه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۲

بعدی آن، فصل او است که مشیت و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و علویت علی (ع) و نفس رحمان و مقام معرفت نامیده می‌شود که آن واسطه بین حق و خلق است و لذا به آن حقی گویند، که به سبب حق آفریده شده. (۳) مرتبه پس از آن، قلمهای عالی است که خود دارای انواع و مراتب چندی است. (۴) مرتبه از آن الواح نوریّه است، که آن دارای مراتب کلی و جزئی است. (۵) مرتبه از آن الواح عینیّه است که انسان و آسمانیان و زمین و زمینیان را در برمی‌گیرد. علم نیز در مراتب عالیّه از جهت روشن بودن و پنهان بودن ماهیتها و ناپیدا بودن تعینات و محو گشتن کثرتها و ظهور آن مراتب به خود آنها و نمایان شدن حقایق دیگر بر آنها و پدیدار شدن و کشف آنها نزد غیر و ادراک خود از درک خود، علم و عقل نامیده می‌شود، همان طوری که به آن وجود نوریّه می‌گویند.

و اما در مراتب مادّیات، به طور مصنوعی آنچه مربوط به زمین است، به علت پنهان بودن وجود و چیرگی عدمها و یقینها و پنهان بودن حقیقت آنها از خودشان از غیر خود و به دلیل آن شعور و آگاهی ضعیف و پنهان، در حقیقت به آنها علم گفته نمی‌شود. زیرا

هر چیزی به قدر وجود خودش شعور دارد، اما آن شیء، به شعور خود آگاهی ندارد، چنانکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۱)، (هیچ چیزی وجود ندارد مگر اینکه به حمد و ستایش خدا مشغول است، اما آنان به تسبیح خویش آگاهی ندارند).

منظور این است که همه به تسبیح حق مشغول‌اند و از آگاهی برخوردار، ولی آنان را آگاهی به تسبیح خویش نیست (در صورتی که لا یفقهون به

(۱) در بیشتر قرآن‌ها، لا- تفقهون آمده است، و مفسّر محترم نیز در سوره اسراء آیه ۴۶ را مانند قرآن‌های دیگر (لا تفقهون) آورده است. ولی در اینجا، قول لا یفقهون را برای اثبات مدعا یاد کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۳

صیغه غایب خوانده شود) و همچنین است مطلب و مقصود در ادراک حیوان که حیوان با وجود احساس مدرکات ظاهری و نیز ادراک به مدارک باطنی، چون آگاهی به شعور خود ندارد، به ادراکش علم گفته نمی‌شود (به آگاهی خویش آگاهی ندارد، بنابر این از دانش برخوردار نیست). و سرّ مطلب این است که فعلیت وجود در ماده اول عین بالقوه بودن است و در مرتبه نبود است و در نفس خود وجودی ندارد، تا اینکه برای خودش وجودی داشته باشد، یا اینکه وجود دیگری مرحله‌ای از وجود آن باشد. بنابر این، نه به خود عالم است، و نه به غیر خود علمی دارد. زیرا علم به چیزی، عبارت است از وجود آن شیء برای عالم و حضور آن شیء در نزد او. ماده دوم، همان امتداد جسمانی و صورت‌هایی است که در آن ماده منتقش است، از قبیل صورتهای عناصر و جمادها و نباتها که نوعی فعلیت و وجودی فی نفسه (در خود) و لِنفسه (و برای خود) برای آنها هست، امّا فعلیت آن تحت همان حالت بالقوه نهان است، و وجود ذاتی آنها عین عدم آنهاست، و وجود یافتن آنها عین همان سپری شدن آنهاست. بنابر آنچه نزد صوفیان ثابت و مقرر گشته است و برخی از فلاسفه که از آنها تقلید کرده، آن را حرکت جوهری و نو شدنهای ذاتی نامیده‌اند. و اینکه موجودات عالم طبیعت به تمامی موارد و صور و اوصاف و اعراض آن از جهت ذات خود در محل فنا و نیستی، و از جهت پدید آورنده آن در بقای دو وجود هستند. وجود آنها فی نفسه عین عدم آنهاست و ناپیدا بودن آنها از ذات آنهاست. به علاوه، جزئی از اجزای نامتناهی امتداد جسمانی که فرض شود از ما سواي خود و از کلی در غیبت است و کلّ آن بر اجزایش غایب است و هر چیزی که چنین باشد نه برای او حضوری در نزد غیر موجودات، نه برای غیر، حضوری در نزد او است، پس نه به نفس خویش عالم است و نه معلوم غیر خویش است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۴

مگر برای کسی که امتداد جسمانی به او استوار بوده و نزد او و غیبت به حضور و تجدد به ثبات تبدیل می‌شود و غیر انسان، یعنی حیوانات غیر ناطق از آن جهت که نفس حیوانی آنها دارای یک نوع تجردی از ماده است، لذا دارای وجود فی نفسه (در خود) و لِنفسه (برای خود) است. پس لِنفسه (برای خود) هم عالم است و هم معلوم و نسبت به غیر خود نیز همین حال را دارد. امّا علم و ادراک او به صورت مجرد از ماده نیست که تجرد آن مانند تجرد نفس حیوانی از ماده باشد پس عالم به غیر خود نیز، هست. امّا علم و ادراک او چون مجرد از شعور به شعور و شدت یافتن است (به آگاهی خود آگاهی ندارد و آگاهی بیشتر نمی‌شود)، به آن علم گفته نمی‌شود، بلکه احساس و ادراک گویند.

و اما انسان در آغاز جدا شدن از ماده و استقرار قرارگاه خویش، حالش مانند حال جماد و در حدّ فاصل (برزخ) بین جماد و نبات واقع شده است، سپس نبات گشته، پس از آن حیوان می‌شود، حیوانی چون کرم که دارای توانایی اندک برای حرکت خفیف باشد. و از جهت حسّ لامسه، ادراک ضعیفی دارد، چون متولّد شود از جهت ادراکهای ظاهری، حیوان کامل می‌شود، امّا از جهت ادراکهای باطنی، حیوانی هنوز ضعیف است، تا اینکه به دو سالگی یا سه سالگی برسد، که در آن موقع، از جهت ادراکهای ظاهری

و باطنی حیوان کامل می‌شود و تفاوتی بین او و بین جنسهای سه‌گانه (جماد، نبات و حیوان) در این مرتبه‌ها نیست، جز اینکه او در راه انسان واقع و بر چیزی از مرتبه‌های سه‌گانه توقف ندارد و وجود او نه به شرط چیزی است. به خلاف آن مراتب سه‌گانه (جماد، نبات و حیوان) که در مقام و مرتبه خود متوقف‌اند و رشد و کمال برتر ندارند و استعداد آن را نیافته‌اند که از حدّ و مرتبه خویش تجاوز کنند. اما شعور بسیط انسان در آن مراتب، همانند شعور آن سه مرتبه دیگر، علم نامیده نمی‌شود. هر چند این آگاهی در حال شدت یافتن باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۵

چنانکه دانستید، شعور جماد و نبات در واقع آگاهی محسوب نشده و به آن ادراک و شعور گفته نمی‌شود. پس چگونه می‌توان به آن علم اطلاق کرد؟ حیوان اگر چه شعور او آگاهی و ادراک محسوب می‌شود، اما چون در حال شدت یافتن نیست و آگاهی به شعور برای او حاصل نمی‌شود، باز به آن علم نمی‌توان گفت. چون کودک به حدّ تمیز و تشخیص برسد و ادراک معقولات بدیهی نماید، به او عالم و به ادراکش علم گفته می‌شود، زیرا آگاهی به شعور با شدت ادراک در طریق انسانی برای وی حاصل شده است.

از اینجا دانسته می‌شود که از همان ادراکی که اسم علم از آن سلب شده بود، وقتی که آن ادراک با شدت همراه با شعور مقارن شد و در طریق انسانی شدت یافت، به آن اسم علم اطلاق می‌شود و دور زدن اطلاق علم بر ادراک و سلب علم از آن بر محور وجود شعور به شعور، خود دلیلی بر اعتبار شعور به شعور در اطلاق علم می‌شود و اعتبار شدت یافتن ادراک در صدق علم، از اشاره‌های آیات و اخبار استفاده می‌شود، و فطرت هم به این امر داوری دارد که علم اقتضای عمل خویش را دارد، زیرا علم به اقتضای وجود خویش عمل خود را خواستار است، زیرا انسان تشنه، هر گاه بداند که پشت دیوار آبی است و بداند که نمی‌تواند به آن برسد مگر با حرکتی در جهت آن، در این صورت علم او وی را به حرکت در جهت آن وا می‌دارد.

علاوه بر این، در اخبار نیز به این مسئله اشاره‌هایی شده است. از سویی طبق اخبار گوناگون که به طور صریح و آشکار آمده، عمل هم موجب علم می‌شود، مانند این خبر:

هر که به علمش عمل کند خدا او را به علمی که می‌داند، عالم می‌گرداند.

در کتاب خدا نیز به این امر اشاره شده، که می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْلَمُوا اللَّهَ» ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۶

يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ

«۱». (پرهیزکاری الهی پیشه کنید در حالی که خداوند به شما می‌آموزد).

در این آیه، خدای متعال، تعلیمی را که موجب علم است میراث تقوی قرار داده است.

بنابر این، تعریف علم اقتضای علم دارد (یعنی علم تکمیلی نتیجه بر علم ابتدایی است). خدای تعالی در سوره تکوین این مسئله را به صراحت بیان نموده که اقتضای علم شدت و افزونی در علم است.

چنانکه می‌فرماید: «كَلَّا لَمَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (حقاً اگر از روی یقین بدانید البته جهنم را خواهید دید).

سپس به چشم یقین خواهید دید) «۲».

مولوی قدس سره، در باره اینکه علم، اقتضای شدت یافتن دارد، می‌گوید:

این عجب ظنی است در تو ای مهین که نمی‌پرد به بستان یقین

هر گمان تشنه یقین است ای پسر میزند اندر تراید بال و پر

چون رسد در علم بس پویا شود مر یقین را علم او جو یا شود

علم جو یا ی یقین باشد بدان وین یقین جو یا ی دید است و عیان

مثلاً، هر گاه انسان عوعوی سگی را بشنود و ذهنش متوجه این

(۱) سوره بقره، آیه ۲۸۲.

(۲) سوره تکوین، آیه ۵، ۶ و ۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۷

مسئله شود که خشمی بر او چیره نشده و از آن، به اینجا رسد که این خشم زاییده ربّ النوع او است و از آن به فرمانروایی ربّ الارباب پی ببرد. در این صورت، این گونه شنیدن که موجب وصول به اصل علم است علم است. هم چنین، اگر بشنود که پیامبر وقت او بگوید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ» (۱): ای قوم من تقوای الهی پیشه کنید و از من فرمانبرداری نمایید که فرمانبرداری و شنیدن گفتار من ضمانت رستگاری دنیا و آخرت است. حال اگر بر طبق شاکله (منش) شخصی چنین نتیجه گیری و ادراک کند، که رستگاری دنیا به زیاده مال و ریاست فروشی بر بندگان و کشورگشایی است. چه آن گفته پیغمبر را به درستی طلب خود حمل کند یا نکند، به هر حال، ادراک او علم نیست، بلکه جهل است.

چنین است مسئله در یادگیری پیشه‌های علمی که اگر او سحر و جادو و به خاطر اطلاع بر راههای پنهانی به خاطر حفظ دین خدا و بندگان ناتوان و باطل نمودن سحر بیاموزد، و شطرنج را از جهت آگاهی بر چگونگی حرکت در خانه‌های شطرنج و پیروزی بر دشمن آموخته باشد، و آن را در جهت مسیر قوای خویش در مدارج آخرت و غلبه بر دشمنی که شیطان و لشکریان اوست به کاربرد، ادراک او علم محسوب می‌شود، و هر گاه فقه یا علم الاخلاق یا علم عقاید دینی را بیاموزد و مقصود او از آموختن آن عمل و فرمانبرداری از بایدها و نبایدها و تبدیل اخلاق نباشد و در جهت ترقی از حسیض علم به اوج یقین و شهود نباشد، بلکه مقصود او جلب دوستی مردم و ریاست‌طلبی بر آنان و شهرت در سرزمینها و تصرف در اوقاف و رسیدن به مقامهای شرعی و

(۱) برگرفته از آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳ و ۱۷۹ سوره شعراء که «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ» آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۸

غیر شرعی یا غیر آن از غرضهای نفسانی باشد، آن ادراک جهل است نه علم.

پس مدارک علمی و یا جهلی بودن ادراک، خاستگاه انسانی است نه به صورت چیزهای ادراک شده و پیشه‌ها، پس چه بسا دانشجوی فقه نوه شیطان، بلکه فرزند شیطان باشد، و دانشجوی سحر و شطرنج و موسیقی که فقها آموزش آن را حرام دانسته‌اند، ادراک علمی او محسوب شود.

خلاصه هر چه از شخص ناقص، بدون اجازه و پیروی از کامل اخذ شود، موجب نقص و بیماری در وجود آن جوینده می‌شود، و هر چه کامل یا ناقص با اذن و اطاعت از شخص کامل بگیرد، آن دریافت، کمال و فضیلت محسوب می‌شود.

مولوی قدس سره در این باره چه خوب فرموده است که:

دست ناقص دست شیطان است و دیو زان که اندر دام تکلیف است و ریو

کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص از زر برد خاکستر شود

جهل آید پیش او دانش شود جهل شد علمی که در ناقص رود

هر چه گیرد علّتی علّت شود کفر گیرد ملّتی ملّت شود

نتیجه اینکه هر ادراکی که موجب پشت کردن به دنیا و رو کردن به آخرت باشد، نزد اهل الله علم نامیده می‌شود. و هر ادراکی که

این چنین نباشد، علم محسوب نمی‌شود. و عالم کسی است که با روی نمودن ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۸۹ به سوی آخرت می‌داند در معاش و معاد خویش به چه چیز نیاز دارد که وی را به کار آید و دانش پژوه کسی است که جویای ادراک چیزی باشد که در جهت رو کردن به آخرت وی به کار آید و نیازش را برآورده کند.

پس، هر که به دنیا رو کند عالم نیست، گرچه همه مسائل شرعی و مطالب اخلاقی و عقاید دینی را با برهان یقینی ادراک کند و چه خوب گفته شده: «علم آن چیزی است که با غرضهای دنیایی و خواسته‌های نفسانی جمع نگردد و آنچه با اینها جمع می‌شود، آن جهل مشابه به علم است و علم نیست».

و سخن معصوم (ع) که فرمود: «طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است (۱)»، به این گونه ادراک اشاره دارد، حال چه با نشستن در مدرسه باشد یا با کسب معیشت و گر نه اکثر مردم از این فضیلت محروم می‌شوند، و معصوم (ع) فرموده: «عالم! یا متعلم باش و از گروه سوم (خر مگس) مباش که هلاک می‌شوی» (۲)، به این علم و درخواست چنین علمی اشاره دارد، و گر نه برای بیشتر مردم این امر یک فرمان غیر ممکن است.

آنچه در اخبار بسیار از اقسام علم و طلب دانش و اقسام عالم آمده، به آنچه یاد شد دلالت دارد، چنانکه روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد وارد شد، مردی را دید که گرد مردی نشسته است، فرمود: این شخص چه کاره است؟ پس گفته شد: علامه است. پس از آن پرسید: علامه چیست؟ گفتند: عالمترین مردم به انساب عرب و وقایع آنها و روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دانشی است که از ندانستن آن زیانی حاصل نمی‌شود و از دانستن آن سودی

(۱) اصول کافی، ج ۱، حدیث ۱، ص ۳۰. اما کلمه مسلمه یعنی زن مسلمان نیامده (باب فضل العلم) ولی در بحار، ج ۱، ص ۱۷۷، مسلم و مسلمه هر دو یاد شده است.

(۲) اصول کافی، ج ۱، حدیث ۳، ص ۳۴ با کمی اختلاف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۰

عاید نمی‌شود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: تنها علم بر سه گونه است:

(۱) آیه محکم. (۲) امور واجبی که مبتنی بر عدل است. (۳) سنت پا برجا. و هر چه جز این سه مورد باشد، آن زیادی است (۱). که این سخن به اقسام سه گانه علوم عقلانی و نفسانی و جسمانی اشاره دارد، از آن جهت که شامل رو کردن به معلوم و عملی است که مستلزم شدت یافتن است.

بنابر این، آیه محکم عبارت است از علوم عقلانی که عالم چیزی از حقایق معلومات را فرا می‌گیرد، و از آن لذت می‌برد، و اگر چنین نبود، آیات، یعنی نشانه‌ها و آینه‌ها نمی‌بود، پس آیه محکم چیزی است که در آن تردید و شک و نابودی جایی ندارد، و گر نه محکم به آن آیه اطلاق نمی‌شود. به خلاف علوم خیالی که فیلسوف و متکلم آنها را با استخدام خیال در جهت قوه عاقله درمی‌آورد و خود را به آن می‌آراید و آن را وسایلی برای خواسته‌های نفسانی قرار می‌دهد. که شامل متاعهای دنیوی و غرضهای نفسانی است، تا به آن وسیله از بار سنگین اطاعت از شرع برهد، چه این گونه دانستنیها، آیات (نشانه‌ها و آینه‌ها) نبوده و از شک و زوال محفوظ نیستند. از آن جهت، آن علوم به سبب تقلید از امثال خودشان، گرفته شده‌اند. اما «فریضه عادل»، عبارت است از علوم نفسانی که به رذایل و فضایل اخلاقی مربوط است، به نحوی که عالم به آنها از امور ناپسند و ناهنجار گسسته، به خصلتهای پسندیده زینت و زیور می‌یابد، زیرا اطلاق واجب بر آن، به اعتبار این تخلیه و تحلیه است (تهی کردن خویش از صفات ناپسند و آراستگی به صفات پسندیده).

همچنین است اطلاق کلمه عادله بر آن، زیرا معنی علم عادل آن است که عالم به آن عادل بوده یا اینکه معلوم او از امور متوسط باشد، یعنی از افراط و تفریط به دور باشد، و معلوم اخلاقی متوسط نیست، مگر اینکه

(۱) کافی، ج ۱، حدیث ۱، ص ۳۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۱

متوجه امور جزئی باشد که در عالم وجود دارد.

همین است معنی اینکه لازم بودن علم به عمل کردن به آن، خود مستلزم آن است که آن دانش به علم دیگری که روی به آخرت دارد، منتهی شود.

اما سنت پایدار، عبارت است از: علوم قلبی که از پیامبر صلی الله علیه و آله یا جانشین او گرفته شده و عامل به آن، از کجی دور، از افراط و تفریط بر کنار و میانه باشد. یا اینکه آن علم بتواند امور مهم صاحب علم را در دنیا و آخرت کفایت کند، زیرا سنت به حسب عرف و لغت، معانی متعددی دارد. از آن جهت که صاحبش را به سوی عمل می‌کشاند. زیرا نام‌گذاری علوم بر سنت، جز به اعتبار عمل نیست و کلمه قائمه (سنت قائم) از «قام» است، به معنی راست و متعادل. به هر دو معنی وصفی است، برای حال آنکه فعل «قام» متعلق به او است، پس «سنت قائم» به معنی سنتی است که صاحبش به آن قیام دارد. یا این کلمه از «قام المرآة»، یعنی نیازمندیهای زنش را به عهده گرفت و مخارج او را پرداخت و نیازهای او را برآورد. که به این معنی وصفی به حال خود موصوف است، پس عمل و روی نمودن به سوی آخرت از مفهوم هر دو کلمه اخذ شده است (از معنی کلمه فریضه عادله و سنت قائمه). مانند این سخن، حدیثی است که از حضرت صادق (ع) در باره اقسام علم روایت شده که فرمودند:

طالبان علم سه دسته‌اند، به ذات و صفات ویژه‌شان آنها را بشناسید. صنفی برای نمایش نادانی و خودنمایی آن را می‌جویند، گروهی برای زورگویی و گردن‌فرازی و ختل «۱»، دسته‌ای هم برای فهم و خرد. آنکه دارای جهل و خودنمایی است، مودی و خودنماست و در

(۱) ختل، مانند ضرب، ارباب ضرب است و به معنی یاری در فریب و نیرنگ است.

ماضی آن ختل و مصدر آن ختلا و ختلانا است (مصحح تفسیر)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۲

محافل مردم داد سخن می‌دهد، نام علم می‌برد و حلم را می‌ستاید. از سر تا پا اظهار خشوع می‌کند، ولی دلش از پارسایی تهی است. خدا از این وضع، بینی او را بکوبد و کمرش را ببرد «۱». آنکه اهل گردن‌فرازی و فریب است، نیرنگ‌باز «۲» و چاپلوس است، به همگنان خود گردن‌فرازی کند و برای توانگران پست‌تر از خود، تواضع نماید، او خورنده حلوی «۳» (رشوه‌ها) آنها و آتش افروزنده و در هم شکننده دین خود است.

خدایش بر این روش وی را گمنام کند و از آثار علما، اثرش را براندازد.

آنکه دارای فهم و خرد است دچار شکسته حالی و اندوه و بی‌خوابی است. شب کلاهش را فرو کشد و در تاریکی شب به پا خیزد، کار کند، بهراسد، بترسد و نگران است و به خود مشغول و به مردم عصر خود عارف است و از مطمئنترین برادرانش ترسان، کناره‌گیر و گریزان است، خدا از این رو، پایه‌های زندگی او را محکم کند و در قیامت آسوده‌اش دارد «۴».

این حدیث، دلالت دارد بر آنچه یاد کردیم که جهلی و علمی بودن ادراک به شأن و مرتبه ادراک‌کننده و یتیت او مربوط می‌شود نه به خود موضوع معلوم و مورد درک، و به شرافت و پستی آن علم مربوط نیست.

چه مراد از علم در قول معصوم (ع)، که فرموده است: طلب علم

(۱) حیزمه، سینه یا وسط آن، یا آنچه بین پشت و شکم دور می‌زند، و آنچه از سینه که به حلقوم نزدیک است (مصحح تفسیر).
[.....]

(۲) خب، به کسر (خ) نیرنگ و پلیدی و آمیختگی (مصحح تفسیر).

(۳) حلوا، به صورت مقصور (حلولی) و ممدود (حلواء) معروف است و حلوان به ختم حاء و با نون آخر. به معنی دلال و کاهن و کابین زن، یا آنچه که به متعه (زن که به عقد موقت درآمد) می‌بخشند، یا آنچه مانند رشوه و مانند آن به کسی بخشند (مصحح تفسیر).

(۴) اصول کافی، ج ۱، ص ۸۴ بحار، ج ۲، ص ۴۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۳

مطلق به ادراک است که لفظ علم با همان مفهوم عرفی بر آن اطلاق شد است و اینکه فرموده است، گروهی علم را برای جهل می‌جویند، یعنی علم می‌جویند ولی ادراک آنها برای جهل است، یعنی غایت درخواست آنها از علم جهل است. اگر چه به ظاهر این حدیث با حدیث قبلی تناقض دارد، ولی چنین نیست. اکنون بیان این حدیث را به نحوی که تناقض پنداشته نشود.

می‌گوییم و آن این است: انسان دارای قوه درک کننده‌ای است که از آن به قوه علامه و قوه نظریه تعبیر گشته و نیز، دارای قوه عملی است که به قوه عماله تعبیر می‌شود. قوه عماله (توان کرداری) به دو قوه شهویّه (که جاذب منافع و لذت‌هاست) و غضبیّه (که دافع زیانها و رنج‌هاست) تقسیم می‌شود. این سه قوه (علامه، شهویّه و غضبیّه)، یا فرمانبر قوه عاقله بوده خدمتگزار خردند که تسلیم آنها به عاقله‌ای که رسول باطنی است صورت نمی‌گیرد، مگر اینکه فرمانبردار ولی امرش که همان عقل خارجی است، شوند. این قوای سه‌گانه (علامه، شهویّه، غضبیّه)، مسخر شیطان و خدمتگزار او هستند. حال اگر این قوا خادم قوه عاقله باشند، ادراک قوه علامه، علم است، که موجب عمل اخروی و علم دیگری می‌شود.

در این صورت، عمل قوه عماله برای آخرت است، خواه آن شهوی باشد یا غضبی و آنها موجب علم دیگر است، که غیر همان علمی است که محرک عمل است.

اگر آن قوه مسخر شیطان باشد عمل او موجب زیادی جهل می‌شود، زیرا جهل حقیقی، همان پادشاهی شیطان است، البته منظور از این جهل، آن نادانی نیست که عدم ملکه علم باشد «۱».

(۱) ملکه و عدم آن، تقابل بین اشیاء بر ۴ قسم است: الف) تناقض، و آن دو امر وجودی

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۴

بلکه منظور زیاد شدن ادراکی است که موجب وسعت نفسی می‌شود که گسترش آن قبل از تسلیم، در واقع، موجب گسترش ملکه شیطان بوده و در بسیاری از موارد، این ادراک موجب ادراک دیگری می‌شود که در واقع، آن خود، جهل دیگری است. فرمایش علی (ع)، در حدیث «اقسام مردم»، گویای این مطلب است که می‌فرماید:

مردم پس از رسول خدا به ۳ مرجع رو کردند:

الف) به عالمی که از سوی خدا رهبری شده و خدا او را به سبب دانسته‌هایش از دانش دیگران بی‌نیاز ساخته است.

ب) به نادانی که مدّعی دانش است و علمی ندارد و به آنچه در دست دارد، خودبین است، دنیا او را فریفته و او دیگران را فریفته

است.

(ج) به کسی که علم را از عالمی آموخته که به راه حق و هدایت رفته، نجات دهنده است ... تا آخر حدیث «۱» این حدیث، به آنچه ما بیان داشتیم اشاره دارد، زیرا مراد از جاهلی

و عدمی است که نه جمع می‌شوند و نه رفع، مثل انسان و لا انسان. (ب) تضاد، و آن دو امر وجودی است که بر یک موضوع به نحو تعاقب وارد می‌شود که قابل جمع نبوده و تصور یکی بر دیگری موقوف نیست، مانند سفیدی و سیاهی. (ج) تقابل تضایف، دو امر وجودی است که در یک موضوع جمع نمی‌شوند و قابل رفع‌اند و تصور هر یک، مانند پدر و فرزند یا بالا و پایین، موقوف به تصور دیگری است. (د) تقابل ملکه و عدم آن، که آن دو امر وجودی و عدمی است که با هم جمع نمی‌شوند و رفع آنها در جایی که ملکه در آنجا صحیح نباشد، یعنی جایی که قابلیت پذیرش صفت در آن نباشد، جایز است.

مانند بینایی و نابینایی، که در انسان، هر یک از این دو حالت وجود دارد، ولی در جماد و گیاه هیچ یک از آن دو وجود ندارد، تا وصف نابینایی در آن صحیح باشد.

(۱) در اصول کافی، ج ۱، ص ۶۳، دنباله حدیث را چنین یاد کرده است: *ثم هلك من ادعى وهاب من افتری (سپس هر که ادعای ناحق کرد، هلاک شد و هر که افترا بست، نومید گشت)*

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۵

که مدعی دانش است، به آنچه نزد او است عجب یافته و خودپسند گشته، به دنیا فریفته شده است و دیگران را می‌فریبد. او جاهل ساده نیست، بلکه کسی است که آدمهایی شبیه مردم، آنها را عالم می‌دانند. او از ظاهر و پوسته علم گنجینه‌ای فراهم کرده و آنها را در جهت خواستهای خود تهیه نموده است. برای او، دانش محض و آنچه در جاده حقیقت علم گفتیم، وجود ندارد، با وجود اینکه او پر است از ادراکهای جهلی که موجب ازدیاد سلطنت شیطان بوده و همان تسلط جهل و نادانی است. عمل او به فرمان شیطان و در جهت جلب آن چیزهایی است که نفس، آنها را می‌جوید و آنچه ملائیم نفس او نباشد، دفع می‌کند، بی آنکه علمش را در جهت پرداختن به آخرت، به کار برد.

این شخص، فرمانبر شیطان است که با قوه درآکه و حيله شیطانی، دایم می‌خواهد آنچه تهیه کرده، به مردم بنمایاند، و در مجالس داد سخن دهد، تا همنشینان را با عجب و خودپسندی خویش بیازارد و مزخرفات و چیزهای بی‌ارزش خود را ظاهر کند و به کسانی که می‌پندارد همانند یا بالاتر از او هستند، خودنمایی ورزد. مولوی قدس سره، چه خوب فرموده است:

علم تقلیدی و تعلیمی است آن کز نفور مستمع دارد فغان

چون پی دانش نه بهر روشنی است همچو طالب علم دنیای دنی است

طالب علم است بهر عام و خاص نی که تا یابد از این عالم خلاص

علم گفتاری که آن بی‌جان بود عاشق روی خریداران بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۶

گرچه باشد وقت بحث این علم زفت چون خریدارش نباشد مرد و رفت

علامت علم این است که عالم خواهان خلوت گزیدن با معلومات خویش باشد و از این رو از مطمئنترین برادران خود نیز گریزان است، تا چه رسد به غیر. و از جهت حبّ فی الله و عشق حق، نه تنها خواهان سالکان راه خدا، بلکه تمام خلق خداست و گویای این بیان است که:

مشتري من خدای است و مرا می‌کشد بالا که الله اشتری

خونبهای من جمال ذو الجلال خونبهای خود خورم کسب حلال

و آنکه غیر از این باشد، با قوت درنده خوئی خویش، بر آنانکه امکان داشته باشد مسلط می‌شود و بر امثال خود، از مردمانی که می‌پندارد چون چهارپایان طبق میل او رفتار می‌کنند، به سلطه و ادامه تجاوز می‌پردازد، ولی به آنانی که ظن و گمان دارد که خواسته‌هایش را برمی‌آورند، چالپوسی می‌کند و تفاوتی هم نمی‌کند چه در شرافت از او پست‌تر، یا مانند او و یا برتر باشند. پس معنی حدیث این است که:

گروهی از جویندگان دانش، علم را برای افزونی مدرکات می‌خواهند که آن به سبب استمداد شیطانی حاصل گشته و موجب زیادی جهل می‌شود و صفت این صنف همان است که معصوم (ع) می‌فرماید:

گروهی علم را از جهت تقویت قوه غصیبه طلب می‌کنند که ظهورش در سلطه‌جویی است و برای تقویت قوه حیوانی می‌خواهند که به صورت فخرفروشی و تملق ظاهر می‌شود. و گروهی آن را برای فهم و زیاد کردن علم اخروی و شدت دادن به آن طلب می‌کنند. اما عقل که در واقع کمال ادراک است، مبتنی بر تعقل است و آن مقابل نقصان آن گونه ادراکی است که مبتنی بر شیطنت و جهل باشد. از امیر المؤمنین علی (ع)، روایت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۷

شده که «۱» در باره عبادت کنندگان و جاهلان نشان که آنها را شبیه مردم عالم نامیده‌اند می‌فرماید: به درستی که دشمنترین مردم نزد خدای تعالی، دو کس است. یکی شخصی که خدای تعالی او را به خودش واگذارده و خود از راه میانه منحرف گشته و به سخنان بدعت آمیز شادمانه شده، به روزه و نماز حریص «۲» است، در حالی که او برای کسی که فتنه‌پذیر است، فتنه‌ای است. از راه و رسمی «۳» که پیش از وی بوده، گمراه شده و گمراه کننده کسانی است که در زندگی یا پس از مرگش از او تقلید می‌کنند و گرد خطاهای خویش است. این چنین کس «۴»، مردی است که جهل را بین مردمان جاهل فراهم آورد و به تاریکیهای شب «۵» فتنه مدد می‌رساند.

آدم‌نماها او را عالم می‌نامند ولی یک روز از دست او در امان نیستند، در جهت زیاده‌خواهی شتاب می‌کند که در این حال، اندک ادراک او از زیادی آن بهتر است، تا آنجا که از آب گندیده فزون‌طلبی سیراب شود و از آن گنجینه سازد، و آرای باطل فراهم آورد، و وقتی که به اینجا رسید، چون قاضی در بین مردم نشیند و ضامن است که آنچه بر دیگران پوشیده است متمایز و نمودار کند، ولی اگر کسی با او مخالفت نماید، در حالی که خلاف قضاوت کرده است، بر او پیشی می‌گیرد و حکم خویش را نقض نمی‌کند، با اینکه می‌داند خلاف است و آن کس که بعد از او بیاید که بخواهد از فعل او پیروی کند، مانند همان کس است که پیش از این، به نا حق حکم نموده است. هرگاه یک مسئله مبهم و مشکل برای وی پدید آید، به رأی خود

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۵.

(۲) لهج به ای ولع به، یعنی به آن حرص و ولع ورزید. (مصحح)

(۳) هدی به فتح و سکون و هدیه به فتح یا به کسر و سکون، به معنی سیره و طریقه (راه و رسم) است. (مصحح)

(۴) قمش، مانند بصر جمع است. (مصحح)

(۵) اغباش، جمع غبش، مانند اسباب که جمع سبب است، به معنی بقیه شب یا تاریکی آخر آن. (مصحح)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۸

زوایدی از روایت برای آن می‌سازد، سپس بر آن قطعیت می‌دهد تا اینکه شبهات را بپوشاند. مانند تار بستن عنکبوت که نمی‌داند درست است یا خطا. این چنین شخص آن چیزی را که منکر آن است از جمله علم نمی‌شناسد، و غیر از آنچه به آن رسیده، آیین و راه و روش نمی‌داند. اگر چیزی را با چیزی مقایسه کند، خودش را تکذیب نمی‌نماید. اگر چیزی بر او تاریک باشد، آن را پوشیده

می‌دارد، او نمی‌داند که آن از جهل خود او است. این کار وی برای آن است که به او نگویند، نمی‌داند، پس از آن، به گستاخی بیشتری رو آورده، به قضاوت می‌پردازد، پس او کلید همه تیرگیها و اجرای کارهای بی‌دلیل «۱» است. بر مرکب شبهه سوار است و رکاب می‌زند و می‌تازد. جهل وی او را به دیوانگی و می‌دارد. آنچه نمی‌داند، از آن پوزش نمی‌خواهد تا اینکه تسلیم شود (می‌ترسد که تسلیم شود). برای او دشوار نیست که علمی را به ضرس قاطع بیان کند و آن را غنیمت می‌داند، یا روایت را مانند کسی که خرمن را باد می‌دهد بدون تحقیق، مانند کاه به هوا می‌فرستد. ما ترکها و ارثها از او گریان و خونها از او در فغان است. با قضاوت خویش، فرج حرام را حلال می‌شمارد و فرج حلال را حرام می‌داند. و به آنچه دسترسی می‌یابد، سیر نمی‌شود، او را شایستگی دریافت حقیقت نیست، زیرا در ادعا به دانستن حق به افراط گراییده است «۲».

طبق فرموده علی (ع)، آن شخصی که خدا وی را به خودش واگذار نموده است اشاره است به آن کس که از در هدایت وارد نشده و دانش خویش را از اهلش که خداوند به اخذ دانش از آنان امر فرموده، دریافت نکرده است. پس، به نماز و روزه حریص گشته است و در نتیجه

(۱) عشوات، جمع عشوه و عشوه به تثلیث عین بر امری سوار شدن بدون بیان است. و فتحه به معنی تاریکی است. (مصحح)

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، حدیث ۶، ص ۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۱۹۹

مردم شیفته او شده‌اند، زیرا او را از پارسایان دیده‌اند، و گمان کرده‌اند که وی از خواص اهل الله است و در نتیجه به او اقتدا نموده‌اند.

اما دسته دوم، که علی (ع) در حدیث مذکور یادآور شده، اشاره به علمایی است که داخل باب ولایت نشده، علم خود را از اهلش دریافت نکرده، بلکه آن علم را از کتابها و مردم گرد آورده‌اند و در واقع، خیالات واهی مردم را پذیرا گشته‌اند. لذا، در باره اینان، علی (ع) کلمه قَمَش را به کار برده، که جمع قماش است، به معنی چیزی که روی زمین افتاده، زیرا آن شخص کسی است که هر چیز کوچکی را جمع آوری می‌کند و نیز خیالات پست و واهی مردمی را که مسائل علمی می‌دانند، گرد آورده است و همین علم را علی (ع)، جهل نامیده و فرموده است:

«قَمَشٌ جَهْلًا فِي جِهَالِ النَّاسِ» یعنی چیزهایی را که علمای مردم به آن علم می‌نامند، جمع کرده است. علمایی که مردم نمایان، آنان را عالم نامیده‌اند، بنابراین، معنی طبق آنچه که از معنای علم و اطلاقیهای آن دانستی، چنین می‌شود: «وَلَقَدْ عَلِمُوا»، یعنی درک کردند به نوعی از ادراک که در عرف اهل الله جهل نامیده می‌شود و آنچه دریافتند، این بود که آنچه را خریدند، در آخرت از آن بهره و نصیبی ندارند و چه بد خود را فروختند، که اگر در حقیقت بدانند، از این داد و ستد خودداری می‌کنند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۳] ص: ۱۹۹

اشاره

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

ترجمه: ص: ۱۹۹

اگر آنها به حقیقت ایمان آوردند، پرهیزگار شوند. پاداشی که از خدا دریافت می‌دارند بهتر از هر چیز خواهد بود. ای کاش

می دانستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۰

تفسیر: ص: ۲۰۰

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا»

: و اگر یهود و نظایر آنها، یعنی ناصبها «۱» به ایمان عام یا به ایمان خاص ایمان آورند، یا به کتابی که آن را پشت سر خود انداختند، اقرار و اعتراف کنند و پرهیزکار شوند، پاداشی که از خدا دریافت می دارند، بهتر خواهد بود. این عبارت، بر «لَمَنِ اشْتَرَاهُ»، یا بر دیگر جمله‌های پیش، عطف شده است، اما عطف بر «لَمَنِ اشْتَرَاهُ»، بر حسب اجزای پس از آن، مناسبتر است. «وَأَتَّقُوا»: و بترسند و پرهیزند از مخالفت با کسانی که با او بیعت کردند، یا از پیروی آنچه شیطانها برای آن می خوانند، پرهیزند. «لَمَثُوبَةً»: بهره و پاداشی که نصیبشان می شود.

«مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ»: از نزد خدا بهره و پاداشی که نصیبشان شود، نیکوتر و بهتر است. اما علت آنکه «مَثُوبَةٌ» یعنی بهره و پاداش را «نکره» آورده، برای آن است که اشاره به این مطلب باشد که آنچه بر آن پاداش، چه اندک باشد یا بسیار، به هر حال خیر است. و علت آنکه جمله فعلیه نیاورده است، برای آن است که اشاره به این باشد که اصل پاداش دادن امری مسلم است و نیازی به بیان ندارد. آنچه که محتاج به بیان است، لزوم بهتر بودن پاداش است، نه اصل پاداش. از این رو، در آیه، مورد ترجیح (مفضل علیه) را ذکر نکرده، زیرا مورد اعتنا و اهمیت نبوده است، تا اینکه ذهن شنونده هر چیزی را به خاطرش خطور می نماید، همان را فکر کند و پاداش بداند.

«لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»: «لو» یا برای تمنی یا برای شرط است، یعنی ای

(۱) ناصبی‌ها کسانی هستند که در دشمنی نسبت به اهل بیت پا برجا هستند و کینه خود را نسبت به آنان ظاهر نمودند، مانند معاویه و یزید. در نجاست و کفر آنها هیچ شک و شبهه‌ای نیست، البته کفر آنها مقابل ایمان است، نه مقابل اسلام، ولی بسیار پلید هستند. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۱

کاش می دانستند یا اگر می دانستند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۴] ص: ۲۰۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

ترجمه: ص: ۲۰۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (فقط) نگویید (ای رسول خدا) رعایت (حال) ما را کن (بلکه بگویند) ناظر احوال ما باش، سخن خدا را بشنوید و بدانید که برای کافران عذاب دردناکی مهیاست.

تفسیر: ص: ۲۰۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: ای کسانی که به ایمان عام بیعت عامه ایمان دارید

روایت شده که در قرآن، هیچ جا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیامده، مگر اینکه در تورات «يَا أَيُّهَا الْمَسَاكِينُ» (ای بینوایان) آمده است (۱).
 «لَا تَقُولُوا رَاعِنَا»: مسلمانان، به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفتند: مراعات ما را بکن، یعنی ملاحظه ما را بنما و به ما نیکی کن. یا اینکه به سخنان ما گوش بده، و این کلمه به علت آن بود که در لغت یهود، وقتی گفته می شود «بشنو»، یعنی «نشوی (گر شوی)». چنانکه در تفسیر صافی آمده است که یهود به این کلمه متوسل می شدند، تا اینکه دشنامی بر پیامبر خدا باشد، پس خدا مؤمنان را از گفتن این کلمه نهی فرمود.

«وَا» و گفت: «قُولُوا أَنْظِرْنَا»: بگوئید به ما بنگر و ناظر حال ما باش، چه این کلمه (بر عکس کلمه راعنا)، در لغت یهود دشنام نیست، تا با توسل به آن، دشنامی به رسول خدا داده باشند.

«وَأَسْمِعُوا»: و هر گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی گفت، بشنوید، و اطاعت کنید، یا به معنی آن است که نهی را از این قول (راعنا) و امر را به

(۱) صافی، ج ۱، ص ۱۳۱. به نقل از علی (ع) و امام سجاد (ع).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۲

این گفته (انظرنا) بشنوید.

«وَاللِّكَاظِمِينَ عَذَابَ آلِيمٍ»: یعنی برای یهودیان دشنام دهنده، عذاب دردناکی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۵] ص: ۲۰۲**اشاره**

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

ترجمه: ص: ۲۰۲

هر گز کافران اهل کتاب و مشرکان دوست نمی دارند که از جانب خدا بر شما خیری نازل شود، (و لیکن) خدا رحمت خود را بر هر که بخواهد اختصاص می دهد و خدا دارای فضل و بخشش و بزرگی است.

تفسیر: ص: ۲۰۲

«مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این آیه ابتدای سخن است برای بیان مقصود دیگر، و لذا آن را از سخن پیش جدا کرده.

«مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: یعنی یهود و نصاری.

«وَلَا الْمُشْرِكِينَ»: و نه مشرکان، که البته مشرکان، ناصبیان و منافقان نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) را نیز در برمی گیرد. یا اینکه منافقان امت مشمول اهل کتاب هستند. پس دو عبارت اهل کتاب و مشرکان، دو احتمال وجود دارد.

«أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: که از خدای بر شما چیزی نازل شود که خواه آیاتی که بیان کننده شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و خاندان پاک آنان (ع) است، یا نعمتی از نعمتهای دنیوی یا چیرگی و گرفتن غنیمت از دشمن است.

«وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ»: خدا به رحمت خود یعنی ولایت علی (ع) (زیرا ولایت رحمت خدای تعالی است) و یا به نبوت یا تصدیق پیامبرش، و یا تصدیق ولایت امامتش، ویژگی می‌بخشد و متمایز ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۳ می‌کند.

«مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: هر کدام از بندگانش را که بخواهد، چه آنها آن را دوست بدارند، یا ناخوش دارند.
«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»: و خدا بر آنانی که به رحمت خود مخصوص گرداند، دارای فضل و بخشش بزرگی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۶] ص: ۲۰۳

اشاره

ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶)

ترجمه: ص: ۲۰۳

ما هر آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و یا به فراموشی نمی‌سپاریم، مگر اینکه بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم. مگر نمی‌دانی که خدا بر همه چیز تواناست؟

تفسیر ص: ۲۰۳

بیان نسخ و اقسام آن: ص: ۲۰۳

«ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ»: نسخ در لغت به معنی از بین بردن و تغییر دادن و باطل نمودن و به جای آن شیء باطل و نسخ شده، چیز دیگری نهادن است. «نسخ الكتاب و انتسخه و استنسخه» همه اینها به معنی نوشتن آمده است. و در شرع، برداشتن حکم ثابت در شریعت بعد از عمل به آن است و تفاوتی هم نمی‌کند، چه ناسخ و منسوخ از دو شریعت باشند یا از یک شریعت، و باز تفاوتی نمی‌کند، چه نسبت به عامه مردم باشد یا نسبت به اشخاص مخصوص. یا نسبت به یک شخص در حالتهای گوناگون. نخستین آن (نسخ در باره عامه مردم)، همان نسخ کلی است و دوومی و سوومی (اشخاص مخصوص و حالتهای خاص)، نسخ جزئی است.

نسخ در کتاب، همان نسخ کلی و نسخ در اخبار ولویه (از ائمه [ع])، نسخ جزئی است که یا بر حسب اشخاص مختلف حاصل ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۴

می‌شود، یا بر حسب احوال یک شخص. و در اخبار نبوی، هر دو صورت نسخ امکانپذیر است. پس مطلب این است که کتاب الهی، قانون‌گذار همه امت است و احکام ویژه آن نیز، متعلق به همه است و منسوخ آن برای همه. نسخ به شمار می‌آید و ناسخ آن ناسخ همه است.

ولی آنچه از نسخ جزئی در آیات جریان دارد، آنها ناسخ و منسوخ شمرده نمی‌شوند، بلکه متشابهات قرآن به حساب می‌آیند. و اما

نسخ در اخبار ولایی (ولوئیه) که یاد شد، نسبت به کل امت، نسخ جایز نیست و گر نه لازم می‌آمد که امامان، مؤسس شریعت و قانون‌گذار باشند نه حافظ شریعت محمد صلی الله علیه و آله و نگهبان آن و حال آنکه آنان، حافظان شریعت هستند و نسخ جزئی عبارت است از رفع حکم از شخص که آن حکم برای او به امر شرع ثابت بوده یا حکمی است که از ناحیه حافظان شریعت یا شارع، به سبب امر شرعی برای شخص خاص یا جماعتی ثابت شده است. حال، آن حکم از شخص یا جماعت دیگری برداشته شود که آن هم نوعی نسخ جزئی است.

در باره ناسخ و منسوخ، در اخبار اشارات و تصریحات چندی دیده می‌شود که برخی از آنها را جهت افزونی بینش می‌آوریم. پس می‌گوییم، در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی روایت شده که گفت: به امیر المؤمنین (ع) گفتم: من از سلمان و مقداد و ابی ذر که خدایشان پیامرزا، مطالبی از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، که جز آن چیزی است که در دسترس مردم است. سپس، از تو چیزهایی شنیدم که شنیده‌هایم را تصدیق می‌کند و در دست مردم چیزهای زیادی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیدم که شما با آنها مخالفت می‌کردید و آنها را باطل می‌دانید. آیا می‌شود گفت مردم از روی علم و عمد به دروغ نسبت داده و قرآن را بنا به رأی و اندیشه خود تفسیر می‌کنند؟ آن حضرت به من رو کرد و فرمود: از من پرسش کردی، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۵

پاسخش را بشنو و دریاب: همانا در دست مردم، حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره‌های درست و موهومات با هم است. چنانکه در زمان رسول خدا نیز، بر آن حضرت دروغ بستند، آنجا که خود حضرت صلی الله علیه و آله به سخنانی ایستاد و در خطبه‌ای چنین فرمود:

«ای مردم عده دروغ‌پردازان بر من بسیار شده‌اند، پس هر کس از روی عمد دروغی را به من نسبت دهد، نشیمنگاهش پر از آتش می‌شود.

پس از پیامبر نیز بر وی دروغ بستند. باید توجه کنید، حدیثی که به شما می‌رسد، از چهار طریق است که پنجمی ندارد.

(۱) گوینده حدیث مردی است منافق که به ایمان تظاهر و به اسلام خودنمایی می‌کند، این چنین شخص، از دروغ بستن عمدی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نه ترس دارد و نه آن را گناه می‌شمارد. پس اگر مردم بدانند که او منافق بسیار دروغ‌گویی است، از وی نمی‌پذیرند و گفتارش را تصدیق نمی‌کنند. اما مردم در باره او چنین می‌گویند: این شخص همنشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و او را دیده و از او سخن شنیده و از او گرفته است، ولی حال او را نمی‌دانند، در حالی که خدای تعالی در باره منافقان خبر داده و آنها را این گونه وصف کرده و فرموده است: و اذ رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقلوبهم «۱»، یعنی «ای رسول خدا تو چون جسم آنها را مشاهده کنی (از آراستگی ظاهر) تو را به شگفت آورند و اگر سخن گویند (به علت چرب زبانی) به گفتارشان گوش خواهی داد». این گونه افراد منافق پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به همین حال باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و خوانندگان آتش و باطل و دروغ و بهتان، نزدیکی جستند و

(۱) سوره منافقون، آیه ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۶

آنها را متصدی کارهای بزرگی نموده، آنان را بر مردم مسلط کردند و به آن وسیله دنیاخواری پیشه جستند. زیرا مردمان، همراه با پادشاهان و طالب دنیا هستند (الناس علی دین ملوکهم)، مگر کسی را که خدا او را مصون و محفوظ بدارد و این گونه افراد که حدیث می‌گویند، یکی از چهار نوع محدث هستند.

(۲) شخص دوم آنکه از رسول خدا چیزی شنیده ولی آن را به صورت اصلی آن حفظ نکرده، درست درک ننموده و در باره آن

خبر پنداری دارد، به طور عمد دروغ نمی‌گوید و هر چه در دسترس او است می‌گوید و به آن عمل می‌کند و روایت می‌نماید و می‌گوید: من آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر مسلمانان می‌دانستند که آن، وهم و پنداری بیش نیست، از او نمی‌پذیرفتند و خود او هم اگر می‌دانست که آنها وهم و خیال است، از آنها بیزاری می‌جست.

۳) شخص سوم کسی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان امر کرده، ولی او نمی‌داند که بعدا همان نهی شده.

یا شنیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی را نهی فرموده، ولی نمی‌داند بعدا به آن امر فرموده است. پس، منسوخ و از بین رفته را می‌داند ولی ناسخ و از بین برنده را نمی‌داند و اگر می‌دانست که ناسخی آمده و آن چیز منسوخ شده است، از آن چیز رو بر می‌تافت و اگر مسلمانها هم می‌دانستند آنچه را که از او شنیده‌اند نسخ شده است، آن را رها می‌کردند.

۴) چهارمین که آخرین شخص است، کسی است که به پیغمبر خدا دروغ نمی‌بندد. به علت ترس از خدا و بزرگ شمردن رسول خدا صلی الله علیه و آله از دروغ بستن بیزار و متفّر است، چیزی را فراموش نمی‌کند، بلکه هر چیزی را به همان وجه خودش می‌شنود و به همان صورت که شنیده عرضه می‌دارد، به آن چیزی نمی‌افزاید و از آن چیزی نمی‌کاهد. او ناسخ و منسوخ را می‌داند و به ناسخ عمل می‌کند و از منسوخ رو ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۷

برمی‌تابد، محققا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مثل قرآن، ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد. گاهی از رسول خدا سخنانی صادر می‌شد که دارای دو وجه بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز مانند قرآن، کلمات عام و خاص داشت. خدای تعالی در کتابش (قرآن کریم) فرموده: و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا «۱» (یعنی، آنچه رسول خدا دستور دهد، بگیرید و هر چه را نهی کند، واگذارید) پس هر کسی که قصد خدا و رسولش را نداند، از درک مقصود آنان به اشتباه می‌افتد. البته همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نبودند که از حضرت خبری پرسند و آن را بفهمند، بلکه بعضی می‌پرسیدند ولی نمی‌فهمیدند، تا آنجا که دوست می‌داشتند که اعرابی و بیابانگردی بیاید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش کند تا اینکه آنان بشنوند.

اما من هر روز یک بار و هر شب یک بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شدم. پس در خلوت مرا می‌پذیرفت. در هر جایی که وارد می‌شد، پیرامون آن حضرت بودم و همه اصحاب رسول خدا می‌دانستند که آن حضرت با هیچ کس جز من چنین روشی نداشت. پس چه بسا که پیامبر خدا به خانه من می‌آمد. اکثر آن ملاقاتها در خانه خودم پیش می‌آمد و هر گاه در یکی از منزلهای او وارد می‌شدم، خانه را برایم خلوت می‌کرد و زنان حضرت برای خاطر من برمی‌خاستند و جز من کسی نزد او نمی‌ماند. هر گاه آن حضرت در خلوت به منزل من وارد می‌شد، فاطمه (س) و فرزندانم بر نمی‌خاستند (بلند نمی‌شدند و می‌نشستند) و هر چه می‌پرسیدم به من پاسخ می‌داد و چون از جواب آنها خاموش می‌شد و پرسشهای مرا تمام می‌کرد، آن حضرت شروع می‌کرد به پرسش کردن از من و هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا نازل نشد جز

(۱) سوره حشر، آیه ۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۸

اینکه آن را بر من می‌خواند و به من املا می‌فرمود و من با خط خود می‌نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می‌آموخت و از خدا می‌خواست که خودش فهم و حفظ آنها را به من عطا فرماید. پس هیچ آیه‌ای از کتاب خدای تعالی و علمی نبود که آن را به من املاء کند که من آن را فراموش کرده باشم، تا آنجا که در حق من آن طور که شایسته بود، دعا کرد و هیچ چیز از حلال و حرام و امر و نهی چه در گذشته یا حال که خدا به او آموخته و هیچ کتاب منزل که بر

پیامبران پیشین نازل شده، از طاعت و معصیت وجود نداشت، مگر اینکه آن حضرت به من آموخت و من آن را یاد می‌گرفتم و یک کلمه آن را هم فراموش نمی‌کردم آن گاه دست مبارکش را بر سینه‌ام می‌نهاد و از خدا می‌خواست که دل من از علم و فهم و حکمت و نور پر شود. پس گفتم: «ای پیغمبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! از وقتی که به من دعا کردی، هیچ چیزی را فراموش نکردم و هیچ چیزی از من فوت نشد که من آن را ننوشته باشم. آیا هنوز هم می‌ترسی که من فراموش کنم؟» پس فرمود: «من از فراموشی و جهل از جانب تو هیچ ترسی ندارم» (۱) (می‌دانم که هیچ گاه فراموشی و جهل برایت پیش نمی‌آید).

این خبر بر این مطلب دلالت دارد که در اخبار رسول خدا هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه وجود دارد و آنهایی که ناسخ را از منسوخ، عام را از خاص و موارد ورود خاص، محکم را از متشابه و تأویل متشابه و مواردی که ناسخ تعلق می‌گیرد و منسوخ از بین می‌رود، بدانند، اندک‌اند و این کار جز برای کسی که به مراتب رجال و اختلاف احوال آنها و اقتضای حالات و احکامی که سزاوار آن بوده‌اند، بصیرت داشته باشد، محقق نمی‌شود. در اخباری که

(۱) کافی، ج ۱، ص ۱ و ص ۶۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۰۹

دلالت بر تفویض امر بندگان به رسول خدا و سپس به ائمه (ع) می‌نماید، به این امر اشعار دارد که آن بزرگواران، به احوال بندگان نظر داشته و بر حسب حالات آنان امر می‌فرمودند، و نسبت اختلاف نظر بین پیروانشان به خود آن بزرگان، دلالت بر همین مسئله دارد»

محمد بن مسلم می‌گوید (۲): «به ابی عبد الله امام صادق (ع) گفتم: چه شده گروهی فلان و فلان از رسول خدا روایت می‌کنند و متهم به دروغ هم نیستند، در حالی که از شما خلاف آن به ما می‌رسد؟» حضرت فرمود: «حدیث هم مانند قرآن نسخ می‌شود».

منصور بن حازم می‌گوید (۳): «به ابی عبد الله امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه است که مسئله‌ای از شما می‌پرسم و پاسخ آن را می‌دهید و سپس دیگری می‌آید و شما در همان مسئله پاسخ دیگری می‌دهید؟

آن حضرت فرمود: «ما به مردم به ملاحظه بیش و کم جواب می‌دهیم».

بعد منصور بن حازم می‌گوید: «پرسیدم در باره اصحاب رسول خدا به من خبر بده که آنچه از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، راست گفته‌اند یا دروغ؟ آن حضرت فرمود: بلکه راست گفته‌اند. عرض کردم، پس چه شده که به اختلاف نقل کرده‌اند؟ فرمود: آیا نمی‌دانی که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و از حضرت مسئله‌ای می‌پرسید و حضرت به او پاسخ می‌داد. سپس شخص دیگری می‌آمد، حضرت پاسخی می‌داد که ناسخ پاسخ اول بود؟ پس برخی از احادیث، بعضی دیگر را نسخ می‌کنند».

از امام صادق باز هم نقل شده که فرمود (۴): «خدا مدارا کننده است و

(۱) اصول کافی، باب اختلاف الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۷.

(۲) همان مأخذ، حدیث ۲، ص ۱۱۰.

(۳) همان مأخذ، حدیث ۳، ص ۱۱۰.

(۴) کافی، ج ۳۱، باب رفق، ص ۱۸۴. حدیث ۳ و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۹۹ کلمه سلّ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۰

مدارا را دوست دارد».

از مدارای خدا نسبت به بندگان، این است که کینه و مخالفت آنها را از دل‌هایشان بیرون می‌کشد و آنها را مخالف هوس و دلخواهشان می‌کند و از جمله مدارای او نسبت به مردم، این است که آنها را بر امری وا می‌گذارد که می‌خواهد از میان بردارد، و این برای آن است که حلقه‌های سنگین تکلیف و ایمان به تن آنها نشیند و یکباره بار آنها سنگین گشته و ناتوان شوند. پس هر گاه چنین بخواهد، امری را به امری دیگر نسخ می‌کند.

از زراره نقل شده که گفت «۱»: «از امام محمد باقر (ع)، در باره مسئله‌ای پرسیدم. او به من پاسخی داد. بعدا مرد دیگری آمد و از او در باره همان مسئله پرسید. آن حضرت پاسخ دیگری داد که خلاف پاسخ من بود. بعد، شخص دیگری آمد. آن حضرت پاسخی داد که خلاف پاسخ من و رفیق من بود. وقتی که آن دو مرد بیرون رفتند، گفتم: «ای پسر رسول خدا! این دو تن از اهل عراق، از شیعیان تو آمدند و از تو یک مسئله پرسیدند و تو به هر کدام پاسخی دیگر دادی که با پاسخ رفیقش تفاوت داشت. پس آن حضرت فرمود: ای زراره، این محققا برای ما بهتر است و شما و ما را پایدارتر می‌کند و اگر همه شما شیعیان یک رأی باشید، مردم به وحدت و اعتقاد شما نسبت به ما پی می‌برند و زندگی ما و شما متزلزل و ناپایدار می‌شود».

از امام باقر (ع) نقل شده که: «مؤمنان در مراتب و منازل مختلف قرار دارند. بعضی در منزل اول و برخی در منزل دوم. به همین ترتیب، تا مرتبه هفتم هستند، که اگر آنچه مربوط به دومی است به اولی گفته شود، پایدار نمی‌ماند و به همین ترتیب، در هر کدام از این مراتب هفتگانه. در

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۱

برخی از اخبار، این مراتب ده تا یاد شده و در خبرهای دیگر، ۴۹ منزل، که هر جزئی خود ۱۰ جزء دارد و این دلیل آن است که احکام به اختلاف اشخاص تفاوت دارد و آن بزرگواران، بر حسب حالات مردم، یا بر حسب احوال شخصی واحد امر و نهی می‌کردند. زیرا آنها، پزشک روانها هستند و پزشک رعایت بیماری مریض و حالات او را می‌نماید و به حسب مرضها و حالاتشان، به مسائل آنها پاسخ می‌دهد و غذا و دوايي برای آنان فراهم می‌کند و اینکه خدا فرموده: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي «۱»، «بگو این راه من است، من و کسانی که پیرو من هستند، شما را به سوی خدا می‌خوانم بر بصیرت و بینشی که لازمه آن است، من و هر کس که پیرو من است، از آن بهره‌مند می‌شود»، بر این مطلب دلالت دارد، زیرا معنی بصیرت، دید باطن است و در دید باطن، احوال دعوت شونده دعوتی مناسب و در خور حال او و آنچه به آن فرا خوانده می‌شود و راه و روشی که باید بپیماید دیده می‌شود.

«الایة»: آیه بر وزن فعله (اییه) به سکون یا بر وزن فعله (اییه) و یا بر وزن فاعله است که مخفف شده (اییه آیه) و به معنی علامت است و جمع آن آیات و آی و آیاء بر وزن افعال است. بر نشانه‌های کتاب تدوینی آیه گفته می‌شود، زیرا آنها نشانه‌های خدای تعالی و نشانه‌های رسالت رسول خدا هستند و نیز بر احکام رسالت نبوت اطلاق می‌شوند زیرا آنها نیز علامات خدای تعالی و نشانه‌های رسالت و رسول امت‌اند و نیز نشانه‌های آفاق و انفس (جهان بیرون و درون) را هم آیه نامند، زیرا آنها نیز علامت خدای تعالی هستند. به ویژه، آیات عظمای حق تعالی (انبیا و اولیا که انسانهای کامل‌اند) علامتهایی هستند که بیانگر تمام نامها و صفات حق‌اند. پس نسخ، اختصاص به آیات تدوینی و اخبار نبوی و

(۱) سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۲

ولوی ندارد، بلکه همان طوری که در این معانی جاری است که به معنی رفع حکمی است که از آن استفاده می‌شود، در آیات آفاق نیز به معنی کنار نهادن و از بین بردن یا تغییر آنها وجود دارد. اما، نسخ جز در آیاتی که به عالم طبیعت باطل شده‌اند، جاری نمی‌شود. چه تدوینی (نوشتاری) و چه تکوینی (هستی) باشد. چون آنها آیات متشابه هستند که در آنان نسخ جایز است و در آیات علوی (نشانه‌های عالم بالا) نسخ جایز نیست، زیرا آنها محکومات اند که ام‌الکتاب «۱» (از ریشه و اصل کتاب) است.

«أَوْ نُتِسَّهَا»: ننسها از باب افعال است (انسی، ینسی، انساء) و نسح از باب افعال (انسخ، ینسخ، انساخ) و نیز ننسها به فتح نون و سین هم خوانده شده. انساء عبارت از محو چیزی (آیات) از دلها به ابقای وجود آنها در واقع (در واقع وجود دارند ولی از دل محو شده‌اند)، یا محو آثار آنها از دلها با وجود بقای خود آنها، یا بقای حکم آنهاست.

«نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا»: که بیاوریم بهتر از آنها یا مانند آنها، بهتر از آن یا مثل آن در آیات تدوینی و احکام رسالت و آیات کوچک (صغری) آفاقی اشکالی ندارد و اما در آیات بزرگ (عظمی) آوردن بهتر یا همانند در انبیا به طور کلی قابل تصور نیست. در حالی که بنا به مضمون آیه «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» «۲» (بعضی پیامبران بر برخی دیگر برتری دارند)، در حالی که اکثر اخلاف انبیا از پیامبران پیشین خود فروتر بودند. پیامبرانی که بعد از پیغمبران اولوالعزم بوده‌اند، مرتبه ایشان به پای آنها نمی‌رسیده است. پس چگونه قرآن می‌گوید: بهتر می‌آوریم؟

(۱) اشاره است به آیه ۵، سوره آل عمران که می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... ترجمه و تفسیر آن در سوره آل عمران خواهد آمد.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۵۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۳

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: بهتر بودن آیات نسبت به کسانی است که پیامبران برای آنها آمده‌اند (پیامبران آیات آنها هستند) و شکی در اختلاف زمانها و اهل آنها نیست که بعضی مردم قوی و توانا (از نظر فکری) می‌توانند احکام را از پیامبر قویتر قبول کنند و بعضی مردم هم که ناتوانند جز از پیامبران ضعیفتر نمی‌توانند احکام را پذیرا شوند. پس بهتر بودن پیامبر در حد خود با عدم برتری نسبت به امت پیامبر دیگر، منافات ندارد. مولوی در این باره چه خوب گفته است:

پس به هر دوری ولئی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

او چو نور است و خرد جبرئیل او آن ولئی کم از او قندیل او

و آنکه زین قندیل کم مشکوه ماست نور را در مرتبت ترتیهاست

زان که هفصد پرده دارد نور حق پرده‌های نور دان چندین طبق

از پس هر پرده قومی را مقام صف صفت این پرده‌هاشان تا امام

اهل صف آخرین از ضعف خویش چشمشان طاقت ندارد نور بیش

وان صف پیش از ضعیفی بصر تاب نارد روشنایی بیشتر

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۴

و در تفسیر امام (ع)، به آنچه یاد کردیم اشاره شده است «۱».

«أَلَمْ تَعْلَمْ»: ای محمد صلی الله علیه و آله یا ای کسی که منکر نسخ هستی و آن را از خدا بعید و غریب می‌دانی، یا ای کسانی که خطاب در مورد شما ممکن است! آیا نمی‌دانید که «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، خدا بر هر چیزی تواناست.

سبب نزول این آیه، همان طوری که در اخبار آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان امامت در مکه به مدّت ۱۳

سال و بعد از هجرت به مدینه تا ۷ ماه، در نماز به سوی بیت المقدس رو می نمود و به آن سو، می ایستاد، عده‌ای از سرکشان یهود رو آوردن به سوی بیت المقدس را که قبله یهود بود، بر او عیب می گرفتند. این کار بر پیامبر گران آمد و قبله آنان را ناخوش می داشت، لذا جبرئیل را از این مطلب با خبر کرد.

جبرئیل به سوی آسمان رفت و سپس برگشت و گفت بخوان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» (۲) تا آخر آیات مربوط، یعنی «و ما توجه تو را به آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می نگریم».

پس یهود گفتند: «ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» (۳)، پس خدای تعالی در پاسخ آنها می گوید: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (۴)، یعنی «بگو ای پیغمبر! مشرق و مغرب از آن خداست». یهودیان این چنین ایرادی می گرفتند که اگر قبله اولی (بیت المقدس) حق بوده، پس دومی (کعبه) باطل است و اگر دومی درست است، پس اولی باطل بوده است. به همین دلیل، این آیه (ما ننسخ من آیه ... نازل شد «۵» یعنی خدا بر نسخ

(۱) تفسیر منسوب به امام عسکری، ص ۴۹۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۴۴. [.....]

(۳) سوره بقره، آیه ۱۴۲، که می فرماید: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ ...

که مردمان سفیه در متن تفسیر به همان یهود تفسیر شده است.

(۴) دنباله آیه بالا (بقره، ۱۴۲).

(۵) نور الثقلین، ج ۱، ح ۴۰۰، ص ۱۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۵

حکم و آوردن حکم دیگر که برای شما شایسته تر و سودمندتر باشد، قادر است».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۷] ص: ۲۱۵

اشاره

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

ترجمه: ص: ۲۱۵

آیا نمی دانند که پادشاهی آسمانها و زمین، تنها مختص به خداست و شما را از غیر خدا یار و یآوری نیست؟

تفسیر: ص: ۲۱۵

اشاره

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: اینها نمی دانند که پادشاهی و مالکیت آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و او آن طور که حکمتش اقتضا کند، در آنها تصرف می نماید.

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: و غیر از خدا برای شما یار و یاور نیست.

نفس الامر به خودی خود و به توسیط جانشینانش به حسب ظاهر امر، یا بدون ذات او، به حسب تکوین، و بدون جانشینانش بر حسب تکالیف، یا بدون خدا در مظاهر عالی و دانی چه تکوینی و چه تکلیفی، «مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»: هیچ یار و یاور نیست (یعنی به هر حال او یار و یاور است و بس و به هر شکل باشد از اوست).

تحقیق در باره ولی و نصیر ص: ۲۱۵

بدان که انسان در بقا و استکمال در ذات و صفات، نیازمند آفریده شده است و از چیزی که موجب نابودی ذات و کمالات حاصل از آن شود، دوری می‌گیرند و نیز از آنچه مانع رسیدن انسان به کمالات مورد انتظار او است، روی می‌گرداند. از این رو، به چیزی که نیازمندیهای او را در بقا و استکمال به سوی خود جذب کند، احتیاج پیدا می‌کند. و نیز به چیزی نیازمند می‌شود که به آن وسیله، آنچه را که موجب نابودی وی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۶

گشته و از کمالاتش باز داشته است، دفع کند. سنت الهی نیز بر آن است که هر چیزی با اسباب و وسایل لازم آن اجرا شود. از این رو، خدای تعالی در انسان نیروی شوق قرار داده است تا خدمتگزار قوه شهوت و غضب باشد، این دو نیز خدمتگزار قوه مدرکه هستند که منشعب از چندین قواست. قوه مدرکه موجب حرکت بوده و قوه محرکه را که در اعصاب نهاده شده به خدمت می‌گیرد. آن قوه محرکه اعصاب و رابطها را به خدمت می‌گیرد و توسط آنها، اعضا به خدمت گرفته می‌شوند. در نتیجه، به سبب اعضا و حکم قوه شهوتیه، آنچه را که برایش سازگار است جذب می‌کند و آنچه را که به او زیان می‌رساند به سبب اعضا و قوه غضبیه، دفع می‌کند و این بر حسب مقام جسم انسان است. امّا به حسب مقام روح نیز انسان دارای سود و زیان است. اصل و سرچشمه تمام منافع روحانی در وجود انسان آن ملک زاجری است که او از سوی خداوند بر انسان موکل است و اصل تمام زیانها، شیطان اغوا کننده‌ای است که موکل بر انسان است. پس خدای تعالی برای انسان حکمت نظری قرار داده تا به این وسیله، با بصیرت خود تصرف فرشته زاجر «۱» و تصرف شیطان و اغوایش را ببینند و حکمت عملی قرار داد که خدمتگزار آن دو قوه است - حبّ در راه خدا، بغض در راه خدا - که این دو، در برابر قوه شهوت و غضب قرار دارند و در خدمت حکمت نظری هستند. و چون خداوند، عالم صغیر (انسان) را نسخه مختصری از عالم کبیر و حکایت کننده از آنچه در عالم کبیر است، قرار داد و تکلیف را نیز مطابق تکوین نمود، در عالم کبیر نیز باید قوه‌ای باشد که منافع انسان را جذب کند و قوه‌ای نیز باشد که ضررها را دور کند. خواه آن دو قوه در

(۱) می‌توان نفس لوامه و یا وجدان انفعالی ملامتگر را همان فرشته زاجر در درون دانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۷

یک شخص باشد، یا در دو شخص.

«وَلِيٍّ» آن مدّعی است که به وسیله جذب آنچه برای مولیّ علیه (شخصی که تحت ولایت است) مفید است، او را تربیت کند.

«نَصِيرٍ» کسی است که آنچه را به ضرر او است، دفع می‌کند.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت «وَلِيٍّ» کسی است که داخل در ملک انسان باشد و «نَصِيرٍ» کسی است که خارج و حامی او باشد. قوه شهوت و قوه‌ای که موجب حبّ خداست، در داخل انسان، مانند «وَلِيٍّ» است و قوه غضب و قوه‌ای که موجب خشم در راه خداست، مانند «نَصِيرٍ» است. هر رسولی با ولایتی که دارد، «وَلِيٍّ» امتش و با رسالتی که دارد، «نَصِيرٍ» او است. حال اوصیا نیز، این

چنین بود، زیرا که آنان به سبب ولایتشان، اولیا و به سبب خلافتشان، انصار بودند و هر رسولی در زمان خودش، ولی و جانشینش نصیر بود، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خودش مربی و جانشینش حامی امت است. پس محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش امام ناطق، بشیر، ولی، هادی، مربی و رحیم بود و علی (ع)، امام صامت (خاموش) بیم دهنده، یاری کننده، حمایت کننده و کشنده بود. از این رو، حضرت محمد فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم «۱». و نیز قول رسول خداست که فرمود: من بیم دهنده هستم و علی هدایت کننده «۲». اشاره به مقام رسالت وی و ولایت علی (ع) دارد. پس «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» «۳»، به اعتبار شأن رسالت و «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «۴»، به اعتبار شأن ولایت است. و چون تعدد عنوان، مقتضی تعدد مظهر است، دعوت غالباً به

(۱) بحار، ج ۲۳، ص ۲.

(۲) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ح ۲۹، ص ۸۵.

(۳) سوره رعد، آیه ۸.

(۴) سوره رعد، آیه ۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۸

سبب کمک و هماهنگی دو نفس، محقق گشته است که یکی از آن دو مظهر عنوان «ولیت» و دیگری مظهر عنوان «نصیر» است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۸] ص: ۲۱۸

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

ترجمه: ص: ۲۱۸

آیا می‌خواهید از پیامبر خودتان (همواره) پرسید، چنانکه پیش از آن، از موسی سؤال شد؟ هر کس کفر و ناپاوری را به جای ایمان بگذارد، البته او راه راست را گم کرده است.

تفسیر: ص: ۲۱۸

«أَمْ تُرِيدُونَ»: «ام» معادل برابر همزه «أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و «أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است، تأکید آن یا بدل از آن است به نحو بدل تفصیلی و آوردن خطاب جمع در قول خدا، «و ما لكم» و «تریدون» دلالت بر این می‌کند که خطاب «الم تعلم» به محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود او و امتش است و به دلیل شرافت محمد صلی الله علیه و آله و یا به این علت که او اصل است، به او خطاب مخصوص شده و ممکن است مورد خطاب معین نباشد و بدل عموم آمده باشد تا در نتیجه با هر دو معادل در مسندالیه موافقت کند و معنی آن این است: آیا نمی‌دانید که خدا بر هر چیزی تواناست، آیا نمی‌دانید که خدا مالک همه است و مالک، هر طور که بخواهد در ملکش تصرف می‌کند.

یا آن را می‌دانید و می‌خواهید «أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ»: از رسولتان پرسید و عالماً و عامداً دلیل تراشی نمایید و جدل کنید.

«كَمَا سَيْئَلُ مُوسَى مِنْ قَبْلُ»: چنانچه پیش از این، از موسی درخواست شد و درخواست کنندگان را صاعقه گرفت و در نتیجه هلاک و نابود شدند و تهدید آنان، مانند عقوبت و عذابی است که اصحاب موسی به آن گرفتار شدند، آنجا که گفتند تا خدا را آشکارا نبینیم، به تو ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۱۹

ایمان نمی آوریم.

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»: و آنکه کفر را به جای ایمان نشانند، یعنی پس از علم که شأن آن ایمان صاحب علم است، یا بعد از آنکه رسول پاسخ داد که درخواست آنها صلاحیت طرح و پیشنهاد را ندارد، یا پس از آنکه آنچه پیشنهاد کرده بودند خداوند برای او ظاهر ساخت، یا پس از آنکه آیات رسول را مشاهده نمودند، ناباوری ورزیدند.

«فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»: یعنی پس از آنچه که یاد شد، به آن می ماند که آن کفر گیرنده نخست به راه راست بوده و سپس گم کرده باشد، بنابر این، لفظ تبدل به کار برده تا مشعر به این امر باشد که او در آغاز بر باور بوده یا به باور نزدیک شده و سپس آن را ترک کرده و کفر را پذیرا شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۹] ص: ۲۱۹

اشاره

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَفُوا وَاصْرِفُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹)

ترجمه: ص: ۲۱۹

بسیاری از اهل کتاب با اینکه حق (و حقیقت) به ایشان آشکار گشته، از روی حسدی که در نفس خود دارند، دوست دارند شما را پس از ایمانتان، به کفر (پیشینیان) بازگردانند. پس، آنها را ببخشید و (از آنها) درگذرید تا خداوند فرمانش را بیاورد، زیرا او بر همه چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۲۱۹

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا»: یعنی به سبب القای به شبهات، و تحریف کلمات و عیب کردن از ضعیفان و سرزنش و ملامت کردن معجزات است، که بسیاری از اهل کتاب دوست دارند، کاش پس از ایمان، به کفر باز می گشتید. بدان که هر کس سیره حق ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۰

یا باطل را اختیار کند، دوست دارد که مردم همه بر سیره او باشند و این امری است که فطرت انسان، بلکه فطرت هر چیزی از ملایکه و جن و شیاطین و عناصر و موالید (نبات و حیوان و انسان) بر آن سرشته شده است. پس اگر انسان در جهتم نفس و حسد از لشگریان آن ایستاد و از آن جدا نشد حسد او نیز باعث همین امر می شود و اگر از ارباب قلوب باشد، رحمت او موجب این امر می شود، بنابر این، قول خدای تعالی «حسدا» را که مفعول له یا حال است، به آن اضافه نمود تا علت را که حسد است نمایان کند.

«مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»: یعنی این امر را از جهت حسدشان و اقتضای فطرتشان، بنا بر اینکه ظرف متعلق به قول خدای تعالی «وَدَّ» باشد، یا اینکه معنی آن این است که این امر را دوست داشتند به جهت حسدی که از نفسهای خبیث آنها حاصل شده است، بی آنکه به سبب

دیگری نیاز داشته باشد، و این معنی وقتی است که این جمله ظرف مستقر و صفت «حسد» باشد.

«مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»: با دلایلی که از کتب و اخبار آنها معلوم است و با معجزه‌هایی که از محمد صلی الله علیه و آله برای آنها مشهود گشته است.

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»: پس ببخشید و درگذرید «فاء» سببیه است، گویا گفته است که این کار موجب شده تا به عفو و گذشت امر شود، و گویا این عفو و گذشت، جزا باشد و یا اینکه در حقیقت جزای شرط مقدر باشد، که تقدیر آن چنین است، اگر این کار را کردند، پس ببخشید و درگذرید.

عفو، عبارت از ترک انتقام از جنایت کننده است و صفت پاک کردن قلب از کینه او است، گویا که آن دو لفظ، مانند لفظ فقرا و مساکین هستند، که هر گاه جدا یاد شوند، رواست که هر دو معنی از هر کدام اراده شود و هر گاه با هم جمع شوند، از هر کدام همان معنی خودش مقصود باشد و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۱

منظور از امر به ترک مقابله با حسد آنها و سرزنش آنان به سبب حسد و ملامت و امر به پاک کردن قلب است از کینه آنها، زیرا که مقابله کردن با جاهلان، مانند جهل آنها مستلزم این است که انسان تا مقام آنها تنزل یابد و مانند آنان شود و جهل و عناد آنها را زیاد نماید. آدم عاقل راضی نمی‌شود مانند آنان شود و نه جهل و عناد بندگان فرونی یابد. کینه داشتن نسبت به کافر و مؤمن، قلب را از توجه به امور آخرت باز می‌دارد و راحتی را از دل می‌برد و آنچه را از خیرات کسب کرده، می‌خورد و از پند و اندرز دادن که هر کس را مطلوب و از ترحم که همه به آن مأموراند، باز می‌دارد و در نتیجه، موجب گمراه کردن که از آن نهی گشته است، می‌شود. علاوه بر این، سرزنش بدان و کینه بر آنها به سرزنش صنع خدا بازمی‌گردد و سرزنش صنع خدا در حقیقت سرزنش صانع است.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ»: تا خداوند امر خودش را در باره آنها بیاورد، یا با کشتن در روز فتح مکه چنانچه در تفسیر امام است، یا به سبب هدایت آنها، یا با جزیه گرفتن از آنها، یا با کشتن و اسیر گرفتن و تبعید آنها امر خویش را به اجرا رساند.
«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: پس بر همه این کارها تواناست.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۰] ص: ۲۲۱

اشاره

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

ترجمه: ص: ۲۲۱

و نماز را بر پای دارید و زکات را بدهید و هر خیر و نیکوکاری که از پیش برای خود بفرستید، همان را نزد خدا می‌یابید، بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

تفسیر: ص: ۲۲۱

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: یعنی پس از آنکه مدارک و جوارح شما از عارضه و دل‌های شما از کینه سالم است، برای شما اقامه نماز ممکن ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۲

می‌شود، پس آن را به پا دارید. یا مقصود این است که نماز را به پا دارید تا اینکه برای شما عفو و گذشت ممکن باشد.
 «وَأَتُوا الزَّكَاةَ»: و زکات پردازید. در اول سوره در باره اقامه نماز و پرداخت زکات، مطالبی بیان شده است.
 «وَمَا تَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ»: عطف به اعتبار معنی است، گویا که گفته است: «وَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ»، زیرا مقصود از مثل آن، کنایه از امر و ایجاب بر مخاطب است.

مقصود از خیر یا نیکی کردن به بدکاران است، گویا که گفته است:

ببخشید و درگذرید و نیکی کنید. یا مقصود از خیر و نیکی است که از قبیل ذکر عام پس از خاص است و بنابر این، مقصود از احسان مطلوب بعد از مقام گذشت و عفو، همان چیزی است که با ذکر اقامه نماز و دادن زکات به آن اشاره شده، زیرا که احسان جز با شکستن خودخواهی و تسلیم مطلق و خالصانه در برابر خدا محقق نمی‌شود، و آن دو کار جز با نماز و زکات ممکن نمی‌شود.
 «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»: آن را نزد خدا می‌یابید که خود آن بنا بر تجسم اعمال، یا حقیقت آن، یا پاداش آن برای شما ذخیره شده است.
 «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»: که محققاً خدا به آنچه می‌کنید، بیناست، زیرا در واقع چیزی از او غایب نمی‌شود که نزد او ذخیره نشود.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۱] ص: ۲۲۲

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أُمَّتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱)

ترجمه: ص: ۲۲۲

و گفتند هرگز کسی به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوهای آنهاست. بگو برهان خود را بیاورید اگر راستگویان اید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۳

تفسیر: ص: ۲۲۳

«وَقَالُوا»: یعنی اهل کتاب از یهود و نصاری گفتند: این عبارت آن عطف بر «وَدَّ» است.

«لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا»: «هود» اسم جمع است، در ابتدا به معنی یهود، یا اینکه در اصل جمع «هائد» به معنی توبه کننده بوده است، یا به معنی رجوع کننده به حق است، یا به معنی داخل در یهودیت بنا بر اینکه از مشتقات جعلی باشد مانند تهوید و تهوود، مانند «عود» که جمع «عائذ» است بدون تغییر، یا اینکه آن «هوود با دو واو» بوده و مخفف شده و به صورت هود درآمده است.

«أَوْ نَصَارَى»: یا ترسایان لفظ «او» برای تفضیل است، یعنی سخن آنان این بود. وجوه نامگذاری نصاری بیش از این بیان شد.

«تِلْكَ أُمَّتُهُمْ»: آنچه که مورد اشاره است، مجموع چیزهایی است که گذشت، از قبیل اینکه دوست ندارند خیری بر مؤمنان نازل شود و دوست دارند از ایمان مرتد شده و باز گردند، و مدعی هستند که بهشت جز برای اهل ملت آنان نیست» و «الآمانی» جمع «امنیة» و تغییر یافته «امنویه»- مانند اضحوکه- است و معنی آن تمنی و آرزوی حصول امری است بدون آماده کردن اسباب آن، و ادعای حصول امری است بدون حجت و دلیل و لذا فرمود: ای محمد! «قُلْ»: به آنان بگو، اگر مدعای شما محض تمنای نفس است،

پس آن را با حجت و دلیل ثابت کنید.
 «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»: برهان بر ادعایان بیاورید.
 «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: اگر در ادعایان راستگو هستید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۲] ص: ۲۲۳

اشاره

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۴

ترجمه: ص: ۲۲۴

آری هر کس خود را در فرمان خدا گذاشت و نیکوکار هم شد، پس مزد او نزد پروردگار او است و بر آنها ترسی نباشد و اندوهگین هم نشوند.

تفسیر: ص: ۲۲۴

«بلی»: اثبات چیزی است که آن را با این گفتارشان «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا» (هرگز غیر از یهود و نصاری کسی به بهشت داخل نشود)، نفی کردند.
 «مَنْ أَسْلَمَ»: یعنی کسی که خالص کند.

«وَجْهَهُ»: توجه خویش را. وجه (رو، رخسار، چهره) عضو ویژه‌ای است و چیزی است که به سبب آن توجه بر شیء می‌شود و نیز خود شیء را وجه می‌گویند و در این آیه منظور از کسی است که توجهش را به شیء و یا ذات شیء خالص کند.
 «لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»: نیکوکار، در افعالش، یا نیکی کننده به خلق خدا.
 «فَلَهُ أَجْرُهُ»: پس برای او، اجر آن نیکی ثابت است. اجری که مناسب آن نیکی است، که آن نمایان نمی‌شود مگر با مقایسه و سنجیدن به همان نیکی.

«عِنْدَ رَبِّهِ»: و آن پاداش نزد خداست. به خاطر اهمیت دادن به اجر و پاداش، آن را موکول به غیر از خدا نکرده است.
 «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»: و ترس بر آنان نیست. جمع ضمیر در اینجا با اینکه در گذشته ضمیرها را مفرد آورده، به اعتبار لفظ «من» و معنی آن است.
 «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: بیان این آیه در اول سوره گذشت.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۳] ص: ۲۲۴

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۵

ترجمه: ص: ۲۲۵

یهود گفتند: ترسایان بر حق نیستند و ترسایان گفتند: یهود بر حق نیستند، در حالی که هر دوی آنها کتاب (آسمانی) می‌خوانند. آنان که نمی‌دانند، همچون گفتار ایشان (گویند)، و خداوند روز قیامت در آنچه در آن اختلاف همی کردند، میانشان حکم نماید.

تفسیر: ص: ۲۲۵

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ»

: یهود گفتند: ترسایان بر چیزی از دین نیستند. این عبارت عطف بر «قالوا» است، یا عطف بر چیزی است که «قالوا» بر آن عطف شده است. و آن نمایاندن ادعای باطل دیگر آنان است که بدون دلیل بوده و همان موجب شده تا به علت غرور و حماقتشان رسوا شوند، و معلوم شود، آنچه را در باره رسالت رسول خدا گفته‌اند، از همین قبیل است و سخنی از روی حجت و دلیل نمی‌گویند. «وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ»: و ترسایان نیز گفتند: یهود بر چیزی از دین نیست، در حالی که کتاب را می‌خوانند. یعنی این سخن را گفتند در حالی که آنها یعنی علماء تابع شرایع هستند، یا علمایی هستند که کتب الهی را خوانده‌اند و عالم، ادعای بدون دلیل ابراز نمی‌کند و در کتب الهی تأدیبات و تعلیماتی برای چگونگی اظهار دعوی هست. بنابر این عالم عاقل خواننده کتاب و تابع شرایع، ادعایی را بدون دلیل اظهار نمی‌کند و مقصود از تکذیب آنها، در اصل ادعایشان نیست، بلکه هر دو گروه، اصل دعوی خویش را با وجود نسخ دینهایشان پس از دین محمد صلی الله علیه و آله تصدیق می‌کنند. یا مقصود تکذیب آنها در اصل دعوی و سرزنش آنها در طریق اظهار مطلب است، زیرا هر یک از دو گروه، وقتی حق بودن سوی مقابلش را انکار می‌کند، به آن معنی است که حق بودن نبی صلی الله علیه و آله و دین و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۶ شریعت و کتاب آن را انکار می‌کند و این ادعا علاوه بر اینکه خودش ذاتا باطل است، از آن جهت نیز که برهان بر آن وجود ندارد باطل می‌باشد.

و چون عامه مردم و عموم حیوانات بر این عادت هستند که آنچه را که به آن عادت ندارند و از پدرانشان ندیده‌اند، انکار می‌کنند و خیال می‌کنند حق همان است که بدون دلیل به آن خو گرفته‌اند و دلیلی جز این سخن ندارند که «پدران خود را چنین یافته‌ایم»، لذا خدای تعالی فرمود:

«كَذَلِكَ» یعنی مانند قول آنهاست.

«قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: گفته کسانی که دارای علم نیستند.

«مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: و آن تأکید قول خدای تعالی «كذلك» است و مقصود رسوایی دیگری برای آنهاست به اینکه آنها شبیه به جاهلان شده‌اند. یعنی اینکه پیروی آنها از شرایع و خواندن کتب برای آنها، آموزنده نبوده، بلکه آن نیز صرف تقلید و عادت بوده است. و گر نه چیزی که شبیه گفتار جاهلان باشد، نمی‌گفتند، و گویا که امت مرحومه این عادت را از یهود و نصاری گرفتند. پس هر کدام شروع به انکار طرف مقابلش کرد. بدون دلیل «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» «۱»، ولی از آنجا که هر گروهی به آنچه که دارد خوشحال است، اینان انکار چیزی را که نمی‌دانند، ترک نمی‌کنند.

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: پس خدا بین دو گروه، یا بین اختلاف کنندگان از یهود و نصاری و کسانی که در این گفتار به راه آنها رفته‌اند، داوری می‌کند.

«يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»: و این داوری در روز قیامت است که در آنچه اختلاف داشتند، حکم می‌کنند. یعنی در چیزی که

(۱) برداشتی از سوره صف، آیه ۳، که می‌فرماید: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ، یعنی چه زشت است پیش خدا چیزی را که عمل نمی‌کنید بگویید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۷

اختلاف می‌کردند، بی‌دلیل و علم و در نزول آیه یاد شده که در دو طایفه از یهود و نصاری نازل شد که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و این دو قول را بر او عرضه داشتند و گفتند ای محمد! بین ما داوری کن.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۴] ص: ۲۲۷

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)

ترجمه: ص: ۲۲۷

و کیست بی‌دادگرتر از آنکه مسجدها را باز دارد که نام خدا در آنها برده شود و در ویرانی آنها بکوشد و ایشان را (حق) نبود در آن درآیند مگر بیمناک باشند. ایشان را در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است.

تفسیر: ص: ۲۲۷

اشاره

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»: عطف است بر جمله «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، چه آن مشعر بر این است که آنها بندگان خدا را از اسلام و از مساجد صوری و از مساجد حقیقی آنها که رسول و جانشینان او هستند، منع می‌کنند. و «من اظلم» استفهام انکاری در معنی نفی است، پس گویا که گفته باشد:

این چنین است که کسانی که علم ندارند، از مساجد خدا منع می‌کنند و چه کسی ظالمتر از کسی است که از مساجد خدا منع کند. و لفظ «منع» ضد «اعطی» است و آن بدون واسطه متعدی به دو مفعول است، یا اینکه به مفعول اول با «من» و به مفعول دوم بنفسه و بدون واسطه، یا به مفعول اول بدون واسطه و به مفعول دوم با «عن» یا با «من» متعدی می‌شود. «مساجد الله» در اینجا مفعول اول است و «ان یذکر» بدل از آن به نحو بدل اشتهال است و مفعول اول محذوف است و تقدیر چنین است: «من اظلم مِمَّنْ مَنَعَ النَّاسَ عَنِ مَسَاجِدِ اللَّهِ عَنِ الذِّكْرِ فِيهَا»، یعنی چه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۲۸

کسی ستمگرتر از آن شخصی است که مردم را از مسجدهای خدا که در آنجا یاد خدا به عمل می‌آید، باز می‌دارد.

تحقیق ظلم ص: ۲۲۸

ظلم، عبارت از وضع شیء است در غیر آنجایی که باید گذاشته شود، و منع شیء است از جایی که باید آنجا گذارده شود، بنابراین، ظلم به دادن حق به غیر مستحق و منع حق از مستحق تفسیر شده است. ظلم ناشی از تاریکی نفس و روشن نشدن آن به نور عقل است و لذا آن نیز مشتق از ظلمت به معنی تاریکی است، زیرا کسی که نفسش را تاریک کرده، از چراغ عقل روشنی نگیرد و تابع ولی امر نباشد، حق مستحق نزد او تمیز داده نمی‌شود. و کسی که حق مستحق را تمیز ندهد، دادن حق به مستحق برای او ممکن نیست، حق را به غیر مستحق می‌دهد و از مستحق در عالم صغیر خویش (جهان درون) باز می‌دارد. زیرا که هر یک از قوا و مدارک و اعضایش، حقی دارند و هر یک از آنها، مستحق خواستی ویژه‌اند و نیازمند حقی که متعلق به آنان است و باید حق مستحق که همان خرد فرمانبر ولی امر است، پرداخت.

و آن گاه که در عالم صغیرش ظالم شد، در عالم کبیر نیز نسبت به زیر دستانش و غیر آنها ظالم می‌شود و حد اقل ظلم این است که نفسش را از مستحق، که ولی امر او است، منع می‌کند و در این ظلم، به تدریج پیش می‌رود تا کارش به جایی می‌رسد که مستحق را که غایت غایات است و همان ولی امر، چه نبی صلی الله علیه و آله و چه وصی (ع) باشد، از حق منع می‌کند. اما حقی که غایت حقوق و نهایت عبادات است، یاد نام خدای تعالی نزد صاحب یاد و در وجود او است. چنانچه خدای تعالی فرمود: «تَمَّ كَانَتْ تَرْجَمَةُ بَيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۲، ص: ۲۲۹»

عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَأُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»

«۱» (پس، عاقبت آنان که بد کردند، بدتر از آنانی است که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را مورد مسخره قرار دادند). و اما کسی که تابع ولی امر است، مانند او از ولی امرش اخذ می‌کند و به امر او عمل می‌نماید و نهی او را ترک می‌کند، عادل است و به نور ولی امر روشن است، اگر چه خودش بی‌واسطه روشن نباشد.

تحقیق مسجد ص: ۲۲۹

«المساجد» جمع مسجد به کسر جیم و یا مسجد به فتح جیم، است. اسم مکان است به معنی محل سجود که نهایت خضوع است. پس به این معنی، همه زمین مسجد است، زیرا هر چیزی که در زمین است جز خواری و خاکساری چیزی ندارد، پس همه روی زمین جایگاه خواری و خضوع هر چیزی است که روی زمین است و نبی صلی الله علیه و آله فرمود: زمین برای من مسجد و ظهور قرار داده شده، این سخن بیانگر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کلیه موجودات را در همه زمین می‌دید. به همین معنی، سینه‌هایی که با نور اسلام باز شده است و دل‌هایی که با نور ایمان روشن گشته است در حقیقت مساجد هستند، چون در حقیقت هر چه را که در سینه‌ها و دل‌هاست سجده می‌کنند و خاضع‌اند.

امتیاز مساجد صوری از بین بقاع زمین به نام مسجد و نام بیت الله، به این معنی نیست و نیز از جهت ویژگی بقعه و مکان نیست و از جهت ویژگی خشت و گل و گچ و سایر آلات بنا هم نیست و همچنین، از جهت ویژگی بنا و عمه هم نیست، و گر نه هر چیزی که در این خصوصیات شریک باشد، در این نام شرکت دارد.

(۱) سوره روم، آیه ۹.

بلکه امتیاز به سبب نیت وقف کننده است، زیرا اگر نیت واقف نیت صحیح و خالص بوده و منسوب به اغراض نفس نباشد، سینه‌اش باز و قلبش روشن می‌شود و این دو، مسجد خدا می‌شوند.

به سبب توجه حق به آن بقعه، به بقعه روشن و مسجد گشتن، و خانه خدا شدن ممتاز می‌شود و چون انسان به این گشادگی دل و روشن شدن درون، قدرتمند شد، خود مطلقا مسجد و خانه خدا می‌شود. و اگر آن قدرت و تمکن را در آن دو پیدا نکرد، هنگامی که به این انشراح و نورانیت متصف شد، علی‌الاطلاق مسجد و خانه خدا در او صدق پیدا می‌کند. و هر چه این اتصاف فزونی یابد و شدت گیرد، مسجد بودن و خانه خدا بودن آن شدیدتر می‌شود و هر اندازه که مسجد بودن آن برای خدا شدت پیدا کند، مسجد بودن آن برای آنچه برای خدا بنا کرده نیز، شدت پیدا می‌کند. و به همین معنی مولوی قدس سره اشاره کرده است:

آن بنای انبیا بی‌حرص بود لا جرم پیوسته رونقها فزود

ای بسا مسجد برآورده کرام لیک نبود مسجد اقصاش نام

کعبه را که هر زمان عزّ می‌فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

پس در حقیقت، مساجد و بیوتی که خداوند اذن داده که بالا رود، همان سینه‌ها و دل‌هایی است که باز و روشن است، و پس از آن، صاحب آن سینه‌ها و دل‌هاست. و اما مسجدهای صوری، پس آنها مساجد حقیقی هستند، به اعتبار معنی اول، که همه بقاع زمین مسجد است، اما امتیاز آن مسجدها به نام مسجد بودن، تنها به سبب توجه مساجد حقیقی است که آنها وقف کننده مساجد هستند. به همین جهت، این گونه مساجد و خانه‌ها به مکان‌هایی که اذن داده شده است بالا روند «۱»، تفسیر

(۱) اشاره است به آیه ۳۶ سوره نور، که می‌فرماید: *فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا*

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۱

شده و در اخبار بسیار، به خود آن بزرگواران تفسیر شده است. مولوی قدس سره در این پاره به انبیا و اولیا اشاره می‌کند و چه خوب می‌گوید:

گر نه پیدایند پیش نیک و بد چیست با ایشان خسان را این حسد

بر در این خانه گستاخی ز چیست؟ گر همی دانند کاندرا خانه کیست

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند در جفای اهل دل جدّ می‌کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کو اندرون اولیاست سجده گاه جمله آنجا خداست

بنابر این، اگر غرضهای شیطانی خواستار بنای مسجد باشد، آن بنا مسجد نمی‌شود، اگر در اصطلاح و قرارداد مسجد نامیده شود. بانی مسجد نیز اگر کسب نور ننموده، خود روشن نبوده، مطیع ولی امرش نشود، کم اتفاق می‌افتد که از اغراض منفک شود، زیرا هر چه بسیار کوشد باز نزدیک شدن خویش را به خدا، غایت بنای مسجد قرار می‌دهد و آن را انگیزه بنا می‌شمارد و صحت مثل آن در نهایت اشکال است.

و اما آنچه که در صحت وقف گفته‌اند که مشروط به تقرّب الی الله و

اسمه، یسبح له بالقدوّ والآصال. یعنی: در خانه‌هایی که خدا اجازه داد که بلند کرده شود (بالا رود) و نام خدا در آنجا یاد شود، او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۲

عدم سودجویی از آن است، مقصود این است که باید انگیزه بانی نزدیکی به خدا و بیشتر شدن آن نزدیکی باشد، نه اینکه نفس بخواهد بر وقف اجرت بگیرد و قرب به خدا را اجرت آن قرار دهد، که در این صورت، آن یک نوع سودجویی نفس از وقف به حساب می‌آید.

و اما غرضهای دیگر، مانند شهرت و ریا و ستایش خواهی و دیگر غرضها، بنا را خانه شیطان قرار می‌دهد. و اگر انسان دارای قرب و نزدیکی باشد و قرب او چنین اقتضا کند، اما نفس را نکشته باشد، باز او را در غرضهایش شرکت دهد، در این صورت، بنای مسجد و بیت خدا با مشارکت شیطان است.

و هر گاه بانی بخواهد خود را آزمایش کند، باید بیاندیشد که آیا راضی می‌شود قیمت زمین و اجرت بنای آن را به شخص غیر معروفی بدهد و او را امر کند که مسجد را بسازد، بدون اینکه کسی از آن مطلع شود. پس اگر راضی گشته و به آن خوشحال شود، برای خدا و گر نه برای نفس یا با مشارکت نفس است.

«وَسِعَى فِي خَرَابِهَا»: یعنی سعی در خراب کردن سقفها و دیوارهای آن کرد، یا اهل مسجد را از رجوع به آن منع نمود. خراب کردن مسجد به این است که آن را از یاد خدا و اقامه نماز تعطیل کند.

نزول آیه در باره مشرکان مکه و منع مسلمانان پس از هجرت نبی صلی الله علیه و آله از داخل شدن در مسجدهایشان و تخریب مساجد آنهاست، اما با عمومیت آیه در باره مساجد و عموم منع کنندگان و منع شدگان و تخریب به معنی عام آن، منافاتی ندارد. «أُولَئِكَ»: یعنی آن اشخاص پست که با اوصاف ناپسند از آنها یاد شد.

«ما كَانَ»: شایسته نیست.

«لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ»: که جز در حال خشوع و خواری و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۳

در حال ترس از مؤمنان، به مسجدها داخل نشوند، تا چه رسد به اینکه جرأت به تخریب آن و منع مؤمنان را از دخول در آن پیدا کنند. یا مقصود این است که در علم خدا چنین است که آنها داخل مسجد نشوند، مگر با حالت ترس که در این صورت، وعده به پیروزی مؤمنان و ترسیدن مشرکان از آنهاست، چنانچه در روز فتح مکه چنین شد و هنگام ظهور قائم (عج) نیز، چنین خواهد شد.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ»: یعنی با قتل و غارت، اسارت، تبعید، دوری از وطن و جزیه دادن، در دنیا خواری کشیده‌اند.

«وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: عطف به قول خدا «وَمَنْ أَظْلَمُ» است به اعتبار معنی، زیرا مقصود افاده این مطلب است که مشرکان یا به طور مطلق کفار، از مساجد خدا جلوگیری کردند، پس گویا گفته است:

آنان مساجد خدا را منع کردند، در حالی که با این کار نمی‌توانند به مؤمنان زیان برسانند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۵] ص: ۲۳۳

اشاره

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)

ترجمه: ص: ۲۳۳

و از آن خداست مشرق و مغرب، پس به هر سو رو آورید قبله خدا آنجاست و خدا محیط به همه چیز و داناست.

تفسیر: ص: ۲۳۳

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»

: مشرق و مغرب، یعنی همه روی زمین ملک خداست.

«فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا»: یعنی ای مؤمنان! به هر قطعه‌ای از قطعات زمین رو کنید آنجا وجه خداست.

«فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»: اختصاص به زمین خاصی ندارد و وجه چنانکه گذشت چیزی است که ظهور شیء به آن است، و چیزی است که به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۴

وسيله آن توجه و استقبال به شیء می‌شود و نیز وجه شیء ذات شیء است.

بدان که حق اول تعالی، بر حسب مقام ذات غیبی اش غیب مطلق و مجهول مطلق است، نه اسمی دارد و نه رسمی، و نه خبری از او هست و نه اثری، امّا بر حسب مقام ظهور و فعلش، هیچ خبر از چیزی نیست مگر اینکه او خود خبری از آن است. و اسم و رسم برای چیزی نیست مگر اینکه او اسم و رسم آن چیز است، و ظهوری برای چیزی نیست مگر اینکه او ظهور آن چیز است. پس او با فعلش، بر همه اشیا محیط است، چنانچه خدای تعالی فرموده: او بر هر چیزی تواناست، و او با شماس است و او هم نخستین است و هم بازپسین و هم پیدا و هم پنهان، و بر هر چیز داناست. «۱»

و چنانچه امام (ع) فرمود: داخل در اشیاست، نه مانند دخول چیزی در چیزی، بلکه مانند دخول مقوم در مقوم است. «۲» با توجه به این موارد، معلوم می‌شود ذاتا عبادت نمودن و توجه به خدا، اختصاص به بقعه و زمین خاصی ندارد، ولی گاهی به سبب امور خارج از ذات برای بعضی از قطعه‌های زمین امتیازی پدید می‌آید. مثلا اگر بزرگی نسبت به بعضی از جاها توجه کاملی نماید، یا وطن، یا محل تولدش باشد، یا آنجا را تعمیر کرده، یا در آنجا دفن شده باشد، این امتیاز حاصل می‌شود، و همچنین است وقتی در مکانی نیت صادقی ابراز و برای عبادت خدا ممتاز شده باشد.

امتیاز بیت المقدس و اختصاص آن به عبادت و توجه آن در

(۱) سوره حدید، آیه ۳.

(۲) اشاره به خطبه نخستین نهج البلاغه در باره حمد و ستایش خدا، کافی، ج ۱، ح ۱، ص ۸۵. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۵

عبادت، به سبب همه این وجوه است و مگه همچنین است. در این آیه نیز، که به طور خاص مساجد یاد شده، به سبب نیت صادقی است که انگیزه بنای مسجد باشد.

«إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ»: یعنی چنانچه دانستی هیچ مکان و جایگاه، چیزی و سایه‌ای از او خالی نیست.

«عَلِيمٌ»: پس، می‌داند آنچه را که شما انجام می‌دهید چگونه انجام می‌دهید، و در کجا انجام می‌دهید، پس، بر شما باد به تصحیح اعمال نه تعیین محل و جهت آن بکوشید. و در اخبار آمده است که آیه در مورد نماز نافله نازل شده که می‌توان آن را به هر سو که بخواهی بخوانی. ولی در مورد فرائض و واجبات، این آیه نازل شده است: «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» «۱»، یعنی هر کجا که هستید روی خود را به آن سو (کعبه) نمایید. از امام صادق (ع) «۲» در باره مردی پرسش شد که نماز می‌خواند و پس از تمام شدن نماز نگاه می‌کند و می‌بیند از قبله به سوی راست یا چپ منحرف شده است. امام (ع) در پاسخ فرمود: «نمازش صحیح است و ما بین مشرق و مغرب قبله است».

و این آیه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» تا آخر آیه در باره قبله متحیر نازل شده و در حدیث جاثلیق «۳» که پرسش از وجه ربّ کرده بود، آمده است که علی (ع)، آتش و هیزم خواست و آن را روشن کرد و وقتی شعله کشید، فرمود: «وجه این آتش کجاست؟» نصرانی گفت: «جمع حدود و اطراف آتش وجه آن است». علی (ع) فرمود: «این آتش به دست دیگری درست شده و ساخته شده،

لذا خود جهت خویش را نمی‌شناسد، ولی آفریننده این آتش شبیه آن نیست. (هر سو و جهتی را می‌شناسد).

(۱) سوره بقره، آیه ۱۳۹.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۶.

(۳) حدیث جاثلیق.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۶

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (مشرق و مغرب مر خدا راست پس هر جا رو کنید روی خدا آنجاست)، بر پروردگار ما هیچ امر پنهانی مخفی نمی‌ماند.

بنابر این وجه، معنی آیه این است: «به هر جهت که توجه کنید، توجه و نگرش خدا همانجاست».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۶] ص: ۲۳۶

اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶)

ترجمه: ص: ۲۳۶

و گفتند خدا (برای خود) پسری گرفته، او منزّه است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه فرمانبردار اویند.

تفسیر: ص: ۲۳۶

«وَقَالُوا»: یهود و نصاری و مشرکان گفتند:

«اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»: خدا فرزند گرفته است. در آن هنگام که گفتند:

عزیر پسر خداست و مسیح پسر خداست و ملائیکه دختران خدا هستند و در آن عطف بر گفته‌های سابق آنها و اظهار حماقت دیگری برای آنهاست.

«سُبْحَانَهُ»: مصدر «سبح»، مانند «منع»، به معنی منزّه بودن است، یعنی خداوند از نسبت دادن فرزند و نقایصی که از آن لازم می‌آید، از قبیل نیاز داشتن و شریک داشتن و دو تا بودن منزّه است.

«بَلْ لَّهُ»: بلکه برای اوست، از جهت اینکه او مصدر کل و نهایت و مالک همه است.

«مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آنچه که در آسمانها و زمین است، یعنی آسمانها و زمین و آنچه که در آن دو است و هیچ چیزی در آن دو نمی‌تواند فرزند خدا باشد. بنا به تعمیم آسمانها، به آسمانهای ارواح و تعمیم زمینها، به همه عالم طبع، دیگر چیزی از ما سوی الله نمی‌تواند ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۷

فرزند او باشد، زیرا که نسبت فرزند به پدر، نسبت مملوکیت نیست، در حالی که خدا مالک همه چیز است.

«كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ»: قنوت عبارت از دعا و طاعت و تواضع است و این شأن بندگان است که فرمانبردار و مطیع باشند، نه اولاد که وقتی بالغ شوند، همانند و همسان و شبیه پدرانشان می‌شوند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۷] ص: ۲۳۷

اشاره

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

ترجمه: ص: ۲۳۷

پدید آورنده و ابداع کننده آسمانها و زمین است، چون او چیزی را بخواهد (و مقدر کند فقط) به آن می گوید باش و می شود.

تفسیر: ص: ۲۳۷

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: یعنی ایجاد کننده آسمانها و زمین است، بدون الگو و نمونه قبلی و بدون ماده و زمان و آلت و اسباب. «بداع» (مثل «منع») و ابداع و ابتدع، یعنی بدون نمونه و الگو و تهیه اسباب آفریده شده است. «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا»: عطف بر جمله «سُبْحَانَهُ»، یا «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ»، یا «كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ»، یا «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ» است، یعنی بلکه وقتی خدا بخواهد امری انجام یابد ...

«فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: به آن می گوید محقق شو، وجود پیدا کن. وجود پیدا می کند. چه شأن خداوند، مانند اشخاص و ممکنات ناقص نیست که در تولید محتاج به زوج و حرکات و جدا شدن از ماده و سپری شدن مدت باشد. همچنین، شأن اشخاص که ناقص در افعال هستند و نیاز به الگو و ماده و مدت و آلات و اسباب در فعلشان دارند، این نیست که بتوانند یکباره چیزی بیافرینند.

این عبارت، در کتاب و سنت زیاد وارد شده و با لفظ اراده و مشیت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۸ و قضا ادا شده و مقصود یکی است، زیرا همه اینها از مقدمات فعل است، و چیزی وجود پیدا نمی کند مگر با علم و مشیت و اراده و قدر و قضا و امضا. و گاهی امضا به اذن و کتاب و اجل تحلیل می شود و گاهی با لفظ امضا ادا می شود که آن اجمال این سه چیز است.

و چون علم که قبل از مشیت است از صفات ذات خدای تعالی و عین ذات او است و فاعل آن را از مقدمات فعل نمی شمارد، مقدمات فعل چیزی است که فاعل در حین ایجاد فعل به آن نیاز پیدا می کند و لذا در اخبار علم، از مقدمات فعل شمرده نشده است. این معنی، در حق اول تعالی، مانند مردم نیست که پس از آنکه نبود، پدید آید و پس از حدوث فانی شود، زیرا که مشیت خدای تعالی و همچنین اراده و قدر و قضا و امضای همه ازلی و ابدی است و حدوث، تنها از ناحیه امور حادث است. زیرا که این امور حادث نسبت به خدا، مانند اشعه نسبت به خورشید است و اگر آفتاب را در وسط آسمان ثابت فرض کنیم و اشعه نیز به دوام آن دایم فرض شود و از سویی، سطوحی که اشعه خورشید به آنها می تابد و در مقابل اشعه خورشید قرار گرفته اند، در یک درجه و مرتبه نباشند، در این فرض، حدوث مربوط به روشن شدن آن سطح است به سبب اشعه خورشید، نه اینکه خود اشعه خورشید حادث باشد. پس خدای تعالی هر گاه چیزی را بخواهد و آن را اراده کند و قضا و قدرش به آن تعلق پیدا کند، به آن می گوید «کن» و گفتن او اجازه او است و کلمه «کن» کتاب او است. پس آن شیء محقق می شود و وجود پیدا می کند.

پس قول خدای تعالی «اذا قضی»، اشاره به قضایی است که بعد از قدر است، که از آن ایجاب منتزع می شود و «يقول» اشاره به اذن است که آن جزئی از ایجاد است، زیرا از ایجاد، اذن، کتاب و سرانجام نمودار می شود. «کن» اشاره به کتاب و اجل است. اما قول

خدای تعالی و گفتار او ندایی است که شنیده شود و صدایی نیست که کوبیده شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۳۹

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۸] ص: ۲۳۹

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

ترجمه: ص: ۲۳۹

و آنانکه هیچ نمی‌دانند، می‌گویند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و یا آیتی بر ایمان نمی‌فرستد؟ پیش از آنها نیز کسانی (چند) چنین سخنانی گفتند. دل‌های آنها به هم شبیه است، البته ما آیات خدایی را برای اهل یقین بیان کردیم.

تفسیر: ص: ۲۳۹

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: از مشرکان و همچنین از یهود و نصاری و آن عطف بر قول‌های سابق آنها و اظهار سفاهت دیگری برای آنان است و مفعول فعل یا فراموش شده «۱» و یا مقدر است و معنی آیه این است: نمی‌دانند که خلق طاقت شنیدن کلام خدای تعالی را ندارند، و اگر بشنوند، مادام که نفس‌هایشان را از آلودگی ماده صاف نکنند، هلاک و نابود می‌شوند و اینکه معجزه پیشنهادی آنها یا از باب این است که طاقت آن را ندارند، یا اینکه صلاحشان در آن نیست. «لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ»: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید تا کلامش را بشنویم و به او ایمان بیاوریم؟ «أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»: یا نشانه‌ای بیاورید که ما آن را ببینیم و مشاهده کنیم و به آن ایمان آوریم. «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: چنانچه امت موسی به او گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده و چنانچه امت عیسی (ع) گفتند:

«آیا پروردگار تو می‌تواند بر ما مائده‌ای از آسمان بفرستد؟

«تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»: دل‌های آنها در جهل نابینایی به آنچه سود آنان

(۱) ممکن است مفعول قد شیئا یا کلام الله یا هذا باشد و مخصوصا حذف شده تا هر کس هر چه می‌پندارد تصور کند، تا وجه عام باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۰

است، همسان و در دشمنی و ستیزه‌جویی همانند است.

«قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: این جمله «و ما آیات خویش را به روشنی برای یقین‌کنندگان بیان کردیم» استیناف بیانی است، گویا که گفته شده: آیا حق بودن حق و رسول او ظاهر نشد تا چنین پرسشی کردند، پس خدای تعالی فرمود: آیات را بیان کردیم و آنها را بدون تنبیه ترک نکردیم، امّا آنها اهل شک و ریب هستند و اهل عقل و ایقان نیستند تا به چیزی یقین آورند که شایسته یقین

است و اگر ما هر آیت و معجزه پیشنهادی و غیر پیشنهادی را بیاوریم، آنها یقین نخواهند آورد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۹] ص: ۲۴۰

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

ترجمه: ص: ۲۴۰

بی گمان ما تو را به حق فرستادیم تا (هم) بشارت دهنده و (هم) هشدار دهنده باشی و از (جهنمیان) و یاران آتش از تو پرسشی نخواهد نمود.

تفسیر: ص: ۲۴۰

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ»: آن نیز استیناف بیانی است، گویا که گفته شده باشد:

پس با اینها چکار کنم که اهل یقین نیستند، در حالی که تو مرا امر به دعوت آنها کردی؟ پس فرمود: «ما تو را فرستادیم...».

«بِالْحَقِّ»: به رسالت حق، یا در حالی که متلبس به حق است، یا رسالت تو معلول حق است.

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: یعنی شأن تو مژده دادن و بیم دادن است، چه قبول کنند، یا رد کنند، یقین داشته باشند یا شک کنند و از شک و رد آنها نافرجامی و عقوبتی بر تو نیست.

«وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»: و اهل دوزخ را تو پاسخگو نیستی، «لا تسئل» به نفی خوانده شده تا به صورت مجهول باشد و به

نهی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۱

تا معلوم باشد. و بنا بر قرائت نهی، مقصود مبالغه در آتش و عذاب آنهاست، نه آنچه که بعضی از عامه گفته‌اند که مقصود نهی رسول صلی الله علیه و آله است. (العیاذ بالله) پرسش از حال پدر و مادرش باشد. «جحیم»، آتش است که شعله و گداختگی اش زیاد باشد، و هر آتشی است که روی هم قرار گرفته باشد و هر آتش بزرگی است که در گودال افروخته شده باشد.

بر جای خیلی گرم نیز جحیم گفته می‌شود و «جحم» از باب «منع» به معنی «افروخت» و از باب کرم و فرح به معنی «افروخته شد» است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۰] ص: ۲۴۱

اشاره

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتَّبَعْتُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰)

ترجمه: ص: ۲۴۱

و یهود و نصاری از تو خوشنود نشوند، مگر از کیش آنها پیروی کنی. بگو به یقین هدایت خدایی (بهترین) هدایتهاست و اگر تو پس از دانشی که برایت آمد، (باز) از خواهشهای آنان پیروی کنی، برای تو دوستی و یآوری از جانب خدا نباشد.

تفسیر: ص: ۲۴۱

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ»: عطف بر جمله «لَا تُشْرِكُ» یا جمله «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ» است. یعنی یهود و نصاری از تو خوشنود نمی‌شوند.

«حَيْتَىٰ تَتَّبَعِ مِلَّتَهُمْ»: مگر اینکه از کیش آنها پیروی کنی و این مطلب ناامید کردن رسول صلی الله علیه و آله است از راضی شدن آنها به اینکه آنها راضی نمی‌شوند، مگر به چیزی که نزد او محال است و منع مؤمنان است از طلب رضایت آنها. «قُلْ»: به مؤمنان بگو.

«إِنِ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ»: هدایت خدا هدایت واقعی است، نه طلب ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۲
رضایت یهود و نصاری و رضایت آنها، یا به یهود و نصاری بگو: هدایت خدا هدایت واقعی است، نه آنچه که شما عادت کردید از دینی که از پدرانتان گرفتید و آن خواسته شماست، چون به آن عادت کرده‌اید.

«وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ»: اگر بدون دخالت عقل، از آرای آنها، یا به کلی از خواسته‌های آنان پیروی نمایی.
«بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: پس از آنکه برای تو علم و یقین به حق بودن دینت و بطلان دین و آرای آنها آمد.
«مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»: از خدا یاور و یاری دهنده‌ای نخواهی یافت، از این رو، عبارت لفظ «فاء» نیآورده تا جواب قسم باشد نه جواب شرط «۱»، مانند این مثل که: «به تو می‌گویم تا کنیز بشنود». در اینجا نیز، عنوان خطاب یهود و نصاری است ولی کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۱] ص: ۲۴۲

اشاره

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

ترجمه: ص: ۲۴۲

آن کسانی که بر ایشان کتاب (آسمانی) آوردیم و آن را چنانکه شایسته است تلاوت می‌کنند، آنها ایند که به آن ایمان می‌آورند و کسانی که منکر آن می‌شوند، زیانکاران‌اند.

تفسیر: ص: ۲۴۲

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»: یعنی کسانی که ما کتاب را به آنها دادیم، نه کسانی که کتاب به آنها داده شد و با این تعبیر، اشاره به امتیاز آنها از اهل کتاب است. که با نسبت دادن ایتاء و دادن کتاب به خودش، به آنها

(۱) اصولاً جزای شرط با فاء جزاء آغاز می‌شود. مانند علی الله فلیتوکل للمؤمنون (پس باید مؤمنان بر خدا توکل کنند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۳

شرف و بزرگی بخشید. یعنی آنها کسانی هستند که با فطرت خود و قابلیت‌هایی که کسب کرده‌اند، آماده آن شدند که ما به آنها کتاب بدهیم، پس ما هم احکام نبوت و صورتهای کتب آسمانی را که مشتمل بر معانی واقعی‌اش بود، به آنها دادیم. این عبارت، جمله مستأنفه است، پاسخ پرسش مقدر، گویا که گفته شده: اهل کتاب محمد صلی الله علیه و آله و رسالتش، یا به کتاب خودشان، یا به کتاب محمد صلی الله علیه و آله یا به جنس کتاب ایمان نمی‌آورند و آن را تلاوت نمی‌کنند.

این بیان دل‌داری دادن به رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنان است به اینکه (ناراحت نشوند و بدانند) کسانی که خداوند به آنان کتاب داده، هر یک از آنان بهتر از هزار هزار نفر دیگری است که شیطان به آنان کتاب داده است. چه آنان کتاب را به بهترین نوع تلاوت، می‌خوانند.

«يَتْلُونَهُ»: خبر است یا حال یا معترضه است. پاسخ پرسش مقدر است، قبل از تمام شدن کلام، گویا که گفته شده است کسی که با دادن کتاب به او شرف بخشیدی، چه کار می‌کند؟ پس خدا فرمود: کتاب را به بهترین خواندن و حق خواندن آن می‌خواند. «حَقَّ تِلَاوَتِهِ»: در باره این کلام به امام باقر (ع)، نسبت داده شده که فرمود: آیات خدا را تلاوت می‌کنند و در آن تفقه می‌نمایند (به فهم و روشنگری می‌نگرند)، به احکامش عمل می‌کنند، امیدوار وعده‌هایش هستند و از وعیدش می‌ترسند، از داستانهایش عبرت می‌گیرند، اوامرش را امتثال می‌کنند و از نواهیش خودداری می‌نمایند. به خدا سوگند، مقصود حفظ آیات و درس حروف و تلاوت سوره و درس ده یکها و پنج یکها نیست «۱»، که در این صورت، حروف آن را حفظ کردند و

(۱) ممکن است منظور مفسر تقسیم آیات هر سوره به ۱۰ قسمت یا ۵ قسمت باشد و منظور از ۱۰ یک زکات و پنج یک خمس باشد. مجمع البیان، ص ۱۹۸، ح ۱ و ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۴

حدود آن را ضایع نمودند، بلکه مقصود، تدبیر در آیات کتاب و عمل به احکام آن است. از این رو، خدای تعالی فرمود: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» «۱» (کتابی است مبارک که ما آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم در آیات آن بیاندیشند و خردمندان از آن پند گیرند).

پس کسانی که خداوند به آنها کتاب داده است، به این وسیله به آنها شرافت بخشیده است از ترک رعایت و کوتاهی در مراعات آن اندوهگین می‌شوند. آنان که شیطان به آنها کتاب داده، یا از پدرانشان بر حسب عادت گرفته‌اند، یا از مردان بر حسب آنچه خوانده‌اند، یا گرفته‌اند. آنها حفظ روایت را می‌پسندند و از عدم رعایت موارد آن باکی ندارند. «أُولَئِكَ»: یعنی آن بزرگان.

«يُؤْمِنُونَ بِهِ»: به کتاب، یا به محمد صلی الله علیه و آله یا به خدا ایمان می‌آورند و این معنی در صورتی است که در کلام، التفات باشد و محل جمله (اعراب آن) از مقایسه با جمله سابق معلوم می‌شود. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»: یعنی زیانکاری جز آنها نیست.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۳] ص: ۲۴۴

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

ترجمه: ص: ۲۴۴

ای فرزندان اسرائیل، به یاد آورید نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم. بترسید از روزی که از دست کسی برای کسی چیزی برنیاید، و از او همانند و عوضی

(۱) سوره ص، آیه ۲۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۵

پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی به کارش نیاید و به آنها یاری هم نشود.

تفسیر: ص: ۲۴۵

هر دو آیه قبلا بیان شد، جز اینکه آیه اخیر در گذشته چنین بود:

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۱).

علت تکرار آیه به جهت کمال اهمیت به پند و اندرز است و در ضمن، بیانگر آن است که اصل همه نصیحتها یادآوری نعمتها و مرگ و ترساندن از آن است و به این سبب، باید مقدمه و پندها و اندرزها و خلاصه و فشرده آن نصایح باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۴] ص: ۲۴۵

اشاره

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

تحقیق ابتلای ابراهیم به کلمات ص: ۲۴۵

ترجمه: ص: ۲۴۵

و آن گاه که پروردگارش ابراهیم را با کلماتی آزمود و او به انجامشان رسانید، خدا گفت: من تو را امام مردم قرار می‌دهم. ابراهیم گفت: و از فرزندان من چه طور؟ گفت: ستمکاران به پیمان من دست نیابند.

تفسیر: ص: ۲۴۵

اشاره

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»: ابتلاء، به معنی آزمایش و امتحان است و یا به معنی استخبار و کسب خبر کردن، و از همین معنی

است «ابلاتنی» یعنی «اخبرنی» که به معنی «خبر داد مرا» است و در اینجا، هر دو معنی صحیح است و معنی آیه این است که خداوند متعال به سبب عرضه کردن کلماتی بر ابراهیم، او را امتحان فرمود، که آیا آن کلمات را می‌داند، یا تحمّل آنها را دارد یا نه؟ یا این چنین به او آگاهی داد و از او

(۱) سوره بقره، آیه ۴۴ و ۴۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۶

کسب خبر کرد.

کلمه «ابراهیم» با رفع و «رَبّه» با نصب خوانده شده، این به آن معنی است که ابراهیم از پروردگارش پرسش کرد، بنابراین، اگر ابتلا به معنی استخبار باشد، کسب خبر کردن مستلزم پرسش است (که ابراهیم فاعل است و ربّ مفعول).

«بِکَلِمَاتٍ» جمع کلمه است و آن در عرف ادبا لفظی است که بر معنی مفرد وضع شده باشد و در لغت به معنی لفظ و قصیده است و در هر لفظی که به معنی وضع شده باشد، استعمال می‌شود. مفرد باشد، یا مرکب، تام باشد، یا ناقص. همچنین در کلمات نفسی «۱» به کار می‌رود و در عرف شرع، مانند لغت در کلمات لفظی و نفسی استعمال می‌شود، و در کلمات وجودی «۲» نیز، به کار می‌رود. کلمات وجودی، عبارت است از مراتب طولی وجود و انواع موجودات که در عرض هم قرار گرفته باشند، زیرا ویژگیهای مصداقها در مفهومهای کلمات، معتبر نیست.

مثلا قلم، نام چیزی است که به وسیله آن نوشتن محقق می‌شود و اینکه از آهن یا از نی یا غیر آن دو، ساخته شده باشد، در مفهوم قلم دخالتی ندارد.

در مورد کلمه نیز چنین است، کلمه چیزی است که دلالت بر معنی

(۱) کلام لفظی، عبارت است از سخن معمولی که به وسیله ادای حروف خاصی که دلالت می‌کند بر معانی ویژه‌ای که در نفس متکلم است. مقابل آن، کلام نفسی است که عبارت از معانی خاصی است که برخاسته از نفس انسان است و بیان آن به وسیله الفاظ و عبارات امکانپذیر باشد.

(۲) کلمه وجودیه، همان کلمه کن است که یک اصطلاح عرفانی است. فلاسفه اسلام نیز آن را به کار برده‌اند و مقصود از این کلمه، امر ابداعی و تکوینی و وجود منبسط است.

چنانکه گویند، به واسطه کلمه کن نوری، تمام موجودات بر سبیل وجود ابداعی، ناگهان از ذات حق صادر شدند. بعضی از عرفا گفته‌اند: نخستین کلامی که گوش ممکنات آن را شنیده است، کلمه کن است و آن کلمه وجودی است. (اسفار، ج ۳، ص ۹۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۷

کند بدون اینکه خصوصیت لفظ یا نقش یا وضع از واضعی بشری، اعتبار شده باشد.

در آیات و اخبار، اطلاق کلمات بر انواع وجود در بسیاری از موارد یاد شده و بیانگر آن است که مقصود از کلمات، مرتبه‌های وجودی است که همان شئون انسانی انسان باشد، که آن مستلزم کمالات نفسی و اضافی انسان، از قبیل اخلاق، نبوتها، رسالتها و امامتهاست.

مقصود از ابتلا به آن کلمات، عرضه داشتن آنها بر او است، به این نحو که نمونه‌ای از هر یک از کمالات را در وجود او به ودیعت نهاده و ایجاد نموده است، به طرزى که شخص مورد ابتلاء، خود آن کمالات را احساس کرده، از آنها لذت می‌برد و برای رسیدن به اصل آن کمال، مشتاق می‌شود. پس با همان شوق جولان پیدا می‌کند تا به حقیقت آن کمال برسد، از آن متمکن شود و آن را

تحقق بخشد.

پس، وقتی که خداوند اراده فرماید از بنده‌ای خیر یا شرّی ظاهر شود، او را به چیزی از غیب امتحان می‌کند. به این معنی که او را آگاه می‌نماید بر اینکه ماورای شهود چیزی وجود دارد. پس اول، نسبت به آن چیز ظن و گمان حاصل می‌کند و به آن شوق می‌یابد، سپس، در حول و حوش ظن جولان پیدا کرده، حرکت می‌نماید، تا جایی که از حرکت می‌ایستد و به ضمیر و باطن خود رجوع می‌نماید، تا ظن او تبدیل به علم شود، پس شوق او شدت پیدا کرده، بیش از آنچه را که پیش از این، در محور گمان حرکت کرده بود، در محور علم می‌تازد. گاهی هم از حرکت می‌ایستد و سکون و آرامش به او دست می‌دهد و به مقتضای نفس خود باز می‌گردد، تا علم «۱» او به وجدان تبدیل می‌شود. به این معنی که نمونه آن

(۱) یعنی آنچه را که می‌دانست، اکنون در می‌یابد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۸

مطلب در نفس و نهاد او به ودیعت گذاشته می‌شود، خواه در آن مراتب ظن و علم و وجدان خود را احساس کند، یا نکند. پس در محور یافته‌ها و وجدانش جولان می‌دهد، بیش از جولانهای سابق، تا اینکه وجدان و یافته‌اش مشهود می‌شود، پس در محور آنچه که مشهود او است بیشتر از سابق جولان می‌دهد، تا اینکه اتصال پیدا می‌کند. پس، ملازم آن چیزی می‌شود که به او متصل است، تا جایی که با او متحد و یکی می‌شود، پس ملازم وحدت می‌شود، تا آنجا که تنها آنچه که با او متحد شده است می‌ماند و بس و هر یک از این مرتبه‌ها، بر حسب شدت و ضعف، درجاتی دارند و برای سالک نیز در هر یک از درجه‌ها، بر حسب تغییر و تمکینی که در او پدید می‌آید، حالات مختلفی است. حال اگر شخص متبّه از حرکت ایستاد و بر محور خود و مظنون و معلوم خویش چرخید و دور زد، مانند کسی است که خداوند آیات خویش را به او عطا فرمود، ولی او از آن آیات منسلخ شده و شرّ او ظاهر گشته است. مقصود از اتمام کلمات تامّ و کامل، از جهت نسبت دادن به ابراهیم «علیه السّلام» است، و گر نه از جهت خود کلمات، آنها نه تنها تامّ و کامل هستند، بلکه فوق تمام‌اند، اما تامّ و کامل کردن ابراهیم، نسبت دادن آن کلمات به خود او است از باب اینکه توانسته است آنها را در خود محقّق کند، و آن آخرین مرتبه (کمال) و درجه است.

پس معنی آیه چنین می‌شود، که به یاد آور در کار خود، با بصیرت و بینا باشی، یا در کار کسی که به او سلوک و سیر به آخرت را می‌آموزی، یا یادآوری کن تا کسی که اراده سلوک به سوی خدا را دارد بداند آن هنگامی را که خداوند ابراهیم را امتحان نمود، به این ترتیب که طعم قسمتی از لطایف وجود غیبی را به او چشاند و رایحه‌ای از آن را به مشام او رسانید. پس، یافت، لذت برد، شوق پیدا کرد، به حرکت آمد، حل شد، پاک گشت، رسید، اتصال یافت و متحد شد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۴۹

«فَأَتَمَّهُنَّ»: و او (ابراهیم) خود در حقیقت واحد شد و در آن مقام تمکّن یافت. با توجه به موارد بالا، ظهور لطایف انوار پنجگانه محمد صلی الله علیه و آله، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع) یا دوازده امام یا چهارده معصوم، از لوازم اتمام آن کلمات بود، چنانچه در مورد امتحان به ذبح فرزند نیز چنین است. بنابراین، کلمات در اخبار، به این انوار تفسیر شده است. از آنجا که ابراهیم (ع) نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله ناقص بود، اگر چه نسبت به سایر انبیا تامّ الکلمات باشد، جمع سالم بدون لام آورد تا افاده قلّت و کمی نماید، به خلاف محمّد صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود:

«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ»، که اینجا «کلمات» را اضافه نمود تا مفید عموم باشد.

و هنگامی که کلمات به اتمام رسید، عبودیت، نبوت، رسالت، خلیل بودن و دوستی نیز به تمام و کمال رسید، زیرا آنها از لوازم آن کلمات هستند که با تمامیت کلمات آنها نیز تمام می‌شوند.

«قال»

: از جهت بزرگداشت و رتبه دادن به حضرت ابراهیم فرمود:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»: و این امامت و پیشوایی غیر از پیشوایی و رهبری گروهی است، خواه آن گروه در ضلالت باشند، یا در رشد و هدایت، و نیز غیر از امامت امام جماعت و جمعه است، خواه امامت بر حق باشد یا بر باطل و غیر از امامت بر حق جزئی است که مشایخ و اساتید اجازه در روایت یا در ارشاد به آن متّصف می‌شوند و غیر از امامت بر حق جزئی است که هر نبی یا وصی به آن متّصف می‌شود.

بلکه امامت در اینجا، برتر از جمیع مراتب انسانیت است و آن عبارت از مقام تفویض کلی است که بعد از ولایت و رسالت کلی حاصل ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۰

می‌شود، لذا از امام صادق (ع) وارد شده «۱»: خداوند تعالی ابراهیم را به بندگی گرفت، پیش از اینکه به نبوت بگیرد و به او مقام نبوت داد، قبل از اینکه رسالت بدهد، او را به رسالت برگزید، پیش از آنکه وی را به خلیل بودن مفتخر کند و خداوند او را به دوستی برگرفت، قبل از آنکه امامش قرار دهد. پس وقتی که همه چیزها برای او جمع شد، خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. پس امامت نهایت و آخر جمیع مراتب کمال انسان است، زیرا که نخستین مرتبه از درجات کمالی انسان بندگی و عبودیت است و این عبودیت نخستین درجه از مراحل سلوک به طریق است که تدریجا به طریق واصل گشته، از آنجا به تدریج در طریق الی الله به سیر و سلوک می‌پردازد، تا اینکه از انانیت و بندگی نفس خود خارج شده، در زمره بندگان خدا داخل گشته و در بندگی به مرحله کمال می‌رسد و تبدیل به بنده خالص خدا می‌شود.

پس اگر عنایت الهی شامل حال او شد و خداوند او را پس از فنا، ابقا نمود و نگهداشت و او را با حیات خودش زنده گردانید تا خلقش را تکمیل نماید، در این صورت، یا این است که اصلاح قلب و دلش را که در حقیقت خانه خداست و اصلاح اهل مملکت خودش را به خود او واگذار می‌کند، بدون اینکه اجازه داشته باشد به خارج مملکت خود رجوع نماید که این همان مقام نبوت است و رسالت در آنجا نیست.

حال اگر علاوه بر آنچه گفته شد، اصلاح مملکت خارج از خودش نیز به او واگذار شود، در این صورت، رسالت است. ولی هنوز خلّت و دوستی نیست و اکنون با وجود همه این مقامهاست که خداوند او را برای خود اختیار می‌کند، زیرا نسبت به سایر فرستادگان برتری دارد.

(۱) بحار، جلد ۱۲، ص ۱۲. کافی، جلد ۱، ص ۳۲۸. ترجمه آیه الله کمره‌ای و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۱

اینجاست که خداوند یک بار دیگر به سوی او باز می‌گردد و به او عنایت می‌کند که آن غیر از توجه نخستین است، زیرا که در بازگشت و توجه اول هر چه را که ابراهیم (ع) گرفته بود، نمایان می‌کرد ولی با این بازگشت، همه چیزهایی که خداوند به او عطا فرموده است، ارائه می‌شود که آن جمیع ماسوای است که عبارت از دوستی و خلّت است.

پس چون مقام دوستی را تکمیل نمود، به طوری که مقام او با حق، مقام او با خلق شد و در آن تمکین یافت، در این صورت خداوند او را برای امامت برمی‌گزیند و همه امور را به او واگذار می‌نماید، به نحوی که برگی از درخت نمی‌افتد، مگر با اجازه و دستنویس وی (کتاب و اجل منه) «۱».

بالا‌تر از این دیگر، مقام و مرتبه‌ای نیست و از همین جا معلوم می‌شود که هر امامی خلیل و هر خلیلی رسول و هر رسولی نبی و هر

نبی‌ای بنده است و عکس این قضایا درست نیست. و نیز معلوم شد که امامت به این معنی عبارت از جمع بین مقام میان خلق و مقام نزد حق است، بدون اینکه در هیچ یک از آن دو قصوری حاصل شود، در حالی که قدرت و تمکن آن را داشته باشد. چون ابراهیم به مقام امامت و شرافت آن نظر نمود و نگهدارنده خلق بود و مقام و مرتبه‌ای نیز نزد حق داشت، مقام خلقی او اقتضا کرد که پیوستگیهای جسمانی و روحانی خود را مراعات نماید و به همین جهت، به آنچه که خداوند به او داده بود، مسرور گشت و آن را برای نسلهای بعدی خود درخواست نمود و هنگامی که فهمید همه ذرّیتهای و نسلهایش نمی‌توانند به این مقام برسند، «قال وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»: گفت: بعضی

(۱) منظور از کتاب و اجل، ظاهراً نوشته و سر رسیدن مدت عمر هر چیز است که با اجازه امام تحقّق می‌یافته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۲

از ذرّیه من، که لفظ «من» برای تبعیض آمده و بر ضمیر خطاب در «جاعلک» معطوف است، چنین چیزی گاهی بین دو نفر که با هم صحبت می‌کنند، اتفاق می‌افتد. به این ترتیب که یکی از آن دو، جمله‌ای از کلام خودش را بر جمله کلام دیگری عطف می‌کند، مانند اینکه گفته شود: «ساکرمک» (ترا گرامی خواهم داشت). سپس مخاطب بگوید:

«و زیدا» (زید را هم، یعنی و زید را هم گرامی خواهم داشت). و ممکن است که «و مِنْ ذُرِّيَّتِي»، عطف بر جمله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» باشد که تقدیر آیه چنین بوده که ابراهیم گفت: «و اجعل من ذرّیّتی»، یعنی قرار بده از ذرّیه من و معنی انشا در «إِنِّي جَاعِلُكَ» از آنجا ناشی شده که گویا فرموده باشد: «لأجعلک للناس اماما»، سپس ابراهیم می‌گوید:

«مِنْ ذُرِّيَّتِي». و در همه مراتب سه گانه، لفظ «حال»، پاسخ پرسش مقدر است و جایز است که «اذ ابتلی»، ظرف متعلق به «قال» اولی باشد، نه مفعول برای فعل مقدر. و ذال در «ذرّیه»، با سه حرکت نصب و کسر و ضم است و در اینجا با ضمّ و کسر خوانده شده و معنی آن نسل مرد است بر وزن «فعلیّته»، یا «فعلوه» از «ذرّ»، به معنی پراکندگی و تفریق است و اصل آن «ذریه» یا «ذروه» بوده که رای دوم جایز بوده است، تا به یا، قلب شود، مانند «احسیت» در «احسست». سپس، در این کلمه آنچه که مقتضای علم صرف بوده تصرف شده و یا از «ذراً» به معنی خلق یا تکثیر است و اصل آن «ذریئه» یا «ذروه» بوده که بر حسب اقتضای علم صرف در آن عمل شده است.

«قال لا ینال عهدی الظالمین»: پاسخ درخواست ابراهیم و تعیین کسی است که عهد خدا به او می‌رسد و کسی از آن محروم می‌شود و آگاه کردن ابراهیم است بر اینکه از ذرّیه او کسانی هستند که ظالم و ستمگراند و اینکه شخص ظالم صلاحیت متّصف شدن به امامت را ندارد و این مهر باطل زدن بر امامت و رهبری هر کسی است که تا روز ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۳ قیامت ظالم باشد.

برخی از مفسّران عامّه، اعتراف کرده‌اند که این آیه دلالت می‌کند بر اینکه انبیا پیش از بعثت، از گناهان کبیره معصوم هستند و اینکه فاسق، صلاحیت رهبری را ندارد.

«عهد» عبارت از وصیت کردن به مرد است در چیزی و پیمان‌نامه یا نامه‌ای است که برای استانداران و والیها نوشته می‌شود و آن شامل چیزهایی است که شایسته است نسبت به رعیت و مردم عمل کنند. عهد از وصیت و نگهداری و رعایت حرمت و امتیّت گرفته شده است و مقصود از عهد یاد شده، همان امامتی است که گذشت، زیرا هر یک از معانی که یاد شد، مناسب مقام است.

در مورد ظلم سخن گفته شد و در موردی در اخبار وارد شده که مقصود از درخواست امامت ابراهیم (ع) برای نسل خویش، محمّد صلی الله علیه و آله و ائمه (ع) است «۱».

اشاره

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

ترجمه: ص: ۲۵۳

آن زمانی را به یاد آور که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین مردم گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید. پیمان گرفتیم از ابراهیم و فرزندش اسماعیل که حرم خدا را از بت پردازید و از هر پلیدی پاکیزه دارید، برای اینکه اهل ایمان به طواف و اعتکاف حرم بیایند و در آن نماز و طاعت خدا را به جای آرند.

(۱) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۱. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۴

تفسیر: ص: ۲۵۴

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ»: مقصود از بیت «کعبه» است. چون الف و لام برای عهد خارجی است، یا مقصود «قلب» است از باب اینکه قلب معهود مناسبتر است بین متکلم و مخاطب و نظر هر دو به سوی آن است و آنچه که به او مراجعه می‌شود و در حقیقت محلّ جزا برای او و خلق است، همان قلب بوده و چون کعبه قلب صوری است به وضع و قرار دادن به آن مراجعه شده و محلّ جزای کسی است که به آنجا رجوع نماید.

«مَثَابَةً»: محلّ ثواب و پاداش و محلّ رجوع و برگشت است.

«لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا»: آنجا به نحوی امن است که شکار آنجا را نباید صید کرد و نباید با جنایتکاری که به آنجا پناه آورده به شدت و عنف برخورد نمود و بلد طیب و حرم بر حسب تأویل، صورت نفس مطمئنّه صدر منشرح است و حکم بیت به مسجد و حرم از جهت مجاور بودن به آنها یاد شده. بنابر این، آن حکم در مورد مسجد حرم ساری است و همچنین است حال نفس و صدر (سینه) و تحقیق معنی بیت و مظهر بودن آن برای قلب و مناسبت بین مناسک کعبه و مناسک قلب که به زودی می‌آید.

«وَ اتَّخِذُوا»: این کلمه عطف است بر «جعلنا» و لفظ «قلنا» در تقدیر است یا عطف است بر فعلی که در «اذ» عمل کرده است یا جمله معترضه است، عطف است بر جمله تقدیری که گویا بعد از آنکه فرمود: «ما بیت را محلّ امن و مرجع مردم قرار دادیم»، این سؤال پیش می‌آید که «فما نضع؟»، یعنی پس در این صورت، وظیفه ما چیست؟ که خداوند پاسخ می‌دهد: رجوع کنید به سوی آن و دریافت نمایید «مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ»: از مقام ابراهیم، و آن سنگی است که اثر پای ابراهیم (ع)، بر آن نقش بسته است.

«مُصَلِّينَ»: مقصود محلّ دعاست یا محلّ نمازی است که فریضه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۵

حج است، یا مقصود، نماز نافله است و از حضرت باقر (ع) «۱»، روایت شده که فرمود: «چه افتراپی است که اهل شام بر خدای تعالی می‌بندند؟»

خیال می‌کنند وقتی به آسمان صعود کرد پایش را بر سنگ بیت المقدس نهاد، در حالی که بنده‌ای از بندگان خدا پایش را بر سنگ گذاشته بود پس خدا به ما امر کرد که آنجا را محلّ نماز قرار دهیم و روایت شده است که سه عدد سنگ از بهشت نازل

شده: ۱- مقام ابراهیم (ع)، ۲- سنگ بنی اسرائیل، ۳- حجر الاسود «۲».

«وَعَهْدَنَا»: یعنی توصیه و سفارش کردیم «إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ»: به ابراهیم و اسماعیل، «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»: که خانه‌ام را از هر پلیدی پاکیزه دارید تا برای طواف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان مانده در حرم، به آن رو آورند و شاید تو، به فراست و فطانت دریافتی که بیت و تطهیر و طائف و عاکف و راکع و ساجد عمومیت دارد. از امام صادق (ع) «۳»، روایت شده است که فرمود: معنی آیه این است که مشرکان را از خانه خدا دور سازیم و نیز روایت شده که از امام پرسیده شد که آیا زنان هنگامی که به خانه خدا می‌آیند باید غسل کنند؟ فرمودند: بلی خداوند می‌فرماید: «طَهَّرَا بَيْتِي» «۴». پس شایسته است که بنده داخل بیت نشود، مگر اینکه از عروق و پلیدی پاک شده، غسل کرده باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۶] ص: ۲۵۵

اشاره

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۰.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۰.

(۳) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۲.

(۴) نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۶

ترجمه: ص: ۲۵۶

و چون ابراهیم عرض کرد پروردگارا این شهر را جای امن قرار ده و روزی اهلش را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند، فراوان کن و فرمود هر که با وجود این نعمت راه کفر پیمود و سپاس نگذارد، در دنیا اندکی بهره‌مندش کنیم و در آخرت او را به آتش دوزخ معذب نماییم، که بدترین منزلگاه است.

تفسیر: ص: ۲۵۶

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»: مقصود از بلد یا مکه است یا آن دلی است که خود مکه شده، مظهر آن قرار گرفته است. طبق آنچه که قبلاً اشاره کردیم و منظور از «بَلَدًا آمِنًا» آن است که آن شهر (مکه یا دل)، جایگاه امن و امان باشد، از چیرگی متجاوزان چیره‌دست، از قصاص کردن جنایتکارانی که به آنجا پناه برده و از صید کردن حیوانات شکاری در آنجا در امان باشد که همه اینها با قرار تکلیفی منع شده‌اند، در صورتی که مقصود از «بلد» صدر متشرح (دل به ایمان گشوده) باشد. منظور از آیه این است که ابراهیم (ع)، از خدا می‌خواهد که خانه دل را از شر شیاطین انس و جن، استراق سمع و اهریمن نفس، با نگهبانی خودش حفظ نماید.

«وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»: یعنی به اهل شهر مکه از میوه‌های دنیا روزی بده، چنانچه نقل شده است، در آنجا میوه‌های تابستانی و زمستانی در یک وقت پیدا می‌شود (همیشه و در هر زمان وجود دارد).
و روایت شده که ابراهیم وقتی از خداوند چنین درخواستی کرد، حضرت تنها او را به اقامت در سرزمین اردن «۱» امر فرمود و خلیل، خود را

(۱) اردن: به ضم الف و دال و تشدید نون، ناحیه‌ای است از شام (کشور اردن). در علل الشرایع از امام رضا (ع)، نقل شده است که اردن مانند احمر نوعی از خرماست. صافی، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۷

با میوه‌های آن سرزمین سیر نمود، تا اینکه ابراهیم به طواف خانه خدا پرداخت و آن گاه به او امر کرد تا از آنجا بازگردد و به جایی که اکنون طائف نامیده می‌شود، برود و به همین جهت آنجا را طائف نامیده‌اند.
و از امام باقر (ع) «۱»، آمده است: میوه‌ها از جاهای دور به سوی آنان حمل می‌شود و خداوند دعای ابراهیم را مستجاب کرد تا جایی که در سرزمینهای شرق و غرب میوه‌ای وجود ندارد، مگر اینکه آنجا «۲» یافت می‌شود، تا آنجا که حکایت شده است در یک روز میوه‌های بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی در آنجا یافت می‌شود. و از امام صادق (ع)، روایت شده که مقصود میوه‌های دل است «۳»، یعنی دوستی اهل مکه در دلهای مردم است تا بیایند به سوی آنان و از آنها عیادت کنند «۴» و این بیان تأویلی میوه‌هاست.

بنابر تأویلی که شده است، معنی «بلد» چنین است که از میوه‌های علوم و میوه‌های دلها به آنان روزی رسان و میوه‌های دلها به این است که آنها را دوست داشته باشی و ولایت آنان را قبول کنی.
«مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: بدل است از کلمه «اهله» به امام سجّاد (ع) «۵»، نسبت داده شده که فرمود: مقصود از آنان امامان آل

ص ۱۴۰. در منهج الصادقین آمده: خداوند به جبرئیل، حکم فرمود تا دهی از دههای فلسطین (شام) را از زمین برکنند و به مکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده، در زمین شام در سه منزلی مکه قرار داد. از این جهت آن جا را طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست. تفسیر أبو الفتوح، جلد ۱، ص ۳۲۷. در باره خبر مراجعه شود به نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۳۵۸.

(۱) مجمع البیان: ج ۱، ص ۲۰۶.

(۲) لا توجد (الا توجد صحیح است)، ط ۶، ص ۱۴۵.

(۳) در تفسیر عیاشی، جلد ۱، ص ۵۹، آمده است که هر جا که از میوه‌های بهشتی آمده ما همان میوه‌های بهشتی هستیم.

(۴) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۴.

(۵) تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ح ۲۶۰، ص ۱۰۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۸

محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنها هستند.

«قَالَ وَمَنْ كَفَرَ»: معطوف است بر «مَنْ آمَنَ»، بنا بر اینکه بدل، بدل کل از کل باشد به نحو بدل تفصیلی که تتمه و تمیم کلام از جانب خدای تعالی است که می‌فرماید «فامّعه» و این اول کلام خداست. یا اینکه «من کفر» اول کلام خدا باشد که عطف شده بر پاسخ تقدیری پرسش ابراهیم (ع)، گویا خداوند در مورد اجابت درخواست ابراهیم فرموده باشد: کسی که ایمان بیاورد، به او روزی

می‌دهم و کسی که کفر بورزد، تنها از دنیا بهره‌مندش می‌کنم.

و این مطلب بنا بر آن است که «من» شرطیه باشد و داخل شدن فاء در مضارع مثبت با اینکه جایز نیست، به جهت این است که لفظ «انا» مقدر است، و رفع مضارع به آن جهت است که فعل شرط ماضی است.

یا اینکه «من» موصوله بوده، فاء از آن جهت در خبر داخل شده که مبتدا و متضمن معنی است و اینکه بهره‌مندی از دنیا همراه و به دنبال کفر آمده است، به جهت کم بودن بهره‌های دنیوی و ناگزیری عذابی است که در پی آن می‌آید.

«قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»: به امام سجّاد (ع) نسبت داده شده است که فرمود: «مقصود کسانی از اّمت او هستند که وصی او را انکار کرده و از او تبعیت ننمایند، به خدا قسم این اّمت این چنین صفتی دارند» (۱).

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۷] ص: ۲۵۸

اشاره

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷)

ترجمه: ص: ۲۵۸

وقتی که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۹۶، ص ۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۵۹

برافراشتند، عرض کردند: پروردگارا این خدمت ما را قبول فرما، تویی که دعای خلق را اجابت کنی و به اسرار همه دانا هستی.

تفسیر: ص: ۲۵۹

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»: در حالی که می‌گفتند:

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»: پروردگارا بنای این خانه را که طبق امر و درخواست رضای تو بود، از ما قبول بفرما، زیرا:

«إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ»: تو بر دعای ما شنوا «الْعَلِيمُ» و بر نیت و اعمال ما عالم هستی.

از امام صادق (ع)، روایت شده است «۱»: وقتی اسماعیل بزرگ شد، خداوند به ابراهیم امر کرد که خانه خدا را بنا نماید، پس ابراهیم گفت:

پروردگارا در کدام زمین؟ فرمود: در زمینی که در آنجا آن گنبد بر آدم نازل شده، حرم را روشن نموده است.

ابراهیم ندانست که خانه را در کجا بنا کند، چون گنبدی که خداوند بر آدم نازل کرده بود تا ایام توفان پا برجا و استوار بود. وقتی

که دنیا غرق شد، خداوند آن گنبد را به بالا برد و جای آن مانده بود و غرق نشد و از همین جهت، بیت عتیق نامیده شده، چون

آنجا از غرق شدن آزاد گشته است. پس خداوند جبرئیل را فرستاد و جای بیت را به او نشان داد و خداوند پایه‌هایش را از بهشت

فرستاد و هنگامی که سنگ را خداوند بر آدم فرستاد، از یخ سفیدتر بود، ولی چون دست کفّار آن را مس کرد، سیاه شد.

پس ابراهیم خانه را بنا نمود و اسماعیل سنگ را از (ذی طوی) «۲»

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲ «ذی طوی» با رفع و نصب و کسر طاء و گاهی با تنوین خوانده می‌شود، جایی است [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۰

انتقال داد و تا ۹ متر در آسمان بالا- برد. سپس، او را به جای سنگ راهنمایی و دلالت نمود. پس ابراهیم آن را بیرون آورد و در همان محل کنونی گذاشت. پس وقتی خانه را بنا نمود، برای آن دو در قرار داد، دری به سوی مشرق و دری به سوی مغرب، که در مستجار نامیده می‌شود.

سپس به روی آن درخت و گیاه خوشبو انداخت. هاجر نیز پارچه‌ای که با خود داشت بر در خانه آویزان کرد. آنان در زیر آن در، لباس می‌پوشیدند. در خبری آمده است که ابراهیم فرمود: ای فرزند عزیزم، خداوند به ما دستور بنای کعبه را داده است و در تفحص و جستجوی جای آن برآمدند، پس ناگهان به یک سنگ قرمز برخوردند. در این هنگام، خداوند به او وحی نمود: بنای خانه را بر روی همان سنگ بگذار.

و خداوند تعالی چهار ملک نازل فرمود تا برای او سنگ جمع کنند. پس ابراهیم و اسماعیل سنگها را می‌گذاشتند و ملایکه به آنان سنگ می‌دادند، تا اینکه دوازده ذراع کامل شد و دو در برای آن مهیا نمودند «۱».

در حدیثی آمده است: ابو قیس، ابراهیم (ع)، را صدا زد که تو پیش من امانتی داری. پس آن سنگ را به او داد. پس ابراهیم آن را در جای خود گذاشت «۲».

و در خبر دیگری است: که بیت، مروارید سفیدی بود که خداوند آن را به سوی آسمان بالا برد و اساس و پایه آن باقی ماند و آن در برابر و مقابل این خانه است که در هر روز هفتاد هزار ملایکه داخل آن می‌شوند که هرگز به سوی آن باز نمی‌گردند «۳».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۸] ص: ۲۶۰

اشاره

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸)

نزدیک به مکه.

(۱) نور الثقلین، ج ۱، ح ۲۶۷، ص ۱۰۶.

(۲) نور الثقلین، ج ۱، ح ۳۶۸، ص ۱۰۷.

(۳) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۱

ترجمه: ص: ۲۶۱

ابراهیم و اسماعیل عرض کردند: پروردگارا سخت ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار و راه پرستش و طاعت را به ما بنما و توبه ما را بپذیر. تنها تو، توبه پذیر مهربان هستی.

تفسیر: ص: ۲۶۱

در خبری آمده، که اسماعیل اول کسی است که زبانش به عربی باز شده است (۱).
 «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»: اسلام از «اسلم» به معنی فرمانبرداری کرد، یا «اسلم» به معنی خالص گردانیده است. یعنی سالم شدن از آفت‌های نفس و شرور آن و اما «اسلم» به معنی مسلمان شد و داخل در دین اسلام گشت، درست نیست. زیرا این معنی از مشتقات جعلی است که بعد از مشهور شدن دین (دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله) به اسلام، این کلمه (مسلمانان) را از اسلام دانسته‌اند.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا»: ذریه جسمانی و روحانی یا جسمانی تنها، چون آنها سزاوارتراند به شفقت و مهربانی. «من» در اینجا به معنی تبعیض است و این جمله با قول خدای تعالی «أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»: عطف بر دو مفعول است که برای فعل «اجعل» آمده است (جعل دو مفعول نیاز دارد) ممکن است «من» برای بیان کردن بوده و «امیه مسلمة» عطف بر دو مفعول «اجعل» و «من ذریتنا» حال از «امیه» باشد و یا اینکه «مسلمة» صفت «امیه» است و «لك» در مقام مفعول دوم است و «من ذریتنا» و حال از ما بعد آن است.
 در بعضی از اخبار آمده است: مقصود اهل بیت است که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته است (۲) و در روایت دیگری، مقصود به طور

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۲.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۲

خاص، بنی هاشم است (۱).

«وَأَرِنَا»: یعنی ما را آگاه کن و علم عطا نما.

«مَنَاسِكُنَا»: محل عملهای حج ما یا محل عبادتهای ما، بنابر این که، مناسک جمع منسک به معنی اسم مکان باشد.

و ممکن است مقصود عبادات ما باشد، بنابر این که، جمع منسک به معنی مصدر میمی باشد و «نسک» به ضم و کسر و نصب نون و سکون سین یا نون و سین هر دو مفهوم به معنی عبادت یا اعمال حج است.

«وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»: بیان توبه عبد و توبه پروردگار در معنی قول خدای تعالی «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، گفته شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۲۹] ص: ۲۶۲

اشاره

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

ترجمه: ص: ۲۶۲

پروردگارا از میان آنان رسولی برانگیز که بر مردم آیات تو را تلاوت کنند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزند و روانشان را از هر نادانی و زشتی پاک نمایند. تویی که در همه عالم هر کار که بخواهی بر آن علم قدرت کامل داری.

تفسیر: ص: ۲۶۲

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»: این آیه دلالت می‌کند بر این که مقصود از ذریه، کسانی هستند که محمد صلی الله علیه و آله از میان آنان برانگیخته شده است. بنابر این، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که فرموده: مقصود از دعای پدرم ابراهیم، من هستم (۲).

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ»: یعنی بر آنان آیات و نشانه‌های تدوینی تو را بخواند.

(۱) تفسیر عیاشی ج ۱، ح ۱۰۱، ص ۶۰.

(۲) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۳

«وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: بیان کتاب و حکمت گذشت و گفتیم که مراد، کتاب احکام رسالت و نبوت است، از قبیل عقاید دینی و علم اخلاق نفسی و روانی و علم اعمال بدنی به کمال قوه نظری و گاهی به کمال قوه عملی حکمت گفته می‌شود و مقصود از حکمت در اینجا، کمال نیروی عمل کننده است و معنی آیه این است که علوم را به آنان تعلیم دهد، پس از آموختن مسائل و تعلیم، تا اینکه تزکیه نفس آسان شود.

و این دلالت می‌کند بر اینکه، سالک سزاوار است مطیع اراده استاد و شیخ باشد، اگر چه علم و عمل او زیاد باشد و مطلب نیز همین طور است، زیرا خلاص شدن از رذایل و ناپاکیها و آفات نفس و شیطان تحقق نمی‌پذیرد، مگر با مدد گرفتن از شیخ و کمک او. زیرا انسان علیل و مریض هر قدر هم که علت و مرض را از خود دور کند، به مرض دیگر روانی مبتلا می‌شود و هر چیزی را گمان کند، تقویت صحت و سلامتی نماید، به سبب زیاد شدن یا حدوث مرض می‌شود.

و در معنی قول خدای تعالی: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُرِيهِمْ» بیانی از تزکیه و علت مقدم بودن تعلیم در اینجا و تأخیر آن در آنجا، به زودی خواهد آمد.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ»: یعنی آنچنان هستی که هیچ چیزی نمی‌تواند مانع اراده تو شود.

«الْحَكِيمُ»: یعنی تو عالم و آگاه بر دقائق و نکته‌های معلوماتی و توانا بر دقائق و نکته‌های مصنوعات.

گویا در اینجا ابراهیم (ع)، اقرار و اعتراف می‌کند که از درک مصلحتهای درخواست خودش عاجز است و درخواست و پرسش خود را معلق بر اقتضای مصلحت و حکمت می‌نماید.

گویا که چنین گفته باشد: «در میان ذریه من رسولی برانگیز که چنین ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۴

و چنان باشد، در صورتی که حکمت و مصلحت تو اقتضا می‌کند.» و این نهایت ادب در پرسش و درخواست است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۰] ص: ۲۶۴

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

ترجمه: ص: ۲۶۴

هیچ کس از آیین پاک ابراهیم روی نگرداند، به جز ناکس و مردم بی‌خرد. از آن رو محققا ما ابراهیم را در دنیا به شرف رسالت

برگزیدیم و البته در آخرت هم از شایستگان است.

تفسیر: ص: ۲۶۴

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ»

: این استبعاد و انکار و بعید دانستن مطلب است.

«إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»: عین الفعل یعنی فاء «سفه» با نصب و رفع و کسر خوانده می‌شود، یعنی روی گردانی از آیین ابراهیم را باید حمل بر سفیه بودن نمود، و در صورت ضمّه یا فتحه دادن فاء منصوب بودن وجود عین از باب تشبیه به مفعول است، چنانچه در جمله «الحسن الوجه»، عین این جریان وجود دارد و در صورت مکسور بودن فاء «سفه» برخی آن را متعدی دانسته و برخی مانند صورت اول گفته‌اند.

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاُ»: حال است و در جای تعلیل و علت نشسته است.

«فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»: بنابر این، رو گرداندن از دین او سزاوار نیست.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۲] ص: ۲۶۴

اشاره

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

ترجمه: ص: ۲۶۴

و پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر خدای جهانیان تسلیمم.

ابراهیم به فرزندان خود وصیت کرد که در برابر ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۵

خدا تسلیم شوند. و یعقوب به فرزندان خود گفت، ای فرزندان من، خدا برای شما این دین را برگزیده است، مبدا بمیرید بی آنکه به آن گردن نهاده باشید.

تفسیر: ص: ۲۶۵

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ»: این عبارت، علت اختیار و گزینش و صلاحیت و لیاقت ابراهیم را بیان می‌کند که خدا او را شایسته دانسته و می‌گوید ای ابراهیم «أَسْلَمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» سر به فرمان آر، گفت: به خدای جهانیان تسلیم شدم.

«وَوَصَّىٰ بِهَا»: یعنی توصیه به دین یا به کلمه اسلام نمود.

«إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»: یعنی شایسته است که اسلام شما ثابت و راسخ و محکم باشد تا وقت مرگ از بین نرود. این آیه به انکار یهودیت و نصرانیت اشاره دارد و معلوم می‌دارد که ابراهیم به یهودیت و نصرانیت امر نشده، بلکه به پذیرش اسلام امر شده است و یعقوب و او، هر دو فرزندان ایشان را به اسلام دعوت کرده‌اند نه به یهودیت و نصرانیت.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۳] ص: ۲۶۵

اشاره

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

ترجمه: ص: ۲۶۵

شما کی و کجا بودید هنگامی که یعقوب را مرگ فرا رسید و به فرزندان خود گفت: پس از من که را می پرستید؟ گفتند: خدای تو را، خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است. در برابر او تسلیم می شویم.

تفسیر: ص: ۲۶۵

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ»: آیا شما گواه بودید؟ «ام» منقطعه و متضمن معنی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۶ همزه استفهام است و مقصود اظهار این مطلب است که فرزندان یعقوب به عبادت و توحید خدا اعتراف و اقرار کرده‌اند تا کنایه‌ای باشد به اینکه چرا یهود و نصاری، عزیز و مسیح را عبادت می کنند، در حالی که به اسلام اقرار کردند. این امر اشاره به نفی یهودیت و نصرانیت است.

«إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ»: جمله «اذ قال» بدل است از «اذ حضر»، یعنی هنگامی که یعقوب را مرگ فرا رسید، گفت: «لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»: به پسرش که پس از من چه کسی را می پرستید؟ یعنی از چیزی که آنان عبادت می کنند پرسید، تا اینکه توحید را یادآوری نماید و یکتا پرستی را بر آنان مقرر و اسلام را بر آنان تثبیت فرماید.

«قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»: آنها گفتند: خدای تو را و خدای پدران تو را که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق بودند، می پرستیم. که در این آیه، اسماعیل را جزو پدران به حساب آوردند، چون عمو مانند پدر است و عرب عمو را پدر می نامد.

«إِلَهًا وَاحِدًا»: تصریح به توحید از باب کنایه یهود و نصاری است.

در این گفتار که یهود عزیز را فرزند خدا و نصارا مسیح را فرزند خدا دانستند، یا اینکه معتقد بوده‌اند که خدا سوّمی از سه تاست (خدا- مسیح- روح القدس).

«وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»: یعنی نه یهودی هستیم و نه نصرانی.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۴] ص: ۲۶۶

اشاره

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

ترجمه: ص: ۲۶۶

آنها امتی بودند که اکنون در گذشته‌اند، آنچه کرده بودند، از آن آنهاست و آنچه شما کنید از آن شماست و شما را از اعمالی که آنها انجام می‌دادند نمی‌پرسند.
ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۷

تفسیر: ص: ۲۶۷

«تِلْكَ أُمَّةٌ»: امت عبارت از جماعت و گروهی است که یک مقصود و هدف را دنبال می‌کنند.
«قَدْ خَلَّتْ»: مقصود ابراهیم و یعقوب و فرزندان آنهاست.
«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: یعنی نسبت داشتن شما با آنها، سود نیکوییهای آنان را به شما نمی‌رساند، و ضرر بدیهایشان نیز به شما نمی‌رسد، پس به اعمال خود نگاه کنید و به نسبه‌ها و پدرانتان توجه نداشته باشید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۵] ص: ۲۶۷

اشاره

وَ قَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

ترجمه: ص: ۲۶۷

یهود و نصاری به مسلمانان گفتند که به آیین ما درآید تا راه راست را بیابید. ای پیامبر در جواب آنها بگو که ما دین اسلام را که آیین ستوده ابراهیم است پیروی می‌کنیم، زیرا که از شرک پاک و منزّه است.

تفسیر: ص: ۲۶۷

«وَ قَالُوا»: عطف است به اعتبار معنی. گویا که فرموده است، ابراهیم و یعقوب گفتند: مسلمان باشید و آنها گفتند: «کُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى»: یعنی یهود گفتند یهودی شوید و نصاری گفتند نصرانی شوید. بنابراین، لفظ «أَوْ» برای تخییر و اباحه نیست، بلکه برای تفصیل است. «۱»

(۱) تخییر، مصدر باب تفعیل، به معنی اختیار داشتن و اباحه مصدر باب مفاعله، به معنی مباح بودن است و منظور این است که لفظ «أَوْ» به معنی این نیست که معنی عبارت چنین شود که، یهود و نصاری به مسلمانان گفتند پذیرش یهود دیگری یا مسیحیت برای شما امری مباح است و شما اختیار دارید هر کدام را می‌خواهید برگزینید. بلکه برای تفصیل و

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۸

«تَهْتَدُوا قُلْ»: به آنها بگو یا محمد «بل» مسلمان باشید و تبعیت از «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»: ملت ابراهیم نمایید و اهل دین ابراهیم یا بر دین ابراهیم باشید.

«حَنِيفاً»: راه راست (راه فطرت) یا مایل از دینهای منحرف باشید (از دینهای منحرف به دور باشید) و لفظ «حَنِيفاً» حال از «مِلَّة» یا «ابراهیم» است و از این رو «حَنِيفَةً» به صورت مؤنث نیامده است، چون «مِلَّة» به معنی دین است (در آن صورت در معنی مذکر است

و حال مذکر می‌خواهد). یا اینکه از مضاف الیه کسب تذکیر نموده است (یعنی به خاطر ابراهیم که مضاف الیه مله است، حنیفاً به صورت مذکر آمده) و روایت شده که حنفیت همان اسلام است.

«وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»: ابراهیم از مشرکان نبود. این سخن طعنه بر مشرکان است، چنانچه وقتی فرمود: «بَلْ مَلَأَ إِبْرَاهِيمَ»، ردّ اهل کتاب بود، زیرا که بیشتر مشرکان، به رسالت ابراهیم اعتراف دارند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۶] ص: ۲۶۸

اشاره

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

ترجمه: ص: ۲۶۸

بگویند که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند و بر آنچه بر پیامبران گذشته چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها و موسی و عیسی فرستادند و به همه آنچه بر پیامبران از جانب خدا آوردند، اعتقاد داریم و میان هیچ یک از پیامبران فرق نگذاریم و به هر چه از جانب خداست

گسترش مطلب است. یعنی یهودیها گفتند شما یهودی شوید و مسیحیان گفتند شما مسیحی شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۶۹

گرویده، تسلیم فرمان او هستیم.

تفسیر: ص: ۲۶۹

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ»: بگویند ما ایمان آوردیم به این سخن خطاب به مؤمنان یا به ویژه امامهاست، چنانچه از امام باقر (ع)، وارد شده که مقصود از خطاب، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) است و پس از آنان، در امامهای دیگر نیز این خطاب جریان دارد «۱».

سپس، گفتار از خدا به مردم باز می‌گردد و خداوند در آیه بعدی می‌فرماید: پس اگر مردم ایمان آورند، مانند آن چیزی است که شما ایمان آوردید ...

«وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا»: و آنچه که به ما نازل شده، از احکام و قرآن.

«وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ»: و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها فرو فرستاده شد. اسباط فرزندان فرزندان یعقوب هستند. از امام باقر (ع)، پرسیدند، آیا فرزندان یعقوب انبیا بودند؟ فرمود: نه، اما آنان اسباط بودند، فرزندان انبیا و خوشبخت از دنیا رفتند و با حال توبه درگذشتند.

آنچه را انجام دادند، به یاد آوردند و این سخن دلالت می‌کند بر اینکه سبط اعم از فرزند و فرزند فرزند است «۲».

«وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ»: و آنچه بر موسی و عیسی و دیگر پیامبران از سوی پروردگارشان نازل شد. یعنی چه آن پیامبرانی که نامشان آمد و چه آنانی که نامشان یاد نشده یعنی بگویند، به خدا و آنچه که به سوی ما از احکام و کتاب

نازل شده، به تفصیل ایمان آوردیم، یا اینکه ایمان آوردیم به آنچه که اجمالا بر سایر انبیا از احکام و کتابهایی که نازل شده است، چون آنان از آنچه که بر انبیا

(۱) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۲) تفسیر عیاشی، ج ۱، ج ۱۰۶، ص ۶۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۰

نازل شده به طور گسترده آگاهی ندارند.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: بین هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم. لفظ «بین» اضافه به «احد» شده است، برای اینکه در سیاق نفی واقع شده، افاده عموم بکند.

«وَنَحْنُ لَهُ»: و ما برای خدا «مُسْلِمُونَ»: از جمله تسلیم شدگانیم.

روایت شده است که امیر المؤمنین (ع)، به یارانش تعلیم نمود که هر گاه آیه «قُولُوا آمَنَّا» را خواندید، پس بگویید: ایمان آوردیم به خدا تا آخر آیه. این دلالت می‌کند بر اینکه قاری قرآن شایسته است زبانش را زبان خدا فرض کند و اینکه تصور کند امری که بر زبان او جریان دارد، از سوی خدا جاری شده، خود را مأمور فرض نماید و نفس خویش را امتثال کرده، به امر او گوش دهد. پس اگر آنچه که به آن امر شده قول و گفتار باشد، آن را یاد کرده و تکرار نماید و اگر از قبیل عمل باشد، آن را انجام دهد. مانند امر به سجده در آیات سجده «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۷] ص: ۲۷۰

اشاره

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)

ترجمه: ص: ۲۷۰

پس اگر به آنچه شما ایمان آوردید یهود و نصاری نیز گرویدند، راه حق یافته‌اند. اگر از حق روی بگردانند و آیین شما نپذیرند، شک نیست که آنها به خلاف حق، یعنی بر باطل خواهند بود. خداوند شما را از شر آنها حفظ می‌کند و او دعای اهل ایمان را شنوا و به حال همه آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۷۰

«فَإِنْ آمَنُوا»: آن مردم (غیر از امامان) یا آن اهل کتاب (غیر از

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۱

مسلمانها) اگر ایمان بیاورند.

«بِمَثَلٍ مَا آمَنْتُمْ بِهِ»: مانند آنچه شما ایمان آوردید (هدایت می‌شوید) بآء یا از برای آلت است یا سببیت و معنی آن چنین می‌شود که اگر آنان با ایمان یا به سبب ایمان متّصف به ایمان شدند، مانند ایمانی که شما دارید و ممکن است «باء» برای مصاحبت و معیت یعنی همراهی باشد و معنی آیه چنین می‌شود: اگر ایمان آوردند و ایمان آنان همراه و مصاحب ایمانی بود که شما آوردید، و در صورتی که «باء» برای آلت باشد، چنین می‌شود: اگر ایمان آوردند به طریقی و راهی، مانند همان راهی که شما ایمان آوردید. و ممکن است لفظ «باء» (بمثل) زاید باشد.

تنها لفظ بین بآء و ما گنجانیده شده باشد، کافی است (مثل ما آمتم).

ممکن است کلام بر مبالغه حمل شود، به این ترتیب که «مثل» فرض شود و معنی آیه این است: اگر ایمان آوردند به مثل آنچه که شما به آن ایمان آوردید، از خدا از آنچه که بر انبیا نازل شده است، و این معنی در صورتی وجود دارد که مثل و ماندی برای آن فرض شود.

«فَقَدِ اهْتَدَوْا»: پس حال آنان چگونه خواهد بود در صورتی که به خود آن چیزها ایمان بیاورند، نه به مثل و مانند آن.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا»: اگر از حق روی بگردانند، استغراب نکرده عجیب نشمارند.

«فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»: آنان در دشمنی با شما یا در دشمنی به ایمان پایدار هستند و چون آنان در دام دشمنی و بدکنشی گرفتارند، جز پشت کردن به شما و انکار نتوانند، این عبارت سببی است که به جای جزا نشسته (چون در دشمنی هستند، نتیجه‌اش انکار است)، یا معنی آن چنین است که اگر نافرمانی کنند با شما دشمن می‌شوند، یا با هدایت و ارشاد دشمن می‌شوند و ادا کردن مطلب با جمله اسمی از جهت اشاره به تأکید و ثبات است و شقاق عبارت از مخالفت و دشمنی است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۲

«فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ»: برای شما تنها خداوند و عدل پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت می‌کند و برای مؤمنان یاری و نصرت به بار می‌آورد و کفایت خداوند تعالی به عهده گرفتن دفع دشمنان است و خداوند به پیمان خویش وفا نموده است.

«وَهُوَ السَّمِيعُ»: و او شنواست به آنچه که گفتید و گفتند:

«الْعَلِيمُ»: یعنی به شما و اعمال و نیت‌هایتان و به آنان و اعمال و نیت‌هایشان آگاه و داناست.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۸] ص: ۲۷۲

اشاره

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸)

ترجمه: ص: ۲۷۲

رنگ آمیزی خداست که به ما مسلمانان رنگ فطرت ایمان در مسیر توحید بخشیده است. هیچ رنگی بهتر از ایمان به خدای یکتا نیست و ما او را پرستش می‌کنیم.

تفسیر: ص: ۲۷۲

«صِبْغَةَ اللَّهِ»: خدا ما را رنگ آمیزی کرده است چه رنگ آمیزی کردنی! در این عبارت، فعل حذف گشته، مصدر پس از تأخیر فاعل به فاعل اضافه شده است و جمله حال، یا جمله مستأنف است که پاسخ از پرسش مقدر باشد و معنی چنین است که گویا پس

از آن که گفتند: ما به خدا ایمان آوردیم، به آنان گفته شد، خداوند با شما چه کرد؟ در پاسخ گفتند: خداوند به رنگ ایمان ما را رنگ آمیزی نمود.

امّا رنگ، به اسلام و ایمان تفسیر شده است، زیرا رنگ همان طور که بر لباس ظاهر می‌شود و در آن نفوذ می‌کند، اثر اسلام و ایمان نیز بر بدن ظاهر شده و در قلب اثر می‌گذارد.

و ممکن است تعبیر به رنگ از باب تشبیه به چیزی باشد که ترسایان (مسیحیان) با اولادشان انجام می‌دهند. به این نحو که آنها را در آب ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۳

زرد رنگی فرو می‌برند و شستشو می‌دهند و آن آب زرد را «معمودی»^۱ می‌نامند و عقیده دارند که به این وسیله نصرانیت آنها محقق می‌شود.

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»: با این عبارت و گفتار که بهتر از رنگ خدا چه چیزی است؟ شادی نمودند و مباحث کنان گفتند: «وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»: تنها ما پرستنده خداییم و مثل شما در عبادت خدا مشرک نیستیم.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۳۹] ص: ۲۷۳

اشاره

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

ترجمه: ص: ۲۷۳

ای پیامبر! به اهل کتاب بگو شما را با ما در موضوع خدا چه جای بحث و جدال است، در صورتی که او پروردگار ما و شماست و ما مسئول کار خود، و شما مسئول کردار خویش هستید و ما او را از روی خلوص می‌پرستیم.

تفسیر: ص: ۲۷۳

«قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا»: یعنی با ما مخاصمت و دشمنی می‌ورزید با اینکه می‌دانید دین ما حق و دین شما منسوخ است، یا اینکه بر حق بودن دین ما و بطلان دین خودتان جاهلید، یعنی آیا جز این است که احتجاج و دلیل تراشی شما با ما تنها به جهت چیرگی بر ماست، بدون اینکه حق بودن یا باطل بودن آنچه را که به آن احتجاج می‌کنید، خود یقین حاصل کرده باشید؟ و این معنی از این رو است که لفظ «محاچه» مگر در مورد مبالغه، در مخاصمت و دشمنی، به کار نمی‌رود.

«فِي اللَّهِ»: جمله «فِي اللَّهِ» را به جمله قبلی اضافه نمود تا اینکه نسبت به انکار احتجاج از قضایایی باشد که دلیلشان همراهشان است و

(۱) غسل تعمید. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۴

معنی چنین است که شما در فضل و انعام خدا بر بندگانش مخاصمه می‌کنید، و هر کس در فضل خدا بر بندگانش مخاصمه نماید، از خیر و نیکی مطرود و رانده شده است. پس شما از خیر و نیکی مطرود هستید و به همین جهت خدای تعالی این جمله را افزود: «وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ»: او پروردگار ما و شماست. پس، مفهوم عبارت چنین است: بر ما و شما توافق و تسلیم در برابر امر خدا شایسته

است، نه احتجاج در برابر امر او.

«وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ»: یعنی اگر در مورد خدا محاجّه و بحث و جدال می‌کنید، پس او پروردگار شماست، چنانچه پروردگار ماست و اگر بحث و جدال می‌کنید، از جهت اینکه اعمال ما را انکار می‌نمایید، عملهای ما به شما ضرری نمی‌رساند، تا شما با ما مخاصمه و جدل نمایید، بلکه نفع و ضرر اعمال ما به خود ما باز می‌گردد و از اعمال شما چیزی کم نمی‌کند تا با ما به بحث و جدل پردازید. پس کردار ما، ما راست و کردار شما، شما راست.

«وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»: و ما اخلاص ورزنده‌ایم، چه مقتضای اخلاقی این است که با عمل ما کسی زیان نبیند و کسی که منتسب به خدای تعالی است، با ما به جدال و بحث برنخیزد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۰] ص: ۲۷۴

اشاره

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

ترجمه: ص: ۲۷۴

یا اگر شما اهل کتاب، در موضوع انبیا، با مسلمانان به جدل برخاسته، بگوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بودند، خدا مرا فرماید که چنین پاسخ دهم. شما بهتر می‌دانید یا خدا و کیست ستمکارتر از آنکه شهادت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۵
خدا را در باره انبیا کتمان کند و یا گواهی خدا را به رسالت محمد صلی الله علیه و آله در کتب آسمانی مخفی دارد و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

تفسیر: ص: ۲۷۵

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى»: آیا می‌گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان، یهودی یا مسیحی بودند؟ یعنی آیا عقیده به این مطلب دارید و با همین عقیده بر دینتان ثابت می‌مانید و ماورای آن را انکار می‌کنید و در این مورد با ما به بحث و جدل می‌پردازید؟
«قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ»: بگو ای پیامبر! شما داناترید یا خدا و به تحقیق، خدای تعالی به ما خبر داده که ابراهیم، یهودی و نصرانی نیست.

و بر این مطلب طوری احتجاج نموده که قابل ردّ و انکار نیست، آنجا که فرموده: تورات و انجیل نازل نشده مگر از ابراهیم، در حالی که یهودیت و نصرانیت با همین دو کتاب ثابت می‌شود.

«و»: و از باب کنایه و طعنه به خودشان و به اینکه گواهی خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله را- که در کتب آنها ثابت و گذشتگان نشان به آن خبر داده‌اند- کتمان کرده‌اند، به آنان بگو:

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»: یعنی کیست ستمکارتر از کسی که کتمان و مخفی کند شهادتی را که از جانب خدا ثابت

گشته و نزد او به ودیعت گذاشته شده است. پس عبارت «من الله» متعلق به «کتیم» نیست، بلکه آن صفت شهادت است و لفظ «من» ابتدائی است که بر فاعل مصدر داخل شده مانند جمله «زعمنا منهم».

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»: و بگو، خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست. این گفتار برای تهدید آنان است و ممکن است قول خدای تعالی «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ»، ابتدای گفتاری از جانب خدا باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۶

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۱] ص: ۲۷۶

اشاره

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

ترجمه: ص: ۲۷۶

آن گروه پیشین از پیامبران و امتان، همه درگذشتند، هر چه کردند برای خود کردند و شما نیز هر چه کنید به سود خویش کنید و شما مسئول کار آنان نخواهید شد.

تفسیر: ص: ۲۷۶

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: تکرار عبارت، از آن جهت است که هر چه بیشتر، آنان را از افتخار به پدران و اتکا بر انساب نهی کند، زیرا این کار یعنی افتخار به اسلاف و پدران، از قدیم و جدید رسم عامه مردم بوده، چنانچه احتجاج به آباء و تعصب بر دین آنان نیز، رسم آنان بوده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۷

جزء دوم ص: ۲۷۷

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۲] ص: ۲۷۷

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲)

ترجمه: ص: ۲۷۷

مردم بی‌خرد خواهند گفت، که چه موجب آن شد تا مسلمانان از قبله‌ای که بر آن بودند، روی به کعبه آورند. بگو ای پیغمبر که مشرق و مغرب از آن خداست و هر چه را خواهد به راه راست هدایت می‌کند.

تفسیر: ص: ۲۷۷

«سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ»: خدای تعالی خبر می‌دهد از آنچه که از آنان واقع خواهد شد، و مقصود از سفها کسانی هستند که عقلشان سبک شده، به آنچه که از پدرانشان دیده‌اند، عادت کرده، با عقلهایشان نظر نکردند و فرمان آن گروه از منافقان و مشرکان و اهل کتاب را هم که با خرد به موضوع نگریستند، اطاعت نکردند.

«مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا»: چه موجب شد که مسلمانان از قبله‌ای که بر آن بودند، یعنی بیت المقدس روی برتافتند؟
«قُلْ»: در پاسخ به آنان بگو:

«لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: مشرق و مغرب از آن خداست و او هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید، یعنی راه راست از جانب خدا چیزی است که حکمت خدا آن را اقتضا کند و از جانب خلق هم تسلیم شدن به امر خداست.

روایت شده که پس از انصراف محمد صلی الله علیه و آله به سوی کعبه، گروهی از یهود آمدند و گفتند: یا محمد صلی الله علیه و آله این قبله بیت المقدس را چهارده ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۸

سال بود که به سوی آن نماز می‌خواندی و الآن آن را ترک کردی، آیا آنچه که بر آن بودی بر حق بود که در این صورت حق را رها کردی و به باطل رو آوردی؟ چون آنچه که مخالف حق است، آن باطل است و اگر بگویی که قبلا- بر باطل بوده‌ای، پس چگونه در طول این مدت بر باطل مانده بودی؟ بنابر این، چگونه مطمئن باشیم که اکنون بر باطل نیستی؟ پس رسول خدا فرمود: بلکه آن حق بود و این نیز حق است. خدای تعالی می‌فرماید: بگو مشرق و مغرب از آن خداست و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. ای بندگان! اگر خدا صلاح شما را در رو کردن به مشرق بداند به آن امر می‌کند و اگر صلاح شما را در استقبال مغرب بداند به آن امر می‌کند... تا آخر حدیث «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۳] ص: ۲۷۸

اشاره

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳)

ترجمه: ص: ۲۷۸

و همچنان شما مسلمانان را امت متعادل قرار دادیم (و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم) تا گواه مردم باشید. تا نیکی و درستی را سایر ملل عالم از شما بیاموزند. چنانچه، پیامبر را گواه شما کردیم، تا شما از وی بیاموزید. ای پیغمبر! ما قبله‌ای که بر آن بودی، تغییر ندادیم، مگر بر اینکه بیازماییم و گروهی را که از پیغمبر خدا پیروی کنند، از آنان که به مخالفت او برخیزند، جدا نماییم و این تغییر قبله بسی بزرگ نمود، مگر در نظر هدایت یافتگان به خدا و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان ضایع نکند که خدا بر مردم، مشفق و مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۷۹

تفسیر: ص: ۲۷۹

«وَكَذَلِكَ»: یعنی همانند (مثل و مانند) آنچه خداوند شما را به ایمان هدایت کرد و مانند آنچه بر ابراهیم و اسماعیل نازل شده، و همانسان که خدایت تو را به راه راست هدایت نمود. البتّه این معنی از بیانات سابق استفاده شده است و به همین جهت کلام را با ادات عطف آورده، گویا که چنین فرموده است: ما شما را به ایمان به خدا و به آنچه که نازل شده است، و به راه راست هدایت کردیم.

«جَعَلْنَاكُمْ»: خطاب به ائمه (ع) و آل رسول، بر حسب ارتباط به مقام رسالت است و آنها ائمه (ع) و آل رسول، بر حسب ارتباط به مقام رسالت است و پیروان آنان هستند که به سبب قوّت تبعیت، از جمله آنان شده‌اند.

«أُمَّةً»: امت بر کسی اطلاق می‌شود که امامت دیگری را به عهده می‌گیرد. چه آن دیگری یک نفر باشد یا گروهی، و نیز بر کسی که به او اقتدا شده و از او پیروی گشته، اطلاق می‌شود، خواه شخص یک نفر، یا گروهی باشد.

در لغت «امت» (با ضمّ)، مردی است که جامع خیر باشد و نیز بر امام و جماعتی که رسولی به سوی آنان فرستاده شده است، اطلاق می‌شود. جماعت و گروه از هر طایفه را نیز امت نامند. بر جنس قومی یا کسی که بر دین حق یا عالم به آن است نیز امت گویند. مرد طایفه و قوم او را هم امت می‌نامند. اما امت در اینجا، یا به معنی مقصد خواهی و یا به معنی طالبان مقصد است.

«وَسَيِّطاً»: یعنی متوسط باشد بین افراط و تفریط کنندگان، چنانچه وارد شده: ما راهنمای وسطی «۱» هستیم که عقب مانده، به ما ملحق

(۱) در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۷، آمده است وسط را قمی واسطه بین رسول و مردم

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۰

می‌شود، و جلو رفته و به سوی ما باز می‌گردد.

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»: و این دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از امت، ائمه (ع) و کسانی هستند که مانند و پیرو آنهایند. به امام باقر (ع) «۱» نسبت داده شده، که خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيَّطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً». فرمود: گواهان بر مردم نیستند، مگر امامان و رسولان و اما امت، پس جایز نیست که خداوند آنان را گواه قرار دهد و بین آنان کسانی هستند که گواهی آنان در دنیا حتّی بر علف سبزه‌ای جایز نیست.

و باز به امام باقر (ع) نسبت داده شده که فرمود: قسم به خدا که امر خدا حتمی شده که بین مؤمنان اختلافی نباشد و از این رو آنان را گواهان بر مردم قرار داد تا اینکه محمّد صلی الله علیه و آله گواه بر ما و ما گواه بر شیعیان ما و شیعیان ما بر مردم گواه باشند. «۲» و «الشهداء» جمع شهید است و گاهی شین آن مکسور می‌شود که در آن صورت، به معنی حامل شهادت یا ادا کننده شهادت است که در این وجه بر وزن فعیل، به معنی فاعل خواهد بود. شهید به معنی کشته شده در راه خدا بر وزن فعیل، به معنی مفعول است. زیرا او کسی است که بر او شاهدانی بوده‌اند و او مورد مشاهده قرار گرفته است. یعنی ملایکه پیش او حاضر شده‌اند، یا اینکه خدا و ملایکه‌اش او را به بهشت شهادت داده‌اند.

«وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»: مقصود از گواهی و شهادت دادن

یاد کرده و من می‌گویم معصومان (ع) هستند. به ویژه با توجه به بقیه آیه ... زیرا در کافی و تفسیر عیاشی آمده که امام باقر (ع)،

فرمودند: «ما امت میانه هستیم و ما گواهان بر مردمیم و حجت خدا در زمین و آسمانیم».

(۱) در مناقب حضرت باقر (ع)، روایت شده است. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۷.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۷. بنابر حدیث لیلۃ القدر از امام باقر نقل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۱

بر آنها این است که آنچه را که امت از خیر و شر انجام داده‌اند، رسول بر آنها شهادت دهد، بنابر این، اعم از شهادت به نفع یا به ضرر آنان است و عبارت با لفظ «علی» متعدی شده، به جهت آنکه گواهی آنان مانند گواهی مردم که بعضی بر برخی دیگر گواه می‌شوند، نیست. بلکه، شهادت در آنجا عبارت از احاطه شاهد است به آنچه که شهادت می‌دهد. خواه به نفع طرف یا به ضرر او باشد و هر دو طرف شهادت را نمایان می‌کند، نه اینکه تنها با زبان خبر، اگر چه برای آنان اخباری با زبان موافق آن عالم وجود دارد و این امر محقق نمی‌شود مگر با تسلط و احاطه شاهد که از لفظ «علی» استفاده می‌شود.

«وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا»: یعنی بیت المقدس را که مدت چهارده سال بر آن بودی نگردانیدیم.

«إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ»: مگر برای آنکه بدانیم چه کسی از دین محمد برمی‌گردد، پس از آنکه به دین او گرویده بود.

و مرتد از دین را به کسی تشبیه کرد که به عقب باز می‌گردد و نسبت دادن علم به نحو حدوث در مستقبل یا در حال به خدا یا به اعتبار مظاهر و جانشینانش است یا به اعتبار علمی است که همراه معلوم است، نه علمی که قبل از معلوم باشد، چنانچه به امام نسبت داده شده که فرمود «۱»:

معنی آیه این است، که ما می‌دانیم این امر (مرتد شدن) در وجود آنها وجود پیدا خواهد کرد (ظاهر خواهد شد). پس از تعلیم (تعلیم و تغییر قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام) و متصف شدن علمی که همراه معلوم است به حدوث به اعتبار تعلق معلوم به آن است نه به اعتبار نسبت

(۱) در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۸. این حدیث را از احتجاج و تفسیر امام یاد کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۲

دادن آن به عالم، زیرا که واجب با لذات از جمیع جهات واجب است. یا معنی آیه این است که علم ما ظاهر شود، یا متمیز و مشخص و معلوم شود و قول خدای تعالی «مِمَّنْ يَنْقَلِبُ» دلیل بر این است، زیرا لفظ «من» در اینجا، پس از تمیز و تشخیص به کار می‌رود. پس اگر نزول آیه پیش از برگرداندن آنان به سوی کعبه باشد، معنی چنین می‌شود: و ما قرار ندادیم قبله‌ای را که بر آن بودی در مکه، مگر برای اینکه بدانیم چه کسی از رسول پیروی می‌کند و چه کسی از هوای نفس پیروی می‌کند، زیرا که اهل مکه از جهت انس و الفتی که به مکه دارند، دوست داشتند که قبله در مکه باشد.

اگر نزول آیه پس از برگرداندن آنان به سوی کعبه باشد، محتمل است که مقصود از قبله، کعبه و بیت المقدس باشد و به امام (ع)، نسبت داده شده است «۱» که فرمود: این به آن جهت است که اهل مکه، کعبه را دوست داشتند. پس خداوند خواست بیان کند که چه کسی از محمد پیروی می‌کند و چه کسی مخالفت می‌نماید. به این نحو که چه کسی متابعت قبله‌ای را می‌کند که دوست ندارد. ولی محمد صلی الله علیه و آله به آن امر می‌کند و چون خواست اهل مدینه رو نمودن به سوی بیت المقدس بود، آنان را امر به مخالفت نمود و توجه به کعبه را واجب کرد تا واضح شود که چه کسی موافق محمد صلی الله علیه و آله است و از او پیروی می‌نماید در چیزی که دوست ندارد. پیامبر را تصدیق نموده، موافق او می‌شود.

«وَإِنْ كَانَتْ»: یعنی قبله‌ای که بر آن بودی، یا نماز بر آن قبله که در آن وقت بود، «لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»: سخت و دشوار

است مگر بر کسانی که خداوند آنان را هدایت کرده، نه کسانی که به جهت اغراض

(۱) این حدیث در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۸، با اندکی تفاوت یاد شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۳

نفسانی بدون هدایت از جانب خدا، از پیامبر پیروی نمودند، و لفظ «ان» مخفف انّ است (که مخفف شده و ان بدون تشدید آمده است).

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ»: یعنی خداوند نمازتان را ضایع نمی‌کند. نماز ایمان نامیده شده است، زیرا که بزرگترین آثار ایمان نماز است و بدون نماز ایمان، ایمان نمی‌شود.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ»: زیرا محققا خدا بر مردم دلسوز و مهربان است. این جمله تعلیل جمله قبلی است و «رأفة» بر وزن «رحمة» است و هر دو یک معنی دارند، پس مانند هم هستند و از ناحیه لفظ و معنی، رأفت در اینجا رحمت شدید یا رحمت لطیف و رقیق است، یا اثری است که از رحمت ظاهر است.

در حدیثی آمده است: «۱» که مسلمانان پس از رو آوردن به سوی کعبه، به پیامبر گفتند: از نمازهایی که به سوی بیت المقدس می‌خواندیم، ما را خبر ده که حال ما نسبت به این نمازها چگونه است و حال کسانی که مرده‌اند و به سوی بیت المقدس نماز خوانده‌اند، چیست؟ پس، خداوند این آیه را نازل فرمود که: خدا ایمان شما را ضایع نمی‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۴] ص: ۲۸۳

اشاره

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴)

ترجمه: ص: ۲۸۳

ما توجه تو را بر آسمان در انتظار وحی و تغییر قبله بنگریم و البته روی تو را به قبله‌ای که خشودت کند، بگردانیم. پس روی کن به سوی مسجد الحرام و شما مسلمانان نیز در هر کجا که باشید، وقت نماز روی به آن جانب کنید و گروه اهل کتاب به خوبی می‌دانند که این

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱. زیر تفسیر آیه یاد شده و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۴

تغییر قبله به حق و راستی از جانب خداست و خدا از کردار آنها غافل نیست.

تفسیر: ص: ۲۸۴

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»: ابتدا، کلام است از جانب خدای تعالی برای ایجاد و اعلام حکمی، و به همین جهت، از ادات

وصل چیزی نیاورده، گویا که پیامبر پس از آنکه از سوی یهود و گفته‌هایشان در باره او و در مورد توجه به قبله آنان به هنگام نماز، ناراحت شده، از خداوند خواسته است تا قبله را تغییر دهد و از شأن کسی که با تضرع چیزی را درخواست می‌کند، این است که رویش را به آن جهتی بگیرد که مورد درخواستش در همان سمت است و گویا که پیامبر کعبه را می‌خواست. چون کعبه، قبله ابراهیم و بنای او بوده است و محلّ تولّد علی علیه السلام و وطن او و نیز وطن خود پیامبر کعبه است.

«فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»: ما روی تو را در نمازت به قبله‌ای می‌گردانیم که راضی شوی و آن همان کعبه است و اینکه پیامبر به کعبه راضی بوده، از جهت میل فطری است که انسان نسبت به وطن و زادگاه و وطن آباء و اجدادش دارد و از سوی دیگر، چون کعبه محلّ مراجعه و توجه عربها بوده، قبله بودن کعبه باعث می‌شود که به دین اسلام رغبت بیشتری نشان دهند.

«قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: پس رویت را بگردان به سوی مسجد الحرام. یعنی مسجدی که بی‌احترامی نسبت به آن حرام است و لفظ «حرام» یا مشترک بین مصدر و صفت است، یا در اصل مصدر است که در معنی صفت به کار می‌رود.

مسجد الحرام جزئی از حرم است، چنانچه کعبه جزئی از مسجد است و کعبه قبله اهل حرم و حرم قبله اهل عالم است، چنانچه در روایت آمده است. پس مقصود از مسجد الحرام، یا تمام حرم است، از ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۵

باب استعمال جزء در کلّ، یا خود مسجد است.

و اینکه نگفت به سوی کعبه، به آن جهت است که آنچه برای اشخاص دور لازم است، عبارت از استقبال سمت و جهتی است که خانه خدا در آن سمت قرار گرفته است، نه استقبال عین خانه، و این معنی از جمله «شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» استفاده می‌شود. علاوه بر این، در این تعبیر تنزیل منطبق بر تأویل است و معنی آیه این است: بگردان صورت و بدنت را به سوی مسجد الحرام صوری و توجه بده خودت را به سوی مسجد الحرام که همان صدر منشرح است، یعنی سینه‌ای که به سبب اسلام باز شده که در آن سینه کعبه قلب قرار گرفته است، چه در حال نماز بدنی و چه در حال نماز نفسی که در هر حالی وجود دارد.

در خبر است (۱) که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آنکه یهود می‌گفتند محمّد صلی الله علیه و آله تابع قبله ماست، اندوهناک گشت، پاره‌ای از شب را از خانه خارج شد و رو به آسمان کرد، چون بامداد فرا رسید، نماز بامداد گزارد و هنگام ظهر به نماز ایستاد، دو رکعت از نماز ظهر خوانده بود که جبرئیل آمد و به او گفت: می‌بینم که صورتت را به سوی آسمان گرفته‌ای، ما رویت را به قبله‌ای که موجب خشنودی تو است، برمی‌گردانیم. پس روی خویش را به سوی مسجد الحرام برگرداند. سپس دست پیامبر را گرفت و صورتش را به سوی کعبه برگردانید و صورت کسانی را هم که پشت سر پیامبر بودند، برگردانید، تا جایی که مردان جای زنها و زنها جای مردها را گرفتند. بنابراین، نخستین نمازهای پیامبر به سوی بیت المقدّس و آخرین نمازهای وی به سوی کعبه است. از آن پس، آن مسجد، مسجد القبلتین یعنی مسجد دو قبله نامیده شد.

(۱) این خبر را فیض کاشانی در تفسیر صفی، ج ۱، ص ۱۴۹، به نقل از کتاب الفقیه یاد کرده است و نیز در نور الثقلین، ج ۱، ح ۴۱۷، ص ۱۱۵، آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۶

«وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»: اول پیامبر را مورد خطاب قرار داد تا اینکه تعظیم شأن او بوده و تنبیه بر این باشد که درخواست پیامبر اجابت شده و رغبت و میل او مراعات گشته است. اصولاً، حکم از آن پیامبر است و بر امت، از باب تبعیت آنان از پیامبر حکم ثابت می‌شود.

سپس، به اعتبار اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یکی از مخاطبان است، حکم و خطاب را به تمام امت و تمام مکانها عمومیت داده است، یا اینکه ممکن است پس از خطاب به پیغمبر به سوی امت رو آورده، آنان را مخاطب قرار داده است. خطاب به آنان، از

آن جهت است که به عمومیت حکم اشاره نموده، معلوم نماید که حکم مخصوص رسول صلی الله علیه و آله نیست. و این وجه مناسبتر است، زیرا خدای تعالی این حکم را تکرار کرده و در هر یک از مراتب تکرار، رسول صلی الله علیه و آله را تنها یاد کرده است. سپس، امت را یاد نموده و آن گاه که رسول صلی الله علیه و آله را نام برده و حکم را بیان داشته است، بر آنچه مناسب شأن رسول است وابسته گردانده. هنگامی که امت را یاد کرده است، حکم را به چیزی منوط داشته که مناسب شأن آنان است، چنانچه یاد خواهیم کرد.

«وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: مقصود از کتاب، شریعت الهی است از هر پیامبری که بوده باشد، یا مقصود کتاب تورات و انجیل است و جمله حال یا عطف بر معنی است، گویا که گفته است: به درستی که این امر حق است، از پروردگار شما و کسانی که کتاب به آنها داده شده، می دانند که این امر حق است.

«لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ»: یعنی تغییر قبله، یا توجه، یا سوی مسجد، یا مسجد را از جهت توجه می دانند که حق است.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»: و آن حق از سوی پروردگارشان است، زیرا آنان اهل شرایع الهی هستند و هر کس که داخل در شریعت الهی باشد، می داند که احکام هر شریعتی مغایر با شریعت دیگری است و برخی از ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۷

احکام شریعتی با شریعت دیگر، نسخ می شوند. علاوه بر این، اهل کتاب در کتابهایشان خوانده اند و از علمایشان شنیده اند و انبیایشان خبر داده اند که محمد صلی الله علیه و آله به هر دو قبله نماز خواهد خواند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»: و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

این سخن برای اعتراف کننده و انکار کننده، وعده و وعید (پاداش و جزا) است و ضمناً «تعملون» به صورت «یعملون» به صیغه غایب نیز خوانده شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۵] ص: ۲۸۷

اشاره

وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

ترجمه: ص: ۲۸۷

و تو ای پیغمبر! محققاً بدان که اگر هر قسم معجزه برای اهل کتاب بیاوری، پیرو قبله تو نشوند و تو نیز پیرو قبله آنان نشوی. بعضی از ملل، پیرو قبله برخی دیگر نشوند، اگر تابع هوسهای جاهلانه آنها بشوی، پس از آنکه از جانب خدا علم یافتی، در این صورت از ستمکاران خواهی بود.

تفسیر: ص: ۲۸۷

«وَلَئِنِ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ»: مقصود معجزه‌ای است که آنان پیشنهاد کرده یا از سوی آنان پیشنهاد نشده است. «مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ»: آنان پیرو قبله تو نمی شوند، زیرا آنها از یاران نفس هستند و نفس مانند شیطان است که فطرتاً نافرمانی می کند و طلب نشانه و معجزه جز برای فرار از اطاعت پیشنهادی آنان تحقق نپذیرد و باز هم آنها مطیع نمی شوند و بهانه دیگر می آورند، و

معجزه دیگری پیشنهاد می‌کند. این گفتار برای این است که مؤمنان طمع نکنند که اهل کتاب از آنان پیروی نمایند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۸

«وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلْتَهُمْ»: این جمله نیز برای قطع طمع اهل کتاب است که طمع داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله از قبله آنان تبعیت کند. زیرا آنان به پیامبر می‌گفتند: اگر تو بر قبله ما ثابت می‌ماندی، ما امیدوار می‌شدیم که تو همان دوست ما باشی که منتظرش بودیم.

«وَمَا بَعْضُهُمْ»: و برخی از آنان مانند نصاری «بِتَابِعٍ قِبَلَهُ بَعْضٌ»، پیرو قبله برخی دیگر یعنی قبله یهود نیستند، چنانچه گفته شده یهود، صخره (تخته سنگی که در مسجد اقصی است، همان صخره که مشهور است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی آن به معراج رفت و زیر آن جایگاهی است به نام مسجد صخره) و ترسایان، محلّ طلوع آفتاب را پیش رو داشتند (قبله می‌ساختند).

«وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ»: و اگر تو از خواسته‌های آنان پیروی کنی ...

این سخن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی مقصود امت، مانند آیه پیشین، پیامبر است زیرا که مؤمنان از باب اینکه مایل به اسلام آوردن اهل کتاب بودند، دوست داشتند که پیامبر نیز بر قبله آنان باقی بماند تا آنها اسلام بیاورند.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»: پس از آنکه دانش یافتی، در آن صورت از ستمکاران خواهی بود. این جمله، طمع مؤمنان را از اینکه پیامبر بر قبله اهل کتاب باقی بماند، قطع می‌کند و می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله از خواسته‌های آنان پیروی نمی‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۶] ص: ۲۸۸

اشاره

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶)

ترجمه: ص: ۲۸۸

گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری)، محمد صلی الله علیه و آله و حقانیت او را به خوبی می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را، اما گروهی از آنان از راه عناد، حق را کتمان کردند، در صورتی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۸۹ که علم به آن دارند.

تفسیر: ص: ۲۸۹

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»: پاسخ پرسش مقدّر است و به همین جهت، ادات وصل نیاورده، گویا که گفته شده است: آیا کسی از اهل کتاب محمد صلی الله علیه و آله و قبله‌اش را نمی‌شناسد؟ پس فرمود: کسانی که ما به آنها کتاب دادیم، یعنی علمای اهل کتاب، محمد صلی الله علیه و آله را می‌شناسند.

در اینجا، خداوند از جهت بزرگداشت علمای اهل کتاب، فعل را به خود نسبت داده و مخفی کردن شناخت محمد صلی الله علیه و آله را به گروهی از آنان نسبت داده است.

«يَعْرِفُونَهُ»: یعنی آنها محمد را یا تغییر قبله را در نمازش به خوبی می‌شناسند.

«كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»: به گونه‌ای که فرزندانشان را در خانه‌هایشان بدون شك و شبهه می‌شناسند.

«وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ»: مقصود کسانی هستند که در عین اینکه حق را می‌دانند، نسبت به حق عناد دارند و این به سبب لجاجت محض است.

«لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: یعنی حق را می‌دانند یا اینکه به نبوت محمد علم دارند و مقصود این است که آنها علما هستند. بنابراین، که مفعول «۱»، فراموش شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۷] ص: ۲۸۹

اشاره

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)

ترجمه: ص: ۲۸۹

حق همان است که از جانب خدا به سوی تو می‌آید و دیگران بر باطلند، هیچ شبهه به دل راه مده.

(۱) مفعول به چهار قسم است: مفعول صریح، مضمّر، متعدّد و منسی. منظور از مفعول منسی (فراموش شده)، مفعولی است که به مناسبت قرینه معنوی یاد نشود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۰

تفسیر: ص: ۲۹۰

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: مبتدا و خبر است و پاسخ پرسش مقدر، که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله گفته: پس چه کنم؟ خداوند می‌فرماید: حق از جانب پروردگار تو است و با کتمان اهل کتاب، به خودت غم راه مده. کلمه «حق» به نصب خوانده شده تا مفعول «یعلمون» باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۴۸] ص: ۲۹۰

اشاره

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

ترجمه ص: ۲۹۰

هر کسی را راهی است به سوی حق (و یا قبله‌ای است در دین خود) که به آن راه یابد و به آن قبله رو آورد، پس بشتابید به خیرات و عبادات که هر کجا باشید همه شما را خداوند به عرصه محشر خواهد آورد، محققا خدا بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۲۹۰

ترجمه: ص: ۲۹۲

و از هر کجا و به سوی هر دیار که بیرون شدی، روی به سوی کعبه کن، چون این دستور قبله بر حق، صواب و به امر خداست و خدا غافل نیست از آنچه می‌کنید.

تفسیر: ص: ۲۹۲

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ»: هر گاه خارج شدی برای سفر در شهرها و برای حرکت در شئون و کارها و تغییر و تحوّل در حالتها. «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ»: سوی مسجد یا خود مسجد از جهت توجه به آن یا توجه به سوی مسجد رو آور که آن «لَلْحَقِّ» ثابت است.

«مِنْ رَبِّكَ»: یعنی از پروردگارت حقی باطل نیست، بنابر این که جمله حالیه باشد و معنی وصفیت در آن اعتبار نشود و یا اینکه عطف است بر مقدر یا عطف به اعتبار معنی «۱»، و تقدیر چنین است: رو کردن به مسجد الحرام بر تو واجب است و آن حق بوده از جانب پروردگارت. که این معنی از آیه قبلی استفاده می‌شود.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»: که خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

بلکه تعملون به دو وجه «يعملون» با یاء و «تعملون» با تاء خوانده شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۰] ص: ۲۹۲**اشاره**

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَآتَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

(۱) عطف بر دو قسم است: عطف ظاهر و عطف باطن، یا عطف به معنی که به قرینه معنوی عطف می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۳

ترجمه: ص: ۲۹۳

و ای رسول از هر جا و هر دیار که بیرون شدی رو به سوی کعبه کن. و شما مسلمانان نیز هر کجا بودید، روی به آن جانب کنید تا مردم به حجّت و مجادله بر شما زبان نگشایند. جز گروه ستمکار و معاند با اسلام که از جدل و گفتگوی آنان نیاندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمت خود را برای شما به حدّ کمال برسانم و باشد که به طریق حقّ و ثواب راه یابید.

تفسیر: ص: ۲۹۳

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»: با توجه به آیات پیش و این آیه،

معلوم می‌شود که مقام سخن، مقام خشم است، زیرا اهل کتاب وصف محمد صلی الله علیه و آله و زادگاه و محل هجرت و دو قبله محمد صلی الله علیه و آله را کتمان کردند و از سویی ترک کردن قبله‌ای که چهارده سال و چند ماه به سوی آن نماز می‌خواندند از جانب مسلمانان که دارای ایمان ضعیف بودند، مورد انکار واقع می‌شد، و همین امر می‌توانست موجب شود تا عقلهای ضعیف معاندان و مسلمانان، به آن راضی شود، بنابراین، این دلایل موجب شد که تأکید و تکرار و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر، مناسب مقام باشد. چنانچه خداوند تعالی این کار را با تکرار امر به برگشتن قبله به مسجد الحرام و تکرار قول خدای تعالی: «مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» و «حَيْثُ مَا كُنْتُمْ» و «مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» و تکرار آگاهی اهل کتاب و اخفای آن ... انجام داد.

و آن گاه که خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله را امر به تغییر قبله به مسجد نمود، فرمود: «مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» هر گاه خارج شدی، ولی وقتی که امت را چنین امر کرد، فرمود: «حَيْثُ مَا كُنْتُمْ» یعنی هر جا که بودید.

این تغییر در تعبیر، اشاره به این امر است که محمد صلی الله علیه و آله در جایی ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۴ نمی‌ماند و توقف نمی‌کند، بلکه دایم در سیر و حرکت است و اینکه امت محمد نسبت به او گویا که حرکتی ندارند و از جایی به جایی سیر نمی‌کنند و از همین جا معلوم می‌شود که خطاب در قول خدا «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ»، مخصوص امت است، بدون اینکه پیامبر با آنان مشارکت داشته باشد.

«إِنَّمَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»: تعلیل امر به رو گرداندن به سوی مسجد الحرام یا تعلیل خود تغییر قبله است و معنی آیه این است که ما شما را امر کردیم که به سوی کعبه توجه پیدا کنید تا معاندان شما با حجت و دلیل صحیح بر شما ایراد نتوانند بگیرند، یعنی بگویند که از علامات و نشانه‌های پیامبری که در آخر الزمان برانگیخته شده، نماز خواندن به سوی کعبه یا به هر دو قبله است و همچنین نتوانند با دلیل فاسد بر شما ایراد بگیرند، یعنی بگویند: اگر محمد پیامبر بود، از قبله غیر تبعیت نمی‌کرد، و اگر دین ما باطل بود، باید قبله ما نیز باطل می‌بود.

«إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»: یعنی چیزی را در غیر موضع خودش قرار دادند، چون آنان با دلیل باطل بر شما ایراد می‌گیرند، به این نحو که می‌گویند: اگر نماز خواندن به سوی بیت المقدس باطل بود، پس باید نماز مسلمانان در مدت زمان گذشته باطل باشد و اگر نماز به سوی آنجا صحیح است که باید نماز خواندن به سوی کعبه باطل باشد.

«فَلَا تَحْشَوْهُمْ»: از آنها ترسید، چون دلیلشان واهی و طعنه‌هایشان به شما زبانی نمی‌رساند.

«وَاحْشَوْنِي»: پس نظر به امر و نهی من توجه نمایید و به غیر من نگاه نکنید.

«وَلِأْتِيَنَّكُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»: یعنی با رو آوردن به سوی کعبه که آن ظهور و صورت قلب است، نعمتم را بر شما تمام کنم، چنانچه بعدا خواهد آمد انشاء الله، و رو آوردن به سوی کعبه، خود نمایانگر و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۵

آگاهاننده توجه به قلب است که سرانجام این کعبه، به آن کعبه قلب منتهی می‌شود. پس کامل شدن نعمت در رو آوردن به قلب است و لذا فرمود:

«لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»: یعنی باشد که از اقبال به کعبه که صورت دل است، به سوی قلب هدایت شوید که آن عرش رحمان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۱] ص: ۲۹۵

اشاره

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)

ترجمه: ص: ۲۹۵

چنانکه رسول گرامی خود را فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزّه گرداند و به شما تعلیم حکمت و شریعت دهد و از او هر چه را که نمی‌دانید، بیاموزید.

تفسیر: ص: ۲۹۵

«کَمَا أَرْسَلْنَا»

: یعنی تمام کنم نعمتم را، تمام کردنی مانند فرستادن رسول، یا اینکه هدایت یابید، هدایت یافتنی مانند هدایت یافتن به سبب ارسال رسول، یا اینکه متعلق است به قول خدای تعالی: «فَاذْكُرُونِي» یا «أَذْكُرْكُمْ» و فاء زاید است. یا اینکه متعلق به محذوف است، به این نحو که آنچه یاد شده، محذوف را تفسیر می‌نماید و معنی چنین است: یادآوری کنید مرا، آنچه شایسته یاد آوردن است که آن موازی و مساوی نعمت فرستادن فرستاده خدایی باشد که جمیع خیرات را به دنبال می‌آورد. یا اینکه معنی چنین باشد که من شما را به یاد می‌آورم، همچنان که شما ارسال رسول ما را به یاد می‌آورید.

«فِيكُمْ»: یعنی رسول صلی الله علیه و آله بین شماست نه در غیر شما.

«رَسُولًا مِنْكُمْ»: یعنی از لحاظ بدنی و بشر بودن مشابه شماست و از غیر شما از اصناف ملایکه و غیر آنها نیست، تا اینکه از او وحشت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۶

کنید. این پیامبر نعمتهای بزرگی را به دنبال دارد، زیرا او «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا»، آیات تدوینی ما را برای شما می‌خواند، پس شما را از آنها آگاه می‌کند و به وسیله آنها آیات آفاق و انفس را به شما می‌آموزد. یا اینکه آیات تدوینی و احکام شرعی را برای شما می‌خواند و نیز آیات آفاق و انفس ما را بر شما می‌خواند و به یادتان می‌آورد.

«وَأَيُّكُمْ»: یعنی شما را از اخلاق پست و نقایص بشری پاک می‌کند تا اینکه به سبب برقرار نمودن آداب نظافت شما را بر ظاهر بودن از نجاستهای شرعی و پلیدیهای عرفی وادار کند. یا اینکه به ذات و صفات شما رشد و نمو بخشد، یا شما را بر ادا کردن زکات مالها و بدنهایتان وادارد، یا شما را اصلاح کرده، در نعمت قرار دهد، یا شما را نسبت به امور آخرت تشنه کند.

«وَأَيُّكُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، (پیش از این در باره چستی کتاب و حکمت سخن به میان آمد) و شما را امور غیب می‌آموزد.

«مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»: آن چیزهایی را که با نیروی بشری و فکر و نظر و تعلم بشری نمی‌توانستید یاد بگیرید، از قبیل اوصاف بهشتیهای صوری که اکثر فلاسفه آن را انکار کردند و از دقایق و نکته‌های حکمتها که در احکام شرعی عبادات و معاملات نهاده شده است، مانند کیفیت ارتباط اعمال بدنی با امور غیبی و اخلاق روانی. چه ادراک این امور برای بشر، جز از طریق وحی ممکن نیست. از این رو، بیشتر فلاسفه که خود را دانشمند می‌پندارند، اغلب عوالم غیبی و احکام شرعی را انکار می‌کنند، و دهری (۱) و طبیعی، کلیه علوم شرعی و عوالم غیبی را انکار

(۱) دهری به کسی گویند که قایل به قدیم بودن دهر یعنی زمان است و حوادث را به زمان نسبت می‌دهد. به عبارت دیگر، کسی که به خدای مدبر جهان اعتقاد ندارد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۷

می‌کند.

چنانکه می‌بینید، در این آیه خدای تعالی تزکیه را بر تعلیم کتاب و حکمت مقدم می‌دارد و نیز در سوره آل عمران (آیه ۱۶۴) که

می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» و در سوره جمعه (آیه ۲) که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

ولی در دعای ابراهیم که سابقا گذشت، مطلب به عکس بود (اول علم و سپس تزکیه بود) و این از آن جهت است که اشاره به استجاب دعای ابراهیم و تفضل و لطف بر او باشد، به این گونه که زیادتر از درخواست و دعای ابراهیم به او عطا نموده باشد، زیرا تعلیم که قبل از تزکیه است، حاصل نمی‌شود مگر با علم تقلیدی که برای عالم به آن یک امر عادی است. به خلاف تعلیم که پس از تزکیه قرار می‌گیرد که حتما باید با علم تحقیقی باشد با جمیع مراتبش از علم یقین و عین یقین و حق یقین «۱». از این رو، خدای تعالی بر دعای ابراهیم (ع)، «مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» را اضافه نمود.

دهری گویند و یا بر کسانی که به حس اعتماد می‌کنند (حسیون) دهری گویند. اما طبیعی به کسی گویند که حوادث جهان را به طبیعت نسبت می‌دهد و به نیروی مافوق طبیعت اعتقادی ندارد [.....]

۱) علم یقین علمی است که با برهان و دلیل حاصل می‌شود و آن علمی است که صاحب آن را در آن شکی نباشد و برای عاقلان است. عین یقین با حکمت حاصل می‌شود و آن برای اصحاب علوم است و حق یقین به دیدن است و آن مخصوص صاحبان معرفت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۸

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۲] ص: ۲۹۸

اشاره

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

تحقیق ذکر و مراتب و فضایل آن ص: ۲۹۸

ترجمه: ص: ۲۹۸

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و سپس شکر نعمت من به جای آرید و کفران نعمت نکنید.

تفسیر: ص: ۲۹۸

اشاره

«فَاذْكُرُونِي»: یعنی مرا به یاد آورید به وسیله زبان بلند و آهسته و به وسیله جنان و دل سرّی و هنگامی که فعلی را به جا می‌آورید به وسیله یادآوری امر و نهی و هنگام نعمت به وسیله شکر و سپاس.

«أَذْكُرُّكُمْ»: «ذکر» با کسر ذال، حفظ کردن چیزی در خاطر و ذهن است و به معنای اجرای آن به زبان و شهرت و آوازه و شرف استعمال می‌شود و قول خدای تعالی: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»، هر دو معنی را در بر می‌گیرد، اطلاق ذکر بر هر سه معنی به مناسبت یادآوری در حافظه است، و آیات و اخباری که دلالت بر فضیلت یاد خدا می‌کند، بسیار است، در فضیلت یاد، همین بس که این آیه دلالت می‌کند بر اینکه یادآوری بنده، یادآوری خدا را به دنبال دارد و هیچ شرفی از این بالاتر و شریفتر نیست و نیز در شماری از اخبار قدسی وارد شده که خداوند می‌فرماید: من همنشین کسی هستم که مرا به یاد آورد و به ذکر من پردازد «۱». این سخن، بیانگر آن است که هیچ شرافتی شریفتر از ذکر نیست.

از امام صادق (ع)، روایت شده است که فرمود: کسی که با حقیقت به یاد خدا پردازد، او مطیع خداست، و کسی که غافل از یاد خدا باشد، گناهکار است و طاعت و مطیع بودن، نشانه هدایت یافتن و معصیت و نافرمانی، نشانه گمراهی است. پس اصل طاعت و معصیت، ناشی از ذکر

(۱) کافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۲۹۹

و غفلت است.

این خبر دلالت می‌کند بر اینکه طاعتها با یاد خدا طاعت می‌شوند و اگر خالی از یاد خدا باشد، معصیت است. به این نحو که اگر عابدی در حین عبادت از خدا غافل باشد، کار او نافرمانی است (نه فرمانبرداری) و از امام باقر روایت شده که فرمود: همیشه این چنین است. مادامی که مؤمن به یاد خدا باشد «۱»، چه ایستاده یا نشسته، مانند آن است که در حال نماز است «۲». چنانکه خدای تعالی می‌فرماید «۳»: صاحبان خرد هستند که در یاد خدا باشند، ایستاده و نشسته و خوابیده، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند خدایا! این را باطل و بیهوده نیافریدی، خدایا! تو منزّه هستی پس ما را از عذاب آتش حفظ کن.

در ضمن این روایت بر این امر دلالت دارد که یاد خدا خود نماز است، یا اینکه ذکر حقیقت و روح نماز است و نماز قالب آن، لذا ذکر بزرگتر از نماز است.

آیاتی که بر نهی از خوردن چیزهایی که اسم خدا بر آن ذکر نشده، اشاره دارند، یا به خوردن یا مباح بودن چیزهایی که اسم خدا بر آنها برده شده، امر می‌کنند، در صورتی که آن را به خوردن و خوردن و خوردن شده تعمیم دهیم، بر این امر دلالت دارد که یاد خدا همان حلال کننده و مباح کننده اشیا و افعال است و بدون ذکر، هیچ یک از آن دو حلال نمی‌شود.

پس یاد خدا، در حقیقت عبارت است از طاعتها و غایت آنها، که

(۱) اشاره به آیه ۲۳ سوره معارج، که می‌فرماید: الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. (آنها که همیشه در حال نمازاند بر نماز مداومت دارند).

(۲) عیاشی، ج ۱، ح ۱۸۵، ص ۲۱۴.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۰

آن تصحیح کننده عبادتها و حلال کننده اشیا و مباح کننده فعلهاست.

غایت ذکر، ظهور مذکور (ذکر شده)، در ملک ذاکر (ذکر کننده) و فانی شدن ذاکر (ذکر کننده) در مذکور (ذکر شونده) است. به نحوی که از گوینده ذکر نه ذاتی می‌ماند و نه ذکری، تنها مذکور (ذکر شونده) باقی می‌ماند در ملک ذکر گوینده، در حالی که

می گوید: امروز مالک چه کسی است؟ جواب می دهد: خدای واحد قهار (۱).

مراتب ذکر: ص: ۳۰۰

ذکر بر حسب نزدیکی و دوری به غایت، مراتبی دارد که مهمترین و امتهات آنها چهار مرتبه است و برای هر یک از آنها نیز مراتب و درجاتی است.

(۱) نخستین مرتبه از مراتب چهارگانه، ذکر زبانی است. و آن عبارت از جاری کردن ذات با اسما و صفات مذکور است بر زبان و مراتب این ذکر در صورتی که غلاف برای شیطان نباشد، زیاد است و آن بر حسب غافل بودن ذکر گوینده از ذکر شونده و یادآوری ذکر گوینده از ذکر شونده، در درجات مختلف تذکر متفاوت است و نیز از جهت حضور ذکر شونده در قلب ذاکر و حضور ذاکر نزد ذکر شونده، به نحوی که مذکور بر ذاکر مستولی شود، تا آنجا که او اصل و ذاکر تابع و فرع باشد، درجات مختلف است. بر حسب اتحاد ذاکر با مذکور و فنای تام و کامل در او تا جایی که مذکور تنها باقی بماند و ذاکر پس از فنا، به سبب بقای ذکر شونده باقی باشد، مراتب تفاوت می کند و نیز بر حسب اقتران ذکر زبانی با ذکر قلبی و درجات هر مرتبه‌ای از این مرتبه‌ها نیز، مراتب و درجات بسیاری وجود دارد.

(۱) سوره فاطر، آیه ۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۱

(۲) مرتبه دوم، ذکر قلبی است که مصطلح صوفیه است و آن را ذکر خفی می نامند، که مقابل ذکر زبانی است و آن را ذکر جلی می گویند. ذکر قلبی بر حسب اینکه با ذکر زبانی همراه باشد یا نباشد و ذاکر، ذکر شونده را یادآور باشد یا نباشد و حضور و اتحاد و فنا در ذکر شونده بشود و بعد از فنا باقی بماند یا نه، مراتب و درجاتی دارد.

(۳) سوم از مراتب ذکر، ذکر نفسی است و آن یادآوری ذکر شونده در نفس است، و آن نیز مراتب و درجاتی به حسب مواردی از همراهی (با ذکر زبانی و قلبی) که ذکر شد، دارد.

(۴) چهارم از مراتب ذکر، یادآوری مذکور (خدا) است و در هر کار و هر نعمت به سبب یادآوری امر و نهی او و شکر بر وی، که آن نیز مراتب و درجاتی دارد.

ذکر زبانی و قلبی چون از جمله عبادات اند و عبادت را باید حتما از صاحب اجازه شرعی گرفت، اگر عبادت کننده مجاز به نوع عبادت نباشد، عبادت او قبول نخواهد شد، چه موافق واقع باشد و چه مخالف، چنانچه در فقه ثابت شده است. پس ذکر را باید از صاحب اجازه گرفت که اگر زبانی و قلبی بدون اجازه صادر شود، اثری بر آن مترتب نمی شود.

بلکه می گوئیم: عابد و ذاکر اگر از صاحب اجازه، اجازه نگرفته باشند، شیطان مترصد در کمین آنان است، پس اسمای الهی را که بر زبان آنان جاری می شود، از معنای اصلی نهی کرده و خود را در جای آن می گذارد. در این صورت، ذاکر، ذاکر شیطان می شود و گمان می کند که ذکر خدا می گوید و زبانش را با الفاظی می چرخاند که خیال می کند اسمای خداست، در حالی که آنها اسمای خدا نیست، بلکه اسمای شیطان است. پس سبب ذکر از درگاه خدای بخشنده طرد گشته و رانده می شود، در حالی که این چنین ذکر گوینده‌ای می پندارد که کار خوبی را انجام می دهد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۲

پس آنچه که سزاوار و شایسته عابد است، این است که اولاً به تصحیح تقلیدش اهمیت بدهد و سپس روی به عبادت آورد. و اما نوع دیگر آن، احتیاط است که شرایط صحّت عمل به احتیاط بسیار زیاد است (پس امری دشوار است).

با وجود اینکه مادام که خدا از بنده اش یاد نکند، بنده نمی تواند از خدا یاد کند، یاد بنده از خداوند، موجبی برای یاد خدا از بنده

شده است. چنانچه از آیه و اخبار فهمیده می‌شود، آن سبب مرتبه‌ای از ذکر خدا برای بنده است، مانند آنچه که در تَوَابیت خدا بیان شد. به این ترتیب، یاد آوردن بنده از سوی خدای تعالی، توفیق دادن به او است که به ذکر خدا مشغول شود و ذکر عبد خدا را سبب ذکر خداست عبد را به پاداش و جزا دادن، و ذکر خدا عبد را به پاداش، سبب شدت گرفتن ذکر عبد است خدا را، و شدت گرفتن ذکر عبد خدا را سبب ذکر دیگری از خداست و همچنین ...

و قوام ذکر عبد خدا را ذکر خداست عبد را، پس آن ذکر است از خدا برای عبد، اما در مقام عبد، در اخبار و کلمات نیکان (ائمہ اطهار) از تفاوت بین ذکرهای جلی و خفی، مطالبی یاد شده است. پس باید دانسته شود که برتری گاهی به اعتبار نسبت دارد. ذکرها به اشخاص و احوال مختلف در مورد یک شخص و گاهی مقایسه و سنجش بین خود ذکرها حاصل می‌شود، لذا گاهی ذکر خود فی نفسه برتر است و نسبت به شخصی برتر و بهتر به حساب نمی‌آید و چون بنای دین و بنای سلوک بر تبری و تولی است، ذکر که مشتمل بر نفی و اثبات باشد، خود برتر از ذکر دیگر است و بالاترین ذکرها که مشتمل بر نفی و اثبات است «لا اله الا الله» است که جامع نفی و اثبات و حافظ جمیع مراتب وجود است و در عین حال، استقلال وجودی را از آن مراتب نفی می‌کند و واحد احد را با جمیع صفاتش اثبات می‌نماید و این نیست مگر شأن نبی صلی الله علیه و آله که خاتم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۳

است. چنانکه فرموده است: «اوتیت جوامع الکلم» (۱) به من کلمات جامعی داده شده. نقل گردیده است که «لا اله الا الله» مخصوص این امت است.

«وَأَشْكُرُوا لِي»: شکر عبارت از ملاحظه کردن انعام منعم است در نعمت، و ملاحظه حق منعم است در نعمت دادن و لذا به تعظیم منعم به جهت نعمت دادن، تفسیر شده است و لازم است ملاحظه کردن حق منعم در نعمت دادن و در خور نعمت به اینکه نعمت را در همان غایتی که به خاطر آن نعمت داده شده، صرف کند و لذا گاهی شکر تفسیر می‌شود به صرف کردن و استفاده از نعمت در آن چیزی که به خاطر آن آفریده شده است.

«وَلَا تَكْفُرُون»: مراد از کفر در اینجا، کفر نعمتها است و آن عبارت از مخفی کردن و پوشیده نگهداشتن نعمت و دادن حق منعم است در مورد نعمت. و اینکه شکر کردن موجب ازدیاد نعمتها و کفران آن موجب زوال نعمت است. از مواردی است که آیات و اخبار و حکایات و امثال در این زمینه زیاد است، پس عاقل باید به شکر کردن مداومت داشته، از کفران نعمت بپرهیزد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۳] ص: ۳۰۳

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)

ترجمه: ص: ۳۰۳

ای اهل ایمان! در پیشرفت کار خود صبر و مقاومت پیشه کنید و به ذکر خدا و نماز توسل جوید که خدا یاور بردباران است.

تفسیر: ص: ۳۰۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

ای کسانی که گرویده‌اید! این سخن به خاطر

(۱) مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۴

بزرگداشت و احترام مؤمنان است که بعد از اظهار امتنان بر آنان به سبب نعمت رسول و نعمتهای بزرگ دیگری که به دنبال داشت، مورد خطاب قرار می‌گیرند.

«اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»: در ذکر و شکر من از صبر و نماز کمک بگیرید، یا در جمله چیزهایی که یاد شد، از قبیل ترک قبله‌ای که به آن عادت داشتید و رو گرداندن به سوی قبله‌ای که عادت نداشته‌اید و ثبات بر حق و سبقت گرفتن در خیرات و نرسیدن از مردم و نرسیدن از خدا و هدایت یافتن و ذکر کردن و شکر گزاردن. یا در جمله چیزهایی که برای شما اهمیت دارد، از معاش و معادتان و جمله چیزهایی که شما را اندوهناک و بی‌تاب می‌کند، از شکیبایی و نماز یاری جوید.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: که خدا همراه شکیبایان است. همراه بودن خداوند با مؤمنان، همراهی با رحیمیت مخصوصی است که به خواص مؤمنان اختصاص دارد. مقصود، معیت و همراهی رحمانی قیومی نیست که برای هر موجودی حاصل است، و نیز همراهی رحیمی و معیت رحیمیه عمومی نیست که برای هر مؤمن پیرو ولی امر خودش یا هر مسلمانی که با پیامبر زمانش بیعت کرده باشد تحقق پذیرد، چون انسان هر قدر به خدا نزدیکتر باشد، قرب او به خدا زیادتر می‌شود و از سوی خدا نسبت به او یک معیت و همراهی غیر از معیت و همراهی قبلی پدید می‌آید و آنچه در این شعر فارسی گفته شده است:

بیزارم از آن کهنه‌خدایی که تو داری هر روز مرا تازه‌خدایی دگرستی

اشاره به تجدد و تازه شدن معیت و تعدد آنهاست، مقصود تازه شدن و تجدد خدایان نیست. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۵
از امام صادق (ع) روایت شده که در ضمن کلامی فرمود «۱»: کسی که با اکراه و ناراحتی صبر کند و شکایت به خلق نبرد و با پاره شدن پرده‌اش بی‌تابی نکند، پس او از عوام است و نصیب و بهره‌اش همان است که خداوند فرموده: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»، یعنی آنان را مژده بهشت ده. و کسی که بلایا را با خوشحالی و خوشامدگویی استقبال نماید و با آرامش و سنگینی صبر نماید، پس او از خواص است و بهره‌اش آن است که خداوند فرموده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»، خداوند همراه صابران است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۴] ص: ۳۰۵

اشاره

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴)

ترجمه: ص: ۳۰۵

کسی را که در راه خدا کشته شده است، مرده نپندارید، بلکه او زنده جاوید است، اما شما این حقیقت را در نخواهید یافت.

تفسیر: ص: ۳۰۵

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: هر عملی که انسان به وسیله آن به خدای تعالی منتهی شود، آن سبیل (راه) خداست و هر

عملی که به وسیله آن به شیطان منتهی شود، راه شیطان است. و به وجهی و بر حسب تنزیل می‌توان گفت که راه شیطان نیز راه خداست (چون خالق جز خدا نیست).

و مراد به ظرف (فی سبیل الله) ظرفیت مجازی است، یا ظرفیت حقیقی است با تقدیر مضاف، مانند زمان و یا مکان. به این گونه که بگوییم:

فی زمان سبیل الله یا فی مکان سبیل الله.

نقل شده است که آیه در مورد شهدای بدر نازل شده و آنان چهارده نفر بودند که شش نفر آنها از مهاجرین و هشت تن از انصار بودند،

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۶

چون آنان همیشه می‌گفتند فلانی مرد، فلانی مرد. لذا این آیه نازل شد.

و معنی آیه به حسب تأویل این است که سبیل الی الله عبارت از ولایت و طریق قلب است، بنابر این، معنی آیه چنین می‌شود: نگویید به کسی که از حیات حیوانی کشته شده- در حالی که در سبیل خدا بوده- او مرده است، یا کسی را که از انانیت و زندگانی شیطانی در راه خدا کشته می‌شود، نگویید مرده است. و این معنی اخیر بنابر این است که فی سبیل الله متعلق به این نوع قتل باشد.

«أَمْوَاتٌ يَلُّ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ»: زیرا زندگانی آنان زندگانی اخروی است و احساس و شعور شما احساس دنیوی است و سختی بین مدرکات دنیوی و مدرکات اخروی نیست.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۵] ص: ۳۰۶

اشاره

وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵)

ترجمه: ص: ۳۰۶

و البته شما را به سختیایی چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم و بشارت و مژده آسایش از آن سختیها صابران راست.

تفسیر: ص: ۳۰۶

«وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ»: یعنی شما را بیازماییم، به شما برسانیم و بدهیم.

«بَشِّرِ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»: به علی (ع) نسبت داده شده که فرمود: خداوند بندگانش را به هنگام اعمال بد و زشت به نقص میوه‌ها و حبس برکات و بستن خزینه‌های خیرات مبتلا می‌نماید، تا اینکه توبه‌کننده‌ای توبه کند و دست‌کشنده‌ای از گناه، دست‌بکشد و یادآورنده‌ای یادآور شود و نهی‌شونده‌ای از عملش باز ایستد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۷

از امام صادق (ع) است «۱»، که این مطلب علامت قیام قائم (ع) است که برای مؤمنان حاصل می‌شود و فرمود: خداوند مبتلا می‌کند به چیزی از ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنتشان و به گرسنگی با گرانی قیمت‌هایشان و نقص اموال به جهت فاسد شدن تجارتها و اندک بودن نفع و نقص نفوس به وسیله مرگ سریع و نقص میوه‌ها به سبب اندک بودن محصول آنچه که می‌کارند، و در این هنگام، صابران را مژده ده به تعجیل خروج قائم (ع). سپس فرمود، این معنی تأویل است و خداوند تعالی فرموده: تأویلش را نمی‌داند، جز خدا و کسانی که در علم ثابت و راسخ هستند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۶] ص: ۳۰۷

اشاره

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶)

ترجمه: ص: ۳۰۷

آنان که چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شوند صبوری پیش گرفته گویند ما به فرمان خدا آمده، به سوی او رجوع خواهیم کرد.

تفسیر: ص: ۳۰۷

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ» یعنی به چیزی دچار شوند که موجب اذیت آنان شود و اقل آن این است که اگر شوکت الهی بر آنان وارد آید، از انانیت خود خارج شده، تسلیم خالقشان می‌شوند.
 «قَالُوا»: با زبان بدنشان و زبان حالشان می‌گویند:
 «إِنَّا لِلَّهِ»: یعنی ما از حیث مبدأ و ملک از آن خداییم.
 «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: یعنی سرانجام نهایت کار ما به سوی خدا باز می‌گردد.
 و اخبار در فضیلت صبر بر مصیبت و استرجاع، یعنی گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به هنگام مصیبت، زیاد است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۸

و چون مصیبت‌هایی که بر انسان وارد می‌شود اختیار و دخالتی از نفس در آنها نیست، تا اینکه بخواهد غرضهای نفسانی را غایت آن مصایب قرار دهد. از این رو، نمونه اجر صبر برای مصیبت دیده مشهود است، از قبیل شکستن انانیت، کبریا، تکبر و تضرع به سوی پروردگارش و پناه بردن به خدا و نزدیکی به او و این برخلاف عبادات است که انسان به آنها علم دارد و با اختیار خود آنها را انجام می‌دهد و در آنها به غرضهای خود نظر می‌کند و در این صورت، اجر و قرب و لذتی در آنها نمی‌یابد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۷] ص: ۳۰۸

اشاره

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

ترجمه: ص: ۳۰۸

آن گروه، به درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند مخصوص‌اند و آنها به حقیقت هدایت یافتگان‌اند.

تفسیر: ص: ۳۰۸

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ»: صلوات جمع «صلاة» به معنی ثنا از جانب خدا و بزرگداشت و احترام از ناحیه او است، یعنی بزرگداشتها و برتریها، و این مربوط به ظاهر مطلب و مزد پذیرش رسالت است.
 «وَرَحْمَةٌ»: و این مربوط به باطن است و پاداش قبول ولایت.
 «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»: یعنی هدایت یافته‌اند به سوی آنچه که شایسته است به آن هدایت شوند، یا اینکه به آسان کردن مصیبت به سبب تسلیم امر خدا، هدایت یافته‌اند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۸] ص: ۳۰۸

اشاره

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

ترجمه: ص: ۳۰۸

صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس کسی که حج خانه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۰۹
 کعبه یا اعمال مخصوص عمره را به جای آورد، پس باکی نیست بر او که سعی صفا و مروه را نیز به جای آورد و هر کس به راه نیکی شتابد، خدایش پاداش خواهد داد که او به همه امور خلق، عالم و داناست.

تفسیر: ص: ۳۰۹

«إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ»: ابتدا، کلامی است که ظاهراً از کلام قبلی منقطع است و حکمی از احکام تکلیفی را بیان می‌کند و لذا آن را از کلام قبلی جدا و منقطع می‌نماید. صفا و مروه دو کوه هستند در مکه، بین آن دو سعی انجام می‌گیرد، مثل هروله. سعی بین این دو، از مناسک حج است و «صفا» سنگ درشت است که در حالت مذکر و مؤنث هر دو می‌آید و به صورت مفرد و جمع به کار می‌رود.

و «مروه» سنگ سفید و براقی است، یا سخت‌ترین سنگهاست. در خبر است که صفا را صفا نامیده‌اند، زیرا آدم که برگزیده خدا (مصطفی) بوده، بر آن سنگ فرود آمده (یعنی صفا مشتق از صفو است و مصطفی که لقب آدم است از صفو مشتق می‌شود). پس بر آن کوه اسمی مشتق از اسم آدم نهاده شد و حوا بر کوهی دیگر هبوط نمود که «مروه» (مأخوذ از امرء یعنی زن) نامیده شد،

چون زن بر آن هبوط کرده بود، برای کوه اسمی از اسم زن بریدند (۱) و این معنی مناسب تأویل است. زیرا چنانچه در سوره آل عمران در تفسیر «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» خواهد آمد، صفا جهت والا و بلندی نفس است و مروه جهت سفلی و پایین نفس، که در ردیف حیوانیت و طبیعت است و هر دو به یک اعتبار محل هبوط آدم و حواست و به اعتباری دیگر با آن دو متحد است و از جهت همین اتحاد، اسمی برای آن دو کوه از اسم آدم و حوا گرفته شده و به اعتبار این

(۱) عبارت مفسّر مفهوم نبود، عینا ترجمه شد، به نظر می‌رسد که منظور این باشد که اسم قسمتی از کوه صفا نامیده شد و قسمتی مروه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۰

تأویل، آیه مربوط به آیه پیشین می‌شود.

سعی در محل سعی، کنایه است از لزوم تردد و رفت و آمد انسان در حالت اضطراب بین صفای نفس انسانی و مروه نفس حیوانی. زیرا انسان به وسیله تردد بین آن دو و گذراندن حاجت و نیاز آن دو قوه در این بنیان باقی می‌ماند و با این بقا کامل می‌شود در ذات و صفات و پیروی از خدا، و با این کامل شدن استحقاق حضور نزد رحمان و دوستی و امامت را پیدا می‌کند. پس چنانچه صفا و مروه و سعی بین آن دو از مناسک حجّ خانه‌ای است که از سنگ بنا شده، صفا و مروه نفسانی و تردد مضطربانه بین آن دو نیز، به جهت اصلاح حال اهل آن دو و برآوردن حاجت آنان است.

«مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»: شعائر جمع شعار با کسر شین به معنی علامت است، یا جمع شعار با کسر و فتح به معنی لباسی است که به بدن می‌چسبد، یا جمع شعار به کسر شین به معنی مناسک است، یا جمع شعیره است به معنی معظم و عمدۀ مناسک که خداوند به سوی آنها خوانده است.

«فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ»: حجّ به معنی قصد، خود نگهداری، گام نهادن، تردد و قصد مکه برای انجام مناسک آمده است و در شرع، نام مناسک خاصی است که در مقابل عمره قرار دارد و با هر یک از معانی لغوی آن مناسبت دارد و عمدۀ زیارت است و در شرع، نام مناسک خاصی است که در مقابل حجّ قرار دارد.

«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»: برخی گفته‌اند: که بر روی صفا و مروه دو بت برای قریش بود که در جاهلیت هر گاه که سعی بین صفا و مروه می‌نمودند، آن بتها را مسح می‌کردند. وقتی مسلمانان آمدند و بتها را شکستند، دیگر سعی در آنجا برای آنها دشوار شد، به همین جهت، آیه نازل گشت. این آیه، دلالت بر نفی وجوب نمی‌کند، زیرا که آیه مفید

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۱

جواز است و جواز اعمّ از وجوب است و وجوب از اخبار استفاده می‌شود. پس تمسّک کردن به آیه برای نفی وجوب، چنانچه برخی از عامّه این کار را کرده‌اند، درست نیست.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده که از او پرسیدند: آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا مستحب؟ فرمود، واجب است.

به امام عرض شد: مگر خداوند نفرموده، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»، یعنی باکی نیست که سعی بین صفا و مروه انجام پذیرد؟ فرمود:

بلی، اما این مطلب در عمره قضا بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنان شرط نمود که بتها را از صفا و مروه بردارند، پس مردی مشغول به کار شد و سعی انجام نداد، تا اینکه آن روزها سپری گشت و دوباره بتها را به جای خود برگرداندند. پس خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله! فلانی سعی بین صفا و مروه را انجام نداد و بتها به جای خود بازگشتند. در آن هنگام خدای تعالی این آیه را نازل فرمود که باکی نیست سعی بین صفا و مروه انجام پذیرد، در حالی که بتها نیز آنجا باشند

(۱).

و نیز به امام صادق (ع) نسبت داده شده «۲» که مسلمانها گمان می‌کردند سعی بین صفا و مروه چیزی است که مشرکان آن را ساخته و پرداخته‌اند، پس خداوند برای رفع ابهام، این آیه را نازل فرموده است. بعید نیست گفته شود: سعی بین صفا و مروه به صورت هروله، امری است که عقلهای جزئی آن را قبیح می‌شمارند و نفوس محترمه از آن سرباز می‌زنند. پس گمان آنانی که جز ظواهر اشیا را درک نمی‌کنند، این بود که اینجا جای اشکال و ایراد و منع الهی است، پس خداوند به وسیله این آیه آن ایراد خیالی را برداشت.

(۱) برهان، ج ۱، ص ۱۶۹.

(۲) تفسیر صافی، جلد ۱، ص ۱۵۴، به نقل از اصول کافی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۲

«وَمَنْ تَطَوَّعَ»: و هر که میل نمود از باب نافله و استجاب «خَيْرًا»، خیری را. خیر صفت مفعول مطلق است که حذف شده است، یا معنی «تطوع بخیر» و یا بنا به تجرید است، یعنی از عملی که آن عمل خیر است. یا اینکه مراد به خیر، طواف و سعی است، یا مطلق مناسک حج و عمره، یا مطلق کارهای نیک واجب یا مستحب است. «فَإِنَّ اللَّهَ»: خداوند به او پاداش خیر می‌دهد، زیرا خدای تعالی «شاکر»: شکرگزار است و عمل خیر بندگان را بدون پاداش رها نمی‌کند، «عَلِيمٌ»: عمل هیچ عمل کننده‌ای از خدا مخفی نمی‌ماند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۵۹] ص: ۳۱۲

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹)

ترجمه: ص: ۳۱۲

آن گروه از اهل کتاب که آیات واضح‌ای را که برای راهنمایی خلق فرستادیم کتمان کردند و پس از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان نمودیم، پنهان داشتند، آنها را خدا و تمام جن و انس و ملک، لعن می‌کنند.

تفسیر: ص: ۳۱۲

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»: به آن که امثال این آیات، چه آن آیاتی که گذشت و چه آیاتی که می‌آید، در شأن علی (ع) و ولایت او نازل شده، خواه نزول آیات در مورد اهل کتاب باشد یا در مورد غیر آنان، زیرا مقصود از آنها اشاره به ولایت علی (ع) است. پس معنی آیه چنین می‌شود: کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردیم، از دلایل ولایت علی (ع) دلیلهایی که پس از وفات محمد صلی الله علیه و آله بر کسی مخفی نماند.

«وَالْهُدَىٰ»: هدایت مطلق که عبارت از ولایت علی (ع) است که آن حقیقت هدایت است و هر چیزی که دلالت بر ولایت بکند آن

هدایت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۳

است از باب اینکه به هدایت مطلق منتهی می‌شود.

«مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ»: یعنی هدایتی را که عبارت از ولایت است.

«لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»: یعنی قرآن و اخبار رسول.

«أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»: یعنی کسانی که از آنان صدور لعن ممکن است، مانند ملائکه و جن و انس، کافران را لعن می‌کنند. حتی اگر کافر از خودشان باشد، چون آنها می‌گویند خدا لعنت کند کافران را. چنانچه در تفسیر امام (ع) موجود است، و ممکن است مقصود لعن کنندگان از هر چیزی باشد. زیرا همه چیز به اعتبار شعوری که به اندازه وجودشان دارند، ملعونان را لعنت می‌کنند و این منافاتی با جریان مطلب در مورد اهل کتاب ندارد که امر محمّد صلی الله علیه و آله و علی (ع) را پنهان داشتند و همچنین، در سایر علمایی که مطلق حق را کتمان کنند یا هر کسی که چیزی از حق را بدانند و کتمان کنند، موضوع لعن در آنجا جریان دارد «۱».

به ابی محمّد (ع) نسبت داده شده که فرمود «۲»: به امیر المؤمنین (ع) گفتند که بهترین خلق خدا پس از ائمه هدی که چراغهای روشنی بخش تاریکی اند چه کسانی هستند؟ فرمود: علما هستند، در صورتی که علمای صالح باشند. گفته شد: بدترین خلق خدا پس از شیطان و فرعون و نمرود و بعد از کسانی که نامهای شما را روی خود «۳» می‌گذارند و به لقبهای شما ملقب می‌شوند و جاهای شما را می‌گیرند و در مملکتهای شما حکومت می‌کنند، چه کسانی هستند؟ فرمود: علما هستند، در صورتی که فاسد باشند، آنان کسانی‌اند که باطلها را ظاهر می‌کنند و حقایق را کتمان می‌نمایند. خداوند تعالی در باره آنها فرموده است: «آنان

(۱) نور الثقلین، ج ۱، ح ۴۷۹، ص ۱۲۵.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۵. [.....]

(۳) یعنی خود را امیر المؤمنین و خلیفه و اولی الامر معرفی می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۴

را خدا و هر لعنت کننده‌ای لعن می‌کند». به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود «۱»: مردی خدمت سلمان فارسی (ره) رسید و عرض کرد، مرا حدیث کن. پس سلمان ساکت ماند. دوباره گفت و باز ساکت ماند. مرتبه سوم گفت و باز هم چیزی نگفت. مرد پشت به سلمان کرد و این آیه را خواند: آنان که حق را کتمان می‌کنند ... تا آخر آیه. سلمان به او گفت:

جلو بیا. ما اگر شخص امینی پیدا می‌کردیم به او حدیث می‌کردیم و حقایق را می‌گفتیم ... تا آخر حدیث.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۰] ص: ۳۱۴

اشاره

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰)

ترجمه: ص: ۳۱۴

مگر آنان که توبه کردند و به اصلاح مفاسد اعمال خود پرداختند و آنچه را برای مردم کتمان می‌کردند، بیان نمودند. پس توبه این گروه را می‌پذیرم که من توبه‌پذیر گنهکاران و مهربان به خلق هستم.

تفسیر: ص: ۳۱۴

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: یعنی از کتمان حقایق توبه کردند.
 «وَأَصْلَحُوا»: آنچه را فاسد کرده بودند جبران نمودند و اصلاح کردند.
 «وَبَيَّنُوا»: و آنچه را که مخفی کرده بودند، بیان نمودند.
 «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۱] ص: ۳۱۴

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱)

ترجمه: ص: ۳۱۴

آنان که کافر شدند و به عقیده کفر مردند، البته خدا و همه

(۱) تفسیر صافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و برهان، ج ۱، ص ۱۷۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۵

فرشتگان بر آن گروه و آن مردمان لعنت می‌فرستند.

تفسیر: ص: ۳۱۵

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: مقصود از این جمله که در مقام تعلیل استیناف است و رابطه آن با جمله قبلی بریده شده، کفر اصیل به ولایت علی (ع) است. پس آن کسانی که به ولایت علی (ع)، کافر شدند و «وَمَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ» و هنگام مرگ به حالت کفر بودند، در آن هنگام علی (ع)، بر آنان ظهور می‌کند و ولایت بر آنان عرضه می‌شود. پس بعضی آن را قبول نموده، برخی دیگر ردّ می‌کنند. پس کسی حال کافر را پس از مرگ نمی‌داند، مگر آن کسی که بر حالات پنهانی آگاه باشد، پس لعن کردن کافر پس از مرگ جایز نیست، مگر برای کسی که از حال او آگاه باشد، یا از کسی که از حال کافر آگاه است. جواز لعن را بشنود و چون این حکم در مقابل تعلیل آیه پیشین و از متعلقات آن است و از سویی متکلم در مقام خشم و غضب است و هر چه که بیشتر شخص مورد غضب را ذمّ کند، غضب او شدیدتر می‌شود و هر اندازه که غضبش شدیدتر باشد، در بسط کلام و غلظت حکم و تأکید آن می‌افزاید ... به همین جهت خدای تعالی کلام را بیشتر باز کرد و گسترد و تأکید نمود. پس فرمود:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»: یعنی آنها از جمله کسانی هستند که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۲] ص: ۳۱۵

اشاره

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

ترجمه: ص: ۳۱۵

همیشه در جهنم به عذاب و شکنجه‌اند، نه از عذاب آنان بکاهد و نه به نظر رحمت به آنان بنگرند.

تفسیر: ص: ۳۱۵

«خَالِدِينَ فِيهَا»: یعنی در لعنت مخلد هستند یا در آتش جهنم مخلدند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۶
 «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»: مقصود اینکه، پس از دخول در عذاب، تخفیفی بر آنان نیست.
 «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»: یعنی قبل از دخول عذاب، مهلت داده نمی‌شود یا اینکه در حال عذاب مهلت داده نمی‌شود به اینکه عذاب برداشته گشته یا تخفیفی حاصل شود، تا عذر بیاورند یا اینکه نظری به آنان متوجه نمی‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۳] ص: ۳۱۶

اشاره

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳)

ترجمه: ص: ۳۱۶

خدای شما خدای یکتاست، نیست خدایی مگر او که بخشاینده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۱۶

«وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ»: جمله مستأنفه است، برای اظهار کردن حکمی دیگر، بنا بر اینکه «واو»، به منظور استیناف آمده باشد یا اینکه جمله حالیه است و معنی آیه این است که آنها جاودانه و مخلد در عذاب‌اند. نه تخفیفی در عذاب داده می‌شود و نه مهلتی خواهد بود، در حالی که معبود و خدایی غیر او نیست و جز همان خدایی که عذاب می‌کند، خدای دیگری وجود ندارد تا عذاب را از آنان دفع نماید یا آنان را از دست خدای عذاب کننده رهایی بخشد. «إله» از «أله» به فتح عین الفعل، به معنی «عبد» عبادت کرد، گرفته شده است. پس آن بر وزن فعال است، به معنی مفعول یعنی معبود، و «اله» بر وزن «فرح» یعنی بی‌تابی کرد و پناه برد، و «ألله» یعنی به او پناه داد و نیز صحیح است که آن را مشتق از جمیع آنها قرار دهیم و معنی «الهمکم إله» این است: آنچه را که معبود قرار دادید مستحق عبادت است، نه اینکه او مستحق عبادت نباشد.

«وَاحِدٌ»: او یکی است نه متعدّد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۷

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: یعنی جز او کسی مستحق عبادت نیست تا اینکه معبود غیر شما باشد یا در مقابل خدایتان از شما دفاع کند.
 «الرَّحْمَنُ»: کسی که وجود را بر هر چیزی بخشیده، بر پادارنده آنهاست و هر چه که آنها در بقا به آن احتیاج دارند به آنها می‌دهد.

«الرَّحِيمُ»: کمالات اختیاری بشری را افزایه می‌کند. در این آیه، نخست الوهیت را برای آن خدایی که به مخاطبان نسبت داده اثبات می‌نماید (خدای شما). سپس توحید را ثابت می‌کند و پس از آن، خدایان را در یکی منحصر نموده و برای او مبدأ و منتهی و مالک بودن را ثابت می‌کند. این صفات، از امتهات اوصاف خداوند تعالی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۴] ص: ۳۱۷

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴)

ترجمه: ص: ۳۱۷

محققا در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتیها که به روی آب برای انتفاع خلق در حرکت هستند و بارانی که خدا از بالا فرو فرستاد تا به آن آب، زمین را پس از مردن و نابود شدن گیاه آن، زنده کرده سبز و خرم نمود و در برانگیختن انواع حیوانات در آن و در وزیدن باد به هر سو و در خلقت ابر که میان زمین و آسمان مسخر است و در همه این امور عالم ادله‌ای واضح بر علم و قدرت آفریننده برای عاقلان است.

تفسیر: ص: ۳۱۷

خدای تعالی، به امور یاد شده، برهان اقامه نمود و فرمود:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: این جمله استیناف است و در مقام تعلیل و جمع سماوات، به آن جهت است که آسمان در حقیقت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۸

متعدد است، به خلاف زمین و نشانه‌های آفرینش آسمانها که دلالت دارد بر وجود صانعی حکیم و دانا و توانا و دارای عنایت به خلق، بخشنده و مهربان. «صفات حضرت احدیت» آن قدر زیاد است که از شمارش بشر خارج است و آنچه که شمارش کرده‌اند، بیان قادر به احاطه بر آن نیست. از جمله آنها، وضع افلاک کلی و جزئی و محیط و غیر محیط و حرکات جزئی و کلی است که افلاک و کرات در سرعت حرکت و کندی، مختلف هستند و نیز از جهت برپا بودن و استقامت و شرقی و غربی بودن که اختلاف آنها موجب انضباط خاصی است، نشانه‌های حکمت الهی در آنها قرار دارد، چه نظام رستنیهای زمین به آن بستگی دارد و تولید زمین و بقا و استکمال در ذات و صفات آن و وضع ستارگان و اختلاف آنها در دوری و نزدیکی به زمین و شدت و ضعف نور آنها و بزرگی و کوچکی جرمشان، و گرم و سرد کردن زمین و ظهور آثاری از آنها در موجودات خاکی و غیر اینها، از چیزهایی است که مولود همان نظام الهی است و اینها از مواردی به شمار می‌روند که در علم هیأت و نجوم و احکام نجوم به تفصیل بیان شده است.

همچنین است نشانه‌های آفرینش زمین، مانند استقرار زمین در مرکز «۱» و امکان تأثیر امور آسمانی به هر سو و ماندن آب روی زمین (طبق نیروی جاذبه) و بیرون آمدن سطوح زمین از آب، برای امکان تولید رستنیهای خشکی، و تولید آب در زیر زمین و

استقرار کوهها روی زمین و سرازیر بودن دامنه‌های کوه برای جریان یافتن چشمه‌ها روی آن و امکان جاری کردن قناتها روی آن و قرار دادن زمین به نحو متعادل و معتدل که نه آن قدر نرم است که چیزی را فرو برد و نه آن قدر سفت و

(۱) طبق هیأت قدیم، زمین در مرکز افلاک قرار داشته و فلکهای ۹ گانه به دور آن می‌چرخیدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۱۹

سخت و محکم است که بنا روی آن سخت باشد و آن قدر به هم پیوسته و چسبیده است که بنا روی آن ایستاده، جذب می‌شود. و غیر اینها از منافع بسیاری که جز خدا کسی نمی‌تواند بشمارد، و نیز نشانه‌هایی که از چگونگی ارتباط و محبت زمین و آسمان و تأثیر و تأثر هر کدام از دیگری استنباط می‌شود، زیاد است.

«وَ اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: یعنی پشت سر هم بودن شب و روز و آمدن هر یکی پس از دیگری، یا اختلاف هر یک از آن دو در طول سال با زیاد و کم شدن، یا اختلاف آن دو به اینکه در بیشتر وقتها یکی زیادتر از دیگری است. و اختلاف آن دو در صفات و آثار همه اینها نشانه‌های متعددی است که بر وجود صانع حکیم توانا و رحمان و رحیم دلالت می‌کند.

«وَ الْفُلْمَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»: یعنی در قرار دادن آب به صورت مایع و سیال و قرار دادن مواد کشتی به صورتی که روی آب بایستد و راهنمایی شما به ساختن آن به طرزی که باد آن را در سطح آب به حرکت درآورد و در عین حال از اختیار شما خارج نکند. و نیز در آثاری که مترتب بر کشتی و سرعت سیر آن می‌شود، با ملاحظه اینکه نیاز به هزینه و مخارج چندانی ندارد و بارهای زیادی را به شهرهای دور حمل می‌کند. در همه اینها نشانه‌هایی است که بر وجود صانع حکیم توانا که صاحب لطف و عنایت به خلق است، دلالت می‌کند.

«وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ»: و آنچه را که خدا از آسمان فرو فرستاده، از جهت فلک، یا از جهت بالا «مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، از آب، پس زمین را بعد از مرگش زنده کرد، به این گونه که نیروهای زمین را تحریک کرده، گیاهان را می‌رویاند و برگ درختها سبز می‌شوند.

«وَ بَثَّ»: عطف است بر جمله «أَنْزَلَ اللَّهُ»، یعنی در آنچه که از ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۰

حشرات و چهارپایان و درندگان و اصناف انسان برانگیخت، یا بر احیا عطف است، یعنی در آنچه که از آسمان فرو فرستاد، پس به سبب آن زمین را زنده کرد به سبب آن چهارپایان و سایر جنبندگان را برانگیخت.

«فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»: و هر جنبنده‌ای را در آن آفرید و لفظ «من» بنا بر اول بیاتیه است (من برای بیان کلمه مورد نظر می‌آید) و بنا بر دوم تبعیضیه است. من برای جدا کردن و تفاوت و تبعیض کلمه می‌آید.

و وجه علیت و سبب بودن باران برای برانگیختن جنبنده‌ها این است که تولید نسل از حشرات به وسیله رطوبت زمین و هوایی است که با حرارت آفتاب ممزوج شده، با اجزای متعفن زمینی به سبب حرارت و بقای آن مخلوط گشته است، و بقای آن چیزهایی که از حشرات تولید یافته. زیست آنها به سبب زیادی گیاه زمین است که آن نیز از زیادی رطوبت زمین و هوایی است که از زیاد شدن باران به وجود می‌آید.

«وَ تَضِيرِ رِيْفِ الرِّيحِ»: وزیدن بادهاست که هوا را عوض می‌کند تا راکد نگشته، متعفن نشود، که در این صورت، مزاج حیوان و نبات فاسد می‌شود و وزیدن باد، هوای متعفن را می‌برد و بدنهای حیوان و نبات را سرد می‌کند. به این نحو، هوایی که به سبب مجاورت و ایستادن گرم شده، آن را تبدیل می‌کند و شما در زندگیتان از وزیدن باد بهره‌ها می‌برید، زیرا باد کشتی (کشتی بادی) را به حرکت و ابرها را به جنبش درمی‌آورد و دانه‌ها را از کاه جدا می‌کند.

«وَ السَّحَابِ الْمُمْسِجِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: (و ابرها که بین آسمان و زمین فرمانبراند) و ابرها اجزای ریز آب را حمل می‌کنند و

اجزایی از هوا نیز به اجزای آب بدل می‌شوند. ابرها به سوی مکانهایی که خداوند دستور می‌دهد، حرکت می‌کنند تا در آنجا بیارند و در نتیجه، در آن مکان باران می‌بارد به نحوی که زمین از انواع باران بهره‌مند می‌شود. باران به اندازه می‌بارد نه به طوری که زمین و عمارتها و رستنیهای آن فاسد شوند ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۱

و گاهی در وقت خودش برف و یخ می‌آید، یا در محلی سرما می‌آید که از آن سود حاصل می‌شود و هر گاه که خداوند زیان قوم یا ملتی را بخواهد، باران و سرما و یخ را با هم می‌فرستد تا زیانش از سودش بیشتر شود.

«لآیات»: یعنی نشانه‌هایی است که بر صانع دانا و حکیم و توانا دلالت می‌کند، که از علم او چیزی غایب و کم نمی‌شود. چنانچه به آن اشاره شد، بخشنده و مهربان است.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: برای کسانی که با عقل درک می‌کنند نه با درکهای حیوانی، یا اینکه مقصود قومی باشند که عاقل شده‌اند و آوردن مضارع، به آن جهت است که بر این مسئله دلالت نماید که عقل پس از آنکه وجود نداشت، پدیدار گشت. البته نه برای غیر عقلا و آن کسانی که مانند چهارپایان هستند یا از آنها نیز گمراهتراند، زیرا که عاقل نکته‌های حکمت اشیا را که در آنها به ودیعت نهاده شده است و سببهای آنها را درک می‌نماید و غیر عاقل این چیزها را درک نمی‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۵] ص: ۳۲۱

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)

ترجمه: ص: ۳۲۱

برخی از مردم نادان، غیر خدا را چون بتها و مدعیان باطل را، مانند خدا گیرند و دوست دارند، چنانکه خدا را باید دوست داشت. اما آنها که اهل ایمان‌اند، کمال محبت و دوستی را تنها به خدا دارند. اگر فرقه مشرکان ستمکار عذاب خدا را مشاهده کنند که قدرت و توانایی خاص خداست، از شرک خود پشیمان می‌شوند و عذاب خدا، مشرکان را بسیار سخت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۲

تفسیر: ص: ۳۲۲

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ»: عطف است بر جمله «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» یا حال است.

«مِنَ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا»: آیه شریفه در اخبار، به منافقان اَمْت و انداد به رؤسای آنان تفسیر شده است، بنابر این معنی آیه چنین می‌شود: از مردم، کسانی هستند که رؤسایی برای ولایت امر خویش می‌گیرند، در حالی که بعضی از آن رؤسا، مظاهری از غیر خدای تعالی هستند، یا اینکه کسانی هستند که بدون اذن خدا، ماندهایی می‌گیرند، یا بدون اذن خدا ماندهایی از مظاهر او برای خدا برمی‌گزینند.

«يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»: و آنها را چون دوست داشتن خدا، دوست دارند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا»: یعنی آنانی که به سبب بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی ایمان آوردند.

«أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»: (بیشترین دوستی را به خدا دارند)، در مظهر او که همان علی (ع) است و حُبِّ مؤمنان شدیدتر از حُبِّ و دوستی غیر مؤمنان است، زیرا محبت غیر مؤمنان نفسانی و عرضی است. چون شأن نفس، دشمنی و کینه‌توزی است، ولی محبت مؤمنان عقلانی و ذاتی است.

«وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»: یعنی کسانی که به خودشان ظلم کردند و روان خود را از حق خویش باز داشتند، چه حقوق متعلق به روان عبارت از تسلیم به ولایت و قبول و تأثر از ولایت و پیروی ولی امر و روشن شدن به نور او است و لفظ «لو» ظاهراً برای شرط است و نیز ممکن است برای تمنی باشد.

«إِذْ يَرْوَنَ الْعَذَابَ»: «اذ» ظرف است، یا اسم خاص مفعول به است. برای «یری» و بنا بر اول قول خدای تعالی «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»، مفعول به «یری» می‌شود، یا بدل از عذاب است، بنا بر اینکه مفعول «یری» ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۳

محدوف باشد و بنا بر دوم بدل از «اذ یرون» یا «من العذاب» است و معنی اینکه همه قدرت و قوت برای خداست، این است که قدرت هر صاحب قدرتی یک شاخه باریک از قدرت مطلقه است و شاخه‌های باریک همگی به سبب مطلق استوارند و نسبت قدرت به ممکنات اعتباری است و حقیقتی ندارد.

و «تری» به صورت مخاطب و «یرون» به صورت مجهول از فعل «اری» خوانده شده. «انَّ الْقُوَّةَ» با کسر اِن است و همچنین، قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»: محققاً خداوند را سخت‌ترین عذاب است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۶] ص: ۳۲۳

اشاره

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶)

ترجمه: ص: ۳۲۳

هنگامی که رؤسا و پیشوایان باطل، از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب خدا را مشاهده نمایند و هر گونه وسیله و اسباب از آنها قطع شود، هیچ یک از روابط باطل به جا نمی‌ماند.

تفسیر: ص: ۳۲۳

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»: «اذ» ظرف «شَدِيدُ الْعَذَابِ» است که در آیه پیشین بود، یا ظرف است برای قول خدا «اللَّهُ» یا ظرف «یرون» است، یا بدل از «العذاب» یا بدل از «اذ» اولی است و معنی آیه چنین است: اگر ستمکاران ببینند هنگامی را که پیشوایان و رؤسا از پیروان خود تبرّی می‌جویند، یا پیروان از پیشوایان تبرّی می‌جویند، این دو معنی بستگی به این دارد که «اتَّبَعُوا» را مجهول یا معلوم بخوانیم.

«مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»: یعنی پیروان یا رؤسا، بنا بر قرائت مجهول یا معلوم. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۴

«وَرَأَوُا الْعَذَابَ»: حال است به تقدیر «قد» یا عطف است بر «تَبَرَّأَ» یا عطف است بر «اتَّبَعُوا» اولی یا دومی.

«وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»: اسباب جمع سبب است و آن، عبارت از ریسمانی است که با آن چیزی بسته و کشیده می‌شود، و اسباب

استعاره است برای اتصالاتی که بین آنان موجود است، از قبیل خویشها و صورت معاملات دینی که از مقام نفس شیطانی و مناسبات دنیایی ناشی می‌شود و لفظ «بهم» ممکن است صله برای «تقطعت» باشد. بنا بر اینکه باء برای متعدی کردن بیاید، معنی آیه چنین می‌شود: آن سببها که بین آنان وجود داشت و سبب الفت و اجتماع آنها در دنیا شده بود، بریده و منقطع گشت، زیرا آن سببها جهت اغراض فانی و در میان نفسهایی ایجاد شده بود که همه محکوم به فنا و هلاک بودند و آن سببها از انس و الفت روحانی، باقی مانده بودند، لذا اسباب تفرقه و پراکندگی در آخرت شدند. و ممکن است که لفظ «بهم» حال از «اسباب» باشد که بر آن مقدم شده است، باء برای الصاق است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۷] ص: ۳۲۴

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبَرًا مِّنْهُمُ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

ترجمه: ص: ۳۲۴

آنگاه پیروان آن پیشوایان باطل از روی پشیمانی و حسرت گویند: ای کاش دیگر بار به دنیا باز می‌گشتیم و از اطاعت اینان بیزاری می‌جستیم، چنانکه اینان از ما بیزاری جستند. این گونه خدا کردار زشت جاهلانه آنان را مایه حسرت و پشیمانی آنها نمود و آنان را از عذاب جهنم نجاتی نباشد.

تفسیر: ص: ۳۲۴

«قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً»: یعنی می‌گویند کاش دوباره به دنیا باز می‌گشتیم و «لو» برای تمنی است و لذا، فعل در جواب آن، فاء به خود ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۵ گرفته، منصوب شده است.

«فَنَتَّبَرًا مِّنْهُمُ»: یعنی در دنیا از آنها بیزاری می‌جستیم.

«كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا»: چنانچه آنها در اینجا (آخرت) از ما تبری نمودند.

«كَذَلِكَ»: یعنی مانند نشان دادن پیروان آنان برای رؤسایی که موجب گمراهی پیروان خود شده‌اند تا حسرت بخورند که چرا از چنین پیشوایانی پیروی نمودند؟

«يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ»: همه اعمال آنان را به آنها نشان می‌دهد.

«حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ»: یعنی همچنان که اصل پیروی از پیشوایان سبب بعد و دوری آنان از خدا و نزدیکی به دار عذاب گشت و آن موجب حسرت آنان شد و دریغ خوردند، جمیع اعمالی که انجام دادند، سبب دوری آنان از خدا و موجب حسرت و پشیمانی گشت.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: در قول خدای تعالی: «يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ»، مقصود مردی است که به خاطر بخلی که دارد مالش را می‌گذارد و در راه فرمانبرداری از خدا انفاق نمی‌کند، سپس می‌میرد و مالش را برای کسی که در طاعت یا معصیت خدا عمل می‌کند و می‌گذارد. حال اگر آن شخص مال را در راه خدا مصرف کند، آن اطاعت را در ترازوی غیر

خویش می‌بیند و حسرت می‌کشد که این مال متعلق به او بوده و کسی دیگر از آن بهره‌مند شده است، و اگر در راه معصیت خدا به کار برده باشد، باز هم چون می‌بیند با تقویت مال خود او، آن شخص در راه معصیت گام برداشته است حسرت می‌خورد و این معنی اشاره به وجهی از وجوه آرزومندی است، زیرا

(۱) تفسیر صافی، جلد ۱، ص ۱۵۷، به نقل از کافی. فقیه و عیاشی و برهان، ج ۱، ص ۱۷۳.
ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۶

کسی که از ناحیه بخل امساک کند، اگر چه به ظاهر مؤمن باشد، باز از زمره جاهلان است. «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»: (و آنان از آتش بیرون نشوند)، این عبارت حال از فاعل «قال» یا فاعل «اتَّبَعُوا» یا مفعول «یریهم» است و در آن ردّ تمنای آنها و شدت گرفتن به آنها با گوشزد نمودن عذاب ابدی برای آنان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۸] ص: ۳۲۶

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۶۸)

ترجمه: ص: ۳۲۶

ای مردم! از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید و پیرو وسوسه‌های شیطان نشوید که البته او دشمن آشکاری برای شماست.

تفسیر: ص: ۳۲۶

اشاره

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ»: یعنی از انواع خوردنی و آشامیدنی که در زمین است بخورید و باکی نیست به اینکه تعمیم بدهیم نسبت به خوردن و خوردنده و خورده. زیرا که همه نیروها و قوا آکل و مأكول مخصوص به خود را دارند. مقصود از آیه این است که باکی نیست، چه خوردن واجب باشد، یا مستحب، که بر حسب اشخاص، نسبت به خوردن از راه دهان، شنیدن صداهای خوب، نگاه کردن به امور زیبا و تعجب آور، بو کردن بویهای خوش، و لمس کردن ملموسات مرغوب و مورد پسند، تفاوت دارد. ضمناً این آیه کنایه از کسی است که با خودداری در خوردن چیزهایی پاک و پاکیزه و پوشیدن لباسهای نرم و راحت و نکاح کردن و بهره‌های دیگر و لذتهای نفس، خود را به زحمت می‌اندازد.

بلی، صرف کردن همت در راه این چیزها، آنها را غایت آفرینش ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۷

قرار دادن یا پیروی از خلفا را ترک کردن یا پیروی کردن از کسی که اهلیت و صلاحیت پیروی را ندارد و دشمنی با کسی که اهلیت و صلاحیت پیروی کردن را دارد، همه اینها حرام است. و شخصی که پیروی از حق را ترک کند، هر کاری که انجام دهد، حرام است خواه خوردن بلغور باشد، یا طعام لذیذ و خواه جامه پاره بپوشد، یا لباس زیبا، صدای بد و نکره بشنود یا صدای خوب.

البته حرمت این چیزهای ذکر شده، بر حسب ظاهر شریعت نیست.

و کسی هم که تابع و پیرو امام (ع) است، اگر ببیند که ارتکاب چیزی از لذتهای نفس، انگیزه‌های نفسانی را تقویت کرده، انگیزه عقل را ضعیف می‌نماید، باید از آن اجتناب کند و به زودی وجه اختلاف این آیه را با آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» بیان خواهیم کرد.

«حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»: یعنی در ترک خوردنیها و خود را به زحمت انداختن در مورد طیبات و چیزهای حلال و پاکیزه که شریعت آن را منع نکرده، پیرو وسوسه‌های شیطانی نباشید، یا اینکه در خوردن به پیروی از شیطان گام بر ندارید، چنانچه بیان خواهیم کرد.

بیان وسوسه‌های شیطان (بر راه شیطان گام نهادن) ص: ۳۲۷

خطوه اثر قدم (رد پا) یا فاصله بین دو قدم است و مقصود از خطوات شیطان، خیالات و تصوّرات فاسد است که از آنها خواستها و هواهای پست ناشی می‌شود. و پیروی از وسوسه‌های شیطانی در خوردنیها، تحصیل آنها از راههای غیر صحیح است. و در خوردن، به این ترتیب است که خوردنی را بخورد در حالی که خورنده پیرو پیشوایان گمراه یا دشمن پیشوایان حق و هدایت بوده، یا غافل از پیروی ائمه هدی و پیشوایان گمراهی باشد. یا اینکه پیرو ائمه هدی است، ولی در ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۸

حین خوردن از این تبعیت و از ذکر خدا غافل است و خوردن او جهت محض تشفی نفس است. بدون اینکه ملاحظه امری را از جانب خدا نموده و نیروی بدن را رعایت کند تا این مرکب روح را برای عبادت نگهداری نماید.

خلاصه شخصی که چیزی را می‌خورد، اگر در حقیقت مسلمان یا مؤمن به ایمان خاصی باشد، در حین خوردن، خدا را به یاد بیاورد و خوردن او ضمن مباح بودن در جهت امر خدای تعالی است تا اینکه به این وسیله، بدنش را تقویت کرده، آن را برای عبادت و تفریح نفس که از رسیدن به لذتهای نفسی حاصل می‌شود، نگه دارد. اگر خوردنی نیز از چیزهایی باشد که شریعت آن را مباح کرده است، در این صورت این نوع خوردن از پیروی از وسوسه‌های شیطان خارج است. اگر خوردن غیر از این باشد که اشاره کردیم، پیروی از وسوسه‌های شیطان بوده، غذایی که خورده می‌شود تقویت کننده شیطان اغوا کننده و تضعیف کننده ملایکه زاجر (قدرتهای باز دارنده روحی یا نفس لّوامه) می‌شود. به تحقیق ذکر کرده‌اند که خوردن با پراکندگی حواس و افکار، موجب پراکندگی و پریشانی خاطر می‌شود، در حالی که اگر افکار و حواس پراکنده نباشد، موجب اطمینان و خاطر جمعی می‌شود.

پس ای برادران من! از پیروی کردن وسوسه‌های شیطانی بر حذر باشید که پیروی کردن از آن، شیطان را بر شما مسلط می‌کند، به نحوی که نمی‌توانید از آن فرار کنید و وسوسه‌های شیطانی، گاهی تأویل به پیشوایان گمراهی و ضلالت می‌شود. زیرا آنها هستند که وسوسه‌های شیطان را تحقّق می‌بخشند، گویا که در وجودشان جز اثر شیطان، چیزی نیست.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: یعنی دشمنی و عداوتش ظاهر است، یا اینکه دشمنی‌اش را بر کسانی که یک جهت الهی در آنها هست، ظاهر می‌کند و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۲۹

بر غیر آنان دشمنی‌اش را ظاهر نمی‌نماید.

بدان که شیطان، از عالم ظلمت و تاریکی است و تاریکی ضد نور و فانی کننده نور است. چنانچه نور ضد تاریکی و از بین برنده آن است و انسان با بدن و نفسش بین دو عالم نور و ظلمت واقع شده. این قابلیت را دارد که ظلمت در آن تصرف کند و از سویی، هر چیزی فطرتاً اقتضای آن را دارد که با سنخ خود مجاور باشد و هر صاحب شعوری فطرتش اقتضا می‌کند به هر چیزی که احاطه بر آن ممکن است، احاطه داشته باشد و از همین جهت است که هر عاقلی می‌خواهد به چیزهایی که نمی‌داند، احاطه علمی پیدا

کند. از سوی دیگر، لطیفه سیاره انسان پرتوی است از عالم نور که آن تنزل پیدا کرده و بر نفس حیوان و انسان می‌تابد و این پرتو نوری مادامی که در انسان باقی است برای شیطان تصرف کامل در او ممکن نیست، ولی وقتی که این نور خاموش شد، ملک انسان ملک شیطان شده، هیچ معارضی هم وجود ندارد. وقتی که این مطلب محقق شد، دانسته می‌شود که عداوت شیطان با انسان، عداوت ذاتی است و بر هر کسی که از این لطیفه نوری در او باقی باشد، دشمنی شیطان ظاهر است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۶۹] ص: ۳۲۹

اشاره

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)

ترجمه: ص: ۳۲۹

این دشمن است که به شما دستور بدکاری و زشتی می‌دهد و بر آن می‌گمارد تا به خدا سخنانی از روی نادانی نسبت دهید.

تفسیر: ص: ۳۲۹

اشاره

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ»: عبارت، پاسخ پرسش از حال شیطان با انسان است. و «سوء» هر چیزی است که شرع و عرف و عقل، آن را قبیح بشمارد، ولی مقصود از «سوء» در اینجا، آن است که در زشتی و قبح به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۰ نهایت و آخرین حد نرسیده، «وَالْفَحْشَاءِ» آن است که در قبح و زشتی به نهایت درجه و آخر رسیده باشد. «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: یعنی آنچه را که حقیقت آن را نمی‌دانید، یا اثر آن را که مضر است یا نافع نمی‌دانید، بگویند مانند اینکه حرکت یا اباحه در چیزی از غذاها و دواها را به خدای تعالی نسبت دهید، بدون اینکه ضرر و نفع آن را بدانید.

تحقیق در اینکه کسی چیزی را نداند و آن را به خدا نسبت دهد ص: ۳۳۰

بنابر آنچه که گفتیم، اگر انسان بداند که این دارو بر حسب اسباب طبیعی برای شخص خاصی یا برای عموم مردم ضرر دارد، در این صورت هیچ مانعی ندارد که بگوید این دارو برای این شخص یا برای عموم مردم از سوی خدا حرام است. در صورتی که این حکم به حرمت به چیزی باز گردد، که حرمت آن از جانب شرع، به ضرورت معلوم شده باشد، یا این است که می‌گویید و بر خدا افترا می‌بندید و چیزی را که انتساب آن را به خدا نمی‌دانید، بیان می‌کنید. مانند احکام شرعی و اخلاق درونی و روانی و عقاید دینی (که باطل است).

باید دانست که علم به چیزی، از سه حال بیرون نیست: (۱) از جانب خداست به سبب وحی، (۲) به سبب اتصال به عالم امر است، (۳) به سبب تقلید از صاحب وحی یا صاحب اتصال است.

صاحب وحی از هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه از آن وحی که به او شده (منظور حضرت رسول صلی الله علیه و آله) حرف

می‌زند «۱».

صاحب اتصال کسی است که به حقیقت امر و آثار آن علم پیدا کرده، پس او نیز از هوی و هوس حرف نمی‌زند. از این رو قرآن کریم

(۱) اشاره به سوره نجم، آیه ۳ و ۴ (و ما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۱

می‌فرماید: «آیا شک و جدال می‌کنید بر چیزی که می‌بیند؟» «۱» شأن صاحب تقلید تسلیم است و می‌گوید: همه آنها از جانب پروردگار ما است.»

غیر از این سه طایفه بر هیچ کس جایز نیست که در ضرر و نفع اشیا نظر بدهد و به حلال و حرام بودن اشیا حکم کند، چه گمان در اینجا به جای علم نمی‌نشیند، جز اینکه دلیلی بر خروج از این حکم کلی باشد که خدای تعالی فرمود: «گمان از حق بی‌نیاز نمی‌کند» (۳). لذا عامه کور که قایل به ظن و رأی و قیاس و استحسان هستند، در مورد خدا چیزی را که نمی‌دانند می‌گویند و اما خاصیه (شیعه)، جز تسلیم کاری نمی‌کنند و آنان پیرو صاحب وحی و اتصال و مقلد آنان هستند.

بلی اگر آنها نیز از تسلیم و تقلید خارج شدند و پیرو رأی و قیاس گشتند و بر فتوای بدون اجازه از صاحب اجازه جرأت پیدا کردند، در این صورت، اینان نیز چون همان عامه کور هستند و با آنان تفاوتی ندارند و اصولاً علم در مورد گمان به کار نمی‌رود تا اینکه کسی ادعا کند که گمان کرده که این علم است، چه گمان جز گمان حاصلی ندارد. یقین داشتن به اینکه عمل به ظن جایز است غیر از خود یقین داشتن به خود حکم است، پس نسبت دادن چیزی مبتنی بر گمان و حکم مظنون به خدای تعالی، نسبت دادن چیزی است که نمی‌داند و به آن علم ندارد و این گونه نسبت و نظر از مذهب شیعه نیست.

و برخی از عامه تصریح کرده‌اند که در این آیه، از پیروی ظن و گمان در مسائل دینی ممنوع شده است، و برای کسی که در آیه کمترین

(۱) سوره نجم، آیه ۱۲ (أفتمارونه على ما يرى).

(۲) سوره آل عمران، آیه ۷ (آمنا كل من عند ربنا).

(۳) سوره نجم، آیه ۲۸ (ان الظن لا يغنى من الحق شيئا).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۲

اندیشه‌ای نماید نیاز به بیان دیگری نیست. ولی برای زیادی توضیح، اندکی از آنچه را که از معصومان (ع) وارد شده، یاد می‌کنیم. پس می‌گوییم:

به امام صادق (ع) نسبت داده شده «۱»، که فرمود: از دو خصلت دوری کن که در آن دو، آنکه باید نابود شود، نابود شده است. اول اینکه از فتوی دادن برای مردم بپرهیز. دیگر اینکه آنچه را که به آن علم نداری به دین مبند.

و باز از امام صادق (ع) است که فرمود: من تو را از دو خصلت که در آن مردان به هلاکت رسیده‌اند، نهی می‌کنم: (۱) اینکه باطل را به دین خدا نسبت دهی. (۲) مردم را به چیزی که به آن علم نداری فتوی بدهی «۲».

و نیز از صادق (ع) است که «۳»: خداوند بندگان را به دو آیه از کتابش خاص کرد، یکی اینکه نگویند مگر آنچه را که می‌دانند، دیگر اینکه آنچه را که نمی‌دانند رد نکنند. خدای تعالی فرموده: آیا از آنان پیمان کتاب گرفته نشده است که بر خدا نگویند و نسبت ندهند، مگر حق «۴». و نیز فرموده: بلکه تکذیب کردند آنچه را که به علم آن احاطه ندارند و تأویل آن به آنها نرسیده «۵»

است.

و از امام باقر (ع) است «۶»: کسی که بدون علم و هدایت به مردم فتوی دهد، ملایکه رحمت و ملایکه عذاب او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که عمل به فتوای او کنند، به او ملحق می‌شوند. و نیز از امام باقر (ع) «۷»، پرسیده شد که حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: بگویند آنچه را که می‌دانند و توقف کنند در آنجا که نمی‌دانند. و از امام صادق (ع)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۸ و اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳.

(۴) سوره اعراف، آیه ۱۶۹.

(۵) سوره یونس، آیه ۳۹.

(۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲. [.....]

(۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۳

است که فرمودند «۱»: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است، کسی که به قیاسها عمل کند، محققا هلاک شده و هلاک کرده است. و کسی که بدون علم به مردم فتوی دهد، در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تمیز نمی‌دهد، او نیز محققا هلاک شده و دیگران را نیز هلاک کرده است. مانند این اخبار بسیار زیاد است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۰] ص: ۳۳۳

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)

ترجمه: ص: ۳۳۳

و چون کفار را گویند پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید پاسخ دهند که ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود آیا بایست آنها تابع پدران باشند در صورتی که آنها بی‌عقل و نادان بوده هرگز به حق و راستی هدایت نیافته‌اند.

تفسیر: ص: ۳۳۳

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ»: عطف است بر جمله محذوف که پاسخ پرسش مقدر است. گویا گفته شده است، چه کار می‌کنند کسانی که شیطان به آنها امر می‌کند؟ پس جواب می‌دهد که، تبعیت از شیطان می‌کنند. اگر به آنان گفته شود: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: پیروی از چیزی بکنید که خداوند در مورد ولایت علی (ع)، فرو فرستاده است. البتّه این معنی وقتی است که مقصود، بیان حال منافقان با علی (ع) باشد.

«قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: (می‌گویند بلکه ما از آنچه پدرانمان را یافتیم، پیروی می‌کنیم) ممکن است عبارت عطف بر جمله محذوفی باشد که در آن صورت پاسخی است از پریشی که در باره حال

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۴

بدی و زشتی شده، طبق تأویلی که گفتیم، یا نسبت دادن چیزی به خدا باشد.

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا»: (اگر چه پدرانشان چیزی را به خرد درنیابند) این آیه مربوط به انکار و سرزنش تقلید از کسی است که انسان او را نمی‌شناسد و حالش را نمی‌داند که آیا او از اهل تحقیق و علم است که خداوند آنان را به سبب علمشان از دیگران بی‌نیاز کرده، یا از تقلیدکنندگان خردمندانی است که تقلید از آنان زشت شمرده نمی‌شود.

زیرا که مقلدان آنان، تبعیت از عاقل نموده‌اند و اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَلَا يَهْتَدُونَ»، هدایت نمی‌شوند، بر این دلالت دارد که آنان از سوی عقل هدایت نیافته‌اند. این آیه بیان حال مردم از هر مذهبی است که همه عموم جز افراد نادر و اندک، به زبان حال فریاد می‌کنند که: ما نمی‌توانیم آنچه را پدرانمان را بر آن یافتیم، ترک کنیم. چون تکیه‌گاه و اطمینان آنان تقلید بر چیزی است که از پدران و نزدیکان و کسانی که آنها را از بچگی عالم دانسته‌اند، دیده‌اند. بدون اینکه روش خاصی اعمال کنند و عالم را از غیر عالم تمیز دهند. چه خوب گفته‌اند:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۱] ص: ۳۳۴

اشاره

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

ترجمه: ص: ۳۳۴

و مثل کافران در شنیدن سخن انبیا و درک نکردن معنای آن، چون حیوانی است که آوازش کنند. از آن آواز معنایی درک نکرده، جز صدایی نشنود و کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق، کر و لال و کورند، زیرا عقل خود را به کار نمی‌بندند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۵

تفسیر: ص: ۳۳۵

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا»

: عطف است بر جمله «إِذَا قِيلَ» تا آخر آیه و اینکه در اینجا اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده از آن جهت است که اشاره به این داشته باشد که هر کس چنین پاسخی بدهد (یعنی صرفاً از آبا و اجداد تقلید کند)، کافر است. ممکن است جمله حال باشد و معنی آیه در این صورت چنین است، که آنها گفتند: ما پیرو چیزی هستیم که از پدران و گذشتگان یافته‌ایم، حال آنکه آنان یا پدرانمان مانند چهارپایان هستند، در اینکه زیرکی و هوشیاری و فهم ندارند.

«كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»: نعق بر وزن منع و ضرب که مصدر آن نعقا و نعقا است. یعنی به گوسفندان صدا زد و معنی آیه چنین است: مثل و مانند اینان که چنین گفتند یا مثل پدرانشان در عدم قصد معنی از کلماتی که می‌گویند، مانند و مثل کسی است که چهارپایان را صدا می‌کند و آنها را می‌راند و در اینکه او هم از الفاظ قصد معنی نکرده، منظوری جز صدا زدن و راندن و منع کردن ندارد. یا معنی آیه چنین است: مثل این گویندگان یا پدرانشان، در نفهمیدن معنی کلمات دیگران، مثل چهارپایانی است که از الفاظ چیزی جز صدا زدن و زجر نمودن نمی‌فهمد. مقصود این است مثل کسانی که به دلالت علی کافر شدند، در دعوت توبه ولایت علی، مثل چهارپایانی است که چیزی جز خواندن و صدا زدن نمی‌فهمند.

و از امام باقر (ع) روایت شده که فرمودند: معنی آیه این است که حیوانات را صدا می‌کند، و آن حیوانات تنها صدا می‌شنوند. در تشبیهات مرکب لازم نیست که تشبیه بین اجزای دو طرف درست باشد، تا چه رسد به اینکه در ترتیب نیز با هم تطابق داشته باشند.

«صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ»: بیان این سه کلمه در اول سوره گذشت.

«فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»: یعنی آنان تعقل نمی‌توانند بکنند، زیرا که به مقام ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۶ ادراکهای حیوانی تنزل کرده، روزنه‌های عقلشان بسته شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۲] ص: ۳۳۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)

ترجمه: ص: ۳۳۶

ای اهل ایمان! روزی حلال و پاکیزه‌ای که ما نصیب شما کرده‌ایم، بخورید و شکر خدای را به جای آرید و تنها سپاس او را گوید، اگر شما تنها خدا را می‌پرستید.

تفسیر: ص: ۳۳۶

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

: پس از آنکه در آیه پیش همه مردم را مورد ندا و خطاب قرار داد. در این آیه خاص، مؤمنان را برای بزرگداشت و احترام آنان ندا فرمود. گویا که ندای مردم، مقدمه ندای مؤمنان قرار گرفته و لذا روش امر به خوردن را نیز تغییر داد و نسبت رزق را در اینجا به خود داد و بر مؤمنان واقع کرد، گویا که مقصود از ایجاد خوردنی، مؤمنان هستند. مقدم داشتن صفت «طیبات» بر «رزقناکم» و امر به خوردن، در اینجا افاده و جوب یا استحباب می‌کند، چون جمله «رزقناکم» مفید اباحه است به خلاف سایر مردم که از امر آنان به خوردن جز مباح بودن آن، چیزی استفاده نمی‌شود. همچنین، در اینجا پس از امر به خوردن، ترغیب به شکرگزاری و سپاس کرده تا اشاره باشد که مؤمنان، نیازی به تحذیر و ترسانیدن ندارند و راهی برای وسوسه شیطان در آنان نیست. و آوردن شرط تهییجی پس از امر به شکر و تعیین محرّمات، برای این است که نیاز به بر حذر داشتن از محرّمات نیست، تنها به این نیاز است که محرّمات و آنچه که باید از آن پرهیز کرد، معلوم باشد.

«وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ»: مقصود از شکر در اینجا، صرف کردن نعمت در راه درست آن است. از آن جهت که توجّه به نعمت دهنده و انعام در مورد ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۷

نعمت، از جمله «رزقناکم» استفاده می‌شود. بنابر این، از تکلم به غیبت الثفات فرمود. گویا که خدای تعالی می‌خواهد بگوید: پس از ملاحظه انعام ما در نعمت شایسته است به چیزی که نعمت به خاطر آن خلق شده، توجه شود و این معنی به سبب رو برتافتن مردم از حضور و توجّه به آن چیزی از نعمت است که به خاطر آن آفریده شده، حاصل می‌شود.

(چون مردم به نعمت و نعمت دهنده توجّه نداشته و از آن رو بر تافته‌اند، امر به شکرگزاری می‌شود).

«إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»: شرط تهییجی است و تنبیه است بر اینکه شایسته است عبادت مؤمن منحصر بر معبودش باشد و در عبادتش به غیر معبود نظر نکند. از قبیل رضایت، نزدیکی، بهشت، خلاصی از آتش و غرضهای مباح دیگر و نیز غرضهای فاسد حرام، از قبیل ریا، نیک نامی، منصب و مقام، محبوب شدن بین مردم و غیر اینها را در نظر نگیرد. پس باید منحصر بودن عبادت مؤمن در معبودش، یک امر مسلم و استثناناپذیر باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۳] ص: ۳۳۷

اشاره

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳)

ترجمه: ص: ۳۳۷

به تحقیق حرام گردانید خدا بر شما مردار و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشند. پس هر کس به خوردن آنها نیازمند شود، در صورتی که به آن تمایل نداشته، از اندازه سدّ رمق نیز تجاوز نکند، گناهی بر او نخواهد بود که به قدر نیاز صرف کند، محققا خدا آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۳۷

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ»: (تنها و منحصر خداوند بر شما مرده و خون و گوشت خوک را حرام نمود) اینکه حرام ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۸

بودن را منحصر به مرده و ... نموده، در اینجا امری نسبی است. یعنی آنچه که شما با هوی و هوسهایتان بر خود حرام کرده‌اید، حرام نیست.

پس حرمت چیزهایی که در آیه یاد شده، در مقابل محرّماتی است که در جاهلیت بوده، نه اینکه حرامهای الهی منحصر در همین موارد یاد شده، باشد. در جاهلیت، بحیره «۱»، سائبه «۲»، و صیله «۳»، حام «۴»، و غیر اینها را حرام می‌دانستند که نهی از جانب خدا در این امور وارد نشده است.

«وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»: و آنچه که برای غیر خدا صدا بلند شود، یعنی آنچه که اسم غیر خدا بر آن یاد شود و قول خدای تعالی: «از چیزی که اسم خدا بر آن برده نشده، نخورید» اعم است از جایی که نام غیر خدا بر آن برده شود. پس تخصیص در اینجا به آنجایی که نام غیر خدا بر آن برده شود، یا به جهت اهمّیت دادن به حرام بودن این قسم است، از باب اینکه این مورد شدیدتر از

آنجایی است که اصلاً نام برده نشده یا از آن جهت است که یاد نکردن نام خدا از یادآوری نام غیر خدا جدا نیست. زیرا وقتی که در واقع و نفس امر خدا را فرمان نبرد، قهراً فرمان شیطان را برده است و هنگامی که به یاد خدا و یاد او مشغول نباشد، به یاد شیطان می‌پردازد، زیرا نفس هیچ گاه خالی از یک نوع فرمان بردن و به ذکر آوردن نیست. تفسیر آیه، به کشته‌ای که نام غیر خدا بر آن یاد شده، بیان تنزیل آیه است. و مخفی نماند بر کسی که در طریق تأویل آیات بینایی و آگاهی اجمالی دارد. در می‌یابد که «مَا أَهْلٌ بِهِ» عمومیت دارد و شامل هر چیزی

(۱) ماده شتر یا گوسفندی است که در جاهلیت هر گاه ده شکم می‌زاید، گوش او را می‌شکافتند، آزاد می‌گذارند تا بچرد و ذبح آن را حرام می‌دانستند.

(۲) شتری که اولاد اولاد خرد را دریابد.

(۳) گوسفندی که دوبار، دو ماده در پی یکدیگر زاید.

(۴) شتری که نسل دهم را ببیند و پیر شود و کسی سوار آن نشود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۳۹

است که در اختیار انسان و زیر دست او است، و همچنین، شامل هر فعلی از افعال قوای انسانی می‌شود و معنی آیه این است که: چیزی را نگیرید و نخورید و با آن نکاح نکنید، مگر با نام خدا و هیچ کار کوچک یا بزرگ را که نام غیر خدا بر آن برده شده، یا نام خدا بر آن برده نشده، انجام ندهید. و آیه تفسیر شده است به جایی که نام خدا یاد شده یا نام غیر خدا برده شده است، ولی غیر خدا منظور بوده، یعنی آنچه که ذبح شده است، به خاطر بتها یا غیر از بتها، از چیزهایی باشد که برای عبادت گذاشته‌اند. «فَمَنْ اضْطُرَّ»: یعنی کسی که مجبور به استفاده از این محرّمات باشد.

«غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»: «بَاغٍ» از بغیه، به معنی خواستن، یا از بغی به معنی فجور و زنا، یا از بغی به معنی تکبر است. و در خبر، به کسی که برای سرگرمی به شکار پردازد، به طلب کننده لذت و به کسی که نافرمانی ورزیده و بر امام خروج کرده «۱»، تفسیر شده است. و نیز، به کسی که از حق خود تجاوز نماید باغی گویند، خواه تجاوز از حدّ در امامت باشد که قایل به امامت امام باطلی باشد، یا امام باطل را با امام حق شریک کند، یا در امام حق غلو کند به اینکه در باره امام چیزی بگوید و معتقد باشد که خود امام آن را نگفته است. خواه تجاوز از حدّ در سایر حقوق الهی و حقوق خلق بوده باشد، خواه تجاوز از حدّ در همه افعال و کارهایی باشد که از قوای مدرکه و قوای عمل کننده صادر می‌شود، زیرا که افراط و تفریط در همه اینها تجاوز از حدّ به حساب می‌آید و هر یک از این معانی، در اخبار تفسیر شده است.

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: یعنی در خوردن از این چیزهایی که یاد شد، بر او گناهی نیست.

(۱) تفسیر صافی، جلد ۱، ص ۱۵۹ به نقل از کافی از قول امام صادق (ع).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۰

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ»: یعنی خداوند عیب و نقصهای شما را می‌پوشاند.

«رَحِيمٌ»: یعنی به شما رحم می‌کند و در حالت ناچاری که در تنگنا قرار گرفته باشید، اذن ارتکاب در محرّمات را می‌دهد. از امام صادق (ع) است «۱»: کسی که مضطرّ به خوردن مردار و خون و گوشت خوک شود و از اینها نخورد تا بمیرد، او کافر است.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)

ترجمه: ص: ۳۴۰

آنان که پنهان داشتند آیاتی از کتاب آسمانی را که خدا در باره بعثت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده بود و آن را به بهای اندک فروختند، جز آتش دوزخ نصیب آنان نباشد، و در قیامت، خدا از خشم با آنها سخن نگوید و از پلیدی عصیان پاک نگرداند و هم آنان را در قیامت عذابی دردناک خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۴۰

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»

: (آنان که آنچه خدا از کتاب فرو فرستاده بود پنهان می‌دارند)، یا مقصود منافقان امت است که کتاب فضایل و مناقب علی (ع) را پنهان داشتند و عیب و نقص احزاب خودشان را حذف کردند، از این رو، فعل را به صورت مضارع «یکتومون» آورده، تا اخبار از آینده باشد. یا مقصود اعم از اهل کتاب و منافقان امت است.

و جمله «من الکتاب» صله «أنزل» است، یعنی آنچه که خداوند از لوح محفوظ یا مقام نبوت نازل فرمود. منظور نازل کردن از مقام قلب به

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۹، به نقل از الفقیه و نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۳۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۱

مقام صدر و طبع است «۱» و ممکن است جمله حال باشد از «ما انزل الله» و «من» برای تبعیض است، بنابر آنکه مقصود از کتاب، کتاب تدوینی یا اعم از کتاب تدوینی و احکام نبوت باشد.

«وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: (و آن را به بهای اندک می‌فروشند) بیان مفصّلی در مورد فروختن و تبدیل آیات خدا به قیمت اندک در اول سوره در آیه «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» گذشت.

«أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ»: آنان آنچه که به وسیله خوردن داخل شکم خود می‌کنند، مقصود عوضهایی است که در مقابل آنچه که نازل شده می‌گیرند.

«فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»: (در درونشان جز آتش نخواهد بود) این عبارت و مانند آن، در کتاب خدا چند بار تکرار شده و همه آنها مبنی بر تضمین «۲» است.

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: کنایه از این است که خداوند تعالی به جهت شدت غضب به آنها اعتنا نکرده، با آنان سخن نمی‌گوید.

«وَلَا يُزَكِّيهِمْ»: یعنی آنان را پاکیزه نمی‌کند و مدح به پاکیزه بودن در باره آنها نمی‌نماید یا اینکه به آنان انعام نمی‌دارد. کلمه «یزکیهم» از «زکی الرجل» یعنی صالح و متّعم، گرفته شده است.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»: برای آنان عذابی دردناک است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۵] ص: ۳۴۱

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

(۱) عوالم درونی را هفت قسم دانسته‌اند که توقّف در هر کدام را مقام گویند، که به ترتیب از پایین به بالا عبارتند از: طبع، نفس صدر، قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی، نزول عبارت از ورود حقایق از عالم برتر به پایین‌تر، مثلاً از قلب به صدر و سپس از صدر به طبع.

(۲) تضمین: فعلی که متضمّن معنی فعل دیگری است، که در اینجا خوردن آتش متضمّن فعل خریدن کتاب به بهای اندک است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۲

ترجمه: ص: ۳۴۲

آنها همان گروه‌اند که ضلالت و گمراهی را به جای لطف و هدایت و عذاب خدا را به جای آمرزش و رحمت، برگزیدند و به چه قدر بر آتش جهنّم سخت جان و پرتاقت‌اند!

تفسیر: ص: ۳۴۲

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ»: تبدیل کردند ضلالتی را که ملک شیطان است با هدایت که در دنیا مالک آن بودند. «وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ»: و در آخرت، عذاب را با مغفرت عوض کردند. «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»: یعنی چه چیز آنها را بر کاری که موجب دخول در آتش و بقای در آن است، وا داشت. این جمله تعبیری است به لزوم چیزی که لازمه آن است، لذا اخبار در تفسیر آن مختلف است و مفسران نیز در بیان آن اختلاف دارند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۶] ص: ۳۴۲

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)

ترجمه: ص: ۳۴۲

حق این است که خدا کتاب آسمانی را به راستی فرستاد و کسانی که در آن اختلاف ورزیدند، در خلافتی دور از حق خواهند بود.

تفسیر: ص: ۳۴۲

«ذَلِكَ»: یعنی آن حکم که برای کتمان کنندگان منزلات (آنچه که خداوند فرو فرستاده است) یاد شد، از قبیل داخل شدن در

آتش، سخن نگفتن خدا با آنان، پاکیزه نکردن آنها، ثبوت عذاب دردناک، تبدیل کردن هدایت با گمراهی و عذاب با مغفرت. «بَأَنَّ اللَّهَ»: یعنی به سبب اینکه خداوند کتاب را به حق نازل نموده، جمله «بَأَنَّ اللَّهَ» خبر «ذلک» است و نیازی به تقدیر مبتدا یا خبر یا فعل ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۳

ناصب (فعلی که موجب نصب شود) نیست.

«نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: یعنی به سبب حقی که کتاب با آن خلق شده است و آن مشیت و اراده الهی است که همه چیزها به وسیله آن آفریده می‌شوند. یا اینکه کتاب متلبس به حق و موصوف به حق است. یا کتاب با حق و همراه آن است. پس کسی که کتاب را پنهان می‌کند، در حقیقت حق را کتمان کرده است و مستحق چیزهایی می‌شود که یاد شد و مقصود از کتاب، احکام نبوت و تورات و انجیل و قرآن است که صورت این احکام هستند.

«وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا»: عطف است بر «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ» و اختلاف ضد اتفاق است یا به معنی تردد است. پس معنی آیه بنا بر نظر اول این است که کسانی که با تو اختلاف دارند، یا کسانی که اختلاف بین آنها واقع شد. و بنابر نظر دوم، معنی آیه این است که: کسانی که دو دلی نمودند.

«فِي الْكِتَابِ»: برای استنباط احکام شرعی و برای اینکه قیاس کنند آنچه را که در آن نیست با آنچه که در آن می‌یابند و مراد به کتاب، احکام نبوت است که تورات و انجیل و قرآن صورت آنها هستند.

«لَفِي شِقَاقٍ»: «لفی» ظرف از «کم» است یا از «الله».

«بعید»: یعنی در عناد و دشمنی با شما هستند (پس به علت دشمنی در خلاف شما هستند).

بدان که هر کس تسلیم و فرمانبردار نبی یا وصی باشد، دیگر با امثال خودش در هیچ حکمی از احکام مخالفت نمی‌تواند داشته باشد، زیرا از خودش در چیزی رأی مستقلی ندارد، بلکه او فرمانبردار و مطیع غیر خودش است. به خلاف کسی که مطیع نبی و یا وصی نباشد که در این صورت، شیطان حتما بر او مسلط می‌شود، مگر اینکه آن شخص در حکم مطیع باشد و کسی که شیطان بر او مسلط شد، نمی‌تواند توافق حاصل کند، زیرا کار او همیشه نگرانی و عدم ثبات در آرا است و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۴

همواره در اختلاف و عناد با همه مردم است.

بنابر این، مؤمنان حتی اگر احکامشان نیز مختلف باشد، با هم در توافق و رفق و اتحاد به سر می‌برند و غیر مؤمنان اگر چه در احکام متوافق باشند، ولی با هم در تخالف و عناد به سر می‌برند و از عناد هیچ وقت خارج نمی‌شوند. آنچه که از اختلاف برخی از اصحاب ائمه با بعضی دیگر نقل شده است، منافاتی با توافق آنها با همه مردم ندارد، زیرا مخالفتی که در آنها ظاهر می‌شود، از آن بابت است که در طرف مقابل آنها مخالفت ظاهر شده، و این امر مستلزم ظهور مخالفت از سوی آنان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷] ص: ۳۴۴

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

ترجمه: ص: ۳۴۴

نیکوکاری به آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید. لیکن نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقرا و رهگذران و گدایان بدهد، و هم در آزاد کردن بندگان صرف کند و نماز به پا دارد و زکات مال به مستحق برساند و با هر که عهد بسته به موقع وفا کند و در کارزار و سختیها صبور و شکیبا باشد و به وقت رنج و تعب صبر پیشه کند. کسانی که به این اوصاف اند آنها به حقیقت راستگویان عالم و پرهیزکارانند.

تفسیر: ص: ۳۴۴

«لَيْسَ الْبِرُّ»: کلام مستأنفی است برای ظاهر کردن حکمی دیگر، یا ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۵

پاسخ پرسشی است که از آیه قبل ناشی می‌شود و گویا که گفته شده:

چگونه است حال ما که در قبله اختلاف کردیم، گاهی به سوی بیت المقدس نماز خواندیم و گاهی به سوی مکه، در حالی که مسئله قبله از کتاب است، پس فرمود:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»: نیکوکاری و اطاعت آن نیست که رو به جانب مشرق و مغرب کنید. البته اختلاف در عمل از جهت تسلیم به امر خداوند شدن، اتفاق در عقیده و در گفتار است، به خلاف آنجایی که اختلاف از رایهای مختلف حاصل شود.

«الْبِرُّ» با کسر باء مصدر است، به معنی صله و خیر و توسعه در احسان و صدق و طاعت، و آن ضدّ عقوق (آزردن) است و فعل آن از باب «علم» و «ضرب» است.

این آیه ردّ کسانی از اهل کتاب است که پس از تغییر قبله مسلمانان به سوی کعبه، در مسئله قبله ژرف اندیشی کردند و به اندیشه فرو رفتند و همچنین ردّ مسلمانانی است که پس از تغییر قبله، در مسئله به ژرف اندیشی پرداختند. «۱»

از امام سجّاد (ع)، روایت شده که فرمود «۲»: یهود گفتند ما بر قبله خودمان نمازهای زیادی خواندیم، در بین ما کسانی هستند که شب زنده‌داری کرده و به سوی آن قبله نماز خوانده‌اند و آن قبله موسی است که ما را به توجّه به آن امر کرده است و نصاری گفتند: ما به این قبله خودمان نمازهای زیادی خواندیم و در بین ما کسانی هستند که شب را بیدار مانده، به سوی آن قبله نماز خوانده‌اند و آن قبله‌ای است که عیسی به آن امر کرده است و هر یک از دو دسته گفتند: آیا می‌بینید پروردگار ما

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۰ (منظور خوض در امری الهی با توجیه مادی و عقل جزئی است).

(۲) تفسیر صافی، جلد ۱، ص ۱۶۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۶

را که عملهای ما را باطل می‌کند. این عملهای زیاد و نمازهای ما را که به سوی بیت المقدس خواندیم، زیرا ما تابع هوای نفس محمّد و برادرش که نیستیم. در اینجا بود که خدای تعالی آیه نازل نمود و فرمود: یا محمد! بگو ای گروه نصاری و یهود، آن نیکی و طاعتی که به وسیله آن به بهشت می‌رسید و استحقاق غفران پیدا می‌کنید، این نیست که رو به سوی مشرق آورید یا به مغرب توجّه کنید، در حالی که شما ای یهود و نصاری مخالف امر خدااید و به ولیّ خدا کینه می‌ورزید. «۱»

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِمَّنْ آمَنَ»: حمل کردن اسم ذات بر اسم معنی، مانند حمل کردن معنی بر ذات، نیاز به تصرّف در کلام دارد و این تصرف به صورت تقدیر گرفتن مضاف «۲» در اول یا در دوّمی است، یا اینکه «بر» مصدر را به معنی «بار» اسم فاعل بگیریم، یا اینکه ادّعای اتحاد بین معنی و ذات بکنیم. این ادّعا، از جهت مبالغه در اتّصاف ذات به معنی، تحقّق می‌پذیرد.

«بِإِلَّهِ»: نیکی عبارت است از ایمان و اذعان به خدا و تسلیم به او و این معنی همان روح عمل است، نه صورت عمل و نه جهتی که در آن اعتبار شود.

«وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اقرار به مبدأ و معاد.

«وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»: منظور از کتاب همان شریعت الهی است (در باره فرشتگان و پیامبران که پیش از این توضیح داده شد).

«وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»: (و دادن مال با وجود دوست داشتن آن) که حُبّ در اینجا، شامل دوستی خدا یا دوستی مال یا دوستی انفاق به فقیر می‌شود و بر هر سه تقدیر جایز است که ضمیر مجرور فاعل باشد

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

(۲) مضاف در عبارت به صورت تقدیر است. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۷

که به «من آمن» بازگردد و یکی از این سه تقدیر مفعول مقدر باشد. و ممکن است که ضمیر مجرور، مفعول باشد و به یکی از این سه تقدیر بازگردد و فاعل محذوف باشد. و ممکن است فاعل باشد و به خدا بازگردد.

«ذَوِي الْقُرْبَى»: یعنی خویشان کسی که ایمان آورده یا خویشان نبی صلی الله علیه و آله، یعنی از مال خودش از باب استحباب یا از باب خمس واجب به خویشان بدهد. و اما زکات واجب، پس از این ذکر می‌شود.

«وَ الْيَتَامَى»: عطف است بر «قربی» بنابر این که دادن صدقات مستحبی به یتیمان خودی (یتیمانی که ذوی القربی نیز باشند) جایز نباشد یا اینکه بر عامل تقدیری «کون المال من الحقوق الواجبه»، (مال از حقوق واجب باشد) عطف شده، یا عطف بر «ذوی القربی» است و لفظ «یتامی» جمع «یتیمان» به معنی یتیم است و «یتیم» از باب ضرب و علم (یتیم، یتیم) به معنی چیزی است که تک و تنها باشد و مانند نداشته باشد (مثل درّ یتیم، یعنی گوهر یکتا و بی نظیر)، و در انسانها به معنی فقدان پدر و در سایر حیوانات به معنی فقدان مادر است، در صورتی که به حدّ بلوغ نرسیده باشند.

«وَ الْمَسَاكِينَ»: مسکین کسی است که حالش از فقیر بدتر باشد. این معنی در جایی است که با هم استعمال شوند. اما وقتی جدا شدند و با هم یاد نشدند، هر یک از دو لغت به هر دو معنی آمده است.

«وَ ابْنَ السَّبِيلِ»: یعنی مسافری که خرجی او تمام شده، اگر از خویشان پیامبر باشد از خمس به او داده می‌شود و اگر غیر آن باشد، از مطلق مال ابن السبیل. از این رو، گفته می‌شود که اعراب هر کسی را که کاری انجام داده و مباشرت به انجام کاری می‌کند، پدر و پسر آن کار می‌نامند.

«وَ السَّائِلِينَ»: یعنی کسانی که نسبت به خواستن صریح عفت می‌ورزند و سؤالشان را ضمن اظهار حال و به طور کنایه مطرح می‌کنند، این نوع خواستن، به آن جهت است که منافاتی با دادن حقوق واجب به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۸

سائل نداشته باشد. بنابر اینکه دادن حقوق واجب به کسی که دست باز کرده و سؤال می‌کند، جایز نباشد. و اگر دادن مال به صورت استحباب مراد باشد، آن وقت مقصود از «سائلان» اعم از سائلی است که با دست دراز کردن، چیزی را می‌خواهد یا غیر آن. «وَ فِي الرِّقَابِ»: مقصود از رقاب، مالکان بنده‌ها یا خود بنده‌هاست.

یعنی در راه خلاصی و آزاد شدن بنده‌ها مال خرج کند، چه آن بنده‌ها مکاتب «۱» بوده یا در سختی قرار گرفته باشند و یا چنین نباشند.

«وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ»: یعنی بز و نیکی عبارت است از ایمان و اذعان به خدا و واگذار کردن آنچه که در آن خیر و نفع او است،

به خاطر نفع و خیر دیگران و توجه تامّ به خدا و تسلیم و خروج از انسانیت و لوازم آن، هر آنچه که خلاف تسلیم است، از قبیل اختلاف، نزاع، از خود رأی و نظر دادن و غیر اینها، از انگیزه‌های خودخواهی و خود محوری.

پس بَرّ و نیکی، شامل مواردی بود که یاد شد، و بَرّ و نیکی این نیست که روی و بدن را به سوی مشرق و یا مغرب بگرداند و در این باره رأی بدهد و توقف بر آن نماید. مورد نماز و زکات هم در اوّل سوره گفته شد. هر کس بخواهد به آنجا مراجعه کند.

«وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ»: (و کسانی که به عهد خویش وفا می‌کنند)

(۱) مکاتب: در باره مکاتب، در آیه ۳۳ سوره نور، خدای تعالی می‌فرماید: و الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا. یعنی آنان که مکاتبه می‌جویند از آنچه دستهایتان مالک آن شد. پس مکاتبه کنید، اگر خیری در ایشان امید داشته باشد ... منظور از مکاتبه این است که هر گاه برده (کنیز یا غلام) بخواهد با پرداخت قیمت خود با صاحبش خود را بخرد، بر صاحبش واجب (بنا به قول طبر و عمر بن دینار و عطا) یا مستحب (به قول اکثر فقها) است که قبول کند و با او مساعدت نماید. این پرداخت بها و نوع عمل را مکاتبه گویند و بر دو قسم است مطلق و مشروط (فقه القرآن - چاپ قم، ۱۳۹۹ ه. ق. ص ۲۱۶).

مه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۴۹

این عبارت عطف است بر جمله «من آمن» و این جمله را خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف قرار داده‌اند، و آن به خاطر تقدیر گرفتن کلماتی است (که در عبارت محذوف است)، بدون اینکه نیاز به تقدیر باشد. اما عدول نمودن از فعل به اسم، اشاره به این امر است که وفا کردن به عهد و پیمان چیزی است که در آن استمرار و ثبوت مطلوب است، به خلاف ایمان که آن حادث می‌شود. خواه مقصود از آن اقرار به خدا باشد یا بیعت. اما باقی ماندن بر حالتی که از ایمان حاصل است، دیگر ایمان نیست، بلکه آن بقای بر ایمان است و به خلاف نماز و زکات که آن دو نیز حالت ثابتی ندارند و همیشه تجدیدپذیر هستند و اما وفای به عهد و پیمان، چیزی جز بقای بر عهد نیست و همچنین است در مورد صبر، و مقصود از عهد، عهدی که در ضمن بیعت حاصل می‌شود یا مقصود مطلق عهد است.

«إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ»: (هنگامی که با هم عهد بستند و شکیبایان) وجه عدول فعل به اسم دانسته شد (در چند سطر قبل) و اما عدول از حالت رفع به حالت نصب (عاهدوا در حالت رفع، صابرین در حالت نصب) از آن رو است که مدح مورد نظر است، با در نظر گرفتن اینکه فعل به صورت تقدیری است.

«فِي الْبُأْسَاءِ»: (در سختیها)، بأس عبارت است از عذاب و سختی در جنگ «بؤس» بر وزن «کرم» اسم فاعل آن «بئیس» است که گفته می‌شود فلانی «بئیس» یعنی شجاع و سخت دلاور است. و بئس بر وزن «سمع»، یعنی حاجتش سخت و شدید شد، «و البأساء» به معنی بلای سخت و بزرگ بوده و آنچه که در اینجا مناسب است، این است که به شدت حاجت و دشواری و سختی و بلای در مال تفسیر شود و «و الضّراء» در نفوس «و حین البأس» به شدت کشتار «أولئك» بزرگانی که عظمت آنان منحصر به این اوصاف بزرگ می‌باشد تفسیر شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۰

«الَّذِينَ صَبَدُوا»: یعنی جز راستگویی در گفتار آنان وجود ندارد و افعال و اعمال آنان، گفتارشان را تصدیق می‌کنند. و همچنین، آنان در افعال و احوال نیز راستگو هستند که آثار کارها و حالت‌هایشان آن را تصدیق می‌کند.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»: غیر از آنها هیچ پرهیزگاری وجود ندارد.

این آیه به علی (ع) تفسیر شده، زیرا کسی که جامع بین حقیقت این اوصاف باشد، کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و اولاد طاهرین آنان نیست. و اما غیر آنها، از انبیا و اوصیا، پس آنها نیز بهره‌ای از این اوصاف دارند و به اندازه بهره‌ای که دارند «متّقین» بر آنها صادق است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۸] ص: ۳۵۰

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)

ترجمه: ص: ۳۵۰

ای اهل ایمان! حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد آزاد را در برابر آزاد و بنده را در برابر بنده و زن را به جای زن قصاص کنید و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی او است بخواهد تا با دیه یا بدون دیه درگذرد، کاری است نیکو. پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند. در این حکم، تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است، پس هر که از این دستور سرکشی کند و به قاتل ظلم و تعدی روا دارد، او را عذابی سخت خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۵۰

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

: آن کسانی که به ایمان عمومی، ایمان آوردند و دعوت ظاهری و بیعت عمومی نبوی را قبول نمودند.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ»: در لوح محفوظ، در سینه نبی صلی الله علیه و آله نوشته شده. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۱

مقصود این است که واجب شده است، و به همین جهت و برای اشاره به ضروری که در این مورد و متوجه آنان است، فعل را با «علی» متعدی نمود.

«الْقِصَاصُ»: قصاص آن است که با جنایت کننده چنان رفتار کنند که او نسبت به مورد جنایت رفتار کرده است. و جوب قصاص بر حکام، پس از درخواست اولیای دیه با این امر، منافاتی ندارد. زیرا ولی دم (صاحب خونبها) بین قصاص و دیه و عفو مختیر است. «فِي الْقَتْلِ»: (در کشتگان) متعلق به «کتب» است.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ»: آزاد در مقابل آزاد کشته می شود. (بالحرّ) که جار و مجرور است، متعلق به فعل «یقتل» یا به اسم مفعول (مقتول) است. و این حکم در صورتی ثابت است که قتل عمدی باشد، نه قتلی که محقق شود ناشی از خطاست. در ضمن، این آیه مانند سایر آیات، مجمل و به بیان نیازمند است. پس نباید این اشکال وارد شود که مسئله برخلاف مفهوم با قید مخالف «۱» است. چون مفهوم قید قطعا در اینجا اعتباری ندارد و

(۱) مفهوم در مقابل منطوق است. منطوق عبارت از حکمی است که خود لفظ مذکور بر آن ندارد. مفهوم بر دو قسم است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف. مفهوم موافق عبارت است از اینکه در مفهوم موافق با حکم منطوق باشد. مانند قول خدای تعالی: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» که مفهوم آن دلالت بر نهی از زدن و ناسزا گفتن و هر چیزی که در اهانت و ایذای پدر و مادر شدیدتر از حکم منطوق باشد.

مفهوم مخالف: عبارت از آن است که حکم در مفهوم مخالف باشد با حکم در منطوق که آن در جای خود به اقسامی از قبیل مفهوم شرط و مفهوم وصف و غایت و عدد و حصر و قید تعمیم می شود. ظاهر مفهوم مخالف الحرّ بالحرّ، این است که عبد در

مقابل حَرِّ قصاص نشود، یعنی اگر عبدی حَرِّ را بکشد، طبق مفهوم مخالف قید نباید قصاص شود. در حالی که چنین مفهومی در این آیه قطعاً منظور نیست (اصول فقه مظفر، ص ۱۰۷ تا ۱۱۰).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۲

تفصیل مسئله موکول به فقه است.

«وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى»: (و بنده به بنده و زن به زن) نقل شده است «۱» که دو طایفه از عرب بودند که یکی از آنها قدرت بیشتری بر دیگری داشت و چنین قرار داد بسته بودند که طایفه قدرتمند، در برابر هر بنده، آزادی را بکشد و در برابر مؤنث، مذکر را و در برابر یک مرد، دو مرد را، وقتی که اسلام آمد، داوری به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بردند، پس آیه نازل شد و آنها مأمور به مقابله به مثل شدند.

«فَمَنْ عَفِيَ لَهُ»: هر کسی که مورد عفو قرار گرفته، یعنی جنایتکاری که بخشیده شده است.

«مِنْ»: از جانب «اخیه»، برادر دینی‌اش که همان صاحب خون است، یا از خون برادرش که کشته شده ... عبارت را با لفظ برادر ادا نموده تا به این امر دلالت داشته باشد که لازمه عفو و بخشش، مهربانی و مهرورزی است، چنانچه مهربانی و عطوفت مقتضی عفو است. پس مناسب مقام این است که لفظی بیاورد که مقتضی مهرورزی و مهرورزی نیز مقتضی آن باشد.

«شَيْءٌ»: و چیزی از عفو و بخشش از قصاص، نه از دیه، یا چیزی از عفو، به این معنی که یک وارث عفو کند.

«فَاتَّبَاعٌ»: یعنی عفو کننده باید از امور پسندیده پیروی کند، یا اینکه حکم عفو کننده تبعیت است، یا اینکه پیروی از گذشت در خونبها واجب است.

«بِالْمَعْرُوفِ»: به طریقی رفتار کند که عقلاً-تحسین کنند، و آن را به خوبی و نیکی بشناسند، یعنی در مطالبه دیه، فشار و عنف و اصرار نباشد و زیادتر از مقدار مقرر نگیرد، و از سوی جنایت کننده نیز باید

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۱، به نقل از عیاشی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۳

«أداءً»، پرداخت خونبها، «الیه»، به کسی که قصاص را عفو کرده، «بِإِحْسَانٍ»، با احسان و نیکی صورت پذیرد. یعنی زیر پوشش نوعی از احسان قرار بگیرد. این در حقیقت توصیه‌ای برای بخشنده است که با رفق و مدارا و عدم تعدی و عنف همراه باشد، و توصیه‌ای است به جنایت کننده که حيله و فریب و مسامحه و بخل و اکراه در کارش نباشد.

«ذَلِكَ»: یعنی اجازه در عفو و بخشش، با انتقال به دیه یا بدون آن، یعنی تخییر بین سه چیز، عفو با دیه، بدون دیه و قصاص، زیرا جواز بخشش دیه به طریق اولی از گذشت بر قصاص استفاده می‌شود، و عفو از قصاص از قول خدای تعالی: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ»، تا آخر آیه استفاده می‌شود.

«تخفیف»: یعنی تخفیف در چیزی که بر شما واجب کردیم و آن مؤاخذه کردن به جهت جنایت است.

«مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةً»: یعنی این رحمت خداوند است که بخشش را که مستلزم بقای نفوس است جایز دانسته و از سویی ولی مقتول و صاحب خون را تکلیف به عفو بدون عوض نکرده است.

نقل شده است «۱» که اهل تورات تنها حق قصاص یا بخشش داشتند، و اهل انجیل حق بخشش و دیه داشتند، و این امت، مخیر بین سه چیز هستند، و به روایت نسبت داده شده که در شرع موسی قصاص بود، و در شرع عیسی دیه، پس دین سهل اسلام آمد و هر دو را تشریح نمود.

«فَمَنْ اعْتَدَى»: یعنی هر کس از صاحبان خون و جنایت کننده تجاوز از حدّ خودش بکند، «بَعْدَ ذَلِكَ» پس از آنکه حدّ آنها یاد شد

از قصاص و عفو و دیه، «فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» پس برای او عذابی دردناک است،

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۲، به نقل از عوالی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۴

و وجه توصیف عذاب به دردناک بودن گذشت.

و چون ممکن بود این توهم پیش آید که تشریح قصاص موجب از بین رفتن نفوس بشری است، و از بین رفتن نفوس خلاف حکمت الهی است، چنانچه ملتها و دینهای باطل بر این عقیده هستند بنابراین، این توهم را رفع نمود به اینکه قصاص موجب باقی ماندن نفوس است نه از بین رفتن آنها، زیرا تشریح قصاص موجب منع همه نفوس است از تجزّی بر قتل. پس قصاص باعث از بین رفتن نفوس اندکی شده و در عوض نفوس زیادی می‌مانند، به خلاف ترک قصاص که مطلب بر عکس می‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۹] ص: ۳۵۴

اشاره

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

ترجمه: ص: ۳۵۴

ای خردمندان! حکم قصاص برای حفظ حیات شماست تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید.

تفسیر: ص: ۳۵۴

پس فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»: در قصاص حیات شماست، عرب در مقابل این جمله، جمله دیگری می‌گوید که مقصودشان افاده همین معنی است و آن جمله این است «القتل انفی للقتل» «۱». و مفسّران و جوهری یاد کرده‌اند که دلالت می‌کند بر اینکه تعبیر قرآن بر تعبیر مقابل، ترجیح دارد.

«يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»: صاحبان عقل و خرد را از آن جهت، خاص خطاب و ندا قرار داد که احترام و بزرگ داشتن برای آنها باشد و از سوی دیگر، می‌خواهد بگوید تنها خردمندان هستند که می‌فهمند چگونه در

(۱) منظور این است که قتل (در جهت قصاص) بهترین دفع کننده قتل‌های بعدی است (مانع از تکرار قتل می‌شود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۵

قصاص زندگی است و آنها کسانی‌اند که تشریح حکمها مخصوص آنهاست و در آفرینش اشیاء، آنها منظور نظراند. آنها هستند که وجودشان مهم است و به آن اهمیت داده می‌شود نه غیر آنها.

«لَعَلَّكُمْ»: شاید شما ای صاحبان عقل و خرد، «تَتَّقُونَ»، پرهیزکار شوید.

رجا یعنی امیدوار بودن، از یاد قصاص، یا از نهادن حیات در قصاص، یا از ذکر حیات، ناشی می‌شود، پس اگر دو معنی اول مقصود باشد، معنی آیه این است: که خداوند برای شما قصاص را تشریح کرد، یا حیات را در قصاص قرار داد، تا شاید شما از کشتن

پرهیزید، یا از معاصی پرهیز کنید، یا متّصف به تقوی باشید. اگر معنی سوم مراد باشد، معنی آیه چنین است: خداوند برای بقای شما قصاص را تشریح فرمود، تا شاید از معاصی پرهیز کنید و متّصف به تقوی باشید.

نسبت دادن رجا (امیدواری) به خداوند، درست نیست، زیرا امید تحقّق نمی‌پذیرد، مگر از جاهل که منتظر به دست آوردن چیزی است که به آن رغبت داشته و از اختیارش خارج است (اکنون امیدوار است به آن برسد) و حق تعالی چنین نیست. پس امیدواری از خدای تعالی به معنی علّت آوردن است و ممکن است به این صورت تعبیر شود که خداوند تعالی نیز مانند پادشاهان و بزرگان سخن گفته باشد، چه آنان وعده‌هایی را که می‌دانند، با «لیت و لعلّ و عسی» تحقق پیدا خواهد کرد، یعنی با «اگر» و «شاید» و «امید است» ادا می‌کنند، تا کسانی که به آنها وعده می‌دهند، اتکا و اطمینان به وعده پیدا نکنند و بین خوف و رجا باقی بمانند.

و یا اینکه خداوند تعالی، حال بندگان را ملاحظه نموده و اینکه وضع بندگان، رجا و طمع داشتن و امید است، پس امیدواری به اعتبار حال مخاطب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۶

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۰] ص: ۳۵۶

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰)

ترجمه: ص: ۳۵۶

دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان، به چیزی که شایسته عدل باشد وصیت کند، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

تفسیر: ص: ۳۵۶

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»

: این عبارت جمله استیثافیه بوده، برای اظهار حکم دیگری که به حکم سابق ارتباطی ندارد، لذا آن را از جمله سابق قطع نموده، و عامل «اذا» فعل شرط است، چنانچه آن قول، در جمیع مواردی که برای «اذا» بوده، محقق است، نه اینکه عامل فعل «کتب» باشد چنانچه برخی گفته‌اند، زیرا «کتب» ماضی مجهول است و «اذا» برای مستقبل، و همچنین «الوصیة» نمی‌تواند عامل «اذا» باشد، چون جایز نیست تقدّم معمول مصدر الف و لام دار بر خود مصدر، اگر چه ظرف باشد، و جواب «اذا» محذوف است، و آن جمله‌ای است معترضه که بین فعل و مرفوعش واقع شده، چنین است تقدیر آیه:

«اذا حضر احدکم الموت فلیوص» (و اگر یکی از شما را مرگ فرا رسید، پس باید وصیت کند) و ممکن است جواب «اذا» این کلام بعدی خدای تعالی «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» باشد، بنابر اینکه فاء در جواب «اذا» لازم نباشد، یا جواب «اذا» «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ» است، بنابر همان قول که فاء را در جواب «اذا» لازم ندانسته باشد.

بنابر این جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» «نایب فاعل» «کتب» است، زیرا در آن معنی قول است، و جمله «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» معترضه است. چنانچه بنابر فرض حذف جواب «اذا» معترضه بود.

و مقصود از خبر یا مطلق مال است یا مال زیاد، چنانچه به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۷

امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده «۱» به خانه یکی از بردگانش وارد شد، آن شخص بیمار شده بود و هفتصد یا ششصد درهم پول داشت، پس گفت:

آیا وصیت بکنم؟ امام فرمود: نه، خداوند فرموده است، «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» اگر چیزی را بعد از خود باقی گذارد باید وصیت نماید و تو مال زیادی نداری، و این خبر و غیر آن به همین مضمون از طریق عامه نیز روایت شده است.

و «الوصیة» نایب فاعل «کتب» است، و مذکر آوردن فعل از آن جهت است که «الوصیة» مؤنث مجازی است، و جایز است که «الوصیة» مبتدای آن باشد و «لوالدین» خبر آن، و همه جمله نایب فاعل «کتب» است.

«وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی باید وصیتی بکنند که عقل و عرف آن را نیکو بداند، زیرا معروف اسم چیزی شده است که عرف آن را تحسین نموده و نیکو بداند. مقصود این است که وصیتی بکند که در آن حیف و میل و ضرر زدن به ورثه نباشد. مانند آنجایی که میت مال زیادی داشته و ورثه نیز با بعضی از آن مال بی‌نیاز می‌شوند، ولی از سوی دیگر، پدر و مادر و نزدیکان نیازمند هستند. در این صورت، آن مقدار از مال را که ورثه به آن نیاز ندارند، برای خویشان و نزدیکان وصیت نماید.

«حَقًّا»: حق، حقاً، مفعول مطلق است و خود را تأکید می‌کند، در صورتی که مؤکد مضمون «کتب» قرار داده شود. اگر مؤکد مضمون وصیت بر والدین قرار گیرد، غیر خودش را تأکید می‌کند.

«عَلَى الْمُتَّقِينَ»: بدل از «علیکم» است، یا متعلق به «حَقًّا» است، و به هر تقدیر آگاهانند این نکته است که در تشریح احکام صاحبان عقل و خرد منظور نظر هستند و آنان مؤمنانند که با بیعت خاص بیعت نمودند.

(۱) صافی، ج ۱، ص ۱۶۲ و نور الثقلین، ج ۱، ح ۵۳۱، ص ۱۳۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۸

اما غیر آنها، در هیچ یک از احکام بشر و منافع او و ایجاد اشیاء، مورد نظر نیستند، مگر به نفع همان عاقلان و آنچه که در اخبار وارد شده، از نسخ شدن این آیه به آیه مواریث، دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از «کتب» فرض است و اینکه آنچه که نسخ شده و خوب است نه جواز، و گر نه در آیه مواریث جمله «مَنْ بَعِدَ وَصِيَّتُهُ» باید یاد شده باشد و این معنی ثبوت وصیت را تأکید می‌کند، نه اینکه آن را نسخ نماید.

به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: کسی که هنگام مرگ، به خویشانش که ارث نمی‌برند وصیت نکند، عملش را ختم به گناه کرده، و به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود «۲»: وصیت یاد شده چیزی است که خداوند برای صاحب این امر، یعنی میت قرار داده است. گفته شد: آیا برای وصیت به خویشان حدی هست؟ فرمود:

کمتر چیزی که باید باشد یک سوم از ثلث مال است.

از امام صادق (ع) است که «۳»: آن حقی است که خداوند در اموال مردم برای صاحب این امر قرار داده، گفته شد: آیا برای آن حدّ محدودی است؟ فرمود: بلی، گفته شد: چه مقدار؟ گفت: کمترین آن یک ششم و بیشترین آن یک سوم است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۱] ص: ۳۵۸

اشاره

فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا إِنَّمَا عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱)

ترجمه: ص: ۳۵۸

پس هر گاه کسی پس از شنیدن وصیت آنرا تغییر دهد و (به)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۳، به نقل از تفسیر مجمع و عیاشی از قول امام صادق (ع)، و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۷۸.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۳، به نقل از فقیه و عیاشی از قول امام صادق (ع)، و عیاشی، ج ۱، ح ۱۶۸، ص ۷۷.

(۳) همان مأخذ، همان صفحه، به نقل از عیاشی و عیاشی ج ۱، ح ۱۶۳، ص ۷۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۵۹

منافع اشخاص) بر خلاف حقیقت رفتار کند گناه این کار بر آنهاست که عمل به خلاف وصیت کنند و خداوند به هر چیز که خلق گویند و کنند شنوا و داناست.

تفسیر: ص: ۳۵۹

«فَمَنْ بَدَّلَهُ»: یعنی نوشتن وصیت را تبدیل نماید، به این نحو که به آن عمل نکند و به پدر و مادر و خویشان وصیت نکنند. یا مقصود این است: کسی که وصیت ثابت از جانب محضر را تبدیل کند، خواه تبدیل کننده وصی باشد یا وارث یا شهود یا حاکم. و مذکر بودن ضمیر، به اعتبار (مصدر باب افعال) «ایصاء» است (به معنی وصیت کردن).

«بَعْدَ مَا سَمِعَهُ»: یعنی پس از آنکه فرض و حکم خدا را شنید بنا بر تقدیر اول، یا وصیت کردن را شنید بنا بر دوم، و تقیید به شنیدن، اشاره به این است که اینجا نیز مانند سایر تکالیف قبل از علم به تکلیف مؤاخذه‌ای نیست.

«فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»: گذاردن اسم ظاهر جای ضمیر برای این است که اشعار به علت حکم است و علاوه بر آن، به وسیله تکرار، زجر و نهی زیادی نیز حاصل می‌شود و حصر در اینجا، حصر قلب «۱» ادعایی فرضی است، زیرا که خدای تعالی، بر طریقه مخاطبه‌های

(۱) حصر دو معنی دارد: الف) به معنی قصر مصطلح که نزد علمای بیان معروف است، اعم از اینکه از نوع قصر صفت در موصوف باشد، مانند «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار»، یا از نوع قصر موصوف در صفت، مانند «ما محمد الا رسول صلی الله علیه و آله» ب) قصر مصطلح ادعایی یا فرضی و استثنا که در اصطلاح به آن قصر نمی‌گویند (اصول فقه، ج ۱، ص ۱۲۶). قصر به اعتبار حال مخاطب بر سه قسم است: قصر افراد، قصر قلب، قصر تعیین، مثلا اگر بگوییم «الشجاع علی لا معاویه»، اگر مخاطب معتقد به اشتراک علی و معاویه در شجاعت باشد، قصر افراد، قصر قلب، قصر تعیین، مثلا اگر بگوییم «الشجاع علی لا معاویه»، اگر مخاطب معتقد به اشتراک علی و معاویه در شجاعت باشد، قصر افراد نامیده می‌شود و اگر معتقد به عکس آن چیزی باشد که گفتیم، قصر، قصر قلب است و اگر مردد باشد و نداند که کدام یک از آن دو

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۰

عرفی سخن می‌گوید و اهل عرف وقتی که بخواهند در منع از چیزی و یا ترغیب بر چیزی مبالغه نمایند، می‌گویند: فلان کار را انجام بده که اجرای آن جز برای تو نیست. در این مورد، گویا متکلم ادعا می‌کند که به جا آورنده این فعل زشت می‌داند که این کار عقوبت دارد، ولی گمان می‌کند که عقوبت آن به گردن دیگری است و لذا آن فعل را انجام می‌دهد، پس به او می‌گوید: چنین نیست که تو گمان کرده‌ای، گناه آن تنها به خودت باز می‌گردد، و همچنین است مسئله در مورد ترغیب.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ»: خداوند شنواست آنچه را که وصیت کننده در حین وصیت کردن می‌گوید، یا آنچه را که تبدیل کنندگان در حین

تبدیل می‌گویند.

«علیم»: به اغراض آنان داناست، پس مجازات می‌کند هر یک را بر حسب گفتار و هدفش، و این تهدید تبدیل‌کنندگان است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۲] ص: ۳۶۰

اشاره

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

ترجمه: ص: ۳۶۰

و هر کس چنین پندارد که از وصیت وصیت‌کننده به وارث او ستمی رفته است و به اصلاح آن پردازد، بر او گناهی نیست اگر چه خطا رفته باشد، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۶۰

«فَمَنْ خَافَ»: فاء برای تعقیب است به اعتبار لازم حکمی که عبارت از علم به حکم است، گویا پس از آنکه معلوم شد تبدیل‌کننده وصیت‌گناه کرده است، فرمود: بدان که اگر تبدیل در راه اصلاح وصیت باشد گناه ندارد.

شجاع هستند، قصر، قصر تعیین است. (البلاغه الواضحه، ص ۲۱۹).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۱

«مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا»: در حالی که از باب خطا و اشتباه از حق عدول کند، چنانچه در خیر تفسیر شده است.

«أَوْ إِثْمًا»: اگر عدول از حق عمدی باشد، و مقصود این است که زیاده‌تر از ثلث وصیت کند یا به وارث ضرر بزند، به این نحو که مال میت اندک باشد و وارث نیاز داشته باشد، یا اینکه بعضی از ورثه یا همه ورثه را از ارث محروم کند.

«فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»: یعنی بین وارث و کسی که به او وصیت شده، یا بین وصیت‌کننده و ورثه، صلح ایجاد کند، به این نحو که وصیت را بعد از وفات وصیت‌کننده تغییر دهد یا اینکه وصیت‌کننده را از وصیت به صورت زیان‌رسانی به ورثه در حال حیات منع کند. همچنین اگر وارث خواست تا نگذارد وصیت‌کننده نسبت به ثلث وصیت کند، جلوی او را بگیرد.

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: در این تبدیل و در منع یاد شده، گناهی نیست.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ»: خداوند می‌بخشد گناهی را که توهم می‌شود بر تبدیل مترتب شود، پس از آنکه بر مبدل در آیه پیش‌گناه مسجل گشت.

«رَحِيمٌ»: رحم و تفضل می‌کند بر اصلاح‌کننده وصیت، با این جمله رفع حرج و زحمت از اصلاح‌کننده نمود و به او وعده رحمت داد.

و اشکال کردن به این ترتیب که خوف از چیزی است که احتمال وقوع آن می‌رود نه از چیزی که واقع شده، در حالی که «خاف» در اینجا متعلق به وصیت و عدول از حق در وصیت است ناوارد است و در دفاع آن می‌توان گفت، معنی آیه این است: کسی از وصیت‌کننده‌ای بترسد از باب اینکه او وصیت‌کننده است و در حین وصیت کردن، عمدا یا سهوا، از حق عدول کند. یا معنی چنین

است: کسی که علم دارد که وصیت کننده عمدا یا سهوا از حق عدول می‌کند، چون استعمال خوف در علم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۲

بسیار است و نیازی به برخی از تکلفها و به زحمت افتادن‌ها نیست، و اخبار بر همین معنی اخیر دلالت می‌کند. از امام باقر (ع)، پرسیده «۱» شد از قول آیه «فَمَنْ بَدَّلَهُ»، فرمود: آیه بعدی آن آیه را نسخ کرده، یعنی آیه «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» یعنی، آن کسی که به او وصیت شده است اگر بترسد که وصیت کننده به چیزی وصیت کرده که خدا راضی نیست و خلاف حق است، پس گناهی نیست که آن را به حق و مرضی خدا و راه خیر بازگرداند.

حمل این خبر بر تبدیل در حال حیات وصیت کننده جایز است. از امام صادق (ع) است که «۲»: وقتی مردی وصیتی کرد. بر وصی حلال نیست که وصیت را تغییر دهد، بلکه باید طبق وصیت او انجام دهد، مگر اینکه وصیت به غیر آن چیزی باشد که خداوند به آن امر کرده که در این صورت عمل به وصیت ظلم و عصیان است. پس جایز است بر وصی که آن وصیت را به حق بازگرداند. مثلا مردی چند وارث دارد، ولی همه اموالش را برای برخی از ورثه قرار می‌دهد و بعضی را محروم می‌کند، در این صورت، جایز است که وصی آن را به حق بازگرداند. پس معنی «جنف» این است که به سوی برخی از ورثه میل پیدا کنی (وراث دیگر را محروم نمایی)، و «اثم» آن است که امر کنی به عمران و آبادی آتشکده‌ها و درست کردن شراب، که در اینجا برای وصی حلال است که به هیچ یک از اینها عمل نکند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۳] ص: ۳۶۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۳، به نقل از کافی و عیاشی و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۷۹.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۴، به نقل از ضحی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۳

ترجمه: ص: ۳۶۳

ای اهل ایمان! بر شما نیز روزه داشتن فرض شده است، چنانکه امتهای گذشته را فرض شد، و این دستور برای آن است که پاک و پرهیز کار شوید.

تفسیر: ص: ۳۶۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: چون این حکم نوع دیگری از تکلیف بود غیر از تکلیف اول که در معاملات بود، و نیز روزه از سخت‌ترین عبادت‌هاست لذا خدای تعالی صدر کلام را با ندا آورد تا زحمت تکلیف با لذت خطاب جبران و تلافی شود. از امام صادق (ع) است که «۱»:

لذت ندا زحمت و سختی عبادت را زایل می‌کند. و مکرر گفته‌ایم که مقصود از ایمان در این جاها، ایمان عام است که به وسیله

بیعت عمومی و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود.

از امام صادق (ع) است «۲» که از ایشان در باره این آیه و از قول خدای تعالی «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» پرسش شد، فرمود: همه این آیه‌ها شامل گمراهان و منافقان و هر کسی است که به دعوت ظاهری اعتراف داشته باشد.

«كُتِبَ»: یعنی در لوح محفوظ نوشته شده است یا در سینه نبی صلی الله علیه و آله یا در کتاب تدوینی الهی، یا اینکه واجب شده است.

«عَلَيْكُمُ الصَّيَامُ»: صوم و صیام مصدر هستند از صام، یصوم، صوما و در لغت به معنی مطلق امساک است و در شرع امساک مخصوص (مانند روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و غیره) است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۴، به نقل از مجمع [.....]

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۴، به نقل از عیاشی و تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۱۷۵، ص ۷۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۴

«كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: یعنی روزه یک عبادت قدیمی است که از زمان آدم (ع) واجب بوده، زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه در شریعتش یک نوع امساک را توصیه کرده است. از امیر المؤمنین (ع) روایت «۱» شده که اول آن انبیا آدم (ع) است، که روزه بر او واجب بود.

پس، تشبیه روزه ما به روزه‌های شرایع گذشته، در اصل امساک مخصوص شرعی است نه در جمیع خصوصیات آن، زیرا روزه ما موافق روزه یهود و نصاری در وقت و عدد روزها و چیزهایی که باید از آنها امساک نمود، نبوده است.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: باشد که متّصف به تقوی شده و آدمهای پاکیزه‌ای شوید، یا اینکه شاید شما از گناهان و انگیزه‌های نفس دوری کنید، زیرا امساک نفس از خوردنی و آشامیدنی در یک مدّت غیر عادی نفس را ضعیف می‌کند، و با ضعیف شدن نفس، انگیزه‌ها و مقتضیات آن نیز ضعیف می‌شود و قوه عقل را که اقتضای اجتناب از بدیها در انسان دارد، قوی می‌کند.

به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود «۲»: اخته کردن امت من روزه است، و در خبر است کسی که نمی‌تواند نکاح کند، پس روزه بگیرد که روزه برای او اخته «۳» کردن است.

و از امام صادق (ع) است که فرمود: روزه واجب شد تا اینکه غنی و فقیر با هم مساوی شوند، و این از آن جهت است که چون غنی هیچ

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۴.

(۲) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۲. توضیح اینکه، در بعضی ادیان مجاز است که شخص برای راحت شدن از فشار غریزه جنسی و فرار از اعمال شهوی و نفسانی و شیطانی، خود را اخته کند، ولی در اسلام چنین امری مجاز نیست، لذا فرموده‌اند: همان اثری که از اخته کردن در نظر بوده است در دین اسلام از روزه گرفتن حاصل می‌شود.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۵

وقت گرسنگی را احساس نمی‌کرد تا به فقیر رحم کند، خداوند خواست که سختی گرسنگی را به غنی بچشاند تا نسبت به ضعیف رقت قلب یافته و به گرسنه رحم نماید «۱».

اشاره

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

ترجمه: ص: ۳۶۵

روزهایی را به شماره معین روزه دارید و هر کس از شما بیمار باشد یا مسافر، به شماره آن روزهای غیر ماه رمضان روزه دارد و کسانی که روزه آنان را به زحمت و مشقت خواهد انداخت، عوض هر روز غذا دهند، آن قدر که فقیر گرسنه‌ای سیر شود و هر کس بر نیکی بیفزاید، این برای او بهتر است و بی تعلل روزه داشتن شما از هر کار بهتر خواهد بود، اگر فواید بی‌شمار این عمل را بدانید.

تفسیر: ص: ۳۶۵

«أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ»

: یعنی روزهای کم، زیرا عرف وقتی می‌خواهد از اندازه کمی کنایه آورد، کلمه «معدودات» را ذکر می‌کند یعنی روزهایی چند، و «ایام» متعلق به «تتقون» است، به سبب همین قرینه و متعلق «الصَّیَّام» محذوف است، و مقصود از ایام، روزهای دنیا یا روزهای روزه است. پس تعلق آن به «کتب» یا «صیام» صحیح نیست، چون اولی به معنی کلی (معدود است) و دومی به لفظ آن خلل می‌رساند، زیرا که بین مصدر و مفعولش فاصله واقع می‌شود و آن جمله بیگانه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» است و این مطلب جایز نیست، زیرا که در این صورت، عامل ضعیف می‌شود و نمی‌تواند عمل کند.

(۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۶

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا»: یعنی در آن ایام که روزه گرفتن مقرر شده، اگر بیمار باشند «أَوْ عَلَى سَفَرٍ»، یا در سفر باشند، فقها در باره حد سفر و شرایط آن و شرایط قصر و شکستن روزه و حد مرض و موارد خوردن روزه به تفصیل شرح داده‌اند.

«فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»: عوض آن روزهایی که روزه نگرفته، یا معنی این است که بر او است چند روز از روزهای دیگر، «عِدَّة» با نصب خوانده شده است، به تقدیر فعلی که آن را نصب بدهد، و تقدیر آیه این است:

«فلیصم عِدَّةً مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» و ظاهر این آیه دلالت می‌کند بر اینکه در هر دو مورد سفر و مرض، خوردن روزه و انتقال به بدل لازم است، چون خدای تعالی قضیه را شرطیه آورده و لازمه شرط را که همان مرض و سفر است، زمانش را جایگزین زمان روزهایی نموده که نگرفته و بدون قید، آورده که نشان دهد این جزا لازمه این شرط مطلق است.

از طریق عامه، اخبار زیادی است که دلالت بر افطار کردن در سفر می‌کند و اگر تقدیر شرط را بخواهیم چنین بگیریم که: «پس روزهای چندی از روزهای غیر ماه رمضان را روزه بگیرد اگر افطار کند»، خلاف ظاهر است و در عین حال می‌گوییم: اگر دلیل نباشد که گفته ما را در مقابل عامه ثابت کند، در آن صورت، چون آیه از مجملات قرآن محسوب می‌شود که نیاز به روشن شدن دارد، و برای ما آن را مانند سایر مجملات قرآن بیان کرده‌اند، زیرا که گرفتن احکام از محض الفاظ قرآن، به ویژه مجملات آن،

جز تفسیر به رأی، چیزی نیست که حتی اگر به حق هم برسد باز خطا کرده است و جایگاه او آتش است.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ»: و آنها که قدرت بر فدیة دارند، «طاق الشيء طوقا و اطاقه و اطاق عليه قدر»، یعنی قدرت بر شیء پیدا کرد و بنا بر همین قرائت گفته شده: در ابتدای اسلام مردم عادت به روزه گرفتن نداشتند، لذا خداوند آنها را بین روزه و فدیة مخیر نمود، سپس این حکم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۷ نسخ شد.

یا اینکه مقصود این بوده که بر کسانی که می‌توانند روزه بگیرند، از بیماران و مسافران، فدیة بدهند، سپس دستور به وجوب آن آمد یعنی وجوب روزه، یا اینکه مراد این بوده که بر کسانی که می‌توانند روزه بگیرند، از بیمار یا مسافر که قبلا روزه‌شان را خورده‌اند و حالا عوض آن را می‌گیرند، فدیة است، یعنی مخیرند بین روزه و فدیة. سپس، تخیر نسخ شد و فقط روزه ماند، و تنها فدیة در حالتی ماند که به جای روزه‌هایی که خورده‌اند و نتوانسته‌اند تا ماه رمضان بعد بگیرند، باید فدیة دهند.

ممکن است مقصود این باشد که امثال پیرمردان و پیرزنان و زنی که بچه‌اش را شیر می‌دهد، و کسی که زیاد تشنه می‌شود، اگر نتوانند روزه بگیرند، واجب است روزه را بخورند، و اگر می‌توانند روزه بگیرند مخیر بین روزه و فدیة هستند، و در اخبار به اکثر این وجوه اشاره شده است.

و «یطبقونه منه» به ادغام تاء در طاء بعد از تبدیل، و «یطبقونه» و «یطبقونه» که ملحق به باب «فعل و تفعّل» شود که اصل آنها از «یطبقونه و ینطبقونه» باشد خوانده شده است و همه اینها از طوق به معنی قدرت است، یا از قلاده و زنجیر است که افاده معنی تکلف، جهد، زحمت و مشقت را نیز می‌کند. بنابر این، قرائت معنی آیه چنین می‌شود:

بر کسانی که روزه بر آنها سخت است و با روزه گرفتن به زحمت می‌افتند، مانند پیرمردان و پیرزنان، و زنان شیرده، و صاحبان عطش، می‌توانند فدیة بدهند، و در این صورت، دیگر در آیه اشکالی نیست، پس آیه مانند سایر مجملها، مجمل است. «طَعَامٌ مَسْكِينٍ»: یک مد از طعام یا دو مد چنانچه برخی گفته‌اند.

«فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا»: یعنی به طور مجزّد مطلق عمل خیری انجام دهد، یا کسی که به طریق طاعت در ادای فدیة، خیر انجام دهد به اینکه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۸

فدیة را زیادت‌تر کند، یا اینکه بین روزه و فدیة جمع نماید (یعنی هر دو کار را انجام دهد) یا اینکه کسی که تطوّع کند (بر رغبت فرمانبرداری کند)، بهتر از همه طاعت‌های دینی است.

«فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا»: یعنی ای مردم که مخیر بین روزه و فدیة هستید، یا بیماران و مسافران، یا قضا کنندگان روزه‌ها و آنان که مخیر یا معذورند، و یا به سبب روزه به زحمت می‌افتند، یا اینکه مقصود، مؤمنان باشند بنابر اینکه کلام مستقل بوده و تشویق به روزه نماید، بدون اینکه آنچه که بر آن مقدم شده نظر بنماید.

«خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: یعنی اگر شما از اهل علم باشید، یا اگر می‌دانید که آن بهترین چیزی است که اختیار کرده‌اید (در آن صورت اگر روزه دارید برای شما بهتر است).

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۵] ص: ۳۶۸

اشاره

شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيَتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِيَتَذَكَّرُوا اللَّهُ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

تحقیق نزول کتاب دفعه و تدریجا ص: ۳۶۸**ترجمه: ص: ۳۶۸**

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است برای هدایت بشر و برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل. پس هر که دریابد ماه رمضان را باید روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر باشد به شماره آنچه روزه خورده است از ماههای دیگر روزه دارد که خداوند برای شما حکم را آسان خواسته، تکلیف را مشکل نگرفته است تا اینکه عدد روزه را تکمیل کرده و خدا را به عظمت ذکر کنید که شما را به دین اسلام هدایت فرموده باشد که از این نعمت بزرگ سپاس گزارید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۶۹

تفسیر: ص: ۳۶۹**اشاره**

«شَهْرُ رَمَضَانَ»: مبتدا است و خبر آن «الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»: است و ممکن است این جمله صفت (شهر رمضان) باشد و خبر آن که «هذه الأيام» باشد محذوف باشد، یا اینکه «شهر رمضان» خبر مبتدای محذوف است، به این نحو «هذه الأيام شهر رمضان» یا بدل است از «صیام» به تقدیر مضاف که می‌شود «صیام شهر رمضان» و وجه نزول قرآن در ماه رمضان، با اینکه قرآن در طول بیست و سه سال نازل شده، این است که قرآن در یکجا از مقام جمع و از نزد حکیم خبیر به بیت المعمور که در آسمان چهارم و در مقابل کعبه و مقام قلب نبی صلی الله علیه و آله قرار گرفته نازل شده، و از آنجا به طور تفصیل در مدت مذکور بر سینه نبی صلی الله علیه و آله نازل شده است و هر سال از بیت المعمور بر سینه نبی صلی الله علیه و آله یا وصی او از تأویل قرآن و متشابهات آن نازل می‌شود. همان چیزی که خدا بخواهد از قبیل نسخ منسوخ و اثبات مثبت، و اطلاق مطلق، و تقیید مقیّد و تعمیم عامّ و تخصیص خاصّ.

طبق آنچه که روایت شده، بیشتر کتابهای آسمانی در ماه رمضان نازل شده، زیرا ماه رمضان ماه حبس نفس است از توجه به نیروها و ادراکات ظاهری و از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی، و تا زمانی که- نفس که از آن تعبیر به سینه می‌شود- از توجه به دار دنیا حبس نشود، آماده نقش بستن غیبی و مشاهده و سماع از غیب نمی‌شود. و به اعتبار تأویل ماه رمضان عبارت از مقام ظهور نفس است به امساک از غیر خدا و توجه به خدا و به همین جهت ماه رمضان نامیده شده است، زیرا که رمضان نام خدای تعالی است.

تحقیق اینکه قرآن مبین هدایت است ص: ۳۶۹

«هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»: لفظ «من» از حروف ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۰

بیانیه است. بدان که فرستادگان و رسولان خدا در مقامات و درجات با هم تفاوت دارند، زیرا مقاماتی که در لطایف رسالت و درجات آنهاست، نهایی ندارد. امتهات آن درجات، گاهی به صد هزار، و گاهی به صد و بیست هزار و گاهی به صد و بیست و چهار هزار محدود می‌شود و برخی از آن مقامات و درجات، بالای بعضی دیگر است و هر یک از آن درجات برتر بر پایین تر احاطه دارد، به این معنی که مرتبه پایین از جمله درجات مرتبه بالاست، و هر مقامی، صاحبی از رسولان دارد، زیرا هر مقامی لطیفه خاصی از لطایف رسالت را اقتضا می‌کند و هر لطیفه‌ای از آن لطایف در رسولی از رسولان ظاهر می‌شود، و هر رسولی که به مقام عالی

برسد، بر رسولانی که در درجه پایین‌تر قرار دارند احاطه دارد و آنان از جمله شئون و درجات او می‌شوند، و هر کتاب و شریعتی که از پیامبران برتر باشد، بر شرایع و کتابهای پایین‌تر احاطه دارد و آن کتاب و شریعت، از آخرین و عالیترین مقامات رسولی که آن کتاب و شریعت را آورده نشأت می‌گیرد و از آنجا به مقام صدر رسول نازل می‌شود. لذا، رسالت محمد صلی الله علیه و آله، آخرین مقامات رسالت است، مقامی که فوق امکان است، و آن مقام جمع مطلق است که بالاتر از آن مقامی نیست. به خلاف سایر مقامها که در آنها از یک وجه پراکندگی هست، اگر چه آن پراکندگی به وسیله تقیید به امکان و جدا شدن از وجوب حاصل شده باشد.

از همین جاست که انبیا و کتابها و شرایع آنان، زیر پرچم و کتاب و شریعت محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفته‌اند و حلال او حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت، و کهنه شدن و نسخ به کتاب و شریعت او راه نمی‌یابد، و نام قرآن مخصوص به کتاب او است. زیرا قرآن مصدری است که از قرأ قرآنا، به معنی جمع کرد جمع کردنی، گرفته شده است، اگر چه از قرأ قرآنا به معنی تلاوت و خواندن گرفته شده باشد، زیرا آن نیز از قرأ به معنی «جمع» مأخوذ است. تنها کتابی که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۱

ناشی از مقام جمع مطلق است، کتاب محمد صلی الله علیه و آله است، نه سایر کتابها که آنها ناشی از مقامات امکان هستند، که هیچ یک از آنها خالی از پراکندگی نیست.

کتابی که از مقام عالی به مقام صدر و طبع نازل شده، دارای دو وجه است: یک وجه به عالم مقام عالی و یک وجه به عالم مقام دانی. به اعتبار آن وجهی که به عالم مقام نازل است مفصل است، مانند تفصیلی که آن مقام دارد و ظاهر است به همان اندازه‌ای که آن مقام ظهور دارد، و فارق نسخه‌های مقام عالی و اشباح «۱» عالم پایین‌تر است. پس قرآن با تفصیلش، بینات و اوضحات، یعنی روشن و واضح است، و به اعتبار آن وجهی که به سوی عالمی است، عبارت از هدایت است، و به اعتبار وجهی که به سوی پایین است عبارت از فرقان است.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ»: این جمله فرع جمله قبل است، یعنی وقتی که ماه رمضان ماه نزول قرآن است، پس لازم است بر شما از غیر خدا در آن ماه امساک کنید و روزه بدارید و همچنین، از خواسته‌های مقام دانی شما که همان مقام نفس است، امساک نمایید، تا اینکه خواسته‌های روح و باب غیب بر شما باز شود. پس کسی از شما که حاضر باشد، نه مسافر، باید روزه بگیرد، چنانچه امام صادق (ع) این گونه تفسیر نموده «۲» و در ردّ کسی که در سفر بین صوم و افطار مخیر می‌کرد، فرمود: چه قدر آیه واضح و بین است. کسی که حاضر باشد، روزه بگیرد و کسی که مسافر باشد، روزه نگیرد، پس امام (ع)، مفهوم مخالفت را معتبر دانست، و مفاهیم اگرچه حجّت و دلیل نیستند، ولی در مقام

(۱) اشباح یعنی سایه‌ها، و از این رو است که این عالم نمود و سایه‌ای از عالم بود و مثالی از عالم مثل است. از این رو، علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه آن را عالم اشباح نامیده است.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۴ و ۱۶۵، به نقل از اصول کافی، فقیه، تهذیب ... و تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۱۸۷، ص ۸۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۲

خطابه و جدل معتبر است.

«فَلْيُصُمْهُ»: پس باید در آن ماه روزه بگیرد.

«وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا»: و اگر بیمار باشد، نگیرد، البته مرضی که به سبب آن روزه ضرر داشته باشد.

«أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»: (یا در سفر باشد، زمان آن ایام دیگری است)، به مفهوم مخالف در اینجا تصریح شده، یعنی کسی

که در ماه رمضان حاضر نیست روزه نگیرد، و بر او واجب است به عدد روزهایی که روزه نگرفته در غیر رمضان از روزهای دیگر روزه بگیرد. و امر به افطار در بیماری و سفر را تأکید نموده، اول با تصریح دوم با اشاره و سوم با تأکید مفهوم مخالف.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»: پاسخ پرسش مقدر است، گویا که گفته شده:

خداوند چه قصد کرده از اینکه گاهی امر به روزه می‌کند، سپس امر به افطار و روزه بعد از افطار؟ پس می‌فرماید: خداوند به شما آسانی را قصد کرده و حکم را آسان خواسته است.

«وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»: و سختی برای شما نخواسته است، و در روزه گرفتن در حال سفر و بیماری، سختی شدید است، و اینکه اجازه داده است روزه را بخورید به دلیل آسان گرفتن بر شماست.

«وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»: (و باید که عده را کامل کنید)، این جمله عطف است به اعتبار معنی، گویا که گفته است: برای اینکه روزه بر شما سخت نشود و برای اینکه عدد را تکمیل کنید ... و اینکه عدول نمود به «يُرِيدُ اللَّهُ» برای اینکه تصریح به اراده خدا بکند و این به جهت بزرگداشت و مورد لطف قرار دادن آنان است. پس جمله اول علت ترخیص در خوردن روزه است و این جمله علت امر به روزه گرفتن در روزهای دیگر است.

«وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ»: علت امر به مطلق روزه است، زیرا ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۳

روزه صورت تبری و بیزاری جستن است، و با تبری موانع قلب از توجه به خدا و عظمتش برداشته می‌شود، و با توجه به عظمت و کبریای خدا ظاهر گشته، و با ظهور عظمت و کبریا، غفلت و نسیان مرتفع می‌شود، زیرا آن دو حاصل نمی‌شوند مگر از ناحیه استتار و زیر پرده ماندن عظمت خدای تعالی، چنانچه مولوی (ره) گفته است:

لا تؤاخذ إن نسينا شد گواه که بود نسیان به وجهی هم گناه

زان که استعمال تعظیم او نکرد و نه نسیان در نیوردی نبرد

با از بین رفتن نسیان و غفلت از منعم در باره نعمت، شکر حاصل می‌شود و لذا گفتار قبلی را تعقیب نمود به قول خدای تعالی:

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: یعنی در مورد نعمت نظر به منعم بکنید و آن از بزرگترین مقامات انسان است. و چون روزه گرفتن موجب تکبیر و تعظیم خداست، خدای تعالی در آخر ماه روزه یعنی شب فطر بعد از نماز، در رفتن به سوی نماز عید، تکبیر را با کیفیت خاصی مستحب نموده که در کتب فقهی یاد شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۶] ص: ۳۷۳

اشاره

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)

ترجمه: ص: ۳۷۳

چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو پرسند، بدانند که من به آنها نزدیک خواهم بود. هر که مرا خواند دعایش را اجابت کنم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند تا به سعادت راه یابند.

تفسیر: ص: ۳۷۳

اشاره

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»: این عبارت جمله مستأنفه است، بنابر اینکه واو برای استیناف بیاید، ولی آمدن واو برای استیناف محض، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۴

بدون اینکه نوعی ربط با سابق داشته باشد، جدا بعید است. پس اگر خواستی، نام آن را استیناف شبیه به عطف بگذار، یا اینکه عطف به اعتبار معنی است، گویا که گفته شده: هر گاه پرسش کنند، از طاعت من بگو بر شما روزه واجب شده است، و هر گاه از نسبت من پرسند، بگو من نزدیکم ... چون مقصود از پرسش از خدا، پرسش از نسبت خدا با بندگانش است، بنابر این، به قرینه، پرسش با بندگانش را پاسخ می‌دهد.

تحقیق قرب و نزدیک بودن خدای تعالی ص: ۳۷۴

«فَأَنِّي قَرِيبٌ»: یعنی به آنان پاسخ بده که خدا نزدیک است، زیرا من نزدیک هستم و آن از قبیل نشستن سبب جای مسبب است، و نزدیک بودن خدای تعالی، قرب مکانی و زمانی و شرفی و رتبه‌ای نیست، بلکه قرب خداوند هیچ ماهیتی ندارد تا اینکه حد و تعریف داشته باشد، و کیفیتی ندارد تا با رسم تعریف شود، بلکه قرب خداوند، نزدیک بودن قیومی است، مانند قرب آنچه که قوام و استواری اشیا به آن است، بلکه مانند قرب وحدت به مراتب اعداد است، زیرا وقتی به مراتب اعداد نظر شود، در آنها جز وحدت صرف یافت نمی‌شود، بدون اینکه چیزی به آنها ضمیمه شده باشد، با اینکه مراتب اعداد غیر از وحدت است و آثار و خواص آنها غیر از آثار و خواص وحدت است. پس وحدت، نزدیکترین اشیا به اعداد است و در عین حال، دورترین اشیا است به آنها، تا آنجا که گفته شده که وحدت ضد اعداد است.

پس چقدر نزدیک هستی تو ای کسی که برای تو وحدانیت عدد است و چقدر دوریم ما که موصوف به کثرت هستیم و چه خوب گفته شده است:

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبت که من از وی دورم

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۵

برای اشاره به این قرب، امام (ع) فرموده است «۱»: داخل در اشیا است نه مانند دخول چیزی در چیزی، اشاره به این است که کیفیت پذیر نیست. و این نزدیک بودن نتیجه رحمت رحمانی است که در آن همه اشیا مساوی هستند، و برای خدا، قرب دیگری نیز هست که نتیجه رحمت رحیمی خداست. در همین نزدیک بودن است که برتری جویندگان (در راه وصول) به هم برتری می‌جویند و در آن از همدیگر سبقت می‌جویند، و با همین قرب، خداوند بر بندگانش در هر روز، در شأنی تجلی می‌کند.

یکی از لطیفه پردازان در باره نزدیکی خدا با بنده، این گونه اشاره دارد:

بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر روز مرا تازه خدایی دگرستی

این قرب برای کسی حاصل می‌شود که به اختیار از کثرتهای نفسانی خود مقداری بریده باشد و خداوند مقداری از وحدتش را به او پاداش داده است. کسی که از این قرب چیزی در او نباشد، ملعون و مطرود و مبعوض می‌شود، و هر کس که بهره‌ای از آن دارد، مشمول رحمت و دعوت و رضای الهی است.

همین لذت قرب و اقتضای شدت لذت است که ریاضت و مجاهدت و شب زنده‌داری و تشنگی نیمروز بر سالکان، آسان شده است و اگر لذت نبود، هیچ کس بر نفس و شهوات آن غالب نمی‌شد.

روایت شده است که اعرابی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: آیا

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۶

پروردگار ما نزدیک است که با او مناجات کنیم، یا دور است که او را صدا بزنیم؟ پس آیه نازل شد «۱».

بعضی گفته‌اند که گروهی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیدند: چگونه خدا را بخوانیم؟ پس این آیه نازل شد. «۲»

تحقیق اجابت و عدم اجابت خدای تعالی بندگان را ص: ۳۷۶

«أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»: «اجیب» خبر بعد از خبر است، یا جمله استینافیه و پاسخ از پرسش مقدر است، و «الدَّعْوَةُ» یا به معنی مصدری است، و یا به معنی آن چیزی است که به خاطر و برای او دعا می‌شود. «الدَّاع» وصل است به تیت وقف، و انداختن یاء از «دعان» برای اشاره به این است که دعای هر دعا کننده از رسیدن به مقام ذات قاصر است، به این نحو که دعوت شونده عبارت از ذات است، بی آنکه عنوانی برای او باشد.

جمله «إذا دعان» شرط است که جزایش به قرینه جمله قبلی حذف شده است و اسقاط یاء متکلم و اکتفا کردن به نون «۳» وقایه و کسره آن برای همان اشعار و اشاره‌ای است که گفتیم.

«إذا» ظرف اجابت نیست، خواه متضمن معنی شرط باشد، به این نحو که «اجیب» پاسخ آن فرض شود، خواه چنین نباشد به اینکه متعلق به «اجیب» باشد که یاد شده، زیرا در اخباری که دلالت بر تأخر اجابت از وقت دعا می‌کند، «إذا» منصوب است به «دعان» یا اینکه می‌گوییم: آن ظرف اجابت است و لیکن مقصود این است که اگر دعا کننده مرا بخواند نه

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۷.

(۲) همان مأخذ.

(۳) نون وقایه نونی است که در موقع اتصال فعل به ضمیر متصل یا (ی) به آخر فعل و قبل از ضمیر می‌آید، مانند دعانی که دعا فعل و نون وقایه، ی متکلم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۷

غیر مرا، خواه آن غیر، از نامهای من باشد یا از غیر نامهای من، حتما بدون مهلت و تأخیر پاسخ او را می‌دهم. زیرا انسان وقتی که مظهر شیطان باشد، آن را می‌خواند، خواه دعای او با لفظ الله و رحمن و رحیم باشد یا با غیر آن الفاظ، و اگر انسان مظهر شیطان نباشد و متوجه به سوی رحمن شود، در این صورت اگر در یک مقام خاص توقف کرد و خود را به حدی محدود نمود، دعای او از آن حد تجاوز نمی‌کند، بلکه خدا را می‌خواند به عنوان ظهور خدا در آن مقام، و نامی که خداوند به سبب آن بر او ظاهر شده، مسمایی در همان مقام است، بنابر این، دعا کننده اسم را می‌خواند نه مسمی را. و اگر در حدی محدود نباشد و در مقامی توقف نکند، دیگر عنوانی که خدا را به آن عنوان می‌خواند مسمی نیست، بلکه اسم است و دعا کننده مسمی را می‌خواند، به این نحو که نامها را بر آن واقع می‌کند، و در این هنگام، اجابت خدا از وقت دعا تأخیر پیدا نمی‌کند، بلکه می‌گوییم در این صورت خدا دعا کننده است.

و در این مورد مولوی (ره) گفته است:

چون خدا از خود سؤال و کد کند پس دعای خویش را چون ردّ کند

شرطهای استجاب دعا که از اخبار زیادی استفاده می‌شود، بر این معنی دلالت می‌کند و خداوند دعای دعا کننده را اجابت می‌کند در صورتی که ذات خدا را بخواند نه غیر ذاتش را، یعنی اینکه دعا کننده الهی شود نه شیطانی، و نه اینکه بر حدی توقف نماید. از امام صادق (ع) روایت شده است که او آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ...» را خواند «۱»، پس از او پرسیدند، چه شده که ما دعا

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۸

می‌کنیم ولی استجاب برای ما حاصل نمی‌شود؟ پس فرمود: جهت عدم استجاب دعا این است که شما می‌خوانید کسی را که نمی‌شناسید، درخواست می‌کنید چیزی را که نمی‌فهمید، پس اضطرار عین دین است، و زیادی دعا همراه با کوری از خدا، از نشانه‌های خواری است. کسی که نفس را در برابر خدا خوار ندارد و قلب و سرش را تحت قدرت خدا قرار ندهد، با پرسش خویش بر خدا فرمان رانده و گمان کرده است که درخواستش دعاست، این چنین حکم و امر بر خدا، مانند جرأت و جسارت بر خداست. پس قول امام (ع)، «کسی را می‌خوانید که نمی‌شناسید «۱»»، اشاره به احتجاب از خداست به سبب حدود، و قول او «اضطرار عین دین است» اشاره به این است که متدین کسی است که از وسایل دنیا منقطع شده و در توسل به خدا مضطرّ باشد، و این معنی تحقق نمی‌یابد مگر وقتی که از انانیت و حدود آن کاملاً خارج شود. طبق قول امام (ع)، «زیادی دعا با عدم شناخت و کوری از خدا از علایم خواری است». اشاره به این است که در این صورت مظهر شیطان می‌شود نه مظهر رحمان و امام (ع)، با این گفتار که «کسی خواری خود را تحت قدرت خدا نیارد... تا آخر حدیث»، خواسته استشهاد کند بر اینکه کثرت دعا با کوری از خدا، نشانه این است که دعا کننده مظهر شیطان شده است، و به حکم شیطان بر خدا حکم می‌کند.

پس معرفت خدا و فهمیدن آنچه را که می‌پرسد و قطع شدن وسایل که عبارت از همان دین است، و غلبه کردن سلطنت خدا بر انانیت عبد، از شرطهای استجاب دعاست که از این خبر استفاده می‌شود، و همه اینها دلالت می‌کند بر اینکه، اگر عبد از انانیت (من بودن - خودخواهی) خارج نشود، خدا را نمی‌خواند، بلکه بر خدا حکم

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۶۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۷۹

می‌کند، یا غیر او را می‌خواند.

در خبر دیگر از امام صادق (ع) است که هر کس اطاعت خدای را در آنچه که به آن امر کرده بنماید، سپس او را بخواند، از جهت دعا خداوند دعای او را اجابت می‌کند. گفته شد: جهت دعا چیست؟ فرمود:

نخست حمد خدا را می‌کنی و نعمتهایی را که خدا به تو داده یادآور می‌شوی، پس از آن شکر می‌کنی، سپس صلوات بر نبی صلی الله علیه و آله می‌فرستی، بعد گناهانت را یادآور می‌شوی و به آنها اقرار و اعتراف می‌کنی، و سرانجام از گناهانت به خدا پناه می‌بری، پس این جهت دعای او است «۱».

در خبر دیگر از امام صادق (ع) است در پاسخ کسی که پرسش از مستجاب نشدن دعا نمود، فرمود: چون شما به عهد و پیمانی که با خدا بستید وفا نمی‌کنید «۲».

در خبر دیگری از امام صادق (ع) است: کسی که از استجاب دعایش خوشحال می‌شود، باید محل کسب خویش را پاکیزه کند (یعنی کسب حلال داشته باشد) «۳».

در خبر دیگر از امام صادق (ع) است: باید از همه مردم نومید شوند و جز امید به خدا برایشان باقی نماند «(۴)». همه اینها دلالت می‌کند بر اینکه شرط دعا، خروج از انانیت و ذلیل بودن تحت قدرت خداست، و این امر تا زمانی ادامه می‌یابد که دیگر خدا مورد دعاست. یا می‌گوییم: «اذا» ظرف اجابت است، اما مقصود این است که دعا کننده وقتی که مرا بخواند، یعنی مطلوب از خواندن من ذات من باشد نه چیز دیگر از امور دنیا و آخرت.

(۱) برهان، ج ۱، ص ۱۸۵. [.....]

(۲) صافی، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۴) صافی، ج ۱، ص ۲۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۰

یا مقصود این است که دعا کننده وقتی که مرا بخواند- نه غیر مرا، که در آن صورت، چون مظهر شیطان شده در حال خواندن من، او را می‌خواند- آنچه که از من خواسته است در صورتی که صلاح او باشد یا برای او ذخیره می‌کنم یا به او می‌رسانم، و اگر صلاح او نباشد با چیز دیگری دعای او را اجابت می‌کنم که صلاح او باشد. در خبر است که «۱» عبد دعا می‌کند، پس خداوند به دو ملائکه می‌گوید: دعای او را اجابت کردم، ولی او را به همان حاجتش حبس نمایم.

در خبر دیگری است که هیچ کس خدا را نمی‌خواند، مگر اینکه خداوند اجابت می‌کند او را، اما ظالم و ستمکار دعایش مردود است تا توبه کند. و اما کسی که دعایش به حق است خداوند دعای او را مستجاب کرده و بلا را از او برمی‌گرداند، به نحوی که خودش هم خیردار نمی‌شود. یا اینکه ثواب زیادی را برای موقعی که او به آن محتاج است، ذخیره می‌کند و اگر آنچه که عبد درخواست کرده به صلاح و خیر او نیست که داده شود، خداوند نمی‌دهد و امساک می‌کند.

«فَلْيَسِّرْ تَجِيئُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»: از آن رو که خدای تعالی روزه را مقرر داشت و روزه جز امساک و خودداری از لذتها و خواسته‌های حیوانی نیست، لذا مقام سخن مقام آن است که در باره جماع و خوردن و نوشیدن و حلال و حرام بودن باشد، که آیا در شب همچون روز حرام است؟ پس خدا جواب می‌دهد:

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۷] ص: ۳۸۰

اشاره

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

(۱) صافی، ج ۱، ص ۲۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۱

ترجمه: ص: ۳۸۱

برای شما در شبهای ماه رمضان مباشرت با زنان حلال شد که آنها جامه ستر و عفاف شما و شما نیز لباس عفت آنها هستید، و خدا چون دانست که شما در کار مباشرت زنان به خود خیانت می‌کنید، لذا از حکم حرمت در گذشت و گناه شما را بخشید. از اکنون در شب رمضان رواست که با زنها به حلال مباشرت کنید و از خدا آنچه مقدر فرموده بخواهید و بخورید و بیاشامید تا خط سپیدی روز از سیاهی شب در سپیده دم پدیدار شود. پس روزه را به پایان رسانید تا اول شب و با زنان هنگام اعتکاف در مساجد مباشرت نکنید، این احکام حدود دین خداست. زنهار در آن راه مخالفت مپوید. خدا آیات خود را این گونه برای مردم بیان می‌دارد، تا باشد که پرهیزکار شوند.

تفسیر: ص: ۳۸۱

(وقتی که خداوند وجوب روزه را ذکر فرمود و روزه هم جز امساک از خواسته‌های حیوانی چیزی نیست، مقام این شد که از جماع و خوردن و آشامیدن در شب پرسند که آیا اینها در شب حلال‌اند یا حرام؟ چنانچه در روز حرام هستند. پس خداوند به این پرسش پاسخ داد و فرمود): «أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ»: شب و روز روزه یعنی شب ماه رمضان.

«الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»: رفت، عبارت از جماع و زنا است و تعدیه آن به وسیله «الی» به جهت تضمین معنی تقرّب یا توجه است. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ»: علت آوردن برای حلال کردن جماع است، و تشبیه به لباس از جهت تلازم بین زنان و مردان و شدت نیاز بین آن دو ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۲

است، و مقصود از آیه، آگاه کردن بر این است که صبر کردن بر آمیزش برایتان بسیار اندک و اجتناب از آنها سخت است. «وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»: طبق ظاهر لفظ، این جمله پاسخ از پرسش مقدر است. اما بنابر آنچه که روایت شده، همخوابی با زنان در ماه رمضان در شب و روز حرام بود، و چنین بود که هر کس در شب می‌خواهید خوردن و آشامیدن هنوز برای او حرام بود، یا اینکه حکم چنین بود که اگر کسی در شب می‌خواهید خوردن و آشامیدن و مقاربت بر او حرام بود. بنابر این، این آیه نازل شد و آن آیه استیفاف است برای ابتدای حکم دیگر که ناسخ حرمت است.

قول خدای تعالی «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»، این وجه را تأیید می‌کند، و خیانت کردن به خدا و رسول به سبب وفا نکردن به شرطی است که در پیمان با خدا بر آن قرار گذاشته‌اند، که آن خیانت به خودشان است، زیرا که با این کار دشمن نفس را تقویت می‌کنند که بر ضد ایشان عمل کند.

«فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: به اینکه آنچه را که از جماع در شب روزه و خوردن و آشامیدن بعد از خواب حرام شده بود، ترخیص نمود و اجازه فرمود.

«وَعَفَا عَنْكُمْ»: یعنی از کاری که قبل از ترخیص و مجاز بودن انجام داده بودید عفو نمود. «فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ»: از الآن می‌توانید در شب ماه رمضان با زنان مباشرت نمایید. پس لفظ «الآن» ظرف ترخیص است که از هیأت امر استفاده می‌شود، و «لَيْلَةَ الصَّيَامِ» ظرف مباشرت است، زیرا تقیید مباشرت به آن، زمان حاضر مقصود نیست. به مباشرت، تنها گذراندن شهوت طلب نکنید.

«وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: طلب کنید آنچه را خداوند بر شما ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۳ واجب کرده است، از روزه گرفتن و نگهداشتن روزه و امتثال آن. یا اینکه طلب کنید آنچه را که خداوند برای شما نوشته است و آن را در همخوابی با زنان قرار داده، از قبیل انس گرفتن و آرامش پیدا کردن با زنان، و فارغ شدن قلب به سبب خالی کردن

شهوت، یا آنچه که خداوند برای شما واجب کرده است از فرزند، زیرا که حصول فرزند واجب تکوینی است. زیرا خلق شهوت در مردان و زنان و قرار دادن آلات شهوت به نحوی که از گذراندن شهوت، فرزند متولد شود، امر به حصول فرزند و واجب شدن آن است. به هر حال، معنی آیه این است که امر خدا را در همخوابی زنان فراموش نکنید.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ»: یعنی خیلی واضح ظاهر شود.

«لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»: آنچه از ظاهر آن به ذهن می‌آید این است که «من الفجر» تعلیل باشد، یا اینکه «من» برای ابتدا باشد. از این رو، در آغاز اسلام (صدر اول) به هر دو خط نگاه می‌کردند و هر وقت دو خط از همدیگر متمایز می‌شد، از خوردن و آشامیدن امساک می‌کردند.

محتمل است که «من» برای تبعیض یا بیانیته باشد، و جار و مجرور حال از «الخیط الابيض» باشد. پس آیه، مانند سایر آیات از مجملات است، و برای ما آیه را بیان کرده‌اند به اینکه مقصود خط سفیدی است که سیاهی شب آن را احاطه کرده و آن دو خط در ابتدای ظهورشان مانند دو ریسمان ممتد هستند، ولی خدای تعالی آن دو را تشبیه به دو خط ممتد کرده است تا اینکه مبالغه در امساک نماید که از ابتدای ظهور دو خط امساک حاصل شود. در کتب تفاسیر، اخبار متعددی در وجه نزول آیه یاد شده است و «حتی یبیین» غایت مباشرت با زن و خوردن و آشامیدن همه است.

«ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ»: گویا که فرموده باشد: پس روزه بگیرید، سپس ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۴

روزه را به اتمام برسانید، و به سبب آنکه غایت آن که اتمام روزه‌داری باشد بیان شده، دیگر کلمه «صوموا» ضرورت نداشته (نفرموده صوموا ثم اتموا الصیام) و غایت آن را که اتمام صیام باشد، یاد کرده است.

«إِلَى اللَّيْلِ»: اول شب عبارت از اول غروب است، چنانچه بیشتر اهل هیأت و منجمان و اهل عرف بر همین معنی هستند (اول غروب را اول شب می‌دانند). یا اینکه مقصود اول مغرب شرعی است، چنانچه اهل شرع از شیعه، قایل به آن هستند.

«وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ»: بیان حد دیگر از حدود همخوابی با زنان است که آن وقت اعتکاف شرعی است که حرام است، چه شب باشد و چه روز، و اینکه از بین انواع محرمات تنها این یکی (جماع با زنان) را یاد کرده، برای این است که اعتکاف با روزه تناسب دارد، چون روزه شرط اعتکاف است.

«تَلْكَ»: یعنی احکامی که از اول قول خدای تعالی «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَامُ» تا اینجا ذکر شد، «حُدُودُ اللَّهِ» یعنی حدود خدا هستند که خداوند آنها را قرقگاه خود قرار داده تا اینکه مؤمنان از آن تجاوز نکنند که در صورت تجاوز، در هلاکت و عذاب واقع می‌شوند. به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده «۱» که فرمود: هر پادشاهی قرقگاهی دارد، قرقگاه خدا محرمات الهی است. هر کس دور و بر آن قرقگاه بچرد، نزدیک است که در آن قرقگاه واقع شود.

«فَلَا تَقْرُبُوهَا»: مبالغه در نهی از محرمات است، مانند نهی آدم (ع) از نزدیک شدن به درخت.

«كَذَلِكَ»: یعنی این چنین است بیان کردن آیات احکام و حدود محرمات.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۵

«يُيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ»: یعنی آیات مطلقه از قبیل احکام قالب و قلب و آیات آفاق و انفس، به ویژه آیات بزرگ که عبارت از ذات انبیا و اوصیا است.

«اللَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»: متصف به تقوی شوند یا از حدود محرمات الهی اجتناب نمایند.

اشاره

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

ترجمه: ص: ۳۸۵

مال یکدیگر را به ناحق نخورید و کار را به محاکمه قضات نیفکنید که به وسیله رشوه و زور پاره مال مردم را بخورید با اینکه شما بطلان دعوی خود می دانید.

تفسیر: ص: ۳۸۵

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ»: یعنی اموال یکدیگر را به باطل نخورید، در حالی که آن اموال «بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» اموالی است که خداوند بین شما به طور مساوی قرار داده که هیچ مقداری از آنها ذاتا به شخص شما اختصاص ندارد، بلکه این اختصاص تنها اعتباری است، و هر راهی که شارع آن را برای اختصاص اعتبار کرده، حق است، و هر راهی که شارع آن را اعتبار نکرده، باطل و ضایع است، زیرا به اعتبار اعتبار کننده، حقی مستند نیست. بنابر این، گرفتن اموال و خوردن آن به گونه‌ای که شارع آن را معتبر ندانسته، نهی شده. یا مقصود این است که اموالی را که با راههای حق بین شما مشترک است، به انگیزه باطل و سبب غیر حق نخورید. به این نحو که بخواهید در آن تصرف کنید به طوری که شارع به آن اجازه نداده است.

غذا و ظرف و نان و آبها و میوه‌ها و اماکن مشترک نشستگاه، از اموال مشترک محسوب می‌شوند که چهار صورت پیدا می‌کند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۶

(۱) وجهی که برتر و جایز است و آن وقتی است که تصرف در آنها با ایثار و از خود گذشتگی همراه باشد. (۲) وجه مباح، یاری کردن است (یعنی در بهره‌برداری از اموال به دیگران یاری شود). (۳) وجه پست‌تر، نوع برتری و زیاده طلبی است. در حالی که شریک مال به آن زیاده‌خواهی راضی باشد. (۴) وجه حرام که نهی شده است و آن وقتی است که حيله و نیرنگ در زیاده طلبی باشد.

سایر اموال مشترک نیز چنین حالتی دارند.

ممکن است مقصود این باشد که امواتان را با نیت باطل و انگیزه شیطانی نخورید، به این گونه که اموال خودتان را بخورید تا اینکه برای ضرر زدن به مردم قوی شوید، یا تنها به خاطر اشتهای نفس بخورید.

یا مقصود این است که اموال خودتان را در حالی که متلبس به باطل باشد نخورید. باطل، عبارت از ولایت غیر ولی امر است، یا اینکه ای مؤمنان! امواتان را در حالی که از یاد خدا غافل باشید نخورید، یا ای مسلمانان! در حال غفلت از ولایت، امواتان را نخورید، یا ای مردم! در حالی که از پیروی نبوت غافل هستید، امواتان را نخورید.

«وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»: عطف است بر فعل نهی، یا منصوب است به تقدیر «أن» و این از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، زیرا «تدلوا» از ادلا، به معنی القا است. می‌گویند: ادلی بماله إلی فلان، یعنی مالش را بر دیگری دفع کرد و به سوی او انداخت. مقصود این است که کار اموال را به گردن قضات الهی یا غیر الهی نیندازید تا اینکه به این وسیله بر قضات الهی تدلیس کنید، یا به سبب رشوه دادن به قضات غیر الهی قوی شوید.

البته حرمت تدلیس نمودن و فریب و نیرنگ به کار بردن نسبت به حکام الهی از حرمت دزدی بیشتر است. چون در این صورت،

آلت دین را وسیله و دامی برای دنیا قرار می‌دهد، و قوی شدن به سبب قضات غیر الهی، داوری بردن به طاغوت است و کسی که به طاغوت داوری برد ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۷

و حتی اگر حق را هم بگیرد، حرام گرفته است چه رسد به اینکه مالی به باطل بگیرد.

«لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ»: اثم و گناه همان تدلیس و رشوه است.

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: یعنی در حالی که شما علما هستید، یا شما قبیح باطل و گناه را می‌دانید، و در این معنی تفاوتی نمی‌کند که قید نهی باشد، یا آن چیزی که نهی شده. در اخبار به وجوهی که در آیه ذکر گشت، اشاره شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۸۹] ص: ۳۸۷

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبُرْءَانُ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبُرْءَانَ مِنَ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

ترجمه: ص: ۳۸۷

از تو در مورد هلال پرسش می‌کنند، بگو که در آن تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است و نیکوکاری به آن نیست که از پشت دیوار به خانه در آید، چه این کار ناشایسته است. نیکویی آن است که پارسا باشید و به هر کار از راه آن وارد شوید و تقوی پیشه کنید، باشد که رستگار شوید.

تفسیر: ص: ۳۸۷

اشاره

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ»: جمله استینافیه بوده و از جمله سابق بریده شده است، از این رو ادات وصل را نیاورده است.

اهله (هلالها)، قمر (ماه) در اول شب تا دو شب هلال نام دارد، برخی تا سه و بعضی تا هفت شب می‌دانند. توضیح اینکه، مردم آن زمان می‌پرسیدند چگونه است که ماه در اول ماه ضعیف است و سپس رو به ازدیاد می‌گذارد تا بدر (تمام) می‌شود، سپس رو به نقصان گذاشته و کم می‌شود، تا جایی که ضعیف و مخفی گشته، تا اینکه در اول ماه دیگر به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۸ صورت هلال ظاهر می‌شود؟ مقصودشان از این پرسش استفسار از سبب قضیه بود. از سویی چون اهل نظر و دقت نبودند و قدرت بر ادراک دقایق و نکات اسباب این قضیه نداشتند و از سوی دیگر، علم به سبب این قضیه، نه برای دنیای آنان و نه برای آخرتشان فایده‌ای داشت، لذا خداوند از پاسخ مطابق پرسش، روی گرداند و به پیامبرش امر کرد که حکمتها و غایتهایی را که مترتب بر ماه می‌شود، برای آنان بیان کند. پس فرمود:

«قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ»: مواقیت جمع میقات است که به سبب آن، وقت اندازه‌گیری می‌شود، یعنی هلال ماهها و اختلاف آنها در طول ماه، سبب شناختن وقتها و شناختن آنچه که بستگی به شناخت وقت دارد، می‌شود. مانند کشاورزی و تجارت و قرضها و عده زنها و حج و روزه و عید فطر.

«لِلنَّاسِ»: یعنی جهت بهره بردن مردم.

«وَالْحَجَّ»: یعنی برای مناسک حج، ذکر نمودن خصوصی حج، برای اهمیت دادن به آن است، زیرا بیشتر اعمال حج، وقت خاصی را از ماه دارد و این فایده‌ها و غایتهایی که مترتب بر اختلاف هلالها می‌شود، با مختصر یادآوری معلوم گشته، و در شناختن آنها فایده‌های زیادی وجود دارد. از قبیل شناختن فاعل حکیم مدبر دانا و توانا اعتنا کننده به خلقش، به ویژه به انسان، و شناختن انعام و احسان او که همان مستلزم تعظیم و شکر و توجه به سویس و تضرع و زاری به درگاه او در همه امور، چه بزرگ و کوچک و چه کم و زیاد است. این پاسخ، خلاف آن چیزی است که در باره‌اش پرسیدند، که شناخت و فهمیدن آن مستلزم دقت و درک نکات و دقایق بسیار است. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۸۹

تحقیق وارد شدن به خانه‌ها از درهایشان و منع وارد شدن به خانه‌ها از پشت و از غیر در ص: ۳۸۹

«وَلَيْسَ الْبِرُّ»: این جمله عطف است بر «هِيَ مَوَاقِيْتُ» یا بر «يَسْتَلُونَكَ» به طریق التفات از غیبت به خطاب، و وجه مناسبت بین آن دو، تا جایی که ادات وصل آورده، این است که پرسیدن از اختلاف هلالها، بدون اطلاع بر هیأت افلاک و مناطق آن و مقادیر حرکات آنها، بدون شناخت حقیقت ماه و کسب نور نمودن آن از آفتاب، به منزله آن است که به خانه یا در خانه این علم از پشت آن وارد شوند، نه از در آن، زیرا که در علم، آن چیزهایی است که یاد شد. لذا می‌فرماید: نیکوکاری آن نیست که: «بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ»: (که وارد خانه‌ها شوید ...) بیوت اختصاص به آنچه که عرف آن را خانه می‌داند ندارد، چنانچه دانستی. «مِنْ ظُهُورِهَا، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آتَقَى»: از پشت سر آن، یعنی وارد شدن به خانه‌ها از پشت، نیکی نیست، بلکه نیکی از آن کسی است که تقوی ورزد. در مثل این آیه گذشت که حمل ذات بر معنی، یا از باب تصرّف در ذات است، یا تصرّف در معنی و یا تصرّف در نسبت.

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»: عطف است بر جمله محذوف که از قول خدای تعالی: «لَيْسَ الْبِرُّ ... تا آخر آیه» استفاده می‌شود، یعنی از پس در به خانه‌ها نیاید و از پشت خانه‌ها وارد نشوید، بلکه به خانه‌ها از درهای آن وارد شوید.

ظاهر را باید می‌گفت: «وَأَتُوا مِنْ أَبْوَابِهَا»، به صورت مفرد و ضمیر که به «بیت» برگردد، ولی خدای تعالی عدول نمود به صیغه امر و اسم ظاهر را به جای ضمیر گذاشت، برای اشاره به اینکه آمدن به خانه‌ها یعنی امور معاش و معاد چیزی است که به آن امر شده،

خود آن مورد نظر است. اگر می‌گفت: «وَأَتُوا مِنْ أَبْوَابِهَا»، ممکن بود این توهم پیش ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۰

آید که آنچه مورد نظر است، در نفی و ایجاب عبارت از قید است و اینکه معنی آیه چنین است که اگر خواستید به خانه‌ها وارد شوید از در آنها وارد شوید نه از پشت آنها. به عبارت دیگر، مقصود نهی از دخول از پشت است نه امر به دخول به خانه‌ها. این توهم به وسیله صیغه امر و نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر برطرف می‌شود. باید در نظر داشت که باب امور و جهت همه اشیا، ولایت است، لذا به امام باقر (ع) نسبت داده شده که فرمود: هر کاری را از راهش و از در آن انجام دهید «۱».

پس این آیه امر می‌کند به انجام دادن همه امور دنیوی و اخروی از راه صحیح و از در آن. مثل اینکه حرفه‌ها و صنعتها را از راههای صحیح آنها انجام دهد، یعنی علم آنها را از عالم آن یاد بگیرد و قدرت بر انجام دادن آن را به وسیله ممارست و تکرار و تجربه که نزد عامل آن حرفه انجام می‌دهد، تحصیل نماید. و همچنین، صنعتهای علمی را از راههای صحیح انجام دهد، به این نحو که از عالم به آن صنعت یاد گرفته، نزد او درس بخواند. و نیز در علوم و اعمال الهی از راههای صحیح وارد شود، به این گونه که آن را نزد عالم الهی بیاموزد، نزد او درس بخواند و بر آن ممارست نماید، و کارها را با اجازه و تعلیم او انجام دهد. پس عمده در طلب کارها، طلب کردن راههای صحیحی است که یاد شد، و عمده در طلب آخرت و علوم الهی، طلب کردن عالم الهی است که از

سوی خداوند مجاز و منصوب باشد. بدون واسطه یا با یک واسطه یا چند واسطه، پس از آنکه بفهمد که فرمانبری و اطاعت برای خداست، نه اینکه از پدران و دوستان و مشاهدات گرفته شده باشد، و نه اینکه از باب

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۱، به نقل از محاسن و مجمع و عیاشی، و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱. این سخن مبتنی بر این حدیث نبوی است که فرمود: «من شهر دانشم و علی (ع) در آن است»، پس برای رسیدن به هر کار و علم، باید از در ولایت علی وارد شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۱

عمل به رسوم و عاداتها باشد.

پس در اخبار و آیات، ذمّ کسانی وارد شده است که گفته‌اند: ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و بر آثار آنها می‌رویم و هدایت می‌یابیم.

پس کسی که در علم و عملش تأمیل نکند و در کسی که علم و عملش را از او اخذ کرده دقت نکند، و عالم الهی را به کمترین درجه تمیز حتی به این مقدار که باید فعلش موافق قولش باشد تمیز ندهد، چنین شخصی نکوهیده و مطرود و مبعوض است، خواه عالم و فتوا دهنده و پیشوا حساب شود، خواه نادان و ساقط به شمار آید.

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است «۱»، که در مورد نزول این آیه فرمود: آنان کسانی بودند که وقتی احرام می‌بستند، از در خانه‌هایشان وارد نمی‌شدند و در پشت خانه‌هایشان سوراخی ایجاد می‌کردند که از آنجا داخل و خارج می‌شدند، لذا نهی گشتند از اینکه آن کار را دین خود قرار دهند.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: از خدا بپرهیزید در انحراف از در خانه‌ها و دخول از پشت آنها.

«لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»: شاید که رستگار شوید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۰] ص: ۳۹۱

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)

ترجمه: ص: ۳۹۱

در راه خدا، با آنان که با شما به جنگ برخیزند، جهاد کنید، اما ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست ندارد.

تفسیر: ص: ۳۹۱

«وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: سبیل خدا عبارت از ولایت است، و جمیع

(۱) برهان، ج ۱، ص ۱۹۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۲

اعمال شرعی از جهت صدور از ولایت یا ایصال به ولایت راه خداست، زیرا که آن، راه خدا را هموار کرده، و راه کعبه از باب اینکه مناسب و عبادات مشروع در آن است، راه خداست و از باب اینکه مظهر قلب است که آن نیز راه خداست پس در حقیقت راه خداست. از این رو، «فی سبیل الله» به طور حقیقی یا مجاز ظرف «قاتلوا» است، یا حال است از فاعل «قاتلوا» به ظرف حقیقی یا مجازی و معنی آیه این است: در حفظ راههای خدا، یا در ترویج و بالا بردن آن راهها، یا در ارتکاب و متّصف شدن به آن راهها، یا در طریق کعبه، کارزار کنید.

«الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»: با کسانی که با شما می‌جنگند جنگ کنید و از آن تجاوز نمایید. این آیه با آیه «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» (آیه بعدی) نسخ شده و از سویی چون به جنگ امر شده، این قول خدای تعالی را که می‌فرماید: «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَا أَذَاهُمْ» «۱»، نسخ می‌کند و همچنین، آیه «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» «۲» را نسخ می‌کند، چنانچه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل از نزول این آیه، با کسی جنگ نمی‌کرد.

نقل شده است که این آیه پس از صلح حدیبیه نازل شده، به این ترتیب که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وقتی با اصحابش در سالی که می‌خواستند به عمره بروند خارج شد، پس رفتند تا در حدیبیه فرود آمدند، مشرکان از رفتن آنان به بیت الحرام جلوگیری کردند، پس شتران قربانی را در همان حدیبیه نحر کردند (کشتند)، سپس با مشرکان مصالحه نمودند. به این ترتیب که در آن سال برگردند و در سال بعد بیایند و سه روز مکه خالی شود تا پیامبر طواف بیت را انجام دهد و هر چه می‌خواهد بکند و سپس فوراً به مدینه بازگردد.

پس وقتی سال بعد فرا رسید، پیامبر و یارانش برای عمره قضا

(۱) سوره احزاب، آیه ۴۷.

(۲) سوره نساء، آیه ۷۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۳

آماده شدند، و می‌ترسیدند که قریش به عهدشان وفا نکنند و با آنان به کارزار پردازند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اکراه داشت از اینکه در ماه حرام و در حرم با آنان جنگ کند، پس خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَعْتَدُوا»: یعنی تعدی نکنید به اینکه جنگ را شما آغاز کنید و یا از کسی که مأمور به قتال با او هستید تجاوز کرده و به قطع چشمها و مثله کردن پردازید.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»: که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

نفی حب، اگر چه اعم از بغض است، ولی در اینجا و امثال اینجا، در کینه‌توزی و دشمنی به کار رفته است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۱] ص: ۳۹۳

اشاره

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُواكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَوْكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱)

ترجمه: ص: ۳۹۳

هر جا مشرکان را دریافتید بکشید، و از شهر و دیارشان برانید، چنانکه آنان شما را از وطن آواره کردند و فتنه‌گری که آنها کنند سخت‌تر و فسادش بیشتر از جنگ است. در مسجد الحرام با آنان نبرد نکنید مگر آنکه آنها پیشدستی کنند، در این صورت رواست که آنها را در حرم به قتل رسانید. این است کیفر کافران.

تفسیر: ص: ۳۹۳

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ»: یعنی کافران را هر جا یافتید بکشید، بنابر آنچه ذکر شد که این آیه ناسخ آیه اول است و باید نزول این آیه پس از آیه قبلی به تأخیر باشد.

«وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ»: یعنی آنان را از مکه بیرون برانید، چنانچه شما را اخراج کردند، و این اخراج نسبت به کسی که اسلام نیاورد، انجام شد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۴

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»: و فتنه سخت‌تر از جنگ است. این آیه وقتی نازل شد که یکی از مؤمنان به مردی از اصحاب که کافری را در ماه حرام کشته بود ایراد گرفت، زیرا کشتار و جنگ در حرم و ماه حرام را در عمره قضا مکروه و ناپسند می‌دانستند. خدای تعالی فرمود: فتنه یعنی کفر به خدا و فساد کردن در زمین که مشرکان مرتکب آن می‌شوند، بدتر و شدیدتر از جنگ است. پس ارتکاب جنگ برای دفع محذور بدتر و شدیدتر، ممدوح است نه اینکه موجب نکوهش و عقوبت باشد، ولی در عین حال احترام حرم و ماه حرام را نگهدارید.

«وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ»:

و در مسجد الحرام با آنها کارزار نکنید، مگر اینکه آنان در آنجا کارزار را آغاز کنند که به مفهوم غایت و مقصود از کارزار، تصریح شده باشد. لذا می‌فرماید: و اگر جنگ را آغاز کردند «فَأَقْتُلُوهُمْ»، پس شما با آنها پیکار کنید تا اینکه پیکار و کشتار از جانب شما دفاع از خود باشد، چه دفاع در حرم نگهداشتن حرمت حرم است، نه هتک حرمت آن.

«كَذَلِكَ»: یعنی کشتن بعد از جنگ، «جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»، عقوبتی است بر کسانی که به حرمت حرم یا به خدا، کفر ورزیدند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۲] ص: ۳۹۴

اشاره

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲)

ترجمه: ص: ۳۹۴

اگر دست کشیدند (از قتال) به درستی که خدا آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۹۴

«فَإِنْ انْتَهَوْا»: یعنی اگر از قتال در حرم دست کشیدند، دیگر متعرض آنها نشوید.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ»: خداوند آنچه را که به نحو افراط از آنها صادر شده می‌پوشاند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۵

«رَحِيمٌ»: خداوند به آنها رحم می‌کند، به اینکه عقوبت کفر در حرم را ترک می‌نماید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۳] ص: ۳۹۵

اشاره

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)

ترجمه: ص: ۳۹۵

و با آنها کارزار کنید، تا فتنه از بین برود و دین تنها برای خدا باشد، پس اگر باز ایستادند جز بر ستمکاران دشمنی و عقوبتی نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۹۵

«وَ قَاتِلُوهُمْ»: عطف است بر «اقْتُلُوهُمْ»، یعنی اگر با شما کارزار کردند و جنگ در حرم را آغاز نمودند، آنها را بکشید و کارزار نمایید. یا اینکه عطف است بر «لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ»، یعنی در حرم جنگ نکنید مگر اینکه ابتدای جنگ از سوی آنان باشد که در این صورت، شما مطلقاً چه آنها آغاز بکنند یا نکنند، در غیر حرم با آنها جنگ کنید و این معنی از قرینه مقابله معلوم می‌شود. «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»: مقصود از فتنه، شرک و افساد در زمین است.

«وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»: یعنی سیره خلق یا عبادت یا طاعت یا دین و ملت آنان برای خدا باشد.

«فَإِنْ انْتَهَوْا»: از جنگ کردن در حرم یا از مطلق شرک دست کشیدند.

«فَلَا عُدْوَانَ»: دیگر عقوبتی بر آنان نیست، و عدوان مصدر «عدا يعدو و عدوا» به معنی ظلم و عقوبت بدون استحقاق است، ولی در اینجا از قید عدم استحقاق خالی و مجرد شده است، و از جهت تشابه و تشاکل. در این معنی به کار رفته است.

«إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»: مگر بر ستمکاران که جنگ کنندگان یا مشرکان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۶ باشند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۴] ص: ۳۹۶

اشاره

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

ترجمه: ص: ۳۹۶

ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید، اگر حرمت آن نگاه نداشته با شما قتال کنند، شما نیز قصاص کنید. پس هر که به جور و ستمکاری به شما دست دراز کند، او را به مقاومت از پای در آورید- به قدر ستمی که به شما رسیده- و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

تفسیر: ص: ۳۹۶

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ»: از آن جهت ماه حرام نامیده شده که قتال و جنگ در آن ماه حرام است، حتی اگر مردی قاتل پدر یا برادرش را در آنجا ببیند نباید متعرض او بشود. ماههای حرام چهار ماه بود، سه ماه پشت سر هم ذیقعده، ذی حجه و محرم و یک ماه دیگر تنه‌است و آن ماه رجب است. ذی القعدة را از آن جهت به این نام می‌نامیدند که از جنگ قعود می‌کردند، یعنی می‌نشستند و جنگ نمی‌کردند، و چون در سال عمره قضا (بعد از صلح حدیبیه در سال هفتم هجری) از جهت جنگ کردن ممانعت داشتند، به نحوی که مشرکان در سال قبل از آن (در سال ششم در وقت صلح حدیبیه) متعرض قتال اینها شده بودند، پس خدای تعالی آن ایراد و اشکال را از آنان برداشت و گفت: هرگاه مشرکان با مسلمانان به پیکار برخاستند، به مسلمانان نیز اجازه داده شده تا با آنها پیکار کنند.

ممکن است مقصود تبریک گفتن بر مؤمنان و تسلی دادن به آنها باشد به اینکه دخول مکه در ماه ذی القعدة در مقابل جلوگیری مشرکان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۷
است در ذی القعدة سال قبل.

پس تقدیر آیه چنین است: قتال در ماه حرام در برابر قتال در ماه حرام است، و دخول مکه در ماه حرام در برابر جلوگیری آنها در ماه حرام است.

«وَالْحُرْمَاتُ»: جمع حرمت است با ضمه و سکون یا با دو ضمه (حرمه) مانند «همزه» و آن به معنی چیزی است که هتک و شکستن آن روا نباشد، و به معنی عهد و پیمان، و هیبت و نصیب و بهره آمده است.

«قِصَاصٌ»: گفته شده که: مشرکان از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله را در سال حدیبیه رد کرده بودند فخر می‌کردند، پس خدای تعالی از باب استهزا و توهین به آنان فرمود: «وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ». این معنی به امام باقر (ع) نسبت داده شده است «۱». برخی گفته‌اند: منظور از این آیه، برداشتن حرج از مسلمانان است که در سال عمره قضا گرفتار آن بودند، و گویای این امر است که حفظ و احترام حرمتها واجب، و هتک آنها جایز نیست، ولی قصاص جایز است.

جمع آوردن لفظ «حرمت» به اعتبار حرمت ماه و حرمت احرام و حرمت حرم است و این قول خدای تعالی که می‌فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» این وجه را تأیید می‌کند، و «اعتدی» و «عدی»، و تعدی به معنی «ظلم کرد» است.

«فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ»: یعنی در ماه حرام و در حرم، یا مطلقاً در هر جا که باشد، و استعمال لفظ «اعتدوا» در حالی که از جانب مسلمانان ظلم و تجاوزی وجود ندارد، از باب مشابهت و تجوید است، مانند آنچه که در کلمه «عدوان» گذشت.

(۱) برهان، ج ۱، ص ۱۹۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۸

«بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: یعنی در ابتدا کردن به ظلم و تجاوز و یا در تجاوز کردن به زیادتر از مقابله به مثل در غلبه کردن و انتقام گرفتن، از خدا بترسید.

چون نفسها اطلاع از مقدار قصاص ندارند، بلکه نفوس طالب این هستند که چند برابر جنایت جانی، از او قصاص بگیرند چون می‌ترسند که جانی و غیر جانی دوباره بر ستمگری جرأت پیدا کنند و بخواهند تا شعله غضب خویش را خاموش کنند، بر اساس این جهات، خداوند این شعله را با این گفتار که «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»، بدانید که محققاً خدا با پرهیزکاران است، خاموش نمود. یعنی از ظلم و تجاوز بر خودتان نترسید و با لطف خدا تسلی یابید، نه با مورد تأیید قرار دادن غضب و یا با خشم پذیری و غضب

نمودن.

بدان که نفوس در مراتب تسلیم و فرمانبری مختلف هستند، پس برخی از نفوس، اصلاً اطاعت و تسلیم ندارند و از خداوند هیچ امر و نهی نمی‌پذیرند و آغازگر تجاوز به غیراند و از جنایت کننده هر مقدار که می‌توانند قصاص می‌گیرند، نه کتابی دارند و نه خطابی، و امر آنان موکول به وقت مرگ است.

بعضی از نفوس قدرت قبول امر و نهی را دارند، ولی قدرت ترک قصاص را ندارند. پس خداوند، قصاص به اندازه مقابله به مثل را اجازه داد و از تجاوز از مقدار جنایت نهی فرمود، و از راه لطف و مهربانی، در مثل چنین موردی فرمود: «اگر صبر کنید صبر برای شما بهتر است».

برخی از نفوس قدرت ترک قصاص را دارند، ولی بر گذشت که پاکیزه نمودن دل است از کینه توزی نسبت به جنایت کننده، قدرت ندارند. لذا خدای تعالی گذشت را به او تکلیف نموده است که آخرین مرتبه گذشت این است که بتواند بر جانی احسان کند که «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

بنابر این، تکلیف خدای تعالی بر مردم به مقدار توانایی نفوس است که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۳۹۹ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و اینکه از معصومان (ع)، با تصریح و اشاره وارد شده است «ایمان درجاتی دارد به نحوی که اگر صاحب درجه اول را بر دومی و صاحب درجه دومی را بر سومی و ... حمل کنیم هلاک می‌شود» (۱)، اشاره به این معنی است و اینکه هر نفسی از جانب خدا نوعی از تکلیف را دارد، و فتوا دهنده باید نظر به حال اشخاص نموده و بر حسب احوال آنان تکلیف نماید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۵] ص: ۳۹۹

اشاره

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

ترجمه: ص: ۳۹۹

و از مال خود در راه خدا خرج کنید، اما نه به حد اسراف و خود را به مهلکه و خطر نیفکنید، و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تفسیر: ص: ۳۹۹

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: (و از مال خود در راه خدا انفاق کنید). بیان مفصّلی در باره انفاق در اول سوره گذشت و نیز اندکی قبل از این، بیان معنی «سبیل الله» گذشت، و ظرف لغو است و حال از فاعل «أنفقوا» است، ظرف مجازی است یا حقیقی و معنی آیه این است که انفاق نماید از اموال دنیوی و عرضها و غرضها و بدنها و نیروها و شهوتها و خواسته‌ها و غضبها و انانیتها، و در یک عبارت، انفاق کنید از هر چیزی که در باب ولایت به انانیت شما نسبت داده می‌شود، و از هر چیزی که منتسب به ولایت باشد از کارهای قالبی و قلبی و راههای حج و جهاد.

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ»: یعنی با دستهای خود بدون سببی از خارج،

(۱) منظور این است که اگر احکام و قضاوت و بررسی و واجبات را برای درجه اول، مانند درجه دوم بگیریم و احکام آن وجه را بر او حمل کنیم، هلاک می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۰

خود را به هلاکت نیاندازید، چون قول خدای تعالی «بِأَيِّدِكُمْ» به منزله این است که می‌گویند، «فلان فعل بنفسه»، یعنی فلانی بدون واسطه کار را انجام داد. این جمله در حقیقت برای نفی واسطه است نه اثبات وساطت نفس.

«إِلَى التَّهْلُكَةِ»: یعنی در انفاق کردن خود را به هلاکت نیاندازید به این نحو که از هر چیز که یاد شد، آن قدر انفاق کنید که نفس نتواند آن را تحمل نماید. پس آن رد حقیقت امر است که اقتصاد و میانه‌روی در انفاق باشد.

«وَأَحْسِبْتُمْ»: یا تأکید همان اقتصاد و میانه‌روی است که از جمع بین امر به انفاق و نهی از هلاک کردن مال رأسا استفاده می‌شود، یا اینکه امر به اصلاح کردن مال است از نقص که به سبب انفاق حاصل می‌شود. گویا که گفته است: انفاق کنید به تدریج، تا جایی که برای شما مال نه زیاد بماند و نه اندک. سپس به پشت سر خودتان بازگردید و اصلاح کنید آنچه را که از شما از بین رفته است، با آنچه بگیرید از خدا، چیزهایی که در راه او انفاق کرده‌اید. و این مطلب اشاره به مقام بقاء بالله بعد از فناء فی الله است.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»: چون این آیه بعد از آیه ترخیص در قصاص آمده است، ممکن است کلمات این آیه را تخصیص بدهیم به انفاق از قوه و نیرو که مقتضی قصاص است و نهی از شرک قصاص که مستلزم حرج «تنگی و فشار» است و احسان به کسی که از او قصاص می‌شود به این است که در قصاص او تخفیف داده شود و احسان به نفس در این است که همه مقتضیات غضب را به مرحله اجرا در نیاورد، بلکه قدری از غضب را تنفیذ نماید.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۶] ص: ۴۰۰

اشاره

وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۱

ترجمه: ص: ۴۰۱

همه اعمال حج و عمره را برای خدا به پایان رسانید. اگر ترس و منعی پیش آید، فرستادن قربانی را که کاری آسان است به جا آرید، و سر متراشید تا آنگاه که قربانی شما به محل ذبح برسد. پس هر کس که بیمار باشد یا دردی در سر داشته باشد باید فدیة بدهد به روزه داشتن یا صدقه کردن یا ذبح گوسفند. پس از آنکه منع و ترس برطرف شود، هر کس از عمره تمتع به حج باز آید، هر چه مقدور و میسر است آنجا از جنس شتر و گاو و گوسفند قربانی کند و هر کس به قربانی تمکن نیافت، سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز تمام شود و این عمل برای کسی است که اهل شهر مکه نباشد. ای بندگان! به این احکام عمل کنید و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که عذاب خدا سخت است.

تفسیر: ص: ۴۰۱

«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»

: حج و عمره را به اتمام برسانید به اینکه مناسک و اعمال آن دو را کاملاً انجام داده و محرمات آن دو را ترک کنید. به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: کامل کردن و تمام نمودن حج، ملاقات با امام (عج) است. و از امام صادق (ع) است که «۱»: هرگاه یکی از شماها حج کند خاتمه حجش را زیارت ما قرار دهد، زیرا این کار از کارهایی است که حج را کامل می‌کند.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۲

بنابر این، ممکن است گفته شود که: معنی قول خدا، «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، این باشد که انفاق کنید از چیزهایی که به انانیت شما نسبت داده می‌شود در سبیل حجّ صوری و حجّ معنوی، و در انفاق میانه‌روی کنید تا نفسهایتان را قبل از به کمال رسیدن هلاک نکنید، و حجّ صوری را با ملاقات با امام بر حسب صورت به اتمام برسانید، حجّ معنوی را با ملاقات معنوی. پس نتیجه آن امر به فکر است که از اصطلاحات صوفیان است. و آن عبارت از مجاهدت در عبادت و اذکار قلبی و زبانی است، تا اینکه نفس از کدورتها صاف شود. در این صورت است که امام بر شخص مجاهدت کننده تمثّل پیدا کرده، ظاهر می‌شود.

«فَإِنْ أَحْصَيْتُمْ»: حصر و احصار به معنی حبس و منع است ولی در مورد حجّ تخصیص پیدا کرده به کسی که او را غیر دشمن از گذراندن حج منع کرده، و «صدّ» مخصوص کسی است که دشمن جلوگیری از حج او نموده باشد. در باره احکام صدّ و حصر به کتابهای فقهی مراجعه می‌شود.

«فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: یعنی بر شما واجب است فرستادن قربانی.

«وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا»:

(و تا وقتی که قربانی به محلّش نرسیده، پس اگر کسی مریض باشد) یعنی مریض باشد به نحوی که قبل از رسیدن قربانی به محلّش، نیاز به تراشیدن سر پیدا کند «أَوْ بِهِ أَذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ»، یا در سرش نوعی درد و ناراحتی باشد که نیاز به حلق پیدا کرده باشد «فَقِدْيَةٌ»، پس می‌تواند سر را بتراشد ولی باید فدیّه بدهد.

«مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»: و فدیّه آن، روزه یا صدقه یا ذبح ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۳

گوسفند است. به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: هر گاه شخص محصور شد، قربانیش را می‌فرستد. پس اگر سر او موجب اذیتش شد، قبل از آنکه قربانی کشته شود، یک گوسفند در همان جایی که گرفتار شده ذبح می‌کند، یا روزه می‌گیرد، یا صدقه می‌دهد. روزه سه روز است و صدقه بر شش مسکین است که به هر یک باید نیم صاع «۲» داده شود.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ»: پس اگر از محاصره و گرفتاری ایمن شدید، «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ»، آنکه از حلالهای عمره بهره‌مند می‌شود، یا اینکه پس از احرام عمره اموری که بر او حلال می‌شود، یا به سبب احلال عمره یا از خود عمره لذت روحانی می‌برد، باید به سوی حج رو کند. لذت روحانی که در اینجا یاد شده، به آن دلیل است که عبادات و به ویژه مناسک حج که صورت مناسک بیت الله حقیقی است، آن چنان لذت روحانی دارد که با لذتهای جسمانی قابل قیاس نیست.

«إِلَى الْحَجِّ»: به احرام حج رو آورد، یا در حالی که به سوی حج رو آورده، یا در حالی که تمتّع او تا اتمام حج استمرار دارد ...

«فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: بر او واجب است به مقدار ممکن خون بریزد، و اقل آن یک گوسفند است. یعنی کسی که به قصد حج

تمتع احرام بسته است، به این قصد که عمره را بر حج مقدم دارد، پس از میقات احرام بسته، داخل مکه شده، بیت را طواف کرده و نماز و سعی را انجام داده، محل شود (از احرام خارج شود) و سپس از حرم به قصد حج احرام بندد، در چنین صورتی قربانی بر او واجب می‌شود. این نوع از حج، بر کسی واجب است که از مکه دور باشد، به این معنی که بین منزل

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۵. نور الثقلین، ج ۱، ح ۶۵۷، ص ۱۵۴.

(۲) صاع، پیمان، کیل. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۴

او و بین مکه دوازده یا چهل و هشت یا هیجده میل یا بیشتر باشد و این اختلافی است که در اخبار و فتوی‌ها وجود دارد.

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ»: یعنی نه به خود قربانی دسترسی پیدا کرد و نه به قیمت آن.

«فَصِيَّامٌ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ»: واجب است بر او سه روز در ایام حج روزه بدارد، و بهتر این است که سه روز به روز دهم مانده روزه بگیرد، و از اول ده روز نیز جایز است. پس اگر روزه گرفتن میسر نشد، پس از ایام تشریق «۱»، روزه بگیرد.

«وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ»: یعنی وقتی که به سوی اهالی و خانه‌های خودتان بازگشتید، روزه بدارید. نه اینکه چون از منی برگشتید (هفت روز)، روزه بدارید چنانچه برخی گفته‌اند.

«تَلْبِكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»: (که این ده روز کامل شود) آوردن خلاصه و مجموع اعداد در آخر، از عادت حساب‌کننده‌هاست، و قول خدای تعالی نیز بر طبق عادت آنان جریان یافته، و توصیف عدد ده برای کامل بودن، جهت اشاره به این امر است که آن کامل‌کننده کمال قربانی است تا اینکه این توهم پیش نیاید که روزه موجب نقص قربانی می‌شود، و این معنی از امام صادق (ع) روایت شده است «۲». بنابر این، تعدیل و تکمیل کردن قربانی وجه دیگر برای خلاصه‌گویی در آخر کلام است «۳».

بعضی گفته‌اند: آوردن خلاصه در آخر کلام و تأکید آن به کامل، برای این است که این توهم پیش نیاید که «واو» به معنی «او» است و به معنی اباحه یا تخییر است.

(۱) ایام التشریق، سه روز از عید قربان است که در قدیم عربها گوشت‌های قربانی را خشک می‌کردند.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۳) نور الثقلین، ج ۱، ح ۳۳، ص ۱۵۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۵

«ذَلِكَ»: یعنی تمتع به سبب عمره برای حج، نه روزه بدل قربانی، و نه هدی.

«لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: این واجب بر کسی است که از مکه دور باشد (خانواده‌اش در مسجد الحرام حاضر نباشد)، چنانکه قبلاً بیان شد.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: از خشم و غضب خدا در مورد تغییر دادن احکام او و مخالفت اوامر و نواهی او پرهیز کنید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»: بدانید که خداوند در جای عقوبت و نعمت سخت عذاب می‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۷] ص: ۴۰۵

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷)

ترجمه: ص: ۴۰۵

حج در ماههای معین است، پس هر که را حج واجب شود، باید آنچه که میان زن و شوهر رواست ترک کند و نیز کار ناروا مانند دروغ، مجادله و بدگویی را ترک کند. و شما هر کار نیک انجام دهید خدا بر آن آگاه است، و توشه تقوی برای آخرت بگیرید که بهترین توشه این راه تقوی است. و ای صاحبان خرد و ادراک از من بهره‌زید و خدا ترس شوید.

تفسیر: ص: ۴۰۵

«الْحَجُّ أَشْهُرٌ»: جمله استینافیه است برای بیان حکمی از احکام حج، گویا که گفته شده: چه وقت است وقت حج؟ پس فرمود: وقت حج ماههای «مَعْلُومَاتٌ» معینی است، و در حمل کردن اسم ذات بر این معنی قبلاً گفتیم از باب مجاز در لفظ است یا در مجاز در حذف، یا مجاز در نسبت و مقصود از ماههای معین سؤال و ذیقعه و ذیحجه تا نهم یا تا ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۶ دهم، برای مختار و مضطر است.

«فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ»: به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: آنچه که واجب است، عبارت از تلبیه «۲» و اشعار و تقلید است، و استعمال کلمه «فرض» با اینکه حکم در مستحب و واجب هر دو جریان دارد و برای اشعار به این است که مستحب بعد از احرام، مانند فرض است در اینکه اتمام آن واجب است و اگر قبل از مشعر (وقوف در مشعر الحرام) به سبب وطی (نزدیکی با زن) اخلال در حج نماید، قضا در آن واجب است.

برخی گفته‌اند: کسی که احرام ببندد، لازم است که (مراسم حج را) به اتمام برساند، چه حج واجب باشد و چه مستحب، و چه برای خود شرط کند که از حج عدول نکند، یا شرط نکند.

«وَلَا فُسُوقَ»: دروغ و ناسزا گفتن یا هر چیزی که انسان را از حق خارج کند، جایز نیست.

«وَلَا جِدَالَ»: بحث و جدل نیز نباید باشد چه به حق باشد یا به باطل، و تفسیر شده است به جماع و به دروغ و فحش و به گفتن «لا والله بلی والله».

«فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلَمُهُ اللَّهُ»: ترغیب به این است که عمل برای خدا باشد، و مقصود این است که خداوند پاداش می‌دهد، زیرا او عادل و عالم است و شما را بدون مجازات و پاداش رها نمی‌کند.

«وَتَزَوَّدُوا»: زاد و توشه بگیرید، گاه چنین بود که بعضی زاد و توشه برای راه حج بر نمی‌داشتند و در راه خود را کل بر دیگری

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۲) تلبیه یعنی اجابت کردن، لبیک گفتن در جواب کسی. در اینجا مراد لبیک گفتن در حج است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۷

می‌کردند، پس خدای تعالی نهی فرمود از ترک زاد و توشه و طعام و قیمت آن و نهی فرمود از اینکه صرفاً توکل به خدا را زاد و توشه خود قرار داده خود را در راه (سربار) بر دیگری نموده و مزاحم غیر شود.

«فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»: البته بهترین زاد و توشه پرهیز از سؤال و گدایی و سربار دیگری شدن است، نه توکل بر خدا و تذلل پیش

مردم. یا اینکه مقصود این است که در مناسک حج، برای روز واپسین توشه اندوزید و از آنچه که ظاهراً به نحو شدید نهی شده، از قبیل چیزهایی که در حج باید ترک شود، پرهیزید. همچنین خود را بر حذر دارید از آنچه که باطنا از آن نهی شدید به عمل آمده، از قبیل نیتها و غرضهایی که به غیر امر خدا تعلق می‌گیرد.

«وَأَتَقُونَ»: هنگام مخالفت از امر و نهی، از خشم و عذاب من پرهیزید.

«یا أُولِی الْأَلْبَابِ»: ای صاحبان بصیرت و عقل.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۸] ص: ۴۰۷

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ أذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸)

ترجمه: ص: ۴۰۷

باکی نیست که شما به هنگام حج کسب معاش کرده و از فضل خدا روزی طلبید، پس آنگاه که از عرفات بازگشتید، در مشعر یاد خدا کنید و به ذکر او باشید که خدا شما را پس از آنکه به گمراهی کفر بودید به راه هدایت آورد.

تفسیر: ص: ۴۰۷

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ»: اعراب، تجارت در راه زیارت را گناه می‌شمردند، چنانچه برداشتن زاد و توشه را نیز گناه می‌شمردند و به همین جهت هم زاد و توشه بر نمی‌داشتند، همان طور که زاهد‌های زمان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۸

ما نیز تجارت در راه زیارت را دشوار می‌پندارند و همچنین است حال سالکان طریق بیت الله حقیقی که التفات به پشت سر خویش را سخت می‌شمارند و نیز تجارتهای رایج را در حق کشاورزی و نسلشان دشوار می‌شمردند، در حالی که خداوند نسبت به امر نسل و حفظ زراعت امر می‌فرماید. پس خداوند، علاوه بر اینکه گناه در تجارت را از آنها نفی کرده، بلکه امر به تجارت نموده است. چون منتفی شمردن گناه در امثال این موارد، در باره چیزی به کار می‌رود که امر به آن چیز شده باشد پس فرمود «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» بر شما ایرادی نیست که:

«أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»: تجارتهای ظاهر و باطن را بجوید.

«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»: «أفاض الماء» یعنی آب را بر خود ریخت، و مقصود این است که مردم از عرفات بر کنار رفتند یا برگشتند یا متفرق شدند، یا تسریع نمودند یا دور شدند. عرفات اسم دورترین جای مناسک حج است از مکه، و آنجا را که عرفات نامیده‌اند چون خود در بلندی قرار گرفته و کوههای آن نیز مرتفع است، یا از باب اینکه ابراهیم (ع)، آنجا را معرفی کرده به نحوی که جبرئیل آن را به او توصیف کرده، یا اینکه جبرئیل در همین مکان به آدم (ع) گفت، اعتراف به گناهت بکن و مناسک را بشناس، یا چون آدم و حوا در آنجا همدیگر را ملاقات کردند و هر کدام دیگری را شناختند، یا اینکه روزی که در آنجا وقوف می‌کنند روز عرفه است.

علت اینکه روز عرفه را، عرفه نامیده‌اند این است که ابراهیم در آن روز فهمید و دانست که خواب ذبح فرزند رحمانی بوده نه

شیطانی و اینکه پس از درخواست فضل خدا و روزی از جانب او، فاء (فاذا أفضتم) آورده که بر تعقیب آن خواب دلالت می‌کند. آوردن «اذا» که بر وقوع دلالت دارد اشاره به این دارد که افاضه از عرفات که دلالت بر وقوع در آن می‌کند، امری است محقق و مسلم که ناگزیر باید انجام شود، اینکه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۰۹

به آن حکمی بشود هیچ نیازی ندارد. این معنی مناسب تأویل است، زیرا که سالک الی الله و کسی که حج بیت حقیقی را که «قلب» است کرده، به سبب حمل زاد و توشه و طلب فضل خدا، از تنگی و سختی بیرون می‌آید.

و آنگاه که به سبب امر خدا روزی و فضل خدا را می‌جوید، به دورترین مراتب نفس از قلب تنزل می‌یابد، چنانچه سابقا گذشت. آنگاه که به پایین‌ترین مراتب نفس افتاد، نمی‌تواند آنجا متوقف شود، بلکه از آنجا دور می‌شود، گویا کسی او را به راه خانه حقیقی می‌رانند، ولی او بدون اینکه در راه بایستد و توقف کند، به خانه نمی‌رسد. پس در مزدلفه می‌ایستد، سپس در منی توقف می‌کند، و بعد از آنجا باز به مکه قلب باز می‌گردد.

بنابر این، واقع شدن در عرفات و وقوف لازمه، طلب فضل است، و بازگشت از عرفات لازمه وقوع در آن است، و همچنین است وقوف در مزدلفه و منی.

«فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»: به اینکه شب قربانی در آنجا توقف کرده، نماز واجب و دعاها و ذکرهای مأثور و غیر مأثور را انجام دهد. در تفسیر امام (ع) است که فرمود: ذکر خدا یادآوری نعمتهای ظاهری و باطنی او و درود فرستادن بر سید رسولان و بر سید برگزیدگان او است «۱».

«وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ»: خدا را یاد نمایید، مانند یادی که شما را به سوی آن با زبان پیامبرش راهنمایی کرده، و این معنی دلالت می‌کند بر آنچه که علمای اعلام و عرفای اسلام می‌گویند و آن این است که عمل اگر به وسیله تقلید عالم زنده تحقق پذیرد، اگر چه مطابق با واقع باشد،

(۱) صافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۰

مورد قبول واقع نمی‌شود. صوفیان گفته‌اند: ذکر زبانی و قلبی وقتی که از عالم مجاز از اهل اجازه و اهل بیت گرفته نشود، حظی از آن مترتب نشده و صاحبش از آن بهره‌مند نمی‌شود.

محمّل است که «ما» مصدریه یا کافه باشد و معنی آیه این است که خدا را یاد کنید به گونه‌ای که موازی هدایت خدا و راهنمایی او باشد و به هر حال، علت آوردن جهت حیثیت هدایت از آن استنباط می‌شود. از این رو، گفته شده است که، این عبارت برای تعلیل است.

«وَإِنْ كُنْتُمْ»: اگر چه «إِنْ» مخفف از مثقله است (إِنْ با تشدید بوده، به إِنْ بدون تشدید تخفیف یافته است).

«مِنْ قَبْلِهِ لِمَنِ الصَّالِينَ»: پیش از این در حالت گمراهی به سر می‌بردند. جمله حالیه است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۹۹] ص: ۴۱۰

اشاره

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

ترجمه: ص: ۴۱۰

پس از آن، به طریقی که مسلمانان باز گردند، رجوع کنید به عرفات و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۴۱۰

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»

: یعنی باز گردید از عرفات، و بازگشتن از آن مستلزم وقوع در آن است، پس گویا که چنین گفته باشد:

در عرفات توقف نمایید، سپس از آنجا باز گردید و تنها به ایستادن در مزدلفه و بازگشتن از آنجا، اکتفا نکنید. علت نزول این است که، قریش در وقوف به عرفات، فایده‌ای را معتقد نبودند و در مشعر الحرام وقوف می‌کردند و با این کار بر مردم فخر می‌فروختند، پس خداوند آنان را از این عمل منع کرد و دستور وقوف در عرفات و بازگشت از آنجا را داد.

بنابر این، آوردن «ثم» برای تفاوت بین دو امر است، یعنی پس از آنکه به ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۱

وقوف در مزدلفه علم پیدا کردید، باید در عرفات نیز مانند مردم وقوف داشته باشید، پس از این امر سرباز نزنید و به وقوف در مزدلفه نیز فخر نوزید.

بعضی گفته‌اند: آیه مبتنی بر تقدیم و تأخیر است و اصل آن چنین است: «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم ثم افيضوا من حيث افاض الناس فاذا افضتم من عرفات» از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود «۱»: «قریش و هم پیمانانش از خمس «۲»، با مردم در عرفات وقوف نمی‌کردند و از آنجا باز نمی‌گشتند و می‌گفتند: ما اهل حرم خدا هستیم از حرم خارج نمی‌شویم، پس در مشعر وقوف کرده و از آنجا باز می‌گشتند، پس خداوند آنان را امر به وقوف در عرفه و بازگشت از آنجا نمود.

از امام حسین (ع) است که در مورد حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود «۳»:

پیامبر حرکت آغاز کرد در حالی که مردم با او بودند، قریشیان از مزدلفه باز می‌گشتند و مردم را منع می‌کردند که از آنجا بازگشت نمایند تا اینکه رسول خدا پیش آمد، و قریش امیدوار بود که بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از همانجا باشد که آنان باز می‌گردند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود:

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»، مقصود از «ناس»، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق (ع) است.

به حسب لفظ جایز است که مقصود از «افاضه» افاضه از مشعر الحرام باشد (بازگشت از مشعر الحرام)، بلکه ظاهر آیه جز بر همین معنی دلالت نمی‌کند، و در تفسیر امام (ع) چیزی که بر این معنی دلالت

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷. نور الثقلین، ج ۱، ح ۷۱۵، ص ۱۶۴.

(۲) خمس با ضمّ و سکون لقب قریش و کنایه و جدیله و پیروان آنان در جاهلیت بود و این لقب به جهت حماسی و محکم بودن آنان در دینشان بوده است.

(۳) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷، به نقل از کافی. تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۲۶۸، ص ۹۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۲

کند موجود است، زیرا در تفسیر امام آمده است «۱»: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» یعنی بر گردید از مشعر الحرام، از همانجایی که مردم از «جمع» برگشتند. فرمود: ناس در اینجا، حاجیه‌های غیر از «حمس» هستند، زیرا طوایف خمس از «جمع» افاضه نمی‌کردند و این روایت دلالت می‌کند بر اینکه «حمس» اسم محلّ مخصوصی از مشعر الحرام است، ولی این مخالف روایت عامه و خاصّه است که آنها از عرفات بازگشت نمی‌کردند، پس خداوند به آنها امر کرد که در عرفات وقوف کرده، سپس از آنجا بازگردند.

«وَأَسْتِغْفِرُوا اللَّهَ»: یعنی استغفار کنید از آنچه که انجام دادید به سبب آرای فاسد و هواهای باطل خودتان، که مناسک را تغییر دادید، و از وقوف در عرفات مانند مردم، استنکاف ورزیدید.

«إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ»: یعنی بعد از استغفار و اعتراف و دخول در زیر طاعت خلیفه، خدا گناهان و عیب و نقصهایی که ناشی از انانیت شماست همه را می‌بخشد.

«رَحِيمٌ»: پس از بخشش شما به شما رحم می‌کند به اینکه در قلب را روی شما باز کرده و شما را در دار رحمتش داخل می‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۰] ص: ۴۱۲

اشاره

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲۰۰)

ترجمه: ص: ۴۱۲

آنگاه که اعمال حج را به جا آرید، شما نیز خدا را ذکر کنید، همان گونه که پدران خود را ذکر می‌کنید، بلکه بیش از پدران و بعضی مردم کوتاه نظر تنها از خدا تمنای متاع دنیوی می‌کنند، و آنان را از نعمت آخرت بهره‌ای نیست.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۸. تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۷۱۵، ص ۱۶۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۳

تفسیر: ص: ۴۱۳

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ»: یعنی همه افعال حج را تا بیست و سوم از ذیحجه تمام کردید.

«فَادْكُرُوا اللَّهَ»: یاد خدا کنید هر جا که بودید، یا به ذکر آرید مناسکتان در عرفات و مزدلفه را، پس یاد خدا کنید در منی و مکه، یا اینکه هر گاه مناسکتان را در آن دو انجام دادید و در منی حلق یا تقصیر نمودید، خدا را در مکه ذکر آرید. یا اینکه هر گاه در این جاها و در مکه مناسک را تمام کردید پس خدا را در ایام منی ذکر آرید، و این معنی اخیر را تفسیر ذکر به تکبیرات در ایام منی تأکید می‌کند.

«كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»: به امام باقر (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: وقتی که از حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و مفاخر و نیکیهای پدرانشان را می‌شمردند، پس خدای تعالی امر نمود که عوض ذکر پدرانشان یاد خدا را کنند یا خدا را بیشتر از پدرانشان ذکر آرند.

«فَمِنَ النَّاسِ»: عطف از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است به اعتبار معنی، گویا که گفته شده: «النَّاسُ فِي ذِكْرِ اللَّهِ اصْنَافٌ»، یعنی مردم در ذکر خدا چند صنف هستند یا جانشین جزای شرط محذوف است، گویا که گفته باشد: هر گاه خدا را یاد کردید یتیهاتان را از طلب دنیا خالص نمایند، زیرا از مردم «مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا»، کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا به ما از دنیا عطا کن و ذکر نکرده‌اند که در دنیا چه می‌خواهند. به هر حال هر چه می‌خواهند از جنس دنیاست و نیازی به ذکر ندارد به خلاف

مؤمن که در دنیا جز خواسته آخرت نمی‌خواهد، لذا مطلوب مؤمن را ذکر فرموده است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۸، به نقل از کافی. نور الثقلین. ج ۱، ح ۷۲۲، ص ۱۶۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۴

بدان که دنیا گذرگاه همه است که هیچ کس را در آن توقف و ماندن نیست، خداوند بر هر نفسی سربازان زیادی را موکل نموده که او را وادار به سلوک به سوی آخرت کنند، و نمی‌گذارند که این نفس یک آن در جایی توقف کند، پس احمق کسی است که گمان می‌کند دنیا توقفگاه است و از خدای توانای بی‌نیاز چیزی را می‌خواهد که در دنیا بگذارد و خود از آنجا برود. پس طلب دنیا از نهایت کوری از دنیا و آخرت است.

چون کسی که به دنیا نظر دارد نسبت به دنیا و رفتن از آنجا کور است و چیزی هم برای آخرت طلب نمی‌کند، و آنچه را هم که برای دنیا می‌خواهد با او باقی نمی‌ماند، ناچار از دنیا دل بریده و تهی دست از متاع دنیا و آخرت، از دنیا خارج می‌شود. لذا خداوند فرموده:

«وَمَا لَهُ فِي الْأَخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»: یعنی در آخرت نصیب و بهره‌ای از خیر ندارد، چون «خلاق» در خیر به کار می‌رود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۱] ص: ۴۱۴

اشاره

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱)

ترجمه: ص: ۴۱۴

و بعضی دیگر گویند: پروردگارا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره‌مند کن و از عذاب آتش دوزخ نگاهدار.

تفسیر: ص: ۴۱۴

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»: حسنه، به نعمتهای دنیا، به وسعت روزی و معاش، به اخلاق نیکو، به علم و عبادت، به زن صالح، به زبان شاکر و قلب ذاکر و زن مؤمن و ... تفسیر شده است.

روایت شده که به هر کس آن سه تا داده شده، خوبی دنیا و آخرت به او داده شده است، و وجه آن این است که مقصود از خوبی و حسنه دنیا چیزی است که به قوای نفسانی و لذتهای آن بازمی‌گردد، به نحوی که از سلوک به سوی پروردگار مانع نشود. مولوی

(ره)، چه خوب گفته است: ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۵

آتِنَا فِي دَارِ دُنْيَا نَاحِسِنَ آتِنَا فِي دَارِ عَقْبَا نَاحِسِنَ

راه را بر ما چو بستان کن لطیف مقصد ما باش هم تو ای شریف

«وَفِي الْأَخِرَةِ حَسَنَةً»: حسنه و خوبیهای آخرت از مقایسه با آنچه از خوبیهای دنیا یاد شد، معلوم می‌شود.

«وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»: و چون هر چیزی که برای انسان بد است، از ناحیه انسانیت او است از قبیل مظاهر جهنم و دردهای آن، خواه از ملایمات حیوانی باشد، یا نه. لذا، عذاب آتش به زن بد، شهوات، گناهان و به تب و سایر دردها، تفسیر شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۲] ص: ۴۱۵

اشاره

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)

ترجمه: ص: ۴۱۵

هر یک از این دو فرقه «طالبان دنیا و عقبی»، از نتیجه اعمال خود بهره‌مند خواهند گشت. خدا به حساب همه، زود رسیدگی می‌کند.

تفسیر: ص: ۴۱۵

«أُولَئِكَ»: این بزرگان «لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا»: یعنی بهره‌مند می‌شوند از آنچه که کسب کرده‌اند و از جمله آنها درخواست نیکی دنیا و آخرت است، یعنی عمل هیچ عمل کننده‌ای ضایع نمی‌شود، و معنی آیه این است که برای آنها نصیبی است که نامش از چیزی است که کسب کرده‌اند یا نصیبی است که آن بهره‌قسمتی از آن چیزهایی است که به دست آورده‌اند. این معنی به تجسّم اعمال اشعار دارد، چنانچه اهل مذهب قایل به آن هستند، و آن حق است، که اخبار زیادی نیز آن را ثابت کرده و آیات چندی به آن اشعار دارند و عقل نیز به آن حکم می‌کند.

حقیقت مسئله، این است که علم به صورت عرضی که کیفیت نفس باشد چنانچه مشائین معتقدند، نیست، و همچنین، علم نسبت بین عالم و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۶

معلوم نیست، همان طور که برخی گفته‌اند و محض مشاهده ربّ النوع یا صورت معلوم در عالم مثال هم نیست. بلکه علم، شأنی از نفس است که به سبب آن، نفس گسترش و سعه پیدا می‌کند، و نفس و شؤون نفس به اعتبار مرکب مثالی‌اش، از عالم متقدّرات و اجسام نوری است. هر عملی که انسان انجام می‌دهد، باید آن را در مقام مجرد به طور اجمال تصوّر کند، و به غایت و فایده‌ای که بر آن مترتب می‌شود تصدیق نماید. سپس، آن را از مقام بالای عالی‌اش، به مقام خیالی آن تنزّل دهد، پس آن را به نحو تفصیل و جزئیّت تصوّر نموده، در همان مقام تصدیق غایتش را در نظر آورد. سپس، میل به آن کار برای انسان پدید می‌آید و پس از آن، عزم می‌کند، بعد اراده می‌نماید، پس اراده نیروی شوق را تحریک می‌کند و آن نیروی محرّکه را بر می‌انگیزد و آن، اعصاب را حرکت می‌دهد، سپس رگها و عضلات و اعضا، و بعد به تدریج، عمل به مرحله وجود می‌رسد، و پس از آن، همان طور که تدریجا حادث شده، به تدریج از راه باصره یا سامعه به حسّ مشترک باز می‌گردد، سپس به خیال و واهمه، بعد به سوی قوه عاقله می‌رود و سر انجام به همان نقطه آغاز، باز می‌گردد.

پس، صورت هر عملی در مقامات علمی انسان در آغاز به صورت نزولی، سپس به نحو صعودی حاصل می‌شود، و دانستی که بعضی مقامات علمی از تقدّر و تجسّم خارج نیست، پس عمل در مقام تجسّم نفس تصوّر می‌شود، بنابر این، صحیح است که گفته شود: عمل عبارت از تجسّم است.

برای تجسّم اعمال، وجه دیگری نیز می‌توان گفت و آن این است که خدای تعالی به سبب عمل عبد، از جسمهای اخروی آنچه را که بخواهد ایجاد می‌کند، از نهرها و درختان و میوه‌ها و حور و قصور، به این معنی که اعمال مادّه این چیزها قرار می‌گیرند، یعنی

اعمال در عالم ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۷

صغیرش تجسم پیدا می‌کند، و در عالم کبیر، امثال صورت‌هایی که در عالم صغیر است موجود می‌شود، زیرا که عالم کبیر آینه عالم صغیر است.

«وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»: عطف است به جمله قبلی و در آن دفع توهم است، زیرا ممکن است این توهم پیش آید که اعمال بندگان زیاد است و به تدریج حاصل می‌شود، به نحوی که ضبط آنها ممکن نیست تا خداوند به سبب اعمال به بندگان پاداش دهد. پس، خداوند برای دفع این توهم فرمود: که خداوند، بزرگ و کوچک و کم و زیاد همه را محاسبه می‌نماید، و چیزی از خدا مخفی نمی‌ماند، زیرا حساب او سریع است، و از سرعت حساب او این است که به حساب همه در یک آن نگاه می‌کند، و همان طور که همه در یک دفعه، آنا مورد نظر خدا قرار می‌گیرند، همه اعمال از صغیر و کبیر نیز در یک آن در نظر خدا واقع می‌شوند. پس، حساب کسی از او فوت نمی‌شود، و هیچ یک از اعمال هیچ کس، از نظر خدا مخفی نمی‌ماند، و نمونه محاسبه و مکافات و مجازات خدا با بندگان، از اول تکلیف معلوم است، و از اعمال آنها هیچ کوچک و بزرگی به وقوع نمی‌پیوندد، مگر اینکه اندکی از مجازات آنها بر بندگان ظاهر می‌شود، در صورتی که آنان متنبه باشند نه غافل. برای شناختن این مطلب، بندگان را به محاسبه امر کردند، پیش از آنکه محاسبه خدا فرا رسد، زیرا وقتی بنده‌ای خودش را محاسبه می‌کند، به این نحو که مراقب نفس و حسابگر اعمال آن است، بر او ظاهر می‌شود که هر کاری از خیر و شرّ، فعل دیگری یا عرضی از اعراض نفس یا خلقی از اخلاق نفس را در پی دارد.

پس ای بندگان خدا! خود را محاسبه نمایید پیش از اینکه محاسبه شوید، آن وقت است که می‌فهمید خداوند چیزی از اعمال بندگان را وا نمی‌گذارد، مگر اینکه پاداش و جزای آن را بدهد، و عمل ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۸

عمل کننده‌ای از شما، خدا را از عمل کننده دیگر مشغول نمی‌کند، و چیز کوچک به خاطر حقارت و کوچکی‌اش از نظر خدا دور نمی‌ماند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۳] ص: ۴۱۸

اشاره

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

ترجمه: ص: ۴۱۸

خدا را ذکر کنید به ذکر تکبیر بعد از نماز در چند روزی معین (ایام تشریق در منی و عرفات که آنجا تنها باید به ذکر حق و ذکر خدا پرداخت) و باکی نیست که روز حرکت از صحرای منی را مقدم یا مؤخر دارد و آن کس که از هر گناه، یا در مورد زنان یا شکار حرام پرهیزکار بوده، بر او باکی نیست. از خدا بترسید و بدانید که به سوی خدا باز خواهید گشت.

تفسیر: ص: ۴۱۸

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ»: عطف است بر قول خدا «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ».

«فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ»: ایام معدودات به ایام تشریق تفسیر شده و آن، سه روز پس از قربانی است. ذکر باید به چیزی باشد که از شارع

رسیده است و آن عبارت است از تکبیرات که بعد از نمازهای پنجگانه گفته می‌شود، ده تکبیر از ظهر روز قربانی تا صبح سیزدهم برای کسی که در منی باشد، و غیر او ده صلوات تا صبح روز دوازدهم بگوید.

تکبیرهایی که از شارع رسیده، عبارت است از: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر، و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدینا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام.

«فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ»: این جمله دلالت می‌کند بر تفسیر «أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» که گذشت، پس اعتنایی به غیر آن تفسیر نمی‌شود، و مقصود ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۱۹

تعجیل در کوچ حرکت است در روز دوازدهم و تأخیر تا روز سیزدهم، اعم از اینکه تقدیر آیه تعجیل در حرکت باشد یا تعجیل در ذکر و مقصود از تعجیل در ذکر، اتمام ذکر است در منی در روز دوازدهم و مقصود از تأخیر، تأخیر اتمام است تا روز سیزدهم.

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: ردّ کسانی از اهل جاهلیت است که تعجیل را گناه می‌شمردند، چون بعضی از آنان تعجیل کننده را گناهکار می‌دانستند.

«وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: ردّ جماعت دیگری است که متأخر را گناهکار می‌دانستند.

«لِمَنِ اتَّقَى»: یعنی این حکم و تخیر در حرکت بین روز دوازدهم و سیزدهم برای کسی است که در احرامش صید نکرده باشد، پس اگر صید کند، در حرکت (کوچ) اول نمی‌تواند حرکت کند، و این معنی مدلول برخی از اخبار است. و در بعضی از اخبار دارد که

پس از صید، از جماع، زنا، دروغ، جدل و از هر چیزی که خداوند در احرام حرام نموده، پرهیز کند. «۱»

در برخی از اخبار آمده که معنی آیه این نیست که هر کدام از تقدیم و تأخیر را که خواست انجام دهد، بلکه مقصود این است که او باز می‌گردد، در حالی که گناهانش بخشیده شده است.

مراد روایت این است که آیه نمی‌خواهد تنها تخیر را بیان نماید، بلکه می‌خواهد بگوید که شخص از گناه پاک می‌شود، مانند روزی که از مادرش به دنیا آمده، اگر از چیزهای مهلک و گناه پرهیز نماید، و گر نه از گناهان هر کدام را بخواهد انجام دهد گناه کرده است، و آن گناهان گذشته به سبب توبه‌ای که با ارتکاب محرمات باطل شده، بخشیده نمی‌شود، بلکه باید با توبه جدیدی باشد.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۰، به نقل از تفسیر عیاشی از قول امام باقر (ع).

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۰

در بعضی اخبار آمده است: کسی که بمیرد، پیش از آنکه به خانه و اهلش برسد گناهی بر او نیست «۱»، و کسی که تأخیر کند گناهی بر او نیست، در صورتی که از گناهان کبیره پرهیز کرده باشد، یا از کبر که عبارت از جهل به حق و طعن بر اهل حق است پرهیز کرده باشد.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود: این حکم مربوط به شماس است و همه مردم در این حکم مساوی هستند و شما حج گزارنده هستید. «۲»

در خبر دیگری است: به خدا سوگند، آن متقین شما هستید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ثابت نمی‌شود بر ولایت علی (ع) مگر متقین.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ»: و از خدا بترسید که پس از آن ایام، گناهان سنگین و هلاک کننده انجام ندهید، تا حمل نکنید سنگینی گناهان گذشته را با گناهان جدیدی که مرتکب می‌شوید، تا اینکه دیگر نیازی به توبه پیدا نکنید.

ممکن است مقصود امر به مطلق تقوی باشد، یعنی بپرهیزید از خشم و غضب خدا در ترک آنچه که به آن امر شده‌اید و ارتکاب

آنچه که از آن نهی شده‌اید.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: پس جزا می‌دهد هر کسی را طبق عمل خودش، و این معنی ترغیب است و تهدید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۴] ص: ۴۲۰

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴)

ترجمه: ص: ۴۲۰

و از مردمان کسی است که سخن او در زندگی دنیا ترا

(۱) تفسیر صافی - ج ۱ - ص ۱۸۰، به نقل از فقیه و کافی از قول امام صادق (ع)

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۰. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۱

شگفت آورد و خدا را بر هر آنچه که در دل دارد گواه گیرد، در حالی که او سخت‌ترین ستیزندگان است.

تفسیر: ص: ۴۲۱

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ»: فاصله قرار گرفتن اجنبی، مانع از این است که آن را بر «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا تَا آخِر آیه» عطف کنیم، و انشا بودن جمله‌های سابق، مانع از این است که بر آنها عطف کنیم، و او را هم برای استیناف قرار دادن چیزی است که ذوق و سلیقه مستقیم آن را نمی‌پذیرد.

بنابراین، تنها باقی می‌ماند که بر جمله محذوفی عطف باشد که از جمله سابق استفاده می‌شود، گویا که گفته است: «از مردم گروهی هستند که خدا را یاد می‌کنند تنها برای دنیا، و گروهی خدا را برای دنیا و آخرت یاد می‌کنند، و گروهی نیز منافق هستند که جز برای تدلیس، یاد خدا نمی‌کنند، و کلام آنان طوری است که تو را به شگفت می‌آورد.

«فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: حال است از مفعول «يعجبك» یا متعلق است به «قوله» یا حال است از آن، یا حال است از ضمیر «قوله»، یعنی وقتی که تنزل کردی در مقام زندگانی دنیا، و از آن مقام به گفتار منافق نظر کردی، به شگفت می‌آیی، یا اینکه وقتی او در امر زندگانی دنیا یا حفظ آن سخن می‌گوید، از گفتار او تعجب می‌کنی، البته اگر تو در مقام زندگانی اخروی باشی یا او از زندگانی آخرت سخن بگوید، دیگر به شگفت نمی‌آیی.

«وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ»: و منافق خدا را گواه می‌گیرد بر آنچه در دلش می‌گذرد، و این لفظ ادعاست، یعنی ادعا می‌کند که آنچه در قلبش هست، حق است و موافق قول او، نه اینکه حقیقتا گفتارش با قلبش موافق باشد، زیرا او تدلیس می‌کند و آنچه را که در قلبش نیست اظهار می‌کند و مقصود او از اشهاد، این است که خدا را متحمل شهادت قرار می‌دهد، یا او را ادا کننده شهادت می‌داند، و این رسم و عادت ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۲

دروغگوهاست، زیرا وقتی کسی را پیدا نکرد که تصدیقش بکند و دلیلی هم نداشت که به آن احتجاج نماید، به خدا سوگند ذکر

می‌کند و به خدا قسم می‌خورد، و خدا را گواه می‌گیرد تا جایی که این قضیه یک مثل شده است که می‌گویند کسی که دروغ زیاد می‌گوید قسم نیز زیاد می‌خورد و خداوند تعالی آنجا که فرموده: «وَلَا تُطْعُ كُلَّ خَلَّافٍ مَّهِينٍ»، اشاره به این نموده که منافق دروغگو است و بسیار دروغ می‌گوید.

«وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»: «ألد» بر وزن أفعال است مثل احمر و مانند افضل برای برتری و تفضیل نیست، بلکه به معنی خصم حریص و بخیلی است که به حق میل نمی‌کند و «خصام» مصدر یا جمع خصم است، و آیه شامل همه منافقان است، اگر چه وارد شده است که آن در حق معاویه و پیروانش نازل گشته است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۵] ص: ۴۲۲

اشاره

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵)

ترجمه: ص: ۴۲۲

و چون از حضور تو دور شود، کارش فتنه و فساد است.
بکوشد تا حاصل خلق بر باد فنا دهد و نسل بشر را قطع کند و خداوند دوست ندارد فساد را.

تفسیر: ص: ۴۲۲

اشاره

«وَ إِذَا تَوَلَّى»: یعنی وقتی که پشت به تو کند، یا متصدی امری از امور تو یا امور دنیا باشد، یا اینکه والی بر مردم باشد.
«سَعَى»: یعنی سریع می‌شود در سیر.

«فِي الْأَرْضِ»: زمین عالم صغیر یا عالم کبیر یا زمین قرآن، یا اخبار یا سیره انبیا و جانشینان ایشان.
«لِيُفْسِدَ فِيهَا»: یعنی در زمین فساد ایجاد کند و افساد عبارت از تغییر دادن چیزی است از کمالی که دارد، یا منع کردن چیزی است از ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۳

رسیدن به کمال و «لام» لام غایت یا لام عاقبت است، زیرا منافقان گمان می‌کنند که آنها مصلح هستند. و هرگاه به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما اصلاح کننده هستیم، ولی آگاه باشید که آنها مفسد هستند، اما نمی‌دانند.
«وَيُهْلِكَ»: یعنی اصل و ریشه را فنا می‌کند.

«الْحَرْثُ»: «حرث» چیزی است که مردم آن را می‌کارند از نباتات زمین، یا مطلق هر گیاهی است که خدا آن را از زمین رویانده باشد.

«وَالنَّسْلُ»: بچه کوچک از هر موجودی به دنیا بیاید، یا بچه کوچک انسان.

تحقیقی در باره افساد در زمین و از بین بردن نباتات و نسل بشر ص: ۴۲۳

بدان که عالم طبع آسمانش و موجودات آسمانش، و زمین و موجودات زمینیش، از حیث ذات و صفت در حال تجدد است، و در هر آن، برای آن از جانب خودش فنا می‌شود و از جانب پدید آورنده‌اش باقی می‌ماند. حال آن موجود نسبت به پدید آورنده‌اش، حال شعاع آفتاب است نسبت به آفتاب، زیرا شعاعی که بر سطح واقع می‌شود، در دو لحظه و دو زمان باقی نمی‌ماند، به دلیل اینکه هر گاه از روزنه دوری شعاع بر سطحی واقع شود، به محض بستن روزنه، منهدم می‌شود، و پس از بستن روزنه، شعاع در آن باقی نمی‌ماند. چیزی که اشیاء را همیشه و پیوسته بقا می‌بخشد، به نحوی که نوسدنیهای آن پنهان باشد، عبارت از مشیت است، از آن وجه که مشیت، رحمت رحمانی عام است. اینکه کاینات و عالم کون نوعی قوه و استعداد دارد و به حسب تفاوت استعدادها تدریجا به کندی یا به سرعت، از قوه به فعل خارج می‌شود و تجدد موجوداتی که به فعلیت رسیده‌اند، تنها با مشیت محقق می‌شود.

از آن وجه که مشیت رحمت رحیمی باشد، و آنچه به سبب مشیت از وجه ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۴

رحمت رحمانی‌اش وجود پیدا می‌کند، از ناحیه رسالت محمد صلی الله علیه و آله، است و آنچه که از وجه رحمت رحیمی مشیت به وجود می‌آید، از ناحیه ولایت محمد صلی الله علیه و آله، است.

بنابراین، بقای اشیاء، به رسالت و استکمال آن به ولایت است. پس هر چیزی به آخر درجه کمالات نوعی‌اش برسد، آنچنان که شایسته او است قابل ولایت بوده است، و هر چیزی که به آن درجه کمال نرسد، به همان مقدار از قبول ولایت ناقص می‌شود، و هر چیزی که اصلا در نوع خود هیچ یک از کمالات نوعش را نداشته باشد، هیچ مقدار از ولایت را قبول نمی‌کند، چنانچه از ائمه (ع) وارد شده، زمینهای شوره‌زار و آبهای تلخ و شور و مردابها، ولایت ما اهل بیت را قبول نمی‌کنند. این گفتار بر حسب تکوین است و اگر این رحمت رحیمی تکوینی از اشیا قطع شود، هیچ یک از آنها در هیچ یک از مراتب کمال نوعی به کمال نمی‌رسند، چنانچه اگر رحمت رحمانی از اشیا قطع شود، هیچ چیزی در دو آن (دو لحظه) باقی نمی‌ماند.

و به همین انقطاع اشاره کرده‌اند، آنجا که فرموده‌اند: اگر حجت از زمین برداشته شود، زمین اهلش را فرو می‌برد (۱).

و امّا به حسب تکلیف، مردم مکلف به رو آوردن و توجه نمودن به ولایت هستند، چنانچه صاحب ولایت به آنها توجه دارد. و به سبب این رو آوردن و آن توجه، زراعت و نسل، در عالم صغیر کامل می‌شود. در این حالت، چیزهایی کاشته می‌شود که بدون قبول ولایت و بیعت و عهد و پیمان، هرگز کاشته نمی‌شد، و چیزی تولد پیدا می‌کند که بدون ولایت تولد پیدا نمی‌کرد. هر اندازه در آفرینش آن توجه افزونتر شود، توجه صاحب امر بیشتر می‌شود، و با زیاد شدن این دو توجه، زراعت و نسل

(۱) بحار، ج ۲۳، ح ۲۰، ص ۲۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۵

زیاد گشته، در عالم صغیر به کمال می‌رسند، و به سبب زیاد شدن و کامل شدن در عالم صغیر، وجود و استکمال آنها در عالم کبیر، فزونی می‌یابد.

پس هر کس در راضی کردن صاحب امر کوشش کند، طبق کوششی که کرده توجه صاحب وقت و رضایت او زیاد می‌شود و به حسب زیاد شدن توجه و رضای صاحب وقت برکت در زراعت و نسل در عالم صغیر و کبیر زیاد می‌شود. به همین معنی اشاره کرده است خدای تعالی، آنجا که می‌فرماید: «اگر اهل قریه‌ها ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، هر آینه برای آنها برکاتی از آسمان در عالم صغیر و برکاتی در زمین در عالم کبیر می‌گشودیم، یا از هر دو برکت در هر دو جا، و نیز قول خدای تعالی که: اگر آنان تورات و انجیل را و آنچه را که از پروردگارشان نازل شده بود اقامه می‌کردند و بر پا می‌داشتند، هر آینه از بالای سر و از زیر پاهایشان روزی می‌خورند، یعنی در عالم صغیر و کبیر. مولوی چه خوب گفته است:

تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد، کند در صید جوش

چون برنجد بینوا گردند خلق کز کف عقل است چندین رزق خلق
 او چو عقل و خلق چون اجزای تن بسته عقل است تدبیر بدن
 ضعف قطب از تن بود از روح نی ضعف در کشتی بود در نوح نی
 یاری ده در مَرَمَت کشتیش گر غلام خاص و بنده گشتیش
 ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۶

یاریت در تو فزاید نی در او گفت حق: ان تنصرو الله ینصرو

و از اینجا معلوم می‌شود که توجه تکلیفی و ازدیاد آن موجب تقویت ولایت تکوینی است، و همچنین، موجب ازدیاد حرث و نسل و ازدیاد کمال آن دو در عالم صغیر و کبیر می‌شود.

اعراض از ولایت تکلیفی، موجب فاسد شدن زراعت نسل در عالم صغیر و کبیر است، و هر اندازه که اعراض زیاد شود، فساد و هلاکت هم زیاد می‌شود، و هرگاه اعراض منجر به منع غیر شود، فساد و هلاک بسیار گشته و اگر منجر به تکذیب و استهزا شود، نهایت فساد و تباهی را در پی دارد.

قول خدای تعالی است، که می‌فرماید: «سپس عاقبت کسانی که بدی را در حدّ اعلاّی بدی انجام دادند، این است که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا گرفتند»، اشاره به همین معنی است.

بنابراین، جایز است که گفته شود: اگر از ولایت رو گردان شود، در زمین سعی می‌کند، ولی فایده سعی و کوشش او افساد در زمین و تباه کردن زراعت و نسل می‌شود، و خود او نیز این مطلب را احساس نمی‌کند.

«وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»: و خدا فساد را دوست ندارد و این نحوه بیان در موردی به کار می‌رود که معنی فساد را مبعوض می‌داند، گو اینکه معنای جمله از بغض است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۶] ص: ۴۲۶

اشاره

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)

ترجمه: ص: ۴۲۶

و چون او را به اندرز و نصیحت گویند از خدا بترس و ترک ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۷
 فساد کن، غرور و خودپسندی او را به بدکاری برانگیزد که نصیحت نشود، جهنّم او را کفایت کند که بسیار آرامگاه بدی است.

تفسیر: ص: ۴۲۷

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ»: یعنی وقتی به او گفته شود: بپرهیز از خشم و غضب خدا در فساد انگیزی و هلاک کردن، از اندرز اندرزگو سرباز می‌زند و بزرگ پنداری می‌ورزد، زیرا او از خود جز اصلاح گمان نمی‌برد، پس، «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ»: یعنی او را قدرت و توانمندی و بزرگ منشی گرفت.

«بِالْإِثْمِ»: به سبب گناهایی که قبلا کسب کرده است، یا او را عزّت و قدرت به سبب گناهی که از آن نهی شده است، گرفت. یعنی

عزت و قدرت او را به فساد بسیار و نابود گرداندن چیزها وادار می‌کند، زیرا او منافق و لجاج است. «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ»: پس برای او، تنها دوزخ مناسب است که بد جایگاهی است. مهاد بر وزن کتاب به معنی فراش و جایی است که برای سکون و آرامش آماده می‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۷] ص: ۴۲۷

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

ترجمه: ص: ۴۲۷

بعضی مردانند (مراد علی [ع] است) که از جان خود در راه خشنودی خدا درگذرند (مانند شبی که علی [ع] به جای پیامبر در بستر خوابید) و خدا دوستدار چنین بندگان است.

تفسیر: ص: ۴۲۷

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ»: و از بین مردم کسی است که می‌فروشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۲۸
 «نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: خود را در طلب رضای خدا، یعنی رضایت خدا را برای خود نمی‌خواهد، و اگر هم برای خودش بخواهد، احساس اینکه این درخواست (رضایت خدا) برای خود او است، وجود ندارد، زیرا اگر جلب رضایت خدا برای خودش، با شعار و احساس و نیت باشد، به قول خدای تعالی که می‌فرماید: «يَشْرِي نَفْسَهُ»، تناقض پیدا می‌کند.
 نزول این آیه در باره علی (ع) است که در شب فرار پیامبر در بستر او خوابید، چنانچه به طریق عامه و خاصه روایت شده است «۱».
 آیه اول در هر منافقی که به پروردگارش متوسل نمی‌شود جریان دارد، و آیه دوم نیز، شامل هر کسی است که ایستادگی کرده و انانیت را از خود دور کند و در پروردگارش فانی شود، و بین آن دو، مراتب و درجاتی است که خدای تعالی آنها را در دو صنف درج کرده است:

دسته اول کسانی هستند که توسل به خدا می‌جویند برای تعمیر دنیایشان با درجات و مراتبی که دارد. دسته دوم کسانی هستند که توسل به خود بکنند برای دنیا و آخرتشان. و به هر دو اشاره فرموده: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ... تا آخر آیه «۲».
 «وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»: پس خداوند با رأفت و مهربانی‌اش به منافق مهلت می‌دهد و فانی در خدا را حفظ می‌کند و طالب دنیا و آخرت را پاداش می‌دهد. رأفت و رحمت، هرگاه با هم یاد شوند، دو معنی نزدیک هم دارند، زیرا که رحمت امر نفسانی است و رأفت آثار رحمت است که در اعضا مشاهده می‌شود.

(۱) نور الثقلین، ج ۱، ح ۷۶۱، ص ۱۷۱، و عیاشی، ج ۱، ح ۲۹۲، ص ۱۰۱.

۲ اشاره به آیه ۲۰۱ از سوره بقره که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». یعنی، مردمانی هستند که می‌گویند بار پروردگارا، در دنیا نیکی و در آخرت نیکی به ما بده و ما را از عذاب آتش حفظ بفرما.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۸] ص: ۴۲۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸)

ترجمه: ص: ۴۲۹

ای اهل ایمان! همه متفقا به اوامر خدا در مقام تسلیم درآیید (و داخل در صلح شوید) و از وسوسه‌های تفرقه‌آور شیطان پیروی نکنید که او همانا شما را دشمنی آشکار است.

تفسیر: ص: ۴۲۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: پس از آنکه اصناف مردم را بیان کرد، مؤمنان را مورد ندا و خطاب قرار داد، یعنی کسانی که خدا را برای دنیا می‌خوانند یا برای دنیا و آخرت، یا خدا را برای ذات خدا می‌خوانند، که همین لذت ندا و خطاب، آنها را به هیجان آورده و خوشحال می‌کند، سپس آنها را امر می‌کند که در مرتبه صنف اخیر داخل شوند، پس فرمود:

«ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ»: «سلم» با کسر و فتح به معنی صلح است و به هر دو حرکت قرائت شده است و مقصود از ایمان اسلام است که با بیعت عمومی و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود، و مقصود از سلم، ولایت و بیعت خصوصی و قبول دعوت باطنی است، و این معنی، «سلم» نامیده می‌شود چون کسی که به سبب پذیرش دعوت باطنی و قبول ولایت در ایمان حقیقی داخل شده، به تدریج برای او صلح کلی با همه موجودات حاصل می‌شود، و با هیچ یک از آنها در هیچ چیز منازعه نمی‌کند.

«كَافَّةً»: یعنی جمیعا و آن حال است از فاعل «ادخلوا» یا حال از سلم است به معنی دخول در جمیع مراتب سلم. ممکن است اسم فاعل از «كَفَّ» باشد به معنی منع و تاء آن برای مبالغه است و در این صورت، حال از «سلم» می‌شود، یعنی داخل شوید در سلم در حالی که دخول در سلم شما را از خروج منع می‌کند، یا از زشتی و نقص منع می‌کند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۰

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ»: از امام صادق (ع) است که «۱» سلم ولایت علی (ع) و ائمه و اوصیای بعد از او است، و خطوات شیطان دوستی این و آن یعنی دشمنان ائمه (ع) است.

از تفسیر امام (ع) است «۲»، که مقصود، داخل شدن به دین اسلام است در سلم و مسالمت، یعنی در سلم و مسالمت همگی در دین اسلام داخل شوید و در کل، دین اسلام را پذیرا شده و همه موارد آن را قبول داشته و عمل کنید. مانند کسی نباشید که بعضی را قبول می‌کند و به آن عمل می‌نماید و برخی را قبول نکرده و آن را ترک می‌کند. فرمود: شرط دخول در اسلام، دخول در قبول ولایت علی (ع) است و آن مانند دخول در قبول نبوت محمد صلی الله علیه و آله است. زیرا کسی که بگوید محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و به آن اعتراف کند، ولی به این که علی (ع) وصی و خلیفه و بهترین امت پیامبر است اعتراف نکند، چنین کسی نمی‌تواند مسلمان باشد «۳».

بیان خطوات و وسوسه‌های شیطان و پیروی از آن، در آیه «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» گذشت. «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: که شیطان دشمن آشکار شماست. بیان این مطلب نیز در آنجا گذشت.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۰۹] ص: ۴۳۰

اشاره

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)

ترجمه: ص: ۴۳۰

پس اگر باز به راه خطا رفتید، با وجود آنکه ادله روشن از جانب خدا برای راهنمایی شما آمد، در این صورت بدانید که خدا بر

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۲ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ح ۲۹۴، ص ۱۰۲.

(۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

(۳) صافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۱

انتقام ستمکاران توانا و به همه امور عالم داناست.

تفسیر: ص: ۴۳۱

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ»

: پس اگر از داخل شدن در ستم «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ»، بعد از اینکه دلایل آشکاری بر آنچه که شما به سوی او خوانده شدید، برایتان آمد.

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: پس بدانید هیچ مانعی انتقام او را مانع نمی‌شود، و خداوند در علمش دقیق و نکات آنچه را که از شما صادر شده، درک می‌کند و در عملش حکیم است. چیزی از آنها را بدون مکافات نمی‌گذارد، و هیچ سببی برای عفو شما وجود ندارد تا اینکه از بعضی اعمال شما درگذرد، یا اینکه مقصود این است: اگر بعد از دخول در سلم و بعد از آنکه ادله واضح مانند واردات قلبی و حالات الهی که مشهود شماسست برای شما آمد، اگر بعد از همه اینها باز هم خطا و لغزش در شما حاصل شد، پس بدانید که خداوند عزیز است و هیچ مانعی او را از عفو یا انتقام منع نمی‌کند، و خدا حکیم است که به سبب حکمتش سلم را سبب عفو قرار داده و پاداش زیاد را در مقابل عمل اندک می‌دهد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۰] ص: ۴۳۱

اشاره

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

ترجمه: ص: ۴۳۱

آیا کافران با این ادله روشن ایمان نمی‌آورند و انتظار آن دارند که خدا با ملائکه در پرده‌های ابر بر آنها نازل شود و حکم خدا فرا رسد و کارها همه به سوی خدا باز گردد؟

تفسیر: ص: ۴۳۱

اشاره

«هَلْ يَنْظُرُونَ»

: بعد از ندای گروه‌های سه گانه از مسلمانان، سخن را به سوی منافقان برگردانده، فرمود: این منافقان که ظاهر حالتشان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۲

آراسته و زینت شده است، انتظار آن دارند «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ»، که امر خدا یا عذاب خدا یا اینکه خود خداوند به حسب مظاهرش بیاید، زیرا آمدن مظاهر خدا از وجهی چون آمدن خود خداست، چنانچه فرمود: «وَلَكِنَّ اللَّهَ قَاتِلُهُمْ»، یعنی خدا آنها را کشت و «لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، یعنی اما خدا تیر انداخت و «يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ»، خدا آنها را با دست شما عذاب می‌کند، و به آن معنی است که علی (ع) فرمود: ای حارث همدان، هر کس که بمیرد مرا می‌بیند. که مقصود از وقت آمدن خدا وقت جان کندن است.

«فِي ظُلَلٍ»: جمع «ظله» است و آن چیزی است که بر تو سایه بیاندازد.

«مِنَ الْعَمَامِ»: از ابر، اینجا بنا بر تشبیه است، زیرا که ترس و وحشت به هنگام مرگ، مانند ابر دیده می‌شود، و حساب روز قیامت را غمام یعنی ابر می‌گویند، چون موجب غم می‌شود، پس مناسب ترس و هراس است.

«وَالْمَلَائِكَةُ»: با رفع و جر خوانده شد تا عطف باشد بر «اللَّهُ» یا «ظَلٌّ» یا «غمام» و از امام رضا (ع) است که منافقان می‌گفتند، خداوند با ملائکه در پرده‌هایی از ابر ظاهر می‌شوند، لذا این آیه نازل شد «۱».

«وَقُضِيَ الْأَمْرُ»: یعنی امر هلاک کردن آنها. و این جمله عطف است بر «أَنْ يَأْتِيَهُمُ» و آوردن فعل ماضی برای تأکید در تحقق وقوع است، و ممکن است که حال باشد به تقدیر «قد».

تحقیق در معنی «بازگشت کارها به خدای تعالی» ص: ۴۳۲

اگر مقصود از آیه را محاسبه روز قیامت یا رجعت بگیریم، رواست.

در اخبار به همه این وجوه اشاره شده است.

(۱) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۳

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»: یعنی پس از تمام شدن زندگی و برداشته شدن پرده‌ها ظاهر می‌شود که کارها به دست خدا بوده، هیچ کس دستی بر آنها نداشته است و دستهای دیگران آستین دست خدا بوده، و چون در دنیا دید این مسائل ضعیف بوده است، مردم جز آستینها چیزی نمی‌دیدند، و پس از برداشته شدن پرده‌ها از پیش چشمها و قوت گرفتن دیده‌ها، مشاهده می‌کنیم که همه آستین بوده‌اند و فاعل اصلی دست خدا بوده و اینکه هیچ کاری به دست غیر خدای تعالی نبوده است.

و به کار بردن بازگشت، که عبارت از انتها به سوی ابتدا، به صورت تدریجی است، اشاره به این معنی است. یعنی هر اندازه که حجاب از چشمان آنها برداشته شود، فاعل دیگری را مشاهده می‌کنند تا جایی که همه حجابها برداشته شود، آن وقت می‌بینند که فاعلی جز او نیست و هیچ امری غیر از فرمان وی وجود ندارد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۱] ص: ۴۳۳

اشاره

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَن يُبَدِّلُ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)

ترجمه: ص: ۴۳۳

ای پیامبر! از بنی اسرائیل پرس که ما چقدر آیات و ادله روشن بر آنها آوردیم. هر کس، پس از آنکه نعمت هدایتی را که خداوند به او داد، به کفر مبدل کند، بداند که عقاب خدا بر کافران بسیار سخت است.

تفسیر: ص: ۴۳۳

«سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: تهدید دیگری است برای امت به نحو تعریض و کنایه، و تعریض و کنایه رساتر از تصریح است.

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۴

«كَمْ آتَيْنَاهُمْ»: یعنی چقدر به آنها دادیم، یا به دست پیامبرانشان و یا مطلقا به آنها.

«مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ»: یعنی دلیل واضح بر آنها فرستادیم که دلالت بر صحت نبوت پیامبرانشان می‌کرد، چنانچه به امت تو نیز نشانه‌ها و دلیلهای روشنی آوردیم که بر صدق نبوت تو و جانشینی خلیفه تو دلالت کند، یا اینکه چقدر به آنها دلیلهای مدون در کتابهایشان نمودیم که دلالت بر صحت نبوت پیامبرانشان و صحت نبوت تو و خلافت وصی تو می‌کرد، چنانچه به امت تو، دلیلهای روشنی بر این مطلب نمودیم.

پس گویا که چنین گفته است: از بنی اسرائیل پرس! چقدر به آنها نشانه و دلیل ارائه نمودیم که بر ولایت علی (ع) دلالت می‌کرد، و این محقق است که نتیجه همه آنها ولایت علی (ع) است تا اینکه به امت خود، آیات تکوینی و تدوینی و اخباری که دلالت بر ولایت علی (ع) می‌کند، یادآور شوی. سپس آنها را تهدید می‌کند که، هر کس ولایت علی (ع) را به کفران تبدیل کند، مستحق عقوبت است پس ولایت علی (ع) را تبدیل نکنید و تغییر ندهید، چنانچه بنی اسرائیل تبدیل کردند.

«وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ»: کسی که نعمت خدا را تبدیل نماید، یعنی آیتی که هدایت کننده است، جایگاه هدایتی آنها را تبدیل به گمراهی نماید، ناسپاسی ورزیده است. چون اصل نعمت و حقیقت و منبع آن ولایت علی (ع) است صحیح است که گفته شود: هر کس مدلول آیتی را که ولایت علی (ع)، در آن است، تبدیل کند، حقیقت نعمت را که همان ولایت علی (ع) است به کفران نعمت مبدل نموده است.

«مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُ»: پس از آنکه آن نعمت به او رسیده بود، پس از عذاب خدا ایمن نباشد، که «فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، خدا سخت عقوبت است. این جمله از باب جانشین شدن سبب به جای جزا است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۵

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۲] ص: ۴۳۵

اشاره

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

ترجمه: ص: ۴۳۵

حیات عاریت و متاع دنیوی در نظر کافران جلوه کرد که اهل ایمان را مسخره می‌کنند، ولی مقام تقوی پیشه‌ها روز قیامت بسی برتر از کافران است و خدا به هر که خواهد روزی بی حساب بخشد.

تفسیر: ص: ۴۳۵

«زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: یعنی زندگی دنیا برای کسانی که بعد از دلایل روشن به ولایت کافر شدند، زینت داده شده است. این جمله استیغافیه و پاسخ پرسشش مقدر است، گویا که گفته شده: چرا آنان کافر شده، سپاس نعمت را به کفران تبدیل نمودند، با وجودی که برای آنان دلیلهایی آمد و عقوبت تبدیل کننده به آنان گوشزد شد؟ سپس خدای تعالی، دلیل آن را آورده، می‌فرماید: زیرا برای کافران «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»، زندگی دنیا زینت داده شده، و با جلوه گر شدن و تزئین دنیا، نظرهای آنان از آخرت و از آنچه که به آخرت منجر می‌شود، مصروف به دنیا شد. لذا آیات و نشانه‌ها با اینکه کاملاً واضح بودند، زیر حجاب ماندند و آنها را ندیدند، و این مانند کسی است که در امری فرو رفته و تمام حواسش مصروف آنجاست. چنین آدمی آنچه را که می‌بیند و کسی را که می‌بیند نمی‌فهمد، با اینکه آن چیز و آن کس خیلی روشن و واضح است. پس کسی که زندگانی دنیا در نظر او جلوه گر شده و تزئین یافته، انصراف و رو گردانیدن از زندگی دنیایی را چیزی غریب می‌شمارد و در نتیجه، کسی را که به مدلول آیات مشغول بوده و به ولایت ایمان بیاورد، مجنون می‌داند.

«وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»: یعنی آنهایی که ایمان به بیعت خصوصی آورده، ولایت را مورد پذیرش قرار داده‌اند. این جمله عطف است بر جمله «زَيْنَ» و آوردن فعل مضارع، با اینکه توافق دو جمله‌ای که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۶ به یکدیگر عطف شده‌اند، بهتر از تخالف آن دو است، به آن جهت است که تزئین دنیا واقع شده و اثر آن در نظرهای آنان باقی مانده است و اما سخریه و استهزا امری است که به دفعات جداگانه انجام می‌شود، ولی به صورت استمرار وجود پیدا می‌کند. «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا»: یعنی آن کسانی که به ولایت ایمان آوردند، زیرا که تقوای حقیقی حاصل نمی‌شود مگر برای کسی که ولایت را قبول کرده و در طریق الی الله داخل شود، چنانچه در اول سوره تحقیق شد.

نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر، برای این است که آنها را با وصف دیگر یاد کند، و به منافقان تعریض و کنایه زده و اشعار به علت حکم داشته باشد، و این جمله، جمله حالیه یا عطف است بر «یسخرون» و تخالف در جمله به جهت تأکید و ثبات در جمله دوم است.

ممکن است «الَّذِينَ اتَّقَوْا» عطف بر «الَّذِينَ آمَنُوا» باشد از باب عطف مفرد، و قول خدای تعالی: «فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: حال است از «الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی اگر در دنیا گاهی مؤمنان زیر حکم منافقان باشند، در آخرت، هم از حیث حکم و هم از حیث منزلت و شرافت، فوق آنها هستند.

«وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»: یعنی خداوند، مؤمنان را روزی می‌دهد، آوردن این جمله در این مقام اظهار امتنان بر مؤمنان است که بالاتر بودن نسبت به منافقان، کمترین چیزی است که به آنان داده می‌شود، زیرا خداوند از نعمتهای آخرت آن قدر به آنان روزی می‌دهد که حساب کننده‌ها قدرت محاسبه آن را ندارند.

بنابر این، نهادن اسم ظاهر جای ضمیر، برای اشاره به بزرگداشت آنان است، و اینکه آنان مورد رضایت خدا هستند. به علاوه، وجوه

دیگری نیز در این باره گفته شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳] ص: ۴۳۷

اشاره

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

ترجمه: ص: ۴۳۷

مردم همه یک گروه بودند، پس خداوند رسولان فرستاد که نیکان را مژده دهند و بدان را بترسانند و به آنها به راستی کتاب نازل کرد تا تنها دین خدا به عدالت در مورد نزاع مردم حکمفرما باشد، سپس همان گروه که بر آنان کتاب آسمانی آمد، برای تجاوز به حقوق یکدیگر در کتاب حق شبهه و اختلاف افکندند، پس خدا به لطف خود اهل ایمان را از آن تاریکی شبهه‌ها به نور حق راهنمایی فرمود و خداوند هر که را بخواهد راه راست بنماید.

تفسیر: ص: ۴۳۷

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»: پاسخ از پرسشی است که از گذشته ناشی می‌شود، گویا که گفته شده است: آیا مردم با هم متفق بودند؟ و این اختلاف از کجا ناشی شده؟ پس خدای تعالی فرمود: مردم یک امت بودند و تابع خواست امیال نفسانی، و محکوم هواهای نفسانی بوده و از پروردگار و مبدأ و معادشان غافل بودند، چنانچه این مطلب در اطفال مشاهده می‌شود، که چنانچه منع کننده‌ای نباشد، از شهوات و درخواستهای نفسانی پیروی می‌کنند، این معنی در عالم صغیر نیز مشاهده می‌شود که قبل از ایجاد آدم (ع) و اسکان او در بهشت نفس، امت واحدی هستند که محکوم به حکم شیطانها هستند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»: پس خداوند پیامبران را برانگیخت در عالم کبیر و صغیر.

«مُبَشِّرِينَ»: یعنی به کسانی که از جهت ولایتشان مطیع و فرمانبردارند، مژده دهنده‌اند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۸

«وَمُنذِرِينَ»: و ترساننده کافران هستند از جهت رسالتی که انبیا دارند، پس مردم در انکار و اقرار مختلف شدند. منکران بر حسب مراتب انکار خود و اقرار کنندگان بر حسب مراتب اقرار خود، با هم اختلاف پیدا کردند.

«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»: یعنی احکام الهی را که لازمه رسالت است فرو فرستاد یا کتاب تدوینی که مشتمل بر احکام است، زیرا مادامی که با رسول احکامی نباشد که به تبلیغ آن احکام برانگیخته و فرستاده شود، رسالت صدق نمی‌کند.

«بِالْحَقِّ»: یعنی به سبب حقی که مخلوق خداست و آن همان علویت علی (ع) و ولایت مطلق او است، یا مقصود «بِالْحَقِّ» (مع الحق) و همراه حق بودن است، یا اینکه باء (در بالحق) برای آلت است، به هر تقدیر، جار و مجرور ظرف لغو و متعلق به «انزل» است و حال قرار دادن آن به نحوی که نیازمند به تقدیر عامل باشد (که نیازی به آن عامل نیست)، جدا بعید است.

«لِيُحْكُمَ»: یعنی خداوند بر زبان پیامبران حکم نماید، یا اینکه کتاب حکم می‌کند، بنابر طریق مجاز عقلی، و «لِيُحْكُمَ» به صورت

مجهول خوانده شده است.

«بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»: یعنی پس از برانگیختن انبیا اختلاف کردند، پس کتاب نازل شد تا اختلاف را رفع نماید، و این معنی دلیل تقدیر گرفتن «فاختلفوا» پس از «منذرين» است، زیرا عدم انفکاک احکام از رسالت و بودن رسالت برای رفع اختلاف یک امت، و بودن مردم قبل از رسالت، دلیل حدوث اختلاف است به سبب رسالت.

مقصود از چیزی که در آن اختلاف کردند، آن حقی است که کتاب به آن نازل شده و آن نبأ عظیم (خبر بزرگ) است که مردم در آن اختلاف دارند. ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۳۹

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»: یعنی در حق، یا کتابی که به حق نازل شده است، اختلاف نکردند.

«إِلَّا الَّذِينَ أوتُوهُ»: مگر کسانی که کتاب به آنها داده شد، و اما غیر آنان، چه در غفلت و چه در امت واحد بودن، مانند مردمی هستند که قبل از بعثت انبیا بوده‌اند.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»: یعنی دلایلی واضح و روشن، نه پیش از اتمام حجّت. پس، اختلاف منکر با اقرار کننده نیست، مگر از عناد و لجاج، نه از شبهه و احتجاج لذا فرمود:

«بَغْيًا»: یعنی از جهت ظلم و قدرتمندی که «بَيْنَهُمْ»، بین آنها به وقوع پیوسته است. یعنی اینکه منکران، از باب شبهه‌ای که به ذهنشان رسیده بود یا از باب عناد با حق نبود که انکار می‌کردند، بلکه انکار تنها از ناحیه قدرت و تعدّیهایی که بین آنها بوده ناشی شده، پس همان اقرار کننده، به سبب انکار منکر گشت.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»: یعنی بعد از هدایت ایمان آوردند، یا در آنان قوه اذعان و موافقت بود، نه آنان که در آنها قوت زور و طغیان و مخالفت بود.

«لَمَّا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ»: در حالی که در باره حق اختلاف داشتند. «من» بیانیه و ظرف مستقر و حال است از «ما» یا از ضمیر «فیه» و عامل در آن عامل ذی الحال است.

«بِأَذْنِهِ»: یعنی با رخصت و اذن، و اباحه تکوینی، خدا آنها را هدایت کرد، این کلمه ظرف لغو است و متعلق به «اختلفوا» یا «آمنوا» یا «هدی» و تفسیر آن به اباحه و ترخیص بهتر است از تفسیر آن به علم، چنانچه بعضی تفسیر کرده‌اند.

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: (و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید) تأکید سخنان گذشته است و دفع ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۰

این توهم است که برای خداوند در هدایت و راهنمایی شریک قرار داده شود، زیرا تقدیم مسند الیه مفید حصر و تأکید است، و تنبیه است بر اینکه مناط هدایت خداوند تعالی چیزی از جانب عبد نیست، بلکه بستگی به مشیت خدای تعالی دارد تا اینکه بندگان از مشیت الهی خارج نشوند (نپندارند هدایت از سوی خودشان است) به اعمالشان نگاه نکنند، و تصریح است به اینکه مؤمنان مورد رضایت خدا هستند، چنانکه مورد هدایت او، و آنچه که در آن اختلاف کرده‌اند، همان راه راست است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۴] ص: ۴۴۰

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبُاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴)

ترجمه: ص: ۴۴۰

گمان کردید به بهشت درآید بدون آزمایشهایی که پیش از شما بر گذشتگان آمد که بر آنان رنج و سختیها رسید و همواره پریشان خاطر و هراسان بودند، تا آنگاه که رسول و گروندگان به او از شدت اندوه از خدا مدد خواسته، عرض کردند بار خدایا! کی باشد که ما را یاری کنی و از این رنج و سختی نجات بخشی، در آن حال، به رسول خطاب شد هان! مرده ده که همانا یاری خدا نزدیک خواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۴۰

«أَمْ حَسِبْتُمْ»: «أم» منقطعه است و متضمن معنی استفهام انکاری، یا مجرّد از استفهام است، و اضراب و استدراک است از انزجار و ناراحتی مؤمنان به سبب وجود اختلاف و انکار جواز اختلاف پس از برانگیختن رسولان. گویا که چنین گفته شده باشد: آیا ناراحت شدید از اختلاف و انکار کردید آن را پس از برانگیختن رسولان؟ بلکه گمان کردید «أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»، داخل بهشت می شوید، یعنی این گمان ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۱

شایسته شما نیست زیرا راحتی بدون زحمت و رنج جز در موارد اندک و نادر، تحقق پذیر نیست. پس، برای اختلاف شدید و آزار بسیار که از ناحیه مخالفان صورت می گیرد، خود را آماده نمایید تا اینکه به بهشت برسید.

«وَلَمَّا يَا تَكُمُ»: جمله حالیه است، یعنی در حالی که برای شما پیش نیامده.

«مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبُأْسَاءِ»: مانند آنانی که پیش از شما بودند از سختیها. این عبارت جمله مستأنفه است و پاسخ پرسش مقدر، یا حال است به تقدیر «قد» «بأساء» عبارت از ضرری است که از جانب خلق از طریق دشمنی تحقق می پذیرد، خواه ضرر نفسی باشد یا مالی. «الضَّراء» آن ضرری است که از جانب خدا یا از جانب خلق پیش بیاید که از راه اعلان دشمنی نباشد و هر یک در دیگری و در اعم به کار می رود.

«وَزُلُّوا»: یعنی حالت اضطراب شدیدی در معاش و دنیاشان از ناحیه آزار مخالفان پیش آمد، یا اینکه چون غلبه مخالفان و مغلوب بودن خودشان را دیدند، در دینشان اضطراب پیدا شد.

«حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ»: تا آنجا که رسول می گفت. «الرَّسُولُ» با نصب خوانده شد که این تصوّر را به وجود آورد که حال گذشته هم اکنون حاضر و زلزال موجود و قول و گفتار نسبت به زلزال مستقبل است، و به رفع نیز خوانده شده تا با تصویر کردن قول حاضر با ماضی، این معانی را بیان کند که رسول می گوید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهِ»: و کسان از ایمان آورندگان که با او هستند می گویند: چه وقت یاری خدا فرا می رسد؟ این عبارت به این مفهوم است که آنان یاری خداوند تعالی را کند می پنداشتند. البته نسبت به مؤمنان جایز است این امر واقع شود، زیرا به جهت ضعف و عدم قدرت و اضطراب در دین با دنیا از آنان این گونه گمانها پدیدار می شود، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص:

۴۴۲

اما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از باب همسانی و همانندی است. یا اینکه این کلام از پیامبر و مؤمنان، به نحو درخواست است و به معنی کند شمردن یاری خدا و ناراحتی از آن نیست.

«أَلَا إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»: پاسخ پرسش مقدر است، و تقدیر کلام این است: آیا یاری خدا کند است؟ پس فرمود: یاری کردن خدا نزدیک است یا اینکه تقدیر چنین است: خداوند به آنها چه فرمود؟ پاسخ داده شد که یاری خدا نزدیک است، پس کلمه «قال» یا کلامی از آنان حذف شده، گویا که گفته شده: آیا چیزی غیر از این نگفتند؟ پس گفته شد: پس از آنکه فضل خدا بر خودشان را مشاهده کردند و در آن تأمّل نمودند، گفتند: نصر و یاری خدا قریب است، یا اینکه کلام از قبیل «قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا»

است. که گفتار اول از امت و این گفتار از رسول است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۵] ص: ۴۴۲

اشاره

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

ترجمه: ص: ۴۴۲

ای پیامبر! از تو پرسند که در راه خدا چه انفاق کنیم؟ بگو هر چه از مال خود انفاق کنید در باره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران رواست و هر نیکی که به جای آورید خدا بر آن آگاه است.

تفسیر: ص: ۴۴۲

«يَسْئَلُونَكَ»: جمله استینافیه و منقطع از جمله‌های قبلی است، یعنی از تو می‌پرسند.

«ماذا»: چه چیز یا آن چیزی که «يُنْفِقُونَ»، باید انفاق شود چیست؟ بنا بر اول «ماذا» در محل نصب، و مفعول «ينفقون» است ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۳

«قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ»: یعنی آنچه از مال که بر آن نام خیر صادق است، هر چه که باشد کم یا زیاد، خوب یا بد. و نام خیر بر مال صدق نمی‌کند، مگر اینکه کسب آن، قلبی صاف و با نیت صادق باشد، و تصرف در آن نیز باید چنین باشد. و «ما» مفعول از «انفقتم» است و نیازی به مبتدا قرار دادن آن نداریم، تا اینکه به تقدیر چیزی نیازمند باشیم که به آن بازگردد.

«فَلِلَّوَالِدَيْنِ»: پرسش آنان از چیزی بود که انفاق می‌کنند، ولی خدای تعالی به مورد مصرف پاسخ داد، برای اینکه آگاه کند که همت گماشتن به انفاق به این است که انفاق در جای خود قرار گیرد و از قلب صاف و نیت صادق صادر شود، و تعبیر به عنوان خیر از چیزی که انفاق می‌شود، نه به عنوان مالی که انفاق گشته، اشاره به همین معنی است. زیرا گاهی یک دانه خرما در جای خود انفاق می‌شود که به یک قنطار برتری دارد.

«وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»: و خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران، مصرف را به ترتیب اولویتها بیان کرده است.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»: تشویق به انفاق است به اینکه مطلق کار خیر برای خدای تعالی معلوم است و آن را بدون جزا نمی‌گذارد و «ما» مفعول «تفعلوا» است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۶] ص: ۴۴۳

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

ترجمه: ص: ۴۴۳

حکم جهاد بر شما مقرر شد و حال آنکه بر شما ناگوار و مکروه است، اما چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار می‌شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح در آن بوده است و چه بسیار شود که چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است. و خداوند به مصالح ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۴ امور داناست و شما نمی‌دانید.

تفسیر: ص: ۴۴۴

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»: (حکم جهاد بر شما مقرر شد)، این جمله مانند جمله قبلی استینافیه است و از جمله‌های سابق منقطع است و نیاز به اینکه ارتباطی بین آیه و قبلش با تکلف و زحمت برقرار کنیم ندارد، زیرا هر یک از این آیه‌ها حکمی از احکام رسالت را بیان می‌کند که غیر از حکم آیه دیگر است.

«وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»: (و حال آنکه بر شما ناگوار مکروه است، چه بسیار می‌شود که شما چیزی را ناگوار می‌شمارید ولی در حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده است و چه بسیار شده که شما چیزی را دوست دارید و در واقع، شرّ و فساد شما در آن است). بدان چیزهایی که ملایم نفس و به آن سازگار است همه آنها محبوب و مطلوب انسان در مرتبه بشریت است و چیزهایی که با نفس ناسازگار است - هر چه که می‌خواهد باشد - در مرتبه بشریت نبوده و مکروه و ناپسند است، و بیشتر اوقات انسان آنچه را که با نفس یا قوه عاقله سازگار است یا نیست می‌داند. مثلاً جنگ و کارزار برای نفس مکروه و ناپسند است، چون احتمال می‌دهد که خودش و اعضایش تلف شده، یا در راه خسته شوند و یا در حین جنگ و در موقع ترس از دشمن، چیزهایی ناخوشایند از جنگجویان بشنوند، و غیر اینها. ولی فواید جنگ را که عبارت است از تقویت قلب، اتّصاف به شجاعت، توکل بر خدا، توسل به او، تحصیل نیروی جوانمردی و بریدن نظر از آمال و آرزوها و غیر اینها از محامد و فضیلتی که به سبب جنگ حاصل شده و خیر و صلاح انسان است، نمی‌دانند. همین حکم در مورد سایر امور ملایم نفس یا ناسازگار به نفس نیز جاری است و لذا خداوند فرمود: ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۵

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ»: خدا می‌داند که در جهاد و در سایر چیزهایی که برای شما ناخوشایند است و خداوند به آنها امر کرده، خیر شماست، از این رو خداوند به آنها امر کرده است.
«وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: و شما نمی‌دانید، لذا از آن اکراه دارید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۷] ص: ۴۴۵

اشاره

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزِدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷)

ترجمه: ص: ۴۴۵

ای پیامبر! مردم از تو می‌پرسند در باره جنگ در ماه حرام، بگو که نبرد در آن گناهی است بزرگ و بازداشتن خلق است از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل حرم بسیار گناه بزرگتری است نزد خدا و فتنه‌گری و فساد انگیزی بدتر از قتل است و کافران پیوسته با شما مسلمانان نبرد کنند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین خود برگردانند، پس کسانی از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر باشد تا بمیرد، اعمال آنان در دنیا و آخرت ضایع و باطل شود و ایشان اهل جهنم‌اند و در آن همیشه معذب خواهند بود.

تفسیر: ص: ۴۴۵

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ»: از تو در باره ماههای حرام می‌پرسند، توضیح ماههای حرام گذشت، و توصیف به حرام برای این است که قتال در آن حرام است، لذا بدلی که از آن آورده شده، بدل اشتمال است از این قول خدای تعالی که:

«قِتَالٍ فِيهِ، قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»: منظور از قتال «فیه» اراده کردن جنس و توصیف آن به ظرف مجوز است، لذا «قتال» که نکره است در

آغاز ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۶

آورده، در حالی که ابتدا به نکره جایز نیست.

«وَصِدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: مبتداست و خبر آن «اکبر» است و جمله عطف است بر مورد گفته‌گوشونده (به قول قل قتال منه) یا عطف است بر «کبیر» یا بر «قتال» از باب عطف مفرد.

«وَكُفْرٌ بِهِ»: عطف بر «صد» است.

«وَالْمَسِيحِ الْجَدِّ الْحَرَامِ»: عطف بر «سَبِيلِ اللَّهِ»، است، و عطف بر مجرور به باء نیست، زیرا حرف جرّ اعاده نشده، مگر اینکه بنا بر قول کسی باشد که آن را جایز می‌داند.

«وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ»: عطف بر «صد» است اگر مبتدا قرار داده شود و گر نه خود مبتداست و خبرش «أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» است، و این جمله برای رفع ایراد (حرج) از مسلمانان و در مورد جنگ در ماههای حرام است.

«وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ»: یعنی جنگ می‌کنند با شما در ماههای حرام، و غیر ماههای حرام، این جمله از کلام خدای تعالی است که عطف است بر «يسألونك» یا مورد قول خدای تعالی است که عطف است بر جمله «قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ».

«حَتَّى يَرْذُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِسْتِطَاعُوا»: پس با آنها جنگ کنید تا آنجایی که استطاعت دارید در ماههای حرام و غیر حرام، زیرا جنگ وقتی دفاع از نفس و مال و عیال باشد، سستی در آن جایز نیست، تا چه برسد که دفاع از دین باشد، ماه حرام یا مکان محترم نمی‌تواند مانع از چنین جنگی باشد.

«وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»: از کلام خدای تعالی است، و عطف است بر «لا يزالون» یا بر «يسألونك» یا (گفته شده) یا مقول قول رسول صلی الله علیه و آله است یا جمله حالیه است.

«فَيَمُتْ»: عطف است بر «يرتد» ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۷

«وَهُوَ كَافِرٌ»: تقیید مرگ به کفر در ترتب عقوبت برای اشعار به این است که اگر کسی بمیرد و قبل از احتضار کافر باشد، نمی‌شود به عقوبت آن حکم کرد، زیرا ممکن است ولایت را در حین احتضار یا همان وقت ظهور علی (ع) بپذیرد. پس اگر علی (ع) در حین احتضار ظاهر شد و او علی (ع) را انکار کرد، مرگ او در حالت کفر است و در غیر این صورت کافر نیست. و کسی که حال محتضر از قبول و ردّ را نمی‌داند، جایز نیست که حکم به اسلام یا کفر او بکند و شایسته نیست که دهن به لعنت او باز شود.

«فَأُولَئِكَ»: تکرار مبتداست به اسم اشاره بعید برای اینکه آنان را دوباره با اوصاف بدشان احضار نماید، و برای اینکه آنان را تحقیر

نماید تا اینکه در زجر و منع رساتر باشد.

«حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»: اندکی قبل از این گذشت که اعمال قالبی که عبارت از حرکتها و هیأتها و ذکرهایی است که تجدد پیدا کرده‌اند و وجود تدریجی دارند که جزئی از آن با جزء دیگر جمع نمی‌شود و هیچ جزئی از آنها در دو لحظه باقی نمی‌ماند، این اعمال قالبی محکوم به ثبات و تجسم نیستند.

اما حقیقتهای آن اعمال که داعی و انگیزه صدور عمل هستند و عملها از آن ناشی می‌شوند، از شؤون نفس جوهری است و آن امری ثابت است و متصف به مقدار و تجسم و (بطلان). اما حبط عمل عبارت از باطل شدن عمل و زایل شدن آن از صفحه نفس است و چون نفس دارای دو جهت است، جهت دنیوی و آن جهت اضافه‌اش به کثرات است و جهت اخروی که جهت اضافه به عالم توحید و ارواح است.

هر گاه یک عمل جسمانی یا نفسانی از او صادر شود، نفس کیفیت هر دو جهت را به خود می‌گیرد.

فایده کیفیت جهت دنیوی‌اش خلاص شدن از اوصاف رذیله و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۸

پست است و فایده کیفیت جهت اخروی‌اش فارغ شدن از خلق و لذت بردن از مناجات با خداست. پس کسی که مرتد شود، اعمالش «فِي الدُّنْيَا»: در دنیا از بین می‌رود و کسی که در حال کفر بمیرد اعمال اخروی او نیز «وَالْآخِرَةِ»: در آخرت از بین می‌رود و «حبط» می‌شود.

این معنی مبنی بر این است که ظرف، ظرف «حبط» باشد، و ممکن است که ظرف حال از «اعمالهم» باشد، و معنی آیه این است: کسانی از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش باطل می‌شود در حالی که جهات دنیوی و اخروی اعمال ثابت است، و هر کس از شما که از دینش برگردد و بر ایمان بمیرد، اعمالش در هر دو جهت ثابت می‌ماند و باطل نمی‌شود.

«وَأُولَئِكَ»: اسم اشاره بعید را به همان جهت که یاد شد تکرار کرد.

«أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: آنها همواره و همیشه اهل آتشند، بعضی از مفسرین در باره نزول آیه گفته‌اند: مسلمانها در اولین جنگی که پیش از جنگ بدر با مشرکان نمودند، تعدادی از آنان را کشتند و این جنگ در اول ماه رجب بود. پس مشرکان از محمد صلی الله علیه و آله از ماه حرام پرسیدند: بعضی گفته‌اند که خود مسلمانان این پرسش را مطرح کردند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۸] ص: ۴۴۸

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

ترجمه: ص: ۴۴۸

آنان که به دین اسلام گرویدند و از وطن خود مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند، امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند که خداوند بر آنها بخشاینده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۴۴۸

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: کلام مستأنفی است برای بزرگداشت مؤمنان و رفع سختی از مسلمانان جنگجو، زیرا این آیه چنانچه گفته شده در

مورد ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۴۹

سرّیه‌ای است که در اول رجب بود و مسلمانان جنگ کردند و کشتند. در این مورد، زیاد سخن رفته است که هم مشرکان و هم مسلمانان، این مطلب را عیب گرفتند. گویا که بعد از نازل شدن آیه اول، سؤال کننده‌ای پرسید:

آیا برای جنگ کنندگان در ماه رجب اجری هست؟ پس در حالی که وجود شک را در مخاطبان تأیید و تأکید می‌کند، می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند ... تا آخر. مقصود از ایمان در اینجا و امثال اینجا یکی از معانی اسلام است، که در اوایل همین سوره معانی اسلام و ایمان مفصلاً گذشت.

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا»: و کسانی که هجرت کردند. در اینجا موصول را تکرار کرده است تا اینکه به هجرت اهمیت بدهد. گویا هجرت مانند ایمان خود اصلی مستقل است، و به ویژه اگر هجرت از مقام نفس که سرای شرک است به سوی قلب باشد، که حقیقه دار ایمان است.

«وَجَاهِدُوا»: و جهاد کردند. در اینجا موصول را نیاورده تا اشاره به این باشد که بین هجرت و جهاد تلازم وجود دارد، به نحوی که گویا آن دو یک چیزاند، زیرا انسان بعد از اسلام مادامی که از وطن هجرت نکند مغایرت او با مشرکان ظاهر نمی‌شود، تا وقتی که مغایرت او با مشرکان ظاهر نشود، دیگر جنگ و مخالفت با مشرکان تحقق نمی‌یابد.

«فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: در راه خدا نظیر این جمله گذشت و گفتیم که ظرف لغو است، ظرف مجازی یا حقیقی، یا ظرف مستتر است حقیقی یا مجازی.

«أُولَئِكَ»: مبتدا را با اسم اشاره بعید برای احضار و بزرگداشت تکرار نمود و گفت:

«يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»: امیدوار به رحمت خدایند. چنانچه در گذشته گفتیم، عادت پادشاهان ادا کردن وعده‌ها با ادوات ترجی «(۱)» است و اینکه

(۱) ادوات ترجی که بر امید به انجام آن دلالت می‌کند، در فارسی عبارتند از کاش،

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۰

وعده پادشاهان تخلف نمی‌کند اگر چه به لفظ ترجی باشد، ولی تهدیدهایشان بیشتر اوقات تخلف می‌پذیرد، اگر به صورت جزم باشد.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ»: و خدا بدیهای آنان را می‌بخشد.

«رَحِيمٌ»: پس از بخشش، با رحمت خود آنها را می‌پوشاند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۹] ص: ۴۵۰

اشاره

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْتَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹)

ترجمه: ص: ۴۵۰

ای پیامبر از تو از حکم شراب و قمار می‌پرسند، بگو، در این دو، گناه بزرگی است و نیز می‌پرسند ترا که چه در راه خدا انفاق

کنند؟ بگو آنچه زاید بر ضرورت زندگانی است. خدا آیات خود را بدین روشنی برای شما بیان می‌کند باشد که عقل و اندیشه به کار بندید.

تفسیر: ص: ۴۵۰

اشاره

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»: از تو در باره میگساری و قماری پرسند، این جمله استیناف است برای اعلام حکم دیگر از احکام رسالت، «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»: بگو در آنها گناه بزرگی است لفظ «کبیر» «کثیر» با ثاء سه نقطه خوانده شده است. «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»: و سودهایی برای مردم دارد، وقتی که «اثم» را مفرد و «منافع» را جمع آورده این توهّم پیش آمد که نفع آن دو غالب بر گناهشان است، پس این توهّم را رفع نمود و فرمود: «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» و گناه آن بیشتر از سود آن است.

کاشکی ... در عربی کاد، لیت، لعل، عسی و ... است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۱

تحقیق مراتب کمال انسان ص: ۴۵۱

بدان که انسان قبل از هبوط آدم (ع) در عالم صغیر و برانگیختن رسول باطنی کافر محض بوده که نه مبدأیی می‌شناخته و نه معادی و بعد از برانگیختن رسول باطنی، اقرار فطری او ظاهر می‌شود و در می‌یابد که مبدئی بر او مسلط است در حالی که پیش از آن به این اقرار اصلا احساسی نداشت و اکنون به آگاه کننده خارجی احتیاج پیدا کرد که او را بر مقتضای فطرتش آگاه سازد، یا احساس ضعیفی به این اقرار داشت که مغلوب غفلت‌هایش بود، و این معنی در اندکی از مردم بود.

گاهی احساس او قوی می‌شود که او را وادار به طلب می‌کند، و او را رها نمی‌کند تا به مطلوبش برساند، مانند سنگ آتشگیری که نزدیک به اشتعال و سوختن است اگر چه آتش به آن تماس نداشته باشد، و این معنی در غایت ندرت و قلت است.

دو قسم اول یا در کفر خالصشان می‌مانند و از آگاه کننده‌های خارجی و رسولان الهی متبّه نمی‌شوند، و همی جز گذراندن شهوات و بر آوردن مقتضیات نفوسشان ندارند، اینان عامّه مردم هستند. اعمّ از اینکه رسول خارجی یا نواب او آنان را به سوی خدا بخواند یا نه و اعم از اینکه دعوت ظاهری را قبول بکنند و بیعت به بیعت عامّه بکنند یا نه.

نهایت امر این است که کسی که دعوت ظاهری را قبول می‌کند و در اسلام داخل می‌شود اگر در حال حیات رسول یا نایب او که با آن بیعت کرده بمیرد درجه‌ای از نجات برای او هست و همه اینها امیدوار به امر خدا هستند «۱»، ولی بیعت کنندگان تنها امیدوار امر خدا به حسب اولین درجه نجات نیستند بلکه آنان امیدوار و خواهان کمال درجات نجات

(۱) اشاره به آیه ۱۰۱ سوره توبه است که می‌فرماید: «وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ: و دیگران که امید امر خدا را دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۲

می‌باشند، حال آنکه امیدوار امر خدایند یا اینکه متبّه شده کسی را می‌جویند که آنان را بر مبدأشان راهنمایی کند پس یا این

است که می‌رسند یا نمی‌رسند.

و آنکه به راهنما و دلیل رسیده یا این است که به مقتضای دلالت دلیل عمل می‌کند یا نمی‌کند. و عمل کننده به حسب حال یا در کفر باقی می‌ماند یا از این حدّ تجاوز کرده به شرک حالی یا شرک شهودی یا (در نقطه مقابل آن) به توحید شهودی یا تحقیقی می‌رسد. در این حال اگر چنان شود که برایش اشاره‌ای به توحید هم باقی نماند (مقام جذب مطلق و فناء محض) دگر توحیدی در آنجا نمودی ندارد (بلکه عین توحید است بی‌بیان و نشان) در این صورت برای خدا می‌شود، این مقام آخر مقامات عبودیت بوده بر کمال و تمامیت مقرر است (اقرار دارد) و در این هنگام اگر خداوند او را به سبب عنایت خویش باقی بگذارد، این مقام برای او ابتدای مقامات ربوبیت است و اگر بر همین حالت باقی بماند و خداوند پس از فنا او را باقی نگذارد دیگر از او هیچ عین و اثری نمی‌ماند، پس برای او نه اسمی است و نه رسمی و نه حکمی.

و این معنی یکی از مصادیق حدیث قدسی است که می‌گوید: همانا اولیاء من تحت قبه رحمانیت من هستند غیر از من کسی آنها را نمی‌شناسد «۱»، و همچنین این معنی یکی از مصادیق ولیّ و امام (ع) است چنانچه بیان خواهیم کرد.

(۱) اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۳

تحقیق ولیّ و نبیّ و رسول و امام ص: ۴۵۳

و اگر بعد از فانی شدن خداوند او را به سبب عنایتش نگهداشت و بر او تفضّل نمود به صحو بعد از محو رساند در این صورت ولیّ خدا می‌شود، و این ولایت روح نبوت و رسالت است و مقدم بر آن دو است. و این ولایت امامتی است که قبل از نبوت و رسالت است. پس اگر خداوند به او تفضّل نمود و او را به مملکتش بازگرداند، و برای او اهل مملکتش را با حیات دومّ اخروی زنده کرد،- این همان رجعت است که برای همه باید تحقق پیدا کند، اختیارا در حال حیات، یا اضطرارا بعد از ممات و آن رجعت در عالم صغیر است- در این صورت است که نبیّ یا خلیفه نبیّ می‌شود.

و برای نبوت و جانشینی آن مراتب و درجاتی است که جز خدا کسی آنرا نتواند شمرد، و امامت بهر دو (نبوت و خلافت نبی) اطلاق می‌شود یا فقط بر خلافت در نبوت و آن عبارت از نبوتی است که روح رسالت و مقدم بر رسالت است.

پس اگر خداوند او را جهت اصلاح مملکتش اهل بیابد- بدین نحو که افراط و تفریط در حقوق نکند- او را برای اصلاح خلق برگرداند در این صورت رسول یا خلیفه رسول می‌شود، و امامت بر هر دو معنی اطلاق می‌شود، یا بر خلافت رسالت، یا بر مراتب رسالت و جانشینی رسالت، بیشتر اطلاق می‌شود.

این چهار مقام امّهات مراتب کمال است، و برای هر یک از اینها حکم و اسمی است غیر از آن حکم و اسمی که برای دیگری است.

۱- مقام اول عبودیت نامیده می‌شود، زیرا سالک در آن مرتبه از انسانیت و مالکیت و آزادی خود بوسیله اسیر کردن خودش خارج می‌شود و نیز این مرحله را ولایت می‌نامند چون ولایت خدا و سلطانش ظاهر می‌شود، آنجا است که ولایت مال خدا است، مولای آنان حق ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۴

است، و نیز محبت خالص و یاری و قرب خدا در این مرتبه ظاهر می‌شود.

این مرحله امامت نیز نامیده می‌شود زیرا او امام سالکین است. اسم این مرحله فقر نیز می‌باشد، چون افتقار و احتیاج ذاتی در این

هنگام ظاهر می‌شود... و غیر اینها از اوصاف که برشمردیم. و مقام دوّم امامت نامیده می‌شود، چون عبد در این مرحله نیز امام همه مردم واقع می‌شود و امام برای نبوّت و رسالت نیز خواهد بود. این مرحله را مقام تحدیث و تکلیم نیز نامیده‌اند، چون ملائکه در این مرحله با بنده حدیث می‌کنند و سخن می‌گویند بدون اینکه بنده (آنها را در خواب یا بیداری ببیند) و اسم دیگر این مقام ولایت است بهمان علتی که در مقام اول ذکر شد، و غیر اینها از اسماء مانند صحو بعد از محو و بقاء بعد از فنا و بقاء بالله.

مقام سوّم نبوّت نامیده می‌شود چون عبد در این مقام از جانب خدا آگاه و آگاه کننده است، عبد در این مرتبه صدای ملائکه را در خواب و بیداری می‌شنود، و شخص او را در خواب می‌بیند و در بیداری نمی‌بیند، و در این مرتبه اخبار ملائکه و تلقّی علوم را بدون اخبار ملائکه وحی و الهام می‌نامند نه تحدیث و تکلیم. برای اینکه فرق باشد بین این مرحله و بین مرحله قبلی به اینکه در مرحله قبلی فقط تحدیث و سخن گفتن بود، بدون مشاهده ملائکه‌ای که از جانب خدا سخن می‌گویند.

مقام چهارم رسالت نامیده می‌شود، چون عبد در این مرحله از طرف خدا بسوی خلق فرستاده می‌شود، و در این مقام است که عبد در حال بیداری و خواب ملائکه را می‌بیند و سخنانشان را می‌شنود، و آنچه را که بخاطر آن بسوی خلق فرستاده شده شریعت و سنّت می‌نامند.

از اینجا علت آنچه که در اخبار زیادی وارد شده است از فرق بین رسول و نبی و محدّث یا امام معلوم می‌شود. بدین گونه که رسول از ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۵

ملائکه می‌شنود و شخص او را در خواب می‌بیند و در بیداری هم با چشم او را می‌نگرد، نبی می‌شنود و در خواب می‌بیند نه در بیداری.

محدّث یا امام صدا را می‌شنود ولی در خواب یا بیداری او را نمی‌بیند، زیرا محدّث چنانکه دانستی آن است که پس از فناء باقی بماند بدون اینکه رجوع به مملکتش بکند و بدون اینکه هل مملکتش را احیاء نماید به حیات ملکی اخروی تا اهل مملکتش هم سنخ ملائکه شوند. پس برای او درک ملکی نیست تا چیزی از آنها را درک کند، اما شنوائی از جهت قوی بودن تجرّد و موافقت آن با ذات انسان بنحوی است که گویا از آن منفک نمی‌شود. و آن گاه که بوسیله شنوائی درونی می‌شنود و بقدر احساسش از ملک فرا می‌گیرد. و نبی آن کسی است که پس از حیاتش به کشور وجود خویش برگشته باشد، و خداوند اهل مملکتش را به حیات دوّم اخروی که مناسب با اهل آخرت باشد بر او نمایان می‌سازد. آنی پدیدار گشتن ملائکه از وجهه نظر اخروی است نه از وجهه نظر دنیوی.

پس در خواب می‌بیند با جهت اخروی بینایی، و در خواب و بیداری می‌شنود بجهت قوی بودن تجرّد شنوائی و تناسب آن با اهل آخرت.

ولی نه مشاهده‌ای دارد و نه لمس می‌کند.

رسول کسی است که پس از رجوع به کشور وجودش به خارج بر می‌گردد تا اهل عالم کبیر را اصلاح کند، و باید اهل مملکتش با اهل آخرت از جهت اخروی و دنیوی مناسب باشند تا اینکه برای او دعوت از جهت دنیوی تمام و کامل شود، پس چه در خواب و چه در بیداری، می‌شنود و می‌بیند و بو می‌کند و می‌چشد و لمس می‌کند.

فراموش نشود که مقصود از رسالت اعمّ از رسالت و جانشینی آن، و مقصود از نبوّت اعمّ از نبوّت و خلافت آن می‌باشد. تا اینکه مشکل نشود بر تو آنچه که وارد شده از ائمّه (ع) که ملائکه فرش‌ها می‌گسترانند، با اطفال ما بازی می‌کنند، و با ما مصافحه می‌کنند، و ما ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۶

پره‌ای ملائکه را جمع می‌کنیم. و اینکه آنها در شب قدر ولیّ امر را زیارت می‌کنند.

بلکه می‌گوئیم: بر سالک ناقص گاهی این حالات عارض می‌شود از قبیل افاقه، و رجوع به مملکتش، و به مملکت خارج، بلکه

تکمیل تمام نمی‌شود مگر با عروض آن حالات.

پس نبی و رسول باید مراتب هر یک از اهل ملک صغیر و کبیر را حفظ کرده، حقوق آنانرا مراعات و ابقاء هر یک را بنحوی که بسوی خدا برمی‌گردد، خواستار باشند و از ضایع کردن حقوق و تعطیل آن و از افناء و از بین بردن اهلش و از منع آنان از سیر به سوی خدا، نهی و به چیزی که موجب حفظ حقوق و سیر به سوی خدا کمک کند، امر نمایند و این از آن رواست که انسان طوری آفریده شده که دارای مراتب است و در هر مرتبه‌ای از آن مراتب لشگریانی دارد، و هر یک از آنها در بقاء خود محتاج به چیزهایی است.

پس در مرتبه نباتی و حیوانی نیروهای نباتی و حیوانی‌اش، و بقاء بدن و نفس نباتی و حیوانی و انسانی‌اش احتیاج به خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و مسکن و مرکوب و نکاح دارد، اگر در هر یک از آنها سستی ورزد حق صاحب حق را ضایع کرده و یا صاحب حق را از بین برده است، و اگر در آنها افراط نماید حق آن مرتبه و مراتب دیگر را تعطیل کرده، پس رسول باید از هر دو طرف افراط و تفریط نهی کرده و امر به حدّ وسط بکند. مانند قول خدای تعالی: «كُلُوا» که امر به خوردن و نهی از ترک آن است، «وَلَا تُسْرِفُوا» که نهی از افراط است. و مطلب در همه موارد چنین است.

و چون انسان فطرتاً آنچه را که بدان محتاج است، جذب می‌کند و هر کس را که از احتیاجات انسان منع کند دفع می‌نماید، پس اگر قانونی در مورد جذب و دفع نباشد که همه به آن رجوع کنند، بین آنان تدافع و ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۷ تنازع حاصل می‌شود و بنحوی که تضييع حقوق و از بین بردن صاحبان حقوق بیشتر از ترک جذب و دفع می‌شود، پس باید رسول صلی الله علیه و آله قانونی را تأسیس کند که میزان و ملاک جذب و دفع باشد، و اینکه برای تأدیب کسی که از آن قانون سر باز زند قانون دیگری تأسیس نماید، و از جذب آنچه که در دست غیر است بدون عوض یا عوضی که در آن فریب و نیرنگ مردم باشد منع نماید که آنها از پستی‌ها و رذائل نفس است که از سیر الی الله مانع می‌شوند، و همچنین از چیزهایی که در آن ذلت نفس است مانند تملق و سؤال و سرقت و غیر اینها از چیزهایی که در آنها پستی و رذیلت هست و نیز از چیزی که موجب معطل گزاردن آبادانی زمین است و چیزی که رأساً موجب از بین رفتن مال است. از همه اینها باید رسول منع نماید. و در قمار فریب مردم و تعطیل زمین و از بین بردن مال است از یکی از دو طرف رأساً بدون عوض.

انسان در مرتبه انسانیت طوری آفریده شده که دارای قوه عاقله است. که تدبیر امور اهل مملکتش را می‌کند و مسلط بر واهمه است و آن مسلط بر خیال و آن مسلط بر ادراکات و نیروهای شوقی و آن مسلط بر قوای محرکه است که مسلط بر اعصاب و رگها و عضلات و اعضاء است، پس انسان محتاج است به باقی ماندن قوه عاقله با همین کیفیت تا اینکه حقوق حفظ شود.

پس رسول صلی الله علیه و آله باید امر به چیزی بکند که این کیفیت را حفظ نماید بنحوی که انسان را به سلوک الی الله بکشاند، و نهی کند از چیزی که آن کیفیت را زایل نماید.

و تمام مست‌کننده‌ها چون زایل‌کننده تسخیر و تسلط قوه عاقله هستند پس کار پیامبر باید نهی از آنها باشد چنانچه وارد شده: شریعتی از زمان آدم (ع) نبوده مگر اینکه از خمر نهی کرده. و در زایل شدن تدبیر و تسخیر قوه عاقله مفسد متعددی است، و لذا خمر را «أمّ الخبائث» ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۸

(مادر پلیدیها) نامیده‌اند، ولی در آن منافع متعددی نیز هست از قبیل چاق کردن بدن، و تحلیل غذا، و روشنی اعضاء، و باز کردن رگهای بسته شده، و قوی کردن ذهن و صاف نمودن قلب، و تهییج حبّ و شوق و شجاع کردن نفس، و منع بخل و غیر اینها.

و امّا دود افیون که در زمان ما شایع شده است از ویژگیهای آن این است که بتدریج قوه عاقله را از بین می‌برد، به نحوی که دیگر بازگشتی بر آنان نیست، به خلاف خمر، که با وجود آنکه قوه عاقله را در لحظه هستی زایل می‌کند ولی پس از آنکه شخص به هوش آمد و بیدار شد عقل در نهایت تدبیر است و سایر نیروها در او در امثال امر عقل و در نهایت قوت و سرعت هستند، ولی کشیدن دود افیون زیانهای چندی دارد:

۱- قوه عاقله را ذاتا از تدبیر باز می‌دارد.

۲- قوه واهمه که جهت درک معانی جزئیة آفریده شده تا آلام و لذّات اخروی را درک کرده، به شوق آید تا موجب تحریک بسوی آخرت باشد، از ادراک معانی دور می‌کند. و قوه متخیله که آفریده شده، تا در معانی و صورتها تصرف کرده، بعضی را با بعضی دیگر به جهت تکمیل شدن جذب و دفع در معاد و معادش بیبوندند، نابود می‌سازد. و قوه خیال که آفریده شده تا حافظ صورتها باشد و در نتیجه تدبیر معاش و تحصیل معاد و خوبی معامله با بندگان از آن حاصل گردد، به تباهی می‌کشاند.

نیروی شوق که مرکب سیر به سوی آخرت و کمک‌کننده امر انسان است در دنیا، و قوه محرّکه که مرکب شوق و اعصاب است که آن نیز مرکب نیروی محرّکه است از حرکت باز می‌دارد. بالاخره همه این نیروها با استعمال افیون ضعیف می‌شود، و با ضعف هر یک از این نیروها ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۵۹

حقوق بسیاری تعطیل می‌شود. علاوه بر این دود افیون ضرر به بدن می‌زند و مال را تلف می‌سازد، به طوری که زیان آن برای هر کسی محسوس است و از سیمای آنان معلوم، و احتیاج به معرّف ندارد. سبب این امر این است که دود افیون با کیفیتی که دارد ضدّ حیات بوده و خاموش‌کننده حرارت غریزی است، و رطوبت غریزی را خشک می‌کند، و منفذهای اعضای بدن را که رطوبت‌های غریزی بدن را به خارج می‌فرستد می‌بندد.

و رطوبت غریزی کمک و نگهدارنده حرارت غریزی است که آن نیز به اصل حیات کمک کرده و آنرا نگه می‌دارد، و رطوبتهای غریزی حرارت غریزی را از بین می‌برد.

خدای تعالی با حکمت خویش ریه را جسمی قرار داده که اجزای آن از همه جدا و منفصل است تا اینکه رطوبتهایی را که در فضای سینه از بخارهای معده و کبد و قلب جمع می‌شود به خود گرفته و خشک کند، تا آن رطوبتها جمع نشود که در صورت استعمال (دود افیون) متعفن شده و موجب ابتلا به مرض سینه و زخم و دمل و ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و ذات‌الکبد، و ذات‌الریه می‌گردد.

دود افیون ریه را ضخیم و کلفت کرده و منافذ آن را می‌گیرد، و در نتیجه آنطور که شایسته است رطوبتها خشک نمی‌شود و موجب پیدایش مرضهای ذکر شده می‌گردد.

ما بسیاری از کسانی که مبتلا به دود افیون بودند دیدیم که به این مرضها گرفتار شدند و به هلاکت رسیدند. پس در دود تریاک مفاسد خمر وجود دارد، و عوض منافع خمر ضررهای دیگری نیز در تریاک هست، پس باید حرمت استعمال تریاک از چند جهت شدیدتر از حرمت خمر باشد.

پس و «اثم» گاهی بر ارتکاب چیزی که نهی شده اطلاق می‌شود که ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۶۰

همان اثم شرعی است، و گاهی اطلاق می‌شود بر چیزی که در آن منقصت نفس است و همین معنی در اینجا مقصود است، زیرا که آیه از مقدمات نهی است، نه اینکه آن آیه بعد از نهی از خمر و قمار نازل شده باشد. و علت نقص نفس انسان بسبب ارتکاب خمر و قمار بیان کردیم، و شأن نزول آیه و اخباری که در باره آن وارد شده در کتابهای مفصل مذکور است و هر کس که بخواهد به آنها مراجعه کند.

«وَ یَسْتَلُونَكَ»: اینجا ادات وصل آورده است چون این جمله با جمله سابقش مناسبت دارد به خلاف «یَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ».

«ما ذَا يُنْفِقُونَ قَبْلَ الْعَفْوِ»: عفو عبارت از ترک تعرض به بدکار است بدی، یا گذشت کردن و پاکیزه نمودن قلب از کینه و حقد، پاکیزه‌ترین مال، فضل مال و زیادت از احتیاج داشتن، کار خوب، حدّ وسط بین تنگ گرفتن در خرج و اسراف، آسان گرفتن نه سختگیری، آنچه که از قوت سال زیاد می‌آید، البته همه این معانی مناسب است و اینجا می‌شود اراده کرد.

«كَذَلِكَ»: این چنین است بیان انفاق کننده بطوریکه مال انفاق کننده و خودش فاسد نشود.

«يُيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ الْأَيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: متعلق به قول خدا «تتفكرون» است، یعنی در امر دینا و شأن آن، زیرا که در مثل این آیه‌ها و احکام شرعیّه از وجهی به حفظ دنیا توجه شده و از طرفی به دنیا و دور شدن از آن، و توجه به دنیا از طرفی و توجه به آخرت از طرف دیگر، ولی از جمیع آنچه که در باره دنیا و تحصیل و حفظ آن وارد شده این است که مراد از آن جز استکمال آخرت به سبب طلب بقاء در دنیا چیزی نیست، پس خداوند برای شما احکام قالبی را تشریح نمود به گونه‌ای که در آنها دنیا را مقدمه آخرت قرار داده، و گرفتن دنیا مقدمه طرح و دور انداختن آن قرار گرفت، و آخرت را اصل و مقصود قرار داد، ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۶۱

باشد که شما در امر دنیا و آخرت فکر کنید، پس تعقل در دنیا آنچنان نباشد که از آخرت غفلت کنید. یا اینکه مقصود این است که شاید شما در دنیا و آخرت احکام فکر کنید، یعنی در جهت دنیوی و اخروی احکام اندیشه کنید تا بفهمید که جهت دنیوی آن مورد نظر نیست جز از باب اینکه مقدمه جهت اخرویش باشد. یا اینکه ظرف متعلق به قول خدا «يُيَسِّرُ وَ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» جمله معترضه است، یعنی خداوند برای شما بیان می‌کند آیات و احکام در امر دنیا و آخرت را.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۰] ص: ۴۶۱

اشاره

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

ترجمه: ص: ۴۶۱

و از تو پرسند که با یتیمان چگونه رفتار کنند جواب ده که به اصلاح حال و مصلحت مال آنها بکوشید بهتر است و اگر با آنها آمیزش کنید رواست که برادران دینی هستید و خدا آگاه است از آنکه در کار آنان افساد و نادرستی کند، و آنکه صلاح و درستی ورزد، خدا در امر یتیمان کار را برای شما آسان گرفت و اگر می‌خواست کار را بر شما سخت می‌گرفت که او به هر کار توانا است.

تفسیر: ص: ۴۶۱

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ»: یعنی می‌پرسند از امر یتیمان و از تصدّی نمودن کار و اموال و معاشرت آنها چون مقصود از سؤال سؤال از ذات یتیمان نیست، زیرا چنانچه برخی گفته‌اند و روایت نیز به همین مضمون آمده که بعد از نزول قول خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ تَرْجَمَهُمُ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَمَا تَرْجَمُونَ الْحِجَابَ بِتَمِيمٍ» ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۶۲

الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا»

«۱» و قول خدای تعالی «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

«۲» این مطلب بر کسانی که نزد آنان یتیم وجود داشت سخت گران آمد از اینرو خداوند فرمود:

«قُلْ»: بگو ای محمد صلی الله علیه و آله «إِصْلَاحُ لَهُمْ»: این کار اصلاح آنان است به سبب حفظ نفوس و تربیت و تکمیل آنها و حفظ اموال و رشد دادن و زیاد کردن آن.

«وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ»: یعنی هر گاه با آنها آمیزش کنید در مسکن و معاشرت، یا در خوردنی و آشامیدنی، یا در اموال.

«فَإِخْوَانُكُمْ»: چه آنان برادران دینی شما هستند، و از حق برادر بر برادر آمیزش و فرق نگذاشتن بین او و خودش می‌باشد، بلکه باید او را بر خود برتری دهد در اینکه جان و مال و خوردنیها و نوشیدنیهای او را محافظت نماید. پس از خیانت و برتری جوئی خود بر آنها نابود نمودن جان و مالشان بر حذر باشید.

چه اگر خیانت ورزید یا اصلاح به هر حال، جزا و پاداش مناسب آن را دریافت خواهید کرد.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»: پس چیزی از علم خدا غایب نمی‌شود تا اینکه به حسب آن، جزا داده نشود.

در روایات زیاد وارد شده که در باره یتیمان و آمیزش با آنها رفتن به خانه کسی که یتیمان را سرپرستی می‌کند، و خوردن غذا با آنها، و خدمت یتیمان کردن، و غیر اینها، از ائمه (ع) می‌پرسیدند و ائمه (ع) پاسخ می‌دادند که اگر در انجام هر یک از این کارها به صلاح یتیمان باشد باکی نیست و گر نه نباید انجام دهند، زیرا انسان بر نفس خویش

(۱) س ۴ آیه ۱۰ آنان که مالهای یتیمان را از روی ستم می‌خورند.

(۲) س ۶ آیه ۱۵۲ به مال یتیم نزدیک نشوید مگر اینکه بهترش سازید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۲، ص: ۴۶۳

آگاهی دارد، پس می‌داند که قصد و نیتش از آمیزش و رفتن به خانه آنها و خوردن غذا با آنان و غیر اینها چه چیز است.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنُكُمْ»: یعنی اگر خدا می‌خواست در کار یتیمان شما را به زحمت می‌انداخت بدین گونه که به آنها اجازه آمیزش را نمی‌داد و در باره حفظ اموال و جانهایشان به دقت امر می‌کرد.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ»: البته هیچ چیزی مانع از کاری که می‌خواهد انجام دهد و حکمی که می‌خواهد بکند نمی‌شود.

«حَكِيمٌ»: کاری را انجام نمی‌دهد مگر اینکه مناسب حکمت و در خور استعداد و استحقاق نفوس باشد، و جمله استیناف بیانی است، تعلیل تلازم جزاء برای شرط و تلازم آن برای رفع مقدم است، گویا که فرموده است: اگر خدا می‌خواست شما را به سختی می‌انداخت زیرا او عزیز است و کسی نمی‌تواند مانع از او باشد، و لکن، خدا برای مردم سختی را نخواست است، زیرا حکیم می‌باشد و حکیم چیزی را که بدون استحقاق موجب مشقت باشد نمی‌خواهد.

جلد سوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار ص: ۱

سپاس بی حد و قیاس یکتا معبودی را سزا است که خالق همه انوار الهی و روشنی بخش انوار لایتناهی و نور قبل هر نور و نور بعد

هر نور و نور بی همتائی است که مثل و مانندی ندارد.

و درود بی حدّ حصر بر انوار طیبه همه پیامبران و اولیای الهی مخصوصا درود نامحدود بر روان تابناک سید کائنات و حقیقت انوار الهی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان نورانی او سیمای عالی اعلی سر حلقه خاندان ولایت کبری الهی و آئینه سراپا نمای آن نور لایتناهی و فرزندان گرامیش بویژه نور پر فروغ قائم آل محمد حضرت حجّه بن الحسن العسگری باد.

اکنون ترجمه فارسی تفسیری که مورد مطالعه خوانندگان محترم قرار می گیرد همراه با متن عربی و جلد سوم تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادة می باشد. همانطوریکه در مقدمه جلد اول مطالعه فرمودید در حدود یک قرن گذشته بوسیله عارف شهیر آیه الله العظمی حضرت آقای حاج سلطان محمد گنابادی بیدختی ملقب به (سلطان علی شاه) تألیف گردیده است.

بدون شک این تفسیر شریف یکی از بزرگترین انوار الهی در مورد ولایت علی بن ابی طالب با استناد به آیات منوره قرآن کریم و اخبار خاندان نور و نور علی نور یعنی چهارده معصوم (ع) و اوصیای کرامشان سلام الله علیهم اجمعین که تاکنون به چاپ رسیده است، می باشد، که بحمد الله فضل الهی شامل گردید و با تأییدات والای پیر روشن ضمیر حضرت آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) به این صورت چاپ و به پیشگاه باهر الثور بقیة الله الاعظم (عج) و اولیای خدا و فقرای وادی فقر و فنا و طالبان صادق مقصد صدق و صفا تقدیم می گردد.

و از کلیه سروران ارجمندیکه با کمال بزرگواری در ترجمه و چاپ این اثر ارزنده همراهی نموده اند کمال سپاسگزاری و امتنان را دارد. عده‌ای از این عزیزان عبارتند:

۱- مآخذ احادیث و اخبار معصومین (ع) با سعی و کوشش حضرت آیه الله سماوی و چند تن دیگر از علمای بزرگوار قم تا حد امکان گردآوری شده در پاورقیها درج گردیده است.

۲- سید والا مقام و استاد بزرگوار و محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که تقریظ ایشان در جلد اول بیان گر عنایت خاص آنجناب در ترجمه این تفسیر شریف بوده است.

۳- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده دار لیتوگرافی، چاپ و صحافی این تفسیر شریف شده اند.

۴- جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات «محسن» که نهایت همراهی با بردباری و صداقت و امانت در نشر این تفسیر شریف نموده اند.

۵- جناب آقای مهندس سید مسعود سید اسکندری که با کمکهای مادی و معنوی ذی قیمت در چاپ این مجلد باقیات صالحات از خود بجا گذارده اند و امید است که با همکاری آن سید بزرگوار امکان سرعت چاپ جلدهای بعد هم حاصل آید.

۶- سرکار خانم فرزانه شعاع که با دلسوزی کامل و صداقت امور تایپ کامپیوتری و صفحه آرایی این ترجمه را بر عهده داشته اند.

۷- جناب آقای «محسن تنها» قسمتی از هزینه تایپ را پرداخت از خداوند قبولی این خدمت معنوی را برای ایشان مسئلت داریم.

۸- برادر بزرگوار آقای حاج سید عباس محور جعفری کما کان در مقابله متن عربی با متن چاپ دانشگاه همراهی نموده اند.

از همه این سروران و عزیزان و افرادی که اجازه نداده اند نام آنها در این مقدمه ذکر شود، صمیمانه سپاسگزار و از ایزد منان اجر دارین و توفیق روز افزون برای آنان آرزو مندیم.

امید است که این گنجینه بزرگ معارف اسلامی و عرفانی که توسط حضرت آقای سلطان علی شاه قدس سرّه تألیف و با کمال شرمندگی و عدم بضاعت علمی به این صورت ترجمه گردیده است. در پیشگاه حضرت احدیت و صاحب شریعت نبوی علیه آلف التّحیة و السّلام و صاحب ولایت کبری الهی مولای متّقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام و جانشینان گرامیش و همه اولیای مقبول افتد.

ضمنا یادآوری می شود چون عده زیادی از خوانندگان این تفسیر شریف عرب زبان هستند و عده‌ای از علمای اعلام کثر الله امثالهم

نیز تمایل دارند که متن اصلی تفسیر شریف را در مقابل داشته باشند، بهمین مناسبت متن اصلی که به زبان عربی هست عینا در قسمت اول کتاب چاپ شده است.

از علمای اعلام و اصحاب دانش و بینش و فقهای گرامی و خوانندگان معظم تقاضا دارد با ارائه نظرات سودمند خود ما را در جهت بهبود خدمات بعدی رهین منت خود قرار دهند.

آنچنان در پیشگاه باری تعالی سرفکنده و خجل و شرمنده ایم که فقط به رحمت رحمانی و فضل او امیدواریم و این مناجات زبان حالمان می باشد.

یا دائم الفضل علی البریه، یا باسط الیدین بالعطیه، یا صاحب المواهب السئیه، صلّ علی محمد و اله خیر الوری سچیّه و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیّه... «۱».

با التماس دعا، خاک پای فقرا محمد آقا رضاخانی - حشمت اله ریاضی
هو ۱۲۱ ترجمه فارسی از آیه ۲۲۱ سوره بقره تا آخر سوره آل عمران

ادامه تفسیر سوره بقره ص : ۱

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۱] ص : ۱

اشاره

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

ترجمه: ص : ۱

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند، و همانا کنیزکی مؤمنه بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از حسن او به شگفت آید، و زن ندهید مردان مشرک را مگر آنکه ایمان آورند که بنده مؤمن بسی بهتر از آزاد مشرک است هر چند از مال و جمالش به شگفت آید، مشرکان شما را از راه جهل و ضلالت به آتش دوزخ خوانند و خدا از راه لطف و مرحمت به بهشت و مغفرت دعوت کند. و خداوند برای مردم آیات خویش را بیان فرماید، باشد که هشیار و متذکر شوند.

تفسیر: ص : ۱

اشاره

وَلَا- تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ: به اعتبار معنی عطف است، به جمله قبلی از قول خدای تعالی: قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ و وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ (با زنان مشرک ازدواج نکنید ولی امور آنان را اصلاح کنید و با ایشان مانند برادران معاشرت نمایید). و وجه مناسبت این جمله با جمله قبلی آن است که مردم سرپرستی دختر یتیمی را که مالدار بود جهت نکاح بعهده می گرفتند و با او در خانه هایشان آمیزش می کردند و اگر مالی نداشت از او رو گردان میشدند، و چه بسا می شد که چندین زن [یا دختر] که یتیم بودند نزد مردی اجتماع می کردند و او به ادای حقوق آنان اقدام نمی کرد، پس خدای تعالی به طریق عموم فرمود: با زنان مشرک نکاح نکنید چه

یتیم باشند چه نباشند.

حَتَّى يُؤْمِنَ تَا اِيْمَانٍ اَوْرِنْد. و بِيْن اِيْن اَيِّه و اَيِّه حَلَال كِرْدن زَنهَائِي

(۱) ای آنکه بخشش و احسانت دائم بر خلق ریزان است، ای آنکه دستهایت به عطابخشی گشاده است، ای صاحب موهبت‌های خجسته و ارجمند، درود فرست بر محمد و آل او که بهترین خلق و خوی پسندیده را دارند و پیامر ما را ای صاحب مقام عالی در این شب. (شب تاریک نفس اماره). [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲

کتابی «۱» منافاتی نیست تا اینکه یکی ناسخ دیگری باشد.

وَلَا اَمِيَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ اَعْجَبْتُمْ اَعْنِي كَنِيْز مُؤْمِنٍ بَهْتَر از زَن مُشْرِكِ اسْت اِگَر چِه جَمَال و مَال يَ اِحْسَاب و نَسَب زَنان مُشْرِكِ شَمَا را خُوش آيِد.

وَلَا تُتَكَبَّرُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ اَعْجَبْتُمْ و با مُرْدان مُشْرِكِ از دُواج نَكْنِيْد، چِه بَرْدِه مُؤْمِنٍ بَهْتَر از مُشْرِكِ اسْت اِگَر چِه شَمَا را خُوش آيِد، چِه مُرْدان و زَنان مُشْرِكِ اُولِيْكَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ اَنان شَمَا را بِه آتَش مِي خُوانند يَعْنِي بِه شُرْك مِي خُوانند كِه مَنجَر بِه آتَش مِي شُود، پَس حَق اَنان اِيْن اسْت كِه با اَنها آمِيْزِش و از دُواج صُورْت نَكْغِيْر.

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِذَنبِهِ حَقَّ عِبَارَتِ اِيْن اسْت كِه بَكُويِد: مُؤْمِنِيْن و مُؤْمِنَاتِ شَمَا را بِه سُويِ بَهْتَش فَرَا مِي خُوانند، (زِيْرا در هَمِيْن اَيِّه فَرَمُود مُشْرِكان شَمَا را بِه آتَش دُوزخ مِي خُوانند پَس بَايِد مُؤْمِنان بِه بَهْتَش بَخُوانند) اَمَّا از اِيْن سَخْنِ عَدُول نَمُود و بِه خُود نَسَبْتِ داد تا اشعار بِه اِيْن باشد كِه فَرَاخُواندن مُؤْمِنِيْن فَرَا خُواندن خُدا اسْت.

تحقیق در حالت پذیری نفس از مجاورش (خوپذیری از همنشین) ص: ۲

بدان که روان انسان قبل از کامل شدن و تمکن آن از سعادت و شقاوت، در تأثیر پذیری از هر چیزی که با آن مجاورت داشته باشد قابلیت کامل دارد مانند آینه صاف که با هر چیزی رو برو قرار گیرد عکس آنرا در خود می‌پذیرد و مرد و زن مسلمان و مرد و زن مؤمن به واسطه اتصال به نبی یا ولی با بیعت عام یا خاص در نفس آنان مقداری از فعلیت

(۱) زنان اهل کتاب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳

آنچه که از نبی یا وصی است نقش می‌بندد، و هر کسی که مجاور او باشد تحت تأثیر آن چیزی قرار می‌گیرد که در نفس او نقش بسته است.

و مرد و زن مشرک اعم از این که مشرک به خدا یا به رسالت یا به ولایت باشد مقداری از شیطان نقش می‌پذیرد و آنچه که در نفس هر یک از آنان حاصل می‌شود فعلیت شیطان است و هر کس که مجاور چنین کسی باشد تحت تأثیر آنچه که در آن نقش بسته قرار می‌گیرد، و در او نیز چیزی از آن نقش می‌بندد از همین جا وجه بهتر بودن برده و کنیز مسلمان بر مرد مشرک و زن مشرک معلوم می‌شود، زیرا آنان مظهر پیغمبرند و اینان مظهر شیطان.

همچنین این را هم بدان که علت این که در قول خدای تعالی عدول واقع شده و فرموده است: وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ از اینرو است که فعلیت پیامبر صلی الله علیه و اله از باب این که پیامبر است، فعلیت خداست.

از همین جا نیز علت نسبت دادن دعوت به مشرکین به طریق عموم و آوردن فعل مضارع (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) که دلالت بر استمرار می‌کند، با وجود این که عموماً مشرکین کسی را به آئینی دعوت نمی‌کنند، و اگر هم بکنند به طور مستمر نیست، به همان دلیل فعلیت شیطان است. در مورد مسلمانان نیز حال بدین گونه است (فعلیت الهی عمل می‌کند) زیرا این تأثیر و نقش بستن در نفس به زبان و شنیدن نیست بلکه تنها زبان و شنیدن زمینه‌ای برای آماده کردن آن حالت است.

یادونه یعنی با مباح دانستن و رها کردن از سوی خداست که چنین فعلی صورت می‌گیرد، این کلمه متعلق به «یدعو» است، یا این که به «یدعو» و «یدعون» بر سیل تنازع تعلق دارد، و مقصود این است که دعای مشرکین و مسلمین بدون اذن خدا و ترخیص او نمی‌تواند باشد، زیرا نقش پذیری نفوس از فعلیت مجاور و تأثیر فعلیت شیء در مجاور جز به جعل خدای تعالی محقق نمی‌شود و جعل خدای تعالی همان اذن تکوینی او ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴ است.

و یُبَيِّنُ آیاتِهِ عطف بر «یدعو» است یعنی این دعوت تکوینی از آیات و نشانه‌های حکمت و قدرت خدای تعالی است، و تأثیر پذیری مجاور و ظهور دعوت در آن، خود، بیان آیات و نشانه‌های خداست، یا مقصود این است که خداوند احکام شرعی‌اش را به زبان انبیا و اوصیای آنان، بیان می‌کند.

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و این روشنگری برای مردم است شاید که آنان نکته‌ها و دقایق حکمت‌هایی را که در آیات نهاده شده به یاد آورند، آن حکمت‌هایی که به سبب ظهور نشانه شرک در زن و مرد مشرک و نشانه اسلام در زن و مرد مسلمان است، یا با شنیدن آیات و احکام از انبیا (ع) حقایقی را به خاطر آرند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۲] ص: ۴

اشاره

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲)

ترجمه: ص: ۴

از عادت ماهانه زنان از تو می‌پرسند، بگو آن رنجی است برای زنان در آن حال حیض از مباشرت آنان دوری کنید تا آنکه پاک شوند، چون پاک شدند از طریقی که خداوند مقرر داشته با آنان آمیزش کنید همانا خداوند آنان را که پیوسته بدرگاهش توبه و انابه کنند، و هم پاکیزگان دور از هر آلاشی را دوست میدارد.

تفسیر: ص: ۴

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ به قرینه پاسخی که داده شده است به این معنی است که از حیث زناشویی با زنان حیض از تو می‌پرسند طبق شرایع گذشته در حال حیض از زنان اجتناب می‌کردند و این اجتناب حتی شدیدتر از شریعت اسلام بوده است انسان از همخوابی با زنان در ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵

حالت حیض اکراه دارد، لذا پس از بعثت محمد صلی الله علیه و اله مردم از او راجع به همین قضیه سؤال میکردند.

قُلْ هُوَ أَذَىٰ بَكَوْا آن کار (همبستری با زن در موقع حیض) برای انسانیت انسان اذیت و رنج است و این پلیدی آن می‌باشد، و برای نفس انسان از جهت تحت تأثیر قرار گرفتن و غلبه حیوانیت بر آن، رنج محسوب می‌شود و این برای آن است تا نفس از هم بستر شدن لذت ببرد و اکراهی که در حالت حیض است برایش وجود نداشته باشد.

و اذیت و رنج برای بدن مردان است چه آلت مرد از اثر خون و کیفیت آن متأثر می‌شود و حتی بعضی از امراض را موجب می‌گردد، و برای بدن زنان نیز نوعی اذیت و رنج می‌باشد.

فَاعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ پس از زنان در موقع حیض کناره جوئید- کناره جوئی کنایه از ترک جماع است چنانچه مجامعت و مضاجعت (همبستری) و مقاربت (نزدیکی) همگی کنایه از نکاح است.

وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ و «يطهرن» با تشدید از باب تطهر نیز خوانده شده، بنابراین مقصود پاک شدن با غسل یا وضو یا شستن فرج از خون به سبب انقطاع خون می‌باشد.

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ اگر فعل اول با تخفیف و بدون تشدید خوانده شود آنوقت حکم حالت خون و حکم بعد از غسل یا وضو یا شستن فرج مطابق است و صراحت دارد و حکم آنان پس از انقطاع خون و قبل از غسل و وضو و شستن مجمل می‌ماند. و اگر فعل اول را با تشدید بخوانیم حکم بعد از اینها مباح بودن مقاربت است و حکم قبل از اینها کناره گیری از باب وجوب یا استحباب است. و به هر حال آیه مجمل است و محتاج بیان «۱».

(۱) علاوه بر نفرت انگیزی جماع در حالت حیض زیانهای بسیار از جهت پزشکی برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶

فَأُتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ یعنی از هر جائی که خداوند امر کرده که از آنجا با زنان نزدیکی کنید، نزدیک شوید و از جائی که خداوند به آن امر نکرده است نزدیک نشوید.

بنابراین منظور آیه دلالت بر مباح بودن ورود از فرجها می‌کند و مفهوم آن است که نزدیکی از غیر فرج مباح نمی‌باشد. یا این که مقصود این است که نزدیکی زنها از حیثیتی باشد که خداوند به آن امر یا نهی کرده نه از حیثیت محض احتیاج، یا این که از جهت امر خدا یعنی از جهت غایت امر خدا مانند تولید نسل و خالی شدن بدن و فراغت بال و فکر از خطراتی که از پر شدن ظرفها ناشی می‌شود، تا موجب انس گرفتن و سکون و آرامش نفس باشد یا به غایت امر مربوط شود (تولید نسل) بدون اینکه از خدای تعالی غافل باشد، که نزدیکی با غفلت محقق نمی‌شود مگر با شرکت شیطان یا استقلال شیطان بنابراین مفهوم آیه دلالت می‌کند بر نهی از ارتکاب محرمات بالذات یا بالعرض، و نیز بر نهی از نزدیکی با غفلت از امر و غایات آن.

و قول خدای تعالی: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ دلالت بر همین معنی می‌کند، زیرا تَوَّاب کسی است که بازگشت او به خدا بسیار باشد، پس گویا که گفته است: به این امر بسیار توجه کنید و بسیار در جمیع احوالتان به سوی خدا باز گردید، و به امر خدا باز گردید حتی در پست ترین

مرد و زن پیش می‌آید از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن، محیط مناسب برای پرورش میکرب، بیماریهای آمیزشی، التهاب اعضای تناسلی زن، وارد شدن مواد حیض در عضو تناسلی مرد که آکنده از میکرب است. در مورد زن حیض یهودیان می‌گفتند معاشرت مردان با آن مطلقاً حرام است حتی غذا خوردن بر روی یک سفره یا زندگی در یک اطاق.

نصاری می‌گفتند: هیچ گونه فرقی میان حالت حیض و غیر حیض نیست و همه گونه معاشرت و آمیزش جنسی مباح است ولی اسلام تنها آمیزش جنسی را حرام دانسته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷

حالاتتان که آن عبارت از حالت نزدیکی با زنان است، زیرا خداوند دوست دارد کسانی را که زیاد به سوی خدا و امر خدا بازگشت می‌کنند و **يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** و خدا کسانی را که خود را از پلیدی‌های جسمی پاکیزه می‌کنند، دوست دارد، این پاکیزگی یا با آب است که طهارت کامل از نجاست‌ها است و یا طهارت از پلیدی‌های نفسانی و فضله‌های شیطانی است که با آب امر الهی پاک می‌شود.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمود «۱»: مردم با پنبه و سنگ استنجا می‌کردند، سپس دستور طهارت و وضو پدید آمد که آن اخلاق پسندیده است پس رسول خدا به آن امر فرمود و خودش نیز انجام داد، پس خداوند در کتابش نازل فرمود: خداوند دوست میدارد توبه کنندگان و پاکیزگان را. و از امام صادق (ع) روایت شده است «۲» که این آیه در باره مردی از انصار نازل شده که کدو خورد و شکمش روان شد پس با آب تطهیر کرد و قبل از آن تطهیر با آب در بین آنان مرسوم نبود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۳] ص: ۷

اشاره

نَسَأُوكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ وَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

ترجمه: ص: ۷

زنان کشتزار شما را برای کشت به آنها نزدیک شوید هر گاه مباشرت آنان خواهید و برای ثواب ابدی چیزی برای ذخیره آخرت پیش فرستید و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و ای رسول مؤمنان را مژده رحمت بده.

تفسیر ص: ۷

نَسَأُوكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ حَرْثٌ معانی متعددی دارد ولی آنچه که

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۱۵.

(۲) برهان: ج ۱، ص ۲۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸

مناسب اینجاست معنی زراعت است، و حمل اسم معنی بر اسم ذات طبق یکی از وجوهی است که در مورد حمل معنی بر ذات ذکر شده است، و مقصود مبالغه در این است که زنان محلّ زراعت هستند به نحوی که گویا هیچ کاری برای آنان نیست جز زراعت. فَأَتُوا حَرْثَكُمْ یعنی زراعتتان را از آنجا نزدیک شوید که زراعت شماست. و بعد از مفهوم مخالفی که در آیه فَأَتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ذکر شد، و اعتبار حیثیت وصف عنوان، در اینجا دیگر شکی برای کسی نمی‌ماند که نزدیکی از عقب مباح نیست، و لا اقل حکم آن از مجملات می‌شود نه این که از آیه اباحه استنباط شود.

أَنِّي شِئْتُمْ یعنی هر طور که خواستید، یا هر ساعتی که خواستید، یا در هر جایی که خواستید، و اما این که از هر جایی که خواستید را به اراده جلو و عقب معنی کنیم گر چه استعمال «أَنِّي شِئْتُمْ» در آن جایز است ولی تعلیق نزدیک شدن با زنان به عنوان «حَرْث» با آن

منافات دارد، و اگر عدم منافات پذیرفته شود از باب این که حیثیت عنوان را در حکم معتبر ندانیم در این صورت آیه نسبت به نزدیکی از عقب زن مجمل و متشابه می‌شود، بنابراین استدلال به این آیه بر حیثیت نزدیکی از عقب درست نیست. به امام رضا (ع) نسبت داده شده است که فرمود: یهود می‌گفتند اگر نزدیکی مرد از فرج زن ولی از پشت سر او صورت گیرد فرزند او «حول» (چشم چپ و دو بین) می‌شود، پس خداوند این آیه را نازل فرمود:

نَسَأُؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أُنَّی شِئْتُمْ یعنی می‌توانید از پشت سر به جلو وارد شوید که مخالف قول یهود باشد. پس مقصود این نیست که نزدیکی در دبر آنها صورت گیرد «۱».

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹

پس قول امام (ع) «من خلف و قدّام» (از پشت و جلو) اشاره به این است که امام (ع) «أُنَّی شِئْتُمْ» (هر جا خواهید) را به معنی «من أُنَّی شِئْتُمْ» (از هر جا که خواهید) گرفته ولی اراده نزدیکی از عقب را نفی کرده است. و برخی گفته‌اند که یهود در صورتی که زن ایستاده یا نشسته باشد نزدیکی را جایز نمی‌دانستند، پس خداوند سخن آنها را رد نمود.

وَقَدَّمُوا یعنی امر خدا را بر امر شیطان، یا بر امر نفس، یا بر نزدیکی با زنان، یا در هر عملی، مقدّم بدارید.

لِأَنْفُسِكُمْ یعنی به نفع نفسهای شماست که در مقابل عقول و طبیعت‌های شما قرار گرفته، و مقصود این است که وقتی در نزدیکی با زنان، امر الهی را مقدّم داشتید، و از جهت امر خدا با آنان نزدیکی کردید، نفع این کار به نفسهای شما بر می‌گردد زیرا که اقتضای نفس مخالفت با امر خدا و غفلت از او است، حال اگر امر خدا را در نظر گرفتید، بر خلاف نفس و طبق امر خدا عمل کرده‌اید یا این که به نفع ذات شماست که چنین کنید. زیرا که وقتی در جمله فاعل و مفعول یکی باشد در غیر باب «علم» «علم یعلم» لفظ «انفس» فاصله می‌شود بین فعل و مفعولش. یا معنی آیه این است که «قدموا انفسکم» با زیاد کردن لام تقویت، یعنی مقدّم بدارید ذاتهای خودتان را بر شیطان یا بر نفوسی که مقتضی مخالفت رحمان است در اعمال و مخصوصاً اعمالی که موافق نفوس است مانند نزدیکی با زنان، تا این که نفوس غلبه نکنند بر شما تا شما را از امر خدا باز دارد، یا این که «قدموا» به معنی «تقدّموا» باشد یعنی پیشی گیرید بر شیطان یا بر نفس‌ها، تا روان‌هایتان یا ذات‌های شما سود برد.

وَأَتَّقُوا اللَّهَ یعنی در این که امر شیطان یا امر نفس یا یکی از آنها را بر امر خدا مقدّم بدارید، از خدا بترسید.

وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید که او را در آخرت یا در حال حاضر ملاقات می‌کنید، و از این رو اسم فاعل آورد که زمان حاضر از آن ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰

در ذهن متبادر شود، یعنی وقتی دانستید که شما در حال عمل یا در حال جزاء و پاداش خدا را ملاقات می‌کنید باید از کار زشت و پیشی دادن شیطان و هوای نفس اجتناب کنید.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ در این سخن که می‌فرماید: و بر مؤمنان بشارت ده خطاب را از مردم به پیامبر صلی الله علیه و اله برگردانید، زیرا که پیامبر اهل تبشیر و مژده دهنده است، یا اینکه خطاب عام است، و این کلام امر و نهی و وعده و وعید است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۴] ص: ۱۰

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴)

ترجمه: ص : ۱۰

و مبادا که نام خدا را هدف سوگندهای خود قرار دهید تا آنکه از نیکی کردن و پرهیزگاری و صلح دادن میان مردم شانه خالی کنید، و (بدانید که) خداوند شنوا و داناست.

تفسیر: ص : ۱۰

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً و خدا را در معرض لایمانگم سوگندهایتان قرار ندهید «ایمان» جمع یمین به معنی سوگند است یعنی برای تأکید کلام، زیاد قسم به خدا نخورید چه قسم راست باشد، چه دروغ و چه لغو باشد. یا مقصود این است که خدا را مانع عمل‌های خیر قرار ندهید برای این که بر ترک آن عمل، سوگند یاد کرده‌اید. و این هر دو معنی روایت شده است.

أَنْ تَبَرُّوا تا اینکه نیکی نکنید و یا اینکه از نیکی کردن و یا تمایل به نیکی، یا در مورد نیکی و یا در مورد شخص یا موضوع مورد نیکی، یعنی بطور کلی در حقیقت نیکوکاری کراهت داشته باشید، و یا عبارت «ان تبرّوا» بدل از «ایمان» است که در آن صورت مراد از ایمان، اموری است که به خاطر آنها سوگند یاد شده است (منظور این است که سوگند ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱ بر عدم انجام کار نیک صحیح نیست).

وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خداوند می‌شنود آنچه را که به آن دهن باز می‌کنید از این که ایمان به خدا دارید یا خیر (یا این که خدا سوگندهایتان را میداند) و به رازهای درون شما آگاه است پس اگر سوگند شما دروغ و نیت شما غیر صادق باشد شما را مؤاخذه می‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۵] ص : ۱۱

اشاره

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

ترجمه: ص : ۱۱

خدا از سوگندهای لغو شما را مؤاخذه نکند و لیکن مؤاخذه می‌کند به آنچه در دل دارید و خدا آمرزنده و بردبار است.

تفسیر: ص : ۱۱

لا- يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ یعنی خداوند شما را با آوردن کلامی که در قسم‌ها به آن اعتنا نمی‌شود، یا خطا در قسم‌ها مؤاخذه نمی‌کند، و به هر حال «فی ایمانکم» ظرف لغو است و متعلق به کلمه «اللغو» زیرا آن مصدر است و مقتضی این ظرف می‌باشد، لذا احتیاجی به قرار دادن ظرف مستقر که حال از «لغو» باشد نیست و مقصود قسم‌هائی است که کلام را تأکید می‌کند و مرادف نذر و عهد نیست و اثبات و ابطال حقی را هم نمی‌کند.

بعضی گفته‌اند مقصود از لغو در قسم‌ها خطا و اشتباه در آنهاست بدین معنی که سوگند راست می‌خورد و بعد معلوم می‌شود که

خطا کرده و قسم دروغ بوده، در این صورت گناه و کفاره ندارد. و بعضی گفته‌اند: مقصود آن سوگندی است که شخص در حالت غضب یاد می‌کند که در صورت تخلف از سوگند کفاره ندارد، و بعضی گفته‌اند: هر سوگندی که وفای به آن لازم نیست و در باره حقی هم یاد نشده و کفاره هم ندارد آن قسم لغو است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ یعنی به چیزی که دلها آن را کسب کرده، یا به کسب دل‌های شما مؤاخذه می‌کند. اکنون بدان که عمل چه فعل باشد یا قول، وقتی که از نیت قلبی و اعتقاد جازم به غایتی که بر آن مترتب می‌شود صادر نشود، لغو می‌باشد، که در این صورت اثر قابل توجهی از آن در قلب ثابت نمی‌شود، و در اینجا صادق نیست که بگوئیم به هر حال قلب از آن عمل چیزی کسب کرده است.

آنگاه که عمل ناشی از نیت قلبی و اعتقاد جازم به غایتی که بر او مترتب می‌شود باشد، در مقام تفصیل در نفس پدید می‌آید، سپس غریزه شوق، میل و عزم و اراده را حرکت می‌دهد، و آنگاه اراده، قوه محرکه را به حرکت درمی‌آورد سپس قوه محرکه، اعصاب را، سپس رگها و عضلات و اعضاء را و سپس فعل حادث می‌شود، پس از آن عمل از طریق باصره و سامعه به حس مشترک منتقل می‌شود، و بعد از آن که به خیال و واهمه رسید به مقام اجمال نفس «۱» می‌رسد.

پس با دوبار نقش بستن فعل (پیش از انجام و پس از آن) در نفس و آلات نفس، اثر ثابتی در نفس پدید می‌آید که درست است بگوئیم که نفس از آن عمل چیزی را کسب کرده است.

پس معنی قول خدای تعالی و لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ این است که خداوند سوگندی را که موجب ثبوت اثری در دل‌های شما باشد مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و این به سبب عزمی است بر آن سوگندها که از قلوب شما برخاسته است، لذا آن سوگندها در دل‌هایتان و آلات اجرای آن دو مرتبه نقش می‌بندد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ وَخَدَا سَوَگَنْدَهَی لَغُورَا مِی بَخْشَد وَ شَمَا رَا بَه آن

(۱) مراتب ادراک از نظر روانشناسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳

مؤاخذه نمی‌کند.

حَلِيمٌ و او بردبار است و به مؤاخذه کردن آنچه که باید مؤاخذه کند شتابی ندارد. بعد از این آیه خداوند تعالی یک قسم از اقسام سوگندها را که مؤاخذه دارد ذکر می‌فرماید:

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۶] ص: ۱۳

اشاره

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶)

ترجمه: ص: ۱۳

آنان که با زنان خود ایلاء کنند یعنی سوگند بر ترک مباشرت آنها خورند، چهار ماه انتظار کشند اگر باز گشتند خدا آمرزنده و مهربان است.

زن در چهار ماه گناهی ندارد، پس اگر چهار ماه گذشت قبل از این که با زن نزدیکی کند و زن آرام بود و به این وضع راضی شد، مرد در وسعت و آزادی و حلّیت است، و اگر زن کارش را به دادگاه و حاکم شرع برد به مرد گفته می‌شود یا باید برگردی و نزدیکی بجای آری و یا طلاق دهی.

و عزم طلاق بدین نحو است که مرد از زن دوری می‌کند تا وقتی حیض شد و پاک گردید طلاق می‌دهد، مادام که سه مرتبه طهر بعد از حیض نگذشته باشد، سزاوار است که مرد به زن رجوع کند پس این است ایلا که خدای تعالی در کتاب و سنتش آنرا نازل فرموده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۸] ص: ۱۵

اشاره

و الْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

ترجمه: ص: ۱۵

و زنان مطلقه از شوهر کردن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنها بگذرد، و روا نیست آنچه را که خدا در رحم آنها آفریده کتمان کنند اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند و شوهران آنها حق دارند که آنها را به زنی خود باز رجوع دهند اگر نیت خیر و سازش دارند و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه، شوهران را بر زنان حقوقی است، لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود، و خدا بر همه چیز توانا و بر همه امور داناست.

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸۴۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶

تفسیر: ص: ۱۶

و الْمَطْلَقَاتُ وقتی سخن به ذکر طلاق کشیده شد، خدای تعالی بعضی از احکام طلاق را ذکر کرد. و لفظ «مطلقات» شامل جمیع اقسام طلاق و جمیع مطلقات می‌شود، مانند مطلقاتی که دخول به آنها شده است. اعم از این که یائسه باشند یا غیر یائسه، حامله باشند یا غیر حامله، صاحبان عادت و حیض باشند و یا نباشند ولی از نظر سن صاحبان عادت هستند و همچنین مطلقاتی که دخول به آنها نشده. ولی مقصود صاحبان عادت است که حامله نباشند، پس آیه مانند سایر آیات از مجملاتی است که محتاج به بیان است. يَتَرَبَّصْنَ این کلمه خبری است در معنی امر عده طلاق، و اشاره است به این که این انتظار رسم و عادت زنان است و احتیاجی به امر به آن ندارند و غیر از آن برای آنان امکان ندارد و مقصود تأکید در خودداری و انتظار است.

بِأَنْفُسِهِنَّ بَاء برای تعدیه است یعنی جهت رجوع به همسران انتظار بردن را، بر خود تحمیل می‌کنند، یا باء برای سبب است، «ضرب الامیر بنفسه» یعنی امیر خودش زد نه به واسطه غلامش که باء در اینجا برای دلالت بر نفی وساطت غیر است، و هر دو معنی دلالت بر مبالغه می‌کنند و بر این که زنان اطاعت نفس‌هایشان را در انتظار و تربص نمی‌کنند. «۱». و ممکن است لفظ «باء» مانند این باشد

از امام باقر (ع) است که زنی خدمت رسول خدا رسید، و گفت یا رسول الله حقّ مرد بر زن چیست؟ فرمود: بر زن است که از مرد اطاعت کند و نسبت به او نافرمانی نرزد، و از خانه او چیزی تصدق نکند مگر با

(۱) قسامه در لغت به معنی: حسن، زیبایی و لطافت است ولی از نظر فقهی منظور آن است که وقتی مرد چند زن داشته باشد باید وقت خود را بین آنها به تساوی قسمت کند و عدالت شرعی را بین زنان مراعات نماید و این حقّ زن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹

اجازه شوهر، و روزه مستحبی نگیرد مگر با اذن او، و خود را از او منع نکند اگر چه بر پشت پالان شتر باشد، و از خانه‌اش بدون اجازه خارج نشود، پس اگر بدون اجازه خارج شود ملائکه‌های آسمان و زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت او را لعن می‌کنند تا اینکه به خانه‌اش بر گردد.

پس زن سؤال کننده گفت: یا رسول الله چه کسی بزرگترین حقّ را بر مرد دارد؟ فرمود: پدر و مادرش، گفت: چه کسی بزرگترین حقّ را بر زن دارد؟ فرمود: شوهرش، زن گفت: من چه حقّی بر مرد دارم، مانند آن حقّی که او بر من داشت؟ فرمود: از هر صد حقّ به یکی هم نمی‌رسد.

پس زن گفت: سوگند به خدائی که تو را به حقّ به نبوت برانگیخت هیچ مردی رقبه مرا تا ابد مالک نمی‌شود «۱».

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ يَعْنِي شايسته نيست که مردان زنان را مؤاخذه کنند از جهت نادانی و قصور آنها در کارها بعد از آن که خداوند مردان را بر زنها برتری داده است، زیرا که خدا عزیز است و هیچ مانعی از اراده او منع نمی‌کند، و خداوند شما را به قصور و تقصیرتان مؤاخذه نمی‌کند.

حَكِيمٌ يَعْنِي از این که خداوند فطرت مردان را برتر از زنان قرار داده، و مردان را امر به تصدّی امور زنان کرده، و فطرت زنان را محکومیت در مقابل همسران قرار داده است، همه اینها حکمت‌ها و مصلحت‌هایی دارند، پس محکوم‌ها از محکوم بودنشان نباید خارج شوند و حاکم‌ها نباید در حکومتشان تعدّی و تجاوز نمایند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۹] ص: ۱۹

اشاره

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیحٌ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَنْتُمْ مَوْهَنٌ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَآ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ (۲۲۹)

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰

ترجمه: ص: ۲۰

طلاق که شوهر در آن رجوع تواند کرد دو مرتبه است پس آنگاه که طلاق داد، یا به خوشی و سازگاری رجوع و نگهداری زن کند یا به نیکی و خیر اندیشی رها کند و حلال نیست چیزی از مهر آنان به جور گیرید مگر بترسید که حدود دین خدا را راجع به

احکام ازدواج نگاه ندارید پس اگر بترسید که حدود احکام خدا در این مورد رعایت نشود، در چنین صورتی رواست که زن از مهر خود برای اخذ طلاق چیزی به شوهر بخشد این احکام حدود دین خداست. از آن سرکشی نکنید کسانی که از احکام خدا سرپیچند آنها به حقیقت خود ستمکارانند.

تفسیر: ص: ۲۰

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ این عبارت از متشابهاتی است که محتاج به بیان است، زیرا که ظاهر آن دلالت بر این می‌کند که زن برای زوج بعد از دو طلاق حلال نمیشود، یا این که بعد از دو طلاق، دیگر، طلاق او جایز نیست، بلکه واجب است نگهداشتن او، یا این که طلاق دادن در یک دفعه واقع نمی‌شود مگر دو طلاق حتی اگر بگوید: (زوجتی طالق ثلاثاً) یا صیغه طلاق را سه مرتبه تکرار کند، هیچ یک از این معانی مقصود نیست، و مقصود این است که طلاقی که بر سنت طلاق جاری شود این است که زوج بتواند در عده دو مرتبه رجوع کند.

فَأَسَاكُ بِمَعْرُوفٍ یعنی متلبس به چیزی از احسان باشد، و این معنی چیزی است که این آیه در اخبار به آن تفسیر شده است. تَشْرِیْحُ بِإِحْسَانٍ یعنی متلبس به چیزی از احسان باشد، و این معنی چیزی است که این آیه در اخبار به آن تفسیر شده است. وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ وَ شَمَا رَا حَلَالٍ نِیْسْتِ أَنْجِه رَا كِه بِه أَنَانِ از مهر و غیر مهر، شَيْئًا چیزی که پرداخته‌اید پس ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱

بگیرید، حق عبارت این است که بگوید: «لا یحل لهم» به صورت ضمیر غائب یعنی حلال نیست بر شوهرانشان که پس بگیرند که سابقاً ذکر شد، ولی چون غالباً گرفتن مهر یا زیادتر یا کم تر از زنان محقق نمی‌شود مگر با کمک مصلحین یا حکام. از اینرو لفظ را به صورت جمع مخاطب آورده، تا این که از ضمیر غائب «در آیتیموا، (و) ضمیر غایب است» توهم نشود که مقصود فقط همسران هستند و این که حرمت مخصوص به آنان است.

و نیز برای این که سختی و ناپسندی که زنان از ترک مهر خویش می‌برند با لذت مورد خطاب واقع شدن جبران شود. و اینکه آیتیموهن راجع آورده، در حالی که پرداخت کننده مهر و غیر مهر زوج است که مفرد است از باب تغلیب است (یعنی غلبه مصداقها) و نیز از جهت آنکه دادن مهر و غیر مهر غالباً با کمک غیر و اصلاح او محقق می‌شود.

إِلَّا أَنْ يَخَافَا یعنی مگر این که زوج و زوجه بترسند که حدود را بر پا ندارند، از این رو فعل قبلی جمع ولی این فعل مثنی است زوج‌ها و حکام و مصلحین هم هستند نه تنها زنان و شوهران، ولی در اینجا نسبت ترس را به طریق غیبت به زوج و زوجه داد، از طرفی اصل در ظن عدم اقامه حدود زن و مرد می‌باشد (آنها هستند که می‌ترسند حدود را اقامه نکنند) ولی ظن حکام و مصلحین بعد از ظن زوج و زوجه پدید می‌آید.

أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ که آنان با نشوز «۱» از طرف زوجین، و عدم امتثال زوج به تصدی حقوق و قسامه «۲» زن، یا عدم امتثال زوجه به نگهداری خویش و عدم تمکین از شوهر و عدم حفظ خویش و مال شوهر در غیبت او، حدود الهی را بر پا ندارند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر

(۱) نشوز عدم تمکین در امر همبستری است.

(۲) قسامه قبلاً در پاورقی توضیح داده شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲

ترسیدید در این سخن خطاب به جمع نمود نه به زوجین، زیرا مصلحین و حکام نیز این گمان را دارند (که حقوق الهی را بر پا

ندارند)، و از طرفی حرام بودن عدم اقامه حدود الهی متعلق به همه است پس خطابی که در باره نفی حرج آورده نیز سزاوار است که به همه آنان باشد.

أَلَّا يُقِيمَا پَسَ از آن که خوف را نسبت به جماعت داد به طریق خطاب، اینجا عدم اقامه حدود الهی را به زوجین نسبت داد به طریق غیبت، برای این که اشاره داشته باشد به این که خوف اگر چه شامل حکام و مصلحین به تبعیت از زوجها می شود ولی اقامه حدود زوجیت جز از زوج و زوجه از کس دیگر ساخته نیست.

حُدُودَ اللَّهِ فَلَا- جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پَسَ از آن که برای جماعت پس گرفتن را حلال ندانست و پس از آن که ترس و خوف را به طریق خطاب به جمع نسبت داد حق عبارت این است که چنین گفته شود: «فلا- جناح علیکم» یعنی باکی (باکی بر شما نیست) زیرا نفی حرج باید از کسی باشد که عدم حلیت (حلال نبودن) به آنها نسبت داده شده، ولی اینجا نفی ایراد از زوجین شده است، و این بدان جهت است که اشاره به این کند که کسی که بالاصاله و واقعا در حرج و دشواری قرار می گیرد عبارت از زوجین هستند، و حرج غیر زوجین تابع حرج آن دو است.

فَیَمَا افْتَدَتْ بِهٍ طبق احکام مذکور از احکام قصاص و ما بعد آن، یا ما قبل و ما بعد آن، یا طبق احکام زوجیت فقط، رواست مهریه را ببخشد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ یعنی حدود حمایت خداوند این است.

فَلَا تَعْتَدُواهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس تعدی نکنید که هر که از حدود خدا تجاوز کند ظالم است، چه هیچ ظلمی خارج از تعدی نیست، زیرا ظلم که عبارت از منع حق از مستحق دادن آن به غیر مستحق است تجاوز از حد خداست، چنانچه تجاوز از هر حدی منع از حق و دادن آن به غیر مستحق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۰] ص: ۲۳

اشاره

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

ترجمه: ص: ۲۳

اگر زن را طلاق سوّم داد روا نیست که زن و شوهر دیگر بار رجوع کنند تا این که زن به دیگری شوهر کند اگر آن شوهر دوّم زن را طلاق داد زن با شوهر اوّل که سه طلاق داده توانند به زوجیت باز گردند اگر گمان برند که از این پس احکام خدا را راجع به امر ازدواج نگاه خواهند داشت این است احکام خدا که برای مردم دانا بیان می کند.

تفسیر: ص: ۲۳

فَإِنْ طَلَّقَهَا این آیه نیز از مجملات است ولی مقصود این است که اگر بعد از طلاق دوم طلاق داد فلا تحلّ له مِنْ بَعْدِ یعنی بعد از طلاق سوّم جایز نیست که به شوهر قبلی برگردد. حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و اگر زوج دوّم طلاق داد فلا- جُنَاحَ عَلَیْهِمَا باکی بر زوج اوّل و زوجه نیست أَنْ يَتَرَاجَعَا اینکه به زواج و نکاح برگردند إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ

اللّه یعنی احکام مذکور از حرمت بعد از طلاق سوّم و حلال بودن زن بعد از نکاح غیر به شرط این که گمان شود که اقامه حدود به عمل آید. وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی این حدود خداست که برای آن گروهی که خود را از علماء حساب می‌کنند نه از چهارپایان و غیر عقلا بیان می‌کند تفصیل طلاق و اموری که موجب حرمت بعد از طلاق سوّم می‌شود و شروط طلاق در کتابهای فقهی ذکر می‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۱] ص: ۲۳

اشاره

وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِيَةً كُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴

ترجمه: ص: ۲۴

هرگاه زنان را طلاق دادید بایستی تا نزدیک به پایان زمان عدّه او را به سازگاری در خانه نگاه دارید و یا به نیکی رها سازید و روا نیست که آنها را به آزار نگاه دارید تا بر آنان ستم کنید هر کس چنین کند همانا بر خود ستم کرده است و آیات خدا را فسوس و سخریه نگیرید و نعمت‌های خدا را که بر شما ارزانی داشته و خصوصاً نعمت بزرگ کتاب آسمانی و حکمت الهی را که برای پند و اندرز شما نازل فرمود بیاد آورید و خدا ترس باشید و بدانید که خدا بر همه چیز آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۴

اشاره

وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ و چون زنان را طلاق دادید و به آخر عدّه‌شان که رسیدند به نحوی که هنوز از عدّه خارج نشده باشند..... و لذا مفسّرین «اجلهن» را به نزدیکی آخر مدّت عدّه تفسیر کرده‌اند.

فَأَمْسِيَةً كُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یعنی به چیزی که عقل و شرع آنرا خوب می‌داند، به آنها رجوع کنید و آنها را نگه دارید همان طور که زن‌های خود را نگه می‌دارید حقوق زوجیت را ادا کنید.

أَوْ سِرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ و تسريح به معروف آن است که آنها را به حال خود بگذارند، و از کاری که آنها در بین خودشان می‌کنند منع نکنند، و به آنان چیزی بدهند که آنها را خوشحال کند.

وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا و آنها را از روی زیان نگاه ندارید یعنی برای زیان زدن به آنها، یا در حالی که آن زنان ضرر خورده می‌باشند، نگه ندارید. بدین معنی که رجوع کنید تا این که آنان را نگذارید نکاح بکنند و خودتان هم حقوق آنها را مراعات نکنید.

لِّتَعْتَدُوا برای این که به زنها ستم روا دارید با منع کردن از نکاح غیر و از حقوق زوجیت، یا این که آنها را مجبور به فدا دادن بکنید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵

چنانچه رسم اهل این زمان است آنگاه که از زنها کراهت دارند.

از امام صادق (ع) «۱» است که از این آیه سؤال شد، فرمود: مقصود مردی است که طلاق می‌دهد، وقتی که مدت عدّه‌اش نزدیک باتمام می‌رسد رجوع می‌کند دوباره طلاق می‌دهد، این کار را سه مرتبه به جا می‌آورد، پس خداوند از آن نهی فرموده است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس هر که چنین کند به خود ستم کرده است البته ظلم مرد به زن به دنیای زن زیان می‌رساند ولی غالباً در آخرت سود می‌برد، ولی این مرد ظالم به دنیا و آخرت خودش ضرر می‌زند، و در هیچ یک از دنیا و آخرت سود نمی‌برد، پس، از کسانی می‌شود که از نظر اعمال در هر دو دنیا زیان می‌بیند.

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ یعنی احکام شرعی قلبی و آیات تدوینی و آفاقی و انفسی، خصوصاً آیات و نشانه‌های بزرگ الهی را به مسخره نگیرید و نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید. نعمت یا مصدر است به معنی انعام یعنی انعام خدا بر شما، پس «علیکم» متعلق به آن است، یا اسم مصدر است به معنی نعمتی که داده می‌شود، و معنی آیه این است که به یاد آرید نعمت خدا را که از جانب خدا بر شما وارد گشته است، پس ظرف حال است، و به هر حال معنی این است که نظر به آیات از حیث خود آیات نکنید تا این که آنها را به مسخره گیرید، بلکه به یاد آرید نعمت دادن خداوند را بر شما و این که آنها آیات خدا هستند، تا این که نسبت به وجود آنها شکرگزار باشید.

یا معنی این است که به یاد آرید نعمت‌هایی را که خداوند بر شما ارزانی داشته است بدون التفات به نهی سابق و بدون اختصاص نعمت‌ها به آیات.

(۱) صافی: ج ۱، ص ۲۳۹. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶

نعمت چیزی است که موافق انسان است و انسان آن را می‌خواهد، نه چیزی که موافق انسان نیست و انسان آنرا ناخوش دارد، و چون انسان دارای مراتب متعددی است و گاهی چیزی موافق یک مرتبه هست و منافر مرتبه دیگر، لذا تحقیق در نعمت سزاوار و شایسته بیان کردن می‌باشد، پس می‌گوئیم:

تحقیق نعمت و مراتب آن به حسب مراتب انسان ص: ۲۶

انسان از آن جهت که انسان است عبارت از لطیفه سیاره انسانی است که در هر مرتبه‌ای از وجهی با آن مرتبه متحد است و از جهتی به حسب ذات و آثار با آن مرتبه مغایرت دارد، زیرا که هر مرتبه‌ای از انسان محدود به حدود مخصوصی است که بر تعیین خاصی متوقف است، به خلاف آن لطیفه که غیر محدود بوده و متوقف بر شأنی از شئون نیست، بلکه برای آن سیری بی‌انتهای از ولایت مطلقه ثابت است.

پس اگر چیزهایی که موافق سرایت است موافق آن لطیفه هم باشد، برای انسان، نعمت، از آن جهت که انسان است نعمت می‌شود، و گر نه همان نعمت برای انسان نعمت (بدبختی) می‌گردد. پس قرار دادن شهوت در مرد و زن و آفریدن آلات تناسلی با آن وضع مخصوص به خود، و ظهور شهوت از سوی والدین نسبت به هم و تحریک شهوت آن و نزدیکی آن دو و رساندن نطفه به جای مخصوص خود و امتزاج دو نطفه متعلق به مرد و زن، و رحم را عاشق و نگهدارنده و گیرنده نطفه ساختن و خون را غذای نطفه قرار دادن، و توجه روانی مادر به حفظ و تربیت و غذا رساندن به کودک و مادر را سبب رشد و نمو آن کودک قرار دادن، همه اینها از

جمله نعمت‌های خدا بر انسان است. و همچنین است جمیع چیزهایی که تا او ان بلوغ به او نفع می‌رساند و او آن چیزها را لازم دارد، و بعد از بلوغ نیز هر چیزی که در سیر الی الله به او کمک می‌کند از ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷

دوستان و اندرزگویان و انبیا و نهی کنندگان. و خلاصه هر چیزی که او را در سیر الی الله سود می‌رساند، اعم از اینکه در مقام بشریت او نافع باشد یا نباشد، و اعم از این که نعمت حساب شود یا نعمت همه اینها نعمت‌هایی از جانب خدا بر او است.

پس فراوانی مالها، و درست گردانیدن روانهای مردم و انذار انبیا و بشارت دادن اولیا نعمت‌هایی است از جانب خدای تعالی، چنانچه آزمایش در مالها و جانها و شکنجه و آزار بدکاران نسبت به مؤمنین نیز نعمت خدا محسوب می‌شود، لذا خداوند فرمود: هر آینه با اموال و نفسهایتان آزمایش می‌شوید، و هر آینه از اهل کتابی که قبل از شما بودند سخنهای زشت می‌شنوید و از مشرکین رنج و اذیت بسیار می‌برید، اگر صبر پیشه سازید و از خدا بترسید آن از عزم امور است و موجب قوت اراده می‌شود و آنرا به طریق تأکید و قسم یاد آوری نمود پس دعوت موسی (ع) و لطف او نعمت بود، چنانچه قهر و شدت فرعون نیز برای مؤمنین نعمت بود.

مولوی (ره) چه خوب گفته است در جائی که اشاره کرده است که لطف و قهر هر دو برای مؤمنین رحمت است.

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسینی با موسینی در جنگ شد

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

یا نه جنگ است این برای حکمتست همچو جنگ خر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن حیرانی است گنج باید گنج در ویرانی است

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸

پس هر چیزی که انسان به حسب تکوین یا تکلیف به انسان کمک کند تا در جهت سیر به مقام حقیقی خویش که همان ولایت مطلقه‌ای است که حد ندارد حرکت کند برای انسان نعمت می‌باشد، و آنگاه که انسان به این مقام رسید نعمت بر او تمام می‌شود، بلکه خودش نعمت کامل و تام می‌گردد، زیرا که ولایت، فقط نعمت است نه غیر ولایت، و آنچه که متصل به ولایت باشد بدین نحو که ناشی از ولایت باشد یا به آن برگردد به سبب اتصالش به ولایت نعمت است، و در غیر این صورت هر چه که می‌خواهد باشد نعمت نیست.

و مقصود از نعمت در اینجا یا نعمت آیات است یا مطلق چیزی که به انسانیت انسان کمک می‌کند.

بنابراین قول خدای تعالی: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ إِلَّا لِقَبِيلِ ذُرِّيَّةٍ مِنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ» یا مقصود مخصوص انبیا و اولیاست که در این صورت قول خدای تعالی «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ إِلَّا لِقَبِيلِ عَطْفِ مَغَائِرِ اسْتِ» و مقصود از کتاب نبوت و رسالت و احکام آن دو است و کتاب تدوینی از آثار آن دو است، و مقصود از حکمت، ولایت و آثار آن است.

يَعِظُكُمْ بِهِ جملہ مستأنفه است جواب از سؤال حال آن چیزی است که نازل شده است، یا جواب از سؤال علت است، یا حال از «ما» است یا حال از فاعل «انزل» یعنی در حالی که به شما پند می‌دهد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ یعنی پرهیزید از غضب خدا در غفلت از حیثیت نعمت و در پند نگرفتن از موعظه.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس خداوند استهزاء شما و غفلت و پند گرفتن و نگرفتن شما را می‌داند، و این وعده و وعید است. و چون نفوس نسبت به رها ساختن زنان بعد از طلاق و انقضای عدّه و به تزویج مجدد آنان ناخشنود است استهزای احکام و عدم

اعتنای به آنرا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹

مقدم نمود، و همچنین امر به تذکر نعمت‌ها و احکام شریعت و حکمت‌ها و مصلحت‌ها را مقدم کرد تا این که بر امتثال او امر و نواهی کمک کند، سپس به دنبال آن، امر به تقوی و وعده و وعید نمود با ذکر این مطلب که علم خداوند به بزرگ و کوچک احاطه دارد، سپس فرمود:

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۲] ص: ۲۹

اشاره

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

ترجمه: ص: ۲۹

و چون زنان را طلاق دادید و زمان عدّه آنها تمام شد نباید آنها را از شوهر کردن باز دارید هر گاه به طریق مشروع به ازدواج با مردی تراضی کنند، هر کس که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده بدین سخن پند گیرد. این دستور برای تزکیه نفوس شما بهتر و نیکوتر است.

چه آن که خدا به مصلحت شما داناست و شما خیر و صلاح خود را نمی دانید.

تفسیر: ص: ۲۹

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ یعنی اگر زنان را طلاق دادید بگذارید به آخر عدّه برسند بدون اینکه عدّه منقضی شود، یا به آخر عدّه برسند به نحوی که عدّه منقضی شود.

فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ یعنی ای زوجها مانع زوجه‌های خود نشوید.

أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ که به همسرانی که به خواستگاری آنها آمده و غیر شما هستند ازدواج کنند، یا این که ای اولیا، مانع نشوید، بنا بر اینکه خطاب دوم غیر از خطاب اول باشد، یا بنا بر اینکه خطاب اول نیز برای اولیا باشد به اعتبار اینکه آنها با این طلاق دادن کمک می کنند که با همسران سابقشان نکاح کنند.

إِذَا تَرَاضُوا یعنی با خواستگاران جدید و یا با همسران سابق ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰

راضی به ازدواج باشند.

بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ و میانشان به خوبی انجام پذیرد، از آنچه که ذکر شد چه آنچه از احکام و آیات سابق و یا همه آنها، ممکن است مقصود کسی باشد که از شوهر کردن زن منع می کند.

يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ البتّه این پند است برای کسی که اذعان و اعتراف به خدا کند و اگر چنین نباشد، آیات وعد و وعید برای او افسانه است.

ذَلِكَمُ اینجا خطاب را جمع آورد بر خلاف «ذلک» سابق چون حکم در اینجا متوجه به جمیع مخاطب‌هاست به خلاف سابق، یعنی این که رها کردن زنها و منع نکردن آنان از شوهر کردن مخصوص به همسران یا اولیا بود، یا این که خطاب مخصوص محمّد صلی الله علیه و آله بود.

أَزْكَى لَكُمْ «ازکی» از «زکوة» به معنی نمو و تنعم یا صلاح است، (پس آن هم به صلاح شماست).

وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و پاکیزه تر است. و خدا می داند آنچه را به شما نفع می رساند و چیزهایی که ضرر می رساند، و لذا شما را امر می کند به چیزی که اکراه دارید از آن، و نهی می کند از چیزی که دوستش دارید، چون اولی نفع دارد و دومی ضرر.

وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ شما نمی دانید و چون نمی دانید چیز مضرّ را دوست دارید و چیز نافع را ناخوش.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۳] ص: ۳۰

اشاره

وَالْوَالِدَاتُ يُرِضْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱

ترجمه: ص: ۳۱

مادران باید دو سال تمام فرزندان خود را شیر دهند، آن که خواهد فرزند را شیر تمام دهد به عهده صاحب فرزند (پدر) است که خوراک و پوشاک مادر را به حد متعارف بدهد و هیچ کس را تکلیف جز به اندازه طاقت نکنند، نباید مادر در نگهداری فرزند به زیان افتد و نه پدر بیش از متعارف برای کودک متضرر شود، و اگر پدر نبود باید وارث به نگهداری کودک قیام کند پس اگر زن و شوهر به رضایت خاطر و صوابدید هم بخواهند (زودتر از موعد مقرر) طفل را از شیر باز گیرند هر دو را رواست، و اگر خواهید که غیر مادران فرزندان را شیر دهند در صورتی که حقوق آنان (دایگان) را به متعارف دهید آن هم روا باشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا از کردار شما آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۱

وَالْوَالِدَاتُ يُرِضْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ پس از ذکر نکاح و ذکر این که زنان به منزله زراعت برای تولد فرزند هستند و منجر شدن کلام به ذکر طلاق، اکنون خدای تعالی اولاد و چگونگی شیر دادن به آنها را ذکر فرمود، و کلاً جمله خبر است به معنی امر، یا این که اخبار از مدت شیر دادن است و اشاره به این که شیر دادن بر زنان واجب نیست، مثل اینست که خداوند فرموده است: مادران اگر بخواهند به فرزندان شیر بدهند دو سال کامل شیر بدهند.

حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ تأکید به کامل بودن دو سال برای این است که بسیاری از اوقات مسامحه می‌شود و به یک سال و مقداری از سال دوم دو سال گفته می‌شود، روایت شده که زن آزاد را نمی‌شود مجبور به شیر دادن نمود، ولی امّ ولد «۱» را می‌شود مجبور کرد، و روایت شده که برای

(۱) امّ ولد منظور کنیزی است که از ارباب فرزند آورده باشد. ارباب دیگر حق ندارد این

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲

کودک هیچ شیری بهتر از شیر مادرش نیست «۱».

لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ این حکم برای آن عده از زنان و مردانی است که بخواهند شیر دادن را کامل کنند، و گر نه جایز است که به کمتر از این اکتفا شود، یا این که به خاطر پدرانی است که می‌خواهند شیر دادن را کامل کنند.

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ تعبیر به این عبارت برای این است که مخارج فرزندان به عهده پدران است و مادران در آن شرکتی ندارند، و

برای اشاره به علت حکم است.

رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (خوراک و پوشش آنها به خوبی داده شود)، این مطلب نسبت به کسی است که خوراک و پوشاک می‌دهد یعنی نباید طوری باشد که به او ضرر برسد. و همچنین نسبت به کسی است که به او انفاق می‌شود یعنی انفاق نباید طوری باشد که موافق شأن او نباشد. ظاهر آیه وجوب شیر دادن از سوی مادران است خواه آن زن در خانه پدر کودک باشد یا نباشد، و نیز ظاهر آیه وجوب انفاق از جانب پدران است (پدر کودک) خواه مادران در خانه آنان باشند یا در خانه شوهرانشان غیر از شوهران اول، (منظور این که مادر کودک اگر شوهر هم کرد باز باید پدر برای شیر دادن مزد بدهد) ولی اخبار و فتاوی غیر این را می‌گویند.

لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا وَسِعَ بِهٖ قَدْرَتُ وَ طَاقَتُ تَفْسِيرُ شَدِيدٌ، ولی مقصود از آن در قرآن هر جا که استعمال شده است، توان و تحمل نفس است، خواه از اموال باشد یا از افعال، پس آن اسم مصدر است به معنی آنچه که نفس تاب و توان آن را دارد، مثلاً در مال باید

کنیز را بفروشد بلکه بعد از مرگ ارباب آن کنیز را در سهم الارث فرزندش قرار میدهند و وی آزاد می‌شود.

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۸۹۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳

مقداری باشد که نفس طاقت و تحمل آنرا دارد بدین نحو که با انفاق کردن نقصانی در آن ظاهر نشود، و در فعل باید فعلی باشد که نفس توان انجام آنرا داشته باشد بدین گونه که برای نفس در انجام آن کار زحمت و مشقتی حاصل نشود پس وسع نفس یعنی کمتر از حد طاقت در کارها و کمتر از حد تضرر در اموال، و این تعلیل قید زدن به معروف است، چنانچه قول خدای تعالی لَا تُضَارَّ وَالْإِدَّةُ بِوَلَدِهَا بدل تفصیلی است از قول خدا: لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا بنابر این که «لا تضار» مرفوع خوانده شود، اما بنابر قرائت فتحه، این جمله استینافیه است و از ما قبلش منقطع.

وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ جَازِزٌ اسْتِثْنَاءٌ كَمَا فِي «لَا تُضَارَّ» فَعَلٌ مَعْلُومٌ يَأْتِي بِفِعْلِ مَجْهُولٍ وَ دَرُ مَعْنَى فَرْقٍ بَيْنَ أَنْ دُو نِيسْتِ، وَ ضَرَرٌ زَدْنٌ بِهٖ فَرْزَنْدِ اَعْمٍ اَزْ اَيْنِ اسْتِ كِهْ مَانَعِ اَزْ حَقُوقِ زَوْجِيَّتِ شُودِ اَزْ جِهْتِ تَرَسِ بَرِ فَرْزَنْدِ، يَ اَتَنَگِ گَرْفَتَنِ اِنْفَاقِ بَرِ زَنْ بَرِ حَسَبِ مَالِ خُودِشِ يَ اَبَرِ حَسَبِ حَالِ اَنْ زَنْ، وَ هَمِچَنِينِ اسْتِ اَجْحَافِ دَرِ مَالِ فَرْزَنْدِ، يَ اَيْنِ كِهْ اَزْ شِيَرِ دَادَنِ بَهْ كُودَكِ مَنَعِ مِيْ كَنْدِ دَرِ حَالِي كِهْ زَنْ مَايِلِ بَهْ شِيَرِ دَادَنِ اسْتِ، يَ اَزْ زَنْ هَمِ اَزْ شِيَرِ دَادَنِ اَبَا دَارِدِ وُ لِيْ بَهْ جَايِ مَادَرِ كَسِيْ پِيْدَا نَمِيْ شُودِ، يَ اَزْ كُودَكِ جَزْ مَادَرِ بَا كَسِيْ اَنْسِ وَ اَلْفَتِ نَمِيْ گِيَرِدِ.

از امام صادق (ع) است «۱»: هر گاه مرد، زن را طلاق داد در حالی که آن زن آبستن بود، باید آن زن انفاق کند تا وضع حمل نماید، و هنگامی که بچه را به دنیا آورد مزد زن را باید بدهد، و نباید به زن ضرر برزند مگر این که کسی را پیدا کند که مزدش ارزاتر از او باشد، در این صورت اگر آن زن به آن اجرت راضی شد پس او سزاوارتر است به فرزندش تا از شیر بازش کند.

وَ عَلَيِ الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ اَيْنِ اَزْ مَجْمَلَاتِيْ اسْتِ كِهْ اَحْتِيَاجِ بَهْ

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۸۸۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴

بیان دارد یعنی بر وارث پدر است که بعد از مرگ پدر خوراک و پوشاک زن شیر دهنده را بدهد ولی به مقدار اجرت شیر دادن، از مال کودک، اگر برای او ارثی باشد، بردارد.

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا يَعْنِي قَبْلَ از سپری شدن دو سال اگر بخواهند کودک را از شیر بگیرند و گر نه بعد از دو سال که احتیاجی به آوردن قید تراضی بین زن و مرد نیست که در قول خدای تعالی است عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا، از این قید استفاده می‌شود که رضایت مادر شرط بریدن کودک از شیر است، و این معنی قبل از دو سال درست است، زیرا در این دو سال حضانت و سرپرستی حق مادر است و این امر اقتضا می‌کند که بریدن از شیر قبل از دو سال با رضایت مادر باشد.

و تَشَاوُرٍ یعنی با مشورت هر دو، تا این که مصلحت فرزند را طلب کنند، و امر کردن به مشورت با مادر در اینجا با این که مشورت با زنان مکروه است از این جهت است که مادر به وضع کودک آگاه‌تر است.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا بَاكِي نیست که قبل از کامل شدن دو سال کودک را از شیر ببرند، و این توسعه‌ای است در امر شیر دادن بعد از این که شیر دادن را به دو سال محدود کرد، کم کردن مدّت را بی‌ایراد دانسته وقتی که گفت: مادران باید اولادشان را شیر دهند، و خوراک و پوشاک مادران به عهده پدر است از ظاهر آیه این توهم پیش می‌آید که شیر دادن مادران و انفاق پدران واجب است، پس خواست این توهم را رفع کند، و این که شیر دادن واجب نیست مگر در صورت پیش آمدن بعضی عوارض و حالات.

پس فرمود: ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ يَعْنِي اگر کسی را غیر از مادران طلب کنید که اولادتان را شیر بدهد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بر شما ایرادی نیست. این مطلب نیز از مجملات است، زیرا ظاهر آن دلالت بر جایز بودن شیردهی از غیر مادران می‌کند در حالی که مادران وجود دارند، و دلالت دارد بر جایز بودن شیر دادن بدون اجرت یا با اجرت مثل اجرت غیر و کافی بودن شیر آنان برای فرزندان، در حالی که چنین نیست، زیرا این امور منافات با حضانت و حق سرپرستی دارد که بر مادران واجب و ثابت است - بنابر قول به وجوب حضانت مادر.

إِذَا سَلِمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ یعنی آنچه را که اراده کردید یا آنچه را که شایسته است به شیر دهندگان یا به مادران بدهید بر حسب شرط یا بر حسب امر خدای تعالی، یعنی این که مادران در صورتی که همسر شما باشند بر شما حقی دارند از خوراک و پوشاک و اگر جدا شده باشند رها کردن آنان به خوبی، حق ایشان است، و شیر دهندگان غیر مادران نیز بر شما حق دارند، به سبب این که اولادتان را شیر می‌دهند پس هرگاه حق هر صاحب حقی را دادید به نحوی که آنها از شما راضی شدند دیگر بر شما باکی نیست به این که رضایت شیر دهندگان را بِالْمَعْرُوفِ به صورت پسندیده جلب کند و اخبار و روایات در مورد این که زن شیر دهنده چگونه باید باشد و این که شیر در نفس طفل شیر خوار اثر می‌گذارد و این که شیر مادران بهترین شیرها برای کودکان است... بسیار است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ تَقَوَى الهی پیشه گیرید، این سخن بر حذر کردن پدران است از تعدی و تجاوز بر مادران و اولاد به سبب لجبازی یا بخل ورزی، یا اینکه پدران و مادران، هر دو مورد خطابند.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس اطاعت خدا کنید، و امر و نهی او را مخالفت نکنید و بدانید که او به آنچه می‌کنید بیناست،

این ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶

سخن هم ترغیب است و هم تهدید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۴] ص: ۳۶

اشاره

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴)

ترجمه: ص: ۳۶

و مردانی که بمیرند و زنانشان زنده مانند باید که مدت چهار ماه و ده روز از شوهر کردن خودداری کنند پس از پایان این مدت گناهی بر شما نیست که آنها در حق خود کاری شایسته کنند یعنی با دیگران ازدواج کنند و خداوند بر آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۶**اشاره**

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ تَوَفَّىٰ فِي مَوْتِهِمْ، گرفتن آن شیئی است با تمام اجزایش. توفی در مورد انسان، گرفتن روح اوست با تمام فعلیاتش، و استعمال کلمه «توفی» در قبض روح اشاره به این است که بعد از مرگ در دنیا از انسان چیزی نمی‌ماند مگر یک ماده قابل، که دخالتی در انسان و حقیقت و تشخص او ندارد.

وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ بَيَانَ تَرْبِصَ بِهٖ اِنْفَسِ دَر مَعْنَى قَوْلِ خُدَايَ تَعَالَى وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ گزشت.

أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا یعنی چهار ماه و ده روز و لفظ «عشر» را در اینجا برای مؤنث آورد چون لیلی (شبهها) در تقدیر گرفته شده است، که جمع «لیله» است تا تمیز باشد.

بیان حکمت عده گرفتن زنان ص: ۳۶

بدان که حکمت در عده چند چیز است: اول حفظ احترام مؤمن، دوم انتظار حصول رغبت از طرف زن و شوهر با گذشتن مدتی که با هم همبستر نشده باشند، و مراجعه و مواصلت بین آنها محقق نشده باشد، ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷

چون طلاق و جدائی مبعوض خداوند تعالی است، و وصال و الفت محبوب خداست، سوم تبرئه رحم از حمل (یعنی باردار نبودن)، چهارم مراعات دل‌بستگی و علاقه دل زن به مرد و قطع این علاقه، که عده گرفتن سه ماه بعد از طلاق آتش محبت زن را خاموش می‌کند، و آتش زنی که شوهرش مرده خاموش نمی‌شود مگر در چهار ماه و ده روز، چنانکه در خبر است «۱»، پنجم مراعات صبر و طاقت زن از جماع که زن می‌تواند چهار ماه صبر کند و لذا در قسم و ایلاء نیز به همین مقدار مقزّر شده است و این نیز در خبر ذکر شده است «۲».

و در بعضی از این موارد که گفتیم گاهی اختلاف است. مثلاً مطلقه که دخول به آن نشده است، و مطلقه یا سه عده ندارند، و کنیز و متعه در مورد طلاق با انقضای مدت (در متعه) و یا بذل مدت (در متعه) مدتی به اندازه نصف زن آزاد در نکاح دائم عده می‌گیرند و در مورد وفات به اندازه زن آزاد دائم عده می‌گیرند (قولی خلاف نیز هست) و آنهایی که قاعده می‌شوند باید بعد از پاک شدن عده نگه دارند و صاحبان ماهها «۳» عده‌شان با ماهها است. بعد از این که قبل از طلاق سه ماه به انتظار قاعده شدن به سر برده باشند. اما کسی که شوهرش غائب بوده (طلاق غائب) از زمان طلاق باید عده نگه دارد. و اگر خبر وفات شنید از موقع وصول خبر باید عده نگه دارد.

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود «۴»: همه نکاحها چنین است که هرگاه زوج بمیرد بر زن است که چهار ماه و ده روز عده بگیرد آزاد باشد یا کنیز، و نکاح بر هر وجهی که صورت گرفته باشد چه متعه

مردانی که ذکر شد، بی‌نیاز گردید.

و تعریض این است که چیزی را برای زن ذکر کند و اشاره کند به این که پس از انقضای عده قصد نکاح با او را دارد و به او تمایل دارد تا این که آن زن به کس دیگر جواب ندهد و خود را برای او نگه دارد.

أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ يَا این که در خود پنهان دارید بدون این که با زن‌هایتان با تصریح یا با اشاره اظهار بکنید.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ پس مباح نمود بر شما تعریض و اشاره به خواستگاری، نه تصریح به آن که خلاف حفظ احترام مؤمن است.

وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا که از قول خدای تعالی: عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ استفاده می‌شود، این جمله محذوف که به زبان بیاورید و لکن وعده پنهانی به آنان ندهید، یعنی در جای خالی یا وعده جای خالی ندهید.

و ممکن است که خود «سرّ» مفعول مطلق نوعی باشد بدون لفظ فعل، زیرا خلوت با اجنبی که رغبت انسان در آن باشد انسان را به چیزی می‌خواند که شرع راضی به آن نیست.

یا مقصود این است که وعده جماع و کاری که باید مستور و پوشیده باشد به او ندهید، زیرا خیلی وقتها از جماع و آنچه که قبیح است به کلمه «سرّ» کنایه می‌شود، یعنی وعده هم‌خوابی و ملاعبت ندهید یا وعده عقد قبل از انقضای عده ندهید، یا وعده نزدیکی

زیاد بعد از نکاح ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰

را ندهید، تا این که به غیر شما مایل نگردند، بدین نحو که خودتان را به زیاد نزدیکی کردن وصف نکنید، یا این که جای خلوتی را به آنان وعده ندهید بدین نحو که به زنی که می‌خواهی نکاحش کنی قبل از انقضای عده بگویی: وعده من و تو خانه فلانی، و به تمام این معانی اشاره مختصری در اخبار شده است «۱».

إِلَّا أَنْ تَقُولُوا اسْتِثْنَاءٌ مَتَّصِلَةٌ است در کلام تامّ بدل است از «سرّ» یا استثناء مفرّغ است یعنی به آنها وعده پنهانی، به چیزی یا برای چیزی یا در حالی ندهید یا به چیزی وعده ندهید مگر این که: قَوْلًا مَعْرُوفًا به کنایه و اشاره باشد، که اشکالی ندارد.

وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ یعنی عزم عقد نکاح نکنید و فرق بین «عقد» و «عقده» مانند فرق بین مصدر است و اسم مصدر، و نهی از عزم بر عقد نکاح مبالغه در نهی از نکاح است.

حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ تا آنچه که در باره عده فرض شده است، برسد.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ و بدانید که خدا می‌داند آنچه را که در دل دارید از عزم بر عقد، یا دروغ، یا فسق و فجور.

فَاخْذَرُوهُ بر حذر باشید از خشم خدا یا از عزمی که در دل دارید، یا از وعده پنهانی.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ خدا می‌بخشد آنچه را که در دل دارید مادام که انجام نداده‌اید.

حَلِيمٌ در عقوبت کسی که امر باز دارنده را مرتکب شده شتاب نمی‌کند، پس، از این که سریعاً مؤاخذه نمی‌شوید مغرور نباشید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۶] ص: ۴۰

اشاره

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱

ترجمه: ص: ۴۱

باکی بر شما نیست اگر طلاق دهید زانی را که با آنها مباشرت نکرده‌اید و مهری مقرر نداشته‌اید ولی آنها را به چیزی بهره‌مند سازید، دارا به قدر خود و نادر به اندازه خویش به بهره‌ای شایسته او که سزاوار مقام نیکوکاران است.

تفسیر: ص: ۴۱

لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ جمله استینافیه است و جواب سؤال مقدر، گویا که بعد از ذکر طلاق و احکام زن‌های مطلقه گفته شده: چه حقی زن مطلقه بر طلاق دهنده دارد؟ پس خداوند فرمود: چیزی از مهر و غیر مهر بر شما نیست.

إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ تَمْسُوهُنَّ کنایه از جماع است (منظور این که اگر پیش از جماع آنها را طلاق دادید) أَوْ تَفَرَّضُوا یعنی مگر این که مهری مقرر کرده باشید، یا این که لفظ «أو» به معنی (واو) است.

لَهُنَّ فَرِيضَةٌ فَرِيضَةٌ بر وزن فعيله است و وزن فعيل به معنی مفعول و تاء برای نقل است، یا مصدر است پس خدای تعالی حکم زنهای مطلقه را با دلایل منطقی و به تفصیل و اجمال از حیث مهر (کابین) ذکر کرده و از کسی که زوجه‌اش را طلاق داده، در صورتی که با آن زن مباشرت و نزدیکی نکرده و مهری هم برای او بر قرار نکرده باشد، رفع ایراد در عدم پرداخت مهر و غرامت نمود. البته این حکم از منطوق آیه ثابت می‌شود، و نیز اجمالاً- یک نوع غرامت را برای کسی که زنی را طلاق داده که با او نزدیکی کرده یا مهر برای او مقرر داشته است، و یا زنی که با او نزدیکی نشده ولی مهر معینی داشته حق دارد که نصف مهر را بگیرد چنانچه به زودی خواهد آمد، و آنکه با او نزدیکی شده ولی مهر معینی نداشته ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲

است باید به او مهر المثل داده شود، و آنکه هم نزدیکی با او محقق شده و هم مهر معینی دارد باید مهر تعیین شده را به او پرداخت. وَ مَتَّعُوهُنَّ پس آنها را طلاق داده و از باب استحباب یا وجوب آنانرا به چیزی بهره‌مند سازید.

عَلَى الْمَوْسِعِ یعنی کسی که در مال و ثروت دارای وسعت است (زیرا همزه باب افعال در مثل آن برای صیروره و شدن است).

قَدْرُهُ یعنی آنچه که قادر بر آن است و طاقت آنرا دارد. یا آنچه که مقدر می‌شود بر حسب گنجایشی که دارد.

وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ و بر تنگدست به اندازه خودش. از اخبار استفاده می‌شود که آیه تنها مربوط به حال مرد طلاق دهنده نیست بلکه باید علاوه بر حال طلاق دهنده به شأن زن مطلقه نیز توجه شود و بهره زن مطلقه بر حسب حال هر دو ملاحظه می‌شود، زیرا بهره‌مندی زنی که حسب و نسب و شرف دارد مانند بهره‌مندی کسی نیست که آنها را ندارد اگر چه طلاق دهنده یکی باشد.

مَتَاعًا مصدر است از غیر لفظ فعل یا مفعول به است.

بِالْمَعْرُوفِ یعنی «تمتعا بالمعروف» بهره‌مند کردن به معروف بنابراین که مصدر باشد یا جنس متلبس به معروف بنا بر این که مفعول به باشد. یا این که ظرف متعلق به «مَتَّعُوهُنَّ» باشد و آوردن قید معروف، به مراعات حال هر دو طرف، دلالت دارد.

حَقًّا صفت «متاعا» است یا مصدری است که غیر خودش را تأکید می‌کند.

عَلَى الْمُحْسِنِينَ یعنی کسانی که اراده احسان به مردم را دارند، زن‌های مطلقه آنان سزاوارتر به احسان آنان هستند، یا هر کسی که رسمش احسان به مردم است، یا بر احسان کنندگان در کارهایشان این کار شایسته است و علت این که اسم ظاهر آورد، با این که حق عبارت این بود که بگوید: (حقا علیکم)، این است که ترغیب و تشویق در بهره رساندن به زنان مطلقه نماید، یا مقصود این

است که بر احسان کنندگان از شما حق ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳

تا این که آن یادآوری آنان را دعوت به عفو بکند، زیرا که صاحب فضل و برتری سزاوارتر است به عفو و اعطا. یا مقصود این است که فراموش نکنید تحصیل برتری را که بَیِّنْکُمْ بین شما دور می‌زند، زیرا بخشش و عطا سبب حصول برتری و زیادی درجات است، پس باید هر یک از شوهران و زنان و اولیای آنها یادآور این ارزش، و طالب آن باشند. پس آیه طبق معنی اول ترغیب در عفو است برای زوج‌ها فقط، و بنابر معنی دوم ترغیب در عفو است برای جمیع. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵

از علی (ع) روایت شده است که فرمود: زود است که بیاید بر مردم، زمانی که مردم اموال خود را با چنگ و دندان نگه می‌دارند، مؤمن هر چه که با خود دارد به دندان می‌گیرد و نگاه میدارد، در حالیکه به این کار امر نشده است (دستور ندارد که مال خود را نگه دارد و نبخشد) لذا خدای تعالی می‌فرماید: فضل (عفو و بخشش یا بخشیدن زیادی مال) در بین خود را فراموش نکنید «۱».

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس آنچه که به سبب عفو از شما فوت می‌شود از خدا فوت نمی‌شود، پس شما را به ده برابر تا هفتصد هزار برابر پاداش می‌دهد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۸] ص: ۴۵

اشاره

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸)

ترجمه: ص: ۴۵

باید در هر نماز توجه کامل داشته باشید، به خصوص نماز وسطی و به اطاعت خدا قیام کنید.

تفسیر: ص: ۴۵

اشاره

حَافِظُوا ابتدای کلام است برای ترغیب در نماز و توجه به خدا بعد از ذکر زنان و احکام آنان و طلاق و احکام آن، گویا که گفته است:

اینها همه احکام کثرت‌ها است، ولی بر شما شایسته نیست از جهت وحدت و توجه به خدا غافل شوید پس مواظبت کنید علی الصَّلَوَاتِ بر نمازها از این جهت که اوقات و حدود و ارکان آن را نگه دارید، و در اول سوره برای نماز و مراتب آن مطالبی بیان شد، و اینکه نماز دارای مراتب است مانند مراتب انسان، و نمازهای قالبی از باب اینکه هر کدام در عرض دیگری است نه در طول آن. و برتری بین آنها نیست، و اینکه مراتب طولی نماز هر مرتبه عالی بر مرتبه پائین محیط و مقوم آن است، و

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۹۳۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶

حکم مرتبه عالی نسبت به مرتبه پائین حکم روح نسبت به جسد است، و آن متوسط و معتدل است، چنانکه روح نسبت به جسد متوسط و معتدل است.

بیان نماز وسطی ص: ۴۶

پس قول خدای تعالی: وَالصَّلَاةِ الْوُسْطٰی یعنی نماز برتر و دارای فضیلت یا نماز متوسط یا معتدل که اشاره به مراتب عالیه از نمازها است نه این که اشاره به چیزی از نمازهای عرضی باشد، و تفسیر آن به نماز ظهر چنانکه در اخبار شیعه وارد شده از باب این است که نماز ظهر از وجهی مظهر صلاه وسطی است، چنانچه شب قدر و اسم اعظم عبارت از شبی است که نسبت به سایر شب‌های عرضی در حکم روح است، و اسم اعظم نیز چنین است، و آن دو را گاهی به چیزی از شب‌ها تفسیر کرده‌اند و اسمهای عرضی از باب این که مظهر آن دو هستند، با مظهریت خاص خود و این مظهریت غیر از مظهریت عامه است که جمیع شب‌ها و نام‌ها در آن شریکند.

و گاهی صلاه وسطی را به نماز عصر یا مغرب یا عشاء یا صبح تفسیر کرده‌اند. نقل شده است که نماز وسطی در میان نمازهای پنجگانه مخفی است و خداوند آنرا معین نکرده است تا این که بدین وسیله بر همه نمازها محافظت شود، چنانچه شب قدر میان شب‌های ماه رمضان یا در همه شب‌های سال پنهان است و اسم اعظم در جمیع اسماء، و ساعت اجابت دعا در تمام ساعات روز جمعه مخفی شده است.

وَقَوْمُوا به نماز ایستید لِلَّهِ قَانِتِينَ برای خدا در حالی که دعا خوانید به سبب وضع قنوت نماز (که دعا است)، یا خشوع کنندگان یا اطاعت کنندگان، یا ساکت شوندگان از آنچه که در نفس می‌گذرد و یا از کلامی غیر از ذکر خدا. یا مقصود از «قوموا» این است که معتدل شوید ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷

برای خدا یا قیام به امور کثرت‌ها نمائید، و کارهای مهم اهلتان را کفایت کنید. و لفظ «لله» یا متعلق به «قوموا» است یا به «قانتین» و پیش آوردن لله جهت حصر و اهمیت دادن واقع شده است (یعنی منحصر برای خدا به دعا ایستید).

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۹] ص: ۴۷**اشاره**

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

ترجمه: ص: ۴۷

اگر شما را بیم خطری از دشمن باشد به هر حال که میسر است پیاده یا سواره نماز به جای آرید آنگاه که ایمنی یافتید (با آداب و شرایط) خدا را یاد کنید که او آنچه را که نمی‌دانستید به شما آموخت.

تفسیر: ص: ۴۷

فَإِنْ خِفْتُمْ اگر ترسیدید از دشمن و دزد و درنده. «ف» پس محافظت نمائید بر نماز «رجالا» جمع راجل یا رجیل، یا رجلان، یا رجل بکسر جیم و ضم آن، یعنی لازم نیست در هنگام خوف ایستاده و بی حرکت نماز خواندن. أَوْ رُكْبَانًا جمع راکب است و اختصاصی به سوار شدن شتر و غیر آن ندارد، از امام صادق (ع) است که فرمود «۱»: هرگاه کسی از درنده یا از دزد ترسید، تکبیر بگوید و اشاره بکند.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ و چون ایمن شدید نماز بخوانید یا مراد مطلق ذکر است، یا مراد ذکر قلبی است که نماز سینه است (یعنی چون ایمن شدید نماز بخوانید یا به ذکر قلبی مشغول شوید) كَمَا عَلَّمَكُم یعنی مانند ذکرى كه خدا به شما یاد داد به ذکر پردازید. یعنی موازی تعلیم خدا باشد، یا مانند ذکرى كه به وسیله خلفای خود به شما یاد داد، یا مانند ذکرى كه با زبان جانشینانش به شما آموخت و این معنی بنا بر این

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۳۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸

است که (ما) مصدریّه یا موصوفه یا موصوله باشد، و بنا بر دو احتمال اخیر، قول خدای تعالی ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ بدل می شود (یعنی به همان ذکرى كه یادتان داد و شما نمی دانستید، پردازید).

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۰] ص: ۴۸

اشاره

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

ترجمه: ص: ۴۸

مردانی که بمیرند و زنانشان زنده بمانند باید وصیت کنند که آنها را تا یک سال نفقه دهند و از خانه بیرون نکنند پس اگر زن‌ها خارج شوند شما را گناهی نیست از آنچه در باره خود در حدود شرع بگزینند، و خدا بر هر کار توانا و به مصالح امور خلق داناست.

تفسیر: ص: ۴۸

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ کسانی که گمان می‌برند که می‌خواهند بمیرند به سبب ظهور آثار مرگ، یا می‌دانند که در آینده می‌میرند. وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً و زنانشان زنده مانند باید وصیت کنند «وصیّه» هم با نصب خوانده شده به تقدیر «یوصون» «یوصون وصیّه» که در این صورت حال «الذین»، حال می‌باشد و نیز با رفع هم خوانده شده به تقدیر «عیهم وصیّه». لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا «متاعا» مصدر محذوفی است که جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: با وصیت چه کار می‌کنند؟ پس فرمود: به همسرانشان نفقه بدهند إِلَى الْحَوْلِ تا یک سال، یا بدل از «وصیّه» است به نحو بدل اشمال، یا منصوب به نزع خافض است، یعنی وصیت می‌کنند وصیتی به متاع.

غَيْرِ إِخْرَاجٍ (بدون بیرون کردن) بدل است به نحو بدل بعض از کلّ یا حال است از «ازواج» در حالی که به اسم مفعول تأویل برود، یا حال از فاعل «یذرون» است اگر به اسم فاعل تأویل برود. و در اعراب اجزاء آیه چیزهای دیگری گفته شده است که بهترین آنها چیزی است که ما ذکر کردیم. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹

و در اخبار است، که آیه نسخ شده است به آیه عدّه وفات و آیه «میراثهنّ» زیرا حکم در اوّل اسلام این بود که وارث تا یک سال به

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۲] ص: ۵۰

اشاره

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

ترجمه: ص: ۵۰

خدا آیات خود را برای شما این گونه روشن بیان سازد باشد که بیندیشید و تفکر کنید.

تفسیر: ص: ۵۰

كَذَلِكَ این چنین است بیان کردن احکام زنان در مورد وفات همسرانشان و مطلقه شدنشان.

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۹۵۷. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۱

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ خدایند آیاتی که در حق خود شما و کسانی که از زن و مرد با شما معاشرت می کنند، بیان می کند. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ یعنی عاقل شوید یا با عقل هایتان آیات و احکام خدا را درک کنید و مصالح و حکمت‌های احکام را دریابید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۳] ص: ۵۱

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

ترجمه: ص: ۵۱

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند که هزاران تن بودند، خدا فرمود بمیرید همه مردند سپس آنها را زنده کرد زیرا خدا را در حق بندگان فضل و کرم است لیکن بیشتر مردم سپاسگزار حق نیستند.

تفسیر: ص: ۵۱

أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی؟! استفهام انکاری است و حق عبارت این بود که بگوید: «الم تذكر» یعنی آیا به یاد نمی آری، ولی فعل رؤیت را آورد که دلالت بر جواز دیدن برای آنها می کند و این مطلب اشاره به این دارد که اگر چه آنان گذشتند و رفتند، و کسانی که مقید به زمان هستند دیگر آنها را نمی بینند، البته نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله آنها حاضرند، زیرا زمان‌ها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله در هم پیچیده است و در پیش وی بین ماضی و مستقبل و حال فرقی نیست، چون او محیط بر زمان و زمانیات است. إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ کسانی که از سرزمین‌های خویش بیرون رفتند در حالیکه هزاران تن

بودند، پس خدا گفت، گفتن مناسب با شأنش، نه با ندائی که شنیده می‌شود، و نه با صوتی که نواخته شود بلکه با اراده‌ای که همان ظهور فعلش است.

لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بِهِ أَنْهَا كَمَا بَمِيرِيد، سپس زنده‌شان کرد روایت شده است، که اینان اهل شهری از شهرهای شام بودند که دارای ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۲

هفتاد هزار خانه بود، و در هر وقتی طاعون بین آنها واقع می‌شد، و هر گاه که احساس می‌کردند که طاعون می‌آید اغنیا، چون قوی بودند از شهر خارج می‌شدند. و فقراء از جهت ضعیف بودنشان در شهر می‌ماندند، و مرگ بیشتر بین کسانی بود، که در شهر می‌ماندند، و در بین کسانی که خارج شدند مرگ کمتر بود، و آنان که خارج از شهر بودند می‌گفتند: اگر ما در شهر بودیم مرگ در بین ما زیاد می‌شد، و آنان که در شهر مانده بودند می‌گفتند: اگر ما بیرون شهر می‌رفتیم مرگ در بین ما کمتر می‌بود.

پس رأیشان بر این قرار گرفت که هر وقت آمدن طاعون را احساس کنند، همگی از شهر خارج شوند. پس وقتی طاعون را احساس کردند همه‌شان خارج شدند و از طاعون دوری جستند تا مبادا بمیرند، پس در شهرها به مسافرت پرداختند، تا جائی که از حرکت باز ایستادند و همانجا منزل کردند، وقتی بارهایشان را بر زمین گذاشتند و مطمئن شدند که آنجا ماندنی هستند خداوند به آنها گفت: همه‌تان بمیرید، از همان ساعت همگی مردند و پوسیده شدند ولی آن آثار برق می‌زد و معلوم بود، و چون آنان بر سر راه بودند تا اینکه کسانی که از آنجا عبور می‌کردند آنها را جادو کرده و در یکجا جمع کردند، یکی از پیامبران بنی اسرائیل که به او حزقیل می‌گفتند از آنجا عبور می‌کرد آن استخوانها را دید و گریه کرد و عبرت گرفت و گفت: خدایا اگر آنها را با مشیت خود زنده می‌کردی همانطور که آنها را میراندی شهرهایت را آباد کرده و بندگانت را بوجود می‌آوردند، و با کسانی از مخلوقات که عبادت تو می‌کنند ترا عبادت می‌کردند. پس خداوند به او وحی نمود آیا این کار را دوست داری؟ گفت: بلی پروردگارا، پس خداوند وحی کرد که چنین و چنان بگو. حزقیل همان کلماتی را که خداوند به او گفته بود گفت که همان اسم اعظم بود.

پس وقتی حزقیل آنها را گفت به استخوانها نگاه کرد و دید که بعضی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۳

از استخوانها می‌پرد و به بعضی دیگر می‌چسبید، پس زنده شدند، و یکدیگر را نگاه می‌کردند و تسبیح و تکبیر و تهلیل خدا را می‌گفتند، حزقیل در آن وقت گفت: شهادت می‌دهم که خداوند بر هر چیز تواناست «۱».

در کتاب نوروز فرس آمده است که: خداوند به آن پیامبر امر کرد که بر آنها آب بریزد، و او روی آنها آب ریخت پس ریختن آب در روز نوروز سنت شد که سببش را جز راسخین در علم کسی نمی‌داند «۲».

روایت شده است، که خداوند آنها را به دنیا رد کرد تا اینکه در خانه‌ها ساکن شدند و غذا خوردند و نکاح کردند و تا مدتی که خدا می‌خواست در دنیا ماندند سپس به اجل‌های خودشان مردند «۳».

إِنَّ اللَّهَ لَمُدُّو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ این عبارت تعلیل (علت آوردن) زنده کردن بعد از میراندن یا تعلیل مجموع و میراندن و زنده کردن بعد از آن است، یعنی آنها را میراند و سپس زنده‌شان کرد تا اینکه با این عمل کامل گردند که خداوند صاحب فضل بر مردم است، یا برای این که دیگران از این عمل کامل گردند که خداوند صاحب فضل بر مردم است، یا برای این که دیگران از این عمل عبرت بگیرند که خداوند صاحب فضل و کرم بر مردم است و بعضی را بر بعضی دیگر عبرت قرار می‌دهد.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ یعنی شکر فضل او را به جای نمی‌آورند پس نظر به نعمت‌هایش نمی‌کنند، و نعمتش را در چیزی که نعمت برای آن خلق شده است، مصرف نمی‌کنند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۴] ص: ۵۳

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴)

- (۱) برهان: ج ۱، ص ۲۳۳.
 (۲) صافی: ج ۱، ص ۲۵۰.
 (۳) صافی: ج ۱، ص ۲۵۰.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۴

ترجمه: ص: ۵۴

در راه خدا پیکار کنید و بدانید که خدا به گفتار و کردار خلق شنوا و داناست.

تفسیر: ص: ۵۴

وَقَاتِلُوا عَظْفَ بر جمله مقدر است که از گذشته استفاده می‌شود گویا که گفته است: از مرگ نترسید و کارتان را به قدر واگذارید که ترس، شما را از قضا و قدر نجات نمی‌دهد. لذا باید پیکار کنید.
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ در باره سبیل الله پیش از این گفته شد که یا ظرف لغو است یا مستقر و ظرف حقیقی است یا مجازی و معنی آیه این است که پیکار کنید در حالی که شما در راه خدا هستید، یا در حفظ راه خدا و اعلان او، و این که راه حقیقی خدا ولایت و طریق قلب است، و هر عملی که به آن کمک کند یا از آن صادر شود آن کار سبیل خداست.
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدانید که خدا شنواست و آنچه را که مجاهدین و قاعدین (که به جهاد نرفته‌اند) و سهل انگاران یعنی کسانی که در جنگ سستی کرده‌اند، و ترغیب کنندگان و تشویق کنندگان به جهاد... می‌گویند، همه را می‌شنود. عَلِيمٌ به متخلف آگاه است و نیت او را می‌داند، چنانچه به مجاهده و مقصودش نیز آگاهی دارد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۵] ص: ۵۴

اشاره

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

ترجمه: ص: ۵۴

کیست که خدا را وام قرض الحسنه دهد تا خدا چندین برابر بر آن بیفزاید و خداست که محدود می‌کند و وسعت می‌بخشد و همه به سوی او باز می‌گردید.

تفسیر: ص: ۵۴

اشاره

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۵

بیان قرض خدا و تحقیق آن ص: ۵۵

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا قَرْضُ چیزی است که آن را به کسی که خواهان آن است می‌دهی. و «أقرضه» یعنی او را قرض داد، و قرض دادن نمی‌شود مگر از چیزی که ملک قرض دهنده باشد، پس اگر چیزی به صورت عاریه یا ودیعه نزد شخص باشد و آن را به صاحبش رد کند قرض گفته نمی‌شود و اگر غیر از صاحب مال آن مال را وام دهد حرام است و تصرف غصبی به شمار می‌آید و قرض دادن محسوب نمی‌گردد.

و آنچه که انسان دارد از قبیل اموال عرضی دنیوی و قوای نباتی و حیوانی و آلات و اعضای جسمانی و ادراکات و شؤون انسانی، همه اینها از چیزهائی است که خداوند آنها را به انسان عاریه داده است، پس اگر چیزی از آنها را به خدا رد نماید از باب رد عاریه به صاحبش می‌باشد، نه قرض دادن، و اگر چیزی از آنها را بدون اجازه صاحب اصلی به غیر بدهد حرام و تصرف در مال غیر است. و خداوند تعالی از باب کمال لطف و رحمتی که به بندگانش دارد آنچه را که به آنان عاریه داده است از آنها قرض می‌گیرد، تا این که به ماده قرض اشاره کند به این که خداوند عوض خواهد داد.

و قرضی را که خداوند طلب می‌کند اختصاصی به مال دنیوی ندارد، بلکه در هر چیزی که انسان داراست بر حسب نشئه دنیوی و اخروی از اموال و قوا و اعضا جریان دارد.

مولوی (ره) در بیان عام بودن استقراض خدای تعالی چه خوب گفته است
تن چو با برگ است روز و شب از آن شاخ جان در برگ ریز است و خزان

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۶

برگ تن بی برگی جان است و زود زین بیاید کاستن و انرافرود
اقرضوا الله قرض ده زین برگ تن تا بروید در عو در دل چمن
قرض ده کم کن از این لقمه تنت تا نماید وجه لا عین رأی (۱)
قرض ده زین دولتت در اقرضوا تا که صد دولت ببینی پیش رو

قرض دادن خوب، به این است که عوض طلب نکند اگر چه آن عوض قرب خدای تعالی باشد.

فَيُضَاعَفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً أضعاف جمع «ضعف» بکسر ضاد است. یعنی چند برابر که کمترین معنی آن است که به او نسبت داده می‌شود و اکثر آن حدی ندارد، و این لفظ مفعول دوّم «يضاعفه» است یا حال است یا مصدر عددی بنابراین که ضعف اسم مصدر باشد، و اضعاف کثیره صادق است بر ده برابر مثل خودش تا جائی که شمارش آنرا جز خدا کسی نمی‌دادند.

و از امام صادق (ع) است که فرمود (۲): وقتی که این آیه مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا (آیه ۸۹ سوره نمل) - کسیکه کار نیک کند بهتر از آن به او می‌رسد. نازل شد رسول خدا فرمود: پروردگارا برای من زیاد کن.

پس خدای تعالی وحی فرمود مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا باز پیغمبر

(۱) تا آن وجه خود را که هیچ چشمی آنرا نمی‌بیند به تو نشان دهد. (اشاره به آیه لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ - آیه ۱۰۳ سوره انعام).

(۲) عیاشی: ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۴۳۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۷

عرض کرد خدا یا برای من زیادتر کن. پس خدای تعالی نازل فرمود مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسِينًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فهمید که کثیر از جانب خدا قابل شمارش نیست و انتهائی ندارد.

و از اینجا استفاده می‌شود که هر طاعتی که برای خدا باشد قرض دادن به خداست خواه فعل باشد یا ترک، و مطلب همین طور است، زیرا طاعت جز حرکت دادن قوای محرکه و خودداری از قوای شهوت و غضب و کاستن شدت آن دو، نیست. پس اطاعت خدا قرض دادن از جانب این نیروها می‌باشد.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ جمله حالیه و تشویق در قرض دادن است، زیرا معنی آیه این است: چه کسی قرض میدهد خدا را تا خداوند چند برابر کند، پس قرض بدهید و از ترس فقر و از بین رفتن، امساک نوزید زیرا فقط خداست که از گروهی روزی را می‌گیرد و بر گروهی می‌گسترده، یا در حالی روزی را تنگ می‌گیرد، و در حالت دیگر می‌گسترده، و امساک ورزیدن سبب بسط روزی و انفاق سبب قبض آن نمی‌شود.

و ممکن است مقصود این باشد که خداوند به قرض دهنده مضاعف می‌کند پس قرض بدهید و امساک نکنید، زیرا امساک در این هنگام یا از ترس این است که خداوند اطلاع به قرض نداشته باشد یا ترس این است که به خدا نرسیده باشد در حالی که خدای تعالی خودش قرض را می‌گیرد نه غیر او و اوست که پاداش را می‌دهد و روزی را بسط می‌دهد.

وَإِلَيْهِ بِه سَوِي خُدا نه به سوی غیر خدا تُرْجَعُونَ بر می‌گردید، پس استحقاق رضای خدا و قرب او را پیدا می‌کنید و این پاداش بر چند برابر عوضی که می‌گیرید افزوده می‌شود.

بعضی گفته‌اند: معنی آیه این است که خداوند بعضی را سبب مرگ ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۸

قبض می‌کند، و از ارث او بر وارثش بسط روزی می‌کند، و این معنی جدًا بعید است و روایت شده است که این آیه در باره دادن صلّه به امام نازل شده است «۱». و روایت شده است که هیچ چیز در نظر خدا از پرداخت درهم (پول) به امام محبوبتر نیست و این که خداوند آن درهم را برای او در بهشت مثل کوه احد قرار می‌دهد «۲»، و بنابر این قول خدای تعالی که: خداوند توبه را از بندگانش قبول می‌کند و صدقات را می‌گیرد، بدان معنی است که خداوند توبه را در مظاهر جانشینانش قبول می‌کند، بنابر این معنی عبارت (خدا قبض می‌کند و بسط می‌دهد) این است که خداوند در مظاهر جانشینانش قرض را می‌گیرد و پاداش را می‌گسترده.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۶] ص: ۵۸

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶)

ترجمه: ص: ۵۸

آیا ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را که بعد از وفات موسی از پیغمبر وقت خود تقاضا کردند که پادشاهی برای ما برانگیز تا به سرکردگی او در راه خدا جهاد کنیم پیغمبر آنها گفت اگر جهاد فرض شود مبادا به جنگ قیام نکرده نافرمانی کنید، گفتند که این

چگونه شود که ما به جنگ نرویم در صورتی که (دشمنان)، ما و فرزندان ما را از دیارمان راندند، البته همه جنگ خواهیم کرد، پس با درخواست آنها حکم جهاد بر آنان مقرر گردید. اما به جز اندکی همه روی از جهاد بگرداندند، و خدا به کردار ستمکاران آگاه است.

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۴۳۵.

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ح ۹۶۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۹

تفسیر: ص: ۵۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ آیا ملأ بنی اسرائیل یعنی اشراف و سخن گویان بنی اسرائیل را ندیدی؟ پیش از این علت آوردن «دیدن» را به جای «یادآوری» که حق این عبارت است، بیان شد.

مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا «إِذْ» اسم خالص است بدل از «ملأ» به نحو بدل اشمال است، یا ظرف رؤیت است، یعنی بعد از موسی گفتند، لَبِئْسَ لَهُمْ به پیامبری از خودشان که اسم او شمعون بن صفیّه از فرزندان لایوی است، یا اسمش یوشع بن نون از اولاد یوسف (ع) است، یا سموئیل است که در عربی اسماعیل می‌شود، و این معنی اخیر از امام صادق (ع) روایت شده است «۱» و بیشتر مفسرین نیز بر آن عقیده‌اند «۲».

ابْتِغَاءَ بَفْرَسْتٍ و قرار بده لَنَا مَلِكًا برای ما امیر و پادشاهی، نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ که بجنگیم در راه خدا، روایت شده که در آن زمان پادشاه خودش سرکرده سربازانش می‌شد و آنها را راه می‌برد و پیامبر نیز به امر او قیام کرده و آنها را از خبرهائی که از پیش پروردگارش می‌آمد با خبر می‌کرد.

قَالَ نَبِيُّ كَفْتِ هَلْ عَسَيْتُمْ یعنی آیا توقع دارید، «عی» در توقع حصول امری که رغبت به آن هست استعمال می‌شود، و استعمال آن در اینجا با این که آنها طلب قتال کردند و رغبت به آن داشتند اشاره به این است که آنها دارای روحیه‌ای بودند که پیکار را ناخوش می‌داشتند و به ترک جهاد تمایل می‌ورزیدند و برای آنان عقلهایی که مایل به جهاد باشد نبود، و مقصود از استفهام یادآوری به آنهاست که پیکار را ناخوش می‌دانستند و تثبیت این مطلب است که آنها متعهد به جهاد شدند.

(۱) صافی: ج ۱، ص ۲۵۱.

(۲) در تورات سموئیل یا سموئیل ذکر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۰

إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ گذاشتن اسم ظاهر ظالمین به جای ضمیر «هم» اشاره به این است که آنها در پشت کردن به جهاد ظالم هستند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۷] ص: ۶۰

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷)

ترجمه: ص: ۶۰

پیغمبر آنها گفت همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت گفتند که از کجا او را بر ما بزرگی و پادشاهی رواست در صورتی که ما به پادشاهی شایسته‌تر از او هستیم. او را مال فراوان نیست رسول در جواب آنها گفت که او از این رو به پادشاهی شایسته‌تر خواهد بود که خداوندش برگزیده و در دانش و توانایی، او را فزونی بخشیده است و خداوند ملک خود را به هر که خواهد بخشد که او به حقیقت وسعت بخش و داناست.

تفسیر: ص: ۶۰

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ نَقْل است که: نبوت در فرزندان لاوی مستقر شده بود و ملک و پادشاهی در فرزندان یوسف، و در یک خانه نبوت و پادشاهی جمع نشده بود. طالوت از فرزندان بنیامین بود و او را طالوت نامیده‌اند چون بلند قامت بود، به نحوی که اگر مردی می‌ایستاد و دستش را باز می‌کرد و به بالا بلند می‌کرد، به سر طالوت می‌رسید. برخی گفته‌اند او سقا بوده و بعضی گفته‌اند دباغ بوده است.

علت این درخواست که خداوند برای آنان پادشاهی بفرستد این بود، که ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۱

بنی اسرائیل پس از موسی گناه می‌کردند، و دین خدا را تغییر دادند، و از امر پروردگارشان سرپیچی کردند، و در بین آنان پیامبری بود که آنها را امر و نهی می‌کرد و آنها اطاعت نمی‌کردند روایت شده است که آن ارمیای پیامبر بود «۱». پس خداوند جالوت را که از قبط «۲» بود بر آنها مسلط گردانید، و او آنها را اذیت کرد و مردانشان را کشت و از شهر و دیارشان بیرون راند، و اموالشان را گرفت، و زن‌هایشان را به بردگی و کنیزی گرفت، پس آمدند و به پیامبرشان پناه آوردند و گفتند: از خدا بخواه تا برای ما پادشاهی بفرستد. وقتی گفت خداوند طالوت را برای شما به عنوان پادشاه فرستاده انکار کردند و گفتند: او از اولاد بنیامین است و از بیت نبوت نیست و از بیت ملک هم نیست، پس جایز نیست که او بر ما سلطنت داشته باشد، زیرا ما از خانواده نبوت و پادشاهی هستیم. وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ و او وسعت در مال نیست و شرط سلطنت وسعت در مال است تا این که برای او ممکن باشد قیام به لوازم سلطنت، و این نیز کنایه از یک راه دیگر است زیرا گفتند که ما چون مال دنیا بسیار داریم مستحق پادشاهی هستیم نه طالوت که مال ندارد.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ گفت: خدا او را بر شما برگزید، البته این یک جواب اجمالی است یعنی به پادشاهی رسیدن با مقیاس و تدبیر شما نیست، بلکه آن فضل و کرم است از خدا به هر کس که بخواهد می‌دهد.

و اما جواب تفصیلی این است که پادشاه شایسته است جتّه بزرگی داشته باشد که مردم از او بترسند، و علم زیادی داشته باشد که به عاقبت

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۳۵.

(۲) قبط یا قبطی: مقابل سبطی تیره دیگری از نژاد سامی بود که عموماً در مصر ساکن بودند. فلسطینیان برخی از نژاد عرب و برخی قبطی بودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۲

امور نظر اندازد، و هر دو را خداوند به طالبوت تفضل نمود، و زاده بسطه فی العلم و الجسم و الله یوتی مملکه من یشاء و سلطنت دادن به کسی موقوف بر آن نیست که از خانواده مخصوصی (توانگر یا شاه) باشد، چنانچه شما گمان بردید، بلکه اقتضای شرایط اعطای پادشاهی به طالبوت، موجود است و آن وسعتی است که در علم و جسم دارد و همان موجب گزینش خداست، و مانع نیز مفقود است، زیرا مانعی که تصور می‌کنید یا خارجی است، یا این که طالبوت از خانواده پادشاهی نیست، یا توانگر نیست، یا خدای تعالی نمی‌داند که او اهلیت پادشاهی دارد، در حالی که هیچ کدام از این موانع وجود ندارد. زیرا خداوند به هر که بخواهد پادشاهی می‌دهد بدون این که مانعی در راه باشد چه از خارج و چه از جانب کسی که پادشاهی به او داده می‌شود.

و الله واسع و خداوند کمی ثروت و مال طالبوت را با وسعت خودش جبران می‌کند.

علیم میدانند که چه کسی اهلیت پادشاهی دارد، او جاهل نیست که حکم و فعلش از یک قیاس ظنی و دلیل تخمینی باشد. پس قول خدا:

و الله یوتی مملکه من یشاء یا عطف بر معمول «ان» است، یا عطف بر مجموع ان الله اصطفاه، یا حال است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۸] ص: ۶۲

اشاره

و قال لهم نبيهم ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت فيه سكينه من ربكم و بقیة مما ترك آل موسى و آل هارون تحمله الملائكة ان في ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين (۲۴۸)

ترجمه: ص: ۶۲

پیامبرشان به آن گروه گفت که نشان پادشاهی او این است که تابوتی که در آن سکینه خدا و الواح بازمانده موسی و هارون است و فرشتگانش بدوش برند برای شما خواهد آورد که در آن شما را حجتی است روشن اگر ایمان داشته باشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۳

تفسیر: ص: ۶۳

بیان تابوت و سکینه ص: ۶۳

و قال لهم نبيهم پیامبرشان بعد از آنکه انکار آنها را به سبب قیاس فاسدشان دید برای ملزم کردنشان گفت:

ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت از نشانه‌های پادشاهی او این است که تابوت را به راه می‌آورد «تابوت» یا بر وزن فعلوت است از «تاب» به معنی بازگشت، صاحبش به خدا بود و نیز سبب بازگشت خداوند به او بود، یا بر وزن «فعلوت» مانند طاغوت از «تبی یتبوا» یعنی جنگ کرد یا به غنیمت گرفت، چون تابوت سبب غلبه و غنیمت در جنگ بود.

و ممکن است بر وزن «فاعول» باشد اگر چه مانند «سلس» و «قلق» به صورت سالوس و قالوق کمتر به کار رفته است. زیرا بتوتا (مثل تنور) به معنی تابوت، بیانگر آن است که تابوت بر وزن فاعول است، و آن تابوت عبارت از صندوقی بود که خداوند برای مادر

موسی نازل نمود، تا موسی را در آن گذاشت و به دریا افکند، لذا بنی اسرائیل به آن تبرک می‌جستند، وقتی که موسی را اجل فرا رسید الواح وزره و هر چه که از آیات نبوت در نزد او بود در صندوق گذاشت، و آن را نزد وصی خود یوشع به ودیعه نهاد و تابوت همچنان بین آنها بود تا این که به آن بی‌احترامی کردند و بچه‌ها در راه با آن بازی می‌کردند. مادام که تابوت بین بنی اسرائیل بود آنها در عزت و شرف بودند، ولی وقتی که مرتکب معاصی شدند و تابوت را سبک شمردند خداوند تابوت را بالا برد و از بین آنان برداشت «۱» سپس وقتی که از نبی در خواست کردند و خداوند

(۱) تابوت در بین یهود شباهت به صندوقی دارد که طبق اساطیر مصر «ست» خدای خشکی برادرش ازیریس را کشت و در آن نهاد و در نیل افکند و با تابوت مردگان پس از مرگ هم که جسد مومیائی شده در آن می‌نهادند نزدیکی دارد و این ارتباط دو فرهنگ مصر و یهود را می‌رساند (مترجم).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۴

طلوت را به عنوان ملکی که جنگ کند به سوی آنها فرستاد تابوت را خداوند به آنها برگردانید، چنانچه خداوند فرمود که علامت و نشانه پادشاهی طلوت این است که تابوت را بیاورد.

فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ اخبار در بیان سکینه مختلف است در خبری آمده است که آن بادی است از بهشت و صورتی دارد مانند صورت انسان و هرگاه تابوت را در میان مسلمانان و کفار می‌گذاشتند اگر مردی بر تابوت جلو می‌افتاد نباید بر می‌گشت بلکه باید یا کشته می‌شد یا غلبه می‌کرد، و اگر کسی بر می‌گشت کافر شده بود و امام او را می‌گشت.

و در خبری آمده است: سکینه روح خداست که حرف می‌زند، و هر وقت در چیزی اختلاف می‌کردند آن را به سخن می‌آوردند و آنان را از آنچه که می‌خواستند خبر می‌داد.

و در خبر دیگری است: سکینه‌ای که در بین بنی اسرائیل بود بادی بود که از بهشت می‌وزید، و برای او صورتی بود مانند صورت انسان «۱».

و در خبر دیگری است: سکینه بادی است از بهشت خارج می‌شود و صورتی مانند صورت انسان دارد و بوی خوشی دارد، و این همان است که بر ابراهیم نازل شد، و در حول ارکان خانه خدا دور می‌زد و آن پایه‌ها و ستون‌ها را به زمین می‌گذاشت «۲».

و در خبر دیگری است: سکینه دو بال دارد و یک سر مانند سر گربه که از زیر جداست «۳». «۴»
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ يَعْنِي مُوسَىٰ وَهَارُونَ وَآل

(۱) صافی: ج ۱، ص ۲۵۴.

(۲) عیاشی: ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۴۴۲. [...]

(۳) صافی: ج ۱، ص ۲۵۴.

(۴) همه آنچه گفته شد صورتهای مثالی و تعینی و سمبلیکی است در حالی که سکینه آرامش حاصل از روح القدس درونی است که برای سالک در اتصال به مقام روح حاصل می‌شود (مترجم).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۵

آن دو، چون خیلی وقتها چیزی که اضافه به چیز دیگر می‌شود مضاف و مضاف الیه همه با هم اراده می‌شوند مخصوصا وقتی که حیثیت اضافه مورد نظر باشد و اخبار در تفسیر بقیه مختلف است. پس در بعضی از اخبار است که آن ذریه انبیاست، و در بعضی اخبار منظور ذریه انبیا و ریزه‌های الواح است که در آن علم و حکمت وجود دارد.

و در بعضی اقوال این است که علم از آسمان آمد و در الواح نوشته شد و در تابوت گذاشته شد.

و در بعضی دیگر است: در تابوت الواح موسی است که شکسته است، و طشتی که دل‌های انبیا در آن شسته می‌شود، نیز در تابوت است.

و در بعضی دیگر است: در تابوت فقط عصای موسی بود.

و در بعضی اقوال است که تابوت چیزی است که خداوند در آن صورت انبیا را بر آدم نازل کرده است، پس اولاد آدم آن را به ارث بردند. «۱»

تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ برخی گفته‌اند: ملائکه آن را بین زمین و آسمان حمل می‌کردند، و در خبر است «۲»: تابوت در دست دشمنان بنی اسرائیل از عمالقه بود و آن وقتی بود که امر بر بنی اسرائیل سخت شد و حادثه‌ها در بین آنان پدید آمد سپس خدا از دست آنها گرفت و دوباره به بنی اسرائیل برگردانید.

و بعضی گفته‌اند: وقتی که دشمنان بر تابوت غلبه کردند آن را داخل خانه بتها کردند، پس بت‌هایشان سرنگون شد و برو افتاد، پس تابوت را خارج کردند و در جای دیگری از شهر گذاشتند، پس دردی در گردنشان در گرفت، و در هر جایی که تابوت را گذاشتند آن جا بلا و مرگ و و با ظاهر شد، پس آن را بفال بد گرفتند و بر پشت دو گاو گذاشتند

(۱) صافی: ج ۱، ص ۲۵۴.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۲۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۶

ملائکه آن دو گاو را به سوی طالوت کشاندند «۱».

و در خبری پرسیده شده است که: بزرگی آن چقدر است؟

معصوم (ع) فرمود: سه زرع در دو زرع «۲». از مجموع اخبار و بیان منظور بر می‌آید که سکینه و بقیه که مراد از تابوت است، سینه‌ای می‌باشد که با نور امام روشن شود که در آن، صورت غیبی از بهشت ظاهر شود و سینه‌ای که در آن صورت غیبی نمودار شود با نصرت و ظفر همراه است، و ملائکه آن سینه را حمل می‌کنند، و در میان آن طشتی است که دل‌های انبیا در آن شسته می‌شود، و در آن ذریه‌های انبیا و صورت‌های آنان و بقیه آل موسی و هارون قرار دارند، و در آن علوم و حکمت است و این صورت با ابراهیم (ع) بود و در اطراف ارکان خانه خدا دور می‌زد.

و ظهور این صورت بشارتی است از خدا به نبوت و ولایت که اگر در انسان متمکن و ثابت شود به منزله بادی است که از بهشت می‌وزد و بشارت به عنایت از جانب خدا می‌دهد، و این سبب استجاب دعا و نازل شدن نصرت و تأیید از خداست، و به همین جهت هم در قرآن در باره سکینه ذکر شده است که مقارن و همراه نصرت و تأیید خداست و همراه با لشکریانی است که شما آنها را نمی‌بینید.

و صوفیان اصطلاح نموده‌اند که این صورت را سکینه نام گذارند، زیرا که آن سبب سکون و آرامش نفس است، و به وسیله آن سختی تکلیف برداشته می‌شود و سختی به لذت تبدیل می‌شود، و احسان که عبارت از عبادت است حاصل می‌شود به نحوی که عابد خدا را می‌بیند، زیرا که دیدن آن صورت دیدن خداست، و قول امام صادق (ع): آیا خدا را در جایی که نشستی نمی‌بینی؟ اشاره به همین دیدن است. و قول خدای تعالی: كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ

(۲) صافی: ج ۱، ص ۲۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۷

جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ وَاهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و قول امام (ع) «انا الصراط المستقيم» «۱» و قول مولوی (ره):

چون که با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی

و قول او:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر

و امثال اینها همه اشاره به این ظهور و آن معیت است.

و چون معانی اقتضای ظهور در مظاهر پست و پائین می کند لذا ممکن است تابوت در ظاهر صندوقی باشد از چوب شمشاد که با

طلا روی آن پوشانده شده باشد، و همه آن را حس کنند، و هر جا که تابوت باشد نبوت با آن همراه است و با آن دور میزند.

گویا که بسیاری از بنی اسرائیل چنین بودند که تابوت و سکینه و بقیه آل موسی و هارون به حسب معنی و تأویل بر سینه‌هایشان

ظاهر می شد، برای این که قوت نفوس پدرانشان در آنها اثر می کرد و خداوند به سبب پدرانشان به آنها تفضل نمود، و به همین

جهت در بین آنها انبیای زیادی بودند تا جایی که در یک روز تا ظهر جماعت زیادی از آنها را

(۱) موارد فوق در تفسیر صافی: ج ۱، ص ۷۳، و تفسیر برهان: ج ۱، ص ۵۱. در این دو تفسیر به صورت «نحن صراط المستقیم»

آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۸

کشتند و حالشان تغییر نکرد انگار که هیچ کاری نکردند.

و چون مرتکب معاصی شدند آن فضل و لطف از آنها برداشته شد، و دیگر از تشرف به تابوت و سکینه محروم شدند، و بعد از

آنکه مضطر شدند و به پیامبرشان پناه بردند خداوند با اعاده تابوت به آنان تفضل نمود و آن را علامت پادشاهی طالوت قرار داد، و

فرمود:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ که این نشانه‌ای است برای شما و ممکن است که این کلام از تتمه کلام پیامبرشان باشد.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر با ایمان بوده‌اید، که این کلام شرط تهییجی است، لذا پس از ظهور تابوت و اقرار به طالوت برای او سربازانی

جمع کردند و به جنگ با جالوت رفتند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۹] ص: ۶۸

اشاره

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا

مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ

فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹)

ترجمه: ص: ۶۸

پس هنگامی که طالوت لشکر کشید به سپاه خود گفت خدا شما را به نهر آبی آزمایش کند هر که از آن بسیار بیاشامد از من و هم

آئین من نیست و هر کس از آن هیچ نیشامد و یا کفی بیش بر نگیرد از من و هم آئین من است پس همه سپاه آشامیدند به جز عدّه اندکی از آنها پس بدین سبب که معصیت حق کردند، هنگامی که طالوت و سپاهش با دشمن مواجه شدند لشکر بیمناک گشته گفتند ما را تاب مقاومت با سپاه او نخواهد بود، آنان که لقای رحمت خدا و ثواب آخرت را امیدوار بودند ثابت مانده گفتند چه بسیار باشد که به یاری خدا گروهی اندک بر سپاهی فراوان پیروزی یافته‌اند که خدا یار و معین بردباران است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۶۹

تفسیر: ص: ۶۹

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ یعنی هنگامی که سربازان را از مواطن و جایگاه‌هایشان بیرون کرد، بعضی گفته‌اند که سربازان هشتاد هزار نفر بوده‌اند، و بعضی هفتاد هزار ذکر کرده‌اند. و آنها هنگامی که تابوت و آثار نصرت و پیروزی را دیدند به جهاد مبادرت کردند.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ گفت خداوند شما را به نهر آبی آزمایش کند، چنانکه همواره خدا در باره مؤمنین چنین می‌کند، و آنها را به امری مبتلا و آزمایش می‌کند تا بر ایمان پایدار شوند.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي یعنی پس هر که از آن نوشد از پیروان من نیست و مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ طَعْمَ عَامٍّ است، در خوردنی و آشامیدنی استعمال می‌شود، پس هر که آن را نیشامد فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ او از من است و هر که کفی بیش گزیند از من نیست و «غرفه» با فتح غین خوانده شده، و فرق بین آن دو این است که مضموم الفاء اسم مصدر است، و مفتوح الفاء مصدر عددی است، و این جمله استثناء است از فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ و تقدم جمله‌ای که بر آن عطف شده جهت اهمیت دادن به آن جمله است.

فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ یعنی همه از آن نهر خوردند جز سیصد و سیزده مرد از مجموع هشتاد هزار، و بین آنها کسانی بودند که اصلاً نخوردند، و کسی که هیچ نخورد از آن بی‌نیاز شد، و کسی که یک کف خورد برای شرب همان مقدار او را کفایت کرد، و کسی که اکتفا به کف دست نکرد تشنگی‌اش غلبه پیدا کرد و لبهایش سیاه شد و نتوانست راه برود. و پادشاه آنان این مطلب را به سبب وحی و الهام و یا خبر دادن پیامبرشان فهمید، و این صورت دنیا بود که برای آنها تمثّل پیدا کرد تا آنان تبتّه پیدا کنند که حال دنیا چنین است برای کسی که اجتناب از آن کند و یا آنرا بخواهد.

فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی کسانی که نیشامیدند یا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۰

یک کف دست آشامیدند و زیادی سربازان جالوت و کمی عدد خودشان را دیدند قَالُوا گفتند، یعنی کسانی که یک کف دست خوردند گفتند: لا طاقهَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ امروز ما تاب جنگ با جالوت و لشکریانش را نداریم، اما آن کسانی که هیچ نخوردند گمان دارند یعنی می‌دانند، (در باره ظنّ قبلا بیان شد که در علوم حصولی چون معلوم با علم مغایر است حکم آن حکم ظنّ و گمان را دارد، و بیشتر اوقات بر آنها ظنون اطلاق می‌شود، و علوم نفوس نیز چون متغیر می‌باشد و ثابت نیست مانند ظنون است) أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ که آنها به ملاقات خدا نائل می‌شوند، زیرا معتقد بودند که كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً يَا ذُنَّ اللَّهِ با ترخیص و امداد (چون اذن در مثل اینجاها صرفاً به معنی ترخیص نیست) خدا چه بسا گروه کوچک بر گروه بزرگ پیروز می‌شود.

و خداوند با شکیبایان است وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ این مطلب گذشت که این همراهی و معیت مانند معیت در قول خدای تعالی هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ نیست.

معیت در اینجا مانند معیت در قول امام (ع) است که فرمود «۱):

خداوند با هر چیزی هست نه به صورت امتزاج، که این معیت رحیمی است، و آن معیت رحمانی.

و از امام رضا (ع) است «۲» که خدای تعالی به نبی آنان وحی کرد که جالوت را کسی می‌کشد که زره موسی به اندازه تن او باشد، و آن مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب است و اسمش داود بن آسی است.

آسی چوپانی بود که ده پسر داشت که کوچکترین آنها داود بود، پس وقتی که طالوت بر بنی اسرائیل مبعوث شد و آنان را به جنگ

(۱) مجمع البیان: ج ۲، ص ۲، ح ۳۵۷.

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۸، ح ۹۸۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۱

جالوت جمع کرد به آسی پیام فرستاد که حاضر شو و فرزندان را هم حاضر کن، پس وقتی حاضر شدند یکی یکی از فرزندان را صدا زد و زره موسی را به آنها پوشانید، به بعضی‌ها کوتاه بود و به بعضی دیگر بلند.

پس به آسی گفت: آیا از فرزندان کسی را جا گذاشتی، گفت: بلی کوچکترین آنها را گذاشته‌ام تا گوسفندان را بچرانند، پس به دنبال او فرستاد و او را آوردند وقتی که او را صدا زد، جلو آمد در حالی که یک فلاخن با او بود.

داود گفت: هنگامی که در راه می‌آمد سه عدد سنگ او را صدا زدند و گفتند: ای داود ما را با خودت بردار، پس آنها را برداشت و به توبره انداخت. داود خیلی دلیر و سخت حمله، و در بدن قوی و شجاع بود، وقتی که پیش طالوت آمد زره موسی را به او پوشانید، پس به اندازه او شد. پس طالوت لشگریانش را فرستاد، و پیامبرشان به آنان گفت: ای بنی اسرائیل خداوند شما را با نهی که در این بیابان است آزمایش می‌کند، پس کسی که از آن آب بیاشامد از حزب خدا نیست، و هر کس که نیاشامد از حزب خداست مگر اینکه یک کف دست از آن بخورد، پس وقتی وارد نهر شدند خداوند آنها را آزاد گذاشت که هر کدام یک کف دست بخورند، پس، از آن آب آشامیدند جز اندکی از آن عده، آنهایی که از آن آب آشامیدند شصت هزار نفر بودند و این آزمایشی بود که به آن امتحان شدند، چنانکه خداوند عزّ و جلّ فرمود:

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۰] ص: ۷۱

اشاره

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (۲۵۰)

ترجمه: ص: ۷۱

چون آنها به میدان مبارزه جالوت و لشگریان او آمدند از خدا خواستند که بار پروردگارا به ما صبر و استواری بخش و ما را ثابت قدم دار و بر شکست کافران یاری فرما.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۲

تفسیر: ص: ۷۲

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا چون آنها به میدان مبارزه جالوت و لشگریانش رسیدند در حالی که پناه به خدا می‌بردند و از او

یاری می‌خواستند، چنانکه این عادت و رسم هر کسی است که در شدت و اضطراب واقع شود، گفتند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا پروردگارا به ما صبر زیاد بخش «أفرغ الماء» یعنی آب را ریخت، گویا که آنها زیادی صبر را طلب کردند چون خیلی ترس و وحشت آنها را برداشته بود، و لذا کلمه «أفرغ» استعمال کردند. وَ تَبَّتْ أقدَامُنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَ پایدارمان بدار و بر قوم کافر یاریمان بخش.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۱] ص: ۷۲

اشاره

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱)

ترجمه: ص: ۷۲

پس به دستور خدا آنان (دشمنان) را هزیمت دادند، و داود جالوت را کشت، و خدا به داود پادشاهی و حکمت داد، و به او آنچه می‌خواست آموخت، و اگر این چنین نبود که خدا برخی را به وسیله بعضی دیگر دفع می‌کند، هر آینه زمین (و آنچه در اوست) فاسد و تباه می‌شد، لیکن خدا بر جهانیان دارای فضل و رحمت است.

تفسیر: ص: ۷۲

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ در خبر است از امام صادق «۱» (ع) اینکه داود آمد و در مقابل جالوت ایستاد، و جالوت سوار

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۹۸۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۳

بر فیل بود، و بر سرش تاج و در پیشانی‌اش یاقوتی بود که نورش برق می‌زد و می‌درخشید، و سربازانش در برابرش بودند، پس داود یکی از آن سنگ‌ها را گرفت و به طرف میمنه لشکر جالوت انداخت آن سنگ به هوا رفت و بر سر آنها فرود آمد، پس آنها شکست خوردند، سنگ دیگری گرفت و به طرف میسره لشکر جالوت انداخت که آنها نیز شکست خوردند، سنگ سوم را به خود جالوت زد، به طوری که یاقوت که در پیشانی‌اش بود شکست و به مغزش رسید و مرده بر زمین افتاد.

وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ خدا به او سلطنت صوری یا رسالت و حکمت نظری و عملی داد، پس ملک اعم از رسالت و احکام آن و نبوت و ولایت و آثار آن دو است، یا اینکه مقصود از حکمت ولایت و آثار آن است اگر مقصود از ملک رسالت باشد، و مراد از تعلیم آنچه را که خدا بخواهد عمومیت دادن حکمت اوست، یا اینکه مقصود به حکمت - حکمت عملی است.

وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ اشاره به حکمت نظری است یا بالعکس.

وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ «بعضهم» بدل از «الناس» است به نحو بدل بعض، و معنی آیه این است که اگر نبود دفع خدا بلا را از بعضی از مردم به سبب بعض دیگر، یعنی دفع بلا - از کفار به سبب مؤمنین، یا دفع بلا از بعض مؤمنین قاصر به سبب بعضی مؤمنین که در اعمال کامل هستند، یا اینکه اگر نبود دفع بلا بوسیله خدا از بعضی از کفار از برخی دیگر از کفار یا مسلمین، یا اینکه

اگر نبود دفع بلای از بعض مردم به سبب بعض دیگر مانند حکام و سلاطین، (چون اصلاح مردم و دفع اشرار از بندگان به سبب پادشاهان بیشتر واقع می شود تا بواسطه رسولان الهی)... فساد زمین را فرا می گرفت، البته، به همه موارد در اخبار اشاره شده است.

لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ فَضْلَ خُدا در ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۴

تسلط بعضی بر بعضی دیگر از این جهت است که صلاح شخص صالح را خود سبب عدم هلاک فاسد قرار داده است، چه صالح اصلاح کننده فساد فاسد می شود، یا فضل الهی موجب دفع شر اشرار از سوی نیکان یا بدان می گردد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۲] ص: ۷۴

اشاره

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُتَرَسِّلِينَ (۲۵۲)

ترجمه: ص: ۷۴

این آیات خداست که آنها را براستی بر تو می خوانیم و هر آینه تو از فرستادگانی.

تفسیر: ص: ۷۴

تِلْكَ یعنی آنچه که ذکر شد از میراندن هزاران نفر و واقع شدن آنها در چیزی که از آن فرار می کردند، و زنده کردن آنان بعد از مردنشان، و استقراض خدا از کسانی که آنچه را که خدا به آنها داده است برگشت بدهند و چند برابر شدن عوض برای آنها و مسلط کردن طالوت فقرا را بر اغنیا و اشراف و آزمودن بنی اسرائیل به نهر آب و آشامیدن بسیاری از آنان و نیاشامیدن عده کمی، و غلبه کردن آنها با کمی عده بر سربازان جالوت که عده شان زیاد بود، و دادن پادشاهی به طالوت با اینکه او چوپان بود، و دادن حکمت و علم به او، و اینکه دفع بعضی از مردمانی که سبب فساد زمین هستند، به وسیله بعضی دیگر که موجب صلاح زمین هستند، همه این امور آیات الله آیات تکوینی خدا هستند که دلالت بر کمال قدرت و حکمت او می کنند، و اینکه خداوند در عطا و بخشش نظر به شرف و حسب و نسب نمی کند، و این آیات تکوینی به سبب آیات تدوینی بیان می شود.

تَتْلُوها از تلاوت است یعنی آن را می خوانیم عَلَيْكَ بر تو، که خبر بعد از خبر است، یا خبر ابتدائی است، و «آیات الله» بدل است از «تلك» یا حال است، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۵

بِالْحَقِّ ظرف مستقر است حال از فاعل یا از مفعول است یعنی در حالی که ما به سبب حق ظاهر هستیم یا در حالی که متلبس به حق هستیم و حق یعنی صدق. یا ظرف لغو است و متعلق به «تتلوا» یعنی ما به سبب حقی که مخلوق خداست، تلاوت می کنیم، زیرا که افعال خدا جز به توسط حق از او صادر نمی شود، و حق عبارت از مشیت است.

وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُتَرَسِّلِينَ عطف به تِلْكَ آیات الله یا حال است از «آیات» یا از مفعول تَتْلُوها و یا از ضمیر مجرور است. و مقصود این است که ما آیات را برای تو می خوانیم و حال آن که تو از مرسلین هستی تا بدانند که تو در ادعایت صادق هستی، چون از چیزهایی خبر می دهی که در کتاب آنها نوشته شده است. بدون یادگیری و جستجو.

جزء سوم

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۳] ص: ۷۵

اشاره

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳)

ترجمه: ص: ۷۵

برخی از این پیامبران را بر بعضی دیگر فضیلت و برتری دادیم خداوند با بعضی از آنها سخن گفته و بعضی را بلندی مقام داده است و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم و اگر خدا می‌خواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار، مردم با یکدیگر در مقام خصومت و قتال بر نمی‌آمدند و لیکن بر خلاف و دشمنی با هم برخاستند که برخی ایمان آورده و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۶

بعضی کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم بر سر جنگ و نزاع نبودند و لیکن خدا (به مصلحتی که داند) هر چه مشیتش تعلق گیرد خواهد کرد.

تفسیر: ص: ۷۶

اشاره

تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیامبران جواب سؤال مقدر است از حال رسولان و مساوی بودن و برتری داشتن بعضی بر بعضی دیگر، و مقدمه بیان برتری پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگر انبیاست.

فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ یعنی برتری دادیم بعضی را بر بعضی دیگر در منقبت و فضیلتی، نه در فضیلت دیگر، مانند بیشتر انبیا که اولو العزم نبودند، (پس پیامبران اولو العزم بر آنها برتری دارند) یا در بیشتر مناقب و فضیلت‌ها برخی برتر بوده‌اند مانند پیامبران اولو العزم و غیر از آنها از پیامبرانی که صاحب درجه و مرتبه بوده‌اند، یا منظور از «فَضَّلْنَا» برتری در همه فضیلت‌هاست مانند خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ خیر بعد از خیر است اگر تِلْكَ الرُّسُلُ مبتدا باشد یا «تلك» مبتدا و «الرسول» خبر آن باشد، و ممکن است که خبر ابتدائی باشد اگر «فَضَّلْنَا» حال باشد یا جمله معترضه، و ممکن است که خبر استینافیه باشد و جواب از سؤال مقدر، یا بیان فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ باشد نظیر عطف بیان در مفردات، و این بیان برتری است که به سبب فضیلت مخصوصی حاصل می‌شود.

وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ بیان برتری است در فضیلت‌های متعدد، و «درجات» تمیز است که از مفعول تحویل شده و تغییر پیدا کرده است و حال نیست و قائم مقام مصدر هم نیست چنانکه بعضی گفته‌اند، چون در این صورت احتیاج به زحمت تأویل پیدا می‌شود.

از نبی صلی الله علیه و آله است که فرمود: خداوند مخلوقی را برتر از من خلق نکرده و همچنین مخلوقی را که پیش خدا عزیزتر از من باشد نیافریده.

علی (ع) فرمود: عرض کردم یا رسول الله آیا تو برتر هستی یا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۷

جبرئیل؟ فرمود: بدرستی که خداوند پیامبران مرسلش را برتری داد بر ملائکه‌های مقرب و برتری داد مرا بر جمیع انبیا و مرسلین، و

بدین نحو است که هر چیزی از افعال عباد و صفاتشان و غیر آنها از چیزهایی که علامت امکان در آنها هست مراد خدای تعالی است، زیرا هر کسی که به مبدأ اول ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۷۹

اقرار کرده است این مطلب را قبول دارد و مسلم میدانند که در عالم، هیچ چیز امکان وجود پیدا نمی‌کند مگر با علم و مشیت و اراده الهی، و هر چیزی که مراد خدا باشد فعل خداوند است نه غیر او نه به استقلال و نه به شراکت، پس هر چیزی از ذات و اعراض و افعال بندگان فعل خدای تعالی است نه غیر او بنابر این افعال عباد فعل خدا می‌شود و لکن در مظاهر بندگان

اما پژوهش در افعال بندگان به نحوی که از نسبت دادن افعال به خدا جبر برای بندگان لازم نیاید، و از نسبت دادن آن به بندگان تفویض لازم نیاید و تعدد در نسبت هم پیدا نشود مستلزم ذکر مقدماتی است:

۱- اینکه وجود چنانکه سابقا تکرار شد حقیقت واحده است که دارای مراتب زیادی است که آن مراتب در شدت و ضعف و تقدم و تأخر متفاوت است به نحوی که به سبب کثرت آنها وحدت آن حقیقت شکسته نمی‌شود، مانند نور عرضی که حقیقت واحد است و تکثر آن به حسب مراتب قرب و بعدی است که از منبعش دارد یا به سبب سطوحی است که با آن نور روشن می‌شوند زیرا نور یکی است. این سطحها (مثل شیشه‌های اطاق) هستند که فرق دارند و بسیارند. اگر سطوح و حدود و مرتبه‌ها و اعتبار آنها بر داشته شود جز یک حقیقت بدون کثرت چیزی باقی نمی‌ماند (۱).

۲- اینکه ذات آن حقیقت، اقتضای وجوب می‌کند زیرا ائتصاف چیزی به ذات خود و امتناع سلب آن چیز از ذاتش امری است واجب و

(۱) مولوی فرماید:

همچو یک نور است آن نور سماء صد بود نسبت به نور شیشه‌ها
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجیق تا نماند سایه‌های این حریق

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۰

ضروری.

۳- وجوب ذاتی احاطه به جمیع انحاء وجودات و مراتب آنها را اقتضا می‌کند، به نحوی که اگر چیزی از آن مغایر با واجب بوده و خارج از آن حقیقت باشد لازم می‌آید محدود بودن و حددار شدن حقیقت واجب به آن چیز و از محدود بودن، امکان لازم می‌آید، بنابراین دیگر حقیقت وجود- حقیقت وجود نخواهد شد بلکه نحوی از انحاء وجود می‌شود، و نیز واجب- واجب نخواهد شد بلکه ممکن می‌گردد.

۴- اینکه آن حقیقت چنانکه اقتضای وجوب ذاتی می‌کند اقتضای اصالت در تحقق و در منشاء آثار بودن می‌کند، زیرا وجوب مقتضی اصالت، و اصالت مقتضی منشاء آثار بودن است، و غیر اصالت از تعینات اعتباری است.

۵- اینکه مراتب وجود و انحاء وجود به حکم مقدمه سوم عبارت از همان حقیقت است در حالی که متحد به حدود و تعینات باشد، و با همان حدود، تمیز بین آنها واقع می‌شود، و آن حقیقت نه جنس آنهاست و نه نوع آنها.

۶- آثاری که از انحاء آن حقیقت صادر می‌شود صادر از آن حقیقت است در حالی که مقید به حدود آن انحاء است. به نحوی که تقید داخل و قیود خارج از آنهاست، و این طور نیست که آثار از آن حقیقت به طور مطلق صادر شود و گر نه آن حقیقت با این انحاء متحد می‌شد، و همچنین آن آثار از حدود هم نمی‌تواند صادر شود زیرا حدود اعدام است و عدم هیچ حکمی ندارد جز با تبعیت از وجود، پس عدم هیچ نوع منشائتی ندارد نه برای وجودی، و نه برای عدمی، و نه از مجموع مرکب از آن حقیقت و حدود،

زیرا حدود همانطور که به تنهایی منشاء آثار نیست در حالت انضمام نیز نمی‌تواند منشاء آثار گردد، و اینکه گفته می‌شود عدم علت - علت عدم معلول است، کلامی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۱

است که بر سیل مشابهت و همانندی گفته شده است، و گر نه عدم، معلول و مجعول نیست تا احتیاج به علت پیدا کند. و اینکه به ظاهر دیده می‌شود که حدود آثار و عدمهائی که از آن حدود انتزاع می‌شوند ناشی از حدود مؤثرها و عدمهائی منتزع از آنهاست. و بعضی از فلاسفه نیز این موضوع را خالی از حصول حقیقت می‌دانند. زیرا حدود آثار از جمله لوازم وجودات آنهاست نه از جهت مجعول «۱» بودن آنها، و نه از ناحیه جهاتی که این جهات از آن حدود انتزاع می‌شوند، پس آن حدود مجعول است به سبب مجعول بودن وجود آثار و به تبعیت آن نه به جعل دیگر تا اینکه مستلزم علت دیگر باشد.

و چون این مطلب را فهمیدی، بدان که افعال اختیاری بندگان صادر از آنهاست بعد از تصور آن افعال و بعد از تصدیق به غایاتی که نافع به حال آنهاست، و بعد از حصول میل و عزم و اراده و قدرت، و همین معنی اختیاری بودن فعل است.

و اما بودن اختیار به سبب اختیار و اراده به سبب اراده در اختیاری بودن فعل و مختار بودن فاعل دخالت و اعتباری ندارد ولی ما طبق مقدمات گذشته می‌گوییم:

افعال عباد (بندگان) آثار حقیقت وجود است که محدود به حدود بندگان است بدون اینکه آن حدود در آن حقیقت اعتبار شده باشد، و افعال بندگان عبارت از همان حقیقت وجود است با اعتبار آن حدود، پس آن آثار در مرحله اول بالذات منسوب به حقیقت وجود است. و در مرحله دوم بالعرض منسوب به عباد (بندگان) می‌باشد. بدون اینکه در

(۱) جعل و مجعول در اینجا معنایی غیر از عرف متداول امروزی دارد. جعل در اینجا به معنای قرار دادن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۲

ذات نسبت تعددی باشد بلکه تعدد و تغایر اعتباری (غیریت) در چیزی است که این آثار به آن نسبت داده می‌شود. و افعال به عباد تفویض نشده است چنانکه معتزله که مجوس این امت خوانده شده‌اند می‌گویند «۱»، زیرا تفویض مستلزم اینست که مَفْوض الیه یعنی عباد که فعل به آنها واگذار و تفویض شده است، استقلال در فاعلیت داشته باشند در حالی که دانستی که اسم عبد بر حقیقت وجود اطلاق می‌شود به اعتبار انضمام حدّ عدمی به آن. حدّ عدمی اصلاً وجود ندارد تا چه برسد به اینکه استقلال در وجود و فاعلیت داشته باشد.

و لکن عامه مردم اگر چه با زبان، اقرار به تفویض ندارند، ولی از حیث زبان حال، قائل به تفویض‌اند و با معتزله در عمل شریکند، زیرا آنان که از وحدت محجوب بوده و به کثرت مبتلا هستند و کثرات متباین و متضاد را مشاهده می‌کنند دیگر برای آنها ممکن نیست که مبدأ واحدی برای افعال عباد و آثار غیر عباد تصور نمایند.

پس آنان درک نمی‌کنند مگر استقلال عباد در افعال را بلکه اصلاً تصویری از تفویض و تفویض شده در افعال ندارند، و این از عمده‌ترین خطای حسّ و خیال است.

و چون خیال در ادراکش خطا می‌کند اولیا عظام بندگان را امر به ذکر لسانی و قلبی کرده‌اند که منجر به فکر مخصوص شده، آنها را از دار کثرت و خطا و غیب خارج سازد و به دار وحدت و شهود و صواب کشاند.

(۱) این سخن را جبرئیل و اشاعره به پیامبر نسبت داده‌اند دیگران هم ذکر کرده‌اند، ضمناً عقاید زرتشتیان تفویض مطلق نیست و چون پیامبر خدا نیز سخن دروغ نمی‌گوید این حدیث مورد شک است. (مترجم) [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۳

و بندگان در افعال مجبور نیستند، زیرا جبر اقتضا می‌کند که جبر کننده‌ای مغایر با جبر شونده باشد و مجبوری مستقل در وجود و مرید و مختار باشد که اختیار از او سلب شده و بر حسب اراده جابر که مخالف با اراده مجبور است حرکت کند، در حالی که هیچ کدام از این امور درست نیست، زیرا نه جبر کننده‌ای مغایر با مجبور هست، و نه مجبور مستقل در وجود و نه در فعل، و نه از مجبور اراده سلب شده است، و نه اراده مستقلی مغایر با اراده جابر وجود دارد.

پس جبر علاوه بر مفسده‌های تفویض، مفاسد دیگری نیز دارد.

و لذا مولوی گفته است:

در خرد جبر از قدر رسواتر است زان که جبری حس خود را منکر است

علاوه بر اینکه نسبت استقلال به بندگان روا نیست صدور افعال به سبب تسخیر خدا هم جایز نیست، و این به همان دلیلی است که ذکر شد زیرا فرقی بین تسخیر و جبر نیست مگر به سبب اراده و عدم آن، زیرا اراده کسی که تسخیر شده باقی و تابع اراده تسخیر کننده است به خلاف مجبور که اراده‌اش اصلا سلب شده، و حرکتش با اراده جابر که مخالف اراده مجبور است، تحقق می‌پذیرد.

بلکه امر، دقیق‌تر و لطیف‌تر از جبر و تسخیر است و معنی امر بین الامرین این است که نسبت افعال به بندگان امری است پایاتر و بزرگ‌تر از اینکه به طریق تفویض باشد، و دقیق‌تر و مخفی‌تر از این است که به طریق جبر و تسخیر باشد، و عالی‌تر و بالاتر از این است که به طریق تشریک در فاعل باشد چنانکه بعضی گمان کرده‌اند.

و اشرف از این است که از راه وسیله و واسطه شدن بندگان بین فعل و فاعل (خدا) باشد مانند واسطه شدن آلات بین افعال و فاعل‌ها چنانکه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۴

به ظاهر دیده می‌شود بلکه فاعل حقیقت وجود است که با حدود عباد ظاهر می‌شود.

اما توجه به ملامت و تعزیر و حد و امر و نهی در صورتی که فعل از چیزهایی باشد که عوام در مورد آن عتاب و سرزنش می‌شوند به جهت خالص کردن انسانیت است، یعنی خالص کردن آن حقیقت از حدودی که مخالف با حدود انسانیت است. و اگر فعل از چیزهایی است که در باره آن انبیا و اولیا مورد خطاب قرار می‌گیرند بدان جهت است که انسانیت را از تمام حدود خالص کرده و به ظهور بدون حد برسانند.

از همین جا دانسته می‌شود که ملامت و اجرای حدود و امر و نهی جایز نیست مگر از کسی که شأنت و صلاحیت خالص کردن داشته باشد یعنی از کسانی باشد که خودش را از حدی که می‌خواهد دیگران را از آن حد خالص گرداند، خالص کرده باشد، و به آن حد بینا و بر خالص کردن قوی باشد. و اگر چیزی از اینها از او فوت شود چنین عملی از او جایز نیست.

از طرفی چون انسان خودش نمی‌تواند بفهمد که دارای این مقام است احتیاج به اجازه شخصی پیدا می‌کند که نسبت به او بینا و محیط باشد. علاوه بر این به سبب اجازه است که قلب مأمور بر امر آمر منعقد می‌شود و اگر اجازه‌ای در بین نباشد این عقد تحقق نمی‌پذیرد.

لذا باید گفت چون افعال اولاً و بالذات به هر نحو وجودی به خدای تعالی نسبت داده می‌شود. ثانیاً و بالعرض، صحیح است که افعال بندگان را از آنها سلب کنیم و نسبت افعال عباد را به خدای تعالی بدهیم.

مانند قول خدای تعالی: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ «۱» که در این آیه قتلی را که از آنها صادر شده نفی کرده است، و به طریق حصر قلب یا

(۱) پس شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنها را کشت (سوره انفال، آیه ۸)

افراد برای خدا ثابت کرده است، و همچنین است قول خدای تعالی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (۱).

و چون اقرار زبان بدون موافقت قلب دروغ بوده، مذموم است خدای تعالی سخن کسانی را که به این مرتبه از علم و یقین نرسیده، دروغ دانسته می‌فرماید: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكِ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۲).

یعنی مشرکین گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما مشرک می‌شدیم، و نه پدرانمان و چیزی را بر خود حرام نمی‌کردیم، این چنین دروغ گفتند آنان که قبل از اینها بودند، تا اینکه عذاب ما را چشیدند، بگو آیا شما علم و یقینی دارید که برای ما بیاورید یا اینکه جز گمان چیزی را متابعت نمی‌کنید و شما فقط تخمین می‌زنید.

مشرکین خواستند با چنین استدلال ملامت را از خودشان دور کنند، بدین ترتیب که شرک و تحریم را بر مشیت خدا معلق ساختند. در گذشته دانسته شد که وابسته بودن امور بر مشیت موجب جبر نیست، و اگر فعل او از چیزهای ملامت بردار باشد، سرزنش از فاعل را دفع نمی‌کند. و لذا خداوند پس از انکار آنها و رد آنچه را که آنان می‌گفتند ثابت نمود، فرمود: بگو برای خداست حجت بالغه، پس اگر خدا می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد.

بدان که برای آثار سه نوع اعتبار است:

۱. اعتبار اطلاق که به این اعتبار نسبت دادن آثار به حقیقت مطلق

(۱) این تو نبودی که تیر انداختی بلکه خداوند تیر انداخت (سوره انفال، آیه ۱۷)

(۲) انعام: ۱۵۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۶

سزاوارتر و شایسته‌تر است.

۲. اعتبار تقیید به حدود، بدون اینکه حدود را با آن آثار اعتبار کنیم و به این اعتبار بهتر است که آن آثار را به حقیقت مقید نسبت بدهیم.

۳. اعتبار تقیید به حدود که حدود را نیز با آن آثار اعتبار نمائیم که در این صورت نسبت دادن آثار به حقیقت مقید که تعینات و حدود که همان موجودات است با آن اعتبار شده باشد شایسته‌تر است.

چون انسان (انسان مؤمن) در طاعت‌هایش از خودنگری و حدود آن بیرون، و متوجه به مولی و امر مولایش است نسبت دادن طاعات به خدا سزاوارتر و بهتر است.

چون انسان در معصیت و نافرمانی‌اش محدود به حدود انانیت است نسبت دادن معاصی به خودش شایسته‌تر است، چنانکه در حدیث قدسی به آن اشاره شده است.

از همین جا معلوم می‌شود که اگر غرض عابد از عبادت انتفاع خودش باشد، اگر چه آن انتفاع نزدیکی به خدا باشد طاعت عابد طاعت حقیقی نیست، زیرا قصد انتفاع نفس محقق نمی‌شود مگر به اقتضای انانیت.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۴] ص: ۸۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

ترجمه: ص: ۸۶

ای اهل ایمان از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه کسی برای آسایش خود چیزی داد و ستد تواند کرد و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران آن روز دریابند که به روزگار خود بس ستم کرده‌اند.

تفسیر: ص: ۸۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ بعد از اینکه افعال را ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۷ منحصرًا به خدای تعالی نسبت داده شده در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: چگونه است که ما افعال را جز از بندگان نمی‌بینیم؟ از کجا دانسته می‌شود که فاعل خدای تعالی است؟ پس در پاسخ چنین وحی آمده است که اگر می‌خواهید بدانید که افعال منحصر است در خدا پس از آنچه که به شما دادیم از اموال و قوا و عرض‌ها انفاق کنید. خلاصه: از هر چه که خود بینی شما و حدود آن را زیاد کند ببخشائید، خود بینی است که شما را از مشاهده موجودات آن چنان که هست مانع می‌شود. و چون انفاق از سخت‌ترین عبادت‌ها است خداوند سختی آن را با لذت ندا جبران نمود.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ پیش از آن که روزی آید که داد و ستدی نیست یعنی در آن روز، مالی نیست تا فدیة عذاب قرار گیرد، و لا- خَلَّةٌ و نه دوستی وجود دارد که سود دهد، زیرا روز مرگ که در اینجا مورد نظر است هیچ دوستی نمی‌تواند دوست خود را بهره‌مند سازد. و روز قیامت بعضی از دوستان، دشمن بعضی دیگر می‌شوند و جز دوستی با خدا هیچ نمی‌ماند، و این دوستی محقق نمی‌شود مگر بعد از انفاق و رفع حجاب‌ها و حدود.

وَلَا شَفَاعَةٌ و میانجی‌گری و شفاعتی نیست و این جمله دلالت دارد بر اینکه مقصود روز مرگ است که شفاعتی نیست زیرا در روز قیامت شفاعت شفاعت کنندگان فایده دارد.

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ این عبارت یا عطف است بر لا يَبِيعُ فِيهِ به تقدیر عاید یعنی قبل از اینکه روزی بیاید که در آن روز روشن شود که ظلم منحصر به کافران است که از مشاهده نسبت افعال به خدا محجوب هستند. یا اینکه حال است به همین معنی. (یعنی در حالی که ظلم منحصر به کافران است)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۵] ص: ۸۸

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

ترجمه: ص: ۸۸

خدای یکتاست به جز او خدائی نیست، زنده و پاینده است هرگز او را کسالت و خواب نگیرد تا چه رسد که به خواب رود. اوست مالک آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، که را جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او،

دانش او محیط است به آنچه پیش نظر خلق آید و آنچه خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد، قلمرو علمش از آسمان‌ها و زمین فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی‌زحمت است، چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است.

تفسیر: ص: ۸۸

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ابْتَدَأَ كَلَامِي است که از ما قبلش منقطع است برای اعلام توحید خدا در معبودیت یا در مرجعیتش، این معنی در صورتی است که «اله» از «اله» به معنی عبادت کردن یا پناه بردن باشد. یا اینکه توحید در خالقیت خداست اگر از لاه یلوه به معنی آفریدن و خلق کردن بگیریم، و این آیه بعضی صفات دیگر خدا را (از قبیل صفات ثبوتیه و سلبیه و حقیقی و اضافی) نیز ثابت می‌کند. لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ پیش می‌آید، گویا که گفته شده است: اگر فاعلی جز خدا نیست پس چگونه است حال او، یا گفته شده: چرا جز خدا فاعلی نیست؟

و آنچه که در فضیلت قرائت آیه الكرسي وارد شده اشاره بر این است که این آیه از ما قبلش منقطع شده است.

و در فضیلت آیه الكرسي و خواندن آن بعد از نمازهای واجب ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۸۹

اخبار زیادی وارد شده است.

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که فرمود «۱»: کدام آیه است در کتاب خدا که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین است؟ راوی می‌گوید گفتیم: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سینه من زد و فرمود: آن جا علم است. قسم به خدائی که نفس محمد در دست اوست که این آیه یک زبان و دو لب دارد که ملک در ساق عرش با آن خدای را تقدیس می‌کند. در مجمع با اسناد خودش است که نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود «۲»: هر کسی آیه الكرسي را به دنبال هر نماز بخواند آن کسی که متصدی قبض نفس او می‌شود ذوالجلال و الاکرام است، و او مانند کسی است که با پیامبران خدا جهاد کرده تا به شهادت رسیده باشد.

و از علی (ع) است که فرمود «۳»: از پیامبر بر بالای منبر شنیدم که می‌فرمود: کسی که آیه الكرسي را به دنبال هر نماز واجب بخواند جز مرگ چیزی مانع از دخول او به بهشت نمی‌شود، و بر آن، کسی مواظبت نمی‌کند مگر اینکه صدیق یا عابد باشد، و هر کسی آنرا هنگام خواب بخواند خداوند او و همسایه و همسایه همسایه‌اش را ایمن می‌دارد.

و از علی (ع) است که فرمود «۴»: شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود: یا علی! سید بشر آدم است... تا آن جا که فرمود سید کلام، قرآن است، و سید قرآن بقره است، و سید بقره آیه الكرسي است، یا علی در آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت.

و از ابو جعفر (ع) (امام باقر (ع)) است «۵»: هر کس یک بار آیه الكرسي را بخواند خداوند هزار مکره و بلای دنیا و هزار مکره از

(۱) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۳۶۰

(۲) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۳۶۰

(۳) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۳۶۱

(۴) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۳۶۰

(۵) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۳۶۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۰

مکروهات آخرت را از او بر می گرداند. کوچک ترین مکروه دنیا فقر است و آسان ترین مکروه آخرت عذاب قبر.

و از ابی عبد الله (ع) است «۱»: برای هر چیزی بلندی و قلّه‌ای است و بلندی و قلّه قرآن آیه الکرسی است.

و سرّ مطلب این است که در آیه الکرسی اصول صفات الهی و امّهات اضافات ربوبی وجود دارد.

الْحَيُّ خیر بعد از خیر است، یا خیر مبتدای محذوف، یا خود مبتدا است و خیر آن «قیوم» یا ما بعد «قیوم» است یا خیر ابتداء است. «لا

اله» جمله حالیه است یا معترضه مدحیه است مانند جمله‌های دعائی معترضه و حیات صفتی است که مستلزم ادراک و مشیت و اراده

و قدرت و اختیار و فاعلیت ارادی است، پس لفظ «حی» اشاره به خیلی از صفات الهی است.

الْقَيُّومُ صفت است یا خیر، یا خیر بعد از خیر، و «قیوم» کسی است که قیام به امر زن می کند، مخارج او را به عهده می گیرد، و امور

او را کفایت می کند و آن از اسماء خاصّ خداست، و معنی قیومیت خداوند بر اشیا ایجاد آنهاست، و کفایت آنها در جمیع آنچه که

احتیاج به آن دارند از جمیع چیزهائی که به سبب آن اضافات خداوند به اشیا حاصل می شود. یا اضافه اشیا به خداوند تحقق

می پذیرد، پس قیومیت، جامع جمیع صفات اضافی است.

و کسی که به امر غیر قیام می کند چون بیشتر اوقات به سبب غفلت از آن امر در تصدّی آن امر اختلال ایجاد می شود، و عمده

اسباب غفلت هم یا چرت زدن و کسالت خواب و یا خود خواب است، لذا هر دو را از خدای تعالی نفی نمود و فرمود: لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ

«سنه» بر وزن «عده» و «و سن» با حرکت واو و سین، و «و سنه» به معنی خواب سنگین، یا اول

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۴۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۱

خواب یا خستگی خواب است. و جمله جواب سؤال مقدر، یا خبر است، یا خبر بعد از خبر، یا حال، یا جمله معترضه مدحیه است.

و لَا نَوْمٌ و او را خوابی نیست، و این ردّ بر یهود و غیر آنان است که گفتند: که خدا از کار فارغ شده و استراحت کرده، یا بر پشتش

دراز کشیده است، چنانکه در اخبار اشاره شده است.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است از آن اوست، این جمله در وجوه اعراب مانند جمله قبلی است و

لام در چنین مواردی در مبدئیت (آغازین) و مرجعیت (واپسین) و مالکیت استعمال می شود. و مقصود از آن معنی عامّ است که هر

سه را شامل است و آن تصریح به چیزی است که اجمالا از «قیوم» استفاده می شود، و بیشتر وقتها گفته می شود: «لزید ما فی

الصندوق» و مقصود این است که صندوق و محتویاتش مال زید است مخصوصا اگر محتویات آن گران قیمت باشد.

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ چه کسی تواند در نزد او به شفاعت پردازد؟ این جمله تأکید قیومیت خدای تعالی است، و تمام وجوه سابق

از جهت مقطوع بودن جمله و مرتبط بودن آن در این جمله موجود است و فرض قول به وجوه سابق در اینجا ممکن است.

إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مگر به اجازه او، می داند آنچه در برابر آنهاست و می آید، این جمله نیز مانند جمله‌های گذشته است در

وجوهی که ذکر شد، و آن نیز تأکید آن چیزی است که از «قیوم» به دلالت التزامی استفاده می شود، و مقصود از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

چیزی است که پیش روی آنها باشد که از نظر طول دنیا و آخرت است و از جهت عرض چیزی است که می آید یا گذشته است،

چنانکه در باره این مطلب در معنی قول خدای تعالی: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا پیش از این اشاره شد. ترجمه بیان

السعاده، ج ۳، ص: ۹۲

وَمَا خَلَقَهُمْ وَآنَ چِه که گذشته است معنی آن با مقایسه معلوم می‌شود و لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

بیان احاطه بر مقداری از علم خدا که خود او بخواهد ص: ۹۲

بدان که علم عبارت از ظهور چیزی است نزد چیز دیگر، برای آن معنی مصدری است که از مفاهیم عامه است، و یک معنی دیگر دارد آن ظهور از این معنی انتزاع می‌شود و آن صورت معلوم است که در نزد عالم حاصل شده است و این مطلب در مورد علوم حصولی است و اما علم حضوری پس در آنجا آنچه که به ذاتش معلوم است نزد عالم حاضر است، نه به صورتی که معنی مصدری علم از آن صورت انتزاع می‌شود، پس علم و معلوم در آن متحدند، و آنجا که معلوم به علم حضوری ذات عالم است علم و عالم و معلوم متحد می‌شوند و طبق آنچه که گفته شده است، و حق نیز همان است، این است که علوم صوری شؤونی برای عالم‌ها است، و کیفیات نفسانی و اضافات نیست چنانکه گفته شد علم و عالم در آن متحد می‌شوند. و اگر علوم حضوری شؤون عالم‌ها باشد علم حضوری و عالم و معلوم کاملاً متحد می‌شوند و چون علم خدا به اشیاء اعم از اشیای عالی و دانی به سبب حضور وجودات آنها نزد اوست نه به سبب حصول صورت‌هایشان در خدا یا در لوحی که پیش خدا حاضر است - چنانکه برخی گفته‌اند. لذا همه ما سوی الله علوم خدای تعالی می‌باشند چنانکه آنها معلوم خدا نیز هستند، و صورت‌هایی که در نفوس حاصل شده است و صورت‌هایی که در نفوس حاضرند همه آنها از جمله معلومات و علوم خدای تعالی است.

و طبق آنچه که ذکر شد که علم، شأنی از نفس انسانی است. انسان محیط به علم خودش می‌باشد چه علم حضوری باشد و چه علم مه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۳

حصولی.

و چون علم حادث است و هر حادثی مسبوق به مشیت خدای تعالی است هیچ علمی پدید نمی‌آید مگر با مشیت خدای تعالی. پس واضح شد معنی قول خدا لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ و معنی آن این است که برای کسی چیزی از علم خدا حادث نمی‌شود مگر با مشیت خدای تعالی.

وَسِعَ این جمله در وجوه محتمل، مانند جمله‌های سابق است.

كُرْسِيِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مشیت الهی از جهت وجهی که به خدا دارد عرش است و از جهت وجهی که به خلق دارد کرسی است، و آن فلک هشتم «۱» نامیده می‌شود، زیرا آن ظاهر کننده کرسی است به سبب کرسی چنانکه فلک محیط «۲» عرش نامیده می‌شود. و از آنجا که مشیت فعل خدای تعالی است، و آن به چیزی مشروط نیست و با هر شرطی جمع می‌شود، و جمیع صفات و اسماء خدا به وجود واحد جمعی در آن مشیت وجود دارد، لذا تفسیر کرسی به علم و تفسیر عرش به همه خلق جایز می‌باشد و اخبار مختلف در تفسیر آن دو، حجت آن را تأیید می‌کند. از نبی صلی الله علیه و آله است که «۳» آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه با کرسی چیزی جز حلقه‌ای که در بیابان انداخته شده باشد نیست، و برتری عرش بر کرسی مانند برتری

(۱، ۲) در هیأت قدیم زمین را مرکز جهان می‌دانستند. و معتقد بودند که هفت سیاره (قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل) دور زمین می‌گردند، مدار هر یک از سیاره‌ها را فلک می‌گفتند. ۷ فلک مدارات این سیارات بود فلک هشتم را فلک ستاره‌های ثابت می‌دانستند که آنها در ۲۴ هزار سال یک بار دور زمین می‌گردند. فلک نهم یا فلک محیط فلکی بود، فوق همه این افلاک که کلیه سیارات و ثوابت را در ۲۴ ساعت یک بار به دور زمین گردش می‌داد.

عبادت یا طاعت یا سیره یا ملت، بیشتر وقت‌ها با شمشیر حاصل می‌شود، چنانکه پیامبر فرمود: من نبی شمشیر هستم. ولی در اسلام حقیقی و ایمان حقیقی و سلوک به آخرت امکان‌آگاه وجود ندارد، زیرا آنها امر معنوی هستند و آگاه جسمانی در آنها متصور نیست.

یا اینکه می‌گوئیم: دین جز ولایت و بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی چیز دیگری نیست، و چیزهایی غیر از اینها اگر دین نامیده می‌شوند از باب این است که مقدمه آنهاست، یا مسبب آنها، یا هم شکل و مشابه آنها، و در ولایت آگاه نیست. و ممکن است مقصود این باشد که بعد از تمامیت حجت به سبب قبول رسالت و تصریح رسول صلی الله علیه و آله بر صاحب دین دیگر آگاهی در دین نیست.

فَدَّ تَبَيَّنَ روشن شده است الرُّشْدُ مِنَ الْعَيِّ رشد از گمراهی، این عبارت جمله استیثناویه است در مقام تعلیل، یا حال است، و معنی آن این است که هیچ کس را در دین آگاهی نیست (به صورت نفی)، یا اینکه نباید به آگاه دینی را پذیرا شود به صورت نهی. بنابراین اینکه اخبار در معنی نهی باشد برای تمیز دادن رشد یا حالت تمیز دادن رشد از گمراهی. و در اخبار اشاره‌هایی است به اینکه مقصود این است که آگاهی در ولایت علی (ع) نیست.

فَمَنْ يَكْفُرُ عطف بر جمله سابق است، و «فاء» برای ترتیب در ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۶

اخبار، پس می‌گوئیم کسی که کفر بورزد، یا جزا و شرط مقدر است، و تقدیر این است: وقتی که رشد و هدایت واضح و جدا از گمراهی شد پس کسی که کفر بورزد بِالطَّاعُوتِ به طاغوت متوسل به رشدی شده است که برای او معلوم است که نه زایل می‌شود و نه از او جدا می‌گردد، زیرا او علم تحقیقی به رشد دارد که قابل زوال نیست. و «طاغوت» در اصل طغیوت از طغیان به معنی سرکشی است، پس قلب شده و بر وزن فعلوت شده است، و تاء در آن و نظائر آن زایده است به جهت غیر تأنیث و لذا با تاء نوشته می‌شود و در جمع ثابت می‌ماند پس گفته می‌شود طواغیت و طواغت، و گاهی با هاء نوشته می‌شود مانند جبروه و طاغوه و از جمع ساقط می‌شود مثل طواغ، و در این هنگام تاء تأنیث می‌شود و بر الفاظ آن احکام تأنیث جاری می‌شود. و این هیأت برای مبالغه در معنی مصدر خواه مصدر قرار داده شود مثل رحمت، رهوت، رغبت و جبروت خواه اسم مصدر باشد، و خواه استعمال در معنی حادث شود، و استعمال در معنی وصف، مثل طاغوت.

و طاغوت به شیطان، کاهن، ساحر و سرکش از جنّ و انس تفسیر شده است، و همچنین بت و هر چیزی که غیر از خدا عبادت شود. و حقّ این است که طاغوت شامل نفس امّاره انسانی و هر چیزی که دنباله‌رو نفس باشد از شیطان و بت‌ها و بهشت و کاهن و ساحران و رؤسای گمراهی همه می‌شود. و آیه در شأن علی (ع) است.

و مقصود از قول خدای تعالی: وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ یعنی ایمان خاصّ که حاصل نمی‌شود مگر با بیعت به دست علی (ع)، زیرا ایمان عامّ که به بیعت عامه نبوی حاصل می‌شود چیزی به وسیله آن داخل قلب نمی‌شود، پس به سبب آن ایمان عامّ توسل به چیزی نمی‌شود تا بر آن قول خدای تعالی: فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَمَّا انْفَصَمَ لَهَا مترتب شود، این جمله حالیه است یا جواب برای سؤال مقدر می‌باشد. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۷

تحقیق تمسک جستن به عروه الوثقی و بیان عروه الوثقی ص: ۹۷

بدان که امر ولایت که عبارت از بیعت خاصّ و لوی و اتصال به ولیّ امر است به سبب عقد یمین و بزرگتر و بالاتر از آن است که توصیف شود، زیرا که صورت ولایت اگر چه از اعمال جسمانی و محسوس است ولی اتصال روحانی که به سبب ولایت حاصل می‌شود امر غیبی است که با چشم درک نمی‌شود و با امثال توهم نگردد و قابل تعقل به عقول هم نیست، زیرا حدّ و رسم و کمّ و

کیف ندارد بلکه آن چنان است که مولوی گفته:

اتصال بی تکلیف بی قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

چون این اتصال جز برای کسی که ولایت با بیعت خاصّ و لوی را قبول کرده باشد حاصل نمی‌شود. مولوی گفته است:

لیک گفتم ناس من، نسناس نی ناس غیر جان جان اشناس نی

برای درک مطلب تمثیل و تشبیهی می‌آوریم تا آگاهی حاصل شود پس می‌گوئیم:

انسان از اول تولّد در جوهر ذاتش افزونی می‌پذیرد، و استکمال انسان محض ازدیاد در کیفیت‌های او نیست چنانکه برخی گفته‌اند.

و هر اندازه که در ذاتش افزایش باشد فعلیتی از فعلیات مسیرش حاصل می‌گردد که آن راه او را به فعلیت‌های انسانی برساند، در

آن صورت اسم انسانیت و اسم شخص او اسم آن فعلیت می‌شود، و فعلیت‌های سابق فانی و مغلوب آن فعلیت می‌شود، پس آن‌گاه

که به مقام عقلش رسید که مناط تکلیف و تدبیر است قابل تصرف شیطان و تصرف ملک و رحمان می‌شود، و قلبش بر هیچ یک

از آن دو منعقد نمی‌شود ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۸

بدین معنی که شیطان نمی‌تواند در آن تصرف نماید، و ملک هم نمی‌تواند مادامی که ولایت را نخواهد که در این صورت

فعلیت‌های او به سبب تصرف شیطان منعقد می‌شود که در این صورت همانند درخت خرمائی است که ثمر نمی‌دهد مگر با تابیر

«۱»، و مانند درخت پسته است که پسته‌اش مغزدار نمی‌شود مگر با تلقیح یا پیوند، یا مانند شیر است که بسته نمی‌شود مگر با مایه

پنیر.

پس وقتی قلبش بر ولایت منعقد شد هر فعل و فعلیتی به سبب ولایت منعقد می‌شود، و جمیع فعلیت‌هایش مغلوب و محکوم به حکم

فعلیت ولایت می‌شود، و اسم انسانیت و اسم شخص او اسم فعلیت ولایت می‌شود، و فعلیت ولایت چنانکه تحقیق آن در آیه و

بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا گذشت مرتبه نازل ولی امر است، و با همان مرتبه نسبت پدر بودن و فرزند بودن بین پیرو و پیروی کننده و نسبت

برادری بین پیروان تحقق می‌پذیرد.

و با همین نسبت عیسی گفت: من فرزند خدا هستم، و گفت: هر کس که غسل تعمید (توبه) او به دست من یا جانشینانم حاصل

شود او پسر خداست، و به همین جهت نصاری گفتند: ما فرزندان خدا هستیم، و اگر نبود تنزل ولی امر در وجود کسی که ولایت بر

او متحقّق است هیچ یک از این امور نبود تا آن نسبت را تصحیح کند.

مولوی اشاره به حصول این تنزل و تصحیح آن نسبت کرده است.

که می‌گوید:

(۱) درخت خرما، نر و ماده آن جداگانه است گرده درخت نر را می‌گیرند و به درخت‌های ماده می‌پاشند و به این عمل تابیر

می‌گویند. گاهی نیز این عمل توسط رفت و آمد زنبورها و حشرات انجام می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۹۹

هست اشارات محمد المراد کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد

صد هزاران آفرین بر جان او بر قدوم و دور فرزندان او

آن خلیفه زادگان مقبلش زاده‌اند از عنصر جان و دلش

گر ز بغداد و هری یا از ریند بی مزاج آب و گل نسل ویند

عیب جوین را از این دم کور دار هم به ستاری خود ای کردگار

و چون فعلیت‌ها و افعال بدون ولایت پوست‌های خالی از مغزند وارد شده است که اگر بنده‌ای خدا را زیر ناودان (ناودان طلای

منسوب در بام خانه کعبه) هفتاد پائیز عبادت کند که شب‌هایش قائم و روزهایش صائم باشد ولی ولایت ولی امرش یا ولایت علی بن ابی طالب را نداشته باشد خداوند او را به روبه آتش می‌اندازد «۱»، و غیر از این، اخبار دیگری نیز هست که مفید همین مضمون است. و چون آن ولایت عبارت از اعمال بدنی است در اخبار با نماز و زکات و حج و روزه همراه قرار داده شده است و اخباری آمده است که دلالت دارد بر اینکه اسلام بر پنج چیز بنا شده است (نماز- روزه- زکات- حج- ولایت).

و چون ولایت اصل همه است و اصل جمیع نیکی‌ها و خیرها است، در بعضی اخبار وارد شده که ولایت برتر از همه و کلید همه است و ولایت دلیل و راهنمای بقیه آن اعمال (نماز- روزه- حج و زکات) می‌باشد «۲». و در بعضی دیگر اخبار آمده است: به هیچ چیز مانند ولایت

(۱) المحاسن: ص ۲۸۷، ح ۴۳۰ [.....]

(۲) المحاسن: ص ۲۸، ح ۴۳۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۰

ندا داده نشده، یعنی بیشترین چیزی که در باره‌اش جار زده شده ولایت است، پس مردم چهار تا را گرفتند و این یکی را ترک کردند، یعنی ولایت را.

و در بعضی از اخبار آمده است «۱»: کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است. و شدیدترین وقتی که انسان احتیاج به معرفت امام دارد آن وقتی است که روح به اینجا برسد و اشاره به سینه‌اش کرد «۲».

در بعضی از اخبار است: خداوند بر خلقش پنج چیز واجب کرد که در چهار تا ترخیص نمود و در یکی از آنها ترخیص ننمود. در بعضی دیگر است: دوستی علی خوبی و نیکوئی است که هیچ بدی با وجود آن نمی‌تواند ضرر برساند «۳». و در بعضی از اخبار است: وقتی فهمیدی (یعنی ولایت را فهمیدی) آنچه را که دلت می‌خواهد از کار خوب، کم یا زیاد انجام بده «۴». و غیر از این، اخبار دیگری هست که دلالت بر فضیلت‌های ولایت می‌کند.

از ابن ابی یعفور در بیان آخر آیه نقل شده که گفت «۵»: به ابی عبد الله (ع) گفتم: من با مردم معاشرت و اختلاط دارم، تعجب من از گروه‌هایی زیاد می‌شود که ولایت شما را ندارند و ولایت فلان و فلان را دارند ولی آنها امانت و صدق و وفاء دارند. و گروه‌های دیگری ولایت شما را دارند ولی امانت و وفاء و صدق ندارند. گفت: ابو عبد الله درست نشست و به من رو کرد مانند اشخاص غضبناک، سپس فرمود: دین ندارد کسی که به سبب ولایت امام ظالم که از طرف خدا نیست دین خدا را پذیرفته باشد،

(۱) المحاسن: ص ۲۸۶، ح ۴۲۹

(۲) بحار: ج ۲۳، ص ۷۶، ح ۲

(۳) المناقب: ص ۳۵

(۴) المناقب: ص ۳۵

(۵) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۱۰۷۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۱

و هیچ عتاب و سرزنشی هم برای کسی که ولایت امام عادل را که از جانب خداست پذیرفته باشد نیست، گفتم: نه آنها دین دارند و نه اینان سرزنش؟ فرمود: بلی، سپس فرمود: آیا نمی‌شنوی قول خدا را که می‌فرماید: «خدا ولی کسان است که ایمان آوردند و آنان را از تاریکی به نور بیرون می‌آورد» یعنی از تاریکی‌های گناه به نور توبه و مغفرت، زیرا آنها ولایت هر امامی را دارند که

عادل و از جانب خدا باشند، و خدا فرمود: «کسانی که کفر ورزیدند اولیا آنها طاغوت است که آنها را از نور به تاریکی و ظلمت بیرون می‌آورد».

مقصود امام از آن کلام این است که آنها بر نور اسلام بودند ولی وقتی ولایت امام جائر را که از طرف خدا نیست قبول کردند بدین وسیله از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی کفر فرو رفتند، پس بر آنها واجب شد که با کفار به آتش روند. در خبر است: دشمنان علی امیر المؤمنین در آتش جاوید هستند اگر چه در دین‌های خودشان نهایت ورع و زهد و عبادت را داشته باشند «۱». حاصل مطلب اینکه دوست علی جز حلال نمی‌خورد و دشمن علی جز حرام نمی‌خورد، و کسی که نه ولایت داشته باشد و نه دشمنی حکمی بر او نمی‌شود نه حلیت و نه حرمت، و او امیدوار به امر خداست.

آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: *أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ* «۲» (به عقدها وفا کنید و حلال شده است بر شما چهارپایان) معلق کردن حلال شدن چهارپایان بر وفای به عقدها اشاره به بیعت با علی (ع) است به خلافت در غدیر خم، و جمع آوردن لفظ «عقود» برای این است که آنها در آن روز در سه جا، عقد بیعت کردند و در بعضی اخبار

(۱) در تفسیر امام عسکری: ص ۴۴ به همین مضمون آمده است.

(۲) مائده: ص ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۲

در ده جا، و این به جهت تأکید بوده که در این امر مطلوب است.

و قول خدای تعالی *الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ. وَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا* «۱».

و *الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ* «۲» و *المُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ*: «امروز مایوس شدند کسانی که کافر شدند از دین شما، و امروز کامل کردم بر شما دیتان را و تمام کردم بر شما نعمتم را و راضی شدم برای شما دین اسلام را» و قول خدا: «و امروز حلال شد بر شما طیبیات و نکاح بر زنان پارسا» که در این آیات یأس کفار، اکمال دین، اتمام نعمت، رضای به دین اسلام و حلال کردن طیبیات و زنان پارسا، همه اینها معلق بر روز بیعت با علی (ع) در غدیر خم شده، و اینها دلالت می‌کند بر اینکه هیچ چیز بدون ولایت حلال نمی‌شود.

و بارها این مطلب را در گذشته گفتیم که هر جا از عهد و عقد و میثاق و یمین سخنی به میان آید اولین نظر (نظر اصلی) به عقد بیعت است خصوصاً بیعت خاص ولوی، و هر جا نقض عهد و عقد و میثاق باشد مقصود نقض عقد بیعت و مخصوصاً ولایت است. حاصل مطلب اینکه انسان به منزله ماده ولایت است و ولایت صورت و فعلیت انسان است، پس مادام که فعلیت به سبب ولایت منعقد نشده است فعلیت انسانی برای انسان نیست، وقتی فعلیت به وسیله ولایت منعقد شد انسانیت، برای انسان حاصل می‌شود و فعلیت برای او کامل می‌گردد، پس گویا که قبل از ولایت روح حیات در او دمیده نشده و مرده است *أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ* یعنی مطابق آنچه که ذکر شد به سبب ولایت او را زنده کردیم.

(۱) مائده: ص ۳

(۲) مائده: ص ۵ و المحسنات من المؤمنات و المحسنات من الدین او تو الکتاب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۳

و قول امام (ع) که فرمود: مردم مرده‌اند و اهل علم زنده‌اند «۱».

اشاره به همین معنی است، زیرا اهلیت علم منحصر به ائمه (ع) و شیعیان‌شان می‌باشد، چنانکه گفته‌اند: شیعه ما تنها علماء هستند

«شیعتنا هم العلماء» بطریق حصر.

پس هر نعمت و خیر و صلاح به سبب ولایت برای انسان موجب نعمت و خیر و صلاح می‌شود و اگر نه نعمت و شرّ و فساد است هر چه که می‌خواهد باشد.

با ولایت است که نسل و زراعت احیاء شده است و زمین و آبادانیش اصلاح می‌شود، و با ردّ کردن و قبول نکردن ولایت نسل و زراعت تباه شده، زمین فاسد و خراب می‌شود، ولایت قلّه هر امر و نوک تیز آن است، کلید اشیا و دردرها، رضای رحمان و بهشت خشنودی و اصل خیرات و اساس حسنات است. همان حکمت است که بهر کسی داده شده، خیر بسیار به او داده شده است «۲»، و آن رحمت خداست، و بوسیله آن فضل و کرم خدا وجود پیدا می‌کند، و قوام نبوت و رسالت به ولایت است و از امت محمّد هر کس واجب بودن حقّ ولایت او را بشناسد، طعم حلاوت ایمان را می‌یابد، و برتری و شادمانی و خوبی اسلامش را می‌فهمد، دین بندگان به ولایت است، و به نور ولایت، و به برکت ولایت است رشد و نموّ و تولید و نتیجه‌ها، و ولایت، حیات مردم، و چراغ و روشنائی تاریکی، و کلید کلام و ستون اسلام است.

خلاصه: انسان غایت خلقت و آفرینش عالم است، و ولایت غایت و هدف خلقت انسان است. وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ جَمَلِهٖ اَسْتَبْرٰی
ترغیب

(۱) دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص ۵

(۲) اشاره به سوره بقره آیه ۲۶۹ که می‌فرماید: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۴

در ایمان به خدا، گویا که گفته است آنکه ولایت دارد به رشته محکمی چنگ زده است در حالی که خداوندی که به او ایمان آورده است اقوال او را شنواست.

عَلِيمٌ و به افعال او داناست، پس پاداش آنرا می‌دهد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۷] ص: ۱۰۴

اشاره

اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۲۵۷)

ترجمه: ص: ۱۰۴

خدا یار (سرپرست و صاحب اختیار) اهل ایمان است آنان را از تاریکی‌های جهان بیرون و به عالم روشنائی برد، و آنان که راه کفر گزیدند یار ایشان شیطان و دیو راهزن است که آنها را از جهان روشنائی به تاریکی‌های گمراهی افکند.

تفسیر: ص: ۱۰۴

اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا جَمَلِهٖ اَسْتَبْرٰی و تکرار دی الحال موجب بی‌نیازی از رابطه شده است، یا جمله مستأنف است جواب از

سؤال مقدر، گویا که گفته شده:

کار خدا در باره کسی که به او ایمان بیاورد چیست و با آنان چه معامله‌ای انجام خواهد داد، پس خدا فرمود: خدا ولیّ آنان است، لفظ «اللّه» را در اینجا مقدم داشته بر خلاف نظیرش در جملات بعدی که لفظ «طاغوت» را مؤخر داشته است، و این به جهت شرافت «اللّه» و لذت بردن و خوشحال شدن به ذکر اوست و نیز دلالت کند بر اینکه در قلب رسول صلیّ الله علیه و آله جز الله چیزی نیست.

يُخْرِجُهُمْ خَيْرٌ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ خَيْرٌ لِّكَرْبِ الْفُلِّ، یا حال است از آنچه که در خبر مستتر است، یا از موصول، یا از هر دو، یا مستأنف است و جواب سؤال از حالت پیامبر با ایمان آورندگان است، یا سؤال از علت اثبات ولایت اوست.

علت اینکه خبر را اول آورد این است که، بفهماند در ولایت بعد از ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۵

ثبوت آن به بیعت ولوی، تجدد و حدوث نیست به خلاف خارج کردن خدا مؤمنین را از تاریکی که در آنجا هر آن تجدد و حدوث است. مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بدان که لطیفه سیاره انسانیت که از آن به انسان تعبیر می‌شود در ابتدای حصول ماده و استقرار در رحم جز قوه محض و خالص و بی‌هویتی چیز دیگری نیست، سپس تدریجا از قوه و عدم «۱»، خارج و به فعلیت و وجود می‌رسد تا زمانی که به مرحله تشخیص می‌رسد و انسان، انسان بالفعل می‌شود که در بین سرای نور و سرای ظلمت واقع می‌گردد، و نور انسانیت با ظلمت حیوانیت و طبع و ماده و شیطنت مخلوط می‌شود.

و ظلمت حیوانیت به شعبه‌های زیادی منشعب می‌شود، پس اگر عنایت الهی او را درک کرد، به کسی رسید که او را به اسلام خوانده است، و به وسیله تسلیم و اطاعت از نبی صلیّ الله علیه و آله و جانشینانش اسلام آورد و به بیعت اسلامی بیعت نمود، و آن حالتی که به سبب بیعت باید حاصل شود حاصل شد، نور او رو به فزونی می‌گذارد، و بواسطه نور اسلام شدید می‌شود، و خداوند اندکی او را از تاریکی مذکور به سوی روشنائی خارج می‌کند، حال اگر یکبار دیگر عنایت الهی او را درک کرد و به سبب قبول ولایت خاصّ ولوی داخل در ایمان شد و بالتّیجه آن حالتی که با بیعت خاصّ حاصل می‌شود برای او حاصل گردید، در این صورت خداوند به تدریج او را از قوه‌ها و عدم‌ها در جهت نور ایمان خارج می‌کند، سپس خداوند بر او تفضّل می‌کند و این اخراج به سوی نور را دائما تجدد می‌بخشد، و او نیز تدریجا شروع به خروج می‌کند تا اینکه از تمام قوا و عدم‌ها و حدود به تمام فعلیت و نور خارج می‌شود.

(۱) منظور عدم محض نیست، بلکه عدم ماهوی است، اگر نه عدم به معنی لا وجود معنی ندارد. (مترجم)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۶

و از طرفی چون نور یک حقیقت است و اختلافش جز با شدت و ضعف نیست که این شدت و ضعف نور بر وحدت و سعه آن تأکید می‌کند، یا اختلاف نور به سبب اختلاف حدود و ماهیات است، و اختلاف حدود و ماهیات موجب اختلاف ذاتی حدود نمی‌شود، و چون ظلمات یعنی قوا، و حدود و عدم‌ها، شأنی متکثرند و ذاتشان مختلف است و موجب کثرت و عالم کثرات می‌شوند لذا در مورد نورانی بودن، لغت نور را (به صورت مفرد) آورد، و لفظ «ظلمات» را جمع.

و الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ بیان طاغوت اندکی قبل از این گذشت. مؤخر آوردن کلمه «طاغوت» بر کلمه «اولیاء» با اینکه به قرینه حمل ولیّ بر «اللّه» در نظیر این جمله کلمه (طاغوت) مبتدا تلقی می‌شود بدان جهت است که نشانه اعتنا نکردن و اهمیّت ندادن به طاغوت است. و جمع آوردن «اولیاء» و مفرد گذاشتن «طاغوت» یا از جهت اراده جنس از طاغوت است و اشعار به اینکه طاغوت‌ها متعددند مانند تاریکی‌ها، یا برای اشاره به تعدد جهات ولایت هر طاغوت است، گویا که طاغوت تنها و یگانه سرپرست و عهده‌دار کافر است.

يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ در اخبار ما نور در هر دو مورد به نور اسلام، و ظلمات به ظلمات کفر، و نیز به آل محمّد و دشمنانش و به نور توبه و ظلمات گناهان تفسیر شده است.

أُولَئِكَ یعنی آن کافرها یا طاغوت‌ها یا مجموع هر دو، أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ از یاران آتشند که همیشه در آن به سر می‌برند، آوردن اسم اشاره، و جمله اسمیه، و تأکید خلود در آتش به اصحاب و یاران آتش بودن، همه اینها برای شدت دادن و به درازا کشاندن سخن و تأکید است که در مقام نکوهش مطلوب است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸] ص: ۱۰۶

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۷

ترجمه: ص: ۱۰۷

آیا ندیدی پادشاه زمان ابراهیم را که در باره خدای ابراهیم با او به جدل و احتجاج برخاست؟ چون ابراهیم به او گفت خدای من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند گفت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت که خدا خورشید را از سوی خاور برآورد تو اگر توانی آن را از باختر بیرون آر. نادان کافر در جواب ناتوان شد که خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

تفسیر: ص: ۱۰۷

أَلَمْ تَرَ یعنی آیا رؤیت تو به انتها نرسیده، إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ در باره آنکه با ابراهیم به احتجاج پرداخت. تعدیه فعل با «الی» برای تضمینی است که ذکر شد و مشعر به این است که آنکه مورد رؤیت ابراهیم بود از رؤیت و ادراک دور است، و جمله، جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده، بر دو اخراج یعنی اخراج از ظلمت به نور و از نور به ظلمت چه گواهی وجود دارد؟ پس خداوند فرمود:

(گواه اول): اخراج نمرود است در حین احتجاج در باره خدا- از نور تسلیم به ربوبیت باری تعالی- به ظلمات انکار پروردگار، و مغالطه در احتجاج و تحیر، در حین مغلوب شدن.

(گواه دوم): اخراج آن نبی که ضمن عبور برقریه از ظلمت شک و حیرت و حجاب علم، به نور شهود و عیان رسید، و خدای تعالی از باب تفضّل در جواب، تعبیر را به صورت استفهام تعجّبی آورد، تا در غریب شمردن هر دو قضیه مبالغه کند.

و نمرود با ابراهیم قبل از اینکه او را به آتش اندازد احتجاج کرده چنانکه بعضی گفته‌اند، یا بعد از انداختن به آتش و سالم در آمدن او از ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۸

آتش این احتجاج صورت گرفته چنانکه به امام صادق (ع) نسبت داده شده است «۱» أَنْ آتَاهُ یعنی ابراهیم که خداوند به او ملک نبوت و طاعت داد یا اللَّهُ الْمُلْكَ یا مقصود نمرود باشد که ملک صوری داشت، و این معنی باید با تقدیر لام تعلیل باشد (یعنی خدا این ملک صوری را داده است).

إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بَدَلْ أَلَّذِي حَاجَّكَ است به نحو بدل اشتمال یا ظرف «حاج» است، و مقصود این است که بعد از آنکه نمود به ابراهیم گفت: پروردگار تو چه کسی است ای ابراهیم؟

ابراهیم گفت: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند وصف زنده کردن را آورد که غیر از خدا همه از آن عاجزند، سپس میراندن را ذکر کرد و آوردن این دو کلمه برای بیان عاجز کردن نیست بلکه به مناسبت تضاد آن دو است، یا اینکه میراندن هم برای تعجیز است زیرا میراندن خارج کردن روح است بدون اینکه از کسی که می‌میراند فعلی نسبت به بدن میت یا روح آن صادر شود، و این نوع میراندن مخصوص خدای تعالی است، و اگر بیرون شدن روح از بدن به سبب فعل فاعلی صورت بگیرد آن قتل است نه میراندن.

قال مثل این کلام می‌تواند جواب سؤال مقدر باشد، أَنَا أُحْيِي كُفْتُ من زنده می‌کنم بدین ترتیب که کسی که واجب القتل است نمی‌کشم و از زندان آزادش می‌کنم، وَأُمِيتُ کسی را که می‌خواهم بکشم می‌کشم و این جواب یک نوع مغالطه از نمود است که عوام را فریب دهد زیرا ابقاء حیات که از خدا حاصل شده باشد زنده کردن نیست علاوه بر این اصلاً این کار ابقاء حیات هم نیست، بلکه آن ترک فعلی است که منجر به از بین رفتن روح می‌شود، و همین طور است مطلب در

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۰۷۷ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۰۹

میراندن.

و چون بیان کردن مغالطه نمود در جواب و الزام او به این مغالطه بر عوام ظاهر نمی‌شود از بیان کردن مغالطه منصرف شده و به عاجز نمودن نمود از طریق دیگری اقدام کرد. از امام صادق (ع) روایت شده است که ابراهیم به او گفت: اگر راست می‌گوئی کسی را که کشته‌ای زنده کن «۱».

قال إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ چون نمود ربوبیت را برای خودش ادعا کرد ابراهیم این پاسخ را داد، و آن بدین گونه بود که نمود به قیاسی اشاره نمود که طبق آن زنده گردانیدن و میراندن منحصر به خودش می‌باشد زیرا مسند الیه را مقدم ذکر کرد. صورت قیاس چنین است: پروردگار تو کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، و من زنده کننده و میراننده هستم، پس من پروردگار تو هستم به این ترتیب معنی را بر عوام مشتبه ساخت، چون نمود به این مغالطه پرداخت ابراهیم از لفظ «رب» عدول کرد و بالفظ جلاله مطلب را ادا کرد و گفت: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي که دیگر موجب به اشتباه انداختن به سبب وصف مسند الیه یا مسند پیش نیاید.

فَأْتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَهِيَ «بهت» مانند «نصر» به معنی انقطاع و تحیر است و فعل آن دو، مانند علم و نصر و کرم و غنی است. و وصف می‌باشد از بهت، صفت «مبهوت» درست می‌شود نه باهت (اسم فاعل)، و اینجا فعل را به صورت مجهول و معلوم هر دو خوانده‌اند.

و معنی آیه این است که حجت او منقطع شد، یا اینکه متحیر شد.

الَّذِي كَفَرَ يَعْنِي نَمُرُودُ كَمَا كَفَرَ شَدَّ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي جَمَلَهُ حَالِيهِ است و معنی آن این است که حجتش منقطع شد و حال اینکه کمک

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۰۷۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۰

کننده‌ای نبود که یاریش کند، زیرا که یاری کننده فقط خداست و خداوند هدایت نمی‌کند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که

ستم بر خودشان کرده‌اند، یا بر خلق یا بر جانشینان خدا.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۹] ص: ۱۱۰

اشاره

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)

ترجمه: ص: ۱۱۰

یا بمانند آنکه به دهکده‌ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود گفت: به حیرتم که خدا چگونه این مردگان را باز زنده خواهد کرد؟ پس خدا او را صد سال میراند، سپس زنده‌اش کرد و برانگیخت. و به او فرمود چند مدّت درنگ کردی پاسخ داد یک روز یا پاره‌ای از یک روز فرمود بلکه درنگ کردی صد سال، نظر به طعام و شراب خود کن که هنوز تغییر نکرده و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما ترا برای خلق حجت قرار خواهیم داد و بنگر در استخوان‌های آن خر که چگونه بهمش پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم چون این کار بر او روشن شد. گفت: همانا اکنون به حقیقت و یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۱۱۰

أَوْ كَالَّذِي عَظِفَ است بر صله موصول یعنی آیا نگاه نکردی به آن کسی که مانند کسی بود که: مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ از قریه‌ای گذشت، در اعراب این جمله چند وجه گفته شده، کسی که از قریه گذشت عزیز ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۱

پیامبر بود یا ارمیاء، و هر دو در اخبار ذکر شده است «۱». بعضی گفته‌اند آن شخص خضر بوده و قریه بیت المقدس که در آن زمان به وسیله سربازان بخت النصر خراب شده بود «۲». و بعضی گفته‌اند:

زمین مقدّس یعنی شام بوده است «۳». و برخی گفته‌اند همان قریه‌ای بوده که از آن هزاران نفر خارج شدند و خدا به آنها فرمود: بمیرید «۴» (اشاره به آیه ۲۴۴ که تفسیر شد).

وَ هِيَ خَاوِيَةٌ یعنی آن قریه خالی یا خراب بود، و بنا بر هر دو معنی عَلَى عُرُوشِهَا حال است، یا به معنی این است که آن قریه بر سقف‌هایش ساقط شده، بدین معنی که سقف‌هایش ریخته، سپس دیوارهایش بر روی سقف‌هایش ریخته است.

قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی چگونه اهل این قریه را زنده می‌کند؟ یا اینکه چگونه؟ خدا بعد از مرگ اهل این قریه، یا بعد از خراب شدن قریه آنجا را آباد می‌کند؟ این سخن را از آن جهت می‌گفت که امر این قریه را بزرگ می‌شمرد نه اینکه قدرت خدا را انکار می‌کرد.

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ یعنی نگاه کن به قدرت خدا و صنع عجیب او در اینکه طعام و شراب «لم يتسنه» در طول این مدّت تغییر نکرده، و «هاء» برای سکوت است و معنی آن است که ساکت مانده و تغییر نکرده است.

شود (۱)».

وجه دیگری نیز پیش از این گفته شد، و آن اینکه نمرود گفت آیا زنده کردن مردگان را به وسیله برگشتن روح به بدن میت دیده‌ای؟ پس ابراهیم آن درخواست را از خدا نمود.

در تعیین پرندگان نیز اخبار مختلف است، در بعضی اخبار است که چهار پرنده عبارت از کرکس و اردک و طاووس و خروس بودند (۲)».

در بعضی اخبار دیگر هدهد و ورکاک (مرغی است که گنجشک را شکار می‌کند- قوش) و طاووس و کلاغ آمده است (۳)».

بعضی دیگر خروس و کبوتر و طاووس و کلاغ ذکر شده است (۴)».

در بعضی دیگر خروس و طاووس و اردک و شتر مرغ است (۵)».

همچنین در چگونگی مزج آن مرغ‌ها و تجزیه آنها اخبار مختلف است.

در بعضی از اخبار است که تفسیر به مرغان در ظاهر است و تفسیر آن در باطن این است که، چهار نفر از کسانی که متحمل کلام هستند بگیر و علمت را به آنان بسپار، سپس آنها را به اطراف زمین به مأموریت بفرست تا حجت‌هایی بر مردم باشند، و آن گاه که خواستی آنها بیایند به اسم اکبر آنان را می‌خوانی که با اذن خدا همه‌شان شتابان به سوی تو می‌آیند اختلاف اخبار در تعیین پرندگان و کیفیت کشتن آنان و مخلوط کردن و تجزیه نمودن و سپس خواندن آنها و زنده کردنشان، و نیز اختلاف اخبار در عدد کوه‌ها و اشاره آنها به بعضی وجوه تأویل دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از این حکایت تنها ظاهر قضیه نیست، بلکه ظاهر آن اراده شده تا آگاهی بر باطن آن باشد و اینکه مقصود از پرندگان چهار گانه شیطنت و

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۰۸۸

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۰۸۸

(۳) عیاشی: ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۷۷

(۴) عیاشی: ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۴۷۰

(۵) برهان: ج ۱، ص ۲۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۶

شهو و غضب و حرص است که این دوتای اخیر از دوتای اول تولید می‌شوند، یا طول آرزو مقصود است که متولد از حرص است چون حرص و طول آرزو هر دو متلازمند، چون اینها امتهات لشگریان نفس و جهل می‌باشند، و مقصود از کشتن آنها میراندن آنها از حیات نفسانی است و مقصود از احیاء آنها زنده کردن به حیات عقلانی است تا اینکه از لشگریان عقل گردند، زیرا طاووس مظهر شیطنت است که مقتضی انانیت می‌باشد و همان موجب می‌شود که هر آن در یک رنگ بر خود و بر دیگران تجلی کرده او را به عجب نفس یعنی خود پسندی و غیره دعوت کند، و خروس مظهر غضب و کبوتر مظهر شهوت و اردک مظهر حرص است.

چون این صفات از پرندگان دیگر نیز ظاهر می‌شود لذا نوع پرندگان در اخبار مختلف است.

در تعیین صفات و تأویل طیور به نظم و نثر و جوهی غیر از این ذکر شده است (۱)».

(۱) مولوی در مثنوی می‌گوید:

چهار وصف است این بشر را دل فشار چهار میخ عقل گشته این چهار

تو خلیل وقتی ای خورشید هوش این چهار اطیار رهن را بکش

سر بیر این چهار مرغ زنده را سرمدی کن عمر ناپاینده را
 بَطّ و طاووسست و زاغست و خروس این مثال چهار مرغ اندر نفوس
 بَطّ حرص است و خروس آن شهوت است جاه چون طاووس و زاغ امتیّت است
 منیتش آنکه بود عمرش دراز طامع تأیید آن امید ساز
 بَطّ حرص آمد که نوکش بر زمین در تر و در خشک می جوید دفین
 ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۷

تعبیر به طیور با وجود اینکه در چهارپایان نیز مظاهر این صفات موجود است بلکه در بعضی از چهار پایان ظهور این صفات شدیدتر از طیور هم می‌باشد، بدان جهت است که، نفس و لشگریانش مانند درخت پلیدی هستند که از روی زمین بیرون آمده و هیچ قرار و ثباتی ندارند بلکه آنها مانند پرنده‌ای می‌باشند که هر آن بر شاخه‌ای می‌نشینند، پس نفس با شیطنت خودش را بر خود و بر غیرش در هر ساعت به رنگ و صفتی عرضه می‌کند و به سبب شهوت، هر آن یک نوع شهوترانی تمنا می‌کند، و با غضب در هر زمان مانند مار گزیده‌ای است که مار او را گاز می‌گیرد، و با حرص و آرزو، هر آن در پی آرزوی دیگری است. ولی بعد از کشتن این صفات تمام اوصاف تغییر پیدا کرده و از لشگریان عقل گردیده، و فرمانبردار و مطیع آن می‌شود، که هر جا عقل آنها را بخواند در اجابت سرعت عمل به خرج می‌دهند.

وَاعْلَمُ از قبیل عطف مسبب بر سبب است، گویا که گفته: تا بدانی که پس از زنده کردن مردگان، اَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ هِیچ مانعی از مراد خدا منع نمی‌کند، حَکِیْمٌ و هیچ کاری از میراندن و زنده کردن انجام نمی‌دهد مگر برای حکمت‌ها و مصلحت‌ها، و هیچ یک از قوا و اعضاء را سربازان جهل و عقل قرار نمی‌دهد مگر از جهت مصلحت‌های متعدد. یا اینکه معنی آیه این است که بدان خداوند عزیز و حکیم است تا نگویی که چرا امر به قتل حیوان و ایذای آن نموده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۱] ص: ۱۱۷

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)

ترجمه: ص: ۱۱۷

مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق کنند همانند دانه‌ای است که از یک دانه هفت خوشه برآید و در هر خوشه صد دانه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۸
 باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد چندین برابر می‌افزاید. و خداوند وسعت بخش داناست.

تفسیر: ص: ۱۱۸

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ جواب سؤالی است که ناشی از آیه سابق است، گویا سؤال شده آیا مثل کسی که پرنده‌گان را که از لشگریان جهل هستند بکشد تا آنها را به حیات عقل زنده کند چیست؟ پس فرمود: مثل کسانی که سربازان جهل را در راه طلب عقل

می‌کشند و انفاق می‌کنند اَمْوَالَهُمْ اموال حقیقی را که عبارت از قوای آنان است، فِی سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِی كُلِّ شَبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ در راه خدا، مانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه برآید و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند به هر کس که بخواهد اضافه می‌دهد تا جائی که حدی ندارد، و افزون بخشی در عوض انفاق، و اجر آن بستگی به اختلافی است که به حال انفاق کننده، و نیت و کار او، در مالی که انفاق شده، و حالت کسی که به او انفاق شده است، دارد. در خبر است «۱»: هر گاه بنده مؤمن عملش را نیکو گرداند، خداوند عمل او را چند برابر می‌کند و به هر حسنه هفتصد برابر پاداش می‌دهد.

زیرا این قول خدای تعالی است که وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ.

این خبر دلالت بر این دارد که مراد به اموال در این آیه، اعم از اعراض دنیوی، و قوا و اعضای بدنی می‌باشد، زیرا این آیه را گواه زیاد کردن اجر عمل قرار داده است، و اعمال جز انفاق قوای بدنی و حرکات عضوی و اعضای بدنی نیست. و نیز خبر دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ منحصر کردن افزونی پاداش تا هفتصد برابر به خدای تعالی است،

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۸۱ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۱۹

نه اینکه منظور این باشد که چند برابر شدن از هفتصد تجاوز نمی‌کند، و نه تقیید چند برابر کردن نسبت به کسی است که بخواهد و این معنی وجهی از وجوه آیه است.

وَ اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَظِيمٌ است در معنی تعلیل اگر مقصود از وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ زیاد کردن فوق هفتصد برابر باشد.

و ممکن است مقصود زیاد کردن بیش از هفتصد برابر باشد، به شرطی که منظور قبلی این باشد که خدا منحصرًا هفتصد برابر می‌کند و یا مقید کردن آن نسبت به کسی باشد که خدا بخواهد.

عَلِيمٌ یعنی خدا داناست به انفاق شما و مقداری که انفاق می‌کنید، و نیت انفاق کننده، و حال کسی که انفاق بر او می‌شود، پس به مقدار استعداد و استحقاق شما چند برابر می‌کند، و فعل و اراده خدا گزاف نیست که نظر به استحقاق شما نکند. پس چه بسا انفاق کننده‌ای که انفاقش را باطل کند، یا خداوند به جهت آن انفاق عذابش کند، و چه بسا انفاق کننده‌ای که پاداش او ده برابر تا هفتاد تا هفتصد، تا هفت هزار، تا هفتاد هزار، تا هر چه که خدا بخواهد، تا بی نهایت، ادامه می‌یابد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۲] ص: ۱۱۹

اشاره

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا اَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا اَذٰی لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

ترجمه: ص: ۱۱۹

آنان که مال خود را انفاق کنند در راه خدا و در پی انفاق متنی بر مستحقان نگذارند و آنان را آزاری نکنند آنان را پاداش نیکو نزد خدا خواهد بود و از پیش آمدی بیمناک نباشند و هرگز در دنیا و عقبی اندوهناک نخواهند بود.

تفسیر: ص: ۱۱۹

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ جَوَابَ سُؤَالٍ مَقْدَرٍ اسْتِ، گویا که گفته شده است:

این پاداش برای همه انفاق کنندگان است یا برای بعضی فقط، پس خدای ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۰ تعالی در مقام تفضیل انفاق کنندگان فرمود: کسانی که اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مِمَّا امْوَالِشَانِ را در راه خدا انفاق می کنند و سپس در پی آن مَنّت نمی گذارند. عطف با «ثُمَّ» از جهت تفاوت بین دو اخبار است، و «مَنْ» به معنی مَنّت گذاشتن است و منظور از مَنّت این است که به آن کسی که انفاق کردی نگاه بکنی در حالی که به انفاق اهمیت می دهی.

و لا اذی و آن این است که به او تعدی کنی و او را کوچک بشماری و با او، با کلام تند و خشن برخورد کنی و رو برو شوی و احسانت را بر او بشماری. و از بدترین خصلت‌ها اعتنا کردن به احسانی است که به دیگری کردی و اعتنا به بدی است که دیگری به تو کرده است، و فراموش کردن احسان دیگران به تو، و فراموش کردن بدی تو به دیگران نیز از بدترین خصلت‌هاست. از بهترین خصلت‌ها توجه کامل به احسانی است که دیگری به تو کرده است، و پشیمان شدن بر بدی است که تو به دیگری روا داشته‌ای، و فراموش کردن احسان تو، به دیگری و فراموش کردن بدی دیگری به تو می باشد.

توجه کردن به احسان خود موجب انانیت است که مخالف با انفاق می باشد، و نیز موجب وزر و وبال نفس و باطل شدن احسان خواهد بود، و در اخبار است که مقصود از «مَنْ و اذی» مَنّت و اذیت به محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است «۱». لَهُمْ أَجْرُهُمْ اینجا فاء نیامده در حالی که در آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ... تا آخر آیه فاء آورد چون مقصود در اینجا بطلان صدقه است به سبب مَنّت و اذیت لذا بعدا

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۵۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۱

در انفاقات باطل بسط کلام نموده است، و مقصود ترتب اجر بر انفاق نیست تا فاء بیاورد که مؤکد ترتب است. به خلاف آیه ای که می آید که مقصود در آنجا بیان ترتب اجر است که آوردن الفاظی که این تلازم و ترتب را تأکید کند مناسب است. و اضافه اجر به انفاق کنندگان به جهت ارزشمندی و بزرگی اجر است، و نیز اشاره است به اینکه اجر به حسب اختلاف انفاق کنندگان مختلف می شود، به نحوی که تعیین حدی برای آن ممکن نیست، مگر اینکه آنرا نسبت به انفاق کنندگان به حساب آوریم.

عِنْدَ رَبِّهِمْ و این پاداش از خدا مخصوص آنان است، این بیان بزرگداشت دیگری برای آنان است از اینکه امر اجر و پاداش آنها موکول به غیر ایشان نیست.

و لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و بیم و اندوهی بر ایشان نیست، اختلاف دو قرینه (خوف و حزن) در اول سوره گذشت.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۳] ص: ۱۲۱

اشاره

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳)

ترجمه: ص: ۱۲۱

فقیر و سائل را به زبان خوش و طلب آموزش رد کردن بهتر است تا آن که صدقه دهند و از پی آن آزار کنند، خداوند از طاعت و صدقه خلق بی‌نیاز و بر عصیان و بخل آنان بردبار است.

تفسیر: ص: ۱۲۱

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است:

کسی که قدرت بر ترک منت و اذیت ندارد چه کاری انجام دهد؟ پس فرمود: قول معروف، یعنی گفتاری که عقل و عرف انکار آن نکند، یعنی در صورت عدم اجابت سائل و عدم احسان به او گفتار خوب و زبان خوش داشته باشد.

و مَعْفِرَةٌ و گذشت و چشم پوشی مسؤل از بدی‌های سائل و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۲

بدی‌های حاجت او، یا اینکه مقصود پوشاندن سائل و سؤال او باشد یا اینکه در مقابل قول معروف، مغفرت خدا را درک کند. خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى در آن صورت بهتر از صدقه‌ای است که آزاری در پی داشته باشد، در اینجا با ذکر اذیت از آوردن منت بی‌نیاز شد، زیرا منت گذاشتن نیز نوعی اذیت است، و اینکه صیغه تفضیل و ادات برتری آورده مبنی بر مخاطبات و محاورات عرف است، و گر نه صدقه‌ای که به دنبالش اذیت باشد نه تنها فضیلتی ندارد بلکه دارای وزر و وبال است چنانکه گذشت. وَاللَّهِ غَنِيٌّ خدا از صدقه‌های شما بی‌نیاز است، امر خدا به صدقه از آن جهت نیست که خدا برای روزی دادن به بندگان به شما نیازمند باشد، بلکه خداوند بعضی از بندگان را محتاج نمود تا بعضی دیگر را آزمایش کند، نه اینکه قدرت بر غنی کردن آنان ندارد.

حَلِيمٌ بردبار است و به عقوبت کسی که در انفاقش منت می‌گذارد اذیت می‌کند عجله ندارد، و آن دلالت بر عقوبت منت گذارنده می‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۴] ص: ۱۲۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّفٍ فُؤَادٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴)

ترجمه: ص: ۱۲۲

ای اهل ایمان، صدقات خود را با منت گذاردن و آزار کردن به هدر ندهید مانند آن که مال خود را انفاق کند از روی ریا و به خدا و روز قیامت ایمان نیاورد مثل چنین مرد ریاکار بدان ماند که دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتوانند هیچ حاصلی از آن به دست آورند، و خدا گروه کافران را راه سعادت ننماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۳

تفسیر: ص: ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید، با بیعت عمومی و قبول دعوت ظاهری، پس از آن که (در آیه قبل) انفاق را مدح

نمود و مَنْ و اذیت را ذمّ کرد در اینجا خصوصاً مؤمنین را از باب لطف و اعتنا به شأن آنها مورد خطاب قرار داد سپس از انفاق مذموم نهی کرد، گویا که غیر مؤمنین مکلف نیستند تا نهی متوجه آنها شود، پس فرمود:

لَا تُبْطَلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى صَدَقَةُ هَيْ خُودِ رَا بَا مَنَّتْ و آزار، بیهوده نسازید. بدان که اگر انگیزه انفاق صدق انفاق کننده در امتثال امر الهی و بدون شراکت غرض‌های نفس باشد صدقه خواهد بود. ابطال صدقه از جهت صدقه بودن به این است که این صدق در انفاق نباشد، یا صدق در انفاق باشد ولی بعد از انفاق از بین برود، پس قول خدای تعالی:

لَا تُبْطَلُوا صِدْقَاتِكُمْ یعنی صدق در انفاقتان را از بین نبرید.

و آوردن عنوان صدقات به جای انفاق آگاهانندن به این نکته است که شایسته است انفاق مؤمن قرین صدق باشد، ولی گاهی حالتی پیش می‌آید که صدق او را از بین می‌برد، لذا فرمود: كَذَلِكَ الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ مَانِدْ كَسِي كَه مَالِ خُودِ رَا جِهْتِ رِيَايِ مَرْدَمِ مِي بَخْشِد «رثاء» مفعول له است یا حال. بدان که اگر انگیزه عبادت‌ها قرب عابد به خدا باشد، بدین معنی که نزدیکی و قرب که مستلزم شدت حبّ و آن مستلزم خدمت محبوب است سبب عبادت و قیام به خدمت معبود و امتثال امر محبوب شده باشد در این صورت عبادت است.

و امّا اگر انگیزه عبادت بهره بردن نفس از خدا باشد، اگر چه آن بهره قرب خدا باشد عبادت حقیقی نمی‌شود. و اگر انگیزه بهره بردن نفس از غیر است اصلاً عبادت نمی‌شود نه حقیقتاً و نه از جهت صورت، بلکه حرام و وبال می‌شود، از این رو گفته‌اند که ریا در نماز باطل کننده نماز می‌باشد، بلکه ریا کننده به مراتب بدتر از تارک نماز است، زیرا او خدا را ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۴

به مسخره می‌گیرد، و منافق و مشرک محسوب می‌شود. یا کافر است و خیال می‌کند که او کار نیکو می‌کند و خود پسند می‌شود به خلاف تارک نماز که او سستی در امر خدا کرده و می‌داند که نماز را ترک کرده است و بیشتر اوقات متنبه می‌شود و خودش را ملامت می‌کند.

و لَا يُؤْمِنُ اذعان ندارد، بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ به خدا و روز آخرت، در حین ریا کردن یا مطلقاً. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفْوَانٍ پَسِ مَثَلِ آن، مثل سنگ سختی است بدان که در تشبیهات تمثیلی مرکب لازم نیست که جمیع اجزای مشبّه و مشبّه به در کلام ذکر شده باشد، و ترتیب بین اجزای آن دو در ذکر نیز لازم نیست، و همچنین ذکر تمام اجزای آن دو لازم نیست. پس قول خدای تعالی «فمثله» محتمل است که مقصود از آن مثل انفاق کننده ریا کار باشد که در محکم بودن و قساوت قلبش، و نرویدن هیچ رویدنی در آن مشابه سنگ است و اینکه وی تحت صورت انفاق که یکی از اشکال خیری است که معمولاً دلالت بر صلاح آن قلب و صلاحیت آن برای بذر آخرت و رویاندن و نمو آن می‌کند قلب خود را پوشانده است. مثل چنین انفاق کننده‌ای مانند مثل سنگ سختی است که عَلِيهِ تُرَابٌ بِرِ آن سنگ، خاکی است که صلاحیت زرع و نمو آن را دارد، و اینکه ریا کار با تمسک به صورت ظاهر انفاق، صلاحیتی را که دارد، باطل می‌کند، مانند بارانی است که دارای دانه درشتی می‌باشد، چنین بارانی صلاحیتی را که در ظاهر خاک است و قشر نازک خاکی که بر روی سنگ به چشم می‌خورد، تباہ می‌سازد.

ممکن است مقصود این باشد که مثل مالی که انفاق شده در اینکه از انفاق کننده هدر رفته و به هیچ وجهی از وجوه انتفاع بهره‌مند نمی‌شود چون ریا آن را باطل می‌کند اگر چه به حسب صورت انفاق است و ظاهراً خیال می‌شود که انفاق کننده از آن بهره‌مند می‌شود، مثل چنین انفاق ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۵

کننده‌ای مانند بذری است که بر سنگ سختی پاشیده شد. و روی آن را خاک گرفته است.

فَأَصَابَهُ وَاِبِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا یعنی تند بارانی آن سنگ را شست، و خاک و بذر، هر دو از بین رفتند.

لَا يَفْسِدُ رُؤُونَ یا حال از فاعل «ینفق» می‌باشد، یا حال است از ضمیری که مضاف الیه «مثل» می‌باشد فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفْوَانٍ زِيْرَا «مثل» را

می‌شود حذف کرد، (و گفت کمثل الصیفون) و جمع (ضمیر یقדרون که جمع است) با اینکه صاحب حال ضمیر مفرد است (کمثل)، به اعتبار لفظ «الذی» و معنی آن می‌باشد (کالذی ینفق)، زیرا معنی آن جنس عام است که شامل هر فرد می‌شود. یا جواب از سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است حال انفاق کننده ریا کار، یا اینکه برای چه گفتی که مانند سنگ است، یا اینکه گویا گفته شده: چگونه است حال کسی که انفاقش را با منت و ریا باطل می‌کند، پس فرمود: آنان قدرت ندارند علی شئیء مِمَّا کَسَبُوا بر چیزی از آنچه کسب کردند، در این صورت دیگر اشکالی در جمع ضمیر نیست، و این دلالت دارد بر اینکه مقصود از انفاق، مطلق اعمال است، زیرا کسب اعم است از آنچه که به سبب انفاق کسب می‌شود (یا غیر آن).

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ عطف است بر «لا- یقדרون» و اهتمام به «الله» مانع از مراعات تناسب بین دو چیز مورد عطف شده است، یا حال است و معنی آیه این است که آنان خودشان قدرت ندارند و کمک کننده‌ای جز خدا برای آنان نیست، و خداوند آنها را هدایت نمی‌کند، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر برای این است که به کافر بودن آنها تصریح شود و تعلیل حکم نیز باشد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۵] ص: ۱۲۵

اشاره

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۶

ترجمه: ص: ۱۲۶

و مثل آنان که مال خود را در راه خشنودی خدا انفاق کنند و با کمال اطمینان خاطر، دل به لطف خدا شاد دارند مثل دانه‌ای است که در زمین شایسته‌ای بریزند و باران‌های زیادی به موقع بر آن بارد حاصلی دو چندان که منتظرند دهد و اگر باران بسیار نیاید اندک اندک بارد تا باز به ثمر رسد و خداوند به کار نیکان بینا و آگاه است.

تفسیر: ص: ۱۲۶

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ لفظ «من» (من انفسهم) برای ابتدای غایت است، که بر فاعل داخل شده است. مانند «زعمای من» که «من» بر فاعل داخل شده، و عدم توافق مفعول له (ابتغاء و تثبیتا مفعول له است) برای آن است که عامل در مسند الیه (ابتغاء مرضات الله) در اینجا بخشیده (صرف نظر) شده است، (لازم نیست که مفعول له و مسند الیه در همه موارد موافق هم باشند)، زیرا که مفعول له تابع است و بخشیده می‌شود (حکم توافق گاهی رعایت نمی‌شود) و این بخشیده شدن حکم توافق در توابع به شرطی که تابع دوم باشد (مثل تثبیتا) معمول است. حالت دیگر اینکه «من» بر مفعول داخل شده است. بدین ترتیب که در لفظ «تثبیتا» معنی طلب است. یعنی طلب ثبات از خودشان می‌کنند. یا اینکه «من» برای تبعیض است و جانشین مفعول به شده است. یعنی تثبیت بعضی از نفس‌هایشان، گویا که نفس‌هایشان بر پرهیزگاری در مال و روح پایدار شده است، کسی که با مال جهاد نماید قسمتی از روانش را به طاعت یا به انفاق ثابت می‌دارد، و هر کس با نفسش جهاد کند، قسمت دیگر را تثبیت

کرده است.

بدان که انفاق مثل سایر طاعات اگر انگیزه آن امری زاید بر سرشت (شاکله) انسان باشد که مقصود بهره‌گیری و انتفاع است، اعم از اینکه آن بهره‌یابی، نزدیکی به خدا یا رضای او یا نعیم او، یا خلاصی از آتش جهنم یا غیر اینها باشد، گرچه آن انگیزه برتر و مباح و مأذون و یا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۷

غیر مأذون باشد باز آن عمل، دیگر طاعت نمی‌باشد بلکه معاوضه و تجارت است.

هرگاه سرشت (شاکله) انسان غیر الهی باشد همه اعمال او غیر الهی می‌شود، اعم از اینکه قصد امر اخروی کند یا غیر اخروی، یا اصلاً چیزی غیر از شاکله خودش قصد کند صرفاً شاکله‌اش محرک و انگیزه او بر عمل باشد، باز اعمال او غیر الهی می‌باشد. و اگر شاکله او امر الهی باشد، یا قرب خدا یا طلب رضایت او، یا لذت بردن از فرمان و فرمانبرداری او، یا مرتبه خویش را در حب خدا قرار دادن و طلب خدمت او کردن یا غیر اینها از شؤون الهی باشد، و انگیزه عمل هم همان امر الهی بوده و غیر از آن قصد امر زائدی نکرده باشد و غایت عمل او شدت یافتن شاکله باشد، در این صورت چون ذات همه اینها مقتضی افزونی و پایداری به امر خدای تعالی است، لذا آن عمل، طاعت و عبادت، و خالص لوجه الله می‌شود.

بنابراین، معنی آیه این است: مثل کسانی که اموالشان را انفاق می‌کنند برای حصول طلب رضایت خدا که شاکله «۱» آنهاست و همچنین انفاق آنها برای تثبیت نفس‌هایشان است که آن هم شاکله آنان می‌باشد و منزلت یافتن نفس‌هایشان در آن شاکله، یعنی، برای اقتضای رضایت خدا جوئی که برای آنها حاصل شده است، یا برای تحصیل طلب رضای خدا که همان موجب شدت بخشیدن به شاکله آنها می‌شود، البته نه به قصدی اضافی بر اقتضای شدت خدا جوئی، بلکه با قصد ساده‌ای که از خود آن اقتضا شدت حاصل آید، همان انفاق حقیقی

(۱) شاکله به معنی صورت، کناره-راه و روش یا نیت، طرف، مذهب، عقل و خرد...

می‌باشد که معنی راه و روش و نیت و مذهب و عقل و خرد مناسب اینجاست و چون شاکله به همه این معانی مربوط است خود کلمه «شاکله» در متن ذکر شد (مترجم)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۲۸

است، پس اگر انفاق، برای تحصیل شدت میل و مرکب باشد از شعور باطن و بر آوردن خواهشهای نفس، گرچه برای نفس سودمند است، ولی مقصود از آن حاصل نمی‌شود بلکه سود بخش نفس است که عبادت را تبه می‌گرداند.

كَمْثَلٍ جَنَّةٍ یعنی مانند مثل کسی است که باغی را کاشته و به عمل آورده، و این مطلب گذشت که در تشبیهات مرکب لازم نیست ترتیب اجزای مشبه به مثل اجزای مشبه باشد، و نیز لازم نیست آنچه که بدنبال لفظ «مثل» یا بعد از ادات تشبیه می‌آید خود مشبه به باشد، و لازم نیست بین اجزای دو طرف تشبیه، صحیح باشد.

بِرَبْوَةٍ «بربوه» با تثلیث راء یعنی ضم و کسر و فتح راء به معنی مکان مرتفع و بلند است، و به هر سه حرکت خوانده شده است، در این آیه، انفاق کننده که در دل زراعت آخرت کاشته است، به کسی تشبیه شده که باغی را در جای بلند و مرتفع احداث کرده است آن باغ از غبارهای زیاد که بر جاهای پائین می‌نشیند محفوظ است و همچنین از صدمه سیل، و از بین رفتن میوه‌اش به سبب حبس هوا حفظ می‌شود. و نیز در سبزی و خرّمی و طراوت به آن باغ تشبیه شده است، که به سبب مجاورت با هوای صاف و رطوبت هوای مکان مرتفع، و نیز به سبب آن مزایا که ذکر شد میوه‌اش چند برابر گردیده است.

أَصَابَهَا وَابِلٌ یعنی باران‌های زیاد نه سیل، فَأَتَتْ أَكْطَا ثَمَرٍ و میوه‌اش را ضِعْفَيْنِ دو برابر می‌کند و این دو برابری به سبب همان مواردی است که ذکر شد که از اسباب حسن آن محسوب می‌گردد.

فَإِنْ لَمْ يَصْبِرْ بِهَا وَابْتَلِ فَطَلَّ يَعْنِي اِذَا بَارَانَ زِيَادًا هُمْ كَمَا نِيَدُوا أَنْ جَاءَ بِمِيوَةٍ مِيوَةٍ فِي حَيْثُ كَانَ فِي جَانِبِ بَلَدٍ قَرَارٌ مَكْرُومًا، «طَلَّ» عِبَارَةٌ مِنْ رَطُوبَتِي أَيْ أَنَّ شَبَّ بَرِّ الْغِيَاةِ مِي نَشِينِدَا مَانْدِ يَخْ وَ بَرِّف. تَرْجَمَةُ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۳، ص: ۱۲۹

وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فِي حَالِي كَمَا خَدَا بِهٖ أُنْجَحَ مِي كُنَيْدِ بِيْنَا سَت، اِيْنِ تَاكِيْدِ جِهَتِ پَرِهِيْزِ اَزِ تَبَاهِ نَمُوْدِنِ اِنْفَاقِ نَاشِيْ اَزِ مَنَّتِ وَ اذِيْتِ وَ تَرْغِيْبِ دَرِ خَالِصِ كَرْدِنِ اِنْفَاقِ بَرَايِ خَدَا سَت.

[سورة البقرة (۲): آیه ۲۶۶] ص: ۱۲۹

اشاره

أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تُكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

ترجمه: ص: ۱۲۹

آیا می‌خواهید که یکی از شما را باغی باشد از درخت خرما و انگور که زیر آن درختان، جوی‌های آب روان و در آن هر گونه میوه موجود باشد ناگاه ضعف و پیری بدو فرا رسد که هیچ کار نتواند کرد و او را فرزندان خرد و ناتوان باشد و در باغ او بادی آتش بار افتد همه را بسوزاند حال کسی که انفاق به ریا و منت و اذیت کند بدین ماند. خداوند آیات خود را برای شما روشن بیان کند، باشد که در حقیقت کارها اندیشه کنید.

تفسیر: ص: ۱۲۹

أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ مِثَالِ دِيْغَرِيْ اِسْتِ بَرَايِ كَسِيْ كِهْ اِنْفَاقِ كَرْدِه، سِپِسْ اَنِّ رَا بَا مَنَّتِ وَ اذِيْتِيْ كِهْ بَعْدِ اَزِ اِنْفَاقِ صَاْدِرِ شَدِهْ بَا طَلِ نَمُوْدِهْ اِسْت، چنانکه مثال سابق برای کسی است که ابطال همراه با انفاق بوده، خدای تعالی تشبیه کرده انفاق را که کاشتن در جنت قلب است برای آخرت به کاشتن باغ آن چنانی، و صاحب انفاق را تشبیه به صاحب باغ کرده که او در وقتی به آن باغ رسیده که پیر شده و عائله مند و دارای ذریه‌های ضعیفی است و شدیداً احتیاج به آن باغ دارد، و منت و اذیت انفاق کننده را تشبیه به آتشی کرده که ناگهان می‌آید و باغ را می‌سوزاند در حالی که امیدی غیر از آن باغ ندارد، ولی این مطلب را با استفهام انکاری ادا کرد، تا تجدیدی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۰

در روش حاصل گردد برای این شنونده نشاط پیدا کرده و برای شنیدن تحریک و تهییج شود، و نیز تأکید در بر حذر داشتن از من و اذی باشد.

أَنْ تُكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ بَرَايِ اَوْ بَاغِيْ اَزِ خَرْمَا وَ اِنْغُورِ بَاشْدِ كِهْ دَرِ خَلَالِ اَنِّ دُوْ سَايِرِ اَنْوَاعِ دَرِخْتِ هَا هَسْت، وَ مَمْكِنِ اِسْتِ كِهْ مَقْصُودِ اَزِ «ثَمَرَاتِ» مَطْلُوقِ مَنَافِعِ اَعْمَمِ اَزِ مِيوِهْ وَ حُبُوبَاتِ وَ غَيْرِ اَنِّ بَاشْدِ.

وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ بِهٖ حَدِيْ پِيْرِ شَدِهْ كِهْ نَمِيْ تُوَانْدِ بِهْ كَارِ فَرَزَنْدَانِشِ بَرَسْدِ، وَ مَخْرَاجِ فَرَزَنْدَانِ نِيْزِ اَزِ هِمَانِ بَاغِ اِسْت.

وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءٌ فَرَزَنْدَانِيْ دَارْدِ كِهْ عَاجِزِ اَزِ كَسْبِ كَرْدِنِ هَسْتِنْد.

فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ بَادِيْ اِسْتِ اِبْرَزَا، يَا بَادِيْ اِسْتِ آتَشِ زَا يَا بَادِيْ اِسْتِ كِهْ اَزِ زَمِيْنِ مِيْ وَزْدِ مَانْدِ عَمُودِ بَرِ آسْمَانِ رَفْتِهْ وَ دَايِرِهْ مِيْ شُودِ كِهْ مَقْصُودِ گَرْدَبَادِ اِسْت، يَا بَادِيْ اِسْتِ كِهْ دَرِ اَنِّ غَبَارِ شَدِيْدِ اِسْت.

فیه نَارًا فَاحْتَرَقَتْ این چنین بادی که در آن آتش باشد و بسوزاند کَذَلِکَ یعنی مثل بیان این مثل‌ها برای انفاق خالص و ابطال آن. یَبِیْنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآیَاتِ خدا برای شما از آیات انفسی و غیر آن بیان می‌کند لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که فکر کنید و از ظاهر مثل‌ها که آیات آفاقی است به ممثل‌ها که آیات انفسی است منتقل شوید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۷] ص: ۱۳۰

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷)

ترجمه: ص: ۱۳۰

ای اهل ایمان انفاق کنید از بهترین آنچه به دست آوردید و از آنچه برای شما از زمین می‌رویانیم و بدها را برای انفاق معین نکنید در صورتی که خود نستانید مگر آن که از بدی آن شما خود چشم پوشی بتوانید کرد و بدانید که خدا، بی‌نیاز به ذات و ستوده صفات است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۱

تفسیر: ص: ۱۳۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا پس از آن که (در آیات قبل) اخلاص در انفاق را بیان نمود و متذکر گردید که شایسته است مال انفاق شده خوب و محبوب نفس باشد، نه بد و مکروه نفس، در اینجا خواست، حال مال انفاق شده را نیز ذکر کند، لذا با توجه به لذت خطاب، مؤمنان را تهییج نموده، مورد خطاب قرار داد، و فرمود: أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از آن مالتان که حلال و خوب است انفاق کنید، وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ و از پاکیزه‌های حبوب و میوه‌ها و آنچه از معدن‌ها استخراج می‌شود انفاق کنید. از امام صادق (ع) نقل شده است که مردم در جاهلیت کسب‌های بدی می‌کردند، وقتی که اسلام آوردند خواستند آن مال‌های بد را خارج سازند و صدقه بدهند خداوند ابا نمود و فرمود حتما باید از مال‌های پاکیزه و خوب انفاق کنید (۱).

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ تيمم به معنی قصد است، و گویا که یاء از همزه بدل شده است، و تَوَمَّمُوا و تيمموا از باب تفعیل نیز خوانده شده، و خبيث به معنی بد و پست است (پس معنی عبارت این است که، قصد انفاق چیزهای پست نکنید).

منه از چیزی که کسب کردید یا از چیزی که ما برای شما اخراج کردیم، یا هر یک از این دو بنا بر اینکه متعلق به «تيمموا» باشد یا اینکه «منه» یعنی از چیزهای خبيث، بنا بر این که متعلق به «تنفقون» باشد و جمله حائیه است یا مستأنفه. وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ این آیه در باره گروه‌هایی که اموالی از ربای جاهلیت داشتند و آنها را صدقه می‌دادند نازل شده است.

در خبر است: که این آیه در باره گروه‌هایی که هسته خرما را می‌آوردند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۲

در خرمای صدقه داخل می‌کردند نازل شده است.

در خبر دیگر است: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود که زکات نخل را بدهند گروهی انواع خرماهای مختلف را می‌آوردند که از پست‌ترین خرماها بود و از آن زکاتشان را می‌دادند، از جمله یک نوع خرما بود که به آن «جعروور» و «معافاره» می‌گفتند که گوشت آن اندک و هسته آن بزرگ بود، و بعضی از آنان عوض خرمای خوب از همان خرمای بد می‌آوردند، پس رسول خدا فرمود: این دو نوع خرما را با هم مبادله نکنید و چیزی از آن دو نیاورید «۱».

در خبر دیگری است که این آیه در باره صدقه فطریه نازل شد، که وقتی آن را به مسجد رسول الله می‌آوردند در آن پست‌ترین خرماها بود «۲» و از مجموع اخبار استفاده می‌شود که طیب اختصاص به حلال و خبیث اختصاص به حرام ندارد، و هم چنین نه صدقه مخصوص واجب است و نه واجب مخصوص به زکات مال.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی شخص محتاج گاهی جنس پست را هم چون احتیاج دارد قبول می‌کند ولی خداوند تعالی بی‌نیاز است و پست و بد را اصلاً قبول نمی‌کند.

حَمِيدٌ از آن رو که شخص غنی و بی‌نیاز ولی پست گاهی جنس پست را می‌پذیرد به خلاف غنی و بی‌نیاز و پسندیده که نمی‌پذیرد، لذا به دنبال غنی حمید آورد. پس غنی و حمید هر دو کنایه از این است که خداوند جنس بد و پست را قبول نمی‌کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۸] ص: ۱۳۲

اشاره

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸)

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۴۸۹

(۲) عیاشی: ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۴۹۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۳

ترجمه: ص: ۱۳۳

(۲۶۸ /

شیطان به وعده فقر و ترس بی‌چیزی شما را به کارهای زشت و بخیلی وادار کند و خداوند به شما وعده آمرزش و احسان دهد خدا بر همه امور جهان داناست.

تفسیر: ص: ۱۳۳

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ جواب سؤال مقدر است که گویا گفته شده:

چگونه است که ما نمی‌توانیم از چیزهای خوب انفاق کنیم و قصد انفاق کردن چیز بد را ترک کنیم؟ خداوند جواب فرمود: چون شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و می‌ترساند.

وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ یعنی امر می‌کند که نسبت به چیزهای خوب، بخل بورزید، چون بخیل را در لغت عرب فاحش می‌نامند و بعد از این جمله جواب و علت این امر بیان نشده است. یا اینکه از محتوای جمله چنین بر می‌آید که: چرا خداوند ما را امر به انفاق از طیب کرده و از قصد انفاق خبیث نهی کرده است؟ خدا پاسخ می‌دهد: چون انفاق از طیب جز خروج از انانیت نفس و حکومت آن و دخول در حکومت «الله» و امر او نمی‌باشد، و انفاق از چیزهای پست، به جای پاکیزه و ارزشمند، جز پذیرش حکومت شیطان و در زیر فرمان اهریمن بودن نیست، و شیطان شما را از فقر می‌ترساند سپس به بخل فرمان می‌دهد.

وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا مقتضای مطابقت بین دو فقره آیه این بود که بگوید: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ» و لکن عدول کرد به آنچه که ذکر شد، زیرا امر به معروف از امر به انفاق طیب استنباط می‌شود، و دیگر اینکه خداوند خواست اشاره نماید که وعده‌های خدا عام است و شامل دنیا و آخرت هر دو می‌شود، به خلاف وعده‌های شیطان که از دنیا تجاوز نمی‌کند. نکته دیگر اینکه نخست مغفرت را ذکر کرد زیرا آن وعده اخروی است به خلاف فضل که وعده دنیوی است، و هر دو را نکره آورد جهت بزرگ و گرامی شمردن آن، و به جای «غنی» و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۴

بی‌نیازی لفظ فضل را آورد تا مردم را آگاه کند به اینکه غنی و بی‌نیازی که خدا وعده آنرا می‌دهد مانند غنای موهوم نیست که جز فقر و احتیاج و زحمت چیزی نباشد، بلکه غنای حاصل از خدا از ناحیه فضل خداست که فقر و رنج و تمام شدنی در آن نیست، و وعده دادن شیطان را مقدم داشت زیرا این مقام جهت نکوهش کسانی است که قصد دارند مال پست را انفاق کنند پس مقام اقتضا می‌کند که به وعده شیطان اهمیت داده شود.

و برای اینکه آیه را به خیر ختم نماید همان طور که به خیر ابتدا شده بود، و برای اینکه وعده خدا منجر به دادن حکمت شده و از مقام ذکر وعده، و وعده دادن خارج شود فرمود:

وَاللَّهُ وَاسِعٌ خدا از تنگی و فقر نمی‌ترسد بنابراین در وعده‌اش خلاف نمی‌کند عَلِيمٌ به مصالح شما دانا است. پس شما را امر نمی‌کند، مگر به چیزی که صلاح شما در آن است، و شما را نهی نمی‌کند، مگر از چیزی که فساد شما در آن است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۹] ص: ۱۳۴

اشاره

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

بیان حکمت و مراتب آن ص: ۱۳۴

ترجمه: ص: ۱۳۴

خدا فیض دانش و حکمت را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به دانش و حکمت رساند در باره او مرحمت بسیار فرموده است، این حقیقت را متذکر نشوند مگر خردمندان عالم.

تفسیر: ص: ۱۳۴

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ جواب سؤال مقدر است، گویا که رسول صلی الله علیه و آله پس از آن که یقین کرد و مفسد مترتب بر طاعت

و پسته‌شان زیاد است ولی مغز ندارد و فقط به درد سوزاندن در آتش می‌خورد، چه انسان بدون ولایت هیچ یک از دقایق مصنوع الهی را نمی‌بیند و هم چنین دقایق حیل‌های شیطان را نمی‌بیند، پس قدرت بر دفع هیچ یک از حیل‌های شیطان را ندارد. ولی هنگامی که قلبش به ولایت منعقد شد میوه‌های اعمالش دارای مغز می‌شود، و از دقایق و مصالح به اندازه خودش می‌بیند، پس مادام که قلبش به ولایت منعقد نشده است نمی‌تواند این مطالب را به یاد آورد و هر وقت که منعقد شد به آن متذکر می‌شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۰] ص: ۱۳۷

اشاره

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰)

ترجمه: ص: ۱۳۷

هر چه انفاق کنید یا نذر و صدقه دهید خدا بر آن آگاه است و ستمکاران را در دو جهان یار و یآوری نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۱۳۷

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ یعنی خدا می‌داند و قدرت بر مجازات دارد و هیچ مانعی در برابر مجازات خدا وجود ندارد. و مَا لِلظَّالِمِينَ یعنی کسانی که مانع از رسیدن حقوق به اهلش هستند، یا حقوق را در مورد انفاق و نذر به غیر اهلش می‌دهند، یا در مطلق موارد، که از آن جمله است انفاق و نذر، مِنْ أَنْصَارٍ یارانی ندارند که عقوبت خدا را دفع کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۱] ص: ۱۳۸

اشاره

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

ترجمه: ص: ۱۳۸

اگر به مستحقان آشکارا انفاق صدقات کنید کاری نیکوست لیکن اگر در پنهانی به نیازمندان رسانید نیکوتر است بر شما و خدا به پاداش آن، گناهان شما را در پرده بدارد و خدا به آنچه که عملی می‌کنید آگاه است.

تفسیر: ص: ۱۳۸

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا که گفته شده است: آشکارا انفاق کردن بهتر است یا پنهانی؟ خداوند فرمود اگر آشکارا صدقه بدهید فَنِعْمًا هِيَ کار خوبی می‌کنید، یا چه خوب است صدقاتی که آشکار می‌شوند، و قرار دادن فعل مخصوص مدح برای «صدقات» در اینجا آگاهانیدن این امر است که مدح آشکار بودن صدقات به جهت خود صدقات است، به خلاف پنهان بودن آن که خود پنهان بودن فی نفسه ممدوح است علاوه بر مدحی که از جهت صدقه بودن دارد.

وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُوْتُوها الْفُقَرَاءَ وَ اگر پنهان سازید و به نیازمندان دهید، فَهُوَ یعنی اخفاء خَيْرٌ لَكُمْ برای شما بهتر است، چنانکه اصل صدقه دادن برای شما خوب است پنهانی دادن آن خوب تر است و قرار دادن کلمه مخصوص به مدح را در جمله اَوَّلِ إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ چنانکه بعضی در تقدیر گرفته‌اند، آن لطفی را که در عبارت مندرج است از بین می‌برد.

در خبر است (۱): «هر چیزی را که خداوند بر تو واجب کرده است، اگر آشکارا انجام دهی بهتر از پنهان کردن آن است، و آنچه که مستحب است»

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۳۹

باشد پنهان بودنش افضل از آشکار کردن آن است. اگر مردی زکات مالش را بر کرده‌اش حمل کند و آن را بین مستحقین آشکارا تقسیم کند این کار خوب و زیباست، و در خبر است که آنان یعنی یاران رسول صلی الله علیه و آله دوست داشتند واجبات را اظهار کنند و آشکارا انجام دهند، و نوافل را کتمان می‌کردند، وجه مطلب این است که واجبات، به خلاف نوافل و مستحبات از ریا کردن، خودخواهی و خودپسندی بدورند.

ولی ما می‌گوئیم: این نیز مانند سایر احکام به اختلاف اشخاص و احوال مختلف می‌شود، پس چه بسا صدقه مستحبی که اعلان و آشکار کردن آن به مراتب بهتر باشد از اعلان و آشکار کردن زکات واجب، و چه بسا زکات واجبی که پنهان دادن آن افضل و بهتر از پنهان کردن مستحبات باشد.

وَ يَكْفُرُ یعنی خداوند با پنهان کردن صدقه، می‌پوشاند، «يَكْفُرُ» به رفع خوانده شده است تا بر مجموع جمله شرط و جزاء یا فقط بر جزاء عطف باشد، و اینکه مجزوم نشده از آن روست که معطوف الیه جمله اسمیه است که جزم در آن ظاهر نیست. یا اینکه مبتدا را در تقدیر می‌گیریم تا اینکه معطوف بر جزاء جمله اسمیه باشد و با نون و با تاء منقوط خوانده شده است بنابر اینکه فعل برای صدقات باشد در حالت رفع و جزم.

عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ می‌پوشاند از شما گناهانتان را و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است این مطلب ترغیب در پنهان کردن است، بعد از آگاهانیدن بر این امر، که پنهان کردن افضل است و آن وقتی درست است که «خیر» مورد حکم باشد (پنهان کردن برای شما بهتر است) نه آشکار کردن (تبدوا).

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۲] ص: ۱۳۹

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ (۲۷۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۰

ترجمه: ص: ۱۴۰

ای رسول هدایت مردم بر تو نیست بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند و شما هر انفاق و احسان کنید در باره خویش کردید و نباید انفاق کنید جز در راه رضایت خدا و هر نیکی کنید از خدا پاداش تمام به شما می‌رسد و هرگز در این زمینه بر شما ستم نخواهد شد.

تفسیر: ص: ۱۴۰

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ پس از آن که خداوند اظهار نمود که صدقه با منت و اذیت باطل می‌شود چنانکه با ریا باطل می‌شود و اینکه یاری کننده‌ای برای کسی که در انفاق و نذر ستم کند وجود ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله بر خود ناراحت شد و به حرج افتاد از اینکه امت و قومش به وجوه خیر در انفاق راه نمی‌یابند بلکه به آنچه در بخل و باطل کردن انفاق است از وبال و حرمان راه می‌یابند تا آن جا که به سبب انفاق به اسلام و ایمان هم هدایت نمی‌شوند. لذا پیامبر گفت: من چه کار بکنم تا آنها هدایت یابند؟ خدای تعالی فرمود: «هدایت آنها بر عهده تو نیست» تا از عدم هدایت آنان ناراحت نشود.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ بَلَّغَهُ خَدَاوند هدایت می‌کند. هر مالی که انفاق کنید فَلَا تُنْفِسْ كُمْ برای خودتان سودمند است پس چرا دیگر منت انفاق را بر دیگری می‌گذارید یا کسی را که به او انفاق کردید اذیت می‌کنید یا غیر او را. وَ مَا تُنْفِقُونَ شَائِسْتَه نیست که شما انفاق کنید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر اینکه، وجه خدا را طلب کنید، جمله را به صورت اخبار از انفاق لوجه الله ادا کرد تا آنان را به انفاق تهییج و تحریک کند وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ یعنی از مال حلالی که از جهت حلال بودنش کسب شده است، و جهت حلیت (حلال بودن) عبارت از ولایت است، زیرا ولایت است که ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۱ جهت حلیت همه حلال‌ها است چنانکه گذشت، و چنانکه می‌آید در معنی آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. البته خیریت مال این است که مکتسب از حلال باشد، و خیریت نفقه به این است که خالص لوجه الله باشد، چنانکه اشاره شده است به این مطلب در قول خدا وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ یعنی نفقه‌ای که آلوده به منت نهادن و آزار نمودن و ریا و اغراض نفسانی نباشد، و پنهانی نیز باشد، بهتر است، همانطور که در سابق نیز صفت بهتر بر آن اطلاق گردید. يُوفِّ إِلَيْكُمْ تَوْفِيَهُ (وفا کردن) به این است که تمام آنچه شایسته است ادا شود، داده شود وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلِّمُونَ یعنی در پاداش انفاق که به شما داده می‌شود نقص حاصل نمی‌گردد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۳] ص: ۱۴۱

اشاره

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتُلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳)

ترجمه: ص: ۱۴۱

صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و بیچاره‌اند و توانائی آن که کاری پیش گیرند، ندارند و از فرط عفاف چنان احوالشان بر مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنها آگاه نباشد پندارد غنی و بی‌نیازند، به فقر آنها از سیمایشان پی‌برید که

از عزت نفس هرگز آنها چیزی از کسی سؤال نکنند و هر چه از نیکی انفاق کنید خدا بر آن آگاه است.

تفسیر: ص: ۱۴۱

لِلْفُقَرَاءِ این کلمه جواب سؤالی است که می‌تواند طرح شده باشد به اینکه پرسنده‌ای پرسد: فضل انفاق و کیفیت آن دانسته شد، حال به چه کسی باید انفاق کرد؟ خداوند فرمود: **بِهِ فَقَرَاءَ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** به فقرائی که در راه خدا محصور شده‌اند به نحوی که دیگر ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۲

امکان سیر و ترقی برای آنها وجود ندارد، یا اینکه خداوند به سبب امراض بدنی و شوون نفسانی آنها را از کسب باز داشته است (ناتوان کرده است)، یا اینکه خود نمی‌توانند کار کنند، یا رسول خدا آنها را از کسب منع کرده است، یا به سبب تعلّم و عبادت و مهیّا شدن برای جهاد در حالی که در راه خدا هستند، از کار منع شده‌اند.

در خبر است: آیه در مورد اصحاب صفّه نازل شده است، و بعضی گفته‌اند اصحاب صفّه تقریباً چهارصد نفر بودند که در آستانه و سکوی مسجد می‌نشستند و در شهر جائی و طایفه‌ای نداشتند، و به تعلّم و عبادت اشتغال داشتند، و در هر سرّیه‌ای که رسول خدا آنان را می‌فرستاد، برای جهاد خارج می‌شدند و می‌رفتند، پس خداوند تعالی از جهت اهتمام به آنها و ترغیب بر انفاق بر آنان، مردم را به انفاق به ایشان ترغیب کرد و در مصارف صدقه تنها به ذکر آنها (فقرا) اکتفا کرد «۱».

لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ نمی‌توانند سلوک به آخرت داشته باشند، یا در کسب رفتار مناسبی داشته باشند. **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ** کسی که جاهل به حال آنان است یا مطلقاً جاهل است خیال می‌کند که آنان **أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ** غنی و بی‌نیاز هستند، چون سؤال نمی‌کنند.

تَعْرِفُهُمْ خطاب به رسول صلی الله علیه و آله است یا خطاب به هر کس است که خطاب بر او صحیح باشد. **بِسَيِّمَاهُمْ** سیما از «السّومه» با ضمّه، و «السّيمه» و «السّيماء» با قصر الف مقصوره و «السّيماء» با مدّ، (الف ممدوده) و «السّيمياء» با یاء و مدّ، و با کسر در هر چهار لفظ به معنی علامت است یعنی علامت فقر در سیمای آنان ظاهر است از قبیل بدی حال و زردی صورت، و رنگ و روبری غبار گرفته.

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۵۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۳

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا با الحاح و اصرار سؤال نمی‌کنند، و کلمه «الحافا» یا مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل و یا حال است. **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ** تکرار این جمله برای تأکید جمله شرطیه سابق است، زیرا انفاق کردن همه آنچه را که باید انفاذ شود مقتضی علم به تمامی است. و نیز تکرار به جهت اهتمام و تأکید در حقّ این فقراء است گویا که گفته است: آنچه را که از خیر بر این گروه فقراء انفاق می‌کنید **فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** خداوند به آن عالم است و پاداش آن را می‌دهد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۴] ص: ۱۴۳

اشاره

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

ترجمه: ص: ۱۴۳

کسانی که اموال خود را انفاق کنند در شب و روز پنهان و آشکارا آنان را نزد پروردگارش پاداش نیکو خواهد بود و هرگز از حادثه آینده بیمناک و از امور گذشته اندوهگین نخواهند گشت.

تفسیر: ص: ۱۴۳

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ جَوَابِ سْأَلِ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا لَمْ يَكُنْ لَنَا مَالٌ لَوْلَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا فِي الْخَسَارِ. حال کسی که در انفاق بین آشکار و پنهان جمع نموده است؟ پس خداوند فرمود: کسانی که انفاق می‌کنند اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مال‌هایشان را در شب و روز، این سخن از قبیل زیادت‌ی و فزونی در جواب است، و ممکن است چیزی که منشأ سؤال سابق از جمع بین آشکار و پنهان شده بود منشأ این سؤال هم بشود که حال انفاق نسبت به انجام آن در جمیع اوقات شب و روز چگونه است. فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ بِسِوَا حِسَابِ اللَّهِ. اشاره به عظمت گرامی می‌داشت امر است چنانکه گذشت.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و بیم و اندوهی برایشان نیست، ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۴ در مجمع است «۱» که این آیه در باره علی (ع) نازل شده که چهار درهم داشت، پس یک درهم را شب صدقه داد، و یک درهم روز، و یک درهم پنهان و یک درهم آشکارا.

مقصود از مثل این خبر تعیین یک درهم برای شب و یک درهم برای روز نیست تا مغایر درهم پنهان و درهم آشکار باشد، بلکه مقصود این است که علی (ع) به چیزی در شب و چیزی در روز و چیزی پنهان، شب یا روز و چیزی آشکارا، شب یا روز تصدق نموده است.

بعضی گفته‌اند: وقتی آیه‌ای در مورد چیزی نازل شد بر همه موارد مربوط به آن نیز جریان دارد و صادق است «۲». اعتقاد در تفسیر آیه این است که آن در باره امیر المؤمنین علی (ع) نازل شده است و در نفقه بر اسباب و نظایر آن جریان یافته است «۳»، و در خبری آمده است که آن نفقه از زکات نبوده است «۴».

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۵] ص: ۱۴۴

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بَأْتَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵)

ترجمه: ص: ۱۴۴

کسانی که ربا خوارند از قبرها در قیامت برنخیزند مگر مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان محبَط و دیوانه شده‌اند و آنان بدین سبب در این عمل زشت افتند که گویند هیچ فرق میان معامله تجارت و ربانیست و حال آن که خداوند تجارت را حلال و ربا را حرام کرده است، هر کس پس از آن که پند و اندرز کتاب خدا به او برسد از این عمل دست

(۲) مجمع البیان: ج ۱ و ۲، ص ۳۸۸

(۳) صافی: ج ۱، ص ۲۷۸

(۴) عیاشی: ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵۰۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۵

کشد خدا از گذشته او در گذرد و عاقبت کار او با خدای مهربان خواهد بود و کسانی که از این کار دست نکشند ایشان اهل جهنم‌اند و در آن جاوید، معدّب خواهند بود.

تفسیر: ص: ۱۴۵

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا مَنقُوعًا است از جمله سابق برای اعلان حکم دیگر، یا جواب سؤالی است ناشی از آیه سابق، گویا که گفته شده: حال انفاق کننده معلوم شد چگونه است، حال کسی که مال غیر را اخذ می‌کند؟ یا چگونه است حال کسی که ربا می‌گیرد؟ پس خداوند تعالی فرمود: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا.

«أكل» در اینجا و در بسیاری از آیات به معنی اخذ و تصرف است اعم از اینکه تصرف با اکل لغوی صورت گیرد یا نه، و به کار بردن لغت اکل (خوردن) برای این است که عمده منفعت هر مال و مقصد مردم از مال، خوردن آن است.

و «الربوا» باکسر، زیادی بر اصل سرمایه است، و رسم این شده که با واو و الف نوشته شود تا اشاره به ریشه اصلی لغت آن شده باشد، دیگر اینکه واو آن را تشبیه به واو جمع کرده‌اند، در باره ربا و وجه حرمت آن پس از این خواهد آمد.

لَا يَتُومُونَ یعنی از قبرهایشان بلند نمی‌شوند، یا از حالت نشستن بلند نمی‌شوند، یا به امور زندگی خود بر نمی‌خیزند. إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ «تخبط الشيطان فلانا» یعنی فلانی را شیطان آزار رسانده یا او را افساد کرده، یا عقلش را فاسد کرده است.

مِنَ الْمَسِّ برای اینکه شیطان او را مس کرده است، و گاهی هم مس به معنی جنون می‌آید، ولی آنچه که ما ذکر کردیم مناسب اینجاست. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۶

بیان خبط و جنون از مس شیطان ص: ۱۴۶

بدان که انسان بین عالم جن و شیطان و عالم ملائکه قرار گرفته و قابل تصرف ارواح بد و خوب است، و قول امام (ع) که می‌فرماید: هر انسانی شیطانی دارد که او را اغوا می‌کند، فرشته‌ای دارد که او را نهی می‌کند «۱». اشاره به همین معنی است. پس هرگاه انسان به حدّ رشد رسید، و عقل که مناط تکلیف و تدبیر است برای او حاصل شد مورد تصرف ملائکه و شیطان واقع می‌شود، و اسباب غلبه هر یک از آن دو از نظر اسباب داخلی و خارجی بسیار است. مانند اختلاف ذاتی استعدادها و تخیل مخیلاتی که به هر یک از دو نوع کمک می‌رساند و کمک رساندن به مرکب نفس از استعمال غذاهای مباح یا مشتبه، و غذاهای خوردنی که با یاد آوری و اطمینان خاطر و احساس امتیت خورده شود یا با غفلت و پراکندگی، و مانند ادراک کردن مدرکاتی که موافق همه است به سبب ادراک کننده‌های ظاهری، و مجالست و همنشینی با نیکان یا با اشرار، و اشتغال به اعمال نیکان یا بدکاران و غیر

اینها.

تصرف شیطان در اغلب مردم به سبب غلبه شیطان بر آنان است به نحوی که افعال آنان از شیطان صادر یا با مشارکت شیطان انجام می‌شود، بدون اینکه آنها این موضوع را حس کنند، و آن با باقی ماندن عقل است که مناط تدبیر آنان و یا خدمتگزار شیطان می‌باشد.

گاهی شیطان چنان بر بعضی غلبه می‌کند که عقل را می‌برد، در این صورت اگر وی به لحاظ قلب خود و مدرکات خود قوی باشد شعور برای او باقی می‌ماند، و گر نه به حالت غش و اغماء می‌افتد، و گاهی صورت جنّ بر او ظاهر می‌شود و این در حالی است که عقل از بین رفته است چه شعور باقی مانده باشد یا در حال بی‌خبری باشد و گاهی نیز به

(۱) کافی: ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۷

صورت جنّ ظاهر نمی‌شود و اگر هم ظاهر شود، او به آن آگاهی ندارد.

گاهی ابتداء از امور غیبی خبر می‌دهد، و گاهی در برابر پرسش و استنطاق، از امور غیبی می‌گوید و اگر از او خبری پرسند خبر می‌دهد خواه احساس به آن داشته باشند یا نداشته باشند. گاهی مناسبتی بین او و ارواح خبیث پدید می‌آید، به نحوی که عالم ارواح را می‌بیند و صورت‌های عالم طبیعت را در آن مشاهده می‌کند بدون اینکه عقلش زایل شود پس خبر از آینده و امور غیبی می‌دهد.

یا اینکه بعضی از شیاطین و جنّ بر او ظاهر می‌شود و خبر آسمان و زمین را به او می‌دهد، آن وقت شخص مغرور می‌شود و خیال می‌کند از عالم ارواح طیبه است و آنان که مغرور به این عالم و اهلش شدند، گمان کردند که عالم ارواح یکی است و راه رسیدن به آن متعدد است، و اینکه نزدیک‌ترین راه وصول به آن طریق ریاضت‌های غیر شرعی و ارتکاب اعمال منافی با شریعت‌های الهی است، از قبیل خونریزی و به خصوص خون انسان و نوشیدن آن، و زنا کردن و مخصوصا با محارم و هتک حرمت کتاب‌های آسمانی، و اینکه شهرت دارد که آنها قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی را در جاهای کثیف و زباله‌دان‌ها می‌آویزند، صحیح است. و گاهی از آنان انواع خوارق عادت و اخبار غیبی و اخبار از آینده ظاهر می‌شود.

و از امام باقر (ع) در بیان آنچه که ذکر شد آمده است: هیچ روز و شبی نمی‌گذرد مگر اینکه همه جنّ و شیاطین، پیشوایان گمراهی و ضلالت را زیارت می‌کنند، و در مقابل، همان عده از ملائکه امام و پیشوای هدایت را زیارت می‌کند، حتی وقتی که شب قدر فرا می‌رسد در آن شب ملائکه از آسمان به سوی ولیّ امر هبوط می‌کنند، و تعداد ملائکه به تعداد عدد شیاطینی است که خداوند خلق

نموده است، و این شیاطین پیشوای گمراهی را زیارت می‌کنند، و آن قدر دروغ و افتراء به او ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۸ می‌گویند تا صبح می‌شود، آن وقت او می‌گوید من چنین و چنان دیدم به طوری که اگر از ولیّ امر پرسد او خواهد گفت شیطان به تو چنین و چنان خبر داده است و در ادامه مطلب برای او تفسیر می‌کنند و گمراهی را به او یاد آوری می‌نماید. اینان کسی را در طریق خود وارد نمی‌کند ولی اگر بخواهند کسی را به راه خودشان وارد کنند بعد از گرفتن میثاق و عهد و پیمان به نحوی که پیش آنها مقرر است، به این کار اقدام می‌کنند و همچنین است مطلب در انواع تصرف ملائکه و غلبه آنها، و مولوی در باره غلبه شیاطین و ملائکه گفته است:

عقل خود شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید

چون پری غالب شود بر مردمی گم شود از مرد وصف مردمی

هر چه گوید او، پری گفته بود زین سری، نه زان سری گفته بود

چون پری را این دم و قانون بود کردگار آن پری خود چون بود

انکار فلاسفه از وجود اجنه و شیاطین و تأویل وجود آنان درست نیست و قابل شنیدن نمی‌باشد، چون این افکار در مقابل مشهود است.

از امام صادق (ع) است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند گروهی را دیدم که یکی از آنها می‌خواست بلند شود از بزرگی شکم نمی‌توانست از جایش بلند شود گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌خوردند و بلند نمی‌شوند مگر مانند کسی که از مسّ شیطان دیوانه شده است، و آنان در راه آل فرعون هستند که صبح و شب بر آتش عرضه می‌شوند و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۴۹
می‌گویند پروردگارا کی قیامت سر می‌رسد «۱».

در خبر دیگری است: کسی که ربا می‌خورد از دنیا خارج نمی‌شود تا اینکه شیطان او را دیوانه کند «۲». یا مقصود این است کسی که ربا می‌خورد در دنیا جز مانند دیوانه نیست، زیرا افعال و اقوال دیوانه خارج از میزان عقل معاش است، و افعال و اقوال ربا خوار خارج از میزان عقل معاد است. پس فرق مهمی بین آن دو نیست.

ذَٰلِكَ اِنْ رَّبَا خُورِدْنَ اَنَّا نَبْهَمُ بِدِينِ كُنْهٍ كِهْ اَنَّهُا رَّبَا رَا بَا خُرِيْدُ وَ فُرُوشْ مَقَايِسَهْ كَرْدَنْدْ چُونْ دِيْدَنْدْ كِهْ فُرُوخْتَنْ چِيْزِيْ بَهْ دُوْ بَرَابَرْ قِيْمْتْ بَا زَارْ، جَايِزْ اسْتْ پَسْ اَيْنْ بِيْعْ رَا دَرْ زِيَادِيْ وَ گِرَانِيْ قِيْمْتْ اَزْ قِيْمْتْ بَا زَارْ «۳» بَا بِيْعْ رِبُوِيْ (رَبَا خُوَارِيْ) دَرْ زِيَادْ شَدَنْ عُوْضْ اَزْ اَصْلْ مَالْ مَقَايِسَهْ كَرْدَنْدْ وَ بَهْ رُوَا بُوْدَنْ رَّبَا رُوْ اُوْرْدَنْدْ.

قَالُوْا اِنَّمَّا الْبَيْعُ كَفْتَنْدْ كِهْ بِيْعْ بَا زِيَادْ كَرْدَنْ قِيْمْتْ كَالَا مِثْلُ الرِّبَا مَانْدَنْ رِبَا سْتْ دَرْ زِيَادِيْ، پَسْ رَبَا صَحِيْحْ اسْتْ هِمَانْ طُوْرْ كِهْ بِيْعْ (خُرِيْدْ وَ فُرُوشْ) صَحِيْحْ اسْتْ. پَسْ تَشَابَهْ بَيْنْ اَنْ دُوْ دَرْ زِيَادِيْ عُوْضْ وَاَقَعْ شَدَهْ اسْتْ وَ اَصْلْ دَرْ اَيْنْ زِيَادِيْ هِمَانْ رِبَا سْتْ، وَ تَشْبِيْهْ دَرْ صَحْتْ نِيْسْتْ تَا اَيْنْ كِهْ اِيْرَادْ شُوْدْ كِهْ اَصْلْ دَرْ صَحْتْ بِيْعْ اسْتْ پَسْ شَايِسْتَهْ بُوْدْ كِهْ كَفْتَهْ مِيْ شَدْ رَبَا مِثْلْ بِيْعْ اسْتْ نَهْ اَيْنْ كِهْ بِيْعْ مِثْلْ رِبَا سْتْ. پَسْ اَيْنْ اِيْرَادْ صَحِيْحْ نِيْسْتْ.

و اَيْنْ كِهْ دَرْ زِيَادِيْ قِيْمْتْ بِيْعْ رَا بَهْ رَبَا تَشْبِيْهْ دَانِسْتَهْ اسْتْ كِنَايَهْ اَزْ تَشْبِيْهْ رِبَا سْتْ بَهْ بِيْعْ اَزْ لِحَاظْ حَلَالْ بُوْدَنْ بِيْعْ وَ اَيْنْ كُنْهْ تَشْبِيْهْ بَرَايْ اَنْ

(۱) برهان: ج ۱، ص ۲۵۸

(۲) عیاشی: ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۵۰۳ [.....]

(۳) سلعه قیمت متداول بازار

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۰

اسْتْ كِهْ نَظْرْ اَنَّا نْ (دَرْ حَلِيْتْ رَبَا) رَسَا تَرِ بِيَانْ شُوْدْ پَسْ خَدَاوَنْدْ قِيَا سْ اَنَّا نْ رَا بَا طْلْ كَرْدْ وَ فَرْمُوْدْ: وَ اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ خَدَا بِيْعْ رَا حَلَالْ قَرَارْ دَادْ، اَيْنْ عِبَارَتْ حَالْ اسْتْ بَهْ تَقْدِيْرْ «قَدْ» يَا عَطْفْ اسْتْ.

وَ حَرَّمَ الرِّبَا وَ رَبَا رَا حَرَامْ كَرْدْ، يَعْنِيْ صَحْتْ وَ فُسَادْ بَهْ هِمَانْدْ وَ شَبِيْهْ وَ مِثْلْ هَمْ بُوْدَنْ دَرْ صُوْرْتْ ظَا هِرْ اَمْرْ نِيْسْتْ، بَلْ كِهْ صَحْتْ وَ فُسَادْ بَهْ سَبَبْ اَمْرْ وَ نَهْيْ خَدَا سْتْ.

بَعْضِيْ كَفْتَهْ اَنْدْ: وَ قَتِيْ كِهْ وَعْدَهْ قَرْضِيْ رَا كِهْ دَا دَهْ بُوْدَنْدْ مِيْ رَسِيْدْ وَ قَرْضْ دَهَنْدَهْ مِيْ رَفْتْ وَ مَطَالِبَهْ مِيْ كَرْدْ، بَدَهْ كَارْ مِيْ كَفْتْ: مَدَّتْ رَا زِيَادْ كَنْ وَ مَنْ دَرْ مَالْ زِيَادْ كَنْمْ وَ بَا هَمْ تَرَا ضِيْ مِيْ كَرْدَنْدْ وَ بَهْ هِمَانْ تَرْتِيْبْ عَمَلْ مِيْ كَرْدَنْدْ، وَ قَتِيْ كِهْ بَهْ اِيْشَانْ كَفْتَهْ مِيْ شَدْ اَيْنْ رِبَا سْتْ مِيْ كَفْتَنْدْ هَرْ دُوْ يَكِيْ اسْتْ، مَقْصُوْدْ شَا نْ اَيْنْ بُوْدْ كِهْ زِيَادْ كَرْدَنْ قِيْمْتْ كَالَا- هَنْگَامْ فُرُوخْتَنْ وَ زِيَادْ كَرْدَنْ دَرْ وَا مْ بَهْ سَبَبْ

طولانی کردن مدّت هر دو مساوی هستند. در جاهلیت مردم این گونه تجارت کرده و سود می‌جستند که مالی را تا مدّت معینی با سود معلومی می‌دادند، چنانکه رسم اهل زمان ما نیز هست. آن وقت می‌گفتند این سودی که ما می‌گیریم در مقابل این است که مال ما از تجارت کردن ایستاده و معطل مانده است، یا اینکه جنسی از قبیل گندم و جو را به قرض می‌دادند تا وقت خرمن گندم و جو، و آن موقع بیشتر از آنچه که داده بودند می‌گرفتند، و می‌گفتند که قیمت نقدی آن ده درهم است مثلاً، پس صحیح است که نسیه بفروشیم به پانزده درهم و صحیح نیز هست که قرض بدهیم به پانزده درهم.

چون در این عمل تمام تکیه بر سود است و توکل بر خدا ترک شده، و اعضاء و قوای بدن در طلب معاش که از بزرگترین اقسام عبادات است باز ایستاده و تعطیل شده است، و نفس از تضرّع و پناه بردن به خدا و درخواست از او باز ایستاده است و به بدهکار ضرر زده شده است که مال او بدون عوض گرفته می‌شود، و آن کار خوب و نیکو یعنی قرض الحسنه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۱

ترک می‌گردد. و همه این امور که مخالف با اراده خدا بر بندگانش است موجب شده که خدای تعالی از ربا نهی کند، و در مورد فاعل ربا شدّت عمل به خرج دهد.

در خبر است یک درهم ربا نزد خدا شدیدتر است از هفتاد زنا که همه آنها با محارم باشد، و در خبر دیگر این جمله هم اضافه شده است که آن زناها در بیت الله الحرام واقع شده باشد.

از امیر المؤمنین (ع) است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ربا و خورنده آن و فروشنده ربا خوار و خریدار آن و کاتب و شهود آن را لعن کرد. «۱»

در اخبار راه فرار از ربا ذکر شده است، و آنچه که متداول شده که شیئی مورد فروش قرار می‌گیرد و سپس ربح مورد نظر به منزله اجرت آن شیء (که در تصرّف فروشنده باقی می‌ماند) حساب می‌شود، یا آن را به عقد صلح یا عقد دیگری منتقل می‌کنند و این نحوه، فراری صحیح است و اینکه بگویند عقدها تابع قصدهاست و مقصود در اینجا (سود به صورت اجرت یا صلح پرداخت شود) جز صحیح نشان دادن ربا چیز دیگری نیست و این چنین بیعی درست نمی‌باشد، صحیح نیست، زیرا قصد فرار از ربا به جهت انجام عقدی صحیح شرعاً مجاز است، بلی اگر ربح بردن طوری باشد که خارج از قانون انصاف باشد مذموم می‌شود، و اینکه نبود شدن اموال ربح دهندگان دیده می‌شود از باب این است که نسبت به خرید و فروش و عقد بیع یا بی توجه هستند یا اینکه می‌گویند بیع مثل رباست، یا اینکه از قانون انصاف خارج می‌شوند.

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مَوْعِظَةٌ يَادْ آوْرِدْنَ چِيزِي اسْتِ كِهْ قَلْبْ رَا نَرْمِ مِي كَنْدْ وَ زَجْرْ وَ مَنَعْ اَزْ چِيزِي اسْتِ كِهْ قَسَاوَتْ قَلْبْ مِي آوْرَدْ.
مَنْ رَبِّهِ فَاَنْتَهِيْ اَزْ چِيزِي كِهْ اَزْ اَنْ نَهِيْ شَدْهْ بَايْدْ اَزْ اَنْ دَوْرِي

(۱) صافی: ج ۱، ص ۲۸۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۲

جست فله ما سلف یعنی آنچه که تاکنون از ربا گرفته مال او باشد یعنی اینکه رسیدن نهی خدا به او و عمل کردن به نهی محلل چیزهایی است که قبل از وصول نهی خدا گرفته است، و از او چیزی پس گرفته نمی‌شود، و این دلالت می‌کند بر اینکه کسی که تحریم را نمی‌دانسته و ربا گرفته وقتی که تحریم را فهمید آنچه را که قبلاً گرفته حلال می‌شود.

در خبر از آن دو است که موعظه عبارت از توبه است ولی مقصود از توبه در اینجا توبه از کارهایی است که از روی جهالت انجام گرفته، نه اینکه از کارهایی باشد که با علم انجام گرفته است. که در این صورت اخیر توبه نمی‌تواند محلل چیزهایی باشد که قبلاً از مال غیر به صورت حرام خورده است.

وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ و امر او با خداست نه با حکام تا حکام حکم کنند به پس دادن آن چه را که قبل از موعظه گرفته است. وَمَنْ عَادَ و هر که بعد از رسیدن موعظه باز هم به ربا اقدام کند فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ پس آنان اهل آتشند برای همیشه و در خبر است: ربا بعد از اعلام حکم حرمت، گناه کبیره است و سبک شمردن آن دخول در کفر است. برخی گفته‌اند: حال رباخوار بدتر از مرتکبین گناهان کبیره است، زیرا ربا خوار در روزی اش اعتماد بر خود می‌کند و انگار خود او روزی اش را معین می‌کند. و از پروردگارش محجوب است، و بر او توکل ندارد و با وجود اینکه با این عمل خود، با پروردگارش مخالفت ورزیده است خود را نیکوکار می‌داند. و خداوند او را به خودش و تعیین خودش وا می‌گذارد، لذا می‌بینی که اموالشان در حیات یا بعد از مرگشان نابود شده از بین می‌رود.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۶] ص: ۱۵۲

اشاره

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۳

ترجمه: ص: ۱۵۳

خدا مال ربا را کم برکت می‌کند و صدقات را پر برکت می‌سازد و خدا هر ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد.

تفسیر: ص: ۱۵۳

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا یعنی مالی که حاصل از خود ریاست یا مالی که در آن ربا وجود دارد، و فنا شدن و نابودی مال ربوی مشهود است، و اگر خداوند یکی از مردم را خوار کند و مال ربوی او را نابود نسازد، دین او را نابود می‌کند، سپس مال او را. و به امام صادق (ع) نسبت داده شده است که به او گفته شد که آیا دیده شده است کسانی که ربا می‌خورند و مالشان زیاد شده است؟

فرمود: چه نابود کننده‌ای است که از یک درهم ربا نابود کننده‌تر باشد که دین را نابود می‌کند و اگر توبه کند باز هم مالش می‌رود و فقیر می‌شود «۱».

وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ یعنی در آخرت صدقات را فزونی می‌بخشد، یا عوض آن را در چیزی که صدقه از آن خارج شده فزونی می‌بخشد، و در اخبار به هر دو معنی اشاره شده است، در خبر است که خداوند مال صدقه را بدستش می‌گیرد و آنرا تربیت می‌کند، چنانکه یکی از شما فرزندش را بزرگ می‌کند تا آنجا که در روز قیامت می‌بینی آن صدقه مانند کوه احد شده است «۲».

در خبر است: از صدقه دادن، هیچ مالی کم نمی‌شود «۳».

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ و خدا هیچ کسی را که کافر به امر و نهی خداست دوست ندارد. قیدی که در سیاق نفی واقع می‌شود گاهی قید نفی اعتبار می‌شود و گاهی قید منفی که نفی بر آن وارد شده است، و تقیید به «کل» در اینجا از قبیل قسم اول است. (یعنی قید نفی)

- (۱) برهان: ج ۱، ص ۲۵۹
 (۲) عیاشی: ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۵۰۸.
 (۳) بحار: ج ۹۶، ص ۱۳، ح ۶۲.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۴
 اَئِیْمٌ یعنی فرو رفته در ارتکاب مناهی خدا.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۷] ص: ۱۵۴

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

ترجمه: ص: ۱۵۴

آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، ایشان را نزد پروردگارشان پاداش نیکو خواهد بود هرگز ترس و اندوهی نخواهند داشت.

تفسیر: ص: ۱۵۴

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَنان که ایمان آوردند- با بیعت عامه- این معنی بنابراین قول خدای تعالی است که سپس می‌فرماید: وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که اشاره به ایمان خاص است و از بیعت خاص ولوی حاصل شود، زیرا ولایت که بیعت خاص است اصل جمیع صالحات و کارهای نیک است، و هیچ کار نیکی نمی‌شود مگر به سبب ولایت، و هیچ فاسدی با ولایت متحقق نمی‌شود. و از جمله کارهای نیک و صالح فرمانبرداری از اوامر خدا و خودداری از انجام چیزهایی است که خداوند نهی نموده است. وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ شرح این آیه با تمام اجزاء آن در اول سوره گذشت.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۸] ص: ۱۵۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸)

ترجمه: ص: ۱۵۴

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و از بقیه نزول صرف نظر کنید، اگر برآستی اهل ایمانید.

تفسیر: ص: ۱۵۴

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بعد از آنکه ربا و اهل آن را نکوهش کرد و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۵ فرمانبرداری از اوامر و نواهی را ستود، مؤمنین را از باب لطف مورد ندا قرار داد تا سخن نهی با لذت مخاطبه و خطاب جبران شود. اتَّقُوا اللَّهَ یعنی از غضب و خشم او در مخالفت جمیع اوامر و نواهی او و مخصوصاً ربا پرهیزید. وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا یعنی آنچه را که گرفته‌اید پس ندهید ولی آنچه از زیادی ربا از بدهکارها نگرفته‌اید دیگر مطالبه نکنید. إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر براستی مؤمن بوده‌اید. این عبارت شرط تهییجی است. در خبر است که ولید بن مغیره در جاهلیت ربا می‌خورد، و از زیادی رباها بقایائی بر گردن قوم ثقیف مانده بود و خالد بن ولید خواست بعد از اسلام آنرا مطالبه کند که این آیه نازل شد «۱».

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۹] ص: ۱۵۵

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

ترجمه: ص: ۱۵۵

پس اگر ترک ربا نکردید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول برخاسته‌اید و اگر از این کار پشیمان گشتید، اصل مال برای شماست، به کسی ستم نکرده‌اید و ستم ندیده‌اید.

تفسیر: ص: ۱۵۵

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا یعنی اگر ترک نکردید زیادی ربا را فَأْذَنُوا یعنی اعلام کنید بِحَرْبٍ به جنگ بزرگی مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ با خدا و رسولش و این سخن نهایت تهدید است و مثل این تهدید در مورد گناهی کمتر اتفاق می‌افتد. وَإِنْ تُبْتُمْ بعد از آنکه فهمیدید که مطالبه زیادی ربا و اعتقاد حلال بودن آن، اعلان جنگ با خداست و توبه کردید فَلَكُمْ رُؤُسُ

(۱) صافی: ج ۱ / ص ۲۸۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۶

أَمْوَالِكُمْ سرمایه‌هایتان مال شماست و بدهکارها حق ندارند سرمایه‌ها را از اموال ربوی که قبل از یننه و دلیل گرفته‌اند، کم کنند. لَا تَظْلِمُونَ با گرفتن بیش از اصل سرمایه به دیگران ظلم کنید «۱». وَلَا تُظْلَمُونَ با کمتر گرفتن از اصل سرمایه مورد ظلم واقع نشوید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۰] ص: ۱۵۶

اشاره

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

است که توسط جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۲] ص: ۱۵۷

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِعَدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يُمْلَلَ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْب الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشُّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۵۸

ترجمه: ص: ۱۵۸

ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین باید که نویسنده درستکاری معامله میان شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند که خدا به وی نوشتن آموخته است پس باید بنویسد و مدیون امضا کند و از خدا بترسد و چیزی که از آنچه مقرر شده نگاهد و به آن نیفزاید و اگر مدیون سفیه یا صغیر است و صلاحیت امضا کردن ندارد پس ولی او به عدل امضاء کند و دو تن از مردان گواه آرید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن هر که را طرفین راضی شوند گواه گیرند که اگر یکی از آنها فراموش کند دیگری را در خاطر باشد و هر گاه شهود را به مجلس یا محکمه بخوانند، از رفتن امتناع نورزند و در نوشتن سند با تاریخ معین آن مسامحه نکنید. چه معامله کوچک باشد یا بزرگ این درست تر است نزد خدا و محکمتر برای شهادت و نزدیک تر به اینکه شک و ریبی در معامله پیش نیاید که موجب نزاع شود، مگر آنکه معامله نقد حاضر باشد که دست به دست میان شما برود و در این صورت باکی نیست که بنویسید و هر گاه معامله مربوط به متاع مهم و مال پر بهائی باشد در آن گواه گیرید و نباید به نویسنده و گواه ضرری رسد و اگر چنین کنید بر شما نارواست و از خدا بترسید در حالیکه خدا به شما تعلیم می دهد و خدا به همه چیز داناست.

تفسیر: ص: ۱۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَي كَسَانِي كَمَا بِهٖ اِيْمَانُ عَامٌّ وَبِيعَتِ نَبِيٍّ وَ قَبُولِ تَرْجَمَةِ بَيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۳، ص: ۱۵۹
دعوت ظاهری ایمان آورده‌اید، این معنی از آن جهت است که همه احکام شرعی قلبی متوجه به مسلمانانی است که بیعت عمومی نموده‌اند.

إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِعَدِينِ «تداین القوم» یعنی بعضی قرض داد و بعضی قرض گرفت یا اینکه هر کدام از دیگری قرض گرفت، یا اینکه به نسیه معامله کردند، یعنی هر گاه بعضی از شما قرض بدهد و بعضی دیگر قرض بگیرد، یا هر گاه معامله نسیه بین شما واقع شود. بنابراین امر به نوشتن شامل قرض دهنده و گیرنده و غیر آنها نیز هست.

امر به نوشتن برای قرض گیرنده و دهنده برای رفع اختلاف و اشتباه است، و نوشتن در غیر آن موارد جهت کمک به خوبی و تقوی است. و ذکر دین (وام) یا برای امتیاز و جدا شدن از تداین به معنی مجازات است، و یا از باب این است که تداین به معنی مطلق معامله است، یا اینکه کلام مبتنی بر تجرید است، و دین مخصوص قرض مدّت دار است، یا به معنی مطلق قرض است.

مُسَمَّی یعنی معین.

فَاكْتُبُهُ پس بنویسد تا اینکه از اشتباه و اختلاف دورتر بوده و نسبت به مقدار و مدّت دین با وقت بیشتر، ضبط گردد.

وَلْيُكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ بَاء برای آلت است و «عدل» صفت قلم است که مقدر است، یعنی با قلم عدل، زیرا که کجی و راستی به قلم نسبت داده می‌شود، و ظرف متعلق به «کاتب» یا به «لیکتاب» است. یا اینکه بَاء برای آلت است و عدل به معنی مساوی بودن میل به هر دو طرف، یا به معنی حفظ حقوق است. یا اینکه بَاء برای ملا بست «ا» است و ظرف

(۱) ترکیب مخلوط (فرهنگ نوین - عربی و فارسی) - درهم آمیختن امور - مشتبّه ساختن (فرهنگ عمید)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۰

مستقری است که صفت «کاتب» می‌باشد.

وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ یعنی هیچ کس از نویسندگان، ابا نکند اَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ که بنویسد همان گونه که خداوند به او نوشتن آموخته است و نوشتنی که خدا آموخته است کتابت به عدل است، یا نوشتنی که مشابه تعلیم خدا در نوشتن است، یا مشابه مطلق تعلیم خداست، یعنی در نوشتن باید تعلیم خدا را نصب العین قرار دهد تا اینکه نوشتن، نوعی سپاسگزاری از تعلیم خدا باشد، و این معنی مقید تعلیل است (علت ضرورت نوشتن، سپاسگزاری است) و هیچ کاتبی نباید از نوشتن، به جهت آن که در واقع، خدا نوشتن را به او آموخته است، ابا کند.

فَلْيُكْتُبْ پس باید بنویسد. در این آیه چهار مرتبه لفظ کتابت را آورده است، تا تأکید بر نوشتن و اهمّیت آن باشد.

وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ و کسی که حق بر گردن اوست باید املاء کند و کاتب بنویسد زیرا که شهادت و اقرار، علیه او صورت می‌گیرد.

وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ و از خدا بترسد و چیزی که به صاحب حقّ ضرر برساند تلقین نکند و لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا در حقّ یا از نوشته چیزی کم نکند.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا پس آن که بدهکار است اگر سفیه و در مال ممنوع باشد اَوْ ضَعِيفًا یا ضعیف بود یعنی محجور نبود ولی بین الفاظی که به نفع اوست و الفاظی که به ضرر اوست آن چنان که باید و شاید فرق نمی‌گذاشت.

أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ و خودش توانائی املاء نداشته باشد، ضمیر «هو» تأکید ضمیر مستتر است و فایده آن این است که استطاعت را از خودش نفی کند نه از کسی که جانشین اوست.

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ یعنی ولیّ کسی که بر او حقّ ثابت است که مقصود ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۱

مدیون و بدهکار است، یا ولیّ حقّ، باید املاء کند.

بِالْعَدْلِ و اسْتَشْهَدُوا به راستی، و گواه گیرید. این امر ادب دیگری از آداب معاشرت و معامله است، زیرا وقتی که معامله و نسیه دادن با استشهاد همراه باشد دیگر اشتباه و اختلافی بین معامله کننده‌ها رخ نمی‌دهد.

شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ دو نفر شاهد مرد که، باید بالغ و مسلمان و آزاد باشند. بلوغ، از مفهوم «الرجل» استفاده می‌شود، و اسلام نیز از اضافه رجال به ضمیر مسلمین اول آیه استفاده می‌شود، و همچنین حرّیت از تفسیر آیه استفاده می‌شود. لذا این آیه این چنین تفسیر شده است. به تفسیر امام (ع) نسبت داده شده است که: هر گاه بنده متحمّل شهادت باشد، در صورتی که مسلمان باشد، شهادتش

وَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَزْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً وَ دَوْرٌ تَرْتَابُ مِنْهَا وَ دَوْرٌ تَرْتَابُ مِنْهَا وَ دَوْرٌ تَرْتَابُ مِنْهَا. (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً). از قول خدای تعالی «فاکتبه» چنین بر می‌آید که دین (وام) را در هر حال بنویسید مگر اینکه تجارت باشد حَاضِرَةً «حاضره» منصوب است بنا بر قرائت نصب «تجاره» و تقدیر گرفتن اسم «تکون» ضمیری که به تجاره برگردد که ضمنی ذکر شده است یا اینکه معنی چنین باشد: مگر اینکه تجارت حاضری باشد که «تدیرونها» بنا بر اینکه «تدیرونها» مرفوع باشد و «تجاره» را فاعل «تکون» به تقدیر بگیریم اگر تا مه باشد و اسم «تکون» فرض کنیم اگر فعل ناقص باشد، و «تدیرونها» خبر «تکون» می‌شود، و ممکن است عامل مستثنی محذوف باشد و جواب سؤالی باشد که تقدیرش این است: هر تجارتی باید نوشته شود، مگر اینکه تجارت حاضری باشد، که آن را خودتان اداره می‌کنید. یعنی معامله نقد و دست به دست میان شما انجام گیرد (که در آن صورت نوشتن ضرورتی ندارد).

بَيْنَكُمْ وَ تَوْصِيفِ تِجَارَتِ بِه حَضْرٍ وَ قَابِلِ دَسْتَرَسِي وَ اِدَارِهِ، اَز قَبِيلِ وَ صَفِ حَالِ مَتَعَلِّقِي بِه مَوْصُوفِ اسْتِ، یعنی وقتی که مورد تجارت (ما به التجاره) حاضر و در دسترس باشد نوشتن ضرورت ندارد.

یا اینکه مقصود از تجارت آن مالی است که بوسیله آن تجارت می‌شود و معنی دور زدن، و اداره کردن این است که با بایع (فروشنده) ثمن (بها) را از مشتری بگیرد و مشتری مبیع (کالا) را از بایع بگیرد.

فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا كَهْ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ أَنْ رَأَيْتُمْ تِجَارَةً بَيْنَ يَدَيْكُمْ فِي مَقَامِهَا، ج ۳، ص: ۱۶۴

بر شما گناهی (حرجی) نیست. و این دلالت می‌کند بر اینکه امور سابق برای وجوب بوده است.

وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ گَوَاهِي وَ گَوَاهِ گرفتن در خرید و فروش نزاع را بهتر از بین می‌برد و از مکر حيله گران، بهتر جلوگیری می‌نماید.

وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ «لا يضار» نهی است و محتمل است که صیغه به صورت معلوم باشد و یا به صورت مجهول، و معنی آیه این است که کاتب و شاهد به قرض دهنده و بدهکار ضرر نزنند یا اینکه طلبکار و بدهکار در وقتی که به نوشتن یا تحمل شهادت و یا اداء آن کاتب و شاهد را فرا می‌خوانند به آن دو ضرر نزنند، به اینکه وقت نویسنده را تلف کنند یا شاهد را از زندگی و معیشتش بیندازند بدون اینکه چیزی برای آنها در نظر بگیرند.

بنابراین جعاله «۱» بر نوشتن و شهادت اگر استحقاق آن باشد حرام نمی‌شود. و ممکن است مقصود این باشد که نویسنده و شاهد از کارشان دست می‌کشند و با ترک کارهایشان متضرر می‌شوند.

وَ إِنْ تَفَعَّلُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ عَقُوبَتُكُمْ مِثْلُهَا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا در ضرر زدن یا در همه اوامر و نواهی خدا. زیرا که برای شما فسق (نابکاری) محسوب می‌شود.

وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ خَدَاوَنَدِ مَصَالِحِ اُمُورٍ رَا بِه شَمَا تَعْلِيمٍ مِي دَهْد. ممکن نیست امثال این «واو» را «واو» عطف قرار بدهیم، چون در کلام معطوف علیه وجود ندارد، یا از باب اینکه معنی عطف از آن اراده نشده است، و به معنی «مع» نیز نمی‌شود گرفت چون

(۱) جعاله چیست؟ چون قانون مدنی ایران در کمیسیونی مرکب از دانشمندان و علما و حقوقدانان تنظیم و به تصویب مجلس رسید. و تمام اموری که در فقه سابقه دارد بهترین و جامع‌ترین نظرات را بصورت ماده قانونی در آورده است. در ماده ۵۶۱ جعاله را چنین تعریف کرده است «جعاله عبارت است از التزام شخصی به اداء اجرت معلوم در مقابل عملی اعم از اینکه طرف معین باشد یا غیر معین».

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۵

مضارع بعد از آن منصوب نشده، از این رو این «واو» را «واو» استیناف قرار داده‌اند مانند لُبِّيْنِ لَكُمْ وَ نَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا نَدَى «لا تأكل السَّمَكِ وَ تَشْرَبِ اللَّبْنَ» بنا بر اینکه «تشرّب» مرفوع باشد، و مقصود از استیناف قرار دادن «واو» این است که آن جمله از حیث لفظ

مرتبط به جمله سابق بر خودش نیست نه اینکه از حیث معنی از ما قبل خودش منقطع باشد، زیرا معنی مانند «لا- تأکل السیمک و تشرّب اللبن» این است که جمع بین خوردن ماهی و نوشیدن شیر نباید بشود، خواه «تشرّب» مرفوع باشد، و خواه منصوب، و این معنی استفاده نمی‌شود مگر اینکه «واو» به معنی «مع» باشد. ولی وقتی که منصوب است بعد از واو «أن» مقدر می‌شود، و در حالت رفع «أن» تقدیر گرفته نمی‌شود.

و مثل همین مثال است «واو» در این آیه، زیرا این عبارت پیشی علم بر تقوا را بیان می‌کند، اعم از اینکه گفته شود: اتقوا الله يعلمکم الله یا گفته شود: و يعلمکم الله با نصب یا رفع. پس «واو» مفید معنی معیت و همراهی است، به گونه معیت غایت با مورد غایت. و چون ما بعد «واو» منصوب نیست چنانکه در «واو» به معنی «مع» منصوب می‌شود از آن جهت گفتند «واو» برای استیناف است. در واقع این مورد مانند «حتی» است که بر مضارع مرفوع داخل شود که در آنجا گفته می‌شود که «حتی» برای استیناف است با اینکه در آنجا ارتباط ما قبلش موجود است.

و چون تقوی با جمیع مراتبش پشت کردن به نفس است که معدن جهل است و رو آوردن به سوی عقل است که باب علم می‌باشد، لذا تقوی مستلزم علم و ازدیاد آن است چنانکه در قول خدای تعالی است:

«اگر تقوای خدا را داشته باشید خداوند برای شما فرقان (قدرت فرق و تشخیص) قرار می‌دهد (۱)» یا قول خدای تعالی: «کسی که از خدا بترسد خداوند راه نجات (از گرفتاریها) را برای او می‌گشاید، و او را از جائی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد (۲)».

(۱) سوره انفال، آیه ۲۹

(۲) سوره طلاق، آیه ۲ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۶

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس ضرر زدن و تقوای شما را می‌داند، این عبارت تهدید و ترغیب است، بعضی گفته‌اند: در سوره بقره پانصد حکم است که ۱۵ حکم آن در این آیه است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۳] ص: ۱۶۶

اشاره

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَيْرٍ وَّلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانَ مِقْبُوضَةً فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَليَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَّ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

ترجمه: ص: ۱۶۶

و اگر در سفر باشید و نویسنده‌ای (برای سند قرض و معامله نسیه) نیابید برای وثیقه دین گروهی گرفته شود اگر برخی، برخی را امین داند و به آن کس که امین شناخته است امانت بسپارد و از خدا بترسید و به امانت خیانت نکنید و کتمان شهادت ننمائید که هر کس کتمان شهادت کند البته به دل گناهکار است و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید داناست.

تفسیر: ص: ۱۶۶

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ يَعْنَى فِي حِينِ دَادٍ وَ سَتَدٍ وَ قَرْضٍ دَادِنٍ وَ كَرَفْتِنٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا كَسَى پيدا نكردید كه برای شما نوشته‌ای بنویسد كه وثیقه امر باشد فَرِهَانٌ پس اخذ گروی به عنوان وثیقه شما باشد كه تقدیر عبارت «فالوثیقه رهان» می‌باشد، یا چیزی مناسب مقام تقدیر گرفته می‌شود مثل كلمه «مأخوذ» و «رهن» با دو ضمّه، و «رهن» با ضمّ راء و اسكان عین، و همه اینها جمع رهن است.

مَقْبُوضَةٌ شیعیه امامیه همه اتفاق دارند كه شرط لزوم در رهن قبض است «۱».

(۱) قبض منظور آن است كه مدیون شیء مورد گرو را كه باید مالکیت داشته باشد و قابل تصرف باشد به اختیار و تصرف داین بدهد (منظور از داین من له الحق و منظور از مدیون من علیه الحق و منظور از دین حق است). مواد ۷۷۱ و ۷۷۲ قانون مدنی....

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۷

فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَكْرَفَ بَعْضِي، بَعْضِي رَا أَمِينَ بَدَانَدِنِ دَرِ سَفَرِي، يَا مَطْلَقًا دَرِ دَادٍ وَ سَتَدٍ وَ تَدَايِنِ بَهْ اَيْنَكِهْ نُوْشْتِنِ وَ كَرُوْ كَرَفْتِنِ رَا تَرْكِ كَنْدِ، يَا دَرِ دَادِنِ مَالِي كِهْ كَرُوْ كَزْدَاشْتِهْ مِي شُودِ، يَا دَرِ هَمِهْ اَمَانَتِ هَا. فَلَئِوَدُّ الَّذِي أَوْثَمَنَ يَعْنَى بَدِهَكَارِ يَا بَهْ طُورِ مَطْلَقِ كَسَى كِهْ بَهْ اَوِ اَعْتِمَادِ شُدِهْ اَسْتِ اَمَانَتُهُ دِيْنَشِ رَا بِيْرْدَازْدِ، دِيْنِ رَا اَمَانَتِ نَامِيْدِهْ بَهْ جِهْتِ اَيْنَكِهْ قَرْضِ دِهْنَدِهْ، قَرْضِ كِرِيْنْدِهْ رَا اَمِينَ مِي دَانَدِ، يَا اَيْنَكِهْ مَقْصُودِ مَطْلَقِ اَمَانَتِ اَسْتِ. وَ لِيَتَّقِ اللّٰهُ رَبَّهُ بَايْدِ دَرِ خِيَانَتِ وَ فَرِيْبِ دَادِنِ، اَزِ خُدَا بَتْرَسَدِ.

وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا شَهَادَتِ رَا نِيْوْشَانِيْدِ، كِهْ مَوْرِدِ خَطَابِ شَهُودِ مِي بَاشِنْدِ (يَعْنَى شَهُودِ، شَهَادَتِ رَا نِيْوْشَانِنْدِ). وَ مَنْ يَكْتُمْهَا كَسَى كِهْ شَهَادَتِ رَا كَتْمَانِ كَنْدِ- بَدُونِ اَنْكِيْزِهْ شَرْعِي كِهْ كَتْمَانِ رَا جَايِزِ كِرْدَانَدِ.

فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ اَوِ دَلَشِ كِنَاهَكَارِ اَسْتِ. دَرِ نَسْبَتِ دَادِنِ كِنَاهِ بَهْ قَلْبِ مَبَالِغِهْ دَرِ كِنَاهِ اَسْتِ، زِيْرَا كِهْ كِنَاهِ اَزِ جَانِبِ نَفْسِ بَرِ اَعْضَاءِ ظَاهِرِ مِي شُودِ. وَ اَمَّا قَلْبِ كِهْ مَقَابِلِ نَفْسِ اَسْتِ مَبْرَايِ اَزِ كِنَاهِ اَسْتِ، وَ قَلْبِ بَهْ مَعْنَى نَفْسِ اَكْرَفِ مَنَشَأُ كِنَاهِ اَسْتِ وَ لِي كِنَاهِ بَهْ اَنْ نَسْبَتِ دَاْدِهْ نَمِي شُودِ بَلَكِهْ كِنَاهِ يَا بَهْ شَخْصِ وَ يَا بَهْ اَعْضَايِ شَخْصِ نَسْبَتِ دَاْدِهْ مِي شُودِ، وَ دَرِ نَسْبَتِ دَادِنِ كِنَاهِ بَهْ قَلْبِ، اِيْهَامِ وَ اِشَارِهْ بَهْ اَيْنِ مَعْنَى اَسْتِ كِهْ كِنَاهِ اَزِ اَعْضَايِ شَخْصِ بَهْ نَفْسِ، وَ اَزِ نَفْسِ بَهْ قَلْبِ كِهْ اَزِ كِنَاهِ پَاكِ اَسْتِ، سَرَايْتِ كِرْدِهْ اَسْتِ.

وَ اَزِ پِيَامِبِرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ خَبْرِي اَسْتِ كِهْ اَزِ كَتْمَانِ شَهَادَتِ نَهِي كِرْدِهْ وَ فَرْمُودِهْ اَسْتِ: كَسَى كِهْ شَهَادَتِ رَا كَتْمَانِ كَنْدِ خُدَاوَنْدِ كُوشْتِ اَوِ رَا بَرِ رِءُوسِ خَلَايِقِ، اَطْعَامِ مِي كَنْدِ وَ اَنْ قَوْلِ خُدَايِ عَزِ وَ جَلِ اَسْتِ: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ «۱».

(۱) صافی: ج ۱ / ص ۲۸۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۸

وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خُدَاوَنْدِ اَكْغَاهِ اَسْتِ بَهْ اِدَاءِ اَمَانَتِ وَ خِيَانَتِ دَرِ اَمَانَتِ وَ اِدَاءِ شَهَادَتِ وَ كَتْمَانِ اَنْ. عَلِيْمٌ دَانَا بَهْ وَعْدِهْ وَ وَعِيْدِ اَسْتِ.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴] ص: ۱۶۸

اشاره

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِنَّ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۲۸۴)

ترجمه: ص: ۱۶۸

آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک خداست و اگر آنچه (از اغراض خیر و شرّ) در دل دارید آشکار یا مخفی کنید خدا شما را در برابر آن مؤاخذه و بازخواست خواهد کرد و آن گاه هر که را خواهد بخشد و هر که را خواهد عذاب کند و خداوند بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۱۶۸

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جمله استینافیه است و در مقامی است که برای احاطه علم خدا، علت آورد. وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ یعنی اگر آنچه را که در دلهای شماست آشکار کنید و از جمله آنها آشکار کردن شهادت است ولی اختصاصی به آن ندارد بلکه در هر چیزی که در دلها هست از عقائد و نیتها و ارادهها جریان دارد، و آن به وجهی در چیزهای پنهان نفس جریان دارد که حتی صاحبش آن را احساس نمی کند، و آشکار کردن آن چیزهای پنهان نفس، به این است که آنها بر صاحبشان ظاهر شوند به طوری که به آنها ادراک داشته باشند «۱».

(۱) به اصطلاح روان شناسی باید از ناخود آگاه به خود آگاه آید. این آیه می تواند اصول تحلیل روانی و خود کاوی هر کسی باشد. برای اطلاع بیشتر به کتابهای روانکاوی و دین از اریک فروم و مرزهای نو در روانکاوی از هورنای و مقالات فروید و یونگ مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۶۹

أَوْ تُخْفُوهُ و از جمله چیزهایی که مخفی می کنید کتمان شهادت است که در نهانخانه در ذهن و خیال و نیت و اراده و دیگر مراتب نفسانی، بلکه در چیزهای پنهان نفس که صاحبش نسبت به آن هیچ احساسی ندارد جریان دارد. از قبیل چیزهایی که قوا و استعداد آنها در نفس باقی می ماند و به فعلیت نمی رسد تا اینکه صاحبش آن را احساس نماید، زیرا آن مکنونات نفسی، به مقتضای مضمون أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا «۱» در روز قیامت ظاهر می شود و چیزی از آنها از خدای تعالی مخفی نمی ماند. يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ خدا شما را در برابر آن به محاسبه می کشد. آنچه که در اخبار وارد شده است که بر عزم و قصد معاصی یا آنچه در ذهن خطور می کند یا بر وسوسه، مؤاخذه ای نیست «۲»، و مجازات دنیوی یا عقوبت اخروی را به دنبال نخواهد داشت، اما موجب بالا نرفتن درجه شخص می گردد.

و آن چه در خبر در جواب کسی که گناه نبودن مواردی که به ذهن خطور می کند، آمده است که فرمودند: «بوی خوش و پاکیزه هیچ وقت با بوی بد و ناخوش برابر نیست «۳» دلالت دارد بر اینکه بر آنچه به ذهن خطور می کند، تا حدی محاسبه وجود دارد. و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است «۴» که از امت من عقوبت نه خصلت ناپسند برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه که به آن علم ندارند، آنچه که طاقت و توان آن را ندارند، آنچه که به آن ناچار می شوند، آنچه

(۱) سوره زلزله زمین بار درون خود را خارج می سازد و آن روز اخبار خود را بیان می کند

(۲) مجمع البیان: ج ۱ و ۲ / ص ۴۰۱

(۳) مجمع البیان: ج ۱ و ۲ / ص ۴۰۱

(۴) صافی: ج ۱ / ص ۲۸۷. این حدیث مشهور به حدیث رفع است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۰

که ناخوش دارند ولی به آن وادار می‌شوند، تفأل و فال بد زدن، وسوسه در تفکر در آفرینش و حسد- تا حدی که با زبان و دست ظاهر نشود (۱).

فَيْغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ پس هر که را خواهد بخشاید و هر که را خواهد عذاب کند «فیغفر» با رفع و جزم و با فاء و بدون فاء خوانده شده است.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (معنی آن چند بار ذکر شده)

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۵] ص: ۱۷۰

اشاره

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)

ترجمه: ص: ۱۷۰

رسول به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورد و همه مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب پیامبران خدا ایمان آوردند (و گفتند) ما میان هیچ یک از پیامبران خدا فرق نگذاریم (و همه یک زبان و یک دل در قول و عمل اظهار کردند) که ما فرمان خدا را شنیده اطاعت کردیم پروردگارا ما آموزش ترا می‌خواهیم و می‌دانیم که بازگشت ما به سوی توست.

تفسیر: ص: ۱۷۰

أَمَّنَ الرَّسُولُ ابتداء کلام است بلکه ابتداء آیه‌ای است که از ماقبلش منقطع است چنانکه بزودی می‌آید.
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ و این گرامی داشتن و تصریح کردن خدا بر ایمان محمد صلی الله علیه و آله است. (منظور اینکه خود محمد صلی الله علیه و آله به آن چه بر وی نازل شد ایمان آورد) وَالْمُؤْمِنُونَ عطف بر «رسول» یا ابتداء کلام است چنانکه بزودی

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۸۷. این حدیث مشهور به حدیث رفع است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۱

خواهد آمد.

كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ مؤمنان هم به خدا و فرشتگان ایمان آوردند. از فرشتگان مقرب، و از فرشتگان که صف می‌کشند، و فرشتگانی که به تدبیر امور مشغولند، و صاحبان بالها، و رکوع روندگان و سجده کنندگان چه زمینی باشند یا آسمانی.

وَ كُتُبِهِ و کتابهایش یعنی کتاب مبین و کتاب محفوظ و کتاب محو و اثبات علمی و عینی.

وَرُسُلِهِ و فرستادگانش از ملائکه و بشر در عالم کبیر و صغیر.

لَا- نُفَرِّقُ یعنی آنان گفتند ما فرق نمی‌گذاریم، و «لا- یفرق» با یاء نیز خوانده شده است از باب حمل بر لفظ کلّ، و «لا یفرقون» خوانده شده تا حمل بر معنی «کلّ» باشد.

بَيْنَ أَحَدٍ اضافه «بین» به «أحد» یا از جهت عموم «أحد» است که در سیاق نفی واقع شده و مقید عموم است یا اینکه لفظ «غیره» در

تقدیر است یعنی بین احدی و غیر او.

مِنْ رُشْلِهِ مَقْصُودٌ فَرَقَ نَگذاشتن در تصدیق است نه در تفصیل «۱».

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ یعنی ببخش، یا اینکه ما ببخشش تو را طلب می‌کنیم.
رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ اظهار اقرار آنان است به معاد بعد از اظهار اقرار آنان به مبدأ.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۶] ص: ۱۷۱

اشاره

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

(۱) ظاهراً باید تفضیل باشد با ضاد به معنی برتری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۲

ترجمه: ص: ۱۷۲

خداوند کسی را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او، نیکی‌های هر کس به سود خود او و بدی‌هایش نیز به زیان خود اوست.
پروردگارا ما را به آنچه به فراموشی سپرده یا خطا کرده‌ایم، مؤاخذه مکن.
بار پروردگارا بار تکلیف گران و طاقت فرسا چنان که بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. بار پروردگارا بار تکلیفی فوق طاقت، ما را بدوش منه و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما. سلطان و یار و یاور ما تویی ما را بر (مغلوب کردن) گروه کافران یاری فرما.

تفسیر: ص: ۱۷۲

لا- يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا یعنی به هیچ یک از تکالیف معاد و معاش بیش از توانائی شما را تکلیف نمی‌کند. جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا پس از آن که گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم از عهده تکلیف خارج می‌شوند؟ خداوند فرمود: خدا نفسی را تکلیف نمی‌کند إِلَّا وُسْعَهَا مگر به مقدار توانائی نفس، آنقدر تکلیف نمی‌کند که نتوانند از عهده آن برآیند. و ممکن است، جمله حال باشد و این معنی را افاده کند و مقصود از وسع نفس آن چیزی است که نفس توانائی و قدرت انجام دادن آن و یا حتی قدرت انجام دادن بیش از آن را دارد.
لَهَا مَا كَسَبَتْ حال است یا جواب سؤال مقدر.

وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ یعنی سود و نفع خوبیهای نفس به خودش بر می‌گردد. نه به غیرش، و همچنین است ضرر گناهانش. و کسب مال به معنی رسیدن به مال است بدون اینکه در تحصیل آن به زحمت افتاده باشد به خلاف اکتساب که در آن کار کردن و زحمت کشیدن است.

و استعمال کسب در طاعات و معاصی اشاره به این است که حرکاتی که موافق یا مخالف امر الهی از انسان صادر می‌شود، باعث

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۵

پذیرفت و بر امتش عرضه نمود که آنها نیز قبول کردند.

پس چون خداوند دید آنها با اینکه طاقت و توان آن تکلیف‌ها را ندارند و قبول کردند وقتی پیامبر در سیری که داشت به ساق عرش رسید خداوند کلام را برای او تکرار کرد تا پیامبر آن را بفهمد، پس گفت:

رسول ایمان آورد به آن چه که برای او نازل شد، پس از جانب خودش و امتش جواب داد و گفت: همه مؤمنین به خدا و ملائکه‌هایش و کتاب‌ها و رسولانش ایمان آوردند، و بین هیچ یک از رسولانش فرقی نمی‌گذاریم.

پس خدای تعالی فرمود: اگر این کار را انجام دهند، بهشت و مغفرت خدا برای آنان است. پس پیامبر گفت: اگر چنین کردی پس پروردگارا بخشش و غفران تو را می‌خواهیم و بازگشت و مرجع همه در آخرت به سوی توست. پس خداوند تعالی به او جواب داد: این کار را برای تو و امتت انجام دادم. سپس خدای تعالی فرمود: حال که این آیه را با همه سختی و عظمت محتوای آن قبول کردی در حالی که من آن را بر امت‌ها عرضه کردم، قبول نکردند و امت تو آن را قبول کرد، پس حق من است که از امت تو آن سختی‌ها را بردارم و فرمود: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ تكلیف نمی‌کند خداوند نفسی را مگر به مقدار توانایی و هر چه که از خیر کسب کرده، به سود نفس است و هر چه که از شر اکتساب نموده است، به زیان آن است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که این مطلب را شنید عرض کرد: خدایا حال که به من و امتم لطف کردی و در حق ما این کار را انجام دادی پس بر من فزونی بخش. خداوند فرمود: درخواست کن، پیامبر عرض کرد:

خدایا ما را بر نسیان و خطایمان مؤاخذه نکن. خدای تعالی فرمود: من امت تو را به سبب نسیان و خطا مؤاخذه نمی‌کنم و این به جهت کرامت و احترامی است که از تو به عمل می‌آورم، و امت‌های پیشین چنین بودند که هر گاه بر آنان تذکری داده می‌شد و ایشان فراموش می‌کردند، درهای ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۶

عذاب بر آنها باز می‌شد، و این عذاب بر نسیان را از امت تو برداشتم.

و امت پیشین هر گاه خطا می‌کردند مؤاخذه می‌شدند و به خطایشان عقاب می‌شدند و این را از امت تو برداشتم به جهت احترام و کرامتی که پیش من داری.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه کرد: خدایا حال که آنرا به من عطا کردی فزونی بخش مرا. پس خدای تعالی فرمود: سؤال کن عرض کرد:

(پروردگارا کار طاقت فرسا و سخت بر ما تحمیل نکن چنانکه بر پیشینیان تحمیل کردی) یعنی کارهای شدید و سخت که واجب کرده بودی بر کسانی که قبل از ما بودند، بر ما واجب مگردان.

پس خداوند آن را اجابت کرد و فرمود: از امت تو سختی‌ها را که بر امت‌های پیشین واجب بود برداشتم. نماز آنان را قبول نمی‌کردم مگر در نقطه معینی از زمین که برای نماز خواندن آنان، اختیار کردم اگر چه دور باشد، در حالی که همه زمین را برای امت تو مسجد پاک قرار دادم، پس این یکی از سختی‌هایی است که بر امت‌های پیشین واجب بود و از امت تو آن را برداشتم. و امت‌های پیشین چنین بودند که اگر جایی از بدنشان نجس می‌شد باید همانجا از بدنشان را ببرند در حالی برای امت تو آب را پاک کننده قرار دادم. پس این هم یکی از سختی‌هایی است که در امت‌های سابق بود و از امت تو برداشتم. و امت‌های پیشین قربانی‌هایشان را بر گردن گرفته و تا بیت المقدس می‌بردند، پس از هر کس که قربانی را قبول می‌کردم آتشی می‌فرستادم و آن را می‌خورد و صاحبش شاد و خوشحال برمی‌گشت و از هر کس که قبول نمی‌کردم ناراحت و غمگین برمی‌گشت، در حالی که قربانی امت تو را در شکم فقرا و مساکین امت قرار دادم، و از هر کس که قربانی را قبول کنم چند برابر آن را به او می‌دهم و اگر قبول نکنم عقوبات دنیا را از او برمی‌دارم و عقوبات دنیا را از امت تو برداشتم.

این هم یکی از سختی‌هایی است که در اُمتهای پیشین وجود داشت، و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۷

اُمتهای پیشین باید نماز واجب را در تاریکیهای شب و نصفه‌های روز بخوانند و این از سختی‌هایی بود که بر اُمتهای پیشین واجب بود و آن را از اُمّت تو برداشتم و نماز را بر آنان در اطراف شب و روز و در وقت نشاط آنان واجب کردم. تا اینکه فرمود: اُمتهای پیشین در مقابل حسنه و کار خوب یک حسنه و در مقابل یک گناه یک گناه داشتند، و این یکی از سختی‌های پیشین بود که از اُمّت تو برداشتم و حسنه را ده برابر و گناه را یک برابر دادم.

اُمتهای پیشین اگر قصد کار خوبی داشتند و به آن عمل نمی‌کردند، بر آنان ثوابی نوشته نمی‌شد و اگر به آن نیت لباس عمل می‌پوشاندند برایشان یک حسنه نوشته می‌شد، ولی برای اُمّت تو به همان نیت اگر چه عمل نکند یک حسنه و اگر عمل کند ده حسنه نوشته می‌شود.... تا اینکه فرمود: اُمتهای پیشین اگر نیت گناه می‌کردند ولی در عمل مرتکب نمی‌شدند چیزی بر آن نوشته نمی‌شد. و اگر مرتکب می‌شد گناه نوشته می‌شد. ولی اُمّت تو هرگاه قصد گناه کند و عمل نکند حسنه برای او نوشته می‌شود.... تا اینکه فرمود: اُمتهای پیشین وقتی گناه می‌کردند گناهشان بر درهایشان نوشته می‌شد، و توبه آنان از گناه این بود که بعد از توبه محبوب‌ترین طعام برایشان حرام می‌شد، و این سختی را از اُمّت تو برداشتم و گناهانشان را بین خودم و بین آنها گذاشتم و پرده‌های کلفتی بر روی گناهانشان کشیدم و توبه آنان را بدون عقوبت قبول کردم. و عقاب به این نحو نمی‌کنم که محبوب‌ترین طعام را بر آنها حرام کنم.

اُمتهای پیشین از یک گناه صد سال یا هشتاد یا پنجاه سال توبه می‌کردند و من بدون عقوبت آنان در دنیا توبه‌شان را نمی‌پذیرفتم تا آنجا که فرمود: یک مرد از اُمّت تو بیست سال یا سی سال یا چهل سال یا صد سال گناه می‌کند سپس به مقدار یک چشم به هم زدن توبه می‌کند و پشیمان می‌شود، من همه گناهان او را می‌بخشم.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا حال که این همه به من عطا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۸

فرمودی پس فزونی بخش مرا. فرمود: درخواست کن. پیامبر عرض کرد:

خدایا چیزی را که ما طاقت آن را نداریم بر ما تحمیل نکن. خدای تعالی فرمود: من این را هم در مورد تو و اُمّت تو انجام دادم و بزرگی بلاهای اُمّت‌های پیشین را از اُمّت تو برداشتم، و این حکم من است در جمیع اُمّت‌ها که مخلوقات را فوق طاقتشان تکلیف نکنم.

پیامبر عرض کرد: بگذر از ما و ما را ببخش و بر ما رحم نما، تو مولای ما هستی. خداوند فرمود: رحم و بخشش و عفو را در مورد توبه کنندگان از اُمّت تو انجام می‌دهم.

پیامبر عرض کرد: ما را بر قوم کافر یاری ده و غالب گردان، خدای تعالی فرمود: اُمّت تو در روی زمین مانند خال سفید در گاو سیاه می‌درخشند، آنان توانا و غالب هستند و به خدمت می‌گیرند و به خدمت گرفته نمی‌شوند به جهت کرامت و بزرگی که نزد من داری، و حقّ من است که دین تو را بر سایر ادیان ظاهر سازم تا جائی که در شرق و غرب زمین جز دین تو دینی نباشد و یا اگر باشد به اهل دین تو جزیه بدهند «۱».

(جزیه مال یا پولی بود که به عنوان مالیات به مسلمانان می‌پرداختند) اخبار در فضیلت این آیه و آیه قبلش و اینکه آن دو از گنجهای عرش هستند «۲» بسیار است. و روایت شده است که خداوند دو آیه از گنج‌های بهشت نازل فرمود که خداوند با دست خودش آن را نوشت و این دو هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات بود، و هر کس آن دو آیه را بعد از نماز عشا بخواند از قیام شب کفایت می‌کند «۳»، و در روایتی است:

هر کس دو آیه از آخر سوره بقره را بخواند او را بس است «۴».

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۱

(۲) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۵۶/ ح ۱۲۲۹

(۳) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۱ [.....]

(۴) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۷۹

سوره آل عمران ص: ۱۷۹

اشاره

و آن مدنی است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱] ص: ۱۷۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم (۱)

ترجمه: ص: ۱۷۹

الم، این حروف از اسرار الهی است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲] ص: ۱۷۹

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

ترجمه: ص: ۱۷۹

الله همان خدائی است که جز او خدائی نیست، و او زنده و پایدار است.

تفسیر: ص: ۱۷۹

الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ تفسیر «الم» در اول سوره بقره و بقیه آن در آیه الكرسي مفصلاً شرح داده شد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳] ص: ۱۷۹

اشاره

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)

ترجمه: ص: ۱۷۹

آن خدائی که قرآن را به راستی به سوی تو فرستاد و پیش از قرآن کتاب تورات و انجیل را فرستاد.

تفسیر: ص: ۱۷۹

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ خدایند برای تو به حق کتاب را فرو فرستاد در حالی که تصدیق کننده کتب و شرایعی است که گذشته است.

وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ توراها اسم کتاب موسی است، این واژه به قولی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۰

عربی نیست و داخل شدن الف و لام برای عربی ساختن آن است، یا اینکه لفظ عربی است از «وری» مثل «وری الزند» یعنی آتش آن ظاهر شد، یا از «واراه» یعنی او را پوشید، و اصل آن و وریه بر وزن دحرجه می باشد که مصدر فعلی است که به «دحرج» ملحق شده است پس واو به تاء بدل شده و یاء به الف.

وَالْإِنْجِيلَ با کسر همزه و فتح آن، خوانده شده است و ممکن است آن نیز عجمی و الف و لام برای عربی کردن آن باشد، یا اینکه عربی است و از معانی زیر مشتق باشد: ۱- از نجل به معنی فرزند یا پدر. ۲- از انداختن چیزی. ۳- عمل. ۴- جمع کثیر. ۵- سیر شدید. ۶- حجّت و دلیل.

۷- پاک کردن کودک لوح و تخته اش را. ۸- از «نجل» با حرکت به معنی وسعت دید چشم.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴] ص: ۱۸۰

اشاره

مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴)

ترجمه: ص: ۱۸۰

برای هدایت مردم، کتاب کامل جدا کننده حق از باطل (قرآن) را فرستاد همانا آنان که به آیات خدا با وجود اتمام حجّت این کتاب آسمانی، باز هم کافر شدند. بر آنها عذاب سخت است و خدا مقتدر و کیفر دهنده ستمکاران است.

تفسیر: ص: ۱۸۰

مِنْ قَبْلُ یعنی قبل از قرآن یا قبل از این زمان، هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ هدایتی برای مردم بوده است. و فرقان یعنی قرآن را فرو فرستاد، از این جهت هم دانسته می شود که مقصود از کتاب در اول آیه، همه کتاب است که در شب قدر بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، یا همه احکام رسالت است، یا آثار ولایت است، که به سبب نازل شدن و فرود آمدن بر مقام سینه پیامبر

گسترده شده است، و چون کتاب به ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۱

عبارات نفسی و لفظی به الفاظ کتاب الهی و اخبار قدسی و نبوی تعبیر می‌شود، بنابراین فرقان مصدر است به معنی فرق گذاشته شدن و تفصیل داده شدن، یا به معنی فرق گذارنده و تفصیل دهنده (زیرا حق را از باطل و نیز کتب منزله را از غیر آن جدا ساخته است) و در اخبار زیادی، قرآن به همه کتاب تفسیر شده است، و فرقان به آیات محکمی که واجب است به آن عمل شود تفسیر شده است «۱»، و این معنی به آنچه که ذکر کردیم، اشاره دارد. و پیش از این برای فرقان و قرآن شرح مبسوطی بیان داشتیم. از آنچه که ذکر شد وجه تعبیر به تنزیل در تنزیل کتاب، و به انزال در انزال تورات و انجیل و فرقان استنباط می‌شود، زیرا نزول کتاب از مقام اطلاق (به طور مطلق) به مقام تقييد (در قید کلمات و مناسبتها و حالات و...) بود و لذا احتیاج به سختی کشیدن از طرف آن کسی بود که قابلیت و استعداد آن را داشت که کتاب بر او نازل شود. به خلاف نزول تورات و انجیل و فرقان که آنها از مقام تقييد اجمالی به مقام تقييد تفصیلی نازل شده‌اند، پس محتاج به سختی کشیدن زیاد نبود، و لذا لفظ تنزیل را که دلالت بر مبالغه می‌کرد نیاورد.

و چون مقام سؤال کردن از حال کسی است که به کتابها کفر ورزیده است لذا خدای تعالی جواب داد و فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (آیات) و آیات اعم از آیات انفسی و آفاقی و تدوینی است، زیرا که شؤونات نفس و واردات جسمانی و نفسانی آن و موجودات عالم کبیر همه اینها آیات جمال و جلال خدای تعالی است.

و مقصود از کفر به آیات، کفر به آنها از جهت نشانه (آیات) بودنشان است نه از جهت ذات آنها، زیرا بسیاری از کافران به آیات، ذات

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۶۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۲

آیات و نشانه‌ها را مشاهده می‌کنند، و از آنها پوشیده نیست در حالی که آنها از جهت اعتقاد به اینکه آنها نشانه (آیه) هستند کفر می‌ورزند.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ جَمَلُهُ حَالِيهِ اسْتِ يَاسْتِ مَعْطُوفَهُ اسْتِ دَر مَقَام تَعْلِيلٍ وَ تَأْكِيدٍ، وَ مَعْنَى عَزَّتْ خَدَاي تَعَالَى اَيْنَ اسْتِ كَه هِيْج مَانَعِي خَدَاي تَعَالَى رَا اَز مَرَاد خُود مَنَع نَمِي كَنَد.

دُو اِنْتِقَامٍ يَعْنِي اَز شَأْن اُو، اِنْتِقَام اَز كُوسِي اسْت كَه بَا اُو مَخَالَفَت وَ نَاْفَرْمَانِي بَكَنَد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵] ص: ۱۸۲

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵)

ترجمه: ص: ۱۸۲

همانا چیزی در آسمان و زمین از خدا پنهان نیست.

تفسیر: ص: ۱۸۲

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ اسْتِنَافٍ است در مقام تعلیل یا جواب سؤال از علم خدای تعالی به آنها و به کفر آنهاست. گویا که گفته شده است: آیا کفر آنها را خدا می‌داند؟ پس فرمود: پنهان نمی‌ماند عَلَیْهِ شَيْءٌ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ بر او چیزی نه در زمین و نه در آسمان. یعنی در تمام ما سوی الله (آن چه غیر خداست) چیزی از او پنهان نمی‌ماند. چون زمین شامل عوالم سه گانه است، عالم اندازه‌های نورانی، و قدرهای ظلمانی، و اجساد طبیعی، و آسمان نیز شامل ارواح مدبر و ارواح مجرد است (برای توضیح بیشتر در مورد نور و ظلمت به کتاب حکمت الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی، شهید، مراجعه شود).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶] ص: ۱۸۲

اشاره

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)

ترجمه: ص: ۱۸۲

خداست آنکه صورت شما را در رحم مادران هر گونه که اراده کند (زشت و زیبا و نر و ماده) می‌نگارد خدایی جز آن ذات یکتا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۳ نیست که به هر کار توانا و بر همه چیز داناست.

تفسیر: ص: ۱۸۳

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ حال است یا مستأنف است و جواب سؤالی که تقدیر آن چنین است: آیا باطن اشیا را در آسمان و زمین می‌داند؟ یا جواب سؤال از علت اثبات حکم است، یعنی خداوند ظواهر آن چه که در عالم است می‌داند، زیرا اوست که در رحم مادر به شما صورت می‌دهد. فِی الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ پس او باطن اشیا و چیزهایی را که هنوز موجود نشده‌اند می‌داند، پس چگونه ظواهر اشیا را نداند که در عالم موجود شده‌اند.

و ارحام، اختصاصی به رحمهای مادران جسمانی ندارد، زیرا که نفوس حیوانی و بشری، رحمهای لطیفه سیاره انسانی است که خطاب خدا متوجه به آنها می‌شود. بلکه مواد بعیده از قبیل دانه‌ها و گوشت‌ها و حبوبات و میوه‌ها که غذای انسانها می‌شود و کیلوس «۱» و کیموس «۲» و خون‌هایی که در رگها و اعضا جاری می‌شود، و خونهایی که شبیه به اعضا هستند همه اینها رحمهایی برای نطفه هستند، نطفه‌هایی که در مراتب جنین بودنشان رحمهای نفوس حیوانی و بشری و لطیفه انسانی می‌باشند، و مراتب عالی نفس انسانی هر کدام به وجهی رحم مرتبه بالاتر از خودش می‌باشد. به همین جهت در باره «بطن» اخباری وارد شده است، که خوشبخت در بطن مادرش خوشبخت است و آن به ولایت تفسیر شده است، زیرا انسان تا وقتی که بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی ننموده و تحت ولایت تکلیفی قرار نگرفته باشد، حال او

(۱) کیلوس مأخوذ از یونانی، عصاره، مایع، غذایی که در حین گوارش از معده وارد روده کوچک می‌شود و در آنجاست تأثیر شیرهایی که داخل آن می‌گردد به صورت مایعی شبیه شیر در می‌آید.

(۲) کیموس - پخت غذا در معده، غذایی که در معده پخته.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۴

حال نطفه در صلب مرد است، و پس از دخول در ولایت به سبب بیعت خاص، حال او حال نطفه‌ای می‌شود که در رحم مستقر شده است، و سعادت و شقاوت ظاهر نمی‌شود مگر بعد از دخول در ولایت، و لذا علی (ع) قسیم جنت و نار می‌شود «۱»، و کسی که در ولایت داخل نشود از دنیا خارج نمی‌شود مگر بعد از آنکه ولایت به او عرضه می‌شود، و علی (ع) نزد او ظاهر می‌گردد تا اینکه یا بپذیرد و یا انکار کند، آن وقت یا سعید است یا شقی.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: خداوند هر گاه بخواهد مخلوقی را خلق کند همه صورتهائی را که بین آن مخلوق تا آدم وجود داشته است جمع می‌کند سپس بر طبق یکی از صورتهای نقش می‌آفریند تا اینکه یکی نگوید این مخلوق شباهت به من ندارد و به هیچ یک از پدرانم نیز شبیه نیست «۲».

در حدیث دیگری است: انسان و تصویرش در رحم آفریده می‌شوند، سپس خداوند دو ملائکه خلاق را می‌فرستد تا در رحمها هر چه را که خدا می‌خواهد پدید آرند، آنان از راه دهان زن وارد رحم می‌شوند تا به رحم می‌رسند، سپس در آن نطفه که روح قدیم قرار دارد و از صلب مردان و زنان گذر کرده است، روح حیات و بقا می‌دمند و به اذن خدا برای جنین گوش و چشم باز می‌کنند و جوارح و اعضا و جمیع آنچه که در شکم هر انسان قرار دارد، درست می‌کنند، سپس خداوند به دو ملائکه وحی می‌کند، بر او قضا و قدر مرا بنویسد امر مرا در باره او اجرا کنید و در آنچه می‌نویسید بداء «۳» را شرط کنید.

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۳

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۳

(۳) بداء، ظهور امری یا رأیی است بعد از خفای آن. مبنای بحث آن چنین است که آیا بداء در باره خدای تعالی جایز است یا نه، به این معنی که ممکن است خدای تعالی امری را مقرر گرداند و بعدا انصراف حاصل کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۵

پس ملائکه می‌گویند: پروردگارا چه بنویسیم، خداوند به آنها وحی می‌کند سرتان را بلند کنید به سر مادرش نگاه کنید، پس سرشان را بلند می‌کنند ناگهان لوحی را می‌بینند که به پیشانی مادرش می‌خورد پس به آن لوح نگاه می‌کنند و در آن لوح، صورت و زینت و مرگ و پیمان او می‌بینند که آیا بدبخت و یا خوشبخت است و جمیع مراتب او را تشخیص می‌دهند. امام فرمود: یکی از آن دو ملائکه بر دیگری املا می‌کند، پس همه آنچه را که در لوح وجود دارد می‌نویسند، و در آنچه که نوشته‌اند بداء را شرط می‌کنند، سپس نوشته را تمام کرده بین دو چشم آن مخلوق می‌گذارند سپس او را در شکم مادر می‌ایستاند. امام فرمود:

چه بسا که سرکشی کند و بیفتد و این معنی محقق نمی‌شود مگر در هر سرکش و یاغی.

و آن گاه که وقت بیرون آمدن کودک برسد... تا آنجا که گفت:

ملائکه بانگ می‌زنند که کودک از آن می‌ترسد و وارونه می‌شود و پاهایش بالای سرش می‌آید و سرش به پائین شکم قرار می‌گیرد، و این

متکلمان انتساب بداء به این معنی را کفر به ذات حق می‌دانند و از طرفی در شرایع این گونه امور دیده شده است. لذا در توجیه و تفسیر آن در باره خدا به فکر افتاده و گفته‌اند: بداء در مورد ذات خدا به این معنی است که بندگان امری و حکمی را طوری تصور کنند در حالیکه در لوح محفوظ غیر از آن باشد و چون آنچه مرقوم در لوح محفوظ است از بندگان مخفی است لذا به آن توجیهی

ندارند و خلاف آن را در لوح محو و اثبات و یا عالم قدر مشاهده می‌کنند، و موقعی که برای آنان آنچه در لوح محفوظ مضبوط و مرقوم است، معلوم و خلاف آنچه فکر می‌کنند آشکار شد، گمان برند بداء حاصل شده است. اعتقاد به بداء بر اساس آیه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* (سوره رعد: ۳۹) طرح شده و از معتقدات شیعه اثنی عشریه است (فرهنگ علم کلام، ص ۷۶ به نقل از ترجمه کشف المراد، ص ۴۴۷ و المقالات و الفرق، ص ۷۸ و الشیعه بین الاشاعره و المعتزله، ص ۲۳۰).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۶

برای این است که خداوند بر زن و کودک خروج از رحم را آسان کند.... تا آخر حدیث «۱».

و رفتن ملائکه به داخل رحم از راه دهان کنایه از دخول ملائکه از آن جهتی است که بقای مادر به آن بستگی دارد، و آن عبارت از جهت غیبی است و گر نه در عالم طبیعت جهتی و سمتی برای دخول و خروج ملائکه نیست، زیرا ملائکه خارج از جهات است و محدود به جهات نمی‌شود «۲».

نوشتن قضا و قدر از لوحی که به پیشانی مادر می‌خورد کنایه از استنباط آن چیزی است که بالقوه است (و بعدا به فعل می‌رسد) از محلی که آن قوه در آن است (جنین) و تأثیر پذیری آنچه بالقوه است از محل (جنین)، به سبب آثار آن می‌باشد، و شرط بداء برای این است که گاهی چیزی که بالقوه باشد به وسیله سببهای خارج از محل تأثیر پذیر می‌گردد.

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جمله حالیه است یا استینافیه در موضع تعلیل (یعنی به علت اینکه جز او خدایی نیست این گونه به آفرینش می‌پردازد) العزیز چون او بزرگ و با عزت است پس هیچ مانعی نمی‌تواند از تصویر آنچه را که خدا بخواهد در رحم ترسیم کند، جلوگیری نماید.

الْحَكِيمُ و او بر طبق حکمت عمل می‌کند، یعنی به تصویر و ترسیمی نمی‌پردازد مگر به همان صورتی که استعداد کودک آن را اقتضا می‌کند، و طبق مصالحی که به کودک یا به جهان بر می‌گردد، می‌آفریند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷] ص: ۱۸۶

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷)

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۳

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۷

ترجمه: ص: ۱۸۷

اوست خدایی که قرآن را به تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که آنها اصل و مرجع دیگر آیات کتاب خواهد بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل هست از پی متشابه رفته‌اند تا به تأویل کردن آن در

دین راه فتنه‌گری و شبهه‌پدید آرند. در صورتی که تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم، کسی نداند و اهل دانش گویند ما به همه آن کتاب گرویدیم که تمام محکم و متشابه آن از جانب پروردگار ما آمده و به این دانش و بر این معنی (که آیات قرآن همه از جانب خداست) تنها خردمندان آگاهند.

تفسیر: ص: ۱۸۷

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ جَمَلَةً حَالِيَةً يَاسْتِيفِيهِ وَيَبَيِّنُ حِكْمَتَ خَدَايَ تَعَالَى اسْت، و کتاب در اینجا عبارت از همه ما سوی الله است، زیرا جز ذات خدا هر چه هست کتاب خدا می‌باشد چنانکه در اول کتاب گذشت. و نزول کتاب عبارت از ظهور آن بر مقام محمّد صلی الله علیه و آله است، البتّه مقام نازل آن به صورتی است که مناسب او در آن مقام باشد، یا ظهور آن کتاب بر مقام رسالتش به آنچه که از احکام فرستاده شد، یا ظهور آن به سبب الفاظ و عبارات و نقوش و نوشته‌ها است که کتاب تدوینی می‌باشد.

بیان محکم و متشابه ص: ۱۸۷

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ «أَحْكَمُ الْأَمْرِ وَالْبِنَاءِ» یعنی آنرا محکم کرد به نحوی که شکستن و از بین رفتن به آن راه نمی‌یابد، و «أَحْكَمُ الْحَكْمِ» یعنی حکم را محکم کرد به نحوی که محو و نسخ به آن راه نمی‌یابد، و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۸ «أَحْكَمُ اللَّفْظِ» یعنی لفظ را پایدار و محکم آورد به نحوی که احتمال در آن راه ندارد، و در تمام این موارد، متشابه در مقابل محکم قرار می‌گیرد، و در مورد معنای متشابه و محکم و اخباری که از معصومین (ع) به ما رسیده «۱» و یا از غیر آنان نقل گردیده است به همین معانی که ذکر شد بر می‌گردد.

و کتاب تکوینی کبیر (عالم کبیر)، آیات عقلانی و نیز آیات نفسانی از جهت وجوه عقلانی آنها، محکّمات، و اصول متشابهات می‌باشند، و آیات عینی طبیعی و علمی ملکوتی (مربوط به ملکوت علیا و ملکوت سفلی) عالی و سافل، از جهت راه یافتن محو و زوال به آنها، متشابهات می‌باشند.

و کتاب تکوینی انسانی، که مختصر شده کتاب کبیر (عالم کبیر) است، آیات روحی و عقلی آن، محکّمات است و آیات نفسی و طبیعی، متشابهات است. و از جهت نشئه علمی انسان، علوم عقلانی آن محکّمات است چون زوال در آنجا راه ندارد و معلومات آنها از علوم تخلف پذیر نیستند، زیرا معلومات آن نشئه، از جهت نمونه‌هایش عبارت از خود علوم است. و علوم نفسانی انسان، کلیّات و جزئیّاتش، تصدیقات و تصوّراتش، یقینیّات و ظنّیّاتش همه متشابهاتند، چون از نفس محو می‌شوند، و با معلوماتشان مغایرت دارند، و تخلف معلومات از آن علوم نیز جایز است. و از همین جهت «ظنون» (گمانها) نامیده شده است.

و از جهت افعال ارادی انسان همه افعال و اقوال و خطورات ذهنی و تخیلاتش متشابهات هستند چون زایل می‌شوند و باقی نمی‌مانند.

و از جهت دیگر هر چیزی که صدور آن از خدای تعالی و بازگشت

(۱) عیاشی: ج ۱/ ص ۱۶۲/ ح ۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۸۹

آن به سوی خدای تعالی معلوم باشد محکمت خدا می‌باشد، و هر چه که صدور آن از خدا معلوم نباشد یا معلوم باشد که از شیطان صادر شده است، متشابهات می‌باشد و همچنین است حال هر چیزی که بازگشت آن به خدا معلوم باشد و حال هر چیزی که بازگشت آن به سوی خدا معلوم نباشد.

و در مورد احکام تکلیفی هر چیزی که نسخ به آن راه نیابد محکم است، و هر چیزی که منسوخ باشد یا نسخ به آن راه یابد متشابه است. و هر چیزی که عام باشد و بر هر مکلفی جاری شود، محکم است و هر چیزی که خاص بوده در مورد هر مکلف جریان نداشته باشد، متشابه است.

و از کتاب تدوینی آنچه که دلالتش واضح است و جز مدلول خودش، احتمال مدلول دیگری در آن نباشد، یا ناسخ باشد، یا حکم عام باشد، یا ثابت بوده و نسخ نشده باشد، یا تأویل آن متعین باشد بعد از آنکه تنزیل آن متعین است، همه اینها محکم نامیده می‌شود، و آنچه که بر خلاف این موارد باشد، متشابه است.

و چون علی (ع) با تمام وجود تحت حکم روح است و بازگشتش به خداست و متحقق به ارواح عالیه است و مخالفین علی (ع) بر عکس این معانی هستند لذا صحیح است که علی (ع) و ائمه (ع) به محکمت تفسیر شوند و مخالفین آنها به متشابهات، چنانکه از ابی عبد الله (ع) «۱» در قول خدا: مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ وَّ اُیَاتٌ مُّشَابِهَاتٌ وارد شده است: چون محکمت اصل و ستون کتابند خدای تعالی فرمود: هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ آنها اصل کتابند و نفرمود: (امهات الكتاب) با اینکه قاعده حمل بر آیات مقتضی جمع است. و این بدان جهت است که خدای تعالی مجموع آنچه را که کتاب

(۱) عیاشی: ج ۱/ ص ۱۶۲/ ح ۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۰

نامیده می‌شود امر وحدانی فرض کرده است (یک امر)، و این فرض مقتضی وحدت در چیزی است که به آن نسبت داده می‌شود نه مقتضی جمع و نیز از جهت اینکه مجموع محکمت از حیث اجتماع، اصل واحدی را برای کتاب تشکیل می‌دهند، و هر یک از آنها اصل مستقلی حساب نمی‌شود و اَخْرَجُ مَثَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ و دیگر آیات متشابه هستند، و لیکن کسانی که در قلبشان رو گرداندن از حق و انحراف از جهت قلب و آخرت هست. فَيَتَّبِعُونَ از عالم کبیر تنها متشابهات آن را که موجودات این جهان و زینت دنیا بوده و به سرعت تباہ می‌شوند و همچنین موجودات ملکوت سفلی و صحنه سازی‌های آنها را پیروی می‌کنند، و از عالم صغیر نیز متشابهاتش را پیروی می‌کنند که عبارت است از شهوات فانی که با دردها و رنج‌ها آمیخته است و ادراکات شیطانی و افعال و اقوال که منحرف یا مشتبه به انحراف است.

و از احکامی که با آراء باشد فاسدشان مشابعت دارد و یا تأویل آنها به نفع آراءشان ممکن و محتمل می‌باشد پیروی می‌کنند.

و از قرآن نیز متشابهات آن را که موافق با اوام آنان بوده یا تأویل آن به نفع این اوام، ممکن بوده است پیروی کرده‌اند.

پس آنان محکمت کتاب را رها می‌کنند و ما تَشَابَهَ مِنْهُ اِئْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ آنچه را که متشابه است پیروی می‌کنند، و با این عمل فتنه‌جوئی می‌کنند، چه اینکه احساس به فتنه‌جوئی داشته باشند یا نداشته باشند، زیرا طلب فتنه مانند طلب رضای خدا گاهی ناشی از قصد و احساس است و گاهی بدون قصد است، زیرا آنان که در دار نفس و جهنم‌های طبع واقع شده‌اند جز فاسد کردن زمین عالم صغیر و کبیر و هلاک کردن زراعت و نسل، چیزی از آنها پدید نمی‌آید، و با هر قول و فعلی، آن فساد کردن شدت پیدا می‌کند و آن اشتداد، همان طلب فساد است. خواه اصلاً احساس به اصلاح و افساد نداشته باشند و خواه علم داشته باشند ترجمه بیان السعاده، ج ۳،

ص: ۱۹۱

که افساد می‌کنند و یا قصد افساد دارند، و خواه گمان کنند که اصلاح‌کننده هستند، نه افساد، چنانکه سخن چنان گفتند، و بیان داشتند: ما فقط اصلاح‌کننده هستیم.

وَ اَبْتَغَاءَ تَأْوِيلِهِ تَأْوِيلَ بِهِ چیزی می‌کنند که موافق آرائشان باشد.

وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ جمله حائیه است بنابر اینکه دخول «واو» بر مضارع منفی به سبب «ما» جایز باشد، یا اینکه جمله عطف شده است و لغت تأویل در اینجا یا به معنی چیزی است که به آن تأویل شده است، یا به معنی مصدر لغت است، یعنی آنچه که تأویل آن در نفس الامر است و کسی إِلَّا اللَّهُ به جز خدا نمی‌داند.

بدان که تأویل شیء به معنی بازگرداندن آن شیء است و این معنی صدق نمی‌کند مگر اینکه به آنجایی که از آنجا شروع شده بازگردانده شود و چون مبدأ کلمات تکوینی الهی و تدوینی، مقام ظهور خدای تعالی است که همان مقام مشیت است لذا تأویل آن را به نحو اطلاق کسی جز خدا نمی‌داند.

وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ یعنی کسانی که رسوخ تام در علم را دارند و آنها کسانی هستند که به مقام مشیت رسیده و از مقام امکان بالاتر رفته‌اند، و آنان محمّد و اوصیای دوازده‌گانه او هستند نه غیر آنها، چنانکه به ما رسیده است، و اما غیر آنان از انبیا و اولیا چون از مقام امکان بالاتر نرفته‌اند، تأویل تام آن را نمی‌دانند بلکه به قدر مقام و شأنشان تأویل می‌دانند.

و چون کلمات از جهتی از مقام غیب ناشی می‌شود و صحیح است که گفته شود: تأویل تام را جز خدا کسی نمی‌داند «۱».

وَ اَمَّا راسخون در علم، نیز آن را نمی‌دانند اَمَّا يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ از

(۱) به تفسیر آیه الکرسی مراجعه شود که در همین زمینه مطالبی بیان شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۲

باب تسلیم می‌گویند: به آن ایمان آوردیم. بنابراین، عبارت يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ موقوف به جمله مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ می‌باشد. (یعنی جز خدا- حتی راسخون در علم- کسی نمی‌داند). و قول خدا: الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ابتدای جمله دیگری است، پس صحیح است که گفته شود:

تأویل قرآن را نمی‌داند مگر خدا، یا گفته شود: علم تأویل قرآن منحصر در نبی صلی الله علیه و آله و ائمه (ع) است و غیر از آنها کسی نمی‌داند، یا گفته شود:

علم تأویل منحصر در آنان و خواص از شیعیان‌شان می‌باشد، و به هر یک از این معانی در اخبار اشاره شده است.

كُلُّ هَرِ يَكُ از محکم و مشابه مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از سوی پروردگار است. در خبر است: ما راسخ در علم هستیم «۱». و در روایتی است: پس رسول خدا افضل راسخین است «۲». و در خبر دیگری است: راسخین در علم کسانی هستند که اختلافی در علمشان نیست «۳».

و در خبر دیگری است: سپس خدای تعالی، با رحمت و سیعش و مهربانی به مخلوقاتش، و علم و آگاهی به اینکه کلامش را تبدیل کنندگان تغییر می‌دهند، کلام خودش را سه قسم نمود، یک قسم از آنرا طوری قرار داد که عالم و جاهل می‌شناسند و می‌فهمند، قسم دیگر را نمی‌فهمد مگر کسی که ذهنش صاف و حسّش لطیف، و تمیزش صحیح باشد از کسانی که خداوند سینه آنها را برای اسلام باز کرده است، و قسم سوم را نمی‌فهمد مگر پیامبران خدا و کسانی که راسخ در علم هستند. و خداوند این کار را انجام داد تا اینکه اهل باطل از کسانی که بر میراث ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یافتند ادعای علم کتاب نکنند زیرا که

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۷۰ [.....]

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۵

(۳) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۶۴/ ح ۳۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۳

خداوند این علم را برای آنان قرار نداده، تا اینکه ناتوانی و اضطراب، آنها را به فرمانبرداری از امر ولیّ امرشان وادارد. پس آنان از فرمانبرداری خدا استکبار ورزیدند. و این برتری جویی از جهت بزرگ پنداری و افترا بستن بر خدا بوده است، یا به سبب غرور به کثرت پشتیبانان و یاری آنها، و به خدای تعالی عناد ورزیدند «۱».

وَمَا يَذَّكَّرُ و این سخن را به یاد نمی‌آورد که در کتاب خدا محکم و متشابه هر دو وجود دارد، و اینکه متشابه را جز خدا و خلیفه خدا کسی نمی‌داند، و اینکه ایجاد و انزال کتاب تصوّر نمی‌شود مگر با اشتغال بر متشابه.

سخنی در باره خردمند گشتن انسان ص: ۱۹۳

إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ جز کسانی که اعمال و علوم آنان برخاسته از خرد است، کس دیگر در نمی‌یابد. بدین گونه که آنان با دست اولیای خدا امر الهی را بر ولایت متصل می‌کنند (و حقایق را مشاهده می‌کنند) چنانکه شرح آن پیش از این بیان شد. و این جمله از گفتار خدای تعالی عطف بر قول مؤمنین و حکایت از آن دارد. یا اینکه جمله از خود مؤمنین است.

اشکال کرده‌اند که آوردن کلام متشابه که در آن وجوه مختلفی احتمال داده می‌شود و مقصود آن، ظاهر و واضح نیست از کار و شأن حکیم به دور است. این اشکال صحیح نمی‌باشد، زیرا:

۱- اگر معنی از جنس محسوسات و از چیزهایی باشد که عوام آن را درک کنند، امکان دارد لفظی در کلام بیاوریم که نصّ کلام در مقصود

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۴

حاصل شود که آن متنی باشد که به مقصود برسد. اما از آنجا که ممکن است لفظ نصّ و لفظی که احتمال یک معنی بیشتر در آن نیست به کار رود، لذا گاهی لفظی استعمال می‌شود که متشابه است و وجوه متعدّدی در آن محتمل است. گاهی این نوع سخن گفتن اغراض صحیح عقلانی در بر دارد تا جایی که آن را از محسنات کلام شمرده‌اند.

۲- اگر موضوع سخن از امور غیبی باشد، در این عالم مشابهی ندارد، چون امور غیبی مقدرات و مجرداتش نورانی است و همه آنچه که در این عالم است ظلمانی است و به هیچ وجه مناسبتی بین امور نورانی و ظلمانی نیست بلکه اگر موجود نورانی ظاهر شود موجود ظلمانی را از بین می‌برد و لذا خدای تعالی فرمود: **وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ «۱»** زیرا موجودات نورانی وقتی که با وجودشان در این عالم ظاهر شوند هر چه را که در این عالم وجود دارد از بین می‌برند، در این صورت تعبیر از این معانی ممکن نیست مگر با مثلها، و تصویر به مثلها ممکن نیست مگر با عبارات متشابه که محتاج به تأویل است. مانند خوابی که محتاج به تعبیر باشد، که خواب نیز تصویر آن چیزی است که در آن عالم نزد ادراکات اخروی به صورت مثل وجود دارد لذا خواب حتما محتاج به تعبیر است، و آن تأویل و این تعبیر جایز نیست، مگر از شخص بی‌نا که به وجوه مناسبت بین امثال و آنچه مورد مثل است آگاه باشد.

به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده است، که فرمود: بدان که راسخین در علم کسانی هستند که خداوند آنان را بی‌نیاز کرده است از اینکه با سختی و شدت بکوشند که سدها و پرده‌هایی که بر مغیبات کشیده می‌شود کنار بزنند و آنان (بجای این مشقت) به همه آنچه که از غیب در نظرشان پوشیده بوده و تفسیرش را نمی‌دانستند، اقرار کرده،

(۱) انعام: آیه ۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۵

گفتند: ما به آن ایمان آوردیم و همه از نزد پروردگار ماست، پس خداوند اعتراف به عجز آنها را از دسترسی به چیزی که احاطه علمی به آن ندارد مدح کرد، و فرو نرفتن در چیزی را که خدا پژوهش و کندوکاو از آن را تکلیف نکرده رسوخ (استواری و پابرجائی) نامیده است.

پس به همین قدر اکتفا کن، و عظمت خدا را با عقل خودت اندازه نگیر که هلاک می‌شوی «۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸] ص: ۱۹۵

اشاره

رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

ترجمه: ص: ۱۹۵

پروردگارا دل‌های ما را به باطل مایل مکن بعد از آن که ما را هدایت کردی و ما را از جانب خویش رحمت فرست که تو بسیار بخشنده‌ای.

تفسیر: ص: ۱۹۵

رَبَّنَا لَا- تُرْغِ قُلُوبَنَا دل‌های ما را بر نگردان از استقامت و راستی، این معنی بر طریق اعتراف به عجز است نسبت به چیزی که آن را نمی‌دانیم، و ترک تصرف در متشابه است که تأویل آن را نمی‌دانیم، و اقرار به این است که قرآن از نزد خدای تعالی است، و مقصود این است که پروردگارا دل‌های ما را به تصرف در چیزی که نمی‌دانیم و بر سخن گفتن طبق رأی شخصی و تأویل متشابه از پیش خود و پیروی از چیزی که موافق هواها و هوس‌های ماست، ما را مایل مگردان.

بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آن که با تسلیم و ترک استبداد به رأی و با قبول ولایت و بیعت خاص، ما را هدایت نمودی وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ

(۱) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۶۴/ ح ۴۱ و نیز به تفسیر آیه الکرسی در همین تفسیر مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۶

رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ و از سوی خود رحمت باقی ماندن بر تبری و ازدیاد تویی را بر ما ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای. و «هبه» عبارت است از دادن چیزی است بدون عوض، و این معنی حقیقتاً مخصوص به خداست یا کسی که متخلّق به اخلاق خدایی باشد.

از امام کاظم (ع) است که خداوند از گروهی از صالحین حکایت کرده است که آنها گفتند: رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ این گفتار در وقتی بود که فهمیدند که قلب‌ها از حق رو بر تافته و به کوری و پستی واپس گراییده است. زیرا کسی که به خدا پای بند نباشد، از خدا نمی‌ترسد، و کسی که به دستورات الهی پای بند نباشد قلبش بر معرفت ثابتی محکم نمی‌شود تا آنرا ببیند و حقیقتش را در قلبش بیابد، هیچ کس این چنین نمی‌شود (به معرفت شهودی نمی‌رسد) مگر اینکه گفتارش تصدیق کننده فعلش باشد و پنهانش با آشکارش یکی باشد، زیرا خداوند به آن باطنی که از عقل پنهان باشد دلالت نکرده است بلکه به ظاهر و آنچه گویای عقل است راهنمایی می‌کند (۱).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹] ص: ۱۹۶

اشاره

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

ترجمه: ص: ۱۹۶

پروردگارا محققا تو تمام مردم را در روزی که هیچ شبهه در آن نیست جمع می‌کنی و هرگز خدا نقض وعده خویش نخواهد کرد.

تفسیر: ص: ۱۹۶

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ پروردگارا محققا تمام مردم را گرد می‌آوری در روزی (یا برای حساب روزی) که لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ هیچ شکی در آن نیست. تعلیل قول خدای تعالی است:

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۲۹۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۷

لا رَيْبَ فِيهِ یا تعلیل إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ است. و میعاد، وقت وعده، یا محلّ وعده می‌باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰] ص: ۱۹۷

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰)

ترجمه: ص: ۱۹۷

کافران را هرگز مال و فرزندانشان از عذاب خداوند نرهاند و آنان خود آتش زنه جهنمند.

تفسیر: ص: ۱۹۷

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ابْتَدَأَ كَلَامَ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ خَدَائِكَ تَعَالَى أَنَّ جُمْلَةً سَابِقَ مُنْقَطِعٍ اسْتِ، وَ بَائِدَ مِنْ جُمْلَةٍ كُفْرَةٍ هِيَ مُؤْمِنِينَ بَاشَدَ كِهْ عُلَّتِي بَاشَدَ بَرَاءِ جُمْلَةٍ سَابِقِ وَ مَقْصُودِ مِنْ كُفْرٍ، كُفْرٌ بِهْ وَ لَائِيْتِ اسْتِ، وَ آيَهْ اِشَارَهْ وَ كِنَايَهْ بِهْ كُفْرٍ مِنْ اَمْتِ اسْتِ وَ قَوْلِ خَدَائِكَ تَعَالَى كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بِرِ اَيْنِ مَعْنَى دَلَالَتِ مِي كُنْدِ.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ «أَغْنَى زَيْدٍ عَنْ عَمْرٍ»، يَعْنِي زَيْدٌ رَأَى اِحْتِيَاجَ بِهْ عَمْرٍو بِئِي نِيَاظِ نَمُودِ وَ (اِغْنَى الْعَذَابِ عَنْ زَيْدٍ) يَعْنِي عَذَابَ رَأَى زَيْدٌ بِئِي نِيَاظِ كَرْدِ كُوْنِي كِهْ عَذَابِ نِيَاظِ مَنْدِ بُوْدَ بِهْ اَيْنَكِهْ زَيْدٌ وَارِدِ اَنْ شُوْدِ پَسِ عَذَابِ رَأَى بِئِي نِيَاظِ مِنْ وَرُودِ زَيْدٍ كَرْدِ كِنَايَهْ مِنْ اِذْ عَذَابِ اسْتِ. لِهَذَا مَعْنَى آيَهْ اسْتِ كِهْ عَذَابِ رَأَى اَنْ دَفْعِ نَمِي كُنْدِ وَ اَيْنِ عِبَارَتِ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ مِنْ اَللّٰهِ نَهْ مَالِ اَنْهَآ وَ نَهْ فَرَزَنْدَانِ اَنْهَآ- حَالِ اسْتِ مِنْ قَوْلِ خَدَائِكَ تَعَالَى شَيْئًا يَعْنِي شَيْءًا مِنْ عَذَابِ رَأَى دَفْعِ نَمِي كُنْدِ فِي حَالِي كِهْ عَذَابِ رَأَى جَانِبِ خَدَائِكَ نَازِلِ مِي شُوْدِ (وَ مَالِ وَ اَوْلَادِ تَوَانِي دَفْعِ اَنْ رَا نِدَارِدِ) وَ اَوْلِيْكُكْ هُمْ وَ قُوْدُ النَّارِ يَعْنِي فِي جَهَنَّمَ اَتَشِ زَنَهْ هَسْتَنْدِ چنانكِهْ فِي دُنْيَا اَتَشِ زَنَهْ غَضَبِ وَ حَرَصِ وَ حَسَدِ وَ غَيْرِ اَيْنِهَآ بُوْدَنْدِ.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱] ص: ۱۹۷

اشاره

كَذَّبَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۸

ترجمه: ص: ۱۹۸

این گروه نیز مانند فرعونیان و پیشینیان کافر کیش آیات خدا را تکذیب کردند که خدا آنها را به کیفر گناهانشان مجازات کرد و خدا بدکاران هر امت را سخت به کیفر رساند.

تفسیر: ص: ۱۹۸

كَذَّبَ آلِ فِرْعَوْنَ يَعْنِي شَأْنَ وَ رَسْمِ اَنْهَآ مَانَنْدِ آلِ فِرْعَوْنَ اسْتِ، وَ اَنْ مَتَعَلَّقٌ بِهْ «لَنْ تُغْنِيَ» يَآ بِهْ «وَقُوْدُ النَّارِ» اسْتِ يَآ خَبَرِ مَبْتَدَآيِ مَحْذُوفِ مِي بَاشَدِ.

وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اَنْهَآ كِهْ پِيَشِ اِزِ اَنْهَآ بُوْدَنْدِ، رَسُوْلَانِ وَ اَوْصِيَايِ اَنْهَآ وَ سَايِرِ آيَاتِ رَأَى تَكْذِيْبِ كَرْدَنْدِ. فَآخَذَهُمُ اللَّهُ فِي نَتِيْجَهْ خَدَائِكَ هَمْ بِرِ اَنْهَآ كَرَفْتِ، اَيْنِ عِبَارَتِ التَّفَاتِ اِزِ تَكَلَّمَ بِهْ غِيْبَتِ اسْتِ يَعْنِي بَجَايِ اِخْذَتِ، كِهْ مَتَكَلَّمِ اسْتِ، اِخْذِ كِهْ غَايِبِ اسْتِ آوْرِدَهْ زِيْرَا اَنْاَنْ مَوْآخِذَهْ نَمِي شُوْنْدِ مَكْرٌ فِي مَظَاهِرِ مَرْتَبَهْ پَائِيْنِ خَدَائِكَ، بِهْ خِلَافِ آيَاتِ كِهْ مَنْسُوْبِ بِهْ خَدَائِكَ تَعَالَى بِهْ اِعْتِبَارِ مَقَامِ عَالِيِ مِي بَاشَدِ.

بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (وَ اَيْنِ كَرَفْتِ خَدَائِيِ بِهْ سَبَبِ گناهانشان بُوْدَهْ اسْتِ زِيْرَا (فِي حَالِي)) كِهْ خَدَائِكَ سَخْتِ عَقُوْبَتِ دِهَنْدِهْ اسْتِ).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲] ص: ۱۹۸

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ (۱۲)

ترجمه: ص: ۱۹۸

ای پیغمبر به آنان که کافر شدند بگو که به زودی مغلوب شوید و به جهنم محشور گردید که بسیار جایگاه بدی است.

تفسیر: ص: ۱۹۸

قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ به آنهایی که کافر شدند، شما در دنیا، در حال مرگ، در برزخها و در محشر مغلوب می شوید وَ تَحْشَرُونَ بعد از رسیدن به محشر إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۱۹۹ الْمِهَادُ

به جهنم رهسپار می شوید و آن بد جایگاهی است. روایت شده است، که پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله (در جنگ بدر) با قریش مواجهه و مبارزه کرد به مدینه آمد و یهود را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و گفت: ای گروه یهود از خدا بترسید که بر شما همان فرود آید که بر قریش در روز بدر پدید آمد، و قبل از اینکه بر شما همان پیش آید که بر قریش آمد اسلام بیاورید و شما فهمیدید که من نبی مرسل هستم، و این مطلب را در کتابتان می یابید. یهود گفتند: ای محمد با گروهی احمق جنگ کردی که علم به جنگ نداشتند و تو فرصتی به دست آوردی و آنها را کشتی، این امر ترا مغرور نکند، به خدا قسم اگر با ما جنگ کنی آن وقت می فهمی که مردم، (مردم قوی و پایدار) ما هستیم. پس خداوند، این آیه را نازل کرد و به وعده ای که به آنها داده بود عمل کرد بدین ترتیب که بنی قریظه کشته شدند، و بنی نضیر ترک وطن نمودند و خیر فتح شد، و بر کسی که باقی ماند جزیه نهاده شد و مشرکین مغلوب شدند. و این یکی از دلیل های نبوت است «۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳] ص: ۱۹۹

اشاره

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْمُتَقَاتِلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳)

ترجمه: ص: ۱۹۹

برای شما در این مطلب نشانه و آیتی است که چون دو گروه (مؤمن و کافر) با یکدیگر رو برو شدند، گروه کافر، گروه مؤمن را که در راه خدا جهاد می کنند، دو برابر می بینند (بدین جهت که کفار از اهل ایمان ترسان و گریزان شوند) و خداوند، به هر که بخواهد، توانائی و

(۱) صافی: ج ۱ / ص ۲۹۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۰

یاری دهد. و اهل بصیرت بدین آیات الهی اعتبار جویند.

تفسیر: ص: ۲۰۰

قَدْ كَانَ لَكُمْ يَهُودُ، یا مطلق کفار، یا مطلق مردم از کفار و مسلمین آیه برای شما این امر، علامتی است که دلالت بر صدق محمد صلی الله علیه و آله در رسالتش می‌کند.

فِي فِتْنَيْنِ التَّقَاتَا دو گروه که در بدر رو بروی هم قرار گرفتند «فئه» گروهی که عددشان کم بود که سیصد و سیزده نفر بودند. تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْأُخْرَى كَافِرَةٌ با دسته دیگر که زیاد بودند و عددشان نزدیک هزار نفر بود و از مشرکین مکه بودند، کارزار کردند. يَرْوُفُهُمْ فاعل یا به گروه مسلمانان یا به کافرین بر می‌گردد و مفعول یا به مرجع فاعل بر می‌گردد یا به مقابل آن، و همچنین است ضمیر در قول خدا: مِثْلِهِمْ ضَمِير «هم» یا به مرجع فاعل یا به مقابل آن بر می‌گردد، همه این احتمالاتها به حسب معنی و لفظ صحیح است، زیرا یا مسلمانان مشرکین را اندک دیدند تا اینکه جرأت پیدا کرده بر آنان حمله بکنند، و یا شاید قبل از شروع جنگ آنها را زیاد دیدند تا به خدا پناه برده بر عدد و نیرویشان اتکال نکنند، و از آن طرف مشرکین قبل از جنگ مسلمانها را اندک دیدند تا اقدام بر جنگ کنند، ولی در حین جنگ آنها را زیاد دیدند تا بترسند و شکست بخورند.

رَأَى الْعَيْنِ یعنی با دید چشم نه با دید خیال.

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ عبرت است برای کسانی که درک می‌کنند از اشیا چیزهایی را که به آن عبرت می‌گیرند. سخن به اینجا که رسید بدین مقام می‌رسیم که از سبب توقّف مردم از قبول با واضح بودن آیات و نشانه‌ها پرسیده شود. خدای تعالی جواب داد و فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴] ص: ۲۰۱

اشاره

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

ترجمه: ص: ۲۰۱

مردم ظاهر بین دنیا پرست و کوتاه نظر را آرایش حبّ شهوات نفسانی که عبارت از میل به زنها و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسبهای نشاندار نیکو و چهارپایان و مزارع و املاک است در نظر زیبا و دل فریب آید لیکن اینها همه متاع زندگانی فانی دنیاست و منزل بازگشت نیکو (که بهشت لقای الهی و نعمت باقی ابدی است) فقط نزد خداست.

تفسیر: ص: ۲۰۱

زَيْنَ لِلنَّاسِ برای ناس یعنی صاحبان نسیان و فراموشی زینت داده شده نه برای انسان.

حُبُّ الشَّهَوَاتِ (دوستی شهوت) شهوت عبارت از محبت نفسانی است و حبّ اعمّ از آن است، و تزین چیزی، عبارت است از نشان

دادن و جلوه دادن آن چیز به نحوی که برای بیننده مرغوب جلوه کند، و تعلیق تزئین بر حبّ، اشاره به این دارد که تزئین و تزئین چیزی جز از جهت خود حبّ نیست، نه از جهت چیز دیگر، نه از جهت خصوصیات محبت از قبیل اینکه شهوت باشد، یا حبّ الهی باشد، یا عشق و یا شوق باشد. و اضافه کردن حبّ به شهوات اشاره به این دارد که آن چه که مانع از عبرت گرفتن است آن دوستی است که در ضمن شهوت حاصل شده باشد. بنابراین حبّ و شهوت در معانی مصدری استعمال شده‌اند.

و قول خدای تعالی مِنَ النَّسَاءِ «حال» از شهوات است و لفظ «من» ابتدائیّه است و جلو آمدن «النساء» در عبارت برای این است که شهوت داشتن نسبت به زنها از سایر خواسته‌های نفسانی بیشتر و کامل تر است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۲

وَالْبَيْنِ وَ پسران بلکه مطلق اولاد، ولی چون بعضی نفوس مطلقا از دختر کراحت دارند، و بعضی قبل از به دنیا آمدن و بزرگ شدن کراحت دارند، لذا دختر را جزء مشتهیات ذکر نکرد.

وَالْفَنَاطِرِ جمع قنطار است و آن چهل و نهم «۱» طلا- است، یا یک هزار و دویست دینار، یا یک صد رطل از طلا یا نقره، یا هشتاد هزار درهم، یا یک هزار و دویست اقیه یا هفتاد هزار دینار، یا یک پوست گاو پر شده از طلا یا نقره.

الْمُقْتَطِرَةُ یعنی تمام و تکمیل کننده. مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ قناطر پر از طلا و نقره و اسب‌های چریده شده، یا تعلیم دیده، یا زیبا از نظر سیما.

وَالْأَنْعَامِ چهارپایان سه گانه گاو و گوسفند و شتر و الْحَرْثِ یعنی کسب، یا جمع کردن مال، یا زراعت.

ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا همه اینها از کالاهای حیات دنیوی هستند. جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: چگونه است حال حیات دنیا؟ و چه موقع از دنیا لذت برده می‌شود؟ و چه چیز است برای کسی که دنیا را ترک گوید؟

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ یعنی کسی که دنیا را ترک کند، هنگام بازگشت، در نزد خدا جایگاه نیکویی دارد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵] ص: ۲۰۲

اشاره

قُلْ أَ تُبْكُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)

(۱) اقیه با ضمّ الف و کسر قاف و تشدید یاء مفتوح و همچنین اقیه عبارت از هفت مثقال است و جمع آن اواق و اواقی و وقایا است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۳

ترجمه: ص: ۲۰۳

بگو ای پیامبر می‌خواهید شما را آگاه گردانم به بهتر از اینها که محبوب شما مردم دنیاست بر آنان که تقوی پیشه کنند؟ نزد خدا باغهای بهشتی است که در زیر درختان آن، نهرها جاری است و در آن جاوید منتعم هستند و زنان پاکیزه و آراسته (اما از همه خوشتر) خوشنودی خداست و خداوند به حال بندگان، بیناست.

تفسیر: ص: ۲۰۳

قُلْ بگو یا محمد صلی الله علیه و آله جهت رو گرداندن از دنیا و تحریر و تشویق به آنچه که نزد خداست اُتَبُّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ «الَّذِينَ اتَّقَوْا» خبر مقدم است و جمله، بیان «خیر» است با زیادی، و لذا ادات وصل نیآورده است، یا اینکه مانند جمله سابق متعلق به خیر است.

جَنَّاتٍ مَرْفُوعَةٍ است و خبر مبتدای محذوف.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یعنی از زیر عماراتش، یا از زیر درختهایش، یا از زیر طبقاتش. و از زیر هر طبقه نهری که بهترین منظره‌ها را دارد، جاری می‌شود.

خَالِدِينَ فِيهَا تمام و کامل بودن نعمت به این است که زایل نشود.

وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ یعنی همسرانی که پاک هستند از پلیدی‌هایی که در زنان است از حدثها و خبثها و کثافات اخلاط، و از چیزهایی که ناخوشایند انسان است از اخلاق رذیله.

وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ رِضْوَانٌ با کسره و ضمه مصدر است، و رضوان خدا، آخرین مرتبه نعمتهاست و فوق آن نعمتی نیست و آن مستلزم راضی بودن عبد از خداست. و در تقدّم رضای خدا از عبد بر رضای عبد از خدا یا تأخر آن همانند سایر صفات خدا که در عباد ظاهر است، اشکال است. در اوّل سوره بقره در بیان توبه پذیرگی خدای تعالی، بیان این مطلب گذشت. و خداوند به مراتب نعمتها اشاره کرده است، که اوّل آنها انواع متاع حیات دنیاست، دوّم بهشتی‌های صوری است، سوّم همسران ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص:

۲۰۴

پاکیزه، و چهارم رضوان خداست که دیگر بالاتر از آن مقامی نیست.

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ پس خداوند می‌بیند و به مقام هر کس و درجه شقاوت یا سعادتش آگاهی دارد، پس هر کدام را بحسب مقام خودش پاداش می‌دهد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶] ص: ۲۰۴

اشاره

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶)

ترجمه: ص: ۲۰۴

آنان که به درگاه خدا عرضه دارند: پروردگارا گرویدیم به تو، پس به کرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از آتش جهنم نگاهدار.

تفسیر: ص: ۲۰۴

الَّذِينَ يَقُولُونَ با زبان حال یا با زبان قال می‌گویند، زیرا شخص متقی به سبب قبول ولایت، تعلق به خدا پیدا کرده است و اضطراب پیدا می‌کند که حتماً بگوید: رَبَّنَا به زبان حال یا قال، و لذا این جمله را بیان جمله لِلَّذِينَ اتَّقَوْا قرار داد. و ممکن است که از جمله سابق، گسسته باشد و مرفوع یا منصوب باشد که برای مدح آمده است و در هر صورت شأن کسانی که تقوا را پیشه کردند این است که بگویند: رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا بار پروردگارا ما ایمان آوردیم، گویا که مقصودشان از اظهار ایمان عرض حالشان بر خدای تعالی است نه ممت گذاشتن به سبب اعمالشان، زیرا عرض حال از بندگان مرغوب است، چنانکه ممت گذاردن به سبب اعمال، مکروه و

بد است. و این جمله تمهید و مقدمه درخواست مغفرت و حفظ از آتش است. فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا که ظاهر شدن گناهان بر ما، هم برای ما قبیح و زشت است، هم برای کسی که همراه و مصاحب با ماست. وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ما را از عذاب آتش حفظ کن چون درد کشیدن ما، درد و رنج همنشین و دوست ما نیز می‌باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷] ص: ۲۰۴

اشاره

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۵

ترجمه: ص: ۲۰۵

آنان صابران و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرگاهانند.

تفسیر: ص: ۲۰۵

الصَّابِرِينَ وصف دیگری برای متقین است. وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ بِالْأَسْحَارِ از لحاظ معنا وقتی در جمله‌ای چند صفت آمده و حرف عطف بین آنهاست وسط واقع شدن حرف عطف بین اوصاف به جهت این است که مبادی اوصاف متعدد بوده و اشاره به استقلال هر کدام و انفراد هر کدام در مدح یا ذم داشته، یا هدفهای دیگری دارد. و صبر قدیم‌ترین صفات ایمان است، لذا وارد شده است که نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر به بدن است، و صدق و راستی که عبارت از استقامت و راستی در اقوال و افعال است به وسیله صبر حاصل می‌شود، و با همین استقامت مذکور، طاعت که همان فرمانبرداری است کامل می‌شود و با کامل شدن طاعت، انفاق که عبارت از بذل فعلیات نفس است، آسان می‌گردد، و با این بذل، نزدیکی به روز جزا و دخول در سحر روز جزا و پوشیده شدن بدیهای شب طبیعت، تحقق می‌پذیرد. و از آن جا که تکلیف، مطابق تکوین است و ظاهر، عنوان باطن، خداوند بندگان را به استغفار زبانی در سحرهای شب‌های طبیعت، یا تنها یا در هر نماز، یا در نماز وتر مکلف کرده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸] ص: ۲۰۵

اشاره

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

چگونگی شهادت خدا به اینکه جز او خدایی نیست. ص: ۲۰۵

ترجمه: ص: ۲۰۵

الْعَزِيزُ یعنی خداوند غالب که با وجود او مجالی برای خدای دیگر نیست.
الْحَكِيمُ او آن کسی است که موجودی را مظهر الهیت خودش

(۱) فصلت: آیه ۵۳.

(۲) عیاشی: ج ۱ / ص ۱۶۵ / ح ۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۸

قرار نمی‌دهد مگر به سبب حکمت‌ها و مصلحت‌ها.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹] ص: ۲۰۸

اشاره

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

ترجمه: ص: ۲۰۸

همانا دین پسندیده، نزد خدا آیین اسلام است و اهل کتاب در آن، راه مخالفت نیمودند مگر پس از آن که به حقایق آن آگاه شدند، و این خلاف را از راه رشک و حسد به میان آوردند، هر کس به آیات خدا کافر شود بترسد، که محاسبه خدا زود خواهد بود.

تفسیر: ص: ۲۰۸

إِنَّ الدِّينَ دین، معانی زیادی دارد و مقصود در اینجا راه به سوی آخرت، یا به سوی خداست.
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی پس از ظهور اسلام، راه به سوی خدا منحصر در اسلام گردید، و حقایق‌هایی که در سایر ادیان بود منقطع شد، و در اول سوره بقره پیرامون اسلام و ایمان سخن گفته شد.
وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اهل کتاب از یهود و نصاری که در حق بودن دین اسلام یا حق بودن انحصاری دین، در اسلام، اختلاف نکردند.

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر بعد از آن که برای آنها دانش حاصل شد که آن روشن شدن حقیقت و بعثت محمد صلی الله علیه و آله بود. یعنی یهود و نصاری اتفاق داشتند بر حقایق محمد صلی الله علیه و آله و دین او و منحصر بودن دین در دین محمد صلی الله علیه و آله قبل از مبعث تا اینکه پیامبر مبعوث شد و یقین کردند که نبی موعود همان محمد صلی الله علیه و آله است، پس اختلاف در حقایق او کردند بدین گونه که بعضی اقرار کردند و بعضی انکار، پس از آن که همه آنها به بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله یقین پیدا کرده بودند.

بَعِيًّا بَيْنَهُمْ و آن از باب سلطه‌گری و ریاست‌طلبی و یا به خاطر ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۰۹

شکم بارگی در بین مردمشان بوده است.

وَمَنْ يَكْفُرْ حَالِ اسْتِ يَ عَطْفِ، یعنی و کسی که کفر ورزید بآیاتِ اللّهِ به آیاتِ تدوینی و تکوینی، مانند آیاتِ تورات و انجیل که به حقیقتِ دینِ اسلام و صدقِ محمّدِ صلی اللّهُ علیهِ و آله ناطق است، و مانند آیاتِ قرآن که دلالت بر حقیقتِ پیامبر و حقیقتِ وصی او می‌کند، و مانند محمّد صلی اللّهُ علیهِ و آله و علی (ع) و اولاد آنان، پس خداوند کسی را که به آیات او کفر بورزد عذاب می‌کند، زیرا خداوند عملی را بدون پاداش نمی‌گذارد، و کفر کافر نیز از او فوت نمی‌شود.

فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ پس خداوند خیلی زود به حساب رسیدگی می‌کند، وعید است برای آنان که کافر شدند از کفار و برای کسی که از امت محمّد صلی اللّهُ علیهِ و آله بعد از محمّد صلی اللّهُ علیهِ و آله به علی (ع) کفر ورزید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰] ص: ۲۰۹

اشاره

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

ترجمه: ص: ۲۰۹

پس اگر برای مخالفت با دین حقّ به باطل احتجاج کنند بگو من خود و پیروانم تسلیم امر خدا هستیم و به اهل کتاب و به امّیان (آنها که مانند زاده از مادر بوده و دارای علم کتاب آسمانی نیستند) بگو: آیا چون حقّ پدیدار شود ایمان آرید؟ اگر ایمان آرند هدایت یافته‌اند و اگر روی گردانند بر تو چیزی جز تبلیغ دین خدا و اتمام حجّت بر آنها نیست و خدا بر حال بندگان آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۰۹

فَإِنْ حَاجُّوكَ اگر به جدل برخاستند در حقیقت اسلام یا در انحصار دین در آن فُكُلُ پس بگو، اسلام، خالص کردن وجه است برای خدا أَسْلَمْتُ یعنی خالص گردانیدم از شرک و فریب، یا تسلیم کردم ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۰
وَجْهِيَ لِلّٰهِ وجه خود را به خدا به سبب اسلام، و این وصفی است که هیچ کس منکر آن نیست پس وجهی ندارد که شما در دین اسلام با من به جدل برخیزید.

و مقصود از «وجه» ذات است، زیرا شیئیت چیزی به صورت است نه به ماده، و صورت هر چیزی فعلیت آخر آن است، و فعلیت آخر، چیزی است که به سبب آن توجه حاصل می‌شود، چنانکه وجه بدن چیزی است که به سبب آن توجه حاصل می‌شود.
وَمَنِ اتَّبَعَنِ عطف بر ضمیر مرفوع است و با ضمیر منفصل تأکید نشد، بدین جهت بین آن و معطوف علیه فاصله واقع شده است، یا عطف بر «اللّهُ» است، یعنی خالص کردم وجه خودم را برای خدا و برای کسی که از من پیروی نماید یا تسلیم کردم وجه خودم را به خدا و به کسی که پیروی از من بکند، زیرا که مسلمان و مؤمن دارای دو وجه است، رویی به سوی خدا دارد به سوی خلق، و اسلام اقتضای آنرا دارد که، اخلاص وجه برای خدا و تسلیم وجه به سوی او، و همچنین اخلاص وجه به خلق خدا و تسلیم وجه به سوی آنان را داشته باشد.

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ «امّیین» یعنی کسانی که کتاب و نبی ندارند یعنی کسانی که برای آنان از کمالات انسانی جز

انتساب به مادر چیزی حاصل نشده است.

أَسْلِمْتُمْ یعنی پس از آن که برای آنان ذکر کرد که اسلام مقتضی اخلاص وجه برای خداست، و آن وصفی است که مطلوب هر عاقلی است، اکنون جای آن داشت که در باره اَتصاف آنان به اسلام پرسیده شود لذا فرمود: آیا مسلمان شدید، یا توجّهتان را به طور خالص به سوی خدا قرار دادید؟

فَإِنْ أَسْلِمُوا یعنی اگر مسلمان یا مخلص شدند... و این تحریک و تهییج آنان است که اسلام بیاورند، فَقَدِ اهْتَدَوْا در این صورت محققاً ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۱

هدایت یافته‌اند زیرا اسلام هدایت پذیری و وصول به طریق ایمان است، و اخلاص وجه برای خدا، هدایت یافتن به سوی کمالات انسانی است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر از اسلام یا از اخلاص وجه رو گرداندند پس گناه آن بر گردن تو نیست. فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ بر تو فقط تبلیغ است و هنگامی که تبلیغ کردی، قبول آنان به عهده تو نیست تا گناه قبول نکردن بر عهده تو باشد، و «بلاغ» اسم مصدر است از ابلاغ یا تبلیغ.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدا به بندگان بیناست یعنی هر کسی را طبق عملش جزا می‌دهد، پس آیه اشاره به وعد و وعید است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۱] ص: ۲۱۱

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)

ترجمه: ص: ۲۱۱

همانا کسانی که به آیات خدا کافر شوند و پیامبران را به ناحق بکشند و با آن مردمی که خلق را به عدل و درستی خوانند نیز دشمن شده به قتل رسانند، ای پیامبر آنان را به عذاب سخت و دردناک بشارت ده.

تفسیر: ص: ۲۱۱

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ استیناف بیانی و جواب سؤال مقدر است.

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ برای بیان کردن است نه برای تقیید (به کار بردن کلمه بغیر حق).

وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ یعنی و می‌کشند کسانی را که امر می‌کنند به پیروی کردن از انبیا و از کسانی که با بیعت خاص بیعت کرده‌اند، زیرا کسی که با بیعت خاص بیعت می‌کند حتما امر به قسط می‌کند اگر چه این امر در مملکت وجودش، قرار داشته باشد.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس آنانرا به عذابی دردناک بشارت ده، ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۲

در باره بنی اسرائیل نازل شده است که در یک ساعت از اول روز چهل و سه پیامبر را کشتند، پس یک صد و دوازده نفر از عباد بنی اسرائیل بلند شدند و کسانی را که پیامبران را کشته بودند، امر به معروف و نهی از منکر نمودند، این عده را نیز در آخر همان روز کشتند. (این چنین از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت شده است «۱»). ولی آیه، در مورد هر کسی که مثل آنان و هم

سنخ آنها باشد جریان دارد، و همچنین در مورد هر کس که پیامبر باطنی و پیروانش را بکشد، مشمول این آیه می‌شود اگر چه در خارج پیامبر، یا تابع پیامبر را نکشته باشد. و این کنایه از کسانی است که بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله متعرض قتل ائمه و پیروان آنها شدند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۲] ص: ۲۱۲

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

ترجمه: ص: ۲۱۲

آنهايند که اعمالشان در دنيا و آخرت تباه و ضايع گرديد و برای رهائی آنها از شکنجه ياورى نخواهد بود.

تفسير: ص: ۲۱۲

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ بدن باطل شده و به هدر رفته است، أَعْمَالُهُمْ بدن که عمل در مقابل علم است و آن عبارت است از چیزی که بر اعضا ظاهر می‌شود و مسبوق به قصد عمل کننده است، خواه آن عمل گفتار یا کردار باشد یا چیزی که از نفس در باطن صادر شود، از قبیل مجاهدات باطنی. و هر یک از آن دو به خودی خود باقی نمی‌ماند. ولی نفس به یک کیفیت جوهری، متصف می‌شود که صادر کننده و مصدر آن دو می‌گردد، سپس آن کیفیت از عامل و نفس رو به فزونی می‌نهد، و آن کیفیت در دنيا و آخرت با نفس باقی می‌ماند، و ثمره

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۰۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۳

آن در دنيا رهائی از عذاب اوصاف رذيله است، و در آخرت لذت بردن به امور اخروی و به مناجات خداست.

به عبارت دیگر نفس از عمل ظاهری و باطنی، متصف به کیفیتی می‌شود که دارای هر دو جهت دنیوی و اخروی است، جهت دنیوی آن، چیزی است که برای انسان نسبت به خلق حاصل می‌شود، و جهت اخروی آن چیزی است که نسبت به عالم ارواح حاصل می‌شود.

و ثمره کیفیت، جهت دنیوی آن، فارغ شدن از پستیها و رذائل آن نسبت به سختی‌های آن است، و ثمره کیفیت جهت اخروی، لذت حاصله از امور اخروی و به سبب مناجات خداست.

بنابراین قول خدای تعالی فی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «حال» از أَعْمَالُهُمْ است یا «ظرف» حبط است.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ یعنی یارانی ندارند تا عذابی را که به آنها وعده و بشارت می‌دهی! دفع کنند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۳] ص: ۲۱۳

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۳)

ترجمه: ص: ۲۱۳

آیا ندیدی کسانی را که چون آنها یعنی علمای یهود که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند دعوت شوند تا کتاب خدا بر آنها حکم کند گروهی از آنان از حکم حق روی گردانند.

تفسیر: ص: ۲۱۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ أَلَمْ تَرَ إِلَى كَذَا عِبَارَتِي است که هم برای شگفتی گوینده به کار می‌رود و هم جهت شگفت زده کردن شنونده است. رؤیت، اعم از دیدار با چشم است یا بینش دل. نزول آیه، اگر در مورد دانشمندان و علمای یهود هم که باشد، در مورد هر کسی که به شریعتی و کتابی اقرار می‌کند و سپس از شریعت و کتابش ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص:

۲۱۴

اعراض می‌نماید، جریان دارد. زیرا کتاب عبارت از احکام رسالت و نبوت است، و کتب تدوینی آسمانی، صورت آن احکام و ظهور آنهاست. و منظور منافقین امت است که اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و شریعت و کتاب او کردند و پس از وفات او از کتاب او اعراض نمودند.

لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ «يحکم» یا «یحکم» با فتح یاء و ضم آن و فتح کاف خوانده شده است.

ثُمَّ يُتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ یعنی گروهی از آنان از کتاب خدا روی می‌گردانند. جمله عطف است بر «یدعون» و آوردن ادات تراخی (ثم به معنای سپس) اشاره به این است که رو گرداندن بعد از دعوت به کتاب بوده و بین آن دو مهلت و فاصله‌ای بوده است، زیرا طبق آنچه که گفته شده پیامبر صلی الله علیه و آله داخل مدرس (محل درس) آنان شد و آنان را دعوت به اسلام نمود، پس گفتند: تو بر چه دینی هستی؟ فرمود: بر دین ابراهیم (ع) گفتند: ابراهیم یهودی بود، پیامبر فرمود: بین ما و شما تورات حاکم باشد.

و بعد از جدل و احتجاجاتی که بین آنها و پیامبر واقع شد آنها از مراجعه به تورات ابا کردند «۱».

در مجمع البیان به ابن عباس نسبت داده شده است که گفت «۲»: مرد و زنی از اهل خبیر زنا کردند، در حالی که در بین طایفه، صاحب آبرو و شرف بودند، و حکم زنا در کتاب خودشان سنگسار کردن بود، و چون آن دو شریف و آبرومند بودند سنگسار کردن آن دو را ناخوش دانستند، و امیدوار بودند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصتی در کار آنان حاصل شود، پس کارشان را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، رسول خدا حکم به رجم (سنگسار کردن) فرمود، پس گفتند: یا محمد به ستم حکم کردی! رجم بر آنها نیست. پس محمد گفت: بین من و شما، تورات حاکم باشد.

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۰۰. [.....]

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۳۰۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۵

گفتند: انصاف کردی با ما. پیامبر فرمود: عالم‌ترین شما به تورات چه کسی است؟ گفتند: فرزند «صوریا» ساکن فدک. پس به دنبال او فرستاد و به مدینه آمد، و از طرفی جبرئیل او را برای پیامبر وصف نموده بود... تا اینکه، پیامبر صلی الله علیه و آله خواست، آن قسمت از تورات را که در آن حکم به رجم نوشته شده بود، بخواند، وقتی که آیه رجم آمد دستش را روی آن گذاشت و ما بعد

آن را خواند، ابن سلام گفت، یا رسول الله مطلب مورد نظر را نخواند و از آنجا گذشت، ابن سلام به طرف ابن «صوریا»، بلند شد و دستش را از روی آیه رجم برداشت و آن را بر رسول خدا و بر یهود خواند و در آن آمده بود که اگر مرد و زن همسر دار، زنا کنند و دلایل اثبات اقامه شد باید سنگسار شوند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یهود امر نمود و آن دو را سنگسار کردند، پس یهود غضبناک شدند و بر «ابن صوریا» عیب گرفتند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود «۱».

وَهُمْ مُعْرِضُونَ یعنی در حالی که رسم و عادت آنان همیشه و مطلقاً اعراض از حق است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۴] ص: ۲۱۵

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

ترجمه: ص: ۲۱۵

بدین سبب مطیع حکم خدا نشوند که گویند ما را هرگز در آتش جز اندک زمانی (هفت یا چهل روز که زمان گوساله پرستی آنهاست) عذاب نکنند و این سخنان که خود به دروغ ساخته‌اند آنها را در دین مغرور گردانیده است.

(۱) مجمع البیان: ج ۱ و ۲/ ص ۴۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۶

تفسیر: ص: ۲۱۶

ذَلِكَ این رو گرداندن و اعراض بِأَنَّهُمْ بدین سبب است که آنها عقوبت آخرت را بر خودشان آسان گرفتند، و قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ گفتند: ما را جز چند روزی عذاب آتش نرسد. بعضی گفته‌اند: مقصود عدد ایامی است که گذشتگان گوساله پرستی می کرده‌اند چهل روز یا هفت روز بوده است. بعضی گفته‌اند: روزهای جدا و گسسته از هم بوده است.

وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ یعنی افتراءشان آنها را در دینشان مغرور کرده بود، و آن افتراء همان انقطاع عذاب است یا اینکه می گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم. یا اینکه می گفتند: پدران پیامبران شفاعت آنها را خواهند کرد، یا اینکه خداوند به یعقوب وعده داده است که اولادش را عذاب نکند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۵] ص: ۲۱۶

اشاره

فَكَئِيفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)

ترجمه: ص: ۲۱۶

پس چگونه خواهد بود حال آنها (و چه عذاب شدید و ذلت بار به آن مغروران رسد) هنگامی که آنها را در روزی که هیچ شک در آن نیست گرد آوریم. و البته هر شخص به تمام جزای اعمال خود خواهد رسید.

تفسیر: ص: ۲۱۶

فَكَيْفَ یعنی چگونه است حال آنها، این جمله، ترساندن آنها و بزرگ نشان دادن عذاب آنان است. إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ در روزی، یا برای مجازات روزی که لا رَيْبَ فِيهِ نباید در آن تردید و شک کرد.

روایت شده است: اولین پرچمی که در روز قیامت بلند می‌شود از پرچمهای کفار پرچم یهود است، پس خداوند رسوا می‌کند آنها را در ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۷

میان اهل محشر، سپس آنها را امر به آتش می‌کند. وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ هر چه که نفس کسب کرده تمام و کمال به صورت تجسم اعمال جزا داده می‌شود، یا پاداش تمام آنچه را که کسب کرده است، داده می‌شود. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ به سبب نقص ثواب یا زیادی عقاب، آنان مورد ظلم واقع نمی‌شوند.

بدان که نفوس بشری با هر فعلیتی از اعمال بدنی و ریاضتهای نفسی فعلیتی را کسب می‌کند که آن فعلیت علی رغم آنچه بعضی گمان کرده‌اند کیفیت عرضی نیست، بلکه آن کیفیت طبق آنچه که در فلسفه از حرکات جوهری تحقیق شده است شأنی از شئون نفس است. و شأن آن کیفیت (حرکت جوهری) این است که پس از برداشته شدن حجابهای طبیعت، به سبب مرگ اختیاری یا اضطراری برای نفس باقی می‌ماند، بدین گونه که آن کیفیت به صورت مجسم ظاهر شده، تمثیل پیدا می‌کند به وسیله صورتی که موافق و مملوک نفس باشد، و همین معنی تجسم اعمال است، و خداوند در صورتی که آن اعمال نیک باشد بر طبق آن صورت بر صاحب آن اعمال تفضل می‌کند. و یا اینکه بر طبق آن صورت (اگر بد باشد) عذابش را دو یا چند برابر می‌کند و این امر بر طبق اختلافی است که در کسب اعمال او وجود دارد. لذا یکی از معانی دو بهشت (جنتان) همانست که ذکر شد. و از این رو خدای تعالی: می‌فرماید: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۱) (برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است). و معنی دیگر آن که نقل کرده‌اند کاملاً ضعیف است.

لذا می‌فرماید: وَ لَكِنَّ لَا تَعْلَمُونَ (اما شما نمی‌دانید).

امّا کلمه و قیت که از مصدر «التوفیه» گرفته شده است به معنی ادا کردن تمام آن چیزی است که شایسته است ادا شود. و بنابراین درست

(۱) الرحمن: آیه ۴۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۸

است که بگوئیم خداوند عین آن چیزی را که او کسب کرده بود به او عطا نمود، و درست است که بگوئیم، خداوند جزا و پاداش آنچه را که کسب کرده به او داده است و حبط اعمال (نابود کردن اعمال) و محو گناهان، عبارت از بطلان آن فعلیت و پاک شدن آن، از صفحه نفس است. و تبدیل کردن گناهان به حسنات، عبارت از تسخیر شدن آن فعلیت است، برای قوه عاقله، بعد از آن که مسخر شیطان بود، و عفو از گناهان و بخشیدن آنها، عبارت از باقی ماندن آن فعلیت است با پوشیده شدن آن از دیدرس، و متمثل نشدن و ظاهر نگشتن آن به صورتی که مناسب آن است (از عفو خداست که برای پوشیدن گناهان آنچنانکه هستیم ما را ظاهر نسازد).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۶] ص: ۲۱۸

اشاره

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶)

ترجمه: ص: ۲۱۸

بگو ای پیامبر، بار خدایا ای پادشاه ملک هستی تو هر که را خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که بخواهی بگیری، و به هر که خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی هر نیکوئی و خیر به دست توست و تنها تو بر همه چیز توانایی.

تفسیر: ص: ۲۱۸

قُلِ اللَّهُمَّ اصل «اللهم» یا الله است، ادات ندا حذف شده، و میم مشدد در آخر آورده شده است، تا عوض از محذوف باشد، و این برای تعظیم اسم شریف خداست تا به صورت ندا آورده نشود، و از طرفی بزرگ کردن لفظ آن، اشعار به شدت گرفتن محبت است، زیرا شدت حب مانند شدت غضب اقتضای شدت در لفظ را می‌کند.

برخی گفته‌اند: اصل آن «یا الله أم بخیر» بوده که به سبب حذف حرف نداء و همزه قطع مخفف شده است. و عدم نگرش به این اصل و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۱۹
عدم اجتماع میم با حرف ندا دلیل قول اول است.

مَالِكِ الْمُلْكِ صفت «اللهم» است، یا منادی است که حرف ندا حذف شده است، و آوردن آن قبل از حکم، از باب براعت «۱» است، و برای این است که مشعر به علت حکم است، و مراد به ملک، عالم ملک است که در مقابل ملکوت قرار می‌گیرد. و به عالم طبیعت عالم ملک می‌گویند، چون در آن جز حیثیت مملوکیت نیست، به خلاف ملکوت و جبروت که در آن دو حیثیت مالکیت ظاهرتر از حیثیت مملوکیت است و «ملک» با فتحه و کسره و ضمّه میم و با دو فتحه میم و لام، و با دو ضمّه میم و لام عبارت از چیزی است که مالک آن قدرت تصرف در آن را داشته باشد. یا مقصود از آن مطلق عالم امکان است از ملک و ملکوت و جبروت، یا مقصود، مراتب عالم صغیر و کبیر به طور مطلق می‌باشد تا ملک قلوب و دولت رسالت و نبوت و جانشینی آن را شامل شود.

تُؤْتِي الْمُلْكَ حال است یا مستأنف و جواب سؤال مقدر، یا مستأنف است برای مدح، و مقصود از ملک دوم یا عینا مانند اول است چنانکه آن از تکرار اسم معرفه معلوم می‌گردد یا مقصود بعضی از معانی اول است.

مَنْ تَشَاءُ به هر کس که بخواهی می‌دهی بدون مانع و عجز.

وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ عزیز کردن خدا و عزت در اینجا در مقابل ذلت و خواری است و مراد در اینجا یا عزت ملک است که تأکید همان مفهوم اولی تُؤْتِي الْمُلْكَ می‌شود، یا غیر از عزتی است که لازمه ملک است که در این صورت این جمله تأسیسیه است (جمله با آن آغاز می‌شود).

وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِكَ یعنی به دست توست نه به دست غیر تو،

(۱) براعت استهلال: آوردن عبارتی است در اوّل مطلب که نشان دهنده موضوع مورد نظر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۰

الْخَيْرُ جنس خیر، یا جمیع انواع و افراد خیر، و این جمله حال است یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر، یا برای مدح است، و ذکر کردن کلمه «خیر» یا از جهت این است که مقام، مقام ترغیب به آن چیزی است که نزد اوست و مناسب با آن، بیان کلمه «خیر» است، و یا از باب این است که شرّ عدمی است که به عدم بر می‌گردد و عدم، لا شیء محض است (یعنی هیچ چیز نیست) و حکم شیء بر آن جاری نمی‌شود.

إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تعمیم است بعد از تخصیص، و جمله در اعراب مانند جمله‌های سابق است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۷] ص: ۲۲۰

اشاره

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

ترجمه: ص: ۲۲۰

شب را در روز نهدان سازی، و روز را در پرده شب ناپدید گردانی، زنده را از مرده و مرده را از زنده برانگیزی و به هر که خواهی روزی بی حساب عطا فرمائی.

تفسیر: ص: ۲۲۰

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ این جمله، در اعراب مانند جمله‌های سابق است. مقصود از داخل کردن شب در روز، داخل کردن قسمتی از شب است به سبب کوتاه کردن شب و بلند کردن روز، یا اینکه مقصود آمدن شب است بعد از روز و دنبال آن، که مقصود داخل کردن شب است در جای روز، و شب، اختصاصی به شب زمانی ندارد، بلکه هم آن را شامل است و هم شامل ارواح خبیث و عالم طبیعت و ماده انسان، و طبیعت انسان و مرض و غم و رنج انسان و رذائل و کفر و جهل انسان... شامل همه این موارد می‌شود.

ذکر این معنی پس از ذکر قدرت، اشاره به این است که کار وارد ساختن شب در روز آن چنان سخت است که گویا از امور غیر ممکن و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۱

غیر مقدور شمرده شده است. زیرا آن، جمع بین اضداد است.

وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ معنی این جمله با مقایسه جمله قبلی معلوم می‌شود.

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ یعنی زنده را از مرده بیرون می‌آوری، مانند بیرون آوردن حیوان از جماد، یا مؤمن از کافر، یا عالم از جاهل، یا نفس انسانی از نفس حیوانی، یا نفس زنده از طبع میّت، یا باقی از فانی، زیرا که فناء انسان مرگ حقیقی برای اوست و بقاء انسان بعد از فناء، حیات حقیقی است که به سبب حیات خدای تعالی است. یا مقصود امتیاز یافتن زنده از مرده است به همان معانی که گذشت.

وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ معنی این جمله با مقایسه با عبارت قبلی دانسته می‌شود (که عکس مفهوم قبلی است).

که در قلبت می‌گذرد، و این معنی اختصاصی به کافر ندارد، در حدیثی آمده است که نزد علی بن الحسین، ذکری از تقیه شده است، پس او فرمود: اگر أبو ذر می‌دانست که در قلب سلمان چه می‌گذرد او را تکفیر می‌کرد. وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ خَدَاوَنَد شَمَا رَا از (عذاب) خود بر حذر می‌دارد. پس در دوستی با کافران از موضع رخصت تجاوز نکنید (یعنی تا جایی که خداوند به شما اجازه داده است، عمل کنید) وَ اِلَى اللّٰهِ بِه سَوَى خَدَاوَنَد نَه بِه سَوَى غَیْرِ الْمَصَیْرِ مَحَلِّ بَا ز گَشْت. منظور اینکه نباید با غیر خدا دوستی کرد و نه از غیر او ترسید مگر با اذن خدا.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۹] ص: ۲۲۳

اشاره

قُلْ اِنْ تُخَفُّوْا مَا فِی صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبَدُّوْهُ یَعْلَمُهٗ اللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۲۹)

ترجمه: ص: ۲۲۳

بگو ای پیامبر هر چه را در دل پنهان داشته یا آشکار کنید خدا به همه آگاه است و می‌داند هر چه در آسمان‌ها و زمین است و خدا بر همه چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۲۲۳

قُلْ اِنْ تُخَفُّوْا مَا فِی صُدُوْرِكُمْ از قبیل دوستی با کافرین و غیر آن، اَوْ تُبَدُّوْهُ یَعْلَمُهٗ اللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ تعمیم است بعد از تخصیص وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ پس خداوند قدرت دارد شما را بدون دوستی با کافران عزیز کند، و با دوستی آنان ذلیل نماید. پس آنچه را که از آن نهی شدید به گمان اینکه عزت شما از آن حاصل می‌شود مرتکب نشوید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۰] ص: ۲۲۳

اشاره

یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُّحْضَرًا وَّ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ اَمَدًا بَعِیْدًا وَّ یُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اللّٰهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۴

ترجمه: ص: ۲۲۴

روزی که هر کس هر کار نیکو کرده همه را پیش روی خود حاضر بیند آنچه بد کرده است، آرزو کنند ای کاش میان او و کار بدش مسافتی دور جدائی بود و خداوند شما را از عقاب خود می‌ترساند که او در حق بندگان بسی مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۲۴

يَوْمَ تَجِدُ ظَرْفَ اسْتِ بَرَايَ فَعْلٍ «لَا تَوَدُّ»، يَا اَيْنَكِهْ ظَرْفَ اسْتِ بَرَايَ «قَدِير» بَهْ مَعْنَى ظَهْوَرِ قَدْرَتِ خُدَا دَرِ اَن رُوزِ، يَا اَيْنَكِهْ ظَرْفَ يَعْْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ اسْتِ، يَا ظَرْفَ يَعْْلَمُهُ اَللَّهُ اسْتِ، مَعْنَى فَرْقِ نَمِي كَنْدِ هِمَانِ مَعْنَى اسْتِ كِهْ كُفْتِهْ شَدَّ يَا اَيْنَكِهْ ظَرْفَ اسْتِ بَرَايَ «اَذْكَر» (بِهْ يَادِ اَر) كِهْ دَرِ اَيْنِ جَمْلَهْ تَقْدِيرَا وَجُودِ دَارْدِ. (بِهْ يَادِ بِيَاوَرِ رُوزِي رَا كِهْ هَرِ نَفْسِ....)

كُلُّ نَفْسٍ هَرِ نَفْسِي خَيْرِش رَا وَ شَرِّش رَا رُوزِ قِيَامَتِ مِي يَابَدِ مَا عَمِلَتْ يَعْنِي مِي يَابَدِ صُورَتِ اَنچِهْ رَا كِهْ عَمَلِ كَرْدِهْ اسْتِ، بَهْ نَحْوِ تَجَسُّمِ اَعْمَالِ چنانكه شرح و تحقيق آن گذشت، يَا اَيْنَكِهْ جَزَا وَ پَادَاشِ اَنچِهْ رَا كِهْ عَمَلِ كَرْدِهْ اسْتِ مِي يَابَدِ، يَا مَقْصُودِ نَامِهْ عَمَلِ اسْتِ.

مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ عَطْفِ اسْتِ بَرِ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ يَا لَفْظِ «مَا» شَرْطِيَهْ اسْتِ، وَ جَمْلَهْ «تَوَدُّ» جَزَاءِ اَن اسْتِ، وَ مَرْفُوعِ بُوْدِنِ اَن بَرَايِ اَيْنِ اسْتِ كِهْ شَرْطِ فَعْلِ مَاضِي اسْتِ وَ جَزْمِ، دَرِ اَن ظَاهَرِ نَيْسْتِ، يَا اَيْنَكِهْ لَفْظِ «مَا» مَوْصُولَهْ اسْتِ وَ مَتَضَمَّنِ مَعْنَى شَرْطِ وَ مَبْتَدَا اسْتِ وَ جَمْلَهْ «تَوَدُّ» خَبَرِ اَن اسْتِ.

لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا كِهْ اِي كَاشِ بَيْنِ اُو وَ كَارِ بَدَشِ وَ مَسَاْفَتِ زِيَادِ مِي بُوْدِ وَ لَفْظِ اَيْنِ «لَوْ» مَصْدَرِيَهْ اسْتِ كِهْ فَعْلِ اَن مَحْذُوفِ اسْتِ، يَا شَرْطِيَهْ اسْتِ كِهْ فَعْلِ وَ جَوَابِ اَن مَحْذُوفِ اسْتِ، كِهْ مَعْنَى آيَهْ چنين اسْتِ: اِگَرِ ثَابِتِ شُودِ بَيْنِ اَن اَعْمَالِ وَ بَيْنِ اُو مَسَاْفَتِ زِيَادِي اسْتِ. اَيْنِ فَاصله دور را دوست خواهد داشت. ترجمه بيان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۵

وَ يُحَذِّرُكُمْ اَللَّهُ نَفْسَهُ تَكَرَّرِ اَن جِهَتِ تَاكِيْدِ وَ يَادِ اَوْرِي وَ طَوْلِ دَاْدِنِ دَرِ مَقَامِ تَهْدِيْدِ اسْتِ. وَ اَللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ خُدَاوَنْدِ بَهْ بَنْدِگَانِ مَهْرِبَانِ اسْتِ وَ لَذَا دَرِ عَقُوبَتِ گناهكاران شتاب نمی کند و از باب مهربانی آنان را از آن بر حذر می دارد، اَيْنَكِهْ بَيْنِ دُو صِفَتِ لَطْفِ وَ قَهْرِ جَمْعِ كَرْدِهْ اسْتِ بَرَايِ تَرْسَاَنْدِنِ وَ تَرْغِيْبِ وَ تَشْوِيْقِ مِي بَاشَدِ.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۱] ص: ۲۲۵

اشاره

قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اَللَّهَ فَاتَّبِعُوْنِي يُحِبِّبْكُمْ اَللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اَللَّهُ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ (۳۱)

ترجمه: ص: ۲۲۵

بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد که خدا آمرزنده مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۲۵

قُلْ اِبْتَدَاءِ خَطَابِ اسْتِ بَرَايِ هِدَايَتِ بَهْ حَقِّ وَ صَوَابِ. اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اَللَّهَ جَمْلَهْ شَرْطِيَهْ اسْتِ، وَ فَعْلِ شَرْطِ (اِن كُنْتُمْ) شَرْطِ مَحَبَّتِ بَنْدِگَانِ اسْتِ كِهْ مَقْيَدِ بَهْ اَنْتَسَابِ اَن بَهْ خُدَا اسْتِ وَ تَمَكِيْنِ اُو دَرِ مَحَبَّتِ، وَ اَيْنِ مَعْنَى اَزِ خِلَالِ مَعْنَى «كُنْتُمْ» اسْتِفَادَهْ مِي شُودِ، زِيْرَا اَوْرَدِنِ «كَانَ» دَرِ اِمْتَالِ اَيْنِ مَقَامِ اِشَارَهْ بَهْ اسْتِمْرَارِ دَارْدِ وَ بِيَاَنْگَرِ اَن اسْتِ كِهْ اَيْنِ فَعْلِ مِثْلِ عَادَتِ وَ سَجِيَهْ مِي بَاشَدِ، وَ مَفْهُومِ مَخَالَفِ اَن اَيْنِ اسْتِ كِهْ مَحَبَّتِي كِهْ مَتَعَلَقِ بَهْ خُدَا اسْتِ مَانَنْدِ عَادَتِ وَ سَجِيَهْ شُدِهْ اَزِ بَيْنِ رَفْتِنِ اَن يَا بَهْ سَبَبِ نَفِي مَقْيَدِ اسْتِ يَا بَهْ سَبَبِ نَفِي هَرِ يَكِّ اَزِ دُو قَيْدِ، (يَعْنِي اِگَرِ شَمَا مَقْيَدِ بَهْ حَبِّ اَلْهِي هَسْتِيْدِ اَزِ مَن پيروي کنید که عمل مقید به این حالت است) وَ فَاتَّبِعُونِي جَزَاءِ شَرْطِ مَذْكَوْرِ اسْتِ.

يُحِبُّكُمْ اللَّهُ جزای شرط مقدر است و این مطلب از آنجا استنباط می‌شود که لازمه محبت، مقید مذکور (محبت به خدا) است. و مقصود ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۶

این است که محبوبیت شما برای خدا لازمه پیروی از رسول است، که بعد از محبت ثابت و راسخ نسبت به خدا حاصل می‌شود. پس کسی که برای او چنین محبتی وجود نداشته باشد (محبوب خدا نخواهد بود) مانند بیشتر اهالی کوه‌ها و روستاها و کردها و عرب‌ها و امثال آنها که از محبت جز دوستی خوردنی و آشامیدنی و جماع نمی‌فهمند، یا اینکه تا حدی محبت دارند ولی محبتشان فقط نسبت به ارواح خبیث (روان‌های ناپاک) است، یا اینکه ارواح طیبیه و خبیثه (روان‌های پاک و ناپاک) را با هم دوست دارند و به این موضوع علم دارد یعنی می‌داند که او به ارواح خبیثه محبت می‌ورزد مانند شیطان پرست‌ها و کاهن‌ها و ثنویون (دو گانه پرستها) که قائل بد و خدای خیر و شر هستند، البته محققین و مکاشفین و دانشمندان آنها می‌دانند که به ارواح خبیثه دوستی می‌ورزند. یا اینکه به این دوستی آگاهی و احساسی ندارند مانند مرتاض‌های هندی که ریاضت آنها با شرع منافات دارد و گمان می‌کنند که عالم ارواح یکی است و گفته‌اند: طریق وصول به آن یا از طریق مراسم شرعی است که این راهی دور است، یا از طریق مخالفت با نوامیس و سنت‌های شرعی است که این نزدیک‌ترین راه است.

و مانند کسانی که با بیعت خاص، با کسانی بیعت کرده‌اند که اهلیت بیعت را نداشته‌اند. مثل پیروان سلسله‌های باطل، که آثار حق آنها در دست باطل کاران یا متشبهان به حق مانده است که در اینجا کسانی که با افراد باطل بیعت کرده‌اند نخست محبت صادقی داشتند ولی بعد از گردش به سوی باطل‌ها دوستی آنان از نوع محبت شیطانی شد، و محبت تمام این فرقه‌ها نسبت به ارواح خبیثه و مظاهر انسانی آن شدید است و محبت الهی نیست. اینان و کسانی که اصلاً محبت ندارند محبوب خدا نمی‌شوند خواه در ظاهر پیرو رسول صلی الله علیه و آله باشند یا نباشند. و آنکه محبت او الهی باشد، و لیکن محبت راسخ نداشته باشد مانند بیشتر افراد ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۷

مردم که فطرتشان هنوز به طور کامل تحت تسلط حیوانیت و سبعیت و شیطنت در نیامده و در آن مستهلک نشده است، اینان گاهی شأن محبت الهی را به خود می‌گیرند و از دور بودن از محضر الهی رنج می‌برند و بر ضایع شدن عمرهاشان، حسرت می‌خورند، که در طلب حضرت الهی صرف نکرده‌اند، این افراد به محبوبیت نائل نمی‌شوند، مگر اینکه در این محبت از پیروی رسول حقی که از جانب خدا باشد بهره‌مند گردند، که در این صورت به محبوبیت نائل می‌شوند.

و کسی که از محبت الهی بهره‌مند است مانند مجذوبین و بیعت کنندگان به بیعت خاص با کسی که اهلیت بیعت را دارد، ولی به شریعت و به پیروی از کسی که اهلیت بیان احکام کثرت را دارد عنایتی نشان نمی‌دهد، اینان نیز محبوب خدا نمی‌شوند اگر چه مبعوض خدا هم نیستند.

و کسی که در محبت الهی متمکن بوده در پیروی شریعت ثابت باشد او محبوب خدای تعالی و مورد غبطه همه مقرّبین است. ضمناً مطالب فوق تأدییی از جانب خدا برای بیشتر سالکین است که با بیعت خاص با کسانی که اهلیت بیعت داشتند، بیعت کردند و به آیات و اخبار که موجب غرور است، فریفته شدند، مانند آیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... تا آخر آیه «۱»، و مانند آیه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «۲» و مانند روایت: (حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَهُ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئُهُ) «۳» است که با وجود آن هیچ گناهی ضرر نمی‌زند، و مانند: دوست علی جز حلال چیزی نمی‌خورد «۴». و مانند:

آن گاه که معرفت به امام پیدا کردی آنچه را که می‌خواهی انجام بده، خیر

(۱) فاطر: آیه ۳۲

(۲) بقره: آیه ۲۵۷

(۳) المناقب للخوارزمی، ص ۳۵

(۴) المناقب للخوارزمی، ص ۳۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۸

قلیل یا کثیر «۱». و مانند: دین ندارد کسی که با ولایت امام جائر (ستمگر) که از طرف خدا نیست به دین خدا در آید. و مانند این حدیث که می‌فرماید: البته عذاب می‌کنم هر رعیتی در اسلام را که به ولایت امام جائر که از طرف خدا نیست گردن نهاده باشد. اگر چه رعیت، در اعمال خودشان نیکوکار و پاکیزه باشند، و البته عفو می‌کنم هر رعیت در اسلام را که به ولایت امام عادل که از جانب خداست گرویده باشد اگر چه رعیت خودش، ظالم و گناهکار باشد. و غیر اینها از نظائر این مضامین که در آنها شبهه غرور وجود دارد، چه اینان اگر چه فرض شود که مبعوض خدا نیستند ولی اینها کجا و آن محبوبین حقیقی کجا؟! پس سالک باید تمام اهتمامش به پیروی از شریعت پاک باشد به نحوی که هیچ یک از آداب مستحب را کم نگذارد و به عدم مبعوضیت قانع نشود تا به درجات محبوبیت فائز گردد.

وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بدان که محبوب بودن اقتضا می‌کند که در نظر محب هیچ نقص و عیبی، در محبوب باقی نماند بلکه هر کاری که دوست انجام دهد در نظر وی محبوب و دوست داشتنی باشد، و روی همین جهت است که خداوند وی را معادل بهترین عملی که انجام داده است پاداش می‌دهد، زیرا تمام افعال حیب و جمیع اوصاف و اخلاقی در نظر محب، مثل بهترین افعال و اوصاف خودش، ظاهر می‌شود این معنی یکی از وجوه تبدیل سیئات به حسنات (بدی‌ها به نیکی‌ها) است. و این یکی از معانی آموزش گناهان است.

پس هر کس بخواهد جمیع افعال و اوصافش محبوب خدا باشد باید از رسول طبق شرائط تبعیت و پیمانهای بیعت پیروی کند و پس از آن که نقطه محبت در قلبش افتاد، باید از مخالفت با شریعت، دوری کند،

(۱) المناقب للخوارزمی، ص ۳۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۲۹

حتی اگر یک دقیقه یا یک نکته باشد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ جمله حالیه مؤکد است و علت آموزش خدا بر محبوبش را می‌رساند. و معنی آن این است که از عادت و رسم خدا مغفرت و رحمت نسبت به هر کس می‌باشد پس چگونه نسبت به محبوبش مغفرت حاصل نشود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۲] ص: ۲۲۹

اشاره

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

ترجمه: ص: ۲۲۹

بگو ای پیغمبر فرمانبرداری کنید خدا و رسول را پس اگر از آنان روی برگردانید (کافر شوید) همانا خدا کافران را دوست نخواهد داشت.

تفسیر: ص: ۲۲۹

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ یعنی بعد از آن که به آنان گفتی که لازمه محبوت خدا، و بعد از محبت خدا، پیروی از توست، به آنان بگو: أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خدا و رسول را اطاعت کنید. لفظ «اطیعوا» تکرار نکرد تا اشعار به این باشد که اطاعت تکلیفی خدا، جز اطاعت رسول چیز دیگری نیست، نه اینکه اطاعت هر کدام مستقل و مغایر با اطاعت دیگری باشد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا لَفِظ «تولوا» مشترک است بین ماضی و مضارع یعنی اگر رو گردانیدید یا رو گردانید در آن صورت فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ خدا دوست ندارد کسانی را که به طاعت خدا و طاعت رسول کفر بورزند، زیرا مقصود در اینجا کفر به طاعت است، و معنی آن این است که خداوند آنها را مورد غضب قرار می‌دهد، اگر چه نفس دوستی اعم از کینه داشتن یا نداشتن است ولی در امثال این موارد در باره یکی از دو مورد استعمال می‌شود، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشاره به علت حکم است، و اینکه رو گرداندن از طاعت کفر محسوب می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۰

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۳] ص: ۲۳۰

اشاره

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳)

ترجمه: ص: ۲۳۰

همانا به حقیقت خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان برگزید.

تفسیر: ص: ۲۳۰

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ در موضع تعلیل امر به طاعت رسول است و اینکه چرا پیروی رسول سبب محبوت است، گویا که رسول صلی الله علیه و آله گفته باشد:

تبعیت و اطاعت از من بکنید زیرا من پیامبری از ذریه ابراهیم و آل او هستم، و خداوند برگزیده است آدم و نُوحاً و آلِ اِبْرَاهِيمَ و آلِ عِمْرَانَ برای اینکه اینان پیامبر باشند عَلَى الْعَالَمِينَ بر جهانیان و در اخبار زیادی وارد شده است که آیه را چنین خوانده‌اند: آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین «۱» و در بعضی از اخبار به جای آل عمران آل محمد و آل ابراهیم است. و امام (ع) فرمود: اسمی را جای اسم دیگر می‌گذاشتند «۲».

و مقصود از آل عمران، موسی و هارون و اولاد آن دو است یا مقصود عیسی و مریم دختر عمران است، و شاید همین مراد باشد چنانکه به زودی خواهد آمد یا اینکه مراد مجموع باشد چون آل عمران بر همه صدق می‌کند.

و بعضی گفته‌اند: بین دو عمران یک هزار و هشتصد سال فاصله بوده است، و مقصود از آل ابراهیم، ابراهیم و آل اوست چنانکه سابقا اشاره شد و عدول از ابراهیم به آل ابراهیم برای این است که همه انبیا و اوصیای بعد از او را با یک لفظ شامل شود، زیرا همه با نسبت جسمانی به او نسبت داده می‌شوند چنانکه با نسبت روحانی نیز منسوب به او هستند

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۰۵

(۲) عیاشی: ج ۱/ ص ۱۶۸/ ح ۳۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۱

و ذکر آل عمران و آل محمّد بعد از آل ابراهیم از قبیل ذکر خاصّ بعد از عامّ است و این از جهت اهتمام به خاصّ است، گویا که گفته است:

خداوند برگزید آل ابراهیم را و از آنها برگزید آل عمران و آل محمّد را.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۴] ص: ۲۳۱

اشاره

ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)

ترجمه: ص: ۲۳۱

فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به احوال شما شنوا و داناست.

تفسیر: ص: ۲۳۱

ذُرِّيَّةٌ «حال» است از نوح و آل ابراهیم و ما بعدش، یا منصوب است به فعل محذوف برای مدح، یا بدل است از ما قبلش، و «ذُرِّيَّة» با ضمّ و کسر فرزند مرد است، در مفرد و جمع استعمال می‌شود.

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ بعضی از آنها ناشی از بعضی دیگر است. و بودن بعضی از بعضی دیگر منافات با این ندارد که ذُرِّيَّة از ابراهیم به دو شعبه منشعب بشود.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ خداوند شنوای اقوال بندگانش است چه به زبان استعداد و حال باشد و چه به زبان گفتار، پس به هر یک از برگزیدگانش و غیر آنان بر حسب استعدادشان عطا می‌کند.

عَلِيمٌ خداوند به مکنونات و اسرار بندگان داناست و نیروهای دور را از استعدادهای نزدیک به فعل، می‌داند پس به قوایی که از فعل دورند نظر می‌کند و چیزی را گزاف عطا نمی‌کند و به طور گزاف منع نمی‌کند و این بزرگان را که برگزیده است، از باب استحقاق و استعداد آنان بوده است.

كُلِّ جَمَلَه، «حال» است یا عطف بر جمله إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ یا عطف است بر دو معمول «ان»، در مقام علّت آوردن برای برگزیدن آنان. یا در مقام علّت آوردن برای برگزیدن آل عمران است. گویا که علّت برگزیدن آدم و نوح و آل ابراهیم ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۲

معلوم باشد. بر خلاف برگزیدن آل عمران (که معلوم نیست) و در بیان وجه این گفته که خدا آل عمران را برگزید از این رو است که او، به گفته‌های زن عمران شنوا، و به استحقاق او دانا بوده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۵] ص: ۲۳۲

اشاره

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵)

ترجمه: ص: ۲۳۲

یاد کن آن گاه که زن عمران گفت: پروردگارا من نذر کردم، فرزندی که در رحم دارم در راه خدمت تو از فرزندی خود آزاد کنم. این نذر من بپذیر که تو دعای بندگان را می‌شنوی و به احوال همه دانایی.

تفسیر: ص: ۲۳۲

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ «اذ»، «ظرف» سمیع یا علیم یا مفعول به آن دو، به اعتبار مضاف الیه می‌باشد نظیر وصف به حال متعلق به موصوف، یا ظرف است برای «اصطفی» که قبل از آل عمران به تقدیر گفته شده است. بنابر وجه اول قول خدا: وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مفعول است برای «اذکر» که به تقدیر است، و از ما قبلش منقطع می‌گردد.

اسم زن عمران «حَنَّهُ» بود و آنها دو خواهر بودند که یکی از آن دو که حَنَّهُ نام داشت زوجه عمران بن اشهم از اولاد سلیمان بن داود (ع) بود. و بعضی گفته‌اند: عمران بن ماثان، و بنی ماثان رؤسای بنی اسرائیل بودند. خواهر دیگر نزد زکریا بود و اسم او «اشیاع» بود. و در اخبار ما آمده است که: زن زکریا خواهر مریم بوده است، نه خواهر مادرش «ا»، و حَنَّهُ بچه دار نشد تا به سن پیری رسید، پس یک وقت دید که زیر درختی پرنده‌ای به بچه خود دانه می‌دهد، پس شوق بچه داشتن در او تحریک شد. پس خدا را خواند و دعا کرد که به او فرزند بدهد و به مریم حامله

(۱) صافی: ج ۱ / ص ۳۰۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۳

شد و فرزندش را برای خدمت بیت المقدس نذر کرد.

روایت شده است، که خداوند به عمران وحی کرد که من فرزندی مذکر به تو می‌بخشم که فرزند بی‌عیب و مبارکی باشد که کور مادرزاد و مبتلا به برص (پسی) را علاج، و مردگان را به اذن خدا زنده کند، و او را بر بنی اسرائیل رسول قرار می‌دهم. عمران این موضوع را به زنش حَنَّهُ گفت. وقتی که حَنَّهُ حامله شد گمان کرد که به پسر حامله گردیده است، ولی وقتی که وضع حمل نمود. گفت: خدایا این فرزند دختر است و پسر مثل دختر نیست زیرا دختر نمی‌تواند رسول باشد.

خدای تعالی می‌گوید: خدا بهتر می‌داند که او چه زاده است! پس وقتی که خداوند عیسی (ع) را به «مریم (س)» عطا کرد، همان بشارتی که خداوند به عمران داده بود به تحقق پیوست.

پس اگر ما در مورد کسی مطلبی را گفتیم و بعد آن مورد در فرزندش یا فرزند فرزندش تحقق پیدا کرد آن را انکار نکنید «۱».

وقتی حَنَّهُ گمان کرد که به او حمل پسری وعده داده شد و اکنون به پسر باردار است او را برای خدمت به بیت المقدس نذر کرد و گفت: رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا خدایا من نذر کرده‌ام که آنچه که در شکم من است برای تو آزاد کرده شود، یعنی از خدمت کردن به پدر و مادر آزاد شود، تا عبادت کنندگان تارک دنیا را خدمت کند.

یا اینکه محرّر یعنی مختار و آزاد باشد، یا پاکیزه و راست نگه دارنده باشد «محرّر» از حریت است در مقابل رقیت، یا به معنی این است که چیزی مختار باشد، یا اینکه از تحریر کتاب، به معنی راست کردن و درست کردن خطوط و نقوش کتاب می‌باشد.

و ذکر کرده‌اند که «محّرر» وقتی که آزاد می‌شود او را در کنیسه

(۱) نور الثقلین: ج ۱ / ص ۲۷۸ / ح ۱۱۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۴

قرار می‌دهند، که متصدی کارهای آنجا باشد و جارو و خدمت بکند و از کار نمی‌ایستد و نمی‌نشیند تا اینکه به حد بلوغ می‌رسد. سپس او مخیر است که اگر دوست داشت در آن جا اقامت کرده کار کند، و اگر دوست نداشت هر جا که خواست برود. فَتَقَبَّلُ مِنِّي نَذْرَ مَرَا قَبُولِ كُنْ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ تَوْ قَوْلِ وَ نَذْرَ مَرَا شَنَوَا هَسْتِي. الْعَلِيمُ بِه نَيْتِ مَن آگَاهِي وَ مِي دَانِي كِه مَن اَز نَذْرَم جَز رَضَايِ تُو نَمِي خَوَاهَم.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۶] ص: ۲۳۴

اشاره

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

ترجمه: ص: ۲۳۴

چون فرزند بزد از روی حیرت گفت: خدایا فرزندی که زاده‌ام دختر است و خدا بر آنچه زاییده دانایتر است (که چه حکمتها در وجود آن دختر است). عرض کرد خدایا پسر و دختر (در کار خدمت حرم) یکسان نخواهند بود، و من او را مریم نام کردم و او و فرزندان او را از شر شیطان رجیم در پناه تو می‌آورم.

تفسیر: ص: ۲۳۴

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا امیدوار بود که فرزندش پسر باشد در حالی که آن را دختر دید، خجالت کشید و شرم‌منده شد قَالَتْ در حالی که سرش را پایین انداخته بود و خجالتش را ظاهر می‌کرد گفت: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ خدایا من دختر زاییده‌ام. یا اینکه وقتی دختر به دنیا آورد در حالی که امید پسر داشت و از خواسته‌اش ناامید گشت، در حالی که ناامیدی خودش را اظهار می‌کرد، گفت: «خدایا من دختر به دنیا آوردم» یا اینکه وقتی دختر را به دنیا آورد و دید دختر است و فهمید که دختر ضعیف ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص:

۲۳۵

است، به خدا پناه برده، استعاضه نمود و گفت: خدایا من دختر به دنیا آوردم، و دختر ضعیف است، پس برای حفظ آن دختر از شر شیطان او را در پناه تو قرار می‌دهم.

یا اینکه خواست مقدمه‌ای برای برگشتن از نذرش باشد گفت:

خدایا من دختر آوردم. یعنی اینکه دختر صلاحیت خدمت معابد را ندارد پس من قدرت وفای به نذر را ندارم.

بعضی گفته‌اند: وقتی حامله شد عمران فوت کرد و بعد از وفات عمران دختر به دنیا آورد.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ جملہ معترضه است از جانب خدا برای گرامی داشت دختر. یعنی خداوند به شأن آنچه که به دنیا آمده است

و به مقام عالی او داناتر است. و حسرت خوردن مادر بر دختر بودن از جهت آن بود که مقام او را نمی‌دانست. «وضعت» با ضمّ «تاء» نیز خوانده شده است، بنابر اینکه جمله، از کلام مادر مریم باشد تا خود را تسلی دهد. با کسر تا (وضعت) نیز خوانده شده است بنابر اینکه گوینده مادر مریم باشد که برای تسلی دادن خودش، خویشتن را مورد خطاب قرار می‌دهد. یا بنابر اینکه از کلام خدا باشد که او را جهت تسلی دادن مورد خطاب قرار داده است.

وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ مِنْ كَلَامِ خَدَايَ تَعَالَىٰ است که مادر مریم را تسلی می‌دهد یعنی آن پسری که تو آرزوی داشتن آنرا داشتی، در شرف و مقام مانند این دختر نیست.

یا اینکه این جمله، از کلام مادر مریم است که علت آرزوی پسر داشتن و ناراحتیش برای دختر آوردن را ذکر می‌کند و منظورش این است که جنس مذکر مانند جنس مؤنث نیست، چه دختر از رسالت و خدمت به معابد ممنوع است و آن، به واسطه مؤنث بودن و حیض شدن محقق می‌شود، یا اینکه می‌خواهد بگوید به من پسر وعده داده شده بود ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۶

و پسر در پستی و ممنوعیت مثل این دختر نیست. در معنی این جمله چیزهایی غیر از این نیز گفته شده است.

وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ از باب فال نیک گرفتن است، چون مریم به معنی عبادت کننده است.

وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِيَحْيَىٰ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که هیچ مولودی نیست مگر اینکه در حین تولد، شیطان او را مس می‌کند و نوزاد گریه می‌کند در حالی که از مس شیطان فریاد بر می‌آورد. مگر مریم و فرزندش که این حالت را نداشتند «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۷] ص: ۲۳۶

اشاره

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷)

ترجمه: ص: ۲۳۶

پس خداوند خواهش او را به نیکویی پذیرفت که از مقبولان در گاهش شود و او را به تربیتی نیکو پرورش داد و زکریا را به کفالت و نگهداری او بر گماشت. هر وقت زکریا به صومعه عبادت مریم می‌آمد، رزق شگفت آوری می‌یافت می‌گفت: ای مریم این روزی از کجا برای تو می‌رسد پاسخ می‌داد که این از جانب خداست که همانا خدا به هر کسی خواهد روزی بی حساب دهد.

تفسیر: ص: ۲۳۶

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا یعنی خداوند با اینکه نوزاد دختر بود او را برای خدمت به بیت المقدس قبول کرد و قبل از آن هیچ مؤنثی را قبول نکرده بود، یا اینکه معنی آیه این است که خداوند او را قبول کرد و متکفل امرش شد به نحوی که هیچ عارضه و علتی بر او عارض نشد، نه در

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۷

ساعتی از روز و نه در شب. یا اینکه با کفالت پیامبرش نسبت به او، او را پذیرفت.

بِقَبُولِ حَسَنِ «باء» در اینجا مثل «باء» در قول خدا فَتَشْتَرِيْهِ بِحَمِيْدِهِ است، پس بَاء یا برای مصاحبت و همراهی است، یا به عنوان وسیله است، و حسن قبول دختر به این است که او را در مقام ذکر قرار دهد و از آفات حفظ کند، و او را پس از تولد قبل از اینکه بزرگ شود و صلاحیت خدمت کردن پیدا کند، به دست خود می‌گیرد، و زکریا را به کفالت او می‌گمارد.

روایت شده است که، حنه وقتی که مریم را به دنیا آورد، او را در پارچه‌ای پیچید و به مسجد حمل کرد، و او را پیش دانشمندان یهود گذاشت و گفت: این دختر نذر است و باید پیش شما بماند، پس در پذیرش او رقابت نمودند، چون او، دختر پیشوا و اولی الامر آنها بود، زیرا بنی مائان از سران و ملوک بنی اسرائیل بودند.

پس زکریا گفت: من به آن دختر سزاوارترم چون خاله‌اش پیش من است، پس ابا کردند و فقط به قرعه راضی شدند، و هفده نفر بودند، پس به سوی نهری رفتند و قلم‌هایشان را در آن انداختند، قلم زکریا روی آب آمد و قلم‌های آنان به زیر آب رفت. پس زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت «۱».

وَأَنْبَتَهَا و او را از حنه رویاند و بیرون آورد، یا اینکه خود، او را نمو داد و بزرگ کرد. نَبَاتًا یا مصدر است از غیر لفظ فعل، یا حال است به معنی آماده کننده توصیف، یعنی او را به طریق زیبا و شایسته‌ای حَسِنًا پرورش داد. به این نحو که او را بی عیب خلق کرد، یا اینکه او را طوری قرار داد که در یک روز آن قدر رشد می‌کرد که غیر او در یک سال چنان

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۰۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۸

رشدی نمی‌کند، یا او را طوری قرار داد که روزها روزه بود و شب‌ها عبادت می‌کرد، وقتی به حد بلوغ رسید اخلاص و گرویدنش به سوی خدا آن قدر بود که بر تمام دانشمندان فائق آمد.

وَكَفَّلَهَا زَكْرِيَّا یعنی خدا زکریا را کفیل او قرار داد، چنانکه گذشت زکریا با تخفیف «یاء» خوانده شده است. زکریا از اولاد سلیمان بوده است. لغت زکریا سه نوع خوانده شده است. مدّ و قصر و تشدید «یاء» بدون الف (زکریا- زکریا- زکری) وقتی که زکریا مریم را کفالت کرد برای او خانه‌ای ساخت و برای او دایه‌ای طلب کرد، یا او را به خاله‌اش، مادر یحیی داد تا وقتی که جوان شد و به حدّ زنان رسید. آنگاه برای او محرابی در مسجد بنا کرد و آن را در وسط مسجد گذاشت که فقط با نردبان می‌شد به آنجا رفت مانند باب کعبه، و غیر از زکریا، کسی پیش مریم نمی‌رفت و او غذا و شراب و روغنش را هر روز می‌برد.

كَلِمًا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَّا الْمِحْرَابِ یعنی زکریا هرگاه داخل خانه مریم که محراب است می‌شد (خانه مریم محراب نامیده شده چون که خانه او محلّ عبادت و محلّ محاربه او با شیطان بود)، وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا یعنی میوه شاداب و با طراوت و تازه در غیر فصلش آنجا می‌دید این جمله جواب «کَلِمًا» است.

قَالَ جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرٍ است، گویا که گفته شده: زکریا هر وقت پیش مریم روزی تازه می‌دید چه می‌گفت؟ پس خدای تعالی فرمود:

زکریا می‌گفت:

يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكِ هَذَا چگونه است این رزق برای تو، یا از کجا این روزی برای تو می‌آید! و این جمله برای تعجب است.

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ این جمله استیناف است در مقام تعلیل. او می‌گفت: از نزد خداست زیرا خدا به هر که بخواهد فزون از شمار روزی می‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۳۹

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۸] ص: ۲۳۹

اشاره

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸)

ترجمه: ص: ۲۳۹

چون زکریا کرامت مریم را دید عرض کرد پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما که همانا توئی مستجاب کننده دعا.

تفسیر: ص: ۲۳۹

هُنَالِكَ در آن مکان یا در آن زمان دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ یعنی پس از آن که گرامی داشتن و اکرام خدا را نسبت به مریم، مشاهده کرد، اشتیاق پیدا کرد که او هم فرزندی داشته باشد که پیش خدا همانند مریم عزیز باشد پس به درگاه خدا دعا نمود قَالَ رَبِّ هَبْ لِي به من عطا کن از جهت بهره وری من مِنْ لَدُنْكَ یعنی از پیش تو، نه از پیش غیر تو، از قبیل ملائکه یا شیاطین، تا اینکه بازگشتش نیز به سوی تو باشد.

ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ نسل پاک (عطا کن)، که تو جواب دهنده و استجابت کننده دعا هستی این معنی بدان دلیل است که در امثال این مقام کلمه سماع (سمیع) جهت اجابت دعا به کار می‌رود و جمله مستأنف است برای بیان علت دعا، یا برای بیان حالت خدای تعالی در مقام دعا (یعنی در حالتی که خداوند شنوای دعای بنده است).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۳۹] ص: ۲۳۹

اشاره

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹)

ترجمه: ص: ۲۳۹

پس فرشتگان زکریا را ندا کردند هنگامی که او در محراب به نماز ایستاده بود که ای زکریا خدایت به ولایت یحیی مژده می‌دهد در حالی که او به (نبوت عیسی) کلمه خدا گواهی دهد و خود، در راه خدا پیشوا و پارسا و پیامبری از شایستگان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۰

تفسیر: ص: ۲۴۰

«ف» پس خداوند دعای او را اجابت نمود «نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» یعنی در مصلائی خودش ایستاده بود که

این بوده، که بداند آیا در حال پیری او و همسرش، خداوند به آنها فرزند می‌دهد یا آنها را جوان می‌کند و سپس فرزند می‌دهد؟! بعضی گفته‌اند: احتمال دارد که مطلب برای او مشتبه شده باشد که آیا فرزند از پیرزن نازا می‌باشد یا از زن دیگر جوانی که صلاحیت فرزند آوردن را داشته باشد. و بعضی گفته‌اند: این سؤال را کرد تا بداند که بشارت حق بود و از ملائکه بود یا از شیطان. به همین جهت گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۲

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۱] ص: ۲۴۲

اشاره

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادُّكُرَ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱)

ترجمه: ص: ۲۴۲

عرض کرد خدایا به شکرانه این نعمت آیت و عبادتی مقرر فرما. فرمود: ترا آیت این است که سه روز با مردم سخن نگوئی جز به رمز و پیوسته به یاد خدا باش و او را شبانگاه و صبحگاه تسبیح گوی.

تفسیر: ص: ۲۴۲

اشاره

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً گفت: خدایا برای من علامتی و نشانه‌ای قرار ده. بعضی گفته‌اند: این را گفت تا وقت حمل را بفهمد تا بر عبادت و شکر بیفزاید یا در خوشحال شدن به فرزند عجله نماید.

قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ یعنی نشانه تو این است که با مردم به مدت سه روز جز با رمز سخن نگوئی، إِلَّا رَمَزًا استثنای مفرغ «۱» منقطع است یعنی با رمز به سوی آنها اشاره کنی، یا اینکه مقصود از تکلم افهام و فهماندن باشد که در این صورت استثنا متصل است، و معنی آیه این است که: نشانه تو این است که آنچه در ضمیرت موجود است به مردم به هیچ نحوی از افهام تفهیم نکنی مگر از طریق رمز، یا در هیچ حالی از احوال با آنها جز حالت رمز و اشاره نداشته باشی. و اینکه زبانش را از خصوص حرف زدن با آنها حبس نمود نه از ذکر خدا، برای این بود که در آن مدت برای شکر و ذکر خدا خالص شود، تا حق نعمت را ادا کرده باشد، و این دلیل بر این است که طلب آیه و نشانه، جهت شناختن وقت حمل بوده است، تا اینکه شکر و ذکر را فزونی بخشد.

وَادُّكُرَ رَبِّكَ كَثِيرًا یعنی در همان ایام ذکر خدا زیاد کن، و به او

(۱) در عبارت ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَلَّا رَمَزًا، حرف أَلَّا حرف استثناء رمزا مستثنی است و نوع آن استثنای مفرغ است یعنی از جنس مستثنی منه نمی‌باشد و منقطع است، زیرا از مستثنی منه، قطع شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۳

فهماند که حرف نزدن از کلام غیر از ذکر خداست تا اینکه در آن مدت ذکر خدا بسیار کند.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۵

ترجمه: ص: ۲۴۵

آن‌گاه فرشتگان گفتند ای مریم همانا خداوند ترا برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید.

تفسیر: ص: ۲۴۵

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عطف است بر قول خدا إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یا جمله استینافیه است به تقدیر «اذکر» یا «ذکر» یعنی به یاد آری وقتی را که فرشتگان به طور مواجهه رو در رو به مریم گفتند، خواه آنها را دیده باشد یا شخص آنها را ندیده باشد- زیرا مریم محدث «۱» بود، و محدث گاهی می‌بیند و گاهی نمی‌بیند، چنانکه قبلا در قول خدای تعالی وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا «۲» به این مطلب اشاره شد.

یا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ ای مریم! خدا تو را در ذریه انبیا برگزید و طَهَّرَكِ و تو را از بی عفتی پاک گردانید. وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و تو را از میان زنان جهان در زمان تو برگزید تا اینکه عیسی به دنیا بیاید. و این معنی مضمون چیزی است که در خبر است «۳»، و در باره آن چیزهای دیگر نیز گفته شده است.

و شاید مقصود از برگزیدن و اصطفاء اول برگزیدن او نسبت به نفس و استعداد و استحقاق خودش است، و مقصود از اصطفاء دوم برگزیدن او نسبت به زنان عالم معاصر وی است، و لذا تطهیر را بین آن دو ذکر کرد، یعنی ای مریم خداوند به تو نگاه کرد و تو را برای خدمت و قرب به خود مناسب یافت، پس تو را به خدمتش برگزید و از نقایص

(۱) محدث کسی است که صوت ملک را می‌شنود لیکن صاحب صوت را مشاهده نمی‌کند. (به نقل از بصائر و کافی، منقول از حضرت صادق (ع) - تفسیر المیزان شرح آیه ۶۰ از آل عمران).

(۲) قسمتی از آیه ۲۱۹ سوره بقره (در باره حرمت استعمال مواد مخدره): گناه آن دو (شراب و قمار) بیش از منافع آنهاست.

(۳) صافی ج ۱ / ص ۳۱۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۶

کثرتها پاک نمود، و تو را به خود نزدیک کرد، و تو را از چیزهایی که باید از آنها فانی شوی فانی کرد، سپس تو را با بقای خودش باقی نگه داشت و با حیات خویش زنده گردانید، و تو را زنده کرد با چیزی که باقی ماندگان بعد از فنا با آن زنده می‌مانند، تا اینکه بر زنان عالم برتری یافتی، پس تو را بر آنان برتری داد و برگزید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۳] ص: ۲۴۶

اشاره

یا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ترجمه: ص: ۲۴۶

ای مریم فرمانبردار خدا باش و نماز را با اهل طاعت به جای آر.

تفسیر: ص: ۲۴۶

یا مَرْيَمُ اقْنُتِي یعنی، اطاعت کن. یا قیام به عبادت را ادامه بده، یا دعا کن یا ساکت شو لِزُبُّكَ وَ اَسْجُدِي برای پروردگارت خاضع باش و تعظیم کن. وَ اَرْكُعِي نماز بخوان، یا خود را به رو بینداز و اما معنی قنوت و سجود و رکوع شرعی قطعاً مقصود نیست، زیرا حقایق شرعی ولو بر فرض ثبوتش، در شریعت ما تثبیت شده است نه در شرایع سابق، علاوه بر این اصلاً قنوت و سجود و رکوع، در شریعت مریم تثبیت نشده است. بنابراین احتیاجی به بعضی توجیهاست نیست و همچنین احتیاجی به تقدیم و تأخیر در بعضی اجزاء آیه هم نیست که بعضی‌ها بیان کرده‌اند.

مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ یعنی با نماز گزاران نماز گزار. آوردن اسم فاعل برای آن است که دلالت بر دوام فعل و ثبات آن کند، و نگفت «الذین رکعوا» و این مطلب اشاره به این است که امر به دوام رکوع است، کسی که بخواهد با فعلش همراهی مستمر را داشته باشد حتماً باید او نیز دائم الفعل باشد، و اما آوردن جمع مذکر برای بزرگداشت مریم است که او را جزء مردان به شمار آورده است.
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۷

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۴] ص: ۲۴۷

اشاره

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَتَيْتُهمْ يَكْتُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)

ترجمه: ص: ۲۴۷

این از اخبار غیب است که بر تو وحی کردیم و آن زمان که برای نگهبانی و کفالت، مراسم قرعه می‌زدند و بر سر این کار، کارشان به نزاع می‌کشید تو حاضر نبودی.

تفسیر: ص: ۲۴۷

ذٰلِكَ خبر دادن به اخبار مادر مریم (ع) و زکریّا (ع) و مریم (ع) مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهائی است که از تو غایب بود یا از اخبار کسانی است که از تو غایب بودند.

نُوحِيهِ اِلَيْكَ که آنرا بر تو وحی نمودیم، خبر بعد از خبر است، یا «حال» است، یا خبر مبتداء است، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر.

وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَتَيْتُهمْ يَكْتُلُ مَرْيَمَ تو در موقعی که جهت قرعه، قلم‌هایشان را انداختند که کدام کفالت مریم را بر عهده بگیرند، نبودی. شرح این حکایت پیش از این بیان شد.

وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ تو پیش آنها نبودی که کارشان در کفالت مریم به نزاع کشید آن وقت که مادرش او را در پارچه‌ای پیچید و پیش علمای یهود آورد، یا وقتی بود که او را بزرگ کرده بود و زکریّا از تربیت او عاجز شده بود چنانکه گفته شد. و ممکن است مقصود نزاع در وقت ولادت عیسی (ع) باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۵] ص: ۲۴۷

اشاره

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵)

ترجمه: ص: ۲۴۷

چون فرشتگان به مریم گفتند که خدا ترا به کلمه‌ای که نامش مسیح عیسی بن مریم است بشارت می‌دهد که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۴۸

تفسیر: ص: ۲۴۸

إِذْ قَالَتْ بَدَلِ اسْتِ مِنْ قَوْلِ خَدَا إِذْ يَخْتَصِمُونَ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ مِنْ قَوْلِ خَدَا وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ.

الْمَلَائِكَةُ یعنی وقتی که ملائکه گفتند، (تعلیل این مطلب است که) این اخبار را مریم نمی‌دانست و غیب بود.

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ وَجِه تَسْمِيَةِ عِيسَى (ع) به «کلمه الله» پیش از این گفته شد.

اسْمُهُ الْمَسِيحُ مسیح در عربی به معنی مبارک است، و معانی دیگری نیز دارد که مناسب تسمیه عیسی به آن نام است، و بعضی گفته‌اند: مسیح معرب «مشی» است که در لغت سریانی به معنی مبارک است.

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خبر بعد از خبر، یا خبر مبتدای محذوف است وَجِيهًا حال است از «کلمه» و جاه، و وجاهت، بالا بودن و رفعت منزلت است.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ یعنی در دنیا و آخرت از نزدیکان به خداست.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۶] ص: ۲۴۸

اشاره

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶)

ترجمه: ص: ۲۴۸

و سخن گوید با مردم در گهواره بدانگونه که در سنین بزرگی، و او از جمله نیکوکاران است.

تفسیر: ص: ۲۴۸

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ مهد چیزی است که برای خوابگاه کودک آماده می‌کنند (گهواره).

اشاره

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۴۸)

ترجمه: ص: ۲۵۰

خداوند به عیسی کتاب را تعلیم می‌دهد و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد.

تفسیر: ص: ۲۵۰

وَيُعَلِّمُهُ با نون (متکلم مع الغير) و با ياء غيبه (مفرد مذکر غایب) خوانده شده و آن عطف است بر «يخلق» یا «اللَّهُ يَخْلُقُ» یا كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و ممکن است عطف باشد بر قبل از قَالَتْ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ و این گفتار معترضه، کنایه است تا اینکه تعلیم کتاب از چیزهایی باشد که بشارت به آن داده شده است، و معنی آیه این است: که خداوند بشارت می‌دهد ترا به کلمه‌ای که او را الْكِتَابَ (کتاب) تعلیم می‌دهد.

تحقیق کتاب در اول تفسیر گذشت، و ممکن است مقصود اینجا نوشتن باشد زیرا بعضی گفته‌اند که خداوند به عیسی، نه جزء از نوشتن را یاد داد و به سایر مردم یک جزء.

وَالْحِكْمَةَ یعنی آثار ولایت. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۱

والتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ و تورات و انجیل، دو کتاب را خصوصاً ذکر کرد تا شرافت آن دو را نسبت به سایر کتابهای گذشته برساند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۴۹] ص: ۲۵۱

اشاره

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنزِلُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتْبِئْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹)

ترجمه: ص: ۲۵۱

و او را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستاد که به آنان بگوید من از طرف خدا معجزه‌ای آوردم و آن معجزه این است که از گل مجسمه مرغی ساخته بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد.

و کور مادرزاد و مبتلا- به پیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم و به شما از غیب خبر دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید. این معجزات برای شما حجت و نشانه حقایق من است اگر اهل ایمان هستید.

تفسیر: ص: ۲۵۱

وَرَسُولًا و به عنوان فرستاده، رسولا عطف بر يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ است بنابر اینکه آن عطف بر ما قبل قَالَتْ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ باشد، یا عطف بر يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ است به تقدیر «یرسله» یا به تقدیر «یکلم رسولا».

إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ به سوی بنی اسرائیل، بنی اسرائیل را خصوصاً ذکر کرد چون عیسی رسولی برای آنان بود، یا اینکه بنی اسرائیل شریف‌ترین کسانی بودند که عیسی (ع) به سوی آنان فرستاده شده بود.

یا اینکه مقصود از بنی اسرائیل کسانی هستند که نسبت فطری آنها به انبیا قطع نشده است، زیرا آنها هستند که از انبیا بهره‌مند می‌شوند و پیامبران در حقیقت به سوی آنها فرستاده می‌شوند.

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ یعنی اینکه من آمده‌ام، بنابر اینکه قبل از «رسولا» ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۲

تَكَلَّمُ و «نطق» به تقدیر گرفته شود، یا اینکه «رسولا» متضمّن معنی نطق باشد.

بِأَيِّهِ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی با نشانه‌ای آمدم که دلالت بر صِحّت نبوّت من می‌کند، و شکّ نمی‌کنید که آن نشانه، از قوه بشر خارج است.

أَنِّي أَخْلُقُ بَدَلَ مِنْ بَأَيِّهِ مِنْ رَبِّكُمْ است یا بدل از آنی قَدْ جِئْتُكُمْ است یا خبر مبتدای محذوف است یعنی همانا من خلق می‌کنم.

لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ یعنی در این گل می‌دمم، یا در آنچه که از گل درست شده است، یا در چیزی همانند هیأت پرند. این معنا وقتی است که کاف در «کهیئته» اسم باشد.

فَيَكُونُ طَيْرًا یعنی زنده می‌شود و دارای گوشت و استخوان و بال شده و دارای قدرت پرواز می‌گردد و چون تغییر کند و گوشت و

استخوان و بال در آورد و صاحب حیات گردد، چیزی است که از قدرت بشر خارج است لذا آن را مقید نمود به قول خدای تعالی

يَا ذُنَّ اللَّهِ که آن به اذن خدا صورت می‌گیرد تا کسی توهم نکند آنچه را که نصاری در حقّ عیسی پنداشتند (که عیسی خداست).

معروف این است که آن پرند خفاش بود.

وَأُتْرِي الْأُكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ و بهبود می‌بخشم و یا نابینا و یا کور مادرزاد و یا چشم خشکیده و پیسی را.

وَأُحْيِي الْمَوْتَى يَا ذُنَّ اللَّهِ و به اذن خدا مردگان را زنده می‌کنم.

تکرار «باذن الله» برای اهمیّت دادن به دفع آن توهم است. و چون غالباً در زمان عیسی و آنچه که در نظر اهل آن زمان مهمّ بود

طبابت و معالجات عجیب و غریب بود که اکثر پزشکان از معالجه امثال آن عاجز بودند، لذا خداوند تعالی به عیسی (ع) چیزی داد

که از سنخ همان چیزی باشد که نزد آنان معتبر و مهم و از قدرت بشر خارج باشد. تا استادان معروف فنّ اعتراف کنند که از قدرت

آنان خارج است، و این کار از عهده خدای ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۳

تعالی ساخته است.

وَأُتْبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ و مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ یعنی خبر می‌دهم از حالات شما که برای شما معلوم است و از من غائب، تا بدانید که

من چیزهای غیبی را می‌دانم.

إِنَّ فِي ذَلِكِ در اینکه ذکر شد از آفریدن مرغ، از گل...، تا قول خدا مَا تَدْخِرُونَ یا در این خبر دادن، لَآيَةً نشانه بزرگی است، لَكُمْ

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ برای شما، اگر عادت شما اذعان و تصدیق به چیزی باشد که باید به آن اذعان نمود، یا اگر ایمان به انبیا گذشته

دارید.

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: عیسی (ع) به بنی اسرائیل می‌گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، و من از

گل برای شما مثل هیأت مرغ درست می‌کنم و در آن می‌دمم به اذن خدا پرند می‌شود، و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم (و

اکمه به معنی کور است). گفتند: ما، در کارهای تو جز جادوگری چیزی نمی‌بینیم، نشانه‌ای بیاور که بدانیم تو راست می‌گویی،

گفت: آیا خبر بدهم از آنچه که می‌خورید، و آنچه که در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید به نحوی که بگویم قبل از اینکه از خانه

خارج شوید چه خوردید، و شب چه ذخیره کردید آن وقت می‌فهمید که من صادق و راستگو هستم؟ گفتند: بلی، عیسی می‌گفت:

تو چنین و چنان خوردی و چه چیز آشامیدی، و چه چیز بلند کردی. پس بعضی قبول می‌کردند و ایمان می‌آوردند، و بعضی کافر

می‌شدند «۱». اگر آنها اهل ایمان بودند، این چیزها برایشان نشانه بود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۰] ص: ۲۵۳

اشاره

و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۵۰)

(۱) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۸۶/ ح ۱۵۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۴

ترجمه: ص: ۲۵۴

و کتاب تورات شما را تصدیق می‌کنم و حلال می‌گردانم بعضی چیزهایی را که بر شما حرام کرد و از طرف خداوند برای شما معجزه و نشانه نبوت آوردم پس ای بنی اسرائیل از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

تفسیر: ص: ۲۵۴

اشاره

و مُصَدِّقًا عطف بر «رسولا» است یا بر «قد جئتکم» به تقدیر «جئت» یا عطف بر «اخلق» است به تقدیر «كنت» یا «جئت»، بدین نحو که تصدیق به تورات نشانه صدق او قرار داده شود، و معنی آیه این است که من نشانه‌ای از پروردگار شما آوردم، و من تصدیق کننده بودم.

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ عطف بر «مصدقًا» است به اعتبار معنی، زیرا مقصود از آن تعلیل است، یا عطف بر «جئت مصدقًا» است به تقدیر «جئت» یا عطف است بر جئتکم بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ به تقدیر «جئت» لِأَحِلَّ لَكُمْ یعنی آدمم تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ بعضی چیزهایی که بر شما حرام شده بود به سبب ستم و ظلم شما، مانند گوشت هر حیوان صاحب ناخن، و پیه‌های گاو و گوسفند، و بعضی از کارها در روز شنبه و غیر اینها.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده است که فرمود: بین داود (ع) و عیسی بن مریم (ع) چهار صد سال فاصله بود، و شریعت عیسی مبتنی بود بر توحید و اخلاص بود و به آنچه که نوح و ابراهیم و موسی وصیت کرده بودند، و بر او انجیل نازل شد، و بر آن میثاقی گرفته شد که از پیامبران پیشین گرفته شده بود، و در کتاب برای او اقامه نماز و امر به معروف و نهی از منکر و تحریم حرام، و تحلیل حلال، تشریح شده بود، و در انجیل بر او موعظه‌ها و حدود و مثل‌ها نازل شد، که در آن قصاص و احکام حدود و فرض مواریث نبود، و آن تخفیفی که برای موسی در تورات بود بر او نازل شد، و آن قول خدای تعالی است در آنجا که عیسی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۵

بن مریم (ع) به بنی اسرائیل می‌گوید: بعضی چیزها که بر شما حرام شده بود من آن را حلال می‌کنم، و عیسی به کسانی از پیروانش که با او بودند امر کرد که به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند «۱».

وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ و چون حلال کردن محرمات که در یک شریعتی ثابت و مورد تصدیق بوده است محلّ انکار و موهم دروغ گفتن حلال کننده است، و در عین حال خواسته است امر به طاعت کسی (موسی) بکند که قبل از آن چیزی آورده است که جمع

این دو موهم کذب اوست، لذا جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ را تکرار کرد تا اینکه معجزات او را بیاد بیاورند و او امرش را انکار نکنند. فَاتَّقُوا اللَّهَ یعنی وقتی می‌بینید من نشانه‌ای از پروردگار شما دارم که دلالت بر رسالت من می‌کند، پس در مخالفت با من، از غضب خدا بترسید.

وَ أَطِيعُونَ و مرا در آنچه که به سوی آن دعوت می‌کنم و در آنچه که به آن امر و نهی می‌کنم اطاعت کنید.

تحقیق در اینکه انسان فطره‌ وابسته آفریده شده است و همان وابستگی اقتضای پیروی از امری را دارد ص : ۲۵۵

بدان که لطیفه سیاره انسانی فطرتا وابسته آفریده شده است. بدین معنی که وابستگی، ذاتی انسان است، نه اینکه عرضی باشد مانند سایر اعراض بلکه می‌گوئیم: ذات او، جز تعلق و وابستگی چیزی نیست، و هر چیزی که غیر از آن لطیفه سیاره انسان باشد، آن، نه ذات او و نه ذاتی اوست، بلکه عرضی است که مانع ظهور ذاتی بوده و مانع نزدیک شدن به اصل و کمالش می‌باشد، نزدیکی به اصل و کمالش به این است که

(۱) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۸۶/ ح ۱۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۶

ماسوای تعلق و وابستگی را جدا کند و دور بیندازد و تعلق، بدون قیدی از قیود، ظاهر شود، و لذا وقتی که کمال محمد صلی الله علیه و آله و کمال قرب او به مبدأ خود، تمامیت یافت، خدای متعال فرمود: دَنَا فَتَدَلَّى یعنی قرب و نزدیکی، به آخر رسید تا جائی که هیچ نماند مگر پیوستگی به آنگونه که ذات اوست و گر نه نزدیکی برای پیامبر از اول وجودش موجود بوده است. و اینکه گفته‌اند: قید کفر است اگر چه به خدا باشد اشاره به این است که ذات انسان تعلق محض است بدون اینکه قیدی به او منضم شود، و هر اندازه که قیدی از قیود و لو آن قید تقید به خدا باشد به انسان منضم شود دو گانگی و استقلال در وجود را اقتضا می‌کند و نیز مقتضی محجوب بودن از ذات خدا و از مشاهده پروردگارش می‌باشد. و این به خلاف سایر موجودات امکانی است، زیرا آنها همه‌شان محدود به حدود خاصی هستند و کمال آنها در این است که به همان حدود برسند، و در آن مواقف و توقفگاه حدودشان بایستند و در همان حدود خودشان استقلال داشته باشند. پس موجودات امکانی اگر چه مقتضی تعلق است ولی تعلق در آنها تحت حدود و استقلال مخفی است، و ارباب انواع آنها تحت ربّ النوع انسان است، زیرا ربّ النوع آنها محدود است و ربّ النوع انسان مطلق. و چون ذات آن لطیفه، مقتضی تعلق و تکلیف مطابق تکوین می‌باشد، لذا بندگان به اقتدا و پیروی کردن و اطاعت، مأمور گردیدند. و ذکر کردند که اطاعت امام اصل همه نیکی‌ها است.

به ابی جعفر (ع) (امام باقر) نسبت داده شده است که فرمود «۱»:

بالاترین حد امر و رکن عظیم هر چیز و کلید مشکل و راه ورود به هر چیز و رضای رحمان تبارک و تعالی، طاعت امام پس از شناخت اوست.

(۱) کافی: ج ۱/ ص ۱۸۵/ ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۷

سپس فرمود: خدای تعالی می‌گوید: کسی که اطاعت رسول نماید خدا را اطاعت کرده است «۱»، و به این مضمون اخبار زیادی آمده است.

و به علی (ع) نسبت داده شده است که فرمود بدانید که همراهی عالم و پیروی او دینی است که خداوند به سبب آن اطاعت می‌شود، و طاعت عالم موجب کسب حسنات و پاک شدن سیئات و ذخیره مؤمنین، و مرتبه بلند در حیاتشان و ریسمان محکم بعد از مرگشان است «۲».

بلکه در اخبار زیادی به طور صریح و اشاره وارد شده است که خیر و حسنه‌ای برای غیر مطیع نیست، و گناهی هم برای مطیع نیست، اگر عارف به اطاعت امام نباشد، اگر چه جمیع اعمال خیر را انجام دهد، سودی نبخشد، و اگر عارف مطیع به امام جمیع اعمال شر را انجام دهد، زبانی نبخشد.

و اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت یا به مرگ کفر مرده است «۳». همه این احادیث دلالت بر فضل اطاعت امام نیز می‌کنند، و لذا جمیع انبیا در اول دعوت و پیش از دعوت به اسلام امت خود را به تقوی امر کرده‌اند، سپس به طاعت خود.

و بزرگان از مشایخ (ره) گفته‌اند: اگر تحت طاعت بنده حبشی باشی بهتر از این است که تحت اطاعت نفس خودت باشی. و فقها (ره) گفته‌اند: هر کس پروردگارش را بدون تقلید از عالم وقت اطاعت کند، گرچه عملش مطابق حکم خدا هم باشد، باطل است و غیر مقبول، البته در صورتی که در ترک تقلید مقصر باشد.

و اخباری که دلالت بر وجوب طلب علم می‌کند، مانند: «طلب

(۱) کافی: ج ۱/ ص ۱۸۵/ ح ۱

(۲) کافی: ج ۱/ ص ۱۸۸/ ح ۱۴

(۳) بحار: ج ۲۳/ ص ۷۷/ ح ۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۸

علم بر هر زن و مرد مسلمان فریضه است «۱» و مانند «اگر مردم ارزش‌هائی را که در طلب علم است می‌دانستند، علم را می‌جستند اگر چه به ریخته شدن خونشان و فرو رفتن در آب دریا باشد «۲» و اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه مردم سه گونه‌اند: «عالم، متعلم، و کف آب یا مردم فرومایه و احمق یا فرومایه و پست «۳»».

همه این اخبار دلالت بر وجوب طاعت می‌کند، زیرا علم، محققاً نقش پذیر نفوس به نقش‌های محسوسات و مطنونات و معلومات نیست، بلکه علم در مسیر انسان از شؤون و فعلیت‌های نفس است، زیرا نقش بستن نقوش مدرکات و فعلیت‌ها و شؤون آن در نفس اگر در طریق انسانیت نباشد و در طریق شیطان یا حیوان باشد علم نیست. بلکه نزد اهل الله جهل است.

و حق این است که بعد از رسیدن انسان به حدّ مردان، فعلیتی در طریق انسانیت برای او حاصل نمی‌شود، مگر با پیروی صاحب طریق و طاعت او، زیرا انسان از اول کودکی از باب اختیار توجهی ندارد مگر به دامی و ددی، و هنگامی که به حدّ تکلیف می‌رسد شیطنت نیز به آن افزوده می‌شود اگر چه در این هنگام، گاهی نهی‌کننده الهی (وجدان اخلاقی) نیز پیدا می‌شود، ولی این نهی‌کننده الهی در نهایت ضعف است، و آن سه خصلت (حیوانیت - درنده خوئی - شیطنت) در نهایت قوت. و خلاصی از حکومت این سه و سیر بر طریق مستقیم انسانی حاصل نمی‌شود مگر با تمسک به ولایت صاحب ولایت، که آن رشته محکمی است که بریدن ندارد «۴».

و قول خدای تعالی:

(۱) کافی: ج ۱/ ص ۳۰/ ح ۱ [.....]

(۲) کافی: ج ۱/ ص ۳۵/ ح ۵

(۳) کافی: ج ۱/ ص ۳۴/ ح ۵

(۴) عبارت مذکور در آیت الکرسی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۵۹

ضَرِيَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ «۱» اشاره به زاجر و مانع الهی است یعنی ولایت تکوینی به انضمام ولایت تکلیفی. یعنی ریسمان از جانب خدا کفایت نمی کند مگر اینکه ریسمان از ناحیه مردم نیز به آن منضم شود و آن عبارت از ولایت و طاعت ولی امر است.

و چون علوم و فعلیت‌ها در طریق انسان حاصل نمی شود مگر با پیروی از امام یا کسی که امام اجازه اقتداء به او را داده، به طریق انحصار گفته‌اند: ما علماء و دانشمندانیم «۲»، شیعیان ما یادگیرنده و متعلم هستند، و سایر مردم کف روی آب هستند. و شاید بعضی از آنان حتی یک ساعت هم به طریقه معمول، درس نخوانده و علم نیاموخته‌اند، بلکه شتریان یا چوپان بوده و یا حرفه دیگری داشته‌اند.

و از آنجا که حصول فعلیتها و علوم، در طریق انسان به سبب اتصال معنوی است که از آن به ریسمان و حبل تعبیر شده است و اتصال صوری سبب اتصال معنوی و پلی برای آن است لذا انبیا و اوصیای آنان از آدم تا خاتم، به امر بیعت و عقد ایمان اهمیت می دادند، و خودشان را در این مورد به رنج می انداختند، و هیچ یک از پیروانشان را بدون گرفتن بیعت و عهد و میثاق ترک نمی کردند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۱] ص: ۲۵۹

اشاره

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

ترجمه: ص: ۲۵۹

همانا خداست پروردگار من و شما، او را بپرستید که راه راست همین است.

(۱) آل عمران: آیه ۱۰۸. یعنی: هر کجا باشند خواری برای آنها مقرر شده مگر اینکه به ریسمان الهی و ریسمان مردم چنگ زنند.

(۲) مأخذ حدیث

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۰

تفسیر: ص: ۲۶۰

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ جواب سؤال مقدر است در مقام تعلیل امر به تقوی خدا، و چون امر به تقوی را تعلیل به الهیت و مرسل بودن و ربوبیت نموده این عبارت را آورده است، گویا که گفته است: من با نشانه‌ای از پروردگار شما آمدم که دلالت بر راستی گفتار من در ادعای رسالت می کند پس بترسید از خدا و به مخالفت من در این سه چیز «الهیت خدا»، «ربوبیت او بر شما» و «فرستادن من به

سوی شما از طرف خدا» بر نخیزید، زیرا صاحب الهیت همان پروردگار شماست، و پروردگار شما مرا به سوی شما فرستاد. فَأَعْبُدُوهُ یعنی وقتی خداوند پروردگار شماست پس در برابر او مانند بندگان عمل کنید، یا اینکه بندگان او شوید و از بندگی نفسهای خودتان خارج شوید.

هذا یعنی آنچه که ذکر شد از عبادت و اعتقاد ربوبیت، یا از تقوی و اطاعت پیامبر، صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست است، که عبادت و خروج از انانیت و دخول در تحت امر آمر الهی همان راه راست انسانی می‌باشد. چنانکه پیش از این گذشت، و همچنین تقوی، که خروج از انانیت و از استقلال به رأی می‌باشد و اطاعت کردن، که دخول در تحت امر آمر الهی می‌باشد، همان صراط مستقیم انسانی است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۲] ص: ۲۶۰

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ (۵۲)

ترجمه: ص: ۲۶۰

پس چون عیسی به یقین دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد به همان شاگردانش که ایمان آوردند گفت کیست که با من دین خدا را یاری کند، حواریین (خواص شاگردان عیسی) گفتند ما یاری کنندگان دین خدائیم و به خدا ایمان آورده‌ایم گواهی ده که ما تسلیم فرمان اوئیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۱

تفسیر: ص: ۲۶۱

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ یعنی پس از آن که آن مردم را به سوی خدا فراخواند و بر آنان اتمام حجت نمود،... مقصود از احساس کفر، ادراک کفر است به محض اولین ادراک کفر. لذا در خبر واصله از قول امام این چنین تفسیر شده است «۱» که وقتی شنید و دید که آنان کافر شدند.

قَالَ در حالی که از آنها اعراض کرده و به خدا روی آورده بود و موافقین خود را فرا می‌خواند، گفت:

مَنْ أَنْصَارِي حمل کردن جمع بر لفظ «من» به اعتبار معنی «من» است یعنی چه کسانی با من و به کمک من به سوی خدا می‌روند. إِلَى اللَّهِ یعنی چه کسانی در راه خدا یاران من برای اظهار دین و اعلان آن می‌باشند. یا چه کسانی یاران من، هستند با خدا، بر دشمنی کفار و جنگ با آنها؟ و ممکن است مقصود معیت و همراهی خدا با یاری کنندگان و یاری شونده (عیسی ع) باشد، آیه چنین نیز تفسیر شده است، ولی معنی اول مراد است، زیرا چنانکه نقل شده است هرگاه از گروهی احساس کفر و دشمنی می‌کرد از آنها اعراض می‌کرد و به سوی گروه دیگری فرار می‌کرد.

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حواریین گفتند، وجه تسمیه آنان از اینروست که آنان لباس می‌شستند و لباس‌ها را سفید می‌کردند، روایت شده است که آنان پیرو عیسی بودند و دوازده نفر بودند و هر وقت گرسنه می‌شدند می‌گفتند یا روح الله گرسنه شدیم، پس او دستش را به زمین می‌زد، خواه زمین صاف یا کوه، پس برای هر یک از آنان دو عدد نان از زمین خارج می‌شد و آن را می‌خوردند.

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۲

و هر گاه تشنه می‌شدند می‌گفتند یا روح الله ما تشنه شدیم، پس دستش را بر زمین می‌زد چه بر زمین صاف یا کوه و از آنجا آب بیرون می‌آمد و می‌نوشیدند.

آنها گفتند: یا روح الله از ما برتر هم کسی هست؟ که هر وقت بخواهیم ما را می‌خورانی و هر وقت بخواهم ما را می‌نوشانی، و ما به تو ایمان آوردیم و پیرو تو شدیم، گفت: برتر از شما کسانی هستند که با دست خود کار می‌کنند و از کسبشان می‌خورند، در نتیجه این سخن، از آن پس، آنان لباس می‌شستند و دستمزد می‌گرفتند، و یا از آن جهت حواریون گفتند که لباس سفید می‌کردند یا اینکه آنان انصار و یاران او بودند، زیرا حواری بر ناصر و بر یاری دهنده انبیا اطلاق می‌شود، یا اینکه آنان سفید کننده قلب‌ها بودند، و خودشان اخلاص داشتند و خالص بودند و دیگران را نیز از پلیدی گناهان خالص می‌کردند.

و اصل آن «حوار» است و یاء مشدد از جهت مبالغه به آن متصل شد، و گویا در این معانی بدون یاء استعمال نشده است. نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ تَوافق در جواب اقتضا می‌کرد که بگویند: «ما انصار تو هستیم به سوی خدا» ولی از آن عدول کردند از جهت اشعار به اینکه یاری کردن او یاری کردن خداست و لذا گفتند ما یاری کنندگان خدائیم.

أَمَّنَّا بِاللَّهِ به خدا ایمان آوردیم، این عبارت استیناف بیانی است در مقام تعلیل یا برای بیان کردن حال آنان است. وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُشْلِمُونَ یعنی شهادت بده که ما فرمانبردار و مطیع هستیم، یا اینکه مقصود از ایمان اذعان و مقصود از اسلام بیعت عامه است، یا مقصود از ایمان و اسلام هر دو بیعت عامه نبوی و قبول دعوت ظاهری است، سپس از خطاب به عیسی (ع) سخن را گردانده و خدا را خطاب کردند و گفتند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۳] ص: ۲۶۳**اشاره**

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

ترجمه: ص: ۲۶۳

پروردگارا ما به کتابی که فرستادی ایمان آوردیم و از رسول پیروی کردیم. پس نام ما را در صحیفه اهل یقین ثبت فرما.

تفسیر: ص: ۲۶۳

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ ایمان آوردیم بر آنچه که بر عیسی نازل کردی یا به همه آنچه نازل فرمودی. وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و از رسول یعنی عیسی (ع) پیروی کردیم فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ما را با شاهدان یعنی کسانی که شاهد وحدانیت و رسالت رسول تو هستند، یا با محمد و امت او که آنها شاهدان بر مردم بودند، بنویس، این وجه مبتنی بر این است که خدای تعالی فرمود:

لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ﴿١﴾

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۴] ص: ۲۶۳

اشاره

وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

ترجمه: ص: ۲۶۳

یهود با خدا مکر کردند خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد و از هر کس خدا بهتر مکر تواند کرد.

تفسیر: ص: ۲۶۳

اشاره

وَمَكْرُؤًا یعنی یهود، آن کسانی که عیسی (ع) احساس کفر آنان بود مکر و حيله به کار برده بودند که عیسی (ع) را بکشند به ترتیبی که خواهیم گفت.

مکر عبارت است از مخفی کردن مقصود اصلی و ظاهر ساختن امری دیگر از آنان که از حصول مقصود به صورت آشکار عاجز است، به این معنی اطلاق مکر در مورد خدا جایز نیست مگر از باب هم شکلی و همانندی.

(۱) بقره: آیه ۱۴۳. یعنی: تا اینکه شما شاهد بر مردم و پیامبر بر شما شاهد باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۴

وَمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یعنی از حیث مکر، خدا بهترین مکر کنندگان است زیرا پنهان کردن و آشکار نمودن در دست خدا و در حکم اوست به خلاف غیر خدا از مکر کنندگان، یا از باب اینکه مکر از خدا عدل است و از غیر خدا ظلم، یا از باب اینکه مکر خدا و استدراجی که مقرر کند «۱». حتما نافذ است و واقع می شود در صورتی که از غیر خدا چنین نیست.

تفصیل حال حضرت عیسی و گرفتن آن حضرت و مصلوب نمودن وی ص: ۲۶۴

نقل شده است: پس از آنکه قوم عیسی، او را از بین خودشان بیرون راندند با حواریین به سوی آنها بازگشت، و در بین آنان فریاد به دعوت بلند نمود، پس آنان به کشتن او همت گماردند و تباری بر قتل او کردند. و این حيله و مکاری بود که آنها بکار بردند، و مکر خدا به آنها چنین بود که شبیه عیسی را بر کسی که می خواست او را بکشد القاء نمود تا آنجا که کشته شد و به دار آویخته شد و حضرت عیسی به آسمان برده شد.

بعضی گفته اند: وقتی که پادشاه بنی اسرائیل خواست عیسی را بکشد داخل خانه اش شد که در آن یک روزن بود، جبرئیل از همان روزن عیسی را به آسمان برد، پادشاه به مردی خبیث از بنی اسرائیل گفت: در آن خانه داخل شو و او را بکش، پس داخل خانه

عیسی شد، پس خداوند شبیه عیسی را بر او القاء کرد، پس بیرون آمد تا به اصحابش خبر دهد که عیسی در خانه نیست پس آن شبه عیسی را کشتند و به دار کشیدند و

(۱) استدراج عبارت است از آن که خداوند به گمراهان نعماتی می‌دهد و آنها درجه به درجه تنعم می‌یابند و در گناه بیشتر غوطه می‌خورند و بارشان سنگین تر می‌شود (اشاره به آیه ۱۸۲ سوره اعراف و الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَخَسَتْ أَعْيُنُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، آیه ۴۵ سوره قلم فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۵)

گمان کردند که او عیسی (ع) است و بعضی گفته‌اند: عیسی را اسیر کردند و برای او چوبی نصب کردند تا بدارش آویزند، پس زمین تاریک شد و خداوند ملائکه را فرستاد تا بین عیسی و بین آنها حائل شود، پس مردی را که به او «یهودا» گفته می‌شد گرفتند و او همان کسی بود که بنی اسرائیل را به سوی مسیح راهنمایی کرد.

داستان از این قرار بود که آن شب عیسی حواریین را جمع کرد و آنان را وصیت نمود، سپس گفت: یکی از شما قبل از اینکه خروس صدا کند در مقابل چند درهم اندک، به من کافر می‌شود. پس بیرون رفتند و متفرق شدند، و یهود عیسی را طلب می‌کردند، یکی از حواریین پیش یهود آمد و گفت: اگر من عیسی را به شما نشان دهم به من چقدر می‌دهید، پس سی درهم برای او قرار گذاشتند، پس آن را گرفت و آنان را به عیسی راهنمایی کرد.

وقتی داخل خانه عیسی شد خداوند او را شبیه عیسی (ع) نمود و عیسی (ع) را به آسمان برد لذا آنان آن مرد را به گمان اینکه عیسی است گرفتند، او گفت من عیسی نیستم و من شما را به عیسی راهنمایی کردم، ولی توجه به گفتار او نکردند و او را بدار آویختند و گمان می‌کردند که او همان عیسی است.

پس وقتی شبیه عیسی بدار آویخته شد و هفت روز از قضیه گذشت خدای تعالی به عیسی فرمود: بر مریم فرود آی تا حواریین را برای تو جمع کند، پس هبوط کرد، و کوه از نور شعله کشید، پس مریم حواریین را جهت ملاقات با عیسی جمع کرد. عیسی (ع) آنها را در روی زمین پراکنده کرد و برای دعوت مردم، به سوی خدا، فرستاد، سپس بار دیگر خداوند عیسی را به آسمان برد. و آن شب شبی است که نصاری در آن شب ذخیره می‌کنند. وقتی که حواریین صبح کردند هر کدام به دیگری قضیه را می‌گفت و به زبان ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۶

کسانی که عیسی به سوی آنها فرستاده بود سخن می‌گفتند، و این معنی قول خدای تعالی است: وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

در انجیل ذکر شده: یهودا که بنی اسرائیل را به (مخفیگاه) عیسی رهنمون شد بر کاری که کرده بود. پشیمان شد، و آن درهمهای اندک را که گرفته بود در معبدشان انداخت و آن سی قطعه از نقره بود، و خودش را کشت. و در اخبار ما وارد شده که شبه عیسی را خداوند بر جوانی از پیروان عیسی انداخت تا اینکه در درجه و مقام مانند عیسی (ع) شد «۱».

و در انجیل است: کسی که در آن شب سه مرتبه کافر شد، قبل از اینکه خروس صدا کند شمعون بود، و او به عیسی کافر گشت و سه بار او را انکار کرد «۲».

و در انجیل است: یهود عیسی را به دار کشیدند، و مردی از پیروانش از پادشاه درخواست کرد که جسد عیسی را دفن کند، به او اجازه داد. و عیسی را در قبری از سنگ که برای خودش تراشیده بود دفن کرد و سنگ را بر درب آن گذاشت، سپس بعد از مرگ از قبر بالا برده شد و حواریون پیش او جمع شدند، و هر یک از آنان زبان امتی را آموختند که به سوی آنها فرستاده می‌شدند.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: خداوند عیسی بن مریم را مبعوث نمود و به او نور و علم و جمیع علوم

انبیای قبلش را داد، و انجیل را اضافه نمود، و او را به بیت المقدس به سوی بنی اسرائیل مبعوث نمود،

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۶

(۲) در انجیل یوحنا باب سیزدهم عدد ۳۷ این مطلب را در باره پطرس آورده است که:

پطرس بدو گفت: ... عیسی به او جواب داد آیا جان خود را در راه من می دهی، آمین آمین به تو می گویم. تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی خروس بانک نخواهد زد. در انجیل مرقس باب چهاردهم به تفصیل این مطلب را در باره پطرس ذکر کرده و شرح سه بار انکار و خواندن خروس را به تفصیل بیان داشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۷

که آنان را به کتاب و حکمت و ایمان به خدا و رسول دعوت کند، پس بیشتر آنان ابا کردند و چیزی جز طغیان و کفر بر آنها نیفزود پس وقتی ایمان نیاوردند عیسی به درگاه پروردگارش دعا کرد، پس خداوند شیاطین را از آنها دور کرد تا نشانه‌ای باشد که عبرت بگیرند، ولی باز جز طغیان و کفر چیزی بر آنها نیفزود، پس به بیت المقدس آمد و آنجا ماند و بنی اسرائیل را دعوت می کرد و ترغیب به چیزهایی می کرد که نزد خداست، و سی و سه سال آنجا ماند تا اینکه یهود او را طلب کرده و ادعا نمودند که عیسی را شکنجه کرده زنده دفن کرده‌اند، و بعضی از یهود ادعا کردند که او را کشتند و به دار آویختند، ولی خداوند آنها را مسلط بر عیسی نکرد، و عیسی بر آنها مشتبّه شد «۱».

و از امام باقر (ع) روایت شده است «۲» که عیسی (ع) همان شبی که خداوند او را به آسمان بالا برد، از یارانش وعده گرفته بود، پس همه جلوی آب پیش او جمع شدند و آنها دوازده مرد بودند، پس آنان را به خانه‌ای داخل نمود، سپس خودش از داخل چشمه‌ای که در گوشه خانه بود نزد آنان آمد در حالی که سرش را تکان می داد تا آب آن بریزد، گفت:

خداوند به من وحی کرده است که مرا الآن به آسمان می برد و مرا از یهود پاک می کند، پس کدام یک از شما قبول می کند که شبیه من بر او القاء شود، و کشته و به دار آویخته شود؟ تا با من در درجه برابر شود؟ پس جوانی از آنها گفت: من، یا روح الله، عیسی گفت: تو همان هستی. پس عیسی به حواریین گفت: آگاه باشید که یکی از شما به من کافر (از نظر تقیه و حفظ جان عیسی (ع) می گوید او را نمی شناسد) می شود قبل از اینکه هر دوازده نفر تا صبح به من کافر شوند، مردی از آنها گفت: آن منم یا نبی الله، عیسی گفت: آیا به این مطلب در نفست احساس می کنی پس

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۶

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۸

همان باش.

سپس عیسی به آنان گفت: شما پس از من سه فرقه می شوید، دو فرقه بر خدا افترا می بندند که در آتش داخل می شوند، و یک فرقه تبعیت از شمعون می کنند و در مورد خدا صادق هستند که داخل بهشت می شوند، سپس خداوند عیسی را از زاویه همان خانه بالا برد در حالی که آنها نگاه می کردند.

امام باقر (ع) فرمود: یهود در طلب عیسی در همان شب آمدند و همان مردی را گرفتند که عیسی گفته بود: از شما کسی هست که به من کافر شود قبل از اینکه دوازده نفر کافر صبح کنند، و آن جوانی را که همان عیسی به او القا شده بود گرفتند و او کشته و به دار آویخته شد، و آن همان کسی که عیسی (ع) به او گفته بود تو قبل از اینکه دوازده نفر کافر شوند نسبت به من کفر می ورزی

«۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۵] ص: ۲۶۸

اشاره

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵)

ترجمه: ص: ۲۶۸

به یاد آر وقتی که خداوند فرمود: ای عیسی من، روح ترا قبض کرده به آسمان بالا-برم و ترا پاک و منزّه از آلا-یش و معاشرت کافران گردانم و پیروانت را تا روز قیامت بر کافران برتری دهم. پس آن گاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود که به حقّ میان شما حکم کنم در آنچه بر سر آن با یکدیگر به نزاع و خلاف بر می‌خاستید.

تفسیر: ص: ۲۶۸

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ یعنی تو را از زمین قبض می‌کنم

(۱) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۸۷/ ح ۱۵۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۶۹

به نحوی که به تو دستشان نرسد بدون اینکه روح تو قبض شود. از «توفیت مالی» یعنی همه مالم را گرفتم، یا تو را می‌میرانم میراندنی مانند خواب، بنابر آنچه روایت شده است عیسی در حال خواب به بالا برده شد «۱»، نظیر این معنی است قول خدای تعالی: «کسی که شما را می‌میراند در شب» یعنی شما را می‌خواباند.

یا اینکه مقصود توفی و میراندن به صورت مرگ باشد بنابر آنچه که نقل شده است، خداوند او را سه ساعت میراند، یا بنابر آنچه که در انجیل نقل شده است عیسی (ع) به دار آویخته شد و کشته شد و دفن شد، یا اینکه در معنی آیه تقدیم و تأخیر است، زیرا «او» مفید ترتیب نیست یعنی: من تو را بالا می‌برم سپس می‌میرانم.

وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بالا می‌برم به آسمانم، بالا بردن به آسمان را بالا بردن به سوی خودش نامیده، به جهت بزرگداشت آسمان است که آسمان را به منزله حضور خودش حساب کرده است.

وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و تو را پاک می‌کنم از آلوده شدن در اثر مجاورت و معاشرت آنان یا از منقصت قصد آنان، و اینکه می‌خواهند تو را بکشند.

وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و پیروانت را برتر از کسانی که به تو کافر شدند، از یهودیان تکذیب کننده و غیر آنان قرار می‌دهم. و اَمَّا مُسْلِمَانَانِ عِيسَى رَا تَكْذِيبَ نَكْرَدْنِدْ و به او کافر نشدند، بلکه آنان کسانی بوده‌اند که در حقیقت پیرو عیسی شدند و دلیل آن ایمان به اخبار عیسی است که در باره بعثت محمد صلی الله علیه و آله داده بود پس مسلمانان نیز در حجت و غلبه در دنیا و آخرت فوق کافران و برتر از آنان هستند.

(۱) مجمع البیان: ج ۱ و ۲ / ص ۴۴۹ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۰

اینکه در اوصاف مذکور اسم فاعل آورده که دلالت بر ثبات و استمرار می‌کند جهت اشاره به اینکه اوصاف در حین تکلم واقع شده است.

بنابراین ممکن است که *إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ* متعلق به جمیع باشد بر سیل تنازع نه اینکه فقط به *جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ* متعلق باشد. *ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ* خطاب به عیسی (ع) و پیروان و تکذیب کنندگان اوست. *فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ* فیما کنتم فیہ تختلفون سپس حکم بین آنها را بیان کرد و فرمود:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۶] ص: ۲۷۰

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶)

ترجمه: ص: ۲۷۰

پس آن گروهی را که کافر شدند به عذاب سختی در دنیا و آخرت معذب گردانم و برای نجاتشان هیچ یآوری نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۲۷۰

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا این جمله که تفصیل قول خدای تعالی است که می‌فرماید: *فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ* و ترتب *فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ* بر قول خدای تعالی که می‌فرماید: *ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ* و تعقیب آن به این آیه و *جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا* *إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ* همه اینها دلالت می‌کند بر اینکه بازگشت به سوی خدا بعد از برتر قرار دادن آنها بر کفار می‌باشد و بازگشت به سوی خدا به سبب وصول به روز قیامت است. و تعذیب در دنیا بعد از بازگشت به خدا واقع می‌شود، و این معنی دلالت می‌کند بر اینکه بازگشت به سوی خدا جایز است، در وقتی واقع شود که آنها در زندگی دنیا هستند چنانکه محققین علما و عرفا قائل به آن هستند. یعنی وقتی که بازگشت به سوی خدا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۱

پایان رسید مؤمنان به سبب رسیدن آنان به روز قیامت بر کفار برتری می‌یابند همانطور که در زندگی دنیا هستند چشمهایشان دگرگون می‌شود و می‌بینند که همه به سوی خدا باز می‌گردند، و اینکه خداوند بین آنها حکم می‌کند بدین ترتیب است که کفار را در دنیا به سبب پستیها و پلیدیهای نفس و واردات و مخوفات آن عذاب می‌کند به نحوی که هر صدایی را که می‌شنوند به زیان خویش تصور می‌کنند و چیزهای ناسازگار بر آنها وارد می‌شود مانند قتل و اسارت و غارت و مانند اینها.

وَالْآخِرَةُ و در آخرت نیز به انواع عذاب جهنم عذاب می‌شوند، یا اینکه عذاب در دنیا به سبب وارد شدن حوادث ناسازگار بدنی است و در آخرت اوصاف و واردات ناسازگار روانی است.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ هیچ یاری کننده‌ای برای آنان نیست نه در دنیا و نه در آخرت.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۷] ص: ۲۷۱

اشاره

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷)

ترجمه: ص: ۲۷۱

و اما آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند خدا اجر تمام و کامل به آنها عطا کند و خدا هرگز ستمکاران را دوست ندارد.

تفسیر: ص: ۲۷۱

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَلِي كَسَانِي كِه اِيْمَان آوَرْدَنْد و كَرْدَار شايسته كَرْدَنْد در دنيا و آخِرْت پاداش آن را به نحو تمام و كمال مي گيرند. و اين مفهوم از جهت قرينه آيه فوق است كه اهل ايمان را در مقابل كَفَّار قرار داده است. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدا نه تنها ظالمان را دوست نمي دارد بلكه مورد بغض نيز قرار مي دهد، چنانكه بارها به آن اشاره كرديم. اينكه عوض كافرين ظالمين آورد اشعار به ذم ديگري براي كفار مي باشد كه ترجمه بيان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۲ كافران، ستمكار (بر خود و ديگران) مي باشند.

[سوره آل عمران (۳): آيه ۵۸] ص: ۲۷۲

اشاره

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

ترجمه: ص: ۲۷۲

اين سخنان كه بر تو مي خوانيم، از آيات الهي و ذكر حكمتهاي خداي حكيم است.

تفسیر: ص: ۲۷۲

ذَلِكَ يعنى آنچه كه ذكر شد از قول خداي تعالى: إِنَّ اللَّهَ اضْيَطْفَى آدَمَ وَنُوحًا تا قول خدا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و اينجا اسم اشاره مخصوص دور را آورد، تا اشعار به تعظيم آن داشته باشد. نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ «من» در «من الآيات» بيانيه است و مقصود از آيات، آيات تدويني است، يا آيات بزرگ از قبيل انبيا كه مذكور شد و يا مادر مريم، و زكريا، و يحيى، و عيسى، و فرزندان آنان كه پيش از اين بيان شد. وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ تعبير از آيات است با وصفي ديگر، زيرا همه آيات ذكر خدا هستند خواه براي نفس هاي خودشان باشد يا غير آنها. به نحوي كه نسيان و غفلت و ابطال و افساد به آنها راه نمي يابد. يا اينكه «من» در «من الآيات» ابتدائيه است يعنى آنها را از آيات عظام مي گيريم كه عبارت از ذكر حكيم و كتاب ميبين و لوح محفوظ و قلم اعلى مي باشد. چون آفرينش عيسى - بدون پدر از سوي يهود و نصارا محل شك و انكار و موجب ترديد و بهتان بود.

بعضی از آنها گفتند: که تولد عیسی از زناست، و بعضی آن را از یوسف نجار که خواستگار مریم (ع) بود دانسته‌اند، از طرف دیگر تولد عیسی موهم غلو و خدا بودن نیز بود تا جائی که بعضی از آنها عیسی را خدا دانستند، و این معنی موجب سؤال از حال عیسی بود که آیا او مثل و نظیری دارد یا نه.

خداوند همه این توهمات را رد کرده، در پاسخ آن فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۵۹] ص: ۲۷۳

اشاره

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

ترجمه: ص: ۲۷۳

همانا مثل خلقت عیسی (در خارق العاده بودن) به امر خدا مانند خلقت آدم ابو البشر است که خدا او را از خاک بساخت سپس بدان خاک گفت بشری به حد کمال باش همانند چنان گردید.

تفسیر: ص: ۲۷۳

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ پس تعجبی نیست در آفرینش عیسی (ع) بدون پدر، زیرا که آدم (ع)، بدون پدر و مادر خلق شده است و آنان به این مطلب اعتراف دارند، با اینکه عجیب تر است.

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ جمله استیثاقیه است و جواب سؤال مقدر، یا حال است به تقدیر «قد» و بیان وجه شباهت است، یعنی خلق عیسی (ع) از نفخه الهی «۱» مانند آفریدن آدم است از خاک. و لفظ «تراب» را نکره آورد تا اشعار دارد به اینکه خاکی که آدم از آن خلق شد خاک مخصوص بوده و شناساندن آن ممکن نیست.

ثُمَّ قَالَ لَهُ سپس خدا به آدم گفت، آوردن «ثم» از جهت تفاوت بین دو اخبار است، زیرا که تفصیل مرتبه‌ای است که بعد از اجمال می‌آید (اول مطلب به طور مجمل گفته شده و سپس موضوع گسترش یافته است) یا معنی آیه این است که خداوند آفرینش آدم را مقدر ساخت و سپس به او گفت: کُنْ یعنی بشر باش، یا اینکه صورتش را از خاک تصویر نمود سپس به او گفت بشر کامل باش. فَيَكُونُ این کلمه و بیان آن در قول خدای تعالی:

(۱) اشاره به آیه وَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَفَخَّنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا...، آیه ۹۱ سوره انبیاء- وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا...، آیه ۱۲ سوره تحریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۴

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ در سوره بقره گذشت.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۰] ص: ۲۷۴

اشاره

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰)

ترجمه: ص: ۲۷۴

سخن حق همان است که از جانب خدا به تو رسد مبادا هیچ گاه در آن شک و ریب کنی.

تفسیر: ص: ۲۷۴

الْحَقُّ یعنی اینکه ذکر شد از آفریدن عیسی بدون پدر و اینکه آن از زنا و از پدر نیست و اینکه او مخلوق خداست نه اله دیگری، و حق از جانب خداست.

مِنْ رَبِّكَ «الحق» مبتدأست و «من ربك» خبر آن است، و معنی آن این است که جنس حق یا جمیع افراد حق از پروردگار توست، و از غیر خدا حق موجود نمی‌شود، و هر چیزی که مغایر امر پروردگار توست باطل می‌باشد.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ یعنی از کسانی که در توحید خدا شک می‌کنند نباش که گفتند خدا سومی از سه خداوند است، و نه در رسالت شک کن که آنها رسالت تو را انکار می‌کنند، و نه در امر عیسی که مغرضین می‌گویند که یا پدر داشته، یا بر اثر زنا بوده است، یا او خداست، یا فرزند خداست، باور مکن و هیچ شکی نداشته باش که باطل است (و او از جنس حق است).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱] ص: ۲۷۴

اشاره

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱)

ترجمه: ص: ۲۷۴

بعد از آن که به وحی الهی و احوال عیسی (ع) آگاه شدی پس هر کس در باره او با تو در مقام مجادله برآمد بگو که بیاید ما و شما ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۵

شخصاً با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده) در دعا و التجاء به خدا اصرار کنیم و دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

تفسیر: ص: ۲۷۵

اشاره

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ یعنی کسی که در مورد عیسی با تو به جدال برخیزد، یا در حقی که از جانب پروردگار توست از قبیل توحید، و

رسالت تو، و خلق عیسی، و اینکه او به وسیله نفخ روح از جانب خدا بوده بدون زنا و بدون پدر، و در اینکه او بنده است نه خدا. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ «من» بیانیه است، یا تبعیضیه است و نگفت بعد از آن که اخذ کردی یا علم را آموختی، [بلکه گفت: آنچه که از علم نزد تو آمد و برایت روشن شد]. این برای آن است که بفهماند علم والاتر و بالاتر از آن است که با کسب حاصل شود. بلکه آن نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد می‌اندازد (۱). تفسیر به آوردن دلایل (و بیناتی) که موجب علم می‌گردد- همانطور که در تفسیر بعضی از عامه آمده است- تفسیری است که بی‌نیاز از آن است.

فَقُلْ پس از آن که حجت و دلیل در بین آنان فایده نبخشید و بیان و برهان نیز رادع و مانع کفر آنها نشد، بگو تَعَالُوا بیائید به سوی ما یا بیائید به محل اجتماع مردم تا ما هم بیاییم به جهت حجتی که بین حق و باطل فرق نهد، به نحوی که هر کس آن حجت و دلیل را ببیند دیگر شک در غالب و مغلوب و در حق بودن یا باطل بودن نکند، و آن حجت و دلیل عبارت از ابتهال است، و آن کوشش کردن در دعاست به خیر و شر. تا اینکه لعن و عقوبت خدای تعالی شامل کسی باشد که باطل است و بطلان او ظاهر گردد.

(۱) العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۶

و فراخواندن دشمن به مانند این چنین کاری جز با علم بر راستی خود دعوت کننده و باطل بودن دعای دشمن او یقین داشتن به اجابت دعا، از سوی پروردگار، ممکن نیست. زیرا کسی که در امرش شک داشته باشد جرأت مثل این کار را پیدا نمی‌کند، و کسی که شک در اجابت دعا داشته باشد می‌ترسد که با عدم استجابت دعا درخواست او باطل گردد.

و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله یقین به مطلب داشت عزیزترین اهل خانه‌اش را برای این کار فرا خواند، چون انسان هیچ وقت اقدام به هلاک نمودن اهل خانه‌اش نمی‌کند، بلکه خود را برای خاطر آنها به خطر می‌اندازد، و خود را در معرض بلاها و کشته شدن قرار می‌دهد تا خانواده‌اش محفوظ باشند، و لذا در این آیه به ترتیب هر کدام از عزیزان که مهمتر بود جلو انداخت، زیرا فرزندان عزیزترین کس هر فرد هستند، سپس زنها را ذکر نمود که غیرت ناموس اقتضا می‌کند که برای حفظ آنان انسان در مهلکه‌ها داخل شود، و از همین جاست که در جنگ‌ها هودج‌های زن را جلو می‌انداختند تا جلوگیری از فرار سربازان بنمایند.

تحقیق شرافت کسانی که در مباحله با محمد (ص) بودند. ص: ۲۷۶

نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ خدایان فرمود بیائید تا بخوانیم فرزندانمان و فرزندانان را، این جمله مانند جمله‌ای است که قبلاً ذکر شد که آمده بود «یهود باشید یا نصاری» وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ هر کدام از ما، در دعا کردن نسبت به دیگری کوشش کند فَتَنْجَعِلْ پس با دعایمان قرار دهیم لَعْنَتَ اللَّهِ یعنی طرد خدا و دور کردن از رحمت او را، و آن کنایه از عقوبت عَلَى الْكَافِرِينَ بر دروغ گویان است.

این آیه از بهترین دلیل‌ها بر صدق نبی در نبوتش است و دلیل بر شرافت و بزرگی کسانی است که پیامبر آنها را برای مباحله آورد، و اینکه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۷

آن عزیزان اهل بیت و اصحاب پیامبر می‌باشند.

و خلافتی بین دو فرقه (سنی و شیعه) نیست که پیامبر جز حسن (ع) و حسین (ع) و فاطمه (ع) و علی (ع) کسی را برای مباحله نیاورد. از امام صادق (ع) روایت شده است که که نصارای نجران وقتی خدمت رسول خدا آمدند بزرگشان که «اهتم و عاقب و سید» نام داشتند با آنها بودند، و آنان به نماز مسلمانان حاضر شدند و در آنجا به نواختن ناقوس مشغول شدند، مسلمانان نماز خواندند،

اصحاب پیامبر گفتند:

یا رسول الله در مسجد تو ناقوس می‌زنند، فرمود آنان را به حال خود واگذارید، وقتی فارغ شدند نزدیک رسول خدا، آمدند و گفتند: ما را به چه چیز فرامی‌خوانی؟ پیامبر فرمود: به شهادت لا اله الا الله و اینکه من رسول خدا هستم، و اینکه عیسی بنده‌ای است مخلوق که می‌خورد و می‌آشامد و حرف می‌زد. گفتند: پدرش کیست، به رسول خدا صلی الله علیه و آله که به آنان بگو: در مورد آدم (ع) چه می‌گوئید؟ آیا او بنده مخلوق نبود که می‌خورد و می‌آشامد و سخن می‌گفت و نکاح می‌کرد؟ پیامبر نیز از آنها همین را پرسید. آنان جواب دادند: بلی، پیامبر فرمود: پس پدر آدم چه کسی بود؟ مبهوت ماندند و خداوند این آیه را نازل فرمود که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ... تا آنجا که فرمود: فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

پس رسول خدا فرمود: با من به مباحله برآید اگر من راستگو بودم لعنت بر شما نازل می‌شود و اگر من دروغگو بودم که بر من نازل می‌شود، گفتند: انصاف کردی. پس وعده مباحله را گذاشتند، وقتی به خانه‌هایشان برگشتند رؤسای نصاری گفتند: اگر به همراهی امتش با ما مباحله کرد که ما مباحله می‌کنیم که در این صورت او پیامبر نیست، و اگر با اهل بیت مخصوصش به مباحله آمد که مباحله نمی‌کنیم، زیرا کسی تا راستگو نباشد با اهل بیت خود به مباحله نمی‌آید. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۸

وقتی که صبح شد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، در حالی که امیر المؤمنین، فاطمه و حسن و حسین (ع) با حضرت بودند. نصاری گفتند، اینان چه کسانی هستند؟ جواب داده شد: این پسر عمو و وصی و داماد پیامبر علی بن ابی طالب است، و آن دخترش فاطمه (ع) و آن دو فرزندانش حسن و حسین می‌باشند.

آنها متفرق شدند و به رسول خدا گفتند ما تو را راضی می‌کنیم و ما را از مباحله (نفرین گوئی به هم) معاف دار، رسول خدا نیز با آنها به جزیه مصالحه نمود و رفتند «۱».

در کشف روایت شده که پیامبر وقتی آنها را به مباحله فراخواند گفتند بر می‌گردیم و فکر می‌کنیم، وقتی که رفتند و تنها شدند، به «عاقب» که خردمند آنها بود گفتند: ای بنده مسیح چه می‌بینی؟ گفت:

ای گروه نصاری به خدا قسم که شما خود دانستید که محمد نبی مرسل است و او از جانب صاحب امر شما با فاصله آمده است، به خدا قسم هرگز هیچ قومی با پیامبری مباحله نکرد مگر اینکه بزرگشان هلاک و کوچکشان از بین رفت و تولید مثل نکرد، اگر مباحله کنید ما هلاک می‌شویم، اگر حتما می‌خواهید در دین خود باقی بمانید، با این مرد خداحافظی کرده به شهرهایتان برگردید. لذا خدمت رسول خدا آمدند در حالی که صبح شده بود، و پیامبر حسین را به بغل و دست حسن را گرفته بود، فاطمه پشت سر پیامبر و علی پشت سر فاطمه راه می‌رفتند، و پیامبر می‌گفت: من هر وقت دعا کردم شما آمین بگوئید.

پس اسقف نجران گفت: ای گروه نصاری من صورتهایی می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوه را از جایش بکند، خواهد کند، پس

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۷۹

مباحله نکنید که هلاک می‌شوید، و در روی زمین تا روز قیامت نصرانی باقی نمی‌ماند. پس گفتند یا ابا القاسم رأی ما بر این قرار گرفت که مباحله نکنیم، و تو را بر دینت اقرار کنیم و ما بر دین خود بمانیم.

پیامبر فرمود: حال که از مباحله ابا دارید پس اسلام آورید و آنچه که از نفع و ضرر بر مسلمانان است بر شما هم باشد، ولی آنها خودداری کردند.

پیامبر فرمود: پس من با شما جنگ می‌کنم، گفتند: ما طاقت جنگ عرب را نداریم، ولی با شما مصالحه می‌کنیم که تو با ما جنگ

نکنی و ما را از دین خودمان بر نگردانی و ما هم هر سال دو هزار حله، هزار در ماه صفر، و هزار در ماه رجب همراه با سی عدد زره آهنی به شما می‌دهیم.

پیامبر با آنان بر همین جزیه مصالحه نمود و فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست هلاک و نابودی بر اهل نجران نزدیک شده بود و اگر مباحله می‌کردند به صورت بوزینه و خوک می‌شدند، و بیابان بر آنها آتش می‌شد، و نجران و اهلش همه از بیخ و بن برکنده می‌شدند حتی پرنده‌ها بر فراز درختان از بین می‌رفتند.

و از عایشه است که رسول خدا خارج شد در حالی که بر او گلیم یا چادری (کسای یمانی) که از موی سیاه بافته شده بود، پس حسن (ع) آمد زیر آن چادر داخلش کرد، سپس حسین (ع) آمد او را هم داخل چادر نمود، سپس فاطمه، سپس علی (ع). آنگاه گفت: خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت پلیدی را ببرد «۱».

اگر گفته شود: فراخواندن پیامبر نصاری را جهت مباحله جز برای این نبود که دروغگو بین او و خصمش معلوم شود، و این امری است که مختص پیامبر و کسانی بود که او را تکذیب می‌کردند، پس انضمام زن و

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۱۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۰

فرزندان چه معنی دارد؟

جواب گوئیم: این امر، تأکید بیشتری بر اطمینان به حال و یقین به راستی سخن گوینده آن دارد. چون به خود جرأت داده، و عزیزان و جگر گوشه‌ها و محبوب ترین اهل خانه خود را در معرض نفرین قرار داد، و در این باره اکتفا به خودش نکرده است. اضافه بر آن که به کذب دشمن اطمینان داشت، و این بدان جهت بود که در صورت واقع شدن مباحله به همراهی با عزیزان و دوستانش دشمن را نابود کرده از بن و بیخ برکند. و خصوصاً فرزندان و زنان را آورد زیرا آنان عزیزترین و دلچسب ترین اهل خانه هستند، و چه بسا مرد خود را فدای آنها می‌کند و برای دفاع از آنها جنگ می‌کند تا کشته شود، و از همین جهت در جنگ‌ها کجاوه‌های زنان را با خودشان می‌بردند تا از فرار سربازان جلوگیری شود.

و در ذکر آنها را بر خود (انفسنا و انفسکم) مقدم داشت تا به لطف مکان آنها و قرب منزلتشان توجه دهد، و اعلام کند که آنان مقدم بر خودشان هستند و خودشان فدای آنها می‌شوند.

و این روایت دلیل است - و هیچ دلیلی قوی‌تر از این نمی‌تواند باشد - بر فضیلت اصحاب کساء (ع) و در آن برهان واضحی است بر صحت نبوت نبی صلی الله علیه و آله. (آنچه از کشف گفته شد، به پایان رسید). و همه آن را نقل کردیم تا دانسته شود که خود آنها به فضل اصحاب کسا اعتراف دارند، و اینکه اصحاب کسا، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) هستند، و اینکه کسی عزیزتر از اینها برای پیامبر نبود و اینکه هر کس حق آنان را منع کند یا به آنها آزار رساند شدیدتر از این است که منع حق پیامبر کند و به او آزار رساند. و الحمد لله.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۲] ص: ۲۸۰

اشاره

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۱

ترجمه: ص: ۲۸۱

این داستان به حقیقت سخن حق است و جز آن خدای یکتا خدایی نیست و او بر همه کار توانا و به حقایق امور داناست.

تفسیر: ص: ۲۸۱

إِنَّ هَذَا يَعْنِي أُنْجَبَ أَنْ يَكُونَ خَدَايَ يَكْتَا خَدَايَ نَيْسْت و او بر همه کار توانا و به حقایق امور داناست. لَهُوَ الْقَصِيصُ مصدر «قصصت الحديث و اقصصته» یعنی روایت کردم آن را بر جبهتی که هست، و آن به معنی مصدری است یعنی روایت شده است، و این مفید حصر است خواه ضمیر، ضمیر فصل یا اسم باشد و مبتدای دوم، و مقصود حصر اضافی است یعنی نسبت به آنچه که آنان در حق عیسی گفته‌اند - گفته آنان خالی از شائبه باطل نیست - بر عکس، آنچه که در قرآن [در باره آن حضرت] ذکر شده است، قصه‌های «الحق» حق است که شائبه باطل در آن نیست، و مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ تصریح به بعضی از چیزهایی است که از حصر سابق استفاده می‌شود، یعنی این فقط حق است نه آنچه که آنها در حق عیسی گفته‌اند، و از جمله چیزهایی که در حق عیسی گفته‌اند این است که عیسی خداست و او از سه (اقنوم «۱» قدیم) (پدر، روح القدس، پسر که عیسی باشد) سوّم است، در حالی که خدایی جز خدای یکتا نیست.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ يَعْنِي خَدَايَ كَمَا غَالِبُ اسْت و از مرادش هیچ مانعی منع نمی‌شود. الْحَكِيمُ حَكِيمٌ اسْت در علم و عملش، و آن عطف است در معنی تعلیل، یعنی اینکه خدا باید عزیز و حکیم باشد تا غایات امور را آن طور که شایسته است بداند، و در عمل، آن طور که شایسته است تمکن داشته

(۱) اتنبه اقنوم (نه جوهر مجرّد یا سه گوهر قدیم) در بسیاری از ادیان پیش از مسیح (ع) وجود داشته است و الهیات مسیح تحت تأثیر آن قرار گرفته است. و خدای واحد را در سه مظهر قدیم باور داشته‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۲

باشد، و در مرادش مغلوب نگردد. و این اوصاف، منحصر در خداست.

پس جز الله خدایی نیست، عیسی نه خداست و نه شریک خدا.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۳] ص: ۲۸۲**اشاره**

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

ترجمه: ص: ۲۸۲

پس اگر روی از حق بگردانند بترسند که خدا از کار تبهکاران آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۸۲

فَإِنْ تَوَلَّوْا يَعْزُبُ عَنْكَ الْكُفْرُ وَ الْمُنَافِقَةُ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَ الْمُنَافِقَةِ سَاءَ مَا يَدْعُونَ بِكُفْرِهِمْ وَلَئِن لَّمْ يَظْهَرِ عَلَيْكَ إِسْحَابُهُمْ فَقَدْ أَرْسَلْنَا فِي قَدْحِ الْحَبْلِ جَهَنَّمَ وَ ابْنًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ وَ إِلَهِ الْكُفْرَانِ كَلِمَةً كَثِيرَةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ عَالِمٌ خَائِفٌ
 فَإِنْ تَوَلَّوْا يَعْزُبُ عَنْكَ الْكُفْرُ وَ الْمُنَافِقَةُ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَ الْمُنَافِقَةِ سَاءَ مَا يَدْعُونَ بِكُفْرِهِمْ وَلَئِن لَّمْ يَظْهَرِ عَلَيْكَ إِسْحَابُهُمْ فَقَدْ أَرْسَلْنَا فِي قَدْحِ الْحَبْلِ جَهَنَّمَ وَ ابْنًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ وَ إِلَهِ الْكُفْرَانِ كَلِمَةً كَثِيرَةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ عَالِمٌ خَائِفٌ

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۴] ص: ۲۸۲

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

ترجمه: ص: ۲۸۲

بگو ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم پس اگر از حق روی گردانند بگوئید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

تفسیر: ص: ۲۸۲

قُلْ أَيُّ مَحْمَدٍ پس از آن که اتمام حجّت برای آنها کردی بدین گونه که حال عیسی را به آنها تقریر کردی و مخلوق بودن و بنده ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۳

بودن او را از بیان احوالش اثبات نمودی و بعد از آن که دیدی دلیل بیانی در آنها فایده نکرد و آنها را فرمانبردار نمود و بر دین خودشان باقی ماندند و آنان را ملزم به مباحله نمودی، حال به عموم اهل کتاب از یهود و نصاری به طریق لطف در احتجاج و مدارا نمودن در دلیل بگو: یا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ أَيُّ مَحْمَدٍ ای اهل کتاب بیایید از اختلاف و جدایی دست بردارید و به یک کلمه که همان توحید خدا در عبادت و الوهیت و اطاعت است.

سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ و قبول آن بین ما و شما یکسان است ائتفاق و اجتماع کنیم. و لفظ «سواء» مصدر است به معنی اسم فاعل برای زمان آینده.

أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ که جز خدا را عبادت نکنیم به خلاف عبادت کنندگان عزیر از یهود که معتقدند عزیر فرزند خداست، و به خلاف عبادت کنندگان مسیح از نصاری که معتقدند او خدا یا فرزند خداست. و این جمله یا خبر مبتدای محذوف است یا بدل از «کلمه».

وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا و شرک به خدا در الهیت نداشته باشیم، به خلاف نصاری که گفتند خدا سوّمی از سه تا است. وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی در طاعت فقط خدا را ربّ خود بدانیم به خلاف کسانی که دانشمندان یهود و رؤسا و راهبها را به ربوبیت اتخاذ کرده و از آنها فرمانبری و اطاعت می کنند در حالی که برخی از آنها از غیر خدایند، یا ربوبیت آنها ناشی از غیر خداست، یا بدون اذن خداست.

پس لفظ «من» برای تبعیض است، و ظرف مستقرّ است و وصف است برای «اربابا» یا لفظ «من» برای ابتدا است و ظرف لغوست، یا مستقرّ است و صفت «اربابا».

و فرمانبرداری مخلوق در دین بدون اجازه خدا و بدون امر او یک نوع عبادت نسبت به فرمان دهنده محسوب می‌شود اگر چه اطاعت کننده این احساس را نداشته باشد و لذا در سوره توبه فرمود: **اتَّخَذُوا تَرْجَمَهُ بَيَانَ السَّعَادَةِ**، ج ۳، ص: ۲۸۴
أَخْبَارُهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
یعنی اینکه اطاعت آنها از علمای یهود و لو بدون توجه به اجازه و امر خدا برای آنان عبادت است و آنها امر نشدند مگر اینکه فقط خدای واحد را عبادت کنند.

روایت شده است: وقتی که آیه **اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** نازل شد عدی بن حاتم گفت: ما که آنان را عبادت نمی‌کردیم یا رسول الله؟! پیامبر فرمود: آیا چنین نبود که برای شما حلال می‌کردند و حرام می‌کردند و آنچه آنان می‌گفتند شما می‌گرفتید (و انجام می‌دادید؟). گفت: بلی. فرمود: این همان است «۱».

فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر از اتفاق کلمه با شما روی گردانیدند با اینکه انبیا و امت‌های پیشین آنها در آن کلمه اتفاق داشتند.
فَقُولُوا پس بگوئید، در اینجا امت با پیامبر مجموعاً مورد خطاب قرار گرفته‌اند، زیرا این کلام امر به وداع با آنهاست بعد از اتمام حجّت و الزام آنان.

و این معنی برای جمیع امت است به خلاف کلمات سابق که دعوت و احتجاج و فقط در شأن پیامبر، بود. لذا خطاب سابق متوجه پیامبر و مخصوص به او بود.

اشْهَدُوا یعنی شاهد باشید و افتخار کنید به اینکه مطیع آن کلمه هستید و به کسی که از اطاعت رو گردانیده است بگوئید بر ما شهادت بدهید که **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** ما فرمانبردار و مطیع آن کلمه هستیم.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۵] ص: ۲۸۴

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵)

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۲۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۵

ترجمه: ص: ۲۸۵

ای اهل کتاب چرا در آیین ابراهیم با یکدیگر مجادله می‌کنید در صورتی که تورات و انجیل شما بعد از او نازل شده است، آیا تعقل نمی‌کنید.

تفسیر: ص: ۲۸۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ نَدَا، از محمد و امت اوست به اهل کتاب بر سبیل شادمانی. و ما بعد این جمله نیز از کلام محمد و امت او می‌باشد یا اینکه جمله استینافیه و کلام از خدای تعالی است، یا خداوند اهل کتاب را ندا می‌کند. و به هر حال آوردن ادات ندا و بعید دلالت می‌کند بر کمال غفلت اهل کتاب و احتیاج آنها به ندای بعید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۷] ص: ۲۸۷

اشاره

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷)

ترجمه: ص: ۲۸۷

ابراهیم به آیین یهود و نصاری نبود و لیکن به دین حنیف توحید و اسلام بود، و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.

تفسیر: ص: ۲۸۷

ما كَانَ متعلق به «یعلم» و «لا تعلمون» است بر سیل تنازع و لفظ «ما» آن دو را باز داشته است (یعنی نتوانستند عمل کنند)، یا ابتدای کلام است از جانب خدا برای ردّ یهود و نصاری و مشرکین در ادعاهای باطل آنان، چون خدای تعالی بعد از آن که آنها را به اشاره یا آشکارا سفیه خواند در اینجا به مدعی تصریح کرد و دعوی آنها را ابطال نمود، پس فرمود: نبود «ابراهیم یهودی و لا نصرانی و لکن کان حنیفا» یعنی ابراهیم مستقیم بود یا مایل به دین حقّ بود از بین ادیان باطل. به جهت مناسبت یکی از دو معنی حنیف به خالص نیز تفسیر شده است. این آیه کنایه به یهود و نصاری است.

مُسْلِمًا یعنی مطیع خدا یا صبر کننده و سالم از عیوب نفس و به این معنی تفسیر به «مخلص» شده است که آن نیز کنایه به آنهاست. وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ردّ بر مشرکین است، زیرا مشرکین مگه ادعا می کردند که دینشان دین ابراهیم (ع) است. و چون نفی شرک و وزیدن خارج از مورد بحث و جدل بود نفی و فعل (ما کان) را تکرار نمود تا اشعار به این باشد که آن خود نفی دیگری است.

به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده است که فرمود: ابراهیم نه یهودی بود که به سوی مغرب نماز بخواند و نه نصرانی بود که به مشرق نماز بخواند ولی حق گرای مسلمی بر آئین محمد صلی الله علیه و آله بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۸

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۸] ص: ۲۸۸

اشاره

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

ترجمه: ص: ۲۸۸

نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیامبر و امت اوست که اهل ایمانند و خدا دوستدار مؤمنان است.

تفسیر: ص: ۲۸۸

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ جَوَابَ سُؤَالٍ مَقْدَّرٍ اسْتِ گویا که گفته شده است:

اگر یهودیت و نصرانیت و ملت شرک (مشرکان مکه)، منسوب به ابراهیم نیست پس چه کسی نزدیک ترین خلق به ابراهیم است؟ پس خداوند فرمود: نزدیک ترین مردم و سزاوارترین آنها بِابْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ به ابراهیم کسانی هستند که پیروی از ابراهیم کردند چه در زمان ابراهیم و چه بعد از آن تا زمان بقای امتش.

وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند یعنی با بیعت عامّ به دست نبی اسلام آوردند. این کنایه به آنها و نفی اولویت آنها به ابراهیم است، زیرا آنان ادّعی اولویت خودشان را به ابراهیم کردند، هر کدام از جهتی پس خدای تعالی فرمود: آن که در زمان ابراهیم اولویت به او دارد امت او می‌باشد و در این زمان محمّد (ص) و امت او هستند، زیرا اینها هستند که ملت و دین ابراهیم را احیا کردند و در اصول عقائد با او مخالفت نکردند.

البته سزاوارترین مردم به انبیا عمل کننده ترین آنهاست به آنچه که انبیا آورده‌اند، از امام صادق (ع) است که آنان امامان و کسانی هستند که پیرو امامان باشند «۱»، یعنی کسانی که ایمان آوردند، که خدا از ایمان، ایمان خاصّ را اراده کرده است. آن ایمانی که بر اثر بیعت خاصّ و لوی و

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۸۹

قبول دعوت باطنی حاصل می‌گردد که همان موجب دخول ایمان در قلب و باعث معرفت و شناخت این امر و دخول در امر آنها می‌شود. (بر اثر بیعت به امام، ایمان در دل وارد و حبّ امام حاصل می‌شود).
و از عمر بن یزید از امام صادق (ع) است که فرمود: شما به خدا سوگند از آل محمّد هستید. پس گفتم فدایت شوم از خودشان هستیم؟

فرمود: آری به خدا قسم از خودشان، سه مرتبه این جمله را گفت سپس به من نگاه کرد و من به او نگاه کردم، پس فرمود یا عمر خداوند در کتابش می‌فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ... تا آخر آیه «۱».

و از امیر المؤمنین (ع) است که سزاوارترین اشخاص به انبیا عمل کننده ترین آنهاست به آنچه که پیامبران آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت نمود و آنگاه فرمود: دوستدار محمّد کسی است که خدا را اطاعت کند اگر چه از نظر قرابت و خویشی دور باشد، و دشمن محمّد کسی است که نافرمانی خدا کند اگر چه خویشیش نزدیک باشد «۲».

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و خدا ولیّ مؤمنان است، این مطلب بزرگداشت است برای مؤمنان و کنایه به اهل کتاب است که می‌گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۶۹] ص: ۲۸۹

اشاره

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹)

ترجمه: ص: ۲۸۹

گروهی از اهل کتاب انتظار و آرزوی آن دارند که شما را گمراه کننده و جز خود را گمراه نمی‌کنند (به آرزو نخواهند رسید) و

این را نمی‌دانند.

(۱) عیاشی: ج ۱ / ص ۱۷۷ / ح ۶۱

(۲) صافی: ج ۱ / ص ۲۲۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۰

تفسیر: ص: ۲۹۰

وَدَّتْ کلام منقطع از سابق است گویا که پس از سفیه خواندن اهل کتاب و بزرگداشت مؤمنین، خداوند خواست مؤمنین را تهییج کند تا اینکه به سبب کوشش اهل کتاب برای گمراه کردن آنها فریب نخورند و مغرور نشوند. طائفه گروه اندکی از اهل کتاب، زیرا بیشتر آنها مانند چهار پایان اصلا گمراهی و گمراه کردن و هدایت را نمی‌فهمند. مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ یعنی گمراه کردن شما را دوست دارند و مَا يُضِلُّونَ با اینکه اراده کرده‌اند که مؤمنان را گمراه کنند اما نمی‌توانند.

إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر خودشان را گمراه می‌کنند، چون شخص گمراه اگر بخواهد دیگری را گمراه کند گمراهی خودش شدت پیدا می‌کند، پس او با گمراه کردن دیگران خودش را گمراه می‌کند.

وَمَا يَشْعُرُونَ یعنی آنها در گمراه کردن دیگران و منع دیگران از خیر خودشان را گمراه می‌کنند و نفسهای خود را از خیر منع می‌کنند، یا اینکه گمراه نمی‌کنند از مؤمنین، مگر هم سنخ خودشان را، زیرا از مؤمنین کسانی که سنخیت با کفار نداشته باشند، با اغوای آنها، گمراه نمی‌شوند، و کسی که با اغوای کفار گمراه شود از سنخ آنان خواهد بود، زیرا او هم کافری مانند آنهاست و ایمان یک چیز عرضی است که عارض بر آنها شده است، یا اینکه معنی این است که آنها با اغوا و گمراه نمودن مؤمنین گمراه نمی‌کنند و یا گمراهی را تشدید نمی‌کنند مگر کفاری مانند خود را، زیرا کافر وقتی ببیند و بشنود که کسی نظیر خودش مؤمنین را گمراه می‌کند، گمراهی تشدید می‌شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۰] ص: ۲۹۰

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۱

ترجمه: ص: ۲۹۱

ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر می‌شوید و حال آن که شما به صدق آن گواهی می‌دهید؟

تفسیر: ص: ۲۹۱

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ با ندای بعید آنان را ندا کرد به جهت کوچک شمردن و دور نمودن آنها از ساحت حضور الهی و آگاهانیدن بر

کمال غفلت آنها.

لَمْ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا کافر می‌شوید به آیات تدوینی که ثابت است در تورات و انجیل و قرآن در وصف محمد صلی الله علیه و آله و وصی او (ع) و در احکامی که برای شما در آیات تدوینی تشریح شده است؟

یا اینکه مقصود، آیات تکوینی است که در عالم کبیر، ثابت است از موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و یا ثابت است در عالم صغیر، از عقلی که آزار دهنده و مانع از پیروی هوی است (وجدان عملی ملامتگر) یا وارداتی که آزار دهنده یا ترغیب کننده است.

وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ یعنی می‌دانید آیات خدا را، یا حامل شهادت به آیات خدا هستید، و کفر و کتمان پس از علم شدیدتر است، یا اینکه شما وقتی با امثالتان تنها می‌شوید شهادت می‌دهید به صدق آیات، یا اینکه شما مشاهده می‌کنید و می‌بینید نشانه‌ها را از جهت اینکه آنها آیات الهی هستند.

این آیه مانند آیه‌ای که می‌آید کنایه از امت محمد و کفر آنها به آیات تکوینی و تدوینی خداست با اینکه به قبول خلافت علی (ع) شهادت دادند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۱] ص: ۲۹۱

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

ترجمه: ص: ۲۹۱

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه سازید تا چراغ حق را به باد شبهات خاموش کنید در صورتی که به حقایق آن آگاهید.
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۲

تفسیر: ص: ۲۹۲

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ندا را تکرار کرد به همان علتی که از آوردن ندای بعید ذکر شد.

لِمَ تَلْبِسُونَ یعنی چرا مخلوط می‌کنید الحق بالباطل حق را با باطل، مقصود کاری است که آنها انجام می‌دادند از قبیل تحریف تورات و انجیل و کتمان آنچه که در آن دو کتاب از نعت محمد صلی الله علیه و آله و وصی اوست، و از قبیل اظهار اسلام در اول روز و برگشت از آن در آخر روز از باب تدلیس بر مؤمنین و به شک انداختن آنان، و از قبیل اظهار کفر به محمد و در دل نگهداشتن تصدیق به او، و اظهار تصدیق موسی و عیسی و در دل نگه داشتن (آنچه که در باره محمد صلی الله علیه و آله در آن دو کتاب آمده است) و انکار، از نعت محمد صلی الله علیه و آله (که در کتابهای آنان آمده است).

و این آمیزش حق و باطل و کتمان حق در اهل کتاب از کسانی که به دست محمد صلی الله علیه و آله اسلام آوردند با بیعت عام یا ایمان آوردند با بیعت عام و یا ایمان آوردند با بیعت خاص، جریان دارد. گویا به آنان نیز گفته می‌شود: چرا عقائد حق را با آراء فاسد نفسانی، و نزدیکی‌ها و تماسهای الهی را با تماسهای شیطانی، و باز دارنده‌های ملکی را با شهوات حیوانی، و عبادات قالبی و قلبی را با اغراض فاسد می‌پوشانید اگر چه آن اغراض، نزدیکی خدا یا رضایت خدا از عابد یا انعام خدا بر او باشد.

و تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَمَا پوشیدن حق و کتمان آنرا می‌دانید، یا اینکه با وجودی که شما از علما هستید، حق را می‌پوشانید و کنایه زدن آیه به این امت ظاهر است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۲] ص: ۲۹۲

اشاره

وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۳

ترجمه: ص: ۲۹۳

گروهی از اهل کتاب گفتند: که به دین و کتابی که برای مسلمانان فرستاده شده است، اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید. شاید بدین حيله آنها نیز از اسلام باز گردند.

تفسیر: ص: ۲۹۳

وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ وَ گروه اندکی گفتند، و علت اندک بودن گروه در سابق ذکر شد که بیشتر آنان مانند چهار پایان هستند و حيله‌های شیطانی را بلد نیستند.

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا یعنی گفتند ایمانتان را اظهار کنید.

بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ اول روز ایمان بیاورید تا بتوانید انکار کرده و شبهه در قلوب مؤمنین بیندازید، زیرا کسی که اقرار به چیزی می‌کند هر گاه آن چیز را انکار کند انکار او واقعی تر و تأثیر آن شدیدتر است، از انکار کسی که از آن چیز، هیچ نمی‌داند، زیرا شنونده گمان می‌کند که منکر آن چیز خلل و نقصی در آن دیده است که انکار می‌کند.
وَ أَكْفُرُوا آخِرَهُ وَ آخر روز کافر شوید.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ در باره شأن نزول آن روایت شده است که رسول خدا وقتی به مدینه آمد به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند و این معنی قوم یهود را پسند آمد و بدان عجب می‌ورزیدند، پس وقتی که خداوند پیامبر را از بیت المقدس به سوی بیت الله الحرام برگرداند از این کار ناراحت شدند، و برگرداندن قبله در نماز ظهر بود. پس یهود گفتند:

محمّد صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند در حالی که به قبله ما روی نمود پس ایمان بیاورید به آنچه که بر محمد اول روز نازل شده است، و در آخر روز کافر شوید. مقصودشان از آخر روز این است که به نماز خواندن رسول خدا در حالی که رو به مسجد الحرام نموده است کافر شوند تا شاید مسلمانان به قبله ما برگردند «۱».

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۴

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۳] ص: ۲۹۴

اشاره

وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا- لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳)

ترجمه: ص: ۲۹۴

و ایمان نیاورید مگر به آن کسی که پیرو دین شما باشد. بگو ای پیغمبر (با یهود و نصاری) که راه سعادت راهی است که خدا می‌نماید، و مانند شریعت و کتاب شما به امتی دیگر عطا می‌کند نه آن که با شما نزد پروردگار احتجاج کنند. بگو ای پیغمبر که فضل و رحمت به دست خداست به هر که خواهد عطا کند. و خدا را فضل و رحمت بی‌منتهاست.

تفسیر: ص: ۲۹۴

وَلَا تُؤْمِنُوا از کلام همان طایفه است و عطف بر «آمنوا» است و معنی آن این است که ایمان ظاهری و زبانی را با در دل نگه داشتن یهودیت و یا نصرائیت اظهار نکنید.

إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ یعنی مگر بر کسی که قبل از اسلامش بر دین شما باشد که آنها به قبول قول شما نزدیک‌ترند، و آنها باز نمی‌گردند مگر به دین شما، و بدین وسیله دین شما و اهل دین شما تقویت می‌شود، به خلاف کسانی که قبلاً به دین شما نبودند که در آنان قبول و انکار شما اثر نکند، و اگر هم اثر کند از برگشت آنها از دین اسلام، شما بهره‌مند نمی‌شوید چون در دین شما داخل نمی‌شوند.

یا معنی آیه این است که تصدیق نکنید مگر کسی را که تابع دین شما باشد یا ظاهر نکنید اقرارتان را به اینکه به کسی داده شود مثل آنچه

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۵

که به شما داده شده است (کتاب الهی تورات)، مگر به کسی که تابع دین شما باشد.

و ممکن است قول خدا و لَا تُؤْمِنُوا خطاب باشد از خدا برای مؤمنین یعنی ای مؤمنین فریفته نشوید به قول اهل کتاب به محض اظهار ایمان، و تصدیق کسی را نکنید مگر اینکه تابع دین شما باشد تا جایی که راستی گفتارش به سبب آثار فعلش ظاهر شود.

پس به هر تقدیر قول خدای تعالی قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ جمله معترضه است و قول خدای تعالی: «ان يؤتی» متعلق به «لا تؤمنوا» است یعنی باور نکنید مثل آنچه که به شما داده شده است به کسی داده شود، یا اینکه قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ ابتدای کلام است از جانب خدا، و هُدَىٰ لِلَّهِ بدل از «هدی» است یا خبر «هدی» است، بنابر نظر اول «ان يؤتی» خبر آن است و بنابر نظر دوم خبر بعد از خبر است، و معنی آن این است که هدایت آن است که اعتقاد داشته باشید که ان يؤتی اَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ به یکی دیگر هم از کتاب و شریعت مثل آنچه به شما داد، بدهد اَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ به اینکه با شما محاجه کنند یا تا اینکه با شما محاجه کنند، و ضمیر «یحاجوکم» به «احد» بر می‌گردد چون در معنی عمومیت دارد، و «ان يؤتی» با مد و همزه استفهام و تخفیف همزه «ان» خوانده شده است، و معنی آن این است که آیا به یاد می‌آوردید، که داده شود به کسی مانند آنچه که به شما داده شده است تا اینکه با شما نزد پروردگارتان احتجاج کنند و با کسر همزه «ان» خوانده شده است، که معنی نفی می‌دهد.

قُلْ به اهل کتاب بگو فضل و کرم خدا به دست شما نیست تا با حيله آن را برسانید یا رسیدن آن را مانع شوید.

إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ و مقصود از فضل اعم از کتاب و حکمت و رسالت و نبوت و هدایت و سعه صدر و دنیاست که به دست

خداست. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۶

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ كَمَا فَضَّلْشَ تَمَامَ شَدْنِ نَدَارْدِ وَ بَا عَطَا كَرْدَنْ بَه مَوْسَى وَ عِيسَى وَ اُمَّتِ اَنْ دُو تَمَامِ نَمِي شُود تَا بَكُوئِي فَضْلِ بَه غَيْرِ اَنْ دُو دَاَدَه نَمِي شُود، اَنْطُور كَه شَمَا گَمَان كَرْدِيد وَ اَدْعَا نَمُودِيد.

عَلِيمٌ دَانَا وَ آگَاهِ اسْت بَه كَسِي كَه اَهْلِيَّتِ دَاشْتَه مَشْمُولِ فَضْلِ خُدَا بَاشَد، پَس هِر گَاه خُدَا بِيِنْد كَه كَسِي اَهْلِيَّتِ دَاَرْد بَه اَوْ عَطَا مِي كَنْد اَكْر چَه شَمَا اَنْ رَا نَاخُوش دَاشْتَه بَاشِيد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۴] ص: ۲۹۶

اشاره

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)

ترجمه: ص: ۲۹۶

هر که را که مشیت او تعلق گیرد مخصوص به فضل و رحمت خود گرداند که خداوند را فضل و رحمت بی‌منتهاست.

تفسیر: ص: ۲۹۶

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ يَعْنِي بَه رَحْمَتِ خُودَش كَسِي رَا كَه بَخُوهَد اَمْتِيَاز مِي دَهْد، وَ چُون فَضْلِ عِبَارَتِ اسْت اَز رَسَالَتِ وَ قَبُولِ رَسَالَتِ بَا بِيْعَتِ عَامَّه نَبَوِي وَ قَبُولِ دَعْوَتِ ظَاهِرِي، وَ رَحْمَتِ عِبَارَتِ اسْت اَز وَلايَتِ وَ قَبُولِ وَلايَتِ بَا بِيْعَتِ خَاصِّ وَ لُوي وَ قَبُولِ دَعْوَتِ بَا طَنِي، لَذَا دَر جَانِبِ فَضْلِ لَفْظِ «اِيْتَاء» آوَرْد كَه دَلَالَتِ بَرِ مَطْلُوقِ اعْطَا مِي كَنْد چُون دَعْوَتِ رَسَالَتِ وَ قَبُولِ اَنْ عَمُومِي اسْت، وَ لِي دَر جَانِبِ رَحْمَتِ لَفْظِ اَخْتِصَاصِ آوَرْد كَه مَشْعَرِ بَه اَمْتِيَاز وَ اَخْتِيَارِ اسْت.

وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بَه نَحْوِي كَه فَضْلِ اَوْ تَمَامِ نَمِي شُود وَ بَخْلِ دَر اعْطَايِ اَوْ نِيَسْت.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۵] ص: ۲۹۶

اشاره

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

ترجمه: ص: ۲۹۶

بعضی از اهل کتاب (از نصاری) چنانند که اگر مال بسیاری به آنها امانت بسپاری ردّ امانت کنند و برخی دیگر اهل کتاب (یهود) چنانند که اگر به آنها یک دینار امانت دهی ردّ نکنند جز آن که بر مطالبه آن سخت گیری کنی از این رو که گویند برای ما، پیروان کتاب تورات به هر وسیله خوردن مال غیر اهل تورات گناهی ندارد و این سخن را به کتاب تورات نسبت دهند در صورتی که می‌دانند که به خدا نسبت دروغ می‌دهند.

ترجمه: ص: ۲۹۸

آری هر کس به عهد خود وفا کند و خدا ترس باشد محبوب خداست که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

(۱) نور الثقلین: ج ۱ / ص ۲۹۴ / ح ۱۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۲۹۹

تفسیر: ص: ۲۹۹

بلی آنها گناهکارند زیرا خداوند داد خواهی بندگان را وا نمی‌گذارد.

مَنْ أَوْفَى ابْتِدَاءَ كَلَامٍ اسْتِ وَ تَعْلِيلَ جَمَلِهِ اسْتِ اسْتِ كِه «بلی» مَتَضَمَّنْ آن اسْتِ، یعنی آنها گناهکارند، زیرا هر کس که «بعهده» به عهدش وفا کند، آن عهدی که با نبی یا وصی نبی با بیعت عام یا خاص بسته است، و وفای به سایر عهدها نیز از همین عهد اخذ شده است و از وفای به همین عهد محسوب می‌گردد.

وَ اتَّقَى یعنی پرهیزد از مخالفت آنچه که در بیعتش به آن عهد بسته است، پس رعایت امانت داری جزء چیزهایی است که به آن عهد بسته است خواه امی باشد و خواه از اهل کتاب.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشعار به علت حکم است، پس گویا که گفته است: خداوند پرهیزکاران را دوست دارد و هر کس که محبوب خدا را ظلم کند، خداوند انتقامش را از او می‌گیرد.

و ممکن است به احتمال ترجیح داشتن «بلی» تقریر جمله سابق، بر خودش باشد و معنی آن این است: بلی بر مؤمن پیمان بسته گناهی نیست به شرط اینکه به عهد وفا کرده از مخالفت به آنچه در عهد و پیمانش وصف نموده پرهیز نماید. زیرا کسی که به عهدش وفا کند و از مخالفت با عهد پرهیز نماید محبوب خدا می‌شود، و محبوب را از طرف محب مکروه و ناراحتی نمی‌رسد، و محب او را در مورد افراطی که به دشمنش کرده، مؤاخذه نمی‌کند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۷] ص: ۲۹۹

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا - أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۰

ترجمه: ص: ۳۰۰

همانا آنان که عهد خدا و سوگند خود را به بهای اندک فروشند اینان را در آخرت از بهشت حق بهره‌ای نیست، و خدا با آنها سخن نگوید و به نظر رحمت در قیامت بدانها ننگرد و از پلیدی گناه پاکیزه نگرداند و آنان را در جهنم عذاب دردناک خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۰۰

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ مَقَابِلَهُ اقْتِضَا می کرد که چنین گفته شود: کسی که به عهدش وفا نکند و پرهیزکار نباشد مورد بغض خداوند است ولی خدای تعالی این معنی را در صورت جواب سؤال مقدر ابراز نمود تا اینکه در نفوس بهتر جا بیفتد. و آن را با تأکیدات مؤکد نمود و در کلام، بسط و تفصیل داد چون مقام خشم و غضب چنین اقتضا می کند، پس گویا که گفته شده است: حال کسی که به عهد وفا کند و پرهیزکار باشد دانسته شد، چگونه است حال نقض کنندگان عهد و کسانی که پیمان را می شکنند؟ پس خداوند فرمود: کسانی که می فروشند بَعْهَدِ اللَّهُ عهد خدا را که در بیعت، به آن پیمان بسته اند و اَيْمَانِهِمْ جمع یمین است به معنی قسم. و قسم را یمین از آن جهت نامیده اند که آنان در حین قسم خوردن، قسم را با دست راست عقد می کردند. یا مقصود عقدهای بیعت است، زیرا بیعت بسته نمی شود مگر با دست راست.

ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک، منظور از بهای اندک جنبه های ظاهری دنیا و عرض های دنیوی است، زیرا دنیا با هر چه که در آن هست، برای کسی که به دنیا رضایت داده است، ثمن ناچیزی است. و اما کسی که متوجه به آخرت است و به لذائذ آن متلذذ، پس او از دنیا کمال نفرت را دارد و از آن کاملاً منزجر است، و چنین کسی اگر در دنیا به امر خدا توقّف کند مانند کسی است که در مزله ای زندانی شده است و در آن حشرات موذی و پلید، فراوان وجود دارد. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۱

أُولَئِكَ به کار بردن اسم اشاره به دور به علت تکرار مبتداست به جهت تأکید و احضار به اوصاف ناپسند و دور بودن از پیشگاه حضور الهی.

لَا خَلَقَ لَهُمْ بَهْرَةَ ای ندارند.

فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سخن نگفتن و نظر نکردن خدا کنایه از خشم خدای تعالی بر آنهاست.

وَ لَا يُزَكِّيهِمْ بر آنها ثنا نمی کند و آنها را به خیر و خوبی ذکر نمی کند، یا اینکه از گناهانشان پاکیزه نمی کند.

وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس از آن که اوصافی را که در آنها بزرگداشت و شرف هست به ترتیب درجات شرف از آنان نفی کرد، استقرار عذاب دردناک را برای آنها اثبات کرد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است «۱»، که هر کس با سوگندی عهد کند که مال برادرش را قطع کند خدا را در حالی ملاقات می کند که بر او غضبناک است، و خداوند تصدیق این مطلب را در کتابش نازل فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ... تا آخر آیه.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۸] ص: ۳۰۱

اشاره

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

ترجمه: ص: ۳۰۱

و همانا برخی از اهل کتاب قرائت کتاب آسمانی را تغییر و تبدیل می دهند تا آنچه از پیش خود خوانده اند، شما آنها را از کتاب خدا محسوب دارید و هرگز آن مطلب تحریف شده از کتاب خدا نخواهد بود و گویند آن آیات از جانب خدا نازل شده است، در صورتی که از جانب خدا نیست در حالیکه خود می دانند (تحریف خود آنهاست) که به خدا دروغ می بندند.

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۲

تفسیر: ص: ۳۰۲**اشاره**

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ عِطْفٍ است بر قول خدا: مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ و در معطوف دو ادات تأکید آورده شده است، (ان ل)، زیرا آوردن این (دو تأکید) رساتر است در ذم، و راه و شک و انکار در آن (در نوشتن کتابهای مذهبی یهود و امثالهم) بسته می‌شود، و «لواه» یعنی آنرا تافت و پیچید و دولا کرد. و این کلام شباهت به آن دارد که سخن، دگرگون (قلب) شده باشد و معنای تقدیری جمله چنین است:

«یلوون الکتاب بألسنتهم» و مانند این قلب (دگرگونی) زیاد است. یا اینکه در اصل بنابر این است که زبان به مفتول (نخ یا رشته فلزی باریکی که تابیده شده باشد) و کتاب به آلت مفتول تشبیه شده است.

یا اینکه معنی آیه این است، که حرکت می‌دهند زبان‌هایشان را با کتاب. و مقصود این است که آنان کتاب را تحریف می‌کنند به حسب لفظ، با زیاد کردن و کم کردن و تبدیل نمودن، و به حسب معنی، از معنی اصلی تغییر داده و حمل بر معنی غیر مقصود می‌کنند، یا معنی آن این است که کتاب را، با زبان‌های خودشان تاب می‌دهند و می‌پیچانند نه با زبان خدا، یا اینکه زبان‌هایشان را با کتاب حرکت می‌دهند نه اینکه زبان خدا را حرکت دهند.

لِتَحْسَبُوهُ تَأْسِماً كَمَا كَانُوا يَحْسَبُونَ أَنَّهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ نُنزِّلُ الْكِتَابَ عَرَبِيًّا لَعَلَّاهُمْ يَفْقَهُونَ است که در کتاب است، یعنی آنها با آراء و انانیت‌هایشان چیزی از تورات و انجیل را می‌خوانند یا چیزی از احکام شریعت موسی و عیسی را، بنابر اینکه کتاب، اختصاصی به صورت تورات و انجیل نداشته باشد، برای شما ذکر می‌کنند تا شما گمان کنید ای شنوندگان که آنچه که خوانده شده از تورات و انجیل است یا آنچه که ذکر شده از شریعت موسی و عیسی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۳

تحقیق تاب خوردن و چرخیدن کتاب به سبب زبانی که به نفس نسبت داده شده است. ص: ۳۰۳

وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و آنچه که آنها بر زبان جاری می‌کنند از کتاب نیست، زیرا کتاب، آن است که بر زبانی که زبان خدا گشته است جاری شود، بدان جهت که صاحب این زبان از نسبت وجود به خودش خالی گشته است و تمام وجود و اعضای او آلات و ادوات خدا شده است.

و چیزی که اهل کتاب می‌خوانند، اگر چه به صورت کتاب است، ولی بر زبان کسی جریان دارد که هیچ نسبتی بین او و خدا نیست، و نقوش و حروف کتاب، اگر چه کلی است و اختصاص به نقش کتاب مخصوص و به حرف زدن زبان مخصوص ندارد، ولی شرط صدق کتاب بر آن، این است که از دستی که منسوب به خداست صادر شود، یا زبانی که منسوب به خدا باشد، مانند دست و زبان انبیا، نهایت این است که نسبت تابع و پیرو ضعیف‌تر است از نسبت نبی که متبوع است.

و نظیر این آیه است، قول خدای تعالی: **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ** یعنی وای بر آنان که کتاب را با دستهای خودشان می‌نویسند، نه با دست خدا.

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشَتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا.... تا آخر آیه و این آیه اشاره به این مطلب است که شایسته است، زبان بنده در حین خواندن کتاب و دستش در حین نوشتن، زبان و دست خدا باشد. خداوند بندگانش را به تلاوت قرآن امر کرده است، و معصومین را امر کرده است، که هر گاه خطاب یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** را در قرآن می‌خوانند بگویند **لَيْبِكُ اللَّهُمَّ لَيْبِكُ**. و همچنین هر وقت سوره توحید را می‌خوانند بگویند ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۴

(كذلك الله ربی) و هر وقت سوره **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** را خوانند تسبیح و حمد خدا و استغفار خدا نمایند، و نظیر اینها از چیزهایی که دلالت می‌کند بر اینکه شایسته است زبان قاری زبان خدا فرض شود، همین طور که در مورد قاری عمل شد (که زبانش، زبان خدا فرض شود) در مورد مقروء (آنچه که خوانده شده است) نیز همان طور عمل می‌شود (یعنی آن هم باید در حکم بیان الهی باشد) و این همانند آن معامله‌ای است که گفته شده است خدا را بسیار بخوانید.

وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ می‌گویند، آنچه را که ما می‌خوانیم از نزد خداست، در حالی که آن از نزد خدا نیست بلکه از نزد خودشان و از نزد شیطان است.

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ یعنی با این گفتارشان بر خدا دروغ می‌بندند، **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** می‌دانند که دروغ می‌گویند. یا آنان خودشان را از علما حساب می‌کنند، یا معنی آن این است که بر خدا دروغ می‌بندد و دروغ می‌گویند و آنچه در دل دارند غیر از آن است که زبانشان به آن می‌چرخد و آنها می‌دانند که گفته‌هایشان دروغ است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۷۹] ص: ۳۰۴

اشاره

ما كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹)

ترجمه: ص: ۳۰۴

هیچ بشری که خدا، وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب و حکمت بخشد او را نرسد که به مردم گوید مرا به جای خدا پرستید. بلکه پیغمبران بر حسب وظیفه خود، به مردم گویند خداشناس و خداپرست باشید چنانکه شما در کتاب، به دیگران این حقیقت را می‌آموزید و خود نیز می‌خوانید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۵

تفسیر: ص: ۳۰۵

ما كَانَ جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرٍ است، گویا که گفته شده است: آیا جایز است که، پیامبری مردم را دعوت به خودش بکند؟ یا جواب سؤالی است که ذکر شده بوده ولی برای ما حکایت نشده است، طبق آنچه که گفته شده: ابا رافع قرظی و سید نجرانی گفتند: یا محمّد آیا می‌خواهی ما تو را عبادت کنیم و تو را پروردگار خود بدانیم پیامبر فرمود: معاذ الله که ما غیر خدا را عبادت کنیم و امر،

آموزش به امثال خود، از جمله ربّانیون باشید.

وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ اگر «تدرسون» با تخفیف راء (نداشتن تشدید) باشد، به معنی آن است که شما کتاب را می‌خوانید، زیرا اشتغال به کتب آسمانی و تدبّر در شرایع الهی و تذکّر آن، شما را تدریجاً از تاریکی‌های انانیت خارج و در نور ظهور عبودیت و بروز ربوبیت داخل می‌کند. «تعلّمون» با تخفیف لام، و «تدرسون» (از باب تفعیل) و «تدرسون» نیز (از باب افعال) خوانده شده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۰] ص: ۳۰۷

اشاره

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

ترجمه: ص: ۳۰۷

هرگز خدا به شما امر نکند که فرشتگان و پیامبران را، خدایان خود بگیرید، چگونه ممکن است شما را به کفر خواند، پس از آنکه به خدای یگانه اسلام آورده باشید؟
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۸

تفسیر: ص: ۳۰۸

وَلَا يَأْمُرُكُمْ در صورت رفع «یأمر» یعنی ای افراد ناقص و اقتدا کننده، خدا به شما امر نمی‌کند، که در این صورت فاعل (که مرجع ضمیر هو است) خداست و جمله بر ما كَانَ لِشَرِّ عطف شده است. زیرا آن آیه، به این معنی است، که خداوند بشری را امر نمی‌کند که مردم را به عبادت خودش فرا بخواند.
و ممکن است حال باشد به تقدیر مبتدا، چون در مضارع منفی، به سبب «لا» «واو» جایز نیست (یعنی در حالی که خدا امر نمی‌کند به شما).

و ممکن است فاعل «بشر» باشد. با جریان دو وجه اعراب که گفتیم (پیامبر امر نمی‌کند به شما).
در صورت نصب (یأمر) فاعل، یا باز، به خدا بر می‌گردد، که «واو» به معنی «مع» است، یا فاعل به بشر بر می‌گردد که فعل عطف بر «يقول» می‌شود، و لفظ «لا»، برای تأکید نفی سابق زائد است.

و ممکن است «واو» به معنی «مع» باشد یعنی با اینکه خداوند شما را امر نمی‌کند. و مقصود از آیه این است که خداوند انبیا را امر نمی‌کند که مردم را به عبادت خودشان دعوت کنند، و بندگان را امر نمی‌کند که انبیا و ملائکه را عبادت کنند، کنایه از یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی (ع) و همچنین کنایه از عبادت ملائکه است.
پس خداوند به شما امر نمی‌کند أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا که ملائکه و پیامبران را، خدا قرار دهید.

چون خطاب، به امته ناقص است که از مظاهر، جز مظاهر، چیزی نمی‌بینند، و تمکن از رؤیت خدا در مظاهر را ندارند (توانائی ندارند خدا را در مظاهرش ببینند). دیگر قید مِنْ دُونِ اللَّهِ را نیاورد، چون احتیاج به ذکر آن نبود، یا اینکه عدم ذکر آن از جهت قرینه سابق ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۰۹

است، و به علّت این قرینه بود که خدا فرمود: أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی بعد از قبول نبوت انبیا و بیعت با آنها به

بیعت عام نبوی، آیا خدا شما را امر به کفر می‌کند؟!

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۱] ص: ۳۰۹

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱)

ترجمه: ص: ۳۰۹

و چون خداوند از پیامبران پیمان تبلیغ گرفت، آن گاه به شما کتاب و حکمت بخشید سپس برای هدایت شما اهل کتاب، رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد تا ایمان آورده او را یاری کنید. خداوند فرمود، آیا به رسول من و آنچه در کتاب آسمانی او، قرآن فرستادم اقرار داشته از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ گفتند اقرار داریم. خداوند فرمود شما بر خویش و امت‌های خود گواه باشید و من هم با شما بر آنان گواه خواهم بود.

تفسیر: ص: ۳۰۹

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ يَعْنِي بِهِ يَاد آر، یا یادآوری آنان بکن، و ممکن است که «اذ» عطف بر «اذ» در بَعْدِ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ باشد، و معنی آن این است که آیا شما را خداوند به کفر امر می‌کند بعد از آن که شما مسلمان و مطیع هستید و بعد از آن که خداوند مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ميثاق و پیمان همه را به دست نبی سابق، یا وصی نبی، یا در عالم ذر گرفته است که هر کدام به دیگری ایمان داشته، یا همه به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشته باشند.

یا بعد از آن که خداوند از امت‌های انبیا به دست پیامبران پیمان گرفت، یا در عالم ذر پیمان گرفت که هر امتی به پیامبری که بعد از پیامبر آنها می‌آید باید ایمان آورد، یا ایمان به محمد بیاورند اگر زمان او را درک کنند، یعنی اینکه از هر یک از پیامبران پیمان گرفته است بر ایمان ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۰

آوردن و یاری کردن پیامبری که بعد از او می‌آید، یا ایمان و یاری کردن به محمد صلی الله علیه و آله و همچنین پیمان و عهد از امتها نیز گرفته شده است.

پس با این وصف خدا چگونه انبیا را به استقلال و ربوبیت امر می‌کند و از امتها می‌خواهد که پیامبران را رب قرار دهند؟! به هر یک از این معانی در اخبار اشاره شده است.

برخی گفته‌اند إِذْ أَخَذَ اللَّهُ عَطْفٌ است بر قول خدا إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ است این احتمال خیلی بعید است، و اگر گفته می‌شد که عطف است بر إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى نَزْدِيكَ تَرَبُّودٌ.

و ميثاق، عبارت از عهدی است که وثیقه آن چیزی قرار می‌گیرد که به آن عهد می‌بندند مانند عهد به سبب رهن، سپس از باب استعاره تخیلی «۱» و

(۱) استعاره در لغت، به معنی طلب چیزی به عاریت است. و در اصطلاح، لفظی است که در غیر معنی اصلی استعمال شود، به علت

علاقه مشابهتی که بین معنی اصلی و معنی مورد استعمال وجود دارد. با بودن قرینه‌ای که مانع از اراده معنی اصلی باشد، مثل اینکه بگوئیم شیری را دیدم که تیر می‌انداخت، که استعاره است از مرد شجاع و آن به علت شباهتی است که بین شجاع و شیر در صفت شجاعت است. پس در واقع استعاره مبتنی بر تشبیه است و تشبیهی است که فقط مشبیه به ذکر شده است. استعاره اقسام مختلفی دارد که عبارتند از: استعاره مصرّحه (آشکار)، استعاره به کنایه، استعاره مرکب.

اما به اعتبار، مستعار بر دو قسم است: اصلیّه و تبعیه. اصلیّه، آن است که لفظ مستعار، اسم جنس باشد مثل استعاره شیر به جای مرد شجاع. تبعیه آن است که لفظ مستعار فعل یا از مشتقات فعل باشد.

اما استعاره به اعتبار مقارنه دو طرف، بر سه قسم است: مطلقه، مجرّده، مرشّحه.

که استعاره مرشّحه آن چنان است که تنها ملایمات (مناسبات) مشبیه به در آن ذکر شود.

مثل *أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ*. اشتراء که به معنی خرید و فروش است، استعاره آورده شده است.

استعاره مرشّحه توضیح داده شد. استعاره تخیلیّه، تنها در تخیل است که قسمتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۱

ترشیح «۱» استعاره در معنی أخذ استعمال شده است.

لَمَّا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ حَقِّ اَيْنَ بُوَدَ كَهَ بَگُوِيَدَ «لَمَّا آتَاهُمْ» آنچه به آنها داد) ولی به صورت متکلم «آتیت» و خطاب آورد «کم»، تا حکایت از حالت خطاب باشد، اما «لما» به کسر لام خوانده شده تا صله اخذ *إِذْ أَخَذَ اللهُ بَاشَدُ، وَ «مَا»* مصدریّه یا موصوله است و در صورت موصوله بودن عائد (آنچه به موصول بر می‌گردد). از صله حذف شده است، و عائد در جمله معطوفه تکرار موصول است که در «لما معکم» آمده است. و حال اگر «ما» مصدریّه باشد «من» تبعیضیه و اگر موصوله باشد «من» بیانیّه است.

و نیز «لما» به فتح لام خوانده شده که در این صورت لام موطنه است و ما شرطیه است یا موصوله، و اگر موصوله باشد، عائد همانند سابق است.

و مقصود از کتاب احکام رسالت است و کتاب تدوینی صورت آن است، و مقصود از حکمت آثار ولایت است.

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ سپس فرستاده‌ای به سوی شما آمد، که آنچه را از کتاب و احکام قالبی و حکمت در نزد شماست و حاوی همان عقاید حقّه دقیقی است که جز با مشاهده با چشم بصیرت درک نمی‌شود، تصدیق می‌نماید.

لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ به او ایمان آورید، لام برای قسم است و جمله منقطع، از سابقش می‌باشد اگر بنا را بر قرائت کسر لام «لما آیتکم» بگذاریم (که ذکر شد) و این جمله به معنی جواب قسم برای *إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ* می‌باشد که به منزله قسم است اما بنا بر قرائت فتحه لام «لما آیتکم» و بودن ما موصوله (در آن صورت

از استعاره بالکنایه می‌باشد. البته سکاکی آن را، تابع استعاره بالکنایه ندانسته است. به عقیده وی ممکن است استعاره تخیلیّه مستقلاً بدون کنایه در کلام آید. او استعاره بالکنایه و تخیلیّه، هر دو را از نوع مجاز لغوی و از احوال و عوارض الفاظ می‌داند که در هر دو مقام استعمال لفظ است در غیر موضوع له. جز اینکه در استعاره بالکنایه لفظ مشبیه در مشبه به و در استعاره تخیلیّه، لفظ مشبیه به در مشبه استعمال شده است (مأخوذ از کتاب معالم البلاغه)

(۱) مراجعه شود به پاورقی (۱).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۲

«لَتُؤْمِنَنَّ»، جواب قسم و شرط است بنا بر اینکه «ما» شرطیه باشد، و ضمیر مجرور به «ما» در «ما آیتکم» یا به محمّد یا به پیامبری که بعد از نبی اول می‌آید، بر می‌گردد.

یعنی خداوند از هر نبی، بر کسی که بعد از او می‌آید پیمان گرفته است. یا بر پیامبر هر امتی، که تقدیر چنین باشد: خداوند از امت‌های پیامبران پیمان گرفته است، که هر امتی نبی خودش را تصدیق کند.

و به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده است که فرمود: خداوند از انبیای پیشین میثاق گرفته که نعت پیامبر ما را به امت‌هایشان بشارت دهند و آنها را به تصدیق پیامبر ما فرمان دهند «۱». نقل شده است که خداوند از انبیا پیمان گرفت بر اول و آخر، یعنی از اولی پیمان گرفت که هر آنچه آخری آورد به او ایمان بیاورد.

و از امام صادق (ع) است که فرمود «۲»: تقدیر آیه این است: آنگاه که خداوند از امت‌های پیامبران پیمان گرفت که هر امتی، نبی خودش را تصدیق کند و آنچه را که آورده است به آن عمل نماید، و آنان بعدها با انبیا مخالفت ورزیده به عهد خود وفا نکردند، و بسیاری از آنها، شریعت پیامبرشان را ترک، و بسیاری را تحریف نمودند «۳».

وَلَتَنْصُرُنَّهُ و او را نصرت دهید. ضمیر مفعول (او را) به مرجع ضمیر مجرور سابق بر می‌گردد. یا به امیر المؤمنین (ع) طبق روایتی که از آنها شده است بر می‌گردد و به امام صادق (ع) منسوب است که فرمود: خداوند پیامبری را از زمان آدم تا آخر، مبعوث نکرده است مگر اینکه آن پیامبر به دنیا برمی‌گردد و امیر المؤمنین (ع) را یاری می‌کند «۴». این بیان معنی قول خداست که می‌فرماید: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ و لَتَنْصُرُنَّهُ یعنی البته به امیر المؤمنین ایمان می‌آورند و به او یاری می‌کنند و از امام باقر (ع) در

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۲۵

(۲) صافی: ج ۱/ ص ۳۲۵

(۳) صافی: ج ۱/ ص ۳۲۵

(۴) برهان: ج ۱/ ص ۲۹۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۳

حدیث طویلی که کیفیت خلق و آفرینش خودشان را بیان می‌کند از امیر المؤمنین نقل شده که فرموده است: خداوند، از انبیا، پیمان گرفته است به ایمان و یاری برای ما و این معنی قول خدای تعالی: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ و لَتَنْصُرُنَّهُ می‌باشد، یعنی ایمان به محمد بیاورید و وصی او را یاری کنید، و به زودی، همه او را یاری خواهند کرد، و همانا خداوند میثاق مرا با میثاق محمد اخذ کرده است، بدین گونه که بعضی از ما، بعضی دیگر را یاری کنند، من محمد را یاری کردم، و تحت فرمان او جهاد کردم، و دشمنش را کشتم، و برای خدا به آن عهد و میثاق و یاری محمد که از من گرفته بود وفا کردم و هیچ یک از انبیای خدا و رسولانش مرا یاری نکردند، چون که خداوند آنها را به سوی خودش قبض کرده بود، و زود است که مرا یاری کنند، و ما بین مشرق و مغرب در سلطه من باشد و خداوند همه انبیا و رسولان را زنده بر می‌انگیزاند از آدم تا محمد کلیه انبیای مرسل زیر دست من به فرق مردگان و زندگان شمشیر می‌زنند... تا آخر حدیث که طولانی است «۱».

قالَ خدا فرمود: أَوْفَرْتُمْ، یعنی ای پیامبران، یا ای پیامبران با امت‌ها، یا ای امت‌ها آیا اقرار کردید.

وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي «اصر» با کسره و گاهی با ضمه و گاهی با فتحه، به معنی عهد و گناه و سنگینی می‌آید، و در اینجا مقصود عهد است.

قالوا انبیا، یا انبیا و امت‌های آنان، یا امت‌ها گفتند: أَوْفَرْنَا قالَ اقرار کردیم، خداوند به ملائکه گفت: فَاشْهَدُوا شاهد باشید بر انبیا و امت‌های آنان، یا اینکه خداوند به انبیا گفت: شاهد باشید بر امت‌هایتان.

(۱) برهان: ج ۱/ ص ۲۹۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۴

وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ مَنْ بَا شَمَا از شاهدانم، از امام صادق (ع) است که خداوند در عالم ذر، به آنها گفت: اقرار کردید و بر آن اقرار با من عهد و پیمان بستید؟ گفتند: ما اقرار کردیم، خداوند به ملائکه گفت: پس گواه باشید. و از امیر المؤمنین (ع) است که خداوند به انبیا گفت: پس بر امت‌هایتان شاهد باشید «۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۲] ص: ۳۱۴

اشاره

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲)

ترجمه: ص: ۳۱۴

پس کسانی که بعد از آمدن چنین رسولان و این پیامبر خاتم از حق روی برگرداندند محققا آنان از گروه فاسقان خواهند بود.

تفسیر: ص: ۳۱۴

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ یعنی بعد از آن عهد و پیمان هر کس از پیامبرش و شریعت او و وصیتش در حق محمد صلی الله علیه و آله و وصی او رو گردان شود، یا اینکه کسی از شما ای حاضران بعد از آن عهد، از ایمان به محمد روی بگرداند، یا بعد از آنچه که ذکر شد از میثاق انبیا بر ایمان به محمد صلی الله علیه و آله رو برتابد... این عبارت، عطف است بر «فاشهدوا» تا اینکه محکی به قول باشد (آن گفته در باره آن حکایت کند)، یا اینکه عطف بر «قال» است تا اینکه ابتدای کلام با «موجودین» باشد (یعنی موجودین پیش از عبارت به تقدیر واقع شده باشد)، یا اینکه جزاء شرط محذوف است یعنی وقتی که دانستید این مطلب را پس کسانی که بعد از این روی بگرداندند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ آنان از عهد و میثاق خدا خارجند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۳] ص: ۳۱۴

اشاره

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

(۱) صافی: ج ۱/ ص ۳۲۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۵

ترجمه: ص: ۳۱۵

آیا کافران، دینی غیر دین خدا، می‌طلبند و حال آن که هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه فرمانبردار خداست و همه به

سوی او باز خواهند گشت.

تفسیر: ص: ۳۱۵

آیا ایمان نمی‌آورند به محمد بعد از آن که یاد آور شدند که خدا با همه انبیا پیمان بسته بر ایمان به او، و انبیا نیز با امت‌هایشان بر آن عهد بستند، و بعد از آن که فهمیدند که دین خدا عبارت از ایمان به محمد صلی الله علیه و آله است، بعد از همه اینها فَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ پس غیر از دین خدا را می‌خواهند و حال آن که لَهْ برای خدا یا برای محمد صلی الله علیه و آله أَشْلَمَ مطیع و فرمانبردار شده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر کس که در آسمان‌ها و زمین است، در عالم ذر، یا به حسب تکوین، یا به حسب تکلیف، هر کس که در آسمان‌هاست و از مردم زمین گزیده و خلاصه آنان که مقصود خلقت و عاقل هستند، پیرو و فرمانبردار شده‌اند، و اما غیر آنها که فرمانبردار نشده‌اند، افراد پست و فرومایه هستند که در شمار چهارپایان محسوبند، یا اینکه مطیع و منقاد او شده است همه آنچه که در سوی زمین است در وقتی که دولت حق به سبب ظهور قائم (عج) ظاهر می‌شود. یا اینکه مطیع اوست کسی که در زمین است در دنیا قبل از مرگ یا در حین مرگ. و تعبیر به ماضی از جهت این است که وقوع آن محقق و حتمی است. طَوْعًا وَ كَرْهًا معنی اسلام یا پذیرش از روی میل و خواست باطنی (طوع) یا به زور شمشیر (کره) است که هر دو، بر حسب تکلیف ظاهر است، و اما به حسب تکوین، اطاعت و فرمانبری اجسام و موالید و اتحاد آنها با طبیعت‌ها و نفوسشان، همان اجبار و زور است، و اکراه و اجبار در عالم ذر، نیز بر حسب همان عالم موجود می‌باشد.

از امام صادق (ع) است که اسلام آنان، عبارت از توحید خدای ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۶

عَزَّ وَ جَلَّ است «۱» و آن اشاره به اسلام تکوینی آنها، یا اشاره به اقرار آنان، در عالم ذر است. و در خبر دیگری از امام صادق (ع) است، که معنی آیه این است که خداوند گروهی را به اکراه و جبر به اسلام آورد، و گروهی خودشان اسلام آوردند. و فرمود که: آنان که با اکراه آمدند فرقه‌ای بودند که با شمشیر اسلام آوردند «۲» و این اشاره به اسلام تکلیفی است. و نیز از امام صادق (ع) است که آیه در باره امام قائم نازل شده است «۳»، و در روایتی است که این آیه را خواند و فرمود: آن گاه که قائم قیام کند زمینی نمی‌ماند مگر اینکه در آن، شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله ندا داده می‌شود «۴».

وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ یعنی اینکه اسلام آنان عبارت از اقرار آنها به اینکه خدای تعالی خالق و مبدأ آنان است و بازگشت همه به سوی اوست، پس شایسته نیست که جز دین کسی را که مبدأ و معاد همه است، انتخاب کنند (یعنی شایسته است که فقط راه خدا را انتخاب کنند).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۴] ص: ۳۱۶

اشاره

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴)

ترجمه: ص: ۳۱۶

بگو ای پیغمبر، به خدای عالم و کتاب و شریعتی که به خود ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و

فرزندانش نازل شده است و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان آمد به همه ایمان آورده‌ایم. فرقی میان هیچ یک از پیغمبران خدا نگذاریم در حالیکه تسلیم فرمان خدا هستیم.

(۱) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۹۹/ ح ۲۲۰

(۲) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۲۹۹/ ح ۲۲۰

(۳) عیاشی: ج ۱/ ص ۱۸۳/ ح ۸۲

(۴) نور الثقلین: ج ۱/ ص ۳۰۱/ ح ۲۲۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۷

تفسیر: ص: ۳۱۷

قُلْ اِي مُحَمَّدٍ پَس از آن که حجت را از جانب خود و امت بر آنها تمام کردی، به عنوان آخرین کلام به آنها بگو: آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا اُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا اُنزِلَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبٰطِ وَ مَا اُوْتِيَ مُوسٰى وَ عِيسٰى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما ایمان آوردیم و اسلام آوردیم، شما اگر خواستید اسلام می‌آورید و اگر نخواستید نمی‌آورید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۵] ص: ۳۱۷

اشاره

وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِى الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ (۸۵)

ترجمه: ص: ۳۱۷

و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

تفسیر: ص: ۳۱۷

اشاره

وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ اِگر «ال» برای عهد ذکرى باشد معنی آن اینست: کسی که غیر از دین اسلام که ذکر شد دینی بخواهد و اگر «ال» برای عهد ذهنی باشد معنی آن اینست: هر که غیر از اسلام دیناً دینی، یا راه آخرتی بخواهد. فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ طَلَب و کوشش او پذیرفته نمی‌شود.

وَ هُوَ فِى الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ و او در آخرت از زیانکاران است، زیرا در طلب چیزی که نه تنها نفعی به او نمی‌رساند بلکه به او زیان وارد می‌آورد تمام دارایش را از حیث قوا و ادراکات مصرف کرده و عمرش را به پایان رسانیده است.

تحقیق اصناف مردم بر حسب طلب دین و بقای بر آن و بر حسب ارتداد و برگشتن از دین: ص: ۳۱۷

بدان که خدای تعالی در این آیه‌ها، بر حسب منطوق و مفهوم، به ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۱۸

اقسام نه گانه مردم اشاره کرده است چه انسان یا طالب دین است، یا طالب دین نیست و طالب دین یا اسلام را دین خود قرار می‌دهد که کوشش او مقبول و از سود برندگان است، و این قسم مفهوم مخالف مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دیناً می‌باشد. یا دینی غیر از اسلام را طلب می‌کند که آن منطوق آیه است. و کسی که طالب دین نیست، یا داخل در اسلام است یا نیست، خواه داخل در دین دیگری باشد، خواه در جهنم طبع توقّف نموده باشد. و کسی که داخل در دین اسلام نیست کافر است، و او در حال احتضار که ولایت بر او ظاهر می‌شود، یا بر دین اسلام می‌میرد یا بر کفر، که منطوق و مفهوم قول خدا: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْأَوْا هُمْ كُفَّارًا اشاره به آن دو قسم دارد. و کسی که داخل در اسلام است یا از دین اسلام مرتد می‌شود یا در دین اسلام باقی می‌ماند، بدون آنکه در آن فزونی حاصل شود، و مرتد ملّی یا توبه می‌کند یا بر ارتدادش باقی می‌ماند، بدون آنکه در آن چیزی اضافه کند، و بدون آنکه منجر به ارتداد فطری گردد، و با منطوق و مفهوم قول خدا: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا تَآبُوا قَوْلَ خُذُوا الْقِسْمَ فِيمَا أُوتِيتُمْ بِهَا لِلَّهِ وَمَا يُضَاعَفُ لِي الَّذِينَ أُوتُوا الْقِسْمَ وَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَىٰ عِلِّيِّينَ إِنَّ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَهُمْ فِي عِلِّيِّينَ كُفَّارًا اشاره به این سه قسم نمود، و به کسی که بر ارتداد باقی مانده است در حالی که ارتداد او، منجر به ارتداد فطری شده باشد توبه پذیر نیست، اما کسی که بر اسلام باقی مانده و در آن فزونی حاصل کرده و منجر به مراتب ایمان شده است به منطوق و مفهوم قول خدای تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ... تا آخر آیه مشمول هدایت خداوند می‌باشد.

و نیز بدان که انسان بر حسب فطرت و خلقت دارای اتصال به ارواح پاک و پدران علوی است. و این اتصال موجب استعداد و آمادگی او برای ارتقا و ترقی به سوی علتهای آغازین اوست، و این همان حبل و ریسمان از جانب خداست که در کتاب ذکر شده است، و آن فطرتی است که خداوند مردم را بر آن فطرت خلق نموده است. پس اگر با این حال با ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص:

۳۱۹

بیعت عامّ یا خاصّ به خلفای خدا متصل شد مسلم یا مؤمن می‌شود، و این اتصال و دخول تحت احکام الهی، قالبی یا قلبی، به اسلام و ایمان و ملت و دین تعبیر می‌شود. این اتصال همان ریسمان از جانب مردم است که در کتاب ذکر شده است، کسی که با این اتصال متصل شده است، اگر از این اتصال برگردد، و این اتصال را بسبب انکار خدا، یا انکار خلفای الهی قطع نماید، و ارتدادش به قطع فطرت منجر نشود، مرتد ملّی می‌شود، بدین معنی که از ملت و دین برگشته و مرتد شده است، و ریسمانی را که از جانب مردم است، قطع کرده است نه از جانب فطرت را، و چون ریسمانی که از جانب خداست باقی است و فطرت قطع نشده است، اگر توبه کند توبه‌اش قبول می‌شود، زیرا استعداد و آمادگی آن را دارد که دوباره متصل شود و به سوی ارواح ارتقا پیدا کند، و این همان مرتد ملّی است.

اما اگر مرتد شود و در ارتدادش فزونی یابد تا آنجا که منجر به قطع فطرت و ابطال آن گردد، و ریسمان از جانب خدا بریده شود مرتد فطری می‌گردد، چه او از اتصال فطری بریده و برگشته است. و این مرتد به جهت بطلان فطرت و اتصالش که سبب استعداد او برای اتصال تکلیفی بود قابل پذیرش توبه نیست، از این رو در فارسی گفته شده است که:

مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند اصلاح نمایند نتوانند. و آنچه که در اخبار وارد شده است و فقها (رض) طبق آن فتوا داده‌اند «۱» مبنی بر اینکه مرتد ملّی کسی است که بر کفر زاده شده و بر آن نشو و نما نموده، و سپس در اسلام داخل شده، و پس از آن برگشته و مرتد شده است اشاره به این است که آن دو، کاشف از دو نوع ارتداد است، زیرا کسی که بر اسلام متولد شده و بر آن نشو و نما کرده و

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۰

داخل در آن گشته چون اسلامش مانند ذاتیات است، مادام که فطرت را قطع نکنند، کم اتفاق می افتد که از اسلام خارج شود. و کسی که بر کفر زاده شده و بر آن نشو و نما نموده و داخل اسلام گشته است، چون اسلامش مانند عرضیات است زیاد اتفاق می افتد که از اسلام خارج شود بدون آنکه فطرت را ابطال نماید. و در این صورت ما احتیاج به این تکلف نداریم که بگوئیم توبه مرتد فطری باطنا قبول می شود و در ظاهر قبول نمی شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۶] ص: ۳۲۰

اشاره

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶)

ترجمه: ص: ۳۲۰

چگونه خداوند گروهی را که از راه عناد و سرکشی بعد از ایمان به خدا و گواهی دادن به راستی رسول و بعد از ادله روشن باز کافر شدند، به راه راست هدایت کند، خداوند هرگز گروه ستمکاران را یاری نخواهد کرد.

تفسیر: ص: ۳۲۰

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ: اشاره به مرتد ملی است، یعنی خداوند او را به ایمان هدایت نمی کند، که اسلام، طریق ایمان و راهنما بسوی آن یا بسوی آخرت و جنان است.

قَوْمًا كَفَرُوا: قومی که به خدا یا به رسول یا به احکامی که رسول آورده است یا به قول او در حق خلیفه و جانشینش کافر شدند.

بَعْدَ إِيمَانِهِمْ: بعد از ایمانشان، چه ایمان عام با بیعت عام یا ایمان خاص با بیعت خاص.

وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ: و شهادت دادند که رسول خدا حق است، مصدر، یا عطف بر «کفروا» است، یا حال بتقدیر لفظ «قد» است.

وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ: با معجزات یا دلیل های روشن که بر حق بودن ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۱

رسول صلی الله علیه و آله را اثبات نماید.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: این جمله حائیه در مقام تعلیل است، و معنی آن این است که خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند،

چون آنها به خود و قوای خود ظلم کردند، و به سبب خروج از اسلام به اسلام و صاحب اسلام ستم کردند. بنابر این این جمله اشاره

به قیاس اقترانی از شکل اول است این چنین: اینان ظالم و ستمکارند، و هیچ ظالمی را خداوند هدایت نمی کند پس آنها را خداوند

هدایت نمی کند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۷] ص: ۳۲۱

اشاره

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷)

ترجمه: ص: ۳۲۱

کیفر آن گروه کافر این است که بر آنان خدا و فرشتگان و همه مردمان لعنت کنند.

تفسیر: ص: ۳۲۱

یعنی دور کردن و طرد از جانب خدا جزای آنان است، یا نفرین خدا بر آنها به سبب لعنت بر آنهاست.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۸] ص: ۳۲۱**اشاره**

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸)

ترجمه: ص: ۳۲۱

جاوید در جایگاه لعنت که جهنم است بمانند، و بر آنها عذاب خدا تخفیف نیابد و هرگز نظر رحمت به سوی آنان نمی‌شود.

تفسیر: ص: ۳۲۱

خَالِدِينَ فِيهَا: یعنی در لعنت خلود دارند، یا در جهنم جاوید هستند که جهنم با دلالت التزام استفاده می‌شود. لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ: یعنی عذاب آنها مدتی به تأخیر نمی‌افتد. و چون مقام خشم سزاوار گسترش سخن و سختگیری و شدت بخشی است. خداوند سخن را گسترانده و بر آنها سخت گرفته است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۲

[سوره آل عمران (۳): آیه ۸۹] ص: ۳۲۲**اشاره**

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

ترجمه: ص: ۳۲۲

مگر آنانیکه بعد از عصیان و بدکاری توبه کنند و هر بدی که کرده‌اند اصلاح کنند که خدا بر آنها آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۲۲

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: یعنی مگر آنکه پس از کفر بعد از اسلام توبه کنند. وَأَصْلَحُوا: یعنی آنچه را که در حین کفر افساد کرده‌اند اصلاح نمایند، و این جمله استثناء از «قوما» یا از «اولئک» است، نه از فاعل «خالدین» و نه از مجرور در «عنهم» و نه از مرفوع «ینظرون» که همه اینها خلاف مقصود است، معنی آیه این است که لعنت خدا بر

آنهاست مگر کسانی که توبه کنند، زیرا چنانکه گذشت آنها ریسمان از جانب خدا را که مقتضی آمادگی توبه است قطع نکردند، و خداوند توبه آنان را قبول می‌کند.

فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ: که خداوند بخشنده است و بعد از بازگشت بسوی او گناهان آنها را می‌بخشد.

رَحِيمٌ: یعنی بر آنها تفضل می‌کند و پس از بخشیدن به آنان رحم می‌کند. روایت شده که «۱» نزول آیه در باره مردی از انصار است که بواسطه قتل و کشتن که از او سرزد مرتد گشت، و به مکه رفت، و سپس پشیمان شد و به قومش پیام فرستاد تا در مورد او از رسول خدا سؤال کنند که این آیه نازل شد و سپس به مدینه بازگشت و اسلامش نیکو شد. و لیکن این آیه در باره هر کس که با انکار خدا یا رسول یا بعضی از احکام یا اقوال او مرتد شود جاری می‌شود.

(۱) برهان: ج ۱ ص ۲۹۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۰] ص: ۳۲۳

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)

ترجمه: ص: ۳۲۳

همانا آنانکه بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند هرگز توبه آنها پذیرفته نشود. و به حقیقت گمراهان هم آنان خواهند بود.

تفسیر: ص: ۳۲۳

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: آنانکه مرتد فطری شدند.

بَعْدَ إِيمَانِهِمْ: بعد از ایمان عام یا خاص.

ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا: سپس در کفر فزونی حاصل کردند به نحوی که منجر به ابطال فطرت و قطع ریسمان الهی از جانب خدا گشت، لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ: هرگز توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود. آوردن لفظ «لن» که برای نفی ابد است، اشعار به این مطلب دارد که استحقاق توبه و قبول آن برای آنها باقی نمانده است، چون آنچه که استحقاق و استعداد برپایه آن استوار است قطع شده است.

وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ: آنان در گمراهی به سر می‌برند، چه گمراهی و ضلالت به طور مطلق منحصر در کسی است که فطرت را بریده است، ولی کسی که فطرت را نبریده باشد اگر چه از اسلام مرتد شود به طور مطلق گمراه نیست، چون هدایت تکوینی باقی می‌ماند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۱] ص: ۳۲۳

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱)

ترجمه: ص: ۳۲۳

و البته آنانکه بعد از ایمان کافر شدند و در کفر خود مردند اگر برای آزادی خویش از عذاب خدا برابر همه زمین طلا به فدا آرند هرگز از ایشان پذیرفته نشود. و برای آنها عذاب دردناک مهتا باشد و هیچ معین و یاری نخواهد بود.
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۴

تفسیر: ص: ۳۲۴

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا: آنانی که در حالی که کافرند بمیرند، تقیید به این قید برای این است که کافر ممکن است بر اسلام بمیرد. پس بغض و کینه کافر را به دل گرفتن در حال کفر و حیانتش از جهت ذات کافر جایز نیست، و نیز لعن او پس از مرگش جایز نیست، مگر برای کسی که حال او را در حال حیانتش بدانند، و بدانند که او بر کفر می‌میرد، یا از شخص صادق و راستگو که بر حال او آگاه است بشنود که شخص کافر بر کفر مرده است، یا بر کفر می‌میرد. جهت اشاره به همین مطلب مولوی (ره) گفته است:

هیچ کافر را بخواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید

چه خبرداری ز ختم عمر او تا بگردانی از او یکباره رو

و لیکن آن کفار، اگر بر کفر بمیرند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا از آنها برابر همه زمین طلا در مقابل رهائی از عذاب قبول نمی‌شود.

لفظ «ذهباً» تمیز است که محوّل از فاعل یا منصوب به نزع خافض است. یعنی «من ذهب» بوده است.

وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ: یعنی اگر خودش را فدیه کند اگر چه در فدیه دادن مبالغه کند و به حدّ اعلا برساند، چون باب افتعال هرگاه مفید مطاوعه نباشد بر مبالغه دلالت می‌کند. بنابر این در توجیه آوردن این لفظ در اینجا احتیاج به تکلف نیست، زیرا ما بعد لفظ «لو» در چنین موارد مخفی ترین افراد مورد شرط می‌باشد.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: در اینجا در خبر موصول لفظ «فاء» آورد (فلن تقبل)، تا لازم بودن جزاء برای شرط را تأکید نماید، ولی در جمله ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۵

قبلی «فاء» نیاورد اینکه آن جمله به تأکید و بسط و تغلیظ و تشدید سزاوارتر بود، زیرا مرتدّی که کفرش فزونی یافته چون عقاب و شدّت عذابش واضح است گوئی که عذاب او از مسلمات است دیگر احتیاج به تأکید و تغلیظ و بسط نیست، لذا در آنجا به ذکر عدم قبول توبه و گمراه بودن آنها اکتفا نمود، بدون آنکه از عذاب و چگونگی عقاب ذکری به میان آورد به خلاف جمله قبلی و بعدی، به همین جهت و به جهت اینکه گمراهی از اوصاف آنهاست نه بیان عقاب آنها در قول خدا: وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ حرف عطف آورد به خلاف جمله قبلی أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ... تا آخر آیه و به خلاف جمله بعدی: أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

آوردن حرف عطف اشاره به این است که ما بعد حرف عطف معطوف است و از اوصاف معلوم آنها شمرده می‌شود، و مقام، مقام سؤال نیست تا جواب سؤال مقدر قرار داده شود بخلاف دو فقره آخر.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۲] ص: ۳۲۵

اشاره

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

ترجمه: ص: ۳۲۵

شما هرگز به مقام نیکوکاران نمی‌رسید مگر از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید. و هر چه انفاق کنید محققاً خدا بر آن آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۲۵

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ: این جمله از نظر لفظ و معنی از ما قبلش منقطع است، یا جواب سؤالی است که از ما قبلش ناشی می‌شود، گویا پس از آنکه اقسام چهارگانه منحرفین و مرتدین و کافرین را ذکر نمود و مسائلی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۶ را سؤال کرد: اگر در آن ایمان، ثبات و رزیم و به مقام احسان برسیم به چه چیزی نائل می‌شویم؟ پس فرمود: شما به بهشت و خیر و وسعت در احسان یا صدق، یا طاعت، یا خصلت احسان به غیر نمی‌رسید، مگر اینکه انفاق کنید، چه همه این معانی که ذکر شد معانی لفظ «بِرّ» است، و همه مناسب مقام سؤال است.

حَتَّى تُنْفِقُوا: معنی انفاق در اول سوره بقره گذشت.

مِمَّا تُحِبُّونَ: یعنی انفاق از چیزهایی بکنید که دوست دارید، زیرا احسان و محبوبیت، برای انسان جز با میانه روی و اعتدال در اخلاق، حاصل نمی‌شود و چون محبوب انسان در هر مرتبه چیزی است غیر از آنچه که در مرتبه دیگر موجود است، و شاید محبوب او در مرتبه‌ای، بر حسب مرتبه دیگر، مبعوض او باشد. و محبوب هر مرتبه‌ای نسبت به جمیع افراد محبوب نمی‌شود، بلکه گاهی برای بعضی محبوب و برای بعضی دیگر مبعوض قرار می‌گیرد، و گاهی برای شخصی در حالتی محبوب است و در حالت دیگری مبعوض است... پس انفاق و منفق مخصوص چیزی نیست و در حدّ خاصی قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌گوییم:

محبوب انسان در هر مرتبه‌ای نفس، لوازم نفس و چیزهایی است که در آن مرتبه، با نفس سازگار است و اصل در هر انفاق، آن است که ناشی یا مسبب از انفاق چیزی از انائیتش باشد، تا مورد قبول قرار گیرد، زیرا انفاق کننده هرگاه برای ابقای انائیت یا ازدیاد و فزونی آن انفاق نماید مانند ریاکار و خودپسند یا برای ابقای باطل یا ابطال حقّ انفاق نماید انفاق او مورد قبول نیست و موجب برّ و احسان نمی‌شود بلکه آن انفاق مردود و موجب دوری از برّ و نیکی است.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ: یعنی هر چه انفاق کنید، و لو پست‌ترین و کوچکترین چیز هم که باشد از خداوند فوت نمی‌شود و خدا آن را می‌داند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۷

فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ: خداوند به آن آگاه است و به شما چند برابر پاداش می‌دهد. پس، از فنا و فوت آن نترسید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۳] ص: ۳۲۷

اشاره

كُلَّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳)

ترجمه: ص: ۳۲۷

همه طعامها برای بنی اسرائیل حلال بود مگر آن را که یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد (که گوشت شتر و شیر آنست) ای پیغمبر اینک بگو (ای یهودان چنانکه می گوید تورات حلالی را بر شما حرام کرده است) اگر راست می گوید، آن حکم تورات را آورده تلاوت کنید.

تفسیر: ص: ۳۲۷

كُلُّ الطَّعَامِ: لفظ «الطعام» به معنی مطعم و خوردنی است بالفعل یا بالقوه، مانند گندم و جو، و مقصود از تعمیم طعام، تعمیم طعام است نسبت به آنچه که یهود می گفتند، مبنی بر اینکه طعام بر انبیای سابق حرام بود، نه نسبت به هر چیزی که ممکن است طعام و خوردنی قرار گیرد. و این آیه ردّ بر یهود و جواب انکار آنهاست که می گفتند چرا طیبات به سبب ظلم آنها، بر آنها حرام گشته است؟ زیرا یهود پس از نزول قول خدای تعالی: فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ قَوْلِ خدای تعالی: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْخَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و پس از شنیدن این آیات گفتند: ما اولین کسانی نیستیم که این چیزها بر آنان حرام شده است، این امور بر نوح (ع) و بر ابراهیم (ع) و بر بنی اسرائیل بعد از آنان حرام شده بود تا آنکه این تحریم منتهی به ما شد، پس خدای تعالی این گفته آنها را تکذیب کرد و جواب آنها را داد و فرمود: كُلُّ الطَّعَامِ... ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۸

كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ: چنین نیست که یهود می گویند که طیبات از زمان نوح حرام بوده است، بلکه حلال بوده است. إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ: جز آنچه که اسرائیل بسبب مرض بر خودش حرام کرده بود. اسرائیل گوشت شتر را بر خودش حرام کرده بود، چون همانطور که روایت شده است درد خاصره یا عرق النساء داشت و هر وقت گوشت شتر می خورد، درد شدت می یافت و لذا گوشت شتر را بر خودش حرام کرده بود. «۱»

مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ: لفظ «من قبل» متعلق به قول خدا: «حلال» یا به «حرم» یا به هر دو بر سبیل تنازع، یعنی همه خوردنیها برای بنی اسرائیل حلال بود جز گوشت شتر که اسرائیل آن را قبل از نزول تورات بر خودش حرام کرده بود، و بعد از نزول تورات و ظلم و ستم آنان طیبات بر آنها حرام شد.

قُلْ فَاَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو اگر راست می گوید تورات را بیاورید و بخوانید. آنها را به کتاب خودشان احتجاج نمود تا دروغ ادعای آنها و صدق و راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر و روشن شود. بعضی گفته اند: جرأت نکردند تورات را بیاورند و مبهوت شدند «۲». به این وسیله به کتاب خصم تمسک نموده، تا صدق خویش را اثبات نماید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۴] ص: ۳۲۸

اشاره

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

ترجمه: ص: ۳۲۸

پس کسانی که پس از این حجت بر خدا دروغ بندند البتّه (کافران) و ستمکاران هم آنها خواهند بود.

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۴۰.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۲۹

تفسیر: ص: ۳۲۹

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ: ادّعی اینکه محرمات از زمان نوح حرام بوده است، افترا و دروغ است.
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

: یعنی بعد از آن احتجاج و الزام دلیل و حجت.

فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

: این جمله تأکید و منحصر کردن ادّعی مبالغه است، و ظلم و ستم آنها عبارت از انکار کردن به جای تصدیق و اقرار است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۵] ص: ۳۲۹**اشاره**

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

ترجمه: ص: ۳۲۹

ای پیغمبر بگو سخن خدا راست است (نه دعوی شما) باید از آیین ابراهیم پیروی کنید که دینی پاک و بی آرایش است و ابراهیم هرگز از آنان که به خدا شرک آوردند نبوده است.

تفسیر: ص: ۳۲۹

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ: گویا که مقصود این است که بگوئید: صدق و راستی من آشکار شد پس تابع و پیرو دین من باشید، ولی چون نسبت صدق به خدای تعالی در اینجا مستلزم صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، زیرا او مدّعی است که اقوال و گفتارش از طرف خدای تعالی القا شده است، و هرگاه اقوال القا شده از جانب خدا صادق باشد، او صادق می‌شود، و از سوی دیگر چون کنایه از صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب صدق خدای تعالی رساتر از تصریح و دورتر از فریب و لجاج و نزدیک‌تر به انصاف است... لذا خدای تعالی چنین کنایه بکار برد. همچنین است مطلب در امر به پیروی از دین ابراهیم، زیرا وقتی ابراهیم (ع) اعلان کرد که دین خدا، دین ابراهیم و دین ابراهیم، دین خداست به سبب اتباع و پیروی از دین و ملت ابراهیم کنایه از دین و ملت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود، و فرمود: ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۰

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: این عبارت اندکی قبل گفته شد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۶] ص: ۳۳۰

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶)

ترجمه: ص: ۳۳۰

اول خانه‌ای که برای مکان عبادت خلق بنا شده است، در مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.

تفسیر: ص: ۳۳۰

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ: یعنی اولین خانه از حیث زمان، چنانکه در خبر آمده است: اولین جایی که در زمین آفریده شده خانه خداست، با اختلافی که در مضمون اخبار است، سپس زمین از آنجا پهن و گسترده شده است، و همچنین در اخبار آمده است: خدای تعالی آنرا از بهشت برای آدم نازل نمود، و آن درّ و مروارید سفیدی بود که خداوند آن را به آسمان بالا برد و اساس و پایه‌اش ماند. «۱» و ممکن است مقصود از اولین بیت، اول از جهت شرافت باشد، چنانکه در خبر آمده است: خداوند از هر چیزی یک چیز را اختیار و انتخاب نموده است از زمین، جای کعبه را اختیار نموده است. «۲» یا خداوند آنجا را برای عبادت و پرستش اختیار کرده، چنانکه برخی گفته‌اند قبل از آن برای عبادت مکان خاصی وجود نداشت.

وُضِعَ: یعنی آفریده شده، یا بنا شده لِلنَّاسِ: یعنی آنجا را برای مردم آفریده است، تا کاسب‌ها به سبب کسب از آنجا بهره‌مند گردند، و آنانکه قصد کعبه دارند از غفران و بخشش حق تعالی، و پناهندگان، از امن و راحت، و نظر کنندگان به آنجا و به آیاتش، از هدایت بهره ببرند، و ساکنین و مجاورین آن، از کفایت در

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۳۱.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۳۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۱

امر معاش و زندگانی بهره‌مند گردند اگر چه کافر باشند، یا آن بیت آفریده شد تا مردم باقی بمانند و هلاک نشوند، و این معنی بنا بر روایتی است مبنی بر اینکه اگر بیت منهدم می‌شد و حج ترک می‌گشت اهل عالم هلاک می‌شدند.

لَلَّذِي: یعنی بیت و خانه‌ای که در مکه واقع شده است.

بِكَّةَ: لفظ «بکه» و «مکه» مترادفند، یا «بکه» جای بیت است، و «مکه» اسم همه شهر است، و از آن جهت «بکه» نامیده شده است که مردم در آنجا ازدحام می‌کنند یا مردم در آنجا و اطراف آنجا گریه می‌کنند، یا مکه گردن ستمگران و جباران را می‌زند و به همه این معانی در اخبار اشاره شده است. روایت شده است: از آن جهت مکه را «بکه» نامیده‌اند که مرد و زن در آنجا در اثر ازدحام جمع می‌شوند و به همدیگر تنه می‌زنند، و زن جلو روی تو و راست و چپ تو و همراه تو نماز می‌خواند، و هیچ اشکالی ندارد، چه، این مطلب در سایر شهرها کراهت دارد، نه در مکه.

مُبَارَكًا: یعنی مکه برای مجاورین خود برکت است، چه از میوه‌های همه درختان بهره می‌برند در حالی که در مکه هیچ نوع میوه‌ای نیست، و حبوبات و میوه‌ها به سوی آن شهر جلب و سرازیر می‌شود. و این شهر برای زائرین خویش نیز مبارک است چون خداوند آنها را می‌بخشد، مانند روزی که از مادر زاده شده‌اند، و به سوی آنها نظر رحمت می‌اندازد، و توبه آنها را قبول می‌کند، و عوض آنچه را که در راه خدا انفاق کرده‌اند می‌دهد. و برای پرندگان و سایر حیوانات نیز مبارک است چون از شکار شدن، در امان هستند و پرندگان مسجد نیز ایمن بوده و روزیشان می‌رسد. و برای درختان و گیاهان زمین حرم، نیز مبارک است چون آنها تا حدودی از قطع کردن و بریدن در امان هستند. و برای اهل عالم مبارک است، چون بقا و رزق اهل عالم بسبب وجود مکه است، ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۲

چنانکه اشاره شد.

و هِدْيًى لِّلْعَالَمِينَ: در باره حمل معنی و مصدر بر ذات، بارها گفتیم و توجیه نمودیم، که علت هدایت مکه یا به این است که وجود آن سبب هیجان و تحریک نفوس به توجّه به آن و رفتن بسوی آن است، یا به این است که سبب نزدیکی زائرین خانه خدا به خدای تعالی است، یا به این جهت است که مکه از زمان ابراهیم (ع) یا از زمان آدم (ع) قبله و پرستشگاه بوده است یا دارای آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر بزرگداشت خدا می‌کند و نیز دلالت بر این می‌کند که آنجا در حمایت خدای تعالی است، و دلالت بر صدق انبیا دارد که مأمور به تنظیم خانه خدا و طواف دور آن و عبادت و انجام مناسک در آنجا بودند، و صدق انبیا در این مورد دلالت بر صدق رسالت آنها دارد، و صدق رسالت آنان جز با اقرار به مبدأ و معاد و توحید مبدأ و توحید عبادت محقق نمی‌شود. و آیات و نشانه‌ها عبارتند از نابودی کسانی که قصد خراب کردن کعبه را داشتند مانند ابرهه صاحب فیل و لشگریانش، و مانند شیوع مرگ در بین قبیله‌هایی که حجر الاسود را برده بودند تا جایی که دوباره آن را به جای خود برگرداندند، و مانند گفتن حجر الاسود هنگام احتجاج محمد حنفيّه با علی بن الحسین (ع) و مانند پرواز نکردن پرندگان از محاذات کعبه، و همچنین خانه خدا دارای آیات و نشانه‌هایی از آثار انبیا و معجزه‌های آنهاست که باقی و جاوید است، مانند مقام ابراهیم که فرو رفتن پا در سنگ سخت نشانه و آیتی است که دلالت می‌کند بر اینکه صاحب آن دارای نیروی الهی است که از طاقت بشر خارج است، و همچنین خانه خدا و آن نشانه‌ها و آیات در طول قرن‌ها محفوظ مانده و از بین نرفته است با اینکه دشمنانش زیاد بودند و در صدد محو آن آثار بودند، و روی همین اصل است که آثار و نشانه‌ها، باقی و جاوید هستند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۳

اما اینکه مکه خود هدایت است به این دلیل است که خداوند می‌فرماید:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۷] ص: ۳۳۳

اشاره

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

ترجمه: ص: ۳۳۳

در آن خانه، آیات ربوبیت هویدا است. مقام ابراهیم خلیل است هر که در آنجا داخل شود ایمن باشد و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است، بر هر کسی که توانایی برای رسیدن بدانجا یافت. و هر که (به سبب انکار حج بیت الله) کافر شود، تنها به خود زیان رسانیده است، البته خدا از اطاعت خلق بی‌نیاز است.

تفسیر: ص: ۳۳۲

فیه آیات بَیِّنَات: این جمله مستأنفه و جواب سؤال از علت هدایت، یا حال مترادف یا متداخل یا صفت است که جهت تعلیل آورده شده است، یا خبر بعد از خبر است. به خود آیات و ظاهر و روشن بودن آنها قبلاً اشاره نمودیم.

مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ: بدل از لفظ «آیات» به صورت بدل بعض از کل است، یا مبتداست که خبر آن محذوف، یا خبر است که مبتدای آن محذوف است، یعنی «هی مقام ابراهیم» یعنی آن آیات و نشانه‌ها مقام ابراهیم است، زیرا فرو رفتن پای ابراهیم در سنگ و باقی ماندن اثر پا و محفوظ ماندن آن در قرون متمادی آیات و نشانه‌های متعددی است، و اخبار در بیان حکایت مقام ابراهیم (ع) مختلف است و هر کس بخواهد به اخبار و کتب تفاسیر مراجعه نماید. «۱»

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا: این جمله عطف بر مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ یا عطف بر جمله فیه آیات بَیِّنَات یا بر جمله إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَنَاهُ می‌باشد، یا حال است، و لفظ «من» موصولیه یا شرطیه است، یعنی هر کس داخل مکه شود از

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۹۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۴

عذاب روز قیامت به شرط ایمان ایمن می‌شود، و هر کس داخل حرم شود طبق قرار داد الهی از مؤاخذه بر جنایت، ایمن می‌گردد. و ضمیر «دخله» به بیت یا به مقام ابراهیم بر می‌گردد، و مقصود از مقام ابراهیم سنگی است که در آن اثر قدم و پای ابراهیم (ع) است، یا جایی است که آن سنگ، الان در آنجاست، یا جایی است بین آنجا و بین بیت یا مسجد یا مقصود همه حرم است چنانکه بعضی گفته‌اند.

اگر مقصود از امن و ایمن بودن امتیت آنان در مقابل تعرّض جنّاران و ستمگران با وجود کثرت ستمگران و نابود شدن کسانی که متعرّض خانه خدا و زائران آن شده‌اند، مانند اصحاب فیل، در این صورت نشانه و آیت الهی بودن واضح است، ولی اگر مقصود ایمن بودن با قرار داد الهی یا ایمن بودن از عذاب الهی یا ایمن بودن از عذاب نسبت به کسی که آنجا مدفون است در این صورت آیت و نشانه بودن واضح و روشن نیست.

بدان که جمیع اعمال شرعی فرعی و مناسک ظاهری قالبی صورت‌های اعمال لطیفه انسانی است که راهبر به سوی خداست، و مناسک باطنی قلبی و جمیع مساجد و خانه‌های صوری خدا، صورت‌های معابد باطنی انسان و نمودی از مواقف و ایستگاههای سالک در سلوکش می‌باشد، و صورت‌های خانه‌های حقیقی خداست که همان دل‌های سالکین به سوی خداست که ایمان در آنها داخل می‌شود، و از سینه‌های گشوده شده به اسلام به سبب دخول ایمان در آن جدا و ممتاز می‌گردد.

و کعبه، چون بنای ابراهیم (ع) است که بوسیله قلب تحقّق پیدا کرده است و بیت حقیقی خدای تعالی است با جمیع مناسک و معابدش مظهر قلب گشته است لذا همه آنچه که بر قلب جاری می‌شود بر کعبه نیز جاری می‌شود، زیرا قلب گوشتی چون اولین نقطه از بدن انسان است که آفریده شده است، و آن مظهر قلب معنوی است که قبل از همه عوالم ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص:

۳۳۵

روحانی آفریده شده، از باب اینکه ربّ النوع قبل از همه مخلوقات، خلق شده است. لذا خداوند حکم آن قلب را بر کعبه جاری ساخته است، و فرموده است: **أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَنَاهُ** بعضی گفته‌اند:

اولین نقطه‌ای که از بدن انسان آفریده شده کبد است، چون کبد محل رویش نفس نباتی است، و بدن انسان در مرحله اول احتیاج به قوای نباتی ندارد، ولی اینان غفلت کرده‌اند از اینکه از اول استقرار جنین در رحم بصورت ضعیف از همه قوای نباتی که برای

نفس مادر است استفاده می‌کند، و جنین از همان ابتدای استقرارش در رحم به سبب تدبیر نفس نباتی که در مادر است تغذیه و نمو می‌کند، و تصویر اعضا نیز جز با کمک نفس مادر محقق نمی‌شود، چه نفس مادر حریص است که مانند خود را ایجاد نماید و بر بقای آن حریص است و این کمک نفس مادر متصور نمی‌شود مگر آنجا که آنچه از او به ظهور می‌پیوندد مثل خودش باشد، نه مظهر سربازان و لشکریان و خودش و آن جز قلب نیست. و چون قلب قبل از تنزل و پایین آمدنش به زمین عالم صغیر مانند مروارید سفید بود او بعد از تنزل و پایین آمدن و اختلاط با اهل عالم صغیر رنگارنگ گشت، و گسترش زمین عالم صغیر از زیر آن شد، و از حیث گوشت صنوبری بودن از حیث روحانیتش در وسط این عالم قرار گرفت، زیرا نسبت آن به جمیع اجزای بدن مساوی است، و مولد و محل تولد ولایت قرار گرفت، و مورد توجه جمیع اهل عالم صغیر در مقاصد و مناسکشان شد، و محل امن کسانی که داخل در آنجا یا حریم آنجا شدند، گردید و نسبت به امور اهل مملکتش قیام نمود و مقوم آنها گشت، و برکت و روزی دهنده از جمیع میوه‌ها شد برای کسانی که از اهل آن مملکت باشند یا نباشند. و مرجع مردم قرار گرفت. و در مملکت خود اصل جمیع قریه‌ها گردید، و بر همه لازم شد که بسوی آن رجوع کنند و لباس انانیت را نزد آن از تن بر کنند، و دور آن طواف کرده و نزد آن ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۶

توقف و تردد نمایند و قبل از رسیدن به آن، انانیت خویش را بکشند و قربان کنند.... چون چنین بود، از کعبه، نیز بمانند آن خبر داده شد، و خدای تعالی برای کعبه نیز همانند قلب، مناسک و اعمال قرار داد. و شاید تو، با این بیان، اجمالا به حکم جمیع احکام حج و مناسک آن آگاه باشی. به بعضی از آن احکام در گذشته اشاره کردیم و به بعضی دیگر در آینده اشاره خواهیم کرد، کسی که از آنچه ما گفتیم غفلت داشته باشد تنها به ظاهر اخبار در اوصاف خانه خدا توجه می‌کند و نیز کسی که به صورت ظاهر اعمال و مناسک حج نگاه کند، آنها را دارای صحت و حکمت عقلانی نمی‌بیند، «۱» بلکه آنها را دروغ و لغو می‌پندارد، و اگر از خدا یا از اهل اسلام نترسد در آنها طعنه می‌زند همانطور که کفار طعنه می‌زنند.

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ لَفْظ «حج» با فتحه و کسره حاء خوانده شده و هر دو مصدر «حج» بمعنی مطلق، قصد است یا بمعنی قصد مکه است جهت انجام مناسک مخصوص. یا با فتحه حاء، مصدر و با کسره آن، اسم مصدر است و چون فطرت و سرشت اهل عالم صغیر بر قصد بیت قلب است، و آن حقی از حقوق خدا بر آنان است، و از سوی دیگر، چون رجوع و بازگشت آنان بسوی قلب، بازگشت بسوی خداست.... لذا خدای تعالی مردم را مکلف به زیارت کعبه نمود، که مظهر همان خانه است، و این تکلیف را به صورت خبر ادا نموده تا تأکید و اشعار به این باشد که این معنی در فطرت آنها همان حق الله است که بر گردن آنهاست، و مانند سایر حقوق خلقی و الهی نیست. لذا در این آیه به وجوه متعدّد ذیل، تأکید شده است ۱- امر را به صورت خبر ادا نموده، تا بر این امر دلالت کند که این مطلب از اموری است که حتماً واقع شدنی

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۹۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۷

است و احتیاج به امر ندارد. ۲- آن را با اسمیه بودن جمله تأکید نمود، ۳- آن را حق الله حساب کرد که بر گردن مردم قرار داده شده است، و مانند سایر حقوقی که به خلق بر می‌گردد نیست. ۴- حق را در خدای تعالی منحصر نمود بدون آنکه غیر خدا در آن شرکت داشته باشد.

مِنْ اَشْيَاطٍ: این جمله بدل از «الناس» است، و این بدل آوردن تأکید دیگری برای حکم است از آن جهت که تخصیص بعد از تعمیم، و توضیح بعد از اجمال است، پس گویا که مطلب را تکرار نموده، و فرموده است: برای خدا، حج خانه خدا بر عهده مردم است، و برای خدا، به عهده کسی است که مستطیع باشد.

إِلَيْهِ سَبِيلًا: یعنی مستطیع کسی است که بتواند راه حج را برود، آیا استطاعت بدنی کافی است یا باید استطاعت با بدن و مال باشد؟ یا استطاعت به کسب است؟ یعنی کسب او طوری باشد که نفقه خود و کسی را که نفقه‌اش بر او واجب است در مدت رفت و برگشت داشته باشد. برای تحقیق این مطلب به کتابهای فقهی مراجعه شود.

وَمَنْ كَفَرَ: یعنی هر کس به حج یا به خدا در مورد ترک حج یا به احکام خدا در ترک حج کفر بورزد بدانند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. و ترک حج را کفر نامیدن تأکید دیگری برای وجوب حج است، پس گویا که فرموده است: ترک حج در حد کفر و شرک به خداست، پس همانطور که خداوند شرک به او را نمی‌بخشد تارک حج را نیز نمی‌بخشد، و پائین تر از آن را می‌بخشد، پس کسی که تارک حج باشد نباید مورد اعتنا قرار گیرد.

فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: یعنی خداوند بی‌نیاز از تارک حج است، و ذکر بی‌نیازی در امثال اینجها دلالت بر ذلت و خواری می‌کند، و فرمود خداوند بی‌نیاز از جهانیان است، به جای اینکه بفرماید خداوند از تارک حج بی‌نیاز است فرمود از جهانیان بی‌نیاز است و این تعبیر مبالغه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۸

در استغنا و بی‌نیازی است تا دلالت بر مبالغه در خواری و مذلت آنانی باشد که می‌پندارند خدا نیازمند به حج آنهاست چون حج خانه خدا عبادتی است که جامع بین خستگی‌های بدن و شکستن انانیت نفس و قطع علاقه نفس از آرزوها و مجدّد شدن و عاری گشتن از خواسته‌هایش می‌باشد، و در آن بذل مال و انفاق وجود دارد، و سایر عبادات چنین نیست، لذا خدای تعالی انسان را بسوی آن فراخواند، و آن را با انواع تأکیدها تأکید نمود، سپس به پیامبرش امر کرد که اهل کتاب را مورد خطاب قرار دهد، و آنها را بر کفر به آیات و نشانه‌ها سرزنش نماید تا کنایه از امت پیامبر در مورد ترک حج و کفر به علی (ع) باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۸] ص: ۳۳۸

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸)

ترجمه: ص: ۳۳۸

بگو ای اهل کتاب، چرا بآیات خدا (راجع به نبوت پیغمبر خاتم) کافر شده به اعمال زشت می‌گرایید؟ بترسید که خدا گواه اعمال شماست.

تفسیر: ص: ۳۳۸

قُلْ: بگو ای محمد صلی الله علیه و آله یا اهل الکتاب لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: چرا به کتابهای تدوینی از آیات قرآن و تورا و انجیل، و کتاب تکوین و احکام الهی ثابت در این سه شریعت، کفر می‌ورزید؟
وَاللَّهُ شَهِيدٌ: در حالی که خدا حاضر و نگهبان است، علی ما تَعْمَلُونَ: بر آنچه که می‌کنید، پس آیا به شما اجازه می‌دهد که اینگونه نسبت به آیات، کفر روا دارید؟! در حالی که از تحریف و پنهان کردن حقایق سودی نمی‌برید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۳۹

[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۹] ص: ۳۳۹

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)

ترجمه: ص: ۳۳۹

بگو ای اهل کتاب چرا راه خدا را می‌بندید (یعنی رسالت محمد (ص) را انکار می‌کنید) و اهل ایمان را به راه باطل می‌خوانید در صورتی که به زشتی این عمل آگاهید، بترسید که خدا از کردار شما غافل نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۳۹

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ: تکرار خطاب و ندا برای تأکید در سرزنش است و اشاره به این است که هر یک به تنهایی در سرزنش و ملامت کافی است.

لِمَ تَصُدُّونَ: چرا منع می‌کنید عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ از حَجَّ و جهاد، یا از مطلق خیر، یا از ولایت، یا از اسلام. مَنْ آمَنَ: یعنی کسی که برای او اسلام حاصل شده باشد، یا کسی که اسلام را بخواهد. گفته شده است: که مسلمانان را از ائتلاف و اتفاق منع می‌کردند، و مسلمانان را تحریک می‌کردند و اختلاف بین آنان ایجاد می‌کردند تا آنجا که پیش اوس و خزرج رفتند، و آنچه که از دشمنی و جنگ در زمان جاهلیت بین آنها بود بیادشان می‌آوردند، تا آنان دوباره بهمان وضع سابق برگردند. «۱»

و ممکن است مقصود این باشد که چرا کسی که ایمان آورده است از او جلوگیری می‌کنید بدین گونه که کتاب‌ها را تحریف می‌کنید و صفت نبی صلی الله علیه و آله را تغییر می‌دهید، و آنچه که صریحاً بر حقایق اسلام دلالت کرده است آن را کتمان می‌کنید.

تَبْغُونَهَا: حال از فاعل «تصدون» است، یا از «سبیل الله» یا از هر دو، یا مستأنف

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۰

است و جواب سؤال مقدر و معنی آن این است که شما برای راه خدا عِوَجًا کجی را می‌خواهید، یا اینکه راه خدا را در حالت کجی می‌خواهید، یا کجی آن را می‌خواهید بنابراین که مفعول به باشد، یا حال، یا تمیز. یعنی به جاسوسی و تجسس می‌پردازید تا اختلاف و تناقضات را بیابید تا به اهل اختلاف توهین کنید، یا خواهان کج بودن آن هستید چون خود شما کج هستید و آن را در حال استقامت و راستی نمی‌خواهید.

عِوَجًا با دو فتحه، و «عوجا» با کسره عین الفعل، مصدر است مانند «فرح» یا اُولی مصدر است و دوّمی اسم مصدر یا اُولی در چیزهائی است که راست ایستاده باشند مانند دیوار و عصا (چوبدستی) و دوّمی در غیر آنها مانند زمین و دین، و کجی در هر چیز بحسب همان چیز است، پس کجی در دین، این است که در احکام آن اختلاف و تناقض باشد به نحوی که طبع سلیم از آن مشمئز گردد، یا اینکه منجر شود به ضدّ آن هدف و چیزی که از آن مطلوب است یا اصلاً به آنچه که از آن مطلوب است نرساند، زیرا که

مطلوب از راه خدا و تدبیر به دین خدا این است که متوسل به آن به خدا و به دار نعیم او برسد، پس اگر آن راه، به شیطان و به دار جحیم برساند یا به خدا نرساند آن راه، کج محسوب می‌شود.

وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ: شهدا جمع شهید است بمعنی حامل شهادت یا ادا کننده آن یا امین در شهادت. یا به معنی عالم و داناست. به هر حال یا مفعول آن مورد توجه واقع نشده است «۱» (فراموش شده) یا در نیت گرفته شده است یعنی شما کسانی هستید که اهل ملت خودتان در قضایا به شما استشهاد می‌کنند یا در شهادت‌هایشان امین

(۱) توضیح مفعول منسی (فراموش شده) و مفعول منوی (نیت شده) پیش از این آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۱

هستید و آنها به شما اعتماد دارند. یا شما علمای ملت خود هستید، یا شما شهادت می‌دهید به اینکه راه، راه خداست، یا شهادت می‌دهید به اینکه شما از راه خدا جلوگیری می‌کنید.

وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست، این آیه وعید بر آنان است و از آنجا که در آیه اول کفر که داشتند و آن را علنی می‌کردند، زشت شمرده شد، در این آیه اشاره به حيله آنان در جلوگیری مسلمانان از اسلام است که آن را مخفی می‌کردند و لذا در آیه قبل فرمود: وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ و در این آیه وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ را ذکر کرد، زیرا مخفی کردن کار زشت، این گمان را بر می‌انگیخت که خدا از حيله آنها غافل است.

تفسیر حجة الوداع و غدیر خم ص: ۳۴۱

این آیه مانند آیه سابق کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است و کفر آنان به علی (ع) و به آنچه که رسول خدا در حق علی از جانب خدا آورده است و آنچه را که در حجة الوداع در مسجد خیف و غدیر خم از وصیت در حق علی به آنان گفته است، و آنچه که به آنها امر کرده در مورد بیعت با علی (ع) در ده جا، یا سه جا و همچنین کنایه است از جلوگیری آنها از بیعت با علی و اطاعت او. و چون خطاب در دو آیه اول با اهل کتاب بود به پیامبر امر کرد که خود با آنها مخاطبه نماید تا توهین به آنان بوده و دور ساختن آنان از شرف خطاب الهی باشد. ولی در آیه بعدی که خواهد آمد خطاب الهی به خود مؤمنین است - جهت بزرگداشت آنان لذا فرمود:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۰] ص: ۳۴۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۲

ترجمه: ص: ۳۴۲

ای کسانی که بدین اسلام گرویدید اگر از عده‌ای از اهل کتاب پیروی کنید شما را بعد از ایمان به کفر برمی‌گردانند.

تفسیر: ص: ۳۴۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که با بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری، اسلام آورده‌اید، إِنَّ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: اگر از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید چون آنان کسانی هستند که شما را از راه خدا باز می‌دارند، و می‌خواهند راه خدا کج باشد، به سبب اینکه شما به آنها گوش فرا دادین، افترا آتشان را می‌پذیرید، يَزِدُّوْكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ: شما را از ایمانتان و از راهی که به خدا می‌رساند، بر می‌گرداند.

کافرین: در حالیکه کافر شده‌اید، بعد از ملامت اهل کتاب بر حيله و خدعه‌شان نسبت به مؤمنین، مؤمنین را آگاه می‌کند که از آنان و اقوال فریبنده‌شان فریب نخورند.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره گروهی از اوس و خزرج نازل شد که نشسته بودند و با هم حدیث می‌گفتند که یکی از بزرگان یهود از آنجا گذشت، الفت و اجتماع آنان او را غضبناک نمود، پس به یک جوان یهودی امر کرد که با آنها بنشیند و آنچه که بین آنها بود به یادشان آورد و از جنگ و اشعاری که در باره آن گفته شده است، بخواند.

جوان یهودی کار را انجام داد، پس آن گروه به نزاع برخاستند و به همدیگر فخر فروختند و غضبناک شدند و گفتند: اسلحه، اسلحه، و از دو قبیله گروه بزرگی جمع شدند، پس رسول خدا متوجه آنان شد و فرمود: آیا مدعی جاهلیت هستید در حالی که من بین شما هستم بعد از آنکه خداوند به سبب اسلام به شما کرامت بخشید، و با اسلام امر جاهلیت را از شما قطع کرد و بین قلب‌های شما الفت برقرار نمود. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۳

پس دانستند که آن نزاع از جانب شیطان و حيله‌ای از دشمنشان بوده است، پس سلاح را انداختند و بعد از استغفار، با همدیگر معانقه کردند «۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱] ص: ۳۴۳

اشاره

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

ترجمه: ص: ۳۴۳

چگونه کافر خواهید شد در صورتی که برای شما آیات خدا تلاوت می‌شود و پیغمبر خدا میان شماست و هر کس بدین خدا متمسک شود، محققاً براه مستقیم هدایت یافته است.

تفسیر: ص: ۳۴۳

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ: و چرا کافر می‌شوید، یعنی شایسته شما نیست که کافر شوید. وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ: یعنی اینکه، کفر در جمیع احوال قبیح است مخصوصاً در چنین حالتی که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیغمبرش در میان شماست زیرا که تلاوت آیات، و وجود رسول، هر دو کفر را می‌راند و فطرت ایمان را زنده می‌کند، و در مثل این حالت، کافر نمی‌شود مگر کسی که در شقاوت به آخرین درجه‌اش برسد. وَ مَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و کسی که به راه راست هدایت شود که او را به مطلوبش برساند، مطلوبی که جز او

مطلوبی نیست، دیگر از آن راه بر نمی‌گردد.

و این وجه دیگری برای بعید شمردن بازگشت به کفر است، یعنی اینکه بیعت با رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله تَمَشَّکْ به خداست، زیرا او مظهر تَمّ

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۴

خداوند است، و کسی که به رسول چنگ یزند به راه راست هدایت می‌شود که رساننده به خداست، چون راه رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله همان راه راست است، و هر کس که به آن هدایت یافت بازگشت نمی‌کند، مگر اینکه به نهایت درجه کوری رسیده باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۲] ص: ۳۴۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)

ترجمه: ص: ۳۴۴

ای اهل ایمان از خدا بترسید چنانکه شایسته ترس از خداست، پیوسته به یاد او باشید و شکر نعمتش به جا آرید تا نمیرید جز به دین اسلام.

تفسیر: ص: ۳۴۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: تکرار ندا جهت بزرگداشت و تحریک مؤمنین است برای پایداری بر ایمان و خودداری از کفر، و نیز برای این است که سختی تکلیف در تقوی با لَدَّت ندا جبران شود.

اتَّقُوا اللَّهَ: بترسید از غضب او حَقَّ تُقَاتِهِ: بر آنچه سزاوار تقوای اوست، تحقیق معنی تقوی و مراتب آن در اول سوره بقره گذشت، و حَقَّ تقوای علی الاطلاق این است که از مَتَّقَى عین و اثری نماند به اینکه جمیع مراتب تقوی را طَيَّ کند و به جایی منتهی شود که از ذات و از تقوای خود در جنب ذات خدا پرهیزد، و چون تقوی به این معنی میسر نمی‌شود مگر برای عده‌ای اندک، گفته‌اند که، این آیه به وسیله قول خدا در سوره تغابن فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ (به اندازه‌ای که استطاعت دارید تقوا کنید) «۱» نسخ شده است. ولی حَقَّ این است که حَقَّ تقوی به حسب اختلاف اشخاص و

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۵

بر حسب اختلاف مراتب یک شخص مختلف می‌شود، زیرا حَقَّ تقوی نسبت به صاحبان نفس اماره، و نسبت به کسی که هنوز در دینی داخل نشده و با نبی یا جانشین او به بیعت عام بیعت نکرده است، این است که در عملش احتیاط کند، و کسی را جوید که دینش را از او گیرد و هر چه را که با این طلب او منافات دارد ترک کند.

و حقّ تقوی نسبت به کسی که داخل در دینی باشد این است که بر آنچه امر شده فرمان برد، و آنچه را که از آن نهی شده ترک نماید. و کسی که او را بر حقیقت دین و روح اعمالش رهنمون باشد، و چیزی را که منافی این طلب است رها سازد. و حقّ تقوی نسبت به کسی که داخل ایمان شده است و بذریعۀ ایمان در قلبش داخل شده این است که آنچه را که به آن مأمور شده، امتثال و از آنچه که نسبت به آن نهی شده است بر حسب ایمانی که دارد خودداری ورزد.

و مراتب تقوی برای کسی که داخل در ایمان است بر حسب مراتب مؤمنین و درجات آنان بسیار است چنانکه به طور مفصّل گذشت. و همچنین است حال تقوی به حسب مراتب شخص واحد از بشریت تا فنایش، که حقّ تقوی بر حسب بشریت غیر از تقوی است بر حسب صدر و قلب و روح و... «۱» (که سیر تکاملی و عروجی درون است) بنابراین آیه امر بر جمیع است به آوردن حقّ تقوی و معنی آن با قول خدای تعالی فَمَا تَقْوُوا اللَّهَ مِمَّا اسْتِطَعْتُمْ مُوَافِقًا، زیرا حقّ تقوی از هر کس به مقدار توانائی اوست، زیرا خداوند هیچ نفسی را مگر به مقدار توانائی او، تکلیف نمی‌کند.

(۱) این مراتب را که اطوار دل گویند، ۷ مرتبه دارد که عبارتست از صدر، قلب، شغاف، فؤاد، حبه القلب، سویدا و مهجه القلب (به فرهنگ مصطلحات عرفا مراجعه شود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۶

از امام صادق (ع) در باره این آیه سؤال شد فرمود: اطاعت می‌شود و عصیان نمی‌شود، و ذکر می‌شود و فراموش نمی‌شود، و شکر می‌شود و کفران نمی‌شود «۱».

و شاید تو (ای خواننده و ای سالک) با فطانت به صحت تعمیم طاعت و ذکر و شکر و عصیان و نسیان و کفر بر حسب مراتب مؤمنین، پیبری.

و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: یعنی اسلام را ادامه دهید تا حال مرگ، پس نهی بر قید است نه بر مقید و نه بر مجموع، و در قرائت اهل بیت «مسلمون» با تشدید خوانده شده، یعنی مرگ به شما نرسد مگر اینکه شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از او به امام تسلیم شده باشید. و به امام کاظم (ع) نسبت داده شده است که به یکی از اصحابش فرمود:

چگونه این آیه را می‌خوانی؟ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ بَعْدَ از «و اَنتُم» را چگونه می‌خوانی؟ گفت: مُسْلِمُونَ با تخفیف لام پس فرمود: سبحان الله، ایمان بر آنها واقع می‌شود پس آنها را مؤمنین می‌نامند و سپس از اسلام سؤال می‌کند؟

در حالی که ایمان فوق اسلام است؟! گفت: در قرائت زید اینچنین خوانده شده است، امام فرمود: در قرائت علی (ع) «الّا و اَنتُم مسلمون» است با تشدید و قرائت علی (ع) همان تزیلی است که جبرئیل آن را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، و معنی آیه طبق قرائت علی (ع) این است که شما به رسول خدا و پس از او به امام تسلیم باشید «۲».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳] ص: ۳۴۶

اشاره

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

تحقیق در حبل (ریسمان) خدا و حبل (ریسمان) مردم ص: ۳۴۶

اشاره

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۹۹.

(۲) برهان: ج ۱، ص ۳۰۵. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۷

ترجمه: ص: ۳۴۷

جملگی به ریسمان الهی چنگ زیند و به راههای متفرق نروید و بیاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و همه به لطف خدا برادر دینی یکدیگر شدید در صورتی که در پرتگاه آتش بودید پس خدا شما را نجات داد. باری بدین مرتبه وضوح و بدین پایه کمال خداوند آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می کند باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.

تفسیر: ص: ۳۴۷

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ: حبل خدا (ریسمان الهی) بر قرآن اطلاق می شود زیرا آن مانند ریسمان محسوسی است که کشیده شده است از جانب خدا به سوی خلق، یکسوی آن که عبارت از مقام مشیت و علویت علی (ع) است به دست خدای تعالی است و سوی دیگرش به دست مردم است و آن نقش و نوشتن و لفظ و عبارت کتاب است. و نیز حبل بر شخص کامل از نبی یا وصی اطلاق می شود، زیرا او نیز ریسمانی است که از جانب خدا بسوی خلق کشیده شده که یک طرف آن مشیت است مانند قرآن و طرف دیگرش بشریت اوست.

و نیز حبل بر ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی اطلاق می شود زیرا که آن نیز ریسمانی است کشیده شده که یک طرفش مشیت است زیرا همه در مقامات بالا-یکی هستند، و تفرقه و پراکندگی در «عالم ۱» فرق است و طرف دیگر آن بشریت کامل و سینه قابل ولایت و بشریت صاحب آن است، و همچنین است مطلب در نبوت و رسالت و شریعت

(۱) مقام فرق در برابر مقام جمع است که سالک بین کثرت و وحدت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۸

که از نبوت و رسالت مقرر می گردد.

و قول خدای تعالی اندکی بعد از این: ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدُّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ اشاره به دو ولایت است، یا اشاره به قرآن و ولایت تکلیفی است، چنانکه در خبر است که حبل از خدا قرآن است، و حبل از مردم علی بن ابی طالب (ع). «۱» به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است که در مقام وصف کتاب و عترت فرمود: دو ریسمان کشیده شده است، یک سوی آن به دست خداست و یک سوی دیگر به دست شماست و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند. «۲»

و لکن پس از آنکه در اول سوره بقره از تحقیق معنی کتاب و تعمیم آن گذشت معلوم می شود که ولایت تکوینی کتابی است از

جانب خدا چنانکه ولایت تکلیفی نیز کتابی است از جانب خدا، و مقصود از آن در اینجا محمّد صلی الله علیه و آله با نبوت یا رسالت یا ولایتش می‌باشد، یا اینکه مقصود شریعت و دین اوست که همان اسلام است. یا مقصود علی (ع) است با ولایتش، چون مقصود از آن آیات کنایه از امت است در پیروی از ولایت.

بنابر تعمیم امر به اعتصام (اعتصموا) مقصود اعتصام به جمیع معانی حبل است نسبت به مرتبه خلق (مخاطب اعتصموا)، پس گویا که گفته است: ای مسلمانان به محمّد و شریعت و کتاب او چنگ بزنید، و ای مؤمنین به علی (ع) و ولایتش چنگ بزنید. جمیعاً: یعنی همگی با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید. وَلَا تَفَرَّقُوا: در این چنگ زدن پراکنده نشوید بدین گونه که بعضی از شما به حبل خدا تمسک کنید و بعضی دیگر به حبل شیطان از قبیل ادیان منسوخ و باطل و از قبیل ولایت منافقین.

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱۳۱.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۳۸.

مه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۴۹

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که، در بیان اینکه این آیه کنایه از امت و اختلاف آنان بعد از نبی صلی الله علیه و آله در ولایت می‌باشد، فرمود:

خداوند تعالی می‌دانست که امت محمّد صلی الله علیه و آله بعد از پیامبرشان متفرّق می‌شوند و اختلاف می‌کنند، پس آنانرا از پراکندگی نهی کرد همچنانکه سابقین را نیز که قبل از آنان بودند نهی کرده بود، پس امر نمود که اجتماع کنند بر ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله و متفرّق نشوند «۱».

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ: یعنی به سبب اسلام بین دل‌های شما الفت قرار داد. فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا: یعنی برادران دینی شدید که همدیگر را دوست دارید و متفق هستید. از آنجا که دشمنی بین مردم، بلای بزرگی برای آنان است و الفت و دوستی در دنیا نعمت بزرگی است و موجب نعمت در آخرت است، خداوند از بین نعمتهائی که به آنان داده است، دفع بلا را که مستلزم دادن این نعمت است ذکر کرده است.

برخی گفته‌اند: اوس و خزرج دو برادر از دو پدر بودند. و بین اولاد آنها اختلاف و دشمنی افتاد، و جنگ بین آنها یک صد و بیست سال طول کشید تا اینکه خداوند آن را به سبب اسلام خاموش کرد و بین آنها الفت برقرار ساخت. «۲»
برخی گفته‌اند: دو مرد از اوس و خزرج به همدیگر فخر فروشی کردند، پس آنکه از طایفه اوس بود گفت: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از ماست و حنظله غسیل الملائکه از ماست، و عاصم بن ثابت حمی الدین از ماست و سعد بن معاذ که عرش رحمان برای او به لرزه در آمد و خداوند به حکمیت او در بنی قریظه راضی شد، از ماست.

خزرجی گفت: از ما، چهار نفر هستند که به قرآن استحکام

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۳۰۸.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۳۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۰

بخشیدند که عبارتند از ابی بن کعب، و معاذ بن جبل و زید بن ثابت، و ابو زید. و نیز سعد بن عباده خطیب و رئیس انصار از ماست.

پس گفتگو بین آن دو جریان پیدا کرد تا به همدیگر غضب کردند و تفاخر نمودند و ندا در دادند و اوس به اوسی ملحق شد و خزرچ به سوی خزرچی رفت در حالی که با آنها اسلحه بود.

این موضوع به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، پس الاغی را سوار شد و پیش آنان آمد پس خداوند آیات را نازل فرمود، و پیامبر آیات را برای آنان خواند و در نتیجه صلح بین آنها برقرار شد. «۱»

وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا: خداوند تبارک و تعالی در اینجا نعمت دیگری را ذکر فرموده است و آن دفع بلای وقوع در آتش، و نجات از آن است و منظور اینست که نعمت اسلام موجب تبدیل عداوت به الفت شده است. كَذَلِكَ: و همچنین است تبیین آیات خدا که در خانه خدا، و مقام و احکام خدا که در باب حج بیت الله مقرر شده است، و نیز آیاتی که در مواضع شما ذکر شده است.

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ: آیات دیگر تکلیفی، و وعظی و تکوینی را برای شما بیان می کند لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: تا به مصالح و مضارّتان، یا به ولایت ولیّ امرتان که آن غایت هر هدایتی است راهنمایی شوید، که البته این، غایت هدایت و تلویح و اشاره هر آیه‌ای است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۴] ص: ۳۵۰

اشاره

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۱

ترجمه: ص: ۳۵۱

و باید از شما مسلمانان برخی که دانا و با تقوی ترند خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر کرده از بدکاری نهی کنند و اینان که به حقیقت واسطه هدایت خلق هستند در کمال پیروز بختی و رستگاری خواهند بود.

تفسیر: ص: ۳۵۱

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ كِنَايَه از امر به طلب ولایت و اجابت از ولیّ امر است، زیرا مقصود این است که بودن گروهی از شما دعوت کننده به خیر و صلاح امری حتمی است، پس آنها را طلب کنید و دعوتشان را اجابت نمایید، و در قرائت اهل البيت «أُمَّةً» خوانده شده است.

و از امام باقر (ع) است که در باره این آیه فرمود: این آیه در مورد آل محمّد و پیروان آنان است که مردم را به خیر و صلاح دعوت، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. «۱»

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:

یعنی کسانی که در فلاح و رستگاری کامل اند، زیرا کمال رستگاری به این است که بعد از فنای فی الله باقی به الله بماند که آن مقام دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر است.

از امام صادق (ع) است: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خدای تعالی هستند، پس کسی که آن دو را یاری رساند خداوند او را عزیز گرداند و هر کس آن دو را خوار کند خداوند او را خوار گرداند. «۲»
از نبی صلی الله علیه و آله است که فرمود: مادام که مردم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در تحقق یافتن خوبی و نیکی‌ها همکاری می‌کنند در

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۰۹.

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۳۲۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۲

خیر و صلاح هستند، و اگر این کار را انجام ندادند برکات از آنها برداشته می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر مسلط می‌شوند، و برای آنان یاری دهنده‌ای در زمین و در آسمان وجود نخواهد داشت. «۱»

به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: در آخر الزمان مردمی خواهند بود که در بین آنان افراد ریاکار مورد پیروی قرار می‌گیرند (مردم از ریاکاران پیروی می‌کنند)، و با صدای خوش قرآن می‌خوانند، و عبادت می‌کنند، این سفیهان ناپاک اظهار عبادت می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی‌کنند مگر اینکه از ضرر ایمن باشند، و برای خودشان بهانه‌ها و عذرهای طلب می‌کنند، لغزشهای علما و فساد علم آنها را پیروی می‌کنند، بر نماز و روزه و چیزی که در نفس و مال ضرری بر آنها نداشته باشد روی آورند. و اگر نماز به چیزهایی که با بدن و مالشان مربوط می‌شود ضرر برسانند، آن را ترک خواهند کرد، چنانکه بالاترین و اشرف واجبات را ترک می‌کنند. همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که سایر واجبات به وسیله آن استوار و پایدار می‌شود.

آن وقت است که غضب خدا بر آنها تمام می‌شود و عقابش همه را در بر می‌گیرد، خوبان و نیکان در خانه بدان، و ضعفا در خانه قدرتمندان به هلاکت می‌رسند، همانا امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صالحین است، فریضه بزرگی است که به واسطه آن سایر فرایض اقامه می‌شود، مذاهب مورد اعتقاد و ایمان قرار می‌گیرد، کسب‌ها حلال می‌شود، مظالم به صاحبانش رد می‌شود زمین آباد می‌شود، از دشمنان تاوان گرفته می‌شود، و کارها رو به راه و مستقیم می‌شود. پس شما با قلبهایتان آنان را انکار کنید، با زبان‌هایتان سخن بگوئید، پیشانی‌هایشان

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۳۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۳

را بکوبید و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده‌ای نترسید.

پس اگر پند گرفتند و به حق برگشتند دیگر گناهی بر آنان نیست، إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱» (همانا راه نکوهش برای کسانی است که به مردم ظلم می‌کنند و در زمین به ناحق شرارت می‌ورزند، برای آنها عذابی دردناک است.) و اگر پند نگرفتند و به حق برنگشتند، پس با بدنهایتان با آنها جهاد کنید و با دل‌هایتان به آنها کینه ورزید، نه اینکه بخواهید بر آنها سلطه جوئید و نه به مال آنها تجاوز کنید، و نه با ظلم و ستم بر آنها، ظفر یابید تا اینکه به امر خدا برگردند و طاعت او را بگردن گیرند. «۲»

تحقیق وافی در اول سوره بقره در آیه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ در باره امر به معروف و نهی از منکر گذشت.

اشاره

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

ترجمه: ص: ۳۵۳

و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات و ادله روشن از جانب خدا برای هدایت آنها آمد باز راه تفرقه و اختلاف پیموندند که البته برای چنین مردمی عذاب سخت خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۵۳

وَلَا تَكُونُوا: یعنی اجتماع کنید بر تمسک به این امت و نباشید کالذین تفرقوا و اختلفوا: مانند یهود و نصاری که تمسک به جانشینان موسی و عیسی (ع) را ترک کردند و در نهایت اختلاف به سر بردند و پراکندگی را به نهایت رساندند.

(۱) سوره شوری: آیه ۴۲.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۳۴۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۴

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ: بعد از اینکه برای آنها بینات و دلیلهایی که دلالت بر وجوب تمسک و برشناختن کسی که باید به او تمسک کنند، آمد.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: در این صورت برای آنان عذاب بزرگی است، این سخن، وعیدی است برای تفرقه جویان و تهدید رسائی است برای کسانی از این امت که خود را شبیه آنها کرده‌اند، و به خاطر این تهدید بلیغ است که با آوردن جمله اسمیه در عذاب آنها تأکید فرمود. و آوردن این جمله اسمیه، دارای دو وجه است، یکی اینکه تهدید به عذاب، بالقوه از تکرار نسبت با اسم اشاره به دور (اولئک) آورده و دیگر اینکه عذاب را به «عظیم» تأکید فرموده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۶] ص: ۳۵۴

اشاره

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶)

ترجمه: ص: ۳۵۴

روزی بیاید که گروهی (مؤمنان) سپید رو، و گروهی (کافران) رو سیاه باشند، اما سیاه رویان را نکوهش کنند که چرا بعد از ایمان باز کافر شدید پس اکنون بچشید عذاب خدا را به کیفر کفر و عصیان.

تفسیر: ص: ۳۵۴

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ: سفیدی رو و سیاهی آن کنایه است از خوشروئی و شادمانی و تر و تازه بودن صورت و شکستگی و بدحالی و غم و ترس و تیره گی صورت. یا اینکه حقیقتاً سفیدی در بعضی صورتها و سیاهی در بعضی دیگر ظاهر می‌شود زیرا روز قیامت روز ظهور باطن است، پس نور اینان و تاریکی آنان در ظاهرشان پدیدار می‌شود.

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ: به آنان که رو سیاه‌اند گفته می‌شود: ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۵

أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ: آیا بعد از ایمانتان کافر شدید، پس فاء جواب «أما» با «قول» حذف شده است. و نزول آیه چنانکه از علی (ع) و غیر او از خاصه و عامه وارد شده در مورد منافقین امت است که بعد از ایمان به محمد صلی الله علیه و آله یا علی (ع) به عقب برگشتند، زیرا روایت شده است که آنان اهل بدعت و هوای نفس از این امت هستند «۱». این تفسیر مناسب آیه‌های گذشته است از جهت کنایه زدن به امت.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: یعنی پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب آن را بچشید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۷] ص: ۳۵۵

اشاره

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷)

ترجمه: ص: ۳۵۵

اما رو سفیدان یعنی مؤمنان در بهشت که محل رحمت خداست در آیند و در آن جاوید متنعم باشند.

تفسیر: ص: ۳۵۵

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ:

نفرمود «ففي رحمة الله خالدون» زیرا خواست دخول آنان در رحمت را تأکید کند، و در مقام رحمت بسط در کلام بدهد. و اینکه چرا به صورت لف و نشر مرتب نیاورد و ابتدا به سفید رویان پرداخت بدان جهت است که ابتدا و ختم آیه با رحمت و اهل آن باشد.

بین دو فقره عبارت جدائی انداخت، چون در صورت موافق بودن دو عبارت باید چنین می‌گفت: (و اما الذين ابيضت وجوههم ابقیتم علی ایمانکم فادخلوا الرحمة بما کنتم تؤمنون) ولی چون سرزنش و ملامت بر گناه بدترین عقوبت برای گناهکار است خداوند خواست بیان کند که آنها

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۶

نخست سرزنش می‌شوند و سپس داخل عذاب می‌گردند و چون عذاب جهنم به نحوی است که فقط در آخرت احساس می‌شود. اگر چه جهنم بر کافران محیط است، ولی داخل جهنم نمی‌شوند و درد آن را حس نمی‌کنند مگر در آخرت و این بدان جهت است که اعضای بدن آنان در دنیا یک نوع سستی و خواب رفتگی دارد، و نیز رحمت خدا به آنان اقتضا می‌کند تا چندی که در خارج

جهنم هستند در ابواب رحمت خدا باقی باشند که شاید متنبه شوند و مادام که فطرت انسانی آنها باطل نشده باشد، برگردند، لذا به آنان در آخرت گفته می‌شود: از درهای جهنم داخل شوید چون آنها هنوز به درهای جهنم داخل نشده‌اند... روی این جهات خدای تعالی در حق آنان در حالی که نتیجه گیری بر سرزنش آنها در آخرت باشد فرموده: پس بچشید عذاب را. «۱»

به خلاف مؤمنین، زیرا که تهنیت بر باقی ماندن بر ایمان شبیه جزا و پاداش آنها نیست و مؤمنین از حین وجود در دنیا داخل در رحمت هستند و لذا در بیان جزای آنها بقای بر ایمان را یاد آور نشد، و رحمت را آورد که اشعار به دخول مؤمنین در آن را دارد بدون اینکه منتظر آخرت باشند، و فرمود: (بما کنتم تؤمنون) زیرا دخول در رحمت نیست مگر به محض فضل و لطف الهی به خلاف دخول در عذاب که آن به سبب فعل بندگان است.

از نبی صلی الله علیه و آله مطلبی روایت شده است که دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از کافرین و مؤمنین مخالفین علی (ع) و پیروان او هستند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امت من روز قیامت با پنج پرچم بر من وارد می‌شوند، یک پرچم با گوساله این امت است «۲» که از آنها سؤال می‌کنم با ثقلین

(۱) لفظ فاء در «فدوقوا» فاء تفریع است یعنی ما بعد فاء، نتیجه و فرع ما قبلش می‌باشد.

(۲) اشاره و تشبیه به گوساله سامری و یهودیان. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۷

(دو چیز گرانبها- کتاب و عترت) بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: اما ثقل اکبر (قرآن)، که تحریفش کردیم و آن را پشت سرمان انداختیم، و اما ثقل اصغر (عترت) که با آنها دشمنی کردیم و مورد کینه و ظلم قرار دادیم، پس من می‌گویم: وارد آتش شوید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید.

سپس کسانی بر من با پرچم فرعون این امت، وارد می‌شوند من به آنها می‌گویم: با ثقلین پس از من چه کردید؟ می‌گویند: اما ثقل اکبر، که آن را تحریف کردیم و پاره کردیم و با آن مخالفت نمودیم. و اما ثقل اصغر، پس با آن دشمنی ورزیدیم و جنگ کردیم، می‌گویم: وارد آتش شوید تشنه و رو سیاه.

سپس بر من پرچمی وارد می‌شود که با سامری این امت است، به آنها می‌گویم: با ثقلین بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: اما ثقل اکبر، که بدان نافرمانی ورزیدیم و رهایش کردیم. و اما ثقل اصغر که خوارش کردیم و ضایع ساختیم. پس می‌گویم: تشنه و رو سیاه وارد آتش شوید.

سپس پرچم ذی‌الثدیه «۱» بر من وارد می‌شود با اول خوارج و آخرشان، پس سؤال می‌کنم: چه کردید با ثقلین بعد از من؟ می‌گویند: اما ثقل اکبر، آن را پاره کردیم و از آن براثت جستیم، و اما ثقل اصغر که با آن جنگ کردیم و کشتیم، پس می‌گویم: وارد آتش شوید تشنه و رو سیاه.

سپس وارد می‌شود بر من پرچم امام متقین و سید مسلمین و قائد غزه المحجلین «۲» و وصی رسول رب العالمین، پس به آنها می‌گویم: با

(۱) سر دسته خوارجی که با علی (ع) جنگیدند.

(۲) غزه المحجلین: اسبهای پیشانی سفید و دست و پا سفید و کنایه از مؤمنین است که پیشانی و دستها و پاهای آنان از نور وضوی آنان سپید و درخشان است و پیشوای آنان علی (ع) می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۸

ثقلین، پس از من چه کردید؟ پس می‌گویند: امّا ثقل اکبر، که تبعیت از آن کردیم و اطاعت نمودیم، و امّا ثقل اصغر که آن را دوست داشتیم و به آنها تولّی کردیم و یاریشان نمودیم تا خون ما ریخته شد، پس می‌گویم:
وارد بهشت شوید سیراب و رو سفید، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ... تا قول خدا:**
خالدون (۱)

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۸] ص: ۳۵۸

اشاره

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

ترجمه: ص: ۳۵۸

اینها آیات الهی است که به راستی برای تو می‌خوانیم و خداوند هرگز اراده ستم به هیچ کس نخواهد کرد.

تفسیر: ص: ۳۵۸

تَلْمَكٌ: یعنی آنچه که ذکر شد: از قبیل بودن بیت الله اولین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، تفرّق در اعتصام به حبل خدا، اختلاف منجر به سیاه شدن صورت‌ها، ظهور تاریکی ناشی از باطن در ظاهر چهره که منجر به دخول در عذاب می‌شود، و اینکه اجتماع در چنگ زدن به ریسمان خدا و ولّی امر منجر به رو سفید شدن و دخول در رحمت می‌گردد.
آیات الله: نشانه‌های خداست که دلالت بر حقایق او و مجازاتش بر اعمال می‌کند.
تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ: در این آیات تدوینی یا در آیات خوانده شده که آیه‌هایی از کتاب خدا هستند حقّ بر تو می‌خوانیم یعنی در حالی که متلبس به حقّ است، یا به واسطه حقّ که مخلوق خداست.
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ: و خدا ستمی بر جهانیان

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۴۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۵۹

نمی‌خواهد، به اینکه صورت‌ها را سیاه کرده عذاب بچشانند بلکه آن نتیجه اعمال خودشان است که منجر به آن چیزها می‌شود. و چون پیش آوردن فاعل و داخل کردن نفی بر آن مفید نفی فعل از فاعل با اثبات فعل بر غیر فاعل است، لذا کلام به منزله این است که گفته شود: خداوند به هیچ کسی ستم نمی‌خواهد، و لکن آنها برای همه عالم ظلم می‌خواهند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۹] ص: ۳۵۹

اشاره

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

ترجمه: ص: ۳۵۹

هر چه در آسمان‌ها و زمین است همه ملک خداست و بازگشت همه موجودات به سوی آفریدگار است.

تفسیر: ص: ۳۵۹

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: جمله حالیّه یا معطوفه است. این افعالی که در آیات پیش ذکر شد و صدور آنها به بندگان استناد گردید این توهم را پیش آورد که بندگان در وجود و در افعال استقلال دارند و خداوند با این جمله، توهم مزبور را از بین برد، و نیز این جمله، برای تعلیل نفی ظلم از خداست، زیرا ظلم یا از باب این است که ظالم قبح و زشتی ظلم را نمی‌داند یا از جهت این است که مظلوم و هر چه که در ملکیت اوست و مورد ستم قرار می‌گیرد از ملکیت ظالم خارج است و می‌خواهد آن را به ملکیت خود در آورد. و هیچ یک از دو مورد در باره خدا صادق نیست.

و لام در چنین مواردی بر فاعل داخل می‌شود مثل اینکه گفته شود: «هذا البناء للبناء الفلانی» (این بنا مال فلان بناست) و بر مالک نیز داخل می‌شود مثل اینکه گفته شود: «هذا البستان لفلان» یعنی ملک فلانی است، و داخل بر غایت نیز می‌شود: مثل اینکه گفته شود: «هذا البناء للعبادة» این بنا برای عبادت است.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ: زیرا خداوند غایت غایت‌هاست و نهایت ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۰

طلب‌هاست زیرا هر فعلی فعلیتی را به دنبال می‌آورد، و هر فعلیتی منتهی به فعلیت دیگر می‌شود تا اینکه منتهی به فعلیتی بشود که فوق آن فعلیتی نیست و آن ربوبیت است، خواه فعلیت‌ها بر طریق مظاهر لطفی یا بر طریق مظاهر قهری منتهی به فعلیت آخر گردد. و غایت خلقت برای جمیع موجودات انسان است و غایت انسان ربوبیت است، چنانکه در حدیث قدسی است: خلق کردم اشیا را به خاطر تو، و تو را آفریدم به خاطر خودم «۱» و این معنی بازگشت و رجوع است به طریق برگشت به نفس الامر و واقع. یا اینکه معنای آن چنین است: «الیه ترجع الامور» همه چیز به خدا بر می‌گردد برای اینکه خداوند مبدأ مبادی و مصدر مصادر است، و هر موجودی چه جوهر باشد، چه عرض، مخلوق است و هر مخلوقی دارای مصدر است، و هر مصدری دارای مصدر دیگری است تا اینکه به مصدر آخر منتهی شود، مانند حرکت قلم که مصدر آن حرکت دست است، و مصدر آن حرکت اعصاب و بندهاست، و مصدر آن حرکت قوه محرکه است، و مصدر آن حرکت قوه فکریه است، و مصدر آن نفس است، و مصدر آن عقل، و مصدر آن مشیت، و مصدر آن ربوبیت است، و این انتها و رجوع است به طریق نظر. و این رجوع اشاره به مبدأ بودن خدا می‌کند و آن رجوع دلالت بر نهائیت و آخر بودن او.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰] ص: ۳۶۰

اشاره

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

ترجمه: ص: ۳۶۰

شما مسلمانان حقیقی نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام

(۱) مأخذ حدیث.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۱

کردند که برای اصلاح بشر، مردم را به نیکوکاری و اداری کنند و از بدکاری باز دارند و ایمان به خدا آرند و اگر همه اهل کتاب ایمان می‌آوردند در عالم برای آنان چیزی بهتر از آن نبود لیکن بعضی از آنها با ایمان و بیشتر فاسق و بدکارند.

تفسیر: ص: ۳۶۱

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ: جمله استینافیه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: سفید رویان چه کسانی هستند؟ پس فرمود: شما هستید بهترین امت تا اشاره به وصف دیگری نیز برای آنها شود، و لفظ «کان» برای محض تأکید است و دلالت بر زمان ندارد، یا اینکه مقصود این است که شما در نشئه‌های سابق بهترین امت بودید.

أُخْرِجَتْ: یعنی از عدم به وجود آمده، یا از عوالم بالا و پرده‌های غیبی به عالم شهادت خارج شده است.
لِلنَّاسِ: برای بهره‌مندی مردم.

تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ: که به امور پسندیده فرمان می‌دهید، عبارت جواب سؤال مقدر یا صفت یا حال یا خبر بعد از خبر است. و به هر تقدیر مقصود تعلیل بهترین امت بودن آنهاست، و ممکن است جمله استینافیه باشد برای قصد مدح.

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: و از ناپسندها بازمی‌دارید، از آنجا که مخاطبین این جمله ائمه معصومین (ع) است چنانکه از آنان به طرق بسیار و الفاظ موافق و مختلف روایت شده است «۱» و اینان از اول تشخیص و اوان طفولیتشان معصوم بوده‌اند و قوا و لشگریانشان را فطرتا امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند تا زمانی که به حسب ظاهر، به آنها تکلیف تعلق گرفت و وقت بیعت و دخول آنان در ایمان شد، سپس به اقتضای عصمت و ظهور ولایت، امر کننده و نهی کننده اهل مملکتشان

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۲۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۲

و خارج از مملکتشان شدند و آن به حسب تکلیف الهی و امر و نهی شرعی بود لذا از آنان با مضارع خبر داده که دلالت بر استمرار می‌کند، و مسبوق به لفظ «کان» است که دلالت می‌کند بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر، شأن و شغلشان از قدیم بوده است. و آن دو را بر ایمان مقدم داشت چون حدوث ایمان مذکور بعد از امر به معروف و نهی از منکر بوده است، یا از این جهت است که امر به معروف و نهی از منکر دلالت بر ایمان می‌کند، بدین ترتیب که امر به معروف و نهی از منکر فطری، بر ایمان فطری و تکلیفی بر ایمان تکلیفی دلالت می‌کند.

وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ: و چون ایمان به خدا درجاتی دارد، و مؤمن سالک الی الله هر روز درجه‌ای از ایمان دارد غیر از درجه‌ای که در روز گذشته داشت، لذا ایمان را مضارع آورد که دلالت بر تجدد می‌کند.

اینکه گفته‌اند ایمان (تؤمنون بالله) حقا باید مقدم بر «امر به معروف و نهی از منکر» آورده شود بدان جهت است که مقصود از ذکر ایمان این است که دلالت کند بر اینکه مسلمانان به علت ایمان به خدا و تصدیق به او و اظهار دین اوست که مأمور به امر به معروف و نهی از منکر شده‌اند. اما این سخن درست نیست زیرا از تقدیم ایمان نیز همین معنی استفاده می‌شود، بلکه مقتضای ترتیب ذکر بر این دلالت دارد که آنها به خدا ایمان آورده‌اند زیرا که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، چنانکه آن را بیان کردیم مخصوصا با ملاحظه آنچه که از ائمه (ع) وارد شده است که «واو» در قرآن مفید ترتیب است با اینکه اغلب چنین است که ترتیب

ذکری، ناشی از ترتیب معنوی است. از امام صادق (ع) «۱» است که وقتی در حضور حضرت کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ خوانده شد چنین فرمود:

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۰۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۳

بهترین امت هستند که امیر المؤمنین (ع) و حسن (ع) و حسین بن علی (ع) را می‌کشند؟! پس قاری گفت: فدایت شوم چگونه نازل شده است؟ امام فرمود: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ نازل شده: آیا نمی‌بینی که خدا آنها را مدح کرده و فرمود: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ «۱».

اخبار در اینکه آنچه که از خدا نازل شده «خیر ائمه» است و اینکه مقصود محمد صلی الله علیه و آله و جانشینان او هستند بسیار است «۲».

و چون امت هم بر کسی اطلاق می‌گردد که به او اقتدا می‌شود، و هم بر کسی که به دیگری اقتدا می‌کند لذا جایز می‌شود که از لغت امت معنی ائمه اراده شود.

و ممکن است مقصودشان از «خیر ائمه» این باشد که آیه به این معنی نازل شده است، نه به آن معنی که توهم کرده‌اند. وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ: عطف است بر قول خدا كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ یا بر قول خدا «تأمرون» بنابر اینکه «۳» مستأنف باشد، و شاید مناسب جمله چنین بود که بگوید: و اگر اهل کتاب، امر به معروف و نهی از منکر بکنند و ایمان بیاورند، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ: برای آنان بهتر می‌شد. ولی چون فطرت آنها، فطرت امر به معروف قبل از ایمان نبود، بعد از ایمان نیز تکلیف آنها، امر به معروف نبود مگر پس از کمال در ایمان. لذا خداوند خواست بگوید:

اگر اصل ایمان بدون التفات به استکمال برای آنان حاصل می‌شد برای ایشان بهتر بود، لذا به ذکر اصل ایمان اکتفا کرد.

مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ: گویا که گفته شده: آیا کسی از آنها ایمان نیاورد؟

پس در جواب فرمود: از اهل کتاب کسانی هستند که ایمان آوردند به

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۰۸.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۴۲.

(۳) صافی: ج ۱، ص ۳۴۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۴

محمد صلی الله علیه و آله قبل از مبعث و بعد از بعثت، مانند انصار، از یهودیان مدینه و مانند بعضی از نصاری از اهل حبشه و اهل یمن.

وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ: یعنی کسانی که از مقتضای دین و کتاب و وصیت پیامبرشان خارج شدند، و برای اینکه به این معنی اشاره کند نفرمود اکثر آنان کافرند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۱] ص: ۳۶۴

اشاره

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٌّ وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۱۱)

ترجمه: ص: ۳۶۴

هرگز جهودان هیچ آسیب و زیان به شما نتوانند رسانند مگر آنکه از نکوهش و یاوه سرائی، شما را اندکی بیازارند و اگر به کارزار شما آیند از جنگ خواهند گریخت از این پس هیچ گاه یاری نخواهند شد.

تفسیر: ص: ۳۶۴

لَنْ يَضُرُّوكُمْ: جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: آیا فاسقین آنها می‌توانند به ما ضرر برسانند؟ پس فرمود: نمی‌توانند ضرر برسانند.

إِلَّا أذى: مگر ضرر اندک که عبارت از آزار و اذیت است، پس لفظ «اذی» مفعول مطلق نوعی است که از غیر لفظ فعل است و استثناء مفرغ است.

وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ: یعنی اگر ضرر جنگ فرض شود عاقبت کار به سود شماست، زیرا اگر آنها با شما جنگ کنند. يُؤَلُّوْكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصِرُوْنَ: به شما پشت می‌کنند (می‌گریزند) و یاری نمی‌شوند. این عبارت عطف است بر مجموع لَنْ يَضُرُّوكُمْ... تا آخر یا بر جمله شرط و جزا یعنی پس از ضرر و جنگ آنها یاری نمی‌شوند، یا بعد از جنگ یاری نمی‌شوند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۵ و ممکن است «ثم» برای ترتیب در اخبار باشد. و «لا ينصروا» به صورت مجزوم- که عطف بر جزاء باشد- خوانده شده است، و آیه از اخبار آینده است، و دلالت بر نبوت نبی صلی الله علیه و آله می‌کند چون پس از اخبار آنچه که از آن خبر داده شده بود واقع شد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۲] ص: ۳۶۵**اشاره**

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوَ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

ترجمه: ص: ۳۶۵

آنها محکوم به خواری و ذلت هستند- و لو به هر جا و یا هر کس که متوسل شوند- مگر اینکه به دین خدا و عهد مسلمانان در آیند، و آنان پیوسته اسیر بدبختی و ذلت شدند از این رو که به آیات خدا کافر شدند و پیامبران حق را بنا حق کشتند که این نافرمانی و ستمگری کار همیشه آنان خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۶۵

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ: یعنی خواری آنها را احاطه کرده است مانند خانه‌ای که در دنیا آنها را احاطه نموده و خواری آنان یا با کوچک شمردن و جزیه گرفتن است مانند یهود و نصاری که راضی به جزیه شدند، یا در انتظار خوار شدند مانند یهود که یافت نمی‌شوند مگر در حال ذلت و خواری در دنیا در شهرها و انظار، یا با مغلوب واقع شدن در احتجاج، یا در آخرت، و آوردن ماضی برای این

است که وقوع آن حتمی باشد.

أَيْنَمَا تُقِفُوا: یعنی هر کجا که یافت شوند.

إِلَّا بِجَلِّ مِنَ اللَّهِ: و آن عبارت است از فطرت که خداوند مردم را ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۶

بر آن فطرت قرار داده است که از آن به ولایت تکوینی تعبیر می‌شود که همان کتاب تکوینی الهی است، و کتاب تدوینی ظهور و بیان آن است.

وَ حَيْلٍ مِنَ النَّاسِ: و آن اتصال به نبی صلی الله علیه و آله است با بیعت عام، یا اتصال به ولی (ع) با بیعت خاص ولوی که از آن به ولایت تکلیفی تعبیر می‌شود.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده است که فرمود: ریسمان از طرف خدا، کتاب خداست و ریسمان از طرف مردم علی بن ابی طالب است. «۱»

و بَاءً: یعنی به آخرت بر می‌گردند و تعبیر به ماضی به جهت هم شکلی با افعال گذشته و آینده و محقق الوقوع بودن آن است. بَعْضَب: یعنی غضب بزرگ.

مِنَ اللَّهِ وَ ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ: مسکنت مشتق جعلی از مسکین است، و آن کسی است که فقر و تنگدستی او را از حرکت در معاش ساکن کرده باشد و حال مسکین بدتر از فقیر است، چون فقیر کسی است که چیزی ندارد که کفایت مخارجش را بکند. و این اوصاف در مورد یهود از زمان نبی صلی الله علیه و آله تا زمان ما در جمیع شهرها جریان دارد، زیرا کمتر یهودی پیدا می‌شود که ذلیل و خوار نباشد. «۲» و این آیات در مورد اهل کتاب نازل شده ولی کنایه از امت است که از علی (ع) اعراض کردند.

ذَلِكَ: یعنی آنچه که ذکر شد از ذلت و مسکنت و برگشت به آخرت با غضب بزرگ الهی همراه است.

بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: آیات تدوینی و احکام الهی که در کتاب و شرایع آنان بود، و آیات تکوینی از محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۰۹.

(۲) مراد خواری مادی نیست زیرا یهود در عصر حاضر در کمال ثروت و قدرت هستند (مترجم).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۷

معجزات آن دو و پیامبرانشان، زیرا که کفر آنها به گفته‌های پیامبرانشان در باره محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) کفر به خود آنان است، و آوردن مضارع با فاصله قرار گرفتن «کانوا» برای اشعار به این است که این معنی عادت آنها بوده و آنها به طور مستمر به این کار بوده‌اند به نحوی که انفکاک از آن برای آنها ممکن نیست.

و يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ: و پیامبران را به غیر حق می‌کشند، اینکه به «غیر حق» مقید شده یا برای روشن کردن مطلب است یا برای مقید کردن اعتقاد آنهاست، یعنی یقین داشتند که قتل انبیا به غیر حق بود، نه شک می‌کردند، و نه گمان، و به حق بودن عملشان نیز یقین نداشتند.

ذَلِكَ: یعنی این کفر و قتل بما عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ: به سبب گناهانشان بود که ستمگری و نافرمانی می‌کردند، زیرا اصرار بر گناهان صغیره منجر به گناهان کبیره و آن منجر به گناهان بزرگتر می‌گردد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۳] ص: ۳۶۷

لَيْسُوا سِوَاءَ مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

ترجمه: ص: ۳۶۷

همه اهل کتاب یکسان نیستند. طایفه‌ای از آنها در دل شب به تلاوت آیات خدا و نماز و طاعت حق مشغولند و سجده می‌کنند.

تفسیر: ص: ۳۶۷

لَيْسُوا سِوَاءَ: یعنی از اهل کتاب آنها که ایمان آوردند و آنها که فاسقند در احوال و اعمالشان مساوی نیستند.
 مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: جمله مستأنف است و جواب سؤال مقدر، مانند جمله‌های گذشته و جمله بعدی، گویا که گفته شده است: حالت مختلف غیر متساوی آنها چگونه است؟ آیا مساوی نیست؟ پس فرمود: از آنها کسانی هستند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۸
 أُمَّةٌ قَائِمَةٌ: که در اخلاق و احوال و اعمال معتدل هستند، یا اینکه برای عبادت قیام می‌کنند و در این صورت اُمَّةٌ قَائِمَةٌ به معنی «آناء اللیل» می‌باشد یعنی آنان شب زنده‌داری را بر پا می‌دارند.
 يَتْلُونَ: صفت بعد از صفت، یا حال، یا مستأنف است.
 آيَاتِ اللَّهِ: یعنی در درک آیات خدا رغبت می‌ورزند و بدان می‌نگرند و در آن می‌اندیشند چه از کتابهایی که برای آنان فرستاده شده است و چه از قرآن.

آنَاءَ اللَّيْلِ: جمع «انی» با فتح همزه یا کسر آن و سکون نون یا جمع «انو» است با کسر و سکون به معنی ساعتی از شب.
 وَهُمْ يَسْجُدُونَ: یعنی برای خدا و برای خلق خضوع می‌کنند، یا تلاوت آیات و سجود کنایه از نماز عشا یا نماز شب است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۴] ص: ۳۶۸

اشاره

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

ترجمه: ص: ۳۶۸

به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورند و امر به نیکوئی و نهی از بدکاری می‌کنند و در نیکوکاری می‌شتابند و آنها خود مردمی نیکو کارند.

تفسیر: ص: ۳۶۸

و قول خدای تعالی يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: جمله مستأنفه است یا صفت بعد از صفت، یا حال در مقام تعلیل است، و ممکن است تأخیر آن از تلاوت و سجود، اشعار به این باشد که ایمان به خدا مسبب آن دو است. و معنی آیه این است که ایمان می‌آورند به خدا به دست محمد صلی الله علیه و آله به سبب تلاوت آیات و سجود.
 وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: تقدم ایمان به خدا بر امر به معروف اشاره به آن است که اهل کتاب معصوم نیستند، و امر

به ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۶۹

معروف و نهی از منکر فطری آنها نیست، بلکه آن دو برای آنها بعد از ایمان تکلیفی به خدا حاصل می‌شود... به خلاف آیه سابق که آن در وصف ائمه بود که امر به معروف قبل از ایمان در فطرتشان قرار داده شده است. **و یَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ**: آنها در خیرات از عبادت‌ها و احسان به بندگان، شتاب می‌کنند. **وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ**: یعنی آن بزرگان که موصوف به آن اوصافند از صالحین و نیکوکارانند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۵] ص: ۳۶۹

اشاره

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

ترجمه: ص: ۳۶۹

هر کار نیک کنند البته از ثواب آن محروم نخواهند شد و خدا دانا به حال پرهیز کاران است.

تفسیر: ص: ۳۶۹

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ: یعنی هر کار خیری که انجام دهند از ثواب آن محروم نخواهند شد، یعنی در آخرت و گر نه مؤمن در دنیا محروم است زیرا که کار خوب و نیک مؤمن به آسمان بالا می‌رود، و در بین مردم منتشر نمی‌شود، ولی کافر مشکور است، زیرا کار نیک او در بین مردم منتشر می‌شود و به آسمان بالا نمی‌رود، و متعدی کردن «یکفروه» به دو مفعول یا از باب این است که متضمن معنی حرمان است، یا منصوب دوم به مفعول تشبیه شده است، مانند «زید حسن الوجه» با نصب «وجه» و «تفعلوا» به صورت مخاطب و «یکفروه» به صورت غایب نیز خوانده شده است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ: گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر، اشعار به مدح دیگری برای آنهاست و اشاره به این است که کار خیر جز از تقوی ناشی نمی‌شود، و آن مژده برای مؤمنینی است که افعال نیکشان از علم ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۰ خدا مخفی نیست، پس حتما پاداش آن را می‌دهد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۶] ص: ۳۷۰

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶)

ترجمه: ص: ۳۷۰

هرگز بسیاری مال و اولاد کافران را از عذاب خدا نتواند رهانید و آنها اهل جهنم بوده و در آن جاودانه خواهند بود.

تفسیر: ص: ۳۷۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: جمله مستأنف است و جواب سؤال از حال صنف دیگر از اهل کتاب، گویا که گفته شده: ما حال گروهی از اهل کتاب را که مؤمن و قائم به نماز و شب زنده داری هستند شناختیم، حال آن گروهی از آنها که کافر شدند چگونه است؟ چرا کلام را به صورت جواب از سؤال مقدر اخراج نمود با اینکه حق عبارت این بود که بگوید: (و منهم امه معوجه يكفرون بالله) یعنی از آنان گروهی کج هستند که به خدا کافر می‌شوند.

ادای کلام به صورت سؤال و جواب برای این است که تعدیل و توازن کامل شود، توازن با مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ باشد که با بیان کردن حال آنها از تصریح به تقسیم بی‌نیاز شود، و از طرفی حکم نسبت به جمیع کفار- با ملاحظه ایجاز و اختصار- عمومیت پیدا کند.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ: یعنی نمی‌شود به سبب غنی شدن به مال و اولاد از آنها گذشت که در «اغناء» معنی تجاوز و گذشتن تضمین شده است.

أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ: از جمله چیزهایی که انسان را مغرور و به خدا کافر می‌سازد مال و اولاد است، چون آن دو عزیزترین چیزها برای انسان است، و اعتماد و پشت گرمی انسان به آن دو قوی‌تر و شدیدتر از چیزهای دیگر است، لذا به این دو مورد اکتفا کرد.

مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: یعنی از خشم خدا چیزی نمی‌کاهد. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۱

«من الله» حال مقدم است «شیئا» مفعول به، یا جانشین موصوف است که مفعول به می‌باشد. اگر «شیئا» مفعول مطلق باشد، لفظ «من» برای تبعیض است.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: به مناسبت مقام خشم کلام را گسترده و آن را با شدت و تأکید بسیار آورد. (که هم اهل آتشند و هم همیشه در آتشند).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۷] ص: ۳۷۱

اشاره

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

ترجمه: ص: ۳۷۱

داستان کافران در مالی که برای پیشرفت مقاصد دنیوی خود صرف کنند و از آن هیچ بهره‌ای نیابند بدان ماند که باد سرد شدیدی به کشت قوم ستمکاری برسد و همه را نابود کند که حاصلی از آن به دست نیاید و خدا بر آنها ستمی نکرد و لیکن آنان بر خود ستم می‌کنند (که مالشان را در راه باطل صرف کنند و بر شقاوتشان بیفزایند).

تفسیر: ص: ۳۷۱

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ: مثل کافران در آنچه انفاق می‌کنند، این عبارت، جواب سؤال مقدر است و معنی آن این است مثل قوا و ادراکات و اموال که این کفار می‌بخشایند و از دست می‌دهند تا ذخیره آنها محسوب گردد و برای آخرتشان باشد، از آنجا که این انفاق‌ها به جا نبوده و در جایی بوده که نفعش به آنها نمی‌رسد، لذا مثل آن در نابودی قبل از رسیدن به بهره‌وری، مثل باد شدیدی است که....

تا آخر.

هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

: یعنی در زمان یا در حفظ دنیا یا ابقا آن.

تَلِّ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ

: یعنی همانند بادی است که در آن سرمای شدیدی باشد.

ابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

: یعنی کشت و زرع را در جایی ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۲

کردند که قبل از رسیدن و بهره‌برداری هلاک و نابود می‌شود، یا مقصود این است که کشت در غیر فصل خودش صورت گرفته و سرما به آن رسیده و نابودش کرده است، و معنی آیه این است که مانند زراعتی است که باد به آن اصابت کرده است. و مکرراً این مطلب در گذشته گفته شد که در تشبیه تمثیلی ترتیب بین اجزاء مشبه و مشبه به لازم نیست، و همچنین دخول ادات تشبیه بر مشبه به نیز لزومی ندارد.

ممکن است معنی آیه این باشد که آن چیزی از مالها و عمرها و قوایی که در حیات دنیا یا برای حفظ حیات دنیا می‌پردازند و لا جرم در نابود کردن کشت اخروی تکوینی که خداوند تخمش را در وجود آنها کاشته است می‌کوشند، مانند بادی است که در آن سرمای شدیدی است که به کشت و زرع قومی برخورد کرده باشد، یعنی با گناه کردن (که مانند همان باد سرما زاست) به خود ظلم کردند، و این به جهت عقوبت آنهاست.

یا اینکه کشت و زرع در محل مناسب یا در وقت مناسب انجام نگرفته است.

هَلَكَةٌ

: یعنی آن را هلاک و نابود کرد، ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ

: یعنی خدا به آنها ظلم نکرده که هر چه انفاق کرده‌اند بدون سود نابود شود.

لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ

: به اینکه انفاق را در محلی یا بر وجهی یا به نیتی کردند که سودش به آنها نرسد، یا معنی آن این است که خداوند به گروهی که باد زراعت آنها را نابود کرد ظلم نکرده است، و لکن آنها خودشان به خودشان ستم کردند بدین گونه که زراعت در محل یا وقت مناسب نکردند، یا اینکه به سبب نافرمانی‌هایشان خدا را به غضب آوردند و با طاعتشان او را راضی نکردند. و حق این عبارت این

بود که بگوید: (و ما الله ظلمهم و لكنهم يظلمون) یعنی خدا به آنها ظلم نکرد و لکن آنها ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۳

ظلم می‌کنند. زیرا هرگاه بخواهند فعل را از فاعلی نفی کنند و برای غیر فاعل اثبات نمایند شایسته است که فاعل آنچه که مورد نفی واقع می‌شود به دنبال ادات نفی و فاعلی که فعل برای او اثبات می‌شود به دنبال ادات استدراک بیاید، ولی خداوند خواست بگوید در ابطال این انفاق ظلم و ستمی نیست و نیز در نابود کردن این کشت و زرع ستمی واقع نشده است، پس ادات نفی را بر فعل داخل کرد نه فاعل تا این معنی را افاده کند، و برای آنها ظلم را اثبات کرده باشد، به اعتبار اینکه آنها نفسهایشان و قوایشان را از حقوق خودشان منع کردند، و حصر وقوع ظلم بر نفسهایشان مشعر به این معنی است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۸] ص: ۳۷۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَظَّمْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

ترجمه: ص: ۳۷۳

ای اهل ایمان از غیر همدینان خود دوست صمیمی همراز نگیرید، زیرا آنها که به غیر دین اسلامند از خلل و فساد در کار شما ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند، آنها مایلند که شما در رنج و سختی باشید، بر زبان هم آشکار می‌سازند، در صورتی که محققاً آنچه در دل پنهان می‌دارند بیش از آن است که بر زبانشان آشکار می‌شود ما آیات خود را بر شما روشن کردیم اگر خرد و اندیشه به کار بندید.

تفسیر: ص: ۳۷۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که مؤمن به ایمان عام و بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهر هستید. لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً: بطانه نگیرید، «بطانه» با کسره باء دوستان مخصوص مرد است از مردان، یا هر کس که او را مورد اعتماد خود قرار دهد از غیر اهل خانه‌اش، و در این لفظ مفرد و مذکر، و مفرد و غیر مفرد ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۴ مساوی است.

مِنْ دُونِكُمْ: از غیر خودتان، این شبه جمله متعلق به لا- تَتَّخِذُوا است، و لفظ «من» ابتدائی است یا صفت «بطانه» است و لفظ «من» تبعیضیه است، و معنی آن این است که دوستی را که بعضاً از غیر شما باشد، نگیرید. لَا- يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا: یعنی از خلل و فساد در کار شما کوتاهی نمی‌کنند، یا اینکه در فساد بین شما، سستی نمی‌کنند، و به هر تقدیر «خبالا- تمیز است و ضمیر خطاب مفعول به است بنابر اول، و منصوب به نزع خافض است بنابر دوم، یا اینکه هر دو مفعول هستند با تضمین معنی منع و مثل آن.

وَ دُّوا مَا عَظَّمْتُمْ: یعنی دوست دارند (عنت) شما را و آن شدت ضرر و مشقت است. قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ: یعنی در ضمن کلامشان دشمنی آنها از زبانشان معلوم است، چون آنها از شدت بغض نمی‌توانند خودشان را نگهدارند با اینکه آنها با نفاقی که دارند می‌خواهند دوستی با شما را در ظاهر نشان دهند.

هر سه جمله، وصف‌هائی هستند بر «بطانه» یا حال‌های مترادف، یا متداخل از «بطانه» هستند، چون «بطانه» به وسیله «من دونکم» تخصیص خورده یا حال است از فاعل «لا تَتَّخِذُوا» یا از هر دو، یا مستأنف است در مقام تعلیل.

وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ: یعنی بغض و کینه شما که در سینه‌هایشان پنهان است.

أَكْبَرُ: بزرگتر است از آنچه که بر زبانشان ظاهر می‌شود.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ: یعنی نشانه و علامت‌هائی که دلالت بر بغض و کینه آنها و شدت دشمنی آنان نسبت به شما باشد، بیان کردیم، پس چرا آنها را دوست صمیمی خود قرار می‌دهید؟

إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ: اگر شما صاحبان عقل باشید یا با عقلهایتان آن علامت‌ها را درک کنید از دوستی آنها اجتناب خواهید کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۵

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۹] ص: ۳۷۵

اشاره

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءٌ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)

ترجمه: ص: ۳۷۵

آگاه باشید چنانکه شما آنها را دوست می‌دارید آنان شما را دوست نخواهند داشت، شما چون به همه کتب آسمانی ایمان دارید به آنها محبت می‌کنید اما آنها در مجامع شما اظهار ایمان کنند و چون تنها شوند از شدت کینه سر انگشت خشم به دندان گیرند، بگو در این خشم بمیرید که خدا به راز درون دلها کاملا آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۷۵

ها أَنْتُمْ أَوْلَاءٌ تُحِبُّونَهُمْ: «انتم» مبتداست، و «اولاء» خبر آن است و «تُحِبُّونَهُمْ» خبر بعد از خبر است یا حال است یا مستأنف، یا اینکه «انتم» مبتداست و «اولاء» مفعول از باب اشتغال و خبر آن فعل مقدر است، و «تُحِبُّونَهُمْ» مفسر فعل مقدر است، یا «انتم» مبتداست، و «تُحِبُّونَهُمْ» خبر آن، و «أَوْلَاءٌ» بدل است یا منادی، یا اینکه «اولاء» به معنی «الذین» خبر آن و «تُحِبُّونَهُمْ» صله «أَوْلَاءٌ» است. وَلَا يُحِبُّونَكُمْ: و دوست ندارند شما را، که عبارت از ممانعت آنها بر دوست گرفتن از کافران است (با این سخن می‌خواهد به گوش آنها بگوید که از غیر مؤمنان دوست نگیرید).

وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ: یعنی کتابی که بر شما نازل شده، و شما مثل کسی نیستید که به قسمتی از کتاب ایمان آورد و به قسمتی دیگر کافر شود. در کتاب الهی از دوستی با کافران، کرارا نهی شده است، زیرا کسی که آنها را دوست بگیرد خود او هم از آنان محسوب می‌شود، و امر شده به اینکه مؤمنین را دوست و اولیا خود قرار دهیم، پس چرا شما به همه کتب ایمان نمی‌آورید و از این نهی و امر پیروی نمی‌کنید؟ پس آن تحریک و تهییج آنهاست بر ترک دوستی.

اینکه مفسرین عامه گفته‌اند: که معنی آیه این است که شما به همه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۶

کتاب‌های آنها و کتاب خودتان ایمان می‌آورید ولی آنها به کتاب شما ایمان نمی‌آورند.... از سیاق لفظ بعید است. وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا: وجه دیگری برای منع آنها از موالات و دوستی کفار است که با آنها اختلاط دارند، و آن این است که کفار با نفاق و دورویی با شما معاشرت می‌کنند، و شایسته مؤمنین نیست که منافقی را که دارای دو زبان است، دوست بگیرند. وَإِذَا خَلَوْا: و چون از شما دور باشند و تنها باشند.

عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ: برای تعصبی که در دینشان دارند (انگشت‌هایشان را می‌گزند).

قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ: بگو ای پیامبر شما با خشم خود بمیرید.

خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است یا به هر کس که خطاب در مورد او ممکن باشد. و این نفرین بر آنهاست که غضب آنها شدید و زیاد شود تا هلاک گردند، یا اینکه از قوت اسلام همیشه غضبناک باشند و این خشم تا آخر عمر ادامه پیدا کند، یا اینکه نهی از غضب است که دیگر غضب نکنند.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: یعنی آنچه را که با سینه‌ها همراه است، پس چگونه نداند آنچه را که در خلوت بر اعضا ظاهر می‌شود، مانند انگشت به دندان گرفتن و این جمله تمه سخنانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به گفتن آنها شده است. که در مقام تعلیل موت که ناشی از غضب باشد آمده است یا اینکه آن جمله از جانب خدا و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته

شده است: چگونه خدا می‌داند انگشت به دندان گرفتن‌ها را؟ پس فرمود: خدا می‌داند آنچه را که مخفی‌تر از آن است، یا گفته شده: چگونه دانستی ای محمد؟ پیامبر فرمود: خدا می‌داند آنچه را که پنهان‌تر از آن است پس به من خبر می‌دهد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۰] ص: ۳۷۶

اشاره

إِنَّ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۷

ترجمه: ص: ۳۷۷

اگر شما مسلمانان را خوشحالی پیش آید از آن بدحال و غمگین شوند و اگر به شما حادثه ناگواری رسد بدان خوشحال شوند اما اگر صبر کنید و پرهیزکار باشید از مکر و عداوت آنان به شما هیچ آسیبی نخواهد رسید که همانا خداوند بر آنچه می‌کنند آگاه و محیط است.

تفسیر: ص: ۳۷۷

إِنَّ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ: وجه دیگری برای جلوگیری از دوستی با کفار است. که می‌گوید: اگر به شما نیکی رسد، ناراحت می‌شوند، وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا: و اگر اتفاق بدی برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند. و این حالت عادی دشمن است و حق آن عداوت است نه دوستی که چون به شما بدی رسد، شاد می‌شوند.

وَإِنْ تَصْبِرُوا: اگر از دوستی با آنها صبر کنید، با اینکه از آزار آنان می‌ترسید، یا اینکه می‌ترسید به آنها آسیب برسانید در صورتی که آنها به شما اذیت کنند وَتَتَّقُوا: بترسید از خدا در مورد دوستی با کفار، یا اینکه از دوستی کفار بترسید یعنی از دوستی آنان بر حذر باشید تا اثر حيله‌های آنها به شما نرسد.

لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً: پس به خدا مطمئن باشید در دفع ضررهای کفار و بر دوستی آنها متکی نباشید.
إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ: جمله در مقام تعلیل است، و به خطاب و غیبت نیز خوانده شده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۱] ص: ۳۷۷

اشاره

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۸

ترجمه: ص: ۳۷۸

به یاد آر ای پیامبر، بامدادی را که از خانه خود به جهت صف آرایی مؤمنان برای جنگ بیرون شدی و خداوند بر همه گفتار و

کردار تو شنا و داناست.

تفسیر: ص: ۳۷۸

وَ إِذْ عَدَوْتَ: عطف بر لا تَتَّخِذُوا است یعنی به یاد آرید ای محمد و ای امت محمد، یا اینکه به یادشان بیاور ای محمد، یاری خدا و تأییدش را در جاهای متعدّد تا اینکه آنها را تقویت کردی که دیگر از کفار نترسند و از ترس آنها به عقب برنگردند، و این زمانی بود که صبح خارج شدی.

مِنْ أَهْلِكَ: از کوه احد بُبُؤُ الْمُؤْمِنِينَ: صف آرائی می کردی و هر یک را در جای مناسب خود قرار می دادی مَقَاعِدَ: یعنی جاهای مناسب لِلْقِتَالِ: چون «مقعد» اگر چه از «قعود» به معنی نشستن گرفته شده ولی به معنی موقف (توقف گاه) و مقام (جایگاه) استعمال می شود بدون اینکه نشستن در آن اعتبار شود، مانند استعمال مقام در مطلق موقف و مکان بدون اینکه قیام و ایستادن در آن اعتبار شده باشد.

وَ اللَّهُ سَمِيعٌ: در حالی که خداوند هنگامی که شما با هم مشورت می کردید کلام شما را می شنید.

عَلِيمٌ: به نیت های شما آگاه است در وقتی که بعضی از شما ترجیح می دادید در مدینه و راه های آن جنگ کنید و بعضی از شما می خواستید به خارج مدینه بروید، یا معنی آن این است که خداوند به اقوال شما شنواست در وقت شکست و فرار، و به احوال و نیت های شما داناست، و آن وعید برای منافقین و وعده برای راستگویان است.

به امام صادق (ع) نسبت داده شده است که فرمود: سبب جنگ ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۷۹

احد این بود که هنگامی که قریش از بدر به مکه برگشتند، و رسید به آنها آنچه که رسید از کشته و اسیر، چون از آنان هفتاد کشته و هفتاد اسیر به جای ماند، ابو سفیان گفت: ای گروه قریش زنهائتان را برای گریه کردن بر کشته هائیتان فرا نخوانید، زیرا اشک چشم که بیرون بیاید حزن و عداوت محمد را از بین می برد، و از مکه خارج شدند با سه هزار سواره و دو هزار پیاده، و با آنها زنان را نیز بیرون آوردند.

وقتی این موضوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید اصحابش را جمع کرد و آنها را بر جنگ تشویق نمود. پس عبد الله بن ابی گفت: یا رسول الله از مدینه خارج نمی شویم تا جنگ کنیم در کوه های آن، پس باید جنگ کند مرد ضعیف و زن و عبد و کنیز بر دهانه راهها و بر پشت بامها هرگز کسی با ما جنگ نکرده که پیروز شود در حالی که ما در حیاطها و خانه های خودمان بوده باشیم، و هیچ وقت برای جنگ با دشمنی بیرون نرفتیم مگر اینکه پیروز شدیم.

پس سعد بن معاذ و شخص دیگری از اوس بلند شد و گفت: یا رسول الله ما آن زمان که مشرک بودیم و بت می پرستیدیم هیچ یک از عرب در ما طمع نکرد و بر ما پیروز نشد، پس چگونه بر ما پیروز می شوند در حالی که تو در بین ما هستی، نه، باید به سوی آنها خارج شویم و با آنها جنگ کنیم، هر که از ما کشته شد شهید است، و هر کس نجات پیدا کرد مجاهد در راه خداست. پس رسول خدا رأی او را پذیرفت، و با عده ای از اصحابش خارج شد و در محلّ جنگ صف آرائی می کردند، چنانکه خدای تعالی فرمود: وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ و عبد الله بن ابی به جهاد نرفت و گروهی از خزرج پیرو رأی او شدند.

قریش به احد رسیدند و رسول خدا یارانش را آماده می کرد و سامان می داد، و اینان هفتصد مرد بودند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۰

پس عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز بر در شعب (دره) گذاشت، چون می ترسید که دشمنان از آن در، کمین بگیرند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله و یارانش فرمود: اگر دیدید ما دشمن را شکست دادیم و آنها را تا مکه هم بردیم و داخل نمودیم شما از اینجا تکان نخورید، و اگر دیدید که آنها ما را شکست دادند و ما را تا داخل مدینه آوردند باز هم تکان

نخورید و در مراکز خود بایستید.

ابو سفیان نیز خالد بن ولید را با دویست سواره کمین قرار داد و گفت: هرگاه دیدید که ما به هم آمیختیم از همین جا بر آنها خارج شوید تا پشت سر آنها قرار بگیرید... تا آخر روایت. «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۲] ص: ۳۸۰

اشاره

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

ترجمه: ص: ۳۸۰

آنگاه که دو طائفه از شما (بد دل و ترسو) در اندیشه گریز از نبرد بودند. خدا یار آنها بود آنان را دلداری داد، همیشه باید اهل ایمان به خدا توکل کنند تا دلیر و نیرومند باشند.

تفسیر: ص: ۳۸۰

إِذْ هَمَّتْ: بدل از إِذْ عَدَوْتَ است یا ظرف سَمِيعٌ وَعَلِيمٌ است.
طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ: آن طایفه بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از اوس بودند، و آن دو، دو طرف و دو جناح لشکر بودند.
بعضی گفته‌اند: آنها طایفه‌ای از انصار و طایفه‌ای از مهاجرین بودند و سبب سستی و ترس آنها این بود که عبد الله بن ابی بن سلول آنها را در روز احد به بازگشت به مدینه دعوت می کرد، و از ملاقات با مشرکین

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۱

منصرفشان می ساخت، پس سستی به خود راه دادند و اندیشه فرار کردند ولی عملاً انجام ندادند. «۱»
أَنْ تَفْشَلَا: یعنی ضعیف شوید و بترسید وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا: یعنی خداوند آنها را نمی گذارد که به خود ترس راه بدهند و فرار کنند، و آن جمله حائیه است، یا معنی آن این است که خدا ولی آنان است پس شایسته نیست که بترسند و سستی به خود راه دهند.
وَعَلَى اللَّهِ: یعنی بر خدا نه بر غیر خدا مانند عبد الله بن ابی فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: مؤمنین توکل می کنند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۳] ص: ۳۸۱

اشاره

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بَبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)

ترجمه: ص: ۳۸۱

و همانا شما را به حقیقت در بدر یاری کرد و غلبه بر دشمن داد، با آنکه شما از هر جهت در مقابل دشمن ضعیف بودید، پس راه خداپرستی و تقوی پیش گیرید، باشد که شکر نعمتهای خدا به جا آورید.

تفسیر: ص: ۳۸۱

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ: عطف بر قول خدا وَاللَّهُ وَرِيَّهُمَا است یا حال است و مقصود اشاره به تعلیل امر به توکل و تعلیل ولایت خداست. بَدْر: بدر جائی است بین مدینه و مکه چون اسم صاحبش بدر بود آن زمین به اسم صاحبش نامگذاری شد. وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ: در حالی که در انظار تماشاگران از نظر نفرت و ساز و برگ ذلیل بودید، زیرا از حیث عدد اندک هستید، سیصد و سیزده مرد. و از حیث لباس کهنه و زنده پوش هستید، و سلاح و مرکب هم جز اندکی ندارید.

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۴۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۲

فَاتَّقُوا اللَّهَ: در اعتماد بر غیر و استمداد از غیر از خدا بترسید.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: یعنی متّصف به مقام شکر بشوید، یا نعمت یاری خدا را سپاس گوید، یا اینکه متنعم به نعمت دیگری از نصرت و غیر آن بشوید پس شکر می کنید بنابر اینکه «تشکرون» جانشین «تنعمون» باشد از قبیل جانشین شدن مسبب جای سبب یا سبب جای مسبب.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۴] ص: ۳۸۲

اشاره

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴)

ترجمه: ص: ۳۸۲

ای رسول به یاد آر آنگاه که مؤمنان را گفتی آیا خداوند به شما مدد نکرد که سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد.

تفسیر: ص: ۳۸۲

إِذْ تَقُولُ: ظرف «نصرکم» است، یا بدل است از قول خدا «إِذْ هَمَّتْ» یا بدل دوم است از قول خدا «إِذْ غَدَوْتُ» یعنی خداوند می شنید آن وقت که می گفتی لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ: در مقام استدلال بر صدق نبی صلی الله علیه و آله و وعده او، یا در مقام احتجاج بر اعداء است، یا در مقام جنگ و مقاتله با دشمنان، و آوردن «لن» که دلالت بر نفی ابد می کند اشاره به این است که آنها به حسب غفلت و عدم تفکر و ضعف انتقال یا کمی نفرت و ساز و برگ گمان کردند که خداوند هرگز آنان را کفایت نمی کند (می پنداشتند خدا تنها کافی نیست و آلت و عدت لازم است).

أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ: حکایت از نبی صلی الله علیه و آله است، یا ابتدا کلام از جانب خداست خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و امت او، گویا که خدای تعالی فرموده است: بلی کفایت می کند شما را، پس این جمله ایجاب

کفایت است. و قول خدای تعالی در آیه بعد مکمل آن است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۵] ص: ۳۸۳

اشاره

بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

ترجمه: ص: ۳۸۳

اگر شکیبائی ورزید و تقوی پیشه کنید، و بیاید شما را سرعت جوشش در جنگ، خدا شما را با پنج هزار فرشته نشان کننده یاری می کند.

تفسیر: ص: ۳۸۳

بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا: این عبارت بیان مفاد «بلی» نیست، بلکه آن وعده‌ای است به آنان در جهت به نصرت و امداد، زیادتر از آن عدد، مشروط بر اینکه ثابت قدم بوده و از سستی و فرار بپرهیزند.

پس اگر صبر کنید و یأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا: «فور»، مصدر «فار» است به معنی جوشیدن است که برای سرعت استعاره شده، سپس در زمان حاضر استعمال شده است که در آن تأخیر مهلت نیست. یا اینکه شما به خاطر شدت خشمی که بر آنها دارید به فوران آئید.

يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ: خدا با ۵ هزار فرشته نشانه‌دار شما را یاری می کند ملائکه‌ها علامت‌هایی دارند که به وسیله آنها از غیرشان ممتاز می گردند، و «مسوّمین» با کسر واو خوانده شده از «سوم علی القوم» یعنی حمله کرد بر قوم. و از بعضی اخبار استفاده می شود همانطور که نصرت و یاری در بدر بود، این وعده نیز در بدر بود، و اینکه فرشتگانی که برای کمک فرود آمدند نخست سه هزار بودند و سپس دو هزار دیگر به آنها ملحق شدند. «۱»

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۳۸. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۴

در بعضی اخبار اشاره است به اینکه این وعده در غزوه احد بوده است. «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۶] ص: ۳۸۴

اشاره

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)

ترجمه: ص: ۳۸۴

و خدا آن فرشتگان را نفرستاد مگر برای اینکه به شما مژده فتح دهند و دل شما را به نصرت خدا مطمئن کنند، و فتح و پیروزی نصیب شما نگشت مگر از جانب خدای توانای دانا.

تفسیر: ص: ۳۸۴

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ: یعنی خداوند امداد شما را به ملائکه قرار نداد إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ: مگر اینکه بشارتی بر شما باشد و قلب شما از اضطراب ساکن و آرام شود، یعنی مقصود از امداد به ملائکه چیزی نبود جز اینکه بشارت بر شما باشد تا قبل از پیروزی خوشحال شوید، و برای اینکه دل‌های شما مطمئن شود پیش از اینکه چشم‌های شما با غلبه و قتل روشن گردد. زیرا نظرهای بشری مبنی بر اسباب حسنی است.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: بدون توسط اسباب و آلات و بدون احتیاج به امداد و آمادگی، خدا یاری می‌کند. الْعَزِيزِ: زیرا او کسی است که هیچ مانعی از تحقق مرادش منع نمی‌کند. الْحَكِيمِ: او کسی است که یاری نمی‌کند و خوار نمی‌کند مگر برای حکم و مصالحی که به شما بر می‌گردد.

(۱) برهان: ج ۱، ص ۳۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۵

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۷] ص: ۳۸۵

اشاره

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

ترجمه: ص: ۳۸۵

تا گروهی از کافران را هلاک گرداند، یا ذلیل و خوار کند که از مقصود خود که از میان بردن اسلام و مسلمین است، ناامید باز گردند.

تفسیر: ص: ۳۸۵

لَيَقْطَعَنَّ: متعلق است به قول خدا: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ یا به يُمِدُّكُمْ یا به «نصر» در قول خدا: وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ یا متعلق به محذوف است یعنی:

(جعل هذا النصر لكم ليقطع) این نصرت را برای شما قرار داد تا قطع کند...

طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: گروهی از کافران را، یعنی نابود کند به کشتن یا اسیر شدن چنانکه در بدر اتفاق افتاد.

أَوْ يَكْبِتُهُمْ: «کبته» یعنی بر زمین زد او را، و خوار گردانید، و او را برگردانید و شکست داد، او را با غضب رد کرد، همه این معانی مناسب است و لفظ «أو» برای نشان دادن نوع عمل است.

فَيَنْقَلِبُوا: یعنی باز گرداند، خَائِبِينَ: یعنی بدون اینکه به آرزوهایشان برسند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۸] ص: ۳۸۵

اشاره

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)

ترجمه: ص: ۳۸۵

ای پیامبر خدا را اختیار مطلق است، بدست تو کاری نیست اگر بخواهد به لطف خود درگذرد و یا عذابشان کند زیرا آنان مردمی ستمگرند.

تفسیر: ص: ۳۸۵

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ: جمله معترضه است بین چند عبارت که به هم عطف شده است، و قطع گمان مؤمنین است در اینکه امر هلاک کردن مشرکین یا زنده کردن آنان بستگی به درخواست نبی صلی الله علیه و آله دارد. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۶
أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ: ظاهر این است که آن عطف است بر ما قبل قول خدا:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ و ممکن است عطف باشد بر «امر» یا بر «شیء» با تقدیر «ان» و ممکن است «أو» به معنی «حتی» به تقدیر «ان» باشد، یعنی نیست برای تو از امر آنان چیزی تا اینکه به درخواست تو خداوند توجه آنان را بپذیرد. و ممکن است به معنی «الّا» باشد به تقدیر «ان» یعنی نیست بر تو از امر آنان چیزی مگر اینکه خداوند بر آنها توبه عرضه دارد که تو از توبه خداوند خوشحال شوی. و در تمام حالت‌های چهارگانه قول خدا لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ منقطع از ما قبل و جواب سؤال مقدر است.
أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ: یا اینکه عذابشان کند، زیرا آنان ظالمنند، به امام باقر (ع) نسبت داده شده که (أن تتوب عليهم أو تعذبهم) خوانده است، یعنی با اظهار «أن» و لفظ خطاب. «۱»

و نیز به او نسبت داده شده که خوانده است: (إن يتب عليهم أو يعذبهم) «۲» و از امام باقر (ع) است که نزد او این آیه قرائت شد لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ فرمود آری به خدا سوگند که همه کارها به دست پیامبر است و چنین نیست که تو گمان کردی ولی من خبر می‌دهم تو را که خدای تعالی وقتی به پیامبرش خبر داد که ولایت علی را ظاهر سازد پیامبر به اندیشه فرو رفت در دشمنی قومش با علی (ع) در چیزی که خداوند او را بر آنها در جمیع خصلت‌ها برتری داده است و حسد آنان را نسبت به علی (ع) می‌دانست، و در نتیجه این فکر دل پیامبر (ص) به تنگ آمد پس خداوند به او خبر داد که برای او در این مطلب چیزی نیست و امر در آن مربوط به خداست که علی را وصی پیامبر قرار دهد و ولی امر بعد از او باشد پس این است مقصود خدا، و چگونه می‌شود که به دست پیامبر هیچ چیز نباشد در حالی که خداوند این اجازه را به او تفویض کرده

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱۴۱.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۵۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۷

است. و هر چه را او روا بداند، حلال باشد و آنچه را که ناروا بداند، حرام باشد، قول خدای تعالی است که فرمود: هر چه را که رسول آورد آن را بگیری و هر چه را که از آن نهی کرد خودداری کنید. «۱»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰)

ترجمه: ص: ۳۸۸

ای کسانی که به دین اسلام گرویده‌اید ربا نخورید که دائم سود بر سرمایه بیفزایید تا چند برابر شود، از خدا بترسید و این عمل زشت را ترک کنید باشد که سعادت و رستگاری یابید.

تفسیر: ص: ۳۸۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ابتدای کلام است برای اعلان حکمی از احکام سیاسات و اینکه آن را با ندا شروع کرد برای اینکه سختی نهی از ربا را که به آن عادت کرده‌اند با لذت ندا و خطاب جبران کند.
لا- تَأْكُلُوا الرِّبَا: یعنی ربا را نگیرید، و استعمال اکل (خوردن) در مطلق اخذ و تصرف شایع شده است، یا از باب اینکه اکل (خوردن) در همه موارد به کار می‌رود، و یا از باب اینکه هر تصرفی برای هر نیروئی از نیروها یک نوع خوردن محسوب می‌شود.
أَضْعَافًا: جمع ضعف است به معنی دو برابر چیزی.

مُضَاعَفَةً: تأکید دو برابر شدن است، و معنی آن چند برابر چیزی است که در مدّت اول آن را معین نموده‌اید، یا اینکه از شأن آن این است که در زمان کوتاه با تکرار مدّت و تکرار زیادی مال چند برابر اصل مال بشود، چنانکه در سابق مردی برای مدّتی ربا می‌داد، سپس برای بار دوم ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۸۹

زیاد می‌کرد، و بار سوم... (ربح مرکب) و همچنین تا آنجا که با چیز اندک در زمان کم همه مال بدهکار را می‌ربود پس این آیه نهی از قبیح‌ترین موارد رباست، یا نهی از مطلق رباست، به اینکه قبیح شأنی آن را بیان کند.

تا اینکه علت نهی باشد، و قید نهی نیست تا مفهوم مخالف آن منافی نهی ضمنی مطلق باشد، که در سوره بقره گذشت. یا منافی نهی مطلق باشد که در سوره نسا به آن تصریح شده است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: از خدا بترسید در ارتکاب ربا که از آن نهی شدید.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: شاید به رستگاری برسید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۱] ص: ۳۸۹

اشاره

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

ترجمه: ص: ۳۸۹

و بپرهیزید از آتش عذابی که برای کیفر کافران افروخته‌اند.

تفسیر: ص: ۳۸۹

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ: بدین گونه که اجتناب کنید از مثل افعال آنان از قبیل (ربا خواری) و غیر آن. و وجه تحریم ربا در

سوره بقره در قول خدای تعالی: **وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا**، گفته شد.

بعد از آنکه از چیزی که به انسان ضرر می‌زند و او را به آتش می‌کشاند نهی کرد، در آیه بعد به سوی چیزی که به او خیر می‌رساند و به بهشت می‌کشاند. برمی‌انگیزد و می‌فرماید:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۲] ص: ۳۸۹

اشاره

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)

ترجمه: ص: ۳۸۹

از حکم خدا و رسول فرمان برید، باشد که مشمول رحمت خدا شوید.

تفسیر: ص: ۳۸۹

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ: فرمان خدا را اطاعت کنید به وسیله اطاعت از ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۰
رسول در مورد اموری که شما را به آن امر، یا شما را از آن نهی کرده است، و از این رو لفظ «أطيعوا» را تکرار نکرد، و فرمود:
وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: و فرمان برید فرستاده خدا را، باشد که مورد رحمت قرار گیرید. پیش از این گذشت که آوردن ادات
ترجی (لعل) از عادت بزرگان است، و اینکه ترجی (امیدوار نمودن) از خدا واجب است و قابل تخلف نیست. (یعنی حتمی الوقوع
است).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۳] ص: ۳۹۰

اشاره

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)

ترجمه: ص: ۳۹۰

و بشتابید به سوی آمرزش پروردگار خویش و به سوی بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و برای پرهیزکاران
مهیاست.

تفسیر: ص: ۳۹۰

اشاره

وَ سَارِعُوا: بشتابید به طاعت رسول و اهمیّت دادن به آن.

إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ:

وجه تعبیر از عرض بهشت به عرض آسمان‌ها و زمین ص: ۳۹۰

بدان که عرض و طول در سطح مستوی عبارت است از اقل دو امتداد و اکثر آن دو، و در مجسّمات عبارت از کوتاه‌ترین امتداد و طولانی‌ترین آن است. عرض در اسطوائیات (استوانه) و مخروطیات عبارت است از امتداد قواعد آنهاست، و طول در آنها عبارت از امتداد سهام (ارتفاع مثلث‌ها در هرم، و ارتفاع استوانه و مخروط) آنهاست.

از آنجا که عوالم امکان از مشیت آغاز شده است که آن عبارت از وحدت حقّه است که کثرت در ظلّ و سایه‌ای از آن وحدت محسوب می‌شود و آن وحدت مانند نقطه است در اینکه کثرت به آن راه نمی‌یابد ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۱

در حالی که منتهی به عالم اجسام است که آن به خاطر کثرتش مانند قاعده مخروط است، و لذا تشبیه شده است عوالم طولی به مخروط که از یک سو منتهی به نقطه است و از سوی دیگری منتهی به قاعده.

و عالم طبع به سبب کثرتش مثل قاعده مخروط در کثرت آن است، و این را نیز دانستی که عرض مخروط عبارت از قطر قاعده آن است، لذا خداوند فرمود: که عرض آن خود آسمان‌ها و زمین است بدون اینکه ادات تشبیه بیاورد.

و چون همه این تشبیهات بر طریق تشبیه معقول به محسوس است در سوره حدید فرمود: **سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** که در وسط آن اداه تشبیه (ک) آورده است.

سپس بدان که وسعت عالم طبع و جای آن ظرف وسعت عوالم بالا است چنانکه زمان عالم طبع ظرف زمان بقای عوالم بالا است، و چنانکه وسعت دهر (روزگار) که امتداد بقای عوالم عالیه است نسبت به زمان چندین برابر است به هزار یا پنجاه هزار سال ذکر شده است، زیرا یک روز از دهر (روزگار) که وعاء (ظرف) و مظهرش یک روز از زمان است مانند هزار سال است در مرتبه اول یا مانند پنجاه هزار سال است در مرتبه‌های دیگر همچنین وسعت ظرف عوالم بالا که به منزله مکان عالم طبع است نسبت به مکان که ظرف و مظهر ظرف عوالم بالاست چند برابر آن است به هزار یا پنجاه هزار.

و این وسعت غیر از وسعت به کثرت است، پس تشبیه عالم طبع در کثرت به قاعده و عوالم بالا- در وحدت به نقطه منافاتی با آن ندارد.

أَعَدَّتْ: صفت بعد از صفت است، یا حال است به تقدیر قد، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر، گویا که گفته شده: این بهشت برای چه کسی است؟

و خدا فرمود: **لِلْمُتَّقِينَ** برای پرهیزگاران آماده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۲

در اول سوره بقره بیان مراتب تقوی گذشت، زیرا که تقوای حقیقی عبارت از آن است که بعد از ایمان باشد و اول مرتبه آن تقوی و پرهیز از نسبت دادن چیزی از اموال و افعال است به خودش و آخرین مرتبه آن تقوی از ذات خود است به نحوی که برای او ذات و انانیتی باقی نماند، و آن آخرین مرتبه عبودیت و اولین مرتبه ربوبیت است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۴] ص: ۳۹۲

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

ترجمه: ص: ۳۹۲

آنان که از مال خود به فقرا در وسعت و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود فرو نشانند و از بدی مردم در گذرند و خدا دوستدار نیکوکاران است.

تفسیر: ص: ۳۹۲

اشاره

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ: آنان که انفاق کنند از اموال و بدن‌ها و عرض‌ها (چیزهای وابسته به بدن) و توانائیها و صفتها و خودخواهی‌ها فی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ: یعنی در جمیع احوال به طوری که هیچ حالتی آنان را از انفاق منع نکند، و این بیان صرفاً به منزله ذکر اوصافی از تقوا پیشه‌گان است نه اینکه مقید کردن به این صفات باشد. و این مطلب پیش از این گفته شد. وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ: و کسانی که خشم خود را حبس می‌کنند.

اوصاف سه گانه مذکور، بیان بعضی مراتب انفاق است، زیرا کظم غیظ (فرو خوردن خشم) در حقیقت انفاق از شدت قوه غضب است، چنانکه بخشودن مردم و طهارت قلب از کینه آنها و بیزاری جستن از بدی کردن به آنها. و بجای آن، در برابر بدی آنان احسان کردن یک نوع انفاق است که از شدت بزرگ پنداری و خود بینی نفس می‌کاهد.

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ: عفو در اینجا به معنی گذشت است، زیرا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۳ عفو و صفح «۱» مانند فقرا و مساکین‌اند، چون کظم غیظ به معنی عفو و ترک انتقام از کینه بر بدکار و بدی کننده است.

تحقیق مراتب مردم در قصاص و ترک آن ص: ۳۹۳

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حَقَّ عبارت این است که بگوید:

«والمحسنین» و لکن به این عبارت عدول نمود و آن به جهت افاده قسیم بودن است. یعنی محسنین چند قسم‌اند نه یک قسم. و خواست که محبوب بودن آنان را با کوتاهترین لفظ بیان کند.

چون آنچه که از این سه (انفاق، فرو خوردن خشم و عفو) ممدوح است، آن است که سرشت و عادت باشد و از طبیعت و عادت صادر شده باشد آنها را به صورت اسم آورد به خلاف انفاق، که مقصود و ممدوح از انفاق حدوث فعل و بیرون آوردن زیادی مال و سود رساندن به غیر است اگر چه عادت بر انفاق نیز ممدوح باشد لذا در مورد انفاق، فعلی آورد که استمرار را برساند. و خدای تعالی با همین عبارت مختصر اشاره به مراتب تقوی و منازل سلوک نمود، زیرا اولین مراتب تقوی و سلوک انزجار و ناراحتی از زیادیهای دنیا و بدیهای نفس است، و این خود یک نوع انفاق از خواسته‌های نفس است، سپس انفاق بیرون انداختن زیادیهای شهوات نفس است، و در این مرتبه است که قصاص از بدکار برای او مباح می‌شود و لکن از قصاصی که بیشتر از مقدار بدی باشد نهی شده است، و آن نیز تقوی و انفاق از قوه غضب و امضای آن است، زیرا قوه غضب در مقام مکافات بدکار در یک حدّ معینی نمی‌ایستد، و برای

(۱) لفظ عفو و صفح مانند دو لفظ فقیر و مسکین هستند که هر گاه هر دو در یک جمله جمع شوند به دو معنی مخصوص به خود استعمال می‌شوند و هر گاه جدا جدا آورده شوند هر دو یک معنی می‌دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۴

این مرتبه درجات متعددی است.

مرتبه دوم تقوی فرو نشانیدن خشم و ترک امضای (اجرای) غضب بر بدکار است، و برای این مرتبه درجاتی است.

مرتبه سوم، عفو از بدکار و پاک کردن قلب از کینه اوست و این معنی حاصل نمی‌شود مگر اینکه سالک به مقام شهود و عیان برسد، و حقّ اول (خدای تعالی)، را در مظهري از مظاهرش مشاهده کند.

و برای این مرتبه، نیز درجاتی است، و در این مرتبه مهالک متعدّد و مفسد غیر محدودی است، و هر کس که میل پیدا کند و به یکی از مذاهب باطل منحرف شود، انحراف او از همین مرتبه ناشی می‌شود، و آخرین درجه این مرتبه آخرین درجه عبودیت و اولین درجه ربوبیت است و آن مقام احسان و مقام محبوبیت برای خداست.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۵] ص: ۳۹۴

اشاره

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَعَفَوْا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)

ترجمه: ص: ۳۹۴

نیکان آنها هستند که هر گاه ناشایسته‌ای از ایشان سرزند و ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند که می‌دانند جز خدا هیچ کس نمی‌تواند گناه خلق را بیاورد و آنها هستند که در کار زشتی که انجام داده‌اند، اصرار نمی‌ورزند چون خود به زشتی معصیت آگاهند.

تفسیر: ص: ۳۹۴

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً: عطف بر الَّذِينَ يُنْفِقُونَ است، و فاحشه اطلاق می‌شود بر خصوص زنا و بر هر چیزی که قبح آن شدید باشد، و بر هر چیزی که خدا از آن نهی کرده است.

أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ: ظاهر متبادر این است که مقصود از فاحشه ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۵

کاری باشد که زشتی آن زیاد است و مقصود از ظلم به نفس، مطلقاً کار قبیح است، تا اینکه از قبیل ذکر عام بعد از خاص شود، یا اینکه مقصود از ظلم به نفس کاری است که زشتی و قبح آن اندک باشد که در این صورت قسیم «۱» فاحشه می‌شود.

به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فاحشه را به زنا و ظلم به نفس را به ارتکاب گناه بزرگتر از زنا تفسیر کرده است، و اینکه آیه در مورد جوانی نازل شده است که هفت سال نبش قبر می‌کرد تا اینکه قبر کنیزی از دختران انصار را نبش نمود و کفنش را گرفت و با او مجامعت کرد، پس شنید صدا کننده‌ای از پشت سر او می‌گوید: ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین، روزی که

من و تو را می‌ایستاند، چنانکه مرا در بین لشکریان مرده‌ها عریان ترک کردی، و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن‌هایم را بیرون کردی، و مرا گذاشتی که برای حساب با حالت جنب بلند شوم، پس وای به جوانی تو از آتش. پس جوان پشیمان شد، و خدمت نبی صلی الله علیه و آله آمد در حالی که گریه و زاری می‌کرد، و هنگامی که پیامبر حال او را پرسید و به حال او آگاه شد او را از محضرش راند، پس جوان ناامید شد و به بعضی از کوه‌ها خارج شد و به سوی خدا زاری و تضرع کرد تا چهل روز تا اینکه خداوند قبول توبه او را نازل فرمود و این آیه را بر پیامبرش نازل کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحابش در طلب او بیرون آمدند، و پیامبر را به او راهنمایی کردند پس به سوی او آمد و به او نزدیک شد و دست‌هایش را به گردن او انداخت و خاک را از سرش تکانید و فرمود:

(۱) وقتی چیزی را به اقسامی تقسیم می‌کنند خود آن چیز که تقسیم شده است مقسم نامیده می‌شود و هر یک از اقسام نسبت به مقسم یک قسمی از آن می‌باشد و هر یک از اقسام نسبت به قسم دیگر مقسیم نامیده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۶

ای بهلول «۱» مژده بده که تو آزاد شده خدا از آتش هستی. «۲»

ذَكَرُوا اللَّهَ: یعنی فاحشه یا ظلم نفس از تمکن (مستقر شدن و قرار گرفتن) در جهل نیست بلکه از لغزشهایی است که بر بندگان حادث نازل می‌شود، و بخشیده می‌شود چون کبیره نیست زیرا گناه کبیره آن است که از تمکن در پیروی طاغوت صادر شده باشد، ولی اگر انسان متمکن در پیروی علی (ع) و ولایت او باشد پس هر چه که از بدیها از او صادر شود از قبیل لغزشها و از گناهان، صغیره است.

و این انسان هر وقت که شیطان او را به کار زشتی وادار کند حتما خدا را به یاد می‌آورد و از کار زشتی که کرده است، پشیمان می‌شود، و از پروردگارش آرمزش خواهی می‌کند. و آنچه که در اخبار در مورد اصرار وارد شده است، این است که شخص گناه کند و استغفار نماید، و با توبه نفس خود را نو و تازه نسازد. «۳»

و از قول امام (ع) است که فرمود: با اصرار در گناه صغیره‌ای نیست و با استغفار، کبیره‌ای. «۴» (هر گناه ولو بسیار کوچک اگر مکرر شود صغیره تلقی نمی‌شود و هر گناه ولو بسیار بزرگ اگر مورد استغفار واقع شود کبیره تلقی نمی‌گردد). از قبیل قول نبی صلی الله علیه و آله است: کسی که استغفار کند اصرار نکرده است اگر چه در یک روز هفتاد مرتبه به گناه باز گردد. «۵» و غیر اینها از روایاتی که در بیان کبائر و صغائر وارد شده است.

همه اینها مشعر به همان مطلبی است که ذکر کردیم.

پس صاحبان صغیره کسانی هستند که هر گاه گناهی را (هر گناهی) مرتکب شوند ذکر خدا کنند

(۱) بهلول در لغت به معنای خنده‌رو - خجسته - مهتر - جامع خیرات است. و در اینجا منظور معنای لغوی آن است.

(۲) برهان: ج ۱، ص ۳۱۶.

(۳) عیاشی: ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱۴۴.

(۴) صافی: ج ۱، ص ۳۵۲.

(۵) صافی: ج ۱، ص ۳۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۷

فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ: و گناهانشان را استغفار کنند.

و صاحبان کبیره کسانی هستند که هرگاه گناهی را مرتکب شوند خدا را به یاد نیاورند و از گناه استغفار نمایند، و آنچه که وارد شده از تعداد کبیره‌ها و حصر آنها در هفت یا بیشتر اشاره به نسبی بودن کبیره است یعنی در مقایسه بعضی از گناهان با بعضی دیگر.

وَمَنْ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ: معترضه است یا حالیه، و مقصود ناامید کردن بندگان است از توجه به غیر خدای تعالی و استغفار از غیر او، و توصیف خدای تعالی به وسعت مغفرت با حصر مغفرت در خدای تعالی.

وَلَمْ يُصَيِّرُوا عَلَى مَا فَعَلُوا: عطف است بر قول خدا فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ و اصرار بر معصیت چنانکه سابقا دانسته شد آماده کردن نفس است بر معصیت بدون احداث توبه، خواه مکرر باشد و خواه نباشد، همانطور گناه کبیره گناهی است که از تمکین نفس در جهل و پیروی طاغوت صادر شود.

وَهُمْ يَعْلَمُونَ: یعنی اصرار بر فاحشه یا ظلم به نفس نکنند، در حالی که آنها زشتی کار خود را می‌دانند، یعنی اینکه مناط صدق اصرار بر عمل زشت آن است، که کننده آن به زشتی آن آگاه باشد نه اینکه زشتی عمل نفس الامر آن فعل باشد. بنابراین اگر بر مردی زن اجنبی مشبه شد و اصرار به نزدیکی به او کرد بر زن معصیت نیست، و اصرار بر آن نیز اصرار بر قبیح نمی‌باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۶] ص: ۳۹۷

اشاره

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

ترجمه: ص: ۳۹۷

آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است همیشه در آن بهشت‌ها ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۸
متنعم خواهند بود و چه نیکوست پاداش نیکوکاران عالم.

تفسیر: ص: ۳۹۸

أُولَئِكَ: آوردن اسم اشاره بعید به جهت یاد آوری آنها با اوصاف بزرگشان و به جهت بزرگ نمودن شأن آنهاست.
جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ: این جمله تأکید آن چیزی است از قول خدا أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ استفاده می‌شود، زیرا مفاد آن این است که جنت و مغفرت محل ورود متقین قرار داده شده است چون که بهشت جزا و پاداش آنهاست، و چون آیه در مقام تأکید است آن را با اسمیه بودن جمله تأکید کرد، و نسبت را تکرار کرد به اینکه آن را دارای دو وجه قرار داد، کبری، و صغری، و کلام را بسط داد و اکتفا به ذکر مغفرت و جنت نکرد، و جنت را جمع آورد، و آن را وصف کرد به قول خدای تعالی:

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا: و آن را مدح نمود به اینکه منت از او برداشته شده است (در مقام اعطای آن بر آنها منت نمی‌گذارد) زیرا آن بهشت پاداش عمل آنهاست. و لذا فرمود:

وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: یعنی چه خوب است اجر و پاداش عمل کنندگان، که مغفرت و بهشت‌ها است. روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد ابلیس بر کوهی بالا رفت پس با صدای بلند عفریت‌هایش را صدا زد، و همه پیش او جمع شدند، پس گفتند: ای آقای

ما برای چه ما را فراخواندی، گفت: این آیه نازل شده است پس چه کسی از شما به درد آن می‌خورد؟ عفریتی از شیطان بلند شد و گفت:

من می‌دانم با آیه چه کار کنم، چنین و چنان می‌کنم، شیطان گفت: تو به درد آن نمی‌خوری، پس یکی دیگر بلند شد و مثل اولی سخن گفت، که شیطان گفت: تو نیز به درد آن نمی‌خوری.

بار سوم و سواس خناس بلند شد و گفت: من می‌دانم با آن چه کار ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۳۹۹
کنم، شیطان گفت: تو با چه چیز و چه کار می‌کنی؟ گفت: من به آنها وعده می‌دهم و آرزومندشان می‌کنم تا اینکه در گناه و خطیئه بیفتند، پس وقتی که در گناه واقع شدند استغفار را فراموششان می‌کنم. پس شیطان گفت تو به درد آن می‌خوری، سپس او را موکل آن آیه کرد تا روز قیامت «۱».

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۷] ص: ۳۹۹

اشاره

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷)

ترجمه: ص: ۳۹۹

پیش از شما مللی بودند و رفتند پس گردش کنید در زمین تا ببینید چگونه هلاک شدند آنان که وعده‌های خدا را تکذیب کردند.

تفسیر: ص: ۳۹۹

قَدْ خَلَتْ: استیناف است و جواب سؤال مقدر گویا که گفته شده:

اینها که ذکر شد برای متقین است، پس برای غیر متقین چه چیز است؟

پس خداوند فرمود: ملت‌هایی قبل از شما رفتند.

مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ: «سنن» جمع سنت است و آن به معنی سیره و طریقت است و مقصود این است که آن راههایی که امت‌های پیشین از متقین، مصدقین و از فاسقین و تکذیب کنندگان بر آن راهها بودند و گذشتند و رفتند.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ: یعنی زمین عالم طبیعت را در جستجوی آگاهی از سیر تصدیق کنندگان و سیر تکذیب کنندگان بگردید تا حال و عمل آنها و کار خدا در باره آنها و نسل آینده‌شان در دنیا و آخرت بر شما معلوم شود بدین گونه که آثار صنع خدا را در مورد آنها مشاهده کنید و ببینید که اخبار انبیا در مورد حالت آنان در آخرت چیست؟ سپس

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۴۶۴. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۰

اندیشه کنید.

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ: پس ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه است تا از حال آنها عبرت بگیرید، و از ارتکاب به افعال آنها اجتناب کنید، یا اینکه در زمین قرآن و کتب آسمانی سیر کنید، یا در زمین وجود و عالم صغیرتان سیر کنید، که

گذشتگان اهل عالم شما هر يك در مقام خودشان مدعی انانیت و استقلال بودند، و با زبان حالشان گفتار کسی را که می گفت: «شما در راه هلاکت از این دنیا هستید و باید از این وجود فانی شوید، سپس با وجود دیگر که اشرف و اکمل است بقا و حیات پیدا خواهید کرد». تکذیب می کردند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۸] ص: ۴۰۰

اشاره

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

ترجمه: ص: ۴۰۰

این کتاب خدا و آیات مذکور حجّت و بیانی است برای عموم مردم و راهنما و پندی برای پرهیزکاران.

تفسیر: ص: ۴۰۰

هذا: یعنی این قرآن با آیاتش، یا این که ذکر شد از قبیل ذکر حال متّقین و عاقبت آنها، و ذکر تکذیب کنندگان و اشاره به عاقبت رسوائی آنها، یا سنتهای گذشته از متّقین و مکذّبین، که ذکر شد، یا سیر در زمین، یا رسوائی عاقبت تکذیب کنندگان. بیان: به معنی ظاهر، یا ظاهر کننده، یا ظاهر کردن است.

لِلنَّاسِ: برای عموم مردم و هُدًى: یعنی هدایت کننده، یا هدایت است.

وَ مَوْعِظَةٌ: وعظ کننده و پند دهنده، یا وعظ و پند است.

لِلْمُتَّقِينَ: مخصوص متّقین است، زیرا شرط هدایت و وعظ، قبول کردن قابل است زیرا آن دو از امور نسبی هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۹] ص: ۴۰۱

اشاره

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

ترجمه: ص: ۴۰۱

شما مسلمانان نه هرگز در کار دین سستی کنید و نه از فوت غنیمت و متاع دنیا اندوهناک باشید زیرا شما اگر در ایمان ثابت و استوار باشید پیرومندترین مردم، و بلند مرتبه ترین ملل دنیا هستید.

تفسیر: ص: ۴۰۱

وَلَا تَهِنُوا: عطف بر سارِعُوا است، زیرا فاصل بین آن دو از متعلقات معطوف علیه است، یعنی از جهاد کردن به سبب آنچه که به

شما در روز احد رسید ضعف نشان ندهید و سستی نکنید که دو برابر آن سختی‌ها در روز بدر به شما رسید.

وَلَا تَحْزَنُوا: و اندوهناک بر کشته‌هایتان نباشید، زیرا آنها با کشته شدن به مقامات عالی بهشتی رسیدند و با همسران حور العین خود معانقه کردند، و نیز اندوهناک نباشید بر آنچه که از غنیمتها از شما فوت شد.

وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ: شما بر کوه صعود کرده‌اید و لذا بالاتر هستید- یا اینکه شأن شما بالاتر است چون شما بر حقیق و دشمن شما بر باطل، و کشته‌های شما در بهشت هستند و کشته‌های آنها در آتش، یا شما بالا هستید به سبب غلبه بر آنها و به هر تقدیر آن تسلی و دلداری است.

برخی گفته‌اند: آیه در مورد کشته و زخمی شدن آنها در روز احد نازل شده است تا تسلی مؤمنان باشد.

برخی گفته‌اند: وقتی که مسلمین شکست خوردند خالد بن ولید با لشگری از مشرکین می‌خواست به کوهی که بالای سر مسلمانان قرار داشت برود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نباید بر بالای ما قرار گیرند، عده‌ای از تیراندازها جستند و بالای کوه قرار گرفتند، و به گروه مشرکین تیراندازی کردند تا اینکه آنها را شکست دادند و مسلمانان بالای کوه قرار گرفتند، و این آیه نازل شد. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۲

بعضی گفته‌اند: که آیه بعد از روز احد نازل شد در وقتی که خداوند به رسول خدا امر نمود که قوم را طلب کند و به جهاد بخواند در حالی که عده بسیاری کشته و زخمی شده بودند و آنچه نباید به آنان رسد، رسیده بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که دیروز با ما بودند، با ما از شهر بیرون آیند این موضوع بر مسلمانان سخت گران آمد، لذا آیه نازل شد. که **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**: یعنی اگر بر ایمانتان باقی باشید شما بالا و برترید، یا اینکه آن شرط تهییجی است برای قول خدا **لَا تَهِنُوا**.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۰] ص: ۴۰۲

اشاره

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)

ترجمه: ص: ۴۰۲

اگر به شما در جنگ احد آسیبی رسید به دشمنان شما نیز در بدر شکست و آسیب سخت رسید چنانکه آنها مقاومت کردند شما نیز مقاومت کنید این روزگار را به اختلاف احوال میان خلائق می‌گردانیم که مقام اهل ایمان معلوم شود تا از شما مؤمنان آن را که ثابت در دین است مانند علی (ع) و شیعانش گواه دیگران کند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

تفسیر: ص: ۴۰۲

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ: «قرح» را با فتح و ضم خوانده‌اند، و هر دو مصدر است، یا «قرح» با فتح مصدر است، و با ضم اسم مصدر به معنی درد و رنج و زخم است.

فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ: در جنگ بدر یا در همان جنگ، مثل همان درد و رنج به آن قوم هم رسید.

وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ: یعنی ایام غلبه و سرور و نعمت، چون از نعمت و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۳

سرور با ایام کنایه می‌کنند، پس گفته می‌شود: این ایام فلان است یعنی وقت سرور و نعمت اوست. نداؤها: یعنی به نوبت می‌گردانیم.

بَيْنَ النَّاسِ: پس سرور و پیروزی و غنیمت را روزی به مؤمنان می‌دهیم، و روزی به کافران، تا اینکه مؤمنان مغرور نشوند، تا به دنیا آرامش پیدا کنند و ایمانشان را وسیله راحت دنیای خود قرار ندهند، و منافقان هم جهت دنیاجویی، در اسلام داخل نشوند که در این صورت مزاحم انبیا می‌شوند و بین مؤمنین فتنه‌گری می‌کنند.

وَلِيُعَلِّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا: تا اینکه علمش را به مسلمانان حقیقی ظاهر سازد، یا اینکه به نبی خود که مظهر اسم جامع خدا که همان «الله» می‌باشد آگاه سازد و به این جهت از متکلم به غایب در کلام التفات پیدا کرد.

وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ: به جهت ابتلا و امتحان شُهَدَاءَ (علی الناس): شما را بر مردم گواه بگیرد یا اینکه مؤمنان را امین در شهادت بگیرد، یا مردانی هستند که از عملشان چیزی غایب نمی‌شود، مانند اوصیا و اولیا، یا مؤمنان، یا کشته شدگان در راه خدا، و چون ستم‌کاران بر اثر غالب و مغلوب شدن از شما و کافران ظاهر می‌شود، پس شما شاهد آن هستید، و به همین جهت به همین سخن اکتفا فرمود که:

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ: خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد، و این سخن ضمن آنکه دلالت می‌کند بر اینکه خداوند ستمکاران را دوست ندارد بر چیزی زاید بر این معنی نیز دلالت می‌کند، زیرا مقصود از نفی محبت در مثل مقام اثبات غضب بر آنهاست چنانکه بارها در گذشته گفتیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۴

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۱] ص: ۴۰۲

اشاره

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

ترجمه: ص: ۴۰۴

تا آن که به این اختلاف نیک و بد روزگار، اهل ایمان را از هر عیب و نقص پاک و کامل کند و کافران را به کیفر ستمکاری محو و نابود گرداند.

تفسیر: ص: ۴۰۴

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا: یعنی خداوند به سبب مغلوبیت مؤمنین را از هواها و اغراض فاسد و به سبب تحمل اذیت از گناهان پاک گرداند، یا اینکه خداوند کسانی را که ایمان آوردند، از آنان که کافر شدند و اسلام را به خود نسبت می‌دهند جدا کرده، تمیز می‌دهد. یا مقصود این است که خدا مؤمنین را از کسانی که به اعلان کلمه مؤمنین کافر بودند، تمیز دهد و ممتاز گرداند.

وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ: یعنی ذات کافران را با هلاک کردن بعضی و اسیر شدن بعضی و تبعید بعضی نابود می‌کند، یا اینکه با داخل کردن آنان در اسلام به میل و رغبت یا به زور و اجبار، کفرشان را از بین می‌برد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۲] ص: ۴۰۴

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)

ترجمه: ص: ۴۰۴

گمان می کنید به بهشت داخل می شوید و هنوز خداوند کسانی از شما را که جهاد کرده اند و شکیبایان را نمی شناسد؟

تفسیر: ص: ۴۰۴

أَمْ حَسِبْتُمْ: این جمله (آیا چنین تصور کرده و حساب کرده اید که...) اضراب «ا» است از آنچه که از این تسلی دادن مستفاد می شود و

(۱) هر گاه لفظ «ام» به معنی «بل» و استدراک باشد، آن را اضراب دانند و معنی اضراب یا ابطال سخن قبلی است و یا انتقال از سخنی به سخن دیگر که بعضی ها مانند ابن مالک،

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۵

خواه «ام» را به معنای بل به اضافه همزه (آیا بلکه) یا به معنی، «بل» (بلکه) به تنهایی بگیریم گویا که گفته شده است: ایمان و جهادی بر خود ثابت نکردید، بلکه گمان کردید که مؤمن هستید و جهاد کرده اید.

أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ: یعنی جهادی از شما هنوز ظاهر نشده است، یا هنوز خداوند در جلوه مظاهر خود که عبارت است از پیامبران و جانشینانش، از شما جهادی ندیده و آگاه نشده است! و فرق بین «لم» و «لما» این است که «لم» برای نفی ماضی است بدون التفات به استمرار نفی تا زمان حاضر، بدون اینکه وقوع منفی را بعد از زمان حاضر متوقع باشد، و «لما» برای نفی ماضی است تا زمان حاضر و نیز توقع و انتظار وقوع منفی بعد از زمان حاضر. و این جمله حالیه است.

وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ: و خدا صبر کننده و استقامت ورزنده بر جهاد یا امتناع کننده از آن را می شناسد. «يعلم» با نصب خوانده شده به تقدیر «ان» بعد از واو به معنی «مع»، و به رفع خوانده شده بنا بر اینکه جمله حال باشد به تقدیر مبتدا، یا بنا بر اینکه معطوف باشد بر لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و معنی آیه چنین می شود: تا خداوند شکیبایان در راه جهاد را بداند و هنوز مجاهد بودن شما معلوم نشده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۳] ص: ۴۰۵

اشاره

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

ترجمه: ص: ۴۰۵

شما همان کسانی هستید که با کمال شوق آرزوی جهاد و کشته شدن در راه دین می کردید پیش از آنکه برای مسلمین دستور جهاد بیاید پس چگونه امروز که به جهاد مأمور شدید سخت از مرگ نگران می شوید.

در شرح کافیه گمان کرده‌اند که در قرآن اضراب جز به این معنی نیامده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۶

تفسیر: ص: ۴۰۶

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ: شما آرزوی مرگ یا شهادت می کردید، این جمله حالیه است. روایت شده که وقتی خداوند به مؤمنین خبر داد به آنچه که با شهدای بدر در منزلهایشان در بهشت معامله شده است مایل و راغب به جهاد شدند، و گفتند: خدایا به ما جنگی را ارائه کن که در آن به شهادت برسیم، پس خداوند روز احد را به آنان ارائه نمود.

پس ثابت قدم نماندند مگر کسی را که خداوند خواست، پس شکست خوردند و از کشته شدن و مرگ فرار کردند. پس خداوند فرمود: شما در جنگ بدر آرزوی مرگ می کردید. (۱)

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ: یعنی مرگ را دیدید با مشاهده کشتگانان از برادران مؤمن، و ضمیر «تلقوه» و «رأیتموه» به مرگ برمی گردد و این تعبیر به اعتبار رو برو شدن با اسباب مرگ و رؤیت آن اسباب است.

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ یعنی شما مرگ را با چشمانتان می بینید، و این جمله در مقام تأکید «رأیتموه» می باشد تا اینکه احتمال به اینکه مقصود رؤیت قلب یا فکر کردن یا تأمل کردن باشد، مرتفع شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴] ص: ۴۰۶

اشاره

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

ترجمه: ص: ۴۰۶

و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان در گذشتند اگر او نیز به مرگ یا

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۲۸، خ ۴۷۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۷

شهادت در گذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد، پس هر که مرتدّ شود به خدا ضرری نخواهد رسانید بلکه خود را به زیان انداخته است و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار ماند خداوند جزای اعمال نیک را به شکر گزاران عطا خواهد کرد.

تفسیر: ص: ۴۰۷

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ: محمد صلی الله علیه و آله کسی نیست جز دیگر رسولانی که در گذشتند رسولانی

که قبل از او بودند. یا به مرگ یا به قتل در گذشتند، و بالاخره رفتند.

أَفَإِنْ مَاتَ: اگر بمیرد، با اجل خودش بدون اسباب خارجی و آلت کشنده، زیرا کلمه مرگ به همین معنی در ذهن متبادر می شود خصوصاً وقتی که در مقابل قتل استعمال شود، و در اخبار به طور اشاره یا تصریح آمده است که موت غیر از قتل است «۱».

أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ: یا کشته شود، از دین برمی گردید؟

عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ: به گذشته هایتان و به جاهلیت بر می گردید؟

برگشتن از دین را که طریق نفس است به برگشتن از راهی که ظاهر است تشبیه کرده و اینکه فرمود: عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ برای اشاره به این است که انسان اگر از دینش برگردد صورت او به حسب فطرت متوجه مقصد و آغاز راه می شود، مثل کسی که از راهی به عقب برگردد که صورت او به سوی مقصد اولش متوجه گردد.

در باره نزول آیه ذکر شده است که وقتی در جنگ احد در بین مردم شایع شد که محمد صلی الله علیه و آله کشته شده است بعضی از مسلمانها گفتند: کاش برای ما رسولی بود که به سوی عبد الله بن ابی می فرستادیم و از ابو سفیان برای ما امان می گرفت. بعضی از آنها نشستند و سلاح بر زمین نهادند، و

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۸

مردمانی از اهل نفاق گفتند: اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شده است، شما به دین اول خود ملحق شوید.

پس انس بن نضر عموی انس بن مالک گفت: ای مردم اگر محمد کشته شده خدای محمد که کشته نشده است، و زندگی بعد از رسول خدا را برای چه می خواهید، پس به همان خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ می کرد جنگ کنید، و بمیرید بر آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن مرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سنگی برآمد و مردم را فرا می خواند، پس اول کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را شناخت کعب بن مالک بود.

گفت که من با صدای بلند ندا دادم: ای گروه مسلمین بشارت بدهید که این رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس پیامبر به من اشاره کرد که ساکت باش، گروهی از اصحابش به او پیوستند، و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را بر فرار، ملامت نمود.

آنها گفتند: مادران و پدران ما فدای تو باد به ما خبر رسید که تو کشته شدی، دلهای ما هراسان و ترسان شد و به عقب برگشتیم. پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ... تا آخر آیه و سبب شکست مسلمانان در روز احد این بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که مشرکین برای جنگ با او اجتماع کرده اند، و آنها سه هزار سواره و دو هزار پیاده بودند و زنانشان را نیز همراه خود بیرون آورده بودند اصحاب خود را جمع کرد و آنها را بر جهاد برانگیخت و عبد الله بن ابی اصحابش را از خروج منع کرد ولی سعد بن معاذ و امثال او گفتند: از مدینه بیرون می رویم، رسول خدا رأی او را قبول کرد و از مدینه خارج شدند، و رسول خدا عبد الله بن جبیر را بر باب الشَّعْب (در درّه، سر دره) گذاشت و تأکید نمود که در مراکز خود ثابت و باقی باشند.

و ابو سفیان، خالد بن ولید را با دویست سواره در کمین گذاشت و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۰۹

گفت: هرگاه ما در جنگ به هم آمیختیم از این درّه بر آنها خارج شوید تا اینکه پشت سر آنها قرار بگیرید، و رسول خدا اصحابش را آماده کرد و پرچم را به امیر المؤمنین (ع) داد.

پس انصار بر مشرکین قریش حمله بردند و آنان شکست خوردند،- شکست سختی- و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در وسط لشکر کفار قرار گرفتند. و از آن طرف خالد بن ولید با دویست سواره بر عبد الله بن جبیر سرعت گرفت و حمله ور شد، و

آنها با تیرها اینان را استقبال کردند، پس خالد بن ولید برگشت. اصحاب عبد الله جبیر نگاه به اصحاب رسول خدا کردند دیدند که مال قوم را غارت می‌کنند، پس به عبد الله گفتند: اصحاب و یاران ما غنیمت گرفتند و ما بدون غنیمت ماندیم.

عبد الله گفت: از خدا بترسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما پیشنهاد کرده که ما تکان نخوریم ولی آنها قبول نکردند و یکی پس از دیگری آنجا را خالی کردند تا اینکه مراکز آنان خالی شد و عبد الله بن جبیر با دوازده مرد باقی ماند پس خالد بن ولید بر عبد الله بن جبیر و اصحابش حمله کرد و آنها را در همان محل در دره کشت.

سپس مسلمانان به عقب برگشتند و قریش که شکست خورده می‌گریختند، در راه شکست بودند دیدند که پرچم بالا رفته است، پس دور آن جمع شده به آن پناه بردند، و اصحاب رسول خدا شکست بزرگی خوردند و به سوی کوهها بالا می‌رفتند و از هر طرف فرار می‌کردند.

وَمَنْ يَنْفَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا و کسی که به دین اجدادش برگردد به خدا ضرر نمی‌زند بلکه به خودش ضرر می‌زند و زراعت و نسلش را نابود می‌کند.

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ: یعنی کسی که بر دینش ثابت بماند، و بر راه راست خویش برود، شکر کننده و سود برنده است، و زود است که ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۰

خداوند پاداش شاکرین را بدهد، و اینکه بر همین جمله اکتفا نمود بدان جهت است که با مختصرترین لفظ مقصود و زاید بر مقصود را افاده می‌کند. و اینکه اگر در دین ثابت باشد و راه مستقیم برود، شاکر است برای این است که او نعمتهای خدا را مانند آلات درک و قوا، و بدن و اعضای بدن و علم و شعور و همه را در همان چیزی که به خاطر آن آفریده شده است، مصرف می‌کند و از طرفی حقّ منعم و عظمت او را در انعامش حفظ می‌کند، چون نعمتهایش را در همان چیزی صرف می‌کند که برای آن چیز خلق شده است.

و مقصود از شاکرین در اینجا علی (ع) و عده اندکی است که در وقت شکست مسلمانان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماندند.

از امام صادق (ع) روایت شده است: وقتی که مسلمانان در روز احد شکست خوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش را به طرف آنها برگردانید و گفت: من محمّد صلی الله علیه و آله هستم، من رسول خدا هستم، نه کشته شده‌ام، و نه مرده‌ام، یکی از صحابه به سوی پیامبر توجه نمود و گفت: الآن ما را مسخره نیز می‌کنید در حالی که ما شکست خوردیم، و در این حال با پیامبر فقط علی (ع) و ابو دجانة (رحمة الله) ماند، پس نبی صلی الله علیه و آله او را فرا خواند و گفت: یا ابو دجانة منصرف شو و تو از بیعت من آزاد هستی، و امّیا علی (ع) پس او منم و من او هستم، پس ابو دجانة بلند شد و آمد جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و گریه کرد و گفت: نه، به خدا سوگند و سرش را رو به آسمان بلند کرد و گفت: نه و الله من خودم را از بیعت تو آزاد قرار نداده‌ام، من با تو بیعت کرده‌ام، پس به سوی چه کسی برگردم یا رسول الله؟

به سوی همسری که می‌میرد؟ یا فرزندی که می‌میرد؟ یا خانه‌ای که خراب می‌شود؟ و مالی که فنا می‌شود؟ و یا اجلی که نزدیک شده است؟

پیامبر دلش به حال او سوخت، و او همین طور جنگ کرد تا کشته شد، پس علی (ع) او را خدمت نبی صلی الله علیه و آله آورد، پس عرض کرد یا ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۱

رسول الله به بیعتم وفا کردم؟ فرمود: بلی، و فرمود خوب وفا کردی.

مردم بر پیامبر حمله می‌بردند از طرف راست حمله می‌کردند علی (ع) آن را دفع می‌کرد، و از راست که دفع می‌کرد به چپ حمله می‌کردند، آن وقت علی (ع) از طرف چپ دشمن را دفع می‌کرد، همین طور بود تا اینکه شمشیر علی (ع) سه قطعه شد، پس

خدمت پیامبر آمد، و شمشیر را جلوی پیامبر بر زمین گذاشت، و عرض کرد: این شمشیر من است که قطعه قطعه شده است. در آن موقع بود که پیامبر صلی الله علیه و آله ذو الفقار را به علی داد. وقتی رسول خدا لرزش دو ساق علی را از کثرت جنگ و کارزار دید سرش را به آسمان بلند کرد در حالی که گریه می کرد گفت: پروردگارا وعده دادی که دینت را ظاهر کنی و اگر بخواهی ناتوان و عاجز نیستی.

پس علی (ع) خدمت نبی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله من صدای شدیدی می شنوم و می شنوم که می گوید: اقدام کن ای حیزوم «۱» و قصد زدن کسی را نمی کنم مگر اینکه می بینم که می افتد و می میرد قبل از اینکه من او را بزنم. پس پیامبر فرمود: این جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملائکه است، سپس جبرئیل آمد و در کنار پیامبر ایستاد و گفت: یا محمّد این از نتایج همان مواسات و برادری است، پس نبی صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا علی از من است و من از علی، پس جبرئیل گفت: و من از شما هستم... تا آخر حدیث «۲» و نازل شد: و سیجزی الله الشاکرین و این معنی مضمون روایتی است که از امام صادق (ع) نیز رسیده است. و در حدیثی از پیامبر آمده است: آگاه باشید که علی (ع) همان است که موصوف به صبر و شکر است، سپس بعد از من اولاد من از صلب

(۱) اسم اسب جبرئیل حیزوم است.

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۲۹، ۴۸۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۲

علی (ع) است «۱» و از اخبار ظاهر می شود که آیه کنایه از چیزی است که منافقین بعد از رسول خدا پدید آوردند و آن این بود که از علی (ع) برگشتند و وصیت پیامبر را در حقّ علی (ع) ترک کردند.

در حدیثی نقل از علی (ع) آمده است: تا اینکه خداوند پیامبرش را فرا خواند و به سوی خودش بالا برد و بعد از او چنان با سرعت و مانند لحظه‌ای از خواب یا جرقه‌ای از برق به عقب برگشتند و بر همه چیز پشت کردند، و خونها را طلب کردند، و کتیبه لشکر را ظاهر نمودند، و دروازه را خراب کردند، و شهرها را ویران نمودند و آثار رسول خدا را تغییر دادند و از احکام او رو گردان شدند، و از انوار او دور شدند، آن را که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین قرار داده بود برای او همانند انتخاب کردند. «۲»

از امام باقر (ع) است که فرمود که بعد از رسول خدا مردم برگشتند، جز سه نفر، گفته شد: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: مقداد، أبو ذر، و سلمان فارسی.

مردمانی نیز پس از اندکی فهمیدند، (پس فرمود): اینان کسانی هستند که آسیاب با آنها می چرخد (منظور آن است که مدیریت جامعه و ریاست آن را دارند)، و از بیعت ابا کردند تا اینکه امیر المؤمنین را آوردند (به خلافت برگزیدند) در حالیکه حضرت از این کار اکراه داشت و با او بیعت کردند. و این قول خداست: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... تا آخر آیه «۳» و از امام صادق (ع) روایت شده است که در باره مرگ نبی (ص) و کشته شدن او فرمود: آیا می دانید که نبی (ص) مرد یا کشته شد، خدای تعالی می فرماید: أ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ... «۴» تا آخر حدیث.

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۵۸.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۵۹.

(۳) برهان: ج ۱، ص ۳۱۹.

(۴) عیاشی: ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۵] ص: ۴۱۳

اشاره

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا - وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

ترجمه: ص: ۴۱۳

هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معینی ثبت است و هر که برای یافتن متاع دنیا کوشش کند، از دنیا بهره‌مندش کنیم و هر که برای ثواب آخرت سعی نماید، از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم و البته خداوند سپاسگزاران را جزای نیک خواهد داد.

تفسیر: ص: ۴۱۳

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ: گویا که مقصود از موت در اینجا معنایی اعم از قتل است. إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: یعنی با اباحه (مجاز دانستن) خدا، و این تقویت دل‌های مؤمنین و تسلی دادن به آنان است که هر چه به آنها برسد از قتل و غیر آن از حوادث گذشته و آینده تحقق نمی‌پذیرد مگر با علم و ترخیص او برای خروج روح، و اگر ارواح کشته‌ها به سبب قتل خارج نشود با موت خارج می‌شود، پس چه شده است که از جهاد سستی می‌کنند و از قتل می‌ترسند و بر کشته‌ها حسرت می‌خورند.

کتاباً: حال است از أَنْ تَمُوتَ، زیرا آن به تأویل موت است یا مفعول مطلق برای فعل محذوف.

مُؤَجَّلًا: یعنی موقت به نحوی که از وقتش تخلف نمی‌کند، و اگر از مرگ فرار کند تأخیر نمی‌افتد، و اگر جنگ کند جلو نمی‌افتد. وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا: کنایه از کسی است که دنیا او را مشغول کرده، و وابستگی‌اش به دنیا او را از قتال و جهاد باز داشته است، و نیز کنایه از کسی است که غنیمت‌های روز احد، او را از امتثال امر باز ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۴ داشته است، مانند اصحاب عبد الله بن جبیر، یا از جهاد بازداشته مانند بعضی از انصار، و نیز کنایه از کسی است که آن روز از جهاد فرار کرد و رسول (ص) را ترک نمود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: کنایه از کسانی است که بر امتثال امر ثابت ماندند مثل بعضی از اصحاب عبد الله بن جبیر، و از کسانی که در جهاد ثابت ماندند، یا کشته شدند و یا نجات پیدا کردند.

وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ: از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر است یا اینکه مقصود از شاکرین کسانی هستند که جهد و کوشش خود را در راه خدا مبدول کردند، و دنیا و آخرت را پشت سر نهادند، تا امر خدا را امتثال کنند و کلمه حق را اعلان و از دین خدا حمایت کنند، مانند علی (ع).

گویا که گفته است: کسی که وجه خدا را بخواهد و ثواب دنیا و آخرت را رها کند او شاکر است، و ما شاکرین را جزا و پاداش

می‌دهیم.

به امام باقر (ع) نسبت داده شده که فرمود: در روز احد، به حضرت علی (ع) شصت جراحت رسید، و نبی صلی الله علیه و آله به امّ سلیم و امّ عطیه امر کرد که او را مداوا نمایند، آنها گفتند: ما جائی از زخمها را معالجه نمی‌کنیم مگر اینکه زخم دیگری باز می‌شود، و ما بر او ترسیدیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و مسلمانان به عیادت او می‌آمدند، و پیامبر با دستش آن زخمها را مسح می‌کرد و می‌گفت: مردی که این گونه در راه خدا زخم ببیند، او آزمایش شده و معذور است، پس هر زخمی که پیامبر روی آن دست می‌کشید التیام پیدا می‌کرد.

پس علی (ع) فرمود: حمد خدای را که من فرار نکردم، و پشت نمودم، پس خداوند نیز در دو جا از قرآن برای او شکر نمود و آن قول ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۵
 خدا: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ «۱» است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۶] ص: ۴۱۵

اشاره

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶)

ترجمه: ص: ۴۱۵

چه بسیار رخ داده که پیامبری جمعیت زیادی از پیروانش در جنگ کشته شده‌اند و با این حال اهل ایمان با سختی‌هایی که در راه خدا به آنها رسید مقاومت کردند و هرگز بیمناک و زبون نشدند و سر به زیر بار دشمن فرو نیاوردند و راه صبر و ثبات پیش گرفتند که خداوند صابران را دوست می‌دارد.

تفسیر: ص: ۴۱۵

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ: به دو صورت «قتل» به صورت مجهول و هم چنین «قاتل» از باب مفاعله خوانده شده است. و آن خبر «کاین» است، یا صفت نبی، و مرفوع آن «فاعل آن» ضمیر مستتر هو است که به نبی برمی‌گردد. مجددا در ترجمه و لغت (مرفوعه) و ضمیر (ه) دقت شود.

در این صورت قول خدا مَعَهُ رِبِّيُونَ: مبتداست و اکتفا به مرفوع آن شده، و مرفوعی است که بی‌نیاز کننده از خبر است، یا مبتدای مؤخر و خبر مقدم است، و جمله حال است، یا صفت بعد از صفت است، یا خبر بعد از خبر، یا خبر مبتداست، و «کثیر»: صفت بعد از صفت یا خبر بعد از خبر، یا خبر مبتداست. و بنا بر بعضی وجوه که برای «کاین» خبری باقی نمی‌ماند خبر محذوف است، یا اینکه مرفوع «قاتل» «ربیون» است، و در این صورت «معه» متعلق به «قاتل» است و جمله صفت یا خبر است، و «کثیر» صفت بعد از صفت است، و خبر «کاین» در این هنگام محذوف است، یا خبر بعد از خبر، یا خبر مبتداست.

و «ربیون» منسوب به ربّ است و کسر راء از تغییرات نسبت است و به فتح راء

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۶

طبق اصل خوانده شده است، و به ضمّ راء مانند کسره تغییر از هیأت اصلی خودش می‌باشد، و ممکن است که «رَبِّيون» جمع «رَبِّي» منسوب «رَبِّه» با کسره به معنی جماعت کثیر باشد، یا به معنی ده‌هزار. و به همین معنی گاه «رَبِّه» مضموم می‌شود و در خبر به ده هزار تفسیر شده است. (۱)

و این نیز تقویّت مؤمنین و دلداری آنان است و کنایه از سستی آنان در هنگام شایعه قتل نبی صلی الله علیه و آله در احد می‌باشد. فَمَا وَهَنُوا: یعنی سستی رأی از جهاد و از قیام به امر دینشان پیدا نکردند. لَمَّا أَصَابَهُمْ: یعنی از آنچه که به آنها رسیده است از قتل نبی صلی الله علیه و آله یا کشته شدن بعضی از آنان، یا زخمی شدن و غارت اموال.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ: ظرف «أصابهم» یا متنازع فیه است برای «قاتل» و «وهنوا» و «أصابهم». وَمَا ضَعُفُوا: در بدنهایشان ضعیف نشدند، یا اینکه مقصود از وهن ضعف در بدنها و مقصود از ضعف سستی در رأی است. وَمَا اسْتَيْكَنُوا: اگر از باب افتعال باشد از مسکنت به معنی ذلت و خواری است، یعنی از مسکنت ذلیل نشدند، در این صورت فتحه کاف اشباع شده، یا از باب استفعال است از «کان له» یعنی مطیع و فرمانبر او شد، و آن کنایه از چیزی است که در هنگام شایعه قتل نبی صلی الله علیه و آله گفتند: ما را پیش «عبد الله بن ابی» ببرید. از ابو سفیان برای ما امان بگیرد، یعنی آنها سستی نکردند چنانکه شما سستی کردید و شکست خوردید، و پیش دشمن، خودشان را به ذلت و خواری نزدند چنانکه شما تذلل کردید، بلکه بر قتال و جهاد صبر کردند.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ: کنایه از این است که آنانی که در جنگ احد

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۶۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۷

صبر پیشه نکردند، به جهت فرار و عدم ثبات مورد بغض قرار گرفته‌اند و آنانی که صبر پیشه کردند، خدا آنان را دوست دارد. در اینجا از گفتن «و صبروا» صرف نظر و به بیان وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ اکتفا کرد زیرا این معنی از آیه سابق استفاده می‌شود با یک مطلب اضافی، و آن اثبات محبت خدا نسبت به آنان، و کنایه از بغض او نسبت به کسانی است که از جهاد فرار کرده‌اند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۷] ص: ۴۱۷

اشاره

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)

ترجمه: ص: ۴۱۷

آنها در هیچ سختی، جز به خدا پناهنده نشده‌اند و جز این نمی‌گفتند: که بار پروردگارا به کرم خود از گناه و سستی که در باره خود کرده‌ایم در گذر و ما را ثابت قدم دار و ما را بر محو کافران مظفر گردان.

تفسیر: ص: ۴۱۷

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ: یعنی با ثابت بودن در دین خود و حدّ اکثر جهت رضای پروردگارشان دیگر سخنی نداشتند إِلَّا أَنْ قَالُوا: جز اینکه به زبان حال یا قال می گفتند:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: آنان، کسانی بودند که با سخت گیری در دین خود، و بذل نهایت سعی در راه پروردگار از گناهانشان ترسیدند، و پروردگارشان را استغفار نمودند، و به او پناه بردند و از او طلب یاری کردند که بر دشمنانشان و دشمنان خدا پیروز شوند. به خلاف شما که مغرور شدید و گناهانتان را فراموش کردید، و خواستید به دشمنانتان مانند ابی سفیان و عبد الله بن ابی پناه ببرید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۸] ص: ۴۱۷

اشاره

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۸

ترجمه: ص: ۴۱۸

پس خداوند، فتح و پیروزی در دنیا و ثواب در آخرت را نصیبشان گردانید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر: ص: ۴۱۸

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا: یعنی به سبب ثبات آنان بر جهاد و پناه بردنشان به خدا و استغفار و یاری خواهی از او، خداوند نیز به آنها پیروزی، و غنیمت، و هیبت، و رعب در قلوب دشمنان، و حسن آوازه و شهرت و راحتی از جنگ داد. همه اینها به سبب علو کلمه مسلمانان و تسلیم دشمنانشان به آنها، و بالاتر از همه، لذت بردن از قرب خدا و مناجات با اوست.

وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ: و مراتب عالی از جنّات عالیّه مانند بهشت عدن، و بهشت رضوان، و نعمتهای بهشتی، خواه آن اوصافی که تاکنون توصیف شده و خواه اوصافی که توصیف نشده و اصلاً بر قلب بشر خطور نکرده است. در ثواب آخرت لفظ «حسن» را آورد برای اشعار به اینکه ثواب آخرت دارای مراتب بسیار است، که بعضی از آن مرتبه‌ها خوب و بعضی خوب تر است و خداوند به مسلمانان خوب تر را داده است، زیرا وقتی چیزی دارای مراتبی باشد که همه مراتب خوب باشد احسن آنها بالنسبه نیکو (به طور مطلق و نه صفت تفضیلی) می باشد. زیرا در این صورت به امتی که نیکوتر نباشد نسبت به مراتب بالاتر (نیکوترین) می توان گفت که حسنی ندارد.

ممکن است مقصود مطلق ثواب آخرت باشد، و مطلق ثواب خوب است ولی در آیه نسبت به ثواب آخرت سنجیده شده است نه ثواب دنیا، برای اینکه ثواب آخرت مورد اعتناست نه ثواب دنیا، گویا که ثواب دنیا حسنی ندارد.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: و خداوند نیکوکاران را دوست دارد، گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر، اشاره به این است که آنان نیکوکار و محسن هستند، و از طرفی اشاره به علت محبت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۱۹

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۹] ص: ۴۱۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹)

ترجمه: ص: ۴۱۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید. اگر از کافران فرمانبرداری کنید شما را به عقب (کفر و جاهلیت) برمی‌گردانند و زیانکار می‌گردید.

تفسیر: ص: ۴۱۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که با بیعت عامه و قبول دعوت ظاهری ایمان آوردید. خدای تعالی پس از آنکه به آنها کنایه زد آنان را مورد ندا و خطاب قرار داد، تا به آنها لطف نموده و دل‌های آنان را جذب نماید تا اینکه از سخنش پند گیرند، و نصیحتش را بپذیرند.

إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ: اگر کافران را پیروی کنید شما را به کفر برمی‌گردانند. وجه تعبیر به برگشتن به گذشتگان ذکر شد و گفتیم که این تعبیر تمثیل برگشتن از دین است با باقی ماندن بر فطرت، بدین گونه که از طریق برگردد و توجه صورت به مقصد اول باشد.

فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ: به مولایم و مولای هر مرد و زن مؤمن، امیر المؤمنین (ع)، منسوب است که فرمود: آیه در مورد منافقین نازل شده است، آنگاه که آنها در روز احد، هنگام شکست مسلمانان به ایشان گفتند: پیش برادرانتان و به سوی دینتان برگردید. «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۰] ص: ۴۱۹

اشاره

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۴۹۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۰

ترجمه: ص: ۴۲۰

ای مسلمانان از کافران یاری مجوئید که خدا یار شماست و او بهترین یاری کنندگان است.

تفسیر: ص: ۴۲۰

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ: یعنی این منافقین که شما را از دینتان بر می‌گردانند مولای شما نیستند، بلکه خداوند یاری کننده و مولای شماست. وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ: و او بهترین یاری کننده است، پس دیگر از افرادی، مانند عبد الله بن ابی و ابو سفیان درخواست یاری نکنید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۱] ص: ۴۲۰

اشاره

سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱)

ترجمه: ص: ۴۲۰

دل کافران را بیمناک و هراسان کنیم زیرا که چیزی را برای خدا شریک قرار دادند که اصلاً بر آن حقیقتی و دلیلی نبود و منزلگاه آنها آتش دوزخ است و بدا به آرامگاه ستمکاران.

تفسیر: ص: ۴۲۰

اشاره

سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ: پس از آنکه خداوند به آنان لطف نمود، و آنها را به اینکه خداوند یار و یاور آنهاست تقویت کرد، وعده داد که در قلوب دشمنانشان ترس و رعب بیندازد تا اینکه یاری خدا تمام، و تقویت مسلمین تکمیل شود. و خداوند به وعده‌اش بعد از شکست مسلمانان در احد وفا کرد و آنها را بر دشمنانشان یاری کرد و در قلوب دشمنانشان ترس انداخت به نحوی که آنها فرار کردند و از ترس اینکه مسلمانان آنها را تعقیب کنند تا رسیدن به مکه توقف نکردند. بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ: یعنی به علت اینکه در وجود خدا و اطاعت او شرک آوردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۱

مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا: «باء» در «به» ظرف است، یا سبب، یا اتصال. معنی آن این است که برای خدا شریک قرار دادند شریکی که به سبب آن از جهت شریک بودنش برهان و دلیلی که دلالت بر شرک به خدا در طاعت داشته باشد نازل نشده، و همچنین دلیلی که دلالت بر جواز توجه و نظر به شریک نماید وجود نداشته است.

تحقیق شرک آوردن به خدا به سبب اذن و برهان او ص: ۴۲۱

بدان که انسان غیر از معصومین علیه السلام از او ان کودکی تا اوایل سن تمیز و بلوغ از نظر حال و اعتقاد کافر محض است. و آنگاه که بالغ می‌شود اگر توفیق او را کمک کند و به اطاعت از نبی وقتش جذب شده و اعتقاد به توحید پیدا کند، در این صورت از نظر اعتقاد مسلمان و موحد می‌شود، ولی از نظر حال کافر است، زیرا او در این حالت در دار کثرت و مقام نفس است که جز کثرتها چیزی نمی‌بیند، و در فاعلها یک فاعل وحدانی را متذکر نمی‌شود، بلکه اصولاً معتقد به فاعل وحدانی نیست.

پس اگر توفیق او را یاری کرد و از دار کثرت به سرای وحدت رسید، که همان دار قلب و ایمان است - جذب شد در این صورت اگر با بیعت خاص ولوی بیعت نمود، و ایمان داخل قلبش گردید، و از دار حرب که همان دار نفس و دار کفر است به شهر قلب که شهر امن و امان است هجرت نمود، چه بسا در این هنگام از کفر قالی خارج شده و به شرک حالی، سپس شهودی و سپس عیانی می‌رسد، تا جایی که از دار شرک خارج شده و به دار توحید وارد می‌شود. به نحوی که در وجود جز خدا چیزی نمی‌بیند، و

معنی «لا حول و لا قوه الا بالله» را، و سپس معنی «لا اله الا الله» را تحصیل می‌کند. در اینجا است که از شرک خارج شده و موحد می‌شود. پس انسان مادام که در دار کفر و شرک است از شرک آوردن به خدا در وجود و طاعت خارج نمی‌شود، زیرا اگر او انسانی را

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۲

اطاعت نکنند، هوای خود و شیطان را پیروی می‌کند.

پس آنچه را که به سبب آن به خدا شرک آورده اگر خداوند در صحت شریک قرار دادن دلیل و برهان نازل فرموده باشد، در آن حال مشرک از راه شرک آوردن موحد می‌شود، و شرک آوردن او مأذون است و دارای پاداش و اجر «۱»، ولی اگر در شرک آوردن، خداوند دلیل و برهان نازل نکرده باشد، شرک آوردن، او کفر و مورد نهی و موجب عقوبت اخروی می‌شود.

پس مفهوم مخالف قول خدای تعالی: **بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا** مفید این معنی است که اگر شرک به خدا از ناحیه دلیل و برهانی باشد که خداوند آن را نازل فرموده مذموم نیست.

اینگونه شرک آوردن در اخبار، است به شرک آوردن به ولایت و علی (ع) تفسیر شده است، و این بدان جهت است که الوهیت با ولایت نمودار، و خدا به سبب علی (ع) ظاهر می‌شود.

وَمَا أَوْهَمُ النَّارُ وَبِسْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ: یعنی جای آنان آتش است و آتش چه قرارگاه بدی است. گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اظهار کردن نکوهش دیگر و آگاهاندن به علت حکم است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۲] ص: ۴۲۲

اشاره

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲)

(۱) به قول حافظ:

گفتا صنم پرست مشو با صمد بساز گفتم به گاه عشق هم این و هم آن کنند
و مولوی (ره) می‌فرماید:

چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت، معنی آن بت شکن

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۳

ترجمه: ص: ۴۲۳

و به حقیقت، صدق وعده خدا را که شما را بر دشمنان غالب گرداند، آنگاه دریافتید که غالب شدید و به فرمان خدا کافران را به خاک هلاک افکندید و همیشه بر دشمن غالب بودید تا وقتی که در کار جنگ احد سستی کرده اختلاف انگیختید و نافرمانی حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودید پس از آنکه هر چه آرزوی شما بود به آن رسیدید، منتها برخی برای دنیا و برخی برای آخرت می‌کوشیدید. سپس از پیشرفت و غلبه شما را بازداشت تا شما را بیازماید و خدا از تقصیر شما درگذشت، زیرا ایزد را با اهل

ایمان عنایت و رحمت است.

تفسیر: ص: ۴۲۳

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَّةً: صدق وعده خدا را در مورد خود دریافتید و آن وعده، این گفته خداست که: بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِإِذْنِهِ: صدق وعده پیامبر ثابت شد در آن هنگام که شما پیروز و غالب بودید تا هنگامی که مخالفت امر رسول نمی کردید، آن وقت که رسول خدا دستور داده بود که اصحاب عبد الله بن جبیر در مراکز خود باقی بمانند.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَّةً: صدق وعده پیامبر ثابت شد در آن هنگام که شما پیروز و غالب بودید تا هنگامی که مخالفت امر رسول نمی کردید، آن وقت که رسول خدا دستور داده بود که اصحاب عبد الله بن جبیر در مراکز خود باقی بمانند.

إِذْ تَحْسَبُونَهُم: هنگامی که آنها را می کشید «تحسبون» از «حس» است به معنی کشتن، یا حيله، یا درماندگی و استیصال. بِإِذْنِهِ: به اذن او یعنی ترخیص و اباحه خدا تکوینا، و بر زبان پیامبرش از جهت تکلیف انجام می شود.

حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ: تا اینکه از جهاد و ثابت ماندن در مرکزهایتان

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۴

ضعیف شدید.

وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ: و اختلاف و نزاع کردید بدین نحو که بعضی از شما گفتند: یاران ما غنیمت بردند، در حالی که بعضی دیگر می گفتند:

از جای خود تکان نمی خوریم، چون رسول خدا گفته که تکان نخوریم.

وَعَصَيْتُمْ: نافرمانی امر رسول صلی الله علیه و آله که گفته بود: از جای خود تکان نخورید چه مسلمین شکست بخورند و چه کفار. مَن بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ: پس از آنکه خداوند به شما نشان داد ما تُجِبُونَ: آنچه را که دوست دارید از پیروی و غنیمت. و جواب «اذا» محذوف است، و آن «امتحنکم» یا «منعکم انجامز وعده» است یعنی خداوند از تحقق وعده اش شما را منع کرد، چون شما شرط وعده را به جا نیاوردید و آن عبارت از صبر تقوی و ثبات در مراکز است.

مِنْكُمْ مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا: جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: چرا نزاع و اختلاف بین ما واقع می شود؟ پس فرمود: زیرا از شما کسانی هستند که دنیا را می خواهند و آنها همان کسانی بودند از اصحاب عبد الله بن جبیر که مراکزشان را، جهت حرص بر غنیمت، و دنیا خواهی که عرض است، ترک کردند.

وَمِنْكُمْ مَن يُرِيدُ الْآخِرَةَ: یعنی آنان که ثابت قدم ماندند و کشته شدند.

ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ: سپس شما را از جنگ منصرف نمود به سبب ترس و فرار تا اینکه کفار بر شما غلبه کردند.

لِيَبْتَلِيَكُمْ: تا اینکه آزمایش کند شما را به بلاها و خالص گرداند شما را از هوای نفس و میل به دنیا.

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ: بعد از آنکه از مخالفتتان پشیمان شدید خداوند بر شما تفضل نمود و شما را بخشید و بار دوم شما را بر کفار غلبه داد به نحوی که بر آنها غلبه کردید و آنها را ترساندید که دیگر تا مکه در

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۵

هیچ جا نماندند و به شتاب رفتند.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: خداوند نسبت به مؤمنین دارای فضل و کرم است و به عملها و استحقاق آنها نظر نمی کند بلکه در تمام حالات کمال آنها را می خواهد، خواه گرفتاری دهد، خواه نعمت.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۳] ص: ۴۲۵

اشاره

إِذْ تُضَيِّعُ عِدْوَانَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

ترجمه: ص: ۴۲۵

به یاد آرید هنگامی که روی به هزیمت گذاشته و چنان به دهشت می‌گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که به پیغمبر هم که شما را به یاری دیگران در صف کارزار می‌خواند توجه نکردید پس به ازای این بی‌ثباتی، غمی بر غم شما افزود تا از این پس برای از دست رفتن چیزی یا به رسیدن درد و ناراحتی و مصیبتی اندوهناک نشوید و خدا به هر چه کنید آگاه خواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۲۵

إِذْ تُضَيِّعُ عِدْوَانَ: به یاد آرید وقتی را که فرار کرده بودید و بر کوه یا بر روی زمین بالا می‌رفتید، زیرا که «اصعاد» به معنی رفتن روی زمین است، و صعود به معنی بالا رفتن است، و ظرف «إِذْ» متعلق به «صرفکم» یا به «بیتلیکم» است، یا مفعول «ذکرهم» است که این عبارت در تقدیر و از ماقبلش جداست.

وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ: یعنی به عقب‌هایتان در هنگام فرار نگاه نمی‌کردید چون خیلی می‌ترسیدید.
وَالرَّسُولُ: در حالی که رسول صلی الله علیه و آله یَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ: شما را فرا می‌خواند، یعنی شما را به یاری آن جماعتی می‌خواند که پشت سر شما بودند، و رسول خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۶

چنین می‌گفت: به سوی من ای بندگان خدا، به سوی من ای بندگان خدا، من رسول خدا هستم.

فَأَتَابَكُمْ: یعنی رسول صلی الله علیه و آله به شما جزا داد یا خداوند پاداش و جزا داد.

غَمًّا بِغَمِّ: یعنی غم کشته شدن در حالی که متصل به غم دیگری بود و آن عبارت از مغلوبیت و فرار بود. یا غمی که فرار و قتل است متصل به غمی می‌شود که شایعه انداختن قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا مقصود غمهای متوالی و پشت سر هم است که عبارت است از کشته شدن و شکست و فرار و شایعه و زخمی شدن. چون این کلمه در کثرتی که پشت سر هم قرار بگیرند استعمال می‌شود.

ممکن است مقصود این باشد که به شما غمی رسید که همان شکست و شایعه و قتل است و آن غم عوض یا به سبب غمی است که به رسول خدا رسید. و آن وقتی بود که شما با گفته او مخالفت کردید و در مرکزهایتان ثابت نماندید.

لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ: یعنی دیگر بعد از آن بر چیزی که از شما فوت می‌شود محزون نشوید، یعنی اینکه رسیدن غم به جهت ترک امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و چشیدن تلخی شکست و قتل برای این است تا این مطلب در یاد شما بماند که بعد از این برای دنیای فانی از فرمان رسول خدا سرنیچید و مخالفت نکنید، و برای غنیمتی که تصور می‌کنید از شما فوت شده است، اندوهناک نباشید.

وَلَا مَا أَصَابَكُمْ: و نیز اندوهناک نباشید بر چیزی که به شما رسیده است از سختی‌های در راه خدا، زیرا بلا و سختی هر گاه که در

راه طاعت خدا و رسولش باشد تأثیر رنج آوری ندارد بلکه برای بعضی‌ها لذت بخش است.

یا مقصود این است که غمی را به غم شما اضافه کرد، تا بدین وسیله

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۷

شما را آزمایش کند. پس بعد از استکمال بر آنچه که از شما فوت شده دیگر اندوهناک نشوید. یا مقصود این است که اندوه شما

بر مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه و آله شما را به خود مشغول دارد تا بر آنچه از شما فوت شده اندوهگین نشوید.

وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: خدا آگاه است بر اعمال شما، پس بر اعمال شما طبق مصالح شما پاداش می‌دهد. و در این جمله ترغیب به

طاعت و ترساندن از معصیت است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۴] ص: ۴۲۷

اشاره

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يُغْشِي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

ترجمه: ص: ۴۲۷

پس از آن غم و اندیشه، خداوند شما را ایمنی بخشید که خواب آسایش، گروهی از شما را فراگرفت، گروهی که وعده نصرت

خدا را از روی جهل و نادانی راست نمی‌پنداشتند و هنوز در غم جان خود بودند و از روی انکار می‌گفتند آیا ممکن است ما را

قدرت و فرمانی به دست آید بگو ای پیغمبر هر چه هست همه به فرمان خداست، این گروه سست ایمان خیالات باطل خود را با تو

اظهار نمی‌دارند با خود می‌گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی‌خوردیم و گروهی در اینجا کشته نمی‌شدیم

بگو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خود هم بودید باز آنانکه در قضای الهی سرنوشتشان کشته شدن است قطعاً به پای خود از خانه به

قتلگاه بیرون می‌آمدند تا خدا آنچه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از درون

سینه‌ها آگاه است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۸

تفسیر: ص: ۴۲۸

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا: تا بدانید که گرفتاری و آسایش غیر عادی هر دو از جانب خداست تا امورتان را به خدا

واگذار کنید. و «أمنه» مفعول «أنزل» است، و «نعاساً» بدل از آن به نحو بدل اشمال است، یا «أمنه» حال از «نعاساً» یا از مخاطبین

است به اینکه جمع «آمن» یا به تقدیر «آمنین» باشد. و «نعاساً» مفعول است.

از یکی از جنگجویان احد نقل شده که گفت: در حین جنگ خواب ما را می‌گرفت تا جائی که شمشیر از دست یکی از ما می‌افتاد

و آن را می‌گرفت و دوباره می‌افتاد و آن را می‌گرفت. (۱)

يُغْشِي طَائِفَةً مِنْكُمْ: و آنها مؤمنین خالص هستند و طَائِفَةٌ: و گروه دیگری که عبارت از منافقین هستند. چون صفت در تقدیر گرفته

شده ابتدا به آن جایز گشته است.

قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ: یعنی نفسهایشان آنها را در رنج‌ها واقع ساخت یا آنها را صاحب اهتمام به نفسهایشان قرار داد بدون اینکه توجه به دین، یا رسول صلی الله علیه و آله یا مسلمانان داشته باشند، و جمله خبر از «طائفه» یا صفت آن است. يَطْنُونَ بِاللَّهِ: خبر بعد از خبر یا صفت بعد از صفت، یا خبر مبتداء، یا حال، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر. غَيْرَ الْحَقِّ: یعنی غیر ظنّ حقّ بنا بر اینکه جانشین مفعول مطلق باشد، یا غیر از مضمون حقّ بنا بر اینکه جانشین دو مفعول باشد. ظنّ: گمان کردند، الْجَاهِلِيَّةُ: مانند گمان مردم عصر جاهلیت این کلمه بدل از

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۶۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۲۹

غَيْرَ الْحَقِّ یا مفعول مطلق است.

يَقُولُونَ: پیش خودشان، یا به دوستانشان می‌گویند. جمله ممکن است بدل از «يَطْنُونَ»، یا مانند جمله سابق باشد در همه وجوهی که برای آن محتمل است.

هَيْلٌ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ: یعنی از امر دین، یا از امر وعده یاری و پیروزی، یا از امر خودمان، و تدبیر خلاصی ما از این گرفتاری، راهی هست؟ یا اینکه آیا برای ما نجاتی هست که بر امر خودمان مسلط باشیم؟

مِنْ شَيْءٍ: اضطراب و عدم اعتقادشان را به نبوت محمّد، با کلام نفسانی، بر خود ظاهر می‌کنند یا با کلام زبانی بر غیر خودشان آشکار می‌سازند.

قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ: یعنی امر پیروزی و نصرت، یا امر تدبیر، یا عالم امر و قضا، همه به دست خداست. و جمله، معترضه است اگر جمله يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ: حال باشد یا صفت یا خبر، و اما اگر مستأنف باشد جواب سؤال مقدر قول خدا قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ منقطع مستأنف می‌شود، و معنی آن این است که این گروه منافق در دل‌هایشان انکار و تکذیب و قصد ملحق شدن به کفار را پنهان نگاه می‌دارند.

مَا لَا- يَبْدُونَ لِمَكَ يَقُولُونَ: و در دل خود چیزی را پنهان می‌کنند که آن را آشکار نمی‌نمایند این جمله در وجوه اعراب مانند جمله‌های گذشته است. و می‌گویند:

لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ: به یکی از آن معانی که ذکر شد، و ممکن است معنی آن این باشد: اگر همان طور که رأی عبد الله بن ابی بود در شهر، ما به اختیار خود می‌ماندیم و از مدینه حرکت نمی‌کردیم ما قُتِلْنَا: مغلوب نمی‌شدیم و کسی از ما کشته نمی‌شد. هَاهُنَا قُلْ: جهت ردّ این خیال باطل و گمان فاسد، ای پیامبر به آنها بگو:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۰

لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ: اگر در خانه‌هایتان متحصّن می‌شدید، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ: آشکار می‌شد آنچه که در لوح محفوظ نوشته شده یا آنچه که واجب شده است.

عَلَيْهِمُ الْقِتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ: بر آنان نوشته شده بود که به قتلگاه‌ها بیایند و در خانه ماندن سودی به حال آنان نمی‌کرد، یا اینکه معنی آیه این است که ای پیامبر بگو ای کسانی که در حال اضطراب و شکّ هستید حتّی اگر شما در خانه‌هایتان باشید مؤمنین که جهاد بر آنها واجب شده است خودشان با پای خود به قتلگاه‌هایشان خواهند رفت.

و: آن خروج و قتال و کشته شدن و مغلوبیت در مورد شما محقق می‌شد.

لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ: تا شما را با آنچه که در سینه شماست آزمایش کند تا آنچه فاسد است و موافق زبانتان نیست آشکار

شود.

وَ لِيَمَّحَصَّ مَا فِي قُلُوبِكُمْ: هر گاه جهت سفلاى نفس مورد ملاحظه قرار گیرد لفظ «صدر» بر آن اطلاق می‌شود، و هر گاه نسبت نفس به قلب حقیقی مورد نظر واقع شود و قلب حقیقی مورد توجه باشد قلب اطلاق می‌شود، و به همین جهت آن گاه که ابتلا عبارت از استعلام حال شخص بد، و اظهار پستی و بدی او باشد، نسبت ابتلا و آزمایش به «صدر» داده می‌شود، و اما آنجا که بخواهند خوب را از بد و صحیح را از فاسد، جدا کنند، نسبت ابتلا را به قلب می‌دهند، زیرا سینه منافق جز نفاق و عقیده فاسد چیزی ندارد، ولی مادام که فطرت انسانی از او بریده نشود و مرتد فطری نباشد قلبش از امر حق خالی نمی‌شود، اگر چه یک حق اجمالی باشد.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: خداوند به آنچه که در سینه‌ها است آگاه است پس امتحان از جانب خداوند برای فهمیدن حال شخص امتحان شده مانند امتحانی که شخص بی اطلاع می‌کند نیست، بلکه برای استكمال او، یا ظهور حال او برای کسانی است که با او معاشرت دارند و حال او را نمی‌دانند، یا برای این است که او را پائین بیاورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۵] ص: ۴۳۱

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

ترجمه: ص: ۴۳۱

همانا آنان که از شما در جنگ احد به جنگ پشت کرده و منهزم شدند شیطان آنها را به سبب بعضی نافرمانی و بدکاری‌هایشان به لغزش افکند و خدا از آنها در گذشت که خدا آمرزنده و بردبار است.

تفسیر: ص: ۴۳۱

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ: جواب سؤال مقدر است از حال کسانی که به جنگ پشت کردند، و چون خداوند آنها را بارساترین عبارت دم نمود، و عذر آوردن آنها به لغزش افکندن شیطان و عفو خدا محل شک بود و لذا خداوند جواب را با تأکیداتی بیان فرمود و گفت: همانا (مسلماً) آن کسانی که به شما پشت کردند.

يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ: روزی که جمع مؤمنین و جمع مشرکین در جنگ احد، با هم به مقابله پرداختند.

إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ: شیطان خواستار لغزش آنها شد یا آنها را به لغزش افکند.

بِعَضِّ مَا كَسَبُوا: به سبب بعضی گناهان گذشته‌ای که کسب کرده‌اند. برخی گفته‌اند: مقصود مخالفت کردن آنها با قول پیامبر است که مراکزشان را خالی کرده و ترک گفتند: بعضی گفته‌اند: بعضی از گناهانشان را که کسب کرده بودند یادآوری کردند، لذا به جهاد رفتن را دوست نداشتند چون می‌ترسیدند قبل از توبه کشته شوند.

این هر دو گفتار منافات دارد با آنچه که در خارج واقع شد و آن فرار همه از جنگ بود، و اینکه بیشتر فرار کننده‌ها منافقین بودند که از معصیت کردن غافل بودند یا اصلاً گناه را گناه نمی‌دانستند. و ذکر شده است که در روز احد با نبی صلی الله علیه و آله

نماند مگر سیزده نفر که پنج نفر از مهاجرین و ۸ نفر از انصار بودند. مهاجرین علی (ع) و أبو بکر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بودند، و جز علی (ع) و طلحه در مورد همه آنها اختلاف است. «۱»
 و از عمر بن خطاب روایت شده که گفت: من خودم بالای کوه می‌رفتم در حالی که می‌افتادم و عثمان از فراری که کرده بود برنگشت مگر پس از سه روز «۲» و لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ: خداوند هنگامی که توبه کردند و عذر آوردند، از آنها گذشت و ذکر عفو و بخشش را تکرار کرد تا ترغیب و تطمیع گناهکاران به عفو باشد و آنها از عفو الهی مأیوس نشوند و همیشه گمان نیک داشته باشند.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ: خدا کسی را که اعتراف به گناه کند و پشیمان شود می‌بخشد حَلِيمٌ: تعجیل در مؤاخذه نمی‌کند، و منتظر توبه بنده می‌ماند، تا حجت بر او تمام شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۲

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۶] ص: ۴۳۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶)

ترجمه: ص: ۴۳۲

ای گرویدگان به دین اسلام شما همانند آنان که راه کفر پیمودند، نباشید که گفتند: اگر برادران و خویشان ما به سفر نرفته و یا به جنگ حاضر نمی‌شدند، به چنگ مرگ نمی‌افتادند. این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل آنان خواهد کرد خداست که زنده می‌گرداند و می‌میراند و به هر چه کنید آگاه است.

(۱) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۵۲۴.

(۲) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۵۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۳

تفسیر: ص: ۴۳۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا: منظور از کفر کفر نفاق، یا مطلق کفر است.
 وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ: به خاطر برادرانشان و در حق برادرانشان گفتند.

و معنی برادر بودن با همدیگر در نفاق و ضعف اعتقاد یا در کفر برای آنان مناسب است.

إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ: چون برادرانشان (برادران در عقیده) برای تجارت و غیر آن در زمین سفر می‌کردند. و علت آن که «اذ ضربوا» با لفظ «اذ» که برای ماضی است نگفته برای آن است که گذشته را حال و حاضر تصویر کند.
 أَوْ كَانُوا غُزًى: یا اینکه از جنگ کنندگان بودند.

لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ:

این عبارت متعلق به «قالوا» است.

وَاللَّهُ يُحْيِي: و خدا پدید می آورد حیات را در نطفه‌ای که حیات ندارد، و آن حیات را در زمان زندگی او نگه می‌دارد نه اینکه اقامت در خانه‌ها موجب حیات شما باشد.

وَيُمِيتُ: و خدا می‌میراند، نه اینکه سفر کردن و جنگ موجب مرگ باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. عبارت هم ترغیب است و هم ترساندن.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۷] ص: ۴۳۳

اشاره

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۴

ترجمه: ص: ۴۳۴

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نایل شوید و آن بهتر از هر چیزی است که در حیات دنیا برای خود فراهم توان آورد.

تفسیر: ص: ۴۳۴

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ: اگر در راه خدا کشته شدید یا مردید لَمَغْفِرَةٌ: مغفرت بزرگی است. مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ: رحمت بزرگی است که برای شما حاصل شده است خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ: بهتر است از آنچه که این منافقین، یا کفار، یا سایر مردم جمع می‌کنند از چیزهای بی‌ارزش و پست دنیا. خود جمله جواب قسم است، و جواب شرط محذوف است، و این دلداری مؤمنین و تقویت قلوب آنان، و آسان کردن کشته شدن و مردن بر آنهاست و ترغیب آنان به جهاد است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۸] ص: ۴۳۴

اشاره

وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

ترجمه: ص: ۴۳۴

اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید غم مدارید که به رحمت ایزدی پیوسته، به سوی خدا محشور خواهید شد.

تفسیر: ص: ۴۳۴

وَلَكِنَّ مَثَمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ: خدایی که مولای شما و ولی امر شما و محبوب دلها و منتهای طلب و درخواست شماست.

تُحْشَرُونَ: وقتی به سوی خدا محشور می‌شوید پس چرا مرگ یا کشته شدن در راه خدا را ناپسند می‌دانید.

خدای تعالی در آیه اول کشته شدن را به علت اهمیتی که در ترتیب پاداش موجود است، مقدم داشت. به خلاف آیه دوم که کشته شدن ویژگی خاصی در ترتیب پاداش نداشت، و مرگ فرد از شرط خاص آن گسترش بیشتری داشت. لذا اهتمام به تقدیم مرگ بر قتل بوده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۵

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۹] ص: ۴۳۵

اشاره

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)

ترجمه: ص: ۴۳۵

رحمت خدا تو را با خلق مهربان و خوش خوی گردانید اگر تندخوی و سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند پس چون امت بنادانی در باره تو بد کنند از آنان در گذر و برای آنها از خدا طلب آموزش کن، و برای دلجوئی آنها در کار جنگ با ایشان مشورت نما، لیکن هنگامیکه تصمیم گرفتی، با توکل بر خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاوری کند.

تفسیر: ص: ۴۳۵

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ: «فاء» برای ترتیب در اخبار است و «باء» سببیه است و «ما» زائده است و نکره آوردن لفظ «رحمة» برای تفخیم و بزرگی است.

لِنْتَ لَهُمْ: یعنی با رحمت بزرگی که از طرف خدا نازل شده نسبت به مردم نرم و خوشخو شدی، پس شکر گزار نعمت او باش.

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا: اگر تو بد اخلاق و خشن بودی غَلِيظَ الْقَلْبِ: یعنی رأفت و رقتی در آن نبود.

لَانْفَضُّوا: هر آینه متفرق می‌شدند.

مِنْ حَوْلِكَ: از دور و برت و با تو آرامش پیدا نمی‌کردند.

فَاعْفُ عَنْهُمْ: یعنی وقتی دانستی که نرمی اخلاق و نرمی کلام رحمت و نعمت از جانب خداست و اینکه بد اخلاقی و قساوت قلب نسبت به آنها موجب تفرق و پراکندگی آنهاست، پس در مدارا کردن با آنها کوشش کن. و بدیهایشان را نسبت به خودت ببخش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۶

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ: یعنی بین من و بین آنها استغفار کن تا در تو بیشتر رغبت کنند، و به وسیله تو آرامش حاصل نمایند.

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ: یعنی مخصوصا در جنگ با آنها مشورت کن، یا در هر چیزی که مشورت در آن چیز صحیح است، و این به جهت پاکیزه نمودن نفس آنان و دوست کردن دلهای آنان با تو و کمک گرفتن از رأی آنها و سنت کردن رسم مشورت در امت

توست، زیرا در مشورت رفع ملامت و ندامت و جلب برکت است، چون در ائتفاق و ائتحد نفوس اثری است که در انفراد نفوس آن اثر نیست.

بلکه می‌گوئیم: حتی اگر چیزی که در آن مشورت و ائتفاق نفوس شده خیری نباشد خداوند حتما در آن خیر قرار می‌دهد پس شایسته نیست که مشورت در امور ترک شود.

فَإِذَا عَزَمْتَ: اگر بعد از مشورت و ائتفاق بر امری، هر گاه تصمیم‌گرفتی بر شور و مشورت و ائتفاق آراء اعتماد مکن، زیرا صلاح و فساد در امور به دست خداست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: پس اعتماد بر خدا کن، و او را در امور خویش و اصلاح آن و کیل بگیر.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ: و هیچ شرفی فوق محبت خدا نیست، و این جمله جهت ترغیب در توکل است.

بدان که توکل و تسلیم و تفویض معانی نزدیک به هم دارند و هر کدام در معنی دیگری استعمال می‌شود، و فرق بین آنها در نهایت دقت است، زیرا توکل این است که خدا را در کارها و کیل‌گیری، و تسلیم عرضه کردن کارها بر خداست، و تفویض خارج شدن از نسبت امور بلکه از نسبت انانیت بخود است پس در تسلیم یک نوع شادمانی و خوشحالی است که در توکیل نیست، و در تفویض یک نوع شادمانی است که برای مفوض مجال توجه به شادمانی را نیز نمی‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۷

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۰] ص: ص: ۴۳۷

اشاره

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

ترجمه: ص: ۴۳۷

اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما غالب آید و اگر شما را به خواری واگذارد آن کیست که بتواند بعد از آن شما را یاری کند؟ و اهل ایمان باید تنها به خدا اعتماد کنند.

تفسیر: ص: ۴۳۷

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ: جواب سؤال مقدر است (گویا پرسیده می‌شود چه کسی و چگونه یاری می‌کند و جواب داده می‌شود اگر خدا یاری کند) فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ: یعنی بعد از یاری خدا، کسی بر شما غالب نمی‌شود و بعد از خواری از سوی خدا چه کسی شما را یاری می‌کند؟

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: آمدن «فاء» بین عامل و معمول (عامل الله، معمول مؤمنین) با اینکه آن دو [در جمله] صدارت طلب هستند (اول می‌آیند) یا به جهت تقدیر گرفتن لفظ «اما» است (اما و علی الله) یا از جهت توهم ذهنی آن، یا اینکه لفظ «فاء» در امثال اینجا زیادی است، یا اینکه عامل محذوف است از جهت قرینه بودن عاملی که ذکر شده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱] ص: ۴۳۷

اشاره

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

ترجمه: ص: ۴۳۷

و هیچ پیغمبری البته خیانت نخواهد کرد و هر کس خیانت کند روز قیامت به کیفر آن خواهد رسید و به طور کلی هر کس هر عملی نیک و بد در دنیا بجا آورد در قیامت تمام و کامل به جزای آن برسد و به هیچ کس ستمی نخواهد شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۸

تفسیر: ص: ۴۳۸

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ: وسط قرار گرفتن «کان» برای تأکید نفی است، یعنی برای هیچ یک از پیامبران خیانت وجود نداشته است. چون نبوت با خیانت منافات دارد، و «یغُلُّ» به صورت معلوم از ثلاثی خوانده شده است (یغُلُّ)، و به صیغه مجهول (یغُلُّ) یا از باب افعال (یغُلُّ) است یعنی شایسته نیست برای هیچ یک از پیامبران که نسبت خیانت به آنها داده شود از «أغْلَهُ» یعنی نسبت خیانت به او داد.

یا به معنی این است که هیچ پیامبری نیست که با او خیانت کرده شود، «أغْلَهُ» به معنی «غْلَهُ» خیانت کرد او را. یا مجهول از ثلاثی است.

و جمله یا از آیه سابق بریده و منقطع است بنابر اینکه آیه در مورد چادر یا جامه قرمز رنگی که روز بدر از غنیمتها مفقود شد نازل شده باشد. که بعضی از آنان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برده است. «۱»

به امام صادق (ع) نسبت داده شده است «۲» که رضایت مردم قابل تملک نیست، و زبانهایشان نگه داشته نمی شود، آیا در روز بدر به رسول خدا نسبت ندادند که قطیفه را برای خودش گرفته و از غنیمتها برداشته است تا اینکه خداوند قطیفه را ظاهر نمود و پیامبرش را از خیانت تبرئه کرد، و در کتابش نازل فرمود: وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ «۳».

یا مقصود این باشد طبق نقلی که شده مردی با سوزن آهنی بزرگی از غنائم هوازن خیانت کرد پس این آیه نازل شد.

و ممکن است جمله متصل به ما قبلش باشد بنابر گفته بعضی که آیه در غنائم احد نازل شده باشد آنجا که اصحاب عبد الله بن جبیر گمان

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۶۵.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۶۵.

(۳) صافی: ج ۱، ص ۳۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۳۹

کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله غنیمت را بین همان کسانی که غنیمت گرفتند تقسیم می کند و به آنها چیزی نمی دهد، و گمان کردند که پیامبر خواهد گفت: هر کس غنیمت را بگیرد او مالک آن خواهد بود و یا بنابر گفته بعضی دیگر که رسول خدا غنیمت را تقسیم کرد و به جلوداران لشکر چیزی نداد، پس این آیه نازل شد تا رسول صلی الله علیه و آله را آگاه سازد که باید در غنیمت تساوی رعایت شود، و تقسیم نکردن غنیمت بین (جلوداران) لشکر غل و خیانت نامیده شده است. «۱»

بنابراین دو وجه، آیه بر ما قبلش عطف شده است.

وَمِنْ يَغْلِبُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: بقاء برای متعدی کردن فعل است، یا برای همراهی و مصاحبت، و معنی آیه این است که خیانتکار در قیامت طوری می‌آید که همه مردم می‌فهمند که او خیانت کرده است تا در بین همه رسوا شود. به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود:

هر کس در هر چیزی خیانت کند آن را روز قیامت در آتش می‌بیند، سپس او را مکلف می‌کنند که داخل آتش شده و خیانت را از آنجا بیرون آورد. (۲)

و از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: آگاه باشید که مبادا کسی حتی به شتری خیانت کند که روز قیامت آن شتر، خائن را بر پشت خویش سوار کرده و می‌آید، و مبادا کسی به اسب خیانت کند، که روز قیامت او را بر پشت خود سوار کرده، می‌آید، پس آن شخص می‌گوید:

یا محمّد یا محمّد، من جواب می‌دهم: که من (نهی از خیانت را)، ابلاغ کردم. و من از خدا برای تو مالک هیچ چیز نیستم، یعنی چیزی دست من نیست (و برای تو کاری نمی‌توانم بکنم).
و خیانت و غلول اختصاصی به خیانت در اموال ندارد بلکه هر

(۱) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۵۲۹.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۰

معصیتی از هر معصیت کننده یک نوع خیانت به خودش یا به خداست.

ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ: یعنی پس از آنکه در قیامت هر کس به آنچه که خیانت کرده است مقابل او آورده می‌شود و پس از آنکه همه جمع شدند، هر نفسی مطیع باشد یا عاصی، آنچه را که کسب کرده است به او داده می‌شود.

مَا كَسَبَتْ: یعنی آنچه را که کسب کرده است به صورت تجسم اعمال به او داده می‌شود. تحقیق این مطلب در سوره بقره در آیه: أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا یا در جزاء ما كَسَبَتْ گذشت.

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: و به آنان به سبب نقص ثواب یا زیادی عقاب ستمی نمی‌شود.

خدای تعالی در این آیه پس از آنکه حکم خیانت را برای هر کسی که خیانت کند عمومیت داد حکم هر نفسی را که فرمانبر یا نافرمان باشد، بیان داشت، لذا بر آن مطلب، مطلب دیگری را عطف کرد و آن انکار تساوی بین فرمانبر و نافرمانبر است تا اینکه در زجر و خودداری از معصیت و ترغیب در طاعت رساتر باشد، لذا فرمود:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۲] ص: ۴۴۰

اشاره

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲)

ترجمه: ص: ۴۴۰

آیا کسی که در راه رضای خدا قدم بردارد مانند کسی است که به کفر، راه خشم خدا را پیماید که منزلگاه او جهنم است و بسیار

بد جایگاهی است.

تفسیر: ص: ۴۴۰

أَقَمَنِ أَتْبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ: «رضوان» با کسر راء و ضم آن، و «رضی» در حالت قصر با کسره و ضمّه، هر دو مصدر «رضی عنه» و «علیه» است، و «الرضاء» با کسره راء در حالت ممدود مصدر «راضاه» است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۱
و از خشنودی خدا، نمی‌شود پیروی کرد مگر اینکه با فعل (امور پسندیده) و ترک (امور ناپسند) از امر و نهی خدا پیروی کرد، و این معنی محقق نمی‌شود مگر با پیروی از امر و نهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.
كَمَنْ بَاءً: یعنی مانند کسی که به سوی خدا برگردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ: در حالی که مورد سخط و غضب خدا باشد، چون به آنچه مأمور شده ترک کرده و از آنچه نهی شده، انجام داده است. این چنین شخصی وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: جایگاهش جهنم است و چه جایگاه بدی است.

فرق بین «مصیر» و «مرجع» این است که «مصیر» منتهی الیه هر چیزی است به شرط این که در آن چیز تغییری حاصل شود، ولی «مرجع» منتهی الیه هر چیز است به طور مطلق. و چون آنچه که به رضوان (خشنودی) خدا محقق می‌شود علی (ع) است پس آنچه که به سخط (خشم) خدا محقق می‌شود، مخالفت با علی (ع) است. لذا صحیح است که تابع رضوان خدا را تابع علی (ع) بدانیم، و کسی که با غضب خدا به سویش برمی‌گردد، پیرو مخالفان علی (ع) بدانیم.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۳] ص: ۴۴۱

اشاره

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

تحقیق اینکه مؤمنین درجات و صاحب درجات هستند. ص: ۴۴۱

ترجمه: ص: ۴۴۱

این دو گروه مؤمن و کافر را به مراتب ایمان و کفر نزد خدا درجات مختلف است و خداوند به هر چه می‌کنند آگاه است.

تفسیر: ص: ۴۴۱

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ: یعنی پیروان خشنودی خدا و گرفتار شدگان به خشم خدا دارای درجاتی نزد خدا هستند، اگر چه پیش مردم مساوی دیده شوند.

عالم ارواح پاک، عالم وسیعی است دارای مراتب و درجات، و همچنین عالم ارواح خبیث که در آن جهنم و رنجهای آن است، و هر کس که به یکی از این دو عالم متصل شود در مرتبه‌ای از آن محقق شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۲

چنین نیست که متصلین به عالم ارواح پاک در مرتبه و درجه مساوی باشند، چنانکه کسانی که به عالم ارواح ناپاک متصل هستند نیز در درجه، مساوی نیستند. بلکه برای هر یک درجه و مرتبه‌ای است که آن درجه، برای دیگری که آن شأن و مرتبه را ندارد، موجود نیست.

بلی، اگر جماعتی در طاعت و سلوک، یا در مخالفت و معصیت از جمیع جهات با هم مساوی باشند در درجه و مرتبه نیز موافق می‌شوند.

و هر کس که به درجه‌ای از درجات بهشت پیوسته شود یا به مراتبی از پست‌ترین مراتب متصل گردد او به درجات یا درکات قبل از خود نیز متصل است و هر کس که متصل به درجه‌ای شد متحقق به همان درجه می‌شود.

از این رو صحیح است بگوییم که مؤمنین به اندازه عدد افرادشان دارای درجاتی هستند یعنی هر یک از آنها درجه‌ای از بهشت هستند، و هم چنین صحیح است گفته شود: هر یک از آنها به حسب سعه و جودی خود درجاتی از بهشت هستند و آنهایی که در آتش معدّب هستند به حسب تعداد افرادشان دارای پائین‌ترین درجات آتشند (درکات) و هر یک از آنان به حسب وجود خویش در پست‌ترین مراتب آتش به سر می‌برند.

بنابراین احتیاجی به بعضی تقدیرات و تأویلات در آیه نیست.

از امام صادق (ع) روایت شده است که کسانی که از خشنودی خدا پیروی کردند عبارتند از ائمه علیهم السلام، به خدا سوگند برای مؤمنان در نزد خدا درجاتی است. و با ولایت و شناخت ما اعمال آنها چند برابر می‌شود و خداوند آنها را به درجات بالا و بالاتر می‌برد، و کسانی که با خشم خدا به سوی او بازگشتند آنهایی بودند که حقّ علی (ع) و حقّ ائمه

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۳

اهل بیت را انکار کردند، پس به همین جهت با خشم خدا به آتش بازگشتند. «۱»

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ: و خداوند به عمل و درجه هر یک بر حسب عملش آگاه است، پس بر حسب همان درجه جزای او را می‌دهد. و این جمله، ترغیب و تهدید است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴] ص: ۴۴۳

اشاره

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

ترجمه: ص: ۴۴۳

خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از آلايش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنان بیاموزد، هر چند از پیش، گمراهی آنان آشکار بود.

تفسیر: ص: ۴۴۳

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ: یعنی خدا بر آنان منت گذاشت و نعمت داد.

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ: یعنی بشری مثل آنها و از سنخ آنها، برانگیخت. يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ: که آیات کتاب خدا را بر آنها بخواند بعد از آنکه جاهل بودند و هیچ کتاب و شریعتی نمی‌شناختند. وَيُزَكِّيهِمْ: آنان را چیزهایی که شایسته است انسان از آنها پاکیزه شود، پاک و پاکیزه گرداند. وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، در باره تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت و وجه تأخیر تعلیم از تزکیه در

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۱۴۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۴

اینجا و در آیه کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا «۱» تا آخر آیه و نیز وجه تقدیم تعلیم بر تزکیه در قول خدا: إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا «۲» تا آخر آیه از سوره بقره گذشت.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: و اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار و روشن، بودند. و این اظهار ممت خدا بر آنان است به سبب نعمت وجود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تا اینکه به این نعمت آگاه شوند و به پیروی از رسول اهتمام ورزند تا شکر نعمت وجودش را به جای آورده باشند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵] ص: ۴۴۴

اشاره

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵)

ترجمه: ص: ۴۴۴

آیا هرگاه مصیبتی به شما رسید (در جنگ احد) در صورتی که دو برابر آن آسیب به دشمنان رسید (در جنگ بدر) باز از روی تعجب گویند چرا به ما که اهل ایمانیم رنج رسید؟ بگو ای پیامبر این مصیبت از دست خود کشیدید که نافرمانی کردید که ایزد متعال بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۴۴۴

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ: در این آیه أ (استفهام) با «واو» (عطف) با هم جمع شده است هرگاه همزه استفهام و ادات عطف با هم جمع شوند و همزه بر عاطف مقدم باشد چند قول به این شرح آمده است: برخی گفته‌اند: که باید همزه بعد از واو می‌آمد منتها برای قوی بودن آن در صدارت مقدم شده است.

بعضی گفته‌اند: همزه پیش از عبارتی بوده، که حذف شده است همزه به عاطف متصل شده است آن عبارت محذوف در تقدیر در اینجا چنین است: (أَنْكُرْتُمُ الْبَلِيَّةَ الَّتِي

(۱) بقره، ص ۱۵۱.

(۲) بقره، ص ۱۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۵

وردت علیکم بتقصیرکم فی اعمالکم و لما أصابتکم) یعنی آیا بلاهایی را که با کوتاهی کردن در اعمالتان بر شما وارد شده انکار می‌کنید... تا آخر.

مُصِيبَةٌ: مصیبتی که آن به سبب کشته شدن هفتاد مرد از شما در جنگ احد بود.

قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا: یعنی دو برابر آن به دشمن رسید به سبب هفتاد کشته و هفتاد اسیر.

قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا: گفتید این از کجا؟ یا چگونه است این؟

قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ: به آنان بگو که تقصیر از خود شماست چون شما در روز بدر فدیة در مقابل اسیرها را اختیار کردید در حالی که رسول صلی الله علیه و آله خبر داده بود که حکم آنها کشتن است، و بر هیچ پیامبری روا نبوده است که اسیر بگیرد مگر اینکه بسیار در زمین بکشد، پس شما اصرار در فدیة کردید، نه کشتن تا اینکه خداوند فدا گرفتن را برای شما مباح گردانید مشروط بر اینکه در سال آینده از شما به عدد کسانی که از آنها فدا می‌گیرید کشته شود، پس شما این را قبول کردید و از هفتاد اسیر فدا گرفتید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: وقتی نسبت بلا و مصیبت را به خودشان نسبت داد، این توهم پیش آمد که آیا این مصیبت خارج از قدرت خداست؟ و جای این سؤال شد که آیا مصیبت و بلا با قدرت خدا بوده یا خارج از قدرت خدا؟ پس خداوند فرمود: خدا بر هر چیزی تواناست و می‌تواند به شما و دشمنانتان بلا و مصیبت بدهد، و شما را به جهت مصالحی که به استکمال نفوس شما بر می‌گردد خوار نماید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۶]..... ص: ۴۴۵

اشاره

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)

ترجمه: ص: ۴۴۵

آنچه در روز احد هنگام مقابله در صف کارزار به شما رسید به قضای خدا و مشیت نافذ او بود تا آنکه اهل ایمان را بیازماید و حال آنان که ثابت قدم در ایمانند، معلوم شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۶

تفسیر: ص: ۴۴۶

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ: یعنی آنچه که به شما در روز احد رسید از شکست و کشته و زخمی.

فَيَاذَنِ اللَّهُ: به سبب اباحه تکوینی و ترخیص خدا بود تا اینکه شما را امتحان کند.

وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ: تا مؤمنین بدانند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۷]..... ص: ۴۴۶

اشاره

وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَانَا كُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷)

ترجمه: ص: ۴۴۶

و تا نیز معلوم شود حال آنان که در دین نفاق و دورویی کردند و چون به آنها گفته شد بیایید در راه خدا جهاد و یا دفاع کنید، عذر آوردند که اگر ما به فنون جنگی دانا بودیم از شما تبعیت نموده و به کارزار می آمدیم اینان با آنکه دعوی مسلمانی دارند به کفر نزدیک ترند تا به ایمان، به زبان چیزی اظهار می کنند که در دل خلاف آن را پنهان داشته اند و خدا بر آنچه پنهان می دارند آگاه تر است.

تفسیر: ص: ۴۴۶

وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَافَقُوا: تا دو گروه متمایز شوند به اینکه ایمان مؤمنان و نفاق منافقان ظاهر شود، پس علم خدا به حال آنان و برای آنها ظاهر شود، یا پیامبر به حال آنان علم پیدا کند که مظهر خداست و علم او علم خداست.

و نفرمود: (لیعلم المنافقین) برای اشعار به این است که نفاق منافقین در جنگ احد حادث شد و قبلا ثابت نبود، و نیز برای این است که بامعطوف در قول خدای تعالی: وَقِيلَ لَهُمْ مَنْ مَنَابَسْ بَاشَد.

وَقِيلَ لَهُمْ: عَطْفٌ بَر «نافقوا» و داخل در صله است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۷

تَعَالَوْا قَاتِلُوا: «قاتلوا» بدل از «تعالوا» است به نحو بدل اشتمال.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ: یعنی بدون در نظر گرفتن نفسهایتان و بدون حفظ نفسها و عائله خویش. أَوْ ادْفَعُوا: یا دفاع از خود و عیال و امواتان، بدون نظر به امر خدا و راه خدا بیایید و جهاد کنید.

قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَانَا كُمْ: می گویند: «اگر ما می دانستیم که آنچه که شما در آن هستید جنگ و کارزار است، از شما تبعیت می کردیم، ولی کاری که شما می کنید، جنگ و قتال نیست، زیرا قتال آن است که در آن ولو گاهی، احتمال غلبه باشد و مطلب چنین نیست، زیرا در کاری که شما می کنید جز مغلوبیت و هلاکت چیزی نیست» یا اینکه لفظ «لو» برای نفی در ماضی نیست بلکه برای شرط در مستقبل است، یعنی هر گاه علم به فنون جنگ داشتیم از شما تبعیت می کردیم. این جمله را یا از باب استهزاء گفتند، یا خواستند بدون اینکه صریحا انکار کنند فعلا آنها را از خود دفع نمایند.

هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ: جواب سؤال مقدر یا حال است، و معنی آن این است که آنان بر دین اسلام بودند ولی با ظاهر شدن نفاقشان گویا که بین کفر و ایمان واقع شدند و به کفر نزدیک تر گردیدند.

يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ: یعنی نه با کنایه و اشاره و نه با رفتار و حال، بلکه با زبانشان می گویند، یا اینکه با زبانشان می گویند نه با دلهايشان، یا اینکه به زبان خودشان می گویند نه به زبان غیر خودشان.

مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ: یعنی قول آنها که می گویند: اگر می دانستیم و اطلاع از جنگ پیدا می کردیم، با شما موافقت می کردیم، مطابق اعتقاد و دل آنها نیست، یا اینکه نبوت نبی صلی الله علیه و آله را که اظهار می کنند، در دلهايشان چنین اعتقادی ندارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۸

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ: خدا آنچه را پنهان می‌کنند از اعتماد بر اسباب ظاهری و عدم اعتقاد به خدا و به نبوت نبی صلی الله علیه و آله، همه را می‌داند.

به امام صادق (ع) نسبت داده شد که در مقام سرزنش کسانی که اعتقاد و یقینشان ضعیف است فرمود: «و کسی که یقینش ضعیف شد، به اسباب و وسایل چنگ زده و آنها را برای خود روا داشته است (اجازه داده تا اسباب و وسائل بر او حاکم باشد)، پیرو عادات و گفته‌های غیر حقیقی مردم شده و سعی در امور دنیا و جمع آن و امساک در بخشش دنیا نموده است، به زبان می‌گوید: هیچ بخشنده و منع کننده‌ای جز خدا نیست، و جز آنچه که به بنده از روزی مقرر و قسمت شده است چیز دیگری نمی‌رسد، و کوشش کردن، روزی را زیاد نمی‌کند، ولی در عمل و قلبش همه آنها را انکار می‌کند». خدای تعالی فرموده است: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ. «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۸] ص: ۴۴۸

اشاره

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرُؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

ترجمه: ص: ۴۴۸

آن کسانی که در جنگ با سپاه اسلام همراهی نکرده گفتند اگر خویشان و برادران ما نیز سخن ما را شنیده و به جنگ احد نرفته بودند کشته نمی‌شدند. ای پیغمبر به چنین مردم منافق بگو: پس شما که برای حفظ حیات دیگران چاره توانید کرد، اگر راست می‌گوئید، مرگ را از جان خود دور کنید.

تفسیر: ص: ۴۴۸

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ: یعنی در حق برادرانشان گفتند، این جمله مستأنف است و جواب سؤال مقدر یا مبتدایش محذوف است یا خبرش، و معنی آن این

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۶۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۴۹

است: آنان کسانی هستند که گفتند، یا کسانی که چنین حرفی گفتند همان منافقین هستند، یا مفعول فعلی محذوف است بنا بر اینکه فعل ذمّ (نکوهش) باشد، یا بدل از فاعل «یکتمون»، یا از ضمیر «قلوبهم» می‌باشد یا خبر بعد از خبر است برای ضمیر در «هم للکفر» یا صفت «الَّذِينَ نَافَقُوا» است «و قعدوا»: عطف بر «قالوا» است (و نشستند) یا حال است به تقدیر «قد» (در حالی که نشسته بودند) لَوْ أَطَاعُونَا: اگر اطاعت ما می‌کردند در نشستن و خارج نشدن از شهر.

ما قَاتَلُوا: کشته نمی‌شدند. و این عادت و رسم زنان است و نیز رسم مردانی می‌باشد که در ضعف اعتقاد و توسل به اسباب ظاهری مانند زنان هستند، که بعد از واقع شدن قضیه‌ای اسباب عدم وقوع آن را تکرار می‌کنند و مطلب را با عبارتهایی نظیر «اگر چنین بود

چنان می‌شد» ادا می‌کنند، و این شدت حسرت آنان را می‌رساند.

قُلْ: بگو به آنان فَادْرُؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمْ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر چاره‌جویی و تدبیرتان توانسته است شما را ننگه دارد و برادرانتان به این علت هلاک شدند که از قول و تدبیر شما خارج شدند پس اگر قدرت دارید (اگر راست می‌گویید) مرگ را از خودتان دور کنید.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۹] ص: ۴۴۹

اشاره

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

ترجمه: ص: ۴۴۹

مپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد پروردگارشان متنعم خواهند بود.

تفسیر: ص: ۴۴۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ: عطف بر «قل» یا بر «فادرؤوا» است: یا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و به هر کسی که خطاب در مورد او ممکن است می‌باشد، و با یاء خوانده شده (و لا يحسبن) اینکه نسبت فعل به رسول صلی الله علیه و آله داده شود، یا به هر کسی که گمان و پندار از او ممکن است، یا اینکه به اسم ظاهر بعد از آن، یعنی لا يحسبن نسبت داده شود به الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: یعنی کسانی که در راه خدا کشته شدند گمان نکنند خودشان را.

أَمْوَاتًا: مردگان، که مفعول اول حذف شده باشد، و این رد بر منافقین است که می‌گفتند: اگر پیش ما می‌ماندند نمی‌مردند، و اگر اطاعت از ما می‌کردند کشته نمی‌شدند.

بَلْ: بلکه آنان أَحْيَاءٌ: زنده هستند، به زندگانی تمام‌تر، کامل‌تر و شریف‌تر و بالاتر از این زندگانی پست.

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: به رزقی که مناسب مقام آنها نزد پروردگارشان باشد، روزی می‌خورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۰

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۰] ص: ۴۵۰

اشاره

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)

ترجمه: ص: ۴۵۰

آنان به فضل و رحمتی که خداوند نصیب آنها گردانیده است شادمانند، بشارت و مژده دهند به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعدا در پی آنها به سرای آخرت خواهند شتافت که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم نخورند.

تفسیر: ص: ۴۵۰

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: فضل خدا اطلاق می‌شود بر نعمتهایش که بر بندگان افاضه می‌کند از جهت کثرت آنها، مانند احکام رسالت و نعمتهایی که خداوند به سبب قبول احکام رسالت و عمل به آنها به عنوان پاداش به بندگان می‌دهد، چنانکه رحمت اطلاق می‌شود بر نعمتهایی که خداوند از جهت وحدت به بندگان افاضه می‌کند مانند ولایت و آثار آن و جزا دادن به ولایت.

وَيَسْتَبْشِرُونَ: خوشحال می‌شوند یا طلب خوشحالی می‌کنند، یا خود و یا غیر خود را بشارت می‌دهند.

بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ: به کسانی که به آنها ملحق نشدند بر حسب زمان مانند مؤمنین که کشته نشدند یا نمردند، یا بر حسب رتبه مانند مؤمنین که به رتبه و درجه آنها ملحق نشده‌اند.

مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: وجه اختلاف بین دو نظیر (خوف و حزن) در اول بقره گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۱] ص: ۴۵۱**اشاره**

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

ترجمه: ص: ۴۵۱

و آنها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند، و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگذارد.

تفسیر: ص: ۴۵۱

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ: نعمت، مانند رحمت ولایت است، و هر چیزی است که از ولایت صادر و یا به آن منتهی شده باشد. وَفَضْلٍ: این مطلب گذشت که فضل عبارت است از رسالت و قبول احکام آن و پاداش دادن به آن، و لذا نعمت به علی (ع) تفسیر شده است و فضل به محمد صلی الله علیه و آله و نکره آوردن هر دو برای تفخیم و بزرگداشت است. وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ: کلمه اجر با فتح همزه خوانده شده است تا عطف بر «نعمه» باشد، و با کسر همزه خوانده شده تا عطف بر «یستبشرون» باشد، یا برای این که حال باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۲

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۲] ص: ۴۵۲**اشاره**

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)

ترجمه: ص: ۴۵۲

آنان که دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه به آنها رنج و الم رسید، از آنها هر که نیکوکار و پرهیزکار شد اجر عظیم خواهد یافت.

تفسیر: ص: ۴۵۲

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ: این جمله صفت مؤمنین یا خبر مبتدای محذوف است یا مفعول فعل مدح محذوف است، یا مبتداست و خبر آن، جمله لِلَّذِينَ أَحْسَبُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ: است، و جمله مستأنف است و جواب سؤال مقدر.

روایت شده است که رسول صلی الله علیه و آله وقتی از واقعه احد آمد و داخل مدینه شد جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا محمد خداوند به تو امر می کند که در پشت سر قوم (در مسیر آنان) خارج شوی و کسی با تو خارج نمی شود مگر اینکه زخمی باشد. پس رسول خدا به منادی امر کرد که ندا در دهد ای گروه مهاجرین و انصار: هر کس که زخمی در بدن دارد خارج شود و هر کس که زخمی نیست در شهر مقیم باشد، پس به بستن زخمها و مداوا پرداختند. و با همان درد و زخمی که داشتند خارج شدند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حمراء الاسد که در هشت میلی مدینه بود رسید، و قریش در «روحاء» فرود آمدند عکرمه بن ابی جهل، و حارث بن هشام، و عمرو بن عاص، و خالد بن ولید گفتند: برمی گردیم و بر مدینه حمله می بریم در حالی که ما بزرگان و پهلوانشان را (مقصودشان حمزه بود) کشتیم (و دیگر آنان جرأت مقابله ندارند) پس با مردی که از مدینه خارج شده بود برخورد کردند و از او در باره مدینه پرسیدند، او گفت: من محمد و اصحابش را در حمراء الاسد ترک کردم، در حالی که به طور جدی دنبال شما بودند و شما را می جستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۳

ابو سفیان گفت: این ظلم و سرکشی است، ما بر قوم پیروز شدیم و ظلم کردیم و به خدا سوگند گروهی که ظلم کردند هرگز رستگار نخواهند شد.

سپس با نعیم بن مسعود اشجعی برخورد کردند. ابو سفیان به او گفت: کجا قصد داری؟ گفت: به مدینه می روم تا برای خانواده ام طعامی بخرم، ابو سفیان گفت: آیا می توانی به «حمراء الاسد» بگذری و اصحاب محمد را ملاقات کنی و به آنها اعلام کنی که هم پیمانان و دوستان ما از مردمان حبشه نزد ما رسیدند تا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله (از کثرت ما متوحش شده) از جنگ با ما برگردند، در این صورت به تو ده بار شتر خرما و مویز می دهم، گفت: آری می روم.

فردای آن روز به «حمراء الاسد» رسید و به اصحاب رسول خدا گفت: کجا قصد دارید؟ گفتند قصد قریش داریم، گفت: برگردید که هم پیمانان قریش همه جمع شدند، و هر کس که جا مانده بود رسیده است.

گمان می کنم که طلیعه لشکرشان همین الآن بر شما ظاهر شود. پس گفتند: حسنا الله و نعم الوکیل، ما باکی نداریم.

آنگاه جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت: یا محمد، خدای تعالی رعب و هراس در دل قریش انداخت و گذشتند و پشت سرشان را هم نگاه نمی کردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و خداوند این آیه را نازل فرمود: الَّذِينَ اسْتَجَابُوا... تا آخر آیه. «۱»

بعضی گفته اند: آیه در بدر صغری نازل شده است، و داستان آن چنین بود که وقتی ابو سفیان خواست از احد برگردد گفت: یا محمد موعد ما موسم بدر صغری از سال آینده است، هنگامی که سال آینده

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۶۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۴

رسید ابو سفیان با اهل مکه خارج شد، پس خداوند هراس و رعب در دل او انداخت و از وعده خود پشیمان شد پس نعیم بن مسعود اشجعی را دید و به او گفت: من به محمد وعده دادم که در موسم بدر رو در روی هم قرار بگیریم، و امسال خشکسالی است، و برای من ظاهر شده که نباید به سوی او خارج شوم و دوست ندارم که این موضوع جرأت آنها را زیاد کند، پس تو، به مدینه برو و آنها را بترسان و من ده شتر به دست سهیل بن عمرو به تو می‌دهم.

نعیم به مدینه آمد و مردم را دید که برای جنگ مجهز می‌شوند، او اصحاب رسول را ترساند و بین آنان رعب و هراس انداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم به خدایی که جانم به دست اوست من خارج می‌شوم و به جنگ می‌روم، حتی اگر تنها باشم، پس ترسوها راه خود را کج کردند و از جنگ منصرف شدند ولی شجاعان، خود را آماده جنگ کردند، آنگاه پیامبر فرمود: حسبنا الله و نعم الوکیل. پس از آن رسول خدا با اصحابش خارج شدند تا اینکه به بدر صغری رسیدند و آن محلی بود که در جاهلیت جای بازار آنها بود که در هر سال هشت روز آنجا جمع می‌شدند.

پیامبر در آنجا مقیم شد و منتظر ابو سفیان ماند در حالی که ابو سفیان منصرف شده بود، و اهل مکه آنان را لشکر سویق «۱» نامیدند و گفتند آنان خارج شدند در حالی که سویق می‌نوشیدند.

و خروج رسول خدا مصادف با تجارت و بازار آنجا شد، و آنها نیز تجارتهایی انجام دادند و فروش کردند و در برابر یک درهم، دو درهم نصیب آنان شد و صحیح و سالم به مدینه برگشتند. «۲»

(۱) سویق نوشابه‌ای است تلخ و بدبو که از گیاهی به همین نام می‌گیرند. [.....]

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۵۴۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۵

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۳] ص: ۴۵۵**اشاره**

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

ترجمه: ص: ۴۵۵

آن مؤمنان که چون مردمی (منافق) به آنها گفتند لشکر بسیاری بر علیه شما متفق شده‌اند از آنان در اندیشه و بر حذر باشید. بر ایمانشان بیفزود و گفتند: در مقابل همه دشمنان تنها خدا ما را کفایت است و او نیکو یاور خواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۵۵

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ: صفت الَّذِينَ اسْتَجَابُوا يَا صفتِ الَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ يَا مبتدأست و خبر آن فَرَادَهُمْ إِيمَانًا. در این صورت دخول

«فاء» در خبر برای این است که مبتدا متضمن معنی شرط است. یا اینکه خبر آن فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ است، یا خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف یا مفعول فعل مدحی است که محذوف است.

و مقصود از «الناس» بنابر آنچه که از حکایتش نقل شده است، نعیم بن مسعود است یا اینکه مقصود سوارانی از طایفه عبد القیس بودند.

طبق آنچه که گفته شده که وقتی ابو سفیان فهمید که محمد (ص) از مدینه خارج شده است و به دنبال آن سوارانی از عبد القیس را دید به آنان گفت: کجا قصد دارید؟ گفتند: قصد مدینه را داریم، گفت: آیا پیام مرا به محمد صلی الله علیه و آله می‌رسانید، تا من هم شترهای شما را فردا در عکاظ که همدیگر را می‌بینیم بار مویز کنم؟

گفتند: بلی، گفت: هرگاه به محمد صلی الله علیه و آله رسیدید بگوئید که ما همه جمع شدیم که بر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش حمله بریم و بقیه اصحابش را در مانده سازیم.

و ممکن است مقصود از «الناس» منافقین اصحاب رسول خدا باشد.

إِنَّ النَّاسَ: یعنی ابو سفیان و یارانش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۶

قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا: یعنی ایمان آنها فزونی بخشید، زیرا کسی که بعد از اتصال به جانشینان خدا به سبب ایمان به خدا متوسل است هرگاه که بلایی به او برسد اتصال ایمانی اش زیاد و توسل و ایمانش قوی می‌شود و می‌گوید:

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: خدا ما را کافی است و چه خوب نگهبانی است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۴] ص: ۴۵۶

اشاره

فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)

ترجمه: ص: ۴۵۶

پس آن گروه مؤمنان به نعمت و فضل خدا روی آوردند و بر آنان هیچ الم و رنجی پیش نیامد و پیرو رضای خدا شدند و خداوند صاحب فضل و رحمت بی منتهاست.

تفسیر: ص: ۴۵۶

فَاَنْقَلَبُوا: یعنی برگشتند از حمراء الاسد یا از بدر صغری.

بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ: با نعمتی از جانب خدا و آن سلامتی آنها از جنگ و بهبود از اثر زخمی که در بدنشان بود، و قوت قلب و ایمان است.

وَفَضْلٍ: فضل عبارت از شرف و شهرت و ترس ایجاد کردن در دل‌های دشمنان، و ممکن است مقصود از نعمت تجارتی باشد که در بدر به آن رسیدند و مقصود از فضل سود دو برابر باشد که از تجارت عاید آنها شد. یا اینکه نعمت، علی (ع) و فضل، محمد صلی الله علیه و آله است.

لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ: بدی به آنها نرسید نه از دشمنانشان و نه از زخمهایشان.

وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ: چون با وجود زخمهایی که در بدن داشتند، امر خدا را فرمان بردند و از مدینه حرکت کردند وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ

عَظِيمٍ: خداوند به آنها در آخرت تفضل می کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۷

به چیزی که نه حدی دارد و نه چشمی آن را دیده است.

و در این جمله به حسرت انداختن کسانی است که در جنگ شرکت نکردند و تخطئه آنها و ترغیب به جهاد است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۵] ص: ۴۵۷

اشاره

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

ترجمه: ص: ۴۵۷

این سخنان شیطان است که به آن وسیله می ترساند دوستدارانش را، شما مسلمانان از آن بیم و اندیشه نکنید و از من بترسید اگر اهل ایمان هستید.

تفسیر: ص: ۴۵۷

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ: «الشَّيْطَانُ» خبر «ذلکم» یا صفت آن و يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ خبر آن است. مقصود از آن کس که شیطان او را می ترساند، نعیم بن مسعود است که (چنانکه بیان شد) بازدارنده (حضرت محمد از جنگ بود) بود، یا ابو سفیان، یا سوارانی از عبد القیس که باز دارنده بودند. و «أولیاءه» مفعول اول یا مفعول دوم است.

فَلَا تَخَافُوهُمْ: یعنی از شیطان و همراهانش نترسید، یا از اولیا و دوستداران شیطان.

وَ خَافُونَ: و از من بترسید، چون ضرر از هر ضرر زنده‌ای به کسی نمی رسد جز با اجازه من.

إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: اگر مؤمن هستید، چون شأن ایمان و اعتقاد به توحید خدا این است که مؤمن جز به خدا امیدوار نباشد و جز از او نترسد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۶] ص: ۴۵۷

اشاره

وَ لَا يَخْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصْرُوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطّاً فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۸

ترجمه: ص: ۴۵۸

ای پیامبر تو اندوهناک مباش که گروهی به راه کفر می‌شتابند آنها به خداوند هرگز زیان نرسانند و خدا می‌خواهد که آنان را هیچ نصیبی در آخرت نباشد و نصیبشان عذاب سخت دوزخ خواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۵۸

وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ: اندوهناک مباش از اینکه آنها کافر شدند، چون می‌ترسی که آنها به تو یا به مؤمنین به سبب تقویت کافرین یا جنگ با مؤمنین زیان برسانند. و مقصود، منافقین می‌باشند که از جهاد تخلف کردند. إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ: در مقام تعلیل است یعنی زیرا آنها هرگز نمی‌توانند به اولیا و مظاهر خدا در روی زمین زیانی رسانند. شَيْئاً: یعنی هیچ نوع ضرری، بنابر اینکه «شیئا» جانشین مصدر باشد، و ممکن است بدل از «الله» باشد به نحو بدل اشتمال به تقدیر «لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً مِنْهُ» و ممکن است منصوب به نزع خافض باشد یعنی (بشیء من الله). يُرِيدُ اللَّهُ: جواب سؤال مقدر است یا حال است. (یعنی در حالی که خدا اراده کرده است) أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ: که بهره‌ای در آخرت برایشان نباشد، این قسمت که علاوه بر دلداری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دلالت می‌کند بر اینکه شتاب کردن آنها به سوی کفر با اراده خدا صورت می‌گیرد اگر چه رضای او در آن نباشد (زیرا قابلیت کفر پذیری دارند و خواهی نخواهی به سوی کفر می‌روند) وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: برای آنها عذاب بزرگی در دنیا و آخرت است. تعبیر به جمله اسمیه که دلالت بر استمرار ثبوتی دارد دلیل این است که عذاب از حین تکلم، بر آنها ثابت می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۵۹

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۷] ص: ۴۵۹

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷)

ترجمه: ص: ۴۵۹

آنانکه خریدار کفر شدند به عوض ایمان، هرگز زیانی به خدا نمی‌رسانند و آنان را عذابی دردناک است.

تفسیر: ص: ۴۵۹

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ: آنان که کفر را به ایمان خریدند، تأکید آیه اول یا تعلیل آن است و تعمیم حکم است نسبت به جمیع کفار بعد از تخصیص آن به منافقینی که به جنگ نرفتند. لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: زیانی به خدا نمی‌رسانند و عذاب دردناکی برای ایشان می‌باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۸] ص: ۴۵۹

اشاره

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)

ترجمه: ص: ۴۵۹

و البته گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند که مهلت دادن ما ایشان را، به حال آنها بهتر خواهد بود بلکه مهلت می دهیم برای امتحان تا بر سرکشی و طغیان خود بیفزایند و آنان را عذابی رسد که به آن سخت خوار و ذلیل شوند.

تفسیر: ص: ۴۵۹

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: «تحسبن» به صورت مخاطب، و «یحسبن» به صورت غایب أَنَّمَا نُمَلِّى: آن چیزی که به آنها مهلت می دهیم، یا اینکه مهلت دادن لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ: که برای آنهاست، سودی به حال آنان دارد، «لهم» متعلق به «نملی» است و «انما نملی» مفعول دوم «یحسبن» است، یا بدل از مفعول اول است که بی نیاز کننده از مفعول دوم می باشد. و در صورتی که الَّذِينَ كَفَرُوا فاعل باشد أَنَّمَا نُمَلِّى جانشین هر دو مفعول است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۰

معنی املاء مهلت دادن یا زیاد شدن عمر است.

إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا: جواب سؤال مقدر است، و «ما» کافه است یا مصدریه یا موصوله.

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ: یعنی از هم اکنون که پیامبر سخن می گوید. در دنیا و آخرت، عذابی به آنان می رسد که خوار و ذلیل کننده است.

و چون مقام، مقام ناخشنودی و خشم است، گسترش کلام و درشتی و تکرار، مناسب مقام است و لذا نفی ضرر و ثبوت عذاب را با اوصاف مختلف آورد، و در آیه اول وصف عظیم را برای عذاب آورد تا اشعار به این باشد که عذاب منافق شدیدتر و بزرگتر از عذاب کفار است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹] ص: ۴۶۰

اشاره

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

ترجمه: ص: ۴۶۰

خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد به این حال کنونی که مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبهند تا آنکه به آزمایش، بدسرشت را از پاک گوهر جدا کند و خدا همه شما را از سر غیب آگاه نسازد و لیکن برای این مقام، از پیامبران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند پس شما به خدا و پیامبرانش بگروید که هر گاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید شما را اجر عظیم خواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۶۰

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: یعنی بر آن حالی که شما الان بر آن حال هستید از نامشخص بودن مخلص با منافق، و کسی که تحقیق کننده است با کسی که تحقیق کردن را به خود بسته است نخواهید بود، بلکه مشیت دائمی خداوند، ابتلا و امتحان با تکالیفی است

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۱

که مخالف هوای نفس باشد.

حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ: گویا که گفته شده است: اگر خدا ما را بر آنچه که در دلهاست از اخلاص و نفاق مطلع کند ما از منافق اجتناب می‌کنیم، پس خداوند فرمود: شَأْنُ و رسم خدا این نیست که:

لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ: شما را از غیب با خبر سازد. و لیکن خدا انتخاب می‌کند از رسولانش هر که را بخواهد. که «من بیایه» است، و ظرف حال از «من یشاء» است، یعنی خداوند اختیار می‌کند کسی را که بخواهد در حالی که او از فرستادگانش باشد، جهت اطلاع از امور غیبی و چیزهایی که از شما پنهان است.

بدین گونه که یا آن مغیبات را به رسولانش نشان می‌دهد، یا از آن مغیبات به رسولانش خبر می‌دهد بدون واسطه یا به توسط ملائکه.

پس چیزی را که از شما غایب است با رأی خود نگوئید، مثل اینکه بگوئید اگر چنین بود چنان می‌شد و مثل نسبت دادن خیر و شر به بندگان.

فَأَمُّنُوا: اذعان کنید، یا حقیقتاً اسلام آورید چنانکه ظاهراً اسلام آوردید یا اینکه به سبب ایمان خاص و بیعت خاص و قبول دعوت باطنی ایمان بیاورید.

بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ: یعنی ایمان بیاورید به خدا و خلفای وی از رسولان و اوصیای آنان.

وَ إِنْ تَوَمَّنُوا: یعنی اگر اذعان کنید یا اسلام آورید با بیعت عام یا ایمان بیاورید با بیعت خاص.

وَ تَتَّقُوا: از ناخشنودی و خشم خدا بپرهیزید و از عدم پیروی جانشینانش، در چیزی که به آن امر یا نهی کردند بترسید، یا اینکه به سبب بیعت خاص از انحراف از طریق بپرهیزید، یا بعد از بیعت خاص و دخول در طریق (طریق الی الله) از خروج از آن طریق بپرهیزید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۲

فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ: چون اجر بزرگ مخصوص کسی است که با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی، ولایت علی (ع) را پذیرفته باشد، و ناگزیر، شرط به گونه‌ای است که به آنچه که شامل ایمان خاص باشد باید تفسیر شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۰] ص: ۴۶۲

اشاره

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

ترجمه: ص: ۴۶۲

گمان نکنند آنان که بخل نموده و حقوق فقیران را از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی‌کنند، این بخل به منفعت

آنها خواهد بود بلکه به ضرر آنهاست، زیرا در روز قیامت آن مالی که در آن بخل ورزیده‌اند زنجیر گردن آنها باشد که آن روز هیچ کس مالک چیزی نیست و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود و خدا به کردار همه شما آگاه است.

تفسیر: ص: ۴۶۲

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ: «يَحْسِبَنَّ» به صورت غایب خوانده شده است، پس فاعل آن ضمیری است که به رسول یا به هر کس که گمان از او صحیح باشد برمی‌گردد، و مفعول اوّل الَّذِينَ يَبْخُلُونَ است به تقدیر مضاف تا مطابق مفعول دوّم باشد. یا اینکه الَّذِينَ يَبْخُلُونَ فاعل است و مفعول اوّل محذوف.

و به صورت خطاب (تحسین) خوانده شده است، که خطاب به رسول صلی الله علیه و آله یا به هر کس باشد که خطاب برای او صحیح است، و الَّذِينَ يَبْخُلُونَ مفعول اوّل است به تقدیر مضاف یعنی گمان نکن بخل آن کسانی که بخل می‌ورزند به حال آنها فایده‌ای دارد.

بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ: بلکه بخل

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۳

کردن شرّ است برای آنان، زیرا که بخل جلب عقاب بر آنان می‌کند، و چنین نیست که امساک، مال را باقی نگهدارد، و یا اینکه انفاق، مال را از بین ببرد.

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: از امام صادق و باقر (ع) است:

کسی نیست که زکات مالش را نپردازد مگر اینکه آن مال در روز قیامت به صورت ماری از آتش در می‌آید که بگردنش می‌پیچد و به گوشت او نیش می‌زند تا از رسیدگی به حساب فارغ شود «۱» و آن قول خدای تعالی است: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بَزُودِي آنچه را بخل ورزیدند طوقی می‌شود.

امام صادق (ع) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: هر صاحب زکاتی از مال یا نخل، یا زراعت یا انگور که از زکات دادن مالش خودداری کند خاک زمین، تا هفت طبقه زنجیر و گردن بند می‌شود که به گردن او می‌پیچد تا روز قیامت «۲».

بدان که بخل محقق نمی‌شود مگر اینکه قلب وابسته به چیزی باشد که بخیل در مورد آن بخل می‌ورزد، و هر چیزی که قلب به آن تعلق داشته باشد، با ملکوتش در قلب حاضر و ثابت می‌شود، و هر چیزی که در قلب ثابت باشد در روزی که اسرار آشکار می‌شود نزد قلب تمثّل پیدا می‌کند.

و با تفاوت وابستگی و تعلق حضور آن نیز متفاوت می‌شود، مثلاً- به نحو طوق در گردن، یا به نحو لباس بر جمیع بدن، یا به نحو خانه و غیر اینها از انواع حضور، خواه آن چیزی که به آن بخل می‌ورزد از اموال باشد یا از قوا و ابدان یا علوم نفسانی باشد که در آن بخل ورزیدند و به اهلش اظهار نکردند، مانند یهود و نصاری که به اظهار اوصاف محمد صلی الله علیه و آله و

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۵۵۲.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۷۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۴

علی (ع) که در کتب آنان از اخبار گذشتگانشان بود، بخل ورزیدند. و منافقین از امت که بخل ورزیدند به آنچه که می‌دانستند، چون کسی که علمی را کتمان کند خداوند در روز قیامت به او لگامی از آتش می‌زند.

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: یعنی برای خداست آنچه که در آسمان و زمین است، و مطلب را با لفظ «میراث» ادا کرد تا اشعار

به این باشد که آنچه که در آسمان و زمین است از بعضی باقی می‌ماند و بعضی دیگر آن را به ارث می‌برند و حال زمین و آسمان وقتی این چنین باشد، دیگر برای شخص عاقل شایسته نیست که در مورد آن بخل بورزد و با دست خودش بخشش و عطا نکند، و خدای تعالی آن را فرموده تا اشاره باشد به اینکه همه چیز ملک خداست. پس شایسته نیست که عاقل نسبت به ملک غیر، بخیل باشد و به امر خدا که صاحب ملک است انفاق نکند.

ممکن است معنی آیه این باشد که میراث آسمانها و آنچه که در آنها و زمین است و آنچه که در آنهاست از عالم کبیر و صغیر، همه برای خداست، یعنی همه فانی می‌شوند و خدای واحد و قهار، وارث آسمان و زمین و آنچه که در آنهاست می‌باشد، پس چرا در آنچه که انسان می‌گذارد و می‌رود بخل می‌ورزد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَدَّاءُونَ: خداوند به آنچه که عمل می‌کنند از بخل و اعطای خیر: آگاه است، و این جمله وعده و وعید است، و «یعملون» به صورت خطاب به طریق الثفات از غیبت (غایب) به خطاب (مخاطب) خوانده شده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۱] ص: ۴۶۴

اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)

ترجمه: ص: ۴۶۴

هر آینه خدا شنید سخن جاهلانه آن کسانی را که گفتند خدا فقیر است و ما دارا، البته ما گفتارشان را ثبت خواهیم کرد با این گناه بزرگ که انبیا را به ناحق کشتند و گویم عذاب آتش سوزان را بچشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۵

تفسیر: ص: ۴۶۵

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ: وقتی خدا، بخل و منع را ذم کرد این توهم پیش آمد که خداوند در اصلاح حال فقرا به اغنیا نیاز دارد، و گویا که گفته شده است: آیا خداوند احتیاجی به انفاق کننده دارد؟ خداوند برای رفع این توهم و بستن راه این خیال فرمود: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ: خداوند شنید گفته کسانی را که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما دارا. این سخن را یهود، وقتی که این آیه من ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا «۱» را شنیدند، بیان کردند.

برخی گفته‌اند: نبی صلی الله علیه و آله با ابو بکر نامه نوشتند به یهود بنی قینقاع «۲» و آنها را به اسلام و آنچه که بر مسلمانهاست از برپایی نماز و پرداخت زکات و قرض الحسنه در راه خدا فرا خواندند. پس از آن ابو بکر به خانه درس و مذاکره ایشان وارد شد و دید که عدّه زیادی پیش مردی جمع شده‌اند، پس آنها را به اسلام و نماز و زکات دعوت کرد و اینکه برای خدا قرض الحسنه بدهند، آن مرد گفت: خدا فقیر است و گر نه از اموال ما قرض نمی‌خواست، پس ابو بکر به او سیلی زد و این آیه نازل شد. «۳»

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ: «سنکتب» به صیغه متکلم خوانده شده و به صیغه غایب به صورت صیغه مجهول «سیکتب» (نوشته خواهد شد)، و «قتلهم» با نصب «قتلهم» و رفع «قتلهم» نیز خوانده شده است.

(۱) سوره بقره: آیه ۲۴۵.

(۲) قینقاع با فتح قاف و تثلیث نون شعبه‌ای از یهودان مدینه است (مصحح).

(۳) مجمع البیان: ج ۱-۲، ص ۵۴۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۶

وَقُولُ: به صورت تکلم (متکلم) و غیبت (غایب) خوانده شد، به معنی می‌گوییم یا می‌گوید.

ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: عذاب سوختن را بچشید، تأکید در تهدید که در عبارت است از جهت آن است که قول و گفتار آنان را مقرون به قتل انبیا کرد و نوشتن و ضبط را خداوند به خودش نسبت داد و سپس جزا را عذاب حریق قرار داد، و خبر از استهزای آنان در حین عذاب داد.

ذوق، عبارت از چشیدن طعام است، سپس در آن توسعه داده شده و در هر ادراکی چه لذت بخش باشد و چه دردناک، استعمال شده است.

و اختیار کلمه «ذوق» در اینجا با اینکه ذوق در خوردنیها است برای این است که عذاب مترتب بر گفتار آنهاست، و این گفتار نیز ناشی از بخل و هلاک شدن از برای مال است، و غالباً حاجت انسان به مال برای تهیه خوردنی است، لذا بسیار می‌شود که خوردن با مال ذکر می‌شود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۲] ص: ۴۶۶

اشاره

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

ترجمه: ص: ۴۶۶

این عذاب را به دست خود پیش فرستادید و خداوند هرگز در حق بندگان خود ستم نخواهد کرد.

تفسیر: ص: ۴۶۶

ذَلِكَ: این عذاب را بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ: به دست خود پیش فرستادید، اینکه خصوص دست‌ها را ذکر کرد برای این است بزرگترین کارهای بدنی از دست‌ها صادر می‌شود.

وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: لفظ «ظلام» مانند تَمَّار و خِطَّاط برای نسبت است نه برای مبالغه، و آن عطف بر بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ است و سبب بودن نفی ظلم از خدای تعالی برای عذاب، از آن جهت است که نفی ظلم، مستلزم عدل و فضل است، و عدل اقتضا می‌کند که بدکار عقوبت شود چنانکه اقتضا می‌کند که نیکوکار به ثواب برسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۷

و ممکن است مقصود تنبیه بر این باشد که بدکار وقتی متمکن از بدی شود، فعلیت اخیر او همان قوه بدی کننده‌اش می‌شود که مناسب با جهنم و دردهای آن است، و آن قوه همان طور که مناسب با جهنم است منافی با بهشت نیز هست.

و انسانیّت، در این انسان مغلوب و مخفی است. به نحوی که اقتضائی برای ظهور آن موجود نیست، بنابراین اگر این انسان داخل در

جهنم نشود ظلم بر آن قوه‌ای است که مقتضی دخول در آتش است اگر چه جهنم برای انسانیت او عذاب است، ولی انسانیت مخفی است و اقتضای چیزی را ندارد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۳] ص: ۴۶۷

اشاره

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرِسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِى بِالْبَيِّنٰتِ وَ بِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۸۳)

ترجمه: ص: ۴۶۷

آن کسانی که گفتند خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا آنکه او قربانی آورد که در آتش بسوزد. بگو ای پیغمبر که پیش از من پیامبرانی آمده و برای شما هرگونه معجزه آورده‌اند و این را هم که خواستید آوردند پس اگر راست می‌گویید و به این شرط ایمان می‌آورید، برای چه آن پیغمبران را کشتید.

تفسیر: ص: ۴۶۷

الَّذِينَ قَالُوا: صفت الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَصِيْرٌ است یا بدل از آن است که ممکن است جمله مستأنف و مقطوع از سابقش باشد که برای ذمّ آمده است، خبر مبتدای محذوف است، یا مفعول فعل محذوف، یا مبتداست که خبرش محذوف است. (آنانکه گفتند- الذين قالوا) إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا: خدا در تورات از ما پیمان گرفت، چون قائلین قول اول از یهود بودند، چنانکه گذشت، یا اینکه این عهد بر زبان نبی و جانشینان او صورت گرفته است که اَلَّا نُوْمِنَ لِرِسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ: خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاوریم جز به رسولی که این معجزه را بیاورد که برای انبیای بنی اسرائیل بود و آن چنین بود که نبی به سبب قربانی تقرّب به خدا پیدا می‌کرد، و یک قربانی می‌آورد و دعا می‌کرد و آتشی از آسمان می‌آمد و آن قربانی را به سبب سوزاندن به طبع اصلی اش برمی‌گرداند. قُلْ: به آنان بگو قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِى: برای گذشتگان شما قبل از من رسولانی آمد، و شما با آن گذشتگان سنخیت دارید و چون آنان هستید.

بِالْبَيِّنَاتِ: و آنان معجزات بسیاری آوردند غیر از آنچه که شما گفتید.

وَ بِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ: و به آنچه گفتید، اگر در این دعوی راست می‌گویید چرا آنها را کشتید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۸

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۴] ص: ۴۶۸

اشاره

فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاؤُ بِالْبَيِّنٰتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيْرِ (۱۸۴)

ترجمه: ص: ۴۶۸

پس ای پیغمبر اگر تو را تکذب کردند غمگین مباش که پیغمبران پیش از تو را هم که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن آوردند نیز تکذیب کردند.

تفسیر: ص: ۴۶۸

فَإِنْ كَذَّبُوكَ: پس اگر تو را تکذیب کردند غمگین مباش که تکذیب شدن انبیا، امری عادی است. فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا: صفت است یا حال به تقدیر «قد» یا مستأنف است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۶۹

بِالْبَيِّنَاتِ: یعنی معجزه‌هایی، که واضح هستند، یا واضح کننده هستند یعنی معجزه‌های واضح کننده که از آثار رسالت و از چیزهایی است که موجب تصدیق به رسالت می‌شود، یا حجت و دلیلهائی که دلالت بر صدق رسالت پیامبران می‌کند، یا احکام قالبی که دلالت بر صدق آنها می‌کند.

وَالزُّبُرِ: حکمتها و پندها که آثار ولایت است و دلالت بر حقایق و صدق انبیا می‌کند.

وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ: یعنی احکام رسالت که قلوب عمل کنندگان به آن را روشن می‌سازد و همچنین صدق رسولان را در رسالتشان روشن می‌کند، و ممکن است مقصود چیزی باشد که خودش واضح است، زیرا «منیر» از «انار» است که آن هم لازم است و هم متعدی، و کتاب تدوینی صورت آن احکام است.

بدان که بیینه از «بان» به معنی ظاهر شدن و یا ظاهر کردن، لازم و متعدی است و بر معجزه اطلاق می‌شود، از باب اینکه از جانب خدا بودن آن واضح است و روشن می‌کند که آورنده آن نیز راستگوست.

و بیینه، بر احکام رسالت نیز اطلاق می‌شود، از باب اینکه آنها احکام قالبی است که بر هر صاحب حسی ظاهر و روشن است و نشانه‌ای از راستگویی کسی است که آنها را آورده است، و نشان دهنده راه به کسی است که به آن عمل کند.

و همچنین بیینه بر دلایلی و برهانها که دلالت بر صدق دعوی کند اطلاق می‌شود، و نیز بر شاهدهی که با گفتارش صدق دعوی را ظاهر می‌سازد گفته می‌شود. و همین طور بر حروفی که از اسم‌های حروف به تلفظ می‌آید مانند (با...-تا...-قاف...) اطلاق می‌گردد، و بر غیر حرف اول از حروف اسمای حروف (چنانکه ذکر شد) نیز می‌آید و آن مقابل «زبر» است که بر حروفی که از اسمای حروف نوشته شده است «ا» گفته می‌شود.

و «الزُّبُر» جمع «زبور» با فتحه است به معنی کتاب، ولی مقصود از آن در اینجا احکام قلبی و آثار ولایت است از موعظه‌ها و پندها و آثاری که برای سالکین در طریق ولایت ظاهر می‌شود، زیرا تعبیر از همه اینها جز با اشاره و کنایه نیست، چنانکه کتابت و نوشتن در حقیقت تعبیر از آن چیزی است که در قلب است به نوعی از اشاره، و مقصود از کتاب در اینجا احکام رساله قالبی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۰

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۵] ص: ۴۷۰

اشاره

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ

(۱۸۵)

ترجمه: ص: ۴۷۰

هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید و محققاً روز قیامت همه شما به مزد اعمال خود کاملاً خواهید رسید پس هر کس خود را از آتش جهنم دور داشت و به بهشت ابدی درآمد، فیروزی و سعادت ابدی یافت که زندگانی دنیا جز متاعی فریبنده نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۴۷۰

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ: جواب سؤال مقدر و دلداری رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین و تهدید تکذیب کنندگان است، گویا که گفته شده: چگونه

(۱) لغت نامه دهخدا چاپ اول، ص ۱۷۵: زیر: اول حروف اسم حرفی (حروف تلفظ هر یک از حروف الفبا) را گویند. و.... اول حروف اسم حرفی را بینات نامند مثلاً اول حروف محمد، میم است و اول لفظ میم که (م) است زیر، و باقی حروفش را که (ی-م) است بینات نامند و تلفظ کردن حرف زیر و بینات.... را در اصطلاح جفر، بسط تلفظ، یا بسط باطنی و بسط ظاهری گویند مثلاً چون محمد را.... حرف به حرف تلفظ کردیم (میم-حاء-میم-دال) می‌شود و مجموع حروف مستحصله.... این است (م ی م، ح ا، م ی م، دال).

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۱

است که ما فرقی بین تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان نمی‌بینیم؟ پس خدای تعالی فرمود: هر نفسی، مرگ را می‌چشد. وَإِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ: توفیه، دادن چیزی است با تمام اجزایش یعنی تمام اجرهای شما بدون هیچ نقص داده می‌شود. يَوْمَ الْقِيَامَةِ: یعنی روز قیام شما در نزد خدا، یا روز قیام شما از قبرهایتان، و اینکه عطای کامل اجرها به «يوم القيامة» مقید شده است، اشاره به این دارد که مقداری از اجرها بعد از مرگ و قبل از قیامت و نیز در حیات دنیا داده می‌شود، زیرا در اعمالی که دارای اجر هستند اگر بر طبق فرموده شارع انجام گیرد نمونه‌ای از اجر آن با خود عمل، وجود پیدا می‌کند و پس از عمل مقداری از اجر در دنیا و در قبر، به عمل کننده می‌رسد ولی تمام اجر به نحوی که از آن هیچ کم نیاید در روز قیامت داده می‌شود.

فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ: کسیکه از آتش یعنی دور شود.

که تفصیل اقسام اجر و صاحبان آنهاست.

وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ: و آنکه به بهشت داخل شود به سبب نجات و نعیم آخرت رستگار می‌شود.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ: «الغرور» جمع «غار» یا مصدر است، و این جمله به جای جمله زیر نشسته است: (من أدخل النار و زحرج عن الجنة فقد هلك) یعنی کسی که داخل آتش شود و از بهشت دور گردد، هلاک شده است و اکتفا به جمله جانشین کرد تا اشعار به این باشد که غرور به حیات دنیا ماده دخول در آتش است، پس گویا که گفته است: کسی که به حیات دنیا فریفته شود، داخل آتش می‌شود و کسی که داخل آتش شود، هلاک و نابود می‌شود. در حدیث قدسی است: به عزت و جلال خودم، سوگند خورده‌ام که بنده‌ای از بندگانم ولایت علی (ع) را نمی‌پذیرد، مگر اینکه او را از آتش دور می‌کنم و داخل ترجمه بیان السعاده،

ج ۳، ص: ۴۷۲

بهشت می‌گردانم، و هیچ کس کینه علی را به دل نگرفته است، مگر اینکه مورد بغض و کینه من واقع گردد. «۱»

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۶] ص: ۴۷۲

اشاره

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَشِيعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

ترجمه: ص: ۴۷۲

هر آینه شما را به مال و جان آزمایش خواهند کرد و بر شما از زخم زبان آنها که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنها نازل شده است، آزار بسیار خواهد رسید و اگر صبر پیشه کرده پرهیزکار شوید، آن ثبات و تقوی سبب نیرومندی و قوت اراده در کارهاست.

تفسیر: ص: ۴۷۲

لَتَبْلُوَنَّ: جمله مستأنف و از ما قبلش منقطع است، یا جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چه شده است بر ما که بلاها در اموال و نفسهایمان وارد می‌شود؟ پس فرمود: قسم می‌خورم به خدا، بر سبیل تأکید مطلب به قسم و لام قسم و نون تأکید. که آزمایش و امتحان می‌شوید تا آنچه که منافی ایمان است از وجود شما خارج و ایمان شما از چیزهایی که به آن مخلوط شده از اغراض فاسد شیطانی و از هواهای باطل نفسانی، خالص شود.

و با لفظ «لتبلون» اشاره کرد به اینکه ابتلا و امتحان فی اموالکم و انفسکم: در مالها و جانهای شماست تا اینکه شما را از چیزهایی که شایسته نیست در ایمانتان آمیخته شود، خالص گرداند.

امتحان در اموال به این است که خداوند به اخراج حقوق از اموال و به برآوردن حوائج مردم و حفظ نفوس و حقوق وصله ارحام افراد را

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۳

مکلف سازد، یا اینکه مال به آفات زمینی و آسمانی از بین برود و تلف شود. و امتحان در جانها به این است که به جهاد و حج و سایر عبادات تکلیف کند، یا آفتهای بدنی و روانی به انسان برسد.

وَلَتَشِيعَنَّ: و البته می‌شنوید، اینکه خاص را بعد از عام ذکر کرده برای اهمیت دادن به آن است چون شنیدن آزار و اذیت، ابتلا و آزمایش جانها است.

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ: از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب داده شد. یعنی یهود و نصاری.

وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيراً: و هم چنین از مشرکین، گفتاری که در آن اذیت و آزار زیاد است به شما می‌رسد، مانند هجو کردن رسول صلی الله علیه و آله و طعن در دین شما و عیب جویی مؤمنین، و ترساندن به کشتن و اسیر گرفتن و غارت اموال و شماتت و غیر اینها.

این اخبار بر سبیل تأکید آمده است تا اینکه خودشان را برای اذیت کفار در راه دین آماده کنند و جانشان در وقت ورود بلاها مضطرب نباشند.

وَإِنْ تَصْبِرُوا: اگر مضطرب در دین نشوید و به سبب بی‌تابی از ثبات در دین خارج نشوید، و به مقابله به مثل با زبان و دست برنیایید.

وَ تَتَّقُوا: و از مجازات و بدی کردن به آنها و از هر چیزی که مخالف رضای خداست پرهیز کنید آن وقت است که در دینتان قدرتمند شده و به صفت عزیزت (داشتن اراده آهنین) و ثبات متّصف می‌شوید.
فَإِنَّ ذَلِكَ: که این صبر و تقوی من عَزَمِ الْأُمُورِ: از اموری است که باید به آن عزم کرد و نفوس را بر آن آماده ساخت.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۷] ص: ۴۷۳

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)
ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۴

ترجمه: ص: ۴۷۴

و چون خدا از آنان که کتاب به آنها داده شد پیمان گرفت که حقایق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنند و کتمان نکنند پس آنها عهد خدا را پشت سر انداخته آیات الهی را به بهایی اندک فروختند و چه بد معامله‌ای کردند.

تفسیر: ص: ۴۷۴

و: به یاد آورید ای امت محمّد صلی الله علیه و آله إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: تا اینکه شما آن را به یاد بیاورید و مثل آنها نشوید، بدین گونه که پیمانی که محمّد صلی الله علیه و آله در مورد علی (ع) از شما می‌گیرد آن را ترک کنید و به عهد خود عمل نکنید، و از شما به ولایت علی (ع) پیمان گرفته است و اینکه ولایت علی (ع) را به کسانی که از شما غایب هستند بیان کنید که پیامبر فرمود: آگاه باشید و حاضر از شما به غایب برساند و چه بسا افرادی پیدا می‌شوند که حامل فقه هستند. ولی فقیه نیستند، و افرادی که دارنده فقه هستند، آن را به کسی می‌رسانند که از خود آنان فقیه‌تر می‌باشند. «۱»

بنابراین آیه کنایه از امت و عطف بر سابق به اعتبار معنی است، گویا که گفته شده است: شما از اهل کتاب، بسیار اذیت می‌شوید، پس به یاد آرید که خداوند از اهل کتاب به دست پیامبران و جانشینان آنان عهد و پیمان گرفته بود.

لَتُبَيِّنَهُ: لام، لام جواب قسم است، زیرا گرفتن عهد و پیمان جانشینان قسم و ضمیر «هاء» به کتاب یا به ميثاق برمی‌گردد، و در اخبار ما آمده است که ضمیر به محمّد صلی الله علیه و آله بر می‌گردد، یعنی خداوند از اهل کتاب در مورد محمّد صلی الله علیه و آله پیمان گرفته است که او را برای مردم تبیین

(۱) امالی المفید: ص ۱۸۶، ح ۱۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۵

کنند. «۱»

لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ: و هر دو کلمه به صورت غایب خوانده شده است، اما اگر به صورت مخاطب «تکتُمونه» بخوانیم، بیانگر حال

مخاطب خواهد بود.

فَتَبَدُّوهُ: یعنی کتاب یا میثاق، یا تبیین محمد صلی الله علیه و آله را به پشت سرشان انداخته‌اند.

وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ: یعنی مراعات حال او را نکردند، و این کلمه «پشت سر انداختن» در بین عرب و عجم مثل شده و مقصود این است که به آن اعتنا نکردند.

وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: عهد و پیمان الهی را به بهای اندک یعنی به اعراض و اغراض دنیوی فروختند، و این جمله از قبیل اضراب و ترقی است از اثر عبارت ساده‌تر به عبارتی که در ذم کردن رساتر است، پس گویا چنین گفته باشد: آنها به پشت سر انداختن تنها اکتفا نکردند بلکه آن را آلت توشل چیزهای پست دنیا قرار دادند.

فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ: پس چه بد معامله‌ای کردند، زیرا مال پست و بی‌ارزش دنیا اگر وسیله آخرت نباشد مذموم می‌شود پس خود این معامله فی نفسه ناپسند است و از جهت خرید و فروش و مبادله نیز مذموم است چون چیز گرانبها و نفیس و مقصود را به چیز پستی که خود آن مورد نظر نیست، تبدیل کردند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۸] ص: ۴۷۵

اشاره

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)

ترجمه: ص: ۴۷۵

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله مپندار، آنان که به کردار زشت خودشادمانند، و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده‌ای که هیچ در آنان وجود ندارد آنها را ستایش کنند، البته گمان مدار که از عذاب خدا رهائی دارند بلکه عذابی دردناک در انتظار آنهاست.

(۱) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۵۷۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۶

تفسیر: ص: ۴۷۶

لَا تَحْسَبَنَّ: جواب سؤالی است که از آیه سابق ناشی است، گویا که گفته شده است: حال اینان چگونه است؟ خداوند فرمود: گمان نکن که آنها از عذاب رهائی دارند، بلکه عذابی دردناک برای آنان است.

و از همین جهت، اسم ظاهر (عذاب) جای ضمیر گذاشته شده است تا اشاره به ذم مستقل دیگری، برای آنها باشد.

الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا: یعنی به کردار خویش خوشحالند، آنها عملهای فاسد خود را می‌پسندیدند، مانند اهل این زمان، و به افعال باطلشان مباهات می‌کردند، و اشخاص ضعیف گمان می‌کردند آنها چیزی دارند و آنان را بر کارهایی که مدعی بودند انجام داده‌اند ستایش می‌کردند، پس خدای تعالی ضعف را از این برداشت منع، و برای آنان به سبب کارها و خود پسندی‌هایشان، عذاب ثابت کرد و این بدان جهت است که اعمالی که از انسان صادر می‌شود اگر از قبیل عبادات باشد در صورتی عبادت است که از

انائیت عامل آن کاسته شود، و اگر کاسته نشود یا فزونی بخشد نه تنها عبادت نیست بلکه وبال و گناه است و اگر از قبیل مباحیات باشد در این صورت اگر چیزی به انائیت افزوده نشود بر همان مباح بودن باقی می‌ماند و چنانکه انائیت زیاد شود وبال و گناه می‌شود و اگر آن اعمال ترجیحا مکروه یا حرام باشد، خود ذاتا وبال و عصیان است، و اعجاب به عمل جز انائیت و دیدن نفس و عمل آن نیست و جز زیادی انائیت و دیدن نفس و نسبت عمل به خود فایده‌ای ندارد.

پس بر کسی که خود پسند بوده و عمل خودش را می‌پسندد واجب است از آن عمل استغفار کند نه افتخار، و خوشحال شدن به آن عمل از باب اینکه عمل خودش است او را به آتش می‌کشاند، اگر چه آن عمل به صورت عبادت باشد.

و يُجِئُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا: دوست دارند نسبت به کاری که نکرده‌اند مورد حمد و ستایش قرار گیرند از قبیل طاعات و کارهای مورد رضایت خدا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۷

فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ: اینکه این عبارت را آورده است برای تأکید بیشتر از هر نوع پنداری است که آنان در مورد عمل خود داشته باشند. و «لا تحسبن» به صورت خطاب مفرد در هر دو مورد خوانده شده بنابر اینکه خطاب به محمد صلی الله علیه و آله باشد یا به هر کسی که در مورد خطاب صحیح باشد. و در هر دو جا به صورت جمع مخاطب خوانده شده است بنابر اینکه خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و مؤمنین باشد. و بنابر این مفعول اول الَّذِينَ يَفْرَحُونَ است و مفعول دوم قول خدای تعالی:

بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ: است، و قول خدا: فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ تأکید جمله اول است، و در هر دو، به صورت غیبت هم خوانده شده. در اولی به صیغه مفرد (ولا- يحسبن)، و در دومی به صیغه جمع (يحسبنهم) بنابر اینکه الَّذِينَ يَفْرَحُونَ فاعل اولی باشد، و ضمیر جمع، فاعل دومی.

وَأَلَهُمْ عَذَابٌ: جمله حالیه است به لحاظ نفی، نه منفی و معنی آن این است که گمان مبر آنان را سبب نجاتی باشد یا از عذاب نجات پیدا کنند در حالی که برای آنها عذاب دردناکی ثابت است.

أَلِيمٌ: عذاب دردناک برای این است که آنها اعمال فاسد و مردودشان را پسند کردند، اگر چه آن عمل، به ظاهر، عبادت باشد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۹] ص: ۴۷۷

اشاره

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

ترجمه: ص: ۴۷۷

خدا مالک ملک آسمان و زمین خواهد بود و خدا بر هر چیز تواناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۸

تفسیر: ص: ۴۷۸

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ: و آسمانهای ارواح از آن خداست.

وَالْأَرْضِ: و ملک زمین نیز، یعنی زمین اشباح نورانی و ظلمانی، زیرا هر چیزی که جهت فاعلیت در آن ظاهرتر و جهت قبول و

پذیرش مخفی‌تر باشد به اسم آسمان لایق‌تر و سزاوارتر است، و هر چه که به عکس آن باشد به اسم زمین سزاوارتر است. جمله یا حال است از فاعل اَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا یا عطف بر آن است، و جمله لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ... تا آخر آیه معترضه است و معنی آیه این است که آنها از خدا رو گرداندند و عهد خدا را به بهای اندک از اعراض دنیا فروختند در حالی که ملک آسمانها و زمین برای خداست. پس هر که از خدا روی گرداند برای اینکه آنچه را در ملک خداست طلب کند در طلبش خطا کرده است، زیرا او کسب دنیا را می‌خواهد و کسب دنیا و آخرت پیش خداست.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: پس قدرت دارد آنچه را که آنان با فروش عهد و میثاق الهی می‌خواهند به دست آورند بدون فروش آن میثاق، به آنها عطا کند، و نیز قدرت دارد آنچه را که در مقابل فروش آن میثاق، داشته‌اند، تلف کرده از بین ببرد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۰] ص: ۴۷۸

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰)

ترجمه: ص: ۴۷۸

محققا در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز، روشن دلائلی است خردمندان را.

تفسیر: ص: ۴۷۸

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: جمله استینافیه است جواب سؤال مقدر جهت تعلیل بر مالکیت و تعمیم قدرت خدای تعالی است، زیرا در آسمان و زمین و ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۷۹ در نظم آن دو و تعاقب (معانقه کردن- همدیگر را در بغل گرفتن) «۱» و تعاقب (معاشقه کردن) آن دو، و اختلاف حرکات آسمانها و اوضاع ستارگان، و اختلاف اوضاع آنها و ظهور اثرهای مختلف از آنها در روی زمین، و اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: و اختلاف «۲» شب و روز به پشت سر هم بودن و تخالف آن دو در طولانی و کوتاه بودن و آثاری که بر آن شب و روز مترتب می‌شود از قبیل اختلاف فصول زمین و تولید ترکیبات تام و ناقص... در همه اینها لآیات: نشانه‌ها و دلیلهایی است که دلالت بر علم و حکمت و عمومیت داشتن قدرت و مالکیت خدای تعالی و کمال عنایت او به مخلوقاتش می‌کند.

لِأُولِي الْأَلْبَابِ: و آنان کسانی هستند که با بیعت خاص ولوی بیعت کرده، دعوت باطنی را پذیرفته و به ولایت علی (ع) اقرار کرده‌اند، زیرا که غیر آنان اگر چه در علم و زهد و تقوی و عبادت به مقام بالایی برسند عبادتشان قبول نیست. تا جایی که اگر کسی خدا را هفتاد پائیز عبادت کند، به نحوی که شبها تا صبح عبادت کند و روزها روزه بگیرد و به ولایت علی (ع) اقرار نکند عبادت او قبول نیست و خداوند او را به رو و بر بینی بر آتش می‌اندازد، زیرا عبادت او مغز نداشته، و عملش ارزش نداشته است. و «اولوا الالباب» کسانی هستند که با نکات و دقایق آفرینش بر دقایق حکمتهایی استدلال می‌کنند که بر تعمیم قدرت و مالکیت خدای تعالی دلالت می‌کند.

(۱) این اصطلاح مجازا در مورد دو شیئی که مجذوب هم باشند (آهن و آهن ربا- قوه جاذبه کرات) استعمال شده است.

(۲) اختلاف به دو معناست: ۱- پشت سر هم آمدن و هر یک به دنبال دیگری ۲- تفاوت بین دو شیء.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۰

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۱] ص: ۴۸۰

اشاره

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

ترجمه: ص: ۴۸۰

آنهایی که در هر حالت ایستاده و نشسته و خفته، خدا را یاد کنند و دایم در خلقت آسمانها و زمین فکر کرده، گویند: پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای. پاک و منزهی ما را به لطف خود از عذاب آتش دوزخ نگاه دار.

تفسیر: ص: ۴۸۰

اشاره

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ: یعنی کسانی که خدا را در جمیع احوالشان به یاد می‌آورند زیرا که صاحب مغز و عقل که ولایت را قبول کرده و صاحب مغز شده است، به سبب تلقیح ولایت در هیچ حالی از ذکر خدا خالی نمی‌شود، و اگر احیانا شیطان ذکر خدا را از یاد او ببرد، دوباره خدا را یاد می‌کند و بر هر حالی استغفار می‌کند، قِيَامًا وَقُعُودًا: چه ایستاده و چه نشسته، جایز است که این دو کلمه یا هر یک از آن دو مصدر باشد و ممکن است جمع باشد.

وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ: و بر پهلوهایشان (نیز به یاد خدا می‌باشند) که بیانی برای ذکر و اقسام آن با استناد به بعضی از اخبار مربوط به آن که در اول سوره بقره خداوند می‌فرماید: فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ گفته شد.

و این آیه دلالت می‌کند بر اینکه ذکر خدا در هر حال خوب است، و شایسته است که در هر حال ذکر خدا بشود.

و در خبری است که اشکالی ندارد که ذکر خدا بکنی در حالی که بول می‌کنی. و در خبری از نبی صلی الله علیه و آله است: کسی که دوست دارد در باغهای بهشت بچرخد همواره به ذکر حق می‌پردازد.

در خبر دیگری است: ذکر کننده خدا در بین غافلها، مانند مجاهدی در بین جنگجویان با دشمنان خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۱

و در خبر دیگری از نبی صلی الله علیه و آله است که خداوند تعالی می‌گوید:

«مادام که بندهام ذکر مرا گوید و لب‌هایش با ذکر من حرکت کند من با او هستم».

و در خبر دیگری است: فرزند آدم عملی انجام نداد که نجات دهنده‌تر از ذکر خدا باشد. گفتند: یا رسول الله حتی جهاد در راه

خدا به ذکر نمی‌رسد؟ فرمود: نه جهاد در راه خدا به ذکر می‌رسد، و نه زدن شمشیر تا جایی که شمشیر چند قطعه شود، یا آنقدر با

شمشیر بزنی تا خرد شود. این جمله را سه بار تکرار کرد.

در حدیث قدسی است: ای موسی اگر هفت آسمان و ساکنین آن و هفت زمین در یک کفه ترازو، و «لا اله الا الله» در کفه دیگر قرار بگیرد، کفه «لا اله الا الله» سنگین تر می‌شود. در حدیث قدسی دیگری است: هر گاه اشتغال به من بر بندهام غلبه کند، همت و لذت او را در ذکر خودم قرار می‌دهم، و هر گاه همت و لذت او را در ذکرم قرار دادم او عاشق من است و من عاشق او، و هر گاه من عاشق او شدم حجاب بین من و او را بر می‌دارم، او سهو نمی‌کند آنگاه که مردم سهو کنند، کلام آنان کلام انبیاست، آنان ابدال حقیقی هستند، و آنان کسانی هستند که هر گاه من به اهل زمین عقوبت یا عذابی را اراده کنم آنها را یاد آوری می‌کنم و به سبب وجود آنان عذاب را از آنها برمی‌گردانم.

در حدیث قدسی دیگری است: هر بنده‌ای که بر قلبش مطلع شدم و دیدم که تمسک به ذکر من بر او غالب است، متصدی سیاست او، و همنشین و هم سخن با او می‌شوم.

و به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده شده است که فرمود: خداوند بر بندگان ذاکرش در وقت ذکر، وقت تلاوت قرآن تجلی می‌کند بدون اینکه او را ببینند، و خداوند خودش را به آنان نشان می‌دهد بدون اینکه بر آنان تجلی کند، زیرا خداوند عزیزتر از آن است که دیده شود. و

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۲

ظاهرتر از آن است که مخفی شود. پس متفرد به خدای تعالی شوید و با ذکر او انس بگیرید. به امیر المؤمنین (ع) در مورد این آیه نسبت داده شده که فرمود: شخص سالم در حال ایستاده نماز می‌خواند، و مریض در حال نشسته، و کسانی بر پهلو خوابیده نماز می‌خوانند که ضعیف‌تر از مریضی باشند که نشسته نماز می‌خواند. «۱»

بیان فکر و مراتب آن ص: ۴۸۲

وَيَتَفَكَّرُونَ: فکر و تفکر و نظر، عبارت از انتقال از معلوم حاضر، به مجهول است، چنانکه علم فقه عبارت از علم دینی است که از آن به علم دیگری ندارد، چنانکه فکر نزد آنان سیر کردن از مبادی معلوم است به مقاصدی که برای انسان مطلوب است، یعنی مقاصدی که در آخرت نفع بدهد.

فکر به این معنی از والاترین عبادات و بزرگترین عامل نزدیکی به خداست و در مدح فکر به این معنی اخبار زیادی وارد شده است. از جمله اخبار این است که تفکر یک ساعت بهتر از عبادت شصت سال است.

برای این فکر مراتب و درجاتی است بر حسب اختلاف حالات اشخاص.

یکی از آن مراتب این است که در باره ویرانه‌ای که می‌بیند تفکر کند، و از آنجا به فانی شدن سازنده و ساکنین آن منتقل می‌شود، و از آنجا متوجه به فانی شدن نفس متفکر می‌شود که این نفس همانند همان کسانی

(۱) تمام احادیث مأخوذ است از تفسیر صافی: ج ۱، ص ۱۵۱ و ۳۲۱ و نیز تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۱۷۴ و اصول کافی باب الذکر و خصال و مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۳

است که سازنده و ساکنین بنا بوده‌اند، و از آن به آماده شدن نفس برای بقای بعد از فنا منتقل می‌شود، و از آنجا متوجه به این فکر می‌شود که لازم است متوسل به کسی شود که کیفیت آن آمادگی را از او استعلام کند.

یکی دیگر از مراتب تفکر، فکر کردن در آفرینش بدن می‌باشد، بدنی که مرکب روح است، فکر در چگونگی ارتباط اجزا و

اتصال ارکان بدن به نحوی که انسان از بدنش به بهترین وجه بهره‌مند شود.

یکی دیگر از مراتب تفکر، تفکر در نفس می‌باشد، و تعلق آن نفس به بدن به نحوی که در بدنش تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد. و از این تفکر منتقل به تفکر دیگری می‌شود، و آن مصالح و حکمتهایی است که در نظم نفس و بدنش و قوا و اجزا، هر دو به ودیعت نهاده شده است، و آن نفس به غایتی بازگشت می‌کند که همان کامل شدن جان و تن اوست، و آن دو، آسمان و زمین در عالم صغیرش می‌باشند. یکی دیگر از مراتب تفکر فکر کردن فی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در عالم کبیر است و اینکه ارتباط آسمان و زمین و تأثیر آسمان در زمین، و تأثیر پذیری زمین از آسمانها چگونه است، و نیز تفکر در وضع آسمان و زمین، و در وضع ستارگان آسمان و اختلاف آنها و کوچکی و بزرگی و روشنایی، و در حرکت از جهت کندی و سرعت و در مناطق از جهت شرقی و غربی بودن، و مستقیم بودن و بازگشتن و ثابت بودن، و نیز تفکر در وضع زمین نسبت به مناطق ستارگان به نحوی که لازم شود طلوع و غروب ستارگان و تعاقب شبها و روزها و تخالف آن دو در کیفیت از جهت کوتاهی و بلندی، و تعاقب فصول چهارگانه است.

و نیز انسان بایستی در بهره‌برداری از این اوضاع تفکر نماید.

و تفکر در اینکه هر یک از این حکمتها و دقایق صنع در آسمانها و زمین به انسان برمی‌گردد و به او نفع می‌رساند. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۴

و تفکر در اینکه انسان که غایت همه این امور است، از جهت بدن بقا ندارد و حیات حیوانیش نابود شدنی است، و تفکر در اینکه غایت و مقصود از زندگی، بهره‌مندی انسان از زندگانی حیوانی ناپایدار نیست.

پس باید مقصود غیر از این زندگی باشد، و باید پس از این زندگی یک حیات دیگر وجود داشته باشد که شریف‌تر، تمام‌تر و کامل‌تر از این زندگی دنیاست یا عذابی شدیدتر و باقی‌تر و کامل‌تر از این عذاب باشد.

پس به درگاه خدا تضرع می‌کند و به او پناه می‌برد و درخواست می‌کند که او را از عذاب بعد از این حیات حفظ نماید، و اینکه او را به حیات کامل‌تر برساند در همین موقع است که می‌گوید:

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا: پروردگارا این مخلوقات از آسمانها و زمین و آنچه که در آن دو است، باطلاً باطل نیافریدی که به هیچ غایتی منتهی نشود و هیچ حکمت و مصلحتی در آن درج نشده باشد، چنانکه دهری و طبیعی آن را می‌گوید.

یکی دیگر از مراتب تفکر این است که انسان در اعمال و اقوالش فکر کند که از چه مصدری صادر شده و به چه غایتی برمی‌گردد تا از کارهایی که از مصدر غیر الهی صادر می‌شود یا به غایت غیر انسانی برمی‌گردد احتراز کند. یکی دیگر تفکر اندیشه‌های ذهنی و خیالاتش می‌باشد که از چه مصدر و به سوی چه غایتی است.

دیگر، تفکر نمودن در صفات و اخلاق خودش می‌باشد که از چه سرایی است (سرای سعادت و یا شقاوت). دیگر تفکر در آیات و نعمتهای خداوند در آسمانها و زمینها در عالم صغیر و کبیر است.

دیگر تفکر در صفات اضافی و خصوصاً جباریت خدای تعالی و اینکه چیزی از موجودات این عالم گرفته نمی‌شود مگر اینکه بهتر از آن و یا مثل آن داده می‌شود، و اینکه هر آیه‌ای که نسخ یا فراموش شود بهتر از آن یا مثل آن آورده می‌شود، چنانکه در مورد

حال انسان مشاهده ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۵

می‌شود که از همان اول از ماده غذا تشکیل می‌شود و به انسانیت می‌رسد، و هر آن از لباسی و صورتی خالی می‌شود و صورتی کامل‌تر و شریف‌تر به خود می‌گیرد تا آن وقت که بالغ شود و به حدّ رشد برسد.

دیگر تفکر در ذکر است که از صاحب اجازه گرفته شده باشد، و چیزهایی که ذکر به دنبال دارد مانند واردات، استبصارات، وجدانیات، ذوقیات و مشاهدات. و به این معنی مولوی (ره) اشاره کرده است:

فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی

یکی دیگر از مراتب تفکر فکر کردن در فکری است که مصطلح صوفیه است و آن عبارت از تمثّل شیخ سالک نزد اوست و آن از قوت اشتغال به ذکر او ناشی می‌شود به نحوی که در آنچه که می‌بیند غیر از او چیزی را نبیند، و به نحوی که تدریجا بر تصرفات او در ملکش و در ملک عالم کبیر مطلع می‌شود.

این فکر غایت غایات و نهایت طلبها است، و آن سکینه و آرامش است که قرین به نصر و تأیید است، و آن بادی است که از بهشت می‌وزد و برای آن صورتی است مانند صورت انسان، و آن امامی است که در عالم صغیر ظاهر شده است. و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا «۱». (زمین را با نور پروردگارش روشن ساخته) اشاره به آن است، یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ «۲» (و روزی که زمین به زمین دیگر تبدیل شود) نیز به ظهور آن اشارت دارد، و شیخ کامل (ره) به همین معنی اشاره کرده است
کرد شهنشاہ عشق در حرم دل ظهور قد ز میان بفراشت رایت الله نور

(۱) سوره زمر، آیه ۶۹. [.....]

(۲) سوره ابراهیم، آیه ۱۴۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۶

و منظور از قول خدا كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ «۱» همین معیت (همراهی) است، و حقیقت وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ «۲» همین وسیله است، و بیان كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ «۳» همین ظلّ (سایه) است. و نیز مولوی فرماید:

کیف مدّ الظلّ نقش اولیا است کو دلیل نور خورشید خدا است

دامن او گیر زوتر بیگمان تا رهی از آفت آخر زمان

اندر این وادی مرو بی این دلیل لا احبّ الّا فلین «۴» گو چون خلیل

آنگاه که سالکین به شیخشان برسند با زبان حال و قال می‌گویند:

سُبْحَانَكَ: خدایا تو از شناخته شدن بوسیله امثال ما و رسیدن افرادی چون ما به ساحت جلالت منزّه هستی، و منزّهی از چیزی که تصوّر کنندگان تصوّر می‌کنند، و بر آنان عالم ظلمت و نور ظاهر می‌شود، رنجهای دار فتنه و غرور و لذت‌های نعمتهای بهشت و راحتی‌های دار سرور را می‌چشند و مشاهده می‌کنند، آن وقت می‌فهمند که انسان برزخ بین جهنّم و بهشت است.

«ف»: پس پناه به خدا می‌برند از آتش و می‌گویند:

«قنا عذاب النار»: ما را از عذاب آتش حفظ فرما، در حالی که ندا می‌کنند پروردگارش را و تضرّع و زاری می‌کنند و می‌گویند:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۲] ص: ۴۸۶

اشاره

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)

ترجمه: ص: ۴۸۶

ای پروردگار ما هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده‌ای و او ستمکار بوده است و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد.

(۱) سوره توبه، آیه ۱۱۹.

(۲) سوره مائده، آیه ۳۵.

(۳) سوره فرقان، آیه ۴۵.

(۴) سوره انعام، آیه ۷۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۷

تفسیر: ص: ۴۸۷

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أُخْزِيَتْهُ: اعتراف به این است که داخل کردن در آتش جز به حکم خدا نیست. و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: و برای ظالمان یابوری نیست، در اینجا اسم ظاهر به جای ضمیر قرار گرفته تا اشعار به این باشد که فعل خدای تعالی گزاف نیست، و داخل کردن اهل آتش به آتش نیست مگر به جهت ظلمشان. و همین ظلم سبب می‌شود که یاری خدا از آنها سلب گردد و ممکن است این جمله از کلام خدا باشد که به طور معترضه آمده و یا عطف است بر قول و گفتار آنان. سپس آنان بینایی و آگاهی به بدیهایشان پیدا می‌کنند، بدیهایی که لازمه ذات آنهاست از قبیل انانیت و لوازم آن، پس ایمان خود را نمایان می‌کنند تا به سبب ایمان گناهان بخشیده و پوشیده شود، و آن را از باب مقدمه درخواست بخشش ذکر می‌کنند در حالی که پروردگارشان را می‌خوانند، و از او طلب کمک و فریاد رسی می‌کنند و می‌گویند:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۳] ص: ۴۸۷

اشاره

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳)

ترجمه: ص: ۴۸۷

پروردگارا، ما چون صدای منادی که خلق را به ایمان می‌خواند شنیدیم، اجابت کردیم و ایمان آوردیم. پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن ما را با نیکان محشور گردان.

تفسیر: ص: ۴۸۷

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا: پروردگارا ما شنیدیم صدای منادی را از وجود خودمان و آن عقلی است که ما را به تسلیم و انقیاد فرامی‌خواند، و صدای منادی را از خارج وجودمان که عبارت از نبی عصر ما و یا جانشین او می‌باشد شنیدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۸

يُنَادِي: یعنی بندگانت را ندا می‌زند لِلْإِيمَانِ: برای خاطر ایمان یا به سوی ایمان.

أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ: که به پروردگارتان ایمان آورید.

«ف»: پس اجابت کردیم او را، و «آمنا»: به تو ایمان آوردیم و به سوی تو پناه بردیم، در حالیکه گوهر آموزش را که عبارت از

ایمان است تحصیل کردیم.

رَبَّنَا فَمَا غَفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا: پروردگارا گناهان ما را ببخش، و بپوشان بر ما و بر غیر ما گناهانی را که آثار و تبعات دارد، و مشاهده و یادآوری آنها، عقوبت و رنج و درد به دنبال دارد.

وَ كَفَرُوا: زایل کن عَنَّا سَيِّئَاتِنَا: از ما سیئات ما را، «سیئات» جمع «سئئه» از «ساء» به معنی «قبح» و زشتی است. و فرق بین سئئه و ذنب به شدت و ضعف است، زیرا ذنب عبارت از گناهی است که ارتکاب آن فی نفسه انسائیت را اذیت می کند، و نیز دارای اثر و عقوبتی است که آن نیز اذیت و آزار می رساند، ولی سئئه آن گناهی است که خودش انسائیت را اذیت می کند بدون اینکه آثار و تبعاتی داشته باشد.

روی همین جهت غفران به ذنوب نسبت داده شده است و تکفیر که به معنی زایل کردن است به سیئات، و هر یک از آن موارد استعمال می شود.

و: بعد از غفران گناهان ما و زایل کردن سیئات تَوَفَّنَا: ما را به همین وصفی که درخواست کردیم و با ملاحظه جمیع فعلیات با ابرار بگیر و بمیران

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۸۹

مَعَ الْأَبْرَارِ: ظرف مستقر است و حال از مفعول، یا ظرف لغو است متعلق به «توفنا». و «ابرار» جمع «بر» است به معنی نیکوکار نسبت به مردم در مقابل بدکار، یا به معنی این است به حال خودش نیکوکار است و مقصود در اینجا همین معنی است چنانکه به آن اشاره خواهد شد. سپس پناه به خدا بردند پس از آنکه توفی و فانی گشتن تام را از خدا درخواست کردند، و در حال تضرع خدا را ندا زدند، و درخواست بقای تام بعد از فنا کردند و گفتند:

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۴] ص: ۴۸۹

اشاره

رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

ترجمه: ص: ۴۸۹

پروردگارا ما را از آنچه بر رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و محروم نگردان و تو هرگز خلف وعده نخواهی کرد.

تفسیر: ص: ۴۸۹

رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا: پروردگارا آنچه را که به رسولانت وعده داده‌ای به ما بده، و آن عبارت است از خلیفه شدن در زمین، و باقی ماندن در خلافت تو، و متمکن و قدرتمند کردن در دین، و تبدیل ترس به امتی است چنانکه فرمودی: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ وَيُخْلِفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُم وَ لَيَرْضَىٰ لَهُمْ وَ لَيَرْضَىٰ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ (بِی سَیِّئًا) «۱». و خدا به کسانی که از شما بندگان (به خدا و حجت عصر (ع) ایمان آرد و نیکوکار گردد وعده فرمود که (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت دهد (و به جای امم گذشته حکومت و اقتدار بخشد) چنانکه امم صالح پیغمبران سلف، جانشین پیشینیان خود شدند

(۱) سوره نور، آیه ۵۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۰

و علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را (که اسلام واقعی است) بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند و بعد از آن هر که کافر شود، در حقیقت فاسق تبه‌کار است (که با شناسائی و معرفت حق از پی شهرت نفس به راه کفر می‌روند).
یعنی نباید، از جهت گفتار و حال و شهود به من شرک ورزند.

عَلَى رُسُلِكَ: این کلمه مجمل است و احتیاج به تقدیر مضاف دارد و آن یا متعلق به «وعدتنا» است که تقدیر (آتنا ما وعدتنا علی السنه رسلک) می‌شود یعنی آنچه را که به زبان رسولانت وعده دادی. یا متعلق به «آتنا» است که تقدیر (آتنا ما وعدتنا علی طریقه رسلک) می‌شود، یعنی بر راه رسولانت بدار. یعنی همان راهی که به رسولانت عطا کردی، برای ما قرار ده از قبیل کمال بقا در کثرات به نحوی که هیچ یک از حقوق کثرات مهمل نشود، و لحاظ توحید به نحوی که نه بودن در مرتبه توحید از مرتبه تکثیر باز دارد و نه شأن تکثیر از شأن توحید و علت اینکه آنچه را که خداوند وعده داده است سؤال و درخواست کردند با اینکه وعده خداوند تخلف پذیر نیست و احتیاج به درخواست ندارد، بدان جهت است که می‌ترسیدند که در آن شرایطی که خداوند به آنها وعده داده بود، کوتاهی و تقصیر کرده باشند، پس سؤال و درخواست به جهت کوتاهی در آمادگی خودشان است، نه اینکه محض تعبد باشد، چنانکه مفسرین عامه گفته‌اند.

وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: یعنی ما را رسوا و خوار نکن به این طریق که عیب و نقصی در ما باقی بماند تا اینکه در قیامت بدان سبب رسوا و مفتضح شویم.

إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ: که تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی، جمله یا استیناف است در مقام تعلیل، یا جواب سؤال است از روش خدای تعالی با بندگان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۱

بدان که انسان مادام که با توبه و بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی و پذیرش ولایت وارد ولایت نشود (پیوند ولایت نخورد)، در ذات و افعالش مانند بادام و گردو و پسته‌ای است که خالی از مغز است و قابل اعتنا نیست، و نزد خدا قربی ندارد، اگر چه در عبادت خدا بکوشد و با شب زنده‌داری و روزه بودن روزها در تمام طول عمر نفس خود را به کوشش و ریاضت وادارد خداوند او را به رو در آتش می‌اندازد.

و آنگاه که با قبول ولایت و قبول دعوت باطنی صاحب مغز شد، در هر حال متذکر به ذکر خدا می‌شود و در آفرینش خود تفکر می‌کند، و او در چیزهای فانی از زمین و زمینی و آسمان و آسمانی به تفکر می‌پردازد و چون نظر کند، نظرش عبرت می‌شود، و چون تکلم کند کلامش حکمت می‌گردد، و چون ساکت شود سکوتش فکر می‌شود و آن به اندازه مرتبه ایمان است.

مثلا نظر به درد و رنجهای دنیا می‌اندازد و عبرت می‌گیرد، و منتقل به رنجهای آخرت و شدت آن می‌شود و به خدا پناه می‌برد و از گناهانی که کرده است بر حسب زبان حال توبه می‌کند، اگر چه با زبان قال چیزی نگوید.

سپس به مغز و لطیفه ایمانیش می‌نگرد که آن مرتبه نازله ولی امرش می‌باشد، و از او کمک می‌طلبد و برای گناهانش استغفار می‌کند گناهانی که از نسبت دادن صفات به خودش حاصل شده است و از خدا می‌خواهد بدیها و زشتیهایش را زایل کند همان بدیهایی که از نسبت دادن صفات به خودش حاصل شده است.

سپس از خدا درخواست می‌کند که او را بمیراند و جمیع فعلیت‌هایش را از او بگیرد به نحوی که هیچ نسبت فعلی به ذاتش باقی

نماند، و حتی نسبت ذات، به ذات خودش نیز باقی نماند تا نسبت به افعال و صفات و ذاتش برای او فزای تام حاصل شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۲

سپس با زبانی که به خودش منسوب نیست از خداوند بقای بعد از فنا را درخواست می‌کند، آن گونه بقایی که پیامبران در عین کثرت، حال حفظ وحدت داشتند.

این مرحله، آخرین مرتبه سالک است و آن مرتبه ربوبیت بعد از عبودیت است، و همه اینها با زبان حال است خواه مقرون به زبان قال هم باشد یا نباشد، و خواه خودش احساس این معنی را داشته باشد یا نداشته باشد.

بنابراین آیه اشاره به مراتب سیر می‌کند، زیرا از قول خدای تعالی:

اللَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَأْمِنًا أَشَارَةً بِسِيرِهِمْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ لَهُمْ مِنْ نَفْسِهِمْ فِي الْآيَاتِ. وَ إِذْ فَاعَفَوْنا لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ أَشَارَةً بِسِيرِهِمْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ لَهُمْ مِنْ نَفْسِهِمْ فِي الْآيَاتِ. و از فاعفوا لانا ذنوبنا تا و توفنا مع الأبرار اشاره به سیر از حق به حق است با مراتبی که دارد، از توحید افعال و صفات و ذات، و همچنین اشاره به سیر در حق نیز هست.

از آتنا ما وعدتنا تا لا تخلف الميعاد اشاره به سیر به حق در خلق است.

چون آیه اشاره به مراتب انسان در کمال را دارد، لذا بر حسب مراتب و تفاوت ظهور رب و تفاوت حال سالک ندای «ربنا» را تکرار کرد. و ندا کننده و ندا شونده در هر مرتبه غیر از ندا کننده و ندا شونده‌ای است که در مرحله سابق بوده است، لذا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است: وای بر کسی که آن (کلام خدا) را بین دو فکس می‌جود و در آنچه که در آن است تأمل نمی‌کند «۱».

روایت شده است: کسی که از امری اندوهناک است و پنج مرتبه بگوید: «ربنا» خداوند او را از چیزی که می‌ترسد نجات می‌دهد.

«۲»

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۷۸.

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۷۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۳

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۵] ص: ۴۹۳

اشاره

فَأَسْتَجِبْ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالذِّينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَ أَوْدُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتلُوا وَ قتلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (۱۹۵)

ترجمه: ص: ۴۹۳

پس خدا دعاهای ایشان را اجابت کرد، که البته من که پروردگارم عمل هیچ کس از مرد و زن را بی‌مزد نگذارم. پس آنان که از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شدند و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کردند و کشته شدند همانا بدیهای آنان را ببوشانم و آنها را به بهشت‌هایی در آورم که زیر درختانش نهرها جاری است این پاداشی است از طرف خداوند و نزد خداست پاداش نیکو یعنی بهشت لقای الهی.

تفسیر: ص: ۴۹۳

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي: خداوند دعای آنان را اجابت کرد به اینکه (خدا می گوید):

لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى: عمل هیچ مرد و زن را ضایع نمی کنم آنچه را که خواستید چون حفظ از آتش، مغفرت و پوشاندن گناهان، و میراندن با نیکان و بخشش به قدر استعدادی که در نتیجه اعمالتان حاصل کرده‌اید، همه را عطا می کنم.

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ: جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده:

اگر خداوند عمل هیچ عمل کننده‌ای را ضایع نمی گرداند پس چگونه است که در دنیا مردان را از بابت هجرت و غیر آن مدح می کند بدون اینکه زنان را مدح نماید؟ پس خداوند فرمود: بعضی از شما از بعضی دیگر است یعنی مدح مردان مدح زنان نیز هست.

یا اینکه جواب امّ سلّمه است. طبق آنچه که روایت شده، امّ سلّمه گفت: یا رسول الله چگونه است که در باره هجرت مردان در قرآن ذکر

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۴

شده ولی در باره زنان ذکر می نماید؟ «۱» و معنی اینکه بعضی از بعضی دیگر است این است که بعضی ناشی از بعضی دیگر است به سبب توالد، مردان ناشی از زنان هستند، و زنان از مردان. یا مقصود این است که بعضی از سنخ بعضی دیگر است یا از ماده بعضی دیگر.

پس لفظ «من» یا ابتدائیه است یا برای تبعیض.

و خدای تعالی به جواب اجمالی اکتفا نکرد و در جواب، تفصیل داد به طریق عطف تفصیل بر اجمال، و فرمود:

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا: یعنی کسانی که از وطنهای صوری که مانع از بر پا داشتن عبادت و اظهار دین بود هجرت کردند به سوی مدینه رسول صلی الله علیه و آله تا دین را طلب کنند یا متمکن از اظهار دین و عبادت باشند، یا به شهری هجرت کردند- هر شهری که باشد- که در آنجا دین طلب کنند یا در آنجا بتوانند اظهار دین نموده مراسم دین را به پا دارند.

یا اینکه از دار شرک باطنی که آن نفس اماره و سپس لوامه است هجرت کردند، زیرا مهاجر حقیقی کسی است که از سیئات که اصل آن نفس اماره است هجرت کرده باشد.

وَأُخْرَجُوا: «واو» به معنی «او» است یا اینکه عطف است در معنی تعلیل.

مِنْ دِيَارِهِمْ: یعنی دیار صوری و معنوی، که در آن «هاجروا» و «أخرجوا» به هم مرتبطند و در معنا به صورت تبادل می آیند.

وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي: و در راه من رنج کشیدند، یعنی راه مدینه، یا راه و روش رسول صلی الله علیه و آله یا راه تحصیل دین، از این رو «سبیل» (راه) را به خودش نسبت داده است تا بزرگداشت آن را برساند و ممکن است مقصود از «سبیل» خود دین یا رسول صلی الله علیه و آله باشد، یا طریق قلب و ولایت

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۵

که در حقیقت همان راه خدا می باشد.

وَقَاتَلُوا: و مبارزه کردند با جهاد صوری یا با جهاد معنوی و قَاتَلُوا: و یا با شمشیر دشمنان ظاهری کشته شدند و یا از انانیت خود کشته شدند.

لَا كَفْرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: انانیت و لوازم آن را از گناهان قلبی زایل می‌کنم.

وَلَمَّا دَخَلْتَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و قطعاً آنها را در بهشتهائی که زیر درختانش یا عمارتهایش نهرها جاری باشد، جای می‌دهم بدان که اضافات حق اول، اعتباری نیست بلکه اضافه‌های حقیقی اشراقی است که از آن به «انهار» تعبیر می‌شود، و هر مرتبه‌ای از عالیها محل ظهور اضافات خدا، در آن مرتبه است، و محل بروز آن اضافات است از آن مرتبه به غیر آن. و همچنین آن جهتی از این اضافات که به طرف حق واجب تعالی است (وصل است به طرف حق) عالی بوده و بر جهتی که شامل خلق است احاطه دارد. و بروز اضافات خدا به خلق از آن جهتی است که خلق از آن پیروی می‌کند، پس صحیح است گفته شود: نهرهایی که به سوی خلق جاری می‌شود از زیر آن مرتبه‌هایی جاری می‌شود که به وجهی، عبارت از جنان و بهشت است.

ثَوَابًا: یعنی جزا و پاداش، مفعول مطلق است بدون اینکه لفظی از فعل داشته باشد، یا مفعول له است، یا تقدیراً به معنی «ادخال ثواب» است که منصوب به نزع خافض می‌شود، یا حال است از فاعل یا از مفعول یعنی در حالی که آنها جزا می‌یابند.

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسَيْنُ الثَّوَابِ: عطف است یا حال، و در آن ثوابی نیکو و شایسته تعیین شده که از نزد خدا به جهت بزرگداشت آنان می‌باشد. روایت شده که آیه در مورد علی (ع) نازل شده است در وقتی که از مکه هجرت نمود در حالی که فاطمه‌ها با او بودند، فاطمه بنت اسد، ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۶

و فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَاطِمَةُ دَخَرَتْ زَبِيرًا. او (ع) سواران و دلیران قریش که به دنبالش آمده بودند تا به زور وی را از سفر منع کنند، با شمشیر جنگید و سپس سیر و سفر خود را در حال غلبه و قدرت، ادامه داد تا در «ضجنان» فرود آمد و در آنجا یک روز و یک شب ماند. عده‌ای از ضعفای مؤمنین به او ملحق شدند و در بین آنان امّ ایمن کنیز رسول خدا بود، آن شب علی (ع) و فاطمه‌ها نماز می‌خواندند و ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده ذکر خدا می‌کردند، پس همچنین بودند تا فجر طلوع کرد و نماز فجر را با آنها خواند و همچنان به راهش ادامه داد.

پس علی (ع) و فاطمه‌ها این کار را منزل به منزل انجام می‌دادند و خدا را عبادت می‌کردند و تنها به سوی او رغبت داشتند و این چنین آمدند تا به مدینه رسیدند، در حالی که در شأن آنان و کاری که قبل از رسیدن به مدینه انجام می‌دادند این وحی نازل شده بود که الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَمِيزًا أَوْ أَثْمَارًا: که مقصود از ذکر (مرد) علی (ع) و مقصود از اثنی (زن) فاطمه‌ها هستند. «۱» و این آیات بلکه جمیع آیات قرآن اگر چه مورد نزولش خاص می‌باشد ولی حکم آیه در باره هر کسی که متّصف به صفات مذکور باشد جریان دارد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۶] ص: ۴۹۶

اشاره

لَا يَغْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶)

ترجمه: ص: ۴۹۶

دنیا تو را فریب ندهد، چون بینی کافران شهرها را در تصرف آرند.

تفسیر: ص: ۴۹۶

لا یُعَزَّنْكَ: از آیه سابق مقطوع است و دفع توهمی است که از

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۷۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۷

قول خدا: اَنْیَ لَا اَصْبِیحُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِّنْکُمْ نَاشِیَ شَدَهِ، و توهم این است که چگونه عمل عاملین ضایع نمی‌شود در حالی که مؤمنین با کمال طاعتی که دارند در تنگنای زندگانی و به بلای کثیر مبتلا هستند، و کافرین و منافقین با اینکه اطاعت خدا نمی‌کنند در وسعت عیش هستند و از گرفتاری آسوده‌اند.

و خطاب مخصوص نبی صلی الله علیه و آله است به طریقه ضرب المثل که می‌گوید: تو را قصد می‌کنم ولی تو بشنو ای کنیز «۱»، یا اینکه خطاب عام است نسبت به هر کس که خطاب در مورد او ممکن است.

روایت شده است که برخی بعد از آن که می‌دیدند که کافرین در راحتی و فراخی عیش هستند، چنین توهمی را به زبان آورده می‌گفتند:

دشمنان خدا را می‌بینیم در خیر هستند در حالی که ما از گرسنگی هلاک شدیم، آن وقت این آیه نازل شد که: لا یُعَزَّنْكَ «۲» تَقَلُّبُ الدِّینِ کَفَرُوا فِی الْبِلَادِ: تَقَلُّبِ کِنَایَه است از وسعت و راحت و تجارت سود آور آنها، و قدرتمندی آنها از چیزی که می‌خواهند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۷] ص: ۴۹۷

اشاره

مَتَاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

ترجمه: ص: ۴۹۷

دنیا متاعی اندک است و پس از این جهان منزلگاه آنان جهنم است و چه بد آرامگاهی است.

تفسیر: ص: ۴۹۷

مَتَاعٌ قَلِیلٌ: یعنی آن تَقَلُّبِ متاعی اندک است، جواب سؤالی است که محذوف است در مقام تعلیل، و خبر مبتدای محذوف است، یا مبتدای خبر محذوف،

(۱) ضرب المثل عربی (ایاک أعنی و اسمعی یا جاره) وقتی که مطلبی به کسی گفته می‌شود و حال آن که منظور آن است سایرین که ظاهراً مورد خطاب نیستند توجه کنند در فارسی می‌گویند (به در می‌گویم که دیوار بشنود).

(۲) صافی: ج ۱، ص ۳۷۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۸

یعنی در آن متاعی اندک است.

و «متاع» یا به معنی مصدریش می‌باشد، یا به معنی چیزی است که به وسیله آن تمتع و لذت حاصل می‌شود، و اندک بودن متاع یا به معنی اندک بودن چیزی است که با آن لذت حاصل می‌شود یا به معنی اندک بودن زمان آن است، چون همه دنیا در جنب آخرت، مانند این است که کسی که انگشتش را در دریا فرو برد چنانکه در خبر آمده است. و مدت دنیا در مقابل روزگار جز این گونه (انگشت در دریا) نمی‌باشد. «۱»

ثُمَّ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ: که جهنم نهایی ندارد و هیچ سختی مثل سختی آن نیست.
وَبِنَسِ الْمِهَادُ: چه آرامگاه بدی است جهنم، و «مهاده» مانند گهواره، چیزی است که برای کودک و راحتی و خواب او آماده می‌کنند، و استعمال آن در اینجا از جهت خشم است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۸] ص: ۴۹۸

اشاره

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

ترجمه: ص: ۴۹۸

لیکن آنان که خدا ترس و با تقوی شدند منزلگاهشان بهشت‌هایی است که در زیر درختان آن نهرها جاری است و بهشت منزل جاودانی آنهاست، در حالی که خدا برای آنها خوان احسان خود بگسترده است و آنچه نزد خداست برای نیکان از هر چیز بهتر است.

تفسیر: ص: ۴۹۸

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ: استدراک است از آنچه که از تَقَلُّبِ الَّذِينَ كَفَرُوا استفاده شد، زیرا از آن چنین استفاده شد که كَفَّارٍ مَتَّعِمٍ هستند نه مؤمنین، پس خدا فرمود: لکن برای مؤمنین بهشتهایی

(۱) صافی: ج ۱، ص ۳۸۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۴۹۹

است که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا: بهشتی بدون زوال. که از ذیل آن نهرهایی جاری است.

نُزُلًا: یعنی جهت بزرگداشت آنها از آنها پذیرائی می‌شود.

«نزل» عبارت است از آن خوراکی و نوشیدنی و هدیه (صله)، که برای کسی که وارد می‌شود آماده می‌کنند تا هنگام ورود او، حاضر باشد.

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ: یعنی آنچه که نزد خداست بهتر از آن چیزی است که فِجَارٌ به وسیله آن در وسعت و راحت هستند، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشاره به مدح دیگری برای آنهاست.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۹] ص: ۴۹۹

اشاره

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

ترجمه: ص: ۴۹۹

همانا برخی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و کتاب آسمانی شما و هم به کتاب آسمانی خودشان ایمان آوردند در حالتی که مطیع فرمان خدا بوده آیات خدا را به بهایی اندک نفروشدند. آنها را نزد خدا پاداش نیکوست و البته خدا، سریع و آسان به حساب خلق رسیدگی خواهد کرد.

تفسیر: ص: ۴۹۹

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: عطف است به اعتبار معنی، زیرا چنانکه بعضی گفته‌اند آیه لا يُعْرَضُونَ... تا آخر در مورد غبطه مسلمانان نسبت به یهود نازل شد، چون دیدند که یهود در رفاه و نعمت زندگی می‌کنند و از ضعیف بودن خودشان پنداشتند که رفاه برای یهود خوب است، پس خداوند فرمود: «راحتی آنها شما را فریب ندهد، چون آن راحتی دنیا متاعی اندک است و دارای عاقبت بدی است». پس گویا گفته است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۰۰

«بعضی از اهل کتاب به خدا کافر هستند و جهنم برای آنهاست، و بعضی از آنها لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ به خدا و کتاب و شریعتی که به شما نازل شده است ایمان می‌آورند.

وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ: و به کتاب‌ها و شرایعی که به خود آنها نازل شده است، ایمان می‌آورند.

خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: در برابر خداوند خاشع بوده و مثل کفار از اهل کتاب و مثل منافقین امت محمّد نیستند که آیات خدا را به بهای اندک بفروشدند. پس این آیه، کنایه به کفار اهل کتاب و منافقین از اهل اسلام است. أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ: نسبت دادن اجر به آنها، بزرگداشت اجر است که گویا شناختن اجر ممکن نیست مگر با نسبت دادن به آنها. عِنْدَ رَبِّهِمْ: اجری نزد پروردگارشان. این عبارت بزرگداشت دیگری از آنان است و کنایه‌ای به کفار و منافقین است.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: برای کفار جزاء داده می‌شود به مقدار استحقاقشان و بر حسب اعمالشان و به مؤمنین نیز به قدر استعداد و عملشان پاداش داده می‌شود، و از طرفی نفوس بشر متناهی نیست، پس چگونه آن نفوس و اعمال و پاداش محاسبه می‌شود؟

پس خداوند فرمود: که خدا سریع الحساب است، و محاسبه یکی، او را از محاسبه دیگری باز نمی‌دارد و هیچ چیز از عمل حسابرسی او فرار نمی‌کند، و از عملش چیزی فروگذار نمی‌شود، و چیزی از او غایب نمی‌گردد، پس همه را در آن واحد در یک دفعه و در یک چشم به هم زدن محاسبه می‌کند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰] ص: ۵۰۰

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۰۱

ترجمه: ص: ۵۰۱

ای اهل ایمان، در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و به هم پیوسته و مهیا و مراقب کار دشمن بوده خدا ترس باشید که فیروز و رستگار گردید.

تفسیر: ص: ۵۰۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای اهل ایمان، که به ایمان عامّ و بیعت عامّ نبوی، یا به ایمان خاصّ و بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی مؤمن هستید، اصْبِرُوا: صبر پیشه کنید، صبر عبارت است از حبس نفس و منع آن از چیزی که اقتضا می کند. چون مقتضیات نفس بر حسب قوای داخلی و واردات خارجی اش مختلف است اقسام صبر نیز بر حسب آنچه که نفس به آن تعلق دارد، مختلف گشته است و صبر در اخبار سه قسم قرار داده شده است:

۱- صبر از معصیت‌ها و آن حبس نفس است از مقتضای قوای شهوی و غضبی و شیطانی در صورتی که اذن و اباحه‌ای از جانب خدا در باره آن نباشد.

۲- صبر بر طاعت‌هاست و آن نگهداری و حبس نفس است از خروج از مقام تسلیم و انقیاد، چون نفس به سبب نیروی شیطانش اقتضای استبداد و انانیت می کند.

۳- صبر بر مصیبت‌ها و آن نگهداری نفس است از بی‌تابی، آن گاه که امری ناسازگار با نفس بر آن وارد شود. که در اینجا نفس اقتضای بی‌تابی و اضطراب و پناه بردن به غیر خودش را می کند و التماس برای دفع آن، و همچنین وقتی که چیزی منافی با نفس بر آن وارد شود، نفس خواهان دفع آن است. حال اگر قدرت بر دفع یا انتقام نداشته باشد و آنچه منافی با ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۰۲

نفس است از چیزهایی باشد که قابل انتقام‌گیری است آن وقت مسأله صبر مطرح می شود. و چون آیات دارای وجوهی است به حسب لفظ و به حسب معنی، و ائمه (ع) آیات را با وجوهی که مناسب مقام کلام باشد بر حسب احوال اشخاص تفسیر می کرده‌اند، این آیه را نیز به وجوه مختلف تفسیر کرده‌اند چنانکه اشاره خواهیم کرد.

وَ صَابِرُوا: از «مصابر» است به معنی وادار کردن هر یک دیگری را بر صبر بر مصیبت‌ها یا بر صبر بر طاعت‌ها یا صبر از معاصی و گناهان.

و ممکن است به معنی غلبه کردن در صبر باشد یعنی در صبر و مقاومت بر دشمن در جنگ‌ها، چیره شوید چون شما از آنها به صبر و ثبات در جهاد سزاوارترید، زیرا شما از خدا چیزی را امید دارید که آنها امید ندارند.

یا اینکه با صبر بر تقیه، یا صبر بر فتنه، بر آنان غلبه کنید تا بر آنها پیروز شوید و به همه این معانی در اخبار اشاره شده است، چنانکه «اصبروا» در خبر به صبر بر واجبات و صبر بر مصیبت‌ها، و صبر بر دین، و صبر از معاصی تفسیر شده است و آن بر حسب اختلاف احوال سؤال کنندگان و مخاطبین است. و از طرفی وجوه قرآن چنانکه اشاره کردیم زیاد است، و اراده هر یک از آن وجوه به حسب اقتضای مقام جایز است.

وَ رَابِطُوا: مرابطه در ظاهر ملازم بودن سرزمین دشمن است، یا به معنی این است که هر یک از دو گروه اسبانشان را در سر حدّ زمین

خودشان ببندند.

و ممکن است مقصود اتصال به امام باشد با بیعت خاص ولوی، یا به تبعیت و انقیاد در احکام، یا مقصود اتصال به ملکوت امام است و یا مقصود انتظار نماز است بعد از نماز چنانکه، به همه این معانی در اخبار اشاره شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۰۳ و رابطه، در اخبار زیادی، به رابطه با امام یعنی ملازم امام بودن تفسیر شده است با اختلاف اندک در لفظ «۱» و صوفیان به امثال این آیه بر گفته خودشان استشهاد کرده‌اند که سالک باید مجاهده کند در ریاضات و ذکر و فکری که از صاحب اجازه در شریعت یا طریقت اخذ شده باشد به نحوی که آینه قلبش از غبار کثرات صاف گردد، و در آن صورت شیخش تجلی کند و از او غایب نشود. و این اتصال و تجلی را رابطه و حضور و فکر می‌نامند، و آن متجلی را سکینه می‌نامند. و می‌گویند:

سالک مادام که متصل به ملکوت شیخش نشده باشد، سالک به طریق است نه سالک به سوی خدا، و آن گاه که متصل به ملکوت شیخش شد واصل به طریق می‌گردد و سالک الی الله، بر طریق قرار می‌گیرد.

و قبل از این اتصال عبادت او با سختی و زحمت و اکراه همراه است ولی بعد از وصول، عبادت با لذت و راحتی و از روی میل انجام می‌شود. و قول مولوی (ره) که می‌گوید:

جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود

اشاره‌ای به همین ظهور و تجلی است.

و با تحقق این اتصال همراهی با صادقین که خدا به آن امر کرده است، صدق می‌کند در آنجا که می‌فرماید: كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، و این ظاهر همان وسیله‌ای است که خداوند امر به طلب آن کرده و فرموده است: ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.

و در همین جا و به سبب همین معنی است که زمین تبدیل به غیر از این زمین می‌شود و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، و زمین گنجهایش را بیرون می‌آورد، و اخبارش را بیان می‌کند، و اسرارش را آشکار می‌سازد. و این ظاهر، آن نوری است که بین دستها و در طرف

(۱) عیاشی: ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۸۰. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۳، ص: ۵۰۴

راستشان حرکت می‌کند «۱».

از سید ساجدین (ع) «۲» روایت شده است: که این آیه در باره عباس (عموی پیغمبر) و در باره ما نازل شده است. ولی رابطه‌ای که خداوند ما را به آن امر کرد محقق نشد، ولی در آینده در نسل ما و در نسل او مرابط (رابط بین خدا و خلق) به وجود خواهد آمد. «۳»

و اتَّقُوا اللَّهَ: پرهیزید از خشم و عذاب خدا که مبادا از آنچه که به شما در باره صبر، و سفارش به صبر و مرابطه امر شده است. ترک نماید، و از خدا بترسید از اینکه بعد از ایجاد پیوند و رابطه به غفلت و دوری از جلوه گاه نور الهی قرار گیرید، چه هر که به این حالت برسد (یعنی به غفلت و اعراض) پس خدایش، عذابی خواهد کرد که هیچ یک از جهانیان را آن چنان عذاب نخواهد کرد.

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ: در گذشته در باره این عبارت سخن گفته شد که «لعل»، امید است، معنی می‌دهد ولی برای خدا واجب است و آن در وعده خدا جریان دارد چنانکه عادت مردان بزرگ نیز چنین است که در گفتار کلمه امید است یا باشد (لعل) به کار می‌برند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ پایان جلد سوم

(۱) سوره زلزله - إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا....

(۲) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۶۰۱.

(۳) نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۶۰۱.

جلد چهارم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[پیشگفتار ص: ۱]

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
خوشا آنان که پا از سر ندونن سر و پایي بجز دلبر ندونن
دل آرامی کز و گیرد دل آرام بغیر از ساقی کوثر ندونن

تفسیر شریفی که با ترجمه فارسی آن در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد جلد چهارم (از چهارده جلد) ترجمه فارسی همراه با متن عربی آن می‌باشد، یقیناً برای آنان ناآشنا نیست همانطوری که در مقدمه جلد اول آمده است، حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) قدس الله سرّه العزیز به اشاره پدر بزرگوارشان سوره مبارکه حمد و شش سوره مختصر آخر قرآن را که شامل سوره‌های اعلیٰ - ضحیٰ - انشراح - قدر - نصر - اخلاص می‌باشد، ترجمه و بنام رهنمای سعادت در اختیار خوانندگان عزیز قرار دادند. و نیز بنا به استدعای طالبین علم و عرفان کتاب سه داستان - ترجمه داستانهای سوره کهف مشتمل بر داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع)، اصحاب کهف و ذو القرنین را به شیوه عرفانی و مبتنی بر همین تفسیر و سپس در سال ۱۳۶۵ کتاب سه گوهر تابناک که شرح آیات معراجیه و آیه الکرسی و آیه نور می‌باشد توسط آن حضرت ترجمه و تألیف شده به طبع رسیده است.

تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادۀ که بعضی از علمای اعلام با عبارت «التفسیر السیطان سلطان التفاسیر» آنرا سلطان التفاسیر نامیده‌اند تفسیری عرفانی شامل چهار جلد است که سعادت ابنای بشر و شناسانیدن راه و روش حقیقت دین و عرفان و ولایت علی بن ابی طالب (ع) و اوصیای کرامش را تا ابد الدهر با استناد به احادیث و اخبار معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تفسیرهایی نظیر این تفسیر شریف باید یافت.

هر که بخواهد به حقیقت دین و عرفان آشنا شود و از لغزشهای نابجا از جهت شناخت ولایت آن یگانه دهر یعنی مولای متقیان علی (ع) در امان باشد در این تفسیر شریف بنگرد، تا حقایق ولایت کبرای الهی برای او روشن گردد.

مفسّر محترم سعی نموده است حقیقت آیات اعجاب انگیز کلام الله مجید را که در مورد ولایت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است با عالی‌ترین مضامین عرفانی و با توجه به اخبار معصومین (ع) طالبین حقیقت ولایت را به سر چشمه زلال هدایت و معنویت رهنمون سازد.

حضرت آقای سلطان علی شاه - علی الخصوص در این مجلد که شامل تفسیر سوره‌های نساء و مائده می‌باشد - ضمن تفسیر، حقایق ولایت علی بن ابی طالب (ع) را چنان وصف می‌کند که گوئی خود در آن زمان بسر می‌برده است و یا اینکه بر بسیاری از اسرار آنحضرت که باید سرمشق پویندگان راه ولایت و عارفان حق و حقیقت باشد آگاهی داشته است.

فرمایش مولانا جلال الدین به مناسبت جلد چهارم مثنوی در باره جلد چهارم این تفسیر شریف نیز صادق می‌باشد:
روشنی بر دفتر چهارم بریز کافتاب از چرخ چارم کرد خیز

هین ز چارم نور ده خورشید وار تا بتابد بر بلاد و بر دیار

با کمال عجز و انکسار حتی المقدور سعی نمودیم عین مطالب و جملات تفسیر را بدون کم و زیاد ترجمه نمائیم خصوصاً از عرفای بزرگوار و علما و دانشمندان عالممقدار استدعا داریم بر این فقیران منت نهند و به هر نحوی که صلاح می‌دانند یاد آوری نمایند تا اگر خداوند مَنان عمری و فرصتی عنایت فرمود با نهایت سپاسگزاری از آنان در اصلاح لغزشهایمان اقدام نمائیم.

در آماده ساختن این مجلّد نیز مولای دانشمند و بزرگوارمان جناب آقای دکتر نور علی تابنده (مجدوبعلیشاه) ارواحنا فداه کماکان با همت عالی و توجّه خاصّ در همه حال ما را یاری داده‌اند و همچنین استاد و دانشمند و محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی با کمال محبت و بزرگواری مشوقّ ما می‌باشند. با کمال نیازمندی و سپاسگزاری از حضرت احدیت و مولی الموحّدین مولای متّقیان اجر جزیل برای آنان مسألت داریم.

از همه عزیزان دیگری که آنان نیز با نهایت بزرگواری در چاپ و انتشار این مجلّد خالصانه و برای رضای خدا و ارادتی که به مولای متّقیان داشته‌اند روزها و شبها و ماهها صرف وقت کرده‌اند و که ذکر نام همه آنان در این جا مقدور نیست صمیمانه سپاسگزاریم و از خداوند برای آنان توفیق و سعادت دنیا و آخرت خواهانیم.

اما یادآوری نکات زیر و یادآوری زحمات بی‌شائبه و همکاری و کوششهای خالصانه و پیگیر بعضی از دوستان الزامی است:

۱- منابع احادیث و اخبار معصومین (ع) با سعی و کوشش حضرت آیه الله سماوی و چند تن دیگر از علمای بزرگوار قم گرد آوری شده که در پاورقیها درج گردیده است.

۲- سازمان و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار لیتوگرافی، چاپ و صحافی این تفسیر شریف شده‌اند.

۳- جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات «محسن» که نهایت همراهی با بردباری و صداقت و امانت در نشر این تفسیر شریف نموده‌اند.

۴- برادر مکرم جناب آقای حبیب الله پاک گوهر با کمال محبت و با حوصله و دقت ویراستاری علمی و فنی قسمت دوم کتاب یعنی بخش ترجمه این مجلّد را عهده‌دار بوده‌اند.

۵- سرکار خانم فرزانه شعاع که با دلسوزی و صداقت امور تایپ کامپیوتری قسمت ترجمه و صفحه‌آرایی کتاب را بر عهده داشته‌اند.

۶- آقای آرموند نظریان با کمال محبت تایپ کامپیوتری قسمت عربی این مجلّد را به عهده داشته‌اند.

۷- برادر بزرگوار جناب آقای محمّد رضا انصاری به اتفاق پدر بزرگوارشان با کمال علاقه در مقابله متن عربی با متن چاپ دانشگاهی همراهی نموده‌اند.

از همه این سروران و عزیزان و افراد بسیار بزرگوار و دانشمند و صادقی که اجازه نداده‌اند نام آنها در این مقدمه ذکر شود، صمیمانه سپاسگزاری و از پروردگار عالم سعادت دنیا و آخرت و اجر دارین برای آنان مسئلت می‌نمائیم.

در خاتمه لازم می‌دانیم جهت اطلاع خوانندگان محترم توضیح دهیم که با کسب اجازه پیر بزرگوار قبل از ترجمه من تفسیر با ذکر شماره هر آیه و با توجّه به ترجمه‌های معروف نظیر الهی قمشه‌ای، دکتر آیت، کاویان‌پور و غیره آیه‌ها را به متن تفسیر اضافه کرده‌ایم و پس از ترجمه آیه‌ها به ترجمه اصل تفسیر پرداخته‌ایم و در متن تفسیر هر جا قسمتی از آیه‌ها به ترجمه مجدّد برای بهتر مفهوم شدن مطلب برای فارسی‌زبانان کمک می‌کرده است، آن را نیز ترجمه نموده‌ایم.

با کمال نیازمندی و امید شفاعت از اولیای الهی از خوانندگان محترم نیز التماس دعا داریم.

ربّنا لا تكلنا الی انفسنا طرفه عین بحقّ محمّد و اله الطّیّین الطّاهرین زمستان سال ۱۳۷۷

هو ۱۲۱ ترجمه فارسی از اوّل سوره نساء تا آخر سوره مائده

سوره نساء ص: ۱

[سوره النساء (۴): آیه ۱] ص: ۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
 وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

ترجمه: ص: ۱

ای مردم از (خشم) پروردگارتان بترسید آن خدائی که همه شما را از یک تن بیافرید، و هم از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار از مرد و زن در اطراف عالم برانگیخت، و بترسید از (خشم) آن خدائی که به نام او از یکدیگر مسألت و درخواست می کنید (که داد و زنهار از یکدیگر را از او می خواهید) و در باره ارحام کوتاهی نکنید، که همانا خدا مراقب اعمال شما است.

تفسیر: ص: ۱

یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً از آنجا که این حکایت و نظائرش از اسرار و امور پیچیده مربوط به انبیا و اولیای نخستین و حکماء پیرو آنهاست، و مردم عوام آن حکایات را بر ظاهرش حمل کرده اند، لذا اخبار مختلفی از جهت تصدیق و تکذیب و نحوه بیان، یا سست بودن حقیقت آن وارد شده است. و این اختلافات دامنه وسیعی دارد از آفرینش آدم و حوّا، و تناسل و تناکح آنها و تناکح اولادشان گرفته تا قصه هاروت و ماروت و داستان داود و غیر آن اختلاف و اضطراب (آشفستگی در اخبار وارده، دیده می شود. به نحوی که موجب حیرت و اضطراب (تردید) کسی که خبره نیست می گردد و او را به جائی می رساند که از دین خارج می شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲

لکن راسخان در علم می دانند که همه آن اخبار از معادن نبوت و محللهای وحی صادر شده است و اختلاف و اضطرابی (تردید) در آنها نمی بینند، خداوند ما را از آنان قرار دهد، و خدا ولی توفیق است.

امّا چون شأن نزول آیه و سفارش در امر یتیمان و اهتمام به آنها و اصول آنهاست امر به تقوی را با تکرار کردن، تأکید کرده و فرموده است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْاَرْحَامَ تقوی را اولا معلق بر وصف ربوبیت نمود که مقتضی پرهیز از مخالفت با اوست، و نیز ربوبیت را توصیف کرد به چیزی که مقتضای تقوی است، و ثانيا آنرا معلق بر وصف الهیت کرد و الهیت را نیز توصیف به چیزی نمود که مقتضی تعظیم است، و لفظ «ارحام» را نیز به سبب عطف بر ضمیر مجرور بر لفظ «الله» مقرون ساخت، تا مبالغه در حفظ ارحام شده، مقدمه ای برای اظهار مقصود که عبارت از حفظ یتیمان است باشد، زیرا حافظ ایتام در بیشتر موارد صاحب رحم است.

و محافظت از رحم و تعظیم آن، محافظت و تعظیم از چیزهائی است که عقل و عرف به آن حکم می کند. و در شریعت، در مورد اهمیّت دادن به آن، به حدی اخبار وارد شده است که شرح شمار آن، نتوان کرد.

بدان که خدای تعالی، انسان را دارای دو نشئه خلق کرده است و بر حسب هر نشئه برای آن اصول و فروعی قرار داده است که آنرا اصول و فروع انسان می‌نامند.

و هر کسی که با یک فرد به یک اصل منتهی شود، چون منتهی به یک رحم می‌شود، رحم (خویشاوند) نامیده شده است. و برتری رحم‌های روحانی بر جسمانی مانند برتری روح بر جسم است، و همچنین برتری صله رحم‌های روحانی بر جسمانی مانند برتری روح بر جسم است. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳

البته نباید گفت: بنا بر آنچه که بیان شد، اگر کسی منتسب به شیطان باشد نسبت روحانی او به شیطان است و منتسب به شیطان خویشاوند شیطان می‌شود، زیرا در این صورت، مراعات صله رحمی که در اینجا مقصود شیطان می‌باشد لازم می‌آید. در حالی که انسان مأمور است که شیطان را مورد بغض قرار داده و با او قطع رحم بکند، زیرا ما می‌گوئیم:

همانطور که خداوند تعالی، جهت صحت انتساب جسمی در هر ملت شریعت و اصولی قرار داده است. که نسبت مبتنی بر آن اصول است، و هر نسبتی که مبتنی بر آن اصول نباشد لغو و بی‌اعتبار است، و حال او با چنین شخصی در اصول و فروع مانند حال اجنبی است و مانند حال کسی است که اصلاً خویشاوند نباشد.

همچنین خدای تعالی برای صحت انتساب نسبت روحانی، اصولی قرار داده است. که باید نسبت مبتنی بر آن اصول باشد. و هر گاه که نسبت بر اصول معینی نباشد آن نسبت لغو و بی‌اعتبار خواهد بود.

حال طبق گفته بالا، اگر کسی بگوید که بدون اصولی که خدا بنا نهاده است، نمی‌توان به انبیا منتسب شد، و این انتساب باطل و لغو می‌باشد، از آن گفتار خود بایستی به خدا پناه برد و این اعتراض درست نیست، زیرا در جواب می‌گوئیم: انتساب به انبیا بدون اینکه مبتنی بر اصول انتساب باشد محال است و کسی که امامی را از طرف خدا نداشته باشد که به او اقتدا کند ولی خودش را به آنها می‌بندد و به آنان منتسب می‌کند او از کسانی است که داخل در نسب می‌باشد، و مأمور به قبول شریعت آنان است. البته اینگونه پذیرش دین، نحله و به خود بستن شریعت است، نه خود شریعت.

لذا در اخبار معصومین (ع) وارد شده است «۱» که هر کس از این امت

(۱) اصول کافی ج ۱ کتاب الحجّه

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴

صبح کند و امام ظاهر عادل از طرف خدا نداشته باشد او گمراهی و سرگردانی را آغاز کرده است و به این مضمون روایات زیادی از آنان وارد شده است. و چنانکه داخل النسب در نسبت جسمانی ملعون است، همچنین است کسی که خود را به کس دیگر از جهت روحانی نسبت می‌دهد بدون اینکه آن نسبت مبتنی بر چیزی باشد که نسبت را تصحیح نماید، در این صورت آن شخص نیز ملعون است. و از قبیل نسبت لغو به لغو و باطل به باطل است و نسبت داخل النسب به داخل النسب مانند نسبت روح به جسد می‌باشد که متعلق به آن نیست.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْنَكُم رَقِيبًا یعنی ای کسانی که به تقوی و مراعات ارحام و حفظ اموال یتیمان امر شده‌اید خداوند مراقب شماست و بر خیانت آشکار و نهان شما اطلاع دارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۲] ص: ۴

وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲)

ترجمه: ص: ۴

و به یتیمان اموالشان را بدهید و مال بد و نامرغوب خود را با مال خوب و مرغوب آنها تبدیل نکنید و اموال آنان را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بس بزرگ است.

تفسیر: ص: ۴

وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ یعنی پس از حفظ مال و رشد یتیمان، اموالشان را به آنها بدهید. وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ مال بد و نامرغوب خودتان را تبدیل بِالطَّيِّبِ به مال خوب و مرغوب آنها نکنید. یا اینکه مال حلالی که به شما روزی داده شده است با مال حرام آنها عوض نکنید، زیرا کسی که با حرام ارتزاق کند، از روزی حلال که برای او مقدر شده است محروم می‌گردد. و لکن معنی اوّل در اینجا مقصود است، زیرا قول خدای تعالی: ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ معنی دوّم را می‌رساند و می‌گوید: اموال آنها را با اموال خود مخلوط و مصرف نکنید. بدان که یتیم مانند رحم روحانی و جسمانی است. یتیم جسمانی کسی است که در سنّ خردسالی از پدر جسمانی اش منقطع شود، و یتیم روحانی کسی است که از امامش که پدر روحانی اوست منقطع شود، چنانکه صریحا و اشارتا وارد شده است. و یتیم شدن از امام یا به این است که از شهود حسّی به سبب مرگ و غیر آن غایب شود، یا از شهود بصیرت غایب گردد بدین گونه که استعداد حضور نباشد یا فکر مصطلح صوفیه حاصل نشده باشد، زیرا کسی که در سینه‌اش مثال شیخ مَثَلٌ نشود و صورت مثالی او را با چشم بصیرت مشاهده نکند از امامش منقطع می‌شود.

و حقّ چنین یتیمی عبارت از خدمت کردن و مواسات و محبّت و نصیحت کردن است که بر نسبت به آنها متعهد شده است. و این همان یتیم روحانی در عالم کبیر است.

و اما در عالم صغیر پس قوای حیوانی و بشری مادام که در تبعیت از نفس بوده به مقام تمتّع و لذّت بردن ناشی از دیدن وجود شیخ نائل نگردند یتیم محسوب می‌شوند و مال و حقّ او (که در آیه رعایت آن ذکر شده است) عبارت از لذّت بردن نفس است در مشتهیات و مقتضیات حلال نفس، زیرا در اخبار، تلذذ از حلال، و بهره‌گیری از زاد، و توشه انداختن برای معاد، به کرات ذکر شده است.

و از آنجا که منع کردن یتیمان، از حقّ خودشان، به هر معنی که باشد ظلم بر مظلوم است در حالیکه آنان مستحقّ ترحم می‌باشند، خدای تعالی گناه این ظلم را بزرگ حساب کرده و فرموده است:

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا یعنی آن گناه بزرگی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶

[سوره النساء (۴): آیه ۳] ص: ۶

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ

أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳)

ترجمه: ص: ۶

اگر بترسید که مبادا در باره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آنکس از زنان را به نکاح خود درآرید که مر شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار (نه بیشتر)، و اگر بترسید که چون زنان متعدّد گیرید راه عدالت نیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانکه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این به عدالت و ترک ستمکاری نزدیکتر است.

تفسیر: ص: ۶

وَإِنْ خِفْتُمْ إِي كَسَانِي كِه نِظَارَتِ دَر اَمْرِ يَتِيمَانِ دَارِيدِ اِگَر خَوَاسْتِيدِ اَز بَابِ طَمَعِ بِه اَمْوَالِ اَنهَآ، بَا اَنَانِ نِكَاحِ كَنِيد. وَ بَتَرَسِيدِ كِه اَلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى مَبَادَا دَر حَقِّ اَنهَآ كَوَتَاهِي كَرْدِه بِه عَدَالَتِ رِفْتَارِ نَكَنِيد «ف» پَس اِنكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَ بَا زَنَانِي كِه مِي پَسَنَدِيدِ اَز دَوَاجِ كَنِيد. اَز اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) نَقْلِ اِسْتِ كِه دَر جَوَابِ سْؤَالَاتِ زَنَدِيقِي كِه اَز بَعْضِي چيزها اَز اِمَامِ سْؤَالَ كَرْدِه بُوَد اَز جَمَلِه، اِين قِسْمَتِ اَيِه، اِمَامِ فَرَمُوَد: كِه اَن زَنَدِيقِ اَز دُو طَرَفِ اَيِه بِه مَقْدَارِ بِيَشِ اَز يَكِ سُوْمِ اَن رَا اِنْدَاخْتِه اِسْت. مَثْنِي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ اِخْتِيَارِ نَمُوْدَنِ بَيْنِ يَكِ تَا چِهَارِ اِسْت، وَ نِيَزِ بِه مَعْنِي اِخْتِيَارِ دَاشْتَنِ دَر جَايِگِزِينِي اَنَانِ اِسْت. چُونِ اِين وَزَنِ دَلَالَتِ بَر تَكَرَّرِ مِي كَنْد.

فَإِنْ خِفْتُمْ إِي كَسَانِي كِه بِه نِكَاحِ كَرْدَنِ مَائِلِ هَسْتِيدِ اَلَّا تَعْدِلُوا اِگَر تَرَسِيدِيدِ كِه بَيْنِ اَنهَآ بِه عَدَالَتِ رِفْتَارِ نَكَنِيد دَر صَوْرَتِي كِه زَنهَآ بِيَشْتَرِ اَز يَكِي بَاشَنْد. «ف» پَس بِه نِكَاحِ دَر اَوْرِيدِ «وَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» يَكِي رَا، يَا اَنچِه مَالِكِ اَنهَآ هَسْتِيدِ يَعْنِي اِگَر تَرَسِيدِيدِ كِه دَر حَقِّ زَنِ اَزَادِ كَوَتَاهِي وَرَزِيدِ بِه كَنِيزَانِ خُودِ اِكْتِفَا كَنِيد.

ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا اِين زَنَدِيقَتَرِ (بِهْتَر) اِسْت، تَا اَز حَقِّ رُو گَرْدَانِ نَشُوِيدِ يَا مَقْصُودِ اِين اِسْت كِه عِيَالِ رَا زِيَادِ نَكَنِيد كِه دَر نَتِيجِه بِه حَرَجِ اِفْتِيدِ وَ عَسَرِ وَ حَرَجِ وَ سَخْتِي پِيَشِ آيِد. كِه دَر خَبَرِ اِسْت: كَمِي عِيَالِ يَكِي اَز مَوَارِدِي اِسْت كِه مَوْجِبِ خَرَسَنْدِي اِسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷

[سوره النساء (۴): آیه ۴] ص: ۷

اشاره

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴)

ترجمه: ص: ۷

و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها پردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند، برخوردار شوید که برایتان حلال و گوارا خواهد بود.

تفسیر: ص: ۷

وَآتُوا النِّسَاءَ وَ بِه هَمْسِرَانِ صِدَقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ مَهْرهَآیِ اَنانرا بَا طیبِ خَاطِرِ بپردازید اِين اَيِه تَحْرِیْضِ وَ تَقْوِيَتِ رُوحِيَه مَرْدَانِ اِسْت، زِيَرَا

پس گرفتن عطیه و بخشش در نهایت زشتی است و این بیشتر خطاب به اولیای نکاح است، چون آنها مهر زن را برای خودشان می‌گرفتند، چنانکه اکنون در بین بعضی از عربها و بعضی کردها مرسوم است.

پس معنی آیه چنین است: ای اولیای نکاح، مهر زنان را به خودشان بدهید، که آن هدیه‌ای است برای زنان، و مال شما نیست که آن را بگیرید.

فَإِنْ طَبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا يَعْنِي إِنْ مَقَدَّارِي مِنْ مَهْرٍ خُودِي بِأَرْغَبِي بِشَمَا دَادَنْدِي فَكُلُوهُ هِنِيئًا مَرِيئًا أَنرَا بِه گوارایی بخورید.

[سوره النساء (۴): آیه ۵] ص: ۷

اشاره

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸

ترجمه: ص: ۸

اموالی را که خدا، قوام زندگانی شما را به آن قرار داده است، به تصرف سفیهان مدهید. و از مالشان (بقدر لزوم) نفقه و لباس به آنها دهید و با گفتار خوش خرسندشان سازید.

تفسیر: ص: ۸

وَلَا- تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا بدان که انسان دارای یک نشئه محسوس و یک نشئه غیر محسوس است، و بر حسب هر نشئه، چیزهایی به او نفع می‌رساند و چیزهایی به او ضرر می‌زند، و هر کس که بین نافع و مضر را تمیز بدهد و بتواند جلب نفع و دفع ضرر بکند او را عاقل و رشید می‌نامند. و هر کس که تمیز ندهد، و یا جلب نفع و دفع ضرر را نتواند، سفیه نامیده می‌شود و لکن ملازمه‌ای بین سفیه بودن در دنیا و سفاهت در آخرت نیست که چه بسا فردی در دنیا سفیه باشد و در آخرت عاقل، و بر عکس چه بسا افرادی در دنیا عاقل اند و در آخرت سفیه.

بنا بر این، با وجودی که معاویه را مردم عاقل‌ترین فرد زمان خودش لقب داده بودند، سفیه، و بهلول با اینکه ظاهراً مجنون بود، عاقل است.

در تفسیر کلمه (سفیه)، اخبار مختلف است. بعضی از اخبار، سفیه را به کسی تفسیر کرده‌اند که تصرف در مالش را طبق رضایت عقل انجام نمی‌دهد. و بعضی دیگر آنرا به کسی تفسیر کرده‌اند که حق را نمی‌شناسد، یا کسی که شارب خمر است، یا کسی که داخل در این امر نیست «۱». تمام این اختلافات در اخبار بر حسب اختلاف دو نشئه است.

زیرا که عاقل، بر حسب نشئه آخرت، کسی است که امامش را بشناسد و در ولایت او بر وجه مقزّر داخل شود، و با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی بیعت او را بپذیرد و ایمان در قلب او داخل شود. و از

(۱) ظاهراً مقصود امر ولایت است.

همین جهت است که ائمه (ع) به شیعیان نشان، عقل و علم و تعلّم و عرفان و غیر اینها را از چیزهائی که دلالت بر عاقل بودن آنان است نسبت داده‌اند با اینکه بیشترشان از اهل علوم رسمی و عقول دنیوی نبودند، بلکه از نظر اهل دنیا مجانین و سفها به حساب می‌آمدند. چنانکه منافقین در باره این مؤمنان گفتند: **أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ الشُّفَهَاءُ** (آیا مثل این سفیهان ایمان آوریم) و گفتند: **أَمْ بِهِنَّ جِنَّةٌ** (یا به آنکه مجنون است).

همانطور که عقل و شرع، بخشیدن مال دنیا را به سفیه، از اولاد و همسران و یتیمانی که تحت تربیت شما هستند یا غیر آنان که مال را ضایع می‌کنند یا حق را نمی‌شناسند به زشتی حکم می‌کند، به قبح اعطای مال اخروی، از علم و حکمت به کسی که اهل آن نباشد و حق را نشناسد نیز حکم می‌کند. زیرا خداوند امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانشان برسانید. یعنی از اهلش منع نکنید که در این صورت به آنها ستم روا داشته‌اید، و به غیر اهلش ندهید که در این صورت در حق امانت‌ها ظلم کرده‌اید، و مانند کسی می‌شوید که مروارید را بر گردن خوک‌ها آویزان کند.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ یعنی آنها را متمکن در اموال بکنید بگونه‌ای که با کار کردن روی اموال، خوراک و پوشاک تحصیل نمایند. و از اصل سرمایه چیزی کم نشود خواه به آن چیزی اضافه گردد و خواه اضافه نشود.

و اینکه در آیه‌ای که بعداً می‌آید گفته است: **وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا** یعنی به آنها از مال بدهید بدان جهت است که در آنجا از اصل مال داده می‌شود.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا یعنی با گفتار خوش که تندی و سرزنش در آن نباشد با آنان سخن بگوئید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰

[سوره النساء (۴): آیه ۶] ص: ۱۰

اشاره

وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶)

ترجمه: ص: ۱۰

یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که رشید شده تمایل به نکاح پیدا کنند. اگر آنها را دانا به مصالح زندگانی خود (رشید) یافتید اموالشان را به آنها باز دهید. و به اسراف و عجله مال آنها را حیف و میل نکنید بدین اندیشه که مبادا کبیر شوند (و اموالشان را از شما بگیرند) و هر کس از اولیای یتیم داراست به کلی از هر قسم تصرف در مال یتیم خودداری کند. و هر که فقیر است در مقابل نگهداری خود از مال یتیم بقدر متعارف، ارتزاق کند. پس آنگاه که یتیمان رشید شدند و مالشان را ردّ کردید بر ردّ مال آنها برای حکم ظاهر باید گواه گیرید، چه در باطن علم حق گواه است و گواهی خدا برای محاسبه خلق کافی است.

تفسیر: ص: ۱۰

و اما اموال یتیمان، پس **ابْتَلُوا الْيَتَامَى** آنها را آزمایش کنید، یعنی احوال آنها را از اول تمیز و زمان خردسالی‌شان امتحان کنید. **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** یعنی اگر در آنها، رشد دیدید و فهمیدید که مال را ضایع نمی‌کنند، **فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ**

أَمْوَالَهُمْ پس اموالشان را به آنان رد کنید. از امام صادق علیه السلام است در حالی که اشاره به وجهی از وجوه تأویل آیه می‌کند، فرمود: اگر دیدید که آنها آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارند، به آنها درجه بدهید، یعنی ای مریمان یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله، آنها را آزمایش کنید، و در تربیت آنها مراقبت به عمل آورید، تا جائی که به سبب شواهد الهی و واردات غیبی به مقام و مرتبه ازدواج ربّانی برسند. پس اگر از آنها رشد و ثبات در محبت، و فاش نساختن اسرار، به وسیله هوای نفس احساس کردید آنها را از مقام پائین تری که دارند به مرتبه‌ای بالاتر درجه بدهید. چنانکه شأن ائمه و مشایخ (ع)، در تربیت اطفال طریق و یتیمان سلوک همین است (آنها که در طریق به منزله طفل، و در سلوک به منزله یتیم هستند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱

وَلَا تَأْكُلُوها إِشْرَافًا یعنی از حدّ متعارف تجاوز نکنید.

و بداراً یعنی در خوردن اموال آنان سرعت و عجله نکنید از ترس اینکه اُنْ يَكْبُرُوا بزرگ شوند.

وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و کسی که از اموال یتیمان مستغنی باشد به اینکه، برای معیشت و امرار معاش، احتیاج، به کار کردن با اموال آنها را نداشته باشد، یا اینکه به جهت بی‌نیازی در نفس احتیاج به آن نداشته باشد.

فَلْيَسِّرْ يَغْفِرْ و مَنْ كَانَ فَقِيرًا باید که عفت و رزد و هر کس که از این جهت فقیر باشد و با مال یتیم کار می‌کند و بواسطه اصلاح اموال آنها، امرار معاش می‌کند، یا اینکه در واقع فقیر باشد، فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ به مقدار اجرت کار کردن با آن مال می‌تواند بخورد، زیرا خوردن مقدار متعارف نزد شرع و عقل مقدار اجرت کاری است که در مورد اصلاح معیشتش انجام داده است، نه اینکه از اموال آنها، اصلاح معیشت خود نماید، هر چند که گذران زندگی او چند برابر مزد عملش باشد.

جمع بین اخبار مختلف که در این مقام وارد شده است با آنچه که ما تفسیر کردیم معلوم می‌دارد که بیشتر این سوره مبارکه، در آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن است. و از جمله دور اندیشی و احتیاط در معاشرت این است که دور از دشمنی و پرهیز از مواضع تهمت باشی، و ناموست را از افواه مردم حفظ کنی و از چیزی که موجب ملامت و سرزنش است دوری گزینی، بدین نحو که معاملات با غیر، از شبهه و ادّعی باطل سالم باشد، و سلامت معامله ممکن نیست مگر اینکه شخص سوّمی بین تو و بین کسیکه با او معامله می‌کنی وجود داشته باشد تا اینکه مانع ادّعی باطل او شده، و از معامله مطلع باشد تا هر گاه ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲

شبهه‌ای واقع شد آن را برطرف سازد. روی همین جهت خدای تعالی این موضوع را به بندگانش آموخت، پس فرمود:

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ و وقتی که اموالشان را به آنها رد کردید بر آن شاهد بگیرید. و در چیزی که شاهد و غیر او بر آن اطلاع پیدا نکرده است، خیانت نکنید که خداوند بر شما گواه است و اعمال کوچک و بزرگ شما را مورد محاسبه قرار می‌دهد.

و كَفَى بِاللّهِ حَیْبِيًّا و کافی است که خداوند حسابگر باشد. این معنی بر حسب تنزیل بود. و اما بر حسب تأویل، پس چنین گفته می‌شود:

وقتی که یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله را به درجه‌ای که استحقاق آنها داشتند ترفیع دادید پس خدا و ملائکه‌اش را بر آنان شاهد بگیرید تا اینکه آنان به رؤیت خدا و ملائکه برسند و درجه دادن شما نیز با اجازه خدا بلکه با دید خدا و با دست خدا باشد و نفسهای شما واسطه بین آنها و خدا نباشد. و حساب کننده تنها خدای تعالی باشد، که کافی است.

[سوره النساء (۴): آیه ۷] ص: ۱۲

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۷)

ترجمه: ص: ۱۲

برای فرزندان ذکور سهمی از ترکه ابوین و خویشان است، و برای فرزندان اناث نیز از ترکه ابوین و خویشان بهره‌ای است. چه مال اندک باشد یا که بسیار، نصیب هر یک از آنان معین گردیده است.

تفسیر: ص: ۱۲

این آیه آداب ارث و نهی از رسوم جاهلیت است که زنان را از ارث منع می‌کردند.

[سوره النساء (۴): آیه ۸] ص: ۱۲

اشاره

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳

ترجمه: ص: ۱۳

و چون در تقسیم ترکه میت، از خویشان میت و یتیمان و فقیران اشخاصی حاضر آیند، به چیزی از آن مال، ایشان را روزی کنید و با آنان سخن نیکو و دلپسند بگوئید.

تفسیر: ص: ۱۳

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ چون بعضی از خویشان که وارث نیستند در موقع قسمت کردن ارث حضور یابند، و الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ و یتیمان و بیچارگان که خویشاوند نباشند فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ از باب تصدق بر آنان و آرامش نفوسشان چیزی دهید، زیرا که این کار موجب راحتی مورث (پرداخت کننده ارث) و برکت مال وارث است و آنها را با دست و زبانتان اذیت نکنید.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا بدین ترتیب که در بخشش و عطیه استقلال نشان داده شود و عذر خواهی به عمل آورده شود و احترام آنان بیش از سایر وقت‌ها باشد. و اما ظاهر امر، و جواب را می‌رساند و حال آنکه مقصود از آیه استجاب است نه وجوب لذا در مورد این آیه که ایا منسوخ است یا نیست، اخبار مختلف رسیده است. اخباری که مفید نسخ است مخاطب آنها کسی است که وجوب را فهمیده است و اخبار که مفید بقاء و عدم نسخ است کسانی را مخاطب قرار داده‌اند که استجاب را فهمیده‌اند.

و افراد در خودداری از ارتکاب منهیات متفاوت هستند. و خودداری از فعل حرام و امور مورد نهی، یا به جهت ترس رسوائی بین مردم است، یا به جهت اطلاع دیگران بر آن گناه، و یا از جهت تسلط ظالم، یا برداشته شدن برکت، یا از جهت ضایع کردن اولاد آن افراد به سبب مکافات عمل، و یا سوء عاقبت و عذاب در آخرت می‌باشد. لذا خداوند تعالی در مقام تأکید در امر یتیمان و تهدید از خیانت و سستی، در مراعات و محافظت مال آنها، بعضی از این دستورات را ذکر نمود، پس فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴

[سوره النساء (۴): آیه ۹] ص: ۱۴

اشاره

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً (۹)

ترجمه: ص: ۱۴

و باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند که مبادا کودکان ناتوان، از آنها باقی مانده زیر دست مردم شوند پس باید از خدا بترسند و سخن باصلاح و درستی گویند و راه عدالت پویند.

تفسیر: ص: ۱۴

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ این سخن از آنروست که این جهان دار مکافات است و آنچه که در مورد یتیمان غیر انجام می دهند در مورد یتیمان خودشان انجام داده خواهد شد. فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس بایستی از خیانت در حق آنان و سستی در تربیتشان و خشونت در گفتار با آنها از خدا بترسند. وَلْيَقُولُوا و باید به آنها قولاً سدیداً گفتار محکم و خوش بگویند تا آنها را بر عدم اطاعت جری نکنند، و بیش از مقدار تربیتشان به آنها زجر ندهند و این تهدید از مکافات در حق اولاد است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰] ص: ۱۴

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰)

ترجمه: ص: ۱۴

آنان که اموال یتیمان را، به زور و ستم بخورند در حقیقت آتش جهنم را به شکم خود فرو می برند و بزودی در آتش گدازان دوزخ خواهند افتاد.

تفسیر: ص: ۱۴

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ یعنی با خوردن اموال یتیمان، فِي بُطُونِهِمْ نَارًا به شکم خود آتش را داخل می کنند، یعنی چیزی که منجر به خوردن آتش است یا دخول در آتش. وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا این تهدید است به سوء عاقبت و عذاب آخرت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱] ص: ۱۵

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَإِلَىٰ آبَائِهِمِ السُّدُسُ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمَّةِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱)

ترجمه: ص: ۱۵

حکم خدا در حق فرزندان شما این است، که پسران، دو برابر دختران ارث برند. پس اگر دختران بیش از دو نفر باشند سهم همه دو ثلث ترکه است. و اگر یک نفر باشد، نصف و فرض هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه است، در صورتی که میت را فرزند باشد و اگر فرزند نباشد و وارث منحصر به پدر و مادر باشد در این صورت، مادر یک ثلث می برد و باقی به پدر می رسد و اگر میت را برادر باشد، در این فرض مادر یک ششم خواهد برد پس از آنکه حق وصیت و دین که به مال میت تعلق گرفته است جدا شود. شما این مطلب را که پدران یا فرزندان و خویشان کدام یک به خیر و صلاح ارث بردن به شما نزدیکتر است نمی دانید. این فریضه‌ای است که خدا معین می فرماید، زیرا خداوند به هر چیز دانا و به همه مصالح خلق آگاه است.

تفسیر: ص: ۱۵

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي يَعْنِي فِي ارث بردن أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ اولادتان و دو برابر بودن ارث ذکور وجوه و علل بسیاری دارد که در اخبار و غیر آن ذکر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶

فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلْأُمَّةِ السُّدُسُ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمَّةِ السُّدُسُ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمَّةِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) (حجب نقصانی) وجود برادر است. البته وجود یک برادر، مادر را از نصیب بالاتر مانع نمی گردد مگر برادران متعدّد باشند که حد اقل آن، دو است و لفظ «اخوة» نیز دلالت بر آن می کند، زیرا لفظ «اخوة» بر یک برادر اطلاق نمی شود، و در این حکم دو خواهر بمنزله یک برادر می باشند.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا پس در امواتان با هوای نفس تصرف می کنید و به بعضی می دهید و بعضی را محروم می سازید، بلکه آنچه که بنفع شما است این است که به آنچه خدا قسمت نموده قانع شوید و به حکم خدا اتکال کنید که آن بر شما و پدران و اولاد شما سودمندتر است. این عبارت جمله معترضه است و مؤکد ادای سهم هر کس است به حکم خدای تعالی.

خداوند شما را به این قسمت وصیت می کند فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ یا اینکه فرض و جوب این گونه تقسیم فریضه‌ای است از خدای تعالی، پس از حکم و وصیت او تجاوز نکنید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا که خدا دانا و حکیم است. پس نباید این افراد جاهل عاجز، مخالفت خدا کرده و امر او را تغییر دهند.

(۱) اگر کسی وفات کرد و بچه‌ای نداشت یک ثلث (یک سوم) به مادر و دو ثلث به پدر می‌رسد و اگر برادر داشت ولی اولاد نداشت مادر ثلث نمی‌برد، بلکه سدس (یک ششم) می‌برد اینکه برادر مانع از آن است که مادر ثلث ببرد آنرا حجب نقصانی گویند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲] ص: ۱۷

اشاره

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتَهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

ترجمه: ص: ۱۷

و سهم مردان از ترکه زنان، اگر آنها را فرزند نباشد نصف است. و اگر فرزند باشد پس از خارج کردن حق وصیت و دینی که به دارائی آنها تعلق می‌گیرد، ربع خواهد بود. و سهم ارث زنان ربع (یک چهارم) ترکه شما مردان است اگر فرزند نداشته باشید و چنانکه فرزند داشته باشید و پس از ادای حق وصیت و دین شما، ثمن (یک هشتم) خواهد بود. و اگر مردی بمیرد و وارثش یک برادر و یا خواهر او باشد در این فرض سهم ارث یک نفر از آنها سدس (یک ششم) خواهد بود و اگر بیش از یک نفر باشند همه آنها ثلث (یک سوم) ترکه را به اشتراک به ارث می‌برند، البته پس از خارج کردن دین و حق وصیت در صورتی که وصیت به حال ورثه بسیار زیان آور نباشد (یعنی زاید بر ثلث نباشد) این حکمی است که خدا سفارش فرموده و خدا به همه احوال بندگان دانا و به هر چه کنند بردبار است.

تفسیر: ص: ۱۷

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً مَقْصُودٌ مِنْ كَلَالَةٍ فِي إِيجَابِ بَرَادَرَانِ وَخَوَاهِرَانِ مِنْ طَرَفِ مَادَرِ اسْتِ، وَآيَةُ بِرِ حَسَبِ اِعْرَابٍ وَمَعْنَى وَجُوهِي دَارِدُ كِهْ بَا اَنْ وَجُوه، مَقْصُودٌ تَغْيِيرِ نَمِي كُنْدُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸

أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ يَعْنِي زَائِدٌ بِرِ ثَلَاثٍ يَأْبَقْصِدُ ضَرَرِ زِدْنِ بِكُونِهِ اِي كِهْ اِقْرَارِ بِرِ ضَرَرِ وَاَرَاثِ نَمَائِدِ، نَبَاشِدُ.

خداوند شما را وصیت می‌کند وصیته من الله و الله عليم پس مخالفت او را نکنید.

حليم بردبار است و شما از اینکه در عقوبت، عجله نمی‌کند مغرور نشوید و از سر انجام عقاب خدا بترسید.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳] ص: ۱۸

اشاره

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳)

ترجمه: ص: ۱۸

این احکام و اوامر خداست و هر کس پیرو امر خدا و رسول اوست او را به بهشت‌هایی در آورند که در زیر درختان آن نه‌ها جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است پیروزی و سعادت عظیم.

تفسیر: ص: ۱۸

تِلْكَ یعنی آنچه که امر کردیم از آداب معاشرت در حق یتیمان و همسران و توارث، حُدُودُ اللَّهِ حدود خداست که هر کس از آن حدود پا بیرون گذاشته تجاوز کند، شیرها او را می‌درند و هر کس داخل آن شود ایمن خواهد بود. وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی کسی که حدود خدا را محافظت کند، از بندگان خاص خدا می‌شود، و هر کس که از خواص خدا شود، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او را به بهشت‌هایی وارد می‌کنند که ... ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴] ص: ۱۹

اشاره

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

ترجمه: ص: ۱۹

و هر که خدا و پیامبر او را نافرمانی کند و از حدود مقررات او تجاوز نماید، او را داخل آتشی می‌کند که همیشه در آن خواهد ماند، و عذابی خرد کننده در انتظار اوست.

تفسیر: ص: ۱۹

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ آیاتی که در باره وجوب رعایت حدود شرعی در باره سهم الارث و بهره هر یک از وارثان آمده است. اگر چه مجمل است و وافی به تمام وجوب و حدود شرعی نیست، و همچنین زیادتر از آنچه که واجب است و کمتر از آن را نیز بیان نکرده است ولی اهل کتاب (اهل بیت) یعنی آنهایی که این قرآن در میان آنها نازل شده است برای ما بیان کرده‌اند، پس دیگر احتیاجی به قیاسات عقول ناقص ما نیست. و مسأله عول «۱» و تعصیب که

(۱) عول و تعصیب: هر گاه سهام ورثه از حصه‌هایی که برای ترکه در قرآن فرض شده است زیادتر بشود، مثلاً اگر زنی بمیرد و

دارای شوهر و دو خواهر پدری باشد، در اینجا سهم شوهر نصف و سهم دو خواهر پدری دو سوم است و معقول نیست که از مال نصف و دو ثلث برداشته شود، پس ناگزیر ترکه از سهم کمتر می‌شود، یعنی سهم بیشتر شده و بالا رفته، و عال، یعول، عولا یعنی «ارتفع» بالا-رفت. در این صورت مذهب عامه این است که این کمبود و نقص به هر دو طایفه وارد می‌آید و ترکه به جای شش قسمت هفت قسمت می‌شود و سه قسمت زوج می‌برد و چهار قسمت دو خواهر. و اما بنا بر مذهب ما امامیه نقص و کمبود را باید کسی تحمیل بکند که اضافه را می‌برد که آنها عبارتند از پدر و دختر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری. و اما زوج و زوجه پس نقص به سهم آنها وارد نمی‌شود. بهر حال این مسئله عول است.

تعصیب: اگر ترکه میت زیادتر از سهم مفروضه باشد، در اینجا زیادی را باید به صاحبان فروض برگردانید. و نزد ما امامیه به خویشاوندان پدری داده نمی‌شود، و عصبه از امهات مسائلی است که مورد اختلاف بین عامه و خاصه است ناشی از این است که از اهل قرآن اعراض کرده و در هر باب بر عقول ناقص خود تکیه زده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵] ص: ۲۰

اشاره

وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵)

ترجمه: ص: ۲۰

زنانی که عمل ناشایسته کنند، چهار گواه مسلمان بر آنها بخواهید چنانکه گواهی دادند، در این صورت آنانرا در خانه نگهدارید تا عمرشان پایان رسد یا خدا راهی را بر آنان پدیدار گرداند (یعنی توبه کنند یا حد مقرر شود).

تفسیر: ص: ۲۰

وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ این آیه در کیفیت ادب کردن کسانی است که از حدود خداوند خارج شده‌اند. فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ پس از کسی که نسبت زنا می‌دهد

و تعصیب که به معنی خویشاوندان پدری و برادران میت است و عامه قائل به آن هستند پیش ما امامیه باطل است، مثلاً-فرض می‌کنیم از میت پدر و یک همسر و یک دختر مانده باشد، در این صورت یک ششم از ترکه به پدر و یک هشتم به زوجه و یک دوم به دختر می‌رسد، و آنچه که اضافه می‌ماند به پدر و دختر می‌رسد و به عصبه، که برادران میت هستند چیزی نمی‌رسد. قسامه: مقصود از قسامه در اینجا «قسم است»، و آن عرفاً قسمت کردن شبها بین زوجه‌ها است، و قسم بر حسب اصطلاح فقهی عبارت از حقی است برای هر یک از زوجین، و این «قسم» در لغت به معنی حظ و نصیب است.

عقد اسلام و ایمان: عبارت از عقد بیعت با نبی (ص) یا با علی (ع) است که نبی و ولی در مواردی طبقه‌ای از ارث قرار می‌گیرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱

شهادت چهار مرد، از مؤمنین را بخواهید فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر با کیفیتتی که در شهادت بر زنا معتبر است شهادت دادند، آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید.

فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا و چون این آیه در اول احکام و سیاست بود لذا در تأدیب و سیاست شدت عمل به خرج نداده است، و آنگاه که اسلام گسترش یافت و قوی گشت. در سوره نور، حد و رجم برای زانی و زانیه نازل شد، و از همین جهت است که گفته‌اند این آیه نسخ شده است به سبب آنچه که در سوره نور آمده است. و (سیل) اشاره به حد و رجم است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۶] ص: ۲۱

اشاره

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)

ترجمه: ص: ۲۱

هر کس از مسلمانان عمل ناشایسته مرتکب شود چه زن و چه مرد، آنها را بیازارید چنانکه توبه کردند متعرض آنها نشوید که خداوند توبه خلق را می‌پذیرد و نسبت به آنها مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۱

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا یعنی مرد را با شکنجه و زن را با حبس کردن بیازارید. فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس اگر توبه کردند و اعمال شایسته انجام دادند از آنان در گذرید. إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا توبه کننده را می‌پذیرد و بر کسی که پشیمان شود رحم می‌کند. و چون از نسبت دادن وصف توبه رحمت به سوی خدای تعالی این توهم پیش آمد که خداوند توبه هر گناهکاری را می‌پذیرد، خدای تعالی جهت درک آنان فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷] ص: ۲۲

اشاره

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷)

ترجمه: ص: ۲۲

محققا خدا توبه کسانی را می‌پذیرد که کار ناشایسته را از روی نادانی مرتکب شوند، پس از آنکه زشتی آن عمل را دانستند به زودی توبه کنند پس خدا آنها را می‌بخشد و خدا به امور عالم دانا و به مصالح مردم آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۲

اشاره

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ یعنی با اینکه قبول توبه طبق وعده و ایجاب خداوند بر خدا واجب است ولی قبول نمی‌شود مگر از لِّلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ کسی که با نادانی مرتکب گناه شود. و ممکن است که «علی الله» خبر باشد.

تحقیق اینکه همه گناهان از روی نادانی و جهالت است ص: ۲۲

بدان که خدای تعالی اول چیزی که خلق فرمود، عالم عقول کلی بود که از آن تعبیر به قلم و ملائکه و مقرّبین و کتاب مبین و غیر اینها از اسماء لایق و مناسب آن می‌شود.

سپس، خداوند عالم عقول یعنی فرشتگان صف زده در آسمان الصّافّاتِ صِیْفًا را خلق نمود و سپس عالم نفوس کلی را آفرید که لوح محفوظ و (مدیرات امر) نامیده می‌شوند، و بعد از آن، عالم نفوس جزئی را خلق کرد که ملائکه صاحبان بال و قدر علمی و لوح محو و اثبات و عالم ملکوت بالا و عالم مثال و اشباح نوری نامیده می‌شوند.

سپس عالم اجسام را چه علوی و چه سفلی از عناصر و موالید (موالید سه گانه عبارتند از: نبات و حیوان و انسان) آن آفرید که اشباح ظلمانی و قدر عینی نامیده می‌شود.

سپس عالم ارواح خبیثه را آفرید که عبارت از شیاطین و اجنّه و ارواح بشری که به آنها ملحق می‌شود، و آن عالم ملکوت سفلی نامیده می‌شود، و این عالم بر حسب رتبه وجود تحت عالم طبع است چنانکه عالم مثال نوری فوق عالم طبع است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳

این عالم را بسیاری از حکما انکار کرده‌اند، حکمایی که قائل به اشباح نوری و اجسام مجرّد هستند، و آنرا نزد خودشان عالم مثال می‌نامند، و اینان پیروان صاحب اشراق می‌باشند.

مشائین، مثال نوری را انکار کرده‌اند تا چه برسد به مثال ظلمانی، و گفته‌اند: موجود ممکن، یا مجرّد خالص است یا مادی خالص، و اما موجود متقدّر مجرّد از ماده، اصلا وجود ندارد.

اما متکلمین و فقها که شأن آنها بحث از امثال این مطالب نیست.

آنها به کلام و فقه می‌پردازند، زیرا موضوع فقه افعال بندگان است از جهت صحّت و فساد شرعی، و موضوع کلام عقاید دینی است که از مسلمات گرفته شده باشد.

دلیل بر وجود دو عالم (مثال نوری و ظلمانی)، شهادت اهل شهود بر دو عالم و خوابهای عامّه مردم است که در خواب چیزهای لذّت بخش و رنج آور می‌بینند و خوابهایشان در بعضی اوقات با واقع مطابقت دارد.

حال اگر شهود آنها در عالمی مطابق و محیط به این عالم نبود، خوابشان مطابق با واقع نمی‌شد. و اینکه شیء نوری از مثال نوری تهی می‌گردد دلیل بر وجود مثال ظلمانی است. و همچنانکه اهل شرّ در این عالم، مثل اهل خیر تصرّف دارند شاهد بر وجود مثال ظلمانی و احاطه آن به این عالم است، و اطلاع اهل شرّ بر امور غیبی و اشراف آنان بر خاطرها و ذهنها مانند اطلاع اهل خیر، شاهد این مدّعی است.

و اشاره‌های قرآن و شواهد سنّت بر وجود این عالم، بسیار است که خداوند چشم ما را به آن باز کرده است.

و از آنجا که عوالم تجلیات از خدای تعالی است و اسماء لطیفه خداوند جلوتر از اسماء قهریه اوست لذا عوالم نوری با ارواح و اشباحش از تجلیات لطفی خالص خداوند آفریده شده است و آنگاه که تجلیات نوری خالص او در عالم مثال نوری تمام گشت با اسماء لطفی و قهری تجلی نمود پس عالم طبع موجود گشت، سپس با اسماء قهریه تجلی نمود به نحوی که لطف تحت قهر مغلوب شد و از اینجا عالم مثال سفلی به وجود آمد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴

به عبارت دیگر: وقتی که تجلیات خدای تعالی منتهی به عالم طبع گشت چون خیلی ضخیم و تاریک بود، در آن نفوذ نکرد و منعکس شد، مانند انعکاس نور از آینه، پس آن عکس و انعکاس مثال این عالم گشت، لذا این مثال نوری که بالا می‌رود در مقابل آن مثال نوری که پائین می‌آید.

به علت ضخامت این عالم یک سایه ظلمانی زیر آن حاصل می‌شود که آن مثال ظلمانی است، و این مثال ظلمانی محل شیاطین و ابلیس‌ها و اجنه و عفريت‌ها است.

لذا صحیح است که به این عالم، جهنم و درکات آن و حمیم و مارها و جمیع مودی‌های آن اطلاق شود. و با همین عالم زمین و طبقات آن تمام می‌شود. از اینرو ما احتیاجی نداریم چیزهائی که در شریعت مطهره آمده است از قبیل معاد جسمانی و جتیان و شیاطین و غیر آنها را مانند مشائین و اشراقیین تأویل کنیم.

و نیز به محض شنیدن از مخبر صادق بدون تحقیق و تفتیش از حقیقت، به آنچه که وارد شده اکتفا نمی‌کنیم، چنانکه شیخ الرئيس در معاد جسمانی به آن قانع شده است و از آن جهت دو عالم را انکار کرده است همان گونه که مقلدها که اصلاً شأنشان تفتیش و تحقیق نیست به آن قانع شده‌اند، بلکه ما می‌گوئیم: این مسأله خود بابتی از علم است که از آن هزار در برای اهل تحقیق و بصیرت باز می‌شود.

اهل الله از اهل مکاشفه در بیان این باب به اشاره‌ها اکتفا کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵

بدون اینکه حجاب را کشف کنند و از روی آن پرده بردارند، و این بدان جهت بوده است که به رسم سنت و سیره کتاب، اقتدا کرده‌اند، و هیچ یک از آنان چیزی نیآورده‌اند که در آن تحقیق و تفصیل باشد تا پیروی از اصحاب وحی و تنزیل کرده باشند.

اما برای اهل عالم سفلی مانند اهل عالم بالا به علت تجردشان از ماده نوعی قدرت و تصرف در اجزاء عنصر و عنصریات است که هر نوع تصرفی که بخواهند توانند کرد و برای عنصریات از جهت مادی بودنشان یک خاصیت پذیرش و قبول هست، که بدون ابا و امتناع پذیرای آنانند.

از همین جاست که ثنویون به اشتباه افتادند و چون رؤسای آنها دو عالم را کشف کردند و تصرف اهل آن دو عالم را در عالم عناصر مشاهده نمودند، گفتند: که عالم دو مبدأ دارد و نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن.

همچنین رؤسای زندیق‌های هندی وقتی عالم سفلی از ملکوت را کشف کردند، و تصرف اهل آن عالم را در عالم عناصر دیدند به اشتباه افتادند و فرقی بین ارواح خبیثه و طیبه نگذاشتند، زیرا برای ارواح خبیثه مانند ارواح طیبه یک نوع نورانیت عرضی هست که برای کسی که ارواح طیبه را مشاهده نکند مانع از ظهور ظلمت آن می‌باشد.

به عقیده آنها: طریق اتصال به عالم ارواح متعدد است، یکی طریق انبیا و ریاضت کشیدن از طریق انجام اعمال شرعی است که این راه دورترین است، و دومی ریاضت کشیدن از راه مخالفت با شرایع الهی است و این راه نزدیکترین است.

در نتیجه این تفکر آنها معتقدند که بزرگترین عمل‌ها در این باب خون ریختن و خوردن آن و مخصوصاً خون انسان و زنا کردن مخصوصاً با محارم است.

پس خون می‌ریزند و آنرا در خمره می‌ریزند و از آن می‌خورند و به هر کس که در طریق آنان داخل شود می‌خورانند، و با زنان شوهر دار در حضور شوهرانشان زنا می‌کنند، و از کتب آسمانی هتک حرمت می‌کنند، و در مزبله‌ها آویزان می‌کنند، و امثال این کارهای زشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶

به عقیده آنها درست است که می‌گویند که برای رسیدن به ارواح چنین کارهایی از بزرگترین کارها است. ولی در واقع، مغالطه کرده‌اند و بین ارواح خبیثه و طیبه فرق نگذاشته‌اند، و ارواح را منحصر در ارواح خبیثه می‌دانند. و نمی‌دانند که اتصال به آن ارواح سوختن در آتش و دخول جهنم با اشرار است و امثال این مغالطه‌ها برای اصحاب ملل و ادیان فراوان است که زشت‌ترین کاری را که انجام می‌دهند معتقد خوبی آن هستند، خداوند ما را از سرگردانی و کوری نگهدارد و از سفاهت و پستی حفظ نماید.

لذا حاکم در عالم بالا- همان عقل است که حقیقتی است ثابت و متحقق، و حقیقتش عین تعقل و ادراک است، و حاکم در عالم سفلی همان ابلیس است که آنهم حقیقتی است ثابت و حقیقت او عین جهل است.

حدیث عقل و لشگریانش، و جهل و لشگریانش که از امام صادق (ع) در کافی روایت شده است اشاره به همین دو معنی است، نه جهل مطلق به معنای عدم علم بلکه جهلی که عدم ملکه علم باشد (علم برای او ملکه و پابرجا نشده باشد) پس جهل به معنای عدم علم اصلا حقیقتی ندارد. و اخباری که در باره خلقت انسان رسیده است به امتزاج دو سرشت که نمونه این دو عالم عقل و جهل و چگونگی پذیرش تصرف هر دو می‌باشد، اشاره دارد.

بنا بر این هر کس که کار زشتی را انجام دهد از جهت ظلمانی بودن و حکومت ابلیس است و آن عبارت است از جهل و فرمانبرداری از آن است. و هر کس کار خوبی را انجام دهد از جهت نورانی بودن و حکومت ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷ عقل است پس هیچ شرّ و بدی نیست مگر به سبب جهل و هیچ خیر و نیکی نیست مگر به واسطه عقل.

پس قول خدای تعالی: *بِجَهَالَةٍ*، بیان این است که کار زشت بدون جهالت و بدون اینکه فاعل مسخر جهل نباشد تحقق نمی‌پذیرد، و آن وقتی است که لفظ *بِجَهَالَةٍ* برای مقید کردن کار زشت باشد.

از مولا و مقتدای ما امام جعفر صادق (ع) که مانند روح در بدنهای ماست، و ورق‌های ارواح ما از انفاس قدسی او می‌باشد آمده است: هر گناهی که بنده- اگر چه عالم باشد- مرتکب می‌شود، در آن وقتی که خودش را در راه معصیت پروردگارش نابود می‌کند جاهل است ... تا آخر حدیث.

اینکه لفظ «سوء» را مفرد آورد بدون مبالغه، و جهالت را به آن مقید نمود اشاره‌های لطیفی است به اینکه کسی که فطرتش را باطل نکرده است و استعداد توبه را دارد بدیهی‌های او اگر چه زیاد باشد ولی در جنب فطرتی که آن را محو می‌کند اندک است، و اینکه اگر چه در زشتی به حدّ بالائی برسد ولی آن بدیهی ضعیف است و به حدّ بالا نمی‌رسد. زیرا مصدر بدیهی جهالت عرضی است. و نیز اشاره دارد به اینکه مصدر بدیهی اگر چه نفس انسان است ولی سبب آن جهل است که مغایر با نفس است.

و همه این موارد به خلاف کسی است که استعداد توبه نداشته باشد چنانکه در آیه بعدی می‌آید.

ثُمَّ يُتُوبُونَ مِّنْ قَرِيبٍ یعنی بدون اینکه از دار علم و جایگاه اصلی خود دور شوند توبه می‌کنند، و دور شدن از دار علم به این صورت است که در دار جهل متمکن شده و جوهره آنها با آن بسته می‌شود و این بدان جهت است که فطرت را باطل می‌کنند اعم از اینکه از نظر زمان قریب باشد یا بعید، تا اینکه این تفسیر با اخباری که حاکی از وسعت زمان توبه است منافات پیدا نکند و بین

کسانی که در دو آیه ذکر شده است واسطه‌ای باقی نماند. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸

فَأُولَٰئِكَ يُتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ گذاشتن اسم ظاهر جای ضمیر و ادای مطلب با اسم اشاره و تقدیم آن بر مسند و تکرار لفظ «اللّه» برای بزرگداشت شأن آنها و تأکید حکم است به نحوی که این اشاره‌ها مخفی نیست.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا این جمله عطف است و در آن تعلیل پذیرش توبه است. زیرا حکمت خداوند عبارت است از مراقبت امور دقیق و عطا کردن حق هر صاحب حقی، چه بزرگ باشد و چه کوچک. و از سوی دیگر خداوند به استعداد و استحقاق بندگان در حین توبه بنده و نزدیکی او به سرای اصلیش آگاهی دارد و در همه این مراحل حکمت و علم خدا اقتضا می‌کند که توبه بنده قبول شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۸] ص: ۲۸

اشاره

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

ترجمه: ص: ۲۸

و کسی که در تمام عمر، به اعمال زشت اشتغال ورزد تا آنگاه که مشاهده مرگ کند، در آن ساعت پشیمان شده، گوید که، اکنون توبه کردم، توبه‌اش پذیرفته نخواهد شد. و نیز هر کسی که به حال کفر بمیرد، نیز توبه‌اش قبول نشود. برای این گروه عذابی بس دردناک مهیا ساختیم.

تفسیر: ص: ۲۸

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بیان و تأکید مفهوم آیه قبل است، گویا که خدای تعالی گفته باشد: توبه فقط منحصر به آنان است و در غیر آنها توبه نیست.

و در آوردن لفظ «السَّيِّئَاتِ» احتمال مبالغه در آنست و صیغه جمع که به الف و لام قرین است بدون تقیید به جهل (آیه قبلی يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ) اشاره است به اینکه کسانی که در توبه سهل‌انگاری و امروز و فردا کرده، آنرا به تأخیر اندازند، فطرت را باطل کرده‌اند، و کسانی که فطرت را باطل کنند، جوهره آنان جهل شده است، و جدائی و دوگانگی بین جهل و ذوات آنها باقی نمانده است و اینکه بدیها و کارهای زشت آنان از باب اینکه جوهره وجودشان مبتنی بر جهل است اگر چه زشتی آن کارها اندک باشد، به نهایت زشتی می‌رسد. و اینکه آنان بجا آورنده جمیع زشتی‌ها هستند، زیرا جوهرشان جهل است که مصدر جمیع زشتی‌ها است، و کسی که جوهرش جهل باشد هر عملی انجام می‌دهد آن گناه و زشت است، گویا که خداوند فرموده باشد: توبه برای کسانی نیست که همه زشتی و گناهان را انجام می‌دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹

حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یعنی تا آنگاه که مرگ را ببیند چنانکه در اخبار آمده است. قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و در این آیه تأکید و تحقیر بحدی است که بر هیچ کس مخفی نیست و گویا که این آیه معترضه است بین آیات آداب معاشرت جهت بازگشت به ذکر توبه.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۹] ص: ۲۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لَتَذَهُبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)

ترجمه: ص: ۲۹

ای اهل ایمان برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و جبر به میراث گیرید و بر زنان سختگیری و بهانه جوئی نکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده‌اید به جور بگیرید. مگر آنکه عمل زشتی و مخالفتی از آنها آشکار شود و با آنها در زندگانی با انصاف و خوش رفتار باشید، و چنانکه دلپسند شما نباشد اظهار کراهت نکنید، که بسا چیزها که ناپسند شما است در حالی که خدا خیر بسیاری در آن مقرر داشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰

تفسیر: ص: ۳۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا چون در جاهلیت وارثان نکاح، همسران میت را با همان مهری که قبلاً تعیین شده بود به ارث می‌بردند، در اسلام از این کار نهی شدند (این آیه همان نهی را می‌رساند).
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ یعنی آنها را از نکاح کردن منع نکنید برای اینکه به آنها ضرر برزید و بتوانید لَتَذَهُبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ قسمتی از مهر را از آنها بگیرید، چنانکه الآن در زمان ما شایع است.
إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ مگر چیزی مرتکب شوند که موجب شقاق و اختلاف بین همسران شود که در این صورت فدیة گرفتن از مهر و غیر آن و قبول طلاق خلع، برای مردان جایز است.
وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ حسن معاشرت به نحوی که عقل و شرع آن را بیسندد، با هر کس که باشد ممدوح است مخصوصاً با کسانی که زیر دست شخص باشند و مخصوصاً با زن آزادی که به سبب مهر مملوک تو شده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۰] ص: ۳۰

اشاره

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰)

ترجمه: ص: ۳۰

و اگر خواهید زنی را رها کرده به جای او زنی دیگر اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده‌اید البته نباید چیزی از مهر او باز گیرید. آیا به وسیله تهمت زدن به او، مهر او را می‌گیرید؟ و این گناهی فاحش و زشتی این کار آشکار است.

تفسیر: ص: ۳۰

گفته شده است که هر گاه مردی می‌خواست زن جدیدی بگیرد به زن قبلی دروغ و بهتان می‌زد تا از او فدییه بگیرد و برای زن جدید صرف کند، پس خدای تعالی آنها را از این کار منع کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱

[سوره النساء (۴): آیه ۲۱] ص: ۳۱

اشاره

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)

ترجمه: ص: ۳۱

و چگونه مهر آنان را خواهید گرفت در صورتی که هر کسی به حق رسیده است و آن زنان در مقابل عقد زوجیت و عهد محکمی که بسته‌اند از شما مهریه گرفته‌اند.

تفسیر: ص: ۳۱

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ چگونه باز پس می‌گیرید در حالی که از یکدیگر بهره‌مند شده‌اید، و با مهری که داده‌اید رحم او را برای خود حلال ساخته‌اید.
وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و آن عبارت از کلمه‌ای است که خداوند آنرا میثاق اکید بین همسران قرار داده و بر آن احکام محکم بسیاری را مترتب ساخته است و آن احکامی است که برای زوج بر گردن زوجه است یا برای زوجه بر گردن زوج ثابت است.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۲] ص: ۳۱

اشاره

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

ترجمه: ص: ۳۱

از این پس زن پدر را نباید در نکاح آرید اما آنچه پیش از این در زمان جاهلیت کرده‌اید، خدا از آن در گذشت. زیرا این کاری است زشت و مبعوض خدا و عملی قبیح است.

تفسیر: ص: ۳۱

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ هر چه که از پدر و جدّ بالا می‌رود آباء است که اگر زن پدر (یا جد و بالاتر) را به نکاح آرید مستحق عقوبت خواهید شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه که در گذشته انجام داده‌اید که عقوبتی بر آن نیست و ذکر «من النساء» بیان مطلب است نه مقتید نمودن آن.

إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا که این کار زشت و مقتی است چون صاحبان مروّت این نوع ازدواج را «نکاح» مقت یعنی نکاح مبعوض می‌نامیدند، و فرزند آن نکاح را فرزند غضب شده می‌گفتند.

وَسَاءَ سَبِيلًا و این راه چه راه بدی است که راه اهل جهل است و عاقبت به آتش می‌کشاند.

و این را خداوند در ضمن محرّماتی که بعداً می‌آید قرار نداد در حالی که وقتی خداوند فرمود: وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ سزاوار بود که بگویند (و حلائل آبائکم) و آن را تنها ذکر کرد، زیرا که نکاح سایر زنهایی که نکاحشان حرام است بین آنها مانند زن پدر شایع نبود، و چون این یکی خیلی شایع بود تنها ذکر کردن آن و تأکید تحریم آن مطلوب است.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۳] ص: ۳۲

اشاره

حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ وَحَلَائِلُ الْأَخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳)

ترجمه: ص: ۳۲

حرام شد بر شما ازدواج با مادر و دختر و خواهر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با زن مباشرت کرده باشید پس اگر دخول با زن نکرده طلاق دهید باکی نیست که با دخترش ازدواج کنید، و نیز حرام شد زن فرزندان صلبی نه زن پسر خوانده شما و نیز حرام شد جمع میان دو خواهر مگر آنکه پیش از نزول این حکم در عصر جاهلیت انجام گرفته باشد که خدا از آن در گذشت زیرا خداوند در حقّ بندگان بخشنده و مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳

تفسیر: ص: ۳۳

اشاره

حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ نکاح با مادران به قرینه حال و مقام معلوم می‌شود که بر شما حرام شود. وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ تعمیم امّهات نسبت به جدّه‌ها و مادر بزرگ‌ها و تعمیم بنات نسبت به نوه‌ها چیزی است که ظاهر لفظ افاده می‌کند و در حرمت آن دو هر چه بالا روند یا پائین تر بین فریقین اختلافی نیست، و همچنین است عمّه و خاله هر چه بالا رود و این بیان محرّمات نسبی است و ملاک این است که همه اصول و فروع، و فروعی که از خویشاوندان اصلی ناشی می‌شود، به سبب نسب حرام شده است. و آنچه که با سبب حرام می‌شود یا به سبب رضاع و شیر است یا به

سبب دامادی و یا به سبب وجود مانع که خدای تعالی بیان کرد و فرمود:

وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ بَيَانِ أَجْمَالِي مَحْرَمَاتِ رِضَاعِي كَمَا تَفْصِيلُ أَنرَا أَهْلَ كِتَابِ بَرَاءِي مَا بَيَانِ كَرْدَه‌اند. وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَمَادِرَانِ هَمْسِرَانَتَانِ بَرِ شَمَا حَرَامِ اسْتِ، اَزِ اَيْنِجَا بَهْ بَعْدِ، دَرِ بَيَانِ مَوَارِدِي اسْتِ كَهْ بَهْ عِلَّتْ دَامَادِي حَرَامِ شُدِهْ اسْتِ. بَدَانِ كَهْ اِحْكَامِ، تَابِعِ عِنْوَانِ هَاسْتِ وَ عِنْوَانِ هَا تَابِعِ مَصَادِيقِ عَرْفِي اسْتِ پَسِ هَرِ زَنِي كَهْ عَرَفَا كَلِمَهْ هَمْسِرِي بَرِ اَوْ صَادِقِ بَاشَدِ مَادِرِ آنِ زَنِ، بَرِ آنِ مَرْدِ حَرَامِ اسْتِ، وَ كَسِي كَهْ كَلِمَهْ هَمْسِرِي عَرَفَا دَرِ مَوْرَدِ اَوْ صَادِقِ نَبَاشَدِ طَبَقِ ظَاهِرِ آيَهْ، نِكَاحِ بَا اَوْ حَرَامِ نِيسْتِ. وَ نَظَرِ كَرْدَنِ بَهْ اَوْ (بَدُونِ نِكَاحِ) حَلَالِ نِيسْتِ.

صدق این نسبت یا به این نحو است که پس از عقد حلال، آن زن زیر دست این مرد باشد، یا اختلاط و خدمتی از طرفین تحقق پذیرد یا تمتع و مجامعت صورت گیرد، یا غیر اینها از چیزهایی که موجب صدق این نسبت بشود. و اما اگر فقط عقد متعه باشد، مشکل است که موجب صدق این نسبت‌ها گردد، مخصوصاً اگر دختر عقد شده، صغیر و غیر قابل استمتاع باشد. لذا حمل اخباری که در آنها احتیاج به دخول، عنوان شده است، با اینکه با ظاهر آیه منافات دارد به آنچه که در باره صحیح بودن صدق این نسبت گفتیم، بهتر است که آنرا حمل بر تقيّه کنیم تا لازم نشود که، فرج حلال، حرام شود و نظر حرام حلال گردد. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴

گویا که ائمه (ع) گفته باشند: باید در حکم به حرمت، این نسبت صدق کند و دخول یکی از اسباب این صدق است. بنا بر این، آنچه که شایع شده است، از عقد دختران صغیر، جهت حلال شدن نظر به مادران در این کار اشکال بزرگی است که روش صحیح در این مورد رعایت احتیاط شده است و از بدین نحو است که از نگاه کردن از غیر آن جاهائی که استثناء شده است، از مادر دختر صغیر، اجتناب نماید (یعنی فقط به جاهای مجاز بدن میتواند نگاه کند). و اینکه از تحلیل بضع (۱) او نیز اجتناب نماید، یا اینکه اصلاً دور این شبهات نگردد.

تحقیق حرمت کنیز پدر بر پسر و بالعکس ص: ۳۴

وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ ذَكَرَ دَخْرَ زَنَانِ فِي حُجُورِكُمْ بَرَاءِي بَيَانِ عِلَّتْ حَرْمَتِ اسْتِ، نَهْ اَيْنِكَهْ مَقْيِدِ كَرْدَنِ دَخْتِرَانِي بَاشَدِ كَهْ دَرِ

(۱) تحلیل بضع، یعنی زنی را برای خود حلال کردن، حال چه با عقد دائم باشد یا موقت یا خریدن کنیز، و پول یا مالی که پرداخت می‌شود حق البضع گویند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵

کنار شما پرورش یافته باشند.

مِنْ نِسَائِكُمْ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ تَقْيِيدِ بَرِ زَنَانِي اسْتِ كَهْ بَرِ آنْهَا دَخُولِ صَوْرَتِ گَرْفَتِهْ اسْتِ. وَ لَذَا بَهْ آنِ اِكْتِفَا نَكْرَدِ وَ مَفْهُومِ آنِ رَا بَيَانِ كَرْدِ وَ فَرْمُودِ:

فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَالٌ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ زَنَانِ فَرَزَنْدَانِ شَمَا هَرِ چَهْ كَهْ پَائِنِ بَرُونَدِ، نَهْ آنِ كَسَانِي رَا كَهْ مَرْدَمِ فَرَزَنْدَانِ شَمَا مِي خَوَانَدِ.

و به محض خواندن صیغه عقدی که حلال بودن را برساند زن بر مرد حلال است. و اما ملک یمین یعنی کنیز اگر چه به مجرد عقد، حلال می‌شود ولی به محض این عقد از پدر یا پسر بر دیگری حرام نمی‌شود، زیرا عقد ملک و خریدن کنیز گاهی محض خدمت است، و گاهی برای تمتع است، و گاهی برای هر دو است. و هر گاه عقد ملک واقع شد اگر نشانه‌های تمتع در این عقد ظاهر شد از

قبیل لمس و بوسه و نگاه شهوت آمیز، پس همان به منزله عقد نکاح است که مملوک پسر را بر پدر حرام می‌کند و بالعکس. و اگر آن نشانه‌ها ظاهر نشد آن کنیز مانند سایر مملوکات است و می‌تواند در او به هر نحو که بخواهد تصرف کند، و مانند حرمت دامادی حرام نمی‌شود بنا بر این کنیزی را که پدر با شهوت نگاه کرده و یا او را با شهوت لمس کرده است بر فرزند حرام است و بالعکس.

و اما الحاق زن آزاد به کنیز قیاس مع الفارق است و بر آن نصی از ائمه (ع) نرسیده است. وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ برای گذشته (که نکاح دو خواهر با هم بوده) عقوبتی بر شما نیست چون ناشی از جهالت و نادانی بوده است، و از این به بعد نکاح دو خواهر با هم اشکال دارد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا آخِجًا رَاحِمًا وَ نَادَانِي وَقَعْتُ شَوْد

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶

خداوند می‌بخشد رحیماً و کسی را که عمداً مخالفت خدا نکند مؤاخذه نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷

جزء پنجم

[سوره النساء (۴): آیه ۲۴] ص: ۳۷

اشاره

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

ترجمه: ص: ۳۷

و نکاح زنان شوهردار نیز بر شما حرام شد مگر آن زنان را که «در جنگهای کفار به حکم خدا» متصرف و مالک شده‌اید. بر شما است که پیرو خدا باشید (و با زنهائی که به حرمت یاد شد نکاح نکنید) و هر زنی غیر از آن که ذکر شد حلال است که به مال خود به طریق زناشویی بگیریید نه آنکه زنا کنید، پس چنانکه از آنها بهره‌مند شوید، آن مهر معین را که مزد آنهاست به آنان بپردازید باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی با هم تراضی کنید البته خدا دانا و به حقایق امور آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۷

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ زَنَانِ شَوْهَرْدَارِ چُون بَضْعِ آنه‌ا مَمْلُوكِ غَیْرِ اسْتِ نَمِی تَوَان بَا آنه‌ا از دَوَاجِ كَرْدِ. إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ زَنَانِ اسِیْرِی كِه هَمْسِرَانِ آنه‌ا كَافِر بَوْدِه‌انْدِ، نَكَاحِ آنه‌ا بَر شَمَا حَلَالِ اسْتِ، وَ كَنِیزَانِی كِه تَحْتِ اخْتِیَارِ بَرْدِه‌ای هَسْتَنْدِ، كِه اَمْرِ بِه كَنَارِهِ گِیْرِی از آن كَنِیزَانِ شَدِه اسْتِ وَ نِیْزِ فَرْوَحْتِنِ آنه‌ا، بِه مَنزَلِه طَلَاقِ اسْتِ.

كِتَابِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یعنی خداوند آن احکام را بر شما نوشته است (واجب کرده است).

و أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ این نیز مجمل است و اهل قرآن آنرا برای ما بیان کرده‌اند، زیرا سایر محرّمات رضاعی و جمع بین زن و عمّه یا خاله‌اش بدون اجازه آنها در آیه، مذکور نیست، در حالی که حلال نمی‌باشد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۳۸

أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ یعنی خودتان را با نکاح شرعی حفظ کنید و زنان نکنید. فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس زانی که از آنها بهره بردید و استمتاع کردید از جمله همسران است. پس اجر آنها را بدهید، یا اینکه مالی را که از زنان بهره‌مند شدید به خود آنان بدهید. بنا بر این معنی لفظ «اجور» بجای ضمیر است. و لفظ استمتاع و ذکر «اجور» و ذکر مدت بنا بر قرائت «الی اجل» دلیلی واضح است بر اینکه متعه حلال است. فَرِيضَةٌ یعنی واجب شده است واجب شدنی یا در حالی که به سبب عقد بر شما واجب شده است. وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ یعنی شما مردان، می‌توانید زیادتر از فریضه بدهید، و زنان نیز می‌توانند چیزی از فریضه را نگیرند. مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ این جمله اشعار به این دارد که اجر از ارکان عقد تمتع است چنانکه قائل به عقد تمتع بر همین عقیده است. و از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود «۱»: باکی نیست که مهر را تو زیاد کنی و او مدت را زیاد کند هر گاه مدت بین شما تمام شد می‌گویی: من ترا تا مدت دیگری حلال کردم که البته باید رضایت هر دو باشد، و بر غیر تو حلال نیست مگر اینکه عده‌اش منقضی شود و عده آندو حیض است.

(۱) الکافی: ج ۵ ص ۱۰ / ح ۱ لم یرد فی المصدر (و عدتها حیضتان)، التهذیب: ج ۷ ص ۲۶۸ / ح ۷۷ لم یرد فی المصدر (و عدتها حیضتان)، تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۳۳ / ح ۸۶، تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۳۶۰ / ح ۹، تفسیر الصّافی: ج ۱ ص ۴۳۹، بحار الانوار: ج ۱۰۳ / ص ۳۱۴ / ح ۱۶.

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۳۹

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا پس متعه را از روی آگاهی حلال نمود و در آن غایاتی در نظر گرفت که به مصالح و حکم بستگی داشت.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۵] ص: ۳۹

اشاره

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَمَنْ كَفَرْنَ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

ترجمه: ص: ۳۹

و هر که را وسعت و توانائی آن نباشد که زنان آزاد پارسای با ایمان گیرد، پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید، به زنی اختیار کنید و خدا به مراتب ایمان شما آگاه است، که اهل ایمان همه بعضی از جنس دیگر و در رتبه یکسانند پس با کنیزان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه معین شده است بدهید، آن کنیزکانی که عقیف باشند، نه زناکار و نه رفیق‌باز، پس چون شوهر کردند چنانکه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است، این حکم (کنیز را به زنی گرفتن) در باره کسی است که بترسد مبادا به رنج بیفتد و اگر صبر کنید (تا وسعت یافته زنی آزاد بگیرید) برای (نظم خانه و تربیت فرزندان شما) بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۶] ص: ۴۱

اشاره

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶)

ترجمه: ص: ۴۱

خدا می‌خواهد راه سعادت را برای شما بیان کند و شما را به آداب (و اخلاق ستوده) آنانکه پیش از شما بودند (یعنی پیامبران و نیکان امت‌های گذشته) رهبری کند و بر شما از لطف و کرم بیخشاید و خدا به احوال خلق دانا و به حقایق آگاه است.

(۱) تفسیر الصّافی / ج ۱ / ۴۴۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲

تفسیر: ص: ۴۲

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ خداوند می‌خواهد آنچه را که صلاح شما است چه در معاش و چه در معاد برایتان بیان کند، با بیان احکام از علّت تحریم حرام شده‌ها و حلال بودن حلالها و سنّت قرار دادن بهره‌یابی از زنان و مجاز بودن در مکروهات از نکاح کنیزان در وقت احتیاج و خودداری از ازدواج با آنان تا آنجا که ممکن است.

وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و شما را به سنّت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند یعنی پیامبران گذشته هدایت می‌کند، تا به آنها اقتدا کنید.

وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ به دلیل خروج از مشتهیات نفسهائتان و داخل شدن تحت امر خدا و امتثال اوامر و نواهی او، توبه را بر شما عرضه می‌دارد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ پس خداوند می‌داند و آگاه است به آنچه که به صلاح حال شما است.

حَكِيمٌ به چیزی که صلاح شما در آن نیست امر نمی‌کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۷] ص: ۴۲

اشاره

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷)

ترجمه: ص: ۴۲

خدا می‌خواهد به رحمت و آمرزش شما بازگشت فرماید و مردم هوسباز و پیرو شهوات می‌خواهند که شما مسلمانان را از راه حقّ و رحمت، بسیار دور و منحرف گردانند.

تفسیر: ص: ۴۲

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ خدای می‌خواهد که شما توبه کنید و اینکه آنرا تکرار نمود به جهت تأکید و آوردن صنعت تقابل است. تا اینکه ترغیب در اتباع اوامر و اجتناب از مخالفت آنها نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳

وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ كَسَانِي که شهوات را پیروی می‌کنند از قبیل آنهایی که متعه را منع می‌نمایند. أَنْ تَمِيلُوا می‌خواهند از راهی که به سوی نجات شما منجر می‌شود منحرف شوید. مَيْلًا عَظِيمًا پس بدانید که خداوند سزاوار پیروی است و آنان سزاوار اجتناب هستند.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۸] ص: ۴۳

اشاره

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

ترجمه: ص: ۴۳

خدا می‌خواهد که کار را بر شما آسان کند چه انسان ضعیف خلق شده است.

تفسیر: ص: ۴۳

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ خدای می‌خواهد که کارتان آسان شود، لذا با تشریح متعه و ترخیص نکاح کنیزان می‌خواهد عزوبت و تنهایی برای شما سنگین نشود، این آیه کنایه از کسانی است از متعه منع می‌کنند و اینکه اینان از کسانی هستند که از شهوات پیروی می‌کنند و می‌خواهند شما را از سنت‌های انبیا بیرون کنند تا اینکه عزوبت بر شما سنگین شود و در زنا داخل شوید. وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا و انسان ضعیف خلق شده و نمی‌تواند در مقابل شهوت مقاومت و صبر کند تا جائی که ممکن است در زنا که مضرّ به حال اوست داخل شود. و لذا برای او متعه و نکاح کنیزان را در مواقع ترس از وقوع در رنج و زحمت ترخیص نمود، ضمناً ترجیح داد که حتی الامکان از نکاح با کنیزان خودداری کند تا اینکه با همخوابی از جهت ضعیف بودنش، به جنس و صفت کنیزان در نیاید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴

[سوره النساء (۴): آیه ۲۹] ص: ۴۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹)

ترجمه: ص: ۴۴

ای اهل ایمان اموال یکدیگر را بنا حق نخورید مگر آنکه تجارتي از روی رضا و رغبت کرده و سودی برید، و یکدیگر را نکشید که البته خدا به شما بسیار مهربان است (و هرگز به قتل و ظلم شما در باره یکدیگر راضی نیست).

تفسیر: ص: ۴۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ تَأْدِيبَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ.

تحقیق تعمیم اکل و بطلان آن ص: ۴۴

بدان که الفاظ چنانکه گذشت، برای بیان حقایق وضع شده است به اعتبار عناوین مطلق، بدون اعتبار خصوصیتی از خصوصیات مصادیق آنها، اعم از اینکه کلی باشد یا جزئی. مثلاً لفظ زید برای ذات مخصوص زید است، بدون اعتبار حالت و خصوصیتی از حالات و خصوصیات او.

چه زید در حال کودکی زید است و در حال پیری نیز زید است و همچنین بر حسب تجسم و تجردش، در حالی که با ماده بشری خویش موجود باشد زید است و در حال فراغ از ماده نیز زید است و در حال تقدّر (وضع و اندازه کمی) زید است و مجرد از تقدّر نیز زید است. پس هیچ یک از خصوصیات احوال و یا خصوصیات نشئه‌ها در وضع و اطلاق لفظ زید معتبر نیست.

و تعجب کردن و غریب شمردن کسانی که ادراکشان از عوالم حسّ تجاوز نمی‌کند و حصر کردن آنها، مفاهیم را، در مصادیق حسیّی حجت و دلیل بر خودشان است نه برای ما چون آنها بر حسب نشئه‌ای که در آن هستند مصادیق سایر نشئه‌ها را درک نمی‌کنند، پس تعمیم مفاهیم برای آنها امکان پذیر نیست، و در اخبار تصریحات و اشاراتی به آنچه که ما ذکر کردیم وجود دارد. امید است که خداوند ما را نسبت به آنها بی‌سازد. بنا بر این «اکل» به معنی خوردن مطلق است و هیچ خصوصیتی از خصوصیات اکل حیوانی در آن اعتبار نشده از قبیل داخل کردن چیزی در دهان، و جویدن آن با دندان و فرو بردن و ادخال آن در شکم، و همچنین خصوصیات اکل و یا خصوصیات مأكول و خصوصیات هیچ یک از نشئه‌ها در آن اعتبار نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵

پس اکل اسم «عملی» است که آن «عمل» موجب ازدیاد قوام و قوت فاعل است به هر نحوی که اکل وجود پیدا کند، و در هر نشئه‌ای که واقع شود. پس بازی کردن اطفال اکل است برای آنان بر حسب نوعی از اکل که همان خیال حیوانی بازی است، و تجارت تجار و زراعت کشاورزها و نکاح کننده‌ها بر حسب نیروئی از نیروهای آنان اکل حساب می‌شود. بلکه فعل هر فاعلی در هر نشئه‌ای که باشد اکل برای او است. و مال اسم مملوک است و هر اندازه که ملکیت در آن قوی‌تر باشد صدق اسم مال بهتر است.

بنا بر این اعراض دنیوی جز آنچه که شارع، یا عرف اعتبار کرده است، هیچ حیثیت مملوکیت در آنها نیست، مثلاً هر چه که در تحت استیلائی مرد باشد و آن را مال حساب می‌کنند، مال است.

و قوای نفسانی که تحت تصرف نفس است و هیچ حیثیتی جر حیثیت مملوکیت برای نفس ندارد به صدق مال سزاوارتر است. و

همچنین است علوم و صنایعی که ملکه شده‌اند، و یا ملکه نشده‌اند ولی در خزینه عقل ثابت هستند، نیز مال محسوب می‌شوند. و خطاب در «بینکم» برای جماعت ذکور است خواه در عالم کبیر باشند، یا در عالم صغیر انسانی، در نشئه طبع باشند و یا در غیر آن. و از باب تغلیب (غلبه اسم مذکر بر مؤنث) زنان را نیز شامل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۶

و باطل به فعلی گفته می‌شود که غایتی ندارد یا غایت عقلی و عرضی ندارد.

و به فعلی که به غایت خود نرسیده، و به سنت و طریقه‌ای که بر اساس مستحکم بنا نشده باشد، و به سنتی که بر اساس الهی بنا نشده باشد نیز باطل گویند. و به چیزی هم که اصلاً حقیقتی ندارد باطل گفته می‌شود مانند عدم‌ها یا چیزی که در نفس الامر و واقع، حقیقت ندارد مانند سراب. و نیز به چیزی باطل گفته می‌شود که تحقق ذاتی ندارد بلکه تحقق آن عرضی است مانند ماهیات. و به چیزی که خودش تحقق ندارد و بلکه با علت محقق می‌شود مانند وجودات امکانی و به چیزی که تحقق آن مخفی باشد، به نحوی که عدم بر آن غالب باشد مانند ملکوت سفلی که آن هم باطل است، چون عدم بر آن غلبه دارد، اگر چه سایر معانی باطل نیز بر آن صادق است.

پس آیه شریفه بر حسب مصادیقش دارای وجوه متعددی است که بعضی بالاتر از بعضی دیگر است.

پس نخستین مصادیق آیه که به فهم عوام نزدیکتر است همان خوردن معروف است که با جویدن و بلع متحقق می‌شود.

و معنی آیه این است که اعراض دنیوی را بین خودتان به سبب راه باطل که شارع آنرا سنت نکرده و مباح ندانسته است، یا به سبب مبدأ باطلی که عبارت از نفس و شیطان است با جویدن نخورید. زیرا که حاکم و محرک فعل، یا نفس و شیطان است، یا عقل و رحمان. و دانستی که شیطان به جهت غالب بودن عدم‌ها بر او باطل است.

دومین مصداق آیه این است که اموال دنیوی خود را بین خودتان به باطل صرف نکنید، به هر دو معنی که آن نیز نزدیک به فهم عموم مردم است.

سوم اینکه افعال خودتان را به هر دو معنی فوق الذکر، باطل نکنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۷

چهارم: افعال تکلیفی قلبی نبوی را به حسب مبدأ باطل یا با غرض باطل انجام ندهید.

پنجم: افعال تکلیفی قلبی و لوی بین خودتان را به سبب باطل به هر دو معنی انجام ندهید.

ششم: قوای خودتان را بین خودتان در راه باطل صرف نکنید.

هفتم: علوم خودتان را از راه باطل اخذ نکنید و در راه باطل صرف نکنید.

هشتم: مدد حیات و ماده زندگانی خود را به باطل صرف نکنید.

نهم: مشاهدات و مشهودات خودتان را از طریق باطل نگیرید.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ مگر اینکه تجارتي باشد که مورد رضایت شما باشد که گذشت و امکان تعمیم دارد (پس شامل هر نوع تجارت می‌شود).

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و خودتان را مکشید، عبارت یا مربوط به معطوف علیه است از باب اینکه صرف کردن اموال بدون معیار و میزان موجب قتل انفس می‌شود، و نهی از آن مانند ذکر کردن علت نهی از معطوف علیه (صرف اموال) است یا اینکه حکم مستقل است، و تعمیم آن مخفی نیست، بلکه روشن است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا عَظَّمَ نَهَى خدای تعالی از صرف اموال به باطل و قتل انفس، چون رحمت خداوند همانند سایر تکالیف، دعوت کننده به این نهی است.

[سوره النساء (۴): آیات ۳۰ تا ۳۱] ص: ۴۷

اشاره

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) إِنَّ تَجَنُّبَهُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱)

ترجمه: ص: ۴۷

و هر کس چنین کند، یعنی به جان و مال مردم از روی دشمنی و ستمگری دست ظلم دراز کند، پس او را بر روی در آتش دوزخ در آوریم و این کار برای خدا آسان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۸

چنانکه از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند دوری گزینید، ما از گناهان دیگر شما در گذریم و شما را در عالم به مقام نیکو و بلند رسانیم.

تفسیر: ص: ۴۸

اشاره

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا یعنی هر که به علت دشمنی و ستم، یا به خاطر نفس دشمنی و تجاوز، یا به علت دشمنی و ستمگری شدید یا در حالی که دشمن و تجاوزگر است، از لحاظ دشمنی و تجاوز این کار را انجام می‌دهد «۱» و خلاصه اینکه دشمنی او از روی عمد و تجاوز از حدود الهی باشد، فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. إِنَّ تَجَنُّبَهُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ پس او را بر روی در آتش می‌افکنیم و ...

گویا که گفته شده است: چه کسی از ما، از صرف مال به سبب باطل آمرزیده می‌شود، پس خداوند برای تسلی دادن و راضی کردن بندگانش فرمود: اگر از گناهان کبیره اجتناب ورزید خداوند بقیه گناهان شما را می‌بخشد.

تحقیق گناه کبیره و صغیره ص: ۴۸

اخبار و اقوال در بیان کبیره مختلف است، و در بعضی از اخبار آمده است که گناه کبیره هفت تا است و در بعضی بیشتر، و در بیان انواع آن نیز اختلاف است، و باید میزانی در دست باشد که اعمال بدان وسیله وزن شوند و بین اخبار و اقوال جمع گردد. پس می‌گوئیم:

(۱) در حالت اول عدوانا مفعول له، در حالت دوم مفعول به و در حالت سوم مفعول مطلق و در حالت چهارم حال و در حالت پنجم

تمیز می‌باشد. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۹

افعال از جهت اینکه حرکات و سکانات است متّصف به حسن و قبح نمی‌شود، چون همه افعال در حیثیت حرکت و سکون مشترکند، و همچنین از جهت نسبت افعال به انسان نیز متّصف به حسن و قبح نمی‌شود، چون همه حرکات و سکانات در این حیثیت مشترک هستند، و همچنین از حیث اینکه افعال دارای انواع مخصوص است مانند نماز و روزه و جهاد و قتل و غارت و فساد متّصف به حسن و قبح نیست، زیرا این افعال گاهی متّصف به حسن است و گاهی متّصف به قبح.

بلکه حسن و قبح از حیث نسبت آن‌ها به عقل و جهل به اعمال نسبت داده می‌شود. پس هر عملی که از انسان به سبب حکومت عقل و طاعت آن صادر شود آن عمل حسن و نیکو است در هر صورتی که باشد مخصوصاً اگر عقل انبیا و اولیا باشد که آنان دارای عقل کلّی، و بر حقایق آن امور محیط هستند. و بر حسب درجات طاعت و قبول حکومت، درجات خوبی و نیکویی نیز در شدت و ضعف متفاوت می‌شود و هر چیزی که از حکومت جهل و طاعت آن صادر شود مخصوصاً جهل کلّی که شیطان است آن کار بد و گناه است، در هر صورتی که باشد. و بر حسب تفاوت درجات طاعت و قبول حکومت آن، درجات گناه و زشتی نیز در شدت و ضعف و صغیره و کبیره بودن متفاوت می‌شود. پس هر کس که طاعت خدا و پیروی اوامر او را اراده کند، هر چه از او صادر شود بر طبق این اراده، نیکو خواهد بود، ولی حسن و نیکویی آن ضعیف است. و آنگاه که فهمید اوامر عقل که اوامر خداست از اوامر جهل که اوامر شیطان است جدا نمی‌شود بلکه یک آگاه و بینای نقاد و صاحب قلب زیرک، می‌خواهد که متصل به عقل کلّ بوده و حسن و قبح اعمال را از خدا دریافت دراد، تا اینکه اوامر عقل، از اوامر شیطان جدا شود و واضح گردد، و آن نقاد عبارت از نبی صلی الله علیه و آله یا ولی (ع) است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۰

در این جا اگر عزم نمود که به نبی یا ولی برسد و از او این حقایق را اخذ کند پس هر فعلی که به حسب این عزم از او صادر شود، حسن و نیکویی آن فعل، قوی‌تر از اول است.

وقتی که شخص متصل به این عالم (نبی یا ولی) شد، و با او عهد بست، و به دست او بیعت نمود و مطیع و تسلیم او شد، و احکام قالبی را از او گرفت این اخذ و بیعت همان اسلام است. و هر فعلی که بر حسب این تسلیم و اخذ صادر شود، حسن و نیکویی آن قوی‌تر از مرحله قبلی خواهد بود. و آنگاه که فهمید که اسلام و احکام قالبی، قالب‌هایی برای احکام باطن هستند، و رسیدن به حضور عقل ممکن نیست مگر از راه باطن، و سلوک از طریق باطن به حضور عقل ممکن نیست مگر به سبب رفع مانع و ارتکاب چیزی که باعث و مقتضی آنست و از طرفی دانست که شناختن مانع و باعث ممکن نیست مگر به سبب اخذ از بینای حکیم، و عزم بر رسیدن به او و گرفتن احکام از او، در چنین حالتی حسن فعلی که از جهت این عزم صادر شود قوی‌تر است.

و آنگاه که به آن حکیم رسید و بر قبول احکام باطنی با او بیعت نمود و احکام باطن را از او گرفت که آن اخذ و بیعت عبارت از ایمان است، در این صورت شخص مؤمن شده است، و حسن و نیکویی افعالش که از این جهت صادر می‌شود قوی‌تر از مراحل قبلی است.

و بعد از این ایمان هم درجاتی دارد تا اینکه به عقل می‌رسد و به سبب آن محقق و موجود می‌شود، و در این هنگام است که او اصل و فرع حسنات و اول و آخر آن می‌شود، چنانکه ذکر شده است: «هر گاه از خیر ذکری شود شما اصل و فرع و اول و آخر آن هستید.»

عکس این مطلب نیز در مورد کسی است که جهل به وسیله او محقق شود پس او اصل و فرع و گناه و اول و آخر آن می‌شود. و هر کس که تحقق وجودش به سبب جهل باشد، در بدی و زشتی قوی‌تر از خود جهل است، چنانکه آنچه که به وسیله عقل، محقق و موجود می‌شود، قوی‌تر از خود عقل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۱

از همین جهت است که علی (ع)، مقدم بر عقل و جبرئیل است. و دشمن علی، مقدم بر شیطان و هر صاحب بدی است تا جائی که معصیت و گناه هر گناه کننده‌ای، بر او بار می‌شود.

و هر کس که در طاعت جهل، متمکن و توانا شود، به نحوی که هیچ اثری از طاعت عقل در او نماند، هر کاری که انجام دهد، گناه کبیره است.

و هر کس که در طاعت جهل متمکن نشده باشد، بلکه اثری از طاعت عقل یا اثری از اراده طاعت عقل در او باقی مانده باشد، هر فعلی که از جهت طاعت جهل از او صادر شود گناهی است که اگر خدا بخواهد بخشیده می‌شود، و هر کسی که طاعت عقل یا اراده طاعت او بر او غالب شده باشد، و طاعت جهل گاهی بر او عارض شود، پس هر فعلی که از جهت نادانی، از او صادر شود آن لغزشی است که محو می‌شود انشاء الله. و بین مراتب مذکور در حسنات و سیئات درجاتی است، که بر حسب شدت و ضعف، فقط به چند مورد منحصر نمی‌شود. و آنچه که ذکر شد امتهات آن درجات است. و به این اعتبار که نسبت کار خوب و بد به فاعل برمی‌گردد، شراب خوردن دعبل «۱» گناه صغیره است، و نماز خواندن ناصبی «۲» ها گناه کبیره می‌باشد.

و به همین جهت وارد شده است که با اصرار بر گناه دیگر هیچ گناهی صغیره نیست. یعنی با تمکن در طاعت جهل به نحوی که هر وقت امکان به انجام معصیت فراهم شود و قدرت بر آن داشت در

(۱) دعبل خزاعی شاعر شیعی که در مدح اهل بیت اشعار بسیار سروده است (۱۴۳-۲۳۹ ه- ش).

(۲) فرقه‌ای که دشمن علی (ع) بوده و صب علی (ع) را جایز می‌دانستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۲

معصیت واقع می‌گردد. نیز وارد شده است که با استغفار، گناه کبیره‌ای نیست یعنی با باقی ماندن در طاعت عقل، به طوری که او را وادار به استغفار کند، گناه کبیره‌ای باقی نمی‌ماند.

گاهی بین خود انواع حسنه‌ها و سیئه‌ها قطع نظر از فاعل یا با ملاحظه فاعل واحد مقایسه به عمل می‌آید که بعضی از حسنات نیکوتر از بعضی دیگر و بعضی از گناهان غلیظتر و زشت‌تر از بعضی دیگر محسوب می‌شود. مانند وطی حرام که از یک فاعل صادر شود، که آن وطی اگر با زن محصنه و یا با ذکور باشد زشت‌تر و غلیظتر از وطی با غیر محصنه است. وطی زن غیر محصنه زشت‌تر و غلیظتر از وطی چهار پایان، و وطی حرام غلیظتر از نگاه حرام است.

پس معنی آیه این است که اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید (اجتناب از تمکن در طاعت از جهل)، از گناهان دیگر شما که به سبب طاعت جهل از شما صادر می‌شود می‌گذریم و لغزش‌های شما را که بر شما عارض می‌شود محو می‌کنیم.

و و پس از زایل کردن اثر جهل که آن جهل مانع دخول در دار کراهت می‌شود، نَدْخَلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیْمًا شما را به مقام بلند می‌رسانیم، یا در مکان با عظمتی داخل می‌کنیم.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۲] ص: ۵۲

اشاره

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲)

ترجمه: ص: ۵۲

در فضیلت و مزیتی که خداوند به آن بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است آرزو و توقع بیجا نداشته باشید. و بر صاحبانش حسد مورزید که هر چه از مرد و زن از آنچه اکتساب کنند بهره‌مند شوند و هر چه خواهید از فضل خدا درخواست کنید که خدا بر همه چیز دانا است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۳

تفسیر: ص: ۵۳

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ تَمَنَّى، طلب کردن امر محال یا طلب چیزی است که اسباب وصول به آن تهیه دیده نشده باشد، و ممکن است که مقصود هر دو معنی باشد.

مقصود از فضل چیزهائی است که به آن برتری داده است، و یا نعمت‌های صوری است از قبیل وسعت عیش، امیت، صحت، قدرت و عظمت در جسم، جاه، مسکن، زوج، قوا، جوارح و غیر اینها، یا نعمت‌های باطنی است از قبیل اخلاق، علم، حکمت، حسن تدبیر، الفت، زهد، طاعت و امثال آن. و تعبیر از نعمت‌ها به آنچه که خداوند برتری داده است برای اشاره به علت نهی از تمنا و درخواست از فضل خداوند است. و چون نهی بر تمنی وارد شده عبارت از طلب است بدون حصول اسباب، در حالی که به این امر معتقد شده است که مطلوب و مورد تمنا، نعمت‌هائی است که خداوند آنها را بر بعضی افراد تفضل کرده است (در حالیکه وسایل و اسباب حصول تفضل مانند نبوت و یا ولایت در وی موجود نیست) ... لذا مقصود از نهی هر یک از تمناها قید آنها می‌باشد، گویا که گفته است: چیزی را بدون وسیله حصول آن طلب نکنید، زیرا که:

لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ مردان از آنچه کسب کردند و نیز زنان از آنچه کسب کردند، بهره می‌برند، پس باید متوسل به اسباب بشوید و بعضی نعمت‌ها را طلب نکنید، زیرا آن نعمت‌ها از فضل خداوند است، پس توجه شما به خدا باشد.

وَسَيُلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ و از فضل خدا بخواهید، در این سخن به علت هر دو نهی و مفهوم مخالف آنها به طور اختصار اشاره شده است.

اما سؤال و درخواست، یا با زبان قال است که، به آن اعتنایی نمی‌شود، زیرا پاسخ الهی و فضل او بر مردم به قدر استعداد است. و یا با زبان حال است، خواه به زبان قال همراه باشد یا نباشد زیرا که بر خداوند مقدار استعداد و خفایای استحقاق مخفی نیست. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا پس چگونه مقدار استحقاق شما بر خدا مخفی می‌ماند. چون خداوند در این آیه اشاره کرد به توقف تفضل بر استعداد و استحقاق که به سبب کسب حاصل می‌شود، جای این سؤال پیش می‌آید که گفته شود، که گاهی خدای تعالی تفضل می‌کند بر ورثه به مال وارث در حالیکه استعداد آنها در اینجا به سبب کسب نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۴

خدای تعالی اشاره کرد که در آنجا هم استعداد و کسب وجود دارد، زیرا که استعداد و کسب اعم از این است که با اختیار باشد یا به تکوین، چون توارث محقق نمی‌شود مگر بین دو چیزی که در نسبت جسمانی متناسب باشد، و به همین نسبت هر یک از وراثت و ارث گزار کیفیت را از دیگری کسب می‌کند و سنخیتی با آن پیدا می‌کند که به سبب آن مستحق تفضل خداوند به مال یکی بر دیگری می‌شود.

و نیز هر یک از آن دو، پاره گوشت دیگری یا مثل آن است، پس کسب کردن یکی از آن دو به اختیار، به منزله کسب دیگری

است.

یا اینکه توارث بین دو نفر است که با نسبت کسبی اختیاری متناسب باشد. مانند عقد ملک «۱» در مورد بنده آزاد شده، و عقد ضمان جریره «۲» در ضمان جریره و عقد ایمان

(۱) عقد ملک عبارت از همان خریدن بنده یا کنیز است.

(۲) عقد ضمان جریره: عبارت از پیمانی است که بنده آزاد شده، با شخص دیگری می‌بندد، بدین گونه که اگر مولا بنده‌اش را از بابت کفاره آزاد کرد دیگر مولی از آن بنده ارث نمی‌برد، و در این صورت است که بنده می‌تواند با شخص دیگری غیر از مولا پیمان ببندد به این ترتیب که اگر جنایت و جرمی از عبد صادر شده و احتیاج به دیه پیدا کرد، آن شخص ضامن باشد و مبلغ دیه را ادا کند، به عبارت دیگر آن شخص ضامن جرم و جریره و اسلام «۱» در نبی صلی الله علیه و آله یا امام (ع)، پس فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۵

[سوره النساء (۴): آیه ۳۳] ص: ۵۵

اشاره

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيحَتُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۳۳)

ترجمه: ص: ۵۵

و برای هر کدام از ارث برها از قبیل پدر و مادر و خویشان حقی قرار داده‌ایم و با هر که عهد و پیمان حقوقی بسته‌اید، بهره آنان را بدهید که خدا بر هر چیز گواه است.

تفسیر: ص: ۵۵

و چنین نیست که مردان و زنان هر کدام از دیگری بتوانند ارث ببرند چه نسبتی با هم داشته باشند یا نداشته باشند، بلکه لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ برای هر یک از ارث برنده‌ها خویشان مخصوص است یا صاحبان نسبت‌ها، مخصوصی هستند که بر آنان تَفْضُل می‌کنیم و به سبب استحقاق در قرابت یا نسبت در عقد، ارث می‌برند.

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ عقد ملک، یا عقد ضمان جریره، یا عقد اسلام و ایمان، یعنی وقتی که خویشی نسبی نباشد، نوبت مولای آزاد کننده می‌رسد طبق تفصیلی که در فقه ذکر شده است، و اگر آن هم نباشد ضامن جریره وارث است، و اگر نبود نبی صلی الله علیه و آله یا امام (ع) وارث است.

و بنا بر آنچه که بیان کردیم احتیاجی به پذیرش قول نسخ در آیه نیست چنانکه بعضی گفته‌اند، که مردی با دیگری عقد و پیمان می‌بست،

عبد باشد و در مقابل این ضمانت، هر وقت که عبد مرد آن شخص وارث عبد باشد. چنین عهد و پیمانی را عقد ضمان جریره می‌نامند.

(۱) در صورتی مولا- می‌تواند ارث ببرد که بنده را در راه خدا آزاد کرده باشد نه از جهت کفاره واجب از قبیل کفاره روزه، و کفاره یمین و ایذاء و مانند آنها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۶

به نحو عقد ضمان جریره که یک ششم از میراث دیگری برای هم پیمان بماند که آن با قول خدای تعالی: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ** **أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ** نسخ شده است.

فَأَتْوَهُمْ نَصِيْبُهُمْ یعنی نصیب مقرر آنها را بدهید که آنها دارای استحقاق بوده، شایستگی به دست آوردن ارث را دارند. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** زیرا که خداوند دقایق استحقاق بر حسب نسب را مشاهده می‌کند. در اینجا لفظ **شَهِيدًا** را آورد، و در آنجا «علیما»، چون کیفیتی که از نسب حاصل است دقیق است به طوری که تمیز آن جز با مشاهده ممکن نیست، زیرا که علم غالباً در امور کلی و علم حصولی استعمال می‌شود، و شهود در امور جزئی و علم حضوری.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۴] ص: ۵۶

اشاره

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فِعْظُوهُنَّ وَ أَهْجِرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا (۳۴)

ترجمه: ص: ۵۶

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خداوند بعضی را بر بعضی مقرر داشته است و هم بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند. و آنچه را که خداوند، به حفظ آن امر فرموده است نگهدارند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری جوئید و در صورت نافرمانی، آنها را به زدن، تنبیه کنید و چنانکه اطاعت کردند دیگر حق هیچ گونه ستم بر آنها ندارید که همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشان است (و بر ظلم مظلوم از ظالم انتقام خواهد کشید).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۷

تفسیر: ص: ۵۷

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ مردان بر زنان تسلط و حق نگهبانی دارند مانند تسلط والی‌ها بر رعیت‌هایشان، و مردان مراقب احوال زنان بوده و کجی‌های آنان را راست می‌کنند. گویا که منظور این بود که وجه استحقاق توارث بین زن و شوهر بیان شود، و اگر چه این معنی از ذکر عقد ایمان استفاده می‌شود ولی چون عقد ایمان ظاهر در آن عهدهای سه گانه است که گذشت و ممکن بود این قسم مخفی باشد، لذا آنرا مستقلاً ذکر نمود و به دنبال آن آداب معاشرت بین همسران را بیان نمود.

بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ یعنی مردان را در جثه و نیرو، و ادراک، و حسن تدبیر، و کمال عقل بر زنان برتری داده است. **وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ** یعنی مردان یا فضیلت ذاتی دارند، یا فضیلت عرضی که با هر کدام از آنها مستحق برتری و تسلط هستند، پس بر آنان است مراقبت از زنان و رفع گرسنگی و برآوردن حاجت آنان. و بر زنان است تسلیم و قبول نصیحت شوهران و حفظ

حقوقشان در صورت غایب بودن آنان.

فَالصَّالِحَاتُ زَنَانٌ صَالِحٌ مِنْ شَأْنٍ وَحُكْمٌ خُودِشَانِ خَارِجٌ نَمِیْ شُونَد، بَلَكهَ اَنهَآ قَائِنَاتٌ حَافِظَاتٌ خُودِ وَ اموالِ هَمسرَانِشَانِ رَا حَفِظَ مِیْ كِنْدند.

لِلْغَيْبِ یعنی در صورتی که از همسران غایب باشند یا شوهرانشان از آنها غایب شوند، بنا بر اینکه لام به معنی «فی» باشد، یا اینکه مقصود این است که زنهاى صالح چیزهایی را که از نظر همسرانشان غایب است، از قبیل اموال و نفسهایشان حفظ می‌کنند. بِمَا حَفِظَ اللهُ به آنچه خدا حفظ کرد، حفظ را در اینجا و برتری را در آنجا خداوند به خودش نسبت داد تا اشاره به این باشد که هر کس متصف به صفت کمالی باشد از جانب خداست نه از خودش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۸

وَ اَمَّا زَنهَآیْ غَیْرِ الصَّالِحِ اللّٰتِیْ تَخَافُوْنَ نُشُوْرُهِنَّ كِه مِیْ تَرَسِیْد.

از اطاعت شما خارج شوند، پس آداب معاشرت با آنها این است که با آنها بوسیله پند و اندرز مدارا شود و اگر فایده نکرد باید از آنها بمدت اندک دوری گزینید که با قسامه آنها منافات نداشته باشد و اگر آن هم اثر نکرد آنها را بزیند به نحوی که نه گوشتی از بدنشان قطع شود و نه استخوانی بشکند.

فَعِظُوْهُنَّ پَس بَا كَفْتَار، اَنهَآ رَا پَنْد وَ اَندَرِز دِهَیْد.

وَ اَهْجُرُوْهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ دَر رِخْتِخَوَابِ پِشْت بَه اَنهَآ بَكْنِیْد وَ اَنهَآ رَا تَرَك كِنِیْد.

وَ اضْرِبُوْهُنَّ اِگَر مَرَا حِلِّ قَبْلِیْ مَفِیْد نِیْفِتَاد اَنهَآ رَا بَزِیْنِیْد بَیْنِ اَیْنِ مَوَارِدِ بَا یَدِ بَه تَرْتِیْبِ عَمَلِ كَرْد.

فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا یعنی دیگر اذیت و تحکم به چیزی که شارع، اجازه نداده است روا ندارید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا پس در اجرای اینکه شما بالاتر و برتر از زنان هستید از این مطلب که بالاتر از شما نیز خداوند است غفلت نکنید مبدا که غفلت شما موجب تعدی و تجاوز، بر زنان باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۵] ص: ۵۸

اشاره

وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَاَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ اَهْلِیْهِ وَ حَكَمًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ یُرِیْدَا اِصْلَاحًا یُوفِّقُ اللهُ بَیْنَهُمَا اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِیْمًا خَبِیْرًا (۳۵)

ترجمه: ص: ۵۸

چنانکه بیم آن دارید که نزاع و خلاف سخت بین آنها پدید آید از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینند و اگر آن زن و شوهر اراده اصلاح داشته باشند خدا ایشان را توفیق بخشد که بر همه چیز دانا و از همه رازها آگاه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۵۹

تفسیر: ص: ۵۹

وَ اِنْ خِفْتُمْ: ای اولیای زن و شوهر و ای حکام شقاق بینهما اگر ترسیدید اختلاف و نزاع بین آنها واقع شود. «شقاق» این است که هر یک از دو طرف نزاع در شقی غیر از شق دیگر باشد و (هر کدام به سوئی روند)، «ف» پس بین آن دو را اصلاح کنید که آن از

لوازم ایمان و خویشی و حکومت است، و آن دو را به خودشان وانگذارید. پس ابعثوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن که بر حسب خویشی نسبت به آنها مهربان و دلسوز باشند برگزینید و اراده اصلاح داشته باشند و اراده اصلاحشان در زن و شوهر مؤثر باشد، زیرا همچنانکه مزاج‌های خویشان در صحت و مرض هماهنگ است و غالباً از احوال همدیگر زود تأثیر می‌پذیرند همچنین است نفوس آنها که غالباً هماهنگ بوده زود از همدیگر تأثیر می‌پذیرند.

پس آن دو نفر داور از خویشان اِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اِذَا اَصْلَحَ بَيْنَ اَنْ دُو رَا بَخَوَانِدْ، اراده آنها در نفوس زوجین اثر می‌گذارد و آنها را مستعد و آماده اثرپذیری می‌سازد. تا از طرف خداوند توافق را به آنها افاضه نماید. و اگر آماده پذیرش شدند يُوفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا خداوند به آمادگی آنها برای توافق آگاه است. پس آنها را موفق می‌دارد و به آن امر می‌کند. خَيْرًا و خداوند به چگونگی توافق خبیر است و او به حقایق امور آگاه و خواهان اصلاح است.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۶] ص: ۵۹

اشاره

وَ اَعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَ بِالذِّی الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا (۳۶)
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۰

ترجمه: ص: ۶۰

خدای یکتا را پرستید و چیزی را بر او شریک قرار مدهید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایگان نزدیک و بیگانه و دوستان موافق و رهگذران و بندگان و پرستاران که زیر دست شما نیستند نیکی و مهربانی کنید که خدا مردم خود پسند و متکبر را دوست ندارد.

تفسیر: ص: ۶۰

اشاره

وَ اَعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا چون خداوند اراده نمود تا حسن نسبت را به کسانی که سزاوار محبت و حسن صحبت و معاشرت هستند بیان کند، خودش را مقدم نمود زیرا که خدای تعالی سزاوارترین کس به حسن نسبت و بذل خدمت است، و راه حسن نسبت با خودش را بیان نمود تا اینکه بندگی برای خود را خالص گرداند و شرک در عبودیت را نفی نماید. زیرا راه در اینجا منحصر به همان دو چیز است.

و اما طریق حسن نسبت با غیر خدا را مطلق گذاشت چون راه آن منحصر در امر مخصوصی نیست و کسانی که مستحق خدمت هستند، بر حسب ترتب آنها در استحقاق، نامشان را ذکر فرمود.

و چون والدین به پدر و مادر جسمانی و روحانی تعمیم داده می‌شود و والدین روحانی مستحق این هستند که مستقلاً به آنان توجه شود و چیزی در حکم با آنها شریک قرار داده نشود و به جهت همین تعمیم است که کفر و شرک در آیات و در تفاسیر معصومین

(ع)، به کفر و شرک آوردن به علی (ع) یا به ولایت تفسیر شده است ... و لذا پدر و مادر را خداوند مقرون به خودش ذکر نمود، و فعل را انداخت و مصدر را مؤخر کرد تا موهم این باشد که قول خدا بِالْوَالِدَيْنِ عطف بر جار مجرور است و اینکه معنی آیه این است: که شرک نیاورید و بِالْوَالِدَيْنِ و به پدر و مادر إِحْسَاناً به طریق شایسته‌ای احسان کنید و بِهَذِي الْقُرْبَى و همچنین به خویشاوندان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۱

تحقیق والدین و سایر اقربا و تعمیم آنان ص: ۶۱

پدر و مادر کسانی هستند که به سبب قابلیت بارور کردن و بارور شدن و انجام اعمال مخصوص آنها، خداوند نطفه و اصل ماده بشر را به وجود آورده است، و این سببیت هر اندازه در چیزی قوی تر باشد به اطلاق اسم پدر سزاوارتر است، اگر چه مردم کوردل این اسم را مخصوص کسی می‌دانند که نطفه جسمانی تو را آماده می‌کند و از کیفیت تولد روحانی تو غافل هستند.

بنا بر این افلاک و عناصر، پدران موالید هستند و عقل و نفس کلی، پدر و مادر عالم طبع هستند، زیرا افلاک بوسیله حرکت‌های دوری و ستارگان که آنها مانند قوای انسانی است آثار را بر عناصر القا می‌کند و قبول کردن عناصر آن آثار، مانند تأثر زنان از مردان و قبول رحم‌های آنان از نطفه‌های مردان است، در این صورت موالید تولد می‌یابند و نمو می‌کنند و باقی می‌مانند، و آن موالید در بقا و نمو نیز محتاج به آن پدران هستند. بر خلاف حیوان که بعد از حصول ماده و حصول آنچه که قوام ماده به آن است دیگر در مدتی که در رحم است احتیاج به پدران ندارد.

و با القای عقل کلی، نقوش عالم را، بر لوح نفس کلی، که آن مانند بذر است عالم طبع وجود پیدا می‌کند و عالم طبع در بقای خود محتاج به آن دو، یعنی پدر و مادر است.

آنچه گفتیم در عالم کبیر بود، و اما در عالم صغیر انسانی، بعد از تسویه آن، آدم صغیر و حوای صغری به سبب ازدواج عقل و نفس به وجود می‌آیند و با ازدواج آن دو، بنی آدم و ذریه آنها متولد می‌شوند. و به سبب ازدواج شیطان و نفس اماره فرزندان جن و ذریه شیطان متولد می‌گردند.

این به حسب تکوین در دو عالم است و اما به حسب اختیار و تکلیف، که آن مختص به انسان ضعیف است سنت الهی چنین جاری شده است که تولید موالید اختیاری از قلب و مراتب آن و لشگریان خلقی و علمی و عیانی آن باشد، با کمک دو نفس که مأذون از طرف خداوند هستند و رساندن آن دو، امر الهی را به مکلف تا به کمک آن دو، تکلیف و تکوین مطابق هم شوند، زیرا که اوامر تکلیفی، ناشی از اوامر تکوینی و موافق با آن است. اگر چه ما، در بعضی از آنها کیفیت توافق را درک نمی‌کنیم زیرا علم به تکوین نداریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۲

و این سنت از زمان آدم تا زمان ما جاری بوده است و تا انقراض عالم جاری خواهد بود. اگر چه بین عامه ذکر و خبری از آن نشود و یا اثری نماند.

البته صحت اسلام در سینه و دخول ایمان در قلب محقق نمی‌شود مگر با کمک و هماهنگی دو شخص که یکی مظهر عقل کلی و دیگری مظهر نفس کلی باشد. و بیعت عامه نبوی و یا بیعت خاص ولوی را، با کیفیت مخصوص و پیمان مخصوص آن دو شخص، باید گرفت.

و باید در این شناخت، حدیث «۱» «من و علی ابوین این امت هستیم» راهنمای تو باشد و آیه «۲» «با هر نفسی راه برنده و شاهدهی

هست» شاهد، و آیه «قرار بده برای من وزیری از اهل خودم» (۳) دلیل کافی برای تو باشد.

پس محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) دو مظهر عقل و نفس کلی هستند، و با بیعت به دست آنها، لشگریان اختیاری عقل متولد می‌شوند و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) مظاهر جهل و نفس اماره کلی هستند، و با بیعت به دست آن دشمنان لشگریان اختیاری جهل متولد می‌شوند.

و معصومین (ع) «والدین» را در قرآن به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) تفسیر کرده‌اند.

(۱) مأخذ در جلد دوم در تفسیر آیه ۸۳ بقره (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) آمده است.

(۲) سوره «ق» آیه ۲۱

(۳) طه: ۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۳

و قول خدای تعالی: **إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** (۱) را تفسیر به جبت و طاغوت کرده‌اند.

صوفی‌ها مظهر عقل را مرشد و مظهر نفس را دلیل می‌نامند، و در زبان فارسی به پیر ارشاد و پیر دلیل تعبیر می‌کنند.

و به حسب تفاوت مظهر بودن و تصرف آن دو، یکی از آن دو، مظهر اسم الله یا رحیم است و دیگری مظهر اسم رحمان می‌باشد. و به اعتبار این دو مظهریت است که خداوند فرموده است: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ**، زیرا که تخییر و تردید به اعتبار دو لفظ نیست. چه، آن دو لفظ، وسیله دعا هستند نه مدعو که خدا باشد.

و به اعتبار مفهوم دو لفظ هم نیست، چون آن دو مفهوم عنوانی برای مدعو هستند، و خواننده شده لابد باید یک امر حقیقی باشد نه امر ذهنی، و ذات احدیت که مصداق هر دو لفظ است تکثری ندارد، پس اینکه شبهه کرده‌اند که در این صورت آنچه که خواننده شده است، دو امر می‌باشد و مظهر این دو مفهوم و این دو اسم می‌باشد صحیح نیست.

و نیز نباید گفته شود: که مقصود این است که ذات احدیت را با لفظ الله یا با لفظ رحمان بخوانید. چون گفته می‌شود: ظاهر لفظ غیر از این است و حذف و ایصال در مثل این مورد نادر است و منافی فصاحت است و تکرار لفظ «ادعوا» نیز منافات با آن گفته دارد. و «ادعوا» به معنی بخوانید و دعا کنید را به معنی «سموا» (بنامید)، قرار دادن بعید است، پس باید مقصود این باشد که مظهر اسم خدا را بخوانید یا مظهر اسم رحمان را بخوانید.

و دعوت و خواندن عبارت از طلب کردن کسی است، تا آنکه مدعو

(۱) عنکبوت: ۸ یعنی اگر آن دو کوشش کنند از روی نادانی به من شرک بورزی ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۴

بر داعی وارد شده نزد او حاضر شود، یا از جهت اینکه مطلوب اصلی حضور ذات مدعو است نزد داعی، یا اینکه مطلوب غیر از ذات او است ولی با حضور ذات، مطلوب حاصل می‌شود. و معنی دعا این نیست که از مدعو چیزی درخواست شود چه حاضر باشد چه غائب، و به این آیه و امثال آن صوفی‌ها استشهاد کرده‌اند بر اینکه مطلوب از دعای خدا یا دعای مظاهر خدا حاضر شدن مدعو است نزد داعی که آنرا حضور و فکر می‌نامند.

و بعضی از آنها می‌گویند: باید سالک صورت شیخ را نصب العین خود قرار دهد و این قرار دادن و تصویر را حضور می‌نامند و استشهاد می‌کنند به مثل آنچه که وارد شده است از قول امام (ع) که وقت تکبیره الاحرام رسول خدا را به یاد آور و یا یکی از ائمه را نصب العین خود قرار بده ولی این مطلب از راه راست به دور است، زیرا که حضور عبارت است از اتصال به روحانیت شیخ و ظهور مثالی او نزد تو می‌باشد، نه تصویر صورتی مثل صورت شیخ و نصب العین قرار دادن آن که این معنی به خودت بر می‌گردد و نوعی کفر و شرک است.

پس از آنکه گفته می‌شود آن کفر است، می‌گویند آن کفری است فوق کفر و ایمان چنانکه مولوی (ره) گفته است:

چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت، معنی او بت شکن

ولی ما می‌گوئیم: تصویر صورت شیخ به اختیار و تقیید خیال به آن، از قبیل عبادت اسم است نه مسمی و تشبیه به عبادت کنندگان

بت‌ها و جهنم عاجل است که شایسته است عاقل از آن بگذرد و چنانکه مولوی (ره) گفته: ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۵

جمله دانستی که این هستی فح «۱» است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است

و لیکن باید سالک بر آن عبور نماید. و اینکه در آیه آمده است به بعد از خداوند و پدر و مادر به خویشاوندان نیکی کنید، از این

رو است که سزاوارترین صاحبان حق به احسان، خویشاوندان هستند، چه جسمانی باشند و چه روحانی در عالم کبیر باشند و یا در

عالم صغیر.

و الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ تفسیر و تعمیم آن دو گذشت.

وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ یعنی نزدیک نسبی، و تأخیر آن به لحاظ همسایه بودن است، نه خویشی یا نزدیکی مکانی.

وَالْجَارِ الْجُنُبِ یعنی دور نسبی یا مکانی، و حق همسایگی چنانکه در اخبار است تا چهل خانه از چهار جانب یا از هر جانب است.

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ مانند رفیق در تعلم یا در حرفه یا در سفر.

وَابْنِ السَّبِيلِ وَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَا ابن السبیل (در راه ماندگان) و بندگان و کنیزان، و مرد و زن خدمتکار و هر کسی که زیر دست

شما باشد در عالم کبیر یا صغیر، پس از تعهد حال آنان کبر نورزید و اگر محبت خدا را می‌خواهید به آنها توجه و احسان بکنید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا استیناف است در موضع تعلیل و «مختال» کسی است که از توجه به غیر سر باز زند و تکبر بورزد و

حتی نسبت به پدر و مادر روحانی، و تسلیم کسی نمی‌شود حتی به پدر و مادر روحانی، و کسی که از تسلیم و اطاعت والدین

روحانی سر باز زند او از هر چیزی جز خودش سر باز می‌زند و کسی که نسبت به والدین روحانی متواضع و مطیع باشد نسبت به

غیر آن دو نیز متواضع می‌شود.

(۱) فح: دام

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۶

پس مختال حقیقی کسی است که برای والدین روحانی‌اش تواضع نکند.

فَخُورًا یعنی کسی که هر گاه به غیر خودش توجه کند، خودش را بزرگ می‌شمارد و غیر خودش را حقیر حتی والدین روحانی‌اش

را کوچک می‌شمارد و هر کس که بر والدین روحانی‌اش فخر بفرشد بر هر کسی جز خودش فخر خواهد فروخت، مگر اینکه بهره

و حظ خودش را از غیر خودش ببیند که در این هنگام تملق می‌کند اگر چه گمان می‌کند که آن تواضع است.

و از آنجا که ولایت اصل خیرات و قربات است، و تواضع نسبت به آن، اصل تواضع‌هاست و تکبر و فخر بر ولایت اصل تکبرها و

فخرها و ماده آن است، و علی (ع) اصل ولایات و دشمن او اصل شرور و تکبرها است، لذا صحیح است که گفته شود که منظور از

آیه، تکبر دشمن و فخر فروشی او به علی (ع) و سپس تکبر غیر دشمن نسبت به ولایت و به غیر آن است. و چون متکبر خود پسند

غیر خودش را جز اسباب انتفاع و بهره‌مندی خودش نمی‌شمارد به نحوی که گویا غیر او آفریده نشده است مگر بخاطر انتفاع او و لو به هلاک شدن غیر او باشد، چنین شخصی از آنچه که در دست اوست بر غیر خودش انفاق نمی‌کند، زیرا آن بر خلاف گمان خودش است و حتی اگر دیگری را نیز به مرتبه‌ای مایل به انفاق غیر به بیند، او را از این انفاق منع می‌کند تا جائی که او خود و دیگران را از انفاق قوا و مدرکات و کاستن انانیت‌ها در طریق امامش و ولایت ولی امرش منع می‌کند، و نعمت‌هایی را که در اظهار آنها شهرت و مدح و جلب بهره برای خودش نمی‌بیند از دیگران کتمان می‌کند، و اگر اظهار نعمات یا انفاقی بکند، جز بهره و نفع خودش نمی‌تواند باشد.

به همین جهت است که خداوند، آنان را «مختال فخور» نامیده و به صورت وصف بیانی تفسیر نمود سپس می‌فرماید:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۷

[سوره النساء (۴): آیه ۳۷] ص: ۶۷

اشاره

الَّذِينَ يَخُلُونِ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷)

ترجمه: ص: ۶۷

آن گروه از یهود و نصاری که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل و امیدوارند و آنچه را که خدا از فضل خود به آنها از آیات و احکام آسمانی بخشیده است، کتمان می‌کنند. (البته به کیفر کفر خود خواهند رسید) و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا داشته‌ایم.

تفسیر: ص: ۶۷

اشاره

الَّذِينَ يَخُلُونِ صفت یا بدل است «۱» از مَنْ كَانَ مُحْتَالًا یا بدل از مُحْتَالًا، یا عطف «۲» بیان برای یکی از آن دو است، یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدا و خبرش محذوف است، یا مفعول فعل محذوف است.

تحقیق معنی بخل و تقبیر و تبذیر ص: ۶۷

بخل، خصلت و عادت است که انسان را از خارج کردن آنچه که در تحت اختیار او است، منع می‌کند و از آن دست بر نمی‌دارد خواه از حقوق الهی باشد، مانند زکات و خمس و یا حقوق خلقی باشد مانند نفقه‌های واجب و دیونی که وقتش رسیده و چنانکه ذکر شد ادای آن واجب شده است. یا حقوق مستحب است مانند زکات و سایر صدقات مستحب و کارهای معروف و مورد پسند مانند انفاق‌های مستحب برای خودش و عیال و خویشان و همسایگانش.

از اینرو از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است «۳»: کسی که زکات واجب مالش را ادا کند، و مالی را که برای انفاق

جدا کرده است، به اهلش

(۱) اگر بدل از مختالا باشد یعنی آن فخر فروشی که بخل ورزد و امر به بخل کند و ...

(۲) اگر عطف بیان باشد یعنی متکبر بخیل است.

(۳) تفسیر الصّافی: ج ۱/ ص ۴۵۰، الفقیه: ج ۲/ ص ۶۲ ح ۱۷۱۴ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۸

برسانند، بخیل نیست پس در واقع بخیل فقط کسی است که زکات واجب مالش را ندهد و مالی را که برای انفاق جدا کرده به اهلش نپردازد.

و مال انفاق شده نسبت به انفاق کننده بائنه (جدا شده) نامیده شده و از آن جهت است که هر چیزی که به انسان نسبت داده می‌شود حتّی وجود خودش شأن آن جدائی و مفارقت از انسان است جز وجه خدا که می‌ماند، زیرا مالی که انفاق می‌شود اگر از اعراض دنیاست خودش مجزا بوده ارتباط و نسبت آن به انسان نیز به سبب مرگ یا به سبب انتقالات شرعی یا با تغییرات و گذشت زمان جدا و منقطع می‌شود، و اگر از قبیل قوا و جوارح و اعراض و جاه و مقام باشد آن نیز با مرگ اختیاری یا اضطراری یا به سبب حوادثی که عارض می‌شود، از انسان جدا می‌شود.

چنانکه شاعری (به عربی) گفته است (ترجمه شعر او این است):

«پس اگر جمع آوری اموال برای گذاشتن و رفتن است پس چرا انسان به مالی که می‌خواهد بگذارد و برود بخل می‌ورزد؟» بدان که سخاوت فریضه‌ای است که بین دو طرف افراط و تفریط قرار دارد، که آن دو طرف تبتیر و تقتیر نامیده شده است. و تقتیر مراتب متعددی دارد که بعضی از آنها بخل نامیده می‌شود و بخل عبارت است از امساک کردن آنچه که در اختیار انسان می‌باشد، به نحوی که نتواند در وجوه واجب و مستحبّ و مباح صرف کند.

و بعضی از آن مراتب (شخّ) نامیده می‌شود و آن عبارت از امساک کردن آنچه که در دست اوست و آرزو کردن اینکه آنچه که در دست دیگران است، در دست او قرار گیرد. چنانکه از امام صادق (ع) وارد شده است: «بخیل، به آنچه که در دست خودش می‌باشد بخیل است، و شحیح کسی است که نسبت به آنچه که در دست دیگران است و بر آنچه که در دست خودش است بخل می‌ورزد. تا جایی که در دست مردم چیزی نمی‌بیند مگر اینکه آرزو می‌کند که مال او باشد خواه از راه ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۶۹

حلال باشد یا حرام، و نسبت به آنچه که خداوند او را روزی کرده است، قانع نمی‌باشد» (۱).

و تبتیر نیز مراتبی دارد، و چون ظاهر افعال و اقوال و اخلاق و احوال انسان از متشابهات است که تأویل آنرا جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند، لذا تمیز بین سخاوت و تبتیر و تقتیر و مراتب بین آنها به حسب شناخت و تشخیص جزئیات آنها که از انسان صادر می‌شود حتّی بر خود فاعل در غایت خفاست، اگر چه بر حسب علم و کلیّات آن واضح باشد، به طوری که علمای اخلاق آنرا تفصیل داده و مراتب آن را بیان کرده‌اند محقّقاً حال انفاق و اسم آن بر حسب قصد منفق و غایتی که بر آن مترتب می‌شود. و وجهی که در آن صرف می‌گردد و شخصی که به آن می‌رسد مختلف می‌باشد، پس چه بسا امساک که از انفاق نیکوتر و بهتر و چه بسا انفاقی که وبال بر انفاق کننده باشد، و چه خوب گفته است مولوی (ره).

منفق و ممسک، محلّ بین، به بود چون محلّ باشد، مؤثّر می‌شود

ای بسا امساک کز انفاق به مال حقّ را جز به امر حقّ مده

مال را کز بهر حقّ باشی حمول «نعم مال صالح» گفت آن رسول

بجاست که گفته شود: اصل هر چیزی که به انسان نسبت داده می‌شود انانیت اوست و آن نسبت دادن وجود است به خودش و اصل همه انفاق‌ها و غایت و علت غائی آنها، انفاق کردن از انانیت است، و اصل جمیع آنچه که بر آن انفاق می‌شود ولایت است، پس هر کس انانیت خود را در طریق ولایت انفاق کند بدین گونه که آنرا به ولی امرش با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی تسلیم کند و از سایر چیزهایی که به

(۱) تفسیر الصّافی: ج ۱/ ص ۴۵۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۰

او نسبت داده می‌شود بر خودش یا بر کسانی که در تحت اختیار او هستند یا بر غیر آنها به طریق وجوب یا استحباب یا اباحه انفاق کند، این انفاق اگر از جهت انتسابش به ولایت باشد، سخاوت محسوب می‌شود و اگر از همین جهت، یعنی به جهت ولایت امساک کند، این امساک او نیز ممدوح است و بخل به حساب نمی‌آید.

و کسی که به انانیتش بخل ورزد و آن را در طریق ولایت انفاق نکند، اگر امساک کند، امساک او بخل است. و اگر انفاق کند انفاق او تبذیر است مگر اینکه امساک یا انفاق او در طلب ولایت باشد که در این صورت امساک و انفاق از اسم بخل و تبذیر خارج می‌شوند، بنا بر این صحیح است که گفته شود: «مختالها» کسانی هستند که نسبت به صرف انانیتشان در طریق ولایت علی (ع) بخل می‌ورزند.

و یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ یعنی از صرف انانیتشان در طریق ولایت امتناع می‌کنند، یعنی کسانی هستند که از ولایت اعراض می‌کنند، و آنرا از مردم نیز باز می‌دارند.

و صحیح است که گفته شود که آیه، کنایه از رؤسای منافقین امت است که بعد از محمد صلی الله علیه و آله از علی (ع) اعراض می‌کردند و مردم را از رجوع به او باز می‌داشتند.

و يَكْفُرُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی کسانی که به علت امساک و عدم انفاق، عذر و بهانه می‌آورند که چیزی ندارند که انفاق کنند، و آنچه که از نعمت ظاهری و باطنی دارند از قوت قوايشان و حشم و جاه و علوم و معارفشان همه را کتمان می‌کنند.

و شریفترین نعمت‌های ظاهری و باطنی آن چیزی است که برای انسان از احوال و اخلاق الهی عارض می‌شود که در حال عارض شدن آن حالات، انسان را در راحتی و انبساط و لذت قرار می‌دهد، و اصل همه آنها نعمت ولایت و شناخت آن است، و از طرفی زشت‌ترین اقسام کتمان، مخفی کردن این احوال و این شناخت از خودش است. بدین گونه که انسان، غافل از شناخت ولایت و از لذت احوال خود غافل باشد یا از هر دو، چشم پوشی کند. و همین دلیل، بهترین دلیل نبوت کسی است که متصف به آن است و امر به آن می‌کند و بهترین دلیل ولایت او می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۱

لذا صحیح است که آیه تفسیر شود به کتمان آنچه که خدا به آنها داده است از ادله نبوت محمد صلی الله علیه و آله یا ادله ولایت علی (ع) از چیزهایی که از کتابهایشان فهمیده‌اند، و انبیای آنان، به آن خبر داده‌اند و از قرآن و اخبار محمد صلی الله علیه و آله و از چیزهایی که از اخلاق اخروی که نمونه اخلاق و احوال نبوت و ولایت است، در نفوس خود یافته‌اند.

وَأَعْتَدْنَا لَ الْفَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا یعنی کسانی که نعمت‌های خدا را کتمان کرده، شکر آن را به وسیله اظهار نعمت‌ها بجا نیاوردند. زیرا اظهار نعمت یکی از اقسام شکر است، همچنان که کتمان نعمت یکی از اقسام کفران آن است.

و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به این است که کتمان کنندگان نعمت‌های تعالی از کفار محسوب می‌شوند.

عَذَاباً مُّهِيناً چنانکه آنها به سبب کتمان و عدم اظهار نعمتهای ما، به آن نعمت‌ها اهانت کردند، لذا عذاب خوار کننده‌ای برای آنها مهیا کردیم. چه خداوند وقتی به بنده‌ای نعمتی داد دوست دارد که آنرا بر بنده‌اش ببیند. و بذل کردن نعمت و نمایان کردن آن با عمل، بهتر از بذل آن با زبان است، و کسی که علمی را کتمان نماید خداوند او را با لجامی از آتش افسار می‌زند.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۸] ص: ۷۱

اشاره

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸)
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۲

ترجمه: ص: ۷۲

آنان که اموال خود را به قصد ریا و خودنمایی می‌بخشند و به خدا و روز قیامت نمی‌گروند، یاران شیطانند و هر که را شیطان یار باشد یار بسیار بدی خواهد یافت.

تفسیر: ص: ۷۲

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ كسانی که مالهایشان را برای ریا در بین مردم انفاق می‌کنند، یعنی همان مختالی (فخر فروش و سرکش) که دو طرف سخاوت که عبارت از تقییر و تبذیر (امساک و اسراف) است، قرار دارد. چون او از طرفی از ادا کردن حقوق واجب و مستحبّ خودش امتناع می‌کند و از طرفی اموالش را صرف در چیزی می‌کند که تصوّر می‌کند که در دنیا از آن بهره می‌برد. مانند شهرت و تعظیم مردم و غیر آن. که اولی، بخل مذموم و دوّمی، تبذیر ملعون است.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ كسانی که مالهایشان را برای ریا در بین مردم انفاق می‌کنند، یعنی همان مختالی (فخر فروش و سرکش) که دو طرف سخاوت که عبارت از تقییر و تبذیر (امساک و اسراف) است، قرار دارد. چون او از طرفی از ادا کردن حقوق واجب و مستحبّ خودش امتناع می‌کند و از طرفی اموالش را صرف در چیزی می‌کند که تصوّر می‌کند که در دنیا از آن بهره می‌برد. مانند شهرت و تعظیم مردم و غیر آن. که اولی، بخل مذموم و دوّمی، تبذیر ملعون است.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ كسانی که مالهایشان را برای ریا در بین مردم انفاق می‌کنند، یعنی همان مختالی (فخر فروش و سرکش) که دو طرف سخاوت که عبارت از تقییر و تبذیر (امساک و اسراف) است، قرار دارد. چون او از طرفی از ادا کردن حقوق واجب و مستحبّ خودش امتناع می‌کند و از طرفی اموالش را صرف در چیزی می‌کند که تصوّر می‌کند که در دنیا از آن بهره می‌برد. مانند شهرت و تعظیم مردم و غیر آن. که اولی، بخل مذموم و دوّمی، تبذیر ملعون است.

(۱) منظور قیاس در علم اصول است و فقها در تعریف قیاس گفته‌اند: ردّ فرع بر اصل به وسیله علّت جامع و شرکت بین آن دو که اصطلاحاً قیاس علّت نام دارد و بر دو قسم است: قیاس منصوص العله و قیاس مستنبط العله. و نیز قیاس را از نظر اصول بر دو قسم دانسته‌اند: قیاس جلی و قیاس خفی و قیاس جلی آن است که فهم آنرا به آسانی در یابد و بپذیرد اما قیاس خفی به عکس آن است و جزو استحسان شمرده می‌شود. دیگر از بدان که انسان از حیث فطرت بر وابستگی و فرمانبری آفریده شده است و محلّ تصرف عقل و شیطان می‌باشد، و چون انسان در ابتدای خلقتش ضعیف می‌باشد، و از محسوسات تجاوز نمی‌کند و محسوسات شبکه‌های شیطان است تصرف شیطان در او قوی‌تر و تامتر می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۳

پس مادام که توفیق یار او نشود و به شیخی نرسد که او را از جانب خدا در راه نجاتش ارشاد بنماید، شیطان به او دسترسی و تمکن پیدا می‌کند به طوری که دیگر، راهی برای حکومت عقل باقی نمی‌ماند، و عقل هم راهی پیدا نمی‌کند که بر او حکومت کند. از اینرو ابو جعفر اول «۱» امام باقر (ع) در ضمن حدیثی فرمود: هر کسی از این امت که شب را بروز رساند در حالیکه امام غالب و عادل از جانب خدا نداشته باشد صبح می‌کند در حالی که گمشده و سرگردان است، و اگر بر همین حالت بمیرد به حالت کفر و نفاق مرده است، و در آیات تصریحات و اشاراتی است که بر وجوب فرمانبری و اقتدای به امام منصوص از جانب خدا دلالت می‌کند، و در روایات تصریحاتی بر این مطلب هست، ولی بر گوش‌ها و چشمان آنها پرده‌ای کشیده شده است که مفضول را بر فاضل ترجیح می‌دهند، و لذا علی (ع) صبر را بهتر می‌دید.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۹] ص: ۷۳

اشاره

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹)

ترجمه: ص: ۷۳

و چه زیان به آنها می‌رسد اگر به خدا و روز قیامت ایمان

اقسام قیاس اصولی عبارت است از: قیاس اولویت- قیاس شبه- قیاس ظنی و قیاس قطعی که همان قیاس علت باشد. (مأخوذ از فرهنگ دهخدا).

(۱) بحار الانوار: ۲۳/ ص ۶۸/ ح ۲۹، المحاسن: ص ۹۲/ ح ۴۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۴

آورده از بهره‌ای که خدا به آنان داده است برای خدا چیزی انفاق می‌کردند تا ذخیره آخرت آنها نزد خدا باشد و خدا به احوال و نیات آنان آگاه است.

تفسیر: ص: ۷۴

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ اسْتِفْهَامِ انْكَارِي، یعنی حتما در ایمان به خدا و معاد، زحمت دنیوی و عقوبت اخروی وجود ندارد. (پس چه زیانی برایشان دارد؟) لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ اگر به مبدأ و معاد ایمان آورند تا آنجا که یقین پیدا کنند که نعمت از خداست و اینکه خزائن خدا با انفاق تمام نمی‌شود. پاداش اعمال ایشان داده می‌شود. در اینجا ایمان را بر انفاق مقدم داشت و در آیه سابق عدم ایمان را از انفاق ریائی مؤخر انداخت، زیرا که ایمان به خدا باعث انفاق در راه خداست.

چون مؤمن، به خدا علم دارد که همه چیز از خداست و انفاق، مال او را تمام نمی‌کند و امساک آنرا باقی نمی‌گذارد، لذا بدین سبب و نیز برای بزرگداشت آنها در اینجا فرمود: مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ و از آنطرف چون عدم انفاق در راه خدا دلیل عدم ایمان به خداست، و چون امساک و تبذیر دلیل کفران نعمت خداست، از اینرو فرمود: وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ (آنها که اموال خود را انفاق

می‌کنند) که اموال را به خودشان نسبت داده و اضافه نموده است.

وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا حال «۱» است و اینکه لفظ «قد» نیامده چون قصد ماضی در بین نیست یا اینکه «قد» مقدر «۲» است، یا عطف «۳» بر قصد تعلیل است.

(۱) اگر جمله «حال» باشد («واو» و او حالیه باشد)، یعنی در حالیکه خداوند به وضع و حال آنان آگاه است.

(۲) اگر «قد» مقدر باشد (و قد کان ...) یعنی خداوند به وضع آنان آگاه بوده است.

(۳) اگر واو عطف باشد یعنی خدا وضع و حال آنان را دانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۵

یعنی خداوند کار آنها را دانست و آنان در طریق رضای خدا هستند و این امر، اقتضا می‌کند که گناهی بر آنان نباشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۰] ص: ۷۵

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

ترجمه: ص: ۷۵

همانا خدا به مقدار ذره‌ای بر کسی ستم نکند و هر عمل نیکی را زیاد گرداند و از جانب خود به نیکان، پاداشی بزرگ عطا می‌کند.

تفسیر: ص: ۷۵

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خداوند به مقدار ذره‌ای که کوچکتر از مورچه یا جزئی از اجزاء غبار باشد، ستم نمی‌کند.

وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً «حسنه» با رفع و نصب خوانده شده با فرض اینکه «تک» فعل ناقص و یا فعل تام باشد.

يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا قول خدای تعالی: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ ... تا آخر آیه «مستأنف» «۱» یا حال «۲» است در مقام تعلیل قول خدا:

ما ذا عَلَيْهِمْ زیرا در مثل برای نفی وزر و عقوبت استعمال می‌شود، و کنایه از اجر نیز هست، پس گویا که گفته باشد: وزر و عقوبتی بر آنها نیست حتی برای آنان اجر است اگر ایمان به خدا بیاورند زیرا که خدا ظلم نمی‌کند که نیکوکار را عقاب کند، حتی اجر نیکوکار را بر حسب استحقاقی که نسبت به اجر دارد، مضاعف می‌کند. بلکه نیکوکار را از پیش خودش اجر و پاداش بزرگی می‌دهد بدون اینکه استحقاق (آن اندازه از اجر را) داشته باشد، و نام اجر گذاشتن بر آنچه را که خداوند

(۱) اگر مستأنف باشد: چون شروع جمله است، و ربطی به ما قبلش ندارد، عام است که به طور کلی ظلم را از خدا نفی می‌کند.

(۲) اگر حال باشد: یعنی در حالیکه خدا به اندازه ذره‌ای ظلم نمی‌کند که علت بخشایش خدا را بر آنها بیان می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۶

بدون استحقاق می‌دهد، به جهت این است که اجر و پاداش به دنبال اعمال حسنه می‌آید. و مقصود این است که خداوند خود حسنه را مضاعف می‌کند به اعتبار دو جهت نفس عماله و علامه «۱» در نفس و از پیش خودش اجر اخروی خارج از نفس می‌دهد طبق

آنچه که از تحقیق تجسم اعمال گذشت و اینکه تجسم اعمال در نفس خود اجر اخروی را بدنبال دارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۱] ص: ۷۶

اشاره

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (۴۱)

ترجمه: ص: ۷۶

چگونه است حال؟ آنگاه که از هر طایفه‌ای گواهی آوریم و ترا ای پیامبر بر این امت گواه آوریم.

تفسیر: ص: ۷۷

«فکیف» چگونه می‌شود حال این تکبر کنندگان از شدت ترس و عقوبت که موصوف به اوصاف سابق هستند. إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از امت‌های پیامبران گذشته «بشهادت» یعنی گواهی بیاوریم که همان پیامبرشان است، یا از هر فرقه از فرقه‌های امت تو گواهی آوریم که آن نبی یا وصی نبی و امامشان است. و به همه اینها در اخبار اشاره شده است ولی چون مقصود از آن برحذر داشت منافقین از امت مرحومه (امت اسلام که مورد رحمت خدا باشند) است از مخالفت با علی (ع) و اوصیای بعد از اوست. لذا از امام صادق (ع) وارد شده که آن آیه بطریق حصر در خصوص امت محمد نازل شده است. وَجِئْنَا بِكَ ای محمد ترا می‌آوریم که علی هؤلای بر این امت‌ها

(۱) در جلد اول کتاب در باره نفس عماله و علامه که عقل عملی و نظری است مطالبی ذکر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۷۷

و گروهها، یا بر این شاهدها یا بر این امت‌ها و گروهها و شاهدها.

شهادتاً به نفع و یا به ضرر آنها شهادت دهی، یا بنفع بعضی، و آنان انبیا و اوصیا و کسانی هستند که اقرار به آنها کرده‌اند، و به ضرر بعضی دیگر، و آنها کسانی هستند که منکر انبیا و اوصیا بوده و به آنها اقرار و اعتراف نکرده‌اند.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۲] ص: ۷۷

اشاره

يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً (۴۲)

ترجمه: ص: ۷۷

در آن روز آنان که براه کفر رفته و نافرمانی رسول کردند از سختی عذاب آرزو کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و از خدا چیزی از اعمالشان را پنهان نتوانند کرد.

در نماز خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد
و گر نه روی تو را در برابرم دارم من این نماز حساب نماز نگذارم

(۱) المعارف: ۲۳

(۲) نور: ۳۷

(۳) اعراف: ۳۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۱

فرموده است: **أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** «۱» و نماز آن چیزی است که از نفخه: **عَلَى** (ع) در قلب داخل می شود و آن ایمان است که داخل در قلب است، و چیزی است که از صاحب اجازه الهی گرفته می شود از قبیل ذکر **جَلِيٍّ** و **خَفِيٍّ**، و از قبیل نمازهای قلبی، همه این معانی، نماز است. و آنچه که صاحب قلب آنرا بیان می کند که قلبش متصف به نماز شده است که از حیث آن اَصَاف، مانند مساجد است و آن نیز نماز است چنانکه آن دل خانه خدا نیز هست.

پس کسی که نماز قلبی را از امثال و اقران خودش یا از پدران و معلمینش اخذ بکند بدون اینکه از عالم مجاز تقلید کرده باشد عملش مقبول نیست اگر چه موافق واقع باشد.

همچنین است حال کسی که در اذکار و اوراد و یا نسبت به ذکر قلبی شتاب نماید بدون اینکه از شیخ مجاز اجازه بگیرد که در این صورت هیچ بهره‌ای از آن نخواهد برد، و نمازش، نماز حقیقی نیست و عبادتش عبادت حقیقی نخواهد بود.

و اخبار زیادی وارد شده است در اینکه عبادت بدون ولایت قبول نیست و مردود است، و ولایت و قبول آن، عبارت از چیزی است که به سبب آن اجازه در عبادت حاصل می شود، و گویا که خداوند، از نماز، جمیع معانی آن را اراده نموده است به مثل عموم مجاز و اشتراک «۲» و لذا فرمود: **لَا تَقْرُبُوا** و فرمود: **«لَا تَدْخُلُوا»** تا با همه معانی مناسبت داشته باشد و توهم نشود که بعضی از معانی پائین تر از آن اراده شده است، و نهی اعم از حرمت و کراهت و نزاهت «۳» بوده منحصرأ به یکی از آنها اطلاق نمی شود و استعمال آن در موارد مخصوص، بر حسب قرائن در

(۱) جن: ۱۸

(۲) اصطلاحی است در معانی و بیان.

(۳) نزاهت: راستی، درستی، امانت، اصلاح.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۲

حرمت یا کراهت منافاتی با مفهوم عمومی آن ندارد.

وَ أَنتُمْ سِيَّكَارِي «سکاری یا سکاری» با ضم سین و فتح آن خوانده شده است که جمع باشد، و مانند «هلکی» است از نظر جمع و مفرد بودن بنا بر این که صفت باشد از برای «جماعت» که در تقدیر گرفته شده است، و مانند «جلی» در حال مفرد بودن است.

و «السِّكْر» از «سکر» است به معنی بستن و آن حالتی را که از استعمال مسکرات حاصل می شود «سکر» نامیده‌اند، چون راههای تصرف عقل در قوا و راههای اطاعت قوا از عقل را می بندد.

و سکر اختصاص به خمر معروف که از انگور می گیرند ندارد. بلکه هر چیزی است که از آن، حالت مستی معروف حاصل شود، چه نوشیدنی یا خوردنی و یا کشیدنی باشد. پس آن خمر نفس است، خواه مستی معروف از آن حاصل شود، مانند فقاع و

عصیرهایی که از غیر انگور گرفته می شود مانند بنگ و زهر و افیون و خواه مستی حاصل نشود مانند حرص و آرزو و حب و شهوت و غضب و حسد و بخل و غم و شادی که باعث غلبه کسالت شود به نحوی که که به اقتضای آن، کسالت بر مقتضای عقل، غلبه کند.

به طور کلی، هر حالتی که به انسان دست بدهد و مانع از تنفیذ حکم عقل و تدبیر آن گردد همان مستی نفس است از هر چیز که ناشی شود و از هر سببی که حاصل گردد.

و در اخبار به تعمیم مستی اشاره شده است، پس در خبری در بیان آیه آمده است: نماز را اقامه نکن در حالی که تو خسته و خواب آلود و سنگین هستی که آن نماز از میل به نفاق است.

و در خبر دیگری است که از جمله مستی‌ها، مستی خواب و مستی شهوت است، که مست خواب جز برای گذراندن شهوت که خود مستی دیگری است از خواب بر نمی خیزد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۳

و آن حالتی را که بعد از قضای شهوت حاصل می شود از قبیل آلودگی و ناپاکی نفس به سبب پلیدی شهوت و کدر شدن آن به کدورات حیوانی و فرو رفتن آن در صفات چهار پایان ... جنابت نامیده اند. و آن اختصاص به آن حالت یا شهوت مخصوص ندارد. بلکه هر چیزی که انسان را آلوده ساخته و او را در حیوانیت بهیمی یا سبعی فرو برد جنابت نفس است.

لذا فرموده است: در حال سکر نماز برپا ندارید تا اینکه از مستی خود، هشیار شوید حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ تا بدانید که چه می گوئید، لفظ «ما» استفهامیه، یا موصوله، یا موصوفه است یعنی تا بدانید آنچه را که می گوئید و کلمه‌ها را از مواضع خودش تحریف نکنید و از آن صورتی که بر آن نازل شده است تغییرش ندهید چنانکه بعضی گفته اند، آیه در وقتی نازل شده است که یکی از صحابه در حالت مستی در نماز، عبارت أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۱) را خواند.

چون از بیان مستی، مستی خمر به خاطر می آید، لذا از این آیه جواز این مستی در غیر نماز مستفاد می شود، که تنها نماز خواندن با آن جایز نیست. از اینرو در خبر وارد شده است: این آیه از جهت این جواز که از آن استفاده می شود، نسخ گردیده است.

از آنجا که به مجرد بیدار شدن از مستی نفس، بدون اینکه اثر آلودگی و پلیدی آن از بین برود نمی توان نماز خواند و موجب مباح بودن نزدیکی به نماز نمی شود، پس اضافه نمود: وَلَا جُنْبًا و وقتی که جنب هستید به مسجدها نزدیک نشوید، زیرا داخل شدن در آنها حرام یا مکروه می باشد. و باید که در نماز قالبی هم داخل نشوید و آن بدین معنی

(۱) به جای آیه دوم سوره مبارکه، الکافرون لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۴

است که در این صورت نماز شما خالص نمی شود، و نیز منظور این است که به نماز حقیقی که اذکار قلبی و اذکار مثالی می باشد مانند مشایخ نزدیک نشوید، و نیز به قلوب و عقولتان که همان نزدیک کننده شما به خدا و نماز شماست نزدیک نشوید، اگر برای شما قلب و عقلی هست که این موضوع را درک کند. و در حالی که جنب هستید به نمازهای حقیقی که جانشینان خدا در روی زمین هستند نزدیک نشوید، یعنی در حالی که شما آلوده به پلیدیهای شهوات و غضبهای نفوس هستید و در حالتی که در تبعات و عقبات آن شهوتها فرو رفته اید. این نزدیک نشدن‌ها برای این است که نمازها را با آلودگی و پلیدی نفوس آلوده نکنید.

إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ (به مسجدها نزدیک نشوید) مگر آنکه مسافر باشید، بطور مطلق در مسجد صوری، یا به شرط تیمم جهت دخول در نماز قالبی یا به شرط تیمم معنوی (از وساوس و پلیدیهای نفس) برای دخول در نمازهای معنوی.

حَتَّى تَعْتَسِلُوا مگر اینکه غسل کنید، بدین گونه که بدنهایتان را در آب فرو برید تا پلیدی و نجاستهای ظاهر بدنهایتان را از

بخارهای پست گندیده غلیظ که در پوست شما حاصل شده است زایل کنید، تا منقذهای بدن که موجب راحتی ارواح حیوانی شما است و بسته شده است، باز شود. زیرا اگر آن نجاست‌ها و بخارها بر بدن‌های شما باقی بماند احتمال این است که به مرض‌های متعدّد مبتلا شوید، پس غسل برای آن است که تا اینکه شما از این شستشوی ظاهری متبّه شوید و به لزوم شستشوی نفس‌هایتان از پلیدی‌های رذائل با آب توبه و بازگشت به پروردگارتان منتقل شوید، پس نفس‌هایتان را در آب طهور فرو برید، آبی که از چشمه ولایت تکوینی و تکلیفی بر شما جاری می‌شود.

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ أُنْفُسُ كُنْتُمْ فِي حُلِيِّكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَبَقْتُمْ عَلَيْكُمْ قُلُوبًا مِّنْ أَرْضٍ مَّاءٍ أَوْ لَبَنٍ أَوْ خُبْزٍ مِّنْ لَّبَنٍ أَوْ مِمَّا يَخْتَلَطُ بِهِ وَلَوْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَطَيَّبُوا آبَهُمْ بِذَلِكُمْ فَذَلِكُمْ بَدَلٌ مِّنْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ وَلَا عَلَيْهِمْ سَاءَةٌ وَلَا عَلَيْهِمْ عَذَابٌ إِنَّهُنَّ أُمَمٌ حَقِيقَةٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۵

و جمله شرط و جزاء معطوف است به اعتبار معنی، زیرا که معنی آن این است: ای اهل ایمان اگر مست بودید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گوئید، و اگر جنب بودید نزدیک نماز نروید تا غسل کنید، و اگر مریض بودید یعنی در وقت اراده نزدیکی به نماز یا در وقت جنابت و اراده اغتسال که از سیاق عبارت، این معنی اخیر متبادر است، و این تبادر دلالت بر قصد عموم از فقره‌های آیه می‌کند، چنانکه عدم تقیید به هر یک از دو معنی نیز دلیل قصد عمومیت داشتن مطلب است. و اینکه مقصود این است که اگر مبتلا به امراض بدنی هستید که مانع از استعمال آب صوری یا مانع از طلب و تحصیل آن است و یا مبتلا به امراض نفسانی هستید که مانع از غسل کردن با آب ولایت یا مانع از طلب و تحصیل آن است در این صورت تیمّم کنید. یعنی در مقابل خداوند به خاک مذلت و مسکنت، که آن بعد از آب ولایت پاکیزه‌تر از هر پاکیزه‌ای می‌باشد روی آورید و به خاک پاک روی زمین تیمّم کنید و با این عمل اثر خاک ذلت را بر صورت‌های معنوی خود ظاهر و تضرّع و خشوع و پریشان حالی را در نزد پروردگارتان نمایان سازید و اثر خاک زمین صوری را بر مقادیم (پیشانیها) بدنهایتان (پیشانی و دست که هر دو تحت عنوان پیشانیها که اعضای پیش نمایان شونده هستند) نمودار کنید.

أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا اگر در سفری هستید که استعمال یا تحصیل آب بر شما متعذّر باشد اعّم از اینکه سفر شما در زمین صوری یا سفر در راههای نفس برای خروج از دیار شرک باشد، که همان دیار نفس است، زیرا شما مادام که در راههای نفس متحیر هستید یا از باب اینکه متذکر آب ولایت نمی‌شوید و توانائی تحصیل آن را پیدا نمی‌کنید یا اینکه هنوز لیاقت اغتسال به آنرا پیدا نکرده‌اید، جز زیان بهره‌ای نخواهید یافت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۶

أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ غَائِطٌ جاهای پست و گود از زمین است که مردم برای قضای حاجت به آن مکانها رو می‌آوردند، پس غائط که نام محلّ است کنایه از مدفوع انسان می‌باشد. و نگفت: «أَوْ عَلَى الْغَائِطِ» تا اینکه با سابقش موافق تر و مختصرتر باشد، زیرا کسی که بر غائط باشد «علی الغائط» اصلاً نمازی از او صحیح نیست و نگفت: «أَوْ عَلَى الْمَجِيءِ مِنَ الْغَائِطِ» زیرا این معنی به لحاظ تأویل داخل در «علی السفر» است و نگفت: «أَوْ جِئْتُمْ مِنَ الْغَائِطِ» تا سابق و لاحق، در مرفوع بودن توافق کنند و بتوان از لفظ «احد»، بدل اشتمال را اراده کرد تا اینکه حکم بر حسب تنزیل صحیح باشد.

و نیز اشاره به این است که هر یک از شما در حالیکه در جماعت نماز گزاران هستید و هر گاه یکی از شما یا از قوای شما و سربازان شما در پستی و گودال نفس افتاده باشید مادام که در آن گودال باقی مانده‌اید حال شما حال آدم مستی است که اصلاً لایق نزدیک شدن به نماز نیست.

و هر گاه از جهنّم نفس منصرف شدید، حال شما حال جنبی است که از شهوت فرج افاقه پیدا کرده ولی هنوز لیاقت استعمال آب ولایت را پیدا نکرده است. یا به آن نمی‌رسد.

تفسیر: ص: ۸۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا آيَا نَدِيدِي أَنهائي را که بهره اندکی مِنَ الْكِتَابِ از کتاب نبوت بردند، بدین گونه که در شریعتی داخل شدند و دعوت ظاهری پیامبری را قبول کردند مانند یهود و نصاری، و مسلمین که با محمد صلی الله علیه و آله به بیعت عام نبوی بیعت کردند بدین نحو که قول او را مخالفت نکنند و امر و نهی او را اطاعت نمایند. نزول آیه اگر چه در مورد علمای یهود است ولی کنایه از منافقین امت است، آنان که از طریق ولایت منحرف شدند و دیگران را نیز از آن منع کردند و آیه، تعجب از حال آنهاست که بر آن حال بودند، زیرا بهره‌ای از کتاب داشتن اقتضا می‌کند که به صاحبان کتاب و بیعت با آنها و قبول ولایت آنها راه یابند، زیرا که اسلام طریق به سوی ایمان است و با اسلام به ایمان هدایت می‌یابند، و لذا خداوند فرمود:

يَسْتَرْوْنَ الضَّلَالَةَ یعنی گمراهی و خروج از طریق ولایت و طریق قلب را در مقابل هدایتی که برای آنها از ظاهر اسلامشان حاصل شده است می‌خرند، چون همان بضاعت آنهاست که از اسلامشان کسب کرده‌اند، و «بالهدی» یعنی به هدایتی که فطرت آنهاست و به آن قانع نمی‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۸۹

وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ یعنی ای مؤمنین آنها می‌خواهند که شما از راه گمراه شوید و راهی را که بر آن هستید (ولایت علی (ع)) گم کنید.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۵] ص: ۸۹

اشاره

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵)

ترجمه: ص: ۸۹

و خداوند به دشمنان شما آگاهتر است و دوستی خدا و یاری او شما را بس است.

تفسیر: ص: ۸۹

وَاللَّهُ أَعْلَمُ خدا دانایتر از شما است بِأَعْدَائِكُمْ به دشمنان شما پس هر کس که با زبانش محبت و دوستی شما را اظهار کرد او را بدوستی نگیرد بلکه به ولایت خدا در مظاهر اولیای خدا اکتفا کنید و کسانی را که خداوند امر کرده است، دوستی و ولی خود قرار دهید.

وَكَفَى بِاللَّهِ و خدا در مظاهرش کافیت و لِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا که دوست و یار شما باشد، پس دوستی و یاری از غیر کسی که خدا و رسولش امر به قبول ولایت او کردند طلب نکنید و آن علی (ع) است بلکه روی دل‌هایتان را از کسی که خداوند نهی کرده است، برتابید.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۶] ص: ۸۹

اشاره

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْتَ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْتَ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶)

ترجمه: ص: ۸۹

گروهی از یهود، کلمات خدا را از جای خود تغییر داده و گویند: فرمان خدا را شنیده از آن سر می‌پیچیم و (به زبان جسارت با تو خطاب کنند) گویند بشنو و ای کاش شنوا نباشی! و گویند ما را رعایت کن و گفتارشان زبان بازی و تمسخر به دین است و اگر به احترام می‌گفتند که ما فرمان حق را شنیده، ترا اطاعت کنیم و تو سخن ما را بشنو و به حال ما بنگر، آنان را نیکوتر و به صواب نزدیکتر بود. خدا آنها را چون کافر شدند، لعنت کرد که به جز اندکی از آنها (لایق رحمت خدا نیستند). ایمان نمی‌آورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۰

تفسیر: ص: ۹۰

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا گروهی از یهود، «من» بیانیته است و ظرف حال است الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ یا «من» تبعیضیه است و خود ظرف مبتداست برای قوی بودن معنی بعضیت در «من» تبعیضیه خواه اسم قرار داده شود یا حرف. یا اینکه ظرف جانشین موصوف محذوف است که آن مبتداست.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ کلمه‌ای را با کلمه دیگر تبدیل می‌کنند، یا بعضی از کلمه‌ها را حذف می‌کنند، یا به غیر مصادیق خود برمی‌گردانند و آنها را با فریب، مصادیق آن جلوه می‌دهند، یا از مقاصدی که مراد است، برمی‌گردانند و غیر مقصود را، مقصود جلوه می‌دهند اعم از اینکه این کار از علم به مصداق و مقصود صورت بگیرد یا از جهل به آن، و این کنایه از منافقین امت و از کاری است که آنها نسبت به کلمه‌های کتاب و سنت انجام داده‌اند آنجا که بعضی را کتمان نموده و بعضی را تبدیل کرده‌اند و بعضی را از مصداق و بعضی را از مقصود برگردانده‌اند. و این مطلب در مورد کسی که خودش را جای بیان کلمه‌ها بگذارد و از جهت جهلی که به آن دارد آنرا از مصداق و مقصود حقیقی برگرداند صادق است مثل بیشتر عامه مردم که چنین می‌باشند.

«و» بیان تحریف این است که يَقُولُونَ سَمِعْنَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَاَطَعْنَا وَاَسْمَعْتَ وَاَنْظُرْنَا در دلشان می‌گویند نافرمانی کردیم. چون تصریح به عصیان نمی‌کنند «و» و می‌گویند اسْمَعْتَ غَيْرَ مُسْمِعٍ معنی «غیر مسمع» را از مقصود اصلی که نشنیدن با کراهت است به نشنیدن در حالت ناشنوایی یا مرگ تبدیل می‌کنند «و» و می‌گویند «راعنا» ما را رعایت کن که «راعنا» را از معنی و مفهوم عربی آن به معنی ناسزا که در زبان خودشان است برمی‌گردانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۱

لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ یعنی حروف را با زبانهایشان می‌چرخانند بدون اینکه معنی معروف آنرا قصد کنند، یا اینکه کلمه‌ها را از معنی معروف مدحی به معنی معروف ناسزا که در لغت خودشان است، می‌چرخانند.

وَطَعْنَا فِي الدِّينِ به سبب آنچه که از خلاف معروف در دل دارند، دین را به مسخره می‌گیرند. طعنا مفعول مطلق است جانشین فعل خودش یا مفعول له است یا حال، و همچنین است «لَيًّا».

وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْتَ وَانظُرْنَا اگر آنها که «راعنا» را به این سخن که «شنیدیم و فرمان بردیم» تبدیل کنند، یا همین

امر را تصدیق کنند.

لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ بِرَأْيِ أَنَا بَهْتَرُ وَمَعْتَدَلُ تَرِ اسْت «۱».

وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لِيَكُنْ خُدا أَنَهَا رَا از خیر و صلاح دور ساخت.

بِكُفْرِهِمْ به سبب كفرشان نسبت به تو فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا پس از آنها تنها تعداد کمی ایمان می آورند و آن ایمان آوردن به بعضی چیزهایی است که باید به آن از آیات کتاب و رسولان ایمان آورد. یا اینکه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ یعنی جز اندکی از آنان بنا بر اینکه مستثنی در کلام منفی تام منصوب باشد (یعنی اندکی از کل

(۱) ... هم چنین در کلمه (اسمع) سزاوار بود بگویند «اسمع اسمعك الله» نه اینکه بگویند «اسمع غیر مسمع و راعنا» که در لغت یهود معنی «اسمع غیر مسمع - یعنی بشنو و کاش نشنوی» را دارد - تفسیر المیزان ذیل این آیه. آنها).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۲

[سوره النساء (۴): آیه ۴۷] ص: ۹۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷)

ترجمه: ص: ۹۲

ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شد به قرآنی که فرستادیم ایمان آورید که مصدق تورات و انجیل شماست پیش از آنکه مستحق عذاب شوید و برویتان از اثر ضلالت خط محو و خذلان کشیم، یا گونه‌ها را واژگون کنیم (و روح انسانی شما را مسخ کنیم) یا آنکه بر شما به مانند اصحاب سبت (شنبه) لعنت و عذاب فرستیم و بترسید که قضای خدا البته واقع شدنی است.

تفسیر: ص: ۹۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ خطاب به اهل کتاب از یهود و نصاری و کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و تهدید آنهاست، یا اینکه مقصود از اهل کتاب امت محمد صلی الله علیه و آله است بنا بر اینکه خطاب ابتداء برای آنها باشد، و احتمال اول ظاهرتر است (که یهود و نصاری و امت محمد صلی الله علیه و آله باشد).

آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا به آنچه از قرآن و از ولایت علی (ع) بر شما نازل کردیم، ایمان آورید.

مُصَدِّقًا که تصدیق کننده و ثابت کننده لِمَا مَعَكُمْ صدق و راستی تورات و انجیل است. ممکن است معنی آیه این باشد که آنچه را که با شماست از احکام نبوت و قبول طاعت نبی صلی الله علیه و آله که شما را از انحنا و کجی خارج می‌سازد، ایمان بیاورید. اگر چه مقصود از ظاهر لفظ یهود و نصاری است ولی از باب کنایه مقصود امت محمد صلی الله علیه و آله است. مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا پیش از اینکه زیبایی‌ها و شکل‌های فطری و کسبی صورت‌ها را محو کنیم.

خدا شرک آورد به دروغی که بافته گناه بزرگی را مرتکب شده است.

تفسیر: ص: ۹۴

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ بِعَبَارَاتٍ تَمَامَتَيْنِ مَظْهَرِ خَدَا كَه عِبَارَتِ اَز عَلِيٍّ (ع) اِسْت، آيَه، بَه كَفْر و شَرْك بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ (ع) تَفْسِيرِ شَدَه اِسْت. زِيْرَا خَدَاوَنَد شَنَاخْتَه و دَرْك نَمِي شُوْد مَگَر دَر مَظَاهِرِش، پَس شَرْك بَه مَظَاهِرِ خَدَا شَرْك بَه خَدَا اِسْت. پَس گُوِيَا كَه گَفْتَه اِسْت: اِي اَمَّتِ مَحْمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ (ع) اِيْمَانِ بِيَاوَرِيْد كَه مَا اَنْ وِلَايَتِ رَا نَاذِل كَرْدِيْم دَر حَالِي كَه تَصَدِيْق كَنَنْدَه اِحْكَامِ اِسْلَامِ اِسْت كَه بَا شَمَاسْت، وَ دَر مَخَالَفَتِ بَا اَنْ اَز عَقُوْبَتِ مَنْ بَتْرَسِيْد، زِيْرَا مَنْ نَمِي بَخْشَم كَسِي رَا كَه بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ (ع) شَرْك بُوْرَزَد تَا چَه بَرَسَد بَه اِيْنَكَه بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ كَاْفِرِ شُوْد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۵

وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ يَعْنِي كَمْتَرِ اَز شَرْكِ رَا هَر چَه بَاشَد چَه بَزْرَگِ بَاشَد وَ چَه كُوچَكِ، خَدَايِ تَعَالَى مِي بَخْشَايِد. لِمَنْ يَشَاءُ هَر كَه رَا بَخْوَاهَد اَز شِيْعِيَانِ عَلِيٍّ (ع). وَ اَنْچَه اَز تَفْسِيرِ آيَاتِ ذَكَرْ شَد رَا جَعِ بَه مَنَافِقِيْنِ اَمَّتِ بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ (ع) اِسْت وَ دَر اِخْبَارِ بَه اَنْ تَصْرِيْحِ شَدَه اِسْت بَا وَجُوْدِ اِيْنَكَه بِيَشْتَرِ اِخْبَارِ وَ اِشَارَاتِ خُوْدِ بَرَايِ اِثْبَاتِ اِيْنِ اَمْرِ كَاْفِيِ اِسْت، لَنْدَا سَزَاوَارِ اِسْت تَا اِيْنِ آيَه رَا اِيْنِ چَنِيْنِ تَفْسِيرِ كَنِيْم (كَه خَدَايِ تَعَالَى اَز شِيْعِيَانِ عَلِيٍّ مِي گَزَرْد).

امام صادق (ع) «۱» در تفسیر ما دُونَ ذَلِكَ فرموده است: مقصود گناهان کبیره و ما سِوَايِ اَنَهَا اِسْت.

وَ دَر حَدِيْثِي اَز رَسُوْلِ خَدَا «۲» اَمْدَه اِسْت: اِگَرِ مُؤْمِنِ اَز دُنْيَا خَارِجِ شُوْد وَ بَرَاوِ، مِثْلِ گَنَاهَانِ اَهْلِ زَمِيْنِ بَاشَد مَرْگِ كَفَّارَه اَنْ گَنَاهَانِ مِي شُوْد.

و مراد از مؤمن کسی است که ولایت را قبول کرده باشد.

وَ دَر اَخْرِ اِيْنِ حَدِيْثِ اَمْدَه اِسْت: خَدَاوَنَد شَرْكِ بَه اُو رَا نَمِي بَخْشَد وَ كَمْتَرِ اَز اَنْ رَا بَرَايِ هَر كَسِ اَز شِيْعِيَانِ وَ دُوَسْتَدَارَانِ تُو يَا عَلِيٍّ (ع) كَه بَخْوَاهَد، مِي بَخْشَد.

(۱) تفسیر الصّافی: ۱/ ص ۴۵۷ و الکافی: ۲/ ح ۱۸.

(۲) تفسیر الصّافی: ۱/ ص ۴۵۸ و تفسیر البرهان: ۱/ ص ۳۷۴ ح ۴ و الفقیه: ۴/ ص ۴۱۱ ح ۵۸۹۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۶

وَ اَز اِمَامِ بَاقِرِ (ع) «۱» اِسْت كَه خَدَاوَنَد نَمِي بَخْشَد كَسِي رَا كَه بَه وِلَايَتِ عَلِيٍّ (ع) كَاْفِرِ شُوْد وَ كَمْتَرِ اَز اَنْ بَرَايِ كَسِي كَه دُوَسْتَدَارِ عَلِيٍّ (ع) بَاشَد، مِي بَخْشَد.

وَ اَز عَلِيٍّ (ع) اِسْت كَه هِيچِ آيَه‌ای بَرَايِ مَنْ اَز اِيْنِ آيَه مَحْبُوْبْتَرِ نِيَسْت.

وَ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ وَ كَسِي كَه بَه خَدَا بَه اِعْتِبَارِ اِيْنَكَه بَه اَتَمِّ مَظَاهِرِ اُو شَرْكِ وَرَزِيْد.

فَقَدِ افْتَرَى اِثْمًا عَظِيْمًا بَرِ خُوْدِ گَنَاهِيِ بَزْرَگِ بَسْتَه اِسْت، اِيْنِ عِبَارَتِ عَطْفِ اِسْت دَر مَعْنِي تَعْلِيْلِ وَ افْتِرَاءِ وَ مَحَقَّقِ مِي شُوْد بَه فَعْلِ وَ قَوْلِ «۲».

[سوره النساء (۴): آیه ۴۹] ص: ۹۶

اعمال طاقت فرسا را از جانب خود انجام می‌دهند و بدین وسیله می‌خواهند بر اقرانشان در کمال، تفوق و برتری پیدا کنند. از این گفتار، چون این توهم پیش می‌آید که عمل فایده و اثری در پاکیزه کردن نفس ندارد و هر کس را که خدا بخواهد تزکیه می‌کند و هر که را که نخواهد تزکیه نمی‌کند. این توهم را چنین رفع نمود که فرمود:

وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتِيلًا یعنی اجر عمل کننده را کم نمی‌کند و هر گاه عمل طبق وجه خودش واقع شود او را عقوبت نمی‌کند، و عقوبت عاصی را زیاده‌تر از اندازه نمی‌کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۰] ص: ۹۸

اشاره

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (۵۰)

ترجمه: ص: ۹۸

بنگر چگونه بر خدا دروغ می‌بندند، همین افترای به خدا گناهی آشکار (بر پلیدی نفس و هلاک آنان) است.

تفسیر: ص: ۹۸

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ در اینکه نسبت طهارت را به خودشان می‌دهند، یا با فعل خود تحصیل طهارت می‌کنند به گمان اینکه در فعل آنان رضایت و اذن خداست. و چون افترای بر خدای تعالی، که در تزکیه نمائی نفسهایشان مندرج است برای هر بیننده و درک کننده‌ای ظاهر و واضح نیست لفظ «انظر» آورد که بر تأمیل و چگونگی عمل و سختی در ادراک دلالت دارد به خلاف زهد نمائی و ایمان آنها به بت و طاغوت که آنرا هر بیننده می‌بیند.

وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا و همین، خود، کافی است که گناهی آشکار باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۱] ص: ۹۸

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۹۹

ترجمه: ص: ۹۹

آیا ندیدی و عجب نداشتی از حال آنان که بهره‌ای از کتاب آسمانی هم داشتند باز چگونه به بتان جبت و طاغوت گرویدند و به کافران مشرک می‌گویند که راه شما به صواب نزدیکتر از طریقه اهل ایمان است.

تفسیر: ص: ۹۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ آيَا أَنهَائِيْ كَمَا مَانَدَ مَنَافِقِيْنَ أُمَّتِ تَو، اَنَدَكِيْ اَز كِتَابِ بَهْرَه‌مَنَد شَدَنَد. اَگَر چَه نَزول آيَه دَر مَورِد اَهْل كِتَاب اَسْت وَلِي كَنَايَه اَز مَنَافِقِيْنَ نِيْز مِي‌بَاشَد كَه وَصِي تُو رَا تَرَكَ مِي‌كَنَد.

يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ «جَبْت» اَسْم بَت اَسْت و سِپَس بَه هَر چِيْزِي كَه جَز خُدا عِبَادَت شُود، اَطْلَاق گَرديده اَسْت.

وَ الطَّاعُونَ مَقْلُوب «طِيعُونَ» اَسْت اَز بَاب مَبَالِغَه دَر «طَاغِي»، و شَيْطَان بَه اِيْن نَام نَامِيْدَه شُدَه اَسْت و سِپَس دَر بَارَه هَر كَس كَه دَر سِر كَشِي و طِغْيَان بَه آخِرِيْن دَر جَه بَرَسَد، بَه كَار رَفْتَه اَسْت.

وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي دَر حَقِّ أَنهَائِيْ مِي‌گُوِيْنَد:

هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا اَصْل كَسَانِي كَه اِيْمَان آوَرْدَه‌اَنَد عَلَيِّ (ع) سِپَس ائْمَه بَعْد اَز او و شِيْعِيَانَشَان مِي‌بَاشَنَد.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۲] ص : ۹۹

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲)

ترجمه: ص : ۹۹

آن گروهند که خدا آنان را لعنت کرد و هر که را خدا لعنت کند دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.

تفسیر: ص : ۹۹

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ خُداوَنَد اَنان رَا اَز دَر گَاه خُود طَرِد كَرْدَه و اَز وِلايَت و اَز پِيروِي كَسِي كَه بَه مَنزَلَه نَمَايَنَدَه خُداوَنَد اَسْت، بَر گَر دَانِيْدَه اَسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۰

وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ كَسِي كَه رَاه خُدا رَا اَز بَاب وِلايَت طَرِد كَنَد فَلَئِنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا يَاورِي نَخَواهد يَافَت زِيْرا يَاري و نَصْرَت عِبَارَت اَسْت اَز كَمَك كَرْدَن بَه يَاري شُدَه اَسْت دَر جَلْب مَنفَعَت و دَفْع ضَرر بَر سَبِيْل تَرَخْم بَر او، و اَن مَوقُوف بَر شِناخت مَنفَعَت‌ها و ضَرر‌ها و شِناخت رَحْمَت و مَحَلِّ اَن اَسْت. پَس كَسِي كَه بَه مَرْدِي كَمَك مِي‌كَنَد، تا مَحبُوبش رَا بَكشَد، يا سَمِّ بِياشامَد و دَر اِيْن مَورِد بَه او رَحْم مِي‌كَنَد يَاري بَه حِساب نَمِي‌آيَد، و تَرَخْم او تَرَخْم نِيْست، بَلَكَه دَشْمَنِي و غَضَب اَسْت اَگَر چَه اَنها كَه اَز ادْرَاك واقِعِي اَشِيْاي مَحْجُوب هَسْتَنَد اَنرا نَصْرَت بَه حِساب مِي‌آوَرَنَد.

و آنانکه حقایق اشیای را می‌دانند همان انبیای و اولیای هستند، و کسی که از آنها رانده شود برای او یار و مددکاری در زمین و آسمان نیست، و یاری کنندگان او از این جهت در حقیقت دشمنان او هستند، و لذا در روز قیامت ظاهر می‌شود که بعضی از دوستان در دنیا، دشمن بوده‌اند مگر آن کسانی که ایمان آورده‌اند که دوستی و یاری آنها از جهت ایمانشان موجب قرب آنان به باب ولایت می‌شود.

سپس گفتار را از تابعین به متبوعین برگردانید و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۵۳] ص : ۱۰۰

اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳)

ترجمه: ص: ۱۰۰

آیا آنان که از احسان به خلق خدا به هسته خرمائی بخل می‌ورزند، بهره‌ای از ملک و سلطنت خواهند یافت؟

تفسیر: ص: ۱۰۰

أَمْ لَهُمْ یعنی آیا برای متبوعین نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره‌ای از ملک است تا اینکه بدان وسیله مستحق پیروی باشند، و اگر فرض شود که نصیبی و بهره‌ای از ملک را دارند فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ آنها از شدت بخل به مردم چیزی نمی‌دهند یعنی به مردمی که انسانیت را تحقق بخشیده‌اند که اولیای الهی باشند- که اصل آنان علی (ع) است، حقی نمی‌پردازند تا چه رسد به اشیاء مردم و نسناس‌ها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۱

نَقِيرًا نفیر نقطه‌ای است که در وسط هسته خرماست و آنرا در کوچکی و حقارت مثال می‌زنند، و معنی آیه این است که آنان بهره‌ای از ملک و سلطنت ندارند تا مردم در آن طمع کنند، و پیرو آنها باشند، و حال آنها چنین است که حتی اگر بهره‌ای از ملک را نیز دارا بودند به مردم آن چیز پست و حقیر را هم نمی‌دادند تا چه برسد به آنها که نسناس هستند. پس نه ملک و سلطنت آنان سزاوار پیروی از آنهاست و نه حال آنها. سپس کلام را به اتباع و متبوعین جمیعا برگردانید و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۵۴] ص: ۱۰۱

اشاره

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)

ترجمه: ص: ۱۰۱

آیا حسد می‌ورزند (یهود) با مردم (مسلمانان) چون آنها را خدا به فضل خود برخوردار فرمود که البتّه ما بر آل ابراهیم (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم.

تفسیر: ص: ۱۰۱

اشاره

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ یعنی این پیروان به علّت حسادت، از غیر ناس (غیر مردم) یعنی رؤسای گمراهی و ضلالت پیروی کرده‌اند، و متبوع حقیقی را که اولیای خداوند و اصل آنها علی (ع) است، ترک کردند و متبوعیت را برای نفس خودشان ادّعا کرده‌اند، همه اینها می‌خواهند، فضل خدا از مردم زائل شود. مقصود از این مطلب، بیان کردن حسد آنان است. و منظور از «ناس» بعد از محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلِيٌّ (ع) و جانشینان او هستند. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۲

عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ آنچه خدا از فضل خود که همان امامت و خلافت باشد به آنها داد فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ به کوری چشم دشمنان آنها، به آل ابراهیم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و عَلِيٌّ (ع) و جانشینان او هستند، کتاب و حکمت بخشیدیم. و آنها را به ابراهیم اضافه کرد تا اشاره به فضیلت دیگری برای آنها باشد و غیظ و کینه دشمنان آنها زیاد شود.

الْكِتَابَ یعنی نبوت، زیرا که مرتبه نبوت از آن جهت که قابلیت نقش پذیری احکام الهی از مرتبه ولایت را دارد، از آن تعبیر به کتاب می‌شود، چنانکه رسالت نیز همینطور است، و به زودی خواهم گفت که مقصود از ملک عظیم همان کتاب است، و در اول این تفسیر تعمیم اطلاق لغت «کتاب» گذشت. پس در هر جائی بر حسب اقتضای مقام، یک معنا از آن اراده می‌شود.

تحقیق معنی حکمت ص: ۱۰۲

وَالْحِكْمَةُ حکمت عبارت است از قدرت و نیرویی که به سبب آن، انسان بر ادراک دقایق امور و خفایای مصنوع قدرت پیدا می‌کند. و همچنین می‌تواند مصنوعات را بیافریند که مشتمل بر دقایق صنع باشد.

پس حکمت به اعتبار متعلقش مرکب از دو جزء است، یک جزء علمی که حکمت نظری نامیده می‌شود و یک جزء عملی که حکمت عملی نامیده می‌شود، و در زبان فارسی از آن دو، به «خرده‌بینی و خرده کاری» تعبیر می‌شود.

گاهی از حکمت به اتقان (دقت و درستی) در عمل تعبیر می‌شود.

تا اشاره به یکی از دو جزء حکمت باشد، و گاهی به کمال و اتقان در علم تعبیر می‌شود و آن اشاره به جزء دیگر است، و گاهی به اتقان در علم و عمل تفسیر می‌شود که اشاره بهر دو جزء باشد و حکمت که در مقابل جرزه (بی‌باکی) ذکر می‌شود عبارت از آن است که در تدبیر معیشت از جهت علم و عمل قوام و اساس باشد و جرزه افراط آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۳

و این حکمت از نتایج مرتبه ولایت است، زیرا که ولی با تجردش می‌تواند دقایق اشیاء را بشناسد، و اگر بخواهد بشناسد چیزی از او پوشیده نمی‌ماند، و همچنین می‌تواند دقایق مصنوعات را خودش بسازد و خلق کند، زیرا چیزی از او ممتنع نیست و از ایجاد آن خودداری نمی‌کند.

و حکیم مطلق نخست خدای تعالی است، سپس انبیاء و رسولان از جهت ولایتشان، سپس خلفا و جانشینان آنها و سپس آنها که به آن بزرگواران شباهت دارند. و اولین مرتبه حکمت این است که دقایق صنع خدا را در خودت و بدنت درک کنی، و بفهمی که تو در برزخ بین عالم سفلی و علیا آفریده شده‌ای و اینکه نفس جهت تصرف در ملکوت در حالت قابلیت محض آفریده شده است. زیرا که نفس آبائی از تصرف بر آن دو (ملکوت علیا و سفلی) ندارد، و اینکه تصرف در ملکوت سفلی نفس را به سوی سجن و سجن، و تصرف علیا، آنرا به تصرف ملأ اعلی می‌کشاند. همه اینها بر سبیل معرفت و شناخت است نه بر طریق علم و دانستن و گمان که طریق حکمای اخلاق است، زیرا اینان به علم کلی قناعت می‌کنند، در حالی که از نفوس جزئی خود غافل هستند، پس از علمشان بهره‌ای نمی‌برند. امیاهل معرفت، بر دقایق عمل قدرت می‌یابند تا راههای تصرف ملکوت سفلی را ببندند. و راههای تصرف ملکوت علیا را باز کنند، مانند قدرت علی (ع) در جنگ، بر ترک حمله به دشمن، در حینی که به دشمن ظفر یافت و شمشیر را بر روی دشمن بلند کرد، و دشمن بر روی علی (ع) آب دهن انداخت، که علی (ع) شمشیر زدن را رها کرد، زیرا که نفس او برای شمشیر زدن به هیجان آمده بود.

پس انسان وقتی آنچه را که ذکر شد شناخت و قدرت پیدا کرد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۴

سپس وقتی که خداوند دانست که در او استعداد اصلاح غیر وجود دارد او را به بشریتش برمی گرداند و به او خلعت نبوت و رسالت یا خلافت می دهد، و او را به دقایق صنع در ملک و ملکوت آگاه می سازد، و او را بر دقایق تصرف در اشیا قادر می سازد و جمیع موجودات را در خدمت او قرار می دهد و آن آخرین مرتبه حکمت است.

مقصود از حکمت در اینجا، ولایت است چون ولایت از نتایج حکمت است و این بیان حکمت و تحقیق آن است، و تفسیرات مختلف که در سخنان آنها آمده است به همین معنی برمی گردد. مانند اینکه گفته شود: حکمت شناختن حقایق اشیا است آن چنان که هست، یا حکمت عبارت از علم به نیکی ها و عمل صالح است، یا انجام دادن فعلی است که سر انجام پسندیده‌ای دارد، یا اقتدا کردن به خالق است به قدر طاقت بشر، یا تشبیه به اله است در علم و عمل به قدر طاقت بشری.

وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا مَلِكًا، اسم مصدر است به معنی چیزی که ملک انسان می شود، و بر هر مملوکی اطلاق می شود، مخصوصاً بر عالم طبع. چون هیچ جهتی جز مملوکی در آن نیست بر خلاف ملکوت که آن مبالغه در مالکیت است. زیرا که ملکوت اگر چه از وجهی مملوک است ولی یک نوع مالکیت ملک برای آن ثابت است، مانند مالکیت جبروت نسبت به پائین تر از خودش و مالکیت لاهوت نسبت به ماسوای خودش.

مقصود از ملک عظیم، در اینجا که مقابل کتاب و حکمت است عبارت از رسالت و جانشینی رسالت است که آن رسالت از جهت اینکه جامع بین وحدت و کثرت کامل است، ملکی است که بزرگتر از آن وجود ندارد. در خبر، به طاعت واجب که لازمه رسالت است، و به طاعت تکوینی جمیع موجودات که لازمه ولایت است، و نیز به ملک دلها تفسیر شده است. تکرار «آتینا» برای اشاره به این است که ملک عظیم، خود مستقلاً مورد امتنان و انعام است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۵

[سوره النساء (۴): آیه ۵۵] ص: ۱۰۵

اشاره

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

ترجمه: ص: ۱۰۵

آنگاه برخی کسان، بدو گرویدند، و برخی کسان، راهزن دین و مانع ایمان به او شدند و آتش افروخته دوزخ برای کیفر کفر آنان بس است.

تفسیر: ص: ۱۰۵

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ عطف است به اعتبار معنی، گویا که خدای تعالی بعد از آنکه از ناس که مورد حسد قرار گرفته‌اند علی (ع) را اراده کرد، و بعد از ذکر صریح اینکه او را از فضلش عطا نموده است و ذکر تلویحی و با کلمات کتاب و حکمت و ملک عظیم فرموده باشد: شایسته است که مردم به او ایمان بیاورند، و از طاعت او خارج نشوند، ولی آنها پراکنده و مختلف گشتند. ممکن است عطف بر محذوف باشد که جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است که: نسبت به علی (ع) چه کردند؟ پس

فرمود:

در باره حقایقیت او اختلاف پدید آوردند. بعضی هم، مانند سلمان و اقرانش به او ایمان آوردند. وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ بَعْضِيْ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيْرًا یعنی اگر در دنیا عقابشان نکنیم جهنم آخرت، آنها را کافی است. و جمله عطف است بر مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ از قبیل عطف انشاء بر خبر، یا به اعتبار لازم معنی آن، گویا که گفته است: بعضی از آنها از گرویدن به علی (ع) جلوگیری کردند و آتش جزای آنهاست. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۶

[سوره النساء (۴): آیه ۵۶] ص: ۱۰۶

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶)

ترجمه: ص: ۱۰۶

آنان که به آیات خدا کافر شدند بزودی در آتش دوزخشان در افکنیم که هر چه پوست تن آنها بسوزد، به پوست دیگر مبدلش سازیم تا سختی عذاب را بچشد که همانا خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است.

تفسیر: ص: ۱۰۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا تفصیل حال ایمان آورندگان به علی (ع) و اعراض کنندگان از اوست، و حال اعراض کنندگان را مقدم داشت تا افتتاح و اختتام بحال مؤمنین باشد، گویا که گفته است: «اما کسانی که اعراض کردند از او ... و اما کسانی که ایمان آوردند به او ...» ولی عبارت را این چنین ادا نمود تا اشاره به تعلیل قول خدا كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيْرًا باشد، و نیز اشاره به این باشد که آنها کافر هستند و اینکه علی (ع) بزرگترین آیات است، و اینکه کافر به علی، کافر به جمیع آیات است.

كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ کلمات حکما و صوفیه در کیفیت خلود اهل آتش و عذاب دائمی آنها مختلف است. و اصحاب شرایع همگی اتفاق بر خلود آنها دارند و کسی که محکوم به اهل سجین است از آن مکان (خانه‌اش) نجات پیدا نمی‌کند، و اینکه برای هر خانه‌ای آباد کنندگانی است، که آنها اهل آن خانه هستند که هرگز از آنجا خارج نمی‌شوند. و تبدیل پوستهایشان بر حسب ملکات پست و اخلاق و عقائد باطل و فاسد آنها صورت می‌گیرد، زیرا آن ملکات پست از فروع و شاخه‌های درخت خبیث است ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۷

که از روی زمین بریده شده باشد و استقرار و قراری برای آن نباشد و مقصود، از پوستها، یا پوستهای بدن‌های است یا پوست‌های ارواح و بدنهای خبیث آنهاست. و سؤال اینکه معاقب غیر از کسی است که گناه کرده است، از اصل ساقط است و جواب ندارد. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا هِیچ مانعی از حکم و عقوبت کردن او نیست، حَکِيمًا بدون استحقاق عقاب نمی‌کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۷] ص: ۱۰۷

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلَالٌ
ظَلِيلًا (۵۷)

ترجمه: ص: ۱۰۷

و آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، به زودی در بهشتی در آوریم که از زیر درختان آن نهرها جاری است، و در آن زندگانی جاوید کنند و در بهشت برای آنها جفت‌هایی پاکیزه است و آنان را به سایه رحمت ابدی خود در آوریم.

تفسیر: ص: ۱۰۷

وَالَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِي كَه بِه عَلِي (ع) ايمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و اینکه در ایمانشان خیر و خوبی کسب کردند. این عبارت تا آخر آیه برای امیدواری و پاداش چنین مؤمنینی است. سپس گفتار را به مردمی که مورد حسد قرار گرفته‌اند برگردانید و آنها را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۵۸] ص: ۱۰۷

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
بَصِيرًا (۵۸)

ترجمه: ص: ۱۰۷

خدا به شما امر می‌کند که البته امانت‌ها را به صاحبان آن باز دهید و چون میان مردم حکم کنید به عدالت داوری کنید همانا خدا شما را پند نیکو می‌دهد و خدا به هر چیز آگاه و بصیر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۸

تفسیر: ص: ۱۰۸

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَي مردمی که مورد حسد قرار گرفتید و خداوند به شما از فضل خود عطا کرد و به شما کتاب و حکمت و ملک عظیم داد.

أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا امانت‌ها را به صاحبانش برگردانید تا شکر نعمتی را که خدا به شما داده بجا آورده باشید، و امانت را به غیر صاحبانش ندهید که به امانت ستم روا داشته‌اید و از صاحبانش منع نکنید که به آنها ظلم کرده‌اید.

با وجودی که خطاب مخصوص آنان است ولی مطلب عمومیت دارد و غیر آنها را نیز شامل می‌شود، چون دیگران مأمور به تأسی به آنها هستند لذا آیه را در اخبار نیز تعمیم داده‌اند.

تحقیق معنی امانات ص : ۱۰۸

امانت چیزی است که نزد امین گذاشته می‌شود به قصد حفظ و نما (نمو و زیاد کردن) ی آن اگر قابل نما باشد. و امانتهای خدا نزد انسان بسیار است، که از آن جمله امانتی است که خداوند آنرا بر آسمان و زمین عرضه داشت و آن امانت اصل و اساس و اشرف و با نموترین امانتهاست، و آن لطیفه سیاره انسانی است که گوهری شریفتر از آن در خزائن خدای تعالی نیست.

آنگاه که خداوند خواست، آن امانت را از خزائن خود بیرون بیاورد، چون امانت گرانبهائی بود، دشمنان زیادی داشت. برای آن از سماوات ارواح محلّ امنی طلب کرد. پس هیچ محلّ امنی برای ودیعه گذاردن آن نبود، سپس آنرا بر زمینهای اشباح از دو ملکوت (علیا و سفلی) و جمله عالم طبع عرضه نمود و باز محلّ امین پیدا نکرد.

سپس آنرا بر موالید جماد و نبات و حیوان عرضه نمود آنها نیز اهلیت اخذ و حفظ آن امانت را نداشتند، سپس آنرا بر عالم انسان عرضه کرد که او را اهل یافت و امانت را نزد او به ودیعت گذاشت و انسان آنرا قبول کرد. و آنگاه که انسان پذیرای امانت شد به علت گرانبها بودن و شرافت امانت، موجب می‌شد که حاسدان و دزدان آن، از اهل عالم سفلی فراوان باشد و بدون امداد از صاحب امانت دفاع برای انسان ممکن نباشد ... لذا خداوند برای انسان لشکریانی از عالم علوی قرار داد و آنها را امر به حفظ امانت و رشد و بالندگی کرد تا هر وقت که خدا آن امانت را بخواهد سالم و بالنده به او برگردانده شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۰۹

پس هر کس که امر خدا را فرمان برد، با طالبین بدون استحقاق و دزدهای امانت جهاد کند، و آنرا از دست دزدان حفظ نماید و به آن رشد و نمو و فزونی ببخشد، مستحقّ خلعت فاخر گرانبها و منصب عالی ولایت و نبوت و رسالت و خلافت و جلوس در جایگاه صدق و راستی، در جوار رحمت فرمانروای مقتدر «ا» می‌شود.

و هر کسی که در مراعات آن امانت اهمال ورزد تا دزدان آنرا برابیند مستحقّ زندان و عقوبات می‌شود.

سپس بعد از آن امانت، امانتهای دیگری نیز هست که خداوند آنها را در انسان به ودیعت گذاشته است، تا آن امانت اصلی را حفظ کند، و آنها غیر از سربازان علوی هستند که خدا آنها را آماده کرده است، که در حفظ امانت اصلی به انسان کمک کنند. و آن امانتهای بعدی، عبارت از قوای مدرکه و اعضای ظاهری و باطنی است که خداوند، امر به حفظ آنها کرده است. چه آنها نیز طالبان و دزدانی از عالم سفلی دارند، و امر کرده است، که آنها را نیز به صاحبش که عقل است برگردانیم.

سپس قوه قبول تکالیف است که خداوند امر کرده است که آن را نیز به صاحبش که عقل در مظاهر بشری است برگردانده شود، بدین نحو که

(۱) اشاره به آیه ۵۵ سوره «القمر» که می‌فرماید: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۰

آنرا بر عقل عرضه کرده، و تسلیم امر و نهی او ساخته است.

سپس تکالیف قالبی نبوی است که با بیعت عامه حاصل می‌شود و امر کرده است که بعد از حفظ و افزودن و نمو آنها به صاحبش که صاحب تکالیف قلبی است برگردانده شود بدین گونه که امانت در حال سلامت و نمو به او عرضه شود.

سپس تکالیف قلبی باطنی است که از صاحب دعوت باطنی با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت خاص گرفته است، و امر کرده است امانت را به اهلش برگرداند که آن صاحب دعوت تام و ولایت مطلق، علی (ع) است.

و وقتی که این امانت‌ها برای او کامل شد و آنها را حفظ کرد و فزونی بخشید و به صاحبانش برگردانید و آنها نیز از پذیرش آن خشنود شدند، و او نیز راضی گشت خداوند امانات شریف و گرانبهای دیگری، نزدشان به ودیعت می‌گذارد که همان ودیعه‌های خلافت الهی در عالم کبیر است، که در لباس نبوت، یا رسالت یا خلافت یا امامت است که آن بعد از امانت اول، شریفترین امانتهاست. و آن امانت‌ها نیز مختلف، هستند، یک قسم از آنها از قبیل تکالیفند که اهل آنها کسانی هستند که آماده قبول و عمل به آن تکالیف می‌باشند.

قسم دیگر آن امانت که همان خلافت است، صاحبان مخصوصی دارد و آنها کسانی هستند که قابلیت اصلاح خلق و تبلیغ را دارند. مانند مشایخ و نواب که جانشینان انبیا و اولیا بوده‌اند. و قسم دیگر امانت عبارت از اصل خلافت الهی است که اهل آن کسانی هستند که بعد از رحلت انبیا و اولیا، جانشین آنها می‌باشند. و بر امانت‌های مردم که از اعراض دنیوی است، نیز امانت صادق است و آنها نیز اهلی دارند که همان صاحبان امانت‌ها می‌باشند.

وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ یعنی حکومت بین مردم برای شما حتمی نیست و شما در این مطلب مختار هستید ولی اگر حکومت و داوری کردید، خداوند به شما امر می‌کند که به عدل داوری کنید، یعنی به سبب عدل که در دست شماست از سیاست‌هایی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، یا با آلت عدل حکم کنید، که همان سیاست‌های الهی است، یا در حالی که متلبس به عدل و تسویه بین دو خصم هستید، یا متلبس به عدل و استقامت بوده از اعوجاج و کجی که از دخالت شیطان ناشی می‌شود خارج هستید. و یا در حالی که حکم شما متلبس به عدل و مساوات است، داوری کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۱

و عدل بین دو خصم عبارت است از مساوات بین آن دو، در جای نشستن و در گفت و شنود و شروع در خطاب و توجه و خوشروئی بلکه در میل قلبی است، زیرا که مساوات در این امور خروج از کثرتی است در صورتی که هر دو مسلمان باشند، چون اگر هر دو مسلمان بودند و تو بین آن دو، مساوات برقرار نکردی ستمکار به حساب می‌آیی، و همچنین اگر در میل قلبی و باطنی از جهت حکومت بین آن دو فرق گذاشتی تو با تصرف شیطان کج شده و از عدل خارج شده‌ای.

إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ پس موعظه خدا را قبول کنید، که بهترین امری است که خدا به شما توصیه و موعظه می‌کند، این جمله معترضه است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا تعلیل ادای امانت به اهلش و حکم به عدل است و بر حذر داشتن از مخالفت است.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۹] ص: ۱۱۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)

ترجمه: ص: ۱۱۱

ای اهل ایمان، خدا و رسول و صاحبان فرمان از طرف خدا و رسول را، اطاعت کنید و چون در امری کارتان به گفتگو و نزاع کشد

به حکم خدا و رسول باز گردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار برای شما از هر چه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۲

تفسیر: ص: ۱۱۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ خدا را اطاعت کنید در آنچه که نازل شده، و مخصوصا عمده آنچه که نازل شده و آن چیزی است که صلاح شما و رفع نزاع و ردّ خلاف شما به آن بسته است، و آن امر عبارت است از تعیین کسی است که در همه امور دنیوی و اخروی خود، و همچنین در هر چیزی که بر شما مشتبه شود به او مراجعه می کنید. و آن قول خدای تعالی است «إِنَّمَا وَكَلَّمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ... تا آخر» خلافتی بین مسلمانان نیست که آن در مورد علی (ع) است.

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ اطاعت رسول بکنید در چیزی که برای شما آورده است و در چیزی که شما را از آن نهی کرده است. و ما آتَاكُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ و ما نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه پیغمبر برای شما آورده است بگیرید و از آنچه نهی کرده است دور باشید» و مخصوصا عمده و مهم آن چیزی که برای شما آورده است و آن قول رسول صلی الله علیه و آله است بعد از آنکه گفت:

(الست اولی بکم من انفسکم) آیا من نسبت به شما از خودتان برتر نیستم؟، فرمود: «ألا و من كنت مولاه فهذا علی (ع) مولاه» و بین مردم اختلافی نیست که این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

تحقیق معنی اولوا الأمر ص: ۱۱۲

وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ لفظ أَطِيعُوا را تکرار نکرد تا اشاره به تعیین اولوا الامر باشد و اینکه اولوا الامر، کسی است که شأنش شأن رسول، و امر او امر رسول و طاعت او طاعت رسول باشد. تا اینکه برای هر یک، طاعت

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۳

غیر از طاعت دیگری نباشد. و تفسیر اولی الامر به فرماندهان لشگرها و پادشاهان صوری اسلامی نقض صدر آیه یا التزام نسخ آن و یا التزام تقیه، نزاعی نیست، نزاع در این است که در امر دین، بدون تقیه، اطاعت از آنها بکنیم و از آن لازم می آید آنچه که ذکر شد، زیرا که واو عطف برای جمع است و بعضی از سلاطین فاسق هستند که امر آنها گاهی بر خلاف امر خدا و رسولش است و جمع بین اطاعت‌های سه گانه ممکن نیست، پس وجوب اطاعت از سلاطین یا باید ناقض وجوب اطاعت رسول باشد یا ملتزم به اجتماع نقیضین باشیم. زیرا که سلاطین جور وقتی که به قتل نفس محترمی امر می کنند، امر آنها متناقض با نهی خدای تعالی است، و همچنین است حال آنها در امر به ندیمانشان در مورد شرب خمر با اینکه خدای تعالی از آن نهی کرده است.

و تقریر مطلب این است که اگر مقصود از اولی الامر، سلاطین باشد به زعم آنان، لازم می آید که طبق صریح آیه، که طاعت اختصاص به آنها ندارد فقط پیروی در چیزهایی که امر و نهی می کنند و خلاف شرع نباشد، واجب است.

ایراد نشود که اطاعت مخصوص عبارت از صدر آیه است، زیرا امر به طاعت خدا و رسول قبل از طاعت سلطان مفید این است که طاعت سلطان در جایی که با طاعت خدا و رسول منافات نداشته باشد، واجب است. در جواب می گوئیم: که در این هنگام امر به

طاعت سلطان، لغو می‌شود زیرا اگر امر سلطان مطابق امر خدا و رسول باشد که امر به اطاعت خدا و رسول کافی است و احتیاج به طاعت سلطان نیست و اگر امر سلطان منافی امر خدا و رسول باشد و رسول مفید عدم وجوب طاعت سلطان است.

و اگر مطابقت امر سلطان با امر خدا و رسول و عدم مطابقت آن معلوم نباشد در این صورت، یا ما مأمور به تشخیص مطابقت و یا عدم آن هستیم و بعد از تشخیص، طاعت و یا عدم طاعت واجب می‌شود که بعد از تشخیص همان دو حالت قبلی پیش می‌آید. و اگر ما مأمور به تشخیص مطابقت نباشیم، در این صورت یا ملتزم به این هستیم که امر سلطان مبین امر خدا و رسول و مطابق با آن است که این خلاف فرض و التزام مذهب خصم است، یا اینکه ملتزم نیستیم که امر سلطان مبین و مطابق امر خدا و رسول باشد. و در این صورت لازمه اطاعت از سلطان تشویق و تحریک به حرام از جانب خداست، و همه این‌ها از لوازم و توالی باطل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۴

و هر جا که اطاعت سلاطین در جمیع آنچه که امر و نهی می‌کنند، واجب شود، لازم می‌آید که طاعت آنها واجب باشد در جائیکه مخالف امر و نهی خدا و مناقض آن دو است، در این صورت یا این است که وجوب طاعت سلاطین مقدم بر وجود طاعت خداست و وجوب طاعت خدا هم به حال خود باقی است که نقض لازم می‌آید، یا اینکه رافع وجوب طاعت خدا و بیان پایان پذیرفتن وجوب طاعت خداست که در این صورت نسخ لازم می‌آید. یا ملتزم به بقای هر دو وجوب طاعت می‌شویم که لازم می‌آید اجتماع نقیضین جایز باشد، زیرا که تعلق امر و نهی به یک قضیه در زمان واحد مستلزم این است که ایجاب و سلب آن قضیه جایز باشد و آن تناقض است.

حاصل مطلب این است که اگر منظور از اولی الامر سلاطین باشند متناقض با صدر آیه است. به خلاف وقتی که مقصود از اولی الامر کسی باشد که شأنش شأن نبی صلی الله علیه و آله و امرش امر او و عملش، عمل او باشد و خودش از خطا و لغزش معصوم باشد که در این صورت امر او، موافق و مبین امر رسول می‌شود.

و اگر چیزی جز این آیه در اثبات مدعای شیعه نبود همین آیه کافی بود و احتیاج به غیر آن نبود. با اینکه دلیلهای متعدّد عقلی و نقلی بر مدعای شیعه وجود دارد که قوم، آنرا در کتابهایشان تدوین کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۵

و توّسل عامّه به اجماع و حدیث: «أمت من بر خطا اجتماع نمی‌کند» را، آیه خیره «۱» و حدیث غدیر که پیامبر خدا در حضور جمع کثیری ایراد فرمود و کثرت اخبار به نحوی است که انکار آن بر ایشان ممکن نیست.

از سوی دیگر اجماع، تنها یک ادعا و افترا است چون بعضی از صحابه از بیعت خارج شدند و خیلی‌ها نیز در سقیفه حاضر نشدند، و جمعی خلافت ابی بکر را رد کردند. از طرفی متوّسل شدن آنان به امام جماعت شدن ابی بکر در حال حیات رسول خدا برای نماز، خود دلیلی علیه آنهاست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه خوب شد و بهبود یافت و فهمید که ابا بکر برای مردم امام شده است با اینکه هنوز ضعیف بود، از خانه بیرون آمد و ابا بکر را قبل از اتمام صلاه از جای خود برکنار کرد و خود امامت مردم را به عهده گرفت، و این مطلب دلیل این است که ابا بکر به امر پیامبر امام نشده بود و امامت سزاوار او نبود، و گر نه تقریر رسول خدا بر امامت ابی بکر در حال حیات خودش واجب می‌شد.

و حدیث اینکه آن دو نفر آقای پیر مردان بهشت هستند از جهت عقل و نقل مورد قبول نیست، زیرا اهل بهشت بر حالت جوانی، که شریفترین حالات است، می‌باشند. چنانکه وارد شده است که اهل بهشت در سن نوجوانان تازه سال هستند.

و حدیث: «اگر من مبعوث نمی‌شدم عمر مبعوث می‌شد» قول نبی صلی الله علیه و آله در حق متخلفین از لشکر اسامه را تکذیب می‌کند، که پیامبر فرمود،

(۱) اشاره به آیه ۶۸ سوره قصص است که می‌فرماید: **وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ**. یعنی پروردگارت آنچه بخواهد می‌آفریند و آنچه را که بهتر باشد برای آنها برمی‌گزیند و نیز آیه ۳۶ سوره احزاب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۶

خدا لعنت کند کسی را که از پیوستن به لشکر اسامه تخلف کند). به احضار قلم و دوات برای رفع نزاع و قول عمر در باره پیامبر: که این مرد، هذیان می‌گوید، حدیث بالا را تکذیب می‌کند.

از سوی دیگر حتی به زعم و گمان خودشان ابو بکر خلیفه بلا- فصل است، و پیامبر با علی (ع) عقد برادری بسته نه با عمر، و در وصیت به ادای دیونش علی (ع) را وصی قرار داده است، و انجاز وعده‌هایش را به علی (ع) محول کرده است، و به او گفته است: تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی و اینکه علی (ع) در زیر کساء به منزله خود پیامبر است همه اینها می‌رساند که عمر، مستحقّ بعثت نبود، و حدیث بالا صحیح نیست، زیرا اگر مستحقّ بعثت بود، به همه اصحاب کساء سزاوارتر از دیگران بود، که در زیر کساء قرار گیرد.

و حدیث تأسی و اقتدای جبرئیل به ابو بکر در پوشیدن پشم و رضایت خواست خدا از او نیز صحیح نیست، و این مطلب که تأسی به پیامبر بهتر و طلب رضایت پیامبر سزاوارتر است آنرا تکذیب می‌کند. با اینکه خداوند راضی ساختن پیامبر را به آینده موکول می‌کند که می‌فرماید: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** و حدیث فرار شیطان از هیبت عمر را تکذیب می‌کند، و فرار کردن عمر در جنگ احد و آیه **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا** در مورد فرار کنندگان جنگ احد نازل شده است.

حاصل مطلب اینکه مقدماتی که آنها تنظیم کردند خود آگاه یا ناخودآگاه مختل است. زیرا که آنها با زبان حال و قال می‌گویند که:

ابو بکر معصوم نبود، و هر کس که معصوم نباشد، اشکالی ندارد که خلیفه رسول باشد، پس ابو بکر ممکن است که خلیفه رسول باشد، و هر کس که خلیفه بودن او ممکن باشد و امت اجماع بر خلافت او کرده باشند او خلیفه رسول است، پس ابو بکر خلیفه است

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۷

در جواب می‌گوئیم: صغری در قیاس دوّم که می‌گفت ابو بکر ممکن است خلیفه باشد و امت بر آن اجماع کرده‌اند باطل است، و هم امکان خلافت ابی بکر باطل است چنانکه می‌آید، و هم اجماع امت، چنانکه دانستی. و کبرای آن نیز باطل است به سبب آیه خیره که معصوم به غیر معصوم برتری دارد. بلی، صغری در قیاس اوّل مسلم است، بلکه می‌گوئیم: ابا بکر نیز مانند عمر از جیش اسامه تخلف کرد تا چه برسد به معصوم بودنش.

امّا کبرای قیاس اوّل نیز فاسد است، زیرا که رسول صلی الله علیه و آله دارای رسالت و خلافت الهی بود و این معنی اقتضا می‌کند که صاحب رسالت و خلافت مانند خداوند به هر یک، در مقام خودش نگاه کند و حقّ هر چیزی را بر حسب استعداد و زبان استحقاقش، بدهد، و هر چیزی را با اسباب حفظش، حفظ کند، و گر نه خلیفه خدا نمی‌تواند باشد و فقط سلطنت می‌تواند داشته باشد که صاحب سلطه نسبت به هر کسی باشد که داخل در زیر دست او بشود، و این سلطنت اقتضا می‌کند که بر حسب امور دنیوی، بر مردم مسلط بوده و به هر نحو که بخواهد بر آنها تصرف داشته باشد.

پس اگر مقصود از خلیفه بودن و امکان عدم عصمت او، خلیفه بودن و سلطنت و غلبه در دنیا باشد، مسلم است که در چنین حالی عصمت لازم نیست، بلکه فسق او جایز است، ولی بحث و کلام در خلافت رسالت و سیاست الهی است و این وصف اقتضا می‌کند که صاحبش مانند رسول بینا و ناقد و عالم به مرتبه هر یک و استعداد و خواستگاه وجودی آن باشد، و برزخ و واسطه بین خلق و

حقّ بوده و هر یک را به کمال و غایتش برساند و گر نه مفسد در زمین و نابود کننده حرث و نسل می‌شود.

از سوی دیگر، اگر خلق تصدیق نکنند که او از جانب خدا بصیر است، و به خفیات موجودات و آشکاریهای آنها آگاه است، و بر حفظ هر یک در مرتبه خودش تواناست، و توان این را دارد که حقّ هر کسی را بدهد، اطاعت خلق از او، از صمیم قلب واقع نمی‌شود. و باطنا مردم تسلیم او نمی‌گردند. و در نتیجه، از او نفع اخروی نمی‌برند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۸

پس اگر بدانند که او معصوم نیست و در آنچه که به آنها القا می‌کند ممکن است خطا کند، چگونه تسلیم او می‌شوند.

و مسأله عصمت چیزی است که نصّ در حقّ او اقتضا کرده است، چون عصمت و بصیرت و علم به باطن امور، چیزی نیست که از ظاهر بشری معلوم باشد و با دیدن درک شود تا برای مردم شناختن آن ممکن باشد، بلکه عصمت امر خفی است که آنرا درک نمی‌کند مگر کسی که احاطه به آن داشته و عالم به سرائر و خفیات او باشد. بنا بر این کسی که نصّی بر او نباشد خلافت او ممکن نیست. و در آیات، موقوف بودن شفاعت به اذن خدا، اشاره به این توقّف هست. لذا صوفیه گفته‌اند:

موکول بودن ریاست الهی بر اذن و اجازه، از ضروریات مذهب یا نزدیک به ضروری بودن آن است، و سلسله اجازه آنها منضبط است و دست به دست و نفس به نفس به معصوم می‌رسد.

و فقها، نیز قائل به آن هستند و سلسله اجازه ایشان مضبوط است، بلکه در صدر اولّ چنین بودند که اگر برای یکی اجازه سخن گفتن با دشمنان و روایت از معصوم حاصل نمی‌شد با احدی در امر دین حرف نمی‌زد و حدیثی از احادیث معصومین را روایت نمی‌کرد. و اجازه مشایخ روایت نیز معروف است، پس اکنون هم مانند صدر اسلام هر کس ادّعی خلافت و نیابت رسالت بدون اذن و اجازه بکند از عذاب رهایی ندارد و چون رسول صلی الله علیه و آله مؤسس احکام سیاسی و عبادات قالبی است و از مردم از این جهت بیعت گرفته است لذا اخذ این بیعت را از این جهت اسلام نامند، و نیز پیامبر از جهت قلب، هدایت کننده و اصلاح کننده

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۱۹

احوال باطن و بیان کننده آداب قلبی است و از این جهت نیز از مردم بیعت گرفته است، و این بیعت، ایمان نامیده می‌شود، لذا خلیفه پیامبر یا باید از هر دو جهت جانشین او باشد مانند علیّ (ع) و اولاد معصومین او و هر کسی که جامع هر دو طرف باشد حافظ و نگهدار هر دو جانب می‌شود. و یا اینکه از جهت اولّ جانشین پیامبر می‌شود مانند فقها و علمای شریعت که متصدی احکام ظاهری و آداب سیاست هستند، و یا اینکه از جهت دوم جانشین او هستند مانند صوفیه صافی صاحب راز از شیعه که تمام اهتمامشان به احوال باطن و احکام قلب است. و نزاع بین جهّال دو گروه که هر یک دیگری را انکار می‌کند، ناشی از جهل به حقیقت رسالت و غفلت از کیفیت نیابت است، زیرا هر یک از آنها اگر اذن و اجازه برای او حاصل شود در مرتبه خودش نایب بوده و در کارش مأجور و طاعتش واجب است، و مردم محکوم به رجوع به او و اخذ از او هستند.

و هر یک از آن دو گروه اگر برای او اجازه حاصل نشود نسناس می‌شود، بلکه خناس و شیطان بوده و مردود می‌شود. پس نزاع در محلّش واقع نشده (و بی‌مورد است) بلکه حقّ این است که نفاق به وفاق تبدیل شود، و هر گروه به گروه مقابل برگردد و چیزی را که در شأن او است از دیگری اخذ کند و با همدیگر صلح کنند، زیرا که ظاهر بی‌نیاز از باطن نیست و باطن بدون ظاهر کامل نمی‌شود.

و داستان پیروی موسی از خضر با اینکه موسی (در احکام ظاهر) به مراتب افضل و بالاتر از خضر است دلیل این است که جایز است کسی که در جهتی برتر است به کسی که در جهت دیگری برتر است اوست مراجعه کند پس باید صاحب باطن در احکام ظاهری به عالم شرع رجوع کند، و صاحب شرع در احکام باطنی به عالم طریقت مراجعه کند. پس هر گاه مصالحه کردند و توافق نمودند، بهتر این است که به کمک هم ادّعی هر منافق دروغگو را که ادّعی فتوا و سلوک می‌کند دفع نمایند. و بطلان آن ادّعا را ظاهر

است، که به طاغوت کفر بورزد.

گفته شد: پس آن دو نفر نزاع کننده چه کار کنند؟ فرمود: «انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا...» نظر کنید به کسی از شما که حدیث ما را روایت کند و در حرام و حلال ما نظر نماید و احکام ما را بشناسد، پس به داوری او راضی باشید که من او را حاکم قرار داده‌ام، پس آنگاه که داور به حکم ما حکم کرد، هر کس حکم او را قبول نکرد حکم خدا را سبک شمرده و بر ما رد کرده است که رد کننده بر ما رد کننده بر خداست، و آن در حد شرک به خداست.

(۱) تفسیر الصّافی: ۱/ ص ۴۶۶، تفسیر البرهان: ۱/ ص ۳۸۷ ح ۳، الکافی: ۷/ ص ۴۱ ح ۲

(۲) تفسیر الصّافی: ۱/ ص ۴۶۶، الکافی: ۷/ ص ۴۱۲ ح ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۴

تحقیق حدیث «انظروا الی من کان منکم» «۱»..... ص: ۱۲۴

این حدیث در کافی با تغییر اندک روایت شده است. اما مقصود از قول امام «الی من کان منکم» کسی است که داخل در این امر باشد و ولایت ما را شناخته باشد و دعوت باطنی را پذیرفته و با ما به بیعت خاص و لوی بیعت کرده باشد، نه اینکه کسی که اسلام را به خود بسته باشد مانند اکثر عامه، یا با دست کسی که بیعت بر دست او جایز نیست مانند خلفای جور، بیعت کرده باشد. مقصود از قول امام «قد روی حدیثنا» این است که عارف به این امر، خودش را مجاز و مأمور به روایت حدیث نمی کند مگر اینکه بر حسب استعداد و استحقاقش به او اجازه داده شود.

منظور از این قول امام: «نظر فی حلالنا و حرامنا» یعنی کسی در این امر (امر حلال و حرام ما) داخل می شود که مستعد نظر در حلال و حرام ما به سبب خروج از حکومت نفس و شیطان به سبب اصلاح نفسش به مقدار استعدادش از خالی شدن از ردائل و متّصف شدن به فضائل ...

باشد و به او اجازه داده نمی شود که به خارج از نفسش نظر کند بلکه فقط آنچه که تکلیف اوست به او القا می شود و مأمور به عمل کردن به همان تکلیف است، تا اینکه از غائله‌های نفسش رهائی یابد، پس آنگاه که رهائی یافت، اجازه نظر به خارج نفسش داده می شود.

هدف از این گفتار امام: «عرف احکامنا» یعنی با جزئیات احکام را از ما شنیده باشد، یا کلیات را شنیده و بر جزئیات منطبق کند، زیرا که معرف، در علوم جزئی که از مدارک جزئی حاصل می شود به کار می رود. علّت این بیان امام: «فارضوا به حکما» این است که اوصاف ذکر شده

(۱) همان حدیث فوق

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۵

دلالت می کند بر اینکه صاحب آن اوصاف از طرف ما منصوب بوده و از جانب ما مأذون است، و هر کس که از جانب ما منصوب باشد باید به حکومت او راضی بود، زیرا که حکومت او با اجازه ما و در حقیقت همان حکومت ما می باشد.

اما این فرمایش امام: «فأنتی قد جعلته علیکم حاکما» که به «انّ» تأکید شده و جمله اسمیه است، و نسبت به سبب تقدیم مسند الیه تکرار شده، و مقرون بودن آن به لفظ «قد» و ماضی بودن مسند همانند جمله سابق دلالت می کند بر اینکه، جعل و نصب قبلا از

طرف امام صورت گرفته است.

پس حدیث، دلیل بر اذن خاص است که برای موصوف به این اوصاف حاصل می‌گردد و دلیل بر این است که این اوصاف علامتهای این اذن است. و این امر در عالم کبیر است، و اما در عالم صغیر، مقصود از داوری بردن به طاغوت داوری بردن به خیال و قبول حکومت خیال است، که به سبب گمراه شدن به وسیله شیطان، وهم و حيله او محقق می‌شود، و آن دو، مظهر طاغوت و شیطان در عالم صغیر هستند پس هر کس که به سبب حکومت خیال، بخورد و بپوشد و نکاح کند و مال جمع نماید او خورنده حرام است، و **و شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ** اشاره به آن است.

وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ در حالی که به آنان محققاً فرمان داده شده که به حکومت خیال کافر باشند و به کتاب قلب و رسول عقل و علی روح مراجعه کنند، پس کسی که به حکومت علی روح که بر لسان رسول عقل جاری و در کتاب قلب ثابت است، رجوع نماید هر کاری که انجام دهد حلال است اگر چه در صورت ظاهر خلاف دیده شود، و هر کاری که با حکومت خیال انجام دهد حرام است اگر چه به صورت موافق نمایان شود. پس نماز و روزه و حج و جهاد از پیروان شیطان حرام و ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۶

عصیان است، و خواب و نکاح و خوردن و مزاح از پیروان علی (ع) طاعت و احسان است.

و چه خوب گفته است مولوی (ره):

مشورت با نفس خود گر می‌کنی هر چه گوید، کن خلاف آن دنی

گر نماز و روزه می‌فرمایدت نفس مکار است مکاری زایدت

و قول خدای تعالی: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** «۱» اشاره به همین معنی است. و مولوی (ره) گفته است:

هر چه گرد علی علت شود کفر گیرد کاملی ملت شود

از سموم نفس چون با علی هر چه گیری تو مرض را آلتی

[سوره النساء (۴): آیه ۶۱] ص: ۱۲۶

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱)

ترجمه: ص: ۱۲۶

و چون به ایشان گفته شود که به حکم خدا و رسول باز آید گروه منافق را بینی که سخت مردم را از گرویدن بتو باز میدارند.

تفسیر: ص: ۱۲۶

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ مَا به تو، قضایای آینده و منازعاتی که در آینده بین علی (ع) و یارانش و بین منافقین و حزب‌هایشان واقع خواهد شد و از احتجاجات و منازعات، فرا خواندن علی (ع) و یارانش منافقین را به کتاب خدا به چیزهایی که تو در حق او

(۱) از آنچه که نام خدا بر آن برده نشده است نخورید»، و «و شما را چه می‌شود که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نخورید» انعام: ۱۱۸ و ۱۱۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۷

گفته‌ای، (و سایر موارد مشابه را) نشان دادیم. با وجودی که به آنها گفته شد بیائید کتاب و سنت رسول را حکم و داور قرار بدهیم. رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصِدُّونَ عَنْكَ صِدُّوْداً می‌بینی که منافقین از گرویدن به تو جلوگیری می‌کنند «صدّ عنه صدودا» یعنی از او اعراض کرد، و «صدّ عنه صدّاً» یعنی منع و جلوگیری کرد، و مقصود این است که آنها از علیّ (ع) اعراض می‌کنند. در این آیه، محمّد صلیّ الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داد یا اینکه ممکن است که کنایه از علیّ (ع) باشد یا اشاره به این باشد که جلوگیری از گرویدن به علیّ (ع) و اعراض از او اعراض از محمّد صلیّ الله علیه و آله است، زیرا علیّ (ع) ظهور پیامبر است بعد از پیامبر، و به منزله خود پیامبر است چنانکه آیه أَنْفُسَنَا «۱» بر آن دلالت می‌کند، و در خبر به این معنی اشاره شده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۲] ص: ۱۲۷

اشاره

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤَكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (۶۲)

ترجمه: ص: ۱۲۷

پس چگونه خواهد بود حال آنان که چون رنج و مصیبتی از کردار زشت خود به آنها رسد آنگاه نزد تو آیند و به خدا سوگند خورند که در کار خود قصدی جز نیکوئی و موافقت با مسلمانان نداشتیم.

تفسیر: ص: ۱۲۷

پس چگونه خواهد بود حال تو با آنها آنوقت که به علت کردار زشتشان عقوبتی از جانب خدا به آنان برسد و نزد تو می‌آیند و عذرخواهی دروغی می‌کنند. و به خدا قسم یاد می‌کنند که ما قصد احسان به تو و امت تو و موافقت با مسلمانان را داریم.

(۱) اشاره به آیه مباحله است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۸

[سوره النساء (۴): آیه ۶۳] ص: ۱۲۸

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳)

ترجمه: ص: ۱۲۸

اینان هستند که خدا از قلب (ناپاک) آنها آگاه است پس تو ای رسول از آنها رو بگردان ولی به آنان پند بده و به گفتار دلنشین و مؤثر با آنها سخن گوی.

تفسیر: ص: ۱۲۸

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَغْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ خدا می‌داند که نفاق در قلب آنهاست ولی بر آن پرده می‌کشد و می‌پوشاند. فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ از آنان رو بگردان ولی از رسوا کردن و تعقیب آنها صرف نظر کن و با آنها مدارا کن که در مدارا کردن نسبت به آنان مصلحت کلی و نظام کلی است.

وَعِظُهُمْ برای اتمام حجت و برای اینکه اظهار نفاق آنان کم باشد آنها را نصیحت کن. وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا آنچه که در نفس آنها در شأن علی (ع) هست به آنان بگو، زیرا که شأن علی (ع) در روان هر صاحب روانی و یا در خلوت، یا در شأن نفس‌هایشان وجود دارد با گفتار رسائی بگو که در آنها اثر کند و مانع از اظهار نفاقشان گردد، تا اینکه بسیاری از امت تو با آنها موافق نشوند، چون بیشتر آنها از باب اینکه علی (ع) تعدادی از خویشاوندان آنها را کشته است با علی (ع) دشمنی می‌ورزند، و هر گاه کسی را ببینند که معاند و منافق با علی (ع) است با او موافق می‌شوند. و مدارا کردن با این منافقین و مواعظه و ترسانیدن آنان به نحوی باشد که دیگر بر اظهار نفاق با غیر خود جرأت نداشته باشند و برای حفظ امت تو از نفاق مفیدتر و شایسته‌تر است.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۴] ص: ۱۲۸

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۲۹

ترجمه: ص: ۱۲۹

ما رسولی نفرستادیم مگر به این مقصود که خلق به امر خدا، اطاعت او کنند و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده به تو رجوع می‌کردند که بر آنها استغفار کنی و از خدا آمرزش خواهی، البته در این حال خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

تفسیر: ص: ۱۲۹

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ عطف است بر قول خدا إِذَا قِيلَ لَهُمْ و تنبیه بر نهایت شقاوت آنان به علت خودداری از رجوع کردن به پیامبر صلی الله علیه و آله.

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ به اینکه با هم عهد بستند بر عناد با علی (ع) و متفق شدند بر غصب حق او. و اگر توبه کردند و پشیمان شدند و جَاؤُكَ پیش تو آمدند، که کنایه از آمدن پیش علی (ع) است. یا از باب اینکه علی (ع) مظهر

پیامبر است.

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَخُودَ رَا نَزْدَ عَلِيٍّ (ع) خَالِصَ گِرْدَانِدِنْد (خُلُوصَ نَسْبَتِ بَه عَلِيٍّ (ع) آمَرَزَش خَوَاهِي از خِدَاسْت).

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ نَفْسَ رَسُولٍ كِه عِبَارَتِ از عَلِيٍّ (ع) بَاشَد، آمَرَزَش أَنَا نَرَا خَوَاسْتَار شُود.

لَوْحِدُوا اللَّهَ تَوَاباً رَحِيماً چُون خِدَاي تَعَالَى عَلِيٍّ (ع) رَا بَابِ تَوْبَه وَ مَظْهَرِ رَحْمَتِ خُودِ قَرَارِ دَادَه اسْت، پَس هَر كَس نَزْدَ عَلِيٍّ (ع) تَوْبَه كِنْد بَه وَسِيلَه تَوْبَه وَ رَحْمَتِ خِدَا رَسْتَكَار شُود.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۵] ص: ۱۲۹

اشاره

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۶۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۰

ترجمه: ص: ۱۳۰

نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت، اهل ایمان نمی‌شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها ترا حاکم کنند و آنگاه هر حکمی کنی هیچ گونه اعتراضی در آن نداشته کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.

تفسیر: ص: ۱۳۰

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ نه چنین است، قسم به خدایت که آنها متّصف به اسلام و ایمان عامّ نمی‌شوند.

حَتَّى يُحَكِّمُوكَ مگر اینکه تو را یا علی (ع) را به داوری برگزینند.

فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه که در آن تنازع کردند که عبارت شَجَرَ بَيْنَهُمْ به معنای «شجر الامر بینهم» (در بین آنها نزاع واقع شد)، می‌باشد.

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ آنگاه تو یا علی (ع) هر چه در باره آنان حکم کنی اعتراضی نداشته باشند.

وَيُسَلِّمُوا خُودشان را به تو یا به علی (ع) تسلیم کنند. تَسْلِيماً تسلیم کردنی - در کافی از امام باقر (ع) است که خداوند امیر المؤمنین

(ع) را در کتابش مورد خطاب قرار داده است در قول خدا: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا وَ آیه را خواند تا رسید به قول خدا: فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

فرمود: در ضمن چیزهایی که بر آن پیمان بسته‌اند این بود که اگر خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را از دنیا برد امر خلافت را،

در بنی هاشم نگذارند که بماند.

سپس اگر تو بین آنها به قضاوت پردازای چه حکم به قتل دهی یا عفو، در دل‌هایشان ایرادی نیابند و تسلیم حکم تو شوند «۱».

(۱) تفسیر البرهان: ۱ ص ۳۹۰/ ح ۶، تفسیر الصّافی: ۱ ص ۴۶۱، الکافی: ۱ ص ۳۹۱/ ح ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۱

و امثال این، از اسرار کتاب است که علم به آن ندارد مگر کسی که به او خطاب شده است، و راسخین در علم می‌گویند همه‌اش از

جانب پروردگار است و وجه صحت آنرا با اینکه ظاهر خطاب برای محمد صلی الله علیه و آله است بیان کردیم.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۶] ص: ۱۳۱

اشاره

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (۶۶)

ترجمه: ص: ۱۳۱

و اگر به آنها امر می‌کردیم که خود را بکشید یا از دیار خود (برای جهاد) بیرون روید به جز اندکی (مؤمنان کامل) اطاعت نمی‌کردند و اگر مردم به حکم حق و به آنچه پندشان می‌دهند عمل می‌کردند البته نیکوتر و کاری محکم‌تر و اساسی‌تر در امر دین و دنیای آنان بود.

تفسیر: ص: ۱۳۱

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا و اگر واجب می‌کردیم عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ بر ایشان که برای کفار گناهانتان خودتان را بکشید، چنانکه بر بنی اسرائیل بعد از عبادت گوساله واجب کردیم. أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا جلای وطن کنید، مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ جز عده کمی این کار را نمی‌کردند. این سخن برای آنها رسوائی رسائی است از جهت اینکه حال آنها در شقاوت از قوم موسی (ع) که عبادت گوساله کردند و فریب سامری خوردند قبیح‌تر و قوی‌تر است زیرا که آنها پشیمان شدند و توبه کردند و بعد از پشیمانی آنها قتل را بر آنها واجب کردیم، و اینها پشیمان نمی‌شوند و اگر هم پشیمان شوند، آنچه را که بر آنها واجب کردیم انجام نمی‌دهند. وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ و اگر آنها به پندهایت در باره رجوع به کتاب و سخنان در باره علی (ع) و رجوع به آن حضرت و رضایت دادن به حکومت او و تسلیم بودن به او بعد از پشیمانی و طلب استغفار از وی، گوش فرا دهند و به کار بندند. لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا بر ایشان بهتر و پایدارتر است چون به اسلام گرویده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۲

[سوره النساء (۴): آیه ۶۷] ص: ۱۳۲

اشاره

وَإِذَا لَّا تَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷)

ترجمه: ص: ۱۳۲

و محققا در آن صورت به پاداش اطاعت، مردی بزرگ از جانب خود، به آنها عطا می‌کردیم.

تفسیر: ص: ۱۳۲

زیرا او، باب رحمت ماست پس کسی که به سوی او بیاید ناامیدش بر نمی گردانیم.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۸] ص: ۱۳۲

اشاره

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸)

ترجمه: ص: ۱۳۲

و آنان را به راه راست راهنمایی می کردیم.

تفسیر: ص: ۱۳۲

زیرا که پشیمانی از کار خلافشان و طلب مغفرت از او موجب شمول رحمت ما به آنها می شود، و با شمول رحمت ما مستحق توبه مخصوص بدست پیامبر می شوند، و در این هنگام خدا آنها را قبول می کند و بر آنان توبه عرضه می کند، و از آنها بیعت خاص ولوی می گیرد، و بر آنان دری به سوی راه راست باز می کند که همان راه قلب است، بلکه راه حاضر شدن نزد اوست که همان حضور نزد خداست.

[سوره النساء (۴): آیه ۶۹] ص: ۱۳۲

اشاره

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنُ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا (۶۹)

ترجمه: ص: ۱۳۲

و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان در بهشت چقدر رفیقان نیکویی هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۳

تفسیر: ص: ۱۳۳

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ کسی که امر خدا و رسول را در باره علی (ع) قبول کند، و پس از قبول آنچه را که خدا و رسول در باره علی (ع) گفته‌اند پذیرفته به او بازگشت کند و به او پناه برد، و کسی که از در راستی به او پناه برد، نزد او مقبول خواهد شد و هر کس که نزد او مقبول باشد رحم او شامل حالش می شود، و عهد و میثاق خدا را با او می بندد، و او را در ولایت خودش داخل می کند، و هر که را که علی (ع) در ولایتش داخل کند.

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ او با کسانی همراه و رفیق خواهد بود که خدا به آنها نعمت داده است البته که نعمت حقیقی همان

علی (ع) و ولایت او می‌باشد، پس هر کس که به نبوت و کمالات آن رسید، به آن نرسید مگر با ولایت علی (ع) و از آنها کسی گرفتار نشد مگر اینکه ولایت علی (ع) را نپذیرفت.

مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا وَ نَبِيَّ انسانی است که به او چیزی وحی شده است، و صدیق کسی است که از جهت قول و فعل و عقیده و اخلاق از اعوجاج خارج شده باشد، به نحوی که هیچ کژی در او باقی نماند، و دیگران را نیز از ناراستی خارج سازد زیرا مبالغه این معنی را اقتضا می‌کند.

مقصود از صدیقین اوصیا هستند که خودشان کاملند و دیگران را هم کامل می‌کنند. و شهدا کسانی هستند که به وسیله سلوک یا جذب غیب را مشاهده کرده‌اند، و به مقام قلب رسیده‌اند و نزد پروردگارشان در ولایتی که عبارت از علی (ع) است، حاضر شده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۴

یا اینکه مقصود از شهدا کسانی هستند که در جهاد به شهادت رسیدند، و صالحین در اینجا کسانی هستند که به ولایت متوسل شدند، ولی به مقامی در آن نرسیدند اما آن راه را از در صدق پیمودند.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۰] ص: ۱۳۴

اشاره

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

ترجمه: ص: ۱۳۴

این است فضل و بخشش خدا و علم ازلی خدا (به احوال و حاجات خلق) کفایت می‌کند.

تفسیر: ص: ۱۳۴

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ ترغیب و تشویق آنان است بر ولایت و بشارت بر مؤمنین است به اینکه فضل و برتری که باید در آن رقابت شود همان رفاقت و مداراست که فضلی جز آن نمی‌باشد. پس کسی که این برتری را طلب می‌کند باید به علی (ع) تولی نماید و با بیعت با او در ولایت او داخل شود.

وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا خداوند مقدار استحقاق و سلوک شما در طریق ولایت را می‌داند و به اندازه طاعت و سلوک شما بر شما تفضل می‌کند. کسی که با بیعت ولوی با علی (ع) بیعت کرده است باید که تنها به بیعت اکتفا نکند و زیادی فضل، و درجه بالا را طلب کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۱] ص: ۱۳۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (۷۱)

ترجمه: ص: ۱۳۴

ای اهل ایمان سلاح جنگ بگیرید، آنگاه دسته دسته و یا همه بیک بار برای جهاد بیرون روید.

تفسیر: ص: ۱۳۴

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ پس از آنکه منافقین و حال و مآل آنها و موافقین و حال و مآل آنها را ذکر کرد از باب شفقت و مهربانی با مؤمنین، آنان را مورد ندا و خطاب قرار داد، و آنها را از منع و جلوگیری منافقین بر حذر داشت و امر کرد که مؤمنین از حيله منافقین بر حذر باشند. یعنی بیداری و آمادگی برای مقابله با دشمن را داشته باشند. گاهی «حذر» بر اسلحه نیز استعمال می‌شود که به وسیله آن بیداری و آمادگی حاصل می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۵

پس اگر مقصود از مؤمنین کسانی باشند که با بیعت عام بیعت کردند که همان اسلام است پس مقصود از حذر ظاهر، اسلحه است که در جهاد صوری بکار می‌رود و مقصود از حذر باطن، تمسک به قول محمد صلی الله علیه و آله در باره علی (ع) و یادآوری او به طور دائم است.

چنانکه محمد صلی الله علیه و آله در خطبه‌اش قبل از القای ولایت علی (ع) از باب توصیه به آنها فرمود: خدا رحمت کند مردی را که شنیده بیدار شد، پس آنان را به حفظ و نگهداری توصیه نمود.

و اگر مقصود، کسانی است که با علی (ع) بیعت کردند و با دست او توبه نمودند و با نفخه او، ایمان در قلوبشان داخل شد که همان ایمان حقیقی است در این صورت مقصود از حذر صوری، سلاح است و مقصود از حذر باطنی نمازی است که علی (ع) به آنها یاد داده است که آن نماز البتّه از فحشاء و منکر نهی می‌کند و آن سلاحی است که شیاطین جنّ و انس را از در خدا که ولایت است می‌رانند.

فَأَنْفِرُوا كَوَّجٍ کنید به جهاد جلی و آشکار با کفار، یا جهاد صوری خفی با منافقین سست و تنبل، یا به جهاد باطنی با دشمنان باطنی، که شما را از سلوک و بازگشت به باب قلب و حضور نزد علی (ع) در خانه قلب سست و کند می‌کند.

ثَبَاتٍ جمع «ثبته» بضمّ ثاء به معنی جماعت و معنی آن این است که برای جهاد، دسته دسته و به تدریج کوچ کنید، چنانکه آن شأن کسانی است که به جنگ ظاهری می‌روند و شأن کسانی است که در جهاد با نفس سلوک می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۶

أَوْ انْفِرُوا جَمِيعاً یعنی مجتمعاً و همه با هم، چنانکه آن شأن افراد زرننگ است که در جنگ صوری جرأت به خرج می‌دهند و شأن کسانی است که در کوچ باطنی جذب شده‌اند.

و چون مناسب این بود که حال آنها را بیان کند از جهت سلوک و ترغیب به آن و سستی و کندی آن، لذا خدای تعالی فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۷۲] ص: ۱۳۶

اشاره

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِطَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (۷۲)

ترجمه: ص: ۱۳۶

و همانا گروهی از شما (که منافقند و به ظاهر دوست)، به خبرهای مجعول هول‌انگیز شما را ترسان ساخته از جهاد باز می‌دارند و اگر به شما حادثه ناگواری رسد آن منافق مردم به طریق شماتت گویند خدا ما را مورد لطف قرار داد و از این حادثه که آنها را به کشتن داد، ما را محفوظ داشت.

تفسیر: ص: ۱۳۶

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَئِنَ عَظْفَ بَرِّ مَحْذُوفٍ اسْتِ كِه قَسْمَى اَز گِرُوِه رَا نِشَان مِی دِهْد. یَعْنِی اَز شِمَا کَسَانِی هَسْتَنْد کِه دَر رَفْتِن بِه جِهَاد سَرَعْت بِه خَرَج مِی دِهَنْد، وَ کَسَانِی هَم هَسْتَنْد کِه کَنْد مِی رَوَنْد، دَر اِیْنَجَا بِه هَمِیْن اَنْدَازِه اَکْتِفَا کَرْد وَ اَحْوَال کَنْدِرُوِهَا رَا تَفْصِیْل دَاَدِه وَ حَال سَرَعْت یَا فِتْکَانَ رَا کِه مِی کَشَنْد یَا کَشْتِه مِی شَوَنْد، دَر آیه: وَ مَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ بَیَان نَمُوْدِه اسْت. فَإِنَّ أَصَابَتَكُمْ مُّصِیْبَةٌ «مَصِیْبَت» ظَاهِرَا دَر پِشَامْدِهَائِی مَانَنْد قَتْل وَ شِکَسْت وَ جِرَاحْت اسْت وَ بَاطِنِ اَنْ رِخْدَادِهَائِی مَانَنْد رِیَاضَتِهَا وَ گِرَفْتَارِیْهَائِی اسْت کِه دَر رَا ه جِهَاد پِیْش مِی آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۷

قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً مُنَافِقاً گويد: خدا مرا مورد نعمت قرار داد که با آنها نبودم او سلامت در دار بلا (این دنیا) را در مقام مقایسه با ابتلاء در طریق دار رحمت (آخرت)، نعمت می‌بیند، در حالی که همان امر در طریق آخرت جزا و کیفر محسوب میشود نه نعمت، و همچنین است اگر از ولایت رو گردان شود، آن هم جزا محسوب می‌شود. از امام صادق (ع) است «۱»: که اگر این کلمه را اهل شرق و غرب بگویند از ایمان خارج می‌شوند و لکن، خداوند به سبب اقرارشان آنها را مؤمنین نامیده است و در روایت دیگری است که آنان مؤمن نیستند و کرامتی برای آنان نیست. و سرّ مطلب این است که، مادام که دنیا و هوای نفس را اختیار نکند سلامت در آن را نعمت نمی‌بیند، و کسی که دنیا را اختیار کند بهره‌ای از ایمان را دارا نمی‌شود، و کرامت با اسم ایمان حاصل نمی‌شود، بلکه کرامت ناشی از ایمان است که همان قبول دعوت باطنی و بیعت با صاحب، آن باشد، با شرائطی که دارد، و با کسب خیر در آن، که منجر به ترجیح آخرت بر دنیا می‌شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۳] ص: ۱۳۷

اشاره

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۳)

ترجمه: ص: ۱۳۷

و اگر فضل خدا شامل حال شما گردد، گوئی میان شما و آنان ابدا دوستی نیست (تا نفع شما را نفع خود دانند) گویند ای کاش ما نیز با آنها به جهاد رفته بودیم تا به نعمت فتح و غنیمت بسیاری که نصیب آنها شد بهره فراوان می‌بردیم.

(۱) تفسیر الصّافی: ۱، ص ۴۷۰۰، تفسیر العیاشی: ۱، ص ۲۵۷/ح/ ۱۹۱، تفسیر البرهان: ۱، ص ۳۹۳/ح ۷۲ تفسیر القمی: ۱ ص ۱۴۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۸

تفسیر: ص: ۱۳۸

آوردن لام تأکید در اول آیه لَئِنْ أَصَابَكُمْ و نیاوردن آن در آیه قَبْلَ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ از این روست که در قضیه اول (آیه قبل) گویا مخاطب کسی است که ذهنش خالی از حکم سؤال و انکار است لذا تأکید نکردن بهتر است. اما در این قضیه (آیه بالا) چون بعد از قضیه اول آمده است و مخاطب آماده سؤال کردن است، که حال دو وضع دیگر چه می‌شود؟ از این رو از باب استحسان لام تأکید برای آماده کردن ذهن در اول آیه و لام قسم و نون تأکید در لَيَقُولَنَّ آورده است.

یعنی اگر فضلی از طرف خدا، چه ظاهری و چه باطنی به شما برسد، هر آینه می‌گویند: - آن سان که بین شما و آنان هیچ دوستی وجود ندارد- ای کاش ما نیز با آنها بودیم تا به نعمت فتح و غنیمت می‌رسیدیم.

زیرا وصلت و اتصال ایمانی اقتضا می‌کند که از متنعم شدن شما، (آن شخص) خوشحال شود، و با مصیبت شما اندوهناک گردد. پس اگر مصیبتی به شما رسید و او خوشحال شد که به او مصیبت نرسیده است و اگر به شما تفضل شد و به او بهره‌ای نرسید حسرت خورد که چرا به او تفضلی نشده است، این دلیل مباینت و جدائی او از شما است اگر چه با ظاهر قولش موافق باشد. و به همین جهت بین قول و مقول جمله معترضه آورده است.

پس اگر حال منافقین تنبل و کندرو چنین باشد که ذکر شد پس مؤمنین باید به جهاد بروند.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۴] ص: ۱۳۸**اشاره**

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴)

ترجمه: ص: ۱۳۸

مؤمنان باید در راه خدا، با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت گزیدند جهاد کنند و هر کس در جهاد بر راه خدا کشته شد یا فاتح گردید زود باشد که او را در بهشت ابدی اجری عظیم دهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۳۹

تفسیر: ص: ۱۳۹

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ پس مؤمنین باید در راه خدا قتال کنند.

الَّذِينَ يَشْرُونَ این مؤمنان کسانی هستند که زندگی دنیوی را می‌فروشند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ یعنی کسانی که با دست محمد صلی الله علیه و آله یا علی (ع) نفسها و اموالشان را در مقابل اینکه بهشت برای آنها باشد می‌فروشند، پس حال آنان چنین شده است که تدریجاً از کالا می‌دهند و بر حسب آن از بها می‌گیرند.

وَمَنْ يُقَاتِلْ عطف است بر محذوف که جواب سؤال مقدر است و تقدیر آن این است: کسی که قتال نکند پس او ملحق به سست‌ها و تنبل‌هاست، یا حال است از الَّذِينَ يَشْرُونَ.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی در حالی که او در راه خدا قتال کند، یا در حفظ راه خدا.

فَيُقْتَلُ أَوْ يَغْلِبُ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی کشته شدن یا غلبه یافتن هر دو به نفع اوست، پس نباید منظورش از جهاد چیرگی بر

دشمن باشد، بلکه باید به سبب امتثال امر، عزت نفس جوید و با بذل نفس، غلبه دینی و یا عزت دین طلب نماید. از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود «۱»: برای شهید هفت خصلت از جانب خدای تعالی است اول اینکه با هر قطره‌ای خون، گناهی از او بخشیده می‌شود. دوم اینکه سرش در دامن دو همسرش از حور العین واقع می‌شود و غبار را از صورت او پاک می‌کنند ... تا اینکه فرمود: سوم این است که از پوشاک‌های بهشتی به او پوشانده می‌شود. چهارم اینکه خازنین بهشت برای عرضه بوهای خوش پیشی می‌گیرند تا او کدامیک از آنها را می‌گیرد. پنجم اینکه منزلش را می‌بیند، ششم: به روحش گفته می‌شود سرعت گیر و در بهشت هر جا که خواهی جای گیر. هفتم نظر می‌کند در وجه خدا، و آن راحتی برای هر نبی یا شهیدی است.

(۱) تفسیر الصافی: ۱، ص ۴۷۰ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۰

[سوره النساء (۴): آیه ۷۵] ص: ۱۴۰

اشاره

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵)

ترجمه: ص: ۱۴۰

چرا در راه خدا جهاد نمی‌کنید در صورتی که جمعی ناتوان از مرد و زن و کودک شما در مکه اسیر ظلم کفارند آنها دائم می‌گویند بار خدایا ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آر و از جانب خود برای ما بیچارگان، نگهدارنده و یآوری فرست.

تفسیر: ص: ۱۴۰

وَمَا لَكُمْ چه منفعتی برای شماست و چه مانعی برای شماست، و جمله عطف است بر قول خدا، «لیقاتل» یا حال است، یا معطوف است بر مقدر که تقدیرش این است: اگر جهاد مطلقاً مال شماست پس چرا رغبت در آن نمی‌کنید؟ و چه شده است شما را؟ لَا تُقَاتِلُونَ که کارزار نمی‌کنید، این عبارت استیناف است و جواب سؤال مقدر یا حال از مجرور است.

فی در تقویت سبیل الله راه خدا یا حفظ آن، و آن ولایت است، چون ولایت در حقیقت، راه خداست. و هر راهی که به تبع ولایت از آن منشعب شود یا به آن متصل شود، راه خداست.

وَالْمُسْتَضْعَفِينَ عطف بر «الله» یا بر «سبیل الله» است اعتم از اینکه مقصود به مستضعفین، ائمه و پیروان و اولاد آنان باشد که اشباه مردم آنها را ضعفا بی حساب می‌آورند یا آنها را ضعفا قرار داده‌اند بدین نحو که غنیمت آنها را منع کردند و یارانشان را کشتند، یا اینکه مقصود از مستضعفین، ضعفا عقلی از شیعه و غیر آنهاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۱

معنی آیه این است: چرا با دشمنان ظاهر ولایت در راه تقویت ولایت و بالا بردن آن و اعلان آن جنگ نمی‌کنید؟ یا به سبب جهاد

وظیفه نماز و زکات قیام کنید (که هنوز مأمور به جنگ نیستیم) دیدی آنگاه که بر آنها حکم جنگ آمد (جنگ بدر)، در آن هنگام بیش از آنچه که باید از خدا بترسند از مردم ترسیدند و گفتند: ای خدا چرا بر ما حکم جنگ را فرض کردی و چرا عمر ما را تا به هنگام اجل و مرگ طبیعی به تأخیر نیفکنی؟ ای رسول به آنان بگو که زندگانی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت برای هر کس که خدا ترس باشد بهتر است و آنجا کمترین ستمی در باره کسی نخواهد شد.

تفسیر: ص: ۱۴۴

أَلَمْ تَرَ خُطَابَ بِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ يَأْتِيهِمْ بِهَرِّ كَسٍ كَهْ خُطَابِ دَرِ مَوْرِدِ اَوْ مَمْكِنٍ بَاشِدِ، وَ مَقْصُودِ تَنْبِيْهِ بِرِ حَالِ نَشِئْتِ كَانِ اَزِ جَنْكِ اسْتِ، وَ اَيْنَكِهْ اَنَانِ دَرِ تَرَسِ وَ ضَعْفِ قَلْبِ مَانَنْدِ زَنَانِ هَسْتَنْدِ، تَا اَيْنَكِهْ تَرْغِيْبِ دَرِ جَنْكِ وَ بِرِ حَذْرِ دَاشْتِنِ اَزِ تَخْلُفِ اَزِ جَنْكِ بَاشِدِ، گُويَا كِهْ كَفْتِهْ اسْتِ: نَظَرِ كُنِ:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۵

إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ عَنْ كَسَانِي كِهْ بِهْ اَنَهَا كَفْتِهْ شَدِهْ اسْتِ: دَسْتَانِ رَا اَزِ جَنْكِ وَ زَبَانْتَانِ رَا اَزِ جَدَالِ وَ بَحْثِ بَا زِدَارِيْدِ، چنانكه در خبر به آن اشاره شده است.

وَ أَفِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُوا الزَّكَاةَ تَا فَضِيْلَتِ جَنْكِ رَا بَدَانِيْدِ، وَ اَيْنَكِهْ كَسَانِي كِهْ اَزِ جَنْكِ بَا دَشْمَانِ ظَاهِرِي وَ بَا طْنِي تَخْلُفِ مِي كَنْنِدِ هِيْچِ تَوَانِي دَرِ هِيْچِ يَكِ اَزِ صِفَاتِ مَرْدَانِ رَا نِدَارَنْدِ، بَلَكِهْ حَالِ اَنَهَا مَانَنْدِ حَالِ زَنَانِ اسْتِ دَرِ رَا حْتِ طَلْبِي وَ بَا قِي مَانْدِنِ وَ تَرَسِ اَزِ اَشْكَارِ شَدْنِ دَشْمَانِ. وَ خُطَابِ دَرِ آيِهْ اَكْرَ چِهْ بِهْ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ وِلي كِنَايِهْ اَزِ اَمْتِ اسْتِ، وَ نَزُولِ آيِهْ اَكْرَ چِهْ دَرِ بَارِهْ مُؤْمِنِيْنِ مَكَّهْ قَبْلِ اَزِ هَجْرَتِ رَسُوْلِ يَا قَبْلِ اَزِ هَجْرَتِ اَنَانِ بَعْدِ اَزِ هَجْرَتِ رَسُوْلِ اسْتِ، وِلي آيِهْ دَرِ هَرِّ زَمَانِ وَ زَمَانِ هَرِّ اِمَامِ جَرِيَانِ دَارِدِ.

از امام باقر (ع) است «۱»: شما به خدا سوگند اهل این آیه هستید. و از امام صادق (ع) است: دستتان را باز دارید یعنی زبانتان را باز دارید. «۲»

وَ اَزِ اِمَامِ بَاقِرِ (ع) اَمْدِهْ اسْتِ: «۳» بِهْ هَمْرَاهِي وَ حَمَايَتِ اَزِ اِمَامِ حَسَنِ (ع) دَسْتَانِ رَا اَزِ جَنْكِ بَا Zِدَارِيْدِ. زِيْرَا كِهْ بَعْدِ اَزِ مَدْتِ كُوتَاهِي بِهْ شَمَا جَنْكِ هَمْرَاهِ بَا اِمَامِ حَسِيْنِ (ع) مَقْرَّرِ شَدِهْ اسْتِ وَ اَيْنِ حَكْمِ تَا وَ قْتِي كِهْ حَضْرَتِ قَائِمِ (عَج) خُرُوجِ نَمَايِدِ اِدَامِهْ دَارِدِ، كِهْ ظَفَرِ بَا اَوْسْتِ.

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا قَرِيْبٌ مِنْهُمْ چُونِ دَرِ كَارَزَارِ، تَمْرِيْنِ اسْتِقَامَتِ وَ پَايْدَارِي نَكْرَدَنْدِ وَ اَزِ صِفَاتِ مَرْدَانِ بَهْرِهْمَنْدِ نِيْسْتَنْدِ گَرْوهِي اَزِ اَنَهَا يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا اَزِ مَرْدَمِ چُونِ اَزِ خُدا

(۱) تفسیر الصّافی: ۱، ص ۴۷۱

(۲) تفسیر الصّافی: ۱، ص ۴۷۱، عیاشی: ۱، ص ۲۵۸، ح ۱۹۷، برهان: ۱، ص ۳۹۴، ح ۱

(۳) صافی: ۱، ص ۴۷۲، برهان: ۱، ص ۳۹۴، ح ۴، عیاشی: ۱، ص ۲۵۷، ح ۱۹۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۶

یا بیشتر می ترسند و چون سینه هایشان از آشکار شدن در مقابل دشمنان تنگ می شود می گویند:

رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيْبٍ پُرُوْرِدِ گَارَا چَرَا تَأْخِيْرِ نَمِي اَنْدَاZِي حَكْمِ كَارَزَارِ رَا تَا زَمَانِ دَوْلَتِ مُؤْمِنِيْنِ.

وَ اَيْنِ حَالَاتِ گَاهِي بِرِ سَالِكِ عَارِضِ مِي شُوْدِ، پَسِ مَأْمُورِ بِهْ كِنَارِهْ گِيْرِي اَزِ خَلْقِ وَ سَكُوْتِ اَزِ مَجَادَلِهْ وَ مَكَالْمِهْ غِيْرِ ضَرْوَرِي مِي شُوْدِ، سِپَسِ مَأْمُورِ بِهْ مَعَاشِرَتِ وَ دِفَاعِ اَزِ بَرَادَرَانِشِ وَ بَرِاُوْرْدِنِ حَوَائِجِ اَنَهَا مِي گَرْدِدِ، پَسِ سِيْنِهْ اَشِ بِهْ تَنْگِ مِي آيِدِ وَ مَالِكِ خُودِشِ نَمِي شُوْدِ تَا اَيْنَكِهْ اَزِ اَوْ مَانَنْدِ اَيْنِ كَفْتَارِهَا صَادِرِ مِي گَرْدِدِ. وَ صَدُورِ اَيْنِ گُونه كَفْتَارِهَا اَزِ كَسَانِي كِهْ بِهْ جَنْكِ نَمِي رَفْتَنْدِ خُودِ دَلِيْلِ

محقق نمی‌شود مگر از ناحیه وجود، در حالی که نسبت آن به قابل قوی‌تر است بدان جهت که از عدمهای قابل، تبعیت می‌کند. در نتیجه قابل سزاوارتر به آن می‌شود. ولی در حسنات و کارهای خوب چون وجود در آنها قوی است نسبت به فاعل قوی‌تر است پس فاعل به آن سزاوارتر است.

فَمَا لَهُؤْلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا چَرا این گروه از مردم سخنان را نمی‌فهمند و بی‌نظم و در هم بر هم سخن می‌گویند.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۸

[سوره النساء (۴): آیه ۷۹] ص: ۱۴۸

اشاره

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)

ترجمه: ص: ۱۴۸

هر چه انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست و آنچه از بدی رسد از نفس تو است و ما ترا به رسالت و راهنمایی فرستادیم و تنها گواهی خدا جهت رسالت تو کافی است.

تفسیر: ص: ۱۴۸

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ جواب سؤالی است که از قول خدا کُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناشی می‌شود، گویا که کسی می‌گوید: اگر همه چیز از طرف خدا باشد پس دیگر نسبت افعال را به مردم نمی‌شود داد و پسندیده و ناپسندیده تفاوتی نمی‌کند و نسبت همه چیز را باید به خدا داد. پس خداوند فرمود: هر کار خوبی که به تو برسد از جانب خداست و کار بد و ناپسند از جانب خودت است. وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ هر چه از بدی بر تو رسد از خویشتن توست، که مخاطب یا معلوم نیست و یا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است و منظور دیگران هستند از باب اینکه «به در می‌گویند که دیوار بشنود.» سر اختلاف دو نسبت کار خوب و بد را که خوب به خدا (فاعل) نسبت داده می‌شود و بد به نفس (قابل) پیش از این بیان شد.

وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ما تو را برای مردم، رسول فرستادیم، نه فاعل خیر و شرّ پس وجهی برای فال بد زدن (تطییر) به تو نیست. وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا پس اقرار نکردن آنها به رسالت تو ضرری به تو نمی‌رساند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۴۹

[سوره النساء (۴): آیه ۸۰] ص: ۱۴۹

اشاره

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۸۰)

ترجمه: ص: ۱۴۹

هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که مخالفت کند (کیفرش با خداست) و ما ترا به نگهبانی آنها نفرستادیم.

تفسیر: ص: ۱۴۹

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ اسْم ظاهر را جای ضمیر گذاشتن برای اشاره به تعلیل است. فَعَدُوٌّ أَطَاعَ اللَّهَ اگر قول خدا را که می‌فرماید: «رسول را اطاعت کنید» کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. یا اینکه پیغمبر مبلّغ است و امر و نهی کننده خداست یا از باب اینکه چون پیامبر از خودش فانی شد و به خدا باقی ماند، آنگاه نسبت او به خدا قوی‌تر از نسبت او به بشریتش می‌باشد، و ظهور خدا در او تام‌تر از بشریت او است چنانکه فرمود: هر که مرا ببیند، حق را دیده است. پس هر کس او را اطاعت کند از جهت ظهور بشر بودنش می‌داند که خدا را قبل از حیثیت بشریتش اطاعت نموده است، و لذا فعل ماضی را همراه با لفظ «قد» آورد تا دلالت بر ماضی بودنش بکند، چون نسبت او به خدا و ظهور خدا در او بر نسبت او به بشریتش، مقدم است.

وَمَنْ تَوَلَّى وَ كَسَى که رو گرداند، ... آوردن فعل ماضی با اینکه فعل در معطوف علیه مستقبل است برای این است که اطاعت، امری است که حادث می‌شود و قبلاً بر سبیل تجدّد نبوده است، در حالی که ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۰
تولّی امری است فطری که باقی می‌ماند و تجدّدی در آن نیست، یعنی نسبت به کسانی که از خدا رو گردان شوند و با او مخالفت کنند، ناراحت نباش و حسرت آنها را نخور که آنها از تو نیز رو گردان می‌شوند.
فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا تُو را به نگهبانی آنها نفرستادیم تا حسرت بخوری که آنها را حفظ نکردی.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۱] ص: ۱۵۰

اشاره

وَيَقُولُونَ طَاعِيََةً فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۸۱)

ترجمه: ص: ۱۵۰

و منافقان نزد تو به زبان اظهار ایمان کنند و شب چون از حضور تو دور شوند، گروهی خلاف گفته تو را در دل گیرند. و خداوند اندیشه شبانه آنها را خواهد نوشت. پس تو ای پیامبر از آنها روی بگردان و به خدا اعتماد کن که تنها خدا ترا یاور و نگهبان کافی است.

تفسیر: ص: ۱۵۰

وَيَقُولُونَ با زبانشان می‌گویند که شأن ما طاعیه اطاعت تو در باره علی (ع) است، گویا که گفته است: لکن آنها با زبانهایشان اطاعت می‌کنند و با دل‌هایشان اعراض می‌کنند، و تنها با زبانهایشان می‌گویند: شأن ما اطاعت کردن است.

فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از آنها شب نقشه می‌کشند و دسیسه می‌کنند غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ به غیر از آنچه که در باره علی (ع) می‌گویند یا (تو در باره علی (ع) می‌گوئی) یا آن طائفه می‌گویند که ما در باره علی (ع) اطاعت تو می‌کنیم، ولی در همان حال از طرف دیگر با هم پیمان می‌بندند که علی (ع) را از خلافت منع کنند.

وَاللَّهُ يَكْتُمُ مَا يُنْتُونُ و خدا آنچه را که شبانه می‌اندیشند، می‌نویسد و این سخن دل‌داری برای پیامبر صلی الله علیه و آله و تهدید برای آنان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۱

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ پس از آنها دوری کن و آنها را مؤاخذه نکن که آن برای شما شایسته‌تر است، تا امت تو به فتنه نیفتند.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ در همه امورت به خدا توکل کن. مخصوصاً در چیزی که به آن اهمیت می‌دهی مانند خلافت علی (ع).

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا که خداوند احتیاجی به معاون در تنفیذ امر و احتیاجی به مشاور در استعمال امر ندارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۲] ص: ۱۵۱

اشاره

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲)

ترجمه: ص: ۱۵۱

آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی‌نگرند که اگر از جانب غیر خدا بود در آن از حیث لفظ و معنی بسیار اختلاف می‌یافتند.

تفسیر: ص: ۱۵۱

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ و اینکه قرآن از نزد خداست آیا تدبّر و تفکر نمی‌کنند تا صدق و رسالت تو را بدانند؟ و خلاف اطاعت تو نیندیشند.

تدبّر مانند تفکر است.

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ (که اگر از جانب غیر خدا بود) این جمله، عطف بر «قرآن» است به اعتبار اینکه تدبّر متعلق نسبت به جمله است ولی فعل متعلق به «لو (اگر)» یا جمله حائیه است.

لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیاری در آن یافت می‌شد، زیرا در ظاهر و صورت آن تخالف و تناقض وجود داشت ولی چون از جانب خداست و بر حسب عوالم متعدد دارای بطن‌ها و جهاتی است که هر یک از دو طرف مخالف هم بر یک عالم یا بر جهت مخصوصی نازل شده است، یا معنی آیه این است: که اگر قرآن چنانکه می‌گفتند، از جانب غیر خدا بود، و پیامبر را بشر تعلیم می‌داد و یا اینکه قرآن افترا بود، در آن تخالف واقع می‌شد، زیرا دروغ از آنجا که مبتنی بر اصلی یا شهودی نیست بین اجزاء آن توافق به وقوع نمی‌پیوندد، در حالی که در قرآن تخالف حقیقی وجود ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۲

[سوره النساء (۴): آیه ۸۳] ص: ۱۵۲

اشاره

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

ترجمه: ص: ۱۵۲

چرا منافقان اگر مسلمانند اسرار جنگی اسلام را فاش می‌کنند، و چون امری که باعث ایمنی یا ترس مسلمانان است و باید پنهان داشت منتشر می‌سازند (تا دشمنان آگاه شوند) در صورتی که اگر به رسول و صاحبان حکم رجوع می‌کردند همانا تدبیر کار را چون اهل بصیرت هستند، می‌دانستند و اگر نه این بود که فضل خدا شامل حال شماست همانا به جز اندکی همه از شیطان پیروی می‌کردید.

تفسیر: ص: ۱۵۲

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهِ عطف بر فَاذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ است یا بر جزای آن یعنی «بیت طائفه» یا عطف است بر أَفْلا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ یا بر مجموع أَفْلا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ به اعتبار مقصود، یا حال است. یعنی هر گاه که خبری از سرایای (۱) تو یا از جانب دشمن یا از قول تو به وعده فتح یا وعید از عدو ... به آنان می‌رسید فاش می‌کردند چون تَوَكَّلْ و ثبات در ایمان نداشتند، و همچنین اگر امر باطنی از خوابها، یا حالات، یا خیالات، یا خطورات مژده دهنده یا بیم دهنده، بر آنها آشکار می‌شد، آنرا فاش می‌ساختند.

(۱) سرایا جمع سریه می‌باشد و آن جنگی بود که پیغمبر (ص) شخصا در آن شرکت نداشت بلکه یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاه تعیین می‌فرمود. جمعا ۳۷ سریه در زندگی رسول خدا ثبت شده است. اما جنگهایی که خود پیغمبر (ص) در آن شرکت داشته است غزوه نامیده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۳

وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ یعنی اگر به رسول و اولی الامر واگذار می‌کردند و در مورد آن به چیزی تکلم نمی‌کردند یا اینکه بر خودشان اظهار می‌کردند نه بر غیر خودشان.

لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ در آنصورت اهل استنباط می‌دانستند، آوردن کلمه الَّذِينَ برای آن است تا اشعار به این داشته باشد که آنها اهل استنباط هستند، یا مقصود از اولی الامر اعم از فرماندهان لشکرهاست. و مستنبطون رسول صلی الله علیه و آله و اوصیای او هستند.

وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ در این قسمت آیه، خدا آنها را از باب تَفْضُل و تَفْضُلِ بودن به مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و علی (ع) مورد خطاب قرار داد، و فرمود: اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی از شما، بقیه از شیطان پیروی می‌کردید. این مژده بعد از آن است که آنانرا به جهت ضعف عقیده و کار بدشان مورد نکوهش قرار داده بود. اما فضل خدا همان رسالت است. و چون رسالت از شؤون رسول و سعه صدر او و متحد با او است تفسیر فضل به رسول صلی الله علیه و آله صحیح می‌شود، و آن در اینجا مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و رحمت او است که همان ولایت است.

ولایت نیز با ولیّ متحد است پس تفسیر ولایت به ولیّ نیز صحیح است که در اینجا علیّ (ع) است. از اینرو فضل و رحمت در اخبار

ما به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) تفسیر شده است. و از آنجا که در محمد صلی الله علیه و آله اصل ولایت است گو اینکه رسالت در او ظاهرتر است و علی (ع) در رسالت خلیفه است گر چه ولایت در او ظاهرتر است. تفسیر فضل به علی (ع) و رحمت به محمد صلی الله علیه و آله نیز چنانکه در خبر آمده است صحیح می باشد.

لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی با وجود کارهای بدی که دارید، شما را خوار نمی کنیم که آن به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است و اگر محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) نگهبان شما نبودند، جز اندکی از شما، بقیه از شیطان پیروی می کردید. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۴

[سوره النساء (۴): آیه ۸۴] ص: ۱۵۴

اشاره

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرْضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴)

ترجمه: ص: ۱۵۴

(یا پیامبر) در راه خدا پیکار کن، شخص تو مکلف بر اجرای این حکم هستی. مؤمنان را بر جهاد تشویق کن، باشد که خداوند از نیروی کافران بکاهد. خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش شدیدتر است.

تفسیر: ص: ۱۵۴

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی وقتی که حال قومت را از ترسو بودن، شکست نیت بر خلاف اطاعت تو و افشا کردن اخباری را که شنیده اند دانستی و در برابر، توکل بر خدا کردی و کفایت کردن خدا نسبت به خودت را دانستی پس در حفظ راه خدا و بالا بردن آن، کارزار کن، یا در حالی که تو در راه خدا هستی یا در ولایت علی (ع) که آنهم راه خداست، و خود علی (ع) نیز راه خداست از اینکه قوم تو کمک بکنند یا نکنند باکی نداشته باش.

لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل خودت یا اصلاح نفس خود یا اصلاح علی (ع) که او هم نفس تو است کس دیگر مکلف به انجام آن نیست و جمله حال است یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال.

وَ حَرْضِ الْمُؤْمِنِينَ مؤمنین را ترغیب به کارزار کن، زیرا اگر تو احتیاج به آنها نداشته باشی ولی آنها به تو احتیاج دارند که تو آنها را اصلاح کنی، و جنگ و کارزار وسیله اصلاح آنهاست چون باعث شجاعت و قدرت و ثبات و توکل می شود.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا منظور از الَّذِينَ كَفَرُوا بنا بر آنچه که روایت شده است قریش می باشد، و این آیه در موعده بدر صغری نازل شده است که مردم از خارج شدن برای جنگ باز ایستادند، ولی پیامبر در حالی که فقط با او هفتاد مرد بودند بیرون آمد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۵

وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا یعنی خداوند در تعذیب (بأس) از کفار شدیدتر است عطف بر معنائی است که از ذکر «بأس» کفار استفاده می شود یعنی کفار ترس و عذاب دارند و عذاب خدا شدیدتر است، یا حال از «اللّه» یا از «الَّذِينَ كَفَرُوا» می باشد.

در این آیه پس از بیان بی نیازی پیامبر از غیر، و کافی دانستن لطف خدا بر پیامبر، به او امر کرد که تنها کارزار کند و مؤمنین را

ترغیب نماید، لذا موقعیت مناسب آن شد که گفته شود: چرا امر نمودی به ترغیب مؤمنین؟ یا اینکه گفته شود: آیا کفار را بر خیر دلالت کنم؟ و آیا آنها را پند و اندرز بدهم؟ و چگونه است حال کسی که پیامبر او را نصیحت کرده باشد؟ و چه کاری شایسته است که مؤمنین در مقابل او انجام دهند؟ که خداوند جواب همه اینها را داد و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۸۵] ص: ۱۵۵

اشاره

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (۸۵)

ترجمه: ص: ۱۵۵

هر که سبب نیکوکاری شود، بهره کامل از آن می‌برد و هر که وسیله کار زشتی گردد، از آن سهمی بسزا خواهد یافت و خدا بر همه (نیک و بد) اعمال مراقب است.

تفسیر: ص: ۱۵۵

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً جمله استیناف و جواب سؤال مقدر است که در مقام بیان علت (تعلیل) نشسته است. یا در مقام بیان حال، و معنی آن این است که هر کس عمل نیکی را به عمل نیک دیگر منضم کند، یا کسی که به رفیقش منضم شود و در عمل نیک او مشارکت کند، یا کسی که بین دو نفر صلح کند، یا کسی که برای دیگران درخواست خیر یا دفع ضرر و ترک عقوبت بکند، خواه درخواست از خلق باشد یا از خدا یا کسی که برای دوستش دعای خیر کند، از آن بهره‌ای خواهد یافت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۶

شفاعت از «شفع» است به معنی دعا کرد به نفع یا به ضرر او، یا مقصود کسی است که دوستش را به کار نیکی فرا خواند، یا بر کار نیکی دوستش را کمک کند، یا او را به کار نیک راهنمایی کند. همه این معانی از این عبارت استفاده می‌شود و همه آنها صحیح است.

يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا نصیب و کفل به معنی بهره و چیزی است که از قسمت به کسی داده می‌شود، ولی استعمال نصیب در چیزی است که بهره و نفع صاحبش بیشتر از استعمال آن در جانی است، که رنج و زحمت داشته باشد و کفل عکس آن است. وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا و هر که وسیله کار زشتی گردد، بهره آن را خواهد برد توصیف شفاعت به خوب و بد، به اعتبار متعلق آن است.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا یعنی خداوند قدرتمند و نگهبان است و شفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای و همچنین کیفیت و مقدارش از او فوت نمی‌شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۶] ص: ۱۵۶

اشاره

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاُخْبِرُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶)

ترجمه: ص: ۱۵۶

هر گاه کسی به شما درودی فرستد باید در مقابل، او را به درودی مثل آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا به حساب هر نیک و بد، کاملاً خواهد رسید.

تفسیر: ص: ۱۵۶

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها عطف بر مَنْ يَشْفَعُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۷

تا آخر آیه» است، و جواب دیگری برای سؤال سابق است و آن سؤال این بود که مؤمنین نسبت به کسانی که پیامبر به آنان نصیحت، کرده است چگونه رفتار کنند؟ که جواب داده است.

اگر چه این مطلب از آداب مهمی است که محتاج به بیان است، ولی آن را طوری ادا کرد، که به جمله قبل مرتبط باشد تا اینکه افاده تأکید به تقدیر سؤال کند. تحیت در عرف عبارت از تسلیم است ولی مقصود از آن معنائی است که اعم از تسلیم است، و آن عبارت از رساندن خیر است به غیر به نحو مهربانی و تعظیم از قبیل تسلیم و دعا و ثنا و تعظیم و هدیه، و نوشته‌ای که در آن تعظیم و شفقت و زیارت و غیر اینها باشد از چیزهایی که دلالت بر عظمت و محبوبیت تحیت شونده در قلب تحیت گوینده نماید، ولی باید این تحیت فقط برای شفقت و محبت باشد، نه برای غرضهایی که بین اهل رسم و عبادت‌ها شایع شده است. تا جائی که شخص بلند مرتبه به دماغش بر می خورد که به پائین تر از خودش سلام کند و منتظر سلام او می ماند، و نیز به دماغش بر می خورد که ابتداء به زیارت او برود مگر اینکه به صورت بازدید باشد، و همچنین است حال، در غیر آن دو.

پس آنچه که بین فارس‌ها معروف شده است که می گویند «دیدن مستحب و بازدید واجب» صحیح است، به شرط اینکه شائبه اغراض فاسد در آن نباشد. و گر نه دید و بازدید هر دو مذموم است. و به همین جهت، وارد شده است: کسی که برادر مؤمن خود را در خانه اش زیارت کند بدون عوض و غرض، مانند کسی است خدا را در عرش زیارت کرده باشد (۱)، و خلوص اعمال اهل دنیا از اغراض فاسد محال است و اختلاط با آنها در نفوس ضعیف اثر می گذارد

(۱) قریب به این مضمون در بحار الانوار: ۷۴، ص ۳۵۰/ح ۱۵ و کافی: ۲، ص ۱۴۰/ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۸

پس برای سالک، بهتر این است که تا جائی که ممکن است با اهل دنیا آمیزش نکند تا خود را از پیروی و جذب اغراض آنها دور نگهدارد، مگر اینکه تقیه‌ای برای حفظ ناموس یا مال یا نفس باشد یا به جهت اصلاح حال کسی، مهربانی به خرج دهد. که در این صورت اختلاط و معاشرت واجب می شود اگر چه جذب شدن را احتمال دهد.

و مقصود از ردّ تحیت اگر از اغراض دنیوی (مال و هدیه) باشد، ردّ عین آن نیست. زیرا که احسان را جز الاغ «حمار»، کسی ردّ نمی کند؛ بلکه باید همانند آن احسان را به او برگرداند. (یعنی همان اندازه که او احسان کرده است بایستی به وی احسان کرد).

مثلاً- اگر گفت: سلام علیک، و جواب داد: سلام علیک این ردّ عین تحیت است، و اگر گفت: سلام علیک و رحمه الله، آن ردّ تحیت به بهتر از خودش است، و بهتر ردّ کردن و نیکو جواب دادن اعم از این است که چیزی بر آن زیاد کنند یا هیأت آنرا به صورت بهتر و نیکوتر تغییر دهند، چنانکه حضرت ابراهیم (ع) وقتی که ملائکه‌ها به او گفتند «سلاما» به صورت نصب، در جواب

آنها گفت: «سلام» به صورت رفع که دلالت بر دوام می‌کند. به ذهنم خطور می‌کند که اگر خدا به من توفیق دهد رسوم عادی و آداب مستحب را تدوین نمایم تا اینکه سالکین از آنها آگاه باشند، و از روی کوری و عادت صرف، مرتکب آن نشوند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا پس خداوند به حساب تحیت‌ها و ارزشهای آنها رسیدگی می‌کند و همچنین به حساب اغراض شما در آن تحیت‌ها می‌رسد پس آنها را با اغراض نیامیزد.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۷] ص: ۱۵۸

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۵۹

ترجمه: ص: ۱۵۹

خدای یکتا که خدایی جز او نیست البته همه را در روز قیامت که هیچ شک در آن نیست جمع آورد و کیست که راست‌تر از خدا سخن گوید.

تفسیر: ص: ۱۵۹

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جمله استیناف است و به تعلیل (به علت آوردن) آیات سابق اشاره می‌کند و ذهن را برای مقدمه بعدی آماده می‌کند.

لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ شما را در روز رستاخیز که هیچ گونه شکی در جمع کردن شما در آن روز نیست، گرد می‌آورد، «لا ریب فیهِ» استیناف است یا حال از «یوم» می‌باشد.

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا استفهام انکاری است (یعنی: چه کسی از خدا راستگوتر است؟!) و جمله معطوف بر جمله قسم و مقسم علیه است، یا جمله حالیه است و مقدمه انکار آینده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۸] ص: ۱۵۹

اشاره

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸)

ترجمه: ص: ۱۵۹

چرا شما در باره منافقین دو فرقه شدید (گروهی به اسلام و گروهی به کفرشان قائل شدید، چه، آنها در باطن کافرند، و خدا به کیفر اعمال زشتشان بازگرداند آیا شما می‌خواهید کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنید در صورتی که خدا هر که را گمراه کند تو بر هدایت او راهی نخواهی یافت.

تفسیر: ص: ۱۵۹

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ حَالِ اسْتِ از ضمیر مجرور یعنی شایسته نیست که شما به دو گروه متفرق شوید در باره کسانی که خداوند حکم به کفر آنان کرده است. از امام باقر (ع) است که آیه در باره گروهی نازل شده است که از مکه آمدند و اظهار اسلام کردند، سپس به مکه ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶۰ برگشتند و اظهار شرک نمودند، سپس به یمامه سفر کردند، و مسلمانان در جنگ با آنها اختلاف کردند زیرا در اسلام و شرک آنان، اختلاف داشتند.

وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ خدایا آنها را به کفر و کیفر اعمال زشتشان باز گردانید.
بِمَا كَسَبُوا أُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا و آن به دلیل دستاورد خودشان است.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۹] ص: ۱۶۰**اشاره**

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹)

ترجمه: ص: ۱۶۰

منافقان و کافران آرزو کنند که شما مسلمانان هم مانند آنها کافر شوید تا همه برابر و مساوی در کفر باشید پس تا در راه خدا هجرت نکنند، آنان را دوست نگیرید و آنها را هر کجا یافتید گرفته بکشید و از آنها یاور و دوستی، نباید اختیار کنید.

تفسیر: ص: ۱۶۰

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً کافران می‌خواهند که شما نیز کافر شوید تا با آنان مساوی باشید چنانکه عادت و رسم مردم است، زیرا که هر صاحب مذهب و طریق مخصوص دوست دارد که مردم نیز بر طریق او باشند، این مطلب در عالم صغیر (انسان) نیز جاری است، ضمناً کنایه از منافقین امت است اگر هم در مورد آنها نازل نشده باشد، ولی چون بعد از محمد صلی الله علیه و آله با انکار گفتار او در باره علی (ع) مرتد شدند، و از دار شرک نفسانی به دار اسلام و ایمان علوی و ولوی هجرت نکردند، به آنها اشاره دارد ...

فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ بعد از اینکه خدا بر آنان به گمراهی حکم کرد دیگر از آنان دوست نگیرید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶۱

حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا اینکه از وطن‌های مشرکین به سوی شما در راه خدا هجرت کنند.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ ظرف یُهَاجِرُوا یا حال از فاعل است، یعنی با نیت‌های صادق هجرت کنند، نه با نیت‌هایی که متمایل به شیطان باشد، یا مقصود این است که از سرای شرک بیرون آیند و در ولایت علی (ع) وارد شوند و به سوی علی (ع) برگردند.

فَإِن تَوَلَّوْا و اگر از مهاجرت صحیح که در صورت به سوی تو و در باطن به سوی علی (ع) صورت می‌گیرد، اعراض کردند.

فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ پس آنها را بگیرید و هر جا یافتید بکشید. چنانکه محمد صلی الله علیه و آله اینکار را در

مورد مرتدین زمان خودش انجام داد، پس در مورد علی (ع) نیز نسبت به مرتدین زمانش مانند اصحاب جمل و صفین و نهروان این حکم جاری است.

وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرَةً إِلَّا نَهَى بِهٖ ظَاهِرَ اَنْهَا رَا دَوْسْتِ گَیْرِیْدِ و نَه دَر بَاطِنِ یَعْنِی بَا اَنْهَا بَیْعَتِ نَکْنِیْدِ بَا بَیْعَتِ عَامِّ مَحْمَدِی (که تسلیم ظاهر است) و نه با بیعت خاص علوی (که تسلیم باطن است)، یا اینکه از آنان دوست و یآوری نگیرید.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۰] ص: ۱۶۱

اشاره

إِلَّا-الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰)

ترجمه: ص: ۱۶۱

مگر آنان که به قومی که میان شما با آنها عهد و پیمانی است در پیوسته باشند یا که بر این عهد نزد شما آیند که از جنگ با شما یا قوم خودشان که دشمنان شما هستند هر دو خودداری کنند و از جنگ ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶۲

دلتنگ باشند با این دو طایفه از کافران که در حقیقت به شما پناهنده شده‌اند نباید کارزار کنید. اگر خدا می‌خواست آنها را بر شما مسلمانان مسلط می‌کرد، تا با شما نبرد می‌کردند پس هر گاه از جنگ با شما کناره گرفتند و تسلیم شدند، در این صورت خدا برای شما راهی علیه آنها نگشوده است و مال و جانشان را بر شما مباح نکرده است.

تفسیر: ص: ۱۶۲

پس نه آنها را اولیای خود بگیرید، و نه آنها را بکشید تا پیمان را از جمیع وجوه حفظ کرده باشید. آنها نه در مقابل شما هستند و نه با شما می‌باشند، بلکه به جهت دلتنگی خود از جنگ، مستحق مدارا هستند نه اخذ و قتل. و نزول آیه در تفسیرها موجود است و تعمیم آن برای شخص بینا آسان است.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۱] ص: ۱۶۲

اشاره

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فُحِّدُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفُّمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

ترجمه: ص: ۱۶۲

گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما (به اظهار اسلام) و از قوم خود و به اظهار کفر ایمنی یابند، و هر گاه راه فتنه‌گری و شرک بر آنها باز شود به کفر خود باز گردند پس اگر از فتنه‌انگیزی و نفاق شما کناره نگرفته تسلیم شما نشدند و از

می‌کردید.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس خدا بر شما مانت نهاد که به ایمان مشهور شوید.

فَتَبَيَّنُوا تَكَرُّرًا تَبَيَّنَ بِرَأْيِ تَأْكِيدٍ وَ إِشَارَةٍ بِهٖ اَيْنَ اسْتِ كِهٖ امْتِثَالِ اَمْرِ خِدا مَقْتَضِي رُوشَن‌گِري اسْتِ، وَ مَقايِسِهٖ بِهٖ نَفْسَهائِتانِ نِيْزِ مَقْتَضِي رُوشَن‌گِري اسْتِ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا پس در افعال و نیت‌هایتان احتیاط کنید. این آیه اگر چه در مورد اسامه بن زید نازل شده است که یهودی را کشت و اعتنا به اظهار شهادتین او نکرد، ولی عمومیت دارد و اختصاصی به قتل و به سفر ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶۸

[سوره النساء (۴): آیه ۹۵] ص: ۱۶۸

اشاره

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵)

ترجمه: ص: ۱۶۸

هرگز مؤمنانی که بی‌هیچ عذری، مانند نابینایی و مرض و فقر و غیره از کار و جهاد بازنشینند با آنان که با مال و جان در راه خدا کوشش کنند، در مراتب ایمان یکسان نخواهند بود. خداوند مجاهدان فداکار به جان و مال را بر نشستگان، از حیث رتبه و مقام بلندی مرتبه و برتری بخشیده است. و همه اهل ایمان را وعده نیکو فرموده است و مجاهدان را بر نشستگان، به اجر و ثوابی بزرگ برتری داده است.

تفسیر: ص: ۱۶۸

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مستأنف و جواب سؤال مقدر است که از تهدید بر قتل عمدی مؤمن و دیه و کفاره بر قتل خطا، ناشی می‌شود. و همچنین سؤال از امر به تبیین هنگام ملاقات با کسی که حال او معلوم نیست، ناشی می‌شود. و از آنجا که حالش معلوم است چنانکه در مورد نزول آیه این چنین است. زیرا مورد نزول آیه اسامه بن زید است که یک یهودی اهل فدک را کشت، بدین گونه که آن یهودی اسلام آورده بود و عیال و مالش را جمع کرده، گوسفندانش را می‌راند تا به ناحیه کوهستانی رود.

یهودی پس از آنکه لشکر اسامه را دید گفت: سلام بر شما، لا اله الا الله محمد رسول الله، اسامه مبادرت به کشتن او کرد، وقتی برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا دل او را شکافتی و پرده از دلش برداشتی؟، نه آنچه را که بر زبانش آورد قبول کردی، و نه آنچه را که در دلش گذشت دانستی، پس این آیه نازل شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۶۹

پس اسامه بعد از آن سوگند خورد که کسی را که لا اله الا الله بگوید نکشد و با همین عذر از علی (ع) (در جنگ با خوارج) تخلف نمود.

و بعضی گفته‌اند: آیه در باره مردی دیگر نازل شده است که در یکی از سریه‌ها (جنگ‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمانده

تعیین می‌کرد). مردی را دید که بین آن دو کینه بود، آن مرد با تحیت اسلام، تحیت گفت ولی این مرد او را کشت و به خدمت رسول خدا آمد و گفت: برای من استغفار کن که خدا مرا ببخشد، رسول خدا فرمود: خدا تو را ببخشد.

و به هر حال جای این سؤال اینجا پیش می‌آید که آیا با توجه به آفاتی که گاهی در جهاد اتفاق می‌افتد نشستن و به جهاد نرفتن بهتر نیست؟ پس خدا فرمود: کسانی که به جنگ و جهاد نمی‌روند با کسانی که جهاد می‌کنند مساوی نیستند.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی کسانی که دعوت ظاهری را قبول کرده‌اند اعم از اینکه دعوت باطنی را نیز پذیرفته و با بیعت خاص بیعت کرده و یا در همان دعوت ظاهری و قبول بیعت عام اسلامی توقف نموده باشند، و ظرف مستقر است و حال از «قاعدون» یا از ضمیر مستتر در آن.

غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ لفظ «غیر» با رفع خوانده شده که صفت «قاعدون» باشد، زیرا لفظ «غیر» اگر چه با اضافه معرفه نمی‌شود چون آخرین درجه ابهام را دارد ولی وقتی اضافه شود به اسم معرفه صفت معرفه قرار می‌گیرد در صورتی که آن معرفه با لام جنس یا موصول معرفه شده باشد که آن دو نیز مانند غیر هستند، و همچنین است اگر لفظ «غیر» بین دو نقیض قرار گیرد. به نصب خوانده شده که حال از «قاعدون» باشد یا از ضمیر مستتر در آن، یا منصوب است بنا بر استثناء و به جرّ خوانده شده است که صفت «مؤمنین» باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۰

برخی گفته‌اند: آیه در باره جماعتی نازل شده که از غزوه تبوک تخلف کردند و جز صاحبان عذر و ضرر کسی آنجا نبود، پس ابن امّ مکتوم که نابینا بود، در حالی که گریه می‌کرد آمد و گفت: یا رسول الله چه کند کسی که استطاعت بر جهاد ندارد؟ پس وحی، پیامبر را برای بار دوم فرا گرفت و وحی بر طرف شد فرمود: بخوان «غیر اولی الضّرر» و آنرا به آیه ملحق کن، قسم به کسی که جانم در دست اوست. من هنگام شکستگی شانه به ملحق آیه نظر می‌کنم.

وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ و پیکارگران در راه خدا که اموالشان را بر مجاهدین می‌بخشند و آنرا در راه خیرات صرف کرده در جهاد، بر خودشان انفاق می‌نمایند، و قوایشان را که اموال حقیقی آنها است صرف می‌کنند، و همچنین افعال و اوصافشان را به خودشان نسبت نمی‌دهند.

وَأَنْفُسِهِمْ به اینکه نفس‌هایشان در جهاد خسته کنند و جهاد آنها را در خیرات و ریاضت‌ها قرار دهد، و این معنی تهییج مجاهد است در جهادش و ترغیب کسی است که جهاد نمی‌رود، تا از نشستن دست بردارد.

فَضَّلَ اللَّهُ جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده است: چه فرق است بین آن دو؟ پس فرمود: خداوند مجاهدین را برتری داده است.

الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ مجاهدین و قاعدین را با اسم ظاهر آورد تا اشعار به علت حکم و تکرار وصف آن باشد که موجب برتری شده است تا اینکه تهییج و ترغیب هر دو باشد و اموال و انفس را اسم ظاهر آورد چون خدای تعالی خواست در صورتی که اموال و انفس هنوز در مقام انتساب بخود آنهاست آنها را فقط یک درجه بر قاعدین برتری دهد تا اینکه فرق بین

این مجاهدین و مجاهدین مذکور در آیه بعدی ظاهر شود، زیرا در آنجا برتری مجاهدین را بر ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۱ قاعدین با درجات ذکر کرده است و اشاره به بقای نسبت اموال و انفس ممکن نبود مگر با تصریح به آن دو و اضافه آن دو به خودشان و اموال را بر انفس مقدم داشته است، چون مجاهد در جهاد، اموال را بر خودش مقدم می‌دارد (نخست جهاد با مال می‌کند)، و از طرفی تا اول نسبت اموال نباشد، نسبت انفس نیز محقق نمی‌شود. علت اینکه قاعدین را اول مقدم آورد، و در اینجا مؤخر، از اینروست که در آنجا گویا که سؤال از حال قاعدین بود و اینکه آنها به درجه مجاهدین می‌رسند یا نه، به خلاف مجاهدین که برتری آنها معلوم بود.

بدان که فرقی بین قاعد و مجاهد به اموال و انفس نیست مگر به یک درجه، زیرا هر دو در نسبت اموال و انفس به خودشان مساوی هستند و لکن قاعد آن را حتی را که به سبب مال و جان است ترک نکرده است، اما مجاهد چون راحتی در مال و جان را ترک کرده است، یک درجه از او بالاتر است و این هر دو بر خلاف مجاهدین در آیه آینده می‌باشد، لذا در اینجا برتری را مقید به: **دَرَجَةٌ يَكُ درجه نمود و در آیه آینده به طور مطلق ذکر کرده است. وَ كَلَّا هَر يَكُ از آن دو را وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي خدای وعده بهترین ثواب را داد در صورتی که جنگ نرفتن از ناحیه عذری نباشد.**

این آیه اختصاصی به قاعد و مجاهد صوری ندارد بلکه در باره مؤمن نیز صادق است که او در درون در نواحی دار اسلامش نشسته باشد یا به جهاد پرداخته باشد، یا اینکه به دار اسلامش که عبارت از سینه است رسیده و در آنجا ایستاده باشد. و نیز در باره مؤمن مجاهد فی سبیل الله در حالی که در همان حدود نفس باقی مانده نسبت مال و نفس بر او ثابت باشد یا اینکه به قلب رسیده نسبت مال و نفس را از نفسش گسسته است، او آنقدر جهاد می‌کند تا جایی که نسبت مال و جان خود را از خود نیز بیرون می‌اندازد و به سبب فنای در شیخ خود در حضور امام کشته می‌شود، پس در مملکت وجودش غیر از شیخش چیزی نمی‌بیند. البته برای مجاهد در فنایش مراتب و درجاتی است خداوند آنرا به ما و جمیع مؤمنین روزی نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۲

وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ خداوند مجاهدین را یعنی کسانی که از نسبت اموال و انفس به سبب طرح آن نسبت و فنا از نسبت اموال و صفات و انفس مجزّد هستند، بر «قاعدین» یعنی بر خانه نشستگان، برتری داد و آن أَجْرًا عَظِيمًا پاداش بزرگی است که به حدی محدود نمی‌شود، زیرا که این مجاهدین از حدود مادی خارج شده‌اند.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۶] ص: ۱۷۲

اشاره

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶)

ترجمه: ص: ۱۷۲

این درجات از نظر بخشایش و رحمت است که خدا در باره خلق آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۱۷۲

دَرَجَاتٍ درجه‌ها و مرتبه‌های بزرگی.

مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً و همچنین بخشایش بزرگ از او است، زیرا که آنان از دار سخط و خشم خارج، و در راه رحمت داخل گردیدند و خودشان رحمت شدند. اینکه اموال و انفس را در اینجا نیاورد، پیش از این دانسته شد.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی طبیعت و ذات خداوند مغفرت و رحمت است و اختصاصی به رحمت و مغفرت مخصوص مجاهدین که مستحق آن هستند ندارد، بلکه رحمت و مغفرت خدا شامل قاعد (نشسته و به جنگ نرفته) غیر مستحق نیز می‌شود، و در آن تهییج و به طمع انداختن قاعدین است.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۷] ص: ۱۷۲

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۳

ترجمه: ص: ۱۷۳

به راستی آنان که بر خود ستم کرده‌اند، چون فرشتگان جانشان را گیرند، آن فرشتگان از ایشان باز پرسند که در چه کار بودید پاسخ دهند که در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. فرشتگان گویند آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن سفر کنید، از آنها عذر نپذیرند و مأوای ایشان جهنم است و باز گشت آنها جایگاه بسیار بدی است.

تفسیر: ص: ۱۷۳

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ مُسْتَأْنَفُ است جواب سؤال مقدر، گویا که شنونده وقتی مغفرت و رحمت را برای قاعد شنید این توهّم برای او پیش آمد که رحمت خدا شامل همه اقسام قاعد می‌شود، و این مطلب را سؤال کرد گویا که منکر عذاب قاعد است، پس خدای تعالی در حالی که با لفظ «ان» و جمله اسمیه تأکید نمود برای رفع این توهّم فرمود: إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حقّ خودشان ستم کرده‌اند بدین نحو که از دار شرک که نفوس حیوانی آنهاست خارج نشدند، و فرقی نمی‌کند که در این کار مقصّر باشند، مانند کسانی که خداوند به آنها وعده داده است که اصحاب آتش هستند، یا قاصر باشند مانند کسانی که خداوند آنها را استثنا کرده است.

بدان که خدای تعالی خواسته است در اینجا اقسام بندگان را در عبودیت و عدم آن بعد از ذکر قاعدین و مجاهدین بیان کند، لذا مطلب را بدین نحو مطرح نمود که، بندگان یا در دار شرک توقف کرده‌اند و آن نفسهای اماره آنان است خواه در دار شرک صوری باشند یا در دار اسلام صوری که خدای تعالی به آنها اشاره نمود: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ تَأخِرَ آيَةٍ» یا از خانه‌هایشان که همان خانه‌های طبایع و نفوس اماره آنهاست خارج شده‌اند و در طلب کسی هستند که به دست او اسلام آورده و در طلب کسی هستند که احکام قلبی را از او گرفته‌اند و خداوند به آنها اشاره کرد و فرمود: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا ... تَأخِرَ آيَةٍ» و چون مقصود از کسی که از خانه‌اش خارج می‌شود طلب کننده اسلام است دیگر فی سَبِيلِ اللَّهِ را نیاورد، زیرا که او هنوز بر راه خدا نیست، و لفظ إلی اللَّهِ وَرَسُولِهِ را آورد چون هنوز به رسول نرسیده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۴

یا اینکه مقصود کسانی است که هجرت می‌کنند بر راه خدا به سوی مراتب ایمان به سبب توسّل به ولایت پس از آنکه از نفوس اماره خود به سبب قبول دعوت ظاهری و قبول اسلام با بیعت عامّ نبوی از نفوس اماره خود خارج شده‌اند. و اینان یا مجاهد هستند، یا از جهاد نشسته‌اند، و به آن دو، سابقا اشاره کرد که فرمود: لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ و اشاره به آنها کرد و فرمود: وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَنَفَرُوا: «من یخرج» زیرا فرض این است که آنها با قبول اسلام خارج شدند، و نفرمود «الی اللَّهِ وَرَسُولِهِ» زیرا فرض این است

که آنها به سوی خدا و رسول خارج شدند و دعوت ظاهری را قبول کردند و فرمود: *فِي سَبِيلِ اللَّهِ* زیرا آنها با قبول اسلام در راه خدا بودند، زیرا اسلام طریق ایمان است.

تحقیق در مورد جان گرفتن از سوی ملائکه و فرستادگان ص: ۱۷۴

وجه جمع بین آیات مختلف در مورد جان گرفتن و میراندن انسانها از سوی خداوند یا *ملك الموت* یا ملائکه و رسولان، بر شخص آگاه مخفی نیست، زیرا عقل در عالم صغیر مانند حق در عالم کبیر است، و هر گاه ملاحظه شود که عقل دارای سربازان و یاران و قوای مدرکه است که آنچه عقل به آنها امر کند نافرمانی نمی‌کنند، و آنها به امر عقل عمل می‌کنند، و اینکه امر عقل به قوا و مشاعر و امتثال آنها بدون مهلت و خودداری از عقل است. و فعل آن قوا و مشاعر همانطور که به خود آنها به طور حقیقی نسبت داده می‌شود به عقل نیز به طور حقیقی و بدون مجاز نسبت داده می‌شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۵

بدون اینکه یکی از این دو انتساب (نسبت به قوا- نسبت به عقل) مجازی و غیر حقیقی باشد و بدون اینکه دوگانگی و یا تعدد نسبت، وجود داشته باشد. بلکه فعل قوا بدون اینکه در حیثیت نیز تعددی باشد فعل عقل می‌باشد، مثلاً رؤیت، فعل و کار حس باصره است و همان دیدن از جهت اینکه فعل باصره است فعل عقل نیز می‌باشد لکن در مرتبه قوه باصره، نه در مرتبه عالی، بلکه در مرتبه عالی‌اش فعل. خاص عقل است زیرا مرتبه عالی عبارت از تعقل است یعنی درک اشیاء، مجرد از پوشش‌های ماده و اندازه و حدود و شکل داشتن می‌باشد.

با ملاحظه عقل و سربازانش دانسته می‌شود که فاعل در هر فعلی، عالی باشد یا دانی خدای تعالی است، لکن برای هر فعلی مباشر مخصوصی است که فعل به او نسبت داده می‌شود، و نیز به اعتبار تشان و ظهور فعل به وسیله یک فاعل مشخص به خداوند هم نسبت داده می‌شود و برای این فاعل مشخص بر اعتبار مرتبه مخصوص به خود او فعل مخصوصی است که به غیر او نسبت داده نمی‌شود، پس عقل مظهر خدای تعالی است در مرتبه مخصوص، و نفس مظهر *ملك الموت*، و قوا و مشاعر مظاهر ملائکه و رسولان است. پس قوه باصره مانند فرشته، مباشر بیرون آوردن صورت‌ها از مواد است، و نفس مانند *ملك الموت* است که صورت‌های مجرد از حدود و تشکل‌های خاص را با مقدار و اندازه آن از مواد بیرون آورد.

و عقل مانند خدا کلیات را از صورتها انتزاع می‌کند با اینکه انتزاع اولیه نیز فعل عقل است به واسطه باصره و انتزاع اخیر فعل خداست بدون واسطه، پس اختلاف آیات و اخبار به اعتبار اختلاف مباشر و اختلاف مراتب است و انحصار در قول خدا *اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ* نیز صحیح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۶

و اختلاف مباشر به اعتبار اختلاف نفوس است مانند مباشری که نفوس نباتی و حیوانی و انسانی را می‌گیرد، و در نفوس انسانی نیز مراتبی است پس بعضی از نفس‌هاست که خداوند آنها را بلاواسطه قبض روح می‌کند، و بعضی نفسها را *ملك الموت* قبض می‌کند و بعضی را ملائکه و رسولان. و مقبوض (قبض روح شده) ملائکه مقبوض *ملك الموت* و خداست و مقبوض *ملك الموت* مقبوض خداست.

و مقصود از ظلم نفس در اینجا غیر از آن چیزی است که در قول خدای تعالی: *فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ* است، زیرا کسانی که به خودشان ظلم کرده‌اند در اینجا محکوم به آتش جهنم هستند، ولی در آنجا محکوم به بهشت می‌باشند.

پس مراد از ظلم کننده به نفس در اینجا کسانی هستند که ملازم دار شرکشان شده و از خانه شرک به سوی خدا و رسول خارج

مقصر و قاصر باشد استثناء متصل است. زیرا کسی که در دار شرک نفس مانده و مقیم است بر حسب قوه نظری و عملی قدرت به خروج از آنرا داشته است و یا نداشته است یا نمی‌تواند اولی مقصر و دومی قاصر است. مستضعف کسی است که بر حسب قوه عملی، قدرت بر اعمالی ندارد که قلبش را از آن چیزی که مانع افاضات خداوند می‌شود پاک گرداند، و بر حسب قوه نظری، قدرت بر تمیز بین حق و باطل را ندارد، لذا مفسرین قرآن، عبارت: لا یَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً را اشاره به کسانی می‌دانند که توانایی چاره اندیشی بر حسب عمل را ندارند- و عبارت وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا را اشاره به آن کسانی می‌دانند که از جهت قوه نظری توانایی ندارند. گاهی نیز مستضعف به کسی که دین و مذهبی را نشنیده است، تفسیر می‌شود، و آن به همان معنی اول بر می‌گردد، زیرا که عجز یا از جهت اصل فطرت است، یا از جهت عدم وجود آگاهاننده.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۹] ص: ۱۷۸

اشاره

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا (۹۹)

ترجمه: ص: ۱۷۸

آنها امیدوار به بخشایش خداوند از گناهانشان می‌باشند، خداوند بخشنده و آمرزنده بندگان است.

تفسیر: ص: ۱۷۸

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا
در گذرد.

وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا که خدا بخشاینده و آمرزگار است، این بیان از قبیل عطف علت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۷۹

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۰] ص: ۱۷۹

اشاره

وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

ترجمه: ص: ۱۷۹

و هر کسی در راه خدا از وطن خود هجرت کند و از آوارگی و غربت نیندیشد در زمین برای آسایش و گشایش کارهایش جایگاه بسیار خواهد یافت و هر گاه کسی از خانه خویش «شهر خود» برای هجرت به سوی خدا و رسول و حفظ مقام ایمان بیرون آید و در سفر، مرگ وی را فرارسد اجر و ثواب چنین کسی بر خداست یعنی به یقین خدا بر او رحمت و تفضل خواهد کرد و خدا پیوسته بر

خلق آمرزنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۱۷۹

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتَمَّ مِنْهُ فَارِغٌ هَسْتَنْدَ فَاغْرُغٌ شَدَّ خَوَاسْتِ حَالِ كَسِي رَا كَهْ اَزْ خَاَنَهْ شَرَكْ خَارِجْ مِي شُوْدَ بِيَانْ كَنْدْ، و او يا در ظاهر از خانه وطن صوريش خارج مي شود، و يا در باطن از خانه نفس اماره اش در طلب اسلام خارج مي شود و جهادي براي او نيست چون جهاد بعد از قبول اسلام و شناختن دشمنان با اذن نبي يا امام است.

يا اينكه مقصود اين است كه بعد از اسلامش در طلب ايمان از خانه صوري يا معنوي اش مهاجرت نمايد، و براي اين مهاجر، جهاد با مراتبي كه دارد تصور مي شود يا با اموال و انفس، يا فاني از اموال و انفس باشد به محض امر بدون وابستگي خاطر به غير امر، يا حتي از امر فاني باشد و فقط براي خدا جهاد كند. و كسي را كه از دار اسلام يا دار ايمانش به سوي دار شرک خارج مي شود ذكر نكرد چون به آن اعتنا نكرد و (حکم آن) از مفهوم مخالف استفاده مي شود، و به مهاجر بعد از اسلام في سبيل الله به اين آيه اشاره نمود كه وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۰

يَجِدُ فِي الْأَرْضِ ... منظور از «ارض» همه آن معاني است كه براي آن پيش از اين گفته شد.

مُرَاغَمًا كَثِيرًا از «رغام» است و آن خاك است و به معني محل رفتن و محل فرار است، و مقصود از آن محلي است از زمين كه در آنجا به تفرج و تفریح مي پردازند به نحوي كه دماغ دشمنان به خاك مالیده شود.

وَسَيَعَةً يعني توسعه در زمين يا در خودش، يا در معيشتش، يا در سير ظاهري و باطني، و بيان حال مهاجر بعد از اسلام را مقدم انداخت بر كسي كه خارج مي شود و به سوي اسلام از جهت شرافت آن، اگر چه در رتبه مؤخر است. و به كسي كه به سوي اسلام خارج مي شود اشاره نمود به قول خدای تعالی:

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ وَ كَسِي كَهْ اَزْ خَاَنَهْ اش ظَاهِرَا وَ بَاطِنَا خَارِجْ شُوْد.

مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ در حالي كه مهاجر به سوي خدا و رسول او باشد لفظ «إلى الله» را ذكر نمود تا اشاره به اين بكند كه كسي كه از بيت شرک خارج شود در حالي كه در طلب اسلام به سوي رسالت مي رود چنين شخصي به سوي خدا مي رود. چون منتهی به خدا مي شود، و نيز براي اينكه رسول صلی الله عليه و آله مظهر خداست، لذا لفظ «إلى» را تکرار نكرد.

ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ وَ سِيسْ مَرَكْ چه اختيارا با جذبه الهي و يا به اضطرار در سبيل ظاهري و باطني، او را در رباید.

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ يعني شايسته نيست كه غير خدا اجر او را متكفل شود، و در آن بشارت تامی براي آنان است.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا پس خداوند مي بخشايد بديهايي را كه از او زايل نشده است، و به او رحم مي كند، به اينكه اجرش را بدون واسطه عطا نمايد. و نزول آيه اگر چه در باره جنذب بن حمزه است در وقتي كه از مكه به سوي مدینه خارج شد و در راه مرد. يا در باره نجاشي است كه به سوي مدینه خارج شد و در راه مرد. ولي اين خصوصيت منافات با تعميم آن ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۱

وقتي مجاهدان و مهاجران را ذكر نمود خواست حکم آنان را در عبادت بيان کند، پس فرمود:

[سوره النساء (۴): آيه ۱۰۱] ص: ۱۸۱

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱)

ترجمه: ص: ۱۸۱

و هنگامی که در سفر باشید باکی بر شما نیست که نماز را کوتاه بجای آرید هر گاه بیم آنرا داشته باشید که کافران شما را به رنج و هلاکت اندازند. که دشمنی کفار با شما کاملاً آشکار است.

تفسیر: ص: ۱۸۱

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ شَرَايِطُ قِصْرِ وَ كَيْفِيَّتُهَا أَنْ حَاجِبُهَا بِبَيَانِ نَدَارِهَا، وَ نَفْيِ جُنَاحِ مَنَافَاتِي بِهَا وَ جُوبِ قِصْرِ نَدَارِهَا، زِيْرَا خِدَايَ تَعَالَى بِرِ طَرِيقِ مَخَاطَبَاتِ عَرَفِ وَ آدَابِ مَلُوكِ سَخْنِ مِي كُوَيْدِ كِه نَفْيِ بَأْسِ وَ حَرَجِ از چيزي مي كند و از آن امر اراده مي كند. و پس از آنكه دانستي كه نماز چيزي است كه به سبب آن توجّه به خدا حاصل مي شود، و اصل در نماز، محمّد صلي الله عليه و آله و ولايت او، سپس علي (ع) و خلافتش مي باشد، سپس اعمال قلبي و قلبي كه از آن دو گرفته شده است و سبب توجّه به خدای تعالی مي شود ... ديگر مي تواني معنای سفر و صلاة و قصر را تعميم بدهي.

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اشاره به حكمت در تشريع قصر است نه اينكه تقييد حكم باشد پس منافاتي با وجوب قصر در حال امن ندارد، علاوه بر آن حجيت مفهوم شرط، مسلم نيست، بلكه آن بر حسب مفهوم مانند ساير مجملات است، و اعتبار و عدم اعتبار آن محتاج به قرينه است. و محتمل است كه مقصود نماز خوف و قصر آن باشد به دليل اينكه نماز خوف بعد از اين آيه بيان مي شود، و قصر مطلق نماز در سفر از قبيل مجملات مي شود كه براي ما بيان كرده اند.

إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا استيناف است در موضع تليل.

ترجمه بيان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۲

[سوره النساء (۴): آيه ۱۰۲] ص: ۱۸۲

اشاره

وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲)

ترجمه: ص: ۱۸۲

و هر گاه در سفرهای جهاد، شخص تو در میان سپاه باشی و نماز بر آنان پيا داری، بايد سپاهی با تو مسلح به نماز ايستند و چون سجده نماز بجای آرند اين سپاه برای نگهبانی رفته گروهی كه نماز نخوانده اند به نماز آيند. البته با لباس جنگ و با اسلحه زيرا کافران در آن روز انتظار دارند كه شما از اسلحه و اسباب خود غفلت كنيد كه ناگهان به يكبار بر شما حمله ور شوند. چنانكه بارانی

ترجمه: ص: ۱۸۴

پس آنگاه که از نماز فراغت حاصل کنید باز در همه حال ایستاده و نشسته و بر پهلو (خوابیده) و در هر حال که توانید خدا را یاد کنید، سپس که از آسیب دشمن ایمن شدید در آن حال نماز کامل بجای آرید که نماز برای اهل ایمان حکمی واجب و لازم است.

تفسیر: ص: ۱۸۴

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ یعنی وقتی نماز را ادا کردید از ذکر خدا غافل نشوید و در حین جنگ منتظر نشوید که ذکر خدا را با ادب و آدابش بعد از جنگ بجای آورید بلکه در جمیع احوال خدا را یاد کنید، یا اینکه هر گاه که خواستید در وقت شدت خوف نماز بخوانید و نتوانستید همه مقررات نماز را انجام دهید، پس نماز بخوانید بر هر حالی که توانستید به قرینه قول خدا که می‌فرماید:

فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ أَنفُسَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ یعنی نماز را با شرایط و آداب مقرر آن در سفر تمام کنید، یا هر وقت که در وطن‌هایتان یا در محل اقامتتان مطمئن شدید نماز را با اتمام رکعات آن تمام کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۵

إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا لَفِظ «موقوت» تأکید «کتابا» است، زیرا موقوت به معنی مفروض در اوقات است و معنی آن این است که واجب شده است واجب شدنی، یعنی ما تأکید کردیم در حفظ نماز و عدم ترک آن در هر حالی از احوال، زیرا آن تا حد کمال در وجوب رسیده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۴] ص: ۱۸۵**اشاره**

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

ترجمه: ص: ۱۸۵

و نباید از تعقیب کردن در کار دشمنان سستی و کاهلی کنید که اگر شما از آنان به رنج و زحمت می‌افتید آنها نیز از دست شما رنج می‌کشند جز اینکه شما به لطف خدا امیدوارید و آنها امیدی ندارند و خدا دانا و حکیم است.

تفسیر: ص: ۱۸۵

وَلَا تَهِنُوا عطف است به اعتبار آنچه که از تأکید وجوب نماز فهمیده می‌شود یعنی بر نماز محافظت کنید در مورد تسلط بر آن قوم و سستی بخرج ندهید.

فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ تا اینکه آنها را بکشید یا اسیر کنید یا تسلیم شوند.

إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ استیناف و در جای تعلیل نهی است و تشجیع آنان است بر جهاد بدان سبب که رنج و زحمت مسلمانان بیشتر از رنج و زحمت کافران نیست. بلکه رنج کافران بیشتر است، چون مجاهدان از خدا امید پاداش دارند.

و تَزُجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَزُجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا پس خداوند می‌داند آنچه را که به حال شما و ثبات شما بر ایمان و عدم وابستگی شما به دنیا (مانند زنان)، مفید و اصلح است همانا جهاد است، و شما را بر وفق حکمت و علمش به دقایق مصالح که بر شما ظاهر نمی‌شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۶

ترغیب به جهاد می‌کند، و خداوند با دقیق‌ترین وجه و متقن‌ترین صنع تدبیر می‌کند تا شما را در بیشتر کمالات متمکن سازد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۵] ص: ۱۸۶

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵)

ترجمه: ص: ۱۸۶

و ما ای پیامبر به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی و نباید به نفع خیانتکاران به خصومت صالحان برخیزی.

تفسیر: ص: ۱۸۶

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ یعنی کتاب نبوت که ظهور آن به وسیله قرآن است، جمله استیناف است جهت تأدیبات امت به سبب بودن خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا تأدیبات محمد صلی الله علیه و آله است اصالة و تأدیبات امت اوست بالتبع. بِالْحَقِّ حق مطلق، همان خدای تعالی است و حق مضاف، مشیت خداست که حق مخلوق نامیده می‌شود که به سبب حق مطلق آفریده شده است و آن اضافه اشراقی و حقیقت محمدی است و آن ولایت مطلقه است که علویت علی (ع) و معروفیت و ظهور خداست. و اینکه مخلوقات به سبب مشیت خلق شده‌اند و مشیت به سبب خودش اشاره به همین معنی است. و چون نبوت ظهور ولایت است و کتاب تدوین ظهور نبوت و رسالت است، و ظهور چیزی که ظهور «۱» امر سومی است ظهور ظاهر

(۱) حق مطلق (خدا) - حق مضاف یا حق مخلوق یا مشیت (اضافه اشراقیه حقیقت محمدیه ولایت مطلقه علویت علی) - نبوت - کتاب تدوین (قرآن). پس حق اول (خدا) حق دوم یعنی ولایت را ظاهر می‌کند، حق دوم حق سوم یعنی نبوت را، و حق سوم، حق چهارم یعنی کتاب تدوین (قرآن) را ظاهر می‌سازد پس خدا حق مطلق و ولایت و نبوت و قرآن به ترتیب حق مضاف هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۷

اول است انزال کتاب به توسط حق صحیح می‌شود و متلبس به حق مضاف بودن نیز صحیح می‌شود، زیرا حقیقت هر حقی و حقیقت هر صاحب حقیقتی همین است، و با حق نیز صحیح است.

لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ مقصود از حکم، حکومت معروف است که در مورد قطع منازعات می‌باشد. یا چیزی است که اعم از آن و از تأسیس سیاسات و عبادات است، یا شامل آن موارد و اصلاح مردم با نصایح و آداب نیز می‌شود، یا علاوه بر همه اینها شامل اصلاح

و تکمیل باطن مردم با زبان سر نیز می‌شود.

بما أراکَ اللهُ مقصود دیدن با چشم است، زیرا ظهور ولایت به سبب نبوت نمی‌شود مگر با فتح باب از ملکوت، پس صاحبش با چشم بصیرت، دقایق امور بندگان و احوال پنهانی آنها را، می‌بیند و در نتیجه برای او حکم و اصلاح به سبب آنچه که می‌بیند، ممکن می‌شود.

یا اینکه «اریک» از «رأی» باشد یعنی به جهت اینکه خداوند تو را صاحب رأی قرار داده که احتیاج به رأی غیر پیدا نمی‌کند، چون چشم بصیرت تو نیز به سبب انزال کتاب باز می‌شود، و در خبر اشاره به این معنی اخیر وجود دارد، و اینکه تفویض به رأی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است، و برای غیر او نیست، و بعد از او به جانشینان او تفویض شده است، پس اگر انزال کتاب به جهت حکومت تو با رأی تو باشد پس بین آنها به رأی خودت یا با دیدن خودت، حکم کن.

وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيْمًا و نباید به نفع خیانتکاران و به ضرر دشمنان آنها (که مؤمنان و صالحان باشند) با قبول رأی غیر خودت، خصومت کنی.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۶] ص: ۱۸۷

اشاره

وَاسْتَغْفِرِ اللهُ إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶)

ترجمه: ص: ۱۸۷

و از خدا طلب آمرزش کن که خداوند البتّه آمرزنده و مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۸

تفسیر: ص: ۱۸۸

وَاسْتَغْفِرِ اللهُ خدا را استغفار کن از چیزی که به آن اهتمام نمودی، یا خصومتی که از جانب خیانتکاران نسبت به صالحان انجام دادی.

إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. و در نزول آیه نقل شده که سه برادر از پسران ابیرق به خانه عموی قتاده بن نعمان نقب زدند و از آنجا طعام و شمشیر و زره بیرون آوردند، قتاده آمد به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد.

پسران ابیرق گفتند: این کار و عمل لئیم است و لئیم مرد مؤمنی بود، بنی ابیرق پیش اسید بن عروه که از طایفه آنها بود رفتند و او سخنگوی خوبی بود، پس اسید، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: قتاده به اهل بیت ما که اهل شرف و حسب و

نسب هستند نسبت دزدی داده است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوهناک شد و قتاده خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو به اهل بیت شرف و حسب و نسب نسبت سرقت داده‌ای؟ و او را

سرزنش نمود، و قتاده به همین جهت اندوهناک شد، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ... تا آخر آیات» (۱) (که به پیغمبر خطاب می‌نماید که تو نباید به نفع خیانتکاران- بنی ابیرق- به خصومت صالحان برخیزی و لئیم را گناهکار

دانی) پس ما می‌گوئیم: اگر بپذیریم که نزول آیه این چنین بوده که ذکر شد با اینکه می‌دانیم این قضیه از چیزهایی است که عامه

آنرا جعل کرده‌اند در عین حال می‌گوئیم که کنایه از امت است، گویا که گفته است: ای امت محمد صلی الله علیه و آله از آنچه در باره ولایت علی (ع) و سایر احکام به شما گفته و خداوند آنرا به شما اعلام کرده است، غفلت نکنید، پس هر گاه به حکمی حکم کردید بایستی مطابق حکم خدا باشد و بین خائن و غیر او تمییز بدهید و به نفع خیانتکاران با صالحین خصومت نکنید، و بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله هر وقت بین شما نزاع واقع شد داوری به چیزی کنید که خداوند آنرا به شما اعلام کرده و رسولش بیان نموده است.

(۱) صافی: ۱، ص ۴۹۶، برهان: ۱، ص ۴۱۳/ح ۳، تفسیر قمی: ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۸۹

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۷] ص: ۱۸۹

اشاره

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷)

ترجمه: ص: ۱۸۹

هرگز بخاطر مردمی که به نفوس خود خیانت می‌کنند با اهل ایمان جدال مکن که همانا خداوند آن کسی را که خیانتکار و بد عمل است دوست نمی‌دارد.

تفسیر: ص: ۱۸۹

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ یعنی با ارتکاب معاصی به خودشان خیانت می‌کنند، و اگر لفظ «انفسهم» به علی (ع) و ائمه (ع) تفسیر شود هیچ بعید نیست، زیرا که ولایت مطلقه حقیقت هر صاحب حقیقت و نفسانیت هر صاحب نفسی است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا

هر دو لفظ «خوآن» و «اثیم» برای مبالغه است، و جمله در موضع تعلیل است، و نفی محبت در مثل این مقام مفید بغض است یعنی خداوند مبعوض می‌دارد کسی را که خیانتکار و بدعمل باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۸] ص: ۱۸۹

اشاره

يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸)

ترجمه: ص: ۱۸۹

مردم خیانتکار در کار خیانت از خلق شرم می‌دارند ولی از خدا شرم نمی‌کنند و شبانگاه سخنانی نادرست و ناپسند برای اتهام خلق

می‌اندیشند خدا در آن حال نیز با آنهاست و هر چه کنند آگاه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۰

تفسیر: ص: ۱۹۰

يَسْتَخْفُونَ خبر بعد از خبر یا صفت بعد از صفت است یا جمله استیناف است جواب سؤال مقدر، یا حال است، و جمع ضمیر باعتبار معنی «من» است، یعنی مِنَ النَّاسِ

و از مردم مخفی می‌کنند از جهت شرم و حیا، یا اینکه وقتی شب چیزی می‌گویند که خدا راضی نیست از مردم می‌ترسند.

و لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ

و از خدا مخفی نمی‌کنند، بیان خیانت آنهاست و در خیانت همین کافی است که با خدا و خودشان و قوایشان و با رسول صلی الله علیه و آله خیانت می‌کنند.

وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ

و وقتی هم که تدبیر می‌کنند و نقشه می‌کشند خدا با آنهاست.

مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ

قول در اینجا اعم از فعل است زیرا فعل اعضای اقوال آنهاست. چنانکه گفتار، زبان فعل آن است و آن عبارت است از اینکه تدبیر و اندیشه کنند تا علی (ع) را از حشش منع کنند یا اینکه نقشه بکشند تا نسبت سرقت را به غیر سارق دهند، طبق آنچه که در باره تنزیل آن ذکر شد.

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا

اعمال و اقوال نهانی آنان از خدا مخفی نمی‌ماند، و این تهدید برای آنان است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۹] ص: ۱۹۰

اشاره

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۱۰۹)

ترجمه: ص: ۱۹۰

بر فرض که شما خود از طرف آنها برای زندگانی دنیا دفاع کنید پس کدام کس در روز قیامت طرفداری تواند کرد و که آنها را از عقاب خدا نجات تواند داد؟ و یا چه کس به کفالت و وکالت آنها تواند خاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۱

تفسیر: ص: ۱۹۱

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ «ها» حرف تنبیه است تنبیه بر احمق بودن آنهاست، و «انتم» مبتداء است، و هَؤُلَاءِ اسم اشاره است خبر یا بدل آن، یا منادی است، و «جادلتم» خبر بعد از خبر است، یا مستأنف است، یا حال است بنا بر اول و خبر است بنا بر دو احتمال اخیر، یا

اینکه «هؤلاء» موصول است خبر «انتم» و جادلتهم عنهم فی الحیوة الدنیا» صله موصول است.

عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و خطاب جمع برای کسانی است که از سارقین حمایت می‌کنند مانند اسید بن عروه بنا بر اینکه آیه در باره بنی ابیرق نازل شده و اسید بن عروه از آنها حمایت کرده باشد.

فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

یعنی اینکه مجادله نزد نبی است، و روز قیامت نزد خداست.

أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلاً

و کیل کسی است که مراقب امور موکل و نگهبان آن باشد، و متعدی شدن به وسیله «علی» به جهت تضمین معنی مراقبت است و این نهایت تهدید به همه دفاع کننده‌ها و دفاع شونده‌ها است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۱] ص: ۱۹۱

اشاره

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰) وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱)

ترجمه: ص: ۱۹۱

هر کسی کار زشتی از او سرزند یا به خود ستم کند سپس از خدا طلب آمرزش و عفو کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت و هر که گناهی کند به خود زیان رسانیده است و خدا دانا به اعمال خلق است، و چه در کار و چه در جزا، از روی حکمت عمل می‌کند.

تفسیر: ص: ۱۹۱

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا به اینکه مرتکب شود چیزی را که عقل و شرع به آن راضی نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۲

أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ

به اینکه آنچه را که عقل و شرع به آن راضی است آنرا ترک کند زیرا که مراد از عامل سوء کسی است که مرتکب کارهای زشت شود که او را از حضور عقل و رب دور سازد، و ظالم به نفس کسی است که از چیزی که او را به حضور عقل نزدیک می‌کند خودداری کند، و در خبر، ظالم به نفس به کسی تفسیر شده است که در اطراف (نفس) چرخ می‌زند بدون اینکه به سوی قلب حرکت نماید.

ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

به خیانتکار و مدافع آن وعده داد که در صورت توبه، توبه او را بپذیرد، و مغفرت، پوشیدن گناهان و ترک عقاب بر آنهاست. و علاوه بر ترک عقاب رحمت تفضل بر اوست.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

و هر که گناه پیشه کند، دستاورد او زیان است و خدا به گناهانش داناست.

حَكِيمًا

و خدا حکیم است یعنی کار لغو انجام نمی‌دهد تا اینکه ممکن باشد و بال گناه کسی را به غیر خودش برگرداند، پس نسبت دادن گناه به غیر، سودی به حال شخص ندارد بلکه به خود او زیان می‌رساند.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۲] ص: ۱۹۲

اشاره

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۱۱۲)

ترجمه: ص: ۱۹۲

هر کس گناهی از او سرزند و آنگاه ارتکاب آن گناه را به بی‌گناهی نسبت دهد و به دیگری تهمت زند، مرتکب بهتان و گناه بزرگ و آشکاری شده است.

تفسیر: ص: ۱۹۲

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا خَطِيئَةً مانند لغزشی است که از شخص صادر می‌شود و با انزجار و ناراحتی نفس همراه است، گویا که قصد آن کار را نداشته است، و اثم، گناهی است که بدون انزجار و ناراحتی نفس باشد.

ثُمَّ يَزِمُ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۳

به سبب نسبت کار زشت به کسی که او از آن بری می‌باشد، و إِثْمًا مُّبِينًا

علاوه بر گناه اول، گناه دیگری مرتکب شده است، زیرا که شخص خطا کار یا گناهکار را منزّه ساخته و گناه را نسبت به کسی داده که از آن مبری است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۳] ص: ۱۹۳

اشاره

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَمُّوكَ وَ مَا يُضَمُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تُكُنْ تُعَلِّمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳)

ترجمه: ص: ۱۹۳

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نمی‌بود گروهی از آنان (دشمنان اسلام) همت بر آن گماشته بودند که ترا از راه صواب

دور سازند، ولی به لطف خدا، آنها خود را از راه صواب دور ساخته به تو هیچ زیانی نتوانند رسانید. و خدا، بر تو این کتاب و مقام حکمت و نبوت را عطا کرد و آنچه را نمی دانستی یاد داد زیرا که خدا را با تو لطف و عنایت بی اندازه است.

تفسیر: ص: ۱۹۳

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ يَعْنَى نُبُوتٍ وَرِسَالَتٍ نَسَبَتْ بِه نَبِيٌّ كَه مَخَاطَبٍ بِه آن شده است، و اگر نبی و رسول نباشد نسبت به کسی است که آیه کنایه از او است.

عَلَيْكَ

یعنی وارد بر تو یا نگهبان تو.

وَ رَحْمَتُهُ

یعنی ولایت یا علی (ع) با همان دو نسبت که ذکر شد.

لَهُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ

یعنی اینکه هیبت فضل و رحمت مانع از همت آنها، یا مانع از تأثیر همت آنهاست بنا بر اینکه در «همت» معنی «اثر» تضمین شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۴

أَنْ يُضِلُّوكَ

یعنی تو را از رأی صواب تو گمراه کنند یا از دید صواب تو. و طبق آنچه که ما بیان کردیم معنی آیه این است که اگر نبی و علی نگهبان شما نبودند، منافقین امت همت گماشته بودند که شما را از راه صواب، یا راهی که اسلام از ولایت علی (ع) به آن دلالت کرده است، گمراه کنند.

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ

یعنی با همتی که می کنند فقط خودشان را گمراه می سازند.

وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

بر فرض اینکه همت بگمارند به تو ضرر نتواند زد.

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ

و خدا به تو کتاب (یعنی نبوت) و الْحِكْمَةَ

و حکمت (یعنی ولایت) داد.

وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ

و با فرستادن ولایت از دقایق کثرت و دقایق احکام آن که لازمه رسالت است ترا تعلیم داد.

وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ

و رسالت یا مطلق نعمت‌های خدا، عَلَيْكَ عَظِيمًا

بر تو بزرگ بود، و در وصل کردن این امتنان اشاره به تعلیل عدم اضرار است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۴] ص: ۱۹۴

اشاره

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴)

ترجمه: ص: ۱۹۴

هیچ فایده و خیری در سخنان سرّی آنها نیست مگر آنکه کسی در صدقه دادن و نیکوئی کردن و اصلاح میان مردم سخن سرّی گوید و هر که در طلب رضای خدا چنین کند به زودی خدا او را اجر بزرگ کرامت فرماید.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۵

تفسیر: ص: ۱۹۵

لا- خَيْرٍ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ «من» تبعیضیه یا بیاتیّه است و ما بعد آن بیان کثیر است، یا «من» ابتدائیّه یا تعلیلیّه است و معنی آن این است که در بیشتر مردم خیری که ناشی از نجوای آنان باشد نیست، یا اینکه به خاطر نجوای آنان برای آنها خیری نیست، و در این صورت «من نجوایهم» قید نفی است یا منفی در حالی که به وسیله نفی مرفوع شده است.
و قول خدای تعالی إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ استثناء از «کثیر» است به تقدیر «نجوی من امر بصدقه» بنا بر اول، و بدون تقدیر بنا بر دو احتمال آخر یا اینکه استثناء منقطع است بنا بر وجه اول.

أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ و «معروف» به قرض تفسیر شده است، پس کسی که در سرّ و نجوای خود امر به صدقه کند از جهت اینکه امر به صدقه است نجوا برای او و برای مأمور و مأمور له خیر است، اعمّ از اینکه نجوای او با غیرش باشد و مأمور غیر او، یا اینکه نجوای او با خودش باشد به سبب خطورات ذهنی و خیالات و مأمور نیز خودش باشد، و از ائمه (ع) آمده است که در هنگام خوابهای مشوش این آیه را بخوانید «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ... تا آخر آیه» و این اشاره به این است که خوابهای مشوش نجوای شیطان است.

و از امام صادق (ع) روایت شده است که خدای تعالی تجمل «۱» را در قرآن واجب کرده است. پس سؤال شد: تجمل چیست؟ فرمود:

تجمل چیزی است که صورت تو پهن تر از صورت «۲» برادرت باشد تا اینکه برای او تدبیر و اندیشه کنی و کار خیر او را انجام دهی «۳».

(۱) تجمل در کلام: در سخن گفتن نرمش پیشه کردن و با لطف و محبت سخن گفتن، تجمل: آرایش و زینت کردن، بر مصائب دهر استقامت کردن (منجد الطلاب).

(۲) کنایه از وجیه تر و با آبروتر بودن است.

(۳) تفسیر صافی: ۱/ ص ۴۹۹، تفسیر قمی: ۱، ص ۱۵۲، تفسیر برهان: ۱/ ص ۴۱۵/ ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۶

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است گویا که گفته است: کسی که این کار را انجام دهد اجر عظیمی برای او است. و هر کس نجوایی در مخالفت رسول بکند عذاب بزرگی برای او است و کسی که امر به صدقه نکند و با رسول نیز مخالفت نکند اجر کامل برای او نیست و عذابی هم ندارد و بنا بر این هر کس که نجوی کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ و رضای خدا را طلب کند و از شائبه ریا و سمعه «۱» و عظمت و رفعت نسبت به مأمور و مأمور له و غیر آن دو خالص باشد، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا چون

آبرویش را در این راه صرف کرده و سختی اصلاح را متحمل شده است، به او پاداش بزرگی خواهیم داد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۵] ص: ۱۹۶

اشاره

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

ترجمه: ص: ۱۹۶

و هر کس پس از روشن شدن راه حق بر او، با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد، وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده است و می‌گذاریم و او را به جهنم در افکنیم که آن مکان، منزلگاه بسیار بدی است.

تفسیر: ص: ۱۹۶

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر کس با رسول خدا مخالف ورزد، به اینکه بر خلاف رسول نجوی کند و به قول او راضی نباشد و نهی کند از چیزی که رسول به آن امر می‌کند، مانند کسانی که در مکه هم پیمان شدند که امر خلافت را در بنی هاشم نگذارند، و مانند کسانی که از لشکر اسامه تخلف نمودند.

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ هدی یعنی رشاد به معنی رشد، یا مقصود حقیقت هدایت است که همان ولایت است، زیرا که ولایت مبتنی بر قول خدا و قول رسولش، همان هدایت است.

(۱) نام نیک (منجد الطلاب)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۷

وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و هر که راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد- راه مؤمنین به اعتبار بیعت خاص ولوی مانند راه سلمان و ابذر و نظائر آن دو، یا غیر راه مسلمانان از جهت اسلامشان، چون راه آنها از جهت اسلام همان راهی است که به ولایت منتهی می‌شود- نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ یعنی از لحاظ تکوین و خلقت او را به همان راهی متوجه می‌سازیم که وی به اختیار خودش متوجه خود ساخته است و آن سبیل جهنم است.

و نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ او را به جهنم می‌رسانیم چون راهش به جهنم منتهی می‌گردد. وَ سَاءَتْ مَصِيرًا که جایگاه بدی است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۶] ص: ۱۹۷

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶)

ترجمه: ص: ۱۹۷

خدا هر که را به او شرک آورد نخواهد بخشید و مادون شرک را برای هر کس که مشیت او تعلق گیرد می‌بخشد و هر که به خدا شرک آورد سخت گمراه شده و از راه نجات و سعادت دور افتاده است.

تفسیر: ص: ۱۹۷

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ بِه اعتبار مظهریت خداوند در علی (ع)، استیناف است در موضع تعلیل تا تعلیل حکم باشد و اظهار این که مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله در باره علی (ع) و شرک به او شرک به خداست.
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ شرح این آیه با تمام اجزایش سابقاً گذشت.
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وَ هِر که به خدا به اعتبار شرک به ولایت شرک ورزد فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا به گمراهی سختی دچار شده است، گمراهی را به بعد و دوری توصیف کرد از باب مبالغه به اعتبار دوری از صاحبش.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۸

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۷] ص: ۱۹۸

اشاره

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷)

ترجمه: ص: ۱۹۸

مشرکان غیر خدای عالم هر چه را بخوانند یا بت‌های مؤنث می‌باشد، (مانند بت‌های لات و منات و عزی) یا شیطان سرکش و فریبنده است.

تفسیر: ص: ۱۹۸

إِنْ يَدْعُونَ اگر این مشرکین به خدا، یا به علی (ع) مِنْ دُونِهِ که غیر از خدا، یا غیر از علی (ع)، را بخوانند، إِلَّا إِنَاثًا جز مؤنثها را نمی‌پرستند از جهت اینکه آنها بت‌هایشان را مؤنث می‌نامیدند و می‌گفتند: انثی بنی فلان، و انثی بنی فلان، یا اینکه آنها نفس اماره‌هایشان را عبادت می‌کنند که آن اناث عالم صغیر است، و آن عالمی است که شیطان در آن عالم قدرتمند است و انسان را امر و نهی می‌کند، یا اینکه آنها پیشوایان گمراهی را اطاعت می‌کنند، و پیشوایان ضلالت از جهت فعلیت‌هایشان فعلیت‌های نفسهای اماره است جهت مردانگی، برای آنها باقی نمانده است، نه بالفعل و نه بالقوه.
وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا شیطان خارجی یا شیطان ظاهر به سبب نفسهای اماره‌شان، و مرید (گردن‌کش - نافرمان) و مار (دیو - غول) و کسی است که از اطاعت خارج باشد و خیری در او نیست.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۸] ص: ۱۹۸

اشاره

لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸)

ترجمه: ص: ۱۹۸

خدا شیطان را از درگاه رحمت خود دور کرده زیرا او گفت من قسمتی از بندگان تو را زیر بار اطاعت خواهم کشید.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۱۹۹

تفسیر: ص: ۱۹۹

لَعَنَهُ اللَّهُ نفرین خدا بر او باد، این جمله، اخبار حال او است، جمله استیناف، یا صفت، یا حال است.
وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ یعنی از هر فردی از بندگان تو یا از مجموع بندگان تو، و آوردن لام قسم و نون تأکید برای تأکید و مبالغه در وقوع آن است.
نَصِيبًا مَفْرُوضًا یعنی بهره معینی که برای من واجب شده، یا برای من تعیین شده و آن جزء سَجِینِ (جهنمی) از هر بنده است یا اهل جهنم از بندگان، و روایت شده که از بنی آدم نود و نه قسم در آتش است و یک قسم در بهشت. و روایت شده که از هر هزار نفر یک نفر برای خدا و بقیه همه برای آتش و ابلیس است «۱».

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۹] ص: ۱۹۹

اشاره

وَأَضَلَّنَّهُمْ وَلَمَّا مَتَّيْنَهُمْ وَلَمَّا مَرَّنَهُمْ فَلْيُبَيِّنَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَمَّا مَرَّنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹)

ترجمه: ص: ۱۹۹

آنها را سخت گمراه کنم و به آرزوهای دور و دراز درافکنم و به آنها دستور دهم تا گوش حیوانات را ببرند (تا علامت باشد که این حیوان نصیب بتها است) و امر کنم تا خلقت خدا را تغییر دهند و (کتاب و احکام) خدا را به دلخواه خود تأویل کنند، ای بندگان بدانید که هر کس شیطان را دوست دارد نه خدا را، سخت زیان کرده است، زبانی که بر هر عاقلی کاملاً آشکار است.

تفسیر: ص: ۱۹۹

وَأَضَلَّنَّهُمْ یعنی از راه راست و هدایت، گمراه می‌کنم.

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۱، مجمع البیان: ۲، ص ۱۱۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۰

وَأَضَلَّنَّهُمْ یعنی آنها را به آرزوهای دور و دراز باطل مبتلا می‌کنم مانند طول عمر و رفعت و حشمت و زیادی اموال و غیر اینها.
وَلَمَّا مَرَّنَهُمْ فَلْيُبَيِّنَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَمَّا مَرَّنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ تغییر خلق خدا به سبب تغییر صورت ظاهری آن است بدون اذن از خدا

مانند بریدن گوش از حیوان و انسان و اخته کردن آنها و همه اینها مثله است، یا مقصود تغییر صفت ظاهری است بدون اجازه خدا، یا تغییر صورت باطنی است مانند تغییر صورت انسانیت از استقامت به انحنا و تبدیل کردن صورت‌های انسانی آنها به صورت‌های بوزینه‌ها و خرس‌ها به سبب فریبی که از شیطان می‌خورند.

یا تغییر صفت او باشد مانند تغییر استقامت او از طریق الهی به کجی و اعوجاج و تغییر دین مستقیم او به ادیان منحرف، و تغییر فطرت او از اسلام به فطرت کفار و لازمه آن تغییر اوامر و نواهی خداست، پس صحیح است آنچه که در خبر آمده است که تغییر دین خدا به تغییر اوامر و نواهی او، تفسیر شده است.

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَ كَسَىٰ كَسَىٰ شَيْطَانِ جَنَّ يَأْنَسُ رَا وَ لِيَّا دُوسْتَدَار قَرَار دَهْد مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا يَا صَاحِبِ اِخْتِيَارِي بِه غَيْرِ از خِدا بَر گَزِينْد، بِه سَبَبِ اِتْلَافِ سَرْمَايَه‌اش كِه هِمَان لَطِيفَه اِنْسَانِي اِسْت، بِه خَسِرَانِ اَشْكَارِ اِفْتَادَه اِسْت.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۰] ص: ۲۰۰

اشاره

يَعِدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰)

ترجمه: ص: ۲۰۰

شیطان برای گمراه کردن انسان وعده بسیار دهد و مردم را به اوهام و خیالات، آرزومند و امیدوار کند ولی وعده و نوید شیطان چیزی به جز فریب خلق نیست.

تفسیر: ص: ۲۰۰

يَعِدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ استیناف است در موضع تعلیل. یعنی به علت وعده و آرزوها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۱

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا که شیطان جن القا می‌کند جز فریب عایدشان نمی‌شود. «غرّه» یعنی او را فریب داد و به باطل او را تطمیع کرد، و مقصود چیزی است که انسان به آن مغرور شود بنا بر این مفعول به می‌شود، یا مقصود از «غرور» نیرنگ و به طمع انداختن است که جانشین مفعول مطلق، یا مفعول مطلق بدون لفظ فعل است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۱] ص: ۲۰۱

اشاره

أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱)

ترجمه: ص: ۲۰۱

ایشان یعنی شیطان و پیروانش را منزلگاه، جهنم است و از آن مفرّ و گریزگاهی نخواهند یافت.

تفسیر: ص: ۲۰۱

أُولَئِكَ آتَانُكَ أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا يَعْنِي مَفْرً وَ جَايَ فِرَارِي نَدَارِنْد، وَ اَيْنَ بَدَانِ جِهَتِ اسْتِ كِهَ آتَانُكَ دَرِ طَرِيقِ عَالَمِ سَفَلِي وَ دَارِ شَيَاطِينِ مَتَمَكِّنُ شَدِنْدُ كِهَ رَجُوعِ بَرَايِ آتَانُكَ مَمَكِنِ نَيْسْتِ.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۲] ص: ۲۰۱

اشاره

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا وَعِدَدًا وَعِدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَضِيدُ مَنْ اللَّهُ قِيلاً (۱۲۲)

ترجمه: ص: ۲۰۱

آنان را که به خدا گرویدند و کارها به اصلاح خود و خلق کردند به زودی آنها را در بهشتی در آوریم که از زیر درختانش نهرها جاری است تا منزلگاه ابدی باشد وعده خدا حق است و کیست که در گفتار راستگوتر از خدا باشد؟

تفسیر: ص: ۲۰۱

وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِيكِهَ بَا بِيَعْتِ عَامِّ اِيْمَانِ آوَرْدِنْد، بِنَا بَرِ اَيْنِ بَايِدِ اَيْنِ قَوْلِ خُدَايِ تَعَالَى: وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، اِشَارِهَ بِهَ اِيْمَانِ خَاصِّ وَلَوِي بَاشْد، زِيْرَا عَمَلِ، مَادَامِ كِهَ اَزِ اِيْمَانِ قَلْبِي وَ پِيْمَانِ عُلُوِي صَادِرِ نَشُودِ عَمَلِ صَالِحِ نَمِي شُود. يَا مَقْصُودِ كَسَانِي اسْتِ كِهَ بَا بِيَعْتِ خَاصِّ وَلَوِي اِيْمَانِ آوَرْدِنْد وَ بِهَ وَسِيْلِهَ كَسْبِ خَيْرَاتِ عَمَلِ صَالِحِ اِنْجَامِ دَادِنْدُ تَا اَيْنَكِهَ دَرِ اِيْمَانِ مَتَمَكِّنُ شَدِنْدُ (چون ايمان مادام كه انسان در آن متمكن نشود وديعه و امانتي است كه احتمال زوال در آن مي‌رود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۲

سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بِهَ زُودِيْ اَنِّهَا رَا دَاخِلِ بَهْشْتِهَائِي مِي كَنِيمِ كِهَ اَزِ زِيْرِ دَرِخْتَانِشِ نَهْرِهَا جَارِي اسْتِ، زِيْرَا طَرِيقِ اَنَانِ طَرِيقِ قَلْبِ وَ طَرِيقِ وَايْتِ اسْتِ كِهَ بِهَ عَالَمِ عُلُوِي مِي رَسَانْدُ وَ دَرِ اَنِّ عَالَمِ جَنَاتِ اسْتِ. وَ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا وَعِدَدًا وَعِدَّ اللَّهُ حَقًّا وَعِدَّةُ خُدَاوِنْدُ وَعِدَّةُ دَادِنِي. وَ مَنْ أَضِيدُ مَنْ اللَّهُ قِيلاً بِسِ خِلَافِي بَرَايِ وَعِدَّةِ خُدَا نَيْسْتِ، بَا تَأْكِيدَاتِ مَتَعَدَّدِ اَيْنِ مَطْلَبِ رَا تَأْكِيدِ كَرْدِ، سَبَسِ كَلَامِ رَا اَزِ بِيَانِ حَالِ مُؤْمِنِيْنِ بِهَ خَطَابِ بَا مَنَافِقِيْنِ پِيْرُو شَيْطَانِ بَرِ گَرْدَانِيْدِ، پَسِ فَرْمُود:

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۳] ص: ۲۰۲

اشاره

لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيَّيْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُعْزَبَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳)

ترجمه: ص: ۲۰۲

کار به آمال و آرزوهای شما و آرزوی یهود و نصاری درست نشود هر آنکه کار بد کند کیفر آن را خواهد دید و احدی را جز خدا یار و یاور خود نتواند یافت.

تفسیر: ص: ۲۰۲

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی شما و اهل کتاب انتساب به نبی و کتاب را آرزو می‌کنید که خدا گناهان شما را هر چه که باشد ببخشد. و با شما معامله پدر با عزیزترین اولادش را انجام دهد، در حالی که مطلب بستگی به آرزوها و آرزوهای اهل کتاب ندارد، بلکه مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ شما از کسانی نیستید که گناهانش بخشیده شود یا محو و یا تبدیل به حسنه گردد، زیرا این کارها برای کسی است که نبی و امام یعنی یار و یاور داشته باشد، و شما که از نبوت و ولایت منحرف شدید، به خود بستن و نسبت دادن احکام نبوت سودی به حال شما نمی‌رساند، پس هر کس کار بد انجام دهد کیفر آن را می‌بیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۳

وَلَا يَجِدُ لَهُ یعنی نمی‌یابد برای خودش مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا بدون مظاهر خدا، یاور و صاحب اختیاری که امور او را متولی شود، از قبیل امامی که از جانب خدا منصوب شده و صاحب ولایت باشد.

وَلَا نَصِيرًا و نه نبی به حقی که او را در مقابل چیزهائی که ضرر می‌زند، یاری کند.

روایت شده است که اسماعیل به امام صادق (ع) عرض کرد «۱»: ای پدر چه می‌گوئی در گناهکار از ما و از غیر ما؟ پس فرمود: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ و آن اشاره به تعمیم حکم است و منافاتی با تخصیص خطاب به منافقین که دین را به خود بسته‌اند ندارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۴] ص: ۲۰۳

اشاره

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴)

ترجمه: ص: ۲۰۳

و هر که از زن و مرد با ایمان به خدا، کاری شایسته کند آن کس به بهشت در آید و بقدر نقیری (پوسته روی هسته خرمائی) به وی ستم نشود.

تفسیر: ص: ۲۰۳

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ زیرا که شرط قبول عمل، ایمان خاص و بیعت به دست علی (ع) است، یعنی اینکه عمل صالح وقتی صالح می‌شود که از ایمان ناشی شود و به او باز گردد، و گر نه عمل صالح نمی‌شود اگر چه ظاهر عمل، صالح باشد.

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۲، عیون اخبار الرضا: ۲، ص ۲۳۴/ح ۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۴

زیرا اصل صلاح، ولایت علی (ع) است و هر فعلی که از وجهه ولوی صادر شود آن صالح است هر چه که می‌خواهد باشد و هر فعلی از آن جهت صادر نشود فاسد است.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا «نقیر» یعنی چیز اندک، و نقیر عبارت از نقطه وسط هسته خرماست. و علت اختلاف بین دو فقره از آیه که در اولی شرط مجمل است و جزاء مضارع بدون فاء است و در دومی تفصیل در شرط داده و جمله را اسمیه مصدر با فاء آورده است، این است که این نوع سخن گفتن از عادت صاحبان حیا و کرم است که در جانب وعید به اجمال و در جانب وعده با تفصیل و تأکید سخن می‌گویند.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۵] ص: ۲۰۴

اشاره

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵)

ترجمه: ص: ۲۰۴

در عالم کدام دین بهتر از آن است که مردم خود را تسلیم حکم خدا نموده و سر زیر بار فرمان حق آورند و هم نیکوکار باشند و پیروی از آئین حنیف ابراهیم کنند ابراهیمی که خدا او را به مقام دوستی خود برگزیده است.

تفسیر: ص: ۲۰۴

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ استفهام انکاری است و در آن معنی تعجب است، عطف است بر مَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ به اعتبار لازم کلام و آن این است که هیچ کسی بهتر از ابراهیم از جهت دین نیست، و اشاره به علت حکم و به وصف دیگری است که مشعر به مدح است، زیرا که مقصود از مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ عبارت از مؤمن است، و مقصود از «محسن» کسی است که عمل صالح انجام دهد، چون که ایمان عبارت است از تسلیم وجه باطنی و خالص گردانیدن آن به کسی که به دست او بیعت کردی، و چون کسی که تو با او به بیعت حق بیعت کردی واسطه است بین تو و بین خدا. اخلاص وجه برای او، اخلاص برای خداست، و آن علی (ع) و جانشینان اوست.

و احسان این است که عامل اجرای امر کسی باشد که او اصل حسن و نیکویی باشد و آن علی (ع) و جانشینان اوست چنانکه در بیان عمل صالح گذشت. گویا که گفته باشد: احدی از جهت دین بهتر از آنان نیست، زیرا که حسن دین یا با عمل است و آن در صورتی است که عمل از اطاعت امر حسن حقیقی صادر شده باشد، و یا با اعتقاد و عمل قلبی است و آن در صورتی است که به امام زمان خود عارف بوده با بیعت کردن با او، وجهه روحانی خویش را که همان حسن حقیقی است، به دست آورد. لذا کسانی متّصف به وصف عملی هستند که به وجه صادر از حسن حقیقی، و به انقیاد و اطاعت ناشی از اعتقاد به آن حسن حقیقی متّصف باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۵

این گونه تفسیر «محسن» که بیان شد به این حدیث نبوی اشاره دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «احسان آن است که تو خدا را عبادت کنی گویا که او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند»، یعنی احسان هنگامی صادق است که عمل با مشاهده خدا که همان مشاهده امر خدا است انجام شود تا اینکه مصدر فعل امر خدا باشد.

(عمل صالح) را در جانب معلول از آن جهت مقدم آورده است که عنوان مطلب، اعمال و جزاء اعمال، و مؤخر آوردن (احسان) که آن به معنی عمل صالح، در جانب علت است، برای این است که ایمان ذاتا بر عمل صالح مقدم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۶

وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا در آن اشاره است به اینکه مقصود از «محسن» کسی است که اعمال قلبی ولوی را انجام دهد و نفسش از رذائل و پلیدی‌ها و وسوسه‌ها خالی بوده، به زیور خصلت‌های خوب و الهامات و سخن گفتن و مشاهدات و معاینات آراسته باشد. و مقصود از پیرو ملت ابراهیم کسی است که به اعمال قالبی و احکام نبوی از واجبات و مستحبات عمل کند و منهیات را ترک نماید، زیرا کسی که به دست علی (ع) توبه کند و آداب سلوک و احکام قلب را از او بگیرد باید به احکام قالبی عمل کند، چون احکام قالبی مانند پوسته برای احکام قلبی هستند، و مادام که پوسته حفظ نشود مغز حفظ نمی‌شود.

وَ حَنِيفًا حال از «و اتبع» یا «ملت»، یا «ابراهیم» است، و عدم رعایت تأنیث یا از باب این است که حنیف به فعلیل به معنی مفعول تشبیه شده است و یا از باب این است که مِلَّةً به علت اضافه شدن به ابراهیم از مضاف الیه خود مذکر بودن را کسب نموده است، زیرا حذف مضاف الیه صحیح است. و «حنیف» به معنی خالص یا رو گردان از دین‌های دیگر است، یا کسی است که به اسلام گرایش دارد و بر آن ثابت است.

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا عطف است مشعر به تعلیل (ذکر علت) است به تقدیر «قد» یا بدون تقدیر بنا بر اختلافی که در آن وجود دارد.

و در خبر از امام صادق و باقر آمده است «۱»: خدای تعالی ابراهیم را به بندگی گرفت پیش از آنکه او را به نبوت برگزیند، و او را به نبوت گرفت قبل از اینکه او را به رسالت بگیرد، و او را به رسالت مبعوث کرد قبل از اینکه او را به عنوان دوست خود گیرد و او را به دوستی برگرفت قبل از آنکه او را به امامت برقرار سازد.

(۱) تفسیر صافی: ۱/ ص ۵۰۳- اصول کافی: ۱/ ص ۱۷۵/ ح ۲ و ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۷

در آیه بعد، پس از اشاره به انتهای عبودیت، به مراتب کلی چهار گانه‌ای اشاره نمود که امتهات مراتب خلافت الهی است و تحت هر مرتبه‌ای از آن، مراتب جزئی بی‌نهایت نیز وجود دارد.

شرح آن مراتب بر سبیل اجمال به نحوی که طبیعت مردم از آن بیزار و خسته نشود و سبب جنجال و جدال و گفتگو نگردد، این است:

انسان از ابتدای خلقتش تا آخرین مراتب وجودش که نهایی ندارد دارای حالات مختلفی است که بر او عارض می‌شود، و شؤون متضادی را به خود می‌گیرد که گویا در هر روز دارای شانی است.

در آغاز خلقتش نطفه‌ای است در مکان معین مستقر، سپس کم کم در اطوار جمادیت حرکت می‌کند تا به مرتبه نبات می‌رسد، و تدریجا در آنجا که حرکت می‌کند به جایی می‌رسد که روح حیوانی در آن دمیده می‌شود تا اینکه تدریجا به آن حد می‌رسد که روح دماغی در آن دمیده می‌شود، سپس بعد از استحکام اعضاء و پوست او به نحوی که آماده رسیدن هوا به او بشود به دنیا می‌آید

در حالی که در او مدرکات حیوانی که بالفعل ظاهر است وجود دارد تا اینکه به تدریج به جایی می‌رسد که مدرکات باطنی او به فعلیت می‌رسد و در او عقل بالقوه موجود است که عقل هیولائی نامیده می‌شود.

و غذای او در رحم، خون تازه است که صلاحیت دارد غذای او باشد و بعد از تولد خونی است که تبدیل به شیر شده است تا موافق بدنش باشد. و پس از استحکام اعضاء و سفت شدن و غلظت استخوانش که دیگر غذایی غیر از شیر به او ضرر نرساند از شیر گرفته و با غذاهای لذیذ دیگر تغذیه می‌شود، و جز آنچه را که اشتها به آن دارد نمی‌شناسد تا به دوران مراهقه (تمیز) می‌رسد که اجمالا بین خیر و شرّ تمیز می‌دهد، و تدریجا به زمان رشد و استعداد تمیز بین خیر و شرّ باطنی می‌رسد، و در این موقع است که عقل او بالفعل شده و آماده درک اوامر و نواهی تکلیفی می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۸

پس اگر خداوند به او توفیق داد تا کسی را که از جانب خدا به او امر و نهی می‌کند، بجوید و طلب او از روی صدق باشد، حتما به رسولی از جانب خدا یا جانشین رسول می‌رسد و رسالت و خلافت او را می‌پذیرد.

و آنگاه که او را قبول کرد آداب وصل و بیعت و عهد را به او می‌آموزد، و او هم بیعت کرده، پیمان می‌بندد و بعد از بیعت و پیمان، احکام قالبی را به او تلقین می‌کند، و از انس گرفتن با نفس امّاره بر حذرش می‌دارد، و از هواهای باطل او را نهی کرده می‌ترساند.

پس چون ترسید و از شیر هواها و نفس امّاره بریده شد طالب کسی می‌شود که با او انس گرفته و از غذای او تغذیه کند، وقتی این مطلب به راستی و جدیت صورت گرفت حتما به رسول از جانب خدا و جانشین او در مرحله دوم می‌رسد و ولایت او را قبول می‌کند، پس هر وقت ولایت و تسلط باطنی او را پذیرفت آداب وصل و بیعت و پیمان خاص را به او می‌آموزد، و با او با بیعت ولوی باطنی قلبی مخصوص، بیعت کرده و پیمان می‌بندد، و احکام قلب را به او تلقین می‌کند، و پس از آنکه از مادر نفس برید، او را با پدرش یعنی عقل، مأنوس می‌سازد و از غذای پدر عقلش به او اطعام می‌کند.

بیعت اول را اسلام، و بیعت دوم را ایمان می‌نامند، و امکان ندارد که مسلمان تنها از جهت اسلامش به سوی خدا رود یا بر طریق خدا، ره سپرد. زیرا مسلمان قبل از اسلامش به منزله کسی است که در بیابان بزرگی گم شده باشد که هیچ آثار راه در آن پیدا نباشد و درندگان و راهزنان زیادی در آن باشد و او از گم شدن خودش و از درندگان غافل است و گمان می‌کند در راه یا در موطن و محل قرار خود است و از هر اذیت کننده‌ای در امان می‌باشد.

در حالی که رسول یا جانشین او به منزله کسی است که او را از غفلتش بیدار می‌کند و از گم شدنش باز می‌دارد و از آزار دهندگان خبر دار می‌کند. پس او وحشت می‌کند و راهی را طلب می‌کند که نجاتش دهد و راهنمایی باشد که او را ره نماید. سپس تسلیم قول او می‌شود و از او درخواست راهنمایی و دلالت بر آثار طریق می‌کند. آنگاه رسول می‌گوید: من بیم دهنده از جاهای ترسناک هستم و بیدار کننده از غفلت و هدایت کننده راه می‌باشم، پس علامت کسی را که هدایت کننده است، بیان می‌کند. مثلا می‌گوید: «هر کس که من مولای او هستم پس این علی (ع) مولای او است»، و لذا شأن و کار نبی منحصر در انذار است، و هدایت موکول به کسی است که پیامبر او را برای صاحبان بصیرت تعیین کرده است **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**، پس وقتی که نبی یا جانشین او کسی را تعیین کرد که راه را نشان دهد انسان گم شده حتما به سوی او شتاب می‌کند و آثار راه را از او درخواست می‌نماید. و پیمان‌های مؤکد جهت بیعت و عهد از او می‌گیرد سپس آثار طریق را که عبارت از ایمان است به او یاد می‌دهد «۱».

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۰۹

آنگاه که ایمن شد و آثار طریق را دانست، اگر به آثار و علائم شتاب کرد و به سوی آن طریق رفت سالک به سوی طریق شده

از مودّی‌ها و درندگان می‌ترسد و از نرسیدن به راه نیز می‌ترسد، پس خود را در سیر و حرکت خسته می‌کند و به رنج می‌اندازد، و بیشتر اوقات شیرها و درندگان و راهزنان و مودّی‌ها با او به معارضه می‌پردازند، و او از خودش دفاع می‌کند و آنها را دور می‌سازد، اوّلاً با اسلحه‌ای که منذر (پیامبر بیم‌دهنده) به او داده و ثانیاً با سلاحی که از هادی گرفته است،

(۱) باید توجه داشت که عنوان (نبوت) شأنش انذار است و عنوان (ولایت) شأنش هدایت. انبیا دارای هر دو جنبه بودند و پیامبر ما، در هر دو جنبه سرآمد آنان بود. در زمان حیات وی، خود او، هم ولیّ بود و هم نبیّ. منتها چون جنبه نبوت ظهور بیشتری دارد و مبعوث بر عامّه مردم است عنوان (خاتم النبیین) به او اطلاق می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۰

پس با زور اسلحه اگر خدا بخواهد از آنها نجات پیدا می‌کند. و در نتیجه به راهی می‌رسد که عبارت از علیّ (ع) است، و برای او حضور نزد علیّ (ع) حاصل می‌شود که آن مرتبه را فکر و حضور می‌نامند.

و بعد از رنج، برای او راحتی حاصل می‌شود و سرور پس از اندوه، و بشارت بعد از خوف، و لذّت بعد از الم، به او دست می‌دهد. و پس از آن سالک به سوی خدا می‌شود، زیرا که او پس از انذار حیران و وحشت زده و ترسان است، و پس از دلالت بر طریق، سالک به سوی طریق است که ترسان و امیدوار است و خود را در این راه به زحمت و رنج می‌اندازد، و پس از رسیدن به طریقی که به خدا می‌رساند سالک الی الله می‌شود که در این مرحله امیدوار و ترسان است، ولی ترس او دیگر ترس از نابود کننده و اذیت کننده نیست و همچنین ترس از نفس امّیاره که خوف نام دارد نیست و ترس نفس عالم به خدا که خشیت نامیده می‌شود نیست، بلکه ترس قلب است که هیبت نام دارد.

و سالک در این حالت گاهی از نسبت افعال به خودش فانی می‌شود و افعال را از علیّ (ع) می‌بیند، و گاهی با علیّ (ع) در افعال مشارکت می‌کند، و گاهی با او متحد می‌شود. و فنای از افعال، فنای فعلی نامیده می‌شود.

پس، هر وقت که سیر کرد و سلوک نمود، و به درجه بلندی رسید تا حدّی که صفات را به خودش نسبت نداد، بلکه صفات را از علیّ (ع) دید دوگانگی ضعیف و معاینه قوی می‌شود. و به نحوی نزدیک می‌شود که خودش را نمی‌بیند و این را فنای از صفات می‌نامند و لیکن به مقدار احساس و شعور به خودش امید و ترس دارد اگر چه به سبب خوف و رجاء از احساس غافل می‌شود، و خوف او را در این موقع «سطوت» می‌نامند. و وقتی که با همان حال سیر کرد تا جائی که خودش را ندید و در وقت حضورش نزد علیّ (ع) از خودش غایب شد دوگانگی برداشته می‌شود، و در این هنگام برای او نفسانیتی نیست تا رجاء و خوف باشد، و در این موقع مصداق قول امام (ع) می‌شود که فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۱

«آنگاه که رسیدند متصل شدند»، و دیگر فرقی بین او و حبیبش نمی‌ماند، و این را فنای ذاتی می‌نامند. و همه این فناها محو و محق و طمس «۱» نامیده می‌شود. و شخص قبل از اسلام آوردن گم شده و سرگردان نام دارد و بعد از اسلام مسلمان و طالب نامیده می‌شود.

پس اگر ایستاد و کسی را که او را به راه، هدایت کند طلب نکرد، مخصوصاً بعد از انقطاع از کسی که به دست او مسلمان شده است، باز گمراه و گم شده نامیده می‌شود. لذا در اخبار وارد شده است: کسی که از این امت صبیح کند و امامی از جانب خدا نداشته باشد گم شده و سرگردان است. و اگر بر همین حالت بمیرد با مرگ کفر و نفاق مرده است.

و بعد از رسیدن به امام و ولیّ امرش و بیعت و پیمان بستن با او، سالک در واقع، سیر کننده به طریق است نه سیر کننده به خدا، گرچه سیر او به طریق، سیر به سوی خدا باشد، و این سیر، سفر از خلق به حقّ نامیده می‌شود، اما پس از رسیدن او به طریق، سالک

الی الله می‌شود که این سیر او سفر از حق، به سبب حق به سوی حق نامیده می‌شود.

پس آنگاه که واصل شد و از افعال و صفاتش فانی گشت و به سبب وصال، در فنای ذاتش سیر کرد، سائر فی الله نامیده می‌شود. و این سیر او سفر به سبب حق در حق نامیده می‌شود. و به همین سیر، عبودیت و فنای برای او تمام می‌شود، و از او ذات و اثری باقی نمی‌ماند، و وصال او اتصال می‌شود، و پس از آن عبودیت او به ربوبیت منتقل می‌شود، و فنای او، بقای می‌شود. و آنچه که گفته‌اند وقتی که فقر تام و کامل شود پس آن خداست،

(۱) توضیح آن در جلد اول آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۲

اشاره به همین معنی است. زیرا که او پس از صحوش موجود به وجود خدا، و باقی به بقای خدا و حاکم به حکم خدا و خلیفه خدا می‌شود، زیرا وقتی که او عبد برای خدا شد و خداوند راستی عبودیت او را دانست او را به آنچه که از آن عود کرده بود، بر می‌گرداند. و امور خانه‌اش را که قلب اوست به او واگذار می‌کند، و او را به شرافت خلافت بیت مشرف می‌گرداند، و آنگاه که او را در اصلاح بیت، بینا و امین و کامل دید، امور مملکتش را به او واگذار می‌کند و به شرافت خلافت مملکت مشرف می‌گرداند، این بازگشت بعد از وصول سفر از حق به خلق به سبب حق نامیده می‌شود.

و هر گاه بیند که او در اصلاح مملکت و تعمیر بلاد و تکثیر عباد آن، آگاه و امین و بالغ است برای بار دوم او را به مقام انس فرا می‌خواند و با خودش مأنوس می‌گرداند. ولی این حضور غیر از حضور اول است، زیرا حضور اولی ترس و سرگردانی و فقر و فاقه است و این حضور انس و حشمت و بی‌نیازی است که به سبب انس و حشمت و بی‌نیازی خدا حاصل شده است.

وقتی خدا با او انس گرفت و از او راضی شد همه کارهایش را از قبیل امور بندگان و سربازان و زندان و آتش جهنم و مهمان کردن و مهمانداری و اعطا و منع و غیر آنها، به او واگذار می‌کند. پس هر کس را که بخواهد زندانش می‌کند، و هر کس را که بخواهد مهمانش می‌نماید، و هر که را بخواهد عطا و هر که را بخواهد منع می‌کند، پس برای او تسلط و تصرف در هر کس که بخواهد و هر طور که بخواهد پیدا می‌شود.

و این مقام را در حضور اول و فنای تام «عبد» و در حال اصلاح بیت «نبی»، و در حال اصلاح مملکت «رسول» و در حضور دوم «خلیل و دوست»، و در حال تفویض، «امام» می‌نامند.

و این امامت غیر از آن معنائی است که بر ائمه جور اطلاق می‌شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۳

و غیر از آن معنائی است که بر ائمه جماعت اطلاق می‌شود، و غیر از آن معنائی است که بر اولیای جزئی اطلاق می‌شود، بلکه آن مرتبه‌ای است که مرتبه‌ای بالاتر از آن تصور نمی‌شود.

و از آنچه که ذکر شد لازم نمی‌آید که هر کس که با نبی صلی الله علیه و آله با بیعت عام بیعت کرد، به مقام بیعت خاص هم برسد مانند بیشتر عامه، و نیز لازم نمی‌آید که هر کس با بیعت خاص بیعت نمود به طریق برسد مانند بیشتر شیعیان. و لازم نمی‌آید هر کس به طریق رسید به حق برسد، و نه هر کس به حق رسید عبد شود، و نه هر کس عبد شد نبی شود، و نه هر نبی، رسول و نه هر رسول، خلیل، و نه هر خلیل، امام باشد.

و چون امامت به این معنی، خلافت مطلقه کلیه و نهایت جمیع مراتب است، و ابراهیم خلیل نیز این مطلب را احساس کرد و فهمید که آن آخرین مراتب کمالات انسانی است خوشحال شد و از خوشحالی گفت: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي (از نسل و فرزندان من نیز امام قرار ده).

تفسیر: ص: ۲۱۴

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ يَعْنِي فِي حُكْمِ زَنَانِشَانِ مِنَ الْفَتَى وَ جَدَائِي فَتَوِي مِي خَوَاهَنْدِ بِي قَرِينِهٖ آيِهٖ بَعْدِ، «وَ إِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا ... تَا آخِرِ آيِهٖ» يَا دَرِ حُكْمِ مُطَلَّقِ زَنَانِ اَزْ اَرْثِ مِي پَرَسَنْدِ بِي قَرِينِهٖ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ يَا دَرِ حُكْمِ زَنَانِ بَرِ حَسْبِ اَرْثِ اَزْ هَمْسِرَانِ اَزْ تُو مِي پَرَسَنْدِ، چنانکه حکمش گذشت، يَا اَزْ خُوِيْشَانِ چنانکه گذشت، يَا بِي سَبَبِ مِعَاشِرَتِ چنانکه مِي آيِدِ.

قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ دَرِ نَسْبَتِ فَتَوَا دَادَنْ بِي خُدَا دَرِ جَوَابِ، اِشَارِهٖ اِسْتِ، بِي اَيْنِكِهٖ اَنْجِهٖ رَا كِهٖ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ مِي كُوِيْدِ بَا رَأْيِ وَ اِجْتِهَادِ وَ ظَنِّ وَ تَخْمِيْنِ خُوْدَشِ نَيْسْتِ چنانکه بِي زُوْدِي چنين سَخْنِي خَوَاهَنْدِ كُفْتِ، بَلَكِهٖ اَنْ، فَتَوَايِ خُدَاسْتِ كِهٖ بَرِ زَبَانِ پِيَامْبِرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ جَارِي شُدِهٖ اِسْتِ يَا بِي جِهْتِ فَنَايِ اَزْ خُوْدَشِ وَ يَا اَزْ جِهْتِ وَحْيِ اِسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۵

وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ عَطْفُ بَرِّ «اللّٰهُ» اِسْتِ يَا بَرِ ضَمِيْرِ مُسْتَتِرِ دَرِ «يَفْتِيكُمْ» وَ فَاصِلِهٖ وَاقِعِ شُدَنْ، اَيْنِ اِسْتِنْبَاطِ رَا جَائِزِ كُرْدِهٖ اِسْتِ. يَا اَيْنِكِهٖ بِي تَقْدِيْرِ فَعْلِ «بَيْنِ» اِسْتِ، يَا اَيْنِكِهٖ «مَا» نَافِيَهٖ اِسْتِ وَ جَمْلِهٖ عَطْفِ اِسْتِ بَرِ جَمْلِهٖ «اللّٰهُ يَفْتِيكُمْ» يَا جَمْلِهٖ حَالِيَهٖ اِسْتِ بِي تَقْدِيْرِ مُبْتَدَا وَ مَعْنَى اَنْ اَيْنِ اِسْتِ: فَتَوِي دَادَنْ اَوْ هَنْوَزِ بَرِ شَمَا تَلَاوَتِ نَشُدِهٖ اِسْتِ.

فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ مُتَعَلِّقٌ بِهٖ «يَتْلَى» اِسْتِ يَا بَدَلِ اِسْتِ اَزْ قَوْلِ خُدَا «فِيهِنَّ».

اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ بَا ذِكْرِ «مَا كُتِبَ لَهُنَّ» اِشَارِهٖ كُرْدِ بِي اَيْنِكِهٖ بَرَايِ زَنَانِ مِيرَاثِ مَفْرُوْضِي هَسْتِ، وَ دَرِ اَوَّلِ سُوْرِهٖ اَنْجِهٖ رَا كِهٖ بَرَايِ زَنَانِ اَزْ اَرْثِ اَزْ هَمْسِرَانِ وَ خُوِيْشَانِ ثَابِتِ اِسْتِ، بِيَانِ كُرْدِ. عَلَّتْ سُوْالِ اَنْ اِسْتِ كِهٖ دَرِ زَمَانِ جَاهِلِيَّتِ بِي صَغِيْرِ وَ زَنْ اَرْثِ نَمِي دَادَنْدِ، وَ مِي كُفْتَنْدِ اَرْثِ بَرَايِ كَسِي اِسْتِ كِهٖ اَزْ جَنْكِ وَ دِفَاعِ اَزْ حَرِيْمِ وَ حَفْظِ وَ نَكْهَدَارِي اَزْ غَنِيْمَتِ تَوَا نَا بَاشَدِ.

وَ تَرَعَّبُونَ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ دَرِ صُوْرَتِي كِهٖ اَنَّهُا صَاحِبِ جَمَالِ نَبَاشَنْدِ وَ اَمْوَالِي نِيْزِ نَدَاشْتِهٖ بَاشَنْدِ، شَمَا اَزْ اَنَّهُا اِعْرَاضِ مِي كُنِيْدِ.

وَ الْمُسْتَضْعَفِيْنَ عَطْفُ بَرِّ «يَتَامَى النِّسَاءِ» اِسْتِ.

مِنَ الْوَالِدَانِ «وَلِدَانِ» جَمْعِ وَ لِيْدِ اِسْتِ وَ حُكْمِ اَنَّا نِ بَرِ حَسْبِ اَرْثِ وَ حَفْظِ مَالِ هَمِهٖ دَرِ اَوَّلِ سُوْرِهٖ گُذَشْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۶

«وَ» وَ بَرَايِ شَمَا نِيْزِ فَتَوَا مِي دِهْدِ اَنْ تَقُوْمُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ عَطْفُ بَرِّ «يَسْتَفْتُونَكَ» يَا بَرِّ «اللّٰهُ يَفْتِيكُمْ» اِسْتِ بِنَا بَرِ اَيْنِكِهٖ اَزْ جَمْلِهٖ مَقُولِ قَوْلِ بَاشَدِ، يَعْنِي بِي اَنَّا نِ بَگُو اَنْجِهٖ كِهٖ اَزْ كَارِ خَيْرِ اَنْجَامِ مِي دِهِيْدِ دَرِ اَرْثِ زَنَانِ وَ قَسَامِهٖ اَنَّهُا وَ دَرِ حَفْظِ يَتِيْمَانِ وَ اَمْوَالِ اَنَّا نِ، عَمَلِ شَمَا رَا ضَايِعِ نَمِي كُنْدِ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَّ بِي عَلِيْمًا زِيْرَا خُدَاوَنْدِ بِي اَنْ دَا نَاسْتِ.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۸] ص: ۲۱۶

اشاره

وَ إِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تَحْسَبُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸)

ترجمه: ص: ۲۱۶

وَ اِگَرِ زَنِي بِيْمِ اَنْ دَاشْتِ كِهٖ شُوْهَرَشِ بَا وِي بَدَسَلُوْكي كُنْدِ يَا اَزْ اَوْ دُوْرِي گَزِيْنْدِ، بَا كِي نَيْسْتِ كِهٖ هَرِ دُو تَنْ بِي رَا هِ صِلْحِ وَ سَا زَشِ بَا زِ اَيْنِدِ كِهٖ صِلْحِ بِي هَرِ حَالِ بَهْتَرِ اَزْ نَزَاعِ وَ كَشْمَكْشِ اِسْتِ. نَفُوسِ رَا بَخْلِ وَ حَرَصِ فَرَا گِرْفْتِهٖ كِهٖ بِي آزارِ هَمِ مِي كُوَشَنْدِ وَ اِگَرِ دَرِ بَارِهٖ

یکدیگر نیکوئی کرده پرهیزکار باشید، به اجر نیکی خود می‌رسید که خدا به هر چه کنید آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۱۶

وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا «نشوز» یعنی بدرفتاری با زنان و منع آنها از حقوقشان، چون خوف نشوز و بدرفتاری زن را قبلاً ذکر کرد در اینجا نیز خوف نشوز مرد را ذکر نمود.

أَوْ إِعْرَاضًا یعنی به او توجه نکند در حالی که حقوقش را می‌دهد از قبیل نفقه و پوشاک و قسامه (تقسیم کردن وقت خود، بین زنان متعدّد خویش)، زیرا نشوز آن است که آنچه که بر او واجب است به آن قیام نکنند، و چون اعراض در مقابل نشوز ذکر شده است، باید چیزی غیر از آن باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۷

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا «یصلحا» از باب افعال خوانده شده و بنا بر این ممکن است «صلحا» مفعول به باشد یعنی صلح را واقع سازند، و ممکن است لفظ «بینهما» از ظرفیت مجزّد گردد و مفعول به باشد، و ممکن است که مفعول به محذوف باشد.

و «یصّالحا» و «یصّیلحا» با تشدید صاد از «تصالح» و «اصطالح» می‌باشد. «۱» و مقصود این است که باکی نیست که صلح کنند و مرد به زن چیزی از مهر یا غیر آن عطا کند، یا اینکه خدمتی را برای او متحمّل شود تا دل او را به دست آورد، یا اینکه توافق کنند به ایجاد تعادل در قسامه و سایر حقوق آن.

از امام صادق (ع) است «۲» که قسامه حقّ مربوط به زن است که نزد مردی زندگی می‌کند و مرد او را خوش ندارد. پس به او می‌گوید:

می‌خواهم تو را طلاق دهم، زن می‌گوید: این کار را نکن من دوست ندارم به من شماتت شود، و لکن در نوبت شب من نگاه کن هر چه که خواستی انجام بده و جز آن هر چه بود برای تو باشد. و مرا به حال خودم واگذار. و آن قول خدای تعالی است: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا و اختصاصی به این ندارد که زن حقّش را بدون عوض اسقاط کند، پس جایز است که در مقابل اسقاط حقّ، عوض قرار داده شود.

وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح بهتر از جدائی و طلاق و بدرفتاری است.

وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ زیرا که طبع نفوس این است که آنچه را که به خیر و نفع او است جذب کند و آنرا از دستش خارج نکند، گویا که

(۱) تصالح (ماضی) يتصالح (مضارع) پس از ابدال «تاء» به «ص» و ادغام می‌شود یصّالحا یا یصّالحا ... اصطالح (ماضی) یصطالح

(مضارع) پس از ابدال «تاء» به «ص» و ادغام می‌شود، یصّالحا، یصّالحا

(۲) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۷، تفسیر عیاشی: ۱، ص ۲۷۹، ح ۲۸۴، تفسیر برهان: ۱، ص ۴۱۹/ح ۲، کافی: ۶، ص ۱۴۵، ح ۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۸

نفوس مجبور به بخل می‌باشند آنچنانکه گویا نفوس مردان نمی‌تواند زنی را که دوست ندارد نگهدارد و حقوق آنها را پردازد، و همچنین نفوس زنان نمی‌تواند حقّ خود را اسقاط نماید و بهره و حظّ خودش را ترک کند.

جمله اول ترغیب بر صلح است، و جمله دوم توجیه عذر و بهانه و بهانه بخل دو طرف از صلح است.

وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر در معاشرت خوب باشید وَتَتَّقُوا و پرهیزید از نقص حقوق آنان، یا از جدائی و فتح باب شماتت برای زنان، و

آنها را با اینکه دوست ندارید، نگهدارید خداوند پاداش احسان شما را با احسان، و پاداش تقوای شما را با مغفرت، می‌دهد. فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا زیرا خدا به آنچه می‌کنید آگاه بوده است. که در این جمله سبب به جای (جزای جمله) آمده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۹] ص: ۲۱۸

اشاره

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصِلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹)

ترجمه: ص: ۲۱۸

شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید و هر چند راغب و حریص به عدل و راستی باشید پس به تمام میل خود، یکی را بهره‌مند و دیگری را محروم نکنید تا او معلّق و بلا- تکلیف بماند و اگر سازش کنید و پرهیزکار باشید همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۱۸

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا لَفْظ «لَنْ» برای نفی ابد است و اشاره به این است که این مطلب مانند محال است. أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ که عدل و مساوات بین زنان برقرار کنید، و آن اگر چه به سبب ظاهر، ممکن است ولی به حسب میل قلبی مقدور نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۱۹

وَلَوْ حَرَصْتُمْ اگر چه بر عدل بین زنان حریص باشید. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است «۱» است که او وقت را بین زنانش تقسیم می‌کرد و می‌گفت:

خدایا این تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا ملامت نکن در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم.

فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ کاری نکنید به اینکه میل باطنی به یکی از آنها و ناخوشی داشتن دیگری به ظاهر نمایان گردد و در نتیجه قسامه و غیر آن را بر طبق میل باطنی خودتان قرار دهید.

فَتَذَرُوهَا یعنی زنی را که دوست ندارید و امگذارید کَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که شوهر نداشته باشد و اختیاری برای خودش ندارد. روایت شده است که علی (ع) «۲» دو زن داشت و در روز هر کدام حتی در خانه دیگری وضو هم نمی‌گرفت، (تا چه رسد به اینکه بی‌عدالتی داشته باشد) پس وا حسرتا بر عادل‌های زمان ما و تقسیم آنان بین همسرانشان مانند سایر موارد عدالتشان! وَإِنْ تُصِلِحُوا و اگر خودتان را اصلاح کنید بدین گونه که تفاوت میل قلبی را تا آنجا که ممکن است کم کنید و ترحم بر آنها را مساوی کنید به سبب اتصاف شما به رحمت که از صفات خداست، وَتَتَّقُوا و از انزجار قلبی نسبت به کسانی که آنها را دوست ندارید با چشم پوشی از نقایص و عیبهای آنان پرهیز کنید، که در واقع بخشیدن آنان است که در این صورت متخلّق به اخلاق خدا و مستحقّ رحمت و مغفرت او می‌شوید.

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۸، مجمع البیان: ۲، ص ۱۲۱

(۲) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۸، مجمع البیان: ۲، ص ۱۲۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۰

است، این جمله سبب است و جانشین مسبب شده است، یا معنی آن، این است که اگر آنچه را که با میل تمام فاسد کرده‌اید اصلاح کنید و در آینده از افساد خودداری نمائید شما مستحق رحمت و مغفرت خدا خواهید شد. یا در مقابل و به قرینه جمله بعدی قول خدای تعالی وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا ...

معنی این است. اگر تووقع صلح دارید و با رحم و بخشش بر زنان از جدایی خودداری کنید شما مستحق رحمت خدا می‌شوید.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۰] ص: ۲۲۰

اشاره

وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً (۱۳۰)

ترجمه: ص: ۲۲۰

هر گاه (در صورت عدم امکان سازش) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام را از فضل و رحمت بی‌پایان خویش، بهره‌مند می‌سازد. خدا وسعت بخش با حکمت است.

تفسیر: ص: ۲۲۰

وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا یعنی بعد از راضی نشدن به صلح و عدم احسان شوهران اگر جدا شوند يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ خداوند هر یک را از وسعت خود بی‌نیاز می‌کند و آن به سبب ازدواج است که موجب می‌شود، مردان و زنان، وسعت یابند، یا به سبب صفات ملائکه و خصلت‌های آنان است، هر یک از آنها را از یاد می‌برد و فراموششان می‌سازد و آن به دلیل فراموش ساختن طبیعت از هم‌خوابی و کم کردن شهوت نکاح است، گاهی هم به سبب اموال دنیوی است که به هر یک چیزی می‌دهد که آنها را بی‌نیاز کند. و اینکه امام صادق (ع) «۱» شخصی را که از فقر شکایت می‌کرد به نکاح امر کرد و بعد از نکاح وقتی که فقر و بی‌بضاعتی شدت گرفت، دو باره به جدائی امر کرد، و حصول بی‌نیازی

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۸، تفسیر برهان: ۱، ص ۴۲۰، ح ۱، اصول کافی: ۵، ص ۴۳۱، ح ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۱

بعد از جدائی، دلالت بر معنی اخیر می‌کند، و منافاتی با تعمیم آن ندارد.

وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً عطف است و در آن معنی تعلیل است، یعنی خداوند قدرت بر توسعه در ازدواج، یا در خصال، یا در اموال را بر فرض جدایی دارد، زیرا که خداوند به سبب هر چیزی وسعت دارد و شما را به احسان امر و از خطایان چشم پوشی می‌کند

زیرا خدا حکیم است و صلاح شما در چیزی است که خداوند به آن امر می‌کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۱] ص: ۲۲۱

اشاره

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً (۱۳۱)

ترجمه: ص: ۲۲۱

و هر چه در آسمانها و زمین است ملک خداست و ما هم به آنان که پیش از شما به آنها کتاب فرستاده شد سفارش اکید کردیم که پرهیزکار باشید و اگر همه کافر شوید خدا که ملک آسمان و زمین او راست به طاعت شما محتاج نیست که خداوند به ذات خویش بی‌نیاز و ستوده صفات است.

تفسیر: ص: ۲۲۱

وَلِلَّهِ هَمَّةٌ مِنْ شَيْءٍ مِنْ جِهَتِ صَدُورٍ وَبِازِغَتْ وَ مَلَكَتِ مِنْهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَنْ يَسْتَأْذِنُوا مِنْهُ ذَلِكَ لِيُذْخِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ جُزَاءً وَ يَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ أَهْلُ حَقِّهِ يَوْمَئِذٍ أَعْيُنٌ عَابِدَةٌ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ذَلِكَ لِيُذْخِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ جُزَاءً وَ يَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ أَهْلُ حَقِّهِ يَوْمَئِذٍ أَعْيُنٌ عَابِدَةٌ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ذَلِكَ لِيُذْخِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ جُزَاءً وَ يَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ أَهْلُ حَقِّهِ يَوْمَئِذٍ أَعْيُنٌ عَابِدَةٌ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ آنچه که در آسمانها و زمین است، از آن خداست. در این قسمت آیه معنی تعلیل دیده می‌شود (یعنی به علت آنکه آنچه هست از خداست، او چنین می‌فرماید) وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ در آن تأکید اکید برای تقوی است اشاره به این است که آنچه بر طریق مدارای شما با همسرانتان ذکر شد که از معاشرت بد و جدائی پرهیزید یک سفارش قدیم و جدید است. پس چرا از بدرفتاری پرهیز نمی‌کنید و در امر همسرانتان به جدائی منتهی می‌شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۲

خداوند در این موضوع به طور اجمال، جمیع چیزهایی را که شایسته است به او توصیه شود، سفارش کرده است. زیرا که تقوای خدا از چیزی که راضی نیست، ملاک ترک هر حرام و مکروه و مناط فعل هر واجب و مستحب است. وَإِنْ تَكْفُرُوا یعنی اگر هم از آسمانی (مقام علوی) که محل طاعت است به سوی زمین (مقام سفلی) که محل شرک و معصیت است خارج شوید، از مملکت خدا خارج نمی‌شوید تا اینکه در آن نقصی پدید آید، و خداوند احتیاجی به طاعت و تقوای شما ندارد تا با ترک شما حاجت او بر آورده نشود، و به واسطه کفر شما نکوهشی به او ملحق شود، تا در رفع آن نکوهش به طاعت شما نیازمند باشد، و احتیاجی ندارد که برای وجود و مملکت خویش شما را حفظ کند تا اینکه با ترک طاعت شما آن دو محفوظ نباشند.

فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً این جمله، علت موضوع فوق را بیان می‌کند که جانشین جزای جمله شرطیه شده است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۲ تا ۱۳۳] ص: ۲۲۲

اشاره

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۳۲) إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ أَتْيَهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳)

ترجمه: ص: ۲۲۲

و آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک خداست و خدا به تنهایی نگهدارنده خلق را کافی است. ای مردم! خدا اگر بخواهد همه شما را از دنیا می‌برد و قومی دیگر می‌آورد و البته خدا بر این کار مقتدر و توانا است.

تفسیر: ص: ۲۲۲

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ تَأْكِيد سابق و تمهید و تعلیل و کیل بودن خدا بر هر چیز و قدرت داشتن او برای تصرف در هر چیز و هر طور که بخواهد می‌باشد.

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا پس او در حفظ، احتیاجی به طاعت شما ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۳

إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ أَتْيَهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ پس با کافر شدنتان از تحت قدرت و تصرف خدا نمی‌توانید خارج شوید. وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا روایت شده که وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به پشت سلمان زد و گفت آنان قوم ایشان هستند یعنی عجم فارس، و مقصود این است که خداوند خواسته است قومی را ببرد و قومی دیگر را به جای آن بیاورد که آن قوم، قوم سلمان است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۴] ص: ۲۲۳

اشاره

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۱۳۴)

ترجمه: ص: ۲۲۳

هر که ثواب و نعمت دنیا را طالب است ثواب دنیا و آخرت هر دو نزد خداست که خدا به دعای خلق شنوا و به احوالشان بیناست.

تفسیر: ص: ۲۲۳

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا هر کس می‌خواهد با ترک تقوی و کافر شدن به خدا دنیا را بجوید، خوب است تقوی و طاعت خدا را طلب کند، تا اینکه ثواب دنیا با ثواب آخرت هر دو برای او حاصل شود، زیرا کسی که همت او آخرت باشد خدا همت دنیایی او را کفایت می‌کند.

فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ این جواب سؤالی است که ممکن است گفته شود که تارک تقوی در طاعت و ترک آن ملتفت به حاجت خدا در چیزهایی که ذکر شد نیست. بلکه او ثواب دنیا را می‌خواهد و گمان می‌کند که با تقوی حاصل نمی‌شود، لذا این جمله را به صورت مستقل و جدا آورد، و با عطف آنرا متصل نکرد.

وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا پس هر گاه اطاعت و تقوی پیشه کنند و با زبان قال و حال طلب کنند، خدا می شنود و به آنها جواب می دهد، و اگر طلب نکنند ولی غرضشان آن باشد، یا اینکه غرضشان آن نباشد ولی احتیاج به آن داشته باشند خداوند غرضها و مقدار حاجات آنها را می داند، پس ثواب دنیا را به آنها می دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۴

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۵] ص: ۲۲۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵)

ترجمه: ص: ۲۲۴

ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند که به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد و برای هر کس که شهادت دهید چه غنی باشد یا فقیر، شما نباید در حکم شهادت از هیچ کدام آنها طرفداری کرده از حق عدول نمائید که خدا به رعایت حقوق آنها اولی است، پس در حکم شهادت پیروی هوای نفس نکنید تا عدالت را نگاهدارید و اگر زبان را در شهادت بگردانید که سخن بر نفع شما مجمل و مبهم شود و یا از بیان حق خودداری کنید، خدا به هر چه کنید آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۲۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی ای کسانی که با دست محمد صلی الله علیه و آله، بیعت عام کرده و دعوت ظاهری را قبول نموده‌اید، کُونُوا قَوَّامِينَ بر این وصف ثابت بمانید، زیرا که لفظ «کون» دلالت بر ثبات و دوام می کند، «قوام» کسی است که از اعوجاج خارج شده باشد و خودش و قوایش و غیر خود را نیز از آن خارج کند، زیرا که از صیغه مبالغه (قوام) سرایت به غیر استفاده می شود چنانکه در لفظ ظاهر چنین است. و ممکن است از «قام علیه و بامر» اخذ شده باشد یعنی آنرا اصلاح کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۵

بِالْقِسْطِ یعنی به عدالت. چون خروج و اخراج از اعوجاج با تعادل بین دو طرف افراط و تفریط در آن نفس و نیز در منازعه خارجی به سبب تساوی و تعادل بین دو طرف منازعه ممکن می شود. و ممکن است متعلق به قول خدای تعالی شُهَدَاءَ باشد یعنی در حالی که تحمّل کننده و ادا کننده شهادت باشید، خبر بعد از خبر و در حکم تفسیر خبر اول است، یا حال.

«الله» یعنی برای طلب رضایت خدا یا در شهادت‌هایی که بر حسب آن پیش آید خدای را در نظر آید. از باب اینکه صاحب حق در آنها خدای تعالی است، یا برای خدا به اعتبار مظاهر و جانشینانش و مخصوصا کاملترین مظهر خدا بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که او علی (ع) است. و آیه، عمومیت دارد ولی مقصود و مهم همین است، زیرا که آیه سفارش و مقدمه جهت تحمّل شهادت دادن (ادای شهادت) برای علی (ع) است وقتی که نبی صلی الله علیه و آله از آنان درخواست نمود و فرمود: «رحم الله امرء سمع فوعی» خدا رحمت کند شخصی را که شنید و نگهداشت. و جهت ادای شهادت نسبت به علی (ع) در وقتی که پیامبر از آنان درخواست کرد و فرمود: «ألا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب» یعنی شاهد به غایب برساند. و در وقتی که علی (ع) بعد از نبی صلی الله

علیه و آله درخواست کرد که آنچه را که شنیده‌اند ادا کنند، مردم به این وصیت وفا نکردند و از ادای شهادت خودداری کردند.

وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ حَتَّىٰ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبَّ الْمُشْرِكِينَ لَا يَكْفُرُ بِهِ إِبْرَاهِيمُ وَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ فَحَسْبُهُ الْإِسْلَامُ

اَوْ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ پدر و مادر و خویشان، بعد از خود شخص، محبوبتر از دیگران هستند.

إِنْ يَكُنْ إِنْ كُنْ اگر باشند هر یک از دو طرف، غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا بی‌نیاز یا نیازمند، پس از استقامت و راستی خارج نشوید بدین گونه که

ملاحظه کنید فقیر سزاوارتر است به نفع بردن و ضرر نکردن، و غنی بر فرض اینکه با شهادت زور علیه او به مال خودش نرسد، یا

دیگری از مال او بهره ببرد، متضرر نمی‌شود، یا به خیال اینکه از غنی بهره ببرید و از ناحیه او ضرر نینید بخواهید به فقیر اعتنا نکنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۶

فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس امر خدا را امتثال کنید و به اینکه فقیر متضرر می‌شود و یا غنی متضرر نمی‌شود نیندیشید.

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا یعنی در عدول از حق، یا به سبب عدول، یا برای اینکه عدل در شهادت را مکروه و ناپسند می‌دانید، از

هوای نفس پیروی نکنید.

وَإِنْ تَلَوُّوا یعنی در حین ادای شهادت زبانتان را نچرخانید بدین نحو که با زبانهایتان آنرا تغییر دهید، و «تلوا» از «ولی» به معنی توجه

کردن نیز خوانده شده است.

أَوْ تُعْرِضُوا و یا به سبب کتمان شهادت از آن اعراض کنید که خداوند به سبب آن جزای می‌دهد.

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (یعنی به سبب اینکه خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است باید چنین و چنان بکنید). در این جمله نیز،

سبب جانشین جزا شده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۶] ص: ۲۲۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ

وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶)

ترجمه: ص: ۲۲۶

ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید به حقیقت و از دل هم به خدا و رسول و کتابی که به رسولش فرستاد (یعنی قرآن) و به کتابی

که پیش از این فرستاده شده است (تورات و انجیل و غیره) ایمان آورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان

و روز قیامت کافر شود، سخت در گمراهی فرو مانده و از راه سعادت دور افتاده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۷

تفسیر: ص: ۲۲۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که با ایمان عام و بیعت با دست محمد صلی الله علیه و آله و قبول دعوت ظاهری ایمان آورده‌اید.

آمَنُوا با ایمان خاص و بیعت ولوی و قبول دعوت باطنی نیز ایمان بیاورید، زیرا که اسلام که عبارت است از بیعت عام نبوی و گرفتن

میثاق بر اعطای احکام قلبی و توبه به دست محمد صلی الله علیه و آله گاهی ایمان نامیده می‌شود، چون اسلام طریق به سوی ایمان

و سبب حصول آن است و ایمان حقیقی آن بیعت ولوی و توبه به دست علی (ع) یا به دست محمد صلی الله علیه و آله از جهت ولویت او و اخذ میثاق بر اعطای احکام قلب و ادخال ایمان در قلب است، لذا در انکار ایمان کسانی که مدعی ایمان هستند فرمود:

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (و هنوز ایمان در قلب شما داخل نشده است).

بنا بر این برای تفسیر این آیه احتیاجی به تکلفات دور که مفسرین مرتکب آن شده‌اند، نیست.

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ یعنی اینکه ایمان به محمد صلی الله علیه و آله با قبول دعوت ظاهری اسلام و اطاعت اوست و تقلید محض است که شناخت و تحقیقی در آن نیست، و معرفت فقط از طریق قلب حاصل می‌شود پس با قبول کردن دعوت باطنی به علی (ع) ایمان بیاورید، تا اینکه ایمان در دلهای شما داخل شود و درهای قلوب شما به ملکوت باز شود، و در نتیجه خدا و رسولش، و کتاب جامع او را که همان نبوت است بشناسید که کامل آن کتاب در (باطن) محمد صلی الله علیه و آله است و صورت آن قرآن است. و ناقص آن در پیامبران گذشته است و صورت آن تورات و انجیل و صحف و زبور و غیر آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۲۸

و برای اشاره به فرق بین نبوت محمد صلی الله علیه و آله و نبوت غیر او به کمال و ضعف، در اولی «نزل» را از باب تفعیل آورده است، که در آن نوعی «تعمّل» (۱) است و در دوم «انزل» است که خالی از تعمّل است، و هر دو به صورت مجهول نیز خوانده شده است.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ از مبدأ تا منتهی به ترتیب ذکر نمود، زیرا که مقصود از (ملائکه) عقول و منظور از (کتب) نبوت‌ها و احکام آنهاست، زیرا که نبوت‌ها از جهت نزول بعد از ملائکه‌هاست، و رسالت بعد از نبوت است، و کفر به آنها سبب کفر به ولایت و عدم قبول دعوت باطنی است، زیرا مادام که با بیعت به دست علی (ع) ایمان به قلب داخل نشود، در قلب باز نمی‌شود. و مادام که در قلب به سوی ملکوت باز نشود چیزی از آنها شناخته نمی‌شود. چنانکه پیش از این معلوم شد و از اینرو آنرا بعد از امر به ایمان نسبت به علی (ع) آورده است.

فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا وصف به حال متعلق است و تهدید رسائی برای منحرفین از ولایت و کسانی که ایمان به دست علی (ع) را قبول نکرده‌اند، می‌باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۷] ص: ۲۲۸

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷)

ترجمه: ص: ۲۲۸

آنان که نخست ایمان آوردند و سپس کافر شدند باز ایمان آورده و دگر بار کفر ورزیدند سپس بر کفر خود افزودند اینان را خدا نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد فرمود.

(۱) عاملیت و تدریج در پذیرش و عمل که در کتب آسمانی است.

تفسیر: ص: ۲۲۹

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا مَفْهُوم آیه عام است و تنزیل آن خاص، زیرا مقصود از آن منافقین است که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله آوردند یعنی اسلام آوردند.

ثُمَّ كَفَرُوا و سپس به اینکه در مکه، بر خلاف او عهد بستند، کافر شدند.

ثُمَّ آمَنُوا وقتی که قول پیامبر را در غدیر قبول کردند و با علی (ع) به خلافت بیعت کردند.

ثُمَّ كَفَرُوا سپس در حال حیات رسول خدا از لشکر اسامه تخلف کردند.

ثُمَّ ازادوا کفراً چون بر آل محمد صلی الله علیه و آله سخت گرفتند، بر کفر خود افزودند.

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا خداوند آنها را نخواهد بخشید و ...، زیرا که آنها از فطرت مرتد شدند به اینکه فطرت انسانی را قطع کردند، پس دیگر نمی‌توانند به توبه بازگشت کنند و راهی برای آرامش و راحت ندارند، چون فطرت انسانی است که راه به سرای راحت است. پس دیگر برای آنها مغفرت و هدایتی تصور نمی‌شود، زیرا برای مرتد فطری توبه‌ای نیست چنانکه به فارسی گفته‌اند:

«مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند نتوانند اصلاح نمایند» زیرا که او مرتد فطری است و فطرتش را قطع کرده است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۸ تا ۱۳۹] ص: ۲۲۹**اشاره**

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَتَّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹)

ترجمه: ص: ۲۲۹

منافقان را بشارت ده که برای آنان عذاب سخت و دردناک خواهد بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۰

آن گروه که کافران را به سرپرستی خود برگزیده و مؤمنان را ترک گفتند آیا نزد کافران عزت می‌طلبند؟! که عزت همه نزد خداست.

تفسیر: ص: ۲۳۰

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ آیه قبل بیان حال رؤسائی است که از آنها پیروی شده و متبوع هستند و این آیه بیان حال پیروی کنندگان است و تعمیم نیز امکان دارد.

بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا استعمال بشارت در عذاب به جهت استهزاء است.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ آنانرا که دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و ذکر آنان گذشت اولیاء با پیروی از کافران و قبول دعوت و بیعت با آنها، آنها را ولی خویش می‌گیرند.

وَمَنْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي عَلِيَّ (ع) و پیروانش را به ولایت نمی پذیرند اَيَّبَتُّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ استفهام انکاری است برای توییخ. یعنی شایسته نیست که از کفار عزت طلب کنند.
فَبِأَنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً همه عزت‌ها پیش خدا جمع است، پس چرا آنها مخالفت امر او می کنند و از اولیای خدا پیروی نمی کنند، و عزت را از غیر خدا طلب می کنند.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۰] ص: ۲۳۰

اشاره

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (۱۴۰)

ترجمه: ص: ۲۳۰

در کتاب الهی حکم بر شما فرستاده شد که وقتی شنیدید که منافقان، نسبت به آیات الهی کفر می ورزند و استهزاء می کنند، در آن مجلس ننشینید تا از آن سخن باز گردند و کلام را عوض کرده در مطلب دیگری داخل شوند. اگر هنگامی که قرآن و مسلمانی را استهزاء کنند با آنها همنشین شوید شما هم به حقیقت مانند آنها منافق هستید و خدا منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۱

تفسیر: ص: ۲۳۱

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ حَالِ از فاعل «يَتَّخِذُونَ» است و جمله «أَيَّبَتُّغُونَ» معترضه است. یا حال از فاعل «يَتَّبِعُونَ» یا از «اللَّهُ» و مجرور به سبب لام است. و مقصود از کتاب یا احکام نبوت است یا قرآن یا هر دو.
أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ «أَنْ» تفسیریه است یا مخففه.

آیاتِ اللَّهِ و بزرگترین آیت خدا عَلِيَّ (ع) است (یعنی وقتی در باره عَلِيَّ (ع) شنیدند، به آن کافر شدند).

يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ پس با آنها ننشینید تا چه برسد به اینکه با آنها دوست باشید.

حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ منظور مبالغه در حد اعلی و تأکید در نهی از پیمان با آنهاست، یا غایت مبالغه در ترک تعظیم آنان است، یا غایت استهزاء آنهاست که این معانی کلاً از نهی هم نشینی با آنها استفاده می شود، یعنی با آنها ننشینید تا منفعل و شرمنده شوند، و به مثل آن برنگردند.

إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ به محض نشستن با آنها شما مثل آنها می شوید تا چه رسد به اینکه با آنها دوستی کرده یا در کفر، مثل آنها شوید.
بدین گونه که اگر به قول آنها راضی شوید، در کفر، و در صورتی که به قول آنها راضی نشوید، در گناه افتید.

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ یعنی خداوند منافقان کسانی که ظاهراً با مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بودند، سپس پیرو دشمنانش شدند. و کافران یعنی متبوعین را فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً همگی در جهنم گرد می آورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۲

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۱] ص: ۲۳۲

اشاره

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

ترجمه: ص: ۲۳۲

منافقان پیوسته مراقب حال شما هستند که اگر برای شما پیروزی و فتحی پیش آید برای اخذ غنیمت گویند نه آخر ما با شما بودیم؟ و اگر کافران را پیروز ببینند گویند آخر نه ما شما را به اسرار و احوال مسلمانان آگاه کردیم و شما را از آسیب مؤمنان نگهداری کردیم؟ پس خدا فردای قیامت میان شما مؤمنان و آن گروه منافق حکم کند و شما را به بهشت و آنان را به دوزخ محکوم سازد و خدا هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نکرده است.

تفسیر: ص: ۲۳۲

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ به سبب شما منتظرند یعنی منتظر وقوع امر خیر یا شرّی برای شما هستند گویا که وجود شما سبب انتظار آنها شده است. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ چون آنها طالب دنیا بودند، هر جا که دنیا را یافتند برای آن تملق گفتند و بیان داشتند ما با شما ایم و هیچ ربطی به کفر و ایمان ندارند. وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ و اگر برای کافران نصیبی باشد، علت اینکه برای مؤمنان «فتح» و برای کافران «نصیب» آورد اشاره به این است که مقصود مؤمنین از پیروزی فقط برای اعزاز دین است ولی کافرین جز بهره دنیا قصدی ندارند. قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ گویا ما مستولی نشدیم علیکم بر شما و اگر بر شما مسلط شدیم ولی جنگ با شما را ترک نمودیم پس با ما موافق باشید و دشمنی ما را نکنید. لفظ «استحواذ» از کلماتی است که طبق اصل آمده و اعلال «۱» نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۳

وَنَمْنَعُكُمْ آيا ما شما را منع نکردیم.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بنظر می آید که گفته شود: مؤمنین را از شما منع نکردیم، ولی وقتی گفته می شود «منعته من الاسد» که او را از درندگی شیر حفظ کرده باشی گویا که مانع، از تعرض شیر منع می کند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یا نفرین بر آنها است، یا اخبار است و خالی از تهدید نیست، مقصود این است که بین شما و بین آنها (به تقدیر «بینهم») خدا داوری می کند که خطاب برای همه مؤمنین و کافرین می باشد.

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی کافرین تسلطی بر مؤمنین ندارند، و آن دعاست و اخبار، و مقصود این است که در آخرت، یا در حجّت و دلیل، کفار تسلطی بر مؤمنین ندارند، یا اینکه مقصود غلبه در دنیاست و اینکه کفار بر مؤمنین در دنیا غلبه ندارند از جهت مؤمن بودن آنهاست، چون کشته شدن مؤمنین به دست کافران و اسیر شدن و غارت شدن اموال آنان همه اینها نسبت به بدنهایشان است که به منزله زندان برای آنهاست نه نسبت به لطیفه ایمانشان و این ردّ انتظار آنها نسبت به نصیب کافرین است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۲] ص: ۲۳۳

اشاره

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲)

ترجمه: ص: ۲۳۳

همانا منافقان با خدا مکر و حيله می کنند و خدا نیز نسبت

(۱) طبق قاعده اعلال باید استحوذ به «استحاذ» قلب می شد ولی چنین نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۴

به آنها مکر می کند یعنی مکرشان را باطل می سازد و بر آن مکر و نفاق مجازاتشان نیز خواهد کرد و چون به نماز آیند با حال بی میلی و کسالت و برای ریا کاری می آیند و جز تعداد کمی خدا را یاد نمی کنند.

تفسیر: ص: ۲۳۴

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ این آیه به نظر می آید که جواب آن چیزی باشد که از آن سؤال می شود، و آن حال منافقین با خدا، و در عبادت با خداست، از این جهت در اینجا ادات وصل نیاورد و مقصود از مکر و حيله آنها نسبت به خدا، مکر و حيله آنان نسبت به مظاهر خدای تعالی است که اتم آن مظاهر، محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) است. یا به این اعتبار به خدا حيله می کنند که به زبانهایشان می آورند و می گویند ما مبدئی داریم که امر و نهی از آن مبدأ ناشی می شود. و گر نه آنها خدا را نمی شناسند تا نسبت به او خدعه و حيله کنند.

«و» راه عبادت آنان این است که:

إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤُنَ النَّاسَ

این قسمت آیه بیان حيله و خدعه آنهاست، یعنی در وجود آنان انگیزه و شوق عبادت نیست، گویا که آنها از روی اکراه و اجبار به نماز قیام می کنند، نه برای عبادت خدا، بلکه عبادت آنها برای خدعه و حيله با خدا و نشان دادن به مردم است.

«و» به همین جهت لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

خدا را جز اندکی به یاد نمی آورند یا جز جمع اندکی به یاد خدا نیستند و از امیر المؤمنین (ع) است که هر کس در پنهانی ذکر خدا کند، او خدا را بسیار ذکر کرده است، همانا منافقین خدا را آشکارا ذکر می کردند، و در پنهان ذکر نمی کردند، پس خدای تعالی فرمود: يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۳] ص: ۲۳۴

اشاره

مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۵

ترجمه: ص: ۲۳۵

دو دل و مردّد باشند، نه بسوی مؤمنان یکدل می‌روند و نه به جانب کافران و هر که را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت.

تفسیر: ص: ۲۳۵

مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ بَيْنَ اِيْمَانٍ وَ كُفْرٍ مُرَدِّدٌ هَسْتَنْد «ذذبّه» به معنی مضطرب شدن و اصل آن «ذَبَّ» است، و به صورت صیغه فاعل خوانده شده است، یعنی به قلوبشان تردید می‌اندازند.
 لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ (بعضی از زنان) و کودکان رأی ثابتی بر یک چیز ندارند، چون عقل آنان ضعیف و وهم آنان مسلط بر عقلشان است زیرا خداوند آنها را گمراه کرده است.
 وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا و کسی را که خدا گمراه کند، برای او راهی نمی‌یابی که بر آن راه مستقیم باشد، و هنگامی که حال کسانی از این اَمّت را که به آخر درجه کفر و نفاق رسیده‌اند ذکر نمود، و نیز حال کسانی را که در درجه پائین هستند یعنی منافقین که پیرو کافرین هستند ذکر نمود، بر سبیل لطف، مؤمنین را مورد ندا و خطاب قرار داد و آنها را از طریق منافقین نهی نمود و با ذکر حال منافقین تهدیدشان کرد، پس فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۴] ص: ۲۳۵

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَتَّخِذُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۱۴۴)

ترجمه: ص: ۲۳۵

ای اهل ایمان مبادا کافران را به دوستی گرفته مؤمنان را رها کنید آیا می‌خواهید در پیشگاه خدا بر عقاب کفر و عصیان خود دلیلی آشکار داشته باشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۶

تفسیر: ص: ۲۳۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ اِيْ مُؤْمِنَانِ مَانَسِدِ مَنَافِقِيْنَ نَبَاشِيْدِ (که کافران را دوست گیرید) مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَتَّخِذُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا زیرا دوست گرفتن کافرین و منافقین، که دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند با وجود اینکه خدا و رسولش به تعیین ولیّ پرداخته‌اند، دشمنی آنها با کسی که خدا و رسول به ولایتش تصریح نموده‌اند موجب ظهور حجت و دلیل ظاهر و روشنی است که از جانب خدا بر شما آمده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۵] ص: ۲۳۶

اشاره

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵)

ترجمه: ص: ۲۳۶

البتّه منافقان را پست‌ترین قسمت جهنّم، جایگاه است و برای آنان هرگز یآوری نخواهی یافت.

تفسیر: ص: ۲۳۶

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ استیناف است در موضع تعلیل نهی. باید دانست که عالم سفلی مانند عالم علوی دارای مراتبی است و کلیّات آن هفت مرتبه است و اراضی هفتگانه اشاره به همان است و آن طبقات و درکات نامیده می‌شود، و چون بدترین اقسام کفر و زشت‌ترین آنها نفاق است سبب شد که صاحب آن به درک اسفل (پست‌ترین و پائین‌ترین قسمت) از آتش برود.

وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا نفرمود: «لن تجد لهم وليا ولا نصيرا» زیرا منافقین در دنیا در درک اسفل واقع شدند. و ولی محقق نمی‌شود مگر از باب ولایت محمّد صلی الله علیه و آله که باب رحمت خدا را بر بندگان باز می‌کند و باز شدن در رحمت برای کسی که در درک اسفل است متصوّر نیست تا محتاج به این باشد که ولایت از آنها صریحا نفی شود. به خلاف نصیر که آن از رسالت محمّد صلی الله علیه و آله ناشی می‌شود، و چون رسالت ظهور رحمت رحمانی خداست تعلق آن به هر کس متصوّر است، و با این حال برای منافق نصیر و یآوری نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۷

و آنچه که بین صوفیه باقی مانده است که دو تن در حین توبه و تلقین به یکدیگر کمک می‌کنند، به اعتبار مظهریت رسالت و ولایت و به اعتبار نصرت و ولایت است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۶] ص: ۲۳۷

اشاره

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶)

ترجمه: ص: ۲۳۷

مگر آنان که تائب شده تباهکاری خود را اصلاح کردند و به خدا و دین خدا در آویختند و به کتاب حق متوسّل شدند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند پس این گروه در زمره مؤمنانند، خدا مؤمنان را اجر بزرگ خواهد داد.

تفسیر: ص: ۲۳۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۳۹

وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا جَزَاءَ شُكْرٍ رَازِيًا وَ فَرْوَنِي نَعْمَتٍ قَرَارِ مِي دَهْدِ پَس چگونهُ شَاكِر رَا عَذَاب كُنْد.
عَلِيمًا شُكْر شَمَا از او فُوت نَمِي شُود تَا شَمَا رَا از بَاب عَدَم آگَاهِي بَه شُكْر تَان عَذَاب كُنْد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۰

جزء ششم

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۸] ص: ۲۴۰

اشاره

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸)

ترجمه: ص: ۲۴۰

خدا دوست ندارد که کسی به عیب خلق صدا بلند کند، مگر آنکه ستمی به او رسیده باشد. که خدا شنوا به اقوال و دانا به احوال بندگان است.

تفسیر: ص: ۲۴۰

لا- يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ استثناء از مفعول است به تقدیر «الآ جهر من ظلم» یا استثناء مفرغ است به تقدیر «لا یحبُّ الله الجهر بالسوء من احد الا ممن ظلم» بنا بر این دو حالت، آشکار کردن بدی از مظلوم محبوب است، ولی آیا از همه مظلومین یا از بعضی از آنها هم محبوب است، و آیا در همه اقسام ظلم است یا در بعضی از آنها، و هر بدی و زشتی مقصود است یا بدی مخصوص؟ در مورد همه اینها آیه مجمل است و احتیاج به بیان دارد.

یا اینکه مستثنای منقطع است و تقدیر آن این است: «خداوند آشکارا کردن بدی را دوست ندارد»، لکن کسی که به او ظلم شده صدا را به زشتی و بدی بلند می کند یا اینکه این کار برای او مباح می شود. و این معنی با قرائت «ظلم» به صورت معلوم موافق تر است، و بیان نظم آیه به نحوی که قیدهها در آن ظاهر شود چنین است: خدا دوست ندارد چیزی که با صدای بلند گفته شده است، بد و زشت باشد، یعنی چیزی از غیر زبان از سایر اعضا صادر می شود این حکم را ندارد، و همچنین چیزی که از زبان صادر می شود ولی با صدای بلند نیست، و نیز چیزی که با صدای بلند صادر شود ولی بد نباشد، شامل هیچکدام از این اقسام حکم را ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۱

از سوی دیگر چون مفهوم مخالف و مفهوم قید معتبر نیست لازم نیست که این اقسام محبوب باشند، بلکه آیه در باره آنها ساکت است و باید با آیات دیگر و اخبار مربوط به احکام بیان شود.

این آیه که در بیان حکم صدا بلند کردن به بدی و زشتی است از احکام قالب و احکام ظاهر شریعت است. و اما خطورات ذهنی و خیالات اگر چه که آنها نیز اقوال نفس است و بد آنها بد است و خوب آنها خوب، ولی در شریعت مؤاخذه‌ای بر آنها نیست، و از امت مرحومه «۱» رفع شده است، امّا در طریقت بر آن مؤاخذه می باشد، چنانکه به آن اشاره کرده اند و در جواب کسی که از خطورات ذهنی سؤال کرده است، فرموده اند: آیا بوی گندیده و بوی خوش هر دو مساوی هستند، یعنی بوی خوش پاداش دارد و

بوی بد مؤاخذه.

بدی گفتار اعم از این است که دروغ و یا افترا و یا راستی که غیبت در باره چیزی باشد که جایز نیست، یا صدق و غیبت چیزی باشد که جایز است، یا صدق باشد بدون شنواندن به کسی که بدی را به او نسبت می‌دهند، تا اینکه غیبت نباشد، یا با شنواندن غیر در حضور کسی که نسبت بدی به او داده می‌شود، هیچ یک از این معانی و موارد محبوب خدا نیست و تنها بلند گفتن بدی از ناحیه مظلوم درست است. و لکن این معنی مجمل است و احتیاج به بیان دارد، زیرا قطعاً همه شقوق آن جایز نیست. و موارد جایز را برای ما بیان کرده‌اند، مثل موارد جواز غیبت، و مانند بیان بدیهای میزبان در مهمانی توسط مهمان، اگر مهمانی او خوب نباشد، و مثل تکذیب کردن کسی که به چیزی که در تو نیست، ترا مدح کند.

(۱) منظور از اَمّت مرحومه، امت اسلام است که مورد رحمت و عنایت خداوند قرار گرفته‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۲

به علی (ع) نسبت داده شده است که فرمود: مقعدهایشان چاله‌ها را به اشتباه گرفته است.

و به خالد فرمود: این کار را کسی انجام می‌دهد که مقعدش «۱» تنگ‌تر از مقعد تو باشد.

ولی این مطلب و این سؤال باقی می‌ماند که آیا آن محبوب است چنانکه ظاهر استثنا نشان می‌دهد یا اینکه صرفاً مذموم نیست. پس می‌گوئیم: که مطلق جهر به سوء محبوب خدا نیست، زیرا خداوند محبت خود را، به احسان در مقابل بدی معلق کرده است، آنجا که فرموده: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۲».

این آیه و آیات دیگری که امر به صبر در هنگام اسائه و بدی می‌کند دلالت بر آن دارد که صبر، در برابر بدی محبوب است یا حد اقل بنا بر بعض وجوه، مبعوض نیست.

زیرا که انسان از اول اسلامش تا ایمان کامل، مراتب و درجاتی دارد، و هر مرتبه‌ای حکم مخصوص به خود را دارد، پس حکم یک مرتبه در مرتبه دیگر جریان ندارد. و این مطلب یکی از دو معنی نسخ در آیات و اخبار است.

پس صاحب مرتبه اول از اسلام که در مقابل یک بدی به ده بدی قانع نشده و تندی غضبش جز با صد بدی شکسته نمی‌شود اگر امر خدا را امتثال کرد و در مقابل یک بدی به یک بدی اکتفا نمود این کار او محبوب خداست، و خداوند در مورد صاحب همین مرتبه فرموده است:

فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَلِي هَمِينَ كَارِزِ صَاحِبِ دَرَجَةِ دَوِّمٍ

(۱) منظور این است که کسی که آن کار را انجام می‌دهد آمادگی بیشتری دارد.

(۲) سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۳

مذموم است ... و به همین ترتیب.

لذا وارد شده است که «حسنات ابرار سیئات مقررین است» و صبر و کظم غیظ برای صاحب درجه دوم است، و عفو و تطهیر قلب برای صاحب درجه سوم است و احسان به بدکار برای کسی است که آخرین درجه ایمان را دارا باشد.

و ممکن است که استثناء از لازم آیه باشد، و آن چیزی است از نفی محبوبیت که از آشکارا نمودن بدی استفاده می‌شود، گویا که گفته شده است: هر کس که چنین کند مذموم است جز کسی که به او ستم شده است.

وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا پس کار کسی را که به شما ظلم کرده است، به خدا واگذارید، و به گفتار بد، صدا را بلند نکنید، اتکال بر

خدا و شرم از او داشته باشید، یا اینکه مقصود منع مظلوم است از زیادتز از مقداری که به او ظلم شده است. یعنی نسبت به کسی که به شما ظلم کرده است، تجاوز نکنید. که در این صورت شما ظالم می‌شوید، زیرا که خدا شنواست، و قول ظالم و مظلوم را می‌شنود، و به مقدار هر یک عالم است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۹] ص: ۲۴۳

اشاره

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)

ترجمه: ص: ۲۴۳

اگر در باره مردم آشکارا یا پنهان نیکی کنید یا از بدی دیگران در گذرید بسیار محبوب خداست که خدا همیشه با آنکه بر انتقام بدیها توانا است، از بدیها در می‌گذرد.

تفسیر: ص: ۲۴۳

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا یعنی نسبت به کسی که به شما ظلم کرده است، آشکارا نیکی کنید. أَوْ تُخْفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ یعنی اگر برای شما آن دو تای اولی (نیکی کردن آشکارا یا پنهان) میسر نشد عفو از بدی بکنید که مقامی بالاتر از مقام عفو نیست، و مقصود از عفو اعم از گذشت و صفح (بخشایش) است و آن پاکیزه کردن قلب است از کینه بدی کننده، و لذا آنرا ذکر نکرد که اگر این کار را انجام دهید متخلّق به اخلاق خدا و متّصف به صفات او می‌شوید، و در نتیجه مستحقّ عفو و احسان او می‌گردید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۴

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا به سبب آنکه خدا توانا به احسان است، سبب جانشین جزا شده است، و در اینجا احسان را مقدم داشت و در آیه کظم غیظ را مؤخر نمود، زیرا در اینجا احسان را به صورت شرط و فرض در اولی آورد و مناسب آن ترتیب از بالا- به پائین است، ولی در آنجا احسان را بر سبیل تحقّق مراتب رجال ذکر کرده، چنانکه قول خدای تعالی عَفُوًّا قَدِيرًا بر سبیل ترتیب صفات است، زیرا مراد از قدرت، قدرت بر احسان به مسیء (بد کننده) است و احسان به مسیء بعد از عفو کردن از کار بد او است. و ممکن است مقصود قدرت بر انتقام باشد، و در این صورت معنی آیه این می‌شود که خداوند در حالی که قدرت بر انتقام دارد عفو کننده است تا اینکه ترغیب در عفو باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۰] ص: ۲۴۴

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰)

ترجمه: ص: ۲۴۴

آنان که به خدا و پیامبران او کافر شوند، و خواهند که میان خدا و پیامبرانش جدائی اندازند و گویند که ما به برخی از انبیا گرویده و به پاره‌ای دیگر کافر شویم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند.

تفسیر: ص: ۲۴۴

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بعد از آنکه ادبی از آداب را ذکر کرد، ذکر محبوب و دشمنان محبوبش را تجدید نمود که: از هر چه می‌رود سخن دوست خوشتر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۵

و آن را تعمیم داد بدین گونه که آن را به طریق عموم ادا نمود چنانکه روش و سنت خدای تعالی چنین است.

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

پس فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ بَدِينٍ گونه، آنان که به خدا ایمان آوردند و به رسول خدا کافر شدند.

و يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ مِی گویند به بعضی (مانند خدا) ایمان آوردیم وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ و به بعضی مانند رسولان، کافر شدیم، یا اینکه به بعضی از رسولان ایمان می‌آوریم مانند محمد صلی الله علیه و آله و به بعضی دیگر کافر می‌شویم مانند اوصیاء و جانشینان محمد صلی الله علیه و آله.

و يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ یعنی بین ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و کفر به جانشینانش سبباً راهی پیش گیرند و ممکن است مقصود از «سبیل» مظاهر او باشد مانند علی (ع) زیرا مرتبه علی (ع) با علویتش مرتبه مشیت است، و آن ظهور خدا بر بندگان و مقام معرفیت و تجلی خدا با اسم بلند و والایش می‌باشد نهایت اینکه علی (ع) اسم آن مرتبه است به اعتبار نسبت آن مرتبه به خلق، و در «تفسیر قمی» آمده است:

آنان کسانی هستند که به رسول خدا اقرار کردند، و امیر المؤمنین (ع) را انکار نمودند «۱».

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۱] ص: ۲۴۵

اشاره

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱)

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۱۶، تفسیر قمی: ۱، ص ۱۵۷ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۶

ترجمه: ص: ۲۴۶

به حقیقت کافر هم اینها نیستند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا داشته‌ایم.

تفسیر: ص: ۲۴۶

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا زيرا آنان در كفر كامل هستند كه نفاق را به كفرشان منضم کرده‌اند و با اظهار اسلام، بسیاری را از ایمان منع کردند، ...

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۲] ص: ۲۴۶

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲)

ترجمه: ص: ۲۴۶

و خدا آنان را که به خدا و رسولان او ایمان آوردند و میان هیچ یک از پیامبران تفرقه نینداختند به زودی اجر عطا کند و خدا پیوسته در حقّ بندگان بخشنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۴۶

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مانند سلمان و نظایر او. أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ به صورت تکلم و غیبت هر دو خوانده شده است، یعنی ما اجر آنان را بر حسب عملشان می‌دهیم و لغزش‌های آنان را می‌بخشیم، و بر آنها با رحمت خاصّ بر حسب شأن ما از مغفرت و رحمت تفضّل می‌کنیم. و لذا خداوند بعد از ذکر دادن پاداش به آنها فرمود:
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا خداوند غفور و رحیم است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۳] ص: ۲۴۶

اشاره

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۷

ترجمه: ص: ۲۴۷

ای پیامبر، اهل کتاب از تو درخواست کنند که از آسمان کتابی (یک دفعه) بر آنان فرود آری (از تقاضای بیجا و عادت جاهلانه آنها دلتنگ مباش)، از موسی نیز درخواستی بالاتر از این کردند که گفتند خدا را به چشم ما آشکار نما پس آنها را به سبب این تقاضا که از روی جهل و سرکشی کردند صاعقه سوزان درگرفت و پس از آن همه آیات و معجزات موسی، باز گوساله پرستی اختیار کردند باز ما به لطف خود از این کار زشت آنها نیز درگذشتیم و بر موسی حجّت و برهانی آشکار بخشیدیم.

تفسیر: ص: ۲۴۷

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ جَمَلَةً اسْتِنَافِيَةً است و از جهت لفظ و معنی از سابقش منقطع است و لذا ادات وصل نیاورده است، روایت شده که کعب بن اشرف و جماعتی از یهود گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر تو نبی هستی کتابی از آسمان یک مرتبه برای ما بیاور، چنانکه موسی تورات را یک دفعه آورد، پس این آیه نازل شد، و خداوند جهت دلداری رسولش فرمود: از درخواست آنان تعجب نکن و آنرا بزرگ شمار که این عادت آنان است «۱».

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ يَعْنِي پدران آنها که از سنخ اینان بودند، از موسی (ع) در خواست بزرگتری را کردند. فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً پس گفتند: به عیان و آشکار خدا را به ما نشان بده فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ و آن درخواست چیزی است که حَقُّ آنها نیست و تجاوز از حدِّ خودشان است، (لذا ظلم کردند و صاعقه هم آنها را در ربود).

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۱۶، مجمع البیان: ۲، ص ۱۳۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۸

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سِيسَ گوساله را معبود خود قرار دادند.

مِنْ بَعِيدٍ ما جاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ پس از معجزاتی که از جانب موسی آمد فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكُكَ یا وجود این محض رحمت، ما آنها را بخشیدیم.

وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا یعنی دلیل روشن یا دلیلی که روشن کننده راستی اوست به موسی دادیم، یا اینکه به موسی سلطنت و تسلط ظاهری دادیم که برای آنها تخلف از آن ممکن نبود.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۴] ص: ۲۴۸

اشاره

وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴)

ترجمه: ص: ۲۴۸

و کوه طور را برای اتمام حجّت و اخذ پیمان بر فراز سر آنها بلند گردانیدیم و آنها را گفتیم که به حال سجده بدین درگاه در آئید و نیز گفتیم که از حکم روز شنبه تعدی نکنید و از آنها پیمانی سخت گرفتیم.

تفسیر: ص: ۲۴۸

وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بیان سلطنت است بهر معنی که باشد.

بِمِيثَاقِهِمْ یعنی به سبب تحصیل پیمان و عهد از آنان.

وَ قُلْنَا لَهُمْ بر زبان مظهر و خلیفه ما به آنها گفتیم.

ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا جهت ریختن گناهان سجده کنان از در داخل شوید.

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعِدُوا فِي السَّبْتِ شنبه را برای آنها محترم قرار دادیم، و در آن روز از بعض چیزهایی که در روزهای دیگر مباح کرده بودیم، مانند صید، منع کردیم.

وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم از آنها گرفتیم، و چون مقصود خدای تعالی از هر داستان و حکایت ذکر علی (ع) و ترغیب در ولایت است بعد از این حکایت ذکر علی (ع) را اظهار نمود، گویا که گفته است: ای امت محمد ما از شما به ولایت پیمان گرفتیم، پس بیاد آرید امت موسی را تا به سبب نقض این پیمان مانند آنها، مورد عقوبت قرار نگیرید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۴۹

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۵] ص: ۲۴۹

اشاره

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِنْهُم مِّيثَاقَهُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمُ النَّبِيَّاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵)

ترجمه: ص: ۲۴۹

پس چون پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را بنا حق کشتند و بدین عذر: که دل‌های ما، در پرده است همه این قبایح را بجای آوردند لذا خدا به سبب کفر آنها، مهر بر دل آنان نهاد.

تفسیر: ص: ۲۴۹

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِنْهُم مِّيثَاقَهُمْ نسبت به آنها همانطور رفتار کردیم که اکنون در میان شما و به زبان شما مثل بوده و مشهور است و احتیاج به ذکر آن نیست از قبیل مسخ و عقوبت‌های دیگر آنان.

وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ پس شما متنبه و آگاه باشید تا اینکه به علی (ع) کافر نشوید.

وَ قَتَلْتُمُ النَّبِيَّاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ پس بترسید از اینکه علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) را بکشید چون شأن آنها شأن انبیا بلکه بالاتر است چنانکه نبی شما برای شما حدیث کرده است.

وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و از باب استکبار و خود پسندی گفتند دل‌های ما ظرف‌های علوم است، یا در پرده است و آن از باب استهزاء به انبیاست. پس بترسید از اینکه در مقابل آنان خود رأی باشید.

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ اینکه خداوند بر دل‌های آنان به علت کفرشان مهر نهاد جهت ابطال چیزی است که گفته‌اند و برای اثبات ضد آن است، یعنی در دل‌هایشان علم نیست، یا دل‌هایشان در پرده نیست بلکه خداوند بر دل‌هایشان مهر زده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۰

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا و جز تعدادی اندک ایمان نمی‌آورند و آن ایمان عام نبوی است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۶ تا ۱۵۷] ص: ۲۵۰

اشاره

وَ بَكَفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷)

ترجمه: ص: ۲۵۰

و هم به سبب کفرشان و بهتان بزرگشان بر مریم و هم از این رو که گفتند ما مسیح بن مریم عیسی رسول خدا را کشتیم در صورتی که نه او را کشتند و نه به دار کشیدند لکن امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که در باره عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و به طور یقین شما مؤمنان بدانید که مسیح را نکشتند.

تفسیر: ص: ۲۵۰

وَ بَكَفَرِهِمْ به سبب کفرشان به عیسی (ع) وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا پس شما بترسید که بر مریم این اَمّت، بهتان بزنید و حدیثی وضع نکنید که فدک را از او بگیرید.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ را از باب استهزا ذکر کردند و گر نه اعتقاد به رسالت او نداشتند، مقصود این است که به سبب تجزّی آنان بر اینکه کشتن عیسی (ع) را به خودشان نسبت می‌دهند و به سبب این گفتارشان، آنها را ما لعن نمودیم و عقابشان کردیم. پس بر حذر باشید که مسیح این اَمّت را بکشید، و اینکه بجای آورید آنچه را که اَمّت عیسی در حقّ عیسی گفتند و در حقیقت بجا نیاوردند بلکه فقط ادّعی قتل او را داشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۱

وَمَا قَتَلُوهُ عطف به اعتبار معنی یا حال است.

وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ در سوره آل عمران در قول خدا: وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ داستان عیسی و قتل و دار کشیدن او گذشت.

وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ عطف بر «ما قتلوه» یا بر «شبه لله» است، یا حال است از ضمیر مجرور، یا از فاعل «ما قتلوه».

بعضی گفته‌اند: بعد از وقوع این قضیه یهود و نصاری اختلاف کردند و بعضی گفتند: عیسی دروغگو بود و ما او را کشتیم، و برخی گفتند: اگر مقتول عیسی بود پس دوست ما (مقصود یهودا اسخریوطی است) که می‌خواست عیسی (ع) را لو بدهد) کجا است؟، و بعضی گفتند: صورت، صورت عیسی (ع) بود و بدن، بدن دوست ما بود.

و بعضی گفتند عیسی (ع): به آسمان بالا برده شد، چون خود او خبر داده بود که وی را به آسمان بالا می‌برند.

بعضی گفته‌اند: ملکوت او بالا برده شد و ناسوت او، به دار آویخته شد.

بعضی گفته‌اند: شبیه او بر جمیع حواریون القاء شد و آنان هفده نفر در خانه‌ای بودند، و هنگامی که یهود به آنها احاطه کردند همه را بر مثال عیسی (ع) دیدند، و گفتند: شما ما را سحر و جادو کرده‌اید، عیسی به سوی ما خارج شود و گر نه همه شما را خواهیم کشت پس یکی از آنها را گرفتند و گفتند: این عیسی است و مطلب بر آنها مشتبه شد، پس اختلاف کردند.

و بعضی گفته‌اند: رؤسای یهود شخصی را گرفتند و او را کشتند و در جای بلندی بدار آویختند و کسی را نگذاشتند به آن دسترسی پیدا کند تا اینکه پیکر او تغییر کرد، پس گفتند: ما مسیح را گرفتیم تا مطلب بر عوام مشتبه شود، زیرا وقتی آنها، آن خانه را احاطه کردند. و خداوند عیسی را بالا برد، ترسیدند که عامه مردم به او ایمان آورند.

و لکن ما در بیان آنچه که مقصود است می گوئیم: خدای تعالی سخن را از حکایت حال اهل کتاب برگردانید و به مقصود اصلی متوجه ساخت و حبیبش محمد صلی الله علیه و آله را در مورد حبیبش علی (ع) مخاطب ساخت تا دلداری پیامبر باشد و فرمود: اگر بجای آورند هر چه را که می توانند به جای آورند، تو اندوهناک مباش، چون همه اهل کتاب و همه افراد روی زمین قبل از مرگشان به او ایمان می آورند، چون کسی نمی میرد مگر اینکه علی (ع) را در حین مرگش می بیند، و دیدن علی (ع) راحتی و یا نعمت برای آنان است و به علی (ع) نسبت داده شده است که فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۴

ای حار همدان هر کس بمیرد مرا می بیند، مؤمن باشد یا منافق و چشمش مرا می شناسد و من او را به شخص و اسم می شناسم و هر چه را که انجام داده است، به آن آگاهم (۱).

و سرّ مطلب این است که در حال احتضار حجاب برداشته می شود و محتضر ملکوت را مشاهده می کند، و اولین چیزی که از ملکوت ظاهر می شود عبارت از ولایت است که سریان دارد و مقوم همه اشیاء است و اصل در آن علی (ع) است و همه انبیا و اولیا گذشته و آینده سایه های او می باشند. پس اول چیزی که ظاهر می شود عبارت از ولایت مطلقه است که همه به آن ایمان می آورند، و اخبار در این که مقصود از آیه این است که هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از مرگش به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) ایمان آورد، فراوان است.

و در خبر دیگری است: این آیه در خصوص ما نازل شده است، و حاصل آن خبر این است که از اولاد فاطمه کسی نمی میرد مگر اینکه به امامت امام اقرار می کند.

و آنچه که در تفسیر آیه، از ایمان به محمد صلی الله علیه و آله یا به عیسی (ع) یا به مهدی (ع) وارد شده است، همه آنها به ایمان به علی (ع) بر می گردد، زیرا که همه آنها ظهور ولایت کلی است و همه آنها به سبب ولایت محقق می شود. وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا يَعْنِي عِيسَى (ع) بر آنها شاهد است یا اینکه منظور از آن دلداری دیگری برای محمد صلی الله علیه و آله است بدین نحو که علی (ع) روز قیامت شاهد بر اهل کتاب و بر منافقین امت است. پس شهادت می دهد بر آنها به آنچه که انجام داده اند.

(۱)

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۱] ص: ۲۵۵

اشاره

فَظُلْمَ مَنِ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصِيَّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ
أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

ترجمه: ص: ۲۵۵

پس به جهت ظلمی که یهود (در باره پیامبران و عیسی و در حق خود) کردند و هم بدین جهت که بسیاری از مردم را از راه خدا منع نمودند، ما نعمتهای پاکیزه خود را که بر آنان حلال بود حرام کردیم و هم بدین جهت که ربا می گرفتند در حالی که از آن نهی شده بودند، و نیز از این رو که اموال مردم را به باطل (مانند رشوه، خیانت و سرقت) می خوردند، برای کافران آنها (نه آنهایی که توبه کردند) عذابی دردناک مهیا ساخته‌ایم.

تفسیر: ص: ۲۵۵

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ رِزْقًا حَلَالًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، یا طیبات بزرگی که آن رزق روح انسانی است از قبیل علوم کسبی یا لدنی، و مشاهدات و معاینات. و آیه «۱» با تمام اجزایش کنایه از منافقین امت است که از ولایت رو گردان و مانع مردمند و ربا و رشوه می‌خورند و نیز سایرین غیر از منافقین امت که این چنین هستند.

یعنی وقتی دانستی که هر چه به یهود رسید به سبب اعمال بدشان بود خواهی دانست که تحریم طیبات حلال نیز برای آنها به سبب یکی از آن اعمال بد بود، پس بر حذر باشید و مانند کارهای آنها انجام ندهید، یا مقصود این است که آن تحریم به سبب ظلم بزرگی بود از انواع ظلم‌هایشان، و آن این بود که از ولایت اعراض کردند، به قرینه قول خدای تعالی وَ بَصَدَّهُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ رَاهِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ لَكَاذِبِينَ، خدا عبارت از امامی است که در قلب را باز می‌کند، پس سالک به سبب توسل به آن، به سوی خدا سیر می‌کند، و هر عملی که تو را به این امام راهنمایی کند راه خداست، زیرا که راه به سوی راه (امام) خود به منزله راه است.

(۱) آیه: منظور همین آیه مبارکه است که تفسیر فرموده‌اند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۶

كثيراً یعنی منع کردن زیاد، یا جمع زیاد.

وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ معنی باطل و حق که در مقابل آن است گذشت.

وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ یعنی نه آنهایی که توبه کردند و نه آنهایی که گناه کردند و به گناهشان اعتراف نمودند.

عَذَاباً أَلِيماً چون از نسبت درخواست کتاب از موسی و نقض میثاق، و جلوگیری مردم از راه خدا و غیر اینها به صورت عموم برای آنان این توهّم پیش آمد که همه مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و به او ایمان نداشتند خدای تعالی این توهّم را رفع نمود و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۱۶۲] ص: ۲۵۶

اشاره

لَكِنَّ الرَّاْسُخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲)

ترجمه: ص: ۲۵۶

لیکن کسانی از آنها که در علم، قدمی ثابت و نظری عمیق دارند با ایمان هستند و به آنچه به تو و پیغمبران پیش از تو نازل شده

است، ایمان آورند و نماز بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورند به زودی خدا آنان را اجر و ثواب عظیم عطا خواهد کرد.

تفسیر: ص: ۲۵۶

لَكِنَّ الرَّاْسِيْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يَعْنِي اِيْمَانِ اَوْرِنْدگان از آنها، پس مقصود این است که آنان که مطیع و تسلیم انبیا و جانشینان آنها شده‌اند، یا مقصود این است که مؤمنین از امت تو، پس معنی آیه این است: کسانی که از امت تو، یا از اهل کتاب و امت تو مطیع و تسلیم تو هستند.

يُؤْمِنُونَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ يَعْنِي به صورت عموم که ولایت، جزئی از آن است یا مقصود تنها ولایت علی (ع) است، زیرا هر جا که ذکر شود بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ مقصود فقط ولایت علی (ع) است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۷

وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ در مورد علی (ع) است، یا بطور عموم.

وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ يَعْنِي نسبت به پادارندگان نماز ایمان می‌آورند، وقتی خدای تعالی علی (ع) را مقیم الصلوة و مؤتی الزکوة نامید آنجا که فرمود: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اَنرَا آشکار کرد و در اینجا بالفظ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ را با رفع آورد تا نمایش و نمود دیگری از علی (ع) باشد تا آن اسم را اسقاط نکنند، چنانکه در سایر موارد، این کار را کرده‌اند.

بنا بر این، قول خدای تعالی: وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ خبر مبتدای محذوف است، گویا که گفته است: آنان شناخته شده و معهود هستند و معروفند به اینکه زکات در رکوع می‌دهند. گر چه عامه و جوهی برای اعراب آیه ذکر کرده‌اند، امّا چون در بیان آنها فایده‌ای نیست، صرف نظر شد، اگر چه بر حسب لفظ محتمل است.

وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ آن کسانی که ثابت قدم و مؤمن هستند.

أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا جهت ایمان آنها نسبت به آنچه که در باره علی (ع) نازل شده است، پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۶۳] ص: ۲۵۷

اشاره

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَشْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳)

ترجمه: ص: ۲۵۷

ما بر تو وحی فرستادیم چنانکه به نوح و پیامبران بعد از او و همچنین ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (فرزندان یعقوب که دوازده سبط بودند) و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم و به داود هم زبور را عطا کردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۸

تفسیر: ص: ۲۵۸

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ اسْتِيفَانًا است برای محکم کردن رسالت پیامبر تا اینکه صدق او در ولایت استفاده شود، یا اینکه وحی به او در باره ولایت محکم شود، و لذا ادات وصل نیاورد. و تقدیم مسند الیه در حالی که ضمیر است و بالفظ «ان» شروع شده است، برای تقویت حکم است با اشاره مختصری به حصر.

پس اگر مقصود خود تقریر وحی به وحی شونده بدون در نظر گرفتن کسی که به او وحی میشود، باشد، معنی چنین می‌شود، تعجب و چیز تازه‌ای در وحی به تو نیست تا اینکه از عدم قبول آنان، وحشت کنی و آنها نیز از ادعای تو وحشت کنند، پس باکی از ردّ و قبول آنان نداشته باش.

اگر هم مقصود تقریر وحی به خلافت است پس معنی آیه این است که ما به تو خلافت را وحی کردیم و مؤید این تفسیر آن است که اگر مقصود تقریر رسالت بود گفتن «أرسلنا» بجای «أوحینا» بهتر و مؤثرتر بود.

و نیز اگر مقصود تقریر رسالت بود لفظ «بعد الرسل» (آیه بعد ۱۶۴) در قول خدا لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل ذکر نمی‌شد، زیرا معنی آن در این صورت اتمام حجت بعد از ارسال رسولان «بعد الرسل» می‌شود، و این معنی از اینکه «لام» غایت در «لئلا» برای ارسال رسل آمده است استفاده می‌شود و حال اگر بر خلاف این موارد اگر منظور از غایت امر، وحی به خلافت باشد معنی آن چنین می‌شود: تا اینکه زمین بعد از گذشتن رسولان خالی از حجت نباشد كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده یعنی وحی به خلافت کردیم، پس وحی به خلافت چیز تازه و بدعتی نیست که آنها وحشت کنند، پس باکی از آنها نداشته باش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۵۹

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا عطف بر مشبه و مشبه به «ا»، و ذکر مخصوص اینان پس از آنکه به طور عموم در «النبيين» ذکر شده بود، به جهت شرافت و اهتمام به آنان است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۴ تا ۱۶۵] ص: ۲۵۹

اشاره

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و كان الله عزيزاً حكيماً (۱۶۵)

ترجمه: ص: ۲۵۹

و رسولانی هم که شرح حالشان را پیش از این بر تو حکایت کردیم و آنها که حکایت نمودیم، به همه خدا وحی فرستاد و خدا با موسی به طور آشکار و روشن سخن گفت
و رسولان را فرستاد که نیکان را به رحمت ابدی خدا مژده دهند و بدان را بترسانند، تا آنکه پس از فرستادن این همه رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا همیشه مقتدر و کارش بر وفق حکمت است.

تفسیر: ص: ۲۵۹

و رُسُلًا یا از باب اشتغال است (رسلا مشغول عنه) یا به تقدیر «ارسلنا» (و ارسالنا رسلا) قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ یعنی قبل از امروز

یا قبل از این سوره شرح حال آنها را برای تو بیان کردیم.

وَرُسُلًا لَّمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا وَرَسُولَانِي كَمَا نَمَشَانِي رَا بَر تُو نَخَوَانْدِيم وَ خَدَاوَنَد بَا مُوسَى صَحْبَت كَرَد (تا چه برسد به وحی). رُسُلًا حَال آمادَه كَنَنَدَه اَسْت مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُون

(۱) در او حینا الیک، ک (تو) مشبه. کما- ک (مانند) ادات تشبیه. نوح و ... مشبه به می باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۰

لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعِيدَ الرُّسُلِ یعنی بعد از ارسال رسولان، و قبلا بیان شد که این معنی از «لام» استفاده می شود، یا مقصود این است که ما به خلافت وحی کردیم تا برای مردم بر خدا حجتی نباشد پس از گذشتن رسولان بدین نحو که بگویند ما در زمانی بودیم که رسولانی در آن زمان نبود و نیز کسی که معالم دین ما را به ما یاد بدهد وجود نداشت.

وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا يَعْنِي هِيْج مَانَعِي بَرَاي خَدَا اَز اَرْسَال رَسُوْلَان وَ نَصْب خَلِيْفَه بَرَاي اَنَان نَبُوْد.

حَكِيمًا اَرْسَال رَسُوْلَان وَ نَصْب خَلَاْفَت اَز جَانِب خَدَا بَه جَهْت مَصَالِح كُلِّي وَ غَايَات مَتَقَن وَ مَحْكَم اَسْت.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۶۶] ص: ۲۶۰

اشاره

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶)

ترجمه: ص: ۲۶۰

لیکن خدا به آنچه برای تو فرستاد گواهی دهد که آنرا به علم ازلی خود فرستاده و فرشتگان نیز گواهی دهند و گواهی خدا تو را کفایت است.

تفسیر: ص: ۲۶۰

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ اسْتَدْرَاك اَز جَوَاب سْوَاَلِي اَسْت كَه مَنَاسِب مَقَام اَسْت، گویا سائلی سْوَاَلِي می کند که آیات اَمْت به این امر گواهی می دهد؟

پس جواب داده شد که اَمْت گواهی نمی دهند ولی خدا گواهی می دهد.

بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا پس احتیاجی به شهادت دیگران نیست، و از ائمه (ع) وارد شده که آیه چنین نازل شده است: (لكن الله يشهد بما انزل اليك في علي (ع)) «۱».

(۱) تفسیر صافی: ۱، ص ۵۲۳- تفسیر قمی: ۱، ص ۱۵۹- تفسیر برهان: ۱، ص ۴۲۸، ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۶۸] ص: ۲۶۱

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸)

ترجمه: ص: ۲۶۱

آنان که کافر شده و مردم را از راه خدا باز داشتند همانا سخت به گمراهی فرو رفته و از راه سعادت و نجات دور افتادند.

تفسیر: ص: ۲۶۱

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا جمله استیناف است، گویا که شنونده پرسشی کرده و بیان حال کافر را از آن چیزی که به او نازل شده است درخواست کرده است. با اینکه خدا گواهی به آن می‌دهد، و مقصود از این کفر، کفر به چیزی است که به پیامبر در باره علی (ع) نازل شده است، یا مقصود کفر به سبیل خداست به نحو تنازع (در آیه قبل شهادت به ایمان و در این آیه کفر آمده که با هم متنازع و متخالفند).

وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مردم را یعنی از ولایت علی (ع) باز داشتند.

قَدْ ضَلُّوا از راه گم شدند، ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی شدیدی زیرا تو دانستی که طریق عبارت از علی (ع) است و حاصل نمی‌شود مگر با دلالت علی (ع)، و اینکه آنان به علی (ع) کافر شدند، و دیگران را از آن جلوگیری کردند وقتی خدای تعالی حال آنها را در بین خودشان ذکر کرد گویا که سامع حال آنها را با خدا مورد سؤال قرار می‌دهد و نسبت مغفرت و هدایت خدا را نسبت به آنها می‌پرسد، پس در جواب آنها فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اسم ظاهر جای ضمیر آمده است، تا زشتی حال آنها را اظهار کرده و نکوهش دیگری که ناشی از ظلم آنهاست، به آنان یاد آور شود و سبب عدم مغفرت را ابراز نماید.

وَ ظَلَمُوا و به آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردند، (اینچنین از ائمه (ع) وارد شده است).

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا زیرا چیزی که به سبب آن مغفرت حاصل می‌شود عبارت از ولایت است، و دانستی که هدایت به راه بهشت، مخصوص به ولایت است زیرا شأن نبوت انذار است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۲

[سوره النساء (۴): آیه ۱۶۹] ص: ۲۶۲

اشاره

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹)

ترجمه: ص: ۲۶۲

مگر به راه دوزخ که در آن همیشگی خواهند بود و این کار بر خدا بسیار آسان است.

تفسیر: ص: ۲۶۲

سپس خداوند پس از آنکه امر ولایت را تأکید کرد و کافرین ولایت را با رساترین تهدید ترساند مردم را از باب لطف به آنها، و تنبیه و آگاهی آنان مورد ندا قرار داد، و فرمود:

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۰] ص: ۲۶۲

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)

ترجمه: ص: ۲۶۲

ای مردم همانا آن پیغمبر حق برای هدایت شما از جانب خدا آمد چنانکه ایمان آرید برای شما بهتر است و اگر کافر شوید پس به خود زیان رسانده‌اید و خدا از طاعت شما بی‌نیاز است زیرا هر چه در آسمان و زمین است همه ملک خداست و خدا دانا و کارهای او از روی حکمت است.

تفسیر: ص: ۲۶۲

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ أَي مَرْدَمِ پيامبر، حق را برای شما آورد، یعنی ولایت علی (ع) را که آن حق است و هر چیزی جز آن به سبب آن حق می‌شود چنانکه در گذشته در باره این مطلب شرح کافی داده شد. مِنْ رَبِّكُمْ پس باکی نداشته باشید از کسانی که به آن کفر ورزیدند، و از آنان پیروی نکنید. فَأَمِنُوا پس به این حق ایمان آورید، یا به رسول در آن چه که در باره این حق گفته است، ایمان آورید و پیروی آن نمائید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۳

خَيْرًا لَكُمْ یعنی ایمانی که بهتر است برای شما، یا در حالی که برای شما بهتر است یا اینکه برای شما بهتر می‌باشد. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا اگر به این حق کافر شوید از حیطة قدرت و تصرف خدا خارج نتوانید شد، و خداوند شما را بدون عقوبت و پاداش مهمل نمی‌گذارد و شما را به چیزی که حکمتش اقتضا می‌کند جزا می‌دهد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۱] ص: ۲۶۳

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱)

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۲] ص: ۲۶۵

اشاره

لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲)

ترجمه: ص: ۲۶۵

هرگز مسیح از بنده بودن خدا استنکاف ندارد و فرشتگان مقرب نیز به بندگی او معترفند و هر کس از بندگی خدا سر بیچد و دعوی برابری کند زود باشد که همه را خدا به سوی خود محشور گرداند.

تفسیر: ص: ۲۶۵

لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ جواب دیگری است برای نصاری در افراطشان و مقدمه کنایه از کسانی از امت محمد صلی الله علیه و آله است که از عبادت خدا در امر او به ولایت علی (ع) استنکاف می کنند.

لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ استنکاف، خود را برتر و بالاتر دانستن از چیزی است به تصور اینکه در آن چیز نقصانی هست و استکبار برتر و بالاتر گرفتن خود بر چیزی است به تصور اینکه واقعا مستکبر برتری دارد.

يَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

چه کسانی که عبادت می کنند، و چه کسانی که استنکاف می ورزند همگی به سوی او محشور می شوند. و در آن کنایه‌ای نسبت به کسانی است که از قول خدا در ولایت علی (ع) استنکاف می کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۶

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۳] ص: ۲۶۶

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

ترجمه: ص: ۲۶۶

پس هر که ایمان آورده و نیکوکار شد اجر و ثواب او را تمام و کامل می دهد و به فضل خود بر آن می افزاید و اما هر کس از بندگی خدا سر پیچی و سرکشی کرد، او را به عذابی دردناک معذب خواهد فرمود و خلق هیچ کس را یار و یاور او نخواهند یافت.

تفسیر: ص: ۲۶۶

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا كَسَانِي كَمَا بِبَيْعَتِ عَامٍّ، اِيْمَانِ آوَرْدَنْد، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ بِبَيْعَتِ خَاصِّ وَ اَعْمَالِي كِه مَتَعَلَّقْ بِهٖ اَن اَسْت، پَرْدَاخْتَنْد، يَا اِيْنَكِه اِيْمَانِ آوَرْدَنْد بِهٖ سَبَبِ بَيْعَتِ خَاصِّ وَ اِنْجَامِ دَاَدَنْد عَمَلِ هَائِي رَا كِه مَتَعَلَّقْ بِهٖ اَن اَسْت وَ دَاَنْسْتِي كِه اَنْجِه كِه دَر اَصْلِ صَالِحِ اَسْت عِبَارَتِ اَز وِلَايَتِ اَسْت وَ هَر چِيْزِي كِه مَتَعَلَّقْ بِهٖ اَن اَسْت اَز بَابِ فَرَعِيَّتِ صِلَاْحِيْتِ پِيْدَا مِي كَنْد، وَ هَر چِه كِه مَتَعَلَّقْ بِهٖ وِلَايَتِ نَبَاْشَد صَالِحِ نِيْسْت اِگَر چِه بِهٖ صَوْرَتِ صَالِحِ بَاْشَد.

فَيُؤْفِقُهُمْ أَجُورَهُمْ «توفيه» عبارت از اعطای اجر است به تمام و کمال.

وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ ... وَ لَا نَصِيْرًا پِيْشِ اَز اِيْنِ كُفْتِهٖ شَد كِه نَصِيْرِ عِبَارَتِ اَز نَبُوْتِ وَ نَبِيِّ اَسْت وَ وِلِيِّ عِبَارَتِ اَز وِلَايَتِ وَ وِلِيِّ اَسْت وَ جَاَنْشِيْنِ اَن دُو خَلْفَايِ اَنَّاْنِ، مِي بَاْشَنْد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۵] ص: ۲۶۶

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مَنْهٖ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيْهِمْ اِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيْمًا (۱۷۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۷

ترجمه: ص: ۲۶۷

ای مردم برای هدایت شما از جانب خدا برهانی محکم آمد رسولی با آیات و معجزات فرستاده شد و نوری تابان برای شما فرستادیم

پس آنان که به خدا گرویدند و به او توسل جستند به زودی آنها را به جایگاه فضل و رحمت خود (یعنی بهشت ابدی) در آورد و آنان را به راه راست رهبری فرماید.

تفسیر: ص: ۲۶۷

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا بُرْهَانِ چِيْزِي عِبَارَتِ اَز چِيْزِي اَسْت كِه دَلَالَتِ بَرِ اَن كَنْد، وَ نُوْرِ چِيْزِي اَسْت كِه بِهٖ وَسِيْلِهٖ اَن اَشْيَا دِيْدِهٖ مِي شُوْد، وَ سَابِقًا كُنْدَشْت كِه رَسَالَتِ بِيْدَاْرِي اَز غَفْلَتِ وَ نَاْدَانِي اَسْت وَ دَلَالَتِ وَ رَاْهَنْمَائِي بَرِ كَسِي مِي كَنْد كِه رَاْهٖ رَا نِشَانِ دِهْد، وَ وِلَايَتِ چِيْزِي اَسْت كِه بِهٖ سَبَبِ اَن رَاْهٖ دِيْدِهٖ مِي شُوْد، پَس بَرْهَانِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَسْت اَز جِهَتِ رَسَالَتِ وَ نُوْرِ عَلِيٍّ (ع) اَسْت اَز جِهَتِ وِلَايَتِ، وَ وَقْتِي اِيْنِ مَعْنِي رَا بِهٖ تَحْقِيْقِ رَسَاْنَدِي دِيْگَرِ بِهٖ اَنْجِه كِه بَعْضِي هَا دَر تَفْسِيْرِ اِيْهٖ كُفْتِهٖ اَنْد نَبَاْيْدِ اَعْتِنَا كَرْدِ مَخْصُوْصًا بَعْدِ اَز تَفْسِيْرِي كِه اِثْمَهٖ (ع) كَرْدِهٖ اَنْد هِمَاَنْظُوْرِ كِه مَا ذَكَرْ كَرْدِيْم.

و مبین به معنی ظاهر و روشن یا روشن کننده است، و در ذکر «جاء» و «من ربكم» در جانب برهان، و لفظ «انزال» با ضمیر متکلم در جانب نور اشاره به شرافت ولایت «نور» است نسبت به رسالت «برهان»، نمی گویم ولایت علی (ع) اشرف از ولایت محمد صلی الله علیه و آله و رسالت اوست تا متوهمی توهم نابجا کند، بلکه می گویم ولایت محمد صلی الله علیه و آله اشرف از رسالت خود اوست.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ چُونِ ذَكَرِ اِيْمَانِ دَر اِيْنْجَا بَعْدِ اَز بُرْهَانِ وَ نُوْرِ بُوْدِ پَس بَهْتَرِ اِيْنِ اَسْت كِه اَشْرَاهٖ بِهٖ هَر دُو بَيْعَتِ بَاْشَد، پَس قَوْلِ

خدا آمَنُوا بِاللَّهِ اشاره به بیعت عامّ به دست محمد صلی الله علیه و آله است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۸

وَاعْتَصِمُوا بِهِ اشاره به بیعت خاصّ به دست علی (ع) است.

فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ پس آنان را در رحمت خود (که منظور مائده‌های ولایت است) وَفَضْلٍ و نیز بر سر سفره (مائده‌های رسالت)، داخل می‌کند. چنانکه گذشت رحمت ولایت است و فضل رسالت.

وَيَهْدِيهِمْ آنها را می‌برد و هدایت می‌کند إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا یعنی درجات ولایت، و چون بیعت عام مقدّم بر بیعت خاصّ است ایمان به خدا را بر اعتصام «چنگ زدن» به «ولایت» علی (ع) مقدّم داشت، و چون ثمره ولایت که عبارت از فنا است بر حاصل رسالت که بقای بعد از فناست مقدّم است در جزا عکس نمود، و ادخال در رحمت را بر ادخال در فضل مقدّم و هدایت به راه راست را مؤخّر کرد، زیرا آن با مجموع فنا و بقا محقق می‌شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶] ص: ۲۶۸

اشاره

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

ترجمه: ص: ۲۶۸

ای پیغمبر از تو در باره کلاله (ارث برادر خواهر پدری یا ابوینی) فتوی خواهند بگو خدا چنین فتوی می‌دهد که هر گاه کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد و او را خواهری بود وی را نصف ترکه است و او نیز از خواهر ارث می‌برد اگر خواهر فرزندی نداشته باشد و اگر میت را دو خواهر باشد آنها را دو ثلث ترکه است و اگر میت را چندین برادر و خواهر است در این صورت ذکور دو برابر اناث ارث برند خدا احکام را برای (هدایت) شما بیان کند که مبدا گمراه شوید و خدا به همه مصالح خلق داناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۶۹

تفسیر: ص: ۲۶۹

يَسْتَفْتُونَكَ یعنی در کلاله و برادران و میراث آنها از تو سؤال می‌کنند، چون مقصود از کلاله در اینجا برادران است. قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا تمام مالش را به ارث می‌برد. و او نیز از خواهر ارث می‌برد.

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ در صورتی که آن خواهر فرزند نداشت. اگر وارث این برادر دو خواهر بودند. فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ برای آن دو خواهر دو ثلث فرض است. اما اگر برادر و خواهر و ارثش بودند برادر دو برابر خواهر می‌گیرد. از امام باقر (ع)

است که اگر مرد بمیرد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث را به موجب آیه می‌گیرد چنانکه دختر داشت به همین ترتیب نصف

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ به عهد و پیمان خود وفا کنید، بدان که این سوره و سوره نساء در باره خلافت علی (ع) نازل شده است و ترغیب به خلافت علی (ع) و تهدید به مخالفت آن است، پس هر چه که در آن دو سوره، از امر و نهی و حلال و حرام و اجر و عقاب و داستان و حکایت، عموم و خصوص، مطلق و مقید ذکر شده است، مقصود از همه اینها اشاره به ولایت است خواه بگوییم که ذکر علی (ع) به صورت تصریح بوده و آنرا حذف کرده‌اند، یا بصورت پوشیده و پنهان بوده است که آنرا نفهمیده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۲

و در اخبار ما تصریحاتی است به اینکه نام علی (ع) در بسیاری از مواضع صریحا ذکر شده بود و آنرا حذف کرده‌اند. سابقا دانستی که ایمان چه عام باشد، چه خاص، جز به سبب بیعت به دست نبی صلی الله علیه و آله یا امام، یا جانشینان آن دو حاصل نمی‌شود و اینکه در آن بیعت عهد و پیمانها و شروطی موجود است که با بیعت کننده بسته می‌شود، ولی کیفیت آن عهد و پیمان در هر یک از بیعت عام یا خاص فرق می‌کند، و در هر کدام از آنها کیفیتی است غیر از کیفیتی که در دیگری وجود دارد. و به بعضی از شروط در آیه بیعت زنان اشاره شده است و از جمله شروط بیعت عام این است که مشتری مخالفت نکند و در امر و نهی اطاعت کند، و بیعت حاصل نمی‌شود مگر با عقد سوگند بایع بر سوگند مشتری چنانکه امروز بین مردم در معاملات متداول است. لذا مطلق بیعت کردن و سایر معاملات که در آنها ایجاب و قبول هست عقود نامیده می‌شود چون در آنها به عقد دست اهمیت داده می‌شود. وفای به عقد عبارت از آوردن مقتضای اصل عقد و تمام شرایط و معاهدات آن می‌باشد، پس معنی آیه چنین می‌شود:

ای کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله یا با علی (ع) بیعت کردید به همه عقدها از قبیل معاملات بین خودتان و بیعت با خدا وفا کنید و چیزی از شرایط و عهود آن را وا نگذارید.

و سیاق کلام که در ضمن «آمنوا» عقد خاصی را ذکر کرده است و به دنبال آن همه عقود را به طور عموم ذکر نموده و امر به وفای به آنها کرده است، اقتضا می‌کند که مقصود وفا کردن به این عقد خاص باشد، گویا که گفته است: ای کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله پیمان بستید به همه عقدها وفا کنید خصوصا به همین عقد. یا اینکه مقصود این است که به همین عقد وفا کنید. آوردن عقود به صورت جمع به اعتبار تعدد عقد کننده‌هاست، یا به اعتبار تعدد وقوع این عقد در ده جا یا در سه جا می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۳

پس مقصود این است که با ارتداد از اسلام یا ایمان، بیعت خودتان را از گردنتان باز نکنید و با مخالفت دل با نبی صلی الله علیه و آله در امر به ولایت شرایط آنرا ترک نکنید.

و از امام جواد (ع) روایت شده است که رسول خدا با آنان برای علی (ع) در مورد خلافت در ده جا پیمان بسته است، سپس خداوند این آیه را نازل کرده است که: ای کسانی که ایمان آوردید به عهد و پیمانهای که برای امیر المؤمنین (ع) با شما بسته شده است وفا کنید. بنا بر این مقصود از آیه امر به وفای به پیمانهای ولایت است بر حسب منطوق و طبق آنچه که در وجه اول آیه، سابقا ذکر شد مقصود امر به وفای به پیمان ولایت است که آن از باب التزام می‌باشد.

أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمَهُ الْأَنْعَامَ حَيَوَانَاتٍ عِلْفَخَوَارٍ بر شما حلال شد، چون از جمله شرائط بیعت اسلامی و ایمانی ترک اذیت حیوان است جای این سؤال پیش می‌آید که ذبح چهار پایان که بین آنها شایع بود، بین مسلمانان و جاهلیت چگونه است؟ مخصوصا با ملاحظه حرمت ذبح حیوان و خوردن آن که در بین اتباع عجم مشهور بود، پس خدای تعالی جواب داد که ذبح چهار پایان و خوردن آنها برای شما حلال است.

در قاموس آمده است: بهیمه عبارت است از هر ذاتی که چهار پا باشد اگر چه در آب زندگی کند، یا هر زنده‌ای که تمیز ندهد چهار پا، است.

و بهیمهٔ اولاد گوسفند و بز و گاو است. بنا بر این اضافه بهیمه به انعام از قبیل اضافه عامّ به خاصّ است. و انعام جفت‌های «۱» هشتگانه است.

و در اخبار «بهیمهٔ الانعام» به چهار پایان در حالت جنین تفسیر شده

(۱) بز، میش، گاو، شتر که نر و ماده آنها ۸ تا می‌شود.

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۲۷۴

است، و این تفسیر منافاتی با تعمیم ندارد، زیرا مقصود از آن تفسیر، بیان فرد خفی (ناشناخته) و مصداق آن است که اسم بهیمه بر آن اطلاق نمی‌شود، یا اینکه مقصود از این تفسیر این است که آن یکی از وجوه آیه است با این تصوّر که بهیمه حیوان، آن است که دارای نطق و تمیز نباشد، و بهیمه چهار پایان، آن است که نسبت به چهار پایان نطق و تمیز نداشته باشد، و آن عبارت از جنین چهار پایان است.

بدان که آنچه که ذکر شد که قول خدا أُحِلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةُ الْأَنْعَامِ را مستأنف و جواب سؤال مقدر قرار دادیم بر حسب احتمال ظاهر لفظ و ظاهر شریعت مطهر بود، و گر نه مقصود تعلیق حلیت بهیمه بر وفای به عقد ولایت است، به این تعلیق در قول خدا الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ تصریح شده است، چنانکه خواهد آمد. از اشارات و تصریحات اخبار استفاده می‌شود که حلیت هر حلالی معلق بر قبول ولایت است و اینکه هر کس ولایت را قبول نکند و از آن اعراض هم نکند نه حکم به حلال بودن چیزی بر او می‌شود و نه حکم حرام بودن آن، ولی اگر از ولایت اعراض کند هر چیزی برای او حرام می‌شود، و هر کس که ولایت را قبول کند و به عقد آن وفا نماید همه چیزهای حلال بر او حلال می‌شود، دوست علی (ع) جز حلال نمی‌خورد و دشمن علی (ع) جز حرام نمی‌خورد.

گر بگیرد خون جهانرا مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

بنا بر این «أُحِلَّتْ» در این آیه جواب امر است، در محلّ جزم و آنرا به ماضی ادا کرد تا تصریح به تعلیق حلال کردن بهائم بر وفای به عقد نباشد تا اینکه آنرا اسقاط نکنند مثل سایر جاهائی که از مناقب علی (ع) تصریح شده است.

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۲۷۵

إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ جز آنچه که بر شما در آیه آینده تلاوت می‌شود.

غَيْرِ مُحَلِّي الصَّيْدِ حال از مجرور در «لکم» است و معنی آن این است که بر شما حلال شده است بهیمه انعام در حالی که معتقد به حلال بودن صید نیستند.

وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ حال از ضمیر مستتر در «محلّی الصّید» است یعنی اگر معتقد به حلال بودن صید در وقت احرام شدید، حلال‌ها بر شما حرام می‌شود، چون شما وفا به شروط عقد و پیمانتان نکردید. «حرم» جمع حرام به معنی محرم حجّ یا عمره است خواه در اصل وصف باشد یا مصدر مانند حلال به معنی کسی که از احرام خارج شده است.

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ پس از اینکه حلال نمودن غذاهای حلال موکول بر وفای بعقد ولایت گردیده است، شگفت زده نشوید و به سبب شبهه‌ای از عجم‌ها که به ذهن شما راه یافته است، از ذبح چهار پایان و خوردن آنها به دشواری نیفتید.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲] ص: ۲۷۵

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ

رِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَادُواكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

ترجمه: ص: ۲۷۵

ای اهل ایمان حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگهدارید و نیز متعرض هدی و قلائد (قربانیهای حاجیان چه علامت قربانی بگردن آنها نباشد یا باشد) نشوید و نیز متعرض زائران خانه محترم کعبه را که در طلب فضل خدا و خشنودی او آمده‌اند نشوید و آنرا حلال شمارید و چون از احرام بیرون شدید صید کنید و عداوت گروهی که از مسجد حرام منع‌تان کردند شما را بر ستم و بیادگری وادار نکند و باید شما در نیکوکاری و تقوی به یکدیگر کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری، و از خدا بترسید که عقاب خدا سخت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۶

تفسیر: ص: ۲۷۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نَدَا رَا تَكَرَّرَ كَرْدَ از جَهْت لَطْفِ بَه أَنهَا وَ يَادِ آوَرِي عَلْتِ نَهِي، تَا تَهْيِيَجْ بَرِ امْتِثَالِ بَكْنَد. وَ مَقْصُودِ از اِيْمَانِ مَانَدِ سَابِقِ يَا اِيْمَانِ عَامًّا يَا خَاصًّا يَا اَعْمًّا از هَرِ دُو اسْت.

لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ حَرَمِ نَهَادِنِ (احْتِرَامِ گِذَاشْتِنِ) كِهْ بَهْ اَمُورِ بَزْرَگِ مَتَعَلِّقِ گِردَدِ وَ دَرِ جَهْتِ تَرْكِ حَرَمِ (تَرْكِ حَرَامِ) اسْتِعْمَالِ مِي شُودِ، وَ نِيْزِ دَرِ مُورِدِ اِعْتِقَادِ بَهْ حَلِيَّتِ وَ تَرْكِ حَرَمِ وَ مَعَامَلِهْ كَرْدِنِ بَا أَنهَا بَهْ كَارِ مِي رُودِ دَرِ حَالِي كِهْ بَرِ خِلَافِ شَأْنِشَانِ بَاشَدِ. پَسِ مَعْنِي آيِهْ اِيْنِ اسْتِ كِهْ اِحْتِرَامِ نَهَادِنِ بَهْ شَعَائِرِ خُدا رَا تَرْكِ نَكْنِيْدِ وَ مَعْتَقَدِ بَهْ حَلِيَّتِ وَ حَرَامِ نُبُودِنِ أَنهَا نَشُودِ تَا اِيْنَكِهْ نَسْبِتِ بَهْ أَنهَا سَسْتِي بَهْ خَرَجِ دَهِيْدِ. اَمَّا شَعَائِرِ جَمْعِ شَعِيْرَهْ يَا شَعَارِهْ يَا شَعَارِ، بَهْ مَعْنِي عِلَامَتِ اسْتِ، وَ چُونِ هَرِ يَكِ از عِبَادَتِ هَا عِلَامَتِ دِيْنِ اسْلَامِ وَ عِبُودِيَّتِ وَ قَبُولِ الوَهِيَّتِ خُدا سْتِ شَعَائِرِ دِيْنِ، وَ شَعَائِرِ اسْلَامِ وَ شَعَائِرِ خُدا نَامِيْدِهْ مِي شُودِ، وَ چُونِ بَزْرَگْتَرِيْنِ شَعَائِرِ اسْلَامِ عِبَارَتِ از وِلَايَتِ اسْتِ زِيْرَا بَزْرَگْتَرِيْنِ اِرْكَانِ پَنْجْگَاْنِهْ وَ بَلَنْدْتَرِيْنِ اَنهَاسْتِ وَ مَقْصُودِ از وِفَايِ بَهْ عَقُودِ نِيْزِ وِفَايِ بَهْ عَقْدِ وَ وِلَايَتِ بُوْدِ چنانكِهْ دَانَسْتِي مَقْصُودِ دَرِ اِيْنْجَا نِيْزِ نَهِيْ از حِلَالِ كَرْدِنِ حَرَمِ وِلَايَتِ اسْتِ (يَعْنِيْ اِحْتِرَامِ اَمْرِ وِلَايَتِ لَازِمِ اسْتِ) وَ چُونِ وِلَايَتِ از شُؤْنِ وِلِيِّ اسْتِ وَ- اَصْلِ دَرِ وِلَايَتِ- عَلِيِّ (ع) اسْتِ مَقْصُودِ اِيْنِ مِي شُودِ كِهْ دَرِ بَارِهْ عَلِيِّ (ع) سَسْتِي بَخْرَجِ نَدَهِيْدِ.

وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ از قَبِيْلِ ذِكْرِ خَاصِّ بَعْدِ از عَامِّ اسْتِ، زِيْرَا شَهْرِ حَرَامِ از جَهْتِ حَرَمْتِشِ از شَعَائِرِ خُدا سْتِ وَ از عَلِيِّ (ع) اسْتِ كِهْ مَنِ سَالِهَا وَ رُوزْگَارِهَا وَ رُوزِهَا وَ مَاهِهَا هَسْتِم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۷

نَزُولِ آيِهْ چنانكِهْ دَرِ خَبَرِ اسْتِ دَرِ بَارِهْ مَرْدِيْ از بَنِي رِبِيْعِهْ اسْتِ كِهْ بَرَايِ حَجِّ بَهْ مَكَّهْ اَمَدِ، مَسْلَمَانَانِ خُواسْتَنْدِ بَهْ جَهْتِ كَفْرِ او دَرِ مَاهِهَا حَرَامِ او رَا بَكَشَنْدِ، از طَرَفِيْ او شَتْرِهَايِ مَدِيْنِهْ رَا نِيْزِ بَهْ غَارْتِ بَرْدِهْ بُوْدِ.

وَ لَا الْهَدْيَ حَرَمِ آنچِهْ كِهْ بَهْ بِيْتِ هَدِيَهْ شُدِهْ اسْتِ، نَشْكِنِيْدِ.

وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ حَرَمِ صَاحِبَانِ قَلَادِهْ رَا نَشْكِنِيْدِ. قَلَائِدِ جَمْعِ قَلَادِهْ وَ اَنِ چِيْزِيْ اسْتِ كِهْ قُرْبَانِيْ بَا اَنِ عِلَامَتِ گِذَارِيْ مِي شُودِ از قَبِيْلِ نَعْلِيْ كِهْ دَرِ اَنِ نَمَازِ خُوانْدِهْ يَا پُوسْتِ دَرِخْتِ يَا غَيْرِ اَنِ تَا عِلَامَتِ بَاشَدِ بَهْ اِيْنَكِهْ اَنِ قُرْبَانِيْ بِيْتِ اسْتِ تَا مَتَعَرِّضِ اَنِ نَشُوندِ. مَمْكِنِ اسْتِ مَقْصُودِ حِلَالِ نُمُودِنِ خُودِ قَلَادِهْ هَا بَاشَدِ. بِنَا بَرِ مَعْنِيْ اوَّلِ از قَبِيْلِ عَطْفِ خَاصِّ بَرِ عَامِّ اسْتِ.

وَ لَا آمِيْنََ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ مَتَعَرِّضِ قَصْدِ كَنْنَدِگَاْنِ خَاْنِهْ كِهْ جَهْتِ زِيَارْتِ اَمَدِهْ اَنْدِ نَشُويدِ، اِيْنِ مَعْنِيْ بَهْ قَرِيْنِهْ قَوْلِ خُدا سْتِ كِهْ سِپَسِ

می‌فرماید: *يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ* که به سبب زیارت وسعت زندگی در دنیا را از خدا خواستارند.

و *رِضْوَانًا* و در آخرت رضایت خدا را طلب می‌کنند.

پس از آنکه فهمیدی که بیت حقیقی خدا، همان قلب در عالم صغیر و صاحب قلب در عالم کبیر است، و خانه‌ای که ابراهیم بنا کرد صورت این خانه و ظهور قلب است که خانه حقیقی خداست و از آنرو خانه خدا نامیده شده است، و نیز دریافتن که همان بیت به محاذات بیت معمور است و آن در آسمان چهارم است (صورت نمادی در عالم ماده بیت الله الحرام است و صورت مثالی آن بیت معمور است که در آسمان چهارم می‌باشد). اکنون دلالت آنرا به شرح زیر بیان می‌کنیم.

پس بدان: که جمیع چیزهایی که خداوند آنها را سنت قرار داده است، از قبیل مناسک و مواقف، صورت آنچیزی است که خداوند آنرا تکوینا و تکلیفا سنت نموده است از قبیل مناسک حج حقیقی در عالم صغیر و کبیر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۸

پس اولین خانه‌ای که برای مردم در ملک صغیر وضع شد عبارت از قلب است، زیرا آن اولین عضوی است که تکون پیدا می‌کند و از زیر آن زمین بدن گسترش پیدا می‌کند.

و اولین خانه‌ای که در ملکوت صغیر وضع شده است قلب ملکوتی است، و اولین خانه‌ای که در عالم کبیر وضع شده است، خلیفه خدا در روی زمین است، و چون خانه سنگها ظهور قلب آن خلیفه و جانشین است، پس هر چیزی که در قلب جریان دارد عین همان در این خانه نیز جاری می‌شود، و در سوره آل عمران در قول خدای تعالی *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ* همان در این خانه نیز جاری می‌شود، و در سوره آل عمران در قول خدای تعالی *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ* همان در این خانه نیز جاری می‌شود، و در سوره آل عمران در قول خدای تعالی *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ* همان در این خانه نیز جاری می‌شود.

پس قلب همان خانه خداست و سینه‌ای که با نور قلب روشن شود مسجد و حرم و ماه حرام است به تفاوت اعتبارات.

و صاحب این سینه که اجازه تکلم، خلق و نقل اخبار و بیان احکام آنها را دارد نیز شهر حرام و حرم است، و از بیوت انبیا صلی الله علیه و آله و مسجد محله و از قریه‌های ظاهر که واسطه بین خلق و قریه‌های مبارک است.

و بهیمة و هدی و صاحبان قلاده در عالم صغیر قوایی هستند ثابت که خود را از حضور قلب باز داشته و منع کرده‌اند، یا به سوی قلب حرکت کرده‌اند به پیروی از لطیفه انسانی که به نور قلب روشن نیست، یا روشن است ولی خود را به قلاده نور قلب بسته است. و در عالم کبیر منظور افراد انسان است که از طاعت کردن ابا ندارند و انگیزش و جنبشی هم در جهت حرکت به سوی بیت الله الحرام را ندارند، یا بدون یاد گرفتن چیزی از علامات دین که همان در حکم قلاده دین و علامت‌های آن است، به قصد خانه خدا حرکت می‌کند. یا اینکه مقداری از علامت دین را یاد گرفته و قلاده آنرا به خود بسته‌اند.

صید عبارت از فرار کننده و منع کننده از قوا و از افراد انسان است

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۷۹

و برای کسی که احرام به حضور قلب بسته مادام که طواف قلب نکرده و مناسک آن را انجام نداده است، جایز نیست به آن تعرض نماید، زیرا که تعرض خلاف قصد او مضرّ به احرام او است، چون او را از حرکت به سوی مقصود باز میدارد و مشغول می‌کند، پس آنگاه که از طواف قلب متمکن شد و پس از هجرت، اکنون که به مقام صدر برگشت و سینه‌اش به نور قلب روشن شد به نحوی که آن نور با پرداختن به کار صید خاموش نشد و یا پنهان گردید، آنوقت میتواند با کشتن، گرفتن و یا اسیر کردن به صید پردازد.

امّا فضل عبارت از روشن شدن سینه به نور قلب است، و رضوان روشن شدن قلب به نور روح است، ما دام که این دو نور شدت نیابند صاحب آن دو نور قابل و تابع و مقلد است، هنگامی که شدت پیدا کرده، و جوهره سینه و قلب شدند و صاحب آن دو محتاج به استمداد از واسطه بین او و خدا شد آن دو جانشین رسالت و ولایت می‌شود، و هر گاه از واسطه بی‌نیاز شدند و از خدا بدون واسطه طلب کمک کردند خود رسالت و ولایت می‌شوند، و آن دو (رسالت و ولایت) چنانکه دانستی از شؤون رسول و ولی است،

و با آن دو محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) متحدند، و اصل (رسالت و ولایت) در همه رسولان و اولیا، محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) هستند پس تفسیر آن دو به محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) و منحصر کردن آن دو در این دو صحیح است و چون ذکر صید در قول خدا غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيْدِ مجمل است، و متعرض آن نشده و ضمن چیزهایی که سستی در آنها نهی شده است آورده است، چون این مقام مناسب سؤال و جواب از حال آن شد، خدای تعالی در مقام جواب و بیان فرمود:

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا و چون از احرام بیرون شدید، صید کنید، این عبارت امر است به معنی اباحه بر حسب تکالیف قالبی، و به معنی رجحان است بر حسب تأویل. (یعنی بر حسب تکالیف قالبی صید مباح است ولی از نظر تأویل که بازگشت به مقام صدر باشد، رجحان است).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۰

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بَغْضَ و عداوت شما با قومی، یا بغض و عداوت قومی با شما، این حالت را در شما به وجود نیاورد و یا شما را وادار نکند که از مسجد الحرام بازتان دارد. شَتَانُ با فتحه نون به حالت مصدر، یا به سکون نون به حالت مصدر یا وصف خوانده شده است. ان با فتح همزه به تقدیر لام، یا باء، یا علی خوانده شده است (لان- بان- علی ان)، و ممکن است که به تقدیر «فی» باشد، و اینکه بدل از «شَتَانُ قوم» باشد به نحو بدل اشتمال یا مفعول دوم «یجرمنکم» باشد، و با کسر همزه نیز خوانده شده است.

أَنْ تَعْتَدُوا مَفْعُولٌ دَوْمٌ «یجرمنکم» است یا به تقدیر «لام» یا «باء»، یا «علی» یا «فی» است، یا بدل از «شَتَانُ قوم» یا از «صَدُّوْكُمْ» است به نحو بدل اشتمال. یعنی دشمنی قومی، شما را وادار به تجاوز و ظلم نکند بدین گونه که از آنچه که خداوند در شریعت برای شما روا شمرده و از آنچه که در طریقت برای شما معین کرده است بیرون روید، که ناگزیر که از مقام سینه که به سبب اسلام باز و گسترده گردیده تنزل پیدا می کنید، و فرمانبر نفس اماره می شوید پس نیروهای را که شما را از حضور در نزد قلب مانع می شوند، از ریشه برکنید و کسانی را که شما را از حضور در نزد صاحب قلب مانع می شوند بکشید، که همه اینها امثال نفس اماره است، بلکه باید شما با نرمی و مرافقت و مدارا رفتار کنید و حق هر صاحب حقی را عطا کنید. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى اثم عبارت از بدی کردن است که به غیر تعدی نشود و عدوان بدی کردن است که به غیر تعدی شود و وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ هر دو بدی کردن با گناهکار و متجاوز متحد است، یعنی بر هر دو نوع بدی کردن، کمک نکنید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بپرهیزید از خدا در اعتداد و کمک به هر دو نوع بدی کردن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۱

[سوره المائدة (۵): آیه ۳] ص: ۲۸۱

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِشْقُ الْيَوْمِ يَبْسُ الدِّينِ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

(۳)

ترجمه: ص: ۲۸۱

برای شما مؤمنان گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه‌ای که به نام خدا کشته نشده باشد همه حرامند. و نیز حرام است هر حیوانی که به خفه کردن و از بلندی افکندن یا شاخ زدن بهم می‌میرند و نیز نیم خورده درندگان جز آنکه قبلاً ذبحش کرده باشید حرام است و نیز آنرا که برای بتان می‌کشید و آن را که به تیرها قسمت می‌کنید که این کار فسق است. امروز کافران از اینکه بدین شما دستبرد زنند و اختلال رسانند طمع بریدند پس شما از آنان بیمناک نگشته از من بترسید و امروز (روز غدیر خم و خلافت علی (ع)) دین شما را بحد کمال رساندم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم و تکلیف را آسان گرفتم پس هر گاه کسی در ایام گرسنگی و سختی از روی اضطرار نه بقصد گناه چیزی «از آنچه حرام شده مرتکب شود» خدا بر او سخت نگیرد که خدا بسیار بخشنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۸۱

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ اسْتِيفَانِ است جهت بیان مستثنی که قبلاً گذشت، گویا که شنونده و درخواست بیان آنرا می‌کند و منتظر ذکر آن است، و لذا ادات وصل نیآورده است، بر شما مردار حرام شد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۲

وَالدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِزْيِرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ وَ خُونٌ وَ غُوشٌ خُوكِ وَ (هر حیوان که هنگام کشتنش) صدا را برای غیر خدا بلند کنند، و مقصود از جهت تنزیل ذبیحه‌ای است که غیر اسم خدا بر آن ذکر شود، و از جهت تأویل مقصود هر فعلی است که صدای نفس به امر به آن بلند شود که به امر هوای نفس صدای آن بلند شود که صدای نفس حتماً برای غیر خداست چنانکه قول خدا وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشاره به هر کاری است که عقل به آن امر کند که امر او حتماً برای خداست (و موارد زیر نیز بر شما حرام است):

وَالْمُنْخَنِقَةُ گاو گوسفند را در جاهلیت خفه می‌کردند و هر گاه خفه می‌شد آنرا می‌خوردند.

وَالْمَوْقُودَةُ پاهای چهار پا را می‌بستند و آنقدر می‌زدند تا می‌مرد و آنوقت گوشت آنرا می‌خوردند.

وَالْمُتَرَدِّيَةُ چشمهای حیوان را می‌بستند و از پشت بام می‌انداختند و سپس آنرا می‌خوردند.

وَالنَّطِيحَةُ قوچها را با همدیگر به شاخ زدن و امیداشتند و هر گاه که یکی از آنها می‌مرد می‌خوردند.

وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ یعنی آنها نیم خورده درندگان را می‌خوردند.

وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ آنها برای خانه‌های آتش (آتشکده) قربانی می‌کردند، و درخت و سنگ و بت‌ها را عبادت می‌کردند و برای آنها قربانی ذبح می‌کردند.

وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ از لام جمع «زلم» با حرکت است یا مانند «صدر» با سکون عین الفعل است، تیر است که با آن قمار می‌کردند، بدین ترتیب که شتر را می‌آوردند و بین خودشان قیمت می‌کردند و آنرا ده سهم قرار می‌دادند که هفت تیر از آن دارای سهم و نصیب بود و سه تا نصیب نداشت و قیمت شتر را به عهده آن سه تا می‌گذاشتند که دارای نصیب نبود، پس تیرها را در می‌آوردند و آن سه تیر که نصیب نداشت به اسم هر کس در می‌آمد قیمت شتر را از او می‌گرفتند و آن هفت تیر که دارای نصیب بود به اسم هر کس در می‌آمد گوشت شتر را بدون بها، مفت می‌خورد. خداوند همه اینها را حرام کرد، و فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۳

ذَلِكُمْ فَسْقٌ اشاره به مجموع یا به تقسیم با تیرهاست، که همه فسق است.

الْيَوْمَ يَيْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ امروز کافران از اخلال کردن در دین شما مأیوس شدند. اشاره به روز نصب علی (ع) به خلافت است، یعنی کافرین و منافقین منتظر مرگ نبی یا کشتن او بودند و منتظر بودند که کلمه شما متفرق گشته و بر دین شما غلبه کنند،

و پس از نصب امیری برای شما، کفار از غلبه کردن و تفرق کلمه مایوس شدند، و منافقین نیز به سبب نصب علی (ع) از غلبه بر دین شما و ترویج باطل و اظهار نفاقشان مایوس شدند.

پس آنگاه که کفار مایوس شدند فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِحْشَوْنَ، پس از آنها نترسید، بلکه از من بترسید. و چون ایمان شما کامل نشده از عقوبت من ایمن نباشید.

الْيَوْمَ امْرُوز، روز نصب علی (ع) در غدیر خم.

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ دینتان را برای شما کامل کردم، اکمال گاهی به معنی اتمام ذات چیزی به کار می‌رود مانند کامل شدن نوع به سبب فصل و کامل شدن خانه به وسیله ستونها و سقف، گاهی در اتمام چیزی به سبب محسنات و متممات زاید بر ذاتش استعمال می‌شود، مانند کامل شدن انسان به سبب مهارت او در علوم و صنایع و کامل شدن خانه به تزئینات و فرش کردن آن.

و مقصود از دین در اینجا عبارت از اسلام است که با بیعت عام نبوی و قبول احکام نبوی حاصل می‌شود. و مقصود از کامل شدن آن، اتمام ذاتی آن است. زیرا که اسلام بر پنج رکن بنا شده است که رکن آخر ولایت است و آن بیعت با علی (ع) است به امامت، زیرا ولایت به معنی محبت، یا اعتقاد ولایت علی (ع) خارج از اعمال قالبی اسلامی است پس نمی‌تواند از ارکان اسلام و متممات احکام قالب باشد، ولی به یک اعتبار، در خارج ذات اسلام می‌تواند متمم اسلام باشد، زیرا که اسلام مانند ماده ولایت است، و چون باید ولایت را هم به آن معنی بگیریم که از ارکان اسلام باشد، و آن عبارت از ایمانی است که در قلب داخل شده، به وسیله آن حرکت و سیر الی الله حاصل می‌شود، در این صورت ولایت به منزله صورت برای اسلام می‌شود، و صورت (ولایت) اگر چه حاصل از ماده اسلام می‌باشد و با وجودی که قوام و بقای ماده به آن است ولی از ذات ماده خارج است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۴

وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و نعمتم را بر شما تمام کردم زیرا که اسلام نعمتی از خداست و لکن آن مرگب از ارکان پنجگانه است، و مجموع چیزی تمام نمی‌شود مگر با تمام شدن جمیع اجزاء آن، و نیز اسلام ماده ولایت به معنی دیگر است و ماده قوام و بقایی ندارد مگر به وسیله صورت، پس با ولایت نعمت اسلام تمام می‌شود.

وَ رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم، چون اسلام از باب اینکه ارکانش ناقص بود و بدون ولایت نتیجه‌ای از آن حاصل نمی‌گشت، لذا مورد رضای خدا نبود، و اکنون هست.

و از امام صادق و باقر (علیهما السلام) است «۱»: پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله علی (ع) را در روز غدیر خم برای مردم منصوب کرد. آن وقت که می‌خواست از حجه الوداع برگردد. این آیه نازل شد. آن دو امام فرمودند، این امر آخرین

(۱) تفسیر الصافی ۱: ص ۱۰- مجمع البیان ۲: ص ۱۵۹- تفسیر البرهان: ص ۴۳۵ / ۴۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۵

فریضه‌ای است که خداوند نازل کرده و بعد از آن فریضه‌ای نازل نشده است. و از ائمه (ع) اخبار زیادی نزدیک به این مضمون وارد شده است.

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ مَخْمَصَةٍ قَحْطِيٍّ و گرسنگی است، ولی در هر شدت و تنگی استعمال می‌شود، در تفاسیر عامه است که این جمله مربوط به محرمات است و ما بین آن دو، جمله معترضه است.

و چون یأس کفار از دین، و اکمال دین و اتمام نعمت و راضی شدن خدا به دین اسلام، مردم را مقید و معلق به روز مخصوص و وقت معین کرد، دانسته شد که این مطلب نمی‌شود مگر اینکه یک امر مهم و عظیمی در آن روز واقع شود که طمع کفار را قطع کند و سبب اکمال دین گردد، و گر نه مقید شدن به آن روز وجهی ندارد، و این نیست مگر برای بسته شدن رخنه‌هایی که پس از

نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَبَبِ نَصْبِ كَسِيٍّ كَمَا أَنَّ دِينَ حَمَايَتِ كَرْدِه وَ اَهْلش رَا از افتراق و اختلاف حفظ می‌کند، پیش آید. و امری بزرگتر از این معنی وجود ندارد و تا چه رسد به چیزی که ائمه ما برای ما بیان نموده‌اند که نزول آیه در غدیر خم بعد از نصب علی (ع)، علم برای مردم بوده است.

وقتی این معنی معلوم شد ربط این آیه به همه ما قبلش از تحریم محرمات و تتمیم دین با نصب علی و ترغیب در آن آسان می‌شود، گویا که آنها سؤال کردند: چه کار بکنیم اگر اضطرار پیدا کردیم به خوردن محرمات یا به ترک توکل به علی (ع) و پیروی از او؟ پس خدای تعالی فرمود: **فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ بِيَانِ وَجْهِ اضْطِرَارٍ** است.

البته این اضطرار باید در حالی باشد که **غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ** تمایل به گناه نداشته باشد یا از مقدار ضرورت تجاوز نکند، چنانکه در قول خدا: **غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ** است. و چون مقصود از اضطرار مجبور شدن به پیروی از معاویه و ترک پیروی از علی (ع) است عیبی ندارد که اثم به معاویه تفسیر شود یعنی در باطن میل به معاویه ندارد، که اگر اکل حرام یا پیروی از غیر علی (ع) ناشی از اضطرار بدون میل قلبی باشد مؤاخذه و عقوبت ندارد.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدا آمرزنده مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۶

[سوره المائدة (۵): آیه ۴] ص: ۲۸۶

اشاره

يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴)

ترجمه: ص: ۲۸۶

ای پیامبر از تو خواهند پرسید که بر آنها چه چیز حلال گردیده است؟ بگو، برای شما هر چه پاکیزه است حلال شده است صیدی که به سگان شکاری آموخته‌اید که به آنها آنچه خدا به شما یاد داده می‌آموزید. پس، از صیدی که برای شما نگاهدارند بخورید و نام خدا را بر آن صید یاد کنید و از خدا بترسید که خدا زود به حساب خلق می‌رسد.

تفسیر: ص: ۲۸۶

يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ یعنی چه چیز بر آنان حلال گردیده، یا چیست آن چیزی که برای آنها حلال شده است، در اینجا از محلات بعد از ذکر محرمات سؤال کرده‌اند.

قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ بگو: چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است و اختصاصی به غذاهای پاکیزه و غیر خبیث ندارد چنانکه مفسرین تفسیر کرده‌اند بلکه اصل طیبیات علی (ع) است، سپس ولایت او با بیعت ولوی، سپس عمل کردن به آنچه که از آن در قلب داخل می‌شود، سپس عمل کردن به آنچه که عهد و پیمان نسبت به آن گرفته شده است، سپس گرفتن علم از او، سپس عمل کردن به آن، سپس آنچه مباح است از غذاها و آشامیدنی‌ها و لباس‌ها، و همسران و مسکن، و اثاث خانه، و مرکب‌های سواری و همه اعراض دنیوی که از راه حلال به دست می‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۷

وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ یعنی خود آنچه را که آموختید از جهت تعلیم، یعنی بر شما حلال شده است تعلیم سگهای شکاری، و حلیت مقتول آن سگها از آنچه که بعدا می آید استفاده می شود، یا اینکه حلال است شکار سگهایی که شکار کردن یادشان داده‌اید، و ممکن است که «ما» شرطیه باشد و فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ جزای آن باشد، و چون در مورد کشته شده سگهای شکاری گمان پلیدی می‌رفت آنها را مستقلا ذکر کرد.

مُكَلِّبِينَ قیدی است در جهت حلال بودن به تعلیم دیدن سگها یا به کشته شده سگ شکاری تعلیم دیده نه غیر آن از درنده‌های تعلیم دیده، زیرا که مکلب به صیغه اسم فاعل معلّم سگ است و مشتق از کلب به معنی سگ می‌باشد.

تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ هر گاه آنها را بدان سان که خدایتان آموخته است تعلیم داده باشید، یا به طور تکوینی آنطور که خدا یاد داده، یا به توسط بشر دیگری تحصیل کرده و آداب شکار و اطاعت در ارسال و منع و ضبط شکار بر صاحبش را آموخته است.

فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ پس آنچه آن سگان تعلیم یافته برای شما نگهداشته‌اند بخورید، در حالی که نام خدا را بر آن ذکر کرده‌اید، چون «واو» برای ترتیب نیست تأخیر امر به ذکر اسم خدا، در لفظ منافات با وجوب تقدیم ذکر خدا وقت فرستادن سگ ندارد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ در چیزی که بر شما حلال نیست از خدا بترسید.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ خداوند سریعا بر چیز کوچک و بزرگ محاسبه می‌کند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵] ص: ۲۸۷

اشاره

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۸

ترجمه: ص: ۲۸۸

امروز هر چه پاکیزه است بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما بر آنها حلال است و نیز حلال شد نکاح زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنها را بدهید و آنها هم زناکار نباشند و رفیق و دوست نگیرند و هر کس بدین اسلام کافر شود عمل خود را تباه کرده در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

تفسیر: ص: ۲۸۸

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ بعد از ذکر طیبیات به طور مطلق، حلال بودن طیبیات را مقتید به روز مخصوص کرد و آن روز نصب علی (ع) به خلافت است و در این تفسیر اشاره لطیفی است به اینکه حلیت طیبیات موقوف بر ولایت است و اگر ولایت نبود همه آنها حرام می‌شد اگر چه پاکیزه و دست آورد خودش باشد و از راه حلال به دست آمده باشد، و نهایت امر این است که مقصود از حلیت در

اینجا حلیت به حسب واقع نفس الامر و بر حسب طریقت می‌باشد نه بر حسب ظاهر شریعت.

وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ اخبار در طهارت و نجاست اهل کتاب مختلف است، و اکثر آنها مشعر به این است که نجاست آنها عرضی است از جهت اینکه آنها از خمر و گوشت خوک اجتناب نمی‌کنند، و اینکه در ظرفهای آنان خمر و گوشت خوک است. و گاهی طعام به جبوب (دانه‌های نباتات دانه‌های عدس و نخود و لوبیا و باقلا و مانند آنها.) تفسیر شده است، نه ذبیحه‌های آنان، چون در مورد ذبیحه ایمن نیستیم که آنها نام خدا را بر آن برده باشند، پس می‌گوئیم.

مقصود از طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ طعامی نیست که به دست آنها ساخته شده باشد تا حلیت آن طعام منافات با نجاست اهل کتاب داشته باشد در صورتی که نجاست آنها مانند مشرکین به حساب آید، بلکه مقصود این است: طعامی که به آنها نسبت داده شده از جهت اینکه به آنان، نسبت داده شده است حرام نیست یعنی در طعام اهل کتاب از جهت این نسبت بر شما ایرادی نیست چون آن نسبت نیست، که طعام را پلید می‌کند بلکه امر عارضی نجاست است و اگر در آن وجه خبثت دیگری نباشد، نجس نیست و لذا طعام شما هم برای آنان حلال است یعنی اینکه نسبت طعام به شما موجب نمی‌شود که شما از اطعام اهل کتاب در حرج باشید و آنها را از خوردن باز نمی‌دارد. البته چون در طعام آنها گمان پلیدی و خبثت بود آنرا بعد از حلال شمردن طئیبات ذکر کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۸۹

از طرفی چون بر ولایت علی (ع) فرا خواند و حلال نمودن طئیبات را مقید به زمان نصب علی (ع) کرد تا اشاره به تقیید حلیت به ولایت باشد و چون برای اهل کتاب ولایتی نبود این گمان پیش آمد که اختلاط با آنها حرام باشد و طعام و اطعامشان حلال نباشد پس این وهم را نفی کرد، زیرا اهل کتاب وقتی یک دین الهی را به خود نسبت می‌دهند و دعوت ظاهری را قبول می‌کنند مسلمان هستند و به حسب ظاهر از اسلام خارج نمی‌شوند، و با اختلاط آنها و اکل طعام و اطعام آنان مستعد هدایت می‌شوند، و چون حلیت طعام و اطعام آنها به حسب ظاهر است و حلیت طئیبات که متوقف بر ولایت و بر حسب نفس الامر است اسلوب را تغییر داد. و جمله اسمیه آورد تا عطف بر مجموع قید و مقید باشد تا اینکه مقید به ولایت نباشد.

وَالْمُحْصَنَاتُ یعنی زنانی که خودشان را از ناشایستگی‌ها حفظ کردند، عطف بر طئیبات است که حلال بودنش مقید به ولایت علی (ع) است و لذا آنان را به وصف احصان (خودداری از ناشایستگی‌ها) و ایمان مقید نمود، یعنی امروز آنگونه زنان محصنه به حلیت واقعی بر شما حلال شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۰

مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ یعنی غیر از زنان مؤمنه، بر شما شایسته نیست، زیرا غیر از آنان از کنیزان و زنانی که اقدام بر کارهای ناشایست می‌کنند اگر چه بر حسب ظاهر اسلام، حلال هستند ولی بر حسب نسبت ایمان و فی نفس الامر و واقع حلال نیستند.

وَالْمُحْصَنَاتُ یعنی زنانی که خودشان را از کارهای ناشایست حفظ کردند. مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ اخبار و اقوال در نکاح زنان از اهل کتاب مختلف است، و همچنین در اینکه این آیه با آیه حرمت نکاح زنان مشرک و حرمت گرفتن زنان کافر یا ناسخ بودن آیه، یا نسخ نبودن آن اختلاف موجود است و نیز در مورد عقد دائم یا عقد تمتع اختلاف نظر وجود دارد.

الْبَتَّةُ قول نبی صلی الله علیه و آله «۱» که سوره مائده از جهت نزول آخر قرآن است، پس حلال آنرا حلال بدانید و حرام آنرا حرام بدانید منسوخ بودن آن آیه را نفی می‌کند. و قول خدای تعالی: إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مشعر به تقیید حلیت بحال تمتع است، زیرا استعمال اجر و مزد در مهر زنهای متعه بیشتر و مشهورتر است.

مُحْصَنَاتٌ در حالی که خودشان را از زنای آشکارا و پنهان حفظ کنند یا بیان وجه حلال بودن است یا تقیید آن است به اعتبار واقع نه به اعتبار ظاهر اسلام.

غَيْرَ مُسَافِحِينَ حال بعد از حال است یعنی غیر از کسانی که آشکارا زنا می‌کنند.

وَلَا تُتَّخَذِ الْأَخْدَانُ يُعْنَى پنهانی رفیق نگیرند. اخدان جمع خدن به معنی دوست است و در مذکر و مؤنث یکسان است. و چون خداوند مردم را بر ولایت فرا خواند و اکمال دین و احلال

(۱) تفسیر الصافی ۱: ص ۱۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۱

طیبات را بر آن معلق ساخت مقام مناسب این شد که حال مخالف ولایت را ذکر کند، پس فرمود:
وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ هَرِ كَه از قبول ولایت علی (ع) و بیعت خاص ولوی خودداری کند و کفر بورزد. و آنچه که در اخبار وارد شده است از تفسیر به ترک نماز، یا ترک عملی که در بیعتش به آن اقرار کرده است، یا ترک همه عمل‌ها، یا آوردن امری بر خلاف حق، همه اینها تفسیر فروع ولایت است و منافاتی با اینکه مقصود ولایت باشد ندارد چنانکه در بعض اخبار است.
فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ عملی را که در اسلام انجام داده تباہ می‌شود، چون آنچه که موجب قبول است همان ولایت است.
وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او در آخرت از زیان‌کاران است، زیرا بضاعتش را در چیزی صرف کرده است، که ارزش ندارد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶] ص: ۲۹۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶)

ترجمه: ص: ۲۹۱

ای اهل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید صورت و دستها را تا مرفق (آرنج) بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید و اگر جنب هستید پاکیزه شوید و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده‌اید و آب نیابید در این صورت به خاک پاک و پاکیزه تیمم کنید به آن خاک صورت و دستها را مسح کنید خدا هیچگونه سختی برای شما قرار نخواهد داد و لکن می‌خواهد تا شما را پاکیزه کند و نعمت را بر شما تمام گرداند. باشد که شکر او بجای آورید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۲

تفسیر: ص: ۲۹۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَي كَسَانِي كَه ایمان عام یا خاص دارید.
إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی هر گاه از خواب برخاستید چنانکه در خبر است، یا اگر اراده کردید که نماز را برپا دارید.
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ در سوره نساء در این باره توضیح داده شد که باید صلاه و غسل و سایر اجزاء آیه را به درون و برون و ظاهر و باطن تعمیم داد.

امّا «وجه» چیزی است که انسان با آن رو برو می‌شود و آن از رستنگاه مو در پیشانی است تا آخر چانه و آن مقدار که انگشت شصت و وسطی به آن دور می‌زند، و زیادتر از آن از صورت نیست.

و اینکه واجب نیست آبرو در وضو بزیر موهای صورت رسانید ممکن است از خود عنوان صورت استنباط کرد، زیرا آن مقداری که با آن رو بروئی و مواجهه حاصل می‌شود ظاهر مو نه پوستی که در زیر مو پوشیده شده است و «ید» اسم عضو مخصوص است که اطلاق می‌شود بر پائین‌تر از کتف و بر پائین‌تر از آرنج، و بر پائین‌تر از بند دست، بنا بر این احتیاج به تحدید و بیان دارد و لذا آنرا تحدید نمود و فرمود: *إِلَى الْمِرَاقِ* پس لفظ «الی» برای انتهای محلّ شستشو است نه انتهای شستن، پس تمسک به این آیه به این احتمال که «الی» برای انتهای محلّ شستشو است درست است ولی در مورد استدلال بر انتهای شستن چنانکه عامه انجام داده‌اند خارج از طریق استدلال است.

و «باء» برای تبعیض است چنانکه از اهل کتاب بما رسیده است، و بسیاری از عامه تبعیض را ثابت کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۳

و *أَرْجُلِكُمْ* با جرّ عطف بر «رءوسکم» است و با نصب عطف بر محلّ «رءوسکم» است، و عطف آن بر «وجهکم» با جواز عطف بر «رءوسکم» در نهایت بعد است. نهایت این است که در این عطف محتمل و مجمل است مانند سایر اجزای آیه محتاج به بیان است. و رأی ما بیان کننده قرآن نیست چون مستلزم ترجیح بلا مرجح است، بلکه مبین قرآن کسی است که خدا و رسول بر نصب او تصریح کرده‌اند، نه کسی که عامه آنرا نصب کرده باشند، زیرا نصب کردن شخص انسانی برای بیان قرآن و خلافت رحمان کمتر از نصب بت‌ها برای عبادت مردم نیست یا کمتر از گوساله ساخته شده به دست عوام نیست.

و تفصیل «وضوء» و کیفیت آن به طور تفصیل بما رسیده است و از جانب ائمه ما بیان شده است، آنان که از جانب خدا و رسول نصّ بر خلافت آنان شده است و فقها آنرا تفصیل داده‌اند و احتیاجی به تفصیل در اینجا نیست.

و *إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ* یعنی از خاک پاک تیمم کنید، و شرح آیه به طور تفصیل در سوره نساء گذشت پس احتیاجی به تکرار نیست.

ما *يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ مَفْعُولٌ* «یرید» محذوف است یعنی خداوند نمی‌خواهد امر به غسل و تیمم بکند تا بر شما در دین حرج قرار دهد یا لام «لیجعل» برای تقویت است و ما بعد آن مفعول است و آن استیناف است برای بیان وجه تشریح تیمم.

و *لَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ* و لیکن می‌خواهد با غسل اعضای باطنی با توبه نزد اهلش، و با غسل اعضای ظاهری به وسیله آب، شما را پاکیزه گرداند. پس اگر برای شما میسر نشد به سبب اظهار خواری و مسکنت و عجز و بلند کردن خاک ذلت بر مقادیم نفوس و

ابدانتان (آنچه را که بر ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۴

نفوس و بدنهایتان مقدم می‌باشد). و برای اینکه شما را برای قبول توبه و بیعت ولوی که آن تمام و کمال نعمت اسلام است، آماده کند. چنانکه گذشت.

و *لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ* تا اینکه نعمت را که عبارت از اسلام است، به سبب متمم آن که ولایت و بیعت با علی (ع) است، بر شما تمام گرداند.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید پس از تمام شدن نعمت، شکر منعم را بجای آورید بدین گونه که نعمت را که عبارت از احکام قالبی اسلام و احکام قلبی ایمان است در وجه خودش صرف کنید که از حضرت عقل صادر شده است و به او نیز بازگشت می‌کند، و البته که شکر نعمت و صرف آن در وجه خودش حاصل نمی‌شود مگر به سبب دخول ایمان در قلب و باز کردن در آن به سوی ملکوت.

اشاره

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)

ترجمه: ص: ۲۹۴

و یاد کنید نعمت خدا را که به شما ارزانی داشت و عهد او را که با شما استوار کرد (که اطاعت امر او کنید) آنگاه که گفتید امر تو را شنیدیم و اطاعت تو پیش گرفتیم پس از خدا بترسید که خدا به نیت قلبی و اندیشه‌های درونی شما آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۹۴

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ عطف بر «تیمموا» است یعنی در حین پاکیزگی تان بیاد آرید محمد صلی الله علیه و آله را یا اسلام را که آن بیعت با محمد صلی الله علیه و آله است یا اسلام را که با بیعت محمد صلی الله علیه و آله حاصل می‌شود تا اینکه شروط آن نعمت در یاد شما باشد که نباید مخالفت پیامبر کنید و باید پیرو فرمایشات او در هر چیزی که امر و نهی می‌کند، باشید. این معنی در ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۵

صورتی است که مقصود از میثاق همان پیمانی باشد که در غدیر خم از آنها گرفته شد، ولی اگر مقصود بیعت با محمد صلی الله علیه و آله باشد مراد از نعمت اسلام می‌شود که به سبب بیعت حاصل شده است یا مراد محمد صلی الله علیه و آله است که او اصل نعمت اسلام است چنانکه علی (ع) اصل نعمت ایمان است.

وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ آن عهد و پیمان محکمی را که در مورد علی (ع) در غدیر خم با شما بست فراموش نکنید، و با علی (ع) مخالفت نوزید، یا مقصود این است که عهد و وثیق و محکم بستید که مخالفت قول پیامبر نکنید تا فراموش نکنید و به قول او در باره علی (ع) مخالفت نوزید. معنی اول (مخالفت با عهد) روایت شده است.

إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا هنگامی که گفتید قول تو را در باره علی (ع) شنیدیم، این مفهوم بنا بر معنی اول است، ولی بنا بر معنی دوم این است که شرطی که با ما کرده بودی که مخالفت نکنیم، شنیدیم.

وَ اطَّعْنَا علی (ع) و یا تو را اطاعت کردیم.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ در مورد فراموش کردن نعمت و نقض پیمان او به سبب مخالفت با علی (ع)، از خدا بترسید.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ که خدا نیت‌ها و غرض‌های شما را می‌داند تا چه برسد به کارهای شما.

[سوره المائدة (۵): آیه ۸] ص: ۲۹۵

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸)

ترجمه: ص: ۲۹۵

ای اهل ایمان در راه خدا استوار بوده، گواه راستی و عدالت و درستی باشید و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن بدارد که از طریق عدل بیرون روید عدالت کنید که عدل به تقوی نزدیکتر است

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۶

و از خدا بترسید که خدا البته به هر چه می کنید آگاه است.

تفسیر: ص : ۲۹۶

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ سفارش به ایمان آورندگان است که مستقیم باشند و دیگران را نیز از کجی در آورند چنانکه در مورد گواهی دادن مشروحا بیان شد. بخصوص آنوقت که محمد صلی الله علیه و آله به حفظ و حمل شهادت و حین ادای شهادت توصیه و سفارش می کند خصوصا وقتی که علی (ع) از آنها گواهی می طلبد، چون مقصود همین است.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ یعنی دشمنی شما با گروهی، یا دشمنی گروهی با شما.

عَلَىٰ أَلَّا تَغْدِلُوا موجب نشود تا در ادای شهادت عدالت نکنید به اینکه آنرا تغییر دهید یا کتمان کنید از جهت ترس از مخالفین علی (ع) یا از جهت کینه با موافقین علی (ع).

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ در شهادت از خدا بترسید و آن را کتمان نکنید و تغییر ندهید.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است و بر حسب عملتان به شما جزا می دهد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۹] ص : ۲۹۶

اشاره

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹)

ترجمه: ص : ۲۹۶

خدا به آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند وعده آمرزش و اجر عظیم فرموده است.

تفسیر: ص : ۲۹۶

جمله در محلّ مفعول برای «وعد» است، زیرا آن به معنی قول است، مقصود از ایمان آن حالتی است که بیعت با محمد صلی الله علیه و آله حاصل شده باشد، و مقصود از عمل صالح بیعت با علی (ع) است، یا اینکه مقصود از ایمان بیعت با علی (ع) است و مقصود از عمل صالح عمل کردن بر طبق بیعت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۷

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۰] ص : ۲۹۷

اشاره

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰)

ترجمه: ص: ۲۹۷

و آنان که کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند آنها اهل جهنم خواهند بود.

تفسیر: ص: ۲۹۷

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی که به بیعت علی (ع) کافر شدند یا به بیعت محمد صلی الله علیه و آله.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و اصل آن آیات را که علی (ع) است، تکذیب کردند.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آنان اهل دوزخند، در این دو آیه بین وعده و وعید جمع کرد چنانکه آن شأن خداست و برای اشاره به این که مغفرت و اجر برای مؤمن مستقیم و مقصود بالذات است، و جزای بدکار مقصود بالعرض است اسلوب را تغییر داد و جمله اسمیه آورد تا دلالت بر این بکند که جزا برای بدکاران گویا که از لوازم ذات بدکار آنهاست.

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۱] ص: ۲۹۷

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

ترجمه: ص: ۲۹۷

ای اهل ایمان نعمت خدا را بیاد آرید آنگاه که گروهی همت گماشتند که بر شما دست یابند و خدا دست ستم آنها را از شما کوتاه کرد پس از خدا بترسید نه از خلق و باید که اهل ایمان تنها بر خدا توکل کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۲۹۸

تفسیر: ص: ۲۹۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ای مؤمنان نعمتی را که خدا به سبب اسلام به شما داد از قبیل مدد ملائکه و لشکریانی که آنها را نمی دیدید، یا قدرت علی (ع) و شمشیرش، را به یاد آرید.

إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ بدل از «نعمه الله» یا ظرف آن است باعتبار کلمه «نعمه الله» یعنی همان نعمتی را که در مکه قبل از هجرت، یا در بدر، یا در احد، یا در خندق، به شما دادیم که دستهایشان را جهت ستم بر شما گشودند.

فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ به سبب اسلام شما، یا به سبب علی (ع) خدا دستهایشان را از شما کوتاه کرد پس بیاد آورید شرف اسلام را تا اینکه با ترک قول محمد صلی الله علیه و آله در باره علی (ع) با او مخالفت نورزید یا اینکه شأن علی (ع) را بیاد آرید پس بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله با او مخالفت نکنید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ و در نسیان نعمت و مخالفت با علی (ع) از خدا بترسید، و از غیر او نترسید.

لَا كَفْرَ نَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ به سبب زکات دادن شما و قرض دادن شما، بدیهای شما را البته می‌پوشانم. و لَمَّا دَخَلْتُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و به سبب نماز و ایمان و یاری، شما را در بهشت‌هایی که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم.

فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ و هر که بعد از پیمان و عهدی که با نقبا (بزرگان) بسته و وعده بر آن داده، باز کفر بورزد. مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ از راه راست گمراه شده است، پس بیاد آورید ای امت محمّد صلی الله علیه و آله و به عهدی که با علی بستید، وفا کنید و بعد از پیمان و عهد کافر نشوید.

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۳] ص: ۳۰۰

اشاره

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)

ترجمه: ص: ۳۰۰

پس چون بنی اسرائیل پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم که موعظه در آنها اثر نکرد کلمات خدای را از جای خود تغییر می‌دادند و از بهره آن کلمات که به آنها داده شد (در تورات) نصیب بزرگی را از دست دادند و دائم بر خیانتکاری و نادارستی آن قوم مطلع می‌شوی جز قلیلی از آنها که با ایمان و نیکوکارند، تو از آنها درگذر و کار بدشان را عفو کن که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

تفسیر: ص: ۳۰۰

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ به علت شکستن پیمان لعنتشان کردیم، پس شما پیمان خود را بیاد آورید و آنرا نقض نکنید. وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و آنها را سخت دل قرار دادیم به نحوی که موعظه در آنها اثر نمی‌کرد. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۱ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ حَال است یا جواب سؤال مقدر، کلمات را از معنی خود منحرف می‌سازند، چنانکه شما نیز ای امت محمّد صلی الله علیه و آله به زودی کلمات را تحریف خواهید کرد آن هم با تأویلات رسوائی، تا کسی را که عقل ندارد، فریب دهید. (الحق هم که اکثر آنها لا یعقلون بودند، فریب خوردند و از ولایت علی (ع) بیرون رفتند).

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ و بهره خود را از پیمان و وعده بر آن فراموش کردند، این سخن عطف است بر «یحرفون» و اختلافی که در ماضی و مضارع است برای اشاره به این مطلب است که امر دوم به سبب استمرار آنان بر امر اول (تحریف) واقع گردید. وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ و تو همیشه به گروه خائنان آگاهی، خیانت به واسطه پیمان شکنی است که آن اصل خیانت‌هاست، چنانکه وفای به آن اصل وفای به امانت‌هاست. و «خائنه» مصدر یا وصف است به معنی گروه خیانتکار، یا شخص خائن - بنا بر اینکه «تاء» برای مبالغه باشد.

إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ استثنا از مفهوم است گویا گفته است: همه آنان خیانتکارند جز اندکی از آنها، و احتمال دارد که استثنا از «قلوبهم» یا از مضاف الیه در «قلوبهم» باشد، یا از فاعل «یحرفون» یا از فاعل «نسوا». و ممکن است «ال» به معنی «غیر» باشد صفت «خائنه منهم» و

محتمل است که کلام را از بیان حال بنی اسرائیل برگردانده و بیان حال منافقین امت باشد، و لذا محمّد صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد، و ممکن است که مقصود بیان حال بنی اسرائیل باشد و کنایه باشد از امت چنانکه طریقه همه قصّه‌ها و حکایت‌ها همین است.

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ آوردن ضمیر جمع «هم» معنی اول را تأیید می‌کند که منظور گروه خائنان باشد، امّا، عفو ترک انتقام و صفح ترک یاد آوری بدیها و خارج ساختن آن از قلب است، گاهی هر یک در معنی دیگری و هر یک در هر دو معنی استعمال می‌شود. و منظور این است در عفو و صفح توقّف نکن بلکه به آنها احسان بکن که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ خدا نیکوکاران را دوست دارد. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۲

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۴] ص: ۳۰۲

اشاره

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

ترجمه: ص: ۳۰۲

بعضی از آنان گفتند ما به کیش عیسی (ع) هستیم. از آنها عهد و پیمان گرفتیم که پیرو کتاب و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند ولی آنان از آنچه در انجیل پند داده شدند نصیب بزرگی را از دست داده‌اند (به دست فراموشی سپردند) ما هم به کیفر کردارشان آتش جنگ و دشمنی را تا قیامت میان آنها برافروختیم.

تفسیر: ص: ۳۰۲

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى در این آیه نفرمود: «و من النصارى» (از نصارا) بلکه گفت آنها گفتند نصارا هستیم زیرا که نصرانیت به سبب بیعت با جانشینان عیسی (ع) حاصل می‌شود و اینان نصرانیت را به خود بستند نه اینکه واقعا بر نصرانیت بیعت کرده باشند. أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ پس از بیان حال یهود حال نصاری را بیان کرد تا کنایه از امت محمّد صلی الله علیه و آله باشد یعنی از گذشتگان نشان برای جانشینان عیسی (ع)، پیمان گرفتیم. فَنَسُوا پس آنان نیز مانند یهود فراموش کردند. حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ پس نسیان سبب اختلافشان شد. فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ به سبب آن افعال دشمنی بینشان رخ داد. وَالْبُغْضَاءَ و به سبب آن دل‌های پر کینه، همین خواری آنها در دنیا بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۳

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ که تا آخرت ادامه دارد، بزودی خدا به آنها خبر می‌دهد، و به همان عذابشان می‌کند، پس ای امت محمّد صلی الله علیه و آله بر حذر باشید که مثل آنها شوید در اینکه پیمان با علی (ع) را فراموش کنید، که در نتیجه بین شما دشمنی و بغض واقع می‌شود و در آخرت هم خداوند شما را بر آن مؤاخذه می‌کند.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶)

ترجمه: ص: ۳۰۴

خدا بدان کتاب هر کس را که از پی رضا و خشنودی او راه سلامت پدید هدایت کند و او را از تاریکی جهل و گناه بیرون آورد و به علم نور داخل گرداند و به راه راست رهبری کند.

تفسیر: ص: ۳۰۴

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ با آن کتاب یا نور، خدا هدایت می‌کند. مفرد آوردن ضمیر در صورتی که به کتاب یا به نور می‌گردد ظاهر است و اگر به کتاب و نور هر دو برگردد به اعتبار این است که کتاب جز ظهور نور چیزی نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۵

مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا هدایت می‌کند که از رضوان او که ولایت علی (ع) و بیعت با او است پیروی کند، چنانکه به آن در قول خدا: وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا اشاره شده است یعنی به سبب کتاب کسی که با علی (ع) با بیعت ولوی بیعت کند، هدایت می‌کند. سُبُلَ السَّلَامِ و راههای خدا، یا راههای سلامت را به آنان ارزانی می‌دارد. وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و آنها را از تاریکی‌های متراکم که در مرتبه نفس است، بیرون برده و به عالم نور که فراخی عالم روح است، می‌رساند.

بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و آن به اذن اوست که به صراط مستقیم که همان مراتب نورانی علی (ع) است هدایت می‌کند که شناخت نورانیت او شناخت خدای تعالی است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۷] ص: ۳۰۵

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

ترجمه: ص: ۳۰۵

همانا آنان که گفتند خدا محققا همان مسیح بن مریم است کافر شدند، بگو ای پیامبر کدام قدرت می‌تواند کسی را از قهر و قدرت خدا نگهدارد اگر بخواهد عیسی بن مریم و مریم و هر که در روی زمین است همه را هلاک گرداند (پس بدانید که هر چه فنا پذیر است خدا نیست) که آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست همه ملک خداست. هر چه را بخواهد می‌آفریند و او بر همه چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۳۰۵

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ بعضی گفته‌اند: آنان گروهی از بنی اسرائیل هستند، و آنان یعقوبیه می‌باشند که

قائل به اتحاد خدای تعالی با عیسی (ع) هستند، ولی می‌گوئیم:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۶

اعتقاد نصاری این است که در عیسی (ع) جوهر الهی و جوهر آدمی است که به اعتبار آن جوهر الهی می‌گویند که عیسی (ع) خداست، و مقصودشان تأکید اتحاد خدا با عیسی (ع) است به اعتبار جوهر الهی‌اش. و می‌گویند: عیسی (ع) به اعتبار جوهر آدمی‌اش فرزند و مولود و جسم و مقتول و مصلوب است، این معنی اعتقاد محققین آنهاست، و اما پیروانشان جز مقام بشریت عیسی (ع) چیزی نمی‌دانند و می‌گویند همان خداست و مقصودشان مقام بشریت اوست. **قُلْ بگو ای محمد برای ردّ بر آنها: اگر مطلب همانطور است که شما می‌گوئید.**

فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً لَفِظَ «شَيْئاً» مفعول «یملک» است، و «من الله» حال از مفعول است و مقدم بر آن، و معنی آن این است که کسی قدرت ندارد آنچه را که خدا مالک است تغییر دهد یا دفع کند، زیرا که ملک عبارت از توانائی تصرف در مملوک است که اگر چه در عیسی (ع) جوهر الهی بود که قدرت بر تغییر و دفع داشت.

إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً بیان حال و قال نصاری است و بیان و سستی آنهاست و کنایه از کسانی از امت محمد صلی الله علیه و آله است که غلو کردند و قائل به اتحاد و حلول شدند، و حق عبارت این است که گفته شود: «لو اراد ان يهلك المسيح و امه» چون مسیح و مادرش در زمان ماضی بوده‌اند، ولی خدای تعالی آن را به صورت شرط مستقبل ادا کرد تا حالت گذشته را حاضر فرض کند، یا به جهت اینکه آنها معتقد بودند که عیسی (ع) در آسمان زنده است و بر دست راست پدرش نشسته است، و همچنین در مورد مادرش یا برای اشاره به این است که عیسی (ع) با حیات طبیعی در آسمان چهارم زنده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۷

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا استیناف است یا حال است برای بیان عدم مانع از اراده و نفوذ امر خدا و برای اینکه دلالت کند که مسیح مملوک است و مملوک نمی‌تواند خدا یا فرزند مالک باشد.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ پس تعجبی نیست که عیسی (ع) از مؤنث بدون مذکر آفریده شده باشد، و در این قضیه دلیلی بر خدا بودن یا ابن بودن نیست، چنانکه آنها به آن تمسک کرده‌اند. بلکه در آن دلیل بر الوهیت خالق است که عیسی (ع) را بدون پدر آفرید تا نقض گفتار طبیعی باشد.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس خداوند قدرت دارد که انسان را بدون پدر خلق کند و تمام کسانی را که در روی زمین هستند نابود کند، و آفریدن عیسی (ع) بدون پدر دلالت بر عمومیت قدرت خدا می‌کند نه بر خدا بودن عیسی (ع).

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۸] ص: ۳۰۷

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

ترجمه: ص: ۳۰۷

یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اوئیم. بگو ای پیامبر اگر چنین است پس او چرا شما را به گناهانتان عذاب می‌کند

بلکه شما از آنچه خدا خلق کرده بشری بیش نیستید که او هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست همه ملک خداست و باز گشت همه در قیامت بسوی اوست.

تفسیر: ص: ۳۰۷

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ بِيَانِ حَالِ هَرِ دُو گِرُوهِ وَ كَفْتَارِ رِسْوَايِ اَنَهَاست، وَ وَجِهِ اَيْنِ اَدْعَا اَيْنِ اَسْتِ كِه اَنَهَا كَفْتَنَد: هَر كَسِ بِه خِدَايِ تَعَالِي اَقْرَارِ كَنَد، وَ بِه اُو نَزْدِيكِ شُوْد اُو فِرَزَنْدِ رُوْحَانِي خِدَاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۸

بعضی گفته‌اند: مقصودشان از این گفتار این است که آنها پیروان دو فرزند خدا، مسیح (ع) و عزیر (ع) هستند. این معنی بعید است. قُلْ دَر رَدِّ اَنَهَا بَكُو فَلَمْ يُعَدِّبْكُمْ بِذُنُوبِكُمْ پَس چِرَا دَر دُنْيَا بِه مَغْلُوبِيْتِ وَ دَر اَخْرَتِ بِه اَتَشِ هَمِيَشْكِ وَ جَاوِيْدِ، يَا چِنْدِ رُوْزِي اَنْدَكِ بِنَا بَرِ گِمَانِ شَمَا، كَرَفْتَارِ مِي شُوِيْد؟

بِيْلُ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بَلَكِه شَمَا بَشَرِي هَسْتِيْدِ اَز اَنَهَايِي كِه خِدَا اَفْرِيْدِه اَسْت، هَر كِدَامِ اَز شَمَا رَا كِه بَخَوَاهِدِ مِي بَخْشَايِدِ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ هَر كِدَامِ اَز شَمَا رَا كِه بَخَوَاهِدِ بَرِ حَسْبِ اَخْتِلَافِ اسْتِعْدَادَاتِنِ عَذَابِ مِي كَنَد.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِيَانِ اَيْنِ اَسْتِ كِه اَنَهَا وَ دِيْگِرَانِ دَر نَسْبَتِ بِه خِدَايِ تَعَالِي مَسَاوِي هَسْتَنَد، وَ تَكَرَّرِ اَيْنِ مَعْنِي دَر اَيْنِجَا وَ غَيْرِ اَيْنِجَا بَرَايِ اَيْنِ اَسْتِ كِه دَر دَلِ شَنْوَنْدِه بِه خُوْبِي جَا بِيْفْتَنَد، وَ بَرَايِ اَيْنِكِه هَر يَكِ اَز اَنَهَا مَقْتَضَايِ مَقَامِ خَاصِّي اَسْت.

وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ بِيَانِ اَيْنِ مَطْلَبِ اَسْتِ كِه دَر اَنْتَهَا دَر مَقَابِلِ خِدَا اَنَانِ وَ دِيْگِرَانِ هَمِه مَسَاوِي هَسْتَنَد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۱۹] ص: ۳۰۸

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹)

ترجمه: ص: ۳۰۸

ای اهل کتاب رسول ما آمد تا برای شما حقایق دین را بیان کند در روزگاری که پیغمبر نبود تا نگوئید برای ما رسول که بشارت و بیم به ثواب و عقاب دهد نیامد پس آن رسول بشارت و بیم آور بسوی شما آمد و خدا بر هر چیز تواناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۰۹

تفسیر: ص: ۳۰۹

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا رَسُوْلُنَا رَسُوْلُ رَا دَر هَرِ دُو جَا نَسْبَتِ بِه خُوْدَشِ دَادِ جِهْتِ بَزْرِ گِدَاشْتِ اَنِ وَ تَرَسَاَنْدِنِ مَخَالَفِيْنِشِ.

يُبَيِّنُ لَكُمْ بِيَانِ كَنَدِ بَرِ شَمَا اَنْچِه رَا كِه اَحْتِيَاجِ بِه اَنِ دَارِيْدِ، يَا اَيْنِكِه مَفْعُوْلِ فَرَاْمُوْشِ شُدِه اَسْت «۱».

عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ حَالِ اَز «رَسُوْلُنَا» يَا اَز ضَمِيْرِ مَسْتَتِرِ دَر «بَيِّن» اَسْت يَا اَز ضَمِيْرِ دَر «لَكُمْ» يَا مَتَعَلِقِ بِه «جَاءَكُمْ» اَسْت يَا بِه «بَيِّن» بِنَا

بر اینکه معنی «یورد» در آن تضمین شده باشد، و مقصود آن دوران فترت از زمان است که احکام رسولان در آن وقت نبوده است از باب اینکه ظاهر نبودند و جانشینان آنها نیز مخفی بودند، نه اینکه وحی و حجت منقطع باشد چنانکه مذهب عامه است، زیرا که بین عیسی (ع) و محمد صلی الله علیه و آله پیامبران و اوصیایی بودند که بیشتر آنها مخفی بودند و ظاهر نبودند، و دین او در نهایت خفا و پنهانی بود اگر چه ملتش قوی و غالب بود و گفته شده است، که بین میلاد عیسی (ع) و محمد صلی الله علیه و آله پانصد و شصت و نه سال بوده، و از این مدت یکصد و سی و چهار سال زمان ظهور رسولان بوده، و بقیه زمان فترت بوده است، و این یکی از اقوال است، و برخی گفته‌اند: مدت فترت ششصد سال بوده، و برخی آنرا پانصد و شصت و عده‌ای چهارصد و شصت و اندی، و جماعتی پانصد و اندی میدانند.

أَنْ تَقُولُوا مَبَادَا كَمَا بَدَأْتُمْ، يَا بَرِّئِينَ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ «فاء» برای سببیت است، چون تقدیر این است که با این سخن عذر و بهانه نیاورید که مژده دهنده و بیم دهنده‌ای بر ما مبعوث نشده است اینکه بشیر و نذیر برای شما آمد.

بَشِيرٍ وَ نَذِيرٍ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس خداوند قدرت بر

(۱) دو باره مفعول منسی (فراموش شده) در جلد اول توضیح داده شد که بر حسب اقتضای کلام مفعول ذکر نمی‌شود. مانند جمله متن بین لکم...؟ مفعول ذکر نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۰

ارسال رسول در حین فترت را دارد، یا اینکه خداوند قدرت دارد که جوارح شما را به نطق در بیاورد اگر شما آمدن رسول و تبلیغ او را انکار کنید، یا اینکه خداوند قدرت بر عذاب شما دارد اگر رسول او را انکار کنید و به او اقرار نکنید.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۰] ص: ۳۱۰

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰)

ترجمه: ص: ۳۱۰

یاد کن آن هنگام را که موسی به قوم خودش گفت ای قوم نعمت خدا را به خاطر آرید آنگاه که در میان شما پیغمبران فرستاد و شما را پادشاهی داد و به شما آنچه را که به هیچ یک از اهل عالم نداد عطا کرد.

تفسیر: ص: ۳۱۰

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ عطف بر مقدر است که «لا تعذبوا» باشد (یعنی عذر نیاورید که موسی (ع) به ما نگفت) و این همان لفظی است که در آیات سابق نیز به تقدیر گرفته شده بود یعنی بهانه و عذر نیاورید و بیاد آورید آنچه را که موسی (ع) به قومش گفت، تا اینکه نعمت وجود رسولی که در بین شماست بیاد آورید و بر قول او مخالفت نکنید. مقصود کنایه از امت محمد صلی الله علیه و

آله است به این که حال امت موسی (ع) را بیاد آرید و نعمت‌هایی را که خداوند به آنها و پدرانشان داده بود از قبیل امر موسی و گم شدن و سرگردان بودنشان در وادی «تیه» به مدت چهل سال، تا اینکه بیدار و متنبه شوند نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است، و قول پیامبر صلی الله علیه و آله را مخالفت نکنند و از امر او در باره علی (ع) خارج نشوند پس گمراه نشوند چنانکه قوم موسی (ع) گمراه شدند.

يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ اى قوم یاد بیاورید نعمت‌های خدا را از قبیل شکافته شدن دریا و سایه انداختن ابر و فرستادن من و سلوی و غیر اینها، و انبیا و پادشاهان و غیره که به شما دادیم و به هیچ یک از مردم جهان نداده بودیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۱

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۱] ص: ۳۱۱

اشاره

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَزِدُّوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَقْتُلُوا خَاسِرِينَ (۲۱)

ترجمه: ص: ۳۱۱

ای قوم به سرزمین مقدسی که خدا برای شما مقرر گردانید داخل شوید و پشت به حکم خدا نکنید که زیانکار شوید.

تفسیر: ص: ۳۱۱

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ اى قوم به سرزمین شام که خداوند برای شما نوشته است که آنجا مسکن شما باشد، داخل شوید اما چنانکه نقل شده، آنان مخالفت کردند و محروم شدند ولی فرزندان فرزندانشان داخل شدند. وَلَا تَزِدُّوا یعنی از طریق سرزمین مقدس که شام است یا از سرزمین قلب بر نگردید. عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَقْتُلُوا خَاسِرِينَ بر عقب سرتان، که زیانکار می گردید، چنانکه نبی صلی الله علیه و آله ما به امتش همین سخن را در باره علی (ع) گفته است، پس آنها جز ارتداد چیزی را قبول نکردند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۲] ص: ۳۱۱

اشاره

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲)

ترجمه: ص: ۳۱۱

قوم موسی گفتند در آن سرزمین مقدس گروهی مقتدر و قاهر و ستمکار هستند و هرگز تا آنها را از آنجا بیرون نشوند ما داخل نخواهیم شد هر گاه آنان بیرون شدند ما داخل می شویم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۲

تفسیر: ص: ۳۱۲

گفتند: چون ما طاقت مقاومت آنها را نداریم، هر گاه آنان خارج شدند، ما داخل می شویم.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۳] ص: ۳۱۲**اشاره**

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَائِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳)

ترجمه: ص: ۳۱۲

دو نفر مرد خدا ترس (یوشع و کالب) که مورد لطف خدا بودند گفتند شما بر آنها از این در در آید چون در آید آنگاه محققا بر آنها غالب خواهید شد و نترسید و اگر به او گرویده‌اید بر خدا توکل کنید.

تفسیر: ص: ۳۱۲

قَالَ رَجُلَانِ دو مرد که یوشع بن نون و کالب بن یوفنا دو پسر عموی موسی بودند گفتند، و بعضی گفته‌اند: دو مرد از اهل شام بودند که به دست موسی اسلام آورده بودند.
 مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ یعنی آن دو مردی که متّصف به خوف هستند، یا از خشم خدا می ترسند.
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا جمله معترضه است یا حال، که خدا به آنها نعمت داده بود.
 ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ از این در داخل شوید، یعنی غافلگیرشان کنید تا نتوانند آشکار شوند، یا دل‌هایتان را قوی کنید و به بزرگی جثه آنها نگاه نکنید که آنها جسم‌های خالی از جرأت و شجاعت هستند.
 فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَائِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ که چون داخل شوید، غالب گردید یعنی ایمان مقتضی توکل بر خداست.
 پس آن شرط تهییجی است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۴] ص: ۳۱۲**اشاره**

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۳

ترجمه: ص: ۳۱۳

باز قوم گفتند ای موسی هرگز ما در آنجا مادامی که آنها باشند ابداً در نیایم پس تو برو به اتفاق پروردگارت با آنها قتال کنی ما اینجا خواهیم نشست.

تفسیر: ص: ۳۱۳

این کلام نهایت حماقت آنها را می‌رساند و اینکه آنها معتقدند که خدا هم یکی مثل آنهاست منتهی خدا قدرت دارد بر چیزی که آنها قدرت بر آن را ندارند، پس از ترس ستمگران گفتند: تو با پروردگارت برو و بعضی گفته‌اند: این گفته آنان جهت استهزای خدا و رسول و اهمیّت ندادن به آنهاست.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۵] ص: ۳۱۳

اشاره

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵)

ترجمه: ص: ۳۱۳

موسی گفت خدایا من جز بر خود و برادر خود مالک و فرمانروا نیستم تو میان ما و این قوم فاسق جدائی انداز.

تفسیر: ص: ۳۱۳

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا- أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي مقصود از «أخِي» (برادرم) یا هارون است، یا مقصود هر کس است که مطیع و دوست او باشد بنا بر اینکه مفرد مضاف مانند معرف به لام برای عموم می‌باشد (یعنی موسی ع) گفت: پروردگارا جز مالک خود و برادر یا تابعم از مؤمنین نیستم). و «أخِي» در محلّ رفع است و معطوف بر محلّ اسم «انّ» است یا عطف بر ضمیر مستتر در «لا املك» است و همین امر و فاصله قرار گرفتن آنرا جایز کرده است. یا در محلّ نصب است که عطف باشد بر اسم «انّ» یا بر «نفسی» یا در محلّ جرّ است که عطف بر «باء» شده که مضاف الیه نفس است بدون اعاده حرف جرّ بنا بر قول ضعیف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۴

فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس تو بین ما و بین مردمان فاسق جدایی افکن، این کلام را از باب نفرین و حسرت گفت.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۶] ص: ۳۱۴

اشاره

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)

ترجمه: ص: ۳۱۴

خدا گفت چون مخالفت امر کردند شهر را بر آنان حرام کرده تا چهل سال بایستی در بیابان سرگردان باشند پس تو بر این گروه فاسق متأسف مباش.

تفسیر: ص: ۳۱۴

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ بِهِ جِهَتِ عَقُوبَتِهَا، پس داخل شهر نشوند و مالک آن نشوند به سبب اینکه عصیان و نافرمانی کردند. أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال، ظرف «محرّمه» یا ظرف قول خدای تعالی يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ می‌باشد. يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ یعنی متحیر و سرگردان می‌شوند و راهی برای خروج نمی‌بینند. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ یعنی بر این گروه فاسق متأسف مباش گویا که بر نفرینی که بر آنها کرده بود و حسرت بر آنان خورده بود پشیمان گشته بود، از امام باقر (ع) از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است «۱»: قسم به خدایی که جان من به دست اوست شما هم انجام می‌دهید همان کارهائی را که قبل از شما انجام داده‌اند بدون یک ذره کم یا زیاد تا آنجا که از راه آنان تخطی نمی‌کنید و سنت بنی اسرائیل هم از شما تخطی نمی‌کند سپس امام باقر (ع) فرمود: موسی به قومش گفت: ای قوم داخل سرزمین مقدس بشوید که خدا بر شما مقرر داشته است، پس سخن موسی را ردّ

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۲۶- تفسیر البرهان ۱: ص ۴۵۶/ ح ۳- تفسیر العیاشی ۱: ص ۳۰۳/ ح ۶۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۵

کردند و ششصد هزار نفر بودند، پس گفتند: یا موسی إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ ... تا آخر آیات فرمود: چهل هزار نفر نافرمانی کرد و هارون و دو فرزندش و یوشع بن نون و کالب بن یوفنا سالم ماندند، پس خدا آنان را فاسقین نامید و فرمود: فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس چهل سال گم شدند چون گناه کردند. و اینان نیز طبق همان سنت حرکت کردند، آنگاه که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قبض روح شد، بر امر خدا به جز علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) و سلمان و مقداد و ابو ذر (ره) بر امر خدا نبودند، پس چهل سال مکث کردند تا علی (ع) قیام کرد و با مخالفین خود جنگ نمود.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۷] ص: ۳۱۵

اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷)

ترجمه: ص: ۳۱۵

«ای پیامبر» بخوان بر آنها حقیقت و راستی حکایت دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را که تقرب به قربانی جستند از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد قابیل به برادرش هابیل که قربانش قبول شد گفت ترا خواهم کشت هابیل گفت مرا گناهی نیست که خدا قربانی پرهیزکاران را می‌پذیرد.

تفسیر: ص: ۳۱۵

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خَيْرَ دَوِّ فَرَزْنَدِ آدَمَ، قَابِيلَ وَ هَابِيلَ رَا بَرِ أَنهَآ بِرِ خَوَانِ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا هَرِ يَكِّ اَزْ آنْ دَوِّ قُرْبَانِي پِيَشْ كَشِيدِ وَ بَرِ خِدا عَرَضَهْ كَرْدِ، وَ قُرْبَانِ چيزِي اَسْتْ كِهْ بَهْ سَبَبِ آنْ تَقَرَّبْ حَاصِلِ مِي شُودِ، چِهْ ذَبِيحَهْ بَاشَدِ يَآ غَيْرِ آنْ.

فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا اَزْ يَكِي اَزْ ايشان پذيرفته شد، زيرا كه او از نفس و هوای نفس خارج شد و قربانی را به امر مولایش آورد و قصد بهترين چيزي را كَرْدِ كه نزد او بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۶

وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ اَزْ دِيگَرِي پذيرفته نشد چون حکم خدا را به خشم گرفت و قربانی اش از جانب نفس و هوای نفس بود و پست ترين چيزِ نزد خودش را آورد. و او قابيل بود.

قال قابيل به هابيل گفت: لَأَقْتُلَنَّكَ ترا خواهم كشت از جهت زيادی حسدی كه به او داشت چون قربانی او قبول شده بود.

قال إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ گفت: خدا از متقين قبول می کند نه از متجاوزين كه اقدام بر قتل نفس محترم می كنند يعنی قبول قربانی به سبب تقوای از نفس و هوای نفس حاصل می شود، نه از حسد بر غير، و قتل غير به جهت تقوای او.

[سوره المائدة (۵): آیه ۲۸] ص: ۳۱۶

اشاره

لِئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸)

ترجمه: ص: ۳۱۶

اگر تو به كشتن من دست بر آوری من هرگز بگشتم تو دست دراز نخواهم كرد كه من از خدای جهانیان می ترسم.

تفسیر: ص: ۳۱۶

(مفسر معظم تفسیری را برای آن نیاورده است)

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۹ تا ۳۰] ص: ۳۱۶

اشاره

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰)

ترجمه: ص: ۳۱۶

من خواهم كه گناه كشتن من و گناه مخالفت تو هر دو بتو باز گردد تا تو اهل آتش جهنم شوی كه آن آتش جزای ستمكاران است.

پس از این گفتگو هوای نفس او را به کشتن برادرش ترغیب کرد تا او را کشت و بدین سبب از زیانکاران عالم گردید.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۷

تفسیر: ص: ۳۱۷

یعنی در دنیا و آخرت از زیانکاران شد. روایت شده است که وقتی خواست او را بکشد نمی دانست چگونه بکشد تا اینکه شیطان آمد و او را تعلیم داد. و بعد از کشتن نمی دانست با جنازه چه کند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۱] ص: ۳۱۷

اشاره

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِى سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِى سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)

ترجمه: ص: ۳۱۷

آنگاه خدا کلاغی را برانگیخت که زمین به چنگال خود گود کند تا به او بنماید که چگونه زمین را برای پنهان کردن برادر زیر خاک بکند قایل با خود گفت ای وای بر من آیا من از آن عاجزترم که مانند این کلاغ باشم تا جسد برادر را زیر خاک پنهان سازم پس برادر را به خاک سپرد و از این کار سخت پشیمان گردید.

تفسیر: ص: ۳۱۷

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ نَقْل شده است که دو کلاغ آمدند و با هم قتال کردند و یکی دیگری را کشت، پس جسد مقتول را زیر خاک پنهان کرد.

لِيُرِيَهُ یعنی خدا به وسیله کلاغ به او نشان داد.

كَيْفَ يُورِى سَوْأَةَ أَخِيهِ «سواء» به معنی فرج و چیزی است که نام بردن آن قبیح است و اینکه گفته «سواء أخیه» از اینروست که جسد مقتول قبح دارد و می گنجد و پلید می شود.

قَالَ يَا وَيْلَتَى «الف» بدل از یاء متکلم است، و ویل حلول شرّ یا خود شرّ و نهایت رسوائی است، و آن کلمه‌ای است که در مقام مصیبت و نوحه و گریه و زاری بکار برده می شود.

أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِى سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۸

منظور از نادم شدن، ندامت نفس است که آن عقوبت و حسرت باشد نه ندامت عقل که آن نجات و توبه است، چون آن ماده توبه را قطع می کند.

بدان که امثال حکایت خلق آدم و حواء و ساکن شدن آن دو در بهشت دنیا، و نهی آن دو از درخت گندم یا انگور یا عناب یا حسد، یا علم یا غیر اینها و وسوسه کردن شیطان آنها را و خوردنشان از درخت نهی شده و کنده شدن لباسشان از بدن و پیدا شدن

عورت آن دو و هبوط آنان بر زمین، و سالها جدائی آن دو و گریه آنها بر فراق، سپس وصل و بهم رسیدنشان و حامله شدن حواء در هر شکم یک پسر و یک دختر و تولد قایل و توأم آن اقلیما در شکم اول و تولد هابیل و توأم آن لیوذا در شکم دیگر، و امر خدا به آدم که قایل با خواهر هابیل و هابیل با خواهر قایل ازدواج کند و حسد قایل بر هابیل از جهت اینکه خواهرش زیباتر از خواهر هابیل بود، و راضی نشدنش به ازدواج و امر آدم به آن دو که قربانی بیاورند و قربانی از هابیل قبول شود و از قایل قبول نشود، و شدت گرفتن حسد قایل بر هابیل و کشتن او ... همه اینها از امور پیچیده و از مرموزات گذشتگان است چنانکه گذشت. و همچنین است مطلب در حکایت سلیمان و انگشترش و نشستن شیطان بر تخت سلیمان بعد از دزدیدن انگشترش و حکایت داود و مجسم شدن شیطان به صورت زیباترین پرنده دنیا در حالی که داود در نماز بود، و در طلب آن پرنده نماز را قطع می‌کند و به پشت بام می‌رود و بر خانه «اوریا» مشرف شده و به زوجه او عشق می‌ورزد و به فرمانده لشکر می‌نویسد که او را جلو تابوت ببرند تا کشته شود.

و حکایت هاروت و ماروت و فرود آمدن آن دو به روی زمین و عاشق شدنشان به زنی و ابتلای آن دو به شرب خمر و سجده بت و قتل نفس، و غیر اینها از داستان‌هایی است، که با شأن انبیاء و ملائکه وفق نمی‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۱۹

اینها بدان جهت است که خواسته‌اند بر معانی غیبی آگاهی دهند که برای خود آنها مشهود بوده و از انظار دیگران غائب، و عوام آنها را بین خودشان به صورت افسانه متداول کردند، و از آنها جز معانی ظاهر که با مدرکات حیوانی درک می‌شود چیزی درک نکردند، و بهمین جهت به انبیا و ملائکه نسبت دادند به نحوی که مقتضی عصمت و تطهیر ساحت آنان از امثال آن قضایا باشد. و چون این نوع قضایا به ظاهرشان باطل، و به آن معانی که برای انبیا و حکما مقصود بوده صحیح است در اخبار ما از طرفی انکار شده و قائلین به آن را تضعیف کرده‌اند، و از طرف دیگر تقریر و تصدیق، نسبت به آنها بعمل آمده است، و در این تکذیب و تصدیق نظر به دو جهت مختلف بوده است.

سپس بدان هر چه که در عالم کبیر باشد نمونه آن در عالم صغیر هست، بلکه تحقیق این است که عالم کبیر نمونه‌ای از عالم صغیر است مخصوصا اگر از قبیل افعال اختیاری و حوادث یومیه باشد.

آنچه که در اخبار وارد شده است، از قبیل برکت اموال و اولاد و عمرها به سبب صله ارحام و همسایه خوب بودن، و حبس باران به سبب منع زکات، و انتشار و با به سبب کثرت زنان دلالت بر همین معنی می‌کند.

و همانطور که آدم ابو البشر و حواء امّ البشر در عالم کبیر آفریده شدند و به زمین هبوط کردند، آدم بر کوه صفا نزدیک مسجد الحرام که بیت از آنجا از درب مسجد موازی با صفا مشاهده می‌شود، و حواء بر مروه فرود آمد که از مسجد الحرام و بیت دورتر است و بیت از آنجا مشاهده نمی‌شود، و اول شکم حواء قایل بود با توأمش، و شکم دوم هابیل بود با توأمش. و در بعضی از اخبار اشاره به این هست که آدم جز دو اولاد نداشت که برای یکی از آن دو حوری‌ای از بهشت آمد و برای دیگری از جن آوردند و نسل آدم از آن دو بسیار شد. همچنین بود هبوط آدم و حوا در عالم صغیر که یکی از آن دو بر صفای نفس و بر بالای آن و صاف‌ترین اطراف آن و نزدیکترینش به بیت الله حقیقی فرود آمد، و دیگری بر مروه نفس و پائین‌ترین و تیره و کدرترین اطراف آن و دورترین آن از قلب فرود آمد، و به همین جهت آدم، آدم نامیده شده است که به سبب اختلاط با نفس و صافی آن گندم‌گون شده است، و حواء را حواء گفته‌اند به سبب اختلاط با مراتب پائین نفس حواء شده است و آن رنگ سبز یا قرمز مایل به سیاه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۰

و اولین شکم حواء بعد از ازدواج با آدم، قایل نوعی است که صفات نفس از قبیل انانیت و بخل و حسد و کینه و دشمنی و حب

جاه و کبرياء به سبب غلبه نفس و قوت صفات نفسانی بر او غالب شده است. و شکم دوّم او هابیل است که صفات عقل بر او غالب است، چون با مجاورت آدم (ع) و حوّاء نفس تکمیل و صفات نفسانی ضعیف و صفات عقل غالب می‌شود. و هر یک از آن دو با خواهری توأم بودند و آدم نوعی خواست قایل و خواهرش را به قرب عقل جذب کرده و صفات نفسانی آن دو را به صفات عقلانی تبدیل کند، پس خواست خواهر قایل را به نکاح هابیل در آورد و خواهر هابیل را نیز به قایل بدهد تا با این کار صفات آنها تغییر و تبدیل پیدا کند، اما قایل از تبدیل و از صعود به مقام عقل امتناع کرد، و به برادرش حسد برد و در رأیش مستبد گشت، پس برادر را بکشت و از زیانکاران گشت، چون بضاعت و سرمایه‌اش را که استعداد صعود به مقام عقل بود باطل کرد و به هدر داد زیرا با قتل هابیل، عقل انسانیت از عالم صغیر منقطع می‌شود و همه مردم در این عالم فنا می‌شوند، زیرا که همه مردم در این عالم از نسل هابیل بودند، و مردم این عالم فرزندان عقل هستند که اسرائیل نوعی است یعنی عبد خالص خدا، چنانکه قایل و ذریه‌اش اجنه و شیاطین در این عالم می‌باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۱

و اگر هابیل عالم صغیر کشته نشود، حکم خدا بر آنها جاری می‌شود و تکلیف باقی می‌ماند و خطاب از جانب خدا متوجه آنها می‌گردد، ولی وقتی هابیل کشته شد و انسانیت منقطع گشت دیگر از جانب خدا حکم و خطاب و تکلیف باقی نمی‌ماند، و نماز و زنا برای آنان مساوی می‌شود، پس در ملک هر کس قایل وجودش هابیل وجودش را بکشد همه مردم را در وجودش کشته است و دیگر به آنها خطاب و تکلیفی متوجه نمی‌شود.

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۲] ص: ۳۲۱

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

ترجمه: ص: ۳۲۱

بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که هر کس نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه فتنه و فساد در زمین بکند بکشد چنان باشد که همه مردم را کشته است، و هر کس نفسی را حیات بخشد و از مرگ نجات دهد مثل آن است که تمام مردم را حیات بخشیده است و هر آینه رسولان ما به سوی خلق با أدله و معجزات آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از فرستادن رسول باز در روی زمین بنای افساد و سرکشی گذاشتند.

تفسیر: ص: ۳۲۱

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ یعنی به خاطر آنکه قایل عالم کبیر، هابیل عالم کبیر را کشت، که آن دلیل کشته شدن هابیل عالم صغیر به دست قایل عالم صغیر است.

کتبنا از جهت تکوین اثبات و الزام کردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۲

عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرِ كَسَانِي كَه دَر وَجُودِ انْسَانِيَّتِ باقِي مانده‌اند، زيرا آنان فرزندان عقل‌اند كه آن اسراييل باشد، و چون بني اسراييل ذاتا در عالم كبير همه‌شان يا بيشرشان بر طريق حقّ بودند، و بيشر آنان انبيا بودند و ظهور اين حكم در آنان بيشر است ... تفسير به فرزندان يعقوب صحيح مي‌باشد.

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ هَر كَه دَر عَالَمِ كَبِيرِ بَكَشَد.

نَفْسًا نَفْسِي رَا بَه سَبَبِ از راه (مستقيم) بيرون بردن روح حيواني‌اش يا قطع روح انساني آن به اينكه او را به گمراهي دعوت کرده و از راه هدايت جلوگيري نمايد چه آن قتل به مباشرت باشد يا وسايل و اسباب گمراهي فراهم ساختن باشد. بَغَيْرِ بدون قصاص.

نَفْسٍ أَوْ يا بدون «فساد» يعني فساد از جانب مقتول.

فِي الْأَرْضِ در زمين، از قبيل راهزني و غارت مال و ترساندن مسلمانان به اينكه شمشير را از غلاف بيرون آورد يا در شب آنرا حمل كند (مگر اينكه كسي به آن شكّ نكند).

فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا گويا همه مردم را كشته است زيرا مادام كه قابيل وجودش هاييل وجودش را نكشد و انسانيّت را قطع نكند و مردم وجودش را فنا نكند راضي به قتل نفس نمي‌شود. پس قاتل، همه مردم را در وجودش كشته است و بعد از آن نفسي را در خارج كشته است و كسي كه همه مردم را در وجودش بكشد مانند كسي است كه همه مردم را در خارج كشته باشد. و نيز كسي كه نفسي را بكشد ربّ النوع وجودش را كشته و قطع کرده است. و هر كس ربّ النوع را بكشد مثل كسي مي‌باشد كه همه مردم را كشته است.

و در خبر به وجه ديگري اشاره شده كه در جهنم وادي است كه هر كس نفس را بكشد منتهي به آن مي‌شود، و هر كس جميع مردم را بكشد از آن تجاوز نمي‌كند.

وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر كه مردم را (يا قواي عاليه خود را) از هلاك و مرگ طبيعي نجات دهد يا دعوت به هدايت کرده و با حيات انساني و ايماني آنرا احيا كند.

ترجمه بيان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۳

فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا گويا كه همه مردم (يا قواي عاليه خود) را زنده ساخته است، زيرا كه احياي مردم محقق نمي‌شود مگر اينكه قابيل وجودش در وجودش مبدل شود و جميع سربازانش با حيات عقل احيا شوند.

وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ و بي شك فرستادگان ما با معجزات، يا احكام قالبی شريعت، يا دلائل سمعي و عقلي كه دلالت بر اين حكم و تغليظ (شدت) در آن مي‌كند، به سوي آنها آمدند.

ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ سِيسَ بسياري از بني اسراييل بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آمدن رسولان با بينات، يا بعد از اين حكم، يا بعد از هر دو. فِي الْأَرْضِ در زمين عالم صغير يا كبير.

لَمُشِيرَفُونَ از حدود خدا با خونريزي و حلال شمردن محارم و غير آن (چنانكه در خبر است) تجاوز مي‌كنند، وقتي كه قتل را ذكر كرد و در باره مرتكب آن نهايت ذمّ را نمود، اين سؤال پيش مي‌آيد: چگونه است حال كسي كه با اولياي خدا جنگ كند، پس خدای تعالی در جواب اين سؤال فرمود:

[سوره المائدة (۵): آيه ۳۳] ص: ۳۲۳

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳)

ترجمه: ص: ۳۲۳

همانا کيفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آنها را کشته یا بدار مجازات آویخته شوند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند یا با نفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنها است و اما در آخرت باز در دوزخ به عذابی بزرگ معذب خواهند بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۴

تفسیر: ص: ۳۲۴

جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ این است جزای محاربه و جنگ با اولیا و بندگان مؤمن خدا. وَرَسُولَهُ و جزای جنگ با خود رسول یا جانشین او، یا مؤمنین، به سبب قطع طریق آنان یا قطع طریق کسی که رسول صلی الله علیه و آله یا امام (ع) را می‌خواهد. و اقل آن جزا این است که شمشیر (یا هر اسلحه‌ای) برای ترسانیدن مؤمن برهنه کند (و به کار اندازد) و شمشیر را در شب حمل کند. مگر اینکه از اهل شک نباشد.

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا «فسادا» مفعول مطلق «يسعون» است که از لفظ خودش فعل ندارد یا بتقدیر مصدر از «سعی» و افساد در زمین با راهزنی، و غارت مال، و قتل نفس، محقق می‌شود.

أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ که آنانرا بکشند و یا مصلوب سازند، یا پایشان را به خلاف ببرند یا تبعید کنند، عقوبات به نحو اختیاری است، یا منوط به رأی امام است که هر طور که بخواهد عمل کند. یا منوط بر رأی خودش است ولی با ملاحظه جنایت و مقدار آن و اینکه عقوبت را بمقدار جنایت اختیار کند اخبار مختلف است و همچنین در تبعید نیز اختلاف است که آیا آن اخراج از شهری است که در آن زندگی می‌کند به شهر دیگر، یا اینکه علاوه بر اخراج باید به آن شهر هم نوشت که او تبعید شده است و با او تا یک سال ننشینید، و معامله نکنید و نکاح ننمائید و خوردن و آشامیدن با او نداشته باشید. یا اینکه مقصود از تبعید غرق کردن در دریا است، یا گذاشتن در حبس است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۵

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۴] ص: ۳۲۵

اشاره

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

ترجمه: ص: ۳۲۵

مگر آنان که پیش از آنکه به آنها دست یابید توبه کنند پس بدانید که خداوند بخشنده و مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۲۵

مقصود از این توبه آن نیست که بین خدا و بنده محقق می‌شود که بر معصیت پشیمان شده و لفظ توبه را بر زبان جاری می‌کند، این توبه دانسته نمی‌شود مگر با اقرار توبه کننده، و اقرار شخص بنفع خودش نافذ نیست، بلکه اقرار علیه خودش نافذ است. بلکه مقصود از توبه آن است که مناسبات اسلام و ایمان است به سبب قبول دعوت ظاهری یا دعوت باطنی که آن تنها امر بین خدا و عبد نیست بلکه باید رسول یا امام نیز توبه او را قبول کند و برای او استغفار کند، و پیمان از او بگیرد، و هر کس که رسول یا امام برای او استغفار کند و توبه‌اش را بپذیرد، گناه او بخشیده شده و توبه‌اش قبول و دارای شاهد و گواه است، زیرا که اسلام (گناهان) ما قبلش را می‌پوشاند.

وقتی حال محاربین و مفسدین را ذکر کرد و اینکه عقوبت آنها در دنیا و آخرت شدیدترین عقوبت‌ها است، و اینکه هر کس به دست رسول یا امام توبه کند و به آنان متوسل شود آن عقوبت عظیم از او ساقط می‌شود... مناسب مقام این شد که توبه کنندگان به دست محمد صلی الله علیه و آله را مورد ندا قرار دهد و آنها را از چیزی که موجب آن عقوبت است بر حذر دارد و آنها را ترغیب به چیزی بکند که عقوبت را ساقط سازد، پس فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۶

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۵] ص: ۳۲۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵)

ترجمه: ص: ۳۲۶

ای اهل ایمان از خدا بترسید و به وسیله ایمان و پیروی از اولیای حق به خدا توسل جوئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

تفسیر: ص: ۳۲۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که با بیعت عام، ایمان آورده‌اید، اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا از چیزی که موجب آن عقوبت است. وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وسیله‌ای که بتواند آن عقوبت را ساقط کند، بجوئید. چون خطاب به مؤمنین است مقصود از «وسيله» که با الف و لام معرفه شده است کسی باید باشد که بعد از ایمان به رسول صلی الله علیه و آله توبه را قبول کند و توبه به دست او باشد و این نیست مگر امام که به دعوت باطنی ولوی دعوت می‌کند، لذا ائمه هدی (ع) آنها را به خودشان تفسیر کرده‌اند. وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و در راه خدا جهاد کنید گویا که در آن (وسيله) اشعار به این است که جهاد بعد از توسل به وسیله است، و اما قبل از وسیله راهی نیست که در آن راه جهاد شود.

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۶] ص: ۳۲۶

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶)

ترجمه: ص : ۳۲۶

آنان که کافر شدند اگر دو برابر آنچه که در زمین است فدا آرند تا خود را از عذاب روز قیامت برهانند هرگز از آنها قبول نشود و آنان به دوزخ عذاب دردناک خواهند رسید.

تفسیر: ص : ۳۲۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی کسانی که به این وسیله کافر شدند، و آن در موضع تعلیل برای طلب وسیله است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۷

لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ تمثیل لزوم عذاب و شدت آن است و اینکه هر کس به آن مبتلا شود رهائی ندارد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۷] ص : ۳۲۷

اشاره

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌّ (۳۷)

ترجمه: ص : ۳۲۷

آنها که دائم آرزوی آن کنند که از آتش دوزخ بیرون شوند و هرگز بدر نخواهند شد که عذاب آنها دائم و پایدار است.

تفسیر: ص : ۳۲۷

زیرا که طریق خروج از آتش منحصر در توسل به وسیله مذکور است و هر کس به آن کافر شود راه خروجی ندارد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۸] ص : ۳۲۷

اشاره

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸)

ترجمه: ص : ۳۲۷

دست زن و مرد دزد را به کیفر اعمالشان ببرید این عقوبتی است که خدا برای آنان مقرر داشته است و خدا بر هر کار مقتدر و به مصالح خلق داناست.

تفسیر: ص: ۳۲۷

وقتی که حکم محارب و مفسد فی الارض و کافر را ذکر کرد حکم سارق را که او هم مفسد است ولی نه بحد قتل نیز ذکر کرد و شرایط سرقت که منجر به حد شود از قبیل اینکه سرقت از جایی محفوظ و پوشیده باشد، و قیمت مال مسروق به ربع دینار برسد، و در مواقع گرسنگی و قحطی نباشد و شرایط قطع از قبیل ابتدا به دست و اینکه قطع نمی‌شود مگر چهار انگشت از دست راست، از ریشه‌های انگشتان و انگشت ابهام بریده نمی‌شود، و اینکه پای چپ قطع می‌شود نه پاشنه پا همه اینها در کتب فقهی به طور مفصل ذکر شده است، و اینجا جای تحقیق و تفصیلش نیست، و این عقوبتی است از جانب خدا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۸

[سوره المائدة (۵): آیه ۳۹] ص: ۳۲۸

اشاره

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹)

ترجمه: ص: ۳۲۸

پس هر که بعد از ستمی که کرده است توبه کرده، کار خود را اصلاح نماید از آن پس خدا او را خواهد بخشید که خداوند بخشنده مهربان است.

تفسیر: ص: ۳۲۸

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ هر که به سبب توبه مخصوص نبوی یا ولوی از جانب قدرت امام توبه نماید. (بنا به قرینه سابق و بیان معصومین (ع)).

وَأَصْلَحَ بدین گونه که مال دزدی را به صاحبش برگرداند، دیگر حدی برای او نیست و مانند محارب عمل نمی‌شود. فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تعلیل است برای ما قبلش. یعنی به همان علت خدا توبه‌اش را می‌پذیرد که خدا آمرزنده مهربان است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۰] ص: ۳۲۸

اشاره

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

ترجمه: ص: ۳۲۸

آیا ندانستی که ملک آسمان و زمین خدا راست هر که را خواهد عذاب کند و از هر که خواهد درگذرد و او بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۳۲۸

چون مقام مقامی است که این مطلب در ذهن خطور می‌کند که شایسته نیست حدّ محارب یا سرقت بر مجرد توبه ساقط شود، پس خداوند جواب می‌دهد و می‌فرماید: أَلَمْ تَعْلَمْ و خطاب یا عامّ است برای هر کس که خطاب در مورد او صحیح باشد یا مخصوص محمّد صلی الله علیه و آله است از قبیل بتو می‌گویم تا دیگری بشنود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۲۹

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۴۱] ص: ۳۲۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَـمَاعُونَ
لِلْكَذِبِ سَـمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ
يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
(۴۱)

ترجمه: ص: ۳۲۹

ای پیامبر غمگین از آن مباش که گروهی از آنان که بر زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند و براه کفر می‌شتابند و نیز اندوهگین مباش از آنکه یهودانی که جاسوسی می‌کنند سخنان فتنه خیز به جای کلمات حقّ تو، به آن قومی که از کبر نزد تو نیابند می‌رسانند مانند یهودان خیر (آنها از عناد و دشمنی با اسلام) کلمات حقّ را بعد از آنکه به جای خود مقرر گشت (به میل خویش) تغییر دهند (به دروغ و هوای نفس حرام را حلال و حلال را حرام کنند) و گویند اگر حکم قرآن این گونه که ما می‌خواهیم آورده شد بپذیرید و الاّ دوری گزینید (حکم پیامبر را ابدان نپذیرید) و هر کس را خدا به آزمایش و رسوائی افکند هرگز تو آنها را از قهر خدا نتوانی رهانید آنها کسانی هستند که خدا نخواستند دلهاشان را از پلیدی کفر و جهل پاک گرداند. آنان را در دنیا ذلّت و خواری نصیب است و در آخرت عذاب بزرگی مهیا است.

تفسیر: ص: ۳۲۹

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ وَتَمَّتْ حَالُ مُحَارَبٍ وَ مَفْسَدٍ فِي عَالَمٍ كَبِيرٍ وَ عَالَمٍ صَغِيرٍ وَ حَالُ سَارِقٍ فِي دُوْنِ عَالَمٍ وَ عَقُوبَتِ ائِمَّانٍ رَا ذِكْرَ كَرْدٍ وَ اَنْجَحِه
كِه اَز وَسِيلَه عَقُوبَتِ رَا اَز ائِمَّانٍ سَاقَطِ مِی كِنْد ذِكْرَ نَمُودِ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهٖ چُونِ بَرایِ عَالَمِیْنَ رَحْمَتِ اسْتِ بَرِ مَنَافِقِیْنَ اَمْتِش
مَحْزُونِ گِشْتِ، ائِمَّانِ كِه اَز وَسِيلَه مَنصَرَفِ شَدَنْدِ وَ بَه اَن كَفَرِ وَرَزِیْدَنْدِ گُویَا كِه اَنها صُورَتِ اسْلَامِ رَا سَرَقَتِ مِی كِنْدِنْدِ وَ كَلِمَه‌ها رَا اَز
مَحَلِّ خُودِشِ مِی دَزْدَنْدِنْدِ، وَ هَمچِنِیْنَ بَرِ یَهُودِ اَندُوهِنَاكِ شَدِ ائِمَّانِ كِه جاسوسِی مِی كَرْدَنْدِ وَ گُفْتارِ رَا مِی دَزْدِیْدَنْدِ تا بَرایِ دِیگَرانِ
حَكایَتِ كِنْدِنْدِ وَ كَلِمَه‌ها رَا اَز جَایِ خُودِشِ مِی دَزْدِیْدَنْدِنْدِ، وَ نِیْزِ اَندُوهِنَاكِ مِی شَدِ بَرِ اِیْنَكِه هَر كِدامِ یَكِ نِوعِی مَفْسَدِ فِی الارضِ
هَسْتَنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۰

پس خداوند برای دلداری پیامبر او را مورد ندا و خطاب قرار داد و فرمود:

لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ أَنهائي که به این وسیله به سوی کفر می‌شتابند، اندوهناکت نگردانند. مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ گویا که آنان اسلام را دزدیدند و باز با نشان آنرا اظهار کردند. وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ و از آن کسانی که یهودی شدند زیاد دروغ می‌شنوند، زیرا دروغ گفتن مستلزم شنیدن آن است، یا اینکه قول تو را می‌شنوند تا بر تو دروغ بندند، یا اینکه آنها دروغ می‌شنوند نه راست چون سنخیت با دروغ دارند. سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ كَلَامَ تَرَا می‌شنوند تا آنرا برای قوم دیگری که از جهت تکبر و مناعت و یا از جهت کینه و غضب پیش تو نیامدند، نقل کنند.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهَا اسْتِيفَ استیناف است و جواب سؤال مقدر جهت بیان حال کسانی که در کفر سرعت می‌کنند و حال یهود که دروغ می‌شنوند، یا صفت گروهی دیگر است. ولی اولی موافق‌تر و شامل‌تر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۱

و مقصود از تغییر کلمه‌ها یا تغییر در لفظ است به زیاد و کم کردن، چنانکه در باره بسیاری از آیات روایت شده یا برگرداندن از مفهومش است یا برگرداندن از مصداقی است که خداوند یا رسول برای آن وضع کرده‌اند، و معنی آن این است که کلمه‌ها را بعد از ثبوت در مواضع خودش تغییر می‌دهند، و گویا که منظور از این لفظ کلمه ولایت عهدی است که از جانب خدا است آنجا که فرمود: إِنَّمَا وَثِّقُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ... تا آخر آیه» زیرا که خلافتی نبود که موضع آن ولایت عهدی علی (ع) بود، یا از جانب رسول است آنجا که فرمود: من كنت مولاة فعلی مولاة، چون خلافتی نبود در اینکه آن ولایت، ولایت عهد است و برای علی (ع) است. يَقُولُونَ یعنی کسانی که در کفر شتاب می‌کنند، یا گروه دیگر.

إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ یعنی ای کسانی که در راه با ما موافقید. اگر همین را که ما می‌گوئیم به شما دادند بگیریید. وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ اگر غیر از آنچه که ما می‌خواهیم بر شما عرضه شد، فَاخْذَرُوا از قبول آن بر حذر باشید.

و در سبب نزول آیه ذکر شده که آن در مورد داوری بردن یهود خبیر به پیامبر صلی الله علیه و آله یا در داوری کردن «ابن صوری» برای آن حضرت صلی الله علیه و آله است.

و نیز ذکر شده که بین بنی قریظه و بنی النضیر نوشته و عهدی بود مبنی بر اینکه اگر مردی از بنی قریظه مردی از بنی النضیر را می‌کشت قاتل را به آنها بدهند تا کشته شود، و دیه هم کامل باشد، چون بنی النضیر قوی‌تر بودند و مالشان نیز از بنی قریظه بیشتر بود اگر مردی از بنی النضیر مردی از بنی قریظه را می‌کشت قاتل را باید به آنها می‌دادند تا آنرا بر شتری سوار کنند که صورتش را به سوی گناش بر گرداند و صورتش را با گل سیاه آلوده کند و نصف دیه به آنها داده شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۲

پس از آمدن پیامبر مردی از بنی قریظه، مردی از بنی النضیر را کشت، پس طبق همان عهدی که بین آنان بود قاتل و دیه را طلب کردند، بنی قریظه خود داری کردند و گفتند: این محمد صلی الله علیه و آله بین ما و شما، پس بیاید داوری را به سوی او ببریم، پس به سوی عبد الله بن ابی رفتند که هم پیمان با بنی النضیر بود و به او گفتند: از محمد صلی الله علیه و آله در خواست کن که پیمان ما را با بنی قریظه نقض نکند، عبد الله بن ابی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و همانطور که گفته بودند گفت، پس جبرئیل نازل شد و گفت:

کلمه‌هایی که در تورات است اینان از مواضع خود تحریف می‌کنند.

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً و هر که را که خدا عذابش را بخواهد قدرت به منع فتنه و اصلاح آن ندارد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ آنان کسانی هستند که خدا نمی‌خواهد دل‌هایشان را از نجاست‌هایی که موجب کفر و عقوبت می‌شود، پاک کند.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ بِاِكْثَتِهِمْ وَاسَارَتٍ وَجَزِيهٍ وَدُورِيٍّ اِزْ وَطْنِ وَ اِظْهَارِ نِفَاقٍ مَنَافِقٍ وَ رَسُوَائِيٍّ اَوْ وَ تَرْسِيْدِنِ اَنْاَنِ هَمَكِيٍّ اِزْ مُؤْمِنِيْنَ وَ خُوَاْرِيٍّ بَرَايِ اَنْاَنِ دَرِ دُنْيَا خُوَاْرِيٍّ اِسْتِ .
وَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ وَ دَرِ اٰخِرَتِ نِيْزِ عَذَابِيٍّ بَزْرَكٍ اِسْتِ .

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۴۲] ص: ۳۳۲

اشاره

سَمَاعُوْنَ لِّلْكَذِبِ اَكَاْلُوْنَ لِّلْسُحْرِ فَاِنْ جَاؤَكَ فَاِخْرَجْهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ اِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُوْكَ شَيْئًا وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاِخْرَجْهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ (۴۲)

ترجمه: ص: ۳۳۲

آنها جاسوسان دروغ‌زن و خورندگان مال حرامند اگر نزد تو آمدند میان آنها حکم کن یا روی از آنان بگردان و چنانچه روی از آنان بگردانی هرگز کوچکترین زیان بتو نتوانند رسانند و اگر حکم کردی میان آنها به عدالت حکم کن خدا حکم کنندگان به عدل را دوست دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۳

تفسیر: ص: ۳۳۳

سَمَاعُوْنَ لِّلْكَذِبِ اَكَاْلُوْنَ لِّلْسُحْرِ تَكَرَّرَ سَمَاعُ دَرُوْغٍ بَرَايِ ظَاْهَرِ كَرْدِنِ عَلْتِ خِزْيِ وَ عَذَابِ اِسْتِ، وَ «سُحْر» هَرِ حَرَامِيٍّ اِسْتِ كِهْ اِزْ رِشْوَهْ دَرِ حَكْمِ حَاصِلِ شُوْدِ، هَرِ چِيْزِيٍّ اِسْتِ كِهْ خِداوَنْدِ اِجَاْزَهْ طَرِيْقِ تَحْصِيْلِ اَنْرَا نِدَاْدَهْ اِزْ قَبِيْلِ ثَمَنْ مَرْدَاْرِ وَ خَمْرِ وَ اَجْرَتِ زَنَا وَ اَجْرَتِ فَالْكَبِيْرِيٍّ وَ خُوْرْدِنِ مَالِ يَتِيْمِ وَ رِبَا بَعْدِ اِزْ بِيْنَهْ .

وَ دَرِ بَعْضِيٍّ اِزْ اِخْبَارِ اَمْدَهْ اِسْتِ: وَ اَمَّا رِشْوَهْ دَرِ حَكْمِ كَفْرِ بَهْ خِدايِ بَزْرَكٍ اِسْتِ، وَ دَرِ بَعْضِيٍّ اِخْبَارِ اِسْتِ: اِزْ جَمْلَهْ رِشْوَهْ دَرِ حَكْمِ قَبُوْلِ كَرْدِنِ هِدِيَهْ بَرِ بَرِ اُوْرْدِنِ حَاجَتِ بَرَاْدَرِ مُؤْمَنْشِ مِيْ بَاشَدِ، وَ دَرِ بَعْضِيٍّ اِزْ اِخْبَارِ دِيْگَرِ اَنْچَهْ رَا كِهْ بَهْ وَسِيْلَهْ دَاوَرِيٍّ طَاغُوْتِ گَرْفْتَهْ مِيْ شُوْدِ اِگَرِ چَهْ حَقٌّ بَاشَدِ حَرَامِ شَمْرْدَهْ شُدَهْ اِسْتِ .

فَاِنْ جَاؤَكَ فَاِخْرَجْهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ اِگَرِ يَهُودِ بَرَايِ مَحَاكِمَهْ وَ دَاوَرِيٍّ اَمْدَنْدِ تُو بِيْنِ اِيْنَكِهْ مَحَاكِمَهْ اَنْاَنِ رَا قَبُوْلِ كَنِيٍّ يَا اِزْ اَنْاَنِ اِعْرَاضِ نَمَائِيٍّ، مَخْيِرِ هَسْتِيٍّ .

وَ اِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُوْكَ شَيْئًا اِگَرِ بِيْنِ اَنْهَا حَكْمِ كَرْدِيٍّ اِزْ تَرْسِ وَ جَلْبِ مِيْلِ اَنْهَا نَبَاشَدِ، زِيْرَا اِگَرِ تُو اِزْ اَنْهَا اِعْرَاضِ كَنِيٍّ نَمِيْ تُوَاَنْدِ بَتُو ضَرْرِيٍّ بَرَسَاَنْدِ پَسِ رُو اُوْرْدِنِ تُو بَهْ سُوِيٍّ اَنْاَنِ نِيْزِ نَبَايَدِ اِزْ تَرْسِ ضَرْرِ اَنْهَا بَاشَدِ .

وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاِخْرَجْهُمْ بِالْقِسْطِ اِيْعْنِيْ شَايِسْتَهْ اِسْتِ كِهْ حَكْمِ تُو، بَهْ عَدَاْلَتِ كِهْ خِدا بَهْ اَنْ اَمْرِ كَرْدَهْ اِسْتِ، بَاشَدِ . نَهْ طَبَقِ چِيْزِيٍّ بَاشَدِ كِهْ اَنْهَا بَرِ اَنْ اِسْتُوَاْرَنْدِ، مَانَنْدِ كَفْرِ وَ عَدَمِ حَرْمَتِ .

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ خِدا حَكْمِ كَنْدِنِ گَاْنِ بَهْ عَدَلِ رَا دُوْسْتِ دَاْرِدِ چَهْ دَرِ مُؤْمَنْ بَاشَدِ چَهْ دَرِ مُؤْمَنْدِ كَاْفِرِ .

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۴

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۴۳] ص: ۳۳۴

اشاره

وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

ترجمه: ص: ۳۳۴

چگونه آنها به حکم نو سر فرود آرند در صورتی که تورات نزد آنها است و در آن حکم خدا مذکور است و از آن روی گردانیده‌اند، و چنانچه تو نیز از تورات حکم کنی نخواهند پذیرفت چه اینان به خدا ایمان نیاورده‌اند.

تفسیر: ص: ۳۳۴

وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ یعنی اینکه آنان اگر به حکم خدا راضی شوند، به حکم تو پناه نمی‌آورند، زیرا آنها اهل کتاب خدا هستند. وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ در حالیکه تورات نزد آنهاست، بعد از آنکه تو حکم می‌کنی از حکم تو بر می‌گردند چون موافق با رأیشان نیست اگر چه موافق با حکمشان باشد. یا اینکه از تورات و از حکم خدا که در آن است روی بر می‌گردانند.

وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ آنها به کتابشان و بتو ایمان نمی‌آورند، و این کنایه از کسانی است که از حکم پیامبر در باره علی (ع) انحراف حاصل کردند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۴] ص: ۳۳۴

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحَكِّمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّائِيُونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ أَحْسَنُونَ وَ لَا تَسْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴)

ترجمه: ص: ۳۳۴

و تورات را که در آن هدایت و روشنایی دلهاست فرستادیم تا پیامبران که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب بر یهودان حکم کنند و نیز خداشناسان و عالمانی که مأمور نگهداری احکام کتاب خدا هستند و بر صدق آن گواهی دارند تبلیغ کنند پس از هیچ کس نترسید و از انتقام من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید که هر کس بر خلاف آنچه خدا حکم فرمود حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۵

تفسیر: ص: ۳۳۵

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى ما تورات را فرو فرستادیم تا به وسیله آن به حق هدایت شوند. وَ نُورٌ وَ آن نوری است که بوسیله آن مبهمات کشف می‌شود، این موضوع، علت آوردن بیان عدم ایمان آنهاست و کنایه از کسانی

و همچنین اعم است از احکام تکوینی در عالم صغیر و احکام عقلی که از مقام عقل در اوایل بلوغ نازل شده تا به سینه‌های خلق رسیده است.

پس هر انسانی یک زاجر و مانع الهی دارد و یک شیطان که او را فریب بدهد، و هر انسانی حتما دارای حکومت است، و این حکومت یا در وجود خود و در عالم صغیرش است، زیرا انسان بالاخره خالی از حرکت و سکون نمی‌تواند باشد و لو در خوردن و آشامیدن و سایر ضروریات باشد، و اگر صاحب عیال و خانه باشد پس در اهل خانه‌اش نیز چنین است، و اگر دارای خدم و حشم و اموال باشد در آنها نیز چنین می‌باشد.

و باید حرکت و سکون اختیاری انسان دارای محرک و انگیزه‌ای باشد، پس اگر داعی و باعث الهی باشد پس او در حرکت و سکونش حکم کننده است که به آنچه خدا نازل فرموده است. و از حکمی که عقل بر سینه‌اش می‌کند، پیروی نموده است. و اگر انگیزه و موجب آن شیطانی باشد، به غیر آنچه خدا نازل فرموده است، حکم می‌نماید.

و این حکومت کننده بین مردم اگر انگیزه حکومتش الهی باشد حاکم بما انزل الله است و اگر شیطانی باشد حاکم به غیر ما انزل الله است و حکم به ما انزل الله نکرده است و اگر صورت حکم حکمی باشد که خدا آنرا نازل فرموده است ولی در هنگام حکم از طرف خدا اجازه نداشته نه بدون واسطه مانند انبیا (ع) و نه با واسطه مانند اوصیای آنان، اگر چه حکمش به صورت ما انزل الله، در تدوین یا در نبوت‌ها باشد، حکم چنین کسی غیر ما انزل الله و حکم طاغوت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۳۸

و آنچه که در اخبار وارد شده است که این مجلس جایی است که در آنجا نمی‌نشیند مگر نبی یا وصی یا شقی دلالت بر همین مطلب می‌کند، زیرا کسی که بدون وصایت در آنجا بنشیند، جلوس و حکمش نمی‌تواند بما أَنْزَلَ اللَّهُ باشد بلکه «بغیر ما انزل الله» و به حکم شیطان است.

و لذا شفاعت را که با حکومت توأم است در آیات متعدّد معلق بر اذن کرده است.

و از آنچه که ذکر شد روشن گشت که عدم حکم بما أَنْزَلَ اللَّهُ لازم و مساوی حکم «بغیر ما انزل الله» است نه اینکه اعم از آن باشد زیرا انسان هیچ وقت خالی از یک نوع حکومت نمی‌تواند باشد، و کسی که خالی از حکومت نباشد اگر حکم بما أَنْزَلَ اللَّهُ نکند قهرا حکم به «غیر ما انزل الله» کرده است و این به جهت تلازمی است که بین آن دو وجود دارد.

پس آنچه که در باره تفسیر آیه در اخبار به حکم به غیر ما انزل الله وارد شده، صحیح است. از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که حکم دو حکم است، حکم خدا و حکم جاهلیت و هر کس در حکم خدا خطا کند به حکم جاهلیت حکم خواهد کرد (۱).

و آن دلیل بر همان چیزی است که ما گفتیم.

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۵] ص: ۳۳۸

اشاره

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۴۶- تفسیر البرهان ۱: ص ۴۷۸/ ح ۲

ترجمه: ص: ۳۳۹

و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند و چشم را در مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهد بود پس هر گاه کسی به جای قصاص به صدقه (دیه) راضی شود نیکی کرده و کفاره گناه او خواهد شد و هر کس بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کسی از ستمکاران خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۳۹

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا در تورات این نوع حکم را نوشتیم که ... اظهار این مطلب تقریر عدم رضایت آنان به حکم خداست، و اینکه به داوری حضرت محمد صلی الله علیه و آله راضی شدند (چنانکه گفتیم) برای این بوده است که از حکم تورات فرار کنند. اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ مجمل است و محتاج به بیان «یعنی» نفس مرد در مقابل مرد و عبد در مقابل عبد و مؤنث در مقابل مؤنث است، یا اینکه حکم تورات عام است (یعنی تفاوتی ندارد هر که کسی را کشت باید کشته شود) وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ یعنی باید قصاص انجام شود. البته هر فقره از آیه محتاج به تقدیر دیگری نیز هست و آن این است که نفس در مقابل نفس کشته می شود و چشم در مقابل چشم در آورده می شود و هکذا فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس کسیکه به قصاص تصدق کند یعنی از قصاص بگذرد و به صدقه (دیه) راضی شود. فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ که آن دیه کفاره گناهانش می باشد.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر که به آنچه که خدا نازل کرده است حکم نکند از ستمکاران خواهد بود. این موضوع را سه مرتبه تکرار نمود برای اینکه کمال اهمیت آن را برساند زیرا حکم به ما انزل الله چنانکه دانستی معیار تمام حرکات و سکانات و مصحح عبارات و سیاسات است و به وسیله آن معاش و معاد استوار می شود، و نیز تکرار برای این است که جمله اول ناظر به امت محمد صلی الله علیه و آله است زیرا که خطاب در قول خدا: فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ تا آخر آیه «به امت محمد صلی الله علیه و آله است، و جمله دوم ناظر به احکام تورات و اهل آن است، و جمله سوم ناظر به احکام انجیل و اهل آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۰

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۶] ص: ۳۴۰

اشاره

وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصِدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۴۶)

ترجمه: ص: ۳۴۰

و از پی آن رسولان، باز عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق به درستی توراتی که در دست او بود داشت و انجیل را نیز بر او فرستادیم که در آن هدایت و روشنی دلها و تصدیق کننده به درستی تورات و راهنمایی مردم و اندرز برای پرهیزکاران بود.

تفسیر: ص: ۳۴۰

وَقَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ یعنی آثار نبیین و ربائیین و احبار که حکم به تورات می کردند، از پی آن فرستادیم. بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا عَطْفَ است بر جمله «فیه هدی و نور» چون آن جمله حال است و محلا منصوب، و آن را تکرار نمود چون اولی «حال» از عیسی (ع) است و دومی از انجیل. لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى تکرار بدان جهت است که اولی به اعتبار اجزاء است و دومی به اعتبار مجموع، و نیز اولی وصف است به اعتبار معانی موصوف و دومی وصف است به اعتبار لفظ آن اگر چه اینجا هم باز به اعتبار معانی است و تأکید نیز مطلوب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۱

وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و این پندی است برای پرهیزگاران زیرا که وعظ (پند) نوعی نسبت است بین پند دهنده و پند گیرنده و کسی که پند نگیرد اندرز برای او پند نیست، و متقین کسانی هستند که اندرز برای آنان پند است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۷] ص: ۳۴۱

اشاره

وَ لِيُحْكَمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷)

ترجمه: ص: ۳۴۱

و اهل انجیل باید بر آنچه که خدا در آن کتاب فرستاد حکم کنند و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده است حکم کند چنین کس از فاسقان خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۴۱

وَ لِيُحْكَمَ به صورت امر، و با کسر لام و فتح میم نیز خوانده شده است. أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وصف کردن آنان گاهی به کفر است و آن عدم اقرار به خدا یا به دین خداست، و گاهی به ظلم است و آن دادن حق است به غیر مستحق و منع کردن حق از مستحق، و گاهی به فسق است، و آن خارج شدن از طریق عقل و شرع می باشد. و این بدان جهت است که آنها هر سه وصف را دارند و به آنها متصف هستند، و برای اینکه آنها در نهایت رسوائی، رسوا هستند و برای اینکه اولی نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله است و چون رسالت و کتاب و احکام او شریف تر است منحرف از احکام او و حاکم به غیر آن احکام کافر نامیده شده است، تا مشعر به این باشد که منحرف از احکام او از جهت شرافتی که دارد حالش از همه بدتر است، و دومی نسبت به یهود است، و چون کثرت در آنها غلبه دارد ظلم که اضافه به غیر است در آنها ظاهرتر و روشن تر است. و سومی نسبت به نصاری است و چون وحدت در آنها ظاهرتر است خروج از طریق وحدت که همان فسق است بحال آنها مناسب تر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۲

بدان که مقصود از حکم به تورات و حکم به انجیل حکم در مطلق سیاسات و عبادات نیست، زیرا آن دو به وسیله محمد صلی الله

علیه و آله و کتابش نسخ شده‌اند، بلکه مقصود حکم به کتاب و انجیل است به اعتبار آنچه که در آن دو ثبت شده است از قبیل بعثت نبی صلی الله علیه و آله و آثار و علامت‌ش. و مهمترین مقصود کنایه از امت است در حکم به قرآن در باره خلافت علی (ع) پس غفلت مکن.

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۴۸] ص: ۳۴۲

اشاره

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)

ترجمه: ص: ۳۴۲

و این کتاب (قرآن) را بر تو به حق فرستادیم که راستی و درستی همه کتابهایی که در برابر اوست تصدیق کرده است و به حقیقت کتب آسمانی پیشین گواهی می‌دهد پس میان آنها به آنچه خدا فرستاده است حکم کن و در اثر پیروی از خواهشهای ایشان حکم حقی که بر تو آمده و امگذار. ما برای هر قومی شریعت و روشی مقرر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید و لکن خواست تا شما را به احکامی که در کتاب خود فرستاده است، بیازماید. پس در کارهای نیک پیشی بگیرید که بازگشت همه به سوی خداست و در آنچه اختلاف دارید شما را به جزای آن آگاه خواهد ساخت.

تفسیر: ص: ۳۴۲

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ این کتاب را به سبب حق، یا متلبس به حق، یا همراه حق فرو فرستادیم. در گذشته بیان شد که حق در امثال اینجاها عبارت از ولایت کبری است مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ که تصدیق کننده همه آن چیزهایی است که از جنس کتابهای نازل شده و نبوت‌های گذشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۳

وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ یعنی مراقب آن کتاب است تا از تغییر حفظ کند، و آنچه را که از آن کتاب پنهان می‌دارند ظاهر سازد و نبوت‌های گذشته را تصدیق نماید، و «مهیمن» از اسماء خدای تعالی است و به معنی رقیب و حافظ و امانت‌دار و امین و شاهد است. فَاحْكُم بَيْنَهُمْ پس بین امت خود، یا بین اهل کتاب- اگر حکم بین آنها را اختیار کردی- حکم کن. مقصود کنایه از امت و حکم آنان است.

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ به آنچه که خداوند در باره علی (ع) نازل کرده است.

وَ لَا- تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ و از هوس آنها پیروی مکن، در حالی که کتاب و نبوت برای تو آمده است که آن دو صورت حق است، و حق عبارت از ولایت است.

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً یعنی برای هر فرقه و امتی از شما شریعتی بر حسب قالب قرار دادیم، و تأخیر «منکم» برای اشاره به این است که شریعت مخصوص هر امتی از اختلاف استعداد آنها ناشی شده است.

و مِنْهَا جَاءَ يَعْني راه واضح به حسب قلب، و «شرعاً» راه آب است که جمیع خلق به طور مساوی وارد آن می‌شوند، و احکام قالبی در هر اُمَّت و شریعت راه به آب حیات است، و جمیع اُمَّت در آن مساوی است و «منهاج» از نهج الامر وقتی که واضح باشد، و مراد طریق واضح از قلب به حق است، و آن به منزله تعلیل سابق است، یعنی از شریعت مخصوص خودت به واسطه شرایع آنان تجاوز نکن، زیرا شرایع آنان مخصوص خود آنها بود و برای تو شریعت مخصوص خودت است.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً كَمَا أَنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
دیگری تجدید شود، قرار می‌داد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۴

وَلَكِنْ وَ لِيَكُنْ شَمَا رَا اُمَّتِ هَاي مَخْتَلَفٍ قَرَار دَاد لِيُؤَلِّمَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ تَا بَدَانِجِهَ از شرایع جدید به شما داده است، بیازماید زیرا که قبول آنچه که عادت و الفت به او پیدا شده است. برای نفس آسانتر است، و به سبب آن صدق ایمان ظاهر نمی‌شود. به خلاف آن چه که غیر مألوف است و عادت به آن پیدا نشده است. که قبول چنین شریعتی نمی‌شود مگر از صدق ایمان به کسی که آن دین را آورده است.

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ یعنی وقتی دانستید که اختلاف اُمَّت‌ها برای امتحان شماست پس به کارهای خیر سبقت بگیرید و کارهایی که خداوند بر زبان پیامبرش به آنها امر کرده است انجام دهید. نه عادت‌هایی که از گذشتگان گرفته‌اید، یعنی کارهای خیر را بگیرید در حالی که بر نفوستان سبقت می‌گیرید، زیرا نفس‌هایتان شما را به عادت‌ها امر می‌کند، یا بر دوستانتان سبقت بگیرید تا گوی سبقت را ببرید.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً که بازگشت جملگی شما به اوست چه پیشینیان و چه آیندگان، چه کسی که امر خدا را گرفته و چه کسی که به عادت آنرا اخذ کرده باشد. این عبارت تعلیل قول خداست که می‌فرماید: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ و وعد و وعید برای هر دو گروه است.

فَيُبَيِّنُكُمْ لِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ پس شما را به آنچه که از حق و باطل و امر و عادت در آن اختلاف داشتید آگاه می‌کند، و این نیز کنایه از ولایت و اختلاف آنها در ولایت بعد از رسول صلی الله علیه و آله است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۴۹] ص: ۳۴۴

اشاره

وَأَنَّ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ دُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۵

ترجمه: ص: ۳۴۵

و تو ای پیامبر بدانچه خدا بتو فرستاده میان مردم حکم کن و پیرو خواهشهای آنان مباش و بیندیش که مبدا ترا فریب دهند و در بعضی احکام که خدا به تو فرستاده است تقاضای تغییر کنند پس هر گاه از حکم خدا روی گردانیدند باک مدار بدانکه خدای خواهد به عقوبت بعض گناهانشان گرفتار سازد و همانا بسیاری از مردم فاسق و بدکارند.

تفسیر: ص: ۳۴۵

وَ أَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعْضِي كَفْتَهَ أَنْدَ عَطْفٍ بِرِ «كِتَابٍ» يَأْ بِرِ «حَقِّ» اسْتِ، بِهَ اَيْنِ نَحْوِ كِهَ «أَنْ» رَا مَصْدَرِيَهَ قَرَارِ دِهِيْمِ، وَ دَخُولِ «أَنْ» مَصْدَرِيَهَ بِرِ فَعْلِ اَمْرِ نَادِرِ اسْتِ وَ غَيْرِ فَصِيْحِ، بَلَكِهَ «أَنْ» دَرِ اَعْلَبِ مَوَارِدِ بَرَايِ تَفْسِيْرِ مِيْ آيِدِ مَخْصُوصَا اِگَرِ بَعْدِ اَزِ كَلْمَه‌اِيْ قَرَارِ بِيْگِيْرِدِ كِهَ دَرِ اَنْ مَعْنِيْ قَوْلِ بَاشَدِ وَ دَرِ كَلَامِ فَصْحَاءِ بِهَ عُنْوَانِ وَ عَطْفِ بِرِ مَعْنِيْ زِيَادِ وَ شَايِعِ بِهَ كَارِ مِيْ رُوْدِ.

بِنَا بِرِ اَيْنِ يَأْ بَايِدِ عَطْفِ بِرِ «مَصْدَقًا» بِهَ اَعْتِبَارِ مَعْنِيْ اَنْ بَاشَدِ، يَعْنِيْ بِرِ تُوْ كِتَابِ رَا فَرُوْ فَرَسْتَا دِيْمِ تَا اَيْنَكِهَ اَنْجِهَ دَرِ بَرَابَرِ تُوْ وَ حَكْمِ مَنِ اسْتِ تَصْدِيْقِ نِمَايِيْ پَسِ «أَنْ» بَرَايِ تَفْسِيْرِ اَنْزَالِ اَمْدَهَ زِيْرَا دَرِ اَنْ مَعْنِيْ قَوْلِ وَجُوْدِ دَارِدِ، چُونَكِهَ فَعْلِ اَنْزَالِ هَرِ گَاهِ بِهَ لَفْظِ نَسْبَتِ دَاَدَهَ شُوْدِ بِهَ مَعْنِيْ قَوْلِ مِيْ بَاشَدِ.

مَحْتَمَلِ اسْتِ كِهَ «وَ اِنْ اِحْكَمَ» بِهَ تَقْدِيْرِ «أَمْرِنَا» بَاشَدِ كِهَ عَطْفِ بِرِ «أَنْزَلْنَا» بَشُوْدِ وَ بَازِ «أَنْ» تَفْسِيْرِ يَهَ مِيْ شُوْدِ، وَ تَكَرَّرِ اَمْرِ بِهَ حَكْمِ بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ بَرَايِ تَأْكِيْدِ اسْتِ وَ يَأْ بَرَايِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ يَكِيْ اَزِ اَنْ دُوْ دَرِ مَوْرِدِ زِنَايِ مَحْصَنَهَ وَ دِيْگَرِيْ دَرِ بَارَهَ قَتْلِيْ اسْتِ كِهَ بَيْنِ اَنَهَا وَ اَقْعِ شَدَهَ اسْتِ، چَنَانَكِهَ اَزِ اِمَامِ بَاقِرِ (ع) رَوَايَتِ شَدَهَ اسْتِ كِهَ اَمْرِ بِهَ حَكْمِ بَيْنِ اَنَهَا بَدَانِ جِهَتِ تَكَرَّرِ شَدَهَ اسْتِ كِهَ اَنْ دُوْ، دُوْ حَكْمِ هَسْتَنَدِ وَ بِهَ هَرِ دُوِيْ اَنَهَا اَمْرِ شَدَهَ اسْتِ، زِيْرَا كِهَ اَنَهَا دَرِ مَوْرِدِ زِنَايِ زَنِ وَ مَرْدِ مَحْصَنَهَ اَزِ پِيَامْبِرِ وَ كِتَابِ خُوْدِ دَاوَرِيْ خُوَاسْتَنَدِ وَ دَرِ مَوْرِدِ قَتْلِيْ كِهَ بَيْنِ اَنَهَا وَ اَقْعِ شَدَهَ بُوْدِ بِهَ پِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَاجِعَهَ كَرْدَنَدِ.

وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ أَخَذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ مِنْ خَوَاشِيْهِ اِيْشَانِ پِيْرُوِيْ مَكْنِ وَ مَوَاطِبِ بَاشِ كِهَ تُوْ رَا مَنَصْرَفِ نَكْنَنَدِ عَنِّ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۶

اَزِ بَرُخِيْ اَزِ اَنْجِهَ خُدا بِرِ تُوْ نَاذَلِ كَرْدَهَ اسْتِ پَسِ اِگَرِ بَرِ گَرْدَنَدِ بَدَانِ كِهَ خُداوَنَدِ مِيْخُوَاَهَدِ بِهَ نَسْبَتِ بَعْضِيْ اَزِ گَنَاهَانِ اَنَهَا رَا عَقُوْبَتِ كَنَدِ، زِيْرَا كِهَ اَنَهَا گَنَاهَانِ زِيَادِيْ دَارِنَدِ وَ رُوِيْ آوَرْدَنِ بِهَ تُوْ مَوْجِبِ سَقُوْطِ عَقُوْبَتِ اَنَانِ اسْتِ وَ رُوِيْ گَرْدَانِيْدَنِ اَزِ تُوْ دَلِيْلِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ خُداوَنَدِ عَقُوْبَتِ اَنَهَا رَا بِهَ سَبَبِ بَعْضِيْ اَزِ گَنَاهَانِ اَنَهَا اِرَادَهَ كَرْدَهَ اسْتِ.

وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُوْنَ هَمَانَا بَسِيْارِيْ اَزِ مَرْدِمِ فَاسِقِ هَسْتَنَدِ، يَعْنِيْ خَارِجِ اَزِ طَرِيْقِ حَقِّ هَسْتَنَدِ وَ اَنْ كَنَايَهَ اَزِ اَمْتِ اسْتِ كِهَ اَزِ اَمْرِ پِيَامْبِرِ دَرِ بَارَهَ وِلَايَتِ عَلِيْ (ع) سَرِپِيْجِيْ كَرْدَنَدِ اَمَّا اِگَرِ نَزُوْلِ آيَهَ دَرِ بَارَهَ اَهْلِ كِتَابِ بَاشَدِ، جِهَتِ دَلْدَارِيْ رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسْتِ كِهَ اَزِ رُوِيْ گَرْدَانِيْدَنِ اَنَانِ تَأْسِفِ نَخُوْرِدِ وَ اَزِ جِهَتِ نَاْفَرْمَانِيْ اَنَهَا اَنْدُوْهِنَاكِ نَشُوْدِ.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۰] ص: ۳۴۶

اشاره

أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

ترجمه: ص: ۳۴۶

آيا (با وجود اين دين كامل و قوانين محكم آسماني) باز تقاضاي تجديد حكم جاهليت دارند، و کدام حكم از حكم خدا براي اهل يقين نيكوتر خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۴۶

أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ أَيَا با وجود این دین کامل، باز هم حکم جاهلیت را می‌خواهند؟ این سخن مؤید وجه کنایه است، زیرا توبیخ امت بعد از تصدیق رسول بر طلب حکم جاهلیت جا دارد ولی توبیخ کسانی اصلاً تصدیق نکرده‌اند جا ندارد. وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ «لام» لام اختصاص است و ظرف متعلق به «حکما» یا به «احسن» است و استفهام برای انکار است یعنی کسی بهتر از خدا از جهت حکم برای قومی که یقین داشته باشند، وجود ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۷

مقصود این است که خداوند بهتر است از جهت حکم، زیرا که آن اگر چه بر حسب مفهوم اعم است ولی استعمال آن در این مقام برای ثابت کردن بهتر بودن و احسن بودن برای چیزی است که برتر بودن آن مقصود است (حکم خدا) و نفی احسن بودن از غیر آن است.

و تعبیر از این معنی به نحوی که تعلق لام هم ظاهر شود چنین است: خداوند حکومتش برای گروهی نیکو است که یقین دارند در شدیدترین نیکویی، یا اینکه حکومت خدا نیکوست برای گروهی که به حکم خداوند یقین داشته باشند.

و تخصیص بهتر بودن حکومت به موقنین برای این است که بهتر بودن برای آنان معلوم است، برای اینکه آن حکومت موافق آنهاست نه غیر آنها که صاحبان هواها و گمان‌ها هستند.

برخی گفته‌اند: «لام» به معنی «عند» است و بنا بر این متعلق به «احسن» می‌شود، و بعضی گفته‌اند: لام برای بیان است یعنی بیان متعلق به استفهام، یعنی این استفهام برای قومی است که یقین داشته باشند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۱] ص: ۳۴۷

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱)

ترجمه: ص: ۳۴۷

ای اهل ایمان، یهود و نصاری را که دشمن اسلامند به دوستی نگیرید آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود و همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

تفسیر: ص: ۳۴۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ منظور از «اولیاء» دوستانی است که با آنها معاشرت می‌کنید و از آنها مانند معاشرت دوستان توقع یاری در بلاها دارید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۸

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ پس از آنها توقع و دوستی نداشته باشید زیرا آنها چون بر یک دین هستند اگر چه از جهت دیگر با هم نزاع داشته باشند، باز با هم دوستند.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ زیرا رو کردن و دوستی نمی‌شود مگر از جهت سنخیتی که بین دوستان موجود است و سنخیت اقتضا

می‌کند که هر کس داخل سنخ خودش باشد.

از امام صادق (ع) است کسی که دوست آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و آنها را بر جمیع مردم مقدم بدارد به سبب آنچه که آنها را حقیقتاً مقدم داشته و آن خویشی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس چنین کسی به منزله آل محمد صلی الله علیه و آله است، زیرا او از خود همان قوم است، و این به جهت آن است که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی می‌کند. و همچنین است حکم خدا در کتابش که فرمود: **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ** و قول ابراهیم: **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي**. **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** یعنی از آنها دوستانی نگیرید زیرا آنها ستمکارند به جهت اینکه اسلام را قبول نکردند و خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند، یا اینکه آنها را برای خودتان دوست نگیرید که در این صورت شما به سبب دوستی با آنها و اعراض از مؤمنین ستمکار می‌شوید، آنوقت، خداوند شما را به سوی حق، هدایت نمی‌کند، چون خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۲] ص: ۳۴۸

اشاره

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲)

ترجمه: ص: ۳۴۸

گروهی از منافق که دل‌هایشان ناپاک و ناخوش است خواهی دید که در راه دوستی ایشان (یهود و نصاری) می‌شتابند و می‌گویند ما از این می‌ترسیم که مبادا در گردش روزگار آسیبی از آنها برسد خدا برای مسلمانان پیروزی‌ای پیش‌آورد یا امر دیگری از طرف خود که عزت و دولت مسلمین است، قوت یابد تا منافقان از آنچه در دل نهان کرده‌اند سخت پشیمان شوند.

بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۴۹

تفسیر: ص: ۳۴۹

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ابن ابی و همدستانش را می‌بینی که در دل‌هایشان بیماری است. **يُسَارِعُونَ فِيهِمْ** که در دوستی آنها شتاب می‌کنند.

يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ عذر آوردن دوستی با آنهاست که می‌گویند می‌ترسیم که به ما آسیبی رسد. و «دائره» عبارت از حوادث و مصیبت‌های روزگار است که در بین مردم دوران دارد.

روایت شده است که عباد بن صامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

برای من موالی «۱» فراوانی از یهود است و من از دوستی با آنها بیزارم و به خدا و رسول پناه می‌برم و من ولایت خدا و رسولش را دارم. ابن ابی گفت: من مردی هستم که از مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها می‌ترسم و من از دوستی با بندگان خودم بیزار می‌جویم. پس این آیه نازل شد، **فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ** باشد که خدا برای رسولش و برای مؤمنین پیروزی پیش‌آورد.

أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یعنی امری غیر از فتح از قبیل غنیمت، یا هلاک کردن دشمن، یا هلاک کردن کسانی که می‌گفتند می‌ترسیم به مصیبت و بلا گرفتار شویم که در آن امر عزت مؤمنین است و به وسیله آن ذلت کافرین و دوستانشان ظاهر می‌شود.

فَيُصْبِحُوا يَعْنِي اَيْنَ مَنَافِقِينَ فِي دُنْيَا يَا فِي اٰخِرَتِ عَلٰى مَا اَسْرُوْا فِيْ اَنْفُسِهِمْ بِرِ كَارِي كِهْ دَر دِلْشَان پَنهَان كَرده‌اند از نفاق با مؤمنين و

(۱) ظاهراً مقصود بنده است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۰

دوستی با کافران نادمین پشیمان شوند، در اخبار «۱» وارد شده است که تأویل آیه در مورد بنی امیه است، پس می گوئیم: نزول آیه اگر چه در باره عبد الله بن ابی و اصحابش بوده است، ولی کنایه از مخالفین علی (ع) است و در مورد هر کس که مخالف ائمه (ع) باشد همه آنان از بنی امیه محسوب می شوند و تا ظهور قائم (عج) این امر جاری است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۳] ص: ۳۵۰

اشاره

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (۵۳)

ترجمه: ص: ۳۵۰

و اهل ایمان چون از نفاق و سیرت زشت آنان آگاه شوند گویند آیا اینان هستند که با جدیت و مبالغه بسیار به خدا سوگند یاد می کردند که ما از شما هستیم؟ اکنون چگونه ریا کاری آنها پیدا شد! اعمالشان باطل گردید و سخت زیانکار شدند.

تفسیر: ص: ۳۵۰

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان در دنیا بعد از برگشتن امر بر کفار یا بر منافقین، منافقین را در زمره کافرین می بینند، یا در آخرت پس از آنکه آنها را در طریق کافران مشاهده می کنند، می گویند: ... ضمناً «يقول» به فتح (با آن مقدر) نیز خوانده شده است که عطف بر «ان یائی» یا بر «فیصبحوا» باشد.

أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ اشاره به منافقین است.

یعنی مؤمنین پس از آنکه منافقان را در زمره کافران دیدند، و نگر بستند که حال مؤمنین نیکو است از باب خوشحالی و شادی به سبب چیزی که به مؤمنین رسیده است می گویند: آیا اینان همان کسانی نیستند که سوگند شدید می خوردند که ایمان دارند! إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ لذا به طریق تعجب می گویند که اینان همان هائی نیستند که می گفتند که با شما هستند. (خیر این چنین نیست) اعمالشان باطل گردید و سخت زیانکار شدند.

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۴۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۱

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۴] ص: ۳۵۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)

ترجمه: ص: ۳۵۱

ای اهل ایمان هر که از شما از دین خود مرتد شود به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرفراز و مقتدرند (مانند علی (ع) و شیعیانش) به نصرت اسلام بر می‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از ملامت و نکوهش احدی باک ندارند این است فضل خدا که هر که را خواهد عطا کند و خدا را رحمت وسیع و نامنتهی است و به احوال هر که استحقاق آنها را دارد داناست.

تفسیر: ص: ۳۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ارْتِدَادٌ شَمَا مِنْ دِينِ، هَر كَز نَمِي تَوَانَد بَه دِينِ خُدَا ضَرَر بَر سَانَد. فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ مَقْصُودُ ارْتِدَادٍ مِنْ قَوْلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَلايَةِ عَلِيِّ (ع) اسْت، وَ مَقْصُودُ بَه قَوْمِي كَه خُدَا أَنهَآ رَا دُوسْت دَارَد، اصْحَابِ عَلِيِّ (ع) اسْت، زِيْرَا اَيْنِ وَصْفِ بَرَايِ اَنَانِ اَز سَيِّدِ وَ اَقَايشَانِ عَلِيِّ (ع) كَرَفْتَه شُدَه اسْت، چُونِ پِيَامِبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر جَنَگِ خَيْبَرِ فَرَمُود: فَرْدَا پَرچَمِ رَا بَه دَسْتِ كَسِي مِي دَهَم كَه خُدَا وَ رَسُوْلشِ رَا دُوسْت دَارَد وَ خُدَا وَ رَسُوْل هَم اُو رَا دُوسْت دَارَنَد، وَ خِلَافِي نِيَسْت كَه اَن شَخْصِ عَلِيِّ (ع) بُوْد، وَ چُونِ آيَه تَا رُوزِ قِيَامَتِ جَرِيَانِ دَارَد پَسِ هَر يَكِ اَز اصْحَابِ ائِمَّة تَا مَهْدِي (ع) مَشْمُوْلِ اَيْنِ آيَه هَسْتَنَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۲

گاهی تفسیر به علی (ع) و اصحابش شده است، و تفسیر به اصحاب علی (ع) نیز شده است. علی (ع) در روز جمل فرمود: با اهل این آیه تا امروز جنگ نشده است.

و از امام صادق (ع) است «۱» که آنان امیر المؤمنین و اصحاب او هستند که با ناکثین و مارقین «۲» جنگ کردند. أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ «اذلّة» از «ذلّ» با کسره ذال به معنی نرمی یا از «ذلّ» است با ضمّ ذال به معنی خواری و معنی آن این است که خودشان را نزد مؤمنین ذلیل حساب می‌کنند به اینکه خود را تحقیر می‌کنند و مؤمنین را گرامی می‌دارند، زیرا مؤمنین آنها را ذلیل حساب می‌کنند.

أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی غلیظ و شدید هستند و مقصود این است که آنها صاحب مناعت و عزت نسبت به کافرین هستند که کافرین آنها را چیزی حساب نمی‌کردند.

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَنَانِ دَر رَاهِ خُدَا جِهَادِ مِي كَنَنَد نَه دَر رَاهِ نَفْسِ وَ شَيْطَانِ.

وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً هَر كَارِي رَا بَه اَمْرِ خُدَا اِنْجَامِ مِي دَهَنَد وَ اَز كَسِي نَمِي تَرَسَنَد وَ تَنهَا نَاظِرِ بَه اَمْرِ خُدَا هَسْتَنَد، نَه بَه خَاظِرِ مَدْحِ مَدْحِ كَنَنَدَه اِي وَ نَه بَه خَاظِرِ سَرزَنَشِ سَرزَنَشِ كَنَنَدَه اِي.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ آوردن اسم اشاره بعید جهت نهایت تعظیم نسبت به آن صفاتی است که ذکر شد و

همچنین

(۲) ناکثین: پیمان شکنان و منظور طلحه و زبیر و یاران آنهاست که همراه با عایشه جنگ جمل را ایجاد کردند که سرانجام شکست خوردند و طلحه و زبیر کشته شدند.

قاسطین: نابود کنندگان قسط، معاویه و یارانش بودند که جنگ صفین را ایجاد کردند که سرانجام به حکمیت کشید. مارقین: خوارج هستند که پس از حکمیت و نتیجه ناصحیح آن به علی (ع) اعتراض کردند و به جنگ وی پرداختند که اکثر آنها در جنگ نهران کشته شدند و ابن ملجم مرادی قاتل علی (ع) از آنها بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۳
است نسبت دادن فضل به خدا که آن هم به همان منظور است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۵] ص: ۳۵۳

اشاره

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵)

ترجمه: ص: ۳۵۳

ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنانی هستند که نماز بپا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهند.

تفسیر: ص: ۳۵۳

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ از طریق عامه و خاصه وارد شده که آیه در مورد علی (ع) نازل شده است، در وقتی که در مسجد در رکوع نماز انگشترش را، یا جامه اش را که قیمت آن هزار دینار بود، صدقه داد. و مفتشترین عامه انکار نمی کنند که اخبار دلالت بر نزول آیه در باره علی (ع) می کند و از راوی های خودشان به طریق های متعدّد نقل کرده اند که آیه در باره علی (ع) نازل شده است، ولی در عین حال در تفسیر آیه می گویند که چون آیه بعد از نهی از دوست گرفتن اهل کتاب است و شکی نیست که مقصود از اولیاء در آنجا اولیاء و دوستان در معاشرت است نه اولیای تصرف ... پس در اینجا نیز به قرینه مقابله و جمع آمدن «مؤمنین» باید مقصود اولیاء معاشرت باشد، و اگر مقصود امیر المؤمنین (ع) بود و مقصود از ولایت هم، ولایت تصرف بود به اسم او تصریح می شد. یا اینکه «والذی آمن» را به صورت مفرد می گفت. اینان غافل هستند از اینکه اگر به اسم علی (ع) تصریح می شد یا «مؤمن» را مفرد می آورد با ملاحظه اتفاق در اینکه این آیه در باره علی (ع) نازل شده است، اسم علی را حذف می کردند تا مطلب را بر مخالفین علی (ع) مشتبه سازند. پس می گوئیم:

نسبت ولایت اولاً به خدا، سپس به رسولش صلی الله علیه و آله سپس به کسانی ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۴
که ایمان آورده اند دلالت بر این می کند که مقصود از ولایت، ولایت تصرف است که در قول خدا: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ آمده است، زیرا ولایت خدا ولایت معاشرت نیست، و ولایت رسول هم چنین نیست به قرینه عطف و به اینکه این مطلب از خارج معلوم است. پس همچنین است ولایت الَّذِينَ آمَنُوا به قرینه عطف و به قرینه عدم تکرار ولی، زیرا مقصود این است که ولایت در اینجا یک امر است که در ظهور ترتب دارد، چون ولایت رسول چیزی جز ولایت خدا نیست و ولایت خدا با ولایت رسول

محقق می‌شود، پس همچنین است ولایت کسانی که ایمان آورده‌اند که آن ولایت رسول صلی الله علیه و آله است که در ولایت مؤمنین بنا بر آنچه که شیعه معتقد است، ظاهر می‌شود. و اگر مقصود ولایت معاشرت بود «اولیاء کم» به لفظ جمع بهتر می‌بود. و تفسیر الدین آمنوا به اقامه نماز و دادن زکات در حال رکوع دلالت می‌کند بر اینکه ولایت معاشرت مقصود نیست و گر نه همه مؤمنین در آن مساوی بودند، در حالی که چنین نیست که مؤمنین به آن صفاتی که ذکر شد متصف باشند.

از سوی دیگر خلاف قابل اعتنائی نیست که این آیه در باره علی (ع) نازل شده است و صورت اوصاف مخصوص اوست. و قول خدا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ به صورت مضارع اشاره به این است که این وصف برای آنها استمرار دارد، یعنی حال آنان همیشه چنین است که نماز بپا دارند و در حال خضوع برای خدا نه در حال بهجت و سرور نفس زکات بدهند، زیرا آنان کارهایی را که انجام می‌دهند در حالی است که دل‌هایشان ترسناک است و اینکه به سوی خدا باز می‌گردند.

به خلاف کسی که فعلی را از ناحیه نفس انجام می‌دهد که شأن او خشنود گشتن از کارش می‌باشد و توقع دارد دیگری بر فعل او مدح کند، زیرا هر حزبی از احزاب نفس به آنچه که نزد آنهاست خوشحالند، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۵

دوست دارند بر کاری که نکرده‌اند سپاسگزاری و حمد شوند تا چه برسد به کاری که انجام داده‌اند.

و استمرار صفات بر حسب معنی برای علی (ع) و اولاد معصومین او به شهادت دشمنانشان است، بنا به نقل عامه و خاصه به حسب صورت نیز جز علی (ع) کسی مصداق این آیه نبوده است. البته صدور زکات در حال رکوع برای هر یک از ائمه (ع) واقع شده چنانکه از طریق خاصه وارد شده است.

نسبت ولایت به خدا نه به مخاطبین و آوردن ادات حصر دلیل کاملی است بر اینکه مقصود ولایت تصرف است، و آن امری است که برای خدا ذاتا ثابت است و برای رسول و جانشینانش به اعتبار اینکه مظهر خدا هستند تحقق دارد. و برای هیچ کسی حق شراکت در آن وجود ندارد، امّا مقصود از ولایت معاشرت نیست که با وضع و قرار داد و اتخاذ درست شود، و گر نه منحصر کردن به صفات مذکور در آیه وجهی نداشت و مقابله اقتضا می‌کرد که بگوید: بلکه شما اولیای خدا هستید ... تا آخر. یا بگوید: بلکه خدا و رسولش و مؤمنین را اولیای خدا بگیرند و چون مقصود ولایت تصرف است که بالذات برای خدا ثابت است در مورد عکس آن فرموده است:

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۶] ص: ۳۵۵

اشاره

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

ترجمه: ص: ۳۵۵

و هر کس ولی او خدا و رسول و اهل ایمان باشند، پیروز است که تنها لشکر خدا فاتح و غالب خواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۵۵

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا این آیه بیانگر آن است که ولایت سابق، ولایت تصرف است و برای غیر خدا و جانشینانش

جز قبول آن چیزی نیست و هر کس از مردم آن ولایت را قبول کند بدین نحو که استعداد ظهور ولایت در خودش را داشته باشد مرتبط به خدا و جانشینان او می‌شود، و هر کس که مرتبط با خدا گشت از حزب الله می‌شود و هر کس از حزب الله شود غالب می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۶

فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و اگر مقصود ولایت معاشرت بود بهتر این بود که بگویند «و من یتخذ الله» یا «من صار ولئنا لله». حاصل اینکه در لفظ آیه دلالات واضحی است بر اینکه مقصود از ولایت، ولایت تصرف است، و اینکه آن ولایت بعد از رسول برای همه مؤمنین نیست، بلکه برای کسانی است که متصف به صفات مخصوص باشند هر کس میخواهد باشد چند نفر باشند یا یک نفر. خواه بگوئیم که آیه در باره علی (ع) نازل شده است یا نگوئیم. ولی به اتفاق فریقین این اوصاف جز در علی (ع) در کسی یافت نمی‌شود و آیه در حق علی (ع) نازل شده است.

و مقصود از کسانی که ایمان آورده‌اند در اینجا همان کسانی هستند که در آیه سابق موصوف شده‌اند، چون نزد اهل فن ثابت شده است، که وقتی معرفه تکرار شود عین اولی می‌شود.

[سوره المائدة (۵): آیه ۵۷] ص: ۳۵۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷)

ترجمه: ص: ۳۵۶

ای اهل ایمان با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به فسوس و بازیچه گرفتند دوستی نکنید و از خدا بترسید اگر ایمان آورده‌اید.

تفسیر: ص: ۳۵۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۷

یعنی به سبب ولایت کسی که مأمور به ولایت و دوستی با او شدید اهل کتاب و کفار را ولی و دوست خود قرار ندهید، و این معنی به قرینه این است که این آیه بعد از آیه ولایت خدا و قبول ولایت خدا آمده است، و تعلیق نهی بر این وصف جهت اشعار به علت نهی است.

أَوْلِيَاءَ زیرا آنها در جدائی و دشمنی با شما هستند پس برای شما شایسته نیست که دوستی آنها را اتخاذ کنید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدا بترسید از اینکه کفار و اهل کتاب را ولی خود قرار دهید.

إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر مؤمن هستید و اینگونه تقوی را دارید آنها را دوست نگیرید چون ایمان اقتضای دوری از آنها را می‌کند، نه نزدیکی و دوستی با آنها.

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۵۸] ص: ۳۵۷

اشاره

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸)

ترجمه: ص: ۳۵۷

و چون شما ندای نماز بلند کنید آنرا مسخره و بازی انگارند آن قوم مردمی بی‌خرد و نادانند.

تفسیر: ص: ۳۵۷

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ عطف است بر قول خدا «اتَّخَذُوا دِينَكُمْ» و یا حال است.

إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ زیرا که عقل تعظیم حق و عبادات او را اقتضا می‌کند، نه استهزاء به آنها را.

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۵۹] ص: ۳۵۷

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِمَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹)

ترجمه: ص: ۳۵۷

بگو ای اهل کتاب آیا جز آنکه ما مسلمانان به خدا و کتاب خودمان و کتاب شما ایمان آوردیم و شما ایمان نیاورده اکثر فاسقید، چیز دیگری موجب کینه و انکار شما بر ما می‌باشد؟ (البته نیست)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۸

تفسیر: ص: ۳۵۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِمَّا بَلَّغْنَاكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ لَعَلَّكُمْ تُفْقَهُونَ بگو: ای اهل کتاب آیا ما را سرزنش می‌کنید از باب مکافات، یا اینکه از ما اکراه دارید یا ما را آزار و شکنجه می‌دهید؟

إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ از اینکه به خدا ایمان آورده‌ایم، عبارت بعد از الّا مستثنی بتقدیر «لام یا باء» است، یا مفعول به است بدون واسطه حرف.

وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ کنایه از منافقین امت است در کینه‌ای که از علی (ع) و اولاد معصومین (ع) و اصحاب پیرو آنان دارند.

وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ همانا اکثر شما بدکار و نافرمان هستید. یعنی از طریق حق و عقل خارج هستید، و آن عطف بر «أَنْ آمَنَّا» یا بر «اللّه» است یعنی مگر اینکه ما ایمان بیاوریم که بیشتر شما فاسق هستید.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۰] ص: ۳۵۸

اشاره

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰)

ترجمه: ص: ۳۵۸

بگو ای پیغمبر، آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرد و آنان را به بوزینه و خوک مسخ نمود و آنکس که بندگی شیطان کرد این گروه نزد خدا بدترین و گمراه‌ترین خلق از راه راستند.

تفسیر: ص: ۳۵۸

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ یعنی آن ایمانی که به خاطر آن انتقام می‌گیرید، یا از آن فسق، یا از آن کینه، یعنی اگر این کار به اعتقاد شما یا در واقع بد باشد آیا شما را به بدتر از آن خبر بدهم؟ ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۵۹

مَثُوبَةً از باب جزاء و پاداشی که نزد خداست.

عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ خبر مبتدای محذوف است تقدیر آن چنین است:

صاحب این شَرِّ کسی است که خدا او را لعنت کرده، یا این شَرِّ صفت کسی است که مورد لعن خدا قرار گرفته است، یا بدل است به تقدیر مضاف که تقدیر آن بیان صفتی از لعنت و چگونگی آن می‌باشد، و آن مبتدا است و جمله أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا خبر آن است. وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و بر او خشم گرفته است و بعضی از آنها را بوزینه و خوک گردانیده است و خود بنده بت شده‌اند. در لفظ «عبد» چند قرائت است، به صورت معلوم، مجهول به تقدیر «فیهم»، عابد الطَّاغُوت، و عبدة الطَّاغُوت، و عبد الطَّاغُوت به صورت جمع مانند خدم و عبد الطَّاغُوت بضم باء که وصف باشد، و اما عطف آن طبق همه قرائت‌ها واضح است، (در مورد و تفسیر طاغوت قبلاً شرح مفصّلی در آیه الکرسی بیان شد).

أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ «سواء السبیل» اضافه صفت به موصوف است یعنی سبیل سواء، و منظور راهی است که به هیچ یک از دو طرف افراط و تفریط یهود و نصاری مایل نباشد.

مقصود از صیغه تفضیل (اضلّ بر وزن افعال صفت تفصیلی است) مطلق زیادی است نه نسبت به مؤمنین یا نسبت به کینه‌دارها و یا نسبت به فاسقین یا نسبت به مؤمنین است. بنا بر اعتقاد آنها، یا نسبت به مؤمنین است بر سبیل استهزای آنان.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۱] ص: ۳۵۹

اشاره

وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱)

ترجمه: ص: ۳۵۹

چون آنان نزد شما مؤمنین آیند اظهار ایمان کنند و حال آنکه آنها با همان کفر و انکار که به اسلام وارد شدند باز از اسلام بیرون رفتند و خدا به نفاق‌ی که در دل پنهان دارند آگاه‌تر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۰

تفسیر: ص: ۳۶۰

وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا إِنَّ آيَةَ مُؤْمِنِينَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ كِتَابٌ مِنْ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسْت. وَقَدْ دَخَلُوا فِي دِينِنَا وَ يَمُوتُونَ فِي دِينِنَا وَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِنَا اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ مِنْ دِينِنَا اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۲ تا ۶۳] ص: ۳۶۰

اشاره

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمْ الشُّحْتَ لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

ترجمه: ص: ۳۶۰

بسیاری از آنها را بنگری که در گناه و ستمکاری و خوردن حرام می‌شتابند که بسیار کار بدی را پیشه خود ساختند. اگر علما و روحانیین آنها را از گفتار زشت و خوردن حرام باز ندارند (بلکه با آنها در خوردن مال حرام و رشوه شرکت کنند) آنها هم کار بسیار زشت می‌کنند.

تفسیر: ص: ۳۶۰

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ يَعْنِي بَدِي كَرْدَنَ بِي غَيْرِ، وَ مَقْصُودُ أَهْلِ الْكِتَابِ كُنَايَةً بِعَمَلِهِمْ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۱

وَ أَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ حَرَامِ خَوَارِجِي أَنَا، مِنْ مَطْلَبِ، بَيَانِ نَكْوَهْشِ مِنْ فِعْلِ أَنَا اسْت.

لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ فِي بَارِهِ رِبَائِيُونَ وَ أَحْبَابُ پِيشِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ كُنَايَةً بِعَمَلِهِمْ اسْت.

عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ قَوْلِ أَعْمٍ مِنْ كَلِمَاتِهِ اسْت. وَ كَرْدَارِ اسْت. چنانچه تحقیق آن گذشت.

وَ أَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ يَعْنِي بِعَمَلِهِمْ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت. وَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ يَعْنِي خُذُوا بِمَوَازِينِ حَقِّ الْوِزَانِ اسْت.

سابق به سبب جهل و نادانی خود عمل می‌کردند (یعملون) ولی در اینجا از روی علم و آگاهی امر خدا را ترک می‌کنند، زیرا استعمال صنع به معنی ساختن، غالباً در جایی است که عمل با قدرت و فکر انجام گیرد. از ابن عباس است: که این آیه شدیدترین آیه در قرآن است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۴] ص: ۳۶۱

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴)

ترجمه: ص: ۳۶۱

یهود گفتند دست خدا بسته است (دیگر تغییری در خلقت نمی‌دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد) به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند بلکه دو دست (قدرت و رحمت) او گشاده است. هر گونه بخواهد انفاق می‌کند، و همانا قرآنی که بتو نازل گشت بر کفر و طغیان بسیاری از اهل کتاب بیفزود و ما به کیفر آن تا قیامت آتش کینه و دشمنی را در میان آنها برافروختیم، هر گاه برای جنگ با مسلمانان آتشی برافروزند خدا آن آتش را خاموش سازد و آنها در روی زمین به فساد کاری می‌کوشند و خدا هرگز مردم ستمکار و مفسد را دوست نمی‌دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۲

تفسیر: ص: ۳۶۲

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ بَسْتَه شدن دست کنایه از امساک و بخل است و باز شدن دست کنایه از جود و بخشش است. بدان که یهود عقائد مشّت و مذاهب مختلف و آرای مبتدعی دارند که از جمله آنهاست اعتقاد به اینکه خدا جسم است و اینکه خداوند آسمان و زمین و موالید موجود در آن را در شش روز آفرید، و آخر مخلوقات در روز آخر آدم بود و از جانب چپ او حواء آفریده شد، و خداوند او را در بهشت جای داد که در عدن بود، و از خوردن درختی منع نمود، و حواء با فریب شیطان و مار از آن درخت خورد و آدم را هم وادار به خوردن نمود، و اینکه خداوند از آفریدن آدم و بنی آدم پشیمان شد، و خداوند فارغ گشت از خلق و آفرینش روز جمعه و روز شنبه را استراحت کرد در حالی که کارش تمام شده و راحت شده بود. پس خدای تعالی گفتار باطل آنها را نقل کرده و ردّ نموده و به آنها نفرین کرده است.

غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ «ید» چنانکه در امثال آن گذشت مختصّ به عضو مخصوصی نیست که برای صاحبان حیات حیوانی است بلکه ید اسم معنی عامّ است که دارای مصداقهای فراوان مترتبی است که بعضی از آنها فوق بعضی دیگر است.

و آن معنایی است که به وسیله آن تصرّف به حرکت می‌شود در جذب و دفع و دخل و خرج، و چیزی است که به وسیله آن قدرت حاصل می‌شود در انفاق و امساک و ایجاد و اعدام و غیر اینها از لوازم تصرّف.

و آن «ید» در حیوان آلت (عضو) مخصوصی است که از اجسام مختلف مرکب شده است، و در انسان ملکی آلت دیگری است و در

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۳

پس او به ذات احدیتش مصداق جمیع اسما و صفات متقابل است به نحوی که از آن نه تکثیر لازم آید و نه ترکیب و نه تحدید، زیرا کسی که او را به چیزی محدود نماید او را شمرده و برای او دومی ثابت کرده است، و هر که او را دو گانه کند به تجزیه پرداخته و هر کس او را تجزیه کند به او جاهل شده و او را نشناخته است. پس از وجوب وجودش بر عدم ترکیب او استدلال می‌شود و چون مرکب نیست پس حدی ندارد، لذا بر هر چیزی احاطه دارد.

و این برهان از تمامترین و کاملترین براهینی است که حکما بر احاطه او اقامه کرده‌اند بلکه این برهان اصل همه است و همه دلیل‌ها به آن بر می‌گردد، پس او با احدیتش مصداق صفات حقیقی محض است و مصداق صفات حقیقی دارای اضافه است و مصداق همه اضافه‌ها و سلب‌ها است، پس او حی دانا و شنوا و بینا، و مدرک، و توانا، و مرید و متکلم، و بخشنده و مهربان است و خالق، و روزی دهنده، و ابتدا کننده، و اعاده کننده است، و تصرف کننده و راهنما، و تفضل کننده، گمراه کننده، انتقام گیرنده، سبوح و قدوس است. و لکن این اسما در مرتبه احدیتش ظاهر نیست، که آن مرتبه، مرتبه غیب است، آنجا نه اسمی برای اوست و نه رسمی، و نه خبری از او هست و نه اثری، بلکه او در ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۴

مقام معروفیت، که به نام نفس رحمان و حقیقت محمدیه و اضافه اشراقیه و عرش رحمن و ولایت مطلقه، و مشیت و حق مخلوق به او و امثالهم ظاهر گردیده است، که همه آنها از اسماء خدا می‌باشد. و این غیر از هزار هزار اسم خدای تعالی است زیرا شأن خدای تعالی این است که مصداق آن اسماء در مقام ظهور باشد، و آن اسماء به اعتبار خودش بدون اعتبار به هیچ حیثیتی، ید الله است و به اعتبار اینکه آن اسماء وجهی به سوی خدا دارند و وجهی به سوی خلق، و به اعتبار پیوستگی آنها به ملکوت علیا و سفلی، و به اعتبار ظهور لطف و قهر در آن اسماء دو دست خدا نامیده می‌شود و محقق می‌گردد. از اینرو گفته شده که هر دو دستش جانب یمین و راست است. و این گفته شده: (ای خدائی که دو دستت را به رحمت باز می‌کنی) در همین مقام است، و چون آن اسماء به ماهیت‌ها و اعیان ثابته می‌پیوندند، در آنها اسماء متقابل چون لطیف و قاهر و رحیم و منتقم، ظاهر می‌شود. همچنین برای هر صنفی از اسماء خدای تعالی عالمی است که محل ظهور آن صنف است. پس عالم ارواح و اشباح نوری که عالم مثال و فلکیات است همه‌اش مظاهر اسماء لطیفه خداوند است، و عالم سفلی که عالم شیاطین و اجنه و مقرّ ارواح خبیثه که در همانجا جهنم و آتش آن است، مظاهر اسماء قهریه خداوند می‌باشد.

عالم عناصر با موالیدش تمام مظاهر لطف و قهر است. پس اسماء لطفی و قهری خدای تعالی دو دست خداست، و بهمین اعتبار نیز دو دستش راست است، و مظاهر اسماء لطفی از قبیل عالم ارواح و سماوات جانب راست او است. و قول خدا: السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و (اصحاب الیمین و اصحاب الشمال) اشاره به اهل این دو عالم است، و لکن بودن آن دو عالم یمین و شمال به اعتبار خود آن دو است، نه نسبت به خدای تعالی، زیرا که هر دو عالم نسبت به خدای تعالی یمین است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۵

لذا در کلام خدای تعالی شمال الله وارد نشده است، بلکه اصحاب شمال و اصحاب مشتمه بدون نسبت به خدا آمده است. و خدای تعالی نفرمود («و الارض جمیعا فی شماله»: همه زمین در شمال خداست)، با اینکه مناسب این است که در مقابل وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ بفرماید «و الارض مقبوضه به شماله» بلکه فرمود:

فَبَضَّتْهُ نَه اسم شمال آورد و نه یمین. پس به سبب اضافه عالمین به او هر دو دستش نیز یمین است، و هر گاه از رحمت، رحمت رحمانی اراده شود پس او باز کننده هر دو دستش به رحمت در هر دو عالم است، و اگر اظهار اضافه اراده شود که لازمه یمین و

شمال است. گفته می‌شود یمین عالم و شمال عالم.

حال که این مطلب معلوم شد پس بدان که خدای تعالی قیوم است و معنی قیوم بودنش این است که تحصّل و بقای اشیا به سبب اوست و این بدان معنی است که اشیا خودشان نمی‌توانند باقی باشند مگر به سبب نگهدارنده‌اش چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (ای مردم شما نیازمند به خدایید و تنها خدا، بی‌نیاز و ستوده است). مثال اشیا در باقی ماندنشان به سبب بقا دهنده و نگهدارنده آن و فنای آنها به علت عدم آن است. مثال روشنایی آفتاب است که بر سطوح پهن و گسترده شده است که آن روشنایی از جهت نسبتش به سطوح در هر چیز آن به آن فانی می‌شود به نحوی که روشنایی بر روی یک سطح در دو لحظه باقی نمی‌ماند.

اگر بخواهی این مطلب از طریق حس معلوم شود نگاه کن به روشنایی که بر روی سطحی از روزنه‌ای که بین آن سطح و روزنه مسافت دوری است گسترده شده است، که آنگاه که آن روزنه بسته می‌شود آن روشنایی نیز فانی گشته و بدون هیچ گونه تأخیری از بین می‌رود اگر فنای روشنایی در ذات خودش و بقای آن به وسیله نگهدارنده‌اش که همان ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۶

خورشید است نبود یک آن بعد از بستن روزنه باید روشنایی می‌ماند.

حال اشیا نسبت به خدای تعالی، حال روشنایی نسبت به آفتاب است.

پس اگر یک آن افاضه روشنایی حقیقی بر سطوح ماهیات قطع شود، اشیا، همه فانی می‌گردند. پس خدای تعالی همیشه در حال افاضه و خلق و ابداء است پس دو دست خداوند با آن معانی که دانستی همیشه برای انفاق باز شده‌اند. و کیفیت انفاق او بستگی به مشیت او دارد.

پس کسی که گفته است: «خداوند از کار فارغ شده است» نادانی به خرج داده و دروغ بر خدا بسته است و از جهت شناختش لعن و طرد شده است و هر دو دست علمی و عملی او به گردنش بسته شده است.

عین همین مسأله که در عالم کبیر است در عالم صغیر نیز وجود دارد.

بدون تفاوت مگر اینکه تفاوت از ناحیه بزرگی و کوچکی عالم باشد، مادام که صغیر، صغیر است. پس نفس اماره (در عالم صغیر) مانند عالم سفلی است (در عالم کبیر)، و نفس لوامه و بدن انسان مانند عالم عناصر است (در عالم کبیر)، و نفس مطمئنّه (در عالم صغیر) مانند سماوات است (در عالم کبیر)، و قلب مانند خود انسان است که بین عالم سفلی و عالم علوی واقع شده است. و روح و عقل مانند عالم ارواح است، و اینکه گفته شده است: «قلب مؤمن بین دو انگشت رحمان است»، اشاره به عالم سفلی و علوی است مانند دو دست در عالم کبیر، و چون عالم صغیر بوده از آن دو، به دو انگشت تعبیر کرده است (یعنی قلب انسان بین عالم سفلی و علوی است).

و لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا «ل» برای بیان مقدمه و آماده کردن کلام، و «یزیدن» جواب قسم است، و سرّ مطلب این است که چون آنها در کفر متمکن و قدرتمند شدند، هر اندازه کلمه حقّ به گوش آنها بیشتر رسید تنفر و اشمئزاز آنها از حقّ و از تو رو به فزونی نهاد و چون سنخیت با حق نداشتند خشم و کفرشان افزون شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۷

وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ مَا دَر مِيَانَشَان دَشْمَنِي وَ كِيْنِه افكَنْدِه اِيْمِ عِنِي دَشْمَنِي دَر قَلُوبِ اَنَهَا.

وَالْبُغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ در افعال، زیرا آنچه که به وسیله آن اتفاق و محبت حاصل می‌شود ایمان و توجه به عالم وفاق و دوستی است که آنان از آن بری هستند. اتحاد و وفاق ندارند، پس اجساد و بدنهای آنان بزرگ است و مجتمع، و دل‌هایشان ضعیف و پراکنده است.

وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا «فسادا» مفعول مطلق «۱» است بدون اینکه لفظی از فعل داشته باشد و آن وقتی است که «یسعون» به معنی یفسدون یعنی فساد می‌کنند باشد و گر نه مفعول له است «۲» اما فساد آنان در زمین عالم صغیرشان این است که اصلاح اهلش را ترک کنند و از طریق قلب از آنها جلوگیری نمایند، و افساد در عالم کبیر به این است که اهل آن عالم را از طریق ایمان باز دارند. بعضی گفته‌اند چون افساد کردند خداوند «بخت النصر» را بر آنان مسلط نمود، پس بیچاره و درمانده‌شان کرد، سپس پطرس رومی بر آنها مسلط شد، سپس مجوس و آنگاه مسلمانان مسلط شدند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ پس ارزشی نزد خدا ندارند.

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۵ تا ۶۶] ص: ۳۶۷

اشاره

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)

ترجمه: ص: ۳۶۷

و چنانچه اهل کتاب ایمان آرند و تقوی پیشه کنند البتّه

(۱) مفعول مطلق مصدری است جهت تأکید که فعلش پیش از آن آمده مانند «و یفسدون فی الارض فسادا».

(۲) مفعول له: مصدری است که فعل پیش از آن برای آن (به خاطر آن) انجام شده پس معنی و یسعون فی الارض فساداً این است که: و آنها برای فساد در زمین می‌کوشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۸

گناهانشان را مستور می‌سازیم و محققاً آنها را در بهشت پر نعمت داخل گردانیم

و چنانچه آنها به دستور تورات و انجیل خودشان و قرآنی که به تو نازل شده قیام می‌کردند البتّه به هر گونه نعمت از بالا و زیر (نعمتهای آسمان و زمین) برخوردار می‌شدند برخی از آنان مردمی میانه رو و بسیاری از آنها بدکارند.

تفسیر: ص: ۳۶۸

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا أَكْرَاهِلْ كِتَابِ بِي وَ كِتَابِشَانِ اِيْمَانِ مِي آوَرَنْد.

وَ اتَّقَوْا وَ از مخالفت با کتابشان و احکامی که در آن از وصف محمّد صلی الله علیه و آله است، می‌ترسیدند، (و این معنی اگر چه برای اهل کتاب از یهود و نصاری است و لکن کنایه از اهل کتاب امت محمّد صلی الله علیه و آله است.)

لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ یعنی گناهانی که ملازم نفوس آنها شده و حاصل افعال جوارح آنان می‌باشد، و گناهانی را که سبب افعال جوارح آنها شده است، می‌پوشانیم.

وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ محققاً آنها را در بهشت پر نعمت داخل می‌کردیم زیرا که ایمان، آماده کننده دخول بهشت است و تقوی نیز گناهان را پاک می‌کند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ يَعْنِي اگر امت محمد صلی الله علیه و آله قیام به دستورات قرآن می کردند، زیرا که آیه کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است و آنچه که از آن کنایه شده مقصود اصلی کلام است. و قیام به کتاب، امتثال کردن اوامر و خودداری کردن از نواهی و نگهداری همان چیزی است که آیه در باره اش نازل گردیده است.

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ موضوع انزال در خبر، به ولایت تفسیر شده و این مناسب همان کنایه است. که در اینگونه آیات دیده می شود و نسبت به کسانی است که کنایه از آنها شده است. اما مقصود اصلی سایر چیزهایی است که از پیامبرانشان به آنها رسیده، یا پیامبران و اوصیای آنان، به آنها وصیت و سفارش کرده اند از قبیل محافظت بر تورات و انجیل و حدود آن دو.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۶۹

لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ از ارزاق آسمانی اخروی روحی برخوردار می شدند.

وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ از روزی های زمینی دنیوی بدنی بهره مند می شدند. ممکن است مقصود از هر دو یا غذای روح باشد، چون مؤمن پس از بیعت ولوی و قبول ولایت در قلبش باز می شود، آنگاه که در قلب باز شد هر چه که برای او حاصل شود از ارزاق نبانی و علوم حسی و کسبی که از عالم پائین هستند و همچنین علومی که به سبب افاضه الهی که علوم لدنی نام دارد، برای او حاصل می شود و همه اینها غذای روح می شود نه غذای نفس و شیطان، چون سابقا گذشت که اسماء اشیا اسماء فعلیت های اخیر آنهاست و هر کس که تورات و انجیل را اقامه نماید به محمد صلی الله علیه و آله اقرار کرده است. و هر کس به محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند به ولایت اقرار کرده است، و هر کس به ولایت اقرار کند آخرش فعلیت ولایت می شود، و هر کس که فعلیت آخر او فعلیت ولایت باشد هر چه که برای او از علوم و اعمال حاصل شود غذای فعلیت ولایت می گردد.

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ یعنی آنان از تفریط یهود و افراط نصاری خارج بوده و داخل در طریقه میانه محمدی صلی الله علیه و آله می شوند.

وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ و بسیاری از آنها بدکارانند زیرا از راه معتدل و میانه بیرون شده به یکی از دو طرف افراط و تفریط گرایش پیدا می کنند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۷] ص: ۳۶۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُرَادَكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۰

ترجمه: ص: ۳۷۰

ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا ترا از آزار مردم نگاه خواهد داشت که خدا گروه کافران را به هیچ راه موفقیتی راهنمایی نخواهد کرد (آیه راجع به غدیر خم و خلافت علی (ع) است).

تفسیر: ص: ۳۷۰

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي هِرْجَهْ بَهْ تُو نَازِلْ شَدَهْ اَسْتْ، بَهْ مَرْدَمْ تَبْلِيغْ كُنْ. وَ اَزْ اَثْمَهْ (ع) اَسْتْ كَهْ دَرْ آيَهْ لَفْظْ «فِي عَلِيٍّ» بُوْدَهْ كَهْ اَنْرَا اِنْدَاخْتَهْ اِنْد.

وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ يَعْنِي اِگَرْ اَزْ تَرَسْ فَنْتَهْ گَرِي اَمَّتْ وَ اَزْ تَرَسْ اِبْتَلَايْ تُوْبَهْ اَنْهَآ، تَبْلِيغْ نَكْنِي. فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ رِسَالَتُهُ اَوْ رَا اِبْلَاغْ نَكْرَدَهْ اِي! زِيْرَا وِلَايْتْ غَايْتْ رِسَالْتْ اَسْتْ كَهْ اِگَرْ حَاصِلْ نَشُوْدْ گُوْيَا كَهْ رِسَالْتْ حَاصِلْ نَشَدَهْ اَسْت.

وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ يَعْنِي تَرَسْ تُوْ اَزْ فَنْتَهْ گَرِي اَنْهَآ مَانَعْ تَبْلِيغْ تُوْ نَشُوْدْ، زِيْرَا خُدَاوَنْدْ تَرَا اَزْ اَزَارْ مَرْدَمْ حَفْظْ مِيْ كَنْدْ. اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ يَعْنِي خُدَاوَنْدْ اَنْهَآ رَا بَهْ مَقْصُوْدْ شَانْ كَهْ بَدِيْ بَهْ تُوْ اَسْتْ نَمِيْ رِسَانْدْ يَعْنِي بِيْنْ اَنْهَآ وَ بِيْنْ مَرَاْدْ شَانْ فَاَصْلَهْ مِيْ اِنْدَازْدْ.

اِيْنْ آيَهْ وَ آيَهْ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ اَزْ طَرِيْقْ خَاَصَّهْ بَهْ طَرَقْ زِيَادِيْ رُوَايْتْ شَدَهْ اَسْتْ كَهْ دَرْ بَارَهْ وِلَايْتْ عَلِيٍّ (ع) اَسْتْ، وَ نَزُوْلْ اَنْ دُوْ آيَهْ دَرْ حِجَّهْ الْوُدَاعْ قَبْلْ اَزْ بَازْ گِشْتْ اَزْ غَدِيْرْ خَمْ يَا بَعْدْ اَزْ اَنْ اَسْتْ، وَ اِيْنْ سُوْرَهْ بَا تَمَامْ آيَهْ هَايْشْ اَخْرِيْنْ سُوْرَهْ اِيْ اَسْتْ كَهْ نَازِلْ شَدَهْ وَ پَسْ اَزْ اَنْ چِيْزِيْ اَزْ قُرْآنْ نَازِلْ نَكْرَدِيْدَهْ اَسْتْ. الْبَتَّ سَخْرَانِيْ هَائِيْ كَهْ پِيَامْبَرْ اَكْرَمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ دَرْ مَكَّهْ وَ مَسْجِدْ خِيْفْ وَ غَدِيْرْ خَمْ اِيْرَادْ كَرْدْ اَزْ طَرِيْقْ عَامَّهْ اَمْدَهْ وَ دَرْ كِتَابَهَائِيْ مَفْصَّلْ اَزْ تَفْسِيْرْ وَ غَيْرْ اَنْ ذَكْرْ شَدَهْ اَسْتْ.

اَمَّا مَتَّأَخْرِيْنْ اَزْ مَفْسَّرِيْنْ عَامَّهْ دَرْ تَفْسِيْرْ اِيْنْ آيَهْ بَهْ ظَاهَرْ لَفْظْ اِكْتِفَا نَمُوْدَهْ، چِنِيْنْ تَفْسِيْرْ كَرْدَهْ اِنْدْ:

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۱

اِيْ رَسُوْلْ هِرْ چَهْ كَهْ اَزْ پُرُوْرْدْ گَارْتْ بَرْ تُوْ نَازِلْ شَدَهْ اَسْتْ بَرَسَانْ، كَهْ اِگَرْ هَمَهْ نَازِلْ شَدَهْ هَا رَا تَبْلِيغْ نَكْنِيْ چِيْزِيْ اَزْ رِسَالْتْ خُدَا رَا تَبْلِيغْ نَكْرَدَهْ اِيْ، بِنَا بَرْ اِيْنَكَهْ لَفْظْ «رِسَالْتَهْ» مَفْرُوْدْ خُوَاَنْدَهْ شُوْدْ، يَا اِيْنَكَهْ جَمِيْعْ رِسَالْتْ هَائِيْ خُدَا رَا تَبْلِيغْ نَكْرَدَهْ اِيْ بِنَا بَرْ اِيْنَكَهْ «رِسَالَاتْ» بَهْ صُوْرْتْ جَمْعْ خُوَاَنْدَهْ شُوْدْ.

وَ نَزُوْلْ آيَهْ اِگَرْ دَرْ اوَّلْ تَبْلِيغْ پِيَامْبَرْ بُوْدْ اِيْنْ تَفْسِيْرْ وَ جَهِيْ دَاشْتْ، وِلِيْ چُوْنْ نَزُوْلْ آيَهْ دَرْ اَخْرْ تَبْلِيغْ اَسْتْ چِنَانْچَهْ اِعْتِقَادْ شِيْعَهْ بَرْ اَنْ اَسْتْ، يَا بَعْدْ اَزْ هِجْرْتْ اَسْتْ چِنَانْكَهْ اِعْتِقَادْ هَمَهْ اَسْتْ دِيْگَرْ اِيْنْ تَفْسِيْرْ جَا نَدَارْدْ، زِيْرَا قَبْلْ اَزْ نَزُوْلْ آيَهْ اَكْثَرْ تَكَاْلِيْفْ رَا بَهْ مَرْدَمْ رِسَانْدَهْ بُوْدْ وَ بَعْضِيْ اَزْ اِحْكَامْ بَاْقِيْ مَانْدَهْ بُوْدْ پَسْ اِگَرْ بَاْقِيْ مَانْدَهْ اِحْكَامْ مَانْدَهْ اِحْكَامْ قَالِبِيْ سَابِقْ بُوْدْ دِيْگَرْ نَبَايْدْ تَرَسْ اَزْ تَبْلِيغْ دَاشْتَهْ بَاشْدْ، وَ نَبَايْدْ دَرْ تَبْلِيغْ اَنْ اِنْدَكْ تَأْمَلِيْ بَكَنْدْ تَا اِيْنَكَهْ بَهْ تَرَكْ تَبْلِيغْ مَلَامْتْ شُوْدْ، زِيْرَا اَكْثَرْ اِحْكَامْ رَا دَرْ حِيْنْ سَخْتِيْ وَ غَلْبَهْ مَشْرَكِيْنْ تَبْلِيغْ كَرْدَهْ اَسْتْ وَ اَزْ اَنْهَآ نَتْرَسِيْدَهْ اَسْتْ، حَالَا- مَوْقِعِيْ كَهْ سُلْطَنْتْ اَوْ ظَاهَرْ شَدَهْ اَسْتْ وَ مَرْدَمْ اِحْكَامْ اَوْ رَا قَبُوْلْ مِيْ كَنْنْدْ، چِگُوْنَهْ مِيْ تَرَسْدْ؟

پَسْ بَايْدْ تَرَسْ اَوْ اَزْ اَمْتَشْ وَ فَنْتَهْ گَرِي پِيْرُوَانَشْ بَاشْدْ وَ اِيْنْ نَمِيْ شُوْدْ مَكْرْ وَ قَتِيْ كَهْ اَنْ اَمْرِيْ كَهْ مَأْمُوْرْ بَهْ تَبْلِيغْ اَنْ شَدَهْ اَسْتْ يَكْ اَمْرْ بَزْرَكْ وَ مَهْمْ بَاشْدْ كَهْ بَرْ گُوْشَهَائِيْ اَمْتْ سَنَكِيْنِيْ كَنْدْ وَ اَزْ قَبُوْلْ نَكْرَدَنْ وَ اِرْتِدَادْ اَنْهَآ بَتْرَسْدْ، وَ نَسَبْتْ بَهْ خُوْدْشْ اَزْ اذِيْتْ وَ قَتْلْ بَتْرَسْدْ، وَ دَرْ تَبْلِيغْ اَنْ تَرَدَّدْ وَ تَأْمَلْ دَاشْتَهْ بَاشْدْ. دَرْ اِيْنْ وَ قْتْ اَسْتْ كَهْ عَزِيْمْتْ وَ قَاطِعِيْتْ وَ اَمْرْ حَتْمِيْ اَزْ جَانِبْ خُدَا صَحِيْحْ مِيْ شُوْدْ، وَ نِيْزْ عِتَابْ وَ تَهْدِيْدْ بَرْ تَرَكْ تَبْلِيغْ وَ وَعْدَهْ حَفْظْ اَزْ مَرْدَمْ دَرْ مَوْقِعْ تَبْلِيغْ حَكْمْ صَحِيْحْ مِيْ شُوْدْ.

وَ هِرْ كَسْ اَزْ خُوْدْشْ اِنْصَافْ بَهْ خَرَجْ دِهْدْ مِيْ فَهْمْدْ كَهْ اِيْنْ اَمْرْ اَزْ جَنْسْ رُوْزَهْ وَ نَمَازْ وَ حِجَّ وَ زَكَاتْ وَ خَمْسْ وَ جِهَادْ وَ سَايَرْ عَقُوْدْ وَ مَعَامَلَاتْ نِيْسْتْ. بَلَكَهْ بَايْدْ اَمْرِيْ خَارَجْ اَزْ جَنْسْ اَنْ اِحْكَامْ بَاشْدْ، وَ هِيْجْ چِيْزْ دَرْ اِيْنْ مَوْرُوْدْ تَصَوُّرْ نَمِيْ شُوْدْ مَكْرْ اِيْنَكَهْ اَنْ اَمْرْ نَصَبْ كَرْدَنْ شَخْصِيْ بَرَايْ اِمَارْتْ بَرْ اَنْهَآ بَعْدْ اَزْ خُوْدْشْ بَاشْدْ وَ اِيْنَكَهْ مِيْ خُوَاَهْدْ مَرْدَمْ رَا زِيْرْ فَرْمَانْ كَسِيْ بِيْرْدْ كَهْ مَوْرُوْدْ بَغْضْ وَ خَشْمْ اَنْهَاسْتْ. وَ اِيْنْ مَعْنِيْ دَرْ مَوْرُوْدْ هِيْجْ كَسْ جَزْ عَلِيٍّ (ع) اَدْعَا نَشَدَهْ اَسْتْ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۲

وَ بَهْ اِتْفَاقْ عَامَّهْ وَ خَاَصَّهْ پِيَامْبَرْ فَرْمُوْدْ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» وَ اَزْ اِيْنَكَهْ اِيْنْ رُوَايْتْ رَا فِقْطْ بَهْ دُوْسْتَدَارْ عَلِيٍّ بُوْدَنْ تَأْوِيْلْ

کرده‌اند از انصاف به دور است آن هم در نهایت دوری! و سخن ما با آدم منصف است نه با متعصب منحرف که با او نه حرفی داریم و نه نوشته‌ای و خداست که توفیق و راه صواب را تفضل می‌کند.

این مطالب که گفته شد قطع نظر از اخباری است که به طریق خاصه و عامه در حقّ علیّ (ع) وارد شده است، و همه آنها دلالت دارد بر استحقاق علیّ (ع) به جانشینی پیامبر، نه غیر از علی. زیرا علی (ع) حتی یک چشم بهم زدن به خدا شرک نوززیده و هیچ بتی را عبادت نکرده بود.

و اینکه رسول صلی الله علیه و آله او را به اسلام فرا خواند و به او تکلیف بیعت با پیامبر را نمود و علیّ (ع) اجابت نمود در حالیکه نه ساله بود، زیرا که علیّ (ع) در آن زمان اگر مستعد تعلق تکلیف بود، مستحقّ دعوت رسول صلی الله علیه و آله و قابلیت توبه به دست رسول و بیعت با او را نیز داشت. و همین اندازه در شرافت او کافی است، زیرا خلافی نیست که علیّ (ع) اول کسی بود که با محمد صلی الله علیه و آله بیعت کرد و در حین بیعت نه ساله بود.

و اگر «گفته شود» که اهل این دعوت و بیعت نبود و در عین حال محمد صلی الله علیه و آله او را به اسلام و بیعت با او دعوت کرد، در این صورت محمد صلی الله علیه و آله مرتکب کاری لغو شده است و محمد صلی الله علیه و آله با حکمت کاملی که دارد بزرگتر از آن است که کار لغو انجام دهد (علاوه بر آن موارد زیر نیز مقام علیّ (ع) را نشان می‌دهد):

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۳

۱- خوابیدن علیّ (ع) بر بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فدا کردن خودش در آن شب «لیله المیّت».

۲- پیغمبر او را در مکه در باره اهلش و ردّ امانت‌های مردم، جانشین خود قرار دارد.

۳- بعد از رفتن پیامبر به مدینه فاطمه‌ها را بنا به دستور آن حضرت با خود به مدینه برد که در بین آنها فاطمه دختر رسول خدا نیز بود.

۴- علیّ (ع) به منزله نفس پیامبر قرار گرفت چنانکه در آیه مباحله گذشت، و در آنجا اتفاق خاصه و عامه را نقل کردیم که در حین خروج به مباحله کسی از صحابه جز حسنین (ع) و فاطمه (س) و علیّ (ع) نبود، و در آنجا از بعضی مفسّرین و روای عامه نقل کردیم که گفت: غیر از اینان کسی با پیامبر نبود. و این دلالت می‌کند بر اینکه کسی برای پیامبر عزیزتر از اینها نبوده است. و فضیلت چیزی است که دشمن به آن گواهی دهد.

۵- علیّ (ع) کشنده پهلوانان عرب به جهت حمایت دین و اطاعت سید مرسلین صلی الله علیه و آله بود، و همین برای فضل و شرف او کافی است که جانش را بذل کرد و انانیتش را برای خاطر امر پروردگارش هلاک کرد و اقدام بر کاری کرد، که هیچ یک از اقرانش به آن اقدام نکردند آنها که غرضشان از دین و بیعت با سید مرسلین صلی الله علیه و آله نگهداشتن انانیتشان و جلب منفعت برای خودشان بود.

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ علیّ (ع) فرمود: فردا پرچم را بدست کسی میدهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند «۱».

۷- پیامبر فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها و سنگین را می‌گذارم کتاب خدا و عترتم (اهل بیت) و اینکه آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، و هیچ یک از مدعیان خلافت

(۱) الطرائف: ص ۱۵۱/ ح ۲۳۰- ارشادا...: ص ۳۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۴

ادعا نکردند که از اهل بیت و عترت پیامبر باشند «۱».

۸- پیامبر اکرم فرمود: من شهر علمم و علی در آن است «۲».

۹- علی (ع) عالم‌ترین و شجاع‌ترین، جنگجو‌ترین و در قضاوت داناترین فرد صحابه بود.

۱۰- خلفا در مشکلاتشان به علی (ع) مراجعه می‌کردند، و در همین مورد می‌گفتند: «قضیه‌ای رخ ندهد که ابو الحسن آنجا نباشد» و این خود یک ضرب‌المثل در بین آنها شده بود.

و من از باب تیمن و تبرک اینها را ذکر کردم و گر نه فضائل و مناقب مشهور علی (ع) که بین عامه و خاصه ذکر شده است، در وضوح و روشنی به حدی است که مانند آفتاب در وسط روز از وصف و اظهار بی‌نیاز است و در زیادی به اندازه‌ای است که شرق و غرب را پر کرده است و شمارش آن ممکن نیست، با اینکه دشمنان آن حضرت آن ستایشها را از جهت حسد و ظلم و دوستانش از بخل و ترس کتمان کردند.

ابن ابی الحدید با آنچه که در شرح نهج البلاغه ذکر کرده، شیعه را از ذکر مناقب علی (ع) بی‌نیاز نموده است و با وجود بسیاری، باز قطره‌ای از دریای مناقب او را بیان داشته است. وی به صورت صریح یا اشاره عیب و نقص عامه را در ضمن اوصافشان ذکر کرده است، و ابن ابی الحدید از مشایخ و علمای عامه بود، و در شرح نهج البلاغه چیزی ذکر کرده که مضمونش این است:

مردی از اهل بصره در روز غدیر در مشهد (محل شهادت) علی (ع) بود و از رافضی‌ها شنید که خلفا و بعضی صحابه را رفض می‌کنند و

(۱) عیون اخبار الرضا ۲: ص ۶۲ ح ۲۵۹- بحار النوار ۲۳: ص ۱۳۳ ح ۶۹- اکمال الدین: ص ۲۳۴ ح ۴۴.

(۲) بحار الانوار ۴۰: ص ۲۰۱ ح ۴- عیون اخبار الرضا ۲: ص ۶۶ ح ۲۹۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۵

عیب آنها را ذکر کرده آنان را سب می‌کنند، پس به بصره برگشت و پیش قاضی بصره رفت و گفت: در حرم علی (ع) چیز عجیبی دیدم، قاضی گفت: چه دیدی؟ گفت: دیدم شیعه خلفا را سب می‌کنند، قاضی گفت:

آن چیزی است که صاحب قبر یادشان داده است آن مرد گفت: پس چرا ما هم علی (ع) را دوست داریم و هم خلفا را؟ قاضی بلند شد و از دری که پشت خانه‌اش قرار داشت خارج شد و گفت: خدا لعنت کند زنا کار زنا زاده را اگر جواب این دو مسئله را می‌داند.

پس اگر به اقرار آنها علی (ع) به شیعیانش یاد داده باشد، که خلفا را سب «۱» کنند، دشمن آنهاست، پس اگر تو دوستدار علی هستی، محبتش اقتضا می‌کند که خلفا مبعوض تو باشند و اگر دوستدار خلفا هستی محبت آنان اقتضا می‌کند که با علی (ع) بغض داشته باشی، پس چگونه است که هم علی (ع) را دوست داری و هم خلفا را؟

پس، از تعصب خود خارج شو و به آثار بزرگان ملتت نظر بینداز و از دنیايت برای آخرت بهره بگیر.

در اینجا برای تیمن و تبرک به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت خلیفه‌اش (ع) شمه‌ای از سخنرانیهای پیامبر در حجّه الوداع را ذکر می‌کنیم، پس می‌گوئیم: به ابن عباس و ثعلبی و غیر آن دو از عامه نسبت داده شده است، که گفته‌اند:

خداوند پیامبرش را امر نمود که علی (ع) را آشکارا برای مردم منصوب کند و ولایت او را به آنان خبر دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله ترسید که

(۱) طبق آیه قرآن و لا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ ... آیه ۱۰۸ سوره انعام) سب کردن و یا دشنام دادن حتی کافران درست نیست و دور از شأن علی (ع) است که خلاف آیه عمل کرده باشد و نهج البلاغه مؤید این مطلب است. و اما دوستی اهل سنت (به جز ناصبی‌ها) نسبت

به علی (ع) امر طبیعی است چون اولاً- آنان در حدیث غدیر خم (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) کلمه «مولی» را به معنی دوست گرفته‌اند، ثانیاً علی (ع) را جزو خلفای چهار گانه، و دوستی و احترام او را واجب می‌دانند. بنا بر این صحبت آن قاضی و افرادی نظیر او بی‌مورد و از روی نادانی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۶

بگویند طرفداری پسر عمویش را می‌کند و این معنی بر جماعتی از اصحابش سخت بیاید، پس این آیه نازل شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی (ع) را در روز غدیر خم گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و آیه را خواند. به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: رسول خدا حج را از مدینه آغاز کرد در حالی که به قوم خود جمیع شرایع را جز حج و ولایت تبلیغ کرده بود، پس جبرئیل آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من قبض روح پیامبری از پیامبرانم و رسولی از رسولانم را نکردم مگر پس از آنکه دینم را کامل و حجتم را تأکید کردم. و به عهده تو دو واجب مانده است، که باید آنها را به قومت برسانی یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو، و من زمین خودم را از حجتم خالی نگذاشته‌ام و هرگز خالی نخواهم گذاشت. پس خداوند امر می‌کند که به قومت حج را تبلیغ کنی، خودت حج انجام دهی و هر کسی که استطاعت دارد از حاضرین و اطراف و اعراب با تو فریضه حج انجام دهند، و حج را به آنها بیاموزی همانطور که نماز و زکوة و روزه به آنان آموختی، و آنها را بر این مطلب واقف ساختی همانطور که همه آنچه را که از شرایع بود به آنها ابلاغ کردی.

پس منادی و جارچی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در بین مردم ندا سر داد که:

آگاه باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد حج دارد و می‌خواهد همانطور که شرایع دین را به شما یاد داد، شما را بر مسائل حج واقف سازد، همانطور که بر غیر آن واقف ساخت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد و مردم نیز با او خارج شدند و به او گوش می‌دادند تا ببینند چه می‌کند که آنها نیز مثل او انجام دهند.

پس با آنها فریضه حج را انجام داد و کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج کردند از اهل مدینه و اطراف و اعراب به هفتاد هزار انسان یا بیشتر رسید بر همان عدد اصحاب موسی (ع) که هفتاد هزار نفر بودند که از آنها برای هارون بیعت گرفت و آنها بیعت و عهد را شکستند و پیرو گوساله و سامری شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۷

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خلافت علی بن ابی طالب (ع) بیعت گرفت به مقدار عدد اصحاب موسی، اینان نیز بیعت را شکستند و پیرو گوساله شدند، قدم به قدم و پا به پا بدون تغییر.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم جهت علی (ع) بیعت خواست مردم بین مکه و مدینه جواب مثبت دادند و با او همراهی کردند تا اینکه حضرت در عرفه ایستاد و در آنجا جبرئیل از جانب خدای تعالی خدمت او رسید و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله خدا تو را سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: اجل و مدت تو نزدیک شده است، و من تو را بر چیزی پیشنهاد می‌کنم که چاره و گریزی از آن نیست، پس عهدت را انجام ده، وصیتت را پیش آر و آنچه که از علم و میراث علوم پیامبران قبل از تو، و سلاح و تابوت و جمیع آنچه که از آیات انبیا، نزد تو است، همه را بیاور و به وصی و خلیفه بعد از خودت تسلیم کن، وصی تو حجت بالغه من بر خلقم، علی بن ابی طالب (ع) است، او را برای مردم علم کن و عهد و میثاق و بیعت او را تجدید نما، و بیاد مردم بیاور بیعت و میثاق و پیمان مرا که از آنها گرفتم و آنرا محکم نمودم در مورد ولایت ولی من و مولای هر مرد و زن مؤمن، علی بن ابی طالب (ع). که من قبض روح هیچ پیامبری از پیامبران را نکردم مگر بعد از کامل کردن دینم و اتمام نعمتم به سبب ولایت اولیای من و دشمنی با دشمنان من. و این کمال توحید من و دین من است و اتمام نعمت من بر خلقم به سبب پیروی از ولی من و

اطاعت اوست. و این بدان جهت است که من زمینم را بدون قیّم رها نمی‌کنم و آن را استوار می‌دارم تا اینکه حجّت من بر خلقم باشد.

«پس امروز دین شما را کامل کردم تا آخر آیه» به سبب ولایت ولیّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۸

خودم و مولای هر زن و مرد مؤمن علیّ بن ابی طالب - عبد من و وصیّ نبیّ من و جانشین و خلیفه بعد از او و حجّت رسای من بر خلقم که طاعت او مقرون به طاعت محمّد صلیّ الله علیه و آله نبیّ من است و طاعت او با طاعت محمّد صلیّ الله علیه و آله مقرون به طاعت من است، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، و هر که نافرمانی او کند نافرمانی مرا کرده است. و او را علم و نشانه بین خودم و بین خلقم قرار دادم، هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است، و هر کس به بیعت او شرک آورد، او مشرک است، و هر کس با ولایت او ملاقات کند داخل بهشت می‌شود، و هر کس با عداوت او ملاقات نماید داخل آتش می‌گردد، پس ای محمّد صلیّ الله علیه و آله علیّ (ع) را علم قرار بده و از مردم بیعت بگیر و عهد و میثاق مرا که با آنها محکم بسته‌ام تجدید کن پس من تو را به سوی خودم قبض روح می‌کنم و به سوی خود فرا می‌خوانم. پس پیامبر از قوم خود و اهل شقاق و نفاق از اینکه متفرق و پراکنده شوند و به جاهلیت برگردند ترسید، چون عداوت آنها را با علیّ میدانست، و میدانست که چقدر در درونشان با علیّ (ع) بغض و کینه دارند. و از جبرئیل خواست که از خدا بخواهد که پیامبرش را از مردم حفظ کند، و منتظر شد که جبرئیل بیاید (و آیه‌ای دالّ بر) محافظت او، و حفظ از جانب مردم از سوی خدا بیاورد. پس این موضوع به تأخیر افتاد تا اینکه پیامبر به مسجد خیف رسید.

پس جبرئیل در مسجد خیف آمد و امر کرد که پیامبر به عهدش وفا کند و علیّ (ع) را برای مردم قیّم قرار دهد ولی نگه داشتن پیامبر صلیّ الله علیه و آله و حفظ او از مردم را که پیامبر می‌خواست نیاورده بود، تا اینکه حرکت کردند و به محلیّ به نام «کراع الغمیم» در بین مکه و مدینه رسیدند پس جبرئیل آمد و همان را که قبلاً آورده بود به او فرمان داد بدون اینکه در باره حفظ و نگهبانی او از مردم ذکری به میان آورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۷۹

پس پیامبر به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل من می‌ترسم که قومم مرا تکذیب کنند و قول مرا در حقّ علیّ (ع) قبول نکنند، پس به راه خود ادامه داد تا به غدیر خم رسید که سه میل به جحفه مانده بود، پنج ساعت از روز گذشته بود و او را از تبلیغ نکردن نهی کرد، و به او نهیب زد، و عصمت و حفظ از مردم را آورد و گفت یا محمّد صلیّ الله علیه و آله خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و جلو جمعیت نزدیک جحفه رسیده بود آنها را امر به برگشتن نمود و به آنان که در عقب بودند دستور توقّف را در آن مکان داد، تا اینکه علیّ (ع) را برای مردم اقامه نماید و به مردم تبلیغ کند آنچه را که در حقّ علیّ (ع) از جانب خدا نازل شده است و جبرئیل به پیامبر خبر داد که خداوند او را از مردم حفظ خواهد کرد، وقتی نگهبانی و حفظ پیامبر از طرف خدا آمد منادی را دستور داد که در بین مردم ندا سر دهد که برای نماز جمع شوند، و آنهایی که جلو رفته‌اند برگردند و آنهایی که عقب هستند همانجا توقّف کنند.

پس از جانب راست راه مقداری به طرف مسجد غدیر مایل شد و خود را به آنسوی کشید، و این کار را جبرئیل از طرف خدا دستور داده بود، و در آنجا دو درخت بود پیغمبر صلیّ الله علیه و آله دستور داد تا زیر آن درختها را جارو کنند، و از سنگها به شکل منبر درست کنند که مشرف بر مردم باشد، پس مردمی که جلو بودند برگشتند و اواخر جمعیت همانجا ماندند پس پیامبر روی آن سنگها ایستاد، سپس حمد خدای تعالیّ به جای آورد و بر او ثنا گفت ... تا آنجا که گفت: من به خدا و کتابها و ملائکه‌هایش ایمان می‌آورم و امرش را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و به هر کاری که رضای خدا در آن باشد، مبادرت می‌ورزم و

تسلیم قضای او هستم و رغبت در طاعت او و ترس از عقوبت او دارم، و اقرار و اعتراف به ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۰

عبودیت برای خدا دارم، و شهادت به ربوبیت او می‌دهم، و آنچه را که به من وحی می‌شود ادا می‌کنم از ترس اینکه اگر انجام ندهم و وحی خدا را نرسانم بلایی بمن برسد که هیچ کس نتواند آنرا از من دفع نماید اگر چه توانایی و قدرت او عظیم باشد، جز او خدایی نیست، زیرا که او به من اعلام نموده است که اگر آنچه را که نازل شده نرسانم رسالت خدا را نرسانده‌ام، و خداوند ضامن من شده است که مرا حفظ کند، و اوست خدای کفایت کننده و کریم، پس به من چنین وحی کرده است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، یا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ فِی عَلٰی وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاَللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

ای گروه مردم من در تبلیغ آنچه که خداوند نازل فرمود کوتاهی نکرده‌ام و من برای شما سبب این آیه را بیان می‌کنم، و آن این است که جبرئیل بر من سه بار فرود آمد و به من از پروردگارم سلام رساند و سلام او این است که من در همین مشهد حضور همه بایستم و به هر سیاه و سفید اعلان کنم که علی بن ابی طالب (ع) برادر من، و وصی من، و خلیفه من، و امام بعد از من است که جایگاه او نزد من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی (ع) است جز اینکه بعد از من پیامبری نیست، و او ولیّ شما بعد از خدا و رسولش است، و خدای تعالی در این مورد آیه‌ای از قرآنش بر من نازل نموده، و آن آیه این است: اِنَّمَا وَلِیُّكُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ ﴿۱﴾ و علی بن ابی طالب (ع) نماز پیا داشته و زکات داده در حالی که راکع بوده است، و خدای عزّ و جلّ در هر حال می‌خواهد که این مأموریت انجام پذیرد، و ای مردم من از جبرئیل درخواست کردم که مرا از تبلیغ این موضوع به شما معاف بدارد چون من علم دارم به اندک بودن متّقین و کثرت منافقین و خیانت گناهکاران، و حیل‌های کسانی که اسلام

(۱) سوره مائده (۵)، آیه ۵۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۱

را به استهزا می‌گیرند، کسانی که خداوند آنها را در کتابش وصف نموده است: که به زبان می‌گویند آنچه را که در دل‌هایشان نیست، و آنها آسان و کوچک حساب می‌کنند در حالی که نزد خدا بزرگ است، و کثرت اذیت‌های آنها نسبت به من که در دفعات متعدّد صورت گرفته است تا جایی که مرا «اذن» یعنی گوش نامیده‌اند، و گمان کردند که من چنین هستم و این از آن جهت بود که علی (ع) زیاد ملازم من بود و من به او روی می‌آوردم.

تا اینکه خداوند در این مورد این آیه را نازل فرمود: وَ مِنْهُمْ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُوْنَ هُوَ اُذُنٌ قُلُّ اُذُنٌ عَلٰی الَّذِیْنَ یَزْعُمُوْنَ اَنَّهُ اذن خیر لکم ... تا آخر آیه «۱» و اگر می‌خواستم اسمهای آنها را بگویم می‌گفتم، و اگر می‌خواستم به آن اشخاص اشاره بکنم، می‌کردم، و اگر می‌خواستم آنها را معرفی کنم، معرفی می‌کردم و لکن من به خدا قسم در امور آنها بزرگواری بخرج دادم. و با همه اینها خداوند از من راضی نمی‌شود مگر اینکه آنچه را که به من نازل شده تبلیغ کنم، سپس این آیه را خواند: یا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ فِی عَلٰی وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاَللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پس ای مردم بدانید که خداوند علی را برای شما ولی و امام نصب کرده است، و طاعت او را بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان، به احسان و نیکی واجب کرده است. و بر روستائی و شهری و بر عجم و عرب و آزاد و بنده و کوچک و بزرگ و بر سفید و سیاه و بر هر موجودی، حکم او مجری و قولش جایز و امرش نافذ است، و مخالف او نفرین شده و موافق او رحمت شده است. هر کس او را تصدیق کند خدا او را می‌بخشد، و نیز کسی را که از علی (ع) بشنود و اطاعت کند، می‌بخشد.

ای مردم البته اینجا آخرین جایی است که من می‌ایستم و سخن

(۱) سوره توبه (۹)، آیه ۶۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۲

می‌گویم پس بشنوید و اطاعت کنید و مطیع امر پروردگارتان باشید، چون خدای تعالی پروردگار و ولی و معبود شماست، سپس بعد از او رسولش محمد صلی الله علیه و آله ولی شماست که الان ایستاده و با شما سخن می‌گوید، سپس بعد از من علی (ع) ولی شما و امام شما به سبب امر خدا، مربی شما می‌باشد، سپس امامت در ذریه من از فرزندان علی (ع) است تا روز قیامت، روزی که مردم خدا و رسولش را ملاقات کنند، حلالی نیست جز آنچه خدا آنرا حلال کرده، و حرامی نیست جز آنچه که خدا آنرا حرام کرده، و خداوند حلال و حرام را به من شناساند و آنچه را که پروردگار من از کتاب و حلال و حرامش بمن داده بود من نیز به علی (ع) دادم.

ای گروه مردم هیچ علمی نیست مگر اینکه خداوند آنرا در من حفظ و نگهداری نمود، و هر علمی که من یاد گرفتم آنرا در علی (ع) امام متقین حفظ و نگهداری کردم، و هیچ علمی نیست مگر اینکه من آنرا به علی (ع) آموختم، و آن امام مبین است. ای گروه مردم او را گم نکنید، و از او نفرت نکنید و از ولایت او خودداری نورزید، او به حق راهنماست و به آن عمل می‌کند، و باطل را می‌برد و از آن نهی می‌کند، و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای جلوی او را نمی‌گیرد. او اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، و او کسی است که جانش را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، و کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و کسی از مردان جز او با رسول خدا صلی الله علیه و آله عبادت خدا را نمی‌کرد.

ای گروه مردم او را برتر بدانید که خدا او را برتری داده و به او روی بیاورید که خدا او را نصب کرده است.

ای مردم او از جانب خدا امام است، و خداوند هرگز توبه منکر ولایت او را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد و این کار را خداوند بر خودش حتم نموده است که مخالفان امر او را به شکنجه سختی عذاب نماید که ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۳

جاودانه در عذاب باشند، پس بر حذر باشید از اینکه نسبت به علی مخالفت ورزید که در این صورت به آتشی می‌رسید که هیزم و آتش زنه‌اش مردم و سنگ است که آماده برای کافران است و قُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ «۱».

ای مردم به خدا قسم پیامبران و رسولان گذشته به من مژده داده‌اند و من خاتم انبیا و مرسلین هستم و حجت بر جمیع آفریدگان از اهل آسمانها و زمین‌ها هستم. پس هر کس در این گفتار شک کند کافر است به کفر جاهلیت اول، و هر کس در چیزی از گفتار من شک کند در همه آنها شک کرده، هر کس در همه گفتار من شک کند برای او آتش جهنم (مهیا) است.

ای گروه مردم خداوند این فضیلت را به من بخشیده است، بر من منت گذاشته و احسان کرده است، جز او خدائی نیست و من همیشه روزگار و بر هر حال او را می‌ستایم.

ای مردم علی (ع) را برتر بدانید که او پس از من برتر از هر مرد و زن است، خداوند به وسیله ما روزی فرستاده و به واسطه ما خلق باقی مانده است، کسی که این قول مرا رد کند اگر چه (باطنا) موافق آن (رد) نباشد ملعون است، ملعون و مغضوب است، مغضوب. آگاه، باشید که جبرئیل از خدای تعالی این مطلب را به من خبر داده است و می‌گوید: هر کس با علی (ع) دشمنی کند و ولایت او را پذیرا نباشد، لعنت و غضب من بر او باد. پس هر کس نظر کند که برای فردا چه پیش فرستاده است، و از خدا بترسید که مخالفت علی بکنید، پس نکند قدمی بعد از ثبوتش بلرزد و خدا به آنچه که عمل می‌کنید، آگاه است.

ای مردم علی (ع) در جنب خدا (در پهلو و کنار خدا) است زیرا در کتابش نازل فرموده: يَا حَسْرَتِي عَلِيٌّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ «۲»

یعنی

(۲) سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۴

وا حسرتا بر چیزهایی که در جنب خدا از دست داده و افراط کرده‌ام.

ای مردم در قرآن تدبّر کنید، و آیات آن را بفهمید، و به محکماتش نظر اندازید و متشابهش را پیروی نکنید، پس به خدا قسم هرگز کسی برای شما بازدارنده‌های آنرا بیان نمی‌کند و تفسیرش را برای شما روشن نمی‌کند مگر کسی که من دست او را گرفتم و او را با خودم بالا- آوردم و بازوی او را گرفته‌ام، و من به شما یاد میدهم و اعلان می‌کنم که هر کس که من مولای او باشم این علی مولای او است و او علی بن ابی طالب (ع) «۱» برادر و وصی من است، و دوستی او از جانب خدا بر من نازل شده است.

ای مردم علی (ع) و پاکیزگان از فرزندان من ثقل اصغراند. و قرآن ثقل اکبر است، پس هر یک از آن دو از دیگری خبر می‌دهد و موافق با آن است و از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، آن دو امین‌های خدا در میان خلقتش حکام خداوند در زمینش هستند، آگاه باشید که من ادا کردم، آگاه باشید که من رساندم، آگاه باشید که من شنوادم، آگاه باشید که من واضح و روشن ساختم. آگاه باشید که خدای عزّ و جلّ به من فرمود و من نیز از جانب خدا گفتم، آگاه باشید که امیر مؤمنان جز این برادرم نیست، و امارت مؤمنین بعد از من برای کسی جز علی حلال نیست.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به بازوی علی زد و او را بلند کرد، و از اوّل سخنرانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بالای منبر رفته بود علی را بلند کرده بود تا جایی که پای علی (ع) با زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی شده بود، سپس فرمود: ای مردم این علی (ع) برادر من و وصی من، و نگهبان علم من، و خلیفه من بر ائمتم است، علی تفسیر کتاب خدا و دعوت کننده به سوی خداست، و عمل کننده به چیزی است که خدا راضی است و جنگ

(۱) من كنت مولاه فهذا علي مولاه و هو علي بن أبي طالب، ... [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۵

کننده با دشمنان خداست و همیشه و پی در پی مشغول طاعت خدا و نهی کننده از معصیت اوست، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و امیر مؤمنان (ع)، و امام هادی و راهنما (ع)، و قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین است به امر خدا می‌گویم، نزد من گفتار تبدیل نمی‌شود. به امر خدا، پروردگارم، می‌گویم: خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست داشته باشد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن داشته باشد، و لعنت کن بر کسی که او را انکار کند، و غضب کن بر کسی که حق او را انکار کند، خدایا تو بر من چنین نازل فرمودی که امامت از آن علی (ع) ولی تو است. و تو ای خدا وقت بیان کردن این موضوع و نصب علی (ع) جهت خلافت، دینشان را کامل و نعمت را بر آنها تمام کردی و راضی شدی که اسلام دین آنها باشد. پس فرمودی: وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱» بار خدایا من تو را گواه می‌گیرم که من ابلاغ کردم.

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت علی (ع) کامل کرد، پس هر کس که به او و به جانشین او از فرزندان من از صلب علی (ع) تا روز قیامت و حضور در برابر خدای تعالی اقتدا نکند اعمالش تباه شده، در آتش جاوید خواهد بود و عذاب او تخفیف داده نمی‌شود و مهلتی برایش نیست. ای مردم این علی (ع) است یاری کننده‌ترین شما بر من و سزاوارترین شما به من و نزدیکترین شما به سوی من و عزیزترین شما بر من است، و خدای تعالی و من از او راضی هستیم و آیه رضایت خدای نازل نشد، مگر اینکه علی (ع) در آن آیه است، و خداوند مؤمنین را خطاب نکرد مگر اینکه به علی ابتدا کرد. و در قرآن آیه مدحی نازل نشد مگر اینکه علی (ع) در آن بود، و خداوند شهادت به بهشت در هیل اُتی عَلَي الْإِنْسَانِ نداد مگر برای علی (ع)، و این سوره را در باره غیر علی (ع) نازل نکرد، و با آن غیر علی (ع) را مدح ننمود.

ای گروه مردم، علی (ع) یاری کننده دین خداست و دفاع کننده، از

(۱) سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۶

رسول خدا و خدا ترس و پاک و هدایت کننده و هدایت شده است، و نبی صلی الله علیه و آله شما بهترین پیامبران و وصی شما بهترین وصی ها، و فرزندانش بهترین اوصیا هستند. ای مردم ذریه هر پیامبر از صلب همان پیامبر است، ولی ذریه من از صلب علی (ع) است.

ای مردم همانا شیطان آدم را از بهشت به سبب حسد خارج کرد پس حسادت علی را ننمائید که اعمالتان تباہ می شود و قدمهائتان به لغزش می افتد، زیرا که آدم به زمین فرود آمد به سبب یک خطا در حالی که او برگزیده خالص خدای تعالی بود پس شما را چه می شود، در حالیکه شما از کسانی هستید که در بیتتان دشمنان خدا وجود دارد. آگاه باشید که علی (ع) را مبعوض نمیدارد مگر شقی، و علی را دوست نمی دارد مگر پرهیز کار، و ایمان به او نمی آورد مگر مؤمن مخلص.

به خدا قسم در باره علی (ع) سوره عصر نازل شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ «۱» ... تا آخر سوره».

ای مردم من خدا را گواه گرفتم، و رسالتم را تبلیغ کردم، و بر رسول جز رساندن امری روشن چیزی نیست و ما علی الرسولِ إِلَّا الْبُلَاحُ الْمُبِينُ «۲».

ای مردم پرهیزید و بترسید از خدا آنچه را که شایسته پرهیزگاری باشد و نمیرید مگر اینکه مسلمان مرده باشید.

ای مردم به خدا و رسولش ایمان آورید و به نوری که با او نازل شده است پیوندید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا «۳» پیش از آنکه رویها را بازگون کنیم و آنها را به پشت برگردانیم.

ای مردم نور از جانب خدای عز و جل در من است، سپس در علی (ع) داخل شده است، سپس در نسل او تا قائم مهدی که حق خدا را و هر

(۱) سوره عصر (۱۰۳).

(۲) سوره نور (۲۴)، آیه ۵۴، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۸.

(۳) سوره نساء (۴)، آیه ۴۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۷

حقی را می گیرد، او برای ماست زیرا که خدای عز و جل ما را حجت بر مقصیرین و معاندین و مخالفین و ناامیدها و گناهکارها و ستمگرها از جمیع عالم، قرار داده است.

ای مردم من به شما انذار می کنم که من رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم که رسولان قبل از من گذشته و رفته اند آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما به اعقابتان بر میگردید؟ و هر کس به آیین پیشینش برگردد به خدا ضرر نتواند زد و خدا شاکرین را پاداش خواهد داد وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. «۱»

آگاه باشید که علی (ع) موصوف به صبر و شکر است، پس از او فرزندان من از صلب او.

ای مردم بر خدا منت نگذارید که اسلام آورده اید، پس خدا غضب می کند بر شما و عذابی از جانب خدا به شما می رسد که او در کمین است.

ای مردم پس از من پیشوایانی می آیند که دعوت به آتش می کنند و روز قیامت یاری نمی شوند. ای گروه مردم خدا و من از آنان

بیزار هستیم، ای مردم آنها و پیروانشان و یارانسان در درک اسفل از آتش هستند و چه بد است جای متکبرین، آگاه باشید که هم آنان اصحاب صحیفه «۲» هستند پس هر کس از شما به صحیفه‌اش نگاه کند، (و فرمود: بر ذهن مردم این معنی و صحیفه‌ها خطور نکرد مگر جماعت اندکی که سازنده و نویسنده صحیفه بودند) ای مردم من کتاب «قرآن» را پیشوا و ما ترک خود، پس از خود تا روز قیامت گذاشتم و من تبلیغ کردم آنچه را که به تبلیغ آن مأمور خود تا روز قیامت گذاشتم و من تبلیغ کردم آنچه را که به تبلیغ آن مأمور بودم تا بر هر حاضر و غایبی و بر هر کس که شاهد باشد یا نباشد، به دنیا

(۱) سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۴.

(۲) اصحاب صحیفه: آن دسته از کاتبان وحی بودند که آیات وحی را به طور ناقص یا کامل می‌نوشتند ولی هیچکدام احاطه کلی بر تمام وحی از نظر ظاهر و باطن، مانند علی (ع) نداشتند چنانکه خود در نهج البلاغه، خطبه «در صفت خلق آدم» این موضوع را تصریح فرموده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۸

آمده باشد یا نباشد حجت باشد. پس حاضر به غایب برساند و پدر به فرزند تا روز قیامت، و به زودی برخی خلافت را ملک غصبی خود قرار می‌دهند، هان خدا لعنت کند غاصبین و کسانی را که این غصب را قبول کردند و راضی شدند، و آنوقت است که سَنَفُرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاطُ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ «۱» (به زودی به شما ای دو گرانمایه می‌پردازم و بر شما ای دو گروه (که بر آن دو گرانمایه یعنی کتاب و عترت پشت کردید)، شراره آتش و مس گداخته خواهد بود و یاری من شما را نیست). ای مردم خداوند عزّ و جلّ شما را به حال خودتان وانمیگذارد تا اینکه پاک از ناپاک تمیز داده شوند برای اینکه خداوند تبارک و تعالی (از راه لطف) چنین نیست که شما را بر عیب آگاه کند (منظور این است که خداوند عالم به مقتضای قاعده لطف به وسیله پیامبران و اولیایش انواع راهنمایی را در باره سعادت بشر به وسیله کتب آسمانی و احکام و حرکات اولیاء می‌فرماید اگر خدای نکرده بیدار نشدند آنوقت آنانرا بحال خودشان وامی‌گذارد).

ای مردم هیچ قریه‌ای نیست مگر اینکه خداوند به سبب تکذیب آن قریه آن را نابود خواهد کرد و همچنین قریه‌ها را که ظالم و ستمگر باشند هلاک می‌کند چنانکه خدای تعالی ذکر کرده است، و این امام و ولیّ شما و هم او وعده‌های خداست که وعده‌های خدا راست است.

ای مردم به تحقیق که قبل از شما بیشتر گذشتگان گمراه شدند و خداوند آنها را هلاک ساخت و هم او دیگران را نیز هلاک می‌سازد.

ای مردم خداوند به من امر و نهی کرده است، و من نیز علی (ع) را امر و نهی کردم، پس اوامر و نواهی را از پروردگارش آموخت، پس بشنوید امر خدا را تا سالم بمانید و اطاعت کنید ارا تا هدایت یابید و از آنچه نهی فرموده است خودداری کنید تا رشد یابید، و به سوی مقصود

(۱) سوره الزّرحمن (۵۵)، آیه ۳۱ و آیه ۳۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۸۹

و مراد او حرکت کنید تا راههای مختلف شما را از راه خدا دور و پراکنده نسازد. من صراط مستقیم خدا هستم که خداوند شما را به پیروی از من امر کرده است بعد از من علی (ع) است، سپس فرزندانم از صلب علی (ع) ائمه‌ای که به حقّ هدایت می‌کنند و به حقّ می‌گرainند.

سپس قرائت فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... تا آخر سوره. و فرمود در باره من و آنان نازل شده و برای آنها عمومیت پیدا کرده و مخصوص آنان گشته است. اینان اولیای خدا هستند که نه ترسی برای آنان هست و نه اندوهناک می‌شوند، آگاه باشید که حزب خدا همیشه غالب است، آگاه باشید که دشمنان علی (ع) اهل جدایی و شکاف و تجاوز هستند، و برادران شیطانند که از باب فریب بعضی به بعض دیگر گفتاری بیهوده و پوچ را القا می‌کنند. آگاه باشید که اولیای خدا مؤمنینی هستند که خداوند آنها را در کتابش ذکر کرده و فرموده است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... تا آخر آیه». «۱» قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشند و با کسی که با خدا و رسولش دشمنند دوستی کنند ...

آگاه باشید که اولیای خدا کسانی هستند که خدا آنان را وصف نموده و فرموده است: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ «۲» (کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم نیالودند، آنها را امت است و آنها هدایت شده هستند). آگاه باشید که اولیای خدا کسانی هستند که در حال امن و آرامش داخل بهشت می‌شوند و ملائکه آنها را با سلام ملاقات می‌کنند و اینکه پاکیزه بودید پس داخل بهشت شوید در حالیکه جاوید و همیشگی در بهشت باشید. آگاه باشید که اولیاء خدا کسانی هستند که خدا فرموده: «داخل

(۱) سوره مجادله (۵۸)، آیه ۵۸

(۲) سوره انعام (۶)، آیه ۸۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۰

بهشت می‌شوند بدون حساب».

و آگاه باشید که دشمنان آنها کسانی‌اند که در آتش می‌سوزند.

آگاه باشید که دشمنان خدا کسانی هستند که شیبه (صدای وحشتناک) «جهنم» را در حالی که می‌جوشد می‌شنوند، و برای آن ناله‌ای است که هر امتی داخل آنجا می‌شود امت دیگر را لعنت می‌کند.

آگاه باشید که اعداء آنان کسانی هستند که خدای عز و جل در باره آنها گفته: «كَلَّمَا أَلْفَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ تَا آخِر آیه».

آگاه باشید که اولیاء خدا کسانی هستند که از پروردگارشان می‌ترسند و برای آنان مغفرت و اجر بزرگی است.

ای مردم فاصله بین جهنم و بهشت چقدر است، دشمن ما کسی است که خداوند او را ذم و لعن کرده، و دوست ما کسی است که خدا او را دوست دارد و مدح کرده است.

آگاه باشید که من انذار کننده هستم و علی (ع) راهنماست.

ای مردم من نبی هستم و علی (ع) وصی من است، آگاه باشید که خاتم امامان از ما، قائم مهدی است، آگاه باشید که او ظاهر و غالب بر دین است، آگاه باشید که او انتقام گیرنده از ظالمان است، آگاه باشید که او فتح کننده قلعه‌ها و ویران کننده آنهاست.

آگاه باشید که او کشنده هر قبیله‌ای است که از اهل شرک باشد، آگاه باشید که او درک کننده هر خونخواه نسبت به اولیای خداست، آگاه باشید که او یاری کننده دین خدای عز و جل است، آگاه باشید که او نهر پر آبی است که از دریای عمیق سر چشمه می‌گیرد، آگاه باشید که او هر صاحب فضلی را به فضلش می‌نامد و هر صاحب جهلی را به جهلش. آگاه باشید که او برگزیده خدا

و مختار اوست. آگاه باشید که او وارث هر علم و محیط به آن است، آگاه باشید که او از پروردگارش خبر می‌دهد، و به امر ایمانش بیدار کننده است، آگاه باشید که او رشید و سدید (محکم و استوار) است. آگاه باشید ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۱

که کارها به او واگذار می‌شود، آگاه باشید که گذشتگان به او بشارت داده‌اند. آگاه باشید که او حجت باقی می‌ماند و پس از او

حجّتی نیست، و حجّتی نیست جز با او و نوری نیست مگر نزد او، آگاه باشید که کسی بر او غلبه نمی‌کند و کسی علیه او یاری نمی‌شود. آگاه باشید که او ولیّ خدا در زمینش، و حکم خدا در خلقتش و امین خدا در نهان و آشکارش، می‌باشد. ای مردم من برای شما بیان کردم و مطلب را فهماندم، و این علیّ (ع) است که پس از من باید شما را بفهماند، آگاه باشید وقتی که سخنرانی من تمام شد شما را بر بیعت علیّ (ع) و اقرار به او فرا می‌خوانم، سپس بعد از من بر آن بیعت باقی بمانید. آگاه باشید من با خدا بیعت کردم و علیّ (ع) با من بیعت کرده و من برای علیّ (ع) از شما از جانب خدای عزّ و جلّ بیعت می‌گیرم، هر کس که نقض بیعت کند و عهد شکنند بر ضرر و زیان خودش کار کرده است.

ای مردم همانا حجّ و صفا و مروه از شعائر خداست، پس هر کس حجّ بیت یا عمره کند ... تا آخر آیه «۱».

ای مردم حجّ بیت نمائید که هیچ گروهی وارد آن نشدند مگر اینکه بی‌نیاز گشتند، و تخلف نکردند مگر اینکه فقیر و محتاج شدند. ای مردم مؤمنی در عرفه نایستاد، مگر اینکه خدا گناهان گذشته‌اش تا آن وقت را بخشید، مگر پس از آنکه حجّت بر او تمام شد گناهانش را از سر بگیرد.

ای مردم حجّاج یاری می‌شوند و جای نفقه آنها پر می‌شود و خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

ای مردم حجّ بیت را با اعتقاد کامل به دین و تفقّه (بینش و آگاهی کامل) بجا آورید و از مشاهد برنگردید مگر با توبه و باز ایستادن از گناه.

(۱) بقره: ۱۵۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۲

ای مردم آنچنانکه خدا امر فرموده است، نماز بپا دارید و زکات بدهید، پس اگر مدّت طولانی شد و کوتاهی کردید یا فراموش کردید علیّ (ع) ولیّ شما و بیان کننده برای شماست، علیّ (ع) کسی است که خدای عزّ و جلّ بعد از من او را نصب کرده است و او کسی است که خداوند او را خلیفه من و خودش قرار داده است، خیر می‌دهد آنچه را که از او سؤال کنید و بیان می‌کند آنچه را که نمی‌دانید.

آگاه باشید که حلال و حرام بیشتر از آن است که من آن دو را به شمارم و به شما معرفی کنم پس امر به حلال و نهی از حرام می‌کنم در یک مقام، پس من مأمور شده‌ام که با شما عهد ببندم و دست بیعت از شما بگیرم به اینکه قبول کنید چیزی که من در باره علیّ (ع) از جانب خدا آورده‌ام، و همچنین در مورد ائمه بعد از علیّ (ع)، کسانی که آنها از من و از علیّ (ع) هستند، امتی که قائم به امامتند، و از آنهاست مهدی تا روز قیامت که به حق قضاوت می‌کند.

ای مردم هر حلالی که من شما را به آن راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی کردم از آن باز نمی‌گردم و آنرا تبدیل نمی‌کنم، آگاه باشید که این موضوع را به یاد بسپارید و آنرا حفظ کنید و به همدیگر توصیه کنید و آنرا تبدیل و تغییر ندهید.

آگاه باشید که رأس امر به معروف همین است که به گفتار من برسید و شما آنرا به غایبین برسانید و به قبول آن امر کنید و از مخالفتش خودداری کنید و اینکه آن امری است از جانب خدای عزّ و جلّ و از من، و امر به معروف و نهی از منکر محقق نمی‌شود مگر با امام.

ای مردم قرآن به شما معرفی می‌کند که ائمه بعد از علیّ (ع) فرزندان علیّ (ع) هستند و من نیز به شما شناساندم که آنها از من و از علی هستند آنجا که خدا می‌فرماید: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ «۱» ... (و این

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۳

خداپرستی را در همه ذریت خود «تا قیامت» باقی گردانید (...).

و من می گویم: ای مردم مادام که تمسک به آن دو بکنید (قرآن و اهل بیت) هرگز گمراه نمی شوید، بر شما باد تقوی، تقوی، و برحذر باشید از روز قیامت چنانکه خدا فرمود است: **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** «۱» مرگ و حساب و موازین و محاسبه‌ای که بین دو دست (در برابر) پروردگار عالمیان است، و نیز ثواب و عقاب را به یاد آورید، پس هر کس کار خوب انجام دهد به ثواب می رسد و هر کس گناه کند در بهشت برای او بهره‌ای نخواهد بود.

ای مردم شما بیشتر از آن هستید که با یک دست به من بیعت کنید و خداوند عزّ و جلّ بمن امر کرده که از زبانهای شما اقرار بگیرم به چیزی که برای علی (ع) عقد بسته‌ام و آن امیر بودن او بر مؤمنان است، و ائمه‌ایکه بعد از او می آیند از من و از علی هستند و طبق آنچه که برای شما اعلان کرده‌ام، ذریه و نسل من از صلب علی است، پس همگی با هم بگوئید: ما شنیدیم و به آنچه به ما رساندی مطیع و راضی و تسلیم هستیم از جانب پروردگار و پروردگارت در امر علی (ع) و امر فرزندانش از صلب علی (ع) از ائمه (ع)، ما با تو بر این موضوع بیعت می کنیم با دلها و جانهایمان و زبانها و دستهایمان و بر این بیعت و اقرار زنده ایم و می میریم و مبعوث می شویم، و آنرا تغییر نمی دهیم، و شک و ریب بخود راه نمی دهیم، و از عهدمان بر نمی گردیم و عهد و پیمان را نمی شکنیم و اطاعت خدا و تو را و علی (ع) امیر المؤمنین را و فرزندان او، ائمه را قبول میکنیم، کسانی که ذکر کردی و گفتی که آنان از ذریه تو از صلب علی (ع) بعد از حسن (ع) و حسین (ع) هستند.

آن ائمه کسانی هستند که من مکان آنها را از خودم و محل و

(۱) حَجَّ (۲۲) آیه ۱: ... همانا زلزله روز قیامت بسیار حادثه بزرگ و واقعه سختی خواهد بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۴

موقعیت آنها را نزد خودم و منزلت آنها را نزد خدای عزّ و جلّ برای شما بیان کردم و شناساندم، و این موضوع را به شما نیز ادا و بیان کردم، و اینکه حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشتند و پس از علی پدرشان آن دو امام هستند و قبل از علی من پدر آن دو هستم.

و بگوئید: در این مورد ما خدا را اطاعت کردیم، و نیز اطاعت کردیم تو را و علی و حسن و حسین و ائمه‌ای را که ذکر کردی، و ما عهد و پیمانی را اطاعت کردیم که برای امیر المؤمنین گرفته شده است که این اطاعت برخاسته از دلها و روانها و زبانهای ماست و دستهای ما در دست کسی است که محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) را درک کردند و به آن دو با زبان اقرار نمودند. و ما در مقابل این بیعت بدل و عوضی نمی خواهیم، و از خودمان هیچوقت تغییر و تحولی نمی بینیم.

و خدا را شاهد می گیریم که گواهی خدا کافی است و تو نیز بر ما گواه باش، و هر کس که اطاعت کند چه ظاهر باشد و چه پنهان و ملائکه خدا و لشگریانش و بندگانش گواه ما در این باره هستند و خداوند بزرگتر از هر گواه است.

ای مردم چه می گوئید خداوند هر صدای آشکار و نهان هر نفسی را می داند، پس هر کسی هدایت یابد به سود خودش می باشد، و هر کس گمراه شود زیان آن به خودش می رسد، و هر کس بیعت کند با خدای عزّ و جلّ بیعت کرده است که دست خدا بالای دست آنهاست.

ای مردم از خدا بترسید و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسین و ائمه آن کلمه باقی و جاوید بیعت کنید. و خداوند، کسی را که مکر و حيله کند نابود می سازد و کسی را که به عهد وفا کند می بخشد و هر کس پیمان را بشکند به ضرر و زیان خودش آنرا شکسته است.

و بگوئید: پروردگارا ما شنیدیم و اطاعت کردیم ما را به آمرزشت بیامرز و بازگشت ما به سوی تو است، و بگوئید: حمد خدایی راست که ما را به این موضوع راهنمایی کرد و اگر خدا هدایت نمی‌کرد، ما به آن راه نمی‌یافتیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۵

ای مردم فضائل علی بن ابی طالب نزد خدا عزّ و جلّ در حالی که آن را در قرآن نازل کرده است بیشتر از آن است که من آن را در یکجا بشمارم، پس هر کس از آنها به شما خبر داد و آن فضائل را به شما شناساند تصدیقش کنید.

ای مردم هر کس اطاعت کند خدا و رسولش و علی و ائمه‌ای را که ذکر کردم رستگار شده و به رستگاری روشنی رسیده است. ای مردم آنان که به بیعت با او سبقت گرفتند و دوستدار و تسلیم او شدند و پذیرای فرمانروایی او بر امور مؤمنان شدند، آنان رستگار گردیدند و جای آنها در جنّات نعیم است.

ای مردم چیزی بگوئید که خدا از گفتار شما راضی باشد، اگر شما و همه اهل زمین کافر شوند هرگز نمی‌توانند ذره‌ای به خدا ضرر بزنند.

بار الها مؤمنین و مؤمنات را ببخش و بر کافرین و کافرات غضب کن، و الحمد لله رب العالمین.

پس آن قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله را صدا زدند و گفتند: بلی شنیدیم و اطاعت کردیم بر امر خدا و امر رسولش با دلها و زبانها و دستهایمان و هجوم آوردند بر رسول خدا و بر علی (ع) و دست بیعت به آنها دادند، پس اول کسی که دست بیعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی بود «۱»، و باقی مهاجرین و انصار و بقیه مردم بر طبق طبقات و مقدار منزلتشان می‌آمدند و بیعت می‌کردند تا اینکه نماز مغرب و عشاء در یک وقت خوانده شد، و همچنان بیعت می‌کردند و دست می‌دادند سه مرتبه و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر بار که گروهی بیعت می‌کردند می‌فرمود: حمد خدائی را که ما را بر جمیع عالم برتری داد، و

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۵۳-۶۷-الاحتجاج ۱: ص ۵۵-۶۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۶

از همانجا دست دادن برای بیعت سنت و رسم شد آنچنان که کسانی آن را استعمال کرده‌اند که اصلاً برای خلافت و بیعت هیچ حقی نداشته‌اند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۸] ص: ۳۹۶

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸)

ترجمه: ص: ۳۹۶

ای پیامبر به اهل کتاب بگو که ای یهود و نصاری شما ارزشی ندارید تا اینکه به دستورات تورات و انجیل و قرآنی که به شما از جانب خدا فرستاده شد قیام کنید. و همان قرآنی که به شما مسلمین نازل شده (به جای آنکه ایمان آرند) بر کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود در این صورت زیان کفرشان بر آنهاست و تو ای پیامبر بر حال گروه کافران نباید تأسف بخوری.

تفسیر: ص: ۳۹۶

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ يُعْنَىٰ شِمَا از نظر دین چیزی نیستید که قابل اعتنا و ارزش باشید، و اینکه «شیء» نامیده شده یا کنایه از امت است یا خطاب به آنها و اهل کتاب به طریق عموم است و مقصود خطاب امت است به اینکه آنچه که در باره ولایت به آنها نازل شده بپا دارند.

حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ به اینکه اوامر و نواهی آن دو (تورات و انجیل) را بپا دارید. و مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ یعنی قرآن، بدین گونه که حدود آنرا اقامه نمائید و از جمله حدود قرآن امر به ولایت است که همان عمده و مهم است، یا مقصود آن چیزی است که از پروردگارتان در باره ولایت بر شما نازل شده است، که به طور کنایه در اخبار ما آمده است.

و ممکن است گفته شود: و آنچه که از پروردگارتان به زبان پیامبران و جانشینان آنها از گرفتن عهد و پیمان و انتظار فرج به محمد صلی الله علیه و آله بر شما نازل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۳۹۷

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِّن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بسیاری طغیان و کفر یا به طور مطلق است یا اینکه در باره علی (ع) است. البته مقصود در اینجا چیزی است که در باره ولایت نازل شده است، بنحو کنایه. زیرا کافران وقتی که از ولایت منحرف شدند دیگر چیزی در آنها باقی نمانده است که بر آنها تأسف بخوری، و با انحرافشان نمی‌توانند به تو و علی (ع) ضرری برسانند تا تو بر آن تأسف بخوری.

[سوره المائدة (۵): آیه ۶۹] ص: ۳۹۷**اشاره**

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹)

ترجمه: ص: ۳۹۷

البته هر کس از گروندگان به اسلام و فرقه یهودان و ستاره پرستان و نصاری که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکار شود هرگز او را ترسی و اندوهی بر آنچه فوت شود نخواهد بود.

تفسیر: ص: ۳۹۷

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی کسانی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند به سبب قبول دعوت ظاهری و با بیعت عام نبوی. وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ عطف است بر محل اسم «ان» بنا بر قول ضعیف، یا بر محل ان و اسم آن. یعنی از فرقه یهودان و صائبان (ستاره پرستان که به دین خدا متمایل شدند) وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ و نصاری کسانی که ایمان آوردند، با قبول کردن دعوت باطنی و بیعت با علی (ع) با بیعت خاص ولوی و دخول ایمان در قلوب آنان که به سبب این بیعت در قلب باز می‌شود و با باز شدن آن،

ترجمه: ص: ۳۹۹

و گمان کردند که بر آنها فتنه و امتحانی نخواهند بود، پس (از دیدن آیات حق و شنیدن امر خدا) کور و کر شدند (و از امتحان خدا غافل ماندند) پس از آن همه اعمال زشت، باز خدا توبه آنها را پذیرفت باز هم بسیاری دیگر کور و کر شدند و آیات خدا را ندیدند و نشنیدند (بترسند که) خدا به هر چه می‌کند آگاه است.

تفسیر: ص: ۳۹۹

وَ حَسِبُوا یعنی از زیاد ماندنشان در غفلت و اعراض چنین گمان کردند.
أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً که عذاب و امتحانی از جانب خدا به سبب این تکذیب و قتل، نخواهد شد بدین نحو که گناه بزرگ را کوچک شمردند.

فَعَمُوا یعنی از عبرت گرفتن به گذشته کور شدند.

وَ صَمُّوا نسبت به شنیدن حکایات آنان و شنیدن حق کر شدند.

ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ چون آنها توبه کردند و پند انبیاء و جانشینانشان را قبول کردند خدا نیز توبه آنها را پذیرفت.

ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا یعنی یکبار دیگر کور و کر شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۰

كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از آنها، این عبارت بدل بعض از کل است.

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بما يَعْمَلُونَ و خدا آگاه است که آنها چه می‌کنند این معنی در امت محمد صلی الله علیه و آله واقع شده است و مقصود از آیه کنایه از آنهاست.

در کافی از امام صادق (ع) در بیان وجود کنایه آمده است: «و حسبوا أن لا تكون فتنه» فرمود: تا پیامبر در میان آنان بود کر و کور شدند تا اینکه پیامبر قبض روح شد، سپس خداوند توبه آنها را پذیرفت تا اینکه امیر المؤمنین علی (ع) قیام نمود باز کرد و کور شدند تا الآن.

و ممکن است بیان کنایه به وجهی دیگر باشد و آن اینکه گفته شود:

گمان کردند امتحان نخواهند شد، چون در مکه عهد بستند و از دلائل صدق محمد صلی الله علیه و آله کور و کر شدند، سپس وقتی که با علی (ع) به خلافت بیعت کردند خداوند توبه آنان را پذیرفت و باز بعد از آن کور و کر شدند و عهد و بیعت را شکستند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۷۲] ص: ۴۰۰

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲)

ترجمه: ص: ۴۰۰

ولّی هم ندارد، یا از باب اینکه هر یک از نصیر و ولّی آنگاه که تنها استعمال شود اعمّ از آن دو می‌باشد. و ممکن است این کنایه از کسانی باشد که بعد از آن در باره ائمه (ع) همان سخنانی را گفتند که در باره مسیح گفته بودند.

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۷۳] ص: ۴۰۲

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳)

ترجمه: ص: ۴۰۲

البته کسانی که سه خدا را قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) کافر گردیدند و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود و اگر از این گفتار زبان نبندند البته کافران را عذابی دردناک خواهد رسید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۳

تفسیر: ص: ۴۰۳

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ بدان که نصاری مانند یهود و مانند مسلمانان دارای مذاهب مختلفی در فروع و اصولشان هستند. پس بعضی از آنها قائل به اقانیم ثلاثه شدند شامل «اب و ابن و روح القدس»، و اقنوم بمعنی اصل است و اینان معظم نصاری هستند که می‌گویند: خدا یک ذات است و کثرتی در آن نیست و آن دارای سه شأن است که دو شأن پدری و پسری است و یک شأن روح القدس، و وحدت خدا با تعدد شأن از بین نمی‌رود، و اینان از قول به اینکه خدایان سه هستند منع می‌کنند و به اینکه خدا سوم از آن سه تا است، و به فارسی گفته شده:

در سه آئینه، شاهد ازلی پرتو از روی تابناک افکند

سه نگردد بر یشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرنده

و لیکن عوام مقلد چون از محسوسات و کثرت‌ها تجاوز نمی‌کنند وقتی به مثل این گفتارها سخن می‌گویند از آن جز خدایان سه گانه چیزی درک نمی‌کنند، و اینکه خداوند که به اعتقاد آنها پدر است یکی از آن سه تا است، و آنچه را که محققین آنها می‌گویند که خدای تعالی یک حقیقت است و مقوم هر ممکن است و تجلی در هر مظهری می‌کند، و اختصاص بعضی از مظهرها به مظهریت برای شدت ظهور خدای تعالی در آن است و اینکه عیسی (ع) و روح القدس چون هر یک از آن دو تمامترین مظهر خدای تعالی هستند عوام درک نمی‌کنند و همچنین آنچه که به اسم پدر نامیده شده است آنها را به اسم اقانیم خوانده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۴

پس خدای تعالی این گفتار آنان را که از آن تحدید و تشبیه خدای تعالی لازم می‌آید ردّ کرد و آنچه که در روایات وارد شده که خدای تعالی چهارم سه تا است برای اشاره به این است که خدای تعالی قیومیت برای هر چیزی دارد و خداوند با هر مظهری ظهور دارد و داخل در هر چیز است نه به طور ممازجت و نه مثل دخول چیزی در چیزی.

وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ و آن حقیقت غیبی است که در تمام مظهرها ظاهر است.

وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ اگر باز نایستند از چیزی که می‌گویند تا اینکه پیروان به سبب تقلید از متبوعین و علمای خود به خدایان

سه گانه قائل شوند در نتیجه کافر شوند بدون اینکه خودشان بدانند.

لَيْمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ یعنی کسانی که گفتند خدا مسیح است و آنان که گفتند خدا سومی از سه تاست.

عَذَابُ أَلِيمٌ دچار عذابی دردناک می‌شوند. یعنی اینکه آنان با گفتارشان بر خدا چیزی را که در حق او جایز نیست قائل شوند با عذاب دردناک ممتاز می‌شوند، و اما رؤسای آنان که چیزی نگفتند که در حق خدا جایز نباشد و مانند پیروانشان کافر نشدند از این جهت آنان نیز عذاب دارند چون نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند و کلمه‌ای را القا کردند که پیروانشان مقصود از آن را درک نکردند.

(۷۴) أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[سوره المائدة (۵): آیات ۷۴ تا ۷۵] ص: ۴۰۴

اشاره

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵)

ترجمه: ص: ۴۰۴

آیا نایستی از این کفر و شرک به سوی خدا بازگشته توبه کنند و از او آمرزش بخواهند که خدا آمرزنده و مهربان است، مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند و مادرش هم زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو به حکم بشریت غذا تناول می‌کردند. (اگر خدا بودند در زندگانی خود به غذا محتاج نمی‌شدند) بنگر ما آیات خود را (در مورد بشریت مسیح (ع)) روشن بیان می‌کنیم آنگاه بنگر که آنان چگونه به خدا دروغ می‌بندند (مسیح را خدا می‌دانند)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۵

تفسیر: ص: ۴۰۵

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ یعنی بعد از آنکه فهمیدند که این کلمه، کفر و فریب دادن غیر است، آیا توبه نمی‌کنند و به سوی خداوند باز نمی‌گردند.

وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حال است و جهت تعلیل آمده است.

و از او طلب آمرزش نمی‌کنند در حالی که خداوند آمرزنده مهربان است.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ نه اینکه خدا باشد چنانکه گروه اول گفته‌اند، و نه یکی از خدایان سه گانه است چنانکه گروه دوم گفته‌اند.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ یعنی از جهت قول و فعل و حال راست است و اعوجاج ندارد، و به کلمات پروردگارش و به کتب رسولان او تصدیق کرده است و دلیل بر اینکه آن دو خدا نیستند این است که آن دو (مسیح (ع) و مادرش (ع)) کانا یا کُلانِ الطَّعَامِ غذا می‌خوردند، پس با شما شریک می‌شوند در پست‌ترین حالات شما و آن احتیاج به خوردن است، و این کنایه از احتیاج به تخلیه کردن است و کسی که به پست‌ترین حالت‌ها محتاج و مبتلا باشد دیگر نمی‌تواند در بالاترین مقام، و خدا باشد.

انظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ يَعْنِي بِهِ بَيَانِ عَجِيبٍ مَا فِي مَوْرِدِ آيَاتِ قُرْآنِ نِگَاحِ كُنْ بَيْنَ چِگونِه حَالِ عِيسَى وَ مَادَرشِ رَا مَنَاسِبِ بَا فِهْمِ وَ شَأْنِ آنِهَا بَيَانِ كَرْدِيمِ بَه نَحْوِی كِه دِیْگَرِ نَمِی تَوَانَدِ اِنْكَارِ كُنند، یا نَظَرِ بَه بَيَانِ تَرْجَمِه بَيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۴، ص: ۴۰۶

آیات ما بینداز که از جمله آن آیات عیسی (ع) و مادرش (ع) است به نحوی که همه درک می کنند و شکی در آن باقی نمی ماند.

ثُمَّ انظُرْ أَنِّي يُؤْفِكُونَ باز بنگر که چگونه از حق روی می گردانند.

وسط قرار گرفتن «ثم» برای تفاوت بین دو تعجب است، یعنی آنها بعد از این بیان از حق در مورد عیسی (ع) و مادرش (ع) برگشتند، یا بعد از آنکه از آنها آن حالت پست را که عجیب تر از هر عجیب است، دیدند و دانستند، باز از حق باز گشتند.

[سوره المائدة (۵): آیه ۷۶] ص: ۴۰۶

اشاره

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶)

ترجمه: ص: ۴۰۶

بگو ای پیامبر شما کسی را به جای خدا می پرستید که مالک هیچ سود و زیانی در باره شما نخواهد بود. خداست (هر که او را بخواند) می شنود و به احوال همه داناست.

تفسیر: ص: ۴۰۶

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا یعنی عبادت مسیح (ع) می کنید، زیرا بعد از آنکه احتیاج مسیح (ع) به پست ترین حالت ها و عدم توانایی او برای دفع ضرر آن احتیاج از خودش دانسته شد، معلوم می شود که مسیح (ع) مالک نفع و ضرر غیر خودش نیست، پس اهلیت معبود قرار گرفتن را ندارد، و مقصود کنایه از امت است در اطاعت کردن آنها از کسی که نمی تواند ضرر را از خودش دفع کند.

وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ وَ حَالِ آنِکِه شنیدن حاجتها و بر آوردن آنها منحصر در خداست و برای غیر خدا نیست.

الْعَلِيمُ وَ عِلْمِ بَه مَقْدَارِ حاجت ها و کیفیت دفع ضررها و جلب منافع نیز منحصر در خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۷

[سوره المائدة (۵): آیه ۷۷] ص: ۴۰۷

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷)

ترجمه: ص: ۴۰۷

بگو: ای اهل کتاب در دین خود به ناحق، غلو نکنید و از پی خواهشهای آن قومی که گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و

اشاره

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰)

ترجمه: ص: ۴۰۸

آنها هیچگاه از کار زشت خود دست برداشتنند و چقدر آنچه می‌کنند زشت و ناشایسته است، و با آنکه اهل کتاب و مدعی ایمانند باز بسیاری از آنها را خواهی دید که با کافران دوستی می‌کنند و ذخیره‌ای که برای خود از پیش می‌فرستند و آن غضب خداست که بسیار ذخیره بدی است، و آنها را در دوزخ عذاب جاوید خواهد بود.

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۷۴- تفسیر البرهان ۱: ص ۴۹۲/ح ۴- مجمع البیان ۲: ص ۲۳۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۰۹

تفسیر: ص: ۴۰۹

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ یعنی بعضی از آنها از بعضی دیگر نهی نمی‌کنند یا اینکه بازمی‌ایستند. و از علی (ع) است که وقتی تقصیر و کوتاهی در بنی اسرائیل واقع شد اینچنین شد که اگر مردی برادرش را در حال ارتکاب گناه می‌دید او را نهی میکرد ولی او از عمل باز نمی‌ایستاد، و این کار نهی کننده را از آن باز نمی‌داشت که با همدیگر بخورند و بنشینند و بیاشامند تا اینکه خداوند دل‌های بعضی را به بعضی دیگر آمیخت و قرآن در باره آنها نازل شد آنجا که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... تا آخر آیه» و این دلالت می‌کند بر ذمّ انس گرفتن و معاشرت با اهل معصیت.

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و آنچه را که انجام می‌دهند بسیار بد است و این بدی از آن جهت است که بعضی، بعض دیگر از جهت گفتار، فعلا و یا قلبا یکدیگر را نهی نمی‌کردند، و یا اینکه آنها را از کار بد باز نمی‌داشتند.

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا یا بیان حال امت است یا بیان حال اهل کتاب و کنایه از امت، و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا عامّ است که بسیاری از آنان را می‌بینی که به کافران روی می‌آورند.

لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ فَعَلِ مَخْصُوصَ بِهِ ذَمِّ مَحْذُوفٍ است یعنی دوست گرفتن کافران بد است، و آنچه را که از این طریق از پیش برای خود می‌فرستند بسیار بد است.

أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ خَشَمَ خدا بر آنان است. به تقدیر «لام» یا «باء»، یا اینکه همان فعل مخصوص است.

وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ به سبب دوستی با کافران در عذاب جاوید خواهند بود، از امام باقر (ع) است پادشاهان ستمگر را دوست خود قرار می‌دهند، و هوی و هوس آنان را تمجید می‌کنند و زینت می‌دهند تا به منافع دنیوی خود برسند (۱).

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۰

[سوره المائدة (۵): آیه ۸۱] ص: ۴۱۰

اشاره

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱)

ترجمه: ص: ۴۱۰

و اگر اهل کتاب به خصوص یهود به خدا و پیامبر و کتابی که بر او نازل شده است ایمان می‌آوردند البتّه کافران را دوست خود نمی‌گرفتند و لیکن بسیاری از آنها تبهکار و بدکردارند (که با آنها دوستی و یاری می‌کنند).

تفسیر: ص: ۴۱۰

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ آگر به خدا و پیامبر حاضر یعنی محمّد صلیّ الله علیه و آله بنا بر اینکه بیان حال امت باشد، تا پیامبر آنان بنا بر اینکه بیان حال اهل کتاب باشد، ایمان می‌آوردند. البتّه چون لفظ «نبي» مفرد است وجه اول بهتر است. وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ و آنچه در باره علیّ (ع) یا مطلق آنچه که نازل شده است، و مقصود چیزی است که در باره علیّ (ع) نازل شده، ایمان داشتند.

مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ کافران را دوست نمی‌گرفتند چون ایمان با کفر مقابل هم و از هم دورند دوستی با کفار لازم‌اش همنشینی و همراهی با آنان است.

وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و لیکن اکثر آنها از حقّ که عبارت از ایمان است خارج هستند.

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۷۵- مجمع البیان ۲: ص ۲۳۲ سطر ۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۱

جزء هفتم

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۸۲] ص: ۴۱۱

اشاره

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲)

ترجمه: ص: ۴۱۱

همانا دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان را خواهی یافت و با محبت‌تر از همه کس با اهل ایمان آنانند که گویند ما نصرانی هستیم. این دوستی نصاری با مسلمانان بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا هستند و آنها بر حکم خدا تکبر و گردنکشی نمی‌کنند.

تفسیر: ص: ۴۱۱

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا زیرا یهود چون در دنیا فرو رفته و توجه به آخرت نکردند به سبب

دوری زمان پیامبرشان و کهنه شدن شریعتشان و استبدال احکام آن، احوالشان از احوال مؤمنین دور شده است، چون مؤمنین به آخرت توجه کردند و به احکام شرعی متلبس شدند، بنا بر این مجانست و سنخیت بین آنها به هیچ وجه باقی نمی ماند. و عداوت از عدم مجانست ناشی می شود، چنانکه محبت از مجانست ناشی می گردد.

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا گزاشتن اسم ظاهر (الَّذِينَ آمَنُوا) به جای ضمیر برای این است که تصریح به این باشد که ملاک عداوت آنان و محبت اینان فقط ایمان است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى نفرمود «النصاری» زیرا این اسم چون از نصرت مشتق است دلالت می کند بر اینکه آنها انصار خدا هستند، و اگر آنان انصار خدا بودند پیروان محمد صلی الله علیه و آله می شدند، لذا این چنین گفته

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۲

شده است، که آنها گفتند: ما یاری کنندگانیم یا برای اینکه نصرائیت حقیقی به این است که به دین عیسی (ع) متدین باشد با شرایطی که دارد از قبیل بیعت با جانشینان او، و پیمان گرفتن از آنها، از آنان که نصرائیت را بخود بسته اند مانند به خود بستن تشیع است در مورد اکثر شیعیان از کسانی که اصلاً قائل به امامت ائمه دوازده گانه نیستند.

و امّا اسم یهود از آن جهت اطلاق بر یهود می شود که آنها فرزندان یهود بن یعقوب یا از پیروان اولاد او هستند که نبوت در بین آنهاست اگر چه اتفاقاً به دین موسی (ع) گرویده اند.

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسْبِيسِينَ یعنی علمائی که آنها را به احکام انجیل از عقاید و احکام فرعی امر می کنند.
وَرُهبَانًا یعنی زاهدانی که دنیا را ترک کرده و به عبادت و تحصیل آخرت مشغول شده اند.

بدان که هر شریعتی از زمان آدم (ع) تا الآن مشتمل بر سیاسات و عبادات قلبی و عبادات و تهذیبات قلبی بوده است و برای هر یک از آنها اهل و رؤسای بوده اند که برای هر کس که می خواست متوسل به آن احکام شود، آن احکام را بیان می کردند و پیروانی هم داشتند که به آن عمل می کردند.

و رؤسای هر یک از آن احکام در هر ملّتی اسم خاصّی دارد، مانند احبار و رهبان در ملّت نصاری، و موبد و هرید در ملّت عجم، و مجتهد و صوفی، یا عالم و عارف، یا عالم و تقوی در ملّت اسلام.

و مقصود این است که نصاری به واسطه اینکه زمان پیامبرشان دور نبوده و احکامشان کهنه نشده و علمائشان که به زبان گفتار امر بطلب آخرت می کردند منقطع نشده بود، و مرتاض هایشان که به زبان حال طلب آخرت می نمودند هنوز منقطع نشده بود ... در نتیجه اینان با مؤمنین هم جنس بودند و انس می گرفتند، پس آنها از باب مجانستشان مؤمنین را دوست داشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۳

وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و از اطاعت حق تکبر نمی ورزند.

[سوره المائدة (۵): آیات ۸۳ تا ۸۵] ص: ۴۱۳

اشاره

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵)

ترجمه: ص: ۴۱۳

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ عطف است به اعتبار معنی گویا که گفته است: آنان که ایمان آوردند و آیات ما را تصدیق کردند آنان اصحاب بهشت‌اند، و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها یاران دوزخند.

این آیه برای بیان حال منافقین امت است یا کنایه از آنهاست، چه علی (ع) از بزرگترین آیت‌هاست. ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص:

۴۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي مَانُوا إِي كَسَانِي كِه بَا بِيَعْت خَاصَّ وَلَوِي إِي مَانُ آوْرْدِه اِيْد، بِنَا بَر اِيْنِكِه نَظَر آيِه بِه كَسَانِي بَاشَد كِه آيِه دَر بَارِه آَنهَا نَاظِل شَدِه اَسْت، چُون آَنهَا سِه نَفَر بُوْدَنَد كِه يَكِي شَان اَمِيْر اَلْمُؤْمِنِيْنَ بُوْد، وَ عَلِيٌّ (ع) دَر نَرْمَش وَ مَدَارَا هَمْرَاه وَ رَفِيْق كَسِي نَمِي شُوْد مَگَر آَنِكِه مَثَل خُوْدش بَاشَد كِه اِيْمَان دَر قَلْبش دَاخِل وَ سَالِك اِلَى اللّٰه بَاشَد وَ دَر طَرِيْق رَفِيْق اَوْ بَاشَد. يَا مَقْصُوْد بِيَعْت عَامَّ نَبُوِي اَسْت بِنَا بَر اِيْنِكِه نَظَر بِه تَعْمِيْم بَاشَد اِكْر چِه نَزُوْل خَاصَّ اَسْت، چُون نَهِي عَامَّ اَسْت بَرَاي هَمِه مُسْلِمِيْنَ.

لَا- تُحَرِّمُوا بَر خُوْدتَان حَرَام نَكْنِيْد طَيِّبَاتٍ مَا اَحْلَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَ لَا- تَعْتَدُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ اَلْمُعْتَدِيْنَ بَدَان كِه اِنْسَان دَارَاي مَرْتَبِه اِي مَان مُتَعَدِّدِي اَسْت كِه بَعْضِي اَز آَنهَا فَوْق بَعْضِي دِيْگَر اَسْت وَ اِيْن تَا بِي نَهَايْت اِدَامِه دَارَد، وَ تَكَا لِيْف اَلْهِي كِه بَر اَوْ وَاْرَد مِي شُوْد بَرَاي مَرْتَبِه مَخْصُوْصِي اَز اَوْ نِيْسْت، بَلَكِه چِنَانَكِه سَابَقَا دَانَسْتِي بَرَاي مَفَاهِيْم وَاْرَدِه دَر مُوْرَد تَكَا لِيْف مَصَادِيْق مُتَعَدِّدِي اَسْت بَتَعَدَّد مَرَاتِب اِنْسَان كِه بَعْضِي فَوْق بَعْضِي دِيْگَر اَسْت، پَس هَر چِه كِه دَر شَرِيْعَت مَطْهَّر اَز اَلْفَاظ وَاْرَد شَدِه اَسْت اَز جِهْت مَفَاهِيْم عَامَّ آَنهَا جَمِيْع مَصَادِيْق اِن اَلْفَاظ مَقْصُوْد اَسْت بِه نَحْوِي كِه هِيْج مَصَادِقِي اَز مَصَادِيْق اَز اَن كَم نَشُوْد.

پَس اِنْسَان بَر حَسَب مَرْتَبِه نَبَاتِي خُوْد يَك نَوْع مَحَلَّلَات اَلْهِي دَارَد وَ بَر حَسَب مَرَاتِب حَيَوَانِي اَش نَوْع دِيْگَرِي اَز مَحَلَّلَات، وَ بَر حَسَب سِيْنِه نَوْع دِيْگَر، وَ بَر حَسَب قَلْب نَوْع دِيْگَر، وَ بَر حَسَب رُوْح دِيْگَر.

وَ تَحْرِيْم اَلْهِي نِيْز دَر هَر مَرْتَبِه اِي بَر حَسَب هَمَان مَرْتَبِه اَسْت، وَ هَمِچْنِيْن اَسْت تَحْرِيْم اِنْسَان بَر نَفْسش.

پَس مَحَلَّلَات بَر حَسَب مَرْتَبِه حَيَوَانِي وَ نَبَاتِي اَن چِيْزِي اَسْت كِه خُداوْنَد اَنْرَا مَبَا ح سَاخْتِه اَسْت اَز قَبِيْل خُوْرْدَنِي، اَشَامِيْدَنِي، پُوْشِيْدَنِي، وَ مَرَكُوْب سُوَاْرِي، وَ نَكَا ح، وَ مَسْكَن، وَ نَگَا ه كَرْدَنِي هَا. وَ بَر حَسَب سِيْنِه چِيْزِي اَسْت كِه خُداوْنَد اَنْرَا بَرَاي سِيْنِه مَبَا ح كَرْدِه اَز قَبِيْل اَفْعَال اِرَادِي وَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۶

اَعْمَال شَرْعِي وَ تَدْبِيْر اِي مَرَبُوْط بِه مَعَا د وَ مَعَا ش وَ اَخْلَاق زِيَا وَ مَكَا شَفَات صُوْرِي وَ بَر حَسَب قَلْب چِيْزِي اَسْت كِه خُداوْنَد اَنْرَا بَرَاي قَلْب مَبَا ح كَرْدِه اَسْت اَز قَبِيْل اَعْمَال قَلْبِي، وَ وَاْرَدَات اَلْهِي وَ عِلُوْم لَدُنِّي وَ مَشَاهِدَات مَعْنُوِي كَلْمِي. وَ هَمِچْنِيْن اَسْت دَر سَايَر مَرَاتِب وَ طَيِّبَات اَز اِيْن مَحَلَّلَات دَر هَر مَرْتَبِه اِي اَن چِيْزِي اَسْت كِه قُوَاي مَدْرَكِه مَخْصُوْص هَمَان مَرْتَبِه لَدَّت مِي بَرَد.

وَ مَطْلُوق مَبَا ح دَر هَر مَرْتَبِه اِي نَسَبْت بِه مَبَا ح مَرْتَبِه پَا ئِيْن تَر طَيِّب اَسْت، وَ خُداي تَعَالِي دُوْسْت دَارَد كِه بِه اِجَا زِه وَ رَخْصَت هَاي اَوْ اِخْذ شُوْد هَمَان طُوْر كِه دُوْسْت دَارَد بِه وَاْجَبَاتش اِخْذ شُوْد، وَ دُوْسْت نَدَارَد اَز وَ حَرَص وَ تَجَا وُز دَر رَخْصَت هَايش بِه نَحْوِي كِه مَنَجَّر بِه اِنْتِقَال بِه حَرَام بَشُوْد كِه بَا اَصْل شَرْع مَمْنُوْع اَسْت، يَا بِه نَحْوِي كِه مُوْجِب حَرَام گِشْتَن مَبَا ح بُوْدش بَدِيْن نَحْو كِه مَبَا ح رَا اَن قَدْر پَهْن وَ عَرِيْض بَگِيْرِيْم كِه بِه سَبَب زِيَا دِه رُوِي اَز حُدُّ تَر خِيْص بَگَدْرِيْم، چِنَانَكِه خُدا دُوْسْت نَدَارَد اَز رَخْصَت هَايش خُوْد دَارِي شُوْد.

بِنَا بَر اِيْن مَعْنُو آيِه چِنِيْن مِي شُوْد: اِي كَسَانِي كِه اِيْمَان آوْرْدِه اِيْد اَز رَخْصَت هَا اِمْتِنَاع نَكْنِيْد، وَ بِه وَسِيْلِه قَسْم وَ شَبِهِه وَ يَا بِه كَسَا لَت اَن مَانَد اَن چِه رَا كِه قُوَاي مَدْرَكِه بَر حَسَب هَر مَرْتَبِه وَ قُوّه اِي اَز اَن لَدَّت مِي بَر نَد بَر خُوْد حَرَام نَكْنِيْد اَز چِيْز هَا يِي كِه خُداوْنَد اَنْرَا رَا بَرَاي شَمَا مَبَا ح گَرْدَانِيْدِه، زِيَا رَا خُداوْنَد دُوْسْت دَارَد بِنْدِه اَش رَا دَر حَالِي بِيْنِيْد كِه اَز چِيْز هَا يِي كِه بَرَاي اَوْ مَبَا ح كَرْدِه لَدَّت بَرْدِه وَ بَهْرِه مَنْد مِي شُوْد، چِنَانَكِه دُوْسْت دَارَد بِيْنِيْد اَز عِبَادَات وَ مَنَاجَات بَا خُدا لَدَّت مِي بَرَد، وَ خُوْد دَارِي نَكْنِيْد بَدِيْن نَحْو كِه اَز لَدَّت هَاي مَرْتَبِه عَالِي بِه لَدَّت هَاي مَرْتَبِه دَانِي وَ پَا ئِيْن اِكْتِفَا كْنِيْد، زِيَا خُدا دُوْسْت دَارَد بِنْدِه اَش رَا بِيْنِيْد كِه بَر طَلْب لَدَّت هَاي مَرْتَبِه عَالِي اِصْرَار مِي كَنْد، چِنَانَكِه دَر اِيْن حَالَت دُوْسْت دَارَد بِنْدِه اَش رَا بِيْنِيْد كِه اَز مَنَاجَات مَرْتَبِه پَا ئِيْن اِعْرَاض كَرْدِه وَ فَقْط بِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۷

ضروریات و یا آنچه که ترجیح دارد اکتفا کند، و تجاوز نکنید از مباحث خدا به آنچه که ممنوع کرده است، یا در مباح به حد منع و خطر برسید. و آیه اشاره به حد معتدل و متوسط بین تفریط و افراط در همه چیزهاست، از افعال و طاعات و اخلاق و عقاید و سیر الی الله، زیرا که مطلوب از کسی که سیر الی الله می کند این است که بین افراط جذب و تفریط سلوک قرار بگیرد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۸۸] ص: ۴۱۷

اشاره

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸)

ترجمه: ص: ۴۱۷

و از هر چیز حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما کرده است، بخورید و از آن خدائی که به او گرویده‌اید، بترسید.

تفسیر: ص: ۴۱۷

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا در هر مرتبه آنچه حلال و پاکیزه است بخورید وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدا بترسید و از حد رخصت (مجاز) تجاوز نکنید و به مرتبه حظر (منع) نرسید، زیرا باید هر دو فقره (رخصت و منع) مطابق دو فقره سابق (افراط در جذب و تفریط در سلوک) باشند، یا در اعتدا و تجاوز و در تحریم رخصت‌های خدا به تقوی وابسته باشید اعم از اینکه در مورد تحریم و یا اعتدا می باشد (یعنی سیر الی الله سالک باید بین افراط در جذب و تفریط در سلوک باشد).

الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ توصیف خدای تعالی به این وصف برای تهییج است.

حکایت علی (ع) و بلال و عثمان بن مظعون در قول خدای تعالی كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا از امام صادق (ع) روایت شده که این آیه در باره مولای ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۱۸

امیر المؤمنین (ع) و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده است. اما امیر المؤمنین (ع) پس سوگند یاد کرد که شب را نخوابد و بلال سوگند یاد کرد که در روز ابد افطار نکند، و نقل شده است که سوگند یاد کرد با پروردگارش مناجات نکند، و اما عثمان بن مظعون سوگند یاد کرد که هیچوقت نکاح نکند.

و طبق نقلی که شده است «۱»، مدتی از این قضیه گذشت که زن عثمان بر عایشه داخل شد، و زن عثمان زن زیبایی بود، پس عایشه گفت:

چگونه است می بینم که تعطیل کردی و آرایش نکردی؟ گفت: برای چه کسی آرایش کنم؟ پس به خدا سوگند که همسرم با من از فلان وقت تا کنون نزدیکی نکرده است، زیرا او رهبانیت اختیار کرده، و پلاس پوشیده، و زاهد در دنیا شده است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد عایشه این خبر را به او داد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد و ندای نماز جماعت داد و مردم جمع شدند و بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و سپس گفت: برای چه اقوامی طئیات را برای خودشان حرام می کنند؟! من شب می خوابم و نکاح می کنم، و در روز افطار می کنم، پس هر کس از سنت من روی بگرداند از من

نیست.

پس این سه نفر بلند شدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما سوگند یاد کردیم بر این مطلب، پس خداوند آیات سوگند را که می‌آید نازل فرمود.

اشکالی که به این قضیه وارد شده این است که اولاً مثال اینگونه عتاب و سرزنش‌ها، و نسبت تحریم و تجاوز و پرهیز و لغو قسم مناسب مقام علی (ع) نیست. ثانیاً علی (ع) یا عالم به این بود که تحریم حلال اگر با استبداد رأی باشد بدعت و گمراهی است و لو با نذر و شبه نذر باشد (چنانکه خبر به آن دلالت کرد که مرجوح است و رضای خدا در آن

(۱) تفسیر البرهان ۱: ص ۴۹۴/۱۸ - تفسیر القمی ۱: ص ۱۷۹ - تفسیر الصافی ۲: ص ۷۹

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۴۱۹

نیست و با اینحال بر خودش حرام کرده است) و یا جاهل به این امور است که هر دو وجه مناسب مقام علی (ع) نیست. جواب بر نقض این اشکال قول خدای تعالی است که در حق رسولش صلی الله علیه و آله فرمود: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ «۱» (ای پیامبر چرا آنچه را خدا که برای تو حلال قرار داده است حرام می‌کنی تا رضایت زنان را بجویی) و جواب حلیت قضیه (روا بودن حد آن) برای طالبین آخرت و سالکین الی الله که با علی (ع) به ولایت بیعت کرده‌اند و با قدم صدق و راستی پیرو او شده‌اند و از نفخات نشئه او در حال سلوک استشمام نموده‌اند ... این است که گفته شود:

سالک الی الله سلوکش وقتی تمام می‌شود که بین نشئه جذب و سلوک را جمع کرده باشد بدین معنی که معتدل و متوسط بین تفریط سلوک محض و خالص و بین افراط جذب صرف بوده باشد، چون اگر فقط در نشئه سلوک باشد به سبب سردی سلوک طبعش جامد می‌شود و از سیر می‌ایستد، و اگر فقط در نشئه جذب باشد با حرارت جذب از افعال و صفات و ذاتش فانی می‌شود به نحوی که از او نه اثری می‌ماند و نه خبری، و او در این هنگام اگر چه در راحتی است ولی ناقص است در کمال نقص چون آنچه که از او مطلوب است برگشتن نزد پروردگارش با سربازان و خدم و پیروان و حشمش می‌باشد، و آن جدا شدن از کل هستی و شتاب در جهت وحدت اوست.

پس سالک به سوی خدا اگر بخواهد سلوکش تکمیل گردد، بستگی به این دارد که در جذب و سلوک، برودت و سردی سلوکش به وسیله حرارت جذبش شکسته شود.

پس جذب و سلوک مانند شب و روز است یا مانند تابستان و زمستان است، از آن جهت که آن دو به سبب تضادی که دارند موالید را

(۱) سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۴۲۰

تربیت می‌کنند، و در عین تنازع و دعوا الفت دارند و متوافقند. آنگاه که این مطلب را دانستی بدان که سالک وقتی در نشئه جذب باشد و از شراب شوق زنجبیلی بنوشد مستی و طرب و وجد، به او دست می‌دهد به نحوی که در نظرش جز خدمت به محبوب چیزی نمی‌آید و هر چیزی که منافی آن خدمت باشد سنگین و وبال بر خودش و ناخوشایند مولایش می‌بیند، پس تصمیم می‌گیرد آن را دور اندازد و عزم می‌کند که اشتغال به آن را ترک کند، و آن از کمال طاعت است نه اینکه چنانکه بعضی گمان کرده‌اند ترک طاعت باشد.

پس مانعی ندارد که امیر المؤمنین (ع) در حال سلوکش در آن نشئه واقع شده و بر خودش هر چیزی را که او را از خدمت باز دارد

حرام کرده باشد، زیرا کمال اهمّیت را به طاعت می‌داده است. و چون تحصیل کمال تامّ جز با جمع بین دو نشئه محقق نمی‌شد محمّد صلی الله علیه و آله او را از شراب سلوک کافوری سیراب کرد و او را به نشئه سلوک برگردانید، چون آن حضرت مکمل و مربّی علیّ (ع) و دیگران بود.

و از همین جاست که گفته‌اند حتما باید برای سالک شیخی باشد و گر نه نزدیک می‌شود که در ورطه‌های مهلک بیفتد. و هیچ نقصی در امثال این سرزنش‌ها بر دوستان نیست بلکه در آنها نوعی لطف و ترغیب در خدمت است که مخفی نیست.

و علیّ (ع) می‌دانست که کمال حاصل نمی‌شود مگر به سبب هر دو نشئه، و لکن او در حین جذب می‌بیند که هر چیزی که او را از خدمت باز دارد آن ناخوشایند محبوب است و لذا ترک آن را ترجیح می‌دهد و سوگند بر ترکش یاد می‌کند.

یا اینکه گفته می‌شود: علیّ (ع) چون در تکمیل سالکین الی الله شریک رسول صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی (ع) هستی»، و او دارای شأن دلالت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۱

راهنمایی بود و محمّد صلی الله علیه و آله دارای شأن ارشاد، و مرشد با نشئه نبوی شأنش تکمیل سالک بر حسب نشئه سلوک است و اگر با نشئه ولوی و شأن ارشاد می‌باشد شأنش به حسب جذب کامل کردن می‌باشد.

و دلیل و راهنما نیز با نشئه ولوی شأنش تکمیل کردن به حسب نشئه نبوی‌اش باشد، شأن «دلیل» بودن او تکمیل به حسب سلوک می‌باشد.

پس دلیل با ولایتش سالک را به حضور نزدیک می‌کند و به او آداب حضور و طریق عبودیت را می‌آموزد به طوری که التفات به ماسوای معبود نکند و جمیع مانع‌ها را از راهش بردارد و مرشد با نبوتش او را از حضور دور می‌سازد و به سلوک نزدیکش می‌کند و او را در آن ترغیب می‌کند، پس هر دو، مرشد و دلیل در کارشان مانند دو نشئه متضادّ و متوافق‌اند ... و چون چنین بود لذا امیر المؤمنین (ع) وقتی بلال و عثمان (بن مظعون)، را دید که آماده نشئه جذب هستند، آنها را به آن نشئه ترغیب کرد بدین گونه که چیزهای لذّت آور و پیش پا افتاده‌ای که به آن انس گرفته‌اند ترک کنند و خود نیز با آن دو شریک شد تا شوق آن دو را تکمیل کند تا جذب آن دو تمام و کامل گردد، و چون مدّتی گذشت و رسول صلی الله علیه و آله دید که برگشتن آنها به سلوک موافق تر و نافع تر به حال آنهاست آنها را به نشئه سلوک برگردانید و با لطیف‌ترین عتاب و سرزنش آنها را مورد عتاب قرار داد، و هیچ نقصی بر امیر المؤمنین (ع) وارد نمی‌آید و چون آنها بعد از ملامت رسول صلی الله علیه و آله گفتند ما سوگند یاد کردیم و این آیه نازل شد که:

[سوره المائدة (۵): آیه ۸۹] ص: ۴۲۱

اشاره

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَا لِكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۲

ترجمه: ص: ۴۲۲

خدا به قسمهای لغو و بیهوده شما را مؤاخذه نخواهد کرد و لکن به آن قسمی که از روی عقیده قلبی یاد کنید مؤاخذه خواهد کرد کفار آن قسم طعام دادن برده فقیر است از آن طعام متوسّط که غالباً برای اهل خود آماده می‌سازید یا جامه بر آنان بپوشانید یا یک بنده آزاد کنید و هر کس توانائی آن ندارد سه روز روزه بگیرد. این است کفار سوگندهائی که یاد می‌کنید و باید به ادای کفار، حرمت سوگندهای خود را نگاه دارید. خدا آیات خود را بدین گونه برای شما روشن بیان می‌کند شاید که شکر او را به جای آرید.

تفسیر: ص: ۴۲۲

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ خدای شما را به قسمهای بیهوده بازخواست نمی‌کند، آن قسمی چنانکه عادت عوام است برای تأکید در کلام آورده می‌شود.

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ «ما» (بما عقدتم) مصدریه است و آن موافق قول خدا بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ است، یا موصوله است و معنی آن این است:

ولی به آن چیزهائی که در باره‌شان قسم یاد کردید از جهت سوگند خوردن بر آنها، اگر سوگند را شکستید شما را مؤاخذه می‌کند (إذا حنتم) (اگر سوگند را شکستید) حذف شده چون معلوم است.

ولی خداوند برای رفع مؤاخذه برای شما کفارّه اندکی از باب ترحم قرار داده است.

فَكَفَّارَتُهُ یعنی کفارهای که گناهش را بپوشاند یا از بین ببرد.

إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ پس هر گاه ده مسکین را از آنهائی که صاحب عائله‌اند اطعام کردید نقصان تعظیم اسم مرا جبران کرده‌اید، آنوقت مستحق رحمت من می‌شوید.

أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ یا پوشاندن

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۳

آنها یا یک برده آزاد کردن اما اگر مالک طعام و پوشاک و بنده نباشید و قیمت آنها را نیز نداشته باشد سه روز روزه بدارید زیرا خداوند بر شما آسانی را می‌خواهد و سختی را روا نمی‌دارد.

ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ این است کفارّه آن وقتی که قسم را شکستید.

وَ أَخْفِظُوا أَيْمَانَكُمْ پس سوگندهای خود را حفظ کنید و آنرا برای هر کاری بذل نکنید بدین گونه که اسم خدا را تعظیم کنید و اگر سوگند یاد کردید خلاف آنرا عمل نکنید، و اگر با خلاف کردن سوگند را شکستید کفارّه بدهید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بدین طریق خداوند آیات حدود و شرایعش را برای شما بیان می‌کند.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ باشد که شما شکر نعمت تعلیم و آسان کردن کارها را به جای آرید.

بدانکه قسم یا از مؤکدات کلام است که آن قسم لغو نامیده می‌شود، و یا با قصد و نیت یمین است و آن یا بر ترک کار خوب است یا بر بجا آوردن کار بد که آن هم لغو است زیرا که کفارّه آن بجا آوردن کار خوب و ترک کار بد است.

یا اینکه قسم برای انجام دادن کار خوب و ترک کار بد است، و آن عزم و اراده‌ای است که باید بر متعلق آن حفظ شود یعنی نباید قسم بشکند و مخالفت شود و اگر شکست باید کفارّه بدهد به آنچه که ذکر شد. و یا سوگند غموس است و آن این است که قسم یاد کند تا حق مسلمانی را منع کند یا حق او را بناحق بگیرد و آن سوگندی است که موجب آتش است. و اما سوگند یاد کردن جهت دفع ادعای باطل یا احقاق حق. پس آن سوگند به جهت قطع خصومت‌ها مشروع است و لکن کراهت این قسم و همت

گماردن به اینکه چنین سوگندی یاد نکند از ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۴

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخذُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

ترجمه: ص: ۴۲۵

و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را اطاعت کنید، و بترسید که از اینکه روی از اطاعت خدا بگردانید پس بدانید بر رسول جز آنکه به آشکارا حکم خدا را ابلاغ کند تکلیفی نخواهد بود.

بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند باکی نیست در آنچه از مأكولات خوردند هر گاه تقوی پیشه گرفته ایمان آرند و کارهای نیک کنند (و اگر به ریب و گناهی افتادند) باز پرهیزکار شوند و ایمان آورند (و اگر دیگر بار لغزش کردند) باز پرهیزکار و نیکوکار شوند که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تفسیر: ص: ۴۲۵

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ در خصوص نهی از چهار چیزی که ذکر شد یا در هر چیزی که به آن امر شدید یا از آن نهی شدید، و به طور کلی عمده‌تر از همه و غایت همه آنها امر به ولایت یا در امر به ولایت است

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۴۲۶

مخصوصا چون اطاعت در ولایت غایت همه طاعت‌ها و مستلزم همه طاعت‌هاست.

وَ اخذُوا و از عقوبت مخالفت با خدا و رسول بر حذر باشید.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر از خدا و رسول صلی الله علیه و آله رو گردانیدید.

فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس بدانید که از رو گرداندن شما نقصی بر رسول صلی الله علیه و آله وارد نمی‌آید در حالی که او آنچه را که مأمور به تبلیغ آن بوده تبلیغ کرده است.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ این جمله‌ها در مقام تعلیل (ذکر دلیل و علت) امر به اجتناب و طاعت است، بدان که برای انسان از اوان تمیزش تا آخر مراتبش دارای تطورات و تحولات و نشأتی است، و بر حسب هر نشئه برای او اعمال، و اراده‌ها، و بدیها و خوبیهای است.

و برای سالک به سوی خدا تا آخرین مراتب بی‌نهایتش مقامات و مراحل و سفرها و منازل است.

تقوی گاهی بر حفظ و خودداری از هر چیزی که برای انسان ضرر دارد اطلاق می‌شود چه در حال و چه در مآل (عاقبت)، و این معنای لغوی تقوی است، و تقوی به این معنی می‌تواند قبل از اسلام و قبل از ایمان و با اسلام و ایمان و بعد از آن دو تحقق یابد.

و گاهی تقوی بر خودداری از چیزی که توجه انسان را از ایمان بر می‌گرداند اطلاق می‌گردد، تقوی به این معنی می‌تواند با اسلام و قبل از ایمان باشد و یا با ایمان ولی در مرتبه اسلام باشد، چون مادام که اسلام نیارود تصوّر نمی‌شود که بتواند به ایمان توجه کند و بدان راه یابد تا اینکه تصوّر شود چیزی او را از ایمان برگرداند و در باره خودداری از آن چیز صحبت کنیم. و تقوی به این معنی عبارت از خودداری نفس است از

ترجمه بیان السعادة، ج ۴، ص: ۴۲۷

همه مخالفتهای شرعی و گاهی اطلاق می‌شود بر چیزی که او را از راهی که به غایتش می‌رساند برگرداند و او را به راهی که به

جهتم می‌رساند داخل کند، و به این معنی تقوی نمی‌تواند قبل از ایمان باشد زیرا در این صورت در راه نبوده است، بلکه تقوی با ایمان مخصوصی محقق می‌شود که به وسیله آن رسیدن به طریق تحقق می‌پذیرد.

و ایمان گاهی اطلاق بر اذعان می‌شود که آن معنی لغوی ایمان است و گاهی اطلاق می‌شود بر چیزی که با بیعت عام حاصل می‌شود و آن ایمان عام است که اسلام نامیده می‌شود، و گاهی اطلاق می‌شود بر چیزی که با بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود و آن ایمان حقیقی است.

و گاهی اطلاق می‌شود بر شهود چیزی که یقین به آن دارد، و آن ایمان شهودی است، و در اول سوره بقره تحقیق و تفصیلی برای ایمان گذشت.

تقوی و صلاح عمل به این است که انسان از امر نفسش در عمل خارج شده در تحت امر الهی داخل شود، و فساد عمل به این است که انسان تحت امر نفس خودش داخل شود.

جناح بمعنی حرج و گناه است. و طعم همانطور که بر خوردن و آشامیدن ظاهری اطلاق می‌شود، همچنین بر مطلق فعل و مطلق ادراک جزئی و کلی اطلاق می‌گردد. پس فعل قوای محرک اکل (خوردن) آن قوه‌ها است، و ادراک دریافت‌های جزئی و کلی اکل قوای مدرکه است، و همچنین تصرفات قوای علامه که مربوط به علم و دانستن است و جهت آماده سازی قوای عمل کننده است اکل آن قوا می‌باشد.

و نشئه انسان از اول تمیزش نشئه حیوان است چیزی را کار خوب نمی‌داند مگر آنچه را که قوای حیوانی اقتضا کند، و چیزی را بد نمی‌داند مگر اینکه قوای حیوانی را ناخوشایند باشد، و در این مرحله برای انسان تقوی به جز تقوای لغوی تصور نمی‌شود.

آنگاه که به مقام راهقه (سن بلوغ و آغاز جوانی) میرسد اجمالا

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۸

تمیز خیر و شرّ انسانی برای او حاصل می‌شود و به او یک مانع الهی باطنی تعلق می‌گیرد به نحوی که مستعد قبول امر و نهی از نهی کننده بشری می‌شود، ولی برای خاطر ضعفی که در این مرحله دارد به او تکلیف نمی‌شود، فقط از باب تمرین از جهت اینکه استعداد و زاجر باطنی دارد تکالیف را انجام می‌دهد، و در این مقام برای او تقوی به معنی اول و دوم به مقدار تمیزی که از خیر و شرّ انسانی می‌دهد قابل تصور است پس آنگاه که به او تکلیف رسید و تمیز و استعداد و زاجر الهی در او قوی گشت تکلیف از جانب خدا به واسطه انذار کننده‌ها و رسولانش به او تعلق می‌گیرد و با قبول تکلیف به سبب بیعت و عهد برای او اسلام حاصل می‌شود که در اینجا نیز تقوی به معنی اول و دوم در مورد او متصور است، ولی تقوی به معنی سوم برای او تصور نمی‌شود، چون هنوز به طریق نرسیده است، و در این مقام تکلیف کننده الهی او را به تکالیف قالبی مکلف می‌کند و او را آگاه می‌کند که برای انسان راهی به غیب هست و برای او به حسب این طریق تکالیف دیگری هست و آن تکلیف کننده الهی او را به کسی رهنمون می‌شود که راه را نشان دهد و از باب اشاره یا تصریح تکالیف‌های دیگری را به عهده او گذارد، یا اینکه تکلیف کننده الهی خودش راه را به او نشان می‌دهد.

پس آنگاه که توفیق یار او شد و به صاحب طریق تمسک جست، تا اینکه او را قبول کرد و تکلیف به بیعت و پیمان تکلیفات قلبی نمود اینجا مؤمن به ایمان خاص شده و متمسک به طریق، و متصف به تقوی به معنی سوم می‌شود و سالک الی الله می‌گردد.

و برای او در این سلوکش مراحل و مقامات و زکوة و روزه و نماز و ترک و فناهایی است.

پس در مرتبه اول فعل و ترک و همه صفاتش را از نفسش می‌بیند.

وقتی ترقی کرد و بعضی از چیزهایی را که مال او نیست، دور انداخت

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۲۹

فعل را از خدا می‌بیند و چون دید که هیچ حول و قوه‌ای جز به وسیله خدا نیست، از فعلش فانی شده، به فعل حقّ باقی می‌ماند. پس آنگاه که ترقّی کرد و بعضی چیزهای دیگر را که مال او نیست دور انداخت به نحوی که از نفسش هیچ صفتی را ندید، از صفتش فانی گشته و به صفت خدا باقی می‌ماند. پس آنگاه که ترقّی کرد و همه چیز را دور انداخت به نحوی که خودش را هم در این میان ندید از ذاتش فانی می‌شود، و در این مقام اگر خدا او را باقی بگذارد بعد از فنا به بقای خدا باقی می‌ماند، و سلوک برای او تمام و کامل می‌شود و جامع بین فرق و جمع و وحدت و کثرت می‌گردد.

عرفای عالی مقام به حسب امّهات و عمدۀ سفرها، سیر و سفر سالک را، چهار مرحله قرار داده‌اند و آنها را اسفار اربعه نامیدند. سفر اول سیر از نفس به حدود قلب و آن سیر او در اسلام است و بر غیر طریق سیر می‌کند و آن را سفر از خلق به حقّ می‌نامند، و دوم سیر او از حدود قلب به سوی خداست و آن سیر او در ایمان و بر طریق و با راهنمایی شیخ مرشد است، و در این سیر فناهای سه گانه حاصل می‌شود و آن را سفر از حقّ در حقّ به سوی حقّ می‌نامند.

و سوم سیر او بعد از فنای در مراتب الهی است بدون ذات و احساس به ذات و آنرا سفر به سبب حقّ در حقّ می‌نامند. چهارم سیر او به سبب حقّ در خلق است، که بعد از صحو (بیداری و هشیاری) او و بقای او به خدا حاصل می‌شود، و آنرا سفر به سبب حقّ در خلق می‌نامند.

وقتی این مطالب را دانستی می‌گوییم: معنی آیه این است: کسانی که با بیعت عامّ نبوی بیعت کرده و دعوت ظاهری را قبول کرده‌اند و با قبول احکام قلبی اسلام آورده‌اند، و از دیار اسلام که سینه‌هایشان است به دیار ایمان که قلب‌هایشان می‌باشد توجه نموده‌اند، و آن اعمالی را که

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۰

از صاحب اسلامشان گرفته‌اند، عمل کرده‌اند، بر چنین کسانی در آنچه از افعال و علوم انجام داده و تحصیل کرده‌اند، باکی نیست. و چون تقوی در لسان شرع معنی دوم و سوم است نه معنی اول، دیگر خدای تعالی نفرمود: «آنهائی که در آن تقوی پیشه کردند و ایمان آوردند، بلکه در آن مرتبه ایمان و عمل صالح اکتفا کرد ولی گناه و ایراد را به این شرط نفی نمود که از چیزهایی که توجه آنها را از ایمان بر می‌گرداند پرهیز گاری نمایند، و به سفر دوم و وصول به طریق کوچ کنند، و از هر گونه مخالفت‌های شرعی که آنها را از این توجه باز می‌دارد، دوری کنند.

شرط دیگر این است که با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که از صاحب طریق گرفته باشند، سپس از نسبت دادن افعال و صفات به خودشان پرهیزند و به آن چیزی که ایمان غیابی داشتند، ایمان شهودی بیاورند. و در این مقام است که سالک در ورطه حلول و اتحاد و الحاد و سایر انواع زندقه از دو خدایی بودن و عبادت شیطان و ریاضت بر خلاف شرایع الهی و مشتبه شدن ارواح خبیثه به ارواح طیبه، می‌افتد، زیرا که این مقام مقامی است که تحت آن مراتب غیر متناهی و چاه و چاله‌های غیر محصور است و بیشترین چیزی که در قلندرپیشگی از عقائد و اعمال فاش شده است، ناشی از همین مقام است. چون سالک در این مرتبه صفت و فعلی را از خودش نمی‌بیند لذا عمل صالح را حذف نموده و بیان نکرده است. پس از گذر از این مرحله از دیدن ذوات خودشان نیز پرهیز می‌نمایند که این همان فنای تامّ و فنای ذاتی است. در این مقام بعد از تقوی برای آنها ذاتی باقی نمی‌ماند که ایمان یا عمل برای آنان تصوّر شود.

و برای سیر سالک در این سفر نهایی نیست و تعین و نفسیتی برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۱

وجودش نیست، از او شطحیاتی ظاهر می‌شود که از غیر او صحیح نیست چنانکه در مقام قبلی نیز شطحیات از او صادر می‌شود، و چنانکه سالک در این مقام برای نفس خودش عین و اثری نمی‌بیند، برای غیر خودش نیز عین و اثری نمی‌بیند.

و از این مقام و مقام سابقش آن وحدتی که ممنوع است و عقائد باطل و اعمال فاسدی بر آن مترتب می‌شود ناشی می‌شود. پس اگر عنایت الهی شامل حال او شد و از فنایش آفاقه حاصل نمود و باقی به بقای خدا شد بر حسب ذات و صفات و افعال محسن می‌شود، و لذا خداوند بعد از ذکر تقوی فرمود: وَ أَحْسِنُوا که ایمان و عمل هر دو را انداخته، زیرا بعد از فنای ذاتی و بقای بالله ذات و صفت و فعلش نیکو و احسان او حقیقی می‌شود، ولی قبل از این از مشوب بودن به بدی و اسائه به مقداری که قبل از فنایش نسبت وجود به نفسش داده می‌شد خالی نبود، و نیز قبل از فنا به مقدار نسبت وجود به نفسش مبعوض است، نه محبوب علی الاطلاق. و بعد از فنا و قبل از بقای بالله دیگر موضوعیتی برای او نیست تا بر او به محبوبیت و مبعوضیت حکم شود و بعد از بقای بالله محبوب علی الاطلاق می‌گردد، و لذا در آخر آیه فرمود: وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

[سوره المائدة (۵): آیه ۹۴] ص: ۴۳۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴)

ترجمه: ص: ۴۳۱

ای اهل ایمان خدا شما را به چیزی از شکار می‌آزماید که در دسترس شما و تیرهای شما آیند تا بداند که چه کسی در باطن از خدا می‌ترسد (و صید محکوم به حرمت شکار را شکار می‌کند) پس هر که بعد از این، از حدود خدا تجاوز کند او را عذابی دردناک خواهد بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۲

تفسیر: ص: ۴۳۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که با قبول دعوت ظاهری اسلام آوردید.
لِيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ در موقع احرامتان شما را از جهت صید آزمایش می‌کند.
بعضی گفته‌اند در غزوه حدیبیه نازل شده است که خداوند بر اطراف آنها صید را جمع کرد و از امام صادق (ع) روایت شده است: در هر جا صید بر آنها محشور شد تا نزدیک به آنها رسید.
لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ تا خدا بداند چه کسی در باطن از خدا می‌ترسد و به اینکه صید را به محض نهی از آن ترک می‌کند، و این کار سهل و آسانی است.
فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ یعنی بعد از امتحان و نهی کسی که خود را آماده تجاوز نماید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس برای او عذاب دردناکی است.

[سوره المائدة (۵): آیه ۹۵] ص: ۴۳۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵)

ترجمه: ص: ۴۳۲

ای اهل ایمان در حال احرام شکار را نکشید و هر کس دانسته آن را کشت جزای او آن است که مثل آن صید را از نعمتهائی که دارد، پردازد و به مثل بودن آن، دو نفر مؤمن عادل حکم کند و آن را به عنوان هدیه (قربانی) به کعبه برساند، یا چند مسکین را طعام دهد یا اگر ندارد به عوض آن روزه بگیرد تا بچشد عقوبت مخالفتش را، خدا از گذشته در گذشت ولی هر که دیگر بار به مخالفت باز گردد خدا از وی انتقام کشد. خدا مقتدر است و از همه انتقام تواند کشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۳

تفسیر: ص: ۴۳۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ از امام صادق (ع) «۱» است هر گاه احرام بستی از کشتن هر جنبنده‌ای پرهیز کن مگر افعی و عقرب و موش و ذکر و جبه هر یک و تفصیل مطلب موکول به فقه است، و «حرم» جمع حرام بمعنی محرم است یا جمع «حرم» به کسر حاء و سکون راء، یا جمع «حریم» به معنی محرم به حج یا عمره است، و به معنی داخل در حرم است، و هر دو وجه لفظاً و معنا صحیح است.

وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ در اخبار زیادی آمده است که مقصود از «ذوا عدل» صاحب عدالت است و آن عدل الهی است از رسول صلی الله علیه و آله و امام، و اینکه ذوا عدل گفته‌اند اشتباهی است از نویسندگان و تلفظ صحیح کتاب آن ذو عدل است بدون الف، و چون در شریعت الهی قیاس جایز نیست این کلمه ذو عدل است به صورت مفرد و ذو عدل یعنی صاحب عدل مختص به حاکم الهی است تا اینکه باب قیاس را به کلی ببندد اگر چنین نبود قائل به جواز قیاس، می‌توانست در جواز قیاسش به این آیه تمسک کند.

هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ کیفیت رسیدن هدیه به کعبه موکول به فقه است.

أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا چنانکه در فقه تفصیل داده شده است.

لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ یعنی سنگینی هتک حرمت حرم را حس کند.

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ یعنی آنچه که قبل از زمان حکم به حرمت صید باشد.

وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ از امام صادق «۲» (ع)

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۸۷- الکافی ۴: ص ۳۶۳/ح ۲

(۲) تفسیر الصافی ۲: ص ۸۹- تفسیر البرهان ۱: ص ۵۰۳/ح ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۴

است در محرمی که صیدی را کشته است، فرمود: کفارہ بر او واجب است، گفته شد: اگر صید دیگری را کشته باشد؟ فرمود: اگر صید دیگری را نیز کشته باشد دیگر کفارہ ندارد، و او از کسانی می‌شود که خدا در حق آن فرموده: وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ (و کسیکه

از آن حد تجاوز کند خداوند انتقام می‌گیرد) و به این معنی اخبار دیگری نیز هست. از امام صادق (ع) است «۱» که اگر محرم صیدی را از باب خطا بکشد پس بر او کفاره واجب است و اگر بار دوم از جهت خطا بکشد پس همیشه کفاره دارد اگر خطا باشد، ولی اگر عمداً بکشد کفاره دارد، و اگر بار دوم عمداً بکشد پس او از کسانی است که خدا از او انتقام می‌گیرد و دیگر کفاره ندارد. بنا بر این معنی عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ یعنی خدا از بار اول که قبل از بار دوم است می‌گذرد.

[سوره المائدة (۵): آیه ۹۶] ص: ۴۳۴

اشاره

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرماً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

ترجمه: ص: ۴۳۴

بر شما صید دریا و طعام آن از انواع ماهی‌ها حلال گردید تا شما و کاروانیان به آن بهره‌مند شوید و صید بیابان تا زمانی که محرم هستید حرام است و بترسید از خدایی که بازگشت شما به سوی اوست.

تفسیر: ص: ۴۳۴

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ به طور مطلق در حال احرام و غیر آن (صید دریا حلال است) و ضمیر در «طعامه» به «صید» یا به «بحر» بر می‌گردد.
وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۸۹- التّهذیب ۵: ص ۳۷۲ ح ۲۱۱- الاستبصار ۲: ص ۲۱۱ ح ۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۵

تُحْشَرُونَ و صید خشکی در حالت احرام بر شما حرام است پس در مخالفت امر و نهی خداوند از او بترسید چون حشر و بازگشت شما بسوی اوست.

[سوره المائدة (۵): آیه ۹۷] ص: ۴۳۵

اشاره

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِياماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَى وَالْقُلُوبَ ذَلِكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)

ترجمه: ص: ۴۳۵

خداوند خانه کعبه را خانه احرام قرار داد و حرمت آن را برای نگهداری ایمان و اسلام و حفظ مصالح دین و دنیای مسلمانان واجب کرد و نیز ماه حرام را حرمت داد (برای آسایش از جنگ و کارزار) و نیز هدی و قلائد را (قربانی نشانه‌دار و بی‌نشانه) قرار داد تا بدانید که خداوند هر چه را که در آسمانها و زمین است میداند و خدا بر همه چیز آگاه است.

تفسیر: ص: ۴۳۵

جَعَلَ اللَّهُ جمله مستأنف در مقابل تعلیل است برای صید خشکی در وقت احرام برای زیارت بیت یا در وقت دخول حرم که حریم بیت است، و «جعل» بمعنی «صیر» برگرداند یا به معنی «خلق» «آفرید» است.

الْكَعْبَةُ کعبه را از آن جهت کعبه گفته‌اند که مانند مکعب است، و عرب هر مربع و خمیده را کعب و کعبه می‌نامند. الْبَيْتِ الْحَرَامِ مفعول دوم است یا بدل از کعبه است و از اینکه به بیت الحرام توصیف شده است به علت حرام بودن هتک حرمت آن با شکار کردن صید در اطرافشان و مورد قصاص قرار دادن کسی است که به حرم پناه بسته است و آن حرمی برای قیام مردم است و (قیاما للناس) مفعول دوم یا حال از «قام» به معنی اعتدال است یعنی کعبه را سبب

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۶

اعتدال مردم قرار داد، یا کعبه را معتدل قرار داد تا مردم بهره‌مند گردند، یا از «قام المرأة» یعنی زن به شأنش قیام کرد و امر خودش را کفایت کرد، و معنی آن این است که خداوند کعبه را برای مردم کفایت کننده قرار داد یا به معنی قوام است به معنی آن چیزی که زندگی مردم به آن استوار است یا به معنی ملائک کار و تکیه‌گاه آن یعنی خداوند آنرا تکیه‌گاه همه امور مردم در معاد و معاششان قرار داد.

وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ ماه حرام یعنی جنس ماه حرام و افراد آن جنس چهار است ذی القعدة، و ذی الحجه، و محرم، و رجب، یا مقصود ماه حرام مورد نظر است که ماه حج باشد، و آن عطف بر «کعبه» است خواه توصیف آن فرض شود به اینکه قیام برای مردم است، یا فرض نشود.

وَالْهَدْيَ وَالْقُلُوبَ یعنی صاحبان قلائد یا خود قلائد، و ذکر آن در اول سوره گذشت.

بدان که قرار دادن کعبه به منزله قلب بیت الله الحرام که همان سبب اعتدال مردم می‌شود و مقام آن در عالم صغیر که موجب کفایت امور آنان می‌گردد و ملائک کار و ستون زندگی آنان به آن وابسته است واضح و روشن می‌باشد و منظور از ماه حرام نیز سینه‌ای است که قلب در آن واقع شده و منظور از «هدی و قلائد» قوای روانی است که بعضی آشکارا و نشاندار و بعضی بی‌نشانند و بودن صاحب قلب و صاحب سینه و طلب کنندگان وصول به قلب و سینه ... همه اینها جهت قیام برای مردم است که واضح بوده و هیچ خفائی در آن نیست.

در اول سوره و در قول خدای تعالی: مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا در سوره آل عمران اشاره به تأویل آن شد.

و اینکه منظور از کعبه سنگها قیام برای مردم باشد از آنچه که قبلا گفتیم ظاهر می‌شود که آن کعبه ظهور قلب است، و در آن هر چیزی که در قلب جریان دارد، جاری است. علاوه بر این تاجرهای کعبه احجار

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۷

سود می‌برند و ساکنین آنجا روزی می‌خورند، و پناهندگان به آنجا ایمن می‌شوند و جای نفقه و مخارج زائرین آنجا پر می‌شود، و دعای دعا کنندگان در آنجا جهت معاد و معاش مستجاب می‌شود، و بقای همه اهل زمین به این است که کعبه در بین آنهاست و بعضی از مردم آنجا را زیارت می‌کنند، چنانکه در خبر به آن اشاره شده است.

اما اینکه ماه حرام را قیام برای مردم آورده است، بدان جهت است که آن مظهر سینه و مظهر صاحب سینه است و هر چه که در آن

جریان دارد در این نیز جریان دارد. علاوه بر آن ماه حرام ماه فراغت از قتال، و ماه اشتغال به مرمت معاش و معاد است، و بودن هدی و قلائد قیام برای مردم برای این است که آن دو مظاهر طالبین علم است و طالبین علم برکات اهل زمین هستند، علاوه بر این فروشندگان قربانی‌ها از قیمت آن بهره می‌برند و هبه کنندگان آن با خوردن گوشتشان بهره‌مند می‌شوند.

ذَلِكْ یعنی کعبه‌ای که در شهری قرار بگیرد که از زراعت‌ها و اسباب تجارت‌ها و از همه منافع خشگی و دریا خالی باشد و نواحی نزدیک و دور آن نیز از زراعت و تجارت خالی باشد، و در عین حال چنین شهری را خدای تعالی سبب تعیش مردم و سودهای دنیوی و منافع غیر منتظره آنها قرار داده است. و لفظ «ذَلِكْ» مبتدأست و خبر آن قول خدای تعالی: لَتَعْلَمُوا است یعنی تا بدین وسیله بدانید.

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ که خدا آنچه از اسباب غیبی روحانی، و اسباب دور آسمانی علوی است، می‌داند. وَمَا فِي الْأَرْضِ و می‌داند آنچه از قبیل اسباب طبیعی حسّی نزدیک است، زیرا شما پس از آنکه دیدید چگونه اهل این شهر خالی ارتزاق می‌کنند و از هر چیزی که قابل بهره‌وری و انتفاع است سودهای فراوانی می‌برند می‌فهمید که این معنی جز با اسباب و تأییدات الهی میسر نیست و در این مورد اسباب طبیعی استقلال ندارند به خلاف اینکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۸

کعبه در شهرهای آباد و دارای تجارت و زراعت قرار گیرد که در این صورت معلوم نمی‌شود که روزی اهل آنجا با اسباب الهی است یا اسباب طبیعی، بلکه اعتقاد بر این می‌شود که با اسباب طبیعی است چنانکه اصحاب حسّ و طبیعتیون و دهریون به آن معتقدند.

و آنگاه که فهمیدید که روزیهای مردم و سودهایشان جز با اسباب الهی میسر نیست می‌فهمید که خدای تعالی عالم به جمیع اسباب نزدیک و دور و روحانی و جسمانی و علوی و سفلی است و اینکه خدای تعالی بر توجیه اسباب به سوی این مسبب قدرت دارد، و نفرمود:

لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ یعنی از کلمه قدرت استفاده نکرد، زیرا قدرت نسبت به مسبب، سبب قریب است بر خلاف علم (که سبب بعید است)، پس گویا که قدرت از حصول مسبب استفاده می‌شود «۱».

«و» تا بدانید أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ زیرا کسی که عالم باشد به اسباب خفی روحانی، و جلیّ جسمانی و توجیه این اسباب به سوی مسبب که بعید الحصول است عالم به هر چیز از بزرگ و کوچک می‌شود، و آن تأکید و تعمیم است پس از اطلاق و تخصیص.

[سوره المائدة (۵): آیات ۹۸ تا ۹۹] ص: ۴۳۸

اشاره

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹)

ترجمه: ص: ۴۳۸

ای مردم بدانید که هم عقاب خدا بسیار سخت و دشوار است و هم خدا بسیار آمرزنده و مهربان است بر پیامبران جز رساندن احکام خدا و وظیفه‌ای نیست و خدا هر چه را آشکار سازید یا پنهان دارید، می‌داند.

(۱) چون مسبب لازمه‌اش استفاده از سبب قریب یعنی قدرت می‌باشد لذا بدیهی است که باید قدرت داشته باشد و لزومی به ذکر

آن نیست در حالی که علم داشتن به این قدرت در مرحله بعد قرار می‌گیرد که در واقع جلب توجه علمی مردم به این مسأله می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۳۹

تفسیر: ص: ۴۳۹

اعلموا بعد از آنکه شمول علمش را نسبت به هر چیزی ذکر کرد مقام اقتضا کرد که منحرفین از علی (ع) را به توبه ترغیب کند، و به سبب شمول غفران و رحمتش به سوی او باز گردند، و منحرفین از علی (ع) را به سبب شدت عقاب و اطلاع خدا بر سرائر «۱» شان بترساند، پس فرمود حال که دانستید که خدا بهر چیزی آگاه است از آشکار و نهان و ضمائر، پس بدانید که عقاب خدا شدید است.

أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ برای کسی که در حرمت خدا سستی کند، و در حقّ علی (ع) بر خلاف آنچه که گفتیم به دل داشته باشد، خدا سخت عقوبت است.

وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدا لغزش‌های کسی را که در حرمت سستی کرده و لغزش‌های کسی را که با علی (ع) مخالفت کرده اگر، از آنچه که سستی کرده است توبه کند و به سوی علی (ع) باز گردد، خداوند به سبب رحمتش بر او تفضل می‌کند و او را می‌بخشد.

ما عَلَى الرَّسُولِ جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَرٍ است گویا که گفته شده است:

آیا رسولی که در بین ماست نمی‌تواند عقاب را دفع کند؟ یا گفته شده: آیا رسول نمی‌تواند ما را وادار به طاعت و استحقاق رحمت بکند؟ پس فرمود: بر رسول نیست إِلَّا الْإِبْلَاحُ مگر تبلیغ، نه حفظ از عقاب، و نه وادار کردن بر طاعت، و آنچه که تبلیغش بعهدده او بود تبلیغ کرد، و اعظم و اشرف و اساس آن که ولایت بود که در حضور تقریباً هفتاد هزار نفر از شاهدان، آنرا ابلاغ کرد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ از اقوال، و افعال، از طاعت و مخالفت، و دوستی علی (ع) و اعراض از او آنچه را که آشکار کنید خداوند همه را می‌داند، و همچنین و مَا تَكْتُمُونَ آنچه، از پنهانی‌های نفوستان که آنها

(۱) سرائر: جمع سریره: نیت، راز

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۰

را شما نمی‌دانید و احساس به آن نمی‌کنید، و از عقیده‌ها و نیت‌ها و عزم‌هایی که جز خودتان کسی نمی‌داند و از اقوال و افعالتان که آنها را از انسان‌های دیگر مخفی می‌کنید، یا آنها را از غیر دوستانتان مخفی می‌کنید، ... همه را خدا می‌داند، پس آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله در امر دینتان به شما گفته است، یا آنرا در حقّ علی (ع) بیان داشته از اینکه بر خلاف آن بگویید یا انجام دهید، ببینید.

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۱] ص: ۴۴۰

اشاره

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْتَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْتَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱)

ترجمه: ص: ۴۴۰

بگو ای پیامبر هرگز مردم پاک و ناپاک یکسان نخواهند بود هر چند در جهان بسیاری پلیدان شما را به شگفت آرند. پس ای خردمندان از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.

ای اهل ایمان هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد شما را بد می‌آید و اگر پرسش آنرا به هنگام نزول آیات قرآن واگذارید قرآن برای شما آنچه مصلحت باشد بیان می‌کند خدا از عقاب سؤالات بیجای شما در گذشت که خدا آمرزنده و بردبار است.

تفسیر: ص: ۴۴۰

قُلْ بگو این محمد صلی الله علیه و آله به امت لا یستوی الخبیث و الطیب که ناپاک و پاک هرگز مساوی نیستند، یعنی این کبرای کلی بدیهی را به آنها یادآوری کن تا اینکه بیادشان باشد، و از خبیث بر حذر باشند و در طیب رغبت کنند در وقتی که طیب یا خبیث بر آنها عارض گردد و پیش بیاید از اعمال و اخلاق و اوصاف و حیوان و انسان ... بدین ترتیب که بگوئید:

این خبیث است یا طیب است و هر خبیثی بد و مکروه است و هر طیبی

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۱

خوب و مرغوب است، و منظور چیزی است که آن از هر قصد شده‌ای مقصود است و آن ولایت علی (ع) و ولایت دشمنان علی (ع) است، زیرا که طیب بودن علی (ع) را کسی انکار نمی‌کند.

وَلَوْ أَعْجَبَكَ کلامی است از جانب خدا و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان بگو که خبیث و طیب یکسان نیستند اگر تو را به شگفت نیآورد و یا اگر کثره الخبیث زیادی پلیدها ترا به شگفت آورد. ممکن است جزء مفعول قول باشد، و بنا بر این خطاب به غیر معین است، یعنی بگو به آنان که آن دو مساوی نیستند، و اگر فراوانی و زیادی خبیث تو را به شگفتی وا دارد از جهت این است که سنخیت با خبیث که در وجود بیشتر مردم غلبه دارد اقتضای فراوانی خبیث و پیروی آن را می‌کند و عدم سنخیت بین مردم و طیب مقتضی این است که پیروانی نداشته باشد و قلت در جانب طیب قرار گیرد.

«ف» پس به کثرت نگاه نکنید و از پاکی غافل نشوید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ و در ترک طیب و اتخاذ خبیث از خدا بترسید.

یا اُولی الْأَلْبَابِ از صاحبان خرد شما مخاطب هستید که مورد اعتنا قرار می‌گیرید نه غیر شما، که غیر شما نمی‌توانند طیب را از خبیث تمیز دهند تا مستحق خطاب به ترک خبیث شوند.

لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ یعنی اگر حتما می‌خواهید از آن بپرسید پس وقتی که قرآن نازل می‌شود بر شما آن را ظاهر می‌کنیم، پس قول خدا «حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ» متعلق به تبدیل است از امیر المؤمنین (ع) است «۱» که رسول خدا سخنرانی کرد و فرمود:

خداوند بر شما حج را واجب کرده، پس عکاشه بن محسن گفت: (سراقة بن مالک روایت کرده) آیا در هر سال واجب است یا رسول الله صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی گردانید تا اینکه سؤالش را دو بار یا سه بار تکرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۲

کرد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو، چه چیز تو را ایمن کرده است که من بگویم: بلی، به خدا سوگند اگر می‌گفتم بلی، واجب می‌شد، و اگر واجب می‌شد نمی‌توانستید انجام دهید و اگر ترک می‌کردید، کافر می‌شدید، پس آنچه را که من ترک کردم شما هم ترک کنید، گذشتگان پیش از شما به سبب کثرت سؤال‌شان و اختلافشان بر پیامبران عهد خود هلاک شدند، پس هر گاه چیزی را به شما امر کردم از آن به مقدار توانایی خودتان بیاورید، و هر گاه از چیزی نهی کردم از آن اجتناب کنید.

پس مقصود از «سؤال از چیزهایی است، که اگر روشن و ظاهر شود ناراحتان می‌کند»، زیادی سؤال و دقت است در چیزی که به آن مکلف شده‌اند.

و در خبر وارد شده است «۱»، که بنی اسرائیل به سبب کثرت سؤال از گاو ماده‌ای که امر به ذبح آن شدند بر خود سخت گرفتند، پس خداوند بر آنها سخت گرفت.

روایت شده که چون فرزند صفیه دختر عبدالمطلب در گذشت عمر جلو آمد و به صفیه گفت: گوشوارات را بپوشان که خویشی تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله، نفعی به تو نمی‌رساند، صفیه گفت: اصلاً گوشواره‌ای در من تو دیدی ای فرزند زن متعفن، پس از آن صفیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد در حالی که گریه می‌کرد و شکایت می‌نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد و ندا سر داد که برای نماز جماعت حاضر شوند، مردم جمع شدند، رسول خدا فرمود: چگونه است اقوامی که گمان می‌کنند خویشی من سودی ندارد، من اگر در مقام محمود بایستم حتی از دین خارج شده‌های شما را شفاعت می‌توانم کرد، امروز کسی از من نمی‌پرسد پدرش کیست مگر اینکه به او خبر میدهم، پس مردی آمد و گفت: ای

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۹۱- تفسیر البرهان ۱: ص ۵۰۶/ ح ۱- تفسیر القمی ۱: ص ۱۸۸- تفسیر نور الثقلین ۱: ص ۶۸۱/ ح ۴۰۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر من کیست؟ فرمود: پدر تو کسی غیر از آن است که الآن پدر تو خوانده می‌شود پس دیگری بلند شد و گفت: پدر من کیست یا رسول خدا؟ فرمود: پدر تو کسی است که الآن پدر خوانده می‌شود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه فکر می‌کند کسی که گمان می‌کند خویشی من نفعی ندارد هیچ از پدرش سؤال نمی‌کند، پس عمر بلند شد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه به خدا می‌برم از غضب خدا و خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله. از من بگذر خدا از تو بگذرد، پس این آیه نازل شد.

بنا بر این معنی آیه این است: از چیزهایی که خداوند آنها را بر شما پوشیده است، مانند نسب‌های شما سؤال نکنید که اگر ظاهر شود ناراحت می‌شوید.

و ممکن است آن را تعمیم داد نسبت به هر چیزی که ظهور و روشن شدن آن سبب ناراحتی شود از قبیل تکالیف و انسان و اخلاق و اوصاف و اعمال از طرف سؤال کننده و غیر آن.

عَفَا اللَّهُ عَنْهَا صفت دیگر «اشیاء» است یعنی از اشیایی سؤال نکنید که خدا آن اشیا را رها کرده و برای شما بیان نکرده است. وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خداوند آمرزنده و بردبار است.

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳] ص: ۴۴۳

ترجمه: ص: ۴۴۵

و چون به آنها گفته شد از حکم کتابی که خدا فرستاد و از دستور رسول او پیروی کنید گفتند: آن دینی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت است آیا باید از پدران خود در صورتی که آنها مردم جاهلی بوده و به حقّ راه نیافته باشند باز پیروی کنند؟ ای اهل ایمان شما ایمان خود را محکم نگاه دارید و اگر همه عالم گمراه شوند و شما براه هدایت باشید زیانی از کفر آنها به شما نخواهد رسید باز گشت همه خلق به سوی خداست و همه شما را در قیامت بدانچه کرده‌اید آگاه می‌سازد و به پاداش اعمالتان می‌رساند

تفسیر: ص: ۴۴۵

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ چُون بَه آنهآ گفته شود که به سوی کتاب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بیایید و از حدود شرع تجاوز نکنید.

قالوا از باب اینکه به آنچه که به آن عادت کرده بودند اکتفا کرده، و همان را تقلید کردند، بدون تعقل گفتند:

حَبِيبُنَا مَا وَحَدِّثْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا هَمَانَكُونَه که پدرانمان را یافتیم برای ما کافی است. یعنی دلیل جز فعل پدرانشان ندارند، و نسبت دادن به پدرانشان رسواتر از نسبت دادن به علمائشان می‌باشد.

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ «علیکم» اسم فعل است بمعنی «الزموا» یعنی بگیریید و ملزم

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۶

شوید، «انفسکم» به رفع نیز خوانده شده که در این صورت «علیکم» ظرف است و خبر «انفسکم» و معنی آن این است که نفسهای خودتان را بگیریید و مادام که نفسهای خود را اصلاح نکرده‌اید به غیر خودتان نرسانید، زیرا اشتغال به غیر قبل از اصلاح خود سفاقت است و سبب فساد دیگری می‌گردد که از غیر گرفته شده است و سبب استحکام فساد می‌شود و آنوقت ظلمات نفس مستحکم و متراکم می‌شود.

پس مادام که انسان در نفس خودش به فساد و مرض مبتلاست شایسته است که کسی را طلب کند که بر امراض و مفاشدش مطلع باشد، پس هر گاه او را یافت باید از او چیزی بیاموزد که با آن فسادش را اصلاح کند و امراضش را معالجه کند.

وقتی آن را یاد گرفت شایسته است خود را از هر چیزی که وی را به نفس خودش مشغول سازد باز دارد و از اصلاح نفس خود مادام که فساد در آن باقی است، باز نایستد.

و آن شخص که به دست او هدایت شده‌اید یا نبی صلی الله علیه و آله است که در این صورت «آمنوا» یعنی آنها که به دست محمد صلی الله علیه و آله بیعت کردند، یا ولی است که به معنی بیعت کردن به دست علی (ع) می‌شود.

و محتمل است اعم از نبی صلی الله علیه و آله و ولی باشد که در این صورت «آمنوا» نیز عام می‌شود.

وقتی دانستی که ولایت حقیقت هر صاحب حقیقت و نفسیت هر صاحب نفسی است (این معنی برای کسی که ایمان به علی (ع) آورده، و متصل به ملکوت ولی خود شده باشد ظاهر می‌شود زیرا او در این صورت می‌بیند که ملکوت ولایتش با اینکه پائین ترین مرتبه ولایت است حقیقت او و نفس اوست و اینکه او مظهر آن ولایت است ...) تفسیر آیه برای تو آسان می‌شود، به اینکه بگوئی بر شما باد امامتان: و «آمنوا» یعنی با بیعت خاص ولوی ایمان بیاورید، چون در بیعت عام بیعت کننده

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۷

متوجه قلب و نفسش نمی‌شود، زیرا متصل به قلب نیست و مادام که متوجه قلبش نشود حضور در نزد امامش برای او میسر نمی‌شود، و مادام که این حضور برای او ممکن نباشد مأمور به ملازمت نمی‌شود، و با ملازمت است که جمیع خیرات دنیوی و اخروی حاصل می‌شود، لذا به آن ملازمت امر شدند و اعراض از همه بر آنان لازم آمد.

آنچه که در مجمع روایت «۱» شده است به همین معنی اشاره دارد، در مجمع روایت شده است که ابا تغلبه از این آیه از رسول خدا سؤال نمود، پس رسول خدا فرمود: به معروف عمل کنید و از منکر خودداری نمایید، پس هر گاه دیدی که دنیا را اختیار کرده‌ای و از امساک و بخل اطاعت و از هوای نفس پیروی نموده‌ای، و اعجاب و خود پسندی و خوش آمدن از رأی خود را دیدی، بر تو باد به خصوصیت و ویژگی‌های نفست، زیرا مراد از این خصوصیت نسبت‌های صوری نیست بلکه نسبت‌های روحانی است، و شکی نیست که امامش از خاص‌ترین این خواص است.

لَا يَصْرُكُمْ مِنْ صَلٍّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ یعنی هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شدند، به شما ضرر و زیانی نمی‌رساند و (بالعکس) اگر هدایت نشوید گمراهی کسی که گمراه شده به شما ضرر می‌رساند به جهت سنخیتی که با آنها دارید و فسادی که از آنها اقتباس می‌کنید.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ باز گشت شما به سوی خداست و او شما را نسبت به آنچه که انجام می‌دادید آگاه خواهد ساخت پس هر کس ملازم امامش یا نفسش باشد دارای پاداش و جزاست، و هر کس مراقب مردم باشد و به بدی‌های آنان نظر بکند جزای آن برای او ثابت می‌شود.

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۹۴- مجمع البیان ۲ ص ۲۵۴- تفسیر البرهان ۱: ص ۵۰۷/ ح مصباح الشریعه: ص ۱۸ و ۱۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۴۸

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۱۰۶] ص: ۴۴۸

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْمَأْرَضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسَبُوهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ (۱۰۶)

ترجمه: ص: ۴۴۸

ای اهل ایمان چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسد برای وصیت دو شاهد عادل گواه بگیرید چه از خودتان باشند یا از غیر خودتان، که اگر در سفر به شما مصیبت مرگ رسد آن دو شاهد را نگاه دارید اگر از آنها بد گمان باشید تا بعد از نماز آنها را سوگند دهید که ما (به حق شهادت می‌دهیم) حاضر نیستیم حق کسی را در برابر چیزی بفروشیم اگر چه شهادت در مورد خویشان خود ما باشد. و گواهی خود را برای خدا کتمان نخواهیم کرد که در این صورت البته از گناهکاران خواهیم بود.

تفسیر: ص: ۴۴۸

تفسیر: ص: ۴۵۰

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا أَكْرَاهًا إِذَا كَانَ شَهِيدٌ عَلَىٰ غَيْرِ شِمَاسْتِ بِهِ سَبَبٌ تَحْرِيفٍ وَخِيَانَتٍ مُسْتَوْجِبٍ كُنْهِي شَدَه‌اند.

فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا يَعْنِي بِهِ أَمْرٌ وَرِثَةٌ كَمَا شَهَادَاتُ بِهِ ضَرَرٌ أَنَّهُمَا دَادَهُ مَيُ شُودُ دُو شَاهِدٍ دِيْغَرِ كَمَا بِهِ ارْثٌ وَ شَهَادَاتُ سَزَاوَارْتَرِ بَاشَنْدُ بِهِ جَايِ أَنَّهُمَا قِيَامِ كَنْدَنْدُ، چنانکه به دنبال آن می‌فرماید: مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ كَمَا بَيَانِ هَمِينِ مَعْنِي اسْتِ، یعنی از جانب کسانی که به آنها به وسیله استحقاق گناه با تحریف و خیانت جنایت شده است دو نفر دیگر که به شهادت سزاوارتر باشند انتخاب می‌شوند.

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لِمَنْ الظَّالِمِينَ ذَلِكَ يَعْنِي اَيْنِ سُوْ كَنْدُ دَادَنْ غَلِيْظِ وَقْتِ اِحْتِمَالِ افْتِضَاحِ وَ رِسْوَائِي اسْتِ بِهِ سَبَبِ جَانَشِينِ شَدَنْ دُو نَفَرِ دِيْغَرِ بِهِ جَايِ دُو نَفَرِ اَوَّلِ.

أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعِيدٌ أَيْمَانِهِمْ بَهْتَرِ اسْتِ كَمَا قَسَمِ رَا بَرِ شَهُودِ وَرِثَةٌ بَرِ گَرْدَانْدَنْدُ وَ قَبُولِ كَنْدَنْدُ قَسَمِ شَهُودِ وَرِثَةٌ رَا وَ قَسَمِ اَنَانِ تَكْذِيبِ شُودُ وَ بِهِ وَاسْطَه قَسَمِ دَرُوعِ نَسَبِ خِيَانَتِ بِهِ أَنَّهُمَا رِسْوَا شَدَنْدَنْدُ. وَ جَمْعِ ضَمِيرِهَا بَرَايِ تَعْمِيمِ شَهُودِ اسْتِ. وَ دَرِ تَفْسِيرِ آيَهِ وَ نَزُولِ اَن اَخْبَارِي دَرِ تَفْسِيرِ صَافِيِ وَ غَيْرِ اَن ذَكَرِ شَدَه‌ اسْتِ.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِي شَهُودِ دَرِ تَحْرِيفِ شَهَادَتِ وَ كَسَانِي كَمَا شَهَادَتِ عَلَيْهِ اَنَّهُمَا اسْتِ اَزِ خُدا بَتَرَسِيدِ وَ شَهَادَتِ رَا بَدُونِ خِيَانَتِ رَدِّ كَنْدِيدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۱

وَ اسْمَعُوا أَنجَه رَا كَمَا بِهِ اَن پَنْدِ دَادَه مَيُ شُويدِ بَا حَالَتِ اِحَابَتِ وَ قَبُولِ بَشْنُويدِ.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ زِيْرَا قَوْمِي رَا كَمَا اَزِ اَمْرِ خُدا خَارِجِ شَدَه‌اَنْدَنْدُ، خُدا هِدَايَتِ نَمِي كَنْدِ.

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰] ص: ۴۵۱

اشاره

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا- عَلِمْنَا لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتِكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْبَاطِرَ وَ الْبَاطِرُ صَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰)

ترجمه: ص: ۴۵۱

روزی که خدا همه پیامبران را جمع گرداند و آنگاه آنان را گوید که چگونه امت از دعوت شما اجابت کردند؟ (ایمان آوردند یا عصیان کردند؟) پیامبران گویند: خدایا نمی‌دانیم تویی که به باطن همه موجودات کاملاً دانائی.

ای پیغمبر مردم را متذکر گردان که خدا عیسی مریم را گفت به خاطر آن نعمتی را که ما بتو و مادرت عطا کردیم آنگاه که ترا به تأیید روح القدس توانا ساختم که در گهواره و هنگام بزرگی با مردم سخن گفتی و آنکه ترا کتاب و حکمت یاد دادم و بتو علم تورات و انجیل آموختم و هنگامی که از گل شکل مرغی را به امر من ساخته در آن دمیدی به امر من مرغی گردید و آنگاه که کور مادر زاد و پسر را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون آوردی و آنگاه که دست ستم بنی اسرائیل را از سر

تو کوتاه کردم وقتی که تو با معجزات روشن به هدایت آنها آمدی و کافران بنی اسرائیل باز به تو گفتند این معجزات حیرت‌انگیز جز سحری آشکار نخواهد بود.
ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۲

تفسیر: ص: ۴۵۲

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ظَرْفِ قَوْلِ خُودِ «لَا يَهْدِي» يَا «لَا ذَكَرَ» اسْتِ يَ ظَرْفِ «ذَكَرَ» مَقْدَرِ اسْتِ، يَا اَيْنَكِه مَقْصُودِ كِنَايَه اَز كَسِي اسْتِ كِه مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا دَر وِلَايَتِ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) اجابَتِ نَكْرَدِه اسْتِ.
فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ دَر دَعْوَتِ عَامٍّ يَا دَر دَعْوَتِ خَاصٍّ بِه سَوِي جَانَشِينَانْتَانِ، وَ دَر خَبَرِ بِه هَمِينِ تَفْسِيرِ شَدِه اسْتِ. پَس اَز امامِ باقرِ (ع) اسْتِ كِه بَرَايِ اَيْنِ آيَه تَأْوِيلِي اسْتِ، مِي گُويَد: چِه جَوَابِ دَادِه شَدِيدِ دَر بارِه جَانَشِينَانْتَانِ كِه خَلِيفَه خُودِ بَر اَمْتِ هَايْتَانِ قَرارِ دادِيد؟ پَس مِي گُويَنَد ما عِلْمِ نَدارِيمِ بِه اَنچِه كِه بَعْدِ اَز ما اِنجَامِ دادَنَد. وَ قَوْلِ خُدَايِ تَعَالَى: قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اِشَارَه بِه هَمِينِ مَعْنِي دَارَد، زِيْرَا نَفِي عِلْمِ بَعْدِ اَز حَيَاتِ اَنها صَحِيحِ اسْتِ چِه دَر زَمَانِ حَيَاتِشان خُودِ مِيْدانَنَد چِه كَسِي اجابَتِ كَرَدِ وَ چِه كَسِي اجابَتِ نَكْرَدِ، وَ چِگونه اجابَتِ كَرَدَنَد.

إِذْ قَالَ اللَّهُ خُودِ فَرَمُود: اَذْكُرْ بِيادِ آوَر، يَا ذَكْرُ عِنِي بِيادِشان بِياور، يَا اَيْنَكِه بَدَلِ اسْتِ اَز «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ» يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اَذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ اَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا عِنِي (اِي عِيسَى) دَر جَمِيعِ اِحْوالِ نَعْمَتِ خُدَا رَا بِه يادِ آوَر.

وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ ... عِنِي نَبُوتِ، وِلَايَتِ وَ دَو صُورَتِ نَبُوتِ رَا بِه تُو اَمُوخْتِيمِ وَ تَكَرارِ «بِاذْنِي» بَرَايِ رَفْعِ تُوهُمِ وَ جُودِ خُدَايانِ مَتَعَدَّدِ اسْتِ، زِيْرَا اَيْنِ كَارِ مَحَقَّقِ نِيسْتِ مَگَرِ اَز جِهتِ الهَيْتِ وَ يَكِي بُودِنِ خُدَا ... تَكَرارِ «بِاذْنِي» بَرَايِ رَفْعِ تُوهُمِ وَ جُودِ خُدَايانِ مَتَعَدَّدِ اسْتِ، زِيْرَا اَيْنِ كَارِ مَحَقَّقِ نِيسْتِ مَگَرِ اَز جِهتِ الهَيْتِ وَ يَكِي بُودِنِ خُدَا.

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۹۷- تفسیر البرهان ۱: ص ۵۱۰/ ح ۲- روضه الکافی ۸۱ ص ۳۳۸/ ح ۵۳۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۳

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲] ص: ۴۵۳

اشاره

وَ إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

ترجمه: ص: ۴۵۳

وَ يادِ كُنِ هَنگامِي كِه بِه حَوارِيُونِ وَحِي كَرْدِيمِ كِه بِه مَنِ وَ رَسولِ مَنِ ايمانِ آوَرِيدِ گُفتَنَد ايمانِ آوَرْدِيمِ خُدَايا گُواهِ باشِ كِه ما تَسْلِيمِ امرِ تُوئِيمِ،

يادِ آرِ هَنگامِي كِه حَوارِيُونِ گُفتَنَد اِي عِيسَى مَرِيْمِ اِيَا خُدَايِ تُو تَوانَد كِه اَز آسْمانِ بَرَايِ ما مائِدِه بَفرسْتَدِ عِيسَى دَر جَوَابِ گُفتِ

خدا فرمود من آن مائده را برای شما می‌فرستم ولی هر که بعد از نزول مائده کافر شود وی را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را این چنین عذابی نکرده باشم.

تفسیر: ص: ۴۵۴

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا كَمَا كُنَّا نَأْكُلُ مِنْ قَبْلِهِ (نظر سوئی نداریم) می‌خواهیم

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۵

از آن مائده آسمانی بخوریم مقدمه‌ای چنین، جهت عذر درخواست و سؤال است وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَ قَلْبِمَا مَطْمَئِنُّ گردد، نه مثل اطمینان قلبی که ابراهیم طلب می‌کرد، به قرینه وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا یعنی تا بدانیم که تو در ادعای نبوت ما را تصدیق می‌کنی، ادعای نبوت از قادری که قدرتش رسا و بلیغ باشد. یا اینکه مقصودشان اطمینان به سبب شهود است مانند ابراهیم (ع) بعد از یقین علمی و مقصود از قول خدا: وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا علم شهودی است.

وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ تا ما شاهد نزول مائده برای کسانی که غایب هستند، یا بر خوردن حاضر بودند، باشیم.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا اللَّهُمَّ رَبَّنَا تَكَرَّرَ نِدَاؤُهُ وَ فِي ذَلِكَ وَقْتٌ دُعَا كَرْدُنِ وَ أَنْ وَظِيفَهُ دُعَا كُنْتُمْ هَاسِتٌ.

أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً یعنی روز نزول مائده برای ما روز عید باشد، یا اینکه برای ما سرور و خوشحالی باشد، زیرا عید به معنی بازگشت است و سرور و شادمانی گاهگاهی بر می‌گردد.

لَأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا بَدَلِ تَفْصِيلِي است یعنی برای حاضرین و برای کسانی که تا روز قیامت نیامده‌اند، یا برای جمیع ما.

وَ آيَةٌ مِنْكَ وَ أَرْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ از واسطه‌های روزی از افراد انسان، و از اسباب علوی و زمینی، و از قوای نباتی که آن نزدیکترین واسطه رزق صوری است، و از افراد انسان از دشمنان و دوستان که اسباب کمال بندگان بودند به سبب قهر و لطف، و از معلمین حرفه‌ها و صنعت‌ها و از مکملین نفوس یا تعلیم حقیقی روحانی و از مدرکات ظاهری و باطنی حیوانی و انسانی جهت رزق حقیقی روحانی.

قَالَ اللَّهُ خَدَاوَنَدُ فِي جَوَابِ أَهْلِهَا فَرَمُودُ:

إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۶

أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ من آن را برای شما می‌فرستم ولی هر کس از شما بعد از آن کفر بورزد، او را چنان مجازاتی کنم که احدی از جهانیان را بدانسان مجازات نکرده باشم. نزول آیه و کیفیت مائده و کیفیت خوردن آنها در کتابهای مفصل با اختلاف در روایات، مذکور است.

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷] ص: ۴۵۶

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷)

ترجمه: ص: ۴۵۶

و یاد کن آنگاه که خدا به عیسی بن مریم گفت آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر سوای خدای عالم اختیار کنید؟ عیسی گفت خدایا تو منزّهی و هرگز مرا نرسد که چنین سخنی بناحق گویم چنانکه من این را گفته بودم تو می دانستی که تو از اسرار من آگاهی و من از سرّ تو آگاه نیستم همانا تویی که به همه اسرار جهانیان آگاهی من به آنها چیزی جز آنکه تو امر کردی نگفتم (و آنچه برابر امر تو گفتم این بود که) خدای یکتا را بپرستید که پروردگار من و شماست. من خود بر آن مردم گواه و ناظر اعمال بودم مادام که در میان آنها بودم و چون روح مرا تصرّف کردی تو خود نگهبان و ناظر اعمال آنها بودی و بر همه خلق عالم گواهی.

تفسیر: ص: ۴۵۶

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ فَعَلَ مَاضِي آوَرِدَ لِأَنَّ هَذَا وَقُوعَ آوَرِدَ لِلنَّاسِ أَتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ خَطَابَ بِه عِيسَى وَ مَقْصُودَ مَلَامَتِ كَرْدَنِ امْتِ اُو وَ سِرْزَنْشِ اَنهَآ اِسْتِ. دَر مِخَاطَبِ اِسْتِ، دَر زَمَانِ كُذْشْتِه اِنجَامِ شُدِه اِسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۷

يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ خَطَابَ بِه عِيسَى وَ مَقْصُودَ مَلَامَتِ كَرْدَنِ امْتِ اُو وَ سِرْزَنْشِ اَنهَآ اِسْتِ. دَر عَيْنِ حَالِ كِنَايَه اَز اَمْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِسْتِ، اَنانِ كِه بِه اِلَهِيَّتِ اِئْمَه (ع) قائلِ شُدِنْدِ.

مِنْ دُونَ اللَّهِ سَرَّ اَيْنِ مَطْلَبِ كِه مَوْضُوعِ رَا بِا مِنْ دُونَِ اللَّهِ مَقْتِدِ سَاخْتِه وَ دَر بَسِيَارِي اَز امْتِ اَيْنِ آيَه نيزِ آوَرْدِه اِسْتِ اَيْنِ اِسْتِ كِه قَرارِ دَادَنِ خَلْفَا بِه عِنْوَانِ مَظَاهِرِ اِلَهِيَّتِ خِدا وَ اِلَهِ قَرارِ دَادَنِ اَنانِ بِه سَبَبِ الوَهِيَّتِ خِدا چنانکه اَز اِئْمَه (ع) دَر تَفْسِيرِ اَيْنِ قَوْلِ خِدا هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَارِدِ شُدِه اِيرَادِي نِدَارِدِ زِيْرَا اَيْنِ آيَه كِنَايَه اَز تَسَلُّطِ خَلْفَايِ خِدا اِسْتِ ...، وَ قَائِلِيْنَ بِه اَنِ عِقَابِ نِدَارِنْدِ، اَمَّا قَرارِ دَادَنِ اَنهَآ وَ غَيْرِ اَنهَآ دَر مَقَابِلِ خِدا وَ مَغَايِرِ بِا خِدا، كُفْرِ اِسْتِ وَ بَاعْثِ عِتَابِ وَ سِرْزَنْشِ قَائِلِيْنَ اَنِ اِسْتِ.

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي كَقَوْلِكَ لِي كَقَوْلِكَ سِرْزَاوَارْتَرِ اِسْتِ كِه مَن اِنجَامِ دَهْم؟ وَ تَعْبِيرِ بِه مَضَارِعِ بَرَايِ اِشَارَه بِه اَيْنِ اِسْتِ كِه بِا وَجُودِ اَيْنِ كِه عِيسَى (ع) دَر شَرِيْفْتَرِيْنَ حَالَاتِ اِسْتِ لَاقِيْ وَ مَناسِبِ حَالِ اُو نِيْسْتِ كِه بِه چنينِ سَخْنِي دِهَانِ بَگَشَايِدِ تا چِه بَرَسِدِ بِه اَيْنِ كِه اُو دَر پَسْتِ تَرِيْنَ حَالَاتِ هَا بِاشَدِ.

گويا که گفته است لایق به حال من و اقرار من به عبودیت تو و خلوص در طاعت تو در این حالت خوب این است که:

أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ سَخْنِي بِه نَاحِقِ نَگُويِمِ پَسِ چَگونِه اَنِ سَخْنِ رَا دَر پَسْتِ تَرِيْنَ اِحْوَالِ كُفْتِه بِاشَمِ.

إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ اِگَرِ كُفْتِه بُوْدَمِ تُو دَانَسْتِه اِي زِيْرَا كِه تُو تَعَلَّمْتُمْ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا اَعَلَّمْتُمْ مَا فِي نَفْسِي كِه دَر دَرُونِ مَن اِسْتِ وَ مَن نَمِي دَانِمِ اَنچِه كِه دَر ذَاتِ تُو اِسْتِ اَيْنِ سَخْنِ اَز بَابِ مَشَاكِلِه (هَمَانَسْنَدِي) اِسْتِ، يَا مَعْنِي اَنِ اَيْنِ اِسْتِ كِه مَن عِلْمِ نِدَارِمِ بِه اَنچِه كِه دَر ذَاتِ تُو اِسْتِ، يَا اَيْنِ كِه اَيْنِ كَلِمَه كِنَايَه اَز چيزِي اِسْتِ كِه اِنسانِ اَنرا اَز غَيْرِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۸

مخفی می کند بدون ملاحظه نفس و روح.

إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ همانا فقط تو از اسرار نهان آگاهی، این عبارت بیان علت هر دو جمله است با منطوق و مفهومش.

مَا قُلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ «ان» دَر عِبَارَتِ اَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ «ان» تَفْسِيرِيَه اِسْتِ بِه مَنزَلِه لَفْظِ «اِي» (يا) وَ تَفْسِيرِ كَلِمَه «قَوْل» اِسْتِ بِه اَيْنِ كِه قَوْلِ رَا بِه مَعْنِي اَمْرِ قَرارِ دِهِيْمِ، يَا تَفْسِيرِ «أَمَرْتَنِي» اِسْتِ بِه تَقْدِيرِ اَمْرِ اَز قَوْلِ بَعْدِ اَز «ان» (يعني امر کردی مرا که بگویم، بگویم در ظاهر نیست ولی در معنی وجود دارد) وَ تَقْدِيرِ چنينِ اِسْتِ: «ما قلت لهم إنما ما أمرتني به أن قل

«اعبدوا الله» و بنا بر این دیگر احتیاج به تکلف و زحمت در ذکر «ربی و ربکم» بعد از «اعبدوا الله» نیست، یا اینکه «آن» (در ان اعدوا الله) مصدریه است که بدل یا بیان باشد برای «ما» و قول به معنی امر می‌باشد، یا اینکه بیان ضمیر مجرور باشد، و در بدل لازم نیست طرح و حذف مبدل منه جایز باشد تا اینکه گفته شود لازمه آن سخن باقی ماندن موصول است بدون عاید.

یا اینکه «ان» تفسیریه است و تفسیر «امرتنی» است بدون تقدیر و ذکر «ربی و ربکم» حکایت چیزی است که عیسی به آنها از پیش خودش گفته و آنرا به موضوع حکایت شده پیوسته است، تا اشعار به این باشد که وقتی آنها را امر به عبادت کرد برای نفس خودش نیز اقرار به عبودیت کرد، و اینکه اقرار آنان به ربوبیت خدا از جهت پیروی از هوی و هوس بوده است، نه از ناحیه شبهه‌ای که از قول عیسی ناشی شده باشد. و ممکن است خبر مبتدای محذوف باشد یا مفعول فعل محذوف.

وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا يَعْزِمُ مِنْ مَرَاقِبِ اَعْمَالِهَا بُوَدِم.

مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ تَا آنجا که بین آنها بودم و چون تعمیم بعد از تخصیص است برای دفع توهم تخصیص آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۵۹

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰] ص: ۴۵۹

اشاره

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸) قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

ترجمه: ص: ۴۵۹

اگر آنها را عذاب کنی بندگان تو هستند (کسی ترا از آن منع نتواند کرد) و اگر از آنها در گذری باز توانا و درست کرداری. خدا گفت که این روز (روز قیامت) روزی است که صادقان از راستی خود بهره‌مند می‌شوند برای آنها بهشتهایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است که در آن به نعمت ابدی متنعمند خدا از آنها راضی و آنها از خدا خشنودند و این است پیروزی و سعادت بزرگ.

ملک آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست همه ملک خداست و او بر هر چیز تواناست.

تفسیر: ص: ۴۵۹

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ در شفاعت است به بهترین وجه.

وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ هِیچ مانعی برای تو از مغفرت نیست.

الْحَكِيمُ با لطف و علم خود استحقاق آنان را در مغفرت و مقدار استحقاقشان را می‌دانی.

قَالَ اللَّهُ خدا گفت: من کسی از آنان را که صادق باشد و از حد خودش و از حد عیسی تجاوز نکند، می‌بخشم. زیرا هذا یومٌ یَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این روز،

روزی است که صادقان از راستی خود بهره‌مند میشوند و در باره رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ که آیا رضای بنده بر خشنودی خدا پیشی دارد یا رضای خدا بر خوشنودی بنده، در تفسیر قول خدا: فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «۱» و

(۱) بقره آیه ۳۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۴، ص: ۴۶۰

در قول خدا فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ «۱» در سوره بقره گذشت.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از امیر المؤمنین «۲» (ع) است که فرمود: بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را نسخ می‌کند و از امر رسول خدا باید آخرین امر آن حضرت را اخذ کرد، و آخرین چیزی که بر او نازل شد سوره مائده بود، پس ما قبلش را نسخ کرد، و آن را چیزی نسخ نکرد. و مائده بر پیامبر نازل شد در حالیکه او سوار بر قاطر پیشانی سفید بود، و وحی بر او سنگینی کرد تا اینکه ایستاد و شکمش به طرف پائین فرود آمد تا اینکه دیدم نافش نزدیک زمین گردید، و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حالت اغماء دست داد تا اینکه دستش را بر بند شمشیر شیبیه بن وهب نهاد، سپس این حالت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر طرف شد، پس سوره مائده را بر ما خواند، و رسول خدا به آن عمل کرد و ما به آن عمل کردیم. و از امام صادق (ع) است که سوره مائده هم‌اکنون کامل نازل شد، و با آن هفتاد هزار هزار ملائکه نازل شد.

پایان جلد چهارم (پایان سوره مائده)

(۱) بقره: ۱۵۲

(۲) تفسیر الصافی ۲: ص ۱۰۴

جلد پنجم

اشاره

هو ۱۲۱ ترجمه فارسی سوره انعام و اعراف

سورة الانعام ص : ۱

اشاره

غیر از شش آیه بقیه مکی است، سه آیه آن از وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ شروع می‌شود «۱» تا آخر سه آیه، و سه آیه دیگر از قُلْ تَعَالَوْا أَغَاظِيكُمْ بِمَا نَعَّمْنَا بِكُمْ تا آخر سه آیه. یا اینکه غیر از سه تا آخر همه مکی است.

ترجمه و تفسیر آیات ۵- ۱

[سورة الانعام (۶): آیات ۱ تا ۵] ص : ۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵)

ترجمه: ص : ۱

ستایش خدای راست که آسمان و زمین را آفرید و روشنی و تاریکی را مقرر داشت (با آنکه نظم آسمان و زمین دلیل یکتایی آفریننده است) باز کافران به خدای خود شرک می آورند.

(۱) انعام: ۹۳-۹۱

(۲) انعام: ۱۵۳-۱۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲

اوست خدایی که شما را از خاک بیافرید. پس فرمان اجل و مرگ را بر همه کس مسلط کرد. اجلی که (به قلم ازلی) نزد او معین و معلوم است. پس آیا باز شک در آیات خدا خواهید کرد؟ اوست خدا در همه آسمانها و زمین که از نهان و آشکار شما آگاه است و از آنچه می کنید با خبر می باشد. و هیچ آیتی از آیات الهی بر اینان نیامد جز آنکه از جهل و عناد از آن روی گردانیدند حق را که بر آنها آمد جدا تکذیب کردند سپس به زودی خبر آنان که حق را به فسوس و سخریه گرفتند به شما خواهد رسید (که چه روزگار سختی خواهند داشت).

تفسیر ص : ۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ تفسیر آن گذشت.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَلَقَ گاهی بر مطلق ایجاد اطلاق می شود، اعّم از اینکه مسبوق به مدّت و ماده باشد که آن خلق به معنی اخصّ است مانند موالید، یا مسبوق به ماده باشد نه مدّت و آن اختراع است مانند خلق افلاک و عناصری که در جوف آنهاست، یا اینکه مسبوق به هیچ یک از آنها نباشد ولی وابستگی به ماده داشته باشد و آن انشاء است مانند نفوس، و یا وابستگی و تعلق به ماده هم نداشته باشد، و آن ابداع است مانند عقول.

وَ جَعَلَ که متعدی به یک مفعول باشد به معنی خلق است، ولی اغلب در چیزی که متعلق به محلّ یا متعلق به چیز دیگری باشد، چه عرض چه جوهر استعمال می شود، مانند قول خدا:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳

«هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» (۱) که در آیه فوق جَعَلَ به معنی گردانیدن است و برای نور و ظلمت که عرضی و متعلق به محلّ هستند آورد و «خلق» را به معنی اعّم در ایجاد سماوات و ارض ذکر کرد.

امّا «سما» (آسمان) اسم چیزی است که دارای ارتفاع و بلندی بوده و در پائین تر از خودش تأثیر داشته باشد. و افلاک طبیعی یکی از مصادیق «سما» است زیرا که عقول طولی یعنی ملائکه مقرّبین که به عبادت ایستاده اند و به هیچ طرف نگاه نمی کنند.

و عقول عرضی یعنی ملائکه‌هایی که صف آرائی کرده‌اند و نفوس کلی که تدبیر امر می‌کنند، و نفوس جزئی که رکوع کنندگان و سجده کنندگانند، و اشباح مثالی که صاحبان بالها هستند همه اینها سماوات می‌باشند.

و «ارض» اسم چیزی است که در آن، پائین بودن و قبول از غیر است پس زمین خاکی و عالم طبع با آسمان و زمینش، و اشباح ظلمانی یعنی عالم جنّ و شیاطین، بلکه اشباح نوری همه اینها نسبت به عالم ارواح زمین هستند. زیرا اینها پائین تر از عالم ارواح و متأثر از آنها می‌باشند.

و ماده اول که هیولی نام دارد، و ماده دوم که جسم است و ماده سوم که عنصر نام دارد و چهارم جماد و پنجم نبات و ششم

(۱) سوره الملک آیه بیست و سوم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴

حیوان و هفتم بشر.

همه اینها نسبت به صور و نفوس، اراضی (زمینها) هستند، و همه آنها طبقات متراکم و فشرده و درکات پیوند خورده در وجود انسان هستند، و زمین خاکی نسبت به افلاک و درکات عالم ظلمانی سفلی که در آن جنّ و شیاطین است و درکات جهنّم و دار معدّبین، نسبت به عالم مثال، ارض (زمین) محسوب می‌شود و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ اشاره به مراتب عالم سفلی یا مراتب موادی است که ذکر شد.

و در اخبار سماء و ارض بر غیر آنچه که از صفات و اخلاق ذکر شد اطلاق شده است، و طبقات آسمان به اعتبار و محاط بودن آن است، و همه این معانی به آن مفهومی که برای آسمان و زمین ذکر شد برمی‌گردد، و به فارسی گفته شده است:

آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان

و اخبار دلالت بر تعدّد آسمانها در عالم ارواح میکند، و چون سماوات از جهت شرف و وجود و رتبه و علّیت بر زمین تقدّم دارد، لذا خداوند آنها بر زمین مقدّم داشت، و جمع «سماوات» و مفرد بودن «ارض»، در اینجا و در بیشتر آیات برای اشاره به کثرت آسمانها و قلّت زمین است، و زمین با تعدّد و کثرتی که دارد چون محاط است یک امر حساب می‌شود، طبقات زمین متراکم و فشرده است، به نحوی که مرتبه پایین در مرتبه عالی فانی و متحد با آن است. ولی سماوات چنین نیست.

زیرا کثیر و محیط و مستقل است و تراکم و فشرده‌گی در ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵

آن نیست، و بین هر آسمان و آسمان دیگر مسافت زیادی وجود دارد.

و «نور» اسم چیزی است که به ذات خودش ظاهر بوده و نسبت به غیر خودش مظهر و روشن کننده است، و این معنی در حقیقت، حقّ حقیقت وجود است که آن حقیقت حقّ اولّ تعالی شانه است، که او در ذات خود بدون علّت و فاعلی که آن را ظاهر و روشن سازد ظاهر است و روشن کننده غیر خودش از انوار حقیقی و عرضی است و ظلمات و تاریکی‌های ماهیت‌ها و حدود و نقایص عدم‌ها و طلسم‌های عالم طبع و عالم جنّ و شیاطین است، پس حقّ اولّ تعالی، یکی از مصادیق نور است، و مقصود در اینجا غیر خدای تعالی است چون جعل به آن تعلق گرفته است و خدای تعالی مجعول نیست.

و آنچه که بعد از حقّ اولّ سزاوار نورانی بودن است حقّ مضاف است که آن فعل اولّ تعالی و کلمه او، و اضافه اشراقی او، و حقیقت محمدیه، و مشیّت است که اشیاء به وسیله آن خلق شده است، و آن نیز به سبب وحدت حقّ اولّ یک حقیقت است، و آن ظهور خدای تعالی و تجلّی فعلی او، و اسم اعظم اوست، و آن تجلّی خدای تعالی بر اشیاء است. و چون حقّ مضاف لا بشرط است، و لا بشرط با هزار شرط جمع می‌شود، لذا با اشیاء متحد گشت، با اشیائی که آن حقّ مضاف در آنها ظاهر بوده است و مقدّم و مؤید

آنهاست و اشیاء بدون آن نیست و حقّ اولّ از حیث فاعلیتیش در واقع حقّ مضاف است. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶

زیرا که فاعلیت، همان خود فعل است، و اگر فعل نبود فاعلیت نبود، و فعل به تنهایی عین منفعلات است از جهت اینکه فاعلیت عین منفعلات است.

بنابراین صحیح است آنچه گفته شده است که بسیط الحقیقه کلّ اشیاء است، یعنی از جهت فعلیت (حقیقت) آن، و صحیح است آنچه که به فتوحات «۱» نسبت داده شده که گفته است:

منزه است خدایی که اشیاء را ظاهر کرده است، در حالیکه از جهت فعلیت، خود عین اشیاء است. و آن مثال نفس است که با وحدتی که دارد شامل همه قوه‌هاست، زیرا که نفس در دیدن عین چشم است و در شنیدن عین گوش است، و همچنین است در غیر چشم و گوش.

و در عین حال وحدت آن شکسته نمی‌شود و از مرتبه عالی غیبی تنزل پیدا نمی‌کند، و اگر این اتحاد و عینیت نبود، نسبت فعل قوا به آن حقایق صحیح نمی‌بود، چنانکه اگر عینیت حقّ اول با اشیاء نبود نسبت افعال اشیاء به آن، حقیقتاً صحیح نمی‌شد، در آن صورت قول قدریه صحیح می‌گشت و قول ثنویه حقّ می‌شد.

این نور حقیقت واحد ظلی است که سطوح ماهیت‌ها و حدود را روشن می‌سازد، و کثرتی که به نظر می‌آید به سبب عارض شدن ماهیات است، و با این کار وحدت ذاتی او را

(۱) فتوحات مکیه یکی از کتابهای ابن عربی عارف معروف قرن هفتم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷

نمی‌شکند، چنانکه نور عرضی آفتاب یک حقیقت است، و تکثر آن به سبب تکثر سطوح است و به وحدت آن ضرری نمی‌رسد. و ظلمت عبارت از عدم نور است پس ظلمت خودش ذاتاً مخفی است، و غیرش را نیز مخفی می‌کند، و این شأن ماهیت‌ها و حدود و عدم‌هاست که از تنزل وجود و ضعف آن ناشی شده است، و هر اندازه که تنزل و ضعف زیاد شود حدود و ماهیت‌ها و خفا و اخفا زیاد می‌شود تا به عالم طبع می‌رسد که صفات وجود در آن مخفی است.

دانستی که کثرت ذاتاً متعلق به حدود است، و به سبب حدود وجود متمیز می‌شود چنانکه به وسیله سطوح نور عرضی تمیز داده می‌شود، و اگر سطوح نبود نور ظاهر نمی‌شد، و لذا ظلمات را به صورت جمع، مقدم و نور را به صورت مفرد، مؤخر آورد تا عکس حالت اول باشد، پس فرمود:

الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَ چون دهری و طبیعی و قائلین به بخت و اتفاق و قائلین به اجزای لا یتجزی و غیر آنها از فرقه‌های ملحد به قدیم بودن عالم با صورت و ماده یا به ماده فقط قائل بوده‌اند و لذا فقره اول از آیه به منع ادعای آنها برمی‌گردد.

و چون بیشتر ثنوی‌ها قائل به قدیم بودن نور و ظلمت هستند و اینکه آن دو مبدأ عالمند و وجه مغالطه آنان در اول «سوره نساء» در قول خدا:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ فَذُكِّرُوا بِاللَّغْوِ وَ انْتَفُوا بِالْحَقِّ وَ كَانُوا يَتَّقُونَ. و لذا فقره دوم آیه منع ادعای آنان است. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸
 ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ در آن معنی تعجیب است، در وسط قرار گرفتن «ثم» برای اشاره به استبعاد تسویه است با اینکه خداوند خالق آسمانها و زمین و ظلمات و نور است، و چون به سبب ایمان در قلب باز می‌شود، و با باز شدن در قلب، یقین به خدا و صفات و ملائکه و کتب و رسولان او پیدا می‌شود، و بدون این گشایش ایمان به خدا ممکن نیست، و لذا ایمان مخصوص کسی است که با علی علیه السلام و خلفای او بیعت کند، و بیعت در قلب او داخل شود، چیزی که به سبب آن در قلب به ملکوت باز می‌شود.

لذا کفر پوششی و ستیری برای در قلبی است که با بیعت باز نشود، پس کافر کسی است که با علی علیه السلام به بیعت خاص و لوی

بیعت نکند. و لذا کفر در بیشتر آیات به کفر به ولایت و کفر به علی علیه السلام و نیز کفر به ربّ مضاف تفسیر شده است. چنانکه در تفسیر وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيْرًا از ائمه علیهم السلام وارد شده است، که آن ربّ در ولایت است، و ربّ مطلق ربّ الارباب است.

و وجه مطلب این است که ولایت اضافه اشراقی خدا به خلق است، پس معنی آیه بر حسب مقصود چنین می‌شود: پس کسانی که به سبب حجاب و پوشش وجه قلب به علی علیه السلام کافر شدند، به علت اینکه بیعت با علی علیه السلام را ترک کردند، و ایمان به علی علیه السلام در قلوب آنان داخل نشد سایر افراد بشر را مساوی می‌دانند، و ممکن است «بربهم» متعلق به ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹

«کفروا» باشد، و «یعدلون» به معنی «مساوی می‌کنند» یا به معنی «از حقّ خارج می‌شوند» باشد. و بر حسب تنزیل، معنی آیه این است: سپس کسانی که به علت اینکه بیعت محمّد صلی الله علیه و آله را ترک کردند و اسلام را قبول نکردند به خدا کافر شدند، یا کسانی که به خدا کافر شدند به علت اینکه اقرار به خدا یا وحدانیت او را که ربّ الارباب است ترک کردند، بت‌ها را با خدا مساوی می‌دانند.

و این فقره به حسب ظاهر ردّ بر مشرکین عرب و غیر آنها از عبادت کنندگان بت و گوساله و غیر آن دو است، و بر حسب تأویل، ردّ بر کسی است که از ولایت منحرف شده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ او خدایی است که شما را از گل آفرید، این مطلب به اعتبار ماده اول خلقت بشریت و ردّ کسی است که برای خود یا غیرش از افراد بشر ادعای الهیت می‌کند.

ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا سِيسِ اجل حتمی مقزّر کرد که هیچ تخلّفی از آن نیست.

وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ و هیچ یک از ملائکه و رسولانش اطلاعی از آن ندارند.

علم اجل و مرگ علمی است که خداوند برای خودش اختیار کرده است، و آنچه را می‌خواهد جلو می‌اندازد یا با تأخیر می‌آورد، و اما علمی که ملائکه و رسولانش از آن مطلع می‌شوند علم حتمی است که ملائکه و رسولانش را تکذیب نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰

و بداء و محو و اثبات در آن اجلی است که علمش نزد خودش است. و تحقیق مسأله بداء و محو و اثبات و حکمتی که در آن نهاده شده است از ترغیب در صله رحم‌ها و دعاها و تضرّع‌ها و صدقه‌ها و سایر عبادات، و سرّ استجابت دعاها با عدم تأثیر پذیری عالی از دانی موکول به محلّ دیگری از این کتاب است.

ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ و باز شما در آن آیات شک می‌کنید که در آن معنی تعجّب و استبعاد شک نسبت به خالق است.

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ بدان که در الله نه تنها معنی الوهیت و تصرّف وجود دارد، بلکه جمیع اضافه‌هایی که از خالق نسبت به مخلوق ممکن است در آن موجود می‌باشد.

زیرا که آن اسم جامع همه اسماء است، پس معنی وصف در آن معتبر و به همین جهت تعلق ظرف به آن جایز شده است.

بیان اعراب آیه این است که لفظ «هو» مبتدأست و «الله» بدل آن یا خبر آن است، و «فی السّموات» ظرف لغو است و متعلق به «الله» یا به «یعلم» یا ظرف مستقرّ و خبر است، یا خبر بعد از خبر، یا حال است، و لفظ «یعلم» که بعدا می‌آید خبر یا خبر بعد از خبر، یا حال یا مستأنف است. و جمله «هو الله» عطف بر جمله «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» و یا حال می‌باشد.

و بعد از آنکه معنی معیت و همراهی و قیومیت و احاطه خدا بر اشیاء معلوم شد معنی اله بودن در آسمان و زمین نیز معلوم می‌شود. و این ردّ بر کسی است که با خدا، غیر خدا را

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱

شریک می‌داند، مانند ثنویون که اهریمن یا ظلمت را مخلوق خدا می‌داند ولی می‌گویند در ایجاد با خدا شریک است و همه شرور را منسوب به آن می‌دانند، و مانند عموم هندی‌ها که معتقدند به اینکه همه امور موقول به ملائکه است، و آنها را (اسماء) می‌نامند و مانند بعضی صابئین که می‌گویند ستاره‌ها مخلوق خدا هستند، ولی آنها مدبر عالمند نه خدا، و مانند بعضی مشرکین که می‌گویند: گوساله و بت و غیر آن دو، شفیع‌هایی نزد خدا هستند و تدبیر و تصرف برای آنهاست.

يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ همه خوی‌ها و عادت‌ها و نیت‌ها و عقاید شما را و همه چیزهای نهان را که هنوز در وجود شما ظاهر نشده است و آن را احساس نمی‌کنید آگاهی دارد.

وَ جَهْرَكُمْ و از اقوال و احوال و رنگها و شکل‌ها و نسبت‌ها و اموال.

وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و می‌داند آنچه را که برای نفسهایتان کسب می‌کنید از نتایج و تبعات اعمال شما که با اعضا و جوارحتان عمل می‌کنید، تقریر الهیت خداست و وعده و وعید برای مردم نیکوکار و بدکار است.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ عطف است بر «يعلم سرکم» بنابر اینکه مستأنف باشد یا حال، یا اینکه آن «ابتداء» حال است، گویا که گفته شده: چگونه است حال او با مردم؟ و چگونه است حال مردم با او؟

یا عطف است بر «انتم تمرون» و به هر تقدیر در آن التفات از خطاب ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲

به غیبت (سوم شخص) است و اعظم آیات امیر المؤمنین علیه السلام است و مقصود از آیات در اینجا اعم از آیات تکوینی و تدوینی و آفاقی و انفسی است.

إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ چیزی که آن از بزرگترین آیات خداست، و آن ولایت است چنانکه گذشت، و تکذیب حق از جانب آنان برای این است که عادت بر تکذیب آیات به طور مطلق دارند.

لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ یعنی خبر مربوط به ولایت به آنان خواهد رسید (همان خبری که با استهزا، با آن رو برو می‌شوند و آن را به بازیچه می‌گیرند).

ترجمه و تفسیر آیات ۱۱-۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶ تا ۱۱] ص: ۱۲

اشاره

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ تَنْجِرًا مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶) وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ

لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹) وَ لَقَدْ اسْتَهْزِئُوا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳

ترجمه: ص: ۱۳

آیا ندیدی که پیش از آنان چه بسیار گروهی را هلاک ساختیم و حال آنکه در زمین به آنها قدرت و تمکن داده بودیم که شما را نداده‌ایم و از آسمان بر آنها باران رحمت پیوسته فرستادیم و نهرها در زمین بر آنان جاری کردیم پس چون نافرمانی کردند آنها را

و این منافاتی با نزول ملائکه بر رسولان ندارد، چون آنها بین دنیا و آخرت را جمع کرده‌اند، چنانکه تحقیق آن و کیفیت مشاهده ملائکه در خواب و بیداری برای رسولان و شنیدن قول ملائکه بر این انبیا و محدثین در قول خدا که فرمود:

وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا در سوره بقره گفته شد.

ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَلَا جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا این قسمت آیه جواب دوم است یا جواب پیشنهاد دوم آنهاست، چون آنها یک‌بار گفتند: چرا بر پیامبر ملائکه نازل نمی‌شود؟

و بار دیگر گفتند: اگر خدا می‌خواست برای ما رسولی بفرستد، ملائکه می‌فرستاد (که در جواب آمده است، اگر هم می‌فرستادیم به صورت بشر بود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶

وَلَلْبَشِينَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ یعنی اگر ما ملائکه می‌فرستادیم یا آنرا به صورت ملائکه قرار می‌دادیم، قدرت بر ادراک آن نداشتند، یا اینکه اگر او را به صورت مردمی قرار می‌دادیم، در این صورت نیز در اشتباه و شک می‌افتادند تا جائی که در حق او همان را می‌گفتند که در حق رسول بشری گفتند.

پس آیه اشاره به یک قیاسی استثنایی منقسم «۱» است که هر دو شق تالی مرفوع است در صورتی که هر دو شق آن جواب یک سؤال باشد، یا اشاره به دو قیاس استثنایی است اگر دو جواب برای سؤال آنها باشد.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله است که پیش از او هم استهزاء بر پیامبران بوده است. فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ به مسخره کنندگان به علت ریشخندشان عذابی سخت احاطه کرده است یا وبال و گرفتاری که به سبب آن استهزاء، عایدشان می‌شود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ یعنی در زمین ظاهری با قدمهائتان سیر کنید و در زمین قرآن و تواریخ امت‌های پیشین، با چشمهائتان (و ادراکتان)، و در زمین عالم صغیر با چشم‌های بصیرتان به سیر و سیاحت پردازید.

(۱) قیاس استثنایی منقسم و متصل در جلد اول توضیح داده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷

ثُمَّ انظُرُوا یعنی تفکر و اندیشه کنید، و آمدن «ثم» از آن جهت است که تفکر عبارت از ترتیب مقدمات و انتقال از آنها به نتایج است و با سیر کردن در مقدمات و بعد از حصول مقدمات تفکر ممکن می‌شود.

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ عاقبت تکذیب کنندگان رسولان، در شأن خود رسولان یا در شأن اوصیای آنان، یا عاقبت کسانی که اوصیای پیامبران را تکذیب کردند چگونه است؟

ترجمه و تفسیر آیات ۱۷-۱۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۱۷] ص: ۱۷

اشاره

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ

يُصْرَفُ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶)
وَ إِنِ يَمَسُّنَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنِ يَمَسُّنَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

ترجمه: ص: ۱۷

ای پیامبر از این مشرکان بپرس که هر چه در آسمانها و زمین است ملک کیست؟ بگو ملک خداست که بر خویش ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸

رحمت را فرض کرده و البته شما را در روز قیامت که بدون شک خواهد آمد جمع می گرداند ولی کسانی که خود را به فریب دنیا و زیان افکندند به آن روز ایمان نمی آورند.

هر چه در شب و روز آرامش یافته است همه ملک خداست و او شنوا و دانای همه امور است، بگو ای پیامبر آیا غیر از خدا را به یاری و دوستی برگزینیم؟ در صورتی که آفریننده آسمانها و زمین خداست. او به خلق طعام و روزی می خوراند و خود از طعام بی نیاز است.

بگو ای رسول من مأمورم اول کسی که تسلیم حکم خداست باشم و البته از گروهی که به خدا شرک می آورند نباشم. بگو من اگر نافرمانی خدا کنم از عذاب آن روز بزرگ سخت می ترسم هر کس در آن روز از عذاب خدا برهد همانا به رحمت خدا نائل گردد و این پیروزی و سعادت آشکار است، و اگر از خدا به تو ضرری رسد کسی جز خدا ترا از آن ضرر نرھاند و اگر از او چیزی به تو رسد او به همه چیز تواناست.

تفسیر ص: ۱۸

قُلْ به تکذیب کنندگان و پیشنهاد دهندگان بگو.

لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آنها را ملزم به اقرار کنی تا متبته شوند که آنها حق پیشنهاد بر مالک را ندارند و او هر چه بخواهد می کند و هر کس را که بخواهد می فرستد.

قُلْ لِلَّهِ به آنها بگو که آنچه در آسمانها و زمین است، ملک خداست، و منتظر جواب آنها نباش که جوابی جز آن ندارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹

كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ پس به سبب رحمتش شما را مهمل نمی گذارد و به سوی شما رسولانی می فرستد، و شما را به طاعتش ترغیب و از مخالفتش بر حذر می دارد و در معصیت و نافرمانی اش مهلت می دهد.

لِيَجْمَعَنَّكُمْ یعنی قرنی پس از قرن شما را برای روز قیامت جمع می کند.

جمله اول و این جمله یا جزء مقول قول است، یا استیناف از جانب خداست، و محتمل است که این جمله مستأنف باشد و جمله اول مقول قول، و محتمل است که این جمله بدل از «الرَّحْمَةُ» باشد، چون جایز است که «کتب» متعلق به جمله باشد.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ تفسیر نظیر این جمله پیش از این بیان شد.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ مستأنف است جهت استدراک این توهم که بعد از روشن شدن مطلب شایسته نیست کسی بر کفر باقی بماند، گویا که خداوند فرموده است و لکن آنانکه خود را به زیان افکندند ایمان نمی آورند.

و دخول «فاء» به خبر و آوردن ضمیر در وسط جهت دلالت بر سببیت و حصر و تأکید است. و بعضی گفته اند: محل «الَّذِينَ» منصوب است بنابر ذم یا مرفوع است بنابر خبر بودن یعنی شما هستید که خودتان را به زیان انداخته اید.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ این جمله نیز محتمل است که مقول قول باشد و مستأنف، یعنی به اینها بگو، بعد از آنکه گفتی آنچه ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰

که در مکانها و آنچه که در زمانهاست برای او ساکن است («سکن» از سکنی به معنی ساکن شدن، یا از سکون به معنی آرامش است).

و چون تجدد و انطباق بر زمان از خواص طبیعات است که محتاج مکان است، لذا وقتی گفته می‌شود آنچه که در شب و روز ساکن است، به این معنی است که: آنچه تحت زمان داخل است عین همان چیزی است که در آسمانها و زمین ساکن است. یعنی آنچه که بر مکان منطبق است.

اگر آسمانها و زمین را به مطلق ارواح و اشباح تعمیم دهیم به شب و روز نیز تعمیم داده می‌شود.

و چون مملو کیت اشیاء برای خدا مورد اهتمام است اولی (آیه ۱۲- آنچه در آسمانها و زمین است) با دومی (آنچه در شب و روز ساکن است، یعنی زمان) با تغییر در عبارت مؤکد شد تا اینکه در نفوس آنان جایگزین شود.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی هیچ شنوایی نیست مگر با شنوایی او، و هیچ علمی نیست مگر با علم او.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُ وَلِيًّا بگو با وجود آنکه او مالک همه است، غیر از خدا را ولی خویش گیرم؟! فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است، توصیف به آن صفت برای اشعار به علت حکم است.

وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ در حالی که او می‌خورد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱

خود بی‌نیاز از طعام است. این عبارت نیز علت دیگر حکم است.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ یعنی کسی در ظاهر اسلام و در باطنش، بر من سبقت نمی‌گیرد، زیرا من از ناحیه تکلیف و تکوین مأمور شدم که خاتم رسولان باشم و از همه جلوتر باشم.

و به من گفته شده است که:

لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکین نباشم (این جمله، عطف بر «قل» است).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ کنایه از آنان (مشرکان) است. چون این نوع سخن گفتن در انصاف رساتر است، و مقصود این است که طمع مشرکان را از گمراه کردن پیامبر قطع نماید. از امام صادق علیه السلام «۱» است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ را ترک نکرد تا اینکه سوره فتح نازل شد. از آن پس دیگر به آن کلام برنگشت.

مَنْ يُضْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ مِنْ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۲» است:

قسم به کسی که جانم در دست اوست هیچ کس از مردم به سبب عملش داخل بهشت نمی‌شود، گفتند: حتی تو هم یا رسول الله؟ فرمود: حتی من، مگر رحمت و فضل خدا شامل من بشود.

وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ مقول قول است یا مستأنف است از

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۱۱۱ تفسیر نور الثقلین ۱: ص ۷۰۵/ ج ۲۵

(۲) تفسیر الصافی ۲: ص ۱۱۱ تفسیر البیان ۲: ص ۲۸۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲

جانب خدا. اگر رحمت خدا شامل حال کسی شود، آن پیروزی آشکار است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ عَظِيمٌ است بر قول خدا «من یصرف تا آخر آیه» گویا که گفته است: اگر خدا عذاب را در آن روز از تو برگرداند به تو رحم کرده است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از قبیل جانشین شدن سبب به جای جزاست، و مانعی ندارد. (یعنی اگر خیر برایت پیش آورد باز هم خواست و رحمت اوست، که او بر هر چیز تواناست).

ترجمه و تفسیر آیات ۲۵-۱۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۸ تا ۲۵] ص: ۲۲

اشاره

وَ هُوَ الْفَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أِنَّكُمْ لَنْتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنَّهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا لِلَّهِ لَآيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳

ترجمه: ص: ۲۳

و خدا کمال توانایی و اقتدار را بر بندگان دارد و همیشه او درستکار و بر همه امور آگاه است.

بگو ای پیامبر، چه گواهی بزرگتر از گواهی خداست، بگو خدا میان من و شما گواه است بر من آیات این قرآن را وحی می کند تا بوسیله آن، شما و هر کس از افراد بشر را که خبر این قرآن به او رسد پند دهم و بترسانم. آیا شما گواهی می دهید که با خدای یکتا خدایان دیگری وجود دارند؟ بگو من به این موضوع گواهی ندهم. بگو محققاً جز خدای یکتا خدایی نیست و من از آنچه که شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم.

آنان که کتاب تورات و انجیل را بر آنها فرستادیم با آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به مانند فرزندان خود می شناسند، هم آنها هستند که خود را به زیان انداخته اند (و از روی حسد به محمد صلی الله علیه و آله گفتند ایمان نمی آورند) کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات خدا را تکذیب کند؟ هرگز ستمکاران را در دو عالم رستگاری نخواهد بود.

و روزی که همه آنها را گرد آوریم پس به آنها که به خدا شرک آوردند گوئیم کجا شدند، آنها که به گمان شما شریک خدا بودند؟

پس از آنکه فریفتگی به بتان را در پیشگاه خدا عذری نیابند جز آنکه به دروغ گویند که ما هرگز به خدا شرک نیاوردیم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴

بنگر که چگونه خود را تکذیب کردند و آنچه به خدا دروغ بسته شریک حق قرار دادند همه محو و نابود شدند.

و برخی از آنان (کافران و مشرکان) به سخن تو گوش فرا دارند ولی پرده بر دل‌هایشان نهاده‌ایم که فهم آن نتوانند کرد و گوش‌هایشان از شنیدن حق سنگین است که اگر همه آیات خدا را مشاهده کنند باز بدان ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله برآمده گویند این آیات جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

تفسیر ص: ۲۴

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ كَيْفِيَّةَ قَهْرِ خدایا با بندگان به سبب فنای همه تحت سطوت و قدرت او، از آنچه که گذشت استفاده می‌شود. وَهُوَ الْحَكِيمُ در کارش حکیم است، و آنچه را که بجای می‌آورد، جز با حکمت و مصلحت نیست. الْخَيْرُ به آنچه که اختلاف تدبیر و انواع تصرف در بندگان اقتضا می‌کند، آگاه است. قُلْ أَىُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً مَّقْدَمَةَ شَهَادَاتٍ دادن خداست، یعنی اقرار می‌کند که خدا بزرگتر و راستگوتر از هر شهادت دهنده‌ای است، پس خدا آنها را بر این مطلب خبر می‌دهد، سپس فرمود: قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ مُحْتَمَلٌ است که «اللَّهُ» مبتدا باشد که خبرش محذوف است تا جواب از جانب آنان باشد، و «شهِيداً» خبر است که مبتدای آن محذوف است، و جمله مستأنف است برای بیان مقصود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵

یعنی: بگو که خدا میان من و شما گواه است، که به من آیات قرآن را وحی می‌کند تا شما و هر یک از افراد بشر را که خبر این قرآن به او می‌رسد در هر مکانی و در هر زمانی که باشد تا روز قیامت آگاه سازم. یعنی تا من شما را و کسی را که قرآن به او رسیده، یا کسی که به حد بلوغ (مانند مردان) رسیده است، بیم دهم و از تمرد از امر خدا باز دارم. «من بلغ» معطوف است بر ضمیر مستتر «هو» در «انذركم» اما ضمیر منفصل را از جهت فاصله قرار گرفتن به عنوان تأیید نیاورده است و معنی آن این است: انذار می‌کنم من و هر کس از آل محمد صلی الله علیه و آله که به حد امامت رسیده باشد، و این سخن مانند قول خدای تعالی است که می‌فرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيْرَةٍ أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي (۱) (و بگو که این راه من است، که می‌خوانی به سوی خدا با داشتن بصیرت به من و کسیکه از من پیروی کند) «۲» أَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ أَنَّهُمْ إِلَّا كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۳) (اینها را بر شهادتشان بر اینکه با خدای به حق، خدایان دیگری هست، توبیخ کرده است.

(۱) سوره یوسف آیه ۱۰۸

(۲) به نقل از علامه حلّی در نهج الحق بر طبق روایت اصول کافی از حضرت باقر علیه السّلام و حضرت جواد علیه السّلام مصداق «من اتبعنی» امیر مؤمنان علی علیه السّلام است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶

قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (در حالی او خدای یکتاست و من از آنچه شرک می‌آوردید بیزارم). الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (۴) (کسانی که ایمان آورده‌اند، بزرگترند نزد خدا و اگر شما دوست دارید خدا را پس پیروی کنید از امت محمد صلی الله علیه و آله). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۵) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۶) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۷) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۸) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۹) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام). قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ ذُرِّيَّاتِ الْفَاحِشِ وَالْمُفْسِدِ وَالْمُؤْتَفِكِ بِالْبِغْيِ وَالنَّكَاحِ الْمُرْتَبِحِ وَالْمُحْرَمِ بِالْمُنْكَاحِ (۱۰) (فواحش، مفسدین، و منافقان را حرام کرده‌ام).

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ استیناف است، جواب سؤال مقدر یا استدراک توهم متصور است، گویا که گفته شده است: آیا به آن رسول ایمان آوردند؟ (زیرا آنان که به خود زیان رسانیدند ایمان نمی‌آورند).

یا توهم شده است که از آنها کافری باقی نمانده است، و تکرار موصول برای این است که هر یک از آن دو جواب است یا استدراک چیزی است با دو منشأ متفاوت. و محتمل است که دومی بدل باشد یا مفعول برای فعل محذوف یا خبر برای مبتدای محذوف.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد کیست؟

یعنی چه کسی به خود حق می‌دهد که به دروغ جانیشینی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷

خدا را ادعا کند، یا به اینکه قیاس‌هایی را که به رأی خودش انجام داده است به خدا نسبت دهد. یا چنین توهم کند که رسوم و عادت‌ها از خداست، یا نیابت از امام را بدون اذن و اجازه ادعا کند، غافل از این که نیابت از امام، شفاعت نزد خدا برای خلق است و این بدون اجازه خدا نمی‌شود، یا اینکه کتاب نبوت و یا صورت قرآن را با دست خودشان می‌نوشتند و آن را به خدا نسبت می‌دادند.

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آیات تکوینی و تدوینی، آفاقی و انفسی را، و بزرگتر از همه، بلکه اصل همه، حقیقت انسان کامل یعنی علی علیه السلام امیر المؤمنین را تکذیب کند، و لفظ «او» در اینجا برای منع خلو «ا» است، زیرا که بیشتر آنان جامع هر دو وصفند (هم خدا را و هم آیات خدا یعنی علی علیه السلام را تکذیب می‌کنند)، با اینکه اگر جز یکی از آن دو وصف نبود، کفایت می‌کرد که مشمول این امر باشد.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ که خداوند ستمکاران را رستگار نمی‌کند، گویا که گفته شده است: پس حال ظالم چگونه است؟ تا اینکه کسی که ظالم تر است، حالش شدیدتر باشد؟ پس جواب فرمود که ظالمین رستگار نمی‌شوند، و لذا از باب

(۱) خَلَوْا یا مانعاً الخَلْوُ دو قضیه است که رفع هر دو (کنار نهادن هر دو) نشاید چنانکه در همین آیه شهادت دادن و تکذیب کردن آمده است که نمی‌شود گفت نه شهادت می‌دهند و نه تکذیب می‌کنند زیرا لازمه شهادت عدم تکذیب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸

استحسان آنرا تأکید کرد. (پس ظالمتر حالش بسیار وخیم‌تر از ظالم است که رستگار نمی‌شود).

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا بِيَادِ آوَرٍ یا یادآوری آنها بکن، روزی را که همه آنها را گرد می‌آوریم.

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا سِيسْ به کسانی که شرک ورزیدند یعنی به آنانکه در تعدد خدايان به خدا شرک آوردند.

یا اینکه در ولایت، غیر علی علیه السلام را شریک ولایت علی علیه السلام قرار دادند می‌گوییم، و از ائمه علیه السلام در اینجا و در بیشتر مواردی که از کفر و شرک ذکر می‌شود، شرک به ولایت علی علیه السلام است و سر مطلب چنانکه بارها گذشت این است که معرفت خدا و صفات او و ایمان به او چون موقوف بر فتح باب قلب است، و فتح باب قلب موقوف بر ولایت و بیعت ولوی است که همان ایمان می‌باشد و به وسیله ولایت ایمان داخل در قلب می‌شود و باب قلب باز می‌شود.

لذا از ائمه علیه السلام وارد شده است که به سبب ما خدا شناخته می‌شود، و معرفت خدا به این است که امام زمانت را بشناسی به طریق حصر (یعنی حصر شناخت خدا به وسیله امام علیه السلام).

و لذا کفر و شرک عبارت است از عدم فتح باب قلب، یا عدم معرفت امام، یا کفر و شرک آوردن به امام، و کفر به رسالت که کفر اندر کفر می‌شود.

أَيْنَ شُرَكَائِكُمْ بَتَّهَى شَمَا وَغَيْرِ بَتَّهَى كَهْ أَنَّهُا رَا بَا قَرَارِدَادِ خُودَتَانِ شَرِيكَهَائِي بَرَايِ خُودَا قَرَارِ دَادِيدِ كَجَا هَسْتَنَدُ؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹

و این از باب استهزای آنان گفته می‌شود.

الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ گمان می‌کردید که آنها شریک‌هایی برای خدا یا شریکانی برای علی علیه السلام هستند.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ یعنی آنها برای خلاصی و رهایی عذری ندارند چنانچه در خبر است وقتی که طلا را خالص کرده، از غیر طلا رها کرده باشند می‌گویند: «فتنت الذهب».

إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ آنها بر دروغشان که به خدا بسته‌اند، سوگند یاد می‌کنند. چنانکه در دنیا برای مردم سوگند یاد می‌کردند.

انظرو كيف كذبوا على أنفسهم و ضلَّ عنهم ما كانوا يفترون بنگر که چگونه خود را تکذیب کردند و خدایانشان یا شرکایشان در ولایت از آنها که به دروغ شریک حق قرار داده بودند، محو و نابود شدند.

ماضي آوردن هر دو فعل (کذبوا و ضل) به جهت این است که وقوع آن دو محقق است، گویا که هر دو واقع شده است، اعم از اینکه خطاب عام باشد یا خاص، یا اینکه ماضی آوردن، نسبت به مخاطب خاص یعنی محمّد صلی الله علیه و آله باشد از جهت اینکه او نظر می‌کند و آنچه را که هنوز در سلسله زمان نیامده است، می‌بیند.

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ یعنی وقتی که بر آنان آیات قرآن یا مناقب وصی خود را می‌خوانی.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ «اكنة» جمع کنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰

است و آن چیزی است که چیز دیگر را می‌پوشاند، از جهت اینکه «ان يفقهوه» بفهمند اگرچه دارند یا برای اینکه نفهمند.

وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا یعنی در گوشهای دلشان سنگینی است که دوست ندارند بشنوند، پس اگر تو تمام آیه‌های رسالت یا خلافت جانشینت را برای آنها بخوانی نمی‌شنوند.

وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ یعنی هر آیه‌ای از آیات بزرگ ما و معجزه‌های تو را که ببینند.

لَا يُؤْمِنُوا بِهَا به سبب فزونی قساوت و عنادشان به آن ایمان نمی‌آورند پس چگونه به تو یا به وصی تو ایمان بیاورند در حالی که قساوت آنان زیاد شده است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ لَذَا وَقْتِي كَهْ پيش تو آیند در نبوت تو یا خلافت وصی تو با تو مجادله می‌کنند.

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُا كَهْ به تو یا به وصی تو کافر شدند می‌گویند:

إِنْ هَذَا اَيْنِ كَفْتَارِ كَهْ اَنْرَا قَوْلِ خُودَا مِي نَامِي، یا این حرفهائی که در باره پسر عمویت می‌گوئی.

إِلَّا أَسَاطِيرَ الْأَوَّلِينَ جز افسانه‌های پیشین نیست، اساطیر جمع «اسطار» یا جمع سطر، یا جمع اسطوره است کنایه از افسانه و خرافات آنهاست.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۴-۲۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۶ تا ۳۴] ص: ۳۰

اشاره

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶) وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ

بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ يَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) وَ قَالُوا
إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقُفُّوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

قَدْ حَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا
سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱) وَ مِمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲) قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي
يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا
حَتَّى أَنَا هُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱

ترجمه: ص: ۳۱

و اینها ایند که هم مردم را از فیض (آیات خدا) باز می‌دارند و هم خود را از آن محروم می‌کنند. و غافل از آنند که تنها خود را به
هلاکت می‌افکنند.

و اگر حال آنها را هنگامی که بر آتش دوزخشان باز دارند مشاهده می‌کنی که در آن حال با نهایت حسرت گویند ای کاش ما را
به دنیا باز می‌گردانیدند تا دیگر آیات خدای خود را تکذیب نمی‌کردیم و بدان ایمان می‌آوردیم.

بلکه نفاق آنها که پیش از این پنهان می‌کردند آشکار

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲

شد اگر بار دیگر به دنیا برگردند باز به همان اعمال زشتی که از آن نهی شدند باز خواهند گشت زیرا آنها دروغ می‌گویند.

و می‌گفتند جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما برانگیخته نمی‌شویم.

و اگر سختی حال آنها را آنگاه که در پیشگاه عدل خدا باز داشته شوند مشاهده کنی که خدا به آنها خطاب کند که آیا عذاب
قیامت حق نبود؟ گویند پروردگارا قسم به ذات تو، همه حق بود پس خدا عتاب کند که اینک عذاب کیفر کفر را بچشید.

آنانکه لقای خدا را تکذیب کردند البته زیانکار شدند، پس آنگاه که ساعت قیامت ناگهان فرا رسد گویند وای بر ما که سعادت
این روز خود را از دست دادیم پس بار گناهان خود را بر پشت گیرند، آری بد بارگرانی به دوش گیرند،

دنیا بجز بازیچه کودکانه و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست، و همانا سرای دیگر پرهیزگاران را نیکوتر است. آیا تعقل و اندیشه در
این گفتار به کار نمی‌بندید.

ما می‌دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می‌گویند که ترا افسرده و غمگین می‌سازد، (دل شاددار) که آن ستمکاران نه تنها ترا
بلکه همه آیات و رسولان خدا را انکار می‌کنند،

چقدر پیامبران پیش از ترا هم تکذیب کردند که آنها با همه اذیتهای منکران صبر و تحمل کردند تا آنگاه که عنایت و یاری ما
شامل حال آنها شد. (دل قوی دار) کسی کلمات خدا را تغییر نتواند داد و اخبار پیامبران پیشین (که امت با آنها چه کردند) به تو
رسید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳

تفسیر ص: ۳۳

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ اَيْنان مردم را از خدا یا از تو یا از علی علیه السلام از طریق توجه دادن آنان به اسطوره‌های تورات باز می‌دارند. وَ يَنْتَهِونَ عَنْهُ یعنی مردم را از آن منع می‌کنند و از آن حقیقت دور و محروم می‌شوند.

وَ اِنْ يُهْلِكُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ در حالی که جز خود را هلاک نمی‌کنند و آن به سبب دوری از آیات الهی است.

وَ مَا يَشْعُرُوْنَ وَ لَوْ تَرَى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى النَّارِ «وقفوا» به صورت مجهول و معلوم خوانده شده است و از «وقف» است به معنی ایستاد یا ایستادند یا مطلع شد، یعنی اگر بینی وقتی که ایستاده شوند یا مطلع بر آتش شوند آنوقت مصیبت عجیبی را در مورد آنان خواهی دید، که جواب شرط حذف شده است.

فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا چون مقام تو و مقام اوصیاء تو را می‌بینند، می‌گویند ای کاش برگردانده می‌شدیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم.

وَ نَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و به محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام ایمان می‌آوردیم، و این سخن و آرزو از آنان برای وحشت از ترس است، نه از کشش شوق، و گر نه رهایی می‌یافتند و جواب به «کَلِمًا» به معنی نفی ابد، داده نمی‌شد یا اینکه این سخنی است که آنها و امثال آنها فقط به زبان می‌آورند چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: هرگاه می‌خواستند از آن آتش

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴

از جهت غم و اندوه بیرون بیایند دوباره بهمان وضع برگردانده می‌شدند یعنی اگر می‌خواستند از جهت شوق از آن بیرون بیایند برگردانده نمی‌شدند.

بَلْ يَدَّبُّوْنَ عَنْهَا مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ بلکه نفاق آنها که پیش از این پنهان می‌کردند آشکار شد و این قسمت از آیه دلیل بر مطلب مذکور در آیه قبل است، زیرا معنی آن این است که برای آنان حبّ و شوق علی علیه السلام حاصل نشد، زیرا فطرت آنها فطرت بغض علی علیه السلام است بلکه بر آنها وبال نفاقشان ظاهر شد، پس در نهایت ترس به هراس افتادند، در حالی که آرزوی رهایی از ترس را می‌کردند نه آرزوی وصال برخاسته از شوق را.

وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ که اگر باز گردانیده شوند باز به همان کارهایی که نهی شده‌اند بر می‌گردند، زیرا عمل زشت، ذاتی آنهاست و ذاتی تخلف پذیر نیست، بلکه گاهی به سبب یک امر عرضی که به آن عارض می‌شود مخفی می‌گردد و هر وقت عارض و مانع زایل شود، آن هم ظاهر می‌شود.

وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی در آنچه که می‌گویند که اگر به دنیا باز گردانیده شوند تکذیب نمی‌کنند و ایمان می‌آورند، دروغ می‌گویند. چنانکه دانستی این آرزو از شوق ذاتی ناشی نشده بلکه از امر عرضی ناشی شده است که با زوال آن عرض، آن آرزو هم از بین می‌رود.

وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵

گفتند که چیزی جز زندگی وجود ندارد، و برانگیخته نمی‌شویم. «قالوا»، عطف است بر «عادوا» یا عطف است بر يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و اختلاف به ماضی و مضارع برای اشاره به این است که این سخن گفته قدیم و جدید آنهاست، یا استیناف (تجدید) ذمّ دیگر و بیان عقوبت دیگری برای آنهاست.

وَ اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و آن با ما بعدش که می‌گوید: وَ لَوْ تَرَى اِذْ وُقِفُوا مناسب تر است، یعنی تکذیب آنها از رستاخیز مقتضی احضار آنها نزد خدا با بدترین و رسواترین حال می‌باشد، و تکذیب آنها به آیات مقتضی دخولشان در آتش با شدیدترین عذاب است.

وَ لَوْ تَرَى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى رَبِّهِمْ چون آنان را بینی که بر درگاه پروردگارشان آنچنان که عبد جنایتکار پیش مولایش برای مؤاخذه می‌ایستند، و ربّ مضاف عبارت از ربّ آنها در ولایت است و آن امیر المؤمنین علیه السلام است، و او در بعضی کلماتش

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸

فَأَنَّهُمْ لَا يُكذِّبُونَكَ یعنی تو را نمی‌توانند تکذیب کنند از آن جهت که تو نیز بشری مانند آنها هستی، در بین آنها زندگی کردی و در باره تو جز خیر و خوبی چیزی نگفتند، و تو در بین آنها معروف به صدق و امانت بودی تا آنجا که ملقب به محمد صلی الله علیه و آله امین شدی.

وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ وَلِيَّ أَنْهَا به خودشان ظلم کردند از آن جهت که آخرت و لقای پروردگار را تکذیب نمودند.

بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ پس از آنکه برای ما، رسول و آیت شدی از همین جهت و حیثیت تو را تکذیب کردند، و تکذیب آنها از این جهت به تکذیب خدا بر می‌گردد نه به تکذیب تو، یا اینکه آنها تو را تکذیب نمی‌کنند از آن جهت که تو رسولی از جانب خدا هستی و لکن آنان علی علیه السلام را تکذیب می‌کنند، و تکذیب کردن تو در باره آنچه که در حق علی علیه السلام گفتی به تکذیب علی علیه السلام بر می‌گردد.

«اَكْذَبَهُ» یعنی او را کاذب یافت یا کذب را به او نسبت داد، یا او را کاذب گردانید، و معنی آیه این است که تو را کاذب و دروغگو نمی‌یابند.

یا اینکه نمی‌تواند چیزی بیاورد که صدق تو را کذب نماید و این چنین مضمونی از ائمه علیه السلام روایت شده است.

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصِيرُنَا ای پیامبر هر آینه پیغمبران قبل از تو را نیز تکذیب کردند و آنان نسبت به تکذیب و آزار آنها صبر و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹

شکیبایی ورزیدند تا اینکه یاری ما به آنان رسید پس تو هم صبر کن و اندوهناک مباش.

وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ و کسی کلمات خدا را نتواند تغییر داد، این عبارت عطف به اعتبار معنی است، یا جمله حالیه است گویا که گفته شده است: مانعی از یاری خدا نیست، و کلمات خدا یعنی مواعید و آیات بزرگ خدا از قبیل رسولان و اوصیای آنها علیه السلام یا آیات قهر او از مظاهر شرور را تبدیل کننده‌ای نیست و هیچ کس قدرت ندارد که آنها را از آنچه که هستند به چیز دیگری مبدل کند.

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُؤْمِنِينَ یعنی خبر پیامبران پیشین و ملت‌هایشان به تو رسیده است و اینکه بالاخره پیامبران بر اقوامشان غالب شدند، نه اینکه ملت‌هایشان بر آنها غلبه کنند.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۱-۳۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۵ تا ۴۱] ص: ۳۹

اشاره

وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) إِنَّمَا يَشْتَجِبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَأَلْمُنُوا بِبَيِّنَاتٍ مِنَ اللَّهِ ثُمَّ يُبَدِّلُونَهَا إِذَا حُمِّلُوا بِهَا مِنْ رَبِّهِمْ فَمَا كَانُوا يُحْسِرُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأُ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأُ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ

شَاءَ وَ تَسْتَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (۴۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰

ترجمه: ص: ۴۰

(ای پیامبر) چنانچه اعتراض آنها ترا سخت می‌آید اگر توانی نقبی در زمین بساز یا نردبانی بر آسمان افراز تا آیتی بر آنها آوری. اگر خدا می‌خواست همه را مجتمع بر هدایت می‌کرد پس تو البته از آن جاهلان مباش (که راضی به مشیت حق نیستند)، ای رسول دعوت ترا تنها زنده دلاّن عالم اجابت می‌کنند که خدا مردگان را برانگیزد تا بسوی او بازگردند (و جزای عملشان را ببینند).

و کافران گفتند چرا بر او معجزه و حجّتی از خدا فرود نیامد؟ بگو ای پیغمبر خدا بر اینکه آیتی فرستد قادر است و لیکن اکثر مردم از قدرت خدا بی‌خبرند.

و محققا بدانید که هر جنبنده‌ای در زمین و هر پرنده‌ای که به دو بال در هوا پرواز می‌کند همگی طایفه‌ای مانند شما، نوع بشر، هستند. ما در کتاب آفرینش بیان هیچ چیز را فرو گذار نکردیم آنگاه همه بسوی خدای خود محشور می‌شوند. و آنان که آیات خدا را تکذیب کردند کر و گنگ در تاریکی نادانی به سر می‌برند مشیت خدا هر که را خواهد گمراه می‌سازد و هر که را خواهد به راه راست هدایت کند.

بگو ای پیامبر اگر عذاب خدا یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱

ساعت مرگ شما فرا رسد چه خواهید کرد؟ اگر راست می‌گویید آیا در آن ساعت سخت، غیر خدا را می‌خوانید؟ بلکه در آن هنگام تنها خدا را می‌خوانید تا اگر مشیت او قرار گرفت شما را از سختی برهاند و آنچه را به خدا شریک می‌دانید به کلی فراموش می‌کنید.

تفسیر ص: ۴۱

وَ إِن كَانَ كَبَرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ گر چه اعراض آنها از تو یا از علی علیه السلام، برای تو سخت باشد. فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ یا منفذی در زمین ایجاد کن یعنی آیتی از زیر زمین برای آنها بیاور. أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ یا از آسمان آیتی بیاور و جواب آن محذوف است، یعنی این کار را انجام بده و مقصود کنایه از منافقین امت پیامبر و عتاب و سرزنش به آنهاست، و اظهار این است که او صلّی الله علیه و آله از رو گردانیدن قوم از او و از علی علیه السلام اندوهناک نباشد.

یا کنایه از آن دسته موافقین امت محمد صلّی الله علیه و آله است که بر آوردن معجزه برای پیشنهاد کنندگان حریصند. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى یعنی اینکه هدایت و ضلالت آنها به مشیت خدای تعالی است و راضی بودن از آنچه که به سبب مشیت خداست بهتر از اندوهناک شدن بر آن است.

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ پس از جاهلان مباش زیرا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲

همه چیز با مشیت خداست و چون از این کلام این توهم پیش می‌آید که مردم در افعالشان مجبور هستند، و در گمراهی و هدایت

هیچ دخالتی ندارند این توهم را بدین گونه بر طرف کرد که استعداد و استحقاق آنان مقتضی آن مشیت است، پس فرمود:

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ كَسَانِيَّ كَمَا مَسَعَتْ أَسْمَاعَهُمْ وَحَدِيثُهُمْ كَحَدِيثِهِمْ وَأَسْمَاعُهُمْ كَأَسْمَاعِهِمْ وَبَصِيرَتُهُمْ كَبَصِيرَتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

گمراهی و هدایت خویشند، و چون از این گفتار که هر کس که آمادگی و استعداد دارد، اجابت می‌کند و آنکه مستعد نیست اجابت نمی‌کند این توهم پیش می‌آید که غیر مستعد، شایسته نیست که مورد دعوت و امر و نهی قرار گیرد. و ذم و ملامتی متوجه او نیست، پس خداوند آنرا جواب داد و فرمود:

وَالْمَوْتَىٰ يَعْنِي مَرْدَكَانِيَّ كَمَا اصْلَحَ دَارَايَ اسْتِعْدَادٌ نَبُوْدَهٗ وَ دَر مَرَاقِدٍ وَ آرَامَاگَاهَاي طَبْعَشَانِ مَتَوَقَّفٌ هَسْتَنَدُ، يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ خَدَاوَنَدِ اَنهَآ رَا اَز آرَامَاگَاه طَبْعَشَانِ بَر مِي اَنگيزد.

يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بعد از توجه به خدا می‌شنوند و بعد از شنیدن اجابت می‌کنند، پس مرگ برای مردگان، و زنده بودن هم برای زندگان حتمی نیست.

وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ آنان گفتند: چرا از سوی خدا بر بشر معجزه‌ای فرود نمی‌آید؟ در واقع ایشان معجزه‌ها را حس نمی‌کنند، خداوند برتر از آن است که بر او چیزی پیشنهاد شود، و ندانستن و حس نکردن آنها از این جهت است که آنان مردگانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ تَوْصِيفٍ «دَابَّة» وَصَفِ جِنْسٍ وَ هَمْجِنِينَ دَر مَآ بَعْدَشِ بَرَايِ اِشَارَهٗ بَهٗ اِرَادَهٗ جِنْسِ اسْتِ (يعني هر جنسی از جنبندگان زمین).

وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ وَ هَر پرنده‌ای که با دو بال پرواز می‌کند نیز آفریده، روزی خوار و پروریده هستند. و چون قائلین به تناسخ در رواج مذهبشان به امثال این آیه متوسل می‌شوند، نا آگاهی آنان را این گونه یاد آور می‌شود که حیوانات بی‌زبان از هر جهت مانند شما هستند و تنها تفاوت شما با آنها در علم و شدت آن است، وقتی شما نمی‌دانید دیگر تمایز و تفاوتی بین شما و حیوانات باقی نمی‌ماند.

مَا فَزَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي دَر لَوْحِ مَحْفُوظٍ كَهٗ اِيْنِ قَرَّآنِ صَوْرَتِ تَامٍ وَ كَامِلِ اَنِ اسْتِ، اَز هِيْجِ چيز فَرُوگِذَارِ نَشَدَهٗ اسْتِ، وَ سَايَرِ كِتَابَهَا صَوْرَتِ نَاقِصِ لَوْحِ مَحْفُوظِ اسْتِ. لَذَا قَرَّآنِ فَرَاگِيرِ وَ مَسْلَطُ بَرِ كَلِّ وَ نَاسِخِ اَنهَآ اسْتِ.

و «فَرَطْنَا» اَز فَرَطِ الشَّيْءِ اسْتِ بَهٗ مَعْنِي ضَايِعِ وَ اَهْمَالِ كَرَدِ اَنرَا، نَهٗ اَز «فَرَطُ فِي الشَّيْءِ» بَهٗ هَمَانِ مَعْنِي بَهٗ نَحْوِي كَهٗ «فِي الْكِتَابِ» مَفْعُولِشِ بَاشَدِ وَ «مِنْ شَيْءٍ» مَفْعُولِ مَطْلُوقِ، بَلَكَهٗ «فِي الْكِتَابِ» ظَرْفِ اسْتِ، وَ «مِنْ شَيْءٍ» مَفْعُولِ بَهٗ، زِيْرَا مَقْصُودِ اَهْمَالِ نَكْرَدَنِ وَ فَرُوگِذَارِ نَكْرَدَنِ چيزِي دَر كِتَابِ اسْتِ بَهٗ اِيْنَكِهٗ ثَبِتِ اَنِ چيزِ دَر كِتَابِ نَبَاشَدِ، وَ اِيْنِ بَهٗ صَوْرَتِ صَرِيْحِ اسْتِفَادَهٗ مِي شُودِ اِگَرِ «مِنْ شَيْءٍ» مَفْعُولِ بَهٗ بَاشَدِ، وَ اَمَّا اِگَرِ مَفْعُولِ مَطْلُوقِ قَرَّارِ دَاَدَهٗ شُودِ دِيْگَرِ اَنِ مَطْلُبِ اسْتِفَادَهٗ نَمِي شُودِ مَگَرِ بَا دَلَالَتِ التَّرَامِ. تَرْجَمَهٗ بِيَانِ السَّعَادَهٗ، ج ۵، ص: ۴۴

و مقصود این است همانطور که در کتاب شما روزی‌ها و اجل‌های شما را شماره کردیم. همینطور آنها را نیز شماره کردیم، و فرقی بین شما و آن موجودات نیست مگر به سبب علم و عدم علم.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ چنانچه شما محشور می‌شوید آنها نیز محشور می‌شوند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا عَطْفٌ بَرِ مَحْذُوفِ اسْتِ، يَعْنِي كَسَانِيَّ كَهٗ بَهٗ آيَاتِ مَآ اِيْمَانِ آوَرَدَنَدِ وَ اَنرَا تَصْدِيْقِ كَرَدَنَدِ، اَز گنگی و کری حیوانیت و ظلمات آن خارج شدند. و آن از جهت امتیازی است که به سبب علم کسب کردند، و کسانی که آیات تدوینی و تکوینی آفاقی ما را که بزرگترین آنها علی علیه السلام است و نیز آیات انفسی را که عقل بزرگترین آنها و علی علیه السلام مظهر آن است، تکذیب کردند.

صُمْ وَ بُكْمٌ كَنَكٌ و کر، مانند سایر جنبنده‌ها هستند، و فرقی بین آنها نیست مگر به ایمان و علم.

فِي الظُّلُمَاتِ یعنی آنها علاوه بر سایر جنبنده‌ها در تاریکی نادانی نیز هستند، زیرا جنبنده‌ها از انوار نفوس ضعیف خود اصلاً خارج نشده‌اند به خلاف کافر به ولایت، که او از نور قوی که همان نور نفس انسانیست که به جهت علم و ایمان است خارج می‌شود و به سوی تاریکی‌های ساده گام برداشته به ظلمات جهل مرگب و بعد به ظلمات هواهای فاسد می‌رسند و سپس در ظلمات طبع گرفتار می‌شوند، اما برای رفع این توهم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵

که چگونه در ملک خدا چیزی هست که منطبق با مشیت او نباشد، فرمود:

مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُضِلَّهُ خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و او را کر و لال نموده در ظلمات قرار می‌دهد.

وَمَنْ يَشَاءُ يُجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هر که را بخواهد به راه راست می‌دارد. صراط (راه راست) چنانکه در سابق گذشت طریق ولایت و طریق قلب به سوی خداست و آن ولایت تکوینی است، و صاحب ولایت نیز با مراتبی که دارد که آن به خدا منتهی می‌شود، خود «طریق» است. و اصل در صاحبان ولایت علی علیه السلام است، و طریق قلب و طریق ولایت و صاحب ولایت متحد است، و تغایر (اختلاف) اعتباری است، پس تفسیر طریق مستقیم به ولایت و به علی علیه السلام درست است و هر جا که واقع شود به همین معنی است. چنانکه خود آن بزرگواران برای ما این گونه تفسیر کرده‌اند، پس معنی آیه این است که هر کس را خدا بخواهد از ولایت گمراهش می‌کند، و هر کس را بخواهد او را بر ولایت علی علیه السلام قرار می‌دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو آیا می‌بینید؟ این لفظ از جهت کثرت استعمالش مانند مثل شده است که ضمیر مرفوع بر حسب حال مخاطب تغییر پیدا نمی‌کند، گاهی صورت ضمیر منصوب به آن ملحق می‌شود و گاهی نمی‌شود، و هر گاه که ملحق شود بیشتر حال مخاطب ملاحظه می‌شود، و آن حرف خطاب است یا ضمیر نصب که تأکید ضمیر مرفوع است یا مفعول اول «رأیت»، و هر گاه حرف خطاب یا تأکید ضمیر مرفوع باشد پس دو مفعول

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶

«رأیت» محذوف می‌باشند، یا اینکه جمله شرط و جزاء جانشین دو مفعول شده است، و «رأیت» از عمل در آن جمله، معلق شده است، یا جمله غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ که عامل از آن معلق شده، و اگر این جمله مفعول اول باشد پس مفعول دوم محذوف است، یا اینکه مفعول دوم، جمله شرط و جزاست، یا جمله غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ است که عامل از عمل در آن، معلق شده است.

و چون استفهام، استخبار (طلب خبر) است و این کلمه بر صورت و معنای اصلی‌اش باقی نمانده است. مقصود طلب خبر از مضمون ما بعد این جمله است بدون اینکه مضمون خودش منظور باشد، پس گویا که گفته است: مرا خبر بدهید.

إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر عذاب خدا در دنیا و آخرت شما را در گرفت یا فقط عذاب دنیا (چون عذاب آخرت را لفظ الساعه می‌فهماند) برایتان پیش آمد.

أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا ساعت فرا رسید، که به ساعت مرگ، ساعت ظهور قائم (عج) و ساعت قیامت تفسیر شده است، و همه صحیح است، چون مقصود، آوردن حالتی است که در آن حالت خیال ثابت نباشد، و هوس و آرزوها فرار کنند و این حالت در هر کس محقق می‌شود.

أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ آیا در این حال جز خدای متعال کسی را می‌خوانید؟ زیرا در آن لحظه هر چیزی غیر او از چیزهایی که به خیال تمسک کرده و به هوی و آرزوها اعتماد کند، فراموش می‌شود، و در آن حالت جز فطرت انسانی که بر خواندن خدا بنا شده است باقی نمی‌ماند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷

ضمننا جواب شرط محذوف است، یا جمله أَعْيَرَ اللَّهُ جِوَابَ شَرْطٍ است که «فاء» آن حذف شده است.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در شریک قرار دادن بت‌ها یا ستاره‌ها در خدا بودن، راستگو هستید؟

این عبارت و جمله معترضه و جواب شرط محذوف است و تقدیر آن این است: اگر شما راستگو هستید در آن حال غیر خدا را بخوانید.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ بلکه در آن هنگام تنها خدا را می‌خوانید این سخن تصریح به مفهوم مخالف أَعْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ است (که پیش از آن است).

فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ پس اگر مشیت خدا تعلق می‌گرفت شما را از سختی می‌رهاند یعنی اجابت خدا مرخواندن شما را حتمی نیست.

إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ در حالی که شرک خود را فراموش می‌کنید چنین گمان می‌رفت که مناسب این بود که نسیان را مقدم بدارد و لکن نسیان را مؤخر انداخت.

و مفعول «تدعون» را حذف کرد، جهت اشعار به این مطلب است که در آن مرتبه خدا شرک ورزی آنان را در نظر نیاورده است.

انگار که نسیان آنها در یاد متکلم نیست، و تمام اهتمام آنها خلاصی از سختی است به نحوی که در نظر آنها جز خدایی که به

سوی او فرا می‌خوانند چیزی باقی نمی‌ماند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸

ترجمه و تفسیر آیات ۴۲-۵۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۲ تا ۵۰] ص: ۴۸

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذَقُونَ (۴۶)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا يَمْسُهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا- أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنْني مَلَكٌ إِنْ أَتَيْعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

ترجمه: ص: ۴۸

: همانا پیامبرانی به سوی امت‌های پیش از تو فرستاده‌ایم (چون اطاعت نکردند) به بلا و مصیبت گرفتارشان ساختیم، تا شاید به

درگاه خدا توبه و زاری کنند (و لایق عفو و رحمت شوند).

پس چرا وقتی که بلا به آنها رسید، توبه و زاری نکردند؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹

زیرا که دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته و شیطان کار زشت آنان را در نظرشان آراسته بود. پس چون آنچه از نعمت‌های الهی که به آنها داده شد فراموش کردند، ما درهای هر نعمت را به روی آنها گشودیم و به اینگونه نعمت‌ها شاد شدند، پس ناگاه آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار کردیم که خوار و نا امید شدند. پس به کیفر ستمگری، ریشه گروه ظالمان کنده شد، و ستایش مخصوص خداست که پروردگار جهانیان است. بگو ای پیغمبر اگر خدا گوش و چشم‌های شما را گرفت و مهر بر دل‌های شما نهاد آیا غیر خدا خدایی هست که این نعمت‌ها را به شما باز دهد؟ بنگر چگونه آیات را (به انواع بیان) روشن گردانیم و باز آنها چگونه اعراض می‌کنند، بگو ای پیغمبر چه خواهید کرد اگر عذاب خدا، شما را به ناگاه پنهان یا آشکارا در رسد، آیا کسی به جز گروه ستمکار هلاک خواهد شد؟

و پیامبران را جز برای آنکه (خوبان را) مژده دهند و (بدان را) بترسانند نفرستادیم. پس هر کس ایمان آورد و کار شایسته کرد، هرگز بر او بیمی نیست، و ابدا اندوهگین نخواهد بود و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به آنها در اثر فسق و زشتکاری عذاب خواهد رسید. بگو ای پیامبر من به شما نمی‌گویم که گنج‌های خدا نزد من است و نه آنکه از غیب الهی آگاهم، و نمی‌گویم که من فرشته‌ام، (دعوی من با شما تنها اینست که) من پیروی نمی‌کنم جز آنچه را که به من وحی می‌رسد، بگو آیا کور و بینا برابرند؟ آیا اندیشه نمی‌کنند (که عالم و جاهل یکسان نیستند)؟ ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰

تفسیر ص : ۵۰

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ بِآيَاتِنَا فَكَفَرُوا بِهَا فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ بِالْبَأْسَاءِ بَلَاءٌ بَلَاءٌ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. بیان این سخن جهت دل‌داری رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَهْدِيدِ أُمَّتِ است. فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ بِالْبَأْسَاءِ بَلَاءٌ بَلَاءٌ یعنی به آنها در ابتدای ارسال رسولان بلا- و سختی دادیم تا اینکه شدت خیالشان و قوه هواهایشان شکسته شود تا به آسانی انبیا را قبول کنند، یا بعد از تکذیب رسولان و شدت عنادشان به بلا و سختی مبتلایشان ساختیم تا برگردند و توبه کنند. لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا شاید آنها تضرع نموده و به رسولان پناه ببرند. بدان که انسان در هنگام امتی و صحت و وسعت عیش و زندگی به خصوص در وقت جوانی و شادابی قوای حیوانی، خودش را از عزیزترین مردم به حساب می‌آورد، و غیر خودش را چیزی به حساب نمی‌آورد، و گمان دارد که او از جهت اندیشه بهترین خلق است و روان خودش را بر آرزوها و هواهای گوناگون پخش می‌کند و پراکنده می‌سازد. و آنگاه که در اهل یا جان یا مال به بلایی مبتلا شد، شدت انانیتش شکسته می‌شود، و به سوی پروردگار تضرع می‌نماید، و پناه به کسی می‌برد که گمان می‌کند او از ناحیه پروردگار ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱ است، و به همین جهت بود که خداوند هرگاه رسولی می‌فرستاد مردم را به بلایی گرفتار می‌کرد تا به رسولان پناه برند و از آنها سخن حق را بپذیرند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که بلا و عذاب ما به آنها می‌رسد گریه و زاری نمی‌کنند. وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ این قسمت آیه به اعتبار معنی استدراک است یعنی دیگر برای آنها عذری

در ترك تضرع نیست و لکن دل‌هایشان را قساوت گرفته است.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس چون بلا و سختی را فراموش کردند و از آن پند نگرفتند.

فَتَحْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای هر چیز را برایشان گشودیم، یعنی درهای آرزوها و هواها را بر آنها گشودیم تا به آنها مهلتی داده باشیم.

حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا تا اینکه از چیزهایی که آن را نعمت می‌بینند، شاد شوند.

أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَاذًا هُمْ مُبْلِسُونَ مبلسون از ابلاس به معنی ناامیدی و تحیر است، و برخی هم گفته‌اند: (ابلیس) از آن مشتق است، و بعضی گفته‌اند که این لفظ عربی نیست. یعنی:

ناگاه آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار کردیم تا خوار و ناامید شوند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۲

پس به کیفر ستمگری ریشه ستمکاران کنده شد. در خبر چنین تفسیر شده است که این قوم کسانی هستند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را فراموش کرده‌اند گرچه در مورد اولاد عباس نیز این خبر آمده است.

گذاشتن اسم ظاهر «القوم» بجای ضمیر اشعار به علت آن است، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ جمله‌ای است برای انشای حمد و شکر، یا عطف است بر «دابر القوم» یا بر «قطع» به معنی سپاس خدای را که ربوبیت الهی باقی ماند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ یعنی اگر خداوند قوه تمیز و عقل شما را بگیرد آنوقت مانند دیوانه‌ها می‌شوید.

مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ پس چه کسی غیر خدا به شما می‌دهد پس آیات قدرت و شواهد ما بنگر که چگونه روشن بیان می‌کنیم.

ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ با وجود این اعراض می‌کنند و در آن تأمل نمی‌کنند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ بَكَوْا هر گاه بدون اینکه علامتی بر عذاب خدا مقدم شود، آن عذاب در رسد چه می‌کنید؟ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ یا با تقدیم علامت بر عذاب، چه می‌کنید؟ آیا جز گروه ستمکاران کسی هلاک خواهد شد؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۳

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ و ما فرستاده‌ای نفرستادیم مگر با شأن و لوی آنان که بشارت داده شده است.

وَمُنذِرِينَ و با شأن نبوی آنان که انداز است.

فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ پس هر که به ایمان عام، یا به ایمان خاص ایمان آورد، یا کسی که با بیعت به دست علی علیه السلام، ایمان آورد، و با وفا کردن به شرایطی که بر بیعت با علی علیه السلام گرفته شده است خودش را اصلاح کند، (چنانکه گفته شد، اصلاح ممکن نیست جز به سبب دخول ایمان به قلب که ایمان خاص است).

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ چنانکه گذشت، خوف و اندوه از صفات نفس است، و مؤمن مصلح از حدود نفس سفر نموده و به حدود قلب داخل شده است که هر کس داخل آن شود ایمن می‌شود، و خوفش به خشیت و حزن و اندوهش به اشتیاق تبدیل می‌گردد، که در فارسی از آن به «درد» تعبیر می‌شود، چنانچه گفته شده است:

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست

و خداوند اسلوب را تغییر داد، زیرا منشأ خوف امر خارجی است که گویا آن از عوارض نفس است، و منشأ حزن قلب است که آن از صفات نفس است از طرفی توافق رؤوس آیه‌ها ملاحظه شده است، و تحقیق و تفصیل این آیه در اول سوره بقره گذشت.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أَنهَآ كَهَآ زَبَانِ حَالٍ يَأْخُذُ آيَاتِ مَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۴

را تکذیب کردند و بزرگترین آن آیات، ولایت است، و از تکذیب ولایت است که به تکذیب آیات دیگر منجر می‌شود. يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ به آنها در اثر فسق و زشتکاری عذاب خواهد رسید. زیرا از حکم عقل و مظهر آن که نبی صلی الله علیه و آله یا وصی است خارج می‌شوند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ يَنْزِلُ بِهِ مَقَامُ بَشَرِيَّتِ كُنْ، و با آنها بر حسب بشریت مدارا نما، و آنچه که لازمه بشریت است ظاهر کن، تا اینکه تو را مثل خودشان ببینند، و از تو نفرت نکنند، پس بگو: خزائن خدا نزد من نیست تا از من مال فراوان طلب کنید.

وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ غِيبِ نَمِي دَانِمُ كَه مَطَالِبِه اَخْبَارِ غَيْبِي بَكْنِيْد.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ وَ مَنْ نَمِي گُوِيْمُ كَه مَلَائِكَه هَسْتَمُ تَأْخِذِي طَلْبِ كُنِيْد كَه مَلَائِكَه بَرِ آن قَدْرَتِ دَارِدُ، از قبیل صعود به آسمان و آوردن کتابی از آنجا و امثال آن.

إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ بِيْرُوِي نَمِي كْنِمُ جَزْ آنَكَه بَه مَنْ وَحِي مِي رَسِدُ، یعنی در هر بابی از احکام و آیاتی که خداوند آنها را بر من ظاهر می‌سازد، و همچنین اخبار غیبی که خدا آنها را بر من آشکار می‌کند مطلع می‌شوم، پیروی می‌کنم.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيْرُ یعنی آیا کسی که از نبوتها و کیفیت آنها کور است، با کسی که نسبت به آن امور بیناست یکسان است؟ و اینکه جایز نیست که پیامبر، کسی غیر ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۵

از بشر باشد، و هر چیزی که بر سایر افراد بشر جاری می‌شود بر پیامبر هم جاری می‌شود جز اینکه علم او به سبب تعلیم خداست که غیر او نمی‌داند و به او وحی می‌شود در صورتی که به غیر او وحی نمی‌شود.

أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا اندیشه نمی‌کنید که کور و بینا یکسان نیستند؟ تا از ظلمت و تاریکی کوری به نور بینائی و بصیرت برسید؟

ترجمه و تفسیر آیات ۵۹-۵۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۱ تا ۵۹] ص: ۵۵

اشاره

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا- شَفِيْعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أ هَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۵)

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸) وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۵۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۶

ترجمه: ص: ۵۶

و آنان را که از حضور در پیشگاه عدل خدا هراسانند به آیات قرآن متنبه ساز و بترسان، که جز خدا آنها را یاور و شفیع نیست، باشد که پرهیزکار شوند.

زنها را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و مراد و مقصد ایشان فقط خداست از خود، مران که نه چیزی از حساب (اعمال) آنان بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنهاست پس اگر آنها را از خود برانی از ستمکاران خواهی بود.

و همچنین ما برخی را به برخی دیگر (فقرا را به اغنیا) بیازمودیم تا آنکه (به طعن و انکار) گویند این فقیران را خدا در میان ما (به نعمت اسلام) برتری داد. آیا خدا به احوال سپاسگزاران دانایتر نیست؟

و هرگاه آنان که به آیات ما می‌گروند نزد تو آیند بگو سلام بر شما باد خدا بر خود رحمت و مهربانی را فرض کرد که هر کس از شما کار زشتی به نادانی انجام دهد و بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید البتّه خداوند بخشنده و مهربان است.

و این چنین آیات را به تفصیل بیان می‌کنیم، تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد.

بگو ای پیغمبر که خدا مرا از پرستش آن خدایان باطل که شما می‌پرستید باز داشته است بگو

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۷

من از هوسهای شما پیروی نکنم تا مبادا گمراه شده راه هدایت نیابم،

بگو من هر چه از خدا می‌گویم با بینه و برهان است و شما از جهالت تکذیب آن می‌کنید عذابی که شما بدان تعجیل دارید به دست من نیست فرمان جز خدا را نخواهد بود (او برای آسایش خلق) به حقّ دستور دهد و او بهترین حکمفرمایان است.

بگو اگر به آنچه (عذابی) را که به شتاب می‌خواهید اگر نزد من بود، همانا کار پیش من و شما می‌گذشت و خدا به ستمکاران دانایتر است زیرا اگر عذابی که به آن شتاب می‌کنید نزد من بود، برای رفع نزاع بین من و شما به اینکه شما را هلاک کنم این کار را می‌کردم، در این عبارت معنی استدراک مفهوم می‌شود یعنی و لکن امر موکول به خدا است و او به ظالمین دانایتر است، از ائمه علیه السلام روایت شده که نزول آیات در مورد ولایت است.

و کلید خزائن غیب در دست خداست. کسی جز خدا بر آن آگاه نیست، و نیز آنچه که در خشکی و دریاست همه را می‌داند. برگی از درخت نمی‌افتد و دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه خدا آنرا می‌داند. و هیچ خشک و تری نیست جز آنکه در کتاب مبین (قرآن) مسطور است.

تفسیر ص: ۵۷

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَنْظُورٍ مِنْ رَبِّهِمْ مِثْلَ مَا أَنْذَرَكَ مِنْ رَبِّكَ وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَنْظُورٍ مِنْ رَبِّهِمْ مِثْلَ مَا أَنْذَرَكَ مِنْ رَبِّكَ وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَنْظُورٍ مِنْ رَبِّهِمْ مِثْلَ مَا أَنْذَرَكَ مِنْ رَبِّكَ

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَلِيٌّ عِبَارَتِ از شیخ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۸

در ولایت است و شفیع مانند نصیر، شیخ در دلالت و راهنمایی است، و به عبارت دیگر ولیّ معلّم احکام قلب است و شفیع معلّم احکام قالب، اولیّ دارای شأن ولایت است و دوّمی شأن نبوّت، و چون نبوّت صورت ولایت است و هر نبی لا محاله دارای ولایت است و همچنین هر ولیّ دارای مقام جانشینی نبوّت است پس هر یک از نبی و ولیّ دارای مقام جانشینی نبوّت است پس هر یک از نبی و ولیّ صحیح است که هم ولیّ باشد و هم شفیع، و ضمیر در مِنْ دُونِهِ به رَبِّهِمْ بر می‌گردد.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ یعنی پرهیزند از چیزی که آنها را از پروردگارشان منصرف می‌کند.

بدان که انسان فطرتاً دارای تعلق و وابستگی است، و هر اندازه از تعلق به دنیا و اهلش خودداری می‌کند و طلب وابستگی به کسی کند که دلش به او آرام شود و از جهت آخرت تسلیم او گردد بیشتر می‌شود.

و هر اندازه که این گونه تعلق و اراده و تقلید را طلب کند، شیاطین جن و انس تهییج و تحریک می‌شوند، تا او را از این امر بترسانند و باز دارند، پس هر وقت که شوق عزم او را برای طلب تهییج می‌کند، شیاطین جلو او را می‌گیرند و او را می‌ترسانند. در این مورد به فارسی گفته شده است:

تو چون عزم دین کنی با اجتهاد دیو بانگت برزند اندر نهاد
که مرو زین سو بیندیش ای غوی که اسیر رنج و درویشی شوی
ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۹

سالها او را به بانگی بنده‌ای کار او این است تا تو زنده‌ای

پس معنی آیه این است که به وسیله قرآن بترسان و انداز کن، که آن صورت ولایت است و اصل آن و کسی که با او ولایت محقق می‌شود امیر المؤمنین علیه السلام است و کسانی را انداز کن که حضور نزد پروردگارش را که علی علیه السلام یا خلیفه اوست طلب می‌کنند و می‌خواهند تعلق به او داشته باشند و از او تقلید بکنند بدین نحو که شیخ دلیل که مانند نبی است به سبب آدابی که سنت شده است او را به سوی ولی برگرداند، و آنها با تخویفات شیاطین انس و جن از حضور نزد ولی و تعلق به او می‌ترسند. زیرا آنها با کید و حيله شیطان می‌نشینند، و به محض انداز تو مکر و حيله شیطان مرتفع می‌شود، زیرا کید شیطان ضعیف است. و آنها را انداز کن که جز خدا و ولی ندارند که متصدی امور آنها باشد، و شفیع ندارند که نزد خدا از گناهان آنها شفاعت کند، یعنی آنها را انداز کن که پروردگارش در ولایت دارای شأن نبوت و شفاعت و شأن ولایت و تربیت است.

پس او سزاوار این هست که از پشت کردن به او بترسند و از توجه به او نترسند که شاید آنها از ترساندن شیاطین بر حذر باشند و از تهدیدات آنها باکی نداشته باشند و زنجیرهای تهدیدات آنها را ببرند، و مانند عاشقی که اصلاً از آنچه که در باره او گفته می‌شود یا بر او عارض می‌شود با کسی ندارد، نزد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۰
پروردگارش حاضر شوند.

و لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ أَنهائی را که پروردگار خود را در ولایت می‌خوانند و طالب دین هستند، یعنی آنان را که ولایت علی علیه السلام و بیعت و لوی را قبول کرده‌اند، از خود طرد نکن، چون تو برای دعوت خلق نه برای راندن آنها از علی علیه السلام مبعوث شدی یا کسانی را که پروردگار در ولایتشان را می‌خوانند، از خود دور مکن.

بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ یعنی کسانی که شب و روز ذات او را می‌خوانند، و می‌خواهند بعد از آنکه به ملک خداوند رسیدند، به ملکوت او متصل شوند، دعا گاهی جهت خواندن چیزی برای امری دیگر از قبیل یاری و کمک و غیر اینها به کار می‌رود و گاهی در دعا ذات چیزی، بدون اراده امری دیگر مورد نظر و طلب است، و معنی دعا در صورتی که به طور مطلق استعمال شود همین است، و در اینجا نیز همان معنی مراد است، چون اولاً مطلق استعمال شده است، ثانیاً خداوند در بیان این مقصود می‌فرماید:

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ یعنی از خواندن رب چیزی جز وجه رب نمی‌خواهند، و وجه هر چیزی آن است که به سبب آن به چیزی دیگری توجه کنند، چون به حسب تکوین همه چیز به سوی خدا متوجه است پس آنچه که سبب آن توجه به خدا می‌شود ملکوت مثالی آنها یا مافوق آن است بر حسب مرتبه داعی (دعا کننده) و این امر در مورد تربیت شونده است. و اما

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۱

ربّ پس چون او جهت تکمیل متوجه به خلق است وجه ربّ به سوی خلق آن چیزی می‌شود که به سبب آن توجه به سوی خلق

حاصل شود، و آن نیز عبارت از ملکوت ربّ است.

و این معنی دلیل چیز است که عرفای عظام گفته‌اند که سالک شایسته است دائم الذکر باشد.

زیرا مراد از (غدوة و العشی) استغراق همه زمانهاست، و لذا خداوند در ذکر به اطلاق اکتفا نکرد، بلکه در بیشتر جاها که ذکر آمده آنرا مقتید به کثرت کرده است.

و شایسته است که سالک دائم الفکر و دائم الحضور باشد، چون فکر و حضور در زبان آنها تفکر در ملکوت ربّ و حضور نزد اوست، و غایت شیخ از تلقین ذکر برای مرید با ذکر مأخوذ عبارت از حصول وجه ربّ برای مرید است. و آیه به همین معنی اشاره کرده است، پس متذکر باش.

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هنگام تکبیره الاحرام رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاد بیاور و یکی از ائمه علیهم السّلام را نصب العین خود قرار بده، و آنان بر مرام خود شواهد زیاد عقلی و نقلی دارند، و قصد ما بیان مقصد آنها نبود. ما عَلَیْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی از جهت نبوت تو، چیزی از حساب آنها بر تو نیست بلکه حساب آنها بر پروردگارشان است. و مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ و نه چیزی از حساب تو بر آنهاست، پس اگر آنها را ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۲

از خود برانی از ستمکاران خواهی بود. این عبارت عطف بر فَتَطْرُدَهُمْ یا جواب نهی است.

چنانکه فَتَطْرُدَهُمْ جواب نفی است، یعنی اینکه حساب کسی که داخل در ولایت شده است و طرد و ابقای آنها مربوط به شأن و لوی توست، نه شأن نبوی، پس با شأن نبوی آنان را از خود طرد نکن که شأن نبوی کثرت را مراعات می‌کند، و هر یک را در مرتبه خودش تربیت می‌کند، و برای هر صاحب شأنی، شأنش را حفظ می‌نماید و آنرا از اراده شهود ربّ و اتّصال به وجه او نگه می‌دارد. و نیز آنها را بر حسب صورت، یا شأنی که صورت را حفظ می‌کنی از خود طرد مکن، به علت اینکه مردم طرد آنها را خواستارند و شأن نبوی تو اقتضا می‌کند فقرائی را که در نزد اهل دنیا شأنی ندارند به خودت نزدیک نگردانی، آنها را در مجلس عام نبوی حاضر سازی. در شأن نزول آیه ذکر شده است که آن آیه در باره قومی از مسلمانان، مانند صهیب، و خباب، و بلال، و عمار، و غیر آنها نازل شده است که نزد رسول خدا بودند، جماعتی از قریش از آنجا گذشتند و گفتند: یا محمّد صلی الله علیه و آله از بین مردم خود، تنها از این اشخاص راضی شده‌ای؟! آیا ما تابع و پیرو آنها باشیم؟ آیا اینها هستند که خداوند بر آنها منت گذارده است؟! اینان را از خودت بران و طرد کن که در این صورت شاید ما پیرو تو گردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۳

و بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول کرد که در حین آمدن هیأت‌ها و دسته‌هایی از قوم آنها را طرد کند، و خواست در این مورد نوشته‌ای هم بنویسد و به آن عهد ببندد، پس آیه نازل شد و نوشته را دور انداخت، و در کتابهای مفصل غیر از این نیز ذکر شده است.

وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا و این چنین اغنیای قومت را در رابطه با فقرای آنان آزمایش می‌کنیم تا به زبان حال و قال اینگونه سخن گویند.

یعنی کسانی که استحقاق دین برای آنها نیست و ما خواستیم آنان را از تو یا از ولایت برگردانیم، می‌گویند:

أ هُوَ لَئِمٌّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا بَرْتَرَى يَافِتْنَدُوا؟! این سخنان را از باب استهزا به آنان و تنفر از آنان می‌گویند تا اینکه در اسلام یا در ولایت رغبت نکنند، و صاحب دین را با مزاحمت ناشی از اغراض دنیوی اذیت کنند.

پس «لام» در لِيَقُولُوا برای غایت است، نه برای عاقبت.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ مِنْ حُكْمٍ وَفَرْمَانِي فِي أَنْجَحِهِ كَمَا أَنَّ عَجَلَهُ مِمَّنْ كُنْتُمْ تَدْعُونَ، زيرا تنها حکم از اوست. يَقْضُ الْحَقُّ أَوْ وَلايَتِ رَأْيَ أَنْطُورِ كَمَا حُكْمٌ وَحُكْمٌ مِمَّنْ كُنْتُمْ تَدْعُونَ، زيرا چنانکه گذشت آنچه که در حقیقت حق است و لايت است و حق بودن ساير چيزها به سبب حق بودن ولايت است. وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ وَهُوَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ وَهُوَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترين جدا کننده بين حق و کسی که متصل به حق است و بين باطل و کسی که متصل به باطل است، می باشد.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ بگو اگر به آنچه (عذابی) را که به شتاب می خواهید اگر نزد من بود، همانا کار پیش من و شما می گذشت و خدا به ستمکاران داناتر است زیرا اگر عذابی که به آن شتاب می کنید نزد من بود، برای رفع نزاع بين من و شما به اینکه شما را هلاک کنم این کار را می کردم، در این عبارت معنی استدراک مفهوم می شود یعنی و لکن امر موكول به خدا است و او به ظالمين داناتر است، از ائمه عليهم السلام روایت شده که نزول آیات در مورد ولايت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۷

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ «و عنده»، کلیدها و وسیله گشایش امور غیبی فقط نزد خداست.

ابتدای کلام از خداست، یا جزء مفعول قول است چه حال باشد یا عطف.

مَفَاتِيحُ جمع (مفتح) با فتح است به معنی مخزن یا (مفتح) با کسر است، به معنی کلید، وقتی که (پیغمبر) از خودش علم غیب و قدرت بر عذابی که به آن عجله کردند نفی نمود مخازن غیب یا اسباب علم به آن و تصرف در آن را برای خدای تعالی به طریق حصر بیان کرد.

و بنا بر وجه اول (مفتح به معنای مخزن) است و لا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ تَأْسِيسُ (جمله آغازین) و بنا بر وجه دوم (مفتح به معنای کلید) تأکید می شود.

وقتی که علم غیب را حصر کرد، خدای تعالی علمش را به همه محسوسات که از حد شمارش بیرون است تعمیم داد، پس فرمود: وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْفِطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا أَنْجَحِهِ فِي خَشْكِ وَ دَرِيَا وَ مِنْ بَرَكَاتِ دَرَجَاتِ جَسْمِ، یا از برگهای درخت علم، یا از برگهای درخت ولايت، یا از برگهای درخت انسانیت از نطفه‌هایی که در رحم واقع می شود، سپس قبل از اینکه به کمال برسد ساقط می گردد، همه را می داند.

وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۸

در مورد هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین و هیچ خشک و تری نیست مگر اینکه در کتاب مبین (قرآن) مسطور است. حَبَّةٌ در خبر تعمیم داده شده است، و تعمیم آن بر تو آسان است. (حبه مادی یا روحانی و امر ولايت و غيره) در عبارت پیش معلوم بودن «يعلم» - نه ثابت بودن - را برای برگ که افتادن لازمه آن است بیان داشت.

در اینجا می خواهد آنچه را که ثابت است بیان دارد و نسبت ثبوت در کتاب برای اشیای ثابت، جهت اشعار به این مطلب است که آنچه که ساقط است از کتاب ساقط است و آنچه که ثابت است در کتاب ثابت است (خلاصه اینکه خدا به غیر ثابتها و ثابتها که در کتاب مبین موجود است آگاهی دارد). و کتاب مبین عبارت از لوح محفوظ است و صورت آن نبوت است، و صورت نبوت قرآن است که خداوند آنرا به محمد صلی الله علیه و آله داده است. و همه اینها صورت ولايت است که اصل و صاحب آن امیر المؤمنین علیه السلام است، پس علم کتابی که هیچ خشک و تری نیست مگر اینکه در آن ثابت باشد، نزد علی علیه السلام است.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۰-۶۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۰] ص: ۶۸

اشاره

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرِعُ الْحَاْسِبِينَ (۶۲) قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كُفٍّ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ سِيبَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷) وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹) وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلٌّ قَدْلًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۶۹

ترجمه: ص: ۶۹

و اوست خدایی که چون شب به خواب می‌روید جان شما را نزد خود برده و شما را می‌میراند، و کردار شما را در روز می‌داند. پس از آن مرگ موقت خواب، شما را بر می‌انگیزاند تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۰

به اجلی که در قضا و قدر معین است برسید سپس هنگام مرگ به سوی او باز می‌گردید تا به نتیجه آنچه کرده‌اید آگاهتان سازد، و اوست خدایی که قهر و اقتدارش ما فوق بندگان است و برای نگهبانی شما فرشتگان را می‌فرستد تا آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما بی هیچ کوتاهی و گذشتی جان او را بگیرند.

سپس به سوی خدای عالم که به حق مولای بندگان است باز می‌گردند. آگاه باشید که حکم خلق با خداست و او را زودتر از هر محاسبی به حساب خلق رسیدگی تواند کرد.

بگو ای پیامبر آن کیست که شما را از تاریکیها و سختیهای بیابان و دریا نجات می‌دهد که او را به زاری و از باطن قلب می‌خوانید که اگر ما را از این مهلکه نجات داد پیوسته شکر گزار او هستیم،

بگو خداست که شما را از آن سختیها می‌رهاند و از اندوه نجات می‌دهد باز هم به او شرک می‌آورید،

بگو او تواناست که بر شما بلایی و عذابی از آسمان یا زمین فرستد یا شما را به اختلافات کلمه و پراکندگی و مخالفت در افکند و بعضی را به عذاب بعضی دیگر گرفتار سازد، بنگر چگونه آیات خود را به راههای گوناگون بیان می‌کنیم باشد که مردم چیزی بفهمند.

قوم تو آن آیات خدا و قرآن را تکذیب کردند در صورتی که آنها تماما حق و حقیقت است. بگو ای پیامبر من نگهبان شما نیستم (که شما را به جبر، از کفر و انکار باز دارم)

هر خبری را که پیامبران به شما دادند وقت معینی است و به زودی بر صدق آن آگاه شوید.

چون گروهی را دیدی برای خرده گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می کنند، از آنها دوری گزین تا در سختی دیگر وارد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۱

شوند، و چنانکه شیطان البتّه فراموش ساخت بعد از آنکه متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگر، مجالست مکن.

بر کسانی که پرهیزکارند، عقوبت حساب بدکاران نخواهد بود.

لیکن فقط بر آنهاست که بدان را پند داده متذکر سازند شاید از کار خود پرهیز کنند.

ای رسول آنان را که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریب داد، به حال خود واگذار همین قدر به

آنها تذکر ده که سرانجام، هر کس به عمل خود گرفتار می شود و کسی را جز خدا (در دو عالم) دادرس و شفیع نخواهد بود و

هر چه بر این آسایش خود از عذاب قیامت فدیة دهد از او نپذیرند (اگر باز پند نگررفتند غم مدار که) آنها همان کسانی هستند که

عاقبت به هلاکت می رسند و به کیفر کفرشان به شرابی از حمیم (گداخته‌های) جهنّم و عذابی دردناک گرفتار می شوند.

تفسیر ص: ۷۱

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ تَوْفَى عبارت از گرفتن چیزی است با تمام اجزایش و مقصود در اینجا مطلق گرفتن است. و پس از آنکه

احاطه عملش را ذکر کرد خواست احاطه ربوبیت و الهیتش را ذکر کند، فرمود:

وَيَعْلَمُ مَا جَزَّخْتُمْ بِالنَّهَارِ خدا می داند آنچه را که در روز کسب کردید.

ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ سِيس از خوابتان در آن روز بر می انگیزد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۲

لِيَقْضَى أَجَلَ مُسَمًّى یعنی تا مدت عمر شما بگذرد، یا تا عمر شما به خاتمه برسد.

ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ در بین آنها به آنچه بخواهد بدون مانع حکم می کند. و به قهر و

تسلط و احاطه اش اکتفا نمی کند.

و يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً بر شما نگهبانانی می فرستد که شما را از شرّ شیاطین سرکش و شیران زمین و سایر آفات محفوظ دارند و نیز

اعمال شما را با نوشتن و ثبت کردن حفظ نمایند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا و بیان توفی و میراندن خدا و رسولان و ملائکه و ملک الموت در سوره «نساء» گذشت.

و هُمْ لَا يُفْرطُونَ یعنی چیزی از قوا و جنود متوفی از آنها غایب و کم نمی شود و این جمله تأکید مفهوم «توفته» به حسب معنی است.

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ همانطور که از طرف او آمدند در آن روز یا مطلقاً به سوی او که به حقّ مولای بندگان است، باز

می گردند.

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرِعُ الْحَاسِبِينَ آگاه باشید که حکم خلق با خداست و او زودتر از هر محاسبی به حساب خلق رسیدگی تواند

کرد.

قُلْ مَنْ يُنْجِيكُمْ مِنْ ظُلْمَاتِ الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۳

بگو ای پیامبر آن کیست که شما را از تاریکیهای بیابان و دریا نجات می دهد که او را با زاری و در نمان می خوانید. یعنی

بدینوسیله از آنها اقرار بگیرد که خدای شما همان است که او را به زاری و از باطن می خوانید، در حالی که می گوئید:

لَيْسَ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ که اگر ما را از این مهلکه نجات دهد از شکر گزاران خواهیم بود.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّبِكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگو خداست که شما را از آن سختیها می‌رهاند و از اندوه نجات می‌دهد ولی شما باز هم به او شرک می‌ورزید. این سخن از باب تهدید است.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ او قادر است که عذابی از بالای سرتان فرستد چنانکه بر قوم لوط بارانی از سنگ فرستاد.

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ یا از زیر پایتان مانند غرق فرعون و قومش و فرو بردن قارون به زیر زمین.
أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا یعنی افکار فرقه‌هایی یا مسلک‌هایی که هواها و خواسته‌هایشان مختلف است، با اندیشه‌های شما در آمیزد زیرا هر گروهی پیرو پیشوای خود است.

و يُذِيقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بَعْضًا و با قتال و راندن و دفع همدیگر و سرقت و راهزنی، سختی و بدبختی از جانب برخی بر برخی دیگر می‌چشاند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۴

انظُرْ كَيْفَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بنگر که چگونه در آیات تصرّف می‌کنیم، شاید آیات قدرت ما را بفهمند، زیرا قدرت بر تفضّل کردن بر مؤمنین و انتقام گرفتن از کافرین را داریم.

از امام صادق علیه السلام است کسانی که فوق شما هستند پادشاهان ظالمند، و کسانی که زیر پای شما هستند بندگان و کسانی هستند که خیری در آنان نیست، و معنی يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا این است که بعضی از شما را بعضی دیگر می‌آمیزد به نحوی که بین شما دشمنی و عصبیت القا شود، و به بعضی از شما، عذاب بعضی دیگر را می‌چشاند و آن بدی همسایگی است و امثال این خبر به تو نشان می‌دهد که چگونه خداوند، آیات و الفاظ را به مقدار ممکن و وسعت لفظ تعمیم می‌دهد.

وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ یعنی قادر بودن خدا، یا علی علیه السلام را یا عذاب، یا قرآن را که در آن ذکر عذاب است، تکذیب کردند.
وَ هُوَ الْحَقُّ در حالی که آن حق است، حقی که محقق و ثابت شده است.

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگو من وکیل آنها نیستم تا شما را از تکذیب منع کنم، بلکه بر عهده من فقط تبلیغ است.
لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ یعنی برای هر خبر، وقت خاصی است. و آن در بین عرب مانند یک مثل است.
وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ وقت وقوع آن را به زودی خواهید دانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۵

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ (خوض) دقت در سیر است، در خشکی باشد یا دریا، و بیشتر در آب استعمال می‌شود، و مقصود در اینجا دقت در سیر نظر و فکر است.

فی آیاتنا آیات تدوینی و تکوینی، که بزرگترین آنها ولایت است، و امام باقر علیه السلام در باره این آیه فرمود: کلام در باره خدا، و بحث و جدال در باره قرآن، مانند سخن قصه‌گویان در بین مردم است.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ پس از آنها دوری کن تا در سخنی دیگر وارد شوند این قسمت اولیه نهی از نشستن با آنهاست.

وَ إِمَّا يُنَسِّبَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ چنانچه شیطان فراموش ساخت بعد از آنکه خدا را بیاد آوری دیگر با آن گروه ستمگر مجالست مکن اشاره به این است که هر کس در آیات فرو رود و خوض کند از خودش بازداشته می‌شود و هر کس از خودش باز داشته نشود، او ظالم است.

از سوی دیگر انتقاد و جدل کردن در آیات، دلیل عدم فرمان برداری اوست و آن خود ظلم دیگری است.

وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ چیزی از حساب ستمکاران بر عهده پرهیزکاران نیست و از جدل کردن از جدل در

آیات می‌پرهیزند اگر چه اتفاق بیفتد که فراموش کنند و با آنان بنشینند. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۶
وَلَكِنْ ذِكْرِي و لکن بر آنهاست که قبح بحث و انتقاد در آیات را به آنان یاد آور بحث و جدل و تا حد امکان آنها را به قبیح اعمالشان متوجه سازند.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ یعنی شاید که از بحث و جدل در آیات پرهیزند، و آیات را به نحوی ذکر نکنند که در آن استهزاء باشد، و در گمراهی و عقوبتش واقع نشوند.

از امام باقر علیه السلام است که فرمود: وقتی آیه نازل شد که:

دیگر پس از ذکر و یاد من، با قوم ستمکاران نشین، مسلمانان گفتند: چه کار بکنیم؟

هرگاه مشرکین استهزا بکنند بلند شویم و آنها را رها کنیم و برویم، دیگر نباید داخل مسجد الحرام بشویم، و دیگر نباید به بیت الحرام طواف بکنیم، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ که به یاد آوری و آگاهی و بینائی در حد امکان فرمان داد.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا و لَهُوَ لَعِبٌ چیزی است که دارای غایت عقلی نباشد ولی غایت خیالی داشته باشد، مانند بازی کردن اطفال، و لهو آن است که نه غایت عقلی دارد و نه غایت خیالی اگر چه یک غایت مخفی داشته باشد مانند گذراندن یک عادت، و مقصود عدم تعرض به کسی است که دینش را به سبب خیالش اخذ کرده است، و غایتی جز غایت‌های خیال دنیوی برای آن تصور نکرده است از قبیل جاه و مناصب و یا صحت و توسعه یا توافق با دوستان، یا برتری بر امثال خودش، ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص:

۷۷

یا تنعم در آخرت و نجات از عقوبت در آن، یا نزدیکی با ائمه و انبیا علیهم السلام در بهشت، یا نزدیکی به خدا و مخصوص بودن به این نزدیکی از بین دوستانش، و این بدان جهت است که صورت دین را برای دنیا گرفته‌اند و دین را ابزاری برای دنیای خود قرار داده‌اند (دین را به خاطر دنیا آلت شرک قرار داده‌اند) و اینکه خدای تعالی می‌فرماید:

وَعَزَّوْتَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (و زندگی دنیا آنان را فریفت) اشاره به همین است.

وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسِلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ و آنها را به وسیله قرآن، به ولایت یاد آوری کن، یا به دوستی علی علیه السلام یا به علی علیه السلام تذکر بده تا مبادا نفسی از نعمت‌های آخرت به سبب اعمالی که کسب کرده است منع شود.

زیرا هر نفسی در گرو اعمالی است که کسب کرده است مگر آنان که دوستدار امیر المؤمنین علیه السلام شدند.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ و لَا شَفِيعٌ برای او غیر از خدا نه سرپرستی و نه شفاعت کننده‌ای وجود دارد. این جمله صفت بیانی «نفس» است. (نفسی که به غیر خدا یار و میانجی ندارد) یا استیناف است در موضع تعلیل، در مورد ولی و شفیع قبلاً توضیح داده شده است.

وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر هر نوع فدا بدهی.

لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ از کسانی که دینشان را بازیچه و لهو گرفته‌اند پذیرفته نیست. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۸
الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا زیرا آنها از آنچه به دست آوردند سر افکنده شدند، این سخن استیناف است که در موضع تعلیل به کار رفته (به دلیل آنکه چنین کردند سر افکنده شدند).

لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ و عَذَابٌ أَلِيمٌ بما كانوا يكفرون از باب کنایه از آنان و مدارا کردن با آنهاست.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۰-۷۱

اشاره

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدٍ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَيْنَمَا قُلْنَا إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْزَنًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَأُ أَنْ تَتَّخِذَ أَصِيْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۷۴) وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۷۹

ترجمه: ص: ۷۹

بگو ای پیغمبر، چرا ما خدا را رها کرده و چیزی را مانند بتان که هیچ قادر بر سود و زیان ما نمی‌باشند به خدائی بخوانیم؟ و باز به خوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت کرد برگردیم؟ تا مانند کسی شویم که فریب و اغوای شیطان، او را در سرزمین سرگردان نموده است؟ آن گمشده را یارانی است که شخصی را به سوی خود هدایت می‌کنند. بگو هدایت خدا، در حقیقت هدایت است و ما مأموریم که تسلیم فرمان خدای جهان باشیم،

و آنکه نماز را بر پا دارید و نسبت به او پرهیزکاری ورزید و اوست آنکه به سوی او گرد آورده می‌شوید.

و اوست خدایی که آسمانها و زمین را به حق آفرید و روزی که (ندای حق در خوابگاه عدم به هر چیز) خطاب کند که موجود باش آن چیز بی‌درنگ موجود خواهد شد سخن او حق است و پادشاهی عالم که در صور بدمند تنها با اوست و دانای نهان و آشکار خلق، اوست و هم به تدبیر خلق دانا و بر همه چیز عالم آگاه است.

و یاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر (عمو و مربیش که عرب بر آن پدر اطلاق می‌کنند) گفت آیا بتها را به خدایی برگزیده‌ای و من براستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می‌بینم،

و همچنین ما بر ابراهیم ملکوت باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۰

پس چون شب تاریک در آمد ستاره درخشانی را دید (برای هدایت مشرکان) گفت: این پروردگار من است پس چون آن ستاره غروب کرد گفت: من چیز نابود شونده را به خدائی نخواهم گرفت.

پس چون شب شد و ماه تابان را دید باز برای هدایت قوم خود گفت این خدای من است و وقتی که آن هم نابود شد ماه پرستان را متذکر شد که آن نیز خدای نباشد.

گفت خدای من اگر مرا هدایت نکند همانا من از گروه گمراهان عالم خواهم بود،

پس چون صبحگاه خورشید درخشان را دید باز برای ارشاد قوم گفت این خدای من است این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است پس چون آن نیز نابود گردید، گفت ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.

من ایمان خالص را به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز با عقیده جاهلان مشرکان موافق نخواهم بود.

قوم ابراهیم با او در مقام خصومت و احتجاج بر آمدند ابراهیم گفت: آیا با من در باره خدا مجادله می کنید؟ و حال آنکه خدا مرا هدایت کرد و هیچ از آنها که شریک خدا می خوانید بیمی ندارم مگر آنکه خدا بر من چیزی بیمناک بخواهد، حکم پروردگار من به همه موجودات محیط است آیا متذکر این حقیقت نمی شوید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۱

تفسیر ص: ۸۱

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدًا إِذْ هَدَانَا اللَّهُ يَعْنِي پس از آنکه خدا ما را به راه راست هدایت کرد که آن ولایت است، بگو برای چه به آن چیزهایی که سود و زیانی ندارند رو آوردیم. كَذَلِكَ الَّذِي أَشْتَهَوْتُهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که شیطان و جن او را بر غیر راه راست برده، فِي الْأَرْضِ خَيْرَانَ در زمین سرگردان است و نمی داند کجا می رود و او را کجا می برند.

لَهُ أَصْحَابٌ یعنی این گمشده و سرگردان یارانی دارد که به او رحم می کنند.

يَدْعُوهُ إِلَى الْهُدَى و آن گمشده را به طریق دعوت می کنند در حالی که از باب ترحم به او می گویند ائتنا به سوی ما بیا، و او اجابت نمی کند، چون جن زده شده است.

قُلْ به آنان بگو که مثل شما مانند این گمشده است که شیاطین بر شما غلبه کرده و عقول شما را سلب کرده است، و من و یاران من مانند رفقای آن گمشده هستیم که شما را به راه راست که آن ولایت علی علیه السلام است فرا می خوانیم و به شما می گوئیم که ولایت علی علیه السلام عبارت از هدایت خداست.

إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى حقیقت هدایت، هدایت خداست و هدایتی جز خدا نیست.

وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ این جمله یک نقل قول است، یعنی بگو ما مأمور شده ایم که تسلیم پروردگار عالمیان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۲

شویم و این بدان جهت است که بعد از اتمام حجت از آنها اعراض کنی، یا به آنها در اظهار دعوی انصاف دهی.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ عطف است بر «نسلم» حرف و «ان» تفسیری است، و بعضی گفته اند: عطف است «نسلم» به تقدیر دخول لام بر آن «لان» یا «ان» مصدریه است و لکن دخول «ان» مصدریه بر جهت انشاء و پدید آوردن قلیل و اندک است، و خطاب در قول خدا «اقیموا» مانع مصدریه بودن «ان» است.

وَأَتَّقُوا وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ جمله حالیه است یا معطوف است بر جمله إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ او آن کسی است که آسمانهای ارواح و زمین اشباح را به سبب حقی که آن مشیت و ولایت علی علیه السلام است بیافریند چنانکه تحقیق آن گذشت. یا در حالی که متلبس به حق است که ولایت با همه است و همه چیز به ولایت پایدار است و هیچ چیز از ولایت خالی نمی شود.

وَيَوْمَ يَقُولُ عطف است بر منصوب «أتقوه» یا بر «سماوات» یا بر قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ به تقدیر «ذکر» یا «ذکر» یا خبر قول خدا «الحق» است، و جمله عطف است بر جمله هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ یا ظرف است متعلق به «الحق» یا به «عالم الغیب» و معنی آن این است که قول او حق است یا عالم به غیب است روزی که به چیزی که می خواهد ایجادش کند و این جمله عالم الغیب... را جهت قصد تعمیم و ایجاز و اختصار، حذف کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۳

كُنْ یعنی: به آن چیزی که می‌خواهد بوجود آورد بمحض اینکه بگوید «کن» (وجود پیدا کن).
فَيَكُونُ پس آن چیز وجود پیدا می‌کند یعنی بدون خودداری و بدون درنگ ایجاد می‌شود.

بدانکه يَوْمَ همانطور که به روز عالم طبع، اطلاق می‌شود، همین طور بر هر یک از مراتب عالم نیز اطلاق می‌گردد، چون هر یک از آن مراتب نسبت به مرتبه پائین ترش روز است، و مرتبه پائینتر نسبت به مرتبه بالا شب است.
و چون عالم طبع عالم اسباب است بدین معنی که سنت خدای تعالی به این جاری شده است که اشیا را بواسطه اسباب ایجاد کند گویا که موجودات عالم طبع به محض قول خدا بدون آماده شدن اسباب از وجود پیدا کردن ابا دارند، و مکلف‌ها نیز از قول او ابا دارند.

ولی چون مراتب آخرت با تمام موجوداتش اعْمَ از مادّه و مدّت مسبوق به سایر اسباب نیست موجودات آن به محض قول خدا قائم است، و به امر خدا موجود می‌شود، بنابر این روزی که خداوند می‌گوید كُنْ، فَيَكُونُ مختص به روزهای آخرت است.
قَوْلُهُ الْحَقُّ معنی آن این است: قول خدا که آن مشیت است حق است، زیرا مشیت همه اضافات خدا به سوی خلق است یا اینکه قول خدا حقیقت ثابت است که آن عین فعل خدا می‌باشد، و آن صدا نیست که به گوش بخورد، و لفظ نیست که شنیده شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۴

وَلَهُ الْمُلْكُ ملك گاهی بر عالم طبع اطلاق می‌شود در مقابل ملکوت و جبروت، و گاهی بر چیزی اطلاق می‌شود که شامل همه موجودات است که مملوک خدای تعالی است، و همین معنی در اینجا مقصود است، و ممکن است مقصود معنی اول باشد بنابر اینکه مقصود از لَهُ الْمُلْكُ این باشد که ملک، روزی که در صور دمیده می‌شود خالص برای خداست، و در غیر آن روز گمان می‌شود که غیر او تصرف در ملک دارد، و روی همین جهت ثنوی‌ها به توهم افتادند و گفتند: ظلمت در مقابل نور است، یا اهریمن در مقابل یزدان، و هر یک از آن دو دارای تصرف در ملک است.

يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ بدل است از «یوم یقول» یا ظرف مستقر است، خبر «قوله الحق» است، یا خبر بعد از خبر است برای «قوله» یا ظرف است متعلق به «قوله» یا «بالحق» یا به ظرف «له الملك» یا به «عالم الغیب». و «صور» شاخی است که در آن دمیده می‌شود از «صار» به معنی صدا در آوردن می‌باشد.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ دانای نهان و آشکار خلق اوست و به تدبیر خلق دانا و بر همه چیز عالم آگاهست که این جمله مانند نتیجه جملات گذشته است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرْتَنِي بِبَعْضِ الْغَيْبِ كَمَا كُنْتُ مِنَ الْغَائِبِينَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی مانند اینکه به ابراهیم بطلان بت‌ها و گمراهی قومش را نشان دادیم همانطور ملکوت آسمانها را نشان دادیم، و تغییر به مستقبل برای حاضر ساختن آن است چون از امور غریبه است، و ملکوت مبالغه در مالک است مانند جبروت در جابر، و طاغوت در طاغی. چون عالم طبع مالکیتی در آن متصور نیست و در آن جز مملوکیت صرف چیزی نمی‌باشد، لذا ملکوت نامیده نشده بلکه ملک نامیده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۵

از شرک پاک هستند، و اینکه «آزر» جدّ مادری یا عموی ابراهیم بوده است.

أَتَتْحَدُّ أَصِنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی مانند اینکه به ابراهیم بطلان بت‌ها و گمراهی قومش را نشان دادیم همانطور ملکوت آسمانها را نشان دادیم، و تغییر به مستقبل برای حاضر ساختن آن است چون از امور غریبه است، و ملکوت مبالغه در مالک است مانند جبروت در جابر، و طاغوت در طاغی. چون عالم طبع مالکیتی در آن متصور نیست و در آن جز مملوکیت صرف چیزی نمی‌باشد، لذا ملکوت نامیده نشده بلکه ملک نامیده شده است.
و باطن علم طبع از عالم مثال و مافوق آن ملکوت نامیده می‌شود، چون نسبت به مادون خود مالکیت و تصرف دارد، و گاهی ملک اطلاق می‌شود بر ما سوی الله و بر مثال، و بر رسالت و غیر اینها به اعتبار اینکه آنها مملوک حق اول تعالی هستند.

و مقصود از ملکوت در اینجا عالم مثال، یا عالم مثال و ما فوق آن است اگر مقصود از ارائه و نشان دادن اعم از کشف صوری باشد، و مقصود از آسمانها و زمین آسمانها و زمین طبیعی است.

وَلْيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِّينَ یعنی تا اینکه انس پیدا کند و به ما نزدیک شود تا از یقین کنندگان باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۶

قمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رؤیت ملکوتی ابراهیم چنان بوده است که زمین و اهل زمین را بر کند و برهنه کرد، و نیز آسمان و اهل آن را، و ملک که آسمان را حمل می کند و عرش و کسی که بر عرش است، و این معنی دلالت می کند بر اینکه فقط کشف صوری نبوده است.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ یعنی وقتی که تاریکی شب همه جا را پوشانید.

رَأَى كَوْكَبًا سِتْرَاهُ ای دید. در خبر است که ستاره خاص بوده است.

قال هذا رَبِّي این کلام از ابراهیم محتمل است که بر سیل مماشات و کنار آمدن با قوم باشد به اینکه دخول در دین آنها را اظهار بنماید، سپس استدلال به غروب و زوال بر عدم تربیت استقلالی آن بکند تا اینکه به دعوت و انصاف نزدیکتر، و از فریب و بیراهه رفتن دورتر، باشد.

و از این کلام، دروغ حرام لازم نمی آید، زیرا که او در مقام اصلاح بوده، یا قصد تربیت آنها را داشته است، مانند تربیت و تأثیر کواکب نسبت به موالید به اذن خدا و اینجا توریه (بیان امری بر خلاف حقیقت در جهت تقیه) کرده است به نحوی که گمان شود منظور او از رب همان ستاره است (در حالیکه چنین نیست) یا اینکه قصد انکار داشته و اینکه آن نمی تواند خدا باشد و لکن توریه کرده و مطلب را به صورت اخبار ادا کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۷

و آنچه که در نفسش تقدیر گرفته بوده استفهام انکاری بوده است، و محتمل است که بر سیل استفهام انکاری برای انکار بر قومش باشد، چون قوم او سه صنف بودند، یک صنف ستارگان را عبادت می کردند، و صنف دوم ماه را، صنف سوم آفتاب را، پس عبادت هر سه طایفه را انکار کرد.

و محتمل است که بر سیل اخبار احتمالی باشد که برای هر استدلال کننده ای صحیح است که در نخستین نگاه احتمالی را در نظر گیرد و آن را دلیل بداند که در نظر اول چون استدلال ابراهیم در وقتی بوده است که تازه از مخفیگاه خود که مادرش او را در آنجا مخفی کرده بود خارج شده بود و در پی یافتن حقیقت بود.

و آنگاه که بعد از دقت معلوم شد به دلیلی که در وهله اول به آن رسیده دلیل و نتیجه صحیحی نبوده است آنرا انکار کرده، گفت: دلیل صحیح، مفید این نتیجه نمی تواند باشد. و مانند این کار از هر کسی که اراده تحقیق داشته و از تقلید خارج شود پسندیده است و این شرک نیست.

و همه این معانی از آنها روایت شده است، چون قرآن دارای وجوه متعدّد است. و مادام که ائمه علیهم السلام فاسد بودن آن وجه را ذکر نکرده باشند حمل بر جمیع وجوه می شود، و این معنی چیزی است که مقتضی تنزیل است، و اما بر حسب تأویل می گوئیم:

سالک مادام که در مخفیگاه تاریک نفس خودش

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۸۸

می باشد، و با تولّد دوم به فراخنای عالم ملکوت خارج نشده است متحیر می باشد و نمی داند از کجا و به سوی کجا و در کجاست، سپس وقتی که عنایت الهی او را درک کرد و اندکی از قعر مخفیگاه نفسش بیرون آمد بر او حالات و اطوار و تاریکی ها و نورها و روشن کننده ها عارض می شود پس بسا انوار عجیب رنگارنگی را با رنگهای مختلف می بیند، و چه بسا ستارگان و ماهها و

ترجمه و تفسیر آیات ۹۰-۸۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۱ تا ۹۰] ص: ۹۰

اشاره

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱)
 الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ
 نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ
 يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵)
 وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا- فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸) أُولَئِكَ الَّذِينَ
 آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ
 اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۹۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۱

ترجمه: ص: ۹۱

پس چگونه از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بترسم در صورتی که شما از شرک آوردن به خدا نمی ترسید، با اینکه برهان و
 دلیلی بر آن شرک ندارید آیا کدام یک از ما به ایمنی و (کدام یک به ترس) سزاوارتریم؟ از خدایان بی اثر باطل شما باید ترسید یا
 از خدای توانای من، اگر شما فهم سخن می کنید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۲

آنان که به خدا ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نیالودند ایمنی از آن آنهاست و هم آنها به حقیقت به سر منزل سعادت هدایت
 یافته اند،

این است که حجتی که ابراهیم را بر قومش دادیم ما مقام هر که را بخواهیم بلند می گردانیم که خدای تو به صلاح و نظام عالمیان
 حکیم و داناست.

و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را به راه راست بداشتیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و فرزندان او و
 سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هدایت کردیم و همچنین نیکوکاران را پاداش نیک خواهیم داد.

زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از نیکوکارانند،

و اسمعیل و یسع و یونس و لوط از شایستگانند و ما همه آن پیامبران را بر عالمیان برتری دادیم

و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و آنان را بر دیگران برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم،
 این است راهنمایی خدا که به آن هر یک از بندگانش را که خواهد هدایت می کند و اگر بر خدا شرک آورند اعمال آنها را نابود
 می سازد.

آنان کسانی هستند که به ایشان کتاب و حکم و پیامبری دادیم. پس اگر آنان بدان کفر ورزیدند گروهی را به آن نگاهبان کردیم
 که بدان کفر نمی ورزند.

آنها کسانی بودند که خدا خود، آنها را هدایت کرد، تو نیز از راه آنها پیروی کن و امت را بگو که من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم جز اینکه می‌خواهم اهل عالم به یاد خدا متذکر شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۳

تفسیر ص: ۹۳

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ یعنی شایسته من نیست، که من از شرک شما بترسم پس از آنکه واضح شد که شرک آورندگان عاجز و جاهل هستند و اینکه پروردگار من قادر و عالم است.

وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ شَكْفَتَا که مرا از عاجزی جاهل می‌ترسانید ولی خود نمی‌ترسید که جاهل ناتوان را با عالم توانا شریک کنید.

مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا در حالی که هیچ دلیلی بر این شرک ندارید. این کلام، بیان حال شرکاست، نه اینکه قید اشراک یا مقید بودن به آن باشد، به اعتبار اینکه شخص مدام که از بیت نفس و زندان طبعش خارج نشود خروج از شرک برای او ممکن نیست، بلکه طاعت و تبعیت او از انبیا و اولیا جز شریک قرار دادن برای خدا و دوگانه دیدن نیست، ولی این شرک آوردن آن گونه است که خداوند به آن دلیل و برهان نازل کرده و طریق به توحید و گذرگاه و پلی به سوی حقیقت قرار داده است. تحقیق این مطلب پیش از این بیان شد.

فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ تنبیه بر نفهمی و کند فهمی آنهاست، بدین نحو که کسی که دارای علم باشد بین امن و غیر آن تمیز می‌دهد، و اینان که تمیز نمی‌دهند به علت عدم شعور آنهاست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۴

مسنند الیه را با اسم اشاره بعید تکرار کرد تا اینکه آنان را در ذهن حاضر ساخته، اشعار به عظمت شأن آنها و تأکید حکم باشد، و آنها را به سبب حصر امن و اهتدی از آنان ممتاز و جدا سازد و بگوید: تنها آنهاست که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نپوشاندند به مقام امن رسیده و هدایت شده‌اند.

از امیر المؤمنین علیه السلام است که این کلام از تتمه قول ابراهیم است، و بر حسب لفظ محتمل است که جمله استینافیه و از جانب خدا باشد. و از رسول خدا نقل شده است که مقصود از ظلم چیزی است که بنده صالح گفت:

يَا بَنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ای فرزند شرک به خدا نیاور که همانا شرک ظلم بزرگی است.

از این خبر استفاده می‌شود که مقصود از ایمان، ایمان خاص و لوی است که با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود، و اینکه نکره آوردن بِظُلْمٍ برای بزرگ شمردن آن است. و نفی نیز بر بزرگی و فخامت آن وارد شده است و از قبیل نکره در سیاق نفی نیست که مفید عموم باشد.

وَ تِلْكَ یعنی آنچه که از استدلال ابراهیم ذکر کردیم از اینکه زوال و فرسودگی و عدم قدرت و شعور را دلیل بر بطلان معبودات آنها و عکس مطلب را دلیل بر حق بودن معبود ابراهیم قرار دادیم حجت ماست که به ابراهیم دادیم.

حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ یعنی آن حجت و دلیل را که به ابراهیم الهام کردیم به سبب استدلال و قوت نفس و قدسیت او بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۵

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ به همین دلیل درجات هر که را بخواهیم بالا می‌بریم.

چون این توهم پیش آمده که خداوند درجات هر کس را که بخواهد بالا می‌برد خواه با استحقاق باشد و خواه نباشد، خدای تعالی

آن را رفع نمود تا از اراده گراف که مسبوق به حکمت و مصلحت نباشد منزّه گردد، و فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ یعنی فعل او جز از حکمت و اتفاق فعل ناشی نمی‌شود.

عَلِيمٌ یعنی به مقدار استحقاق هر چیز و کیفیت آن و آنچه که آن اقتضا می‌کند آگاه است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ تَعْظِيمَ و بزرگداشت است به سبب بیان کردن چیزی که خداوند بر آن منت گذاشته است.

كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ از امام باقر علیه السلام است در بیان اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا زمان خودش علیه السلام که: ما آنها را هدایت کردیم تا وصیت را در اهل بیت آنها قرار دهیم، و در این معنی اشعار به این است که هدایت آنان امتنانی است از جانب خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، زیرا که آن گذشتگان پدران اینها یا اولاد پدران اینها هستند، چنانکه هدایت نوح امتنانی است از جانب خدا بر ابراهیم، چون نوح جد ابراهیم است.

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ عِطْفٌ است بر «ابراهیم» و تقدیر آن این

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۶

است: آن حجت ماست که به ابراهیم دادیم و به بعضی از ذریه او، یا عطف بر «اسحق» و «یعقوب» است، یا عطف بر «نوحا» یا بر «وهبنا» یا «هدینا» به تقدیر «ارسلنا».

و این، بنابراین است که «من» تبعیضیه جای اسم خاص نشسته باشد، برای اینکه معنی بعضیت در آن قوی می‌شود، و در این صورت «داود» و «سلیمان» ... تا آخر بدل تفصیلی می‌شود و گر نه آن حال از «داود و سلیمان» است و در این هنگام وجوهی که در عطف «من ذریته» ذکر شد در «داود و سلیمان» جریان پیدا می‌کند، و ضمیر مضاف الیه به ابراهیم یا اسحاق یا یعقوب بر می‌گردد.

بنابر این کسانی که در آیه سوم ذکر شده‌اند عطف بر نوح می‌شوند چون لوط از ذریه ابراهیم نیست، و همچنین کسانی که در آیه دوم ذکر شده‌اند، بنابر اینکه الیاس همان ادریس جد نوح باشد، بنابر این اگر ضمیر به نوح برگردد دیگر «من» در آیه دوم عطف بر «داود» نمی‌شود.

و محتمل است که ضمیر به نوح برگردد و چون او نزدیکتر است، امتنان بر ابراهیم که ذریه‌اش را هدایت کرده برای این است که بیشتر آنها از ذریه ابراهیم بودند، و کسانی هم که از ذریه او نبودند ذریه پدران او بودند.

دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ أَيُّوبَ فرزند اموص را از اسباط عیصا (عیسو) بن اسحاق گفته‌اند.

وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ در ذکر انبیا، ترتیب وجودی یا شرفی مراعات نشده است (چون از جهت اصل هدایت همه مساوی بودند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۷

وَ كَذَلِكَ و این چنین است جزایی را که به ابراهیم دادیم، از قبیل دادن حجت، و رفع (بالا بردن) درجات و قرار دادن انبیا در ذریه و از فروع پدران او، و هدایت بسیاری از پدران و ذریه‌های او.

نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ یعنی اینکه ما به ابراهیم از آنرو که محسن و نیکوکار بود پاداش دادیم پس هر کسی که به صفت احسان متصف شود ما به او مانند ابراهیم پاداش می‌دهیم.

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ برخی گفته‌اند الیاس ادریس است و بعضی او را از اسباط هارون برادر موسی می‌دانند.

كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ استیناف و اشاره به استعداد و استحقاق آنان است و اینکه هدایت خدا منوط به استعداد از طرف قابل است نه اینکه خداوند اراده گراف داشته باشد.

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ يسع فرزند اخطوب است، و علم (اسم خاص) غیر عربی است که لام بر آن داخل شده است، چنانکه در بعضی از علم‌ها لام داخل می‌شود.

و يُؤْنَسُ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ یعنی هر یک از آنان را در زمان خودشان، بر جهانیان برتری دادیم. وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ عطف است بر «کلا» یا نُوحًا وَ مِنْ تَبَعِيَّتِهِ به جهت قوی بودن کلمه (بعض) است که بمنزله اسم آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۸

وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ عطف است بر «فضلنا» یا «هدینا» و آنان را برگزیدیم. وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تکرار هَدَيْنَاهُمْ برای تعیین کسی است که به راه راست هدایت شده است، یا اینکه مقصود از اولی (در آیه پیشین) ارائه و نشان دادن است، و مقصود از دومی ایصال است، یا اینکه اولی هدایت به طریق نبوت است، و دومی هدایت به طریق ولایت می‌باشد.

و گاهی از صراط مستقیم، مطلقاً، ولایت اراده می‌شود، خواه قبول و یا محقق باشد، و گاهی مقصود ولایت است که جامع بین کثرت و وحدت و جمع و فرق باشد، و همین معنی در اینجا مقصود است، و اصل در کل، ولایت علی علیه السلام است که با علی علیه السلام متحد است، و لذا قول خدای تعالی:

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِأَبِيهِمْ به شیعه علی علیه السلام تفسیر شده است با اینکه ظاهر این است که ضمیر به نوح بر می‌گردد. ذَلِكَ یعنی آن هدایت به راه راست که جامع بین دو طرف کثرت و وحدت است.

هُدَى اللَّهِ آوردن اسم اشاره بعید و اضافه «هدی» به «الله» به جهت اشعار به بزرگداشت آن است، یا اینکه مقصود این است: آن هدایتی که انبیاء بر آن هستند هدایت خداست، نه هدایت غیر خدا.

يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا یعنی اگر اینان با علو شأن و مرتبه بلندشان اگر شرک به خدا آورند عملشان نابود می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۹۹

لَحِيطَ عَنْهُمْ ما كانوا يَعْمَلُونَ یعنی به سبب شرکشان آنچه که به آنها تفضل کردیم زایل می‌شود تا چه برسد به اینکه به ولایت علی علیه السلام شرک بیاورند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ گاهی از کتاب نبوت اراده می‌شود که آن نقش پذیری قلب به احکام الهی است، و گاهی از آن رسالت اراده می‌شود که آن نقش پذیری سینه به احکام الهی است، و کتاب تدوینی صورت آن است، و مقصود در اینجا معنی دوم است.

وَ الْحُكْمَ یعنی حکمت که عبارت از دقت در علم است که اتفاق در عمل را به دنبال می‌آورد و آن مسبب از ولایت است، و مقصود در اینجا همان ولایت است.

وَ التَّبَوُّةَ یعنی ما به آنها تفضل کردیم به مراتب سه گانه حکم، کتاب، نبوت که هیچ کمالی تمام تر از آن نیست.

فَإِنْ يَكْفُرْ بِسِوَا اللَّهِ فَكُفْرًا كَبِيرًا به این مراتب سه گانه کفر ورزد، بها هؤلاء یعنی اینکه آنها به آنچه که ذکر شد اقرار دارند، پس اگر اقرار آنها از جهت اتصاف آنها به آن مراتب و صفات باشد پس باید به تو نیز اقرار کنند، چون تو نیز متصف به آن مراتب هستی، و اگر اقرار آنان به جهت منس بشری آنها باشد و به آن مراتب کافر باشند و از آنرو به تو هم کافر شدند و نمی‌توانند به آن مراتب ضرری بزنند.

فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ پس به آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۰

مراتب سه گانه قومی را که کافر نبودند نگهبان کردیم و آنان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان آنان بودند، و گاهی گفته شده است که آنها فرزندان فارس یعنی ایرانیان هستند که نگهبان دین می‌باشند.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۸-۹۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۹۸] ص: ۱۰۰

اشاره

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴) إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۹۵)

فَالِقُ الْبَاصِ بِحَابٍ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۱

ترجمه: ص: ۱۰۱

آنها هنگامی که گفتند که خدا بر هیچ یک از افراد بشر کتابی نفرستاده است خدا را نشناختند، ای پیغمبر به آنها پاسخ ده که کتاب توراتی را که موسی آورد و در آن نور علم و هدایت خلق بود چه کسی بر او فرستاد؟ که شما آیات آنرا نگاشته برخی را آشکار کردید و بسیاری را پنهان داشتید و آنچه را شما و پدران شما نمی دانستید از آن کتاب بیاموختید، بگو آنکه کتاب و رسول فرستد خداست آنگاه پس از اتمام آنان را بگذار که به بازیچه خود فرو روند.

و این قرآن کتابی است که ما با برکت بسیار فرستادیم تا گواه صدق سایر کتب آسمانی که در مقابل دست آنهاست، باشد و مردم را از اهل مکّه و هر که اطراف آن است به پندهای خود متبّه سازد و البته آنان که به عالم آخرت ایمان آوردند به این کتاب نیز ایمان خواهند آورد و آنها نمازشان را محافظت خواهند کرد.

و کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغ بنهد و یا وحی به او نرسیده گوید وحی به من می رسد و نیز گوید من محققا مانند آن کتاب که خدا فرستاده خواهیم آورد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۲

و اگر فضاحت و سختی حال ستمکاران را در سكرات موت ببینی (آنگاه که) فرشتگان برای قبض روح آنها دست قهر و قدرت بر آورند و گویند که جان از تن به در کنید، امروز کیفر عذاب و خواری می کشید، چون بر خدا سخن بنا حق می گفتید و از حکم و آیات او گردنکشی و تکبر می کردید، پس به میزان تیره روزی تبهکاران پی خواهی برد.

و محققا شما یکایک به سوی ما باز آید بدان گونه که اول بار شما را آفریدیم و آنچه از مال و جاه به شما داده بودیم (که سبب

غرور شما بود) همه را پشت سر افکنید و آن شفیعان که به خیال باطل به سود خود می‌پنداشتید همه نابود شوند و میان شما و آنها جدایی افتد
و نیز اوست که چراغ ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشته همانا آیات خود را برای اهل فهم به تفصیل بیان کردیم.
و هم اوست خدایی که همه شما را از یک تن در آرامگاه و ودیعتگاه (رحم و صلب) بیافرید ما آیات خود را برای اهل بصیرت، اینگونه مفصل بیان کردیم.

تفسیر ص: ۱۰۲

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَخَدَا رَا أَنْكُونَهُ كَه سزوار اوست قدر نشناختند تا وسعت رحمت و کمال حکمت و مهربانی او را نسبت به خلقش بدانند، و اینکه رسالت نهایت لطف از جانب خدا به خلق است.
إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ وَ لطف و حکمت او را در فرستادن رسول انکار کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۳

قُلْ از باب نقض بر آنها به آنها بگو که:

مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ كِتَابِ مُوسَى رَا كه نور و هدایت بود تجزیه و تکه تکه می‌کنید.

تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا چیزی را كه رسالت تو در آن نیست آشکار می‌کنند و چیزی را كه رسالت تو در آن است پنهان می‌دارند و همچنین آنچه را كه موافق هواهای آنها باشد ظاهر و آنچه را كه موافق هوای آنها نیست، مخفی می‌دارند و آن کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است كه بعد از او از كتاب آنچه را كه موافق هواهای آنان است ظاهر، و آنچه را كه موافق نیست مخفی می‌دارند.

وَ عَلَّمْتُمْ یعنی به سبب آن كتاب آموختند.

مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ چیزی را كه خودتان و پدرانتان از احكام و آداب معاش و معاد نمی‌دانستید.

قُلِ اللَّهُ اگر جواب به تو ندادند و مبهوت شدند، چون جوابی جز آن ندارند، آنگاه بگو خداست كه كتاب و رسول فرستد. و محتمل است كه این جمله مستأنف باشد و ارتباط به سؤال نداشته باشند، و مقصود از آن امر به محمد صلی الله علیه و آله است به مداومت بر ذكر خدا با زبان قال و حال و اعراض از آنان.

ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ یعنی آنها را در تاریکی هواهایشان و در امواج آرزوهایشان واگذار به نحوی كه نتوانند تصدیق تو کنند و تكذیب تو را ادامه دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۴

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ وَ این كتابی كه نازل کردیم، مانند كتاب موسی در آن برکت قرار دادیم، برای کسی كه آن را بیاموزد و به آن عمل بکند و بر قرائت آن ادامه دهد.

مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ یعنی كتابهایی كه قبل از آن بوده است همه را قرآن تصدیق می‌کند تا متذکر آن شوی.

وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى تا اینکه مردم مکه را متنبه سازی (از نظر عرفانی) آنانی را كه در مقام صدر (مکه مظهر صدر است و كعبه مظهر قلب) هستند با هدایت خود به مرحله ایمان (كعبه یا قلب) بكشانی.

وَ مَنْ حَوْلَهَا از اهل شرق و غرب در عالم صغیر و كبیر، و چون مقصود از مَنْ حَوْلَهَا هر کسی است كه در دنیا ساکن است. و نیز

تفسیر آن به دو ملکوت سفلی و علیا و به هر کس که ساکن در زمین باشد صحیح است.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ كَسَانِي بِهِ آخِرْتِ اذْعَانِ دَارِنِد.

يُؤْمِنُونَ بِهِ به کتاب (قرآن) نیز اذعان دارند و اینکه آن از جانب خداست و حَقَّ و صدق است، زیرا آن صورت آخرت است، و هر کس به آخرت اذعان نماید مشتاق آن می‌شود، و هر کس مشتاق آن شد هر چیزی را که در آن ذکر آخرت باشد اذعان و تصدیق می‌کند، و در کتاب چیزی جز ذکر آخرت نیست، و هر کس که به آخرت و کتاب اذعان داشته باشد ایمان به علی علیه السلام می‌آورد، زیرا آخرت و کتاب هر دو، صورت علی علیه السلام هستند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۵

چنانکه بشریت علی صورت اوست، و هر کس ایمان به علی علیه السلام آورد حقیقتاً نماز گزار می‌شود، و هر کس حقیقتاً نماز گزار باشد لذت نماز او را از هر لذتی دیگر باز می‌دارد، پس آنان از نماز جدا نمی‌شوند.

وَهُمْ عَلَى صِدَائِهِمْ يُحَافِظُونَ اِضَافَه (صلاة) به هُم برای اشاره به این است که هر یک از آنان دارای نماز مخصوص بوده‌اند که آن روح نماز قالبی است که بین همه مشترک است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ در مورد نزول آیه آنچنانکه در تفاسیر نوشته شده و مشهور است در مورد عبد الله بن ابی سرح می‌باشد که به مدینه آمده و اسلام آورد، و خط خوبی داشت، و هر وقت به رسول خدا وحی نازل می‌شد او را می‌خواند، پس او هر چه رسول خدا املاء می‌کرد می‌نوشت، و کلمه‌ای را با کلمه‌ای دیگر که یک معنی داشتند عوض می‌کرد، و به رسول خدا می‌گفت معنی آن یکی است.

پس عبد الله بن ابی سرح، مرتد و کافر گردیده به مردم مکه ملحق شده در روز فتح مکه رسول خدا خونس را هدر ساخت که او را بکشند و عثمان از رسول خدا درخواست عفو نمود، و عبد الله آزاد شده، رها گردید.

و لکن مقصود از آن و تأویل آیه در مورد دشمنان علی علیه السلام است که در باره خود ادعای خلافت کردند البته در باره هر کس که خود را برای حکم قرار دادن بین مردم یا برای فتوی و

بیان ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۶

احکام آنها بدون نص و اجازه از رسول صلی الله علیه و آله نصب کند، بدون واسطه یا با واسطه صادق است و حکم کردن این چنین شخصی و فتوی او افترای بر خداست، و اگر به حق و واقع هم برسد خطا کرده است و نشیمنگاهش از آتش پر می‌شود، چه اجازه الهی کمتر از اجازه شیطانی نیست که مدار دعاها و افسونهای افسونگران واقع می‌شود و لذا از ائمه علیهم السلام وارد شده است که این مجلس قضا جایی است که در آنجا نمی‌نشیند مگر نبی و وصی یا شقی، و اشاره به مجلس قضاوت می‌کند و وصی محقق نمی‌شود مگر در مورد کسی که تصریح بر وصایت او شده باشد.

و سلسله اجازه بین فقها (خدا امثالشان را زیاد کند) و عرفا (ره) مضبوط و محفوظ است، و آنان به اجازه و حفظ آن اهمیت بسیار می‌دادند تا جایی که به هیچ یک از احکام تکلم و بر کسی حکمی نمی‌کردند بلکه هیچ یک از ادعیه و اوراد را نمی‌خواندند مگر اینکه اجازه داشته باشند.

عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه نقل کرده که فرمود:

این آیه در مورد کسی است که بدون اجازه امام ادعای امامت بکند.

وَلَوْ تَرَى إِذَ الظَّالِمُونَ یعنی به امام یا به خودشان ظلم کردند به اینکه بر خدا افترا بستند به قرینه آنچه که از قول خدا می‌آید:

بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ که اشاره به افتراست،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۷

و به قرینه کُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ که اشاره به انحراف از اوصیا و ظلم به آنهاست.

پس معنی آیه این است که اگر در آن هنگام، ظلم کنندگان به امام، یا پیروانش، یا به خودشان، یا به خلق، به ادعای امامت یا حکومت بین مردم، و فتوا دادن به آنها را بدون اجازه ببینی.

فِي غَمْرَاتِ الْمُؤْتِ فِي سَخْتِي هِيَ مَرَكٌ كَمَا عَقُولُ أَنَّهُمْ رَا مَدَهوش می‌کند به نحوی که از حال رفته و حالت اغما به آنها دست می‌دهد.

و الْمَلَائِكَةُ بِاسْطُوعِ أَيْدِيهِمْ و فرشتگانی که دستهای خویش گشاده‌اند تا اینکه ارواح آنان را قبض کنند، در حالی که می‌گویند:

أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ جَانِزِنِ بِي دَر كَنِيْد و این سخن از جهت غیظ و غضب بر آنهاست.

الْيَوْمَ مَتَلَعَتْ بِه «اخرجوا» یا به «تجزون» است و جمله جزء مقول ملائکه، یا استیناف از ناحیه خداست، گویا که خطاب را از رسول برگردانده و خود آنها را مورد خطاب قرار داده و فرموده است که امروز:

تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ جزای آنان که بر خدا، سخن به ناحق گفتند، عذاب خوار کننده‌ای است، پس وای به حال کسانی که از آنان که به امامت آنها تصریح شده است، اعراض کردند و برای خود ادعای رأی و فتوی نمودند بدون اینکه از طرف ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۸

منصوصین، نصی در مورد آنها باشد.

و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى آن نیز یا جزء قول ملائکه است یا از قول خداست، اعم از اینکه جمله اول از خدا باشد یا از ملائکه و مراد از «فرادی» تنها شدن و جدا شدن از هر چیزی است که گمان می‌رود مال او باشد از عیال و اموال و از قوا و فعلیت‌ها و از هر چیزی که گمان می‌رود شفیع او نزد خداست از چیزهایی که شرکای خدا یا شرکای جانشینان خدا قرار داده است.

كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ هَمَانُطُورُ كِه اَوَّلُ بَار شَمَا رَا آفَرِيْدِيْم كِه اَز هَمِه اَنچِه گفته شد خالی و تنها بودید. و این دلالت بر چیزی است که می‌کند که عرفا قائل به آن هستند، و آن تجدد امثال است، و چون آیه دلالت بر تعدد خلق می‌کند.

وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ اَنچِه كِه دَر دُنْيَا دَاْدِيْم اَز اموال و عیال و قوا و فعلیت‌ها.

وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ بِي پِشْت سِر اِنْدَاخْتِيْد، و آن شفیعان از قبیل بتها و ستارگان و غیر آنها از معبودهای باطل و از قبیل کسی که بدون اذن و اجازه ادعای خلافت می‌کند برگزیدید.

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ آن کسانی را که به خیال باطل خود برای خدا، یا برای علی علیه السلام شریک قرار می‌دادید. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَصْلٌ وَ اتَّصَلَ بَيْنَ شَمَا بَرِيْدِه شد.

(بنا ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۰۹)

بر قرائت رفع) «بین» از اضداد است، و بنابر قرائت نصب فاعل ضمیر است و «بین» ظرف است.

وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ یعنی آنها که گمان می‌کردید شرکای ولایت و خلافت و یا شرکای خدا هستند نابود شدند. از امام صادق علیه السلام است که این آیه در باره بنی امیه و شرکای آنان که پیشوایانشان بودند نازل شده است، سپس وقتی که حال منحرفین و ظلم و عقوبت آنها را ذکر کرد کیفیت تدبیر عالم و آیات قدرت و علمش را ذکر نمود تا مانند علت برای لازم بودن خلافت از جانب خدا باشد که به آن در این قول خدا اشاره شده است:

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ تا آخر آیه. و حجت باشد بر کسانی که از خلافت منحرف گشته‌اند.

پس فرمود:

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى خُدا شِكَافِنْدِه دَانِه وَ هِسْتِه اِسْت مَنظُور اَز «دانه و هسته» ستاره، درخت، یا اسلام از سرشت پاک، یا ایمان از اسلام می‌باشد، و نیز کفر از سرشت خبیث و ناپاک، یا سینه‌ای که به سبب سرشت پاک به اسلام باز شده، و همچنین قلبی که از

آن سینه پاک حاصل آید (و عکس آن نیز درست است) یعنی سینه‌ای که به واسطه سرشت ناپاک به کفر گراییده است. یا اینکه مقصود سرشت مؤمن است که خداوند او را از زندان تن بیرون می‌آورد، و سرشت کافر است از آنچه که از عالم بالا بر او عارض می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۰

یا علم از علما و جهل از نادانان، یا نور از عامل روشن کننده و ظلمت از عامل تاریک کننده که همه اینها الْحَبِّ وَ النَّوَى نامیده می‌شود که همه به اعتبار محبوبیت آن، و دور بودنش از خیر، خداوند آنها را می‌شکافد یعنی به کمال فعلیت خود می‌رساند چنانکه در اخبار به آن اشاره شده است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ (خداوند) زنده را از مرده بیرون می‌آورد، این عبارت خبر بعد از خبر است، و عاطف (حرف عطف) را در اینجا انداخته است و چنانکه در عبارت بعد «فالق الاصباح» نیز «واو» را انداخته است ولی حرف عطف را در قسیم هر یک آورد «حَبِّ وَ النَّوَى» و همچنین بیان خدا «و النَّوَى» اشاره به این است که به سهم خویش کافی است که دلالت بر قدرت کامل و علم و حکمت و تدبیر خداوند بر امور بندگانش بکند، زیرا هر کدام از قول خدا:

يُخْرِجُ الْحَيَّ وَ فَالِقُ الْاَصْبَاحِ گویا که آغاز کلام است و مربوط به ما قبلش نیست، و مراد آن الْحَيَّ چیزی است که نمو داشته باشد از قبیل نباتات و حیوانات، یا اینکه مقصود چیزی است که دارای حس و حرکت باشد مانند حیوان. وَ الْمَيِّتِ غیر آن است.

یا اینکه مقصود از حَيِّ مسلمان و مؤمن و عالم است و مَيِّتِ مقابل آن است.

عدول از اسم به فعل مضارع برای اشاره به این است که زنده اندک است گویا خارج کردن زنده از مرده کم حاصل می‌شود به خلاف مَيِّتِ که چون زیاد است گویا که اخراج آن مستمر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۱

وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ (خداوند) بیرون آورنده مرده از زنده است.

آوردن اسم اشاره بعید ذَلِكُمْ بدین جهت است که اشاره به این داشته باشد که هر کس چنین صفتی داشته باشد با عظمت و مهم است.

اللَّهُ یعنی کسی که مستحق الهیت است نه آنکه شما او را خدا قرار می‌دهید.

فَأَنْتَ تُؤَفِّكُونَ پس کجا بر می‌گردانید، و جمله ذَلِكُمْ اللَّهُ معترضه است در صورتی که «فالق الاصباح» خبر بعد از خبر برای «ان» باشد، یا مستأنف است اگر آن مستأنف، شد، یا خبر برای «ذلكم» باشد.

وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا یعنی وقت راحتی، از «سكن اليه» یعنی انس به او گرفت و آرام شد، یا وقت سکون از حرکت، و (جاعل الليل) خواننده شده است، و با قرائت جَعَلَ اختلاف فقط به اسم و فعل است، و گویا برای اشاره به این است که اقتضای شب سکون و آرامش امر ذاتی شب است نه عرضی، که با تجدد دلیل محتاج به تجدید جعل باشد.

بلکه آرامش قرار دادن شب لازمه خلقت اولیه شب است به خلاف شکافتن صبح و شب اعم است از شب روز، و شب عالم طبع، و شب عالم بهشت، و شب حوادث و گردش روزگار از قحطی و زلزله‌ها و کثرت قتل و غارت و کثرت امراض و غیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۲

آنها و هر مرتبه‌ای از مراتب عالم کبیر یا صغیر، جهت پائین تر نسبت به جهت بالاتر شب است و این در عالم کبیر است، و شب طبع و نفس و جهل و شهوات و امراض و بلایا و اندوه‌ها در عالم صغیر است.

وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا یعنی آفتاب و ماه هر دو سبب محاسبه اوقات برای تجارت‌ها و زراعت‌ها و دیون و وعده‌های شماسست، و گاهی از ولایت و نبوت و از ولی و نبی به شمس و قمر تعبیر می‌شود. بنابراین «حسبان» به معنی حساب کننده یا میزان حساب

می آید.

زیرا که هر دو شاهد و حساب کننده بزرگ و کوچک هستند و صوفیه از آن دو تعبیر به شیخ مرشد، و شیخ دلیل می کنند، چون در اصطلاح آنان، آن دو اعم از نبی و ولی و جانشینان آن دو می باشند، و نبوت مانند ماه، از ولایت کسب نور می کند مانند کسب نور دلیل از مرشد، و گاهی نیز از عقل کلی و نفس کلی به خورشید و ماه تعبیر می شود، و گاهی از عقل جزئی و نفس جزئی، یا قلب یا آدم و حوا به خورشید و ماه تعبیر می شود.

همه اینها در عالم صغیر است. و بنابر جمیع تقادیر «حسبان» به معنی حساب کننده یا میزان حساب است.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ مراد از این مقدمات تصویر تدبیر خدای تعالی برای معاش خلق است به نحوی که چیزی از ما یحتاج زندگی آنها کم نمی آید تا اینکه این معنی برهان قاطعی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۳

باشد بر اینکه خداوند آنها را در چیزهایی که در معاد به آن محتاج هستند مهمل نمی گذارد، و به این معنی اشاره کرده است در این آیه که فرمود:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ فِي آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ فِي آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

ساخت تا اینکه برای شنونده مانند مشاهده تلقی شود.

و از این جهت خداوند فرمود:

«اوست که ستارگان را چون چراغ برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن ساخت» تا از حجت و دلیل بی نیاز شود.

امّا «نجوم» اگر اعم از شمس و قمر باشد پس ذکر آن دو در آنجا به جهت نشان حساب کننده و حسابگری است و در اینجا به جهت نشان راهنمایی، و دلالت است.

و نجوم در عالم کون معلوم است و در عالم صغیر عبارت است از قوا و مدرکات جزئی و واردات غیبی و الهامات قلبی، و اذکار، و در عالم کبیر ائمه علیهم السلام و خلفای آنان است و مقصود از ظلمات تاریکیهای صوری و معنوی است از قبیل تاریکیهای نفس و شبهات آن و لغزشها و گمراهیهای آن، و نجوم گاهی به آل محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده است.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ طَبَقِ حِكْمَتِ آيَاتِ عِلْمِ وَ قَدْرَتِ وَ تَدْبِيرِ خُودِ رَا نَسَبَتِ بَهِ اشْيَا تَفْصِيلِ دَادِيمِ. همانند نصب رئیس

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۴

در هر یک از مراتب عالم کبیر و صغیر در کتاب تدوینی و تکوینی و آفاقی و انفسی بر وجوب وجود رئیسی از ما در اشرف اجزای عالم کبیر که آن انسان است، دلالت می نماید، البته تفصیلی که ما در آیات دادیم برای هر صاحب شعوری نیست بلکه برای انسان است، و برای هر گروهی از آنها هم نیست بلکه برای لِقَوْمٍ يَغْلِبُونَ گروهی است که بدانند، زیرا که غیر آنها تحت تأثیر تفصیل آیات قرار نمی گیرند و تفصیل آیات در آنها فایده ای نمی بخشد چنانکه در آیه وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^(۱) (و چه بسا آیه ای در آسمانها و زمین است که بر آن می گذرید و از آن رو برمی گردانید) نیز ذکر شده است.

زیرا علم گاهی بر مطلق ادراک اطلاق می شود خواه تصور باشد با تصدیق، و گاهی بر معنی عرفان اطلاق می شود و آن تصور جزئی است، و گاهی به معنی ادراک نسبت اطلاق می شود اعم از اینکه و هم باشد یا شک یا ظن یا علم عادی یا علم تقلیدی یا یقین تحقیقی.

و گاهی بر اعتقاد در راجح (برتر) اطلاق می شود ظن باشد یا علم عادی یا تقلید یا یقین. و گاهی از این سه معنی بر چیزی که مقابل ظن است اطلاق می شود و واضح است که این معنی مقصود نیست.

و گاهی بر یقین اطلاق می‌شود، یقین اگر به امور معاش و

(۱) سوره یوسف آیه ۱۰۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۵

زندگی بدون توجه و ارتباط با آخرت باشد، چنانکه خدای تعالی فرموده است:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿۱﴾ (ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غفلت دارند) پس تفصیل آیات نسبت به این عالم محقق نمی‌شود، زیرا او به جهت غفلتی که دارد آن آیه را از بین آیات درک نمی‌کند بلکه علم از او نفی می‌شود.

اگر یقین متعلق به امور اخروی باشد از قبیل عقاید عقلی، و اعمال قلبی، و اخلاق نفسی، عبادات قلبی و اعمال مربوط به معاش که به اصلاح معاد منجر شود، در اینصورت یا این است که یقین مقرون عمل نیست و خیال استخدام نمی‌شود، بلکه خیال را در غرض‌های باطل و مقاصد فاسدش استخدام می‌کند و آلت دین را برای دنیا شریک قرار می‌دهد، اعم از اینکه خیال مقارن صورت عمل باشد چنانکه در عبادت کنندگان ریا کار است و یا نباشد چنانکه بی‌پروایان بدکار که از آنچه که عمل کرده‌اند، و از آنچه که در باره آنها گفته می‌شود یا گفته‌اند باکی ندارند این نوع یقین نیز نزد اهل الله علم حساب نمی‌شود، چون در آن علم اشتداد و اعتنا به معلوم بلکه اصلاً توجه به معلوم نیست، آیا نمی‌بینی قول خدای تعالی را وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ (همانا دانسته بودند که هر کس آنرا بخرد در

(۱) سوره روم آیه ۷

(۲) سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۶

آخرت او را بهره‌ای نیست، و چه زشت است آنچه خود را بدان فروختند اگر می‌دانستند) که چگونه نخست علم را برای آنها اثبات کرده و سپس از آنها نفی نموده است و آن به این دلیل است که به مقتضای علم عمل نکردند. و اما اگر علم مقارن عمل باشد در جایی که مربوط به عمل می‌شود، و مقارن اشتداد در عمل و در چیزی که تعلق به عمل ندارد هم باشد آن علم نفی نمی‌شود.

چه اگر خیال را استخدام کند و در مقاصد عقلی تابع مدرکات و قوا و سپس اعضا باشد، و قوا و اعضا از حضيض ابا و امتناع به اوج انقیاد و تسلیم و عقل ترقی کند، و از مقام حصول صورت معلوم، به مقام حضور برسد به آن علم رسیده است، زیرا که علم مقتضای عمل است، و وقتی که مقارن مقتضای خودش باشد اشتداد پیدا می‌کند و توقف نمی‌کند تا اینکه عالم به سبب معلوم محقق شود، و علم و عالم و معلوم متحد گردد.

در اینجا است که این عالم قدرت خدا و علم و حکمت او را در هر چیز مقدور می‌بیند، و لذا خدای تعالی تفصیل آیات از شکافتن دانه تا نجوم را سبب هدایت این عالم قرار داده است. و تحقیق علم و مراتب آن در سوره بقره در قول خدای تعالی:

لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ گذشت.

وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ يَعْنِي نَفْسِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه حَبِّ جَسْمٍ يَافِئِ نَفْسِ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِه حَبِّ اسْلَامٍ، يَافِئِ نَفْسِ وَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه حَبِّ اِيْمَانٍ، يَافِئِ نَفْسِ كَلْبِي يَافِئِ رِبِّ النُّوعِ حَيَاتِ حَيَوَانِي وَ بِه حَبِّ حَيَاتِ انْسَانِي.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۷

فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ در آرامگاه و ودیعتگاه (جهان و رحم) بیافرید.

این کلمه از جهت لفظ و معنی و اعراب، مجمل و متشابه است.

«مستقر» با فتح قاف اسم مفعول از «استقره» خوانده شده است، به معنی ثابت و ساکن، یا از «استقر» به معنی مستقر فیه است یعنی در آنجا قرار گرفته است یا اسم مکان، و یا مصدر میمی است، و همچنین است مطلب در لفظ «مستودع» و لفظ «مستقر» با کسر قاف نیز خوانده شده است که اسم فاعل از «استقر» به معنی «قر» باشد.

و معنی آیه این است که خداوند شما را ایجاد کرد، بعضی از شما را در موقعیت ثابت و بعضی را در موقعیت غیر ثابت قرار داد، یا بعضی در محلّ قرار، و بعضی در محلّ عدم قرار واقع شدید، یا اینکه برای شما قرار و یا بی‌قراری است، یا برای شما محلّ قرار است و برای شما محلّ عدم قرار است. یا در شما استقرار است و استقرار نیست، یا در شما محلّ قرار است و محلّ قرار نیست یا اینکه معنی به صورت اسم فاعل باشد یعنی قارّ و غیر قارّ که به معنی ثابت و غیر ثابت می‌باشد.

و صلب‌ها و رحم‌ها و بدن‌ها و دنیا و برزخ‌ها برای نطفه‌ها و نفوس و بدن‌ها از یک وجه محلّ قرار است و از یک وجه محلّ عدم قرار، و بعد از قیامت به طور مطلق محلّ قرار می‌شود، و بدن‌ها و نفس‌ها و سینه‌ها و دل‌ها از یک جهت محلّ قرار حیات حیوانی و انسانی و اسلام و ایمان و علوم است، و از جهت دیگر محلّ عدم قرار است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۸

قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ محققاً این آیات را برای فهم کنندگان گسترانیدیم چون استدلال به ایجاد از یک نفس و استقرار در رحم که مستلزم تدبیر و حکمت خدای تعالی است، محتاج به کاربرد نوعی فطانت و زیرکی انسان است که بالاتر از علم است. لذا علاوه بر آوردن کلمه «علم» کلمه يُفْقَهُونَ که به معنی فهم است، بیاورد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰۵-۹۹

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۹ تا ۱۰۵] ص: ۱۱۸

اشاره

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳)

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَليَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِيُبَيِّنَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۱۹

ترجمه: ص: ۱۱۹

و هم اوست خدایی که از آسمان باران را فرو بارد تا هر نبات را بدان برویانیم و سبزه‌ها را از زمین بیرون آریم دانه‌های بر روی هم چیده شده پدید آریم و از نخل خرما خوشه‌های پیوسته به هم برانگیزیم و باغهای انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی

نامشابه است خلق کنیم شما در باغهایی که میوه پدید آید و برسد به چشم خرد بنگرید که در آن آیات قدرت خدا برای اهل ایمان هویداست.

گروهی، اهریمنان را شریک خدا شمردند در صورتی که آنها آفریده خدا هستند.

و گروهی برای خدا پسران و دختران پنداشتند در صورتی که خدا از این همه نسبتها که بر او وصف کنند برتر و منزّه است، اوست پدید آورنده آسمانها و زمین. چگونه وی را فرزندی تواند بود در صورتی که او را جفتی نیست و او همه چیز را آفریده است و به همه امور کلی و جزئی عالم و داناست.

این است وصف پروردگار شما که خدائی نیست جز او و آفریننده هر چیز اوست پس او را بپرستید که او نگهبان همه موجودات است.

او را هیچ چشمی درک نمی کند و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند و او نامرئی و به همه چیز آگاه است.

آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شماست البتّه از جانب خدا آمده است پس هر کس بصیرت یافت خود، سعادت مند شد آنکه کور بماند خود، به زیان افتاد و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۰

تفسیر ص: ۱۲۰

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ شَجَرًا مِنْ لَدُنْهَا وَمِنْهَا نَعْلَمُ الْخُبُورَ وَالْحَبَّ وَالذُّرْحَانَ وَآسْمَانَ طَبِيعٍ وَآسْمَانَ أَرْوَاحٍ وَنُبُوتٍ وَوَلَايَةِ آبٍ رَا فَرُو فَرَسْتَاد تَا بَرُوِيَانِيْم، التفات از غیب به تکلم است تا اشعار به این باشد که اسباب طبیعی نزول آب از آسمان کافی است، و دیگر همیار نیازی نیست و به خلاف بیرون آوردن گیاه سبز تازه از دانه جامد خشک که غیر از اسباب طبیعی به همراهی مدبری حکیم و توانا نیاز دارد.

بِه نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ تَا بَا آن هر نوع روینده از گیاه و حیوان پدید آید. یا مقصود نبات و گیاهی است که مناسب هر نوع از انواع حیوان و موجب رفع هر حاجت از انواع حاجت‌ها باشد.

فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ يَعْنِي از نبات بر و شاخه خارج ساختیم.

خَضِرًا وَصَفٍ اسْتِ مَثَل «اخضر» یا مقصود این است که به سبب وجود آب، زرع و گیاه سبز خارج ساختیم، و بنابراین از قبیل عطف تفصیل بر اجمال می شود.

نُخْرِجُ مِنْهُ يَعْنِي از نبات یا از سبزی یا از جهت وجود آب از آن بیرون می آوریم.

حَبًّا مُتْرَاكِبًا وَمِنْ النَّخْلِ دَانِه مَتْرَاكِم رَا و از درخت خرما «من النخل» خبر مقدم است. (قنوان مبتدای مؤخر) مِنْ طَلَعِهَا بَدَل اسْت، یا اینکه «من النخل» عطف بر «نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ» است به اینکه «من» تبعیضیه جانشین اسم باشد، یا عطف است بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۱

«منه» و «من طلعتها» خبر مقدم است، و جمله حال است یا مستأنف.

قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ خَوْشِه هَاي خَرْمَا كِه دَسْتَرَسِي بِه آن نزدیک باشد قِنْوَانٌ جَمْع (قنو) است مانند صِنْوَانٌ جَمْع (صنو).

وَخَارِجٌ كَرْدِيْم مَا بِه سَبَبِ آن، یا از آن، یا خارج می سازیم از آن.

جَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالرَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُشْتَبِهًا بَاغِيَاهِي از انگور زیتون و انار که برخی در شکل و طعم و رنگ، به هم شباهت دارند.

غَيْرٌ مُتَشَابِهٍ أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ وَبَرُخِي نَامَشَابِه هَسْتَنْد، بنگرید به میوه هر یک.

(اذا اثمر وینعه) یعنی به رسیدن آن میوه نظر افکنید تا بدانید که برای آن مدبر حکیم و توانا هست، و اینکه حال شما مانند حال همان میوه است.

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ در آنها نشانه‌هایی است برای آنان که مؤثرند به ایمان عام یا خاص، چون ایمان به تنهایی در استدلال به آنچه که ذکر شد کافی است اگر چه علم و فقه هم نباشد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ لَفِظَ «الْجِنِّ» بدل از «شركاء» است، یا مفعول اول است، و «لله» حال از «شركاء» است، و این بدان جهت است که بعضی ابلیس را از خدایان قرار می‌دهند، و بعضی قائل به ظلمت شده‌اند و مقصودشان کنایه از دار اجنه و ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۲

شیاطین است، و بعضی از آن مشرکین ارواح خبیثه را عبادت می‌کنند که عبارت از اجنه و شیاطین است، آنان به این گمان هستند که آن ارواح، روحهایی هستند که بین خدا و بین خلق و خودشان (مشرکین) واسطه می‌باشند امم از اینکه تصریح کنند که معبودهای آنان شیاطین و اجنه هستند، یا تصریح نکنند، بلکه عبادت می‌کنند بت و درخت و ستاره و غیره اینها را که در پرستش معبودهای باطل جز جن کسی را عبادت نکنند چنانچه خدای تعالی فرموده:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ «۱» (روزی که همه را گرد آوریم سپس به فرشتگان گوید: آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند. آنها گویند تو منزهی. چون تو صاحب اختیار ما هستی نه آنان، بلکه آنان جئان را می‌پرستیدند و بیشتر آنها به آن ایمان داشتند).

سر مطلب این است که جن که از پیروان ابلیس است معبودهای باطل را برای آنها زینت می‌دهد، پس آنها اطاعت می‌کنند و در نتیجه جن را عبادت می‌کنند بدون اینکه خودشان درک کنند.

وَ خَلَقَهُمْ جَمَلَةً حَالِيَةً است به تقدیر «قد» یا اینکه اصلاً احتیاج به لفظ «قد» نیست چون ماضی (خلق) به صورت گسترده و فصیح بدون «قد»،

(۱) سوره سبأ: آیات ۴۰ و ۴۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۳

حال واقع شده است، یعنی خداوند جن را خلق کرده است، و مخلوق نمی‌تواند مانند خالق معبود باشد، و محتمل است ارجاع ضمیر به (جاعلین) یعنی به کسانی که جن را معبود قرار داده‌اند باشد، یعنی کسی (جن) که خود خلق است، هرگز به خالق نمی‌ماند. وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ یعنی برای خدا از پیش خودشان بدون حقیقت و برهان فرزندان پسر و دختر قرار داده‌اند. پس گفتند ما فرزندان خداییم و مسیح فرزند خداست و عزیر فرزند خداست، و ملائکه‌ها دختران خدا هستند، و بین خدا و جن‌ها نسب قرار داده‌اند.

بَغَيْرِ عِلْمٍ یعنی بدون اینکه به آن علمی داشته باشند.

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یعنی آفریننده آسمانها و زمین است بدون اینکه به ماده و مدت مسبوق باشد، نه از اصلی آفریده شده است و نه نمونه و مثل برای آن بوده است. «بدعه» یعنی آن را ایجاد کرد و مانند «ابتدعه» و «بدیع» به معنی حادث است، هم لازم است و هم متعدی، پس آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح همه مخلوق خدا هستند.

أَنْتَى يَكُونُ لَهُ چگونه می‌شود که برای او فرزند باشد.

وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً یعنی نظیری برای او نیست و موجودی نیست که مخلوق خدا نباشد و شریک او باشد.

وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ پس نه چیزی همراه و دوست او، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۴

نه فرزند او بوده است، بلکه همه مخلوق او هستند.

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس احتیاجی به فرزند و وکیل در استعمال حال بعضی اشیاء ندارد.

ذَلِكُمْ یعنی آنکه دارای اوصاف ذکر شده است از قول خدا: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ ... تا اینجا. و آوردن اسم اشاره بعید که به کسی که موصوف به آن اوصاف است اشاره می کند، برای تعلیم و برای حضور آن اوصاف در ذهن است و نیز برای اشاره به عِلَّتِ اَثِّتِ خدای تعالی به طریق برهان (ان) است، و تکرار برای جایگزین شدن در ذهن هاست.

اللَّهُ یعنی آنچه که «اللَّهُ» نامیده می شود و بر زبانهای شما دور می زند، و آن که به این اوصاف موصوف است یک حقیقت وجودی است، پس آنچه که «اللَّهُ» نامیده می شود حقیقتی است ثابت و تحقق یافته.
رَبُّكُمْ اشاره به قیومیت و ربوبیت خداست، و مخصوص به نوع انسان می باشد.
اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ نَفِي شَرِيكٍ برای خداست در خدا بودن.

هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ نَفِي دَوْمِي از خدای تعالی است، زیرا هر چیزی که شیء نامیده می شود مخلوق خدای تعالی و به سبب وجود خداست که موجودیت یافته است، و چون وجود یکی است پس وجود دیگری را نمی توان تصور کرد.
فَاعْبُدُوهُ یعنی پس از آنکه اثبت و ربوبیت ثابت شد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۵

اینکه دومی (همتایی) برای او نیست پس شایسته است که عبادت برای او باشد، پس او را عبادت کنید.

وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ او نگهبان هر چیز است و در تدبیر اشیاء احتیاج به وکیل و واسطه از قبیل فرزند و غیر آن ندارد، چون به همه احاطه دارد.

در اینجا این سؤال به ذهن خطور می کند که با احاطه ای که خداوند دارد آیا درک می شود؟ پس خداوند در مقام جواب فرمود:
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ یعنی چشمها او را درک نمی کنند نه چشمهای بدنها و نه چشمهای دلها، چون خدای تعالی محیط است و محاط نمی تواند محیط را درک کند، و لکن دلها می توانند با حقیقت ایمان او را درک نمایند.
وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ خدا چشمها را درک می کند زیرا شأن محیط، ادراک محاط است.
وَهُوَ اللَّطِيفُ خداوند آنقدر لطیف است که دیدهها از جهت قصورشان، از درک آن قاصرند.
الْخَبِيرُ آگاه به اشیاء است که از جمله آنها دیدن است، و مانند این سخن را در علم بدیع «تشابه اطراف» می نامند.
قَدْ جَاءَكُمْ جَوَابُ سؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا که گفته شده است: وقتی که دیدهها او را درک نکنند آیا ادراک او ممکن است؟
فرمود:

برای شما بصائر آمد، بصائر جمع بصیرت است مانند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۶

ابصار که جمع بصر است، و بصیرت برای قلب مانند چشم برای بدن است و بر قوه ای که به وسیله آن معقولات درک می شود، و بر ادراک معقولات و بر دلیل و حجّت هایی که موجب آن ادراک می شوند اطلاق می گردد و مقصود از «بصائر» در اینجا همین معنی است، و آن اعم از انبیاء و اولیا و معجزات و کرامات و سیره و اخلاق و کتب و شرایع آنهاست و اعم از بلاها و واردات و عبرت ها و آیاتی است که برای افراد خاص یا برای عموم بندگان است. این معنی بصائر در آفاق بود.

و اما در انفس، و آن عبارت است از عقول و باز دارندهها و نفوس و خطورات و الهامات و خوابها خصوصا خوابهای صادق، که آن بهترین دلیل در عالم صغیر بر وجود آخرت و بقای آن است، و بهترین دلیل وجود هر جزئی از اجزای عالم طبع در آخرت، گذشتهها و آینده هایش می باشد، و این دلیل وافی برای هر صاحب بصیرت است بر اینکه نفس ها بعد از فنای بدن ها باقی می ماند.
پس همه اینها «بصائر» محسوب می شود.

(۱۱۱) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۲۹

ترجمه: ص: ۱۲۹

ای محمد صلی الله علیه و آله هر چه از خدا به تو وحی می‌شود پیروی کن که خدایی جز خدای یگانه نیست و از مشرکان روی بگردان.

و اگر خدا می‌خواست آنها را از شرک باز می‌داشت و ما تو را نگهبان ایشان نکردیم و تو و کیل آنها نخواهی بود، شما مؤمنان معبودان کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام دهند و همچنین ما عمل هر قومی را در نظرشان زینت داده‌ایم. پس بازگشت آنها به سوی خداست. و خدا آنان را به کردارشان آگاه می‌گرداند.

و به خدا به سخت‌ترین سوگند یاد کردند که البته اگر آیتی بیاید ایمان آورند بگو ای پیغمبر آیات از طرف خداست (و در اختیار من نیست) و چگونه شما مؤمنان به گفته این کافران مطمئن می‌شوید. آنها همان مردم معاندند که اگر آیتی آید هرگز بدان ایمان نمی‌آورند.

و ما، دل و دیده آنان را چون اول بار ایمان نیاوردند، اکنون از ایمان بگردانیم و آنها را به حال سرکشی و طغیان وا می‌گذاریم تا به ورطه گمراهی فرو مانند.

و چون در کفر ثابتند اگر فرشتگان را بر آنها فرستیم و مردگان را بر آنها برانگیزانیم باز ایمان نخواهند آورد مگر به مشیت خدا و لکن اکثر مردم نمی‌دانند.

و همچنین (که تو به دشمن مبتلایی) ما در برابر هر پیامبری دشمنانی از شیطانهای انس و جن قرار دادیم که آنها برخی با برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر و فریبنده اظهار کنند و اگر خدا می‌خواست چنین نبود، پس آنها را با دروغشان واگذار.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۰

تفسیر ص: ۱۳۰

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ پیروی از وحی بکن نه از هواهای مشرکین.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بیان آنان چیزی است که وحی شده است، یا جمله معترضه است برای تعلیل.

وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و از آنها باکی نداشته باش، و پیرو هواهای آنها نباش، و بر آنها اندوهناک مباش چون آنها مشرکند، و مقصود عمده، مشرکین به ولایت است.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ تو و کیل آنها نیستی تا بر آنان اندوهناک شوی، بلکه تو فقط بیم دهنده‌ای.

وَلَا تَسْتَبُؤْا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عاید موصول محذوف است، و فاعل «یدعون» ضمیر است که به مشرکین بر می‌گردد، و مقصود این است که دشنام ندهید کسانی را که منحرفین از علی علیه السلام آنان را فرا می‌خوانند از قبیل کسانی که کفار آنها را برای خود امام نصب کردند در حالیکه آنها بعضی از غیر خدا هستند. و این نهی در باره مؤمنین تا انقراض عالم جریان دارد، یا

«ما» نافیهِ و فاعل «یشعرکم» ضمیری است که به خدا بر می‌گردد، و آن عطف بر «انّما الایات» است، یا حال است و معمول «عند الله» (عند الله عامل است) و از جمله بیان قول است، یا عطف بر «اقسموا» و از قول خداست «انّها اذا جاءت» با فتح همزه «ان» خوانده شد تا با ما بعدش معمول «یشعرکم» باشد بدون واسطه حرف یا به تقدیر «باء» یا اینکه «ان» به معنی «لعل» است، و با کسر همزه خوانده شده است که در این صورت جمله مستأنف می‌شود.

لا يُؤْمِنُونَ به صورت غیبت و خطاب هر دو خوانده شده، و لفظ «لا» زایده یا اصل است.

و نُقِلُّ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ عَطْفٌ است بر «لا یؤمنون» از قبیل عطف سبب بر مسبب یا عطف مسبب بر سبب.

و فؤاد اطلاق می‌شود بر قلب گوشتی و بر نفس انسانی، و بر لطفه سیاره انسانی، و بر قلب که آن مرتبه‌ای از مراتب انسان و بر جهت روحانیت انسان است.

وقتی این را دانستی، بدان که روحانیت انسان یعنی قلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۴

او مانند بدنش راست قامت آفریده شده است و به طور قائم قرار گرفته است. اما وارونه بودن قلب به علت وابستگی اش به مشتهیات حیوانی، و راست بودن آن به علت وابستگی اش، به اقتضای انسانیت انسان می‌باشد. و راست بودن ابصار (دیدها) عبارت است از ادراک آنچه موافق آخرت است از هر چیزی که بصر یا بصیرت، آن را درک می‌کند، و تقلیب (وارونه) بودن آن سبب ادراک مقتضیات حیوانی، و احتجاب از عبرت گرفتن به مدرکات است.

کَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ یعنی به آنچه که نازل شده است از آیات، یا به قرآن، یا به نبی صلی الله علیه و آله به آن ایمان نیاوردند.

أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی قبل از اینکه آنها پیشنهاد کنند، یا اولین بار که آیه نازل شد، یا در عالم ذر، یا اول دعوت.

وَ نَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ متعلق به «نذرهم» یا به قول خدا يَعْمَهُونَ است، یعنی در گمراهی تردد کرده، سرگردان می‌شوند، «نقلب» و «نذرهم» به صورت متکلم و غایب خوانده شده، و «نقلب» با تاء تأنیث به صورت مجهول نیز خوانده شده است.

وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ رَدَّ پیشنهادات آنهاست و منع رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین است از آوردن به چیزی از آن پیشنهادها، چون آنها چنانکه نقل شده است گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله پیامبران گذشته دارای آیاتی بودند، پس پیامبر فرمود:

چه آیتی دوست دارید که من هم آنرا بیاورم، گفتند: کوه صفا را برای ما طلا کن، و بعضی از مردگان ما را برانگیز تا در باره تو از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۵

آنها سؤال کنیم، ملائکه را به ما نشان ده که به تو گواهی دهند، یا خدا و ملائکه را آشکارا پیش ما بیاور، و مسلمانانی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که به پیشنهاد آنان عمل کند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست به آنها جواب دهد که جبرئیل نازل شد و گفت: اگر تو درخواست کنی خدا اجابت می‌کند، و لکن اگر ایمان نیاورند اگر خواستی آنها را عذاب می‌کنم و اگر خواستی آنها را رها می‌کنم تا توبه کننده‌ای از آنها توبه کند، رسول خدا فرمود: بلکه توبه کننده‌ای از آنان توبه کند.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: که اگر ما ملائکه را هم به سوی آنها بفرستیم.

وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و مردگان نیز در باره رسالت تو با آنان سخن بگویند.

وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا و همه چیز را در مقابل آنها جمع کنیم، قبل جمع قبیل به معنی کفیل، یا جمع قبیل که جمع قبیله به معنی جماعت از مردم است، یا اینکه آن مصدر است به معنی معاینه و مقابله و معنی آن این است که اگر ما جمع کنیم بر آنها هر آیتی را و در مقابل آنها قرار دهیم که ببینند، یا اگر جمع کنیم هر چیزی را از خدا و ملائکه و غیر آنها که کفیل چیزی باشند که به

آن بشارت داده شده‌اند یا انذار گذشته‌اند، یا اینکه (قبل) به معنی جماعت‌ها و گروه‌ها باشد، و حمل جمع بر کُلّ شیء به اعتبار عموم آن است.

ما كانوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَنهَا إِيْمَانٌ نَخَوَانِد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۶

آورد مگر اینکه خدا بخواهد. ردّ سببیت اسباب ظاهری برای ایمان و اثبات سببیت مشیت برای آن است، و منع نظر کردن مؤمنین و مشرکین است از نظر کردن به واسطه و غفلت آنان از سببیت مشیت، و پیشنهاد و آرزوی معجزه نمودن آنها، بدین ترتیب که واسطه‌ها اسباب نیستند بلکه آنها مظاهر مشیت خدا هستند، و سبب هر مسببی همان مشیت است که اگر خدا بخواهد هر نفسی را بدون واسطه هدایت می‌کند، و اگر نخواهد، اگر چه هر واسطه‌ای برای هدایت فراهم گردد هدایت نمی‌کند.

وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَعْنِي أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ، یا مشرکین، یا همه آنان.

يَجْهَلُونَ نمی‌دانند که مشیت سبب ایمان است نه معجزه پیشنهادی و درخواستی، و چون نمی‌دانند پیشنهاد معجزه و آرزوی آن می‌کنند. و ممکن است مفعول فعل نسبی باشد و معنی آن این است که بیشتر آنان جاهل و نادانند.

وَكَذَلِكَ چنانکه برای تو دشمنی از قوم خودت قرار دادیم.

جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا برای هر پیامبر نیز دشمنی قرار دادیم، یعنی بر دشمنی قومت با تو، اندوهناک باش که سنت ما طبق حکمت ما بر این جاری شده است که برای هر پیامبری دشمنی قرار دهیم، تا تکمیل آنان و اصلاح امت آنها باشد، و سبب جدایی منافق از موافق گشته، و فضایل آنان بر زبان کسانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۷

ظاهر گردد که به آنها حسودی می‌کنند.

زیرا که فضل و برتری محسود بیشتر اوقات بر زبان حسد کننده ظاهر می‌شود، تا اینکه به سبب دشمنی معاندین بر طالبین دین احتجاج گردد، چون معاند انبیا به سبب دشمنی جز پیروی هوی و اراده دنیا و پشت کردن و به آخرت اظهار نمی‌کند، زیرا که پیامبران در امور دنیا با کسی معارضه نمی‌کنند، بلکه مردم را در کمال دلسوزی به آخرت دعوت می‌کنند. این سخن دلداری رسول صلی الله علیه و آله و سایر مؤمنین است.

و (عدو) ضدّ (صدیق) یعنی دشمن ضدّ دوست است، و واحد و کثیر، و مذکر و مؤنث در آن مساوی است، و لذا از آن جمع بدل آورده شده است، مانند این قول خدای تعالی:

شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ بدان که انسان و همه عالم طبع بین دو عالم علوی و سفلی واقع شده است چنانکه گذشت، و اهل هر دو عالم یک جهت تسلط و تصرف در انسان را دارند، و عالم طبع و عالم سفلی خواسته شیاطین و جنّ و دار اشقیاء و جحیم آنهاست، و عالم علوی نزدیک به عالم طبع مفرّ ملائکه صاحبان با بال است نه ملائکه مقربین که عالم آنها بالاتر از این است.

و انسان قابل تصرف اهل هر دو عامل است، و برای او امکان توجه به هر دوی آنها وجود دارد، پس کسی که با سوء اختیار خود به عالم سفلی توجه کرد و تصرف شیاطین و جنّ را قبول کرد، و در این قبول متمکن شد، استعداد قبول تصرف

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۸

ملائکه در او باقی نماند و مظهر شیاطین می‌شود، و محلّ تحقق شیاطین می‌گردد به نحوی که در وجودش جز شیاطین چیزی محقق نمی‌شود، و فعل او فعل شیطان، و امر او امر شیطان، و اخلاق او اخلاق شیطان می‌شود، چنانکه در فارسی گفته شده است.

چون پری غالب شود بر آدمی گم شود از مرد وصف مردمی

هر چه گوید او، پری گفته بود زین سری نه، زان سری، گفته بود

«مولوی» و با اینحال اگر بعضی از اوصاف انسان در او باقی باشد شیطان انس است و گر نه شیطان جنّ می‌شود. و محتمل است که مقصود از شیطان جنّ، جنّ‌هایی باشند که از طریق باطن اذیت می‌رسانند، و بر هر تقدیر مقصود چنانکه در خبر آمده است، کنایه از حبر و زریق است. و کسی که با توفیق خدا توجه به عالم علوی پیدا کند و تصرف اهل آن عالم را قبول کند و در این مورد متمکن شود به نحوی که استعداد تصرف شیطان در او باقی نماند مظهر ملائکه بلکه مظهر خدا می‌شود، و فعل و قول و اخلاق او ظهور افعال و اقوال و اخلاق ملائکه می‌شود.

چنانکه گفته شده است:

چون پری را این دم و قانون بود کردگار آن پری، خود چون بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۳۹

پس خداوند پری و آدمی از پری کی باشد او آخر کمی

«مولوی» و از امام صادق علیه السلام است: کسانی را که خداوند از اهل صفت حقّ قرار ندهد، آنان از شیاطین انس و جنّ هستند.

یوحی یعنی القا می‌کند، یا از طریق باطن، شیاطین جنّ به شیاطین انس وحی می‌کنند.

بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ یعنی گفتار کاذب و دروغ را با فریب و مکر، زیبا نشان می‌دهند.

عُزُوراً یعنی وحی غرور، یا برای غرور، یا در حال غرور.

و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ پس نسبت به کاری که کرده‌اند ناراحت نباش که آن به سبب مشیت ما بوده است، و در آن مصالح و حکمت‌هایی برای شماست.

فَذَرَهُمْ پس آنان را واگذار بدون اینکه متعرض ردّ و قبول آنها باشی.

وَمَا يَفْتَرُونَ وَاغْذَارًا تا آنچه را که می‌خواهند بگویند تا حکمت‌ها و مصلحت‌های ما جریان پیدا کند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۲۱-۱۱۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۱] ص: ۱۳۹

اشاره

وَلِتَضِيْعِي إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳) أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَنْبِيَا حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا- مَا اضْطُرَرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (۱۱۹) وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزَوْنَ سِجْرًا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۲۰) وَلَا- تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحِيْنَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۰

ترجمه: ص: ۱۴۰

تا به گفتار فریبنده آن اهریمنان، آنان که به آخرت ایمان نیاوردند، گوش فرا دهند (و بدان دل سپرند) و بدان خشنود باشند تا اینان (که پیرو اهریمنند) نیز در آن عاقبت بد که اهریمنان راست درافتند.

آیا من غیر خدا حاکم و داوری بجویم و حال آنکه او خدایی است که کتابی که همه چیز در آن بیان شده است به شما فرستاد و آنان که به آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری) می‌دانند که این قرآن از خدای تو بر تو به حق فرستاده شده است، پس در آن البتّه شک و تردید بخود راه مده

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۱

کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حدّ کمال رسید و کسی در کلمات آن تغییر و تبدیل نتواند داد، او خدایی است که به گفتار و کردار خلق شنوا و داناست.

و اگر از اکثر مردم روی زمین پیروی کنی ترا از راه خدا گمراه خواهند کرد، که اینان جز از پی گمان نمی‌روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی در دست ندارند.

همانا خدای تو به حال آن کس که از راه او گمراه شده است و به حال آنانکه به راه او هدایت یافته‌اند، داناتر است.

پس شما مؤمنان چنانچه به آیات خدا ایمان دارید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده تناول کنید،

چرا از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید در صورتی که آنچه را که خدا بر شما حرام کرده مفضّلاً بیان داشته است که از آنها هم به هر چه ناچار شوید باز حلال است و بسیاری به هوای نفس خود از روی نادانی به گمراهی می‌روند همانا خداوند به تجاوزکنندگان از حدود او (و عقاب آنها) داناتر است.

هر گناه و کار زشت را در ظاهر و باطن ترک سازید که محققاً هر کس کسب گناه کند به زودی به کیفر آن خواهد رسید

و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده است مخورید که آن تباهکاری است و بدانید که اهریمنان سخت به دوستان خود وسوسه کنند تا شما به جدل و منازعه برخیزید و اگر از آنها پیروی کنید مانند آنان مشرک خواهید شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۲

تفسیر ص: ۱۴۲

وَلِتَصْغِيَ إِلَيْهِ أَفْتِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَطْفٌ بِمَحْذُوفٍ (کلمه وحی) است چنانکه ذکر کردیم، یا عطف بر «غرورا» است. و در نتیجه دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند.

وَلِيَرْضَوْهُ وَيَقْتَرِفُوا بِهِ أَنْهَا مَتَمَائِلٌ مِيْ گردد و به آن راضی می‌شوند و هر گناهی بخواهند انجام می‌دهند یعنی اکتساب می‌کنند.

مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ تا از مؤمنینی جدا شوند، و ایمان مؤمنین را به سبب ایدای آنها، خالص سازند.

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتِغَى حَكَمًا بِه تقدیر «قل» یا به تقدیر «قال» یا «يقول» یا «يقال» جواب سؤال مقدر است. آیا غیر خدا را به داوری بخواهم؟! وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ كِتَابَ يَعْنِي قرآن یا نبوت.

مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي کسانی که نبوت را به آنها دادیم به سبب تسلیم احکام نبوت و قبول آن، و به آنها که کتاب نبوت را به صورت کتاب آسمانی دادیم، مانند اهل دو کتاب تورات و انجیل، می‌دانند که قرآن یا کتاب نبوت و یا کتاب ولایت تو، از جانب پروردگارت نازل شده است چون نبوت و ولایت روح قرآن است.

بِالْحَقِّ وَ دَر حَالِيكِه مَتَلْبَس بِه حَقَّ اسْتِ كِه آن ولایت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۳

است، یا به سبب حق، یا با حق (و همراه آن).

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ تا از شك کنندگان نباشی، منظور دیگرانند (نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله) آن از قبیل این مثل است که می گوید به تو می گویم تا کنیز بشنود (به در می گویم که دیوار بشنود- مثل فارسی).

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ كَلِمَةً رَبِّ بِه سبب ظهور ولایت مطلقه در اینعالم است، و ظهور ولایت به نحو اطلاق محقق نمی شود مگر به سبب محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام زیرا اگر ولایت سایر انبیا و اولیا مقید و جزئی است، از ولایت علی علیه السلام که ولایت مطلقه کلی است اقتباس شده است.

صِدْقًا وَعَدْلًا عدل ضد ظلم است، و آن دادن حق بر هر صاحب حقی است، چنانکه جور و ظلم منع کردن مستحق از حق خودش می باشد، و عدل به معنی استقامت ضد اعوجاج و کجی است، و به معنی حد وسط در امور است، و اعتبار «عدل» به هر یک از معانی صحیح است.

لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ پس باکی نداشته باش به آنچه می گویند، و ناراحت نباش به دروغی که می گویند.

وَهُوَ السَّمِيعُ او آنچه را که در باره علی علیه السلام می گویند، می شود، و می تواند از جریان آنچه می گویند و از اظهار آنچه که می خواهند، منع کند.

الْعَلِيمُ و حال هر یک و استحقاق آنها را می داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۴

وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضَلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و اگر از اکثر مردم روی زمین پیروی کنی، ترا از راه خدا گمراه گردانند، زیرا اکثر مردم سرهایشان رو به پایین و وارونه است، و از ولایت که راه خداست منحرفند و به عالم پایین که عالم شیاطین و ارواح خبیثه است و اطاعت از آنها شخص را به انحراف می کشاند توجه دارند البته منظور انحراف به چیزی است که به او توجه کرده اند.

و آن کنایه از امت است، و اینکه گفت: بیشتر مردم روی زمین بدان جهت است که انسان سه صنف است:

۱- صنفی که از زمین طبیعت به سوی آسمان ارواح عروج کرده اند و شأن آنها اطاعت و تسلیم به صاحب رسالت و ولایت کلی است، نه استقلال و مطاع بودن.

۲- صنفی که در زمین طبیعت توقف کرده اند ولی آمادگی و استعداد عروج به عالم ارواح را دارند، اینان اگر چه در زمین طبع هستند ولی موافقت با آنها موجب گمراهی و گم شدن از توجه به عالم ارواح نمی شود.

۳- صنفی در زمین طبع توقف کرده اند که سرهایشان به طرف پایین است و متوجه عالم شیاطین می باشند، و اینان بیشتر مردمان روی زمین هستند که طاعت و موافقت آنان موجب انحراف از ولایت است.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ظَنًّا از صفات نفس است، زیرا که علوم نفس اگر چه یقینی بوده و ادراکاتش ظنی نباشد، ولی آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۵

علوم از ظنون محسوب می شود و مبتنی بر گمان است نه علوم، زیرا این مطلب را بارها در گذشته گفتیم که علم آن چیزی است که وجه آن به سوی بالا باشد و در اشتداد باشد، در حالیکه وجه علم نفس که مطیع نباشد به سوی پایین بوده و در تزلزل می باشد.

پس معنی آیه این است که آنها پیروی نمی کنند مگر ادراکات نفسانی را که مبادی آرای پست و هواهای خبیث است.

و از سوی دیگر چون علم النفس (دانشهای مربوط به روح و روان) با معلومات نفس (آگاهیهای ذهنی) تفاوت دارد، لذا انفکاک آن دو جایز است، و حکم آن علوم، در حکم، در مغایرت ظنون با مضمونات است، و انفکاک آن دو از یکدیگر رواست.

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ «خرص» عبارت است از تخمین و کذب و ظن، و در اینجا مقصود ظن است، یعنی جز از ظن پیروی نمی کنند، و اصلا آنها علمی ندارند که امکان پیروی از علم در باره آنها قابل تصور باشد.

زیرا که آنان در مرتبه نفس رو به پایین از ظنون تجاوز نمی کنند، و برای آنها علم محقق نمی شود.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ پس آنچه که قابل متابعت است چیزی است که رب گفته باشد، نه چیزی که آنها از نسبت گمراهی و هدایت به مردم به سبب گمانهایشان گفته‌اند، پس باکی نداشته باشید از آنچه که ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۶

گفته‌اند و نه از آنچه که حرام و حلال کرده‌اند، و شما فرمانهای پروردگارتان را فرمان برید.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ پس از آنچه که نام خدا بر آن برده شده بخورید، و از آنچه می‌گویند که شما چیزهایی را که می‌خورید که با دست خود آنرا کشته‌اید، و آنچه را خداوند از حیوانات کشته است نمی‌خورید باکی نداشته باشید. و پس از آنکه دانستی که «اکل» اعم از فعل قوا و اعضا و صفات نفس، و ادراک مدرکات (دریافتهای) ظاهری و باطنی و عقاید عقلانی است، و اینکه اصل در اسم خدا عبارت از ولایت است، و اینکه آن ولایت اسم اعظم است، و اینکه هیچ اسمی نیست مگر اینکه سایه اسم اعظم باشد و اینکه علی علیه السلام مظهر اتم اسم اعظم است و لذا از علی علیه السلام وارد شده که هیچ اسمی بزرگتر از من نیست.

وقتی این را دانستی برای تو ممکن می‌شود که «اکل» (خوردن) را نسبت به هر فعل و قول و اکل و شرب و ادراک و خاطر و علم و معرفت و اعتقاد و کشف و شهود و عیان، تعمیم بدهی، زیرا که همه اینها نسبت به قوایی که مبدأ آن است «اکل» حساب می‌شود. و همچنین برای تو ممکن می‌شود که اسم خدا را به اسم قولی و قلبی که متصل به صورت ملکوتی اسم اعظم شده و آن را در زبان آنها فکر و سکینه و حضور و ذکر حقیقی می‌نامند، تعمیم دهی. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۷

پس هر کاری که با حضور در نزد اسم اعظم انجام بگیرد، و آن را با صورت ملکوتی‌اش متذکر گردد حلال است و وزر و وبالی با آن نیست و با تذکر اسم اعظم به ترتیبی که ما گفتیم دیگر آنچه که ناپسند اسم اعظم است واقع نمی‌شود، و مکروه اسم اعظم ناخوشایند و مکروه خداست، پس از او حرامی که خارج سنت باشد واقع نمی‌شود، و لذا گفته شده است: کفر گیرد ملتی ملتی شود.

و در صورتی که ذکر خدا نباشد چه با قول، چه با قلب و چه با فکر، هر کاری که انجام دهد، اگر چه مباح باشد حرام می‌شود. چنانکه گفته شده است: هر چه گیرد علتی علت شود.

و از امام صادق علیه السلام در حدیث ذکر (انهار) آمده است که فرمودند: آنچه که سیراب شود و سیراب کند مال ماست، و آنچه که مال ماست برای شیعیان ماست، و برای دشمنان ما بهره‌ای از آن نیست، مگر آنکه با غضب آنرا تحصیل کنند. و اینکه تسلط (و دولت) ما از ما بین آن و این وسیع‌تر است، در حالی که اشاره به آسمان و زمین می‌کرد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا که در دنیا از آنان غضب کرده‌اند، ولی در قیامت خالص و بدون غضب برای آنهاست. و در خبر وارد شده است: دوستدار علی علیه السلام جز حلا چیزی را نمی‌خورد. چنانکه گفته شده است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۸

گر بگیرد خون، جهان را مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ اگر به آیات او مؤمن هستید و بزرگترین آیات محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، و آن شرط تهییجی برای نفی حرج از فعلی است که اسم خدا بر آن برده شده است، و اینکه نباید به قول اصحاب تخمین و ظن اعتنا کرد یا مقتید به مباح بودن چیزی است که اسم خدا بر آن برده شده است.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ چه فایده‌ای برای شما در این است که از آنچه که اسم خدا بر آن برده شده است نخورید. وَقَدْ در حالیکه خداوند آنرا برای شما حلال ساخته است.

فَصَلَّ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيَّكُمْ خدایوند به تفصیل بیان کرد آنچه را که بر شما ذاتا حرام است که در اول سوره مائده در آیه تحریم دم و میت (تا آخر آیه) گذشت.

و همچنین بر شما بیان کرد آنچه را که حرام عرضی است از قبیل صید در حین احرام، و آنچه که اسم خدا بر آن برده نشده و آنچه که اسم غیر خدا بر آن ذکر شده است، و لفظ «فَصَلَّ» به صورت معلوم و «حَرَّمَ» به صورت مجهول خوانده شده، و هر دو معلوم و هر دو مجهول نیز خوانده شده است.

إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ مگر اینکه بر آن ناچار باشید، این عبارت استثناست از ضمیر مستتر در «حَرَّمَ» یا از ضمیری که بعد از آن مقدر شده و به موصول بر می‌گردد. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۴۹

وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ اکثر مردم از روی هوی و هوس و به خاطر خواهشهای نفسانی ندانسته گمراه می‌شوند. عطف بر «ما حَرَّمَ» است به اعتبار جواز تعلیق فعل غیر قلبی، یا تضمین «فَصَلَّ» به معنی (بغیر علم) یا حال است و متعلق به اجزاء جمله ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا تا آخر آیه یا به اجزاء «قد فَصَّلَ» تا آخر آیه.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ مسلماً پروردگار تو تجاوزکاران را بهتر می‌شناسد. جمله استیناف و جواب سؤال از علم خدای تعالی به تجاوزکاران است، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به این است که آنها در گمراه کردنشان ستمگر و تجاوزکارند، و اینکه خدای تعالی همانطور که به خود آنها علم دارد، به اعتداء و تجاوزشان از حدود خدا نیز علم دارد، و به شما نیز تجاوز آنها را خبر داده است، پس باکی نداشته باشید از آنچه که در حرمت ذبیحه و مردار و حلیت آن دو گفته‌اند، و شما امر خدا را امتثال بکنید.

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْبَاطِنِ وَبَاطِنَهُ وَآخِرَهُ غناه و باطن آنرا نوع اضافه در «ظاهر الباطن» از قبیل اضافه، صنف به نوع است، یا اضافه دو جهت یک شیء است به آن شیء، یا اضافه دو جزء شیء مرکب است به آن شیء.

بدان که انسان یعنی آن لطیفه سیاره انسانی بین دو عالم نور و ظلمت و اطلاق و تقیید، وحدت و کثرت، و ملائکه و جنّ واقع شده است، وجود او مانند سایر کائنات دائما در حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۰

خروج از قوه به فعل است و معنی گفتار آنان این است که (کون در ترقی است).

پس اگر افعال و اقوال و علوم و عقاید و خطورات ذهنی و خیالات او ناشی از توجه او به عالم نور باشد یا مقارن آن توجه باشد خروج آن از قوه به فعلیت نور و از تقیید به اطلاق، و از ظلمت به نور، محقق می‌شود، و این خروج، عبادت و اطاعت و مورد رضای خدا محسوب می‌شود.

ولی اگر آن افعال و اقوال، ناشی از توجه به عالم ظلمت باشد یا مقرون به غفلت از خدای تعالی و یا غفلت از عالم نور باشد، خروج از قوه به فعلیت ظلمت و از اطلاق به تقیید و از نور به ظلمت تحقق می‌یابد، و این خروج گناه و معصیت حساب می‌شود خواه به صورت طاعت باشد یا نباشد.

و به همین معنی اشاره کرده است امام صادق علیه السلام که فرمود: هر کس به حقیقت، ذاکر خدا باشد، او مطیع است، و هر کس که غافل از خدا باشد، گناهکار است، و طاعت علامت هدایت است و معصیت علامت گمراهی و اصل هدایت و گمراهی از ذکر و غفلت ناشی می‌شود.

و قول خدای تعالی: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا آخر آیه اشاره به این است که ایمان مقتضی توجه به عالم نور است، و آن توجه مقتضی خروج از قوه به فعلیت نور است، و کفر بر عکس آن است، و نیز اشاره به این است که انسان

اگر در توجّه به عالم ظلمت، متمکن و توانا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۱

گردید جوهره او ظلمت و تاریکی می‌شود و اصل همه تاریکیها می‌گردد، و گناه به او محقق و اصل همه گناهان می‌شود.

ولی اگر در توجّه متمکن به عالم نور شد، جوهره او نور گشته و اصل همه نورها بعد از نور الانوار می‌شود، و لذا محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اصل همه نیکویی هستند و نیکویی هر نیکو به آن دو برمی‌گردد، و اگر در هیچ یک از آن دو متمکن نشد پس یا این است که توجّه فطری او به سبب بیعت عام یا خاص، صحیح یا فاسد به توجّه اختیاری منضم می‌شود یا منضم نمی‌شود و در هر یک از اقسام سه گانه آنچه که از او صادر می‌شود از جهت توجّه فطری، یا اختیاری به عالم نور نیکو و ثواب خواهد بود و آنچه که از جهت توجّه به عالم ظلمت صادر شود گناه و معصیت می‌شود.

وقتی این مطلب را دانستی تفسیر ظاهر گناه به مخالفت با علی علیه السلام و باطن گناه به نفاق با اوست، و همچنین به زنا، ظاهر و زنا، خفی اطلاق می‌شود، و آن به نکاح زوجه پدر و زنا، و تفسیر آن به اعمال بد اعضا و جوارح و عقاید و ردیلتها و خیالات و خطورات ذهنی و عزم‌ها و نیتها نیز تعبیر شده است و همچنین تفسیر به پیروی از مخالفین علی علیه السلام و منافقین و گناهان شرعی، و صورت حسنات شرعی فاسد، درست است.

مقصود از آن نهی از پیروی از مخالفین و منافقین و از ارتکاب آنچه که از پیروی آن دو ناشی می‌شود می‌باشد:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۲

چنانکه مقصود از آنچه که می‌آید امر به متابعت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است که به آن اشاره شده است در قول خدای تعالی: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ... تا آخر آیه. (۱)»

إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ كَسَانِي گناهی را تحصیل می‌کنند که از متابعت مخالفین و منافقین ناشی می‌شود.

سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتُرُونَ اقرار به معنی اکتساب یا انجام دادن گناه است و این به منزله علت و دلیل آوردن برای مطلب اول است، یعنی به دلیل اکتساب گناه به کیفر خواهند رسید.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَصْرِيح به مفهوم است از جهت تثبیت و تأکید.

وَإِنَّهُ لَفِشَقٌّ عَنِّي مَادام که اسم خدا بر آن برده نشود از حقّ خارج است هر چه که می‌خواهد باشد، و آن عطف بر محذوف است، و تقدیر این است که آن گناه است یا حرام، یا چیزی شبیه این معانی که آن فسق یا در حال فسق است.

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ یعنی اینکه شیاطین به دوستان خود وحی (وسوسه) می‌کنند.

لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ تَابَا شَمَا به جدل برخیزند که اگر در این گفتار کافرین که می‌گویند شما آنچه را که با دست خودتان می‌کشید، می‌خورید و از آنچه را که خدا کشته است

(۱) سوره انعام، پس کسی که مرده بود، او را زنده گردانیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۳

نمی‌خورید، و اگر آنان را در این گفتار و غیر آن اطاعت کنید إِنَّكُمْ فَاء در تقدیر است و اینکه حذف فاء جایز و خوب می‌باشد برای این است که شرط قاعده فعل ماضی و حکم قضیه شرطیه را تضعیف می‌کند.

لَمْشَرِكُونَ پس اگر اطاعت آنان بکنید شما مشرک می‌شوید، چون شرک آوردن عبارت است از اطاعت غیر آن کسی که خداوند او را برای اطاعت نصب کرده است و مقصود این است که شیاطین جنّ به دوستانشان وسوسه می‌کنند تا در مورد علی علیه السلام شما را به جدال و بحث وادارند، یا اینکه شیاطین انس به دوستانشان وسوسه می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند بدین گونه که

چیزی را بیان کنند که به نظر آنان برای علی علیه السلام عیب و نقص حساب می‌شود. و اگر شما از آنها اطاعت کنید به واسطه شرک در ولایت به خدا مشرک می‌شوید.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۳۰-۱۲۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۳۰] ص: ۱۵۳

اشاره

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵) وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) وَكَذَلِكَ نُؤَلِّيُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۱۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۴

ترجمه: ص: ۱۵۴

آیا کسی که مرده (ضلالت و جهالت) بود ما او را زنده کردیم و به او روشنی (دانش و دیانت) دادیم تا به آن روشنی میان مردم سرافراز رود مثل او مانند کسی است که در تاریکیهای (جهل و گمراهی) فرو شده از آن بدر نتواند شد. آری کردار بد کافران در نظرشان چنین جلوه گر شده است (که اعمال زشت خود را زیبا ببینند) و همچنین ما قرار دادیم که در هر دیاری رؤسای بدکار و ستمگر با مردم آنجا مکر اندیشند در حقیقت مکر جز با خویشتن نمی‌کنند و به این هم (که از آن مکر خود را به زیان افکندند نه دیگران را) آگاه نیستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۵

و چون آیاتی برای هدایت آنها نازل شد گفتند ما ایمان نیاوریم تا مانند آنکه به رسولان نازل شده به ما نازل شود خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد (و که را این مقام بلند بخشد) به زودی گناهکاران را خدا خوار سازد و عذابی سخت به واسطه مکاری که می‌اندیشند بر آنان فرو فرستد،

پس خدا هدایت هر که را خواهد، دلش را به نور اسلام روشن و گشاده گرداند و هر که را خواهد گمراه سازد و دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت کند گویی که می‌خواهد از زمینی بر فراز آسمان رود این است که خدا کسانی را که به حق نمی‌گروند مردود و پلید می‌گرداند.

و این راه خدای توست که راست است ما آیات خود را برای گروهی از بندگان که بدان پند می‌گیرند روشن ساختیم،

آنها را نزد خدا دار آسایش و خانه سلامت است و خدا دوستدار آنهاست برای آنکه نیکوکار بودند.

و یاد آر روزی که همه مردم محشور شوند و به شیاطین خطاب شود که ای گروه جنّ شما بر انسان فرونی یافتید در آن حال دوستداران شیاطین از جنس بشر گویند پروردگارا ما بعضی از اضلال بعضی دیگر بهره‌مند شدیم و به اجلی که تو معین کرده‌ای رسیدیم خدا در پاسخ شیاطین فرماید اکنون آتش منزلگاه شماست و همیشه در آن خواهید بود مگر آنکه خدا بخواهد (بیرون آید) که البته پروردگار تو در همه کارها درست کردار و به همه چیز داناست و همچنین ما برخی ستمکاران را در برابر بعضی دیگر برگماریم. به سبب آنچه از حدّ و ظلم و مکر که بر آزار هم کسب می‌کنند (آنگاه خدا خطاب کند که)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۶

ای گروه جنّ و انس آیا برای هدایت شما از جنس خودتان رسولانی نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با این روز سخت بترسانند آنها با نهایت پشیمانی جواب دهند که ما به جهالت و بدی خود گواهی دهیم و زندگانی دنیا آنها را مغرور ساخت و در آن حال می‌فهمند و بر خود گواهی می‌دهند که به راه کفر می‌رفتند.

تفسیر ص: ۱۵۶

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا يَعْنِي كَسِي كَهْ مِنْ حَيَاتِ انْسَانِي مَرْدَهْ بَاشْدَ اِگَرْ چَهْ بَا حَيَاتِ حَيَوَانِي زَنْدَهْ بَاشْدَ. فَأَحْيَيْنَاهُ بَعْدَ اَوْ رَا بَا حَيَاتِ انْسَانِي زَنْدَهْ كَرْدِيمْ بَهْ سَبَبِ قَبُولِ دَعْوَتِ نَبَوِي وَ بِيْعَتِ عَامِ، يَا بَهْ سَبَبِ اسْتِعْدَادِ قَبُولِ وَايْتِ وَ اسْتِحْقَاقِ بِيْعَتِ خَاصِّ.

وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا بَرَايِ اَوْ اِمَامِ قَرَارِ دَادِيمْ، يَا اِقْتِدَا كَرْدَنِ بَهْ اِمَامِي اَزْ خُودِمَانِ رَا بَرَايِشِ قَرَارِ دَادِيمْ. يَمِشِي بَهْ يَعْنِي بَهْ سَبَبِ اَنْ نُورِ يَا بَا اَنْ نُورِ رَاهِ مِي‌رُودِ.

فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ مَثَلُ بَا حَرَكْتِ وَ مَثَلِ بَا كَسْرَهْ وَ مَثَلِ مَانْدِ اَمِيرِ بَهْ مَعْنِي شَبِيهْ اسْتِ، وَ مَثَلِ بَا حَرَكْتِ بَهْ مَعْنِي حَجَّتِ، وَ حَدِيثِ، وَ صِفْتِ نِيْزِ اَمْدَهْ اسْتِ، مَعْنِي اَيَهْ اِيْنِ اسْتِ اَيَا اَوْ شَبِيهْ وَ مَانْدِ كَسِي اسْتِ كَهْ مَا اَوْ رَا زَنْدَهْ كَرْدَانِيْدِيمْ دَرِ حَالِيكَهْ اَوْ دَرِ ظُلْمَاتِ وَ تَارِيكِي اسْتِ.

فِي الظُّلْمَاتِ يَا اَيْنَكَهْ مَانْدِ كَسِي اسْتِ كَهْ شَبِيهْ اَوْ دَرِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۵۷

ظلمات ثابت است، یا مانند کسی است که ماندن در ظلمت، صفت و خصیصه او شده است، و برای او تفاوتی ندارد که با حیات انسانی و قبول دعوت نبوی زنده باشد ولی دارای نور نباشد، یا اینکه اصلاً زنده نباشد که به وسیله نور نبوی افزونی یابد.

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا يَعْنِي اَزْ ظُلْمَاتِ خَارِجِ نِيْسْتِ، اَزْ اِمَامِ بَاقرِ عَلِيهِ السَّلَامِ اسْتِ كَهْ اَنْ عِبَارَتِ اَزْ مَيِّتِي اسْتِ كَهْ اِيْنِ شَأْنِ يَعْنِي اِيْنِ اَمْرِ رَا نَمِي‌شِنَاسْدِ وَ مَقْصُودِ وَايْتِ اسْتِ يَعْنِي دَعْوَتِ بَاطِنِي وَ قَبُولِ اَنْ وَ بِيْعَتِ بَا اَنْ وَ اِمَامِ بَاقرِ عَلِيهِ السَّلَامِ فَرْمُودِ:

جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَعْنِي بَرَايِ اَوْ اِمَامِ قَرَارِ دَادِيمْ كَهْ بَهْ اَوْ اِقْتِدَا كَنْدِ يَعْنِي عَلِي بنِ اَبِي طَالِبِ عَلِيهِ السَّلَامِ وَ دَرِ مَوْرِدِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمَاتِ بَا دَسْتِشِ اِشَارَهْ كَرْدِ وَ فَرْمُودِ:

مقصود این خلق است که چیزی نمی‌دانند. و اخبار زیادی به این مضمون وارد شده است، و از این خبر استفاده می‌شود که مقصود از میت کسی است که عارف به امر ولایت نباشد اعمّ از اینکه عارف به امر نبوت باشد یا نباشد.

و حیات، شناختن امر ولایت است به سبب قبول دعوت باطنی زیرا که شناختن این امر تصوّر نمی‌شود مگر با بیعت خاصّ و لوی و قبول دعوت و لوی.

و اراده خدا در مورد هدایت و گمراهی مسبوق به حسن اختیار و استعداد عبد است، یا سوء استعداد و اختیار او، پس جبری در بین نیست چنانکه تفویض نیست، و تحقیق این مطلب در سوره بقره در قول خدا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ گذشت.

و شرح صدر برای اسلام عبارت از توجه نفس است به قلب و انصراف آن از جهت دنیا.

وقتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، آیا این امر علامتی دارد که با آن شناخته و معلوم شود؟

فرمود: بلی، علامت آن بازگشت به سرای جاودانگی:

بیرون شدن از سرای غرور و استعداد و آمادگی برای مرگ قبل از نزول مرگ است.

صَيِّقًا حَرْجًا کسی را که خدا بخواهد گمراه سازد سینه‌اش از قبول چیزی که باید به سمت قلب آنرا توجیه کند تنگ و سخت قرار می‌دهد و (ضیق) آن است که منفذی برای آن باقی مانده است و (حرج) که به کسره حاء خوانده شده آنست که هیچ منفذی در آن نباشد، چنانکه در خبر بدین گونه وارد شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۱

كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ گوئی که می‌خواهد در قبول رسالت و اسلام از زمین بر فراز آسمان رود.

كَذَلِكَ یعنی همانطور که خداوند برای کسی که می‌خواهد گمراهش کند شكّ و تنگی سینه را قرار می‌دهد همچنین بر کسانی که ایمان نمی‌آورند پلیدی را قرار می‌دهد «الرّجس» با کسر راء و فتح آن و کسر جیم، و با حرکت به معنی پلیدی و گناه و هر عملی که پلید باشد و شكّ و عقاب آمده است.

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرّجسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (همه اینها برای کسانی است که ایمان ندارند).

وَ هَذَا و این که ذکر شد که سینه بعضی را برای اسلام باز قرار دادیم و بعضی را تنگ.

صِرَاطُ رَبِّكَ سَنَّتْ رَبَّ توست.

مُسْتَقِيمًا و در هیچ یک از این دو اراده هدایت یا ضلالت انحرافی از میزان دو استعداد حاصل نشده است چون هر دو اراده به مقدار استعداد و استحقاق دو طایفه است. یا اینکه مقصود این است که آنچه که تو بر آن هستی از ولایت که آن روح نبوت و رسالت

توست راه راست پروردگار توست که در آن نه افراط است و نه تفریط. (وجه دوم با توجه به آیات بعد اصحّ و ارجح است).

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ یعنی آیات تدوینی را تفصیل دادیم که در بیان آیات تکوینی است که در سینه مردم بر حسب استعدادهاى مختلفشان وارد می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۲

یا اینکه آیات تکوینی مطلق را به وسیله آیات تدوینی تفصیل دادیم.

لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ یعنی قومی که نام خدا را بر خوانند، اشاره به این است که تنها یاد آرنده به زبان به آیات آگاه نشود، بلکه گویا به زبان و رجوع کننده به قلب متنبه آن آیات می‌شود.

زیرا انسان مادام که به باطنش برنگردد و با چشم بصیرت به حالاتی که بر او وارد می‌شود نظر نکند فرقی بین ضیق صدر و شرح صدر (تنگی سینه و گشادی سینه یا تنگ نظری و بلند نظری) نمی‌گذارد، یا بین مطلق آیات علوی و سفلی فرق نمی‌گذارد، و هر

کس به نفسش رجوع کند بین واردات فرق می‌گذارد.

پس از چیزی که او را اذیت کند توبه کرده و به چیزی که به حال او نفع داشته باشد بر می‌گردد.

بنابراین برای آنها محقق می‌شود لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ که خانه سالم و دور از آفات یا خانه‌ای که خدا به آن اعطا کرده است، نزد پروردگارشان است (یعنی حضور در پیشگاه الهی، خانه‌ای سالم و دور از آفات برای آنهاست).

وَهُوَ وَ لِيُهِمْ و او ولی آنهاست چون از غیر خدا منقطع گشته و به وی متوسل شده‌اند.

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به سبب اعمالی که انجام می‌دهند و آن فرار از چیزی بود که آنها را از خدا دور می‌ساخت و عمل به چیزی که آنان را به خدا نزدیک می‌ساخت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۳

و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا به تقدیر به یاد آور یا یاد آوری کن یا «می‌گوئیم» و ضمیر «هم» به ثقلین بر می‌گردد.

یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ «استکثره الماء» یعنی از او آب زیاد خواست، و (استکثر من الشيء) یعنی در بسیاری از آن چیز راغب گشت و معنی آیه این است که شما گروه جنّ از بسیاری از انسانها زیاده خواهی کردید، یا در بسیاری از آنها راغب شدید، پس آنها را از سنخ خود و پیروان خود قرار دادید.

و قَالَ أَوْلِيَائِهِمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ استمتاع انسان از جنّ به این است که در لذت بردن به شهوت از آنها پیروی کند و استمتاع جنّ از انسان به این است که خواست آنها از انسانها حاصل شود از قبیل فریب دادن انسانها و بهره‌مند شدن از آنها در امر و نهی، این کلام را از باب حسرت و اعتراف گفته‌اند.

و بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا یعنی اجل معین ما سر رسیده است که مقصود قیامت یا مدت زندگانی است.

قَالَ خدا به آنها گفت:

النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ منزلگاه شما آتش ابدی است مگر اینکه خدا بخواهد، یعنی قبل از دخول آتش، خدا بخواهد که به آتش داخل نشوید تا منافی عمل سوزندگی ماده آتش نباشد. یا اینکه معنی آن این باشد: مگر خدا کسانی را بخواهد که از آتش برهاند. و بعضی از کسانی که به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۴

انقطاع عذاب برای همه قائل شده‌اند بعد از توسل به عقلیات در نقلیات به امثال این آیه تمسک کرده‌اند.

إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ پروردگار تو حکیم است و در عقوبت کسی که عقاب می‌شود به احدی ظلم نمی‌کند.

عَلِيمٌ مقدار استحقاق هر کس را می‌داند.

وَ كَذَلِكَ یعنی همانطور که بعضی از انسانها را در مقابل بعضی از جنّ در دنیا یا در آخرت بر می‌گماریم.

تَوَلَّى بَعْضُ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی به سبب اعمال بدشان سنخیتی که کسب می‌کنند موجب می‌شود که صورتهای بعضی را به سوی دیگر برگردانیم و آنجا رها کنیم و از اولیای خود صورتهایشان را برگردانیم، یا معنی آن این است که بعضی از ظالمین را بر بعض دیگر گماردیم تا از آنان انتقام بگیرند، چنانکه در خبر به آن اشاره شده است.

مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ

به تقدیر قول، حال باشد یا استیناف.

لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ

آیا شما را رسولانی از وجود خودتان در عالم صغیرتان نیامده است، یا رسولانی از سنخ خودتان در عالم کبیر نیامده است. و آن برای توبیخ آنهاست.

و وارد شده است که خداوند از طایفه جنّ رسولی را برای آنان مبعوث نموده است، و رسالت رسول ما به سوی انس و جنّ بوده چنانکه در اخبار وارد شده است.

صُورًا عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ

از باب اعتراف به تقصیرشان می‌گویند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۵

ذُنَا عَلٰی اَنْفُسِنَا

ما گواهی بر ضرر خود می‌دهیم، چون راه فراری پیدا نکردند اقرار و اعتراف نمودند.

عَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَنْهُمْ كَانُوا كَافِرِيْنَ

و زندگی دنیا آنها را فریب داد، آنگاه بر علیه خودشان گواهی می‌دهند که کافر بودند. و این عبارت عطف بر «قالوا» می‌باشد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۴۱-۱۳۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۱] ص: ۱۶۵

اشاره

ذٰلِكَ اَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْتَدِيًّا الْاَقْرَبُ بِطُلْمٍ وَّ اَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) وَّ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَّ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) وَّ رَبُّكَ الْعَنِّيْ ذُو الرَّحْمَةِ اِنْ يَشَا يُدْهِبُكُمْ وَّ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا اَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِيْنَ (۱۳۳) اِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَآتٍ وَّ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ (۱۳۴) قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵) وَّ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَّ الْاَنْعَامِ نَصِيْبًا فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَّ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ وَّ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهَوَ يَصِلُ اِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَّ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُزِدُوهُمْ وَّ لِيَلْبِسُوْا عَلَيْهِمْ دِيْنََهُمْ وَّ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا فَعَلُوْهُ فَذَرَهُمْ وَّ مَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷) وَّ قَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَّ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَّ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ طَهْوَرُهَا وَّ اَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اِسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيْهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَّ قَالُوا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذٰكُرِنَا وَّ مُحَرَّمٌ عَلٰی اَزْوَاجِنَا وَّ اِنْ يَكُنْ مِثْنَةً فَمِنْهُمُ فِيْهِ شُرَكَاءٌ سَيَجْزِيْهِمْ وَّ صَفَّهُمْ اِنَّهُ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ (۱۳۹) قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَّ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرَاءً عَلٰی اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَّ مَا كَانُوا مُهْتَدِيْنَ (۱۴۰)

وَهُوَ الَّذِيْ اَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَّ غَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ وَّ النَّخْلَ وَّ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا اُكْلُهُ وَّ الزَّيْتُوْنَ وَّ الزُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَّ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ وَّ اَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَّ لَا تُسْرِفُوْا اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ (۱۴۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۶

ترجمه: ص: ۱۶۶

این فرستادن رسولان برای این است که خدا اهل دیاری را تا اتمام حجت نکرده و آنها غافل و جاهل باشند به ستمکاریهایشان هلاک نگرداند،

و هر کس از بندگان به عملی که کرده است نزد حق رتبه خواهد یافت و خدا از عمل کسی غافل نخواهد بود،

و خدای تو از خلق بی‌نیاز و به همه مهربان است و اگر بخواهد از روی زمین همه شما را می‌برد و فانی می‌گرداند آنگاه هر که را خواهد جانشین شما کند چنانکه شما را از ذریه گروهی دیگر پدید آورد.

هر چه به شما وعده داده است البته خواهد آمد و شما بر قدرت خدا غالب نخواهید شد.

بگو ای گروه نادان شما را هر چه در خور است و به آن توانا می‌باشید عمل کنید و من نیز در خور خویش عمل می‌کنم و بزودی

آگاه خواهید شد، آن کس که عاقبت منزلگه خوش دارد کیست، که ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۷

ستمکاران را رستگاری نیست،

و برای خدا از روئیدنی‌ها و حیوانات که آفریده نصیبی معین کرده است. و به گمان خودشان گفتند این سهم برای خدا و این سهم

دیگر شریکان (بتان) ما را، پس آن سهمی که شریکان را بود. به خدا نمی‌رسد و آنکه برای خدا بود به شریکان می‌رسید (یعنی بتان را هیچ برای رضای خدا صرف نمی‌کردند) و حکمی سخت جاهلانه و ناشایسته می‌کردند، و همچنین در نظر بعضی از مشرکان عمل کشتن فرزندان را بتهای ایشان نیکو نموده تا آنکه آنان را بدین کار زشت هلاک سازد و در دینشان به غلط و اشتباه اندازد و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنها را به آنچه از خرافات می‌یافتند واگذار. و گفتند این چهارپایان و زراعتها بر همه ممنوع و مخصوص بتان است نباید از آن بخورد مگر آن کس که (در کیش بت پرستی خود) معین کنیم (مانند خادمان بت از مردان و زنان) و سواری بعضی از چهارپایان بر آنها حرام بود و چهارپایانی را نیز بدون ذکر نام خدا ذبح می‌کردند و چون در این هنگام به خدا دروغ بستند به زودی خدا بدان دروغ آنان را مجازات خواهد کرد، و گفتند آنچه در شکم این چهارپایان است مخصوص به مردان است و بر زنان ما حرام خواهد بود، و اگر مرده باشند زنان و مردان در آن شریک باشند آنها به زودی به مجازات این گفتار زشت و توصیفات باطل می‌رسند که خدا به کیفر خلق درست کردار و داناست.

البته آنها که فرزندان خود را به سفاهت و نادانی کشتند زیانکارند و از آنچه خدا روزیشان کرد بی بهره ماندند چون افتراء به خدا بستند سخت گمراه شدند و هدایت نیافتند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۸

او آن خدایی است که برای شما بستانها از درخت داربستی (مانند انگور) و درختان آزاد چون سایر درختان، و درختهای خرما و زراعتها که میوه و دانه‌های گوناگون دارند و زیتون و انار و میوه‌های مشابه یکدیگر و نامشابه، برویاند که شما از آن هرگاه برسد تناول کنید و زکات فقیران را به روز درو کردن بدهید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد.

تفسیر ص: ۱۶۸

ذَلِكَ یعنی این فرستادن رسولان و قصه آیات و ترساندن از روز قیامت.

أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ یعنی قریه‌ای را هلاک نمی‌کند بدون اتمام حجت یا به سبب ظلمی که به نفسهایشان یا غیر خودشان کردند.

وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ در حالیکه اهل آن قریه متذکر ثواب و عقاب نیستند.

وَلِكُلٍّ و برای هر یک از افراد جنّ و انس که نیکوکار باشد یا بدکار، یا برای هر یک از اصناف نیکوکار و بدکار، یا برای هر یک از جنس نیکوکار و جنس بدکار.

دَرَجَاتٌ درجاتی است در بالا و عالم علوی و در پایین و عالم سفلی، و «درجه» با ضمّه و سکون، و «درجه» با حرکت بر وزن «همزه» به معنی «مرقا» یعنی پلکان یا نردبان که وسیله بالا رفتن و ترقی است وقتی که ارتقا و بالا رفتن در آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۶۹

اعتبار شود. آوردن «درجات» در مراتب پست گناهکاران پس کلمه «درکات» از باب تغلیب (چیرگی) معنی کلمه «درجات» درکات است، یا اینکه درکات را از پائین تر و اسفل حساب کنند که در این صورت اسفل نسبت به بالاتر از خودش یک درجه پائین تر به حساب می‌آید.

مِمَّا عَمِلُوا درجات عبارت از عمل‌هایشان است بنابر تجسم اعمال، یا اینکه ناشی از عمل آنان است. و «ما» موصوله، یا موصوفه، یا مصدریه است.

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ به صورت خطاب و غیبت خوانده شده است و مقصود این است که درجات اعمال بندگان در نزد خدا

مضاف و مضاف الیه واسطه شود. و «زین» به صورت مجهول، و «قتل» با رفع و «اولادهم» با جرّ، و «شركاؤهم» با رفع خوانده شده که در این صورت فاعل «زین» ضمیری است که به «الله» بر می‌گردد، و «شركاؤهم» فاعل مصدر است، یا اینکه «شركاؤهم» فاعل «زین» است و فاعل مصدر محذوف است یعنی «المشركین» یا اینکه «شركاؤهم» مورد نزاع بین «زین» و مصدر است. و تعمیم قتل و اولاد و شرکاء نسبت به آنچه که در عالم صغیر و کبیر است مناسب این است که «شركاؤهم» فاعل مصدر یا متنازع فیه باشد.

لِيُرَدُّوهُمُ تَا اَيْنَكِهْ بَهْ سَبَبِ فَرِيْبٍ وَ اَعْوَاءِ اَنَهَا رَا اَز حَيَاتِ اِنْسَانِي بِيْرِنْد وَ نَابُوْد كِنْنْد.
وَ لِيَلْبِسُوْا عَلَيْهِمْ تَا اَنَهَا رَا بَه اَشْتِبَاهِ بِيْنْدَازْد.

دِيْنَهَيْمُ وَ دِيْنِ فَطْرِي اَنَهَا رَا كِهْ بَر حَسْبِ فَطْرْتِ بَر اَن دِيْنِ بُوْدَهْاَنْد اَز تَوَجُّهْ بَه اَخْرْتِ وَ تَوْحِيْدِ، يَا اَن رَا هِ وَ طَرِيْقْتِ كِهْ بَر اَن بُوْدَهْاَنْد، چِه الهی یا شیطانی باز دارد. تا اینکه در آن طریقه‌ای که هستند و آنرا دین نامیده‌اند مستقیم نباشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷۵

وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا فَعَلُوْهُ دَلْدَارِي رَسُوْلِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ اٰلِهٖ اَسْتِ كِهْ اَز صَوْرْتِ اَفْعَالِ اَنَهَا صَرْفِ نَظْرِ كَنْد وَ بَه سَبَبِ اَصْلِي تَوَجُّهْ نَمَايْد، تا اینکه سینه‌اش از کار آنها تنگ نشود، و بر آنها حسرت نخورد.

فَدَرَّهْمُ وَ مَا يَفْتَرُوْنَ تَسْكِيْنِ پِيَامِبِرِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ اَسْتِ اَز رَنْجِ وَ خَسْتَكِي دَعُوْتِ وَ اَهْتِمَامِ بَه مَنَعِ اَنَهَا اَز كَارِهَايِ شَنِيعِ وَ زَشْتَشَانِ.

وَ قَالُوْا بِيَانِ ظَلَمِ دِيْكَرِ اَنَانِ اَسْتِ.

هَذِهِ چِهَارِ پايانِ وَ زِرَاعْتِ هَا.

اَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ «الحجر» با حرکات سه گانه حاء به معنی منع و حرام است.

لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ يَعْنِي كَسِي رَا كِهْ بَخَوَاهِيْمِ طَبَقِ قَرَارَدَادِي كِهْ بِيْنِ مَاسْتِ وَ دَرِ اَن سِرْزَنْشِ اَنَانِ اَسْتِ بَه اَيْنَكِهْ حَكْمِ اَنَهَا جِزْ بَه مَقْتَضَايِ هَوَاهِيْشَانِ نِيْسْتِ، وَ اَنَهَا غَيْرِ اَز خَدْمِهْ بَتْ هَا بَقِيَهْ رَا اَز خُوْرْدَنْ چِهَارِ پايانِ مَنَعِ مِي كَرْدَنْد.

بِرْغَمِمْ مَتَعَلَقِي بَه قَالُوْا اَسْتِ، يَعْنِي اَن رَا بَزْعَمِ خُوْدَشَانِ كَفْتَنْدِ بَدُوْنِ اَيْنَكِهْ حَجَّتِي بَرِ اَن دَاشْتِهْ بَاشَنْدِ.

وَ اَنْعَامٌ حُرْمَتٌ ظُهُورُهَا وَ سَوَارِ شَدَنْ بَرِ پِشْتِ بَحِيْرِهْ وَ سَائِبِهْ وَ وَصِيْلِهْ وَ حَامِ رَا حَرَامِ «۱» مِي دَاَنْسْتَنْدِ.

وَ اَنْعَامٌ عَطْفِ بَرِ «انعام» اَسْتِ، يَعْنِي كَفْتَنْدِ: شَايِسْتِهْ نِيْسْتِ كِهْ بَرِ اَيْنِ چِهَارِ پايانِ كِهْ اَسْمِ خُدا ذَكَرِ شُوْدِ، يَا اِبْتِدَاءِ كَلَامِ اَز

(۱) معانی «بحیره، سائبه، وصیله و حام» در تفسیر آیه ۱۰۳ سوره مائده قبلا بیان شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷۶

جَانِبِ خُدا اَسْتِ، وَ جَمْلِهْ مَعَطُوْفِ اَسْتِ بَرِ قَالُوْا يَعْنِي بَرای اَنَهَا چِهَارِ پايانی اَسْتِ، يَا چِهَارِ پايانِ دِيْكَرِي اَسْتِ.

لَا يَذْكُرُونَ اَسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا دَرِ ذَبْحِ وَ نَحْرِ، اَسْمِ خُدا رَا بَرِ اَن ذَكَرِ نَمِي كِنْنْدِ يَا اَيْنَكِهْ بَرِ اَن حَجِّ نَمِي كِنْنْدِ وَ ذَكَرِ نَامِ خُدا رَا بَا تَلْبِيَهْ كَفْتَنْ بَرِ اَن حَرَامِ مِي دَاَنْدِ.

اَفْرَاءَ عَلَيْهِ سَيَجْزِيْهِمْ بِمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ اَنَهَا بَرِ خُدا اَفْتَرَا مِي بَنْدَنْدِ بَا اَيْنِ بِيَانِ وَ جِهِ دِيْكَرِي بَرای بِيَانِ ظَلَمِ وَ اِنْحِرَافِ اَز حَقِّ وَ اَسْتِبْدَادِ بَرای خُوْدَشَانِ بَدُوْنِ حَجَّتِ وَ دَلِيْلِ اَسْتِ.

وَ قَالُوْا مَا فِيْ بُطُوْنِ هَذِهِ اَلْاَنْعَامِ خَالِصِيَهٌ لَفْظِ «خالصه» بَه صَوْرْتِ مَذَكَّرِ وَ مُؤَنَّثِ بَه اَعْتِبَارِ مَعْنِي «ما» (آنچه) اَسْتِ كِهْ بَه اَجْنَهْ (جَنِيْنِ هَا) بَرِ مِي كَرْدِ يَا اَيْنَكِهْ تَا بَرای مَبَالِغِهْ اَسْتِ، يَا مَصْدَرِ اَسْتِ مَانَنْدِ «عافيه».

لِتَذْكُرُوْنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَاءُ چنانكِهْ سَابِقَا تَفْصِيْلِ دَاْدِهْ شَدِ جَنِيْنِي رَا كِهْ اَز شَكْمِ چِهَارِ پايانِ خَارِجِ

می‌کردند اگر زنده بود خوردن آن را بر زنان حرام می‌کردند، و اگر مرده بیرون می‌آمد زنان و مردان همه مساوی بودند، برخی گفته‌اند مقصود از موجود در شکم چهار پایان شیر آنهاست و بعضی گفته‌اند مقصود شیرها و بچه‌های آنها هر دو است. سَجَزِيهِمْ وَصَفَهُمْ یعنی جز این توصیفات و گفتارهای آنان، یا خود وصف آنها بنابر تجسّم اعمال، بر آنها ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷۷

پیش خواهد آمد.

إِنَّهُ حَكِيمٌ حَقٌّ هِرْ صَاحِبِ حَقِّي رَا از خیر و شرّ می‌دهد.

عَلِيمٌ به مقدار استحقاق آنها داناست.

قَدْ حَبِئِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ تَصْرِيحاً بِه خسران و گمراهی بعد از تلویح، تأکید بر رسوایی آنها می‌باشد. برخی گفته‌اند پسران را برای بته‌ها، و دختران را از ترس ننگ و اسارت و عیالمندی می‌کشتند.

سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ نَمِي دانستند که خداوند روزی‌دهنده فرزندان آنهاست و اینکه خداوند آنها را برای مصلحت نظام آفریده است. وَ حَزَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ حَرَامٌ كَرَدند بر خودشان چهار پایانی را که گذشت، در حالیکه خداوند آنها را روزی ایشان قرار داده بوده است، یا بر غیر خودشان از زنان آنها را حرام کرده بودند، یا مقصود این است که خداوند فرزندان را به آنها روزی کرده است، زیرا فرزندان نیز نعمتی هستند که خدا روزی داده است.

افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ اینجا تصریح به افترا کرد تا تأکید گذشته باشد.

قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ یعنی به امر حقّ تعالی و طلب رضایت او هدایت نیافتند.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ او خدایی است که بستانهایی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷۸

ایجاد کرد که مشتمل بر درختان میوه از درخت انگور و غیر آن است.

مَعْرُوشَاتٍ یعنی بر پایه‌هایشان ایستاده‌اند مانند درختان پایه‌دار یا بر چیزی ایستاده‌اند که این درختان را حمل کرده است، مانند داریست‌های انگور.

وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ مانند درختانی که روی زمین انداخته می‌شود از درخت انگور.

وَ النَّخْلُ وَ الزَّرْعُ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ یعنی خوردن آنها مختلف است از قبیل میوه‌ها و حبوبات، و بقولات در شکل و رنگ و طعم و بو و نوع و جنس با اینکه همه آنها در زمین و آب متفق هستند.

وَ الزُّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ زَيْتُونَ و انار در آنچه که ذکر شد و میوه‌هایی که مشابه هم باشند.

وَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ و میوه‌های نامشابه، در حالیکه می‌گوید:

كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ یعنی به زبان انبیا و اولیا می‌گوید از میوه آن بخورید و قبل از اینکه حقوق آنرا خارج سازید به شما اجازه تصرف داده، یا به زبان حال به شما می‌گوید بخورید، چون برای شما آن را مباح کرده است.

إِذَا أَنْتُمْ مَقْصُودٌ از ثمر به طور مطلق منافی است که از زراعت حاصل می‌شود تا ثمر و حاصل زراعت را نیز شامل شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۷۹

وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ یعنی حقّ واجب آن را در روز چیدن و درو بدهید، بنابر اینکه اداء حقّ در اول وقت امکان وجوب دارد، یا حقّ مستحبّ از قبیل صدقه بر سائلین را بدهید که در اخبار اینگونه تفسیر شده است.

از امام صادق علیه السلام است که: در زراعت دو حقّ است حقّی که تو با آن مؤاخذه می‌شوی، و حقّی که خودت آنرا می‌دهی، اما حقّی که به آن مؤاخذه می‌شوی پس عشر و نصف عشر است، و اما حقّی که تو آن را می‌دهی همان قول خدای تعالی است:

وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ پس خوشه را می‌دهی پس از خوشه آنچه را که بعد از چیدن خوشه از قبیل ساقه و کاه وجود دارد می‌دهی تا فارغ شوی و کار چیدن و درو را تمام کنی.

و اینکه مقصود حقّ مستحبّ باشد قول خدای تعالی آن را تأیید می‌کند که فرمود:

وَلَا تُشْرِفُوا چون در حقّ واجب اسراف تصوّر نمی‌شود به خلاف مستحبّ. (از (آتوا حصاده) معنی وجوب و از لا- تُشْرِفُوا معنی استجاب استنباط می‌شود).

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ از امام رضا علیه السلام است که وقتی از او در باره این آیه سؤال شد، فرمود:

پدرم می‌گفت: از اسراف در درو و بریدن این است که مرد با هر دو دست تصدّق بدهد، پدرم وقتی در این مواقع حاضر می‌شد و یکی از غلامانش را می‌دید که با دو دستش صدقه می‌دهد او را صدا می‌کرد، می‌گفت با یک دست بده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۰

ترجمه و تفسیر آیات ۱۵۰-۱۴۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۰] ص: ۱۸۰

اشاره

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۴۲) ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ تَبُونِي بَعْلَمَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴) قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اختَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْهَا وَلَا يَرُدُّ بِأُسْهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۱

ترجمه: ص: ۱۸۱

و از بعضی حیوانات استفاده‌های باربری و سواری کنید و از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید و از پی اغوای شیطان نروید که او شما را دشمن آشکاری است،

هشت جفت (از چهار پایان) که بیان می‌شود حلال است: از جنس بزّه هر دو جنس (نر و ماده) و از جنس بز (نر و ماده) برای مردم حلال است بگو آیا این دو جنس نر و ماده یا بچه‌ای که در شکم مادرهاست کدام یک به حکم خدا حرام شده است اگر راست می‌گوئید شما به من مدرک قطعی ارائه دهید،

و نیز از جنس شتر دو صنف نر و ماده و از جنس گاو هم (نر و ماده) هر دو حلال شده به آنها بگو آیا از این دو جنس نر و ماده یا بچه‌ای که در شکم ماده‌هاست کدام حرام است؟ یا شما شاهد هستید که خدا بر این حرمت توصیه کرده است. باری کیست ستمگرتر از آنکه به خدا دروغ بندد تا به جهل خود مردم را گمراه کند البتّه خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده چیزی که برای خوردن گان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آنکه میتة (حیوان مرده) باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۲

روی فسق ذبح کنند و در همین‌ها که حرام است نیز هرگاه کسی بخوردن آنها مضطرّ گردد بدون تجاوز از فرمان خدا به قدر ضرورت صرف کند باز خدا خواهد بخشید که خدا آمرزنده و مهربان است،

و بر یهودان هر حیوان ناخن‌دار (مانند طیور و غیره) و از جنس گاو و گوسفند نیز پیه را حرام کردیم مگر آنچه در پشت آنهاست یا به بعضی روده‌ها یا به استخوانها آمیخته است و آنها چون ستم کردند ما بدین حکم آنها را مجازات کردیم البتّه همه وعده‌ها و سخنان ما راست خواهد بود.

پس اگر ای پیغمبر تو را تکذیب کنند بگو خدای شما با آنکه دارای رحمت بی‌منتهاست عذابش را از فرقه بدکاران باز نخواهد داشت،

آنانکه شرک آورند خواهند گفت که اگر خدای می‌خواست ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم. بدین گفتار (جاهلانہ جبریان)، پیشینیان آنان، رسولان را تکذیب می‌کردند تا آنکه طعم عذاب ما را چشیدند.

بگو آیا شما بر این سخن مدرک قطعی دارید تا ارائه دهید؟ و گر نه شما جز از خیالات باطل پیروی نمی‌کنید و جز به گزاف و دروغ سخن نمی‌گوئید.

بگو این پیامبر برای خدا حجّت بالغه است پس اگر مشیتش قرار می‌گرفت همه شما را هدایت می‌کرد،

گواهان خود را بر اینکه می‌گویند خدا این و آن را حرام کرده بیاورید. پس هرگاه گواهی دروغ دادند، تو با آنها گواهی مده و پیروی از هوای نفس آنها مکن، که آنها آیات خدا را تکذیب کرده به قیامت ایمان نمی‌آورند، و از خدای خود به سوی بتان بر می‌گردند. بگو ای پیغمبر: نماز و طاعت و کتیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۳

اعمال و زندگی و مرگ من همه برای خداست. که پروردگار جهانهاست. او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده است و من اولین کسی می‌باشم که تسلیم امر خدا می‌باشم. بگو آیا من غیر از خدا را به ربوبیت برگزینم در صورتی که خدا پروردگار همه موجودات است و کسی چیزی نیندوخت مگر بر خود و هیچ نفسی بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد. سپس بازگشت همه شما به سوی خداست. او شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه خواهد ساخت. و او خدایی است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین قرار داد و رتبه بعضی از شما را بالاتر از دیگری گردانید تا شما را در این تفاوت رتبه‌ها بیازماید که همانا خدا سخت زود کیفر و بسیار بخشنده و مهربان است.

تفسیر ص: ۱۸۳

وَ اِیْجَادُ کَرْدٍ وَ مِنْ اَلْاَنْعَامِ حَمُولَةً اَز چَهار پایان بعضی را که بار حمل کنند.

وَ فَوْشًا یعنی از موها و پشم‌ها و کرک‌های آنان (بهره‌مند شوید).

کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ یعنی از گوشت و شیر حیواناتی که خدا بر شما روزی کرده است بخورید، و چیزی را که خداوند برای شما

حلال کرده است بر خود حرام مکنید.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ و از پی اغوای شیطان نروید به اینکه در آنچه که خدا برای شما مباح

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۴

کرده اسراف کنید و به تحریم حلال خدا و تحلیل (حلال کردن) حرام او تجاوز بنمائید. در سوره بقره تحقیق و تفصیلی برای خطوات شیطان گذشت، و آیه مانند ماقبلش به حدّ وسط بین افراط و تفریط اشاره می کند.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ هشت جفت: از بزّه اهل و وحشی.

وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ همچین از بز نیز اهلی و وحشی.

قُلْ أَلَذَّكَرَيْنِ نر و ماده از هر دو جنس.

حَرَّمَ خدا حرام کرده است.

أُمُّ الْأُنثَيْنِ یا مؤنث از هر دو جنس.

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ یعنی جنین از دو جنس اهلی و وحشی نر باشد یا ماده.

تَبَوُّونِي بِعِلْمٍ مرا به سبب علم خبر دهید نه به وسیله ظنّ و هوی و فریب نفس، یا به سبب چیزی خبر دهید که به آن علم حاصل شود به اینکه خداوند چیزی از اینها را حرام کرده است یا به سبب امر معلوم که برای شما قطع حاصل شود.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در ادعای حرمت این چیزها راستگو هستید.

وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر تازی یک کوهانه و شتر قوی دو کوهانه.

وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو اهلی و وحشی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۵

قُلْ أَلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْأُنثَيْنِ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ مقصود انکار تحریم چیزی از آنهاست، و ملزم ساختن آنها به اینکه حرمت حیوانات ذکور گاهی، و حرمت حیوانات مؤنث گاهی دیگر، یا حرمت جنین های موجود در شکم مادر هیچ کدام از اینها از روی علم و حجت نیست، بلکه محض تخمین و ظنّ از پیش خودشان است.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا اینکه شما شاهد و حاضر بودید که خدا اینها را حرام کرد.

إِذْ وَصَّيْتُمُ اللَّهُ بِهِذَا یعنی امثال این قضایا به وسیله برهان دانسته می شود که در این صورت ممکن می شود حکم را به غیر اعلام کرد به سبب همان برهان، یا این است که به وسیله مشاهده و سماع دانسته می شود که در این صورت علم به قضیه پیدا می کند ولی اعلام به غیر نمی شود چون برهان ندارد.

و چون نه برهان دارید و نه شهود پس حکم شما جز افترای محض بر خدا چیزی نیست بنابر این لفظ «ام» اگر چه منقطع است ولی به حسب معنی معادل تَبَوُّونِي بِعِلْمٍ است یعنی آیا برای شما برهانی هست یا شاهد قضیه بوده اید.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا باز گشتی ملامت آمیز بر گذشته است به اعتبار ثبوت افترا، یا جزای شرط مقدر است به همین اعتبار، یعنی وقتی شما برهان و علمی ندارید چنانکه تَبَوُّونِي بِعِلْمٍ بر آن دلالت می کند، و شاهد قضیه هم نبودید چنانکه أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ بر آن دلالت دارد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۶

پس شما افترا می بندید، و ستمکارتر از کسی که افترای به خدا بندد وجود ندارد:

پس آن اشاره به مقیاسی است که از سابق استفاده می شود و اشاره به یک قیاس دیگر منتج است بدین صورت:

شما علم و شهودی ندارید، و هر کس که در گفتارش نه علم داشته باشد و نه شهود، او افترا زننده است. و هر کس که افترا ببندد

ستمکارتر از او وجود ندارد، پس ستمکارتر از شما وجود ندارد.

لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و این تفسیری که ما در مورد جفت‌ها کردیم تفسیری است که در اخبار وارد شده است، وقتی خداوند به پیامبرش امر کرد که از حرمت جفت‌ها از مردم بپرسد و برهان و شهود حرمت را نیز سؤال کند به او امر نمود که چنین جواب بدهد که طریق علم یا برهان است یا شهود و هیچ کدام را شما ندارید چنانچه گذشت، و یا وحی است که به توسط سفرا و ملائکه خدا می‌رسد، و یا باید حرمت چیزی به توسط تقلید از صاحب وحی معلوم گردد و شما اهل تقلید هستید و من اهل وحی و مدعی آن هستم نه شما چون شما ادعای وحی ندارید و اعتراف دارید که صلاحیت و اهلیت وحی در شما نیست.

«پس فرمود»:

قُلْ به آنها بگو.

لَا أُجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در آنچه که به من وحی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۷

شده از این جفت‌هایی که ذکر شد حرامی نمی‌یابم آنطور که شما گمان کردید که بعضی از آن حیوانات بر بعضی افراد حرام است چنانکه گذشت.

عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ و با این تفسیر اشکال به این آیه که محرّمات بسیار است و آنچه در این آیه ذکر شده بسیار اندک است مرتفع می‌شود، و اما آنچه که در سوره بقره گذشت مطلبی بود که اشکال را از هر دو آیه برطرف می‌ساخت.

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً یعنی مگر در حالیکه طعام از گوشت مرده باشد البته کشته شده سگ‌های شکاری و کشته شده با آلت صید از حکم مرده خارج می‌شود زیرا طبق تفصیلی که در فقه ذکر شده آن در حکم ذبح شرعی است.

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یعنی خون ریخته شده نه آن مقدار خونی که در داخل گوشت ذبیحه‌ها می‌ماند. و این مجمل است و تفصیل آن موکول به بیان فقهاست که در فقه تفصیل داده شده است.

أَوْ لَحْمٍ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ یا گوشت خوک که پلید است وجه حرمت آنرا بیان کرد زیرا پلید بودن گوشت خوک بر خورنده‌های آن مخفی است به خلاف مردار و خون، و ممکن است ضمیر به مجموع برگردد. که یعنی همه آنها پلید هستند و مفرد بودن ضمیر به اعتبار لفظ «مذکور» است.

أَوْ فَسَقًا أَهْلًا لِعَیْرِ اللَّهِ به یا حیوانی که در طریق گناه به هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده باشد، یعنی آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۸۸

که برای بتها ذبح شده از باب مبالغه فسق نامیده شده است، و قول خدا أَهْلًا لِعَیْرِ اللَّهِ به بیان علت فسق بودن آن است.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ کسی که مضطر و مجبور به خوردن چیزی از این محرّمات شود غَيْرَ بَاغٍ در صورتی که عنوان (باغی) نداشته باشد یعنی به خاطر لذت نباشد و بر امام خروج نکرده باشد، و لا عَادٍ و نیز در صورتی که از حدّ رخصت هم تجاوز ننموده باشد ایرادی بر او نیست و تفصیل این آیه در سوره بقره گذشت.

فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ او را مؤاخذه نمی‌کند و به او رحم می‌کند به اینکه به او برای حفظ جاننش اجازه خوردن می‌دهد.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ و بر یهود گوشت هر صاحب ناخن را از حیوانات و پرندگان (حیواناتی که سم یا پارچه دارند) حرام کردیم، ذکر تحریم بر یهود به طریق حصر به دنبال این آیه، و به دنبال آوردن آن از آن رو است که این تحریم، مجازاتی جهت ظلم آنهاست که بر امت محمّد صلی الله علیه و آله منت نهاده و آنها را می‌ترسانده‌اند. و از سوی دیگر این معنی اشکال قبلی را که لازم می‌دارد که ذبح هر نوع از حیوان حلال باشد، تأیید می‌کند.

وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكُمْ و از گاو و گوسفند، پیه آنرا بر

را نفی کرد.

یعنی شما نه برهان دارید و نه شهود و نه از شخص راستگویی آنرا شنیده‌اید، و نه به شما وحی شده است. و با قول خدا قُلْ هَلْ مُمْ شُهَدَاءُكُمْ صحت تقلید آنها را نفی کرد زیرا تحدی و دعوت به آوردن دلیل و علم بر این دلالت می‌کند که شاهی که اعتماد بر آن صحیح باشد ندارند.

إِنْ تَبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ یعنی شما به مدّعی خودتان علم ندارید، چنانکه برهانی ندارید که به دیگران اعلام کنید. بدینوسیله آنها را ذمّ نمود، اولاً- برای اینکه در اعمالشان از ظنّ و گمان پیروی می‌کنند و ثانیاً اصولاً شأن و کار آنها تخمین زدن است نه علم و یقین. و شخص عاقل در ظنّ و تخمین توقّف نمی‌کند بلکه در تحصیل علم و یقین کوشش می‌کند، و مادام که ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۲

یقین حاصل نشود از عمل می‌ایستد و توقّف می‌کند مگر اینکه مضطرّ و مجبور باشد، که در این صورت احتیاط می‌کند، نه اینکه پیروی از ظنّ کرده بدان عمل نماید و یا بر طبق ظنّ بدون اذن و اجازه فتوا دهد.

و یقین حاصل نمی‌شود مگر، با بیان و برهان، یا با ادراکات، یا به وحی و عیان، یا به تقلید صاحب وحی و خلیفه رحمان. پس هر کس گمان کند که مطلق ظنّ و استحسان طریق حکم خداست، یا اینکه خطا کننده یک اجر دارد، و مصیب (درست یاب)، به واقع دو اجر دارد در راه بهشت به خطا رفته و راه جهنّم را پیموده است.

و هر کس قرآن و احکام خدا و نزول قرآن را با رأی خودش تفسیر کند نشیمنگاه او پر از آتش می‌شود.

و امّا آنچه در نزد خاصّه از ظنون آمده است که ظنون آنها جانشین علم است درست است بلکه می‌گوئیم ظنون آنها شریف‌تر و والا-تر از علم است، و سابقاً محقق ساختیم که اجازه مجیز، در صورتی که اجازه صحیح به شخص مجاز رسیده باشد ظنّ او را شریفتر از علم دیگری (که بدون اجازه باشد) قرار می‌دهد زیرا علم بدون اجازه در گفته گوینده‌اش اثری ندارد، و ظنّ با اجازه اثر می‌کند، و اجازه الهی کمتر از اجازه شیطانی نیست و حال آنکه متاضها که با اعمال شیطانی ریاضت می‌کشند اگر صحیح یاد بگیرند و الفاظ جمیع طلسمات را

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۳

تصحیح کنند، بدون اجازه صاحب اجازه، هیچ یک از آنها اثر نمی‌کند، و آنگاه که صاحب اجازه، اجازه دهد قول او اثر می‌کند حتّی اگر غلط بخواند، که در این صورت اجازه مغلوط شریفتر از صحیح بدون اجازه می‌شود. و مطلب همین طور است در مورد اجازه الهی.

و چون در تعلیق شرک آوردن و تحریم حیوانات بر مشیّت خدا برهان را از آنها نفی کرد که این تعلیق بر مشیّت، از مفهوم شرط نامیده می‌شود.

مقصود از این شرط به قرینه مقام، دلالت کردن بر تعلق شرک آوردن به مشیّت خداست. اگر چه به لغت اعمّ باشد، و تکذیب نبیّ صلی الله علیه و آله را به آنها به سبب آن تعلیق نسبت داده است تا مشعر به ذمّ آنها در این تکذیب باشد و این معنی این توهم را پیش آورده است که افعال بستگی به مشیّت خدا ندارد.....

لذا خداوند به پیامبرش امر کرد که به آنها بگوید: برهان منحصر در خدا و در کسی که از خدا گرفته است می‌باشد، تا مقدّمه‌ای باشد بر تعلیق افعال به مشیّت خدا تا این توهم که مشیّت سببیت برای افعال ندارد که از سابق ناشی شد برطرف گردد.

پس خدای تعالی فرمود:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی حجّت رسا از آن خداست در هر چه که بگوید یا انجام دهد.

فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ یعنی اگر خدا می‌خواست همه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۴

شما را هدایت می‌کرد، پس در صدق این گفتار برای خدا حجت هست، و آن حجت را برای من ظاهر ساخته است یعنی در اینکه شما شرک آوردن و تحریم حیوانات را معلق بر مشیت خدا می‌کنید که از قول شما: «اگر خدا می‌خواست، ما مشرک نمی‌شدیم» فهمیده می‌شود، حجت به نفع من است نه به نفع شما و حجت برای خداست که آن مشیت را ترک کند و ضد آن را بخواهد. بدان که مشیت خدا عبارت از اضافه اشراقی خداست و وجود هر موجودی مانند رحمت و اراده عام به وسیله آن محقق می‌شود و آن مشیت چیزی است که وجود هر موجود ممکن در سلسله نزول و صعود به وسیله آن مشیت به کمالات اولیه و ثانویه خود می‌رسد. و آن مانند رحمت رحمانی و رحمت اختصاصی (رحیمی) است و آن عبارت از مشیتی است که به سبب آن وجود کمالات ثانوی مکلفین در سلسله صعود محقق می‌شود، مثل رحمت رحیمیت که رضا و محبت نامیده می‌شود، و قول خدای تعالی: **وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ﴿١﴾ وَيُجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ ﴿٢﴾** اشاره به همین معنی است.

پس مشیت عام هر ذات و فعل و صفت است. ولی فاعل مادام که از حد نفسش خارج نشود و با نور بصیرتش به مشیت

(۱) سوره زمر، آیه ۷: ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد.

(۲) سوره مائده، آیه ۵۴: دوستشان بدارد و دوستش بدارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۵

خدا نظر نکند، و خودش را فاعل فعلش ببیند. چنانکه این گفتارشان مشعر به آن است که گفتند ما اَشْرَكْنَا و نسبت اشراک را به خودشان دادند در این صورت بر او صحیح نیست که فعل را به مشیت نسبت داده و بر آن معلق نماید، و اگر این کار را بکند دروغگو و عمل او مذموم است، و به همین معنی نیز ذم کردن آنها در این گفتارشان که اگر خدا می‌خواست ما مشرک نمی‌شدیم، صحیح می‌شود.

که عدم اشراک یعنی اهتدا و هدایت را معلق بر مشیت کردند، با اینکه این تعلیق و وابستگی در قول خدا **فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** اثبات شده است.

و همچنین است مشیت خاص که سبب افعال تکلیفی صالح است. پس اگر مقصودشان آن مشیت خاص باشد جمع بین ذم آنها بر قولشان و اثبات قول آنها از طرف دیگر مانند همان جمع بندی است که در مشیت عام ذکر شد.

وقتی خداوند این گفتارشان را با عدم برهان و عدم علم آنها باطل ساخت، خواست علم تقلیدی آنها را نیز باطل سازد، بدین ترتیب که رؤسای را که از آنها تقلید کرده‌اند حاضر ساخته و آنها را ملزم به جهل و گمراهی نمود تا واضح گردد که تقلیدشان فاسد است، و اینکه تقلید وقتی صحیح می‌شود که از منصوب خدا تقلید شود، مانند انبیا و اوصیای آنها، و غیر آنها هر کس که می‌خواهد باشد از هوای نفس جدا نمی‌شود، و تقلید او پیروی هوس است. پس فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۶

قُلْ به آنها بگو: ای کسانی که از برهان عاجز و از علم قاصر و کوتاه هستید.

هَلُمُّ شُهَدَاءَكُمُ رؤسا و بزرگانان را که از آنها تقلید می‌کردید بیاورید.

الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَمٌ هذا آنهايي را که گواهی می‌دهند که خدا این محرّمات را حرام کرده است، تا اینکه جهل و پیروی آنها از هوای نفس برای شما ظاهر گردد.

فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر به این مطلب شهادت دادند.

فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآیاتنا تو با آنها شهادت مده و از هواهای نفسانی کسانی که آیات ما را تکذیب کردند،

پیروی مکن، گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر دلالت بر این است که شهادت آنها ناشی از پیروی از هوس است، چون آنان موصوف به تکذیب آیات خدا هستند، و تکذیب کنندگان آیات خدا جز صاحبان هواهای نفسانی نمی‌باشند.
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَكَسَانِي كَهَ بِهٖ اٰخِرَتِ اِيْمَانِ نِيَاوَرِنْد (وصف دیگری است که موجب پیروی از هوی است).
وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ غَيْرِ خِدا رَا بَا خِدا مِساوِی مِی کِنِنْد، و خِداوِنْد اَنها رَا بَه سَه وَصِف (پیروی هوای نفسانی) - اِيْمَانِ نِيَاوَرِنْد بَه اٰخِرَتِ، و شَرِيکِ قائلِ بُوَدِن بَرِ پُروردگارشان) تَوْصِيفِ کَرْدِ کَه هَر يِکِکِ از اَنها کافي است که شهادتشان ردّ شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۷

ترجمه و تفسیر آیات ۱۶۵ - ۱۵۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۱ تا ۱۶۵] ص: ۱۹۷

اشاره

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَلَوْ كَانُوا قُرْبَىٰ وَبَعِيدًا اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكًا فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵)

أَنَّ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لِعَافِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضَرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِعْبًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ (۱۶۰)

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بَعْضَ رِبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۸

ترجمه: ص: ۱۹۸

بیاید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را به راستی بیان کنم در مرتبه اول اینکه به هیچ وجه به خدا شرک نیاورید (نه در عقیده و نه در عمل) و دیگر اینکه در باره پدر و مادر احسان کنید، دیگر اینکه اولاد خودتان را از ترس فقر نکشید زیرا ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و دیگر به کارهای زشت چه آشکارا و چه نهان نزدیک نشوید و کسی را که خدا کشتنش حرام کرده است

نکشید- مگر به حقّ (به حکم حقّ و قصاص)- که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۱۹۹

خدا شما را سفارش کرده است، باشد که تعقل کنید و سعادت یابید.

و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به طریقی که آن نیکوتر باشد تا به حدّ رشد و کمال برسد و پیمانۀ و وزن را (در خرید و فروش) به راستی تمام بدهید. ما هیچ کس را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی کنیم و هرگاه سخنی گوئید به عدالت گرایید، هر چند که در باره خویشاوندان خودتان باشد و به عهد خدا وفا کنید (اوامر و نواهی خدا را مطیع باشید) این است سفارش خدا به شما، باشد که متذکر شوید (و پند گیرید).

و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و از راههای دیگر که موجب تفرقه و پریشانی و منحرف شدن از راه خداست متابعت نکنید این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید.

پس آنگاه به موسی برای تکمیل نفس هر نیکوکار کتاب کاملی (شامل تمام این وصایا) دادیم و به تفصیل حکم هر چیز را برای هدایت و رحمت بر خلق روشن ساختیم، تا مردم به لقای پروردگارشان ایمان آورند.

و این (قرآن) کتابی است که ما آنرا با برکت و خیر بسیار فرستادیم، از آن پیروی کنید و پرهیزکار شوید، باشد که مشمول رحمت خدا گردید.

قرآن را برای این فرستادیم که نگویید کتاب تورات و انجیل تنها بر دو طایفه (یهود و نصاری) پیش از ما فرستاده شده است، و ما از تعلیم و درس آن کتاب الهی غافل و بی بهره ماندیم.

یا گوئید اگر کتاب بر ما فرستاده می شد، ما بهتر از آنان به راه هدایت می رفتیم پس به شما هم از جانب پروردگارتان حجّت آشکار و هدایت و رحمت رسید. اکنون کیست ستمکارتر از آنکه آیات

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۰

خدا را تکذیب کند و از اطاعت حق روی گرداند؟ به زودی آنان را که از آیات ما روی گردانیده مخالفت کرده اند، به کیفر آنکه از آیات ما اعراض می کنند، به عذاب سخت مجازات کنیم.

آیا منکران جز آنکه فرشتگان قهر بر آنها درآیند و یا رضای الهی بر آنها رسد و همه هلاک شوند انتظاری دارند؟ یا برخی دلایل و آیات خدا (یعنی علانم مرگ یا قیامت یا ظهور سلطنت حقّه اسلام) آشکار شود روزی که بعضی آیات قهر و غضب خدای بر آنها رسد آن روز هیچ کس را که از آن پیش ایمان نیاورده یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشد، ایمان سودی نبخشد.

ای رسول ما کافران را بگو در انتظار نتیجه اعمال خود باشید و ما هم منتظر نتیجه اعمال خود می باشیم.

آنان که دین را پراکندند و در آن فرقه فرقه شدند، چشم از آنها ببوش که به کار تو نیابند.

از دست آنها نیز غمین مباش که مجازات کارشان با خداست که بعد از این به عقاب آنچه می کنند سخت آگاهشان می سازد،

هر کس که کار نیکو کند او را، ده برابر آن پاداش خواهد بود و هر کس که کار زشت کند جز به قدر آن کار زشت مجازات نشود و بر آنها اصلاً ستم نخواهد شد،

بگو ای پیامبر، محققاً مرا خدا به راه راست، به سوی دینی استوار، آئین پاک ابراهیم، که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان منزّه بود، هدایت کرده است.

تفسیر ص: ۲۰۰

قُلْ پس از عجز آنها از علم و اقامه برهان و ملزم ساختن آنها به فساد تقلید از رؤسایشان، به آنان بگو: ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص:

تَعَالَوْا به سوی من بیایید که من از طرف خدا منصوب شده‌ام تا، أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ من بر شما آنچه را خداوندتان بر شما حرام نموده است بر خوانم، تا اینکه از من با تقلید صحیح، تقلید کنید.
أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا چیزی را با او شریک قرار ندهید.

اعراب اجزای آیه، این است که «ما» در «ما حَرَّمَ» مصدریّه یا موصوفه یا موصوله یا استفهامیه است، و «علیکم» ظرف است متعلق به «حَرَّمَ» یا به «اتل» یا به هر دو یا ابتدا کلام است، و «أن» در «الا تشرکوا» (ان لا تشرکوا) مصدریّه، و «لا» نافیّه یا ناهیه است و «نهی» با عطف موافق‌تر از امر است که بعداً گفته خواهد شد.

«ان» یا به تقدیر لام است «لان» یا خبر مبتدای محذوف (مبتدای محذوف ممکن است «المحرّم» یعنی حرام شده باشد یا المقروء یعنی خوانده شده باشد) در صورت اولّ معنی عبارت این است که مشرک بودن حرام است. پس اگر «المحرّم» مبتدا باشد حرف «لا» زائد است «المحرّم ان تشرکوا» یا اینکه مفعول فعل محذوف قرار می‌گیرد که «لا» زائد نیست در آن صورت آن فعل محذوف «أعنی» می‌باشد، یعنی «أعنی أن لا تشرکوا» و ممکن است «علیکم» خبر مقدّم و «أَلَّا تُشْرِكُوا» مبتدا باشد یعنی بر شماست که شرک نوزید، یا اینکه «علیکم» اسم فعل و «أَلَّا تشرکوا» منصوب به آن باشد (زنهار که شریک نوزید) یا اینکه «أَلَّا تشرکوا» مفعول «اتل» باشد.

بنابراین که «ما» در «ما حَرَّمَ» مصدریّه باشد (یعنی بخوانم شریک نوزیدن را) یا اینکه «أَلَّا تشرکوا» بدل از «ما» باشد (یعنی آنچه می‌خوانم همان شرک نوزیدن است) و این بدل بودن به اعتبار حرمت اشراک است، و ممکن است که «لا» زائده یا لفظ «أن» تفسیریّه (یعنی آنچه می‌خوانم عبارت از شرک نوزیدن یا حرام بودن شرک است) و جمله تفسیر «اتل» یا «حَرَّمَ» باشد، و تفسیر واقع شدن آن برای «حَرَّمَ» به اعتبار اشراک است یا اینکه «أَلَّا تشرکوا» مفعول «وَصَاكُمُ اللّٰهُ» باشد (یعنی خدا به شما شرک نوزیدن را سفارش کرده است) و این موافق‌تر است به قول خدا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۲

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و به پدر و مادر نیکی کنید. بنابر وجوهی که گذشت تقدیر چنین می‌شود «أحسنوا بالوالدین» و برای اهمیّت دادن به والدین فعل را انداخته است تا موهم عطف بر جار مجرور شود و معنی آن چنین پنداشته شود که به جهت احسان به والدین به خدا شرک نیاورید. و مصدر آورد تا مشعر به این باشد که مقدّر «أحسنوا» را به جای «لا تسیئوا» آورد چون موافق با سابق و لا حقّ آن است.

این مطلب بر اهمیّت دادن به احسان به والدین دلالت می‌کند و اینکه ترک بدرفتاری به تنهایی کافی نیست بلکه احسان نیز لازم است، و والدین اعمّ از والدین صوری و روحانی است.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ فِرْزندانتان را از ترس فقر، با زنده به گور کردن و غیر آن نکشید.

نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ شما و آنها را ما روزی می‌دهیم، پس از فقر نترسید.

وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ و به کارهای زشت نزدیک نشوید. فواحش چیزی است که عقل آنرا قبیح و شرع آنرا ناپسند می‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۳

ما ظَهَرَ مِنْهَا مانند آنچه که شایع شده و بین شما سیره گشته است مانند نکاح زوجه پدر و عبادت بتان و غیر آنها از سنتهای پست و رذل که عقل به آنها رضایت نمی‌دهد و در شریعت الهی ثابت نشده است، و نهی از نزدیکی به امور ناپسند، این بیان قرآن مبالغه در نهی از عمل است.

وَمَا بَطَّنَ و آنچه پنهان می‌دارید مانند زنا و هر چیزی که شایع و سیره نباشد از زشتیهای عقلی و شرعی.

و ممکن است مقصود از قبیح، چیزی باشد که قبح آن ظاهر باشد مانند زنا و لواط نه اینکه ذات آن ظاهر باشد مانند نکاح زوجه پدر، و مقصود از «ما بطن» آن باشد که قبح آن در باطن است و ظاهر نیست، مانند نکاح زوجه پدر، یا اینکه مقصود از «ما ظهر» چیزی باشد که بر اعضاء ظاهر گردد، و مقصود از «ما بطن» چیزی باشد که در نفوس مخفی است مانند رذائل نفسانی و خطورات ذهنی بد، و خیالات فاسد، و عقاید کاذب.

و ممکن است که مقصود از فواحش فقط زنا باشد یا اعم از زنا و چیزی که از لحاظ زشتی در انظار، مثل زنا باشد مانند لواط، و این موافق تر به ترتیب معاصی است و بر کسی که در فقرات سه گانه تأمیل کند مخفی نیست، لذا در اخبار فواحش به زنا و مثل آن تفسیر شده است.

بدان که ظلم انسان و نافرمانی او، یا ظلم بر خودش

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۴

می باشد یا ظلم به غیرش، و ظلم به غیر یا سرایت به ذات غیر می کند یا به مال غیر و بزرگترین مرتبه ظلم به نفس زناست. و بزرگترین مرتبه ظلم به ذات غیر، از بین بردن روح اوست، و بزرگترین مرتبه ظلم به مال غیر، گرفتن مال یتیم، به ستمگری و تجاوز می باشد.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَكَرَ خَاصَّ است بعد از عام به جهت اهتمام به آن چنانکه هر چه قبل از فواحش ذکر شد ذکر خاص قبل از عام بود به همین جهت به آن اهتمام نموده است البتّه بنابر اینکه فواحش تعمیم داشته باشد. و اما اگر فواحش مخصوص به زنا و لواط باشد ذکر قتل اولاد مقدم بر همه می شود و اکتفا نکردن به ذکر قتل نفس، برای اهتمام به زنده به گور کردن اولاد و کشتن آنهاست و به جهت تشدید در حرمت آن است.

ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ یعنی قبح و سوء عاقبت آنرا اندیشه کنید و آنرا ترک نمائید.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

نزدیک مال یتیم نشوید مگر با یتیمی که آن نیت نیکوتر باشد، مانند حفظ مال و جان او و زیاد کردن و نمو دادن مالش. حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

«اشده» جمع «شد» است با فتح، مثل فلس و افلس، یا شدت مثل نعمت و انعم یا اینکه مفرد است، و بنابر اینکه جمع باشد مقصود از آن اشاره به قوت قوای بدنی و نفسانی اوست، و آن بلوغ شرعی است که در آن قوای بدنی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۵

نفسانی، به سبب کامل شدن، تمیز و درک از خیر و شرّ بدنی و نفسانی است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

مقصود از کیل و میزان همان معنی معروف آن دو است، و در بیان معنای میزان، مطالبی گفته شده است که امکان تعمیم آن را به ذهن می دهد و همچنین در سایر فقره های آیه، و تقيید به قسط یا برای تأکید است یا برای منع از اعطای زیادتر از مقدار استجاب، زیرا که آن هم مانند تبذیر ممنوع است. یا به موجب جهالت به پیمانانه و موزون است که موجب فساد معامله می شود به همین جهت فرمود:

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

که این جمله را به عنوان جمله معترضه آورد، زیرا که قسط حقیقی در ایفای حقّ این است که تمام حقّ آن بدون کم یا زیاد ادا شود، ولو به مقدار یک حبه، و آن امری است که در طاقت و وسع بشر نیست.

وَ إِذَا قُلْتُمْ

یعنی آنگاه که گفتید، وقتی که مردم شما را حاکم قرار دادند، در شهادتی، یا اصلاحی، یا پایبندی، یا ترحمی، یا سخطی، یا در معاشی یا معادی، یا در واجب یا در مباحی، یا با زبانتان یا با سایر اعضایتان، یا با قوای علمی یا عملی خود، چیزی گفتید.
فَاعْدِلُوا

پس به عدالت رفتار کنید، یعنی بین افراط و تفریط در اقوال و احوال و افعال، حدّ وسط را اختیار کنید، و ادا کردن مطلب به صورت شرط و با لفظ «اذا» و ماضی برای اشاره به این است که قول مأمور به نیست (آن گفتار جنبه دستور و ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۶)

فرمان ندارد) ولی انسان خالی از یک نوع قول نمی‌شود مخصوصاً بنابر تعمیم مذکور، و او مأمور است که در قول حدّ وسط را انتخاب کند.

وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

یعنی اگر چه طرف شما از خویشان شما باشد، از خویشاوندان جسمانی یا روحانی، در عالم کبیر و یا در عالم صغیر.
وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا

تقدیم معمول برای اهمّیت دادن به آن و شرافت آن و ابراز علت امر قبل از آمدن امر است، نه اینکه مقصود حصر باشد. بنابر اینکه وفای به سایر عهدها از شرایط عهد خدا باشد، حصر نیز مقصود است بدان که عهد و عقد و میثاق و بیعت با خدا در عرف اهل الله مقصود از آن بیعت عامّ نبوی یا بیعت خاصّ و لوی است که با اولی اسلام حاصل شود و با دوّمی ایمان، و آن بیعت را بیعت و مبايعت می‌نامند، زیرا کسی که این بیعت را قبول می‌کند، خودش و مالش را به قیمت و ثمنی که آن بهشت است می‌فروشد، چنانکه خدا فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ﴿۱﴾ و عهد و معاهده نیز نامیده می‌شود چون بايع و مشتری بر آنچه که به عهده آنها گذارده شده است قیام می‌کنند، و عقد نامیده می‌شود به سبب استحکام آن عقد و تقبل شروط از

(۱) سوره توبه، آیه ۱۱۱: خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۷

هر دو طرف و وثوق و اطمینان هر یک به دیگری به سبب آن عقد.

و چون در این مبايعه مشتری از جانب خدا منصوب بوده و از طرف او و کیل است نسبت این مبايعه به خدا صحیح می‌شود که خداوند فرموده:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ﴿۱﴾ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ﴿۲﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۳﴾ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ ﴿۴﴾ و غیر اینها از آیات و اخبار که دلالت بر نسبت این بیعت به خدا می‌کند.
ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

تذکر عبارت از التفات به معلوم و احساس آن بعد از غفلت از آن یا مطلق التفات به معلوم است، و آن از صفات عقل است. چنانکه غفلت از صفات نفس است، و لذا آنرا از «تعقلون» تأخیر انداخت، و آن را تکرار کرد تا اشاره به این کند که معاصی مراتب متعددی دارد و اینکه بعضی از آنها از آنها از عاقل صادر نمی‌شود و بعضی دیگر از متذکر صادر نمی‌شود اگر چه گاهی از عاقل غافل صادر شود، و بعضی از آنها از متقی صادر

(۱) سوره فتح، آیه ۱۰: ای رسول مؤمنانی که «در حدیثیه» با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کردند «همان دست تو» دست

خداست بالای دست آنها.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۱۰

(۳) سوره بقره، آیه ۴۰:

(۴) سوره بقره، آیه ۴۰: به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۸

نمی‌شود اگر چه از عاقل متذکر صادر شود.

و مقصود از تقوی در قول خدا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تقوای حقیقی است و آن بازگشت از راههای کج نفس و پیروی نکردن از ائمه جور است تا به طریق قلب و پیروی از امام حق متوجه شود.

و عاقل متذکر، مادام که به امام حق نرسد ممکن نیست که به طریق قبل بازگشت کند، لذا در آنجا به پیروی از راه راست اکتفا کرد.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ «أَنَّ» به فتح همزه و تشدید نون، یا تخفیف نون «ان» مخفف «ان» است، و بنابراین ما بعد آن عطف بر «أَلَّا تُشْرِكُوا» است، و اعتبار حرمت در صراط مستقیم به اعتبار ترک متابعت از شرک است، یا به تقدیر لام است که متعلق به «اتَّبِعُوهُ» باشد و به کسر همزه «ان» خوانده شده که عطف بر «تعالوا» باشد، و «صراط ربکم» و «صراط ربکم» خوانده شده است، و این اشاره است به آنچه که از قول خدا «أَلَّا تُشْرِكُوا» تا آخر آیه استفاده می‌شود، و آن انتخاب حدّ وسط بین افراط و تفریط در فعل و قول است، و آن صراط ولایت است، یا اینکه از همان اول اشاره به طریق ولایت است که نزد خدا معهود است.

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ أَصْلُ آيَةٍ «تَفَرَّقَ» است که «تاء» علامت فعل مضارع از آن حذف شده، و فعل منصوب به «ان» بعد از «فاء» است، و «باء» برای تعدیه است.

و معنی آن این است که راههای مختلف را پیروی نکنید

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۰۹

که شما را متفرق می‌کند، یعنی شما را پراکنده و اجتماعتان را از بین می‌برد و اتحاد شما در راه را زایل می‌کند.

و چون حدّ وسط بین افراط و تفریط حاصل نمی‌شود مگر با ولایت، بلکه حدّ وسط همان ولایت است و ولایت از شؤون ولی است بلکه همان ولی است، تفسیر صراط مستقیم به ولایت و به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چنانکه در اخبار وارد شده است، صحیح می‌باشد. و چون انحراف از حدّ وسط و میل به افراط و تفریط حاصل نمی‌شود مگر با پیروی از هوای نفس بلکه آن خود پیروی هوی است، و هوی در خور دشمنان اهل بیت است پس صحیح می‌شود که پیروی این راههای مختلف را به محبت دشمنان اهل بیت علیه السلام تفسیر کرد.

ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ این امر سفارشی است بر شما، باشد که از راههای مختلف بپرهیزید، زیرا تقوای حقیقی احتراز از راههای منحرف و ثبات بر راه مستقیم است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَآنگاه کتاب نبوت یا تورات را به موسی دادیم، که آن صورت نبوت است، و عطف به اعتبار معنی است، گویا که گفته است: این چیزی است که به محمد صلی الله علیه و آله دادیم، سپس به موسی کتاب دادیم، و عطف به «ثم» به اعتبار این دو خبر و دو اسم علم (موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله) یا به اعتبار تفاوت دو خبر در شرف به اعتبار موضوع آن دو است.

محمّل است این جمله عطف بر جمله ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ باشد ولی این عطف از فصاحت بعید است چون مناسبتی بین آن دو نیست،

و اما عطف بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۰

«وَصَاكُم» چنانکه بعضی گفته‌اند، خیلی بعیدتر است، چون رابط برای مبتدای معطوف علیه ظاهر نیست.

تَمَاماً یعنی بدون نقصی در کتاب، یا به جهت تمام و کامل شدن نعمت، و آن حال، یا مفعول مطلق یا تعلیل است.

عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که صاحب حسن و خوبی گشت، یا عملش را نیکو قرار داد، و به اعتبار یکی از این دو معنی یا آیه چنین تفسیر شده است: که خدا را چنان عبادت کن که گویا که او را می‌بینی، یا احسان به غیر نموده، بدی را از آنها منع کن.

بدان که حسن مطلق، منحصر در ولایت مطلقه است که صاحب آن بعد از محمّد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام است، و حسن و زیبایی غیر ولایت از ذوات و صفات و افعال به اعتبار اتصال آن حسن، به ولایت است، و تفاوت زیبایی در اشیاء به اعتبار تفاوت آنها در قرب و بعد از ولایت است.

پس طالب ولایت، فی نفسه نیکو و زیباست و افعالی که از ناحیه طلب او صادر می‌شود نیز نیکو و زیبا خواهد بود، و قبول کننده ولایت نیکوتر از طلب کننده آن است، و افعالی که از جهت قبول صادر می‌شود، نیکوتر از افعال طلب کننده است، و قبول کننده‌ای که صورت ولی را مشاهده می‌کند و به ملکوت او نظر می‌اندازد، بهتر و نیکوتر از قبول کننده غایب از مشاهده است.

و آن مشاهده چیزی است که نزد صوفیه فکر نامیده می‌شود و صورت شیخ را مجسم می‌کند، و نظر به صورت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۱

(تمثّل یافته) او بهتر و زیباتر از همه افعال اوست. و اوست که به حقیقت ولایت تحقّق پیدا کرده است و افعال او نیکوتر از افعالی است که قابلیت شهود را دارد ولی هنوز به مرتبه شهود نرسیده است.

و تَقْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ بدان که خدای تعالی کتاب موسی را در اینجا وصف نمود به اینکه کامل و فراگیر کلیه چیزهاست، و در سوره اعراف فرمود:

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ «۱» دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی در کتاب رسالتش هر چیزی را مشتمل بر هر چیز، و هر چیزی را مظهر تامّ و آینه کامل هر چیزی قرار داده است.

بعضی از صوفیه گفته‌اند: هر چیزی در هر چیزی است ولی هر کس نمی‌تواند هر چیزی را در هر چیزی ببیند، و از همین جهت خداوند فرمود:

(و کتبنا لموسى) یعنی برای غیر موسی این معنی نبوده است.

و چون بعد از نبی ما صلی الله علیه و آله و بعد از ابراهیم علیه السلام از جهت نظر به کثرت‌ها و به مراتب هر یک و مبادی و غایات هر یک، نظر موسی علیه السلام وسیع‌تر بود، خداوند کتابی را که بر موسی نازل شده است وصف نمود، به اینکه در آن از هر چیزی تفصیل

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۴۵: در الواح برای هر چیزی پندی نوشتیم و آن را در همه موارد گسترانیدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۲

است، و این بدان معنی است که خدای تعالی لوح سینه موسی را طوری قرار داده است که هر گاه در آن چیزی از اشیا متنفس شود بر آن نقش می‌بندد.

و جمیع مبادی آن چیز، تا مبدأ المبادی و جمیع غایات آن تا غایه الغایات و همچنین جمیع لوازم مبادی و غایات، در آن نقش می‌بندد.

و هر گاه جمیع مبادی و غایات و لوازم آنها در چیزی منقش گردد دیگر چیزی باقی نمی‌ماند جز اینکه در آن نقش بسته باشد، زیرا

که موجودات همگی متلازم و همه معلول‌های یک علت می‌باشند.

و هُدًى و رَحْمَةً و هدایت و رحمتی برای بنی اسرائیل است.

لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ تا به لقای (دیدار) پروردگارشان ایمان داشته باشند، اگر مقصود از ربّ آنان ربّ مطلق باشد پس مقصود از لقاء، ملاقات کردن جزا و حساب و حسابگرهای اوست، و اگر مقصود ربّ مضاف و نسبی باشد یعنی ربّ آنها در ولایت، پس مقصود از لقاء، لقای ملکوت آن ربّ است، و آن پائین‌ترین مرتبه لقا و معرفت به نورانیت است، و فوق آن لقای جبروت او با مراتبش می‌باشد.

یعنی ما به موسی برای دعوت ظاهری به سبب قبول آن دعوت، کتاب را دادیم تا مستعدّ و آماده قبول دعوت باطنی شوند، و با قبول آن دعوت مستعدّ و آماده باز شدن در قلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۳

باشند، و با فتح باب قلب صورت ولّی امر را با ملکوتش مشاهده کنند، و آن لقای پروردگارشان است که همان ولّی امرشان می‌باشد و به سبب این لقا، رستگاری و رسیدن به روح و راحت و امن و امان و سلامت از حوادث زمان و نجات از تنگی مکان حاصل می‌شود. و به همین لقا، اشاره کرده کسی که گفته است:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد ز میان بر فراشت رایت الله نور

و در اخبار «سکینه» به چیزی تفسیر شده است که دلالت بر ظهور ملکوت ولّی امر در قلب می‌کند، چون در اخبار وارد شده است: که آن سکینه نسیمی است که از بهشت می‌وزد و آن صورتی مانند صورت انسان دارد، زیرا که ملکوت از بهشت است، و داشتن صورتی مانند صورت انسان دلالت می‌کند بر اینکه آن سکینه از ذوات جوهری ملکوتی است برای اینکه آن از بهشت است، نه آنچه که از لفظ «ریح» فهمیده می‌شود.

و در عرف صوفیان ظهور ملکوت ولّی امر بر قلب انسان را سکینه می‌نامند چنانکه فکر و حضور نیز نامیده می‌شود.

و همین لقا، مقصود است آنجا که می‌گویند: سالک باید صورت مرشد را نصب العین خود قرار دهد، یعنی باید نفسش را با عبادات صاف کند تا در قلبش ولّی امرش ظاهر شود و به راستی با او همراهی حقیقی داشته باشد نه آنچه که از ظاهر لفظ توهم می‌شود که باید کوشش کند و صورت مخلوقی را تصوّر کند که این توهم به سوی خود او، برمی‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۴

و از ائمه علیهم السلام وارد شده است که هنگام تکبیره الاحرام رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به یاد آور، و یکی از ائمه علیهم السلام را نصب العین خود قرار بده.

بنابر این مقصود از ایمان در اینجا ایمان شهودی است نه ایمان به غیب.

و هذا کتابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ و این کتابی است که آنرا با خیر و برکت نازل کردیم یعنی خیر و نفع آن فراوان است، زیرا که برکت فزونی و نما در جانب خیر است، و آن کلمه‌ای است که همه آنچه را که در وصف کتاب موسی ذکر شد با یک چیز اضافی در بر می‌گیرد و آن تعمیم برکت نسبت به هر چیزی است که برکت در آن تصوّر می‌شود، آوردن لفظ أَنْزَلْنَاهُ نه (آئیناه) دلیل بر شرافت این کتاب است، گویا که کتاب موسی از سنخ این عالم بود پس خدا آن را به او داد و چون قرآن در مقامی بالاتر از این عالم قرار دارد خداوند آنرا به عالم پائین نازل فرمود و به محمّد صلّی الله علیه و آله داد.

فَمَا تَبِعُوهُ تا اینکه از پیروی کردن آن به ولّی امرتان برسید و از او پیروی کنید، چون حجّت خدا در ولّی امر شماست، و با پیروی کردن او رستگار می‌شوید که در قلب برای شما باز می‌شود، با باز شدن در قلب رحمت از جانب خدا نازل می‌شود، و پائین‌ترین مراتب حقیقت رحمت ملکوت ولّی امر است.

وَاتَّقُوا و از مخالفت آنچه که در آن کتاب است

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۵

بپرهیزید.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که به سبب لقای ملکوت ولی امرتان مورد رحمت قرار گیرید.

زیرا که دار شیاطین در حقیقت خشم خداست، و دنیا مظهر رحمت و خشم خدا هر دو می‌باشد، و ملکوت علیا و همچنین جبروت و مشیت در حقیقت رحمت ذاتی خداست.

و در اکتفا کردن به لفظ تُرْحَمُونَ در اینجا، و آوردن یَلْقَاءِ رَبِّكُمْ تَوْفُونًا در آنجا، دلالت بر شرافت این کتاب هست، چنانکه مخفی نیست.

أَنْ تَقُولُوا یعنی کتاب را نازل ساختیم تا مبدا بعد از این یا در قیامت بگویید، یا برای اینکه چنین نگوئید، یا مبدا این گفتار از شما بر سیل استمرار واقع شود.

بدان که مثل این عبارت در کتاب و سنت زیاد است و بر زبان عرف جاری است و مقصود از مثل آن عبارت این است که این گفتار از شما واقع شده و وقوع این گفتار سبب نازل کردن کتاب شده است، چون ما دوست نداشتیم این قول از شما واقع شود و خواستیم که بعدا چنین گفتاری از شما صادر نشود.

زیرا صدور این قول سبب کراهت و ناخوشایندی آن است، و ناخوشایندی این گفتار سبب انزال کتاب است و انزال کتاب باعث منع این گفتار است و لذا، تفسیر آن به این عبارت صحیح است:

«مبدا که بگویید» یا «برای اینکه نگوئید» ولی احتیاجی به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۶

تقدیر کراهت یا تقدیر «لا» نیست.

بنابراین، معنی آیه چنین می‌شود: ما کتاب را فرو فرستادیم چون شما زیاد حرف می‌زدید و با بهانه تراشی، در عمل و انجام عبادات کوتاهی می‌کردید و حسرت می‌خوردید بر اینکه سواد ندارید.

إِنَّمَا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا و می‌گفتید فقط بر دو طایفه پیش از ما (یهودیان و مسیحیان) کتاب فرستاده شده است آوردن ادات حصر (ما) برای شهرت دو کتاب (تورات و انجیل) و اهل آن دو، نزد آنان است، گویا که آنها اهل ملت و کتابی غیر از آن دو را نمی‌شناسند.

وَإِنْ كُنَّا «ان» مخفف از مثقله است (ان بوده که مخفف شده است).

عَنْ دِرَاسَتِهِمْ یعنی از خواندن و بیان دو کتاب لَغَافِلِينَ غافل بوده‌ایم.

أَوْ تَقُولُوا لَفْظُ أَوْ برای توزیع است، یعنی بعضی، آن را می‌گفتند و بعضی این را لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْنا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ می‌گفتند که اگر کتاب بر ما نازل می‌شد ما هدایت یافته‌تر از آنها بودیم، زیرا ذهن ما تیزتر و فهم ما دقیق‌تر است. و این رسم زنان نادان است که راضی نمی‌شوند که نقص را به خودشان نسبت دهند، و با بهانه‌های کاذب عذر می‌آورند، و به استعداد کمالات و قوای آن افتخار می‌کنند در وقتی که آن کمالات وجود نداشته باشد، بر کمالات از بین رفته به سبب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۷

آرزوها و تمنیات و وابسته بودن بر چیزهای گذشته حسرت می‌خورند.

فَقَدْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ جَوَابُ شَرْطِ مَقْدَرِ اسْت، یعنی اگر صداقت دارید، کتابی از جانب پروردگار شما به سوی شما آمد که آن حجت واضح بر هر چیزی از صدق نبی صلی الله علیه و آله و نبوت او و احکامی است که نشانهای هدایت می‌باشد.

و هُدًى وَ رَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ آيَاتِ خُدا اعم از تکوینی و تدوینی است، بزرگترین آن آیات علی علیه السلام است، زیرا که آیات تدوینی دلالت بر آیات تکوینی می‌کند، و تکذیب آیات تدوینی منجر به تکذیب آیات تکوینی می‌شود، و این جمله کنایه بر آنهایی است، که آیات خدا را بعد از واضح شدن آن تکذیب کردند و هیچ کس ستمکارتر از آنها نیست.

وَ صَيَّدَفَ عَنْهَا يَعْنِي اَزْ اَنْ آيَاتِ اعْرَاضِ كَرَدْنِدْ يَآ اَزْ اَنْ آيَاتِ مَنَعِ كَرَدْنِدْ، مَعْنِي دَوْمٌ بَهْتَرُ اسْتِ اَزْ جِهْتِ اَيْنَكِهْ جَمْلَهْ تَأْسِيسِيَهْ (آغازین) باشد یعنی گمراه شد و گمراه کرد و در نتیجه مردم را از راه خدا باز داشت.

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصِفُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُمْ انْتِظَارِي نَدَارَنْدْ جَزْ اَيْنَكِهْ مَلَائِكَهْ بِيَايَنْدْ وَ قَبْضِ رُوْحَشَانِ بَكَنْنِدْ يَآ دَرْ حَيْنِ مَرْگِ عَذَابَشَانِ نَمَايَنْدْ.

أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ يَآ پَرُورُشْ دَهَنْدِهْ وَايَاتِ تُو بِيَايِدْ وَ اَنْ اَعْلُوِيْتِ مَحْمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَجْههْ وَايَاتِ اَوْسْتِ، چنانکه علی علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۸

فرمود:

(یا حار همدان من یمت یرنی). «۱»

أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَآ بَعْضِي اَزْ آيَاتِ پَرُورْدْگَارِ تُو بِيَايِدْ، مَانَنْدْ شِيعِيَانِ اَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ اَنْهَا آيَاتِ خُدَايِ تَعَالَى هَسْتَنْدْ، وَ تَفْسِيرِ آيَاتِ دَرْ اَخْبَارِ بِهْ عَذَابِ دَرْ دَارِ دُنْيَا بَا اَيْنِ مَنَافَاتِ نَدَارْدْ كِهْ اَيْنِ آيَاتِ دَرْ وَقْتِ مَرْدَنْ وَ قَبْلِ اَزْ اَرْتِحَالِ اَزْ دُنْيَا بَاشْدْ وَ مَنَافَاتِي بَا تَفْسِيرِ بِهْ شِيعِيَانِ اَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدَارْدْ، زِيْرَا عَذَابِ، آيْتِ نَازِلَهْ اَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ وَ شِيعِيَانَشِ آيَاتِ اَعْلِيَهْ اُو مِي بَاشَنْدْ.

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَعْنِي دَرْ حَيْنِ مَرْگِ وَ دِيدَنْ اَنْ.

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا اَيْنِ شَدِيدْتَرِيْنِ آيَهْ اسْتِ كِهْ بَرِ اَهْلِ اِيْمَانِ نَازِلِ شُدِهْ اسْتِ اَخْصَاصًا بَرِ كَسِي كِهْ مَرَاقِبِ جِهْتِ اِيْمَانَشِ كِهْ ذَكَرْ وَ فِكْرِ اَوْسْتِ نَبَاشْدْ.

وَ آيَاتِ دَرِ اَيْنِ آيَهْ تَفْسِيرِ بِهْ اِئْمَهْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شُدِهْ اسْتِ، وَ بِهْ طُلُوعِ اَقْتَابِ اَزْ طَرْفِ مَغْرَبِ، وَ بِهْ خُرُوجِ دَجَالِ، وَ بِهْ ظُهْرِ قَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِهْ خُرُوجِ جَنْبَنْدِهْ زَمِيْنِ دَابَّةُ الْأَرْضِ نِيْزِ تَفْسِيرِ شُدِهْ اسْتِ وَ مَنَافَاتِ بَا اَنْچِهْ كِهْ مَا ذَكَرْ كَرْدِيْمْ نَدَارْدْ.

قُلْ اَنْتَظِرُوْا بَگُو مَنْتَظَرِ يَكِي اَزْ اَيْنِ سَهْ مَوْضُوعِ بَاشِيْدْ ۱- حَجَّتِ وَاضِحِ

(۱) ای حارث همدانی کسی که بمیرد مرا می‌بیند. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۱۹

۲- ظهور ولایت ۳- آیات که شیعیان علی علیه السلام هستند.

إِنَّا مُنْتَظِرُونَ كِهْ مَا هَمْ مَنْتَظَرِ اَنْ هَسْتِيْمْ، اَنْوَقْتِ مَا رَسْتِگَارِ مِي شُوِيْمْ، وَ بَرَايِ شَمَا وِيْلِ وَ مَصِيْبِتِ اسْتِ.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ بِهْ هَرِ سِيْرَهْ وَ سُنَّتِي دِيْنِ كَفْتَهْ مِي شُوْدْ: چنانکه گفته می‌شود مردم بر دین پادشاهان خود هستند، و بر سیره شرعی الهی نیز اطلاق می‌شود مانند:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ (امروزه دین شما را کامل کردم) و به جزا نيز دین گفته می‌شود مانند:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (صاحب روز جزا) و نيز بر اسلام و عبادت، و عادت، و طاعت، و خواری، و حساب، و قهر، و استعلا و ملك، و حكم، و تدبير، و توحيد، و جميع چیزهائی که خداوند به سبب آن عبادت می‌شود، و ملت، و خدمت، و احسان، و بر غیر اینها از معانی نیز دین اطلاق می‌شود.

تحقیق مطلب این است که حقیقت دین، راهی است از قلب به سوی خدا و سیر به سوی آن طریق یا بر آن طریق، و آن طریقت

در دل‌های خود گرفته باشند، و یا به سبب تمکن انقیاد و تسلیمی است که با بیعت عام در سینه‌های خود گرفته باشند، که همه اینها از شوون و مرتبه نازله تو می‌باشد.

یا اینکه مقصود این است که تو در شفاعت آنها کاری نمی‌توانی بکنی زیرا آنها به تو ایمان نیاورده‌اند که از شفاعت تو بهره‌مند گردند.

یا اینکه در سؤال و محاسبه و عذاب آنها کاری نتوانی کرد.

و یا تو با آنها تجانس و سنخیت نداری، و مرجع همه این معانی به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در قلوب آنها به یکی از وجوه ذکر شده جای ندارد.

و لفظ «منهم» خبر «لست» است یا حال است از «شیء» که بر آن مقدم شده است، و کلمه «من» بیانی یا ابتدائی یا تبعیضیه است.

إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ أَمْرٌ أَنْهَا فَقَطْ بِأَخْدَاسْتِ، چون به سبب انحرافشان از تو، دیگر تو ولی امر آنها نیستی، پس امرشان و حکمشان به خدا سپرده شده یا به او بر می‌گردد.

ثُمَّ يُبْتَلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ سپس خداوند به آنها خبر می‌دهد به آنچه که انجام داده‌اند در اینکه پراکنده شدند، پس آنها را بر حسب تفرقشان مجازات می‌کند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا لَفْظ «حَسَنَةٌ» وصف از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۳

حسن است و «تاء» در آن برای نقل از وصفیت به اسمیت است، که حسنه، اسم اشیای مخصوصی شده است که در شریعت حسن آنها وارد شده، یا در اصل برای تأنیث است به تقدیر «الخصلة الحسنه».

و حقیقت حسن عبارت از ولایت مطلقه است و آن علی علیه السلام است با علویتش و همه نبوت‌ها و احکام قالبی آنها و ولایت‌های جزئی و احکام قبلیش سایه‌های آن ولایت مطلق هستند، و قبول نبوت‌ها و ولایت‌ها نیز سایه آن ولایت مطلق است. و هر فعل یا قول یا اخلاق که از جهت ولایت پیدا شده باشد به سبب حسن ولایت مطلق، زیبا و نیکو می‌شود زیرا آنها نیز سایه ولایت مطلق هستند. چه، معنی سیئه با مقایسه با معنی حسنه دانسته می‌شود.

پس اصل سیئه پیروی از نفس است که از آن به ولایت دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و مخالفین آنها تعبیر می‌شود.

بدان که فطرت انسان در مسیر سیر به آخرت و دار نعیم و به دست آوردن درجات مراتبی دارد، پس اگر عملی که در این سیر به او کمک می‌کند، فراموش شود عمل دیگری مانند همین عمل، او را بر خلاف فطرتش در مسیر حرکت به دوزخ وادار می‌کند، در این صورت حرکت دادن عمل به جهت خلاف فطرت اگر دارای یک درجه از قوت در تحریک باشد به حرکت آوردن عملی که موافق فطرت است به مراتب زیادتر از به حرکت انداختن عمل مخالف فطرت می‌شود به تفاوت استعداد اشخاص حدّ اقل آن ده برابر و حدّ اکثرش بی نهایت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۴

و این نظیر تحریک سنگ است بعلت نیروی هم اندازه‌ای که از بالا به پایین یا از پائین به بالا پرتاب می‌شود.

سنگی که از بالا به پائین می‌آید در حرکت سریعتر از سنگی است که از پائین به بالا می‌رود.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُعْزَىٰ إِلَّآ مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ نیکوکاران و گناهکاران با نقص جزا یا چند برابر مجازات مورد ستم واقع نمی‌شوند.

قُلْ برای آخرین بار و از باب کنایه از پند و نصیحت آنان با رساترین وجه به آنها بگو:

إِنِّي هِدَانِي رَبِّي مَرَا پروردگرم هدایت کرده است، پس احتیاجی به شما ندارم، و متعرض شما نمی‌شوم، و شما را به حال و شأن

خودتان و می گذارم.

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه راست عبارت از راه قلب است، و آن ولایت تکوینی است، و به سبب ولایت تکلیفی که با بیعت خاص و لوی حاصل می شود راه قلب باز می شود، و ولایت تکلیفی و تکوینی ظهور ولایت مطلق و مرتبه نازل آن است، و ولایت مطلقه با علی علیه السلام و علویّت او متحد است، پس صحیح است که گاهی تفسیر صراط به ولایت و گاهی تفسیر به علی علیه السلام می شود.

دیناً قِیماً اندکی قبل از این تحقیق لفظ «دین» گذشت، و قِیَم دینی است که کجی در آن نباشد.

مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ اظهار نصیحت به آنهاست، که دین او دین

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۵

ابراهیم است و اختلافی در حق بودن آن ندارند.

حَنِيفًا حنیف به راه مستقیم و صحیح و نیز مایل شدن به اسلام که ثبات بر آن باشد، و نیز هر کس که حج کند یا بر دین ابراهیم علیه السلام باشد، اطلاق می شود.

و «حنیفا» حال است از مفعول «هدانی» یا صفت «دینا» یا حال از آن است و یا حال از ضمیر مستتر در «قیما» یا حال از «مَلَّةٌ اِبْرَاهِيمَ» و مذکر بودن آن به اعتبار معنی مَلَّت است که آن «دین» است، و ممکن است حال از ابراهیم باشد بنا بر قول ضعیف که جایز باشد حال از مضاف الیه بدون اینکه مضاف عامل قرار گیرد. یا اینکه مضاف در حکم سقوط باشد (یعنی مضاف از نظر ظاهر ساقط شده باشد).

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ عطف بر «حنیفا» است یا حال از ضمیر مستتر در آن است، یا حال بعد از حال است بنا بر اینکه «حنیفا» حال، از «ابراهیم» باشد و آن کنایه از آنهاست به اینکه با ابراهیم مخالفند چون مشرک هستند، پس آنها بر باطل می باشند زیرا که ابراهیم بالاتفاق بر حق بود.

قُلْ بعد از نفی شرک صوری از خودت و به جهت نفی شرک معنوی و تأکید نفی شرک صوری بگو: قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي تعمیم بعد از تخصیص است از جهت اهمیت دادن به خاص زیرا که نماز ستون دین و اصل هر عبادتی است.

وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي و اینکه افعال تکلیفی اختیاری و اوصاف تکوینی الهی من خالص از شائبه مداخلة نفس و شیطان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۶

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ تعمیم بعد از تخصیص است و تأکید چیزی است که التزاما فهمیده می شود، زیرا وقتی که در افعال و اوصاف شریکی برای خدا نباشد در وجودش شریک برای خدا نمی باشد، و وقتی که در وجودش شریک خدا نباشد در عالم شریکی برای خدا نمی بیند.

زیرا دیدن شریک در عالم مقتضی سنخیت بین بیننده و دیده شده است و آن عالمی است که شریک در آن است و سنخیت مقتضی این است که برای خدا در وجودش شریک باشد، و شریک در وجود خدا مقتضی شریک در صفات اوست.

وَبَدَلِكَ أَمْرُهُ كِنَايَةُ بِهَآئِهِ أَنَّهَا مَبْتَنِي بِرَأْمِي نِسْت.

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ زیرا هر کس که ذات و صفات و افعال و همگی مالش را برای خدا خالص گرداند، بر همه مقدم می شود و خاتم سلسله صعود گشته و از نزدیکترین کسانی به خدا می شود که به سوی او صعود کرده اند، و او اول کسی است که در عالم ذر به وحدانیت اقرار کرده، چنانکه در خبر وارد شده است، و نیز از جهت اینکه او، اول کسی است که به دین اسلام متصف شده است.

قُلْ در مقام انکار از اینکه غیر از خدا به عنوان پروردگار گرفته شود به عنوان بیان دلیل بر چنین انکاری به آنان بگو که غیر خدا

مربوب (تریت شده) است نه ربّ (تریت کننده، پروردگار) و این کنایه‌ای است بر کسانی که غیر خدا را پروردگار خود قرار داده‌اند.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ۗ أَيَا غَيْرَ اللَّهِ رَا پروردگار خود بگیریم و حال آنکه او پروردگار هر چیزی است و غیر خدا مربوب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۷

پس چگونه است حال شما وقتی که از ربّ منحرف می‌شوید و مربوب را ربّ قرار می‌دهید؟

وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا و این از جاهایی است که سلب ایجاب کلی در سلب کلی استعمال شده است، و مثل این استعمال در آیات و اخبار و استعمال عرب زیاد است، و مقصود این است که غیر خدا را پروردگار طلب کردن با توجه به اینکه آن مربوب است حتما وبال و گناه خواهد بود.

چون هیچ نفسی هیچ وبال و گناهی را کسب نمی‌کند مگر اینکه آن وبال به گردن خود او می‌باشد لذا برای من ممکن نیست بتوانم این وبال را به گردن دیگری بیندازم، یعنی وبال و گناهی که شما با پذیرش پروردگاری غیر از ربّ به دست آورید، وبال و گناهی بر خود شماست.

وَوَ مِمَّنْ نَبِئْتَ أَنَّ هُوَ رَبُّكَ غَيْرَ مَنْ وَبَالَ مَرَا بِرِ دُوشِ خُودِشِ حَمَلِ كُنْدِ، زِيْرَا كِه:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ هِيْجِ كَسِ بَارِ گِنَاهِ دِيْگَرِي رَا بِرِ دُوشِ نَمِي گِيْرِد.

این مجادله کردن به نحو احسن است به طوری که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۸

موجب تهییج و تحریک شرّ و لجاجت خصم نشود، چون غیر خدا را به عنوان ربّ طلبیدن به خودش، نسبت داده است و مفسد آن را ذکر کرده و کنایه از آنها قرار داده است.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ یعنی روز قیامت بازگشت شما به سوی پروردگارتان است، نسبت بازگشت را به آنها داده نه به خودش تا آنها را متوجه به این کنایه بنماید، به نحوی که ردّ آن برای آنان ممکن نباشد.

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و آن دینی است که با هواهایتان آن را متشکّلت و پراکنده کرده‌اید یا در باطل و حقّ بودن آن اختلاف کرده‌اید، و آن کنایه از اّمت است گویا که گفته است: ای اّمت محمّد متّبه و بیدار باشید، و بعد از محمّد صلیّ الله علیه و آله در دینی که با ولایت علی علیه السلام تمام و کامل گشته است، اختلاف نکنید.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ عَطْفِ اسْتِ بِرِ قَوْلِ خُودَا «هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» يَا حَالِ اسْتِ وَ مَعْمُولِ يَكِي از جمله‌های سابق و تعلیل دیگری است برای انکار غیر خدا به عنوان ربّ اختیار کردن، و بیان کیفیت ربوبیت خداست که این ربوبیت حدّ اعلای انعام آنها به طریق حصر است، یعنی اوست و نه غیر او پروردگاری که شما را خلیفه‌های زمین قرار داده است.

و مقصود این است که شما را جانشینان خود در زمین عالم کبیر قرار داده است بدین نحو که قوّه تمیز و تصرّف در آن را به شما داده است که هر طور بخواهید عمل کنید و تصرّف در

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۲۹

آن را برای شما مباح ساخته است.

و همچنین شما را جانشین در زمین عالم صغیر کرده است، بدین نحو که به شما قدرت داده و شما را در آنجا متمکّن ساخته است، و آنچه از لشکر و حشم که برای خود قرار داده، برای شما نیز قرار داده و آنها را همانطور که برای خودش مسخّر کرده مسخّر شما ساخته است.

و این نهایت انعام است که شما را بر مثال خودش خلق کرده است.

وَرَفَعَ بَعْضَ كُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ وَبَعْضِي رَا از لحاظ درجه و مرتبه بالاتر از بعضی دیگر قرار داده است تا شما را بیازماید. ای کسانی که درجه بلند دارید خداوند شما را آزمایش می‌کند «فی ما ایتیکم» در جاه و مال و قوا و قدرت که به شما عنایت فرموده است، تا در رفع احتیاج کسانی در مرتبه بلند نیستند و به شما احتیاج دارند بکشید.

تا معلوم شود که چگونه شما با نفسهای خودتان و با خدا معامله می‌کنید؟ چگونه شکر خدا را به جای می‌آورید، و نعمت را در وجه خودش صرف می‌کنید؟

و چگونه حقوق محتاجین را به آنها می‌رسانید؟

بنابر این خطاب برای کسانی است که مرتبه و درجه بلند دارند، و ممکن است خطاب برای آنان و غیر آنان، برای همه باشد، زیرا که محتاج با احتیاجش آزمایش می‌شود، همچنانکه صاحب مرتبه و درجه بلند به سبب احتیاجی که، محتاج به او

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۰

دارد، مورد آزمایش قرار می‌گیرد.

فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ استیناف از جانب خداست و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا خطاب عام است و جواب سؤال مقدر، گویا که گفته شده است:

خداوند از انجام آزمایش چه می‌خواهد؟ پس فرمود:

می‌خواهد بدکار و گناهکار را عقوبت نماید، و نیکوکار را مورد رحمت قرار دهد، زیرا که پروردگار تو سریع العقاب است، و تقدیم عقاب بر رحمت برای این است که سوره را از باب رحمت و لطف به آنان، با رحمت ختم نماید. از امام صادق علیه السلام است که سوره انعام یک مرتبه نازل شده است و هفتاد هزار ملک آن را بدرقه کرده‌اند، تا اینکه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد، پس آنرا تعظیم کردند و بزرگ شمردند. زیرا اسم خدا در آن سوره، در هفتاد محل آمده است و اگر مردم می‌دانستند که چه فضیلتی در خواندن این سوره هست آنرا ترک نمی‌کردند و همین مطلب در فضیلت آن کافی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۱

هو ۱۲۱

سوره الاعراف ص: ۲۳۱

اشاره

مکی است، روایت شده است که این سوره جز آنجا که خدا می‌فرماید: (وَسَلُّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...) تا (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ...) «آیه ۱۶۳» مکی است.

[سوره الاعراف (۷): آیه ۱] ص: ۲۳۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱)

تفسیر: ص: ۲۳۱

در اول بقره گذشت که انسان در حالت محو و بیهوشی که مقام برگشت از دنیا به آخرت است، حقایقی را می‌بیند و مشاهده می‌کند، و از آنچه که مشاهده می‌کند برای او تعبیر به حروف مقطعه می‌شود.

این حروف، بیانگر آن چیزی است که از حقایق می‌بیند و می‌فهمد، سپس بعد از افافه (بیداری و آگاهی) القای آن حقایق و تفهیم آنها به غیر ممکن نیست تا چه برسد به این که بخواهد با آن حروف مقطعه بفهماند و تعبیر کند.

و هر گاه آن حروف به غیر القا شود و بدین وسیله به آن حقایق اشاره گردد، تفسیر آن جز به چیزی که مناسب خودش باشد ممکن نیست مانند خوابها و تعبیرات آنها، زیرا مناسباتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۲

که برای غیر ذکر می‌شود مانند مناسبات حقایقی است که شخصی که خواب است در خواب می‌بیند.

زیرا که حال خلق نسبت به حقایق بدون تفاوت مانند حال شخص خواب نسبت به آن حقایق است، زیرا که خلق نسبت به حقایق، خواب هستند.

لذا اخبار در تفسیر آنها مختلف است و خلق در فهم آن و تعبیر آن متحیرند.

و در تفسیر آن حروف، وجوه متعدّد و متخالف و متناسب، در اخبار و تفاسیر ذکر شده است، و همه آن تفاسیر به همان معنی که ما ذکر کردیم بر می‌گردد.

و تعبیر از آن حقایق، به چیزی مناسب خودش می‌باشد.

و تفسیر آن حروف، بر حسب صورت آنها، از جهت خواص و اعداد و فوایدی که بر آنها مترتب است، و اشاره‌هایی که از آنها استنباط می‌شود، مانند قیام قیام کننده‌ای از فرزندان هاشم وقتی که مدّت حروف مقطعه اول هر سوره منقضی شود یا انقضای ملک بنی امیه وقتی که «المص» منقضی شود.

چنانکه در اخبار وارد شده است، منافاتی با آنچه که ما ذکر کردیم ندارد.

زیرا این معانی و اشارات از اعتبار حروف آن استنباط

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۳

می‌شود، و این مطلب با اعتبار حقایق آن منافات ندارد.

ترجمه و تفسیر آیات ۵-۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲ تا ۵] ص: ۲۳۳

اشاره

كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صِدْرِكَ حَرْجٌ مِنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (۳) وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

ترجمه: ص: ۲۳۳

ی رسول، کتابی بزرگ بر تو نازل شد پس تو دلتنگ و رنجه خاطر مباش تا مردم را به آیات عذابش بترسانی و مؤمنان را به بشارتش یاد آور شوی.

ای اهل ایمان از آنچه که خدا به سوی شما فرستاده است پیروی کنید و پیرو دستورهای غیر او نباشید و جز خدا را به دوستی نگیرید، اما اندک مردمی بدین پند که حق را اطاعت کنند متذکر می‌شوند.

و چه بسیار از اهالی شهرها، آنگاه که در آسایش شب یا به خواب راحت صبحگاه بودند بر هلاک آنها عذاب فرستادیم، پس هنگامی که عذاب ما به آنان رسید جز این دعوی نکردند که ما خود ستمکار و سزاوار عذاب بودیم.

تفسیر ص: ۲۳۳

کتاب فرق بین کتاب و کلام را (قبلا) دانستی، و این که عالم از وجهی کتاب خدا و از وجهی کلام خداست، و این که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۴

انسان مختصری از این کتاب است و قرآن به صورت حروف و اصوات ظهور آن کتاب و نزول آن کتاب در لباس نقوش و نوشته از باب ترحم بر بندگان است.

زیرا که انسان وقتی که به مقام تجسم تنزل نمود و در ادراکش احتیاج به مدرکات (حواس «۱») حیوانی پیدا کرد خداوند به او این نعمت را داد که بر او حقایق به صورت حروف و عبارات نازل شود و یا در صورت نقوش و کتابت با مدرکات نازله مناسبت پیدا کند، و چه خوب گفته است:

چون نهاد آن آب و گل بر سر کلاه گشت آن اسماء جانی رو سیاه

که نقاب حرف دم در خود کشید تا شود بر آب و گل معنی پدید

و این که رسالت و نبوت جز تحقق یافتن حقایق عالم نیست، پس آن دو نیز مراتب عالم هستند، و نیز دانستی که همه آن مراتب در حقیقت، ظهور ولایت است که آن فعل حق و تجلی فعلی اوست، و این که ولایت مبدأ و صورت و غایت کل است. پس اگر فواتح سوره‌ها عبارت از مراتب عالم صغیر یا کبیر، یا مراتب نبوت یا رسالت یا ولایت یا مراتب وجود نبی صلی الله علیه و آله (چنانکه وارد شده است) باشد، آن فواتح سوره‌ها اسماء نبی صلی الله علیه و آله است، یا این که مقصود از آن، قرآن یا سوره‌هایی می‌باشد که این حروف در اول آن قرار گرفته‌اند چنانکه در اول

(۱) مدرکات یا مدارک در عربی به معنی حواس به کار می‌رود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۵

بقره این مطلب تفصیل داده شد. بنابراین احتمالات لفظ (کتاب) خبر از (المص) یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف است، یا مبتدایی است موصوف که متضمن معنی شرط است، و خبر آن فلا یکن یا (لتنذر) است، و در آن وجوه دیگری نیز جاری می‌شود چنانکه سابقا گذشت.

أَنْزَلَ إِلَيْكَ كِتَابِي كَمَا أَنْزَلَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ رِجَالِهِ كِتَابَ الْإِسْلَامِ

صفت کتاب است، یا خبر بعد از خبر، یا استیناف است برای بیان غرضی از کتاب.

و چون مقصود، نهی از حرج به سبب نزول کتاب که اصل و حقیقت همه نعمتهاست لذا به دنباله آن خدای تعالی فرمود:

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِمَّنْ سَبَّحْتَهُمْ تَبْخِيحًا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوا بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الضَّالِّينَ

حرج و تنگی را ذکر نمود، زیرا اگر تأخیر می‌انداخت این توهم پیش می‌آمد که نفی حرج مترتب بر هدف و غایت است نه بر

نزول کتاب.

لِتُنذِرَ بِهِ تَا بَه وَسِيلَه كِتَابِ مَنحَرَفِينَ وَ كَافِرَانِ رَا بَه خَدَا يَا بَه وَلَا يَتِ يَا بَه أَنچَه كَه دَر كِتَابِ اسْتِ اِنذَارِ كُنِي. وَ ذِكْرِي تَا تَذَكْرٍ وَ پَنَدِي بَاشَد.

چون (ذکری) اسم (تذکیر) و جانشین فعل است، و عطف است بر (لتنذر) یا بر (تنذر)، یا این که خودش عطف بر (تنذر) است از باب اینکه آن به تأویل (انذار) است، یا این که عطف بر (کتاب) یا بر (انزل) است اگر به معنی وصف تأویل شود، یا این که خبر مبتدای محذوف است.

لِلْمُؤْمِنِينَ بِرَايِ اِيْمَانِ اَوْرِنْدِگَانِ بَه خَدَا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۳۶

با ایمان عامّ که عبارت از بیعت به دست توست و آن ایمان به توست، یا با ایمان خاصّ که آن بیعت ولوی و آن ایمان به ولایت است، سپس خطاب را به قوم محمد صلی الله علیه و آله برگردانید پس فرمود:

اَتَّبِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ اَز كِتَابِي پيروی كنيد كه آن صورت ولایت است كه متحد با علی علیه السلام است، به قرینه قول خدا:

وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ وَ اَز أَنچَه كه نازل نشده پیروی نکنید، و این معنی ظاهر لفظ است.

أَوْلِيَاءَ شَيَاطِينِ اِنْسِ رَا كه دَر باره آنها چیزی از پروردگار شما نازل نشده است دوست مگیرید.

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ افسوس كه متذکران به ذكر حقّ اندك هستند به جهت اندك بودن تذکرشان بر آنها تأسّف خورده است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا اَز قَبِيلِ عَطْفِ تَفْصِيلِ بَر اجمال است یا به تقدیر (اردنا اهلکناها) است یعنی اراده هلاک آن قریه را کردیم.

بَيَاتًا یعنی وقت غفلت و استراحت آنها.

أَوْ هُمْ قَائِلُونَ یعنی در روز و وقت خواب صبح، كه باز وقت استراحت است.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ پَس كَمَكِ خَوَاسْتِنِ وَ اسْتَعَاثَه اَنهَآ يَا اَدْعَايِ اَنهَآ دَر حِينِ نَزُولِ عَذَابِ، سَوْدِي نَدَارِد. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص:

۲۳۷

این سخن کلاً بر سبیل استهزا است، یعنی این که آنها قبل از عذاب ادّعا می کردند که خدایانشان شفاعت می کنند، و اینکه خدایان ضرر را از آنها دفع، و منفعت را به سوی آنان جلب می کنند، ولی وقتی عذاب آمد ادّعاي آنها عوض می شود، و در آن هنگام ادّعايي ندارند، مگر این که بگویند ما ستمکار و ظالم بودیم.

إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ یعنی سخنی جز اعتراف به ظلم نداشتند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰-۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶ تا ۱۰] ص: ۲۳۷

اشاره

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقْصُصَنَّ عَلَيْهِمْ بَعْلَمَ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) وَ اَلْوَزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹) وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۰

جذب کند یا عمل کننده را به سوی نبی یا خلیفه‌اش جذب نماید.

و سبکی این میزان به این است که از این مقدار که گفتیم منقطع شود و نبی یا خلیفه‌اش را به سوی عامل، جذب نکند. و چون هر یک از دو صفحه نفس عماله و علامه دو جهت سفلی و علوی دارد که جهت شیطانی و ملکی است، پس تعجیبی نیست که آن دو جهت در روز عرضه کردن به صورت دو کفه ظاهر شود و مثل آن در آخرت ظاهر گردد.

زیرا چنانکه گذشت، هر چیزی که در نفس و عالم صغیر وجود داشته باشد، مثل و مانند آن در آخرت ظاهر می‌شود، پس وجهی ندارد که بعضی‌ها ظهور دو کفه ترازو و وزن اعمال به سبب آن را انکار نمایند.

و همچنین میزان اعمال قلبی عبارت از اتصال به امام است با بیعت خاص ولوی به کیفیتی که مقرر شده است، و صدور اعمال از جهت آن اتصال، و سنگینی میزان به سبب اتصال آن اعمال است، و سبکی میزان به این است که اعمال به علت غفلت از اتصال در حین عمل به صورت انقطاع مطلق باشد، و با تفاوت اتصال، در شدت و ضعف اعمال نیز در سنگینی تفاوت پیدا می‌شود.

پس عمل کسی که به صورت بشری امام متصل است کمترین سنگینی را دارد و آن که با کوشش و سختی و با اراده به ملکوت امام متصل است سنگینی بیشتری دارد، و همچنین کسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۱

که بدون کوشش ارادی به ملکوت امام متصل شده است از او سنگین‌تر، و آنکه بر همه مراتب جبروت امام متصل است از همه سنگین‌تر است و کسی که به او متحقق شده باشد بطور مطلق سنگین است.

پس هر عملی موازین متعددی دارد، از قبیل بشریت نبی یا امام و قول و فعل و ملکوت و جبروت او، برای هر یک از آنها نیز مراتب متعددی است، و هر مرتبه‌ای میزان اعمالی است که به آن مرتبه متصل است.

این در صورتی است که مقصود از (الحق) در معنی وصفی لغوی آن یعنی ثابت محقق باشد و اما اگر مقصود معنی عرفی آن یعنی حق مضاف و ولایت مطلقه باشد، لذا با الف و لام معرفه شده است و اشاره به حق معهود می‌کند.

بنابر این معنی آن این است که وزن یعنی میزان در آن روز، ولایت است، زیرا ولایت دارای مراتب است چنانکه علی علیه السلام بر حسب بشریت و ملکوت و جبروت و حقیقتش دارای مراتبی است.

و همچنانکه برای عالم بر حسب ملکوت سفلی عالم و ملک، مراتبی است، و ملکوت علیا و جبروت آن با همه مراتبی که هر یک از آنها دارند، و هر مرتبه‌ای از آن مراتب، میزان آن چیزی است که مناسب و موافق آن مرتبه باشد خدای تعالی فرمود:

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس کسانی که میزان اعمال نیکشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۲

سنگین می‌باشد، (موازین) به صیغه جمع است (یعنی وزنها) که در باره وجه سبکی و سنگینی پیش از این بیان شد.

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنان رستگارانند، رستگاری با جذب به عالم بالا حاصل می‌گردد، برای آن که متصل به بالاست و آنکه منقطع است، به پایین جذب می‌شود که آن جحیم است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ آنان که در آن میزان سبک وزن باشند کسانی هستند که بر خود زیان رسانیده‌اند بدین گونه که قوه اتصال و استعداد را که خداوند به آنها عطا نموده و بضاعت آنها قرار داده است مهمل گذاشته‌اند.

بما كانوا باياتنا يظلمون یعنی به سبب ستم و ظلمی که به آیات ما روا داشته‌اند به خود زیان رسانیده‌اند، بدین نحو که به آیات قرآنی و نبوی و ولوی با مراتبی که دارند و نیز به آیات انفسی متصل نشدند، و ظلم به آن آیات عبارت از انکار آنها است چنانکه در خبر است.

ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ بِنَابِرٍ أَنِجْه پيش از اين گفته شد، يعنى پدر شما آدم عليه السّلام را با گردآورى خاکش بيافريدم كه آن به منزله نطفه است، و سپس آن خاك را در مدتّ چهل روز تصوير داديم، يا اين كه شما را با قرار دادن نطفه‌هايتان در ارحام آفريديم، و پس از گذشت مدتّ زمانى به صورت جسمانى از قبيل امتياز (مشخص شدن) چشم و بينى و دست و پا و زيبا و زشت و کوتاه و بلند و غير آن و به صورت روحانى از قبيل اخلاق خوب و بد و سعادت و شقاوت، صورت بخشيديم و به اين معنى در اخبار اشاره شده است. و اين معنى منافات با قول خداى تعالى ندارد كه مى‌فرمايد:

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ سِوَسِ بَه فرشتگان گفتيم

ترجمه بيان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۵

كه آدم را سجده كنيد، زيرا كه ذريه‌هاى آدم عليه السّلام بعد از نزول لطيفه آدمى به زمين بدن، و فرود آمدن آن لطيفه، بر صفائى نفسش، و فرود آمدن حوّا بر مروه نفس كه هر دو، دو جهت عليا و سفلاى نفس‌اند، مانند آدم ابو البشر ميشوند، و به ملائكه كه موكل بر آن ذريه (دودمان- فرزندان) هستند امر مى‌شود كه به آن لطيفه سجده كنند، پس همه سجده مى‌كنند و تسليم مى‌شوند جز ابليس يعنى (قوه واهمه).

زيرا قوه واهمه مادام كه شدت خودپسندى و تسلط و استعلاى خود را به وسيله رياضت‌هاى شرعى و عبادات قالبى و قلبى نشكند تسليم انسان و مطيع او نمى‌شود، و اين گفته پيامبر صلى الله عليه و آله: كه شيطان من به دست خودم تسليم شده است، اشاره به همين معنى است كه ما ذكر كرديم.

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نفرمود «لم يسجد» تا اشاره كند به اين كه: فطرت ابليس فطرت سركشى و استكبار بود بلكه اصلا از سنخ سجده كنندگان نبود، و سجده براى او امكان نداشت مگر اين كه فطرتش عوض مى‌شد، و لذا وارد شده است، كه ابليس اصلا از مأمورين به سجود نبود، و خودش را در بين مأمورين داخل كرده بود.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ چه چيز ترا منع كرد و به آن جا كشاند و وادار كرد كه سجده نكنى؟ يا اين كه لا زائده است و لفظ لا گاهى براى تاكيد زياد مى‌شود مخصوصا بعد از منع.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ كَفْتُ أَنْ يَكُونَ لِي بِرَأْسِهِ سَجْدَةٌ

ترجمه بيان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۶

وادار كرد اين بود كه من بهتر از آدم هستم، و مرا بر او افزونى بخشيدى از آن جهت كه ماده مرا برتر ساختى، زيرا خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ مرا از آتش خلق كردى و او را از گل، و آتش يك امر علوى شفاف سريع الاثر است، روشن كننده است، و هر چيزى را كه بر آن متصل شود به سرعت تبديل مى‌كند و گل خلاف آن است.

در خبر است: اوّل كسى كه قياس كرد ابليس بود «۱»، و در خبر ديگرى است: اوّل معصيتى كه انانيت در آن ظاهر شد از ابليس لعين بود. «۲»

و خداوند به عزّت خود قسم ياد كرده كه هر كس در دين او قياس كند او را با دشمنش ابليس در پايين‌ترين طبقه از آتش قرين سازد.

و در خبر ديگرى است كه: ابليس دروغ گفت، خدا او را جز از گل نيافريده است، خداى تعالى فرمود: جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا خداوند از درخت سبز براى شما آتش قرار داد، و ابليس را خداوند از آن آتش و از آن درخت آفريد. و اصل درخت از گل است. «۳»

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا يعنى از آسمان فرود آى.

فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا تُو را نرسد كه تكبر ورزى

(۱) تفسیر الصّافی ج ۲ ص ۱۸۳، تفسیر البرهان ج ۲ ص ۴- علل الشّرایع ج ۱ و ۳ ص ۸۶

(۲) الکافی ص ۵۸ ج ۲ (طبع دار الکتب الاسلامیه).

(۳) تفسیر الصّافی ج ۲ ص ۱۸۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۷

چون این محل رفیع و بلند برای کسی است که برای خدا متواضع باشد.

پس خارج شو که تو از ذلیل‌ها و فرومایگان هستی.

قال پس از آن که ابلیس فهمید که دیگر به آسمان بر نمی‌گردد و جای او اسفل السّافلین است گفت:

أَنْظُرُنِي بِه مِنْ مَهَلْتِ بَدَه إِلِي يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روز رستاخیز پس در عقوبت و میراندن من عجله نکن.

قال إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ خداوند به او مهلت داد تا بندگانش را آزمایش کند، و خوب را از بد جدا سازد.

قال فِيمَا أَعْوَيْنِي ابليس گمراهی را به خدا نسبت داده است، چنانکه عادت مستکبرین است که کار زشت را به خود نسبت

نمی‌دهند. و اغلب این گونه انسانها زنها هستند.

لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ مترصد اغوا و فریب آنها می‌نشینم، چنانکه راهزنان در کمین عبور کنندگان و قافله‌ها می‌نشینند تا

فرصتی بدست آورند.

صراط مستقیم عبارت از راه قلب است و آن ولایت تکوینی و تکلیفی است.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۰-۱۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷ تا ۱۹] ص: ۲۴۷

اشاره

ثُمَّ لَأَيِّبَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قال أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْجُورًا

لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) وَايَ آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۸

ترجمه: ص: ۲۴۸

آنگاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان (از تمام جهات) در می‌آیم و تو بیشتر آنها را شاکر نخواهی یافت.

خدا به ابلیس گفت: بیرون شو که رانده درگاه مایی، هر که (از فرزندان آدم) تو را پیروی کند جهنم را از تو و آنان به یقین پر

می‌گردانم،

و ای آدم تو با جفت خود در بهشت منزل گزینید و از هر چه بخواهید تناول کنید و لیکن نزدیک این درخت نروید که بر خویش

ستم خواهید کرد.

تفسیر ص: ۲۴۸

ثُمَّ لَمَّا تَبَيَّنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِيسَ از مقابل آنها به سراغشان خواهم رفت، از جهت تزیین خواسته‌ها و خسته کردن آنها از عمل به آخرت.

وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پشت سر آنها وارد می‌شوم تا خواسته‌های دنیوی را در برابرشان بیارایم. وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و از سمت راست آنها تا اعمال دینی آنان را جلوه دهم که از آن لذت ببرند و به عجب گرفتار آیند و ریا ورزند تا عمل خویش را فاسد کنند.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از سمت چپ آنها می‌آیم تا اعمال زشت آنها را زینت دهم تا کارهای بدشان را خوب بشمارند، و ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۴۹

به گناهان و لهو و بیهودگی‌هایشان مباحات و افتخار کنند.

امّا مقصود ابلیس از این کار این است که دشمنی با بندگان خدا را به تصویر بکشد، دشمنی با هر وسیله‌ای که وقوع آن بین دو دشمن متصور است، مثل غافلگیر کردن از هر جهت.

لذا (من فوقهم و من تحتهم) یعنی از بالا- و پایین بندگان را ذکر نکرد، چون در مورد دشمن صوری هم آمدن از این دو جهت متصور نیست.

و از سوی دیگر جهت بالا- جهت رحمت الهی است و نزول شیطان از آن جهت متصور نیست، و جهت پایین جهت مواد است از قبیل عنصریت و جمادیّت و نباتیت و حیوانیت.

یعنی مقام حیوان است، که از حدّ انسان خارج است، نه خواسته‌های حیوانی که پایین تر از مقام انسانیت و در عین حال متحد با آن است و انسان طبیعتاً خودش از مرتبه مادون خود که حیوانیت می‌باشد، به شدّت متنفر است.

و با وحشت تمام از آن می‌ترسد، که از آن جهت اغوا و فریب او ممکن نیست و آوردن حرف ابتدای (من) در دو مورد اول و حرف مجاوزت (تجاوز کردن و ایجاد معنی مخالف) (عن) در دو مورد اخیر برای به تصویر کشاندن آن دشمنی، به صورت دشمن صوری است.

زیرا دشمن که از جلو می‌آید از جهت جلو توجه به دشمن دارد و از آنجا به سوی دیگر تجاوز نمی‌کند.

و همچنین دشمن که از عقب بیاید از همان پشت سر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۰

طرف را غافلگیر می‌کند، ولی دشمن که از دو طرف راست و چپ بیاید، باید از راست و چپ بگذرد تا غافلگیر کند، یا صورت دشمن را منحرف کند و برگرداند به آن سمتی که غالباً از آن طرف آمده است.

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ و اکثر آنها را از شکر گزاران نخواهی یافت.

زیرا از نعمت بخشیدن (خدا) غفلت دارند و به خود نعمت خوشحالند، و نعمتی را که تو به آنها دادی در غیر وجه صحیح آن مصرف می‌کنند، زیرا من، وجه صحیح مصرف نعمت را بر آنها مشتبه می‌سازم.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا خَدا به شیطان گفت بیرون شو از آسمان.

مَذْمُومًا در حالی که مذمت شده.

مَذْهُورًا و رانده شده‌ای.

لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ و نیز هر که از تو پیروی کند ناستوده و رانده شده است، سپس قسم یاد کرد تا در مقابل قسم شیطان قرار گیرد و نیز تأکید مطلب باشد.

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ جهنم را از تو و پیروانت پر خواهیم کرد.

وَاِذَا اَدَمُ اسْكُنَ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ اِي اَدَمُ تُو و هَمَسَرْت دَر بَهْشْت مَسْكَن گَرِنِيْد تَفْسِيْر اِيْن اِيَه دَر سُورَه بَقْرَه گَزْدَشْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۱

ترجمه و تفسیر آیات ۲۳- ۲۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۰ تا ۲۳] ص: ۲۵۱

اشاره

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِيْنَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِيْنَ (۲۱) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا عَليْهِمَا مِنْ رَقِّ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْبَلَ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ (۲۳)

ترجمه: ص: ۲۵۱

آنگاه شیطان آدم و حوا هر دو را به وسوسه فریب داد تا زشتیهای پوشیده آنان پدیدار شود، و به دروغ گفت خدا شما را از این درخت نهی نکرد مگر برای اینکه مبادا دو فرشته شوید یا عمر جاودان یابید، و بر آن سوگند یاد کرد که من خیر خواه و ناصح شما هستم و شما را به خیر و صلاح دلالت می‌کنم، پس به دروغ و فریب راهنماییشان کرد تا چون از آن درخت تناول کردند زشتیهایشان (مانند عورت و دیگر زشتیهای پنهان) آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند، و خدا ندا کرد آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان سخت دشمن آشکار شماست، گفتند خدایا ما بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و رأفت نفرمایی سخت از زیانکاران خواهیم بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۲

تفسیر ص: ۲۵۲

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ فَعَلِ وَسُوسَه دَر اَصْل عِبَارَتِ از صَوْت خَفِيْ اسْت، سَبَسْ مَعْنَى الْقَايِ پَنَهَانِيْ غَلْبَه كَرْدَه و يَا بَر چيزِي كَه شَيْطَانِ دَر نَفُوسِ الْقَا مِي كَنْد، از قَبِيْلِ خَطُورَاتِ ذَهْنِيْ مَخْفِيْ نَاطِسَنْد يَا اَنْچَه كَه مَنجَرَّ بَه بَدِيْ وَ زَشْتِي مِي شُود، اِطْلَاق مِي گَرْدَد.

وَ اِگَر مَقْصُودِ ظَاهَرِ اَنْ چيزِي بَاشَد كَه دَر اِخْبَارِ اسْت كَه شَيْطَانِ بَيْنِ دُوفَكِّ مَارِ مَخْفِيْ شُد وَ بَا زَبَانِ ظَاهَرِيْ بَه اَدَمِ وَ حِوَا اِظْهَارِ پَنْد وَ نَصِيحْتِ كَرْد وَ اَنهَا نِيْزِ بَا گُوشِ ظَاهَرِ پَنْد او رَا شَنِدَنْد.

پَس بَايَدِ مَقْصُودِ اِيْنِ بَاشَد كَه اِظْهَارِ نَصِيحْتِ بَا صَوْتِ خَفِيْ صُورْتِ گَرَفْتَه اسْت تَا اِيْنِ كَه بَه اَنهَا اِظْهَارِ كَنْد كَه نَصِيحْتِ او فِقْطِ مَحْضِ تَرْحَمِ وَ دَلْسُوزِيْ وَ مَهْرَبَانِيْ اسْت تَا دَر فَرِيْبِ دَاْدَنْ رَسَا بَاشَد.

زِيْرَا كَه دَلْسُوزِيْ وَ مَهْرَبَانِيْ مَقْتَضِيْ اِخْفَايِ صَوْتِ اسْت نَه بَلَنْدِ كَرْدَنْ صَدَا وَ اَوْرَدَنْ (لَا م) بَرَايِ اِشَارَه بَه اِيْنِ كَه پَنْد وَ نَصِيحْتِ او نَافِعِ بَه حَالِ اَدَمِ وَ حِوَا بُوْدَه اسْت.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (بیان آن گذشت).

ترجمه و تفسیر آیات ۲۸-۲۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۴ تا ۲۷] ص: ۲۵۵

اشاره

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۲۴) قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ (۲۵) يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷)

ترجمه: ص: ۲۵۵

خدا گفت (از مقام و منزلت خویش) فرود آید که برخی از شما با برخی دیگر مخالف و دشمن خواهید بود، و زمین تا هنگامی معین (وقت مرگ و قیامت) جایگاه شماست،

خدا گفت در این زمین زندگانی کنید و در آن بمیرید و از آن هم بازبرانگیخته گردید، ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۶
ای فرزندان آدم با لباسی که ستر عورت شما کند و جامه‌های زیبا و نرم که برای شما فرستادم (اندام خود را بپوشانید) و بر شما باد لباس تقوی که این نیکوترین جامه شماست. این سخنان همه از آیات خداست که شاید خدا را یاد آرید،
ای فرزندان آدم مبادا که شیطان شما را فریب دهد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد جامه عزت تقوی را از تن آنها برکند و قبایح آنان را در نظرشان پدید آورد، همانا آن شیطان و یارانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید ما نوع شیطان را، دوستدار کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار داده‌ایم.

تفسیر ص: ۲۵۶

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ تفسیر آیه در سوره بقره گذشت.
قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ

تَحْيَوْنَ با حیات حیوانی یا با حیات انسانی، زندگی می‌کنید.

وَفِيهَا تَمُوتُونَ و با دو مرگ که در آن است می‌میرید (مرگ اختیاری و مرگ اضطراری).

وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین برانگیخته و خارج می‌شوید، زیرا که سعادت و شقاوت در دنیا در غلاف طبع حاصل میشود، و خروج انسان و انتقال او به بهشت یا جهنم جز از جهت ماده و قوه، که آن زمینی بودن و طبع است نیست، و از جهت صورت و فعلیت آن که آسمانی بودن آن از یک جهت است نمی‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۷

یا بَنِي آدَمَ و خطاب از خدای تعالی به فرزندان آدم علیه السلام تا به آنان اعتنا و توجهی شده و نعمت‌های آنها را بر شمرده باشد.
قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَآتِكُمْ وَرِيشًا یعنی برای شما چیزی آفریدیم که بدن‌تان را بپوشاند، و از گرما و سرما نگاه دارد، و

عورت‌های بشری شما را از انظار پوشیده دارد، و نیز برایتان وسائل زیبایی (ریش) آفریدیم.

از قبیل لباس فاخر، چون (ریش) چیزی است که به وسیله آن جمال و زیبایی حاصل می‌شود، و ریش «ا» پرنده جمال آن است، و هر دو وصف پوشاندن عورت و زیبایی گاهی در یک چیز جمع می‌شود، و لفظ (ریش) بر لوازم خانه و نیز بر چیزی که انسان به وسیله آن زندگی می‌کند اطلاق می‌شود، و بر توسعه و تمکن نیز اطلاق می‌شود، و نزول آن دو بر حسب نزول اسباب ماده آن دو است از قبیل بارانها و اثرها از تاثیرات کواکب و حرکات افلاک و نزول اسباب تحصیل صورت آن دو از تمیز و قوه تدبیر. به نظر می‌رسد مقصود از لباس چیزهایی باشد از قبیل افعال پسندیده و صفات زیبا که عورت‌های معنوی را می‌پوشاند چنانکه دنباله آیه چنین معنایی را تایید می‌کند که می‌فرماید:

وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ فِي صُورَتِ نَزُولِ آن

(۱) ریش بالکسر پر مرغ اریاش و ریش بالکسر جمع و جامه و لباس پاکیزه و ارزانی و مال و معاش (متنهی الارب فی لغة العرب ج ۲ ص ۴۹۰ چاپ کتابخانه سنایی تهران- ایران).

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۸

واضح است، و اضافه (لباس) به (تقوی) از قبیل اضافه خاص به عام است، یا اضافه مسبب به سبب، یا اضافه مشبه به، به مشبه است. زیرا که مفهوم تقوی اگر چه به عدم (جنبه نهی از انجام عمل را دارد) بر می‌گردد، ولی تقوی دارای یک حقیقت وجودی است که به سبب آن تزّه و پاکی، خصلت‌هایی حاصل می‌شود که به وسیله آن عورت‌های معنوی و نقایص نفسانی پوشیده می‌شود و تجملات و زیباییهای انسان حاصل می‌شود، در خبر است: اما لباس تقوی، پس آن عفاف است.

زیرا عورتی برای عقیف آشکار نمی‌شود اگر چه از لباس عاری باشد، و فاجر عورتش آشکار است اگر چه لباس پوشیده باشد. و واسطه قرار گرفتن اسم اشاره بین مبتداء و خبر به جهت اهمیت دادن به آن لباس، و تصویر امر معنوی به صورت مجسم و حاضر است، و (لباس التقوی) با نصب نیز خوانده شده تا عطف بر (لباسا) باشد.

ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی فرو فرستادن لباس با احتیاج شدید شما به آن یا بهتر بودن لباس تقوی به نحوی که بر شما مخفی نباشد، یا خود لباس تقوی، همه اینها از آیات علم و حکمت و قدرت خداست.

لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ شاید متذکر گردند. خطاب را از آنها برگرداند و به غیر (هم) التفات نمود تا عمومیت پیدا کند.

یعنی لباس تقوی برای رسیدن به آن هدف غایتی است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۵۹

(ذکر) می‌باشد یا هدف قرار دادن لباس به عنوان بیان آیات خداست.

یا بَنِي آدَمَ نَدَى دِیْگَرِی بَرای آنهاسْت بَعْد از ذِکْر نَعْمَت پوشانیدن عورت‌های آنها تا این که آنها را از چیزی که نَعْمَت را زایل می‌کند، نهی نماید.

لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ شَیْطَانُ شَیْطَانُ شما را فریب ندهد به این که درخت نفس و ثمره خواستهای نفس را زینت دهد و شما را به آن حریص و آزمند گرداند، و در نتیجه آن نَعْمَت را از شما زایل کند.

کلمه (یفتنن) از (فتن الی النساء به صیغه مجهول است یعنی حرص به آنها روی کرده است و اراده فجور و زنا نمایند.

کَمَا أَخْرَجَ أَبْوَابَکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ چنانکه به سبب ابتلای به درخت نفس، پدر و مادر شما را از بهشت خارج ساخت.

یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لیریهما سوآتهما إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ، مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ جامه عزت را از تن آن دو برکند و قبایح آنها را در نظرشان پدید آورد، شیطان و یارانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید.

زیرا که آنها از اهل ملکوت سفلی هستند، و بشر آنها را با چشم ملکی (این جهانی) نمی‌بیند، بلکه با بصیرت ملکوتی اش می‌بیند، این جمله دلیلی است برای بر حذر داشتن و یادآوری است و از نهی استفاده شده تا تأکیدی بر آن باشد و چون در اینجا این سؤال پیش می‌آید که برای هیچ کس رهایی از فریب شیطان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۰

ممکن نیست، چون شیطان دشمن و مخفی است، و راههای عداوتش نیز مخفی است، پس دیگر فایده‌ای برای نهی و تحذیر باقی نمی‌ماند.

خدای تعالی در جواب این سؤال فرمود که وجه خلاصی از شیطان، ایمان به آخرت و خروج از رسوم و عادت است، زیرا ما برای شیاطین تصرف و تسلطی بر کسی که این صفت را داشته باشد قرار ندادیم.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مَا شِيطَانٌ رَا سِرْرِي كَسَانِي قَرَار دَادِيم كِه اِيْمَان نِيَاورِنْد، چُون مَا شِيَاطِين وَ آنَان رَا بِه حَال خُود رِهَا كَرْدِيم، وَ بِيْن آنِهَا مَلَائِكَه مَحَافِظ قَرَار نَدَادِيم.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۸-۳۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۸ تا ۳۰] ص: ۲۶۰

اشاره

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

ترجمه: ص: ۲۶۰

آنها که چون کار زشتی کنند گویند: که ما پدران خود را بدین کار یافته‌ایم و خدا ما را بر آن کار امر کرد، بگو ای پیامبر:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۱

هرگز خدا امر به اعمال زشت نکند جز آنکه آنچه را شما از نادانی خود می‌کنید به خدا می‌بندید.

بگو ای رسول ما:

پروردگار من شما را به عدل و درستی امر کرده و نیز فرموده است: در هر عبادت روی به حضرت او آورید، و خدا را از سر اخلاص بخوانید که چنانکه شما را در اول آفرید دیگر بار به سویش باز آید،

گروهی به طاعت خدا رهنورد و گروهی به پیروی شیطان و در گمراهی ثابت ماندند، زیرا خدا را گذارده شیاطین را به دوستی اختیار کردند و گمان می‌کنند که راه درست را یافته‌اند.

تفسیر ص: ۲۶۱

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا یعنی هر گاه کار زشتی انجام دهند به زبان قال یا حال می‌گویند:

وَ جَعَلْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا یعنی اعتماد و اطمینان کردند بر آنچه که به آن عادت کرده‌اند و عاداتشان را به خدا نسبت داده‌اند، چنانکه آن

شان عموم مردم است.

وَ كَفْتَنَدَ اللَّهُ أَمْرَنَا بِهَا قُلُّ خُدا ما را به آن امر کرده است، در مقام ردّ آنها که عادت‌ها را به خدا نسبت می‌دهند به آنها بگو: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ مقصود از (فحشاء) آن نیست که عقل و شرع به سبب صورت آن را قبیح می‌دانند، بلکه مقصود هر چیزی است که از نفس صادر شود و در جهت هدف نفسانی باشد، اعمّ از این که صورت آن طوری باشد که شرع آن را تقریر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۲

کرده یا طوری باشد که شرع از آن نهی کرده است.

بنابراین نماز به قصد ریا، یا به قصد جاه یا مال یا حفظ مال یا عرض یا خون، فاحشه است.

أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ در خبر است که کسی نباید تصوّر کند، که خداوند به زنا و شرب خمر و چیزی از این امور حرام، امر کرده است، بلکه این در ائمه جور است که ادعا کردند که خدا امر کرده به قومی اقتدا بکنند که خدا آنها را امر به اقتدا نکرده است، و این معنی تفسیری را که ما برای فحشا کردیم تأیید می‌کند، و همچنین این قسمت قول خدای تعالی:

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ بگو که پروردگارم مرا به قسط امر می‌کند که عبارت قبل آن را تایید می‌کند.

زیرا که قسط وسط قرار گرفتن نفس است در افعال و اقوال و احوال و اخلاق و عقاید، بین تفریط از غرض‌های عقلی و افراط در آن، به نحوی که به چیزهای نهی شده، مانند اغراض دنیوی بکشاند.

وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ و این تأیید میکند آنچه را که در خبر در مورد تفسیر فحشاء آمده بود، و اقامه وجه، بر گردانیدن آن از انحراف است به سوی قبله‌ای که شایسته است به آن توجه کند، و قبله‌ای که بدن به سوی آن توجه می‌کند (کعبه) شریف‌ترین نقطه روی زمین است، و قبله وجه نفس، قلب است، و قبله وجه قلب روح است، و قبله روح ولایت مطلقه است و قبله همه، عبارت از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۳

خلیفه الله است.

و مسجد نیز اعمّ از مسجدهای گلی و مسجدهای روحانی است از قبیل قلب، و روح، و ولایت مطلقه، و ایام متبرّکه و ساعات شریف از هر روز و مسجدهای بشری که آنان جانشینان خدا در زمین و بیوت او برای خلق خدا هستند، و اصل همه (خلیفه الله الاعظم) خلیفه اعظم خدا یعنی علی علیه السلام است.

و آوردن لفظ (وجه) به صورت جمع کثرت (جمع الکثرت) مضاف که مفید استغراق (شامل همه مراتب وجوه) است و آوردن کلمه (کلّ) در جانب مسجد برای اشاره به تعمیم وجه و مسجد است. و مسجد در اینجا در خبر به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.

وَ ادْعُوهُ یعنی بخوانید پروردگارم را یا بخوانید مسجد را، و آن عطف بر (اقیموا) می‌باشد چنانکه (اقیموا) عطف بر (امر ربّی) است تا مقول (قل) باشد، یا عطف بر (امر) است به تقدیر (قال) تا مقول قول خدای تعالی باشد، و معنی آن این است: بخوانید پروردگار مرا یا مسجد را بدین ترتیب که خانه‌های دل‌هایتان را از چیزی که مانع دخول او به بیت و تسلط او به آن است تصفیه کنید، سپس با زبان قال و حال و استعدادتان دخول او را استدعا کنید، زیرا که قلب مؤمن عرش رحمان و بیت خداست که اجازه داده شده تا به مرتبه بلند و رفیع برسد چنانکه مولوی می‌گوید:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۴

هر که خواهد هم نشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیاء و چنانکه گفته شده:

مسجدی کو اندرون اولیاست سجده گاه جمله است، آنجا خداست

لذا داخل آن نمیشود مگر بعد از تصفیه آن از چیزهایی که مناسب و لایق خدای تعالی نیست، و در سوره بقره در آیه (و من اظلم ممن منع مساجد الله... تا آخر) در تحقیق (مسجد) گذشت.

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی طریق خواندن خدا را از غرض‌ها و هواها خالص گردانیده و از اراده و اختیارات خودتان چیزی به آن داخل نکنید، همانند میت که بین دو دست غسل قرار می‌گیرد، که در این صورت امتثال امری را می‌کنید که می‌گوید: (بمیرید قبل از اینکه میرانده شوید) زیرا که خداوند کَمَا بَدَأَكُمْ همانطور که شما را آفریده است، بدون اراده و اختیار و غرض و هوی از جانب شما.

تَعُدُّونَ به سوی خدا بازگشت می‌کنید، پس هر کس که بخواهد به سوی خدا بازگشت کند، از جمیع چیزهای منسوب به خودش بایستی خارج شود.

و گر نه ملائکه غلاظ و شداد (فرشتگان خشن و سختگیر) او را بازگشت می‌دهند، مانند بازگشت دادن بنده جنایتکار فراری به سوی صاحب و مولایش جهت بازخواست.

یا این که معنی آیه این است که خدا را بخوانید در حالی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۵

منتظر ورود بر او هستید، و طاعت و عبادت را برای او خالص گردانید.

زیرا همانطور که شما را آفریده است به سوی او بر می‌گردید و خداوند جزای طاعات شما را خواهد داد.

به هر تقدیر قول خدای تعالی: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُدُّونَ در مقام آوردن علت و دلیل است.

فَرِيقًا هَدَى جمله حالیه است یا مستأنف جهت بیان حال بندگان در هنگام بازگشت چنانکه در خبر است. یا به صورت مطلق حال بندگان را بیان می‌کند از باب ترغیب و تحذیر است که می‌فرماید در حالی که خداوند مردمی را هدایت می‌کند.

وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لِيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ و مراد از شیاطین، شیاطین جن است در زینت بخشیدن آرزوها و خواسته‌ها، و شیاطین انس است در تزئین باطل آنها به صورت حق از قبیل پیشوایان ستم پیشه و پیروان آنها.

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهم مُهْتَدُونَ آنها گمان می‌کنند که در پیروی از عادات و آرزوها و استنباط احکام خدا از طریق آرای خویش و استبداد به آنهایی که از قیاس‌ها و استحسانات استنباط شده است، به راه راست و هدایت هستند.

و آنها که در گرفتن احکام خدا از کسانی که به اخذ و پیروی از آنها مأمور نیستند و داوری بردن به کسانی که خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۶

امر به کفر به آنها کرده است، و در عمل کردن به چیزی از کسی که امر شده از او بگیرند.

یعنی از کسی که خدا و رسولش به اطاعت از او تصریح کرده‌اند ننگرفته‌اند و می‌پندارند بر هدایتند (در حالی که چنین نیست) خلاصه هر کس آیین خود را از کسی که از جانب خدا و رسول و اوصیایش که بطور خصوص یا عموم در مورد او تصریح نشده باشد گرفته باشد و از شخصی که در حق او تصریح شده باشد ننگرفته باشد قول و فعل و حال او همه ضلالت و گمراهی است اعم از این که مستبد به رأی خود باشد، یا از کسی دیگر گرفته باشد که در حق او تصریح نشده است، خواه آن غیر از کسانی باشد که مستبد به رأی و از ائمه جور است یا از کسانی است که تقلید علما و پدران را به خود بسته است.

و اعم از این که آنچه که گرفته است موافق صورت احکام خدا باشد یا نباشد سپس بعد از تنبیه بر وجوب توجه صورتها در هر مسجد به سوی قبله و خالص گردانیدن دین برای خدا خطاب را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سوی خلق برگردانید.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۲-۳۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۱ تا ۳۲] ص: ۲۶۶

اشاره

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۷

ترجمه: ص: ۲۶۷

ای بنی آدم زینتهای خود را در مقام عبادت با خود بگیرید، و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد.

بگو: ای بنی اسرائیل چه کسی زینتهای خدا را برای بندگان خود آفریده حرام کرده است و از صرف روزی حلال و پاکیزه منع کرده است بگو: این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است، و خالص اینها (قدرت کامل و بدون الم) و نیکوتر از اینها در آخرت برای آنان خواهد بود. ما آیات خود را برای اهل دانش چنین روشن بیان می‌کنیم.

تفسیر ص: ۲۶۷

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ای بنی آدم از آن چیزی که زیبایی و جمال شما به آن است، از قبیل پاکیزگی بدن از پلیدیها و آلودگی‌ها، و لباس‌های زیبا و پاکیزه، زیبا کردن مویهای سر و ریش با شانه کردن، و غیر اینها از چیزهایی که زینت می‌دهد از روغن‌ها و خضاب، و از قبیل کارهای پسندیده، و اقوال فصیح که روشن کننده امور آخرت، از قبیل محبت خویشاوندان و عقاید صحیح، و نیز احوال و اخلاق زیبا و مکاشفات صحیح و مشاهدات قلبی و معاینات روحی (هر چه از این قبیل) باشد با خود بگیرید. عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ و بیان مسجد و وجه دخول لفظ عموم بر آن و این که اصل همه اینها عبارت از خلیفه خدا در زمین است گذشت. و زینت و مسجد در این آیه و غیر آن به آنچه که ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۸

ذکر کردیم تفسیر شده است، و هر کس بخواهد بر آنچه که از معصومین وارد شده است بیشتر اطلاع پیدا کند، به کافی و صافی و غیر آن دو رجوع کند.

وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا بخورید و بیاشامید زیرا که زینت و خوردن و آشامیدن برای شما مباح است و با اقامه وجوه «۱» در مساجد منافاتی ندارد. بلکه شما را برای این کار تقویت می‌بخشد، تعمیم خوردن و آشامیدن (مانند تعمیم زینت) واضح است.

وَ لکن لا تُسْرِفُوا اسراف نکنید، به طوری که آن چنان در زینت کردن افراط کنید، که از توجه به حق و امانید، زیرا که نفوس شما مشغول به تحصیل زینت و قیمت آن و حفظ آن از کثیف و آلوده شدن می‌شود، و همچنین در خوردن و نوشیدن و در پاکیزه کردن خوراکیها و نوشیدنیها افراط نکنید زیرا خوردن و آشامیدن بیش از اندازه اشتها، موجب زیان در کالبد و روان و کسالت و اشتغال شماست.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُشْرِفِينَ خداوند اسراف کاران را در هر چیزی که باشد دوست ندارد. زیرا که اسراف در همه افعال و اقوال و احوال جریان دارد، چنانکه در خبر وارد شده است: در جواب کسی که پرسیده است آیا در وضو اسراف هست یا نه؟ امام فرمود: بلی، در وضو اسراف هست اگر چه بر سر نهر بوده

(۱) اشاره به آیه ۲۹ همین سوره (اعراف) که می‌فرماید: به سوی هر مسجدی روی آورید در حالی که با اخلاص دعا می‌کنید و او را می‌خوانید و دین را برای او می‌دانید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۶۹

باشی، چون استعمال قوا و اعضا در هر کاری زیادتر از مقدار تحصیل حقیقت آن فعل و زیادتر از تحصیل کمالات آن اعم از این که فعل واجب باشد یا مستحب یا مباح، اسراف محسوب می‌شود و این معنی بر حسب تنزیل است. اما بر حسب تأویل و باطن، اسراف در خوردن و آشامیدن و پوشیدن به این است که در مورد هر یک از آنها نفس بر عقل غلبه کرده و از امر و نهی غفلت کند، که آن اسراف در تحصیل کردن مشتتهای و خواستههای نفس است تا جایی که بر عقل و امر الهی غالب شود.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ گویا که ترک زینت و ترک مأكول و مشروب پاکیزه را از لوازم عبادت و طلب آخرت می‌شمردند، پس آنها را اولاً- امر به تزئین و اکل و شرب نمود، و ثانیاً از باب تأکید تحریم آن را انکار نمود. و توصیف زینت به اخراج برای بندگانش جهت اشاره به این است که زینت اولاً و بالذات برای کسی است که عبد خدا باشد و برای غیر او به تبعیت حاصل می‌شود، نه این که برای بندگان به خاطر عبادتشان حرام باشد.

وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ رزق اعم است از رزق بدنی، نباتی، حیوانی، انسانی و روحانی از روزی‌های روانها و دلها و جانها. قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَدَانِ که دنیا و آخرت ذاتاً برای خلیفه خدا خلق شده است، و این یکی از معانی و وجوه قول خدای تعالی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۰

(لو لاک لما خلقت الافلاک) (اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم).

پس هر کسی به آن خلیفه متصل شود (به سبب اتصال تقلیدی که آن قبول دعوت ظاهری و قبول چیزی است که به سبب بیعت عام، بر آن پیمان بسته، و با معاهده اسلامی دستش را به دست خلیفه داده و با او بیعت کرده است، یا این که با معاهده ایمانی متصل به خلیفه شده است).

ایمان که صورت نازله خلیفه است، در پایین‌ترین مراتب قلب که همان سینه است داخل می‌گردد و سپس صورت دیگری که دارای ملکوتیت است در مرتبه دیگری از قلبش که از مرتبه قبلی بالاتر است داخل می‌شود، و همینطور ادامه دارد تا آنجا که با حقیقت خلیفه متحقق می‌شود، در اینجا است که دنیا و آخرت به مقدار اتصالش به او تعلق می‌یابد و از خلیفه بر حسب درجه اتصالش ارث می‌برد، و هر کس که هیچ یک از این اتصالات را نداشته باشد دنیا و آخرت بر او حرام می‌شود، و هر گاه غلبه بر دنیا بکند و چیزی از آن را مالک شود آن چیز در دست او غصبی خواهد بود.

و لذا خداوند فرمود:

هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (آن برای آنانی است که در زندگی دنیوی ایمان آورده‌اند) و آنرا مقید به رها شدن از دست غیر نکرد، یعنی خواه غیر مؤمنین بر دنیا غلبه بکنند یا نه، و چون در آخرت غلبه غیر امکان ندارد خدای تعالی فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۱

خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز خاص آنها باشد. خَالِصَةً با رفع و با نصب خوانده شده، و اعراب آیه چنین است که هِيَ

مبتداست و لِلَّذِينَ آمَنُوا خَيْرٌ آن است، یا این که لِلَّذِينَ آمَنُوا حال است، و فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَيْرٌ است، یا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَيْرٌ بعد از خیر است، یا حال است از فاعل آمَنُوا یا از مستتر در ظرف، یا ظرف لغو «۱» است متعلق به امنوا یا به للذین آمنوا یا به عاملی از افعال خاص تام که حال است، یا خبر بعد از خبر، یا خبر مبتدای محذوف است مانند: (مغضوب عليها في الحياة الدنيا) و لفظ خَالِصَةً بنا بر قرائت رفع، خبر هِيَ است خَالِصَةً، مبتدا یا خبر بعد از خبر خَالِصَةً خبری بعد از خبر فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا است، یا خبر مبتدای محذوف، و بنابر قرائت نصب خَالِصَةً حال است از یکی از عوامل سابق.

نقل است که امام صادق علیه السلام «۲» بعد از آنکه نهرهای زمین را ذکر کرد فرمود: هر چه را که سیراب کند و هر چه که سیراب شود آن مال ماست و هر چه که برای ماست برای شیعیان ما می‌باشد، و برای دشمنان ما چیزی از آن نیست مگر این که غضب شده باشد.

(۱) ظرف لغو، جار و مجروری است که متعلق به فعل خاص باشد که قبل از آن آمده است. مانند (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) که متعلق به (آمَنُوا) می‌باشد.

امّا اگر قبل از جار و مجرور نباشد آن جار و مجرور را ظرف مستقر گویند که عامل آن از افعال عموم (افعال ناقصه مانند (کان) می‌باشد که حذف شده است، مانند عَلِيٌّ فِي الْبَيْتِ که (فِي الْبَيْتِ) ظرف مستقر و متعلق به عامل محذوف (کان) می‌باشد.

(۲) تفسیر صافی ج ۲ ص ۱۸۳. تفسیر البرهان ج ۲ ص ۴. برهان الشرایع ج ۱ و ۳ ص ۱۸۶. الکافی ج ۲۰ ص ۵۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۲

و این که وَلِيٌّ و دوستدار ما وسیع‌تر از بین این و آن است.

یعنی بین آسمان و زمین، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنچه که در دنیا در دست دیگران غضب است در روز قیامت خالص و بدون غضب متعلق به صاحب اصلی آنان است.

و در قول خدای تعالی: أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ بعد از قول خدا: الْيَوْمَ يَنسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ و بعد از قول خدای تعالی: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اشاره به این معنی است.

كَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ این گونه آیات تکوینی را از قبیل استحقاق هر چیزی به آنچه که حق و لایق آن است و دادن حق هر صاحب حقی را به سبب آیات تدوینی تفصیل و گسترش می‌دهیم.

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کسانی که در سلوک به آخرت به شدت گام بر می‌دارند، و در علمشان فزونی می‌بخشند، زیرا که علم عبارت از چیزی است که ازدیاد داشته باشد و متعلق به آخرت باشد، و هر ادراکی که متعلق به آخرت نباشد، یا متعلق به آخرت باشد و لکن اشتداد نداشته باشد به واسطه اغراض دنیوی متوقف بوده، یا رو به پایین باشد نزد اهل الله علم نامیده نمی‌شود، بلکه آن جهل است، و اگر اسم علم بر آن اطلاق شود از باب همانندی و همراهی با مخاطبان آنان است.

پس کم اتفاق می‌افتد که از چیزی که مشعر به ذم آن باشد منفک گردد یا اسم علم از آن نفی نشود و لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۳

مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

«۱» يَعْلَمُونَ ظاهراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ «۲» ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ «۳» و تنها مردم نمایان آنها را عالم نامیده‌اند در حالی که آنها جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و فقط حدس و تخمین می‌زنند.

و از همین جاست که ائمه علیه السلام شیعیان‌شان را که با بیعت خاص ولوی با آنها بیعت کرده و ایمان در قلوبشان داخل شده است

علما و عرفا نامیده‌اند، که به طریق حصر فرموده‌اند:

شیعیان ما علما هستند، و شیعیان ما عرفا هستند.

پس هر کسی که سالک به آخرت و سیر کننده به سوی خدا به وسیله اقتدا کردن به امام حقّ منصوص از جانب خدا نباشد عالم نامیده نمی‌شود. اگر چه علوم حکمت و ظنون فردی او به حدّ اعلی رسیده باشد، ولی او از تفصیل آیات بهره‌ای نمی‌برد. زیرا که نظر او به آیات از جهت خود آنها، یا از حیث جهات دنیوی آنهاست، نه از آن جهت که آن آیات دالّ بر خدا و امور آخرت باشد.

چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل شده که به ابو حنیفه در

(۱) بقره (۲)، آیه ۱۰۲: آنان به یقین می‌دانستند که خریداران آن جادو را در آخرت بهره‌ای نیست و خود را به بد چیزی فروختند اگر می‌دانستند.

(۲) روم (۳۰)، آیه ۷: آنان به ظاهر زندگی آگاهند و از آخر بی‌خبرند.

(۳) نجم (۵۳)، آیه ۳۰: منتهای دانششان همین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۴

ضمن صحبتشان فرمودند:

من تو را چنان نمی‌بینم که از کتاب خدا حرفی بدانی.

و هر کس متوسّل به ائمه علیه السلام شود به سبب اقتدای به آنها با بیعت ولوی اگر چه هیچ یک از حروف تهجی را نخوانده باشد، او عالم و عارف است، و او از آیات و تفصیل آن بهره می‌برد، زیرا که نظر او به اشیاى آفاقی و انفسی از جهت صدور آنها از خدا و دلالت آنها بر او می‌باشد.

و چون خدای تعالی اکل و شرب را برای آنها مباح گردانید و آن را با اختصاص زینت و رزق‌های پاکیزه به آنها تاکید کرد خواست به پیامبرش امر کند تا محرمات ذاتی و آنچه که موجب حرمت مباحات می‌شود یعنی محرمات عرضی را بیان کند تا پاکیزه از غیر پاکیزه روشن گردد.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۷-۳۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۳ تا ۳۷] ص: ۲۷۴

اشاره

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعِيَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَنْتَقَى وَ أَصْلَحْ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصَبُ اللَّهِ مِنْ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۵

ترجمه: ص: ۲۷۵

بگو ای پیامبر: که خدای من هرگونه اعمال زشت را، چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم، حق و شرک به خدا را که برای آن شرک هیچ دلیلی ندارید و این که چیزی را که نمی‌دانید از جهالت به خدا نسبت می‌دهید حرام کرده است. هر قومی را دوره اجل معینی است که چون فرا رسد لحظه‌ای مقدم و مؤخر نتوانند کرد.

ای فرزندان آدم چون پیامبرانی از جنس شما بیایند و آیات مرا برای شما بیان کنند پس هر که تقوی پیشه کرد و به کار شایسته شتافت هیچ ترسی از گذشته و آینده بر آنها نخواهد بود (نه در دنیا و نه در عقبی)،

و آنان که آیات خدا را تکذیب کرده و نسبت بدان سرکشی و تکبر ورزند آنها اهل دوزخند و در آن جاوید معذب خواهند بود. پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدای دروغ ببندد؟ یا آیات خدا را تکذیب کند؟ آنان بر طبق کتاب (قضا و قدر الهی یا نامه اعمال) به کیفر اعمال خویش خواهند رسید و هنگامی که فرستادگان (ملک الموت و فرشتگان قبض روح) قبض روح او کنند گویند چه شدند آنهایی را که به جای خدا به ربوبیت خواندید؟ پاسخ دهند آنها همه از نظر ما نابود و ناپدید شدند و آنها بر زیان خویش گواهی دهند که کافر بوده‌اند و راه هدایت نیموده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۶

تفسیر ص: ۲۷۶

پس خدای تعالی به طریق حصر پنج چیز را ذکر کرد که به سه چیز که اصول محرّمات است بر می‌گردد. بدان که خدای تعالی انسان را از نطفه ضعیفی آفریده است، که نمی‌تواند صورت خودش را حافظ و نگهبان باشد، و در آن نطفه، لطیفه سیاره‌ای به ودیعت نهاد که با قدم صدق بر طریق مستوی و خط مستقیم سالک الی الله است، که از جمادیت که پایین‌ترین مرتبه موالید است به سوی نباتیت، سپس از آن به سوی حیوانیت، سپس به بشریت که ملکوت بین دو ملکوت سفلی که منزلگاه شیاطین و اجّبه و زندان متکبرین و عذاب شده‌ها از بنی آدم است و ملکوت علوی که منزلگاه ملائکه صاحبان بال و دار خوشبخت‌ها و اصحاب یمین است، حرکت می‌کند.

پس آنگاه که علم او با خدا و آگاهی او با آگاهی خدا استحکام پیدا کرد، و اراده و اختیار و تمیزش بین خیر و شرّ حقیقی تقویت پیدا کرد مستعدّ و آماده قبول تکلیف و دعوت نبوی می‌شود، پس اگر توفیق یار او شد و دعوت نبوی را درک کرد و آن دعوت را قبول نمود و تحت حکم دعوت کننده مطیع شد مسلمان شده و آماده بر توحید حقیقی و ایمان و قبول دعوت باطنی ولوی می‌گردد که در این هنگام به اعتبار اشراف او بر ایمان و توحید مؤمن نامیده می‌شود.

و اگر دعوت عامّ را درک نکرد، یا آن را قبول نکرد، یا طبق

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۷

مقتضای آن عمل نکرد، یا این که آمادگی نزدیک (استعداد قریب) او نسبت به دعوت خاص باطل شد کافر می‌گردد، و نیز هرگاه از طریق قلب و علاماتش و طریق توحید و نشانه‌هایش پنهان گشت.

یا این که استعداد قریب او برای قبول دعوت خاص باطل نشد و استعداد و آمادگی نزدیک او باقی ماند ولی از قوه و استعداد به فعلیت نرسید باز هم کافر است و هرگاه بنا به اقتضای استعداد توجّهش به سوی چیزی معطوف گردد که طالب آن شود، و او را بر طریق قلب دلالت کند امّا آن را از قوه به فعل در نیورد و از آن حالت خارج شود، باز هم کافر است، و گاهی بر عکس به چیزی که نفس و هواهایش اقتضا می‌کند از قبیل مشتتهای حیوانی توجّه می‌کند، در این صورت نیز او مؤمن و موّحد نمی‌باشد نه حقیقتاً نه مجازاً، و در صورتی که آن استعداد قریب برای او باقی نماند، کافر است اعمّ از این که به دین و کتاب و پیامبری اقرار بکند و

مسلمان و مؤمن نامیده شود یا این که اقرار نکند و کافر نامیده شود.

یا این که در صورت باقی ماندن استعداد، مشرک باشد.

اعم از این که شرک به خدا در ظاهر از قبیل بت و ستاره و غیر آن دو باشد و یا این که به دین و پیامبری اقرار نکند یا نکند، و اعم از این که با پیامبر یا ولّی وی، برای بیعت عامّ یا خاصّ بیعت کرده باشد یا بیعت نکرده باشد، و خواه متصل و معتقد به ائمه جور و مظاهر شیاطین باشد یا نباشد، باز کلمه شرک در مورد او صادق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۸

و به همین معنی کفر و شرک در آیات تفسیر به کفر به ولایت و شرک به ولایت شده است، و این کفر و شرک غیر از کفر و شرک ظاهری است چون ممکن است مسلمان و مؤمنی نیز به آن دو متّصف گردند، و کافر به این معنی مطیع نفس و شیطان است و افعال و اخلاق او جز ناشی از اطاعت نفس و شیطان نیست.

و آن افعال یا در قبح و زشتی به نهایت رسیده است به نحوی که شرع و عقل و عرف آن را قبیح می‌شمارند مانند زنا و لواط و درندگی مفرت و حرص و آز مفرت از چیزهایی که هر کس آن را قبیح می‌شمارد و فاعل آن در حین انجام عمل و حتّی از امثال خودش مخفی می‌دارد که آن فواحش نامیده می‌شود.

و افعال جوارح که این چنین باشند فواحش ظاهری است، و ذائل نفس فواحش باطنی است.

گاهی بعضی از افعال جوارح را فواحش باطنی می‌نامند در صورتی که عادت شده باشد به نحوی که فاعل آن از مردم پنهان ندارد مانند نکاح زوجه پدر که در جاهلیت بوده، و مانند نکاح محارم که در بین هندی‌ها بوده، و مانند جاسوسی و غیبت و تهمت و لقب‌های بد به همدیگر نسبت دادن که حرمت اینها شدیدتر از نکاح محارم است که در بین مسلمانان شایع شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۷۹

زیرا که فاحشه بودن آنها از نظرهای امثال فاعلش پنهان است.

گاهی فاحشه باطنی تفسیر می‌شود به کاری که فاعلش آن را مخفی بدارد، مانند زنا و لواط.

و فاحشه ظاهری تفسیر می‌شود به کاری که فاعلش آن را مخفی نمی‌کند مانند نکاح زوجه پدر، بر عکس آنچه که ذکر شد، و این تفسیر وجه صحیح دارد.

یا این که آن فعل در قبح به نهایت نرسیده به نحوی که عقول جزئی امثال آن را قبیح نمی‌شمارد، و فاعلش از امثال خودش مخفی نمی‌دارد و آن عبارت از گناه است مانند شرب خمر و قنّاع.

یا این که آن فعل به نحوی است که عقول جزئی امثال آنان، آن را خیر و مدح فاعلش می‌شمارد و فاعل فعل به اعلان و آشکار کردن آن مباهات و فخر می‌کند مانند حکومت‌ها و قضاوت‌های غیر شرعی که شبیه قضاوت‌های شرعی است، و سایر نسبت‌های شیطانی که امثال آنان از مردم نادان، آرزوی آن را دارند.

به عبارت دیگر یا این است که افعال و اخلاقی را به صورت افعال زنان یا به صورت افعال افراد خنثی و یا به صورت افعال مردان ظاهر می‌سازد.

به عبارت دیگر فاعل فعل در نظرهای عقول خطاپذیر یا دارای خاصیت زنانه است یا دارای خاصیت خنثی یا دارای

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۰

خاصیت مردانه است. و به این سه معنی به سه کلمه: فواحش، اثم و بغی، اشاره شده است.

و حاصل حصر این است: که انسان یا کافر به کفر حقیقی است یا مشرک است به شرک حقیقی و یا مؤمن است. و هر چه که از کافر صادر می‌شود بر او حرام است چه قول باشد یا فعل یا اخلاق، زیرا همه آنها تابع کفر و حرام است و آن بر سه قسم منقسم

می‌شود که به وسیله آنچه که ذکر شد از ذکر کفر بی‌نیاز است، زیرا آنچه که ذکر شد مستلزم کفر بوده و شامل محرمات مشرک و مؤمن است که از جهت کفر صادر می‌شود.

و مشرک دارای جهت کفر و جهت ایمان می‌باشد، و آثار مشرک از جهت کفر ملحق به آثار کفر است و از جهت ایمان ملحق به آثار ایمان. و آثار مؤمن از جهت ایمان برای او حلال است مگر این که قولی را بدون علم - طبق تفصیلی که می‌آید - به خداوند نسبت بدهد.

و چون مقصود از بغی مطلق تسلط و بسط ید و حکومت و ریاست است خدای تعالی آن را مقید به غیر حق بودن نمود، و بغی از (بغی، بغیا) به معنی قدرتمند شدن است، و احتیاجی نیست که قید را بیان قرار دهیم که خلاف ظاهر است.

و قید شرک آوردن به جایی که برهان بر آن نیست اشاره به این است که مقصود از شرک به خدا، شرک به ولایت است، و شرک به ولایت تکوینی یا به سبب مرمت معاش است، یا لذت بردن نفس، و آن دو اگر از جهت امر الهی باشد مادام که برهانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۱

بر آن نازل نشود شرک به خدا نمی‌شود. و شرک حال و شهودی به خدا جز شرک آوردن به هر دو ولایت تکوینی و تشریحی نیست، پس در آنجا نیز مقید کردن به ظاهر و باطن، بجا و صحیح است، و احتیاجی به تفسیر متکلفانه‌ای که بعضی آورده‌اند، نیست.

و موحد حقیقی: یا مشرف بر توحید است یا این که قول و فعل و اعتقاد و اخلاقی در جهت توحیدش قرار دارد یا این که در جهت توحید و ایمانش نیست.

پس آنچه که در جهت ایمان نباشد حلال نیست. چنانکه مولوی می‌فرماید:

کفر گیرد ملتی ملّت شود

و آنچه که از جهت ایمان صادر نشود، ملحق به افعال کافر و منتسب به اخلاق او است. و لکن مؤمن به جهت قوی بودن محبتش یا از جهت وجدان و شهودش یا از جهت عادت سابقی که به سهل انگاری در سخن گفتن دارد گاهی بر زبانش چیزی جاری می‌شود که از عالم وقتش نگرفته است و به آن از ناحیه شهود و وجدان یقین پیدا نکرده است، یا یقین پیدا کرده ولی موافق حال خودش یا حال شنونده به حسب وقت و مکان نمی‌باشد، پس خدای تعالی از آن نهی کرده است، اگر چه آن از جهت ایمانش صادر شده باشد.

بنابر این تقدیر قول خدای تعالی ما لا تَعْلَمُونَ چنین می‌شود: (ما لا تعلمون عینه او وقته، او مستمعه، او موافقه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۲

لحاکم) یعنی آنچه که عین و مطلب آن یا وقت مناسب ادای آن، یا شنونده آن یا موافقت آن را با حاکم نمی‌دانید.

و چون ائمه جور با آن محرمات متحقق می‌شوند و آن محرمات برای آنها ذاتی است تفسیر آیه، به ائمه جور صحیح می‌شود، و در بعضی از اخبار، تفسیر به سلاطین از بنی امیه و سایر والیان جور شده است.

و از امام صادق علیه السلام «۱» نقل شده است که قرآن دارای ظاهر و باطن است، پس جمیع آنچه که در قرآن خدا حرام شده محرمات ظاهر است و باطن آن محرمات ائمه جور است و جمیع آنچه که خداوند در قرآن حلال کرده ظاهر است و باطن آن حلال‌ها، ائمه حق است.

و سرّ مطلب همان چیزی که ما گفتیم که تحقق و جوهره ائمه جور، به وسیله جمیع محرمات است، و ائمه حق کسانی هستند که تحقق و جوهره آنان با جمیع محلات است.

و از امام صادق علیه السلام «۲» در بیان آن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ است: از دو خصلت بر حذر باش که در آن دو هلاک شد

کسی که به آن مهلکه رسید یکی این که مبدا با رأی خود فتوی بدهی و دیگر این که به آنچه که نمی‌دانی به بیان آن خود را ملزم گردانی.

و در روایت دیگری است: که نایستی نسبت باطل به خدا

(۱) تفسیر صافی ج ۲ ص ۱۹۴. تفسیر البرهان ج ۲ ص ۱۳ [.....]

(۲) الکافی ج ۱۰ ص ۳۷۴- تفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۹۴. الخصال ج ۶۶ ص ۵۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۳

بدهی، و به مردم به چیزی فتوی بدهی که نمیدانی و غرض این است که اعتقاد و فتوی هر گاه به وسیله وحی یا تحدیث یا به تقلید صاحب وحی و تحدیث نباشد، از قبیل نسبت دادن سخنی به خداست که خود نمی‌داند.

پس وای و سپس وای بر کسی که در دین خود مستبد به رأی باشد بدون اینکه از اهلهش گرفته باشد، و وای بر کسی که بدون علم و بدون اخذ از صاحب وحی و تحدیث به مردم فتوی بدهد، که در این صورت خداوند او را با کافر و مشرک قرین گردانیده است. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ گویا که گفته است: پس هر یک از مؤمنین و مرتکبین فواحش و اثم و بغی، و مشرک، و آن کس که به خدا چیزی را که نمی‌داند نسبت می‌دهد همه اینها امت هستند که جهتی از جهات آخرت را قصد کرده‌اند، و هیچ یک از آنها ماندنی نیستند پس بر اندک ایام زندگیشان تکیه نکنند که برای هر امتی اجل و دوره معینی است.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِرُونَ آنگاه که آخرین وقت مرگ آنان یا مدت عمرشان مقدر و معین شود، به کوتاهترین وقت تأخیر نمی‌پذیرد و مهلت داده نمی‌شوند، و مقدم هم نمی‌شوند، چون این مطلب از اختیار آنها خارج است یا این که چون آن وقت معین را نمی‌دانند طلب تأخر و تقدم نمی‌کنند، یا چون می‌دانند که از اختیار آنها خارج است، یا این که وقتی اجلسان نزدیک شد تقاضای تقدم و تأخر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۴

نمی‌کند چون وحشت و هراس آنها را برمی‌دارد، و آن وعید و مقدمه قول خدای تعالی است:

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي يَعْنِي آيَاتِ تَكْوِينِي رَا بَه سَبَبِ آيَاتِ تَدْوِينِي بِرِ شَمَا حَكَايَاتِ مِي كَنْد. فَمَنْ أَتَّقَى تَقْوَى عِبَارَتِ اسْتِ از پرهیز از مخالفت با آیات تدوینی به ترک عمل به آن آیات، و پرهیز از مخالفت با آیات تکوینی آفاقی و انفسی به ترک پندگیری و یا اعراض از آن.

و نیز پرهیز از مخالفت با آیات بزرگ که عبارت از انبیا و اولیا هستند و پرهیز از ترک پیروی آنان و یا تکذیب و استهزای آنان. وَأَصْلَحَ وَ آنا نکه با اتصال به آیات بزرگ با بیعت عام و خاص، و با پند گرفتن از آیات کوچک، خویش را اصلاح نمایند. فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ترسی و اندوهی ندارند. شرح این مطلب در اول بقره و در سوره انعام به طور مفصل بیان شد. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا وَ كسانی که آیات ما را تکذیب و نسبت به آن استکبار ورزند، بدین نحو که امتثال و پندگیری و اتصال به آن آیات را به سبب یکی از دو نوع بیعت ترک کنند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان یاران آتش هستند که در آن همیشه باقی خواهند ماند. این دو جمله نظیر هم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۵

جمله اول (فَمَنْ أَتَّقَى ... وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) - جمله دوم (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا ...

فِيهَا خَالِدُونَ) در لفظ موصول (من در جمله اول، و الذین در جمله دوم) در دخول لفظ (فاء) فلا خوف و عدم آن در اولئك در نفی و عدم نفی، و تکرار مبتدا به سبب اسم اشاره (اولئك) و (هم) و عدم آن با هم اختلاف دارند. و سرّ مطلب اشاره به

این است که نفوس پرهیزکاران متحد است (فَمَنْ اتَّقَى ...

وَلَا هُمْ يَخْزُونُ) و اختلاف و جدایی در تکذیب کنندگان است، (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا ... خَالِدُونَ) و اشاره به لزوم خبر برای صله در جمله اول است، (من، موصول اتقی، صله و فلا- خوف خبر است) نه در جمله دوم چون وعده خدا تخلف‌پذیر نیست (مربوط به جمله فَمَنْ اتَّقَى ...) به خلاف وعید او (جمله دوم، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا ...) و اگر لفظ (من) را شرطیه قرار بدهیم معنی مورد نظر، رساتر می‌شود، لذا در جمله اول (من) آورد که مشترک بین شرط و موصول باشد «۱».

مبتدا را با وصفی که ذکر شد مطرح نمود تا زشتی حال مکذبین را برساند.

و از مانند آنها بودن برحذر دارد، با این که اصحاب آتش را در آنها منحصر نمود به خلاف جمله اول که در آن قصد حصر انجام نگرفته است.

زیرا چنانکه گذشت تخلف وعید جایز، و داخل شدن تکذیب کنندگان به بهشت و رفع ترس و اندوه از آنها امکان پذیر است.

(۱) اگر (من) شرطیه باشد معنی عبارت این است: اگر تقوا ورزند و صلح پیشه کنند ترس و اندوهی بر آنان نیست. و اگر (من) موصول باشد معنی عبارت این است: کسانی که تقوا ورزند و صلح پیشه کنند، ترس و اندوهی بر آنان نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۶

در جمله اول ضد آنچه را که استحقاق دارند نفی کرد، و در جمله دوم آنچه را که مستحق آن هستند اثبات نمود، و علت اختلاف این دو جمله در مورد این است که مقام، مقام وعید و انذار است.

زیرا ذکر محرمات وعید برای مرتکبین محرمات است نه وعده برای تارکین آن، چون فضیلت برای کسی است که امر را امتثال کند نه برای کسی که امر مورد نهی را ترک نماید، لذا خدای تعالی تنها به گفتن: (فَمَنْ اتَّقَى) اکتفا نکرد، و کلمه (اصلاح) را در جانب وعده اضافه فرمود.

و چون مقام، مقام انذار بود کلام در جانب وعید را بسط داد، به خلاف جانب وعده، و مناسب مقام وعید نفی ترس و اندوه از کسی است که مستحق آن نباشد، و اثبات عقوبت برای کسی است که مستحق آن بوده باشد.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (فاء) تفریع (جدا کننده فرع از اصل) و استفهام انکاری آورد تا اشاره به استنباط مطلب از گذشته باشد و تأکید بر ظالم‌تر بودن شخص مفتری باشد.

زیرا که مفهوم آن اگر چه نفی ظالم‌تر بودن غیر مفتری، از مفتری است ولی مقصود اثبات ظالم‌تر بودن مفضل علیه (ممن افتری ...) است، و مقصود از مفتری ائمه جور و رؤسای ضلالت است که شایستگی ریاست را نداشتند ولی ادعای خلافت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۸۷

می‌کردند، و آنان از ناحیه ظلم شدیدتر از کسانی هستند که فقط آیات خدا را تکذیب کردند، و آن کس که بر خدا چیزی را می‌گوید که نمی‌داند از ناحیه ظلم سبک‌تر از آن دو است، زیرا که آن، چنانکه گذشت، منافات با تصدیق آیات ندارد.

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ زیرا گذشت که چنین شخصی مستحق همراهی آتش است و مقصود از تکذیب کننده آیات خدا، کسی است که از پیشوایان ستم پیروی نماید، و مقصود از آیات، بزرگترین آیات و غایت آنهاست که عبارت از ولایت است. و مقصود از افترا زندگان و تکذیب کنندگان منافقین امت است که دعوت ظاهری را قبول کرده و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم به بیعت اسلامی بیعت کرده‌اند (ولی بیعت و لوی نمودند) این معنی از بقیه قول خدا به قرینه معلوم می‌گردد که می‌فرماید:

أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ به آنها بهره‌ای از کتاب می‌رسد. مقصود از کتاب، همان کتاب معهود است که به کتاب نبوت تفسیر شده است.

گروه مقدّم به طایفه مؤخّر پاسخ دهند که شما را بر ما برتری نباشد. (ما و شما در گناه یکسانیم) پس به آنها خطاب شود که: بچشید عذاب خدا را به کیفر اعمال ناشایستی که کرده‌اید،

همانا آنان که آیات خدا را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر به آن فرو نیارند هرگز درهای آسمان به روی آنان باز نشود و به بهشت درنیابند تا آنکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند که این محال باشد و این گونه گنهکاران متکبر را مجازات سخت خواهیم کرد،

برای آنان در دوزخ بسترها گسترده و سرپرده‌ها افراشته‌اند و این است جزای ستمکاران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۰

تفسیر ص: ۲۹۰

قَالَ ادْخُلُوا خداوند پس از بازگشت آنها از وحدت به مقرّر کثرت فرمود: داخل شوید.

فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ و در زمره و همراه آن گروه از جن و انس که قبل از شما به دوزخ داخل شدند، یعنی آن گروه کسانی که از سنخ شما بودند و کسانی را می‌خواندند که در فراخواندن آنها مجاز و مأذون نبودند.

فِي النَّارِ ظرف دخول است، و محتمل است که (فی امم) ظرف دخول و (فی النار) بدل اشمال از آن، یا حال از سابقش باشد. کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا در آن زمان هر گروهی، گروه دیگر را لعن می‌کند، امّا در مورد آن گروههایی که قبلاً با هم الفت داشته و دوست هم بودند، واضح و ظاهر است زیرا همنشینی و مجالست بعضی با بعضی دیگر و انس گرفتن و سخن گفتن با هم، آنها را از ایمان به خلفای خدا و پیروی اولیای او منع کرده است، و امّا آن گروههای با هم بیگانه و کسانی که شناخته شده همدیگر نیستند از جهت این است که آنها نیز مثل گروه دیگر مستحقّ لعن هستند، و این رسم اهل دنیا است که در وقت راحتی و رفاه دوست و در موقع سختی و بلا، دشمن می‌شوند، و همدیگر را لعن می‌کنند، خصوصاً اغلب زنان، یا مردانی که بر طبیعت زنان هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۱

و جمله یا حال است از فاعل (ادخلوا) یا از (امم) یا از فاعل (دخلت) یا از جنّ و انس، یا از (النار) و در همه اینها ضمیر عاید مقدر است، یا جمله معترضه تا ذمّ امّتها باشد.

حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا یعنی آن وقت که تابعین و مرئوسین با رؤسا در درک اسفل جمع شدند.

قَالَتْ أَخْرَاهُمْ دیگران یعنی تابعین که بعداً آمدند، گفتند:

لَأُولَاهُمْ در باره رؤسا و متبوعین خود.

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتَيْنَاهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ پروردگارا اینها ما را گمراه می‌کردند، چون گمراه بودند، پس آنها را دو برابر عذاب کن.

قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ گفت (خدا می‌گوید): عذاب همه شما دو برابر است و این امر به اعتبار دو قوه علم و عمل، یا به اعتبار تجسّم عمل در نفس است و به دنبال آوردن مثل آن عمل، در جهنّم یا به اعتبار گمراهی و مهممل گذاردن تمیز، یا به اعتبار هر یک از صفحه علّامه و عمّاله (دو زمینه انفعالی انسان از لحاظ علم و عمل) می‌باشد.

وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ امّا شما نمی‌دانید که همه را عذاب دو برابر است که این امر و سبب آن بر شما مخفی است.

وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ در حالی که آنها را مخاطب قرار می‌دهند می‌گویند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۲

فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ شما بر ما برتری نداشتید، چون شما استحقاق عذاب دو برابر را داشتید، لفظ (فاء) را آورد تا قول آنها

فرع بر قول خدا باشد تا گفته خود را اثبات نمایند.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ یا از قول خداست از باب سرزنش و ملامت و استهزا، یا از قول رؤساست.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا تَفْصِيلِ مطلب در مثل این آیه گذشت.

لا- تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان بر آنها گشوده نمی‌شود، منظور از آن آسمان ارواح است زیرا که در آن قلب است و باز شدنش با ولایت تکلیفی است که آن را تکذیب کرده‌اند.

وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و آنان داخل بهشت نمی‌شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن عبور کند! تعلیق بر چیزی است که شدنی نیست، یا مقصود این است که انانیت آنها مانع از دخول بهشت است، پس داخل بهشت نمی‌شوند مادام که شتر انانیتشان باقی است و هرگاه انانیتشان از بین رفت و ذوب شد داخل بهشت می‌شوند.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ و این است جزای گنهکاران.

آوردن لفظ (مجرمین) یا از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر است تا اظهار وصف دیگری برای آنها باشد که مشعر به ذم آنان شود و از جهت دیگری اظهار استحقاق عقاب گردد، و یا این که مقصود از مجرمین غیر از مکذبین است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۳

همچنین است مطلب در قول خدا: نَجْزِي الظَّالِمِينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ برای آنان بستری از دوزخ و پوششی از آتش است حال است یا استیناف، جهت بیان حال آنها، و غواشی جمع غاشی به معنی بیهوش است یا جمع غاشیه به معنی غطاء یا اغماء است، و در لفظ (مهاده) و (غواش) به معنی ستر و پوشش استهزای به آنان است.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ و بدین سان ستمکاران را کیفر می‌دهیم.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۴-۴۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۲ تا ۴۴] ص: ۲۹۳

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴)

ترجمه: ص: ۲۹۳

و خوشا به حال آنان که ایمان آوردند و به قدر وسع در کار نیک و شایسته کوشیدند که ما کسی را بیش از وسع تکلیف نمی‌کنیم آنها اهل بهشت هستند و جاودان در آن متعتمد،

و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۴

زنگار کینه و حسد و هر خوی زشت را از آینه دل بهشتیان می‌زدائیم و در بهشت به زیر قصرهایشان نهرها جاری شود و گویند ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد اگر هدایت الهی نبود ما خود به خود در این مقام راه نمی‌یافتیم، همانا رسولان

خدا ما را به حق رهبری کردند آنگاه بر اهل بهشت ندا کنند که این است بهشتی که از اعمال صالح خود به ارث یافتید، و آنگاه بهشتیان دوزخیان را ندا کنند که آنچه پیامبران از مقامات بهشتی به ما وعده دادند، ما به حق و حقیقت یافتیم. آیا شما نیز بدانچه از عذاب دوزخ وعده دادند به حقیقت رسیدید؟ گویند بلی ما هم به سزای خود رسیدیم و آنگاه میان آنها منادی ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

تفسیر ص: ۲۹۴

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مثل این آیه گذشت، و این که مقصود از ایمان اگر اسلام باشد که با بیعت نبوی و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود پس مقصود از عمل صالح ایمان خاص است که با بیعت ولوی و قبول دعوت باطنی و دخول ایمان در قلب و توابع آن از قبیل اعمال قلبی که متتبع اعمال قالبی است، حاصل می‌شود.

و اگر مقصود از ایمان، ایمان خاص باشد پس مراد از اعمال صالح چیزهایی است که این ایمان به دنبال می‌آورد. و چون لفظ صالحات با لام استغراق معرفه شده و موهم آوردن جمیع صالحات است، و در وسع و طاقت افراد بشر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۵

نیست که جمیع صالحات را به جا بیاورد، لذا مردم را متوجه ساخت و فرمود:

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هِجِ كَس رَا جَز بَه اِنْدَازَه وَسِع تَكْلِيف نَمِي كَنِيم، این عبارت جمله معترضه است بین مبتدا و خبر. اُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. این که مبتدا اول به وسیله اسم اشاره (اولئك) و سپس با ضمیر (هم) تکرار شده است برای تاکید حکم و آوردن مبتدا به عنوان وصفش می‌باشد که ذکر شد، و نیز جهت بزرگداشت شأن آنهاست تا با اشاره به دور و تکرار، موجب و تثبیت در اذهان گردد. وَ نَزَعْنَا و بیرون کشیدیم در دنیا یا در بهشت.

مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ غَل را از سینه‌هایشان، (غَلٌّ) با کسره به معنی حقد و کینه است و تشبیه غَلٌّ به لباس (که لباس کینه را بیرون کشیدیم) و استعمال نزع به معنی کندن لباس در آن استعاره تخیلیه و ترشیح استعاره است.

(۱) استعاره استعمال لفظ باشد در معانی که شبیه به معنای اصلی آنست مانند اینکه (رأیت اسدا یرمی) یعنی شیری را دیدم که تیر می‌انداخت و معانی استعارت در علم معانی و بیان مفصل است که این مختصر گنجایش آنرا ندارد. و اما استعاره تخیلیه: عبارت است از اثبات صفتی باشد که مخصوص مشبه به است برای مشبه، در موقع حذف مشبه به، که تشبیه در نفس متکلم مقدر است مانند این جمله (ماهی را دیدم سر از دریچه بیرون کرد) ماه در این جمله به جای کلمه محبوب و معشوق بکار رفته است چنانکه در این آیه برای لفظ کینه که مشبه به است جمله بیرون کشیدن لباس آمده است. و استعاره مرشحه یا ترشیحیه تنها ملایمات مشبه به در آن ذکر میشود. مانند (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۲۹۶

و مقصود این است که خدای تعالی سینه‌های مؤمنین را از موجبات غلّ از قبیل کدورات دنیوی و صفات رذیله نفسانی پاک می‌کند تا این که سینه‌هایشان از حقد و حسد صاف شود خصوصا نسبت به برادران مؤمنشان، و همچنین از خودپسندی و ریا و شک و شرک خفی پاک می‌کند، پس در سینه‌هایشان جز دوستی خالص و راستی تام چیزی باقی نمی‌ماند.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ در حالی نهرها در زیر پای آنها جاری است. این عبارت جمله حالیه یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر، یا خبر بعد از خبر می‌باشد.

ولایت تکوینی و تکلیفی است یا نتیجه‌ای از آن است. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۱

وَبَيْنَهُمَا یعنی بین دو گروه، یا بین بهشت و دوزخ، حِجَابٌ حِجَابِي است مقصود از حجاب برزخ اخروی است که واسطه بین دو ملکوت است و باید اهل هر گروه بر آن عبور نمایند، چنانکه مقصود از (سور) در قول خدا فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ «۱» آنگاه در بین آنها حصاری ایجاد می‌شود که دارای دروازه‌ای است که در باطنش رحمت و در ظاهرش عذاب است، همین برزخ می‌باشد.

در باره این که دنیا همان برزخ است و این برزخ اخروی واسطه بین دو ملکوت است و این که ملکوت سفلی سایه ظلمانی دنیا و ملکوت علیا عکس نورانی آن است، قبلا بیان شد و یادآور شدیم که برای رهایی از عالم طبع هر گروهی باید از برزخ اخروی که به وجهی جهنم است عبور کند، چنانکه عالم طبع نیز به وجهی جهنم است.

برزخ اخروی عبارت از حجاب است که ظاهرش پشت سر ملکوت سفلی می‌آید که عذاب ملکوت سفلی از جانب آن است، و باطنش که پشت سر ملکوت علیا می‌آید دارای رحمت است که نعمت‌های بهشت صوری و ظاهری است، سپس نعمت‌های بهشت مجرد از صورت و اندازه قرار دارد. البته اینها اجمالا گفته شد، و در سوره حدید نیز می‌آید.

وَعَلَى الْأَعْرَافِ اعراف جمع (عرف) به معنی بلندی از زمین است و از همین قبیل است «عرف دیک» (تاج خروس)

(۱) حدید (۵۷)، آیه ۱۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۲

«عرف فرس» (یال اسب) و اعراف الحجاب (بلندی‌های پرده) از همین واژه است.

رِجَالٌ یعنی مردان مخصوصی هستند، که بقای بعد از فنا را درک کرده و به مقام جمع رسیده‌اند و از حضور به سوی خلق برگشته‌اند تا آن را تکمیل نمایند، و آنان انبیا و اولیا هستند که پس از برگشتن به سوی خلق با ملکوتشان برزخ می‌ایستند، ولی بر جهاتی می‌ایستند که در آنها رحمت است و آن بلندیهای برزخ است، تا بتوانند احاطه و اتصال به ملک هر دو ملکوت را داشته باشند.

زیرا که آنان با شأن جبروتی خود بالاتر و بزرگتر از آن هستند که مراقب کثرت باشند، زیرا که عالی ذاتا التفاتی به دانی ندارد، و با شأن ملکی سعه و احاطه‌ای ندارند تا برای آنها مراقبت دادن حقّ هر صاحب حقّی ممکن و آسان باشد، بلکه این کار با شأن ملکوتی آنها که به سبب آن از ملکوت علیا به بلندیهای برزخ تنزل می‌کنند و صورت می‌گیرد و در نتیجه مراقب اهل ملک و ملکوت علیا و سفلی می‌شوند و حقّ هر کسی را به او می‌دهند.

و چون نبوت‌ها و ولایت‌های جزئی سایه‌هایی از ولایت کلی است و متحقق به ولایت کلی، علی علیه السلام و اولاد طاهرین او می‌باشد، لذا تفسیر رجال به آنها و حصر رجال در آنها صحیح می‌شود، و چون برزخ مرتبه‌ای از مراتب و شأنی از شؤون آنهاست علی علیه السلام فرمود: ما اعراف هستیم. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۳

و چون جهت برزخ علیا جهتی است که هر کس در آن جهت باشد به وسیله آن غیر خودش را از اهل ملک و هر دو ملکوت می‌شناسد، و همین جهت است که راه شناخت خدا برای کسانی است که بر آن جهت نیستند لذا صحیح است قول معصومین علیهم السلام «۱»: ما بر اعراف هستیم، یاران خود را از سیمایشان می‌شناسیم، و ما اعراف هستیم که خداوند شناخته نمی‌شود مگر از راه شناخت ما، و ما اعراف هستیم که خدای تعالی در روز قیامت ما را بر صراط می‌ایستاند، پس کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر این که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌شود مگر این که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم.

و چون مقصود از اعراف بلندی‌های برزخ است صحیح می‌شود تفسیر اصحاب اعراف به کسانی که اصحاب برزخ هستند از کسانی که حسنات و سیئات آنها مساوی است.

زیرا که اصحاب برزخ هستند، و همراه و مصاحب اعراف بودن، غیر از همراه و یاران کسانی هستند که بر اعراف می‌باشند، زیرا اینان به وجهی مالک اعراف بوده و به آن محقق می‌شوند به خلاف کسانی که حسنات و سیئاتشان مساوی است که ایستادن آنها در برزخ و زیر اعراف به جهت محاسبه و رسیدن به حساب است.

يَعْرِفُونَ كُلًّا هَرِ يَكُ اَز اهل جهنم و بهشت را

(۱) تفسیر الصّافی ۲: ص ۱۹۸- الکافی ۱ ص ۱۸۴ / (ط- دار الکتب الاسلامیه)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۴

می‌شناسند. بِسِیْمَاهُمْ با علامتی که از سرشت‌هایشان بر ظواهر آنان است. پس ضمیر به (کلاً) بر می‌گردد نه به (رجال). وَ نَادَا و ندا کردند ضمیر به اصحاب اعراف از شیعیان علی بن ابی طالب بر می‌گردد که حسنات و سیئاتشان مساوی است، گویا که آنها بالتزام ذکر اعراف ذکر شده‌اند.

أَصْحَابَ الْجَنَّةِ کسانی که از برزخ گذشتند و همراه و یاران جنت شدند.

أَنْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ از باب تحیت به آنها و امید رسیدن به حضور آنان می‌گویند سلام بر شما باد.

لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ در حالیکه اهل اعراف هنوز داخل بهشت نشده‌اند ولی آرزوی دخول بهشت را دارند.

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ و هنگامی که چشم آنان به دوزخیان می‌افتد.

قَالُوا از باب پناه بردن به علی علیه السلام گویند:

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ پروردگارا ما را با ستمگران قرار مده و آنها که بر اعراف ایستاده‌اند، ندا می‌کنند.

رَجَالاً مردانی از اهل آتش را. يَعْرِفُونَهُمْ بِسِیْمَاهُمْ قَالُوا ما أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ که آنها را به سیمایشان می‌شناسند می‌گویند:

که جمع شدن شما در اینجا خدا را از عذاب شما بی‌نیاز نکرده است، این بر حسب مفهوم لغوی است و مقصود این

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۵

است که جمع شما عذاب را از شما دفع نمی‌کند.

وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و تکبر و غرورتان برای شما سودی نبخشید. (ما) موصوله یا مصدریه است.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۹-۵۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۹ تا ۵۳] ص: ۳۰۵

اشاره

أَهْؤلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ إِذْ خُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْكَافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱) وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَی عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- تَأْوِيلُهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳)

ترجمه: ص: ۳۰۵

آیا مقام آن گروه از مؤمنان را که سوگند یاد می‌کردید که خدا آنان را مشمول عنایت و رحمت خود نمی‌گرداند، می‌بینید؟ به همانها امروز خطاب شود که بی هیچ خوف و اندیشه و بی هیچ گونه حزن و اندوه در بهشت داخل شوید و اهل دوزخ، بهشتیان را آواز کنند که ما را از آبهای گوارا و از نعمتهای بهشتی ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۶ که خدا روزی شما کرده است بهره‌مند سازید. آنها پاسخ دهند که خدا این آب و طعام را بر کافران حرام کرده است. آنان که دین خدا را به افسوس و بازیچه گرفته، متاع حیات دنیا آنها را فریفت و غافل کرد، امروز هم ما آنها را به رحمت در نظر نمی‌آوریم چنانکه آنان دیدار این چنین روزی را به خاطر نمی‌آوردند. و آیات ما را، راجع به قیامت انکار کردند. و ما بر آن مردمان کتابی فرستادیم که در آن هر چیز را بر اساس دانش برای هدایت آن گروه که ایمان می‌آوردند تفصیل دادیم، کافران که به آیات خدا و قیامت ایمان نمی‌آوردند در انتظار چیستند؟ مگر آنکه تأویل آیات و مال احوال آنها (هنگام مرگ و ظهور در قیامت) به آنان برسد. و آن روز که تأویل آیات و عاقبت کار را مشاهده کنند، با پشیمانی خواهند گفت: افسوس که رسولان خدا با روشن‌ترین برهان، حق را برای ما بیان کردند (کاش مخالفت نمی‌کردیم) یا امروز کسی به شفاعت ما بر می‌خاست و بار دیگر به دنیا بر می‌گشتیم که غیر از این اعمال زشت به اعمال صالحی می‌پرداختیم در آن هنگام کافران خود را سخت در زیان می‌بینند و امور مربوط به آخرت را که در دنیا دروغ می‌انگاشتند همه درست و ارزشهای راست نمای دنیا را نابود شده می‌نگرند.

تفسیر ص: ۳۰۶

أَهُؤْلَاءِ اِشَارَةٌ بِهٖ يَارَانِ اَنَّا اِنَّمَا اَعْرَفْنَا بِاَنَّهُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۷

هستند و آرزوی داخل شدن در بهشت را دارند امّا چون گناهان آنان با کردار نیکشان آمیخته شده است، هنوز وارد بهشت نشده‌اند.

الَّذِينَ اَقْسَمْتُمْ اَنَّا نَبُوءُ بِاَنَّهُمْ سَوَاءٌ مَّا يَكْفُرُونَ

لا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍۢ لَّيْسَ لَهُمْ صَوْلٰةٌۭ يَّسَّرُ لَهُمْ سُبُلًاۙ اُولٰٓئِكَ اَلَّذِينَ اَعْرَفْنَا بِاَنَّهُمْ سَوَاءٌ مَّا يَكْفُرُونَ

آتش به اصحاب خودشان که در اعراف با آنها بودند برمی‌گرداندند و برای آنکه حسرت دوزخیان را زیاد کنند به اصحاب خود گفتند:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

و با آنچه که ذکر کردیم جمع بین جمع آنچه که در اخبار در بیان اعراف، اصحاب اعراف و کیفیت وقوف آنان بر اعراف وارد شده است با کثرت اختلاف بین آن اخبار ممکن می‌شود.

و نَادَى اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اُقِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ و اهل آتش بهشتیان را ندا کنند که از آبهای گوارا و آنچه خداوند به شما روزی داده است ما را بهره‌مند سازید.

ندا کردن بدان جهت است که بین آن دو دسته جایی است که مانع رسیدن به همدیگرند، نه مانع از دیدن همدیگر، تا وقتی که خدا بخواهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۸

قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ

بِهٖمْ يَوْمَئِذٍ عَذَابٌ اَلِيمٌ

خداوند آن دو (آب و خوراک) را به کافرین حرام کرده است، کافران یعنی کسانی که آن جهت قلبشان را که راه به سوی خدا دارد، پوشیده‌اند.

اللَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ آٰنِهَآيِىَ كِه دِين رَا از صَاحِب دِين گرفته‌اند يعنى اسلامى كِه از نَبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَا بِيْعَت وَ مِيثَاق گرفته‌اند، يَا آنهآ كِه صورت اسلام رَا به خود بسته و آن رَا به خود نسبت داده‌اند ولى بدون اين كِه از صَاحِب آن گرفته باشند، و بدون اين كِه بر شَرَآيع آن آگَآهَى داشته باشند.

از روى سر گرمى و بازى يعنى بدون اين كِه غَايَتى داشته باشند يَا اين كِه هدف نفسانى و خيالى دارند كِه مربوط به دنياشان مى‌باشد.

زيرا كِه آنهآ، راه رَا به سَوَى خدا بستند، و استعداد اين كِه به واسطه اسلام به سَوَى راه كِشَانده شوند باطل ساختند، پس بَرَاى اسلامشان يَا نسبت دادن خودشان به اسلام غَايَتى وجود ندارد جز غَايَتى رَاجع به امور دنيائى‌شان كِه تَصَوُّر كرده‌اند. لذا خدَاى تعَالَى فرمود:

لَهُوَآ وَ لَعِبَآ وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زَنَدَگِى دَنِيَوِى آنهآ رَا فَرِيْب داد، زيرا دِيْنشان نتيجه لهو و لعب است.

فَالْيَوْمَ نُنَاسَهُمُ يعنى به آنهآ التَّفَات و تَوَجُّه نَمِى كَنِيم، و اين كَفْتَار طَبَق طَرِيْقَه مَخَاطَبَات و مَحَاوَرَات آنان است چُون ترجمه بيان السعاده، ج ۵، ص: ۳۰۹

مى‌گويند فَلَآنِى ما رَا فراموش كرد، منظورشان اين است كِه التَّفَات و تَوَجُّه به سَوَى ما ندارد و ما رَا بَا هَدِيَّه و عَطِيَّه‌آ يَادْآورى نَمِى كند.

كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بَايَاتِنَا يَجْحَدُونَ آنچه رَا كِه بوده‌اند فراموش كردند. بدانسان كِه آنهآ ديدار چنين روزى رَا از يَاد بَرَدند و آيَات ما رَا دروغ انگاشتند.

وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ در حَالِى كِه كِتَاب نَبُوْت بَر آنهآ آورديم.

فَصَلَّنَا عَلَى عِلْمٍ وَ آن رَا بَر اساس علم بَرَاى هِدَايَت آنان تفصيل داديم اين عبارت متعلق به (جئنا) يَا به (فَصَلَّنَا) يَا به هر دو است بنا بَر اين كِه (جئنا) رَا به مثل معنى وارد كردن (مجبىء) و (فَصَلَّنَا) رَا به معنى و تفصيل بگيريم، يعنى وارد كرديم ما او رَا بَر علمشان به حَقِيْقَت كِتَاب يَا رسول، يَا اين كِه حال است از فَاعِل (جئنا) يَا (فَصَلَّنَا) يَا از مَفْعُول (جئناهم يَا از (كِتَاب).

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ يعنى گروهى كِه بَا ايمان عمّ آوردند، چُون تَوَجُّه به وجهه قلب داشته و آماده قبول ولايت تكليفى شده‌اند، يَا به سَبَب ايمان خاصّ مؤمن شده‌اند زيرا كِه آنهآ بَر طَرِيْق هستند، و كِتَاب نَبُوْت كِه كِتَاب تَدْوِينِى صورت آن است راهشان رَا روشن كرده، و در نتيجه به سِير خود سرعت مى‌بخشند.

ممکن است مقصود از (كِتَاب فَصَلْنَا) مَكْتُوبِ وَاَجِب بَزَرُگِى باشد كِه عبارت از ولايت است كِه آن غَايَت نَبُوْت است.

ترجمه بيان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۰

زيرا كِه جميع نَبُوْت‌ها و كِتَب تَدْوِينِى بَرَاى آگَآه كردن خلق بَر ولايت است و آماده كردن مردم بَرَاى قبول ولايت است، لذا آن رَا مفرد نكره آورد تا اشاره به عظمت و بزرگى آن بکند.

هَلْ يَنْظُرُونَ يعنى منتظر نَمِى شوند.

إِلَّا تَأْوِيلَهُ آنچه كِه كِتَاب به آن بَر مى‌گردد، يَا اينكه مقصود تَأْوِيلِى ما و باز گشت دادن ما آن كِتَاب رَا به حَقِّش مى‌باشد كِه همان مقام ولايت است و ولايت روح و اصل و مرجع كِتَاب است.

يَوْمَ يَأْتِى تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ ضَمِير مَفْعُولِى به (دينهم) يَا به (لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا) يَا به (بِكِتَابِ فَصَلَّنَا) يَا به (تَأْوِيلَهُ) بَر مى‌گردد، و مَال همه اينهآ يَكِى است و معنى آن اين است كَسَانِى كِه حَقِيْقَت دِين يَا كِتَاب رَا فراموش كردند يَا آنرا عالما عامدا بَا شعور و

آگاهی ترک کردند.

زیرا که نسیان گاهی به معنای ترک استعمال می‌شود یا کسانی که از حقیقت دین بعد از شعور و یاد آوری آن غفلت کردند یا اینکه احساس نکردند و یاد آور نشدند، چون حقیقت دین برای آنها معلوم و مشهود بود، و بعد از تنزل انسان به این بیان فراموش گشت، و جمیع شرایع و عبادات و ریاضات برای این است که آنچه را که از حقیقت دین فراموش کرده‌اند یاد آور شوند، و آنان جهت اغراض دنیوی صورت دین را بر گرفتند.

مِنْ قَبْلُ یعنی قبل از آوردن تأویل از باب حسرت و اقرار به حقیقت آن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۱

فَمَدَّ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ یعنی فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند، یا ولایت را که آن حق است، یا رسالت حق را آوردند در حالیکه ما از آن اعراض نمودیم و بر نفسهای خود ظلم کردیم.

فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ آيا امروز برای ما شفیعانی هستند؟

فَيَشْفَعُوا لَنَا تا برای ما نزد ربّ الولاية (پروردگار ولایتی) شفاعت کنند، که او ولیّ امر ماست، یا نزد ربّ الارباب شفاعت کنند.

أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدین گونه که دینشان را که بزرگترین بضاعت آنهاست در اعراض فانی صرف می‌کنند.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يَفْتَرُونَ و شریکان خدا و شفاعت شریک نزد خدا از قبیل بتها و ستارگان و سران گمراهی، موجب گمراهی آنان می‌شود.

مقصود گوساله سامری است، و وجه گم شدن و نابودی آنها این است که آنان به مفتریات خودشان از جهت حدود و تعیناتشان نگاه می‌کنند.

چون اینان مالهای برخاسته از هواهای نفسانی خویش را شریکان خدا قرار داده بودند، و در آن روز هر چیزی از جهت حدود از باب این که مسمی است فانی می‌شود، زیرا که تعینات و حدود در حین ظهور ولایت که وحدت حقّه ظلّی است چنانکه گذشت فانی و نابود می‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۲

ترجمه و تفسیر آیات ۵۶-۵۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۴ تا ۵۶] ص: ۳۱۲

اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَجِّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴) ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)

ترجمه: ص: ۳۱۲

پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید آنگاه بر عرش مستقر گردید، روز را به پرده شب در پوشاند که با شتاب در پی آن پوید، و خورشید و ماه و ستارگان به امر او مسخر گردید. (ای بندگان) آگاه باشید که ملک آفرینش خاص

خداست و فرمان نافذ از اوست که بلند مرتبه و آفریننده جهانهاست، خدا را به تضرع و زاری و به صدای آهسته بخوانید و بر خلق ستم مکنید که خدا هرگز ستمکاران را دوست نمیدارد، هرگز در زمین پس از آنکه کار آن به امر خدا نظم و اصلاح یافت به تباکاری بر نخیزید و خدا را هم از روی ترس و هم به امید بخوانید که البته رحمت او به نیکوکاران نزدیک است.

تفسیر ص: ۳۱۲

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۳

بدان که فعل خدای تعالی مقید به زمان نمی‌شود، و در این مورد گفته‌اند: افعالی که به خدا نسبت داده می‌شود از زمان منسلخ است.

زیرا همانطور که ذات محیط به سبب زمان محاط قرار نمی‌گیرد فعل او نیز مورد احاطه زمان واقع نمی‌شود، و اینکه ایام خدا محیط به ایام زمان است، و مقادیر ایام خدا بر حسب تفاوت مراتب فعلش متفاوت است، پس گاهی به هزار سال اندازه گیری می‌شود و گاهی به پنجاه هزار سال، سماوات نیز در عرف اهل الله عبارت از عوالم ارواح است که از ماده و اندازه مجرد است. و زمین عبارت از عوالم اشباح است چه مادی باشد یا مجرد از ماده، مانند عالم مثال، و از همین قبیل است سماوات عالم طبع، چون آنها متعلق به ماده و دارای اندازه هستند.

اما مراتب ممکنات که مخلوقات خداوند هستند و در آن آسمانها و زمین محقق می‌شوند از جهتی شش مرتبه و از جهتی سه مرتبه است که بر حسب نزول و صعود شش مرتبه می‌شود و آن مرتبه مقربین عاشقان است که به عبادت ایستاده و به هیچ طرف نظر نمی‌کنند، و مرتبه صف بستگان است، و از هر دو صنف تعبیر به عقول طولی و عقول عرضی می‌شود که در لسان حکمای فارسی ارباب انواع نام دارد، و مرتبه تدبیر کنندگان امر، و مرتبه رکوع و سجود کنندگان، و مرتبه اندازه گرفته شده‌ها که از ماده مجرداند، و مرتبه مادیات و خلقت آسمانها و زمین، و تمامیت آسمانها و زمین در آن مراتب شش گانه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۴

و اگر مقصود از آسمانها و زمین، آسمانهای عالم طبع و زمین آن باشد، پس خلقت آنها به وجود طبیعی‌شان اگر چه در عالم طبع است، ولی وجود علمی آن در مراتب عالی و برتر موجود است، و این همان شش روز ربوبی است که آنها و زمین در آن مدت خلق شده است.

آن مراتب شش گانه همراه با مشیت که به وجهی عرش رحمان و به وجهی کرسی است از جهت قوس نزولی، هفت مرتبه می‌شود، و به اعتبار قوس صعود دو برابر می‌شود، و این همان سبع مثانی است که خداوند انحصارا به محمد صلی الله علیه و آله داده است ۷ مرتبه نزول و ۷ مرتبه صعود.

و از آنجا که حصول به این مراتب چه از نظر نزولی و چه از نظر صعودی منحصر در ائمه علیهم السلام می‌باشد، زیرا فقط آنان به این مراتب متحقق شده‌اند و اگر کسان دیگری نیز به این مراتب رسیده باشند به واسطه آنان رسیده‌اند.

لذا فرمودند: ما (سبع المثانی) هستیم که خداوند انحصارا آن را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید (و سپس از او به ما رسیده است) و چون عرش رحمن که همان مشیت خداست و آن حق مخلوق است، از آن اضافه اشراقیه لا بشرط اخذ می‌شود و به این اعتبار با جمیع اشیاء متحد است.

بلکه حقیقت هر صاحب حقیقتی است، و از سوی دیگر به اعتبار اینکه وجودش اضافه است و بدون لا بشرط اخذ

(و یكشف النهار اللیل) «و روز، شب را می شکافد و کنار می زند» یا (یغشی النهار اللیل) «پرده روز را بر شب میکشد» و لکن خدای تعالی چنین نگفت تا اشاره به اصالت روز و عرضی بودن شب بشود، و اگر چنین می گفت موهم اصالت شب می شد، و نیز اشاره به این می شد که تقابل آندو، تقابل بین دو امر وجودی است.

زیرا شب امری نسبی و عارضی است و اصالت وجودی ندارد.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ وَ خورشید و ماه و ستارگان به امر او مسخر گردید.

(الشَّمْسُ) و (القمر) و (النُّجُوم) و (مُسَخَّرَاتٍ) با نصب خوانده شده، و با رفع آنها نیز خوانده شده است، پس آن عطف بر (السَّمَاوَاتِ) است بنا بر قرائت نصب در آن، یا عطف بر (خلق) است به تقدیر (جعل) یا بر (یغشی) است به تقدیر (یجعل)، بنا بر قرائت رفع در آنها پس آن مبتدا و خبر است.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ این قسمت آیه آن چیزی است که گذشت، لذا ادات تنبیه آورد.

زیرا وقتی که ذکر کرد که او خالق آسمانهای ارواح و اراضی اشباح است و اینکه مسلط و غالب و قاهر بر عرش است ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۸

که آن همه دو عالم امر و خلق است، اکنون تدبیرش را نسبت به عوالم، بیان می کند که از جمله سبب پوشانیدن روز طبق حکمت بالغه اش شب است که با این پوشانیدن تربیت موالید تمام می شود و مخصوصا غایت آن موالید که عبارت از انسان است صورت می گیرد.

زیرا که انسان با قالب و قلبش طالب کمال است و آن با مشاهده تضاد شب و روز و به دنبال آمدن آن دو، به جمیع معانی است که برای آن دو ذکر شده است و به سبب تسخیر آفتاب و ماه و ستارگان است که با آفرینش آنها نظام عالم تمام می شود و معاش بنی آدم نظم پیدا می کند... از ذکر این معانی مبدأ بودن برای عالم خلق و امر و مالک بودنش نسبت به دو عالم استفاده شد، پس بر آنچه که استفاده شد آگاه نمود و لازم آورد که دلالت بر مبدأ بودن و مالک بودن و منتهی بودن آن بکند، در حالی که اشاره به اختصاص مؤکد نمود بدین نحو که ظرف را مقدم کرد پس خود را به کثرت خیرات مدح نمود در حالی که آنرا به ربوبیت عالم تأکید نمود و فرمود:

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ سپس امر به دعا و تضرع را فرع آن قرار داد زیرا کسی که دارای شأنی جز مخلوقیت و ربوبیت نمی باشد سزاوار نیست که از تعلق و دعا و تضرع نزد پروردگارش سر باز زند در حالی که او مالک کل و صاحب خیرات فراوان است، بدین سبب خداوند فرمود:

ادْعُوا رَبَّكُمْ پروردگارتان را بخوانید گویا که فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۱۹

هر گاه اینچنین شدید پروردگارتان را بخوانید.

دعا در طلب ذات مدعو و در طلب چیزی دیگری از او به کار می رود آن چنان که گوئی آنچه که خوانده شده است عبارت از همان چیز است که خواستگاه اوست، و خود مدعو از باب مقدمه خوانده شده است، و هر جا لفظ دعا به صورت مطلق آورده شود مطلوب ذات مدعو است نه امری غیر از آن مگر اینکه قرینه‌ای قائم شود که مطلوب غیر ذات اوست.

و آنچه که در اینجا مطلوب است ذات مدعو است گوئی که گفته است: او در تدبیر امور شما ناظر بر شما و نزد شما حاضر است و شما از آن غایب هستید، پس او را به خانه‌های دل‌هایتان بخوانید تا نزد او حاضر شوید به اینکه از غیبت خودتان خارج شوید و آن بیانگر همان فکر و حضور است که صوفی‌ها گفته‌اند.

تَضَرُّعًا وَ حُفِيَّةً دو مصدر برای (ادعوا) هستند از غیر ماده فعل، زیرا که تضرع و خفیه عبارت از دو نوع دعاست، یعنی دعائی که بر

زبان ظاهر شود، و دعائی که به زبان ظاهر نشود، چون تضرع ملازم ظهور بر زبان است، یا چیزی است که با صدای بلند خوانده می‌شود یا با صدای آهسته، چه تضرع کم اتفاق می‌افتد که از جهر و بلند کردن صدا خالی باشد.

و ممکن است به تقدیر مصدر باشد، یعنی دعای تضرع و خفیه، یا اینکه هر دو حال باشند به اینکه مصدر به معنی مشتق یا به تقدیر مضاف باشد یعنی صاحبان تضرع، و بعید نیست که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۰

گفته شود که مقصود از تضرع دعاست با آگاهی به آن اعم از اینکه با زبان قالب باشد یا با زبان قلب، و مقصود از خفیه دعا به زبان حال و استعداد است، بدون آگاهی به آن.

زیرا که خفیه حقیقی آن است که دعا کننده به آن آگاه نباشد، و اگر امر و تکلیف به آن تعلق بگیرد به اعتبار مقدمات دعاست که با شعور و اختیار انجام می‌گیرد و ممکن است گفته شود که مقصود از تضرع دعا به لسان قالب است و مقصود از خفیه دعا به لسان قلب است با آگاهی و احساس به دعا در هر دو مورد، و این دو معنی همان است که در عرف صوفیان ذکر جلی و ذکر خفی نامیده می‌شود.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ به درستی که خداوند معتدین یعنی متکبرین را که از دعا استنکاف دارند و از مرتبه و شأن و حدودشان تجاوز کرده‌اند، دوست ندارد.

زیرا کسی از بندگان خدا، که خدا را نخوانده و دعا نکند از شأن عبودیتش تجاوز کرده است.

یا اینکه مقصود از معتدین کسانی هستند که در دعا از حدّ دعا و شأن داعی از قبیل تضرع و انکسار تجاوز کرده‌اند، یا از حدّ وسط به وسیله بلند کردن صدا در دعا تجاوز کرده‌اند، یا از حدّ وسط بین ترک و اصرار تجاوز نموده‌اند.

در روایت وارد شده است که مظلوم آنقدر بر ظالم نفرین می‌کند تا اینکه خودش ظالم می‌گردد.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَدَانِ كَمَا بَدَأَ مَا دَامَ مَا دَامَ كَمَا بَدَأَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۱

رشد و تکلیف نرسیده شأن او شأن چهار پایان است که خواسته‌هایش را بهر نحوی که اتفاق بیفتد طلب می‌کند، و همچنین است در رفع ناسازگاریها و او در این مرحله دارای امثال و فرمانبری نیست مگر نسبت به کسی که از او بر بدنش می‌ترسد، و او دارای شأن و اصلاح در زمین عالم صغیر، و یا در زمین عالم کبیر نیست.

پس آنگاه که به حدّ بلوغ رسید و دارای عقل شد برای او شأنیت امثال امر و اصلاح در دو زمین عالم صغیر و کبیر فی الجمله حاصل می‌شود.

پس اگر توفیق یار او شد، و دعوت کنندگان الهی با دعوت عامّ ظاهر، او را دعوت کردند، و او نیز از آنها قبول کرد و با بیعت عامّ نبوی مطیع آنها گشت و مسلمان شد شأنیت اصلاح برای او کامل می‌شود و فی الجمله انقیاد و طاعت برای او حاصل می‌گردد.

و اگر توفیق او رو به فزونی گذاشت و دعوت کنندگان الهی با دعوت خاصّ باطنی او را دعوت کردند، و او نیز از آنها قبول کرد و با بیعت خاصّ ولوی با آنها بیعت کرد و انقیاد و اطاعت برای او کامل گشت، در این صورت به ملکوت دعوت کننده ملحق شده و

برای او حالت حضور حاصل می‌شود، در نتیجه مصلح حقیقی در هر دو عالم خواهد بود. یا اینکه درخواست ملحق شدن می‌کند و در این مرحله شأن او دعا کردن و تضرع و پناه بردن به او در مقام و موقع غیبت اوست تا اینکه به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۲

او ملحق شود، خود کلاً مصلح حقیقی می‌گردد.

و اگر بعد از حصول عقل و شأنیت اصلاح، خدا او را خوار گردانید و اسلام را طلب نکرد، یا طلب کرد و داخل در آن شد و ایمان

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸) لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹)

ترجمه: ص: ۳۲۴

و او خدایی است که بادهای را به مژده باران رحمت خویش در پیش فرستد تا چون ابرها بارهای سنگین را بردارند ما آنرا به شهر و دیاری که از بی آبی مرده است برانیم و بدان سبب باران فرو فرستیم تا هر گونه ثمره و حاصل از آن برآریم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۵

هم اینگونه (که گیاه را از زمین مرده می‌روبانیم) مردگان را هم از خاک برانگیزیم، باشد که شما متذکر گردید. زمین پاک را گیاه به اذن خدا نیکو برآید و زمین ناپاک (شوره زار) جز گیاه اندک و کم ثمره بیرون نیاورد. اینگونه ما آیات قدرت را برای هر قومی که شکر خدا بجای آرند شرح می‌دهیم، نوح را که برای بیان توحید به سوی قومش فرستادیم گفت ای قوم خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدائی نیست که من بر شما سخت از عذاب بزرگ قیامت می‌ترسم.

تفسیر ص: ۳۲۵

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا نَشْرًا بِنُونَ، و بشرا با باء خوانده شده است که جمع نشور و بشیر باشد، و در اصل با دو ضمّه بشرا بوده و به جهت تخفیف با اسکان عین الفعل بشر خوانده شده است. و با فتح نیز مانند نصر که مصدر باشد خوانده شده است، و آن عطف است بر قول خدا إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ لِلَّهِ بِيان اعاده به طریق تمثیل است چنانکه اولی برای بیان ابداء (آفرینش) و دومی برای تدبیر است (۱).

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ در اینجا منظور از رحمت، باران است زیرا باران، در عرف رحمت نامیده می‌شود، و تعمیم ریح و رحمت بر کسی مخفی نیست اگر چه این تمثیل به حسب ظاهر

(۱) إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ) همانا پروردگار شما کسی است که آسمانها را خلق کرد) عبارت اول که برای ابداء (آفرینش) می‌باشد و عبارت دوم (هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا) برای تدبیر و به جریان انداختن امور است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۶

صورت نازله رحمت کلی می‌باشد.

حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ تَا اینکه ابرها بارهای سنگین آب را بردارند و آنرا پخش کنند.

و جمع آوردن وصف (کلمه ثقال) و مفرد آوردن ضمیر در سُقْنَاهُ به اعتبار معنی جنس و لفظ آن است.

لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ سوی آن بلد (شهر یا سرزمین) یا برای آبیاری آن، یا برای زنده کردن آن شهر مرده.

فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ به وسیله ابر آب فرو فرستادیم، و اگر ضمیر (ه) در کلمه (به) به (بلد) برگردد، باء به معنی (فی) می‌باشد و معنی جمله چنین می‌شود در آن شهر باران فرو فرستادیم.

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ به وسیله آب، یا ابر، در سرزمینهای مختلف انواع میوه‌ها را پدیدار کردیم.

كَذَلِكَ یعنی همانطور که می‌بینید از نشر بادهای و حمل ابرها و فرستادن آن به شهر مرده و زنده کردن آن شهر به سبب حصول میوه‌ها.

تُخْرِجُ الْمَوْتَى مردگان را از حیات حیوانی یا از حیات حقیقی انسانی خارج می‌سازیم و این خروج به وسیله نشر بادهای مختلف و فرستادن باران رحمت، با آماده کردن بادهای مختلف از قبیل استحاله‌ها و انقلاب‌ها و انتقالات و بلاها و آزمایش‌ها، و تهییج و تحریک شهوت‌ها، و ایذاء حاصل از خشم‌ها، و وسوسه شیاطین جنّ و انس، و اذیت آن کسانی که با آنها عهد و پیمان بستیم، طبق این گفته‌ها: ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۷

وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ﴿۱﴾ تا از قبر طبیعت جمادی یا نفس نباتی یا نفس حیوانی کنده شود و به حیات انسانی زنده گردد، و در زمین وجودش همه ثمره‌های الهی حاصل شود و بروز کند. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید به یاد آرید.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ این گفته غایت ممثّل به آن، یا برای مثل یا تمثیل است چون از آیات قبل این گونه توهم شده است که بیرون آمدن گیاه در هر شهر و کشوری مساوی است و مردگان نیز در کیفیت احیاء و حالت حیات مساوی هستند، در این آیه تفاوت سرزمینها را یاد آور می‌شود، گویا که گفته باشد مساوی نیستند، بلکه شهر طیب و پاکیزه گیاهش به اذن پروردگارش خارج می‌شود، یعنی جمیع آنچه که ممکن است در آن بروید، می‌روید این معنی بر حسب محاورات عرفی از کلام فوق استنباط می‌شود مخصوصاً با اضافه کردن نبات به ضمیر «ه» که به سرزمین پاک بر می‌گردد که مشعر به عموم است، و با بقیه‌ای که می‌فرماید:

وَالَّذِي خَبَثَ یعنی زمینهایی که نسبت به زمینهای پاک و صالح از جهت شوره زار بودن ناپاک است، رویارو شده است، مفهوم مشخص می‌گردد.

لَا يَخْرُجُ که در آن زمین شوره زار گیاهی خارج

(۱) آل عمران (۳) آیه ۱۸۶: و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب دادیم و نیز از کسانی که مشرک هستند سخنان ناروا و آزار دهنده بسیار خواهید شنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۸

نمی‌شود إِلَّا نَكِدًا مگر به مقدار اندک که نفع آن هیچ است.

كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ یعنی شکر گزار نعمت‌های ظاهری و باطنی ما باشند، اگر آیات ما به صورت بادهای مختلف و ابتلاها و نعمت‌ها باشد، زیرا گردانیدن این آیات برای کسی است که بداند آنها نعمت هستند، نه برای کسی است که آنها را نعمت ببیند و شکر نکند بلکه به سبب آن کفر بورزد، که البته کفر و کفران او هدف و غایت خدا نیست بلکه آن بالعرض بر فعل خداوند مترتب می‌شود.

(لازمه بذل نعمت شکر آن است، که غایت و هدف از نعمت است و کفر نعمت جنبه عرضی دارد و اصل نیست) نقل شده است که عمرو بن عاص به حسین بن علی علیهما السلام گفت:

چگونه است که ریش شما بیشتر از ریش ما است؟

پس امام این آیه را خواند. و امثال این تفسیر برای آیات دلالت می‌کند بر اینکه جایز است آن را تعمیم داد به هر چیزی که ممکن است حقیقتاً یا مجازاً آیات بر آن صادق باشد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ پس از آنکه آفرینش و تربیت و تدبیر و بازگشت را با تمثیل ذکر کرد ارسال رسل را یاد آوری نمود تا آنرا همیشه بیاد داشته باشند و رسالت بشر را غریب نشمارند، و داستان آنها با ملت‌هایشان و آنچه را که به آنها گفته، و آنچه که در حق اقرار کننده و منکر انجام گرفت همه را ذکر کرد تا برای مؤمنین دلداری و برای منکرین تکذیب و تهدید باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۲۹

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نوح عليه السلام قومش را به توحید و عبادت خدای واحد امر کرد چنانکه آن کار همه انبیاست و فرمود:

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم، بدین گونه که می‌ترسم عبادت و توحید خدا را ترک کنید و به عذاب بزرگی گرفتار آید.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۴-۶۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶۰ تا ۶۴] ص: ۳۲۹

اشاره

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۶۰) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصِيحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُزْحَمُونَ (۶۳) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴)

ترجمه: ص: ۳۲۹

گروهی از قومش گفتند که ما ترا سخت در گمراهی می‌بینیم

(در پاسخ آنان) گفت ای قوم من اصلا در گمراهی نیستم (شما بخطا می‌روید) و لیکن فرستاده خدای جهانیانم

پیغام خدا را به شما می‌رسانم و به شما اندرز می‌گویم و از خدا و وحی الهی به اموری (مانند قیامت و حساب و کفر اعمال) آگاهم که شما آگاه نیستید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۰

آیا تعجب کرده‌اید که مردی از جانب خدا برای بیادآوری شما فرستاده شد تا شما را (از احوال عذاب قیامت) بترساند که پرهیزکار شوید و مورد لطف خدا گردید،

و چون نوح، رسول خدا را تکذیب کردند ما هم او و پیروانش را در کشتی نجات دادیم و آنان را که آیات خدا را تکذیب کردند غرق گردانیدیم که مردمی بسیار نادان و کور دل بودند.

تفسیر ص: ۳۳۰

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ مَلَأٌ یعنی خوشگذران‌ها و رؤسا، زیرا که پیروان و مردم عادی جز قبول و تقلید شانی ندارند، و پیروی نکردنشان از انبیا از آن جهت است که نظرشان به دنیاست، ولی مترفین (ناز پروردگان ستم پیشه) شأن خود را بالا-تر و والا-تر از انبیا می‌دانستند.

إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ آنان گفتند مطمئناً ترا در گمراهی آشکار می‌بینیم.

زیرا پیامبر را مخالف سیره دنیوی خود می‌دانستند که آنها دوست داشتند و گمان می‌کردند که بهتر از آن امکان ندارد، چون هر حزبی (گروهی) به آنچه که نزد خودشان است خوشحالند لذا آنها با تأکیدهای متعدد تأکید کردند (ان) و (ل) هر دو برای تأکید است.

قال يا قوم لیس بی ضلالت با آنان به مدارا رفتار کرد و معتقدات آنها را نفی کرد و لذا مثل تأکیدات سابق گفته خود را تأیید نکرد و گفت: ای قوم من در گمراهی نیستیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۱

و لِكُنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أَلْبَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحَ لَكُمْ و لیکن فرستاده‌ای از پروردگار جهانیانم که رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و پندتان دهم. از اینرو لفظ لکم با (ل) آورد تا اشاره به خالص بودن نصیحت از شائبه فریب باشد. و أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ از صفات و تدبیر خدا، یا به سبب افاضه خداست که می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید، اول رسالتش را تبلیغ کرد و آنها را اندازد دنبال کرد، و آنگاه که او را تکذیب کردند و اعتقاد ضد رسالت را که ضلالت و گمراهی است اظهار کردند، معتقدات آنها را نفی کرد و ادعای خودش را با آنچه که لازمه آن است ثابت نمود و آن تبلیغ است، سپس به دنبال آن چیزی را آورد که سزاوار رد نیست و آن نصیحت کردن آنها و علم داشتن پیامبر به چیزی که آنها علم آن را ندارند، و این به جهت مدارا کردن با آنها و اظهار رأفت و مهربانی با آنان است.

أَوْ عَجِبْتُمْ یعنی آیا تکذیب کردید و تعجب نمودید؟

یعنی سزاوار نبود از شما که تعجب بکنید.

أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ چیزی که شما را به یاد آخرت می‌اندازد.

عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ چون از لفظ رسالت جدایی و عناد نسبت به گمراهان مفهوم می‌شد موضوع را به نصیحت کردن (انصح لکم) که لازمه رسالت است تبدیل کرد که صلاح آنان در

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۲

آن می‌باشد و آنان را به عواقب امورشان متذکر ساخت. و عِلَّتْ اینکه کلمه (ربکم) پروردگار شما آورده است، و (ذکر) را اضافه به (رب) خودشان نمود، برای آن است که به نصیحت و قبول نزدیکتر باشد، و موضوع را آن گونه ادامه داد تا به سه غایت که به ترتیب به رسول (رسول من رب العالمین) و مرسل الیهم، (قوم مورد تبلیغ) و مرسل رسالات ربی منسوب است برساند، و در همه آنها صلاح و نفع آنان را بیان داشت تا آشکار سازد که ادعای رسالت جز به نفع آنها نیست تا از فریب و نیرنگ به دور باشد، پس فرمود:

لِيُنذِرَكُمْ تا شما را از آنچه که بر آن هستید و آن جز شر و بدی نیست بترساند، و لِيَتَّقُوا تا از چیزی که در آن فساد شماسست، پرهیزید و به چیزی توجه و رغبت کنید که در آن صلاح شماسست.

و لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی شاید مورد رحمت و ترحم پروردگارتان قرار بگیرید، و آن حسن عاقبت و سرانجام نیکو است.

فَكَذَّبُوهُ با اینکه برای آنها عذری در تکذیبشان باقی نماند، او را تکذیب کردند.

فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ پس او را و مؤمنین که با او بودند به وسیله کشتی نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. زیرا آنان قومی کوردل بودند و برای آنها بصیرت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۳

بینائی نبود تا متوقع استبصار و دیدن آنها باشیم، و آنها را مؤاخذه نمی‌کنیم (زیرا تکذیب آنان از عدم بصیرت بوده است).

ترجمه و تفسیر آیات ۶۵-۷۲

[سوره الاعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲] ص: ۳۳۳

اشاره

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۶۶) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَوَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷۰) قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَيَمِّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ (۷۱) فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۷۲)

ترجمه: ص: ۳۳۳

به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، هود بدانها گفت: ای قوم خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست. آیا اندرز مرا گوش نکرده پرهیزکار نمی شوید؟

بزرگان قومش که کافر بودند گفتند: ما ترا سفیه و بی خرد می یابیم و گمان می کنیم ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۴ که تو سخت از دروغگویان باشی،

پاسخ داد: ای قوم مرا سفاهتی نیست لیکن من فرستاده پروردگار جهانیانم،

پیام خدا را به شما می رسانم و برای شما پندگوی دلسوزم و خیر خواه شما هستم،

آیا تعجب کرده اید که مردی از جانب خدا جهت یاد آوری شما فرستاده شد تا شما را از هول و عذاب قیامت بترساند؟ ای مردم متذکر باشید و فراموش نکنید که خدا شما را پس از هلاک قوم نوح جانشین آن گروه کرد و در خلقت و نعمت شما بیفزود. پس ای قوم انواع نعمتهای خدا را بیاد آرید، شاید که رستگار شوید،

قوم هود گفتند آیا تو برای آن به سوی ما آمده ای که خدا را به یکتایی پرستیم و از بتهایی که پدران ما می پرستیدند دوری کنیم؟

این کار را نخواهیم کرد اگر تو راست می گویی هر عذابی که به جهت بت پرستی به ما وعده می دهی زود به انجام رسان.

هود گفت: در این صورت پلیدی و غضب خدا بر شما حتمی گردیده است، آیا با من که شما را به خدا می خوانم مجادله می کنید؟ و به اسمهای بی مسئامی که شما و پدران شما بر آن بتان نهاده اید با حق به خصومت بر می خیزید؟ و حال آنکه خدا در آن حقیقت و برهانی نهاده است، پس بایستی در انتظار عذاب خدا باشید که من نیز بر شما آنرا انتظار دارم،

موقع عذاب که رسید، هود و پیروانش را به رحمت خود از عذاب رهانیدیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند همه را هلاک گردانیدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۵

تفسیر ص: ۳۳۵

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا مِّنْظُورٍ (اخا) برادر عشیره و قبیلہ‌ای است نه برادر دینی.
 قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ بِهِ سَفَاهَةٌ بِه سَفَاهَتِ نَسَبِ دَادِنِ عَقْلِ
 در انظار، قبیح‌تر از نسبت گمراهی و ضلالت است از اینو قومش او را به سفاقت متهم کردند.
 وَإِنَّا لَنَنْظُرُكَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَبْلُغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ذَكَرَ
 کلمه (امین) از این روست که گویا او به امانت داری در بین آنها معروف بود و لذا متوسل به آن گشتند.
 أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضِيطَةً
 هود ضمن اینکه نعمت‌های خدا را بر آنها یاد آوری کرد نعمت‌های خدا را بر قوم نوح نیز متذکر گردید تا به بهترین وجه آنها را از
 زوال نعمت‌ها بترساند.

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ نِعْمَتِهَاي خِداوند را بباد آورید، تعمیم بعد از تخصیص، از جهت تأکید است.
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ از امام صادق علیه السلام «۱» است که فرمود:
 آیا می‌دانی نعمت‌های خدا چیست؟ گفته شد: نه، فرمود:

(۱) تفسیر الصّافی ۲: ص ۲۱۱- الکافی ۱: ص ۲۱۷/ ح ۳- تفسیر البرهان ۲: ص ۲۳ ح ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۶

بزرگترین نعمت‌های خدا بر خلقش همان ولایت ماست. یعنی باشد که با ولایت رستگار شوید.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَخَدَيْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ برای غایت سفاقتشان مقلدات پدرانشان
 را، علوم قطعی قرار دادند.

لذا با آنچه که ذکر شد، مبارزه طلبی نمودند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ يَعْنِي از جانب پروردگارتان عذابی بر شما واقع شده، لفظ (قد) و فعل ماضی آورد تا اشاره به
 حتمی بودن تحقق آن باشد، یا اشاره به این باشد که آنچه که آنها دارای آن می‌باشند از سفاقت و گمراهی و مجادله با رسول خدا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عذابی دردناک است اما از آنجا که قوای مدرکه خود را تخدیر کرده‌اند درد آنرا حس نمی‌کنند.
 وَغَضِبَ غَضَبًا رَافِعًا تَأْخِيرًا بِأَنْدَاخَتِ بِأَيْنِكَ أَنْ بِه تَقْدِيمِ سِزَاوَاتِرِ اسْتِ چُونِ ذَاتَا وَشَرَعًا مَقْدَمِ اسْتِ، زِیْرَا غَضَبِ ظَاهِرِ نَمِی شُود. مِگَر
 با عذاب که مسبب از غضب است، پس عذاب از جهت ظهورش جلوتر از غضب است.

أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ بَدَانِ كِه لَفْظِ اسْمِ، چِیْزِی اسْتِ كِه بِرِ چِیْزِ دِیْگَرِ (مَسْمِی) دِلَالَتِ كِنْدِ بِه نَحْوِی كِه
 خود آن لفظ در حین دلالت بر مسمی منظور و مقصود نباشد، و در مورد آن لفظ (اسم است، مفرد است ... فاعل است یا مفعول و
 ... حکمی نکنیم.

اعمّ از اینکه آن دالّ لفظ باشد یا نقش، یا مفهوم ذهنی، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۷

ذات خارجی مانند لفظ (زید) که اسم ذات معین مخصوصی است، آنگاه که در بیان (زید آمد) بخواهیم بر آن ذات دلالت بکنند به
 این اعتبار خود لفظ مورد نظر نیست، بلکه نظر و قصد شخص زید است به نحوی که لفظ مورد غفلت قرار می‌گیرد.

و به این اعتبار آن لفظ اسم ذات است و به هیچ حکمی از احکام در مورد آن صادق نیست و آنگاه که این لفظ از جهت خودش
 اعتبار شود با قطع نظر از اعتبار دلالتش بر مسمی بلکه از آن جهت که آن لفظی است مرکب از سه حرف که حرف اول متحرک و
 حرف وسط ساکن است در این هنگام لفظ (زید) مورد حکم و مورد نظر واقع می‌شود و در این صورت نام لفظ و موضوع و اسم

در مقابل فعل بر آن نهاده می‌شود.

و این دو اعتبار (لفظ اسم و مسمی) همانطور که برای الفاظی که بر معانی دلالت می‌کند برای اسمهای لفظی، ثابت است برای هر چیزی که بر غیر آن از ذاتها دلالت بکنند نیز ثابت است سپس بدان که جمیع اشیاء از ذوات نوری ملکی، و ظلمانی طبیعی و شیطانی آثار صنع خدای تعالی است و دلالت کننده بر وحدت و علم و قدرت و مظاهر جود و لطف و قهر خدای تعالی می‌باشند، و آن اشیاء به این اعتبار اسماء خداست نه مسمیات و هیچ حکمی و اسمی و رسمی برای مسمیات نیست، و آن اسماء به این اعتبار قضای خداوند می‌باشند، و راضی بودن به آن واجب، و عبادت آن، عبادت خدا و محبت آن نسبت به خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۸

زیرا که به این اعتبار خود آن اسماء منظور و مقصود نیستند، و اگر خود آنها مورد نظر و محکوم علیه و مسمیات به اسماء مخصوص خود قرار داده شود به این اعتبار مقابل خدا و خداهای دوّم می‌شوند دیگر دلالت کننده ذات و علم و قدرت خدا نمی‌شوند، بلکه در این هنگام مدلولات و مسمیات و مقضیات می‌شوند، و نظر به آنها و عبادت آنها و راضی شدن به آنها کفر و شرک به حساب می‌آید، و کسی که به این موارد نظر داشته باشد مورد مذمت و ملامت خداوند قرار می‌گیرد و به همین اعتبار وارد شده است که راضی شدن به کفر، کفر است.

سپس بدان که انسان مادام از خانه نفسش خارج نشده است و به رسول سینه‌اش هجرت نکرده باشد و با کمک ولی امرش به پیامبر قلبش توجه نداشته باشد، ممکن نیست که بتواند نظر به اشیاء بکند، از آن جهت که آنها دلالت کننده بر ذات خدای تعالی باشد، بلکه در وجود نمی‌بیند مگر اشیاء متکثر که مقابل وحدت است که مستقل و مدلول و مسمیات هستند، اگر چه به حسب واقع و نفس الامر متعلقات و وابستگی‌های صرف بوده، استقلال ندارند و اصلا حکمی برای آنها نیست. و لیکن در نظر کسی که در خانه نفسش و شهر طبعش و وطن گرفته باشد آن اسماء شأنی الهی ندارند، بلکه با شأن الهی مبیانت داشته، خود مستقل بوده و وابستگی به ذات الهی ندارد و بر چیزی غیر از خود (فراخود) دلالتی ندارد.

لیکن انسان به خروج از این خانه و حجّ خانه خدا (قلب) ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۳۹

و طواف آن بلکه مقیم شدن در آنجا مأمور و موظف است به رسیدن به پروردگارش و حضور در نزد اوست.

امّا خروج از این خانه نفس ممکن نیست، مگر با کمک یاری دهنده خارجی و رفاقت رفیق بشری (مرشد یا راهنمای روحانی) و کسیکه در خانه نفسش ممکن است هر چیزی که معاون او فرض شود و یاری دهنده او باشد در نظر او جز محکوم علیه و مستقل چیزی نیست و مسمایی که دلالت بر خدا کند و اسم الله باشد، وجود ندارد.

لذا خدای تعالی معاونی و کمکی برای او قرار داده است که او را در خروج از نفسش کمک کند، و امر کرده است که از آن معاون و کمک کننده پیروی شود، و برای انسان حجّت و دلیلی نصب کرده است که بر جواز نظر کردن به آن معاون و اخذ دستورات از او و تصریح نزد او دلالت می‌کند، اگر چه در نظرش مسمی و محکوم علیه و مستقل باشد (زیرا چنین شخصی در واقع به باطن آن معاون و راهنما توجه دارد که الهی است نه به جسمائیت او).

پس مطاع و متبوع و معبود بودن معاون خارجی عبادت طاعت است (یعنی اطاعت از دستورات الهی او برای پرستش خدای تعالی) با اینکه او دوّم (خلیفه) برای خدا و مقابل، و مسمی، و محکوم علیه در نظر او است از چیزهایی است که خداوند در مورد او حجّت و سلطان و برهان نازل فرموده است، و کسی که دارای چنین بینشی است، مذموم و ملوم و کافر یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۰

مشرک نیست (زیرا او را می‌بیند نه خود خدا) وقتی این را دانستی پس معنی چنین می‌شود:

شایسته نیست که شما با رسول در تصحیح اسمائی که حکمی برای آنها نیست و مسمیات که مستقل نیستند بلکه متعلقات محض و

رابطه‌های محض هستند مجادله کنید زیرا شما و پدرانان آنها را مستیات قرار داده‌اید، چون شما در روستاهای نفسهایتان توقف کرده‌اید در حالی که خداوند برای آن گفته‌های شما حجت و دلیلی نفرستاده است.

مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ هَمْرَاهُ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِدَلِيلٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا تَوْجَّهَ بِهِ حُجَّتٍ وَ دَلِيلٍ شَرِكٍ شَمَا بِهِ وَ جَهِيَّ بِهِ تَوْحِيدٍ مُبَدَّلٍ شُود.

فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ یعنی منتظر امر خدا در حق خودتان باشید و من هم با شما به انتظار می‌مانم.

فَأَنْجِيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا أُو وَ كَسَانِي رَا كِه اِيْمَانِ آوَرْدَنْد بِرَحْمَتِ خُودِ نَجَاتِ دَادِيْمِ مَقْتِيْدِ كَرْدَنْ رَحْمَتِ بِه خُودِ (مِنَّا) بِرَايِ آگَاهَانْدَنْ مَرْدَمِ اسْتِ بِه اِيْنِكِه نَظَرِ بِه عَمَلِ خُوِيْشِ وَ اِتْكَايِ بَدَانِ بِرِ هِيْجِ كَسِ جَايِزِ نِيْسْتِ زِيْرَا كِه عَمَلِ جِزِ آْمَادِه كَرْدَنْ قَابِلِ بِرَايِ قَبُولِ (رَحْمَتِ) فَايْدِه دِيْگَرِي نِدَارْد وَ فَعْلِ فَاعِلِ مَسْبَبِ اَز اِيْنِ رَحْمَتِ نِيْسْتِ چنانكه بارها این مطلب را گذرانديم.

وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ أَنَا كِه تَكْذِيْبِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۱

كردند از جهت تكليف همه را هلاك كرديم.

وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ أَنَهَا اَز جِهْتِ تَكْوِيْنِ اِيْمَانِ نِدَاشْتَنْد.

يا اينكه اين دو عام يا خاص هستند به يك معنی و دومی تاكيد برای اولی است، و معنی قطع دابر، در ماندگی و استیصال و باقی نماندن نسل برای آنهاست.

در اخبار وارد شده است كه هود عليه السلام و صالح عليه السلام و شعيب عليه السلام و اسماعيل عليه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه و آله به عربی تكلم می کردند.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۷-۷۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۷] ص: ۳۴۱

اشاره

وَ اِلَى ثَمُودَ اَْحَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ وَ لَا- تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ اَلِيْمٍ (۷۳) وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءً مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْجُونَ الْجِبَالَ بَيُّوتًا فَاذْكُرُوا اٰلَاءَ اللّٰهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ (۷۴) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا لِمَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنْ صَالِحًا مَّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِيْ اٰمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۲

ترجمه: ص: ۳۴۲

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را جز او خدایی نیست. اکنون معجزه‌ای آشکار از طرف خدا آمد.

این ناقه، آیت و معجزه‌ای بزرگ برای شماست او را واگذارید که در زمین خدا چرا کند و قصد سویی در باره او نکنید که به عذابی دردناک گرفتار خواهید شد،

فراموش نکنید و متذکر باشید که خدا شما را پس از هلاک قوم عاد جانشین اقوام سلف کرد و در زمین منزل داد، تا (از اراضی سهله خاک نرم) قصرهای عالی و از کوه بتراشیدن سنگ، خانه‌های محکم بسازید پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین به فساد و تبهکاری برنخیزید،

رؤسا و گردنکشان قوم صالح به ضعفا و فقیرانی که به او ایمان آوردند به تمسخر گفتند: آیا شما اعتقاد دارید که صالح را خدا به رسالت فرستاده است؟ مؤمنان جواب دادند:

بلی، ما بر این موضوع عالم و مطمئنیم و بی هیچ شک به آیینی که از طرف خدا به او فرستاده شده است ایمان داریم، متکبران بی‌ایمان گفتند که ما بدون هیچ شکی به آنچه ایمان دارید کافریم،

آنگاه ناقه صالح را پی کردند و از امر خدا سرباز زدند و از روی تمسخر و تحکم به صالح گفتند: ای صالح اگر تو از رسولان خدایی اکنون عذابی که (بر پی کردن ناقه) و نافرمانی خدا ما را وعده کرده‌ای بیاور.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۳

تفسیر ص: ۳۴۳

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ثمود اسم قبیله‌ای است که به نام پدرشان نامگذاری شده است، ثمود از فرزندان سام بن نوح علیه السلام است و صالح علیه السلام از فرزندان او بوده است.

یا اینکه چنانکه در خبر آمده است، ثمود اسم قریه کوچکی است بر ساحل دریا که ساکنین آن به چهل خانوار نمی رسید. قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ (هذه ناقة الله) مبتدا و خبر مستأنف است برای بیان بینه، و (لکم) حال از (ناقه الله) یا از (آیه) یا خبر بعد از خبر است، و (آیه) حال مترادف یا متداخل، یا منفرد است، یا ناقه الله بدل از (هذه) یا عطف بیان است، و (لکم) خبر است، و (آیه) حال از ضمیر مستتر در آن است.

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ که اگر آزارش کنید به عذاب دردناک گرفتار آید.

بعد از تهدید از نعمتهایش یاد می‌کند که خودشان آن را به نعمت بدل کرده‌اند.

وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا مَنْظُورًا (الجبال) کوههایی است که خزینه‌های زمین هستند.

فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَنِعْمَتَهِ خدای خدا را به یاد آورید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۴

تعمیم بعد از تخصیص است. «۱»

وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا اسْتَضَعُوا از جهت دین یا مال یا حال یا جسم است.

لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بَدَلٌ از قول خدای تعالی (للذین) است، از نوع بدل کل به شرطی که مقصود استضعاف در دین و طریقه باشد، یا بدل بعض است اگر مقصود مطلق استضعاف باشد.

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ از باب استهزا به مؤمنان است.

از مؤمنان می‌پرسند: آیا شما می‌دانید که صالح فرستاده از جانب پروردگارش می‌باشد! قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ پیروان صالح در جواب آنها بدون اینکه به استهزای آنان اعتنا نمایند گفتند: ما به آنچه که بر او فرستاده شده است ایمان داریم.

دانسته از آن تنزه می‌جویند،

ما هم او و اهل بیتش را نجات دادیم مگر همسر او که آن زن از بازماندگان عذاب بود،
و بر آن قوم بارانی از سنگریزه فرود آوردیم بنگر عاقبت کار بد کاران چیست.

تفسیر ص: ۳۴۶

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ یعنی زلزله، و قول خدای تعالی:

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ چنانکه در سوره حجر و هود است، منافاتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۷

با این آیه ندارد؟ زیرا که زلزله موجب صیحه (غرش) بوده است.

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ یعنی در خانه‌هایشان به زمین چسبیدند، (جثوم) یعنی ملازم شدن و چسبیدن به مکان.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس از آنکه صالح آنها را دید که بیهوش افتاده‌اند از آنها روی گردانید.

آوردن مضارع در قول خدا:

وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ برای این است که گذشته را به صورت حال تصویر نماید تا آن را احضار کند، و اشاره به این است که این دوست نداشتن ناصحین عادت آنهاست که گویی از آنها جدا نمی‌شود حتی پس از مرگ. یا معنی آیه این است که پس از اتمام حجت بر آنها روی گردانید، و آوردن فعل (تولّى) با (فاء) پس از ذکر هلاک کردن آنها برای این است که آن موارد که به تفصیل بیان شد، سبب نابودی است این گونه سخن از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است.

وَقَالَ از باب حسرت یا بیزاری گفت:

يَا قَوْمٍ لَقَدْ أَهْلَبْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَيْتُكُمْ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ داستان صالح و ناقة‌اش و چگونگی خروج ناقة به پیشنهاد آنان از کوه، و ترک کردن صالح قومش را و پی کردن ناقة و هلاک کردن آن قوم، در کتابها مفصلاً ذکر شده است.

وَلَوْطًا عطف بر (نوحا) است، و لوط علیه السلام پسر خاله ابراهیم علیه السلام بود و ساره همسر ابراهیم خواهر لوط بود، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۸

ابراهیم علیه السلام از بلاد نمرود به سوی شام خارج شد و همراه او لوط و ساره بود، و لوط را برای دعوت در سرزمین شامات گذاشت و خودش به بالای شامات رفت.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ مَنْظُورٍ از قوم، مردم اوست در دعوت و معاشرت نه در نسب و ملت.

أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا مرتکب آن کردار زشت و فاحشه می‌شوید؟ و آن هم‌خوابی با مردان و روی گردانیدن از زنان است.

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً که این کار شما در جهان سابقه نداشته، آیا شهوت نسبت به مردان را از پیش خود آورده‌اید؟ آنچه را که قبلاً به صورت کنایه گفته بود، اکنون به آن تصریح کرد تا رسوایی و توییح آنها باشد. و لذا کلام را با تأکیدات متعدّد (انّ) و (ل) مؤکد ساخت تا تأکید توییح باشد.

مِنْ دُونَ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِقُونَ بدون اینکه به زنان روی آرید، پس شما عادل نیستید بلکه گروهی تجاوز کار و مفسد هستید، این جمله از قبیل عطف به اعتبار معنی است.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ آنان جوابی که صلاحیت مقابله با احتجاج و نصیحت لوط باشد نداشتند، لذا از احتجاج زبانی عدول کردند و خواستند تا از شیوه غلبه کردن قالبی استفاده کنند، از این رو به چیزهایی که بر صحت نصیحت او دلالت دارد، دلیلی آوردند و گفتند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۴۹

إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْظُرُونَ أَنَّهُا مَرْدَمَانِي هَسْتَنْد كَه اَز كَارِهَائِي مَانَنْد كَارِهَائِي مَا پَاكِيْزَهَانْد (و به پاكدامنی تظاهر می‌کنند). فَأَنْجِيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِيْنَ پَس اَز اْتْمَام حَبْتْ بَر اَنَهَا، او و خاندانش را به جز زنش، نجات دادیم زیرا زن او کفر خود و دنباله روی از اهل آن قریه را پنهان می‌داشت.

وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا بَارَان عَجِيْبِي بَرای اَنَهَا فَرَسْتَادِيْم وَ اَن بَارَش سَنْگْ بُوْد.

فَمَا نَظُرُوْا پَس بَنْگَر اِي مَحْمَد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِه وَ سَلْم يَا اِي كَسِي كَه مِي تُوَانِي بَنْگَرِي! كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ كَه سَر اَنْجَام مَجْرَمِيْنَ چِيَسْت.

در خبر است که لوط در بین قومش سی سال درنگ کرد و در آنجا ماند، لوط از آن قوم نبود بلکه بر آنها وارد بود. مردم را به خدا دعوت می‌کرد و آنها را از کارهای زشت نهی می‌نمود و بر طاعت خدا تشویق و ترغیب می‌کرد، ولی آنها نپذیرفتند و از او اطاعت ننمودند. آنان چنین بودند که از جنابت طهارت حاصل نمی‌کردند و مردمانی بخیل و حریص بر طعام بودند، پس بخل آنها در فروج آنها بیماریی به وجود آورد که درمانی برای آن نبود، و داستان آن چنین بود که: آنها بر سر راه کاروانی قرار گرفته بودند که به شام و مصر می‌رفت و لذا مهمان بر آنها وارد می‌شد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۰

پس بخل آنها سبب شد که هر گاه مهمانی بر آنها وارد شود او را رسوا سازند و این کار را می‌کردند که مهمان بر آنها وارد نشود بدون اینکه شهوت این کار را داشته باشند پس بخل باعث این درد شد تا جایی که عادت به آن کار زشت کردند و مردان را برای این کار طلب می‌کردند و بر آن مزد و اجرت نیز قرار می‌دادند. و لوط علیه السّلام سخی و کریم بود و مهمان را گرامی می‌داشت، پس آنان لوط را از پذیرایی مهمانان نهی کردند و گفتند مهمانها را اکرام مکن که اگر این کار را بکنی، مهمان تو را رسوا خواهیم کرد، و هر گاه مهمانی بر لوط وارد می‌شد او را پنهان می‌داشت که مبادا قومش او را رسوا سازند، و این بدان جهت بود که لوط در بین آنها عشیره‌ای نداشت.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۷-۸۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۸۷] ص: ۳۵۰

اشاره

وَ اِلَى مَدِيْنٍ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالِ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيْزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوْا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَ لَا- تُفْسِدُوْا فِي الْمَرْضِ بَعِيْدٍ اِضْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۸۵) وَ لَا تَقْعُدُوْا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُوْنَ وَ تَصُدُوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِهٍ وَ تَبْغُوْنَهَا عَوْجًا وَ اذْكُرُوْا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلًا فَكَثَرْتُكُمْ وَ اَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ (۸۶) وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ اٰمَنُوْا بِالَّذِيْ اُرْسِلْتُ بِهٍ وَ طَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوْا فَاصْبِرُوْا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ (۸۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۱

ترجمه: ص: ۳۵۱

و به اهل مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم خدای را پرستید که شما را خدایی جز او را نیست اکنون از جانب پروردگار شما برهانی روشن آمد. در سنجش کیل و وزن با مردم عدل و درستی پیشه کنید و کم و گران نفروشید و در زمین خدا

بنابر اینکه کیل و میزان مخصوص چیزی باشد که با آن دو اندازه گیری می‌شود خواه معامله با خدا باشد یا با مردم، و اشیاء

(۱) عموم و خصوص من وجه دو مفهوم کلی است که یکی از آنها شامل دیگری می‌شود ولی دیگری شامل اولی نیست مانند (هر گردویی گرد است ولی هر گردی گرد نیست) در اینجا کیل و میزان امری کلی است که شامل امور مربوط به انسان و غیر انسان است ولی (بخس) فقط به انسان اختصاص دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۴

تعمیم داده شود و بخش مخصوص مردم باشد.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و در زمین فساد نکنید، مانند جمله قبلی تعمیم بعد از تخصیص است یا آغاز مطلب جدید است بنابر اینکه مقصود از افساد خونریزی و القای دشمنی بین بندگان و اسارت و غارت و تعدی بر آنها و منع کردن جمیع حقوق از اهلش و دادن حقوق به غیر اهلش باشد. یا بنابر اینکه مقصود از افساد، منع کردن بندگان از طریق آخرت باشد که همان طریق ولایت است. بنابراین قول خدا: وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ «۱» تفسیر آن می‌شود و مقصود از ارض عالم صغیر و عالم کبیر است. بَعْدَ إِصْلَاحِهَا یعنی پس از اصلاح زمین به سبب عقل در عالم صغیر، و به سبب انبیا و اوصیای آنان در عالم کبیر. و مقصود از این قید، بیان این است که واقع و نفس الامر چنین است، و اشعار به غایت قبح افساد است نه اینکه مقصود مقید کردن افساد پس از اصلاح باشد.

ذَلِكُمْ یعنی اینها که ذکر شد از ایفاء و ترک بخش (کم فروشی) و افساد.

خَيْرٌ لَّكُمْ برای شما بهتر است از آنچه که شما آنرا بهتر گمان می‌کنید و خیال می‌کنید که با کم فروشی و افساد سودی را به سوی خود جلب می‌کنید.

(۱) اعراف آیه ۸۶ و منشینید بهر راهی که بیم دهید و کسانیکه ایمان آوردند از راه خدا باز دارید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۵

یا اینکه مقصود از خیر مطلق زیادی است نه تفضیل، زیرا بسیار می‌شود که لفظ خیر استعمال می‌شود و مقصود تفضیل و برتری نیست.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اگر شما معتقد به خدا و آخرت هستید.

شرط تحریک و تهییجی است بنابر اینکه ایمان آنها به خدا بر حسب اقرارشان برای متکلم و مخاطب قطعی و یقینی باشد، یا اینکه شرط تقییدی است، بنابر اینکه ایمانشان توأم با شک و یا متزلزل باشد که مانند مشکوک است، اعم از اینکه جزاء را چیزی موافق (اوفو... تا آخر) تقدیر بگیریم، یا چیزی موافق ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ به طور صریح عبارت دلالت بر تهدید آنها می‌کند یعنی اگر شما مؤمن نباشید پس هر چه می‌خواهید انجام دهید، یا اینکه آن کار برای شما بهتر نیست بلکه در این هنگام که ایمان ندارید برای شما فرقی بین آن کار و ضدش وجود ندارد.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ این جمله را از قول خدا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ مؤخر قرار دارد تا اشاره به این باشد که این کار با آنچه که گذشت در قبح و زشتی مساوی نیستند، و اینکه در آن خیر نفسانی نیز تصور نمی‌شود، و اینکه آن برای مؤمنین و غیر مؤمنین زشت‌ترین چیزهاست.

و در شأن نزول آن گفته شده است: که آنها در راه می‌نشستند و هر کس که می‌خواست پیش شعیب برود و به او ایمان بیاورد به او وعده می‌دادند و شبهات بر خلق القا می‌کردند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۶

بدین گونه که کجی دین شعیب و اختلال راه او را اظهار می کردند چنانکه این کار رسم و عادت مردم از قدیم و جدید بوده و هست و مخصوصاً در زمان ما، یا اینکه مقصود نهی آنها از نشستن در طرق نفوس مانند شیطان و بستن راه آنها از رفتن به سوی خدا و خلفای او می باشد.

و تَصَدُّونَ عطف است بر تَوَعَّدُونَ، و جلوگیری می کنید.

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ از اینکه ایمان به خدا بیاورند، یعنی کسی که یقین به خدا پیدا کرده است او را از راه خدا که قبول ولایت با بیعت خاص است باز می دارید.

و تَبْعُونَهَا عَوْجاً یعنی برای راه خدا کجی و اعوجاج طلب می کنید تا آنها بر مردم ظاهر سازید و آنها را از راه خدا باز دارید. یا اینکه راه خدا را از ناحیه اعوجاج و کجی می خواهید، یا اینکه آنها را می خواهید در حالی که کج باشد، یعنی اگر کجی باشد آنها را طلب می کنید و اگر مستقیم و راست باشد، نمی پذیرید. و این بدان جهت است که خود شما کج هستید.

و اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ پس از آنکه آنها را امر و نهی به ضد فعلشان کرد نعمت خدا را بر آنها یادآوری کرد از قبیل برکت در نسل یا در مال تا شدت غضب آنها را بشکند و آماده قبول نصیحت گردند بدین گونه که نعمت و شکر آن بیادشان بیاید.

و انظروا كيف كان عاقبة المفسدين نعمت را که اثر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۷

رحمت خدای تعالی است یادآور شد، و عذابی را که به سبب افساد به امثال آنان وارد می آید، یادآوری نمود تا جمع بین لطف و مهر و تبشیر و انذار باشد چنانکه آن، وظیفه دعوت و نصیحت است.

وَ اِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ اٰمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوْا اوردن ادات شك يا از باب تجاهل يا از جهت شك مخاطب است.

فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و منتظر باشید. خطاب به مجموع دو طائفه است: وعده برای مؤمنین و وعید برای کافرین.

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ تا اینکه خدا بین ما حکم کند، یا در دنیا به اینکه محق را بر مبطل یاری دهد، یا در آخرت به اینکه محق را نعمت داده و از مبطل انتقام بگیرد و او بهترین حکم کنندگان (داوران) است.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۱-۸۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۹۱] ص: ۳۵۷

اشاره

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شَعِيبُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا اَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِيْ مِلَّتِنَا قَالَ اَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِيْنَ (۸۸) قَدِ افْتَرَيْنَا عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُرِدْنَا فِيْ مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَ سِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلٰى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ (۸۹) وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اَتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اِنَّكُمْ اِذَا لَخَّاسِرُوْنَ (۹۰) فَاَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِيْ دَارِهِمْ جَاثِمِيْنَ (۹۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۵۸

ترجمه: ص: ۳۵۸

گروهی از قوم شعیب که از حکم خدا سرکشی کردند به پیامبر خود گفتند که ما تو و پیروانت را از شهر خویش بیرون می کنیم

نکرد، بلکه لفظی آورد تا دلالت کند بر اینکه آنها قدرت بر اجبار ندارند مگر اینکه خدا بخواهد تا هم رد آنها باشد و هم از وجه دیگری اظهار دعوی توحید باشد، پس فرمود:

وَمَا يَكُونُ لَنَا يَعْنَىٰ لِأَنَّ مَا مُمْكِنٌ نِيسْتِ پَسِ شَمَا نِيْزِ نَمِيْ تَوَانِيْدِ مَا رَا مَجْبُوْرٍ سَازِيْدِ.

أَنَّ نَعُوْدَ فِيْهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا كَمَا فِي آيِنِ بَرِگَرِيْمٍ مَّگَرِ اَنْجَحِهْ كَمَا خُدا پَرُوْرِدِ گَارِ مَا اسْتِ بَخَوَاهِدِ، تَوْصِيْفِ بِهْ مَشِيْتِ بَرَايِ اِشَارَهْ بِهْ اَيْنِ اسْتِ كَمَا اَوْ قَدْرَتِ تَصْرَفِ دَارِدِ وَ كِنَايَهْ اَزِ اَيْنِ اسْتِ كَمَا تَصْرَفِ كَفَّارِ دَرِ وِجُوْدِشَانِ جَايِزِ نِيْسْتِ، تَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۱

اینکه منوط به علت تعلق بازگشت به مشیت باشد. (منظور این است که کافر بودن به علت عدم لیاقت آنان می باشد نه اینکه مشیت خداوند بر کفر آنان تعلق گرفته باشد و بدان علت نتوانند ایمان بیاورند، پس کفر، با لذات نیست بلکه با تعرض است که در نتیجه عدم پرورش فطرت به نحو مطلوب حاصل می شود که یا ایمان را قبول نمی کنند و یا اینکه اگر قبول کردند، آنرا نقض می کنند).

وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا لَفْظِ (رَبُّنَا) رَا تَكَرَّرَ كَرْدِ تَا زِيَادِيْ قَدْرَتِ رِبُوْبِيْتِ خُدا رَا بَفَهْمَانِدِ، وَ جَمَلَهْ يَا حَالِ اَزِ اَللّٰهِ اسْتِ يَا مَسْتَانِفِ اسْتِ جَوَابِ سْؤَالِ مَحْتَمَلِ يَا بَرَايِ مَدْحِ اسْتِ.

عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا مَا بِرِ خُدا تَوَكَّلَ مِيْ كَنِيْمِ. اسْمِ ظَاهِرِ بِهْ جَايِ ضَمِيْرِ اَوْرِدِ تَا اَلْهَيْتِ رَا دَرِ نَفُوْسِ تَمَكِيْنِ بَخُشْدِ وَ نِيْزِ اِشْعَارِ بَعَلَّتْ حَكْمِ بَاشِدِ.

رَبُّنَا افْتِيْحِ بَيْنِنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ پَرُوْرِدِ گَارَا مِيْانِ مَا وَ قَوْمِ كَاْفِرِ بِهْ حَقِّ وَ عَدَالَتِ دَاوْرِيْ كُنِ پَسِ اَزِ اَنَكِهْ بَا قَوْمِشِ اِحْتِجَاجِ كَرْدِ، اَنَهَا دَرِخُوْرِ كَفْرِ خُوْدِشَانِ جَوَابِ دَادِنْدِ وَ دَرِ نَتِيْجَهْ چُوْنِ سَخْنَانِشِ اَثْرِيْ دَرِ اَنَهَا نَكْرِدِ، بِهْ خُدا پَنَاهِ بَرْدِ وَ اَزِ اَوْ اسْتِغَاثَهْ نَمُوْدِ، كَلِمَهْ فَتْحِ بِهْ مَعْنِيْ قَضَاسْتِ يَا بِهْ مَعْنِيْ فَضْلِ، يَا اَزِ فَتْحِ وَ پِيْرُوْزِيْ اسْتِ كَمَا دَرِ اَمُوْرِ صَعْبِ وَ سَخْتِ اسْتِعْمَالِ مِيْ شُوْدِ.

وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ لَنْ اَتَّبِعَنَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ اِذًا لَخَاسِرُوْنَ كَفْتَهْ اَنِ مَلَأُ (پَسِ اَزِ نَخُوْتِ وَ تَكْبُرِ وَ كَفْرِ) اَيْنِ بُوْدِ كَمَا دَرِ دُنْيَا اَزِ زِيَانِكَارَانِ مِيْ شُوِيْدِ بَدِيْنِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۲

نحو که در بین مردم عزیز نمی شوید و معاشرت نیکو، با شما نمی کنند، و در آخرت مستحق عذاب می شوید.

زیرا که شما گمراه هستید و شفیع و راهنمایی که شما را از بت‌ها و امثال آن منحرف کند ندارید، اگر داشتید شما را از سیره و روشی که در پدرانمان مشاهده کردیم و بر آن سیره بودیم و به آن عادت کردیم، خارج نمی کرد و به سبب آن متضرر نمی شدیم.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ سِيسِ زَلْزَلَهْ شَدِيْدِيْ اَنَهَا رَا فَرَا گَرَفْتِ وَ اَيْنِ بَا اَنْجَحِهْ كَمَا دَرِ سُوْرَهْ هُوْدِ اسْتِ مَنَافَاتِ نِدَارِدِ، وَ اَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصَّيْحَةُ كَمَا دَرِ حَقِّ قَوْمِ شَعِيْبِ اَمُوْدَهْ زِيْرَا زَلْزَلَهْ كَمْتَرِ اِتْفَاقِ مِيْ اِفْتَدِ كَمَا اَزِ اَوَاْزِ تَرَسْنَاكَ جَدَا شُوْدِ.

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِيْنَ وَ صَبْحَاگَاهَانِ تَنَهَا اِجْسَادِشَانِ دَرِ دَرُوْنِ خَانَهْ هَايِشَانِ باْقِيْ مَانِدَهْ بُوْدِ. جِثْمِ الْاِنْسَانِ اَزِ بَابِ ضَرْبِ وَ نَصْرِ اسْتِ يَعْنِيْ بِهْ جَايِشِ چَسْبِيْدَهْ وَ بَلَنْدِ نَشْدِ، يَا بَرِ سِيْنَهْ اَشِ وَاْقَعِ شُدِ، يَا بِهْ زَمِيْنِ چَسْبِيْدِ.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۴-۹۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۲ تا ۹۴] ص: ۳۶۲

اشاره

الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شُعْبِيًّا كَأَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شُعْبِيًّا كَانُوْا هُمُ الْخَاسِرِيْنَ (۹۲) فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّيْ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ اَسَىٰ عَلٰی قَوْمِ كَاْفِرِيْنَ (۹۳) وَ مَا اَرْسَلْنَا فِيْ قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ اِلَّا اَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَاسِءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُوْنَ (۹۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۳

ترجمه: ص: ۳۶۳

آنان که شعیب را تکذیب کردند هلاک شدند و اثری از آنها باقی نماند و خود به زیان افتادند، شعیب از آن مردم بی ایمان روی گردانید و گفت ای قوم من به شما رسالتهای خود را ابلاغ کردم و برای اتمام حجت شما را پند دادم اکنون کافر شدید پس من چرا بر هلاک کافران غمگین باشم، و ما هیچ پیامبری را به هیچ شهر و دیار نفرستادیم مگر آنکه اهلش را به شدايد و محن گرفتار ساختیم. تا مگر توبه کرده به درگاه خدا تضرع و زاری کنند.

تفسیر ص: ۳۶۳

اللَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ و آن ردّ قول آنهاست که می گفتند: (اگر پیروی شعیب بکنید شما هر آینه از زیانکارانید) و چون رد بر آنهاست ضمیر فصل آورده تا اشاره به حصر اضافی باشد. «۱»

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ هَلَاكُ كَرْدَنِ أَنْانِ يَاقِبَلِ اَزْ هَلَاكِ كَرْدَنِ، از آنها روی گردانید، آوردن (فاء) برای ترتیب در آوردن خبرهای مربوط به شعیب علیه السلام می باشد، نه ترتیب در تحقق مطلب.

وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ یعنی چگونه من بر هلاک شدن

(۱) ضمیر (هم) ... در عبارت (كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ) که برای انحصار و تأکید به انحصار می آید. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۴

آنها اندوهناک باشم در حالی که آنها کافر بودند یا چگونه به آنها دعا کنم و به آنها نفرین نکنم؟! و مَا أُرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ (بأساء) سختی و فقر و سختی در جنگ است. ما به هیچ شهر و دیاری پیامبری نفرستادیم مگر این که اهالی آنجا را به کیفر کفرشان به رنج و سختی گرفتار ساختیم.

وَالضَّرَّاءِ یعنی ضرر در اموال و انفس.

لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید به تضرع آیند و متنبه شوند.

بدان که مانع از قبول نبوت و انقیاد و تسلیم تحت احکام قالب و مانع از قبول ولایت و تسلیم تحت احکام قلب عبارت از استبداد انسان در رای و استقلالش در امر و تصور عدم احتیاج به غیر می باشد، و همه اینها از صفات نفس و خیال است، و هم این صفات است که مانع از ظهور حقّ بودن محقّ، و مانع از بطلان مبطل است. و چون تمامیت دعوت به سبب مواردی چون:

وجود داعی و دعوت او و استعداد قابل و استحقاق او، و منتفی شدن مانع و منع آن می باشد. لذا خداوند هر وقت بخواهد قومی را هدایت کند و آنها را به سوی حق فراخواند اعّم از این که در عالم صغیر باشد یا در عالم کبیر کسی را به سوی آنان دعوت می کند که آنها را به حق فراخواند تا دعوت محقق شود، مدعوین را به شدايد و محنتها گرفتار سازد تا مستعدّ و آماده این دعوت شوند، و مانعی که موجب عدم قبول دعوت کننده و حجابی که مانع از ظهور حقیقت است، برداشته شود، باشد که ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۵

تضرع کنند و به خدا پناه برند به این که استبداد و انانیت را ترک نمایند، تا بدین وسیله مستحقّ رحمت خدا و قبول دعوت کننده

شوند.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۷-۹۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۵ تا ۹۷] ص: ۳۶۵

اشاره

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ (۹۵) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶) أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (۹۷)

ترجمه: ص: ۳۶۵

سپس آن سختی‌ها را به آسایش و خوشی مبدل ساختیم تا آنجا که به کلی حال خود را فراموش کرده گفتند آن رنج و محن به پدران ما رسیده و ما از آن ایمنیم. بنا گاه آنان را به کیفر اعمالشان عقاب کردیم در حالی که خود آنها از توجه به آن عقاب غافل بودند،

و چنانکه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزگار می‌شدند همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم و لیکن چون آیات و پیامبران ما را تکذیب کردند، ما هم آنها را به کیفر کردار زشت رسانیدیم، آیا اهل شهر و دیاری که به نافرمانی خدا و اعمال نکوهیده مشغولند از آن ایمن هستند که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آنها را فراگیرد؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۶۶

تفسیر: ص: ۳۶۶

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ یعنی عادت ما گاهی مبتلا کردن به سیئات و بدیهاست و گاهی دیگر مبتلا کردن به خوبی و حسنات است، تا این که حجت و دعوت ما تمام شود، و آنها را در قبول دعوت مسلوب الاختیار قرار ندادیم، زیرا که در اجبار قرار دادن آنان، خواسته ما که عبارت از امتیاز سعید و خوشبخت از شقی، و عمارت و آبادی دنیا و آخرت است، حاصل نمی‌شود. حَتَّىٰ عَفَوْا یعنی آثار سختی‌ها و محنت‌ها و درد و رنج را از یاد بردند و از دل‌هایشان محو کردند، یا این که تضرع و درماندگی‌هایشان را فراموش کردند، و یا این که چون مال و اولاد، یا علم آنها زیاد شد، مغرور شدند، و ناسپاسی ورزیدند. وَقَالُوا و به زبان حال یا قال گفتند:

قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ پدران ما نیز دچار سختی و آسایش بوده‌اند، یعنی این که شدت و محنت از عادت دهر و روزگار است، این سخن را بدان جهت گفتند تا اشاره به این مطلب کرده باشند که ترک لذت و بهره‌مندی سزاوار نیست. و به التجا و تضرع نیز نیازی نمی‌باشد.

فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ بدون این که علاماتی از پیش بفرستیم ناگهان آنان را (در خشم خویش) فرو گرفتیم. وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ و چون علامتی نداشته است متوجه نشدند.

الْقُرَى آیا اهل قریه‌ها ایمن شدند؟

أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آنها را فرا گیرد؟! مقصود از اهل قریه‌ها کسانی هستند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند، و در همانجا توقف کردند و ایمان نیاوردند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰۲-۹۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۸ تا ۱۰۲] ص: ۳۶۹

اشاره

أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ (۹۸) أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصِيبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۰) تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۰

ترجمه: ص: ۳۷۰

آیا اهل شهر و دیار از آن ایمن هستند که هنگام روز که سرگرم بازیچه دنیا هستند عذاب ما آنان را فرا گیرد؟ آیا از مکر و آزمایش و مجازات خدا غافلند و ایمن گردیده‌اند؟ که از مکر و انتقام حق غافل نشوند مگر مردم زیانکار، آیا این مردمی را که بعد از اقوامی که همه مردند و وارث زمین شدند خدا آگاه نفرمود؟ که اگر ما بخواهیم به کیفر گناهانشان می‌رسانیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهیم که فهم حقایق نکنند و بگوش دل چیزی نشنوند و از آن پند نگیرند، این است شهرهایی که بر تو اخبار اهلش را بیان کردیم همه را رسولانی با ادله روشن آمد چون از پیش آنها را تکذیب کرده بودند به آنان ایمان نیاوردند و همچنین خدا هم دل‌های کافران را مهر خواهد کرد، و اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم بلکه بیشتر آنها را عهد شکن و بدکار یافتیم.

تفسیر: ص: ۳۷۰

أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ چون مقام، مقام تهدید است لفظ (اهل القری) و (بأسنا) را تکرار کرد تا بر طبق محاورات و مخاطبات عرف باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۱

زیرا که مردم بیشتر وقت‌ها از شدت غیظ یا برای توانایی و قدرت تهدید، الفاظ را تکرار می‌کنند و کلمه (ضحی) به معنی وقت بالا آمدن آفتاب است.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ لفظ (فاء) را آورد به جهت وجود تفاوت بین بأس و عذاب حین غفلت و مکر به خلاف عذاب شب و عذاب ظهر زیرا که آمدن عذاب خدا یا با تقدّم علامت عذاب است یا بدون تقدّم علامت، که آن عذاب ناگهانی در وقت خواب یا در وقت بازی است، یا علامت‌هایی که ضدّ عذاب است مقدّم می‌شود که آن استدراج «۱» و مکر خدا نامیده می‌شود، چون شباهت به مکر

مخلوق دارد.

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ و جز زیانکاران کسی از مکر خدا ایمن نمی‌باشد. از این رو به این گروه زیانکار اطلاق می‌شود که عقول آنها که بضاعت آنان است نقص پیدا می‌کند.

(۱) استدراج: یعنی به تدریج نزدیک گردانیدن، اندک اندک و به تدریج خواستن، اندک اندک نزدیک آوردن، اندک اندک نزدیک گردانیدن کسی را به سوی چیزی. اما در کتاب اصطلاحات عرفانی چنین آمده است: کسانی را که با پوشیده شدن اعمال زشتشان مغرور و به گفتار نیک خلق مفتون می‌گردند و به تدریج به عذاب نزدیکتر می‌شوند اهل استدراج نامند. (نهج البلاغه) جامی در (نفحات الانس ص ۲۷) آورده است: خارق عادتی که بدون التزام احکام شریعت باشد زنده است و از آن جز استدراج ظاهر نگردد.

مولوی علیه الرحمه می‌فرماید:

هر چه غیر دوست استدراج تست گر چه تخت و ملک تست و تاج تست

(ج ۳ ص ۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۲

زیرا که عاقل در موقع تجدد نعمت، ضد آن یعنی نعمت را احتمال می‌دهد، پس از عاقبت آن نعمت می‌ترسد. بر خلاف جاهل که نظرش فقط به صورت نعمت است و نمی‌تواند احتمال این که در نعمت، نعمت مندرج باشد، ببیند.

أَوْ لَمْ يَهْدِ أَيَا خَدَاوَنَدِ أَنَا ن رَا هِدَايَتِ نَكْرَد؟

به صورت (نهد) هدایت کردیم نیز خوانده شده است و بنابر قرائت، (یهد) یا فاعل ضمیری است که در مصدر (هدی) است.

یعنی آیا هدایت واقع نشد، یا ضمیر مستقر در (یهد) (به مکذبین) در عبارت (بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) بر می‌گردد.

اما اگر (نهد) بخوانیم فاعل آن خداست چنانکه می‌فرماید: لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ يَعْنِي اِكْر بَخَوَاهِيْمِ قَدْرَتِ مَّا أَنَا ن رَا بَرِ وَصُولِ چيزي هدايت نكند كاري از پيش نمي‌برند زيرا اين بدین معنی است که علم آنها به قدرت ما از ملاحظه حال گذشتگان است (لَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ) لام برای تقویت است یا برای تضمین (یهد) به معنی (یبین) یعنی آیا بیان نکرد برای کسانی که وارث زمین می‌شوند؟

مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا بَعْدِ اَزِ اَيْنِ كِه مَّا اَهْلِ زَمِيْنِ رَا هَلَاكِ كَرْدِيْمِ.

أَنْ لَوْ نَشَاءُ يَعْنِي اِكْر بَخَوَاهِيْمِ، وَ اَنْ مَفْعُولِ دَوْمِ (يهد) یا فاعل است چنانکه ذکر شد.

أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ أَنَا ن رَا بَه كِيْفِرِ گناهانشان می‌رسانیم چنانکه خود حال گذشتگان را شنیده و دیده‌اند.

وَ نَطْبُعُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ عَطْفِ اِسْتِ بَرِ (أصبناهم) یا بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۳

(ا و لم یهد) که استفهام توبیخی ما بعدش را تقریر می‌کند چه نفی باشد یا اثبات، گویا که گفته شده است: آنان به طریق آخرت و توحید هدایت نمی‌یابند، و مهر می‌زنیم بر قلبهایشان، یا این که آن مستأنف است به معنی (و لکن نطع علی قلوبهم) یعنی و لکن مهر بر دلهایشان می‌زنیم.

فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ يَعْنِي خَبْرِ رَا نَمِي شِنُونَد.

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا بَعْضِي اَز خَبْرَهَايِ اَنْ قَرِيَهَا رَا بِيَا نِ مِي كَنِيْمِ.

وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مَقْصُودِ اَز قَرِيَه مَجَا زَا اَهْلِ قَرِيَه اِسْتِ وَ هَمِ (ضمير) در اینجا به معنای اهل قریه آمده است، یعنی برای

آن قریه‌ها پیامبرانشان را با احکام رسالت‌ها یا دلیل‌ها و معجزه‌های روشن فرستادیم.

فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا دَخُولِ كَانٍ فِي مَثَلِ أَيْنِ مَوَارِدٍ بَرَاءِ تَأْكِيدِ نَفِيٍّ اسْتِ يَعْنِي قَطْعًا اِيْمَانِ نَمِيٍّ اَوْرَدْنَد.

بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ زِيْرًا اِحْكَامِ عَقْلِ وَ ثَبُوْتِ تَكْوِيْنِيٍّ رَا تَكْذِيْبَ كَرَدْنَد وَ كَسِيٍّ كِه مَطِيْعِ عَقْلِ شَدِه اسْت قَبْلَ اَز ظُهْوْرِ دَعْوَتِ نَبِيٍّ دَعْوَتِ نَبِيٍّ رَا قَبُوْلِ مِي كَنْد، وَ كَسِيٍّ كِه عَقْلِ رَا تَكْذِيْبِ كَنْد لَا مَحَالِه نَبِيٍّ رَا تَكْذِيْبِ خَوَاهْد كَرْد، زِيْرًا نَبِيٍّ بِه وَجْهِي عَقْلِ اسْت وَ عَقْلِ بِه وَجْهِي نَبِيٍّ اسْت، يَا مَقْصُوْدِ اَيْنِ اسْت بِه اَنْجِه كِه دَر عَالَمِ ذَرِّ اسْت تَكْذِيْبِ كَرَدْنَد چنانكه دَر اَخْبَارِ اَمْدِه اسْت، وَ بَعْدِ اَز تَحْقِيْقِ مَعْلُوْمِ مِي شُوْد كِه تَكْذِيْبِ دَر عَالَمِ ذَرِّ وَ تَكْذِيْبِ بِه عَقْلِ، بِه يَكِّ چيزِ بَرِ مِي گَرْدَد.

كَذٰلِكَ يَطۡعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِ الْكٰفِرِيْنَ يَعْنِي چنانكه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۴

خداوند بر دل‌های اهل این قریه‌ها مهر نهاده تا ایمان نیاورند با ظهور و روشن شدن حق بر دل‌های همه کافرین مهر می‌نهد.

وَ مَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ زِيْرًا، اَكْثَرِ اَنّٰنِ رَا دَر عَهْدِ وَ پِيْمَانِشَانِ ثَابِتِ وَ پَايْدَارِ نِيَاْفْتِيْم.

بِه مَنْزِلِه عِلْتِ مَهْرِ نِهَادِنِ اسْت، وَ مَرَادِ اَز عَهْدِ عِبَارَتِ اَز عَهْدِ بَا نَبِيٍّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلْمِ يَا وَلِيٍّ اسْت وَ بِه عِبَارَتِ دِيْگَرِ اَنّٰنِ عَقْدِ اِسْلَامِ اسْت يَا اِيْمَانِ. يَا اَيْنِ كِه مَقْصُوْدِ اَز عَهْدِ فَعْلِيَّتِي اسْت كِه اَز عَقْدِ بِيْعَتِ حَاصِلِ اسْت، يَعْنِي عَهْدِ نَبَسْتِنْدِ يَا عَهْدِ بَسْتِنْدِ وَ اَنّٰنِ رَا بَاطِلِ كَرَدْنَد، وَ اَيْنِ مَنَافَاتِ نِدَارْدِ بَا اَنْجِه كِه دَر اَخْبَارِ وَاْرَدِ شَدِه اسْت، اَز تَفْسِيْرِ عَهْدِ، بِه وَفَايِ بِه عَهْدِي كِه دَر عَالَمِ ذَرِّ حَاصِلِ شَدِه اسْت زِيْرًا مَقْصُوْدِ اَز وَفَايِ بِه عَهْدِ دَر عَالَمِ ذَرِّ قَبُوْلِ نَبُوْتِ يَا وَلَايَتِ اسْت.

وَ اِنْ وَجَدْنَا اَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِيْنَ وَ لِيٍّ اَكْثَرِ اَنّٰنِ رَا فَاسِقِ وَ بَدْكَارِ يَاْفْتِيْم. يَعْنِي اَز حَكُوْمَتِ عَقْلِ خَارِجِ بُوْدْنَد، زِيْرًا كِه فَسَقِ عِبَارَتِ اَز خُرُوْجِ اَز تَحْتِ حَكْمِ خِدَاسْتِ، خَوَاهِ بَرِ زَبَانِ نَبِيٍّ خَارِجِي بَاشْدِ يَا بَاطِنِيٍّ وَ بَعْدِ اَز تَفْسِيْرِ عَهْدِ بِه اَنْجِه كِه ذَكْرِ شَدِ، بَهْتَرِ اَيْنِ اسْت كِه بِه خُرُوْجِ اَز حَكُوْمَتِ نَبِيٍّ بَاطِنِيٍّ تَفْسِيْرِ شُوْدِ تَا مَوَافِقِ اَنْجِه كِه دَر تَفْسِيْرِ قَوْلِ خِدَا: (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلِ) گزشت، بَاشْد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۱۲-۱۰۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۲] ص: ۳۷۴

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيْهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ (۱۰۳) وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُوْلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (۱۰۴) حَقِيْقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُوْلُ عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِيَّ اِسْرَائِيْلَ (۱۰۵) قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَاتِّبِعْ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۱۰۶) فَالْقِي عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تُوْبَانٌ مُّبِيْنٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِيْنَ (۱۰۸) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيْمٌ (۱۰۹) يُرِيْدُ اَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ اَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُوْنَ (۱۱۰) قَالُوْا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِيْنَ (۱۱۱) يَأْتُوْكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيْمٍ (۱۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۵

ترجمه: ص: ۳۷۵

بعد از آن رسولان، باز ما موسی را با آیات و أدله روشن به سوی فرعون و قومش فرستادیم آنها هم با آیات مخالفت کردند.

بنگر که عاقبت به روزگار تبهکاران چه رسید (و چگونه به کیفر ستمگری و فساد آنان را هلاک کردیم).

و موسی خطاب کرد ای فرعون محققا بدان که من فرستاده خدای عالمیانم، سزاوار آنم که از خدا جز حق چیزی به مردم نگویم دلیلی بس روشن از جانب پروردگار عالم برای شما آوردم پس بنی اسرائیل را با من بفرست (و از آزار آنان دست بردار)

فرعون گفت ای موسی اگر دلیلی برای صدق خود داری بیار، موسی هم عصای خود را بیفکند که بنا گاه آن عصا ازدهایی آشکار گردید، و دست از گریبان خود برآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود، گروهی از قوم، فرعون را گفتند که این شخص ساحری سخت ماهر و داناست، اراده آن دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۶

اکنون در کار او چه دستوری می‌دهید (و پس از مشاوره در امر موسی) قوم به فرعون گفتند که موسی و برادرش هارون را زمانی بازدار و اشخاصی به شهرها بفرست تا ساحران زیر دست و دانا را به حضور تو گرد آورند.

تفسیر ص: ۳۷۶

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا مَنْظُورٍ مِنْ آيَاتِ هَمَانَ آيَاتِ نَهْ كَانَهُ اسْتِ (عصا، يد بيضا، و با، طاعون، خون شدن آب نیل، وزغ، ملخ و کنه و طوفان).

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا يَعْنِي بِه آيَاتِ خدَا ستم روا داشتند، زیرا که آنها آیات خدا را در جایی قرار دادند که موضع اقرار بود و شایسته بود که به آن اقرار کنند چون واضح و روشن بود، ولی آنها به آیات خدا کفر ورزیدند. و لذا در آیه کفر به ظلم تبدیل شده است و آن را به (باء) متعدی نمود و آن را به معنی کفر یا همپایه کفر قرار داد. یا این که مقصود این است که به سبب آیات که اسباب طاعت است به موسی ظلم کردند، بنابر این اشاره به نهایت وقاحت و ظلم آنها می‌شود.

فَمَا نَظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس بنگر که عاقبت کار مفسدان چگونه است. یا به نوع هلاکت آنها بنگر، مانند غرق کردن فرعون و قومش و هلاک کردن امت‌های پیشین با باد و زلزله و غیره که وسائل هلاکت بودند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۷

موسی به فرعون گفت: همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ شایسته است که در باره خدا جز حق و حقیقت چیزی نگویم. قاعده بر این است که آن لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ مرفوع قرار داده شود به سبب لفظ (حقیق) و نیز مدخول بر (علی) که متکلم است قرار داده شود چنانکه به همان نحو خوانده شده است، ولی در اینجا قلب شده تا مجازا مبالغه در صدق باشد.

گویا که آن امری جوهری و ذاتی است و متکلم از اوصاف آن است، یا اشاره به چیزی است که آن حقیقت امر است و آن اصل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیات است، زیرا که انسان بنابر مذهب حق نحوه‌ای از وجود را دارا می‌باشد که به سبب حدود متعین تحدید شده است، و صفات وجود با آن متحد است تغایر فقط در مفهوم آنهاست و حدود امور اعتباری عدمی است که دارای حقیقتی نیست، و وجودات امکانی استقلال و انانیتی ندارند، بلکه آنها وابسته‌های محض و فقرا و محتاجان به سوی خدا می‌باشند، و

خدای تعالی فقط بی‌نیاز است.

و انانیت که عبارت از استقلال است به اعتبار حدود عدمی است، پس آن از اعتبارات انسان و تابع حقیقت اوست، نه این که آنها حقیقت انسان باشند.

پس آن انانیت و حدود تابع صدق انسان است، پس صحیح است که گفته شود: (من سزاوار بر صدق هستم) به این

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۸

اعتبار، چنانکه صحیح است گفته شود: سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم و علی با تشدید (باء) به اعتبار ملاحظه در مفهوم (وجود من و صدق من) نیز خوانده شده است و به همین اعتبار گفته شده است: حق قضایایی است که بین ممکنات منعقد می‌شود. این است که موضوع به نحوی از وجود باید قرار داده شود، و محمول ماهیتی از ماهیات باشد پس گفته می‌شود: مثلاً- انسان (موجودیت) دارد، زیرا انانیت که عبارت از حد وجود است عرضی است تابع وجود و وجود متبوع است.

و بعضی گفته‌اند: در (حقیق) معنی (حریص) تضمین شده است و (علی) به معنی (باء) است، و غیر اینها از وجود دیگر. و به وجوه دیگری غیر از آنچه که ذکر شد نیز خوانده شده است.

و چون شأن ادعاهای بزرگ این است که تسامح در آنها صورت نگیرد و جز با بینه و شاهد شنیده نشود قبل از اینکه آنها طلب بینه و دلیل بکنند موسی به آن مبادرت کرد و گفت:

قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ هِرْ آئِنَهْ از طرف پروردگارتان برای شما بینه رسید. پس قول مرا قبول کنید و مخالفت نوزید.

فَأَرْسَلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ چون صحت ادعا و سقم آن بستگی به بینه دارد آن بینه را از او مطالبه کرد و متعرض غیر بینه نشد و گفت: به این دلیل بنی اسرائیل را با من بفرست.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ يَكِي از خواص اصحاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۷۹

فرعون به گروهی که دور او بودند ولی از خواص نبودند، و شاید فرعون نیز با آنها در این قول شریک بود، گفت: ای موسی دلیلت را بیاور اگر راست می‌گویی. این سخن قرینه این قول خداست که می‌فرماید:

فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ پس چه دستوری می‌دهید؟ لذا با آنچه که در سوره شعر است که می‌فرماید:

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ «۱» منافاتی ندارد و محتمل است که قول خدای تعالی: يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ از جانب فرعون ابتدا به ساکن بیان شده باشد و جمله مستأنف باشد. و این آیه با آنچه در سوره شعراست در دو مجلس بوده باشد.

إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ پس به چه چیز امر و اشاره می‌کنید.

قَالُوا یعنی خواص اصحابش یا مردمی که دور او بودند غیر از خواص، گفتند.

أَرْجَهُ وَ أَخَاهُ از ارجاء به معنی تاخیر است یعنی امر آن دو را به تاخیر انداز تا تدبیر برای تو ممکن باشد و (ارجئه) طبق اصل خوانده شده به سکون همزه و ضم هاء، و (ارجئه) به سکون همزه و کسره هاء بر خلاف قیاس، و (ارجهی) از (أرجیت) بکسر هاء با اشباع، و (ارجه) بکسر هاء بدون اشباع و (ارجه) به سکون هاء با اشباع، و (ارجه) به کسر هاء بدون اشباع و (ارجه) به سکون هاء از لحاظ تشبیه به آن با واو و یاء ضمیر

(۱) شعرا، آیه ۳۴: به مهتران قومش که کنارش بودند گفت: ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۰

(من) چنانکه برخی گفته‌اند، یا از باب تشبیه هاء ضمیر به هاء سکت، یا این که وصل را در مجرای وقف جریان داده است:

وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تَوَكَّلْ بِكَلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ مامورانی به شهرها بفرست تا همه جادوگران ماهر را پیش تو آورند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۲۲-۱۱۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۲] ص: ۳۸۰

اشاره

وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لِمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِنَّمَا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاحِرِينَ (۱۱۹) وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۲)

ترجمه: ص: ۳۸۰

عده بسیاری از ساحران به حضور فرعون گرد آمده و او را گفتند اگر ما بر موسی غالب آئیم ما را اجر و مزد شایان خواهد بود؟ فرعون پاسخ داد بلی علاوه بر آن شما از نزدیکان من خواهید بود، ساحران به موسی گفتند نخست تو عصای خود می افکنی یا ما بساط سحر خود بیندازیم، موسی گفت شما نخست اسباب خود بیفکنید چون بساط انداختند به جادوگری، ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۱ چشم خلق بسته شد که مردم سخت هراسان شدند و سحری بس عظیم و هول انگیز برانگیختند. و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن. چون عصا را انداخت هر چه ساحران بافته بودند همه را بلعید. پس حق ثابت شد و اعمال ساحران همه باطل گردید، عاقبت ساحران با وجود آن سحر بزرگ از آنجا مغلوب و خوار بازگشتند و در برابر قدرت خدا به سجده افتادند و گفتند به خدای عالمیان ایمان آوردیم، خدای موسی و هارون.

تفسیر ص: ۳۸۱

وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ جادوگران در حضور فرعون گرد آمدند.

قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ و گفتند: اگر غلبه یابیم ما را پاداشی هست؟

إِنَّ يَا إِنَّ بایک همزه خوانده شده بنابراین که به معنی معاهده و پیمان باشد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لِمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ فرعون جواب داد: بلی و از مقربان خواهید بود. ساحران به موسی گفتند:

نخست تو ابتدا می کنی؟

وَ إِنَّمَا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ یا این که ما شروع کنیم؟

موسی را مخیر گذاشتند تا اظهار ادب کنند، یا از باب این که خود را غالب و زرننگ می‌دانستند و اعتنا به چیزی که در مقابل سحر آنها باشد نداشتند. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۲

و لیکن چون در افکندن بساط سحر رغبت داشتند نظم را تغییر داده و جمله را تأکید کردند، اگر چه از باب زرننگی یا مراعات ادب، افکندن (وسایل سحر) خودشان را پس از موسی اعلام داشتند.

قالَ أَلْقُوا مُوسَى أَنهَآ رَا بَر خُود مَقْدَمٌ دَاشْت از جَهْت کَرَم و مَقَابَلَه کَرْدن بَا اَدب أَنهَآ بَدِیْنِگُونَه کَه أَنهَآ رَا بَه خُود تَرْجِیْح دَاده و اَهْمِیْتِی بَه جَادو گَری أَنهَآ نَمِی دَاَد.

فَلَمَّا أَلْقُوا سَيَحْرُوا أَعْيِنَ النَّاسِ هَر عَمَلِی کَه مَدْرک و مَأخِذ آن مَخْفِی بَاشد سَحْر نَامِیْدَه مِی شُود، خُواه بَا مَمْزُوج کَرْدن قُوای طَبِیْعِی و رُوحَانِی بَاشد، خُواه فَقْط بَه سَبَب تَصَرَّف در قُوای طَبِیْعِی بَا آمِیْزِش بَه قُوای رُوحَانِی و اَحْدَاثِ آثَارِی کَه از مَجْرَای عَادَت خَارِج بَاشد.

از این قبیل است تصرّف در مدرکات بشری به نحوی که می‌بیند و می‌شنود چیزی را که حقیقت ندارد، گویا که آنها به سبب تسخیر روحانیات خبیثه و مخلوط نمودن آن با قوای طبیعی و پدید آوردن آثاری خارج از عادت، جادو شدند و لذا فرمود: (سحروا عین الناس) یعنی چشمان مردم را سحر کردند.

پس آنچه که نقل شده که آنها ریسمانهای تو خالی را پر از گوگرد کرده بودند اگر هم صحیح باشد باید جزئی از جادوی آنها از قوای طبیعی باشد، و نسبت دادن سحر به چشمان مردم (چشم بندی) وجهی ندارد.

وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ نَقْل شُدَه اَسْت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۳

مردم را ترساندند و جادویی بزرگ برپا کردند.

می‌دانی که در آن بساط سحر افکندند یک میل «۱» در یک میل بوده، و میدان را پر از ریسمانها و چوبهای متحرک کردند که گویی افعی‌های بزرگی هستند، و لذا موسی در خودش احساس ترس کرد.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ يَأْفِكُونَ (افک) به معنی گردانیدن و طلب کردن شیء از صورت اصلی آن است. نقل شده است: چون همه ریسمانها و عصاهای آنان را عصای موسی بلعید، و به حضار روی آورد و به آنها حمله کرد، همه از ترس فرار کردند و ازدحام بسیار شد و مردم از ترس می‌گریختند تا جایی که عدّه زیادی از آنها هلاک شدند، سپس موسی آن اژدها را گرفت و دوباره به صورت عصا درآمد. پس جادوگران یقین پیدا کردند که عصای سحر گونه موسی الهی است و گر نه ریسمانها و عصاهای آنها باقی می‌ماند لذا به رسالت موسی علیه السلام اعتراف کردند.

و نیز نقل شده است که آنها قبل از موعد به موسی پنهانی ایمان آورده بودند، اما ایمانشان را در روز موعد اظهار داشتند. فَوَقَّعَ الْحَقُّ پَس حَقِّ ثَابِت شُد.

وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَعَلِبُوا یعنی قوم فرعون و

(۱) میل: مقیاس طول است که اندازه آن مختلف است. میل انگلیسی () ۱/۶۰۹ متر.

میل دریایی ۱/۸۵۲ متر. در عربی میل به معنای مسافتی به اندازه بصر در روی زمین یا چهار ذراع گفته می‌شود و جمع آن امیال و میول است. «فرهنگ فارسی عمید»

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۴

جادوگران همگی مغلوب شدند، یا مقصود فقط قوم فرعون است.

هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ طوری به سجده افتادند که گویا کسی آنها را ناگهان هل داد و به سجده انداخت، و این از جهت شدت اضطراب آنها بود که گویا تعادل را از دست داده و نتوانستند خودشان را نگهدارند.
 قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَفْتَنَدَ بِهٖ خَدَی جَهَانِیَانِ اِیْمَانِ اَوْرَدِیْمَ، خَدَی مُوسَى وَ هَارُونَ.
 که ربّ دوّم بدل است و ربّ اوّل را که مجمل است بیان می‌کند (خدای جهان، منظور خدای موسی و هارون است نه خدای فرعون).

ترجمه و تفسیر آیات ۱۲۸-۱۲۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۸] ص: ۳۸۴

اشاره

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهٖ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمْوهُ فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِیْكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصِلَبُنْتُكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَ مَا تَنْفَعُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآیَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶) وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ یَذْرُكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَاتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِی نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷)

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۵

ترجمه: ص: ۳۸۵

فرعون سخت برآشفته و گفت چگونه بدون دستور و اجازه من به او ایمان آوردید؟ همانا در این کار مکرری اندیشیده‌اید که مردم این شهر را از شهر بیرون کنید به زودی خواهید دانست که شما را چه کیفر دهم، دست و پای شما را (دست از یک طرف و پا از طرف دیگر) بریده همه را بدار خواهیم آویخت، گفتند ما از مرگ نمی‌ترسیم زیرا به سوی خدای خود باز می‌گردیم،

کینه و انتقام تو بر ما به جرم آن است که به آیات خدا و رسول او چون آمد، ایمان آوردیم، بارخدایا ما را شکیبایی ده و به آیین اسلام بمیران،

جمعی از سران قوم به فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را وامیگذاری تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایان ترا رها سازند فرعون گفت به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده می‌گذاریم که ما بر آنها غالب و مقتدریم.
 موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری خواهید و صبر کنید، که زمین ملک خداست و به هر کس از بندگانش که خواهد واگذارد و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

تفسیر ص: ۳۸۵

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهٖ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمْوهُ فِی الْمَدِیْنَةِ مَنْظُورٍ اَزْ مَدِیْنَهٗ (مصر) است.
 لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا یعنی مالکین آن شهر که تصرف در آن شهر می‌کنند، و آنها قبطی‌ها هستند. (فسوف تعلمون) به زودی

می فهمید، که این سخن جهت تهدید آنان است.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۶

البته دست شما را از یک طرف و پا را از طرف دیگر قطع می کنم.

ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ یعنی برای تعذیب و رسوایی شما، و برای این که عبرت غیر شما باشد شما را بدار می آویزم که آن بیان تهدید و سخت گیری نسبت به آنان است.

قالوا برای اظهار عدم اعتنا به وعید و تهدید فرعون گفتند: إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ برای ما بهتر است، پس تهدید تو، به کشتن ما برای ما مژده است نه تهدید چنانکه تو گمان بردی. و این گفتار آنان: (که تهدید تو ضرری به ما نمی رساند و ما به سوی پروردگاران بازگشت می کنیم) اشاره به همین معنی است.

یا این که مقصود این است که ما و شما آخر الامر به سوی پروردگاران بازگشت می کنیم پس هر کس بر حسب عملش مجازات می شود. و در قول آنها:

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا اشعار به همین معنی است یعنی ما و شما به خدا باز می گردیم و حال آنکه انتقام شما از ما به علت ایمان ما به پروردگار می باشد. پس شما به ترسیدن سزاوارتر از ما هستید، بنابراین تهدید متوجه آنها می شود و چون اظهار کردند که از تهدید فرعون نمی ترسند. از عدم ثبات و صبرشان بر بریدن دست و پا و به دار آویختن بیمناک شدند پس به سوی خدا تضرع و زاری کردند و از او استغاثه نمودند و گفتند:

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا پروردگار ما بر ما صبر بزرگ فرو ریز این که گفتند: (أفرغ) اشاره به زیادی صبر می باشد از باب تشبیه به آب زیاد، و (صبرا) را به صورت نکره آوردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۷

وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ یعنی ما را در حال تسلیم به پیامبرت و تسلیم به قضا و قدر خود بمیران. نقل شده است که آنچه که موسی به آنها وعده داده بود برای بعضی از آنها انجام گرفت، و برای بعضی دیگر (که شایستگی نداشتند) میسر نشد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ بعد از ظهور امر موسی و قوت آن خواص و بزرگان دربار به فرعون گفتند:

أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ آیا موسی و قوم او را وامی گذاری تا در زمین فساد کنند؟

منظور از (ارض) زمین مصر است و منظورشان از فساد در زمین این بود که آنان خلق را تغییر داده، به مخالفت و ترک دین تو و بر ترک عبادت تو فرا می خوانند.

وَيَذَرَكْ و تا عبادت و سلطنت تو را ترک کنند.

و آلِهَتِكْ و بت های تو را که عبادت می کنی رها کنند، یا بت هایی را که ساخته ای تا عبادت کنند و بدان وسیله به تو نزدیکی جویند، رها می کنند.

چنانکه گفته شده است فرعون برای آنها بت هایی ساخته بود تا آنها را عبادت کنند و به او تقرب جویند.

و آلِهَتِكْ به صورت مصدر، به معنی (خدایی تو) نیز خوانده شده است.

قال در مقام جواب آنها گفت:

سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ به زودی پسران آنها را می کشیم و زنان آنان را زنده می گذاریم و بر آنها برتری و تسلط داریم. این سخن را گفت تا تسلطش را اظهار کند و به قومش دلداری دهد با این که او از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۸

موسی می‌ترسید.

وقتی این خبر به موسی علیه السلام و قومش رسید و بی‌تابی آنها را از تهدید فرعون دید.

قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ موسی از جهت دل‌داری و وعده به آنها گفت:

اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ با تضرع و زاری و پناه بردن به سوی خدا، از او یاری جوید.

وَاصْبِرُوا و به اذیت‌های اندک فرعون صبر کنید.

إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ به دلیل این که زمین مال خداست.

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ زمین را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد نه به فرعون و قومش که هر چه بخواهند در آن انجام

دهند، پس بخدا پناه ببرید و از او بخواهید و از او بترسید نه از غیر او.

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ سرانجام نیک که عبارت از آخرت و دار کرامات است، برای کسانی است که از بی‌تابی در هنگام سختی‌ها

پرهیزند. این نوید یاد آوری آن چیزی است که به آنها وعده داده است از هلاک کردن قبطی‌ها و مسلط نمودن سبطی‌ها (بنی

اسرائیل) بر آنها در مصر در این دنیا و دادن بهشت در آخرت به آنها.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۳۴-۱۲۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۹ تا ۱۳۳] ص: ۳۸۸

اشاره

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹)

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْكَرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا

بِمُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَلَا- إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسِخَ بِهَا مَا نَحْنُ لَكَ

بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۱۳۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۸۹

ترجمه: ص: ۳۸۹

قوم موسی گفتند که ما پیش از آمدن تو به رسالت و هم بعد از آن در هر دو زمان به رنج و شکنجه دشمن بوده‌ایم موسی گفت:

امید است که خدا دشمن شما را هلاک سازد و شما را در زمین جانشین او کند و آنگاه در مقام امتحان بنگرد تا شما چه خواهید

کرد.

فرعونیان را سخت به قحطی و تنگی معاش و نقص و آفت بر کشت و زرع مبتلا کردیم تا شاید متذکر شوند،

پس آنگاه که نیکویی (پیش آمد خوش) به آنها می‌رسید به شایستگی خود نسبت می‌دادند و هر گاه بدی بر آنها می‌آمد، به موسی

و همراهانش فال بد می‌زدند، آگاه باشند که فال بد آنها نزد خداست لیکن اکثر آنها بدین کار آگاه نیستند،

و فرعونیان به موسی گفتند اگر تو آیات و معجزه‌ای آورده‌ای که ما را بدان سحر کنی بدان که ما هرگز ایمان نخواهیم آورد

بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون (خون شدن آب) آن نشانه‌های آشکار قهر و غضب را فرستادیم، باز راه گردنکشی و

تکبر پیش گرفته قومی نابکار شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۰

تفسیر ص: ۳۹۰

قالوا از باب بی‌تابی به وعده او، و تحقق نیافتن آن، گفتند:

أَوْدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا مَا خُودَ رَا قَبْلَ از آمدن تو به آمدن تو دل‌داری می‌دادیم.

وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا و بعد از آمدن تو به چه چیزی خود را دل‌داری دهیم.

قال بعد از بی‌تابی آنها به وعده موسی، موسی گفت:

عَسَى رُبُّكُمْ کلمه ترجی (عسی به معنی امید آنکه) آورد و صراحتاً آنان را مورد خطاب قرار داد، پس از آنکه وعده قطعی را به صورت کنایه به آنها داده بود.

زیرا بیم آن می‌رفت که موسی را انکار و آیین او را رد کنند. و خواست به طور صریح آنها را دل‌داری دهد.

أَنْ يُهْلِكَ عِدُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی پیداست که پروردگارتان دشمنان شما را هلاک گرداند و شما را جانشین آنان سازد. منظور از ارض زمین مصر است.

فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ پس بنگرد که شما چگونه عمل می‌کنید.

چون لفظ (السنة) به سال قحطی اطلاق شده و در آن غلبه پیدا کرده است لذا (السنين) به سالهای قحطی تعبیر شده است.

و نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ آفت‌های دیگری غیر از قحطی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۱

لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ شاید آنها یادآور شوند که فراخی و وسعت به قدرت خداست نه به اختیار آنها پس ایمان به رسولان او بیاورند و او را انکار نکنند.

زیرا قوه خیال و جولان آن در خاطره‌ها مانع از قبول حق است، و هنگام سختی‌ها خیال ضعیف می‌شود و از یاد آوری حق و قبول آن مانع نمی‌شود.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ قَتِي خیری برایشان پیش آمد می‌گفتند از ناحیه ماست، این سخن بیان غایت سفاهت و سستی اندیشه آنهاست، چون به جای پذیرش آنچه را که غایت و نتیجه آن یادآوری و قبول حق است، سرباز زدن از حق و انکار آن را مطرح ساختند و بیان داشتند.

آوردن لفظ (إذا) و فعل ماضی و معرفه آوردن لفظ (حسنه) اشاره لطیفی به فراوانی و کثرت حسنه است به نحوی که تحقق و پیدایش آن از جهت کثرت دوران آن قابل انکار نیست به خلاف مقابل آن (سئئه) که از جهت ندرت و اندک بودن آن گویا که مشکوک است و محقق نشده است، و اگر فردی دارای آن گردد پس انگار که امری ناشناخته و غیر معهود است، و لذا لفظ (إن) و فعل مستقبل آورد (إن تصبهم)، و لفظ (سئئه) را به صورت نکره آورده و گفت:

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ وَ اگر بدی به آنها برسد، پس مقصود از (حسنه) در اینجا چیزی است که اهل حسن آن را حسنه می‌شمارند از قبیل سلامت و صحت، و فراوانی وسعت مال، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۲

مقصود از (سئئه) مقابل حسنه است.

يَطِيرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ مردم آنجا هرگاه اراده امر مهمی را می‌کردند به آسمان نگاه می‌کردند هرگاه پرنده‌ای به استقبال آنها می‌آمد به آن فال می‌زدند اگر آن پرنده به طرف راست یا به چپ پرواز می‌آورد تفأل خوب یا بد می‌زدند.

و بعضی نیز گفته‌اند: آنها به تندبادی که از طرف شمال می‌آمد فال بد می‌زدند، و بادی که از طرف راست می‌آمد تبرک

می‌کردند و اسم آن (الطیره) و (الطائر) است.

سپس لفظ تطیر و مشتقات آن در فال بد زدن غلبه پیدا کرد مانند لفظ تفأل که تیمن و تبرک و فال خوب زدن استعمال شد، سپس تطیر استعمال شد در هر چیزی که به آن فال بد زده میشود، از آن پس رؤسای آنان موارد فال زدن و شگون و بدشگونی را پیش آوردند و آنها را علامت خیر و شر ذکر کردند.

افراد جاهل نیز آن خرافات را پذیرفته آن دو را از اسباب خیر و شر شمردند، و لذا در رد آنها فرمود:

أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَعْزِمُ سَبَبَ خَيْرٍ وَ شَرِّشَانِ نَزْدَ خَدَاسْتِ.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی اکثر آنها نمی‌دانند که سبب خیر و شر نزد خداست و این که فاعل خدای تعالی است، و برای خلق جز قبول، چیزی نیست، و آنچه را از فال خوب و بد که سبب خیر و شر می‌شمارند جز علامت، چیزی نیست اگر در واقع علامت باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۳

وَقَالُوا وَ از باب زیادی بی‌شرمی و وقاحت گفتند:

مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْخِرَنَّ بِهَا يَعْنِي دَر مَا تَصْرَفُ كُنِي وَ مَا رَا از آنچه که بر آن هستیم تغییر دهی، با تصرفاتی که از ما پنهان است.

فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ یعنی آبی که دور آنها را احاطه کرده بود، و به طاعون تفسیر شده است.

وَالْجَرَادُ وَالْقُمَّلُ (جراد) ملخهای کوچکی است که بال ندارند یا مورچه کوچک است، یا حشره‌های کوچکی است که بال سرخ دارند یا حشره‌هایی است مانند شپش و تفسیر آن به شپش انسانها بعید است. زیرا شپش انسانها (قمل) با فاء الفعل مفتوح و عین الفعل مخفف است، چنانکه به این قرائت نیز خوانده شده است و بنابراین شپش انسان مقصود نیست.

وَالضَّفَادِعُ وَالذَّمَّ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ وَ هَمَجِينِ غُوكَهَا وَ خُونِ از دیگر نشانه‌های جدا از هم بود چون بین هر عذابی و عذاب دیگر یک سال فاصله می‌شد، و امتداد هر عذابی یک هفته بود.

فَأَسْكَبُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ولی آنها تکبر و غرور ورزیدند زیرا جماعتی مجرم و گناهکار بودند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۳۷-۱۳۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۴ تا ۱۳۷] ص: ۳۹۳

اشاره

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ كُنْتُمْ مَعَكُمْ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَحْيَلِ هُمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶) وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۴

ترجمه: ص: ۳۹۴

چون بلا بر آنها واقع شد به موسی گفتند از خدا به عهده‌ی که تراست بخواه تا این عذاب و بلا را از ما دور کند بر این پیمان اگر

رفع بلا کردی به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را به همراهی و متابعت تو می‌فرستیم، چون بلا را از سر آنها رفع کردیم تا مدتی که تعهد کردند ایمان آوردند مدت که به پایان رسید باز عهد را شکستند، ما هم از آنان انتقام کشیدیم و آنها را در دریا غرق کردیم به کیفر آنکه آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند و اعراض کردند،

و ما پس از زوال فرعون طایفه‌ای را که فرعونیان خوار و زبون می‌داشتند وارث مشرق و مغرب زمین با برکت گردانیدیم و احسان خدا بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به پاداش صبری که در مصائب کردند و فرعون و قومش را با آن صنایع و عمارات و کاخ با عظمت نابود کردیم و هلاک ساختیم.

تفسیر ص: ۳۹۴

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ يُعْنَى وَقْتِي عَذَابٍ بِرِجْزٍ أَتَى بِهَا عَذَابٌ لِّئَلَّا يُكْفَرُوا بِآيَاتِنَا إِذْ جَاءَتْهُمْ بَيِّنَاتٌ مِّنَّا فَكَفَرُوا
ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۵

وقاحت و بی شرمی دیگری برای آنها و عدم ثبات آنها بر پیمانشان می‌باشد.

و ممکن است مقصود از عذاب و رجز، یخ و سرما باشد چنانکه این خبر به امام رضا علیه السلام نسبت داده شده است، و ذکر شده است که قبل از آن چنین یخ و سرمایی را به یاد نداشته‌اند و ندیده بودند.

قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُفْوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ منظور از يَنْكُثُونَ شکستن عهد است زیرا وقتی عذاب را از آنها بر می‌داشتیم عهد را می‌شکستند، چنانکه عادت مردمی است که مانند زنان خیث عهد شکن می‌باشند.

فَأْتَيْنَاهُم مِّنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ مِنْ غَرَقَانِهِمْ
معنی (ارنا) است (اراده کردیم که آنان را در دریا غرق کنیم).

بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ یعنی غافل بودند از این که آنها آیات و نشانه‌های خداست و لذا آن آیات را تکذیب کردند. پس (کأنوا عنها غافلين) بر (کذبوا بآياتنا) عطف شده است یا علت تکذیب را بیان کند که غفلت آنها بوده است.

در خبر وارد شده است که جادوگران وقتی به موسی سجده کردند و مردم به او ایمان آوردند همامان به فرعون گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۶

مردم به موسی علیه السلام ایمان آوردند.

نگاه کن هر کس در دین او داخل شود او را حبس کن، پس فرعون از بنی اسرائیل هر کس را به موسی ایمان آورد حبس کرد.

موسی به سوی او آمد و به او گفت بنی اسرائیل را آزاد بگذار، و فرعون آنها را آزاد نکرد.

خداوند در آن سال طوفان را نازل کرد. خانه‌ها و مساکن آنها را خراب نمود تا جایی که به صحرا رفتند و خیمه‌ها زدند.

فرعون به موسی گفت: دعا کن تا طوفان از ما باز ایستد تا من هم بنی اسرائیل و یاران را آزاد کنم.

موسی از پروردگارش خواست و خداوند طوفان را از آنها دور کرد، فرعون قصد کرد که بنی اسرائیل را آزاد سازد.

همان گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد سازی موسی به تو غلبه خواهد کرد و ملک تو را زایل خواهد نمود، فرعون سخن او را

پذیرفت و بنی اسرائیل را آزاد نکرد.

در سال دوم خداوند ملخ را نازل نمود که هر چیزی که از گیاه و درخت داشتند می‌خوردند و خالی می‌کردند تا جایی که حتی

موها و پرها را ملخها می‌خوردند و فرعون در این مورد بی‌تابی نمود و گفت: ای موسی پروردگارت را بخوان تا ملخها را از ما باز

دارد و من هم بنی اسرائیل و یارانت را آزاد می‌کنم.

موسی دعا کرد و خداوند ملخ را از آنها منع کرد باز هم هامان نگذاشت بنی اسرائیل را آزاد کند.

سپس خداوند در سال سوّم شپشک (آفت گندم) را

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۷

فرستاد که زراعت‌های آنها را از بین برد و قحطی و گرسنگی شدیدی به آنها رسید باز هم فرعون سخن سابقش را مبنی بر آزاد کردن بنی اسرائیل تکرار کرد و آفت را نیز خداوند از آنها برداشت.

خداوند بعد از آن قورباغه‌ها را فرستاد که در طعام و شرابشان وارد می‌شدند، بعضی گفته‌اند: از عقب و گوش و بینی‌های آنها قورباغه بیرون می‌آمد، آنان بی‌تابی کردند و مانند گفتار اولشان سخن گفتند ولی وفا نکردند، خداوند هم رود نیل را تبدیل به خون کرد بدین گونه که قبطی آن را خون و اسرائیلی آن را آب می‌دید.

قبطی خون می‌آشامید و اسرائیلی آب، تا آنجا که قبطی به اسرائیلی می‌گفت: آب را در دهنت بگیر و به دهن من بریز وقتی که به دهن او می‌ریخت تبدیل به خون می‌شد.

قبطیان بی‌تابی کردند دوباره همان سخنان سابق را گفتند و حرف سابقشان را تکرار کردند ولی باز به عهدشان وفا نمودند.

خداوند به آنها رجز که عبارت از برف و یخبندان است، فرستاد، عده‌ای مردند و دیگر مردم بیتابی کردند زیرا آن چنان سختی بدیشان رسیده بود که هرگز مانند آن را به یاد نداشتند.

پس خداوند این بلا را نیز از آنها برطرف نموده فرعون نیز بنی اسرائیل را آزاد ساخت، و آنها دور موسی جمع شدند، و موسی از مصر خارج شد، و کسانی که از دست فرعون فرار کرده

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۸

بودند به پیش موسی آمدند و نزد او اجتماع کردند، و این خبر به فرعون رسید و از هامان نظر خواهی کرد هامان گفت: من ترا از آزاد کردن بنی اسرائیل نهی کردم، حال همه دور موسی را گرفتند و نزد او جمع شدند.

فرعون بیتابی کرد و اشخاصی را به شهرها فرستاد و خود در طلب موسی خارج شد که بالاخره در دریا غرق گشت.

وَأَوْزُنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا يَعْنِي قَوْمِي رَا كِه مَوْرِدِ اسْتَضْعَافِ قَرَارِ كَرْتِه بَوْدِنْدِ وَارِثِ مَشْرِقِ هَايِ كِشَوْرِ مِصْرِ وَ مِغْرِبِهَايِ اَن، يَا مَلِكُ مِصْرِ وَ شَامِ قَرَارِ دَادِيْمِ.

الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا كِه اَنجَا رَا بِه سَبَبِ زِيَادِي نِعْمَتِ هَا اَز حَبُوبَاتِ وَ مِيُوِهَا وَ غَيْرِ اَنهَا بَرَكْتِ دَادِيْمِ.

وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا كَلِمَه (حَسَنِي) بِه اَيْنِ اسْتِ كِه وَارِثِ زَمِيْنِ شَوْنْدِ كِه خِدَايِ تَعَالَى فَرَمُوْد:

(نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) در تفسیر (کلمه) باید گفت: کلمه اختصاصی به حروف مرکب که از تقاطع هوای تنفسی با مخارج حروف حاصل می‌شود و برای معنایی از معانی وضع شده است ندارد، بلکه هر چیزی که دلالت بر غیر خودش از کلمات عینی بکند آن کلمه است.

و تحقیق مطلب این است که حقّ نسبی و مضاف همان مشیت است که نفس رحمان و اضافه اشراقی اوست و نیز ربّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۳۹۹

مضاف به اعتبار تعلق آن به مخارج حقیقی که همان اعیان ثابته و ماهیت‌های اعتباری است، به اعتبار وحدتش (کلمه) و باعتبار تعدّدش کلمات خداست زیرا که برای او فی نفسه وحدت حقیقی ظلّی ثابت است (یعنی هر چه غیر اوست سایه آن حقیقت واحد است) و به اعتبار ماهیت، کثرت اعتباری دارد، (کثیر اعتبار می‌شود نه این که کثیر باشد).

و آنچه که از ائمه علیهم السلام وارد شده است که (ما کلمه‌های تامّ هستیم) «۱» به همین اعتبار است.

نامیدن مشیت به نفس رحمن به اعتبار تطابق عالم صغیر و کبیر است و آن (کلمه) به لحاظ خودش (کلمه تامه) است و به اعتبار ظهورش بر غیر خودش به تمام بودن و یا عدم آن توصیف می‌شود، و ظهور (کلمه) به صورت تام به این است که به صورت ولایت و نبوت و رسالت ظاهر شود، تمامیت آن در این صورت نسبی است، و تمامیت حقیقی آن اگر به صورت ولایت مطلق باشد صاحب آن ختم کننده ولایت می‌شود، و اگر به صورت نبوت مطلق و رسالت مطلق باشد صاحب آن دوختم کننده نبوت و رسالت می‌شود، چنانکه در مورد محمد صلی الله علیه و آله «۲» و علی علیه السلام چنین است. «۳»

(۱) نحن کلمه التامه تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی قدس سره

(۲) منظور این است که نبوت و رسالت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله در تمام شؤون آن به کمال رسیده است خاتم الانبیاء.

(۳) ولایت در تمام شؤون و مراتب آن در علی علیه السلام به کمال رسیده است. بنابراین آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۰

و تمامیت نبوت و رسالت به صورت تمامیت اضافی (کلمه التامه) به این است که با تمام شؤون خود ظاهر شود، از قبیل قبول احکام نبوت و رسالت و محقق شدن مواعید آن و ترتب فواید آن و از جمله تمامیت نبوت موسی علیه السلام ظهور نبوت است به سبب اتمام وعده‌های آن و رفع موانع آن مانند منع کردن فرعون و قومش و توصیف کلمه به (حسنی) اشاره به این است که کلمات خداوند به اعتبار ذات خود کلمات یا داشتن صفت حسن و احسن متفاوت می‌شود، اگر چه همه آنها به اعتبار نسبت به خدای تعالی حسن است و به عدم حسن متصف نمی‌شود.

اکنون که دریافتی، ربّ مضاف عبارت از ولایت است که به طور مطلق در علی علیه السلام محقق می‌شود، و این که رسالت‌ها و نبوت‌ها و ولایت‌های جزئی عبارت از مراتب ولایت مطلقه و تنزلات آن است، و این که نبوت مطلقه و رسالت مطلقه نیز ظهور ولایت مطلق و تحت تربیت آن است معلوم می‌شود که تفسیر ربّ به علی علیه السلام و (کلمه) به موسی علیه السلام یا به رسالت و نبوت او، جایز باشد.

وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصِيْعُ فِرْعَوْنَ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ بت‌ها و عبادتگاههای آنها و صنایع دقیق و آلات آن و بناهای بلند و زینت‌های آن قصرهای بلندی را که برافراشته بودند واژگون کردیم: (دمرنا) عطف بر (تمت) یا بر (صبروا) می‌باشد، چه، ویرانی و نابودی آن ساخته‌های فرعون ضروری تمامیت

حضرت خاتم الاولیاء می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۱

(کلمه) برای حضرت موسی علیه السلام می‌شود و همان دلالت بر قدرت رسالت او و عبرت برای سالکین راه آخرت می‌باشد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۴۲-۱۳۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۸ تا ۱۴۲] ص: ۴۰۱

اشاره

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْدَانٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

(۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَشُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱) وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲)

ترجمه: ص: ۴۰۱

و بنی اسرائیل را از دریا به ساحل سلامت رساندیم پس به قومی برخوردند که در پرستش بت‌های خود گرد آمده بودند پس به آیین بت پرستی متمایل شدند و گفتند ای موسی برای ما خدایی مثل خدایانی که این بت پرستان راست، مقرر کن. موسی در جواب گفت شما مردمی سخت نادان هستید،

خدایانی که این جماعت بت پرستان راست، فانی و عقاید و آیین آنها باطل است.

موسی گفت آیا غیر خدا را به خدایی می‌طلبید؟ در صورتی که خداست که شما را بر عالمیان برتری و فضیلت بخشید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۲

یاد آورید هنگامی را که فرعونیان شما را سخت در عذاب و شکنجه می‌داشتند، پسرانان را کشته، زنانان را زنده نگهداشته به اسارت و خدمتکاری می‌گماشتند و این کار شما را از جانب خدا آزمایش و تنبیه بزرگی بود، و با موسی سی شب قرار و وعده نهادیم چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده به چهل شب تکمیل شد موسی به برادر خود هارون گفت: تو اکنون جانشین من و پیشوای قوم باش و راه صلاح پیش گیر و پیرو تباہکاران مباش.

تفسیر ص: ۴۰۲

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ بَعْدَ أَنْ هَلَكَ مِنْهُمْ فِرْعَوْنُ وَكَانُوا يُجَادِلُونَ فِرْعَوْنَ وَرِجَالَهُ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَلَمَّا جَاوَزْنَا قَالَ لِكُلِّ قَوْمٍ لُحُودٌ فَلَمَّا جَاوَزْنَا قَالَ لِكُلِّ قَوْمٍ لُحُودٌ فَلَمَّا جَاوَزْنَا قَالَ لِكُلِّ قَوْمٍ لُحُودٌ

سرزمینی که خداوند به آنها وعده داده بود، با قوم عمالقه به جنگ پرداختند.

فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بَا قَوْمِي كَمَا بَرَّ عِبَادَتِهَا رُوحِي مِي آوَرَدْنَد، بَر خُورَد كَرَدْنَد.

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ كَذَّبْتُمُوسَى وَآلَهُ فَكُفُّوا عَن قَوْمِهِمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

رأى آنهاست و این که آنها هر وقت از دست فرعون و قومش راحت می‌شدند انقیاد و تسلیم را ترک می‌کردند، و به جهت نهایت حماقت و نادانی، خود سری و خود رأیی از خود نشان می‌دادند.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ أَوَلَا أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّهُمْ يُنزِلُونَ الْغَمَامَ كَمَا نَزَّلْنَا لَهُمُ الْمَنُّوَّةَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۳

ناشی از جهل آنهاست ذمّ نمود، سپس فساد عمل قوم و بطلان آن را بیان کرد، پس فرمود:

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّ مَا هُمْ فِيهِ يَعْمَلُونَ عَمَلًا مُّسْوًى سَوِيًّا وَبِأَعْيُنِنَا قَوْمَ ثَمُودَ إِذْ سَبَقُوا بِرِجَالِهِمُ الْمَنُّوَّةَ غَرَابًا وَعَقُودًا إِذْ يَقُولُونَ لَا نَبِيَّ لَنَا وَإِنَّنَا لَمُتَّبِعُونَ بَرَّ عِبَادَتِهَا رُوحِي مِي آوَرَدْنَد، بَر خُورَد كَرَدْنَد، بَر خُورَد كَرَدْنَد.

وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ عَمَلًا مُّسْوًى سَوِيًّا وَبِأَعْيُنِنَا قَوْمَ ثَمُودَ إِذْ سَبَقُوا بِرِجَالِهِمُ الْمَنُّوَّةَ غَرَابًا وَعَقُودًا إِذْ يَقُولُونَ لَا نَبِيَّ لَنَا وَإِنَّنَا لَمُتَّبِعُونَ

قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيَكُمْ إِلَهًا مُّسْوًى سَوِيًّا وَبِأَعْيُنِنَا قَوْمَ ثَمُودَ إِذْ سَبَقُوا بِرِجَالِهِمُ الْمَنُّوَّةَ غَرَابًا وَعَقُودًا إِذْ يَقُولُونَ لَا نَبِيَّ لَنَا وَإِنَّنَا لَمُتَّبِعُونَ

برساند، زیرا که مقصود اصلی موسی علیه السلام از بیان این عبارت (اللّه) است و غیر آن مقدمه مطلب است، و این که موسی علیه

السَّلام طلب غیر خدا را از طرف آنان به عنوان اله انکار می‌کند کنایه از این است که در اینجا طلب کردن اله به عنوان الله مطلوب است.

وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ در حالی که اوست که شما را در زمان خودتان بر جهانیان برتری داد، به این که رسولان را از شما مبعوث نمود و شما را از دشمنانتان رهایی بخشید، و شما را مطیع رسولان نمود.

وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ عَطْفٌ است بر قول خدا:

(أَغْيَرُ اللَّهُ أَبْنِعُكُمْ إِلَهًا) به تقدیر (اذکروا) یعنی موسی گفت: بیاد آورید هنگامی را که شما را نجات دادیم، و نسبت دادن نجات را به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۴

خودش با خدا برای این است که خداوند سبب نجات است.

یا این که عطف است بر (اورثنا) به تقدیر (قلنا اذکروا) یعنی گفتیم که بیاد آورید وقتی را که شما را نجات دادیم که در صورت خطاب از جانب خدا با آنهاست تا به آنها نعمت بزرگی را یاد آوری کند و آن رهایی از شدت عذاب آل فرعون است.

يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ شما را به زحمت انداخته و شکنجه می‌دادند و عذاب سختی را تحمیل می‌کردند. این جمله مستأنف است که جواب سؤال مقدر باشد و یا حال است.

يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ پسرانتان را می‌کشند، بدل از جمله اول است بدل تفصیل از اجمال یا مستأنف است، یا حال مترادف است (شکنجه سخت مترادف با کشتن فرزندان است) یا حال متداخل (کشتن فرزندان جزئی از شکنجه شدید می‌باشد).

وَيَسْتَيْخِيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنان و دخترانتان را زنده نگه می‌داشتند و برای برده گرفتن دخترانتان سبقت می‌جستند، یا این که حیای زنانتان را تفتیش می‌کردند یعنی فرج‌های آنان را جهت جستجوی عیب مانند کنیزان تفتیش می‌کردند، یا این که به دنبال حمل می‌گشتند، چنانکه تفصیل آن در اول سوره بقره گذشت.

وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و در آن، آزمایش و محنتی شدید برای شما بود که از جانب پروردگارتان به دست دشمنانتان انجام می‌شد. تفسیر کردن بلا به نعمت و قرار دادن نجات بر آن آزمایش بعید به نظر می‌رسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۵

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً و به موسی سی شب وعده دادیم. نقل شده است که آن ماه ذیقعه بوده است.

و جهت وعده برای دادن کتابی بود که در آن بیان هر چیز وجود داشت.

وَ أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ یعنی ده روز از ذی الحجه به آن افزوده شد تا چهل روز تمام شود، گفته شده که آن به دلیل مسواک زدن موسی علیه السلام بود که آخر روز سیام قبل از افطار مسواک زد (در صورتی که بعد از افطار می‌بایست مسواک زد).

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً پس میقات (محل و وقت ملاقات) پروردگارش جهت اعطاء کتاب در چهل شب کامل شد. وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ موسی هنگامی که از بین قومش برای میقات خارج شد به برادرش هارون گفت:

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ در میان قوم من جانشین من شو و اصلاح پیشه کن و از راه و روش مفسدان پیروی نکن.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۴۶-۱۴۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۳ تا ۱۴۵] ص: ۴۰۵

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَفَاقَ قَالَ لَنْ تُرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَيْعًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُدَّوَا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (۱۴۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۶

ترجمه: ص: ۴۰۶

و چون موسی (با هفتاد نفر از بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین) به وعده گاه آمد و خدا با وی سخن گفت، موسی عرض کرد خدایا، خودت را به من آشکارا بنما که ترا مشاهده کنم. خدا در پاسخ فرمود که مرا هرگز نخواهی دید و لیکن در کوه بنگر اگر کوه (بدان صلابت هنگام تجلی نور من) به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید پس آنگاه نور خدا بر کوه تابش کرد کوه را مندرک و متلاشی ساخت. موسی بیهوش افتاد سپس که به هوش آمد، عرض کرد خدایا تو از رؤیت و حس جسمانی منزّه و برتری و من به درگاه تو توبه کردم و از قوم خود اول کسی باشم که به تو ایمان آوردم،

خدا فرمود: ای موسی من ترا برای این که پیغامهای مرا به خلق برسانی برگزیدم و به کلام و هم صحبتی خویش انتخاب کردم پس آنچه را به تو فرستادم کاملا فراگیر و سپاس خدا را به جای آر،

و در الواح (ده فرمان) از هر موضوع برای نصایح و اندرز و هم تحقیق هر چیز به موسی نوشتیم و دستور دادیم که حقایق و احکام آن را به قوت عقل و ایمان فراگیر، و قوم را دستور ده که نیکوترین مطالب آن را اخذ کنند که پستی مقام و منزلت فاسقان را به زودی به شما نشان خواهم داد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۷

تفسیر ص: ۴۰۷

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ التَّفَاتِ از تَكَلَّمَ به غیبت است و اشاره به این است که تَكَلَّمَ از مقام ظهورش صادر شده است، که آن ولایت مطلق است که به علی علیه السّلام محقق شده است، چنانکه علی علیه السّلام در شب معراج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله متکلم بود.

و هنگامی که موسی کلام خدای تعالی را شنید شوقش شدید شد و حرارت طلب او شعله کشید، و نتوانست خود را نگهدارد، پس چیزی را که قابل شهود و رؤیت نبود خواستار شد. با این که موسی هنوز در محدودیت و غیبت بود و هنوز انانیت بر او باقی بود، و شأن محدود این نیست که بتواند مطلق را درک کند و آن را ببیند.

زیرا که از شرایط رؤیت و ادراک این است که رایی (بیننده) از سنخ مرئی (دیده شده) باشد یا مرئی از سنخ رایی باشد و گر نه رؤیت واقع نمی شود و مشاهده حاصل نمی گردد.

آیا نمی بینی که نفس در مشاهده اجسام احتیاج به آلت جسمانی و نیروی جرمی دارد؟! و آن قوه جسمانی محتاج به این است که صورت از ماده تجرید شود، چون نفس دارای نوعی از تجرّد است.

چون موسی نتوانست خود را نگهدارد گفت:

قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَفَاقَ قَالَ لَنْ تُرَانِي پروردگارا خود را به من بنما تا ببینمت، خدا گفت: هرگز تو مرا نتوانی دید، زیرا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۸

که تو نمی‌توانی از حدودت خارج شوی، و اگر با حدودت مرا مشاهده کنی فانی خواهی شد، پس تو نمی‌توانی مطلق را ببینی.
 وَ لَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ و لكن به کوه نگاه کن به کوه سنگ یا به کوه انانیت.
 فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ اگر کوه به جهت تجلی نوری از انوار مطلق در جای خود مستقر شد و ماند آن وقت، فَسَوْفَ تَرَانِي تو با این کوه
 انیت و بشریت مرا خواهی دید.
 فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ وَقْتِي که پروردگارش تجلی کرد. منظور از ربّ مطلق مضاف «۱» است نه مطلق مطلق.
 لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ ذَكَاً خداوند یا ربّ یا تجلی ربّ بر کوه تأیید و آن را متلاشی کرد.
 وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقاً و موسی علیه السلام از خود بی خود گشت و بیهوش افتاد.
 فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ پس چون به هوش آمد گفت خدایا تو از آنچه که حقّ من نیست، و درخواست کردم منزه هستی.
 تُبَّتْ إِلَيْكَ از سؤال خود توبه کردم.

(۱). ربّ مطلق مطلق آن جنبه غیبی ربوبیت است که هیچگونه تعینی و تجلی و ظهوری ندارد اما ربّ مطلق مضاف به جهت ظهوری
 ربّ مطلق اطلاق می‌گردد که آنرا مقام تجلی نامند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۰۹

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ من نخستین کسی می‌باشم که ایمان آوردم که تو برای مثل من دیده نمی‌شوی.
 بدان که، ادراک حقیقی است تشکیک‌پذیر دارای مراتب متفاوت در شدت و ضعف، و هر مرتبه‌ای از مراتبش دارای اسم خاص و
 شرایط مخصوص است، تا آن مرتبه حاصل شود.
 مثلاً (ادراک زید) که یک تصوّر جزئی است شامل مراتبی است، مرتبه اول ادراک با چشم است که رؤیت نامیده می‌شود، و مرتبه
 دیگر آن ادراک با خیال است که تخیل نامیده می‌شود و مرتبه دیگر آن ادراک با چشم مثالی در خواب است که رؤیا نام دارد و
 مرتبه دیگر ادراک آن با چشم مثالی است به سبب کشف صوری در عالم مثال که کشف صوری و شهود نامیده می‌شود.
 و همه این مراتب ادراک انسانی شخص است به نحوی که کسی نمی‌تواند بگوید که در یکی از این مراتب شخص زید درک
 نشده است و فرق و برتری بین این ادراکات بدیهی و وجدانی است.
 زیرا که ادراک خیال از ضعیف‌ترین انواع ادراک است، و قوی‌ترین آن ادراک به رؤیت و ادراک به شهود با چشم مثالی است و
 چنانکه ادراک با چشم رؤیت نامیده می‌شود، همچنین ادراک کشفی نیز رؤیت نامیده می‌شود، چنانکه واضح است.
 این کلام در تصوّرات و ادراکات جزئی بود و همچنین است مطلب در تصدیقات و ادراکات کلی.
 زیرا حکم به این که امیر در شهر است گاهی به صورت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۰

توهم درک می‌شود و گاهی به صورت شکّ و ظنّ و گاهی به صورت علم عادی و معمولی، و تقلیدی، و یقینی برهانی، و یقینی
 شهودی، و فرق و وجود برتری بین آنها مخفی نیست، و قوی‌ترین و تمام‌ترین و شدیدترین آن، عبارت از علم شهودی است که آن
 را در آن تصدیق شخصی به اعتباری رؤیت می‌نامند، چنانکه علم و شهود و عیان و تصدیق به اعتبارات دیگر نامیده می‌شود و از
 اینجا دانسته می‌شود که رؤیت بصیرتی اختصاصی به رؤیت با چشم ندارد، و رؤیت با چشم مشروط به این است که بیننده در مقابل
 مرئی قرار گیرد یا در حکم مقابل هم باشند، مانند دیدن در آینه و آب و به توسط هر جسم شفافی، مشروط بر این که بیش از حدّ
 نزدیک و یا دور نباشد و آفت در چشم وجود نداشته باشد.

و مهم در رؤیت عبارت از توجه نفس به آلت و وسیله دیدن و فعل آن است، زیرا که ادراک بصری صنعت نفس است و لکن در مقام نازله آن قوه باصره وسیله بینایی است.

و ادراک بصری و رؤیت حقیقی در قوه مخیله، مانند درک در عالم مثال است مانند: رؤیت مکاشفین و خواب بینندگان که خوابهای صادق می‌بینند، و همچنین حمل بر ادراک عین خیال در عالم خیال می‌شود مانند رؤیت کسانی که دچار مرض سرسام «۱»

(۱) سرسام ورم سر یا دماغ، التهاب سر و غشاء آن که با تشنج و پریشان حواسی و هذیان (شبه دیوانگی) همراه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۱

و برسام «۱» شده‌اند و کسانی که در خواب رؤیاهای دروغ می‌بینند.

محققاً هیچ یک از این افراد و یا کسانی که بر عالم آنها و کیفیت ادراکشان مطلع شده‌اند شک نمی‌کنند که مدرکات آن افراد چیزهایی است که حقیقتاً قابل رؤیت است و سلب رؤیت از آنها صحیح نیست.

پس رؤیت در مدرکات جزئی قابل اندازه گیری، عبارت از قوه ادراک و شدت آن است به نحوی که ادراکی قوی‌تر و تمام‌تر از آن تصور نمی‌شود خواه به وسیله آلت مخصوص باشد، و خواه آنچه که درک شده همراه ماده باشد یا همراه ماده نباشد.

پس اطلاق آن بر اندازه‌های مجرد از ماده هم صحیح است همانطور که اطلاق آن بر اندازه‌های مادی صحیح است و اختصاصی به امور مادی ندارد و این تفاضل و برتری و فرق در مدرکات عقلی مجرد از ماده و اندازه، نیز جریان دارد، زیرا که گاهی وجود عقول کلی و ملائکه مقربین به توهم می‌آید، سپس این توهم اشتداد پیدا می‌کند و به شک تبدیل می‌شود، سپس ظن، سپس علم عادی و تقلیدی، و سپس علم یقینی و برهانی می‌شود.

پس آنگاه که این علم اشتداد پیدا کند به نحوی که شخص عالم را از ماده و پرده‌های آن رها ساخته و آن را در عالم بالا برده

(۱) برسام: سینه درد، ورم سینه، التهاب پرده بین کبد و قلب در عربی ذات‌الجنب یا برسام (به کهرباء) می‌گویند. (فرهنگ عمید)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۲

و به مجردات برساند تا جایی که آن مجردات را ببیند و ملحق به آنها شود در این صورت ادراک او شدیدترین ادراکی است که تصور می‌توان کرد و علم او عیان می‌گردد.

و اگر خواستی اسم این علم عیانی را رؤیت بگذار، چون مانعی از اطلاق رؤیت به این معنی بر آن نیست، بلکه حقیقت رؤیت همان است و آن عبارت است از انکشاف تامی که فوق آن انکشافی تصور نشود.

و ادراک اینجا تمام‌تر و قوی‌تر از انکشاف با آلت چشم است، و دانستی که تنها آلت چشم مدخلیتی در صدق رؤیت ندارد، و همچنین است مطلب در حق اول که بزرگ است شأن او و صفات او.

پس بدان که آنچه که معلوم و مدرک (قابل درک) است در هر عالمی که باشد باید درک کننده آن معلوم یا ذات مدرک (درک کننده) باشد یا آلات و اعضاء و وسایل، و باید واسطه‌های درکش از سنخ آن عالم باشد، چون یک نوع اتصال یا اتحاد بین درک کننده و درک شونده لازم است چنانکه در حکمت و فلسفه اولی مقرر گشته است.

آیا نمی‌بینی که مدرکات مادی که از عالم ماده‌اند درک نمی‌شوند جز با آلات مادی مانند حواس پنجگانه ظاهری، و مدرکات خیالی و مثالی که از سنخ عالم مثال‌اند درک نمی‌شوند مگر با حواس باطنی که بالاتر از عالم ماده است و معقولات که بالاتر از هر دو عالم است درک نمی‌شوند مگر با

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۳

قوه‌ای که از سنخ عالم ماده و عالم مثال نیست.

پس هرگاه ادراک عقول اراده شود، باید مدرک (درک شونده) از دو عالم ماده و خیال فراتر رود و عقل، مجرد از ماده و رها از اندازه گیری گردد یا این که عقول از عالم عقلی خود تنزل یافته و به صورت‌های قابل سنجش متمثل شود تا با مدارک (حواس) مثالی درک شوند.

چنانکه در مورد نزول ملائکه بر انبیا علیه السلام همین طور است.

پس مادام که مرتبه پایین بالا نرود یا مرتبه بالا تنزل پیدا نکند ادراک دانی نسبت به عالی ممکن نخواهد بود، و اگر دانی و مرتبه پایین در همان مرتبه، با زبان حال یا قال بخواهد عالی را در مرتبه بالا ببیند جواب او سرزنش بر این درخواست و منع از درخواست او و نهی کردن از آرزوی اوست، زیرا چیزی را می‌خواهد و سؤال می‌کند که حق سؤال آن را ندارد.

سپس بدان که انسان از اول استقرارش در رحم، جماد بالفعل است، و دارای قوه انسانیّه است، و چون در آن هنگام ضعیف است و قابلیت قبول اثر عقل را ندارد خدای تعالی نفس مادر را واسطه فیضان نور عقل بر او قرار داده است، تا وقتی که کامل گردد به نحوی که آماده قبول فیض عقل بلا واسطه بشود، که آن وقت متولد می‌شود و به دنیا می‌آید و در این هنگام از اثر عقل چیزی جز فعلیت حواس ظاهری حیوانی را دارا نمی‌باشد.

پس تدریجا به سبب فیض عقل رو به کمال می‌گذارد تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۴

این که تابش ضعیفی از اشراق عقل در او محقق می‌شود و بدیهیات اولیه کلی را که باید عقل، آنها را درک کند درک می‌کند، و آن تابش قوی می‌شود تا جایی که اکتساب کلیات برای او ممکن می‌گردد، و تدریجا پیش می‌رود تا مکتسبات خود را می‌بیند و به تدریج تا آنجا می‌رود که با آن مکتسبات خود متحقق می‌شود، و عالم به علمی می‌شود که به جهان عینی شباهت دارد (عین الیقین)، بلکه خود عالم به غیب می‌شود که محیط به جهان عینی و مادی است (حق الیقین).

در این هنگام از قیودش رها و از حجاب‌ها و حدودش خارج می‌گردد، و دارای استعداد شهود حق اول می‌شود و لکن اشتداد و ترقی او تا زمان بلوغ است که آن، زمان استبداد به رای و استقلال در اختیار است.

به عبارت دیگر تا زمانی که ادراک خیر و شرّ اخروی او ممکن باشد می‌تواند با اسباب الهی که بنده در آن دخالت و اختیاری ندارد بر راه راست حرکت کند، و لذا گفته شده است، با خدا باش همانطور که در فطرت بوده‌ای تا خدا با تو باشد همانطور که بوده است.

و آنگاه که به مقام بلوغ رسید خداوند او را به اختیار خودش وامی‌گذارد و او را بر خیر و شرّش آگاه می‌کند که آن آگاهانند به زبان جانشینان ظاهری و باطنی‌اش می‌باشد، و او را بر اختیار خیر یاری می‌رساند و در اختیار شرّ، خوارش می‌کند.

پس اگر توفیق یار او شد و جذبه‌ای از جذبات رحمان را

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۵

درک کرد که آن بهتر از عبادت ثقلین است از رنج سلوک راحت می‌شود، و قلم از او برداشته می‌شود و از شیعیانی می‌شود که قلم از آنها برداشته شده است.

و اگر خدا او را به سبب اختیار شقاوت به خودش واگذار کرد ملحق به شیاطین می‌شود و اگر خدا او را برای سلوک الی الله با اختیار کردن خیر و پرهیز از شرّ توفیق داد یا این است که با قدم خودش به سوی خدا راه می‌پیماید و خود را در این راه خسته می‌کند به عبارت دیگر: یا این است که خدا را عبادت می‌کند با بقای حکم نفس بر او و در قیود انانیتش، که تقرب او در این هنگام قرب نوافل (تقرب جویی از طریق انجام دادن مستحبات) نامیده می‌شود، و چنین شخصی اگر چه در سلوک و عبادت خود را

در جمله بعدی، و در داستان یحیی، و در داستان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۸

بالا، نگهداشتن کوه بر روی بنی اسرائیل با لفظ (بقوه) آن را مقید کرد تا اشاره به این باشد که در اینجا احتیاجی به آن قید نیست، زیرا خود گیرنده (موسی علیه السلام) در اینجا قوی است و مأخوذ (کوه) احتیاج به قوت ندارد و یا ممکن است اشاره به این باشد که در داستان یحیی و داستان بنی اسرائیل مأخوذ (آنچه که خداوند فرستاده است، از قبیل وحی، نوح، معجزه و ...) قوی است و گیرنده ضعیف است.

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و از شاکران باش بر این که به اهلش بدهی و از غیر اهلش منع کنی و روایت شده که سؤال رؤیت روز عرفه و اعطای تورات در روز نحر (قربانی شتر) بوده است.

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً و برای او در الواح نصایحی از هر چیزی نوشتیم، چون در هر چیزی جهت پند و اندرزی برای امر خیر است، چنانکه در آن جهت کثرت و حجاب از خیر نیز می‌باشد یعنی از هر چیزی جهت وعظ در الواح تورات یا در الواح نفس نبوی او ثبت کردیم.

وَ تَقَصِّيًا لِكُلِّ شَيْءٍ عَظْفٌ است بر مجموع (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً) نه بر (موعظه) فقط یا این که عطف است بر (موعظه) و معنی آن است: که ما در الواح برای او از هر چیزی به تفصیل نوشتیم، زیرا که شخص بینا و بصیری که از عالم طبع بلکه از عالم مثال فراتر رفته هر چیزی را در هر چیزی می‌بیند.

زیرا همه چیز در آن عالم به صورت منعکس دیده

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۱۹

می‌شود به این معنی که هر چیزی در هر چیزی نقش بسته و دیده می‌شود، بلکه می‌گوییم:

ظاهر آیه این است که (تفصیلاً) معطوف بر (موعظه) است، و قیودی متقدم بر معطوف علیه به حکم عطف در معطوف معتبر است بر اساس همین مطلب است که در بین صوفیان مشهور شده است که می‌گویند: هر چیزی در هر چیز دیگری نهفته است.

فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ یعنی در حالی که می‌گویند الواحی را که در آن موعظه و تفصیل هر چیزی است بگیر، یا موعظه و تفصیل هر چیزی را، یا مجموع الواح و موعظه و تفصیل را بگیر چون طبق آنچه که در فوق ذکر شد گرفتن هر چیز اعم از موعظه، وحی و ... مستلزم اخذ و پذیرش بسیاری از مکنونات آن می‌شود لذا لفظ (بقوه) را برای توانایی بیشتر او در گرفتن مأخوذات اضافه کرد.

وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا و قومت را امر کن به گرفتن الواح و موعظه یا به گرفتن بهترین آنها، یا به گرفتن هر امری که باشد. در این عبارت متعلق به امر و جزم چیزی که به گرفتن آن امر قطعی شده است، حذف و باعث ابهام شده است، جواب این است که فرمان موسی علیه السلام به هر امری موجب می‌شود که قوم او بهترین آن را برگزینند، گویی که به سبب امر موسی و توجه او به سوی آنان یک نوع تأثیری در آنها می‌گذارد که چشم بصیرت آنها باز می‌شود به نحوی که بین احسن و غیر احسن فرق

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۰

می‌گذارند، و فطرت هر انسانی بر این است که اگر بهتر را بشناسد آن را بگیرد.

نظایر این معنی در قول خدای تعالی به پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که می‌فرماید: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (۱)، و قول خدای تعالی: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ (۲) دلالت بر قوت نفس نبی ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نسبت به موسی علیه السلام است زیرا چنین به ذهن می‌رسد که چه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با مؤمنین امر یا نهی نماید و چه حکایت و داستان گوید، طوری در آنان اثر می‌کند که سبب افعال نیکویی می‌شود که بعد از آن ذکر شده است. به خلاف موسی علیه السلام که فقط امر او اثر می‌کند.

و چون قوم از جهت ضیق قلب و عدم وسعت نظر جامع همه مراتب نیستند، بلکه هر کس از آنان که در مرتبه‌ای باشد حکم مرتبه عالی و دانی در حق او جاری نمی‌شود، و خوب و خوبتر در حق او حکم همان مرتبه است و حکم مرتبه بالاتر یا پایین‌تر در حق او قبیح است.

لذا خداوند به موسی علیه السلام امر نمود که به قومش امر کند که بهترین موعظه و بهترین الواح را بگیرند به اعتبار احکامی که در آن موجود است که همه آنها موعظه خدای تعالی است. زیرا که احکام آن الواح مانند قرآن متکثر و مرتب است بر

(۱) جائیه (۴۵)، آیه ۱۴: به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو که از خطای کسانی که به روزهای موعود خدا باور و اعتقادی ندارند درگذرند.

(۲) نور (۲۴)، آیه ۳۰: به مردان مؤمن بگو که چشمان خود را از حرام نگاه دارند. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۱

حسب تکثر مراتب، مانند انتقام و کظم غیظ و عفو از بدکننده، و احسان به او، که این احکام چهارگانه در قرآن ذکر شده است ولی آن بر حسب مراتب انسان مترتب و مختلف است و بهترین آن بر حسب اختلاف اشخاص در مراتب عبودیت مختلف میشود زیرا آن که در جهنم نفس واقع است از بدکننده با انتقام تنها به صورت مقابله به مثل راضی نمیشود، بلکه به چند برابر آن نیز خشنود نگردد.

پس بهترین در حق او انتقام به نحو مقابله به مثل است، چنانکه خدای تعالی فرمود: (فَمَنْ اَعْتَدِي عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدِي عَلَيْكُمْ) «۱» اگر بر شما تعدی کردند و از حد گذراندند به مانند همان بر آنها تعدی کنید.

و کسی که از آن جهنم خارج شود در حق او فرو بردن غیظ و ترک انتقام بهتر است، لکن در حق او گذشت و بیرون کردن تیرگی و بدی کردن، از سینه‌اش تصوّر نمی‌شود.

و بهتر در حق کسی که از حدود نفس خارج شده و به حدود قلب توجه کرده است، احسن امور (بهترین کارها) گذشت و پاک کردن قلب از تیرگی و بدی کردن است ولی در حق او احسان تصوّر نمی‌شود و بهتر در حق کسی که داخل در بیت خدا شده است، که مقام قلب است.

زیرا هرکس داخل در آن شود ایمن می‌گردد و کلمه (احسن) در حق او عبارت از رسیدن به مقام حسن است، پس

(۱) بقره (۲)، ۱۹۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۲

مقصود از احسن، عبارت از بهترین چیزی است که می‌توان تصوّر کرد.

و این در صورتی است که مقصود از بهترین، بهتر اضافی و نسبی باشد و اگر مقصود بهتر مطلق باشد باید (حسن) را به خواص آنها تخصیص داد.

این معنی طبق ظاهر مفهوم لفظ است، و گر نه، مقصود ولایت است که در حقیقت این ولایت است که موعظه نیکو و حکم احسن می‌باشد.

و معنی آیه این است که به جهت سعه وجودی تو و استقلال تو در جمیع مراتب مأمور به گرفتن جمیع احکام در جمیع مراتب هستی ولی قوم تو از جهت تنگ نظری و عدم استقلال رأی، تنها مأمور به گرفتن بهترین موعظه‌ها هستند که عبارت از ولایت است

تا این که به تبعیت ولی خود سعه وجودی و استقلال رأی برای آنها حاصل شود تا بدین وسیله مستحق اخذ جمیع شوند.

پس قول خدای تعالی به یکی از دو معنی وارد شده است:

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ «۱» و چون گمان می‌رود که گفته شود: برای کسی که از انقیاد خارج شده و حکم الواح را به عنوان موعظه نگیرد چه پیش می‌آید؟ جواب فرمود:

(۱) زمر (۳۹)، آیه ۵۵: از بهترین آنچه که از طرف پروردگارتان نازل شده است پیروی کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۳

سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ یعنی دار فاسقین و جزای آنها را به شما نشان خواهم داد، و خطاب به موسی علیه السلام و قومش، یا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قومش میباشد.

سپس مقام مظنه این است که گفته شود: چه چیز سبب خروج فاسق شد، و چه کسی خارج کننده او است؟

آیا او خودش خارج می‌شود، یا غیر او، او را خارج می‌کند؟

ترجمه و تفسیر آیات ۱۵۰-۱۴۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۹] ص: ۴۲۳

اشاره

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِزِّيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷) وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا - جَسِدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)

ترجمه: ص: ۴۲۳

من آنان را که در زمین بنا حق و از روی کبر دعوی بزرگی کنند از آیات رحمت رو گردان و معرض گردانم که هر آیتی که ببینند به آن ایمان نیاورند، و اگر راه رشد و هدایت یابند آن را

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۴

نپیمایند، به عکس اگر راه گمراهی و نادانی یابند پیش گیرند. این ضلالت آنها بدین جهت است که آیات خدا را تکذیب کرده، از فهم آن غافل و رو گردان شدند،

و آنان که آیات آسمانی ما و لقاء عالم آخرت را تکذیب کردند اعمالشان تباه می‌شود (و به عقاب اعمال باطل معذب شوند) آیا در محکمه عدل خدا جز آنچه کردند کیفر آنها خواهد بود،

قوم موسی بعد از او (بعد از رفتن موسی به کوه طور برای وعده حق)، مجسمه گوساله‌ای که صدا می‌کرد از طلا و زیورهای خود ساخته پرستیدند، آیا ندیدند که آن مجسمه بی‌روح با آنها سخنی نمی‌گوید و به راهی آنها را هدایت نمی‌کند؟ باز پی آن گوساله رفتند و مردمی سخت دل و ستمکار بودند،

و چون از آن عمل (پرستش گوساله) از پشیمانی پشت دست بدن‌اندان گزیدند که سخت در گمراهی بودند و با خود گفتند: اگر خدا ما را نبخشد و از ما در نگذرد سخت از زیانکاران عالم خواهیم بود.

تفسیر ص: ۴۲۴

سَأْصِرِفُ یعنی حتما و بطور مؤکد منصرف می‌کنم، بنا بر اینکه (سین) برای تاکید باشد، یا معنی آن این است که در روز قیامت ظاهر می‌سازم که انصراف کننده به سبب تکبر حقّ او بوده است.

و چون اهتمام به بیان سبب انصراف است نه خود منصرف، لذا نفرمود:

(أنا أصرِف) به صورت تقدیم مسند الیه که آن حکم، تقویت و یا منحصر شود.

عَنْ آيَاتِي یعنی از آیات تدوینی که آن احکام نظام

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۵

معاش و حسن معاد است، و ظهور آیات تکوینی، آنان را منصرف می‌سازم، یا آنها را از آیات تکوینی آفاقی و انفسی رو گردان می‌کنم و بزرگترین آنها آیات عظمی می‌باشد، یا مقصود همه آیات است.

الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ کسانی که تکبر را ظاهر می‌سازند یا تکبر و بزرگی را بخود می‌بندند.

بِغَيْرِ الْحَقِّ یعنی تکبر ناحق، و گر نه تکبر به سبب امر خدا با متکبر، صدقه است، و تکبر کردن به سبب کبریا و بزرگی خدای تعالی، کبریا و بزرگی حقّ است، و آن دو نوع تکبر (تکبر به امر خدا یا متّصف شدن به کبریا الهی) مانع از تسلیم به آیات خدا نمی‌شود.

وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا از قبیل عطف مسبب بر سبب است از آن جهت که تکبر آنها مانع از یقین به آیات من شد.

وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ و اگر راه راست و هدایت ببینند آن راه خود انتخاب نمی‌کنند، چون آنها با تکبرشان به راه رشد و کمال پشت کردند.

لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا و إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا و اگر راه گمراهی و نادرستی ببینند آن راه و خط مشی خود انتخاب می‌کنند، چون بر گمراهی روی آوردند، و مقصود از راه رشد و غیّ اعمال و اخلاقی است که به آن دو می‌رساند، بلکه می‌گوئیم: برای نفس

راهی به سوی عقل است که آن عبارت از رشد است، و راههای متعددی به جهل است که آن عبارت از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۶

گمراهی است، و نفس برزخ است که بین آن دو واقع شده است، و اعمال و اخلاق نیکو از لوازم طریق نفس به عقل است و ضدّ آنها از لوازم راههای نفس به جهل است.

ذَلِكَ یعنی آن تکبر که سبب همه است، یا آنچه که ذکر شد از روی گردانیدن و تکبر و عدم ایمان به آیات و نگرفتن راه رشد و اتّخاذ راه گمراهی.

بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا زیرا که سبب همه آنچه که ذکر شد تکذیب آیات عظمای ما یا تکذیب مطلق آیات است.

وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ یعنی از جهت اینکه آنها آیات خدا هستند تکذیب آنها از غفلت است.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ عطف بر مدخول (انّ) است و آن به صورت یک قیاس اقتراعی از شکل اوّل است، و صورت آن چنین است: آنها آیات ما را تکذیب کردند، و هر کس که آیات ما را تکذیب کند اعمالش تباه و نابود

می‌شود.

بنابراین از آن اعمال نفعی نمی‌برند تا اینکه آنها را به سبیل رشد و تسلیم به آیات نزدیک سازد.

هَلْ يُعْجِزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گویا که گفته شده:

تباهی و نابودی اعمال به عدل نزدیک نیست، پس جواب داد:

حِبْط (هدر شدن) اعمال، جز سزای اعمال آنان چیزی نیست.

وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ یعنی بعد از رفتن حضرت موسی علیه السّلام به میقات، و این کنایه از ائمت محمد صلی الله علیه و آله است، یعنی شما پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلّم گوساله را معبود خود اتخاذ نکنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۷

مِنْ حُلِيِّهِمْ عَجَلًا جَسِدًا از طلا- و جواهرات خود پیکره گوساله‌ای ساختند و در بدل آوردن (جسدا) این توهم را که آن گوساله حقیقی بوده است رفع کرد.

لَهُ خُورًا که صدای گاو داشت. از امام باقر علیه السّلام روایت شده است: در چیزهایی که موسی با پروردگارش مناجات می کرد این مطلب بود که گفت: پروردگارا این سامری، گوساله را ساخته است، و آیا این صدا از ساخته سامری است؟

پس خداوند به او وحی کرد که ای موسی آن آزمایش من است و از آن جستجو و تفحص نکن.

و از امام صادق علیه السّلام است که موسی گفت پروردگارا چه کسی بت را به صدا در آورد؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی من آن را به صدا در آوردم، پس موسی علیه السّلام گفت: آن نیست مگر آزمایش تو که هر که را بخواهی با آن گمراه می کنی و هر

که را بخواهی هدایت می کنی.

و از نبی صلی الله علیه و آله و سلّم است: خدا رحمت کند برادرم موسی را، خبر دهنده مانند کسی نیست که ببیند، و خداوند فتنه قومش را به او خبر داد، و موسی دانست که آنچه خدایش خبر داده حق است، و اینکه او در این مورد که به چیزی که پیش روی

اوست تمسک می جوید، پس پشت سر آنها به سوی قومش بازگشت، و غضبناک شد و الواح را انداخت.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا آیا نمی دیدند که گوساله با آنان سخن نمی گوید و به راهی هدایتشان نمی کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۸

ملامت و سرزنش است به اعتبار ترک تفکر.

اتَّخَذُوهُ صَفْت سَبِيلًا یعنی آن را معبود خود اتخاذ کردند پس گوساله آنها را به راهی که آن را راه خدا قرار داده‌اند هدایت نمی کند، یا مستأنف است، یعنی گوساله را، خدا گرفته‌اند.

وَ كَانُوا ظَالِمِينَ و به سبب این نوع کارها ستمکار شدند.

وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ و هنگامی که حقایق بر ایشان روشن شد. این مثل است در بین عرب و عجم، کنایه از نهایت پشیمانی و حسرت و عاجز بودن از دفع چیزی است که از پیش آمد آن افسوس می خورند، و آن انگشت به دندان گرفتن است، یعنی پشیمان و

عاجز شدند از رفع بلای عبادت گوساله.

وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا از جهت اعتراف به گناه، در حال تضرع گفتند:

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اگر پروردگار ما بر ما رحمت نکند و ما را نبخشاید هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۵۳ - ۱۵۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۳] ص: ۴۲۸

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۲۹

ترجمه: ص: ۴۲۹

و چون موسی به سوی قوم خود بازگشت با حالت خشم و تأسف به قوم گفت: شما از پس من بسیار بد حفظ الغیب من کردید آیا در امر خدای خود عجله کردید؟ الواح را بر زمین انداخت و از شدت خشم سر برادرش هارون را به سوی خود کشید. هارون گفت: ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا با قوم خصومت و مخالفت کردم که نزدیک بود مرا بکشند پس تو دشمنان را بر من شاد مگردان و مرا در عداد مردم ستمکار مشمار، موسی بر او مهربانی کرد و گفت: پروردگارا من و برادرم را بیامرز و در رحمت خود داخل گردان که تو مهربانترین مهربانان هستی،

آنان که گوساله را به پرستش گرفتند به زودی آتش غضب خدا در آخرت و خواری در زندگی دنیا محققا به آنها خواهد رسید و همچنان ما، دروغگویان را کیفر خواهیم داد،

و آنان که مرتکب عمل زشت شده سپس از آن عمل توبه کردند و به اخلاص ایمان آوردند خدای تو، بر آنها بعد از توبه، به یقین آمرزنده و مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۰

تفسیر ص: ۴۳۰

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي خَلْفَهُ يَعْنِي جَانِشِينَ أَوْ شَدَّ وَ دَرِ پِشْتِ سَرِ أَوْ وَ غِيَابِ أَوْ عَمَلِ كَرْدِ، وَ لَفْظِ مَا (دَرِ بَشْمَا) نَكْرَهُ مَوْصُوفَهُ يَآ مَعْرَفَهُ مَوْصُولَهُ، يَآ مَعْرَفَهُ تَامَهُ اسْتِ وَ اِگَرِ مَعْرَفَهُ تَامَهُ بَاشَدِ (خَلْفْتُمُونِي) حَالِ مِي شُودِ. وَ بَهِ هَرِ تَقْدِيرِ عَايِدِ مَحْذُوفِ اسْتِ، وَ مَعْنِي آَنِ اَيْنِ اسْتِ چَهِ بَدِ اسْتِ آَنچَهِ رَا كِهِ پَسِ اَزِ مَنِ عَمَلِ كَرْدِيدِ وَ آَنِ عِبَادَتِ گُوسَالَهِ اسْتِ وَ بِنَابَرِ اَيْنِ عِبَادَتِ گُوسَالَهِ، مَخْصُوصِ بَهِ ذَمِّ اسْتِ وَ مَحْذُوفِ.

و ممکن است که (ما) مصدریه باشد، و معنی چنین میشود: چه بد جانشینی است جانشینی شما برای من که شما گوساله را عبادت کردید و امر پروردگارتان را ترک کردید.

و ممکن است خطاب به هارون و کسانی باشد که با او باقی ماندند و گوساله را عبادت نکردند، و در این صورت معنی آن این است چه بد جانشینی برای من شدید که سکوت کرده عبادت کنندگان گوساله را نپهی نکردید و از معاشرت با آنها خودداری نورزیدید.

مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ آیا از امر پروردگارتان به پیروی از من و انتظار کتاب آسمانی جلو زدید؟ و آن را در پشت سرتان انداختید؟

متعدی شدن (عجلتم) بدون واسطه برای تضمین مثل معنی سابق است. یا اینکه معنی آن این است: آیا در عبادت گوساله بر امر

پروردگارتان سبقت گرفتید؟ پس بدون امری از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۱

خدا عبادت گوساله کردید؟

یا معنی آن این است:

آیا بر امر پروردگار به انتظار چهل شب سبقت گرفتید و منتظر منقضی شدن آن و رسیدن وعده نشدید؟

وَأَلْقَى الْأُلُوحَ و از شدت خشم الواح را بر زمین انداخت که بعضی از آنها شکست و بعضی باقی ماند. چنانکه روایت شده است. وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ و سر برادرش را با خشم کشید، زیرا که هارون از آنها دوری نکرد، و پس از آنکه آنها را نهی کرد ولی آنها از گوساله پرستی خودداری نکردند، و او هم با عدم اعتراض خود به موسی علیه السلام ملحق نشد.

قَالَ ابْنُ أُمِّ و گفت ای پسر مادرم، از اینکه او را به مادر خود نسبت داد جهت تحریک عاطفه و جلب آن است، زیرا که فرزندان یک مادر از نظر مودت و دوستی نزدیکتر از فرزندان یک پدر میباشند و هارون و برادرش موسی از یک پدر و مادر بوده‌اند و او از موسی سه سال بزرگتر بود.

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَّ عَفْوَنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي این قوم مرا زبون داشتند و نزدیک بود مرا بکشند، با این گفتار از تقصیر خود در منع قوم از عبادت گوساله، عذر آورد و گفت:

فَلَا تُشِمُّتْ بِي الْأَعْدَاءُ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بدون این که من تقصیر داشته باشم مرا پیش دشمنان سرزنش مکن و در نسبت تقصیر به من مرا مانند آنها در زمره ستمکاران

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۲

قرار مده.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي پس از کاسته شدن غضبش و آرام شدن گفت: خدایا از آنچه که من در حق برادرم انجام دادم و از آنچه که برادرم در حق قوم انجام داد (عدم ممانعت از گوساله پرستی) در گذر.

وَ أَدْخَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و ما را در رحمت خود داخل گردان در حالی که تو بخشنده‌ترین بخشنده‌گان هستی. موسی علیه السلام چون از استغفار و طلب رحمت فارغ شد. در مقام این شد که از خدا سؤال کند، کسی که عبادت گوساله کند چه جزائی دارد؟ خدای تعالی در حالی که جواب سؤال مقدر را می‌داد فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَأْتِيهِمْ غَضَبٌ كَسَانِي که گوساله را معبود قرار داده‌اند در آخرت به خشم دچار می‌شوند.

مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و در دنیا به خواری گرفتار می‌شوند، به اینکه خودشان را می‌کشند.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ افترا زندگان را این چنین با غضب و خواری جزا می‌دهیم.

پس آگاه و بیدار باشید، ای امت محمد صلی الله علیه و آله و افترا نبندید، و گوساله و سامری را جانشین بعد از محمد صلی الله علیه و آله قرار ندهید.

و افترا اعم از چیزی است که از جهت قول یا فعل یا حال یا اعتقاد، واقع شود. از این کلام چون این توهم پیش می‌آید که

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۳

جزای کسی که افترا ببندد بطور مطلق همان است که ذکر شد، و این معنی سبب یأس و ناامیدی اهل معاصی می‌شود، مخصوصا بنابر تعمیم افترا. لذا آن را خاطر نشان ساخته و فرمود:

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ لِي أَنْهَا كَرَاهِي نَاشِيست انجام داده سپس توبه کنند با توبه عام نبوی و بیعت ظاهری (اگر از اهل بیعت ظاهر نباشند) یا با توبه خاص ولوی و بیعت باطنی (اگر از اهل بیعت ظاهری باشند).

یا این که بین خودشان و بین خدا استغفار کرده و بر گناهانشان نادم و پشیمان شوند.
و آمَنُوا و ایمان آورند. با قبول میثاق عامّ و احکام آن یا میثاق خاص و احکام آن، یا با بیعت خاص ولوی اگر مقصود از توبه، توبه عامّ باشد. یا مقصود این است که اذعان و اعتراف به خدا کنند، اگر مقصود از توبه، استغفار بین آنها و بین خدا باشد.
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ بعد از انجام گناه و پس از توبه خدا آمرزنده مهربان است.
ترجمه و تفسیر آیات ۱۵۶-۱۵۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۶] ص: ۴۳۳

اشاره

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَ فِي نُشَيْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ (۱۵۴) وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَئِنَّا لَفَاعِلُونَ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا إِلَيْكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۴

ترجمه: ص: ۴۳۴

چون خشم موسی فرو نشست الواح تورات را برگرفت، که در صحیفه آن برای گروهی که از خدای خود می ترسند هدایت و رحمت بود
و موسی هفتاد مرد از قوم خود، برای وعده گاه انتخاب کرد (اما به جرم تقاضای دیدن خدا به چشم) آنها را صاعقه قهر در گرفت
موسی در آن حال گفت: پروردگارا اگر اراده نافذت تعلّق گرفته که همه آنها و مرا نیز هلاک کنی (کاش) پیشتر (از وعده) می کردی (که قوم نپندارند من بر هلاکت آنهایی که انتخاب کردم سیاست و مکرری اندیشیدم) آیا ما را به فعل سفیهان ما (که درخواست جاهلانگی کردند) هلاک خواهی کرد؟ این کار جز فتنه و امتحان تو نیست که در این امتحان هر که را خواهی گمراه و هر که را خواهی هدایت می کنی.

توئی مولای ما پس بر ما ببخش و ترحم کن که توئی بهترین آمرزندگان.

و سرنوشت ما را، هم در این دنیا و هم در عالم آخرت نیکوئی و ثواب مقدر فرما، که ما به سوی تو هدایت یافته ایم. خدا (در پاسخ درخواست موسی) فرمود: که عذاب من هر که را خواهم رسد و لیکن رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است و البته برای آنان که راه تقوی پیش می گیرند و ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۵

زکات می دهند و به آیات خدا می گروند آن رحمت را مخصوص بر آنها گردانده حتم و لازم خواهم کرد.

تفسیر ص: ۴۳۵

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ و چون موسی از خشم ساکت شد، یعنی ساکن شد، الواح باقیمانده را برداشت سکوت

را از سکون استعاره کرد، یا این که غضب از باب استعاره تخیلی به سکوت تشبیه شده است و منظور از الواح باقیمانده آن لوحه‌ها می‌باشد که پس از شکسته شدن بعضی و بالا رفتن بعضی باقیمانده را برگرفت.
 وَ فِي نُشْخَتِهَا أَنْ مَطَالِبِي رَا كَهْ دَرِ الْوَا حِ شَكْسْتَهْ وَ بَالَا رَفْتَهْ نُو شْتَهْ شَدَهْ يَا أَنْ چَهْ كَهْ دَرِ الْوَا حِ بَا قِي مَانْدَهْ ثَبْتْ گَرْدِيْدَهْ اَسْت.
 هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِزُبَّهِمْ يَرْهَبُونَ بَرَايَ خَدَا تَرْ سَا نِ هِدَايْتِ وَ رَحْمْتِ اَسْت.
 زيرا آنها هستند که از اندر زها بهره می‌برند نه کسی که آن را به عنوان افسانه می‌شنود.
 وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا مُوسَى اَز مِيَا نِ قَوْمِ شِ هَفْتَا دِ نَفَرِ بَرَايَ مِي قَا تِ (محل ملاقات) بَر گَزِيْدِ.
 روايت شده است که از امام رضا عليه السلام «۱» سؤال شد که چگونه میشود که کلیم خدا، موسی بن عمران عليه السلام نداند که

(۱) تفسیر الصّافی ۲: ص ۲۳۲- عیون اخبار الرضا عليه السلام ج ۱، ص ۲۰۰/ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۶

رؤیت بر خدا جایز نیست تا این سؤال و درخواست را از خدا بکند؟

امام علیه السلام فرمود: کلیم خدا می‌دانست که خداوند منزّه از آن است که با چشم دیده شود، و لکن وقتی که خدا با او هم کلام شد و او را به خود نزدیک گردانید و با او سخن گفت به سوی قومش برگشت و به آنها خبر داد که خداوند با او هم کلام شد و او را به خود نزدیک گردانید و با او سخن گفت.

پس قومش به او گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه کلام خدا را بشنویم همانطور که تو آن را شنیده‌ای، قوم موسی هفتصد هزار نفر بودند که از بین آنان هفتاد هزار را انتخاب کرد، سپس از بین آنان هفت هزار نفر، و سپس هفتصد نفر و سپس هفتاد نفر را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد، پس به سوی طور سینا خارج شد، پس آنها را در دامنه کوه گذاشت و خود به سوی کوه طور بالا رفت و از خدا درخواست کرد با او تکلم کند که قومش کلام او را بشنوند، خدا با او تکلم کرد، و آنها کلام او را از بالا و پائین و راست و چپ و پشت سر و جلو می‌شنیدند.

زیرا خدای تعالی کلام را در درخت پدید آورد، سپس صدا از درخت منعکس می‌شد تا این که از هر طرف صدا را می‌شنیدند.
 پس گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد و به آن باور نداریم تا اینکه خدا را به طور آشکار ببینیم، ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۷

وقتی این سخن بزرگ و با عظمت را بر زبان آوردند و استکبار و سرکشی کردند خداوند صاعقه‌ای بر آنها فرستاد که به سبب ستمکاریشان صاعقه آنها را گرفت و مردند.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا وقتی به سوی بنی اسرائیل برگشتم به آنها چه بگویم؟

و آنها خواهند گفت که آنها را تو بردی و کشتی چون تو در ادعای مناجات با خدا راستگو نبودی.

پس خداوند آنها را زنده گردانید و با او به پیش بنی اسرائیل فرستاد و آنها گفتند: اگر تو از خدا درخواست می‌کردی که خود را به تو نشان دهد که به او نگاه کنی خدا درخواست تو را اجابت می‌کرد، آن وقت تو به ما هم خبر می‌دادی که خدا چگونه است، و ما هم او را کاملاً می‌شناختیم.

پس موسی علیه السلام گفت: ای قوم، خداوند با چشم دیده نمی‌شود و کیفیتی ندارد، بلکه او فقط با نشانه‌هایش شناخته می‌شود و با علامتهایش دانسته می‌شود.

پس گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که درخواست ما را بپذیری و از خدا چنین چیزی را بخواهی.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح آنان داناتری پس خدا به او وحی نمود که ای

موسی تو از من چیزی پرسیدی که آنها درخواست کردند، پس من تو را به سبب نادانی آنها مواخذه نمی‌کنم. در این هنگام بود که موسی گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۸

(ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقرّ مکانه فسوف ترانی فلما تجلّی ربّه للجبل بآیه من آیاته جعله دکا و خرّ موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اولّ المؤمنین) «۱» فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَكْرَهُتُ هَلَاكَ كَرْدَنَ مَا رَا مِیْ خَوَاسْتِی.

أَهْلَكْتُهُمْ مِنْ قَبْلِ وَايَايَ خُوبُ بُوْدَ اَنَّهُا رَا قَبْلَ اَزْ وَعْدِهِ مَنَ بِنِیْ اِسْرَائِیْلَ بَهْ شَنِیْدِنَ کَلَامِ تُوْ وَاوْرِدِنَ اَنّانَ بَهْ وَعْدِهِ گَاه، هَلَاکَ مِیْ کَرْدِیْ تا دِیْگَرِ مَرَا مَتَّهَمَ بَهْ دَرُوغْگُوئی و نَابُوْدَ کَرْدِنَ و کَشْتَنَ کَسَانِیْ رَا کِهْ بَهْ وَعْدِهِ گَاه تُوْ اَوْرِدَمَ نَمِیْ کَرْدِنَد.

أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا أَيَا بَهْ خَاطِرِ کَارِهَائِیْ کِهْ اَبْلِهَانِ کَرْدِنَد، مَا رَا هَلَاکَ مِیْ کَنِیْ؟

یَعْنِیْ بَهْ خَاطِرِ اَنَّهُا کِهْ جَرَأَتْ بَرِ دَرْخَوَاسْتِ رُؤِیْتِ خُودِ اَبِلَا کَرْدِنَد مَا رَا نَابُوْدَ مِیْ سَازِیْ؟

إِنْ هِیْ إِلَّا فِتْنَتُكَ گُوسَالِهْ و صَدَایْ اَنَ نِیْسْتِ مَگَرِ اَزْمَائِشِ تُوْ بَرِ مَا، بِنَابَرِ اِیْنِکِهْ اِیْنِ جَمْلَهْ اَزْ سَابَقِشِ قَطْعِ شُدِهْ بَاشَد.

طَبَقِ رُوَایَتِیْ کِهْ وَاْرِدِ شُدِهْ کِهْ خُودَایِ تَعَالِیْ بَهْ مَوْسِیْ خَبَرِ دَاْدِهْ بُوْدَ کِهْ قَوْمِشِ بَهْ وَسِیْلَهْ گُوسَالِهْ گَمْرَاهِ مِیْ شُوْنَد.

پس موسی گفت: خدایا گیرم که گوساله را سامری ساخت پس چه کسی آن را به صدا در آورد؟

(۱) اعراف: ۱۴۳ که ترجمه آن قبلا ذیل همین آیه نوشته شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۳۹

خدا فرمود: من.

پس موسی گفت: آن نیست جز آزمایش تو.

یا بنابر این است که هفتاد نفری را که انتخاب شدند از کسانی بودند که گوساله می‌پرستیدند و موسی آنها را برای وعده گاه انتخاب کرده بود که از هیبت خدا زلزله آنها را فرا گرفت.

یا مقصود این است که موسی می‌گوید: شنیدن کلام تو آنان را به دیدارت آزمند ساخت و این جز آزمایش تو چیزی نیست، یا اینکه زلزله از ناحیه تو جز آزمایش تو نیست.

و بنابر وجوه گذشته مؤنث آوردن ضمیر جهت مراعات خبر است.

تُضَلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيْنَا خُودِ هَرِ کِهْ رَا بَخَوَاهِیْ گَمْرَاهِ و هَرِ کِهْ رَا بَخَوَاهِیْ رَهْنَمَائِیْ مِیْ کَنِیْ، تُوْ وَلِیْ مَا هَسْتِیْ کِهْ دَرِ اَمُورِ مَا تَصَرَّفَ مِیْ کَنِیْ.

فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَ اَكْتُبْ لَنَا فِیْ هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً چُونِ نِیْکُوْ و خُوبِ حَقِیْقِیْ عِبَارَتِ اَزْ وِلَایْتِ اَسْتِ پَسِ هَرِ چِهْ کِهْ مَرْبُوطِ بَهْ وِلَایْتِ بَاشَد اَزْ عِلْمِ و اخْلَاقِ و فَعْلِ پَسِ اَنَ بَهْ سَبَبِ خُوبِیْ وِلَایْتِ خُوبِ اَسْتِ، و سِیْرِ دَرِ رَاهِ وِلَایْتِ نِیْزِ بَهْ سَبَبِ حَسَنِ وِلَایْتِ حَسَنِ و نِیْکُوْ اَسْتِ.

و آسانی سیر و پیمودن راه با نیروی ولایت و رفع موانع سیر، و اندک بودن امتحانات در راه، و ذکر مأخوذ از امام و اتصال به ملکوت امام همه اینها به سبب حسن ولایت نیکو می‌شود.

و (ة) در (حسنه) برای نقل است، بنابراین تفسیر آن به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۰

ولایت و طاعت و توفیق ولایت و طاعت، و تسهیل سیر، و رفع موانع سیر، و تقلیل امتحانات، و دوام ذکر و تمثّل صورت شیخ همه

اینها صحیح است.

وَفِي الْآخِرَةِٰ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِٰ نِزَامِ حَسَنَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَحَسَنَةِ فِي الْآخِرَةِٰ عِبَارَةٌ مِنْ شَهَادَةِ حَقِّ تَعَالَىٰ فِي مَظَاهِرِ أَوْسْتِ بَا مَرَاتِبِي كَمَا هِيَ. وَمَوْلَىٰ قَدَسِ سِرِّهِ فِي تَفْسِيرِ حَسَنَةِ فِي دُنْيَا وَآخِرَةِٰ جَدِيدٌ كَمَا قَدْ كُتِبَ:

راه را بر ما چو بستان کن ای لطیف مقصد ما باش، هم تو ای شریف

إِنَّا هَدَانَا إِلَيْكَ (هدانا) از (هاد، یهود) به معنی بازگشتن می‌باشد، یعنی ما به سوی تو بازگشت کرده‌ایم.

قَالَ فِي مَقَامِ جَوَابِ خَدَاوَنَدِ فَرَمُودَ: مَنْ دَارَىٰ خَشْمَ وَرِضَا وَعَذَابَ وَرَحْمَتَ هَسْتَمَ، وَهَرِ يَكُ مِنْ أَيْنِهَا أَهْلِي دَارِدُ، پَسْ مِنْ حَقِّ دَارِمِ هَرِ كَسْ كَمَا أَهْلُ عَذَابٍ بَاشِدُ عَذَابِشْ كَنَمَ وَهَرِ كَسْ كَمَا أَهْلُ رَحْمَتٍ بَاشِدُ، بَهْ أَوْ رَحْمَتِ كَنَمَ.

عَذَابِي أَصَيْبٌ بِهِ مَنْ أَشَاءُ چُونِ مَعْصِيَتِ بَهْ طَوْرِ مَطْلُوقِ سَبَبِ عَذَابِ نَيْسْتِ، لَذَا نَفَرَمُودَ: مَنْ عَصَانِي! وَرَحْمَتِي يَعْنِي رَحْمَتِ رَحْمَانِي مِنْ.

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِرِ هَمِّهِ چِزِ گَسْتَرْدَهْ اسْتِ، زِيْرَا كَمَا رَحْمَتِ خَدَا صِفْتِ وَجُودِ اسْتِ، وَوَجُودِ بَرِ هَرِ مَوْجُودِي فِي دُنْيَا وَآخِرَةِٰ اِحْاطَهْ دَارِدُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۱

فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَآنَ رَا بَرِ تَقْوَىٰ پِيشْگَانِ زَكَاتِ دَهْنَدَهْ لَازِمِ الْاَجْرَا مِي دَانَمِ. مَقْصُودِ رَحْمَتِ رَحِيمِي اسْتِ بَهْ طَرِيقِ اسْتِخْدَامِ زِيْرَا بَهْ تَقْوَىٰ پِيشْگَانِ تَعَلَّقُ گَرَفْتَهْ اسْتِ، مَنْظُورِ از تَقْوَىٰ پِيشْگَانِ اَنَهَائِي هَسْتَنْدِ كَمَا از مَحْرَمَاتِ پَرِهِيْزِ مِي كَنْدِ كَمَا اَصْلِ اَنَ عَدَمِ پِيْرُويِ از ائمه جور و عدم پیروی از هواهای نفس است.

وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ يَعْنِي حَقُوقَ مَالِ حَلَالٍ، وَفُضُولَ وَزِيَادِي لَذْتِهَائِي حَلَالٍ وَ مَبَاحِ كَمَا بَرِ اَنَ اَمْرِ بَهْرَهْمَنْدِ شَدَهْ اسْتِ، وَ اِدَا كَرْدِنِ زَكَاتِ اَنَهَا بَهْ اَيْنِ اسْتِ كَمَا از اَنَ اَمُورِ بَهْرَهْمَنْدِ شَدَهْ وَ لَذْتِ بَرْدِ، وَ تَدْرِيْجَا از اَنَهَا كَمِ نَمَايِدِ، وَ اِدَا كَرْدِنِ زَكَاتِ از نِيْرُويِ عِلَامَهْ وَ عَمَالَهْ بَهْ اَيْنِ اسْتِ كَمَا اَنَ رَا دَرِ جِهْتِ اِدَايِ حَقُوقِ بَرَادِرَانِ وَ عِبَادَتِ رَحْمَانِ صَرَفِ نَمَايِدِ.

وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ وَ بَرَايِ كَسَانِي كَمَا بَهْ آيَاتِ مَا اِيْمَانِ دَارَنْدِ، لَازِمِ الْاَجْرَا مِي دَانَمِ. اَيْنِ صِفْتِهَا كَمَا ذَكَرْ شَدِ (تَقْوَىٰ، زَكَاتِ دَادِنِ، اِيْمَانِ) صِفَاتِي اسْتِ كَمَا بَهْ تَرْتِيْبِ وَ پِشْتِ سَرِ هَمِ ذَكَرْ شَدَهْ، زِيْرَا كَمَا تَقْوَىٰ بَهْ اَنَ مَعْنِي كَمَا ذَكَرْ شَدِ مَقْدَمِ بَرِ زَكَاتِ اسْتِ، زَكَاتِ كَمَا تَضْعِيْفِ قَوَايِ نَفْسِ اسْتِ مَقْدَمِ بَرِ اِدْرَاكِ آيْتِ وَ نَشَانَهْ بُوْدِنِ آيْتِ تَكْوِيْنِي وَ تَدْوِيْنِي اسْتِ، وَ اِيْمَانِ بَهْ اَنَ آيْتِ بَعْدِ از دَرَكِ آيْتِ بُوْدِنِ اَنَ اسْتِ وَ بَرَايِ اِشَارَهْ بَهْ اَيْنِ كَمَا اِيْمَانِ مَقْصِدِ بَرْتَرِ وَ بَالَا تَرِ اسْتِ مَوْصُولِ (الَّذِيْنَ) رَا تَكَرَّرِ نَمُودِ.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۵۹-۱۵۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۷ تا ۱۵۸] ص: ۴۴۱

اشاره

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۲

ترجمه: ص: ۴۴۲

و اصل طیبیات علی علیه السلام است.

و اصل خبائث کسی است که مقابل علی علیه السلام قرار گیرد تا جائی که هر چیزی که طبیعت انسان آن را ناخوش دارد و از آن نفرت کند، یک نوع پلیدی به حساب می‌آید و جزو خبائث شمرده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۵

و معنی حلال کردن طیبیات و تحریم خبائث در صورتی که بر معانی ظاهری آنها حمل بشود، واضح و روشن است، و اگر به معنی تأویل آن حمل شود، مقصود آسان کردن راه رسیدن به پاکیزگی و بستن راه وصول به پلیدیهاست.

و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ و بار گران (وظایف سنگین) را از دوش آنها بر می‌دارد (اصر) به معنی سنگینی است، و مقصود از آن سنگینی تکالیف است.

زیرا که تکالیف در ابتدای امر سنگینی بزرگی است به نحوی که نزدیک می‌شود که مکلف آن را تحمل نکند، پس آنگاه که از رسول صلی الله علیه و آله یا جانشینانش آن را بگیرد و عمل کند سنگینی آن تبدیل به نشاط و سرور می‌شود، و همانطور که سنگینی آن به نشاط تبدیل می‌شود، سنگینی تکلیف آن نیز به سبکی و راحتی تبدیل می‌گردد، که پائین تر از طاقت مکلف در امت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانکه در اخباری که در وجه تنزیل آیه وارد شده به این مطلب اشاره شده است.

و الْأَعْلَامَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ و زنجیرهایی بر گردن آنان است که ناشی از هواهای مختلف متکثر است، و مکلف را از حرکت به سوی ولی امرش منع می‌کند.

زیرا که برای هر یک از هواها زنجیری است که مانع از حرکت می‌شود و لکن انسان مادام که در دنیا است آن زنجیر را نمی‌بیند مگر کسی که خداوند دو چشمش را باز کرده است و در حالی که در دنیا است از اهل آخرت گشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۶

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ و اما آنان که با بیعت عام و قبول دعوت ظاهری به او ایمان آورند.

و عَزَّوَجُودُهُ یعنی او را بزرگ داشتند، بزرگداشت او بدینگونه بود که اغیار را از اذیت و آزار بدو باز داشتند و از غلبه هواهای فاسد و خیالات باطلی که موجب عدم پیروی از رسول خدا و امتثال اوامر و نواهی او می‌باشد، خودداری ورزیدند.

به عبارت دیگر به سبب بیزاری از چیزی که مخالف امر و نهی رسول است او را بزرگ شمردند، زیرا که امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرتبه نازله محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور او در مرتبه نازله است، و تعظیم امر او صلی الله علیه و آله و سلم و منع هواهایی که مانع از امتثال آن می‌شود تعظیم خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آید.

و نَصْرُوهُ با اجرای امر او و دوام اتصال به او تا آنجا که امر قالب او ملحق به امر ولی بشود که وارد بر قلب است، او را یاری کردند و به عبارت دیگر: به سبب دوستی و تولای با رسول او را یاری کردند، زیرا که تعزیر کنایه از تبری و بیزاری جستن و نصرت و یاری کنایه از تولی و دوست داشتن است که از آن دو گاهی به زکات و نماز تعبیر می‌شود و گاهی به تقوی و ایمان، و گاهی به تولی و تبری و مفاهیمی که از ظاهر آن الفاظ بر حسب تنزیل فهمیده می‌شود و احتیاج به بیان ندارد.

و اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ و پیروی از نوری کنید که با او نازل شده است و نور در اینجا به علی علیه السلام تفسیر شده است، چون او اصل در ولایت است، و از آن تعبیر به نور می‌شود، زیرا

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۷

که نور عبارت از چیزی است که خود ذاتا روشن و روشن کننده غیر است، و ولایت چیزی است که به وسیله آن چشم قلب باز می‌شود و در نتیجه اعمال و احوال و اخلاق و عقاید صحیح را از غیر صحیح جدا می‌کند، و نیز به وسیله ولایت پستی دنیا و شرافت آخرت ظاهر می‌شود.

آخرین مرتبه تکالیف قالبی که مقصود از بیعت عام نبوی می‌باشد و از آن به اسلام تعبیر می‌شود، پیروی از ولایت است. و آن چیزی است که به آن خشنودی و رضایت اسلام و تمامیت و کامل شدن نعمت اسلام حاصل می‌شود و آن والاترین و شریفترین رکن اسلام است، و آن چیزی است که مطلبی جز آن وجود ندارد. زیرا جمیع مراتبی که برای انسان در سلوکش متصور است مراتب ولایت است.

مقصود از معیت و همراهی نور با محمد صلی الله علیه و آله و سلم همراهی و معیت قیومی آن است چه ولایت روح نبوت و قوام آن است، و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی، با هر پیغمبری بطور پنهانی بودی و با من بطور آشکارا هستی. **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** و این چنین کسانی که ولایت علی علیه السلام را قبول کردند از رستگارانند.

تکرار مبتدا با اسم اشاره بعید جهت تعظیم متّصف کردن آنان به اوصاف شریف و جلیل و منحصر کردن رستگاری حقیقی در آنهاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۸

قُلْ یعنی پس از آنکه اوصاف تو و آنچه که به سبب صدق رسالت توست ظاهر کردیم پس رسالت را بر آنها ظاهر کن و بگو:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا رسالت من اختصاص به گروهی خاص ندارد و برای همه شماست.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ سه وصف برای خدا ذکر نمود تا اشاره به مبدأ و مرجع و مدبّر بودن خدا بکند و نیز به توحید الهیت او و به این که او فاعل زندگی و مرگ است اشاره نماید.

تا بدین وسیله دهریه را در کند که می‌گویند عالم مبدأ ندارد، و ثنویه را رد کند که می‌گویند مدبّر عالم، دو مبدأ قدیم و مستقل هستند که عبارتند از نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن و نیز آن گروه از ثنویه را رد کند که می‌گویند مبدأ عالم خداست و اهریمن از یک اندیشه بد و زشت یزدان آفریده شده است، و لکن آفریننده خیر که حیات از آن جمله است یزدان و آفریننده شرّ که مرگ از آن جمله است اهریمن است.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بیانگر قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم یا قول خدای تعالی است که خطاب را به مردم برگردانیده و از قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: پس به خدا و پیامبر او ایمان آورید.

و مقصود از ایمان در اینجا ایمان عام است به قرینه قول خدای تعالی: **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ منظور از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۴۹

(کلمات) کلمات تکوینی و تدوینی است که از آن به ایمان به خدا و ملائکه و کتب و رسل او تعبیر می‌شود که آن اشاره به مراتب عالم است، و آن مراتب عبارتند از ملائکه مقربین، و ملائکه صف بسته، و آنان که تدبیر کننده امر هستند، و ملائکه در حال سجود و رکوع، و صاحبان دو بال و سه بال و چهار بال، که مقام این مراتب ملکوت علیاست.

و عالم خلق و ملکوت سفلی که عبارت از دار جنیان و شیاطین و زندان بدبختان و گناهکاران است.

این مراتب بر حسب قوس نزولی است، و بر حسب مراتب صعودی آن چنانکه در اخبار آمده است به یکصد و بیست و چهار هزار نبی و یکصد و بیست و چهار هزار وصی تعبیر می‌شود. و مقصود از ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کلمات خدا ایمان به غیب و شهودی نیست بلکه ایمان تحقق است که از آن به حقّ الیقین تعبیر می‌شود.

زیرا تنها کسی که به جمیع مراتب و کلمات متحقّق است همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

وَاتَّبِعُوهُ برای فرمانبرداری از اوامر او از وی پیروی کنید.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که به سوی ولایت هدایت یابید. شرط هدایت و ایمان به نبی صلی الله علیه و آله و سلم و قبول ولایت او را ایمان به پیروی از او قرار داده است. چنانکه در قول خدای تعالی: **قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ**

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۰

لِلْإِيمَانِ

«۱» مقصود هدایت به ولایت علی علیه السلام است، زیرا که ایمان مقابل اسلام ولایت علی علیه السلام است، زیرا که ایمان مقابل اسلام ولایت علی علیه السلام با بیعت خاص و پیمان مخصوص می‌باشد و چنانکه در اخبار ما آمده است، ایمان شناختن این امر، یا ولایت علی علیه السلام، یا دخول در امر او و جانشینانش می‌باشد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۶۳-۱۵۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۲] ص: ۴۵۰

اشاره

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲)

ترجمه: ص: ۴۵۰

و جماعتی از قوم موسی بدین حق هدایت یافته و به آن باز می‌گردند، قوم موسی را ما به دوازده سبط منشعب کردیم که

(۱) حجرات (۴۹)، آیه ۱۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۱

هر سبطی طایفه‌ای باشند و چون امت موسی در آن بیابان بی آب از او آب طلبیدند که از عطش رها شوند به موسی وحی کردیم که عصای خود را بر سنگ زن چون زد دوازده چشمه آب از آن جاری شد (که هر چشمه به یک طایفه مخصوص گردید) و هر قبیله آبشخور خود را دانستند، دیگر آنکه بواسطه ابر بر سر آنها سایه افکنندیم و نیز برای قوت و روزی آنها من و سلوی (ترنجبین و مرغ بریان) فرستادیم و قوتی لذیذ و پاکیزه روزیشان کردیم (گفتیم) تناول کنید و از حکم خدا تجاوز نکنید و بر مردم ستم روا مدارید. نشیندند و ستمگر شدند. آنها نه بر ما بلکه بر خویش ستم کردند،

و چون به قوم موسی امر شد که در این شهر مسکن کنید و از هر چه خواستید از طعامهای این شهر بخورید و در این راه به تواضع و سجده در آئید و در دعا بگوئید: (پروردگارا گناهان ما را بریز) تا از ظلم و خطاهای شما در گذرد که ما نیکوکاران را افزون احسان می‌کنیم،

آنگاه ستمکاران بر خلاف آنچه که به آنها دستور داده شد، رفتار کردند ما هم به کیفر مخالفت و ستمکاری، بر آنها از آسمان عذابی سخت فرو فرستادیم.

تفسیر ص: ۴۵۱

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَاز قوم موسی عده‌ای به حق راه یافتند. البته حق اضافی همان ولایت مطلق است و کسی که متحقق به آن ولایت است علی علیه السلام است.

وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَ به آن حق باز می‌گردند. کلمه يعدلون از

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۲

عدل است در مقابل جور، در اخبار وارد شده است که این امت گروهی هستند از نژاد چین که بین آنها و بین چین صحرای گرم شنی است که هیچ تغییر و تبدیل در آنها واقع نشده است. و هیچ یک از آنها چیزی ندارد که رفیقش نداشته باشد، شبها کوچ یا حرکت می‌کنند و روزها دست به کار می‌شوند.

از ما کسی به آنها دسترسی ندارد و از آنها هم کسی به ما دسترسی ندارد، و آنان بر حق هستند.

وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا یعنی قوم موسی را به دوازده گروه تقسیم کردیم و سبط به معنی طایفه از یهود و فرزند فرزند است، بعضی گفته‌اند: تشبیه و جمع بسته نمی‌شود، و جمع آمدن آن بعد از لفظ (اثنتی عشره) برای این است که بدل قرار داده شده نه تمیز، یا اینکه آن تمیز است بدینگونه که هر یک از گروهها اسباط باشند، یا اینکه موصوف مفرد تقدید گرفته می‌شود مانند فرقه و قبیله و تأنیث لفظ (اثنتی عشره) مؤید آن است که اسباط به یکی از دو وجه مذکور تمیز است.

أُمَّمًا بدل است یا صفت، اولاد یعقوب (اسباط) نامیده شده است چون در آنها دوازده قبیله از دوازده اولاد حضرت یعقوب بودند، که به دوازده سبط معروف شده‌اند، چنانکه اولاد اسماعیل (قبائل) نامیده شده‌اند.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ هَنَگامی که در وادی تیه قوم موسی از وی آب خواستند، خدا به موسی وحی کرد:

أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ عَصَايْتِ را به سنگ بزن، او

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۳

نیز چنین کرد.

فَأَنْجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه به تعداد قبیله‌های بنی اسرائیل جاری شد تا اینکه نزاعی بین آنها از جهت ورود به آب نباشد.

قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ تا هر گروه از اسباط بدانند و از چشمه خودشان آب بخورند.

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَ السَّلْوَى (مَنْ) ترنجبین یا عسل است و سلوی پرنده‌ای است مانند بلدرچین که (سمانی) نامیده می‌شود، در حالی که از ابر سایه بر آنان فکندیم و ترنجبین و پرنده سمانی بر آنها نازل کردیم گفتیم:

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کردیم بخورید و آنها از اینکه قناعت را ترک کردند و به جای (مَنْ و سلوی) غذاهای کم‌ارزش تری (مانند عدس، سیر و پیاز) درخواست کردند، با این عمل به ما ظلم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا داشتند.

وَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ عَطْفٌ بِر (اذ استسقاء) است یا بر (اضرب بعصاك) یا بر (امنوا) یا بر (اتبعوا) به تقدیر (اذکر) یا (ذکر) یا (اذکروا).

آنگاه که به آنها گفته شد:

اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ در این قریه یعنی بیت المقدس ساکن شوید. (بقیه آیه و آیه ۱۶۲ در سوره بقره به طور تفصیل شرح داده شد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۴

ترجمه و تفسیر آیات ۱۶۸-۱۶۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷] ص: ۴۵۴

اشاره

وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ إِذْ يَعْبُدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْرِزَةٌ إِلَى رَبِّنَا وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷)

ترجمه: ص: ۴۵۴

ای رسول بنی اسرائیل را از آن قریه که در ساحل دریا بود باز پرس که از حکم تعطیل شنبه چرا تجاوز کردند آنگاه که برای امتحان روز شنبه ماهیان در شارع پیرامون دریا پدیدار شده در غیر آن روز اصلا پدید نمی آمدند بدین گونه آنان را به عمل فسق و نافرمانی آزمایش کردیم،

و چون پند ناصحان در آنها اثر نکرد جمعی از آن گروه گفتند: چرا قومی را که از جانب خدا به هلاک یا به عذاب سخت محکومند، موعظه می کنید؟ ناصحان گفتند: تا ما را نزد پروردگارتان عذری باشد، شاید اثر کند و تقوی پیشه کنند، و چون هر چه بر آنها تذکر داده شد، فراموش کردند ما هم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۵

آن جماعت را که پند می دادند و خلق را از کار بد باز می داشتند نجات دادیم و آنان را که ستمکاری کردند به کیفر فسقشان به بدترین عذاب گرفتار ساختیم،

آنگاه که سرکشی و تکبر کرده و آنچه را که ممنوع بود مرتکب شدند، ما هم آنها را مسخ کردیم و گفتیم: به شکل بوزینه شوید که بس دور و بازمانده و محروم از رحمت خدا باشید

و آنگاه فرمان نافذ خدای تو بر این قرار گرفت که تا روز قیامت کسی را به عقوبت و عذاب سخت بر آنها برانگیزد که پروردگار تو همانا زود کیفر دهنده ستمکاران و نیز بر خلق بسیار بخشنده و مهربان است.

تفسیر ص: ۴۵۵

وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ تا سرانجام بد اهل آن قریه را بیادشان بیاوری که کارهای بد آنها چگونه عاقبت، آنها را گرفتار کرد تا اینکه آن را نصب العین خود قرار دهند و یاد آوری قوم تو نیز باشد.

إِذْ يَعْبُدُونَ فِي السَّبْتِ بدل از (القریه) به نحو بدل اشتمال است، و معنی آن این است که از حال اهل قریه از وقت تجاوزشان از تعطیلی شنبه بپرس. و آوردن مضارع با اراده ماضی اشاره به این است که آنها بر این تجاوز استمرار داشتند، و در روز شنبه از حدود خدا تجاوز می کردند زیرا که روز شنبه عید آنها بود و برای آن روز احترام خاصی قائل بودند، و روز یکشنبه عید نصاری است چنانکه جمعه عید برای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و از همین جاست که صابئین ادعا کردند که انبیای عرب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۶

عبادت ستارگان می کردند، مثلاً می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبادت زهره می کرد، و لذا از دنیا زن و بوی خوش را اختیار کرد، زیرا که آن دو منسوب به زهره است، و از روزها جمعه را اختیار کرد چون جمعه منسوب به زهره است، و موسی زحل را عبادت می کرد و لذا شنبه را اختیار کرد، نیز صابئین ادعا می کردند که عیسی علیه السلام آفتاب را عبادت می کرد و از این جهت روز یکشنبه را برای عبادت دسته جمعی انتخاب کرده است.

إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ و آنها از صید روز شنبه نهی شده بودند.

شُرْعاً یعنی ماهیها ظاهر شده و برای آزمایش آنها به دسترسی نزدیک بودند.

و يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ آنها مشتاق صید بودند و همه هفته را در انتظار بودند و برای آنها صید ماهی میسر نمی شد، ولی روز شنبه که آنها به جهت احترام آن روز و عبادت در آن از صید کردن ممنوع بودند ماهیها ظاهر شده در دسترس قرار می گرفتند به نحوی که دیگر صبر کردن از صید برای آنها ممکن نبود از امتحان و ابتلاء خداوند به خود او پناه می بریم.

كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ یعنی اینکه ابتلاء و آزمایش به سبب فسق و عصیان آنها بوده است، و آوردن لفظ مستقبل جهت احضار ماضی است، یا مقصود این است که ما همانطور که سابقاً آنها را آزمایش کردیم. در آینده نیز آزمایش خواهیم کرد. یا مقصود این است که ما امت تو را این چنین

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۷

آزمایش خواهیم کرد.

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ عطف بر اذ یعدون یا بر اذ تأتیهم و معنی این است: هنگامی که تجاوز می کنند عده‌ای از نهی کنندگان واعظ، افراد ساکت و غیر واعظ، یا از گناهکاران از باب استهزا یا از باب اینکه اعتقاد به آن داشتند گفتند: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ و لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ چرا قومی را که از جانب خدا به هلاکت یا عذاب شدید محکومند موعظه می کنند؟ گفتند:

اگر چه آنها در فسق و نافرمانی فرو رفته‌اند، و لکن آنچه که وظیفه ما است از نهی منکر و ترحم بر بندگان به احتمال قبول و نجات آنها از عذاب ادا می کنیم و آن را به کار می بندیم تا نزد پروردگارتان معذور باشیم، باشد که پرهیزگار شوند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه را که پند دهندگان در باره عذاب به آنها یاد آوری کردند نشنیده گرفتند و به سخنان آنان گوش ندادند، یا آنچه را که خداوند از حرمت روز شنبه و حرمت صید در آن روز یاد آوری کرده بود فراموش کردند.

أَنْجِنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ ما نیز پند دهندگان را که راضی به فعل آنها نبودند و از نهی به آنها نیز ساکت نبودند، نجات دادیم. وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و به آنهایی که به خودشان ستم کردند به اینکه آنچه بایستی انجام می دادند ترک کردند و آنچه را که نباید انجام می دادند مرتکب شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۸

بِعَذَابٍ بَيِّنٍ به عذاب شدید، مجازات کردیم.

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ و آن به سبب فسق آنان بود، این مجازات از جهت آن است که آنها فسق را پذیرا بوده و قابلیت فسق پذیری را داشتند، نه از جهت فاعل (هر که لایق هدایت باشد هدایت را پذیراست و هر که لایق فساد و شقاوت باشد آن را می پذیرد و نتیجه آن را هم می یابد).

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است یعنی می خواهد نوع فساد را که سرکشی از نهی است شرح و تفصیل دهد، و بگوید چون از آنچه نهی شده بودند سرکشی و تکبر ورزیدند ...

قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ گفتیم بوزینگانی مطرود شوید. یعنی از هر چیز خیری طرد شدند.

از علی بن الحسین علیهما السلام «۱» است که فرمود:

اینان قومی بودند که بر ساحل دریا ساکن بودند، و خدا و پیامبرانش آنها را از صید ماهی در روز شنبه نهی کردند، ولی آنها متوسل به حيله‌ای می‌شدند که بدان وسیله آنچه را که خدا حرام کرده بود برای خودشان حلال کنند، پس شیار جویهای کوچکی درست کردند، و راههایی ساختند که به حوضهای کوچکی منتهی می‌شد که ماهیها را برای دخول در آن حوضها از آن راهها آماده می‌ساخت ولی اگر می‌خواستند از آن حوضها خارج شوند

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۲۴۶- تفسیر البرهان ۲: ص ۴۲/۳- تفسیر العسکری ص ۲۶۸- بحار الانوار ۱۴: ص ۵۶/۱۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۵۹

نمی‌توانستند پس ماهیها روز شنبه آمدند و در امن و امان داخل جویها و حوضها شدند و بدینوسیله در آنجا گرفتار آمدند، و هنگام عصر که خواستند از آنجا بیرون آمده و از دست صید کننده در امان باشند، هر چه خواستند برگردند نتوانستند، و شب را در همانجا ماندند، و آنجا مکانی بود که گرفتن ماهیها آسان بود بدون اینکه احتیاج به صید کردن باشد چون آنجا جایی نبود که بتوانند فرار کنند یا از گرفتار شدن امتناع نمایند، و آنها را روز یکشنبه می‌گرفتند و می‌گفتند ما در روز شنبه صید نکردیم، بلکه روز یکشنبه صید کردیم.

دشمنان خدا دروغ گفتند زیرا آنها در همان روز شنبه ماهیها را در جویها و حوضهای کوچک گرفتار کرده بودند.

آنان این کار را ادامه دادند تا جایی که مال و ثروتشان زیاد شد، و از آن به زنان و غیرشان خوراندند چون با این کار دستشان باز شده بود.

در شهر حدود هشتاد هزار و اندی زندگی می‌کردند که هفتاد هزار نفر از آنها به این کار مبادرت می‌نمودند، و بقیه از این کار روی برتافتند، چنانکه خداوند داستان آنها را چنین بیان کرده است:

(وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ... تا آخر آیه).

و مطلب از این قرار بود که گروهی از آنان بقیه را نصیحت و از این کار نهی کردند و آنها را از عذاب خدا ترساندند و از انتقام و شدت عذابش بر حذر داشتند، آنها از علت نصیحت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۰

کردنشان سؤال کردند و گفتند: (فاجابوهم من وعظهم) چرا موعظه می‌کنید گروهی را که خدا آنها را به سبب گناهانشان هلاک می‌گرداند و آنها را یا از بیخ بر می‌کند، و یا به عذاب شدید گرفتارشان می‌سازد؟

موعظه کنندگان جواب دادند: این گفتار و موعظه ما از جهت عذر آوردن به پیشگاه خداوند شماسست، زیرا که ما مکلف به امر به معروف و نهی از منکر شدیم پس ما نهی از منکر می‌کنیم تا خدای ما بداند که ما با آنها مخالفت کردیم و فعل آنها را ناخوش داشتیم.

و نیز گفتند: (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) آنها را موعظه می‌کنیم تا شاید این پند و اندرز در آنها اثر کند و در این هلاکت و تباهی واقع نشوند و از عقوبت کارشان بر حذر باشند.

آنگاه که سرکشی کردند، و از فرمان روی گرداندند، و تکبر ورزیده از منهیات خودداری نکردند.

خدای تعالی فرمود: که به شکل بوزینه گردید که از رحمت خدا دور و مورد غضب الهی قرار گیرید.

پس چون ده هزار نفر و اندی دیدند که حدود هفتاد هزار نفر دیگر پند و اندرزشان را قبول نمی‌کنند و از ترساندن و تحذیر آنها

نمی‌ترسند از آنها کناره‌گیری کردند و به قریه دیگری منتقل شدند، و گفتند که ما خوش نداریم عذاب خدا بر آنها نازل شود در حالی که ما در بین آنها هستیم.

پس آنگاه که یک شب گذشت؟ خداوند همه آنها را به

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۱

شکل بوزینه مسخ کرد و دروازه شهر بسته ماند، نه کسی از شهر خارج و نه کسی به آن داخل می‌شد، و اهل قریه‌های دیگر قضیه را شنیدند و قصد آنها کردند، از دیوار شهر بالا رفتند، و بر حال آنها مطلع شدند که ناگهان دیدند زن و مرد همگی به صورت بوزینه درآمده و در هم می‌لولند و آنان که نگاه می‌کنند دوستان و نزدیکان و کسانی را که می‌شناختند و رفت و آمد داشتند همه را می‌شناسند.

و نگاه‌کننده و مطلع به بعضی از آنها می‌گوید:

تو فلان مرد و فلان زن هستی؟

پس اشک در چشم او جمع می‌شود و با سر یا دهانش اشاره می‌کند و بلی یا نه می‌گوید.

پس سه روز این چنین بودند تا خداوند باران و بادی را فرستاد و آنها را به دریا ریخت، و بعد از سه روز هیچ مسخی باقی نماند، و این بوزینه‌هایی که به شکل آنها دیده می‌شود شبیه آن بوزینه‌هاست، نه از خود آنها و نه از نسل آنهاست.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ وَ آنگاه که پروردگار تو اعلام کرد، عطف است بر (إِذْ يَعِدُونَ) یا بر (إِذْ تَأْتِيهِمْ) یا بر (إِذْ قَالَتْ أُمَّيَّةُ) یا عطف بر (استلهم) است به تقدیر (اذکر) یا (ذکر) و (تأذن) و (أذن) از باب تفعیل است و (اذنه) از ثلاثی مجزّد است و (اذن به) یعنی اعلام کرد و به او آگاهی داد، و استعمال (اذن) با تخفیف عین الفعل به معنی دانست و مباح کرد و رخصت داد زیاد استعمال شده است، و (تأذن) به معنی (قسم) یاد کرد آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۲

لَيُعَذِّبَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ تا روز قیامت کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که آنها را به طور مدام تحت عذاب شدید قرار دهند یعنی بر متجاوزین روز شنبه، یا بر مطلق یهود به سبب فعل متجاوزین تا روز قیامت با کشتن و ذلیل کردن و جزیه و تبعید، آنها را به بدترین عذاب گرفتار می‌کنیم چنانکه بخت النصر و کسانی که بعد از او بودند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این کار را انجام دادند.

إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ پس مغرور شدن به حلم او شایسته نیست، زیرا پروردگار تو سریعا به حساب‌ها رسیدگی می‌کند.

وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و برای کسی که از گمراهیش برگردد و به سوی خدا توبه و بازگشت نماید خدا آمرزنده و مهربان است.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۷۱-۱۶۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۰] ص: ۴۶۲

اشاره

وَ قَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)

محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، چون در عهد پیامبر امت یا صالح و اهل خیر بودند، یا پائین تر از آن، و بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم عرض دنیا را گرفتند و به غرور نفس فریفته شدند، با اینکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پیمان گرفته بود که خود رأی نباشند، و در باره خدا جز حق نگویند، و از کتاب و عترت او جدا نشوند.

وَرَثُوا الْكِتَابَ وَ وراثت کتاب آسمانی گشتند، کتاب نبوت و احکام آن یا تورات بنا بر تنزیل و ظاهر آن.

يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى (دنی) از (دنو) یا (دنات) است یعنی عرضی که عبارت از متاع دنیاست اختیار می کنند و آن حتما عارض و زایل است، و جمله یا صفت بعد از صفت است و اختلاف با صفت اولی برای اشاره به استمرار آنان در عرض دنیاست، یا حال از (خلف) است چون آن مختص به صفت است، یا حال از فاعل (ورثوا) است یا جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: به کتاب خدا که به عنوان ارث به آنها رسیده است چه کردند؟

پس خداوند فرمود: (یأخذون ... تا آخر) و به هر تقدیر مقصود ذم آنان است بر اینکه آنان کتاب را که سبب اخذ نعیم ابدی و رسیدن به خیر آخرت است به جهت حماقتشان وسیله عرض (متاع و کالای دنیا) دنیای فانی قرار دادند.

زیرا که اسناد اخذ به خلف که مقید به وراثت کتاب است مشعر به اعتبار حیثیت است.

پس وای، سپس وای بر کسی که احکام نبوی را به خود بسته و نسبت داده است و آن را وسیله اغراض دنیوی قرار می دهد، مانند بیشتر عامه که ادعای علم و فقاقت کرده و شرع و وراثت را به خود نسبت می دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۶

وَيَقُولُونَ سَيَغْفِرُ لَنَا وَ می گویند: ما بخشیده خواهیم شد این ادعا از آن جهت است که نفس در توسل و رسیدن به خواسته هایش می خواهد راهی برای اطمینان طلب کند، لذا گاهی می گوید: نه ثوابی هست و نه عقابی و نه آخرتی و جز زندگی دنیا چیزی نیست.

و گاهی می گوید: خدا کریم است و گاهی می گوید هر کس به پیامبر منسوب و معتقد باشد، معذب نمی شود اگر چه گناهان اهل دنیا را داشته باشد، و گاهی می گوید: دوستدار علی علیه السلام داخل آتش نمی شود، و حب علی علیه السلام حسنه ای است که هیچ سیئه و گناهی با وجود آن حب ضرر نمی رساند.

ولی نمی داند که همه این پندارها غرور است و آنچه که از جهت انتساب به نبی یا محبت علی بودن توهم کرده است ادعائی بیش نیست، و آن انتساب به شیطان و محبت شیطان است، که از شبهات نفسهایمان به خدا پناه می بریم.

وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ وَ اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد آن را نیز می گیرند و مال دنیا را مقدم بر احکام خدا قرار می دهند و اینکه می گویند خداوند ما را می بخشد فقط ناشی از غرور نفس است.

زیرا آنکه امید مغفرت دارد از چیزی که منافی مغفرت است خودداری می کند.

أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ يَعْنِي اینکه وراثت کتاب خوف از خدا را طلب می کند، نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۷

مغرور شدن به آن.

زیرا که میثاق کتاب یعنی پیمانهای که با آنها طبق بیعت عام نبوی بسته شده است این است که به دنیا فریفته نشوند و بر خدا جز حق نگویند.

وَدَرَسُوا یعنی آموختند و عهد بستند.

ما فیہ آنچه از وعده و وعید که در آن کتاب بود.

وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ در حالی که برای تقوا پیشگان سرای آخرت بهتر است. البتہ مفتون شدن به اعراض دنیا از آن جهت قابل تصوّر است که آنها از مفاسد آن غافل باشند و ما از بیان آن ساکت باشیم. در حالی که مفاسد آن را بیان کردیم و آنان را به آن آگاه ساختم، و یا از آن جهت است که کالای این جهانی بر متاع آخرت برتری داشته باشد در حالی که چنین نیست. و یا از جهت حماقت و نداشتن عقل است که خداوند به آن اشاره نمود و فرمود:

أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا به خرد در نمی‌یابید و یا از باب این است که تصوّر می‌کنید تمسّک به احکام کتاب و عمل کردن به مواعظ و پندهای آن پیش ما ضایع و بدون اجر است در حالی که چنین نیست لذا فرمود:

وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ كَسَانِي كَمَا بِهِ كِتَابِ نَبُوتٍ بِاِيعَتِ اسْلَامِي تَمَسِّكُ مِي جويند.

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ بِاِقَامَةِ نَمَازِ بِعِيَتِ وَلِي گِردن نهند.

إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ در آن صورت ما پاداش

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۸

نیکوکاران را تباہ نمی‌کنیم. نهادن اسم ظاهر بجای ضمیر برای اشاره به این است که تمسّک به کتاب و ولایت حتما اصلاح کننده است.

بنابراین قول خدای تعالی: (وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) جمله حالیه است و (وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ) عطف بر آن است و احتمالات دیگری در ترکیب آیه از سیاق کلام به دور است.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۷۷-۱۷۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۶] ص: ۴۶۸

اشاره

وَ إِذِ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱) وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴) وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵)

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْمَآرِضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)

ترجمه: ص: ۴۶۸

و بیاد آرند یهودان، آنگاه که بر اسلافشان کوه طور را چون سایبانی بر فراز آنها برافراشتیم که پنداشتند بر آنها فرو

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۶۹

خواهد افتاد و امر کردیم که دستور توراتی که به شما آمده با قوت ایمان اخذ کنید و آنچه در آن مذکور است متذکر باشید شاید پرهیز کار شوید،

و ای رسول ما بیاد آن هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من

پروردگار شما نیستیم؟ همه گفتند بلی ما به خدائی تو گواهی می‌دهیم که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه قیامت غافل بودیم،

و یا نگوئید که چون پدران ما منحصر بر آئین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم پس پیروی پدران خود کردیم، آیا بر کردار زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رساند؟

بدین گونه ما آیات خود را تفصیل می‌دهیم باشد که از راه باطل، به خدا پرستی و معرفت و طاعت حق باز گردند ای رسول ما، بخوان بر این مردم حکایت آن کس (بلعم باعورا) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم از آن آیات به عصیان سرپیچید چنانکه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید

و اگر ما به مشیت نافذ خود می‌خواستیم به آن آیات او را رفعت و مقام می‌بخشیدیم و لکن او به زمین تن فرو ماند و پیرو هوای نفس گردید، و در این صورت مثل او به سگی می‌ماند که اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود واگذاری به عوعو زبان گشاید (چنین کسی که از روی علم و پس از اتمام حجت به هوای نفس میل کند از اندیشه‌های زشت خویش در عذاب و شقاوت است) ای رسول ما این است مثل مردمی که آیات خدا را بعد از علم به آن تکذیب کردند این حکایت را به خلق بگو باشد که برای نجات خود فکری کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۰

تفسیر ص: ۴۷۰

وَ إِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ كَوْهَ رَا بِلْنْد كَرْدَن اَز زَمِیْن بَالَا بَرْدِیْم.

فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ بَه مَانْد سَقْفِی كَه بَر اَنان سَایَه می‌انداخت.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ گِمَان داشتند كه كَوْه بَر سَرشَان فَرَو خَوَاهِد اِفْتَاد. استعمال ظنّ با اینکه آنها یقین به وقوع آن داشتند چون كَوْه معلق بود و از عادت چیزهای سنگین این نیست كه معلق بالای سر بایستد، و حتما پائین می‌آید برای این است آنها اصحاب نفس بودند، حالت و صفت نفس جز ظنّ نیست اگر چه به مطلب هم یقین داشته باشد یا اینکه وقتی آنها دانستند كه معلق بودن كَوْه با معجزه صورت گرفته احتمال دادند كه با معجزه نیز بایستد و بر سر آنها فرو نیفتد.

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ بِنَابِرِ اِیْن كَه لَفْظ قَوْل رَا دَر تَقْدِیْر بَغِیْرِیْم مَعْنِی اَن چَیْنِیْن می‌شود در حالی كه به آنها گفته می‌شود:

تورات و احكام آن را با قوّت و جزم و عزم دل‌هایتان بگیرید و احكام آن را با نیروی بدن‌هایتان امثال کنید.

وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ وَ هَر چَه كه از عبرتها و احكام در آن است بیاد آرید.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ باشد كه شما از چیزهائی كه نفس را هلاك و تباه می‌كند پرهیز كنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۱

از امام صادق علیه السلام «۱» است: وقتی خداوند تورات را بر بنی اسرائیل نازل کرد آن را قبول نکردند، پس خدای تعالی كَوْه طور سینا را بر روی آنها بلند كرد.

پس موسی علیه السلام به آنها گفت: اگر قبول نکنید كَوْه بر روی شما بیفتد، پس آنها قبول كردند و به علامت قبول سرشان را فرود آوردند. در سوره بقره در باره آن سخن گفته شد.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِمَّن ظَهَّرِهِمُ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ زَمَانِی كَه پَروردگار تُو رَا از صلب بنی آدم نسل آنان را به وجود آورد. (ذُرِّيَّتَهُمْ) به صورت (ذُرِّيَاتَهُمْ) نیز خوانده شده است.

بدان كه آدم، گاهی بر آدم ابو البشر گفته می‌شود، و گاهی بر آن معنی می‌شود كه در هر بشری موجود است (جوهر آدمی یا

آدمیت) و گاهی بر معنایی اعم از آن دو اطلاق می‌شود، و به همین معنی گفته می‌شود، آدم ملکی، آدم ملکوتی، آدم جبروتی، آدم لاهوتی.

و همین معنی در یکی از خطبه‌های مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است که: (من آدم اول هستم) و این بدان جهت است که هر چیزی که در عالم طبع و عالم کثرت است، برای آن صورت و مثال است به نحو کثرت و تفصیل در عالم مثال، به طوری که اگر بیننده‌ای آن را ببیند گوید که آن همان است و هیچ فرقی ندارد، و در عالم عقول عرضی و ارباب انواع

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۲۵۰- تفسیر البرهان ۲: ص ۴۵/ح ۲- تفسیر القمی ۱: ص ۲۴۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۲

برای آن حقیقتی است و نیز برای آن حقایقی در عوالم طولی است که تمامتر و بازتر از آن چیزی است که در این عالم است و از آنچه که در آن عالم است به عالم ذرّ تعبیر می‌شود.

پس هر چه که در مافوق عالم طبع یافت شود همه‌اش علم و شعور و سمع و بصر و نطق است به خلاف آنچه که در این عالم است که شعور و سمع و بصر و نطقش به وسیله آلات از هم جداست و در جای سمع، بصر نیست، و در جای بصر، گوش کردن و حرف زدن نیست.

سپس بدان که مراتب نازله هر یک نسبت به ما فوقش رقایق «۱» و ذرار «۲» و ظهور آن است به نحو کثرت و تفصیل، لکن در عین تفصیل پنهان‌تر و ضعیف‌تر از مافوق خودش است.

و عالی در عین اجمالش تمامتر و شدیدتر و ظاهرتر و سزاوارتر به این است که اسم مطلق بر آن اطلاق شود، پس آدم لاهوتی که از آن به حقیقت محمّدی و حق مخلوق به سبب آن و اضافه اشراقی تعبیر می‌شود از جهت ظهور شدیدتر و به اسم آدم سزاوارتر از آدم جبروتی است، و همچنین تا آدم ناسوتی و فرزندان آدم در هر مقام، کسانی هستند که بلاواسطه به او منتسب می‌باشند.

مثلاً فرزندان آدم لاهوتی همان عالم عقول طولی است که از تعینات آدم لاهوتی است، و فرزندان آدم جبروتی همان عقول عرضی است، که فرزندان آدم در آن مرتبه، عبارت از

(۱) رقیق و نازک.

(۲) ذرات کوچک

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۳

صور مثالی است.

و فرزندان آدم مثالی ملکوتی، صور ملکیه بشری است و فرزندان آدم بشری بدون واسطه یا با واسطه، منسوب به او هستند و فرزندان آدم، در عالم صغیر عبارت از مدرکات و قوای بشری است و ذریّه بنی آدم در هر مرتبه چنانکه بر شخص بینا مخفی نیست، چیزی است که لایق به همان مرتبه باشد و تعبیر به ظهر (پشت) بنی آدم نه ظهر آدم.

چنانکه در اخبار آمده است برای این است که آدم لاهوتی از جهت بساطت و وحدت آن به نحو وحدت حقّ ظلّی طوری است که کثرت برای آن تصوّر نمی‌شود تا برای او ذریّه تصوّر گردد، و دارای جهت‌های متعدّد نیست تا برای او ظهر و بطن متصوّر شود.

و نیز اکتفا کردن به ظهر (پشت) آدم اختصاص به آدم ابو البشر دارد.

چون سلسله نزول طبق منطوق خبری که وارد شده است که خداوند عقل را آفرید و سپس به او گفت به سوی دنیا و دار سفلی بیا، و او در حالی که از حقّ اول، متوجّه به عالم اسفل بود آمد، صحیح است و لذا آنچه که مورد نظر بوده و در آن ظاهر است این

است که در هر مرتبه‌ای، مرتبه بالاتر یا پشت آن را نیز بایستی در نظر گرفت و نیز چون هر مرتبه‌ای نسبت به مرتبه پائین آن ظهور آن به نحو اتم و اشد است فرمود:

(من ظهور بنی آدم) به خلاف سلسله صعود، که آن به حکم

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۴

قول امام علیه السلام در روایت است که به عقل گفت: (ادبر) یعنی به دنیا پشت کن پس آن عقل پشت کرد و لذا منظور از آن عقل در این مورد بطن (نهانگاه) است.

و نیز هر مرتبه پائین نسبت به مرتبه عالی بطن و محل پنهان آن مرتبه عالی است، و لذا در سلسله صعود بطن اطلاق شده است، مانند: (أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ) و (السعيد سعيد في بطن أمه) و وجه تعبیر به (اخذنا) در سلسله نزول و به (اخرجنا) در سلسله صعود مخفی نیست.

وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا دَر بَارِهٖ گواهی دادن ذره وجودی همانطور که گفته شد که همه اشیاء خصوصاً ما فوق عالم طبع نسبت به خدای تعالی دارای دانش و آگاهی و شنوائی و بینائی و گویائی است اکنون دیگر تأمل و شکی نمی ماند که گواهی دادن و شنیدن و اقرار، همه اش طبق حقایق معنوی درست است، بلکه در مافوق عالم طبع سزاوارتر به حقایق لغوی است، و احتیاجی به تأویلات و تکلفات و مطالب اجازی مفسرین نیست.

أَنْ تَقُولُوا یعنی مبادا که بگوئید.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ شما را گواه گرفتیم و در آنجا وادار به اقرار کردیم تا اینکه در تکلیف مستقل باشید، و به ربوبیت متنبه شوید، تا در اینجا غافل و پیرو نباشید، و فعل زشتان را به گردن دیگری معلق نسازید. ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۵

وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ و این چنین ما آیات تکوینی را در مراتب تکوین و در کتاب تدوین به قول و فعل تفصیل می دهیم.

وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عطف است بر (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ) و عطف انشاء بر خبر به دلیل علت بودن آن است، گویا گفته است: بدان جهت، آیات را تفصیل می دهیم که رجوع و بازگشت نمایند.

وَ اتَّلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا بِرَبِّهَا آیات نبوی که بر زبان نبی ما علیه السلام جاری شده است، یا آیات ولوی ما را که بر زبان جانشین پیامبر جاری می شود بخوان یا آیات آفاقی غیر ولوی و غیر نبوی را، یا آیات انفسی ما را که آنها را مشاهده کرده و یا ادراک نموده‌ای، از جهت آیت و نشانه بودن آنها، بر آنان بخوان و آن اعم از آیات بیم دهنده و مژده دهنده است که بر زبان جانشینان ما جاری می شود یا آنچه که بر او بدون قدرت و اختیار وارد می گردد، و آنچه که در خوابها و حوادث واقع می شود، و آنچه که آگاه کننده و بیدار کننده است.

غرض از تلاوت و خواندن آیات بر آنها یاد آوری آنهاست به سرانجام بد کسی که از آیات خدا جدا شود، یا اینکه آن را به خاطر داشته و از غفلت بر حذر باشند.

و از آیات نبوی و احکام شرعی، و از خلیفه محمد صلی الله علیه و آله و کسی که بعد از او برای هدایت مردم نصب می شود جدا نشوند.

و نزول آیه چنانکه در اخبار ماست در باره بلعم بن باعورا یا یکی از علمای بنی اسرائیل، یا امیئه بن ابی صلت است که چون

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۶

علم و اطلاعش بر کتب آسمانی زیاد بود امیدوار بود که او نبی موعود باشد، وقتی که محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گشت حسادت کرد و به آن کافر شد، چنانکه بعضی گفته اند.

فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا بِهَ اَیْنِکَہِ عَمَلٌ بِهَ مَقْتَضَاۤیَ آیَاتٍ رَا تَرْکَ کَرْدَہِ وَا زْ اَنہَا غَافِلٌ شَدَ.

فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ یعنی شیطان او را تابع خودش قرار داد، بعد از جدا شدن از آیاتی که شهابهای تعقیب کننده شیطانند، و تفسیر به (لحقه و ادرکه) به معنی به او ملحق شد یا او را درک کرد نیز مناسب این مقام است، و مانند اینجاست قول خدای تعالی:

(فَأَتَّبَعَهُ شَيْطَانٌ ثَاقِبٌ) (او را شعله فروزانی پی کرد) یعنی به او ملحق شد و به او رسید و در لغت به معنی (تابع او شد) آمده است.

فَكَانَ يَعْنِي گِشْت، و تعبیر به (کان) برای اشاره به تمکّن و قدرت شیطان در گمراه کردن است چنانکه لفظ مِنَ الْغَاوِينَ (از گمراهان) نیز چنین است.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَا كَرَّمِي خَوَاسْتِيمٌ بِهَ وَسِيلَہُ آيَاتٍ اَنرَا بِاَلَا مِي بَرْدِيم. و چون از لفظ (انسلاخ منها) از آن جدا شد و لفظ (فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ) این توهم پیش آمده که شیطان در کار خداوند و مشیت او در جدائی از آیات پیروی از شیطان دخالت دارد لذا به این توهم این چنین توجّه داد که فرمود: مشیت ما سبب فاعلی است و آنچه از جانب شیطان است سبب قابلی است یعنی از نفس شماست و سبب فاعلی اگر چه تام و کامل است ولی بیهوده و گراف واقع نمی شود بلکه بر حسب استعداد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۷

قابل است که چون از آیات جدا شده است استعداد ترقی خود را از دست داده است.

وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ اَمَّا او خُود رَا دَر زَمِينَ طَبَع جَاوَدَانِہِ سَاخْتِہِ اسْت و بَعْدَ اَز اَن بِه سُوِي زَمِينَ كَل فِرُود مِي آيِد، تا مشتبهات خود را از آن زمین بر آورده سازد.

وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَا زْ هَوَا وَا هُوس خُود پيروی كِنْد، اِين عِبَارَتِ اَز قَبِيلِ عَطْفِ سَبَبِ بَر مَسَبَبِ اسْت، یعنی به همان علت ما گمراهی او را خواستیم و گمراهش کردیم (گمراه شدن نتیجه ضروری پیروی از هوای نفس است).

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ یعنی مثل او پس از خلود در زمین در شدت خستگی و زیادی حرکت جهت تحصیل خواسته‌هایش از زمین برای آرامش بخشیدن به حرارت حرص و طمعش، و بهره نبردن از تسکین حرص مانند مثل سگی است که در گرمای شدید واقع شده است، پس عوعو می کند تا نفس نفس بزند و حرارت قلبش را تسکین بخشد، ولی این کار فایده‌ای به او نمی‌رساند، بلکه حرارتش مضاعف می‌گردد، چون هوای گرم بیشتر به قلبش رسیده است. پس قول خدای تعالی:

إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهُتْ ا كَر بَر سَك حَمَلِہُ كِنِي زَبَانَش رَا اَز دِهَانِ بِيروِن مِي آوَرْد وَا كَر بِه خُود وَا كَذَارِي بَا زْ لَہ لَہ مِي زِنْد.

اِين عِبَارَتِ دَر مَوْضِعِ حَالِ اسْت زِيْرَا سَك رَا بِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۸

پست ترین حالت آن مقید کرده است از امام رضا علیه السلام «۱» روایت شده که به بلعم بن باعورا اسم اعظم داده شد، و به سبب آن اسم اعظم، دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد، پس به سوی فرعون تمایل پیدا کرد و هنگامی که فرعون در طلب موسی و یارانش می‌گشت به بلعم گفت: به موسی و اصحابش نفرین کن تا او را خداوند برای ما حبس کند و نگهدارد و نتواند فرار کند، پس بلعم الاغش را سوار شد تا در طلب موسی بگردد ولی الاغش از سوار شدن بلعم جلوگیری کرد، و او پیش آمد و آن الاغ را می‌زد و خداوند آنرا به سخن در آورد و گفت: وای بر تو برای چه میزنی؟

آیا می‌خواهی من با تو بیایم تا تو بر نبی خدا و گروه مؤمنین نفرین کنی، پس همچنان او را می‌زد تا این که او را کشت و در این هنگام اسم اعظم از زبان او جدا گشت. و به روایتی نسبت داده شده که قوم او درخواست کردند که بر موسی و همراهانش نفرین کند، پس بلعم گفت: چگونه نفرین کنم بر کسی که ملائکه‌ها با او هستند.

قوم او از او دست نکشیدند و اصرار کردند تا این که نفرین کرد، و در نتیجه آنها در وادی (تیه) ماندند.

و نقل شده است: وقتی که بر موسی نفرین کرد زبانش خارج شد و بر سینه‌اش افتاد و مانند سگ شروع به عوعو کردن کرد.

(۱) تفسیر الصّافی ۲: ص ۲۵۳- تفسیر القمی ۱: ص ۲۴۸- تفسیر البرهان ۲: ص ۵۱/ ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۷۹

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا اشاره به تعمیم است، یعنی این مثل هر کسی است که آیات خدا را تکذیب کند. فَأَقْصِيصِ الْقَصِيصِ پس این داستانش را بر یهود و غیر یهود حکایت کن و چنانکه دانستی مقصود آگاه کردن امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ باشد که آنها در افعال و احوال خود اندیشه کنند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۸۱-۱۷۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۷ تا ۱۸۱] ص: ۴۷۹

اشاره

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹) وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٍ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

ترجمه: ص: ۴۷۹

مثل گروهی که به عناد و تکبر آیات ما را تکذیب کردند، به وضع بسیار بدی متمثل شوند. آنها نه به غیر خود، بلکه به خودشان ستم می کنند،

هر که را خدا هدایت فرمود هم اوست که هدایت یافته است و هر که را او گمراه کند هم آن کسان زیانکاران عالمند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۰

و محققا از جنّ و انس بسیاری را برای جهنّم واگذاریم چه آنکه آنان را دل‌هایی است بی ادراک و معرفت، و چشم‌هایی است بی نور بصیرت و گوش‌هایی است ناشنای حقیقت آنها مانند چهارپایان هستند بلکه بسی گمراه‌ترند، زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده را داشتند ولی عمل نکردند و از خدا و قیامت و از نتیجه کار خود غافل شدند.

خدا راست نامهای نیکو با آن نامها خدا را بخوانید و کسانی را که در نامهای او کفر و عناد ورزیدند به حال خود واگذارید که به زودی به کردار بدشان مجازات خواهند شد،

و از خلقی که آفریدیم فرقه‌ای به حقّ هدایت می یابند و به حقّ بر می گردند.

تفسیر ص: ۴۸۰

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ أَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ تکرار برای مبالغه در ذمّ آنهاست و نیز برای طولانی شدن کلام است که مقام تهدید مناسب آن است.

لذا فرمود: مثل آنانی که آیات خدا را تکذیب کردند، بسیار بد است و برای اینکه این گونه توهم نشود که چون در حق آیات ستم روا داشته‌اند اینگونه تهدید شده‌اند، خداوند فرمود: آنان به آیات ظلم نکردند و لکن به خودشان ظلم کردند، و معطوف علیه را انداخت چون آن از حصری که مستفاد از تقدیم مفعول است استفاده میشود. مفعول چون بر فاعل مقدم شود، فعل منحصر را به مفعول تعلق می‌گیرد، پس در این عبارت ظلم منحصر بر خودشان (انفسهم) تعلق می‌گیرد.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَاُولَئِكَ هُمُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۱

الْخَاسِرُونَ چون از نسبت دادن آنان به فروماندن در زمین و پیروی هوی و تکذیب کردن این توهم پیش آمد که افعال منسوب به آنهاست. لذا نسبت فعل به فاعل را توجه داد و اختلاف دو فقره عبارت شبیه همدیگر به مفرد و جمع (من) و (هو) مفرد و (اولئک) و تکرار مبتدا برای این است که مقام، مقام تهدید است و مناسب مقام تهدید اکتفا کردن در جانب وعده و رحمت به کمترین چیزی است، که می‌شود به آن اکتفا کرد و این که بلافاصله گمراهان را مورد تهدید قرار داده و با شدت و غلظت کلام را ادامه داده است، برای اشاره به اتحاد هدایت یافته‌ها و اختلاف گمراهان است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَمَحَقَّقًا أَزْجَنًّا وَانْسِ بَسِيَّارِي رَا بَرَاي جَهَنَّمَ وَآكَذَارِيْمَ، بَرَاي رَفَع تَوْهَم جَبَر وَرَفَع تَوْهَم اَيْنَكِه بَرَاي بِنْدِه هِيْج مَدخَلِيْتِي دَر اَن نِيْسْت، چنانکه لفظ (ذرائع) دلالت بر آن دارد، فرمود: در این مسأله اجبار از ناحیه ما نیست، بلکه:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا دَلَهَائِي دَارِنْد كِه اِنْدِيْشْمِنْد نِيْسْت لِنَا چُون اِسْتِعْدَاد وَ اِسْتِحْقَاق نَدَاشْتِنْد مَا اَنهَارَا دَاخِل جَهَنَّمَ كَرْدِيْم.

و چون تفقه عبارت از علم دینی است که به سبب آن، به علم دیگر میتوان رسید چنانکه گذشت، و علوم آنان اگر چه زیاد است ولی دقیق که موجب ترقی آنها در طریق قلب و آخرت باشد نیست، و لذا فقه و فهم را از دل‌هایشان نفی نمود.

وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا يَعْنِي چشْم اَنهَارَا دَر عَيْن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۲

تیزبینی چیزی را که دال بر مبدأ و معاد باشد، نمی‌بینند.

وَ لَهُمْ اَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا يَعْنِي دَر عَيْن اَنكِه گوش اَنهَارَا تِيْز اِسْت وَ اصْوَات رَا مِي شِنُونْد، اَمَا اصْوَاتِي رَا كِه نَافِع اَخْرَت اَنهَارَا نَمِي شِنُونْد كِه هَر شَب وَ رُوْز صِدَا مِي زِنْد: دَر خَآنِه طَبْعَت مَقِيْم نَبَاش وَ دَر مَحَلِّ سَبْعِيَّت وَ خَشْمَت نَخَوَاب، وَ اَز اَمْرُوْزت آمَادِه فَرْدَايْت بَاشْد.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ اَنان دَر عَدَم فَهْم وَ نَدِيْدِن اَنچِه از دِيْدِنِيْهَا كِه بَايْد بِيْسِنْد وَ نَشِنِيْدِن چِيْزِي كِه بَايْد بَشِنُونْد مَانِنْد چَهَار پَايَان هَسْتِنْد. بَلَكِه مَدْرَكَات اَنان مَوْقُوف بَر دَرَك اَسْبَاب زِنْدَكِي دَر كُوتَاِه مَدْت وَ فُورِي مِي بَاشْد اَكْر چِه دَر بَالَا تَرِيْن مَرْتَبِه دَرَك بَاشِنْد، مَانِنْد اَكْثَر فِلَاسَفِه كِه مَنَكْر رَسَالَت بُوْدِه مَعْتَقِدِنْد كِه رَسُوْل عِبَارَت از عَقْل اِسْت، وَ اَحْكَام عَقْل هِمَان شَرِيْعَت اِسْت، چنانکه ادراکات چَهَار پَايَان بَر دَرَك سُوْد وَ زِيَان اَنِي وَ فُورِي اِسْت.

بَلِ هُمْ اَضَلُّ بَلَكِه اَنان گَمْرَاه تَر از چَهَار پَايَان هَسْتِنْد، زِيْرَا كِه گَمْرَاهِي چَهَار پَايَان نَسْبَت بِه اِنْسَان گَمْرَاهِي حَسَاب مِي شُوْد وَ گَر نِه نَسْبَت بِه مَقَام خُود حَيْوَان هِدَايْت اِسْت، پَس اَن حَيْوَان بَر هِدَايْت تَكْوِيْنِي خُود باقِي اِسْت، وَ هَمچِنِيْن گَمْرَاهِي او بِه نَحْوِي نِيْسْت كِه دَر هِنْكَام اذِيْت وَ اَزَار، او رَا از مَقَام خُود (حَدِّ طَبِيْعِي وَ غَرِيْزِي) خَارِج سَازْد.

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ تَكَرَّر اِسْم اِشَارِه بَعِيْد بَرَاي تَحْقِيْر اَنهَارَا وَ بَرَاي طُولَانِي بُوْدِن تَشْدِيْد وَ سَخْت كِيْرِي نَسْبَت بِه اَنان اِسْت چنانکه آن مناسب

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۳

مقام ذمّ است، و این جمله به اعتبار لازم معنی آن تأکید جمله اول است، و لذا حرف عطف نیاورد، و جمله را تأکید و حصر ذکر کرد، و مقصود این است که غفلت منحصر است بر کسی که از دلالت اشیاء بر آنچه که با وضع الهی به آن وضع شده است غافل باشد، و مقصود این نیست که غافل از جهات دنیوی باشد، یا در وقتی که شخص را مشاهده می‌کند یا لفظی را می‌شنود غافل از شعور به آگاهی خود باشد در صورتی که ملتفت به رؤیت و به مدلول مسموع نباشد، که این غافل از غفلتش ضرر نمی‌برد، و اگر در جهت دنیوی متضرر شود آن ضرری نیست که مورد اعتنا باشد، به خلاف کسی که از جهت دلالت اشیاء و جذب آن به آخرت غافل باشد که او حتما متضرر می‌شود، ضرری که از حدّ تهدید خارج است.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فِي حَالِهَا كَمَا أَنَّهَا نِيكُو مَخْصُوصًا خَدَاسْتِ جَمَلِهِ حَالِيهِ اسْتِ مِنْ فَاعِلِ أَعْمَالٍ سَهْ كَانَهُ (روشنی دل، بینایی، شنوایی) بر سبیل تنازع (در حالی که نامهای نیکو و زیبا از آن خداست) (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ جَمَلُهُ مَعْتَرَضُهُ وَ جَوَابُ سَوَالِ مَقْدَرٍ وَ يَا عِبَارَتِ بَيَانِ وَ تَوْصِيفِي بَرَاءِ نَكْوَهَشِ أَنْانِ اسْتِ).
و تقیید به این جمله برای دلالت بر نهایت مذمت آنهاست.

زیرا که معقول و دیده‌ها و شنیده‌ها، وقتی جهت‌ی جز مظهر بودن و اسم بودن برای خدا نداشته باشد و در عین حال بیننده آنچه را که دیدنی است و مدلول آن است نبیند، این معنی

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۴

نهایت کوری و غفلت او را می‌سازد به خلاف وقتی که دارای دو جهت (ظاهر و باطن) باشد.

و معنی آیه این است که آنان دل‌هایی دارند که از معقولات و مدرکاتشان معقولات دیگر اخروی را نمی‌فهمند، و از آنها به صفات الهی که در آن به چشم می‌خورد و دیده می‌شود منتقل نمی‌شوند در حالی که بیشتر آن معقولات و مدرکات اسماء حسنی است و جهت‌ی جز ارائه و نشان دادن خدا ندارند.

زیرا که آنها مختصّ به خدا هستند و دلالتی بر غیر او ندارند و آنان به وسیله آنها غیر خدا را درک می‌کنند و این نهایت کوردلی آنهاست.

سپس بدان که اسم اختصاصی به اسماء لفظی و مفاهیم ذهنی و آنچه که مدلول به وضع و قرار داد است ندارد، بلکه حقیقتاً بر موجودات عینی اطلاق می‌شود.

زیرا حقیقت اسم چیزی است که حکایت از غیر بکند، لفظی باشد ذهنی یا عینی، چنانکه از ائمه علیهم السّلام وارد شده است: ما اسماء حسنی هستیم، و من اسم اعظم هستم و اسمی برای خدا بزرگتر از من نیست.

البته حسن اسم یا به سبب حسن دلالت آن یا حسن مدلولش می‌باشد یا اصلاً خودش خوب است با قطع نظر از جهت اسم بودن و دلالت آن، مثلاً آینه را که در نظر بگیریم خوبی آینه یا از جهت خوب نشان دادن صورت است (حسن دلالت) یا از جهت این است که مرئی خوب است (حسن)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۵

صورت یا حسن مدلول) یا از جهت این است که خود آینه ذاتاً خوب است (حسن دال).

پس موجودات عینی، و معقولات ذهنی، و اسماء لفظی همه و همه اسماء خدا هستند چنانکه در جای خود بیان شد.

و در هر چیزی برای او آیتی است که دلالت می‌کند بر این که او یکی است «۱» و همه موجودات به اعتبار دلالتش بر خدا نیکو و خوب است، و لکن خودشان ذاتاً و در دلالت متفاوت هستند، و به همین اعتبار، اولیای الهی به زیباتر بودن موصوف می‌شوند.

پس عقول که با همه وجودشان حکایت از خدا و صفات و اسماء او می‌کنند و آنها ملائکه مقربین هستند، هم به اعتبار دلالتشان و هم به اعتبار ذات خودشان بهتر از نفوس می‌باشند.

و نفوسی که از آنها به مدبرّات امر، تعبیر می‌شود از جهت مجرّد بودنشان از مادّه و تقدّر، بهتر و زیباتر از اشباح نوری هستند، و اشباح نوری از جهت تجرّدشان از مادّه بهتر و زیباتر از مادّیات هستند، و آن بهتر از اهل ملکوت سفلی است که دار شیاطین و اجنه است، و جهنّم اشقیاء در آنجاست. و لکن مادّیات و سفلیات از جهت محجوب بودنشان به حجاب مادّه و لوازم آن، و تاریک بودنشان به سبب تاریکی مادّه گویی که اصلا دلالت بر خدا ندارد، و در ذات خودش نیکو نیست که اگر آنها را اسماء غیر حسن یا اسماء غیر حسنی بنامند سزاوارتر است. این

(۱) و فی کل شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۶

که گفته شد بر حسب سلسله نزول بود، و اما بر حسب سلسله صعود.

پس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بهترین اسم است با جهات سه گانه فوق الذکر، (حسن دلالت، حسن مدلول، و حسن دال) که اسمی بهتر از آن نیست، سپس خاتم الاولیاست و سپس سایر انبیا و اولیا با تفاوت مراتبی که دارند.

پس معنی آیه این است: برای خدا اسماء مخصوص است که آن اسماء دلالتی بر غیر خدا ندارند، و ذات آن اسماء نیز بهتر از غیر آن اسماء است.

فَادْعُوهُ بِهَا پس خدا را با آن نامهای نیکو بخوانید. و چون امر به خواندن خداوند متعال نزد آنان مسلم است به نحوی که کسی شک نمی‌کند که مأمورند که خدا را بخوانند لذا غرض از اختصاص دادن دعا به اسماء حسنی تخصیص از جهت معتبر بودن مفهوم قید در مثل این مقام است، پس گویا که گفته است: خدا را بخوانید به سبب اسماء حسنی نه با غیر آن اسماء که اصلا حسن ندارند یا حسن نیستند.

چون دلالت اسماء لفظی الهی در همه وضعی است و مدلول در همه خدا و اسماء و صفات اوست لذا در ذات دلالت، با هم مساوی هستند و تفاوت به حسن و عدم آن، یا تفاوت به بهتر بودن و عدم آن متصور نیست، و مقصود این نیست که اسمی از اسماء الهی بهتر از اسم دیگر او باشد.

اما اسماء نزولی که مقام آنها فوق مقام بشر است، و انسان

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۷

با آنها سنخیتی ندارد، نمی‌توان به آنها متوسّل شد، و آن اسماء نیز نمیتواند مقصود از آیه باشد، چه از جانب خدا امر به توسّل به چیز غیر ممکن جایز نیست.

پس باقی می‌ماند این شقّ مسأله که امر به خواندن خدا به توسط اسماء بشری صعودی مقصود می‌باشد، پس گویا که خدای تعالی بعد از اعتبار مفهوم قید چنین فرموده است: خدا را به وسیله اسماء حسنای او از افراد بشر بخوانید، آنان از جهت بشریتشان از سنخ شما هستند، و برای شما رسیدن به آنها ممکن است، مانند انبیاء و اولیا، و خاتم همه که در زمان شما حاضر است محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام است، پس به وسیله آن دو خدا را بخوانید، چنانکه قول خدای تعالی: (ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ) که رحمان تفسیر به آن دو شده است، و خدا را با اسماء غیر حسنی که اشقیاء و ائمه جور هستند، نخوانید زیرا اینان در زمان شما کسانی هستند که در مقابل محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قرار گرفته‌اند.

بنابراین قول خدای تعالی:

وَدَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ بِيَانِ مَفْهُومِ قَيْدٍ وَ تَأْكِيدِ أَنْ اسْمٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى أَنْ يَكُونَ كَمَا أَنَّ اسْمًا كُنِيَ بِهِ خَدَايَا خَدَايَا بِسَبَبِ كَسَانِي كَمَا أَنَّ اسْمًا حَسَنِي عَدُولٌ مِي كُنُنْدُ، مَقْصُودُ (اَسْمَائِهِ) اسْمَاءُ حَسَنِي اسْتِ اِذَا كُنِيَ بِهَا عَهْدٌ بِأَسْمَاءِ مَخْتَصِّ (الَّذِينَ

یلحدون) باشد، یا مقصود، مطلق اسماء است اگر اضافه برای استغراق باشد (به همه موارد صدق می‌کند، که برگشت آن ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۸ به (لله الاسماء الحسنی) می‌باشد).

اگر مقصود این باشد که (از کسانی که در اسماء خدا الحاد می‌کنند اعراض کنید و به آنها و اعراضشان نگاه نکنید) جمله آغازین می‌شود نه تاکید یعنی به آنها بر حسب مفهوم قید متوسل نشوید و به آنها و الحادشان نگاه نکنید، بلکه آنها را مانند معدومات و نابود شده‌ها قرار دهید.

مقصود از الحاد در اسماء (اولیای خدا) عدول از خود آن اسمهاست از آن جهت که چون آنها اسم هستند، عدول از آنها عدول از اسمیت آنها برای خداست.

به دنبال آن این قول خدا:

سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مناسب معنی دوم است که می‌فرماید: (وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ).

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ و از آنانی که آفریدیم فرقه‌ای به حق هدایت می‌یابند، حق مضاف عبارت از ولایت است و نبوت و رسالت صورت آن است، چنانکه پیش از این نیز، بیان شد.

وَبِهِ يَعْدِلُونَ، (یعدلون) از عدالت است (یعنی آنان اینگونه اجرای عدالت می‌کنند). یا مقصود این است که آنان اشیاء غیر متعادل از قبیل قوای نفسهایشان را در مملکت وجود خویش متعادل و مساوی می‌کنند. یا از آن قوایی که در خارج وجودشان است، بطور متعادل بهره‌مند می‌شوند، این آیه در اخبار متعدّد به آل محمد صلی الله علیه و آله و پیروانشان تفسیر شده است، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۸۹

آن قرین و مقابل قول خدای تعالی است: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ) و مناسب معادل این بود که بگوید:

(و خلقنا للجنة امة يهدون) و لکن چون مقام، مقام وعید است نه وعده، مناسب این است که در جانب وعید طول و تفصیل داده شود و در جانب وعده اجمال، و لذا در جانب وعید کلام را با ذکر اوصاف متعدّد برای اصحاب دوزخ بسط داد، ولی برای اصحاب بهشت به همان مقدار اکتفا کرد و منتقل به تهدید و وعید شد. و آن معطوف است بر جمله (ذرائعنا) به اعتبار مناسب معنی، گویا که گفته است:

(و ممن خلقنا امة يستحقون الجحيم) یعنی از آنها که آفریدیم گروهی سزاوار دوزخند و این مقابله دلالت می‌کند بر این که قول خدای تعالی: (و لله الاسماء الحسنی) از متعلقات جمله‌های سابق است.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۸۸-۱۸۲

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱۸۲ تا ۱۸۷] ص: ۴۸۹

اشاره

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶) يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۰

ترجمه: ص: ۴۹۰

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به زودی آنها را از جایی که فهم نکنند، به عذاب و هلاکت افکنیم و روزی چند به آنها مهلت دهیم که همانا مکر و عقاب من بس شدید به آنها فرا رسد، آیا این مردم فکر نکردند که مصاحب آنها (رسول خدا) را اصلاً جنوبی نیست بلکه او در کمال عقل و دانایی ترساننده خلق با بیانی روشن است،

آیا فکر و نظر در ملکوت آسمانها و زمین نمی کنند و در هر چه خدا آفریده است نمی نگرند؟ و (فکر نمی کنند) که شاید پایان عمر آنها نزدیک باشد آنگاه به چه حدیثی بعد از این کتاب آسمانی ایمان خواهند آورد؟ هر که را خدا گمراه ساخت هیچ کس راهنمای او نباشد و همین گمراهان را خدا در سرکشی و گمراهیشان وا می گذارد تا در طغیان از حیرت و ضلالت بمانند،

ای رسول از تو احوال و ساعت قیامت را خواهند پرسید که چه وقت فرا رسد پاسخ ده که علم آن نزد ربّ من و خدای من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد، شأن (وقوع) آن ساعت در آسمانها و زمین بسی سنگین و عظیم است و به طور ناگهانی به سراغ شما خواهد آمد، از تو پرسند که گویی کاملاً به آن آگاهی بگو علم آن ساعت محققاً نزد خداست و لکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۱

تفسیر ص: ۴۹۱

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (استدراج) به معنی طلب صعود یا طلب نزول است، اندک اندک و درجه به درجه و در اینجا مقصود طلب نزول است.

از امام صادق علیه السلام «۱» است: وقتی خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد به دنبال گناه او نعمت و عذابی را به او می دهد و استغفار را بیاد او می اندازد و اگر کیفر بنده‌ای را بخواهد در پی گناهش نعمتی به او می دهد که استغفار را فراموش کرده، در گناهش بماند و آن قول خداست (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی هنگام گناه به علل نعمتهایی که به او داده شده است آگاهی ندارد. وَ أُمْلِي لَهُمْ (أملی له) به معنی مهلت داد او را یا از (املاه الله) یعنی او را بهره‌مند ساخت که دخول لام برای تقویت و اشعار به این است که مهلت یا بهره‌مندی مخصوص به آنهاست.

إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ عقاب ما طوری است که ظاهر آن احسان و باطن آن مراتب نابودی است همانطوری که بدی کردن از انسانها ضعیف است، از جانب خدا تدریجی و چنان نرم نهفته است که اصلاً معلوم شخص نمی شود. أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کردند و در این

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۲۵۶. تفسیر البرهان ۲: ص ۵۳ / ح ۱. الکافی ۲: ص ۴۵۲ / ح ۱ ب ۲۰۲ (ط- دار الکتب الاسلامیه)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۲

باره فکر و اندیشه نکردند.

ما بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ. او مجنون است.

إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ در جایی که انذار (بیم دادن و آگاه کردن) او آشکار است یا آشکار کننده این است که انذار او از جانب خداست.

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا عَظْفَ بَرٍّ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا یا عطف بر مقدر است.

یعنی آیا از نظر کردن ایستادند و نظر نکردند؟

فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملکوت آسمانها و زمین، ملکوت هر چیزی باطن آن است.

زیرا که ملکوت مبالغه در مالکیت است و باطن هر چیزی مالک ظاهر آن است، مانند باطن انسان که مسخر ظاهرش می‌باشد به نحوی که نمیتواند اطاعت او نکند، و باطن آسمانها که تسخیر کننده اجرام آن در حرکات منظم آن می‌باشد و ملکوت زمین در عالم مثال است که آن عالم ملکوت اعلی است.

مقصود از نظر کردن در ملکوت آسمانها و زمین، نظر کردن در دقائق حکمت‌هایی است که در حرکات منظم آنها نهاده شده است که کلیات و جزئیات نظام عالم بر آن مترتب است، و عاقل شک نمی‌کند که آن حرکات منظم از ناحیه اجرام بدون علم و شعور نیست، بلکه برای آن تسخیر کننده‌ای عالم و با شعور و حکیم وجود دارد.

آنگاه که انسان این مطلب را از آسمانها و زمین دانست دیگر در شناخت آخرت و شناخت خدا و صفات او و معرفت

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۳

معاد توقّف نمی‌کند، علّت امر به نگرش در آسمانها و زمین و آیات آن دو، و آیات آفاق و انفس برای این است که نظر کننده را به مدبّر و تسخیر کننده و ملکوت آسمانها و زمین بکشاند.

وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ هَرِ حَيْزِي كَه خدای تعالی آفریده و اسم شیء بر آن اطلاق می‌شود و هر چه که می‌خواهد باشد نشانه‌ای از قدرت و حکمت خدای تعالی است.

وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ أَقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ یعنی آیا نگاه نمی‌کنند در این که شاید اجل آنها نزدیک شده باشد، پس آماده مرگ باشند و بین چیزهایی که در حین مرگ سود می‌رساند و بین چیزهایی که ضرر می‌زند فرق بگذارند.

علّت بیان مطلب از آن رواست تا حق را یاد آورند، چه تمیز بین حق و باطل موجب رفع پرده و کوری شده به بصیرت و بینایی کمک می‌کند.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ پس به کدام گفتار بعد از (اجل) ایمان می‌آورند؟ چه، بعد از اجل و مرگ حدیثی نیست، و ایمان هیچ کسی که پیش از آن ایمان نیاورده باشد، به حالش سودی ندارد.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ جواب و سؤالی است که ناشی از گذشته است، گویا که گفته شده است:

چرا پس از وضوح حق و یقین به مرگ ایمان نمی‌آورند؟

(جواب می‌دهد: کسی را که خدا به سبب اعمال ناشایستش گمراه کرد هیچ هدایتی برای او نیست).

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۴

وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ پس بگذار در طغیان خویش متحیر بمانند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ از تو در باره ساعت می‌پرسند.

ساعت در روایات ما به قیامت، و به ظهور قائم (عج) و به هنگام مرگ تفسیر شده است، و در عالم صغیر همه اینها به یک معنی بر می‌گردد، و آن اولین وقت مرگ است.

زیرا که هر کس بمیرد قیامتش قائم (برپا) شده است و قائم آل محمد (عج) در حین مرگ بر مؤمن و کافر ظاهر می‌شود، و همچنین

است در عالم کبیر.

زیرا که انسان بعد از طی برزخ‌ها خوشبخت باشد یا بدبخت قیامت کبرای او برپا می‌شود.

برای مردن دیگری که قائم (عج) در آن هنگام ظاهر می‌شود تمامتر و کاملتر از ظهور اوّل است و مردم محاسبه می‌شوند، و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش داخل می‌شوند.

و قول خدای تعالی: (أَمَّتْنَا اثْنَيْنِ وَأَخْيَيْنَا اثْنَيْنِ) دوبار ما را می‌میراند و دوبار ما را زنده می‌گرداند، اشاره به همین دو میراندن و دو زنده کردن است، و لذا میراندن را مقدم آورده است.

ساعت به هر دو معنی قیامت و ظهور حضرت قائم (عج) از چیزهایی است که خداوند هیچ یک از ملائکه‌های مقربین و انبیای مرسلین، و اولیای کامل خودش را مطلع نساخته است، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۵

جز خدا کسی آن را نمی‌داند و به مقداری که می‌خواهد مقدم یا مؤخر می‌نماید.

پس هر کسی ادعای علم به وقت قیامت کند دروغگو است و در روایت آمده است که خداوند لعنت کند کسانی را که وقت قیامت را تعیین می‌کنند.

بلکه تحقیق این است که ساعت، خارج از وقت و فوق وقت است، و وقت زمانی برای آن نیست، بلکه آن از ملکوت است و زمان از ملک است، و تحدید ملکوت به ملک از غایت جهل و نادانی است.

و لذا خدای تعالی به هر کسی از آن سؤال کند، نسبت جهل و عدم علم را داده است.

أَيَّانَ مُزْسَاهَا يَعْنِي قِيَامَتٍ حَيْثُ وَقْتِي خَوَاهِدُ بُوْدُ؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي بَكَوْ: خداوند این علم را برای خود انتخاب کرده است.

لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَهَا إِلَّا هُوَ وَقَتُّش رَا جَز خِدا كِسى ظاهِر نَمى سآزِد.

ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (آن ساعت شأنش در آسمانها و زمین بسی سنگین و عظیم است). صغری و کبری حدود و تعیینات را

بر می‌دارد، و ایت‌ها را می‌میراند، و حق را ظاهر و باطل را نابود می‌کند، و آسمانها و زمین و اهل آنها جز تعیینات و ایت‌های باطل

چیزی نیست، و برداشتن هیچ بار سنگینی، سنگین‌تر از آن نیست که خود شیء برداشته شود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۶

اثری از آن باقی نماند.

لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ بَدُونِ اِین كِه قَبلا اِثر و علامتی از آن بیاید، ناگهان فرا می‌رسد.

يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا فِي سؤَالِ اِز تَو اِصرار می‌ورزند گویا كِه تَو هم در سؤَالِ اِز قیامت بر ما اِصرار می‌کنی.

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ بَكَوْ قَطْعَا قَطْعًا فَعْمَلُش نَزِد خِداست، اِین سَخْن تَأْكِید در رَدِّ بَر اِنْهاست.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ اِمْرَا بيشتر مردم نمی‌دانند كِه علم به روز قیامت از چیزهایی نیست كِه خداوند آن را به غیر خودش

بدهد، و نمی‌دانند قیامت فوق وقت است و زمان یابی آن، به وقت ممکن نیست.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۹۳-۱۸۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۸ تا ۱۹۲] ص: ۴۹۶

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثَقَلَتْ دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتِنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۷

ترجمه: ص: ۴۹۷

ای رسول ما به مردم بگو که من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است اگر من از غیب جز آنچه به وحی می‌دانم آگاه بودم بر خیر خود همیشه می‌افزودم و هیچگاه زیان و رنج نمی‌دیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده برای گروهی که از اهل ایمانند،

اوست خدایی که همه شما را از یک تن آفرید و از او نیز جفتش را پدید آورد، تا به او انس و آرام گیرد پس چون با او خلوت کرد باری سبک برداشت پس آن بار چندی در رحم زیست، تا سنگین شد که آنگاه هر دو (پدر و مادر) خدا را خواندند که ای پروردگار ما اگر بر ما فرزندی صالح عطا کردی بر این نعمت البتّه از سپاسگزاران تو خواهیم بود،

اما چون به آن پدر و مادر، فرزندی صالح عطا شد (عمل خودشان را در این موهبت الهی مؤثر دانستند) و برای خدا در این نعمت که به آنان بخشیده بود شریکانی قائل شدند، در صورتی که خدای تعالی برتر است از آنچه مشرکان گویند، آیا آن چیز را که هیچ موجودی را خلق نتواند کرد و خود مخلوق خداست شریک خدا می‌نمایند.

در صورتی که آنها نه هرگز به مشرکان و نه به خود، یاری توانند کرد.

تفسیر ص: ۴۹۷

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بگو من مالک نفع و ضرر خویش نیستم، بنابراین من اطلاعی از غیب ندارم، و این کلام، بیزاری جستن از انانیت و اقرار به عجز و عبودیت است

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۸

چنانکه آن شأن کسی است که عارف به ربوبیت باشد، و کنایه از نفی علم غیب از خودش به صورت مطلق می‌باشد، و این اشاره به عجز در قوه عمّاله و جهل در قوه علمّامه بر حسب تنزل به مقام بشریت است، و آنچه که از او از قبیل قدرت و علم به غیب ظاهر می‌شود، بر حسب جنبه ملکوتی است که از عالم ربوبیت است.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه را که خدا بخواهد مرا بر ظاهرش مالک گرداند و معنی پنهانی آن را به من بیاموزد.

وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ و اگر از غیب آگاه بودم. تصریح به چیزی است که به صورت کنایه نفی شده بود تا هم تأکید باشد و هم تحقیق مطلب با برهان حسی، بنابر گمان آنها، چون آنها چیزی را خیر نمی‌دانند مگر آنچه را از اعراض دنیوی که بگمان خود خیر می‌پندارند.

لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ بر وسعت در مال و صحت و سلامت خود می‌افزودم، و مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و آفت در مال و جان، برایم وجود نداشت.

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ من جز ترساننده کافرین نیستم (نذیر) به قرینه، مقابل (بشیر) است مقتید بودن آن به مؤمنین، یا بدون قید، چنانکه

ظاهرش اقتضا می‌کند، به کار می‌رود. یا مقصود این است که من ترساننده مؤمنین هستم از جهت این که ممکن است نفس آنها، آنان را به کفر کشاند، و ترساننده کافرین از جهت کفرشان هستم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۴۹۹

وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ همه شئون را از خودش نفی کرد و انذار و تبشیر را برای خودش اثبات کرد، که نامش از امر خداست، گویا که گفته است: هیچ شأنی برای من نیست جز امر خدا و آن نهایت توحید از جهت فعل و صفت است.

خدای تعالی پس از ذکر معنی فوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اساس توحید می‌باشد، شریک بودن آدم و حوا در مخلوق بودن را بیان داشت زیرا اگر آدم را غیر از مخلوقات بدانیم شرک آورده‌ایم، و آن با توحید خدای عالم منافات دارد که پایین تر از توحید افعال و صفات است، و این بدان جهت است که فضل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اظهار کرده و اولاد آدم و حوا را از شرک در عبودیت (شرک عبادی) که قبیح‌ترین شرک در الهیت و مستلزم آن است ذمّ نماید.

و لذا فرمود:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ او خدایی است که همه شما را از نفس واحدی خلق کرد، خداوند با نعمت وجود و اثبات توحید در عبادتش بر بندگان منت گذاشته، و لذا آنها را بر اشراک توییح نمود به این دلیل که آنچه را که شریک قرار داده‌اند نمیتواند چیزی را بیافریند.

وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا و از سنخ خودش همسر آفرید، البته وقتی که مرد همسرش را از سنخ خودش ببیند با آن آرامش پیدا می‌کند، و مذکر آوردن ضمیر (یسکن) به لحاظ معنی است، و ممکن است مقصود از (نفس واحدة) حواء

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۰

باشد، و معنی (جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا) یعنی از سنخ حواء همسرش را قرار داد و آن دو (آدم و حوا) در عالم کبیر هستند اما در عالم صغیر آن دو در جهت عقلی و نفسی برای انسان هستند و عبارتند از دو جهت نازله عقل در عالم صغیر. «۱»

فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا پس چون آدم با حوا (عقل با نفس) هم بستر شد حوا (نفس) بار سبکی احساس کرد زیرا اثر سنگینی حمل هنوز ظاهر نشده بود.

فَمَرَّتْ بِهِ سِيسِ حَمَلِ اسْتَمْرَارِ پيدا کرد.

فَلَمَّا أَثْقَلَتْ تا این که رفته رفته به علت حمل سنگین شد.

دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا آنگاه خدا را در نفس و بدن خواندند که اگر فرزندی صالح (اندیشه پاک که حاصل عقل و نفس است) به ما عطا کنی.

لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا از شاکران خواهیم بود، این مطلب منت دیگری بر آدم و حواست که به آنها فرزندی صالح داد، اما:

جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا نعمت را تبدیل به کفران و وعده را تبدیل به خلاف نمودند (عمل خودشان را در این موهبت الهی مؤثر و عامل اصلی دانستند و کودک را نتیجه آمیزش زن و شوهر دانستند و در این امر در آنچه که به آنها داده

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۲۰۹- تفسیر القمی ۱: ص ۲۰۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۱

شده بود برای خدا شریک قرار دادند).

بدان که برای اشراک به خدا مراتب متعددی است:

۱. شرک آوردن به خدا در وجوب وجودش مانند شرک آوردن بیشتر ثنوی‌ها که قائل به دو مبدأ قدیم برای عالم هستند که آن را نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن می‌نامند. «۱»
- ۲- شرک آوردن در الهیت مانند شرک آوردن بعضی از ثنوی‌ها که قائل به یکی بودن قدیم و واجب الوجود هستند، یا این که اهریمن یا ظلمت مخلوق اوست و لکن اهریمن نیز در عالم دارای الهیت است، و همه شرور از اوست نه از خدا.
- ۳- اشراک در عبادت، مانند اشراک بیشتر صابئی‌ها و اشراک وثنی‌ها (بت پرستان) و گوساله پرستان و غیر آنها از کسانی که غیر خدا از مخلوقاتش را عبادت می‌کنند تا بدان وسیله به خدا نزدیک شوند.
- ۴- شرک آوردن در وجود، مانند شرک آوردن اکثر مردم جز اندکی از آنها که در وجود جز موجودات متکثر را که هر یک با دیگری و همه با خدا متقابل هستند نمی‌بینند.
- ۵- شرک آوردن در طاعت، مانند شرک آوردن کسی که در طاعت انبیا و اولیا و جانشینان آن دو طاعت غیر آنها را شریک قرار میدهد از قبیل طاعت ائمه جور و علمای سوء و پادشاهان و امرا و حاکمان.

(۱) ثنویت، افکار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۲

- ۶- شرک آوردن در محبت، مانند شرک آوردن کسی که در محبت خدا و جانشینانش غیر او را شریک می‌کند، شرک در محبت وقتی است که یا خواستگاه آن هم الهی و هم نفسانی باشد، یا غایت آن هر دوی آنها باشد.
- ۷- شرک آوردن در ولایت شدیدترین و بزرگترین اقسام شرک است که در بیعت خاص و لوی یا بیعت عام نبوی با نبی یا ولی وقت دیگری را شریک کند یا به نبوت کسی که نبی نیست یا ولایت کسی که دارای ولایت نیست اذعان داشته باشد، پس مقصود از خدای تعالی: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) یکی از معانی سابق است به جز سه معنی اول. و همه این معانی که ذکر شد غیر از کفر به خدا در هر مرتبه هست، چه کفر به خدا اقتضا می‌کند که نظر از خدا قطع گردد و مستقلاً به غیر خدا نظر شود. و آنچه که در اهل عالم کبیر جریان دارد در اهل عالم صغیر بدون فرق جریان پیدا می‌کند. و معانی شرک آوردن غیر از سه معنی اول و غیر از معنی اخیر در صورتی اینجا می‌شود اعتبار کرد که مقصود این باشد که آدم و حوا حقیقتاً برای خدا شریکانی قرار داده باشند چنانکه در خبر است، و شرک آنها شرک طاعت است نه شرک عبادت، و در حدیث است:

(جعلاً للحارث نصیباً فی خلق الله) «۱»

(۱) تفسیر الصّافی: ج ۲، ص ۲۰۹- تفسیر القمی ۱: ص ۲۰۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۳

این حدیث مناسب شرک در محبت است به یکی از معانی آن.

و قول خدای تعالی: (شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) مناسب این شرک و شرک در طاعت است.

و اگر مقصود این باشد که اولاد آدم شریکانی برای خدا در آنچه که به آنها داده‌اند و شرک آوردن نسبت به آدم و حوا، مجازی باشد چنانکه در خبر است، و آن را قول خدای تعالی:

(فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) به صیغه جمع تأکید می‌کند در این صورت ممکن است جمیع اقسام شرک را در اینجا اعتبار نمود. و نسبت شرک به اولاد آدم و حوا یا به طریق مجاز در حذف است.

بدینگونه که فاعل (جعلا) لفظ (اولادهما) بوده که مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن را گرفته، یا این که به طریق مجاز در حکم است بدین نحو که اولاد محکوم علیه باشند، ولی نسبت به آدم و حوا به این اعتبار داده شده است که پیروان و فرزندان، مانند اجزای یک بدن هستند.

یا این که نسبت به اولاد به اعتبار این است که از لفظ (صالحا) جنس اراده شود که در این صورت شامل مذکر و مؤنث میشود، و ضمیر (جعلا) به اعتبار هر دو صنف چنانکه در خبر است به صالحا بر می‌گردد.

پیش از این دانسته شد که خداوند خالق است و خالق با مخلوق مساوی نمی‌تواند باشد از این رو (فاء) آورد، که دلالت بر سبب بخشی و حکم اصل بر فرع باشد، لذا فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۴

فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی از کسی که به او مشرک میشود یا از شرک آوردن آنها، خداوند بس بالاتر و برتر است. أَ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ سرزنش آنان به وجه دیگری است، زیرا که توییح اول به اعتبار این است که شأن خالق منعم این است که به یکتایی ستوده شود و با او به غیر او نظر نشود بدون اعتبار وصفی برای شریک، ولی توییح دوم به اعتبار این است که چیزی نمیتواند بیافریند بلکه خود مخلوق و آفریده شده است و شایسته نیست که شریک خالق قرار داده شود.

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ نه میتوانند مشرکان را یاری دهند و نه به خودشان یاری رسانند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۹۹-۱۹۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۳ تا ۱۹۸] ص: ۵۰۴

اشاره

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ (۱۹۵) إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷)

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يُنظِرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۹۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۵

ترجمه: ص: ۵۰۵

و اگر آنها را به راه هدایت بخوانید از شما مؤمنان پیروی نخواهند کرد. پس خواندن و نخواندن آنها را به راه هدایت برای شما یکسان است،

غیر خدا هر آنکس را که شما می‌خوانید در حقیقت همه مثل شما (بندگانی فانی و محتاج) هستند اگر در دعوی خود راست گوید از آنها بخواهید تا حوائج و مشکلات شما را روا کنند،

در صورتی که آن بتان را نه پایی است که بدان راه پیمایند و نه دستی است که از آستین قدرت بیرون آرند نه چشم و گوش که با آن بینند و بشنوند. (ای رسول ما به مشرکان) بگو: شریکان باطل خود را بخوانید و هر حیلت که می‌توانید با من به کار برید بی آنکه مرا مهلت دهید.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْتَمِعُوا وَتَرَاهُمْ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ اى پیامبر اگر آنها را به هدایت بخوانی نمى شنوند و مى بینى که به تو نگاه مى کنند ولى حقیقت تو را نمى بینند. این که خطاب را از آنها به محمد صلی الله علیه و آله برگردانید از این ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۸

رواست که پس از آنکه وقاحت و سفاهت آنها ظاهر شد دیگر تخاطب و گفتگو با آنها شایسته نیست.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۰۶-۱۹۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۹ تا ۲۰۶] ص: ۵۰۸

اشاره

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْعِغْيِ ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ (۲۰۲) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَأْيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

ترجمه: ص: ۵۰۸

ای رسول ما طریقه عفو و بخشش پیش گیر و به نیکوکاری امر کن و چنانچه نپذیرند از مردم نادان روی بگردان، و چنانچه بخوهد از طرف شیطان در تو وسوسه‌ای پدید آید به خدا پناه بر که او به حقیقت شنوا و داناست، چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد هماندم خدا را بیاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند و شیاطین جن و

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۰۹

انس برادرانشان را به راه گمراهی می کشند و هیچ در گمراه کردن بدکاران قصور نمی کنند، و هر زمان که تو ای رسول آیتی بر آنها نیاوری بر تو اعتراض کنند که چرا آیتی فراهم نساختی بگو من جز از وحی خدا از چیزی پیروی نمی کنم، این آیات قرآن از جانب پروردگار شما برای گروهی که ایمان آورند مایه بصیرت و هدایت و رحمت است. و چون قرآن قرائت شود همه گوش بدان فرا دهید و سکوت کنید تا حقایق و نصایح قرآن را بفهمید، باشد که مورد رحمت حق واقع شوید.

خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آنکه آواز برکشی در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش، ارواح فرشتگان که در حضور پروردگار تو هستند هیچ گاه از بندگی خدا سرکشی نکنند و پیوسته به تسبیح و تنزیه ذات احدیت و به سجده او مشغولند.

تفسیر ص: ۵۰۹

خُذِ الْعَفْوَ عفو را از آن جهت که اّتصاف به آن مشکل است به وحشی فراری تشبیه کرده است که باید آن را گرفت، لذا کلمه

(اخذ) از باب استعاره «۱»، تخیلی و ترشیحی آورده شده است.

مقصود از عفو اعم از صفا است (به معنای نظر کردن بر احوالشان) که آن دو مانند لفظ فقراء و مساکین است که هر گاه جمع شوند به دو معناست و هر گاه جدا استعمال شوند به یک معنی به شمار می‌روند.

(۱) در باره استعاره و اقسام آن در جلد دوم شرح کافی داده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۰

وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ و به کارهای پسندیده فرمان ده و از جاهلان دوری کن.

چون مورد عفو و مأمور به معروف شخص خاصی نیست مفعول ساقط شده است، به خلاف اعراض (دوری کردن) که چون مخصوص جاهل است لذا به مفعول مقید شده است.

و در خبر گاهی عفو به گذشت و بخشش در افعال و اخلاق و اموال تفسیر شده است و آن از گستردگی وجوه قرآن است.

بدان که این سه (عفو، امر به معروف، اعراض از جاهل) از امتهات اخلاق معاشرت و نتایج امتهات اخلاق زیبای نفسانی است.

زیرا که معاشر یا دشمن است و بدکار، یا دوستداری است که به تو روی می‌کند و یا جاهلی است که نه دشمن است و نه به سوی تو روی می‌آورد.

بطور کلی آداب حسن معاشرت بسته به رفتار با دشمن است در ترک مقابله با بدی او و انتقام نگرفتن. این شیوه رفتاری عفو است، و خالی کردن قلب از یاد آوری کار بد او (صفا) است، و هر دوی آنها از نتایج شجاعت و عفت و حکمت است که آنها از امتهات خصلتهاست.

(شجاعت حد وسط ترس و بی باکی، و عفت حد وسط بی حالی و شهوت است) ترسو نمی‌تواند انتقام را ترک کند، و اگر حیانا ترس او مانع از انتقامش شود، صفا برای او ممکن

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۱

نیست، و شخص بی باک و نترس انتقام را هرگز ترک نمی‌کند، و اما خصلت عفت، شخص عقیف را از موافقت کردن با نفس منع می‌کند، به خلاف آدم پست و فرومایه که پذیرای حکم نفس است.

اما حکیم در ترک انتقام، در دنیا راحتی می‌بیند و در آخرت به درجه والا می‌رسد و شکستن شدت عناد معاند، و جذب محبت و عدالت نیز که یکی از امتهات خصائل است، همین امر را اقتضا می‌کند.

زیرا که خلاصه و کل عدالت، دادن حق هر صاحب حقی است، و حق نفس موافقت کردن با حکم عقل است، و حق بدکار، اصلاح اوست، تا بدکرداری را ترک کند، نه انتقام گرفتن از او، که در بدی و بدکردن او بیفزاید.

و آداب معاشرت با روی آورنده محبت در اراده خیر او که در هر حال و اراده خیر او به این است که خود و نفسش را وانگذارد بلکه معروفش را به او بشناساند و او را به آن امر کند، و آن از نتایج حکمت و عدالت است.

و از آداب معاشرت با جاهل، که قابل خیر نیست این است که با او معارضه نکند ولی سخن گفتن در باره خیر را نسبت به او ترک نکند و آن نیز از نتایج حکمت و عدالت است.

در خبر است: خداوند پیامبرش را به مکارم اخلاق امر کرده است و در قرآن آیه‌ای جامع تر از این برای مکارم اخلاق نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۲

وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ و چون ترا شیطان یا فریب دهنده، یا وسوسه کننده فریب دهد یا وسوسه کند، یا مقصود از (نزغ) اغراء و وسوسه است، و نتیجه آن این است که تو را بر انتقام بدکار و ترک نصیحت محبت و معارضه با جاهل تحریک کند.

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ بِهِ خِطَابٌ بِرَّ، که خدا شنوای استعاذه تو یا وسوسه شیطان است اگر چه امر پنهان قلبی باشد. عَلِيمٌ به عاقبت آنچه که تو را به آن امر می‌کند، یا به چگونگی دفع وسوسه شیطان داناست.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا یعنی آنان که خواستند از وسوسه شیطان پرهیز کنند، یا کسانی که از موالات و دوستی شیطان پرهیز نمودند، یا تقوای حقیقی را که از ولایت علی علیه السلام و بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود پیشه خود ساختند. هر یک از معانی که مقصود باشد به هر حال و به هر علت امر به استعاذه است.

إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا یعنی آنگاه که به آنان خطور ذهنی یا وسوسه‌ای از شیطان برسد به ذکر حق پردازند.

زیرا که انسان به ندرت از وسوسه خیال جدا می‌شود، پس گویا که وسوسه و خیال بر آنان احاطه دارد و بر گرد آنها می‌چرخد، یا این که طواف کننده و شیطانی از جانب ابلیس بر او احاطه دارد، و یا خیالی (خیال منفی) بر او چیره شده است (زیرا ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۳)

کلمه طائف از مصدر طیف به معنی خیال نیز آمده است) به هر حال قبل از هجوم این گونه خیالات و وسوسه‌ها اوامر خدای تعالی و نواهی او را بیاد آوردند، یا خود را به ذکر می‌شود، پس گویا که وسوسه و خیال بر آنان احاطه دارد و بر گرد آنها می‌چرخد، یا این که طواف کننده و شیطانی از جانب ابلیس بر او احاطه دارد، و یا خیالی (خیال منفی) بر او چیره شده است (زیرا ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۳)

فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ آنها سوء عاقبت وسوسه و خیال را دیدند، یا وسوسه‌ای را که از شیطان بود دیدند، یا جذب شدن وسوسه کننده به مراتب پست را دیدند، یا دیدند که وسوسه کننده شیطان است و از جانب ابلیس وسوسه می‌کند.

وَإِخْوَانُهُمْ در حالتی که برادرانی که پرهیزکاری می‌کنند و یا از همراهان شیطان‌های انسانی خود پرهیز می‌نمایند. يَمْدُونَهُمْ فِي الْعَيِّ و متوجه هستند که آن وساوس چگونه آنها را وادار به مخالفت امر می‌کنند.

(یمدون) از (مد) به معنی جذب یا از مدد است، و (یمدونهم) از امداد (باب افعال) نیز خوانده شده است، مقصود اشاره به قوه یادآوری و تذکر است به نحوی که صاحبش را از گمراهی باز می‌دارد، چه شیطان جن او را اغوا کند، یا شیاطین انس او را جذب کرده و به گمراهی کمک کنند.

ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ و در جذب یا امداد کوتاهی نکنند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَأْيَةٌ یعنی اگر نشانه‌های پیشنهادی آنها را نیاوری، یا آیه‌ای از قرآن در باره احکام آنها هنگام درخواست آنان نیاوری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۴

قَالُوا يَسْئَلُونَ كُنْتُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ یا پرهیز کنندگان از جهت این که مشتاق ایمان آوردن کافران بودند. گفتند:

لَوْ لَا اجْتَبَيْتُمَا چرا نشانه‌های پیشنهاد شده را اختیار نکردی؟

قُلْ إِنَّمَا اتَّبَعْتُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي بَلْ كُنْتُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ و معجزه پیشنهادی شما یا آیه‌ای در باره احکام شما اختیار نکردم، فقط از آنچه که از جانب خداوند به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.

هذا این قرآن، یا آنچه که ذکر شده است از قول خداست: که فرمود بر آنها بخوان و آن از جمله گفتارهایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، یا کلامی است که بر مبنای وحی از طرف خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ شود.

بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بصائر جمع بصیرت است یعنی آیات قرآن از جانب پروردگارتان برای گروهی که ایمان می‌آورند مایه بصیرت و هدایت و رحمت است.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی وقتی امامی که مورد وثوق است، در نماز قرآن می‌خواند (حمد و سوره

را می‌خواند) و شما به او اقتدا کرده‌اید، ساکت باشید چنانکه در بعضی اخبار است، یا مقصود این است که امام

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۵

در نماز حمد و سوره بخواند چه مورد وثوق باشد یا نباشد.

یا مقصود این است که وقتی قرآن خوانده می‌شود به صورت مطلق بدون قید، خواه قاری امام باشد یا غیر امام، خواه شما به او اقتدا کرده باشید یا نه، و قاری قرآن در حال نماز باشد یا غیر نماز، و خواه شما در حال نماز باشید یا نباشید، باید سکوت کنید و گوش فرا دهید باشد که مورد رحمت قرار گیرید، چنانکه در بعضی از اخبار آمده است.

و وجه جمع بین اخبار بدین ترتیب است که بگوییم اگر قاری قرآن امام مورد وثوق باشد و مستمع در نماز اقتدا کرده باشد در این صورت در وجوب سکوت مستمع مبالغه شده است، و در غیر این صورت مبالغه در وجوب نشده است.

یا این که در صورت اول واجب و در بقیه موارد مستحب است چنانکه اهل فتوا به آن قائل شده‌اند.

و وجه اختلاف اخبار در باب کسی که به مخالف اقتدا کرده است که گاهی از قرائت نهی شده و گاهی به آن امر شده بر حسب اختلاف احوال اشخاص است نسبت به امکان مخفی کردن قرائت از مخالفین و عدم آن.

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ پروردگارت را به یاد آر ربّ مضاف یا مطلق عطف بر قول خدای تعالی (قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) است یا مستأنف است، و امر به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است به نحوی که امتش را شامل شود، یا خطاب عام است، و عطف آن بر (استمعوا) یا بر (استعد بالله) یا بر (خذ العفو) نیز صحیح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۶

فِي نَفْسِكَ یعنی خدا را درون خود یاد کن نه با زبانت که همین معنا به ذهن می‌آید.

و مقابل قرار دادن آن با (وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ) بدون آشکار کردن با زبان نیز همین معنی را اقتضا می‌کند، و آن اشاره به ذکر خفی است که مصطلح صوفیان است، و لذا آن را مقدم داشت.

مقصود از ذکر اعم از ذکر نقشی مثالی است که از ولی امر گرفته شده است و اعم از ذکر تمثالی مثالی است که از آن به فکر و حضور تعبیر می‌شود و آن تصوّر مثال شیخ نزد ذاکر است و آن در ذکر بودن رساتر از نقشی مثالی است، و آن رساتر از زبانی آهسته، و آن رساتر از زبانی بلند است.

و ممکن است مقصود از ذکر در نفس مطلق یاد آوری ربّ یا یادآوری امر و نهی او هنگام انجام دادن هر فعلی باشد، و تفصیل ذکر و اقسام آن و فضیلت هر قسمی از آن در اول سوره بقره در آیه (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) گذشت.

تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً یعنی ذکر کردن با تضرّع، یا این که دو مصدر هستند که از لفظ خودشان فعل ندارند بنابراین که مقصود از تضرّع و خیفه یکی از انواع ذکر باشد، یا مقصود این است که در حال تضرّع و در حال خوف.

و محتمل است که (تضرّعاً و خیفه) مفعول له حصولی یا تحصیلی باشد، یعنی این که رجاء و خوف از لوازم وجود انسان است، یا از لوازم وجود توست که هر دو مستلزم ذکر می‌باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۷

یا این که رجاء و خوف به منزله دو بال مؤمن است که بدون آن دو، برای او سیر ممکن نیست، و آن دو حاصل نمی‌شوند مگر با ذکر ربّ، پس ذکر ربّ را به جای آر، تا آن دو را تحصیل کنی.

مقصود از تضرّع رجاء است به قرینه مقابله با خوف، زیرا که تضرّع و ابتهاج و پناه دادن از متفرّعات رجاست، و مقصود این است از الطاف بی‌منتهای الهی مغرور نشوند و در عین حال از رحمت خدا مأیوس نگردند، و بین خوف و رجاء واقع شوند که آن دو از صفات مؤمنین است.

و دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ یعنی با زبان، ذکر نگویید بلکه آهسته و بدون این که صدا را بلند کند خدا را یاد آورد، و آن اشاره به ذکر خفی است که از اصطلاحات صوفیان است، و اما نسبت به ذکر زبانی با صدای بلند چنانکه شأن خوانندگان و داستان گویان و عوام است به مذمت آن وارد شده، و از سنت صوفیان نیست، از مولای ما و مقتدای ما و کسی که در دنیا و آخرت امید ما به اوست امیر المؤمنین علیه السلام و به خاک مانده دماغ معاندین وارد شده است: هر کس در پنهان ذکر خدا گوید بسیار ذکر خدا کرده است، و در مورد این که منافقین آشکارا، زیاد ذکر خدا می کردند و در پنهانی ذکر خدا نمی گفتند.

خدای تعالی فرمود:

(يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا)

یعنی آنان در مقابل مردم ریا به خرج می دهند در حالی که جز عده کمی خدا را به یاد نمی آورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص: ۵۱۸

بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ یعنی در همه وقتها چون گاهی صبح و شام و مرادفات آنها در زبان عرب و عجم در استغراق اوقات استعمال می شود، یا مقصود این دو وقت است از جهت شرافتی که بر سایر اوقات دارند، و انسان در این دو وقت غالبا از مشاغل دنیوی و ضروریات بدنی و لذات نفسانی فارغ است.

و لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و از کسانی که در غفلت فرو رفته اند مباش، و نفرمود: (و لا تغفل) چنانکه آن طریقه مشاکله در مقابله (همانند آوردن کلمات است بر ضد یکدیگر که صنعت تضاد و طباق نامیده می شود مانند ذاکر و غافل) است، زیرا انسان کمتر اتفاق می افتد که از حدوث غفلت منفک شود.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ در موشع بیان علت امر و نهی است و مقصود کسی است که برای او حضور نزد خدا حاصل شود از قبیل انبیا و رسولان و جانشینانشان در سلسله صعود و ملائکه مقربین در سلسله نزول.

لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ آن فرشتگان هیچ گاه از عبادت او سرکشی نکرده و پیوسته به تسبیح ذات احدیت می پردازند و به سجده او مشغولند، اگر می خواهی به آنها ملحق شوی و به صفات آنان متصف گردی، پس از ذکر خدا غافل مشو.

جلد ششم

اشاره

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است

انا كتاب الله الناطق انا القرآن الناطق انا كلمة الله العليا «۱»

(۱) کتاب شارق الانوار صفحه ۱۵۹ تفسیر المحيط الاعظم صفحه ۲۱۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱

سورة الانفال ص : ۱

اشاره

همه آن مدنی است، و بعضی گفته اند: همه آن مدنی است جز هفت آیه که در مکه نازل شده است و آن قول خدای تعالی: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا تا آخر آن آیات و این سوره شامل هفتاد و هفت یا هفتاد و شش و یا هفتاد و پنج آیه است.

ترجمه و تفسیر آیات ۱-۲

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۲] ص: ۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قَبْلَ الْأَنْفَالِ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا
 الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲)

ترجمه: ص: ۱

ای رسول ما چون از حکم انفال از تو بپرسند جواب ده: که انفال مخصوص خدا و رسول است. در این صورت شما مؤمنان باید از خدا بترسید بلکه در ایجاد رضایت و اتحاد بین خودتان بکوشید و مطیع خدا و رسول باشید اگر اهل ایمانید، مؤمنان آنها هستند که چون ذکری از خدا شود دل‌هایشان ترسان و لرزان شود و چون آیات خدا را بر آنان تلاوت کنند بر ایمانشان بیفزاید و در هر کار به خدای خود توکل کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲

تفسیر: ص: ۲

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ انْفال جمع نفل به معنی زیادی و فزونی است، و در بعضی از اخبار به چیزی تفسیر شده است که مخصوص به رسول و امام است، از قبیل غنیمت‌هایی که بدون زحمت و جنگ بلکه با تسلیم اهل شهر به مسلمانان رسیده است، و گودال و نیزارها، و اراضی موات، و معادن و میراث کسی که وارث ندارد، و غیر اینها از چیزهایی است که غیر از امام کسی در آن شرکت ندارد.

در بعضی از روایات دیگر به غنایمی که خمس آن برای رسول صلی الله علیه و آله و بقیه آن برای جنگجویان است، تفسیر شده است.

و نیز وارد شده است که این آیه در باره غنائم بدر نازل شده و آن در حالی بود که اختلاف و منازعه و مشاجره می کردند.

قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ و غیر رسول در انفال شرکتی ندارد، پس اگر به غنائم تفسیر شود، با آیه خمس نسخ می شود، و اگر به غیر غنائم تفسیر شود حکم ثابت است و نسخ نمی شود.

فَأَتَقُوا اللَّهَ پس تقوی پیشه گیرید و در انفال طمع نکنید، و اختلاف و مشاجره را کنار بگذارید، و در اصلاح امر بین خدا و رسولش مداخله نکنید.

مسلمانان در روز بدر سه صنف بودند، یک عده به غنائم حمله کردند، و عده‌ای نزد رسول خدا باقی ماندند و عده دیگری دشمن را تعقیب کردند، و اما مال غنیمت گرفته شده

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳

اندک بود و مردم زیاد، بعضی از آنها ضعیف و بعضی قوی و اولین غنیمتی بود که آنها می گرفتند، پس در آن غنائم و چگونگی

تقسیم آن زیاد حرف زدند و کارشان به نزاع کشیده شد.

وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ یعنی بین خودتان را اصلاح کنید نه امر خدا و رسول را، چون اصلاح امر خدا و رسول به شما ربطی ندارد. لفظ ذات همان است که به معنی دوست و همراه چیزی است، سپس در مواردی مانند ذَاتِ الصُّدُورِ و ذَاتِ بَيْنِكُمْ به معنی آنچه که در سینه‌ها و آنچه که در بین شماست به کار رفته است، چون آنچه که در سینه‌ها و بین شماست مصاحب و همراه آن دو می‌باشد. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ در چیزی که مربوط به آنهاست سخن نگوئید، بلکه از خدا و رسولش فرمانبرداری کنید.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر مؤمن هستید، زیرا که ایمان اقتضاء می‌کند که تسلیم امر خدا شوید، و سخن گفتن شما در امر خدا و رسول موجب شک در ایمان شماست.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ این بیان تعلیل چیزی است که از شرط فهمیده می‌شود، و آن عبارت از شک در ایمان آنهاست، یا جواب سؤالی است که ناشی از شرایط است، گویا که کسی گفته است: اگر ایمان آنها مشکوک است پس مؤمنی که ایمانش مشکوک نباشد چه کسی است؟ خداوند فرمود: مؤمنین فقط کسانی هستند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ که هر گاه ذکر خدا شود دل‌های آنان ترسان و لرزان گردد.

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا و چون دل‌های آنان از آلودگی هواها خالی است، پس ذکر خدا و آیاتش در آنها اثر می‌گذارد و بر ایمانشان می‌افزاید، پیش از این بیان شد که ایمان دارای مراتب و درجاتی از زیادی و نقص می‌باشد. وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

این جمله عطف بر جمله شرط و جزاست که صله واقع شده است، چون مقید به زمان خاصی نیست، برای اشاره به این که توکل باید در هر لحظه و هر آن حاصل شود از این رو لفظ مضارع آورد نه ماضی.

ترجمه و تفسیر آیات ۸-۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳ تا ۸] ص: ۴

اشاره

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷)

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)

ترجمه: ص: ۴

و کسانی که نماز را با حضور قلب پیا می‌دارند و از هر چه روزی آنها کردیم به فقرا انفاق می‌کنند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵

آنها به راستی اهل ایماند و نزد خدا مراتب بلند دارند و آمرزش و روزی نیکو مخصوص آنهاست،

چنانکه خدا ترا از خانه خود برای اعلاى دین حق (برای جنگ بدر) بیرون آورد در حالی که گروهی از مؤمنین (از جنگ) اکراه

داشتند،

و مردم نادان در حکم حق، با آنکه آشکار گردید، با تو، جدل و نزاع خواهند کرد. و طاعت خدا چنان بر آنها دشوار آید، گوئی به چشم می‌بینند که آنها را به جانب مرگ می‌کشند، ای رسول به یاد آور زمانی را که خدا شما را وعده پیروزی به یکی از دو طایفه داد و شما مایل بودید آن طایفه که شوکت و سلاحی به همراه ندارند (بی رنج جهاد)، اموالشان نصیب شما شود و خدا می‌خواست صدق سخنان حق را ثابت گرداند و ریشه کافران را از بن بر کند، تا حق، دین اسلام را پایدار و باطل را محو و نابود سازد، هر چند که بدکاران را خوش نیاید.

تفسیر: ص: ۵

اللَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اشاره به دو وصف ایمان است، تولی که از آن تعبیر به نماز می‌شود، و تبری که از آن تعبیر به زکات و انفاق می‌شود که آن دو اساس همه اعمال صالح بدنی است. و آن، بدل از موصوف یا مبتدای مستأنف است و خبر آن جمله آینده است، یا اینکه آن خبر مبتدای محذوف است تا جواب سؤال مقدر باشد.

أُولَئِكَ یعنی آنهایی که متصف به اوصاف مذکور هستند، و آوردن اسم اشاره بعید جهت اتصاف آنان، به اوصاف مذکور ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶

است تا دلیلی بر حکم جمله بعد و بزرگداشت مؤمن باشد. هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا آنان حقیقتاً مؤمن هستند.

ضمیر فصل و آوردن مسند (خبر) جهت حصر و تأکید است، یعنی اینکه اینان کسانی هستند که جمع کردند و مقرون نمودند بین صورت ایمان عام که همان بیعت با نبی صلی الله علیه و آله است، و حقیقت ایمان که به سبب آثارش که ذکر شد ظاهر می‌شود که عبارت است از تأثر دلها از آثار کسانی که ایمان به خدا آوردند، و آن از لوازم محبت، و از لوازم صفات جمالیه او، و اقرار به او، و واگذار کردن امور به اوست که آن از آثار صفات جلالی خداست، چنین کسانی مؤمنین هستند که در ایمان آنها نمی‌شود شک کرد، نه از کسانی باشند که فقط با بیعت عام بیعت کرده و به حقیقت ایمان متحقق نشده‌اند، چه (در این صورت) ایمان آنان مشکوک است.

لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ برای آنها نزد پروردگارشان درجاتی است. خبر بعد از خبر، یا حال، یا استیناف و جواب سؤال مقدر می‌باشد. وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ سه وصف برای آنان ذکر نمود که آن امهات چیزهایی است که مورد طلب انسان است، و صف اول گستردگی و وسعت مقام و لوازم آن است، برای اشاره به اینکه درجات مغایر ذات آنها نیست بلکه از شؤون و وسعت ذات آنهاست. لذا در آیه دیگر فرمود: «هم درجات» «۱»، و صف دوم

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۶۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷

پوشیدن و سرپوش گذاشتن روی بدیها و آنچه که ملحق به آن است (مغفرت)، و وصف سوم یافتن آن چیزی است که به آن احتیاج دارند (رزق کریم).

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ چنانکه پروردگارت تو را از خانهات بیرون آورد، چون غرض، حق ثابتی بود که در آن وجود

داشت و آن اعلائی دین و عزیز کردن مؤمنین و شکست مشرکین است، یا مقصود این است که بیرون آوردن تو از خانه‌ات در پوشش حقّ است که آن ولایت است (رسالت پوشش و لباسی است برای ولایت)، یا متسبّب از حقّ است که ولایت می‌باشد (یعنی به سبب ولایت رسالت ظاهر می‌شود) و آن کلام مستقّلی است برای بیان ضعف یقین آنها، چنانکه آنچه که گذشت نیز برای ضعف یقین آنها بود.

مقصود از اخراج، اخراج از مکه یا مدینه است به جهت غارت کاروان قریش و جنگ بدر، زیرا مسلمانان خروج پیامبر را دوست نداشتند، چون آمادگی نداشتند و آن متعلّق به قول خدا «یجادلونک» است، یعنی چنانکه دوست نداشتند خدا تو را از خانه‌ات به حقّ خارج کند، جهاد را دوست ندارند، گویا که در حین رفتن به جهاد به سوی مرگ می‌روند. احتمالات دیگر در ترکیب آیه از سیاق کلام بعید است زیرا کلام بدین سیاق و جهت آورده شده است تا حال آنها را در ناخوش داشتن جهاد از جهت جهل به عاقبت آن به حال آنان در ناخوش داشتن خروج، تشبیه کرده باشد که به سرانجام آن آگاهی نداشتند و در اخبار به این ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸

مطلب اشاره شده است که این کلام از ما قبلش منقطع بوده و به تنهایی و مستقلاً نازل شده است. وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ جمله حالیه است، یعنی در حالی که گروهی از مؤمنان ناراحت بودند. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ در باره حقّ، با تو مجادله می‌کنند، آن حقّی که نهایتاً باید بدان برسید، و آن عبارت از جهاد است که کار مؤمنین به سبب آن بالا می‌گیرد، و به سبب غلبه و اخذ غنیمت قوی می‌شوند، و آن جنگ بدر است. بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه با اعلام رسول صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه پیروزی نصیب آنان می‌شود و بعد از مشاهده صدق اخبار رسول صلی الله علیه و آله در موارد متعدّد، حقّ واضح و روشن شد.

كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ یعنی گویا که به سوی مرگ نگاه می‌کنند، مطلب از این قرار بود که رسول صلی الله علیه و آله آنها را از کاروان قریش و اینکه خداوند پیروزی بر کاروان قریش را به آنها وعده داده است با خبر نمود، پس از آن از مدینه خارج شدند.

سپس به آنها خبر داد که قریش برای حمایت کاروان بیرون آمده‌اند، و خدا به آنها وعده پیروزی بر قریش را داده است، پس معارضه با قریش را خوش نداشتند چون تعداد و ساز و برگ آنها اندک بود، لذا به جهت ضعف یقینشان با رسول خدا در این مورد مجادله کردند.

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ عَطْفَ بِر «بعد ما تبین»، یا به تقدیر «اذکروا» عطف

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹

بر جمله «کما اخرجک، تا آخر آیه» است، آن بدین معنی است که وقت خروج و مجادله خود را به یاد آرید، گویا که گفته است: به یاد آورید هنگامی را که خداوند پیامبرش را از خانه‌اش بیرون آورد و شما آنرا ناخوش داشتید، و حال آنکه در آن چیزی که شما آن را دوست ندارید، اعلائی کلمه توحید است. و به یاد آرید هنگامی را که خداوند به شما وعده می‌داد.

إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ پیروزی بر یکی از دو طایفه (کاروان قریش) را و شما از جنگ با قریش اکراه داشتید. وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ و شما دوست داشتید اموال آنها را که سلاح همراه ندارند، مال شما باشد در حالی که عدد کاروان شما اندک و بدون سلاح بود به خلاف قریش که عددشان نزدیک به هزار، و همه دارای سلاح بودند. وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و خدا می‌خواست به سبب وجود جانشینان و پیروانش، حقّ را ثابت و ظاهر نماید.

وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ و کافران را ریشه کن سازد، به نحوی که از آنها اثری و نسلی باقی نماند. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ و لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ تا اینکه حقّ محقّق شود و باطل (کفر، بی ایمانی، ظلم و فساد) را از بین ببرد، از این

بیان خود احقاق حق مقصود است نه امری دیگر، زیرا حق از قبیل چیزهایی است که خودش مطلوب است، نه اینکه مقدمه امر دیگری باشد، پس گویا که گفته باشد: خداوند می‌خواهد برای خود حق، احقاق حق کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰

ترجمه و تفسیر آیات ۹-۱۲

[سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۲] ص: ۱۰

اشاره

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْرًا بِهٖ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهٖ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَجَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلَتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)

ترجمه: ص: ۱۰

یاد آور هنگامی که به پروردگار خود استغاثه و زاری کردید که شما را بر دشمن غلبه دهد، دعای شما را اجابت کرده، وعده داد که من سپاهی منظم از هزار فرشته برای شما می‌فرستم، و این فرشتگان را خدا نفرستاد مگر آنکه مژده پیروزی باشد و دل‌های شما را به وعده خدا مطمئن سازد که نصرت و پیروزی نیست مگر از جانب خدا، که خدا را کمال قدرت و حکمت است، یاد آور هنگامی را که خواب راحت شما را فرا گرفت برای اینکه از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را به آن آب پاک گرداند و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را به رابطه ایمان با هم متحد گرداند تا در کار دین ثابت قدم و استوار باشید،

یاد آر ای رسول آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱

کرد که من با شما پس مؤمنان را (در پیکار با کفار) ثابت قدم بدارید که همانا من در دل کافران ترس می‌افکند تا سرهایشان را بکوبید، و همه انگشتان (دست آویزهای آنان) را از کار بیندازید.

تفسیر: ص: ۱۱

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْرًا بِهٖ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهٖ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَجَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلَتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)

استغاثه در حین قتال و مشاهده اندک و آماده نگهداشتن آنها و زیادی دشمن از جهت عده و آمادگی بود.

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ پس دعای شما را اجابت کرد که سپاهی منظم از هزار فرشته به شما کمک می‌کنم. «مردفین» یا به معنی منظم و بعضی به دنبال بعضی آمده، یا به معنی تابع قرار داده شده از «اردفه» به معنی «از او پیروی کرد»

می‌باشد.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ اِمْدَادًا رَا خِدَاوَنَد قَرَار نَدَادَه اِسْت.

إِلَّا بُشْرَى مَگر از باب بشارت وعده پیروزی شما.

وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مَن عِنْدَ اللَّهِ چُون شَمَا بَه جَهْت ضَعْف یَقِین و تَوَكَّل جَز بَه اَسْبَاب نَظَر نَمِی کَنید، لَذا خِدَاوَنَد یاری و کَمک بَه شَمَا رَا بَه تَوَسُّط اَسْبَاب اِجْرَا کَرْدَه اِسْت تَا دَلْهَائِتَان اَرَام گِیرد.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ إِذْ يُغَشِّكُمُ النُّعَاسَ أَمْنَةً مِنْهُ كَمَال قَدْرَت و حَکْمَت مَخْصُوص خِدَاسْت اَن هَنگَام کَه از طَرَف او اِیْمَنی یَاقْتِید خِوَاب شَمَا رَا فَرَا گَرَفْت. ظَرْف قَوْل خِدا: «اِسْتِجَاب» یَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲

«ممدکم» یا «مردفین» یا «جعل الله» یا «تطمئن» یا «من عند الله» است، ظرف یکی از این امور است و به تنهایی و به صورت انفراد، یا ظرف همه آنها بر سبیل تنازع است، و محتمل است بدل از «اذ تستغيثون» باشد به نحو بدل اشمال.

وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و خِدَاوَنَد از آسْمَان اَبی فَرَسْتَاد کَه شَمَا رَا از آلودگی و پلیدی پاک کند و جنابت، یا وسوسه شیطان و ترساندن او از عطش را از شما بزدايد روايت شده که آنها در شنزار نمی فرود آمدند که پاها در آن فرو می رفت بدون اینکه آب در آنجا باشد، پس خواهیدند و بیشترشان محتلم شدند، و از سوی دیگر مشرکین بر آب غالب شدند، شیطان در بین مسلمانان وسوسه کرد و گفت: شما چگونه یاری می شوید؟

چون آب ندارید که طهارت کنید در واقع مغلوب شده‌اید، شما در حالی که آلوده هستید نماز می خوانید و گمان می کنید که اولیای خدا هستید، و رسول خدا در بین شماست، این ماجرا موجب ترس آنان شده بود و به خواست خداوند شب باران آمد به نحوی که آب جاری شد، و آنان حوضهایی درست کردند و آنها را پر از آب نمودند، اسبها را سیراب کردند، غسل کردند، و وضو گرفتند، زمینهای شنی که بین آنها و بین دشمن بود سفت شد تا آنجا که پاهایشان دیگر فرو نمی رفت و ثابت می ماند، و وسوسه زایل شد.

وَلِيُزِيلَ عَنَّا قُلُوبَكُمْ چُون رِبْط دَلْهَا از جَهْت تَنْزِيل از شَرِيفْتَرین خِصْلَتْهَائِی اِنْسَان اِسْت، و مَرابَطَه از جَهْت تَأْوِيل از

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳

آخرین مقامات سالکین به سوی خداست، لام را تکرار کرد تا اشاره به این باشد که این جمله با دو جمله سابق از حیث شرف و رتبه مغایر است، و معنی آیه این است که محبت را بر دل‌های شما پیوند دهد و ببندد، یا اینکه ولایت حقیقی را که تمثیل نبی یا ولی است بر دل‌های شما پیوند داد.

وَيُثَبِّتُ بِهِ یعنی به سبب باران از جهت تنزیل و به سبب ربط و پیوند دادن از جهت تأویل، شما را استواری بخشید.

الْأَقْدَامُ تا با سفت شدن خاک، قدمهای جسمانی شما ثابت بماند و در خاک فرو نرود و از جهت دین دل‌هایتان ثابت بماند تا به مطلوب برسید.

إِذْ يُوحِي رُبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ و آن هنگامی بود که پروردگارت به فرشتگان وحی فرستاد، لفظ «اذ» ممکن است ظرف باشد برای هر یک از افعال ذکر شده از قول خدا: «يغشيكم» تا «يثبت به الاقدام» بر سبیل انفراد یا بر سبیل تنازع، و ممکن است بدل از «اذ» اولی، یا «اذ» و از دومی و سومی، باشد (آیات ۹ و ۱۱ و ۱۲ با «اذ» شروع می شود).

أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَوَّأُوا الدِّينَ آمَنُوا که من با شما هستم پس مؤمنان را ثابت قدم بدارید و من در پایداری مخالف شما نیستم تا برای شما پایداری ممکن نباشد. سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ از باب اینکه کمکی برای شما در پایداری باشد تا امر پایداری و استواری برای شما تمام شود، در دل کافران ترس ایجاد می کنم. فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ تا اینکه سرهایشان را بکوبید یا سرهایشان را

قطع کنید. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴
 وَأَضْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ و سر انگشتان آنها را ببرید و تکرار «اضربوا» و اضافه کردن این عبارت جهت طولانی کردن کلام است که در مقام شدت یافتن غضب مطلوب است.

زدن سر انگشتان از جهت تزیل واضح است، و تأویل آن عبارت از زدن سر انگشتان نفوس خبیثه است که در دین اسلام و عقاید ضعفای مسلمین شکاف می‌اندازد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۸-۱۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص: ۱۴

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَمُذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَذْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُؤَلِّهْمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمَّ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكَمُذُوقُوهُ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸)

ترجمه: ص: ۱۴

این کیفر کافران برای آن است که با خدا و رسول نخست ضدیت و مخالفت کردند و هر کس راه مخالفت با خدا و رسول پیماید بترسد که عقاب خدا بسیار سخت است،

این عذاب مختصر قتل و اسارت را در دنیا بچشید و بدانید که برای کافران روز قیامت عذاب آتش دوزخ مهیاست ای اهل ایمان هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵

گاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار رو برو شدید مبدا از بیم آنها پشت کرده از جنگ بگریزید، و هر که در روز جنگ پشت به آنها کرد و بگریخت به طرف خشم خدا روی آورده جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود، مگر آنکه از میمنه به میسر و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود و یا از فرقه‌ای به یاری فرقه‌ای دیگر بشتابد.

(ای مؤمنان) نه شما بلکه خدا کافران را کشت، ای رسول چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند و شکست کافران را خدا برای این خواست که مؤمنان را به پیش آمد خوشی بیازماید که خدا شنوای دعای خلق و دانا به مصالح امور عالم است، این پیروزی در جنگ به خواست خدا نصیب شما شد که محققا خدا بی اثر کننده مکر کافران است.

تفسیر ص: ۱۵

ذَلِكَ این شدت گرفتن سخت بر آنها.

بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكَمُذُوقُوهُ به دلیل مخالفت آنها با خدا و رسول است، لذا آیه

در وجود جز خدا و وجهه خدا چیزی نمی‌بیند. پس در این صورت سلب افعال از او در حقیقت و در نظر او صحیح است، چون او دیگر برای خودش وجود و اثری نمی‌بیند.

و این مقام در اصطلاح آنها مقام فنا نامیده می‌شود، اما اگر پس از فنا، صحو (هوشیاری) و به خود آمدن حاصل شد باقی بالله می‌شود نه باقی به نفس خودش، یعنی وجود را دارای مراتب می‌بیند، ولی حدود را دارای وجود نمی‌بیند.

پس وجودش را مرتبه‌ای از وجود خدا می‌بیند نه مابین با وجود خدا، و در این هنگام است که برای مرتبه نفسش وجودی می‌بیند که آن وجود خدا در همان مرتبه است و این مرتبه بقای بالله نامیده می‌شود، در این حال صحیح است که نسبت وجود را به نفس خودش که ظهور وجود خداست بدهد، و نسبت اثر وجود را نیز به آن مرتبه از وجود بر حسب احساسی که نسبت به مراتب وجود دارد بدهد، و لکن نسبت اثر وجود در این هنگام غیر از نسبتی است که قبل از فنا بوده است. «۱»

و اگر از سکر و فنا به صحو و بقا نرسید، نسبت فعل به خودش معنی ندارد، چون در وجود جز خدا نمی‌بیند، و فعل را

(۱) در باره محو و صحو در جلد اول توضیح داده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹

جز از خدا نمی‌بیند، و گاهی از وجهه نفسی‌اش به سبب اسباب عوارضی که گاهی پیش می‌آید غافل می‌شود، مانند غلبه خوف و غضب و شادی و غیر اینها، و در این هنگام نه احساس به خودش دارد، و نه نسبت به فعل به خودش در نظر او صحیح است، همانند کسی که در حال اشتغال به کار، کسی را که در مقابلش قرار گرفته می‌بیند ولی به دیدنش ادراکی ندارد، بلکه دیدن را از خودش نفی می‌کند.

پس از بیان مطلب فوق باید دانست که: مؤمنین در حال قتال و کارزار از جهت وحشت و دهشتی که به آنها روی می‌دهد از خود بیخود می‌شوند به نحوی که نه خودشان را احساس می‌کنند و نه فعل خودشان را، بلکه ملائکه آنها را گردانده، این طرف و آن طرف می‌کشاند و حرکت در بین آنها ایجاد می‌کنند، و صورت جنگ را به دست آنها ظاهر می‌سازند، پس اگر خدای تعالی بگوید: شما آنها را نکشید، اثبات موجودیت آنها و نفی فعل از آنها می‌باشد، و همچنین است اگر بگوید:

«اذ قتلتموهم» اثبات فعل و موجودیت با هم برای آنهاست، در حالی که در نظر آنها نفسانیت و فعلیت برای خودشان وجود ندارد، و نیز اگر می‌گفت: «ما قتلتموهم» اشعار به نوعی موجودیت برای آنها می‌شود به خلاف «لم تقتلوهم» چون «او» اگر چه ضمیر است و لکن بین غایب و حاضر و حرف اعراب مشترک است، پس بدان می‌ماند که تصریح به فاعل نشده باشد.

و چون نفسیت (حقیقت) رسول صلی الله علیه و آله به سبب نفسیت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰

(حقیقت) خداست و او باقی به بقای خداست، لذا لفظ ماضی آورد در حالی که تصریح به فاعل داشت سپس فعل نفی شده را برای او اثبات نمود، و در اینجا مسند الیه مقتضی مقابله با خدا یا مشارکت با اوست، و هر دو در واقع و در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله جز به سبب نفسیت (حقیقت) خدا نیست.

و از همین جا وجه اختلاف دو ادوات نفی نیز ظاهر می‌شود و اما وجه اختلاف به ذکر مفعول و عدم آن این است که کشتن به دست مسلمانان ظاهر شده است، و بر حسب اقتضای ظهور آن در مظاهر بشری به کشته شدگان می‌رسد، به خلاف تیر انداختن که اگر چه آن نیز به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شده است.

چون روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله یک مشت از سنگریزه را با وحی از جانب خدا بدست گرفت، و خواند:

«و عنت الوجوه للحی القيوم» زشت باد رویتان در برابر خدای زنده و پایدار و سنگریزه‌ها را انداخت، کسی نماند مگر اینکه به

چشمهایش مشغول شد، و لکن نیروی شتاب از مظهر بشری که در سنگریزه‌ها نهاده شده اقتضای این را ندارد که یک مشت سنگریزه حدود هزار مرد را کافی باشد، و نه اینکه به سوی همه در هر ناحیه انحراف پیدا کرده و اصابت نماید. بنا بر اینکه این تیر انداختن از او بر حسب مظهریت از او نبوده است، پس مفعول در اینجا افتاده است تا اشعار به این باشد که اصل تیر انداختن به دست او ظاهر شده، و لکن رساندن به مشرکین با دست او جاری نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱

وَ لِيُبَلِّغَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ابْتِداء حرف عطف «و» را آورد، با اینکه مقصود این است که خداوند کشت و خدا سنگها را پراند. برای اینکه مقصود از همان اول نفی فعل از آنهاست که مقید به غایت مخصوص است، و اثبات فعل است اینچنین با اینکه مقصود جز نفی اصل فعل و اثبات آن نیست، پس آن معطوف است بر قول خدا: «لكن الله قتلهم و رماهم» به تقدیر «قتلهم» یا اینکه آن خبر مقدم «ذلکم» است.

مقصود این است که خدا آنها را کشت و رمی از طرف او صورت گرفت تیر انداخت تا بر مؤمنین نعمت نیکویی بدهد از قبیل غنیمت و اعلاى کلمه دین، یا معنی آن این است: تا مؤمنین را از جانب خودش به نیکویی امتحان کند، که در آن نه خستگی باشد و نه انحراف از حق آن عارض گردد، آنان را به صورت جهاد با دشمنان با وجود کمی تعداد خودشان و زیادی دشمنان امتحان کرد.

امیا اختیار و امتحان کردن آن واضح است، و نیکو بودنش به جهت نیکو بودن عاقبت آن به سبب حصول قوت قلب و قوت ایمان برای آنهاست و با غلبه و پیروزی و اعلاى کلمه و غنیمت فراوان و فدیة دادن اسیران، شاید معنی موافقت به سیاق عبارت و معانی لغات باشد، زیرا که ابتلاء و بلاء به معنی امتحان و آزمایش زیاد استعمال شده است، اما به معنی انعام تنها، بعضی از زبان‌شناسان ذکر کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ خداوند شنوای دعای رسول صلی الله علیه و آله و استغاثه مؤمنین است. عَلِيمٌ داناست به آنچه که صلاح آنهاست از نعمت دادن و عدم آن، و اینکه خداوند شنوای گفتار آنان در مورد نبی صلی الله علیه و آله و ناخوش داشتن جهاد است، و به آنچه که صلاح آنان است از جهاد با دشمنان و معاوضه با کاروان و یورش بر آنها داناست. ذَلِكُمْ این آزمایش، یا کشتن، یا تیر انداختن برای شما بوده است و این کلمه مبتدای مؤخر یا خبر مبتدای محذوف است. وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ و خدا سست کننده مکر کافرین است. این عبارت عطف بر «ییلی» یا بر «ذلکم» است.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۵-۱۹

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۹ تا ۲۵] ص: ۲۲

اشاره

إِنْ تَدْعُوا لِيَوْمٍ قَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعِدْكُمْ وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمِعُونَ (۲۰) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمِعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمِعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ (۲۴) وَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا پس از آنکه همراهی خودش را با مؤمنین و یاری کردن آنها ذکر کرد، آنانرا مورد خطاب قرار داد تا از باب لطف به آنها به طاعت رسول، که همان ملاک ایمان است ترغیبشان کند و آنها را از مخالفت با نبی صلی الله علیه و آله که منافی ایمان است بر حذر دارد.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعْتُمْ تَسْمِعُونَ در حالی که شما آن مواعظ و همراهی خدا و یاریش را می شنوید، و چون اطاعت خدا به سبب طاعت رسول است فعل را تکرار نکرد و ضمیر مجرور را مفرد آورد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَشِمَانَا مِثْلَ الْبُهَمَاءِ که می گویند شنیدیم به معنی شنیدن لفظی، (مانند حیوان) نباشید. وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ در حالیکه آنها در حقیقت نمی شنوند و مانند انسان نیستند که معنی را درک کنند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ بدترین جانوران کسانی هستند که نسبت به مقصود ذکر و نسبت به سخن گفتن که مقصود اصلی از شنیدن است لال می باشند.

الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنهايي که از اشارات شنیدنی ها که مورد نظر است، تعقل نمی کنند.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ و اگر خداوند در آنها خیر و صلاح می دید، آنها را به کلام حق شنوا می گردانید، این قضیه شرطیه از قبیل منفی کردن تالی به جهت نفی مقدم است، چنانکه اکثر موارد استعمال لفظ «لو» در لغت است، برای بیان ملازمه بین مقدم و تالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶

نیست چنانکه طریقه استعمال اهل منطق همین است.

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ و اگر می شنوید از آن رو بر می گردانند و اعراض می کردند.

این قضیه شرطیه برای بیان ملازمه بین مقدمه و تالی است که مقدم ضد ملزوم تالی است (اگر می شنیدند (مقدم)، باز هم رو بر می گردانند (تالی))، اشعار به اینکه ملزوم واقعی آن تحقق یافته است تا در تحقق تالی مبالغه نشود، و این همانند:

«لو لم يخف الله لم يعصه» می باشد (اگر امر خدا را سبک نشمرده بودند، نافرمانی نمی کردند).

پس دو قضیه بر طریقه استعمال شرطیه ها و قیاسات در منطق نیست تا گمان شود که آن دو قضیه به صورت قیاس اقترانی از شکل اول است و بر فرض قبول کبری، مهمله (بی نتیجه) است و منتج نیست، لذا بحث از اینکه دو قضیه اینجا قیاس از شکل اول است و این نتیجه را می دهد اگر خدا خیری در آنها می یافت (مقدم) آنها رو می کردند (تالی) ولی چون خیری نیافت (رفع مقدم) آنها رو بر گردانند (رفع تالی) از اصل ساقط و بی معنی است، و بر فرض صحّت قیاس، نتیجه صحیح است و از قبیل «لو لم يخف الله لم يعصه» می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند، اجابت کنید تا اینکه شما را با حیات انسانی زنده کند و آن ایمان خاصّ است که به سبب ولایت حاصل می شود که آن سبب دخول ایمان در قلب است که سبب حیات قلب است. پس معنی آیه این است که هرگاه رسول

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷

خدا صلی الله علیه و آله شما را به ولایت علی علیه السلام فرا خواند، خواندن او خواندن خداست پس او را اجابت کنید. و در اخبار به ولایت علی علیه السلام تفسیر شده است.

و سرّ مطلب این است که حیات انسان به سبب باز شدن در قلب به سرای تعیش و زندگی و رسیدن اثر حیات از آن سرا به اوست و آن ایمانی است که در قلب داخل می شود، و باز شدن در قلب و رسیدن اثر حیات به آن تصوّر نمی شود مگر با ولایت که آن

اتصال به ولی امر است که او با حیات اخروی با دادن اثر حیات به سبب دمیدن در قلب زنده است، آن نیز به علت تلقین ذکر است که سبب باز شدن در قلب می‌گردد.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَبَدَانِيدَ كَمَا خَدَّوْنَدَ بَيْنَ شَخْصٍ وَقَلْبٍ أَوْ حَائِلٍ أَسْتُ يَعْنِي حَائِلٌ بَيْنَ شَخْصٍ وَنَفْسٍ (حقیقت) او می‌شود و اگر سعادت کسی را بخواهد از رسیدن اثر نافرمانی و گناه نفس به او جلوگیری می‌کند تا او را به سوی آتش نکشاند، و اگر شقاوت و بدبختی کسی را بخواهد از رسیدن اثر طاعت نفس به آن جلوگیری می‌کند تا او را به بهشت نکشاند. یا اینکه خدا بین شخص و قلبش حائل می‌شود که خیرات و حیات حقیقی به وسیله آن است و اگر بخواهد از رسیدن سعادت و اثر حیات انسانی به قلب جلوگیری می‌کند، یا اینکه بین قلب و نفس شخص حائل می‌شود تا او حق را باطل و باطل را حق نداند و یا وقتی که شخص چیزی را از مشتیهاتش را می‌خواهد خداوند بین او و ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸

قلبش حایل می‌شود که بر حق سرشته شده است تا اینکه خواستها و مشتیهات شخص را از حق به باطل خارج نسازد، یا اینکه بین شخص و نفسش یعنی خواستهایش حائل می‌شود و شخص را وانی گذارد که اسیر خواستهای نفسش بشود.

یا مقصود این است که حالاتی بین شخص و قلبش پدید می‌آورد، یعنی تسخیر احوال به دست اوست، یا اینکه بین شخص و قلبش تردّد می‌کند و احوال پنهانی آن دو را می‌داند، یا بین شخص و قلبش تردّد می‌کند تا حیات ابدی را به کسی که اجابت کننده است برساند و از غیر مستجیب منع کند.

بنابر هر یک از معانی که ذکر شده مقصود بر حذر داشتن از ترک استجاب و ترغیب در استجاب است، و به بعضی از این معانی در اخبار تصریح و به بعضی دیگر اشاره شده است.

وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَ اتَّقُوا فَتْنَهُ لَا تُصَيِّبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ هَمَّ بِهٖ سَوَى أَوْ مُحْشَرٌ مِی شَوِیْدَ وَ بَتْرَسِیْدَ أِزْ اِیْنِکَهٗ اِکْرَ بِلَایِی مِی رَسْدَ فِقْطُ مَخْصُوصٌ سَتْمَکَارَانَ نَبَاشِدُ.

«لا تصیبن» صفت «فتنه» است زیرا مقصود بر حذر داشتن از فتنه مخصوص و مقید است، نه نوع خاصی از فتنه، و نه فتنه مطلق، چون اولی متعلق غرضی واقع نمی‌شود، و دومی با تعریف به الف و لام مناسب است و «لا تصیبن» منفی و مؤکد به نون است که کمبود تأکید آن با «ن» با مطلوبیت مبالغه آن جبران می‌شود، یا فعل نهی است و مقدر به قول است و وجوه دیگری نیز در اینجا گفته شده که از لفظش بعید است و غرض معنوی به آن تعلق نمی‌گیرد.

بدانکه ظلم عبارت از منع حق است از مستحق و رساندن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹

آن به غیر مستحق و این معنی به چیزی و شخصی اختصاص ندارد، پس منع کردن محجورین از خواستهایشان نوعی ظلم محسوب می‌شود اگر چه به وجهی عدل باشد.

البته ظلم معانی مختلفی دارد:

۱- منع نفس و قوای آن از خواسته‌هایش نسبت به نیاز نفس، ظلم است اگر چه نسبت به لطیفه انسانی عدل باشد «ظلم بین کز عدلها، گو می‌برد» ۲- مانع شدن نفس از پذیرش حکومت عقل نیز ظلم است (نسبت به لطیفه انسانی) ۳- مانع شدن نفس از تسلیم و فرمانبری از حکومت نبی وقت با بیعت عام، ظلم است. (نسبت به لطیفه انسانی) اما حقیقت ظلم اصل و ملاک آن عبارت از منع لطیفه انسانی از قبول ولایت است، و به واسطه آن حقیقت ظلم در هر ظلمی محقق می‌شود، و اگر آن ظلم باشد مانند کشتن و تبعید کردن و غارت کردن اموال بسیاری از مخالفین بوسیله محمد صلی الله علیه و آله نظیر کشتن علی علیه السلام ناکثین و مارقین را گر چه به صورت ظلم است و ظاهر بیان آن را حمل بر ظلم کردند و در باره او گفتند، آنچه را که گفتند و انجام دادند تا جایی که او را کشتند، ولی در حقیقت ظلم نیست.

زیرا اگر ولایت نباشد عدلی در بین نباشد اگر چه آنچه که خالی از ولایت است به صورت عدل باشد مانند کار معاویه و عدالت ظاهری او در بین امت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰

مقصود از «الَّذِينَ ظَلَمُوا» کسانی هستند که از امت محمد صلی الله علیه و آله بودند و با بیعت عام بیعت کردند به قرینه قول خدا «منکم» که خطاب به امت است، و ظلم آنها به این است که اسلام را از حَقِّش که هدایت به ایمان بود منع کردند، آنها دوستی خویشان رسول خدا را که غایت تبلیغ رسالت و بیعت است ترک نمودند، گویا که خطاهای دیگر چندان ظلمی شمرده نمی‌شود. از اینکه ظلم را با «منکم» مقید ساخته است، به همین معنی است (ظلم مخصوص و مقید به شما شده است) پس علت ذکر ظلم بعد از دخول تحت حکومت نبی صلی الله علیه و آله چیزی جز منع لطیفه سیاره انسانی از داخل شدن تحت حکم ولی امر با بیعت خاص نیست، به وسیله همین بیعت است که ایمان داخل قلب می‌شود، و حقیقت عدل در هر عدلی محقق می‌گردد، و یا همین بیعت است که در قلب به ملکوت باز می‌شود، و با آن سیر طریق مستقیم به سوی خدا ممکن می‌گردد.

و مقصود از فتنه مقید عبارت از انحراف از ولی وقت است، زیرا کسی که در بیعت عام توقف کند، بر لطیفه انسانی ستم روا داشته است، و مقصود از فتنه‌ای که به آنها می‌رسد عبارت از توقف و انحراف از بیعت خاص با ولی وقت است که علی علیه السلام است، و آن همان فتنه‌ای است که از آنها تجاوز می‌کند و به کسانی می‌رسد که با محمد صلی الله علیه و آله به وسیله بیعت خاص بیعت کرده‌اند، و کسانی که با علی علیه السلام پس از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌اند، و کسانی که با حسن علیه السلام بیعت کرده

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱

اند، همچنین تا انقراض عالم.

و تفسیر فتنه به چیزی که اثرش به غیر فاعل برسد غیبت و بدعت و غیر آن دو، مناسب ظاهر تنزیل و لفظ است، و لکن آن مقصود نیست، و در اخبار اشعار به آنچه که ما ذکر کردیم آمده است، نهایت اینکه آن معنی ضمن مفهوم آیه از باب گستردگی وجوه قرآن معلوم می‌گردد.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس، از مطلق فتنه بهره‌زید مخصوصاً فتنه‌ای که ذکر شد که آن اصل همه فتنه هاست و بدانید که خداوند سخت عقوبت است.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۹-۲۶

[سوره الأنفال (۸): آیات ۲۶ تا ۲۹]..... ص: ۳۱

اشاره

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصِيرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

ترجمه: ص: ۳۱

و ای مؤمنان به یاد آرید زمانی را که عدّه اندکی در میان دشمنان بسیار بودید، که شما را در زمین مگه خوار و ضعیف می‌شمردند و نیز از هجوم مردم مشرک ترسان بودید

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲

خدا شما را در پناه خود آورد و به یاری خود به شما نیرو عطا کرد و از بهترین غنائم و طعامها روزی فرمود، باشد که شکر نعمتش بجای آرید.

ای اهل ایمان در کار دین با خدا و رسول خیانت نورزید و در کار دنیا با یکدیگر خیانت نکنید، در حالی که زشتی خیانت را می‌دانید.

و محققاً بدانید که اموال و فرزندان برای شما در دنیا فتنه و ابتلایی بیش نیست و در حقیقت اجر عظیم نزد خداست ای اهل ایمان اگر خدا ترس و پرهیزگار شوید خدا به شما فرقان (تمییز حق از باطل و تشخیص راه سعادت از شقاوت) را می‌بخشد و گناهان شما را می‌پوشاند و شما را می‌آمزد که خدا دارای فضل و رحمت بی‌انتهاست.

تفسیر: ص: ۳۲

وَ اذْکُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِیلٌ و یاد آرید وقتی را که از حیث عدد کم بودید، یا از حیث مال، لفظ «قلیل»، گاهی مفرد و گاهی جمع آورده می‌شود.

مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْاَرْضِ یاد آوری آنها به نعمتهای خداست، و مقصود ضعف آنها قبل از مهاجرت است.

تَخَافُونَ اَنْ یَنْخَطَفَکُمُ النَّاسُ از هجوم قریش می‌ترسیدند.

فَاَوَاکُمْ سپس خدا شما را در مدینه در پناه خود جای داد.

وَ اَتَیْدُکُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقُکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ و با غنائم و غیر آن شما را یاری کرد.

لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ شاید شکر گزار شوید. اینک بعضی گفته‌اند این خطاب برای تمام عرب‌ها و قرار دادن ضعف و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳

ذَلَّتْ و خواری آنها نزد روم و عجم بوده است جدّاً بعید به نظر می‌رسد.

یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَخُونُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا اٰمَانَکُمْ ممکن است وجه نزول آیه در باره ابی لبابه بن عبد المنذر انصاری در

غزوه بنی قریظه و مشورت آن‌ها با او باشد، که رسول خدا مقرر داشته بود بر حکم سعد بن معاذ گردن نهند ولی او گفت: اگر

موافقت حکم سعد بکنید، کشته می‌شوید.

چنانکه در اخبار آمده است، پس مقصود عام است (یعنی به خدا و مسلمانان خیانت نکنید).

اما مقصود از خیانت به خدا و رسول صلی الله علیه و آله این است که آنچه را که در بیعت و میثاق با رسول بر او عرضه شده است

که در ظاهر و باطن مخالفت با رسول خدا نکند، و در ظاهر و باطن خیر مؤمنین را بخواهد. و مقصود از امانات یا امانتهایی تکوینی

است که اصل و اساس و ملاکش امانتی است که بر آسمانها و زمین عرضه شده است، و آن لطیفه سیاره انسانی است که سر چشمه

تمام قوای انسانی و مستلزم تمام تکالیف شرعی نبوی و تکالیف اصلی ولوی است که تمام مراتب انسانیت از آن حاصل می‌شود، و

یا مقصود، امانتهای تکلیفی و لوی قلبی است که ذکر یا سایر چیزهای مأخوذی است که از ولی امر ناشی می‌شود.

یا مقصود امانتهای تکلیفی نبوی است که از نبی وقت اخذ شده است مانند اعمال قالبی شرعی. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴

«تخونوا» یا عطف بر فعل نهی است تا هر کدام نهی مستقل گردد. یا بتقدیر «آن» بعد از واو به معنی «مع» که مشعر بر این است که

نهی دوم همراه نهی اول می‌باشد از قبیل همراهی مسبب با سبب.

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ در حالی که (زشتی خیانت) را می‌دانید یعنی احساس کنید و غافل نباشید، و وجه تقييد به حال، اشاره به این است که به ندرت واقع می‌شود که انسان از غفلت از آنچه که به آن امر شده جدا گردد، و این خود نوعی خیانت است، و لیکن از این بابت در مضيقه و سختی قرار داده نشده است، آنطوریکه در مورد شخص غیر غافل سختگیری شده است.

چون بیشتر خیانتها به سبب اموال و اولاد واقع می‌شود، و چون انسان دین خود را به اولادش وا می‌گذارد، لذا خدای تعالی به دنبال آن خیانت اولاد و اموال را ذمّ نمود، پس فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

و بدانید که اموال و اولاد آزمایش شما از جانب خدای تعالی است که آیا به سبب اموال و اولاد از امانت هایتان رو بر می‌گردانید یا اینکه بر امانت هایتان ثابت می‌مانید، پس هر کسی که روی برگرداند شقاوتش خالص گشته، و هر کس بر امانتهایش ثابت بماند مستحقّ اجر عظیم می‌شود چون سعادتش خالص گشته است.

وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

و برای کسی که ثابت قدم بوده، از فتنه‌ها، سالم رها شود، پاداش بزرگی است.

یا معنی این آیه این است که بدانید اموال و اولاد شما فتنه و فساد برای شماست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵

پس به آنها مغرور و فریفته نشوید، و اجر بزرگ نزد خداست و آنرا از او طلب کنید، بدین نحو که اشتغال به اموال و اولاد را ترک نمایید. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که با ایمان عام ایمان آورده‌اید.

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ أَكْرَمْتُمْ مَخَالَفَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُذُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى تَقُولُوا بِحَقِّ اللَّهِ كَلِمَةً يُحْيِيكُمْ بِهِ لَكُمْ فُزْقَانًا خدای تعالی برای شما نوری قرار می‌دهد که بین حقّ و باطل فرق نهید، و آن نور ولایت است. پس منظور از تقوی آن

گونه پرهیزگاری است که بر ایمان خاصّ مقدم باشد.

یا مقصود این است که اگر از منحرف شدن از طریق مستقیم و راههای نفسانی کج پرهیزید و با ایمان خاصّ که با بیعت خاصّ ولوی داخل در قلب می‌شود در امر ولایت داخل شوید خداوند برای شما فرقان و تمییز بین حقایق و حدود و اصیل بودن و اعتباری بودن آن قرار می‌دهد.

زیرا که ولایت حقیقت تقوی است و تقوی خودداری از انحراف به راههای نفسانی است و آن حاصل نمی‌شود مگر با رسیدن به راه خدا که با ولایت محقق می‌شود. پس مقصود از تقوی، تقوای حقیقی است که با ایمان خاصّ حاصل می‌شود.

بدان که حقیقت تقوی- که همان خودداری از پیروی نفس در عالم صغیر، و خودداری از پیروی اصل شرور و سایه‌هایش (نمودهایش) در عالم کبیر است- حاصل نمی‌شود مگر با پیروی از عقل در عالم صغیر، و یا پیروی از علی علیه السلام در عالم

کبیر، و پیروی عقل نیز حاصل نمی‌شود مگر با پیروی از ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶

علی علیه السلام و قبول ولایت او با ایمان خاصّ.

زیرا انسان تا در ولایت داخل نشود و ایمان به قلبش راه نیابد در قلبش باز نمی‌شود، و هر کاری را انجام دهد و به اعتقاد خودش از آثار تقوی باشد صدور کار از ناحیه نفس او بر می‌گردد، پس آنچه را که تصوّر کرده بود تقوی است، در حقیقت تقوی نبوده است.

آنگاه که شخص ولایت را با شرایط مقرر نزد آنان (علی علیه السلام و خلفای آنحضرت) قبول نمود در قلبش باز می‌شود و به سوی وحدت رو می‌آورد و به کثرت پشت می‌کند و با پشت کردن به کثرت، امثال امر خدا برایش حاصل می‌شود.

پس هر کاری را که از این جهت انجام دهد پرهیز از راههای نفس و کثرت بوده و سرانجام آن وحدت می‌باشد.

بنا بر این هر گاه آیات از آیات ایمان را- که آن در قرآن است- بخواند، یک پله از پله‌های ایمان را بالا می‌رود که همان پله‌های بهشت است، و هر اندازه که از پله‌های ایمان بالا- رود نوری برای او حاصل می‌شود که با آن، هم کثرت‌ها و اعتباری بودن آنها و هم وحدت و اصالت آن را می‌بیند، تا جایی که وقتی به آخرین مرتبه تقوی رسید- که آن فنای ذاتی و تقوی حقیقی است- آخرین مرتبه فرقان برای او حاصل می‌شود، و آن عبارت از حشر به سوی اسم رحمان و مالکیت جهت ماسوای رحمان است، و گویا برای اشاره به اینکه بالا رفتن تدریجی مستلزم حصول فرقان است، لفظ مضارع آورد که دلالت بر ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷ حصول تدریجی می‌کند.

یا مقصود این است که اگر در تقوای خدا به نهایت برسید به اینکه از خودتان فانی شوید خداوند برای شما فرقانی قرار می‌دهد که از حشر به سوی رحمان حاصل می‌شود. و این فرقان، همان نبوت یا رسالت یا خلافت الهی است.

وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ آن گناہانی را به حساب نمی‌آورد و می‌پوشاند که نیازمند رسیدن به مرحله عمل باشد.

و حدّ مرحله عمل آن است که بدیها و زشتی‌های انسان تعیین پذیرد و کسی که به مرحله فرقان برسد جز مراتب وجود چیزی نمی‌بیند که همان مراتب نور است نه حدود وجود که مراتب ظلمت است که مرتبه بعضی از این ظلمات بالای مرتبه دیگر است. «۱» وَ يَغْفِرْ لَكُمْ زَسْتِيهَا و بدیهای شما را که از انسان جدا نمی‌شود می‌بخشد، و آن زشتی‌ها اثر عاقبت و نقائص آن مراتب است. وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ زیرا خداوند دارای رحمت بی‌انتهاست. این مطلب از قبیل جانشین شدن سبب

(۱) به عنوان مثال: از لحاظ نورانیت، مرتبه انسانی بالاتر از حیوانی و آن بالاتر از مرتبه نباتی و مرتبه نباتی بالاتر از مرتبه جماد است ولی از لحاظ ظلمت بر عکس می‌باشد. و هر یک از این مراتب خود درجاتی دارد. مثلاً در مرتبه انسانی از بشر عادی تا انسان کامل خود دارای درجات بسیاری از نور و ظلمت می‌باشد که ممکن است عملی در مرتبه حسنه باشد ولی نسبت به مرتبه بالاتر سیئه محسوب شود. چنانکه معروف است. حسنات الابرار سیئات المقرّین.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸

جای مسبب است، یعنی خداوند بر شما تفضل می‌کند، زیرا که خداوند صاحب فضل بزرگ است، خدای تعالی چهار وصف ذکر کرده است، نور فارق، از بین بردن زشتی‌ها و بدیها و زایل کردن آنها به سبب نور، بخشیدن گناهان صغیره، و فضل عظیم که حدّ و وصفی ندارد.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۵- ۳۰

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۰ تا ۳۵] ص: ۳۸

اشاره

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانُوا هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳۲) وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِزُونَ (۳۳) وَ مَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

ترجمه: ص: ۳۸

ای رسول به یاد آر هنگامی که کافران با تو مکر می کردند، تا تو را از مقصد خود که تبلیغ رسالت است باز دارند، یا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند. تو کار خود را به خدا واگذار، اگر آنها با تو مکر کنند خدا هم با آنها مکر می کند که خدا بهتر از هر کس مکر تواند کرد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹

و چون بر آنان که منکر معاد و قرآند آیات ما تلاوت شود، گویند این سخنان را ما شنیدیم و اگر هم می خواستیم مانند آن می گفتیم که چیزی جز سخنان و افسانه های پیشینیان نیست،

چون باز لجاجت کردند و گفتند خدایا اگر قرآن به راستی بر حق و از جانب تست باز هم پیروی آن نخواهیم کرد. پس با این حال یا سنگی از آسمان بر سر ما ببار یا ما را به عذابی دردناک گرفتار ساز.

ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا آنان را عذاب نخواهد کرد، و نیز مادام که از نافرمانی خدا استغفار کنند باز آنها را عذاب نکند، و آن چه کردند که خدا عذابشان نکند

و چگونه مستحق عذاب نباشند در صورتی که راه مسجد الحرام را بر روی بندگان خدا می بندند (و اگر دعوی دوستی خدا کنند کذب است) و آنها را هیچ رابطه دوستی با خدا نیست که دوستان خدا جز اهل تقوی نباشند و لکن اکثر مردم از این مطلب آگاه نیستند،

و اگر به نماز خود دعوی محبت کنند نماز آنها در خانه کعبه جز صفیر و کف زدنی که مردم را از نماز خدا باز می دارد چیز دیگری نیست. پس در آخرت به آنها خطاب شود بچشید طعم عذاب را به کیفر آنکه کافر شدید.

تفسیر: ص: ۳۹

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ بِه یاد آور، یا به یادشان بیاور آن وقتی را که کافران نسبت به تو مکر می کنند که ترا زندان کنند، یا بکشند یا اخراج کنند. این سخن یاد آوری همان نعمت نجات از مکر کفار است و آن وقتی بود که قریش در دار الندوه در مورد زندان یا قتل یا اخراج پیامبر جلسه مشاوره تشکیل دادند و رأی آنها بالاتفاق بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰

قتل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت تا جایی که بنا گذاشته شد تا از هر قبیله ای مردی در قتل شریک باشد، تا خونش را بین قبیله ها تقسیم کنند تا بنی هاشم نتوانند قصاص کنند، داستان تجمع و مشاوره آنها در تفسیر صافی و غیر آن ذکر شده است.

وَ يَمْكُرُونَ یعنی هنگامی که مکر می کنند به هر نحوی از مکر که تصور شود، پس آن عطف بر «یمکر» است یا عطف به اعتبار معنی است، گویا که گفته شده: آنان مکر نمودند و خدا به آنها مکر کرد و آنها در حال حاضر مکر می کنند.

وَ يَمْكُرُ اللَّهُ خداوند به آنها مکر می کند و از جایی که نمی دانند آنها را گرفتار عذاب می کند. یا اینکه جمله استیناف است. وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدا بهترین مکر کنندگان است چون کسی را اطلاع بر سبب مؤاخذه و عذاب خدا از آن جهت که در نهایت خفاست ممکن نیست، و نیز از آن جهت که آنچه که از مکر خدا مقصود باشد، تخلف پذیر نیست.

وَ إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا عَظِفَ بِر «یمکرون» است یعنی و هنگامی که آیات ما را بر آنان بر خوانی.

قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا از باب استهزاء می گویند: ما شنیدیم.

لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر بخواهیم مانند همین آیات را می گوئیم برخی گفته اند: گوینده این سخن نصر بن حارث بن کلداه است که در روز بدر کشته شد پس از آنکه به دست علی علیه السلام اسیر گشت، إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اینها جز

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۱

افسانه‌های پیشینیان نیست که افسانه‌ها به اساطیر کنایه می‌شود.

وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعضی گفته‌اند:

گوینده این سخن قبل از هجرت در مکه بود هنگامی که نبی صلی الله علیه و آله ادعای نبوت نمود و به قریش وعده داد که آنها به تصدیق نبی صلی الله علیه و آله مالک ملوک زمین می‌شوند.

و بعضی معتقدند که گوینده این سخن «نضر» یا ابو جهل، در روز بدر بوده، و بعضی گفته‌اند در غدیر خم بوده است و نیز برخی گفته‌اند: در مدینه بعد از غدیر خم بوده است.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ یعنی اینکه آنها دو گونه امان از عذاب دارند.

یکی وجود تو در میان آنها، و دیگری استغفار، پس تا چندی که تو در بین آنها هستی عذاب نمی‌شوند، و تا چندی که استغفار کنند باز عذاب نمی‌شوند، و تکرار فعل و اختلاف آن دو در خبر اشاره به این است که هر یک از آن دو، امان مستقلی است، و امان اول تمامتر و قوی تر است.

زیرا که آوردن لام جحد در خبر «کان» برای مبالغه است.

وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ یعنی مهلت دادن خدا به آنها به واسطه سببی از خود آنها نیست، بلکه آنها از جانب خودشان فقط مستحق عذابند.

وَ هُمْ يَصِيدُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی مردم را از بقعه مخصوص یا از نبوت نبی صلی الله علیه و آله منع می‌کنند، و مردم را در عالم

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲

صغیر از دخول در مسجد الحرام که آن سینه متصل به قلب است منع می‌کنند، یا اعراض می‌کنند. بنا بر این اگر مورد نزول، در مورد شخص خاص هم باشد، مقصود عام است و شامل امت منافق و منحرف تا انقراض عالم می‌شود.

وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ أُولِيَاءِهَا خدا نیستند و بی جهت افتخار می‌کنند به اینکه آنها اهل بیت هستند، و یا افتخار می‌کنند به اینکه آنها دوستدار محمد صلی الله علیه و آله هستند در حالی که حق علی علیه السلام را غصب کردند.

إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ اولیای خدا جز تقوی پیشگان نیستند، چه تقوی عام یا خاص باشد.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لکن آنها معنی ولایت بیت را نمی‌دانند، و نمی‌دانند که ولایت بیت مخصوص کسی است که از شرک و پیروی نفس و هوای نفس بپرهیزد.

وَ مَا كَانَ صِلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً «مکاء» به معنی صفیر و تَصَدِيَةً به معنی کف زدن است، آنها عریان طواف خانه خدا می‌کردند و بین انگشتانشان را پنجره پنجره می‌کردند (شاید بین انگشتان را که بر عضو مخصوص می‌گذاشتند باز می‌گذاشتند تا دیده شود) و فریاد می‌کردند و دست می‌زدند.

و این کار را وقتی انجام می‌دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و آنها فریادشان را با صدای پیامبر می‌آمیختند که کسی صدای پیامبر را هنگام نماز نشود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۳

فَلْذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ اکنون با کشته شدن و اسارت در روز بدر، یا به آتش در آخرت، عذاب را بچشید، زیرا کفر ورزیدید.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۰-۳۶

پس به من گفته شده است: اهل و مال و هر چیزی که برای توست حرام است!! امام علیه السلام فرمود چنین نیست که به تو گفته‌اند، گفت: آیا برای من توبه‌ای است؟

امام فرمود: بلی در باره توبه تو در کتاب خدا آمده است:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ بِهِ كَسَانِي كَافِر شَدْنَد بَگُو كَه اِگَر از كَارْتَان دَسْت بَر دَارِيْد خَدَاوَنْد اَنچَه رَا كَه قَبْلَا اِنجَام دَا دَه اِيْد مِي بَخْشَد.

از این جهت امام علیه السلام او را از کافرین شمرده که به ولایت تکلیفی یا تکوینی کافر شده است، (و باید توبه کند) و اِنْ يَعْوِدُوا و اگر از کفری که در آن بودند برگردند، به یکی از معانی و لوازم آن از قبیل دشمنی با رسول صلی الله علیه و آله و جنگ با او، دشمنی آنها با نبی ما صلی الله علیه و آله حتمی می‌شود، و این دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله تنگی بر او نیست ولی عقوبت آن بر کفار ثابت می‌ماند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۸

فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ كَسَانِي كَه كَا فِر شَدْنَد و بَا پِيَا مَبْر شَان دَشْمَنِي نَمُودَنْد.

سنت الهی چنین مقرر و مشخص شده، یا معنی آیه این است که اگر به آنچه که در آن هستند برگردند باید توقع عذاب و انتقام را داشته باشند چنانکه از پیشینیان انتقام گرفتیم و انتقام گرفتن ما از پیشینیان چنین مقرر گشت که از آنان انتقام گرفته شود.

و این معنی آنچنان معروف شده بود که همه مردم مانند داستان آن را می‌دانستند به نحوی که کسی باقی نمانده بود مگر اینکه این مطلب و مقصود را شنیده بود.

و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و بَا اَنَان كَار زَار كَنِيد تَا فِسا دِي از قَبِيل شَرِك و لوازم آن، باقی نماند.

و يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و دِين كَلَّا بَرَاي خَدَا بَاشَد و بَرَاي هَر كَس يِك دِين بَمَانَد نَه چِنْد دِين كَه بَعْضِي از اَنها بَرَاي شَيْطَان و بَعْضِي مَانَد دِين تُو بَرَاي خَدَا بَاشَد.

این معنی در عالم صغیر ظاهر است، و اما در عالم کبیر، در اخبار وارد شده است: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را برای حاجت خود و حاجت اصحابش مرخص نمود تأویل «۱» این آیه نیامده بود، و اگر تأویلش آمده بود از آنها قبول نمیشد و آنها باید کشته می‌شدند یا توحید خدا را می‌پذیرفتند تا اصلاً شرک وجود نداشته باشد.

(۱) در اول سوره آل عمران در مورد تأویل سخن گفته شد در اینجا نیز یاد آوری میشود در مورد «قاتلوهم» تا آن موقع بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تأویلی الهام نشده بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۹

فَإِنْ انْتَهُوا إِنْ كَفَرُوا بَارَا اِيْسْتَنْد.

فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پَس خَدَاوَنْد بَه اَنچَه كَه از بَار اِيْسْتَا دَنْ از كَفَر و اِسْلَام آوَر دَنْ اِنجَام مِي دَهَنْد، بِيْنَا و آگَا هَ اسْت، پَس جَزَاي اَنها رَا بَر حَسَب عَمَلْ شَان مِي دَهَد.

وَ اِنْ تَوَلَّوْا اِگَر از اِسْلَام رُوي گَر دَانِيْدَنْد.

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ پَس بَدَانِيْد كَه خَدَاوَنْد دُوسْت و صَا حَب اِخْتِيَار شَمَا اسْت پَس اِنْدُوهَكِيْن نَبَا شِيْد و از رُوي گَر دَانِيْدَنْد اَنها دَلْتَنَك نَشُويْد.

نِعْمَ الْمَوْلَىٰ چه خوب است خدایی که متولی امور شما و تربیت شماست.

وَ نِعْمَ النَّصِيرُ و چه خوب یاری کننده‌ای است.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۲-۴۱

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۱ تا ۴۲] ص: ۴۹

اشاره

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱) إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوَّةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوَّةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲)

ترجمه: ص: ۴۹

و ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد زیاد یا کم خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقرا و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله در روز فرمان و روزی که دو سپاه اسلام و کفر (در جنگ بدر) رو برو شدند نازل فرمود ایمان آورده‌اید، و بدانید که خدا بر هر چیز توانا است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۰

و به یاد آرید زمانی را که سپاه شما در وادی نزدیک دشمن و آنان به مکانی دور (از شهر مدینه) واقع شدند، خداوند موقعیت و اتفاق خوشی نصیب شما کرد و اگر این کارزار به وعده و قرار شما با دشمن مقرر می‌شد و در وعده گاه این چنین موافق و دلخواه شما نمی‌بود از خوف جنگ اختلاف می‌کردید لکن برای آنکه حکم ازلی و قضای حتمی را که خدا مقرر فرمود اجرا سازد شما را غلبه داد. یعنی خدا در جنگ بدر به مدد فرشتگان، مؤمنان را بر کافران بسیار، غلبه داد که حقایق قرآن و رسولش را آشکار سازد تا هر که هلاک شدنی است هلاک شود و آنکه لایق زندگی است زنده بماند که همانا خدا شنوا و داناست.

تفسیر: ص: ۵۰

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ اسْم غنیمت بر هر چیزی که از کفار با قهر و غلبه در حین جنگ گرفته می‌شود غلبه پیدا کرده است، و گر نه غنیمت در حقیقت اسم هر چیزی است که انسان استفاده ببرد از هر وجهی و هر چیزی که باشد. از امام صادق علیه السلام است: به خدا سوگند غنیمت فایده رساندن هر روز است (باید مؤمن هر روز را غنیمت شمرد و بهره روحانی ببرد و بهره برساند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۱

فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ «ذوی القربى» به امام از آل محمد که او خویش و نزدیک حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله است نیز تفسیر شده است، و سه تای دیگر (یتیم، مسکین و در راه مانده) به کسی که از خویشان رسول صلی الله علیه و آله باشد تفسیر شده است.

و این خمس برای آنان به جای زکات که پلیدیها و آلودگیهای مردم است، می‌باشد. تا بزرگداشت و احترامی برای آنها شده باشد. **إِنْ كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ** جزای آن محذوف است یعنی اگر ایمان به خدا دارید خمس آنرا بدهید، زیرا که آن عبادت مال است چه،

یکی از دو رکن عبادت نماز و زکات است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا یعنی به سبب آنچه که ما از احکام عبادات مالی و بدنی و از جمله آنها حکم خمس را نازل کردیم. یا مقصود ملائکه هستند که فرو فرستاده شدند.

يَوْمَ الْفُرْقَانِ یعنی روز بدر، چون در آن روز حق از باطل جدا شده و بین آن دو فرق و جدائی واضح شده است، و آن متعلق به «آمتم» یا به «انزلنا» است.

يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ یعنی روزی که دو سپاه رو در روی هم قرار گرفتند که در آن روز به واسطه ظهور نصرت حق به شکل ملائکه یا به علت ظهور نزول ملائکه و لشکریان خدا، جهت یاری کردن و اثبات صدق نبوت ظاهر گشته است تا یاد آوری آنها به دلائل صدق نبوت و قدرت خدا بر یاری آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۲

باشد تا از امر خدا به دادن اموالشان مشمتر نباشند و مطمئن به امداد و اعطای خدا باشند.

از این رو فرمود:

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تعمیم بعد از تخصیص است، و آن عطف بر مقصود است، گویا که گفته است: خداوند قادر و توانا بر امداد و پیروز کردن عده کم بر تعداد بسیار است، پس، از زیادی دشمن و اندک بودن عده خودتان نترسید، که خدا بر هر چیزی تواناست و از کمی آنچه که در دستتان است نترسید و از انفاق خودداری نکنید که او تواناست که به شما هر چه خواهد بدهد.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بدل از «یوم الفرقان» است، یا ظرف «التقی» یا ظرف «قدیر» است، و «العدوة» با حرکات سه گانه کنار وادی است، یعنی به یاد آرید که شما در کنار شهر و نزدیک آن بودید.

وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى و آنها دور از شهر بودند.

وَالرَّكْبُ أَشْفَلُ مِنْكُمْ یعنی قافله قریش نزدیک شما بود، مقصود یاد آوری آنهاست به نیروی مشرکین و شدت اهتمام آنها به کارزار به جهت حفظ کاروان و پشتیبانی آنها از کسانی که در قافله بودند و آنان ابو سفیان و یارانش بودند، و اینکه جای آنها محکوم بود و پاهایشان فرو نمی رفت، و جای مؤمنین نرم بود و پاهای فرو می رفت تا شکی باقی نماند که غلبه آنها جز با یاری خدا ممکن نبود لذا گفته شده است که جنگ بدر از بهترین دلیلهای بر نبوت نبی ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. «و» و حال آنکه شما از جهت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۳

نهایت ضعفتان و قوت دشمنانتان و لَوْ تَوَاعَدْتُمْ اگر وعده با آنها می گذاشتید.

لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ در وعده خود خلاف می کردید ولی خدا شما را ثابت قدم نمود و شما را به خودتان وا نگذاشت تا فرار کنید. وَ لَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا تا امر خدا اجرا شود یعنی سزاوار این است که انجام داده شود، یا آنچه در عالم ذر بوده، بجا آورده می شود از قبیل اعلای کلمه خدا و اعزاز دین او و ذلیل کردن دشمنان او، یا مقصود این است که هلاک شونده از روی بیته هلاک می شود، یا مقصود فرود آمدن ملائکه و اظهار دلائل نبوت است.

لِيَهْلِكَ بَدَلِكَ از «ليقضى الله» است بنا بر اینکه مقصود از امر مفعول، اتمام حجّت و هلاک کردن هلاک شونده، و زنده کردن زنده بعد از اتمام حجّت باشد.

یا متعلق به «يقضى» است، و مقصود هلاک صوری یا معنوی است.

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ هر کس که هلاک شدنی است پس از اتمام حجّت هلاک شود. و هر که زنده ماندنی است پس از آن زنده بماند. این بیان اعزاز مؤمنین و غلبه آنها در جایی است که جز خواری و مغلوبیتشان گمان نمی رفت و این نبود مگر به دلیل نزول

ملائکه و امداد آنان به نحوی که بر هیچ یک از دو طرف تنازع خوف و ترسی نباشد. (هم بر هلاک شونده اتمام

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۴

حجت شده باشد و هم بر مسلمانان در زنده ماندن، پس امر غیر مترقبه‌ای نبوده که ایجاد ترس کند) وَ يَحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ وَ خدای شنوای استغاثه شماست پس جواب شما را می‌دهد.

عَلَيْمٌ به سینه‌ها و پنهانی‌های آن از خوف و اضطراب و آنچه که به صلاح آن است از تثبیت و امداد، دانا و آگاه است.

یا اینکه به گفتار هلاک شونده و زنده شنوا و به حال او داناست، گویا که گفته است: خدای قضا حتمی را اجرا می‌سازد، یا خدای هلاک می‌کند، یا خدای شنواست، یا اینکه جمله استیناف است و مستقل از جمله قبلی است.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۷-۴۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۳ تا ۴۷] ص: ۵۴

اشاره

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا - وَ لَوْ أَرَاكُهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْمَأْمَرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَ إِذْ يُرِيكُمْ وَهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا - وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا - وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۵

ترجمه: ص: ۵۵

و یاد آر ای رسول آنگاه که دشمنان را در چشم تو و یارانت اندک نشان دادیم تا قوی باشید و اگر سپاه دشمن را به چشم شما بسیار نشان داده بودیم کاملاً هراسان و بد دل شده در امر رفتن به جنگ، جدل و مخالفت می‌کردید لیکن خدا شما را از آسیب دشمن به سلامت داشت، که او دانا و متصرف در اندیشه‌های درونی دلهای خلق است،

و یاد آور زمانی را که خدا دشمنان را هنگامی که مقابل شدید، در چشم شما کم نمودار کرد و شما را نیز در چشم دشمن کم نمود، تا خدای آنرا که در قضا حتمی خود مقرر کرده اجرا فرماید تا بدانید که کار به دست خداست و به سوی اوست بازگشت امور.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه با فوجی از دشمن مقابل شدید پایداری کنید و خدا را پیوسته یاد آرید باشد که پیروز و فاتح گردید،

و همه با روح وحدت ایمانی پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع نپوید که در اثر تفرقه ترسو و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد. بلکه همه باید یکدل در راه خدا پایدار و صبور باشید، که خدا همیشه با صابران است.

و شما مؤمنان مانند منافقان نباشید که آنها، نه برای جهاد در راه خدا، بلکه برای هوس و غرور و یا برای ریا و تظاهر خارج شدند و خلق را از راه خدا منع می‌کنند و بترسند که علم خدا به هر چه کنند محیط است و آنان سخت به کیفر خواهند رسید.

تفسیر ص: ۵۵

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَتَقِي كَمَا خَدَا فِي خَوَابِ تُو أَنَانَ رَا اِنْدَكَ نَمُوْد، تَا اَصْحَاب رَا بَه اِنْدَكَ بُوْدن اَنَهَا خَبْر بَدَهِي تَا بَر جِهَاد جَرَات پيدا كَنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۶

و آن متعلق به «لیقضى» یا بدل از «اذا انتم بالعدوه الدنيا» است، یا بدل دوم از «يوم الفرقان» یا متعلق به «علیم» است. وَ لَوْ اَرَا كَهُمْ كَثِيْرًا وَا كَر اَن وَ قْت، بَه اَصْحَابْت خَبْر مِيْدَادِي كَه اَنَهَا زِيَادَنْد «لَفَشَلْتُمْ» مِي تَرْسِيْدِيْد. لَفَشَلْتُمْ وَ لَتَنَارَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ و در امر قتال به منازعه می پرداختند چون آرای اکثر شما از جهاد منحرف است. وَ لَكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ وَ لَكِنْ خَدَاوَنْد نَفْس هَا ي شَمَا رَا اَز تَرْس وَ تَنَارَع سَالْم نَمُوْد.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدا به چیزهای مخفی و پنهان که در سینه‌ها دارید، داناست، پس امر شما را از روی علم و آگاهی تدبیر می کند به نحوی که شما نمیدانید.

نقل شده است که خطاب به رسول صلی الله علیه و آله است و مقصود اصحاب اوست، یعنی به خواب اصحابش، مشرکین را اندک نشان داد.

و از امام باقر علیه السلام است که شیطان در روز بدر مسلمین را در چشم کفار کم جلوه می داد و کفار را در چشم مردم زیاد نشان می داد، پس جبرئیل با شمشیر بر شیطان سخت گرفت و او فرار کرد! وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي اَعْيُنِكُمْ قَلِيْلًا وَ اَنْكَاه بَه هَم رَسِيْدَنْد اَنَانَ رَا در چشم شما اندک نمود تا تصدیق خواب رسول صلی الله علیه و آله و تشویق شما باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۷

وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي اَعْيُنِهِمْ وَ شَمَا Rَا در چشم اَنَانَ اِنْدَكَ نَمُوْد، تَا اَز جَنْكَ فَرَار نَكَنْدند وَ اَنْچَه Rَا كَه خَدَا اَز يَارِي كَرْدن مَوْمِنِيْن در جَنْكَ و اَعْلَا ي كَلْمَه تَوْحِيْد خَوْاسْتَه اَسْت وَ اَقَع شَوْْد. اَز اَبْن مَسْعُوْد نَقْل شُدَه اَسْت كَه كَفَّار Rَا در چشم ما کم کردند و اندک نشان دادند تا جایی که به مردی که پهلوی من بود گفتم: آیا آنها را هفتاد نفر می بینی؟ گفت: آنها را یکصد نفر می بینم، پس یکی از آنها را اسیر کردیم و گفتیم چند نفر بودید؟ گفت: ما یکهزار نفر بودیم.

مؤمنین را نیز در چشم کفار اندک نشان داد تا جایی که یکی از آنها گفت: آنان که چیزی نیستند و خوراک یک شترند، البته این معنی قبل از جنگ بود ولی در حین جنگ مؤمنین را به رأی العین دو برابر خود دیدند.

لِيُقْضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا اَيْن عِبَارْت Rَا تَكَرَّر نَمُوْد تَا تَأْكِيْد وَ اَشْعَار بَه اَيْن بَاشْد كَه اَز اَمْر بَه جَنْكَ وَ تَدْبِيْر اَمْر جَنْكَجُوِيَان مَانَنْد اِنْدَكَ دِيْدن در خواب، اِنْدَكَ دِيْدن وَ اَقْعِي در بِيْدَارِي، وَ تَشْوِيْق مَوْمِنِيْن وَ تَثْبِيْت اَنَهَا جَز اِنْجَام كَرْفْتن اَنْچَه كَه در لَوْح تَقْدِيْر اَسْت وَ اَمْضَا وَ تَنْفِيْذ اَن بَه وَسِيْلَه مَسْلَمَانَان غَرْضِي نَدَارْد، كَه اَن اَظْهَار وَ غَلْبَه دَادن دِيْن خَدَا بَر اَدِيَان دِيْكَر اَسْت.

وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ چنانکه تدبیر و صدور امور از خداست.

سپس بعد از آنکه اظهار داشت که نصر و یاری از جانب خداست، و این که اسباب ظاهری نیز از اوست و مؤمنین را تشویق و تثبیت نمود، فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيْتُمْ فِتْنَةً فَاقْبَلُوهَا اِي مَوْمِنَان هَر گَاه در مَقَابِل مَشْرَكِيْن وَ كَفَّار بَرای جَنْكَ قَرَار كَرْفْتِيْد پايْدَارِي وَرْزِيْد. اَسْتَعْمَال لَقَا بَه عَلْت اَسْتَعْمَال زِيَاد بَه مَعْنِي رُوِيَارُوِيِي در جَنْكَ بَه كَار رَفْتَه اَسْت.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ خَدَا Rَا بَسِيَار يَاد كَنِيْد، اَز بَاب اَطْمِيْنَان بَه يَارِي اُو وَ قُو ي شُدن بَه سَبَب ذَكَر اُو، زِيْرَا بَه وَاسَطَه ذَكَر خَدَا، قَلْب اَز

اضطراب و خوف به در آمده، آرام و مطمئن می‌شود.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ به این که بر دشمنان پیروز شوید و رستگار گردید.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ در آنچه که خدا و رسولش شما را به آن فرمان می‌دهند در امر جنگ و غیر آن اطاعت کنید.

وَ لَا تَنَازَعُوا وَ به سبب اختلاف آراء نزاع نکنید.

فَتَقَشَّلُوا که در آن صورت در جنگ ضعیف می‌شوید.

وَ تَذَهَبَ رِيحُكُمْ وَ عظمت شما در نظر دشمنان از بین می‌رود، عظمت و بزرگی معنوی را تشبیه به بادی کرده که زیر لباس داخل

می‌شود و بدان وسیله جثه انسان بزرگ می‌شود.

یا تشبیه به باد و غرشی کرده است که در حیوانات دزنده در حین غضب پدید می‌آید، و آن مثلی است که بین عرب و عجم موجود

است (یعنی بادتان خالی می‌شود یا غرستان از بین می‌رود). وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بر جهاد صبر کنید که خدا با صابران است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۵۹

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ شما مانند قریش نباشید که با آلات لهو از شهر خارج شدند، بَطْرًا وَ رِيَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ

سَبِيلِ اللَّهِ تا مردم آنها را به شجاعت و شوکت ثنا گویند، این آیه از آن رو است که آنها با خود خواننده‌ها و خمرها و آلات لهو نیز

آورده بودند.

وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ پس اعمال و نیات شما بر خدا مخفی نمی‌ماند، زیرا بر آنچه که عمل می‌کنید احاطه دارد.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۸-۵۲

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۸ تا ۵۲] ص: ۵۹

اشاره

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي

بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا- تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءِ

دِينَهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹) وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا

عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲)

ترجمه: ص: ۵۹

و یاد آر وقتی که شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود، و برای فریب آن جاهلان به شکل پیر مردی در آمده و گفت

امروز از مسلمانان هیچ کس تاب مقاومت شما را

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۰

ندارد، و احدی بر شما غالب نخواهد گشت و من هنگام سختی یار و فریادرس شما خواهم بود و بدین سخنان، کفار قریش را

مغرور کرد تا آنگاه که دو سپاه اسلام و کفر رو برو شدند شیطان پا به فرار گذاشت و چون کفار به او گفتند پس قول و قرار داد تو

چه شد؟ پاسخ داد، من از شما بیزارم من قوایی (از فرشتگان آسمان) می‌بینم که شما نمی‌بینید و من از قدرت و غضب و عقاب خدا

می‌ترسم که عقاب خداوند بسیار سخت است،

و یاد آر وقتی که منافقان با هم می گفتند که این مسلمین به دین خود مغرورند و عاقبت شکست خورده نابود خواهند شد و حال آنکه هر کس به خدا توکل کند و در دین خود ثابت قدم باشد خدا او را یاری خواهد کرد که خدا غالب و مقتدر و بر هر چه خواهد تواناست،

و اگر سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می گیرند بنگری با تیغ قهر خدا بر روی و پشت آنها می زنند و می گویند بچشید طعم عذاب سوزنده را.

این عقوبت کارهای زشتی است که به دست خویش فرستادید و خدا هرگز بر بندگان کوچکترین ستم نخواهد کرد، ای رسول ما کافران امت تو نیز مانند فرعونیان و کافران پیش از آنها به آیات خدا کافر شدند. خدا هم آنان را به کیفر گناهانشان بگرفت، که همانا خدا توانا و سخت کیفر است.

تفسیر ص : ۶۰

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ عِطْفَ بِرِ «إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ» يَا بِرِ «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ» يَا «إِذَا يُرِيكُمْ هُمْ» است: بنا بر این که عطف همه معطوف‌های متعدّد بر جمله سابق جایز باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۱

و زینت دادن شیطان، به اذن خدا بوده است تا قضای حتمی خداوند انجام یابد.

وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ يَعْنِي شَيْطَانٌ كَقَوْلِكَ مَنْ پناه دهنده یا مجاور شما هستم، شیطان چنانچه در خیر است به صورت یک شخص بشری در آمد که به او سراقه گفته می‌شد، یا این که در دل‌هایشان این معنی را پدید آورد، و آنها را وسوسه کرد که ثبات بر بتها و حفظ دینشان یک امر الهی است، و او (شیطان) پناه دهنده و حافظ آنان است.

فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْيَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ «نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ» یعنی عقب گرد کرد، و این مثل برای کسی زده می‌شود که از آرزویش ناامید شده، و از خواسته‌اش برگردد.

وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَ كَقَوْلِكَ مَنْ از شما بیزارم، من آنچه را که شما نمی‌بینید یعنی ملائکه را می‌بینم.

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ از کلام ابلیس یا از کلام خداست تا عطف بر «قال» باشد.

یعنی من از خدا می‌ترسم و خدا سخت عقوبت است. در خبر است: «۱» ابلیس در صف مشرکین بود، و در حالی که دست حارث بن هشام را گرفته بود عقب نشینی می‌کرد، پس حارث به او گفت: ای سراقه آیا ما را بر همین حالت خوار می‌کنی؟

(۱) تفسیر صافی ج ۲: ص ۳۰۸، تفسیر برهان ج ۲: ص ۹۰. مجمع البیان ج ۲:

ص ۵۴۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۲

پس گفت: من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، حارث گفت: به خدا سوگند جز جاسوسان یثرب را نمی‌بینی، شیطان به سینه حارث زد و او را به سخن آورد و مردم فرار کرده و شکست خوردند، پس وقتی به مکه آمدند مردم گفتند: سراقه ما را شکست داد.

سراقه گفت: به خدا سوگند من اصلاً مسیر شما را نمی‌دانستم تا اینکه خبر شکست شما به من رسید، به او گفتند:

تو در فلان روز پیش ما آمدی، او قسم یاد کرد که من نیامدم و از این داستان خبر ندارم، پس آنگاه که اسلام آوردند دانستند که آن شخص شیطان بوده است. (یعنی شیطان در تعیین آدمی!) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ عَرَّ هَؤُلَاءِ دِينَهُمْ منافقان و

خصلت آنها؟ و چه کاری در باره آنها انجام گرفت؟، پس خداوند فرمود: فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ خدا آنان را به گناهانشان گرفت، که همانا خدا نیرومند و شدید عقوبت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۵

ترجمه و تفسیر آیات ۵۶-۵۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۳ تا ۵۶] ص: ۶۵

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶)

ترجمه: ص: ۶۵

حکم ازلی خدا این است که خدا نعمتی را که به قومی عطا کرد، تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند که خدا شنوا و دانای بد و خوب بندگان است.

همانطوری که خوی فرعونیان و پیش از آنان بر این شد که آیات پروردگار خود را تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر گناهانشان هلاک کردیم و فرعونیان را در دریا غرق ساختیم و همه آنان که هلاک کردیم ستمکار بودند، بدترین جانوران نزد خدا آنان هستند که کافر شدند (و در اثر لجاجت بر کفر خود) ایمان هم نخواهند آورد، چنانکه چند بار با تو عهد مسالمت بستند آنگاه عهد تو را در هر بار شکستند و در حفظ عهد تو راه تقوی نپیمودند.

تفسیر ص: ۶۵

ذَلِكَ یعنی این عقاب به دنبال کفر و عصیان بدان جهت است که عادت الهی بر این جاری شده است که هر وقت صاحب نعمت، حالش را تغییر دهد خدا نیز نعمت را به نعمت مبدل سازد، پس حق عبارت این است که گفته شود که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۶

خداوند نعمت قومی را به سبب تغییر احوالشان تغییر می‌دهد.

و لیکن خداوند چنین فرمود:

بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ آوردن عبارت «لم یک مغیراً» برای این است که علاوه بر رساندن مطلب افاده حصر نیز بکند، و تغییر را نیز از خدا نفی کرده باشد، نه این که بطور صریح و ابتداء نسبت تغییر به او داده شود.

وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس گفتار بد آنان را می‌شنود، و می‌داند که آنها حالات خوبشان را تغییر دادند، پس عادت خدا نیز بر این جاری شده است که نعمتش را تغییر دهد.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ یعنی این تغییر حالت که در پی تغییر نعمت از جانب ماست به خاطر خصلت آل فرعون است، تکرار سخن جهت تأکید و مطلوب بودن آن در حین غضب است.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ و چون تکرار جهت مبالغه و برای اعلام شدت خشم است، مبالغه نمود، و «کفروا» را به «کذبوا» تبدیل کرد. و گفت: آنها که پیش از ایشان بودند، آیات خدا را تکذیب کردند. «فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ» در نتیجه آنها را به علت گناهانشان هلاک کردیم و آل فرعون را غرق گردانیدیم، و همگی از ستمکاران بودند، این سخن از باب مطلوب بودن تطویل و رسوا نمودن در مقام غضب است. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۷

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ این جمله نیز از باب مطلوب بودن تطویل و رسوا نمودن مقام غضب است، الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنْهُمْ تَفْسِيرٌ بِه بَنِي قَرِيظَةَ كَرَدَه‌اند، پس مقصود از معاهده عهد و پیمان متارکه جنگ است و نیز به منافقین اصحاب پیامبر تفسیر کرده‌اند.

پس مقصود از عهد و پیمان، عهد و پیمان بیعت است و بهتر این است که تعمیم داده شود.

ثُمَّ يَتَقَصُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرْهٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و هر مرتبه عهد خود را شکستند و از سخط خدا پرهیز نمی‌کنند، یا از عذاب تو و عذاب مؤمنین پرهیز نمی‌کنند.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۳-۵۷

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۷ تا ۶۳] ص: ۶۷

اشاره

فَإِمَّا تَنْفَقْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَسَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ (۵۷) وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبِغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۸

ترجمه: ص: ۶۸

پس تو ای رسول ما چون با آنان مشغول کارزار شدی با تهدید و مجازات و اندرز، آنان و پیروانشان را پراکنده ساز، باشد که زشتی نقض عهد را متذکر شوند،

و چنانچه از خیانتکاری گروهی می‌اندیشی در این صورت تو نیز منصفانه فسخ عهد را به آنان اعلام کن خدا خیانتکاران را دوست ندارد،

کافران هرگز نپندارند که به کفر خویش پیش افتادند بلکه آنها پیوسته زبونند و هرگز خدا را زبون نتوانند کرد،

و شما ای مؤمنان در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا سازید. و آنچه در راه خدا صرف می‌کنید، خدا تمام را به شما عوض خواهد داد. و هرگز به شما ستم نخواهد شد.

و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش، و از مکر دشمن میندیش و بر خدا توکل کن و کار خود

را به او واگذار، که خدا شنوای دعای مؤمنان و دانا به صلاح خلق است، و اگر دشمنان به فکر فریب دادن تو باشند البته مطمئن باش که خدا تو را کفایت کند. اوست که به نصرت خود و یاری مؤمنان، ترا مؤید و منصور گردانید، دل‌های مؤمنان را نسبت بهم الفت داد، دل‌هایی که اگر تو با تمام ثروت روی زمین می‌خواستی الفت دهی نتوانستی، لیکن خدا قلوب آنها را نسبت به هم الفت داد که او بر هر کار مقتدر و به اسرار و مصالح امور مردم داناست.

تفسیر ص: ۶۸

فَإِمَّا تَثَفَفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ پس اگر آنان را آماده

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۶۹

جنگ یافتی، اگر مقصود منافقین امت باشد جریان امر به دست علی علیه السلام می‌شود که با آنان می‌باید جنگ کند. فَشَرَّدُ بِهِمْ با کشته و مجروح کردن آنها را پراکنده ساز.

مَنْ خَلَفَهُمْ کسانی که پشت سر آنها هستند، از سایر کفار به اینکه شدت عذاب تو را بشنوند و بدانند که تو جنگجویان را می‌کشی پس طمع در جنگ با تو نکنند، و مقصود از این آیه امر به کشتن شدید کفار با رساترین وجه است. لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ باشد کسانی که پشت سر جنگجویان هستند، که متذکر صدق نبوت و شدت عذاب تو بشوند. وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً زیاد کردن «ما» بر ادات شرط در اینجا و در جمله قبلی و ملحق شدن نون تأکید جهت مبالغه در لزوم جزاست.

یعنی اگر قطعاً می‌ترسی از گروهی که عهد و پیمان بسته بودند (به قرینه قول خدا:).

«خیانه» که با شکستن عهد و پیمان خیانت ورزند و اثر مخالفت و نقض عهد برای تو ظاهر شود.

نقل قول شده است که این آیه قبلاً در باره معاویه نازل شده است و مربوط به وقتی می‌شود که وقتی که به امیر المؤمنین علیه السلام خیانت کرد، و مصداق آیه از چیزهایی است که به دست علی علیه السلام جاری شده است. «۱»

(۱) منظور جنگ صفین و نبرد علی علیه السلام با قاسطین و تعیین حکمیت پس از متارکه جنگ است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۰

فَأَنْبِذُوا إِلَيْهِمْ پیمانشان را به سوی خودشان بینداز و آنرا مراعات نکن در حالی که مشتمل بر «علی سواء» مساوی بودن با آنها باشد یا مشتمل بر حالتی باشد که با حال آنان در نقض عهد مساوی باشد.

زیرا نقض عهد از جانب تو پس از آنکه آنها نقض عهد کردند مذموم نیست.

عَلَى سِوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بیان علت امر جهت تعلیل امر به شکستن عهد است یعنی اینکه خائنین دارای وجهه محبت نیستند که تو مراعات آنها را بکنی و پیمان با آنها را نشکنی.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا نَهَادِنَ اسم ظاهر جای ضمیر از جهت تصریح به کفر و یک افتضاح و رسوایی برای آنهاست.

سَبَقُوا یعنی کفار خیال نکنند از ما جلو زدند، یا غلبه کردند، و شاید معنی دوّم مناسب‌تر باشد، چون آن جمله برای رفع خوف از آنها برای نقض عهد و پیمانشان است.

إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ یعنی جلو نمی‌زنند و غلبه نمی‌کنند.

«يعجزون» از «اعجزه» به معنی «از او جلو زد» می‌باشد ... یا او را عاجز قرار داد، و «لا يحسبن» بصورت غیبت، و «ان» با فتحه، و وجوه

اعراب برای کسی که به زبان عرب آگاه باشد مخفی نیست.

وَاعِدُوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَعْتَمْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ از چیزهایی که به وسیله آن قوت و شوکت شما تأمین می‌شود، از قبیل بزرگ نمایی و برتری و تفاخر در میدان جنگ (زیرا که تکبر در جنگ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۱

ممدوح است) و نیز ابزار جنگی از قبیل اسلحه و غیر آن آماده سازید، در خبر وارد شده است که از جمله آن چیزها خضاب به رنگ سیاه است.

وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ از قبیل عطف خاص بر عام است، زیرا که رباط مصدر به معنی مربوط است یعنی بسته شده، یا جمع «ربیط» است به همان معنی، ولی استعمال آن در اسبهایی که برای جهاد بسته می‌شوند غلبه پیدا کرده است.

تُرْهَبُونَ بِهِ به آنچه که در توان دارید از قوه و نیرو فراهم سازید تا با آن وسیله ایشان را بترسانید.

عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ کسانی که از خیانت آنها می‌ترسید دشمن خدا و دشمن شما هستند.

آوردن اسم ظاهر، برای آگاهاندن علت و ذکر وصف دیگری، برای زشتی کار آنهاست.

وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ یعنی آن کفار دیگری که از آنها ترس خیانت ندارید، و آنها کسانی هستند که بین شما و آنان عهد و پیمانی نیست، یا اینکه نمی‌ترسید که آنها پیمان با شما را بشکنند.

لَا تَعْلَمُونَهُمْ یعنی آنها را خائن نمی‌دانید مانند منافقین امت که به ظاهر اسلام آوردند و نفاق را مخفی کردند، یا اینکه شخص آنها را چون از شما غایب بودند نمی‌شناسید، مانند عجم و اهل روم و شام.

اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۲

پس، از فقر نترسید و آماده جهاد در راه خدا شوید به مقداری که می‌توانید. و در حق شما ستم نمی‌شود بدین گونه که چنین در راه خدا انفاق کردید نقص و کمبود در آن راه نمی‌یابد، زیرا خداوند جبران می‌کند.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا سلم به معنی صلح مؤنث سماعی است، یعنی اگر مایل به صلح و دخول در اسلام شدند بر آنان بال صلح بگستر زیرا که جنگ تو جز مقدمه صلح نیست. یا مقصود دخول در ایمان است، چنانکه از امام صادق علیه السلام (۱) است که مقصود دخول در امر ماست.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و از مکر و فریب آنها بر اثر صلح نترس، که خدا نگهدار توست.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ خداوند شنوای هر چیزی است که در باره تو گفته‌اند، پس آنچه را که در آن صلاح تو است، تدبیر می‌کند.

الْعَلِيمُ خدا نیت‌های آنان و عاقبت امر تو و امر آنها را می‌داند، و چیزی از او فوت نمی‌شود، و چیزی از او جلو نمی‌زند.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ اگر بخواهند به سبب صلح تو را فریب دهند و حيله به خرج دهند، بدین گونه که بخواهند آتش جنگ را با صلح روشن کنند تا خودشان آماده جنگ شوند و یاران تو اسلحه بر زمین گذارند، پس نترس که:

(۱) تفسیر صافی ج ۲ ص ۳۱۲ تفسیر برهان ج ۲ ص ۹۱ تفسیر عیاشی ۲: ص ۶۶ ج ۷۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۳

فَبِأَنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصِيرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ به طور قطع خدا برای تو کافی است که او تو و مؤمنان را با یاری تأیید کرده است جمله در موضع تعلیل است بنا بر این که استیناف بیانی باشد، و مقصود یاری او به وسیله ملائکه است. (که پیش از این در مورد غزوه بدر گفته شد) وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ پس در صورتی که آنها با تمسک صلح قصد خیانت داشته باشند خداوند می‌تواند بین

شما و خائنین طوری الفت ایجاد کند که جنگ انجام نپذیرد.

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ که اگر هر چه در زمین است به آنها انفاق می‌کردی نمی‌توانستی در دل‌های آنها الفت ایجاد کنی، زیرا که تصرف در دلها به دست خداست، نه به دست بشری و نه به دست نبوی تو است.

وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ و لکن خدا بین آنان الفت ایجاد کرد. بعضی گفته‌اند که: این آیه در باره انصار نازل شده است، چون بین اوس و خزرج همیشه جنگ و خونریزی بود که به وسیله اسلام الفت و محبت بین آنها برقرار شد.

إِنَّهُ عَزِيزٌ زَبِيرٌ او بس مقتدر است و چیزی نمی‌تواند مانع تحقق مقصود او گردد.

حَكِيمٌ و حکیم است و با حکمت خود آنچه که به صلاح بندگانش می‌باشد، انجام می‌دهد.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۹-۶۶

[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۴ تا ۶۹] ص: ۷۳

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶) مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْوَاقٌ حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸)

فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۴

ترجمه: ص: ۷۴

ای رسول ما یاری خدا ترا و مؤمنان را که پیرو تو می‌باشند، کفایت می‌کند. و از منافقان و کافران چشم یاری مدار، ای رسول مؤمنان را به جنگ ترغیب کن اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان پیروز خواهید شد و اگر صد نفر بودید با هزار نفر از کافران برابری توانید کرد و پیروزی به دست خواهید آورد زیرا آنها گروهی بی‌دانشند (و شما با دین و دانشید لذا توانا و غالب بر آنهاید)

اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف ایمان راه یافته است، پس اگر صد نفر صبور و بیدار باشید بر دویست نفر و اگر هزار بر دو هزار نفر از آنان به اذن خدا غالب خواهید شد، و خدا با صابران و اهل ایمان است.

هیچ پیغمبری را روا نباشد که از اسیران جنگ فدیة بگیرد و آنان را رها کند، بلکه بایستی خون ناپاکان را بسیار بریزد. شما ای اصحاب رسول، متاعی فانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۵

ناچیز دنیا را می‌خواهید در حالی که خدا برای شما سرای ابدی و آخرت را میخواهد، و خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.

اگر حکم سابق از امر نافذ خدا نبود، همانا در آنچه گرفتید به شما عذاب سخت رسیده بود،

پس اکنون از هر چه غنیمت بیابید بخورید، حلال و گوارای شما باد و لیکن خداترس و پرهیزکار باشید که خدا آمرزنده خطاها و مهربان به خلق است.

تفسیر: ص: ۷۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آن را تکرار نمود تا مقدمه امر به تشویق و تحریض مؤمنین به قتل باشد، و از سوی دیگر تکرار در مقام امتنان و اظهار محبت و احساس مرغوب است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای پیامبر مؤمنان را به جنگ ترغیب کن ... زیرا خدا آنها را برای پیروز شدن یاری می کند کفار مانند مؤمنین به خدا و کسی که می داند یاری به دست خدا و پیروزی از جانب اوست، ثابت قدم نیستند.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا این آیه پس از آنکه مؤمنین زیاد شده‌اند نازل شده است، و لذا وارد شده است که این آیه ناسخ چیزی است که قبل از آن است.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۶

مقصود از ضعف، ضعف در دلها است، نه ضعف در ابدان تا با کثرت آنها منافات داشته باشد.

ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ جَوَابِ أَصْحَابِ پیامبر است که از او درخواست کردند اسیرها را نکشند و از آنها فدا بگیرد، و مقصود از «اثخان» زیاد کشتن است از «اثخن فی العدو» وقتی که غلبه پیدا کند و در بین دشمن زخمی زیاد ایجاد کند.

تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ با گرفتن فدیة کالای دنیا را می‌خواهید در حالی که خداوند برای شما آخرت را می‌خواهد. بدین نحو که باید جهاد شما مشوب به اغراض دنیوی نباشد بلکه خالص بوده، صرفاً برای آخرت باشد.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ خَدَاوند غلبه کننده است و از ذلت پیامبرش بر فرض گرفتن فدا، از اسیران نمی‌ترسد. پس این آیه جهت استدراک توهم خوف ضعف و مغلوبیت است.

حَكِيمٌ به جهت مصالحی که آنرا خودش می‌داند، امر به جهاد می‌کند.

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ یعنی اگر حکمی که در لوح گذشته از اباحه فدا و اعزاز مؤمنین، یا نگهداشتن آنها تا زمان موعود نبود تا دین خدا به وسیله آنان عزیز شود عذاب سختی برای شما بود. و این تهدید و جلوگیری از کاری است که در جنگ بدر انجام دادند که از اسرا فدا گرفتند، و بر این کار اصرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۷۷

نمودند در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن را انکار می‌کرد، تا جایی که راضی شدند، از این رو به تعداد اسرا و کسانی که فدیة از آنها گرفته شده بود در سال بعد در جنگ احد از مؤمنین کشته شدند.

لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ از فدیة‌ای که گرفتید، یا اصراری که بر گرفتن فدیة می‌کردید.

اگر در اباحه فدیة و اعزاز شما نوشته‌ای در لوح نبود عذاب سختی برای شما بود.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید فدیة را که در آن نیز غنیمت است، یا اینکه وقتی بلکه از این اباحه فدیة و اعزاز و اعلائی کلمه شما در کتاب آمده است پس از جهت غنیمت، خودتان را به زحمت نیندازید، و از آن بخورید.

حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ به صورت حلال و پاکیزه بخورید ولی در اسراف کردن در غنیمت از خدا بترسید، یا از خیانت در غنیمت، یا

و همه این معانی چون دارای ترتب تصاعدی طولی است نه عرضی می‌تواند مقصود باشد، بدون اینکه استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی لازم بیاید، چنانچه بارها این مطلب گذشت.

وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا وَ كَسَانِي كِه بَه مَهَاجِرِينَ پناه دادند و آنان را یاری کردند. آنها بر حسب معنی اول انصار صوری هستند و بر حسب معانی دیگر کسانی هستند که مناسب آن معانی باشند.

أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ مَّقْصُودٍ اَز اَوْلِيَاءٍ دَر اَيْنِجَا مَحَبِّانٍ وَ دُوسْتَدَارَانِ اسْتِ وَ اَن رَا بَه خَبَر اِدَا كَرْد تَا اِشَارَه بَه اَيْنِ بَاشَد كِه وَايْتِ مَحَبَّتِ، لَازِمَه اَنانِ اسْتِ. يَا مَّقْصُودِ اَوْلِيَايِ مِيرَاثِ اسْتِ چنانكه در اخبار آمده است كه اين آيه منسوخ است به آيه: وَ اُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ كَسَانِي كِه بَه بِيْعْتِ عَامِّ يَا خَاصِّ اِيْمَانِ اَوْرَدَنَد.

وَ لَمْ يُهَاجِرُوا وَ اَز دَارِ شَرِكِ صُورِي يَا اَز دَارِ شَرِكِ نَفْسَانِي هَجْرَتِ نَكْرَدَه‌اَنَد.

مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ شَمَا دُوسْتَدَارِ اَنانِ نَبَاشِيدِ زِيْرَا اَنانِ رَا وَايْتِي نِيْسْتِ، اَز اَيْنِ رُو كِه اَنها اَتْصَالِ صُورِي خُودِ رَا كِه بَا بِيْعْتِ صُورِي حَاصِلِ مِي شُودِ بَا اَتْصَالِ مَعْنُوي مَقْرُونِ نَكْرَدَنَدِ بَدِينِ نَحْوِ كِه دَر طَرِيْقِ خَلِيْفَهِ صُورِي يَا بَاطِنِي خَارِجِ نَشَدَنَدِ، پَسِ اَز حَيْثِ مَعْنِي نَه بَه شَمَا مَتَّصِلِ شَدَنَدِ، وَ نَه بَه كَسِي تَرْجَمَه بِيانِ السَّعَادَةِ، ج ۶، ص: ۸۳

كه شما به او متصل شدید، پس بين شما و آنها و ولايت اتصالي نيست. و در نتيجه بين شما و آنها نه توارث هست و نه دوستي.

حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوا كُمْ فِي الدِّينِ مَكْرَ اَيْنِكِه هَجْرَتِ كَرْبِنَدِ، وَايِ اَكْرَ اَز شَمَا دَر اَمُورِ دِيْنِ يَارِي خُواسْتَنَدِ نَه دَر اَمُورِ دُنْيُوي، نَظَرِ بَه مَفْهُومِ قَيِدِ فَعَلَيْكُمْ النَّصِيرُ بَرِ شَمَا سْتِ يَارِي اَنانِ، زِيْرَا كِه اَتْصَالِ صُورِي اَنها دَارايِ حَرْمَتِ اسْتِ وَ بَرايِ اَنانِ بَرِ عَهْدِه شَمَا حَقِّي اِيْجَادِ مِي كَنَدِ.

إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ مَكْرَ اَيْنِكِه بَرِ قُومِي كِه بَيْنِ شَمَا وَ اِيْشانِ پِيْمَانِي اسْتِ، بَه خِصُومَتِ بَرِخِيْزَنَدِ.

زيرا كه ميثاق و پيمان اگر چه حق، و حرمت آن پائين تر و كمتر از بيعت و اسلام است، ولي خود آن نيز نوعي وصلت است و داراي حرمت، البته وصلت اسلامي بدون اينكه مقترن به وصلت معنوي باشد به نحوي كه بر آن وصلت فائق و برتر آيد، قوت و نيروئي ندارد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ خَدَاوَنَدِ بَه دُوسْتِي كَرْدَنِ بَا كَسِي كِه مَأْمُورِ بَه دُوسْتِي بَا او شَدَه‌اِيْدِ وَ تَرْكِ دُوسْتِي بَا كَسِي كِه مَأْمُورِ بَه تَرْكِ اَن شَدَه‌اِيْدِ بِيْنَا وَ اَكْغَاهِ اسْتِ. وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَنانِ كِه بَه عَلْتِ تَرْكِ بِيْعْتِ نُبُويِ يَا وَاوَلُويِ كَافِرِ شَدَنَدِ. بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بَعْضِي اَز اَنها دُوسْتَدَارِ بَعْضِي دِيْكَرَا نَدِ اَللَّهِ بَه حَكْمِ سَنَخِيْتِ وَ هَمِ جِنْسِ بُوْدَنِ، وَ كَرِ نَه اَنها مَمانَدِ سَكانِ وَ حِشِي هَسْتَنَدِ كِه هَمَدِيْكَرِ رَا كَازِ مِي كِيْرَنَدِ، بَلِي اَكْرَ غَيْرِ اَجْنَسِ خُودشانِ رَا بِيْسِنَدِ مَتَّفِقِ شَدَه بَا هَمِ بَرِ او حَمَلَه مِي بَرَنَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۴

متحد جانهای شیران خداست جان گرگان و سگان از هم جداست

إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ يَعْنِي اَنْچِه رَا كِه اَز دُوسْتِي وَ تَرْكِ اَن ذَكْرِ كَرْدِيْمِ جَهْتِ اِصْلاَحِ نَظَامِ مَعاشِ اسْتِ كِه مَنجَرِ بَه نَظَامِ مَعادِ مِي شُودِ، زِيْرَا كِه دُوسْتِي مَوجِبِ هَمبَسْتِگِي فِكْرِي اسْتِ، وَ دَر تَرْكِ دُوسْتِي بَيْنِ مُؤْمِنِيْنَ وَ مَهَاجِرِيْنَ بَا يَكْدِيْكَرِ وَ دُوسْتِي بَا كَفَّارِ اَكْرَ چِه اَز خُويْشانِ بَاشَنَدِ، اِخْتِلافِ آراءِ اسْتِ كِه فِسادِ فِي الْأَرْضِ رَا بَه دَنبَالِ دَارَدِ، يَعْنِي فِسادِ دَرِ زَمِيْنِ عَالَمِ كَبِيْرِ وَ دَرِ زَمِيْنِ عَالَمِ صَغِيْرِ. وَ فِسادٌ كَبِيْرٌ چُونِ كَفَّارِ بَه عَلْتِ اِخْتِلافِ آرايِي كِه دَارِيْدِ بَرِ شَمَا جَرِي مِي شُونَدِ. وَ بَا كِشُودَنِ بابِ دُوسْتِي بَا شَمَا مِي فَهْمَنَدِ كِه چَگونِه بَايَدِ بَرِ شَمَا غَلْبَه كَرْدَه پِيروِزِ شُونَدِ، اَيْنِ مَطْلَبِ بَه عَنوانِ فِسادِ بَزْرَگِ ذَكْرِ شَدَه اسْتِ.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۵-۷۴

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ (۷۵)

ترجمه: ص: ۸۴

و آنانی که ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا کوشش و جانفشانی کردند و هم آنان که مهاجران را منزل دادند و آنها را یاری کردند، آنها به حقیقت اهل ایمانند، و ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۵

هم آرمزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست، و آنان که ایمان آورده‌اند و بعد از شما هجرت گزیدند و به اتفاق شما در راه دین جهاد کردند آنها نیز از شما مؤمنان هستند (و در حکم دوستی و یاری و برادری همه یکسانند) و ارث مراتب خویشاوندان در کتاب خدا بعضی مقدم بر بعضی دیگر مقرر شده است که خدا به هر چیز و به همه مصالح خلق داناست.

تفسیر: ص: ۸۵

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایمان را با همان لفظ خودش تکرار کرد تا آنها را با مدحشان احضار کند و نیز اشعار به علت حکم داشته باشد. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ منظور از رزق کریم روزی علوی است نه مانند روزی‌های زمینی که در تحصیل آن زحمت و مشقت است و خوردن آن نیز موجب زحمت و پس از خوردن محتاج به دفع است. وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ آنان که بعد از ایمان و هجرت شما، ایمان آوردند. وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ و با شما در هجرت و جهاد شرکت کردند دوستی با آنها واجب است مانند دوستی با خودتان.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و خویشاوندان برخی بر برخی دیگر، برتری دارند یعنی در نوشته‌ای که به سبب هجرت و نصرت در لوح است، تفاوت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۶

برتری به وجود می‌آید و آن توارث منسوخ می‌شود. إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ به درستی که خداوند به هر چیز و همه مصالح خلق داناست، پس گاهی خداوند به توارث به سبب هجرت و گاهی به سبب خویشاوندی یا بنا به مصلحتی که خودش می‌داند، حکم می‌کند و شما را به دوستی بین خودتان و ترک دوستی با کفار امر می‌کند که آن نیز به جهت مصالحی است که خود به آن عالم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۷

سوره توبه ص: ۸۷

اشاره

یکصد و بیست و نه آیه است، که همه آن مدنی است و بعضی گفته‌اند غیر از دو آیه همه مدنی است. و آن دو آیه قول خدای تعالی «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ... تا آخر سوره» است.

برای این سوره ده نام شمرده‌اند:

۱- سوره براءت. ۲- توبه. ۳- الفاضحه. ۴- المبعثره برای اینکه از اسرار منافقین بحث می‌نماید. ۵- المقشقه از جهت تبرئه آن از نفاق. ۶- البحوث، جهت بحث آن از اسرار منافقین.

۷- المدمدمه یعنی هلاک کننده. ۸- الحافره از حفر به معنی پاکسازی. ۹- المشیره. ۱۰- سوره عذاب.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که در اول سوره براءت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نازل نشد زیرا که بِسْمِ اللّٰهِ برای امان و رحمت است در حالی که سوره براءت برای دفع امان و توسل به شمشیر نازل شده است.

از امام صادق علیه السلام است که سوره انفال و براءت یک سوره هستند و لذا بین آنها بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نازل نشده است. بعضی گفته‌اند: آیات قرآن بر نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، پس برخی از نویسندگان را فرا می‌خواند و می‌گفت: این آیه را در

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۸

فلان سوره و فلان سوره بگذار و انفال نخستین سوره بود که در مدینه نازل شد و براءت، آخرین سوره و رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت و بیان نفرمود که سوره براءت دنباله همان سوره انفال است یا اینکه سوره‌ای مستقل می‌باشد و آن نویسندگان (کاتبان وحی)، آن سوره را بدون بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بعد از انفال آورده‌اند.

ترجمه و تفسیر آیات ۵- ۱

[سوره التوبه (۹): آیات ۱ تا ۴] ص: ۸۸

اشاره

بِرَاءةٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحْوَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ وَ أَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَ أَدَانَ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاغْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴)

ترجمه: ص: ۸۸

از این پس خدا و رسولش از عهد مشرکانی که با شما عهد بستند و شکستند بیزاری جست،

پس به شما مشرکان تا چهار ماه دیگر مهلت داده می‌شود که در زمین گردش و آسایش کنید، و بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نخواهید شد، بلکه زبون و مغلوب امر خدا و رسول شوید. و همانا خدا کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۸۹

و در بزرگترین روز حج (حج اکبر) که همه در مکه جمعند، خدا و رسولش به مردم اعلام می‌دارند که بعد از این خدا و رسول از مشرکین بیزارند، پس هرگاه شما مشرکان از شرک توبه کرده به اسلام گرویدید، برایتان در دنیا و عقبی بهتر خواهد بود. و اگر روی بگردانید، بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نیاید. چنانچه ایمان نیاوردند مژده عذاب دردناک به آن کافران برسان، مگر آن گروه از مشرکان که با آنها عهد بسته‌اید و هیچ عهد شما نشکستند و هیچ یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند. پس با آنها عهد را تا مدتی که مقرّر داشته‌اید نگاه دارید که خدا پرهیزکاران را که به عهد خود وفا کنند دوست دارد.

تفسیر: ص: ۸۹

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لَفْظ (براءة) از مصدرهایی است که جانشین افعالشان می‌شوند و اصل آن چنین است:

(براءة من الله ورسوله براءة من الذين عاهدتم) سپس فعل حذف شده و مصدر جای آن را گرفته است و فاعل نیز به حرف جر وصل شده تا صفت مصدر باشد و نظیر این آنجاست که می‌گویند: «زعمنا منهم و خلافا لهم» که اصل آن دو «زعموا و خالفوا» است و لفظ «من» تبدیل به لفظ «الی» شده است تا اشعار به تضمین «۱» معنی وصول یا تقدیر آن باشد.

سپس از نصب (براءة) به رفع عدول شده تا مبالغه و تأکید باشد و بنا بر اصلش با نصب نیز خوانده شده است.

(۱) معنی تضمین سابقا گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۰

بنا بر این (براءة) مبتداست که وسیله صفت تخصیص یافته است و خبر آن إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ می‌باشد و محتمل است که خبر مبتدای محذوف باشد و لفظ (مِنَ اللَّهِ) و (إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ) دو صفت برای آن باشند.

یعنی برائتی که ناشی از خداست به کسانی مربوط است که با آنها عهد بستید، یا این برائت است از جانب خدا به کسانی که با آنها عهد بستید رسیده است. علت اینکه معاهده و پیمان به مسلمانان نسبت داده شده است با وجودی که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود، از آن رو است که معاهده به صلاح مسلمین بوده، انگار از خود آنها صادر شده است و برائت به خدا و رسول نسبت داده شده در حالی که خطاب به مسلمین است تا اشاره‌ای باشد مبتنی بر اینکه برائت بر مسلمین و کسانی که با آنها عهد بستید واجب است. و اگر چه عام است، ولی به قرینه استثنایی که می‌آید، به کسانی که عهد را بشکنند، اختصاص می‌یابد پس نظر و تأمل در اینکه چگونه از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقض عهد جایز است از اصل (ناصحیح) و ساقط است.

فَسَيُحِوْا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ مَدَّتْ چهار ماه فرصت دارید تا در زمین (آزادانه) بگردید، اعلام کردن و مهلت دادن از جهت انصاف و امید به توبه کردن آنها است، و مراد از چهار ماه از بیستم ماه ذی الحجه تا دهم ربیع الثانی است.

نقل شده است که فتح مکه در سال هشتم از هجرت بوده، و نزول سوره برائت در سال نهم، و حَجَّه الْوَدَاعِ در سال دهم به وقوع پیوسته است. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۱

مفسّرین عامّه و خاصّه متفق القولند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابو بکر را بر موسم حجّ امیر الحاجّ قرار داد، پس خاصّیه گفته‌اند:

او را با سوره برائت فرستاد، سپس وحی بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شد که این پیام را به مردم نرسان مگر به تو سیط مردی از خودت، پس علی علیه السلام را فرستاد و علی علیه السلام به ابو بکر ملحق شد، و سوره برائت را از او گرفت و عامّه گفته‌اند: سوره برائت بعد از فرستادن ابا بکر نازل شد و بعد از آن علی علیه السلام را فرستاد، و در این مورد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ

علیه و آله سؤال شد.

فرمود: این سوره را ادا نمی‌کند مگر مردی از خود (من) و تفصیل این داستان در کتب فریقین مذکور است.

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَدَانِيْدَ كَمَا قَادِرٌ بِهٖ جَلُوْغِيْرِیْ اَزْ عَذَابِ خَدَا نِيْسْتِيْدَ، تَهْدِيْدَ اَنْهَا اَسْتِ كِهٖ بِهٖ اِيْنِكِهٖ مَهْلَتْ دَاْدَنٖ بِهٖ حَالِ اِيْشَانِ سُوْدِيْ نَدَاْرَدِ.

وَ اَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكٰفِرِيْنَ وَ اَذٰنٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ وَ خَدَاوْنَدِ خَوَاْر كَنْنَدِهٖ كَاْفِرَانِ اَسْتِ، وَ دَسْتُوْرِيْ اَسْتِ اَزْ جَانِبِ خَدَا وَ پِيَاْمَبْرَشِ اِيْنِ لَفْظِ «اَذَان» نِيْز نَظِيْر بَرَاْتِ اَزْ خَدَا سْتِ كِهٖ مَصْدَرِ جَايْ فَعْلِ نَشْسْتِهٖ وَ عَدُوْلِ بِهٖ رَفْعِ شَدِهٖ اَسْتِ.

إِلَى النَّاسِ بِرِ مَرْدَمِ، وَ اِيْنِ اَزْ جَاهَايِيْ اَسْتِ كِهٖ مَقَامِ تَهْدِيْدِ وَ غَضَبِ اَسْتِ وَ تَكَرَّرِ دَرِ اَنْ مَطْلُوْبِ مِيْ بَاشَدِ.

يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ دَرِ رُوْزِ حَجِّ اَكْبَرِ رُوْزِ نَحْرِ (قِرْبَانِيْ شَتْر) حَجِّ اَكْبَرِ نَامِيْدِهٖ «۱» شَدِهٖ اَسْتِ، چُونِ دَرِ مَقَابِلِ عَمْرِهٖ اَسْتِ، يَا اِيْنِكِهٖ بَزْر گَتْرِيْنِ اَفْعَالِ حَجِّ دَرِ رُوْزِ نَحْرِ اَنْجَامِ مِيْ يَايَدِ، يَا اِيْنِكِهٖ اَنْ سَالِيْ سَالِيْ بُوْدِهٖ اَسْتِ كِهٖ مُسْلِمِيْنِ وَ مُشْرِكِيْنِ دَرِ اَنْ سَالِ حَجِّ گِذَاْرَدَنَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۲

اَنَّ اللّٰهَ بَرِيٌّ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ رَسُوْلُهٗ اَعْلَامُ اَزْ جَانِبِ خَدَا سْتِ بِهٖ اِيْنِكِهٖ خَدَا وَ رَسُوْلَشِ اَزْ مُشْرِكِيْنِ بِيْزَاْرَنَدِ، عَطْفِ اَسْتِ بِرِ ضَمِيْرِ مَسْتَرِ دَرِ «بَرِيٌّ» وَ بِهٖ نَصْبِ نِيْز خَوَاْنَدِهٖ شَدِهٖ اَسْتِ تَا عَطْفِ بِرِ اَسْمِ «اَنَّ» بَاشَدِ.

فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاَعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ اِيْنِ نِيْزِ اَزْ قَبِيْلِ تَكَرَّرِ اَسْتِ كِهٖ دَرِ مَقَامِ تَهْدِيْدِ مَطْلُوْبِ اَسْتِ.

وَ بَشَّرَ الدّٰيْنَ كَفَرُوْا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ بَشَارَتِ بِهٖ عَذَابِ اَزْ قَبِيْلِ اَسْتِعْمَالِ ضَدِّ اَسْتِ دَرِ ضَدِّ اَزْ بَابِ اَسْتِهْزَاِ.

إِلَّا الدّٰيْنَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ اَسْتِ تَا بِيَاْنِ كَنْدِ كِهٖ عَهْدِ وَ پِيْمَانِ بَرَايِ كَسَانِيْ كِهٖ عَهْدِ نَشْكَسْتَنَدِ

(۱) در اخبار وارده آمده است هر سالی که روز جمعه مصادف با روز عرفه باشد حج آن سال را حج اکبر می‌نامند بدیهی است فقهای والا مقام کثر الله امثالهم در تعریف حج اکبر و یوم النحر در کتابهای فقه شرح مفصلی مرقوم فرموده‌اند که در این مختصر شرح آن میسر نیست. حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضا علیشاه (قدس سره) در رساله خاطرات سفر حج در مورد حج اکبر چنین توصیف فرموده‌اند: «در تمام مراحل باید حاجی بخصوص کسانی که در راه سلوک واقع شده‌اند از توجه و تذکر غفلت نکرده دل را بیاد خدا سرگرم و از ظاهر به باطن پردازند و در طواف خانه دل بکوشند تا صاحب خانه را بیابند و حج اکبر نمایند.»

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۳

به حال خود باقی است.

ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا هِيْجِ يَكِ اَزْ شَرْوْطِ عَهْدِ رَا كَمِ نَگِذَا شْتَنَدِ وَ نَقْضِ نَمِيْ كَرْدَنَدِ.

وَ لَمْ يُظَاهِرُوْا عَلَيْكُمْ اَحَدًا وَ بَا كَسِيْ عَلِيْهٖ شَمَا هَمِ پِشْتِ نَشْدِهٖ بَاشَنَدِ. چُونِ نَقْضِ شَرْوْطِ وَ كَمَكِ كَرْدَنِ بِهٖ دَشْمَنْ نَقْضِ فَعْلِيْ وَ جَدِيْ مَحْسُوْبِ مِيْشُوْدِ.

فَأْتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دَرِ اِيْنِ صُوْرَتِ تَا مَدَّتِ پَايَاْنِ عَهْدِ بِرِ پِيْمَانِ خُوْدِ بَاشِيْدِ زِيْرَا خَدَا تَقْوٰی پِيْشْگَاْنِ رَا دُوْسْتِ دَاْرَدِ وَ كَسِيْ كِهٖ عَهْدِ رَا بِدُوْنِ سَبَبِ نَقْضِ كَنْدِ، تَقْوٰی پِيْشِهٖ نِيْسْتِ.

ترجمه و تفسیر آیات ۹-۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۵ تا ۸] ص: ۹۳

فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۴

ترجمه: ص: ۹۴

پس از آنکه ماههای حرام (ذی قعدة و ذی حجه و محرم و رجب) گذشت، آنگاه مشرکین را هر جا یابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده نماز اسلام را بپا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید و توبه آنان را بپذیرید که خدا آمرزنده و مهربان است،

و هر گاه یکی از مشرکان پناه آورد که از دین آگاه شود، بدو پناه ده تا کلام خدا را بشنود. پس از شنیدن سخن خدا او را بی هیچ خوف و اندیشه به مأمون و منزلش برسان زیرا که این مشرکان مردم نادانند اگر ایمن شده آیات خدا را بشنوند، باشد که ایمان آرند، چگونه با مشرکانی که عهد خدا و رسول شکستند خدا و رسولش عهد آنان را نگهدارند (البته با عهد شکن نباید عهد نگهداشت) لیکن با آن مشرکان که در مسجد الحرام عهد بسته‌اید تا زمانی که آنها بر عهد خود پایدارند. شما هم بر عهد آنها بیاید که خدا پرهیزکاران را (که به عهد وفا می‌کنند) دوست دارد.

چگونه با مشرکان عهد شکن وفای به عهد توان کرد؟ در صورتی که آنها اگر بر شما مسلمانان پیروز شوند مراعات هیچ علاقه خویشی و عهد و پیمان نخواهند کرد و به زبانبازی و سخنان فریبنده شما را خوشنود می‌سازند در صورتی که جز کینه شما را ندارند و بیشتر آنان فاسق و نابکارند.

تفسیر: ص: ۹۴

فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ هَنَگامی که ماههای حرام پایان یافت. مقصود همان ماههای سیاحت است که خداوند آنها را حرام قرار داده تا مشرکین در امان باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۵

فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ مُشْرکان را هر جا یافتید حَتَّى در داخل حلّ «۱» و حرم بکشید. وَ خُذُوهُمْ و اسیرشان سازید.

وَ أَحْضُرُوهُمْ در مسجد الحرام محاصره‌شان کنید.

وَ أَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ و از هر سو در کمین آنها باشید تا در بلاد قدرت و بسط پیدا نکنند.

فَإِنْ تَابُوا پس اگر توبه کردند، با توبه نبوی، یعنی اسلام آوردند.

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ و احکام اسلام را چون نماز و زکوة اطاعت کردند.

فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ آنها را آزاد بگذارید، چون در این هنگام آنها امثال شما می‌شوند، و به سود آنهاست آنچه که به سود شماست و به ضرر آنهاست آنچه که به ضرر شماست.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدا با توبه آنچه را که از آنها صادر شده است می‌بخشد.

رَحِيمٌ و به واسطه اسلام و اقامه احکام آن، به آنها رحم می‌کند.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ أَكْرَهًا فَاجْتَنِبْهُ وَلَا يُكْرَهُ لَهُ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ مَا أَغْلَقَ بَابَهُ وَلَا يُكْرَهُ أَنْ يُنَاجِيَكَ فِي الْغَيْبِ وَلَا تُكْرَهُ عِبَادَةُ الْمُشْرِكِينَ وَلَا يَمْلِكُ شَيْءٌ سِوَا اللَّهِ شَيْئًا وَلَا يُضِلُّهُ سَبِيلٌ وَلَا يَمُوتُ وَلَا يَأْتِيهِ الْمَوْتُ إِلَّا فِي غَنَابَةٍ كَثِيرَةٍ خَائِفِينَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنَادُوا بِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُسْمَعُ وَهُوَ يَسْمَعُ وَهُوَ يُبْصِرُ وَهُوَ يُسْمِعُ وَهُوَ الْغَنِيُّ الرَّحْمَنُ يُخَبِّرُكَ اللَّهُ أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ الَّذِينَ آمَنُوا أَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قَوْلًا لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَلِمَتُهُمْ وَلَوْ كَانُوا أَكْثَرًا وَلَا يَضُرُّكَ مَا تَلَاسَىٰ فِي يَدَيْكَ الْيَتَامَىٰ وَالسَّالِمِينَ إِذَا قَالُوا إِلَيْكَ سَلَامًا فَقُلْ أَطِيبَتُ لَكُمْ لُحْمًا ذَلِكُمْ فَطَمَئِنَّا بِمَا عَمِلْنَا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَلِيلٌ

(۱) حلّ مصدر است یعنی از احرام بیرون آمدن (یعنی اعم از اینکه محروم بودند یا از احرام بیرون آمده بودند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۶

فَأَجِزْهُ پس به او پناه بده که توجه بسوی تو اگر چه برای دنیا باشد دارای حرمت است که نباید هتک حرمت شود، چنانکه برای به خود بستن و نسبت دادن اسلام نیز به واسطه تشابه به اسلام و اطاعت احکام آن حرمتی است، و هدف از پناه دادن شنیدن کلام خداست که بدین وسیله مقصود از ارسال تو حاصل می‌شود.

حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا کلام خدا را بشنود زیرا که شنیدن کلام خدا موجب شکستن شدت عناد و سبب دلجویی آنها و متمایل نمودن آنان به حق است، و جنگ تو هم جز برای این مقصود نیست.

ثُمَّ أَلِغْهُ مِأَمَّنَهُ پس از آنکه خواست به وطنش باز گردد نباید احدی از مسلمین متعرض او گردد تا به وسیله امان تو و نگرهبانی از مسلمین در صورت احتیاج به وطنش یا به جائی که مأمن و محل امن اوست برسد.

ذَلِكَ این پناه دادن و رساندن به محل امن خودش برای این است که حرمت توجه به تو حفظ شود اگر چه جهت اغراض دنیوی بوده و یا به انتظار شنیدن کلام خدا باشد.

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ زیرا آنها قومی هستند که جهل آنها به حدی است که علم فطری آنها پوشیده می‌شود و تحت الشعاع جهل قرار می‌گیرد، و با شنیدن کلام خدا جهت جهلشان ضعیف می‌شود و جهت عملشان ظاهر می‌گردد، پس این امید می‌رود که بعد از ظهور جهت علم آنها، قول تو را قبول کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۷

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ اسْتِفْهَامٌ انکاری به معنی نفی است و در آن معنی تعجب است، یعنی برای مشرکین عهده‌ی نزد خدا نمی‌باشد، و آن جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: چگونه صحیح است حيله و شکستن عهد؟ پس فرمود: که آنها عهده‌ی ندارند.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسِيحِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ غیر از کسانی که از شکستن عهد پرهیز می‌کنند که خداوند پرهیزکاران را دوست می‌دارد.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ تکرار لفظ «کیف» به مناسبت مقام نکوهش و خشم است.

لَا يَرْجُوا فِيكُمْ إِلَّا نَسَبٌ به کسانی که ملاحظه خویش یا سوگند و یا عهد را نمی‌کنند.

وَلَا ذِمَّةٌ بنا بر تفسیر اول برای «الّا» مقصود از «ذمه» عهد است، یا بنا بر تفسیر دوم مقصود حق در ذمه آنهاست.

يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ در حالیکه با زبان شما را راضی می‌سازند ولی آنچه را که با زبانهایشان می‌گویند دلهایشان مانع از آن است.

وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ در حالی که اکثر آنان عصیان‌گر و نابکارند. یعنی از حکومت خلیفه خدا خارج هستند، و ذکر «اکثر» برای این است که بعضی از کفار در صورتی که بیدار کننده‌ای آنها را بیدار کند. دارای یک نوع تسلیم طاعت عقل هستند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۴-۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۹ تا ۱۳] ص: ۹۸

اشاره

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) - لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱) وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَلَّا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَلَئِنَّ لَكُمْ أَعْيُنًا أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳)

ترجمه: ص: ۹۸

فاسقان آیات کتاب خدا را به بهای اندک گرفتند تا آنکه راه خدا را روی خلق بستند، همانا بسیار بد می‌کنند. آنان در حق اهل ایمان هیچ مراعات حق خویشی یا پیمان را نخواهند کرد و هم آنها بسیار تجاوزگر و ستمکارند، پس هرگاه توبه کرده نماز بپا داشتند و زکات مال دادند در این صورت برادر دینی شما نیستند (و در همه امور اسلام با شما یکسانند) و آیات خود را برای اهل دانش و معرفت مفصل بیان خواهیم داشت، و هرگاه آنها سوگند و عهدی بسته‌اند بشکنند و در دین شما طعن زنند، در این صورت با آن پیشوایان کفر و ضلالت کارزار کنید که آنها را عهد و سوگند پایدار نیست. آیا با قومی که عهد خود را شکستند و اهتمام کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند کار زار نمی‌کنید؟ در صورتی که آنها اول بار به دشمنی و قتال شما برخاستند از آنها بیم دارید؟ و حال آنکه ایمانند سزاوارتر این است که فقط از خدا بترسید.

اگر اهل

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۹۹

تفسیر ص: ۹۹

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ آغَازِ جَمَلِهِ فِي بَيَانِ عِلَّتِ اسْتِنْفَافِ اسْتِ فِي مَوْضِعِ تَعْلِيلِ فَسَقِ اَنَّهُمْ، وَ آيَاتِ اَعْمَازِ اَيَاتِ تَكْوِينِي نَفْسَانِي وَ آفَاقِي وَ تَدْوِينِي مِي بَاشَد.

ثَمَنًا قَلِيلًا مَنْظُورٌ اَزْ ثَمَنِ قَلِيلِ (بِهَایِ اَنَدَك) اَعْرَاضِ دَنْبِي وَ اَعْرَاضِ فَاسِدِ وَ لَذَاتِ هَایِ فَانِي اسْت.

فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِهِ رَاحِ خُدا رَا بَه رُويِ خُودِ بَسْتَنَد، يَعْني اَزْ حَقِّ اَعْرَاضِ كَرَدَنَد، يَا اَزْ رَاحِ عَقْلِ دَرِ عَالَمِ صَغِيرِ كِه خُداوند بَه طُورِ تَكْوِينِ دَرِ وُجُودِ اَنَّهُمْ قَرَارِ دَادَه اسْت، يَا اَزْ طَرِيقِ تَكْلِيفِي خُداوند تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كِه هَمَانِ رَاحِ وَ رُوشِ نُبُوتِ يَا وِلايَتِ مِي بَاشَد جَلُوكِيرِي كَرَدَنَد.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه می‌کنند، از قبیل فروختن آیات خدا به بهای اندک و مانع شدن طریق الی الله خیلی بد است، که وبال و گناه این عمل را امید بخشش نیست.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً تَكَرَّرَ «الَّا وَ لَا ذِمَّةً» بَه اَعْتَبَارِ اِنِّ اسْت كِه تَكَرَّرَ دَرِ مَقَامِ ذَمِّ وَ غَضَبِ مَطْلُوبِ اسْت.

وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ وَ أَنَانِ دَر تَجَاوُزِ وَ دَشْمَنِ وَرَزِيدِنِ بِي پُرُوَا هَسْتَنْدِ.

فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ دَر اَيْنَجَا نِيْزِ تَكَرَّارِ صَلَاةٍ وَ زَكَاةٍ اَز قَبِيْلِ تَكَرَّارِ مَطْلُوْبِ اسْتِ.

وَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ آيَاتِ تَكْوِيْنِي رَا بَا آيَاتِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۰

تدوینی برای اهل دانش و معرفت تفصیل می‌دهیم.

وَ إِنْ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ وَ اِگَرِ عَهْدِ خُودِ رَا شَكَسْتَنْدِ وَ پَسِ اَز پیمانِ بَه دینِ شَمَا طَعْنَه زَدَنْدِ، اِيْمَانِ

جَمْعِ يَمِيْنِ اسْتِ بَه مَعْنَى عَهْدِ، زِيْرَا كِه عَهْدِ بَه يَمِيْنِ مَعْنَقِدِ مِي شُودِ يَا اَز بَابِ اَيْنَكِه عَهْدِ شَبِيْهَ بَه يَمِيْنِ بَه مَعْنَى قِسْمِ اسْتِ.

فَقَاتَلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ پَسِ پِيْشُوَايَانِ كُفْرِ رَا بَكْشِيْدِ. نِهَادِنِ اسْمِ ظَاهِرِ بَه جَايِ ضَمِيْرِ بَرَايِ اشْعَارِ بَه وَصْفِ ذَمِّ بَرَايِ اَنَانِ اسْتِ.

إِنَّهُمْ لَا- اِيْمَانِ لَهُمْ اَنَانِ رَا عَهْدِي نِيْسْتِ زِيْرَا كِه عَهْدِ وَ پِيْمَانِ وَ قْتِي مَقْرُونِ بَه وَفَا نَبَاشْدِ، مِثْلِ اَيْنِ اسْتِ كِه اَن عَهْدِ پِيْمَانِ اَصُوْلَا بَه

و جُودِ نِيَامْدَه اسْتِ.

لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ بَاشْدِ كِه اَنهَا اَز كُفْرِ وَ حِيْلَه دَر پِيْمَانِ بَا اِيْسْتَنْدِ.

بِدَانِ كِه تَنْزِيْلِ آيَاتِ دَر بَارَه مَشْرِكِيْنِ بَه خُدا وَ تَاوِيْلِ اَنِ دَر بَارَه مَشْرِكِيْنِ بَه وَلايْتِ اسْتِ، زِيْرَا هَر كَسِ كِه بَا مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ بِيْعْتِ كَنْدِ اَز او پِيْمَانِ گَرْفْتَه مِي شُودِ كِه بَا قَوْلِ رَسُوْلِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَخَالَفْتِ نَكَنْدِ، پَسِ هَر كَسِ بَا اَنْجَه كِه رَسُوْلِ

خُدا دَر بَارَه عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ گَفْتَه اسْتِ، مَخَالَفْتِ كَنْدِ پِيْمَانِ وَ سُوْگَنْدَشِ رَا شَكَسْتَه اسْتِ مِثْلِ او مَانَنْدِ اصْحَابِ سَامِرِي وَ گُوْسَالَه اش

مِي بَاشْدِ وَ اصْحَابِ صَفِيْنِ اَز اَيْنِ گُوْنَه بُوْدَه اَنْدِ وَ هَمْچِيْنِ هَر كَسِ بَا عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيْعْتِ نَمَايْدِ، سِيْپَسِ بَا او مَخَالَفْتِ كَنْدِ مَانَنْدِ

اصْحَابِ جَمَلِ وَ نَهْرَوَانِ مِي بَاشْدِ كِه عَهْدِ وَ پِيْمَانَشِ رَا نَقْضِ كَرْدَه اسْتِ، وَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۱

امكان جنگ و قتال جز با اصحاب جمل و صفين و نهروان واقع نشده است.

و در اخبار بر حسب تأويل آيه تفسير به مشركين به ولايت شده است.

أَلَا- تُفَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ تَحْرِيصِ بَرِ قِتَالِ وَ تَكَرَّارِ حَكْمِ اسْتِ بَا لَفْظِي دِيْگَرِ زِيْرَا كِه اِقْتِضَايِ مَقَامِ غَضَبِ اَنِ اسْتِ كِه حَكْمِ

تَكَرَّارِ شُودِ كِه اَنَانِ پِيْمَانِ شَكْنِ هَسْتَنْدِ چنانكِه وَ هُمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ پِيْشِ اَز اَيْنِ پِيْمَانِ وَ مَعَاهِدَه وَ سُوْگَنْدِ دَر هِمَانِ سَالِ هِجْرَتِ

مَشْرِكِيْنِ مَكَّه قَبْلِ اَز مَعَاهِدَه وَ سُوْگَنْدِ بَا رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُوْشُشِ نَمُوْدَنْدِ كِه اَن حَضْرَتِ رَا اِخْرَاجِ نَمَايَنْدِ چُونِ مَشَاوَرَه وَ

هَمَّتِ گَمَارْدِنِ مَشْرِكَانِ مَكَّه اَنَانِ بَه اِخْرَاجِ رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَر سَالِ هِجْرَتِ وَ پِيْشِ اَز هِجْرَتِ اَنْحَضْرَتِ بُوْدِ.

چنانكِه حِكَايْتِ مَشَاوَرَه اَنَانِ دَر دَارِ النَّدْوَه گَزْدَشْتِ، وَ مَعَاهِدَه وَ پِيْمَانِ اَنَانِ دَر سَالِ حُدَيْبِيَّه وَ سَالِ فَتْحِ مَكَّه وَاقِعِ گَرْدِيْدِ.

وَ هُمْ يَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اَنهَا اَوَّلِيْنِ بَارِ اَعْزَازِ بَه دَشْمَنِ كَرْدَنْدِ وَ مَقَابَلَه بَا كَسِي كِه جَنْگِ رَا اَعْزَازِ مِي كَنْدِ مَقَابَلَه بَه مِثْلِ مِي بَاشْدِ وَ

تَجَاوُزِ وَ سْتَمِ دِيْگَرِي دَر اَن رُوَا نِيْسْتِ.

أَتَخَشَوْنَهُمْ أَيَا اَز اَنهَا بِيْمِ دَارِيْدِ دَر حَالِيَكِه سَزَاوَارِ نِيْسْتِ كِه شَمَا اَز اَنهَا بْتَرَسِيْدِ بَرَايِ اَيْنَكِه بَه خُدا اِيْمَانِ دَارِيْدِ وَ اَز خُدا كَمَكِ

مِي خُوَاهِيْدِ تَا جَرَأْتِ بَرِ مَقَابَلَه اَنَانِ پِيْدَا كْنِيْدِ.

فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پَسِ اِگَرِ مُؤْمِنِ هَسْتِيْدِ سَزَاوَارِ تَرَسْتِ كِه اَز خُدا بْتَرَسِيْدِ. شَرْطِ تَهْيِيْجِي اسْتِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۲

چون ایمان عمومی آنها محقق است و آنان که ایمان دارند اقتضاء دارد که از خدا کمک بخواهند و از غیر خدا پروا نکنند و از

غضب خدا بترسند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۹-۱۵

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۴ تا ۱۸] ص: ۱۰۲

اشاره

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (۱۴) وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رُسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶) مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸)

ترجمه: ص: ۱۰۲

شما با آن کافران به کارزار برخیزید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها پیروزی دهد و دل‌های اهل ایمان را به فتح و ظفر بر کافران شفا بخشد، تا خشم دل‌های ایشان را فرو نشاند و خدا هر که را خواهد به لطف و رحمت به خود باز میگرداند (توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد)، که خداوند دانا به صلاح خلق و درستکار و عادل در حکم است، چنین می‌پندارید که شما را بدون آزمایش

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۳

به حال خود رها می‌کنند در صورتی که هنوز خدا (چنانکه معلوم و مشخص در حکم ازلی است) در مقام طاعت و مجاهده معلوم نگردانیده که از شما چه کسی به حقیقت مؤمن است؟ که جز خدا و رسول و مؤمنان را هرگز دوست خود و هم راز خویش را نخواهد گزید و خدا از همه کردار شما آگاه است، مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند در صورتی که به کفر خود شهادت می‌دهند خدا اعمالشان را نابود خواهد گردانید و در آتش دوزخ جاوید معذب خواهند بود، منحصرآ تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است، که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پای دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگان هستند.

تفسیر: ص: ۱۰۳

قَاتِلُوهُمْ با کافران به کارزار برخیزید. تکرار از این جهت است که غضب خدای تعالی آنرا اقتضاء میکند و از سوی دیگر جهت بیان علت‌های گوناگون و غایت به آن علتها است. فَعَاتِلُوا أَلَمَةَ الْكُفْرِ با پیشوایان کفر کارزار کنید. علت حکم این است که آنان سوگند خود را پاس نمی‌دارند و قول خدای تعالی: أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا فِي مَعْنَى (قاتلوا) است معلل به علت شکستن سوگندها و همت گماردن بر اخراج رسول صلی الله علیه و آله است.

و عذاب نمودن کفار به دست مؤمنین با توجه (قاتلواهم) مقرر گردیده است و عمده در همه این موارد مطلوب بودن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۴

تکرار است ازین جهت که مقام سخط و غضب اقتضای آن را دارد.

يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُدْهِبُ قُلُوبَهُمْ نتيجه پنج هدف را در اینجا ذکر نمود:

۱- تعذیب کفار، یعنی کسانی که کشته و زخمی می‌شوند.
نسبت تعذیب را به دست مؤمنین داده است، تا اشاره به این باشد که دستان آنها همانطور که اجزای بدن آنها منسوب به خود آنهاست همینطور هم آلات فعل خدای تعالی و واسطه اثر او می‌باشند.
۲- خوار نمودن آنها از جهت ذلت و اتلاف مال در مورد کسانی که از کشته و زخمی شدن سالم مانده‌اند، و این دو وصف و دو نتیجه به کفار بر می‌گردد.

۳- ظهور یاری خدا و غلبه مؤمنین بر کفار، چون اگر جنگ نبود یاری و نصرت خدا ظاهر نمی‌شد، ۴- شفای صدور مؤمنین، و استعمال شفا و تشفی در حالی است که به صدر نسبت داده شود و به اعتبار دردی است که از دشمنی دشمن به سینه‌ها می‌رسد.
۵- از بین بردن غیظ قلوب مؤمنین. و غیظ قلوب عبارت از چیزی است که انسان را وادار بر اراده انتقام می‌کند، و آن از درد و رنج دل‌های آنان ناشی می‌شود.

این سه مورد آخر نسبت به مؤمنین است، و نسبت شفا و از

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۵

بین بردن غیظ قلوب قومی از مؤمنین اشاره به این است که بعضی از مؤمنین از دشمنی ورزیدن مشرکین ناراحت نمی‌شوند، بلکه آن را سوق دهنده خود به سوی پروردگارشان می‌دانند، چنانکه همراهی و مرافقت مولایشان قائد و رهبر آنهاست. و قول شاعر فارسی زبان (در بلا هم می‌چشم لذات او) اشاره به همین معنی است.
و يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ و خداوند توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد.

عبارت را مرفوع آورد به صورت استیناف تا اشاره به این باشد که این جمله مانند جمله‌های سابق لازمه جنگ نیست. ولی آنرا با حرف عطف آورد تا مشعر به این باشد که آن نیز گاهی مترتب بر جنگ می‌شود.
وَاللَّهُ عَلِيمٌ خداوند به غایاتی که مترتب بر جنگ است دانا می‌باشد و لذا شما را به آن امر می‌کند.

حَكِيمٌ شما را جز به آنچه که صلاح شما و صلاح دشمنان شما در آن است امر نمی‌کند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا يَا خِيَالِ کردید به حال خود رها می‌شوید و مأمور به جنگ نمی‌گردید؟

وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ و هنوز جهاد مجاهدین ظاهر نشده است زیرا که آوردن موصول اشاره به این دارد که حیثیت صفت معتبر است، و چون علم خدای تعالی الله دارای مراتب است، و بعضی از مراتب آن با حادث و در مرتبه حادث است اگر چه نسبت به ذات خداوند قدیم بوده و با قدم و ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۶
و جوب خدای تعالی واجب باشد.

لذا صحیح است به اعتبار نفی حدوث حادث علم را از خدای تعالی نفی کنیم یا اینکه فعل متضمن معنی ظهور است، یعنی علم خدا به مجاهدین از شما ظاهر نشده است، یا نسبت نفس علم به خدای تعالی اعتبار مظاهرش می‌باشد، یعنی نبی که مظهر خداست هنوز علم پیدا نکرده است.

وَلَمْ يَنْجِدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَمَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجِئَهُ عَظْفٌ است بر (جاهدوا) است، و (وليجه) عبارت از جماعتی است که با شخص مراده داشته و کمک او باشند و نیز به معنی اصحاب خاصّ تو از مردان، و کسانی از غیر اهل خانه است که به او اعتماد می‌کنی، و آنکه همیشه به شخص وابسته است و از او جدا نمی‌شود.

مقصود از مؤمنین ائمه (علیهم السّلام) هستند چنانکه در اخبار آمده است، زیرا آنها دارای ایمان کامل هستند، و نیز آنان اصل در ایمان هستند و ایمان دیگران فرع ایمان آنها است، و نیز برای اینکه آنان مردم را با بیعت با آنها در امان خدا قرار می‌دهند، خداوند نیز امان آنها را امضاء می‌کند. و از این لحاظ ممکن است به مؤمنین تعمیم داده شود.

لفظ (ولیحه) در اخبار به اقارب و کسی که ملازم ولی امر است تفسیر شده است.

وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ پس خداوند می‌داند مجاهد کیست، و کسی را که رسول و مومنین دوست و هم راز خود قرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۷

داده‌اند، می‌شناسد و آنرا که جهاد نمی‌کند و غیر خدا و رسول را دوست خود قرار داده می‌داند.

و این تشویق به جهاد کردن و اعتماد بر خدا و تهدید از قیود و اعتماد بر غیر خدا است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ جَمَلَةً اسْتِنَافِيَةً وَجَهْتُ رِدًّا فخر مشرکین به عمارت مسجد الحرام و سقایت حجاج و پرده داری خانه خدا و آزاد کردن اسیران است.

چنانکه در اخبار تفسیر شده است، بعلاوه منع و بدع مؤمنین است از چیزی که به ذهنشان خطور می‌کند مبنی بر اینکه جنگ با مشرکین نباید جایز باشد در حالی که آنها چنین اعمال خوبی را انجام می‌دهند و عهده‌دار مناصب شریفی هستند.

مقصود این است که اگر اعمال از اشرار صادر شود به صرف تشابه آن اعمال با اعمال خوبان ارزش ندارد، بلکه ارزش به مصدر اعمال است پس تعمیر مسجد از ناحیه کفار در حقیقت تخریب مسجد قلب است، چون ریا می‌کنند و فخر می‌فروشند، و سقایت و آب دادن به حجاج در حقیقت جلوگیری تشنگان از آب حیات است چون بدان وسیله عجب و خود پسندی به آنها دست می‌دهد، و پرده داری آنها پرده داری شیطان نسبت به خانه خودشان است که همان خانه نفس است، و آزاد کردن اسیران در حقیقت اسیر کردن قوای آزاد آنها و جلوگیری آنها از بازگشت به سوی مولایشان می‌باشد.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ که مقصود از ایمان به

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۸

خدا و مساجد خدا ایمان به آن سینه‌هایی است که بسبب اسلام باز شده، و دل‌هایی است که با نور ایمان روشن شده است، و عمارت آنها با اسلام و ایمان است، لذا جهت اشاره به این بیان فرمود:

شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ حَال و عمل آنان گواه کفرشان است چون اعمال کفر انجام می‌دهند و گفتارشان نیز، چون چیزی می‌گویند که از آن کفر لازم می‌آید از قبیل عدم اعتقاد به بعث و حساب، و همچنین عدم اعتقاد به ارسال رسول و انزال کتاب و غیر اینها که مستلزم کفر و عدم شناخت خدا می‌باشد. أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس نباید به صورت عمل‌هایشان مباحات کنند، و شما ای مؤمنین توجه به ظواهر اعمال آنان نکنید که آن بی معنی است، بلکه صورت اعمال مانند جسدهای مرده‌ای است که حاملش را اذیت می‌کند و آزار می‌رساند.

وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ و آنان جاویدان در آتش خواهند بود. همانا تعمیر مساجد با کسانی است که به خدا و روز باز پسین ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، نه غیر آنان، پس این آیه تأکید نفی سابق مفهوم می‌باشد.

و چون عمارت مساجد صوری با ائتصاف به شرک تخریب مساجد حقیقی است که عبارت از دلها و صاحبان آنها می‌باشد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۰۹

و چون حکم تخریب غالب و حکم عمارت مغلوب است به نحوی که گویا اصلا عمارتی نبوده است، و چون ایمان به خدا و روز قیامت که کمال قوه نظریه است در اعتقاد مبدأ و معاد که در آن جمیع معارف مربوط به مبدأ و معاد مندرج است، و چون اقامه نماز

و دادن زکات که آن دو کمال قوه عملیه است و هر دو اصل جمیع عبادتهاست. پس منظور، عمارت مسجد حقیقی است که آن قلب و صاحب قلب می‌باشد، و چون حکم عمارت غالب است به نحوی که به مساجد صوری نسبت داده می‌شود اگر چه در آن عمارت و تعمیری نباشد ... لذا به طریق حصر فرمود: (اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ) در حالی که آنرا با جمع مضاف و با (من) موصوله، مفید عموم آورد با اینکه اکثر مؤمنین هرگز مسجدی را تعمیر نکرده‌اند، و اگر (يعمر) متضمن معنائی باشد که معنی صحیح شود پس ادا کردن عبارت به این صورت برای اشاره به همین معنی است.

وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ وَ جَزَا مِنْ خُدا نَتَرَسِيدَه‌اند، که کنایه از ضعفای مؤمنین است.
فَعَسَىٰ أَوْلِيٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ وَ چه بسا که آنان از هدایت یافتگان باشند.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۴-۲۰

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۹ تا ۲۳] ص: ۱۰۹

اشاره

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَاتِهِ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلِيٰكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۰

ترجمه: ص: ۱۱۰

آیا رتبه آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است یکسان شمردید؟ هرگز آن نزد خدا با این یکسان نخواهد بود که خدا ستمکاران را هرگز به راه بهشت هدایت نخواهد کرد،

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان به خصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند،

پروردگارشان به رحمت بی‌منت‌های خود بشارت دهد و به مقام رضا و خشنودی خویش و به بهشت‌هایی که در آنجا آنها را نعمت جاودانی است

و در آن بهشت ابدی همیشه متنعم خواهند بود که طاعت را نزد خدا پاداشی بزرگ است،

ای اهل ایمان اگر پدران و برادران شما دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینید آنان را به دوستی مگیرید و هر کس از شما با وجود کفر آنان را دوست بدارد، بی‌شک از ستمکاران خواهد بود.

تفسیر: ص: ۱۱۰

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۱

كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

آیا رتبه آب دادن به حاجیان و ساختن مسجد الحرام را با عمل کسی که به خدا و روز آخرت که کمال علم است، ایمان آورده، یکی دانسته‌اید.

با اینکه به تقدیر مضاف در جانب مسند الیه است، و آن خطاب به مشرکین یا به مؤمنین یا به جمیع است.

وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَنْ اجْمَالَ نَمَاز وَ زَكَاتِ اسْتِ كَمَا عَمَلِ اسْتِ، وَ تَكَرَّرَ بِعِظَابِ مَطْلُوبِيَّتِ آن اسْتِ در مقام ذم و مدح. لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ يَعْنِي بِرِ حَسَبِ عِلْمِ وَ عَمَلِ، يَعْنِي حَالَتِي كَمَا أَنَّ بَرِ آن حَالَتِ هَسْتَنَدِ نَزْدِ خُذَا بِا هَمِ مَسَاوِي نَمِي بَاشَنَدِ. وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ خُذَا ظَالِمَانَ رَا هِدَايَتِ نَمِي كَنَدِ، يَعْنِي بِه حَسَبِ نَتِيَجِه رِعَايَتِ «اعْمَالِ» نِيَزِ مَسَاوِي نِيَسْتَنَدِ. زِيَرَا خُذَاوَنَدِ مَؤْمِنِينَ رَا هِدَايَتِ مِي كَنَدِ، وَ كُذَاشْتَنِ اسْمِ ظَاهِرِ بَجَايِ ضَمِيرِ نَكُوهَشِ دِيْگَرِي بَرَايِ ايشَانِ وَ بِه عِلَّتِ عَدَمِ هِدَايَتِ اَنَهَاسْتِ.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ تَكَرَّرَ اوصافِ ايمانِ وَ هِجْرَتِ وَ جِهَادِ بِا مالِ وَ جَانِ بَرَايِ مَؤْمِنَانَ بِه اِعْتِبَارِ اِقْتِضَايِ مَقَامِ مَدْحِ اسْتِ. وَ اُولَئِكَ يَعْنِي اَنَهَا كَمَا موصُوفِ بِه اِيْنِ صِفَاتِ بَزْرَكِ هَسْتَنَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۲

هُمُ الْفَائِزُونَ فَقَطْ اَنَانَ رَسْتِگَارَنَدِ، نَه غَيْرِ اَنَانَ.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ خُذَايشَانِ بِه رَحْمَتِ وَ خَشْنُودِي بِه اَنَانَ مژْدَه مِي دَهَدِ، اِيْنِ آيَه تَفْصِيلِ رَسْتِگَارِي اَنَهَاسْتِ، دَرِ اِيْنِجَا مژْدَه رَحْمَتِ بِه مَحْمَدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَبُوَّتِ او دَاَدَه مِيشُودِ. زِيَرَا كَمَا نَبُوَّتِ صُورَتِ وَ لَآيَتِ اسْتِ كَمَا عِبَارَتِ اَز رَحْمَتِ الهِي مِي بَاشَدِ، وَ رِضْوَانِ عِبَارَتِ اَز عِلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ لَآيَتِ اوسْتِ، وَ نَكْرَه اُورَدَنِ جِهَتِ اَهْمِيَّتِ دَاَدَنِ بِه اَنَانَ اسْتِ. وَ جَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا اَبْدًا اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ كُويَا اَنِجَه رَا كَمَا ذَكَرَ كَرْدِ اَنَرَا زِيَادِ شَمْرَدَنَدِ، خُذَاوَنَدِ دَرِ جُوابِ اَنَانَ مِي فَرْمَايَدِ: اِيْنَهَا كَمَا ذَكَرَ شَدِ دَرِ جَنبِ اَنِجَه كَمَا دَرِ نَزْدِ خُذَا اسْتِ بَسِيَارِ اَنَدَكِ اسْتِ، پَسِ اِيْنِ آيَه اسْتِنَافِ اسْتِ وَ جُوابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي اَهْلِ ايمانِ كَمَا بِا بِيْعَتِ عَامِّ ايمانِ اُورَدِيَدِ.

لَا تَتَّخِذُوا اَبَاءَكُمْ وَ اِخْوَانَكُمْ اُولِيَاءَ اِنِ اسِيْتَجَبُوا الْكُفْرَ عَلَيِ الْايمانِ اِگَرِ پَدْرَانَ وَ بَرادَرانْتانِ كُفْرَ رَا بِيَشِ اَز ايمانِ دُوسْتِ دَارَنَدِ اَنَهَا رَا وُلِيَّ خُويشِ نَگيرِيَدِ. زِيَرَا كَمَا نَسَبِ ايمانِ نَسَبِ جِسْمَانِي رَا قَطْعِ مِي كَنَدِ، پَسِ نَسَبِ ايمانِ مَقْدَمِ بَرِ خُويشَاوَنَدِي جِسْمَانِي مِي بَاشَدِ. اَز اِمَامِ باقرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدَه اسْتِ «۱» كَمَا كُفْرِ دَرِ باطنِ دَرِ اِيْنِ آيَه

(۱) صافی ۲: ص ۳۲۹، عیاشی ۲: ص ۸۴/ح ۳۶، برهان ۲: ص ۱۱۱/ح ۱. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۳

ولایت مخالفین علی علیه السلام است، و ایمان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.

و بنا بر این ایمان عمومیت دارد و اعم از ایمان (عام) و ایمان خاص می‌باشد، و معلوم است که احکام ایمان عام در ایمان خاص جاری است بلکه ایمان خاص نسبت به ایمان عام اولویت دارد.

وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَ هَرِ كَمَا اَنَانَ رَا وُلِيَّ خُويشِ سَازَدِ اَز ظَالِمَانَ اسْتِ چُونِ وِلايَتِشِ رَا دَرِ غَيْرِ جَايِ خُودِشِ نَهَادَه اسْتِ، وَ سَتَمِ بِه نَفْسِشِ رُوا دَاشْتَه اسْتِ بَرَايِ اِيْنِجَه اَنَرَ اَز جِهَتِ ايمانِ بِه جِهَتِ كُفْرِ بَرِ گَرْدَانِيَدَه اسْتِ.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۷-۲۵

می‌شود که او در جهنم نفس است و راه او به جهنم است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی اینکه اختیار اعراض فانی بر امور باقی فسق است، و خداوند فاسق را به راه جنان هدایت نمی‌کند، پس آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای دلالت بر فسق آنها و علت تهدید آنهاست. روایت شده است که «۱»: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام در مکه اعلام نمود که هیچ مشرکی بعد از امسال نباید داخل مسجد الحرام شود قریش بی تابی شدیدی نموده و گفتند: تجارت ما از

(۱) صافی ۲: ص ۳۲۴/ قمی ۱: ص ۲۸۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۶

بین رفت، عائله ما ضایع شد، و خانه‌های ما خراب گردید.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ ... تا آخر آیه.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ خدای شما را در بسیاری مواضع یاری کرد.

پس طالب اعراض فانی باید محبت خدا و رسولش را ترجیح دهد تا خواسته‌اش حاصل شود. روایت شده است که موطن هشتاد مورد بود و آن محل‌های وقوع جنگ است «۱».

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و نیز در روز حنین یاری نمود.

این بیان از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و حنین صحرايي است بین مکه و طائف، و سبب غزوه حنین این بود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُنَاكَ خَارِجٌ شَدَّ أَظْهَارَهُ نَمُوْدٌ كَقَصْدِ هَوَازِنَ رَا دَارِدٌ، و این خبر به آنها رسید و آماده جنگ با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شدند و آله شدند و اموال و زنان و فرزندانشان را جمع کردند و با خودشان برداشته و قصد جنگ با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را نمودند.

پس این خبر به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید، قبیله‌ها را جمع کرد و وعده غنیمت و پیروزی به آنها داد، و دوازده هزار نفر جمع کرد، جهت رو در رو قرار گرفتن با آنها از مکه خارج شد.

پس ابو بکر در حالی که تعجب میکرد با شگفتی گفت:

(۱) صافی ۲: ص ۳۳۰، قمی ۱: ص ۲۸۰، عیاشی ۲: ص ۸۴/ ح ۳۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۷

امروز وقتی که هر دو گروه در وادی حنین که یک وادی تند و سرایشی بود مقابل او قرار گرفته هرگز مغلوب نخواهیم شد، هنگامی که رو بروی هم قرار گرفتند، ابتدا مسلمین شکست فاحشی خوردند، سپس خداوند به وسیله ملائکه آنها را یاری کرد، و در نتیجه پیروز شدند و غنائم فراوان و اسیران بسیاری گرفتند که عدد اسیران به شش هزار نفر میرسد. چون یاری خدا در آن روز بر کسی مخفی نماند حتی بر مشرکین تا جایی که بعضی از اسیران گفتند: کجایند اسبان پیشانی سفید، و کجایند مردان سفید پوش، و در آنروز بیشترین غنائم و اسیران را به خود اختصاص دادند ... لذا خداوند آنها مخصوصاً ذکر کرده است.

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ وَقَتِي كَمَا كَثُرَتْ سِپَاهُ خُودِ شَكْفَتْ زَدَه وَ مَغْرُورٌ شَدِيدٌ.

همانطور که گفته شد آن که از خود راضی و مغرور بود ابو بکر بود که از گفتار او پیامبر نیز بدش آمد.

فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئاً پس زیادی لشکرتان شما را از چیزی بی نیاز نکرد.

یعنی چیزی از بی نیازی شما را بر آورده نکرد، یا چیزی از ترس دشمنان را کم نکرد، زیرا که زیادی سپاه وقتی مقرون به نصرت و یاری خدا نباشد سودی نمیرساند، و نصرت و یاری است که بی نیاز کننده است خواه قرین کثرت باشد یا قلت.

وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ در وقتی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۸

مغلوب شدید و شکست خوردید، زمین برای شما تنگ آمد.

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ یعنی به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا به جهاد پشت کردید.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی پس از آنکه مغلوب شدید و دانستید که زیادی سپاه و تهیه اسباب موجب بی نیازی نمیشود و سبب غلبه قرار نمی گیرد، خداوند تعالی وقار و سکینه‌اش را که سبب اطمینان و قوت دل‌های شماست نازل فرمود.

اما سکینه بنا بر آنچه که در اخبار تفسیر شده بادی است که از بهشت می‌وزد و دارای صورتی مانند صورت انسان است.

و آن با تفسیری که صوفیان صافی ضمیر از آن کرده‌اند مناسب دارد که آن صورت ملکوتی است که بر سینه انسان ظاهر می‌شود در حالی که آن برای پیروان و مریدها به صورت ملکوتی شیخ مرشد در می‌آید، و برای متبوعین صورت مناسب آنان که بر حسب تفاوت مراتبشان ملک یا جبرئیل نامیده می‌شود و هنگامی که به صورت شیخ یا ملک در می‌آید، ملکوتی که بر سالک متمثل و ظاهر میشود غالب شده، انانیت و نفسش مغلوب میگردد، و در این موقع است که انسان می‌تواند بر نفس و هواهایش و بر ملک و کسانی که در آن ملک واقع شده‌اند غلبه داشته باشد.

زیرا که او مؤید به سکینه قلبیه است که از جنس ملک و جذب کننده ملائکه است، لذا پس از انزال سکینه فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۱۹

وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا و لشکریانی که نمی‌دیدید فرو فرستاده شد.

در باره سکینه در سوره بقره آیه ۲۴۸ در قول خدای تعالی:

إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ گزشت.

وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کافران را به سبب کشتن و اسارت و غارت اموال عذاب کرد.

وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ و این است کیفر کافران که کنایه از امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که بعد از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، به ولایت کافر شدند.

داستان چنین در کتاب‌های مفصل به طور مفصل ذکر شده است، هر کس بخواهد باید به آن کتب مراجعه کند.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۱-۲۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۲۷ تا ۳۰] ص: ۱۱۹

اشاره

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِن خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرَ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى

يُؤْفَكُونَ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۰

ترجمه: ص: ۱۲۰

سپس خدا بعد از آن واقعه (جنگ حنین) از سر تقصیر هر که می‌خواهد در می‌گذرد که خداوند آمرزنده و مهربان است، ای کسانی که ایمان آورده‌اید محققاً بدانید که مشرکان نجس و پلیدند و بعد از این سال نباید قدم به مسجد الحرام بگذارند و اگر در اثر دور شدن تجارت و ثروت آنها از شما از فقر می‌ترسید نترسید که خدا به فضل خود شما را از خلق و از مشرکان بی‌نیاز خواهد کرد، که او به حوائج شما داناست و به احسان بندگان مؤمن در کمال حکمت و عنایت است.

ای اهل ایمان با آن دسته از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده‌اند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق و آئین اسلام نمی‌گروند، کارزار کنید، تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.

و یهود گفتند عزیز و نصاری گفتند مسیح پسر خداست. این سخنان را که اینها بر زبان می‌رانند خود را به کیش کافران مشرک پیشین نزدیک و مشابه می‌کنند خدا آنها را هلاک و نابود کند به کجا باز می‌گردند.

تفسیر: ص: ۱۲۰

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ یعنی بعد از عذاب خداوند بر آنان توبه عرضه کرد و توبه آنان را پذیرفت.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ یعنی بعد از تعذیب به آنها به نظر تحقیر نگاه نکنید، چون ممکن است رحمت خدا شامل حال آنها شود، زیرا آنها بندگان و ساخته‌های خدای تعالی هستند.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ گاهی خداوند بندگان را مؤاخذه می‌کند تا آنها اصلاح شوند، چنانکه گاهی از باب نعمت و عذاب ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۱

آنها را مؤاخذه می‌کند، به هر حال مغفرت و رحمت خدا «بر عذاب او» تقدّم دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ اَعْلَام حکم دیگری است که مشرکان پلیدند.

فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعِيدَ عَمِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً إِنْ كُنْتُمْ مَشْرِكِينَ اگر به علت کم شدن تجارت از فقر ترسیدید، از باب اینکه مشرکین از رفت و آمد به شهر شما جلوگیری کنند، به خدا اعتماد کنید و فضل خدا را امیدوار باشید.

فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ تعلق بر مشیت برای این است که به وعده مغرور نشوند، و برای اینکه وعده برای همه آنها نبود، و خداوند پس از تار و مار شدن مشرکین با گستردگی و گشایش در اهل مدینه و مکه نسبت به سایر بلاد، و پس از آن به سبب توجه اهل شرق و غرب به سوی مدینه و مکه، وعده‌اش را تحقق بخشیده است.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خداوند به عواقب اوامر و نواهیش داناست.

حَكِيمٌ جز با مصلحت و حکمت امر و نهی نمی‌کند.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ پس از آنکه حکم مشرکین و دور ساختن آنها از وطنشان و جنگ با آنها را با تأکید و تغلیظ اظهار نمود، حکم اهل کتاب را بیان کرد و در اول کلام ندا نیاورد و آنها را

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۲

مورد ندا قرار نداد تا اشاره به تفاوت بین آنها و بین مشرکین در سختگیری و شدت بخشی مجاز باشد.

لذا فرمود: با آنها که به خدا و روز واپسین ایمان نمی‌آورند و حرام خدا و رسولش را حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌گروند کارزار کنید، و آنگاه با آوردن مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لفظ «من» را برای تبعیض آورد تا مسأله جزیه را مطرح کند.

حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا اینکه جزیه بدهند. جزیه یعنی چیزی که مقرر گشته و ادا می‌شود و جزیه از «جزی دینه» یعنی دینش را ادا کرد. عَنْ يَدٍ یعنی از قوت و سختگیری از جانب شما، و این مثل معروف در بین عرب و عجم است، مثلاً عاجزی که ذلیل‌وار زیر دست دیگری است می‌گوید:

من از دست او فرار خواهم کرد، و همچنین در بین عجم گویند: از دست فلان کس فرار کردم، و این معنی مناسب مقام و مناسب نکره بودن لفظ (ید) است و معانی دیگری نیز برای آن ذکر شده است، مانند جزیه دادن در حال تسلیم، و از بی‌نیازی، و از انعام، و از دست خودشان نه از دست دیگری ...

عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ یعنی در حالی که ذلیل هستند. و حکم جزیه و اهل آن در تفاسیر و کتب فقهی مفصل ذکر شده است. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَا اسْتِيفَ اسْتِيفَ اسْتِيفَ بنا بر اینکه «واو» برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۳

استیناف بیاید، یا عطف به اعتبار معنی است، زیرا که تعلیق امر به جهاد بر موصول برای اشعار به علت حکم است.

پس گویا که گفته است: با کسانی که ایمان به خدا نمی‌آورند بجنگید، از آن جهت که ایمان نیاوردند زیرا این یهودیان گفتند: عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ عزیز پسر خداست.

گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اراده تفصیل و تعیین گوینده و هر گفتاری است که در این مورد (عزیز پسر خداست) گفته شده باشد.

بدان که قایلین به اینکه عزیز پسر خداست، و مسیح پسر خداست، و ما پسران خدائیم، مقصودشان از این کلمه چیزی نیست که بر حسب ظاهر از آن کلمات فهمیده می‌شود از قبیل تولید مثل و تجسم و اثبات زوج برای خدا، بلکه مقصودشان از این کلمه بیان نسبت روحانی است. و می‌گویند: هر کس که به خدا نزدیک شد تا حدی که احکام و آداب را بدون واسطه بشر دیگری از او گرفت او باید پسر خدا باشد، و همچنین کسی که به واسطه اتصال به نبی یا ولی منتسب به خدا باشد پس او پسر خداست، مقصودشان بیان شدت نزدیکی به خدا، یا بیان صحت انتساب است، و شکی نیست که این معنی صحیح است، و لکن در حق خدای تعالی ممنوع است. چون (برای شنونده) معنی ظاهری آن توهم میشود مانند تجسیم و تولید، چنانکه پیروان این کلمه بر ظاهرش حمل کرده‌اند و به معنی ظاهری آن قائل شدند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۴

و شکی نیست که معنی ظاهری آن کفر است، و لذا خدای تعالی در حالی که آنان را ذم می‌کند از آنها حکایت می‌کند و می‌فرماید:

ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ نقل شده است که مسیح می‌گفته است: پدرم چنین می‌گوید. و این معنی در انجیل ثبت شده است.

ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یعنی به هر معنی که بوده باشد، اعتقادی به آنچه می‌گویند ندارند.

زیرا اعتقاد به این معنی مستلزم عمل به مقتضای آن است، و عمل به مقتضای آن این است که از قول کسی که به سبب نبوت نسبت او را به خدا می‌دهند تخلف نورزند در حالی که چنین نیست، مثل قول خدای تعالی: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی قول اینان مشابه قول کسانی است که کافر شدند.

به حذف مضاف و جانشین کردن مضاف الیه به جای آن. و مشابه بودن این دو گفتار در این است که هیچ یک از آن دو گفتار از روی اصل و اعتقاد صحیح نیست، بلکه هر دو از تخیل محض سر چشمه میگیرند، بدون اینکه حجتی بر آن باشد. و آن مانند گفتار دیوانه است، اما اگر مقصود از کسانی که کافر شدند نصاری باشد.

مِنْ قَبْلُ يَهُودٍ اسْتِ كِه پيش از نصاراست و گر نه مطلقاً كفارند كه پيش از هر دو بوده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۵

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ يَعْنِي خدَا آنهآ را دور نموده و لعنت مینماید، و بیشتر در عرف در همین معنی استعمال می‌شود، از علی علیه السّلام نقل شده است كه معنی آن چنین است كه خدَا آنهآ را لعنت مینماید «۱».

أَنِّي يُؤْفَكُونَ چَرَا آنهآ از حقّ روی بر می‌گردانند و نسبت دروغ به خدَا می‌دهند.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۵-۳۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص: ۱۲۵

اشاره

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَابِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴)

ترجمه: ص: ۱۲۵

اینان علماء و راهبان خود را به مقام ربوبیت شناختند و خدَا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت

(۱) صافی ۲: ص ۲۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۶

گرفتند در صورتی كه مأمور نبودند جز آنكه خدَای یكتا را پرستش كنند كه منزه و برتر از آن است كه با او شريك قرار می‌دهند، كافران می‌خواهند كه نور خدَا را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش كنند و خدَا نكدارد تا آنكه نور خود را در منتهای ظهور و حدّ اعلاى كمال برساند هر چند كافران ناراضی و مخالف باشند، اوست خدایی كه رسول خود را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشركان ناراضی و مخالف باشند،

ای اهل ایمان بسیاری از علماء و راهبان (یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل طعمه هوس خود می‌کنند و در راه خدَا انفاق نمی‌کنند آنها را ای رسول بر این كار به عذاب دردناك بشارت ده.

تفسیر: ص: ۱۲۶

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ پيش از اين گذشت که احبار علمای امت و رهبان علمای دين و طريقت می‌باشند.

وَرُهبَانَهُمْ أَرْبَاباً رَبِّ بر مطاع اطلاق می‌شود که آن ربّ در طاعت است، و بر معبود اطلاق می‌شود که ربّ در عبادت است، و بر مدبّر در وجود اطلاق می‌شود که ربّ در وجود و بقای وجود است، و بر خالق اطلاق می‌شود که آن ربّ در ایجاد است.

و مقصود از ربّ در اینجا ربّ در طاعت است، چون به آنها گفتند: اين حلال و آن حرام است، و اين از تورات و انجيل است، و مردم نیز بدون دليل از آنها قبول کردند و شنیدند.

و مردم غير از علمای الهی ناگزير بايد يك ربّ بشری

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۷

داشته باشند که به علت عدم بصیرتشان به امر دين و دنيايشان از او اطاعت کنند به نحوی که به آخرتشان ضرر نرساند، و آن رب مطاع یا از جانب خدا منصوب باشد که قول او قول از جانب خدا و قول خداست، و طاعت او طاعت خداست، و ربوبیت خداست، و اما ربوبیتی که منصوب به خدا نباشد پس آن منصوب از جانب غير خداست در نتیجه آن ربوبیت ناشی از ربوبیت غير خدا می‌باشد و اطاعت از او اطاعت خداوند تبارک و تعالی نمی‌باشد.

بنا بر اين قول خدا (من دون الله) تقليد جهت ارباب است یعنی ربّ‌هایی که ناشی از غير خداست از جهت ربوبیت آنها، یا ربّ‌هایی که بعضی از غير خدا هستند بنا بر اینکه لفظ (من) برای ابتدا یا برای تبعيض باشد.

وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ عطف بر (احبارهم) است، یعنی مسیح بن مریم را در عبادت ربّ گرفتند، و لذا آنرا بعد از تمام شدن حکم معطوف عليه آورد، و آنرا از احبار تأخیر انداخت تا برتری چیزی باشد که در ذمّ رساتر است.

اگر بگوئی: مسیح منصوب از جانب خداست، پس او از جانب خدا ربّ است، نباید ربّ گرفتن او مذموم باشد، جواب این است که ربوبیت مسیح در طاعت از آن جهت که از جانب خداست ممدوح است، و اما از این گفتار آنها که مسیح اله است، یا او پسر خدا، یا او سومی از سه تا است و همچنین ربوبیت او در طاعت نیز از آن جهت که مستقل در ربوبیت باشد، مذموم و شرک به خدا محسوب می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۸

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا در حالی که جز به عبادت خدای یکتا فرمان نیافته‌اند خدای واحدی که در ذاتش مرکب نباشد، و در وجود متعدّد نباشد، پس طاعت رسولان اگر از آن جهت باشد که آنها فرستادگان خداوند طاعت خدا محسوب می‌شود، اطاعت و فرمانبرداری از آنها اطاعت و فرمانبرداری از خداست و این اطاعت و فرمانبرداری اطاعت و فرمانبرداری از آنها محسوب نمیشود.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ صفت بعد از صفت، یا حال، یا مستأنف است، و مقصود از آن حصر خدایان در خدای واحد یکتا است، گویا که گفته شده است: مأمور نشدند مگر اینکه عبادت کنند خدای واحد را که همه خدایان منحصر در اوست.

سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ خدا از شرک در طاعت و ولایت منزّه است، مانند شریک قرار دادن احبار و راهبان، یا در طاعت و ولایت و عبادت و الوهیت همگی مانند شریک قرار دادن مسیح امت و آن کنایه از امت است که در ولایت و طاعت کسی را که خداوند او را نصب نکرده شریک قرار دادند و برای اشاره به همین کنایه است که خدای تعالی فرمود:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ می‌خواهند نور خدا را با دهانها (با گفتار) جاهلانه خود خاموش کنند. «یریدون» را با لفظ مضارع آورد در حالی که مناسب حال یهود و نصاری این بود که بگویند:

«أرادوا» مثل «اتخذوا» با لفظ ماضی، اما جهت استمرار آن در حال و آینده فعل

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۲۹

مضارع یریدون آورده است، و مقصود از نور خدا ولایت علی علیه السلام است، از این رو که آن نوری است که حقّ به وسیله آن

وَيَصِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و مردم را از راه خدا یعنی از نبی صلی الله علیه و آله یا از ولی علیه السلام باز می‌دارند مقصود کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و کسانی است که بعد از او به صورت احبار و رهبان خود را علما و فقها و صوفیه و عرفا نامیده‌اند در حالی که آنان دارای فقهی نیستند جز چیزی که به وسیله آن به اعراض و اغراض خودشان برسند، در حالی که آنان جز به دلق و حلق

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳۲

نمی‌اندیشند، در حقیقت نه معرفت دارند و نه تصوّفی.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ يَأْكُلُونَ عَطْفٌ بِر «لیأكلون» و وجه حسن این عطف با اختلاف در اسمیت و فعلیت اشعار به این است که کسانی که طلا را ذخیره و جمع می‌کنند ذمّ آنها مشهور است به نحوی که قابل انکار نیست و اینکه احبار و راهبان کسانی هستند که طلا را ذخیره می‌کنند، و ذمّ آنها مشهور و معروف گشته است، پس به گفته آنان اعتنا نکنید.

یا عطف بر اسم «ان» از قبیل عطف مفرد، یا عطف بر جمله «ان» با اسم و خبرش است به تقدیر مبتداء یا به تقدیر خبر، یا جمله مستأنف است به اینکه «الذین» را مبتدا قرار داده، و قول خدا «فبشّرهم» خبر آن باشد، و این مطلب گذشت که آنچه را که واو استیناف می‌نامند به لحاظ معنی واو عطف است.

وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ چون در راه خدا انفاق نمی‌کنند پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده. دخول فاء در خبر (فبشّرهم) بنا بر اینکه خبر باشد برای این است که مبتداء در معنی (جمله) شرطیه قرار گرفته است.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۸-۳۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۵ تا ۳۷] ص: ۱۳۲

اشاره

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۵) إِنَّ عَذَابَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَطْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳۳

ترجمه: ص: ۱۳۳

روزی که آن طلا و نقره در آتش گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوهای آنها را به آن داغ کنند. فرشتگان عذاب به آنها گویند: این است نتیجه آنچه از زر و سیم بر خود ذخیره کردید. اکنون بچشید عذاب سیم و زری که اندوخته می‌کردید.

همانا عدد ماهها نزد خدا که به حساب حق و صلاح خلق است در کتاب تکوین و تشریح خدا دوازده ماه است از آن روزی که خدا آسمان و زمین را بیافرید و از آن دوازده ماه چهار ماه ماههای حرام خواهد بود. این است دستور دین استوار و محکم، پس در آن ماهها تعدی و ستم در حق خود و یکدیگر نکنید و متّفقا همه با مشرکان کارزار کنید چنانکه مشرکان متّفقا با شما به جنگ و خصومت برخیزند و بدانید که خدا با اهل تقوی (یار و یاور) است،

نسیئی (ماهی را تبدیل کردن به ماهی دیگر و حکم ماه حرامی را در هر سه سال سالی ده روز به ماه متأخر انداختن که بدعت زمان

جاهلیت بود) افزایش در کفر است تا کافران را به جهل و گمراهی کشند. یک سال ماه حرام را حلال می‌شمردند و در سالی دیگر حرام، تا بدین وسیله عده ماههایی را که خدا حرام کرده پایمال کنند و حرام خدا را حلال گردانند اعمال زشت ایشان در نظرشان زیبا نمود و خدا هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳۴

تفسیر: ص: ۱۳۴

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا رُوزِي که بر طلا و نقره آتش بر افروخته شود و ضمیر مؤنث به اعتبار معنی جمعیت و کثرت در آن دو است. فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ در آتش جهنم، رخسار و پهلو و پشت آنها را با آن داغ کنند. خدای تعالی شریف‌ترین و قوی‌ترین اجزاء بدن را ذکر نمود تا اشاره به شمول داغ کردن باشد، یا اینکه چون آنها با ذخیره کردن طلا و نقره و جاهت و نرمی فراش دو پهلو و پشت را خواستند به آنها گفته می‌شود: هذا این چیزی که بوسیله آن داغ می‌شوید ما کَنَزْتُمْ یا این داغ کردن غایت چیزی است که خودتان ذخیره کردید، و آن ضد چیزی است که می‌خواستید.

لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ پس وبال آنچه را که ذخیره کردید بچشید. اخبار وارده در معنا و حقیقت کنز (گنج) و مقداری که اطلاق لغت «گنج» بر آن صادق است. و بر مالی که بر آن «گنج» صدق می‌کند مختلف است، و اخبار در کتابهای مفصل ذکر شده. و تحقیق حق در این مسأله به نحوی که موافق با اشاره‌های اخبار باشد این است که:

انسان دارای مراتب زیادی است که حکم و حالش در هر مرتبه مخالف با حال آن در غیر آن مرتبه است. مثلاً آنکه در ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳۵

جهنم نفس واقع می‌شود خیر و خوبی نمی‌بیند جز آنچه که نفسش اقتضا کند، و جز اسباب چیزی نمی‌بیند، و از خدا و تسبیب او محجوب است، پس هر اندازه که مال جمع کند چیزی جز حب مال نیست یا محض اتکاء بر مال در امر معاش است بدون اینکه اطمینان به خدا داشته و توکل بر او نماید، و این مال کنز (گنج) است، کم باشد یا زیاد، زیر زمین باشد یا روی آن، زکاتش داده شده باشد یا نه، بلکه آن شرک به خدا و کفر است، و صاحب آن بت پرست و آن مال بت اوست.

اگر از جهنم نفس به ملکوت علیاء توجه کرد و حتماً از نفس و جهنم آن منزجر گشت و لکن مادام که از آن خارج نشود به مقتضیات و زنجیرهای شهوات نفس مبتلاست، ولی اگر در این حال در حال توجه و انزجار و توکل به خدا مالی را جمع کند مصداق این مضمون صحیح نبوی قرار گیرد که در مثنوی آمده است: «با توکل زانوی اشتر ببند» و وسیله آن مال بر خروج از مقتضیات نفس و بر معیشت خود کمک نماید کنز حساب نمی‌شود، زیرا او در این هنگام حقوق واجب و مستحب خود را ادا می‌کند، چون می‌خواهد از زیر فرمان نفسش خارج شده و در تحت امر پروردگارش داخل شود.

و اگر مال را در حال مقید بودن به نفس و مشتهیات آن جمع کند، چون در این حال از خدا و توکل بر او محجوب می‌باشد آن کنز حساب می‌شود چه حقوقش را ادا کرده باشد یا ادا نکرده باشد، و اگر از آن جهنم به جانب یمین (راست) در

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۳۶

قلمرو (صدر) حرکت کند آن نیز دارای همان دو حالت سابق است، اما تقییدش به زنجیرهای شهوات ضعیف‌تر می‌شود، و اگر از خانه نفس خرابش به سوی خانه آباد قلبش هجرت کند پس آن نیز دارای همان دو وجه و دو حالت است، و اگر در خانه قلبش داخل شد به دار الامان وارد شده و در حق او گفته شده است:

«کفر گیرد ملتی ملت شود»

زندگانی دنیا عوض حیات ابدی آخرت شدیدی؟ در صورتی که متاع دنیا در برابر عالم آخرت اندک و ناچیز است. بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما بر می‌گمارد و شما به خدا آزار نرسانیده‌اید و خدا بر هر چیز تواناست، اگر شما او را (پیغمبر را) یاری نکنید البته خدا او را یاری خواهد کرد هنگامی که کافران پیغمبر را از مکه بیرون کردند خدا یاریش کرد آنگاه که یکی از آن دو تن که در غار بودند (رسول خدا) به رفیق و همسفر خود (ابو بکر که پریشان و مضطرب بود) گفت: مترس که خدا با ماست آن زمان که خدا سکینه (وقار و آرامش) خاطر بر او فرستاد و او را به لشگرهای غیبی خود که شما آنان را ندیده‌اید مدد فرمود و ندای کافران را پست گردانید، ندای خدا (دعوت به اسلام) را مقامی بلند داد، که خدا را بر هر چیز کمال قدرت و توانایی است.

تفسیر: ص: ۱۴۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِمْنُوا كَمَا بِه ائِمْنُوا يَا خَاصِّ مَوْمِن هَسْتِيد. مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ چَرا وَقتی کَه بَه جَهاد صُورِی، یا در طَلب وِلايَت یا در طَریق قَلب بَه سَبب جَهاد باطنی و ذَکر و فِکر رَها نَمُودن هَوای نَفس و تَرَک آرزوی نَفس دَعوت می شَوید. اَتَأَقَلَّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ بِه زَمین مَحکَم بَستَه می شَوید؟ مَنظُور از زَمین، زَمین خَاکی یا زَمین طَبع، یا زَمین نَفس است و تَرجمَه بَیان السَّعَادَة، ج ۶، ص: ۱۴۲

شان نزول آیه در باره غزوه تبوک است، و سبب غزوه تبوک طبق آنچه که نقل شده است این است که، رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به یکی از حکام کشور شام نوشت، و آنرا به دست حارث بن عمرو ازدی فرستاد، وقتی حارث به روستای «موته» از توابع «بلقاء» در مملکت شام که از آنجا تا بیت المقدس به مقدار دو منزل است- رسید، شریحیل بن عمرو غسانی یکی از امراء قیصر او را کشت.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و جنگ (موته) را مهیا نمود و زید بن حارثه را امیر آنها قرار داد، و در حین وداع فرمود:

اگر زید کشته شد جعفر بن ابی طالب امیر باشد، اگر جعفر کشته شد عبد الله بن رواحه امیر باشد، و اگر عبد الله کشته شد کسی امیر باشد که مسلمانان به آن راضی شوند.

یک فرد یهودی در آنجا حاضر بود و گفتار او را شنید، و گفت: یا ابا القاسم اگر تو در نبوت خویش صادق هستی پس هر که را برای امیر بودن تعیین می کنی باید کشته شود، زیرا که انبیای بنی اسرائیل وقتی لشگری را به جنگ با دشمن می فرستادند و جمعی را این چنین به ترتیب برای اسارت و فرماندهی معرفی می کردند همه آنها کشته می شدند.

پس زید با لشگری به سوی مقصد حرکت کرد و پس از مقابله با دشمنان و جنگ با آنها همه آنها که رسول خدا برای فرماندهی و امارت اسم برده بود کشته شدند. روایت شده که از اهل اسلام جز عده کمی کسی نجات پیدا نکرد. و در بعضی روایات است که بیشتر مسلمانان بعد از روز جنگ ماندند و ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴۳

وضعشان را تغییر دادند، شریحیل گمان کرد که به اهل اسلام کمک رسیده است از آنجا حرکت کرد و در جای امنی متحصن شد و اهل اسلام سالم به مدینه باز گشتند.

این قضیه در سال هشتم از هجرت بود و در این سال فتح مکه و غزوه حنین با بنی هوازن نیز اتفاق افتاد، سپس وقتی سال نهم

فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ «فاء» برای سببیت است به اعتبار انکار راضی بودن به حیات دنیا، یعنی به سبب آنکه زندگی دنیا در برابر آخرت اندک است.

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ یعنی بعد از هلاک کردن شما قومی دیگر جانشین شما خواهند شد، این سخن تهدید و وعیدی است پس از توبیخ و سرزنش.

وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و شما با هلاک شدن یا جنگ رفتن و یا مکر نمی‌توانید به خدا ضرر برسانید، و آن اظهار بی‌نیازی و

(۱) نوعی پارچه کتانی راه راه است که برد یمانی آن معروف است (فرهنگ عمید)

(۲) صافی ۲: ص ۴۳۲ و ۳۴۳، تفسیر قمی ۱: ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴۶

عدم احتیاج به آنهاست، و ضمیر مفعول یا به خدا، یا به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به قرینه مقام و به جهت توافق با ضمیر «إِلَّا تَنْفَرُوا» بر می‌گردد.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدا قدرت دارد تا رسولش را بدون امداد شما یاری کند، و قدرت دارد شما را هلاک کرده، و قومی غیر از شما بجای شما بگذارد. إِلَّا تَنْفَرُوا فَفَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ ياد آوری آنهاست به این مطلب که وقتی رسول خدا هیچ کمکی نداشت خداوند او را یاری کرد تا بدون آنها نیز یاری خدا به رسولش محقق شود تا دل‌های آنان را جذب نماید.

إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقَتِي که در امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دار الندوه مشاوره نمودند که او را تبعید کنند یا بکشند یا حبس نمایند چنانکه گذشت.

ثَانِي اثْنَيْنِ یعنی جز یک نفر با او نبود و آن ابو بکر بود.

إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ هنگامی که در غار بودند، و آن غار ثور بود، غار ثور واقع در کوهی است در طرف راست مکه که تا مکه یک ساعت راه است (البته پیاده).

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ يَغْمِرُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به همراهش می‌گوید: غم نخور، آوردن مضارع برای اشاره به این است که این گفته را تکرار کرده است چون همراهش مضطرب بوده و آرامش نداشته است. «۱»

(۱) به نظر مترجمین آوردن مضارع به معنی استمرار قول رسول خدا در همه زمانها و مکانهاست، یعنی ای مؤمنان اندوهناک نشوید

که خدا همواره با ماست (و)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴۷

إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا که خدا با ما می‌باشد و کسی که خدا با او باشد مغلوب نمی‌شود، پس از اطلاع دشمنان و غلبه آنها اندهناک مباش.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است «۱» که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در غار روی به ابو بکر کرده و می‌فرمود: آرام باش که خدا با ماست، در حالی که لرزه بر اندام ابو بکر افتاده بود و آرام نمی‌شد، پس وقتی رسول خدا حال او را دید به او فرمود: آیا می‌خواهی یارانم از انصار را بتو نشان دهم که در مجالسشان با هم سخن می‌گویند؟

جعفر و یارانش را نشان بدهم که در دریا غوطه می‌خورند؟ ابو بکر گفت: بلی، پس رسول خدا دستش را به صورت او کشید، و نظر به انصار نمود دید با هم سخن می‌گویند، و جعفر و اصحابش را دید که در دریا غوطه می‌خوردند.

پس در آن ساعت به دل ابو بکر افتاد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جادوگر است.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ در این موقع خدا از جانب خویش آرامش بر او فرستاد.

سکینه چنانکه در خبر است بادی است که از بهشت می‌وزد و دارای صورتی است مانند صورت انسان، و آن چنانکه اندکی قبل از این و در سوره بقره گذشت طبق تحقیقی که

ما و شما هم یکی هستیم).

(۱) صافی ۲: ۳۴۴، برهان ۲: ص ۱۲۵/ح ۹، سکائی ۸: ص ۲۳۶/ح ۳۷۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴۸

صوفی‌ها کرده‌اند عبارت است از صورت ملکوتی ملکی الهی که به صورت محبوبترین چیزها بر سینه سالک الی الله ظاهر می‌شود و محبوبترین چیزها نزد سالک عبارت از (همان صورت ملکوتی) شیخ مرشد و ولی قائد اوست، و نزد آنان سکینه و فکر و حضور نامیده می‌شود و آن قدرت یاری دهنده و طمأنینه است و به آن اشاره شده است در قول خدای تعالی:

أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ آن نور است در قول خدای تعالی: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) و به وسیله آن شناخت علی علیه السلام به نورانیت حاصل می‌شود، و آن عبارت از ظهور قائم عجل الله فرجه در عالم صغیر است، و روشن شدن آسمانهای روح و زمینهای نفس و طبعش به سبب همان نور است چنانکه خدای تعالی فرموده: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ آن اسم اعظم و کلمه اتم است، و آن حقیقت رحمت و هدایت، و فتح و پیروزی و راه راست و راه پایدار و راه به سوی خدا و رستگاری و نجات و غیر اینها از اسمای حسنی است که حدی برای آنها نیست و در آیات و اخبار به آنها اشاره شده است.

و روی همین اصل است که تمام اهتمام مشایخ در تلقین ذکر خفی قلبی یا جلی لسانی به تحصیل این مقام برای سالکین الی الله بوده و سالکین را امر به فکر می‌کردند که آن همین سکینه است از باب کارورزی (به کار پرداختن طبق دستور پیر در مراقبه) تا اینکه آن سکینه بدون کارورزی اراده ظاهر شود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۴۹

برای مقام بشری انسان، نبی یا ولی یا پیرو آن دو شریفتر از این مقام وجود ندارد، چنانکه در مقام امتنان در این سوره فرمود:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِنَا عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (سپس خداوند بر رسولش و بر مؤمنین سکینه و آرامش فرستاد) که در غزوه حنین که در سال هشتم از هجرت واقع شد، در حین کمال نبوت و تبلیغ رسالت، این آیه نازل گردید.

وقتی این مطلب را دانستی، پس بدان که عامه این آیه را دال بر فضیلت ابی بکر قرار داده‌اند چون، ابو بکر اول کسی بوده که هجرت کرده و به همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نام برده شده است، در حالی که در آیه دلالتی بر فضیلت ابو بکر وجود ندارد اگر نگوییم که آیه دلالت بر ذم او می‌کند زیرا که همراهی و مصاحبت بشری برای مشرکین و کفار و منافقین مرتدین نیز بود و آن فضیلت حساب نمی‌شود، بلکه فضیلت در همراهی و مصاحبت ملکوتی است که آن ظهور ملکوت همسفر بر ملکوت همراه است، و آیه دلالت بر عدم چنین مصاحبتی می‌کند، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را با (لا تحزن) مورد خطاب قرار داد، و صحابه ملکوتی باید مانع از حزن و بلکه باعث آرامش و وقار باشد. و نیز آیه دلالت می‌کند بر اینکه حتی پس از این خطاب نیز آرامش برای ابو بکر حاصل نشد چون ضمیر مجرور را مفرد آورد که آن یا به نبی بر می‌گردد یا به ابو بکر و در ابتدای امر چنین بنظر می‌رسد که ضمیر به ابو بکر بر می‌گردد، که آن مناسب اضطراب و لرزش اوست، ولی این کار مستلزم تفکیک ضمیر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۰

در قول خدا «و ایده بجنود» نیز مستلزم این است که یا سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشده باشد که لازم می‌آید ابو بکر افضل از پیامبر باشد، یا اعتنا و اهمیت به ذکر نبی داده نشود تا مستلزم افضلیت ابی بکر شود، یا باید بگوئیم که احتیاج به ذکر

نحوی که در دلها بهتر بنشیند و از انکار دورتر باشد.

وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر امور و عواقب آنها را می‌دانید با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا يَعْنِي اگر غنیمتی باشد که رسیدن به آن آسان باشد.

وَ سَفَرًا قاصداً سفر کوتاهی باشد که دور نباشد.

لَمَّا تَبِعُواكَ بَيَانِ سَبَبِ تَخَلُّفِ أَنْهَا مِنْ جِهَادِ اسْتِ، وَ اَيْنَكَ مَانِعِ اصْلِي وَ بَاعْثِ بِرِ بَهَانَةِ هَايِ دَرْوُغِ دَوْرِي رَاهِ وَ زِيَادِي مَشَقَّتِ وَ سَخْتِي اسْتِ وَ لَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ «الشُّقَّةُ» بِاَضْمٍ وَ كَسْرٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۵

ناحیه‌ای است که مسافر قصد آنجا را می‌کند و سفر دور، و شامل مشقت و زحمت است، و متعدی شدن «بعدت» با لفظ «علی» برای این است که متضمن معنی «ثقلت» است.

وَ سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ بَعْدَ أَنْ كَمَا بِه سَوِي أَنْهَا بَا زِي مِي گَرِيْدِي سَو گَنْدِي يَادِ خَوَاهَنْدِي كَرْدِي.

لَوْ اسْتِطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ كَمَا مَا چُونِ قَدْرَتِ بِرِ خَرْوُجِ نِدَا شْتِيْمِ خَارِجِ نَشْدِيْمِ، خُدَايِ تَعَالِي بِه يِيَامْبَرِشِ خَيْرِ دَا دَهِي كَهِ أَنْهَا بِه زَوْدِي عَذْرِ خَوَاهَنْدِي آوَرْدِي كَهِ مَا قَدْرَتِ بِرِ خَرْوُجِ نِدَا شْتِيْمِ كَهِ دَرْوُغِ مِي گَوِيْنْدِي، وَ اَيْنِ اِخْبَارِ ازِ مَسْتَقْبَلِ اسْتِ.

يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ اسْتِيْنَا فِ اسْتِ جَوَابِ سَوْالِ مَقْدَرٍ، يَعْنِي دَرِ اَيْنِ بَهَانَةِ دَرْوُغِ چَهِ چِيْزِ بَرَايِ أَنْهَا ثَابِتِ اسْتِ؟ مَقْصُودِ اَيْنِ اسْتِ كَهِ اِگَرِ أَنْهَا بَعْدَ ازِ تَخَلُّفِ ازِ جِهَادِ اعْتِرَافِ بِه تَقْصِيْرِ شَانِ مِي كَرْدَنْدِ وَ تَوْبَه مِي نَمُودَنْدِ خُودِ شَانِ رَا زَنْدَه مِي كَرْدَنْدِ چُونِ اسْتِعْدَادِ حَيَاتِ هِنُوزِ باقِي بُوْدِ، وَلِي بِا بَهَانَةِ وَ عَذْرِ دَرْوُغِي كَهِ آوَرْدَنْدِ اسْتِعْدَادِ حَيَاتِ شَانِ رَا باطِلِ سَاخْتَنْدِ وَ خُودِ شَانِ Rَا بِه سَبَبِ تَخَلُّفِ ازِ صُورْتِ حَيَاتِ هَلَاكِ كَرْدَنْدِ، وَ نِيْزِ بِه سَبَبِ عَدَمِ تَوْبَه وَ عَذْرِ كَاذِبِ اسْتِعْدَادِ حَيَاتِ خُودِ Rَا هَلَاكِ نَمُودَنْدِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَ خُدَاوَنْدِ مِي دَا نْدِ كَهِ أَنْا نِ دَرْوُغِ مِي گَوِيْنْدِ. دَرِ تَأْكِيدِ تَكْذِيْبِ أَنْهَا بِا لَفْظِ «ان» وَ اسْمِيَه بُوْدَنْ جَمْلَه وَ لَامِ مَبَالِغَه نَمُودِ، وَ اِبْتِدا كَرْدَنْ بِه عِلْمِ خُدَا كَهِ اِنِ بِه مَنْزِلَه قَسْمِ اسْتِ.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ خِدَايْتِ بَخْشَايِدِ، چَرَا بِه أَنْهَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۶

اِجَا زَهِ دَا دِي؟! اَيْنِ خَطَا بِ بِه طُورِ كَلِي مَتَوَجَّه كَسَا نِي اسْتِ كَهِ اِجَا زَهِ تَخَلُّفِ مِي گِيْرَنْدِ.

حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لِمَكَ الَّذِينَ صَبَقُوا وَ تَعَلَّمَ الْكَافِرِينَ تَا بَدَا نِي چَه كَسَا نِي بِه دَرْوُغِ عَذْرِ وَ بَهَانَةِ مِي آوَرَنْدِ وَ اَيْنِ دَرِ حَقِيْقَتِ عِتَابِ وَ تَوِيْبِخِ كَسَا نِي اسْتِ كَهِ اِجَا Zَهِ تَخَلُّفِ مِي گِيْرَنْدِ بَدُونِ اَيْنِ كَهِ عَذْرِي دَا شْتَه ازِ بَابِ مِثْلِ مَعْرُوفِ كَهِ مِي گَوِيْدِ: بِه تُو مِي گَوِيْمِ تَا هَمْسَا يَهِ بَشْنُودِ (بِه دَرِ مِي گَوِيْمِ كَهِ دِيْوَا رِ بَشْنُودِ)، وَ اَيْنِ نَوْعِ كَفْتَا رِ ازِ لَطِيْفِ تَرِيْنِ رَا هَا يِ مَخَا طَبَه بَزْرِگَا نِ اسْتِ بَدِيْنِ گَوْنَه كَهِ نَزْدِيكَا نِشَا Nِ Rَا مُورْدِ عِتَابِ وَ سَرَزَنْشِ قَرَارِ مِي دَهَنْدِ، وَ مَقْصُودِ شَانِ غَيْرِ اِنِ هَا سْتِ ازِ بَابِ كِنَا يَه وَ اسْقَا طِ اِنِ غَيْرِ ازِ شَأْنِيْتِ مَخَا طَبَه وَ مَشَا فَهَه، وَ قَبْلِ ازِ تَوِيْبِخِ وَ عِتَابِ بِه عَفْوِ اِبْتِدا كَرْدِ تَا لَطْفِي بِه وِي شُدَه بَا شْدِ.

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا يَعْنِي كَسَا نِي كَهِ بِه خُدَا وَ رُوزِ قِيَا مْتِ اِيْمَا Nِ آوَرْدَه اِنْدِ ازِ تُو اِجَا Zَهِ نَمِي گِيْرَنْدِ كَهِ جِهَادِ كَنْنْدِ، يَا جِهَادِ Rَا نَا خُوشِ دَا رَنْدِ، يَا دَرِ اَيْنِ كَهِ جِهَادِ كَنْنْدِ تَا چَه بَرَسْدِ بِه اَيْنِ كَهِ اِجَا Zَهِ تَخَلُّفِ ازِ جِهَادِ بَگِيْرَنْدِ.

بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ آوَرْدَنْ اِسْمِ ظَا هِرِ بِه جَا يِ ضَمِيْرِ بَرَا يِ اشْعَا Rِ بِه اَيْنِ اسْتِ كَهِ مُؤْمِنِيْنِ هَمَا Nِ مَتَّقِيْنِ هَسْتَنْدِ، وَ اَيْنِ وَعْدَه بِه أَنْا Nِ اسْتِ كَهِ عَمَلِ أَنْهَا كَهِ جِهَادِ بِا مَالِ وَ جَا Nِ اِنِ هَا سْتِ، ازِ خُدَا پَنْهَانِ نَمِي مَانْدِ.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۷

بلکه کسانی از تو اجازه می‌گیرند که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و در تصدیقشان به نبوت تو در قلب آنها شک است. **فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ** یعنی متحیر می‌شوند و از سیر به سوی خدا باز می‌ایستند، و از اینجاست که مولای ما و کسی که در دنیا و آخرت امید ما به اوست یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «۱» کسی که در ریب و شک تردد کند و در همانجا توقف کند قبلی‌ها از او جلو می‌زنند و بعدی‌ها به او می‌رسند و زیر دست و پای اسبهای شیاطین پایمال می‌شود.

ترجمه و تفسیر آیات ۵۲-۴۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۶ تا ۵۰] ص: ۱۵۷

اشاره

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَجَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعِدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِنَا لِي وَ لَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰)

(۱) صافی ۲: ۳۴۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۸

ترجمه: ص: ۱۵۸

اگر آنان قصد سفر جهاد داشتند درست مهیای آن می‌شدند و لکن خدا هم از توفیق دادن و برانگیختن آنها به جهاد کراهت داشت تا از آن سعادت بزرگ آنها را باز داشت و حکم شد که ای نالایقان شما هم با معذوران عاجز در خانه خود بنشینید. اگر این منافق مردم با شما مؤمنان برای جهاد بیرون می‌آمدند جز خیانت و مکر در سپاه شما چیزی نمی‌افزودند و هر چه می‌توانستند در کار شما اخلال و خرابی میکردند و از هر سو در جستجوی فتنه بر می‌آمدند. و هم در میان لشکر شما جاسوسهایی از آنها وجود دارد و خدا بر احوال ظالمان داناست.

از این پیش در جنگ خندق و احد هم آنان در صدد فتنه‌گری و انهدام اسلام بودند و کارها را به تو بر عکس می‌نمودند تا آنگاه که حق روی آورد و امر خدا آشکار گردید (اسلام را فتح نصیب فرمود) در صورتی که آنها از فتوحات کمال کراهت را داشتند، و برخی از آن مردم منافق با تو گویند که به ما در جهاد اجازه معافی ده و ما را در آتش جنگ و جدال میفکن آگاه باش که آنها خود به فتنه و امتحان در افتادند و دوزخ همانا به آن کافران احاطه خواهد داشت، اگر ترا حادثه‌ای خوش نصیب شود سخت بر آنها ناگوار آید. و اگر ترا از جهاد زحمت و رنجی پیش آید خوشحال شده گویند ما در کار خود نیک پیش بینی کردیم که به جنگ نرفتیم و آنها از دین رو گردانند در حالی که شادمانند.

تفسیر ص: ۱۵۸

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً یعنی اگر می‌خواستند جهاد بروند تهیه عده و ما یحتاج جنگ برای آنها ممکن بود، یا اینکه به

شایستگی اسباب جهاد را آماده می‌کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۵۹

پس لفظ «عده» یا مفعول به است یا مفعول مطلق از غیر لفظ فعل، و بنابر هر دو تقدیر تکذیب نفی استطاعت از خودشان می‌باشد. وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ وَ خدای نیز از انگیزش آنان به جهاد کراهت ورزید چون از نسبت دادن افعال گذشته به آنها این توهم پیش می‌آید که آنها در افعالشان مستقل هستند این وهم را استدراک نمود به اینکه کراهت خدای تعالی از خروج آنها سبب عدم خروج است، و اینکه عدم خروج و عدم اراده خروج به علت کراهت و دوست نداشتن خدای تعالی است، نه اینکه آنها مستقل باشند. فَجَبَطَهُمْ وَ قِيلَ اقْبُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ وَ آنها را باز داشت و گفت: با عاجزان در خانه بنشینید چون این قول حقیقه از خداست و گوینده آن و کسی که این کلام بر زبانش ظاهر شده متعدّد و مختلف است لذا، خصوصیت فاعل دخالتی در مقصود از ذم آنها ندارد و از این جهت خدای تعالی فاعل را اسقاط نموده است. زیرا این قول را در باطن ملائکه خدا و شیاطین وجود آنان گفته‌اند اما در ظاهر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در وقتی که به آنان اجازه نفرموده که به جنگ بروند و نیز برادران آنها از انسانها این قول را بیان داشته‌اند در وقتی که آنها را از جنگ روم و دوری سفر و شدت گرما ترسانده‌اند.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا مُسْتَأْنَفٍ است جواب سؤال مقدّر گویا که گفته شده: چرا خداوند از فرستادن آنها به جهاد اکراه داشت؟ پس فرمود: چون اگر آنها خارج شوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۰

چیزی بر آنچه که شما هستید اضافه نمی‌کنند مگر فساد به سبب ترساندن و سخن چینی و فرار از سختی تا اینکه با فرار کردن آنها دل‌های دشمنان شما قوی گردد.

وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ وَضِعَ الْبَعِيرِ وَ اوضع یعنی، شتر در سیر سرعت گرفت، و اوضعه یعنی آنرا وادار به سرعت نمود، بنابر معنی اول معنی آیه این است که اگر آنها در بین شما خارج شوند در میان شما به فساد کردن و سخن چینی و ترساندن سرعت به خرج می‌دهند. یا امثال خودشان را وادار بر سرعت در فرار می‌کنند.

يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ تا فتنه انگیزی کنند حال از فاعل «أوضعوا» است یا مستأنف است (این جمله) جهت تکرار ذم است که در اینجا مطلوب است.

وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ عطف بر «یبغونکم» است، یا حال است از فاعل آن یا مفعول آن، و معنی آن این است که در بین شما کسانی هستند که اقوال فاسد و مفسد آنها را شنوا هستند، یا شنوای اقوال شما هستند تا آنرا به آنها (دشمنان) منتقل سازند.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ خدا آگاه به حال ستمکاران است گذاردن اسم ظاهر بجای ضمیر «سماعین» جهت اشاره به صفت ذم و وعید برای آنهاست، یا اینکه اسم ظاهر بجای ضمیر «متقاعدین» آورده شده تا اشعار به ذم دیگر و وعید (وعده عذاب) برای آنها باشد، و اشاره به این است که اکراه خدای تعالی از فرستادن آنها به جهاد گزاف و بدون سبب نیست، بلکه به سبب ظلمشان است، پس

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۱

این جمله استدراک و هم (درک نمودن) خیال متوهم است که توهم نماید که کراهت و دوست نداشتن خدا از جهاد خود یک نوع اجبار آنها بر نرفتن جنگ است چنانکه قول خدا: لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ استدراک (درک نمودن) استقلال در افعال آنهاست که اینجا توهم می‌شود، پس آنها نه مستقل در افعالند و نه مجبور در آن.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ يَعْنِي قَبْلُ از این جنگ، در جنگ احد و غیر آن از جنگ‌ها که اصحاب تو را می‌ترسانیدند و به فکر فرار و تسلیم تو به دشمنان می‌افتادند.

وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ امُورَ جنگ را به تو واژگونه جلوه گر می‌ساختند بدین نحو که بر خلاف آنچه که امر می‌کردی و تدبیر می‌نمودی

انجام می‌دادند.

حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تَا اَيْنَكه حَقُّ آشکار شد و در هر موردی که تدبیر کردند معلوم تو گردید، و آن تأیید و یاری تو بر طبق آنچه که امر کردی و تدبیر نمودی می‌باشد.

وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَفِرْمَانِ خدَا آشکار گشت بدان که حَقُّ مضاف عبارت از مشیت است که آن حَقُّ مخلوق به سبب اوست، و هر حَقِّی به سبب اتّصال به او حَقُّ است و هر باطلی با روی گردانیدن از او باطل است، و اینکه امر خدا عبارت از عالم مجرّدات است که در آن جز امر خدا چیزی نیست چون دو گانگی ضعیف می‌شود به نحوی که در آنجا فرمان و فرمانده و فرمانبر و فرمان پذیری تصوّر نمی‌شود، و هر کس از افراد بشر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۲

که به آن عالم پیوسته باشد او نیز امر خدا می‌شود و هر چیز که از او از این جهت صادر شود آن نیز امر خدا می‌گردد.

چون خلیفه خدا نبیّ باشد یا ولیّ دارای دو وجه است یک وجه به سوی خدا که به وسیله آن از خدا می‌گیرد، و وجهی به سوی خلق که به وسیله آن آنچه را که از خدا گرفته به خلق می‌رساند.

از وجهی که به سوی خدا دارد به حَقُّ و وحدت و ولایت تعبیر می‌شود، و از وجهی که به سوی خلق دارد به امر و کثرت و خلق نبوّت و رسالت تعبیر می‌شود.

ولایت به معنی تدبیر خلق از جهت باطن و خلافت به معنی تدبیر آنها از جهت ظاهر است پس ولایت به معنی اوّل خود روح ولایت به معنی دوّم است، و همچنین روح نبوّت و رسالت و خلافت است، پس فرق بین حَقُّ و امر مانند فرق بین مطلق و مقیّد و روح جسد و ولایت و نبوّت است.

پس حَقُّ عبارت از ولایت در عالم کبیر، و مظهر اتمّ آن علی علیه السّلام است و امر عبارت از نبوّت و مظهر اتمّ آن محمّد صلیّ الله علیه و آله است. و نبوّت عالمی است که ولایت و اتّصال به وحدت بر آن عالم غلبه دارد و گر چه غلبه آن در عالم کبیر ظاهر نشده است.

پس آمدن حَقُّ یعنی تسلّط و غلبه ولایت بر نبوّت سبب غلبه نبوّت بر کثرت‌هاست و لذا آمدن حَقُّ را مقدّم انداخت، چنانکه کمک کردن علی علیه السّلام و آمدن او در جنگ‌ها سبب غلبه محمّد صلیّ الله علیه و آله می‌گشت، پس معنی آیه این است: تا ولایت آمد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۳

وحدت غلبه کرد و نبوّت غالب و ظاهر گشت.

وَ هُمْ در حالی که آن واژگون کنندگان امر خدا کارهونّ از پیشرفت اسلام کراحت داشتند، این کلام برای توهین آنان و دلداری رسول صلیّ الله علیه و آله و مؤمنین بر تخلّف آنهاست.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْتَدُنْ لِي حکایت قول یکی از آنهاست از باب توهین و ذمّ او که می‌گفت: به من اجازه ده.

وَ لَا تَفْتِنَنِي و مرا در فساد و فتنه به سبب زنان رومی قرار نده، چنانکه روایت شده «۱» که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله کسی را به جهاد در غزوه تبوک ترغیب نمود، آن مرد گفت یا رسول الله به خدا سوگند که قوم من می‌دانند که در بین آنها کسی بیشتر و شدیدتر از من زنان را دوست نمی‌دارد، و می‌ترسم اگر با تو برای جهاد خارج شوم و دختران روم را ببینم نتوانم صبر کنم پس مرا در فتنه مینداز، یا مرا به سبب ضایع شدن مال و عیال، یا بدین گونه که امر به خروج بکنی و من تخلّف کنم در فتنه مینداز. که امر تو را مخالفت کنم. یا مرا در فتنه مینداز که با حرکت در گرما بدنم ضایع شود و از بین برود.

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَيِّقَطُوا یعنی روی گردانیدن آنها از خروج و از امتثال امر تو و همراهی تو فتنه بزرگی برای نفوس آنهاست که آنها را

از حیات انسانی ابدی هلاک می‌گرداند، در حالی که در

(۱) صافی ۲: ۳۴۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۴

آن فتنه واقع شده‌اند و نمی‌توانند از آن خارج شوند، و لذا ادات استفتاح «۱» آورد و مجرور را مقدم کرد، و کلمه سقوط را به کار برد.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ جَهَنَّم بر کافران احاطه دارد. حال از فاعل «سقطوا» یا عطف بر جمله «فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» است و چون از شأن این حکم این است که در وهله اول و نظر ابتدایی انکار گردد مؤکدات سه گانه را آورد و اسم ظاهر را به جای ضمیر گذاشت تا اشاره به علت هر دو حکم و اعلام دم دیگری برای آنها باشد.

بدان که عالم طبع بین دو عالم ملکوت علیا و سفلی واقع است، و انسان که خلاصه عالم طبع است نیز بین این دو ملکوت واقع است، و آن دو دارای تصرف در این عالم و در بنی آدم هستند، و لکن تصرف ملکوت علیاء در خیرات و وجودها و جذب به عالم خیرات و معدن نور است، و تصرف ملکوت سفلی در شرور و عدمها و جذب به عالم ظلمت و معدن شرور است.

ملکوت علیا عالم نورانی است که ظلمت و تاریکی در آن نیست و ملکوت سفلی عالم ظلمانی است که نوری در آن نیست، و حاکم در اولی خداست و در دومی شیطان است. و از همین جاست که ثنوی‌ها به توهم افتادند چون مرتاضهایشان از طبع و پرده‌هایش منسلخ شدند و به مجردات متصل گشته و هر دو عالم را مشاهده کردند، این گونه نظر دادند.

(۱) الا: حرف استفتاح است، زیرا اول جمله می‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۵

پس کسی که حکومت ملکوت علیاء بر سفلی را مشاهده نکرده گفته است: هر دو قدیم هستند و بر عالم حکومت می‌کنند، اما کسی که برتری ملکوت علیاء را بر ملکوت سفلی شاهد محض است می‌گوید: سفلی حادث است ولی دارای تصرف و حکومت مستقل بر عالم است. و کسی که مشاهده کرده که در هر یک از دو عالم حاکمی هست و آن دارای حکومت بر عالم خود و بر عالم طبع است می‌گوید: عالم دارای دو اله است، یزدان و اهریمن. بعضی گفته‌اند: هر دو قدیمند، و بعضی گفته‌اند: اهریمن مخلوقی است حادث و ملکوت سفلی دار شیاطین و زندان اهل شقاوت است و در آن آتش جهنم است و هر چه که در شریعت وارد شده از عذاب اشقیاء و کافرین و مارها و عقرب‌ها و زقوم و حمیم در آن وجود دارد. اما انسان که در بین دو عالم واقع شده وقتی که به آن ملکوت توجه کند به علت پیروی از شیاطین و گرایش به نفس و شهوات آن مادام که در این پیروی به ملکوت اعلی متمکن نشده است بر لبه پرتگاه جهنم قرار می‌گیرد. ولی آنگاه که در این عالم پیروی از شیطان نفس متمکن شود به نحوی که هیچ حالت باز دارنده‌ای برای او باقی نماند، به این عالم سفلی و سرای شقاوت داخل می‌شود و در مقامی واقع می‌گردد که آتش و شعله جهنم او را احاطه می‌کند و جهنم همراه با آتش‌ها و شعله‌هایش او را در بر می‌گیرد چنانکه خدای تعالی فرمود: وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

إِنَّ تُصَبِّكَ حَسَنَةً اگر غنیمت و غلبه‌ای در آن جنگ به تو برسد. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۶

تَسُوهُمْ بر آنها ناگوار افتد این کلمه استیناف است در موضع تعلیل یعنی اینکه حسد که از آثار سَجین است، آنها را احاطه کرده است، و شعله کشیدن آتش جهنم و احاطه آن دلیل احاطه جهنم بر آنهاست.

وَإِنْ تُصِبْكَ مِصْبَةٌ مِّمَّا آتَاكَ اللَّهُ خَسْرًا فَإِنَّ لَكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرًا مِمَّا ضَرَبْتَهُ خَسْرًا وَإِنْ تُصِبْكَ مِصْبَةٌ مِّمَّا آتَاكَ اللَّهُ خَيْرًا فَإِنَّ لَكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرًا مِمَّا ضَرَبْتَهُ خَيْرًا

می‌گویند ما چاره این کار از پیش اندیشیده‌ایم و آن امری است که لایق و مناسب خوبی رأی ماست، از قبیل تخلف از چیزی که در آن هلاک و نابودی است، و مغرور شدن به چیزی که حقیقت ندارد مانند یاری خدا و ملائکه‌اش.

وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ از تو و از مؤمنین روی بر می‌گردانند، آنها از حادثه بدی که به تو می‌رسد خوشحالند، چون حسدشان اقتضای آن را دارد.

ترجمه و تفسیر آیات ۵۷-۵۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۱ تا ۵۵] ص: ۱۶۶

اشاره

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسِيِّينَ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّا كُنَّا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهِونَ (۵۴) فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۷

ترجمه: ص: ۱۶۷

ای رسول بگو: جز آنچه خدا خواسته به ما نخواهد رسید اوست مولای ما و البته اهل ایمان در هر حال به خدا توکل خواهند کرد. بگو ای پیغمبر: جز یکی از دو نیکویی (بهشت یا فتح) چیزی می‌توانید بر ما انتظار برید؟ نمی‌توانید ولی ما در باره شما منتظریم که از جانب خدا به عذابی سخت گرفتار شوید و به دوزخ و عذاب در افتید یا به دست ما هلاک شوید بنابراین شما در انتظار باشید و ما هم مترصد کار شما هستیم.

بگو که شما هر چه انفاق کنید چه از روی میل و چه از روی کراهت هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد شما مردمی هستید که سخت به فسق خو گرفته‌اید.

و هیچ مانعی از قبول نفقات آنها نبود جز آنکه آنها به خدا و رسول او کافر شدند و به نماز نیایند جز به حال اکراه و کسالت و انفاق نکنند جز آنکه سخت کراهت دارند.

مبادا تو از کثرت اموال و اولاد ایشان به شگفت در آیی (که آن چیزی نیست). خدا می‌خواهد آنها را به همان مال و فرزند در زندگانی دنیا به عذاب افکند و ساعت مرگ نیز جان آنها را بگیرد در حالتی که از فرط محبت و علاقه به دنیا کافرند، جان سپارند.

تفسیر: ص: ۱۶۷

قُلْ به قومت از باب دلداری آنان در حین نگرانی ناشی از مصیبت و شماتت خانه نشستگان و تخلف ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص:

۱۶۸

کنندگان از جنگ یا به متخلفین از جنگ که از مصیبت رسیدن به شما خوشحالند و اینکه می‌گویند (قد أخذنا امرنا) (چاره این کار خویش را پیش از این اندیشیده‌ایم)، بگو:

لَنْ يُصَبِّحَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هَرَّكَزٍ حِيزِي جَزَ أَنْجِهَ خَدَاوَنَدِ بَرِ مَا مَقْرَّرَ كَرَدِهَ اسْتِ پِيش نَخَوَاهِدَ آمَدِ وَ جَزَ أَنْجِهَ كِهَ صِلَاحِ مَا دَرِ آن اسْتِ مَقْرَّرَ نَفْرَمُودِهَ اسْتِ.

هُوَ مَوْلَانَا اَوْ مَوْلَايَ مَاسْتِ. اَيْنَ عِبَارَتِ آغَاذِينِ، بَرَايَ بِيَانِ عَلَّتِ اسْتِ.

وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيْتَوُكُلِ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَمَّا مُؤْمِنَانِ تَنَهَا بَرِ خَدَا تَوَكَّلَ مِي كَنَنْدِ، اَيْنَ عِبَارَتِ عَطْفِ بَرِ «قَلِّ» اسْتِ، بِنَابَرَايِنِ اَزِ كَلَامِ حَقِّ مِي بَاشَدِ، يَا عَطْفِ بَرِ مَا بَعْدِ آن اسْتِ كِهَ اَنَ اَزِ مَقُولِ قَوْلِ اسْتِ، وَفَاءِ يَا بَرِ تَقْدِيرِ «أَمَّا» اسْتِ، يَا تَوْهَمِ أَمَّا، يَا زَائِنْدِهَ يَا عَطْفِ بَرِ مَحْذُوفِ اسْتِ كِهَ مَعْمُولِ مَا بَعْدِشِ جَايِ آنرا گِرَفْتِهَ تا لَفْظِ اصْلَاحِ شُودِ، وَ مَانَنْدِ اَنَ اسْتِ دَرِ تَقْدِيمِ مَعْمُولِ مَا بَعْدِ «فَاءِ» بَرِ اَنَ بِهَ جِهَتِ اصْلَاحِ لَفْظِ كِهَ مِي بَايَدِ گَفْتِهَ شُودِ: «وَ أَمَّا عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيْتَوُكُلُوا».

يَا اصْلِ اَنَ چِنِينِ بُوْدِه: «لَيْتَذَكُرُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَيْتَوُكُلُوا عَلَيَّ اللَّهُ» كِهَ پَسِ اَزِ حَذْفِ مَعْطُوفِ عَلَيْهِ وَ جَانِشِينِ شَدْنِ مَعْمُولِ مَا بَعْدِ اَزِ فَاءِ بَجَايِ اَنَ فَاعِلِ مَعْطُوفِ ظَاهِرِ شُدِهَ چُونِ ذَكَرِ مَرْجِعِ قَبْلَا نَگَزْدِشْتِهَ اسْتِ.

قَلِّ اَزِ بَابِ دِلْدَارِي قَوْمَتِ وَ مَنَعِ مَتَخَلِّفِينِ خَوْشِحَالِ بَگُو:

هَيْلُ تَرْبُصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ آيَا جَزِ يَكِي اَزِ دُو نِيكُوبِي - كِهَ پِيروزي وَ غَنِيْمَتِ، يَا كَشْتِهَ شَدْنِ وَ بَهْشْتِ - مِي تَوَانِيْدِ بَرَايِ مَا اِنْتِظَارِ دَاشْتِهَ بَاشِيْدِ؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۶۹

وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ مَا اِنْتِظَارِ رَسِيْدِنِ بِهَ يَكِي اَزِ دُو بَدِي رَا بِهَ شَمَا دَارِيْمِ.

أَنْ يُصَيِّبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ كِهَ خَدَا بِهَ قَتْلِ وَ بِلَاهَيِ سَخْتِ بَدُونِ وَاسَطِهَ بَشْرِي، بِهَ شَمَا بَرَسَانَدِ.

أَوْ بِأَيْدِينَا يَا كَشْتِهَ شَدْنِ وَ اسَارَتِ وَ تَعْذِيْبِ بِهَ دَسْتِ مَا بَرَايْتَانِ پِيشِ آردِ.

فَتَرْبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ پَسِ مَنْتِظَرِ بَمَانِيْدِ كِهَ بِهَ مَا چِهَ رَسَدِ وَ مَا مَنْتِظَرِ مِي مَانِيْمِ تا بِهَ شَمَا چِهَ رَسَدِ. دَرِ خَبَرِ اسْتِ دَرِ تَفْسِيْرِ (الَّا اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ) كِهَ يَا مَرْگِ دَرِ طَاعَتِ خَدَاسْتِ، يَا ادْرَاكِ ظُهْرِ اِمَامِ.

قُلِّ اَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا بَگُو اِي پِيَامْبَرِ: هَرِ چِهَ بَا مِيْلِ وَ رَغْبَتِ يَا بَا كِرَاهَتِ اِنْفَاقِ كَنِيْدِ، اَيْنِ بِيَانِ خَرَابِ كَرْدَنِ اَعْمَالِ قَالِبِي اَنَهَاسْتِ چَنَانَكِهَ مَا قَبْلِشِ خَرَابِ كَرْدَنِ خَطُورَاتِ قَلْبِي اَنَهَا بُوْدِ كِهَ اَزِ رَذِيْلَتِ هَايِ نَفْسَانِي اَنَهَا نَاشِي مِي شُودِ، وَ مَقْصُودِ اسْتِهْزَاءِ اَنَهَاسْتِ وَ مَسَاوِي قَرَارِ دَادَنِ اِنْفَاقِ بَا مَائِلِ وَ رَغْبَتِ وَ اِنْفَاقِ بَا اِكْرَاهِ. وَ مَطْلَبِ طَبَقِ حَقِيْقَتِ وَ وَاقِعِ نِيْسْتِ.

لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اَزِ شَمَا پَذِيْرَفْتِهَ نَمِي شُودِ، اَيْنِ عِبَارَتِ اسْتِيْنَافِ اسْتِ دَرِ مَوْضِعِ تَعْلِيْلِ.

إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ زِيْرَا شَمَا قَوْمِي فَاسِقِ هَسْتِيْدِ، اَيْنِ عِبَارَتِ، عَلَّتِ آوَرْدَنِ بَرَايِ عَدَمِ قَبُولِ اِنْفَاقِ اَنَهَاسْتِ.

وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بَرَسُوْلِهِ عَطْفِ اسْتِ بَاعْتِبَارِ مَقْصُودِ، چُونِ مَقْصُودِ اَزِ اَمْرِ رَسُوْلِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۰

خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهَ اِظْهَارِ عَدَمِ قَبُولِ نَفَقَاتِ اَنَهَاسْتِ، پَسِ گُويَا كِهَ خَدَا فَرْمُودِهَ بَاشَدِ: نَفَقَاتِي كِهَ اِنْفَاقِ مِي كَنَنْدِ بِهَ دِلْخَوَاهِ بَاشَدِ يَا بِهَ اِجْبَارِ اَزِ اَنَهَا قَبُولِ نَمِي شُودِ، وَ چِيْزِي جَزِ كَفَرِ اَنَهَا بِهَ خَدَا، قَبُولِ نَفَقَهْ هَايِ اَنَانِ مَنَعِ كَرْدِهَ اسْتِ، زِيْرَا كِهَ پَذِيْرَشِ هَمِهَ اَعْمَالِ بِهَ وَاسَطِهَ اِيْمَانِ بِهَ خَدَاسْتِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ وَ اَنَهَا نَمَازِ قَالِبِي رَا بِهَ جِهَتِ اِظْهَارِ اِحْكَامِ اِسْلَامِ اِنْجَامِ نَمِي دَهَنْدِ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالِي مَگَرِ دَرِ حَالَتِ كَسَالَتِ وَ خَسْتِگِي، زِيْرَا بِهَ عَلَّتِ كَفَرِشَانِ دَرِ اِجْرَايِ اَعْمَالِ اِخْرُوي، نَشَاطِي نَدَارَنْدِ.

وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا - أَوْلَادُهُمْ وَ اَنَانِ دَرِ رَاهِ خَدَا جَزِ بَا كِرَاهَتِ اِنْفَاقِ نَمِي كَنَنْدِ، پَسِ مَالِهَا وَ اَوْلَادِشَانِ تُو رَا شَگْغَتِ زَدِهَ نَسَازْدِ خَطَابِ بِهَ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهَ اسْتِ وَ مَعْنِي اَنَ طَبَقِ مِثْلِ مَعْرُوفِ اسْتِ كِهَ مِي گُويْدِ: بِهَ تُو مِي گُويْمِ تا هَمَسَايِهَ بَشْنُودِ «بِهَ دَرِ مِي گُويْمِ تا دِيْوَارِ بَشْنُودِ» (بِهَ مَخَالِفَانِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ بَرِ مِي گَرْدَدِ)، يَا خَطَابِ عَامِّ اسْتِ بَرَايِ هَرِ كَسِي كِهَ خَطَابِ دَرِ مَوْرِدِ اَوْ مَمْكِنِ بَاشَدِ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دَرِ مَوْضِعِ تَعْلِيْلِ نَهِي اسْتِ. كِهَ مِي گُويْدِ: خَدَا

می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله همان مال و اولاد عذابشان کند.

وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ «زهوق» بیرون آمدن است به سختی یعنی: در حالی که آنها کافرند، جانشان را به سختی بگیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۱

بدان که نفوس بشری از آنجا که سفلی است خیر را در جهات دنیوی می‌بیند و اینکه خیری جز آن نیست، و خیر منحصر در چیزی است که دو نیروی شهوت و غضب آنرا اقتضا کند، و آنچه را که قوه شهوی اقتضاء کند یا محبوب نفس است بدون احساس غایتی برای آن یا محبوب نفس است به جهت غایتی، و اولی مانند اولاد است، زیرا که نفوس فطرتاً اولاد را دوست دارند بدون اینکه هدف و غایت آن محبت را درک کنند، و دومی مانند اموال که هم خود محبوب نفس است و هم دارای غایت‌های متعددی است که خود آن غایات نیز ذاتاً محبوب هستند، مانند خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و نشیمنی و همبستری و سواری و دارایی و خدمتکار و مقام و آبرو و کشش دلها و آوازه و ستایش و جز آنها.

گاهی زیادی مال خود ذاتاً محبوب می‌شود و آن در وقتی است که حرص غالب شود و صاحبش را کور نماید تا جایی که در آنچه که قوه شهوی اقتضاء می‌کند بخل می‌ورزد تا مال را حفظ کند چون آنرا دوست دارد، چنانکه گاهی می‌شود که اولاد برای غیر ذاتش محبوب باشد، یعنی محبت اولاد دارای غایت معینی می‌شود. و آنچه که قوه غضبیّه اقتضا می‌کند عبارت است از گسترش حکومت در شهرها و تسلط بر بندگان و اراده انتقام و آسانی آن و زیر فرمان بردن مردم و اطاعت آنها، و تنبیه کردن کسی که از اطاعت خارج می‌شود. و از اینها که ذکر شد همه رذائل و صفت‌های پست متولد می‌شود و به ظهور می‌رسد، و به سبب آنها همه خصلت‌ها و صفت‌های خوب پنهان می‌شود، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۲

همه اینها به علت کثرت مال و اعوان است و قوی‌ترین اعوان اولاد می‌باشد. و اما قوه شیطنت، شخصی که این قوه در او بسیار است در خواسته‌هایش به نوعی خادم قوه غضبی و شهوی است، چنین شخصی هر کس را که صاحب اولاد و اموال زیاد می‌بیند او را صاحب خیرات زیاد تصور می‌کند و کثرت اموال و اولاد آن شخص او را به شگفت و اعجاب و امیدارد، و آرزو می‌کند که او نیز چنین اموال و اولادی داشته باشد و نمی‌داند که آنها او را از علو و توجه به خدا باز میدارند و او را در جمع و حفظش خسته می‌کند و به سبب خوف تلف شدن و یا در زمان تلف شدن او را رنج می‌دهد لذا خداوند به ذکر اولاد و اموال اکتفا کرد و پیامبرش را از آن نهی کرد تا کنایه از امتش باشد که با داشتن اموال و اولاد شگفت زده و مغرور نشوند. و آن عذاب آخرت را به دلیل کفر آنها دانست تا معلوم شود که این گونه گرایشها به کفر منجر می‌شود.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۲-۵۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۶ تا ۶۰] ص: ۱۷۲

اشاره

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷) وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسِيخُطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۳

ترجمه: ص: ۱۷۳

آنها همواره به خدا سوگند می‌خورند که ما هم از شما مؤمنانیم و حال آنکه آنها باطنا از شما نیستند و لکن این قوم از قدرت اسلام می‌ترسند،
 اگر پناهگاهی یا سنگری در غارهایی در کوهها یا گریزگاهی بیابند که از تسلط مسلمانان ایمن باشند، البته بدانجا با نهایت شتاب می‌گریزند،
 و بعضی از آن مردم منافق در تقسیم صدقات بر تو اعتراض و خرده‌گیری کنند که اگر به آنها مال بسیار عطا کنی از تو راضی می‌شوند و الا سخت خشمگین خواهند شد،
 و چقدر بهتر بود اگر آنها به آنچه که خدا و رسول به آنها عطا می‌کرد راضی بودند و می‌گفتند خدا ما را کفایت است او و رسولش از لطف عمیم به ما همه چیز عطا خواهند کرد که ما تنها به خدا مشتاقیم،
 مصرف صدقات منحصر به این هشت طایفه است: فقیران، عاجزان و متصدیان اداره صدقات، و برای تألیف قلوب و آزادی بندگان و قرضداران و در راه خدا (امور خیریه) و مسافران تهیدست این مصارف هشتگانه فرض و حکم خداست که خدا بر تمام حکم و مصالح امور آگاه است.

تفسیر: ص: ۱۷۳

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ عِطْفَ بِهِ لِحَازِ مَعْنَى اسْتِ چُون مَقْصُودِ از آیه سابق این بود که آنها از مسلمانان خارج هستند و متّصف به صفات آنها نیستند، گویا در وقتی که گفته
 ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۴
 است چه چیز قبول نفقه‌های آنان را منع کرد، گفته باشد: آنها بر صفت مسلمانان نبودند که نفقاتشان مقبول واقع شود. آنها به خدا سوگند یاد می‌کنند که:
 إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ که آنها از شما مؤمنانند، در حالی که از شما نیستند، این سخن تکذیب سوگند یاد کردن آنهاست.
 وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ یعنی از شما بر اموال و نفسهایشان می‌ترسند.
 لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ یعنی اگر پناهگاهی که به آنها پناه ببرند، یا سلطانی که به سبب او تقویت شوند، (و آن جواب سؤالی است که تکذیب آنها آنرا اقتضا کرده است) (أو مغارات) یا غارهایی در کوهها.
 أَوْ مَدْخَلًا یا سوراخهایی در زمین می‌یافتند شتابان و به سرعت.
 لَوْ لَوْ إِيَّاهُ به آنجا می‌رفتند، و پناه می‌بردند و از شما اعراض می‌کردند و صورت اسلام را هم به خود نمی‌بستند. وَ هُمْ يَجْمَعُونَ و با شتاب و سرعت به آنجا می‌رفتند وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ و از آنان کسی است که به عیب‌گویی تو می‌پردازد.
 فِي الصَّدَقَاتِ در مورد تقسیم و جمع و حفظ آن جهت رساندن به مستحقّ آن.
 فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشْخَطُونَ
 ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۵

اگر از آن صدقات به آنان اعطاء شود راضی می‌شوند و اگر داده نشود سخت می‌گیرند، زیرا پیروی آنها از توبه جهت اغراض فاسد و اغراض بی‌ارزش است، نه اینکه برای امر دین و آخرت باشد و شأن نزول آیه در اخبار ذکر شده است و اینکه آیه در وقتی نازل شده است که اغنیاء در تقسیم صدقات بر فقراء از رسول خدا عیب می‌گرفتند، و وارد شده است که اهل این آیه بیشتر از دو ثلث

مردم هستند.

تحقیق مطلب این است که حب دنیا در هر کس بر حب آخرت غلبه کند، از اهل این آیه حساب می‌شود، و اغلب مردم حب آخرت ندارند و اغلب آنها که حب آخرت دارند حب دنیایشان بر حب آخرتشان غالب است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَاگر به آنچه که خداوند از غناء و فقر و اولاد و عقیم بودن و عزت و ذلت و صحت و ستم و امن و خوف و غیر اینها به آنان داده بود راضی بودند، از چیزهایی که به دست بنده نیست یا مقصود این است که راضی شوند به آنچه که خداوند از صدقات و غنیمت‌ها به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها داده، چون سخن در صدقات است، بنابراین ذکر خدا اشاره به این است که اعطای محمد صلی الله علیه و آله اعطای خداست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله از پیش خودش کاری انجام نمی‌دهد، و این بزرگداشت شأن پیامبر صلی الله علیه و آله است.

وَرَسُولُهُ و از غنیمت‌ها و صدقه‌هایی که پیامبر او می‌داد راضی بودند، چون راضی شدن به قضای الهی در ناملایمات

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۶

سختی را آسان می‌کند، و در ملایمات موجب شکر و جلب نعمت زیادی می‌گردد، و راضی شدن به اعطای رسول چه کم باشد چه زیاد، موجب محبت رسول و توجه به او و پیروی از او می‌شود، و در همه اینها خیر دنیا و آخرت است، و راضی نشدن به آن موجب اضرار آن چیزهاست که ذکر شد.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و می‌گفتند: تنها خدا برای ما کافی است زیرا از همه منقطع شده و فقط به سوی خدا می‌روند و به او توکل نموده به فضل او امید دارند.

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ و می‌گفتند که خدا و رسولش از فضل خود، ما را بهره‌مند می‌سازند و رغبت و میل، به سوی خداست.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ همانا صدقات برای فقرا و مساکین است مسکین چنانکه گذشت حالش بدتر از فقیر است این دو کلمه هرگاه جمع شوند جدا می‌شوند (تفاوتشان آشکار می‌شود) و هرگاه جدا شوند جمع می‌شوند (هم معنی می‌شوند)، و فقیر کسی است که فعلا (از لحاظ کار کردن) یا بالقوه قادر به خرج سالش نیست.

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و کسانی که صدقات را جمع آوری می‌کنند.

وَالْمَوْلَافَةَ قُلُوبُهُمْ و برای جذب دل آنها می‌که آماده حفظ مرزها و حدود مسلمانان هستند، یا برای آنکه آنها را جهت استماع آیات قرآن و احکام مسلمین جذب بکنند، تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۷

بدانند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.

وَفِي الرِّقَابِ و آزاد کردن بندگان، بندگان که در سختی زندگی می‌کنند، یا بردگانی «۱» که با ارباب خود پیمان می‌بندند که توان پرداخت باز خریدی خویش را ندارند، یا آنچه بر مسلمین واجب شده مانند کفاره‌ها ولی قدرت پرداخت آنها را ندارند.

وَالْغَارِمِينَ و ام دارانی که بدون رضای خدا وام نمی‌گیرند.

وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و انفاق در راه خدا یعنی در راه جهاد یا جهاد و حج یا هر راه خیر و پسندیده که برای رضای خدا باشد.

وَأَبْنِ السَّبِيلِ و مسافری که در سفر مباح بالفعل یا بالقوه و لو با قرض کردن قدرت بر مخارج برگشت به وطنش را ندارد. فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ یعنی: (این امور) احکامی است که خداوند بر بندگان واجب فرموده است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداوند به موارد صدقات و خیرات دانا است.

حَكِيمٌ یعنی: به راه و روش و وضع قوانین صدقات و تخصیص موارد آن حکیم است.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۷-۶۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۱۷۷

اشاره

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳) يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِجُوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵)

(۱) منظور بردگانی است که با پرداخت وجه خود را باز خرید می‌کنند یا قرار داد می‌بندند که مثلاً یک کتاب بنویسند یا فلان کار انجام دهند و آزاد شوند
ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۸

ترجمه: ص: ۱۷۸

بعضی از آنان هستند که همواره پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند او خوب شخص ساده و زود باوری است بگو زود باوری من به سود شما است. رسول به خدا ایمان آورده به مؤمنان اطمینان دارد و برای مؤمنان حقیقی شما رحمت کامل الهی است و برای آنها که رسول را می‌آزارند عذاب دردناک مهیاست، منافقان برای اغفال و خشنود کردن مؤمنان به نام خدا سوگند می‌خورند در صورتی که اگر ایمان داشته سزاوارتر این بود که خدا و رسول را از خود خشنود کنند،

آیا نمی‌دانند که هر کس با خدا و رسولش به عداوت برخیزد آتش دوزخ کیفر دائمی اوست و این به حقیقت ذلت و خواری بزرگی است،

منافقان از آن روزی بترسند که خدا سوره‌ای بفرستد که آنچه درون آنهاست بر آنها آشکار می‌سازد. ای رسول بگو اکنون تمسخر کنید که روز کیفر و رسوایی می‌رسد و خدا از آنچه می‌ترسید به سر شما خواهد آورد
ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۷۹

و اگر از آنها بپرسند که چرا استهزاء می‌کنید پاسخ گویند که ما به مطایبه سخن را ندیم. ای رسول به آنها بگو که آیا با خدا و آیات خدا و پیامبر او تمسخر می‌کنید؟

تفسیر: ص: ۱۷۹

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ عده‌ای پیامبر را می‌آزارند که و لو از هر گوینده‌ای که باشد، می‌شنود و دهن بین است قُلْ بگو که او أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ می‌شنود هر آنچه را که در آن صلاح شماست اگر چه شما نمی‌دانید که صلاح شما در آن است.

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ كَمَا أَنَّ خَدَاةَ اِيْمَانِ دَارِدْ، اِيْن سَخْن بَا بِيَان كُفْتَه رَسُوْل صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَسْت، يَا مَسْتَأْنَفْ اَز خَدَاةَسْت، وَ مَقْصُوْد بِيَان حَال رَسُوْل يَا بِيَان عَلْت (اِذْن خِيْر) بُوْدِن اُوَسْت.

بَدَان كَه سَالِكْ اِلَى اللّٰهُ دَارَايْ اِيْمَانِ بَه خَدَا دَر مَقَام وَحْدَتِ اَسْت وَ بَه اُو تُوْجَّهْ دَارِدْ وَ اَز كَثْرَت رُو گَرْدَانِ اَسْت، وَ دَر اِيْن اِيْمَانِ هِيْجْ تُوْجَّهِيْ بَه كَثْرَتِ نِدَارِدْ، نَه بَه خِيْر وَ نَه بَه شَرِّ.

وَ نِيْزِ اُو دَر مَقَامِ كَثْرَتِ وَ تُوْجَّهْ بَه اَن دَارَايْ اِيْمَانِ اَسْت (زِيْرَا اَنْرَا ظُهْوْر وَحْدَتِ مِي دَانْد)، وَ دَر اِيْن مَقَامِ بَرَايْ اُو يِكْ نُوْعِ تَصْرَفْ دَر كَثْرَتِ وَجُوْدِ دَارِدْ اَمَّا بَه خِيْرِ تُوْجَّهْ دَارِدْ دَر صُوْرْتِيْ كَه اَنْجَهْ كَه بَه اُو تُوْجَّهْ كَرْدَه اَز نَاحِيَه كَسَانِيْ بَاشْد كَه قَابِلِ تَصْرَفْ بَه خِيْرِ بَاشْنْد وَ جَنِبَه خِيْرِيْ اَن بَرُوْز كَنْد مَانَنْد هَمِه اَجْزَايْ عَالَمِ، اَمَّا اَدْمِيَانِ تِيْرَه بَخْتِ وَ بَد سِيْرَتَانِ زَشْتِ گَرَا، هَمَانِ خِيْرِ دَر

ترجمه بيان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۰

وَجُوْدَشَانِ بَه صُوْرْتِ شَرِّ نَمُوْدَارِ مِي شُوْدِ زِيْرَا شَرِّ اَز چِيْزَهَائِيْ نِيْسْتِ كَه ذَاتَا بَتُوَانْدِ دَر كَثْرَتِ تَصْرَفْ كَنْد، بَلَكِهْ چُوْنِ خُوْدِ پَذِيْرَايْ شَرِّ وَ بَدِيْ هَسْتَنْدِ بَرِ اَنَانِ شَرِّ مِي شُوْدِ «۱» پَس: (يُؤْمِنُ بِاللَّهِ) اَشَارَهْ بَه اِيْمَانِ اَوَّلِ اَسْت، وَ (يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) اَشَارَهْ بَه اِيْمَانِ دَوِّمِ اَسْت، وَ مَعْنِيْ اَن اِيْن اَسْت كَه چُوْنِ بَه خَدَا اِيْمَانِ مِي اَوْرِدْ دَر مَقَامِ كَثْرَتِ، بَرِ هَمِهْ صَادِقِ مِي شُوْدِ، زِيْرَا كَه هَمِهْ دَر اَن مَقَامِ مَسْخَرِ خَدَا وَ مَظْهَرِ اُو هَسْتَنْد. وَ اَنْجَهْ كَه اَز اُو دَر حَقِيْقَتِ ظَاهَرِ مِي شُوْدِ ظُهْوْرِ فَعْلِ خَدَاةَسْت، لَكِنْ فَعْلِ خَدَا اَسْت بَه حَسْبِ مَظَاهَرِ دَر بَعْضِيْ شَرِّ مِي شُوْدِ وَ دَر بَعْضِيْ دِيْگَرِ خِيْرِ، وَ بَه وَاسَطَهْ اِيْن اِيْمَانِ جَزِ مُؤْمِنِيْنِ كَسِيْ اَز مَحْمَدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ سُوْدِ نَمِي بَرْدِ، زِيْرَا اُو بَرِ حَسْبِ اِيْن اِيْمَانِ نَافِعِ هَمِهْ اَسْت، وَ لَكِنْ هَمِيْنِ نَفْعِ دَر بَعْضِيْ قَابِلِ هَا ضَرَرِ وَ شَرِّ مِي شُوْدِ. وَ بَا هَمِيْنِ مَعْنِيْ كَه ذَكَرْ شَدِ صَحْحَتِ اَخْبَارِ وَ وَجِهْ جَمْعِ بِيْنِ اَنْهَآ ظَاهَرِ مِي شُوْدِ، وَ بَه اَنْجَهْ كَه ذَكَرْ شَدِ خَدَاوَنْدِ اَشَارَهْ نَمُوْدِ وَ فَرْمُوْد:

وَ رَحْمَةً عَطَفَ بِرِ «اِذْنِ خِيْرِ» اَسْت وَ مَا بِيْنِ اَن دُو جَمْلَهْ مَعْتَرِضَهْ اَسْت.

لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ بَه اَنَانِيْ كَه اِيْمَانِ اَوْرَدَنْدِ بَه اِيْمَانِ عَامِّ يَا خَاصِّ، وَ اِرَادَهْ اِيْمَانِ خَاصِّ مَنَاسِبْتَرِ بَه مَقَامِ اَسْت، زِيْرَا كَه بَه طُوْرِ مَطْلُقِ بَه اِنْتِفَاعِ اَشَارَهْ شَدِهْ اَسْت كَه عَامِّ بُوْدَهْ، شَامِلِ هَمِهْ

(۱) به قول سعدي:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

[.....]

ترجمه بيان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۱

مَسْلَمِيْنِ مِي بَاشْدِ كَه بَا اُو بَه بِيْعَتِ عَامِّ كَرْدَنْدِ، اِيْن سَخْنِ بَه عَلْتِ (اِذْنِ خِيْرِ لَكُمْ) وَ (يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) مَحْقَقْ شَدِهْ اَسْت، وَ چُوْنِ خَطَابِ بَه عَمُوْمِ مَسْلَمِيْنِ اَسْت، وَ مُؤْمِنِ اَز اَنْهَآ جَزِ بَه اِيْمَانِ خَاصِّ اِطْلَاقِ نَمِي شُوْدِ، وَ اَز سُوْبِيْ اِخْتِصَاصِ رَحْمَتِ رَحِيْمِيْ بَه قَرِيْنَهْ ذَكَرِ اَن بَعْدِ اَز اِنْتِفَاعِ مَطْلُقِ اَسْت كَه نَتِيْجَهْ مَطْلُقِ رَحْمَتِ رَحِيْمِيْ اَسْت وَ مَخْصُوْصِ بِيْعَتِ كَنْسَدگانِ بَه بِيْعَتِ خَاصِّ وَ لُوِيْ اَسْت كَه هَمَانِ اِيْمَانِ حَقِيْقِيْ اَسْت.

وَ مَنَاسِبِ مَقَابَلَهْ اِيْنِ بُوْدِ كَه بَگُوِيْد: (وَ سَخَطَ لِلَّذِيْنَ لَمْ يُؤْمِنُوْا وَ اُوْدُوْا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ) وَ لَكِنْ اَز اِيْنِ عِبَارَتِ عَدُوْلِ كَرْدِ وَ فَرْمُوْد: وَ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ رَسُوْلَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ اَن كَسَانِيْ كَه رَسُوْلِ رَا مِي اَزَارَنْدِ، عَذَابِ دَرْدَنَاكِيْ بَرَايِ اَنَانِ اَسْت، اِيْنِ جَمْلَهْ عَطَفِ بَرِ جَمْلَهْ سَابِقِ اَسْت تَا اَز نَسْبَتِ سُوْءِ وَ عَذَابِ بَه رَسُوْلِ خَدَا تِيْرَهْ حَاصِلِ شُوْدِ، زِيْرَا دَانَسْتِيْ كَه اَز رَسُوْلِ خَدَا جَزِ رَحْمَتِ وَ نَفْعِ چِيْزِيْ نِيْسْتِ وَ لَكِنْ هَمَانِ رَحْمَتِ بَرِ حَسْبِ مَحَلِّ وَ قَابَلِيَّتِ وَ قَابِلِ، بَه ضَرَرِ وَ شَرِّ بَدَلِ مِي شُوْدِ.

يَجْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذْيَتِ كَنْسَدگانِ شَمَا بَه خَدَا سُوْگَنْدِ مِي خُوْرَنْدِ، يِعْنِيْ وَقْتِيْ مُؤْمِنِيْنِ بَه مَنَافِقِيْنِ اِذْيَتِ كَنْسَدِ مِي گُوِيْنْدِ چَرَا رَسُوْلِ خَدَا رَا اِذْيَتِ مِي كْنِيْدِ وَ عِيْبِ جُوْئِيْ وَ نَمَامِيْ مِي كْنِيْدِ بَه خَدَا سُوْگَنْدِ يَادِ مِي كَنْسَدِ، وَ اِيْنِ جَمْلَهْ اَسْتِيْنَافِ بِيَانِ حَالِ اَنْهَاسْتِ كَه پَسِ اَز اَزَارِ

رساندن با بهانه‌های دروغ عذر می‌آورند و بر دروغشان سوگند یاد می‌کنند، و مقصودشان راضی کردن شماست نه راضی کردن خدا و رسولش، پس آنها بعد از اذیت ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۲

کردن، نفاق و دورویی می‌کنند و چیزی را اظهار می‌کنند که دل‌هایشان بر خلاف آن است و دروغ می‌گویند و قسم به دروغ می‌خورند و از خدا و رسولش روی بر می‌گردانند، پس آنها با این عذر آوردن در این رذائل و پستی‌های چهار گانه واقع شده‌اند که هر یک به تنهایی کافی است که آنها را هلاک کند.

لِيُرْضَوْكُمْ چون ایمان به خدا و رسولش ندارند محض مماشات و مدارای با شما می‌خواهند شما را راضی و خشنود سازند. وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ در حالی که خدا و رسولش سزاوارترند که خشنود گردند مفرد آوردن ضمیر برای این است که رضای خدا ظاهر نمی‌شود و رسیدن به آن ممکن نیست مگر با رضای رسول صلی الله علیه و آله.

إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ یعنی اینکه ایمان مقتضی راضی کردن خدا و رسولش می‌باشد اگر چه خشم جمیع خلق را موجب شود. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ یعنی کسی که با خدا و رسولش خصومت کند در آتش جهنم همیشه خواهند بود و این خواری بزرگی است.

يَحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَرَجِمُهُ

بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۳

تَسْتَهْزِؤْنَ

این آیه در باره منافقین متخلف از جنگ تبوک نازل شده است، هنگامی که با همدیگر می‌گفتند که محمد صلی الله علیه و آله خیال می‌کند جنگ با روم هم مانند جنگ با غیر روم است که هیچ یک از آنها بر نگردد، و بعضی از باب استهزاء گفتند: می‌ترسیم که خداوند در این مورد به رسولش خبر بدهد «۱».

و وارد شده که آیه در باره اصحاب عقبه نازل شده است «۲»، در عقبه کمین کردند تا رسول خدا را بکشند و می‌گفتند اگر ما را دید و فهمید می‌گوئیم که ما داشتیم بازی و شوخی می‌کردیم و اگر نفهمید که او را خواهیم کشت، و این داستان در کتابها به طور مفصل مذکور است.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۱-۶۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۶۶ تا ۶۹] ص: ۱۸۳

اشاره

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶) الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا - وَأَوْلَادًا فَاسِدَتَّمْتَعُوا بِخِلَافِهِمْ فَاسِدَتَّمْتَعْتُمْ بِخِلَافِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَافِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹)

(۱) صافی ۲: ص ۳۵۴، قمی ۱: ص ۳۰۰.

(۲) صافی ۲: ص ۳۵۴، برهان ۲: ص ۱۴۰/ح ۱، مجمع البیان ۳: ص ۴۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۴

ترجمه: ص: ۱۸۴

عذر نیاورید که عذرتان بکلی پذیرفته نیست که شما بعد از ایمان کافر شدید اگر از برخی نادانان و ساده لوحان شما در گذریم گروهی فتنه گر را عذاب خواهیم کرد که مردمی بسیار زشتکارند، مردان و زنان منافق از همدیگر و طرفدار یکدیگرند دست از نیکی کشیده مردم را به کار بد و می‌دارند و از نیکوکاری منع می‌کنند و چون خدا را فراموش کردند خدا نیز آنها را فراموش کرد که در حقیقت بدترین زشتکاران عالم همان منافقانند، خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده همان دوزخ کیفر آنها کافی است و خدا آنها را لعن کرده به عذاب ابد می‌افکند، شما هم به مانند آنها آنهایی که پیش از شما بودند دنیا پرستید در صورتی که پیشینیان از شما قوی‌تر و مال و اولادشان بیشتر بود و به متاع فانی دنیای دو روزی به مانند شما متمتع بودند اکنون که نوبت شما رسید از هلاک آنها فراموش کرده به تمتع دنیا به سهم خود مانند آنها سرگرم شدید. شما هم در شهوات دنیا بمانند آنها فرو رفتید و به کیفر آنها می‌رسید. آنان مردمی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت نابود و باطل گشت و هم آنان به حقیقت زیانکاران عالمند.

تفسیر: ص: ۱۸۴

لا تَعْتَذِرُوا با عذرهای کاذب عذر نیاورید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۵

استیناف از جانب خداست جهت ردع و منع آنها.

قَدْ كَفَرْتُمْ در حالی که کافر شدید.

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ با وجودی که به وسیله توبه به دست محمد صلی الله علیه و آله و بیعت عام به دست او به ایمان اولیه رسیده بودید.

إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ اگر از گروهی از آنان پس از توبه آنها در گذشتیم.

نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ گروهی که مجرم هستند گرفتار عذاب خواهیم کرد، چون توبه نکردند، یا اینکه کفر ملی آنها منجر به کفر فطری شد که توبه با آن پذیرفته نیست.

و بنا بر قرائت «يعف» و «يعذب» به صورت غیبت محتمل است از جمله قول رسول صلی الله علیه و آله باشد.

الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ مردان و زنان منافق از یکدیگر و پشتیبان یکدیگرند و چنانکه ادعا کردند از شما نیستند و جمله خبر از «المنافقون» است، یا حال از «المنافقون و المنافقات» یا معترضه است.

يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ از جهت قال و حال و وجود در عالم صغیر و کبیرشان، به زشتی‌ها امر می‌کنند، زیرا که آنها به صور منکرات متصور شده‌اند و هر کس به هم شکل و سنخ خود عملی می‌کند، پس هر مردی به صورت منکر صورت بندی شده، و بر وفق صورت خود امر به منکر می‌کند، و شأنی و کاری جز امر به منکر ندارد چون سنخیت و شاکله‌اش منکر است اگر چه صورت امرش امر به معروف باشد، لذا با مضارع آورد که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۶

دلالت بر استمرار و تجدد می‌کند.

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ زيرا که آنها از معروف دور می‌شوند، و کسی که از چیزی دور است و صورت آن چیز را ندارد ناگزیر از آن نهی خواهد کرد.

وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ دست‌های ظاهری‌شان را از انفاق می‌بندند و از جهت حرص به مال رضای خدا را خواستارند، و معتقد به اجر و عوض از جانب خدا نیستند. و نیز دست‌های ظاهری‌شان را از بیعت با نبی صلی الله علیه و آله و ولی علیه السلام و دست‌های باطنی‌شان را از توسل به ذیل نبوت و ولایت و از زاری و تضرع نزد خدا، و از امتداد دست‌ها به خیرات بسیار روحانی می‌بندند، و از انفاق اموال باطنی که آن قوای بدنی و اخلاق نفس پست است خودداری می‌کنند، که در انفاق آنها وعده به یکصد تا هفتصد عوض است، و خداوند برای هر کسی که بخواهد چند برابر می‌کند.

نَسُوا اللَّهَ خدا را فراموش کرده‌اند. جواب سؤالی است که ناشی از ذکر اوصاف بد آنهاست که اقتضاء می‌کند از علت آن سؤال شود، یا از وصف مذموم دیگر آنها، پس آن جمله در موضع تعلیل یا بیان حال مذموم دیگر آنهاست و نسیان عبارت از غفلت از معلوم است. به نحوی که از خزانه نفس زایل شود، و محتاج به مشاهده جدید باشد اگر از مشاهدات باشد یا کسب جدید اگر از کسب‌ات باشد، به خلاف سهو که آن اگر چه غفلت از معلوم است ولی از خزانه زایل نمی‌شود و احتیاج به سبب

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۷

جدید ندارد، بلکه آنرا با کوچکترین تأمل استحضار می‌کند، پس فرق بین آن دو به شدت و ضعف است.

و چون معرفت خدا برای هر کس بلکه برای هر موجود فطری است، و انسان با مجاهدات و ریاضاتش یا به افکار و انظارش آن معلوم فطری را کشف می‌کند، و به سبب آلودگی‌ها و معاصی، آن معلوم فطری پوشیده می‌ماند... و لذا لفظ (نسیان) استعمال نمود، و از باب مشاکله فرمود:

(فنیسم) مجازا یعنی آنها را ترک کرد و از نظر و افاضه رحمتش اسقاط نمود.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ بیان علت یا بیان ذمّ دیگر است، و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر به جهت تکرار است که در مقام غضب مطلوب است، و لذا مطلب را با تأکیدات چهارگانه شدید و غلیظ نمود: ان، و اسمیه بودن جمله، و ضمیر فصل، و تعریف مسند، و نیز برای اشاره به زشتی و به علت حکم است، و (منافقات) را حذف کرد از باب تغلیب و از باب عدم اعتنای به آنهاست.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ اسم ظاهر را به جای ضمیر گذاشت به همان علت که گذشت، و تصریح به منافقات برای دفع توهم این است که آنها محکوم به آنچه ذکر شد نباشند، و برای اینکه تطویل در مقام تغلیظ مطلوب است، و لذا در اخبار از حال آنها بسط و تفصیل داده شده است.

وَالْكَفَّارَ عطف عامّ است بر خاصّ اگر کفر اعمّ از نفاق

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۸۸

باشد و گر نه عطف مغایر بر مغایر است.

نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ آتش جهنّم از جهت عذاب و دردناک بودن آن همیشگی است.

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ در این آیه خداوند تبارک و تعالی قسم جلاله یاد و یاد آوری کیفرهای هفتگانه شدت عذاب و درد منافقین را بیان فرمود و آن هفت صفت عبارتند از: ۱- وعده دادن آتش ۲- اضافه آن به جهنّم ۳- خلود در آن ۴- کفایت آتش برای آنها یعنی دیگر فوق آن عقوبتی تصوّر نمی‌شود ۵- لعن آنها ۶- اختصاص آنها به عذاب ۷- اتّصاف عذاب به دوام.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مانند کسانی که قبل از شما بوده‌اند.

رسولان الهی آیات و معجزات آشکار بر آنها آوردند آنها نپذیرفتند و هلاک شدند. خدا هیچ ستمی به آنها نکرد بلکه آنها خود در حق خویش ستم کردند،

مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند خلق را به کار نیکو وادار

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۱

کرده و از کار زشت منع می کنند نماز پیا می دارند، زکات می دهند و حکم خدا و رسول را اطاعت می کنند. آنان را البته خدا مشمول رحمت خود خواهد گردانید، زیرا خدا صاحب اقتدار و درست کردار است.

تفسیر: ص: ۱۹۱

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اسْتَفْهَمُوا انْكَارِي اسْتِجْهَاتِهَا بِرِشْغَالِهَا بِمَلَاهِي بِا رِسِيدِن خَبِرِ بِشِينِيَانِ بِهْ اَنَّهُا. قَوْمِ نُوحٍ كِهْ بِهْ سَبَبِ طُوفَانِ غَرَقِ شُدْنِد.

وَ عَادٍ يَعْنِي قَوْمِ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ اَزْ بَابِ اِخْتِصَارِ بِهْ اِسْمِ اَنَّهُا اِكْتَفَا كَرْد، اَنَّهُا بِهْ وَسِيلَهْ بَادِ هَلَاكِ شُدْنِد. وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ صَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ چُونِ اَنَّهُا اِسْمِ خَاصِّ نِدَاشْتِنْدِ فَرْمُودِ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ كِهْ اَنَّهُا بِهْ وَسِيلَهْ پِشَهْ بِهْ هَلَاكِ رِسِيدِنْد. وَ اَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ قَوْمِ شَعِيبَ كِهْ بِا اَتَشِ هَلَاكِ شُدْنِد.

وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ اهلِ مُؤْتَفِكَاتِ عِبَارَتِ اَزْ قَوْمِ لُوطِ اسْتِ، وَ قَرِيهَ اَيِ اَنَّهُا (مُؤْتَفِكَاتِ) نَامِيْدَهْ شُدَهْ چُونِ (مُؤْتَفِكَاتِ) يَعْنِي (مَنْقَلِبَاتِ) زِيْرَا كِهْ اَن قَرِيهَ هَا بِهْ سَبَبِ وَجُودِ اَنَّهُا مَنْقَلِبِ يَعْنِي زِيْر وَ رُوشِد، اِيْنِ چَنِينِ اسْتِ دَرِ خَبْرِي كِهْ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَمْدَهْ اسْتِ «۱».

أَتَتْهُمْ يَعْنِي: هَمِهْ اَن كَسَانِي كِهْ ذَكَرْ شُد، اَيَا بِهْ اَنَّهُا

(۱) صافی ۲: ص ۳۵۷، برهان ۲: ص ۱۴۶/ح ۱، سکائی ۸: ص ۱۸۱/ذیل ح ۲۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۲

نرسید، رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیامبرانی با احکام واضح و روشن مثل احکام رسالت یا با معجزات.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ بِا هَلَاكِ كَرْدِنِ بِهْ دَلِيلِ اِفْعَالِهَا بِخِدا بِهْ اَنَّهُا ظَلَمِ نَكْرَدَهْ چُونِ بِهْ وَاسَطَهْ رِسُولَانِ وَ بَيِّنَاتِ بِرِ اَنَّهُا اِتْمَامِ حِجَّتِ نَمُودَهْ اسْتِ، وَ سَطِ وَاقِعِ شُدْنِ لَفْظِ (كَانَ) بِا لَامِ جِجْدِ بِرَايِ مَبَالِغَهْ دَرِ نَفِي ظَلَمِ اَزْ خِدايِ تَعَالِي اسْتِ. وَ پِشِ اَزْ اِيْنِ گِذِشْتِ كِهْ اَنِ بِرَايِ نَفِي مَبَالِغَهْ دَرِ ظَلَمِ اسْتِ وَ اَنِ اَعْمِ اَزْ مَبَالِغَهْ دَرِ نَفِي ظَلَمِ اسْتِ، وَ لِيَكِنِ دَرِ عَرَفِ بِهْ عِنْوَانِ مَبَالِغَهْ دَرِ نَفِي ظَلَمِ اسْتِعْمَالِ مِي شُود.

وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَ لَكِنِ اَنَّهُا خُودِ دَرِ حَقِّ خُويشِ سَتَمِ كَرْدِنْد، زِيْرَا اَنَّهُا بَعْدِ اَزْ وَضُوحِ حِجَّتِ وَ تَكْذِيبِ اَنِ بِهْ عَلَّتِ اِنْصِرَافِ وَ رُويِ گَرْدَانِيْدِنِ اَزْ حَقِّ نَفْسَهَايِشَانِ رَا دَرِ مَعْرُضِ عِقَابِ دَائِمِ قَرَارِ دَاْدِنْد. تَقْدِيْمِ مَفْعُولِ بِرَايِ حِصْرِ اسْتِ چُونِ اِيْنِ تَوْهَمِ پِشِ مِي آيِدِ كِهْ اَنَّهُا بِا تَكْذِيبِشَانِ بِهْ اَنْبِيَاءِ ظَلَمِ كَرْدِنْد، آيَهْ مِي گُويِدِ كِهْ ظَلَمِ مَنحَصِرِ بِهْ خُودِشَانِ بُوْد، وَ تَخَلَّلِ «۱» (كَانَ) بِرَايِ اِشَارَهْ بِهْ اسْتِمْرَارِ ظَلَمِ اسْتِ بِهْ نَحْوِي كِهْ گُويَا اِيْنِ ظَلَمِ وَ سَتَمِ جِزْءِ طَبِيْعَتِ اَنَّهُا شُدَهْ اسْتِ.

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دَرِ مَقَابِلِ اِيْنِ آيَهْ قَوْلِ خِدايِ تَعَالِي: «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ ... تا اَخِرِ آيَه» قَرَارِ دَاْرِد، وَ اسْلُوبِ رَا تَغْيِيْرِ دَاْدِ تَا دَرِ شُنُودَنَهْ نِشَاطِ اِيْجَادِ كَنْدِ وَ

(۱) تَخَلَّل: دَرِ مِيانِ قَوْمِ شُدْنِ، دَرِ اَمْدِنِ مِيانِ مَرْدَمِ، دَرِ چِيْزِي نَفُوذِ كَرْدِنِ وَ رِخْنَهْ پِيْدا كَرْدِنِ (فَرِهَنْگِ فَاْرِسِي عَمِيْد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۳

اشاره به این نماید که در حقیقت بین کفار و منافقین ولایتی نیست، و آنچه که بر حسب صورت ولایت دیده می‌شود آن در حقیقت عداوت است «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» دوستان در این روز برخی بر برخی دشمنند) و نیز اشاره به این باشد که منافقین از جهت نفاقشان بعضی از بعضی دیگر نشأت می‌گیرند به خلاف مؤمنین که آنها از جهت ایمانشان همگی از صاحب ایمان ناشی می‌شوند، و آن نبی صلی الله علیه و آله یا ولی علیه السلام است اگر چه ازدیاد ایمان بعضی ناشی از بعضی دیگر باشد.

يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَيْنَ الْمُنْكَرِ أَيْنَ جَمَله در مقابل (يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ) می‌باشد.

وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ أَيْنَ جَمَله در مقابل (يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) است، و چون (يد) (است) اعم از دست صوری و معنوی است، و قبض ید نیز اعم از قبض صوری و معنوی می‌شود، یعنی اعم از بستن دست از بخشیدن و دادن دست و پا و بستن دست از تصریح و زاری و جذب خیرات اخروی و تفضلات الهی است، و از ضد اول تعبیر به اعطاء می‌شود و پرداختن زکات اعم است از اعطای اموال و ابدان و قوای شهوی و غضبی و قوای محرکه، و از ضد اخیر تعبیر به نماز و مراتب آن می‌شود ... و لذا در مقابل قبض ید (بسته بودن دست) صلاه و زکوة را با هم آورد تا اینکه بسط ید را با تفصیلش افاده کند تا اظهار ستایش مؤمنان باشد.

وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «يطيعون الله» در مقابل «نسوا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۴

الله» است، چه ضد نسیان (فراموشی) خدا، تذکر (یاد) خداست، و لازمه مقصود از آن اطاعت خدا در اوامر و نواهی اوست، و اطاعت او در اوامر و نواهی تصور نمی‌شود مگر با اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنابراین علت اینکه از «یذکرون الله» عدول کرد و «يطيعون الله» آورد ظاهر شد، و اختلاف به ماضی و مضارع برای اشاره به این است که نسیان از آنها به دون تجدد واقع شده است، زیرا که تجدد آن مستلزم تذکر است به خلاف طاعت از مؤمنین که آن در حال تجدد و استمرار است.

أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ بِزُودِ أَنْانٍ را خداوند مورد رحمت خود قرار خواهد داد. این جمله در مقابل جمله «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» است، و ظاهر مقابله این است که بگوید:

«ان المؤمنین هم العادلون» یا «هم المرحومون» یا اینکه در آنجا بگوید: «أولئک سيعذبهم». اما چرا نگفت سيعذبهم و اینجا گفت:

«سیرحمهم» چون این سوره برای توبیخ و سرزنش اهل وعید و وعده برای مؤمنین می‌باشد، و هر چه که در آن ذکر شده است جهت سرزنش اهل وعید و برای فزونی حسرتشان بوده است، و مناسب مقام غضب و وعید، مسجل کردن و ثابت کردن وعید، و غلیظ و شدید کردن آن است با تأکید و تطویل لذا کلمه سيعذبهم به معنی عذاب خواهد کرد که شدت در اجرای غضب نیست نیاورد و اسم آنها را آورد از سوی دیگر چون نفاق ریشه همه بدیها و فسقها و (مورث) و موجب جمله عقوبات است، و نیز نسبت غضب به خدا عرضی و نسبت رحمت ذاتی است، و چون برای مقام وعده مسامحه نمودن در آن است و آوردن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۵

عسى و لعل و ادات تسویف «۱» لازم است، لذا (أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ) برای مؤمنان آورد.

و چون ایمان اگر چه اساس همه خیرات است، ولی خیرات گاهی از آن منفک می‌شود، چنانکه فرمود: (أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ...) و لذا در اولی جمله اسمیه آورد (آیه مربوط به منافقین با المنافقون که اسم است شروع شده است) در حالی که آنها با تأکیدات چهارگانه مؤکد نمود در حالی که مفید تسجیل و تثبیت بود بدون اینکه نسبت غضب را صریحا به خدا بدهد. و در دومی جمله را با اسم اشاره بعید ابتدا کرد (اولئک ...) که برای بزرگداشت و احضار اوصاف مذکور برای مؤمنین است در حالی که آنها با جمله فعلیه همراه با ادات تسویف آغاز کرد (سیرحمهم) رحمت را به خدای تعالی نسبت داد.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ هِيَج مانعی خدا را از قطعی بودن عمل و اجرای وعده و وعیدش نمی‌تواند باز دارد.

حَكِيمٌ و او وعده نمی دهد مگر طبق حکمتش که در خور قابلیت اعطا می کند و یا از آن باز می دارد.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۷-۷۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۲ تا ۷۵] ص: ۱۹۵

اشاره

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يِنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ يَأْتِيَنَّكَ مِنْ فَضْلِهِ لَنْصَدَقَنَّ وَلَنْكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)

(۱) ادات تسویف عبارتند از س و سوف که بر سر فعل مضارع می آید و فعل مضارع را به آینده تبدیل می کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۶

ترجمه: ص: ۱۹۶

خدا اهل ایمان را از مرد و زن وعده فرموده که در بهشت خلد ابدی که زیر درختانش نهرا جاری است در آورد و در عمارات نیکوی بهشت عدن منزل دهد و برتر و بزرگتر از هر نعمت مقام رضا و خشنودی خدا را به آنان عنایت فرماید و آن به حقیقت پیروزی بزرگ است،

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت گیر که مسکن آنها در دوزخ است که بسیار بد منزلگاهی خواهد بود، و منافقان به خدا قسم یاد می کنند که حرف کفر بر زبان نیاورده اند. چنین نیست، البته سخن کفر گفته اند و پس از اظهار اسلام کافر شدند و همت گماشتند، بر آنچه موفق بر آن نشدند آنها به جای آنکه از آن بی نیازی که به فضل خدا و رسول نصیب آنها شد شکر گویند در مقام انتقام و دشمنی بر آمدند و اکنون هم اگر باز توبه کنند برای آنها بهتر است و اگر روی از خدا بگردانند، خدا در دنیا و آخرت آنها را به عذاب دردناک معذب خواهد فرمود. دیگر در همه روی زمین یک نفر دوستدار و یاوری بر خود نخواهند یافت،

بعضی از آنها اینگونه با خدا عهد بستند: که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما باشد البته ترا تصدیق کرده از نیکان می شویم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۱۹۷

تفسیر: ص: ۱۹۷

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ خَدَاوَنَدَ بَه مَرْدَانِ وَ زَنَانِ مَوْمِنٍ وَعَدَهُ دَاد. دَر مَقَابِلِ (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَاتِ) تَا آخِرِ آيَةِ اسْت. جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ يَعْنِي بَهْشْتَهَائِ اِقَامَتِ وَ آنِ آخِرِينَ مَرْتَبَةِ بَهْشْتِ اسْتِ كَهْ اَزْ آنِ فَرَاتَرِ نَمِي رُودِ بَهْ خِلَافِ سَائِرِ مَرَاتَبِ بَهْشْتِ كَهْ اَزْ آنِ فَرَاتَرِ مِي رُودِ، وَ آنِ مَرْتَبَةِ عِبَارَتِ اَزْ مَقَامِ مَحْيَدِ صَلَّي

إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ مُسْتَنِي مَفْرَعٌ (۱) است از مفعول به عامّ یا عِلَّتْ

(۱) مستثنی مَفْرَعٌ: به جلد اول مراجعه شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۰

عامّ یعنی از آنان انتقام برای چیزی نگرفتند مگر به جهت بی‌نیاز کردن خدا، زیرا انسان وقتی بی‌نیاز می‌شود طغیان می‌کند، یا اینکه از آن کافران و منافقان انتقام نگرفتند مگر اینکه خدا آنها را بی‌نیاز کرد.

و رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ و پیامبرش نیز از فضل خود انتقام نگرفت، این سخن نزدیک است به قول شاعر که می‌گوید:

و لا عیب فیهم غیر انّ سیوفهم بهنّ فلول من قراع الکتاب

یعنی: هیچ عیبی در این جماعت نیست جز آنکه تیزی شمشیرهایشان در اثر ضربه زدن آنها به لشکر دشمن از بین رفته است.

فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ اگر از نفاق و لوازش توبه کنند، برای آنها بهتر است.

وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر از توبه یا از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رُوی بگردانند.

يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ خدایشان در دنیا و آخرت عذاب می‌کند و ولی و نصیری در زمین برایشان نیست. پیش از این گذشت که ولی عبارت است از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا خلیفه او، یا کسی که از او اجازه داشته باشد بلا- واسطه یا با واسطه از جهت تربیت قلب و تعلیم احکام آن، و نصیر هر یک از آنهاست از جهت رسالت و تربیت قلب.

وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ أَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۱

نزول این آیه «۱» در باره ثعلبه بن حاطب از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که محتاج بود و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در خواست کرد که خدا او را بی‌نیاز گرداند. پس پیامبر به او فرمود:

ای ثعلبه کم داشته باشی و شکر آنها بجای آوری بهتر است از بسیاری که طاقت آن را نداشته باشی، پس ثعلبه گفت: سوگند به خدایی که ترا به حق مبعوث نمود. اگر خدا مرا روزی رساند حق هر صاحب حقی را خواهم داد، پس پیامبر در حق او دعا کرد، و گوسفندی را گرفت و گوسفندش آنقدر زیاد شد که در شهر جا تنگ شد و در صحرا منزل گزید و از جمعه و جماعت و خدمت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ منقطع گشت. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مأمور صدقه را فرستاد و از او صدقه خواست، و او از صدقه دادن ابا کرد و بخل ورزید. البته این معنی در مورد هر کس که مانند او باشد جریان دارد بیشتر اهل زمین این گونه‌اند.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۲-۷۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۶ تا ۸۰] ص: ۲۰۱

اشاره

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَسُمُ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰)

(۱) صافی ۲: ص ۳۶۶، مجمع البیان ۳: ص ۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۲

ترجمه: ص: ۲۰۲

بعضی از آنها اینگونه با خدا عهد بستند که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما باشد البته ترا تصدیق کرده از نیکان می شویم و با این عهد باز چون فضل و نعمت خدا نصیب آنها گشت بر آن بخل ورزیدند و از دین روی گردانیده از حق اعراض کردند، در نتیجه این تکذیب خدا هم دل آنها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشتشان برسند، آیا نمی دانند که خدا از باطن آنها و سخنان سرّی آنها آگاه است البته خدا دانای غیب و عالم اسرار پنهان است، آن کسانی که از فرط بخل و بد نفسی بر مؤمنانی که از فرط سخاوت علاوه بر واجبات به صدقات مستحب نیز فقیران را دستگیری می کنند عیب جویی می کنند و همچنین مسخره می کنند مؤمنانی را که از اندک چیزی که مقدور آنهاست در راه خدا مضایقه نمی کنند خدا هم آنها را در مقابل مسخره کردن مؤمنان مجازات کند، و آنها را عذاب دردناک خواهد رسید، ای پیغمبر تو بر آن مردم منافق چه خواهی طلب آمرزش بکنی یا نکنی، اگر هفتاد مرتبه هم بر آنها از خدا آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد بخشید، زیرا آنها از راه فسق و سرکشی به خدا و رسول کافر شدند و خدا فاسقان را هرگز هدایت نخواهد کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۳

تفسیر: ص: ۲۰۳

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَچون خدا از فضلش مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیده، از عهدشان روی برگرداندند. وَهُمْ مُعْرِضُونَ وَ از خدا و رسولش اعراض کردند. فَأَعْقَبَهُمْ پَسِ آن بخل و اعراض بدنبال خود نفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ نفاقی در دل‌هایشان آورد، نه در زبان‌هایشان و سینه هایشان فقط، یا اینکه مقصود از قلوب نفوس آنهاست.

إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بدان که صدق و کذب مانند حق و باطل است. همانطور که در اقوال زبانی و علوم نفسانی جاری می شود در افعال و اخلاق و احوال نیز جاری می شود، و همانطور که گفتار اخبار از واقع شدن و صدق آن به اعتبار مطابقت نسبت آن با واقع و کذب آن به عدم مطابقت آن با واقع است همچنین فعل انسان که بر جوارح و اعضا جریان دارد، به اعتبار نسبت آن به صورتش که خبر از این میدهد که آن فعل از انسانیت صادر و هدف آن غایت استکمال انسانیت می باشد.

پس هر اندازه که این اخبار مطابق با واقع باشد به این معنی که فعل صادر از انسانیت باشد و به استکمال انسانیت برگردد و آن فعل با صدق انجام گیرد فاعل آن صادق است و هر اندازه که این اخبار مطابق واقع نباشد به این معنی که فعل جاری ظاهراً به صورت فعل انسان باشد ولی در حقیقت آن فعل صادر از انسانیت نباشد، بلکه صادر از حیوانیت و سبعیت و شیطانت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۴

باشد آن فعل کذب است و فاعل آن نیز کاذب می باشد.

و همچنین است مطلب در احوال و اخلاق، و این اعتبار در اقوال و علوم نیز جریان دارد، زیرا اگر آن اقوال و علوم از انسانیت صادر شود و به استكمال انسانیت برگردد به این اعتبار صادق است، و اگر چنین نباشد آن کاذب است اگر چه باعتبار خودش صادق باشد. و آنچه نزد اهل الله در صدق و کذب در اقوال و علوم معتبر است، عبارت از اعتبار به مبدأ و مرجع می باشد. (نه واقع فقط).

و لذا از ائمه علیهم السلام وارد شده است که هر کس قران را به رأی خودش تفسیر کند یعنی با حیثیت شیطانی نه با حیثیت انسانی و به حق و واقع هم برسد، باز هم خطا کرده است و در اخبار از کسی که عملش متوجه به حیثیت انسانی و آخرتش نباشد نفی علم شده است. بدون اعتبار مطابقت و عدم مطابقت آن با واقع، چنانکه خدای تعالی فرمود: **وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** که خداوند علم را از آنها نفی کرده است، با اینکه مطابقت با واقع را برای آنها اثبات کرده است. چون واقع همانطور بود که آنها علم داشتند، ولی چون علمشان متوجه به جهت استكمال انسانیت نیست علم را از آنها نفی کرده و با نفی علم از آنها جهل را برای آنها اثبات کرده است.

وقتی این مطلب مقرر و معلوم شد بدان که انسان دارای مراتب است و برای هر مرتبه‌ای از آن مراتب درجه‌هایی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۵

پس انسان مادام که در مرتبه نفسش می باشد، اگر در درجه نفس اماره باشد هر چیزی که از او صادر شود کذب است، و اگر از این درجه ترقی کرد و در درجه نفس لوامه واقع شد آنچه که از او صادر می شود گاهی صادق و گاهی کاذب است، و اگر ترقی کرد و به درجه نفس مطمئنه رسید و این ترقی محقق نمی شود مگر اینکه متمکن در مرتبه قلب باشد در این صورت هر چه که از او صادر شود صادق خواهد بود پس منافق که در درجه نفس اماره واقع شده است از او جز کذب صادر نمی شود، و دروغ خاصیت و خوی او می شود، و لذا در قول خدا: **«بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ»** ماضی آورد، و در اینجا به صورت مضارع آورد که دلالت بر استمرار تجدیدی دروغ می کند بعلاوه تخلل لفظ «کان» دلالت بر این می کند که مدخولش به صورت خوی و عادت در آمده است. **أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ** آیا نمی دانند که خدا خفایای امورش را از قبیل خطورات و خیالات و اخلاق و الم احوالشان می داند.

وَنَجْوَاهُمْ و نجوای آنها یعنی آنچه را که بر زبانهایشان ظاهر می شود به نحوی که بر غیرشان مخفی میماند، یا اینکه از سر اخلاق و احوال موجود و مخفیگاه نفس که هنوز وجود بالفعل پیدا نکرده است، آگاه است و مقصود از نجوی چیزی است که بر زبان یا بر نفوس به طریق مخفی ظاهر می شود خواه از خطورات و خیالات شیطانی باشد یا رحمانی، و استفهام برای سرزنش و ملامت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۶

وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ذکر عام بعد از خاص جهت تحقیق خاص و تأکید آن است.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ کسانی که عیب می گیرند و عیب جوئی می کنند.

الْمُطَّوِّعِينَ به آنهایی که صدقات مستحب می دهند، یا کسانی که مطلقاً صدقه می دهند که مبالغه کرده و به آن اهمیت می دهند.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ از مؤمنان در صدقات خود، این عبارت متعلق به «یلمزون» یا به «المطووعین» یا به هر دو بر سبیل تنازع، و آن یا خبر مبتدای محذوف است یا مبتدای خبر محذوف، یا مبتداست و خبرش «فیسخرون» یا «سخر الله منهم» یا «استغفر لهم» یا «ان تستغفر لهم» یا بدل است از قول خدا: **«من عاهد الله»** و قول خدای تعالی: **«ألم يعلموا ... تا آخر آیه»** جمله معترضه است.

وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ یعنی مگر به مقدار رنج و سختی شان در تحصیل و طلب پس صدقه می دهند به چیزی که خودشان را در تحصیل آن خسته می کنند.

و در باره نزول آیه ذکر شده است که سالم بن عمیر انصاری یک صاع «۱» خرما آورد، و گفت: یا رسول الله یک شب مزدوری کردم و دو صاع خرما گرفتم که یک صاع از آنرا برای شما آوردم

(۱) صاع: پیمانانه، پیمانانه‌ای است قریب یک من یا سه کیلو گرم (فرهنگ عمید) صاع: واحد وزن پیمانانه است معادل چهار من و مساوی هشت رطل و برابر چهار من (نقل از فرهنگ فارسی معین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۷

و یک صاع را برای عائله‌ام گذاشته‌ام «۱».

و نیز در شأن نزول آیه ذکر شده «۲» که علی علیه السلام مزدوری کرد و مزدش را به خدمت رسول خدا آورد، پس منافقین آن عمل او را عیب گرفتند.

فَيْسِيحُزُونَ مِنْهُمْ سِيحَرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و مسخره کردند، خدا نیز آنانرا مسخره کرد. استعمال استهزاء و سخریه در حق تعالی از باب مشاکله لفظی و مشابهت معنوی، و آن یا جمله دعائی است که در این صورت عطف قول خدا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ است از باب این که آن جمله نیز دعائی است، یا به اعتبار اخباری است که لازمه دعاست، گویا که گفته است: برای آنها عذاب خداست، که عذابی دردناک است.

یا جمله خبریه است که دیگر اشکالی در عطف نیست.

اسْتِغْفِرُوا لَهُمْ أَوْ لَا- تَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ امر و نهی در اینجا برای تسویه بین دو مطلب است و حقیقت امر و نهی از آن دو منظور نیست، و لفظ (أو) برای تخییر است، بنابر آنچه که روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در وقتی که بر جنازه عبد الله بن ابی‌نماز می‌خواند در جواب کسی که پرسید: آیا پروردگارت از استغفار برای منافقین نهی نکرد؟ فرمود: خداوند مرا مخیر ساخته است.

إِنْ تَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ این عتاب

(۱) صافی ۲: ص ۳۶۵، قمی ۱ ص ۳۰۲.

(۲) صافی ۲: ص ۳۶۷، عیاشی ۲: ص ۱۰۲/ح ۹۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۸

پیامبر است به گونه‌ای به تو می‌گویم، تا آنها بفهمند (یا به در می‌گویم که دیوار بشنود) و عتاب مقربین در گاه الهی از باب کنایه از کسی که در حقیقت مستحق عتاب است.

نزدیک گردانیدن مقربین به خدا و اهانت به مستحقین عتاب است بدین گونه که آنها را از درجه خطاب و عتاب ساقط نموده باشد، لذا نفرمود: خداوند به تو جواب نمی‌دهد.

بلکه فرمود:

خدا آنها را نمی‌بخشد، چون عتاب متوجه رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نبود.

و اشکال به اینکه استغفار پیامبر حتماً به اجابت می‌رسد، زیرا غیر او هر کس به توسط رسول خدا به خدا متوسل شود خدا اجابت می‌کند پس چگونه استغفار خود پیامبر را جواب ندهد و کسی که پیامبر برای او استغفار کرده است مورد بخشش الهی قرار نگیرد؟!..

جواب داده می‌شود به اینکه مقصود مبالغه در عدم استحقاق آنها به مغفرت و بخشش است به نحوی که اگر فرض شود رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هم برای آنها استغفار کند و استغفار رسول هیچ وقت از اجابت جدا نیست باز هم آنها بخشیده نمی‌شوند.

و مثل این گفتار در کلام عرب زیاد است که نفی جزا را معلق بر امری می‌کنند که مستلزم تحقق جزاست تا مبالغه در عدم تحقق آن بکنند، و استعمال عدد هفتاد برای این است که این عدد بیشتر اوقات در کثرت استعمال می‌شود، زیرا که آن از مراتب اعداد

تامه است مانند هفت و هفتصد، و لذا بعد از عدد

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۰۹

(السَّيِّعَهُ) هفت، (واو) می آورند و آنرا (واو) ثمانیه می نامند، یا مقصود اشاره به هفتاد مرتبه است تا در عدم استحقاق مغفرت آنها مبالغه شده باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْ بَعْدَ هَذَا نَسَبَتْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ كُفْرًا وَرَزِيذَةً. تدارک این توهم است که چرا درخواست و استغفار پیامبر مورد قبول واقع نشده باشد بدین نحو گفته می شود که: عدم مغفرت آنها از جهت عدم استحقاق تو برای اجابت نیست بلکه از باب این است که آنها مستحق مغفرت نیستند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ زیرا خداوند مردم فاسق را هرگز هدایت نمی کند گذاشتن اسم ظاهر بجای ضمیر برای اشاره به ذم دیگر و به علت حکم است.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۶-۸۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۱ تا ۸۴] ص: ۲۰۹

اشاره

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُواكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عِدْوًّا إِنْ كُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۰

ترجمه: ص: ۲۱۰

آنهایی که خوشحالند که در خانه نشسته اند و از حکم جهاد در رکاب رسول خدا تخلف ورزیدند و مجاهده به جان و مالشان در راه خدا بر آنان سخت ناگوار بود و مؤمنان را از جهاد منع کرده و به آنها می گفتند: شما در این هوای سوزان از وطن خود بیرون نروید. آنان را بگو آتش دوزخ بسیار سوزان تر از این هواست اگر می فهمید.

اکنون آنها باید خنده کم و گریه بسیار کنند که به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید.

پس اگر خدا ترا به سوی گروهی از آن متخلفان به مدینه برگرداند و آنها به ملاقات تو آمده اجازه جهاد خواهند بگو اجازه نمیدهم ابد. شما با من بجنگ نخواهید آمد و با هیچ یک از دشمنان من جهاد نخواهید کرد شما هستید که اول بار با تخلف خود از سفر جهاد اظهار مسرت می کردید اکنون هم به جای خود بنشینید،

دیگر هرگز به نماز میت آن منافقان حاضر نشده و بر جنازه آنها به دعا نایست که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حال فسق و بدکاری مردند.

تفسیر: ص: ۲۱۰

إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ از متخلفین بدون عذر، خداوند آنها را تا زمان باز گشت تو نگاه دارد.

فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ از تو درخواست می کنند که تا جنگ دیگر به آنها اجازه دهی فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا پس بگو هرگز با من خارج نمی شوید. این بیان خبر دادن حال آنهاست در معنی نهی، برای اشعار به اینکه طبیعت و خوی آنها مقتضی عدم خروج است. وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی قبلاً شما نشستید و به جهاد نرفتید و مقصود تخلف از غزوه تبوک است. فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ پس اکنون هم با آنان بنشینید مانند زنان و کودکان، چون شما نیز با تخلف اولتان مانند آنها شدید پس شما شأیت جهاد و قابلیت همراهی مجاهدین را ندارید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا و بر هیچ یک از آنان هنگام مرگشان نماز مگزار، زیرا که نماز تو برای آنها آرامش است و آنها استعداد نماز تو را ندارند، مقصود نماز میت است یا اعم از آن.

وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِ جِهْتِ دَعَا كَرْدَن، بر قبر هیچ یک از آنها حاضر مشو.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۴

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ زیرا آنها به خدا و رسول کافر شدند و در حالت فسق مرده‌اند نقل شده است «۱» که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از عبد الله بن ابی عیادت کرد، و برای او استغفار نمود، و جنازه‌اش را تشییع کرد، و بر آن نماز خواند، و بر قبرش ایستاد و به او دعا کرد، همه این کارها به تقاضای فرزندش بود که مؤمن خالص بود.

عمر (خلیفه دوم) بر این کار پیغمبر اعتراض کرد و گفت:

آیا پروردگارت ترا از این کارها نهی نکرده است؟ از سخن عمر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ناراحت شد، و به نحوی پاسخ داد که ناراحتی از آن ظاهر بود.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۱-۸۷

[سوره التوبة (۹): آیات ۸۵ تا ۸۹] ص: ۲۱۴

اشاره

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵) وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولِيَتِكُمْ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيَتِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

(۱) صافی ۲: ص ۳۶۴، قمی ۱: ص ۳۰۲، برهان ۲: ص ۱۴۸/ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۵

ترجمه: ص: ۲۱۵

ای رسول از بسیاری اموال و اولاد آن منافقین تعجب مکن که خدا می‌خواهد با آن مال و اولاد آنها را در دنیا معذب گرداند و جانشان را به حال کفر بستاند،

و هر گاه سوره‌ای نازل شد که امر به ایمان به خدا و جهاد و با رسول در راه دین خدا کرد ثروتمندان آن منافقان از تو تقاضای

معافی از جهاد کرده گفتند: ما را از معاف شدگان محسوب دار،

بدان راضی بودند که با زنان و کودکان در خانه بنشینند و به جهاد حاضر نشوند دلهای آنها را نقش کفر و ظلمت گرفت تا دیگر هیچ درک حقایق نکردند.

امّا رسول و مؤمنان اصحابش که بر مال و جان در راه خدا جهاد کردند همه خیرات و نیکویی‌ها مخصوص آنهاست و هم آنان سعادت‌مندان عالمند.

خدا بر آنها باغهایی که در زیر درختانش نهرها جاری است مهیا فرموده که در آن جاودان متنعّم باشند و این به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است.

تفسیر ص: ۲۱۵

وَلَا تُجْجِكْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ تفسیر آن گذشت، و تکرار آن برای تأکید است، زیرا کثرت اموال و اولاد در انظار اهل ظاهر ناگزیر شگفت آور است، پس در نهی از آن تأکید مطلوب است، و نیز برای اینکه تکرار در مقام تشدید مطلوب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۶

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ این آیه به جهت عذری که می‌آوردند نازل شده است و آن ذمّ دیگری برای آنهاست، چون آنها به علت پستی و علاقه قلبی به دنیا و امور بی‌ارزش دنیوی همانند زنان، اجازه نشستن و تحلّف از جنگ را می‌خواهند، و لذا فرمود: بدان راضی شدند که از جمله بازماندگان (پیران، زنان، کودکان و بیماران) بمانند.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ جمع «خالفه» است، و استعمال لفظ «خوالف» در زنان و لفظ «مخلفون» در مردان برای این است که مردان استعداد خروج دارند و زنان ندارند.

وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهَمْ لَا يَفْقَهُونَ از این رو دلهایشان نقش کفر گرفت، پس آنان درکی ندارند، چون آن درکی که آنها را به اغراض و غایات برساند ندارند، اگر چه در امور دنیا در غایت فطانت و دقّت و ادراکات خیالی باشند. و گر چه در انظار اهل حس ارزنده علما و حکما شمرده شوند ولی در واقع درک و فهمی ندارند و گر نه غرض از جهاد را باید بدانند، و بفهمند که در آن خیر دنیا و آخرت است. زیرا در جهاد با نفس در دنیا کامل می‌شوند و با اتّصاف به صفات نیکو از قبیل شجاعت، سخاوت و عدم اعتنا به دنیا و زندگانی آن استکمال می‌یابند، و نیز با وعده‌هایی که از اجرهای آخرت به آنها داده شده دیگر به جمع کردن غنائم توجّهی نخواهند داشت، در حالی که خانه نشینی چیزی نیست جز اتّصاف به صفات زنان، و گرایش به دنیا و قطع طمع

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۷

از عقبی. و چون ذمّ اموال و اولاد این توهم را پیش آورد که آن به هر حال مذموم است، در حالی که کثرت اموال و اولاد در بین مؤمنین نیز هست، و از سوی دیگر ذمّ قاعدین از جهاد نیز این توهم را پیش آورد که در بین مؤمنین نیز کسانی هستند که خروج به جهاد را دوست ندارند و دوست دارند به جنگ نروند، برای رفع این توهمات به آنان خاطر نشان ساخت که:

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَمَّا رَسُولٌ وَكِسَانِي كَمَا بَاؤُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَكُنْتُمْ تَكْفُرُونَ لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَمَّا رَسُولٌ وَكِسَانِي كَمَا بَاؤُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَكُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّتِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَكُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 لَهُمْ مَخْرُجًا، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

الْخَيْرَاتُ خیرات نفسانی و بدنی، از قبیل استکمال نفوس به داشتن خصلتهای نیک و اخراج نفس از رذائل، و جمع شدن غنیمت با

یاری و قدرت و برتری با اولاد و شهرت و ثنا.

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آنان از رستگارانند. تکرار اسم اشاره (اولئک) جهت تمکین و تصویر آنها به اوصافی است که ذکر شد تا مانند ذکر عِلَّتْ باشد (یعنی به علت اینکه آنها خیرات نفسانی دارند آنها رستگارانند) و نیز برای اینکه هر یک از مسندها مستقلاً اختصاص به موضوع داشته باشد (خیرات مسند به اولئک اول، مفلحون مسند به اولئک دوم أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا جواب سؤال از حال آنهاست یعنی خداوند برای آنان بهشتهایی آماده کرده است که در آنها نهرها جاری است و جاودانه در آن خواهند بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۸

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و آن خود سعادت و کامیابی بزرگی است.

ترجمه و تفسیر آیات ۹۵-۹۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۹۳] ص: ۲۱۸

اشاره

وَ جَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعِدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ سَيَصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُ لِحِمْلِهِمْ قُلْتُ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَشْتَأُونَ تَأْذِينَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)

ترجمه: ص: ۲۱۸

برخی از اعراب بادیه که نزد تو آمده عذر میآورند که اجازه معافی از جهاد یابند و گروهی که تکذیب خدا و رسول کرده از جهاد باز نشستند کافران از این دو طایفه به زودی به عذاب دردناک خواهند رسید
بر ناتوانان و بیماران و فقیران که خرج سفر و نفقه عیال خود را ندارند تکلیف جهاد نیست. هر گاه آنها مردم را در راه رضای خدا و رسول نصیحت و هدایت کنند. که بر نیکو کاران از هیچ راه حرج و زحمتی نیست خدا بر آنان آمرزنده و مهربان است، و همچنین بر آن مؤمنانی که مهیای جهاد شده و نزد تو آیند که زاد و لوازم سفر آنها را مهیا
ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۱۹

سازی تو پاسخ دهی که من مالی که به شما مساعدت کنم ندارم و بر آنها که بر می گردند در حالی که از شدت حزن اشک از چشمانشان جاری است که چرا نمی توانند مخارج سفر خود را فراهم سازند
حرج و گناهی بر ترک جهاد نیست، منحصرآ گناه و عقوبت آنها بی راستی که با وجود تمکن و دارایی از تو رخصت معافیت از جنگ می طلبند و خوش دارند که با زنان و کودکانشان در خانه نشینند و به جهاد حاضر نشوند و خدا بر دل آنها نقش کفر و ظلمت زده است، که حقایق را درک نمی کنند.

تفسیر ص: ۲۱۹

وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ وَعَذَرُوا أَوْلَادَهُمْ نِجَاتٍ وَمَنْ يَعْذِرْ أَخِيَّهُ فَقَدْ آذَنَ لَهُ بِمَعْذِرْتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «عذر فی الامر» است وقتی که در کاری کوتاهی کرده باشد گویا که در اصل چنین بوده، در اعلام عذر مبالغه نمود، چون کوتاهی در آن کرده بود، یا از «اعتذر» به معنی مبالغه کردن در اعلام عذر است، و مبالغه در اظهار عذر محقق نمی‌شود مگر در جایی که در امری کوتاهی کرده باشد، و «معذرون» بدون تشدید از باب افعال خوانده شده تا به معنی «معذرون» با تشدید از باب تفعیل باشد.

مِنَ الْأَعْرَابِ اعراب کسانی هستند که ساکن آبادی نیستند و در صحراها زندگی می‌کنند یعنی بادیه نشینان، جمع است و مفرد ندارد چنانکه برخی گفته‌اند، یا جمع «عرب» است که مخصوص بعضی از افرادش گشته است، و «عرب» با ضمه و با حرکت کسانی هستند که در آبادی سکونت دارند یا اعم از آنهاست.

لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا به آنها اجازه تخلف از جنگ داده شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۰

چون معنی ایمان را و اینکه آن مقتضی تسلیم است نمی‌دانند.

وَقَعِيدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و کسانی که به خدا و پیامبرش دروغ بستند، در بیعت اسلامی چون با آنها شرط شده بود که از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف نکنند و در نفع و ضرری که بر مسلمانان وارد می‌شود شریک باشند، و آنها نیز قبول کردند ولی بعدا امر پیامبر را اطاعت نکردند و آنچه که به ضرر مسلمانان بود با آنان موافقت نکردند.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ به زودی به کسانی که کافر شدند عذابی دردناک خواهد رسید. نه آن کسانی که بر اسلامشان و بر تصدیق رسول باقی ماندند، مانند بعضی از عرب‌ها که اجازه گرفتن و تخلف آنان به جهت انکار رسالت نبوده است، بلکه از آن جهت بوده که غرض از اسلام را نفهمیده‌اند، و مانند بعضی از تخلف کنندگان که از جهت راحت طلبی و عدم تحمل سختی بوده است، نه از جهت انکار رسالت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ جَوَابُ سُؤَالِي است که جمله قبلی آنرا اقتضاء کرده است، گویا که گفته شده: آیا کسانی که معذور هستند می‌توانند از جهاد سر باز زنند؟ چون سختگیری و خشونت بر سر باز زنندگان و بسیاری نکوهش آنان مقتضی دو دلی در مورد پوزش خواهان و پرسش از آنها بود، این سخن گفته شده است.

وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ يَعْنِي بَرِئَاتٍ يُضَاهَوْنَ وَيَمَارَانَ وَأَنَانَ كِهَزِينَهُ خُوَيْش

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۱

نمی‌یابند، در خودداری از جهاد باکی نیست.

إِذَا نَصَبُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ هر گاه در عمل برای خدا و پیامبرش اخلاص ورزند یا خیر دیگران را ظاهر سازند و آنها را به انجام آن تشویق و ترغیب نمایند، و این عمل آنان خالصانه و از باب دلسوزی باشد. اگر به جنگ نروند گناهی بر آنان نیست.

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ و بر نیکو کاران (بی بضاعت) که برای رضای خدا مردم را پند و اندرز دهند (و تعلیم قرآن نمایند)، در موضع بیان علت است، یعنی کسی که از جهت عذر خودداری می‌ورزد به شرط اینکه در راه خدا به خلق دلسوزی نماید مجاهد و نیکو کار محسوب می‌شود، و نیکو کاران را راهی برای سرزنش و ذم و عتاب در دنیا نیست.

وَاللَّهُ غَفُورٌ خَدَّوْنَ بَدَّ كَارٍ رَا مِی بَخْشَد تَا چَه بَرَسَد بَه نِیْکُو کَار.

رَحِيمٌ پَس رَاهِی بَرَا عَقُوبَت نِیْکُو کَارَانَ دَر آخِرَت بَاقِی نَمِی مَانَد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ یعنی کسانی که قدرت بدنی و مالی برای جهاد دارند ولی طاقت پیاده آمدن با تو را ندارند و توانایی تهیه زاد و توشه و لوازم سفر را نیز ندارند و می‌آیند و از تو در خواست مهیا کردن لوازم سفر می‌کنند.

قُلْتُ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ لَفْظُ «الدَّمْع» بَه جَاي تَمِيز نَشِستَه اسْت، وَ تَمِيز

گاهی به سبب لفظ «من»

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۲

مجرور می‌شود (من الدّمع) و گاهی نیز منصوب می‌گردد (دمعا) یا اینکه در کلام یک نوع قلب و تغییر واقع شده است و اصل آن چنین بوده: «و الدّمع فیض من أعینهم» و قلب بدان جهت صورت گرفته که مبالغه‌ای در زیادی اشک چشم باشد، یا اینکه لفظ «من» برای تعلیل باشد و معنی آن بنا بر مبالغه چنین می‌شود که گویا چشمهایشان از زیادی اشک ذوب می‌شود و فرو می‌ریزد.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ فَقَطْ اِن رَاه كِيفَرُ بَرَاى كِسانى اِست كِه از تو در خواست عِدم شَرِكْت در جِهاد مى كِنند در حالى كِه از جِهت مالى و بدنى غنى و بى نيازند.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ با وجود این خشنودند كه با خودداران از جنگ يكسان باشند تَكَرار عبارت به جِهت مطلوب بودن تطويل و تأكيد و تَكَرار در مقام سخنگيرى و خشونت است.

وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خدا بر دلهايشان مهر نفاق نهاده است، از اينرو در نيمى يابند زيرا علم وقتى مصداق دارد كه به افزونى گرايد و به دانش ديگرى كشانند كه راهى آخرت گردد، چنانكه در مفهوم فقه نيز همين مأخوذ است. لذا داراى دو جنبه مثبت و منفى در موضوع واحد به اعتبار مفهوم عرف و مصداق حقيقى است (كه يكى را نفى و ديگرى را اثبات مى كند) پس علم و فقه از نظر مفهوم مختلف ولى از نظر مصداق يكى هستند، اين مطلب بارها تَكَرار شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۳

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰۰-۹۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۹۴ تا ۹۸] ص: ۲۲۳

اشاره

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸)

ترجمه: ص: ۲۲۳

وقتی كه شما از جنگ سالم و فاتح به سوى آنها بر مى گردید آنها به عذرهای بیجا می‌پردازند. به آنها پاسخ ده كه، گفتار كوته كنید كه ما هرگز به این عذر تراشیها تصدیق شما نكنیم. خدا حقیقت حال شما را بر ما روشن گردانید و به زودی خدا و رسولش نفاق شما را به دیده‌ها آشكار می‌سازد، آنگاه به سوى خدایی كه دانای غیب و شهود است باز می‌گردید كه شما را به كیفر كردارتان برساند،

چون شما به سوى آنها باز گردید قسمت‌های مؤكّد به خدا برای شما یاد كنند كه از تخلف آنها چشم پوشی كنید. فریب آنها را نخورید و از آنها اعراض كنید كه

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۴

مردمی پلیدند و به موجب كردار زشت خود به آتش دوزخ مأوی خواهند یافت.

آن مردم منافق برای اینکه شما از آنها راضی شوید قسمها یاد می‌کنند پس اگر شما هم از آنها راضی شوید خدا هرگز از آن گروه فاسق راضی نخواهد شد،
 اعراب (بادیه نشین) در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و به جهل و نادانی نسبت به احکام خدا بیش‌ترند، و خدا به احوال خلق دانا و به مصالح هر حکمی آگاه است،
 و برخی از اعراب مردم منافق اند که مخارجی را که در راه جهاد و دین می‌کنند بر خود ضرر و زیانی می‌پندارند و برای شما مسلمین مترصد حوادث و عواقب ناگوارند و حال آنکه عواقب و حوادث بد بر آنها خواهد بود و خدا به سخنان زشت آنها شنوا و به نیات پلید آنها آگاه است.

تفسیر ص: ۲۲۴

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ أَنان در آوردن عذر و بهانه برای شما نهایت کوشش و مبالغه را می‌کنند در حالی که عذر واقعی به قرینه ردّ بر آنها برای آنها حاصل نشده است، اگر چه عذر آوردن اعمّ از این است که بدون عذر واقعی اعلام عذر کنند یا با عذر واقعی، و آن اخبار از چیزی است که بعدا واقع می‌شود إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ وقتی که از جنگ به سوی آنها باز می‌گردید یعنی جنگ تبوک. قُلْ در جواب آنها پس از بازگشت از جهاد و اعتذار آنها بگو:
 لَا تَعْتَذِرُوا عذر نیاورید یعنی بدون حقیقت عذر و بهانه نیاورید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۵

لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ یعنی ما شما را تصدیق نمی‌کنیم.

قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَجْبَارِكُمْ از جمله خبرهایی که خداوند به شما داده همین عذر و بهانه‌های دروغین شماست. و چون عذر آوردن آنها برای فریب پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او بوده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را به خود منضم کرد، و آنرا با لفظ متکلم مع الغیر آورد.

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ در حالی که خدا و رسولش عمل شما را می‌بینند و سپس شما به سوی خدایی که دانای نهران و آشکار است بر می‌گردند، گذاشتن اسم ظاهر (الله) به جای ضمیر برای تهدید است و اینکه هیچ یک از اعمال شما از خدا مخفی نمی‌ماند، تا تأکید ما قبلس باشد.

فَيَبْئُرْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ سَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ پس خداوند شما را از نتیجه اعمالتان آگاه می‌سازد. این مطلب نیز اخبار از آنها قبل از وقوع است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان خشنود شوید.

لِتَعْرِضُوا عَنْهُمْ تا از آنها اعراض کنید و آنها را به جهت آنچه که واقع شده مورد خطاب و عتاب قرار ندهید، بلکه با آنها به صورت موافقت و مدارا همانند سایر مؤمنین رفتار کنید.

فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ یعنی نه تنها از خطاب و عتاب آنها اعراض کنید بلکه از معاشرت و موافقت آنها روی بگردانید.

إِنَّهُمْ رَجِسٌ أَنان بر حسب اصل ذاتشان نجس هستند، پس قبول طهارت نمی‌کنند تا به شما اجازه سرزنش داده شود، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۶

به احتمال اصلاحشان اجازه رفق و مدارا داده شود.

وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ جایگاه آنان دوزخ است، مکافات آن چیزهایی است که کسب کردند، برای اینکه شما از آنها راضی شوید قسم یاد می‌کنند. این عبارت بدل از جمله اول است از قبیل بدل اشمال، یا تأکید است از نوع تأکید معنوی. چون غرض از اعراض، اعراض از عتاب و سرزنش است که غالباً مقرون به رضاست، و لذا بدنبال امر به

اعراض فرمود: «أنهم رجس» تا اشاره به این باشد که امر به اعراض برای این نیست که آنها پنداشته‌اند از قبیل رضایت و ترک غضب، بلکه برای این است که آنها شائیت عتاب و سرزنش را ندارند.

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ نَهَىٰ از رضاست با لطیف‌ترین و رساترین وجه، گویا که گفته است:

اگر شما راضی شوید رضایت شما مخالف رضای خداست، و ایمان اقتضاء می‌کند که رضای شما تابع رضای خدا باشد، پس از آنها راضی نشوید که خدا از گروه بد کاران راضی نمی‌شود. و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر، اشاره به ذمّ دیگر و اشعار به علّت حکم است.

الأعرابُ لفظ «اعراب» در مورد صحرائشین‌ها مانند لفظ «عرب» در مورد شهر نشین‌هاست چنانکه گذشت، و لیکن آن دو گاهی در عالم صغیر اعتبار می‌شوند که در این صورت اعراب بر کسی اطلاق می‌شود که در صحرای نفس اماره گم شده باشد، و «عرب» بر کسی که در آبادی نفس مطمئنّه و شهر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۷

قلب سکونت گزینند، و از همین جهت است که دشمنان اهل بیت در اخبار اعرابی نامیده شده‌اند اگر چه قرشی یا مکی با مدنی باشند و شیعه اهل بیت عربی نامیده شده‌اند اگر چه از اهل بادیه و یا اهل دورترین نقاط هند باشند.

أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا به جهت قساوت دل‌هایشان و غلظت نفوسشان و اینکه نمی‌شنوند آنچه را که آنها را به حقّ نزدیک و به آخرت ترغیب کند و به آنچه که برای آن آفریده شده‌اند هشیار نیستند.

وَ أَعْيَدُوا لَأَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ به بی خبری از آنچه که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند. چون آنرا نمی‌شنوند، و آنچه را که شنیده‌اند بدان هشیاری ندارند و یا، حالشان مناسب حفظ آنچه را که به آن هشیاری یافته‌اند نیست، مقصود از حدود یا احکام است اعمّ از عبادات و معاملات و یا غایاتی که از احکام و آداب و داستان‌ها و موعظه‌های قرآن مقصود است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ عطف بر جمله «الأعرابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا است، و جامع بین دو جمله متعاطف متقابل بودن دو مسند آنهاست، چون مقصود از حکمت در اینجا حکمت عملی است که عبارت از اتقان در عمل و دقّت در آن است که مستلزم دقّت در علم است، و در فارسی از آن به «خرده کاری، و خرده بینی» تعبیر می‌شود، و کفر و نفاق ناشی از عدم دقّت در علم و عمل است، بنا بر این بین ملزوم کفر و حکمت تقابل سلب و ایجاب است که همان جامع است، و بین علم و عدم علم نیز همین طور است، و معنی آیه این

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۸

است که اعراب در یکسو قرار گرفته‌اند و خدا و مظاهرش در سوی دیگر، پس بین آن دو مابینت کامل وجود دارد، پس خداوند بر آنها تفضّل نمی‌کند و آنها نیز به سوی خدا توجّه ندارند مقصود از اعراب در ظاهر همان است که دانستی و در تأویل منافقین امت است، پس قول خدا «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نکوهش دیگری برای آنهاست که به دوری آنها از خدا دارد.

ظاهرا بهتر این بود که کفر و نفاق را تأخیر اندازد یا حکمت را مقدّم بدارد تا اینکه دو جمله به هم عطف شده بر یک ترتیب قرار گیرند، ولی چون کفر و نفاق سبب جهل خاصّ بود که در معطوف علیه اخذ شده است.

اگر چه آن دو مسبّب از جهل مطلق هستند، و حکمت به این معنی مسبّب از علم مطلق بود که در معطوف اخذ شده است لذا ترتیب را عکس کرد تا مراعات ترتیب بین مسندهای هر دو شده باشد.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّبِعُ مَا يُنْفِقُ فِيهِ الْأَعْرَابُ (منافقین امت) آنچه که در جهاد انفاق می‌کنند، و آنچه که به فقرا مسلمین از حقوق واجب یا غیر واجب می‌دهند.

مَعْرَمًا آن را زیان بدون عوض می‌پندارند، چون اعتقاد به خدا و آخرت و اجر و عوض از خدا را ندارند.

وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ و در انتظار حوادثی هستند که امور را بر شما وارونه نماید. از آن جهت «دوائر» نامیده شده که بر بشر دوران دارد و بر گرد او دور می‌زند ولی استعمال آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۲۹

مخصوص چیزی است که در آن شر و بدی باشد.

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ دوران بدی بر خودشان می‌باشد، این سخن اخبار از حالت آنهاست که در آخرت بر آن حالت هستند، ولی آن را به صورت امر محقق و واقع شده ادا کرد. به جهت اینکه وقوع آن محقق و حتمی است یا اخبار از حالت آنهاست که در دنیا بر آن حالت هستند و آن اشاره به غرور شیطانی و انگیزه‌های نفسانی است که همه آنها هلاک کننده و تباه کننده هستند، و چون دعای خدا از تحقق آنچه که بر آن دعا شده جدا و منفک نیست مستلزم اخبار از وقوع است، و اضافه به لفظ «سوء» در اینجا و نه در جمله اول به جهت احترام به مؤمنین و اهانت به منافقین است.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ در حالی که خداوند شنوا و داناست. و جامع بین معطوف و معطوف علیه در اینجا عبارت از لازم معطوف علیه و متعلق معطوف مقدر است، گویا که گفته است: از اعراب کسانی هستند آنچه را که در راه جهاد خرج می‌کنند بر خود ضرر و زیان می‌پندارند، پس می‌گویند که در محذور با محمد صلی الله علیه و آله واقع شده است؟ و مترصد حوادث ناگوار برای شما مسلمین می‌باشند.

پس در نیت او هلاک شما و رهایی خودش است در حالی که خداوند به گفتار او شنوا و به نیت او داناست. و این آیه تهدید اعراب و دلداری مؤمنین است.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰۳-۱۰۱

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ص: ۲۲۹

اشاره

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹) وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَاً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰) وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۰

ترجمه: ص: ۲۳۰

و برخی دیگر از همان اعراب بادیه نشین ایمان واقعی به خدا و روز قیامت آورده و آنچه در راه خدا انفاق می‌کنند موجب تقرب به خدا و دعای خیر رسول می‌دانند. آگاه شوید که انفاق آنها موجب قرب خداست البته خدا آنان را در سرای رحمت خود داخل گرداند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است،

آنان که در صدر اسلام از مهاجر و انصار به ایمان سبقت گرفتند و در دین ثابت ماندند و آنان که به طاعت خدا پیروی ایشان کردند تا روز قیامت خدا از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند. و خدا برای آنها بهشتی که از زیر درختانش نهرها جاری

است مهیا ساخته که در آن تا ابد منتعم باشند و این به حقیقت سعادت بزرگ است

آگاه باشید که بعضی از اعراب اطراف مدینه منافقند و با شما مسلمین خدعه می‌کنند و بعضی از اهل شهر مدینه هم منافق و بر نفاق ماهر و ثابت‌اند شما از نفاقشان آگاه نیستید ما بر سیرت ناپاک آنها آگاهیم و آنان را دو بار عذاب می‌کنیم قبل از مرگ و بعد از مرگ و عاقبت هم به عذاب سخت ابدی دوزخ باز خواهند گشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۱

تفسیر ص: ۲۳۱

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ از میان آن اعراب برخی هم به خدا و روز واپسین ایمان داشته و در راه نزدیکی خدا انفاق می‌کنند، چون قول خدای تعالی: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا» مقدمه تفصیلی است که بعد از آن آمده است در آیه حکم بر جنس شده است تا اشعار به این باشد که این حکم خوی و خاصیت و لازم آنهاست، تا اینکه ذم شده آنها از جهت ذم شدیدتر، و مدح شده آنها از جهت مدح رساتر باشد. و لفظ «اعراب» را تکرار کرد تا آن خوی و عادت خبیث که آنها متصف به آن بودند به تصور آید تا در مدح و ذم رساتر گردد.

وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ آن کار آنها سبب درود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنان است، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که تصدیق او می‌کرد بر حسب امر الهی این گونه دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ» اَلَا- إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ آگاه باشید که آن انفاق موجب قربت آنان است، چون گمان این سؤال بود که آیا انفاق آن اعراب مؤمن موجب نزدیکی به خدا و یا سبب دعای رسول، یا اجابت دعای رسول در حق آنان می‌شود یا نه؟ این مطلب عنوان شد، و از اینرو جمله مذکور را از ما قبلش قطع نمود و آنرا به صورت تأکید و مصدر به ادات استفتاح نمود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۲

سَيَدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ الْبَتَّةَ خدا آنان را در رحمت خود وارد می‌کند. این بیان تصدیق سبب بودن انفاق آنها به دعای رسول، و اجابت دعای رسول در حق آنان از طرف خداست، و سین یا برای تأکید و یا برای تسویف (۱) است.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، این سخن بیان علت تأکید وعده و تحقق آن است.

وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ عطف بر «مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» است یعنی شامل اعراب پیشین نیز می‌شود تا چه برسد به اعرابی که به خدا ایمان بیاورند. بنا بر این شایسته است که مقصود از اعراب کسانی باشند که در صحرای نفس ایستاده‌اند نه اینکه فقط عرب صحرا نشین باشد، تا اینکه «السَّابِقِينَ» با لام استغراق صحیح باشد، و در این صورت آیه اشاره به این می‌شود که هر کس در صحرای نفس باشد نباید به او با نظر حقارت نگرست، همچنانکه پیش از این بودید و خدا بر شما منت نهاد و وارد جرگه ایمانتان ساخت.

هیچ کافر را بخواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید

توصیف لفظ «السَّابِقُونَ» برای تأکید و رفع توهم اراده سبقت در صورت اسلام یا در احتشام، یا در سربازان، یا در جهاد و یا فقط در کارزار می‌باشد، و نیز برای اشاره به این است که سبقت در سلوک به سوی خدا و در مراتب عبودیت خدا اراده

(۱) تسویف: در کاری به کسی اختیار تام دادن که هر چه بخواهد بکند

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۳

شده است که همان سبقت حقیقی است.

ممکن است که «السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ» مبتدا و خبر باشد که از قبیل عطف جمله می‌شود، و بنا بر این معنی آیه چنین است که سابقون

همان نخستین‌ها در درجات قرب هستند یا اینکه مبتداست و خبر آن «من المهاجرین» یا «رضی الله عنهم» است که بنا بر این همچنین از قبیل عطف جمله است، و توصیف به «اؤلون» به همان جهت است که ذکر شد.

مِنَ الْمُهَاجِرِينَ یعنی کسانی که از مکه به مدینه محض خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَاجَرُوا کرده‌اند یا کسانی که به صورت مطلق از وطنهایشان به مدینه هجرت نموده‌اند.

وَالْأَنْصَارِ یعنی کسانی که پس از هجرت او را یاری کردند، و در خبر وارد شده که مهاجر کسی است که از گناهان مهاجرت کند، و در خبر دیگری است که اسم هجرت جز به معرفت حجت واقع نمی‌شود. بنا بر این منظور از مهاجر کسی است که از خانه نفس مشرک خود به سوی شهر پیامبر که قلب است هجرت نموده باشد.

چون زمان در مکان نفس و قلب منظوری است پس هجرت مکانی و سبقت زمانی مورد اعتناء نیست، بنا بر این لازم نمی‌آید که هر مهاجر صحابی به محض هجرت مکانی و سبقت در آن مهاجر باشد تا چه برسد به اینکه در هجرت پیشقدم باشد.

و مقصود از انصار کسانی هستند که در شهر قلب ساکن هستند و توجه به آباد کردن نفس مطمئنه و لوامه دارند و احکام نبی قلب را به طرف اهل صحرای نفس اماره و آبادی نفس

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۴

مطمئنه و لوامه رهنمون می‌شوند و نشر می‌دهند وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند. عطف بر «السابقون» یا بر «الأؤلون» یا بر «المهاجرین» است، یا مبتدا در خبر است، و جمله عطف بر سابق است.

اما احسان ضد اسائه است که گاهی نسبت به خارج از وجود فاعل اعتبار می‌شود، مثلا گفته می‌شود نسبت به خلق یا به زید احسان کن، و گاهی نسبت به آنچه که دارای آن است از حال و فعل که در این صورت مفعول حذف می‌شود، مثلا گفته می‌شود: (أحسن زيدا و هو محسن) یعنی به زید نیکی کن که زید در حالتش یا فعلش دارای حسن است، و بارها گفته‌ایم که حسن حقیقی همان ولایت است، و هر حالت یا فعل که به ولایت نسبت داده شود حسن است اگر چه ظاهر نیکویی نداشته باشد. و هر چیزی که به ولایت منسوب نباشد آن قبیح است اگر چه ظاهرش نیکو باشد.

و مقصود از احسان در اینجا قرار دادن حال و فعل متصل به نبوت و ولایت است و معنی آیه این است که کسانی که به سبب اسلام و ایمان تابع آنها شدند، خدا از آنها راضی و آنها از خدا راضی شدند.

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ چگونگی رضایت خدا و رضایت بندگان در سوره بقره در بیان توابیت خدای تعالی گذشت.

وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي فِيهَا أَنْهَارٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۵

این جمله خبر مقدم است.

مُتَنَافِقُونَ مبتدای مؤخر است. و جمله عطف بر جمله «مِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ» است و معنی آن این است که گروهی از اعراب در حالت اکراه داخل در اسلام می‌شوند و آنچه را که انفاق می‌کنند زیان و ضرر می‌پندارند ... تا آخر و گروهی با رغبت داخل در اسلام می‌شوند ولی اسلام را با هوای نفس اخذ کرده‌اند، و به این گروه خداوند با این گفتار (ممن حولکم) اشاره کرده است، زیرا این جمله دلالت بر این می‌کند که این گروه به تملق می‌پردازند و از شما اظهار رضایت می‌نمایند.

ممکن است که «ممن حولکم» مبتدا و «من الاعراب» خبر آن باشد، و «متنافقون» خبر بعد از خبر یا مستأنف یا حال است به تقدیر مبتدا، یا اینکه «متنافقون» خبر است و «من الاعراب» حال است.

وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ گروهی از اعراب بادیه نشین و گروهی از شهر نشینان منافق هستند. این عبارت عطف است بر «ممن حولکم» یا بر «من الاعراب» یا مبتدا است و ما بعد آن خبرش است و جمله عطف بر سابقش می‌باشد.

مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ یعنی تمرین بر نفاق کرده و به آن عادت کردند، مستأنف است یا خبر «من اهل المدینه» است بنا بر اینکه جایز باشد «من» تبعیضیه جانشین اسم شود، یا حال است به تقدیر «قد».

لَا تَعْلَمُهُمْ تو آنها را نمی‌شناسی استیناف یا حال یا خبر است و آن با خبر کردن مؤمنین به حال منافقین است از قبیل به تو ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۶

می‌گویم تا همسایه بشنود (به در می‌گویم که دیوار بشنود)، تا اینکه مؤمنین از کسانی که احتمال نفاق آنها داده می‌شود بر حذر باشند. و اعلام به مؤمنین است که منافقین در نفاقشان مهارت دارند. نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما آنها را می‌شناسیم. خبر یا مستأنف است یا حال متداخله یا مترادفه است.

سَعَى لِيَوْمِهِمْ مَرَّتَيْنِ به زودی آنان را دو بار به عذاب می‌رسانیم، که یک بار بر کفرشان عذاب می‌شوند و بار دیگر بر اظهار اسلام از باب دروغ و نفاقشان، یا اینکه یک بار بدینگونه عذاب می‌شوند که آنها را از آمال و آرزوهایشان جدا می‌کنیم و بار دیگر به اینکه آنچه را که در آخرت برای آنها آماده شده است می‌بینند.

ثُمَّ يَرْدُونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ سپس آنها در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شوند. ترجمه و تفسیر آیات ۱۰۸-۱۰۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶] ص: ۲۳۶

اشاره

وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تَزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قَلِيلٌ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) وَ آخِرُونَ لِمَا رَزَقُوا مِنَ اللَّهِ لَأَمْرٍ اللَّهُ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۷

ترجمه: ص: ۲۳۷

و بعضی دیگر از آنها به گناه نفاق خود اعتراف کردند که عمل صالح و فعل قبیح هر دو را به هم آمیخته‌اند، امید باشد که خدا توبه آنان بپذیرد که البته خدا آمرزنده و مهربان است.

ای رسول تو از مؤمنان صدقات را دریافت دار، تا بدان صدقات نفوس آنها را از پلیدی و حب دنیا پاک و پاکیزه سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو موجب تسلی خاطر آنان شود که خدا به دعای مخلصان شنوا و به مصالح مؤمنان داناست، آیا مؤمنان ندانسته‌اند که محققا خدا توبه بندگان را می‌پذیرد و خدا صدقه آنها را قبول می‌کند، البته خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است،

ای رسول ما به خلق بگو: که هر عمل نیک یا بد انجام دهید خدا آن عمل را به شما بنماید و هم رسول و مؤمنان بر آن آگاه می‌شوند آنگاه به سوی خدا که دانای عوالم غیب و شهود است باز خواهید گشت تا شما را به جزای نیک و بد اعمالتان برساند، برخی دیگر از گناهکاران آنهایی هستند که کارشان بر مشیت موقوف است یا به عدل آنان را عذاب کند یا به کرم از گناهانشان در گذرد و خدا به صلاح خلق و به حکمت نظام آفرینش آگاه است.

تفسیر ص: ۲۳۷

وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَ گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند، عطف است بر «مردوا» یا بر «منافقون» یا بر «من» ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۸

الأعراب» یا بر «من يؤمن بالله» یا اینکه «آخرون» مبتداء است و «اعترفوا» خبر آن است و جمله عطف بر سابقش می‌باشد. خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا که عمل صالح را با گناه آمیخته‌اند. نزول این آیه در باره ابی لبابه بن عبد المنذر بوده وقتی که بنی قریظه در گردن نهادن بر حکم سعد بن معاذ با او مشورت کردند، و این مطلب در آیه (لا تخونوا الله) در سوره انفال گذشت، و لیکن معنی آیه عام است، و بر هر مؤمنی که در ایمانش گناه احساس و به آن اعتراف کند، صدق می‌کند. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ائِمِدْ باشد که خداوند توبه آنان را بپذیرد. استعمال (عسی) از جانب خدا به معنی وجوب است و اینکه خدای تعالی ادات ائِمِد (عسی، کاد ...) می‌آورد برای این است که فصاحت بیان آن است که اینگونه کلمات که از عادت ملوک و اکابر در وعده‌هاست به کار رود.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدا آمرزنده مهربان است در روایت وارد شده است «۱» که وحشی (قاتل حمزه عموی پیغمبر) از آن گروه بوده و نیز وارد شده که آنها گروهی بودند مرتکب گناهایی شدند مانند قتل حمزه و جعفر طیار سپس توبه کردند، و نیز ذکر شد، که هر کس مؤمنی را بکشد به توبه موفق نمی‌شود «۲». خُذْ خُودْتَ یا نمایندگانت بگیرد و آن جواب سؤالی است که شایسته است محمد صلی الله علیه و آله مورد سؤال قرار گیرد، گویا که گفته

(۱) صافی ۲: ص ۳۷۱، برهان ۲: ص ۱۵۵/ح ۴، عیاشی ۲: ص ۱۰۰/ح ۱۰۶.

(۲) همان مآخذ، همان صفحات. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۳۹

باشد: نسبت به منافقین و کسانی که عمل صالح و بد را مخلوط کردند چه کنم؟ خدای تعالی می‌فرماید:

مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَهُهُ از اموال آنها صدقه بگیر، و امر در اینجا برای وجوب است، چنانکه وارد شده است که آیه در مورد وجوب زکات است، و آیه در ماه رمضان نازل شده است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منادی خودش دستور داد تا در بین مردم به وجوب زکات ندا سر دهد.

و از اینجا دانسته می‌شود که وجوب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مستلزم وجوب اعطا بر مردم است، و آیا بر مردم واجب است که زکات را بدوست خود پیامبر برسانند یا به دست نایبش، چنانکه این نیز از وجوب اخذ بر آن استفاده می‌شود و اخباری نیز به همین معنی وارد شده است و بعضی به آن فتوا داده‌اند، یا اینکه رساندن واجب نیست بلکه آنها اختیار دارند به رسول خدا برسانند یا به هر یک از مستحقین که بخواهند بدهند.

و حقّ این است که آنها حقّ دادن زکات را نداشته باشند مگر اینکه به خود رسول صلی الله علیه و آله یا نواب و جانشینانش بدهند یا به کسانی از مستحقین بدهند که به آنها اذن داده شده، و تفصیل مطلب موکول به مطالعه کتب فقهی است.

تُطَهَّرُهُمْ تا (اموال) آنها را پاک کنی، صفت صدقه است یا مستأنف، و آن یا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا مسند به ضمیر صدقه است و بنا بر اول مجرور در قول خدا وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا متنازع فیه است، مقصود از تزکیه در اینجا نمو در مال و برکت است، نه تطهیر تا شالوده و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۰

اساس آن باشد، و اشاره به این است که صدقه موجب برکت در مال است تا اینکه ترغیب آنها به زکات دادن باشد. وَ صَيَّلٌ عَلَيْهِمْ یعنی به آنها در حین گرفتن زکات به طلب رحمت دعا کن، یا با لفظ (صلاة) دعا کن چنانکه وارد شده که هر گاه گروهی با صدقه‌هایشان خدمت رسول خدا می‌رسیدند می‌فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ» یا مقصود مطلق دعاست، چون آنها با تزکیه مال، مستحق انواع دعای تو برای دنیا و آخرت در حین تصدق و بعد از آن شدند.

إِنَّ صَيِّلَاتِكَ سَيَكُنَّ لَهُمْ همانا دعای تو سبب سکون و اطمینان و آرامش آنهاست، و لفظ «سکن» را نکره آورد تا اشاره به این باشد که آن یک نوع خاصی از آرامش است غیر از آنچه که مردم آن را می‌شناسند، زیرا که زوج و همسر آرامش است، و مال و اولاد و مسکن همه اینها سکون و آرامش است، و همچنین ذکر خدا سبب سکون و آرامش است ولی همه اینها خالی از نوعی اضطراب و دخالت شیطان نیست، به خلاف توجّه رسول صلی الله علیه و آله و عنایت و دعای او که شیطان از او فرار می‌کند و دیگر برای (مؤمن) هیچ چیزی از اضطراب باقی نمی‌ماند، مانند آرامش و سکینه قلبی که از جانب خدا در قلب مؤمن نازل می‌شود. وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ در حالی که خداوند شنوا و داناست.

عطف بر مدخول «ان» یا بر «ان» با اسم و خبرش، و بر هر دو تقدیر از آن تعلیل استفاده می‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۱
أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ ترغیب آنها به صدقه دادن است، و ذکر توبه از جهت این است که با صدقه شریک است در اینکه خدای تعالی آنها را به دست خلفایش می‌پذیرد، و نیز از آن جهت که توبه مقدمه صدقه است، و لذا آن را مقدم انداخت زیرا تا کسی به سوی خدا باز نگردد و توبه نکند پذیرش تصدق و نیکی و خیر حقیقی از او مکان پذیر نیست. بدان که توبه عبارت از بازگشت شخص به سوی خداست از چیزی که شایسته نیست خواه بازگشت از جهت باطن به مظهر باطنی خدا باشد که همان قلب است یا از جهت ظاهر به مظهر ظاهری که عبارت از نبی صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام یا جانشینان آن دو باشند.

برای این توبه و بازگشت و قبول توبه به این معنی اعمال و عهدهایی مقرر و ثابت است که از زمان آدم علیه السلام بین آنان جریان داشته است، اگر چه به جهت شرافت آن اعمال و بخل ورزیدن از آنها نسبت به غیر اهلش مخفی کردند، و اثرش را از سینه‌های کسانی که بر آنها اطلاع پیدا کردند و از آنها برگشتند محو نمودند، و این بدان جهت بود که مانند سایر رسوم ملت‌ها به ابتدال کشیده شود و از بین نرود.

و آنچه که در کتاب و سنت استعمال شده است اکثراً آن توبه به همین معنی است، و قبول کننده این توبه عبارت از نبی صلی الله علیه و آله یا جانشین اوست. چنانکه گیرنده صدقه نیز نبی صلی الله علیه و آله یا جانشین اوست، و لکن چون نبی مظهر خدا و با بشریتش فانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۲

در خداست مخصوصاً در وقت قبول توبه و اخذ صدقه لذا قبول توبه و اخذ صدقه را به طریق حصر به خودش نسبت داده است، و آن بدان معنی است که جز خدا کسی نه با او در این کار شریک است و نه کسی استقلالاً و منفرداً متصدی آن می‌شود. این معنی در صورتی است که گیرنده صدقه و قبول کننده توبه جانشینان خدای تعالی باشند، و اما اگر گیرنده صدقه غیر از آنها باشند مانند فقرای سؤال کننده که صدقات واجب یا مستحب را می‌گیرند پس این نوع صدقه گرفتن اگر چه الهی نیست و لکن کسی که به نیت الهی صدقه می‌دهد که همان شرط اطلاق هر گونه صدقه است در این صورت الهی شده و مظهر خدا می‌گردد، و با مظهر خدا شدن لطیفه الهی در گیرنده جذب می‌شود اگر چه گیرنده خود به این کار آگاه نباشد، و لذا وارد شده است که بوسیدن دست امام یا گیرنده یا سؤال کننده و بوسیدن صدقه دهنده دست خودش را و بوسیدن آنچه را که می‌دهد پس از رد از دست سائل امری

پسندیده و مستحب است و وجه همه اینها از آنچه که ذکر شد دانسته شد.

وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ یعنی خداوند بر بندگان خود بسیار باز گشت کننده است و آن به عِلَّتِ عَفْوٍ و تَوْفِيقٍ و پذیرش توبه آنهاست. الرَّحِيمُ خداوند نسبت به بندگان مهربان است، تحقیق توبه و معنی توبه پذیری خداوند در اوّل سوره بقره در مثل این آیه گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۳

وَ قُلْ اَعْمَلُوا و بگُو: عمل کنید. تهدید بعد از تشویق و ترغیب است.

فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ پس خدا و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید. مؤمنین که در ایمان خالص بوده و به آن متحقق شده‌اند و آنان جانشینان خدا پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هستند، و گر نه بیشتر مؤمنین که در ایمان ناقص می‌باشند اطلاعی از اعمال دیگران ندارند، و از همین جهت است که به طریق حصر وارد شده که مقصود از مؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام یا ائمه علیهم السّلام هستند، چون اعمال بندگان صبح و شب در دنیا بر کسی عرضه می‌شود که خداوند او را شاهد بر خلق قرار داده، پس بترسید از اینکه از جانب شما چیزی صادر شود که اگر مشاهده شود ناخوشایند شما گردد، و اگر به امامتان عرضه گردد ناخوشایند او باشد چنانکه در اخبار است. اما حرف «س» (در فسیری الله) برای تأکید است نه برای استقبال، یا برای استقبال هست ولی با تضمین معنی «یظهر» در فعل «یری» یعنی خداوند دیدن اعمال بندگان را ظاهر می‌سازد.

وَ سَتَرْدُونَ إلی عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و جزای اعمال شما را می‌دهد یعنی در مقابل کار نیک پاداش نیک و در مقابل کار بد پاداش بد می‌دهد.

وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ و گروهی دیگر به مشیت خداوند واگذاشته شده‌اند. عطف بر «آخرون اعترفوا» یا بر آنچه عطف است که «آخرون اعترفوا» به آن عطف شده است، و چون نزول قول خدا «و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۴

آخرون اعترفوا» این جمله در باره ابی لبابه بن عبد المنذر بوده، و پس از قبول شدن توبه‌اش همه اموالش را صدقه داد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله از گرفتن همه اموالش امتناع نمود و فرمود اگر می‌خواهی صدقه بدهی یک سوم اموالت کافی است، و از طرفی نزول قول خدا: «أُخِذَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» در باره گرفتن صدقه او بود ... و لذا آن جمله را به عنوان جمله معترضه بین معطوف و معطوف علیه آورد.

و «ارجاء» به معنی تأخیر است، یعنی کار آنان به تأخیر می‌افتد بدون اینکه مغفرت یا عذاب برای آنها منجز (قطعی) شود، زیرا آنان هنوز بین ملکوت علیا که دار رحمت است و ملکوت سفلی که دار عذاب است واقع شده‌اند، بدون اینکه در باره آنها حکم قطعی بشود که از اهل کدام یک از دو ملکوت هستند.

بدان که انسان پس از بلوغ بر حسب قوه علامه و عماله یا قدرت بر طلب دین آگاهی به خیر و شرّ انسانی‌اش دارد یا ندارد، صورت دوم که همان مستضعف است یعنی آگاهی به خیر و شرّ انسانی ندارد، و در صورت اوّل یا متصل به نبی یا امام با بیعت عام یا خاص هست یا نیست، در صورت دوم یا منکر خدا یا منکر نبی زمانش می‌باشد که آن کافر محکوم به عذاب است، یا متخیر است و توقّف نموده که او امیدوار به امر خداست که «المرجی لا امر الله» نامیده می‌شود، و در صورت اوّل یا حالت اتصال دارد و زبانش موافق قلبش بر حسب قوه علامه می‌باشد یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۵

نه در صورت دوم منافق است که به عذاب محکوم است خواه دخول و بیعتش با اکراه باشد و خواه با رغبت، و قسم اوّل یا عملش با علمش موافق است و بر حسب قوه عماله خود با تابعیت و عهدش مخالفت نمی‌ورزد، یا عملش با علمش موافق نیست. اوّلی مؤمن محکوم به رحمت است، و دومی مخلوط کننده عمل بد با عمل صالح است که امید عفو خدا می‌رود، پس آن گروه که امید به امر

خدا دارند منتظر حکم خدا در باره خود هستند که آن از عالم امر خداست.

إِمَّا يَعَذِّبُهُمْ یعنی هنگام خروج آنان از دنیا به سبب غلبه حکم سفلی بر آنها به دار عذاب ملحق می‌شوند.

وَإِمَّا يَنْتَوِبُ عَلَيْهِمْ پایه علت غلبه حکم عالم بالا بر آنها، ملحق به دار رحمت می‌شوند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ خداوند به استعداد و استحقاق آنها به هر یک از توبه و عذاب داناست.

حَكِيمٌ در علمش لطیف است و از او به مقدار یک دانه جو و یا یک تار مو از استحقاق و استعدادشان مخفی نمی‌ماند و هر کس را

بر حسب عملش پاداش می‌دهد اگر چه به اندازه یک دانه جو و یک تار مو باشد.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۱۲-۱۰۹

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰] ص: ۲۴۵

اشاره

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَكَانُوا فِي السُّبُلِ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَكَانُوا فِي السُّبُلِ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَكَانُوا فِي السُّبُلِ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى التَّقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۶

ترجمه: ص: ۲۴۶

آن گروه منافقین که مسجدی برای زیان اسلام بر پا کردند که خلق به مسجد پیغمبر و نماز او حاضر نشوند و مقصودشان کفر و عناد و ایجاد تفرقه کلمه بین مسلمانان و مساعدت با دشمنان دیرینه خدا و رسول بود و با این همه قسمهای مؤکد یاد می‌کنند که در بنای این مسجد جز قصد خیر و توسعه اسلام نداریم خدا گواهی می‌دهد که محققا دروغ می‌گویند،

تو ای رسول ما هرگز در مسجد آنها قدم مگذار و همان مسجد قبا که بنیانش از اول بر پایه تقوی محکم بنا گردیده بر اینکه در آن اقامه نماز کنی سزاوارتر است که در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند در آیند و خدا مردان پاک و مهذب را دوست دارد،

آیا کسی که مسجدی با نیت تقوی و خدا پرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است مانند کسی است که بنایی با هدف کفر و نفاق سازد و بر پایه سستی در کنار سیل که زود به ویرانی کشد بنا شود و عاقبت آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۷

بنا از پایه به آتش دوزخ افتد این حال بنای نفاق و ستم است و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد کرد،

بنایی که آنها بر کفر و نفاق بنا کردند دل‌های ایشان را همیشه به حیرت و شک افکند تا آنکه یا به مرگ یا به توبه دل بر کنند، که خدا به اسرار خلق دانا و به دقایق امور عالم آگاه است.

تفسیر: ص: ۲۴۷

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا عِطْفَ بِر «منافقون» یا بر هر یک از دو معطوفش، یا بر «مرجون» است از قبیل عطف اوصاف موصوف واحد، یا از قبیل عطف دو امر متغایر، یا مبتدای خبر محذوف یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است.

روایت شده است که فرزندان عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نماز خواند، برادرانش فرزندان غنم بن عوف به آنها حسد بردند و در نتیجه مسجد ضرار را بنا کردند، پس خواستند حیل و نیرنگی در این مورد به کار برند و بین مؤمنین تفرقه بیندازند، و در دل‌های آنان شک ایجاد نمایند بدین ترتیب که ابو عامر راهب را از شام دعوت کنند تا به آنها موعظه کرده و سستی دین اسلام را ذکر کند تا مسلمانان شک کرده و در دینشان مضطرب شوند، پس خدای تعالی پیامبرش را از این مسأله آگاه کرد، لذا وقتی که نزد رسول خدا آمدند و آن حضرت را جهت نماز به مسجدشان دعوت کردند، رسول خدا خودداری نمود و عذر آورد که من مهیای سفر هستم، و این در وقتی بود که اراده غزوه تبوک را داشتند، و پس از آنکه از غزوه تبوک مراجعت فرمودند دستور داد آن ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۸

مسجد را منهدم کرده و سوزاندند و آنجا را محل زباله قرار دادند. و این داستان به تفصیل در کتب مفصل موجود است، و آنچه که در تفسیر صافی است برای حصول بینایی کفایت می‌کند.

ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِرْصَادًا چون کفر حاصل شده بود یا می‌خواستند بر کفر خود افزایند، و بین مؤمنان تفرقه افکنند، و در حالی که انتظار داشتند.

لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ تا کسی که از پیش به جنگ خدا و رسول رفته بود. یعنی ابو عامر راهب باز آید. نقل شده است «۱» که او در جاهلیت رهبانیت اختیار کرد و پلاس پوشید، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد به پیامبر صلی الله علیه و آله حسد برد و گروهی بر علیه پیامبر تشکیل داد، سپس بعد از فتح مکه گریخت و به روم رفت و آنجا نصرانیت اختیار کرد. در غزوه‌هایی که رسول خدا داشت علیه آن حضرت جنگ و مقاتله می‌کرد. تا اینکه به شام گریخت، باشد که از قیصر روم سربازانی گرفته، به جنگ رسول خدا بیاید، اما در «قتسرین» مرد.

وَ لِيُخْلِفَنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنَى سوگند یاد می‌کنند که ما جز نیکی یا سرانجام نیک، یا خوی نیک، چیزی اراده نکردیم. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَدًا و خدا گواه است که آنها دروغ می‌گویند. برای نماز آنجا نایست، چون لفظ «قیام» به معنی ایستادن در نماز زیاد استعمال شده، از این رو

(۱) صافی ۲: ص ۳۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۴۹

کلمه قیام، نماز را در ذهن متبادر می‌سازد.

لَمَسْجِدٍ اُسِّسَ عَلَي التَّقْوَى بدان که همانطور که یک بنا دارای سقف و پایه و قرارگاهی است که پایه بر آن استوار می‌شود همچنین برای هر عملی صورت و پایه و مقرری است که پایه بر آن استوار است، پس سقف عمل عبارت از صورت عمل است، و پایه آن نیت عمل کننده، و مقر آن شأن عمل کننده است که مقتضی آن نیت است، پس عمل به وسیله نیت به وجود می‌آید و از شأن عامل داشتن نیت است که استقرار عمل بر آن است، چه عمل مبتنی بر نیت و نیت بر شأن عامل استوار است «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ»، و عمل ظهور نیت است و نیت ظهور شأن، و لکن این ظهور بر نایبانیان مخفی می‌ماند و برای صاحبان بصیرت ظاهر است، و علم به بنای عمل یکی از وجوه علم به تأویل قرآن است، پس هر کس که شأن او پرهیز از مقتضیات نفس باشد نیت او الهی می‌شود، و هر کس که عملش مبتنی بر نیت الهی باشد بر شاکله و شأن تقوی استوار است، و هر گاه عمل مبتنی بر نیت الهی باشد عمل الهی می‌شود، چه آن نیت در عمل ظاهر می‌شود.

به همین جهت یا از جهت اینکه قلب بانی مسجد و واقف آن خانه خداست، مسجد خانه خدا نامیده شده است با اینکه در مواد و صورت و مکان و عامل بنا با سایر بناها یکسان است. و تحقیق معنی مسجد در سوره بقره ضمن آیه وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ كَذِبًا. گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۰

مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روزهای تأسیس آن، یعنی تأسیس مسجد قبا.

أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ نَمَازٌ در مسجد قبا بهتر از نماز در مسجدی است که اساس آن بر نفاق است، زیرا که مسجد قبا از باب اینکه مظهر نیت متقی است هم جنس با تو است.

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا در آن مسجد مردانی هستند که می‌خواهند از پلیدی‌های باطنی و نجاست‌های ظاهری پاک و پاکیزه گردند.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده است که به اهل قبا گفت: در طهارتتان چکار می‌کنید چون خداوند شما را خوب ثنا گفته است؟ گفتند: اثر غایب را می‌شوئیم «۱»، فرمود: پس خداوند در باره شما نازل کرده است: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ «۲».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ آيَا كَسَىٰ كَسَىٰ بر اساس پرهیزکاری یعنی بنیان وجودش.

مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ برای جلب رضای خدا بنا کند بهتر است.

«من الله» عطف بر محذوف است که از جمله سابق استفاده می‌شود، و همزه و فاء یا مبنی بر تقدیم و تأخیر است یا بنا بر تقدیر معطوف علیه بین آن دو است، تقدیر آیه چنین است: «أَسَّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ خَيْرٌ مِنْ مَسْجِدِ أُسِّسَ عَلَى التَّفَاقِ فَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ»

(۱) منظور عرفانی آن شستن روح پلیدیها و وسوسه‌های شیطان است.

(۲) صافی ۲: ص ۳۷۹، برهان ۲: ص ۱۶۲/ح ۱، مجمع البیان ۳: ص ۷۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۱

أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ یا کسی که مسجدی بر ساحل رودخانه سیلابی بنا کند؟ (جرف) کنار وادی و صحراست که سیل‌ها آنرا شکافته است بدین نحو که خاک اصلی را سیل می‌برد و شکاف برمی‌دارد، و (شفا) شکاف زمین است.

هَارِ اَصْلُهَا «هائر» و «هور است» و آن شکافته شده‌ای است که مشرف بر سقوط است.

فَأَنْهَارٍ بِه یعنی بنیان را ساقط کرده یا کسی را که بنیان را تأسیس کرده.

فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ عطف به اعتبار معنی است گویا که گفته است: کسی که بنیانش بر شفیق جهنم است ظالم است و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.

بدان که نفس انسانی در ابتدای خلقت جز فعلیت جماد چیزی ندارد، سپس تدریجا به فعلیت نبات می‌رسد، سپس به فعلیت مراتب حیوان از مراتب کرماها تا به مراتب بهیمیت و سبعیت می‌رسد، سپس به فعلیت شیطانیت، سپس به طور اجمال به فعلیت انسانیت می‌رسد، و آن مقام تمیز دادن او به خیر و شرّ عقلی به طور اجمال است که در اول مراتب بلوغ و تکلیف رخ می‌دهد، و در این هنگام به حالت برزخ بین عالم جنّ و شیاطین که در آن جهنم و آتش آن است و بین عالم ملائکه با مراتبش که در آن بهشت و نعمت‌ها و روح و ایمانش می‌باشد واقع می‌گردد، و انسان در این مقام جز قابلیت صرف چیزی نیست که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۲

در او شیاطین تصرف می‌کنند و او را به عالم پائین و عالم خودشان جذب می‌کنند، و یا در او ملائکه‌ها تصرف می‌کنند و او را به بالا- و عالم خودشان جذب می‌کنند، و انسان در این مرحله دارای قوه و استعداد سیر کردن بر تمام مراتب پائین و اوصاف به آنهاست، و نیز قوه سیر بر تمام مراتب بالا و اوصاف به آنها را نیز دارا می‌باشد، پس اگر توفیق یار او شد و با چشم بصیرتش شرور و بدی‌ها را فهمید و فهمید که جذب شیاطین جز به دار شرور نیست و از آن پرهیز کرد و به آنچه که قوه شیطان‌ی و سبعی و بهیمی آنها اقتضاء کرده است برنگشت، بلکه از آن بر حذر بود و در مقام انسانیت ایستادگی کرد و تدریجا مراتب انسانیت را طی کرد در این صورت خانه وجودش و زندگی را بر مبنای پرهیز از لوازم سخط خدا که مقتضای قوای مذکور است پایه گذاری کرده است. و اگر العیاذ باللّه خذلان و خواری خدا شامل حال او شد و از مقام انسانیت منصرف شد و وسوسه شیطان او را به سوی مقام قوای مذکور جذب کرد که نزدیکترین مقامات او به عالم سفلی است که در آن جهنم است و در این مقام که ضعیف‌ترین و سست‌ترین مراتب جهنم است ایستاد.

در این صورت خانه وجود و زندگی اش را بر سست‌ترین مقامات وجود بنا نهاده است، که اگر منهدم شود به جهنم سقوط می‌کند.

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ أَهْلَ مَسْجِدٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۳

ضرار همواره پایه‌های خانه وجودشان بر شک بنیان گذاری شده است.

إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مَگر اینکه دل‌هایشان آنچنان از این شک قطع شود که دیگر اثری از آن نماند تا متصف به ریه و شک بشوند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ چون بنیان آنها به سبب جهل و ابلهی آنهاست، و خدا دانای حکیم است.

که این بنیان به سبب دوری آنها از خداست پس باید منهدم شود، چنانکه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به انهدام و سوزاندن مسجد ضرار فرمود.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۱۵-۱۱۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳] ص: ۲۵۳

اشاره

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمِنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِمِيعَتِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲) مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳)

ترجمه: ص: ۲۵۳

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهشت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۴

خریداری کرده است. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند این وعده خدا قطعی است و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است و از خدا باوفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود در این معامله (خریداری بهشت ابد به جان و مال) بشارت دهید که این معاهده با خدا در حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است،

و بدانید که از گناه پشیمانان، خدا پرستان، حمد و شکر نعمت گزاران، روزه داران، نماز با خضوع گزاران، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و نگهبانان حدود الهی همه اهل ایمانند و مؤمنان را بشارت ده، پیغمبر و گروندگان او نباید برای مشرکان هر چند خویشان آنها باشند از خدا آمرزش طلب کنند و به حال آنها بعد از آنکه آنها را اهل دوزخ شناختند رقت آورند.

تفسیر: ص: ۲۵۴

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ پس از آنکه اصناف منافقین و احوال آنها را ذکر کرد اوصاف مؤمنین و حالت فعلی آنها و آنچه را که در آخرت برای آنهاست ذکر نمود، تا حسرت منافقین فرونی یابد.

بدان که نفوس بشری وابسته آفریده شده است بدین معنی که تعلق و دلبستگی جزء جوهر ذات آنهاست، و آن فصل ممیز آنها از جوهرهای مجرد صرف است، نه اینکه دلبستگی وصف خارج از ذوات آنها و عارض بر آنها باشد، و این دلبستگی فطری همان چیزی است که منشأ شوق نفوس بشری است که از آن در فارسی به «درد» تعبیر می‌شود، و آن مقتضی وابستگی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۵

اختیاری در حین بلوغ است، پس اگر توفیق مساعد آن نفوس شد و دل بسته به عقول مجرد و مظاهر بشری آنها بر حسب اختیار و تکلیف خدا شد، در این صورت به حیات ابدی فائز می‌شود، و اگر خداوند او را خوار کرد و دل بسته به شیطان و مظاهر بشری آن شد که از آن به خدا پناه می‌بریم به مظاهر قهری سقوط کرده هلاک می‌شود.

و چون در ابتدای امر مدرکات عقلی ضعیف و مدرکات حیوانی و شیطانی قوی است به نحوی که درک نمی‌کند مگر آنچه را که مدرکات ظاهری و باطنی حیوانی اقتضا کرده یا آنچه را که قوای حیوانی و شیطانی اقتضا کرده است، و ادراک عقول و دلبستگی به آن بدون واسطه بشری که با مدرکات حیوانی درک شده باشد میسر نمی‌گردد لذا خدای تعالی به نفوس امر کرد که به مظاهر عقول از انبیاء و جانشینان آنها دل بستگی پیدا کنند، و تسلیم آنها شده و پیرو آنها گردند، و چون عوالم با همدیگر تطابق داشته و مراتب با هم توافق دارند و سریان حکم هر عالم و مرتبه‌اش به سایر عوالم و مراتب لازم است، خداوند آن نفوس را امر به بیعت کرده که مشتمل بر دل بستگی جسمانی به سبب پیمان بستن به دست متعلق و متعلق به دل بستگی گوش هر یک به زبان و صدای دیگری است. تا اینکه دل بستگی نفسانی موافق با دل بستگی جسمانی شود و به مرتبه بشریت سریان کند، و آن بیعت از زمان آدم علیه السلام تا زمان ظهور دولت خاتم صلی الله علیه و آله سنتی پا برجاست، به نحوی که اهل هر دینی هیچ کس را از اهل آن دین به حساب نمی‌آورند مگر با بیعت با صاحب آن دین یا با کسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۶

که صاحب دین او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده است. و برای این بیعت شرایط و آداب مقرری نزد آنان بوده، و از آن جهت که این بیعت شرافت داشت، با نا اهل بیعت انجام نمی‌شد، لذا پس از فوت صاحب دین، اغراض شخصی و ملی بر مردم حاکم شد و بیعت کم کم پنهان گردید و عامه پنداشتند بیعتی وجود ندارد. و قول خدا «و بئس معطله» (چاه کفار) اشاره به تحقیق به دین به سبب دخول در آن است که این امر بواسطه بیعت حاصل می‌شود، و «قصر مشید» اشاره به صورت دین است که بر سبیل رسم و ملیت اخذ می‌شود بدون اینکه به آن دین تحقق حاصل شود.

حال که این مطلب مقرر شد بدان که چون آن بیعت بدون مظاهر بشری محقق نمی‌شود، زیرا وصول به خدا و به عقول بدون واسطه آن مظاهر غیر ممکن است، و از سوی دیگر محقق شده است که مظاهر یعنی انبیاء و جانشینان آنها، چون آنها در خدا فانی هستند مخصوصاً هنگام اخذ بیعت و خریدن انفس و اموال، وجود آنها وجود خداست نه وجود خودشان چه در این هنگام نفسیتی برای

آنها نیست، و فعل آنها فعل خداست نه فعل خودشان و از طرفی اشخاص قاصر و کوتاه بین بیعت را جز با وسائط نمی‌بینند و نظر به غیر آنچه که در آن ظاهر است نمی‌کنند. و لذا خدای تعالی به طریق حصر قلب «۱» یا تعیین یا افراد فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ» یعنی خدا خریده است نه

(۱) قبلا در جلد اول حصر قلب توضیح داده شده است

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۷

واسطه‌های بشری. چنانکه کوتاه بین‌ها معتقد به آن شده‌اند بدین جهت تصریح به حصر کرد و فرمود: «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» یعنی اینکه خریدار خداست نه تو، و همچنین است قول خدا «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (دست خدا بالای دست آنهاست) برای حصر است از باب اینکه مفهوم اضافه لفظ «ید» به «الله» این معنی را می‌رساند، یعنی دست خداست نه دست تو، چنانکه در ضمن قول خدای تعالی: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ غَدَشْتِ که آن اشاره به همین بیعت است و اینکه آن مفید حصر است، زیرا که قبول توبه از اجزای بیعت و مقدمات آن است، و گفته مفسرین بر اینکه کلمه خریدن تمثیلی برای بیان پاداش خدا در برابر بذل جانها و مالهاست این یک نوع داد و ستد مالی است نه داد و ستد معنوی اسلامی.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا پیکار می‌کنند. این جمله حال است برای بیان حال آنها و آنچه که بر آنها در حین اشتراء (خرید) شرط می‌شود، یا مستأنف است تا جواب سؤال از حال آنها و آنچه که بر آنها شرط می‌شود باشد.

بدان که داخل شدن در اسلام به سبب بیعت عام نبوی که موجب قبول دعوت ظاهری و سپس داخل شدن در ایمان با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی است، لازمه‌اش جنگ کردن با دشمنان باطنی و لشکریان شیطان است. اگر چه گاهی هم از مقاتله با دشمنان ظاهری جدا شود، و نیز از کشتن چیزی از لشکریان جهل و نادانی و پیروان شیطان و از مقتولین آن بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۸

حسب مراتب جنود حیوان مادام که اختیارا یا اضطرارا نمرده باشد جدا نمی‌شود، با توجه به جهات فوق هر سه فعل را مضارع آورد تا دلالت بر استمرار بکند.

فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ پس می‌کشند و کشته می‌شوند اولی به صورت معلوم و دومی به صورت مجهول و بالعکس نیز خوانده شده است. وَعَدَا عَلَيْهِ یعنی وعده جنگ بر حسب شرط در بیعت یا وعده بهشت در مقابل انفس و اموال بر خدا وعده ثابت و قطعی است.

حَقًّا صفت برای (وعدا) یا حال از آن یا مصدر فعل محذوف است یعنی آن وعده حقیقتا ثابت شدنی یا تثبیت شده است. فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ که خداوند در هر سه کتاب آسمانی تورات و انجیل و قرآن یاد کرده است. لَفْظ (اَوْفَى) اَفْعَلُ التَّفْضِيلِ یا فعل ماضی است.

وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ وفادارتر از خدا به عهد خود کیست؟ پس به بیعتی که با خدا توطئه مظاهرش کردید، بشارت باد.

به اگر (اَوْفَى) اَفْعَلُ التَّفْضِيلِ و (من) استفهامیه باشد لفظ (فا) جواب شرط محذوف است یعنی وقتی که کسی باوفاتر از خدا به عهدش نیست پس بشارت دهید. و اگر (اَوْفَى) فعل ماضی باشد و (من) شرطیه یا موصوله فاء جواب شرط مذکور است، و (اذ) موصوله در مثل این مقام متضمن معنی شرط است و لکن در این هنگام بعد از فاء قول در تقدیر گرفته می‌شود، یعنی به آنها گفته می‌شود: بشارت دهید. و وجه اول از آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۵۹

جهت که مناسب با جمله (وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا) می‌باشد بهتر است.

وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آن بیعتی که به دست جانشینان خدا انجام داده‌اید، یا آن وعده رستگاری بزرگی برای توبه کنندگان است.

التَّائِبُونَ بنا بر قرائت رفع «التَّائِبُونَ» از صفت مدح قطع شده است، یا مستأنف است و از ما قبلش مقطوع تا جواب سؤال مقدر باشد، گویا که گفته شده است: مؤمنین که بشارت داده شده‌اند چه کسانی هستند؟ جواب فرمود: توبه کنندگان.

و بر هر دو تقدیر آن خبر مبتدای محذوف است، و به معصومین علیهم السّلام نسبت داده شده است که آنها با جر خوانده‌اند تا صفت مؤمنین باشد، و مقصود از توبه، توبه مخصوص است که به دست جانشینان خدا جاری می‌شود که از (اجزای) بیعت مذکور به حساب می‌آید.

الْعَابِدُونَ یعنی آنان که عبد شده‌اند و از بندگی نفسهایشان در آمده و در بندگی مولایشان داخل شده‌اند، یا مقصود این است که کار آنها مانند کار بندگان است یعنی کارشان به امر مولایشان است نه به امر خودشان.

الْحَامِدُونَ یعنی کسانی که معتقد بوده و هر کمال و جمالی را از خدا مشاهده کرده‌اند که حمد حقیقی همان است، و خدا را طبق اعتقاد و شهودشان به کمال و جمالش ذکر می‌گویند.

السَّائِحُونَ یعنی در اراضی عالم صغیر و عالم کبیر سیاحت می‌کنند و در اخبار امت‌های پیشین و در شرایع انبیاء و مواظب اولیاء و نصایح آنها و در کتب آسمانی و مخصوصاً قرآن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۰

که نگهبان همه کتابهاست، و در اخبار به همه این معانی اشاره شده، و به معنی روزه داران نیز تفسیر شده است، و در اخبار آمده است که: سیاحت امت من روزه است. این معنی از قبیل تفسیر به سبب است، زیرا که روزه منع قوای حیوانی از خواسته هایش می‌باشد و قوای حیوانی را ضعیف می‌کند، و با تضعیف آن قوا، حجاب از مدرکات (حواس) انسانی برداشته می‌شود و چشم بصیرت قلب باز می‌شود و پای عقل آزاد می‌گردد، پس در زمینهای وجودش سیاحت می‌کند و سیاحت او به اراضی سیره انبیاء و اولیاء و کتب آنها سرایت می‌کند، یا اینکه سرایت به سیاحت عالم کبیر می‌کند بدین گونه که نظر در آیات آن کرده و از تغییرات آن نسبت به اهل عالم کبیر عبرت می‌گیرد، که آن سیاحت حقیقی است، نه راه رفتن بر روی زمین در حالی که از آن گونه نظر و عبرت خالی باشد.

الرَّاكِعُونَ کسانی که با رکوع مخصوص به رکوع می‌روند یعنی همان رکوعی که از ارکان نماز صوری است، یا کسانی که اظهار ذلت و و خضوع برای خدا و جانشینانش می‌کنند.

السَّاجِدُونَ سجده نماز مقصود است یا مطلق سجده برای خدا یا نهایت خضوع و تذلل.

الْمُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ یعنی نسبت به اهالی عوالم خودشان یا نسبت به اهل عالم کبیر پس از استکمال اهالی عوالم خودشان و فراغت از آنها، امر به معروف می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۱

وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی کنندگان از منکر هستند.

اینجا هم معنی مانند جمله قبلی است. و آوردن حرف عطف به جهت کامل شدن عدد هفت است، چه عرب وقتی عدد هفت کامل می‌شود «واو» می‌آورد و آن را واو ثمانیه می‌نامد، و سرّ آن تمام شدن عوالم کلی الهی به عدد هفت است، و در اول سوره بقره تحقیق امر به معروف و نهی از منکر در ضمن تفسیر قول خدای تعالی «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ...» گذشت.

(وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ) پس از فراغ از امر و نهی با باقی گذاشتن مأمورین بر امتثال و نهی شده‌ها بر خود داری در عالم صغیر و عالم

کبیر، حفظ کنندگان بر حدود احکام خدا از عبادات و معاملات و غایاتی است که از آنها مقصود است. مثل اینکه در نماز تسلیم و خشوع و تشبه به ملائکه و ایستادن در حضور خدا و انصراف از توجه به عالم طبع و حیوان، توجه به خدا را حفظ کند، و مثل اینکه در نکاح توالد و ابقای نسل و ازدیاد مودت و رحمت و انس گرفتن را حفظ نماید، نه اینکه نکاحش برای قضای شهوت حیوانی و لذت نفسانی باشد. بلکه در حین لذت حافظ آن غایات بوده ناظر به آنها باشد. و آنچه که در اخبار در تفسیر این جمله در مورد محافظت نماز و محافظت اوقات و رکوع و سجود نمازها یا محافظت بر احکام خدا آمده است اشاره به همین معنی دارد.

امهات منازل سالکین ص: ۲۶۱

بدان که آیه شریفه جامع امهات منازل سالکین به سوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۲

خدا و سفرهای آنهاست و اشاره به جمیع مقامات سیر کنندگان دارد، زیرا (تائبون) اشاره به منازل حیوانی و مقامات خلقی آنها دارد، چه توبه سیر از خلق به حق است و آن سفر اول از سفرهای چهارگانه است و انسان در این سفر مقامات و مراحل متعددی دارد و جز خستگی و زحمت برای او چیزی نیست و لذت او مساوی زحمتش نیست و لذا می‌بینی که بیشتر سالکین در همین سفر توقف می‌کنند و متحیر می‌مانند، نه امکان بازگشت دارند و نه امکان ایستادن در مقام حیوانی شان، چون یقین دارند که آن مقام از مقامات جهنم است و برای خودشان در آن مقام عذاب دردناک می‌بینند و امکان گذر و سیر به بالاتر از آن مقام را ندارند، چون خستگی‌ها زیاد و یقین آنها ضعیف و لذت بردنشان از مقامات انسانی اندک، و نفوسشان از تحمل ضعیف و قوای آنها در طلب مقتضیات نفسهایشان قوی است.

و (العابدون) اشاره به مقامات حقی آفرینش آنهاست، زیرا که عبودیت عبارت از سیر در مقامات انسانی و مراحل روحانی است تا منتهی به حضرت اسماء و صفات گردد، و آن سفر دوم از سفرهای چهارگانه یعنی سفر از حق به حق است.

و الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ اشاره به مقامات حقی آنها دارد، یعنی سیر در حضرت اسماء و تمکن در تحقق به حقایق صفات الهی، که آن سفر سوم یعنی سفر به حق در حق است.

و الْأَمْزُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۳

اشاره به مقامات الهی و مراتب ربوبی آنهاست، یعنی سیر در مظاهر الهی می‌کنند در حالی که متصف به صفات ربوبی شده و خلقتی و آفرینش را مبدل به حقیقت کرده‌اند، نظر به هر مظهری در مرتبه خودش می‌کنند، و حق هر صاحب حقی را به او می‌دهند و این مرحله آخرین سفرهای چهارگانه است و آن سفر به حق در خلق است.

بیان این سفرها و مقامات آنها و آنچه که در آنها وارد می‌شود، و آیاتی که از آنها مشاهده می‌شود چیزی است که در بیان بشر نمی‌گنجد و این مختصر هم مجال آن تفصیل را ندارد.

و اجمال قول در این مورد این است که انسان در زمان بچگی تا اوان بلوغ حیوان است همانند کرم‌ها یا مانند چهار پایان و درندگان، که چیزی از خوبی‌ها نمیداند جز آنچه را که قوای حیوانی اقتضاء می‌کند، و از شرور و بدی‌ها نیز چیزی درک نمی‌کند، جز آنچه که به او ضرر می‌زند.

پس از بلوغ و رشد و ظهور لطیفه انسانی و تمیز خیرات و شرور عقلی انسانی یا در همان حد حیوانیت می‌ایستد و در او چیزی از انسانیت باقی میماند، یا از حیوانیت به اسفل السافلین سقوط کرده و لطیفه انسانی را هلاک می‌کند، یا اینکه از حیوانیت منزجر می‌شود و به خیرات انسانی رغبت می‌کند، و به تدریج پیش می‌رود تا اینکه کسی را طلب کند که برای او طریق جلب خیراتش و

دفع شرور انسانیش را بیان کند.

زیرا که بیان این مطلب از ادراک مدرکات حیوانی خارج

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۴

بوده و با مدرکات عقلی هم به جهت ضعف آن درک نمی‌شود، و این تدریج در انزجار، اگر چه در لغت توبه و انابه باشد ولی در نزد اهل الله توبه و انابه نامیده نمی‌شود، زیرا توبه و انابه نزد آنان نام بازگشت از حیوانیت به انسانیت الهی است و چون راه این بازگشت پنهان و غیر واضح است بیشتر اوقات بازگشت کننده از حیوانیت به سبب تدلیس شیطان به حیوانیت یا به شیطانیت باز می‌گردد و گمان می‌برد که آن خیرات انسانی است و در نتیجه در چیزی واقع می‌شود که از آن فرار می‌کرد پس مادام که صحت بازگشت او از حیوانیت به انسانیت ظاهر و واضح نشود اسم توبه بر آن اطلاق نمی‌شود و صحت این بازگشت ظاهر نمی‌شود مگر اینکه از سوی خدا مورد قبول واقع شود و قبول از جانب خدا ظاهر نمی‌گردد مگر به وسیله قبول کردن جانشینان خدا که آنان مظاهر انسانیت و افراد کاملی هستند که با چشم بصیرتشان بین انسانیت و حیوانیت فرق می‌گذارند.

پس آنگاه که به نبی یا ولی رسید و به دست او توبه کرد، همان توبه خدا بر اوست زیرا که نبی یا ولی بر او در بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری استغفار کرده است. در این حالت بازگشت و توبه و انابه، با هر دو جهت صادق شده این شخص تائب به حساب می‌آید.

البته چون با این توبه چیزی جز خیرات قالبی برای او حاصل نمی‌شود، لذا به خیرات انسانی منجر نمی‌شود تا از آن لذت برد، بلکه در آن جز سختی و زحمت نمی‌بیند و حرارت طلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۵

خیرات انسانی او تسکین نمی‌یابد و توبه‌اش تمام و کامل نمی‌شود.

پس آنگاه که طلب کرد و یافت و با توبه خاص در بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی توبه نمود و ایمان به قلبش داخل شد، آنوقت است که صورت توبه‌اش کامل می‌شود و از نمونه‌های خیرات انسانی لذت می‌برد، و لکن مادام که از ملک خودش خارج نشده و به ملکوت آسمانها داخل نگشته و ملکوت شیخ را مشاهده نکند توبه کننده محسوب نمی‌شود و لذات انسانی برای او خالص نگردد و هنوز در سختی و زحمت و تنگنا باشد. در این صورت به هیچ حالتی از احوالش راضی نمی‌شود و حالت او دائم منقلب است (به اصطلاح گاهی در حال قبض و گاهی در حال بسط است) تا جایی که ملکوت شیخ را مشاهده کند و شیخ در زمین صدر او ساکن گردد و دینی را که خداوند به آن راضی شده برای او حاصل شود.

در این هنگام سیر او از خلق به حق تمام و کامل می‌شود، زیرا که ملکوت شیخ همان حق است به سبب حقیقت حق اول، و در این هنگام او سالک الی الله می‌شود در حالی که قبل از آن سالک به راه بود، و بنده‌ای می‌شود که از بندگی نفسش خارج و در بندگی خدا داخل می‌گردد، و فعل او نیز فعل عبد می‌شود، زیرا که شیخ در وجودش متمکن شده و نسبت به شیخش مانند ملائکه نسبت به حق اول می‌شود و نافرمانی شیخ نمی‌کند و به امر او عمل می‌کند نه به امر خودش و بر او صادق می‌شود که عبد است و عابد و مسافر به سفر دوم از حق به حق می‌شود،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۶

زیرا که مبدأ حرکت ملکوت شیخ است و آن حق است و آخر حرکت نیز همان حق مضاف است و مراحل این سفر و مقامات آن خارج از حصر و شمارش است و سالک در این سفر واله و حیران و همانند مجذوب از خود بیخود است.

پس آنگاه که به حضور اسما و صفات رسید عبودیتش تمام می‌شود و از افعال و صفات و ذاتش فانی و متصف به ربوبیت می‌شود و وقتی که این سفر برای او کامل شود و از فنایش صحو (هشیاری) حاصل شود، آنچه که گفته‌اند در حق او صادق می‌شود: هرگاه

إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۶۹

و آنگاه که فطرتش منقطع شد لعن او به طور مطلق جایز است و دعای خیر در حق او جایز نیست. و قطع فطرت بر کسی معلوم نمی‌گردد مگر با شهود مراتب وجود آن شخص، یا به وحی از جانب خدا، یا به شنیدن از صاحب کشف و وحی.

و آنچه که در اخبار وارد شده است و علما نیز (رض) به آن فتوی داده‌اند مبنی بر اینکه مرتد فطری توبه‌اش قبول نمی‌شود ناظر به همین معنی است و آنچه که از فرق بین مرتد ملی و فطری چنانکه در اخبار است ذکر کرده‌اند به اعتبار این است که تولد بر اسلام و تولد بر کفر و سپس خروج از اسلام کاشف این دو ارتداد است، و تحقیق ارتداد در سوره آل عمران در ضمن قول خدا: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» گذشت و برای اشاره به آنچه که ذکر کردیم که قطع فطرت دانسته نمی‌شود مگر بعد از واضح شدن از طریق کشف و وحی یا به شنیدن از صاحب کشف و وحی، فرمود: «أَنَّهُمْ أَصِحَابُ الْجَحِيمِ» یعنی فطرت آنان منقطع بوده و امید نجاتی برای آنها نیست، یعنی نه قبل از واضح شدن و تبیین و نه بعد از آن

ترجمه و تفسیر آیات ۱۱۹-۱۱۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷] ص: ۲۶۹

اشاره

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدِّهَا إِبَاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۰

ترجمه: ص: ۲۷۰

ابراهیم که برای پدرش (عمویش) از خدا آمرزش خواست این نبود مگر به موجب عهدی که با او کرده بود (که ایمان آورد) و چون بر او محقق شد که دشمن خداست از او بیزاری جست که ابراهیم شخصی بسیار بردبار و خدا ترس بود خدا بعد از آنکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا بر آنها از آنچه که باید پرهیزند (از موجبات ضلالت) معین کند، که خدا محققا به همه چیز داناست،

منحصرا خدا مالک آسمانها و زمین است او زنده می‌کند و می‌میراند و شما را جز خدا نگهدار و یاورى نخواهد بود.

خدا بر پیغمبر و اصحابش از مهاجر و انصار که در ساعت عسرت «۱» که نزدیک بود دل‌های بسیاری از آنها بلغزد (در سختیهای جنگ تبوک و غیره) از رسولش پیروی کردند باز لطف فرمود و از لغزشهایشان در گذشت که او در باره رسول و مؤمنان به یقین مشفق و مهربان است.

تفسیر: ص: ۲۷۰

ولایتش همان ولی است که متصدی و متولی امور تابع و پیرو است که حال او را در نفسش اصلاح می‌کند، و از جهت نبوت و رسالتش یاری کننده است که تابع را یاری می‌کند به اینکه شرور را از او دفع کند. و این نفی برای دفع این توهم است که بر قلب مرید ناقص وارد می‌شود، از آن جهت که از شیخ مرشدش جز بشریت نمی‌بیند و همچنین از شیخ دلیل و راهنمایش، پس گمان می‌کند که آن دو بر حسب بشریت یا بر حسب نفس‌های خودشان مستقلاً یا به اشتراک با خدا متصدی تعلیم مرید و اصلاح او هستند، پس خدای تعالی این توهم را رفع نمود به اینکه این تصدی را در خودش حصر نمود، بدین معنی که آن دو در تصدی امور مرید جز مظهر نیستند، و آنچه که ظاهر و متولی است همان خدای تعالی است، نه آن دو نه به تنهایی و نه با اشتراک با خدا.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ خَدَاوند از پیامبر (امت او) در گذشت. «بالتبی» نیز خوانده شده است. و بنابر قرائت «علی النبی» عرضه کردن توبه از خدا بر پیامبر به اعتبار عرضه کردن توبه بر امت پیامبر است از بابت شمول کل بر جزء و حکم جزء به کل یا حکم تابع به متبوع یا اینکه توبه به معنی مطلق بازگشت است، چون آنها در غزوه تبوک در شدت و قحطی و شدت گرما

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۴

و اندک بودن آب واقع شده بودند اما پس از بازگشت به رفاه و راحتی و بدون احتیاج به جنگ با قرار دادن صلح و گرفتن خراج بدون زحمت جنگ مراجعت نمودند.

و الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ آن دسته از مهاجرین و انصار که از جنگ تخلف کردند، و آنان که خروج به آن غزوه را ناخوش داشتند، اما پس از آن به مجاهدان ملحق شدند و کسانی که کراهت داشتند راغب شدند.

الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ آن کسان از مهاجر و انصار که در حین خروج پیامبر، با اکراه و نارضایتی پیرو او شدند یا پس از خروج پیامبر به او ملحق شدند.

فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ که در زمان سختی بود، چون غزوه تبوک در شدت گرما و زمان قحط و سفر دور و دراز اتفاق افتاد.

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ بعد از آنکه نزدیک بود که گروهی را دل از جنگ بگردد و از پیروی پیامبر و اعتقاد به رسالت او دلتنگ شوند، و بعضی گفته‌اند: گروهی از آنها همت می‌کردند که پس از خروج بدون اجازه پیامبر برگردند پس خداوند آنها را نگهداشت، و روایت شده است که تعداد لشگریان در آن غزوه به جز بندگان و پیروان به بیست و پنج هزار نفر رسید، و برخی عدّه آنها را چهل هزار نفر دانسته‌اند.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ سپس آنها را از دلتنگی و ناراحتی حفظ کرد.

إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ زیرا او نسبت به آنان رئوف و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۵

مهربان است فرق بین رحمت و رأفت مانند فرق بین حالت‌ها و عادت‌هاست، چون رأفت عبارت است از چیزی که از آثار رحمت ظاهر و ناشی شود مانند نصیحت و وادار کردن به کار خوب.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۲۲-۱۲۰

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰] ص: ۲۷۵

اشاره

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ

حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِطُّونَهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبًا وَلَا مَخْمَصَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰)

ترجمه: ص: ۲۷۵

و بر آن سه تن (مرار، هلال، کعب) که از تو در جنگ تبوک تخلف ورزیدند زمین با همه پهناوری بر آنها تنگ شد و بلکه از خود دل‌تنگ شدند و دانستند که از غضب خدا جز به لطف او ملجأ و پناهی نیست پس خدا بر آنها باز لطف فرمود تا توبه کنند که خدا بسیار توبه پذیر و در حق خلق مشفق و مهربان است.

ای اهل ایمان خدا ترس باشید و از مردم دروغگو و منافق دوری کنید و با مردمان راستگوی و با ایمان بیوندید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۶

اهل مدینه و بادیه نشینان اطرافش نباید هرگز از فرمان پیامبر تخلف کنند و نه هرگز خلاف میل او میلی از خود اظهار کنند تا آنکه در عوض طاعتشان رنج تشنگی و گرسنگی و خستگی را در راه خدا نکشند هیچ قدمی که کفار را خشمگین کند بر ندارند و هیچ دستبردی به دشمنان دین نرسانند جز آنکه در مقابل هر یک از این آلام عمل صالحی در نامه اعمالشان نوشته شود که خدا هرگز اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت.

تفسیر: ص: ۲۷۶

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا استعمال لفظ «خوالف» در زنان و «مخلف» در مردان برای اشاره به این است که تخلف شأن آنهاست، پس در تخلف آنها مؤونه و زحمتی نیست، و امرا مردان چون شأن آنها تهییج و تحریک شدن برای پیکار و جنگ است گویا که تخلف آنها با زحمت و قبول زحمت از دیگران محقق می‌شود، و چون عامه از ظاهر آیه چنین فهمیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب تخلف آنها شد معصومین علیهم السلام قرائت «خلفوا» را انکار کردند، و «خالفوا» خواندند، و گر نه مورد استعمال «مخلف» در متخلفین مخالفین در ضمن «فرح المخلفون» گذشت، و معنی آن این است کسانی را که شیطان وادار بر تخلف کرد، نه رسول صلی الله علیه و آله، و آن سه نفر که از جنگ تخلف کرده بودند عبارتند از کعب بن مالک، و مراره بن ربیع، و هلا بن امیه که از جنگ تبوک تخلف نمودند و پس از مراجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال او رفته و بر او سلام کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام آنها را نداد و به اصحابش دستور داد که بر آنها سلام نکنند و با آنان حرف نزنند و خرید و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۷

فروشی و مجالست نکنند، پس داخل شهر شدند، کسی با آنها سخن نگفت، و داخل مسجد شدند کسی بر آنان سلام نکرد، زنان آنها خدمت رسول خدا رسیدند و گفتند: شنیدیم که بر همسران ما غضب کردی آیا ما از آنها کناره بگیریم؟ رسول خدا فرمود: کناره گیری نکنید ولی آنها نباید با شما همبستر شوند، پس وقتی آنها دیدند که به چنین بلایی گرفتار شده‌اند گفتند: برای چه در شهر بنشینیم و به سوی کوهها خارج شدند و گفتند:

در همین کوهها می‌مانیم تا خداوند توبه ما را بپذیرد، و اهل بیت آنها برایشان غذا می‌آوردند و پیش آنها می‌گذاشتند بدون اینکه با آنها حرف بزنند، وقتی این کار به درازا کشید یکی از آنها گفت:

ای قوم خدا و رسول برادران و اهل ما همه بر ما خشمناک گردیده‌اند و کسی با ما سخن نمی‌گوید حال چرا ما با همدیگر غضب

نکنیم، پس متفرق شدند و سوگند یاد کردند که با همدیگر سخن نگویند تا بمیرند یا خداوند توبه آنها را قبول کند، پس بر همین حال ماندند و هنگامی که امر بر آنها سخت شد.

خدای تعالی قبول توبه آنها را به رسول خدا نازل نمود.

حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ يَعْنِي چُونِ رَسُولِ خُدَا وَاَصْحَابِشْ بَا أَنَّهُا سَخْنِ نَكْفَتْنَد، و هَمچِنِ اَهْلِ بَیْتِ أَنَّهُا بَا أَنَّهُا حَرْفِ نَزْدَنْدِ زَمِیْنِ بَا آنِ پَهْناوَرِیِ بَرِ أَنَّهُا تَنْگِ شَد.

وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ چُونِ از هَمْدِیْگَرِ جِدا شَدَنْدِ و بَا هَمْدِیْگَرِ سَخْنِ نَكْفَتْنَدِ دَلْتَنْگِ شَدَنْدِ.

وَ ظَنُّوا يَعْنِي دانستند و یقین کردند، و اطلاق ظن بر علم

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۸

از آن جهت است که بارها در گذشته گفتیم که علوم نفس اگر از قبیل یقینیات باشد ظنون و گمانهاست چون توجه آن به پایین است و معلوم و غایاتش نیز از آن علوم تخلف می کند به خلاف علوم عقلی که معلوماتش ثابت و غایاتش تخلف پذیر نیست و چون آنها قبل از قبول توبه شان در مرتبه نفس واقع شده بودند علوم آنها ظن و گمان گشت.

أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي خُداوَنْدِ بَهْ سَبَبِ رَحْمَتِ و تَوْفِیْقِ بَرِ أَنَّهُا بَا زِگَشْتِ نَمُودِ.

لِيتُوبُوا چُونِ بَهْ رَاسْتِیِ تَوْبَهْ كَرْدَنْدِ خُداوَنْدِ تَوْبَهْ أَنَّهُا رَا قَبُولِ نَمُودِ.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ يَعْنِي خُداوَنْدِ بَرِ بَنْدِگَانِ بَهْ رَحْمَتِ و تَوْفِیْقِ بَسِیَّارِ بَا زِگَشْتِ مِیِ كَنْدِ و تَوْبَهْ بَنْدِگَانِ رَا بَهْ آسانِیِ قَبُولِ مِیِ كَنْدِ.

الرَّحِيمِ از جهت رحمتش بندگان را به حال خود وا گذارد که بر نافرمانی مداومت کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا پس از آنکه متخلفین از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا نَكُوهْشِ كَرْدِ مَوْمِنِیْنِ رَا بَهْ اطاعت و عدم تخلف از او تشویق کرد تا مؤثرتر باشد و اینکه بین وعده و وعید را جمع کند چنانکه شأن ناصح حکیم است.

اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ از خدا بترسید و پیوسته با راستگویان و درستکاران باشید. بدان که ایمان گاهی اطلاق می شود بر اسلام که با بیعت عام و قبول دعوت ظاهری حاصل

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۷۹

شده است و نفس و قالب تحت احکامی است که از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا خلیفه اش گرفته شده است، و گاهی اطلاق می شود بر ایمان خاص که با بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی و تسلیم قلب تحت احکامی است که از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا خلیفه اش گرفته شده است، و گاهی اطلاق می شود بر ایمان خاص که با بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی و تسلیم قلب تحت احکام قلب که از صاحب احکام قلب گرفته شده حاصل می شود، و آن ایمان حقیقی است زیرا صحیح است اسم ایمان را از اسلام سلب کنیم، چنانکه خدای تعالی فرمود:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا يَعْنِي آنچه را که شما معتقد به آن شدید ایمان نیست بلکه اسلام است.

تقوی و پرهیز از غضب و خشم خدا گاهی اطلاق می شود به اعتبار مطلق انزجار از نفس و خواهشهای آن و آن مقدم بر اسلام حقیقی است که آن هدایت به ایمان است، و گاهی اطلاق می شود به اعتبار انصراف از نفس و راههای آن به راه قلب و سلوک به سوی آن، و تقوی به این معنی حاصل نمی شود مگر با ایمان خاص و بیعت و لوی، زیرا انسان مادام که آن بیعت را انجام ندهد، طریق قلب برای او واضح نمی شود تا چه برسد به توجه به آن و سلوک بر آن در حالی که هنوز ایمان در قلبش داخل نشده است.

پس این تقوی حاصل نمی شود نه قبل از اسلام و نه قبل از ایمان، بلکه آن با ایمان پدید می آید و پس از ایمان محقق

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۰

می شود تا اینکه این تقوی از ذاتش حاصل می شود بدون اینکه به تقوای خودش آگاهی داشته باشد، و آن فنای تام است که فنایی

بعد از آن نیست، و بعد از آن صحو (هشیاری) و بقای بالله است، و متصف شدن به صفات حقیقی و اضافی خداست که مدخلیت آن تحت اسم رحمان می‌باشد، چنانکه خدای تعالی فرموده است: *يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً* یعنی بعد از انتهای تقوی برای آنها صحو و اّتصاف به صفت رحمانیت حاصل می‌شود که آن مجمع سایر صفات اضافی است، و به اعتبار همین تقوی است که آنرا به شیعیانشان تخصیص داده‌اند.

و صدق در لغت و عرف مطابقت کردن قول لفظی یا نفسی با واقع است و نزد اهل الله که نظر به اشیاء می‌کنند آنطور که هست صدق عبارت از مطابقت اقوال و افعال و احوال و اخلاق و علوم است با آنچه که شایسته است که انسان بر آن حال باشد، و نیز مطابق نفس الامر و واقع آن چیزی باشد که به انسان از جهت انسان بودنش منسوب است، چه که لطیفه انسانی اگر با پرده‌های آرای نفسی و تیرگی‌های طبیعی پوشیده نشود مظهر عقل است، و عقل مظهر خدا است پس حال انسان مظهر مظهر است «۱» و آنچه که به مظهر چیزی نسبت داده شود در حقیقت به خود آن چیز نسبت داده می‌شود و سلب آن از مظهر صحیح می‌شود چنانکه در قول خدای تعالی: «فلم تفتلوه» در

(۱) حالات مظهر لطیفه انسانی و لطیفه انسانی مظهر عقل و عقل مظهر خداست پس حالات مظهر مظهر مظهر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۱

عین اینکه کشتن به دست آنها انجام گرفته نسبت قتل را از آنها سلب کرده است، چون آنها از جهت نهایت تعجب و حیرت و نزول آرامش و سکینه که ظهور حق تعالی است مظهرهای سکینه شدند، و سکینه و آرامش مظهر خدای تعالی است لذا کشتن را از آنها سلب کرده و آنرا بر چیزی که در آنها ظاهر است اثبات نموده است و ان اولما عبارت از سکینه است و ثانيا حق اول است و لذا فرمود: «وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» که حکم ظاهر اول را نیز اسقاط نمود، و همچنین است قول خدای تعالی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى».

(هنگامی تیر انداختی در واقع تو تیر نینداختی بلکه خدا تیر انداخت). پس آنچه که آن نفس الامر و واقع است و به انسان نسبت داده می‌شود، طوری است که در حقیقت به خدا نسبت داده شود، سلب آن از انسان صحیح می‌گردد پس آنچه که به انسان نسبت داده شود (انسان انجام نداده بلکه خدا انجام داده است)، اما نسبت آن اگر به خدا صحیح نباشد، یا سلب نسبتش از او صحیح نباشد، کذب و دروغ می‌باشد. همچنانکه گفتار کار زبان است همچنین افعال و احوال و اخلاق و علوم، گفتار اعضا و جوارح و قلب است. لفظ «صادق» در لغت بر کسی که به نوعی از صدق متّصف باشد اطلاق می‌شود، دیگر متعّرض این نیست که آن راستی و صدق خوی و عادت برای او باشد یا اینکه عرضی باشد و لکن در عرف غالباً صادق به کسی گفته می‌شود که صدق، خوی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۲

عادت او شده باشد. بنابراین صادق کسی است که متمکن در انسانیت باشد به نحوی که هر چه از او صادر شود موافق با مقتضای انسانیتش باشد.

و این معنی مخصوص انسان کامل است و لذا ائمه صادقین علیهم السّلام آنرا به خودشان منحصر کرده‌اند. صیغه امر از ماده کون یعنی: «کن» در صورت اطلاق دلالت بر استمرار می‌کند، مخصوصاً اگر بعد از آن چیزی باشد که دلالت بر معیت و همراهی بکند که مشعر به استمرار است، اگر چه امر از غیر ماده «کون» در صورت اطلاق از تقيید به استمرار و عدم آن (یعنی مقید نبودن به استمرار) مطلق و رها است.

معیت و همراهی بر همراهی بدنی بشری صدق می‌کند و لکن استمرار این همراهی برای افراد بشر ممکن نیست، زیرا برای بعضی از ضروریات آن محتاج به مفارقت بدنی است، به علاوه مصاحبت و همراهی بدنی مادام که مقرون به همراهی و مصاحبت نفسی

نباشد فایده اخروی قابل اعتنا ندارد، آیا نشنیدی که بیشتر منافقین در مصاحبت با نبی صلی الله علیه و آله شدیدتر از سایر صحابه بودند و بعضی از آنها در هجرت پیشقدم بوده و مصاحبت آنان در قرآن آمده است، ولی چون مصاحبت آنها محض مصاحبت بدنی بوده (و برای رضای خدا نبوده است) در آخرت نفعی به حال آنها ندارد پس مصاحبت نفسی (و درونی) صادق است زیرا همراهی لطیفه رقیق شده‌ای از صادقین در نفس است که ناشی از فعلیتی است که در نفوس تابعین حاصل

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۳

می‌شود و سبب حصول آن بیعت و اتصال صوری و قبول ولایت است که آن به منزله مایه پنیر برای شیر اعمال می‌شود و به منزله بذر برای زراعت آخرت است و نیز ناشی از ذکری است که صادقین به آنها تعلیم می‌دهند چه قلبی باشد یا زبانی، چون ذکری که از ولی امر گرفته شود رقیق شده و نازل آن است و از مقام عالی آن نازل شده است و لباس ذکر قلبی یا زبانی پوشیده است و مقداری از تحقیق این مطلب قبلاً گفته شد پس آن مصاحبت، بر مصاحبت نفسی و (درونی) صادق است و همان همراهی با حقائق ملکوتی آنهاست که از آن به صورت شیخ و سکینه قلبی و فکر و رحمت و نعمت و آیت کبری و اسم اعظم تعبیر می‌شود. و برای اشاره به آن دو معنی خدای تعالی فرمود: **الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** زیرا که همین ذکر و فکر نماز حقیقی است و نماز قالبی صورت آن نماز است و صوفیه گفته‌اند:

شایسته است که سالک دائماً در حال ذکر و فکر باشد و به فارسی گفته شده است: خوشا آنان که دائم در نمازند.

و استمرار این همراهی یک امر ممکن است اگر چه برای افراد ناقص از سالکین این کار دشوار باشد.

پس معنی آیه این است: ای کسانی که با بیعت خاص ولوی ایمان آورده‌اید، از خدا پرهیزید از طریق قلب و مداومت بر ذکر و فکر سستی نورزید.

ما کان استیناف است برای بیان علت امر سابق و معنی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۴

آن این است که:

لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ برای اهل مدینه و کسانی از اعراب که در اطراف مدینه هستند از اهل شرق و غرب شایسته نیست که از رسول خدا تخلف ورزند.

زیرا که اطراف مدینه و حول و حوش آن نسبت به عوالم دیگر تمام دنیاست و اهل آن مادام که داخل در اسلام نشوند همگی اعراب هستند.

و همچنین شایسته نیست که اهل مدینه قلب و صدر منشرح به اسلام و کسانی که اطراف آن دو هستند از رسول خدا تخلف کنند که رسول صلی الله علیه و آله اصل در صدق است و صدق سایر صادقین فرع بر صدق اوست.

وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ یعنی به سبب محبت نفسهایشان تخلف نکنند، یا در نفسهایشان، خلاف ورزند (بنابر اینکه بآه برای تعدی کردن باشد).

عَنْ نَفْسِهِ یعنی نفسهایشان را بر عدم جواز تخلف راغب نسازند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا اینکه رنج تشنگی و گرسنگی و قحطی در راه خدا نکشند.

وَلَا يَطَّوَّنُ مؤطناً یعنی کفار و لا ینالون من عدوئنا و گامی جهت خشم کفار از قبیل غلبه و قتل و اسارت و غارت بر ندارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۵

إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ مگر اینکه برای آنها به عنوان عمل صالح نوشته شود، آنگاه چه کشته شوند و چه بکشند به ثواب می‌رسند.

برای فرق گذاشتن بین آنچه که به ضرر آنها و آنچه که به نفع آنهاست لفظ «فی سبیل الله» را بین متعاطفین قرار داد، چنانکه واسطه قرار گرفتن استثناء و تعلیل آن بین جمله‌های متعاطف برای همین منظور بوده و نیز برای این بوده است که به سبب تکرار تأکید شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ یعنی اینکه آنها به سبب پیروی‌شان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحْسِنٌ و نیکو کار هستند و خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۲۷-۱۲۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۵] ص: ۲۸۵

اشاره

وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱) وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳) وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَلَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۶

ترجمه: ص: ۲۸۶

و هیچ مالی کم یا زیاد انفاق نکنند و هیچ وادی نیمایند جز آنکه در نامه عمل آنها نوشته شود تا خداوند بسیار بهتر از آنچه که کرده‌اند به آنها اجر عطا فرماید

و هنگام جنگ نباید مؤمنان همگی بیرون رفته رسول را تنها بگذارند پس چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ بیرون رفته گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آن دانشی که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم شاید خدا ترس شده از نافرمانی خدا حذر کنند،

ای اهل ایمان با کافران از هر که با شما نزدیکتر است شروع به جهاد کنید و باید کفار در شما درستی و نیرومندی و پایداری حس کنند و بدانید که خدا همیشه یار پرهیز کاران است

و هر گاه سوره‌ای نازل شود برخی از همین منافقین هستند که از روی انکار به دیگران می‌گویند این سوره بر ایمان کدام یک افزود؟ پس آنان که به حقیقت اهل ایمانند همه را بر ایمان بیفزود و بشارت و سرور بخشید
و اما آنان که دلهاشان به مرض شک و نفاق مبتلاست هم بر خبث ذاتی آنها افزود تا به حال کفر جان دادند.

تفسیر ص: ۲۸۶

وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ هِجَابٌ وَ هِجَابٌ رَا طِي نمی‌کنند مگر اینکه این مطلب در نامه اعمال آنها ثبت و ضبط می‌شود.

لَهُمْ لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خداوند به

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۷

هر آنچه که عمل کردند به آنها توجه و نظر کند و در مقابل بهترین عمل‌ها همه آن اعمال جزا داده می‌شود و مقصود این نیست که فقط بهترین اعمال پاداش دارد و ممکن است مقصود این باشد که آنها به بهتر از آنچه که عمل کردند پاداش داده می‌شوند.

بدان که انسان همانطور که از اول خرد سالی بر حسب بدنش در استکمال است همچنین بر حسب نفسش (جانش) نیز در استکمال است و هر فعلی که از او صادر می‌شود خیر باشد یا شرّ فعلیتی برای او حاصل می‌گردد و چون انسان بین دو عالم ملائکه و شیاطین واقع شده است پس اگر در یکی از دو عالم متمکن نگردد ممکن نیست که برای او حکم شود که او از اهل رحمت است یا از اهل عذاب بدون اینکه مقید به شرط بقاء بر اسلام یا بقای بر کفر باشد و بر حسب عاقبت بر او حکم می‌شود که (مرجی لامر الله) بوده و امید امر خدا را دارد اگر چه داخل در صنف آنها نباشد و اگر در یکی از دو عالم داخل شد و در آن عالم متمکن گشت جمیع فعلیاتی که برای او حاصل می‌شود فرمانبر و مسخر حاکم آن عالم است که یا عقل است یا شیطان و محکوم به حکم بهترین یا بدترینش می‌شود، زیرا که بهترین اعمال آن است که فعلیت حاصل از آن مسخر عقل باشد و بدترین اعمال آن است که فعلیت حاصل از آن مسخر شیطان باشد و خوب و بدی غیر از این دو به اعتبار نزدیکی آن دو به عقل و شیطان است، پس اگر همه فعلیات به سبب تمکن صاحبش در پیروی از نیکان و تسلیم به آنها فرمانبر عقل باشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۸

پاداش همه اعمال از بد و خوب به پاداش بهترینش نائل می‌گردد و اگر فرمانبر شیطان شد پاداش به عکس می‌شود. و نیز اگر انسان متمکن در پیروی نیکان باشد به منطوق «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد)، محبوب خدا می‌شود و آنگاه که محبوب خدا شد همه اعمالش محبوب می‌شود. و خوب و بد اعمالش مانند بهترینش می‌گردد، پس به همه آن اعمال به مانند بهترینش پاداش داده می‌شود، و اگر مبعوض باشد همه اعمالش مبعوض می‌شود و در مقابل بدترین عملی که از اول عمرش تا کنون مرتکب شده است جزا داده می‌شود.

و در جای دیگر تحقیق نمودیم که اسماء اشیاء اسماء فعلیتهای اخیره آنهاست و احکام آن اسماء نیز بر همان فعلیتهای اخیر جریان دارد، پس هر کسی که فعلیت آخر او فعلیت ولایت باشد جزای جمیع فعلیاتش جزای فعلیت آخر او شده و بر آن جاری می‌شود. و ما كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و شایسته نیست که هنگام جنگ همه مؤمنین بیرون رفته رسول صلی الله علیه و آله را تنها گذارند. کافه (جمیعا و همگی) عطف بر «ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ» است و استدراک از چیزی است که از آیه سابق توهم می‌شود مبنی بر اینکه ملازمت نبی صلی الله علیه و آله بر جمیع مؤمنین لازم بوده و تخلف از او در هیچ حالی از احوال جایز نیست، در حالی که بر حسب عادت این کار ممتنع است، زیرا معیشت آنها مختل گشته و آنچه که در دست نبی صلی الله علیه و آله

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۸۹

موجود است احتیاجات آنها را کفایت نمی‌کند و محل آن حضرت تنگتر از آن است که رفع احتیاج برای سکونت آنها نماید. و استدراک بودن آیه مبتنی بر تلازم علم و عمل است و اینکه غایت از جمیع اعمال حصول علم است.

بنابر این آوردن لفظ «مؤمنین» بجای ضمیر اهل مدینه برای اشاره به این است که ملازمت خدمت نبی صلی الله علیه و آله بر اهل شرق و غرب واجب است مادام که اسلام را تحصیل نکرده‌اند و آنگاه که اسلام را تحصیل نمودند (برای فرا گرفتن اوامر و نواهی الهی) بر آنها جز خروج جماعتی جهت ملازمت خدمت نبی صلی الله علیه و آله چیز دیگری لازم نیست، تا آن جماعت با علم و عمل تکمیل شوند و استحقاق اجازه ارشاد قومشان را پیدا کنند.

اگر آیه اول در باره جهاد قرار داده شود و آیه دوم در باره تحصیل علم پس از آن بدون اعتبار استدراک عطف می‌شود.

فَلَوْ لَا- نَفَرَ چَرا از هر گروهی دسته‌ای به سوی جهاد یا به سوی خدمت نبی صلی الله علیه و آله یا مشایخش جهت تحصیل علم به سفر نروند؟

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ گروهی که مستعد و آماده استکمال دو قوه علمی و عملی باشند.

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ تا اینکه در طلب فقه و دانش باشند یا آنرا تکمیل کنند.

وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ یعنی بعد از استکمال آنها در دو قوه و اجازه آنها در ارشاد و تعلیم عباد، قوم خود را هشدار دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۰

بدان که فقه چنانکه گذشت علم دینی است که بدان وسیله به علم دیگر رسیده می‌شود و مقصود علوم عقلی انسانی است، چه علم دینی همان علم انسانی عقلی است، چه آن علم عقلی باشد یا خیالی، زیرا انسان از جهت انسانیتش راهی آخرت بوده، در آن راه حرکت و سیر مینماید و چون انسان از جهت انسانیتش سالک بر طریق است علم او در اشتداد و ازدیاد است نه علم خیالی که با تصرف و اهمه بدون تصرف عقل حاصل می‌شود که چه عقلی نامیده شود و چه خیالی آن علم نفسی حیوانی است که انسان را به ملکوت سفلی می‌رساند و از طریق آخرت باز می‌دارد اگر چه صورت آن صورت علم آخرت باشد.

پس فقه چنانکه در صحیح نبوی است یا علم به احکام قالبی است که آن سنت قائمه نامیده می‌شود و هیچ راهی به سوی آن جز وحی الهی وجود ندارد چون ارتباط آن با عالم آخرت و چگونگی رساندن آن به عالم آخرت (بدون وحی الهی) پوشیده و غیر واضح است. و اختلاف آن احکام به علت اختلاف درجات مکلفین است که آن حاصل نمی‌شود مگر با اخذ و تقلید از نبی یا از کسی که احکام را از نبی گرفته باشد.

و یا علم به نفس و اخلاق و احوال آن است که آن فریضه عادلانه است و یا علم به عقائد حقه دینی است که آن آیه‌های محکم است، چون هر یک از آنها آیت و علامتی از جانب حق تعالی و مبدئیت و مرجعیت اوست و این در صورتی است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۱

عقل آنرا وسیله مقاصد اخرویش قرار دهد. و اما اگر وهم آنرا وسیله آرزوهای دنیوی و مقاصد حیوانیش قرار دهد آن نه فقه است و نه علم، و اشباح مردم آنرا فقه و علم نامیده‌اند. مقصود از تفقه کمال فقاهت است خواه هیأت لفظ برای مبالغه باشد و خواه غیر آن، زیرا خدای تعالی غایت آنرا انذار (بیم دادن، آگاه کردن) قرار داده است. و مقصود از انذار چیزی است که در شخص مورد انذار مؤثر افتد و این نمی‌شود مگر اینکه انذار کننده در دو قوه علمی و عملی کامل باشد، و گر نه لفظ انذار گاهی بر زبان کسی جاری می‌شود که متفقه نیست مانند انذار خلفای جور و علمای و قصه گوها و وعاظ وابسته به آنها، کسانی که امر می‌کنند و خود امثال امر نمی‌نمایند، و نهی می‌کنند، و خود به نهی عمل نمی‌کنند، و موعظه می‌کنند بدون اینکه خودشان پند بگیرند و از آن حاصل نمی‌شود مگر وزر و بال و اتمام حجت بر خودشان بدون اینکه در شنوندگان اثر بگذارد.

و چون کمال نفس در آن دو قوه بر متفقه و بر غیرش واضح نیست در انذار و امر و نهی احتیاج به اجازه از امام یا نائیش دارند و سلسله اجازه در سلسله علمای ظاهر و باطن ضبط شده است.

لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ یعنی از چیزهایی که موجب هلاکت نفسهایشان است بر حذر باشند و در تفسیر قول نبی صلی الله علیه و آله:

«اختلاف امت من رحمت است» وارد شده که مقصود تردد و رفتن از شهرهای مختلف به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله یا خلفای

او جهت ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۲

تفقه می‌باشد نه اختلاف آنها در دین تا اینکه اجتماع آنها موجب عذاب باشد و ظاهر این حدیث را ممکن است چنین تصحیح نمود که مقصود اختلاف امت در کیفیت تکلیف است، چه که هر یک به مقدار مرتبه خودش مکلف است چنانکه گفته شده است:

(حسنات الأبرار سیئات المقربین) و در تعمیم آیه وارد شده است که آن در کوچ کردن بعد از وفات امام علیه السلام برای تعیین

عليهم السّلام وارد شده است که (مَنْ أَنْفَسَكُمْ) در بین ماست و (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) در بین ماست و (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ) در بین ماست و در این چهارمی که (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) باشد با مؤمنین شریک هستیم.
فَإِنْ تَوَلَّوْا يَعْنِي اِغْرَازُ تُو و اِز اِيْمَانِ بَه تُو رُوِي گِرْدَانِيْدَنْد.
فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ اِز بَابِ پِشْتِ قُوِي كِرْدَنْ بَه خِدا و كَمَكِ اُو بَگُو: خِدا بَرَايِ مَنْ كَافِي اِسْت.
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خِدايِي جِزِ اُو نِيْسْتِ اِز بَابِ نَفِي غَيْرِ تا چِه بَرَسِدِ بَه اِحْتِيَاجِ بَه غَيْرِ.
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اِيْنِ عِبَارَتِ اِز قَبِيْلِ عَطْفِ عَلْتِ اِسْتِ بَرِ اُو تَوَكَّلِ كِرْدَهَامِ كِه اُو پِرُوْرِدْ گَارِ عَرِشِ بَزْرَگِ اِسْت.
ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۷

سورة يونس ص: ۲۹۷

اشاره

یکصد و نه آیه است، و برخی یکصد و ده آیه گفته‌اند و همه آنها مکی است، بعضی از مفسران به جز سه آیه «فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ... تا آخر سه آیه» بقیه آیات را مکی می‌دانند، و بعضی جز آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ» بقیه را مکی می‌دانند.
ترجمه و تفسیر آیات ۵-۱

[سورة يونس (۱۰): آیات ۱ تا ۵] ص: ۲۹۷

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَمْ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ (۲) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مَنْ بَعِدَ إِذْنَهُ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۸

ترجمه: ص: ۲۹۸

«الر» از اسرار وحی الهی است. این است آیات کتاب محکم الهی که به حق و راستی گویاست.
آیا مردم تعجب کردند از اینکه ما یکی از افراد آنها را به وحی و رسالت برگزیده گفتیم که برو و خلق را از عذاب قیامت بترسان و مؤمنان را به رحمت خدا بشارت ده که به راستی مقامشان نزد خدا رفیع است. (چون رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله به وحی سخن گفت) کافران در مقام انکار بر آمده گفتند به این شخص، ساحر توانایی است و قرآنش سخنانی سحرانگیز است.
خالق و پروردگار شما به حقیقت خداست که طبق صلاح و نظام خلقت جهانرا از آسمانها و زمین در شش روز (یعنی به مقدار

زمان شش روز یا شش مرتبه وجودی) خلق فرمود. آنگاه ذات مقدّسش بر عرش توجه کامل فرمود. امر آفرینش را نیکو ترتیب داد. هیچ کس شفیع و واسطه جز به رخصت او نخواهد بود. چنین دانا خدائی به حقیقت پروردگار شماسست او را به یگانگی پرستید. چرا متذکر اوصاف الهی نمی‌شوید؟

بازگشت شما همه بسوی او خواهد بود و این به حقیقت وعده خداست که او در اول خلق را بیافرید، آنگاه به سوی خود بر می‌گرداند، تا آنان که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند به عدل و احسان جزای خیر دهد. و آنان که کافر شدند به کیفر کفرشان به شرابی حمیم از دوزخ و عذابی دردناک معذب گرداند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۲۹۹

اوست خدایی که خورشید را فروغ و ماه را روشنایی بخشید، و آنها را در منزلها مقرر داشت تا شمارش سالها و حساب آنها را بدانید، خداوند آنها را جز به حق نیافرید، بدین سان آیات خویش را برای مردمی که می‌دانند می‌گسترده.

تفسیر: ص: ۲۹۹

الر در اول سوره بقره در طی آنچه که گذشت گفته شد که، امثال این حروف از رموز است که به سبب آن بیانگر چیزهایی می‌باشد (که رسول خدا پس از جدا شدن از این جهان مادی دیده است) از قبیل مراتب وجود، و آیات بزرگ، آن که ملائکه یا به وحی یا به تحدیث و گفتگو در حالی که اشاره به آن مراتب و آیات می‌کنند به کسیکه از این عالم جدا می‌شود القاء می‌نمایند. و اگر خواسته می‌شود برای کسانی که در فراش طبع آرمیده‌اند به وسیله این حروف از مقصود تعبیر گردد باید به وسیله مناسبت‌ها و تمثیل‌ها همچنانکه حقایق برای شخص خفته به وسیله تمثیلات و مناسبات تعبیر می‌شود که در این صورت احتیاج به تعبیر از کسی پیدا می‌کند که خبیر و بصیر باشد.

پس آنچه که در تفسیر آن حروف وارد شده «۱» مبنی بر اینکه الف اشاره به الله است، و لام اشاره به جبرئیل، و میم یا راء اشاره به محمد صلی الله علیه و آله است، و همچنین آنچه که وارد شده مبنی بر

(۱) صافی ۲: ۳۹۳، برهان ۲: ص ۱۷۶/ح ۱، معانی الاخبار: ص ۲۲/ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۰

اینکه معنی آن این است: «من خدای مهربان هستم» همه اینها از باب تمثیل است که احتیاج به تعبیر دارد و آنچه که وارد شده است که حروف مقطعه در قرآن حروف اسم اعظم خدا هستند و رسول صلی الله علیه و آله یا امام آنرا تألیف و ترکیب می‌کند و با آن خدا را می‌خواند و دعای او مستجاب می‌شود... اشاره به خواص آن حروف است که بر حسب اعداد و نقوش بر آن مترتب می‌شود، چنانکه در اخبار به این مطلب اشاره شده است. و ممکن است کنایه از اوصاف آن (اسم اعظم) به حقایق آن خواص باشد. تَلَمَّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ اشاره به مراتب شهودی می‌باشد که از آنها به حروف آن تعبیر می‌شود و در مورد وجوه اعراب در امثال این عبارت و فرق بین کلام و کتاب در اول بقره مفصلاً شرح داده شد.

الْحَكِيمِ یعنی صاحب حکمت در علم و عمل، زیرا مراد از کتاب مراتب وجود از عقول و نفوس است که آن دارای حکمت در علم و عمل است، یعنی علم و عمل آن مشتمل بر دقایق است، یا مشتمل بر محکم است که نسخ به آن راه ندارد، چون متشابه عبارت از همه عالم طبع است با حقایق و آثارش، و از این جمله است کتاب تدوینی، و عالم طبع که از جهت ذات متشابه است، گر چه از جهت انتساب آن به خدا محکم است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ آيَاتِنا فَذُكِرُوا بِالنَّاسِ الْمِثْلَ لِمَنْ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ قَبْلُ يَتَسَوَّاتُونَ لِمَنْ قَدْ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِمْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْوَحْيَ لِنَبِيِّهِمْ أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ

تنازع. چون آفرینش آسمانها و زمین و همچنین استوای خدا بر عرش بر حسب حس ظاهری پایان یافته ولی تدبیر امور چیزی است که تا مخلوق هست به آن احتیاج دارد، لذا آنرا با لفظ مضارع که دلالت بر تجدد می کند ادا نمود.

امر بر هر کاری گفته می شود، چنانکه گفته می شود: به چه امری مشغول شدی؟ یعنی به چه کاری؟ و همچنین بر حال شخص و بر طلب کردن چیزی به صورت حکومت و دستور، و بر بجا آوردن آن طلب لفظ امر اطلاق می شود.

بر مجزّادات نیز امر گفته می شود، که «أَلَا- لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» اشاره بر آن است، و نیز بر مشیت امر گفته می شود، زیرا که تمام اشیا به سبب آن آفریده شده‌اند، و از آن به وجهی عرش و به وجهی کرسی تعبیر می شود و آن عبارت از ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است.

و تدبیر عبارت است از نظر و تأمل در عاقبت کارها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۴

حالت‌ها و اختیار کردن بهترین غایت و هدف از آن افعال است، و مقصود این است که آفریننده و خالق شما از شما غافل نیست و در امور و احوال شما نظر می کند و آنچه را که به خیر و صلاح دنیا و آخرت شما است برای شما اختیار می کند، و از جمله این اختیارات فرستادن رسولی از جنس شماست، یا اینکه نظر در امر شما می کند که آن امر عالم مجزّادات و چگونگی تنزیل آن به عالم مادّیات است و آنرا بر وفق حکمت و مصلحتش پائین فرستد، و قول خدا تعالی و مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ به همین مطلب اشاره دارد، یعنی به مقداری که قابلیت‌های شما مقتضی آن است، و از آن جمله است ارسال ملائکه که خدای تعالی آنرا بدون واسطه بشری که استعداد و آمادگی دیدن آنرا داشته باشد به سوی شما نمی فرستد، زیرا اگر ملائکه به سوی شخص غیر مستعد فرستاده شود موجب هلاک و نابودی او می گردد و آن خلاف تدبیر و نظر در عاقبت امور است، و بیان مطلب از همین قرار است اگر امر به مشیت تفسیر شود.

تحقیق در مورد شفاعت و آنچه را که به آن تعلّق دارد، که از آن جمله فتوا دادن برای مردم است، (باید) از جانب (الله) خدای تعالی باشند.

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ جمله استینافیه و جواب سؤال است، گویا که گفته شده: آیا کسی حقّ دخالت در امر مردم و حال آنها دارد؟ آیا کسی در فعل و امر خدا به عالم طبع وابستگی دارد؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۵

و یا بگوید: اصلاً شفاعتی وجود دارد؟ خدای تعالی در پاسخ این سؤال فرمود: شفاعتی جز به اذن خدا نیست، و دخالت شفیع با اجازه خدای تعالی و تدبیر خدای تعالی است، نه چیز دیگر.

ممکن است جمله حال باشد، حال متداخل یا مترادف. و شفاعت در اینجا به معنی درخواست عفو از کسی است که سلطنت بر غیر دارد، و یا به معنی درخواست احسان به غیر است و استعمال آن در درخواست عفو برای غیر شایع شده است.

البته شفاعت پیش خدا مخصوص به آخرت نیست، چنانکه بعضی گمان کرده‌اند، بلکه شفاعت در دنیا نیز برای انبیاء و اوصیای آنان ثابت است، چه استغفار انبیاء برای توبه کنندگان که به دست آنها بیعت کرده‌اند، شفاعت محسوب می شود، و استغفار آنها بعد از بیعت برای بیعت کنندگان نیز شفاعت است، و امر آنان به خیر و نهی از شرّ و بدی و پند و موعظه آنها خود نوعی شفاعت است.

بنابراین کسی که به خود این جرأت را بدهد که مردم را امر و نهی کند و حلال و حرام خدا را با فتوی و موعظه بیان کند و آنرا مانند سایر صنعت‌ها و حرفه‌ها وسیله امرار معاش قرار دهد و بدون اجازه از جانب خدا با واسطه یابی واسطه به قضاوت بین مردم پردازد چنین کسی تجزّی و جرأت بر خدا نموده است، و تجزّی بر خدا نهایت شقاوت و (سیه دلی) است، و این کار برای کسیکه مرتکب آن شده است و جرأت بر اخذ بیعت از مردم بدون اجازه خدا نموده‌اند، شکست بزرگی است، چنانکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۶

رسم خلفای بنی امیه و بنی عباس چنین بوده است، و همچنین است گروهی که متشبه به صوفی‌ها شده و به باطل داخل در سلک آنها گشته، تجزی نموده‌اند، چون از مشایخ معصومین اجازه نداشته‌اند.

لذا علمای سلف بدون اجازه از معصوم یا از کسی که منصوب از طرف معصوم است حدیث نقل نمی‌کردند، تا چه برسد به اینکه احکام خدا را با رأی و ظن خود بیان کنند. و مشایخ اجازه و اجازه روایت امری است مشهور و در کتابها مسطور، و سلسله اجازه علماء ضبط شده است.

و همچنین صوفیان محقق داخل در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای مردم و اخذ بیعت از آنان داخل نمی‌شدند مگر اینکه اجازه داشته باشند و سلسله اجازه‌های آنها نیز نزد خودشان ضبط شده است.

و ذم امر به معروف و نهی از منکر و اقدام بر فتوی و موعظه از کسی که اهلیت و صلاحیت این کارها را ندارد به خصوص از کسی که این کارها را وسیله اغراض فاسد قرار داده است از قبیل جمع کردن مال، کشور گشائی، تسلط بر بندگان، شهرت، جلب توجه مردم و داخل کردن محبت خود در قلب مردم ... چیزی است که در اخبار زیاد وارد شده است و ما از این ننگ و عار به خدا پناه می‌بریم و خداوند ما را از شر امثال این اشعار حفظ نماید، و در وصف مجلس قضا وارد شده است: این مجلسی است که در آن نمی‌نشیند مگر نبی یا وصی یا شقی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۷

و بدیهی است که وصایت خود از جانب نبی اذن در تصرف است در چیزی که نبی از جهت نبوتش حق تصرف در آن را دارد، و چیزی که نبی از جهت نبوت حق تصرف در آنرا دارد عبارت از احکام الهی است که آنها را به بندگانش می‌رساند، و حدیث «العلماء ورثه الانبیاء» مشعر به چیزی است که ما ذکر کردیم، زیرا وراثت منحصر یا از طریق ولادت جسمانی است یا از طریق ولادت روحانی، ولادت جسمانی که در اینجا مقصود نیست و ولادت روحانی هم به مجرد ادعا حاصل نمی‌شود، بلکه آن نسبت خاص و اتصال مخصوصی است و وراثت کسی که متصل به نبی صلی الله علیه و آله است بستگی به مقدار اتصال و قرب و بعد او از نبی که مورث اوست دارد، و اصل اتصال نسبت روحانی حاصل نمی‌شود مگر با عمل صوری، و فزونی و برتری در اتصال بر حسب برتری و فزونی در قرب است که از متابعت نبی صلی الله علیه و آله حاصل می‌شود، و مقدار ارث بر حسب فضیلت و برتری مختلف می‌شود، پس کسی که دارای شأن مؤث است یک سهم ارث می‌برد و کسی که دارای شأن مذکر است دو سهم ارث می‌برد و کسی که این برتری و فزونی را بشناسد جز نبی و جانشین او نیست بنابراین وراثت نبی صلی الله علیه و آله محقق نمی‌شود مگر به سبب به ارث گذاشتن او، و خود همین عبارت از اذن و اجازه مذکور است.

ذَلِكُمْ یعنی همان کسی که موصوف به خالقیت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۸

مستوی «۱» بر عرش است که شامل همه اشیاء است، و موصوف به تدبیر امر شما در بقاء و عدم دخالت احدی در امر شما مگر با اجازه او می‌باشد، الله خداوند است. این کلمه خبر یا بدل یا صفت است به تقدیر اعتبار معنی و صیغه‌ای که در آن وجود دارد.

رَبَّكُمْ که پروردگار شماست. «رَبَّكُمْ» خبر «ذَلِكُمْ» یا صفت «لَهُ» یا خبر بعد از خبر است.

فَاعْتَبِرُوا یعنی حال که خداوند با چنین صفاتی پروردگار شماست پس برای او مانند بندگان کار انجام دهید، یا اینکه برای او بنده شوید. و چون مقصود ترغیب و تشویق آنان به عبادت خدای تعالی است به حصر عبادت در خودش و نفی استحقاق غیر تصریح نکرد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ یعنی آیا در او و اوصاف او و در خدایان آشکارتان از بت‌ها و ستاره‌ها و چیزهائی که مستحق نیابت و جانشینی

خداوند نیستند و در خدایان باطنی به آن مانند هوای نفس‌های فاسد و غرض‌های باطل فکر نمی‌کنید، و متذکر نمی‌شوید که خداوند و آن مظاهر بشری او که نمایندگان وی هستند سزاوار پرستش و عبادت میباشند نه خدایان شما که از هیچ جهت استحقاقی برای عبادت در آنها وجود ندارد.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بَاز گشت همه شما به سوی اوست.

استیناف است و جواب سؤال از علت یا از حال خدا با آفریده‌هایش، و معنی دوم نیز مستلزم تعلیل است.

(۱) استوا و استواء یعنی: برابری و یکسانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۰۹

وَعَدَ اللَّهُ یعنی وعده داده است خدا وعده دادنی که حَقًّا حَقِّ است، لفظ «حَقًّا» مفعول مطلق است که خودش را تأکید می‌کند اگر از قبیل «له علی درهم حَقًّا» باشد. اما اگر از قبیل «ابنی انت حَقًّا» باشد، تأکید غیر خودش را می‌رساند. و ممکن است حال از «وعد الله» باشد، و آنچه که وعده داده شده یا بازگشت همه به سوی او بودن است، یا آفریدن و بازگرداندن آنها برای جزاء است. إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ در حقیقت اوست که در آغاز خلق را می‌آفریند سپس به سوی خویش بر می‌گرداند. بیان آن چیزی است که وعده داده شده لذا ادات وصل نیاورده است، یا بیان علت بازگشت همه به سوی او بودن است اگر موعود بازگشت همه به سوی او باشد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ تا کسانی را که ایمان آورده و اعمال نیک انجام داده‌اند به عدالت پاداش دهد، با عدالتی که مناسب پروردگار است همه اعمال آنان را به بهترین وجه پاداش می‌دهد.

ممکن است ذکر قسط و عدل در اینجا مقدمه و عید کفّار باشد تا اشاره به این باشد که در مورد کفّار ظلم و ستمی وجود ندارد، و این قسمت در مورد عدل منافات ندارد که پس از مراعات قسط و عدل با آنان با لطف و فضل رفتار شود.

حَقِّ این است که حقیقت قسط عبارت از ولایت مطلقه است که در علی علیه السلام متحقق شده است، و اینکه هر قسطی که در

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۰

عالم یافت شود از فروع و شاخه‌های آن ولایت است، و لکن قسط در شرع قسط نامیده نمی‌شود مگر اینکه ولایت تکوینی به ولایت تکلیفی حاصل از بیعت عام نبوی یا بیعت خاص ولوی متصل گردد.

بنابراین قسط از نظر شرعی مستلزم اسلام یا ایمان است، و منظور در اینجا همان پیمان لازم قسط و عدل است، گویا که فرموده است: تا خداوند کسانی را که با بیعت خاص یا عام ایمان آورده‌اند و به سبب بیعت خاص عمل صالح که انجام آن پیمان است و شرایط آن را رعایت نموده‌اند، پاداش عنایت فرماید یا به کسانی که با امتثال شرایط بیعت خاص به سبب اسلام یا ایمان، عمل صالح انجام داده‌اند پاداش دهد. و موافقت این معنی با نظیرش در قول خدا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ... بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ مؤید این معنی است. و پاداش را معین نکرد تا با مبهم گذاشتن، آنرا مهم و بزرگ جلوه دهد و اشاره به این باشد که این پاداش چیزی است که مناسب و لایق اعطای الهی است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی که کافر شدند، این جمله عطف بر «الذین آمنوا» است.

بنابراین قول خدای تعالی:

لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ به کیفر کفرشان نوشابه‌ای از آب جوشان و عذابی پس دردناک برای آنها مهیاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۱

این جمله مستأنفه برای بیان جزاست، یا عطف بر «أنه یدؤا الخلق» است.

یا عطف بر مقدر است که از قول خدا «لیجزی المذین آمنوا ... تا آخر» استفاده می‌شود، گویا که گفته باشد: «فالمذین آمنوا ... تا آخر» و «و المذین کفروا ... تا آخر» بنابراین تغییر روش اشاره به این است که جزای کفار از نتیجه گیری‌های عرضی است و اینکه آن جزا به خودشان نسبت داده می‌شود، از جهت این است که نسبت دادن گناه به خود آنان سزاوارتر و اولی‌تر است تا اینکه این گناه به خواست خدای تعالی نسبت داده شود.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً اوست خدایی که خورشید را درخشان، قرار داد، این جمله آغازین برای بیان علت است برای آفرینش خلق و باز گرداندن آنان برای جزاء، یا تعلیل (بیان علت) برای تدبیر خدای تعالی است، یا در معرض بیان تدبیر اوست. و منازل شمس و غایت ایجاد و منافع سیر شمس را ذکر نکرد، زیرا آن دارای غایات و منافع زیاد است به نحوی که این بیان نمی‌تواند به همه آنها احاطه پیدا کند، و نیز از آن رو اکثر آن منافع برای عوام مشهود است و از سوی دیگر منازل شمس مشهور نیست به خلاف منازل ماه که معروف و مشهور است.

و الْقَمَرَ نُوراً و ماه را تابان گردانید. فرق بین نور و ضیاء از جهت عموم و خصوص است (نور عمومیّت و ضیاء خصوصیت دارد) و حمل ضیاء و نور برای مبالغه است، یا به اعتبار چیزی است که از آن دو جوهر آن دو نور مشاهده میشود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۲

وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ یعنی برای آن منزل‌هایی مقدر کرد یا آنرا صاحب منزل‌ها قرار داد، یا آنرا در منزل‌ها سیر داد.

لِتَعْلَمُوا عَیْدَ السَّنِیْنَ وَالْحِسَابَ تا اینکه عدد سالها و حساب آنها را بدانید چون سالها و ماهها در نظر عوام منوط به دوره‌های ماه است نه خورشید.

ما خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ خداوند آنها را جز به حق نیافرید. یعنی به سبب حق یا با غایت و هدف حق آفرید.

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی آیات را به سبب بیان و در وجود برای گروهی که دارای صفت علم باشند شرح و تفصیل می‌دهیم.

بدان که: انسان از همان ابتدا که نطفه‌اش در رحم استقرار پیدا می‌کند، بلکه از اول تولد ماده‌اش از عناصر تا زمان بلوغ یا توجهات الهی سالک راه راست یا انسانیت است، و خیرات و نیکی‌هایش را با ادراک جمادی یا نباتی یا حیوانی درک می‌کند نه با ادراک انسانی، و در این مرحله ادراک او علم نامیده نمی‌شود چنانکه ادراک غیر انسان از موالید نیز علم نامیده نمی‌شود.

وقتی که با همین سلوک به اوایل بلوغ رسید و بدن و نفسش رشد نمود و دارای عقل شد که درک کننده خوبیها و بدیهای انسانی او گردید در این صورت اگر ادراک او نسبت به اشیاء به همان مقدار پائین و نیروی ضعیف از آن جهت مورد لحاظ قرار گرفت که نشانه‌های قدرت و حکمت خدای تعالی است و ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۳

اسباب توجه و سلوک او به سوی حق قدیم شد ادراک او در این هنگام علم نامیده می‌شود.

و اگر ادراکش این چنین نشد، بلکه اشیاء را به صورت مستقل در وجود درک نمود، و از آن جهت که اشیاء وابسته و دلالت کننده بر آفریننده‌شان هستند درک نکرد در این صورت این ادراک علم نامیده نمی‌شود. بلکه جهل مشابه علم است، و این در مثل مانند آن است که از دور سایه‌ای برای شاخصی دیده شود، و گمان رود که سایه خود شاخص است و در وجود مستقل می‌باشد.

و این معنی همانطور که در آیات جزئی آفاقی و انفسی جریان دارد در آیات قرآن و اخبار معصومین علیه السّلام و احکام شرعی نیز جریان پیدا می‌کند بخصوص در حق کسی که آنها را وسائل و اسباب اغراض دنیوی قرار دهد.

خلاصه مطلب اینکه هر ادراکی که سبب سلوک فطری انسان بر راه انسانی بوده و موجب اشتداد مدارک و (حواس) انسانی و ازدیاد ادراکات اخروی گردد علم نامیده می‌شود، و هر ادراکی که سبب توقف او از سلوک گشته یا سبب بازگشت از راه اصلی به

راه سفلی حیوانی بشود آن جهل است، بلکه جهل ساده و بسیط از آن به مراتب بهتر و برتر است. وقتی که این مطلب مقرر گشت پس غرض از تفصیل آیات تکوینی و تدوینی جز ادراک کسی که دارای صفت علم باشد نیست. زیرا غیر او از آن تفصیل بهره‌ای نمی‌برد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۴

ترجمه و تفسیر آیات ۱۰-۶

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶ تا ۱۰] ص: ۳۱۴

اشاره

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹) دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

ترجمه: ص: ۳۱۴

به حقیقت در رفت و آمد شب و روز بلکه در هر چیزی که خدا در آسمانها و زمین خلق فرموده است برای اهل تقوی علامت و نشانهای قدرت خدا پدیدار است،

البته آنهایی که به لقای ما دل نبسته و امیدوار نیستند و به زندگی حیوانی پست دنیا دلخوش و دل بسته‌اند و آنهایی که از آیات و نشانه‌های ما غافلند،

هم اینان هستند که عاقبت به علت کردار زشت خود در آتش دوزخ مأوی گیرند،

آنان که ایمان به خدا آورده نیکو کار شدند خدا به سبب همان ایمان آنها را به راه سعادت و طریق بهشت رهبری می‌کند تا به نعمت‌های ابدی بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، متنعم گردند.

و در آن بهشت زبان شوق به تسبیح و تقدیس خدا گشایند که بار الها تو از هر نقص و آرایش پاک و منزهی و ثنای آنها در بهشت سلامت ابدی می‌بخشد و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۵

تفسیر ص: ۳۱۵

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَسَلِّمَا در اختلاف شب و روز، جواب سؤالی است که از جمله سابق ناشی می‌شود، و همچنین جمله‌هایی که بعداً می‌آید و حرف عطف در آنها نیست.

وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده است نشانه‌هایی برای پرهیزکاران است. چون خورشید و ماه از آیه‌ها و نشانه‌های آشکار است آیت بودن آن دو را وابسته بر صفت علم نمود که آن اولین مراتب انسانیت است به خلاف سایر مخلوقات و به خلاف اختلاف شب و روز، و لذا آیت بودن آنها را معلق بر تقوی نمود که مرتبه آن فوق مرتبه اصل علم است.

چون تقوی پرهیز از چیزی است که باید پرهیز شود و این در صورتی است که به آن چیزی که باید از آن پرهیز شود علم پیدا کند. إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا بَدِيعِي است کسانی که امید دیدار، را ندارند (به آخرت معتقد نیستند) جواب سؤالی است که از وابستگی آیات بر علم و تقوی ناشی می‌شود، و امیدوار نبودن به لقای پروردگار کنایه از عدم علم است، چون عالم بالله طالب لقای خداست و طالب لقا امیدوار است چنانکه قول خدای تعالی: وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَبِهِ زَنْدَاقِي دُنْيَا دِلْخُوشِ هَسْتَنْد وَبِهِ آن دل بسته‌اند، کنایه از عدم تقوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۶

است، زیرا که اطمینان به حیات دنیای پست، به حیات علیاء ضرر می‌رساند و آنرا فانی می‌سازد. وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ از قبیل عطف مسبب بر سبب است یعنی به سبب آنکه امیدوار به لقای ما نبودند از آیات ما غفلت ورزیدند.

أُولَئِكَ تَكَرَّرَ مَسْنَدُ إِلَيْهِ وَتَعْبِيرٌ مِنْهُ أَنَّ بِاسْمِ الْإِشَارَةِ بِجِهَةِ تَصْوِيرِهَا وَاسْتِحْضَارِهَا بِأَوْصَافِ الْمَذْكُورِ اسْت. مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ چنین کسانی به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند جایگاهشان آتش دوزخ است. زیرا که غافل هر چه کسب کند او را به مراتب پست و دوزخ می‌کشاند اگر چه کسب او به صورت نماز و روزه باشد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِي كَهَ بِاِبْيَعْتِ عَامٍّ يَابِيَعْتِ خَاصٍّ اِيْمَانِ اَوْرَدْنَد. وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَبِهِ بِيَعْتِ خَاصٍّ وَشَرَايِطِ اَنْ عَمَلِ كَرَدْنَد، يَابِيَعْتِ خَاصٍّ وَاعْمَالِي كَهَ بِاَنْهَا مَكْلَفٌ شَدَه بُوْنَد بَجَايِ اَوْرَدْنَد.

يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ در آن صورت رب مضاف آنان که ولی امر آنهاست. ایشان را به سوی ملک و ولایتش رهبری می‌کند، این معنی بنا بر آن است که عمل صالح را بیعت خاص بدانیم، ولی اگر عمل صالح را تکلیف بدانیم معنی عبارت این است که: ولی امر آنها که رب مضاف است ایشان را به ملکوتشان رهبری می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۷

بِاِيْمَانِهِمْ اِيْنِ هِدَايَةِ بِه سَبَبِ اِسْلَامِشَانِ يَابِهَ وَاَسْطَه اِيْمَانِ خَاصٍّ اَنْهَا اسْت. يَابِ اِيْنِكَه اَنْهَا رَا دَر اَخْرَتِ بِه سَوِي بَهْسْتِ هِدَايَةِ مِي كَنْد. تَجْرِي حَالِ اسْت «۱» يَابِ مَسْتَأْنَفِ اسْت «۲» تَا جَوَابِ سْوَالِ بَاشَد.

مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ اِيْنِ عِبْرَاتِ مَتَعْلَقٌ بِه «تَجْرِي» اسْت يَابِ ظَرْفِ مَسْتَقْرَرِ اسْت، «۳» حَالِ مَتَدَاخِلِ يَابِ مَتْرَادِفِ اسْت، «۴» يَابِ مَسْتَأْنَفِ اسْت تَا جَوَابِ سْوَالِ مَقْدَرِ بَاشَد بِه تَقْدِيرِ مَبْتَدَايِ مَحْذُوفِ. يَاعْنِي خَدَاوَنْد اَنْاَنْ رَا بِه سَبَبِ اِيْمَانِشَانِ بِه بَهْسْتِ هَايِ پَر نَعْمَتِ كَه دَر اَنْ نَهْرَهَا جَارِي اسْت هِدَايَةِ مِي كَنْد.

دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ در آنجا دعایشان این است: خدایا منزهی تو، پاکی تو، اِيْنِ عِبْرَاتِ مَسْتَأْنَفِ «۵» يَابِ حَالِ اَز «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» «۶» يَابِ اَز مُؤْمِنِيْنَ

(۱) اگر حال باشد یعنی در حالی که در زیر درختهای بهشت نهرها جاری است.

(۲) اگر مستأنف باشد. به معنی آن است که در بهشت در زیر پایشان نهرها جاری است.

(۳) اگر ظرف مستقر باشد یعنی کان من تحتهم الانهار به که من تحتهم الانهار متعلق به کان است.

(۴) اگر حال باشد یعنی حالت بهشت اینگونه است.

(۵) اگر حال از مؤمنین است که مترادف معنی است، یا با ضمیر هم داخل در معنی دعویهم می‌باشد یعنی حال مؤمنان بیان تسبیح

خداست. [.....]

(۶) اگر مستأنف باشد اول عبارت است و کلاً یک جمله مجزاً مرکب از مبتدا و خبر می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۸

است»

به صورت مترادف یا تداخل. وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و درودشان در آنجا سلام است و پایان دعایشان این است که: ستایش خاصّ خدائست که پروردگار جهانیان است.

لفظ «أَنْ» مخفف از مثقله است، بدان که در آیه اشاره اجمالی به درجات مؤمنین و مقامات سالکین است، زیرا که «آمنوا» اشاره به بیعت اسلامی است، و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اشاره به بیعت ایمانی و اعمال قلبی و قلبی است، یا مجموع آنها اشاره به بیعت نبوی و اعمال قلبی است، و آنها را هدایت به بیعت ولوی ایمانی و اعمال قلبی و سلوک از مقام نفس به مرتبه قلب می‌نماید. و «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» اشاره به سیر آنان در فوق مرتبه قلب در مراتب روح و عقل دارد. و «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» اشاره به انتهای سیر آنان و آخرین مراتب فنای آنان دارد، و آن مرتبه فنای آنها از ذاتشان و از فنای خودشان می‌باشد و «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» اشاره به بقای آنها بالله و فی الله می‌کند بدون صحو و بقاء، چون در آن مرحله به طور مطلق سلامتی است و «آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به حشر آنها به سوی اسم رحمان و بقای آنها «بالله فی الخلق» جهت تکمیل غیر است، و به عبارت دیگر اشاره به سفرهای چهارگانه آنهاست، یعنی سفر از خلق به حقّ آنجا که می‌فرماید: «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، و سفر از حقّ به حقّ آنجا که فرماید: «يَهْدِيهِمْ» تا

(۱) اگر عبارت حالتی باشد حالت بهشت را توصیف می‌کند که بهشتیان این گونه‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۱۹

«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ»، و قول خدای تعالی: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» اشاره به سفر در حقّ دارد، و قول خدای تعالی: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ اشاره به سفر بالحقّ فی الخلق می‌کند، خداوند این سفرها را به ما و جمیع مومنین روزی فرماید.

ترجمه و تفسیر آیات ۱۸-۱۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۸] ص: ۳۱۹

اشاره

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذَرِ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱) وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴) وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِبَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْهَانَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدَلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُتَّبَعُونَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۰

ترجمه: ص: ۳۲۰

و اگر خدا به عقوبت عمل زشت مردم و دعای شری که در حق خود می‌کنند به مانند خیرات تعجیل می‌فرمود، مردم همه محکوم به مرگ و هلاک می‌شدند. لیکن ما آنانرا که به لقای ما امیدوار نیستند، به همان حال کفر و طغیان مهلت می‌دهیم، و هر گاه آدمی به رنج و زبانی در افتد همان لحظه به هر حالت که باشد از نشسته و خفته و ایستاده فوراً ما را به دعا می‌خواند آنگاه که رنج و زبانش بر طرف شود باز به حال غفلت و غرور چنان باز می‌گردد که گویی هیچ ما را برای دفع ضرر و رنج خود نخوانده است. همین کفران و غفلت است که اعمال زشت تبه کاران را در نظرشان زیبا نموده است، و ما اقوام و مللی را پیش از شما به کیفر ظلمشان سخت به دست هلاک سپردیم و با آنکه پیامبرانی با آیات و معجزات بر آنها آمد باز هیچ ایمان نیاوردند ما هم اینگونه مردم زشت و بد عمل را به کیفر می‌رسانیم، سپس بعد از هلاک آنها شما را در زمین جانشین کردیم تا شما را بیازمائیم و بنگریم که تا چه عمل خواهید کرد، و هر گاه آیات روشن ما بر خلق تلاوت شود منکران معاد که امیدوار به لقای ما نیستند به رسول ما اعتراض کرده و گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا همین را به قرآن دیگر مبدل ساز. ای رسول ما در پاسخ آنها بگو: مرا نرسد که از پیش خود قرآن را ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۱

تغییر دهم. من فقط از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. اگر من به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روز بزرگ قیامت سخت می‌ترسم، بگو ای رسول اگر خدا نمی‌خواست هرگز بر شما این قرآن را تلاوت نمی‌کردم و شما را به احکام و حقایق آن آگاه نمی‌ساختم من عمری از این پیش میان شما زیستم آیا عقل و فکر را به کار نمی‌بندید؟ پس ستمکارتر از آنکه به خدا نسبت دروغ دهد و آیات خدا را تکذیب کند هیچ کس نیست و البته ستمکاران را هرگز فلاح و رستگاری نخواهد بود. ایشان بت‌هایی را به غیر خدا پرستش می‌کنند که به آنها هیچ ضرر و نفعی نمی‌رسانند و می‌گویند که این بتان شفیع ما نزد خدا هستند. ای رسول ما به اینان بگو: شما به دعوی شفاعت بتها می‌خواهید به خدا چیزهایی که در همه آسمانها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار دهید منزّه و برتر است.

تفسیر ص: ۳۲۱

و لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ عَطْفَ است بر «إِنَّ الَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» و فاصله قرار گرفتن «إِنَّ الَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» اخلاصی به وصل و عطف نمی‌رساند زیرا آن جواب سؤالی است که از معطوف علیه ناشی شده است به نحوی که گویا آن جمله از متعلقات معطوف علیه است، گویا که گفته است: کسانی که امید لقای ما را ندارند حالشان چنین است، با اینکه حال مؤمنین چنان است، و اگر ما در رساندن شر و بدی به آنها که استحقاق آنها داشتند تعجیل می‌کردیم در دنیا در حال بهره‌مندی و تمتع باقی نمی‌ماندند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۲

اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ یعنی عجله و شتابی همانند تعجیل خدا برای خیر و خوبی آنها که در این صورت لفظ «باء» جهت متعدی کردن فعل است، یا مقصود این است: مانند تشویق و وادار کردن خداوند آنها را به عجله در خیر یا عجله به خیر که باء بمعنی «فی» یا برای سببیت است، یا معنی آیه چنین است: شتاب آنها در درخواست شرّ و بدی مانند شتاب آنها در خیر و نیکویی است، یا اینکه چون شرّ را خیر می‌پندارند به آن سبب در کار شرّ عجله می‌کنند.

هستند که در جهنم نفس واقع شده‌اند، و نفس مانند زن خبیثی است که به وضع موجود خودش راضی نیست، و دائماً آرزوی وضع دیگری دارد، و اینان به اقتضای فطرت ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۵

نفس تبدیل قرآن را در خواست کردند.

أَوْ بَدَلَهُ يَعْنِي أَيْنَ قِرْآنَ رَا تَرْكُ كُنْ وَ بَجَايَ آنِ قِرْآنِي بِيَاوَرُ كَمَا بَهَ آنِ رَاضِي شَوِيْمُ. يَا آنِ رَا تَغْيِيْرُ بَدَهْ بَدِيْنِ كُوْنَهْ كَهْ آنِچَهْ رَا كَهْ مَا رَاضِي نِيْسْتِيْمُ بَهْ چِيْزِي تَبْدِيْلِ كُنْ كَهْ مَا خَشْنُوْدُ شَوِيْمُ.

قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ بِكُوْنِيْ: مِنْ مَجَازِ نِيْسْتَمُ وَ بَرَايَ مِنْ صَحِيْحِ نِيْسْتِ كَهْ أَنْ أُبْدَلَهُ آنِ رَا تَغْيِيْرُ بَدَهْمُ بَهْ اَيْنَكِهْ اَصْلُ آنِ رَا تَرْكُ كُنْمُ، يَا آيَاتِنَشْ رَا مَبْدَلُ سَازْمُ، يَا بَرِ اَمْتِنَاعِ اَز تَبْدِيْلِ اِكْتِفَا كُنْمُ تَا دَلَالَتِ بَرِ اَيْنِ بَكُنْدُ كَهْ اَصْلًا تَرْكُ آنِ سَزَاوَارْتَرُ بَهْ اَمْتِنَاعِ وَ خُوْدُ دَارِيْ اَسْت.

مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِيْ اَز اَلْقَايِ نَفْسِ بَدُوْنِ اَمْرِ پَرُوْرْدِ گَارْمُ، نَمِيْ تَوَانِمُ كَارِيْ كُنْمُ.

إِنْ أَتَبِعْ إِلَّا مَا يُوْحِيْ إِلَيَّ مِنْ جَزْأِ وَحِيْ پِيْرُوِيْ نَمِيْ كُنْمُ، يَعْنِيْ بَرَايَ مِنْ خُوْدِيْ وَ اَمْرِ نَفْسِ وَ پِيْرُوِيْ اَز اَمْرِ نَفْسِ وَ جُوْدِ نَدَارْدُ، زِيْرَا شَأْنِ وَ پِيْرُوِيْ مِنْ مَنْحَصَرِ دَرِ اَمْرِ پَرُوْرْدِ گَارْمُ مِيْ بَاشْدُ.

إِنِّيْ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابُ يَوْمِ عَظِيْمٍ مِنْ اَزْ عَصِيَانِ وَ سَرْكَشِيْ نَسْبَتِ بَهْ پَرُوْرْدِ گَارْمُ مِيْ تَرْسَمُ، اَيْنِ سَخْنِ جَوَابِ سَوْأَلِ اَزْ عِلْتِ اَسْتِ وَ كَنَايَهْ اَزْ اَنهَائِيْ اَسْتِ كَهْ گَنَاهُ مِيْ كُنْدُ وَ اَزْ خُدَا نَمِيْ تَرْسَنْدُ.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ يَعْنِيْ اِكْرَ خُدَا مِيْ خُوْاَسْتِ شَمَا رَا بَا زَبَانَ مِنْ اَزْ آنِ آگَاَهْ نَمِيْ كَرْدُ. دَرِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۶

وهله اول انسان گمان می کند که حق عبارت این است که چنین گفته شود: «لو لم يشأ الله ما تلوته» یعنی اگر خدا نمی خواست آنرا برای شما نمی خواندم تا مفید ترتب عدم تلاوت بر مشیت باشد، و از مفهوم آن ترتب تلاوت بر مشیت استفاده شود، در حالی که مفاد آیه ترتب عدم تلاوت بر مشیت است و این معنی بر حسب مفهوم مستلزم ترتب تلاوت بر عدم مشیت است، در حالی که امر وجودی محتاج به علت وجودی است (باید می گفت: اگر می خواست، می خواند) و عدم اصلا علت نمی خواهد. (نمی خواندم امر عدمی است پس نمی خواهد) و اینکه گفته اند علت عدم است از باب مشابهت و تشابه است، و بر فرض تسلیم اقتضاء می کند که عدم تلاوت معلق بر عدم مشیت باشد نه بر خود مشیت.

جواب این است که خدای تعالی خواست به این مطلب اشاره کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله شأن و کاری ندارد خواه عدمی باشد و خواه وجودی، مگر اینکه به مشیت خدای تعالی بستگی دارد، و عدم صرف اگر چه دارای علتی نیست و به چیزی تعلق و وابستگی ندارد، و لیکن عدم‌های شأنی مانند عدم‌های ملکه‌ها مانند امور وجودی مقتضی علت و وابستگی است، و هر گاه عدم تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه امر عدمی است به مشیت خدای تعالی متعلق باشد، پس تلاوت که امر وجودی است به طریق اولی متعلق به مشیت خواهد شد، زیرا که تلاوت یک پدیده وجودی است و مقتضی علت و تعلق است، و مفهوم آیه تعلق تلاوت است به عدم مشیت عدم تلاوت و آن اعم از مشیت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۷

تلاوت یا عدم مشیت است به نحو عموم مطلق.

فَقَدْ لَبِثْتُ دَرِ آنِ صُوْرَتِ بَايْدِ دَرِ تَلَاوَتِ بَهْ سَرِّ مِيْ بَرْدَمُ، لَفْظُ «فَاء» عَاطِفَهْ اَسْتِ بَرِ «لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ» بَهْ مَلَاخِظَهْ مَعْنِيْ وَ دَرِ عَيْنِ حَالِ اَشْعَارِ بَهْ سَبَبِيَّتِ بَرَايِ اِثْبَاتِ دَارْدُ، كُوْيَا كَهْ كُفْتَهْ اَسْت: مِنْ آنِ رَا تَلَاوَتِ كَرْدَمُ بَهْ مَشِيَّتِ خُدَا نَهْ بَهْ مَشِيَّتِ خُوْدَمُ، وَ اَيْنِ اَدْعَايِ مِنْ بَهْ دَلِيْلِ وَ جُوْدِ مِنْ دَرِ بَيْنِ شَمَا وَ ظَاهَرِ نَشْدَنْ چِيْنِيْ چِيْزِيْ اَزْ مَنْ دَرِ اَيْنِ مَدَّتْ بُوْدَهْ اَسْت، كُوْيَا كَهْ بَهْ وَ سِيْلَهْ اَيْنِ سَبَبِيَّتِ وَ بَا اَيْنِ اَسْتِدْلَالِ اِشَارَهْ بَهْ دُو قِيَاسِ اقْتِرَانِيْ اَزْ شَكْلِ اوَّلِ وَ يَكِّ قِيَاسِ اَسْتِثْنَائِيْ دَارْدُ كَهْ اَزْ نَتِيْجَهْ قِيَاسِ دَوْمِ كُرْفْتَهْ شُدَهْ كَهْ نَقِيْضِ تَالِيْ آنِ

استثناء شده است و صورت قیاس چنین است:

اگر قرآن به سبب پیروی از وحی و مشیت خدا نبود هر آینه ساخته و پرداخته پیش خودم می‌شد، و هر چه که از ساخته و پرداخته خودم باشد باید قبل از نزول قرآن نیز از من ظهور پیدا می‌کرد و نتیجه می‌دهد که اگر به مشیت خدا نباشد باید قبل از قرآن مانند آن از من ظاهر می‌شد و هر گاه قبل از قرآن چنین چیزی از من ظاهر می‌شد، شما میدیدید و می‌شنیدید و لکن چیزی از من ندیدید و من فیکم عمراً من قبله عمری را قبل از قرآن به مدت چهل سال در میان شما سپری کردم و در این چهل سال امثال قرآن از من ظاهر نشد و شما چیزی از من نشدید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا با عقلهايتان درک نمی‌کنید، یا با عقولتان در مدرکاتان تصرف نمی‌کنید، یا اینکه آیا عاقل نمی‌شوید!؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۸

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ كُنَايَه از خودش و از آنها بر سبیل تردید است بنابر طریقه انصاف با خصم، و این بعد از آن است که ثابت نمود که او افترا زنده نیست، گویا که گفته است: اگر من افترا زنده به خدا باشم چنانکه شما با کنایه این مطلب را می‌گوئید پس من در این صورت ظالم‌ترین مردم هستم، و اگر من آیات و نشانه‌های خدا را آوردم و شما آنرا تکذیب می‌کنید در این صورت شما ظالم‌ترین مردم می‌باشید.

ممکن است هر دو عبارت تکذیب و افترا کنایه از آنها باشد، و لفظ «أو» برای تفصیل است نه تشکیک، گویا پس از آنکه ثابت شد که من افترا زنده نیستم پس شما ظالم‌ترین مردم هستید از آن جهت که بر خدا افتراء بستید که خدایانی برای خودتان نصب کرده و آیات خدا را تکذیب کردید.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ این عبارت در موضع تعلیل است (یعنی به همین دلیل که شما افتراء می‌زنید پس مجرم هستید و چون مجرم هستید خدا شما را رستگار نمی‌کند).

وَيَعْتَدُونَ عطف است به ملاحظه معنایی که از کنایه مقصود است، یعنی آنها افتراء می‌بندند و تکذیب می‌کنند و گناه می‌کنند و غیر خدا را عبادت می‌کنند.

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ جز خدا چیزی را می‌پرستند که نه می‌تواند به آنها ضرر برساند و نه می‌تواند سود برساند، از قبیل عبادت بت‌ها و ستاره‌ها مانند عبادت

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۲۹

بندگان و پرستش هواها و رأی‌ها و شیطان‌ها و از نوع عبادت و پیروی و متابعت و پرستش کسانی که خداوند آنها را نصب نکرده است مانند رؤسای دنیوی و دینی که به خیال خودشان عبادت و اطاعت میکنند.

مقصود از نفی ضرر و نفع، نفی چیزی است که آنها آنرا ضرر و نفع خیال کردند، از چیزهایی که به دنیایشان بر می‌گردد با قطع نظر از پرستش آنها و گر نه خود پرستش آنها نهایت ضرر را به آنها می‌زند.

و آنها می‌گویند: وَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ اینان شفیعان ما نزد خدا هستند چنانکه بت پرست می‌گویند:

بت‌های ما شفیعان ما نزد خدا می‌باشند. و همانطور که بیشتر صابئی‌ها می‌گویند که، ستارگان شفیعان ما هستند بعضی می‌گویند: آنها قدیم و مستقل در الهیت هستند. چنانکه زردشتی‌ها می‌گویند آتش نزد خدا از ما شفاعت می‌کند. (آنان آتش را مظهر نور حق می‌دانند) همین طور کسانی که از رؤسای دینی ساخته و پرداخته خودشان را اطاعت می‌کنند، می‌گویند:

اینان واسطه‌هایی بین ما و خدا هستند. همچنین کسانی که از هواها و شیاطین پیروی می‌کنند و آنرا به صورت اعمال شرعی که ناشی از پیروی نفس و شیاطین است بروز می‌دهند می‌گویند:

آن اعمال وسایل بین ما و بین خدا و اسباب قرب ما به خداست.

در حالی که آنها وسایل شیطان و اسباب نزدیک به دوزخ و آتش است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۰

قُلْ از باب استهزاء بگو: أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ آيا خدا را به شفیعان از جهت شفاعت آنها، یا به شفاعت آنها آگاه می‌سازید؟ یعنی اینکه آنچه در آسمان و زمین است برای خدا معلوم است، و چیزی که برای خدا معلوم نباشد وجود ندارد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خدای تعالی منزّه است از آنچه که به او شرک می‌آورند.

ترجمه و تفسیر آیات ۲۴-۱۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۹ تا ۲۴] ص: ۳۳۰

اشاره

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَيَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِلَيَّ مِنْ الْمُنْتَضِرِينَ (۲۰) وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرِعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱) هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْنَاكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۱

ترجمه: ص: ۳۳۱

مردم یک طایفه بیش نبودند پس از آن فرقه فرقه شدند و اگر کلمه پروردگارت (حکم ازلی) مقدم بر اینها نبود، هر آینه در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند حکم به هلاکت کافران و مجازات آنان داده می‌شد،

منکران رسول گویند چرا بر او آیت و معجزه‌ای از جانب خدا نیامد پاسخ ده که دانای غیب خداست. شما کافران منتظر عذاب خدا باشید من هم با شما منتظر نصرت او می‌باشم،

ما هر گاه بر آدمی بعد از آنکه او را رنج و زبانی رسید- رحمتی فرستیم آیا در اینصورت باید برای محو آیات و رسولان مکر و سیاست بکار برند؟ ای رسول ما بگو:

مکر و سیاست الهی کاملتر و سریعتر است که رسولان ما مکرهای شما را خواهند نوشت،

خدا را یاد کنید که اوست آنکه شما را در بر و بحر سیر می‌دهد تا آنگاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت آرد و شما شادمان و خوش وقت باشید، که ناگاه باد تندی بوزد و کشتی از هر جانب به امواج خطر در افتد و خود را در ورطه هلاکت ببینید، آن زمان خدا را به اخلاص و دین فطرت بخوانید که بار الها اگر ما را از این خطر نجات بخشی، دیگر همیشه از سپاسگزاران

خواهیم بود.

پس از آنکه ما نجاتشان دادیم باز در زمین به ناحق ستمگری آغاز کنند

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۲

ای مردم بدانید در پی این متاع فانی دنیا شما هر ظلم و ستم کنید، منحصرًا به نفس خویش کنید. آنگاه در آخرت که به سوی ما باز می‌گردید، شما را به آنچه کرده‌اید آگاه می‌سازیم،

محققًا در مثل زندگانی دنیا به آبی ماند که از آسمانها فرو فرستادیم تا به آن باران انواع مختلف گیاه زمین از آنچه آدمیان و حیوانات تغذیه کنند برآید تا آنگاه که زمین از خرمی و سبزی به خود زیور بسته و آرایش کرده و مردمش خود را بر آن قادر و متصرف پندارند که ناگهان فرمان ما به شب یا روز در رسد و آن زیور زمین را درو کند و چنان خشک شود که گویی دیروز در آن هیچ نبوده است این گونه خدا آیاتش را برای اهل فکرت روشن بیان می‌کند.

تفسیر ص: ۳۳۲

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً یعنی مردم قبل از بعثت رسولان بشری، بر طبق مقتضیات شهوات نفوس خود حرکت می‌کردند، و متوجه همان شهوات بودند، و پس از برانگیخته شدن رسولان گروهی به خیرات اخروی انسانی که پیامبران به سوی آن دعوت می‌کردند تمایل پیدا کردند. گروهی نیز از قبول آن خودداری ورزیدند.

فَاخْتَلَفُوا در نتیجه مردم مختلف شدند، و قبل از بعثت رسولان باطنی که عبارت از عقول هستند بر طبق مقتضیات حیوانی حرکت می‌کردند و قاصد مقتضیات حیوانی بودند، ولی پس از آنکه رسولان باطنی برانگیخته شدند گروهی نیروهایشان را به چیزی منصرف کردند که رسولان باطنی به آن فرا خواندند، و گروهی نیز همچنان به حالت سابق باقی ماندند، و در بین آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۳

اختلاف افتاد و نزاع کردند و با همدیگر به پیکار پرداختند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ مَقْصُودَ آجَلِهَا وَاَجَلِهَا مؤخر و معین آنهاست که در نوشته‌های ملائکه‌ای که در رحم‌های مادران تصویر می‌سازند سبقت گرفته، یا اینکه ثبت آن در الواح و اقلام عالی پیشی گرفته است.

لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یعنی اگر چنین نبود هر آینه حکم به اظهار حق و باطل و تمیز دادن حق از باطل می‌شد. وَ يَقُولُونَ از باب استهزاء یا پشت گرمی می‌گویند:

لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ چرا بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود. از آن نشانه‌هایی که ما پیشنهاد کردیم، یا از نشانه‌هایی که دلالت بر رسالت او بکند.

فَقُلْ لَفْظِ «فَاء» جواب شرط محذوف یا شرط متوهم است. یعنی اگر چنین گفتند تو بگو:

إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ عِلْمٌ غَيْبٌ مَخْصُوصٌ خَدَاسْتِ، نه من می‌دانم و نه شما می‌دانید و نه مفاسد و مصالحی را که بر فرستادن آیه و نشانه مترتب می‌شود می‌دانید، و چون او می‌داند آیتی نمی‌فرستد که در فرستادن آیت مفاسد و در ترک آن مصالحی باشد.

یا اینکه عالم غیب ملک خداست و من نمی‌توانم در آن تصرف کنم و تسلطی هم بر او ندارم تا بتوانم به پیشنهاد شما جواب مثبت داد. یا آنچه را که می‌خواهم نازل نمایم. بنا بر این من و شما در این مساوی هستیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۴

فَأَنْتَظِرُوا پس منتظر نزول آیه باشید. لفظ «فَاء» در اینجا مانند جمله سابق است.

إِنِّي يَعْنِي مَنْ هُمْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ مانند شما از منتظرین هستم و محتمل است که قول خدا «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ ...»

از باب مماشات و مدارای با آنها نباشد. بلکه تهدید بر استهزای آنها باشد، و معنی آن این است که غیب برای خداست و از آن آنچه را که می‌خواهد از عذاب من و عذاب شما و رحمت به من و به شما نازل می‌کند، پس منتظر نزول عذابش باشید که من هم با شما از منتظرین هستم، و تهدید آنها با آیه آینده این معنی را تأیید می‌کند.

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً يَّعْنَى وَ قَتَى بَهِ مَرْدَم تَوْسَعَه وَ صَحَّتْ وَ اَمْتِيتْ رَا چشاندیم، زیرا که همه اینها از آثار رحمت است اگر چه گاهی نعمت می‌شود یا اینکه در نظرهای کوتاه آنها که از ادراک غایات عاجز است این چیزها رحمت است.

مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمُ ضَرَاءٍ ضِدَّ رَحْمَتِ اسْتِ یَعْنَى ضِدَّ هَمَانِ مَعَانِی کَهِ بَرَاى رَحْمَتِ آوَرْدَه شُد.

إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِى آيَاتِنَا یَعْنَى آيَاتِ کِبْرَاى بَشْرَى یَا صَغْرَاى آفَاقِى وَ اَنْفَسِى وَ تَدْوِیْنِى، چه انسان اگر ببیند مستغنی شده است طاعی و ستمگر می‌شود. و مکر در آیات کبری به این است که با حیل‌های مخفی ضرر برساند و در آیات صغری در معجزات به این است که آن معجزه‌ها را حمل بر جادو و مانند آن از وجوه مخفی بکند، و مکر در غیر آیات کبری و صغری به

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۵

مخفی کردن و تلبیس آنها بر غیر یا تأویل آنها بر مقتضای شہواتشان می‌باشد.

قُلِ اللّٰهُ اَسْرِعُ مَكْرًا یَعْنَى مَكْرَ خِدا نَافِذْتَر و سَابِقْتَر اسْتِ، زیرا مکر شما در آیات در حقیقت مکر خدا در باره شماست، پس مکر خدا در هر حال سابق‌تر از مکر شماست، و نسبت مکر به خدا از باب مشاکلت یا مشابهت است، و گر نه مکر کننده به کسی گفته می‌شود که از آشکار کردن مخاصمه و دشمنی عاجز باشد و از آشکار کردن به مخفی کردن روی می‌آورد.

إِنَّ رُسُلَنَا یَكْتُبُونَ مَا تَمْکُرُونَ تَهْدِیدِ اَنهَاسْتِ بَدِینِ گونَه کَهِ اَنچَه رَا کَهِ خِیَالِ مِی کَنَنْد بَر خِدا مَخْفِی اسْتِ بَواسطَه رَسولانِ ظاهِر مِی شُود تَمکُرُونَ بَهِ صِیغَه مَخاطَبِ کَهِ بَر گَر داندنِ سَخْنِ اسْتِ اَز غایبِ (لَهم) بَهِ مَخاطَبِ یَعْنَى اَز پیامبرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله بَهِ سَوى اَنانِ کَهِ مَورِدِ خَطابِ هَسْتَنْد جَهِتِ التَّفاتِ اَز غیبتِ اسْتِ بَهِ تَکَلَّم، تا اینکه در انذار رساتر باشد. و آن جواب سؤالی است که از جمله سابق ناشی می‌شود، گویا که گفته شده: آیا خدا می‌داند که ما مکر می‌کنیم تا در حق ما مکر کند؟ و او جواب می‌دهد: بلی فرستادگان ما می‌نویسند.

هُوَ الَّذِی یَسِّرُ لَکُمْ بَهِ مَنزَلَه تَأکید و اَضْرابِ اَز جَمَلَه نارساتر به رساتر در جواب است، گویا که گفته است: بلکه ما مکر شما را بدون واسطه رسولان نیز می‌دانیم و شما بر حسب فطرت به این مطلب آگاهی دارید، زیرا که این ما هستیم که شما را سیر می‌دهیم. چه، سیر دادن مستلزم علم به نکته‌ها و دقایق

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۶

حالات سیر کننده و محل سیر و غایت سیر است، و آنگاه که پرده خیال از شما برداشته شود این معنی را می‌فهمید، زیرا شما خدا را وقت انقطاع وسایل و ناامیدی از حیل‌های خیال می‌خوانید بنا بر این می‌دانید که او حال شما و دعای شما را می‌داند و قدرت بر اجابت شما را دارد، و می‌تواند بلا را از شما دفع کند، پس شما او را می‌خوانید در حالی که از اغراض خیال خالص و رها هستید، ولی هنگامی که خداوند بلا را از شما برداشت و خیال مجدداً بر شما مسلط گشت آن علم فطری شما با اغراض خیالی و هواهای نفسانی شما محبوب و پوشیده می‌شود، و در نتیجه غیر خدا را با خدا شریک قرار می‌دهید.

بنا بر این جمله تأکید جواب و در نتیجه رسوایی برای آنهاست.

مقصود از سیر دادن خدای تعالی تمکین آنها از سیر است بدین گونه که اسباب داخلی آنها فراهم می‌سازد از قبیل قوه‌های علامه و عیاله، و همچنین اسباب خارجی را آماده می‌کند از قبیل مسطح کردن زمین و تسخیر مرکبها، و قرار دادن ما یحتاج او از قبیل خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی از چیزهایی که نقل و انتقال در آنها ممکن است.

یا اینکه می‌گوئیم هر متحرکی حتماً به محرک نیازمند است، و محرک اول در حرکات اختیاری عبارت از نفس است که همه

نیروها در خدمت آن است، و نفس نسبت به خدا مانند سایر قوا و نیروها نسبت به نفس است که در هیچ شأنی از شئون دارای استقلال نیست، پس همانطور که کار همه نیروها در ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۷

حقیقت به نفس نسبت داده می‌شود بلکه نفس (نسبت به سایر قوا) سزاوارتر است که کارها به او نسبت داده شود، همچنین است فعل نفس نسبت به خدای تعالی. پس سیر دهنده اگر چه اولاً و بالذات نفس است و لکن در حقیقت خدای تعالی است و نفس مانند وسیله اوست، بنابراین نسبت سیر دادن به خدای تعالی به طریق حصر صحیح می‌شود.

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا مُجَدِّدًا عِبَارَتِ رَا مِنْ مَخَاطَبِ (كُنْتُمْ) بِه غَايِبِ بَرِگَرْدَانِدِ (بِهِمْ) تَا شَامِلِ حَالِ هَمِهْ اَفْرَادِ شُودِ.

جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ يَعْنِي اَزِ هَرِ جَايِ دَرِيَا بَادِ تَنْدِي اَمَدِ كِهْ مَقْصُودِ اَزِ هَمِهْ اَطْرَافِ كَشْتِي اِسْتِ. وَظَنُّوا ظَنًّا يَبْدَأُ كَرْدَنْدِ (دَرِ اَيْنِجَا) يَعْنِي يَقِينِ نَمُودَنْدِ چُونِ بَارِهَا دَرِ گَزْدَشْتِهْ كَفْتِيمِ كِهْ عِلُومِ نَفْسِ اِگَرِ يَقِينِي بَاشَدِ ظَنُونِ وَگِمَانِهَاسْتِ، يَا اَيْنِكِهْ مَرَادِ حَقِيقَتِ ظَنْ وَگِمَانِ اِسْتِ، زِيْرَا كِهْ ظَاهِرِ اَمَواجِ اِگَرِ چِهْ مَوْجِبِ يَقِينِ اَنِهَاسْتِ وَلِيكِنِ اَمِيدِ اَنِهَا بِهْ غَيْبِ كِهْ فَطْرَتَا عِلْمِ بِهْ اَنِ وَبِهْ قَدْرَتِ بَرِ نِجَاتِ دَادَنْ اَنِهَا دَارَنْدِ مَوْجِبِ پَدِيدَارِ شَدَنْ اِحْتِمَالِ نِجَاتِ اِسْتِ.

أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ يَعْنِي هَلَاكٌ وَنَابُودٌ شَدَنْدِ، وَتَعْبِيرٌ بِهْ مَاضِيِ بَرَايِ اِشَارِهْ بِهْ تَحَقُّقِ هَلَاكِ اِسْتِ، گُويَا كِهْ هَلَاكَتِ وَاقِعِ شُدِهْ اِسْتِ، وَ اَيْنِ مَعْنِي مَوْيِدِ اَيْنِ اِسْتِ كِهْ ظَنْ بِهْ مَعْنِي يَقِينِ بَاشَدِ. لَذَا اَيْنِ جَمْلِهْ «اِحْيَا بِهِمْ» مِثْلِ دَرِ هَلَاكَتِ وَنَابُودِيِ شُدِهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۸

است، و اصل آن از این جهت است که می‌گویند: دشمن به او احاطه پیدا کرده است، به نحوی که دیگر راه رهایی ندارد.

دَعَاؤُا اللّٰهَ بَدَلِ اَزِ «ظَنُّوا» اِسْتِ اَزِ نَوْعِ بَدَلِ اِسْتِمَالِ «۱»، يَا جِوَابِ سْؤَالِ مَقْدَّرِ اِسْتِ، گُويَا كِهْ كَفْتِهْ شُدِهْ: چِهْ كَارِ كَرْدَنْدِ؟ مُخْلِصِيْنَ لَهْ الدِّينَ مَنْظُورِ اَزِ دِينِ رَاهِ دَعَاءِ يَا رَاهِ نَفْسِ بِهْ سُوِيِ خُدا يَا اِعْتِقَادِ تَوْحِيدِ وَ سَائِرِ عَقَائِدِ دِينِيِ اِسْتِ، يَا اَنِ مَلَّتِ وَ دِينِيِ اِسْتِ كِهْ اَزِ پِيَاْمَبْرَشَانِ بِهْ عِنْوَانِ دِينِ اِخْذِ كَرْدِهْ اَنْدِ، وَ دَرِ وَجِهِ اِخْلَاصِ دَرِ گَزْدَشْتِهْ كَفْتِيمِ كِهْ تَسَلُّطِ خِيَالِ وَ تَصَرُّفِ اَنِ مَوْجِبِ شَرِكِ ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ اِسْتِ وَ هِنْگَامِيِ كِهْ بِلَاءِ مَتْرَاكِمِ گَشْتِهْ وَ اَمَواجِ اَنِ مَتْلَاطِمِ شُودِ، وَ اَسْبَابِ وَ چَارِهَها قَطْعِ كَرْدِ اَزِ شَيْطَانِ فَرَارِ كَرْدِهْ وَ مِيِ گُويَدِ: مَنِ چِيْزِيِ رَا مِيِ بِيْنِمِ كِهْ شَمَا نَمِيِ بِيْنِيْدِ مَنِ اَزِ خُدا، پَرُورْدِ گَارِ عَالَمِيَا مِيِ تَرْسَمِ، دَرِ اَيْنِجَا اِسْتِ كِهْ تَوْحِيدِ فَطْرِيِ بَدُونِ مَعَارِضِ وَ بَدُونِ حِجَابِ بَاقِيِ مِيِ مَاندِ.

لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَفْسِيْرِ اَنِ چِيْزِيِ اِسْتِ كِهْ خُدا رَا بِهْ خَاطِرِ اَنِ مِيِ خَوانَدِ وَ اَنِ حَذْفِ شُدِهْ اِسْتِ، تَقْدِيْرِ آيِهْ چِيْنِ بُوْدِهْ اِسْتِ. (دَعَاؤُا اللّٰهَ بَشِيْءِ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا) يَعْنِي خُدا رَا فَرَا خَوانَدَنْدِ بَچِيْزِيِ كِهْ عِبَارَتِ اَزِ اَيْنِ اِسْتِ اِگَرِ مَا رَا نِجَاتِ دِهِيِ اَزِ شُكْرِ گَزَارَانِ خَواهِيمِ بُوْدِ. يَا اَيْنِكِهْ مَفْعُولِ لَفْظِ قَوْلِ اِسْتِ كِهْ مَحْذُوفِ اِسْتِ وَ حَالِ.

(۱) اِگَرِ بَدَلِ اِسْتِمَالِ بَاشَدِ دَرِ بَارِهْ «ظَنُّوا» تَوْضِيْحِ مِيِ دِهَدِ تَا چِگُونِگِيِ كَفْتَنْ رَا مَعْلُومِ دَارَدِ يَا گِمَانِ شُودِ كِهْ مِيِ گُويَدِ. يَا شَامِلِ گِمَانِ يَا يَقِينِيِ مَبْتَنِيِ بَرِ دَعَائِيِ اَزِ رُوِيِ اِخْلَاصِ بَاشَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۳۹

فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنبُغُونَ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي وَاقْتِيِ خُدا اَنِهَا رَا نِجَاتِ دَادِ اَزِ شُكْرِ خَارِجِ شَدَنْدِ وَ قَسْمَشَانِ رَا شُكْسْتَنْدِ، وَ عَهْدَشَانِ رَا نَقْضِ نَمُودَنْدِ، چُونِ اَنِ خِيَالِ وَ چَارِهَها وَ پَرْدِهَها وَ حِجَابِها دُوبَارِهْ بِهْ سُوِيِ اَنَانِ بَازِ گَشْتِ.

«بَغِيِ عَلَيْهِ» يَعْنِي تَعَدِّيِ وَ ظَلْمِ نَمُودِ. «بَغِيِ وَ عَدْلِ عَنِ الْحَقِّ» يَعْنِي قَدْرَتِ طَلْبِيِ وَ سَتْمِگَرِيِ كَرْدِ وَ دَرُوعِ كَفْتِ. «بَغِيِ فِي مَشِيِهْ» يَعْنِي دَرِ رَاهِ رَفْتِنِ تَكْبِيْرِ كَرْدِ وَ سُرْعَتِ گَرَفْتِ بَغَايِ يَعْنِي اُو رَا فَرَا خَوانَدِ وَ طَلْبِ نَمُودِ. هَمِهْ اَيْنِ مَعَانِيِ دَرِ اَيْنِجَا مَنَاسِبِ اِسْتِ.

بَغِيْرِ الْحَقِّ مَقْتِيْدِ كَرْدَنْ «بَغِيِ» بِهْ هَرِ مَعْنِيِ كِهْ بَاشَدِ گَاهِيِ بِهْ حَقِّ اِسْتِ مِثْلِ اَنِچِهْ كِهْ اَزِ اَهْلِ حَقِّ دِيْدِهْ مِيِ شُودِ اَزِ قَبِيْلِ تَجَاوُزِ اَزِ حُدِّ وَ

صورت ظلم و عدول از حق در ظاهر از باب تقیه، و قدرت طلبی و دروغ در جای خودش، و تکبر در موقع خودش و طلب دنیا به امر پروردگار. (که همه اینها «بغی» به معنای حق و درست آن است، امّا در اینجا به معنی تجاوز ناحق است) یا أَيُّهَا النَّاسُ پس از آنکه آنها را ذمّ نمود که مرتکب نقض عهد و بغی شده‌اند با نداء متوجه به آنها شد و ذکر نمود که گناه و وبال سرکشی آنها به خودشان برمی‌گردد تا اینکه بهتر رادع و مانع آنها شود.

إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ یعنی سرکشی و ستم شما به خودتان بر می‌گردد و در حقیقت از خودتان به کسی دیگر تجاوز نمی‌کند، زیرا انسان مادامی که قوای خودش را با جلو گیری از اطاعت و پذیرش عقل فاسد و تباه نسازد، غیرش را فاسد ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۰

نمی‌سازد، و افساد غیر اگر چه در ظاهر افساد غیر است ولی در حقیقت اصلاح او است، نه افساد، پس «بغی» فقط منجر به افساد خود سرکش متجاوز می‌شود.

بنا بر این لفظ (علیٰ أنفسکم) خبر از (بغیکم) می‌باشد، و وجوه دیگری از اعراب نیز در آن محتمل است، مثل اینکه (بغیکم) به معنی (او) باشد و در آن معنایی تضمین شود که مقتضی تعلق به علی باشد و جار و مجرور متعلق به آن باشد.

(متاع الحیوة الدّنیة) لفظ (متاع) یا مرفوع و خبر از (بغیکم) می‌باشد «۱»، یا اینکه (علیٰ أنفسکم) خبر باشد، و (متاع الحیوة الدّنیة) خبر بعد از خبر «۲»، یا خبر مبتدای محذوف باشد «۳» و حال از ضمیر مستتر در ظرف، یا جمله مستأنفه باشد.

و بنا بر اینکه (متاع الحیوة الدّنیة) منصوب خوانده شود خبر عبارت از ظرف است و (متاع الحیوة الدّنیة) نایب مصدر (بغیکم) است، یا مصدر فعل محذوف است حال باشد یا مستأنف، یا منصوب بر ذمّ است یعنی ذمّ متاع حیات دنیا.

و بنابر قرائت نصب (متاع) احتمال دارد مفعول (بغیکم) نیز باشد وجوه دیگری نیز محتمل است که بعید است، مانند اینکه ظرف لغو باشد و (متاع الحیوة الدّنیة) مرفوع باشد یا منصوب، به وجوهی غیر از وجه خبر بودن، و نیز یکی از وجوه بعید این است که خبر محذوف باشد مانند لفظ «محذور» یا «ثقل» یا «وبال»

(۱) در این صورت معنی آیه این است که در باره بغی خبر دهد که به خاطر متاع دنیا می‌باشد.

(۲) اگر چنین باشد. بغی و سرکشی در شماس است و آن به سبب متاع حیات دنیاست.

(۳) مبتدای محذوف ممکن است ذلک باشد یعنی آن متاع دنیاست که موجب «بغی» آن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۱

مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ جواب سؤالی است که از نکوهش به کالای زندگی دنیوی ناشی می‌شود، لذا به دنبال آن زندگی چگونگی دنیوی را باز کرده می‌گوید: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا يَعْنِي زَنْدَگِی دُنْیَا مَانْدِ آبِی اسْت، که، أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِنْ أَسْمَانِ فَرُو مِی فَرَسْتِیْم، سِپَسِ بَا گَنَاهِ زَمِیْنِ مَخْلُوطِ مِی شُودِ اِخْتِلَاطِ نَبَاتِ زِیَادِ شُدْنِ اَنْهَا وَ تَدَاخِلِ اَنْوَاعِ مَخْتَلَفِ اَنِ اسْت، چنانچه بعضی با بعضی دیگر آمیخته می‌شود.

مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا يَعْنِي زَمِیْنِ رَنْگَهَايِ نَبَاتِ وَ گِیَاهِشِ رَا بَه خُودِ گَرَفْتِ، چَه کَه زَخْرَفِ زَمِیْنِ عِبَارَتِ اَز رَنْگَهَايِ نَبَاتِ اَنِ اسْت.

وَازَيَّتْ بَه اَصْنَافِ نَبَاتِ وَ گِیَاهِ وَ گَلْهَا وَ سِزِیْهَا وَ بَه رَنْگَهَايِ سِزِیْهَا وَ گَلْهَايِ مَخْتَلَفِ وَ اشْکَالِ وَ اِخْتِلَاطِ اَنِ مَزِیْنِ شُدِه بَه نَحْوِی کَه نَگَاهِ کَنْنَدِه بَه اَنِ رَا بَه شَگَفْتِ وَ اِی دَارْدِ.

وَظَنَّ أَهْلَهَا يَعْنِي اَهْلِ زَمِیْنِ یَا اَهْلِ زَخْرَفِ، چُونِ «زَخْرَفِ» اِگَرِ چَه مَذْکُرِ اسْتِ وَ لِی بَه اِعْتِبَارِ مَعْنِی کَه عِبَارَتِ اَزِ الوَانِ نَبَاتِ اسْتِ، وَ قَتِی بَه لَفْظِ «اَرْضِ» اِضَافَه شُودِ جَايزِ مِی شُودِ کَه ضَمِیْرِ مُؤَنَّثِ بَه اَنِ بَرِ گَرْدَدِ.

أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا گمان کردند که آنها قدرت بر زمین دارند به اینکه آنرا برویاند و گیاهانش را نمو دهند و آنها را نگهدارند تا از آنها بهره برداری کنند، یا اینکه بر زخرف (گیاه زمین) قدرت و توانائی دارند به رویاندن و نگهداشتن و این گمان آنها ناشی از کمال غفلت و غرور آنها به تدبیرشان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۲

آتاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا یعنی امر ما به زمین یا به زخرف شب یا روز فرود آید که منظور از فرود آمدن امر به هلاک کردن و استیصال به وسیله مرض‌ها و آفت‌ها می‌باشد. چه در شب و چه در روز (چه پنهان و چه آشکارا).

فَجَعَلْنَاهَا حِصَّةً يَدًا ضَمِير «جعلناه» به زخرف بر می‌گردد و حصید یعنی درو شده، فعل در اینجا بمعنی مفعول است و مذکر و مؤنث نیز در آن یکسان است، و آن در لغت اسم چیزی است که انسان با آهن آنرا درو می‌کند، ولی مثل شده است در هر چیزی که استیصال و ریشه کن شده باشد به نحوی که چیزی از آن باقی نماند.

كَأَنَّ لَمْ تُعْنِ گویا که نرویده یا اصلاً چیزی نبوده.

بِالْأَمْسِ یعنی قبل از آن زمان، این جمله نیز مثل شده برای زمان نزدیک.

بدان که این تمثیل از بهترین اقسام آن است، چون جمیع اجزاء مثال با آنچه که مثال برای آن زده شده در تشبیه مطابقت دارد، چون نفس انسانی که از آسمان ارواح نازل می‌شود مانند آبی است که از آسمان دنیا نازل می‌شود، و بدن انسان مانند زمین است در استقرار نفس. آب و قوای آن مانند نبات زمین است که در اختلاف انواع آن. مغرور شدن انسان به قوت نیروهایش و اشتداد آن مانند مغرور شدن اهل زمین است به زینت و زخرف

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۳

آن. استیصال قوای انسان به علت اجل، مانند استیصال انواع نباتات است به سبب آفت.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ این چنین آیات عالم کبیر و عالم صغیر را می‌گستریم.

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای کسانی که نیروهایشان را در معلوماتشان استعمال می‌کنند به وسیله جمع خاطر به یک امر و تفریق از امور دیگر که به اعتبار استخدام قوه عاقله به آن مفکره، و به اعتبار استخدام واهمه متخیله گفته می‌شود، زیرا که تفکر عبارت از استعمال قوه متفکره یا متخیله است در تصرف در معلومات.

أما غفلت پیشگان امثال این آیات و نشانه‌های متراکم و متداخل و متوافق و متخالف را درک نمی‌کنند.

ترجمه و تفسیر آیات ۳۰-۲۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۵ تا ۳۰] ص: ۳۴۳

اشاره

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶) وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَلِيلًا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارًا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ (۲۹)

هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۴

ترجمه: ص: ۳۴۴

و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد به لطف خاصّ به راه مستقیم هدایت می کند، مردم نیکو کار به نیکوترین پاداش عمل خود و زیادت لطف خدا نائل شوند و هرگز بر رخسار پاکشان گرد خجلت و ذلت ننشینند و آنان اهل بهشت و در آنجا تا ابد منتعمند، و کسانی که مرتکب اعمالی بد شدند، به اندازه همان اعمال مجازات شوند و به خواری و رسوائی در افتند و ننگهانی از عذاب خدا نیابند، گوئی روی سیاه آنها قطعه‌ای از شب ظلمانی است. آنان اهل آتش دوزخند، و در آن همیشه معذبند. و ما روزی همه خلق را در قیامت جمع آریم، آنگاه به مشرکان با قهر و عتاب گوئیم شما و بتهایتان در مکان خود بایستید. سپس میانشان جدایی افکنیم و آنگاه بتان و سایر معبودان باطل زیان گشوده و گوئید شما مشرکان هرگز ما را پرستش نکردید، پس در این ادعا شهادت و حکم خدا میان ما و شما کفایت کند، که ما از پرستش بتان شما غافل بودیم، در آنروز هر شخصی جزاء اعمال نیک و بدی که پیش از این کرده خواهد دید و همه به سوی معبود و مولای حقیقی خود باز می گردند و خدایان باطل که به دروغ خدا می انگاشتند، همه نابود شوند.

تفسیر ص: ۳۴۴

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ عَطْفٌ اِسْتَبْرَاجٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۵

«نفسل الایات» یا بر «کذلک نفسل الایات» و مقتضای مقام این است که بگوید: «و ندعوا الی دار السّلام» تا معطوف و معطوف علیه در فعلیت و مسند الیه با هم مطابقت کنند، ولی از تکلم و از فعلیت به اسمیت عدول نمود، و لذا در وهله نخست بین دو عطف منافات دیده می شود، این عدول بدان جهت است که اشاره به علّت حکم بنماید و اینکه الهیت مقتضی این معنی است، و تقدیم مسند الیه برای تأکید حکم و شرافت آن است، و نیز خواسته است تا از همان اوّل به علّت حکم اشاره کرده باشد و دار السّلام خانه خدا است، چون سلام از اسماء خدای تعالی است.

یا مقصود دار سلامت از همه آفات بدنی و نفسانی است، و چون دعوت عمومی است به خلاف هدایت که خاصّ است لذا دعوت را در اینجا مطلق و بدون قید آورد و هدایت را مقید ساخت.

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّقْتَدِرٍ مقصود از دعوت، دعوت ظاهری است که بر زبان انبیاء جاری می شود. لذا دعوت عامّ است، در حالی که منظور از هدایت، هدایت و راهنمایی خاصّ به سوی ولی امر است، و آن راه راست است، لذا آنرا پس از دعوت آورده است، زیرا که آن هدایت بعد از قبول نبوّت و بیعت عامّ نبوی محقق می شود، و آنرا به کسی که خدا بخواهد مقید ساخت چون دعوت باطنی و بیعت خاصّ مخصوص کسی است که راهی به سوی خدا برگردد.

لِّلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا الْحُسْنٰى جَوَابٌ سَوَالٍ مُّقْتَدِرٍ است، گویا که گفته شده: چه چیز است برای کسی که به آیات بهره مند شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۶

و دعوت را بپذیرد و هدایت یابد؟ پس فرمود: برای کسانی که نیکی کنند عاقبت و سر انجام نیکویی است. یا ثواب نیکویی است، و اصل نیکویی و احسان قبول ولایت است، و هر قول یا فعل یا حالت و اخلاقی که برای انسان از جهت ولایت پدید می آید احسان

است، زیرا که نیک و خوب حقیقی همان ولایت مطلقه است که مظهرش علی علیه السلام است، و خوبی ولایت‌های جزئی به سبب خوبی آن ولایت است، و هر کسی که به سبب بیعت خاص به علی علیه السلام بدون واسطه یا با واسطه اولیاء جزء متصل شود، صاحب حسن می‌شود.

مقصود از احسان نیز در اینجا همین است، و هر کس که صاحب حسن و نیکی گردید و ریسمان اتصال گسسته نگردید (چنین اتفافی جز بسیار اندک نمی‌افتد). اتصال بشری او بسبب اتصال ملکوتی و جبروتی به ملکوت و جبروت علی علیه السلام متصل می‌شود که همان سرانجام و عاقبت نیک و ثواب نیک است که از آن بهتر و خوبتر وجود ندارد. و زیاده و این فزونی و زیادی از لوازم اتصال به ملکوت ولی امر است و آن عبارت از راحتی در دنیا و خلاصی از رنجها و دردهای دنیا و بهشت و نعمت‌های آن در آخرت می‌باشد. و آنچه که ما ذکر کردیم اختلاف اخبار در تفسیر این جمله را از بین می‌برد. و لَا يَزُهَقُ وُجُوهُهُمْ و غبار صورتهای آنان را نمی‌پوشاند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۷

قتّر آن گونه غباری که به سیاهی بزند.

و لَا ذِلَّةٌ و قتر و ذلّه کنایه از چیزی است که در اثر حزن و اندوه و شدت احتیاج عارضش می‌شود، و دانستی که متصل به ملکوت ولی امر هیچ وقت دارای اندوه و احتیاج نیست.

أُولَئِكَ ادا کردن عبارت با اسم اشاره بعید برای بزرگ کردن و تصویر آنها با همان اوصاف مذکور می‌باشد.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ عَظْفُ بر جمله «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى» است از قبیل عطف جمله، یا عطف بر «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى» بتقدیر لام است که از قبیل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف و از باب عطف مفرد است، و این احتمال دوم بهتر است، چون با سیاق کلام موافق بوده و از حذف و تقدیر در سلامت و امان است.

جَزَاءً سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا پیش از این بیان شد که چون سیئه و گناه مخالف مقتضای فطرت است انسان را بیش از مقدار قدرت و توانائی اش پایین نمی‌آورد.

ولی حسنه و کار نیک چون موافق فطرت انسان است او را بیشتر از مقدار قدرتش بالا می‌برد، ده برابر قدرت خودش تا هفتصد برابر، و خداوند برای هر کس که بخواهد مضاعف می‌سازد.

و تَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ هیچ چیز مانع خشم خدا بر آنان نیست یا از جانب خدا نگهدارنده‌ای برای آنان نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۸

كَانَ مَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا یعنی از نهایت حزن و اندوه و شدت درد و رنج، هاله‌ای از تاریکی صورت آنها را فرا گرفته است.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان در آتش همواره باقی‌اند و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا روزی که مؤمنین و کافرین را زنده کنیم، یا کافرین و شرکاء آنها را، یا مؤمنین و پیشوایانشان را و کافرین و شرکایشان را همگی گرد آوریم.

این عبارت عطف بر محذوف است که متعلق به جمله‌های سابق است از «لِلَّذِينَ احْسَنُوا» تا «اغشیت وجوههم» یعنی در دنیا، یا روز مرگ، یا روز بازگشت و روزی آنها را محشور و زنده خواهیم کرد.

و محتمل است که معطوف و معطوف علیه هر دو محذوف باشد و تقدیر آن این است «ذکرهم بما ذکر و ذکرهم یوم نحشرهم» یعنی آنان را یاد آوری کن به آنچه که ذکر شد، و یاد آوری کن روزی را که آنها را حشر خواهیم کرد. یا اینکه متعلق به «زیلنا» است بنا بر تقدیر «أما» یا توهم آن یا زیادی فاء، یا متعلق به «زیلنا» ی مقدر است که «زیلنا» ی مذکور آنرا تفسیر می‌کند.

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا به کسانی که مشرک به خدا، یا به ولایت شدند می‌گوئیم: مَكَانَكُمْ یعنی محکم بچسبید و جایتان را رها

نکنید، یا اینکه لفظ «مکانکم» اسم فعل است یعنی بیاید در جایگاه خود، و أَنْتُمْ تَأْکِید ضمیر مستتر در آن است

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۴۹

تا عطف بر آن صحیح باشد، یعنی این شما و شُرَكَاءُكُمْ و این شریکانتان شریکان شما در الهیت، یا در عبادت، یا در ولایت، یا در طاعت، یا در محبت، یا در وجود.

فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ یعنی جدائی و تفرقه بین مؤمنین و کفار انداختیم، یا بین کفار و شرکائشان جدائی انداختیم. وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ منظور از شرکاء یکی از احتمالات گذشته است.

ما كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ مقصود از عبادت در اینجا اعم از عبادت معروف است، یا مقصود از شرکاء آنان شرکاء در عبادت است، زیرا که آنها در حقیقت هواهای نفسانی‌شان را عبادت کردند، و از عبادت هواها عبادت شرکاء ظاهری پدید آمد و متولد گشت. فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ عطف بر «ما کنتم» است، و چون مرتبه استشهاد بعد از ابراز دعوی است آنرا با فاء عطف نمود، و شرکاء خدا را شاهد گرفتند که مشرکین با عبادت شرکا و اطاعت آنها جز هواهای نفسانی خود را عبادت نکردند، بلکه آنان با این عبادت مقصودی جز حصول مشتهیات خود نداشتند، بنا بر این آنها نفسهای خبیث خود را می‌پرستیدند، و مصدر و مرجع آنها نفسشان بود.

ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه خداوند در روز عرضه اعمال به ما بگوید: مرا عبادت نکردید چون انگیزه عبادت شما هواهای نفسانی شما بود نه امثال امر من، و مقصود شما این بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۰

که اغراض شما حاصل شود نه رضایت من.

إِنَّ كُنَّا لَفِظَ «ان» مخفف از مثقله است (ان بوده، ان شده است).

عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ دعوی معبودیت برای خودشان را نفی کردند چنانچه عبادت مشرکین نسبت به خودشان را نفی نمودند. هُنَالِكَ در آن جایگاه و مکان یا در آن زمان.

تَبَلَّوْا آزمایش می‌شود.

كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ پس هر نفسی در مورد اعمالی که در گذشته انجام داده حَقِّش را از باطلش، و صحیحش را از سقیم و ناصحیح آن و خوبش را از مغشوش و بدش جدا می‌کند و می‌شناسد، زیرا چشم آنها تیز و ادراکشان صاف شده، پس آنجا می‌فهمند که کدام یک از اعمال از نفس اماره و شیطان صادر شده، و کدام یک از عقل با شرکت نفس صادر گشته، و کدام یک از عقل صادر شده و سپس اغراض نفس بر آن عارض شده است.

وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ پس از آنکه اعمالشان را شناختند به سوی خدا باز می‌گردند.

مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ مولا بر ایشان حق است. توصیف به حق کنایه از بطلان معبودهای آنان است.

وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يفترون آنچه به دروغ شریک می‌پنداشتند چون باطل بودند از درونشان گم شد و بر کنار گردید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۱

ترجمه و تفسیر آیات ۳۶-۳۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۳۶] ص: ۳۵۱

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصِرُّونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَدُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵)

وَ مَا يُتَّبَعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه: ص: ۳۵۱

بگو کیست از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد و کیست به شما چشم و گوش عطا می‌کند و کیست از مرده زنده و از زنده مرده برمی‌انگیزد و کیست که فرمانش عالم آفرینش را منظم می‌دارد تا همه مشرکان معترف شده و گویند قادر بر این امور تنها خدای یکتا است پس به آنها بگو چرا خدا ترس نمی‌شوید، چنین خدای قادر یکتائی براستی پروردگار شما است و بعد از بیان این راه حق و خداشناسی چه باشد غیر گمراهی پس به کجا می‌روید،

همچنین حکم شقاوت کلمه عذاب را فاسقان استحقاق یافتند که باز ایمان نمی‌آورند،

بگو که آیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۲

هیچ یک از بتان و خدایان باطل شما بر این قادر است که در آغاز خلق را بیافریند و سر انجام برگرداند بگو تنها خدای یکتاست که در اول خلایق را خلق کرده آنگاه همه را بسوی خود برمی‌گرداند پس بر این خدای قادر چرا به شرک دروغ می‌بندید. بگو کیست از انبازان شما که به حق هدایت کند؟ بگو خدا به حق هدایت می‌کند: آیا آنکه به حق هدایت می‌کند سزاوارتر از آنکه هدایت نمی‌کند نیست، چه می‌شود شما را چگونه حکم می‌کنند. اکثر آنان جز از گمان خویش پیروی نمی‌کنند، در حالی که البته گمان از حق کفایت نمی‌کند (گمان از حق نیست)، بعد به درستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

تفسیر ص: ۳۵۲

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ بگو چه کسی از آسمان با رزق انسانی به شما روزی می‌دهد؟

وَ الْأَرْضِ وَ از زمین روزی حیوانی می‌دهد؟ یا از زمین دو نوع روزی انسانی و حیوانی را برای شما آماده می‌کند؟

أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ آیا چه کسی بر گوش و چشمها مالک می‌شود؟ علت اینکه از تمام قوای مدرکه بر مدارک جزئی محسوس اکتفا نمود، و از بین آنها شریفترین و نافعترین آنها را برای انسان که چشم و گوش باشد، ذکر کرد، برای آن است که تا این معنی را افاده نماید، که مملوک بودن غیر از چشم و گوش به طریق اولی است.

مقصود از مالک بودن خدای تعالی این است که آنها تحت قدرت او هستند به نحوی که احدی جز خدا در آنها دخالتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۳

ندارد، و او است که عطا می‌کند، منع می‌کند، می‌گیرد، نگه میدارد، آنرا سالم یا معیوب یا قوی یا ضعیف قرار می‌دهد به هر طور و

برای هر کس که بخواهد.

وَمَنْ يُخْرِجِ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجِ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ مَقْصُودٌ مِنْ اخْرَاجِ زَنْدِهٖ اَعْمٌ اَسْتِ اَزِ اخْرَاجِ حَيْوَانِ اَزِ مَادَّهٖ مَرْدِهٖ وَ اِيْجَادِ نَفْسِ زَنْدِهٖ بِالذَّاتِ اَزِ بَدَنِ مَرْدِهٖ، وَ اخْرَاجِ اَنْ نَفْسِ اَزِ اَنْ بَدَنِ بِهٖ سَبَبِ مَرْگِ يَ اِخْوَابِ، وَ اخْرَاجِ مَوْمِنِ كِهٖ زَنْدِهٖ اَسْتِ بِهٖ سَبَبِ حَيَاتِ اِنْسَانِي اَزِ كَافِرِ كِهٖ اَزِ حَيَاتِ اِنْسَانِي مَرْدِهٖ اَسْتِ، وَ اخْرَاجِ مَثَالِ كِهٖ اَزِ عَالَمِ طَبْعِ بَالَا مِي رُودِ، وَ هَمِچْنِيْنِ اخْرَاجِ مَرْدِهٖ اَزِ زَنْدِهٖ. وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تَفْسِيرِ اَيْنِ كَلِمَهٗ دَرِ اَوَّلِ سُوْرَهٗ كَذَشْتِ.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَاءٌ زَائِدَةٌ اَسْتِ وَ جَمَلَهٗ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَّرِ، يَ اَيْنَكِهٖ فَاءِ جَوَابِ شَرْطِ مَحْذُوفِ اَسْتِ، يَ اَيْنَكِهٖ خَالِصِ بَرَايِ سَبَبِيَّتِ اَسْتِ. فَقُلْ أَمْ لَا تَتَّقُونَ اَزِ بَابِ تَوْبِيخِ اَنَّهُا بَگُو چَرَا تَقْوَى پِيْشِهٖ نَمِي گِيْرِيْدِ يَ اَيْنَكِهٖ بَعْدِ اَزِ اَقْرَارِ اَنَّهُا بِهٖ اَيْنَكِهٖ هَمِهٖ چِيْزِ تَحْتِ قَدْرَتِ خُدَايِ تَعَالَى اَسْتِ اَنَّهُا رَا اَمْرَ بِهٖ تَقْوَى كَرْدِهٖ اَسْتِ.

فَذَلِكُمْ اَنْ كَسِي كِهٖ صِفَتِ هَايِ مَذْكَوْرِ دَارِدِ.

اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ هَمَانِ خُدَايِي اَسْتِ كِهٖ بِهٖ حَقِّ پَرُوْرْدِ گَارِ شِمَاسْتِ، كِنَايَهٗ اَزِ بَطْلَانِ شَرْكَاةِ اَنَّهُا اَسْتِ چِنَانچِهٖ كَذَشْتِ، وَ دَرِ اَعْرَابِ اَيْنِ جَمَلَهٗ وَ جَوَهِي اَسْتِ كِهٖ بَهْتَرِيْنِ اَنَّهُا اَيْنِ اَسْتِ «ذَلِكُمْ» مَبْتَدَا، وَ «اللَّهُ» صِفَتِ يَ اَبْدَلِ اَزِ اَنْ وَ «رَبُّكُمْ» خَبَرِ اَنْ وَ «الْحَقُّ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۴

صِفَتِ اَنْ بَاشِدِ. فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ بَعْدِ اَزِ اِنْصِرَافِ اَزِ حَقِّ يَ اَبْدَلِ اَزِ حَقِّ بُوْدِنِ چِهٖ مِي شُوْدِ؟

إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنِّي تُصْرَفُونَ باز گشت شما از حق جز به سوی ضلال و گمراهی نیست، چون واسطه‌ای بین حق و گمراهی نیست. كَذَلِكِ مَتَعَلِّقٌ بِهٖ «تَصْرُفُونَ» اَسْتِ، وَ «حَقَّتْ» اِبْتِدَايِ كَلَامِ اَسْتِ يَ اِمْتَعَلِّقٌ بِهٖ «حَقَّتْ» اَسْتِ، بَهْرِ حَالِ جَمَلَهٗ مَسْتَأْنَفِ اَسْتِ وَ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَّرِ، گُوِيَا كِهٖ گَفْتِهٖ شُدِهٖ: بَرَايِ هِيْچِ كَسِ سِزَاوَارِ نِيْسْتِ كِهٖ اَزِ حَقِّ باز گَرُودِ پَسِ فَرْمُودِ: مَانَنْدِ حَقِّ بُوْدِنِ رِبُوْبِيَّتِ، يَ اِمَانَنْدِ بُوْدِنِ گَمْرَاهِي بَعْدِ اَزِ حَقِّ، يَ اِمَانَنْدِ اِنْصِرَافِ اَنَّهُا اَزِ حَقِّ، حَقِّ اَسْتِ كَلِمَةُ رَبِّكَ كَلِمَهٗ پَرُوْرْدِ گَارِ تُو، يَعْنِي گَمْرَاهِي، يَ اِحْكَامِ اُو بِهٖ گَمْرَاهِي، يَ اِعْدَمِ اِيْمَانِ اَنَّهُا.

عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بِرِ كَسَانِي اَسْتِ كِهٖ اَزِ حَقِّ خَارِجِ شُدَنْدِ، يَ اَزِ طَاعَتِ عَقْلِ يَ اِنْبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَ وَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيْرُونِ اَمْدَنْدِ.

أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ كِهٖ اَنَّا اِيْمَانِ نَمِي اَوْرَنْدِ بِهٖ تَقْدِيْرِ بَاءِ يَ اِلَامِ، يَ اَبْدَلِ اَزِ «كَلِمَةُ رَبِّكَ».

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ ذَكَرِ اِعَادَهٗ وَ باز گشت در ملزم ساختن مخاطب یا برای این است که مخاطبین معتقد به اعاده هستند یا برای اینکه برهان اعاده واضح و روشن است، و یا برای این است که ایجاد و ابداء خلق کافی است در الزام و ذکر اعاده و باز گشت برای تنبیه و استطراد است، یا اینکه مقصود از اعاده تکمیل موالید است به سبب رساندن آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۵

بِهٖ كَمَالَاتِي كِهٖ اَزِ اَنَّهُا مُوْرِدِ اِنْتِظَارِ اَسْتِ.

چون آنها جوابی جز اعتراف به اینکه خداوند ابتدا کننده و بازگشت دهنده است نداشتند. و این از شرکاء نیست خدای تعالی به پیامبرش امر کرد که به آنها چنین جواب دهد:

قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ فَأَنِّي تُؤْفِكُونَ يَعْنِي:

(بگو خدا می‌آفریند خلق را پس باز می‌آورد او را پس بکجا برگردانده میشوید). پس از قدرت خدا و عجز شرکاء، از خدا روی برگردانده، به کجا می‌روید؟ پس انباز آنان که شما را به حق رهنمون شوند کجایند؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ بَگُو: اَيَا اَزِ اِنْبَازَانِ شِمَا، كِيْسْتِ كِهٖ هِدَايَتِ مِي كَنْدِ بِهٖ سُوِي حَقِّ بَرَايِ اَيْنَكِهٖ اِعْدَمِ مَبَادِرَتِ مَشْرَكِيْنِ دَرِ جَوَابِي كِهٖ مُوْرِدِ تَوْقَعِ اَسْتِ بَرَايِ اَشْكَارِ نُبُوْدِنِ هِدَايَتِ خُدَا بَرِ اَنَّا مِي بَاشِدِ، يَ بَرَايِ اَيْنِ اَسْتِ كِهٖ اَنَّا اِحْتِمَالِ نَسْبَتِ

دار العلم می‌برد، ولی از حق کفایت نمی‌کند پس سزاوار نیست که به ظن اکتفا شود. بنابراین گمان‌ها و ظن‌ها مستند به کتاب و سنت‌اند اگر عقلی و علوی باشند ممدوح و خوب هستند ولی توقف در آنجا بدون اینکه به علم برساند سزاوار نیست. و اگر آن ظنون نفسی دنیوی سفلی باشد مذموم و بد است.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ جَوَابِ سْؤَالِي اسْتِ از قول خدا «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» یعنی اینکه خداوند به صور افعال و مصادر و غایات آنها دانا و آگاه است که بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند.

ترجمه و تفسیر آیات ۴۱-۳۷

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۱] ص: ۳۵۸

اشاره

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰) وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۵۹

ترجمه: ص: ۳۵۹

این قرآن نه آن چنان است که کسی جز به وحی خدا تواند یافت، لیکن سایر کتب آسمانی را نیز تصدیق می‌کند و کتاب و احکام الهی را به تفصیل بیان می‌کند که بی‌هیچ شک از جانب خدای عالم است.

آیا کافران می‌گویند خود محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بافته است؟ ای رسول ما بگو: اگر شما راست می‌گویید که این قرآن وحی خدا نیست، شما خود و از هر کس نیز می‌توانید کمک بطلبید و یک سوره مانند قرآن را بیاورید،

این کافران از روی علم سخن نمی‌گویند چیزی را تکذیب می‌کنند که عملشان به او احاطه نیافته و حقیقت و باطن آنرا درک نکرده‌اند پیشینیان هم که رسل و آیات خدا را تکذیب می‌کردند مانند اینها مردمی ستمگر و بی‌علم بودند. ای رسول بنگر عاقبت کار ستمکاران به کجا رسید و چگونه هلاک شدند،

برخی از مردم به قرآن ایمان می‌آورند و برخی نمی‌آورند تو تبلیغ رسالت کن و غم مدار که پروردگار تو حال بد اندیشان و جزای آنها را بهتر می‌داند،

اگر آنرا تکذیب کردند دلتنگ مشو. بگو عمل من برای من و عمل شما برای شما. شما برای از کردار نیک من هستید و من بیزار از کردار زشت شما.

تفسیر: ص: ۳۵۹

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى «يفتري» در اصل «لأن يفتري» بتقدير لام است، یعنی ممکن نیست که این

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۰

قرآن ساخته و بافته بشر باشد تا چه برسد به فعلیت آن، یا اینکه حمل مصدر «افتراء» بر ذات است از قبیل «زید عدل». یعنی ذاتا بافتن آن نشاید.

مِنْ دُونَ اللَّهِ غَيْرَ از خدا و لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ اینکه قرآن کتابهای آسمانی را تصدیق می‌کند چون در عقاید و احکام با آنها موافق است. و نصب «تصدیق» به عَلَتْ عطف بر خبر «کان» (خبر کان، ان یفتري است و تصدیق عطف بر آن) یا به تقدیر «کان» است. بنابر خلافی که در عطف مفردی که (و لکن کان تصدیق) بعد از «لکن» با واو می‌آید، یا اینکه مفعول له «انزله» مقدر است. وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ یعنی کتاب نبوت و احکام آن، و بارها گذشت که کتاب هر گاه به صورت مطلق ذکر شود اشاره به احکام نبوت است.

لَا رَيْبَ فِيهِ حَالِ است یا مستأنف.

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ظرف مستقر است، حال است یا خبر مبتدای محذوف و جمله مستأنف است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءُ قُلْ أيا به افتراء می‌گویند این قرآن را من بافته‌ام؟ اگر چنین است که بشری می‌تواند پیش خود این چنین قرآن بیاورد، پس بگو: فَأَنُؤَا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ شَمَا سوره‌ای مثل آن بیاورید، چون اگر آن کلام مخلوق باشد و شما هم که فصیحان خلق هستید باید که بتوانید مثل آنرا بیاورید.

وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ همه کسانی را که می‌توانید در

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۱

آوردن آن کمک بگیرید فرا خوانید.

مِنْ دُونَ اللَّهِ چنانچه ادعا کردید که قرآن از جانب غیر خدا است.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در دعوی افترای خود صادق هستید.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا مِنَ الْبُرْهَانِ علم کامل به چیزی تشبیه به چیزی شده که از جمیع اطرافش مورد احاطه قرار گرفته به نحوی که احاطه کننده چیزی کم نیاورده، پس این معنی اشعار به این دارد که چیزی که بطلان آن ثابت و معلوم نشده، نه به علم یقینی عیانی، و نه با علم برهانی، و نه با علم سماعی با تقلید از کسی که صدق آنرا به یکی از این راهها می‌داند، چنین چیزی را انکار کردن مذموم است. بنابراین انکار بعضی چیزها که موافق عادات و رسومشان نیست به عنوان تعصب دینی و حفظ اسلام و عقاید مسلمین، اصلا کار صحیحی نیست.

وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی انکار کردند چیزی را که علم به آن نداشتند و مصادیقش را ندیده بودند تا بطلانش را مشاهده کنند، پس این جمله عطف بر «لم يحيطوا» یا بر «كذبوا است، یا حال است. ممکن است مقصود تهدید آنها به آوردن مصادیق آنچه که در قرآن است، باشد یا آنچه که در اخبار نبی صلی الله علیه و آله یا آنچه که در اخبار به ولایت علی علیه السلام است، باشد. یا مقصود از آنچه که به علم آن احاطه ندارند، قرآن یا نبوت است، و مقصود از تأویل

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۲

آن ولایت است، چون ولایت چیزی است که قرآن و نبوت به آن تأویل می‌شود، زیرا قرآن و نبوت صورت ولایت‌اند. كَذَلِكَ هَمَّجِينَ است تکذیب بدون علم و عیان.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ امّت‌های پیشین که پشت سر هم به دنیا آمده‌اند نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند.

فَأَنْظُرْ پس این پیامبر بنگر، خطاب به پیامبر، از باب مثل است که «به تو می‌گویم تا همسایه بشنود»، یا ای پیامبر صلی الله علیه و آله بنگر که مقصود از آن خود موضوع خطاب است اصالة، و غیر نبی صلی الله علیه و آله مقصود بالتبع آن است. ضمنا مقصود دلداری پیامبر است از تکذیب قومش، و تهدید قوم است از تکذیب او.

و برای هر امتی رسولی است که هرگاه رسول آنها آمد و حجّت تمام شد، بر مؤمن و کافر حکم به عدل شود و بر هیچ کس ستم نخواهد شد.

و کافران می‌گویند ای رسول و ای مؤمنان پس این وعده قیامت کی خواهد بود اگر شما راست می‌گوئید!

تفسیر: ص: ۳۶۴

و مِنْهُمْ مَنْ يَشْتَمِعُونَ إِلَيْكَ از باب ردّ کردن کلام تو یا استهزاء به سخنان تو گوش می‌دهند، یا می‌خواهند مقصود را از تو بشنوند. أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ حال است به تقدیر قول یا جواب از سؤال مقدر است گویا که گفته است: آنان را چه شده که مقصود ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۵

را از من نمی‌شنوند؟ پس فرمود: به آنها باید گفته شود: آیا تو می‌توانی به گوشهای کر بشنوایانی، یعنی گوشهای انسانی آنها از شنیدن آنچه را که انسان می‌شنود کر است، و عقل هم ندارند تا با اشاره و مانند آن فهماندن ممکن باشد، پس آنان مانند چهارپایان هستند، لذا فرمود: وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ اگر خردی داشتند، وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ برخی از آنان به تو نگاه می‌کنند و نشانه‌های صدق تو و صدق کتاب تو را مشاهده می‌کنند، و لکن از مشاهده آثار صدق و دلالت آن کور هستند.

أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَى آیا تو کور را به مشاهده آثار ربوبیت و آخرت راهنمایی می‌کنی؟

وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ یا بصیرت عقلی نمی‌بینند، یعنی اگر آنها بصیرت داشتند ممکن بود که آثار ربوبیت را به آنها فهماند اگر چه چشم ظاهری نداشته باشند ولی آنها کورند و صاحب بصیرت نیستند. این آیه بمنزله علت اعراض و ترک توجه آنهاست. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا خداوند مردم را ذره‌ای ظلم نمی‌کند، یعنی آنچه را که استحقاق آنها دارند از آنها منع نمی‌کند، جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: خداوند خود از شنیدن آنها منع می‌کند و به آنها ستم می‌کند، خدای تعالی برای رفع این شبهه فرمود: وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لکن خود مردم به خودشان ستم می‌کنند، به اینکه فطرتشان را باطل و استحقاقشان را تباه می‌سازند، و «أنفسهم» مفعول «یظلمون» یا تأکید «الناس» است. وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ عَظْفَ بَر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۶

محدوف است، و تقدیر چنین است: یعنی مردم در دنیا و در روز حشر به خودشان ستم می‌کنند، یا متعلق به «اذکر» مقدر است یا متعلق به «یتعارفون» یا به «قد خسر» است.

كَأَنَّ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حال از مفعول «یحشرهم» یا صفت مصدر محدوف است به تقدیر عاید، یعنی حشری که گویا قبل از آن جز ساعتی درنگ نکردند، یا متعلق به «یتعارفون» است، و مقصود این است که آنها مانند نشان در دنیا یا در قبر را کم شمردند. برای نشان دادن حال گذشته است به نحوی که گویا آن زمان گذشته اصلاً نگذشته و غایب نشده، لذا آنها به «نهار» یعنی روز، مقید کرد.

قَدْ خَيْرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ آنهايي که با زبان قال (با گفتارشان) لقاء خدا را تکذیب کردند هدایت نشدند مانند دهریون و طبیعیون، هر کسی هم که به مبدأ اقرار دارد و معاد را منکر است، زیان کرده است، و همچنین کسانی که با زبان حال چنین کردند مانند بیشتر کسانی که با زبان اقرار کرده ولی حالشان یاری نکرده است.

و این جمله جواب سؤال است، گویا که گفته شده؟ چگونه بود حال مردم در آنروز؟ یا حال است از فاعل «یتعارفون» به تقدیر عاید (متعارفون قد خسر الذين...)، یا متعلق است به «یوم یحشرهم» یا ابتداء کلام است که از ماقبلش منقطع است، و تعبیر به ماضی (خسر که ماضی است) در حالی که اصل در غیر وجه اخیر آوردن مستقبل است، به جهت تحقق وقوع آن است. (چون در مضارع (مستقبل امکان وجود است نه قطعیت آن)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۷

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ إِنْ كُنَّا نَرِيكَ نَشَانِ دَهِيمٍ.

بَعْضُ الَّذِي نَعِدُهُمْ بَرُخَىٰ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَشَانٌ وَانْتِقَامٌ.

أَوْ نَتَوَفِّيَنَّكَ يَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ لَكَ نَشَانٌ مِنْ دَارِ اللَّهِ، قَبْضُ رُوحِ كُنَيْمٍ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ بَارِئًا مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَشَانٌ وَانْتِقَامٌ.

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ فِي حَالِهِمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَشَانٌ وَانْتِقَامٌ. لَمَّا لَفِظَ «ثُمَّ» أَوْرَدَ تَابًا بِأَنَّ نَوْعَ بَيَانِ تَوَجُّهِ شُنُونَدِهِ رَاجِعٌ إِلَىٰ نَشَانِ وَانْتِقَامِ أَوْ تَجْدِيدِ كُنْدٍ. وَفِي مَوْضِعِ دَرِيسِ جَايْغَرِيْنِ شُود.

و نیز اشاره به علت حکم است. گویا که گفته است: اگر به تو نشان دهیم یا قبض روح کنیم اندوهناک مباش چون بازگشت آنها به سوی ماست و آنها را به علت بدکرداری مجازات می‌کنیم، علاوه بر آن خداوند بالفعل شاهد اعمال آنها و محیط بر آنان است. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْكُمْ آيَاتٌ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. گذشته رسولی از جانب خداست، اعم از رسولی که به سوی او وحی شود، یا وصی او باشد.

و بنا بر این قول خدا:

فَإِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ مَبْتَنِيًّا بِرِيسَالِهِمْ بِصُوْرَتِ حَالِ كُنْدٍ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ، یا بنا بر این است که «اذا» برای زمان ماضی

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۸

باشد، و این در صورتی است که آیه در باره دلداری رسول صلی الله علیه و آله باشد. بدین گونه که حال انبیای گذشته را به وی متذکر گردد. یا مقصود این است که برای هر امتی از امت‌های گذشته و آینده رسولی از جانب خداست که آن یا نبی است یا جانشین نبی، و هرگاه رسول آنها آمد او را تکذیب کردند.

قُضِيَ بِبَيْنِهِمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ یعنی بین رسول و امت، یا بین امت رسول به عدل حکم شد، بدین گونه که امت را هلاک گردانید و رسول صلی الله علیه و آله را نجات داد، یا اینکه بین آنها به سبب هوای نفس و اغراض آن به محاکمه می‌کشد، یا معنی آیه این است که برای هر امتی رسولی است که از انبیاء یا جانشینان که آن رسول شاهد بر آنها است، پس آنگاه که رسولشان روز قیامت می‌آید تا شهادت بر آنها دهد و شهادت هم می‌دهد بین امت به عدالت حکم می‌شود بدین گونه که هر کس اهل و مستحق جهنم است به جهنم داخل می‌شود، و اهل بهشت به بهشت برده می‌شود.

و از امام باقر علیه السلام در تفسیر باطن آمده است که برای هر قرنی از این امت رسولی از آل محمد صلی الله علیه و آله است. وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. گذشته رسولی از جانب خداست که آن رسول شاهد بر آنها است، پس آنگاه که رسولشان روز قیامت می‌آید تا شهادت بر آنها دهد و شهادت هم می‌دهد بین امت به عدالت حکم می‌شود بدین گونه که هر کس اهل و مستحق جهنم است به جهنم داخل می‌شود، و اهل بهشت به بهشت برده می‌شود.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستگویانید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۶۹

ترجمه و تفسیر آیات ۵۴ و ۴۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۹ تا ۵۴] ص: ۳۶۹

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) وَيَسْتَتِبُونَكَ أَوْ حَقُّهُ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لِحَقِّ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳)

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴)

ترجمه: ص: ۳۶۹

ای رسول پاسخ ده که من مالک سود و زیان خود نیستم (تا چه رسد به دیگران) مگر هر چه خدا خواهد برای هر امتی اجل معینی است که چون فرا رسد ساعتی دیر و زود نگردد بگو مرا خبر دهید که اگر شب در خوابید یا روز که به کسب و کارید عذاب خدا فرا رسد چه راه مفری دارید؟ چرا گناهکاران عذاب را به تعجیل می‌طلبند؟ آیا آنگاه که عذاب واقع شد به او ایمان می‌آورید و گفته شود الان ایمان آوردید و حال آنکه شما از راه تمسخر عذاب را به تعجیل می‌خواستید، آنگاه به ستمکاران گویند: بچشید عذاب ابدی را آیا این عذاب جز نتیجه عمل زشت شماست، ای رسول ما کافران از تو

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۰

می‌پرسند که آیا این قرآن و رسالت و وعده ثواب و عقاب آخرت بر حق است؟ بگو آری قسم به خدای من که البته همه وعده‌ها حق است و شما از آن مفری ندارید، و اگر در آنروز مردم ستمکار مالک روی زمین باشند، همه دارایی خود را فدا دهند تا مگر خویششان از عذاب برهاند چون عذاب را مشاهده کنند حسرت و پشیمانی خود را پنهان دارند و در حق آنها حکم به عدل شود و در کيفرشان هیچ ستمی نشود.

تفسیر: ص: ۳۷۰

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا مِنْ مَالِكٍ نَفْعًا مِنْ مَالِكٍ اِقَامَهُ قِيَامَتِمْ وَأُورِدْنَ عَذَابَ بَرِّ دِيْغَرِي بِاشْم.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ اسْتِثْنَاءُ مِنْ «ضَرًّا وَ نَفْعًا» اسْتِ، يَا اسْتِثْنَاءُ مَنْقَطَعِ اسْتِ يَعْنِي وَ لَكِنْ أُنْجَحَ رَا كِهْ خُدَا بِخَوَادِ وَقَعِ مِي شُود. لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ اَيْنَ عِبَارَتِ بِيَانِ قَوْلِي نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسْتِ، يَا اِبْتِدَاءُ كَلَامِ مِنْ جَانِبِ خُدَا اسْتِ. بِهْ هَرِ تَقْدِيرِ جَوَابِ سُؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، وَ مَعْنَى اَنْ اَيْنَ اسْتِ كِهْ بَرَايِ هَرِ اَمْتِي اَزِ اَمْتِ هَايِ رَسُوْلَانِ مَدَّتِ مَعْنِي اسْتِ كِهْ مَهْلَتِ دَاوَدِ مِي شُونَدِ، يَا اَيْنَكِهْ بَرَايِ عَذَابِ اَنْهَا وَقْتِ مَعْنِي اسْتِ.

إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ آنگاه که مدتشان منقضی شد، یا وقت عذابشان یا هلاک کردن در دنیا و عذاب در آخرت سر رسید، و در ادا جَاءِ أَجْلُهُمْ باید کلمه تقدیر تضمین نمود (و ادا جَاءِ اَجَلِ مَقْدَرِهِمْ) تا منافات با قول خدا «لا يستقدمون» پیدا نکند، یعنی آنگاه که آمدن اجلشان مقدر شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۱

وَ أَسْرِتُوا النَّدَامَةَ هَرِچند پشیمانی و حسرت خود را مخفی می‌کردند، تا مبادا دشمنان شماتت کنند. چنانچه در خبر است، یا از ترس اطلاع یافتن ملائکه عذاب یا اطلاع خداوند بر پشیمانی آنها که از اعترافشان به ظلم ناشی شده است پشیمانی را مخفی کردند. چه آنها برای خدا قسم می‌خورند که ما ظلم و گناه نکردیم همانطور که برای شما قسم می‌خورند.

لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ چون عذاب را بنگرند و ببینند که بین مؤمنین و منافقین یا بین ظالمین و مظلومین حکم شود. بِالْقِسْطِ به اینکه هر صاحب حقی حَقِّش داده شود و هر مستحقّ عقوبتی عقوبت گردد.

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ آنها به سبب منع حَقِّ و عقوبت غیر مستحقّ و نقص حَقِّ و زیادی عقوبت مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۴

ترجمه و تفسیر آیات ۶۰-۵۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۵ تا ۶۰] ص: ۳۷۴

اشاره

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِدِهِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ أَلَا اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مَا ظَنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰)

ترجمه: ص: ۳۷۴

مردم آگاه باشید که هر چه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و هم آگاه باشید که وعده ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ خدا همه حَقِّ محض است ولی اکثر مردم از آن آگاه نیستند.

خدا است که مرده را زنده می‌کند و زنده را می‌میراند و باز همه به سوی او بر می‌گردید،

ای مردم عالم نامه‌ای که همه پند و اندرز و شفای دل‌های شما و هدایت و رحمت مؤمنان است از جانب خدا برای نجات شما آمد،

ای رسول به خلق بگو که شما باید منحصرًا به فضل و رحمت خدا شامل شوید که آن مفیدتر از ثروتی است که بر خود انداخته می‌کنید،

باز بگو که آیا رزقی که خدا برای شما فرستاده و حلال فرموده بعضی را حلال و بعضی را حرام می‌کنید؟ بر من بگوئید آیا دستور خدا است یا به حَقِّ افتراء می‌بندید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۵

آنان که بر خدا دروغ می‌بندد مگر چه گمان دارند بروز قیامت. البتّه خدا را با بندگان فضل و احسان است ولی اکثر مردم شکر احسان حَقِّ نمی‌کنند.

تفسیر: ص: ۳۷۵

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ آگاه باشید که آنچه که در آسمانها و زمین است از جهت مبدأ و بازگشت و ملک مال خداست.

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس انجام می‌دهد آنچه را که بخواهد در حق هر کس که بخواهد بدون اینکه مانعی از حکمش باشد و یا از انجام کارش او را باز دارد.

أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ آگَاهَ بَاشِيدَ كِه وَعْدَه خدَا بَه عَذَابِ وَ ثَوَابِ حَقِّ حَقِّ اسْتِ وَ اَز جَانِبِ خدَا خَلْفِ وَعْدَه نَمِي شُودِ، چنانچه از طرف غير خدا كُسي نَمِي تَوَانَد مَانَع تَحَقُّقِ وَعْدَه‌هَایِ اُو بَشُودِ.

چون هر دو جمله برای تثبیت عقوبت منافقین و بعد از ذم آنها تأکید مطلوب است لذا در هر دو جمله ادات استفتاح و مؤکدات حکم آورد.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لکن بیشتر آنان دارای صفت علم نیستند، چون علم عبارت از ادراکی است که صاحبش را از پایین به بالا حرکت دهد، به عبارت دیگر علم عبارت از ادراکی است که برای صاحبش حاصل می‌شود در حالی که او در طریق سلوک الی الله است و ناگزیر هر آن و هر روز اشتداد پیدا می‌کند، و این ادراک مستلزم عمل به موجب آن است که نتیجه آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۶

حصول علم دیگری به آخرت است، و علم او به خدا و قدرت و احاطه او نیز فزونی می‌یابد و این علم برای کسی که به زبان قال منکر آخرت باشد حاصل نمی‌شود، مانند اهل بعضی از مذاهب یا با زبان حال منکر آخرت باشد، مانند اکثر کسانی که خود را به ملت‌های حق می‌بندند، پس در حقیقت آنها عالم نیستند اگر چه به جمیع فنون و صناعات آگاهی داشته باشند، و چون اشباه مردم (آدم نماها) از حقیقت علم آگاهی ندارند ادراکات آن عالم نماها را علوم نامیده‌اند. و در خیر آمده است: اشباه مردم (آدم نماها) آنها را عالم نامیده‌اند. این مطلب را در اول بقره در ضمن آیه لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و در رساله سعادت نامه تحقیق نمودیم.

اینکه نادانی را به اکثریت مردم مقید ساخت، برای اشعار به این مطلب است که عده کمی از آنها علم فطری‌شان را که خداوند به آنان داده است باطل نکردند، و مقداری از آن را یافتند، اما در حجابهای عرضی محجوب مانده‌اند.

هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ این جمله تأکید قول خدای تعالی است: اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَذَا حَرْفِ عَطْفِ نیاورده، یا جواب سؤال مقدر است یا حال است.

زنده کردن و میراندن اشاره به مالکیت خدا، و بازگشت به سوی او اشاره به مرجع بودن خدا است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ اِي مَرْدَمِ قَرَّانِ اَز اَن جَهْتِ اَز جَانِبِ پَرورْدِ گارتان

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۷

برایتان آمد، تا شفا بخش سینه‌ها در دلها، از وسوسه‌های شیطان و گرایش به هواهای نفس باشد، البته برای کسانی که از آن بهبودی طلبند، شفا بخش است.

وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ هِدَايَتِ وَ رَحْمَتِ بَرَايِ مُؤْمِنَانِ اسْتِ، چون قرآن موعظه و شفاء و هدایت و رحمت است، موعظه و شفا را به صورت مطلق و بدون قید آورد، چون موعظه عام است و شامل همه مردم است، چه از آن پند بگیرند یا نگیرند، و همچنین شفا نیز عمومیت دارد، و لیکن انتفاع و بهره‌مندی مخصوص کسی است که پند بگیرد و شفاخواه باشد.

از این رو «هدی» و «رحمت» را مقید به مؤمنین نمود، چون آن دو مخصوص مؤمنین است و به غیر مؤمنین تعلق ندارد. و حقیقت موعظه عبارت از رسالت و احکام آن است چون موعظه به قوالب و ظواهر تعلق پیدا می‌کند، و نسبت به همه مردم عمومیت دارد.

حقیقت شفا نبوت است چه که آن به سینه‌ها تعلق دارد، و از طرفی شفا نیز عام است و شامل همه می‌شود، و حقیقت هدایت و رحمت ولایت است، زیرا که رسالت و نبوت سبب بیدار کردن خلق از غفلت و آگاه کردن آنها بر حیرت و ضلالت است، و در رسالت و نبوت از جهت مفهوم خودشان هدایت و رحمتی نیست ولایت سبب ارائه طریق و رساندن گمشده متحیر است به راه، بعد

از آگاهی دادن او به گمراهی و تحیرش. و پس از وصول به طریق ولایت موجب نزول رحمت لحظه به لحظه است

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۸

چون قرآن صورت همه است لذا صحیح است که همه اوصاف اوصاف آن قرار داده شود، بنابراین تفسیر به قرآن صحیح می‌شود، همانطور که صحیح است اوصاف متعدّد برای موصوف‌های متعدّد باشد چنانچه ذکر کردیم و تفسیر به آن موصوف‌ها نیز صحیح است.

قُلْ از باب خوشحالی و سرور بگو.

بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ بَارَهَا این مطلب گذشت که فضل خدا عبارت از رسالت و نبوت است که آن دو صورت ولایت است، و رحمت همان ولایت است. چون نبوت و ولایت از شئون نبی صلی الله علیه و آله و ولی علیه السلام است و با آن دو متحد و یکی است تفسیر رحمت به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام صحیح است.

فَبِذَلِكَ لَفْظُ «فَاء» برای عطف است، و اسم اشاره اشاره به فضل و رحمتی است که ذکر شد، چون خوشحالی و سرور مقتضی طولانی کردن چیزی است که موجب خوشحالی است، و مقتضی مبالغه آن است لذا فاء عاطفه آورد تا ما بعدش را به چیزی عطف کند که مغایر با آن است در حالی که فاء عاطفه دلالت می‌کند بر اینکه ما بعدش با ما قبلش متحد است و ما بعد آن پشت سر ما قبل می‌آید، تا اشاره به این باشد که ما بعد آن اگر چه با ما قبلش متحد است ولی به اعتبار مبالغه و شدت یافتن در داعی بر کلام مغایر با آن است، داعی بر کلام عبارت از خوشحالی و سرور است، یا مبالغه و اشتداد در غرضی است که کلام بدان جهت آورده شده که آن نیز خوشحالی کسانی است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۷۹

به آنها بشارت داده شده، پس گویا که دو شیء مغایر بالذات را به همدیگر عطف کرده است، و برای همین اقتضا است که حرف جر تکرار شده است.

فَلْيَفْرَحُوا لَفْظُ «فَاء» یا زایده است یا به تَوْهَمِ «أَمَّا» یا به تَقْدِيرِ «أَمَّا» است یا حرف عطف است، و معطوف علیه آن محذوف است که ما بعدش آنرا تفسیر می‌کند و این کلام در دلالت بر اشتداد بهجت و سرور متکلم و بر مبالغه در مقصود رساترین کلام است. هُوَ یعنی فضل و رحمت که ذکر شد، اسم اشاره و ضمیر را مفرد آورد تا اشاره به این باشد که آن دو در حقیقت یکی هستند. خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ مقصود صورت قرآن است، چون آن چیزی است که با دست خود جمع آوری می‌کنند و سپس می‌گویند آن از جانب خدا است در حالی که آن از جانب خدا نیست، چون خودشان آنرا جمع کرده و با آراء فاسد خود در آن تصرّف کرده‌اند بر خلاف فضل و رحمت که آنها را بر تصرّف آن قدرتی نیست زیرا که فضل و رحمت از چیزهایی است که جز پاکیزه‌ها آن را مس نتوانند کرد.

ممکن است مقصود از چیزی که جمع می‌کنند حطام دنیا باشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ لَفْظُ «مَا» استفهامیه برای برانگیختن تعجب و شگفتی است تا اشاره به

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۰

شرافت و عظمت روزی از جهت خودش و از جهت انتسابش به خدا باشد، و نیز اشاره به کثرت آن باشد، و مقدمه ذمّ تصرّف در آن به سبب هواهاست. بنابراین لفظ «أَرَأَيْتُمْ» استفهام و استخبار است و مانند سابقش به معنی «أَخْبِرُونِي» خبر دهید مرا می‌باشد، یا آن به معنی «أَعْلَمْتُمْ» است و استفهام برای تعجب یا برای انکار یا تقریر است، و قول خدا «اللَّهُ أَذُنُ لَكُمْ» جمله مستأنف است. یا اینکه لفظ «مَا» شرطیه و قول خدا «فَجَعَلْتُمْ» جزاء آن است، و لفظ «قَدْ» در جزا مقدر است بنا بر اینکه در جزائی که لفظا و معنی ماضی باشد لفظ «قَدْ» لازم گردد. لذا در جزا فاء داخل شده است. و بنابراین لفظ «أَرَأَيْتُمْ» به معنی «أَخْبِرُونِي» است. یعنی، به من

خبر دهید، یا برای تعجب برانگیختن، یا انکار توییخی است. و بنا بر جمیع تقادیر، فعل نسبت به جمله «ما انزل الله» از عمل معلق است. یا اینکه لفظ «ما» موصوله است تا مفعول اول «ارأینتم» باشد. و لفظ «قل» تأکید «قل» اول است.

مقصود از انزال رزق، در رزق صورتی نباتی، انزال اسباب رزق است، و در رزق معنوی انسانی انزال حقیقت آن است، زیرا که رزق انسان که عبارت از علوم و اخلاق نیکو است حقیقت آن از آسمانهای ارواح نازل می‌شود، و لفظ «لکم» برای اشعار به این است که غرض انتفاع و بهره‌مندی شما است و از انتفاع حلیت آن استنباط می‌شود.

فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا یعنی از روزی که خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۱

برای شما فرستاده حرام و حلال قرار دادید، بدین گونه که حرام و حلال را از پیش خود تأسیس نمودید و بعضی از چهار پایان را بطور مطلق حرام کردید، و بعضی را بر بعضی از افراد انسان حرام کردید و نیز مقداری از کشتزار را حرام کردید، و نیز از پیش خود علم چیزی را که نمی‌دانید حرام نمودید، چون شما دشمن چیزی بودید که آنرا نمی‌دانید، نظیر کسانی که خود را شبیه فقهاء کرده و امثال علم کلام و هیئت را حرام نموده و آنرا منع کرده‌اند، و مانند فیلسوف نمایانی که حکمت حقیقی و علوم شرعی را به غیر از اصطلاحات و قیاسهای خودشان که از پیشینیان نشان گرفته‌اند، حرام کرده‌اند. و مانند صوفی نمایان که جز آنچه را که از اقرانشان گرفته‌اند حرام نموده‌اند.

لکن عالم حقیقی که جامع همه این علوم است، هیچ یک از اینها را تحریم نمی‌کند. بلکه همه را حلال می‌داند مشروط بر اینکه اخذ این علوم طبق پیروی و تقلید از انبیاء و اوصیاء و نایب‌های آنان باشد، و اخذ آن با اجازه آنها صورت گیرد. عالم حقیقی می‌گوید همه علوم در صورتی که از اهلش و بر وجه صحیح گرفته شود، حلال است، و اگر از اهلش یا بر وجه صحیح گرفته نشود حرام است، و عالم حقیقی می‌گوید: حلال چیزی است که خداوند آنرا حلال کرده و حرام، چیزی است که خداوند آنرا حرام نموده است. و بیان کننده حلال و حرام نبی یا کسی است که از جانب نبی با واسطه یا بدون واسطه مأذون و مجاز است، زیرا که اذن و اجازه همانطور که عمل را تصحیح می‌کند علم را نیز اصلاح می‌کند و ظن را جانشین علم بلکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۲

شریف‌تر از آن قرار می‌دهد چنانچه گذشت. لذا خدای تعالی فرمود:

قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا مَا شَاءَ مِنْكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

لَكُمْ که حلال و حرام کنید به هر نحو که خواستید، یا در خصوص تحلیل اشیاء مخصوص و تحریم اشیاء مخصوص خداوند به شما اجازه داده است، و اجازه اعم از این است که به سبب سخن گفتن خدا باشد بدون واسطه یا بواسطه ملائکه از راه وحی یا تحدیث باشد و یا بواسطه جانشینان بشری او صورت گیرد.

أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ یعنی در ادعای اذن از جانب خدا یا در نسبت تحلیل و تحریم به خدا افتراء می‌بندید، و چون حلال چیزی است که فقط خداوند آنرا حلال کرده و حرام چیزی است که فقط خداوند آنرا حرام کرده باشد، لذا هر کس که با اذن خدا چیزی را حلال یا حرام نماید، حلال او حلال خدا است و حرام او حرام خدا است، و تحلیل و تحریم هر کس که با اذن خدا صورت نگیرد تحلیل و تحریم او افتراء بستن بر خدا است، خواه در این مورد ادعای اذن داشته باشد، ولی تحلیل و تحریم از پیش خود باشد. و خواه ادعا کند که آن حلال و حرام منسوب به خداست و مدعی این باشد که او بیان کننده حکم خدا است.

و خواه اصلاً هیچ یک از این ادعاها را نداشته باشد، همه

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۳

این صورت‌ها افتراء بستن بر خدا است، زیرا او چیزی گفته است که مختص به خداست که البته در مورد چیزی که مخصوص

خداست نتوان گفتاری بیان داشت مگر اینکه مدعی اذن از جانب خدا باشد. یا آن حکم را منسوب به خدا بکند ولی مدعی این باشد که او مبین احکام خدا است در هر صورت افتراء محسوب می‌شود. بنا بر این قضیه منفصله «۱» همین که اجازه معلوم نباشد افتراء حتما محقق می‌شود، و لذا به دنبال آن افتراء کنندگان را تهدید نمود. (اگر اجازه معلوم نباشد افتراء محقق است نمی‌تواند هم اجازه باشد، هم افتراء باشد نمی‌تواند نه اجازه باشد، نه افتراء نباشد).

پس هر کس ادعای تبلیغ احکام قلبی کند چنانچه علمای شریعت (ره) این کار را می‌کنند، یا ادعای تبلیغ احکام قلبی نماید، مانند علمای طریقت (ره) و از جانب خدا بواسطه جانشینانش مأذون نباشد مفتري محسوب می‌شود، و مصداق قول خدای تعالی: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ «۲» قرار می‌گیرد، و لذا می‌بینیم که از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تا این زمان ما سلسله اجازه‌ها بین فقهاء (ره) و مشایخ صوفیه منظم و منضبط و متصل است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(۱) دو قضیه منفصله حقیقه می‌باشند که نه جمعشان شاید و نه رفعشان مثل اینکه بگوییم: این عدد یا زوج است یا فرد، اگر این عدد زوج باشد پس فرد نیست.

(۲) سوره الحاقه: آیات ۴۴، ۴۵، ۴۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۴

لفظ «یوم القیمة» ظرف مستقر و حال از لفظ «ما» است، چون لفظ «ما» در معنی، مفعول «ظن» و در معنی حدوث است، و اگر این ظرف متعلق به «ظن» باشد، مفید خلاف مقصود می‌گردد، زیرا مقصود تهدید آنها بر اعتقادشان است که نتیجه آن اعتقاد صدور اعمالی است که با اعتقاد به پاداش روز قیامت منافات دارد و همچنین اگر ظرف متعلق به «یفترون» باشد، معنی را تباه می‌سازد، و معنی آیه چنین است:

به گمان کسانی که بر خدا افتراء می‌بندند چه جزائی در انتظار آنها است در حالی که آن جزا در روز قیامت ثابت است.

ممکن است ظرف لغو باشد به تقدیر «فی» یا «لام» و متعلق به «ظن» یا «یفترون» باشد، و معنی آن این است: چه چیز است گمان کسانی که در حق روز قیامت یا برای روز قیامت افتراء می‌بندند.

و لفظ «ظن» بصورت فعل ماضی خوانده شده، و این کلمه در مبالغه و تشدید در تهدید در میان عرب و عجم مثل شده است.

و چون کسانی را که با آراء خود در احکام خدا تصرف می‌کنند به صورت مبالغه آمیزی تهدید نمود، و از طرفی کمتر کسی پیدا می‌شود که به زبان حال یا قال در عالم صغیر یا کبیر از تصرف در احکام خدا جدا شود، لذا مقام به مقام یأس و نومیدی نزدیک می‌گردد. در حالی که آنچه که مطلوب است مخلوط شدن خوف با رجا است تا عاصی استغفار را ترک نکند، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۵

امیدوار مغرور نگردد. از همین جهت است که خدای تعالی سؤال از فضل و رحمتش را واجب نمود، و لذا خدای تعالی چنین جواب فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَكُذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ یعنی شکر آنچه را که خدا به آنان تفضل نموده بجای نمی‌آورند و برخی کفران آن می‌کنند و بسیار اندک از آنان شکر گزار هستند.

ترجمه و تفسیر آیات ۶۵-۶۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۳۸۵

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْمَآرِضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَرَّةٍ وَلَا أَصِيغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَّهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵)

ترجمه: ص: ۳۸۵

ای رسول بدان که تو در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و در هیچ عملی با ائمت وارد نشوی، جز آنکه همان لحظه آنان را مشاهده می‌کنیم هیچ ذره‌ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکترین ذره و بزرگتر از آن هر چه هست همه در کتاب مبین حق (و لوح علم الهی) مسطور است،

آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترس

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۶

(از حوادث آینده عالم) و هیچ اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست.

آنها اهل ایمان و خدا ترسند،

آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت. سخنان خدا را تغییر و تبدیلی نیست که این فیروزی بزرگ نصیب دوستان خدا است،

ای رسول ما غم مخور و سخن و طعن منکران خاطر را غمگین نساز، هر عزت و اقتداری مخصوص خدا است او به همه گفتار خلق شنوا و به همه احوال دانا است.

تفسیر ص: ۳۸۶

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ شَأْنٍ عِبَارَتٍ از مراتب انسان و مقامات او است که در انسان کامل حاصل شده و در ناقص بصورت مکمون و نهفته است، و نیز شَأْنٍ عِبَارَتٍ از احوالی است که بر حسب مقامات انسان عارض او می‌شود.

وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ أَنْجَبَ رَا كَه از کتاب، یا از شَأْنٍ و احوال خویش یا از سوی خدا می‌خوانی.

مِنْ قُرْآنٍ از قرآن، تخصیص خطاب ردّ این دو فقره به نبی صلی الله علیه و آله برای این است که تلاوت قرآن از خدا یا از شَأْنٍ مختصّ او است و نیز ابتداء تلاوت از کتاب و آگاهی به شئون و مراتب مخصوص او است و به خلاف عمل که دیگران در آن شرکت دارند.

وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا و کرداری را انجام نمی‌دهید، خطاب یا بین پیامبر و مردم یا بر گرداندن خطاب است از نبی به سوی مردم، زیرا که شهود اعمال آشکار و جلی او از شهود شئون خفی او استفاده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۷

إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ در وقتی که در عمل اهتمام می‌ورزید و در آن به حوض (به تفکر و تعمق) می‌پردازید.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ از تصرف یا از علم یا از ذات او هیچ عملی غایب نمی‌شود.

مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ مقصود ذات مثقال است بنا بر دو احتمال اول، و مقصود علم به مثقال یعنی علم به ذره‌هاست بنا بر احتمال اخیر، و ذره مورچه کوچکی است که وزن صد دانه از آنها مساوی با وزن یک دانه جو است (ذره از مولکول‌های بسیار و مولکول از اتم‌های

فراوانی تشکیل شده است).

فِي الْمَآرِضِ مَقْدَمٌ انداختن زمین برای این است که زمین در مقام بیان وسعت علم خدا مهمتر است، زیرا که زمین دورترین چیزها است و آنچه که در زمین است مخفی‌ترین چیزها است، زیرا هر یک از آنها نسبت به غیرش غایب است، به خلاف آسمان و آسمانی، خواه مقصود آسمان عالم طبع باشد یا آسمانهای ارواح.

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصِغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ چون مقام، مقام مبالغه در وسعت علم خدا بود تأکید و تکرار مطلوب بود، لذا «مثقال ذره» برای تأکید آمد، و سپس لَا فِي السَّمَاءِ ... چون این لفظ مانند مثل شده که هر گاه بعد از نفی قرار گیرد، مبالغه در شمول، معنی می‌دهد، و جمله «و لا اصغر» با ما بعدش جمله‌ای است که بر جمله «ما يعزب» عطف شده است، و لفظ «لا» برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۸

نفی جنس است که با اسم جنس ترکیب شده است «۱».

إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ خبر «لا» است، بنا بر اینکه اسم «لا» مرفوع خوانده شود «لا» عمل «لیس» انجام می‌دهد یا به سبب تکرار از عمل ملغی می‌شود، و محتمل است عطف بر لفظ «مثقال» باشد بنا بر اینکه با فتح خوانده شود، و بر محل آن عطف شود، بنا بر اینکه به رفع خوانده شود، و در این هنگام استثناء منقطع خواهد بود.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ جَوَابُ سْؤَالِي است که اینجا پیش می‌آید و آن اینکه آیا کسی بدون خطر باقی می‌ماند؟

لَا- حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا- هُمْ يَخْزَنُونَ در مورد خوف و حزن و وجه نفی نمودن آن دو از اولیاء، و وجه اختلاف در دو طرف عطف (لا خوف، لا هم یخزنون) در روش تعبیر و اداء مطلب پیش از این شرح داده شد.

الَّذِينَ آمَنُوا کسانی که با انجام بیعت خاص و قبول دعوت باطنی و دخول در امر ائمه و دخول ایمان در قلوب آنها ایمان آوردند، نه کسانی که دعوت ظاهری را پذیرفته و با بیعت عام نبوی بیعت کرده و داخل در اسلام شدند، بدون اینکه در ایمان داخل شده باشد. وَ كَانُوا يَتَّقُونَ با آوردن فعل مضارع «يَتَّقُونَ» روش و اسلوب را تغییر داد تا اشاره به این باشد که ایمان چیزی است که

(۱) به جلد اول شرح لای نفی جنس مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۸۹

به محض بیعت ولوی حاصل می‌شود و اما تقوی مخصوص چیزی است که باید تا تمام مراتب فناء و حشر بسوی رحمان باقی بماند به نحوی که تقوی برای مؤمن عادت و خصلت گردد.

لفظ «الَّذِينَ» موصول، یا صفت بیانی برای «اولیاء الله» است. لذا آنرا از خیر مؤخر انداخت، یا خبر مبتدای محذوف یا منصوب به فعل محذوف است.

ممکن است مبتداء باشد و خبرهمُ البشري في الحياة الدنيا و في الآخرة باشد.

بدان که: وَلِيٌّ بر معانی متعددی اطلاق می‌شود که از آن جمله است: محب، و صدیق و قریب به معنی خویشاوند، و قریب به معنی نزدیک، ضد دور، و از جمله معانی وَلِيٌّ نصیر، و و اولی در تصرّف به معنی کسی است که به تصرّف سزاوارتر است و سلطان و مالک نیز از جمله معانی وَلِيٌّ است.

گاهی لفظ «وَلِيٌّ الله» اطلاق می‌شود و مقصود کسی است که دعوت باطنی را پذیرفته و با بیعت در قلبش ایمان داخل شده باشد، این اطلاق به اعتبار صنف اول از معانی وَلِيٌّ است. و گاهی «وَلِيٌّ الله» اطلاق می‌شود و مقصود از آن کسی است که نزدیک به خدا است که این اطلاق باعتبار صنف دوم از معانی وَلِيٌّ است.

و اولیاء در اطلاق دوّم انبیاء و اوصیاء کامل و مکمل آنها می‌باشند، و در اطلاق اولّ شیعیان و پیروانشان می‌باشد که ولایت آنها را پذیرفته‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۰

و آنها نیز از اولّ دخولشان در ایمان و تدرّج (و ارتقاء) آنان در مدارج تقوی و ایمان دارای مراتبی هستند که آخرین مرتبه تقوی در مورد آنان این است که از ذاتشان فانی شوند، به نحوی که در محبت متحقّق شوند تا جائی که فرقی بین آنها و بین حبیبشان نمی‌ماند، و هر اندازه که مراتب تقوی و محبت آنها زیاد شود به همان نسبت اطلاق اولیاء بر آنان سزاوارتر است، از همین جهت است که اخبار در تفسیر اولیاء الله مختلف است، و همچنین وجه اختلاف اخبار در تفسیر «بشریهم فی الدنیا» نیز از همین جهت است، این جمله در بعضی روایات به خواب نیکویی تفسیر شده که مؤمن آنرا می‌بیند یا دیگری برای او می‌بیند، و در برخی دیگر به حدیث گفتن ملائکه به طور مطلق یا بشارت دادن آنها هنگام مرگ، یا بشارت دادن محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به مؤمنین هنگام مرگ تفسیر شده است.

تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

کلمات خدا (اولیاء الله) را تغییر و تبدیلی نیست) این بیان تأکیدی است بر تحقّق مژده آنها که می‌فرماید: لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن خود رستگاری بزرگی است، اینکه آنها مورد بشارت واقع شده و این بشارت تغییر پذیر هم نیست رستگاری بزرگی محسوب می‌شود.

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ كَفْتَارِ أَنْهَا دَر بَارَه تُو و پِروانت تُو رَا اندوهناك نَسازد. و این جمله عطف بر جمله دیگر مقدر است که تقدیر آن بر حسب معنی چنین است: اگر اولیاء علیه السلام یعنی تو و

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۱

پیروانت چنین حالتی داشته باشند پس به تکذیب کنندگان اهمّیت مده و گفتار آنها تو را اندوهناک نکند.

إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً این عبارت تعلیل نهی است، یعنی اینکه فرموده است، تو اندوهناک مباش، به دلیل آن است که عزّت کلاً از آن خداست، هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ جواب سؤالی است، گویا که گفته شده: آیا خدا اقوال آنها را می‌شنود و احوال آنها را می‌داند؟ پس با حصر جواب داد که خدا فقط شنوا و دانا است.

ترجمه و تفسیر آیات ۷۰-۶۶

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۷۰] ص: ۳۹۱

اشاره

أَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷) قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أْتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

ترجمه: ص: ۳۹۱

آگاه باش که هر چه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و آنچه را مشرکان از غیر خدا پیروی می‌کنند گمان باطلی بیش

نیست و جز آنکه دروغی بافند، کاری ندارند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۲

او خداوندی است که شب تار را برای آسایش و روز روشن را (برای امرار معاش) مقرر فرمود که در آن گردش روز و شب نشانه‌های قدرت خدا برای مردمی که سخن خدا را بشنوند پدیدار است،

کافران قائل شدند که خدا فرزندی اتخاذ کرده است (چنین نیست) او منزّه است و هم بی‌نیاز که هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک خدا است و شما کافران و مشرکان که برای خدا فرزند قائلید بر قول خود هیچ دلیلی ندارید. آیا بی‌دلیل و از روی جهالت نسبت به خدا چنین سخن می‌گوئید؟

بگو ای رسول ما هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند رستگاری ندارند،

این گفتار باطل همه برای طمع دنیا است. سپس (مرگ که فرا رسد) مرجعشان به سوی ما خواهد بود تا آنها را به کیفر کفرشان عذابی سخت بچشانیم.

تفسیر ص: ۳۹۲

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ تَأْكِيدُ عَزَّتْ خدای تعالی است و از این جهت حرف عطف نیاورده و آنرا تأکید کرده است، و از سوی دیگر تمهید و مقدمه و به منزله تعلیل است برای قول خدای تعالی:

وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ جمله «ان يتبعون» تأکید «ما يتبع» اول است بنا بر اینکه «ما» نافی باشد. و قول خدای تعالی: إِلَّا الظَّنُّ استثناء از «ما يتبع» است، یا اینکه قول خدای تعالی: «ان يتبعون» مستأنف است و استثناء نیز از همین جمله است. و لفظ «ما» در «ما يتبع» استفهامیه است، یا موصوله است و بر «من فی السَّمَاوَاتِ» عطف

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۳

شده است. یا اینکه «ما» نافی است و مفعول محذوف می‌باشد یعنی حجت و برهانی را پیروی نمی‌کنند.

وَأِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ یعنی آنها دروغ می‌گویند یا از روی گمان و ظن حرف می‌زنند. بنا بر این جمله اول «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنُّ» برای بیان این است که فعل و عمل آنها از روی ظن و گمان است، و جمله دوم «وَأِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» برای بیان این است که گفتار آنها از روی ظن و گمان است.

این مطلب قبلاً گذشت که ادراک نفس نسبت به اشیاء ظن و گمان نامیده می‌شود خواه به صورت شهود یا یقین یا ظن باشد، زیرا آنچه که معلوم نفس است مغایر با ادراک نفس است، مانند خود ظن که مغایر با مضمون است.

علاوه بر این چون نفس سفلی است ادراک آن نسبت به اشیاء واقعی و آنطور که اشیاء در واقع وجود دارند نیست، بنا بر این اگر ادراک نفس نسبت به اشیاء مخالف واقع اشیاء نزد نفوس و مخالف معتقدات نفوس باشد، پس آن «خرص» یعنی گمان و تخمین و کذب است، و اگر موافق معتقدات نفوس و واقعیت نزد نفوس باشد ولی موافق واقع و همانطور که در واقع هست نباشد آن ظن و گمان است، زیرا شأن و کار ظن نوعی از ادراک است که آن چنانکه هست مورد احاطه واقعیت شیء درک شده نمی‌باشد.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَشْكُنُوا فِيهِ او کسی است که جهت انتفاع و بهره‌مند شدن شما شب را قرار داد، تا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۴

خستگی‌های روز و سختی طلب معاش آرامش و سکون پیدا کنید.

وَالنَّهَارَ مُبْهِرًا و روز را روشن قرار داد تا اسباب زندگانی و معیشت خود را طلب کنید، و حق عبارت این بود که چنین بگوید: خداوند روز را قرار داد تا در آن زندگی و معایش خود را طلب کنید، یعنی خوب آنچه را که غایت و هدف از آفرینش روز است

ذکر شود تا مطابق ذکر غایب شب شود، و لیکن عوض ذکر غایب سبب آن را ذکر نمود، و این بدان جهت است که غایب را با سبب آن افاده نماید، و عبارت مفید هر دو باشد، و در اینجا اسلوب و روش را تغییر داد تا مشعر به این باشد که روز سبب دیدن و ابصار است، زیرا که دیدن را بطریق مجاز عقلی «۱» به نهار نسبت داده، پس این جمله هم مفید غایت و سبب آن هم مفید سبب، سبب غایت است با مختصرترین لفظ که آن کلمه «مبصر» می‌باشد.

مقدم انداختن شب با اینکه روز شریفتر است بسبب وجوه متعدّد زیر است:

۱- شب امر عدمی است و امر عدمی طبیعتاً مقدّم بر امر وجودی حادث است.

۲- بر حسب تأویل تقدّم زمانی دارد زیرا در سلسله صعود که از مراتب وجود انسان است نخست شب و تاریکی است و از این رو تقدّم طبیعی دارد.

(۱) مانند اینکه در فلسفه می‌گوئیم کلمات حکم به العقل حکم به الشرع یعنی: هر چه عقل حکم کند، شرع نیز حکم می‌نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۵

۳- مقام مهمّ شمردن نعمت‌ها است، و اهتمام به شب در تعدادی از نعمت‌ها بیشتر است، چون شب را مردم از بین رفتن نعمت و زوال آن می‌شمارند. پس از آنچه که ما در گذشته گفتیم دیگر تعمیم شب و روز، مشکلی نخواهد داشت.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ هَمَانَا در این شب و روز نشانه‌های بزرگی است، زیرا که موالید عالم طبیعت متوقف بر آن دو است.

و همچنین متوقف بر اختلاف آن دو به سبب زیادی و کمی، و سردی و گرمی، و تاریکی و روشنی است. پس در آفرینش آن دو برای کسی که تدبّر و تفکر نماید نشانه‌های زیادی است که دلالت بر کمال قدرت صانع و علم و حکمت و فضل و رحمت او می‌کند.

لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ یعنی برای گروهی که اطاعت کرده و فرمانبردارند، زیرا برای ادراک نشانه‌های شب و روز انقیاد و اطاعت از نبی صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام کافی است، اگر چه برای اطاعت کنند. هنوز انقیاد قلب یا عقل حاصل نشده باشد، و استعمال سماع و استماع به معنی شنیدن و گوش فرا دادن در انقیاد و اطاعت بسیار است.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا بعد از آنکه وسعت ملکش را ذکر کرد، و ذکر کرد که همه مملوک خدا هستند، و اینکه شب و روز که از مهمترین اسباب گردش عالم و زندگی کردن موجودات

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۶

عالم است آفریده خدا هستند و قدیم نیستند چنانچه ده‌ری‌ها و طبیعی‌ها می‌گویند، و شب و روز آفریده غیر خدا نیستند، پس از ذکر این مطالب گفتار آنها را که ناشی از نهایت حماقت آنهاست ذکر نمود که می‌گفتند: خداوند برای خود فرزند اتخاذ کرده است، و بدین وسیله خداوند به سفاهت رأی آنها اشاره نمود، چون اتخاذ فرزند به نحو توالد و تناسل چنانچه آنها گمان می‌کردند، نمی‌شود مگر از کسی که محتاج و محاط در زمان و مکان باشد در حالی که خدای تعالی فوق زمان و مکان و آفریننده آن دو است.

سُبْحَانَهُ خدا منزّه و پاک است از آنچه گفته‌اند این سخن علت آوردن برای نفی ولد و علت نمایی انکار گفتار آنها است، که از تسبیح و تنزیه استفاده می‌شود.

هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ تعلیل بی‌نیاز بودن خدا است. و اینکه آنچه آسمانها و زمین است از آن اوست و او نیازی ندارد.

إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا یعنی شما با این گفتار و همراه آن هیچ حجت و برهانی ندارید، یا هیچ دلیل و حجتی به این گفتار شما

وابسته و مربوط نیست خدای تعالی پس از آنکه گفتار آنها را ردّ کرد اتخاذ فرزند برای خدا امکان ندارد، به طریق دیگری نیز گفتار آنها را رد نمود که آنها دلیل و حجّتی ندارند تا اشاره به این باشد که صحت یک گفتار دو چیز لازم دارد، یکی اینکه آن گفتار خودش فی حدّ نفسه ممکن باشد، دوّم اینکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۷

گویند، دلیل بر گفتارش داشته باشد، و با منتفی شدن هر یک از این دو چیز آن گفتار دروغ می‌شود، و از همین جهت است که خدای تعالی آنها را به محض گفتارشان سرزنش و توبیخ می‌کند که سخن آنان بدون علم و حجّت است. بدون اینکه متعزّض ممکن نبودن و جایز نبودن این مطلب در مورد خدا باشد. لذا فرمود:

أَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَعْنِي أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُفْلِحُ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا

چنین کسانی رستگار نمی‌شوند، زیرا که افتراء محقق نمی‌شود مگر از حکومت نفس و شیطان، و محکوم نفس و شیطان از آن جهت که محکوم آن دو است هیچ راه نجاتی ندارد، و نهایت چیزی که بر پیروی از حکومت نفس و شیطان و افتراء بستن مترتب می‌شود این است که در دنیا به چیزی که نفس و شیطان برای او زینت داده، متمتع شده و بهره‌مند می‌گردد، و روی همین جهت خداوند فرمود که این افتراء «متاع فی الدّنیاء» سبب تمتّع و لذّت دنیاست.

ثُمَّ إِنَّا مَرَجَعَهُمْ سِيسَ بِه سَوَى مَا بَازْغَشْتَ غَاةَ شِمَاسْتِ، اِیْنِ سَخْنِ اَمَّادَه سَازِی ذَهْنِ وَ مَقَدَّمَه تَهْدِیْدِ اَنَّهُاسْتِ.

ثُمَّ نَذِیْقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

برای آنان یاد آوری تهدید است برای آرامش و تسلی نفس تو در تکذیب آنها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۸

ترجمه و تفسیر آیات ۷۴-۷۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۴] ص: ۳۹۸

اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمًّا ثُمَّ افْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ مِمَّا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ (۷۳) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (۷۴)

ترجمه: ص: ۳۹۸

ای رسول حکایت نوح را برایشان باز گوی که به امتش گفت ای قوم اگر شما بر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا تکبر و انکار دارید من تنها به خدا توکل می‌کنم و از شر شما به او پناه می‌برم شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید تا امر بر شما پوشیده نباشد و در باره من هر اندیشه باطل دارید بکار برید، پس هر گاه شما از حقّ روی گردانیده نصیحت مرا نپذیرفتید من از شما اجری نخواسته بلکه همه اجر رسالت من بر خدا است و من خود از جانب حقّ مأورم که از اهل اسلام و تسلیم حکم او باشم،

قوم نوح با وجود آن همه نصایح و آیات باز نوح را تکذیب کردند ما او و پیروانش

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۳۹۹

را در کشتی نجات آورده و خلفای روی زمین قرار دادیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند همه را به طوفان هلاک غرق کردیم بنگر تا عاقبت انداز شدگان بکجا کشید،

آنگاه بعد از نوح پیامبرانی را با آیات و معجزات به امانتشان فرستادیم. آنها هم همان آیاتی را که پیشینان تکذیب کردند یا از جهل و عناد تکذیب کرده ایمان نیاوردند و هم چنین ما هم بر دل‌های تاریک سرکشان مهر قهر و عذاب برنهمیم.

تفسیر ص: ۳۹۹

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ یعنی از باب یاد آوری و تهدید و نیز از جهت دل‌داری خودت که تو را تکذیب کردند به آنها باز گوی. نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي خَبر نوح را ... لفظ «مقامی» به معنی اقامت یا قیام یا محل و مکان قیام است. وَ تَذَكِّرِي بِآيَاتِ اللَّهِ مقصود این است: اگر بودن من در بین شما جهت دعوی به سوی خدا برای شما سنگین و بزرگ است از اینرو می‌خواهید مرا تبعید کرده یا از دعوت باز دارید یا مرا نابود سازید، بدانید که:

فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس من بر خدا توکل کردم. پس شما نیز تصمیم قطعی بگیرید «جمعیت الامر»، و «اجمعت علیه»، و «جمعیت علیه» همه بمعنی «عزمت» است یعنی عزم را جزم کرده و تصمیم قطعی گرفتیم، گویا که قبل از عزم پراکنده و متفرق بود، با عزم، تجمّع حاصل می‌شود، و به صورت «فاجمعوا» از ثلاثی مجرد نیز خوانده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۰

وَ شُرَكَاءُكُمْ لَفْظ «شُرَكَاء» با ضَمّ خوانده شده تا عطف بر ضمیر فاعل باشد، و با نصب خوانده شده تا عطف بر «امرکم» به لحاظ اصل معنی جمع باشد و ممکن است مفعول معه یا مفعول فعل محذوف باشد که تقدیرش چنین است: «و ادعوا شرکاءکم» این تحدی و مبارز طلبی به جهت پشت قوی بودن به خدا و اطمینان به یاری اوست.

ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً یعنی در اجماع امر و تصمیم نهائی نهایت تدبّر و تفکر را انجام دهید تا ضرر و نفع آن بر شما پوشیده نماند یا اینکه عاقبت و سرانجام آن برای شما وبال و غم نباشد.

ثُمَّ اقضوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ سپس امری را که تصمیم و عزم بر آن گرفته شده، انجام دهید.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر روی گردانیدن شما از حقّ به علّت زیان دنیوی شما باشد من که از شما اجری نمی‌خواهم.

فَمَا سَاءَ لَكُمْ مِنْ أَجْرٍ اگر می‌گوئید چون من دروغ می‌گویم و افترا می‌بندم شما از حقّ روی بر می‌گردانید که من با شما تحدی کرده و در کمال اطمینان مبارز طلبیدم و شخص دروغگو که اینچنین دشمن را به مبارزه نمی‌طلبند، و اگر می‌گوئید به دنیای شما ضرر می‌خورد و از حقّ روی برمی‌گردانید که من از شما اجری نخواستهم، پس وجهی برای اعراض شما نیست نه از جهت دنیا و نه از جهت آخرت.

إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۱

یعنی مأمور شده‌ام از کسانی باشم که مطیع و فرمانبردار حکم خدا هستند.

فَكَذَّبُوهُ بعد از اتمام حجّت او را تکذیب کردند چنانچه در ابتدای دعوت نیز او را تکذیب نمودند.

فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ یعنی او و پیروانش را از آزار قومش یا از غرق نجات دادیم.

وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَنَّهُمْ جَانِسِيَانِي برای خودم یا برای هلاک شده‌ها و از بین رفته‌ها قرار دادیم.

وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ وَ تَكْذِيبَ كُنُودِ آيَاتِ مَا رَا غَرَقَ كَرْدِيمَ، پس بنگر که عاقبت آنها چگونه شد تا به یاری ما تسلی خاطر و اطمینان پیدا کنی.

ثُمَّ بَعَثْنَا عَطْفَ بَاعْتِبَارٍ مَعْنَى وَ مَفَادِ حِكَايَةِ اسْتِ، گویا که گفته است: نوح را به سوی قومش فرستادیم، سپس بعد از آن رسولانی را به سوی قومشان فرستادیم.

مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ آن رسولان معجزاتی آوردند که دلالت بر صدق آنها می کرد، یا مقصود احکام نبوت است که متعلق به قالب می باشد نه قلب، زیرا آن احکام بینات نامیده می شود چنانچه احکام قلب «زبر» (۱) نامیده می شود.

(۱) زبر جمع زبور است و مزامیر داود از این گونه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۲

فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا فِي خَصَلَتٍ وَ سَرِشَتْ أَنَّهُمْ قَوَّةَ إِيْمَانٍ نَبُوْد، تا چه برسد به فعلیت ایمان. بِمَا كَذَّبُوا بِهِ إِيْمَانٍ نَمَى آوَرْدَنَد بَه رَسَالَتِي كَه أَنرَا تَكْذِيبَ كَرْدَنَد.

مِنْ قَبْلِ قَبْلِ از آنکه به رشد برسند و رسیدن دعوت رسالت به آنها جایز باشد، و ممکن است مقصود تکذیب آنها قبل از این عالم در عالم ذر باشد یا مقصود قبل از زمان آنها باشد باعتبار اینکه پیشینیان و گذشتگان آنها رسولان را تکذیب نمودند. كَذَلِكَ يَعْنِي هَمَانظُور كَه مَهْر بَر دِلَهَائِ أَنَّهُمْ نَهَادِيم.

نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ هَمَجْنِينَ بَر دِلَهَائِ مَتَجَاوِزِينَ وَ سَتْمِگْرَانَ مَهْر مِی زَنِيمَ، و این تهدید تکذیب کنندگان قوم محمد صلی الله علیه و آله است.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۲-۷۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۸۲] ص: ۴۰۲

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ أَتَنْوِنِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۳

ترجمه: ص: ۴۰۳

آنگاه بعد از آن رسولان موسی و هارون را بسوی فرعون و اشراف مملکت او فرستادیم آنها هم تکبر کردند و مردمی تبهکار بودند،

و چون رسول حق با آیات و معجزات از جانب ما بر آنها آمد آیات و معجزات او را تکذیب کرده گفتند این سحری آشکار است، موسی به آنان گفت آیا به رسول و آیات حق که برای هدایت شما آمد نسبت سحر می دهید و حال آنکه ساحران را هرگز فلاح و

پیروزی نخواهد بود،

باز به موسی پاسخ دادند که آیا تو آمده‌ای که ما را از عقاید و آدابی که پدران ما بر آن بودند باز داری تا خود و برادرت هارون در زمین سلطنت یابید و بر ما حکمفرما شوید ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد، و فرعون به اتباعش گفت تفحص کنید و هر کجا ساحری ماهر و داناست همه را نزد من حاضر کنید، آنگاه که ساحران همه حاضر شدند موسی به ساحران گفت شما اول بساط سحر خود را بیندازید و هر مهارتی دارید بکار برید، آنگاه که ساحران بساط جادو انداخته و همه تدبیر شعبده‌ها کار بستند. موسی گفت خدا البتّه سحر شما را باطل خواهد کرد. خدا هرگز عمل مفسدین را اصلاح نکند، و خدا با آیات و کلمات خودش حقّ را تا ابد پایدار گرداند هر چند بد کاران عالم راضی نباشند.

تفسیر ص: ۴۰۳

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۴

مقصود از «آیات» آیات «۱» نه گانه است.

فَأَسَدْنَا كِبْرًا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ چون با وجود این معجزات استکبار ورزیدند و همان ایشان را از ایمان خارج کرد با «فاء» عطف نموده تا تفصیل آن باشد.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَى أَلَمْ يَقُولُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ پس چون حقّ از سوی ما بر آنان مقرر شد آنان آنرا سحر دانسته گفتند: این جز سحری آشکار نیست. موسی گفت: آیا شما به حقّ می گوئید سحر و جادو است. بنا بر این بیان مفعول حذف شده است، و یا معنی آیه چنین است: آیا از حقّ عیب می گیرید؟! در این صورت استفهام برای انکار است. أَ سِحْرٌ هَذَا آیا این سحر است؟! این بیان انکار سحر بودن آن است.

وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ این جمله حال است بنا بر اینکه در بعد از او حالتیه جمله حالتیه با مضارع منفی به «لا» شروع است یا اینکه در تقدیر مبتداء گرفته شود یعنی در حالی که ساحر را کامیابی نیست. قَالُوا أَ جِئْنَا لِنُلْفِتِنَا أَنَا أَنْتُمْ آیا آمدی که ما را منصرف سازی. عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمْ أَلْبَابًا فِي الْأَرْضِ

(۱) آیات نه گانه منظور معجزات موسی است که شامل عصا، ید بیضاء، خون شدن آب نیل، قورباغه، ملخ، فوت فرزند اول است می باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۵

از آنچه که پدران خود را بر آن یافتیم و می خواهی بزرگی در زمین یعنی سلطنت در زمین مصر از آن شما باشد؟ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ و ما به شما هرگز ایمان نمی آوریم. این عبارت تصریح به عدم بازگشت از عادت آباء و اجداد و انکار بزرگی بر موسی و هارون است که آنرا احساس می کردند و آن عبارت از این بود که آنها از موسی و هارون اطاعت نخواهند کرد. وَ قَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فرعون گفت: هر ساحر ماهر و دانا را پیش من بیاورید.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ وَ قَتَلَ سَاحِرَانِ حَاضِرِينَ فرعون امر کرد آنها سحر بیاورند، و آنها نیز تدبیر کردند آنچه را که باید تدبیر کنند و

آماده معارضه موسی علیه السلام شدند. قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ بَعْدَ أَنْ كَذَّبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا مَخْيِرَ كَرَدَدِ و موسی علیه السلام اختیار کرد که اول آنها سحرشان را بیاورند، موسی علیه السلام به آنها گفت اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِه السَّحْرِ لَفْظ «ما» در «ما جئتم» مبتدا، و «جئتم به» صله آن، و «السحر» خبر آن می‌باشد. و «السحر» با همزه استفهام خوانده شده که در این صورت «ما» استفهامیه، و «جئتم به» خبر و «السحر» بدل آن می‌باشد، و معنی آیه بنا بر اول این است: آنچه را که من آوردم الهی است، و آنچه را که شما آوردید بشری و مبنی بر اعمال دقیق پنهان است، یا سحر شما شیطانی است که ناشی از ممزوج شدن قوای زمینی با ارواح سفلی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۶

إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ مَقْصُودِ از «کلمات» کلمات تکوینی است از قبیل آیات و معجزات و مخصوصا کلمات کامل انبیاء و اوصیاء.

وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ اگر چه مجرمین و خیانتکاران اکراه داشته باشند.

ترجمه و تفسیر آیات ۸۷-۸۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۳ تا ۸۷] ص: ۴۰۶

اشاره

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّه لَمِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۳) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَابْسُرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)

ترجمه: ص: ۴۰۶

پس از آن همه ظهور معجزات موسی و ابطال سحر ساحران باز از آن مردم باطل پرست کسی به موسی ایمان نیاورد جز فرزندان قبیله او و آن هم با حال خوف و تقیه از فرعون و اتباعش که مبادا در صدد فتنه و قتلشان بر آیند که فرعون آن روز در زمین بسیار علو و سرکشی داشت و سخت متعدی و ستمکار بود،

موسی به قوم گفت شما اگر به حقیقت ایمان به خدا آورده و به راستی تسلیم فرمان او هستید بر خدا توکل کنید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۰۷

پیروان موسی نیز از پی اندرز او همه گفتند ما بر خدا توکل کردیم بار الها ما را دستخوش فتنه اشرار و قوم ستمکار مگردان و مؤمنان را به رحمت و لطف خود از شر کافران نجات ده،

و ما به موسی و برادرش هارون وحی کردیم که شما و پیروانتان در شهر مصر منزل گیرید و خانه‌هاتان را قبله و معبد خود قرار دهید و نماز بپا دارید و تو هم ای رسول مؤمنان را به فتح در دنیا و بهشت در آخرت بشارت ده.

تفسیر ص: ۴۰۷

هنگامی که عذاب دردناک را مشاهده کنند،

(۱) تفسیر صافی ۲: ص ۴۱۴- تفسیر عیاشی: ۲، ص ۱۲۷، ج ۲۹، علل الشرایع:

ص ۲۰۱، ج ۲، ب ۱۵۴، تفسیر برهان: ۲، ص ۱۹۳، ج ۳. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۱۲

خداوند به موسی و هارون فرمود دعای شما را مستجاب کردم پس هر دو براه مستقیم باشید و از راه مردم جاهل پیروی نکنید، و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس از آنکه فرعون و سپاهش جهت ظلم و تعدی آنها را تعقیب کردند تا چون هنگام غرق او فرا رسید گفت اینکه من ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که حقا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدائی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم،

به او در حال غرق خطاب شد که اکنون باید ایمان بیاوری در صورتی که از این پیش عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از مردم بد کار بودی،

پس ما امروز تو را غرق دریای هلاک کرده بدنت را برای عبرت خلق و بازماندگان به ساحل نجات می‌رسانیم با آنکه بسیاری از مردم از آیات قدرت ما سخت غافل هستند.

تفسیر ص: ۴۱۲

وَ قَالَ مُوسَىٰ مُوسَىٰ فِي حَالِي أَنِّي مَتَّضِعٌ بِسُوءِ خَلْقِي وَ بَرِّ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ نَفْرِينَ مِمَّنْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ لِي نَصِيبٌ مِّنْهُنَّ وَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ الْكٰفِرِينَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً يُرِيدُ أَن يَكُونَ لِي نَصِيبٌ مِّنْهُنَّ وَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ الْكٰفِرِينَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَزَّلْنَا فِيهَا آيَاتِنَا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۱۳

لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ يَا مَعْزُومِينَ؟

بدین گونه که نظر مردم را به سوی کالای فانی گرایش داده، و پیروی از کسانی بکنند که کالاهای فانی دنیا را در دست آنها می‌یابند.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِي خَلَقْتَهَا لِي أَتَمْسُ بِهَا مَعَ النَّاسِ فَتَقْتُلَنِي وَ تَرَكْتَنِي بَعِيدًا وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

وَ أَشَدُّ عَلَيَّ قَلْبًا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا لِي وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ زَيْنَةُ دُنْيَا تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا يَصْبِرُ عَلَيْهَا الْكٰفِرُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتُكَ مَا خَشِيَ عَلَيْكَ وَ فَتَنُوكُم بِأَمْوَالِكُمْ الَّتِي بَدَلْتُمُوهَا بِأَنفُسِكُمْ فَادْعُوا إِلَىٰ مَا بَدَلْتُمْ بِهَا وَ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْلَصِينَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

فَأَسِئِبْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳) فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷)

ترجمه: ص: ۴۱۶

ما بنی اسرائیل را پس از هلاک دشمنان به مقام صدق و منزل آسایش مسکن دادیم و نعمت‌های پاکیزه روزی آنها کردیم همیشه بنی اسرائیل در ایمان به رسول خاتم اتفاق داشتند تا زمانی که آن رسول با قرآن آسمانی برای هدایت آنها آمد. آنگاه آغاز اختلاف کردند و رسالت پیغمبران بزرگ را از راه لجاج و عناد منکر شدند. ای رسول بگو: خدای تو روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند حکم خواهد کرد،

پس هر گاه شک و ریبی از آنچه به تو فرستادیم در دل داری از پیشینیان

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۱۷

خود، علمای اهل کتاب، پرس. همانا حق از جانب خدای تو آمد و ابدا در حقایق آن نباید شکی به دل راه دهی، و نباید هرگز از آنان که آیات خدا را تکذیب می‌کنند باشی که از زیانکاران عالم خواهی شد، البته آنان که حکم عذاب خدا بر آنان حتم است ایمان نمی‌آورند.

تفسیر ص: ۴۱۷

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ را به مقام صدق و منزل آسایش مسکن دادیم، و «مبوء صدق» یعنی محل صدق، و ممکن است که آن مصدر میمی باشد، و مقصود از محل صدق منزلی است که در آنجا جز صدق و راستی چیزی ممکن نیست، مانند قلب و سینه‌ای که به اسلام وابسته به قلب گشوده شده، و محلی که در آنجا جز صدق سزاوار نیست مانند جائی است که هر آنچه اهل آنجا احتیاج دارند موجود باشد و بدون مزاحمت احدی دسترسی به آن سهل و آسان باشد.

پس در آنجا دشمنی و کینه و حسد و دفع کردن همدیگر و بخل وجود ندارد، و در جائی که این چیزهایی است که ذکر شد، و هر گاه در جائی دروغ نباشد جز صدق و راستی در آنجا نیست.

مقصود از «مبوء صدق» شهر مصر است چون نعمت در آنجا فراوان بود، و بعد از نابودی دشمنانشان مزاحمتی هم از کسی نبود. بعضی گفته‌اند مقصود شام است.

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ طَيِّب از روزیهای بدن است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۱۸

هیچ عاقبت بد. آثار سوء از قبیل مرضها و گناهان در پی نداشته باشد، و در عین حال برای مردم لذت بخش باشد. و طیب از روزی انسان علوم و اخلاق است به شرط اینکه از اهلش اخذ شده و معتدل بین افراط و تفریط باشد.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا اینکه به واسطه آن نشانه‌های آشکار علم به حقایق موسی و دین او برای آنها پیدا شد، چنانچه شأن امت هر پیامبری همین است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ این جمله جواب سؤال مقدر است، یعنی البته خدا روز قیامت بین آنها داوری می‌کند.

اینکه خداوند دعایش را مستجاب نمود، سپس یونس با «تنوخوا» ی عابد مشورت کرد و عابد درخواست عذاب قوم یونس را تصدیق کرد و او را تشویق نمود که درخواست عذاب کند، چون آن عابد عالم نبود. سپس

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲۳

یونس با روبیل حکیم مشورت کرد ولی او نظر یونس را در این مسأله تصدیق نکرد، لذا وقتی از پیش این حکیم برگشت درخواست دفع عذاب نمود، و تنوخوا آنرا رد کرد و گفت باید درخواست عذاب شود، سپس یونس با تنوخوا از پیش قوم فرار کردند، و روبیل در میان آنها باقی ماند و بر آنها ترحم نمود و آنها را به توبه فرا خواند، و راه توبه را به آنها تعلیم داد و عذاب را از آنها برداشت، و فرار یونس بعد از برداشته شدن عذاب و گرفتار آمدن او در شکم ماهی، و بازگشت او بسوی قومش ... همه اینها در کتابهای مفصل ذکر شده است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ یعنی ایمان بیاورند و تو را تصدیق کنند، یا تصدیق رسالت یا ولایت علی علیه السلام یا خدا بکنند، ممکن است مقصود این باشد که با ایمان عام که ناشی از بیعت عام نبوی است ایمان بیاورند، یا دارای ایمان خاص باشند که نتیجه بیعت خاص ولوی است. مقصود این است که ایمان به هر معنی که باشد ممکن نیست کسی را به آن مجبور کند، زیرا اجبار و اکراه بشر از حدّ قالب تجاوز نمی‌کند در حالی که ایمان امر قلبی است (و اکراه و اجباری در آن نیست).

بنا بر این اکراه و اجبار در انقیاد سلطنت و صورت بیعت عام و دخول در احکام رسالت محقق می‌شود، بدین معنی که شخص تسخیر کننده و محیط می‌تواند محاط و شخص تسخیر شده را مجبور کند ولی این را اکراه نمی‌گویند، بلکه این تسخیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲۴

است، و تقدیم مسند الیه جهت افاده حصر است اگر مقصود این باشد که مانند تو از ناحیه بشریت امکان ندارد که بتواند اکراه و اجبار نماید به خلاف ملکوتی‌ها که می‌توانند و ممکن است تقدیم مسند الیه جهت محض افاده تقویت حکم باشد.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ جمله حائیه یا مستأنفه است و اولی با ترتب انکار بر تعلیق ایمان بر مشیت سازگارتر است. وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ در مقایسه با جمله قبلی حقّ تقابل دو جمله این است که گفته شود: «و لا- أن تکفر الا باذن الله» یعنی هیچ نفسی نمی‌تواند کافر شود مگر به اذن خدا، ولی چون ایمان عبارت از دخول در حریم قدس خدای تعالی است لذا موقوف بر اذن خدای تعالی می‌باشد، و چون کفر عدم دخول در حریم قدس خدا است بر حسب ظاهر موقوف بر اذن خدا نیست. و چون اثر و جزاء کفر به دلیل فعل خداست لذا رجس را که تبعه و اثر کفر است خداوند به خودش نسبت داده است.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بگو به امت که بنگرید چه چیز در آسمانها و زمین است از آیات و نشانه‌هایی که دلالت بر کمال قدرت خدای تعالی و حکمت او می‌کند تا یقین به خدا پیدا کنید و ایمان بیاورید. البتّه استفهام برای واداشتن به تعجب و تفخیم و بزرگداشت مطلب است.

وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ این

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲۵

جمله یا عینا کلام خدای تعالی است، یا با نقل قول کلام خدا حکایت شده است، و به هر تقدیر لفظ «ما» نافی و جمله معطوف بر محذوف است که با آن محذوف قیاسی از شکل اول تشکیل می‌شود، تقدیر قیاس چنین است: لکن آنان قومی هستند که ایمان نمی‌آورند، و هر قومی که ایمان نیاورد دلایل و آیات الهی آنها را بی‌نیاز نخواهد کرد.

ممکن است جمله حال باشد از فاعل «انظروا» یا مفعول آن و اشاره به قیاس مذکور داشته باشد، و ممکن است که «ما» استفهامیه و با ما بعدش معطوف بر «ماذَا فِي السَّمَاوَاتِ» باشد، یا اینکه جمله به تقدیر قول حائیه باشد.

و نیز فرموده که غیر از خدای یکتا هیچیک از این خدایان باطل که به حال تو سود و ضرری ندارند به خدائی مخوان و گرنه از ستمکاران خواهی بود،

و اگر خدا بر تو ضرری خواهد هیچ کس دفع آن نتواند کرد و اگر خیر و رحمتی خواهد باز احدی رد آن نتواند که فضل و رحمت حقّ به هر کس از بندگان بخوهد البته می‌رسد و اوست خدای آمرزنده مهربان ای رسول بگو:

ای مردم (کتاب و رسول) حقّ از جانب خدا برای هدایت شما آمد پس از این هر کس هدایت یافت نفعش بر خود او است و هر کس به راه گمراهی شتافت زیانش بر خود او است و من ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲۸ پس از اتمام حجّت نگهبان شما از مؤاخذه خدا نیستم.

ای رسول تو از وحی خدای که بر تو می‌رسد پیروی کن و راه صبر پیش گیر تا وقتی که خدا میان تو و مخالفان حکم کند که او بهترین حکمفرمایان است.

تفسیر ص: ۴۲۸

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی بعد از آنکه خداوند تو را به نبوت مبعوث گردانید دینت را اعلان کن و از آنها نترس و دینت را مخفی نکن اگر چه قبل از این ترسناک و مخفی کننده دینت بودی. وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ که انجام عبادت متعلق به خدائی است که می‌میراند آوردن کلمه «توفی» متعلق به مشرکین است بدان جهت است که آنان را تهدید نماید.

وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مأمورم که از مؤمنین باشم به هر یک از مراتب و معانی ایمان. وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ عَظْفٌ بر «ان اکون» است، و تغییر دادن روش برای اشاره به این است که پیامبر مأمور به ثبات در ایمان و ادامه آن است، و اما اقامه و بر پا داشتن وجه برای دین از این رو است که ثبات و دوام در دین برای بشر مقدور نیست، چه اشتغال بشر به کثرت‌ها ضروری است و اشتغال به کثرت‌ها اگر چه برای کسی که کاری باز دارند کار دیگری نیست مانع از اقامه وجه برای دین نیست و لکن در مورد بیشتر مردم مانع از آن است حتی کسی که کاری او را از کار دیگر باز

ترجمه بیان السعاده، ج ۶، ص: ۴۲۹

نمی‌دارد اشتغال به کثرت مانع از قوه اقامه وجه و کمال آن است. لفظ «أن» در «أن أقم» مصدریه یا تفسیریه است، اگر مصدریه باشد معین امر (اقم) بنا بر حکایت حال و خطابی است که امر را برساند.

حَنِيفًا حال از فاعل «أقم» یا از «الدین» است.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکین نباش به جمیع انواع شرک.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ چیزی که نفع و ضرری بتو ندارد آنرا نخوان از قبیل بت‌ها و ستاره‌ها و هواها و خواسته‌ها و هر کسی را جز امام بخوهد نصب العین قرار دهد، چون هیچ یک از اینها قادر بر نفع و ضرر نیستند مگر به اذن خدا، و در آنچه که خوانده شده هیچ نفع و ضرری متصور نیست خواندن و عبادت او لغو است، و این نوع خطاب به پیامبر از باب به تو می‌گویم تا همسایه بشنود می‌باشد، یا صرف خطاب از او به شخص غیر معین است. فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ لفظ «فاء» برای سببیت محض است (یعنی، اگر چنین کردی به همان سبب از ستمکاران خواهی شد).

وَأِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ حَالٍ است یا عطف است که در آن معنی تعلیل است.

فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ اختلاف دو فقره عبارت نظیر هم برای دلالت بر این است که آن

تحمید می‌گوییم که با فضل و کرم الهی و عنایات خاصه ارواح طیبه انبیا و اولیا به ویژه خاتم انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و ائمه هدی علیهم السلام، و جذبات معنوی پیر بزرگوار، الحمد لله رب العالمین به طبع و نشر جلد هفتم ترجمه بیان السعاده که در حکم آسمان هفتم معارف الهیه، و هفتم الواح عمادیه، و هفتم اطوار قلبیه می‌باشد، توفیق یافتیم. به قول آن عارف بزرگوار:

چونکه از چرخ ششم کردی گذر بر فراز چرخ هفتم کن مقرر

(۱) آیه ۴۴ سوره اسراء.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲

سعد اعداد است هفت، ای خوش هوس زان که تکمیل عدد هفت است و بس جنس هفت و مور هفت و مار هفت انس هفت و نور هفت و نار هفت بحر هفت و نهر هفت و هم زمین هفت آمد، هم جوارح هفت بین هم سما را آفریده هفت طاق قوله سبع سماوات طباق (مولوی) در این مجلد دیدگان ظاهر و باطن شما خوانندگان به سوره‌های یوسف، رعد و ابراهیم روشن می‌گردد، اسرار ولایی و جلوه‌های عشق و عرفان جانتان را مشتعل و منور می‌سازد.

در سوره مبارکه هود، شما اینگونه رموز ولایی و عرفانی را مشاهده می‌کنید:

در آیه اول: الرِّكَابُ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ ...

اشاره به کلام وجودی خدا است که نخست در مراتب عقول بوده که به اقلام تعبیر می‌شود که در مرتبه نازل‌اش نفوس کلی است که از آن به الواح عالیه و لوح محفوظ گفته می‌شود، خلل و نسخ و تغییر و بطلان در آن راه ندارد و چون به مرتبه فصیلت میرسد، مراتب نفوس جزئی آغاز می‌شود که کتاب محو و اثبات است و در مرتبه اصوات، حروف، کتاب و نقوش در می‌آید که قرآن عینی نامیده می‌شود.

در آیه سوم: در باره استغفار و توبه می‌فرماید، لطیفه سیاره انسانی که از آن به روح تعبیر می‌شود امانت الهی است که از آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳

به انسان و فطرت خدا و بقیه الله و غیره تعبیر می‌شود، این لطیفه سیاره از عالم قدس و مقام اسماء بر راه راست به عالم طبع نازل شده است، سپس جسم، عنصر، جماد، نبات، حیوان و انسان گردیده تا اینکه به بلوغ و حد انسانیت و اختیار می‌رسد، اگر در این حال در زندان طبع بماند استغفار فرار از این زندان است و این فرار توبه عمومی از گناه است، اگر به سوی مقصد که خدا است فرار کند توبه اسلامی است به دست پیامبر و اگر به رضای دوست کردن توبه ایمانی به دست ولی می‌باشد که مستلزم عهدها و پیمانهاست ... پس «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ» یعنی هر چه می‌توانید از این زندان بگریزید و با بیعت ایمانی به دست خلفای الهی به سوی خدا بروید.

در آیه هفتم سوره مبارکه هود: تفسیر «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» که مشکل‌ترین مفاهیم قرآنی محسوب می‌شود و آن راز اصلی هستی است، در این تفسیر شریف آمده است: عرش رحمان مشیت اوست و آن عبارت از فعل و کلمه او و نیز حقی است که با فعل خدا آفریدش و ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه و نیز اضافه اشراقیه خدا است که اضافه حق به سوی خلق است پس آن وجه مشیت که به سوی حق مطلق است عرش و وجهی که به سوی خلق است کرسی نامیده می‌شود ... و وجه خلقی آن مبتنی بر وجه حقی است که وجود صرف است.

در آیه نوزدهم سوره مبارکه هود: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ... ضمن اینکه ۹۷۲۰ وجوه احتمالی در نحوه کلمات برمی‌شمرد مقصود از شاهد را محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و مؤمنون «یؤمنون به» را به ولایت علی و حق را

مثل همیشه همان ولایت تفسیر می‌فرماید ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴

در آیه بیست و یکم سوره مبارکه هود «سبیل الله» را امام و ولایت او در عالم کبیر و عقل در عالم صغیر می‌داند. در تفسیر آیه بیست و پنجم سوره مبارکه هود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

ایمان را اختصاصاً بیعت خاص و لوی که با بیعت در دل سالک وارد می‌شود و عمل صالح دخول در ایمان خاص و شرایط است که هیچ عمل صالحی بدون قبول ولایت و دخول ایمان در قلب محقق نمی‌شود.

«وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (نمی‌آرمیدند به سوی ربّ خود) همان آرامش روحانی و اصل از بیعت خاص و لوی است که از ربّ مضاف که ولیّ خدا است در وجود سالک حاصل می‌شود که ابتدا محبت از آن پدید می‌آید که موجب ببقاری است که چون اتصال ملکوتی حاصل می‌شود ... در سوره مبارکه هود موارد ولایی و عرفانی بسیار دیگری است که عاشقان حقیقی ولایت و عرفان را بصیرت افزایش دهد.

۲- سوره مبارکه یوسف که خدای تعالی این سوره را احسن القصص نامیده است، واقعا جلوه حسن در رمز و رازهای عشق و ابتلاء یعقوب، دلدادگی و شیفتگی زلیخای دل به یوسف جان، داده که تجسم جمال است و دهها مسائل غامض عرفانی در دلکش‌ترین و جذاب‌ترین درام انسانی جلوه‌گر شده است که برای شرح آن کتابهای مفصل لازم است از جمله می‌توان موارد زیر را یادآور شد.

الف: در تفسیر آیه ششم «وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵
يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا ...»

که تأویل ارجاع سخن است به مبدأ و انتها که آن مبادی در عالم مجرد است و در سلسله مراتب صعودی به مبدأ عالی و غایت الغایات یعنی حضرت احدیت برمی‌گردد پس کسی تأویل را می‌داند که راسخ در علم باشد و همچنین محیط به عالم مجردات یعنی مراتب تأویل در همان آیه در باره نعمت می‌فرماید: اصل نعمت ولایت است و نبوت صورت تکمیل کننده آن است و رسالت و نعمتهای دنیوی و اخروی صورت پائین‌تر و نازله آن می‌باشد بنابراین اتمام نعمت خدا بر یوسف اتمام نعمت ولایت با اعطاء نبوت و رسالت و سلطنت در دنیا و آخرت است.

در تفسیر آیه بیست و دوم سوره مبارکه یوسف: در باره «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» می‌فرماید: به او نبوت و رسالت دادیم اعم از اینکه مقصود از حکم کمال قوه علمی باشد به نحویکه همه نیروهای نفسانی مطیع آن قوه باشند ... و علم که عبارت از بینایی به اشیاء است از لوازم رسالت است ...

در تفسیر آیه بیست و سوم: «... إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ...» و عبارت «هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» زیباترین و عمیق‌ترین تحلیل عشق را در تحت عنوان «بیان عشق و مراتب آن» آورده است. در آغاز می‌فرماید: عشق از صفتهای والا و بلند خداست که بوسیله آن آسمانها و زمین استوار شده‌اند و عشق است که ارکان هر چیزی را پر کرده است و اگر عشق نبود زمین و آسمانها و ملک و ملکوت نبود و آن سوق دهنده وجود است، حقیقت عشق، حقیقت حقّ اولّ تعالی است و آن به صورت اطلاقش غیب مطلق است ... و خلاصه کلام با دلایل بسیار عشق زلیخا را حیوانی و بهیمی نمی‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶

در تفسیر آیه سیام سوره مبارکه یوسف: «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» مراتب قلب را شرح فرموده است.

در تفسیر آیه سی و هشتم سوره مبارکه یوسف: انواع شرک، اعم از شرک وجودی، قالی، حالی و شهودی را شرح فرموده‌اند.

و در تفسیر آیه چهارم: تحقیق بسیار جالب و ارزنده‌ای در باره اسماء ارائه فرموده‌اند.

در تفسیر آیه پنجاه و دوم سوره مبارکه یوسف علیه السّلام: «مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ...» را تحلیل

فرموده و مراتب نفس را با توجه به اخبار معصومین علیهم السلام بسیار مدلل و آموزنده شرح و بدین ترتیب رموز عشق و عاشقی و رموز مهم عرفانی را جهت انباء بشر گشوده‌اند در سوره مبارکه رعد: ضمن اینکه طرح کلیه مسائل ولایی و عرفانی را شرح فرموده‌اند در آیه دوم در تفسیر «... يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ...» حقیقت «امر» را بسیار مدلل بیان نموده‌اند.

در تفسیر آیه پنجم: «... لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» که برای مفسرین و دانشمندان جهان بحث فلسفی بسیار مهمی را با دلایل فلسفی و شهودی شرح نموده و می‌فرمایند: انسان هم مانند عالم کبیر دارای مراتب بسیاری است که بعضی از آن مراتب بالامکان و بعضی بالفعل حاصل است که شامل مراتب، بدن جسمانی، ... نفس نباتی ...، نفس حیوانی ...، نفس انسانی ...، قلب، روح ...، تا جایی می‌رسد که نه از آن خبری است و نه اسمی و نه رسمی ...

در تفسیر آیه سیزدهم: در مورد تسبیح و تحمید «رعد»

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷

اظهار نظر و در آیه چهاردهم «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ...» می‌فرمایند:

بدانکه حق مطلق خدای تعالی و حق مضاف فعل اوست ... و هر حقی به سبب فعل او که ولایت مطلقه است متحقق می‌شود ... و هر قول و فعل و اخلاقی از ولایت ناشی می‌شود، پس دعوت حق دعوت خدای تعالی است. با این ترتیب داعی و مدعو حق، مظهر خدای تعالی هستند و دعوت آنکه اذن ندارد باطل و بی‌اثر است ...

در تفسیر آیه پانزدهم: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» می‌فرمایند سجود در لغت به معنی خضوع است ...

چون جمیع موجودات نسبت به خدای تعالی دارای انانیتی نیستند ... پس همه برای خدا سجده می‌کنند ...

در آیه هفدهم سوره مبارکه رعد: در باره «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ...» شرح مبسوطی تفسیر فرموده‌اند، از جمله می‌فرمایند، از آسمان ولایت آب نبوت و ولایت را نازل فرمود که موجب آن نهرهای دلها و سینه‌ها جاری شد ...

و در تفسیر آیه نوزدهم: در باره «أُولُوا الْأَلْبَابِ» می‌فرمایند:

لب عبارت از عقل خالص است که مشوب به وهم و خیال نباشد ... و آن با اتصال به بیعت خاص و لوی حاصل می‌شود، پس ولایت به اعتبار ولایتش عقل و مغز است.

در تفسیر آیه بیستم سوره مبارکه رعد: در مورد وفای به عهد و شکستن پیمان می‌فرماید: وفای به عهد، رسیدن به آخرین رکن اسلامی است و آن بیعت ولوی است ... و میثاق عبارت از ولایت و اتصال بدان و صله ارحام همان اتصال به نبی وقت از طریق بیعت

عام و اتصال به ولی وقت به سبب بیعت ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۸

خاص است ...

در تفسیر آیه بیست و دوم: در باره «وَجْهٍ رَبِّهِمْ» می‌فرمایند:

وجه رب همان ملکوت ولی امر است.

در تفسیر همان آیه (۲۲): در باره «يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» می‌فرمایند: حسنه عبارت از ولایت است و هر فعل یا حالت یا اخلاقی که متصل به ولایت باشد حسن و نیکوست و سیئه دشمنی با علی علیه السلام است.

در تفسیر آیه بیست و هشتم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» که در واقع دنباله همان ولایت و ذکر مأخوذ است می‌فرماید ... پس آنگاه که به ملکوت امام رسید و با او مستقر شد بدون شائبه اضطراب و هیجان آرامش پیدا می‌کند و ملکوت امام ذکر حقیقی خدا است.

و در تفسیر آیه آخر همین سوره مبارکه رعد: «... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» می‌فرماید کسیکه علم کتاب نزد اوست نمی‌تواند غیر از علی علیه السلام باشد.

و در تفسیر آیه اول سوره مبارکه ابراهیم «... لَتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» ابتدا دلیل جمع آوردن ظلمات و مفرد آوردن نور ذکر شده که انسان در ظلمت طبیعت، شهوت، غضب داخل می‌شود و از هر یک از آنها ظلمتهایی ناشی می‌شود ... پس اگر توفیق او را یاری کرد و با بیعت عام تحت حکومت نبی یا با بیعت خاص تحت حکومت ولی خدا درآید، آن نبی یا ولی او را از حکومت نفس نجات می‌دهد و تدریجا او را از ظلمات نفس به نور وحدت می‌کشاند.

واضح است که اینگونه تفسیرهای بدیع و عرفانی عاشقان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۹

حق و حقیقت را به شوق می‌آورد و حال روحانی و ذوق و شوق وجدانی در تمام وجودش ایجاد می‌گردد.

و این عاصیان نیز با کمال عجز و انکسار و نیازمندی خدای را بر توفیق این ترجمه سپاسگزاریم و خواهران و برادران ایمانی مخصوصا اولیای الهی را منت پذیر رهنمودهای صحیح هستیم.

عده زیادی از خوانندگان این تفسیر کرارا یادآور می‌شوند که ما عرب زبان نیستیم شما متن عربی را با هزینه سنگین به چاپ می‌رسانید؟ پاسخ این سؤالات را با کسب اجازه از مولای بزرگوارمان (حضرت آقای مجذوبعلیشاه) به عرض خوانندگان بزرگوار می‌رسانیم.

۱- به فرمان حضرت آقای رضا علیشاه (قدس الله سره العزیز) شورائی مرکب از جناب آقای دکتر نور علی تابنده (حضرت آقای مجذوبعلیشاه) و آقایان دکتر شفیعیان و دکتر نبهی (رحمت الله علیهما)، حسینعلی کاشانی، سید علی اشرف قانع و مترجمان تشکیل و قرار شد از آن به بعد ترجمه را جناب آقای دکتر تابنده ببینند و سپس چاپ شود که در مجلدات گذشته دقیقا عملی شد و سایر مجلدات بالتسببه و متن تفسیر همراه با ترجمه شد تا هر که می‌خواهد بتواند ترجمه را با متن تطبیق دهد، این موضوع یکی از عللی است که متن عربی با ترجمه چاپ می‌شود، توضیح اینکه این تفسیر در تمام جهان مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد، اصولا حسن و عظمت کار بر این است که اصل کلام و تفسیر زیبای صاحب تفسیر (قدس الله سره العزیز) همراه باشد علاوه بر آن عده زیادی از اساتید و دانشمندان اصطلاحات فنی فلسفی، عرفانی و کلامی ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۱۰

قواعد کامل عربی را در این تفسیر شریف برای تألیفات گوناگون خود مورد مطالعه قرار می‌دهند و استفاده‌های ظاهری و معنوی فراوان می‌برند و نظر مبارک حضرت آقای رضا علیشاه (قدس سره) و شورای بررسی مذکور و خواست قلبی مترجمان بر این بود که صد در صد حفظ امانت شود تا اصالت لفظ و معنا رعایت گردد و معنا فدای لفظ و سلامت بیان نشود و زیبا جلوه دادن کلمات ما را از مقصود دور ننماید که خدای نکرده مفهوم تفسیر به رأی حاصل شود و دیگر اینکه ابتدا تمام آیات قرآن کریم را با ترجمه تحت اللفظی زینت بخش تفسیر نموده و آنگاه شروع به ترجمه تفسیر نموده‌ایم همانطوریکه در جلد اول نیز توضیح داده شده است با گروهی از علمای عارف و بزرگوار برای بدست آوردن مأخذ احادیث از ائمه معصومین علیهم السلام ارتباط و همکاری نزدیک داشتیم نکاتی ادبی و عربی که برای مطالعه کنندگان فارسی زبان مشکل بود با مطالعه کتب فراوان در پاورقی‌ها درج نموده‌ایم تا دانشمندان بزرگوار که می‌خواهند این تفسیر شریف را مأخذ قرار دهند آسان‌تر مورد استفاده قرار گیرد.

و اما فارسی زبانان بزرگوار که فقط مایل بودند قسمتهای عرفانی قرآن را در دست داشته باشند، با کسب اجازه از سرور بزرگوارمان حضرت آقای مجذوبعلیشاه نکات عرفانی قرآن کریم را در درجه اول از تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادة، پس از آن از تفاسیر عرفانی و عرفای بزرگ دیگر اسلام بنام سر الاسرار تألیف نموده‌ایم که جلد اول آن در پنج هزار نسخه چاپ که بحمد الله مورد استفاده مطالعه کنندگانی که به عرفان عشق می‌ورزند، قرار گرفته است و هم اکنون جلد دوم آن ترجمه بیان السعاده، ج ۷،

ص: ۱۱

در دست چاپ است که انشاء الله به حول و قوه الهی و مدد از باطن ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه در سال جاری تقدیم

خوانندگان عزیز می‌نمائیم. از همگان پوزش طلبیده و برای آنان سعادت و خیر دنیا و آخرت را مسئلت می‌نمائیم. از همه بزرگوارانیکه در ترجمه و چاپ این تفسیر شریف همراهی نموده‌اند سپاسگزار و از حضرت احدیت برای آنان خیر دنیا و آخرت مسئلت می‌نمائیم عده‌ای از بزرگواران که عاشقانه در تنظیم و چاپ این ترجمه اثر بسیار معنوی و ارزنده این عاصیان را همراهی فرموده‌اند اجازه فرموده‌اند که نام مبارک آنان را در مقدمه درج نمائیم عده‌ای از عزیزانی که اجازه فرموده‌اند عبارتند از:

۱- مولا و مقتدای بزرگوارمان حضرت آقای مجذوبعلیشاه (آقای دکتر نور علی تابنده) و همت والای آن حضرت باعث دلگرمی و تلاش عاشقانه شبانه روزی این عاصیان برای به اتمام رسانیدن ترجمه تفسیر جدّ امجدشان قدس الله سرّه العزیز گردیده است.

۲- مأخذ احادیث و اخبار معصومین علیه السلام با سعی و کوشش حضرت آیه الله سماوی و چند شخصیت دیگر از علمای بزرگوار قم و حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ مهدی کیائی.

۳- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که با کمال صداقت لیتوگرافی و چاپ و صحافی این مجلد را نیز به عهده داشته‌اند.

۴- جناب آقای محسن نهال کماکان در همه امور چاپ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۱۲

فقط برای رضای خدا در نشر این تفسیر شریف همراهی نموده‌اند.

۵- ویراستاری این مجلد نیز به عهده برادر ارجمند جناب آقای سید عزیز الله قائمی طباطبائی بوده است.

۶- برادر بزرگوار حاج آقای احمدیان و سرکار خانم احمدیان امور تایپ کامپیوتری و صفحه آرائی این ترجمه را عهده‌دار بوده‌اند.

۷- از عرفای بزرگوار و دانشمندان ارجمند و فقرای عزیز و گرامی و خوانندگان محترم تقاضا دارد با ارائه نظرات سودمند خود این عاصیان را در جهت بهبود خدمات آینده رهین منت قرار دهند.

این نکته قابل یادآوری است که چون ترجمه فارسی اخبار در متن ترجمه درج گردیده است در فهرست اعلام و اخبار متن عربی آن آورده شده است و در مقابل آن شماره صفحه نوشته شده است که در صورت لزوم خوانندگان گرامی به متن مراجعه فرمایند.

زبان حالمان را با این دو بیتی عارف بزرگوار همدان، بابا طاهر عریان، به پایان می‌رسانیم و التماس دعا داریم.

از آن روز که ما را آفریدی بغیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

«التماس دعا» خاک پای فقرا مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۲

هو ۱۲۱ (جلد هفتم) تألیف عارف شهیر جناب حاج سلطان محمد گنابادی (ملقب به سلطان علی شاه) طاب ثراه مترجمین: محمد

آقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۳

سوره ی هود ص: ۲۵۳

اشاره

یکصد بیست و سه آیه است و همه این سوره مکی است، و برخی گفته‌اند فقط آیه و اَقِمِ الصَّلَاةَ مدنی است.

آیات ۴- ۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴] ص: ۲۵۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الرِّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ
 تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسِينًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَىٰ اللَّهِ
 مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

ترجمه: ص: ۲۵۳

الر (اسرار این حروف نزد خدا و رسول است) این قرآن کتابی است (با دلایل محکم) که از جانب خدای حکیم و آگاه بر حقایق
 عالم بسیار روشن بیان گردیده است
 (تا تذکر دهد) به خلق که جز خدای یکتا هیچ کس را
 ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۴
 نپرسید و من حقا رسول اویم که برای اندرز و بشارت امت آمده‌ام، تا به خلق بگویم که
 از گناهانتان آمرزش از خدا طلبید و به درگاه او توبه و انابه کنید که شما را تا اجل معین و هنگام مرگ لذت و بهره نیکو بخشد و
 در حق هر مستحق رحمتی تفضل فرماید. و اگر روی از او بگردانید سخت از عذاب روز بزرگ روز قیامت بر شما می‌ترسم.
 رجوع شما به سوی خدا است (پاداش نیک و بد با اوست) و او بر همه چیز تواناست.

تفسیر ص: ۲۵۴

الر «۱» گذشت که این حروف اشاره به مراتب عالم یا مراتب وجود نبی است، لذا در اخبار آمده است که حروف مقطعه در اوایل
 سوره‌ها اسمای نبی می‌باشد، و گذشت که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حال انسالخس چیزهایی از آن حروف مشاهده
 می‌شود که تعبیر از آن جز با مناسبت‌ها و علامت‌ها ممکن نیست.
 و این که مراتب عالم یا مراتب وجود نبی کتاب حقیقی تکوینی است و این که کتاب تدوینی صورت آن کتاب است.
 کتاب «۲» خبر حروف مقطعه یا خبر مبتدای محذوف

(۱) الف: الف نشانه‌ی الفت و امر به توحید لام: نشان لؤم و سرزنش راء: نشانه‌ی رفق و لطف (کشف الاسرار خواجه عبد الله
 انصاری)

(۲) کتاب: یعنی نوشتن- کتاب- انسان کامل که جامع جمیع مراتب است. کتاب خدا- قرآن مجید، کتب آسمانی به طور مطلق
 کتاب خدا در ادبیات عرفانی کنایه از لوح محفوظ است. لوح

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۵

است أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ آیات و دلایل این کتاب محکم است یعنی در مقام عالی و بلندش از مراتب عقول که از آن‌ها به اقلام تعبیر
 می‌شود، و در مراتب نفوس کلی که از آن‌ها به الواح عالیه و لوح محفوظ تعبیر می‌گردد.

و محکم بودن آیات در آن مراتب این است که خلل، نسخ، بطلان و تغییر در آن راه نیابد، زیرا آن کتاب را (در آن مراتب و الا) جز مظهرون (پاکیزگان) مس نمی‌کند، و باطن به آن راه نمی‌یابد، نه از پیشاپیش و نه از پشت سر، و (آن کتاب) از مراتب تشابه بر باطل و کلام غیر حقّ تعالی محفوظ است، به طوری که در (کلّیه‌ی) آن مراتب به نحو اجمال است نه تفصیل. ثُمَّ فَصَّلْتُ سپس بعد از آن مراتب در مراتب نفوس جزئی که از آن به الواح جزئی و کتاب محور (اثبات) تعبیر می‌شود تفصیل داده شده، سپس در مراتب اعیان تفصیل داده شده که از آن مراتب به کتاب محو و اثبات عینی تعبیر می‌شود. سپس در مرتبه اصوات و حروف، سپس در مرتبه کتابت و

محفوظ کتاب خدا و مبین است که هر چه در مفرد است و مرکبات و موالیده بود و هست و خواهد بود، جمله در لوح محفوظ و کتاب خدایند اما موالید، کتاب پیدایشند و آبا و امّهات، کتاب پیدا کننده. عالمی کتابی است که به حسب مراتب کلی و اشخاص و افراد جزئی، حاصل صور اسمای کلی و جزئی الهی است: ما جمله جهان مصحف ذات دانیم از هر ورقی آیه و صفت خوانیم با آن که مدرّسیم در مکتب عشق در معرفت کنه تو ما نادانیم ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۶ نقوش تفصیل داده شده است.

آیات کتاب در این (موارد از) مراتب محکّمات «۱» نیست، چون محو و اثبات و نسخ و تبدیل در آن راه پیدا کرده و حقّ به باطل تشابه پیدا می‌کند، مظاهر شیطانی به مظهر الهی متشابه می‌شود، همچنین اعمال، اقوال، احوال و اخلاق متشابه می‌شود. زیرا که مظاهر شیطانی کارهای شیطانی خود را به صورت اعمال الهی به جا می‌آورند، و سپس می‌گویند آن اعمال به امر خدا است در حالی که به امر شیطان است و آنان خیال می‌کنند که کار نیک انجام می‌دهند، و آیات قرآن را با زبانهایشان که زبانهای شیطان است می‌خوانند، و آیات تدوینی را با دستهای خود می‌نویسند که همان دستهای شیطان است. سپس می‌گویند آن از جانب خدا است، در حالی که از جانب خدا نیست، بلکه از جانب شیطان است، نهایت چیزی که هست این است که آن اعمال در صورت ظاهر مشابه اعمالی است که از جانب خداست. مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ کسی که کامل در عمل و علم است، و ذکر و وصف حکیم و خبیر «۲» برای اشاره به این است که

(۱) در جلد سوم اوایل سوره آل عمران توضیح داده شده.

(۲) خبیر: دانا و آن اسمای حسنی است، علامه‌ی طباطبایی صاحب تفسیر المیزان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۷

کتاب تکوینی و تدوینی آنچنان که باید باشد کامل است، پس کسی حقّ ندارد چیزی از آن (در کتاب) را ردّ کند یا کسی را در این مورد سرزنش نماید، چنانچه وارد شده:

«اگر شما بر سر قدر مطلع می‌شوید هیچوقت همدیگر را سرزنش نمی‌کردید»، و (لذن الله) و (عند الله) عبارت از عالم مجرّادات است، و تفصیل کتاب از آن ناشی شده است.

و لذا وارد شده است که قرآن به صورت جمله (اجمال) بر بیت معمور، یا بر قلب محمّد صلی الله علیه و آله نازل گشته و سپس به تدریج بر سینه‌اش نازل شده است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ لَفْظ (أَنْ) مصدریّه است یعنی برای این که جز خدا را پرستش نکنید، و فعل نفی است یا نهی، و ممکن است لفظ

(آن) تفسیریه و فعل (لا تعبدوا) نهی باشد.

یعنی این که غرض خلاصه از تفصیل کتاب نهی شما از عبارت غیر خدا و امر شما به استغفار و توبه است.

إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ «۱» این جمله یا از کلام

فرموده: خبیر از خبره مأخوذ است و آن به معنای علم به جزئیات است و آن اخصّ از علیم است. (مترجمین)

(۱) این جمله خبر می‌دهد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن جناب خلائق را هر گاه که مخالفت و نافرمانی خدا را کرده باشند از عذاب و عقاب خداوند می‌ترساند و اگر مطیع و فرمانبردار او بوده باشند آنان را بر پاداش و ثواب بشارت می‌دهد. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۸

خدا است و اشکالی هم ندارد که از جانب خدا باشد، یا از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن را خداوند حکایت کرده است.

گویا که گفته است: وقتی رسول ما آن کتاب و آن نهی از عبادت غیر خدا را به مردم رساند و تبلیغ کرد به او گفتند: تو چه کاره هستی و چه ربطی به کتاب و این مطلب داری؟

پس پیغمبر به آن‌ها فرمود: من از جانب خدا شما را از غضب و سخط خدا ترسانده و نذیر هستم، و نسبت به رحمت خداوند مژده دهنده و بشیر.

وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا «۱» إِلَيْهِ «۲» بدان که لطیفه انسانی سیار که از آن به روح تعبیر می‌شود.

خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از ابدان آفریده، و گاهی از آن به امانت تعبیر می‌شود که خداوند فرموده ما امانت را بر آسمانها و زمین عرضه کردیم، و گاهی از آن به انسان و به فطرت خدا، و بقیّه الله و نامهای دیگری و غیر از این‌ها تعبیر می‌شود این لطیفه‌ی سیار از عالم قدس و مقام اسما بر راه است عالم طبع نازل شده.

(۱) توبه: بازگشت از گناه، عبد الرزاق کاشانی گوید: توبه رجوع از مخالفت حکم حقّ است به موافقت، و مادام که مکلف حقیقت گناه را نشناسد و نداند که فعلی که از او صادر می‌شود مخالف حکم خداست رجوع در باره‌ی او درست نیست. (شرح منازل السائرین / ۲۱)

(۲) استغفار توبه است و توبه استغفار، و هر دو با هم آوردن اشارت است که از گناهان بیرون آیی (کشف الاسرار: خواجه عبد الله انصاری)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۵۹

پس جسم و عنصر و جماد و نبات و حیوان و انسان گشته تا این که به اوان بلوغ و حدّ انسانیت، و بازگشت او به این مقام بر راه راست فقط از جهت سبب سازی الهی است و اختیار او مدخلیتی در آن ندارد، و در این مقام بین دو عالم جنّ و ملایکه می‌شود، و دارای اختیار گشته و منافع و خوبی‌هایش را اراده می‌کند، و از شرّ و بدی‌ها نفرت دارد، و بین خیر و شرّ تمیز می‌دهد.

پس اگر توفیق او را یاری کرد و اختیارش موافق فطرتش گشت با اختیار خود بر سر راه راست به سوی خدا حرکت می‌کند، و اگر توفیق او را یاری نکرد و اختیارش مخالف فطرتش و موافق مراد شیطان شد از راه راست به دار جنّ و پرتگاه جهنّم بر گردد.

پس اگر متنبه و متذکر شد که داشت به سوی جهنّم راه می‌رفت و این که در این سلوک و راه پیمایی پرکاری که انجام داده لطیفه انسانی را آزرده است.

حال او مانند حال کسی می‌شود که در زندان تنگی قرار گرفته که پر از کثافات بدبو و حشرات موذی است، و در این حال از زندانبان می‌خواهد مادامی که از زندان رهایی نیافته است آن را مستور سازد، و این استغفار او از زندانبان است، و اگر راه فراری پیدا کند از زندان فرار خواهد کرد، و این فرار توبه عمومی است، یعنی توبه از معصیت و گناه.

سپس اگر کسی را پیدا کند که او به راه مقصد راهنمایی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۰

دلالت کند به راه مقصد یا به خود مقصد فرار کند که این فرار توبه خاص است، یعنی توبه به سوی خدا و این توبه محقق نمی‌شود مگر به دست نبی که توبه اسلامی است، یا به دست ولی که توبه ایمانی است.

توبه اسلامی که به وسیله‌ای آن اسلام حاصل می‌شود، و توبه ایمانی که بدان وسیله ایمان حاصل می‌شود دارای شرایط و آداب و عهدها و پیمان‌هایی است که نزد علما مقرر است.

بنابراین قول خدای تعالی:

اسْتِغْفِرُوا رَبَّكُمْ لَكُمْ خَطَابٌ برای کسی است که در زندان طبع واقع شده باشد، یعنی ای کسانی که در زندان طبع واقع شده‌اید از پروردگارتان بخواهید تا شما را از کثافات هوای نفس و بوی بد (تشبیه) و از آزار و اذیت و غضب‌ها و شهوت‌ها مادامی که فرصت و راه فرار از زندان را ندارید بپوشاند، تا دماغ شما با بوی بد آن‌ها متأذی و فطرت انسانی‌تان فاسد نگردد.

و سپس از زندان فرار کنید به هر اندازه و هر وقت که فرصت و راه فرار پیدا کردید، سپس به سوی خدا بگریزید و هر وقت به آن‌ها رسیدید دست جانشینان خدا با شرایط بیعت، بیعت «۱» کنید.

پس اگر با شرایط توبه سوی خدا بازگشتید و توبه کردید

(۱) بیعت عبارت از تسلیم مرید به شیخ کامل است یعنی دستورات شیخ را به طور کامل اجرا کند (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سید جعفر سجادی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۱

خداوند نیز شما را يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا «۱» با متاع نیکو بهرمنده می‌سازد مادامی که شما در راه هستید اِلَىٰ اَجَلٍ تا وقت مُسَمًّى معین، یعنی تا وقتی که از دنیا خارج می‌شوید و به موطن اصلی خود می‌رسید با مرگ اختیاری یا اضطراری.

و يُوْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ و فضل هر صاحب فضل را در راه به سبب کثرت مجاهدت و کثرت جنود الهی آن در مملکت، خدا می‌دهد فَضْلَهُ «۲» هر صاحب فضلی را عین فضل و نیکی‌اش می‌دهد، زیرا که فضل به صورت‌های زیبا قابل تصوّر است خصوصاً طبق آنچه که ما گفتیم که فضل برای صاحب فضل عبارت از کثرت جنود الهی است، یا این که این تفسیر بنا بر قول به تجسّم اعمال است.

و ممکن است مقصود جزا و پاداش فضل باشد چنانچه مفسّرین تفسیر کرده‌اند.

وَ اِنْ تَوَلَّوْا اِذَا عِبَادَتِ اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرْتُمْ وَ تَوَلَّوْا اِذَا عِبَادَتِ اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرْتُمْ فَانِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيْرٍ من از عذاب روز قیامت کبری، بر شما بیم دارم.

اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ تَعْلِيْلٌ یا حال است (به علت بازگشت

(۱) ظاهر این جمله می‌فهماند که مؤمن عابد در دنیا آسوده زندگی می‌کند با این که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله است که: الدنيا سجن المؤمن (تفسیر جامع).

(۲) ضمیر فضله مقصود خداوند باشد، یعنی هر که کار خوب کرد در عالم دیگر از فضل خدا بیش از استحقاق خود بهره‌مند

می‌شود. (مجمع البیان)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۲

شما به سوی خدا یا در حالی که به سوی خدا باز گشتگاه شماست).

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خداوند بر هر چیز توانا و قادر است.

آیات ۷-۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۷] ص: ۲۶۲

اشاره

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۶) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷)

ترجمه: ص: ۲۶۲

آگاه باشید که آنان (منافقان امت) روی دلها می‌گردانند (و از حضور رسول و استماع کلام خدا دوری جسته و احتراز می‌ورزند) تا خود را از او پنهان دارند آگاه باش که هر گه سر در جامه‌ی خود بپيچند (که از حق پنهان شوند) خدا هر چه پنهان یا آشکار کند، همه را می‌داند که او بر درون دلها محققا آگاه است،

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آن که روزیش بر خدا است و خدا قرارگاه (منزل دائمی) و آرامشگاه (جای موقت) او را می‌داند و همه احوال خلق در دفتر علم ازلی خدا ثبت است،

و اوست خدایی که آسمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۳

و زمین را در فاصله شش روز آفرید و عرش «۱» با عظمت او بر آب «۲» قرار یافت تا شما را بیازماید که عمل کدام یک از شما نیکوتر است و ای رسول اگر محققا به این مردم برگویی که (شما برای جهان دیگر خلق شده‌اید) و پس از مرگ زنده خواهید شد همانا کافران خواهند گفت که این سخن را هرگز حقیقتی جز به سحر و خیال موهوم نیست.

تفسیر ص: ۲۶۳

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ «۳» ثنی الصدر و ثنی الظهر کنایه از این است که انسان خود را مخفی کند تا کسی او را نبیند، و این جمله ظاهر کردن مذمت (سرزنش) آنان است به این که آنها به جهت حماقتشان دلها و سینه‌هایشان را برمی‌گردانند تا حق و کلام خدا را نشنوند.

لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا خود را از خدا مخفی سازند، با این که خداوند به (درون‌ها) و سرهایشان عالم است، پس چگونه

(۱) عرش روح و حقیقت انسان است. [.....]

(۲) آب مراد از آن معرفت است. شاه نعمه‌الله ولی گوید:

گر نه آب و حیات معرفت است عین کوثر بگو کوثر چیست
و به معنای فیض هم آمده است:

تن زنده به جان و جان زنده به تن خوش آب حیات است در این جو دریاب
به معنای فکر، اندیشه، و مدرکات ظاهری و باطنی هم آمده است.

(۳) این آیه بیان می‌کند حال مشرکین را وقتی که تلاوت قرآن را می‌شنوند. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۴

می‌خواهند به واسطه مخفی کردن خودشان برون‌ها و آشکارشان را از خدا مخفی کنند؟

روایت شده است «۱» که مشرکین هرگاه در حول کعبه از کنار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌گذشتند و با او برخورد می‌کردند سر و پشتشان را پایین می‌آوردند، و سرشان را با لباسشان می‌پوشانیدند تا رسول خدا آنان را نبیند.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمودند: نقل شده که این آیه کنایه از پر شدن دل‌های منافقین از بغض علی علیه السلام است.

أَلَا- حِينَ يَتَّعْشُونَ ثِيَابَهُمْ آن وقت که در خلوت‌هایشان داخل می‌شوند و لباس خوابشان را می‌پوشند که آن مخفی‌ترین حالات آنانست، یا مقصود وقتی است که لباسشان را بسرشان می‌کشیدند تا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نبیند.

که در این حالت‌های مخفی نیز يَعْلَمُ خداوند می‌داند مَا يُسْتَرُونَ آنچه را که پنهان می‌دارند از نیت‌ها، و در نتیجه پیامبر خدا و مؤمنین نیز آن را می‌دانند.

وَمَا يُعْلِنُونَ وَ هَمَّجِنِ خدای می‌داند آنچه را که آشکار می‌کنند إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ خداوند دانا است به آنچه که

(۱) تفسیر صافی: (۲) صفحه ۴۳۱- تفسیر برهان: (۲) صفحه ۲۰۶- تفسیر عیاشی: (۲) صفحه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۱۳- مجمع البیان: (۳) صفحه ۱۴۴-

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۵

در سینه‌ها پنهان است از چیزهایی که هنوز از قوه به فعل نرسیده و آن‌ها خودشان آن‌ها آگاهی نداند تا چه برسد به نیت‌ها و خطورات قلبی و حالات آن‌ها که نسبت به ذات سینه‌ها آشکار علنی است.

چون چیزهای در سینه‌ها پنهان نیستند و ممکن است از سینه‌ها زایل شوند به آن‌ها صادق نیست که همراه و مصاحب سینه‌ها هستند، و این جمله تعلیل مطلب سابق است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ عِطْفَ بِرِئْتِهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ است، یا حال است از ضمیر مستتر در عَلِيمٌ.

إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن بر خدا است، پس چگونه حال آن را و آنچه را که با او سازگار است یا سازگار نیست نمی‌داند.

وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا محل قرار آن‌ها را در دنیا یا در آخرت می‌داند.

وَمُسْتَوْدَعَهَا محل آن‌ها را می‌داند آن محلی که از آنجا از پشت‌های پدران و رحم مادران و از منازل آخرت به قرارگاهشان در آخرت منتقل می‌شوند.

ممکن است لفظ مُسْتَوْدَعٌ «۱» هم اسم زمان یا مصدر

(۱) قرارگاه عابدان مسجدها، و قرارگاه عارفان مشهدا است و قرارگاه دوست سر کوچه‌ی محبوب است که هنگام عبور او را مشاهده می‌کند. گویند عیسی علیه السلام روزی گفت: همه‌ی موران ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۶

باشند، و ممکن است که استقرار و استیداع یعنی قرارگاه دایم و موقت نسبی باشد که در این صورت هر یک از منازل دنیا و آخرت هم می‌تواند مستقر باشد و هم مستودع به دو اعتبار، جز آخرین منزل از منزلهای آخرت که آن قرارگاه دایم به صورت مطلق است. کُلُّ فِی کِتَابٍ مُّبِیْنٍ «۱» هر یک از جنبنده‌ها یا هر یک از قرارگاههای دایم و موقت (بعدی) آن‌ها در کتاب مبین که عبارت از قلم عالی یا لوح محفوظ است قرار دارد.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ اوست که آسمانهای ارواح و زمین اشباح ملکوتی نورانی و ملکی ظلمانی و سفلی سجینی، و آسمانهای عالم طبع و زمین آن عالم را بیافرید. فِی سِتِّهِ اَیَّامٍ «۲» در شش روز تفسیر این آیه و وجه تفسیر آن به شش روز در سوره اعراف گذشت.

لانه دارند و مرا ویرانه‌ای نه! ندا آمد از پروردگار که من قرارگاه بی‌قرارانم و جایگاه بی‌خان و مان.

(تفسیر ادبی عرفانی کشف الاسرار خواجه عبد الله انصاری ۱)

(۱) کتاب مبین کتاب تکوین است. عقل اول آیه از کتاب عالم است نفس کل آیه‌ای دیگر، عرش، رحمن، کرسی و افلاک و اجرام سماوی هر یک آیه‌ای از کتاب تکوینی‌اند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی)

(۲) ابو الفتوح رازی می‌نویسد: و مراد به شش روز آن است که به تقدیر شش روز از برای آن که روز عبارت باشد من طلوع الشمس الی غروبها و آنکه آفتاب نبود! (تفسیر ابو الفتوح رازی) ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۶۷

وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ «۱» عرش «۲» رحمن مشیت اوست و آن عبادت از فعل و کلمه اوست و نیز حقی است که با فعل خدا آفریده شده و ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه است، و نیز اضافه اشرافی خدا است، و آن اضافه حقّ به سوی خلق است.

مشیت دارای وجهی به سوی حقّ مطلق است که با لحاظ آن وجه عرش نامیده می‌شود و وجهی نیز به سوی خلق دارد که به آن وجه کرسی نامیده می‌شود، و آن مشیت به لحاظ وجه اولش، ظهور خدای تعالی به واسطه اسمای او می‌باشد و به لحاظ وجه دومش ظهور خدای تعالی وسیله افعالش می‌باشد.

آنگاه که اضافه و نسبت مشیت به خلق اعتبار شود حامل آن مشیت نزدیکترین ممکنات به آن می‌باشد، که در مراتب نزول چهار

(۱) این جمله دلالت می‌کند که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش و آب موجود بودند و آب قائم به قدرت پروردگار بود، و به محل و مکانی قرار نداشت، بلکه به قدرت پروردگار او را نگاه می‌داشت. (تفسیر عاملی)

(۲) عرش: تخت حکومت راغب گوید: عرش در اصل خانه‌ی سقف‌دار است جمع آن عروش ... محلّ جلوس سلطان به اعتبار علوّ عرش نامیده شده. (فرهنگ مفردات راغب اصفهانی ره) عرش موجود خارجی است و از عالم غیب است و مرکز دستورات عالم است و رشته‌ی تدبیر جهان به آن منتهی می‌شود. (قاموس قرآن: سید علی اکبر قریشی) به عقیده‌ی مفسّر کبیر علامه‌ی طباطبایی صاحب المیزان ره عرش حقیقی از حقایق و امری از امور خارجی است و مرکز تدبیر امور جهانی است. (تفسیر المیزان ج ۸ ص

لَيَقُولُنَّ أَنَا زَابٌ اسْتَهْزَأُوا خَوَانِدْ كَقْت: مَا يَحْسِبُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ قِه قِيز بَاعْث تَأْخِيرْ عَذَابٌ شَدْ؟ آگَاه بَاشَنْد رُوزِي كِه عَذَابٌ بِيَايْدْ هِيْجْ قِيز نَمِي تَوَاَنْدْ عَذَابٌ رَا اَزْ اَنِّ بَرْگَرْدَانْدْ، وَ مَقْصُودٌ اَزْ اَنِّ رُوزِ رُوزِ ظَهْرٍ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رُوزِ مَرْگِ يَا رُوزِ عَذَابِ دُنْيَا يَا رُوزِ قِيَامَتِ اسْت.

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهٖ سَيِّئَةً هُزُوْنَ اَنَّا رَا عَذَابِي كِه اَنِّ رَا بَه اسْتَهْزَا مِي گَرَفْتَنْدْ اِحاطه خواهد كرد، يعنى قبل از آن زمانى كه به آن‌ها وعده عذاب داده شده، زيرا مآده عذاب آنان را احاطه کرده و صورت عذاب در آن‌ها نهان است و لكن آن‌ها چون جلو چشمشان پرده است نمى فهمند.

وَ لَيْتَنَّا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِّنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِكْرَه اِنْسَانِ نَعْمَتِ تَنْدَرَسْتِي وَ صَحَّتْ وَ گَشَايشْ دَر رُوزِي وَ فَرْزَنْدِ دَهِيْمِ وَ سَبَسِ اَزْ اَوْ بَگِيْرِيْمِ نَاْمِيْدِ اسْتِ وَ كَفْرَانِ نَعْمَتِ مِي كَنْد.

اِنَّهٗ لَيُؤَسُّ اَزْ دَاْدَنْ اَنِّ نَعْمَتِ وَ بَرْخُورْدَارِ شَدْ اَزْ اَنِّ نَاْمِيْدَسْتِ، چُونِ اَعْتَقَادَشْ بَه فَضْلِ وَ كَرَمِ مَا دَرَسْتِ نَيْسْت. كَفُوْرُ كَفْرَانِ نَعْمَتِ كَرْدَه وَ نَاسِپَاسِ اسْتِ، چُونِ قَلْبَشْ بَه تَرْجَمَه بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۷، ص: ۲۷۳

خُودِ نَعْمَتِ وَاْبَسْتَه اسْتِ، وَ بَعْدِ اَزْ سَلْبِ نَعْمَتِ حَالَتِ شُكْرِ بَرِ نَعْمَتِ بَرَايِ اَوْ بَاقِي نَمِي مَانْدِ، زِيْرَا كِه اَزْ مَنَعْمِ غَافِلِ اسْتِ، وَ بَا زُوَالِ نَعْمَتِ اَزْ اَوْ مَنَقَطْعِ مِي گَرْدَد.

وَ لَيْتَنَّا اَذَقْنَا نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ بَا تَوْجِهَه بَه جَمْلَه لَيْتَنَّا اَذَقْنَا حَقَّ عِبَارَتِ اَيْنِ بُوْد كِه بَگُوِيْد: (وَ لَيْتَنَّا اَصْبَنَاهُ بَضْرَاءً ثُمَّ كَشَفْنَاهَا عَنْهُ) اِكْرَه اِنْسَانِ رَا بَه سَخْتِي وَاْدَاشْتَه وَ سَبَسِ اَزْ اَوْ اَنِّ رَا بَرْطَرْفِ مِي سَاخْتِيْمِ، تَا بَا قَرِيْنَه اش مَوَافِقِ بُوْدَه بَاشْد وَ لَكِنْ خُدَايِ تَعَالَى خَوَاسْتِ تَا هَرِ سَخْنِ اَزْ هَرِ دُو قَرِيْنَه رَا بَا (اِشَارَه بَر) دَاْدَنْ نَعْمَتِ گَشُوْدَه (اِفْتِتَاحِ كَرْدَه) وَ اَسَاسِ ضَرَرِ دِيْدَنْ اِنْسَانِ رَا بَه خُودِ نَسْبَتِ نَدَهْدِ، چُونِ كِه اَنِّ (دَرِ وَاَقِعِ) تَابِعِ اَعْمَالِ خُودِ اِنْسَانِ اسْتِ لَيَقُوْلُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي هَمِيْنِ كِه بَه اَوْ بَعْدِ اَزْ ضَرَرِ نَعْمَتِ دَاْدِيْمِ مِي گُوِيْدِ بَدِيْهَا اَزْ مَن رَفْتِ، زِيْرَا كِه تَوْجِهَه نَظَرْشِ كُوتَاَه وَ مَحْدُودِ بَه صُورَتِ نَعْمَتِ اسْتِ وَ بَه مَنَعْمِ وَ غَايَتِ نَعْمَتِ نَمِي رَسْد.

اِنَّهٗ لَفَرِحَ فُخُوْرٌ جَوَابِ سْؤَالِ اَزْ عَلَمَتِ اَنِّ كَفْتَارِ قَبْلِي اسْتِ، يعنى اَيْنِ كِه مِي گُوِيْدِ بَدِيْهَا اَزْ مَن رَفْتِ بَرَايِ اَيْنِ اسْتِ كِه سَرَشْتِ وَ فَطْرَتِ اَوْ خُوشْحَالِ شَدْ اِنْ بَه نَعْمَتِ وَ اَزْ هَمَانِ طَرْيِقِ وَ فَخْرِ فَرْوَشِي بَرِ مَرْدَمِ اسْتِ. اَيْنِ كِه جَمْلَه جَوَابِ سْؤَالِ اَزْ حَالِ گُوِيْنْدَه اسْتِ (يعنى حَالَتِ گُوِيْنْدَه چِنِيْنِ اسْتِ).

اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مَگَرِ اَنِّ كَسَانِي كِه شُكِيَايِي وَرَزِيْدَنْدْ وَ اَزْ جِهَتِ صَبْرِ وَ پَايْدَارِي شَانِ دَرِ نَظَرِ بَه مَنَعْمِ زُوَالِ نَعْمَتِ بَه يَأْسِ وَ تَرْجَمَه بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۷، ص: ۲۷۴

نَاسِپَاسِي كِه مَوْجِبِ غَفْلَتِ اَزْ مَنَعْمِ بَاشْد نَكْشَانْدَه وَ بَه وَاَسْطَه اِي تَرَسِ اَزْ زُوَالِ پَذِيْرِي نَعْمَتِ بَرِ فَخْرِ وَ مَبَاهَاتِ دَرِ نَعْمَتِ وَ گَرْدَنْكَشِي اَزْ حَقِّ جَرِي نَمِي سَازْد.

وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مَقْصُودِ اَزْ صَبْرِ دَرِ حَقِيْقَتِ دَخُوْلِ دَرِ اِسْلَامِ وَ تَحْتِ اِحْكَامِ نَبُوْتِ اسْتِ، وَ كَلْمَه صَبْرِ دَرِ اَيْنِ كَفْتَارِ خُدَايِ تَعَالَى كِه مِي فَرْمَايْد: وَ اسْتَتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ «۱» بَه مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَزْ جِهَتِ نَبُوْتِشْ تَفْسِيْرِ شَدْ اسْتِ، وَ مَقْصُودِ اَزْ كَرْدَارِ شَايِسْتَه دَرِ حَقِيْقَتِ عِبَارَتِ اَزْ دَاخِلِ شَدْ اِنْ اِيْمَانِ وَ اِحْكَامِ وَاِلَايَتِ اسْتِ.

وَ نَمَازِ كِه اَصْلِ كَرْدَارِهَايِ شَايِسْتَه مِي بَاشْد بَه عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ اَزْ جِهَتِ (دَلِيْلِ) وَاِلَايَتِشْ تَفْسِيْرِ شَدْ اسْتِ.

اُوْلٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيْرٌ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَى اِلَيْكَ «۲» شَايِدِ تُو بَعْضِي اَزْ قِيْزِهَايِي كِه دَرِ فَضِيْلَتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ يَا دَرِ وَاِلَايَتِشْ بَه تُو وَحِي مِي شُودِ تَرْكِ كَنِي وَ اَنِّ رَا تَبْلِيْغِ نَكْنِي، چِنَانْچَه رُوَايَتِ شَدْ كِه نَبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ مَرْدَمِ رَا بَه سُوِي عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَاخُوَانْدِ وَ قَوْمِشْ اَوْ رَا بَه اسْتَهْزَا گَرَفْتَنْدِ، يَا اَيْنِ كِه پِيَاْمَبْرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ بَعْدِ اَزْ اَنِّ كِه وَحِي بَه وَاِلَايَتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ نَاَزَلِ شَدْ اَزْ تَكْذِيْبِ قَوْمِشْ تَرَسِيْدِ.

(۱) سبب توفیق دو چیز است: توجه خدا و استمداد از ساحت حق و استقامت و ثبات در کار. (تفسیر جامع)

(۲) مجمع البیان: این جمله برای توجه مردم است که سوء رفتار شما در پیغمبر مؤثر نیست و از کار خود باز نخواهد ماند کما قیل:

در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۷۵

و ممکن است مقصود مطلق آن چیزی باشد که به پیامبر وحی می‌شود که در این صورت ظاهر آیه که بدون تفسیر و به صورت مطلق است باقی می‌ماند.

وَ ضَاقَ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا «۱» برای این که بگویند، یا مبدا که بگویند، لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا أَنْهَاكُمْ أَنْ تَقُولُوا «۱» اگر پیامبر در نزول وحی بر او یا در ادعای استجابت دعایش صادق و راستگوست چرا برایش گنج نازل نمی‌شود.

أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ يَأْتِيهِمْ بِالْحَقِّ وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یا او را کمک کند یا او را تصدیق نماید.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ تَعْلِيلٌ مقصود از قول خدا (لعلک تارک) است، یعنی سزاوار نیست که تو تبلیغ را ترک کنی به خاطر گفتار یا استهزاء آنان، چون شأن و کار تو انذار است، و قبول و رد آنان به عهده تو نیست تا به خاطر ردشان کارت را ترک کنی.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ خدا بر همه چیز نگهبان و حافظ است، نه تو، پس بر خداست که هر جا که مستحق این اهمال باشند انذار را ترک کرده و آنان را مهمل گذارد، و هر وقت که مستحق آن باشند امر به انذار و جلوگیری از بدیها کند.

(۱) طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که: سبب نزول آیه این است که: رؤسای مکه و قریش حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و عرض کردند: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر تو پیامبر راستگو هستی کوههای مکه را برای ما مبدل به طلا کن و فرشتگانی به سوی ما بیاور تا گواهی دهند به نبوت، آیات فوق نازل شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۷۶

بنابراین برخداست که معروف به جای آورنده‌ی (خیر) را پاداش داده و به جای آورنده‌ی منکر (شر) را عقوبت نماید، و بر عهده تو نیست جز آنچه که شأن تو است، و آن انذار و تبلیغ است، مادامی که از جانب خدا از آن نهی نشده است.

آیات ۱۷-۱۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۳ تا ۱۷] ص: ۲۷۶

اشاره

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴) مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالْنَارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)

ترجمه: ص: ۲۷۶

آیا کافران می‌گویند این قرآن وحی الهی نیست خود او بهم بسته و به خدا نسبت می‌دهد بگو اگر راست می‌گویید شما هم با کمک همه فصیحی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۷۷

عرب بدون وحی خدا ده سوره مانند این قرآن بیاورید،

پس هرگاه کافران جواب ندادند (و عاجز از آوردن یک سوره مانند آن شدند)، در این صورت شما مؤمنان یقین بدانید که این کتاب به علم ازلی نازل شده و (دعوتش این است) که هیچ خدایی جز ذات یکتای الهی نیست آیا شما مردم (با این دلیل روشن و قرآن محکم باز دعوت توحید را اجابت می‌کنید و) تسلیم حکم الهی خواهید شد؟،

کسانی که طالب تعیش مادی و زینت و شهوات دنیوی هستند، ما نزد سعی آن‌ها را در کار دنیا می‌دهیم و هیچ از اجر و عملشان کم نخواهد شد.

(ولی) هم اینان هستند که دیگر در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و همه‌ی افکار و اعمالشان در راه دنیا ضایع و باطل می‌گردد.

آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی علیه السلام که به تمام شئون وجودی) گواه صدق رسالت است، و علاوه بر این کتاب تورات موسی هم که پیش از او پیشوا و رحمت حق بود و به آن ایمان آوردند (به او بشارت داد اینان از اهل کتاب به او ایمان می‌آورند؟ یا کافر می‌شوند) و هر کس از طوایف بشر به او کافر شود وعده گاهش البته آتش دوزخ است که در آن هیچ شک مدار که این وعده پروردگار است و لکن بیشتر مردم به آن ایمان نمی‌آورند.

تفسیر ص: ۲۷۷

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ «۱» آنان که می‌گویند پیامبر قرآن

(۱) از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه‌ی شریفه روایت شده است که فرمود کسانی که می‌گویند

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۷۸

را بافته و به خدا نسبت می‌دهد آنان را به مبارزه طلبیده و بگو:

فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ شما هم ده سوره مثل آن بیاورید و به خدا نسبت دهید شما هم در آنچه که درک می‌کنید از قبیل زیبایی نظم و تناسب حروف و کلمات و ادا کردن معانی بسیار با الفاظ اندک، و آوردن حق آنچه را که هر مقامی آن را اقتضا می‌کند، و ادا کردن مطلب به بهترین وجهی که بر حسب هر مقام ممکن است آن را ادا کرد، شما اگر می‌توانید همین مقدار و از همین نوع که درک می‌کنید، ده سوره مانند قرآن بیاورید.

و اما آنچه را که درک نمی‌کنید از قبیل چیزهایی که حروف قرآن مترتب است مانند: فواید علوم که به حروف قرآن بستگی دارد مثل علم اعداد و حروف و کلمات، و مانند: چیزهایی غیبی که از قرآن استنباط می‌شود و همه آن‌ها نزد قرآن است.

و کسی نمی‌تواند به آن‌ها برسد مگر بر اثر پاک کردن قلبش از آلودگیها و پلیدیها یعنی از پلیدی‌های باطنی و ظاهری، و داخل شدنش در سلک اهل مشاهده یا کسانی که با حقیقت قرآن مانوس گشته و آن را با تمام وجود دریافته باشد، زیرا تماس حقیقت قرآن ممکن نیست، مگر برای پاکان ... «۱» این‌ها از قبیل چیزهایی است که

خداوند در باره‌ی ولایت علی علیه السلام آیه‌ای نازل نکرده و امری نفرموده و پیامبر از پیش خود این سخن را گفته است به خدا افترا زده‌اند. (تفسیر عاملی)

(۱) کما این که در قرآن آیه‌ی شریفه: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ سوره‌ی واقعه آیه‌ی ۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۷۹

شما کافرین نمی‌توانید درک کنید، و در این نوع معانی و نکات با شما جدل و بحثی نیست، چون شما از گفت و شنید این گونه معانی به دور هستید.

وَأَدْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ هُرْ كَس رَا كَه مِی تَوَانِید جَز خَدَا فَرَا خَوَانِید مَانَد شِیَاطِین وَ جَنِّیَان كَه كَاهِنَان آن‌ها را فرا خوانند و مانند ستارگان و بت‌ها که مشرکین آن‌ها را می‌پرستند، و مانند سخن پردازان شعرگو که مردم گمان می‌کنند آن‌ها می‌توانند قرآن بیاورند.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راست می‌گویید که قرآن افترا است.

فَإِلَّا مِ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اگر شرکا دعوت شما منکرین را استجابت نکردند، ای منکرین! یا اگر منکرین به مبارزه‌طلبی دلداری مؤمنین و تقویت ضعفای مسلمین است، آن‌ها را با پیامبر به طور مشترک مورد خطاب قرار داد، و ممکن است این جمله ابتدای کلام باشد و ممکن است بیان گفتار نبی صلی الله علیه و آله باشد.

فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِسْمِ بَدَانِید قَرَا نَزَل شَدَه اسْت.

بِعِلْمِ اللَّهِ بِأَطْلَاعِ وَعِلْمِ خَدَا، یَا مَقْصُودِ اِین اسْت كَه اَنچَه نَزَل شَدَه بَا اَطْلَاعِ خَدَا صُورْت كَرَفْتَه نَه بَا اَفْتَرَای بَر اَو.

وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنْ كَسَانِی كَه جَز خَدَا رَا فَرَا مِی خَوَانِد اَز شِیَاطِین، بَت‌ها و ستارگان که هیچ تصرف و تسلطی بر چیزی ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۰

ندارند، و کسی جز خدا شایستگی پرستش را ندارد.

یعنی این که عاجز بودن آن‌ها از آوردن قرآن مانند دلیل بر صدق محمد صلی الله علیه و آله است و نیز دلیل بر ناشایستگی غیر خدا برای پرستش و عبادت، و همچنین دلالت دارد بر کذب کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و دعوی خدایی برای غیر خدای تعالی می‌کنند.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اگر خطاب به ضعفای مسلمانان باشد، یعنی آیا شما مطیع و از شک و ریب خالص هستید؟

یا مقصود این است: آیا شما معتقد به دین اسلام و داخل در آن هستید؟

اگر خطاب به کفار باشد بدین ترتیب است که خطاب را از مسلمین به مشرکین برگردانیم، یعنی نخست می‌گوییم: اگر شما ای مؤمنین دانستید و فهمیدید مطیع و منقاد می‌شوید؟

سپس می‌گوییم: ای مشرکین شما که عاجز شدید و دانستید که قرآن ساخته و پرداخته بشر نیست و شرکای شما از آوردن آن عاجز شدند، پس آیا مطیع و فرمانبردار می‌شوید؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا «۱» کسی که با

(۱) کسی که خواهان متاع دنیا و زرق و برق آن باشد به او خواهیم داد، لیکن باید مزه‌ی تلخی حنظل پس از غسل را بچشد و نداند که هر کس که از ما دنیا خواهد از وی دریغ نیست لکن در آخرت درماند و آن دنیا هم با او نماند. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۱

اعمال اسلامی و ارتکاب صورت کارهای نیک و تحمّل زحمات و سختی‌ها و انفاق اموال در راه حفظ اسلام و اعلاء آن اگر دنیا و

ضمیر مجرور «منه» یا به موصول یا به ربّ یا به بیّنه بر می‌گردد، و ضمیر «من قبله» یا به موصول یا به بیّنه یا به شاهد بر

(۱) این بیّنه به زبان اهل اشارت، تخم درد عشق است که در عهد ازل در دل‌های دوستان خود ریخت. (تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار: خواجه عبد الله انصاری)

(۲) عده‌ای ذیل کلمه‌ی شاهد که مقصود صورت پیغمبر است این شعر را نوشته‌اند:

ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا این حسن چه حسنی است تبارک و تعالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۴

می‌گردد.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ يَا جَمَلَهُ حَالِيهِ اسْتِ يَا عَطْفَ بَرِّ خَيْرِ (كَانَ) وَ جَمَلَهُ يَا ظَرْفَ اسْتِ كِهْ بَهْ وَسِيلَهُ اسْمِ وَ مَرْفُوعِشْ از خَبَرِ بِي نِیازِ شَدَهْ وَ يَا اسْمِيَهْ اسْتِ وَ خَبْرِشْ مَقْدَمْ، يَا اَيْنِ كِهْ (وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ) عَطْفَ بَرِّ (شَاهِدْ) از قَبِيلِ عَطْفِ مَفْرُدْ.

لفظ (اماما) و (رحمه) یا حال از موصول یا از (بیّنه) یا از شاهد با لفظ (کتاب موسی) است و نتیجه این احتمالات نه هفت صد و بیست احتمال می‌شود و این احتمالات از ضرب کردن بعضی از این وجوه در بعضی دیگر با توجه به معنا حاصل می‌شود.

و اما با توجه به وجوه اعراب و اعتبارات علم نحو مانند احتمال این که (اماما) حال از ضمیر مستتر در (کان) یا ضمیر مستتر در (علی بیّنه) باشد یا حال از مفعول (یتلوه) یا از مجرور در (منه) یا از ضمیر مستتر در (من قبله) باشد، و مانند احتمالات این که جمله (من قبله کتاب موسی) حال باشد از هر یک از چیزهایی که ذکر شد.

پس وجوه و احتمالات بیشتر از این می‌شود که ذکرش رفت، و بعضی از احتمالات از باب این که صحیح نیست یا تکراری است یا بعید و از اذهان دور است ساقط می‌شود، و آنچه که صحیح می‌باشد باقی می‌ماند.

و به اجمال بر این وجوه در اخبار اشاره شده، و این از گستردگی وجوه قرآن و صحّت حمل آن بر هر وجه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۵

از تفاسیر ائمه علیهم السلام استفاده می‌شود که بهترین وجوه که به حمل بر آن وجه امر شده است در آنچه که به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده که فرموده‌اند قرآن دارای وجوه بسیاری است آن را بر بهترین وجهش حمل کنید ... عبارت از آن وجهی است که موافق مقام بیان باشد.

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ أَنَا نَ بِهْ قُرْآنَ يَا بَهْ رَسولَ يَا بَهْ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ يَا بَهْ أَنِجَهْ كِهْ از وِلَايَتِ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ نَازِلِ شَدَهْ اسْتِ اِيْمَانِ مِي آوَرِنْد.

وَمَنْ يَكْفُرْ «۱» بِهْ مِنْ الْأَحْزَابِ فَالْنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِنْهُ در باره قرآن یا در کار رسالت خودت یا در باره علی علیه السلام یا در کار ولایت علی علیه السلام به خودت شک را نده.

این معنا بنابراین است که خطاب به محمد صلی الله علیه و آله باشد و اگر خطاب عام باشد معنای آیه این است که: ای کسی که خطاب باره او ممکن است در باره محمد صلی الله علیه و آله یا رسالت او یا قرآن یا علی، یا ولایت او شک نکن.

إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ حَقَّ از سوی ربّ است ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

(۱) در کافی از حضرت باقر علیه السلام ذیل آیه‌ی شریفه روایت شده که فرمود: کفر در اینجا به معنای انکار است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۸ تا ۲۲] ص: ۲۸۶

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَنْعَوْنَهَا عَوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۲۲)

ترجمه: ص: ۲۸۶

در جهان از آنهایی که به خدا نسبت دروغ دادند ستمکارتر کیست؟
 آنان بر خدا عرضه داشته شوند و گواهان محشر گویند اینان هستند (که بزرگترین ظلم را مرتکب شده و) بر خدا دروغ بستند (ای خلاق آگاه) باشید که لعن خدا بر ستمکاران است،
 آن ستمکاران که راه خدا بروی بندگان بسته و سعی کنند که راه حق را کج کرده و خلق را به راه باطل کشند و هم آن‌ها (هرگز به آخرت ایمان نیاورده) منکر قیامت‌اند،
 این‌ها هیچ قدرت و راه مفزی در زمین از قهر خدا ندارند و جز خدا که او هم بر عذابشان خواهد افزود از هیچ کس حتی از اعضا و قوای خود یار و مددکاری نخواهند یافت که هرگز
 ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۷
 گوششان هم در شنوایی و چشم در بینایی به آن‌ها مدد نتواند کرد،
 همین مردم (دنیا طلب) هستند که نفوس خود را سخت در زیان افکندند و هر دروغ بسته و هر تدبیری که در راه دنیا کردند همه محو و نابود شد،
 ناگزیر در عالم آخرت زیانکارترین مردم آن‌ها هستند.

تفسیر ص: ۲۸۷

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ «۱» صورت آیه عام است و شامل هر کسی است که چیزی را ادعا کند که او از جانب خدا است، مانند بت پرست و صابئی و غیر آن‌ها از مشرکین که مدعی این هستند که شرک آوردن آن‌ها از جانب خدا است.

و مثل بدعت گزاران از اصحاب ملل الهی (ادیان الهی) که ادعا می‌کنند که بدعت گزاری آن‌ها از جانب نبی آن‌ها و دین آن‌ها است، و مانند کسانی که منحرف شده‌اند از اهل مذهب‌های مختلف از امت محمد صلی الله علیه و آله و مانند اصحاب فتاوی از عامه، و مانند اصحاب فتاوی از اهل مذهب حق بدون اذن و اجازه از معصوم علیهم السلام به طور عموم یا خصوص با واسطه یا بدون واسطه.

مانند کسانی که خود را به تصوف می‌بندند بدون این که از

(۱) آیه صریح است در این که الاشهاد فقط بر گناهان گواهی خواهند داد، ولی آیات دیگری که خواهد آمد با آیات گذشته عموم شهادت را می‌رسانند. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۸

مشایخ حق اذن و اجازه‌ی صحیح داشته باشند اعم از این که بدون اجازه ادعای شیخی کنند یا مدعی سلوک باشند (بدون اخذ از مشایخ) و لکن مقصود در آیه دروغگویانی هستند که خودشان را در مقابل ولی امر نصب کرده و ادعا کردند که از جانب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

مقصود از (اشهاد) جانشینان و خلفای خدا هستند که شاهد و گواه بر اعمال اهل زمین می‌باشند، و خداوند شهادت آن‌ها را نسبت به اهل زمانشان قبول می‌کند، و ممکن است مقصود فرشتگانی باشند که بر آن‌ها موکل هستند.

و يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ این گفتار که لعنت خدا بر ستمکاران باد، از قول گواهان و از قول خدای تعالی است و گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به این است که آن‌ها ستمکار و ظالم هستند اشاره به این است که مقصود مخالفین آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که آن‌ها را با این گفتار توصیف نمود که: الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ آن‌ها کسانی هستند که دیگران را از راه خدا باز می‌دارند، یعنی کسانی که در حق آل محمد صلی الله علیه و آله ستم کردند آنهایی هستند که از آل محمد صلی الله علیه و آله اعراض می‌کنند و دیگران را از رفتن به سوی آن‌ها منع می‌کنند، و (سبیل الله) عبارت از امام و ولایت او در عالم کبیر، و عقل یا پیروان عقل در عالم صغیر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۸۹

و روی گردانیدن و اعراض از امام نمی‌شوند مگر بعد از اعراض از عقل، و همچنین باز داشتن دیگران از امام نمی‌شود مگر بعد از منع و بازداشتن عقل، پس اعراض از امام و اعراض از عقل دو امر متلازم هستند.

و يَبْغُونَهَا عِوَجًا برای راه خدا کجی طلب می‌کنند یا راه خدا را کج می‌خواهند، یعنی اگر راه خدا کج باشد آن را می‌خواهند و اگر مستقیم باشد طالب آن نیستند، یا از باب این است که انسان دشمن چیزی است که جاهل است، و یا از این جهت است که انسان با فطرت خود می‌خواهد هر راهی مثل راه او باشد.

ممکن است معنای آیه چنانچه در خبر است این باشد که آن راه حق را از سوی اهلش بر گرداند به سوی غیر اهلش منحرف می‌کنند، یا بر ضعف مشتبه کرده و با آرای غلط می‌آمیزند بدین نحو که آنچه را که به گمان آن‌ها عیب است ظاهر و آشکار می‌سازند.

وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ تکرار ضمیر به جهت تأکید اختصاص کفر به آن‌ها است.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ تهدید آنان و دلداری رسول صلی الله علیه و آله است.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ آن‌ها جز خدا یار و مددکاری ندارند تا آنانرا از عقوبت خدا باز دارند و آنچه را که از امورشان فاسد شده اصلاح نمایند، و کسانی را که آن‌ها یار و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۰

اولیای خود گمان می‌کنند و آن‌ها را در مقابل ولی امر برای خود نصب کرده‌اند، خودشان را نمی‌توانند از عذاب خدا باز دارند و نمی‌توانند خود را اصلاح کرده و جلو عذاب خدا را بگیرند.

يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ جواب سؤال مقدر از حال آن‌ها یا از حال اولیای غیر خدا است، گویا که گفته شده: حال اولیای آن‌ها چگونه است؟

اولیای آن‌ها عبارتند از: بت‌ها، علمای یهود، راهبه‌ها و رؤسای که مردم آن‌ها را واسطه در دین حساب می‌کنند، مقصود کسانی

هستند که حق آل محمد صلی الله علیه و آله را غضب کردند.

پس در جواب این سؤال فرمود: خداوند عذاب آنان را مضاعف می‌سازد، پس چگونه می‌خواهند غیر خودشان را یاری دهند این معنا به این مقام مناسب تر است.

ما کَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ حال از ضمیر مجرور یا استیناف دیگری است یعنی از شدت عذاب آن‌ها قدرت بر گوش فرا دادن چیزی ندارند، یا آن‌ها قدرت شنیدن فضایل علی علیه السلام در دنیا نداشتند چون نسبت به او بغض داشتند، و اسم (کان) یا ضمیری است که به ظالمین برمی‌گردد یا به اولیای خدا.

وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و آنان نمی‌دیدند، دیدن به همان دو وجهی که در موضوع قدرت شنوایی نداشتن گفتیم در اینجا نیز می‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۱

أُولَئِكَ

آن ظالمین و ستمکاران یا آن اولیا یا مقصود همه آن‌ها است.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

آن‌ها کسانی هستند که خودشان را در زیان افکندند و هر دروغ و افتزایی هم که بسته بودند محو و نابود شد، یعنی چیزهایی را که به خدا نسبت می‌دادند مانند ادعای خلافت و فتوهای باطل و ادعای شفاعت خدایان و شفاعت کسانی را که آن‌ها را جانشینان رسول و ریسان دین و شفیعان روز قیامت گمان می‌کردند.

لَا جَزْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسِرُونَ لا جرم در آخرت آن‌ها زیانکارند چون کالایشان را به چیزی تبدیل کردند که هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند و گمان کردند آن بالاترین و برترین عوضی است که گرفته‌اند.

آیات ۲۷-۲۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۲۷] ص: ۲۹۱

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَ الْأَصْمَى وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَشْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا- بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۲

ترجمه: ص: ۲۹۲

آنان که به خدا ایمان آورده به اعمال صالح پرداختند و به درگاه خدای خود خاضع و خاشع گردیدند آن‌ها البته اهل بهشت جاویدند و در آن متنعّم ابدی خواهند بود،

حال این دو گروه در مثل به شخصی کور و کر و شخص شنوا و بینا مانند است آیا حال این دو شخص یکسان است؟ (هرگز یکسان نیست) پس چرا متذکر نمی‌شوید؟

و ما نوح علیه السلام را برای هدایت قومش به رسالت فرستادیم او قومش را گفت که من با بیان روشن برای نصیحت و اندرز شما

آدم تا شما را از بگویم که

غیر خدای یکتا کسی را نپرستید که اگر جز خدا را پرستش کنید من از عذاب روز سخت قیامت بر شما می‌ترسم.
نوح را سران کافران قومش پاسخ دادند که ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی‌دانیم و در بادی نظر آنان که پیرو تواند اشخاصی پست و بی‌قدر بیش نیستند و ما هیچگونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی‌بینیم که (ترا پیغمبر خدا و پیشوای خلق شناسیم) بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم.

تفسیر ص: ۲۹۲

رِإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا «۱» کسانی که دارای ایمان عمومی با

(۱) گفته‌اند حقیقت بندگی دو خصلت است: آن کنی که او پسندد و آن پسندی که او کند.

(تفسیر ادبی عرفانی: خواجه عبد الله انصاری)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۳

بیعت عام نبوی یا ایمان خاص با بیعت خاص ولوی هستند و ایمان در قلبشان داخل شده است.

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ بعد از ایمان عام به سبب دخول در ایمان خاص عمل صالح انجام، یا عمل به شرایط ایمان خاص کرده‌اند یعنی به چیزی عمل کردند که در پیمان و بیعت ولوی از آن‌ها گرفته شده، زیرا بارها این مطلب گذشته که اصل عمل‌های صالح همان ولایت است، و هیچ عمل صالحی محقق نمی‌شود مگر با قبول ولایت و دخول ایمان در قلب.

وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اخبات به معنای اطمینان با خشوع است از جنّت به معنای گسترش یافته از زمین مطمئن و آرام، و معنای آیه این است که مؤمنین به سبب خشوع و انقطاع از غیر خدا اطمینان پیدا کرده و آرامش یافتند، و ربّ مضاف عبارت از ولّی است (که با بیعت خاص ولوی) با او بیعت کرده‌اند.

و إخابات صادق نمی‌شود مگر پس از لقای او به این که به ملکوت او رسیده و نزد او حضور پیدا کند که آن بیعت موجب محبت است، و محبت باعث اضطراب و بی‌قراری (جهت وصال)، نه اتصال به محبوب.

محبت بر اتصال بشری (معمولی) قانع نمی‌شود تا وقتی که برای او اتصال ملکوتی حاصل شده و محبوب را در عالم خودش

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۴

یافته و با او متحد گردد، و این همان است که از آن به فکر، حضور، سکینه و آرامش تعبیر می‌شود.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ مثل آن دو گروه باز دارنده از راه خدا و ایمان آورندگان به او.

كَالْبَاطِلِ وَالْمُضْمِ مانند کسی که کور است و راهش را نمی‌بیند، و نمی‌بیند که چه چیزی راه را بر او گم کرده و به تباهی می‌افکند، و مانند کسی که کور است آنچه را که از صداها مقصود اوست نمی‌شنود، یا این که ندای منادی خدا را در عالم کبیر و عالم صغیر نمی‌شنود.

و ممکن است مقصود کسی باشد که کور و کور است، یعنی یک چیز باشد و یک تشبیه باشد نه دو تشبیه.

وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَشْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ تقدیم ذکر کافرین در مثل جهت مراعات لفّ و نشر مرتّب است آیا کور و کر یا بینا و شنوا مساویند؟

بینا مقابل با کور و شنوا مقابل کر قرار گرفته است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ لَفُظٌ (انّی) را می‌شود (بائی) خواند بنابراین که همزه (انی) مفتوح خوانده شود، و اگر همزه با

وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَرْتَرِي وَ فَضْلِي جَزَآنِچَه که ذکر شد وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد تو اهل آن نیستی، چون ما برتری و فضل برای شما نسبت بخودمان نمی‌بینیم. در نفی فضل به صورت مطلق پیروانش و یارانش را نیز با او شریک کردند تا مانند دلیل بر نفی مطلق فضل و برتری از خود نوح علیه السلام باشد، زیرا اگر متبوع دارای برتری و فضل باشد آن برتری به تابع و پیرو نیز سرایت می‌کند. و اگر در بعضی برتری و فضل مخفی و پنهان باشد از بعضی دیگر ظاهر و آشکار می‌شود. و ممکن است که قول خدای تعالی: وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ مانند نتیجه دو مطلب قبلی است یعنی اگر برتری و فضل ذاتی یا اضافی و نسبی برای تو نیست پس دیگر شما برتری بر ما ندارید.

بَلْ نُنظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ بلکه ما شما را در دعوی رسالت و تصدیق و تأیید پیروانت دروغگو می‌پنداریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۸

چون مقدمات آنان یقینی نبود بلکه همه آن مقدمات ظنی خطاب‌های بود لذا در آخر بطن و گمان خودشان تصریح کردند، ولی قیاس آن‌ها شبیه قیاسات شعری است که از مقدمات وهمی مشتبه ترکیب یافته است چون آن‌ها رسالت را بدین گونه منکر شدند که نظرشان را در رسول بر بشریت او منحصر کردند، و این که بشر بودن منافی رسالت از جانب خالق است. و دیگر به روحانیت او در نظر نکردند و توجه نمودند که روحانیت او مناسبت با خالق دارد، و این که رسول با وجه روحانی‌اش از خدا می‌گیرد و با وجه بشری‌اش به خلق خدا تبلیغ می‌کند و این که اگر او دارای بشریت نباشد تبلیغ به بشر برای او ممکن نیست. همچنین برتری پیروان را نفی کردند بدین گونه که نظر و توجهشان را به بشریت و جهت دنیای آن‌ها منحصر کردند، و به روحانیت آن‌ها که مناسب با روحانیت رسول بوده و آن نیز مناسب با ارواح مجرد است توجه نکردند، و اگر آن‌ها روحانیت یاران رسول را درک می‌کردند و می‌فهمیدند که خودشان روحانیتی ندارند حتما می‌فهمیدند که پیروان نبی صلی الله علیه و آله جدا از آن‌ها برتر و بالاتر هستند.

آیات ۳۲-۲۸

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۸ تا ۳۲] ص: ۲۹۸

اشاره

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتْ عَلَيْكُمْ أَنْ نُنزِلُكُمْ هَا وَآتَيْنَاكُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا- إِن أَجْرِي إِلَّا- عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ لَا- أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا- أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا- أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا- أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱) قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۹۹

ترجمه: ص: ۲۹۹

نوح قومش را پاسخ داد که شما چه می‌گویید هر گاه ببینید که مرا با دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطا شده باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند؟ (آیا جهالت نیست که) من برحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما تنفر اظهار

شد، زیرا آن قوم که فرستاده خدا را تکذیب می کردند چون گفتند پیامبر طالب دنیا و ریاست است، و پیروان او را تحقیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۲

می کردند تا آن‌ها را از پیامبر برانند، بلکه به طرد و راندن آن‌ها تصریح کردند، چنانچه نقل شده است، و لذا در جواب آن‌ها فرمود: اگر من طالب دنیا بودم گاهی درخواست دنیوی از من ظاهر می شد در حالی که من برای این دعوت و ادعای خودم مال دنیا از شما طلب نمی کنم.

إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ اجْر و مزد من جز بر خدا به عهده کسی نیست، و اگر خوار شمردن مؤمنین در چشم شماها سبب توهین من و مانع از پیروی کردن شما از من باشد پس بدانید که کار آن‌ها با من نیست.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ «۱» و من مؤمنین را از خود دور نمی کنم، و آن‌ها با ملاقات خلیفه و مظهر خدا به دلیل ملاقات ربّ نسبی‌شان خلیفه خدا در دنیا و آخرت پروردگار خویش را ملاقات می کنند، و روی جهت اسم فاعل (ملاقوا) آورد تا اشاره به این باشد که ملاقات در حال حاضر و در دنیا نیز محقق است.

وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ این جمله یادآوری این توهّم است که از هر کلام و استدلال آن‌ها بر تکذیب نوح علیه السلام پیش

(۱) مجمع البیان: مقصود اینست که اگر آن‌ها را از خود برانم چون به دیدار پروردگار خود برسند سزای ستم مرا از خدا بخواهند و یا معنا این است که آن‌ها به ثواب پروردگار خود می رسند پس چگونه (ممکن است) ناچیز و فرومایه باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۳

آمد و آن توهّم این معنا است که آن‌ها اهل علم و عقلمند، و مقابل این سخن آنان است که می گفتند ما تو را جز بشر نمی بینیم. و لذا فرمود: و لکن من شما را قومی نادان و جاهل می بینم، یعنی این که تکذیب کردن شما مرا و پیروی نکردنتان از من بدان جهت نیست که شما ذکر کردید بلکه از آن جهت است که شما در دار جهل واقع شده و از علم و عقل دور هستید.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ إِنْ كَرِهْتُمْ إِيَّاهُ و مشیت خدا است و راندن و دور کردن آن‌ها جایز نیست مگر با مشیت و اذن خدا، پس اگر من آن‌ها را با خواست خودم یا خواست شماها از خود برانم خداوند بر من خشم می گیرد و چه کسی است که در مقابل خشم خدا مرا یاری کند؟

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا این مطالب را که گفتم متذکر نمی شوید؟

تا دیگر درخواست طرد آن‌ها از من نکنید.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ مِنْ بَشَرٍ نَمِي گویم که خزاین خدا پیش من است تا شما مرا و یارانم را تکذیب کنید بدان جهت که ما فقیر و بی بضاعت هستیم.

وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من علم غیب نمی دانم و ادعای علم غیب نمی کنم تا شما مرا تکذیب کنید و بگویید علم غیب که می دانی چرا با کسب‌های پر فایده مالت را زیاد نمی کنی، با از این که در سؤال از پیشگویی‌ها که جواب نمی دهم مرا تکذیب کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۴

و جمله (و لا اعلم الغیب) عطف بر جمله (عندی خزائن الله) می باشد و لفظ (لا) زایده است برای تأکید نفی، و عدول از جمله اسمیه به فعلیه برای این است که علم و وصف عالم است به خلاف (خزاین) یا این که این جمله معطوف بر جمله (لا اقول) و لا نافی است، و داخل نکردن این جمله در ضمن گفتار نوح علیه السلام برای اشعار به این است که علم غیب مخصوص به خدا است، و غیر خدا به آن موصوف نمی شود به خلاف (خزاین) که خداوند بعضی از خواصّ خود را موکّل آن قرار می دهد، و لیکن آن موکّل نه این مطلب را می گوید، و نه آن را ادعا می کند.

وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ مِنْ نَمِيٍّ گویم که فرشته و ملائکه هستم تا به وسیله آنچه که از بشریت من می‌بینید مرا تکذیب کنید.
وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ كَسَانِيَّ که چشمهای شما آنها را خوار می‌بینید، فعل (تزدری) از باب افتعال است که دلالت بر مبالغه دارد، (ازدراه) خوار شمرد، خوار شمردن را به چشمهای نسبت داده تا اشعار به این باشد که خوار شمردن مؤمنین به خاطر دید آنها نسبت به ظاهر حال آنها است که محتاج و فقیرند و لباس کهنه‌ای دارند، بدون این که بصیرت و آگاهی به حال واقعی آنها داشته باشند.

لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ این جمله تعلیل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۵

إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ و این تعلیل دیگر و کنایه از آنها است که مؤمنین را خوار شمردند.

قَالُوا بعد عاجز شدن کافرین از احتجاج و استدلال گفتند:

يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا ای نوح علیه السّلام خیلی با ما جدال کردی و ما را با جدالت خسته کردی، و تو به ما وعده عذاب از سوی پروردگارت می‌دادی.

فَأَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر راست می‌گویی آنچه را که وعده داده‌ای بیاور، دیگر جدال تو در ما فایده و اثری ندارد.

آیات ۳۸-۳۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۳ تا ۳۸] ص: ۳۰۵

اشاره

قَالَ إِنَّمَا يَاْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵) وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَاصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷)

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ (۳۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۶

ترجمه: ص: ۳۰۶

نوح علیه السلام گفت آن وعده را اگر خدا خواهد البته به شما می‌رسد و هیچ از آن گریزی ندارید،
و دیگر پند و نصایح من شما را سود نکند و اگر خدا خواهد شما را گمراه کند (یعنی به حال گمراهی خود واگذارد) من میل ندارم تا دوباره شما را نصیحت کنم او خدای شما است و به سوی او باز گردید، (آیا قوم ایمان می‌آورند؟)
یا باز خواهند گفت که تو از پیش خود سخنانی فرا بافته و از دروغ به وحی خدا نسبت می‌دهی بگو اگر چنین باشد عقوبت آن گناه بر من است (نه بر شما) و من از کفر و گناه شما بیزارم،

و به نوح علیه السلام وحی شد که جز همین عدّه که ایمان آورده‌اند دیگر ابدا هیچ کس از قومت ایمان نخواهد آورد و تو بر کفر و عصیان این مردم (لجوج) محزون مباش،

و به ساختن کشتی در حضور ما و به دستور ما مشغول شو و در باره ستمکاران که البته باید غرق شوند سخن مگوی، و نوح علیه

السَّلام (به امر خدا) به ساختن کشتی پرداخت و (چون در بیابان بی‌آبی) کشتی می‌ساخت هر کس از قومش بر او می‌گذشت وی را مسخره می‌کرد و نوح علیه السَّلام در جواب آن‌ها می‌گفت اگر امروز شما ما را مسخره می‌کنید ما هم روزی شما را پاسخی بدهیم که بعد از این بدانید).

تفسیر ص: ۳۰۶

قال نوح عليه السَّلام گفت: من توانایی آوردن عذاب و وعده آن را ندارم و شما سبب جهل و نادانی خودتان عذاب را به من نسبت ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۷ می‌دهید.

إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ فَقَطْ خدایند اگر بخواهد عذاب بر شما می‌آورد نه غیر خدا. إِن شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و شما نمی‌توانید از عذاب خدا فرار کنید، پس به مبارزه طلبی جرأت پیدا نکنید. وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصِيحِي إِنِ ارْدَتْ أَنْ أَنْصِيحَ لَكُمْ اگر من بخواهم شما را پند و اندرز دهم سود به حال شما ندارد، این گفتار نوح علیه السَّلام از باب تأسف و حسرت خوردن بر آن‌ها است که از دعوت نوح علیه السَّلام روی برگردانند، و آوردن ادات شک و این که اگر بخواهیم به شما پند دهم سودی به شما ندارد با این که آن‌ها را پند و اندرز داده بود، و زیاد هم آنان را نصیحت کرده بود برای اشعار به این است که آن‌ها به جهت نهایت بعد و دوری‌شان گویا که پند و اندرزی صورت نگرفته یا این که نباید نوح علیه السَّلام اراده نصیحت آنان را بکند.

إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ جزای شرط اول (إِن اردت ...) بقرینه (لا ينفَعكم نصحي) محذوف است، و جزای شرط دوم بقرینه مجموع شرط و جزای اول محذوف است. هُوَ رَبُّكُمْ تعلیل سود نداشتن پند و اندرز است هنگامی که خداوند گمراهی آن‌ها را می‌خواهد، وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تعلیل تهدید از عذاب است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ خدایند به نوح علیه السَّلام می‌گویند: آیا آن‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۸

می‌گویند نوح علیه السَّلام به خدا افترا بسته است، پس این جمله حکایت قول خدای تعالی به نوح علیه السَّلام است. و ضمیر (يقولون) به قوم نوح علیه السَّلام برمی‌گردد، یا مقصود این است که خداوند این جمله را به محمّد صلی الله علیه و آله می‌فرماید، پس این جمله معترضه‌ای است از جانب خدای تعالی در حالی که به محمّد صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند، گویا پس از آن که داستان نوح علیه السَّلام با قومش را ذکر کرد بعضی گمان مردند که این داستان افتراء و ساخته محمّد صلی الله علیه و آله است که اصلاً نه نوح علیه السَّلام واقع شده و نه وحی در باره آن نازل شده، پس خداوند این جمله را در بین قصه نوح علیه السَّلام آورد.

قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدِ آمَنَ پس از آن که نوح علیه السَّلام دعا کرد که من مغلوب واقع شده‌ام مورد نصرت و یاری قرار گرفت و به او وحی شد که: فَلَا تَبْتَئِسْ بِخَطَرِ كَارِي كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ چون نوح علیه السَّلام از جهت نهایت مهربانی که نسبت به آن‌ها داشت برای کارهای زشت آن‌ها غمناک می‌شد خداوند او را از این کار نهی نمود.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا كشتی را در حضور ما و در دید ما بساز وقتی گفته می‌شود فلان چیز را در حضور من انجام بده که

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۰۹

آن چیز مورد اهتمام و با اهمیت باشد، و لفظ (أعین) به صورت جمع آمده چون مضاف الیه آن متکلم مع الغیر است، یا این که (أعین) جمع عین به معنای دیدبان است، و لفظ (باء) در (بأعیننا) به معنای (فی) یا سیئت است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای دو شأن است.

و در حین اشتغال به شأن خلقی و مردمی حضور تام و کامل برای او باقی نمی ماند.

چنانچه در حین اشتغال به شأن الهی التفات و توجه به کثرت‌ها برای او باقی نمی ماند چون بیهوشی یا شبیه بیهوشی بر او عارض می شود و در این هنگام به صفت حضور موصوف می گردد، و لذا خداوند او را امر به قیام در مقام حضور و عدم اشتغال به کثرت‌ها در حین درست کردن کشتی نمود.

وَ وَحِينَا بِتَعْلِيمِ مَا بِهِ وَاسْطَه مَلَائِكَةٍ يَافِي بَدُونِ وَاسْطَه اَز پيش خود ما وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا گویا که نوح علیه السلام از نهایت مهربانی و رحمتی که داشت پس از آن که خداوند نزول عذاب را به او خبر داد به سوی خدا رجوع می کرد و از خدا می خواست تا عذاب قومش دفع کند، و این چنین بود شأن بیشتر انبیا و مخصوصا پیامبران اولوا العزم.

إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ آنان حتما محکوم به غرق شدن هستند.

وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۰

قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

از امام باقر علیه السلام روایت شده «۱» که وقتی نوح علیه السلام هسته را می شکست قومش که از پیش او می گذشتند به او می خندیدند و مسخره می کردند و می گفتند باغبان و درختکار شده است تا وقتی که درخت بزرگ شد و نوح علیه السلام آن را برید و تراشید.

گفتند: که نوح علیه السلام نخیار شده، سپس آن چوبها را با هم ترکیب نمود و مشغول درست کردن کشتی شد می خندیدند و مسخره می کردند و می گفتند در زمین خشک و صحرا ملاح و کشتیان شده است.

و گویا که خداوند اجمالا به مسخره کردن آنها اشاره نمود است، و گر نه مسخره کردن آنها منحصر به این موارد نبود، بلکه چنانچه نقل شده است به انواع مسخره‌ها می پرداختند.

قَالَ إِنَّ تَسْخِرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخِرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخِرُونَ نوح علیه السلام گفت اگر شما ما را مسخره کنید ما هم شما را مسخره خواهیم کرد همانطور که شما می کنید، و این چنین است شأن هر محق و مبطل.

زیرا که هر کس دیگری از راه و روشن خودش خارج بداند او را مسخره خواهد کرد، ولی مسخره کردن از جانب محق عقلی است و از جانب مبطل خیالی نفسانی است.

(۱) تفسیر صافی: ۲ صفحه ۴۳۳- تفسیر برهان: ۲ صفحه ۲۱۸ جلد ۱۲- اصول کافی: ۸ صفحه ۲۸۳ جلد ۴۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۱

آیات ۴۳-۳۹

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۹ تا ۴۳] ص: ۳۱۱

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۹) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَْعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳)

ترجمه: ص: ۳۱۱

و معلوم شما شود که ما و شما کدام به عذاب ذلت و خواری گرفتار و عذاب دایم خدا را مستوجب خواهیم شد؟ (نوح علیه السلام به ساختن کشتی و قوم به تمسخر پرداختند)

تا وقتی که فرمان (قهر) ما فرا رسید و از تنور آتش آب جوشید (و عالم را به طوفان داد) در آن هنگام به نوح علیه السلام خطاب کردیم که تو با خود از هر جفتی دو فرد (نر و ماده) با جمیع زن و فرزندان جز آن (پسر کنعان و زن راحله نام) که وعده هلاکش در علم ازلی گذشته و هر کدام ایمان آورده همه را در کشتی همراه بر (که از غرقاب برهند) و گرویدگان به نوح علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۲

در عالم عدّه قلیلی بیش نبودند

و دستور داد که شما مؤمنان در کشتی درآیید تا به نام خدا کشتی هم روان شود و هم به ساحل نجات برسد که خدای من البتّه صاحب رحمت و مغفرت است،

و آن کشتی در دریا با امواجی مانند کوه در گردش بود که در آن حال نوح علیه السلام از راه شفقت فرزندش را ندا کرد که ای پسر تو هم بدین کشتی درآی (که نجات یابی) و با کافران همراه مباش که هلاک خواهی شد

آن پسر نادان و نااهل پدر را پاسخ داد که من به زودی به فراز کوه می‌روم که از خطر هلاک نگه دارد نوح علیه السلام گفت: ای پسر امروز هیچ کس را از قهر خدا جز به لطف او نجات نیست این بگفت و موج میان آن‌ها جدایی افکند و پسر با کافران چون از جنس آن‌ها بود به دریا غرق شدند.

تفسیر ص: ۳۱۲

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ لفظ (من) استفهامیه و مفعول تعلمون است و فعل و از عمل معلق شده، یعنی عمل نمی‌کند و (یخزیه) صفت (عذاب) است.

وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ این جمله عطف بر (یأتیهِ) یا موصوله است و مفعول (تعلمون) به معنای (تعرفون) است، و بقیه اجزاء جمله همانطور است که ذکر گردید، یا این که لفظ (من) موصوله و مفعول اول (تعلمون) است، و (یخزیه) مفعول دوم و (یحلّ) عطف بر (یخزیه) است.

یا این که لفظ (من) موصوله و مبتدا است، و (یخزیه) خبر آن و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۳

(یحلّ) عطف بر آن است و جمله مستأنفه است و (تعلون) رها شده از مفعول است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا این جمله غایب این عبارت (قال ان تسخروا...) است یا غایت (و یصنع الفلک) می‌باشد.

وَفَارَ التَّنُّورُ «۱» در تنور و جای آن و جوشیدن آب از آنجا و جای آن اقوال متعددی است که حمل بر ظاهر آیه روشنتر و ظاهرتر

است.

جای تنور در مسجد کوفه امروز معروف است، و تفصیل جوشیدن آب و داستان نوح علیه السلام، و اختلاف در تنور و جای آن و جوشیدن آب از آنجا در کتابهای مفضل ذکر شده است، و آنچه که در تفسیر صافی و مجمع به طور اجمال آمده برای بینایی و آگاهی کفایت می‌کند.

قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ به نوح علیه السلام گفتیم که از هر جفت دو فرد سوار کشتی کن و جمیع زن و فرزندان را هم با خود بردار جز کسی که سخن از هلاک او در علم ازلی الهی گذشته است. و او چنانچه گفته شده زن خاین او مادر کنعان است.

(۱) از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: فار التنور ای طلع الفجر صبح بر آمد و گفت تنور عبارت است از صبح. (تفسیر ابو الفتوح رازی) [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۴
وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيلٌ وَقَالَ اِرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا بِاَفْتَحِ مِيمٍ وَفَتْحِ رَاءٍ وَسِينٍ، وَنِيزٍ بِاَفْتَحِ مِيمٍ وَرَا وَسِينٍ خوانده شده است.

و لفظ (مجریها) به خصوص با فتح میم و کسر راء خوانده شده و هر دو لفظ یا منصوب است بنا بر ظرفیت (خواه ظرف زمان باشد یا مکان یا معنای مصدری باشد).

یا این که هر دو مرفوع می‌باشند با فاعل قول خدا (بسم الله) باشند، یا این که هر دو مبتداء و خبر آنها (بسم الله) باشند، و (بسم الله) ظرف لغو و متعلق به (ارکبوا) است.

و لفظ (مجریها) منصوب بنا بر ظرفیت است، یا ظرف مستقر است و حال از ضمیر مجرور، و (مجریها) فاعل آن، یا حال از فاعل (ارکبوا) بتقدیر (لکم) است تا ربط کامل شود.

یا ظرف مستقر است و خبر (مجریها) و جمله یا حال از ضمیر فاعل است بتقدیر (لکم) یا حال از ضمیر مجرور یا جمله مستأنفه است تا جواب از سؤال مقدر از حال کشتی یا از علت امر به سوار شدن به کشتی باشد و وارد شده است که هر گاه می‌خواستند کشتی راه بیفتد می‌گفتند:

(بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا) و هر وقت می‌خواستند لنگر انداخته و کشتی را باندازند می‌گفتند: (بِسْمِ اللّٰهِ مَرْسَاهَا).

بنابراین چنین است که بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا محکی قول محذوف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۵

است و تقدیر آن چنین است: (ارکبوا قایلین بسم الله) سوار شوید در حالیکه بسم الله می‌گویید.

و این اعلم از آن است که مجریها مبتداء در تقدیر گرفته شود یا بنا بر ظرفیت منصوب باشد.

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر کسی به اسم خدا متلبس گردد و زیر پوشش اسم خدا باشد زحمت و مغفرت خدا او را درک کند. وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِرْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ در اخبار وارد شده «۱» که آن فرزند پسر نوح علیه السلام نبود، بلکه فرزند زانش بود، و به فرزند در لغت طی به فرزند زن (ابنه) با فتح‌ها گفته می‌شود، و قرائت علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام با فتح‌های آنها وارد شده، (ابنها) نیز روایت شده که ضمیر مؤنث به زن نوح علیه السلام برگردد.

قَالَ سَيَأْوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِي مَنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ يَعْنِي جَز كَسِي كَه شَأْنِ اَوْ رَحْمَتِ بَاشَدِ وَ اَنْ

خدای تعالی است، یا کسی که خلیفه و جانشین

(۱) تفسیر صافی: ۲ صفحه ۴۴۷- تفسیر عیاشی: ۲ صفحه ۱۴۸ جلد ۳۱- تفسیر برهان: ۲ صفحه ۲۲۲ جلد ۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۶

او باشد، یا مقصود این است: جز مکان و جای کسی که خدا او را رحم کند که مقصود کشتی است یا این که (عاصم) به معنای معصوم است، یا این که استثنای منقطع است، یا عامل و مستثنی منه محذوف است: و معنای آیه چنین است: کسی محفوظ از امر خدا نیست مگر این که رحمت خداوند شامل حال او باشد.

وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ لَفْظ (كَانَ) بِهْ مَعْنَى (صَارَ) اسْتِيعْنَى مَوْجَ آبٍ بَيْنَ آن دُو حَائِلِ شَدِّ وَ پَسْرِ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ غَرَقِ شَدِّ گَانِ گَرْدِيدِ.

آیات ۴۸-۴۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۴ تا ۴۸] ص: ۳۱۶

اشاره

وَ قِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَمَاءُ اَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قَضَيْ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴) وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا- تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَّةٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَّةٍ سَمَّيْتَهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۷

ترجمه: ص: ۳۱۷

و به زمین خطاب شد که فوراً آب را فرو بر و به آسمان امر شد که باران را قطع کن به یک لحظه خشک شد و حکم (قهر الهی) انجام یافت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و فرمان هلاک ستم کاران در رسید.

و نوح علیه السّلام به درگاه خدا عرض کرد بار پروردگارا فرزند من اهل بیعت من است (که وعده لطف به آنان دادی) و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادرترین حکمفرمایانی (پس به لطف خود فرزندم را نجات بخش)

خدا به نوح علیه السّلام خطاب کرد که فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد او را عملی بسیار ناشایسته است پس تو از من تقاضای امری که هیچ از حال آن آگه نیستی مکن (و شفاعت نااهل رها کن) من ترا پندی می‌دهم نصیحت بشنو و از مردم جاهل مباش.

نوح علیه السّلام عرض کرد بار الها پناه می‌برم به تو که دیگر چیزی که نمی‌دانم هیچگاه تقاضا نکنم و اکنون اگر گناه مرا نبخشی و ترحم نفرمایی من از زیانکارانم،

و به نوح علیه السّلام خطاب شد که از کشتی فرو آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن امم و قبایلی که همیشه با تو (و تابع امر تو) بوده‌اند اختصاص یافته و امت‌هایی که (خود سر و ستمگر شوند) پس از آن که به آن‌ها بهره‌ای از دنیا دهیم آنان را به عذاب سخت کیفر خواهیم داد.

تفسیر ص: ۳۱۷

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ (۱) وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

(۱) باران کنایه از فیض حق تعالی و رحمت شامله‌ی اوست که از عالم غیب بر ممکنات فایض

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۸

در تعیین جایی که (جودی) نام گرفته است اختلاف شده.

بعضی گفته‌اند که آن جایی است در ناحیه آمل، برخی آن را نزدیک جزیره موصل و برخی دیگر نزدیک شام می‌دانند، و به فرات کوفه نیز تفسیر شده است.

و عده‌ای آن را اسم هر کوه و زمین سفت و محکم می‌دانند، و همچنین در مدّت زمانی که نوح علیه السلام در کشتی بوده اختلاف است.

در بعضی روایات وارد شده است که آن مدّت هفت شبانه روز بوده، و بعضی گفته‌اند یکصد پنجاه روز بوده، و بعضی گفته‌اند که اوّل آن دهم ماه رجب و آخر آن دهم ماه محرم بوده است.

زیبایی نظم و ترتیب آیه مخفی نیست و از نظر علم بیان و بدیع وجوه متعدّدی برای زیبایی نظم آیه ذکر کرده‌اند که هر کس بخواهد به تفسیرهای دیگر باید مراجعه کند.

وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَعَدَدٌ فِي مَرْدِ هَلَاكٍ

گردد و ممکنات بر حسب مراتب استعداد، استفاضه نمایند، غلبه‌ی عنایات را نیز که در احوال سالک حاصل شود از فرح و ترح، باران گویند.

مولوی گوید:

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

ناید آن آلا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید

هست باران از پی پروردگی نیست باران از پی پژمردگی

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سید جعفر سجّادی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۱۹

کردن کسی که داخل کشتی نباشد حقّ و نجات دادن اهل بیت من حقّ است.

وَ أَنْتَ أَهْلَكُمُ الْحَاكِمِينَ بعد از آن که در حقّ فرزندش تضرّع و زاری و دعا کرد از مشیت و اراده و حکومت خودش تبری و بیزاری

جست و اعتراف کرد به این که خداوند احکم الحاکمین است با این توهم را که راضی بحکم خدا نیست دفع نماید.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ (۱) خداوند فرمود: ای نوح علیه السلام این پسر از اهل تو نیست، زیرا بر فرض که آنچه مشهور شده

مبنی بر این که او پسر نوح علیه السلام است صحیح باشد تازه نسبت جسمانی را ثابت می‌کند در حالی که نوح علیه السلام در دنیا

با روحانیت تحقّق پیدا کرده، و نسبت‌های جسمانی در عالم روحانی منقطع است، و در آن عالم همانند قیامت نسبت‌های روحانی

معتبر است، و چون آن پسر دارای نسبت روحانی و اتصال ملکوتی نبود لذا نمی‌توانست از اهل بیت نوح علیه السلام و فرزند واقعی

نوح علیه السلام باشد.

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ حَمَلٌ مُصَدَّرٌ بِذَاتِ بَجْهَتٍ مَبَالِغَةٍ، وَ أَنْ تَعْلِيلُ نَفْيِ پسر نوح علیه السلام بودن است.
و هر کس این جمله را عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ به صورت

(۱) علی بن ابراهیم ذیل آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فرزند نوح علیه السلام که مخالفت امر او را کرده و سوار کشتی نشد فرزند صلیبی نوح علیه السلام نبود، بلکه فرزند زوجهی همسر نوح علیه السلام بود و آیهی قرآن بر نعت طی نازل شده چه آن طایفه فرزند عیال را ابن خطاب می‌کنند. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۰

اضافه خواننده چنانچه در بعضی از اخبار آمده تا نسبت جسمانی را نفی کرده و او را العیاذ باللّه زنا زاده بداند مرتکب خط شده است، و نیز (عمل غیر صالح) به صورت فعل ماضی و با فتحه راء لفظ (غیر) خوانده شده است.

فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ مَادَامِي كَمَا حَقِيقَتِ خَوَاسِثَاتِ رَا نَمِي دَانِي وَ دَر نَتِيَجَه عِلْمِ بَه صَحْتِ سْؤَالِ وَ پَرَسَشْتِ نَدَارِي سْؤَالِ نَكْنِ.

إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ مَنْ تَرَا پَنَدِ مِي دَهْمِ كَه از جَاهِلَانِ كَه چيزِي رَا كَه نَمِي دَانَنْدِ سْؤَالِ مِي كَنْنَدِ مِيَاشِ.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ تَا امْتِثَالِ حَكْمِ تُو كَرْدَه وَ از موعظه‌ات پند بگیرم.

وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ اَيْنِ جَمْلَه رَا از بَابِ تَضَرُّعِ وَ دَر مَانَدِ كِي كَفْتِ: قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ «۱» مَنَّا بَه سَلَامَتِ از جَانِبِ مَا فَرُودِ آيِ وَ بَرَكَاتِ عَلَيِّكَ وَ عَلَيِ أُمَّمِ مَمَّنْ مَعَيْكَ اَمْتِ هَايِي كَه دَر كَشْتِي بَا تُو هَسْتَنْدِ كَه اَن هَا گَرُوهَايِ مَخْتَلَفِي از اَنْوَاعِ حَيْوَانِ يَا از اَضَافِ اَنْسَانِ بُوْدَه اَنْدِ.

(۱) مقام امن را سلام گویند که فرمود: اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ حَجْر ۴۶. و یا نارکونی بردا و سلاما.

انبیا ۶۹.

سلام نام خداست هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام. سوره حشر سخن بهشتیان سلام است. نام بهشت سلام است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۱

وَ أُمَّمِ اَمْتِ هَايِ كَه بَا تُو هَسْتَنْدِ يَا اَمْتِ هَايِي كَه از هَمْرَاهَانِ تُو مَتَوَلَّدِ مِي شُونَدِ، سَنَمَعْتُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مَنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

از امام صادق علیه السلام آمده است که نوح علیه السلام از کشتی با هشتاد تن پیاده شد و شهر هشتاد را بنا کردند، و نوح علیه السلام دختری داشت که با نوح علیه السلام سوار کشتی شد و نسل مردم از او به وجود آمد، و همین معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله است که نوح علیه السلام یکی از دو پدر است.

آیات ۵۶-۴۹

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۹ تا ۵۶] ص: ۳۲۱

اشاره

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹) وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا

تَعْلُونَ (۵۱) وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲) قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳)
 إِنْ نَقُولُ إِلَّا-اغْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴) مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ (۵۵) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۲

ترجمه: ص: ۳۲۲

این (حکایت نوح علیه السلام) از اخبار غیب است که پیش از آن که ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید پس تو در طاعت حق راه صبر پیش گیر که عاقبت اهل تقوی نیکو است،
 و ما برای هدایت قوم عاد برادرشان (یعنی مردی از طایفه آنها) هود را فرستادیم هود نیز برای ادای رسالت به قوم خود گفت که ای مردم خدای یکتایی را پرستید که جز او شما را خدایی نخواهد بود (و گفتاری که به میان آورده‌اید) افترا و دروغی بیش نیست. باز گفت ای قوم من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم اجر من جز بر خدا که مرا آفریده است نیست، آیا در (امر من) فکر و عقل کار نمی‌بندید (تا حق را از باطل تمیز دهید؟

ای قوم از خدا آمرزش طلبید و به درگاه او توبه کنید تا از آسمان بر شما رحمت فراوان نازل گرداند و بر قوت و توانایی شما بیفزاید و زنهار به نابکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید.

قوم هود وی را پاسخ دادند که تو برای ما دلیلی روشن بر دعوی رسالت خود نیاوردی و ما با حرفهای تو از خدایان خود (یعنی بتان) دست نمی‌کشیم و ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.

تنها چیزی که در باره‌ی تو می‌گوییم این است که برخی از خدایان ما تو را آسیب رسانیده (و عقل تو را به جرم بدگویی از بتان مغشوش گردانیده). هود به آنها گفت من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که از این پس من از شما و خدایانی که می‌پرستید بیزارم.

شما هم هر فکر و تدبیری که در کار من دارید بی‌هیچ مهلت انجام دهید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۳

من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده‌ام که زمام اختیار هر جنبنده‌ای به دست مشیت اوست و البته (هدایت) پروردگار من به راه راست خواهد بود.

تفسیر ص: ۳۲۳

اشاره

تِلْمَكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ آن حکایتها و داستانها (حکایت نوح علیه السلام) از اخبار غیب است که پیش از آن که ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید پس تو در طاعت حق، راه صبر پیش گیر که عاقبت از آن متقین است.

کلمه‌ی عاقبت در این جا به معنای کسانی هستند که از جزع و شتاب در دعا و نفرین پرهیز می‌کنند.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ هود که یکی از افراد قبیله عاد بود «۱» به آن‌ها گفت: و ما برای هدایت قوم عاد و برادرانشان (یعنی مردی از طایفه آن‌ها) هود را فرستادیم. هود نیز برای ادای رسالت به قوم خود گفت: ای مردم خدای یکتایی را پرستش کنید که جز او شما را خدایی نخواهد بود (و

(۱) در سوره اعراف از آیه‌ی ۶۵ تا ۶۷ بیان شد. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۴

گفتاری که از بتان و خدایان باطل به میان آورده‌اید) افترا و دروغی بیش نیست. «۱»

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي بَاز گفت ای قوم من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم اجر من جز بر خدا که مرا آفریده، نیست.

آیا (در امر من) فکر و عقل کار نمی‌بندید (تا حق از باطل تمیز دهید)؟ که ادعای رسالت من جهت اغراض دنیوی است و یا موجب از بین رفتن مال شما به سبب پیروی از پیامبران می‌باشد.

البته این توهم از آنجا ناشی می‌شود که پیامبران را بر خودشان قیاس می‌کنند.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا شما تعقل نمی‌کنید؟

(۱) در باره قوم عاد و پیامبرش هود چنانکه در آیات ۶۵ و ۶۷ اعراف آمده است و شرح آن گذشت (در جلد پنجم ترجمه و تفسیر) و در آیه ۶۰ همین سوره نیز خواهد آمد تحقیقات بسیاری صورت گرفته است که خلاصه آن این است: عاد از قبایل قدیم عرب است که مورخان عرب آن را از جمله اعراب بادیه (نابود شده) شمرده و عاد و ثمود را از اولاد (ارم بن سام بن نوح علیه السلام) دانسته‌اند، به عقیده آنان دو عاد وجود داشته است یکی عاد اولی که شاخه‌های فراوان داشته است، و این شاخه‌ها از هزار متجاوز بوده است و بعد از هلاک ایشان، قبیله عاد دیگری ظاهر شده است که آنان را عاد ثانیه گفته‌اند که ظاهراً این مطلب از آیه أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (نجم: ۶۲) استنباط شده است که بت پرست بوده‌اند و اسامی بت‌هایشان ذکر شده است (دایره المعارف فارسی ذیل کلمه عاد در باره هود هم به همان دایره المعارف فارسی و نیز دایره المعارف انگلیسی ج ۳ ص ۵۳۷ مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۵

یعنی آیا با ادراک عقلانی که با تصرفات خیال مخلوط نباشد درک نمی‌کنید؟

تا این مطلب را بفهمید که: غالباً وقتی مال دنیا مورد نظر و توجه قرار می‌گیرد که شخص مدعی امری برای اغراض دنیوی باشد.

وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ در همین سوره تفسیر این جمله گذشت.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا کلمه (مدرار) از (در السماء بالمطر) از آسمان باران ریخت، و مدرار به معنای زیاد ریختن است و حال از (السما) می‌باشد.

فرستادن آسمان عبارت از فرستادن ابر یا باران است از آن جهت که آن دو از طرف آسمان می‌آیند، ممکن است مقصود از آسمان «۱» ابر یا باران باشد بدون لحاظ علاقه‌ای بین آن‌ها چون لفظ آسمان بر هر چیز علوی و بلند اطلاق میشود.

و يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ تا بر قوت و توانایی شما بیفزاید، هود با وجودی که آن‌ها را به ایمان ترغیب کرد فواید دنیوی مترتب بر آن را نیز ذکر نمود، زیرا که حال

(۱) آسمان جهت علو و بالا را آسمان گویند. در سخنان اهل ذوق هم به صورت مفرد و هم مرکب به کار رفته است مانند: آسمان

غیب که کنایه از جهان غیب است که محل و موطن انوار و تجلیات الهی است.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سید جعفر سجادی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۶

کافران و دنیاداران مانند حال اطفال است خیر را جز در اغراض دنیوی که آن را خیر حس میکنند نمی‌بینند، و لذا مناسب حال آنها این بود که به آنها چیزی وعده بدهد که آن را خیر گمان می‌کنند از این رو زیادی قوت را برشمرده است. بعضی گفته‌اند: سه سال باران نیامده بود و زناشان عقیم شده بودند و آنها طالب باران و اولاد بودند، و مقصود از زیادی نیرو و زیادی عدد است.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ أَنْهَا بِه هُوْد كَفْتَنْد: تُو بَيِّنَه وَ دَلِيْلِي نِيَاوَرْدِي كَه دَلَالْت بَر صَدَق وَ رَاسْتِي تُو بَكَنْد، وَ اِيْن جَمْلَه رَا اَز بَاب عِنَاد كَفْتَنْد.

وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ اِنْ نَقُولُ اِلَّا اَعْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوْءٍ دَر حَقِّ تُو چِيْزِي نَمِي گُوِيْم وَ چِيْزِي اِحْتِمَال نَمِي دَهِيْم جَز هَمِيْن كَفْتَار، تَنهَا چِيْزِي كَه دَر بَارَهِي تُو مِي گُوِيْم اِيْن اَسْت كَه بَر خِي اَز خُدَايَاْن مَا تُو رَا آسِيْب رَسَانِيْدَه (وَ عَقْل تُو رَا بَه جَرْم بَد گُوِيِي اَز بَتَاْن مَغْشُوْش كَرْدَانِيْدَه اَسْت.) وَ تُو مَجْنُوْن وَ دِيْوَانَه شُدَه اِي.

يا مقصود این است که با تو حرفی نمی‌زنیم مگر این که همین سخن را بگوییم، یعنی ما را با تو سخنی نیست چون به وسیله بعضی از خدایان ما دیوانه شده‌ای.

بدان که شیاطین گاهی در جلد هیكل‌های بت‌ها بعضی از

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۷

کارهای غریب و خارق العاده ظاهر می‌ساختند، مثلا بر زبان آنها حرف می‌زدند.

و لذا آن مردم به آن بتها مغرور بودند با این که آنها جمادهای بدون روح بودند و گر نه شخص عاقل به جمادات چیزی را نسبت نمی‌دهد که انسان را با آن بترساند.

قَالَ اِنِّيْ اُشْهَدُ اللّٰهَ وَ اَشْهَدُوْا اَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ فَكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُوْنَ اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ عَلٰى اللّٰهِ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا هُوْد بَدُوْن تَرَس اَنهَا رَا بَه مَبَارَزَه طَلِيْبِدَه كَفْت: مَن خُدَا رَا گُوَاه مِي گِيْرَم وَ شَمَا هَم شَاهِد بَاشِيْد كَه مَن اَز خُدَايَاْنِي كَه مِي پَرَسْتِيْد بِي زَارَم.

پس شما و خدایاتان هر چه می‌توانید مکر و حيله کنید، و هر چه توانید بی‌هیچ مهلت انجام دهید که من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل کرده‌ام که هیچ جنبنده‌ای نیست مگر که او حاکم بر هستی آن است و هم او ناصیه (۱) و پیشانی هر چیزی را می‌گیرد یعنی هر جنبنده‌ای تحت فرمان و قدرت اوست.

(۱) ناصیه قسمت جلو سر یا موی پیشانی است که دراز شده است. در آیه شریفه مراد از آن تسلط خداست بر موجودات. (قاموس

قرآن: سید علی اکبر قریشی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۸

بیانی در وحدت وجود ص: ۳۲۸

بدانکه اصل در تحقق وجود»

چنانچه در اول سوره بقره گذشت و حکمای مشایین و اشراقیین عظام نیز بر همین عقیده هستند و جمیع اهل ذوق از عرفا و صوفیان صافی ضمیر رضوان الله علیهم این مطلب را تقریر نموده‌اند: (و این که) وجود یک حقیقت گسترده‌ای است که دارای مراتب متعدّد می‌باشد، و بر حسب تنزّلات آن (حقیقت و کثرت مراتب آن)، حدود بسیاری عارض آن حقیقت می‌شود، و به اعتبار آن حدود ماهیّات متعدّد متباین و مشارک از آن انتزاع می‌شود، (ولی) با زیادی حدود و ماهیّات وحدت آن حقیقت شکسته نمی‌شود.

(۱) وجود: هستی، وجود در اصطلاحات صوفیه وجد بدون استشعار به وجد است.

(خواجه عبد الله انصاری: رسایل / ۱۲۲ و نیز عراقی گوید:

با پرتو جمالت برهان چه کار دارد با عشق زلف و خالت ایمان چه کار دارد

با عشق دلگشای عاشق چه کار دارد با وصل جان فرایت هجران چه کار دارد

و وجود از میان رفتن اوصاف خرد به واسطه‌ی پنهان شدن اوصاف بشریّت است زیرا که چون سلطان حقّ و حقیقت ظهور کند بشریّت باقی نماند وجود را تشبیه بر دریایی موج کرده‌اند که هر موجی از آن به صورت موجود و نفس انسانی ظهور می‌کند.

(لاهیجی (ره): شرح گلشن راز ص ۴۵۱) و بالجمله وجود وجدان ذات حقّ است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۲۹

زیرا که وحدت آن (وحدت) اعتباری نیست تا با اعتبار کثرت شکسته شود و (وحدت) جنسی نیست تا با انضمام فصول از بین برود، و (وحدت) نوعی و صنفی (هم) نیست تا با مصنّف‌ها و مشخصّ‌ها شکسته گردد، و (وحدت) عددی نیست تا دوّمی برای آن تصوّر شود، و (وحدت) ترکیبی و اتّصالی نیست تا با تحلیل و تقسیم به آن خدشه وارد آید، بلکه اصلا ترکیبی در آن نیست نه از لحاظ جنس، فصل، نوع معین و مشخصّ، و نه از ماهیّت و وجود، و نه از وجود و حدّ وجود.

و لذا حقیقت وجود دارای اسم است نه رسم، بلکه غیب مطلق است که خبر و اثری از آن نیست، و (کلّیه‌ی) اسم‌ها، رسم‌ها و کثرت‌ها که در آن دیده می‌شود تنها در مقام ظهور آن حقیقت است.

بنابراین آنچه که در همه مظهرها ظاهر و روشن است همان حقیقت وجود است، و غایت از همه همان حقیقت است.

و گفته آن کسی که گفته است (سبحان من اظهر الاشياء و هو عینها) ناظر به همین حقیقت است، چه آن حقیقت به اعتبار مقام غیب و مرتبه‌ی وجوب خالق و آفریننده‌ی کلّ و مظهر آن است، و به اعتبار مقام ظهور عین کلّ و حقایق آن‌هاست، و در این جمله و عبارت اشعاری به وحدت وجود که منجر به اباحه و الحاد باشد نیست.

زیرا که این کلام خدا را اولاً از اختلاط به کثرت‌ها منزّه کرده،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۰

و سپس اظهار را به او نسبت داده و اشیا را ثابت نموده، پس اشاره به کثرت‌ها و تنزّه خدای تعالی از همه و علوّ او بر همه نموده، و سپس گفته که خدای تعالی به اعتبار حقیقت وجود عین کلّ است و همه متحقّق به سبب اوست.

ولی نه به اعتبار مرتبه‌ی وجوب که در این صورت تناقض در کلامش لازم آید، و شأن گوینده‌ی این کلام برتر از آن است که در کلام متناقض حرف بزند.

به همین معنا در کلام الهی اشاره شده آنجا که فرمود: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ به اعتبار حقیقت وجود نه به اعتبار مقام وجوب، و آنچه که از مثال این جملات در کلمات بزرگان صوفیه وارد شده ناظر به همین حقیقت است نه به مقام وجوب، تا اشکالهایی که کرده‌اند به آن‌ها وارد آید.

مانند این گفته‌ی آن‌ها:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد
 که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
 جنبشی کرد بهر قلم عشق صد هزاران حباب پیدا شد
 لیس فی الدار غیره دیار
 هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد دل برد و نهان شد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۱

هر دم به لباس دگران یار برآمد گه پیر و جوان شد تا آخر آنچه که مولوی از این قبیل سخنان گفته است، همه‌ی کثرت‌ها را ثابت کرده، سپس این مطلب را ذکر کرده‌اند که تحقق کثرت‌ها به سبب حقیقت وجود است نه به سبب مقام و جوب و گر نه تناقض در کلام آن‌ها لازم می‌آید، و آن حقیقت از آن جهت که خود آن حقیقت است از همه‌ی کثرت‌ها و تمام قیود و اعتبارات منزّه است حتی از اعتبار اطلاق و قید لا بشرط بودن.

و روی همین جهت است که تقسیم کننده‌ی همه‌ی مطلق‌ها و مقیدها شده، نه مانند مورد تقسیم قرار گرفتن مفاهیم عام و نه مانند مقسم بودن اجناس و انواع، بلکه اقسام بودن آن حقیقت وجود فوق تصوّر ما و بالاتر از درک ما است، کنه آن مقسم قرار گرفتن مجهول است مانند مجهول بودن خود آن حقیقت.

پس آنگاه که به شرط لا اعتبار شود مقام و جوب است، و هر گاه به طور مطلق مقید به اطلاق اعتبار شود مقام فعل و مرتبه‌ی مشیت و صراط مستقیم بین خلق و حق می‌شود و هر گاه به شرط شیء اخذ شود با مراتب متکثر آن ممکن و مخلوق نامعین می‌شود. بنابراین حقیقت، در واجب وجود است و در مقام فعل نیز وجود است و همچنین در مقام ممکن هم وجود است، و از این معنا تشبیه و تشریح لازم نمی‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۲

زیرا که مخلوق بودن در حقیقت به ماهیت‌هایی برمی‌گردد که عطر و رایحه‌ی وجود را هرگز استشمام نکرده‌اند و وجود مخلوق همان خالقیت خدای تعالی و فعل خدای تعالی است که همان اضافه‌ی او به اشیا است و مستقلاً و به تنهایی دارای حکمی نیست، بلکه آن به اعتبار ماهیت‌ها محکوم به مخلوق بودن است و به اعتبار فاعل بودنش محکوم به وجوب است. پس وجود مخلوق در امور خارجی مانند معنای حرفی در امور ذهنی است و آن مخلوق خود او نیست و غیر او هم نیست، بلکه از جهتی او نیست و از جهتی اوست.

پس کسی که نظر به وجود ممکنات از جهت تحدّد و تعیین آن بر ماهیات داشته باشد او در حقیقت به مصنوع و مخلوق نظر افکنده و او مردود و ملعون از جانب خدا است.

و هر کس که نظر به وجود ممکنات از آن جهت توجه بکند که آن ممکن فعل ربّ و صنع و آفریده‌ی اوست او مشمول رحمت خدا و عزیز و مکرم است.

این گفته که:

عاشق صنع خدا با فز بود عاشق مصنوع او کافر بود
 نظر به همین دارد که ما ذکر کردیم.

و اشکال به این که راضی شدن به قضا واجب است و راضی بودن به کفر، کفر است با این که کفر از قضای مشهود و معلوم است با آنچه که ذکر شد دفع می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۳

حال که این مطلب مقرر گشت و معلوم شد بدان که: کلمه‌ی (ناصیتها) که در آیه آمده است، منظور ناصیه و پیشانی هر چیزی آن است که اول پیدایش و ظهور به سبب آن صورت می‌گیرد و توجه به آنچه که باید کرد به سبب آن تحقق می‌پذیرد، و آن ناصیه در جمیع ممکنات جهت وجود آنها است که به وسیله‌ی آن وجود ظهور و تحقق ممکنات انجام می‌گیرد.

و به وسیله همان وجود ممکنات به اصلشان که همان حقیقت وجود است توجه پیدا می‌کنند، و وجودات امکانی سایه‌های وجود مطلق است که آن سایه‌ی حق تعالی است، و سایه‌های وجودی همه محاط و زیر فرمان و تسخیر وجود مطلق اند، و حق اول تعالی محیط به فعل خویش، و مسلط بر آن است، و وجود مطلق عبارت از صراط مستقیم و راه راست است.

پس قول خدای تعالی: (ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ) اشاره به همه‌ی ممکنات است که شریفترین آنها که جنبنده باشد ذکر شده است و (إلا هو) اشاره به مقام وجوب و (ءاخذ) اشاره به وجود مطلق است، و (بناصیتها) اشاره به وجودات امکانی است.

و روی همین جهت خداوند آن را چنین تعلیل کرد:

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ که او محیط به وجود مطلق و آن محیط به وجودات امکانی است، و به اعتبار کثرت عوالم ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۴

در عالم کبیر و عالم صغیر مصادیق آیه شریفه و مظاهر مصداق حقیقی آن زیاد می‌شود.

آیات ۶۰-۵۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۷ تا ۶۰] ص: ۳۳۴

اشاره

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُزِّلُهَا عَلَيْكَ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ بِمَا آتَيْنَاكَ مِنَ الْغَايِبِ وَآتَيْنَاكَ الْجِبَالَ تَحْتَ رِجْلِكَ سَبِّحْ لِلْحَمْدِ الَّتِي بِهَا كُنَّا فَاعِلِينَ (۵۹) وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

ترجمه: ص: ۳۳۴

پس هرگاه شما روی از حق بر گردانید من به ادای وظیفه خود که ابلاغ رسالت و اتمام حجت بر شما است قیام کردم (و اکنون مستحق هلاک شدید) و خدای من پس از هلاکت شما قومی دیگر را جانشین شما خواهد کرد، و به هود هم (چون در حفظ و امان خداست) هیچ ضرری نتوانید رسانید که پروردگار من بر همه چیز نگهبان است.

و چون فرمان قهر ما به هلاکت قوم در رسید ما به فضل و رحمت خود هود را و هر کس که به او ایمان آورد نجات بخشیدیم و از عذاب بسیار سختی آنها را ایمن گردانیدیم.

و همین قوم عادنند (امت هود) که آیات خدا را انکار کرده و پیامبران را آزار و نافرمانی کردند و پیرو امر هر شخص متکبر و جبار شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۵

و آنها به لعن خدا هم در حیات دنیا و هم در قیامت گرفتار گردیدند (ای اهل ایمان) آگاه باشید که قوم عاد به خدای خود کافر و از رحمت او دور شدند بدانید که قوم عاد (امت هود) از رحمت خدا دورند.

و چنانچه به قوم هود گفته می‌شود: أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ «۱» ای مؤمنان بدانید که قوم عاد امت هود از رحمت خدا دورند، و تکرار (ألا) و (عادا) و بدل آوردن از آن به (قوم هود) بدان جهت است که مقام مقام غضب و تهدید است و تکرار و غلیظ و تند سخن گفتن و طول دادن در این مقام مطلوب است.

(۱) روح البیان: تکرار کلمه‌ی الا و عاد و لعنت به دنیا و آخرت بر آن‌ها برای پند است و عبرت، و اهمیت و کمال زشتی فکر و کار آن مردم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۸

آیات ۶۵-۶۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۵] ص: ۳۳۸

اشاره

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَكْبَرُوا فَاتَّخَفُوا لَهَا إِلَهًا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ (۶۵)

ترجمه: ص: ۳۳۸

و باز صالح پیامبر را به سوی قوم ثمود به رسالت فرستادیم صالح به قوم گفت ای مردم خدای یگانه را که جز او خدایی نیست پرستش کنید او خدایی است که شما را از خاک بیافرید و برای عمارت و آباد کردن زمین بر گماشت پس شما از خدای خود آمرزش طلبید و بدرگاه او پناه برید و از لغزش و گناهان توبه کنید که البته خدا به همه نزدیک است و دعای خلق را اجابت می‌کند،

قوم گفتند ای صالح تو پیش از آن که دعوی نبوت کنی در میان ما مورد عقیده و امیدواری بودی آیا می‌خواهی ما را از پرستش خدایان پدران ما منع کنی ما بدعوی تو سخت بد گمان و بی‌عقیده خواهیم بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۳۹

صالح باز گفت آیا رأی شما چیست اگر من بر دعوی خود معجزه و دلیلی از طرف خدا در دست دارم که او مرا به نبوت به لطف و مرحمت بسیار برگزیده است اگر باز هم فرمان او نبرم و (گفتار جاهلانه شما را بشنوم و ابلاغ رسالت نکنم) در این صورت مرا از عذاب خدا که امان خواهد داد؟ که شما بر من جز ضرر و زیان چیزی نخواهید افزود.

صالح باز گفت ای قوم این ناقه آیت خدا است بر شما و معجز برای اتمام حجّت الهی بر شما او را به حال خود واگذارید تا در زمین خدا چرا کند و قصد آزار او نکنید و گر نه خدا شما را به زودی به عذاب گرفتار سازد.

قوم پند صالح را نشنیدند ناقه را پی کردند و صالح هم به آن‌ها وعده عذاب داد که بعد از این عمل تا سه روز دیگر در منازل خود از زندگی تمتع برید که سپس همه هلاک خواهد شد و این وعده البته دروغ نیست

تفسیر ص: ۳۳۹

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ﴿١﴾

(۱) در باره ثمود در دائرة المعارف اسلام که به زبان انگلیسی است، آمده است: یک سلسله از اشارات کهن تر که منشأ عربی ندارد، وجود تاریخی نام و قوم ثمود را تأیید می‌کند. چنانکه کتیبه سارگن متعلق به ۷۱۵ قبل از میلاد ثمود را جزو اقوام مشرق و مرکز عربستان که دست نشاندۀ آشوریان بودند یاد می‌کند. در اعلام قرآن صفحه ۲۶۹ مرحوم خزائلی می‌نویسد: ثمود نام یکی از قبائل عرب است که در ردیف عاد و جدیس و طم نام ایشان را تاریخ ثبت کرده و در اشعار اعش و ایته بن الصلت (از شعرهای جاهلی) آمده و در قرآن مجید ۲۶ بار از این قوم یاد شده

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۰

عبارت وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا خدا شما را نگهداشته، یا خدا به شما عطا و بخشش نموده، و به شما آموخته که شهرها را آباد کنید. و عبارت فَاسْتَعْمَرُوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا أَي صَالِح ما در تو امید خیر داشتیم چون صلاح و عقل و کفایت را در تو می‌دیدیم.

قَبْلَ هَذَا قَبْلَ از این زمان که تو اظهار چیزی کردی که ما آن را انکار می‌کنیم و قبل از این از غیر تو این سخنان را نشنیدیم تو قبل از این امید خیر بودی.

أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَي می‌خواهی ما را از پرستش خدایان پدران ما منع کنی، لفظ همزه برای تعجب است. وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ما به دعوی تو سخت بد گمان و بی‌عقیده خواهیم بود، لفظ (مریب) صفت (شک) است از قبیل (ظَلَّ ظَلِيلٌ) اعم از این که به معنای واقع سازنده در شک باشد یا به معنای صاحب شک و شک کننده. قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِيهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحِمَةً فَمَنْ يَضُرُّنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ اگر شما پیروی از من نمایید چیزی

است. نام صالح نیز در قرآن ۹ بار ذکر شده است برای اطلاع بیشتر به اعراف آیه ۷۳ و ۷۷ همین سوره هود آیات ۶۴ و ۶۵، اسراء: ۵۹، شعراء: ۵۵ (تا ۱۵۷) و دائرة المعارف فارسی ذیل کلمه «ثمود و یا صالح» مراجعه فرمائید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۱

جز زیان برای من اضافه نمی‌کنید.

این جمله به منزله قول خدای تعالی (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) و رساتر از آن می‌باشد، و اگر من پیرو شما در دین شما باشم و به سوی شما بازگردم همانطور که از من می‌خواهید جز زیان برای من چیزی نیست، و زیان بر من وارد می‌شود یا منسوب به خسران و زیان هستم.

وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ صَالِحٌ بَازِ كَفْتُ: ای قوم این ناقه آیت خداست و معجزه برای اتمام حجت الهی بر شما او را به حال آزاد گذارید تا در زمین خدا چرا کند.

در اینجا داستان صالح را به طور مجمل بیان کرد بدان جهت که در جاهای دیگر قرآن حکایت او وارد شده.

وَلَا تَمْسُوها بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ و قصد آزار او مکنید و گر نه شما را به زودی به عذاب گرفتار سازد. یعنی عذاب نزدیک زود فرا می‌رسد.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ پس شتر را پی کردند، صالح گفت: در منازل یا شهرهایتان لذت ببرید و بهرمنند شوید. که وعده عذاب و هلاکت بعد از سه روز است.

ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْدُوبٍ این وعده خدا حتمی است و دروغ در آن راه ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۲

آیات ۷۰-۶۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۶ تا ۷۰] ص: ۳۴۲

اشاره

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ (۶۸) وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ (۷۰)

ترجمه: ص: ۳۴۲

چون وقت فرمان (قهر) ما فرا رسید تنها صالح و مؤمنان او را برحمت خاص خود از بلای آن روز نجات دادیم که خدا بر هر چه خواهد مقتدر و توانا است،

و آنگاه ستمکاران را شب صیحه‌ی عذاب آسمانی بگرفت که صبحگاه در دیارشان بی‌حس و خاموش ابدی شدند، (چنان هلاک شدند) که گویی آن‌ها در آن دیار هرگز زنده نبوده‌اند (اکنون شما مردم از آن‌ها عبرت بگیرید و)

آگاه شوید که چون قوم تمود به خدای خود کافر شدند، دور از رحمت ابدی خدا گردیدند،

و آنگاه فرستادگان ما (فرشتگان آسمان) بر ابراهیم خلیل به سلامتی بشارت آوردند و او را سلام گفته از او پاسخ شنیدند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۳

آنگاه ابراهیم (چون فرشتگان را به شکل بشر دید و مهمان پنداشت) بدون درنگ بر آن‌ها از گوشت گوساله کبابی مهیا کرد، و چون ابراهیم دید که آن‌ها دست به طعام دراز نمی‌کنند در حالیکه دلش از آن‌ها متوخش و بیمناک گردید آنان حس کردند و گفتند مترس ما فرستاده خدا به قوم لوط می‌باشیم.

تفسیر ص: ۳۴۳

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وَتَمَّتْ فِي دَارِكُمْ هَلَاكَةُ أَنْهَاءِ رَسِيدِ.

نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ عَطْفٌ بِرَحْمَةٍ مَحذُوفٍ اسْتِ، يَعْنِي مَا أَنْهَاءَ رَأَى مِنْ عَذَابِ وَأَنْ رَسِيدِ خَوَارِي فِي رَسِيدِ عَذَابِ يَوْمِ قِيَامَتِ نَجَاتِ دَادِمِ.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ خَدَاوَنَدِ قَادِرٍ وَتَوَانَا اسْتِ بِرِ عَذَابِ كَرُوهِ وَنَجَاتِ دَادِنِ كَرُوهِ دِيَكِرِ.

الْعَزِيزُ وَخَدَا غَالِبِ اسْتِ وَمَانَعِيْ اَزْ تَحَقُّقِ خَوَاسْتِ اَوْ نِيَسْتِ.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ وَ أَنْكَاهُ سَتْمَكَارَانَ رَا شَبَّ صَيْحَهُ عَذَابِ آسْمَانَ دَرِ كَرَفْتِ وَ دَرِ دِيَارِشَانَ مَرْدَنَدِ وَ خَامُوشِ شَدَنَدِ.

كَأَنَّ لَمْ يَعْنُوا فِيهَا كَوِيَا كَهْ دَرِ آن دِيَارِ اصْلَا نَبُودَه‌آنَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۴

أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعِدًا لَتَمُودَ قَوْمِ تَمُودَ چُونِ بَهْ رَبِّهِ خُودِ كَافِرِ شَدَنَدِ اَزِ رَحْمَتِ خُودِ دُورِ شَدَنَدِ بَارِهَا كُذْشَتِ كَهْ اِمْتَالِ اَيْنِ جَمَلَهَا كَنِيَا هِ اَزِ اَمَّتِ مَحْمَدِ اَسْتِ (كَهْ اَزِ رَبِّ مَصَافِ يَعْنِي مَقَامِ وَايْتِ (عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ دُورِ شَدَنَدِ). وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا فَرَسْتَادِ كَانِ مَا اَمَدَنَدِ كَهْ مَقْصُودِ مَلَايَكَهْ اَسْتِ، وَ اَنِّهَا چَهَارِ نَفَرِ بُودَنَدِ چَنَانِچَهْ دَرِ خَبَرِ اَمَدَهْ اَسْتِ، جَبْرَائِيلِ، مِيكَائِيلِ، اسْرَافِيلِ، وَ كَزْوَبِيلِ.

إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى بَرَايِ بَشَارَتِ فَرَزَنْدِ جَهْتِ اِبْرَاهِيمِ اَمَدَنَدِ كَهْ مَقْصُودِ اسْمَاعِيلِ اَزِ هَاجِرِ يَا اسْحَاقِ اَزِ سَارَهْ اَسْتِ طَبَقِ اِخْتِلَافِي كَهْ دَرِ اِخْبَارِ اَمَدَهْ اَسْتِ. «۱»

قَالُوا سَلَامًا بَا كَلِمَهْ سَلَامِ بَهْ اَنِّهَا تَحِيَّتِ كُفْتَنَدِ قَالِ سَلَامٌ جَوَابِ رَا بَا جَمَلَهَايِ رَسَاتِرِ اَزِ تَحِيَّتِ اَنِّهَا اَدَا كَرْدِ، چُونِ اَزِ نَصَبِ بَهْ رَفْعِ عَدُولِ نَمُودِ (بَهْ جَايِ سَلَامَا كَهْ مَنصُوبِ اَسْتِ سَلَامِ كَهْ مَرْفُوعِ اَسْتِ وَ رَسَاتِرِ اَسْتِ كُفْتِ): فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَيْنِيذِ زَمَانِ قَابِلِ تَوَجُّهِي دَرِنَگِ نَكْرَدَنَدِ كَهْ اِبْرَاهِيمِ بَرَايِ اَنِّهَا كِبَابِ گُوسَالَهْ اُورَدِ.

مَنْظُورِ اَيْنِ اَسْتِ كَهْ دَرِ پَذِيرَايِي اَنِّهَا وَ دَرِ طَبْخِ وَ كِبَابِ گُوسَالَهْ تَسْرِيْعِ كَرْدَهْ وَ زُودِ مَهِيَّيَا كَرْدِ وَ بَهْ اَنِّهَا كُفْتِ بَخُورِيْدِ، اَنِّهَا كُفْتَنَدِ: مَا نَمِي خُورِيْمِ تَا اَيْنِ كَهْ بَهْ مَا بَكُوِيِي قِيْمَتِ اَنِّ چَقْدَرِ اَسْتِ؟

(۱) طبق آیه بعدی یعنی آیه ۷۱ مسلماً منظور اسحاق است نه اسماعیل [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۵

كُفْتِ هَرِگَاهِ كَهْ خُورِيْدِيْدِ بِسْمِ اللّهِ بَكُوِيِيْدِ، وَ هَرِگَاهِ تَمَامِ كَرِيْدِيْدِ بَكُوِيِيْدِ الْحَمْدِ لِلّهِ، پَسِ جَبْرِيْلِ بَهْ هَمْرَاهَانِشِ كُفْتِ رَاسْتِي كَهْ سَزَاوَارِ اَنِّ اَسْتِ كَهْ خُودَا اُو رَا خَلِيْلِ خُوِيْشِ كُفْرَفْتَهْ اَسْتِ.

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ قَتِي اِبْرَاهِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دِيْدِ اَنِّهَا خُودَا نَمِي خُورِنَدِ مَنكَرِ حَسَنِ نَيْتِ اَنِّهَا شُدِ وَ دَرِ دَلَشِ اَنِّهَا رَا دَشْمَنِ شَمْرَدِ نَهْ مِيْهَمَانِ، وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ حَيْفَهُ وَ اَنِّهَا رَا دَشْمَنِ حَسَابِ كَرْدِ وَ اَزِ اَنِّهَا مَتُوْخَشِ وَ بِيْمَنَاكِ كَرِيْدِيْدِ.

قَالُوا بَعْدَ اَزِ اَنِّ كَهْ تَرَسِ وَ اِضْطْرَابِ اِبْرَاهِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا دِيْدَنَدِ كُفْتَنَدِ: لَا تَخَفْ اِنَّا نَتَرَسُ كَهْ مَا فَرَسْتَادِ كَانِ خُودَا وَ دُوسْتَانِ تُو هَسْتِيْمِ، اُرْسِلْنَا اِلَى قَوْمِ لُوطٍ كَهْ بَهْ سُوِي قَوْمِ لُوطِ فَرَسْتَادَهْ شَدِيْمِ، وَ خُورْدَنِ اَزِ شَأْنِ مَا نَيْسْتِ.

آیات ۷۶-۷۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۷۱ تا ۷۶] ص: ۳۴۵

اشاره

وَ اَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكْتُ فَبَشَّرْنَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَاءِ اسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى اَ اَلَيْدُ وَ اَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا اِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيْبٌ (۷۲) قَالُوا اَتَعْجَبِيْنَ مِنْ اَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلِي الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ (۷۳) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنِ اِبْرَاهِيمَ الرُّوْحُ وَ جَاءَتْهُ الْبَشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ لَحَلِيْمٌ اَوَّاهٌ مُّنِيْبٌ (۷۵) يَا اِبْرَاهِيْمَ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبُّكَ وَ اِنَّهُمْ اَتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُوْدٍ (۷۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۶

ترجمه: ص: ۳۴۶

(در آن حال) زن ابراهیم ساره ایستاده بود که (از فرط شوق) متبسم گردید پس ما آن زن را به فرزندى به نام اسحاق و سپس و یعقوب بشارت دادیم، زن چون مژده فرزند شنید (از فرط شوق) گفت که آیا می‌شود از من با آن که زن پیری هستم و شوهرم نیز مردی پیر و فوت است فرزندى پدید آید این چیزی بسیار شگفت‌انگیز است؟! فرشتگان به او گفتند آیا از کار خدا عجب داری؟! (عجب مدار) که رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، زیرا خدا بسیار ستوده صفات و بزرگوار است و بندگان ستوده نیکو را دوست می‌دارد، چون ابراهیم را وحشت از دل برفت و بشارت فرزند بیامد در آن حال برای نجات قوم لوط با ما به گفتگو و التماس درآمد (یعنی از فرشتگان که وعده هلاک قوم لوط شنید استدعای نجات بر آن‌ها کرد)، که همانا ابراهیم بسیار حلیم و رئوف بود بسیار به درگاه خدا در حق دیگران آمرزش می‌طلبید، خطاب شد ای ابراهیم از این خواهش در گذر که هنگام حکم قهر الهی بر این قوم فرا رسیده و بر آن‌ها عذابی که حتمی است و بازگشت ندارد خواهد رسید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۷

تفسیر ص: ۳۴۷

وَأَمْرًا تَهَ قَائِمَةً زَنْش ساره ایستاده بود و حرفهای آن‌ها را می‌شنید، فَصَحَّكَتْ از سخنان آن‌ها تعجب کرد، یا مقصود این است که بعد از آن که مدت‌ها از حیض شدن او گذشته و یائسه شده بود حیض شد، چون در آن هنگام نود ساله بود و ابراهیم علیه السلام یکصد و بیست ساله بود، و کلمه (ضحك) در اخبار به هر دو معنی «۱» تفسیر شده، و این از گستردگی وجوه قرآن است.

فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ظرف حال از جمله بعدی است.

قَالَتْ پس از بشارت فرزند در حالی که بعد از سنّ یأس تعجب، از فرزنددار شدن می‌کرد گفت:

یا وَيْلَتِي این لفظ کلمه تعجب است و در اینجا در مورد بشارت به فرزند به کار رفته است، اگر چه در اصل در امر ناگوار و ناپسند این کلمه استعمال می‌شود.

أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ من پیر زنی هستم (که از فرزند آوردن مأیوس می‌باشم)، وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا و این شوهر من پیرمردی است (که امید تولید نسل از او نمی‌رود).

(۱) دو معنای مورد اشاره مؤلف: یکی شگفت‌زدگی و دیگری سرور (خوشحالی از مژده) (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۴۸

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ این چیز بسیار شگفت‌انگیز است فرشتگان با او گفتند:

آیا از کار خدا عجب داری رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؟ زیرا خدا بسیار ستوده صفات (و مقتدر) و

می‌کنند إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ که البتّه ابراهیم بردبار است و عجله‌ای بر مؤاخذه بدکار و (عجله‌ای) بر نفرین او ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۱

أَوَاةٌ و بسیار دعا کننده است، مُنِيبٌ در هر چیزی که می‌بیند به سوی خدا برمی‌گردد.

یا إِبْرَاهِيمُ بر زبان فرستادگانمان ابراهیم را مورد خطاب قرار دادیم، یا این که ملائکه گفتند ای ابراهیم از این درخواست روی گردان. «۱»

أَعْرِضْ عَنْ هَذَا از درخواست دفع عذاب و مجادله در باره آن‌ها صرف نظر کن إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو به هلاکت آن‌ها آمده است، و هیچ چاره و گریزی از آن نیست.

وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْذُودٍ عذاب آن‌ها حتمی و غیر قابل برگشت است و جدال تو هیچ فایده‌ای ندارد.

آیات ۸۳-۷۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۷۷ تا ۸۳] ص: ۳۵۱

اشاره

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصَيْبٌ (۷۷) وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبِيلٍ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْبِرُوا إِلَيْكَ فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳)

(۱) در باره ابراهیم علیه السلام پیش از این در سوره بقره آیه ۲۵۸ (جلد سوم ترجمه تفسیر) شرح مبسوطی ذکر شد و نیز مراجعه شود به دائره المعارف فارسی و دائره المعارف اسلامی انگلیسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۲

ترجمه: ص: ۳۵۲

و چون فرستادگان ما (فرشتگان قهر) به لوط وارد شدند (بر قوم خود) پریشان خاطر و دل‌تنگ شد و گفت این روز بسیار سختی است (و چون فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه لوط در آمدند)

قوم لوط (آگاه شدند)، به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند، به سرعت به درگاه او وارد شدند. لوط به آن‌ها گفت: این دختران من (جنس زنان امّتم که به منزله دختران منند) برای شما پاکیزه و نکوترند. از خدا بترسید و مرا نزد مهمانان به عمل زشت خود خوار و سرشکسته نکنید. آیا در میان شما یک مرد خیرخواه رشید خداپرست نیست (که شما را از این کار بد منع کند)؟
قوم لوط گفتند: تو

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۳

می‌دانی که ما را رغبت و میلی به آن دختران نیست و تو به خوبی میدانی که مطلب ما چیست، لوط چون دید پند اثری ندارد

گفت: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آن که چون قدرت ندارم از شرّ شما به رکن محکمی پناه خواهم برد. فرشتگان به لوط گفتند (تو اندیشه مدار) که ما رسولان پروردگاریم و هرگز دست آزار قوم به تو نرسد. تو با اهل بیت خود شبانه از این دیار بیرون شو و از اهل خود هیچ کس را جز آن زن کافرت که آن هم با قوم باید هلاک شود، وامگذار که وعده عذاب خدا صبحگاه است و تا صبح وقت بسیار نیست. چون صبح شد فرمان قهر خدا دیار آن قوم نابکار را ویران و زیر و زبر ساخت و بر سر آن‌ها مرتباً از آسمان سنگ هلاک فرو ریختیم، که آن سنگهای بلا بر سر ستمکاران می‌انداختیم از امر خدا نشاندار و معین بود. البته چنین هلاکتی از ظالمان دور نخواهد بود.

تفسیر ص: ۳۵۳

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ چون فرشتگان به صورت جوانهای زیبا پیش لوط آمده بودند، و لوط از روش و سیره قومش آگاه بود ترسید که آنان را رسوا سازند پریشان خاطر و ناراحت شد. وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا دلتنگ و پریشان خاطر گشت، و این جمله کنایه از عاجز شدن و چاره نداشتن در دفع شدت سختی است، گویا که دستش به چیزی بند نیست و نمی‌تواند در دفع سختی دستش به سوی چیزی دراز کند. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۴

وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت: این روز سختی است و بلاها و گرفتاریهای این روز شدید است، چون قوم من حیا نمی‌کنند و من قدرت بر دفع آن‌ها ندارم و از سوی دیگر برای محافظت مهمانانم کمال اهمیت را می‌دهم. وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ قوم او بسرعت آمدند، آن چنان که گویا کسی آن‌ها را برای انجام عمل ناپسند نسبت به مهمانان لوط وادار کرده و مجبور به یک حرکت ناشایست مینماید. (یا به اصطلاح عامیانه هل می‌دهد).

وَمِنْ قَبِيلٍ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ اینان قبلاً هم این عمل ناپسند را انجام می‌دادند به نحوی که دیگر برای آن‌ها حیا نمانده و کار زشتشان را علنی کرده و از مهمانهای لوط درخواست فحشا می‌کردند و آنگاه آن قوم گفتند: مهمانهایت را بده چون تو در کار ما با ما مشارکت نمودی.

قَالَ يَا قَوْمِ لَوِطُ در پاسخ آن‌ها گفت: ای قوم هؤلَاءِ بناتی این‌ها دختران من هستند که مقصودش تزویج با آن‌ها است و ممکن است مقصود همسران آن قوم باشند چون هر پیامبری نسبت به امتش پدر می‌باشد، و مقصود لوط چنانچه در خبر است این است که بروید با این دخترها هر طوری که خواهید بهره برید، با وجودی که لوط می‌دانست که آن‌ها به فرج زنها علاقه‌ای ندارند! هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ آن دختران برای شما پاکیزه‌تر هستند از جهت گناه که باعث رفع گناه می‌شوند یا از جهت جسم پاکیزه‌تر هستند. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۵

فَمَا تَقُولُوا لِلَّهِ در این فعل زشت از خدا بترسید و لَا تُخْزَوْنَ مرا خجالت زده نکنید از مادّه (خزایه) به معنای حیاء یا مرا رسوا نکنید از (خزی) به معنای رسوایی و خواری.

فِي ضَيْفِي که خوار کردن مهمان مرد خوار کردن خود اوست. أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ در بین شما مرد رشیدی نیست که به سوی حق راهنما باشد و از کار زشت مردم را باز دارد (زیرا کودک قوه تشخیص ندارد) «۱».

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بِنَاتِكَ مِنْ حَقِّ كَفْتَنْد تو میدانی که ما احتیاج و میل به دختران تو نداریم.

وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ وَتُو میدانی که ما چه می‌خواهیم، یعنی لوط.

قال بعد از عاجز شدن لوط از نصیحت و احتجاج در حالی که چیزی را آرزو می‌کرد که به اعتقاد خودش دسترسی به آن نداشت

گفت: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ كَاش مِنْ نِيْرُوِي دَاشْتَم که شما را دفع کنم.

قُوَّةُ كَاش خُوْدَم نِيْرُوِي دَاشْتَم أَوْ آوِي إِلِي رُكْنٍ شَدِيْدٍ

(۱) قول مولانا جلال الدین رومی می‌فرماید:

هر که محجوب است او خود کودک است مرد آن باشد که بیرون از شکی است

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۶

یا پناه به رکن محکمی می‌بردم که بر دفع شما توانا باشد.

تا به وسیله او شما را دفع کنم، لفظ رکن به معنای کوه است که حرکت دادن آن ممکن نیست یا به معنای پی و پایه خانه است که

حرکت دادن آن هم ممکن نیست، و این لفظ به صورت استعاره در قادر و توانا استعمال شده که کج کردن و اذیت او امکان

ندارد، نقل شده است که جبریل گفت: رکن تو محکم است در را باز کن و ما را با آن‌ها واگذار «۱».

قَالُوا يَا لُوطُ فَرَشْتَاگَانِ وَتِي عَجْزِ لُوطِ وَ نَهَايْتِ نَارَاْحَتِي أُو رَا دِيْدَنْد جِهْتِ مَعْرِفِي خُوْدشَانِ وَ تَسْكِيْنِ اضْطْرَابِ لُوطِ كَفْتَنْد: إِنَّا رُسُلُ

رَبِّكَ مَا فَرَسْتَاگَانِ پُرُوْرْد گَار تُو هَسْتِيْمِ غَمْنَاكِ مَبَاش.

لَنْ يَصْلُوَا إِلَيْكَ نْتَرَسِ أَنْ طُوْر كِهْ أَنْ هَا مِي خُوَاهَنْد بَهْ تُو دَسْتَرَسِي تُو تُوَانَنْد پِيْدَا كَرْد.

فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعِ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَارِيكِي شَبْ بَا أَهْلِ خَاْنَهَاتِ بِيْرُوْنِ بَرُو، از عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ چِنِيْنِ رُوَايْتِ شُدِه.

وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ مِنْ شَمَا هَا كَسِي تَخَلْفُ نَكَنْدِ إِلَّا أَمْرَاتَكَ جِزْ زَنْ تُو.

بِنَابَرِيْنِ جَمَلِهْ إِلَّا أَمْرَاتَكَ اسْتَشْنَا از لَفْظِ (أَحْد) اسْتِ، وَ اگَر مَعْنَايِ اِيْنِ آيِهْ اِيْنِ بَاشْد كِهْ هِيْجِ كَسِ بَهْ پَشْتِ سَرَشِ نَكَنْدِ اِيْنِ

(۱) تفسیر صافی جلد ۲ صفحه ۴۶۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۷

وقت جمله إِلَّا أَمْرَاتَكَ استثنا از لفظ (اهلك) می‌شود.

إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ تَعْلِيلِ اسْتِ كِهْ اسْتَشْنَايِ أُو رَا هَمَانِ رَسْد كِهْ بَهْ دِيْگَرَانِ خُوَاهَدْ رَسِيْد.

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَّرِ اسْتِ، يَا سْؤَالِ ذِكْرِ شُدِهْ بُوْدِهْ كِهْ خُداوَنْدِ اِيْنِ رَا جِهْتِ اِخْتِصَارِ اِنْدَاخْتِهْ، گُوِيَا كِهْ لُوطِ از

جِهْتِ عَجَلِهَايِ كِهْ بَهْ عَذَابِ دَاشْتِهْ كَفْتِهْ: وَتِ عَذَابِ اِيْنِ هَا چِهْ وَتِ اسْتِ، پَسِ خُداوَنْدِ فَرْمُوْد: مَوْعِدِ عَذَابِ اِيْنِ هَا صَبْحِ اسْتِ.

پَسِ لُوطِ چُوْنِ خِيْلِي دَلْتَنَكِ بُوْدِ كَفْتِ مَنْ اِزِ اِيْنِ هَمْ زُوْدْتَرِ مِي خُوَاهَمْ كِهْ فَرَشْتَاگَانِ كَفْتَنْد: أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيْبٍ أَيَا صَبْحِ نَزْدِيْكَ

نِيْسْتِ، وَ اِزِ هَمِيْنِجَا بَرْتَرِيْ مَقَامِ اِبْرَاهِيْمِ بَرِ مَقَامِ لُوطِ ظَاهَرِ مِي شُوْدِ، بَا اِيْنِ كِهْ اِبْرَاهِيْمِ مَانَنْدِ لُوطِ قُوْمِشِ رَا بَرِ فَحْشَاءِ مِي دِيْدِ يَا بِيْشْتَرِ وَ

كَاْمَلْتَرِ از لُوطِ مِي دِيْدِ، چُوْنِ اِبْرَاهِيْمِ عَلِيهِ السَّلَامِ مَلَكُوْتِ رَا مِي دِيْدِ وَ دَرِ نَتِيْجِهْ اِنْچِهْ رَا كِهْ از لُوطِ غَايِبِ بُوْدِ اُو مَشَاهِدِهْ مِي كَرْدِ، وَ بَا

اِيْنِ حَالِ مَجَادَلِهْ وَ دَرِخُوَاْسْتِ دَفْعِ عَذَابِ مِي كَرْدِ، وَ لُوطِ بَهْ عَذَابِ عَجَلِهْ وَ شَتَابِ مِي كَرْدِ.

كِهْ چَرَا پَسِ عَذَابِ نَمِي شُوْدِ كِهْ فَرَشْتَاگَانِ كَفْتَنْد: أَيَا صَبْحِ زُوْدِ نَزْدِيْكَ نَمِي بَاشْد؟! فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا بَدِيْنِ گُوْنِهْ كِهْ

جَبْرِيْلُ بِالْشِ رَا دَرِ زِيْرِ اِيْنِ قَرَارِ دَادِ وَ سَبَسِ اِيْنِ رَا بَهْ آسْمَانِ بَلَنْدِ كَرْدِ وَ بَرَايِ اِيْنِ قَوْمِ وَاْرُوْنِهْ كَرْدِ.

وَ أَهْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ لَفْظِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۸

سَجَّيْلٍ مَّعْرَبٍ (سنگ گل) است یعنی گل هنگامی که مانند سنگ سفت و سخت شده باشد. مَنصُودٍ سنگهایی که آماده و مهیا برای عذاب آنها شده بود، یا مقصود این است که سنگها در باریدن بر روی آنان پشت سر هم بود و بعضی به بعضی دیگر چسبیده بود.

مُسَوَّمَةٌ نشاندار شده بود به سبب نقطه‌ها برای عذاب عِنْدَ رَبِّكَ متعلق به (مسومه) یا مستقر است و حال از ضمیر مستتر در (مسومه). وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ (۱) چنین هلاکتی از ستمکاران دور نیست، کنایه از ائمت محمد است، و مقصود مطلق هر کسی است که ظلم کند، یا مقصود کسی است که مانند ظلم آنها کند یعنی عمل زشت لواط را انجام دهد.

روایت شده که هر کس در حال اصرار بر لواط بمیرد نمی‌میرد تا این که خداوند با یکی از آن سنگها او را می‌زند، و مرگ او نیز با همان سنگ می‌شود، و کسی هم او را نمی‌بیند (۲).

و داستان لوط و قومش و کار زشت آنها و خراب شدن

(۱) مجمع البیان: این جمله تهدید عرب است که سنگریزه‌ها به شما ستمگران نیز نزدیک است، و قتاده گفته است: پس از این جمله کسی در امان نیست و بترسید از ستمگری و آن مجازات و گرفتاری و بعضی گفته‌اند: مقصود مردم لوط است که از آن سنگریزه کسی مصون نماند.

(۲) تفسیر صافی جلد ۲ صفحه ۴۶۳ و تفسیر العیاشی جلد ۲ صفحه ۱۵۸ حدیث ۵۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۵۹

شهرشان در کتابهای مفصل ذکر شده است (۱).

آیات ۹۰-۸۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۰] ص: ۳۵۹

اشاره

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُنْسِفِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفُكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَِّبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰)

(۱) در باره اطلاعات بیشتر در باره لوط و قومش به عهد عتیق (تورات) سفر پیدایش ۱۱ و ۱۲ و نیز دائرة المعارف فارسی و دائرة المعارف دین و اعلام قرآن (تألیف مرحوم خزایی) و قصص قرآن (بلاغی) و آیات مربوط به قرآن مراجعه شود که ۲۷ بار ذکر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۰

ترجمه: ص: ۳۶۰

و ما به سوی اهل مدین، برادرشان شعیب را به رسالت فرستادیم، آن رسول گفت ای قوم، خدای یکتا را که جز او خدایی نیست، پرستید و در کیل و وزن کم فروشی مکنید. من خیر شما را در آن می‌بینم (که با همه عدل و انصاف کنید) و (اگر ظلم و خیانت کنید) من می‌ترسم از روزی که عذاب سخت شما را فرا گیرد،

ای قوم در سنجش وزن و کیل اجناس عدالت کنید و به مردم کم و گران نفروشید و در زمین به خیانت و فساد برنخیزد، (و بدانید) که آنچه خدا بر شما باقی گذارد (برکت بخشد) بهتر است (از آن زیادتی که به خیانت و کم و گران فروشی به دست می‌آورد) اگر واقعا به خدا ایمان دارید (این نصیحت و وظیفه من است ولی اگر عصیان کردید دیگر) من نکهبان شما (از عذاب خدا) نیستم،

قوم به مسخره گفتند ای شعیب آیا این نماز تو، تو را مأمور می‌کند که (دعوی رسالت کرده و) ما را از پرستش خدایان پدران ما و از تصرف در اموال به دلخواه خودمان منع کنی؟ (آفرین) تو بسیار مرد بردبار و درستکاری هستی،

شعیب گفت: ای قوم رأی و نظریه شما چیست؟ آیا اگر مرا از جانب پروردگار حجت روشن و دلیل قاطع باشد و از او بر من رزق حلال و پاکیزه (بی هیچ خیانت و حيله‌های شما) برسد باز اطاعت او نکنم؟! (و بدانید) که غرض من از آنچه شما را نهی می‌کنم ضدیت و مخالفت با شما نیست بلکه تا بتوانم تنها مقصودم اصلاح امر شما است و از خدا (در هر کاری) توفیق می‌طلبم و بر او توکل کرده به درگاه او (از شر) بدان پناه می‌برم،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۱

شعیب باز به نصیحت لب گشود که ای قوم ضدیت با من شما را بر آن وادار نکند (که راه کفر و طغیان پیش گیرید و خود را مستوجب عذاب خدا کنید تا) بر شما هم بلایی مانند قوم نوح علیه السلام و قوم هود و صالح از جانب خدا نازل شود به خصوص از قوم لوط که دورانشان دور از شما نیست عبرت گیرید،

و از خدای خود آمرزش طلبید و به درگاهش توبه و انابه کنید که او بسیار مشفق و مهربان است.

تفسیر ص: ۳۶۱

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ وَبِرَّيْكُمْ (مدین) برادرشان شعیب را فرستادیم و او به قومش گفت: ای قوم من خدا را پرستید که جز او خدایی ندارید تا پرستید و در پیمانانه و ترازو کم مگذارید، زیرا آن‌ها در معامله‌شان وقتی چیزی را به کسی می‌دادند کم می‌دادند و اگر چیزی را می‌گرفتند کامل می‌گرفتند، پس خداوند آن‌ها را از کار بدشان نهی کرد. «۱»

إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مدین) برادرشان شعیب را فرستادیم و او به قومش گفت: ای قوم من خدا را پرستید که جز او خدایی ندارید تا پرستید و در پیمانانه و ترازو کم مگذارید، زیرا آن‌ها در معامله‌شان وقتی چیزی را به کسی می‌دادند کم می‌دادند و اگر چیزی را می‌گرفتند کامل می‌گرفتند، پس خداوند آن‌ها را از کار بدشان نهی کرد. «۱»

إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مدین) برادرشان شعیب را فرستادیم و او به قومش گفت: ای قوم من خدا را پرستید که جز او خدایی ندارید تا پرستید و در پیمانانه و ترازو کم مگذارید، زیرا آن‌ها در معامله‌شان وقتی چیزی را به کسی می‌دادند کم می‌دادند و اگر چیزی را می‌گرفتند کامل می‌گرفتند، پس خداوند آن‌ها را از کار بدشان نهی کرد. «۱»

(۱) شرح مفصل در ذیل آیه ۸۱ سوره اعراف همین اعراف تفسیر گذشت.

(۱) ملا محسن فیض کاشانی در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام نقل کند که اولین سخنی که قائم (عجل الله فرجه) بعد از خروجش می‌گوید: این آیه است و سپس می‌گوید: من بقیة الله و حجت او و خلیفه‌اش بر شما هستم و هیچ کس بر او درود نمی‌فرستد مگر آن که بگوید: (السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه) برای شرح بیشتر به سفینه البحار و دائرة المعارف تشیع مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۵

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر شما مؤمنین هستید، تقیید به ایمان برای این است که بقیة الله برای غیر مؤمن نعمت و عذاب است، یا این که این جمله شرطی برای تهییج و تحریک است.

چون قوم شعیب مدعی ایمان به خدا بودند، و می‌گفتند بت‌هایشان آن‌ها را نزد خدا شفاعت خواهد کرد.

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ در اینجا لفظ حفیظ را متضمن معنای وکالت و مراقبت و نگهداری نموده و سپس آن را با لفظ (علی) متعدی کرده، یعنی من و کیل حفظ شما از شیطان و از شر نفسهایتان نیستم.

قالوا در جواب شعیب که دعوت به توحید و ترک فساد در اعمال می‌کرد با مسخره و استهزا گفتند.

يَا شُعَيْبُ أَمْ لَكُم مِّنْ آيَاتٍ أَن نَّتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا يَا شُعَيْبُ شعیب را استهزا کردند بدین گونه که نمازش را کوچک شمردند، چون نماز شعیب در نظر آن‌ها کار عجیب و غریب و شبیه به افعال دیوانگان بود، چون آن‌ها مثل آن را از امثال خودشان ندیده بودند، و نیز عبادت بت‌هایشان را بزرگ می‌شمردند.

زیرا که پرستش بت‌ها کار پدرانشان بود از همین رو آن را درست دانسته و به آن می‌پرداختند و بدان عادت کرده بودند.

أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ در اموالمان آنطور که دلمان می‌خواهد تصرف کنیم و کم فروشی نماییم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۶

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ تو مرد بردبار و رشیدی هستی، و این جمله از قبیل استعمال ضد در ضد است که از باب استهزا و تمسخر گفته‌اند.

مقصودشان این است که تو مرد سبک و سفیه هستی، یا مقصود تحریک و تهییج شعیب است که از دعوی خویش برگردد و با قوم موافقت کند، یعنی تو مرد بردباری بودی و انتظار نداشتیم کارهای بچگانه از تو صادر شود، و رشید بودی و نباید افعال سفیهان و دیوانگان از تو صادر می‌شد.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي شعیب گفت: ای قوم من رأی شما در برابر بینه و دلیل قاطع من چیست؟

در باره (بینه) پیش از این شرح داده شد.

وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا در حالی که خدایم روزی نیکو به من می‌رساند که اشاره به سفره‌های ولایت است که آن رزق حسن است، و جزای شرط محذوف است، یعنی با وجود این می‌خواهید من از ادعا و دعوت خودم دست بکشم؟! و از غیر مولای خودم بترسم؟! و مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ مَرْدٍ و تَوَجَّهَ مِنْ دُنْيَا شَعْبَانَ تا مرا تکذیب کنید، این جمله به منزله جمله قبلی است که می‌فرمود: من برای تبلیغ خودم اجرت و مالی از شما طلب نمی‌کنم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۷

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وقتی که اراده را بخودش نسبت داد از استقلال اراده تبری جست و گفت:

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ در دعوت و کار نظر به خود و نیرو و قوه خود ندارم، و نیز در غایت و هدف به غیر پروردگارم نظر ندارم.

بنابراین آیه اشاره به تبری جستن از نیروی خود و بیزاری از نظر کردن به هدف و غایتی جز مولایش می‌باشد.

وَاِذَا قَوْمٌ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي اِي قَوْمِ ضَدِّتْ بَا مِنْ شَمَا رَا بَه كَارِهَآيْ بَدِ وَاَدَارْ نَكْنَد.

أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ اِگَر زَمَانِ اَمْتِ هَآيْ پِيش اِگَر اَز شَمَا دُور بَاشَد وَاَز اَن هَا عِبْرَتْ نَگِیرِید چُون اَثَارِ هَلَاكْتِ نَاشِی اَز نَافَرْمَانِی اَن هَا رَا نَمِی بَینِید قَوْمِ لُوطِ كِه اَز زَمَانِ شَمَا دُور نِیست، اَثَارِ اَن هَا رَا مِی بَینِید وَاخْبَارِشَان رَا مِی شَنوِید، پَس اَز اَن هَا عِبْرَتْ بَگِیرِید وَاَز مِثْلِ اَفْعَالِ اَن هَا كِه بَا پِیامبَرِشَان مَخَالَفَتْ كَرْدَنَد اِجْتِنَابْ نَمَایِید وَاِین كَفتار تَهْدِیدِ اَن هَا سَت كِه اَمْتِ هَآيْ پِیشِین بَه عِلَّتْ مَخَالَفَتِ بَا رَسولِشَان بَه هَلَاكْتِ رَسِیدَنَد.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ تَفْسِیرِ اِین جَمَلَه دَر هَمِین سُورَه كَذَشَت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۸

آیات ۹۵-۹۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۱ تا ۹۵] ص: ۳۶۸

اشاره

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطَكَ لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

ترجمه: ص: ۳۶۸

قَوْمِ پَاسَخِ دَادَنَد كِه مَا بَسِیاری اَز اَنچَه كِه مِی گُویِی نَمِی فَهْمِیم (یعنی سَخْنانْتِ بِی مَعْنَا وَا بَدُونِ نَیجَه اَسْت وَا مَا هِیچ نَمِی پَذِیرِیم)، وَا تُو دَر مِیَانِ مَا شَخْصِی بِی اَرزِشِ وَا نَاتَوَانِی وَا (اهْمِیَّتِ وَا مَقَامِی بَر تُو قَایلِ نِیستِیم) وَا اِگَر مَلاحِظَهی طَایفَه تُو نَبُودِ سَنگَسارَتِ مِی كَرْدِیم كِه تَرَا نَزْدِ مَا عَزَّتْ وَا اِحْتِرامِی نِیست،

شُعِیبِ بَاز كَفتِ اِی قَوْمِ اِیا طَایفَه مَن عَزَّتْشِ نَزْدِ شَمَا بَیشِ اَز خُدا اَسْت؟ وَا خُدا رَا بَكَلِّی فَرامُوشِ كَرْدَه اِید؟ (بَكْنِید كِه) خُدايِ مَن بَه هَر چَه مِی كَنِید آگَاهِ اَسْت،

بَاز كَفتِ اِی قَوْمِ شَمَا هَر كَارِی كِه مِی تَوَانِید اَنجَامِ دَهیدِ مَن هَمِ هَر چَه مَوْظَفَمِ خَواهِمِ كَرْدِ بَه زُودِی شَمَا خَواهِیدِ دَانَسْتِ كِه عَذَابِ وَا ذَلَّتْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۶۹

وَا خَواَرِی بَر كِدامِ یَكِ اَز مَن وَا شَمَا مِی آیدِ وَا دَرِوِغُگُویِ مَا كِیستِ؟ پَسِ شَمَا مَنتَظَرِ (نَزولِ عَذَابِ خُدا) بَاشِیدِ كِه مَن هَمِ (بَر خُودِ لَطفِ وَا بَر شَمَا قَهْرِ حَقِّ رَا) مَنتَظَرِ،

وَا هَنگامِی كِه حَكَمِ قَهْرِ مَا فَرَا رَسِیدِ مَا شُعِیبِ وَا كِسانی كِه بَه او اِیمانِ آوَرْدَنَدِ بَه لَطفِ وَا مَرحَمَتِ خُودِ نِجَاتِ دَادِیمِ وَا سَتَمكارانِ اَمْتِ او رَا صِیحَه عَذَابِ فَرَا كَرفتِ كِه صَبِحگَاهِ هَمِه دَر دِيارِ خُودِ هَلَاكِ شَدَنَد،

چَنانِ هَلَاكِ شَدَنَد كِه گُویِی هَر گَزِ دَر اَن دِيارِ نَبُودَنَدِ (اِی مَرْدَمِ شَمَا) آگَاهِ بَاشِیدِ كِه اَهْلِ مَدِینِ هَمِ مَمانَدِ كَافرانِ قَوْمِ ثَمُودِ اَز رَحْمَتِ خُدا دُورِ شَدَنَد.

تفسیر ص: ۳۶۹

قالوا پس از آن که دیگران توانایی احتجاج با شعیب را نداشتند گفتند: یا شعیب ما نَفَقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ گفته شعیب را مسخره کردند و با این گفتار خودشان او را تهدید نمودند و گفتند که ما سخنان تو را نمی فهمیم.

وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً ﴿۱﴾ وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ تُو در بین ما ضعیف هستی و اگر طایفه تو نبود، تو را سنگسار می کردیم، و تو بر ما عزیز نیستی که عزت وجودت ما را از کشتن و سنگسار کردن تو منع نماید.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَمَا در حق من ملاحظه طایفه مرا می کنید و ملاحظه خدای مرا نمی کنید، خدایی

(۱) تنویر المقیاس: یعنی نابینا و کور هستی، ابو الفتوح: ضعیف و بی بار.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۰

که مرا به سوی شما فرستاد سزاوارتر به ملاحظه است.

وَ اتَّخَذَتْموهُ وَرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا لَفْظ (الظَّهْرِي) به معنای کسی است که در پشت کسی قرار گرفته باشد، منسوب به (ظهر) با فتح است که هیئت فتحه ظاء تغییر پیدا کرده و مکسور شده، یا منسوب به (ظهر) با کسره است، و این لفظ در غیر نسبت استعمال نشده و مقصود از آن پس پشت انداختن و فراموش کرده است، و آن عطف بیان یا بدل یا حال تأکیدی یا مفعول دوم است، و در این صورت (ورائکم) حال یا ظرف برای (الظَّهْرِي) یا مفعول بعد از مفعول است مانند خبر بعد از خبر، چون آن در اصل خبر بعد از خبر بوده است.

إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ این جمله تعلیل انکار و توییح است که از لفظ (همزه) استفاده می شود، یا جواب سؤال از حال خدا با آن ها است.

وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ ای قوم بر طبق منزلت و مقامی که پیش خدایان دارید عمل کنید یا بر طبق وقار و سنگینی خودتان عمل کنید، این گفتار استهزا آن ها که آن را در صورت انصاف ابراز کرده، و لذا این گفته را: إِنِّي عَامِلٌ مَقْتِدٌ نَكَرْتُ که من هم طبق منزلت خودم عمل می کنم.

سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ مثل این آیه قبل گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۱

وَ ارْتَقِبُوا منتظر یاری کردن خدایاتان و عذاب من باشید إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿۱﴾ که من هم منتظر یاری خدای خودم و عذاب شما هستم.

وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَتَلْنَا مَا جَهِتَ هَلَاكُ قَوْمِ شُعَيْبٍ آمَدٌ شُعَيْبٌ وَ كَسَانِي كِه به او ایمان داشتند نجات دادیم آوردن لفظ (واو) قبل از (لَمَّا) در اینجا و در داستان هود، و آوردن (فاء) در داستان صالح و لوط علیه السلام بدان جهت است که در داستان صالح و لوط می خواهد وعده‌ی عذاب را تصریح کند عذابی که پشت سر وعده و مسبب از وعده است به خلاف داستان هود و شعیب.

وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنَّ لَمْ يَعْشُوا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ وَ سَتْمَكَارَانِ أُمَّتٍ او را صیحه‌ی عذاب فرا گرفت روایت شده که جبریل صیحه‌ای به آن ها زد که روح همه‌ی آن ها از بدنشان بیرون آمد و هیچ کسی زنده باقی نماند ﴿۲﴾.

(۱) تفسیر برهان: محمد بن فضیل گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم نشستن به انتظار فرج و گشایش کار چه اثری دارد؟ فرمود: مگر نمی‌دانی این انتظار هم خود گشایشی است و آرامشی و خدا فرموده است: و ارتقبوا انی معکم رقیب.

(۲) تفسیر الصافی جلد ۲: صفحه ۴۷۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۲

آیات ۱۰۴-۹۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۴] ص: ۳۷۲

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْتَدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ (۱۰۴)

ترجمه: ص: ۳۷۲

آنگاه موسی را با آیات و حجت روشن برای رسالت فرستادیم. به سوی فرعون و اشراف قومش، مردم (موسی را گذاشته)

و پیرو امر فرعون شدند با آن که هیچ هدایت و رشدی در امر فرعون نبود،

فرعون پیروان خود را در قیامت با خود به آتش دوزخ درافکند که واردان را بسیار بد منزلگاهی است.

و فرعونیان در این جهان بر خود لعنتی گذاشتند و برای روز قیامت بد عطا و ذخیره‌ای فرستادند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۳

ای رسول ما، این بعضی از اخبار دیار ستمکاران است که بر تو حکایت کردیم که برخی از آن دیار (گر چه خلقش مردند

شهرشان) هنوز معمور است و برخی دیگر شهرها هم به کلی نابود شده و هم داس مرگ اهلش را درو کرد

و آن‌ها که به هلاکت رسیدند نه ما بر آن‌ها بلکه خود بر خویشتن ستم کردند و غیر خدا همه خدایان باطلی را که می‌پرستیدند هیچ

دفع هلاکت از آنان نمود و هنگامی که امر قهر خدا بر هلاکشان در رسید (آن بتان که می‌پرستیدند چیزی) جز حسرت بر آنان

نیفزودند،

اینگونه است سختگیری پروردگار هر گاه بخوهد دیار ستمکاران را ویران کند که انتقام و مؤاخذه خدا بسیار شدید و دردناک

است،

همانا این هلاکت بدکاران آیت و عبرتی است بر آن کس که از عذاب روز محشر بترسد، که روز محشر روزی است که همه خلق

در آن جمع شوند و جزای اعمال خود را ببینند،

و ما آن روز را به تأخیر نیافکنیم جز وقتی که در علم ما معین است.

تفسیر ص: ۳۷۳

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ و لایت است که موجب سلطنت بر همه می‌شود و چون عصا را که از جمادات است موجود زنده (مار و اژدها) قرار دادن از ظهور سلطنت و لایت بوده و بدین وسیله سلطنت تام و کامل می‌شود.

لذا مقصود از سلطان مبین در ظاهر باید عبارت از عصا باشد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ فرستادیم به سوی فرعون و اشراف قومش مردم

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۴

(موسی را گذاشته) و پیرو امر فرعون شدند، با آن که هیچ هدایت و رشدی در امر فرعون نبود یعنی امر فرعون سبب رشد شخصی مأمور نمی‌شود.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فرعون روز قیامت قومش را با خود به دوزخ افکند، چه او اصل ضلالت و گمراهی آنها در دنیا بوده، پس همچنین روز قیامت در رفتن به سوی آتش رییس و جلودار آنها می‌شود.

فَأَوْزَدَهُمُ النَّارَ آنها را وارد آتش می‌کند، چون آنها در رفتن به سوی آتش از او پیروی می‌کنند، و ادا کردن عبارت با لفظ ماضی برای اشعار به تحقق حتمی آن است، تا تأکید مطلب بوده باشد.

وَ بِنَسِ الْوِزْدِ الْمَمُورُودِ وَ أَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِنَسِ الرَّفْدِ الْمَرْفُودِ و چه بد منزلگاهی است واردان را در این دنیا یا در این خصلت که سزاوار لعن شده‌اند و چه بد است عطا و بخششی که به آنها داده شده، و استعمال کلمه ورد و رفد و توصیف آن دو برای مبالغه در ذم و استهزای به آنها است.

ذَلِكَ این داستانهایی که ذکر شد از اخبار شهرها و قریه‌های نوح علیه السّلام و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی چیز اندکی مِنْ أُنْبَاءِ الْقُرَى از داستانهای شهرها است، و برای اشاره به اندک بودن آنها اسم اشاره را به صورت مفرد مذکر آورد.

نَقَصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ لَفْظ (من) در (منها)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۵

اسم است به معنای بعضی که اضافه به ضمیر شده است، و مبتدا است و لفظ (قائم) خبر آن می‌باشد یا این که لفظ (منها) از آن جهت که معنای بعضی در آن قوی است جانشین موصوفش شده که آن مبتدای اوست لفظ (منها) خبر مقدم و لفظ (قائم) مبتدای مؤخر است، و جمله حال یا مستأنفه است، یا این که (منها) حال است و معتمد بر ذی الحال است که با آن معامله عمل وصف شده است، و مبتدای وصفی است که لفظ (قائم) مرفوع آن است و بی‌نیاز کننده از خبر (زیرا خبر در مبتدای وصفی معلوم و مشخص است و آن خبر قریه‌هاست).

مقصود از (قائم) برپا بودن آن قریه‌ها برپا بودن اهل آن قریه‌ها و از بین نرفتن آنها است، یا مقصود باقی ماندن آثار آن قریه‌ها است که اهلس هلاک شده ولی آثارش از بین نرفته است.

و همچنین است معنای (حصید) و (حصاد) عبارت از قطع کردن با آهن است، ولی به چیزی که ریشه کن شده و هیچ اثری از آن نمانده نیز حصید و محصود گفته می‌شود.

به امام صادق علیه السّلام نسبت داده شده که (فمنها قائما و حصیدا) که قبل از (منها) لفظ (فاء) آورده، و (قائما) و (حصیدا) را نصب خوانده که در این صورت خبر (کان) محذوف می‌شود، یا مفعول (نقص) محذوف قرار می‌گیرد، و تقدیر آیه چنین است: فمنها کان قائما و حصیدا، یا، فمنها نقص قائما و حصیدا.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ عَطْفَ اسْت، بر دفع این توهّم که از بین

اشاره

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ (۱۰۸) فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هُوَ لِمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيحُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۷۹

ترجمه: ص: ۳۷۹

در آن روز هیچ کس جز به فرمان خدا سخن نگوید پس خلق بر دو فرقه شوند برخی شقی و بد روزگارند و بعضی سعید و خوشبخت،
اما اهل شقاوت همه را در آتش دوزخ در حالی که آه و ناله حسرت می کشند در؟؟ افکندن،
آن‌ها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است جاودانند مگر آن که مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته خدا هر چه خواهد می کند
و امّا اهل سعادت تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنچه مشیت پروردگار باشد که عطایش ابدی و ناگسستی است،
پس تو ای رسول ما بی شک بدان که آنچه اینان به پیروی و تقلید پدرانشان پرستند باطل است و ما آنچه سهم عذاب این مشرکان است به حدّ کامل خواهیم داد.

تفسیر ص: ۳۷۹

اشاره

يَوْمَ روزی که آن روز بیاید بنابر این که فاعل (یأت) یا به لفظ (یوم) که اضافه شده برگردد، یا به یوم مشهود برگردد، و کلمه (یاتی) با اثبات یاء حذف یاء هر دو خوانده شده که به وصل نیز حکم وقف را داده‌اند.
يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ به معنای (لا تتکلم) است یعنی سخن نمی گوید نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ هیچ نفسی سخن نمی گوید مگر به اذن خدا، زیرا که سلطنت تام و مالکیت کامل تنها از او ظهور پیدا می کند به نحوی که نسبت همه به خدای تعالی نسبت قوا و جوارح به نفس
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۰
است، پس همانطور که حرکت قوا و جوارح در صورت سالم بودن و باقی بودن بر اطاعت از نفس جز به وسیله‌ی اذن تکوینی از نفس انسانی نیست.
همچنین تمام حرکات موجودات که از آن جمله نطق و تکلم انسان است در آن روز جز با اذن تکوینی از جانب خدا تحقق نمی پذیرد.
و قول خدای تعالی: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و این روزی است که آن‌ها سخن نمی گویند و اجازه سخن گفتن به آن‌ها

داده نمی‌شود، با این گفتار اینجا منافاتی ندارد.

زیرا آن گفتار مربوط به گنه کاران یا نسبت به کسانی است که از معصیت و نافرمانی عذر آوردند، و گفتار اینجا مربوط به اطاعت کنندگان یا در غیر مورد اعتذار از معصیت است، یا این که آن گفتار در روز و موقفی خاص و این گفتار در روز موقفی دیگر است.

بلکه می‌گوییم هر دو گفتار موافق همدیگرند و یک چیز را می‌گویند و آن این است که سخن گفتن موقوف بر اذن خدا است. فَمِنْهُمْ از آن مردمی که ذکر شد، یا از صاحبان نفوس که مدلول کلمه نفس که نکره در سیاق نفی است و دلالت بر عموم دارد، یا از اهل محشر که مدلول دلالت التزامی جمله است، یا مقصود از (فمنهم) متکلمین و سخن گویندگان است، و آن از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است و لذا آن را با فاء آورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۱

شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ «۱» قسمی از آن مردم شقی و بدبخت‌اند، و قسمی از آن مردم سعید و خوشبخت‌اند، و آن از قبیل عطف اوصاف متعدّد بر ذاتهای متعدّد است نه از قبیل عطف اوصاف متعدّد بر یک ذات.

و اسقاط لفظ (منهم) برای اشاره به این است که تقسیم در برگیرنده همه‌ی افراد است و کامل نیست، یا برای این که ضمیر به همه برانگیخته شدگان روز قیامت اعم از حیوان و انسان برمی‌گردد که در این صورت اکثر آن‌ها محکوم به شقاوت و سعادت نیستند، و آوردن ضمیر ذوی العقول نیز از باب غلبه است، و یا از آن جهت است که اکثر مردم از ساقط شده‌ها هستند و به حساب نمی‌آیند و مورد توجه و اعتنا نیستند تا این که داخل در تقسیم شوند.

یا این که آخر کار، حکم بیشتر مردم از حساب خوشبخت و بدبخت‌ها جدا می‌شوند، و مقدّم انداختن کلمه (شقی) یا برای این است که مقام وعید است، یا این که اشقیاء (تیره بختان) نسبت به سعداء (خوشبختان) بیشتر هستند، یا این که خواسته است تا ختم آیه با ذکر خوشبختان و رحمت توأم باشد.

(۱) این آیه خبر می‌دهد از روز مشهود که قیامت است و می‌فرماید: آن روز که می‌رسد کسی سخن نمی‌گوید جز با اجازه‌ی خداوند و در آن روز مردم یا تیره‌بخت هستند یا آن که سعادت‌مند و خوشبخت خواهند بود، تیره‌بختان را در آتش دوزخ افکنند در حالی که ناله و آه حسرت از دل بیرون کنند و در آن آتش جاوید هستند تا وقتی که آسمان و زمین باقی می‌باشند مگر آن که اراده‌ی حقّ بر نجاتشان تعلق بگیرد. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۲

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا كَلِمَةً (شَقُّوا) به صورت معلوم و مجهول هر دو خوانده شده و آن از (شَقَاه) به معنای (أَشْقَاه) است یعنی آنانکه تیره بخت یا بدبخت شدند.

فَفِي النَّارِ خَبْرٌ مَوْصُولٌ است یعنی آنان در آتشند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ جمله حالیه یا مستأنفه است که جواب سؤال از حال آن‌ها است، و در صورتی که جمله حال باشد یا حال از فاعل (شَقُّوا) است.

یا حال از ضمیر مستتر در ظرف یا از (النَّار) یا این که لفظ (لَهُمْ) حال از چیزی است که قبلاً گذشته، و لفظ (زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ) فاعل ظرف است، زیرا آن بر ذی الحال اعتماد دارد، و آیه دارای وجوه دیگری از اعراب نیز هست.

و زَفِيرٌ خارج کردن نفس با شدّت است، و شَهِيْقٌ داخل کردن نفس با شدّت است.

یا این که صدای آن‌ها به صدای عرعر خر تشبیه شده چون زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ دو حالت صدای خر است (زیرا گاهی خر صدایش را بلند می‌کند و گاهی نفسی می‌کشد و صدایش را کوتاه می‌کند).

خَالِدِينَ فِيهَا این جمله نیز حال از یکی از چیزهای گذشته است به طریق تداخل یا ترادف یعنی در حالی که در آتش ماندگارند، یا در حالی که دایما عریده جویی می‌کنند.

مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ این ظرف زمان یا ظرف و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۳

زمان خلود و همیشگی است، یا زمان زفیر آنها است یا زمان ثبوت آنها در آتش است، هر یک از این‌ها یا به صورت استقلال است و یا بر سبیل تنازع.

إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ استثنای از مدّت خلود، یا مدّت بودنشان در آتش است نه این که استثنای از مدّت زمان زفیر و شهیق آنها باشد، و این بدان جهت که این جمله با قسیم خود در آیه بعدی (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ) موافق باشد و لفظ (مَا) نافی یا مصدریّه، یا موصوله، یا موصوفه است.

و چون از استثنا کردن یک مدّت و زمان از مدّت دیگر این توهم پیش می‌آید که آنچه که استثنا شده آخرین مدّت مستثنی منه می‌باشد لذا این آیه بر قایلین به دوام عذاب و خلود در آتش به اشکال برخورد کرده است.

و از سوی دیگر قایلین به انقطاع عذاب یا خروج اهل آتش از آتش به امثال این استدلال کرده‌اند.

بیانی در خلود اهل آتش و عدم خلود آنان ص: ۳۸۳

بدان که متشرّعین از متکلمین و فقها (ره) قایل به دوام عذاب و خلود اهل آتش شده‌اند، خلود کسانی که شفاعت شفیعان در آتش و در عذاب به آنها نمی‌رسد، و بر این معنا به ظواهر آیات و اخبار استدلال کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۴

و بنابراین استثنای از مدّت خلود به اعتبار اوّل آن مدّت می‌شود، نظیر این که گفته شود: حبس شدم روز جمعه جز یک ساعت اوّل آن روز، چون اهل آتش قبل از دخول در آتش آخرت در برزخ‌ها معدّب هستند.

یا اصلا از حالت غشی و مردنشان با نفخه اوّل بیدار نشده‌اند و حالت آنها در این هنگام مانند حالت شخص خواب و بیهوش است. و ممکن است که استثنای از مدّت خلود با اعتبار آخر مدّت باشد و لیکن نسبت به کسی باشد که شفاعت کنندگان شامل حال او گردد.

گویا که چنین گفته است: (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ) مگر آنچه را که خدا بخواهد برای هر کس که خدا بخواهد. یا این که استثنای از مدّت خلود به اعتبار آخر آن مدّت است، ولی مقصود از آتش آتش برزخ‌ها است که از آن به آتش دنیا تعبیر می‌شود چنانچه در اخبار است.

و آنان اگر چه در آن آتش برزخ بمانند ولی هر چه قدر بمانند بالاخره در آخر به سوی آتش آخرت می‌روند در آینده نزدیک تحقیقی در باره آتش دنیا و آتش آخرت و همچنین بهشت دنیا و بهشت آخرت ارایه خواهیم داد.

و در تصحیح استثنا وجوه دیگری نیز گفته شده که ذکر آنها فایده‌ای ندارد و مناسب این مختصر هم نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۵

بعضی از حکمای مشایین و اشراقیین قایل به خلود در آتش و دایمی بودن عذاب از جهت نوع می‌باشند و معتقد به تعاقب و پشت سر هم قرار گرفتن افراد شده‌اند، ولی برای خود افراد عذاب دایمی قایل نیستند، بلکه می‌گویند یا این است که عذاب بر ایشان شیرین و خوب می‌شود چنانچه بعضی گفته‌اند، و یا از جهنّم و آتش به سوی بهشت بیرون آورده می‌شوند، یا بعضی‌ها بیرون

اشاعره بر آنند که فقط کافران جاودانه در بهشتند و فاسقان سر انجام به بهشت می‌روند شیعه امامیه ضمن جمع این نظریات معتقدند که در عین حال که عذاب و ثواب هر دو جاوید است ولی فقط کافر مخلص در عذاب است (چون از خدا بخشش و عفو نخواسته است) ولی صاحب گناه کبیره (فاسق) سر انجام در پرتو عفو و عنایت الهی از عذاب رهایی خواهد یافت و اما مؤمنان در بهشت جاودانه‌اند که سخن شیعه با قرآن و عقل و شهود هماهنگ و قابل پذیرش است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۸

بهشت دنیا معنای دارد و اما در بهشت آخرت که اصلا نه آسمانی است و نه زمینی، نزد پروردگار ما صبح و عصر وجود ندارد.

و نیز بر این مطلب قول خدای تعالی عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ دلالت دارد.

چون اگر آن‌ها از بهشت خارج شوند که نه به مثل آن برگردند و نه برتر و بهتر از آن در این صورت عطا و بخشش قطع گردیده و بریده می‌شود.

شرحی در عوامل برزخ‌ها و مثال و آخرت ص: ۳۸۸

بدان که انسان از همان ابتدای استقرار نطفه و ماده بدنش همیشه در حال خلع «۱» و لبس و مرگ و زنده شدن است، پس او در هر آن دارای مرگ و حشر و بیرون آوردن و خلع صورتی و پوشیدن صورتی دیگر است.

و این معنا ادامه دارد تا آخر زندگانی دنیوی و اول مرگ طبیعی او، ولی این خلع و لبس و موت و حشر چون به نحو اتصال تدریجی در یک عالم طبیعی است اهل حس آن را درک نمی‌کنند، مخصوصا بعد از تولد انسان که تا آخر عمرش به طور دایم ادامه دارد.

(۱) خلع بیرون شدن از نقص که بالقوه است و لبس پوشیدن جامه کمال و بالفعل شدن می‌باشد و عالم نمود دایما در این حال حرکت است لذا هستی جز حرکت نیست. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۸۹

لذا در شریعت مطهر آن را موت و حشر نامیده‌اند، و اهل حس از تبدل و خلع و لبس آن غافل‌اند با این که آن مشهود و معلوم همه است، چون هر کسی مشاهده می‌کند که نطفه ضعیف‌ترین جماد است و هر کسی می‌داند که آن ماده بدن است، سپس می‌بیند که نطفه حیوان و سپس انسان، سپس بچه، و ممیز و جوان و میانسال و پیر می‌شود، در عین حال از تبدل و خلع و لبس غافل است.

و لیکن وقتی انسان بدن را خلع می‌کند و به عالم دیگری غیر از این عالم منتقل می‌شود.

چون این انتقال از عالمی به عالم دیگر و از ماده طبیعی به صورت اخروی مجزّد است و انتقال دفعی است نه تدریجی لذا این خلع و لبس و موت و حشر از قبلی‌ها ممتاز شده و مورد نظر قرار می‌گیرد که آن را مرگ و کوچ کردن نامیده‌اند.

چنانچه خروج انسان از رحم مادر و جدا شدنش از مادر دفعی است و انتقال از عالمی به عالم دیگر و خروج از تنگنای رحم و ظلمات سه گانه آن است ممتاز و مورد توجه و نظر گشته و آن را ولادت نامیده‌اند.

بعد از خارج شدن انسان از شکم دنیا و رحم و غلاف بدن و مشیمه «۱» پرده‌های هواها و ولادت جدید، در آخرت نیز دارای حالات و انتقالاتی است و در هر انتقالی موت و حیات و خلع و لبس

(۱) پوستی است که بچه در رحم داخل آن قرار می‌گیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۰

و قبر و بعث وجود دارد.

پس اولین حالت او مرگ تامّ و بی‌هوشی عمومی است که از نفخه اولّ و نفخه میراندن حاصل می‌شود و در آن حالت هر مقدار که خدا بخواهند مکث می‌کند، چنانچه در اخبار به آن اشاره شده است.

و پس از آن با نفخه‌ی دوّم و نفخه‌ی حیات از آن حالت مرگ و بی‌هوشی برانگیخته می‌شوند، و برای انسان در این مرتبه نیز حالات و انتقالاتی است از صورتی به صورت دیگر بر حسب آنچه که در دنیا از اعمال و اخلاق کسب کرده است.

پس اگر از اهل شقاوت باشد در صورتهای مودی و آتش پست تغییر و تبدیل می‌پذیرد تا این که به آتش آخرت منتهی می‌شود و اگر از اهل سعادت باشد و به مقداری از اعمال بد و اخلاق پست آلوده باشد تغییر و تبدیل در صورتهای مودی انجام می‌گیرد تا جایی که از آن صورتهای رهایی یافته و به صورت خوب و خوشحال کننده تغییر یابد.

و اگر هیچ شایبه‌ای از بدی‌ها را نداشته باشد در صورتهای خوب و خوشحال کننده تغییر و تبدیل پیدا می‌کند تا منتهی به بهشت آخرت و جَنَّة المأوی گردد، و عالم این تقلّبات و دگرگونی‌ها برزخ بین عالم طبع و عالم آخرت نامیده می‌شود، و در این عالم ترقیات و تنزّلاتی پدید می‌آید.

نصوص آیات و اخبار نیز بر همین معنا دلالت می‌کند و عرفاء

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۱

و الا- مقام و صوفی‌های اهل کشف همین معنا را تقریر کرده‌اند و عقل نیز پذیرای آن است، پس در این مورد به گفته کسانی که خود را به فلسفه بسته می‌گویند: ترقّی و تنزّل پس از مرگ نیست، اعتنا و توجّهی نباید کرد.

زیرا گفته‌ی اینان نیز یا مبنی بر انکار عالم برزخ و مثال و یا مبنی بر انقطاع مادّه و استعداد است و یا این که ترقّی و تنزّل جز در مادّه و استعداد تحقّق نمی‌پذیرد و پس از مرگ مادّه‌ای نیست.

امّا عالم برزخ و مثال پس آیات و اخبار آن را ثابت کرده و اهل کشف آن را تحقیق نموده و محقّق دیده، و اشراقیون از حکمای ابرار بر آن استدلال و احتجاج نموده‌اند البتّه محلّ تحقیق آن در حکمت عالیّه است.

و امّا انقطاع استعداد پس از مرگ مسلّم و قطعی است ولی این مسأله با این مطلب منافات ندارد که چیزهایی که در دنیا به علّت استعداد کسب شده بعد از مرگ در یک صورت متناسب و پشت سر هم ظهور پیدا کند.

زیرا که نفس آنچنان وسعت و گستردگی ندارد که همه صورتهای یک مرتبه در آن جمع و ظاهر شود بلکه همه صورتهای منتهی به یک صورت نهایی می‌شود و نفس بر حسب آخرین عملش از جهت سعادت و شقاوت راه خروجی از آن صورت ندارد (زیرا دیگر اختیاری در ساختار وجودی خود ندارد تا عمل خیر یا شرّی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۲

انجام دهد) چنانچه آن شأن اصحاب یمین و اصحاب شمال است، یا این که نفس از عالم صورت به سوی عالم مجرّدات صرف خارج می‌شود، چنانچه آن شأن مقرّبین است، و در آنجا چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه قلب بشری خطور کرده است.

خارج شدن نفس به عالم مجرّدات صرف منافات با گستردگی و تنعم آن نفس به نعمت‌های بهشت صوری بر حسب مراتب نازله و لشگریان مراتب پایین ندارد، زیرا که مقرّبین با اصحاب یمین در لذّتهای صوری شرکت دارند ولی اصحاب یمین در لذّتهای معنوی با مقرّبین شرکت ندارند.

پس نفوس انسانی پس از مرگ و خروج از غلاف بدن مانند بعد از تولّد و خروج از غلاف رحم است، پس همانطور که بعد از

تولّد نمو می‌کند و بر حسب بدن جوان می‌شود و از دنیا خارج می‌گردد همانطور بعد از مرگ نمو کرده و جوان می‌شود و اگر از مقرّبین باشد از عالم صورت و مثال خارج می‌شود و اگر از اصحاب یمین یا از اصحاب شمال باشد فقط از برزخ خارج شده و در همان صورتی که قرارگاه آن است توقّف می‌کند.

خواه مرگ نفس اختیاری بوده باشد یا اضطراری، و پس از خارج شدن نفس از عالم به صورتها به عالم مجرّدات صرف و منتهی شدنش به صورتی که دیگر از آن فراتر نمی‌رود قیامت کبری نفس

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۳

برپا می‌شود، و نفس به مقام خودش مانند بهشت‌های عدن یا بهشت‌های صوری با تمام مراتبش و جهنّم با تمام مراتبش داخل می‌شود، و قبل از قیامت کبری نفس در بهشت‌های دنیا یا در آتش دنیا قرار دارد چنانچه در اخبار ما به آن اشاره شده است. «۱» بهشت دنیا و آتش دنیا در برزخ‌ها قبل از رسیدن به قرارگاه اصلی وجود دارد، و در این آیه جنّت و آتش به ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله و حکومت دشمنان آنها تفسیر شده است. «۲»

فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ خَطَابٍ عَامٍّ است یا مخصوص محمّد صلی الله علیه و آله و لکن از قبیل تو را می‌گویم تا همسایه بشنود است، و فاء برای جزاء است، یعنی اگر با داستانهایی که گفتیم و با مشاهده آثار گذشتگان حال خدایان امت‌های پیشین را دانستی و فهمیدی که آنها

(۱) مأخذ خبر تفسیر نور الثقلین.

(۲) شاید مولانا به همین معنا توجه نموده است که می‌فرماید:

یا تبر بردار و مردانه بزن تو علی‌وار این در خیبر بکن

ورنه چون بو بکر و فاروق مهین هین طریق دگران را برگزین.

یا به گلبن وصل کن این خار را وصل کن با نار نور یار را

تا که نور او کشد نار تو را وصل او گلشن کند خار تو را

تو مثال دوزخی او مؤمن است کشتن آتش به مؤمن ممکن است

پس هلاک نار نور مؤمن است زان که بی‌ضد دفع ضد نا ممکن است

حس و فکر تو همه از آتش است حسّ شیخ و فکر او نور خوش است

پس بدون نور ولایت وجود در نار جهنّم است و با ایمان و پذیرش نور ولایت که خود جنّت و بهشت است دوزخ وجود به بهشت وجود تبدیل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۴

پرستش کنندگانشان را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنند پس دیگر در شکّ از بطلان معبود آنها نباش.

مِمَّا يَعْبُدُ هُوَ لَا مِنْ فَسَادِ عِبَادَتِ الْإِنِّانِ فِي شَكِّ نَبَاشٍ، زیرا که عبادت آنها مانند عبادت گذشتگانشان است، یا مقصود خدایانی است که آنها عبادت می‌کنند، یعنی حال آن خدایان مانند حال خدایان گذشته است.

مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مانند امت‌های پیشین است که برای تو داستان آنها را بازگو کردم و تقدیر آیه چنین است كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ چنانچه پدران آنها عبادت می‌کردند، لفظ (كان) حذف شده چون کلمه مِنْ قَبْلُ بر آن دلالت کند.

وَإِنَّا لَمَيِّقُوهُمْ نَصَبِيَهُمْ ما سهم عذاب آنها را می‌دهیم مانند پدرانشان، یا نصیب و سهم آنها را از روزی‌هایشان تا رسیدن اجل‌هایشان می‌دهیم تا این که آنها را به سرای تیره بختی خود ساخته‌شان برسانیم غَيْرَ مَقْصُوصٍ سهم عذاب آنها را به حدّ کامل

خواهیم داد.

آیات ۱۱۷-۱۱۰

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۷] ص: ۳۹۴

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سِبْقَتِ مَنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰) وَإِنَّ كُلاًّ لَمَّا لِيُؤْفِقِينَ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳) وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) فَلَوْلَا- كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۵

ترجمه: ص: ۳۹۵

و ما کتاب تورات را برای موسی فرستادیم آنگاه (مردم بجای آن که بآن هدایت یابند) در آن اختلاف کردند و اگر کلمه سابقه‌ی الهی و مشیت ازلی خدا (بر تأخیر عذاب خلق تا قیامت نبود) همانا میان آن‌ها حکم (به عذاب) می‌شد و این مردم از این گونه (وعده و وعیدها) همیشه در شکند و بر خود القای ریب و شبهه می‌کنند و (تو آسوده خاطر باش) محققاً خدای تو همه خلق را به جزای نیک و بد اعمالشان می‌رساند که او بر همه کردار خلق آگاه است، پس ای رسول ما تو چنانکه مأموری استقامت و پایداری کن و کسی که به همراهی تو به خدا رجوع کرد (نیز پایدار باشد) و هیچ از حدود الهی تجاوز نکنید که خدا به هر چه شما می‌کنید بصیر و دانا است، و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید و گر نه آتش کيفر آنان شما را هم خواهد گرفت و در آن حال جز خدا هیچ دوستی نخواهید یافت و هرگز کسی شما را یاری نخواهد کرد.

و نماز را در دو طرف (اول و آخر) روز پسا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب که البتّه خوبی و نیکوکاریهای شما زشتی بدکاریهاتان را نابود می‌سازد و این (نماز یا این سخن که حسنات شما سیئات را محو می‌کند) یادآوری است برای اهل ذکر و (پندی مردم آگاه است).

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۶

ای رسول ما (تو بر آزار و جهالت امت و اداء نماز پنجگانه) صبر کن که خدا هرگز اجر نیکوکاران را ضایع نگذارد. چرا در امم گذشته مردمی با عقل و ایمان وجود نداشت که خلق را از فساد و اعمال زشت باز دارد تا ما نیز دیگران را همانند همان عدّه قلیل مؤمنان نشان که نجات دادیم، رهایی بخشیم؟

و ستمکاران از پی تعیش بدنبال نعمتهای دنیوی رفتند که مردمی بدکار و کافر به آخرت بودند (بدین جهت همه هلاک شدند) خدا هیچ قوم و اهل دیاری را در صورتی که آن‌ها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک نکند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ (۱) به موسی کتاب نبوت را دادیم که صورت آن تورات است همانطور که به تو کتاب دادیم.

(۱) عالم کلاً کتابی است که به حسب مراتب کلی و اشخاص و افراد جزئی، حاصل صورت اسمای کلی و جزئی الهی است:

ما جمله جهان مصحف ذات دانیم از هر ورقی آیه و صفت خوانیم

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سید جعفر سجادی)

ترجمه بیان السعادة، ج ۷، ص: ۳۹۷

فَاخْتَلَفَ فِيهِ در تورات اختلاف شده همانطور که در باره کتاب تو اختلاف نظر پدید آرند.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ و اگر کلمه سابقه خدا یعنی مهلت دادن به آن‌ها نبود تا در طغیان و سرکشی‌شان فرو روند.

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بین اختلاف کنندگان از قوم موسی یا از قوم تو حکم خواهد شد تا بدینگونه که از مبطل جدا شده و مبطل هلاک گردد و محق پایدار ماند.

وَإِنَّهُمْ و آنان که منکر قوم تو هستند لَفِي شَكٍّ مِنْهُ از کتاب تو در شکند، مُرِيبٍ کلمه مُرِيبٍ بعد از شَكٍّ جهت مبالغه است، خواه از قبیل (ظَلَّ ظَلِيل) «۱» باشد یا معنای به شَكٍّ اندازنده‌ی غیر و تشکیک کننده باشد که در این صورت از (ارابه) است، یعنی او را در شَكٍّ انداخت.

وَإِنَّ كُلاً لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ از کتاب تو در شکند، مُرِيبٍ کلمه مُرِيبٍ بعد از شَكٍّ جهت مبالغه است، خواه از قبیل (ظَلَّ ظَلِيل) «۱» باشد یا معنای به شَكٍّ اندازنده‌ی غیر و تشکیک کننده باشد که در این صورت از (ارابه) است، یعنی او را در شَكٍّ انداخت.

(۱) توضیح یعنی زندگی لذت بخش برای مبالغه شیء را به مثل لفظش توصیف می کنند مثل:

ليل الليل، داهیه دهایه. لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ ... ظُلًّا ظَلِيلًا نساء ۵۷ ظلیل به تنهایی به معنای سایه است در اینجا به معنای عیش و رفاه است نه سایه. (قاموس قرآن: سید علی اکبر قریشی)

ترجمه بیان السعادة، ج ۷، ص: ۳۹۸

و لَفِي شَكٍّ مِنْهُ از کتاب تو در شکند، مُرِيبٍ کلمه مُرِيبٍ بعد از شَكٍّ جهت مبالغه است، خواه از قبیل (ظَلَّ ظَلِيل) «۱» باشد یا معنای به شَكٍّ اندازنده‌ی غیر و تشکیک کننده باشد که در این صورت از (ارابه) است، یعنی او را در شَكٍّ انداخت.

بنابر صله بودن تقدیر آن (لمن الذين ليوفينهم) و بنابر صفت بودن تقدیر آن (لمن اشخاص ليوفينهم) می باشد به تقدیر قول یا این که (لَمَّا) نافی و آنچه که نفی شده محذوف است، و (ليوفينهم) جمله مستأنفه است و اصل آیه چنین است:

«لما يوف ربك اعمالهم ليوفينهم اعمالهم» یا این که اصل (لَمَّا) (لَمَّا) با تنوین است به معنای جمیعا تا تأکید (كَلَّا) باشد، و نون به الف تبدیل شده تا وصل در مجرای وقف قرار گیرد.

یا این که (لَمَّا) بر وزن (فعلى) از (لَمَّ) است با الف تأنیث به معنای جمیعا، و منصرف نبودن آن به جهت الف است.

بنابر قرائت تشدید (إِنَّ) و تخفیف (لَمَّا) لام (لَمَّا) لام خبر (إِنَّ) و لام (ليوفينهم) لام موطئه یا بعکس است، و (ما) زایده است تا فاصله بین دو لام قرار گیرد یا این که لام (لَمَّا) لام خبر (إِنَّ) و (ما) موصوله یا موصوفه است، و معنای آیه بنابر این چنین است:

هر یک از مؤمنین و منکرین هر آینه کسانی هستند که پروردگار تو به جزای اعمال آن‌ها وفا خواهد کرد، و بنابر تقدیر (ما)

موصوفه نیز معنا چنین است.

بنابر قرائت تخفیف نون و نصب (کَلَّا) و تشدید

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۳۹۹

(لَمَّا) لفظ (انّ) مخفّفه است و طبق اصل خودش عمل کرده است، و لفظ (کَلَّا) اسم (انّ) است و (لَمَّا) طبق همان وجوه سابق است، یا این که (انّ) نافیّه و (کَلَّا) مفعول فعل محذوف و (لَمَّا) استثنائیه است، و معنای آن چنین است: نمی بینم کسی را مگر این که خداوند جزای اعمال آن‌ها را می دهد.

یا این که (انّ) مخفّفه است که عمل نکرده و (کَلَّا) مفعول فعل محذوف است، و (لَمَّا) طبق وجوه گذشته است، و بنابر قرائت تخفیف (ان) و نصب (کَلَّا) و تخفیف (لَمَّا) لفظ (انّ) می تواند مخفّفه باشد و عمل کند مانند این که مشدّد باشد و عمل کند با (لَمَّا) با تخفیف یا این که (انّ) مخفّف باشد و عمل نکند و لفظ (اری) مقدرّ باشد و لام (لَمَّا) موطنه یا لام خبر (انّ) است، و لفظ (ما) جهت فصل بین دو لام است، یا لام (لَمَّا) خبر (انّ) و (ما) موصوله یا موصوفه است.

یا این که (انّ) نافیّه، و لفظ (اری) مقدرّ و لام (لَمَّا) به معنای (الّا) است بنابر قول کسی که لام بعد از (ان) را به معنای (الّا) قرار می دهد، و (ما) جهت فصل یا موصوله یا موصوفه است.

بنابر قرائت (انّ) با تخفیف و قرائت (کَلَّا) به رفع و (لَمَّا) با تشدید لفظ (ان) مخفّفه می شود که عمل نکرده، و لفظ (کَلّ) مبتداء است و (لَمَّا) طبق وجوه گذشته است. یا این که (ان) نافیّه و (لَمَّا) استثنائیه است.

بنابر قرائت (ان) با تخفیف، و (کَلّ) به رفع و (لَمَّا) با تخفیف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۰

لفظ (ان) مخفّفه است که عمل نکرده یا نافیّه است و (لَمَّا) طبق وجوه سابق است.

مقصود از آیه تهدید منکرین و معنای آن این است که هر یک از منکرین را خداوند به جزای اعمالشان خواهد رسانید، یا مقصود تهدید منکرین و ترغیب مؤمنین است.

إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ زیرا البتّه خدا به آنچه می کنند آگاه است هر یک از مومنین و کافرین را پروردگار تو، به جزای اعمالشان خواهد رسانید.

فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ «۱» حالا که مطلب از این قرار است پس استوار بایست و استقامت کن و توانا باش.

استقامت به معنای ایستادن و از صورت انحناء بیرون آمدن است، یا (استقم) از (قام بالامر) است یعنی به فلان امر قیام کرد و آن را کفایت کرد.

و هیئت امر برای طلب یا برای مبالغه است، پس معنای (استقام) این است که قیام را از خودش طلب کرد، یا خودش به امر قیام کرد، که این معنا نیز مفید مبالغه است.

یا این که اصلا خود هیئت امر یعنی در استقامت مبالغه کن، و

(۱) مجمع البیان: یعنی تو در انجام وظیفه‌ی تبلیغ استقامت داشته باش و مردم در توبه از شرک و بعضی گفته‌اند: یعنی تو بر تبلیغ مستقیم باش و مردم هم در پذیرش آن استقامت کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۱

معنای آیه چنین است: استقامت کن آنچنان استقامتی که همانند مأموریت تو و موازی با آن باشد یا استقامت کن مثل استقامتی که مأمور به آن شدی.

بدان که انسان تکوینا مأمور است که از پایین‌ترین مراتب وجود که عناصر اربعه بلکه ماده‌المواد است سیر کند تا به بالاترین آن که مقام اطلاق و خروج از تعیین و تقید است برسد.

و سیر انسان از مقام طبع بر مراتب جماد و حیوان است تا مقام بشریت و ظهور عقل جزئی که آن مناط تکلیف است، و ظهور اختیار به سبب محض امر تکوینی است بدون این که اختیار و تکلیف در آن دخالت داشته باشد.

و پس از ظهور عقل و تمیز خیر و شرّ انسانی چون گاهی امر تکوینی با اختیار او معارضه می‌کند و او را از سیر بر مراتب عالیّه منع می‌کند رحمت و عنایت الهی به سبب اوامر و نواهی تکلیفی بر زبان فرستادگان خدا و جانشینانش او را در می‌یابد.

پس اگر در امتثال اوامر و نواهی توفیق او را یاری کرد، و بر طبق اقتضای فطرتش بر مراتب عالیّه از ملکوت و جبروت تا مقام اطلاق که از آن به لاهوت و مشیت و حقّ (که مخلوق آن مقام است) و ولایت مطلقه سیر کرد، و در این سیر متمکن و توانا شد او در سیرش بجایی رسیده که به آن امر شده است و در جمیع آنچه که به آن از نظر تکلیف و تکوین امر شده مستقیم و متمکن گردیده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۲

اگر توفیق او را یاری نکرده و به ملکوت سفلی و عالم جنّ و ارواح خبیثه تنزل پیدا کرد در این صورت مخالف امر تکوینی و تکلیفی گشته تا چه رسد به این که در این راه مستقیم باشد، چون استقامت عبارت از تمکن در مأمور به است به نحوی که راسخ و ثابت قدم باشد و به آسانی احتمال زوال در آن راه نیابد.

و عروج و بالا-رفتن سالک الی الله به مقامات اگر چه سخت است، ولی تمکن او در آنجا و پایداریش به نحوی که زوال نپذیرد باشد سخت‌تر از داخل شدنش در آن است، چه که داخل شدن در مقام توکل سخت است ولی تمکن و پایداریش در توکل به نحوی که در هیچ حالی زایل نشود سخت‌تر از دخول در آن است.

و همچنین است انسان ملکی که عروجش به ملکوت سخت است ولی تمکن او در ملکوت بعد از عروج به نحوی که هیچ شأنی از شئونش او را از ملکوت باز ندارد سخت‌تر است.

مولوی قدس سره به سیر در آن مراتب و تمکن در آن و رسیدن به مقام اطلاق اشاره کرده و می‌فرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم و ز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک بال و پر

و از ملک هم بایدم جستن ز جو کلّ شیء هالک الّا وجهه

بار دیگر از ملک پُران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۳

پس عدم گردد عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

مولوی با ذکر مردن اشاره به تمکن در مقامی کرده که در همان مقام مرده است، چون اگر تمکن در آن مقام نداشته باشد به سبب آن مقام زنده نمی‌شود «۱».

بلکه آثار آن مقام عرضی می‌شود نه ذاتی، پس دیگر آن مقام حیات و زندگی او نمی‌شود که قوام و استواری ذاتش به آن باشد، و مداوم که زندگی و حیات به سبب آن مقام نباشد مرگ از آن مقام نیز متصوّر نمی‌شود.

و مقصود مولوی از ملک جنس ملایکه صاحبان بال است که عالم آن‌ها ملکوت است.

و مقصود از آنچه که در وهم نیاید مجردات صرف است که واهمه آن را نمی‌تواند تصرف کند.

زیرا تصوّر قوه واهمه در مورد چیزهایی است که به اندازه در آیند و از چیزهایی که به اندازه درمی آیند تجاوز نمی‌کند، و آن مجرّد صرف وجه خدا است که بعد از هلاک و نابودی هر چیز باقی و ماندنی است. عدم گشتن او اشاره به مقام اطلاق است، یا این که مقصود از به

(۱) حافظ:

بمیر ای دوست قبل از مرگ اگر زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۴

و هم در نیامدن مقام اطلاق و عدم گشتن آن تأکید آن است.

چون تمکّن در همه‌ی مراتب امر عظیم و سختی است پیامبرش را امر به استقامت در همه‌ی آنچه که به آن امر شده بود نمود، و مؤمنین را چنین امری نکرد.

چون برای آن‌ها تمکّن در جمیع آنچه که به آن امر شده‌اند میسر نیست جز عده خیلی اندکی از آنان.

زیرا که تقدیم (کما امرت) بر معطوف برای اشاره به این لطیفه است، و لذا تصریح به امر به استقامت برای مؤمنین حتی در آن مقدار که ممکن است نکرد، بلکه امر مؤمنین را تابع امر پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و بدون تصریح به امر آن‌ها فرمود: (و من تاب معک) گویا که پیامبر مأمور به استقامت مؤمنین شده نه مؤمنین و از همین جهت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که: سوره هود مرا پیر کرد و نیز وارد شده که آیه‌ای سخت‌تر از این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشده است «۱».

و سرّ مطلب این است که پیامبر مأمور به استقامت امتش شده است، و گر نه استقامت خودش برای پیامبر سهل و آسان بود. پیامبر نفرمود که سوره شوری مرا پیر کرد.

زیرا که آیه در آنجا نسبت به ذکر مؤمنین و جمله

(۱) تفسیر الصافی جلد ۲ صفحه ۴۷۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۵

وَمَنْ تَابَ مَعَكَ مطلق است، و سخنی از کسانی که با پیامبر با بیعت عامّ نبوی اسلامی بیعت کردند به میان نیامده است.

زیرا توبه جزء بیعت و یکی از ارکان بیعت است خواه بیعت اسلامی باشد یا ایمانی.

لفظ (معک) ظرف توبه است از آن جهت که برای نبی یا ولی در حین بیعت و توبه بیعت کننده رجوع و انسلاخ از کثرت‌ها حاصل می‌شود، یا ظرف استقامت است، یا این که حال است.

و مقصود از (من تاب) عموم کسانی است که با بیعت خاصّ ایمان آورده‌اند مخصوصاً امیر المؤمنین علیه السلام یا مقصود خصوص امیر المؤمنین علیه السلام است.

وَلَا تَطْغَوْا «۱» از استقامت خارج نشوید که آن نوعی از طغیان و سرکشی است، یا از حدود خدا تجاوز نکنید.

چون اتّصاف مؤمنین به طغیان و سرکشی جایز است آن‌ها را پیامبر در نهی از طغیان شرکت داد، یا این که خطاب را از پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مؤمنین برگردانید.

إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خداوند به کارهای شما بینا است این جمله ترغیب کسانی است که مستقیم هستند و تهدید طاغی

(۱) ابو الفتوح نوشته است: طغیان مکنید و تجاوز از حد و اندازه‌ی کارها و حدود شرع نگاه دارید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۶

و سرکشان است.

وَلَا تَزُكُّوْا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و اندکی هم به ظالمان میل نکنید، این عبارت از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و جهت تأکید آمده است چه رکون عبارت از میل اندک است.

و مقصود از ظلم ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله است و در مورد هر کس که دیگری را ظلم کند از آن جهت که او را ظلم کرده است جریان دارد، و امّا کسی که به خودش ستم کند اگر چه از آن جهت که بر خود ستم روا داشته است ظالم حساب می‌شود ولی چون جنبه ظلم به خودش خفی است و بر دیگری ظاهر و آشکار نیست ظاهراً داخل در ظالمین نمی‌شود اگر چه بر حسب طریق داخل در آن باشد، و میل اندک به آن موجب رسیدن به آتش ظلم می‌شود که ناشی از جهل اوست. فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ در آن صورت آتش کیفر آنان در شما خواهد گرفت.

از امام صادق علیه السلام آمده است که او مردی است که پیش سلطان می‌آید و دوست دارد که سلطان باقی بماند و دست به جیش بکند و به او چیزی بدهد «۱» و نیز از امام صادق علیه السلام است که آتش را خداوند ابدی و جاودانه

(۱) تفسیر الصّافی ج ۲ صفحه ۴۷۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۷

قرار نداده است و فرموده است که به شما آتش می‌رسد «۱» پس اندکی هم میل به ستمگران نکنید.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ستمگران را اولیا قرار ندهید که هرگز شما را یاری نخواهند کرد، جمله اول حال مفعول (تمسکم) و جمله دوم عطف بر (تمسکم) است.

وَ أَمِ الصَّلَاةَ «۲» عطف بر (استقم) یا (لا تطغوا) یا (لا ترکوا) است.

طَرَفِي النَّهَارِ وَ زَلْفًا مِنَ اللَّيْلِ مقصود از دو طرف روز چنانچه در خبرست صبح و مغرب است، و (زلفا) جمع (زلفا) است یعنی نزدیک، و مقصود ساعاتی است که به روز نزدیک است، و آن عشاء می‌باشد.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ «۳» که نیکوکاریها زشتکاریها را از بین می‌برد.

ولی این عبارت تعلیلی است که برای بر پا داشتن نماز و

(۱) الکافی صفحه ۱۰۸ حدیث ۱۲ [.....]

(۲) صافی: از حضرت باقر علیه السلام روایت است: مقصود صبح و مغرب است، و عشا.

(۳) کافی: در معنای آیه از حضرت صادق علیه السلام فرمود: نماز خواندن مؤمنین در شب گناهان روز آنها را از بین می‌برد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۸

مقصود دفع توهمی است که از نهی از طغیان به معنای عدم تمکن «۱» و نهی از میل به ظالمان پدید می‌آید گویا که چنین توهم می‌شود که هیچ کس از عدم تمکن و میل به ظالم خالی نیست، مخصوصاً از ظلم به خودش.

و در خبر است «۲» که نماز تا نماز دیگر کفاره گناهانی است که بین آن دو واقع می‌شود مادامی که از گناهان کبیره اجتناب شود، و نیز وارد شده که خدای تعالی با هر حسنه یک سیئه و گناه را از بین می‌برد.

و نیز وارد شده که برای شخص گناهکار چیزی شدیدتر از نیکوکاری گناه را برطرف نمی‌کند و چیزی سریع‌تر از آن گناه را درک

نکرده و نابودش نمی‌سازد.

زیرا آن حسنه و کار نیک گناهان بزرگ قدیمی را که صاحبش آن را فراموش کرده درمی‌یابد و آن را از بین برده و ساقط می‌کند و آن را بعد از اثبات محو و نابود می‌سازد، و این است معنای قول خدای تعالی: (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ).
و از (یکی از) امام صادق و امام باقر علیهما السّلام آمده است که علی علیه السّلام فرموده: شنیدم حبیب رسول خدا می‌فرمود: امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا این آیه است: (اقم الصلوة طرفی النهار... تا آخر آیه) و

(۱) مأخذ حدیث تفسیر صافی جلد ۲ صفحه ۴۷۵ تفسیر العیاشی ۲ صفحه ۱۶۱ حدیث ۷۲

(۲) تفسیر صافی جلد ۲ ص ۴۷۵، تفسیر العیاشی ۲: ص ۱۶۱/ح ۷۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۰۹

فرمود: یا علی قسم به خدایی که مرا به حقّ بشیر و نذیر فرستاده هر گاه یکی از شما برای وضو بلند می‌شود گناهان از جوارح او می‌ریزد، پس آنگاه که خدا را با قلب و صورتش استقبال نمود روی بر نمی‌گرداند مگر این که هیچ گناهی از او نمانده و مانند آن می‌شود که تازه از مادرش به دنیا آمده است. «۱»

ذَلِكْ بَرْدَن حَسَنَاتِ سَيِّئَاتِ رَا، يَا اَيْنَ كَفْتَارَ كَه حَسَنَاتِ سَيِّئَاتِ رَا مِي بَرْد.

ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ بِرَايِ ذَاكِرِينَ تَذَكَّرُ وَيَا آوْرِي اَسْت، چَه در وجود و عالم خود می‌بیند که سیئات به وسیله‌ی حسنات محو و نابود می‌شوند، و این که نماز آلودگی گناهان را از وجودشان می‌شوید.

و مقصود از ذاکرین کسانی هستند که شأنشان یادآوری بدیها و گناهان است که از ارتکاب افعال زشت و ناروا حاصل می‌شود، و آنها کسانی هستند که ولایت را قبول کرده و به خانه‌ها از درهایشان وارد شده و خدا را از جهت ذکرش یادآوری نموده‌اند.

وَ اَصْبِرْ «۲» بِرِ اذِيَّتِ هَاي قَوْمْت صَبْر كُن تَا اَز اَسْتَقَامْت

(۱) تفسیر الصافی ۲: صفحه ۴۷۶، مجمع البیان ۳: صفحه ۲۰۱ سطر صلی الله علیه و آله ۱

(۲) صبر: تحمل و شکیبایی و بردباری. در اصطلاح: ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر خدا است صابر کسی است که خود را با بلا چنان قرین کرده باشد که از آمدن بلا باک ندارد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۰

بیرون نیاورند و تو را به سرکشی و تمایل به غیر خدا را داخل نکنند، و نیز بر طاعت‌ها خصوصاً بر نمازهای پنجگانه صبر کن که آنها را با جمیع شرایطش به جا آوری.

فَبِإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ نهادن اسم ظاهر بجای ضمیر برای این است که مطلب به مانند برهان باشد و اشاره به فرمان به احسان و نیکی به گناهکار و بدکار شود.

و وجه اختلاف خطاب در این آیات از قول خدا (فاستقم) تا قول خدا (واصبر) به خصوص و عموم بر شخص اندیشمند در لطیفه‌های خطاب مخفی نیست.

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ قَبْلَكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ پَس اَز آن که از طغیان و سرکشی نهی کرد و تماس را به سبب میل به ظالم ذکر نمود.

و این که نماز حسنه است و حسنات سیئات را از بین می‌برند، و امر به صبر بر طاعت‌ها و اذیت قوم نمود.

و اشاره به امر به احسان کرد ... پس از همه این‌ها آنها را بر

(اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی) مولوی گوید:

هفت سال ایوب با صبر و رضا در بلا خوش بود با ضیف خدا
گفت حق ایوب را در مکرمت من به هر موی تو صبری دادمت
هین به خود مکن چندین نظر صبر دیدی صبر ده را هم نگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۱

ترک نهی از طغیان و رکون به ظالم و بر عدم صبر بر اذیت‌ها و طاعت‌ها توییح نمود، و با آوردن (فاء) اشاره به این کرد که توییح مسبب از مطالب قبلی است.

یعنی حال که مطلب از این قرار است شما بر ترک نهی از این امر بزرگ که موجب دخول بندگان خدا در آتش می‌شود توییح می‌شوید، مقصود از (بقیة) بقیة الله است و در تفسیر بقیة الله گذشت که عقل و لشگریانش رسول خدا به عالم صغیر هستند. و بعد از استیلای شیطان بر مملکت این عالم اگر از عقل و لشگریانش چیزی باقی بماند انسانی دارای بقیة و تتمه‌ای از لشگریان خدا است و گر نه انسان دارای چنین بقیه‌ای نیست.

يُنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ مردم را از فساد در زمین عالم صغیر و زمین عالم کبیر باز می‌دارند.

إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ این جمله استثنای متصل «۱» از (اولوا بقیة) است به اعتبار نفی که از ادات تخصیص «۲» استفاده می‌شود.

یعنی در امت‌های گذشته صاحب بقیه‌ای از رسول باطنی یا

(۱) اگر مستثنی داخل در مستثنی منه باشد آن را متصل و اگر داخل در مستثنی منه نباشد منقطع می‌نامند

(۲) اصطلاح نحوی به معنای تشویق است و اداة تخصیص چهار تاست که عبارتند: از هلاً- الّا- لولا- لوما- که معمولاً در صدر کلام قرار می‌گیرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۲

ظاهری خدا نبود جز اندکی، و آن عده اندک کسانی بودند که ما نجاتشان دادیم، یا بعضی از کسانی که نجات دادیم آن‌ها بودند، یا از زمره کسانی بودند که نجات دادیم و از آن‌ها پدید آمده بودند و لفظ (منهم) ظرف لغو است.

یعنی از بین آن‌ها در حین هلاکشان کسانی را نجات دادیم، یا این که آن‌ها را از شرّ آن قرون نجات دادیم، یا ظرف مستقرّ است، یعنی از کسانی که نجات دادیم در حالی بود که بعضی از قرون بودند یا پدید آمده از آن‌ها بودند.

وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ عطف به لحاظ معنا است گویا که گفته است: رسول باطنی یا ظاهری آن‌ها را از فساد نهی کرد ولی آن‌ها که ظلم و ستم کردند پیرو چیزی شدند که در آن عیش و عشرت باشد، و بدان سرمست شدند و نهی را ترک کردند. از جهت راحت طلبی و ترس از اذیت قوم و زوال نعمت، و آیه توییح و سرزنش اهل عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان بدیها و کارهای ناپسند آن‌ها است.

وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و آن‌ها بر جرم و بدکاری و کفر تمرین و عادت کردند، و جرم کردن خاصیت و خصلت آن‌ها شده است.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَبِهِ عَلَّتْ ظُلْمِي که

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۳

از بعضی از آن‌ها صادر شود خداوند قریه‌ها را نابود نمی‌سازد، یا از جانب ما ظلمی به آن‌ها نمی‌شود، بدون این که به دلیل اعمال بد و جرایمشان استحقاق آن ظلم را پیدا کنند، به آن‌ها ستمی نمی‌شود.

وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ در حالی که اهل آنجا شایستگان بودند تهدید و باز داشتن از جرم و ترغیب در اصلاح در عالم کبیر و صغیر است.

آیات ۱۲۳-۱۱۸

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۳] ص: ۴۱۳

اشاره

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِئِذْ لَخَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

ترجمه: ص: ۴۱۳

و اگر خدا می‌خواست همه‌ی ملل و مذاهب خلق را یک امت می‌گردانید و لیکن دایم همه‌ی ملل و اقوام دنیا با هم در اختلاف خواهند بود،

مگر آنکس که خدا برحمت و لطف خاص خود هدایت کند تا حق و حقیقت

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۴

را دریابد و برای همین آفریده شدند و کلمه قهر خدا به حتم و لزوم پیوست که از کافران جن و انس دوزخ را پر سازد. و ما این حکایت و اخبار انبیا را بر تو بیان می‌کنیم تا قلب ترا به آن قوی و استوار گردانیم و در این (شرح حال رسولان) طریق حق و راه صواب بر تو روشن شود و اهل ایمان را پند و عبرت و تذکر باشد، و تو ای رسول ما با آنان که ایمان نمی‌آورند بگو که شما هر چه می‌توانید به زشتکاری و معصیت خدا پردازید و ما هم به کار طاعت مشغول خواهیم بود،

و شما جزای کردار خود را منتظر باشید ما هم پاداش عمل خود را از حق منتظریم،

و هر چه در آسمانها و زمین‌ها پنهان است همه برای خدا آشکار است و امور همه عالم راجع به خدا است (و به دست قدرت اوست) او را بیرستید و بر او توکل کنید که پروردگار تو از آنچه بندگان می‌کنند غافل نیست.

تفسیر ص: ۴۱۴

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً اگر پروردگار تو بخواهد همه را بر دین واحد قرار می‌دهد که همه به یک مقصد متوجه شوند.

این جمله دفع توهمی است که از ترغیب و تهدید ناشی می‌شود مبنی بر این که مردم در کار خوب یا بد کردن استقلال دارند و در عین حال دلداری نبی صلی الله علیه و آله است که بر اختلاف آنها اندوهناک نباشد.

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ اینان همیشه در اختلاف خواهند بود چنانچه از اول همچنان در اختلاف بوده‌اند. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص:

۴۱۵

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ بارها این مطلب گذشت که ولایت مطلقه عبارت از رحمت حق است، و این که صورت نازله آن با صور حروف

و نقوش صورت می‌پذیرد که از آن تعبیر به ایمان که داخل در قلب است می‌شود.

و این که ملکوت امام که ساکن در قلب است صورت رحمت و حقیقت آن است و این مطلب نیز محقق شده که کسانی که با بیعت خاص ولوی داخل در ولایت می‌شود هم سو و در یک جهت و در یک مقصد هستند مگر این که از ولایت خارج شوند و بعد از ایمان آوردن مرتد فطری گردند.

و این که غیر مؤمنین اعم از این که به یک دین و ملت منتسب باشند یا به دین و ملت‌های مختلف یا این که اصلاً به هیچ دین الهی منتسب نباشند همه آن‌ها دارای اختلاف و تفرقه‌اند.

چون ولیّ مرشدی ندارند که راهنما و رهبر آنان باشد، و جلوداری که دلیل و یاور آن‌ها گردد، و اتّصالی به شیخ واحد و ملکوت واحدی هم ندارند.

مولوی (ره) در تفسیر آیه گفته است:

جان حیوانی ندارد اتّحاد تو مجو این اتّحاد از جان باد

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای شیران خداست

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۶

همچو آن یک نور خورشید سماء صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان

وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ زَيْرًا فِيهِ اخْتِلَافٌ فِي تَعْمِيرِ وَ اَبَادِي دُنْيَا حَاصِلٌ اسْتِ، وَ اَهْلُ دُنْيَا بِهٖ هَمِيْنٌ وَسِيْلَةٌ باقِي مِي مَانَنْدِ وَ اتَّقِيَاءِ از كِنَافَتِ دُنْيَا پَاكِ شَدِهٖ وَ تَكْمِيْلِ مِي كَرْدَنْدِ.

کسانی که رحم شامل حال آن‌ها شده در اخبار به شیعه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده، و این که آن‌ها متّحد هستند و غیر آن‌ها اختلاف دارند اگر چه در صورت ظاهر بر یک دین و طریقه باشند.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَطْفٌ بِرِ (خَلَقَهُمْ) اسْتِ، يَعْنِي رُوِي هَمِيْنٌ جِهَتِ كَلِمَةٍ پُرُوْرْدِ كَارِ تُو كَامِلٌ شَدِهٖ وَ تَمَامٌ كَشْتَهٖ، بِنَابِرِ اِيْنِ جَمَلَةٍ اَشَارَهٗ دَارِدُ كِهٖ بِهٖ حَكْمَتِي كِهٖ اخْتِلَافٌ اَفْرِيْنِشِ اسْتِ وَ مَمْكَنْ اسْتِ عَطْفٌ بِرِ مَجْمُوْعٍ (لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) بَاشَدِ.

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ ﴿١﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ كَلًّا

(۱) از نظر عارفان دوزخ بر دو گونه است: دوزخ ظاهر و دوزخ باطن، دوزخ ظاهر رنجها و عذابهای دنیوی و اخروی است. دوزخ باطن نفس کدر و آلوده‌ی انسان است.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجّادی) مولانا گوید:

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۷

لفظ (كلًا) هر یک از قصه و داستان گفتن‌ها بنا بر این که نایب مصدر (قَصِيَّةٌ) باشد، یا هر یک از خبر دادن‌ها بنا بر این که مفعول به باشد (و نقص كلًا).

نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهٖ فُوَادِكْ اِيْنِ كِهٖ مَا دَاسْتَانِ وَ حَكَايَاتِ رَسُوْلَانِ كُذَّشْتَهٗ رَا بِهٖ تُو مِي كُوِيْمٌ تَا بَدَانِ وَسِيْلَهٗ قَلْبَتِ رَا ثَابِتٌ كُنِيْمٌ تَا خَوْفٍ وَ اضْطْرَابٍ وَ شَكِّ وَ تَرْدِيْدِي عَارِضٍ بِرِ اَنْ نَكْرَدَدِ، وَ اَزِ طَرِيْقِ طَاعَتِ، بِهٖ سُوِي غَيْرِ اَنْ رُوِي نَكْرَدَانْدِ.

فظ (ما) بنا بر احتمال اول که (كلًا) نایب مصدر باشد مفعول به است و بنا بر احتمال دوم که (كلًا) مفعول به باشد بدل یا عطف بیان است.

وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ فِي اِيْنِ دَاسْتَانِهَآ، وَ نَهٗ غَيْرِ اَنْ هَا حَقٌّ اَمْدَهٗ اسْتِ فِي اِيْنِ جَا بِهٖ پِيَامْبِرِ خَطَابِ مِي كَنْدُ وَ كُوِيَا مِي كُوِيْدُ:

پس از طولانی شدن و تکرار آن خسته نباش، چون فایده این داستانها که آمدن حق و ثبات قلب است از بزرگترین فایدهها و والاترین آنهاست.

و مقصود از آمدن حق ظهور ملکوت و ملکوتیین بر اوست، که آن ملکوت صورت حق است، زیرا حق عبارت از مقام ولایت

دوزخ است این نفس دوزخ اردهاست کو به دریاها نگردد کم و کاست

چون که جزو دوزخ است این نفس ما طبع کل دارد همیشه جزءها

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۸

است، و جبروت و ملکوت صورت ولایت است.

و ملک نیز از آن جهت که حق است صورت ولایت است، ولی چون باطل آن را احاطه کرده حق از آن پنهان گشته است لذا به صورت مطلق حق نامیده نمی شود، و چون آمدن ولایت جز به صورت ولی امر بر اشخاص بشری محقق نمی شود مقصود از آمدن ولایت نزول آرامش و سکینه می شود که همان ملکوت ولی امر است و با همان وسیله قلب بشر ثابت و آرام می شود.

و مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ آن دو فایده اول که ثبات و آرامش قلب و آمدن حق باشد مخصوص تو است و این دو فایده که پند و یادآوری است برای همه مؤمنین است.

و قُلْ عَظْفٌ بِهٖ اَعْتَبَارٌ مَّقْصُودٌ اَسْت، یعنی آنها را یادآوری کن و موعظه نما، و بگو: لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اَنْ هَا رَا بترسان و بگو شما هر چه می توانید به معصیت و بدکاری پردازید.

اِنَّا عَامِلُونَ مَا هُمْ بِهٖ كَار طَاعَتٍ مَشْغُولٌ خَوَاهِمٌ بُوَد، مؤمنین را در اینجا شرکت داده، چون مقصود از عمل کردن به دین است که پیامبر صلی الله علیه و آله ادعای صحت آن را دارد، و مؤمنین در عمل به دین با پیامبر صلی الله علیه و آله شریکند.

وَ اَنْتُمْ رَاوَا مَنْتَظَرٌ چِزِی بَاشِید کِه مَا رَا اَز رَسِیدَن اَن اَز جَانِب خَدَايَا نَتَان مِی تَرَسَانِید و مَنْتَظَرٌ چِزِی بَاشِید کِه مَا شَمَا رَا اَز اَن بَیْم مِی دِهَیم اِنَّا مَنْتَظَرُونَ مَا مَنْتَظَرُونَ نَزُولٌ چِزِی هَسْتِیم کِه اَز جَانِب خَدَا بِه شَمَا وَعَدَه مِی دِهَیم، یا مَنْتَظَرُونَ نَزُولٌ چِزِی هَسْتِیم کِه شَمَا بِه مَا وَعَدَه مِی دِهَید.

وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ مَبْدَأٌ و مرجع بودن خدای تعالی است تا مقدمه آماده سازی امر به عبادت باشد از این رو در امر به عبادت فاء سببیت آورد، یعنی حال که مطلب چنین است پس او را عبادت کن.

فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس او را عبادت کنید و بپرستید و بر او توکل «۱» نمایید و پروردگار تو از آنچه که شما و مخالفین شما عمل می کنید غافل نیست، این جمله ترغیب و تهدید و تعلیل عبادت و پرستش است.

(۱) روز شخصی از اکابر طریقت به وی رسید پرسید که: الی ماذا ادى بك التصوّف؟ جواب داد که الی التوکل آن شخص گفت: ویحک انت بعد تسعی فی عمران باطنک فاین انت من الفناء فی التوکل برؤیة الوکیل، یعنی تصوّف ترا بر چه چیزی راهبر شد؟ به توکل! وای بر تو هنوز می کوشی که باطن خود را آباد کنی؟! پس تو کجا و فنای در توکل به واسطه ی رؤیت و کیل کجا؟

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجّادی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۱۹

سوره یوسف ص: ۴۱۹

این سوره مکی است، و برخی گفته‌اند جز چهار آیه که در مدینه نازل شده بقیه سوره‌ی مکی است، و آن چهار آیه عبارت از سه آیه‌ی اول سوره و چهارمی این است: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵ تا ۵] ص: ۴۱۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)
قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵)

ترجمه: ص: ۴۱۹

الر (این حروف مقطعه رموز خدا و رسول است) این است آیات کتاب الهی که حقایق را آشکار می‌سازد، این قرآن مجید را ما به عربی (فصیح) فرستادیم که شما به تعلیمات آن عقل و هوش یابید، ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن بر تو می‌گوییم و هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبود، ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۰

اکنون متذکر شو (خواب) یوسف را که گفت ای پدر در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می‌کردند، (یعقوب) گفت ای فرزند عزیز زنهار خواب خود را به برادران حکایت مکن که (به اغوای شیطان) بر تو مکر و حسد خواهند برد زیرا دشمنی شیطان بر آدمیان بسیار آشکار است.

تفسیر ص: ۴۲۰

الر پیش از این بیان شد که این حروف تعبیر از مراتب عالم یا مراتب وجود نبی صلی الله علیه و آله است که آن مراتب برای او هنگام خالی شدن و از بین رفتن پرده‌های طبیعت مشهود گشته است. و برای همین جهت این حروف از اسمای نبی صلی الله علیه و آله شمرده شده است.

بنابراین صحیح است که آن حروف منادی قرار بگیرد، همانطور که صحیح است آن را مبتداء قرار بدهیم و ما بعدش خبر آن باشد. و نیز می‌شود آن حروف را منقطع قرار داد که نه عمل کند و نه معمول واقع شود، و فقط محض اظهار مراتب وجود در نظر آورده شود.

بنابراین که آن حروف مبتداء قرار گیرد و لفظ تِلْكَ در الر تِلْكَ بدل آن، و آیاتُ الْكِتَابِ خبر آن می‌شود، یا این که لفظ تِلْكَ مبتدای دوم و آیاتُ الْكِتَابِ آیات الْكِتَابِ الْمُبِينِ خبر آن است و مجموع جمله خبر حروف مقطعه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۱

و الْمُبِينِ به معنای ظاهر شدن یا ظاهر کننده است، و مقصود از آن قلم عالی، یا لوح کلی، یا عالم مثال، یا عالم طبع، یا قرآن، یا

همه‌ی عالم است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا كَتَابَ رَا فِي صُورَاتِ حُرُوفٍ وَ نَقُوشٍ نَازِلٍ كَرَدِيمٍ، قُرْآنًا قُرْآنِيَّ كِه جَامِعِ دُو جِهَتِ وَحِدَتِ وَ كَثْرَتِ، وَ أَمْرٍ وَ خَلْقِ اسْتِ، عَرَبِيًّا قُرْآنِيَّ كِه جَامِعِ دُو جِهَتِ وَحِدَتِ وَ كَثْرَتِ، وَ أَمْرٍ وَ خَلْقِ اسْتِ، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بَاشَد كِه تَعْقِلَ آن بَر شَمَا آسَان بَاشَد چُون قُرْآنَ بَه لَغْتِ شَمَا نَازِلِ شُدِه، يَا اَيْنِ كِه شَمَا دَارَايِ عَقْلٍ وَ فِقْهٍ كَرَدِيدِ چُون قُرْآنِ مَشْتَمَلِ بَر چِيزِي اسْتِ كِه بَه سَبَبِ آن عَقْلٍ وَ فِقْهٍ حَاصِلِ مِي شُود.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا أَمَلَاءُ مِي كَنِيمُ نَه غَيْرِ مَا، بِنَابَرِ اَيْنِ كِه تَقْدِيمِ مَسْنَدِ اِلِيَه جِهَتِ اِفَادَه‌ي حَصْرِ بَاشَد، وَ مَقْصُودِ نَهِيَّ اَز كُوشِ دَادَنِ بَه غَيْرِ اسْتِ اَز قَبِيلِ بَه تُو مِي كُويِمُ تَا هَمْسَايَه بَشَنُود، وَ مَمْكَنِ اسْتِ مَقْصُودِ نَهِيَّ اَز نَظَرِ بَه وَاسَطَه اسْتِ مَانَدِ مَلَايَكَه‌اي كِه قُرْآنَ رَا مِي آوَرَد.

أَحْسَنَ الْقَصَصِ اسْتِ اَيْنِ قِصَّهٔ عَجِيبَتَرِينِ قِصَّه‌هَاسْتِ، زِيْرَا كِه دَر مِيْانِ دُو ضِدِّ جَمْعِ بُوْدِ هَمِ فَرِصَتِ بُوْدِ هَمِ وَصَلَتِ، هَمِ مَحْنَتِ بُوْدِ هَمِ شَادِي، هَمِ رَاحَتِ بُوْدِ هَمِ آفَتِ، هَمِ وَفَا بُوْدِ هَمِ جَفَا، هَمِ مَالِكِي بُوْدِ هَمِ مَمْلُوكِي، دَر بَدَايَتِ بِنَدِ وَ چَاهِ بُوْدِ، دَر نَهَايَتِ تَخْتِ وَ كِه گَاهِ بُوْدِ. بَه اَوَّلِ بِيْمِ وَ هَلَاكِ بُوْدِ وَ بَاخِرِ عَزِّ وَ مَلِكِ بُوْدِ. پَسِ چُون

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۲

دَر اَوَّلِ اَيْنِ چَنَدِيْنِ اَنْدُوَهِ وَ طَرَبِ بُوْدِ، دَر نَهَايَتِ خُودِ شَكْفَتِ وَ عَجَبِ بُوْدِ.

يَعْنِي اَمَلَايِي كِه بَهْتَرِ اَز هَرِ اَمَلَايِي اسْتِ، بَهْتَرِ بُوْدَنِ دَاسْتَانِ كُويِي يَا بَه اَيْنِ اسْتِ كِه لَفْظِي كِه بَا آن قِصَّهٔ كُفْتَه مِي شُود بَهْتَرِ اسْتِ، يَا اَخْبَارِي كِه قِصَّهٔ رَا تَشْكِيلِ مِي دَهْدِ بَهْتَرِ اسْتِ، وَ اَيْنِ اَخْبَارِ اَز آن جِهَتِ بَهْتَرِ اسْتِ كِه يَا اَخْبَارِ عَجِيبِ وَ غَرِيبِ اسْتِ وَ يَا اَز اَذْهَانَ دُورِ اسْتِ، يَا اَيْنِ كِه فَوَايِدِ وَ نَفْعَشِ بِيْشْتَرِ يَا مَوْضُوعَاتَشِ بَهْتَرِ اسْتِ، يَا اَيْنِ كِه مَحْمُولَاتَشِ نَزْدِ نَفْسِ لَذِيذْتَرِ وَ كُوارَاتَرِ اسْتِ.

وَ مَخْفِي نَمَانَدِ كِه هَمِه اَيْنِ وَجُوَهِ دَر قُرْآنِ وَ مَخْصُوصَا دَر سُورَه‌ي يُوْسُفِ جَمْعِ شُدِه اسْتِ، وَ بَرَايِ بَهْتَرِ بُوْدَنِ دَاسْتَانِ يُوْسُفِ وَجُوَهِ دِيْگَرِي نِيْزِ كُفْتَه شُدِ، كِه وَجِيَه‌تَرِينِ آن‌هَا هَمَانِ وَجُوَهِي اسْتِ كِه مَا ذَكَرِ كَرَدِيمِ، وَ مَقْصُودِ قِصَّه‌هَايِ هَمِه‌يِ قُرْآنِ اسْتِ، زِيْرَا كِه دَر قُرْآنِ اَخْبَارِ اَنْبِيَا وَ اَخْبَارِ نِيْكَانِ وَ بَدَانِ اسْتِ، وَ مَمْكَنِ اسْتِ مَقْصُودِ تَنَهَا قِصَّه‌يِ سُورَه‌يِ يُوْسُفِ بَاشَد. (۱)

بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ مَقْصُودِ هَمِه‌يِ قُرْآنِ يَا فِقْطِ سُورَه‌يِ يُوْسُفِ اسْتِ، چِه قُرْآنِ اسْمِ اَنْچِيزِي اسْتِ كِه بَرِ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

(۱) اَز عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدِه: سَتَّهْ اَشْيَاءُ حَسَنٍ وَ لَكِنْ فِي سَتَّهْ مِنْ النَّاسِ اِحْسَنِ، الْعَدْلُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي الْاِمْرَاءِ اِحْسَنِ، السَّخَاةُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي الْاَغْنِيَاءِ اِحْسَنِ، الزُّهْدُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي الْعُلَمَاءِ اِحْسَنِ، الشُّكْرُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي الْفُقَرَاءِ اِحْسَنِ، التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي الشُّبَابِ اِحْسَنِ، الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَ لَكِنْ فِي النِّسَاءِ اِحْسَنِ، وَ جَمِيعِ الْقِصَصِ فِي الْقُرْآنِ حَسَنٌ وَ لَكِنْ قِصَّهٔ يُوْسُفِ مِنْهَا اِحْسَنُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۳

نَازِلِ شُدِه خُواهِ يَكِ اَيَه بَاشَد يَا يَكِ سُورَه يَا هَمِه‌يِ قُرْآنِ، سَبَبِ كَثْرَتِ اسْتِعْمَالِ، اسْتِعْمَالِ آن دَر مَجْمُوعِ غَالِبِ شُدِه، وَ لَفْظِ (هَذَا الْقُرْآنَ) مَفْعُولِ (أَوْحَيْنَا) يَا (نَقُصُّ) يَا هَرِ دُو بَرِ سَبَبِ تَنَازَعِ اسْتِ.

بِنَابَرِ اَيْنِ كِه (اِحْسَنِ الْقِصَصِ) مَفْعُولِ مَطْلُوقِ بَاشَد، وَ كَرِ نَهِ هَمَانِ (اِحْسَنِ الْقِصَصِ) مَفْعُولِ (أَوْحَيْنَا) مِي شُود، وَ مَمْكَنِ اسْتِ كِه (هَذَا الْقُرْآنَ) بَدَلِ اَزِ (اِحْسَنِ الْقِصَصِ) بَاشَد.

وَ اِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ اِكْرَ چِه تُو قَبْلِ اَز اَيْنِ اَز اَيْنِ دَاسْتَانِ بِيْ خَبَرِ بُوْدِي، چُون تُو بَا عَلِمَا مَرَاوَدِه نَدَاشْتِي، وَ نَهِ بَه سُوِي قِصَّهٔ كُوهَا مِي رَفْتِي، وَ كِتَابَهَا رَا جَسْتَجُو وَ تَجَسَّسِ نَكْرَدِي.

كِه الْبَتَّةُ غَفَلْتُ وَ بِيْ خَبَرِي اَز خُدا مَذْمُومِ وَ زَشْتِ اسْتِ وَ غَفَلْتُ اَز غَيْرِ خُدا بَرَايِ اسْتِغْثَالِ بَه خُدا مَمْدُوحِ اسْتِ، وَ مَقْصُودِ اَز غَفَلْتُ دَر

اینجا غفلت از این داستان است.

إِذْ قَالَ لَفْظ (إِذْ) اسم خالص است، مفعول (نَقَصَ) یا (أَوْحَيْنَا) یا بدل از (احسن القصص) یا از (هذا القرآن) است، یا به تقدیر امر از ذکر است و به هر تقدیر باید مانند لفظ (مثل) و (حکایه) در تقدیر گرفت که به کلمه‌ی (إِذْ قَالَ) اضافه شده باشد.

يُوسُفُ لَأَيِّهِ يوسف به پدرش گفت، پدر او يعقوب عليه السلام بن اسحاق عليه السلام بن ابراهيم عليه السلام است و لقب او اسرائيل بود که در لغت عبری به معنای (نبره) خالص خدا می‌باشد.

یا أَبَتٍ ملحق شدن تاء به لفظ (اب) و (ام) در حال منادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۴

قرار گرفتن آن‌ها برای اظهار شفقت است مانند تصغیر لفظ (ابن) در حال منادی بودن.

إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدًا از رؤیا به معنای خواب دیدن است.

عَشْرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي ساجِدِينَ مفعول دَوْم (رأیت) اول است، یا این که (رأيتهم) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: بر چه حالی آن‌ها را دیدی؟ یا جواب سؤالی است که در حکایت کننده مذکور بوده و از حکایت حذف شده، چنانکه بعضی گفته‌اند که يعقوب گفت: بر چه حالی ستارگان و ماه را دیدی؟

و تأخیر شمس و قمر برای اشاره به ترتیب در خواب است، و بعضی گفته‌اند: تحقق تعبیر خواب نیز بر همان ترتیب بوده، زیرا که برادرانش اول سجده کردند، و سپس پدر و مادرش سجده کردند، یا این که تأخیر شمس و قمر برای اهمیت دادن به شمس و قمر است شبیه تخصیص بعد از تعمیم، و آوردن ضمیر ذوی العقول و جمع بستن آن در (رأيتهم) برای این است که سجده از افعال ذوی العقول است به ستارگان و ماه و خورشید نسبت داده شده است.

قَالَ يَا بَنِيَّ گفت: ای پسر، این که (ابن) را مصغر کرده و بَنِيَّ گفته است جهت اظهار شفقت و مهربانی است.

لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۵

(يعقوب) گفت: ای فرزند عزیز زنه‌ار که خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که (به اغوای شیطان) بر تو مکر و حسد خواهند برد زیرا دشمنی شیطان بر آدمیان بسیار آشکار است.

رؤیای خویش را بر برادرانت مگو، که بر تو مکر و حيله کنند که شیطان دشمن آشکارای انسان است.

از آنجا که يعقوب بر اولادش شفقت داشت نسبت کید را به آنان منحصر نکرد، و از جانب آن‌ها عذر آورد که کید از تصرف شیطان است.

نقل شده است که یوسف گفت: ای پدر کلمات تو دلالت می‌کند بر این که برادران من به زودی در سلک انبیا داخل می‌شوند، و کید و مکر سزاوار انبیا نیست.

پس يعقوب گفت: کید از انبیا ممکن نیست، ولی گاهی شیطان در آنان تصرف می‌کند، چنانچه این مطلب نسبت به آدم علیه السلام واقع شد که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.

يعقوب از بازگو کردن خواب یوسف علیه السلام به برادرانش نهی کرد، چون کینه و حسد آن‌ها را نسبت به یوسف مشاهده کرده بود و می‌دانست که آن‌ها عالم به تعبیر خواب هستند، و هر چه را که از خواب یوسف تعبیر کنند نسبت به آن حسد می‌ورزند.

نقل شده است که يعقوب وقتی یوسف را از بازگو کردن خوابش به برادران منع کرد رنگ چهره‌ی یوسف متغیر شد و لرزه بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۶

اندامش مستولی گشت، چون به رشادت و شجاعت و نیروی آن‌ها علم و آگاهی داشت، پس يعقوب یوسف را پیش خودش کشید

بعد از آن که یعقوب گفت خوابت را بر برادرانت بازگو نکن چنین استنباط شد که آن خواب دلیل بزرگی و رفعت مقام یوسف گردیده و این که مشار الیه (کذلک) برگزیده شدن به سبب نشان دادن سجده‌ی ستارگان در خواب است. وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ لَفْظِ (من) آورد تا اشعار به این باشد که تأویل احادیث مراتب متعددی دارد که کسی جز خدا احاطه به جمیع مراتب آن را ندارد.

و لفظ (أحادیث) طبق گفته‌ی بعضی اسم جمع حدیث است و بعضی گفته‌اند جمع حدیث است بر خلاف قیاس، و برخی آن را جمع احداث دانسته‌اند، و احداث جمع حدیث یا جمع حدث است و معنای آن چیزی است که آن به آن حادث شود. و تأویل احادیث عبارت از چیزی است که حدیث به آن بر میگردد از جهت مبدأ و غایت، این معنا در صورتی است که تأویل به معنای مؤول الیه باشد یعنی چیزی که حدیث به آن برمی‌گردد، و اگر به معنای مصدری باشد مقصود کیفیت ارجاع احادیث به مبدأ و منتهاش می‌باشد، و مبدأ همه و همچنین غایت همه خداست که با توسط به مبادی و غایات متوسطه عمل میشود بنابراین خداوند مبدأ مبادی و غایت غایات است.

تأویل احادیث به این معنا جدا امر بزرگ و پیچیده‌ای است، که آن تأویل میسر نمی‌شود مگر برای کسی که رسول باشد بعد از آن که عبد ولی بوده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۲۹

و احاطه به جمیع مراتب تأویل مخصوص به خدا و به کسی است که خاتم کل در همه کمالات است، چنانچه خدای تعالی فرموده است: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ یعنی تأویلش را خاصه جز خدا کسی نمی‌داند. بنابراین که (و الزاسخون) ابتداء کلام می‌باشد یا مقصود این است که اجمال تأویل متشابه قرآن را جز خدا و خصوصا راسخین در علم کسی نمی‌داند.

وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ اصل نعمت عبارت از ولایت است و نبوت صورت تکمیل کننده‌ی آن است، و همچنین رسالت و نعمتهای دنیوی و اخروی صورت پایین آن است، و مقصود از اتمام نعمت خدا بر او اتمام نعمت ولایت به سبب نعمت نبوت و رسالت و سلطنت در دنیا و آخرت است، این اتمام نعمت نسبت به کسی است که با قبول ولایت یا حقیقت ولایت محقق شده باشد. و امّا نعمت و اتمام آن نسبت به کسی که نبوت را هنوز قبول نکرده یا نبوت را قبول کرده و ولایت را قبول نکرده عبارت از قبول نبوت است و اتمام آن قبول ولایت است.

چنانچه در قول خدای تعالی: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) بر شما نعمتم را اتمام کردم به سبب اتصال بیعت اسلامی نبوی با بیعت ایمانی و لوی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۰

وَ عَلِيٍّ آلِ يَعْقُوبَ خَدَاوَنَد نِعْمَتِش را بر آل یعقوب بواسطه‌ی تو تمام کند، و اتمام نعمت بر آنها جمع نمودن خیر دنیا و آخرت برای آنها است بعد از آن که شیطان آنها را به لغزش افکند. «۱»

كَمَا أَتَمَّتْهَا عَلِيُّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ خَدَاوَنَد نِعْمَتِ را بر ابراهیم و اسحاق تمام نمود به سبب استحقاق و قدر و منزلت هر یک.

حَكِيمٌ خَدَاوَنَد حَكِيمٌ است و نظر به دقایق استحقاق می‌کند و بر حسب استحقاق عطا می‌کند، و تو بر حسب فطرت

(۱) در باره آل یعقوب باید گفت یعقوب یا اسرائیل (بنده خدا) فرزند اسحاق بن ابراهیم است و کلمه یعقوب عربی است (ژاکوب) که در عربی یعقوب خوانده شده است و نام او ۱۶ بار در قرآن آمده است. نیشابوری در قصص الانبیاء ص ۸۱ می‌نویسد: مادر

یعقوب دختر لوط بود (خلاف تورات تحریف شده که میگوید: دخترهای لوط پدر را مست کرده و با او آمیخته و قوم موآب و بنی عمو از آن دو دختر پدید آمدند- سفر پیدایش باب ۱۹ آنگاه که اسحاق در گذشت پیغمبری به یعقوب رسید. (داستان تحریف شده یعقوب در باره پیامبری که با تقلب خود را به جای برادر تو جازد در سفر پیدایش باب ۲۷ مذکور است) و چنین گویند: وی را هفت زن بود از هر یک دو پسر و دختری بیامد. مادر یوسف راحیل بنت لایان بن لوط بود. زنی بود نیکو روی و عالمه و عاقله، از زنان یعقوب از او خردمندتر نبود، و هم به حال جوانی بود که مرد. یوسف و ابن یامین (بن یامین) و خواهری از او بماند. و یعقوب بر شریعت ابراهیم بود و کتابش صحف ابراهیم بود و فرزندانش همه کتاب خوان بودند و دخترانش همچنین (طبق این روایت باید یعقوب ۱۴ پسر و ۷ دختر می داشت در حالیکه اسباط ۱۲ گانه از ۱۲ فرزند اویند، مگر این که دو فرزندش در کودکی مرده باشند)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۱

استحقاق دارای پس به تو آنچه را که استحقاق آن را داری عطا می کند.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ فِي دَاوَسْتَانِ يَوْسُفَ وَ بَرَادَرَانِش آيَاتٌ لِّلرَّسَائِلِينَ نشانه‌هایی است برای کسانی که از داستان آن‌ها سؤال کند، چنانچه بعضی گفته‌اند رؤسای مشرکین با تلقین یهود از داستان یوسف و برادرانش سؤال کردند، یا صحابه از پیامبر درخواست سوره‌ای کردند که مشتمل بر حکایات و خالی از امر و نهی باشد، یا این که یهود آمدند تا قصه‌ی یوسف را از پیامبر بپرسند دیدند که دارد قصه‌ی یوسف را همانطور که در کتابهای آن‌ها است می خواند.

من می گویم: نزول آیه اگر چه در باره‌ی همان کسانی است که ذکر شد ولی حق این است که سؤال و پرسش اعم از سؤال به لسان قال و حال و استعداد است، و این که هر طالب چیزی که در جهت آخرت معتبر است از قصه‌ی یوسف سؤال می کند.

و در تعلیق «۱» حکم بر وصف اشعار به این است که غیر سایل از ادراک آیات آن داستان و عبرت‌های آن محروم است، چون غیر سایل از این داستان چیزی جز آنچه که به صورت افسانه می شنود نمی شنود و لذت بردن او از این داستان مانند لذت بردنش از

(۱) منظور این است که به جای آن که موضوع بیان شود، آن را معلق گذارد و آن را متعلق به پرسنده می داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۲

افسانه‌هاست اعم از این که سایل به لسان قال نباشد یا به لسان قال سؤال بکند ولی به لسان حال سایل نباشد.

چنانچه خدای تعالی فرمود: چه بسا نشانه‌ای در آسمانها و زمین است که بر آن می گذرند ولی غافلند و از آن روی گردان.

در این داستان یوسف نشانه‌های متعددی است برای طلب کننده‌ی بیدار که دلالت بر علم و حکمت و قدرت و ربوبیت خدای تعالی می کند، و نیز دلالت بر این می کند که خداوند در اشیاء هر طور که می خواهد تصرف می کند.

و بر حذر بودن و فرار کردن از تقدیر موجب نجات نیست، و با تدبیر و درخواست غیر خدا منتفی نمی شود، و مکر و حيله مکر کنندگان به او ضرری نمی زند و حسد و حسد ورزان سبب بالا رفتن درجه‌ی محسودین و منتشر شدن فضل آن‌ها نمی شود، و نیز این داستان دلالت بر فضیلت عفت و حسن عاقبت آن می کند.

و این که انسان سزاوار است عقیف باشد حتی اگر ترس از بین رفتن و تلف در آن باشد.

و نیز دلالت بر وخامت زنا می کند، و این که زنا کننده و تجاوزکار خودش یا نسلش به مظلوم پناه می برند.

و دلالت بر لزوم ترک دروغ می کند اگر چه از باب توریه باشد و این که دروغگو بمانند دروغش مبتلا می شود خواه این ابتلاء از جانب کسی باشد که به او دروغ گفته شده یا از جانب غیر آن ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۳

و دلالت بر مکافات عمل در دنیا می کند اگر چه از انبیا بر سبیل ترک اولی باشد، و غیر این‌ها از نشانه‌هایی که در این داستان

مندرج است. (۱)

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا بَعَدَ مِنْ أَطْلَاعِشَانِ بِرِ خَوَابِ يَوْسُفَ وَ تَعْبِيرِ يَعْقُوبَ مِنْ أَنْ خَوَابَ كَفْتَنَدِ يَوْسُفَ وَ بَرَادَرِشِ بِنِيَامِينَ كَهْ بَا يَوْسُفَ مِنْ يَكِّ مَادَرِ بُوْدِ) از ما نزد پدرمان محبوبتر است و یوسف را در مورد آن رؤیا تکذیب می کردند، و می گفتند که او به خود گزافه بسته و با این سخنان می خواهد روی پدر را از ما به سوی خودش برگرداند.

در سبب اطلاع حاصل کردن برادران به خواب یوسف چنین نقل شده است که مادر شمعون بن یعقوب علیه السلام در وقتی که یوسف خوابش را بر پدر نقل می کرد می شنید، و تعبیر یعقوب را هم می شنید، و یوسف و یعقوب او را نمی دیدند، پس مادر شمعون خواب و تعبیرش را به فرزندش اطلاع داد و گفت: خستگی و رنج از آن شما است و شرافت و بزرگواری از آن غیر شما.

(۱) گفت: در دنیا محنت هاست، و در گور آفت هاست، و در قیامت حسرت هاست، و در بهشت راحت هاست، و در قصه یوسف آیت هاست، و در ضمن آیتها عبرت هاست، محنت دنیا به روزگار پیدا شود، و آفت گور به رفتار پیدا شود، و حسرت قیامت به دیدار پیدا شود، و راحت بهشت به کردار پیدا شود، و عبرت این قصه به گفتار پیدا شود، پس پادشاه عالم با آن پیامبر بذکر این گفتار کرد، عجایب او بر آن مهتر آشکارا کرد.

جامع الستین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۴

بعضی گفته اند که برادران اطلاع پیدا کردند که یوسف خوابی دیده و آن را برای یعقوب بازگو کرده، و یعقوب علیه السلام دستور داده که آن را پنهان نگهدارد، پس آمدند و یوسف را قسم دادند تا خواب خود را به آن‌ها خبر داد.

و برخی گفته اند که یوسف بعد از آن خواب خواب دیگری دید که آن خواب را در حضور برادران به پدر بازگو کرد و در نتیجه حسادت کردند، و گفتند آنچه را که گفتند، و تصمیم بر مکر و حيله و فریب گرفتند.

لفظ (اذ) بدل از (یوسف و اخوته) است از نوع بدل اشمال به تقدیر (قَصَهُ إِذْ قَالُوا) یا مفعول برای (لِلسَّائِلِينَ) یا کلام مستأنف است که تقدیر آن چنین است: (أذْكَرُ فِي جَوَابِ السَّائِلِينَ قَصَهُ إِذْ قَالُوا) ذکر کن در جواب سؤال کنندگان این قصه را که گفتند ... تا آخر، اضافه کردن برادرش بنیامین را به یوسف برای این است که هر دو از یک مادر بودند، و برادران دیگر نسبت به یوسف از یک مادر نبودند.

وَ نَحْنُ عُصَبَةٌ مَا گروهي نیرومند و قوی هستیم و توانایی بر دفع ضرر و جلب منفعت برای یعقوب داریم، در حالی که یوسف و برادرش این توانایی را ندارند، و (عصبة) چنانچه گفته شده از ده نفر تا چهل نفر است.

إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ كَهْ الْبَتِّهْ پَدَرِ مَا دَرِ گَمْرَاهِي

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۵

آشکار است، با عقول خودشان قیاسی تشکیل دادند که نتیجه اش گمراهی پدرشان شد، و ترتیب قیاس چنین است: ما قوی تر از یوسف و برادرش هستیم، و هر کس قویتر باشد به محبت سزاوارتر است، پس ما سزاوارتر به محبت هستیم.

پدر ما غیر اولی و غیر بهتر را بر بهتر و اولی ترجیح داده است، هر کسی چنین کند از طریق عقل و حکم عقل گمراه است، پس پدر ما گمراه است.

لکن قیاس خیالی آن‌ها نزد عشق و سلطنت عشق نادرست و عقیم بود، چه عشق بالاتر و برتر از آن است که خیالی با آن معارضه کند یا قیاس در آن مداخله کند، و شأن عشق بزرگتر از آن است که منوط به اسباب باشد.

بلکه عشق از صفات علیای خدا است که بهر کس هر مقدار که می خواهد می دهد چنانچه در بیان عشق زن عزیز به یوسف این

صورتی که ما برادران همه خیرخواه یوسفیم (و از ما به او هرگز آزاری نرسیده)

خود منع کرد و گفت: خود را در طاعت ما مکش که هر چند که طاعت نیک است، تن تو به نزدیک ما گرامی‌تر از طاعت تست، و آسیه فرعون را از کشتن موسی منع کرد، روبیل برادران را از قتل یوسف منع کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۸

ای پدر فردا او را با ما به صحرا بفرست که در چمن و مراتع بگردیم و بازی کنیم و البته ما از هر خطری نگهبان اویم، یعقوب گفت ای فرزندان من از آن ترسان و پریشان خاطر هستم که از او در بیابان غفلت ورزید و او طعمه‌ی گرگان شود، برادران گفتند اگر با آن که ما چند مرد نیرومند همراه اویم باز گرگ قصد او کند پس ما مردم بسیار ضعیف و زیانکاری خواهیم بود،

همینکه او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که یوسف را به چاه افکنند ما (در آن حال که به قعر چاه افتاد برای آن که قلبش آرام شود و به خواب خود و وعده‌ی خدا مطمئن گردد) به او وحی کردیم که (غم مخور و دل شاد باش) البته تو روزی برادران را به کار بدشان آگاه می‌سازی که آن‌ها تو را نشناخته و درک (مقام تو) نمی‌کنند.

تفسیر ص: ۴۳۸

قالوا بعد از آن که تصمیم گرفتند کاری را که می‌خواهند انجام دهند پیش پدر آمدند و گفتند:

يا أبانا ما لِمَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحَةٌ أَوْ بَرَاهِي يُوسُفَ أَيْمَنُ نِيسْتِي؟ در حالی که ما خیر خواه او هستیم.

بدین ترتیب آنان پس از آن که اطمینان نکردن یعقوب را منکر شدند اظهار شفقت و مهربانی بر یوسف کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۳۹

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعُ أَوْ رَا بَا مَا بَفَرَسْتَ تَا بَه كَلْهَا نَظَرُ كَنْد وَ تَفْرِیحَ نَمَیْد.

وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ عَطْفَ بَرِ يَزْتَعُ اسْتِ عِنِیْ أَوْ بَازِیْ هَمْ بَكَنْد.

سپس از جمله‌ی فعلیه به اسمیه پرداخت، تا تأکیدات ممکن باشد، و تأکیدات عبارتند از اسمیه بودن جمله، و (ان) و لام، و تقدیم حرف جرّ که مشعر به اهمیت دادن به یوسف، و آن مستلزم حفظ و نگهداری از او است.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ مِنْ بَرْدِنِ يَوْسُفَ مِنْ أُنْدُوهُنَاكَ مِیْ شَوْم، چون محبت و علاقه‌ی من به او زیاد و صبر من از دوری او اندک است.

وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ مِیْ تَرْسَمَ كَه كَرْگِ أَوْ رَا بَخُورِد.

بعضی گفته‌اند: آن زمین اصلاً محل زندگی گرگها بوده، و آنچه که در اخبارست مشعر بر این است که آنجا محل زندگی گرگ نبوده و لکن یعقوب علیه السلام از ترس حسد و کینه‌ی آن‌ها توصیه کرده، و اظهار نموده که از گرگ صوری می‌ترسد. چنانچه در خبر است: دروغ را تلقین نکنید تا دروغ بگویید، که فرزندان یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد تا این که پدرشان به آن‌ها تلقین نمود.

در سبب ابتلای یعقوب علیه السلام وارد شده که او گوسفند چاقی را

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۰

ذبح کرد در حالی که مردی از اصحابش محتاج بود و چیزی پیدا نمی‌کرد که بر آن افطار کند، یعقوب از آن مرد غافل شد و او را

اطعام نکرد. «۱»

و نیز وارد شده که یعقوب کنیزی داشت و فرزندی آورد، و از طرفی مادر یوسف در نفاس بنیامین فوت کرد، و آن کنیز بنیامین را سرپرستی می‌کرد و او را شیر می‌داد، و فرزندان آن کنیز برادر رضاعی بنیامین بود، پس بعد از بزرگ شدن یا بعد از بلوغ یعقوب آن فرزند را از آن زن گرفت و فروخت، و کنیز از فراق آن فرزند آتش گرفت و به سوی خدا تضرع و زاری کرد، پس شنید هاتفی می‌گوید:

یعقوب به فراق محبوب‌ترین اولاد خود مبتلا می‌گردد و به او نمی‌رسد مگر این که تو قبل از آن به فرزندت برسی. «۲»
 وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الدُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ حَظُورِ أَوْ رَا كِرْكَ مِي خُورِدِ دَر حَالِي كِه مَا يَكْ كِرُوه مِرْدَان قُوی وَ نِیرومِنْد هَسْتِیْم. «۳»

إِنَّا إِذَا لَخَّاسِئِرُونَ اگر چنین چیزی شود ما در این صورت از زیانکاران خواهیم بود، این نوع سخن گفتن طبق عادت عرف است که می‌گویند: اگر چنین چیزی واقع شود مرا ملامت کنید،

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۸، مجمع البیان ۳: ص ۲۱۶

(۲) تفسیر الصافی ج ۳: ص ۸، تفسیر العیاشی ۲: ص ۱۶۷/ح ۴

(۳) عصبه و عصابه به جماعتی بین ۱۰ تا ۴۰ نفر گفته می‌شود (لسان العرب)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۱

یا هر چه خواستی بکن، و اگر نه این سخن جواب یعقوب علیه السّلام نیست، یا این که همین سخن جواب یعقوب با رساترین وجه است، گویا که آن‌ها ادعا کردند.

که با وجود نیرومند و شجاع بودنشان محال است که گرگی آن‌ها را بخورد، پس گویا که گفته باشند خوردن گرگ یوسف را مستلزم خسران و زیان ما است، و زیان ما محال است، پس خوردن گرگ هم محال است.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَ چون او را بردند و همداستان شدند که او را در قعر و نهانگاه چاه بگذارند ... جزای جمله محذوف است ولی به قرینه‌ی معنوی معلوم است، و آن این است: و یوسف را در چاه انداختند.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ بِه تَوْسُطِ فَرِشْتَه بَه یُوسُفِ وَ حِی فَرِستادِیْم چنانچه در اخبار ما است.

در اخبار وارد شده که او هفت ساله یا نه ساله بود و بعضی هم او را هفده ساله دانسته‌اند.

لَتَنْبِئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَ البتّه تو روزی برادران را به کاری که کرده‌اند آگاه می‌کنی.

یعنی روزی می‌رسد که آن‌ها می‌فهمند که تو یوسف هستی که به آن‌ها کمک کرده‌ای و همین معنای قول خدای تعالی است: هل علمتم ما فعلتم (آیه بعدا خواهد آمد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۲

آیات ۲۱-۱۶

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۶ تا ۲۱] ص: ۴۴۲

اشاره

وَ جَاؤْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الدُّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا

صَادِقِينَ (۱۷) وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسِيْكُمْ اَمْرًا فَصَبِّرْ جَمِيْلًا وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ (۱۸) وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَاَرْسَلُوْا وَاِرْدَهُمْ فَاذْلٰى دَلُوْهُ قَالَ يَا بَشْرٰى هٰذَا غُلَامٌ وَ اَسْرِوْهُ بِضَاعِيَةً وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ (۱۹) وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُوْدَةٍ وَ كَانُوْا فِيْهِ مِنَ الرَّاٰهِدِيْنَ (۲۰)
وَ قَالَ الَّذِى اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتَهٗ اَكْرَمٰى مِثْوَاهُ عَسٰى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهٗ وَلَدًا وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِي الْاَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهٗ مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهٖ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (۲۱)

ترجمه: ص: ۴۴۲

و برادران شبانه با چشم گریان به نزد پدر بازگشتند، (پدر چون آنان را گریان دید و یوسف را ندید پرسید) گفتند قصه این است که ما در صحرا برای مسابقه رفته یوسف را بر سر متاع خود گذاریم (چون بازگشتیم) یوسف را گرگ طعمه خود ساخته بود و هر چند راست گوییم تو باز باور نخواهی کرد، و (برای اثبات کذب خود) پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغ نزد پدر آوردند، یعقوب گفت: بلکه این امر زشت قبیح را نفس در نظر شما زیبا جلوه داده است (در هر صورت) در این مصیبت صبر جمیل می‌کنم (و از خدا یاری می‌طلبم) که برفع این بلیه که شما اظهار می‌دارید پس خدا است که مرا یاری تواند کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۳

(باری یوسف در چاه افتاده بود که) کاروانی آنجا رسید و سقای قافله را برای آب فرستادند دلو را که از آن چاه برآورد (دید) غلامی زیبا چون ماه تابان در دلو به جای آب درآمد) گفت: به به از این بشارت و خوشبختی که به ما رخ داده او را پنهان داشتند که سرمایه‌ی تجارت کنند و خدا به هر چه خلق می‌کند آگاه است. (برادران که یوسف را نزد کاروان دیدند گفتند این پسر غلام ما است)

و به آن قافله به بهایی اندک و درهمی ناچیز فروختند و از او اعراض نمودند، قافله یوسف را به مصر آورد او را بسیار گرانبها فروختند

عزیز مصر که او را خریداری کرد به زن خویش سفارش غلام را کرد که مقامش بسیار گرامی دار که این غلام امید است به ما سود بسیار بخشد یا او را به فرزندی بگیریم و ما این چنین یوسف را تمکن و اقتدار دادیم و نیز به او علم خوابها بیاموزیم (و مقام نبوت بخشیدیم) که خدا بر کار خود غالب است (و همه در مقابل قدرت او ناتوانند) ولی بسیاری از مردم بر این حقیقت آگاه نیستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۴

تفسیر ص: ۴۴۴

وَ جَاءُوا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُوْنَ پس از آن که یوسف را به چاه انداختند بزغاله‌ای را کشتند و پیراهن یوسف را به خون آن آغشته کردند و گریه کنان پیش پدر آمدند.

قَالُوْا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ كَفْتُنْد: ما رفتیم مسابقه بگذاریم.

استباق مسابقه در تیراندازی است و اسب سواری، و دویدن را شامل می‌شود، ولی مقصود در اینجا مسابقه در دویدن است.

وَ تَرَكْنَا يُوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَكَلَهُ الذُّبُّ وَ مَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا تو ما را تصدیق نخواهی کرد اگر چه ما راستگو باشیم.

وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ وَ جَاءُوا عَلٰى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ حمل مصدر (کذب) بر ذات (دم) یا از باب این است که لفظ (ذی) در تقدیر است

(ذی کذب).

یا این که مصدر به معنای اسم مفعول (مکذوب موضوع دروغ) یا اسم فاعل است (کاذب دروغگو) و یا از باب مبالغه است. (کذاب بسیار دروغگو) امّا خون را توصیف به کذب کردن بدان جهت است که خون پیراهن خلاف آن چیزی است که آن‌ها اظهار می‌دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۵

وارد شده است که یعقوب علیه السلام بعد از گرفتن پیراهن گفت: آن گرگ به شدت بر یوسف غضب کرده و بر پیراهنش مهربانی نموده است که خود یوسف را خورده و پیراهن را پاره نکرده است! «۱» قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا يَعْقُوبُ كَذَبٌ بَلْ كَذَبْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. بلکه نفس شما امر عظیم و بزرگی را بر شما آسان کرده است، و آن اذیت کردن یوسف است بدون جرم و اذیت کردن نبی خدا، و دروغ گفتن برای نبی خدا.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ این کلمات در شرایع مانند کلمه استرجاع «۲» در شریعت محمدی است، و اصل آن چنین بوده (فاصبر صبرا جمیلا) که فعل افتاده و مصدر جانشین آن شده است.

سپس به رفع عدول شده نظیر سلاما و سلام بنا بر این تقدیر (لی صبر جمیل) بهتر از تقدیر (صبری صبر جمیل)، یا صبر جمیل صبری) یا (امری صبر جمیل) است.

زیرا تعلق مصدر به فاعل و مفعول و ربط دادن بین آن دو بواسطه‌ی حرف جرّ بعد از حذف فعل و جانشین شدن مصدر جای آن منصوب باشد یا مرفوع شایع است مانند (ظننا منهم) و (سلام منا علیک) و (الحمد لله) و (حمدا لله). وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ آنچه را که در باره

(۱) تفسیر الصافی ۲: ص ۱۰

(۲) تفسیر القمی ۱: ص ۳۴۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۶

هلاکت یوسف وصف می‌کنید باید خدا کمک کند که بتوانم بر آن شکیبایی ورزم. وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و جماعتی که برای تجارت سیر کردند، آمدند.

لفظ «السیارة» اشعار به این است که سیر کردن کار آن‌ها بوده، و داستان آن چنین بوده:

مالک بن زعر که رییس قافله و کاروان بوده و با چهار پشت به ابراهیم خلیل می‌رسیده خوابی دیده بود که آن را بدین گونه تعبیر کرده بودند که غلامی را در زمین کنعان پیدا می‌کند که برای او در دنیا و آخرت موجب خیر فراوان می‌شود، و خواب او پنجاه سال قبل از این بوده، و در طول این مدت هر سال با قافله‌اش یک مرتبه بر زمین کنعان مرور می‌کرد.

و در همان سال که یوسف را پیدا کردند راهنما و دلیل راه گم شده و مسیر آنان بر آن چاهی قرار گرفته بود که سه یا پنج یا هفت روز پیش یوسف را در آن انداخته بودند.

بعضی گفته‌اند که چاه بر راه عبور و مرور قرار گرفته بود.

و از قول خدای تعالی (یلتقطه بعض السارة) استفاده می‌شود که چاه در راه عمومی واقع شده بوده.

فَأَرْسَلُوا وَاِرْدَهُمْ كَسِيًّا رَاغِبًا كَانَتْ اِيَّاهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِبَةً. کسی را فرستادند که آب وارد می‌کرد تا مردم و چهارپایان را سیراب کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۷

فَأَذَلِي دَلْوَةً قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ جَوَابُ سَوَّالٍ اسْتَأْذَنَ مِنْهُ قَالَ بَلْ كَذَبْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. چه دید و چه کار کرد بعد از خارج کردن دلو از چاه؟

جواب می‌دهد که گفت مژده و بشارت باد، و ندای بشارت و مژده اشاره به نهایت خوشحالی و استبشار او است، گویا که اول بشارت نزد او متمثل باشد، سپس با مشاهده غلام به آن‌ها بشارت داد، بعضی گفته‌اند که دوستی به نام (بشری) داشت پس او را صدا کرد تا دیدن غلام را به او بشارت دهد.

وَ أَشْرُوهُ آن که یوسف را بیرون آورد و خواص اصحابش یافتن یوسف از چاه را مخفی کردند تا طمع سایر افراد قافله به سوی آن کشیده نشود یا این که خود یوسف را مخفی کردند تا رفقاییشان او را نبینند تا در او طمع نکنند، یا این که (أسروا) به معنای (أظهروا) است یعنی اظهار کردند، و محتمل است رجوع فاعل (ه) به برادران یوسف برگردد چنانچه خواهد آمد.
بِضَاعَةً حال از مفعول (اسروه) است، بعضی گفته‌اند:

یهودا هر روز به چاه می‌آمد و با یوسف عهد می‌بست و برای او اطعام می‌آورد، وقتی آنروز به چاه آمد و یوسف را در آنجا ندید به طرف قافله آمد و یوسف را در آنجا یافت و برادران را از قضیه آگاه کرد و آن‌ها پیش کاروان آمدند و نگفتند یوسف از برادران آنان است و او را تهدید به قتل نمودند تا این که بگویند بنده آنان است، برادران نیز یوسف را به دزدی و گریختن متهم کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۸

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ وَ شَرُّهُ یوسف را فروختند، و محتمل است ارجاع ضمیر فاعل به شخصی که آب از چاه می‌کشید و رفقاییش. یا ضمیر به کاروان برمیگردد، و این که شرا به معنای اشترا و خریدن باشد.
بِشْتَنِ بَخْسٍ مقصود از قیمت ناچیز یا مغشوش است یا اندک دَرَاهِمٌ مَعْدُودَةٌ «۱» آن دراهم بیست یا بیست و دو یا هیجده بوده است.
وَ كَانُوا یعنی کاروان یا برادران یوسف، فیه در یوسف یا در قیمت مِّنَ الزَّاهِدِينَ از بی‌رغبت بودند یا به نظر زهد نظر

(۱) ای عزیز! خداوند عالم شش چیز را (در شش چیز) پنهان کرد، تا کس نداند تقدیر و احکام او، مگر به تنبیه و الهام او: شب قدر را در میان شبها پنهان کرد، تا کس نداند مگر عابدان و عارفان. و نام مهین خود را در میان دعوتها پنهان کرد، تا کس نداند مگر عالمان. صلاة الوسطی را در میان نمازها پنهان کرد، تا کس نداند مگر ساجدان. ساعات شریف را در میان ساعات پنهان کرد، تا کس نداند مگر خاصان. جمال یوسف را در طی خصال او پنهان کرد، تا کس او را نشناخت مگر عاشقان. برادران یوسف، یوسف را نشناختند، و اگر می‌شناختند به درهم معدود کی نمی‌فروختند. یوسف را به حقیقت، یعقوب شناخت که در فراق بیت الاحزان ساخت، و زلیخا شناخت که در آرزوی وصلت او بود، حال و دل و دیده درباخت، هر که درد یعقوب ندارد او را به طمع وصال یوسفی خطا باشد. جامع السئین جلد اول تفسیر سوره یوسف می‌کردند، نه به نظر خیانت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۴۹

و آن که یوسف را از برادرانش می‌خرید مالک بن زعر رییس قافله بود، یوسف را به مصر آورد، و از کنعان تا مصر دوازده یا هیجده روز راه بود، و این راه را یعقوب و فرزندش بعد از بشارت زنده بودن یوسف و سلطنت او در نه روز پیمودند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَأَمْرَأَتِهِ بعد از رسیدن کاروان به مصر، و در معرض فروش قرار دادن یوسف، و خریدن عزیز مصر او را، که عزیز مصر به حکم پادشاه متصدی خزاین مصر بود، و پادشاه در آن روز ریان بن ولید بود که به یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات او مرد، بعد از همه این مراحل عزیز مصر به همسرش زلیخا گفت:

أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ رَا كَرَامِي می‌دار که شاید از او بهره‌مند شویم.

منظور از این که در کارهایمان کمک ما باشد و اموال ما را جمع کند، و متصدی زمین ما باشد.

أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلَدًا یا او را به فرزندی بپذیریم، چون او دارای فرزند نبود.

زیرا که او عنین بود و از زنان به ملامست و ملاصقت اکتفا می‌کرد، یا این که عقیم بود و بچه‌دار نمی‌شد. و نقل شده که به سبب عنین بودن همسرش زلیخا باکره بود، ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۰

یا این که هر وقت می‌خواست به زلیخا دخول نماید از مردی می‌افتاد و دخول برای او میسر نمی‌شد. وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ عِطْفَ بِرِ مَحْذُوفٍ اسْتِ وَ بِهْ مَعْنَايِ آن، آن اسْتِ كِهْ مَانَنْدِ هَمِيْنِ تَمَكِّيْنِ وَ قَدْرْتِ كِهْ دَرِ خَانِهْ عَزِيْزِ بِهْ يُوْسُفِ دَادِيْمِ، يُوْسُفِ رَا دَرِ تَمَامِ زَمِيْنِ مَتَمَكَّنِ نَمُوْدِيْمِ، يَا مَقْصُوْدِ اِيْنِ اسْتِ كِهْ اِيْنِ كُوْنِهْ تَمَكِّيْنِ وَ قَدْرْتِ كِهْ بِرِ اَثْرِ سَخْتِيْهَا وَ رَنْجِهَا اسْتِ بِرَايِشِ پَدِيْدِ آوْرْدِيْمِ كِهْ دَرِ وَاقْعِ دَلْدَارِيْ بِرَايِ شَخْصِ بِلَا دِيْدِهْ بَاشْدِ. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيْلِ الْأَحَادِيْثِ عِطْفَ بِرِ مَحْذُوفٍ اسْتِ يَعْنِيْ تَا دَرِ بِيْنِ مَرْدَمِ بِهْ عَدَالْتِ رِفْتَارِ كَنْدِ وَ بِهْ اَوْ تَأْوِيْلِ اِحَادِيْثِ مِيْ آمُوْزْدِ تَا بِرِ وُفْقِ اَنْ تَدْبِيْرِ اَمُوْرِ بَنْمَائِدِ، خَوَاهْ مَقْصُوْدِ اَزْ اِحَادِيْثِ اِحْدَاثِ وَ پَدِيْدِهْهَا بَاشْدِ يَا اِحَادِيْثِ رُوْيَا يَا اِحَادِيْثِ كَتَبِ اَسْمَانِيْ وَ اِخْبَارِ اَنْبِيَا بَاشْدِ يَا اَعْمَ اَزْ هَمِهِيْ اِيْنِهَا بَاشْدِ، هَمِهْ وَجُوْهْ اَنْ دَرْسْتِ اسْتِ.

وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهٖ خَدَاوَنْدِ بِرِ اَنْچِهْ كِهْ مِيْ خَوَاهْدِ مَسْلُطٌ اسْتِ، وَ خَوَاسْتِهْ اَوْ رَا هِيْجِ رَدِّ كَنْنَدِهْ اِيْ نِيْسْتِ. وَ اِيْنِ مَطْلَبِ دَرِ دَاسْتَانِ يُوْسُفِ ظَاهْرِ شَدْ، چُوْنِ خَدَا خَوَاسْتِ كِهْ اَوْ دَرِ دُنْيَا وَ اَخْرْتِ بِهْ سَبَبِ اِبْتِلَا وَ گَرْفْتَارِيْ عَزِيْزِ گَرْدَدِ، وَ يَعْقُوْبِ خَوَاسْتِ كِهْ اَزْ اَوْ جَدَا نَشُوْدِ وَ خَدَا بِيْنِ اَنْ دُوْ جَدَائِيْ اَنْدَاخْتِ، وَ يَعْقُوْبِ خَوَاسْتِ كِهْ يُوْسُفِ خَوَابِ خُوْدِ رَا بِهْ بَرَادَرَانِ نَكُوْبِدِ. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۱

وَ اَنْاَنْ خَبْرِدَارِ شَدَنْدِ، وَ بَرَادَرَانِ يُوْسُفِ بِهْ سَبَبِ حَسْدِشَانِ خَوَاسْتَنْدِ اَوْ رَا بَكَشَنْدِ وَلِيْ مَنْصَرَفِ شَدَنْدِ. وَ خَوَاسْتَنْدِ اَوْ رَا ذَلِيْلِ كَنْنَدِ كِهْ بِهْ سَبَبِ ذَلِيْلِ شَدَنْ خُوْدِشَانِ يُوْسُفِ عَزِيْزِ گَشْتِ، وَ خَوَاسْتَنْدِ مَادَامِ الْعَمْرِ يُوْسُفِ بَنْدِهْ بَاشْدِ وَلِيْ مَالِكِ الرَّقَابِ اَهْلِ مَصْرِ گَشْتِ وَ زَلِيْخَا خَوَاسْتِ اَوْ رَا گَمْرَاهِ كَنْدِ وَلِيْ خَدَا اَوْ رَا حَفْظِ نَمُوْدِ. وَ بَا زَنْدَانِ اَنْدَاخْتَنْ خَوَاسْتَنْدِ اَوْ رَا مَتَّهَمِ كَنْنَدِ دَرِ حَالِيْ كِهْ هَمِيْنِ زَنْدَانِ مَوْجِبِ ظُهُوْرِ طَهَارْتِ وَ بَلَنْدِيْ مَرْتَبِهِيْ اَوْ شَدْ. «۱» وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا- يَغْمُوْنَ وَ لِيَكِنْ مَرْدَمِ اِيْنِ بَازِيْ مَعْكُوْسِ رَا اَزْ جَانِبِ خَدَا نَمِيْ دَانَنْدِ وَ نَمِيْ دَانَنْدِ كِهْ خَدَاوَنْدِ اَضْدَادِ رَا سَبَبِ اَضْدَادِ قَرَارِ مِيْ دَهْدِ، بَا آزْمَائِشِ بَنْدِهْ شَرِّ اَوْ رَا اِظْهَارِ نَمُوْدِهْ وَ خَيْرِ رَا دَرِ اَوْ كَتْمَانِ مِيْ كَنْدِ.

آیات ۲۵-۲۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۲۵] ص: ۴۵۱

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ (۲۲) وَ رَاوَدْتُهُ اَلَّتِيْ هُوَ فِيْ بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِيْهِ وَ غَلَقْتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهٗ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ (۲۳) وَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَاى بُرْهَانَ رَبِّيْهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ (۲۴) وَ اسْتَبَقَا الْاَبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيْصُهٗ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَايَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۵)

(۱) اشاره چهار چیز به چهار چیز مشهور گشت: یونس به ماهی و یوسف به چاه، و آهو به مشک و مؤمن به ایمان و عارف به معرفت مشهور گشت، فردا الله تعالی به معرفت و ایمان مؤمن نگردد نه به بسیاری گناه. جامع السّئین جلد اول تفسیر سوره یوسف ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۲

ترجمه: ص: ۴۵۲

و چون یوسف به سنّ رشد و کمال رسید او را مسند حکمفرمایی و مقام دانش عطا کردیم و همچنین ما نکوکاران عالم را پاداش می‌بخشیم،

یوسف در آن خانه‌ای که بود بدون آن که نظر بد و خیانت کند بانوی خانه به میل نفس خود با او بنای مراوده گذاشت و روزی درها را بست و یوسف را به خود دعوت کرد و اشاره کرد که من برای تو آماده‌ام. (یوسف که عفت ذاتی و قدس الهی داشت) جواب داد به خدا پناه می‌برم (که بر چنین عمل زشت اقدام کنم) خدا مرا مقامی منزّه و نیکو عطا کرده (چگونه خود را به ستم و گناه آلوده کنم) که خدا هرگز ستمگران را رستگار نسازد،

آن زن از فرط میل با آن که از یوسف جواب ردّ و امتناع شنید باز در وصل او اصرار و اهتمام کرد و اگر لطف خاصّ خدا و برهان روشن حقّ نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی اهتمام کردی ولی ما میل او را از قصد بد و عمل زشت بگردانیم که همانا او از بندگان معصوم و پاکیزه ماست.

و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۳

هر دو (برای گریختن) به جانب در شتافتند (یوسف از خوف خدا و زلیخا از شوق یوسف و زن دست در گریان یوسف شد) و پیراهن یوسف از پشت بدرید که در آن حال آقای آن زن (یعنی شوهرش) را بر در منزل یافتند و زن (برای رفع تهمت به سخن سبقت گرفت) گفت: جزای آن که با اهل تو قصد بد کند چیست؟ جز آن که یا به زندان برند یا به عقوبت سخت کیفر کنند؟! چه خواهد بود؟

تفسیر ص: ۴۵۳

اشاره

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ تفسیر کلمه (أشُدّ) پیش از این بیان شد که عبارت از اوایل کمال همه‌ی نیروها، و آن سنّ وقوف بین سی و چهل است، و حقّ این است که مبدأ آن هیجده سالگی و نهایت آن چهل سالگی است.

آتیناهُ حُكْمًا وَعِلْمًا حکمش مرا به حکم معرفت است، و مراد به علم توحید و شهادت است. یعنی به او نبوت و رسالت دادیم اعمّ از این که مقصود از حکم کمال قوه علمی باشد به نحوی که همه نیروهای نفسانی مطیع آن قوه می‌شوند یا مقصود از حکم حکومت و تسلط یا قوای نفسانی باشد.

چه معنای اول نبوت و معنای دوم لازمه‌ی نبوت است، و علم که عبارت از بینایی پیدا کردن به اشیاست همانطور که هست از لوازم رسالت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۴

و ممکن است از حکم لازم ولایت اراده شود که آن تسلط بر قواست، و از علم هم نبوت و رسالت اراده شود، زیرا که نبوت نیز مستلزم بینایی و استبصار است به آنچه که در عالم صغیر است می‌باشد.

به هر تقدیر تقدیم حکم به جهت تقدّم رتبه‌ی آن بر علم است، و به جهت همین حکم بود که یوسف کمال عفت را داشت در وقتی که همه اسباب شهوت برای او آماده شده بود. و لذا اعطاء حکم را بر مراوده مقدم داشت.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ همانطور که یوسف نیکوکار بود و به جهت احسان و نیکوکاریش به او حکم دادیم همچنان هر نیکوکاری را به جهت نیکوکاریش پاداش عطا می‌کنیم.

و بارها گذشت که احسان و نیکوکاری، ایمان خاص و قبول احکام و لوی به سبب بیعت و لوی و قبول دعوت باطنی و دخول ایمان در قلب است.

پس مقصود از محسن در اینجا کسی است که صاحب حسن و نیکوکاری شده است، یا کسی است که به خودش احسان بکند بدین گونه که نفسش را تحت ولایت ولی خود قرار دهد، و احسان به غیر لازمی آن احسان اصلی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۵

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا «۱» عَنْ نَفْسِهِ (راود) یعنی رفت و آمد کرد برای طلب چیزی، و چون معنای طلب و سؤال در آن تضمین شده با لفظ (عن) متعدی شده است.

و مقصود تشبیه ملاطفات آن زن به طلب کردن و باز نمودن درهای رغبت و میل به او است، و این که هر جا که دری از درهای ترغیش را می‌بست در دیگری را به سبب رفت و آمد صوری باز می‌کرد، و تعلیق (راودت) بر موصول (الَّتِي) برای اشعار به کمال نیروی آن زن در رفت و آمد است، و این که برای یوسف علیه السلام عذری از جهت اسباب صوری نبود، و حجاب حیا به علت کثرت معاشرت برداشته شد و لذا بدنبال آن فرمود:

وَ غَلَقَتِ الْبَابَ آن زن درها را بست بیان این نکته از آن رو است تا عفت و ورزی و خودداری یوسف را در آن حال که دلالت بر کمال قدرت الهی او، و تسلط وی بر قوای نفسانی است برساند.

(۱) البیوت خمسة بیت زیارات و بیت العبادة و بیت الرعیة و بیت الكرامة و بیت الخلافة خانه زیارات حاجیان راست. اما خانه دوم خانه عبادت، خانه متقیان است، فی بیوت اذن الله. اما خانه سوم خانه رعایت است و آن کشتی نوح علیه السلام بود، رب اغفر لی و لوالدی. سوره ابراهیم/ ۴۲ خانه چهارم: خانه کرامت است. و آن زن فرعون را بود. قَالَتْ: رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ. و آن خانه آن بود که چون آسیه معجزات موسی بدید، دل از فرعون بیرید و با باطن به حق بگروید. پنجم: خانه خلابت است و آن خانه زلیخا بود. قوله تعالی: و راودته الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ. یوسف/ ۲۳ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۶

و تشدید داشتن (غلق) به جهت تکثیر است، چون درها چنانچه نقل شده هفت عدد بوده و یوسف و زلیخا در خانه‌ی هفتم بوده‌اند در تواریخ ذکر شده که زلیخا در وقتی که هفت ساله و در خانه پدر بوده عاشق او بود، و عشق خویش را مخفی می‌ساخت و جز خدا کسی آن را نمی‌دانست، حتی به یوسف هم این عشق را اظهار نکرده تا این که جسمش آب شد، و رنگش زرد گشت، و چشمهایش به گودی افتاد، زنی که مرئی و صاحب اسرار زلیخا بود از حال زلیخا سؤال کرد او نیز حال عشق خود را برای وی بیان کرد و گفت که یوسف اصلاً توجهی به او ندارد، و هر چه آرایش و زینت می‌کند یوسف به او نگاه نمی‌کند.

پس زلیخا به آن زن اشاره کرد که قبه‌هایی بنا کند و در آن انواع جواهر را بکار برد و در اطراف هر قبه عکس زلیخا و حبیبش را در حالی که با یکدیگر معانقه می‌کنند و همدیگر را به آغوش کشیده‌اند به اطراف هر گنبد بزنند، و مسکن یوسف را در آنجا قرار دهد شاید که بعد از دیدن صورت‌های منقوش و ترغیب کننده شهوت‌انگیز به زلیخا مایل و راغب شود.

پس آن زن همین کارها را انجام داد، و یوسف را در گنبد هفتم جای داد و درها بست تا برای یوسف عذری برای اختلاط با آن زن نباشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۷

بعضی گفته‌اند: آن زن گنبدی بنا کرد که در سقف آن و جمیع دیوارهایش آینه‌هایی نصب کرد به نحوی که هرگاه یوسف داخل شود زلیخا هر جا نگاه کند یوسف را ببیند، و یوسف نیز هر جا که نگاه کند فقط زلیخا را ببیند.

و این بدان جهت بود که زلیخا هر چه یوسف اصرار می‌کرد و تدبیر می‌اندیشید که یوسف به صورت زلیخا نگاه کند تا شاید بدین وسیله به زلیخا رغبت پیدا کند یوسف به سوی او نگاه نمی‌کرد پس این تدبیر را اندیشید که شاید یوسف صورت زلیخا را ببیند و به او رغبت و میل پیدا کند.

و از سوی دیگر خود زلیخا چون نهایت محبت و عشق به یوسف را داشت می‌خواست هر جا نگاه کند فقط جمال یوسف را ببیند. وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ لَفْظَ (هیت) اسم فعل است به معنای بیا یا به معنای آماده شدم، و لام در (لك) جهت تبیین فاعل یا مفعول است، و (هیت) با ضمّ تا و کسر آن مانند (حیث) و (جیر) خوانده شده، و (هیت) با کسر هاء و فتحه‌ی تاء نیز خوانده شده.

و (هیت) مانند (جئت) با ضمّ تاء فعل ماضی است به معنای آماده شدم، می‌باشد. «۱»

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۸

قال یوسف در جواب زلیخا در حالیکه از اجابت نکردن عذر می‌آورد و از ترس این که مبدا مصاحبت آن زن او را به فتنه بکشاند پناه به خدا می‌برد گفت:

مَعَاذَ اللَّهِ پنج کس در مانده شدند به حقّ پناهنده شدند، لا جرم به مقصد خود راه بردند.
حَتَّىٰ زَنَ عَمْرَانَ در کار مریم درماند به حقّ پناه برد، وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا آلِ عَمْرَانَ / ۳۱ لا جرم به مقصود و مقصد راه برد، (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ).

دوم: موسی علیه السلام که از فرعون بگریخت و پناه به حقّ برد.

سوم: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به حقّ پناه برد: لا جرم بعلاج و درمان خود راه برد.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ / ۱ و خالق الاصباح هم از این است.

چهارم: مؤمن از شیطان پناه به حقّ برد: لا جرم به مقصد و

(۱) در لسان العرب و قاموس کلمه (هیت) مصدر ندارد و صرف نمی‌شود و به معنی، به من روی بیاور آمده و در تفسیر طبری، هیت: بیا تو. در تفسیر سورآبادی: بیا که من تو دارم.

در کشف الاسرار: ساخته‌ام تو را یا آماده‌ام برای تو و در تفسیر گفت: بیا که ایستاده‌ام تو را

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۵۹

مقصود خود راه برد، و آن دلالت او را که کرد خدای تعالی کرد، گفت: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

پنجم: یوسف از زلیخا پناه خواست بحق، لا جرم بصیانت و عصمت راه برد.

قالَ مَعَاذَ اللَّهِ ... به خدا پناه می‌برم پناه برونی، و چون در پناه بردن به خدا اشعار به عدم اجابت است لذا آن را چنین تعلیل کرد که: إِنَّهُ رَبِّيَ عَزِيزٌ مُّسْتَبَدٌّ و مولای من است که با قیمت گران مرا خریده است، بر من سزاوار نیست که به اهل و حریم او خیانت کنم، یا مقصود این است که خداوند پروردگار من است و مرا از اول استقرار نطفه و ماده بدنم در رحم مادرم تربیت کرده، پس سزاوار نیست در چیزی که از آن نهی کرده، مخالفت او بکنم.

(أحسن مثنوی) وصف دیگری را اظهار نمود که مقتضی قبح خیانت است، و نسبت احسان به مثنوی کنایه از زیادی نعمت و وفور احسان است، و هر کسی که به محسن و نیکوکار بدی کند او ظالم است، و ظالم از عذاب دردناک نجات پیدا نمی‌کند.

أَحْسَنَ مَثْوَىٰ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ در اعتذار از عدم اجابت سه چیز ذکر کرد ربوبیت و مولا بودن عزیز مصر، و زیادی احسان، و

این که خیانت ظلم است مخصوصاً خیانت به منعم و ظالم هیچ وقت رستگار نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۰

البته این سخن نصیحت کردن زلیخا و جلوگیری از خواسته اوست.

بیان عشق «۱» و مراتب آن و مراتب حب ص: ۴۶۰

بدان که خلاف و شکی نیست که زلیخا عاشق یوسف علیه السلام شد،

(۱) عشق یعنی شوق مفرط و میل شدید به چیزی.

عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلا واسطه. مولانا گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند دیگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گراف

گر نبودی بحر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را

عشق سومین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک می‌کند. عاشق را در مرحله کمال عشق، حالتی دست دهد که از خود بیگانه و ناآگاه میشود و از زمان و مکان، فارغ، و از فراغ محبوب می‌سوزد و می‌سازد.

تا نسوزد کی خنک گردد دلش ایدل ما خاندان و منزلش

خوش بسوز این خانه را ای شیر مست خانه عاشق چنین اولی تر است

بعد از این من سوز را قبله کنم زانکه شمع من بسوزش روشنم

خواب خود بگذار امشب ای پسر یک شبی در کوی بی‌خوابان گذر

بنگر آن‌ها را که مجنون گشته‌اند همچو پروانه به وصلش گشته‌اند

و در آن هنگام مست عشق شده و میان خود و معشوق واسطه‌ای نمی‌بیند و این همان عشق حقیقی است.

اگر بسته عشقی خلاصی مجوی، و اگر کشته‌ی عشقی قصاصی مجوی، که عشق آتشی سوزان و بحری بی‌پایان است.

ای عزیز! عشق، براق سالکان و مرکب روندگان است. هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۱

و تردد و رفت و آمد او ناشی از محض شهوت حیوانی و سرکشی قوه بهیمی نبوده، چنانچه کسانی که به حقایق الهی و صفات ربوبی آشنایی ندارند چنین سخنی بر زبان آورده‌اند.

چه آن‌ها به این نظر کرده‌اند که زلیخا یوسف را تهدید به زندان کرد و راضی شد که یوسف در زندان بماند در حالی که عاشق ممکن نیست که بتواند معشوق را تهدید کند و گرفتاری و سرزنش را شعار عشقش قرار می‌دهد، و آن را از لذتهای سوزش راه عشق می‌شمرد و آن را موجبات ازدیاد محبت و اشتعال شوقش می‌داند.

البته در این که آیا عشق زلیخا سفلی بوده و او را از جهت انسانی عالی بر گردانده و به حیوانیت بهیمی که مقتضی زنا و فسق و

فجور است فرا خوانده یا عشق علوی بوده، اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی قراین چنین نشان می‌دهد، که عشق سفلی بوده است زیرا که مراد زلیخا برای همین جهت بود، چون لفظ (هیت) به آن دلالت می‌کند، و نیز گفته زلیخا:

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ... وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ (لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ) و گفته‌ی یوسف: (مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ) همه دلالت بر همان عشق سفلی می‌کند.

بعضی می‌گویند: عشق زلیخا علوی بوده و از جهت حیوانی سفلی به عشق انسانی عالی برگشته که مقتضی پاک بودن نفس از ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۲

نجاست‌ها و پلیدیها و موجب قرب به حقّ اولّ تعالی است.

زیرا که همین عشق یوسف منتهی به محبت خدا و مشاهده‌ی جمال او شد، و از مشاهده مظاهر بی‌نیاز گشت تا چه برسد به جماع و زنا، چنانچه وارد شده است که یوسف به وسیله زلیخا آزمایش شد، و زلیخا به وسیله یوسف به درجه‌ای رسید که عشقش به خدای تعالی منتقل شد و از یوسف بی‌نیاز گشت.

و تحقیق این معنا مستدعی تحقیق معنای عشق و محبت و بیان حقیقت و مراتب آن است.

پس می‌گوییم در حالی که از خدا توفیق و کمک می‌طلبیم:

عشق از صفت‌های والا و بلند خدا است که به وسیله آن آسمانها و زمینها استوار شده‌اند، و عشق است که ارکان هر چیزی را پر کرده است، و اگر عشق نبود زمین و آسمانی، ملک و ملکوتی نبود، و آن مساوق وجود است، حقیقت عشق حقیقت حقّ اولّ تعالی است، و آن به صورت اطلاقش غیب مطلق است که نه اسمی دارد و نه رسمی، و نه خبری از او هست و نه اثری، و لذا گفته شده است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل مانم از آن

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت عقل در شرحش چو خر در گل بخت

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۳

چون عشق مانند وجود است، نه به کنه آن می‌توان رسید و نه به آن احاطه می‌توان کرد، زیرا که عشق عین واقع و حاقّ تحقّق است، پس اگر کنه آن درک شود به واقع برمی‌گردد و به ذهن منقلب می‌شود و امر واقعی امر ذهنی می‌شود.

و نیز حقیقت عشق مطلق مانند حقیقت وجود مطلق است که از ادراک حسّ و خیال و عقل منزّه است، زیرا که لازم است بین درک کننده و درک شونده سنخیت و متناسب باشد، بلکه باید بین آن دو اتحاد باشد، و سنخیت و اتحادی بین مطلق و مقید نیست و لذا وارد شده است که او با هر چیز است.

او با شماسست هر جا که باشید، و آن حقیقت هر چیز است، و او به سبب فعلش همه اشیاء است و شیئی از اشیاء با او نیست.

آنجا که تویی چو من نباشد کس محرم این سخن نباشد

و نیز عشق مقید که از والاترین اوصاف انسان است و بدان وسیله از سایر حیوانات جدا می‌شود، و در حقیقت همان فعلیت انسان است، و با آن انسانیت انسان محقّق می‌شود ... حال او با حال و قال یا با عقل و خیال درک نمی‌شود.

چون از سلطان عقل خارج است تا چه برسد به افسار خیال چه که آن عشق مقتضی دهشت و حیرت و رها شدن از نظم دادن به حرکات و تدبیر امور، همانند دیوانگی است و عقل که مقتضی تدبیر و ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۴

حفظ ناموس است حقیقت آن احوال را درک نمی‌کند چون عقل مقید است و عشق رها و مطلق است.

و روی همین جهت است که عقلا از حکما گمان کرده‌اند که آن عشق جنون است که از اختلال مغز یا فساد مجاز ناشی شده است،

و بعضی از حکما چون سبب طبیعی برای این حالت پیدا نکرده از این هم فراتر رفته و گفته‌اند که آن جنون الهی است. پس عشق مانند وجود است که مرتبه‌ای از آن واجب الوجود است و کسی را در آن کلامی و خلافی نیست، آن گاه که کلام به ذات می‌رسد سکوت اختیار کرده و از بیان آن خودداری می‌کنند.

و مرتبه دیگر آن عشق مطلق و حقّ مضاف است که قوام هر چیزی به او است، و آن اضافه حقّ تعالی به اشیاء است که آن حقیقت هر صاحب حقیقتی است، و معیت و قیومیت او با همین مرتبه از عشق است، و ظاهر و باطن و اول و آخر او است، و او به هر چیزی محیط است، و همان حقیقت بسیطی است که همه چیز است و در عین حال هیچ یک از اشیاء نیست، و با او چیزی باقی نمی‌ماند اگر چه او با هر چیز است.

و مرتبه دیگر عشق مجردات صرف است که گسترده و بی‌نهایت‌اند، و مرتبه دیگرش نفوس است، و مرتبه دیگر اشباح نوری و عالم مثال است که در آن جنان اصحاب یمین است، و مرتبه دیگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۵

آن مادّیات و عالم طبع است که در آن تکلیف و ترقی تنزل است، ترقی به عالم مجردات نوری و تنزل به عالم ارواح خبیثه و مرتبه‌ی دیگر عشق عالم ارواح خبیثه است که در آن جحیم اشقیاء است، و در همان مرحله نزول عشق تمام می‌شود، و از آنجا ابتداء صعود است.

چنانچه در اخبار ما به آن اشاره شده که بعضی از جنّها مؤمن هستند یعنی از مقام ارواح خبیثه بالا می‌روند و صعود می‌کنند. یا این که ابتدای صعود از عالم طبع است چنانچه معظم اهل نظر و بیان بر همین عقیده هستند.

و چون عالم طبع را عدم‌ها احاطه کرده‌اند موصوف به تضادّ و عناد شده و به غایب شدن و فقدان و نیستی پیچیده شده‌اند، اهل حسن و خیال از آن عالم، عشق و محبت را درک نمی‌کنند. چه درک آن حقیقت (عشق) مسبوق به علم و حیات است و اهل حسن و خیال حیات و شعوری را در عالم طبع درک نمی‌کنند.

لذا میل عناصر طبیعی به اصل خویش، و عشق طبیعت‌ها به حفظ کردن مواد و صورت‌هایشان، و میل نبات در حرکاتش به سوی کمال نوعی خود و میل حیوان در اراده‌اش را عشق نامیده‌اند و هیچ یک از این‌ها را عشق به حساب نیاورده‌اند، بلکه بین مراتب طلب‌ها فرق گذاشته‌اند، مثلا طلب کردن اجرام سنگین و سبک جای اصلی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۶

خود را هنگام خروج از مقرّ اصلی را میل نامیده‌اند.

و عشق جماد به باقی ماندن صورتش را حفظ نامیده‌اند، و عشق نبات برای نمو و تولید مثل را نموّ کردن و تولید نامیده‌اند، و طلب غذا را جذب گفته‌اند، و عشق به غذا و جماع را شهوت نام گذارده‌اند.

و عشق حیوان نسبت به اولادش چون شبیه به انس انسان است حبّ نامیده و حبّ انسان را از آن جهت که انسان است به اعتبار مراتبی که دارد از شدت و ضعف و به اعتبار متعلّق به آن میل و شهوت و حبّ و عشق و شوق نامیده‌اند.

بدین ترتیب که اولین مرتبه‌اش را میل اسم گذاری کرده‌اند، و هرگاه شدت پیدا کند به نحوی که صاحبش مالک خویشتن باشد و بتواند خود را نگهدارد شهوت و حبّ، و اگر مالک خویشتن نباشد عشق، نامیده‌اند که همان را در صورت وجود محبوب عشق و در صورت فقدان وجود محبوب شوق گفته‌اند.

هر یک از این الفاظ بر هر یک از معانی فوق اطلاق می‌شود، و حبّ نیز به معنای اعمّ است و بر مراتب عشق حیوان و نبات اطلاق می‌شود که این اطلاق یا حقیقی است یا بر سبیل همانندی.

اما عشق انسان از جهت نفس حیوانیش هوی و شهوت نامیده می‌شود، و حبّ بر همه مراتب اطلاق می‌شود، پس از همه‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۷

مراتب اعم است.

و مخفی نماند که هوی و شهوت و میل و حبّ و شوق غیر شدید از لوازم وجود انسان است، و بقای شخص و بقای نوع و آبادانی دنیا و آخرت ممکن نیست مگر به سبب همین چیزها که ذکر شد.

پس این امر از کمالاتی است که غایتها و مصلحت‌های متعددی بر آنها مترتب می‌شود.

و اما عشق و شوقی که انسان را از تمالک و مالکیت خویشتن بیرون بیاورد جز به صورتهای زیبا و نیکو تعلق پیدا نمی‌کند و گاهی به صداهای سرود خوانان و لحن‌های متناسب متعلق می‌شود ...

در این عشق و شوق کلمات اصحاب بیان و ارباب ذوق و وجدان مختلف است در این که آن دو از خصلت‌های خوب است یا از رذایل است، پس بیشتر عقلا را عقیده بر آن است که عشق رذیلت است و مستلزم رذیلت‌های زیاد و اوصاف مذموم، مانند بطالت و بیکاری در دنیا و اضطراب و ترس و بیداری شبها و زردی رنگ، و گود رفتن چشمها و خروج حرکات از میزان عقل، و لذا گفته شده که آن جنون الهی یا مرض سوداوی و جنون حیوانی است.

و نیز از صفت‌های بدی که عشق و حبّ مستلزم آن است این که صاحب عشق از نصیحت پند نمی‌گیرد و از حرکات خلاف عقل

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۸

خودداری نمی‌ورزد، بلکه آن حرکات اشتداد پیدا می‌کند، چنانچه مولوی گفته:

سخت تر شد بند من از پند تو عشق را نشناخت دانشمند تو

و از ترساندن به حبس و کشتن نمی‌ترسد چنانچه مولوی گفته است:

تو مکن تهدیدم از کشتن که من تشنه‌زارم به خون خویشتن

گر بریزد خون من آن دوست رو پای کوبان جان برافشانم بر او

و صاحب این مرحله از عشق هموعان خود وحشت دارد، و می‌خواهد گوشه‌گیری و خلوت اختیار کند، و تمام همّش را منحصر بر لقای معشوق بکند و از هر کاری جز لقاء معشوق نفرت دارد، فقط به لقای معشوق می‌اندیشد اگر چه ترک عبادات و اعمال معاد باشد.

چنانچه مولوی گفته:

غیر معشوق ار تماشائی بود عشق نبود هرزه سودائی بود

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

و نیز این مرحله از عشق در بعضی موارد مقتضی فسق و فجور و اشتداد شهوت حیوانی است به نحوی که انسان مالک خویشتن نمی‌شود و در چیزی داخل می‌شود که شارع از آن منع و نهی کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۶۹

اینان می‌گویند همه‌ی این‌ها که ذکر شد از رذایل و مناهی است که شرع تحریم کرده و با توحید مطلق منافات دارد.

بعضی از اهل نظر و همه‌ی عرفا و صوفیان گفته‌اند که خود عشق از آن جهت که عشق است از فضیلت‌های نفسانی است اگر چه نسبت به کسی بهیمیت بر او غلبه کرده بالعرض صفت پستی شده باشد، و نسبت به کسی که مشغول به خداست و اشراف بر برتر که از احسّ و پست‌تر روی برمی‌گرداند.

و تحقیق حقّ در این باره این است که بگوییم: شرافت اوصاف یا به شرافت مبادی آنهاست یا به شرافت محال و لوازم‌شان، یا به شرافت متعلقات و غایات آنها و همه‌ی این‌ها در عشق انسان نسبت به صورتهای زیبا و صداهای خواننده‌ها جمع شده است، و

تخلّف بعضی از اوصاف در بعضی وقتها به سبب یک امر عرضی منافاتی با اقتضاء ذاتی ندارد، چه عشق ذاتا مقتضی همه‌ی این اوصاف است اگر امر عارضی با آن معارضه نکند.

زیرا که مبدأ قریب و نزدیک عشق لطافت نفس و دقت ادراک، و رقت قلب است، و لذا می‌بینی که نفوس غلیظ و محکم و دل‌های خشک از محبت و عشق خالی است مانند بعضی از مردم که از عشق جز جماع چیزی نمی‌دانند.

و مبدأ بعید خدای تعالی بتوسط مبادی عالیه است بدین گونه

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۰

که خداوند دیدن و شنیدن و نیکو شمردن شمایل معشوق را آماده و مهیا می‌سازد، چه عشق هر عاشقی سایه و معلول عشق اول تعالی است، ولی نه مثل معلولیت اوصاف قهریه خدای تعالی که آن اوصاف معلول خدای تعالی است بالعرض یا به توسط مبادی قهریه.

زیرا که کمال وجود از آن جهت که وجود است منتهی به وجود می‌شود، و محلّ تحقیق این مطلب، حکمت عالیه است، و شکی در شرافت همه‌ی این‌ها نیست و محلّ عشق نفس انسانی است که آن صراط مستقیم به سوی هر خیر است و آن پلی است که بین جنت و نار کشیده شده، و آن کتابی است که رحمان به دست خودش نوشته است، و از لوازم آن قرار دادن همه‌ی هم و غصه‌ها یک هم، و در فضل عشق همین بس که همه‌ی هموم را هم واحد قرار می‌دهد.

همچنانکه مولوی (ره) گفته است:

عقل تو قسمت شده بر صد مهمّ بر هزاران آرزو و طمّ و رمّ

جمع باید کرد اجزا را به عشق تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

و نیز از لوازم عشق پاک شدن نفس از همه‌ی رذیلت‌ها بدیها است، چنانچه مولوی (ره) در این باره گفته است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۱

هر که را جامه ز عشق چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما و ای طیب جمله علتهای ما

ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

چه عاشق مفتون و دیوانه را انگیزه‌های غضب و شهوت باقی نمی‌ماند، و لذا گفته شده است: عشق شهوت را می‌سوزاند نه این که آن را می‌افروزد و دامن می‌زند.

و این که در بعضی هیجان شهوت دیده می‌شود از جهت بقای نفس بهیمی و غلبه‌ی آن بر نفس انسانی است، و یا از جهت گستردگی نفس انسانی است و این که بهیمیت نیز سهم خود را از عشق می‌گیرد و این را دانستی که سهم بهیمیت از عشق عبارت از قضاء شهوت و برآورده ساختن این حاجت است.

و نیز از لوازم عشق رقت قلب است در هر حال، و تواضع نسبت به هر کس مخصوصا به کسی که منسوب به معشوق باشد، و از لوازم عشق نزدیکی به عالم مجردات و تشبّه به ملایکه است.

و لذا وارد شده است: هر کس عاشق شود و عفت به خرج دهد و کتمان نماید و مرگ او فرا رسد شهید مرده است، مولوی به زبان عاشق گفته:

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۲

خون بهای من جمال ذو الجلال خون بهای خود خورم کسب حلال

و از لوازم عشق زهد حقیقی در دنیا است که در انصاف به زهد تکلف و رنجی نیست.

عاشقان را با سر و سامان چه کار با زن و فرزند و خان و مان چه کار و نیز از لوازم عشق رغبت به آخرت و طلب خلاصی از زندان دنیاست.

عاشقان را هر زمانی مردنی است مردن عشاق خود یک نوع نیست او دو صد جان دارد از نور هدی و آن دو صد را می‌کند هر دم فدا

و متعلق عشق بر حسب ظاهر صورتهای زیبا است به کمک دیدن یا شنیدن و نغمه‌های الحان است به کمک شنیدن فقط.

گاهی تعلق عشق به صورتهای زیبا به سبب غلبه کردن شهوت یا نگاه کردن یا شنیدن.

و شرافت زیبایی صورت با کتاب و سنت و عقل و فطرت ثابت شده است، و کسی که منکر آن باشد از همه‌ی دینها خارج شده

است و کسی که بین صورت زیبا و غیر آن تمیز ندهد اصلا انسان نیست. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۳

نظر دقیق اقتضا می‌کند که متعلق عشق امر غیبی باشد که بر عاشق از آینه‌ی جمال معشوق متجلی گشته است، و چون زیادی زیبایی صورت و طراوت آن دلیل بر زیادی زیبایی سیرت و صفای نفس است، و از طرفی ازدیاد صفای نفس موجب اشتداد تجلی آن امر غیبی می‌شود.

لذا هر اندازه که صورت زیبا باشد تجلی امر غیبی شدیدتر می‌گردد، و بر حسب اشتداد آن عشق نیز شدت می‌یابد.

و از چیزهایی که دلالت می‌کند بر این که متعلق عشق آن امر غیبی است نه زیبایی بشری فقط این است که اگر معشوق یک امر جسمانی باشد باید وقتی که به معشوقش رسید آتش شوقش خاموش شود و از سوختن فراقش باید تسلی یابد و بی‌غم شود. در حالی که عاشق وقتی به معشوق می‌رسد و اتصال جسمانی برای او حاصل می‌شود سوز او فزونی یافته و ناآرامی‌اش شدت می‌یابد، چنانچه گفته شده:

اعانقها و النفس بعد مشوقه اليها فهل بعد العناق تدانی

و الثم فاها کی یزول حرارتی فیزداد ما یبقی من الهیجان

و نیز دلیل بر غیبی بودن عشق این که وقتی برای عاشق اتصال ملکوتی به معشوق حاصل می‌شود از صورت جسمانی او سرد و بی‌نیاز می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۴

چنانچه از مجنون عامری نقل شده که لیلی عامری بر سر او ایستاد و گفت: ای مجنون من لیلای توام مجنون به او توجهی نکرد، و گفت: برای من از تو چیزی است که مرا بی‌نیاز می‌کند، و مولوی در مقام برهان بر این مطلب گفته است:

آنچه معشوق است صورت نیست آن خواه عشق این جهان خواه آن جهان

آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای چون برون شد جان چرایش هشته‌ای

صورتش برجاست این زشتی ز چیست عاشقا واین که معشوق تو کیست

آنچه محسوس است اگر معشوقه است عاشق استی هر که او را حس هست

چون وفا آن عشق افزون می‌کند کی وفا صورت دگرگون می‌کند

غایت عشق دانسته شد که تجرد از مقتضیات شهوت و غضب و از پلیدیهای دنیا و تعلق به آخرت بلکه به خداست، و هیچ شرفی شریفتر از آن نیست پس دانسته شد که محبت شدید به خوشرویان از خصلت‌های شریف است، و گاهی چیزی عارض می‌شود که

به سبب آن مذموم و ناپسند می‌شود، مانند عشق‌ورزی مقربین و مفتون شدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۵

آن‌ها به صورتهای ملیح یا به سماع که این عشق از اوصاف اواسط و اصحاب یمین است که نسبت به مقربین سیئه حساب می‌شود، و

از بعضی از بزرگان و کامل‌ها از مشایخ نقل شده که آن‌ها به سماع و صورت‌های زیبا مفتون شده‌اند. و مانند عشق ورزی کسی که با عشق ورزی آتش شهوتش اشتداد پیدا کرده خواه نفس بهیمی او غالب بر نفس انسانی‌اش باشد یا مغلوب چه که به سبب اشتداد شهوت و اقتضاء فسق و فجور از نظر عقل و ذوق ناپسند، و از نظر شرع حرام حساب می‌شود. و چون عشق بیشتر مردم موجب اشتعال آتش شهوت گشته و منجر به فجور و گناه می‌شود از نگاه کردن به مردها نهی وارد شده، و اهل ذوق آن را ناپسند دانسته‌اند. چنانچه مولوی گفته است:

عشق‌هایی که از پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
در این نوع عشق آثار عشق ممدوح یافت نمی‌شود، بلکه آن از توابع حرص و آز است که مذموم است.

در عشق زلیخا اگر چه بهیمنیت سهم خودش را از عشق گرفته است و زلیخا مستدعی زنا شده است، چنانچه ظواهر آیات و اخبار بر آن دلالت می‌کند و لکن انسانیت غالب است و عشق از آن ناشی شده است، و بهیمنیت بالتبع سهم خود را گرفته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۶

و لذا زلیخا آن را هفت سال کتمان کرده، و عشق زلیخا به این منتهی شده که از مقید بودن و مفتون شدن به صورت یوسف رها و خارج شود و به سوی مفتون شدن به معشوق حقیقی روی آورد و از معشوق مجازی فرار کند.

بیان برهانی که یوسف آن را دید ص: ۴۷۶

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ «۱» یعنی زلیخا خواست با یوسف بیامیزد و قصد زنا داشت.

وَهَمَّتْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ وَ جملہی هَمَّتْ بِهَا در معنای جزاء لَوْلَا است، گویا که گفته باشد: «لولا أن رأی برهان ربہا» یعنی اگر نبود که یوسف برهان پروردگارش را دید به آن امر هَمَّتْ می‌بست، یعنی این که ترک هَمَّتْ از جانب یوسف به سبب دیدن برهان پروردگار بود نه از امر دیگری از قبیل عَنِین بودن و ضعف، یا مانع دیگر.

(۱) چهار کس به چهار چیز قصد کردند و مقصود خود نیافتند، دزدان به تلبیس حال خویش بر رسول قصد کردند و آن مقصد خود نیافتند، جهودان قصد کشتن رسول کردند و مقصود خود نیافتند، منافقان به رنجانیدن رسول قصد کردند و مقصود خود نیافتند، زلیخا به دعوت یوسف قصد کرد و مقصود خود نیافت. (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّتْ بِهَا) جامع السنین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۷

تقدیم جزاء هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّتْ بِهَا جهت ایهامی است که در تحقق هَمَّتْ است تا مشعر به این باشد که مقتضی از جهت بشریت قوی، و مانع از جانب زلیخا مفقود بود، بلکه اقتضا از جانب زلیخا شدید بود و مانع دیگری هم وجود نداشت، زیرا هر دو در خانه‌ای بودند که خالی از اغیار بود، و احتمال این که کسی وارد شود و آن‌ها را ببیند وجود نداشت و این نهایت مدح یوسف علیه السلام است.

بعضی گفته‌اند: کلام خدا در این آیه مشخص است و مبتنی بر تقدیر تقدیم و تأخیر عبارت نیست.

و معنای آیه چنین است: و هَمَّتْ کرد یوسف به زلیخا اگر نبود این که یوسف برهان پروردگارش را دید هر آینه عزم بر آمیزش می‌کرد، یا آن را انجام می‌داد.

آنان گویند: هَمَّتْ عبارت از شهوت فطری و رغبت اضطراری و خطور قلبی است که اصلا اختیار در آن مدخلیتی ندارد.

در صورتی که این مبنی از نظر لغت و عرف از مفهوم هَمَّتْ بعید است، چون متبادر از هَمَّتْ هیجان نفس بر فعل است بعد از تصوّر آن و رغبت اختیاری به آن، و آن از عصمت انبیا و حرمت آن‌ها بعید است.

و در اخبار وارد شده است که همت چیزی است که مشعر به عدم تقدیر و تأخیر است و لکن بین دو همت زلیخا و یوسف فرق

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۸

گذاشته است و این که معنای آیه چنین است: که زلیخا به آمیزش با یوسف همت نمود، و یوسف به فرار کردن همت گمارد، یا تصمیم به کشتن زلیخا گرفت در صورتی که زلیخا او را مجبور کند، یا این که یوسف تصمیم به دفع یا به وعظ و پند زلیخا گرفت، که اگر نبود دیدن برهان پروردگارش بر حسب بشریتش با او آمیزش می کرد.

گروهی از کسانی که اعتراف به جواز از خطا بر انبیا علیهم السّلام دارند گفته‌اند که یوسف تصمیم به آمیزش گرفت، و این گروه سخنانی گفته‌اند که مناسب کوچکترین بنده‌ای از بندگان خدا نیست، و گفته‌های آنان سزاوار و شایسته ذکر نیست.

و به امام باقر علیه السّلام نسبت داده‌اند که او از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که یوسف همت کرد تا بند شلوار زلیخا را باز کند، و ذکر شده که یوسف در آن وقت که برای اثبات پاکی خود گفت: (ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ) این کشف حال برای این است که عزیز مصر بداند که من در نهان به او خیانت نکردم.

جبریل نازل شد و گفت: ای یوسف حتی آن وقت که همت بستی و تصمیم گرفتی؟

یوسف گفت: من نفسم را تبریه نمی کنم که نفس انسان را به بدی می کشاند.

وحاشا که مقام نبوت به امثال این اشتباهات و خطاها آلوده

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۷۹

گردد. پس تعجب اینجاست که آن‌ها ذکر می کنند که خدای تعالی یوسف را به زندان برد آن وقت که گفت: (رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ) زیرا که یوسف توجه به زندان نمود و از عصمت غافل گشت، و هنگامی که در زندان به هم زندانی اش گفت: مرا پیش پادشاه یادآور خداوند او را مؤاخذه نمود و در زندان چند سالی نگه داشت چون در اینجا به مخلوق خدا متوسل شد.

اینان این مطلب را ذکر نکردند که خداوند یوسف را به سبب آن معصیت و نافرمانی بزرگ مؤاخذه نکرد، گویا که اینان، خدا را سفیه فرض کردند که بر توجه به غیر در محضر حضور خدا مؤاخذه می کند ولی بر مخالفت و ارتکاب معصیت بزرگ در حضور خدا مؤاخذه نمی کند.

بلکه ذکر کرده‌اند که چون دامن یوسف پاک است آیه در مدح او نازل شده، و اگر مطلب همانطور باشد که آن‌ها گفته‌اند این آیه باید نهایت ذمّ یوسف باشد، و این مطلب نیز ذکر شده که هر کس ارتباطی با این واقعه و قضیه داشته به پاکی یوسف شهادت داده است، و این گروه از این گفتار چشم پوشیده‌اند و یوسف را به آلودگی نسبت داده‌اند.

خدای تعالی فرمود: این چنین از یوسف بدی و فحشا را دور می کنیم، و عزیز مصر گفت: این کار از حيله و مکر شما زنان است، و شاهد قضیه کودک است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۸۰

که گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد ... تا آخر، و زنان مصر گفتند: حاشا که ما بدی از یوسف نفهمیدیم، و زلیخا گفت:

الآن حق آشکار شد، من با او مراوده کردم، و او از راستگویان است، و ابلیس گفت: من همه را جز بندگان مخلص تو اغوا کنم، و به صریح آیه یوسف از بندگان مخلص بود.

مقصود از برهان سکینه و آرامشی است بر انبیا علیهم السّلام و مؤمنین نازل می شد و بدان وسیله بر دشمنان پیروز می شدند در عالم کبیر و صغیر. و گذشت که سکینه عبارت از تجلی ملکوت شیخ بر سینه سالک است، و این که آن سکینه اسم اعظم است که شیطان از آن فرار می کند، و شیخ یوسف حضرت یعقوب علیه السّلام بود که بدست او توبه کرد و با هر دو بیعت با او بیعت نمود، و

وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ وَ شوهر زلیخا که عزیز باشد نزدیک دریافتند.

قالت جواب سؤال مقدر است، یعنی بعد از آن که زلیخا عزیز را دید و از آن حیا کرد، و افتضاح خودش را دید، و این که انکار رسوایی دیگر برایش ممکن نیست برای دفع تهمت از خودش و نسبت دادن آن با دیگری و برای این که این وهم را بوجود آورد که خودش از دست یوسف فرار کرده چنانچه شأن هر خائنی پس از رسوایی و افتضاح و آشکار شدن خیانتش همین است.

در همین فکر و اندیشه زلیخا گفت:

ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً إلا أن يسجن أو عذاب أليم

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۸۴

لفظ (ما) استفهام انکاری یا نافی‌ی اخباری است.

یعنی: جزای کسی که به خانواده‌ات قصد بدی کند چیست؟

جز آن که او را به زندان افکنند یا شکنجه دردناکی دهند!

آیات ۲۶-۳۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۶ تا ۳۱] ص: ۴۸۴

اشاره

قال هي راودتني عن نفسي و شهد شاهد من أهلها إن كان قميصه قد من قبل فصدقت و هو من الكاذبين (۲۶) و إن كان قميصه قد من دبر فكذبت و هو من الصادقين (۲۷) فلما رأى قميصه قد من دبر قال إنه من كيدك إن كيدك عظيم (۲۸) يوسف عرض عن هذا و استغفر لذنبيك إنك كنت من الخاطئين (۲۹) و قال نسوة في المدينة امرأة العزيز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا إنا لنها في ضلال مبين (۳۰)

فلما سمعت بمكرهن أرسلت إليهن و أعتدت لهن متكأ و آتت كل واحد منهن سكيناً و قالت اخرج عليهن فلما رأينه أكبرنه و قطعن أيديهن و قلن حاش لله ما هذا بشراً إن هذا إلا ملك كريم (۳۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۸۵

ترجمه: ص: ۴۸۵

یوسف جواب داد (چنین نیست بلکه) این زن خود (با وجود انکار من) با من قصد مراوده کرد و بر صدق دعوایش شاهدهی از بستگان زن گواهی داد (مفسران گفتند کودکی در گهواره به اعجاز گواه صدق یوسف گردید) گفت اگر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد زن راستگو و یوسف از دروغگویان است،

و اگر پیراهن از پشت دریده باشد زن دروغگو و یوسف از راستگویان است،

چون شوهر دید که پیراهن از پشت سر دریده است گفت این (شکوه و تظاهر به عفت و تهمت بر دیگری بستن) از مکر شما است که مکر شما زنان بسیار بزرگ و حیرت‌انگیز است،

شوهر که حقیقت را دریافت یوسف را گفت ای پسر از این زن درگذر و قصه را بر همه پنهان دار و زن را گفت از گناهان خود توبه کن (مرتکب خطای بزرگ شدی) و سخت از خطاکاران گردیدی.

زنان مصر آگاه شده و زبان به ملامت زلیخا گشودند که زن عزیز مصر (خاطر خواه یوسف شده) و قصد مراوده با غلام خود داشته

و از سوی دیگر عزیز خواست ناموس خودش را از رسوایی حفظ کند و سفارش او به یوسف که قضیه را مخفی نگهدارد و کسی نفهمد دلیل بر همین مطلب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۸۸

إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ «۱» مکر شما زنان در مراده مردان بزرگ است، چون در خاصیت مردان مقتضی موجود است و آن گاه که شما زنان مراده کنید مانع هم برطرف می شود و کم اتفاق می افتد که مرد از شر کید شما در امان باشد. یوسف در واقع یا یوسف بوده است که حرف نداء حذف شده.

أَعْرَضَ عَنْ هَذَا بِه یوسف سفارش کرد که قضیه را کتمان کند تا آبروی ناموسش محفوظ بماند، بعضی گفته اند: یوسف وفا نکرد و سر نگهدار نشد و هر چه شده بود به مردم گفت، زیرا که مردم قضیه را شنیده بودند و او را سرزنش می کردند.

سپس عزیز از یوسف سر برگردانید و زلیخا را مورد خطاب قرار داد، و او را امر به استغفار نمود، و در ضمن سرزنش کردن با او به ملاطفت رفتار کرد و گفت:

وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ جمع مذکر (خاطئین) را از باب تغلیب ذکر کرده، و طبق آنچه که بر زبانها

(۱) خداوند در کتابش ده چیز را عظیم شمرد، خود را عظیم گفت، و هو العلی العظیم، و عرشه عظیم، و هو رب العرش العظیم، و خلق نبیه عظیم، و انک لعلی خلق عظیم، و الشّرك عظیم، ان الشّرك لظلم عظیم، و البهتان عظیم، سبحانک هذا بهتان عظیم، و عرش بلقیس عظیم، و لها عرش عظیم، و زلزله الارض عظیم، ان زلزله الساعه شیء عظیم، و یوم القیامه عظیم، لیوم عظیم، و کید النساء عظیم، ان کید کن عظیم، و الفوز عظیم، ذلك الف وز العظیم.

جامع السّین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۸۹

غالب است که جمع مذکر می آورند جاری شده و سخن گفته است (نگفته است من الخاطئات) و قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ و زنان مصر گفتند، این که فعل را به صورت مذکر و بدون تاء آورده است، از این روست که آن را به مؤنث حقیقی نسبت داده باشد و فاصله ای هم بین فعل و فاعل وجود نداشته باشد، زیرا که به صورت جمع مکسر توجه کرده است، بنابراین که لفظ (نسوة) جمع نساء باشد که آن جمع (مرأة) است، و بعضی گفته اند (النسوة) با کسر نون و ختم آن و (النساء) و (النسوان) و (النسون) با کسر نون در هر سه، همه اینها اسم جمع لفظ (مرأة) است.

بعضی گفته اند همه اینها جمع است و مفردی از لفظ خودشان ندارد، و اسقاط تاء برای شعار به این است که آنها همه موصوف به خصال مردانند، چه که آنها مفتون جمال یوسف شدند هنگامی که او را دیدند.

برخی گفته اند: آن زنان چهار یا پنج یا چهارده نفر بوده اند، و گفته شده که قضیه یوسف و زلیخا بین زنان مصر منتشر شد تا جایی که بیشتر زنان از آن سخن می گفتند.

امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ «۱» زنان

(۱) سه کس را حق تعالی در کلام خویش جوانمرد خواند: اصحاب کهف را جوانمرد خواند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۰

مصر زن عزیز را سرزنش می کردند که مفتون غلام مملوک خویش گشته، و گویا که آنها نیز مفتون یوسف شده بودند، و با این حرفها می خواستند عزیز یوسف را از خانه اش بیرون کنند که شاید بدین وسیله آنها او را ببینند، و لذا در آیه بعد گفتار آنها را

مکر می‌شمرد، چنانکه خواهد آمد.

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا حَبِّ زَلِيخَا را احاطه کرد، (شغف) از شغاف به معنای غلاف و جلد است، یعنی حَبِّ يَوْسُفِ زَلِيخَا را چنان کور و کر نمود که دیگر معایب مراوده را نمی‌دید، و عیب کردن عیب‌کنندگان را نمی‌شنید.

زیرا زلیخا هر چه ملامت و سرزنش می‌شنید عشقش زیاد می‌شد و التهاب شوقش شدت پیدا می‌کرد، چنانچه گفته شده:

نسازد عشق را کنج سلامت خوشا رسوایی کوی ملامت

ملامت شحنه‌ی بازار عشق است ملامت صیقل زنگار عشق است

ابراهیم را جوانمرد خواند: قَتِي يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ انبیا ۶۱ یوسف را جوانمرد خواند، قوله: تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ يَوْسُفَ / ۳۰ این سه کس را نام جوانمردی حقیقت شد از بهر آن که قوم ایشان در راه موافقت بود.

جامع السنین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۱

یا این که منظور از شفقت این است که عشق یوسف به باطن زلیخا رسیده بود به نحوی که جمیع ارکانش را پر کرده بود که در این صورت شَغَفَهَا از شغاف قلب به معنای باطن آن است، یا این که عشق از باطن قلبش با ظاهرش رسیده و آن را احاطه کرده بود، که شَغَفَهَا از شغاف قلب به معنای پرده محیط به قلب می‌باشد.

بیان مراتب قلب «۱» ص: ۴۹۱

بدانکه اهل الله که اهل مکاشفه هستند گفته‌اند: قلب گاهی اطلاق می‌شود بر معنایی که شامل قطعه گوشتی می‌شود که در طرف چپ سینه به ودیعت گذارده شده، و گاهی بر مراتب روح که متعلق به قلب است اطلاق می‌شود، و به همین معنای است که گفته می‌شود:

قلب دارای اطوار و مراحل هفت گانه است:

(۱) عرفا گویند: روح انسان را به اعتبار آن که بین دو وجه متحول است کی آن (یلی الحق) و مستفیض از حق است. و وجهی که (یلی النفس) است، قلب گویند.

گفته‌اند که قلب اطلاق بر چند معنا می‌شود: ۱- عضو معروف حیوانات. ۲- لحم صنوبری شکل که مخصوص تمام حیوانات و بهایم است. ۳- لطیفه ربانی که متعلق به قلب جسمانی است. ۴- جوهر نورانی مجرد که متوسط میان روح و نفس است.

قلب برزخ میان روح حیوانی و نفس ناطقه است که فرمود: بینهما برزخ لا ... الرحمن ۲۰ آنچه را حکماء نفس مجرد ناطقه خوانند اهل الله قلب نامند.

ای عزیز: قلبها ظرفهای خدا هستند در روی زمین، و دوست‌ترین آنها نزد خدا است که صاف‌تر و نازک‌تر باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۲

اول آن مراحل سینه است که محل نور اسلام و ظلمت کفر است چنانچه در کتاب الهی آمده است.

دوم قلب است که محل ایمان است (كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) و (لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ).

مرحله سوم شغاف است و آن محبت انسانی است که متعلق به خلق است (قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا).

رتبه چهارم فؤاد است که محل مشاهده انوار غیبی است (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى).

پنجم حبه القلب است و آن محل محبت الهی است.

ششم سویدای قلب است که محل مکاشفات و علوم دینی است.

هفتم مهجه القلب است که محل تجلی خدا به اسماء و صفاتش می‌باشد.

إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ زنان مصر گفتند: ما زلیخا را در گمراهی آشکار می‌بینیم.

زیرا او از جاده عقل خارج شده و بر خودش ننگ و عار را سهل و آسان نموده، و عشق غلام مملوک خودش را اختیار کرده که او اصلاً توجهی به زلیخا ندارد.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ وَجِهَ اِطْلَاقِ مَكْرٍ بِرَدْمٍ زَنَانٍ گزشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۳

أَرْسَلْتُ إِلَيْهِنَّ زَلِيخَا زَنَاهَا رَا بَرَا مِيهْمَانِي جَمْعُ كَرْدٍ وَ مَجْلِسِي كِه لَائِقٌ وَ مَنَاسِبُ شَأْنِ مَلُوكٍ وَ پادشاهان باشد آماده ساخت، و از يوسف درخواست نمود که زنها خواستند بر آنها ظاهر شود و خود را به آنها نشان دهد.

وَ اَعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَكًا وَ اَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَ بَعْدَ اَزْ صَرَفِ غِذَا بَرِ اِيْشَانِ مَجْلِسِ اَرَاَسْتِ وَ تَكِيهْ گَاهِ سَاخْتِ وَ چاقوی تیزی به دست هر کدام از زنها داد، و به هر یک از آنها یک تریج داد.

وَ قَالَتْ اَخْرُجْ عَلَيْنَهُنَّ بَعْدَ اَزْ اَنَ كِه يوسف رَا بَا لِبَاسِهَائِي فَاخِرٍ وَ اَنْوَاعِ زِينَتِهَائِي بِيَارَاَسْتِ كِه بَرِ اَنَ هَا ظَاهَرِ شُود.

فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرُتُهُ وَ قَتِي يوسف عَلِيهِ السَّلَامِ رَا دِيدِنْدَ اَنچِنَانِ اَوِ رَا بَزْرُگِ شَمَرْدِنْدِ كِه شَعُورٍ وَ اِحْسَاسِ بَهْ خُودِ رَا اَزِ يَادِ بَرْدِنْدِ وَ دَرِ جَمَالِ اَوِ مَحُوشِدِنْدِ.

و برخی گفته‌اند: (اکبرن) به معنای این است که زنها حیض دیدند، چه اکبار در لغت به این معنا وارد شده، زیرا که حیض علامت داخل شدن زن به سن بلوغ است مانند احتلام برای مرد، یعنی از غلبه حیرت و تعجب و شیدایی یا از غلبه شهوت حیض دیدند. وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ دِسْتَهَائِشَانِ رَا بَرِيدِنْدِ وَ بَا جِرَاخْتِ بَسِيَارِ زَخْمِي كَرْدِنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۴

وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ كَلِمَةً تَعَجَّبُ بِرِ زَبَانِ رَا نَدِنْدِ، (حاش) حرفی است که به منزله مصدر نازل شده است.

یعنی خدا منزّه است، (پناه بر خدا، خدا به دور دارد)، بنابراین لام برای تبیین است مانند (لام) (سقیاء لک) یا این که لام برای قسم است اعّم از این که (حاش) خود کلمه‌ای مستقل باشد، یا اصل آن (حاشا) بوده و الف آخر حذف شده باشد.

بعضی گفته‌اند: اصل آن (حاشا) بوده، فعل می‌باشد با حذف الف مخفف شده، و آن از (حشی) به معنای ناحیه است، و فاعل آن ضمیر است که به یوسف برمیگردد، و لام برای تعلیل است، و معنای آن این است که یوسف برای خدا خود را از آلودگی کنار کشید، یا این که لام برای تبیین مفعول است، و معنای آن این است که یوسف خدا را تنزیه کرد.

یا این که فعل لازم است و فاعل خدای تعالی است و لام برای تبیین فاعل است، یا این که لام برای قسم است خواه فعل لازم باشد یا متعدی، و فاعل فعل ضمیر یوسف علیه السلام است.

و (حاشا لله) به صورت فعل لازم خوانده شده و (الله) فاعل آن است و (حاشا لله) با تنوین (حاش) خوانده شده که حرف باشد به منزله مصدر یا به منزله اسم صوت.

یا این که آن را اسم صوت قرار داده و لام (له) برای تبیین یا برای قسم می‌باشد. «۱»

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۵

ما هَذَا بَشَرًا اِیْنِ نَوْعِ سَخْنِ كِه تَبْقَى عَادَتِ عَرَفِ اِسْتِ كِه جِهتِ مَبَالِغِهِ دَرِ كَمَالِ بَشَرِيَّتِ رَا اَزِ كَسِي كِه دَرِ كَمَالِشِ نَفِي مِي كِنْدِ، یعنی این که او در جمال فوق بشریت است، و مقصودشان این نیست که حقیقتاً بشریت را نفی کنند، و ممکن هم هست که

مقصودشان حقیقتاً نفی بشریت باشد.

إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ این نوع گفتار نیز طبق عادت عرف است که فرشته و ملائیکه بودن را برای کسی اثبات می‌کنند که در کمالش مبالغه می‌کنند.

آیات ۳۴-۳۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۲ تا ۳۴] ص: ۴۹۵

اشاره

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

(۱) حافظ می‌گوید:

حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم من لاف عشق می‌زنم این کار کی کنم
حاش لله که نیم معتقد طاعت خویش این قدر هست که گه قدحی می‌نوشم
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۶

ترجمه: ص: ۴۹۶

(چون زلیخا زنان را همه در جمال یوسف واله و حیران دید روی به آنها کرد) گفت: این است غلامی که مرا در محبتش ملامت می‌کردید (دیدید چگونه شما را با یک نظر شیفته و بی‌خود ساخت) آری من خود از وی تقاضای مراوده کردم و او عفت و ورزید و اگر پس از این هم خواهش مرا رد کند، البته زندانی شود و خوار و ذلیل گردد.

(این سخن را گفت که شاید یوسف را به تهدید بخود رام سازد)

(یوسف چون این سخن بشنید دست به دعا برداشت) و گفت ای خدا مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند. بار الها اگر تو حيله اينان به لطف و عنایت از من دفع نفرمایی به آنها میل کرده و از اهل جهالت و شقاوت گردم. خدا دعای او را مستجاب کرده مکر و دسایس آن زنان را از او بگردانید (و دامن عصمتش را پاک گذاشت) که خداوند دعای بندگان مخلص را می‌شنود و به احوال خلق آگاه است.

تفسیر ص: ۴۹۶

قَالَتْ زَلِيخَا بِهِ جَهْتٌ عَذْرَآءُ آوَرَدْنَ مِنْهُ فَتَوَدَّعْنَ شِدْنَ، وَ دَفَعَتْ مَلَامَتَآَنَّهُآ مِنْ أَيْنَ كُنَّ.

یا در حالی که به عشق او تفاخر می‌کرد گفت، یا در جواب سؤال زنها گفت، چون آنها بعد از مشاهده جمال یوسف و بریدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۷

دستشان گفتند: ای زلیخا این که بما نشان دادی چه کسی است؟

زلیخا در جواب آن‌ها گفت:

فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ۚ بِسْ بِه هَمِين دَلِيل سِرزَنَش شَمَا بَجَا نِيسَت زِيْرَا كَه جَمَال اَو سَزَاوَار شِيْفَتَكِي اِسْت وَ صَبِر بَر اَن مَمَكِن نِيسَت «۱».

وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ قَالَ زَلِيخَا كَفْت اَكْر يوسِف دَسْتور مَرَا اِنجَام نَدَهْد بَه زَنْدَان مِيَاْفَتَد وَ خَوَار وَ ذَلِيل مِي شُوْد، وَ يوسِف وَ قَتِي دِيْد دَفْع فَتَنَه زَنهَا سَخْت تَرِيْن چِيْز بَرَاي اوسْت دَسْت بَه دَعَا بَلَنْد كَرْد وَ كَفْت:

رَبِّ السَّجْنِ «۲» اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُوْنِي اِلَيْهِ وَ اِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ

(۱) سه کس را در مهر سه کس ملامت کردند: زنان قبایل عرب خدیجه علیها السلام را در مهر رسول صلی الله علیه و آله ملامت کردند. الحارث علی را در خواستن فاطمه ملامت کرد. زنان مصر زلیخا را ملامت کردند.

(۲) هر کسی را که در راه اختیار شد (ویرا) بلا و محنت بسیار شد. یعقوب یوسف را اختیار کرد تا دل خود را رهین محنت روزگار کرد. آدم قابیل را اختیار کرد قابیل فرمان او را انکار کرد.

نوح علیه السلام فرزند خود را اختیار کرد ملک تعالی او را از او بیزار کرد. یوسف زندان را اختیار کرد تا تن خود را قرین محنت بسیار کرد.

یوسف گفت: من زندان را دوست‌تر دارم از زنا حریص گفت: من دنیا را از عقبا دوست‌تر دارم کافر گفت: من کفر را از ایمان دوست‌تر دارم مشرک گفت: من بت را از خدا دوست‌تر دارم ملک تعالی گفت: من مؤمن را از هجده هزار عالم دوست‌تر دارم (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهُ) مائده/

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۸

بار الها زندان برای من محبوبتر از چیزی است که آن‌ها مرا برای آن می‌خوانند و اگر کید آن‌ها را از من برنگردانی من به سوی آن‌ها میل پیدا می‌کنم، و از مقام علم و عقل تنزل پیدا می‌کنم.

وَ اَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ وَ از نادانان می‌شوم و در مقام جهل و نادانی سقوط می‌کنم.

یوسف علیه السلام در تقاضای رهایی و خلاصی آن زنان را هم با زلیخا شرکت داد، چون آن‌ها یوسف را پذیرش خواسته زلیخا ترغیب می‌کردند و او را از زلیخا می‌ترسانیدند، ولی در پنهانی به سوی خودشان دعوت می‌کردند و چون مقصود از اظهار محبوب‌تر بودن زندان و میل به سوی زنان در صورت برگرداندن کید آنان خلاصی خواستن از آن‌هاست و دعای رهایی از دست زنهاست لذا خدای تعالی فرمود:

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ «۱» پس

۵۹. جامع السّئین جلد اول تفسیر سوره یوسف

(۱) توضیح: چند کس از انبیا در راه مقصود خود دعا کردند. حاجت ایشان بدرگاه حق روا گردید.

زکریا علیه السلام از بهر فرزند دعا کرد: خداوند یحیی را عنایت کرد.

ایوب از بهر کشف بلا دعا کرد: ملک تعالی حاجت او را روا کرد، فاستجنا له فکشفنا ما به. انبیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۴۹۹

خداوند استجابت کرد و کید آن‌ها را برگردانید و از دست زنان نجات دادگر چه آن‌ها زندان را برای یوسف خواستار شدند، ولی به هر حال همان مایه نجات یوسف بود.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ خدای شنوای دعای هر دعا کننده است، یا شنوای هر صدایی است که از جمله صداها دعای دعا کنندگان است
الْعَلِيمُ به صلاح هر کسی دانا است.

آیات ۴۰-۳۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۰] ص: ۴۹۹

اشاره

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵) وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ
إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبْتُهَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا
بِتَأْوِيلِهِ قَبِيلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي
إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
(۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹)
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)

۸۴ / یونس علیه السلام در شکم ماهی از بهر خلاصی خود دعا کرد، فاستجبنا له و نجیناه من الغم. انبیا/ ۸۷ و ۸۸ یوسف علیه السلام
از بهر کید زلیخا دعا کرد، ملک تعالی حاجت او را روا کرد فاستجاب له ربّه یوسف/ ۳۴ جامع السّنین جلد اول تفسیر سوره یوسف
[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۰

ترجمه: ص: ۵۰۰

و با آن که دلایل روشن پاکدامنی و عصمت یوسف را دیدند باز صلاح چنین دانستند که یوسف را چندی زندانی کنند و به حبس
فرستادند. (تا این قضیه از سر زبانها بیافتد و بیش از این کار به رسوایی نکشد)
و با یوسف دو جوان دیگر هم زندانی شدند (آن دو جوان با دیدن آثار هوش و دانش در سیمای یوسف تعبیر خوابی را که شب در
زندانی دیده بودند از او خواستند) یکی از آنها گفت من در خواب دیدم که انگور (برای شراب) می افشردم دیگری گفت من دیدم
که بر بالای سر خود طبق نانی می برم و مرغان هوا از آن به منقار می خورند یوسف تو ما را از تعبیر آن آگاه کن که ترا از
نیکوکاران و دانشمندان جهان می بینم.

یوسف در پاسخ به آنها گفت: من شما را از آن پیش که طعام آید و تناول کنید به تعبیر خوابتان آگاه می سازم که این علم را

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۱

خدای من به من آموخته است زیرا که من آیین گروهی که بخدا بی ایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم،
و از آیین پدرانم ابراهیم خلیل و اسحاق و یعقوب (که دین توحید و خداپرستی است) پیروی کردم و در آیین ما هرگز نباید چیزی
با خدا شریک گردانیم (و احدی را مؤثرتر در کار آفرینش دانیم) این توحید و یگانگی به خدا فضل و عطای خدا است بر ما و بر
همه مردم لیکن اکثر مردمان شکر این عطا را بجا نمی آورند.

پس او را در آنجا جای دادند، یوسف زیر آن درخت وضو

آن کس که در میان ابلهان باشد در بند و زندان باشد جامع السّین جلد اول تفسیر سوره یوسف

(۱) سه کس با سه کس صحبت کردند، شایسته اسم فتوت گشتند، یوشع بن نون با موسی صحبت کرد، شایسته اسم فتوت گشت، (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاةٍ كَهْفٍ / ۵۹- ساقی ریان با یوسف در زندان صحبت کرد، شایسته اسم فتوت گشت، (وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ) - مؤمن را صحبت نه با یوسف بود نه با موسی، بلکه با مولی بود، (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) - آن را که صحبت با خلقان بود از زمره جوانمردان بود، آن را که صحبت با خداوند فرد بود اولی تر که جوانمرد بود.

جامع السّین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۴

گرفت و نماز خواند، پس آن درخت سبز گردید، و یوسف در هر صبح و عصر به زندانیان نصیحت می کرد و آن‌ها را دلداری می داد و موعظه مینمود و با آن‌ها هم پیمان می شد، زندانیان یوسف را به خیر و صلاح شناختند و دوستدار او شدند، و هر یک از آن‌ها شکایتش را به یوسف می برد، و آن دو نفر که هم زندان یوسف بودند در خواب دیدند آنچه را که خداوند به ذکر آن پرداخته، پس پیش یوسف آمدند و داستان خوابشان را گفتند.

قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا یکی از آن دو گفت من در خواب دیدم که آب انگور یا خود انگور را می فشرم، و این که به انگور خمر اطلاق شده برای اشاره به این است که فشار دادن انگور جهت درست کردن خمر است.

یا مقصود این است که من خمر را فشار می دهم تا آن را از رسوبات و کثافات پاک و تصفیه گردانم.

وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَاطِلٌ دیگری گفت من در خواب دیدم ظرف بزرگی را در بالای سرم حمل می کنم که در آن نان است و پرندگان آن را می خورند، ما را به تأویل آن آگاه گردان.

از امام صادق علیه السّلام وارد شده است که وقتی پادشاه مصر دستور زندانی کردن یوسف را داد خداوند علم تعبیر خواب را به او الهام نمود، و در نتیجه یوسف خواب زندانیان را تعبیر می کرد، و آن دو ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۵

جوان با یوسف داخل زندان شدند و شب را خوابیدند و صبح گفتند که ما خواب دیده‌ایم و آن را برای ما تعبیر کن.

یوسف گفت: چه خواب دیدید، آن دو نفر قصه خواب خود را تعریف کردند و گفتند:

إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ما تو را از نیکوکاران می بینیم، نیکوکار نسبت به زندانیان، یا نسبت به کسی که به همنشینان و معاشرینش نیکوکار است.

چون یوسف به انجام کار بیماران می پرداخت، و برای نیازمندان درخواست و التماس می نمود، و در نشستن بر همنشینانش توسعه می داد.

و ممکن است مقصود نیکو دانستن تعبیر خواب است، چون برای زندانیان تعبیر خواب می کرد و تعبیرش موافق واقع درمی آمد.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ يوسف گفت پیش از این که غذای شما به دستتان رسد من تعبیر خواب شما را می گویم، و آن موقع هنگام آوردن غذا برای زندانیان بود.

إِلَّا تَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ این عبارت مستثنی مفرغ و حال از ما قبلش می باشد و حال مقتضی این است که با عامل خود از نظر زمان نزدیک باشد، و از سوی دیگر مقصودش این بود که قبل از آوردن غذا خواب را تعبیر کند.

لذا آن را مقید به این جمله نمود که قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا و در

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۶

و فتوا منتسب کرده‌اند.

بدون این که از جانب خدا یا از جانب کسی که خدا به او اجازه داده اذن و اجازه داشته باشند، مانند راهبان و علما یهود و رؤسای دین و طریقت از هر دین و طریقتی، و مانند شرک آوردن در

(۱) وثن یعنی بت اوثن جمع آن و وثنی یعنی بت پرست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۰۹

نبوت مثل شرک آوردن کسی که با غیر نبی و جانشین او با بیعت عام نبوی بیعت کرده است.

و مانند شرک آوردن در ولایت مانند شرک آوردن کسی که با غیر ولی حقیقی با بیعت خاص و لوی بیعت نموده است.

و چون این شرک آوردن اخیر مستلزم جمع شرک آوردن‌های گذشته است، و با توحید ولایت همه انواع توحید حاصل می‌شود چنانچه بر شخص عارف به ولایت این معنا مخفی نیست، و از طرفی چون ولایت جز به وسیله‌ی آنچه که از ائمه علیهم السلام مقرر گشته حاصل نمی‌شود ...

لذا شرک آوردن در بیشتر آیات در اخبار معصومین ما به شرک آوردن در ولایت تفسیر شده است.

و مانند شرک آوردن در وجود با زبان قال یا حال یا شهود، و به ندرت اتفاق می‌افتد که انسان از این نوع شرک آوردن جدا شود، و به همین شرک آوری خدای تعالی اشاره نموده آنجا که فرموده (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) یوسف علیه السلام با گفتن (من شیء) اشاره به همه انواع شرک آوردن‌ها می‌کند، خواه (من شیء) مفعول مطلق باشد چنانچه گذشت یا مفعول به باشد.

و آن کنایه از آن دو زندانی و قوم آن‌ها است، چون آن‌ها بیشتر انواع شرک را دارا بودند، و چون خروج از همه انواع شرک جز با فناء کامل که آن فنای از فناست حاصل نمی‌شود، و از سوی دیگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۰

فنا به نحوی است که بعد از آن اگر بقاء و ماندنی باشد جز با رسالت و نبوت و خلافت محقق نمی‌شود.

و چون همه این‌ها از شعبه‌ای فضل خدای تعالی است چنانچه ولایت که اصل نبوت است رحمت خدای تعالی است، و نیز چون نبوت و رسالت و خلافت همانطور که فضل و برتری کسی است که موصوف به این صفات است همانطوری که فضل و برتری برای کسانی است که نبوت در بین آن‌ها و نبی صلی الله علیه و آله مبعوث بر آن‌ها است، لذا با توجه به این جهات فرمود:

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ این توحید و ایمان از فضل خداست که بر ما ارزانی گردیده است و بیشتر مردم شکر گزار نیستند، زیرا آن‌ها قدرت نبوت را نمی‌شناسند و به آنچه که از حق نبوت واجب است قیام نمی‌کنند، بلکه از آن اعراض می‌کنند و آن را انکار می‌نمایند.

یا صَاحِبِي السُّجْنِ اِضَافَةٌ لِفِظِ (صَاحِب) بِهٖ ضَمِيرِ مُتَكَلِّمٍ بِاِكْوَاجِ الْمُنَاسِبَةِ وَ مَلَابِسَتِ صَحِيحٍ اِسْتِخْوَاهُ مَقْصُودُ يَارَانِ يَوْسُفَ فِي زِنْدَانٍ اِبْدَانِ (که در آن صورت معنای آن ایت است:

ای دو همراه زندانی من، یا دو هم زندانیان من) یا مقصود اهل زندان و صاحبان خود زندان باشد (یعنی ای همه زندانیان و زندانبانان) أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ يَأْتِيهِمْ مَجْرِمًا يَلْمِزُوهُمْ أَمْ يَأْتِيهِمْ مَجْرِمًا يَلْمِزُوهُمْ؟! تعبیر به ارباب از قبیل تعبیر به چیزی است که آن‌ها عقیده دارند تا این که به انصاف نزدیکتر باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۱

و کلمه متفرقون از آن رو است که بعضی از پروردگاران بر بعضی دیگر تسلط ندارند، و جمع بستن به صورت جمع عاقل نیز به جهت موافقت اعتقاد آن‌هاست.

و آوردن کلمه خیر به معنای اخیر که صفت تفضیلی است (افضل تفصیل) نیز جهت مدارا کردن و انصاف نمودن با آنهاست. **أَمِ اللَّهُ** با اعتقاد به الله، **عَلَّتْ** این که در این عبارت ربوبیت خدا تصریح نشده آن است که خصم و طرف مقابل تسلیم این معنا است، یا یوسف ادعای تسلیم آن را می‌کند، و این که آن چیزی نیست که قابل انکار باشد. **الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ** واحد در مقابل بسیار است. «۱»

(۱) در نزد عارفان و احدیت، اعتبار ذات است از آن رو که نشأت اسماء از وی است، و احدیت اسماء به ذات است و تکثرات اسماء به صفات:

شاه یکی غلام صد باره یکی جام صد ذات یکی صفت بسی خاص یکی عام صد

نام یکی اگر یکی صد نهاد ای عزیز من صد نشود حقیقتش یکی بود او نام صد

واحد حقیقی بر دو قسم است: یا واحد بالوهم است و یا بالفعل است: واحد و همی عبارت از واحد عادی است که عدد و مبدء آن است.

واحد حقیقی موجود بالفعل عبارت از معنایی است که متغیر و متکثر و مستحیل، متصف به صفتی از صفات اجسام، در معرض کون و فساد، و شبیه به چیزی نیست و او ذات حق تعالی است.

صفت و ذات جمع کن با هم واحدش جوز عارفان ففهم

فرهنگ و اصطلاحات عرفانی دکتر سید جعفر سجادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۲

اگر چنانچه معبود (قصده از اسما در عبادت) مسمی باشد، و این خود شرک به خداست، و این که افراد ناقص چون نمی‌توانند از حد اشراک در وجود خارج شوند خداوند اجازه داد، که بعضی اسما را مسمی قرار دهند و به آنها توجه و نظر استقلال داشته باشند، مانند انبیا و اوصیای آنها و خداوند برای آنها دلیل و سلطانی نازل فرموده و جایز دانسته که آنها را مسمی قرار دهند و همین را از دلایل صدق ادعای آنها شمرده است.

و لذا فرمود: (ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ) آنچه را که جز او عبادت می‌کنید اسماء هستند نه مسمی.

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ که طبق بشریت ناقص خودتان آن معبود غیر خدا را جز به عنوان اسمایی که شما و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید نمی‌پرستید.

و در سوره اعراف در نظیر این آیه و در سوره بقره در بیان قول خدای تعالی: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) و در بیان (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) از سوره فاتحه تحقیق کامل اسم و کیفیت اسم و مسمی بودنش گذشت.

ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ لَفْظِ (باء) احتمال دارد برای سببیت، یا مصاحبت، و یا ظرفیت باشد، و مقصود از سلطان یا حجت است مانند معجزات که دلالت بر جواز طاعت و عبادت آن اسما می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۳

یا مقصود سلطنت و تصرف در اشیاء است، و هر دو معنا در مورد انبیا و اوصیای آنان محقق است، که آنان اگر چه اسماء هستند و لیکن خداوند با آنها حجت و برهانی نازل نموده که آنها را مسمی و مورد نظر و توجه قرار می‌دهد، و با آنها سلطنت و تصرفی نازل نمود که مصحح طاعت و ربوبیت آنها گشت چنانچه مخفی نیست.

إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ فِي عَالَمٍ يَا فِي حَقِّ بندگان حکم جز برای خدا نیست، پس حکم و سلطنت در هیچ چیز برای خدایان شما نیست.

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا خدایان امر نموده که جز او را عبادت نکنید، لفظ (أَنْ) مصدریّه «۱» یا تفسیریّه «۲» و فعل نهی است «۳» یا نفی «۴» إِلَّا

إِيَّاهُ آن توحید از قبیل توحید خدا در وجود است که از حصر معبودات غیر خدا استفاده می‌شود. با این که آن معبودات در نظر آن‌ها اشرف موجودات از نظر اسم بودن است، و اسم دارای استقلال در وجود نیست مانند معنای

(۱) اگر (ان) مصدریّه باشد یعنی: حکم و امر خدا جز بر پرستش نیست.

(۲) یعنی: نوع امر خدا مربوط به آن است که جز او را نپرستید.

(۳) اگر لا نهی باشد یعنی نپرستید جز او را.

(۴) اگر لا نفی باشد یعنی حکم خدا و اثر بر نپرستیدن غیر از اوست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۴

حرفی که در لحاظ ذهن استقلال ندارد، و توحید خدا در الهیت و سلطنت نیز از قول خدا *إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ* استفاده می‌شود، و توحید خدا در استحقاق عبادت از قول خدا: *أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ* استفاده می‌شود، و توحیدهای سه گانه (توحید ذاتی و افعالی و عبادی) را بر حسب ترتب واقعی آن‌ها به ترتیب ذکر نمود، چه توحید وجود (توحید ذاتی) توحید در الهیت را به دنبال دارد (توحید افعالی) و توحید عبادت بعد از توحید در الهیت است.

و لفظ (ذَلِكَ) اشاره به این توحیدهاست.

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ دین راست است که در آن کجی نیست و هر دینی غیر از آن کج است و نباید پیروی شود، این معنا مقتضای مفهوم حصر است که از معرفه بودن مسند استفاده می‌شود (در عبارت *أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ* با آوردن لفظ *إِلَّا إِيَّاهُ* عبادت را منحصر به خدا نموده است).

و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ این جمله استدراک توهمی است که اینجا پیش می‌آید و آن این است که پس از واضح شدن توحید و روشن بودن بطلان شرک پس چرا دیگر مشرکین شرک می‌آورند؟

و شاید مشرکین دلیل و حجّتی به شرک آورد نشان دارند، پس خدای تعالی استدراک نمود و این توهّم را رفع کرد و فرمود:

آن‌ها دلیل و حجّتی ندارند، و آن‌ها علم و آگاهی ندارند و در دار جهل

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۵

افتاده‌اند، مانند حیوانات که احساس و آگاهی به برهان ندارند اگر چه آن برهان خیلی واضح و روشن باشد.

تقیید به (اکثر) برای این است که بعضی از آن‌ها حجّت و دلیل را با زیرکی درمی‌یابند، و از آن پیروی می‌کنند و توحید را اختیار می‌کنند، و برخی نیز حجّت و دلیل را درمی‌یابند ولی دنیا را اختیار کرده و با حقّ از روی علم و آگاهی عناد می‌ورزند.

اما در این آیه بر این نکته تکیه دارد که یوسف علیه السّلام چه کار خوبی کرد که، اوّلاً با موعظه حسنه و پند نیکو دعوت نمود، و ثانیاً با حکمت یقینی برهانی پیش آمد، چون یوسف وقتی دید آن دو نفر به او اطمینان پیدا کرده و اقرار و اعتراف به سرشت پاک او دارند و علم دارند به این که یوسف تعبیر خواب می‌داند.

لذا آن علم تعبیر خواب را اوّل به صورت ادعا بیان کرد و گفت: *مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ لِلَّهِ* *أَلَّا تَعْبُدُوا* یعنی لا یأتیکما طعام ترزقانه الاّ نبأتکما بتأویله و باز برای دوّمین بار چنین ادعا کرد که *(ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي)* و این علم تعبیر خواب را به تعلیم خدا نسبت داد تا ننگ و رسوایی کاهن بودن و آموختن از بشر و جنّ و شیاطین برطرف شود.

سپس آن علم تعبیر خواب را که دید آن‌ها اقرار به آن کردند چنین تعلیل آورد که *مَلَّتْ* و دین آن دو را ترک کرده تا در آن‌ها تنفّر ایجاد کند سپس به صورت کنایه و توریه قوم مجهولی را ذکر کرد که

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۶

ایمان به خدا نداشتند و به این وسیله به آن دو نفر کنایه زد تا این که سخنانش از خصومت دورتر و به قبول و پذیرش نزدیکتر باشد سپس ذکر نمود که خودش پیرو قومی است که به خیر و صلاح معروفند و در ظاهر خود را منتسب به آن‌ها کرد و شرک را از آن‌ها نفی نمود تا کنایه از آن‌ها باشد و این را فضل و لطفی از جانب خدا بر خودش و بر مردم نامید، و تصریح کرد که مردم قدر آن نعمت را نمی‌دانند و شکر آن را نمی‌گذارند تا باز کنایه از آن دو نفر باشد.

سپس وقتی دید که آن دو با پند و موعظه‌ی یوسف تحت تأثیر قرار گرفته‌اند از خطابه روی گردانید و بر حکمت و برهان روی آورد و فرمود: **أَرْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ** و توصیف خدایان به کثرت و تفرق دلالت بر این می‌کند که بعضی اطاعت بعضی دیگر را نمی‌کنند که همان سبب نزاع و فساد واضح می‌شود، و این اشاره به علت انکار ربوبیت آن خدایان است.

سپس خدای تعالی را به وحدت و یگانگی توصیف نمود تا اشاره به جواز ربوبیت او بنماید، سپس خدای تعالی توصیف به قهر و قهار بودن کرد تا اشاره به وجوب طاعت او باشد.

بنابراین یوسف علیه السلام ربوبیت بتها را باطل نمود، و لزوم اطاعت از خدا را با برهان ثابت کرد.

سپس به باطل کردن معبودات آن‌ها پرداخت و این که آن‌ها در وجود استقلال ندارند تا چه رسد به ربوبیت و استحقاق عبادت، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۷

پس از اشاره به توحید در وجود تصریح به توحید خدا در الهیت و سلطنت و توحید او در عبادت نمود.

برخی گفته‌اند: در اثر دعوت یوسف آن دو زندانی که تعبیر خوابشان را از یوسف پرسیده بودند و گروهی از زندانیان و زندانبانان به خدا ایمان آوردند.

آیات ۴۴-۴۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۱ تا ۴۴] ص: ۵۱۷

اشاره

يا صَاحِبِ السِّجْنِ اَما اَحَدُكُمَا فَيَسِقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَاَما الْآخَرُ فَيُصِيبُكَ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَاسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ (۴۱) وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲) وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴)

ترجمه: ص: ۵۱۷

یوسف پس از آن که دو رفیق زندانش را به دین حق دعوت کرد و حقایق توحید را با ادله روشن بر آن بیان فرموده آنگاه به تعبیر خواب آن‌ها پرداخت و گفت: ای دو رفیق زندان من (اکنون تعبیر خوابتان را بشنوید) اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد و اما آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۱۸

دیگری به دار آویخته شود (و آنقدر بر چوبه‌ی دار بماند) تا مرغان مغز سر او را بخورند آن مرد که تعبیر خواب خود را شنید برای رهایی از خطر خواب را به دروغ منکر شد یوسف گفت در قضای الهی راجع به امری که سؤال کردید چنین حکم شده است، آنگاه یوسف از رفیقی که (ساقی شاه و) اهل نجاتش یافت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن (باشد که چون بی تقصیرم

۱- قصد و همتی که نسبت به زلیخا از او انجام گرفت که به

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۲۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۱

سبب آن به زندان افتاد.

۲- پناه بردن به غیر خدا که به سبب آن مدتی در زندان باقی ماند.

۳- به برادرانش گفت که شما دزد هستید، آن‌ها نیز مانند یوسف جوابی به دروغ گفتند که گفتند: *إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ*.

و آنگاه که مدتی ریاضت و سختی و حبس او به آخر رسید و او ان سلطنت و وسعتش سر رسید پادشاه در خواب دید که بر تخت خودش نشسته و از رود نیل هفت عدد از بهترین گاوهای چاق بیرون آمدند و به پهلوی تخت پادشاه آمدند و آنجا ایستادند.

سپس دید که هفت گاو لاغر دیگر از رود نیل بیرون آمدند و آن‌ها را خوردند و نیز دید که از جنب تختش هفت خوشه سبز روید، سپس هفت خوشه خشک آمد و به دور خوشه‌های سبز پیچید و موجب زرد شدن خوشه‌های سبز گردید.

پس پادشاه از خواب بیدار شد و کاهنین و مفسرین و منجمین را احضار کرد و خواب خود را بر آن‌ها بازگو نمود همانطور که خدا حکایت کرده است.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَأْتِيَنِي مِثْرَاحٌ مِنْ مِثْرَاحِ مِصْرَافٍ (أَرَىٰ) جَهْتِ احْضَارِ صَوْرَتِ خَوَابِ اسْتِ، يَٰ اَيْنَ كِهْ پَادِشَاهِ مِصْرِ اَيْنِ خَوَابِ رَا مَكْرَرٌ مِي دِيدِ، يَٰ اَيْنَ كِهْ اَجْزَاءِ خَوَابِ رَا بِهْ صَوْرَتِ تَدْرِيجِي مِي دِيدِ، پَس اِدَا كَرْدَنِ مَطْلَبِ بِهْ صَوْرَتِ فِعْلِ مِضْرَاعِ بِهْ جِهْتِ تَصْوِيرِ كَرْدَنِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۲

حال ماضی و گذشته به صورت حاضر می‌باشد تا اشاره به تکرار خواب یا تدریجی بودن آن داشته باشد.

سَمِعَ بَقْرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَيْبَعٌ عِجَافٌ وَسَمِعَ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ هَفْتِ گَاوِ چَاقِ رَا هَفْتِ گَاوِ لَآغِرِ خُورْدَنَدِ وَ هَفْتِ خُوشِه سِزِ وَ هَفْتِ تَایِ دِیْگَرِ خُشْکِ اَز ذِکْرِ پِیچِیدَنِ خُوشِه‌هَایِ خُشْکِ بِهْ دُورِ خُوشِه‌هَایِ سِزِ خُوددَاَرِیِ کَرْدِ.

یا *أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ* گویند (و سپس گفت): ای بزرگان اگر تعبیر خواب می‌دانید مرا به تعبیر آن آگاه کنید خواب پادشاه شامل چیزهای دقیق و نکته‌های ظریف دیگری نیز بوده که استنباط تعبیر خواب را برای معبر غیر ممکن می‌ساخته، و گر نه تعبیر چنین خوابی برای معبر پنهان و مخفی نیست.

چون نکته‌ها و دقایق این خواب مخفی بود لذا گفتند: *(قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ)* خواب پادشاه از خوابهای پریشان است، و (أضغاث) جمع (ضغث) است و آن یک دسته از گیاهان مختلف است که به صورت استعاره در صورت‌های مختلف و مختلط که ناشی از تخیلات قوه‌ی متخیله است استعمال شده است.

چه که خواب دیدن چند نوع مختلف می‌تواند باشد، زیرا که گاهی نفس را در دو عالم مثال علوی و سفلی می‌بیند و در آنجا صورت‌های طبیعی موجود و یا آینده یا گذشته را می‌بیند، ولی دیدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۳

صورت‌های گذشته کم اتفاق می‌افتد، چون نفس به حال و آینده توجه دارد و به گذشته پشت می‌کند.

پس آنچه که در مثال علوی مشاهده می‌شود یا مژده و بشارت از جانب خدا یا تحذیر و انذار یا تنبیه و اخبار است.

و آنچه که در مثال سفلی مشاهده می‌شود یا فریب داده و وادار کردن شیطان است انسان را بر معاصی و گناهان یا بر حذر داشتن از اطاعات است یا اخبار از چیزهای آینده است.

و این گونه خوابها یا وادار کردن از جانب شیطان است، یا سلب توفیق از جانب خدا است.

بعضی از خواب دیدنها به سبب ارایه قوه‌ی متخیله پدید می‌آیند که چیزهایی را که واقعیت ندارد تصویر می‌کند که آن اضغاث احلام خوابهای پریشان است، و احلام جمع (حلم) است، و آن مطلق چیزهایی است که شخص خوابیده در خواب می‌بیند، یا خصوص چیزهایی است حقیقت ندارد.

(و ما نحن بتأویل الأحلام بعالمین) گویا که معبرین و علمای آن زمان از این که تعبیر خواب را نمی‌دانستند عذر می‌آوردند که این خواب از خوابهای پریشان و اضغاث احلام است و تعبیر ندارد.

در همین موقع یوسف و مهارت او در تعبیر خواب به یاد ساقی افتاد و گفت من کسی را که عالم به تعبیر خواب باشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۴

می‌شناسم، از این رو خدای تعالی می‌فرماید:

آیات ۴۰-۴۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۵ تا ۴۹] ص: ۵۲۴

اشاره

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنْتَبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سَوَامٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُتَبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹)

ترجمه: ص: ۵۲۴

(در این حال) آن رفیق زندانی یوسف که نجات یافته (و مقرب سلطان) بود بعد از چند سال به یاد یوسف افتاد گفت من شاه را به تعبیر این خواب آگاه می‌سازم مرا نزد یوسف (زندانی فرستید) که از او باز جویم،

(در زندان رفت و گفت) ای یوسف راستگو که هر چه گویی همه راستگویی ما را به تعبیر این خواب که هفت گاو فربه هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه‌ی سبز را هفت خوشه‌ی خشک نابود ساختند آگاه گردان که شاید از پیش تو نزد مردم باز گردم و (شاه و دیگران) همه (تعبیر خواب و مقام تو را) بدانند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۵

یوسف (در تعبیر خواب گفت) باید هفت سال متوالی زراعت کنید و هر خرمن را که درو کنید جز کمی که قوت خود می‌سازید همه را با خوشه در انبار ذخیره کنید،

که چون این هفت سال بگذرد هفت سال قحطی پیش آید که ذخیره شما به مصرف قوت مردم برسد جز اندکی که باید (برای تخم کاشتن) در انبار نگهدارید،

آنگاه بعد از سنوات قحط و شدت باز سالی آید که مردم در آن به آسایش و وسعت و فراوانی و نعمت می‌رسند.

تفسیر ص: ۵۲۵

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنْ دُوسْتِ زِنْدَانِي يَوْسُفُ كِه نَجَاتِ پيدا كرده بود بعد از گذشت چند سال (هفت سال) به ياد يوسف افتاد و گفت:

أَنَا أُتْبِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِي مَرَا پيش كسي كه مي خواهم بفرستيد من شما را از تعبير اين خواب آگاه مي كنم، پس به او اجازه دادند و پيش يوسف آمد و گفت:

يُوسُفُ أَي يَوْسُفُ أَيَّهَا الصِّدِّيقُ «۱»

(۱) خدای متعال چند نفر صدیق نامید، حضرت ادریس را، قال: و اذکر فی الکتاب ادریس، انه کان صدیقا نبیا. ابراهیم را: و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا. و مریم را، و امه

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۶

الصِّدِّيقُ منسوب است بنابر اختصاص، یا منادی دَوْم است، مقصود این است که یوسف را با وصف مدح ذکر کرد تا او را به اهمیت دادن به تعبیر خواب ترغیب نماید.

أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُتْبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ فِي هَفْتِ هَفْتِ خُوشِه مَا رَا آگَاه كَن تَا شَايِد بَا عِلْم بِه تَأْوِيل وَ تَعْبِير خُوشِ مَن بِه سُوِي مَرْدَم بَا ز گَرْدَم، از این جهت شاید (لعل) گفت: چون بعید بوده که آرزوی بازگشت مطلق بکند بدون علم تعبیر.

لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شَايِد أَن هَا تَعْبِير خُوشِ رَا بَدَانَد، یا قدر و منزلت تو را بدانند و در نتیجه تو را از زندان خارج سازند، بعضی گفته اند که آن شخص خواب دیدن را به خودش نسبت داد و گفت من خواب دیده ام که یوسف گفت: نه، تو خواب ندیدی، پادشاه خواب دیده است، و خواب را تعبیر کرد، و تدبیر و چاره آن را نیز برای آن ها بیان کرد.

صديقه. و يوسف را، يوسف ايها الصديق.

جامع السنين جلد اول تفسير سوره يوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۷

چنانچه خدای تعالی آن را چنین حکایت کرده:

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ دَابًّا لَفْظ (دأبا) با سکون همزه و فتح آن خوانده شده، و هر دو مصدر (دأب فی الأمر) است یعنی طبق عادتش در آن کار ادامه داد و استمرار پیدا کرد.

و این جمله جواب سؤالی است که بین آن ها رد بدل شده ولی در حکایت نیامده است، یا جواب سؤال مقدرست، گویا که گفته است: برای این کار و این تعبیر چه چاره کنیم؟ جواب گفته که هفت سال متوالی کشت می کنید.

ممکن است که این جمله نیز ادامه‌ی تعبیر خواب باشد با یک چیز زیادی، چون آن خواب مفید قحطی و راه چاره و خشکسالی قبل از قحطی است.

فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُبُلِهِ هِر چِه درو کرديد در سنبلس قرار دهيد تا فاسد نشود و کرم نخورد.

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ جَز اندکی از گندم ها را که می خواهید در آن سالها بخورید از سنبلس بیرون می آورید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ كِه پس از آن هفت سال سخت فرا می رسد که آن را بخورند نسبت خوردن به زمان و سالها از باب مجاز عقلی و مراعات تطبیق بین خواب و تعبیر آن است.

مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ مَقْدَار کمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۸

نگهدارید جهت تخم کاشتن و از باب احتیاط حدوث گرسنگی قبل از رسیدن زراعت.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ لَفْظ (يغاث) از غيث (باران) یا از غوث است (به معنای دادرسی و فریادرسی)، یعنی سپس بعد از این سالی خواهد رسید که باران به داد مردم خواهد رسید.

و فِيهِ يَعْصِرُونَ لَفْظ (يعصرون) به صورت معلوم خوانده شده یعنی انگور و زیتون و هر چیزی را که به جهت زیادی و فراوانی، می‌فشرند و آب آن را می‌گیرند (آنچنان فراوانی می‌شود که از شدت زیادی انگور و زیتون و غیره مردم آب آن را می‌گیرند). بعضی گفته‌اند: پستانها را فشار می‌دهند یعنی شیر می‌دوشند، و (تعصرون) به صورت خطاب خوانده شده تا مخاطبها بر غایبها غلبه دهند.

و به صورت مجهول خوانده شده از (عصره) او را نجات داد، یعنی از قحطی نجات پیدا می‌کنند، یا از (اعصرت السحابه عليهم) است یعنی بر آن‌ها باران بارید.

طبق آنچه که به ما رسیده است قرائت اهل البیت چنین بوده که معنای باران باریدن را بدهد.

به هر حال آن دوست زندانی سابق و قاصد شاه از نزد یوسف بیرون رفت و با تعبیر و تدبیر و چاره پیش پادشاه آمد، وقتی پادشاه این تعبیر را شنید پسندید و ملاقات یوسف را طلب نمود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۲۹

آیات ۵۳-۵۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۰ تا ۵۳] ص: ۵۲۹

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا بِالْنِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳)

ترجمه: ص: ۵۲۹

آن شخص تعبیر خواب را به پادشاه عرضه داشت و شاه (یوسف را خواست) و گفت زود او را نزد من بیاورید چون فرستاده شاه نزد یوسف آمد یوسف به او گفت باز گردد و از شاه بخواه تا بپرسد که چه شد که زنان مصری همه دست بریدند آری خدا به مکر آنان (و بی گناهی من) آگاه است.

شاه زنان مصری را گفت حقیقت حال خود را که با یوسف مراوده داشتید بگویید همه گفتند حاش لله که ما از یوسف هیچ بدی ندیدیم (و جز عفت نفس در او مشاهده نکردیم) در

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۰

این حال زلیخا زن عزیز مصر اظهار کرد که الان حقیقت آشکار شد (و من گناه خود اعتراف می‌کنم که) من به خواهش نفس خود با یوسف عزم مراوده داشتم و او (که دعوی عفت و بی گناهی می‌کند) البته از راستگویان است.

یوسف گفت من این کشف حال نه برای خودنمایی بلکه برای آن خواستم تا عزیز مصر بدانند من هرگز در نهانی به او خیانت نکرده‌ام و بدانند که هرگز خدا خیانتکاران را به مکر و خدعه به مقصود نرساند.
و من خودستایی نکرده و نفس خویش را از عیب مبرا نمی‌دانم زیرا نفس امّاره انسان را به کارهای زشت و ناروا سخت وامیدارد جز آن که خدا به لطف خاص خود آدمی را نگهدارد که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است.

تفسیر ص: ۵۳۰

وَقَالَ الْمَلِكُ پادشاه به خاصانش گفت:

أَتُونِي بِه یوسف را پیش من بیاورید، پس کسی را به سوی او فرستادند تا او را احضار نماید.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ وقتی قاصد آمد و به یوسف گفت پادشاه تو را احضار کرد و می‌خواهد، یوسف گفت:

قَالَ من نزد پادشاه به خیانت و مراوده با زنان متهم شده‌ام،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۱

تا از اتهام بیرون نرفته و تبریه نشوم نزد پادشاه نمی‌آیم، چون دیگر پادشاه مقام و آبرویی نزد من ندارد.

ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ برگرد پیش عزیز یا پیش ساقی، فَسْتَلِّهُ از او درخواست کن که فحص و تجسس و تحقیق بکند.

مَا بِالْأَلْسِنَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ که من متهم به آن زنان شده‌ام و عزیز مصر تحقیق نماید تا بدانند که من خاین نبوده‌ام و زندان شدن من جهت ظلم و ستم بوده است، و یوسف در اینجا اسمی از زن عزیز نبرد.

با این که اتهام و زندان ناشی از او بوده به جهت احترام و تکریم و برای این که آبروی او را از افتضاح و رسوایی حفظ کند.

إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِيهِنَّ عَلِيمٌ تعلیل این است که چرا از پادشاه درخواست کرده که از زنها سؤال نماید، یعنی این که آن زنان در باره‌ی من مکر و حيله به کار بردند و من بی‌گناه و بری هستم، و این معنا را بدین گونه تأکید کرد که به علم خدا استشهاد نمود.

پس آن قاصد برگشت و آنچه را که یوسف گفته بود به عرض ملک رسانید.

پس عزیز مصر یا ساقی زنها را احضار نمودند.

قَالَ مَا خَطْبُكَنَّ گفت: آیا شما با یوسف مراوده نمودید و شما قصد یوسف را داشتید یا یوسف با شما مراوده و قصد شما را داشت، یا این که مراوده یا قصد از هر دو طرف بوده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۲

إِذْ رَاوَدْتَنَّ يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ مراوده را به زنان نسبت داد با این که سؤال و پرسش مقتضی جهل یا تجاهل است، چون خواست به این معنا اشاره کند که سؤال او برای محض این احتمال است که یوسف با زنان در مراوده شرکت داشته باشد، چه مراوده‌ی زنان مشهورست به نحوی که هیچ کس در آن شک نمی‌کند.

قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ بیان این کلمه سابقا گذشت.

مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ پس از آن که سایر زنان اعتراف به برداشت یوسف کردند، و خارج شدند، زن عزیز از شدت حياء و خجالت گفت: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ حَقَّ به نهایت ظهور رسید و آشکار شد.

أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لِمِنَ الصَّادِقِينَ من به خواهش نفس خود با او مراوده داشتم و او در براءت از خیانت از راستگویان است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ تا خدای تو بداند، این جمله یا مرتبط به جمله‌های سابق است، و قول خدا: قَالَ مَا خَطْبُكَنَّ ... تا آخر جمله‌ی معترضه بین دو جمله حکایت است.

یا این که پس از آن که قاصد به سوی یوسف بازگشت و از یوسف پرسید چرا از زندان بیرون نیامدی و خواستی پادشاه از حال

زنان پرسد؟ یوسف جواب داد: این کار من برای این بود که عزیز بدانند که من بی گناهم، و این معنا دلیل بر این است که مقصود از ربّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۳

عزیز است نه پادشاه.

أَنْتِي لَمْ أَخْتَهُ بِالْغَيْبِ مِنْ بَعْدِ عَزِيزٍ فِي حَالِ غَيْبٍ خِيَانَتِ نَكَرْدِهِام لَفْظِ بِالْغَيْبِ فِي حَالِ غَيْبٍ خِيَانَتِ مَتَلَبَسَ بِه غَيْبٍ وَ نَهَانِي بِأَشَدِّ، يَا خِيَانَتِ مِنْ فِي حَالِ نَهَانٍ وَ خِفَا انْجَامِ نَشَدَةِ اسْتِ. وَ اَيْنَ عِبَارَتِ، حَالِ اسْتِ مِنْ فَاعِلٍ يَا مِنْ مَفْعُولِ.
وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ عَزِيزٍ بَدَانَدَ كِه هَمْسَرِ او بَه مِنْ مَكْرٍ وَ حِيلَه كَرْدَه اسْتِ، وَ لِي كَيْدٍ وَ مَكْرٍ او دَرِ مِنْ اَثَرِ نَكْرَدَه اسْتِ، وَ اَنْ مَبَالِغَه دَرِ اِظْهَارِ طَهَارَتِ خُودِش مِي بَاشَد.

و چون در اظهار طهارت و پاکی اش مبالغه نمود خواست ننگ خودپسندی و تزکیه‌ی نفس خود را برطرف نماید و این تزکیه و پاکی را به خدا نسبت دهد، و لذا چنین گفت:

وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي مِنْ نَفْسِ خُودِي رَا تَبْرِيَه نَمِي كَنَم كِه شَأْنِ نَفْسِ اَلُودِ كِي بَه پَلِيدِيهَائِي كَنَاهَانِ اسْتِ نَه تَنْزَه وَ پَاكِي كِي اَز اَن هَا اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي نَفْسِ بَه بَدِي مِي كَشَانَدِ جِزِ اَن وَ قَتِ كِه رَحْمَتِ پُرُورْدِ كَارْمِ شَامِلِ حَالِمِ شُودِ، يَا جِزِ اَن نَفْسِي كِه پُرُورْدِ كَارْمِ بَه اَن رَحْمِ كَنَدِ، اَيْنِ اِن كِه تَنْزَه وَ نَسْبَتِ پَاكِي اَز كَنَاهَانِ اَز مَحْضِ رَحْمَتِ اسْتِ نَه اَز فَعْلِ نَفْسِ.

بعضی گفته‌اند: قول خدای تعالی: (ذَلِكَ لِيَعْلَمَ ... تا آخر) از تتمه‌ی کلام زلیخا است و معنای آیه چنین است: این اعتراف به خیانت من و پاکی یوسف برای این است که یوسف بدانند من در نهان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۴

به او خیانت نکرده‌ام که نسبت دروغ به او بدهم، که خدای تعالی کید و مکر خاینین را هدایت نمی‌کند بدین نحو که آن را پوشیده و مخفی نگهدارد و ظاهر نسازد، و من نفس خودم را مبرا و پاک از نسبت خیانت و دروغ به او نمی‌دانم.

چون من به یوسف خیانت کردم و به او نسبت خیانت و دروغ دادم که نفس انسان را به بدی می‌کشاند و با امر و دستور نفس بدی می‌کنم مگر آنگاه که پروردگارم رحم کند.

إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ غَدُورٌ خُدَائِي مِنْ اَلْبَتِّهِ اَمْرِ نَفْسِ بَه بَدِي رَا مِي بَخْشَدِ رَحِيمٌ خُدَائِي مَهْرَبَانِ اسْتِ وَ مَرَا اَزِ پُرُورِي نَفْسِ اَمَّارَه نَكِه مِي دَارَدِ.

چون طهارت و عفت یوسف بر آنان آشکار گردیده و به کمال وضوح رسید طلب و خواست‌شان نسبت به یوسف شدت پیدا کرد.

آیات ۶۱-۵۴

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۶۱] ص: ۵۳۴

اشاره

وَ قَالَ الْمَلِكُ اِثْنُونِي بِه اَشْتِخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ (۵۴) قَالَ اَجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيْبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضَيِّعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَأَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اٰمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷) وَ جَاءَ اِخْوَهُ يُوْسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸)

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِثْنُونِي بِاَخِ لَكُمْ مِنْ اَبْيَاطِكُمْ اَلَا- تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَ اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِه فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَ اِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۵

ترجمه: ص: ۵۳۵

شاه گفت یوسف را نزد من آرید که من او را از زندان خلاص و از خاصیان خود گردانم چون او را ملاقات کرده با او هرگونه سخن به میان آورد (او را بسیار خردمند و شایسته یافت) با او گفت تو امروز نزد ما امین و صاحب منزلت خواهی بود. یوسف به شاه گفت: در این صورت مرا به خزینه‌داری مملکت و ضبط دارایی کشور منصوب دار که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم.

سپس یوسف به مقام شاهی رسید و در حقیقت یوسف را در زمین بدین منزلت که هر جا خواهد فرمانروا باشد رسانیدیم که هر کس را ما بخواهیم به لطف خاص خود می گردانیم و اجر هیچ کس از نیکوکاران را (در دنیا) ضایع نمی گذاریم، و حال آن که اجر عالم آخرت برای اهل ایمان و مردم پرهیزگار بسیار بهتر (از اجر و مقام دنیوی است). برادران یوسف (که در کنعان به قحطی مبتلا شدند چهل سال بعد از فروختن یوسف) به مصر نزد یوسف آمدند یوسف آن‌ها را شناخت ولی آن‌ها یوسف را نشناختند، برادران یوسف در برابر متاعی که آورده بودند، طعام خواستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۶

یوسف چون بار غلّه آنان را بست از آن‌ها پرسید که شما برادر دیگری نیز دارید؟ گفتند یک برادر پدری هم داریم گفت می‌خواهم برادر پدری را نزد من سفر دیگر بیاورید نمی‌بینید که من مقدار زیادی از خواربار به شما عطا کردم و بهترین میزبان شما بودم؟

و اگر آن برادر را همراه بیاورید دیگر به کشور من نیاید و از من تقاضای مساعدت نکنید، برادران گفتند تا می‌توانیم می‌کوشیم که پدر را راضی کرده برادر را همراه بیاوریم.

تفسیر ص: ۵۳۶

وَقَالَ الْمَلِكُ اَتْتُونِي بِهٖ اَشِي تَخْلِصُهُ لِنَفْسِي يَوْسُفَ رَا بِيَاوْرِيدَ تَا اُو رَا اَز خَوَاصِّ خُودِ قَرَار دَهْم بَدُونِ اَيْنِ كِه غَيْرِ مَن كَسِي بِرِ اُو حَكُومَت دَاشْتَه بَاشَد، پَس قَاصِد رِفْت و اُو رَا اِحْضَار كَرَد.

فَلَمَّا كَلَّمَهُ وَتَى بَا اُو سَخْن كَافَت و اُو رَا صَاحِب رِشْد و كَمَال دَانَسْت و عَفَّت و اَمَانَت سَابِقِش رَا دَانَسْت كَافَت:

قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ تُو پِيش مَا اَز جِهَت رِشْد و عَقْلِي كِه دَارِي دَارَاي مَقَام مَنزَلَت هَسْتِي.

اَمِينٌ چُون عَفَّت و اَمَانَت تُو ظَاهَر شَدَه اَمِين هَسْتِي.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ يَوْسُفَ كَافَت مَرَا خَزَانَه دَار نَقْد و جِنْس زَمِين مِصْر بَگَرْدَان.

اِنِّي حَفِيظٌ اَنجَه كِه دَر اِخْتِيَار و زِير دَسْت مَن اَسْت اَز

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۳۷

خیانت محفوظ است، چون خودم که خیانت نمی‌کنم و دیگری هم نمی‌تواند در امانتی که در دست من است خیانت کند چون تدبیر و چاره‌ام در نگهداری نیکو است.

عَلِيمٌ بَه كِفِيَّتِ تَصَرَّف و حَفْظ اَز فِساد و تَلْف دَانا هَسْتَم.

از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را اگر نمی‌گفت مرا متولّی خزاین زمین قرار بده از همان ساعت خداوند او را متولّی خزاین زمین می‌ساخت، ولی با این گفتن یک سال به تأخیر انداخت. «۱»

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: جایز است شخص خودش را تزکیه کند و اگر اضطرار پیدا کرد از خودش تعریف کند،

و از حال پدرشان و اولادشان پرسید، و آن‌ها به تفصیل جواب دادند، و گفتند که ما یک برادر پدری داریم که از مادر از ما جدا است.

پس یوسف به آن‌ها خوبی کرد و بارهایشان را پر کرد بدون این که توجه کند که کالای آن‌ها وافی به قیمت بارشان نیست، قیمت کندر را هم که آورده بودند در میان بار آن‌ها گذاشت، و بعضی گفته‌اند که کالای آن‌ها کفش و چرم بوده است.

و یوسف گفت: أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ أَيَا نَمِي بَيْنِي دَه مَن كَيْلٍ وَ پیمانہ را بدون نقص ادا می‌کنم.

وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ مَن بَهْتَرِينَ مِزبانان هستم چون دیدید که بچه زیبایی و خوبی از شما مهمانداری کردم.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ اِگر آن یکی برادران را نیاورید دیگر به کشور من وارد نشوید، در مأیوس کردن برادرانش مبالغه نمود تا برآوردن برادرش تأکید کند.

قَالُوا سَتَرْنَاوُدَّ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ كَگفتند: ما این کوشش را انجام می‌دهیم که آن برادر را از پدر بگیریم و بیاوریم، یا این که ما آن برادر را می‌آوریم.

بعضی گفته‌اند: وقتی برادران بر یوسف داخل شدند و یوسف آن‌ها را شناخت به آن‌ها گفت: شما چه کسانی هستید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۳

شاید جاسوس هستید و مقصود یوسف از طرح این سؤال این است که حیل‌های بکار برد تا یکی از آن‌ها نزد یوسف بماند بدون این که یوسف را بشناسد، آن‌ها جواب دادند: ما جاسوس نیستیم و ما فرزندان یک پدر هستیم و آن یعقوب پیامبر است.

یوسف گفت: چند برادر بودید؟ گفتند: دوازده برادر بودیم، یکی از ما به صحراها رفت و هلاک شد، و ما یازده نفر ماندیم، یوسف گفت: شما فعلا در کشور ما چند نفرید؟

گفتند: ده نفر، گفت: پس آن یکی دیگر کجا است؟ گفتند: او را نزد پدرمان گذاشتیم.

یوسف گفت: چه کسی در این مورد گواه و شاهد شما است؟

گفتند: کسی که در اینجا ما را بشناسد و گواه ما باشد نیست، یوسف گفت: بعضی از شما باید به عنوان گروگان نزد من بماند تا برادران را بیاورید تا من شما را تصدیق کنم و در این مورد قرعه زدند و قرعه به نام شمعون درآمد.

آیات ۶۶-۶۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۲ تا ۶۶] ص: ۵۴۳

اشاره

وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَ حِيدُوا بِضَاعَتَهُمْ رَدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ آخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلٌ بَعِيرٌ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَ كَيْلٌ (۶۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۴

ترجمه: ص: ۵۴۴

آنگاه یوسف به غلامانش گفت که متاع این کنعانیان را در میان بارهاشان بگذارید که چون به شهر رفته متاع خود را دیدند (دریابند که من غله بلا عوض به آن‌ها داده‌ام این احسان موجب شود که شاید باز نزد من مراجعت کنند)، چون برادران نزد پدر بازگشتند گفتند ای پدر (با همه کرم و سخای عزیز مصر) غله‌ی بسیار به ما عطا نشد (وعده داد که اگر برادر خود را همراه آورید به شما گندم فراوان خواهیم داد پس تو با کمال اطمینان او را با ما بفرست تا غله‌ی کافی تهیه کنیم و البته ما کاملاً نگرهبان او خواهیم بود،

یعقوب گفت: آیا من همانقدر در باره این برادر به شما مطمئن و ایمن باشم که در باره یوسف مطمئن بودم؟ (بلی باز این را هم به خدا می‌سپارم که خدا بهترین نگرهبانان و مهربانترین مهربانان است)،

چون برادران بارها گشودند متاعشان را به خود ردّ شده یافتند پدر را گفتند که ما دیگر چه می‌خواهیم (با همین مال التّجارة باز به مصر می‌رویم) و غله برای اهل بیت خود تهیه کرده برادر را هم در کمال مراقبت حفظ می‌کنیم و بار شتری بر این قوت کم که اکنون آورده‌ایم می‌افزاییم،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۵

یعقوب گفت تا شما برای من به خدا عهد و قسم یاد نکنید که او را برگردانید یا به قهر هلاک شوید من هرگز بنیامین را همراه شما نخواهم فرستاد چون برادران عهد و قسم یاد کردند. یعقوب گفت: خدا بر قول ما و کیل و گواه است (و او را فرستاد).

تفسیر ص: ۵۴۵

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شَآئِدَ حَقِّ رَدِّ كَالَايِ خُودِشَانَ رَا بَفَهَمَنْدِ، يَا عَيْنِ كَالَايِ خُودِشَانَ رَا بَشَنَاسَنْدِ و در نتیجه رغبت و تمایل به بازگشت پیدا کنند.

إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَعَنَا الْكَيْلُ دَسْتُور دَادِه شُدِه كِه اِگَر بَرَادِرْمَان رَا بَا خُود نَبِرِیم دِیگَر غَلِه رَا اَز مَا مَنع كَنْدِ.

فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ اِگَر بَرَادِرْمَان رَا هَمْرَاه مَا بَفَرَسْتِی مَانَع بَرطَرْفِی مِی شُود و بِه مَا غَلِه مِی دَهَنْدِ، چُون سَبَب مَنع و مَحْرُوم بُودن مَا اَز غَلِه اِین اَسْت كِه بَرَادِرْمَان بَنِیامِین رَا نَبِرِیم، و لَفْظ «نَكْتَلُ» «یَكْتَلُ» بِه صُورْت مَضَارِع غَايِب خُوانْدِه شُدِه یَعْنِی بَنِیامِین بَرای خُودش غَلِه بِیَاوَرْدِ، یا بَرای مَا هَم بِیَاوَرْدِ، یا اِین كِه او سَبَب وَزْن كُردن غَلِه بَاشْدِ، یا سَبَب غَلِه وَزْن كُردن كُسی بَاشْدِ كِه تَرَاوُز دَر دَسْت او و مَتَصَدِّی وَزْن كُردن اَسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۶

و چون برادران می‌دانستند که به یوسف چکار کردند و در باره او به پدرشان دروغ گفته و مکر و حيله بکار بردند به این گفتار مبادرت ورزیدند که ما از او محافظت و مراقبت می‌کنیم.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ بِه مَنظُور سَرزَنْش بِه آن‌ها كُفْت: آیا بِه شما اَعْتِمَاد كَنِم؟ و خُواَسْت اَز اِین كُفْتِه بِه آن‌ها كَنایِه بَزَنْد كِه دَر حَقِّ یُوسُف نِیز چَنین سَخْنِی كُفْتَنْد و لی وَفا نَكُردَنْد و بِه آن عَمَل نَمُودَنْد.

إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ و هَمَانَقَدْر كِه دَر مُورِد بَرادَرش یُوسُف بِه شما پِیش اَز اِین اَطْمِینان كُردم هَم اَكْتُون هَم مَطْمَن شُوم! بَعْد اَز اِین سَخْن اَز اَعْتِمَاد آن‌ها مَنصَرَف شُد و بِه نَكْهَدارَنْدِه حَقِیقِی پَناه بَرْد و كُفْت:

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ پَس بَر حَفْظ و رَحْمَت خُدا اَعْتِمَاد مِی كَنِم نِه بَر قُول و كُفْتِه شما دَر حَقِّ یُوسُف و بَرادَرش. و بِه خَبَرِی نَسَبْت دَادِه شُدِه كِه خُداي تَعَالِی فَرْمُود: بِه عَزّت خُودم سُو كُنْد حَال كِه بَر مَن تَوَكَّل كُردِی آن دُو بَرادَر رَا حَتْمًا بِه تُو بَر مِی كُردانم.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَحَدُوا بِبِضَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قِيمَت

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۷

کالای خود را که کندر یا کفش یا پوست بود در داخل متاعشان یافتند و فهمیدند که متاع آن‌ها به خودشان باز گردانده شده است. قالوا وقتی دیدند، احسان و مهمان نوازی از این بالاتر نمی‌شود از باب خوشحالی گفتند:

یا أبانا ما نَبَغِي هَذِهِ بِبِضَاعَتِنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا ای پدر احسان و نیکوکاری از این بالاتر نمی‌شود که از ما نیکو پذیرایی کرد و کالای ما را هم داخل بارهایمان قرار داد، دیگر چه می‌خواهیم، پس برادرمان را هم ببریم و برای خانواده غذا تهیه کنیم.

و برادر ما را حفظ می‌کنیم، ممکن است نَبَغِي از بغی باشد یعنی تجاوز نمی‌کنیم و برای خانواده غذا تهیه می‌کنیم.

و نَزَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ با همراهی برادرمان بار شتر اضافی هم می‌گیریم.

ذَلِكَ كَيْلٌ سَيِّئٌ در حالی که آن بار و غله‌ی که قبلاً به ما داده بودن اندک بود یا مقصود این است که آن بار اضافی که با آمدن برادرمان گیر ما می‌آید اندک است و چیز زیادی نیست و پادشاه آن را از ما مضایقه نمی‌کند و ممکن است این سخن از کلام یعقوب علیه السلام باشد که جواب فرزندانش را می‌دهد و حرف آن‌ها را رد می‌نماید، یعنی آن بار اضافی ناچیز و اندک است، شایسته شخص عاقل نیست که فرزندش را به خاطر آن در معرض ترسها و خطرها قرار دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۸

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ يَعْقُوبُ گفت: من بدون وثیقه و ضمانت او را با شما نمی‌فرستم همانطور که یوسف را فرستادم.

حَتَّى تُؤْتُونَ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمان و عهد محکمی از جانب خدا به من بدهید تا من در حفظ او با شما اطمینان کنم.

لَتَأْتِنَنِي بِهِ این جمله جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند یاد کنید که او را به من برمی‌گردانید، یا جواب جمله حَتَّى تُؤْتُونَ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ است، چه این جمله به معنای قسم است.

إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر این که از نگهداری او منع شوید یا مغلوب گردید به نحوی که قدرت نداشته باشید یا همه هلاک شوید که دیگر از شما کسی باقی نماند.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ و چون برادران با پیمانشان قسم یاد کردند، یعقوب استشهاد به وکالت خدا نمود، تا تأکیدی بر وثیقه و عهد باشد، یا اشاره به این باشد که توکل بر خدا است نه بر عهد و پیمان شما، یعنی این که من توکل بر خدا کردم و آنچه را که از توکل به اسباب و وظیفه من بود انجام دادم و ممکن است ذکر وکالت خدا از باب تيمُن و تبرک بوده تا عهد و پیمان آن‌ها نافذ و اجرا گردد.

آیات ۶۹-۶۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۶۹] ص: ۵۴۸

اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجِيَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَمَذُوعٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۴۹

ترجمه: ص: ۵۴۹

و یعقوب گفت ای پسران من سفارش می‌کنم چون به مصر رسیدید همه از یک دروازه وارد نشوید بلکه از درهای مختلف وارد شوید و بدانید که از خدا چیزی شما را بی‌نیاز نتواند کرد که فرمانفرمای عالم جز خدا نیست بر او توکل می‌کنم و باید همه صاحبان مقام توکل هم بر او اعتماد کنند،

چون آن‌ها به ملک مصر به طریقی که پدر دستور داده بود وارد شدند چیزی آنان را از خدا بی‌نیاز نکرد جز آن که در دل یعقوب (که گفت از درهای متفرق درآیند) غرضی بود (که از چشم بد گزندی نبینند) او اگر دید و او بسیار دانشمند بود زیرا او را (به وحی خود) علم آموختیم و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند،

و چون برادران بر یوسف وارد شدند او برادر خود بنیامین را در کنار خویش جای داد و به او اظهار داشت که همانا برادر تو یوسف که از فراقش می‌سوختی منم بر آنچه برادران به یوسف کردند محزون نباش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۰

تفسیر ص: ۵۵۰

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ چون یعقوب فهمید که پادشاه و یارانش این برادران را شناخته‌اند و فهمیده‌اند که این‌ها فرزندان یک پدر هستند ترسید که بر آن‌ها از چشم بد گزندی برسد، و لذا بر حسب بشریت به آن‌ها سفارش کرد که در مورد چشم بد چاره‌ای بیندیشند «۱» از این رو گفت:

وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ «۲» از درهای متعدّد و متفرق داخل شوید، و چون بر چاره اندیشید خودش اعتماد نکرد گفت:
وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بدانید که چیزی شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند و حکم جز برای خدا بر کسی نیست و دستور من به این چاره جویی تنها به خاطر توکل به اسباب ظاهری

(۱) در ترجمه قران خرّمشاهی: علت را حسد مردم و خوف حکومت از قدرت آنان می‌داند نه چشم زخم (ترجمه قرآن، خرّمشاهی) این نظر بیشتر قابل اثبات است زیرا همواره حکومتها از اجتماع، مخصوصا اجتماع یازده برادر می‌ترسند و حسودان نیز نگران می‌شوند

(۲) نقل شده: که نهی کردند سه کس را از داخل شدن در سه موضع ۱- مؤمنان را از داخل شدن در خانه یکدیگر بی‌اذن و دستور ایشان. ۲- نهی کرد صحابه را از داخل شدن در خانه رسول بی‌دستوری. ۳- یعقوب فرزند خود را از داخل شدن در مصر به یک دروازه نهی کرد.

جامع السّنین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۱

است که خداوند بندگانش را در توکل به آن امر کرده است «۱» وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ و چون طبق امر پدرشان از درهای متفرق وارد شدند، ما کَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ سفارش پدر آن‌ها یا تدبیر پدر یا دخول آن‌ها بر حسب تدبیر پدر نمی‌توانست آن‌ها را از تقدیر خدا به هیچ وجهی بی‌نیاز گرداند، یا نمی‌توانست آن‌ها را به هیچ وجه از تقدیر بی‌نیاز گرداند، لذا

نسبت دزدی به بنیامین و گرفتن او پیش آمد.

إِلَّا حَاجِيَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ و این کار آنان (از درهای گوناگون وارد شدن) چیزی نبود جز حاجتی که در دل یعقوب بود و آن عبارت از دست دادن به تدبیر و چاره بود با توکل بر خدا و در عین حال می‌دانست که تدبیر و چاره از تقدیر بی‌نیاز نمی‌کند و جلو آن را نمی‌گیرد.

قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَكُدُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ به خاطر این که ما به او علم آموختیم، یا به خاطر آن چیزی که ما انرا به او یاد دادیم نه این که هر چیزی را به او یاد داده باشیم.

و آیه اشاره به گستردگی و کمال یعقوب علیه السلام در مرتبه‌ی بشریت

(۱) فرمودند: سه کس در سه جایگه رفتند از بهر سه مقصود: ابو قطروس الملک در بوستان رفت و مفاخرت نمود. موسی به شهرستان عین الشمس رفت و شجاعت نمود، فرزندان یعقوب در مصر شدند و حاجت نمودند.

جامع السنین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۲

دارد، و این که او به آنچه که بشریت اقتضا می‌کند عمل می‌نماید که به اسباب ظاهری متصل می‌شود (که می‌گوید از یک در وارد نشوید) و به مرتبه عقلی نیز اشاره دارد که مقتضی انقطاع از اسباب است (که می‌گوید حکم از آن خداست و به او توکل کردم) مقتضی علم به استقلال مسبب است در هر جا که دارای سبب باشد، و این که اسباب حجابهایی هستند که جلوی ظهور اثر مسبب واقع می‌شوند.

و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر مردم نمی‌دانند که بر حذر بودن و فرار کردن کسی را از قدر بی‌نیاز نمی‌کند، یا این که به مرتبه علم متصف نمی‌شوند، این جمله استدراک از این توهم است که اگر یعقوب دارای علم است باید چیزی را که مقتضای بشریت و موهم جهل است ظاهر نسازد، در این جمله این توهم را چنین برطرف می‌سازد که اگر چه یعقوب دارای علم است ولی چون بیشتر مردم نمی‌دانند لذا آنچه را که مقتضای بشریت است ابراز می‌دارد، تا با آن‌ها موافق باشد، و از جمله کسانی که جاهلند و نمی‌دانند فرزندان یعقوب‌اند که مخاطب او قرار گرفته‌اند.

ممکن است معنای آیه این باشد که یعقوب دارای علم است و مقتضای علم او این است که در عین توکل از اسباب ظاهری بهره گیرد، و لیکن بیشتر مردم مادامیکه از عالم اسباب خارج نشوند نمی‌دانند که مقتضای علم توکل به اسباب است.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ وَ چون برادران

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۳

بر یوسف وارد شدند، یوسف برادرش (بنیامین) را در آغوش کشید.

چگونگی داخل شدن آن‌ها بر یوسف و در کنار خود کشیدن یوسف برادرش را، در کتابهای مفصل به تفسیر ذکر شده است. «۱»
أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ يوسف گفت: من برادر توام اندوهناک مباش. بما كانوا يعملون در باره بدیهایی که در باره من و تو کردند اندوهناک مباش، که آن بدی سبب بالا رفتن و موجب سلطنت ما شد، و خداوند ما و پدرمان و برادرانمان را در بهترین و نیکوترین حال جمع نماید.

آیات ۷۷-۷۰

اشاره

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْتُدُ ضَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴)

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹)

فَلَمَّا اسْتَيْسَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰)

(۱) خداوند عالم سه کس را از سه کس جدا کرد، و در حريم عنايتشان مستقر و مأوى کرد.

عیسی و مادرش را از میان جهودان جدا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت محمّد را از دار دنیا جدا کرد و در علین مأوی کرد (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى). بنیامین را از کنار یعقوب جدا کرد و بر تخت یوسف مأوی کرد.

جامع السّنین جلد اول تفسیر سوره یوسف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۴

ترجمه: ص: ۵۵۴

چون باز آن قافله را مهتیا ساختند جام زرین شاه را در رحل برادر نهاد. آنگاه از غلامان منادی ندا کرد که، ای اهل قافله، شما بی شک دزدید.

آن‌ها رو به غلامان کرده (و برآشفند) که مگر چه چیز از شما مفقود شده است؟ (که نسبت سرقت به ما می‌دهید)

غلامان گفتند جام شاه ناپیدا است و من (که رییس انبارم) یک بار شتر ضمانت کنم بر آنکس که جام را پیدا کند و بیاورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۵

برادران گفتند: به خدا سوگند که شما به خوبی حال ما را دانسته‌اید و شناخته‌اید که برای فساد بدین سرزمین نیامدیم و دزد نبوده‌ایم.

غلامان گفتند اگر کشف شد شما دروغ می‌گویید کیفر آن دزد چیست؟

گفتند: جزای آن کسی که این جام در رحل او یافت شود آن است که هم او را به بندگی برگیرید که ما دزد و ستمکار را چنین به کیفر می‌رسانیم.

(یوسف یا مأمور او) شروع در تحقیق از بارهای ایشان کرد آخر مشربه را از بار برادر خود (بنیامین) بیرون آورد. این تدبیر (که آن برادر به این اتهام نزد خود نگاه دارد و امر را بر برادران دیگر مشتبه کند) ما به یوسف آموختیم که در آیین ملک این نبود که بتواند آن برادر را به گرو بگیرد جز آن که خدا بخواهد (و دستوری از طریق وحی به یوسف علیه السلام بیاموزد) و ما که خدای

جهانیم هر کس را بخواهیم به مراتب بلند می‌رسانیم (تا مردم بدانند که) فوق هر دانشمندی دانشمندتری وجود دارد (تا به خدا منتهی شود و تنها خدا در همه اوصاف و کمالات فوق همه موجودات است).

برادران (چون مشربه سلطان از بار بنیامین درآمد) گفتند: اگر این دزدی کند بعید نیست که برادرش یوسف نیز از این پیش دزدی کرد (از پدر مادری بتی دزدید که نابود کند چون از کودکی با بت دشمن بود) یوسف چون اتهام دزدی را به خود شنید خشم خود را فرو برد و قضیه را در دل خود پنهان کرد و به آن‌ها اظهار نکرد (که من آن یوسفم و ابدان من و نه برادرم دزدی نکرده‌ایم) و گفت شما مردم بسیار بدی هستید (که خود بد کرده و به دیگران تهمت بسته و یا غیبت می‌کنید) و خدا به حقیقت آنچه بر من نسبت می‌دهید آگاهتر است.

برادران به التماس گفتند ای عزیز مصر ما را پدر پیری است که به این برادر علاقه شدید دارد لطفی کن و یکی از ما را به جای او نگاهدار.

یوسف گفت معاذ الله که ما در شرع خویش جز آن که متاع

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۶

خود را نزد او یافته‌ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم، چون برادران از اجابت خواهش خویش نومید شدند با خود خلوت کرده و در سخن سرّ خود به میان آوردند برادر بزرگ گفت: آیا نه این است که پدر از ما عهد و سوگند به نام خدا گرفته است و پیش از این هم در باره یوسف مقصّر بودیم (ما دیگر با چه آبرو نزد پدر برویم) من هرگز از این سرزمین برنخیزم تا پدرم اجازه دهد یا خدای عالم حکمی در باره من فرماید که او بهترین حکمفرمایان است.

تفسیر ص: ۵۵۶

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ (سقایه) مشربه‌ای است که با آن غله و طعام کیل و وزن می‌شود، فِي رَحْلِ أَخِيهِ مقصود برادر یوسف بنیامین است، ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ سِيسَ منادی از جانب سلطان ندا کرد.

أَيُّهَا الْغَيْرُ لَفْظ (عیر) اسم شتری است که قافله را با بارشان به مقصدهایشان می‌رساند، سِيسَ از باب غلبه بر خود قافله‌ای که شتر در بین آن‌ها است (عیر) اطلاق شده است. یعنی: ای کاروانیان (ای شترداران) إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ این جمله (که شما دزد هستید) از باب توریّه از این است که آن‌ها یوسف علیه السلام را دزدیدند و به عنوان برده فروختند، یا کنایه از دزدیدن ذریه‌ی عقولشان و استخدام آن می‌باشد، نه تنها عقول را استخدام کردند، بلکه آن را به رقیّت و بندگی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۷

نفس‌هایشان در آوردند، همه این تأویلات برای این است که (انکم لسارقون) دروغ نباشد.

بعضی گفته‌اند پس از آن که جام زرّین ملک گم شد بدون اذن یوسف علیه السلام نسبت سرقت به آن‌ها داده شد.

و در اخبار آمده است که این دروغ در مقام اصلاح گفته شده و این‌ها سرقت نکردند و یوسف علیه السلام دروغ نگفته، چون دروغ در مقام اصلاح دروغ نیست.

زیرا که یوسف با گرفتن برادرش قصد اصلاح آن‌ها را داشت و می‌خواست آن‌ها را از نفسهای اماره‌شان رها سازد بدین گونه که به درگاه خدا تصرّع و زاری کنند و به یوسف علیه السلام پناه ببرند و نزد پدرشان خاکساری نمایند.

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ لَفْظ وَ أَقْبَلُوا حال است به تقدیر (قد) یا عطف است قبل از تمام شدن معطوف علیه، یا جمله معترضه است، و وجه آن آگاهاندن بر این مطلب است که آنان کاملاً به خودشان مطمئن هستند و جرأت بر مجادله و بحث ندارند، چون یقین

داشتند که دزدی نکرده‌اند.

مَاذَا تَفْقَهُونَ قَالُوا نَفَقْتُدُّ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ بَعْضِي كَفْتَهُنَّ أَنْ جَامَ طَلَا بُوْدَه، يَا نَقْرَه بُوْدَه كَه دَر آن جَوَاهِرَاتِ
گَرَانِبْهَا بَكَار بَرْدَه شُدَه بُوْد، وَ رُوِي هَمِيْن جَهْت بُوْد كَه وَعْدَه مِي دَادَنْد كَه هَر كَسِ آن رَا بِيَاوَرْد يَكْ بَار شَتْر غَلَّه دَرِيَاْفَت
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۸

خواهد کرد، با این که غله هم گران بود، چون جام زرین گران قیمت بود در مقابل آن غله را قرار دادند.
وَ أَنَا بِه زَعِيْمٌ قَالُوا تَاللَّهِ لَفِظٌ تَاللَّهِ قَسْمٌ اسْتِ جَهْت تَأْكِيدِ دَعْوِي.

لَقَدْ عَلِمْتُمْ تَأْكِيدِ دِيْگَرِي اسْتِ كَه بَر صَدَقِ ادْعَائِيْشَانِ اسْتِشْهَادِ بَه عِلْمِ آنْهَا كَرْدَنْد، چُون آنْهَا وَقْتِي وَاوَرْد شَهْرَهَايِ مِصْرِ شُدَنْد بَر
دَهْنِ مَرَكِبْهَائِيْشَانِ وَ شَتْرَهَائِيْشَانِ دَهْنِ بَنْد زَدَه بُوْدَنْد تَا دَاخِلِ زِرَاعَتْهَائِيْ آنْهَا نَشُوْنْد وَ چِنَانْجَه بَعْضِي كَفْتَهُنَّ.
كَلَالِيِي كَه بَه آنْهَا دَادَه شُدَه بُوْد بَه مَلِكِ بَا زِ گَرْدَانِيْدَنْد بَه اِيْنِ گَمَانِ كَه آنْهَا اَزِ بَابِ سَهْوِ وَ اسْتِبَاهِ جَامِ زَرِيْنِ رَا دَرِ دَاخِلِ بَارْشَانِ
گَزَاشْتَهْ اَنْد، وَ هَمِيْنِ مَوْجِبِ شُدِ كَه بَه اَمَانَتِ وَ خِيْرِ وَ صِلَاحِ مَشْهُوْرِ شُوْنْد.
مَا جِئْنَا لِنَفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِيْنَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِيْنَ كَفْتَنْد: شَمَا قَطْعَا مِي دَانِيْدِ كَه دَرِ زَمِيْنِ فِسَادِ گَرِ نِيْسْتِيْمِ وَ
دَزْدِ نَبُوْدَه اِيْم. كَفْتَنْد: پَسِ كِيْفَرِ شَمَا اِگَرِ دَرُوْغِ گُوِ بَاشِيْدِ چَه خَوَاْهَدِ بُوْد؟

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَفْتَنْد:

هَر كَسِي كَه اِيْنِ دَزْدِي رَا بَكَنْدِ مَجَازَاتِشِ خُوْدِ اَوْسْتِ يَعْْنِي نَگْهَدَاشْتَنْ خُوْدِ دَزْدِ مَجَازَاتِ دَزْدِي اسْتِ.
جَمْلَه فَهُوَ جَزَاؤُهُ تَأْكِيدِ قَضِيْهه اَوَّلِ يَعْْنِي مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۵۹

می‌باشد و روی همین جهت لفظ (فاء) آمده است تا اشاره به این باشد که آن در تقریر مطلب رساتر است، یا این که لفظ (من)
موصوله و مبتداء است یا شرطیه است که فهُوَ جَزَاؤُهُ خَبْرِ مَبْتَدِءٍ یا جَزَاءِ شَرْطِ اسْتِ، وَ دَخُوْلِ فَاءِ بِنَابِرِ اِيْنِ كَه خَبْرِ بَاشَدِ بَدَانِ جَهْتِ
اسْتِ كَه مَبْتَدِءٍ مَتَضَمَّنِ مَعْنَايِ شَرْطِ اسْتِ، وَ جَمْلَه خَبْرِ (جَزَاؤُهُ) اسْتِ.

كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِيْنَ اِيْنِ سَخْنِ دَلَالَتِ مِي كَنْدِ بَرِ اِيْنِ كَه اِيْنِ چِنِيْنِ مَجَازَاتِ اَزِ شَرِيْعَتِ يَعْقُوْبِ بُوْدَه، نَه اِيْنِ كَه بَرَادَرَانِ يُوْسُفِ
چُونِ اَطْمِيْنَانِ دَاشْتَنْد كَه دَزْدِي نَكْرَدَه وَ اَزِ بَابِ تَجْرِي اِيْنِ كَلَامِ رَا كَفْتَنْد، وَ نَه اِيْنِ كَه دِيْنِ پَادِشَاهِ مِصْرِ چِنِيْنِ بُوْدَه چِنَانْجَه بَعْضِي
كَفْتَهُنَّ.

فَبَدَأَ نَدَا دَهْنَدَه يَا يُوْسُفِ عَلِيْهَ السَّلَامِ اَوَّلِ اَزِ ظَرْفِ آنْهَا شَرْعِ كَرْدَنْد، چُونِ بَرَادَرَانِ يُوْسُفِ بَعْدِ اَزِ آنِ كَه نَسْبَتِ دَزْدِي بَه آنْهَا دَادَه
شُدِ بَه سُوِي عَزِيْزِ بَرِگَشْتَنْد يَا بَا زِ گَرْدَانَدَه شُدَنْد.

بِأَوْعِيْتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أُخِيْهِ قَبْلَ اَزِ ظَرْفِ بَرَادَرِشِ اَزِ ظَرْفِ بَرَادَرَانِشِ شَرْعِ كَرْدِ تَا شَكِّ نَبْرَنْد كَه اِيْنِ كَارِ اَزِ جَانِبِ خُوْدِ يُوْسُفِ وَ
يَارَانِشِ مِي بَاشَد.

ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أُخِيْهِ كَذَلِكَ اِيْنِ چِنِيْنِ مَكْرِ وَ حِيْلَه بَكَارِ بَرْدِيْمِ كَه جَامِ زَرِيْنِ رَا مَخْفِي وَ سِپَسِ حَكْمِ رَا مَوْكُوْلِ بَه بَرَادَرَانِشِ
كَرْدِيْمِ وَ خُوْدِ آنْهَا حَكْمِ كَرْدَنْد كَه جَزَايِ سَارِقِ بَرْدَه قِرَارِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۶۰

دادن خود سارق است، چون این حکم موافق شریعت پدرشان بود.

كَذَلِكَا لِيُوْسُفَ وَ اَنْجَه كَه دَرِ ظَاْهَرِ بَه نَظَرِ مِي رَسَدِ كَه اِدَاتِ تَشْبِيْهه دَرِ كَذَلِكَا بِيْنِ شَيْءِ وَ خُوْدِشِ اَوْرَدَه شُدَه مَنْدَفَعِ اسْتِ بَه اِيْنِ كَه:
تَشْبِيْهه مَانَنْدِ اِيْنِ اسْتِ كَه كَفْتَه شُدَه اَنْسَانِ مَانَنْدِ زِيْدِ اسْتِ كَه كَافِ تَشْبِيْهه بِيْنِ كَلِي وَ جَزِيِي اَوْرَدَه شُدَه اسْتِ.

مَا كَانِ لِيَاْخُذَ اَحَاهُ فِي دِيْنِ الْمَلِكِ دَرِ رَاهِ وَ رُوْشِ مَلِكِ وَ اَدَابِ سِيَاْسَتِ اَوْ اِيْنِ طُوْرِ نَبُوْدِ كَه بَرَادَرِشِ رَا بَگِيْرِدِ.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ قَوْلَ خَدَايَ تَعَالَى (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ) برای رفع توهم به کار بردن فریب و نیرنگ از جانب یوسف علیه السلام است از آن جهت مکر و حيله با مقام نبوت سازگار نیست، و لذا خداوند برای رفع توهم مکر و حيله به خودش نسبت می‌دهد. نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ فَوْقَ هَرِّ دَانِشْمَنْدِي دَانِشْمَنْدَتَرِي وَجُود دَارِد تَا بَه خَدَا مَنْتَهِي شُود، يَعْنِي تَا بَه دَانَا وَ عَالَمِي بَرَسِد كَه دِيْغَر فَوْقِ اُو دَانَا وَ عَالَمِي نَيْسَت.

بعضی گفته‌اند که کارگران یوسف علیه السلام دست بنیامین را گرفتند و او را به بردگی درآوردند پس برادرانش مجبور شدند به یوسف مراجعه کنند، بعضی گفته‌اند که در همان ابتدای بحث و جدال به یوسف مراجعه کردند.

قَالُوا اَز شَدَّتْ غِيْظٍ وَ اَنْدُوْه كَفْتَنْد: اِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۶۱

أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

اگر این برادر دزدی می‌کند بعید نیست که برادرش یوسف نیز از این پیش دزدی می‌کرد.

این مطلب اشاره به کمر بند اسحاق است که عمه یوسف آن را به ارث برد و آن را به کمر یوسف بست (شاید دیگران تصور کردند که یوسف کمر بند را دزدیده است) چون یوسف را دوست داشت و می‌خواست او را خودش نگهدارد.

بعضی گفته‌اند که (لیان) پدر راحیل (مادر یوسف) بت پرست بود و بتی از طلا داشت یوسف آن بت را مخفیانه گرفت و به مادرش داد که بدین وسیله هم می‌خواست بر جدش ترحم کند و او را از بت پرستی خلاص کند، و هم بر مادرش ترحم نماید و او را از فقر نجات دهد.

و بعضی گفته‌اند که یوسف از سفره پدرش طعام برمی‌داشت و مخفیانه به فقرا می‌داد، و برخی گفته‌اند که یوسف گوسفندی از گوسفندان پدرش را گرفت و مخفیانه به فقیر داد، و قول اول از ائمه‌ی ما علیهم السلام روایت شده و نزد اهل مذهب ما مشهور است.

فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ يَعْنِي اِيْن جَمَلَه رَا بَرَادَر بِنِيَامِيْن «يُوسُفُ» هَم قَبْلَا- دزدی می‌کرد، یوسف در دلش پنهان داشت تا به موقع خودش آن‌ها را سرزنش نماید.

یا مقصود این است که این کلمه سرقت و دزدی را از آن جهت که دروغ است مخفی نگهداشت. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص:

۵۶۲

ممکن است مقصود این باشد که جمله (أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا) (که پس از آن می‌آید) را در دل خود پنهان داشت که از قبیل بازگشتن ضمیر به پس از خود باشد و در این صورت قول خدای تعالی: (قَالَ أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا) بدل از آن می‌باشد (بدل است از سرق اخ له)، و معنای آیه این می‌شود که یوسف این گفتار را که شما بدتر از یوسف هستید در دل خود پنهان داشت.

قالَ يوسُفُ دَر دَلش كَفْت: أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا شَمَا اَز جَهْت مَقَام وَ مَرْتَبَه وَ مَنزَلْت بَدْتَر هَسْتِيْد، يَا اِيْن كَه شَرُّ وَ بَد بُوْدن رَا بَه مَكَان وَ مَحَل نَسْبَت دَادَه اَز بَاب مَجَاز تَا اِيْن كَه دَر وَصْفِ اَنْهَا بَه بَدِي مَبَالِغَه كَرْدَه بَاشَد.

یعنی اگر نسبت دزدی به برادر بنیامین صحیح باشد شما از او بدتر هستید، چون شما در کاری داخل شدید که در آن اذیت شدن پدرتان است که پیامبر خدا می‌باشد.

و اگر در لفظ (سَرُّ) معنای برتری و تفضیل نباشد معنای آیه واضح است که شما مردم بدی هستید (دیگر توجیهاات فوق در آن نمی‌باشد).

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ وَ خَدَاوَنْد دَانَا تَر اَسْت بَه اَنْچَه كَه شَمَا تَوْصِيْفِ مِي كَنْيْد، يَعْنِي نَسْبَت دزدی كَه بَه يوسُف مِي دَهِيْد.

چون برادران یوسف حال پدرشان را به یاد آوردند که چگونه اندوهناک بود و چگونه با او عهد کردند که بنیامین را برگردانند و

(ما) مصدریه است، و (ما فَرَطْتُمْ) و (فی یوسف) هر دو معطوف بر اسم (انّ) و خبر آن می‌باشد، و (من قبل) حال است، یا این که (ما فَرَطْتُمْ) عطف بر (انّ) و اسم خبر آن می‌باشد، و (من قبل) حال است و (فی یوسف) متعلق به (فَرَطْتُمْ) یا این که (من قبل) خبر (ما فَرَطْتُمْ) و جمله عطف بر اسم (انّ) و خبر آن یا عطف بر (انّ) و ما بعد آن می‌باشد، یا این که (ما) موصوله است و اعراب آن مانند اعراب مصدریه است.

فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ مِنْ زَمِينٍ مِصْرَ رَا تَرَكَ نَمِي كُنْمِ تَا پِدرَم

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۶۶

به من اجازه دهد یا خداوند در مورد من حکم کند بدین گونه که برادرم خلاصی و نجات پیدا کند یا خداوند به هر نحو که بخواهد گشایش فراهم سازد. که خداوند بهترین داورهاست.

داستان گفتگو و مجادله برادران یوسف با او در کتابهای مفضل ذکر شده است.

آیات ۸۷-۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۸۷] ص: ۵۶۶

اشاره

ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَ سَمِلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲) قَالَ يَلِ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷)

ترجمه: ص: ۵۶۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۶۷

شما نزد پدر باز شوید و بگوئید که فرزندان (بنیامین در مصر) سرقت کرد (و بدین جرم گرفتار شد) و ما جز آنچه دانستیم گواهی ندادیم.

این که حقیقت امر چیست؟ ما حافظ اسرار غیب نیستیم.

(و اگر پدر باور نکرد بگوئید) از آن شهر و از آن قافله که ما در آن بودیم حقیقت را جویا شو تا صدق دعوی کاملاً بر تو معلوم گردد.

آن‌ها نزد پدر آمدند و قضیه را اظهار داشتند. یعقوب گفت: این قضیه هم مانند قضیه یوسف و گرگ حقیقت ندارد. بلکه چیزی از اوهام عالم نفس بر شما جلوه کرده پس من باز هم راه صبر پیش گیرم که امید است خدا ایشان را به من بازگرداند که او خدایی دانا و درستکار است.

آنگاه یعقوب (از شدت حزن) روی از آن‌ها برگردانید و گفت: وا اسفا بر فراق یوسف عزیزم و از گریه‌ی غم چشمانش سفید شد و سوز هجران و داغ دل بنهفت.

نیرنگ و حيله بكار بردید، چنانچه معنای این كلمه در قصه يوسف نیز چنین بوده، در حالی که آن برادران در مورد بنیامین حيله بكار نبردند و در اتهام او به دزدی دروغ نگفتند، و در حق او

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۰

پیروی از هوای نفس نکردند، و یعقوب علیه السلام پیامبر بود و باید بین دو قضیه فرق می گذاشت در حالی که او بین داستان یوسف و بنیامین فرق نگذاشت.

جواب این ایراد این است که معنای آیه چنین است که نفس شما نسبت سرقت به بنیامین را به صورت یقینی درآورده در حالی که او در حقیقت دزدی نکرده، یا معنای آیه این است که نفس شما بردن بنیامین را به گمان جلب منفعت بیشتر زیبا جلوه داده و آن را برای شما زینت داده است در حالی که از تقدیر پروردگار غفلت کردید و در نتیجه مرا مضطر و مجبور به اجازه کردید و بنیامین را در ضرر و زیان داخل نمودید.

فَصَبِّرْ «۱» جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا مِنْ بَارِئِ رِجَالٍ يَنْظُرُونَ راه زیبای صبر پیش گیرم، امید است که خداوند آنها (فرزندانم) را به من باز گرداند که صبر کلید فرج و گشایش است.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ که خداوند به عاقبت کارها دانا است، و شاید ابتلا به فراق این فرزندان برای من و برای آنها خوب بوده است. الْحَكِيمُ در کارهایش حکیم است و آنچه که حکمتش

(۱) صبر - تحمل و شکیبایی و بردباری. در اصطلاح، ترد شکایت از سختی بلا نزد غیر خدا است. صبر عبارت از انتظار کشیدن فرج و گشایش است از ناحیه حق تعالی. صبر آن است که در صبر صبر کنی. یعنی صبر خود نبینی و در بلا صابر باشی و بلا نبینی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۱

اقتضا کند انجام می دهد، و این سخن دلداری دادن یعقوب به خودش و آسان کردن صبر بر بلا و سختی است.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ يَعْقُوبُ زَأْمًا وَكَانَ فِي ذُنُوبٍ كَثِيرَةٍ بَعِيدَةٍ رُؤُوسَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا قَدْ كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا قَدْ كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا رُؤُوسَ الَّذِينَ كَفَرُوا رُؤُوسَ الَّذِينَ كَفَرُوا دید که روی آوردن به اولاد و اعتماد بر آنها چگونه سه نفر از آنها را از بین برد و از یعقوب درو ساخت دیگر متبته شد و فهمید که اعتماد بر غیر موجب زیان است و لذا از آنها روی گردانید.

وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يَوْسُفَ مَا جَاءَكَ مِنْ قَبْلِكَ قَوِيٌّ بَدَأْتِ الْفِتْنَةَ وَجَاءَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ فَتَقَاتِلْهُمْ فَاثْبَتْ وَصَلِّ لِرَبِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ بِالسَّلَامِ مِنْ رَبِّكَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَنِ قَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يَوْسُفَ مَا جَاءَكَ مِنْ قَبْلِكَ قَوِيٌّ بَدَأْتِ الْفِتْنَةَ وَجَاءَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ فَتَقَاتِلْهُمْ فَاثْبَتْ وَصَلِّ لِرَبِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ بِالسَّلَامِ مِنْ رَبِّكَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَنِ می خورم.

وَأَيُّضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ آنقدر بر یوسف تأسف خورد و گریه کرد که چشمانش از اندوه سفید گشت، و این کلام کنایه از نابینایی است، و بعضی گفته اند: از زیادی گریه چشمانش سفید دیده می شد نه این که واقعا کور شده باشد. چون حدقه چشم وقتی پر از اشک شود سفید دیده می شود.

فَهُوَ كَظِيمٌ لَفْظٌ (كظيم) به معنای (مکظوم) اسم مفعول است، یعنی از خشم و غضب بر اولادش پر شده است، یا از اندوه و غم یوسف پر شده است، و ممکن است به معنای اسم فاعل (کاظم) باشد مانند (الکاظمین الغیظ) خشم و اندوهش را می خورد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۲

و در خود نگاه می دارد و جز خیر و خوبی چیزی ظاهر نمی سازد.

و لفظ (فا) در (فهو کظيم) برای سببیت محض است و اشعار به سببیت ما بعدش نسبت به ما قبلش دارد به سبب آیه بعد آن که می گوید: (قالوا تالله) یا اشعار به سببیت ما قبلش نسبت به اعتقاد به ما بعدش دارد (به سبب تأسف بر یوسف).

قالوا فرزندان یعقوب دیدند که او دایما به یاد یوسف است، و طول مدت و بسیاری بلاها و سختی ها موجب فراموشی یوسف نشده

است.

زیرا که قحطی و فقر بر آن‌ها غلبه کرده بود، و مدّت فراق یوسف نزدیک به هشتاد یا هفتاد یا چهل یا بیست و دو یا هیجده سال طول کشیده بود، لذا فرزندان به پدر گفتند:

تَاللّٰهِ تَفْتُوْا لَفْظَ (لَا) حَذْفَ شَدَّةٍ وَ اَصْلُ اَنْ (لَا تَفْتُوْا) بُوْد تَذَكُّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ تُو اَنْ قَدْرَ يُوْسُفَ يُوْسُفَ مِى كُنِى تَا مَرِيضٌ مِى شُوِى وَ مَشْرَفٌ بَرِ هَلَاكٍ وَ نَابُوْدِى مِى گَرْدِى.

لَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِي

کلمه (بَنِي) به معنای شرّ و گرفتاری است یعنی شکایت گرفتاری و اندوه خود را به خدا می‌برم، حُزْنِى اندوه و غم و آنچه را که از سختی می‌کشم.

يَ اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

و من از جانب خدا به وسیله وحی می‌دانم که یوسف زنده است و من به وصال او

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۳

نایل می‌شوم و شما نمی‌دانید، یا این که این مطلب را ناشی از رحمت خدا می‌دانم و این که خداوند کسی را به بلایی مبتلا نمی‌کند مگر این که بعد از آن فرج و گشایش می‌آورد.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوْا فَتَحَسَّسُوْا (۱) اِى فِرْزَنَدَانِ بَرُوِيْدٍ وَ تَفْحَصُّوْا كُنِيْدِ، مِّنْ يُّوسُفَ وَ اَخِيْهِ وَ لَا تَيَاسُوْا مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ دَرِ بَارِهِ يُوْسُفَ وَ بَرَادَرِشِ وَ اَز فِرْجِ وَ گَشَايِشِ الهِى نَاْمِيْدِ نَشُوِيْدِ.

إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُوْنَ که از رحمت خدا جز کافران کسی نومید نمی‌شود پس از این سخنان برادران یوسف به مقصد مصر در طلب برادرانشان خارج شدند.

آیات ۹۸-۸۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۸ تا ۹۸] ص: ۵۷۳

اشاره

فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ قَالُوْا يَا اَيُّهَا الْعَزِيْزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَّا الضُّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِنَا مَرْجَاهُ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ (۸۸) قَالَ هَيْلٌ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ اَخِيْهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ (۸۹) قَالُوْا اَا اِنَّكَ لَأَنْتَ يُوْسُفُ قَالَ اَنَا يُوْسُفُ وَ هَذَا اَخِيْ قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَن يَّتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضَيِّعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ (۹۰) قَالُوْا تَاللّٰهِ لَقَدْ اٰتٰرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ (۹۲)

اِذْهَبُوْا بِقَمِيصِيْ هَذَا فَاَلْقُوْهُ عَلَى وَجْهِ اَبِيْ يَرٰ اَبَاتٍ بَصِيْرًا وَ اَتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ (۹۳) وَ لَمَّا فَصَّيْمَتِ الْعِيْرِ قَالَ اَبُوْهُمُ اِنِّيْ لَأَجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ لَوْ لَا اَنْ تَفْنَدُوْنَ (۹۴) قَالُوْا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ (۹۵) فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيْرَ اَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۹۶) قَالُوْا يَا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ (۹۷)

قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ (۹۸)

(۱) تجسس به معنای جستجو کردن با حاسه است و منظور پیدا کردن می‌باشد خواه با دیدن باشد یا شنیدن.

طعام مورد قبول واقع نمی‌شد، و یا جوال‌های کهنه، یا ریسمان، یا متاع پوسیده، یا پشم، و روغن بوده که این دو از کالاهای عرب بوده، یا صنوبر یا پسته کوهی، یا کشک یا کفش و پوست بوده است.

فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس بما غله کامل بده همانطور که سابقا چنین کردی، وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا غَلَهُ را بما تصدق نما بدون این که قیمت آن را بگیری، یا این که به برادرمان بنیامین تصدق نمایی.

إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ که خدا صدقه دهندگان را پاداش بخشد.

آیه بیانگر آن است که شدت و سختی آنان به اوج خود رسیده بود، و از سوی دیگر در اثر نسبت سرقت که به آن‌ها داده شده بود شرمنده و خجل بودند.

لذا در نهایت مسکنت در مقابل یوسف خاضع شدند، در همین موقع بود که یوسف خودش را معرفی کرد و دلش به حال آن‌ها

(۱) در این آیه منظور از عزیز عنوان یوسف است که با عزت بوده است و گر نه در آیات دیگر این سوره منظور عزیز مصر همسر زلیخا است که پیش از آن عنوان عزیز داشت. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۷

سوخت و در کار آن‌ها گشایش ایجاد کرد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ «۱» وَ أَخِيهِ وَ كَفْت:

می‌دانید در باره یوسف و برادرش چه کردید؟

و سپس چون یوسف دید که برادرانش از شناختن او و آنچه که در حق یوسف روا داشتند خجل و شرمنده شدند از جانب آن‌ها عذر آورد و گفت:

إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ در آن وقت نسبت به کار خود نادان بودید.

شاید مقصود از آنچه که به برادر یوسف انجام داده‌اند ذلت و خواری رساندن به او باشد، زیرا او جز با عجز و شکستگی نمی‌توانست با آن‌ها حرف بزند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که هر گناهی که از بنده صادر می‌شود اگر چه عالم به آن گناه باشد ولی در وقتی که از دلش می‌گذرد که معصیت و نافرمانی پروردگارش را می‌کند جاهل و نادان

(۱) یوسف از نظر اهل بیت معرفت مراد روح شریف انسان است که گرفتار بند ظلمتکده تن شده است.

الا ای یوسف قدسی بر آ از چاه ظلمانی به مصر عالم جان شو که مرد عالم جانی

مولانا جلال الدین رومی گوید:

چون کمند تو دلم را می‌کشید یوسفم از چاه بر صحرا دوید

یوسفی از چاه و زندان چاره نیست سوی ز هر قهر چون شکر بیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۷۸

است، خدای تعالی قول یوسف علیه السلام را نقل می‌کند که به برادرانش گفت: آیا شما می‌دانید که به یوسف و برادرش چه کردید در حالی که شما جاهل بودید چون هنگام ارتکاب گناه به دلشان خطور کرد که آن‌ها در معصیت و نافرمانی خدا هستند.

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریری است، چون برادران یوسف از مکالمه او فهمیدند که او یوسف است.

و لذا با تأکیدهای متعدد آن را تأکید کردند و (ء أَنْكَ) بدون همزه استفهام خوانده شده که به صورت اخبار باشد، یا بنابر این باشد

که همزه استفهام حذف شده است، و (انك) با مد خوانده شده که همزه دوّم مخفّف شده باشد.

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَحِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا كَافَتْ مِنْ يَوْسُفِ هَسْتَمِ وَ اَيْنِ هَمِ بَرَادِرِ مِنْ اَسْتِ كِهْ خَدَاوَنْدِ بَرِ مَا مَنَّتْ كَزَادِرِهْ كِهْ مَنْزَلْتِ وَ مَقَامِ مَا رَا بَالَا بَرْدِهْ وَ مَلِكِ وَ سَلْطَنْتِ بِهْ مَا عَطَا كَرْدِهْ اَسْتِ.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ هَرِ كَسِ دَرِ مَخَالَفْتِ رِضَايِ خَدَا اَزِ خَدَا بَتْرَسِدِ وَ يَصْبِرُ وَ بَرِ كَرَفْتَارِيَهَا وَ پَرهِيْزِ اَزِ كَنَاهَانِ صَبْرِ پِيْشِهْ كِيْرِدِ.

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ خَدَاوَنْدِ پَادَاشِ نِيْكَوْكَارَانِ رَا ضَايِعِ نَسَاذِدِ.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ أَنْهَا كَفْتَنْدِ: بِهْ خَدَا كِهْ خُودِ خَدَا تُو رَا بَرِ كَزِيْدِ وَ اعْتِرَافِ تَرْجَمِهْ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۷،

ص: ۵۷۹

كردند که در تدبیرشان در مقابل تقدیر خطا و اشتباه کرده‌اند، یا در مخالفت طاعت خدا و رضایت پدرشان خطا کرده‌اند.

چون یوسف دید که آن‌ها از سرزنش و عتاب او و از عقوبت خدا می‌ترسند آن‌ها را از این ترس ایمن داشت و گفت: قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ اَمْرُوْزِ دِيْكَرِ كَنَاهِيْ بَرِ شَمَا نِيْسْتِ وَ اَزِ سَرْزَنْشِ مِنْ تَرْسِيْدِ، يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ اَزِ عَقُوْبْتِ خَدَا هَمِ تَرْسِيْدِ كِهْ خَدَاوَنْدِ شَمَا رَا مِيْ بَخْشِدِ.

وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ جَمْلِهْ عَطْفِ اَسْتِ وَ دَرِ اَنْ مَعْنَايِ تَعْلِيْلِ اَسْتِ، يَا حَالِ اَسْتِ وَ مَعْنَايِ تَعْلِيْلِ دَارِدِ، يَا اَيْنِ كِهْ عَطْفِ يَا حَالِ اَسْتِ جِهْتِ فَرْوَنِيْ رَجَاءِ وَ اَمِيْدِ اَنْهَا.

یعنی خداوند شما را می‌بخشد و بر شما تفضل و لطف می‌کند که بالاتر از مغفرت و بخشش است، زیرا که او مهربانترین مهربانانست.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِيْ هَذَا كَفْتِ اَيْنِ پِيْرَاهَنْ مَرَا پِيْشِ پَدْرَمِ بَرِيْدِ، پِيْرَاهَنْ يَوْسُفِ بَا اَشْكُهَائِ چَشْمَشِ تَرِ شَدِهْ بُوْدِ، يَا اَيْنِ كِهْ اَنْ پِيْرَاهَنْ اِبْرَاهِيْمِ بُوْدِهْ كِهْ وَقْتِيْ نَمْرُوْدِ اُو رَا دَرِ آتَشِ اَنْدَاخْتِ اَنْ پِيْرَاهَنْ رَا جَبْرِيْلِ اَزِ بَهْشْتِ آوَرْدِ وَ آتَشِ سَرْدِ وَ سَالْمِ كَشْتِ، وَ اَنْ پِيْرَاهَنْ رَا اِبْرَاهِيْمِ تَعْوِيْذِ اِسْحَاقِ وَ اِسْحَاقِ تَعْوِيْذِ يَعْقُوْبِ وَ اُو هَمِ تَعْوِيْذِ يَوْسُفِ قَرَارِ دَاَدِهْ بُوْدِ، وَ اَيْنِ اِحْتِمَالَاتِ دَرِ مَوْرِدِ پِيْرَاهَنْ نَاشِيْ اَزِ اِخْتِلَافِ دَرِ اِخْبَارِ اَسْتِ. تَرْجَمِهْ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۷، ص: ۵۸۰

فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيْرًا وَ أُتُونِيْ بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ وَ لَمَّا فَضِيْلَتِ الْعِيْرِ دَرِ اَنْ هَنْكَامِ كِهْ كَارَوَانِ بَرَادِرَانِ يَوْسُفِ، يَعْنِيْ كَارَوَانِيْ كِهْ پِيْرَاهَنْ يَوْسُفِ دَرِ اَنْ اَسْتِ اَزِ شَهْرِ مِصْرِ دُوْرِ شَدِ قَالَ أَبُوْهُمُ پَدْرشَانِ يَعْقُوْبِ بِهْ كَسَانِيْ كِهْ نَزْدِ اُو بُوْدَنْدِ كَفْتِ: اِنِّيْ لَأَجِدُ رِيْحَ «۱» يَوْسُفِ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ مِنْ بُوِيْ يَوْسُفِ رَا اِسْتِشْمَامِ مِيْ كَنْمِ اِگَرِ مَرَا بِهْ دَرُوْغِ وَ خِرَافِيْ كَفْتَنْ نَاشِيْ اَزِ پِيْرِيْ مَتَّهَمِ نَكْنِيْدِ.

قَالُوا تَاللَّهِ اِنَّا لَفِيْ ضَلَالِكُمُ الْقَدِيْمِ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَنْهَا كَفْتَنْدِ بِهْ خَدَا كِهْ تُو هَنْوُزِ پَرِيْشَانِ خَاطِرِيْ كَزَشْتِهْ رَا دَارِيْ. اَمَّا چُونِ بَشِيْرِ اَمْدِ ... بَشِيْرِ يَهُودَا فَرْزَنْدِ يَعْقُوْبِ يَا فَرْزَنْدِ كَنْبِزِيْ اَسْتِ كِهْ يَعْقُوْبِ اَنْ رَا دَرِ كُوْچِكِيْ فَرْوَخْتِهْ بُوْدِ. اَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ پِيْرَاهَنْ رَا بَرِ رُوِيْ يَعْقُوْبِ اَنْدَاخْتِ.

فَارْتَدَّ بَصِيْرًا يَعْقُوْبِ دَرِ اَثْرِ پِيْرَاهَنْ بِيْنَايِيْ خُوِيْشِ رَا بَاَزِ يَافْتِ، زِيْرَا كِهْ شَوْقِ وَ حَرَارْتِ غَرِيْزِيْ اُو تَقْوِيْتِ يَافْتِ وَ قُوِيْ شَدِ.

قَالَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ اسْتِفْهَامِ تَعْجِيْبِيْ اَسْتِ وَ مَوْرِدِ حِكَايْتِ مَحْذُوْفِ اَسْتِ، يَعْنِيْ اَيْنِ كِهْ اَيَا مِنْ بِهْ شَمَا نَكْفْتَمِ كِهْ يَوْسُفِ زَنْدِهْ اَسْتِ وَ مِنْ اُو رَا مَلَاَقَاتِ مِيْ كَنْمِ، يَا اَيْنِ كِهْ بِيَانَكِرِ قَوْلِ اَيْنِ كَفْتِهْ خَدَايِ تَعَالِيْ اَسْتِ. اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ اَيَا مِنْ بِهْ شَمَا نَكْفْتَمِ كِهْ مِنْ اَزِ جَانِبِ خَدَا چِيْزِيْ رَا مِيْ دَانَمِ كِهْ شَمَا اَنْ رَا نَمِيْ دَانِيْدِ.

(۱) ریح: باد، در نزد عارفان کنایه از نسَمات الهی و نفسِ رحمانی است. (مترجمین) [.....]

برده گرفتن بنیامین بدون این که یعقوب بداند که عزیز مصر همان یوسف علیه السلام است و چگونگی تظلم و دادخواهی یعقوب از یوسف، و ادب کردن خداوند او را بدان سبب که به غیر خدای تعالی شکایت برده است ... همه این‌ها در کتابهای مفصل ذکر شده است.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ در محضر پدرشان تضرع و زاری کردند و از کاری که کرده بودن توبه نمودند، و به زشتی کارهایشان اعتراف نمودند و گفتند: ای پدر از خدا جهت آمرزش گناهانمان آمرزش خواه که ما در باره یوسف خطا کرده‌ایم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي این که یعقوب گفت به زودی استغفار می‌کنم و استغفار را به تأخیر انداخت بدان جهت بوده که انتظار وقت سحر را می‌کشیده، چون در مورد یعقوب جنایت آن‌ها بر غیر او واقع شده بود.

لذا یعقوب منتظر شریف‌ترین وقت‌ها بود به امید این که دعایش به اجابت رسد، ولی در مورد یوسف علیه السلام چون جنایت آن‌ها بر خودش واقع شده بود، لذا فوری استغفار کرد.

إِنَّهُ هُوَ الْعُفُورُ الرَّحِيمُ روایت شده که بین آن‌ها و بین یوسف هجده روز راه فاصله بود، و سریعترین شتری که بشارت را آورد نه روز طول کشید، و یعقوب علیه السلام با فرزندانش نیز در نه روز این راه را طی کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۲

آیات ۱۰۱-۹۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ص: ۵۸۲

اشاره

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَآلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

ترجمه: ص: ۵۸۲

پس آنگاه که یعقوب و خاندانش بر یوسف وارد شدند یوسف پدر و مادر خود را در آغوش آورد (از آنجا که به استقبالشان آمده بود) گفت به شهر مصر درآیند که انشاء الله بعد از این (از شر فراعنه مصر) ایمن خواهید بود.

آنگاه پدر و مادر را بر تخت بنشانند و آن‌ها به شکرانه‌ی دیدار او خدا را سجده کردند و یوسف در آن حال پدر را گفت که این بود تعبیر خوابی که از این پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید و در باره من

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۳

احسان فراوان فرمود که مرا از تاریکی زندان نجات داد و شما را از آن بیابان دور به اینجا آورد (که پس از دیرگاه به دیدار هم نایل شدیم) پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد و مدتی جدایی افکند که خدای من لطف و کرمش به آنچه مشتیش تعلق گیرد شامل بوده هم او دانا به حقیقت امور و محکم کار در تدبیر آفرینش است،

(و آنگاه یوسف رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد) بار الها تو مرا سلطنت و عزت بخشیدی و علم رؤیا و تعبیر خواب بیاموختی

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ پروردگار من از نظر علم و عمل به آنچه که می‌خواهد دقیق است، و آن را به دقیقترین وجه

در حق در زمان مشهود است، به نحوی که از اعضا و جوارح خود بی‌خبر شود و رؤیت و شهود حق او را متوجه به غیر نکند.

(۱) شیخ طوسی در تبیان و میدی در کشف الاسرار و ابو الفتوح در تفسیر ابو الفتوح می‌گویند:

مراد از مادر یوسف خاله اوست زیرا راحیل که مادر یوسف و بنیامین بود هنگام زادن بنیامین سر زارفته بود و یعقوب خواهر وی را به جایش گرفته بود که در حکم مادر یوسف می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۶

ممکن تدبیر می‌کند به نحوی که راههای تدبیر او را کسی درک نمی‌کند.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ که او در علم کامل است، الْحَكِيمُ که در عمل نیز کامل است.

چون نعمت بر یوسف تمام و کامل گشت به پادشاهی رسید و از هلاکتها نجات یافت و خداوند او را در حین کمال عزت و سلطنت با ارحام و خویشانش جمع نمود.

لذا به خداوند توجه پیدا کرد و نعمت‌های او را یادآور شد و گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ خَدَايَا تُو مَلِكِ ظَاهِرِي وَ بَاطِنِي رَا بَه مَن دَادِي، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ بَعْضِي از تَأْوِيلِ احَادِيثِ رَا بَمَن اَمُوخْتِي.

فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ سِيسَ بَرَايِ خُودِ از خُودَا حَسَنِ عَاقِبَتِ وَ سَرِ اَنجَامِ نِيكَ طَلَبِ كُردِ هِمَانطُورِ كِه خُودَاوندِ دَرِ دُنْيَا حَالِ او رَا نِيكوِ كُردَانِيدِ، پَسِ كُفت: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ مَرَا بَه كَسَانِي مَلْحَقِ نَمَا كِه دَرِ خَيْرِ وَ صِلَاحِ كَامِلِ بَاشَنَدِ، دَرِ خَبَرِ اسْتِ كِه يَعْقُوبِ بِنِ اسْحَاقِ عَلِيهِ السَّلَامِ يَكْصَدُ وَ چَهَلِ سَالِ زَنْدَگِيِ كُردِ، وَ يُوْسُفِ يَكْصَدُ وَ بِيَسْتِ سَالِ عَمَرِ نَمُودِ وَ دَرِ خَبَرِ اسْتِ كِه يُوْسُفِ دَوَازْدَه سَالَه بُوَدِ كِه دَاخِلِ زَنْدَانِ شُدِ وَ هِيْجَدَه سَالِ دَرِ زَنْدَانِ مَانَدِ وَ بَعْدِ ازِ بِيرونِ اَمْدَنِ ازِ زَنْدَانِ هِشْتَادِ سَالِ زَنْدَگِيِ كُردِ وَ يَعْقُوبِ عَلِيهِ السَّلَامِ دَرِ مِصرِ دُو سَالِ زَنْدَگِيِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۷

کرد، و غیر از این مقدار نیز حد اکثر بیست و چهار سال روایت شده است. «۱»

آیات ۱۱۱-۱۰۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱] ص: ۵۸۷

اشاره

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا- ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَذَائِنٌ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمْزُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَ فَلَمْ يَسْتَبْرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنَجَّيْنَا مِنْ نِشَاءٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

(۱) عقلا درست به نظر نمی‌آید که جوان دوازده ساله نابالغ مورد عشق زلیخا و زنان مصر قرار گیرد. از طرفی هم قبلا مدت زندان او ۱۲ سال ذکر شده است پس باید گفت: یوسف حدّ اقلّ ۱۸ سال داشته که به زندان رفته است. (مترجمین)
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۸

ترجمه: ص: ۵۸۸

ای رسول ما این حکایت از اخبار غیب بود که ما بر تو به وحی رساندیم و گر نه تو آنجا که (برادران یوسف) بر مکر و حيله تصمیم گرفتند حاضر نبودی.

و بدان که تو هر چند جهد و ترغیب در ایمان مردم کنی باز اکثر آنان ایمان نخواهند آورد.
و تو ای رسول ما از امت خود اجر رسالت نمی‌خواهی و این کتاب غرضی جز آن که اهل عالم را متذکر سازد ندارد.
و این مردم بی‌خرد چه بسیار بر آیات و نشانه‌های قدرت حقّ در آسمانها و زمین می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند (و اعراض از تأمل و تفکر در آن نمی‌کنند)،

و اکثر خلق ایمان نمی‌آورند مگر آن که مشرک شوند و جز خدا امور دیگر را نیز در نظام عالم مؤثر می‌دانند.
آیا مردم کافر ایمن از آنند که عذابی از قهر خدا بر آنها احاطه کند یا آن که ساعت مرگشان ناگهان فرا رسد که در آن غافل باشند.

ای رسول ما امت را بگو طریقه من و پیروانم همین است که خلق را به خدا با بینایی و بصیرت دعوت کنم و خدا را از شرک و شریک منزّه دانم و هرگز به خدا شرک نیاورم،

و هیچ کس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آن که رسولان همه مردانی بودند از اهل شهرهای دنیا که به وحی ما مؤید شدند (اینان که به انکار رسول خدا به راه کفر می‌روند) آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت حال پیشینیانشان (که چگونه هلاک

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۸۹

شدند) بنگرید؟ و شما مؤمنان اگر تعقل کنید به خوبی خواهید فهمید که سرای آخرت برای اهل تقوی (از حیات دنیا) بسیار نیکوتر است.

(مردم با انبیا چندان ضدیت کردند) تا آنجا که رسولان مأیوس شده و گمان کردند که وعده نصرت خدا خلاف خواهد شد در آن حال وقت یاری ما فرا رسید تا هر که را خواهیم نجات بخشیم و انتقام ما از بدکاران عالم باز نخواهد گردید.

همانا در حکایت آنان (پیغمبران یا یوسف و برادران) برای صاحبان عقل عبرت کامل خواهد بود این (قرآن) نه سخنی است که فرا توان بافت لیکن کتب آسمانی مانند خود را تصدیق کرده هر چیزی را مفصّل بیان می‌کند و برای اهل ایمان هدایت و رحمت خواهد بود.

تفسیر ص: ۵۸۹

ذَلِكْ آنچه که ذکر شد از داستان یوسف و برادرانش و حزن و اندوه یعقوب و زن عزیز و قصد وصال او به یوسف، و زندانی شدن یوسف و به پادشاهی رسیدن او، و جمع شدن او با پدر و مادر و برادرانش، همه این‌ها مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار غیب است، از اخباری است که از تو و غیر تو غایب است.

نُوحِيهِ إِلَيْكَ أَي مُحَمَّدَ مَا بِهِ تُوْبَةٌ سَبَبٌ وَحَىٰ أَيْنَ دَأْسَانَهَا رَا بَزْكَو مِي كَنِيْم.

وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ تُوْ كِه نَزْد بَرَادِرَانِ يُوْسُفِ نَبُوْدِي، إِذْ أَجْمَعُوْا أَمْرَهُمْ وَتِي كِه تَصْمِيْمِ جَدِّي بَرِ اْمَرِي كَرَفْتَنْد كِه بَرِ اَنْ اْتْفَاقِ دَأْسْتَنْد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۰

وَهُمْ يَمْكُرُونَ دَرِ حَالِي كِه اَنْ هَا نَسَبَتْ بِه يَعْقُوْبِ وَ يُوْسُفِ عَلِيْهِ السَّلَامِ مَكْرٌ وَ حِيْلَه مِي كَرْدَنْد بِنَابَرِ اَيْنِ دَأْسْتَنْ تُو اَيْنِ قَضَايَا رَا جَزْ بَا وَحَى نَمِي شُوْد.

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَضْتَ بِيَشْتَرِ مَرْدَمِ هَرِ چَنْد كِه تُو حَرِيصٌ بَاشِي، بِمُؤْمِنِيْنَ مُؤْمِنِ نِيْسْتَنْد.

اَيْنِ جَمْلَه اسْتَدْرَاكِ اسْتِ بِه مَنْزَلَهِي وَ لَكِنْ مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لِيَكِنْ اَكْثَرِ مَرْدَمِ بَا وَجُوْدِ ظُهُوْرِ اِمْتِالِ اَيْنِ آيَاتِ وَ اِخْبَارِ غِيْبِي اَزِ مِثْلِ تُو كِه اَمِي هَسْتِي اِيْمَانِ بِه تُو وَ بِه رَسَالَتِ تُو نَمِي آوَرَنْد اِكْرَ چِه تُو بَرِ اِيْمَانِ اَنْ هَا حَرِيصٌ بَاشِي وَ دَرِ اَنْ مَبَالِغَه بَكْنِي.

وَمَا تَشَاءُ لَهُمْ عَلَيْهِ تُو بَرِ تَبْلِيْغِ يَا بَرِ اِخْبَارِ اَزِ غِيْبَتِ يَا بَرِ قُرْآنِ مَزْدِ يَا اِجْرِي اَزِ اَنْ هَا دَرِخَوَاسْتِ نَمِي كَنِي مِنْ اَجْرٍ تَا دَرِخَوَاسْتِ اِجْرِ مَانِعِ اَزِ اِيْمَانِ اَنْ هَا كَرْدَد.

إِنْ هُوَ اَنْ تَبْلِيْغِ يَا اِخْبَارِ اَزِ غِيْبَتِ يَا قُرْآنِ چِيْزِي نِيْسْتِ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ جِزْءِ ذِكْرِ وَ يَادْآوَرِي اَهْلِ اَعْلَامِ.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَ چِه بَسَا بِه آيَاتِي دَرِ آسْمَانِهَائِي اَعْلَامِ كَبِيْرٍ وَ اَعْلَامِ صَغِيْرٍ، وَ هَمِچِيْنِ دَرِ زَمِيْنِهَائِي اَنْ دُو وَجُوْدِ دَارْدِ كِه بَرِ اَنْ مِي كَزْدَرْدِ وَ اَزِ تَفَكَّرِ دَرِ اَنْ خُوْدْدَارِي مِي كَنْد، پَسِ تَعَجَّبِ وَ شَكْفَتِي نِيْسْتِ اَزِ

آيَاتِ وَ نَشَانَهَائِي كِه اَزِ تُو حَاضِرِ مِي شُوْدِ اِعْرَاضِ كَنْد، اَيْنِ جَمْلَه دَلْدَارِي رَسُوْلِ خُدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ اسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۱

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ بِيَشْتَرِ اَنْ هَا بِه خُدا اِيْمَانِ نَمِي آوَرَنْد، يَعْنِي اِذْعَانِ وَ يَقِيْنِ نَمِي كَنْد، يَا بِه اِيْمَانِي كِه بَرِ اِثْرِ اِيْمَانِ خَاصِّي يَا اَعْمَ حَاصِلِ نَائِلِ نَمِي آيَنْد.

إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱) وَ اَنْ هَا مُشْرِكِ دَرِ وَجُوْبِ هَسْتَنْد يَا دَرِ اِلْهِيْتِ، يَا دَرِ عِبَادَتِ يَا دَرِ طَاعَتِ يَا دَرِ وِلَايَتِ، وَ اَقْلَ شَرْكِ دَرِ وَجُوْدِ وَ شَهُوْدِ اسْتِ (پَسِ اَكْثَرِ مَرْدَمِ شَرْكِ جَلِي يَا خُفِي يَا ذَاتِي وَ صِفَاتِي وَ اِفْعَالِي وَ عِبَادِي وَ يَا شَهُوْدِي وَ وِلَايِي دَارَنْد).

أَفَأَمِنُوا أَيَا كَسَانِي كِه رَسَالَتِ تُو رَا مَنَكْرِ شُدَنْد يَا كَسَانِي كِه بَا شَرْكِ وَرِزِي اِيْمَانِ آوَرْدَنْد اِيْمَنِ اَزِ عَذَابِ هَسْتَنْد، اَيْنِ جَمْلَه تَهْدِيْدِ اَنْ هَا اسْتِ تَا تَوْحِيْدِ رَا خَالِصِ كَرْدَانِيْدَه وَ مَسْتَوْجِبِ مَزِيْدِ نَعْمَتِ شُوْد؟

أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللهِ أَيَا اِيْمَنِ هَسْتَنْد كِه عَذَابِ وَ عَقُوْبَتِ خُدا اَنْ هَا رَا بِيُوْشَانْد؟

أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً يَا سَاعَتِ قِيَامَتِ صَغْرِي، يَا

(۱) شَرْكِ اسْمِ اسْتِ يَعْنِي عَمَلِ شَرْكِ چنانچه دَرِ صَحَاحِ وَ قَامُوْسِ اَمْدَه اسْتِ وَ نِيْزِ بِه مَعْنَايِ شَرِيْكَ وَ نَصِيْبِ اَمْدَه، مَشْرِكِ كَسِي اسْتِ كِه بَرَايِ خُدا شَرِيْكَ قَرَارِ بَدَهْدِ چنينِ شَخْصِي قَابِلِ اَمْرِزِشِ نِيْسْتِ. وَ شَرْكِ اِقْسَامِي دَارْد. ۱- شَرْكِ دَرِ خَلَقَت. ۲- شَرْكِ دَرِ تَدْبِيْرِ اَعْلَامِ. ۳- شَرْكِ دَرِ عِبَادَتِ.

خَوَاجَه عَبْدِ اللهِ اِنْصَارِي دَرِ كَشْفِ الْاَسْرَارِ ج ۵ ص ۵۳۲ شَرْكِ رَا بِه جَلِي وَ خُفِي تَقْسِيْمِ كَرْدَه اسْتِ وَ دَرِ بِيَانِي دِيْكَرِ بِه شَرْكِ اَعْمَ وَ خَاصَّ يَا شَرْكِ اَكْبَرِ وَ اَصْغَرِ تَقْسِيْمِ كَرْدَه اسْتِ.

كَشْفِ الْاَسْرَارِ ج ۲ ص ۵۴۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۲

قِيَامَتِ كَبْرِي، يَا ظُهُوْرِ قَائِمِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فَرَجَه، بَدُوْنِ اِعْلَامَتِي كِه ظُهُوْرِ يَابْد، فَرَا رَسْدِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَ اَنْ اَنْ عَذَابِ نَاكِهَانِي كِه فَرُوْدِ آيْدِ حَسِ نَمِي كَنْد وَ قَبْلَا نَزُوْلِ عَذَابِ رَا نَمِي فَهْمَنْد تَا اسْتَعْدَادِ وَ اَمَادِگِي اَنْ رَا دَأْسْتَه بَاشَنْد قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِي دَعُوْتِ بِه تَوْحِيْدِ وَ

آن‌ها فرستاده شده‌اند از مؤمنین و مکذبین چه شد و کجا رفتند. تا از حال آن‌ها عبرت بگیرند و از تکذیب تو منصرف شوند و بر تصدیق تو روی بیاورند.

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ حَسَن عاقبت در آخرت بهتر از حسن عاقبت در دنیا است دنیایی که آن را از اخبار اهلش شناختید. لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای کسانی که از شرک و تکذیب رسولان پرهیز کردند.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در حسن عاقبت و سرانجام نیک و بد در دنیا و آخرت تعقل و اندیشه نمی‌کنید. مولوی قدس سره فرموده:

سحر رفت و معجزه‌ی موسی گذشت هر دو را از بام بود افتاد طشت

بانگک طشت سحر جز لعنت نماند بانگک طشت دین به جز رفعت نماند

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ این جمله غایت جمله محذوفی است که جمله سابقش بر آن دلالت می‌کند و تقدیر آیه چنین است: شما شنیدید که امت‌های پیشین رسولان خدا را تکذیب کردند و خداوند به آن‌ها مهلت داد، یا این که امت‌های پیشین رسولان را تکذیب کردند تا این که رسولان از ایمان آوردن امت‌ها و اعجاز و وعده خدا ناامید شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۶

وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا لَفْظ (كذَّبوا) با تشدید به صورت مجهول و با تخفیف به صورت معلوم و مجهول خوانده شده، و بنا بر هر یک از این قرائت‌ها محتمل است فاعل (ظنوا) رسولان و فرستادگان خدا و مؤمنین و تکذیب کنندگان باشد که رسولان به سوی آنان فرستاده شدند.

و ضمیر (انهم) نیز محتمل است به هر یک از آن‌ها برگردد، و در وجه تحقیق (کذبوا) به صورت معلوم و ارجاع ضمائر به رسولان بر اخبار وارد شده که خداوند لحظه‌ای به مقدار یک چشم بر هم زدن یا کمتر آن‌ها را به خودشان واگذار کرد تا این که آن‌ها گمان کردند که در وعده یاری و وارد آمدن عذاب بر تکذیب کنندگان به آن‌ها دروغ گفته شده بدین نحو که گمان کردند که شیطان به صورت ملایکه وحی درآمده و اخبار یاری و عذاب را بر آن‌ها به دروغ گفته است.

جاءَهُمْ نَصِيرُنَا تا این که وقت یاری ما فرا رسید و این تأخیر بدان جهت بود که خدای تعالی به علت نهایت مهربانی و رحمت که بر بندگانش دارد، در وعده نزول عذاب و هلاک کردن آن‌ها سستی کرده و تأمل و تأنی می‌کند.

فَنَجَّيْ لَفْظ (نَجَّي) ماضی معلوم از باب تفعیل خوانده شده، و نیز مضارع متکلم مع الغیر از باب افعال و ماضی معلوم از باب ثلاثی مجزء خوانده شده است.

مَنْ نَشَاءُ هر که را بخواهیم از رسولان و پیروانشان نجات می‌دهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۷

وَلَا يُرَدُّ بِأَسْمَانَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و انتقام ما از بدکاران باز نخواهد گردید.

و لفظ (لا- یرد) را به صیغه‌ی مضارع آورد که دلالت بر استمرار می‌کند و از سوی دیگر امت‌های گذشته را که هلاک شده‌اند توصیف به مجرمین کرد تا اشعار به این باشد که هلاکت برای هر مجرمی در هر زمانی ثابت است.

و این کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله نیز هست.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ در داستانهای اخبار رسولان علیهم السلام و امت‌های مؤمن و مکذب آن‌ها یا در داستانهای اخبار یوسف و پدر و برادرانش.

عِبْرَةٌ چیزی است که باید عبرت گرفت و بینا شد.

لِأُولَى الْأَلْبَابِ که عبرت برای صاحبان خرد و عقل است، چه غیر آن‌ها این چیزهای عبرت آور را می‌بینند و از آن‌ها اعراض می‌کنند

و آن‌ها را مانند افسانه می‌شنوند.

ما کَانَ این داستانها یا این کتاب که در آن داستانهای آنان است، حَدِيثًا يُفْتَرَى مانند افسانه‌های مختلفی نیست که افترا باشد، وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَكِنْ وَحِيٍّ مِنْ جَانِبِ خُدَايَاست.

چه آن کتاب تصدیق کتابهای آسمانی گذشته، و اخبار راستین

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۸

گذشته در باره‌ی احوال امتها و شرایع پیشین است.

وَ تَقْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ و در آن کتاب تفصیل هر چیز است از قبیل احوال یوسف و برادرانش و پدرش، یا از امور گذشته و آینده و سنتهای حق و باطل.

وَ هُدًى آن قرآن حقیقت هدایت از جانب خدا است که به صورت حروف و نقوش و معانی ذهنی تصویر گشته است، یا این که مقصود از هُدًى هدایت کننده است، چه قرآن از جهتی هدایت است و از جهتی هادی و هدایت کننده است.

وَ رَحْمَةً قرآن از جانب حق تعالی که این چنین به سوی شما نازل شده است یا این که قرآن به سبب رحمت است.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ این قرآن هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان بیاورند چه غیر مؤمنین را قرآن یا داستانها گمراه می‌کند و به جای رحمت نعمت و بدبختی برای آن‌ها می‌شود.

به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود:

سوره یوسف را به زانتان یاد ندهید و برای آن‌ها نخوانید که در آن سوره فتنه‌ها است، و سوره نور را به آن‌ها یاد بدهید که در آن پندها و اندرزها است.

و سرّ مطلب این است که زنها چون نفوسشان ضعیف است زود به وسیله مسموعات تحت تأثیر قرار می‌گیرند. «۱»

(۱) این حدیث به نظر مجهول می‌رسد زیرا بر مرد و زن خواندن همه قرآن فرض است. نه برخی از آن که در آن صورت (فَتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ می‌شود) دیگر این که اگر برای زنان بد بود خدا آن را نازل نمی‌کرد و نمی‌فرمود: تا آنجا که میسر است قرآن را بخوانید و می‌گفت بعضی را زنان بخوانند و بعضی را نخوانند (تبارک الله اما تصفون)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۵۹۹

سوره‌ی الرعد ص: ۵۹۹

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است، و بعضی گفته‌اند: همه‌ی سوره مکی است جز یک آیه‌ی آخر سوره که آن در باره‌ی سلمان و عبد الله بن سلام نازل شده است، و برخی گفته‌اند: آن سوره مدنی است جز دو آیه که عبارتند از وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ و ما بعد این آیه، عدد آیه‌های این سوره نزد قراء کوفه چهل و سه آیه است.

آیات ۴-۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۴] ص: ۵۹۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تَلَمَّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱) اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغِشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صَبَّوْنًا وَغَيْرُ صَبَّوْنٍ يَسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۰

ترجمه: ص: ۶۰۰

(المر) (رمزی بین خدا و رسول است)، این است آیات کتاب خدا و قرآنی که به حق و راستی بر تو از جانب پروردگار نازل گردید و لیکن اکثر مردمان به آن ایمان نمی آورند،

خدا است آن ذات پاکی که آسمانها را چنانکه می‌نگرید بی‌ستون برافراشت آنگاه با کمال قدرت عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده‌ی خود ساخت که هر کدام در وقت خاص (و مدار معین) به گردش در آیند امر عالم را با نظامی محکم و آیات قدرت را با دلایلی مفصل منظم ساخت باشد که شما بندگان به ملاقات پروردگار خود یقین کنید، و اوست خدایی که بساط زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت و (از درختان) هرگونه میوه‌ها پدید آورد همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را به روز روشن بپوشانید همانا در این امور متفکران را دلایل روشنی بر قدرت آفریدگار است،

و در زمین قطعاتی مجاور و متصل است (که آثار هر قطعه مابین دیگری است یکجا معدن طلا، نفت و فیروزه و زغال و غیره است و یکجا نیست) زمینی برای باغ انگور قابل است و یکجا برای زراعت غلات و زمینی برای نخلستان آن هم نخلهای گوناگون و با آن که همه به یک آب

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۱

مشروب می‌شوند ما بعضی را برای خوردن بر بعضی برتری دادیم و این امور (اختلاف آثار قطعات زمین) عاقلان را ادله‌ی واضیحی بر حکمت صانع است. (یعنی هر کس فکر و عقل کار بندد خواهد فهمید که این نظم و ترتیب در آسمان و زمین با این خواص مذکور به دست طبیعت نیست بلکه به امر خدای با علم و قدرت و حکمت است).

تفسیر ص: ۶۰۱

المر در باره این گونه حروف و راز و رمز آن پیش از این سخن گفته شد تَلَمَّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ «۱» وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ «۲» وجوه اعراب این آیه همانند آیه اول سوره بقره است «۳» و مقصود از آنچه که نازل شده است (الَّذِي أُنزِلَ) قرآن یا احکام، یا داستانها، یا ولایت است.

(۱) این جمله دو معنا دارد یکی آن که آیاتی که مشاهده می‌کنید و می‌خوانید آیات کتاب قرآن و دیگر تَلَمَّكَ اشاره به اخبار و قصه‌هایی که بیان شد آیات کتاب تورات و انجیل است.

(تفسیر جامع)

(۲) جامی گفته است:

هیچ سودی نکند تربیت ناقابل گر چه برتر نهی از خلق جهان مقدارش
سبز و خرم نشود از نم باران هرگز خار خشکی که نشانی به سر دیوارش
(۳) جلد اول همین تفسیر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۲

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ «۱» جمله‌ی اللَّهُ الَّذِي ... تا آخر مبتدا و خبر است، یا مبتدا و صفت است، و جمله‌ی يُدَبِّرُ الْأُمْرَ خبر آن است، یا این که يُفْضِلُ الْأَيَاتِ خبر است، و يُدَبِّرُ الْأُمْرَ حال یا صفت لِأَجْلِ مُسَمَّيٍّ است به تقدیر لفظ فيه يُدَبِّرُ الْأُمْرَ یا این که جمله‌ی مستأنف است تا جواب سؤال مقدر باشد.

بَعِيرٍ عَمَدٍ «۲» تَرَوْنَهَا «۳» بدون ستونی که ببینید آن را، این که ستون را به ندیدن مقید کرده است دلالت می‌کند بر این که آسمان دارای ستون است و لیکن شما آن را نمی‌بینید.

چنانچه از امام رضا علیه السلام روایت شده است «۴»، و چون تمامیت عرش از جهتی به این است که خلقت آسمانها و زمین تام و کامل

(۱) در این آیه بیان می‌کند همان آیتی که در آسمان و زمین است و کفار و مشرکین به دیده‌ی انصاف در آنها نمی‌نگرند و چشم بصیرت را باز نمی‌کنند تا آثار یگانگی پروردگار و قدرت و توانایی او را مشاهده نمایند و این آیه دلیل بزرگی است بر معرفت و تصدیق پروردگار یکتا (تفسیر جامع)

(۲) عمد، جمع عماد و عمود و به معنای استوانه و پایه‌ی خانه. (مترجمین)

(۳) در مورد این که ستون دارد و ما نمی‌بینیم یا ندارد که ببینیم، اقوال متفاوت است. طبری از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است، چه دانی شاید ستونهایی دارند و شما آنها را نمی‌بینی. این سخن تأیید فرمایش حضرت رضا علیه السلام است، امام فخر رازی هم می‌گوید: ستونهایی در کار است و ما نمی‌بینیم، علم جدید هم که جاذبه عمومی بین کرات و اجسام را طرح کرده است تأییدی است بر سخنان فوق، بنابراین قول آنهايي که می‌گویند ستون ندارد اگر داشت دیده می‌شد صحیح به نظر نمی‌رسد.

(۴) البرهان ج ۲: ص ۲۷۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۳

شود، و استوای بر عرش و احاطه‌ی به آن بعد از تمام شدن آن است.

لذا اولا اشاره به آفرینش آسمانها کرد، در حالی که بالا بودن آسمانها و ارتفاع آنها را متذکر گردید که این خود مستلزم آفرینش زمین است، چون ارتفاع و بالا بودن جز با تحقق زمین قابل تصور نیست، سپس استواری بر عرش را با کلمه‌ی ثُمَّ عطف کرد تا مشعر به همین مطلب باشد.

و فرمود: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ «۱» معنای عرش و استواری بر آن در سوره‌ی اعراف و یونس «۲» بیان شد.

و سَيَخْرُ السَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَمَّيٍّ خداوند خورشید و ماه را مسخر کرد که هر کدام در مدت معینی جریان و حرکت دارد، چون یک دور از فلک منقضى می‌شود، و با منظم شدن آن مدت در دوران و گردش فلک امور عالم نیز انتظام پیدا می‌کند، چنانچه مشهود است، و آن دلیل بر کمال حکمت و علم خدای تعالی است.

یا مقصود این است که هر یک از خورشید و ماه تا یک غایت معلوم گردش می‌کنند، و آن غایت زمانی است که آسمانها و

زمین‌ها

(۱) عرش: تخت حکومت. عرش موجود خارجی، از عالم غیب و مرکز دستورات عالم است.

و رشته تدبیر امور جهان به آن منتهی می‌شود، و استیلا بر آن یعنی علم به تفصیل جزئیات امور جهان و تدبیر کلیه جهان هستی است. [.....]

(۲) اعراف آیه‌ی ۵۴ و یونس آیه‌ی ۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۴

خراب شوند «۱» يُدَبِّرُ الْأُمْرَ خداوند تدبیر می‌کند امر معلوم را و آن فعل خدا است که عبارت از اضافه‌ی اشرافی اوست که مشیت و ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله نامیده می‌شود، و معنای تدبیر خداوند پایین آوردن آن امر است از مقام بلند و عالی و معلق کردن آن به هر چیزی است که به او متعلق می‌شود طبق تدبیر کامل و حکمت بالغه.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که خداوند امر را به سبب تدبیر به زمین‌های قابل نازل می‌کند.

چون آیات در مقام امر به نحو اجمال است، و وحدت به وجود واحد جمعی موجود است، و بعد از تنزیل به مقام کثرت به وجودات متکثر موجود می‌شود.

لذا بعد از تدبیر امر فرمود: يُفَصِّلُ الْآيَاتِ خداوند آیات تکوینی آفاقی و انفسی و تدوینی قرآنی را تفصیل می‌دهد. «۲»

لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید، بدین گونه که می‌بینید خداوند امر را طبق مقتضای حکمت بدون نقص و سستی تدبیر نموده است.

(۱) و این آیه دلالت می‌کند بر بطلان تقلید کورکورانه و وجوب نظر و تفکر نمودن در آیات و علامات که سبب یقین نمودن به

معرفت پروردگار است چه اگر نظر و فکر کردن واجب نباشد تفصیل و شرح آیات درست نباشد و نشاید. (تفسیر جامع)

(۲) و نتیجه‌ی آن (لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ) است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۵

و آیات و نشانه‌هایی را که دلالت بر قدرت صانع و خالق آن‌ها دارد تفصیل داده ... می‌فهمید که آن آیات و نشانه‌ها صانع دانا و

حکیم و توانا دارد که همه به سوی او برمی‌گردید، و پس از این علم به لقای پروردگارتان یقین و ایمان می‌آورد.

بِلِقَاءِ «۱» رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ که اگر شما به لقاء پروردگارتان یقین پیدا کنید عمل شما طوری می‌شود که خدا را خشنود می‌سازد، نه این که او را به خشم آورد.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ او خدایی است که زمین را بگسترانید تا برای نبات و حیوان تولید آسان گردد، و زندگی آن‌ها با کاملترین وجه صورت بگیرد.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً «۲» در روی زمین کوههایی ثابت گذاشت تا خارج شدن آب از زیر آن‌ها آسان شود، و آب بر روی

زمین جاری گردد و زراعتها و درختان را سیراب سازد، و روی همین جهت است که نه‌رها و کوهها را با هم یکجا ذکر نمود.

(۱) لقاء- دیدار، برخورد، ملاقات. نزد اهل معرفت عبارت از ظهور معشوق است، چنانچه عاشق را یقین حاصل شود که اوست که

به صورت آدم ظهور کرده است. طمع دیدار دوست، صفت مردان است باش تا فردا بنده بر مائده‌ی خلد نشیند، شراب وصل نوش

کند، طوبی، و زلفی و حسنی ببند، به سماع و شراب و دیدار رسد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ قِيَامَهُ / ۲۲

(۲) این آیه اشاره می‌کند به آثار و علایمی که در زمین آفریده شده است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۶

و فرمود: وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ «۱» از هر چیزی به صورت جفت و دو تا در روی زمین قرار داد، فایده‌ی تأکید لفظ زَوْجَيْنِ به دو تا بودن اثنین اشعار به این است که اهمیت تنها به جنس نیست بلکه به عدد است، و مقصود از اثنین آن زوجی است که در کوهها و جزیره‌ها بدون تربیت کردن مرئی پدید می‌آید.

و نیز مقصود آن چیزی است که با تربیت دو دست انسان در بساتین و مزرعه‌ها کاشته می‌شود، چنانچه خدای تعالی فرموده:

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ ... تا آخر آیه.

يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ «۲» یعنی، بر شب روز را می‌پوشاند

(۱) تبيان: یعنی دو جور و دو رنگ، و کلمه‌ی اثنین یا برای تأکید است یا برای توضیح این که مقصود دو جور و دو رنگ است

کشف الاسرار: یعنی ترش و شیرین، تلخ و گوارا، سرد و گرم (مترجمین)

(۲) شب: گاه کنایه از عالم غیب، و گاه عالم جبروت است. شب دو حرف است شین و با، شین او شفقت و اَنِّكَ لَعْلَى خَلْقِ عَظِيمٍ و

بای او برکت بسم الله الرحمن الرحيم، شب باغ یقین است چمن از آن المتقين است شب پناه انبیاست، خلوتگاه اولیاست. (کنز

السالکین خواجه عبد الله انصاری)

ما شب روان که در شب خلوت سفر کنیم در تاج خسروان به حقارت نظر کنیم

روز: تتابع انوار را روز گویند هم چنین، پرتو وجود را روز گویند روز پنج روز است: یکی روز مفقود، روز دنیاست که بر تو

گذشت. دیگر روز مشهود، که تو در آنی، اگر خود را دریابی و عمل کنی، وقت آن یافته‌ای، به غنیمت دار. سوم روز مورود، روز

فرداست و وقت خود به امید فردا ضایع نکن. چهارم روز موعود، روز فرد است. نگر روز گار و هنگامی که عمر به آخر رسیده و

جان به چنبر گردن ماند، و در غرقاب حیرت افتاده و آب حسرت در دیده در آمد، و آن روی ارغوانی، زعفرانی گشته پنجم روز

ممدود، روز رستاخیز است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۷

و آن را احاطه می‌کند.

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ متعدهای نشانه‌هایی است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «۱» برای گروهی که به تفکر و اندیشه

بپردازند بدین گونه که عقل‌هایشان «۲» را در مبادی و استنباط غایبات از آنها و ترتیب حکمت‌ها و مصلحت‌ها بر آن غایبات

استعمال کنند.

چون در بالا- بردن آسمانها و قرار دادن زمین در وسط آنها و تسخیر خورشید و ماه در جریان و حرکت آن دو، و در تدبیر امر و

تعلیق آن به هر چیزی بر حسب حال آن چیز، و در گسترانیدن زمین و قرار دادن کوهها و نهرا و درختان و میوه‌ها و شب و روز ...

(۱) تفکر: در نزد عارفان عبارت از اندیشه و فکر کردن در خداست به واسطه‌ی توجه در آثار و صنع الهی در منازل السائرین آمده

است که تفکر بر سه نوع است: فکرتی در عین توحید، و فکرتی در لطایف صنع او و فکرتی در معانی اعمال و احوال.

و تفکر نتیجه‌ی تذکر و راهنمای سالک است. (لاهیجی: شرح گلشن راز) شبستری گوید:

تفکر رفتن از باطل به حق است به جزو اندر بدیدن کل مطلق

عطار گوید:

ذکر باید گفت تا فکر آورد صد هزاران معنای بکر آورد

فکرت عقلی بود گفتار را فکرت قلبی است مرد کار را

(۲) عقل در نزد عارفان چیزی است که بدان وسیله خدا را عبادت کنند، در کلمات بابا طاهر است که: العقل سراج العبودیة، عقل بر دو گونه است: عقل معاش که محل آن در سر است، و عقل معاد که محل آن در دل است. (اسرار التوحید ص ۲۱۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۸

و در همه‌ی این‌ها مصلحت‌هایی است که به شمارش نمی‌آید و حکمت‌هایی است که به حد و ضبط در نمی‌آید و نشانه‌هایی است که از شماره بیرون است، و انتقال ذهن به این نشانه‌ها احتیاج به استعمال قوه‌ی متخیله دارد، بدین گونه که عقل قوه‌ی متخیله را استخدام می‌کند و از مبادی به آن نشانه‌ها منتقل می‌شود.

پی بردن به این نشانه‌ها را مخصوص متفکرین و اندیشمندان نمود، و بر خلاف آن چیزهایی که در آیه‌ی بعدی ذکر می‌شود چه کثرت و بسیاری آن چیزها آنگونه نیست که احتیاج به تفکر و اندیشه داشته باشد، و لذا در آنجا به مجرد عقل اکتفا شده است.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتجاوِرَاتٌ ﴿۱﴾ در زمین قطعه‌های بهم چسبیده وجود دارد که در اثر و زراعت با هم مختلفند.

وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنُونٌ وَ غَيْرُ صِنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ درختان نخل متعدّد که به یک اصل برمی‌گردند و یا درختان غیر هم پایه، که همه از یک آب سیراب می‌شوند. ﴿۲﴾

(۱) یعنی قسمتهای مختلف زمین، با این که پهلوئی یکدیگر هستند، بعضی کوه، بعضی شوره‌زار و بعضی قابل کشت و زرع هستند. (مترجمین)

(۲) طبرسی و ابن شهر آشوب از جابر انصاری روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی مردم از درختان و شجره‌ی متعدّدند ولی من و شما از یک شجره هستیم سپس آیه‌ی فوق را تلاوت نمودند. (تفسیر جامع ج ۳ ص ۳۸۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۰۹

و نَفَضْلُ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ وَ بعضی را بر بعضی دیگر در میوه و دانه از جهت مقدار و شکل و رنگ و طعم برتری دادیم. إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در این چیزها که ذکر شد نشانه‌هایی است که دلالت بر علم و قدرت و کمال حکمت خداوند می‌کند و نیز دلالت می‌کند بر این که انسانها اگر چه از یک اصل هستند ولی در آثار و اعمال و اخلاق اختلاف پیدا می‌کنند.

آیات ۱۱-۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۱۱] ص: ۶۰۹

اشاره

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۵﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْسَيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۶﴾ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿۷﴾ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿۸﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۹﴾ سِوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسِرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۰﴾ لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

ثاء یا سکون آن، و با ضمه میم و ضمه‌ی ثاء یا سکون آن، و با فتحه‌ی میم و ثاء نیز خوانده شده است.

به امیر المؤمنین و امام متقین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود:

بترسید و بر حذر باشید از عقوبات که به سبب کارهای بد و اعمال مذموم بر امت‌های پیشین نازل شده، پس در هر خیر و شرّ احوال آن‌ها را متذکر شوید و بترسید از این که مثل آنان شوید «۱» و إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ «۲» خداوند

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۵۸- نهج البلاغه: ص ۲۹۶ خطبه ۱۹۲

(۲) ظلم: ستمگری، خروج از حدّ اعتدال، به نزد عارفان ظلم در حدّ کفر است، زیرا موجب ستر عبد از حقّ می‌شود. (خواجه نصیر الدّین طوسی: اخلاق ناصری)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۱۵

صاحب مغفرت و بخشش است و ظلمی که مردم بر خود می‌کنند می‌بخشد، لذا تقاضای تعجیل آن‌ها به عذاب را اجابت نمی‌کند.

و إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای تو وقتی که بندگان را مؤاخذه کند عقابش شدید است.

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّي آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به این است که کفر آن‌ها به خدا موجب پوشیده شدن و مخفی ماندن نشانه‌هایی می‌شود که دلالت بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند، لذا پیشنهاد می‌کنند که آیت و نشانه‌ای نازل شود که گویا اصلاً هیچ نشانه‌ای نازل نشده است.

إِنَّمَا أَنْتَ تَوَازٍ جِهَتِ رِسَالَتِ نَهٍ از جهت ولایت مُنْذِرٌ فقط انداز کننده و بیم دهنده هستی و چیزی بر تو نیست خواه ایمان بیاورند، و خواه ایمان نیاورند، قبول کنند یا قبول نکنند، و این جمله جهت دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قومش او را اجابت نکردند.

و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «۱» و برای هر قومی راهنما و هدایت

(۱) هدایت: سوق اشیا به سوی کمال دوم آن‌هاست.

(ملا صدرا: الاسفار چاپ سنگی ج ۳ ص ۸۲) و بالاخره هدایت: راهنمایی و ارایه‌ی طریق خیر و صواب است: ابتدا خدای بندگان را آفرید، سپس آن‌ها را به راه راست هدایت کرد که فرمود: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. طه/ ۵۰ در خصوص شأن نزول این آیه‌ی شریفه روایات و احادیث فراوانی نقل شده است که در باره‌ی حضرت علی علیه السلام بوده و در اینجا تیمنا بر دو مورد زیر اکتفا نموده و امیدواریم مورد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۱۶

کننده‌ای است در زمان تو، و زمان بعد از تو، و معنای انداز گذشت و این که رسول مانند کسی است که از خواب بیدار می‌کند، و از پرتگاهها و جاهای ترسناک کسی را می‌ترساند که در صحرائی قرار گرفته که در آن راهی به آبادی ندارد و در آن صحرا درندگان زیاد، و مارهای سمی مهلک و چیزهای موزی قوی وجود دارد، و آن شخص که در چنین صحرائی گیر کرده از گمراهی خود و هلاک کننده‌های آن صحرا خبر ندارد.

پس آنگاه که بیدار گشته و به انداز پی برد ناگزیر در جستجو و طلب کسی برمی‌آید که بتواند او را به راه آبادی رهنمون شده و از آن صحرا خارج ساخته و نجات دهد، و آن دلالت کننده و راهنما همان هادی است که او را به آبادی می‌رساند.

اللَّهُ يَغْلَمُ جمله استینافیه است جهت اظهار کمال علم و قدرت خداوند در مقابل خدایانی که در کمال عجز و جهل هستند تا حجت و دلیل بر صحت دعوت رسول خدا و بطلان دعوت آن خدایان باشد.

عنایت خوانندگان عزیز قرار بگیرد انشاء الله: (۱) سلیم بن قیس هلالی راجع به حدیث قیس بن سعد با معاویه چنین گوید: قیس گفت: خداوند این آیه را در باره‌ی علی علیه السّلام نازل نمود. (البرهان فی تفسیر القرآن) (۲) مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرش و آن بزرگوار نیز از جدش امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت کند که فرمود: این آیه در باره‌ی ما نازل یافته است زیرا پیامبر فرمود: من منذر و ترساننده هستم و تو یا علی هادی می‌باشی. (تفسیر عیاشی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۱۷

مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُثَىٰ خَدَاوَنَدٍ مِی داند که هر آبستنی ماده‌ای چه بار دارد، و از هر نوعی از حیوان عدد بار و مذکر و مؤنث و زیبا و زشتش را می‌داند.

وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ غِيضَ رَحِمِهَا فِي الْأَخْبَارِ بِه اخبار به نقصان عدد ایام حمل از نه ماه و به عدم حمل تفسیر شده است، و به مطلق نقص نیز تفسیر شده است خواه در عدد ایام باشد یا در خلقت، یا در نقص رحم به سبب عدم حمل، یا در اسقاط جنین قبل از کامل شدن. بنابراین جایز است که ما تَحْمِلُ را حمل بر مدّت حمل کنیم که لفظ ما مصدریّه یا موصوله باشد.

وَمَا تَزِدُّهُ أَنْجَبُ كِه از نه ماه زیادتر گردد، یا مقصود مطلق زیادی در خلقت یا در عدد ایام یا در عدد باری است که به آن آبستن شده به این که به دو تا یا سه تا آبستن شده باشد.

و در اخبار وارد شده که به تعداد روزهایی که زن در ایام آبستنی خون می‌بیند به همان مدّت بر نه ماه دوران بارداری او افزوده می‌شود.

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ هِر چیز نزد خدا اندازه‌اش معین است که نه فراتر از آن می‌رود و نه از آن کم می‌شود.

عَالَمُ الْغَيْبِ عَالِمٌ وَ دَانَا بِه چیزهایی است که از ادراکات بشری غایب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۱۸

وَ الشَّهَادَةُ «۱» چیزی که ادراکات آن را درک می‌کنند، یا مقصود این است که عالم و دانا به عالم غیب «۲» و عالم شهادت است الْكَبِيرُ کسی که توصیف نمی‌شود.

الْمُتَعَالِ بِه عظمت خودش بر هر چیزی برتری دارد.

سِوَاءَ مِنْكُمْ فِي عِلْمِ خَدَا مَسَاوِی است و فرقی نمی‌کند مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ كُفْتَه‌ی کسی به سر سخن گوید یا آشکار.

وَ مَنْ جَهَرَ بِه وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ وَ کسی که در تاریکی و ظلمت شب است یا روشنی روز یعنی چه به سر سخن گوید چه آشکار، برای خدا همه یکسان است، و او بر همه آگاه است.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ فِرْشَتَا نَگهبانی هستند که بعضی به دنبال بعض دیگرند، لفظ (معقبات) از (عقب تعقیب) است یعنی به دنبال او

(۱) شهادت: مقابل غیب است، عالم شهادت نزد عارفان، جهان سرایی یعنی نمود است نه بود، و وهم و خیال است نه حقیقت.

(خواجه عبد الله انصاری: کشف الاسرار)

(۲) غیب: در برابر شهادت، و عالم غیب در برابر عالم شهادت است عالم غیب، جهان ارواح، عقول مجرد است و عالم شهادت، پرتو و فیضی از عالم غیب حاکم بر شهادت است و چون انبیا و اولیا بر عالم غیب دسترسی دارند، از حوادث عالم شهادت خبر می‌دهند.

شاه نعمه الله فرماید:

آیت غیب و شهادت را بخوان وحدت و کثرت از آن هر دو بدان

گفتند: خدای تعالی نامستحق رای عقوبت کند و عقاب نامعلل باشد. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۱

و اگر خدا به قومی بدی بخواهد، باز دارنده‌ای جز او نیست و یاری دهنده‌ای جز وی نمی‌باشد و کسی غیر از خدا متولی امور مردم نیست.

آیات ۱۵-۱۲

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۲ تا ۱۵] ص: ۶۲۱

اشاره

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵)

ترجمه: ص: ۶۲۱

اوست که برای بیم از قهر و امید به رحمت خود برق را به شما می‌نماید و ابرهای سنگین را هر جانب برمی‌انگیزد، رعد (و برق و همه‌ی قوای عالم غیب و شهود)

و جمیع فرشتگان همه از بیم قهر خدا به تسبیح و ستایش او مشغولند و صاعقه‌ها را بر سر هر قومی که بخواهد می‌فرستد باز هم کافران در قدرت خدای سخت انتقام جدل می‌کنند،

دعوی رسولان خدا به حق و حقیقت است (و هر وعده لطف

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۲

و احسان کند صدق است) ولی دعوی غیر خدا (و خداپرستان) همه دروغ است هیچ حاجتی را از خلق برنیاورند مانند آن کس که بر (چاه) آبی دست فرو برد که بیاشامد و دستش به آب نرسد و کافران جز به حرمان و ضلالت دعوت نمی‌کنند،

هر که در آسمانها و زمین است با همه‌ی آثار وجودیش به رغبت و اشتیاق و به جبر و الزام شب و روز به طاعت خدا مشغول است.

تفسیر ص: ۶۲۲

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرْقَ «۱» خَوْفًا وَطَمَعًا او برق را به شما نشان می‌دهد در حالی که شما ترسناک و امیدوار هستید، یا این که برق را ارایه می‌کند تا در شما خوف و امید را ظاهر سازد.

و يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ ابرهای سنگین پر از آب را بالا می‌برد و يُسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ و رعد با حمد خود خدای را تسبیح می‌گوید، که البته تسبیح و حمد هر چیزی بر حسب همان چیز است. وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ ملائکه از ترس و اجلال او به تسبیح او مشغولند.

(۱) برق: در اصطلاح عارفان اول نوری که بر بنده ظاهر می‌شود و او را به دخول به حضرت قرب خداوندی برای سیر فی الله

می‌خواند، برق می‌گویند فرق میان برق و وجدان آن است که وجد بعد از دخول در طریق است. (عبد الزّزاق کاشانی: اصطلاحان صوفیه)

هلا آهسته‌تر ای برق سوزان که شد چشمم ز تو ابر بهاری
نمی‌ماند نظر کاندر رکابت رسد در گرد مرکب از نزاری

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۳

و يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ «۱» و او صاعقه‌ها را می‌فرستد تا به هر کسی که بخواهد برخورد کند و نابودش سازد. وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ آَنَانِ بِهِ عَلَّتْ نَهَائِتُ وَ نَادَانِي وَ عِنَادِشَانِ وَ از آن رو که اندیشه و تدبّر نمی‌کنند که تحت آن تسخیر کننده‌ها قرار گرفته‌اند، در باره‌ی خدا و مبدأ و مرجع بودن و تفرّد او به الهیت و استحقاق عبادت و سایر صفات او به جدل برمی‌خیزند. وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ مِمَّا حَلَّهَ يَعْنِي كِيدَ وَ مَكْرَ، وَ مُمْكِنٌ اسْتِ كِهَ مِحَالِ از محلّ به معنای نیرومند و شدید القوّه باشد، و به مؤاخذه کردن شدید و غضب شدید نیز تفسیر شده که این دو از لوازم همان معنایی است که ذکر شد. لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ «۲» بدان که حقّ مطلق خدای تعالی و حقّ مضاف فعل او است، و هر حقّی با حقّ بودن فعل او حقّ است، بلکه هر حقّی به سبب فعل او که ولایت مطلقه است متحقّق می‌شود، چنانچه بارها گذشت.

(۱) مفسّرین گفته‌اند: این جمله برای آن کسی است که با سختی منکر پیغمبر بود و یا قصد سوء به آن حضرت داشت، آتشی آسمانی فرود آمد و او را سوخت و این آیه نازل شد.

(تفسیر جامع)

(۲) حقّ: نزد اهل معرفت عبارت از ذات الله است، و آنچه خدا بر خود واجب کرده است حقّ گویند. مترجمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۴

هر قول و فعل و اخلاقی از ولایت اختیاری ناشی می‌شود چنانچه آثار اختیاری از آن ولایت است، پس آن قول و فعل خلق به سبب حقّ بودن ولایت حقّ است.

لذا هر کسی که از جانب خدا بدون واسطه مأذون برای دعوت مردم به سوی خدا باشد یا مأذون به دعوت خلق به طرف خودش باشد از آن جهت که وسیله‌ی بین مردم و خدا گردد، او دعوت کننده‌ی حقّ و آنچه به آن دعوت می‌کند حقّ است، و دعوت هر دعوت کننده‌ی حقّ و هر مدعوّ حقّ همان دعوت خدای تعالی است، و سرانجام به آن منتهی می‌شود، و مخصوص به اوست و هیچ کس در آن دخالتی ندارد.

زیرا داعی و مدعوّ حقّ مظهر خدای تعالی هستند، و آنچه که به وسیله‌ی داعی و مدعوّ ظاهر شود و به آن دو بستگی داشته باشد به وسیله‌ی خدا ظاهر شده و به او بستگی دارد.

و اما دعوت دعوت کننده باطل، مانند خلفای ستمگر و دعوت آن‌ها به اسلام و خدا، و همچنین دعوت خلق به چیز باطل مانند بتها و ستارگان و خلفای ستمگر همه باطل و ضایع است، مانند خود دعوت کننده و دعوت شونده، که چیزی بر آن مترتب نمی‌شود و به چیزی هم منتهی نمی‌گردد.

خلاصه این که هر کس از جانب خدا اذن نداشته باشد که دعوت کننده‌ی خلق یا واسطه‌ی بین خلق و خدا باشد یا به آن چیزی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۵

که دعوت می‌کند مأذون نباشد چنین شخصی هر کس که باشد باطل است و دعوت او نیز باطل است.
بنابر آنچه که گفته شد احتمال دارد قول خدای تعالی:

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ بَدِينِ مَعْنَا می باشد که: دعوت کنندگانی که خلق را دعوت به پیروی می کنند بدون این که اذن از جانب خدا داشته باشند، یا در حالی که دعوت آن‌ها از جانب غیر خداست. دعوت آن‌ها نمی تواند چیزی برای مردم حاصل کند که دعوتشان مورد پذیرش دعوت شونده قرار گیرد إِلَّا كَبَّاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيُثَلِّغَ فَأُجْزِ این که کار آن‌ها مانند کسی است که دستش را باز کرده در حالی که به آب اشاره کرده و آن را به سوی خودش فرا می خواند یا این که آب را به کف دست گرفته و می خواهد تا آب خودش به دهانش برسد و مَا هُوَ بِبَالِغِهِ در حالی که به آن نخواهد رسید، چه آب اشاره را درک نمی کند، یا مقصود این است که چون آب در کف گشاده و باز نمی ماند. «۱»

(۱) طبری در تفسیرش می گوید: یعنی مانند مرد تشنه‌ای که دستش را به آب چاهی دراز می کند تا آب را بالا بیاورد و بنوشد ولی دستش به آن نمی رسد. شیخ طوسی از قول حسن بصری می گوید: مراد کسی است که دستش را به سوی آب دراز کند ولی پیش از آن که به آب برسد می میرد. میبیدی می گوید. مراد کسی است که ریسمانی و دلوی ندارد او بیهوده می کوشد که دست به آب دور دست زند. زمخشری می نویسد: مراد کسی است که با انگشتان گشوده از هم [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۶

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ خدا را خواندن کافرین جز گمراهی چیزی برای آن‌ها ندارد، چه خدا را خواندن کافر در حقیقت بدون این که خودش بفهمد فرا خواندن شیطان است، یا مقصود این است که فرا خواندن کافرین مردم را به سوی خودشان یا به خدا یا به غیر آن دو جز گمراهی چیزی نیست، یا این که فرا خواندن مردم کافرین را در ضایع بودن و عدم ترتب اثر جز گمراهی چیزی نیست، و این جمله مانند نتیجه‌ی برای جمله سابقش می باشد. وَلِلَّهِ لِلَّهِ خدا نه برای غیر خدا يَسْتَجِدُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا برای خدا سجده می کنند کسانی که در آسمان‌ها هستند و کسانی که در زمین هستند با میل و رغبت یا با اجبار و اکراه. سجود در لغت به معنای خضوع است، و چون نهایت خضوع نسبت به شخص مورد خضوع افتادن در خاک است لذا سجده‌ی نماز با وضع شرعی سجود نامیده شده و چون خضوع عبارت از شکستن

می خواهد از جایی آب بردارد، مثل فارسی است که می گوید: می خواهد با غربال آب بردارد. این معنا که زمخشری می گوید و مثل فارسی با آنچه نظر مفسر محترم است تطبیق دارد. آب: معرفت است.

شاه نعمه الله ولی می فرماید:

گر نه آب و حیات معرفت است عین کوثر بگو که کوثر چیست و به معنای فیض هم آمده است.

و به معنای فکر، اندیشه و مدرکات ظاهری و باطنی هم آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۷

انائیت در مقابل کسی است که برای او خضوع شده است.

پس هر مقدار که این معنا تمام تر باشد خضوع کاملتر می شود و چون جمیع موجودات نسبت به خدای تعالی دارای انائیتی نیستند، بلکه همه‌ی آن‌ها حکم اسمیت و عدم نفسی بودن را دارند، و نفسیت همه آئیت حق تعالی را دارد.

لذا همه‌ی موجودات اعم از آسمانها و آسمانی‌ها، زمین‌ها و زمینی‌ها، صاحبان علم و شعور و غیر آن‌ها ... همه و همه برای خدا سجده می کنند چون هیچ یک از موجودات نسبت به خدای تعالی انائیتی ندارند، و لکن بیشتر سجده کنندگان آگاه از روی میل و

رغبت سجده می کنند مانند همه ی انواع فرشتگان و بعضی از انسان ها و جن ها، ولی برخی از آن ها جز با اکراه و اجبار سجده نمی کنند مانند بعضی از انسانها و بعضی از جنیان، چه انسان و جن کافر از باب رغبت و اختیار سجده نمی کند. و آن کس که بدون واسطه با رغبت و میل سجده نمی کند، به واسطه ی مظاهر خدا با رغبت سجده می کند، چه نفوس آن ها از ناحیه ی فطری تعلق و وابستگی دارد، و اگر وابستگی به خدا پیدا نکند به غیر از خدا از مظاهر او وابستگی پیدا می کند از قبیل ستاره و بت و غیر آن ها، و حد اقل به دراهم و دنانیر (پول) وابسته می شوند، و موالید سه گانه با صورت ها و نفسهایشان به طور تکوینی و میل و رغبت خدای را سجده می کنند، و با عناصرشان به صورت اکراه و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۸

اجبار سجده می کنند، زیرا که عناصر بنا بر امتزاج به صورت بی اراده و جبری در موالید هستند. بنابراین آوردن (من) که برای صاحبان عقل است یا از باب تغلیب است (یعنی چون صاحبان عقل افزونی دارند)، و یا باعتبار این است که سجده به آن ها منسوب است. زیرا که سجود جز از صاحبان شعور محقق نمی شود، و از آنجا حکم سجده به نفس آسمانها و زمین سرایت می کند، چه که بارها گذشت که نسبت حکم به مظلوم به ظرف سرایت می کند به خصوص اگر مظلوم شریفتر از ظرف باشد. «۱»

وَ ظِلَّالُهُمْ «۲» لفظ (ظلال) جمع (ظل) است و آن سایه ای است که از شاخص (هر شیء می تواند شاخص باشد که بر اثر تابش خورشید یا نور سایه از او حاصل شود) حاصل می شود، و با حرکت و انتقال شاخص سایه حرکت می کند و با سکون آن ساکن می شود، و خلاصه هیچ انانیتی جز انانیت شاخص ندارد.

(۱) سجود: فنای عبد در حق در زمان شهود است، به نحوی که از اعضاء و جوارح خود بی خبر شود و رؤیت و شهود حق او را متوجه به غیر نکند. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی)

(۲) در معنای این جمله ها اختلاف است: ۱- یعنی لازم است سجده بر شخص عاقل و ممیز ولی مؤمن به میل خود و کافر به زور شمشیر. ۲- همگی برای خدا فروتنند، مؤمن از میل و پسند خود، و کافر از ناچاری بیماری و درد، و بعضی گفته اند مقصود از ظِلَّالُهُمْ خود اشخاص هستند چون سایه هر کس با اوست و از او جدا نیست. (مجمع البیان)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۲۹

زیرا هر موجود علوی یا سفلی در مقام خاص خودش دارای حقیقتی است، و در عالم بالاتر و پایین تر از خودش دارای سایه است، و موجودات طبیعی زمینی مانند موالید دارای سایه ی صوری هستند که از محاذی بودن با خورشید حاصل می شود، پس همه موجودات از نظر تکوین همه برای خدا سجده می کنند، ولی برخی موجودات از روی میل و رغبت سجده می کنند.

(پس آیه تعمیم دارد یعنی وجود و ماهیات همه چیز مطیع و منقاد خداست).

بِالْعُدُوِّ جَمْع (غده) است یعنی در بامدادان.

وَ الْأَصَالِ جَمْع اصیل است یعنی و در شامگاهان، در این صورت، و از آنچه که ما ذکر کردیم اختلافی که در اخبار در تفسیر ظلال وارد شده بر طرف می شود، و سجود و شب و روز در هر چیزی بر حسب همان چیز است.

آیات ۱۸-۱۶

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۶ تا ۱۸] ص: ۶۲۹

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ
 الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
 (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ
 كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷)
 لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ
 مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۰

ترجمه: ص: ۶۳۰

ای رسول ما از این مشرکان باز پرس که آفریننده‌ی آسمانها و زمین کیست (اگر آنها از جهل و عناد جواب ندهند تو خود) بگو خدا است آفریننده‌ی عالم پس بگو شما خدا را گذارده غیر خدا (مانند بتان و فرعونان) را برای نگهبانی و یاری خود برگزیدید در صورتی که آنها بر سود و زیان خود هم قادر نیستند آنگاه بگو آیا چشم نابینای جاهل و دیده‌ی بینای عارف یکسان است یا ظلمات شرک و بت پرستی با نور معرفت و خداپرستی مساوی است؟ یا آن که این مشرکان شریکانی برای خدا یافتند، که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند. و مشرکان را خلق خدا و خلق شریکان خدا مشتبه گردید؟ بلکه (هرگز چنین نیست) تنها خدا خالق هر چیز است و او خدای یکتایی است که همه‌ی عالم مقهور اراده‌ی اوست.

خدا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۱

آسمان، آبی نازل کرد که در هر رودی به قدر وسعت و ظرفیتش سیل آب جاری شد و بر روی سیل کفی برآمد چنانچه فلزاتی را نیز که برای تجمل و زینت (مانند طلا و نقره) یا برای اثاث و ظروف (مانند آهن و مس) در آتش ذوب کنند. خدا اینگونه کفی که بر آب ظاهر می‌شود برای حق و باطل مثل می‌زند که (باطل آن چون) کف به زودی نابود می‌شود و اما آن آب و فلز که به خیر و سود مردم است در زمین مدتی باقی می‌ماند.

خدا مثل آنها را برای فهم بدین روشنی بیان می‌کند. آنان که دعوت حق را اجابت کرده و به خدا ایمان آوردند بر آنها بهترین پاداش و خوشترین زندگانی است و آنان که اجابت نکردند اگر مالک دو برابر آنچه بر روی زمین است باشند آن را فدای آسایش خود کنند (مگر از عذاب خدا برهند) و آنها را حساب سخت و جایگاه دوزخ باشد که بسیار بد آرامگاهی است.

تفسیر ص: ۶۳۱

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ در جواب این که پروردگار آسمانها و زمین کیست بگو: خدا، یعنی جواب آنها را چنین بده، چون جز این جوابی ندارند.

قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بعد از اعتراف به ربوبیت خدا بر آسمانها و زمین از باب سرزنش و توبیخ به آنها بگو آیا جز خدا برای خود دوستانی گرفتید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۲

لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا خدایان باطل برای خودشان نفع و ضرری مالک نیستند تا چه برسد به نفع و ضرر غیر خودشان، و

تا چه برسد به اداره‌ی آسمانها و زمین که به آن دو نمی‌رسند و علم و احاطه‌ی به آن‌ها ندارند.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ أَيَا نَابِنَايِي كَمَا رَاحَ ضَرَرٌ وَ نَفْعٌ رَا نَمِي بِيْنِد وَ تَشْخِيصَ نَمِي دَهْد وَ الْبَصِيْرُ ﴿١﴾ و بینایی که غیر خودش را می‌بیند و به ضرر و نفع او احاطه دارد و هر طور که بخواهد در او تصرف می‌کند این دو مساوی هستند؟

یا مقصود این است: آیا نابینایی که بین کسی که ضرر و نفعی ندارد و کسی که دارای نفع ضرر است فرق نمی‌گذارد مانند مشرک با بینایی که این مطلب را می‌بیند و فرق می‌گذارد مانند مؤمن مساوی و یکسان است؟

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّوْرُ ﴿٢﴾ آیا اصولاً تاریک‌هایی چون کفر با نوری چون ایمان مساوی است؟

(۱) بصیر: عبارت از نیرویی که دل را به نور قدسی منور کند تا به وسیله‌ی آن حقایق اشیا و بواطن آن‌ها را مشاهده کند و آن در حکم چشم است که به وسیله‌ی آن نفس صور اشیا و ظواهر آن‌ها را می‌بیند.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سجادی)

(۲) نور: بنیاد عرفان و حکمت مشرق زمین است، در قرآن مجید نیز بارها به نور اشاره شده و حق تعالی را نور حقیقی و مطلق دانسته است، به همین سبب عارفان به نور اهمیت بسیار داده‌اند. ای عزیز تمام موجودات مرتبه‌ای از انوار حق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۳

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ جَمَلَهٗی (خلقوا کخلقه) صفت (شركاء) است، یعنی آیا این شریکانی که برای خدا قرار داده‌اند مانند آفرینش خدا می‌تواند بیافرینند؟

فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ پس آفریدن خدایان بر آن‌ها مشتبه شده، و چون ساخت خود آن‌ها با آفریدن خدا مشتبه شده است، حکم کردند به این که آن خدایان باطل استحقاق عبادت دارند.

در حالی که این مردم شریکانی گرفته‌اند که خود درمانده‌اند، و حتی بر خلق چیزی که خود مردم به تنهایی قدرت آن را دارند ناتوانند.

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ بگو آفریننده‌ی هر چیز خدا است و آن‌ها آفریده هستند و کجا می‌توانند خالق باشند.

وَهُوَ الْوَاحِدُ و او خدای یگانه است که چیزی در هستی با او باقی نمی‌ماند، و چیزی جز او دارای وجود نیست تا چه برسد به خالقیت و دیگر وصف‌های الهی.

الْقَهَّارُ ﴿١﴾ او خدای قهار است یعنی هر چیزی تحت وجود او فانی و مضمحل است و انانیتی ندارد.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدْرِهَا ﴿٢﴾

(۱) قهر: از اصطلاحات اهل‌الله است، یعنی تایید حق به فنا کردن خواستها و مرادها، و باز داشتن نفس از آرزوها. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سجادی)

(۲) این آیت مدار علم حقیقت و معرفت است، جلال احدیت به نعمت رحمت و رأفت فرو

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۴

جواب سؤالی است که گویا گفته شده:

اگر خداوند واحد و یگانه است که ثانی ندارد و قهاری است که هیچ چیزی در مقابل آن انانیت ندارد پس این کثرت‌هایی که دیده می‌شود چیست؟

پس خداوند فرمود: از آسمان آب فرو فرستاد و در نتیجه کثرت‌ها ظاهر گشت، پس برای هیچ چیز ظهور و انانیتی نیست مگر به

سبب آب که فعل اوست، بلکه آن همان است نه چیز دیگر، و مقصود مثال زدن ظهور کثرت‌ها از یک چیز است که آن فعل خدا است، و قوام و پایداری کثرت‌ها ناشی از همان یک چیز است که نزول آب باشد، که آن خود برخاسته از یک حقیقت است که همان آسمان است، و تکثر و کثرت‌ها از ناحیه‌ی درّه‌ها (مجراها) و ظرف‌ها و ظاهر شدن کف بیهوده بر روی آن است. و نسبت سیل و جریان به درّه‌ها و ظرف‌ها مجازی است.

(بررسی یک حقیقت و جریان آن در مجراها و ظرف‌ها مهمترین بحث عرفانی است که در صفحه بعد خواهد آمد).

فرستاد از آسمان بر پیغامبر راست و وحی پاک هم به سمع شنیدند و هم به دل دریافتند و همچنین اولیا را الهام و نور حکمت در دل ایشان افکند هر کس به قدر خویش بر درجات و طبقات یکی برتر، یکی میانه، یکی فروتر، تفاضل و تفاوت بر همه پیدا، هر کسی را ان داد که سزا بود و در هر دلی آن نهاد که جا بود آن دلها اگر چه روشن است و افروخته خالی نباشد از وساوس و هواجس شیطان پیوسته مترصد نشسته تا کجا در دل ایشان راهی یابد تا شکی و سهوی افکند، تا دروغی بسازد، حظی بر باید. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۵

فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبْدًا رَائِبًا كَفِيَّ كَفِ بِرُؤْيِ سَيْلٍ وَ آبِ قَرَارٍ مِي كِيرِد.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ از فلزاتی که مردم بر آن‌ها آتش می‌افروزند در حالی که آن‌ها در آتش هستند.

اِتِّغَاءَ حَلِيَّةٍ تا زیور درست کنند، مثلاً از طلا و نقره زیور درست می‌کنند اَوْ مَتَاعٍ یا چیزی که به وسیله‌ی آن بهره و تمتع حاصل شود، مانند ظرف‌ها و آلات و ادوات صنایع و غیر آن‌ها.

زَبْدٌ مِثْلُهُ مانند کف آب، یعنی این که کف بیهوده و بی‌خاصیت مخصوص آب و سیل نیست.

بلکه در جامدات و فلزات که با آتش آب می‌شوند نیز موجود است، مقصود این است که باطل مخصوص تعینات امکانی که مانند کف آب است نیست، بلکه نفوس بشری که در شدت تراکم و فشردگی و صلابت و استحکام مانند فلزات است محتمل کف هواهای باطل می‌شود.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ این که مثل ظهور حق و اختلاط آن با باطل مانند نزول آب و اختلاط آن با کف است.

در اینجا آنچه مورد مثل واقع شده است بر حسب مراتب وجود محتمل چند وجه است.

و همچنین بر حسب مراتب علم یعنی وجود ذهنی، پس بر حسب تطبیق بر مورد مثل می‌گوییم: از آسمان اسما آب مشیت را

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۶

فرو فرستاد، آنگاه ظرف‌های ماهیات به مقدار آن آب جریان و سیلان پیدا کرد، پس آب روان در ظرف‌های ماهیات کف تعینات و کثرت‌ها را به خود گرفت، سپس آبی که حقیقت است و محقق شده است باقی می‌ماند ولی کف به خلاف ابر اگر چه روی آب را پوشانده و در انظار ظاهر است و دیده می‌شود ولی بقایبی ندارد.

امّا کوه فکرات و قاصرین در ادراک جز کف روی آب و تعینات چیزی درک نمی‌کنند تا آنجا که گفته‌اند: موجود امر اعتباری خالص است و ماهیت‌ها در تحقق اصیل هستند، ولی آن کف باطل و از بین رفتنی است که هر چیزی جز وجه او هلاک و نابود است.

و از آسمان «۱» مشیت آب وجودات اشیا را فرو فرستاد، پس ظرف‌های ماهیت‌ها روان و جاری گشت ... تا آخر.

از آسمان عقول آب وجود نفوس و پائین‌تر از آن را نازل نمود، پس ظرف‌های نفوس و عالم مثال و عالم طبع بمقدار آن آب روان و جاری شد ... تا آخر. و از آسمان عالم مثال آب وجود عالم طبع را فرو فرستاد ... تا آخر.

این تطبیق در عالم کبیر است و اما در انسان صغیر پس می‌گوئیم: از آسمان ارواح آب حیات را نازل کرد، پس ظرف‌های

(۱) آسمان: جهت علو و بالا- را آسمان گویند در سخنان اهل ذوق هم به صورت مفرد و هم مرکب به کار رفته است. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: دکتر سجادی) در برخی از سخنان شیخ اشراق آسمان رمزی است از سر انسان. (مترجمین) ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۷

ادراکات حیوانی و مراتب نباتی سیلان پیدا کرد تا به مقام طبع رسید که سیل کف اخلاق رذیله و هواهای پست و افعال مذموم به خود گرفت همانطور که اخلاق نیکو و شوق‌های الهی و افعال مرضی خدا به سبب همان آب تحقق پیدا کرده‌اند. و اما بر حسب علم و ذهن که از جهتی عیبت و خارجیت دارد می‌گوییم: از آسمان ولایت آب نبوت و ولایت را نازل فرمود که بر حسب آن ظرف‌های دلها و سینه‌ها جاری شد که بعضی بر حسب استعداد اّتصاف به نبوت و رسالت و بعضی دیگر بر حسب استعداد، پذیرای احکام رسالت شدند که آن سیل کف مقتضای هواها، از قبیل آرای باطل و بدعت‌های بیهوده را به خود گرفت و با مرور زمان به احکام رسالت و نبوت مختلط گشت که زیاد و کم و تحریف در کتاب الهی از همین قبیل است. یا این که می‌گوییم: از آسمان نبوت آب رسالت را فرو فرستاد، یا از آسمان رسالت آب احکام الهی را نازل نمود، یا این که از آسمان روح آب علم را فرستاد که در ظرف‌های دلها و سینه‌ها روان و جاری شد و این سیل کف دخالت‌های هوای نفس در علم را به خود گرفت، یا این که از آسمان قلب آب علم را نازل نمود که ظرف‌های سینه‌ها سیلان پیدا کرد. فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً «۱» کف را سیل به کنار می‌زند و

(۱) یعنی دو دلها و بیهوده‌گوییها در باره‌ی قرآن نابود می‌شود و کسی از آن سود

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۸

به یکطرف می‌اندازد (یعنی مجاز و غیر حقیقت را که حکم کف روی آب را دارند خدا کنار می‌زند تا هر ماهیت قابلی آن آب حقایق را طبق ظرفیت خود بگیرد).

وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ «۱» آنچه که به سود مردم است در زمین می‌ماند تا اهل زمین از آن بهره‌مند گردند. كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ مثل بودن آیه را تکرار کرد تا تأکید و تشبیه بر این مطلب باشد که ظاهر آیه مقصود و مورد نظر نیست، بلکه مقصود بیان حال حق و باطل است با تمثیل و تشبیه به یک امر حسی.

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ متعلق به يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ است، یعنی خداوند مثل می‌زند جهت حال آن گروه و این گروه، یعنی حال آن دو مانند حال آب و کف است، تا به این گروه بشارت دهد و آن گروه را بترساند. یا مقصود این است که مثل می‌زند تا آنان که پروردگارش را اجابت کردند بهره‌مند شوند.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ این عبارت بنا بر دو معنای اول از نزول باران (از آسمان عالم کبیر از آسمان عالم صغیر) عطف

نمی‌برد. (مترجمین)

(۱) یعنی کلمات قرآن در دل مؤمنین راست اندیش درست پندار بر جای می‌ماند و حکمت و معرفت بیار می‌آورد. (تفسیر جامع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۳۹

بر لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا است، و بنا بر معنای سوم (آسمان نبوت) این جمله و ما بعدش جمله‌ی مستأنفه است. ممکن است قول خدای تعالی:

(و می گویند):

سلام و تحیت بر شما باد که (چون در طاعت و عبادت خدا و رنج و آلام عالم) صبر پیشه کردید عاقبت منزلگاه نیکو یافتید، و آنان که پس از پیمان بستن (با خدا و رسول)، عهد خدا را شکستند (چون معاویه صفتان) و هم آنچه خدا به پیوند آن امر کرده (مانند صله‌ی رحم و دوستی علی علیه السّلام و مؤمنان و اولیای خدا) پاک بریدند و در روی زمین فساد و فتنه برانگیختند اینان را لعن خدا و منزلگاه عذاب دوزخ نصیب است.

تفسیر ص: ۶۴۱

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ لَفْظًا (ما) در (أَنَّمَا) كافه «۱»،

(۱) اگر «ما» كافه باشد در آن صورت ان عمل نمی کند و معنای آن این است که، البتّه فقط بر تو نازل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۲

یا موصوله «۱» یا مصدریه «۲» است، یعنی آنچه که به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، یا همه‌ی قرآن، یا همه‌ی احکام رسالت، یا خصوص ولایت.

مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى «۳» از پروردگار توست که حقّ است، آیا کسی که این مطلب را می داند مانند کسی است که نسبت به این علم نابینا و کور است.

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ تَهَا كَسِي اَيْن عَدَم مَسَاوَات و عَدَم تَشَابَه و نَابِرَابِرِي را می دادند و یاد می آورد که أُولُو الْأَلْبَابِ صاحب عقل و خرد باشد، نه صاحب خیال و صاحب انس و عادت.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خدای تعالی با این سخن شیعه‌اش را مورد خطاب قرار داده و فرموده: شما صاحبان خرد و عقل در کتاب خدا هستید.

و سرّ مطلب این است که (لَبّ) عبارت از عقل خالص است که مشوب به وهم و خیال نباشد، و عقل مادام که به صاحب عقل متصل نباشد از وهم و خیال خالص نمی شود، و اتصال اگر با بیعت عامّ نبوی باشد موجب خالص شدن عقل نمی گردد.

(۱) اگر «ما» موصوله باشد، ما اسم ان، انزل الیک، خبر است. یعنی، آنچه بر تو نازل شده است. [.....]

(۲) اگر «ما» مصدریه باشد یعنی انزال قرآن و احکام رسالت.

(۳) یعنی عمّار و حمزه که می دانند قرآن حقّ است مانند ابو جهل کور دل نیستند و این جمله شامل همه‌ی مردم بینا و پیرو حقّ و منکرین نیز می باشد. (روح البیان)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۳

زیرا که رسول صلی الله علیه و آله با بیعتش احکام عقل را با کمک وهم و خیال تأسیس می کند.

پس شأن رسول خالص گردانیدن عقل نیست بلکه مخلوط کردن آن با پوسته‌ی خیال است، به خلاف اتصال به بیعت خاصّ ولوی، چه شأن صاحب بیعت خاصّ از جهت اصل ایمان خالص گردانیدن عقل از شوب خیال است، و به این اعتبار بر کسی که متصل به اوست صدق می کند که او صاحب عقل و خرد است اگر چه هنوز برای او عقل و خرد حاصل نشده باشد.

و نیز صاحب ولایت به اعتبار ولایتش عقل و مغز است، و صاحب رسالت به اعتبار رسالتش مانند پوست است، و متصل به ولایت مظهر صاحب ولایت است و در نتیجه او به همین اعتبار نیز صاحب عقل و خرد است علاوه بر مطلب بالا تحقیق مطلب این است که

انسان بدون تلقیح ولایت مانند گردویی است که از مغز خالی باشد، و مغز آن بسته نمی‌شود مگر به سبب ولایت. زیرا در بیعت ولوی کیفیت و حالتی از ولی امر در قلب بیعت کننده داخل می‌شود، که همان موجب تحقق پدری و فرزندگی بین آن دو می‌شود، و آن حالت همان، ایمان است که در قلب داخل می‌شود چنانچه تحقیق این مطلب در ضمن مطالب سابق گذشت.

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ إِنَّ جَمَلَهُ صَفْتٌ (أولوا الألباب) جهت بیان حال آنان است، یا کلام مستأنف است و خبر ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۴

جمله‌ی (اولئك لهم عقبی الدار) می‌باشد، و مقصود از عهد عهد عام نبوی است، و وفاء به عهد رسیدن به آخرین رکن اسلامی است، و آن بیعت ولوی است که از آن در اخبار به ولایت تعبیر شده است.

وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ مِثَاقَ عِبَارَتِ اَزْ وِلَايَةِ اِسْتِ اَكْ بَر اَثْرِ وِفَايِ اَبْ اَعْهْدِ اِدْر اَبْوْتِ بَرَايِ اَنَّا نِ اَحْصَلِ مِیْ شَوْدِ، و اَن رَا مِیْ شَاقِ نَا مِیْ دِه اَنْدِ چَوْنِ اَعْقِدِ رُویِ اَعْقِدِ وِ پِیْمَانِ رُویِ پِیْمَانِ اِسْتِ، چِه اِیْنِ پِیْمَانِ بَعْدِ اَزِ اَعْقِدِ بِیْعَتِ نَبُویِ اِسْتِ.

و در خبر به آنچه که ما ذکر کردیم اشاره شده است.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ «۱» و کسانی که می‌پیوندند به آنچه خدا امر به پیوستن آن داد، نخستین چیزی که از صله‌ی ارحام خداوند به آن امر کرده اتصال خویش است با نبی وقت، از طریق بیعت عام، سپس اتصال به ولی وقت به سبب بیعت خاص، سپس با مسلمین با قرابت رحم معنوی، سپس با مؤمنین به سبب قرابت رحم ولوی، سپس صله رحم با خویشانش به سبب قرابت رحم جسمانی، و صله‌ی رحم با نبی و ولی بعد از حصول پایه و اساس که همان بیعت عام و خاص است.

و صله‌ی رحم با هر خویش و نزدیک عبارت از چیزی است

(۱) این جمله چهار معنا شده است: ۱- ایمان به همه‌ی پیغمبران، ۲- ایمان و کمک و جنگ به موافقت با پیغمبران، ۳- صله‌ی رحم خویشاوندان و ۴- کلیه‌ی روابط با مسلمانان از کمک و جلوگیری آزار و دوستی. (مجمع البیان)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۵

که اظهار محبت و دلسوزی به وسیله آن حاصل شود که حد اقل آن بشاشت و خوشرویی در هنگام ملاقات، و خوشحالی از دیدن و هدیه دادن و برآوردن حاجت او است.

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ «۱» خشیت حالتی است که از ادراک لذت وصال محبوب و رنج فراق او یا قدرت و اختیار عذاب او حاصل می‌شود، به عبارت دیگر: خشیت حالتی است که از ادراک صاحب جمال و قدرت حاصل می‌شود.

به عبارت دیگر حالتی است مخلوط از خوف و رجا، نه خوف خالص است و نه امید محض، و روی همین جهت خشیت را به رب و خوف را به سوء حساب تخصیص داد.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَجْهَ رَبِّ عِبَارَتِ اَزْ مَلَكُوتِ وِلَیِّ اَمْرِ اِسْتِ وِ اِبْتِغَاءِ وَجْهِ عِبَارَتِ اَزْ طَلَبِ بَا زِ شَدْنِ اِدْر اَقْلَبِ اِسْتِ تَا وِلَیِّ اَمْرِ ظَا هِرِ گَر دِدِ وِ بَرَا یِ اَوِ بَا مَلَكُوتِشِ مَتَمَثَّلِ «۲» شَوْدِ، و صَبْرِ كَر دِنِ بَرَا یِ اِیْنِ طَلَبِ اِیْنِ اِسْتِ كِهْ اَزْ ذَكْرِ قَلْبِیِ خَفِیِ یَا ذَكْرِ لِسَانِیِ جَلِیِ رُویِ بَر نَگَر دَا نْدِ، و صَبْرِ كَر دِنِ بَر اَن مَسْتَلْزَمِ اِیْنِ اِسْتِ كِهْ بَیْتَابِیِ نَكُنْدِ وِ بِه سَویِ پَر تَگَا هَا یِ سَقُوطِ خَارِجِ نَشُودِ.

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ نَمازِ قَالِبِیِ رَا اِقَا مِه نَما یَنْدِ وِ حُدُودِ وِ

(۱) یعنی چون می‌ترسند از دقت و واری در حساب که هیچگونه گناهشان آمرزیده شود در انجام وظایف می‌کوشند. (مترجمین)

(۲) در تفسیر سوره حمد در جلد اول شرح مفصل آن ذکر شد.

مواقیت آن را حفظ کنند، و ذکر را که همان نماز سینه است ادامه دهند و آن را متصل به فکر نمایند که آن نماز قلب است، و آن تمثیل ملکوت شیخ است.

وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه که ما بر آنان روزی داده‌ایم انفاق کنند که مقصود اموال و اعراض دنیوی، و نیروها و اعراض و جاه و حشمت است، و همچنین افعال و صفات و انائیت‌ها را که به خودشان نسبت می‌دهند.

سِرًّا وَّ عَلَانِيَةً سِرٌّ و علانیه در هر مقام بر حسب آن مقام است انسان از همان ابتدای استقرار نطفه‌اش از جهت تکوین در حال انفاق و خلع و لبس و چیزی دادن و عوض گرفتن از خدا است، و پس از بلوغ بلکه وقت تمرین مکلف به انفاق از اموال بلکه از فعلیات سفلی می‌شود، اگر چه عوض‌ها و انفاق شده‌های قوا و فعلیات را نمی‌بیند، و فقط اموال دنیوی را می‌بیند.

و اصل انفاق سِرِّی این است که از فعلیات و انائیتش انفاق کند بدون این که احساس کند و آگاهی به انفاق و انفاق شده داشته باشد تا چه برسد به این که غیر از خودش کسی از این نفاق اطلاع حاصل کند.

وَ يَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ «۱» حسنه عبارت از ولایت است، و هر فعل یا حالت یا اخلاق که متصل به ولایت باشد

(۱) چند معنا شده است: ۱ به کار نیک بدیها را تلافی کنند. ۲- بدیهای مردم را به عفو و احسان برابر کنند. ۳ به توبه جرم گناه را جبران کنند. (مجمع البیان)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۷

حسن و نیکو است، و سیئه در حقیقت دشمنی با علی علیه السلام است، و هر فعل و اخلاق و حالت که به آن جهت و آن راه متصل باشد سیئه است، پس حسنه و سیئه در هر فعلی که هم شکل و شبیه به آن دو باشد نیز جریان و تحقق دارد مانند افعال کسی که از ولایت ولی امر غافل است.

أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَةُ الدَّارِ أَنَا رَاسِتِ سِرَايِ نِيكَ دَرِ آخِرَتِ، كِه نِيكِي سِرِ اِنجَامِ دَرِ مَعْنَا غَلْبِه پيدا كرده است و به كسي كِه عاقبتِ خُوبِ و سِرِ اِنجَامِ نِيكَ دَاشْتِه باشد اطلاق مي‌شود گويَا كسي كِه سِرِ اِنجَامِ بَدِ دَاردِ اصلا عاقبتِي نَدَاردِ.
جَنَاتُ عَدْنٍ اَيْنَانِ از نظر اقامت در بهشت عدن هستند «۱»،

(۱) در تفسیر کشف الاسرار جنات عدن به معنای (بهشتهای پایندگی) آمده است (جلد ۴ ص ۱۷۰) در کیمیای سعادت آمده است: رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: هر که به آرزوی برادر مسلمان قیام کند هزار حسنه وی را بنویسند و هزار هزار سیئه از دیوان وی بسترند و هزار هزار درجه‌ای را برتر دارند و از سه بهشت وی را نصیب کنند. - فردوس، عدن و خلد (ج ۱ ص ۲۹۴). ابو الفتوح می‌نویسد: رسول صلی الله علیه و آله گفت که، عدن بهشتی است خاص از بهشتهای خدا در آنجا نباشند جز سه گروه، پیغمبران علیهم السیلام صدیقان و شهیدان، خنک آن را که در اینجا شود. - از نظر عرفا بهشت عدن، قلب مملو از عشق است، چنانچه حافظ گوید.

بهشت عدن اگر خواهی بیا یا ما به میخانه که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم

و چون میخانه قلب سالک است که در آن جایگاه عشق است چنانکه می‌فرماید:

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندرا آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند

لذا می‌توان گفت بهشت عدن در درون، تجلیات عشق معشوق است بر دل عاشق.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۸

يَدْخُلُونَهَا و مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ و أزواجِهِمْ و ذُرِّيَّاتِهِمْ خودشان داخل بهشت می‌شوند، و هر کس از پدران و همسران و ذریه‌هایشان

که صالح باشند به تبعیت آنان وارد بهشت می‌شوند.

پس مقصود از صالح بودن در اینجا فاسد نبودن و استعداد برای صالح حقیقی شدن است، و گر نه اگر بالفعل خودشان صالح باشند داخل بهشت می‌شوند، و به این امر احتیاج پیدا نمی‌کنند که به تبعیت غیر خودشان وارد بهشت گردند.

و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ملائکه از درهای قصرهایشان در بهشت بر آنان وارد می‌شوند در حالی که می‌گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ سلام (صلح و آرامش) بر شما که شکیبایی ورزیدید پس چه خوب سرانجامی دارید. در باره‌ی غرفه‌های مؤمنین و قصرهای آنان و چگونگی زیارت ملائکه از آنان در اخبار به تفصیل ذکر شده است.

لذا حافظ گفت:

من که هر روزم بهشت عدن یکسر می‌دهند وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

که منظور نفی بهشت فردا نیست، بلکه از هم امروز آغاز می‌شود و تا ابد ادامه دارد و آیه بعدی که می‌فرماید ملائک (جلوه‌های جمال و عشق و ارادات عینی و ملکوت باطنی) وارد می‌شوند جنبه عرفانی کلام حافظ را تأیید می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۴۹

و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ کسانی که بعد از پیمان نبوت و مؤکد کردن آن به پیمان ولایت، عهد نبوت را می‌شکنند، مرتد فطری هستند و از آن‌ها توبه‌ای چه ظاهری و چه باطنی پذیرفته نمی‌شود، ولی کسی که فقط عهد نبوت و بیعت عام را می‌شکند توبه‌ی ظاهری و باطنی او قبول است، و او مرتد ملی است نه فطری، و تحقیق وافی و کافی در مورد هر دو ارتداد در سوره‌ی آل عمران در طی آیه‌ی وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا گزشت.

و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ اصل قطع به سبب شکستن عهد حاصل می‌شود، چنانچه گزشت.

و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ مقصود زمین عالم کبیر و عالم صغیر است، و در سوره‌ی بقره تحقیق تام و کاملی در باره‌ی قطع آنچه که خدا به آن امر کرده و افساد در زمین در طی آیه‌ی وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ گزشت و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ اینان را لعن خدا و منزلگاه عذاب و دوزخ نصیب است.

آیات ۳۰-۲۶

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۶ تا ۳۰] ص: ۶۴۹

اشاره

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ (۲۹) كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۰

ترجمه: ص: ۶۵۰

خدا هر که را خواهد فراخ روزی و هر که را خواهد تنگ روزی گرداند و (این مردم کافر) به زندگانی و متاع دنیا دلشاندند در

صورتی که دنیا در قبال آخرت متاع ناقابلی بیش نیست،

کافران می‌گویند: چرا آیت و حجت قاطعی از خدا بر (اثبات نبوت) او نازل نشد (ای رسول ما) توبه آن‌ها بگو که (حجت قاطعی مانند قرآن و معجزات دیگر آمد اکنون) خدا هر که را خواهد گمراه و هر که را که بدرگاه او تضرع و انابه کند هدایت می‌کند، (چه اشخاصی بدرگاه خدا تضرع و انابه می‌کنند؟)

آن‌ها که به خدا ایمان آورده دل‌هاشان به یاد خدا آرام می‌گیرد (مردم) آگاه باشید که تنها یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست، آنان که به خدا ایمان آورده به کارهای نیکو پرداختند. خوشا بر احوال آن‌ها و مقام نیکوی آن‌ها،

ای محمد صلی الله علیه و آله ما ترا به رسالت میان خلقی فرستادیم که پیش از این هم پیغمبران و ائمه‌های دیگر بجایشان بوده و درگذشتند (امر تازه‌ای نیست که ترا برسالت فرستادیم) هر چه از معارف الهی که از ما به وحی بر تو رسد تلاوت کنی، باز مردم به ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۱

خدای مهربان کافر می‌شوند بگو او خدای من است و جز آن خدایی نیست و من بر او توکل کرده‌ام و روی امیدم همه به سوی اوست.

تفسیر ص: ۶۵۱

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ خدایوند روزی نباتی و حیوانی و انسانی را به هر که بخواهد گسترش می‌دهد و یا تنگ می‌گرداند.

وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ و آنان (کافران) به زندگانی دنیا دلخوش شدند، در حالی که زندگانی دنیا در جنب آخرت، یا بین حیات آخرت چیزی نیست مگر چیز اندکی که تمتع و بهره‌ی اندکی نیز در بردارد. وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ كَافِرَانِ گویند: اگر نشانه‌ای از پروردگارت نازل می‌شد، گویا که آن‌ها هیچ نشانه‌ای از نشانه‌ها را ندیده‌اند، چون آن‌ها کور بودند و آنچه را هم که می‌دیدند یا حمل بر سحر می‌کردند یا امری جادو می‌دانستند. قُلْ إِنْ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ لَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا بگو خدایوند هر که را بخواهد گمراه می‌کند، بدین گونه که او را از نظر کردن در عواقب کار و نیز در دعوت دعوت کننده و در آیات و نشانه‌های او کور و نابینا قرار می‌دهد، لذا هدایت و گمراهی به وجود آید و نشانه و عدم آن مربوط نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۲

وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ خدایوند کسی را که انابه کند و از جهنم طبع باز گردد و از زندان نفس فرار کند هدایت می‌کند. الَّذِينَ آمَنُوا «۱» بدل از مَنْ أَنَابَ یا کلام مستأنف مبتداست، و طُوبَى لَهُمْ خیر آن است، یا خیر مبتدای محذوف است، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدل از آن است، یا این که الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مبتدای دوم یا مبتدای اول است، و مقصود از ایمان ایمان خاص است که با بیعت خاص

(۱) ایمان - اعتقاد قلبی به کسی یا چیزی است. خواجه نصیر الدین گوید: ایمان در لغت تصدیق باشد، یعنی باور داشتن - اوصاف الاشراف، ص ۵۳، ایمان، فعل بنده باشد به هدایت حق.

عطار گوید:

نور ایمان از بیاض روی اوست ظلمت کفر از سر یک موی اوست

مغربی گوید:

آنچه کفر است بر خلق بر ما آن دین است تلخ و ترش همه عالم، بر ما شیرین است مولوی گوید:

آن که ایمان یافت رفت اندر امان کفرهای باقیان شد در گمان

اهل حدیث گویند: ایمان دارای مراتب شدت و ضعف است و قابل و زیادت و کم است از جهت شدت و ضعف و نقصان و کمال عمل.

و بالاترین ایمانها، آن انبیای عظام است به آنچه بر آنها نازل شده است. *آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ وَكُتِبَ وَرُسُلِهِ.* آل عمران/ ۲۸۴، ۲۸۵، در تفسیر کشف الاسرار آمده است:

ای عزیز آدمیان که تصدیق انبیا نکردند اگر چه صورت آدمیان دارند، معنای آدمیان ندارند و آن که به مقام ایمان نرسید بازگشت وی به آسمان نخواهد بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۳

ولوی حاصل می شود.

و *تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ* و با ذکر خدا «۱» دل‌هایشان آرامش می‌یابد، زیرا پس از آن که انسان ایمان آورد، ذکر وی به وسیله ولی خدا بر او القا شد، در نتیجه آن ایمان حقیقی برای او حاصل و محقق می‌شود، در قلب او داخل می‌گردد و او را از حالت طلب به عشق می‌رساند، با شدت یافتن شور عشق آرامشی برای حاصل می‌شود، در این حالت این امر بر او صادق است که با ذکر وی که از ولی امرش گرفته است آرامش پیدا کرده است، و لیکن اطمینان به صورت تمام و کمال حاصل نمی‌شود مگر با حصول ملکوت امام در دل و قرار گرفتن با او.

پس آنگاه که به ملکوت امام رسید و با او استقرار یافت بدون شایبه‌ی اضطراب و هیجان آرامش پیدا می‌کند، و ملکوت امام ذکر حقیقی خداست.

بنابر این معنای آیه چنین می‌شود: کسانی که ایمان آوردند و ذکر اخذ نمودند از کسانی هستند که به واسطه‌ی ذکر ایمان آوردند، و قلوب آنها به سبب صورت آن ذکر یا به سبب حقیقت آن که همان

(۱) ذکر: در کلمات عارفان به معنای: یاد کردن، مواظبت بر عمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قرآن، حلم، شرف، شکر نیز گفته‌اند:

ذکر به معنای استیلای مذکور بر دل است. یا ذکر یعنی توجه به محبوب و غفلت به ما سوی.

اذکروا الله کار هر اوباش نیست ارجعی بر پای هر قلاش نیست

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۴

ملکوت شیخ است آرامش می‌یابد.

و روی همین جهت است که *الَّذِينَ آمَنُوا* به شیعه تفسیر شده یعنی کسانی که با بیعت خاص ولوی بیعت کرده‌اند، و ذکر خدا به امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام تفسیر شده، و ذکر خدا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز تفسیر شده است.

أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ جمله‌ی معترضه است که برای تأکید آورده شده.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند تا این که به ذکر حقیقی نائل شدند و به سبب آن آرامش و اطمینان پیدا کردند.

طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مِآبٍ پاکی و مقام زیبا و نیک بر آنان است، زیرا چه (طوبی) وصف است به معنای پاک و پاکیزه، یا مصدر

(طاب) است، مانند (زلفی) و (بشری) یا جمع (طیبه) است چنانچه در قاموس آمده است، یا مؤنث (أطیب) است «۱» و در اخبار به درختی در بهشت تفسیر شده که موصوف به اوصاف متعددی است، و اصل آن درخت در خانه‌ی محمد صلی الله علیه و آله یا

(۱) زمخشری و قاضی بیضاوی همین معنا را گرفته و طوبی را به خوشی و خرمی معنا کرده‌اند ولی طبری و ابو الفتوح رازی و میبیدی هم به همین معنای لفظی گرفته‌اند و هم آن را درخت معجزه آسایی در بهشت دانسته‌اند، و اهل ولایت آن را، ولایت علی علیه السلام دانسته‌اند و گفته‌اند شجره طوبای ولایت علی علیه السلام است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۵

(پس حیات طیبه و آرامش در سرای ولایت که بهترین سر انجام است مخصوص آنان شد).

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ تُو رَا فَرَسْتَادِهِم فَرَسْتَادِنِي كَه مَانَدِ أَنْ فَرَسْتَادِنِ اسْت، این از قبیل تشبیه و تمثیل کلی به جزئی است، یا این که (كذلك) خبر مبتدای محذوف است که اصل آن (الأمر كذلك) می‌باشد یعنی مطلب چنین است، و (ارسلناك) مستأنف است.

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَّةٌ تُو رَا فَرَا بَرَا فَرَسْتَادِنِي كَه قَبْلَ از آن اَمّت‌ها و پیامبرانی در بین آنها بوده‌اند.

بیان این سخن بدان جهت است که اَمّت‌های پیشین برای آنها عبرت باشد، و تو در بین آنها از رسولان گذشته در بین اَمّت‌هایشان به تصدیق و قبول نزدیکتر باشی.

لِتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ تَا أَنْجَه رَا از قرآن و احکام و داستان‌های گذشتگان بلکه اصل آنچه را که ما به تو وحی «۱» کردیم که همان ولایت علی علیه السلام است بر آنان تلاوت کنی.

وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ در حالی که آنها به خدای بخشنده کافر هستند، با بیان آن ایشان را از کفرشان بازگردانی، یا

(۱) وحی: آنچه از سوی حق تعالی بر رسول او نازل شود و از خواص نبوت است.

مولوی گوید:

پس محل وحی باشد گوش و جان وحی چبود گفتن از حس نهان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۶

مقصود این است که تو آنچه را که وحی کردیم تلاوت میکنی و لکن آنها به خدای بخشنده کفر می‌ورزند.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَعْمِيمَ بَعْدَ از تخصیص است، یعنی او پروردگار من و پروردگار هر چیز است، زیرا خدایی جز او نیست عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ در همه‌ی کارهایم به او توکل نمودم. «۱»

وَ إِلَيْهِ مَتَابٍ در مبدأ و معادم و معاشم به غیر او نظر نمی‌کنم، بلکه به ربوبیت و خدایی او برای خودم و برای هر چیز نظر می‌افکنم، و به حفظ و یاری او در هر حال نظر می‌کنم، و به همین جهت بر او توکل کردم و برای خودم مرجع دیگری نمی‌بینم.

آیات ۳۴-۳۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص: ۶۵۶

اشاره

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَوْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا- يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

مرتاض‌های متشّرع و غیر آن‌ها معروف است ...

لذا خداوند می‌فرماید: اگر در عالم چیزی خوانده شود که کوهها را به حرکت در آورد ... تا آخر آن چیز همان قرآن است نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۵۹

غیر قرآن، و این معنا با قول خدای تعالی: **بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً** موافق‌تر است، چون این از تأثیر چیزی است که خوانده شده، و تأثیر را فقط منحصر به خدای تعالی می‌داند.

گویا که گفته است: هر چیز خوانده شده‌ای که در عالم دارای اثر باشد منحصر در همین قرآن است به این معنا که از آن خارج نیست، چه هیچ‌تر و خشکی نیست مگر این که در قرآن است.

سپس قاطعانه فرمود: بلکه هیچ چیز دارای اثر نیست مگر خدا یعنی اثر هر مؤثری به سبب مؤثر بودن خدای تعالی است، نه این که خودش مستقلاً اثر داشته باشد.

أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا لَفِظِ (يَيْئَسُ) بنا بر لغتی به (يعلم) تفسیر شده است، و در قرائت اهل بیت علیهم السلام (یتین) خوانده شده، اگر آن را طبق معنای مشهورش بگیریم مقصود این است آیا کسانی که ایمان آورده‌اند از ایمان آوردن مشرکین ناامید نشده‌اند.

و بنابراین جمله‌ی ما بعدش تعلیل آن می‌شود، و جمله‌ی **أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ** مفعول (أفلم یئأس) می‌شود.

یا معنای این جمله این است:

زیرا اگر خدا بخواهد لَهْدَى النَّاسِ جَمِيعاً و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا همه‌ی مردم را هدایت می‌کند، در حالی که اسباب ایمان برای آن‌ها از اندازهای رسا حاصل است چون همیشه به کفار به دلیل کفرشان مصیبت و بلا رسیده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۰

تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا به سبب کارهایی که در حال کفرشان انجام داده‌اند به آن‌ها.

قَارِعَةً مصیبت و بلایی نازل می‌شود.

أَوْ تَحِلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ یا بلا- و مصیبت به نزدیک خانه آنان و به امثال آنان نازل می‌شود که آن‌ها را نیز می‌ترساند و اثر بلا به

آن‌ها نیز می‌رسد. «۱»

حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ تا وقتی که وعده‌ی خدا به عذاب در دنیا از قبیل کشته شدن و اسارت و غارت برسد، و ممکن است مقصود از وعده‌ی خدا قبض ارواح آنان باشد، به هر حال خدا هرگز خلاف وعده نمی‌کند.

وَلَقَدْ اسْتَبْهَرُوا بِرُسُلِهِمْ مِنْ قَبْلِكَ این گفتار از باب دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله است که تنها تو نیستی که مورد استهزا قرار می‌گیری پیامبران پیش از تو نیز چنین بوده‌اند.

فَمَا مَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ تهدید به استهزا کنندگان است، که ما در اول به آن‌ها مهلت دادیم و چون از کار خود پشیمان نگشتند، آن‌ها را به عقوبت گرفتیم.

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ استفهام برای ترسانیدن و طولانی

(۱) طبری می‌گوید: منظور وعده‌ی فتح مکه است در آنصورت معنای آن، این است: به زودی به خانه (شهر) آن‌ها وارد می‌شوی.

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۱

کردن کلام در مقام تهدید است، یعنی و چه عذاب سختی! **أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ** آیا کسی که نگهبان و مراقب هر نفس و حافظ اعمال آن است، که چه کسب کرده است (خدا) با کسی که چنین نیست برابر است؟

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سِئَمًا مِّمَّا بَدَّوْا لَهُمْ وَأَنَّهُمْ لَآتُونَ
پیش خودتان اختراع کرده‌اید و نامهایی برای آن‌ها ساخته‌اید.

و ممکن است مقصود این باشد که آن‌ها را توصیف کنید تا معلوم شود که آیا چیزی دارند که مستحق پرستش باشند؟! اَمْ تُبْتَوْنَهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ يَا شِمَا مِیْ خَوَاهِیدِ خدَا رَا آگَاہَ کَنِید؟ یعنی می‌پندارید چیزهایی در زمین هست که خدا نمی‌داند و شما باید
او را آگاه سازید.

در حالی که خداوند عالم به هر چیز است، یا این که می‌خواهید او را از استحقاق شراکت شرکا آگاه سازید؟ از شرکایی که
خداوند در روی زمین از آن آگاه نیست! و این جمله نهایت سفیه کردن و سفیه دانستن آن‌هاست.

اَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ آيَا خَبْرٍ اَزِ یَکِ چِیزِ مَخْفِیِ مِیْ دِهَیدِ کِهَ خدَا اَن رَا نَمِی دَا نَدِ اَزِ یَکِ اَمْرِ اَشْکَا رِ خَبْرِ مِی دِهَیدِ کِهَ هَمِه اَن رَا
می‌دانند؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۲

و تفسیر به (قول) و گفتار برای این است که خبر دادن و آگاه کردن به قضایا و نسبت‌ها مربوط می‌شود که آن‌ها اقوال و گفتارهای
نفسانی‌اند.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که آیا آن‌ها را با گفتار و قول ظاهری شرکا می‌دانید بدون این که حقیقتی برای او اعتبار کنید،
چنانچه زنگی را کافوری می‌نامید «۱»، ولی آنچه را که شما شریک قرار داده‌اید هیچ یک از صفات مذکور را ندارد.

بَلْ زَيْنٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ بَلْ كَرِهُوا مَكْرَهُمْ بَلْ كَرِهُوا مَكْرَهُمْ بَلْ كَرِهُوا مَكْرَهُمْ بَلْ كَرِهُوا مَكْرَهُمْ
پرستش شرکا را وضع کردند، و با فریب و مکر و حيله به آن‌ها چنین وانمود کردند که شرکا بر ضرر یا نفع قدرت و توانایی دارند،
چنانچه پیامبران را با شرکا و بت‌ها می‌ترسانیدند.

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ اَن هَا اَزِ رَا هِ مَکْرِ و فَرِیْبِ رُوْ سَا و بَزْر گَا نَشَا نِ مَرْدَمِ رَا اَزِ رَا هِ حَقِّ بَا ز دَا شْتَنْدِ.

که راه حق همان راه قلب است و به وسیله آن ولایت تکوینی ظاهر و ولایت تکلیفی حاصل می‌شود.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ زِيْرَا هِدَايْتِ هَرِ هَادِي و رَا هْنَمَا يِي جِزِ هِدَايْتِ خدَا نِیْسْتِ، پَسِ نَمِی تَوَا نَدِ بَا گَمْرَا هِ کَرْدَنِ خدَا

(۱) مفهوم این ضرب المثل است که، بر عکس نهند نام زنگی کافور یعنی سیاه زنگی را نام کافور می‌نهند که بسیار سفید است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۳

معارضه کند.

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

در زندگی دنیا برای آن‌ها انواع بلاها و عذاب‌ها است.

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

آن‌ها کسی در دنیا و آخرت نگهدار آن‌ها از عذاب نیست.

آیات ۴۳-۳۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۵ تا ۴۳] ص: ۶۶۳

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵) وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب (۳۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدًا مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹)

وَإِنْ مَا نُزِّيْنَاكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْنَاكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۴

ترجمه: ص: ۶۶۴

مثل بهشتی که پرهیزگاران را وعده داده شده است آن چنان است که نه‌ها در زیر درختانش جاری است و خوردنیهایش همیشه و سایه آن همواره برقرار است. این بهشت سرانجام پرهیزگاران است و دوزخ سرانجام کافران است.

و این کسانی که بر ایشان کتاب فرستادیم از این کتاب که بر تو فرو فرستاده شده بسیار شادمانند. در حالی که بعضی از احزاب (مانند کافران و اهل کتاب و مشرکان) برخی از آیات خدا را انکار می‌کنند. بگو من مأمورم خدای یکتا را بپرستم و هرگز با او شریک نیآورم، و مردم را به سوی خدا دعوت کنم و (بگویم که) بازگشت ما به سوی اوست.

و ما قرآن را با حکمت و فصاحت عربی فرستادیم. با وجود این کتاب علم و دانش، اگر از خواسته‌های آن‌ها پیروی کنی از خدایا رو نگهبانی نخواهی داشت.

و ما رسولانی پیش از تو به خلق فرستادیم و بر همه (مانند تو) زنان و فرزندان مقرر داشتیم و هیچ پیغمبری نبوده که بی‌اذن خدا آیت و معجزی آورد که هر امری را وقتی معین (در کتاب قضای حق) مرقوم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۵

خدا هر چه را خواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب (آفرینش) مشیت او است، و هر گاه ما در حیات تو بر آن وعده‌ی عذابی که بر کافران دادیم برخی را پدیدار کنیم یا آن که پیش از وقت ترا به دار آخرت بریم بهر حال بر تو تبلیغ حکم خدا و بر ما حساب خلق است (وقت عذاب و حساب با عفو بندگان از وظایف نبوت نیست)، آیا مردم ندیدند که ما به (فرستادن رسولان) عزم سرزمین (کافران جاهل) کرده و از هر طرف می‌کاهیم و بر قدرت اهل ایمان می‌افزاییم؟ و تنها خدا است که در جهان فرمان دهد و هیچ کس بر رد حکمش قادر نیست و اوست که در یک لحظه به حساب همه‌ی خلق رسیدگی می‌کند،

پیش از اینان هم بسیاری کافران مکر می‌کردند (و عاقبت همه هلاک شدند) پس همه‌ی مکر و تدبیرها نزد خدا است (و او به خلق مکر و سیاست آموخته) و او میدانند هر کس به چه کار و اندیشه است و کافران به زودی خواهند یافت که عاقبت خوش و منزل سعادت برای کیست؟

و کافران بر تو اعتراض کنند که تو رسول خدا نیستی بگو تنها بین من و شما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا به عنوان گواه کافی خواهد بود.

تفسیر ص: ۶۶۵

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ چون کلمه مَثَلٌ در این عبارت یک امر ترکیبی است (و به تنهایی نیامده) خبر آن جمله‌ای قرار داده شده (که با الَّتِي شروع

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۶

می شود) بدون ضمیری که به مبتدا برمی گردد (ضمیر هی نیامده است) زیرا خبر عین مبتداست.

أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا بَهْشْتٌ آخِرَتْ مَانِدٌ بَهْشْتِ هَاي دُنْيَا نَيْسْتٌ كَهْ اَز جَهْت خُورْدَن و سَايَه مَنْقَطَعٌ شُود و تَابَسْتَان و زَمَسْتَانَش فَرْقٌ كُنْد. تَلَمَّكَ عَقْبِي الذِّينَ اتَّقَوْا وَعَقْبِي الْكَاْفِرِيْنَ النَّارُ وَالذِّينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مَقْصُودَ كِتَابِ نُبُوْتٍ و اِحْكَامِ اَنْ اَسْتُ كَهْ بَه سَبَبِ تُوْبَه بَه دَسْتِ تُو و قَبُولِ اِحْكَامِ اَز تُوْبَه اَنْ هَا دَاَدَه اِيْم.

يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ به آنچه که از صورت کتاب که همان قرآن است به تو نازل شده خوشحال می شوند به خصوص بر آنچه که از ولایت علی علیه السلام در قرآن نازل شده است.

وَمِنَ الْأَحْزَابِ اَز گُروه و حُزب هَاي مَخْتَلَفٌ كَهْ بَه تُو اِيْمَانِ آوَرْدَنْدِ يَا اِيْمَانِ نِيَاوَرْدَنْدِ.

مَنْ يُنْكَرُ بَعْضَهُ بَعْضًا اَز چِيْز هَايِي رَا كَهْ بَر تُو نَازِل شُدَه اِنْكَارِ مِي كُنْد و اَنْ چِيْز هَايِي اَسْتُ كَهْ مَوَافِقِ هَوَاها و غُرُضِ هَايِ اَنَانِ نَيْسْتِ مَخْصُوصًا و لَآيْتِ اَلِيْ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بَگُو كَهْ مَن مَأْمُورٌ شُدَه اِم كَهْ اَز خُدا اِطَاعَتِ كُنْم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۷

وَلَا أُشْرِكُ «۱» بِهْ دَر طَاعَتِ بَه اُو شُرْكَ نُوْرُزْم، پَس چِگُوْنَه صَحِيْحِ اَسْتُ كَهْ مَن مَطِيْعِ هَوَايِ شَمَا بَاشْم و بَعْضِي اَز اَنْچَه رَا كَهْ بَه مَن نَازِل شُدَه و مَوَافِقِ هَوَاهايِ شَمَا نَيْسْتِ تَرْكَ كُنْم.

إِلَيْهِ أَدْعُوا مَن بَه سُوِي خُدا دَعُوْتِ مِي كُنْم نَه بَه سُوِي غَيْرِ اُو، پَس بَه هَوَاهايِ شَمَا نَظَرِ نَاْدَرْم چَه مَوَافِقِ بَاشَد و چَه مَخَالَفِ.

وَإِلَيْهِ مَأْبٍ پَس مَن نَظَرِي جُز بَه سُوِي اُو نَمِي كُنْم، و نَظَرِ بَه هَوَاهايِ نَفْسَانِي شَمَا نَمِي اِنْدَاْزْم.

وَكَذَلِكَ أُنزِلْنَا هَمْچِيْنِ اَنْچَه رَا كَه ذَكَرْ شُدَ اَز عِبَادَتِ خُدا و شُرْكَ نِيَاوَرْدَن بَه اُو و دَعُوْتِ و بَاز گُشْتِ بَه سُوِي اُو ... هَمَهِي اِيْنِ هَا چِيْزِي اَسْتُ كَه اَنْ رَا نَازِل كَرْدِيْم.

دَر حَالِي كَه اَنْ مَثَلِ هَمَانِ اُمُورِي اَسْتُ كَه ذَكَرْ شُدَ يَعْني اِگَر چَه هَمَه اَنْ هَا بَه طُورِ صَرِيْحِ نَيْسْتِ، و لِيَكُنْ هَمَهِي اَنْ هَا بَه چِيْزِي بَر مِي كَرْدَدُ كَه مَا اَنْ رَا نَازِل كَرْدِيْم.

حُكْمًا عَرَبِيًّا «۲» حُكْمِ عَرَبِي اَسْتُ كَه اَز يَكِ حُكْمِ

(۱) شرک - چند خدایی، اعتقاد به ربّ النوع‌ها. خواجه عبد الله انصاری شرک را به جلی و خفی تقسیم کرده است. و در جای دیگر به عامّ و خاصّ تقسیم کرده است. شرک عامّ، شرک اکبر است که کردگار عظیم و صانع قدیم را شریک و انباز گویند، و یا او را نظیر و همتا دانند.

و اما شرک خاصّ، شرک اصغر است که ریاء در عمل است و ترک اخلاص است در آن مؤمنان را، و عارفان را التفات است.

کشف الاسرار، ۲ / ۵۴۱

(۲) اعرابی به معنای بادیه نشین و جاهل و بی حقیقت است. در حالی که عربی به زبان فصیح عرب که می تواند بیانگر عقل و حکمت باشد، اطلاق می شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۸

رسایی ناشی شده است و در عالم عقول دارای حقیقت است، مقصود این نیست که اعرابی «۱» است و حقیقت و حکمتی در آن نیست، و حُكْمًا عَرَبِيًّا حَالٍ از «ذَلِك» یا از مفعول أَنْزَلْنَاهُ است.

وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ اگر در مخفی کردن آنچه که ناخوشایند آن‌ها است مخصوصاً در مورد ولایت علی علیه السّلام از هواهای نفسانی آن‌ها پیروی کنی بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آن که علم به حَقِّ بودن آن پیدا کردی و مأموریت اظهار آن را یافتی و یقین نمودی در این صورت مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ کسی متصدی تربیت تو نمی‌شود.

وَلَا وَاقٍ و نیز کسی تو را در سختی‌ها یاری نمی‌کند، و بارها تفسیر ولی و نصیر گذشت و گفتیم که آن دو عبارت از مظهر ولایت و رسالت است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ رَسُولَانِي قَبْلَ از تو فرستاده‌ایم و تو جدید و نخستین از فرستادگان نیستی.

وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً و پیامبران پیشین نیز همسر و ذرّیه داشته‌اند، پس شایسته نیست که تو را به خاطر تزویج و ذرّیه سرزنش کنند.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ هِجٍ رَسُولِيٍّ از گذشتگان چنین نبود و

(۱) همگان منع کنندم که مده دل به عرب (یعنی اعرابی) من چگونه ندهم دل که نگارم محمّد صلی الله علیه و آله عرب است

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۶۹

حَقٌّ نَدَاثٌ أَنْ يَأْتِيَّ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ که نشانه و آیتی جز به اذن خدا بیاورد.

بنابراین آن‌ها نباید تو را سرزنش کنند که چرا پیشنهاد آن‌ها را اجابت نمی‌کنی یا اندوهناک شوی چون نشانه‌ی پیشنهادی آن‌ها را نیاوردی.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ برای هر وقتی حکمی نوشته شده، لذا ممکن نیست که تو نشانه‌ی پیشنهادی آن‌ها را در غیر وقت خودش بیاوری و چون ظاهر این جمله بر حسب تعمیم اجل و کتاب با آنچه که خداوند به آن امر کرده مانند دعا و صدقه و صله‌ی رحم جهت دفع دردها و مرض‌ها و طول عمر منافات دارد.

لذا خداوند به دنبال آن فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ خَدَاوَنَدِ آنچه را که بخواهد محو می‌کند یا ثابت می‌کند.

بنابراین دعا و صدقه و صله‌ی رحم را ترک نکنید و عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و نزد او ام‌الکتاب است که در آن همه چیز موجود است بدون تغییر حتّی محو آنچه که ثابت شده و اثبات آنچه که نبوده است.

کتاب محو و اثبات در مقام علم عبارت از نفوس جزئی است که با اشباح نوری اندازه‌گیری می‌شود و از آن به عالم مثال تعبیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۰

می‌گردد، و کتاب محو و اثبات عینی همان عالم طبع است «۱».

وَإِنْ مَا تُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَوَفَّيْنَاكَ اگر بعضی از چیزهایی که به آن‌ها وعده دادیم به تو نشان دهیم، یا در نظرت آمد، ترسی بر تو نیست و بر آن اندوهناک مباش.

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ که در حقیقت وظیفه تو پیام رساندن است که رساندی.

وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و محاسبه آن حتما بر عهده ما است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا مقصود از آوردن زمین آوردن فرشتگانی مأمور یا آوردن امر خدای

(۱) در باره شرح بیشتر به سوره بقره آیه ۱۰۶ (ترجمه همین تفسیر جلد دوم) مراجعه شود و نیز به کلمه (بداء) در دائرة المعارف شیعه مراجعه شود که بداء که برگرفته از همین آیه است و مفهوم آن این است که دست خدا باز است، در گناهکاری گناه را محو و ثواب اثبات کند کلا خوف و رجا بر اساس همین محو و اثبات است. در غیر آن صورت هیچ امیدی برای نجات بدکاران نخواهد بود. مسأله نسخ آیات و جایگزین کردن آیه دیگر نیز مستلزم وجود محو و اثبات است. تغییر حالات و مقامات هم مبتنی بر این زمینه است که عارف از حالتی یا مقامی محو می‌شود و در حالتی یا مقامی اثبات می‌گردد. اهل سنت که مخالف بداء و نسخ هستند خلاف قانون تکوین سخن می‌گویند، چون چه در عالم کبیر و چه در عالم صغیر محو و اثبات هر لحظه مشاهده می‌شود و خلع و لبس مدام مفهوم دیگر آن است. حالات روحی هر کسی گواه محو و اثبات خاطره‌ها و ادراکها و انفعالات و افعال اوست لذا به قدری مسأله روشن است که احتیاج به اثبات نیست. از همین رو خداوند می‌گوید: عده‌ای گفتند خدا دستش بسته است، خدا لعنتشان کند، دست خدا باز است. به قول مولانا

کیمیا داری که تبدیلیش کنی گر چه جوی خون بود نیلش کنی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۱

تعالی است، و نقص از اطراف زمین رفتن تدریجی اهل زمین است.

و بعضی آن را به فقد علما تفسیر کرده‌اند، و این یا بدان جهت است که علما از عالم ارواح هستند و به زمین فرود آمده‌اند که با رفتن آن‌ها در زمین نقص پدید می‌آید ولی غیر علمای چون مخلد در زمین هستند با رفتن آن‌ها چیزی از زمین کم نمی‌شود. و یا از آن جهت است که (اطراف) جمع (طرف) با حرکت یا جمع (طرف) با سکون به معنای شریف است.

و آیه در عالم صغیر جاری می‌شود، و نقصان عالم صغیر روشن تر و ظاهرتر از عالم کبیر است یعنی، آیا نمی‌بینی وجود انسان از هر طرف نقصانی پدید می‌آوریم؟

وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدا حکم می‌کند و هیچ ردّ کننده و دفع کننده‌ی حکم خدا نیست که او به حساب هر کس سریعا رسیدگی می‌کند.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَبْلَ از این ائمت نیز مردم نسبت به پیامبرانشان و مؤمنین مکر و حيله نمودند، چنانچه قوم تو مکر و حيله می‌کنند، پس با مکر عذاب آن‌ها کم نمی‌گردد.

فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس همه‌ی مکر مال خدا است، چه او قدرت بر همه‌ی اسباب مکر دارد، و قدرت بر اجراء آن نیز بر حسب خواست خودش دارد.

زیرا که غیر خدا اگر بعضی از اسباب مکر را مهیا و آماده

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۲

سازد بعضی دیگر از او فوت می‌شود و اگر تا حدودی مکر خویش را اجرا کند همه‌ی مکرش را وفق مرادش نمی‌تواند اجرا نماید، و مکر از جانب خدای تعالی ابراز بدی و اسائه در صورت احسان است به صورت تدریجی و اندک اندک «۱».

يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ این جمله در مقام تعلیل تهدیدی است که از قول خدا فَلَهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا استفاده می‌شود یا تاکید آن است. وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ کافران به زودی می‌فهمند که عاقبت و سرانجام برای مکر کننده است یا برای مؤمن مخلص، و این جمله تهدید کفار به سوء عاقبت است، چنانچه جمله‌ی سابق تهدید به مؤاخذه فعلی است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا کافران می‌گویند تو رسول نیستی و رسالت تو را انکار می‌کنند.

قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بدان که خلیفه‌ی خدا چون دارای دو جهت است، یکی جهت الهی که

بدان وسیله از خدا می‌گیرد، و یکی جهت خلقی که بدان وسیله آنچه را گرفته به مردم می‌رساند.

پس هرگاه حتی یک نفر پیدا شود که از او بگیرد و جهت

(۱) مکر- حيله، نیرنگ. در اصطلاح عارفان، مکر از جانب خدا (ارداف) نعمت و القاء حال است. وجود مخالفت و سوء ادب از جانب بنده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۳

خلقی محقق می‌شود، و همین کافی است که خلافت الهی صادق آید.

و لذا خداوند فرمود: بگو من رسول خدا هستم و در رسالت من خدای دهنده کتاب و آن که علم کتاب را از من گرفته و نزد اوست، کافی است، و شهادت (خدا و علی) آن دو برای من بس است، و در صدق رسالت و تبلیغ من احتیاجی به شما نیست، انکار کنید، یا اقرار نمایید.

و کسی که علم کتاب نزد اوست نمی‌تواند غیر از علی علیه السلام باشد اگر چه به غیر علی علیه السلام تفسیر کرده‌اند، زیرا علم مضاف بدون عهد مفید استغراق و عموم است»

، و کسی از امت ادعای جمیع علم کتاب را جز علی علیه السلام و اولاد معصومین علیهم السلام او نکرده است.

از علی علیه السلام آمده است: بدانید علمی که به وسیله‌ی آن آدم از آسمان به زمین هبوط نمود و جمیع آنچه که موجب برتری پیامبران تا خاتم آن‌ها صلی الله علیه و آله شد در عترت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است.

و اخبار در این معنا و در تخصیص علم کتاب به علی علیه السلام یا به او و ائمه علیهم السلام بسیار است «۲».

(۱) در علم ال نیامده لذا عمومیت پیدا کرده است.

(۲) تفسیر الصافی ۳: ص ۷۷، تفسیر القمی ۱: ص ۳۶۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۵

سوره‌ی ابراهیم ص: ۶۷۵

اشاره

این سوره (سوره ابراهیم) مکی است بجز دو آیه که در کشته شدگان بدر از مشرکین نازل شده، و آن دو آیه عبارت است از قول خدا: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا... تا قول خدا: وَبَشِّرِ الْقَرَار

[سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۱] ص: ۶۷۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)

ترجمه: ص: ۶۷۵

(الر) از حروف مقطعه اسرار الهی است) این قرآن کتابی است که ما بر تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از ظلمات (جهل و کفر) بیرون آری و (با علم و ایمان) به عالم نور رسانی و به راه خدای مقتدر ستوده صفات رهسپار گردانی.
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۶

تفسیر ص: ۶۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرِّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ «۱» مقصود از ظلمات ظلمات کفر است، و چون کفر دارای ظلمات و تاریکی‌های بسیار و متباینی است که از اختلاف محل انتزاع ظلمات ناشی می‌شود.
و روی همین جهت لفظ (الظلمات) به صورت جمع معرف

(۱) ظلمات - مطابق افسانه‌های تاریخی محل چشمه‌های آب زندگانی است که اسکندر برای به دست آوردن آن بدانجا رفت. از این رو ظلمات و آب حیات در ادبیات عرفانی جنبه‌ی رمزی یافته است. مثلاً گفته‌اند: مراد از ظلمات دنیا است که ظلمانی است. و مراد از کوشش اسکندر برای بدست آوردن آن زندگانی، مجاهد، با نفس است که سائرین الی الله و اهل سیر و سلوک چنان می‌کنند.

شیخ اشراق نیز این اصطلاح را به کار برده و ظاهراً از آن ماهیات و اجسام ظلمانی یعنی طبایع جهان ناسوت را اراده کرده است. تنویر المقیاس: یعنی من خدایم که می‌بینم آنچه می‌گویند و می‌دانید و گفته‌اند: سوگندی است از سوی خدا.
کشف نو: ای محمد این چراغ قران که در دست توست افروزنده‌ی آن ماییم راهبر به وی آن کس بود که ما خواهیم.
فی ظلال: یعنی این حروف نامه‌ای است که ما آن را به سوی تو فرستادیم نه تو خود آن را ساخته باشی و برای هدفی فرستادیم تا از تیرگی‌های نفس و عقل و وهم و خرافه و تقلید و سرگردانی مردم را برون ببری به سوی روشنی اندیشه و تفکر و عالم ضمیر و دل.
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۷

به لام آمده است، به خلاف نور که آن یک حقیقت است و وحدت متکثرات به وسیله‌ی آن امکان‌پذیر است، و لذا آن را به صورت مفرد آورد و فرمود:

إِلَى النُّورِ «۱» بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تو مردم را با اذن پروردگارشان به سوی نور خارج می‌سازی، تا این که اطاعت آن‌ها از تو اطاعت خدا شود و شرک به خدا نشود، یا مقصود این است که در خروج آن‌ها به سوی نور اذن پروردگار است که در این صورت خارج ساختن تو موافق اذن خدا و مسبب از آن است.

إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «۲» بدل از إلی النُّورِ است.

بدان که انسان در آغاز خلقتش طبیعت محض است که دارای قوه و استعداد نبات شدن را دارد، سپس نبات بالفعل و حیوان بالقوه می‌شود، سپس حیوان بالفعل و انسان بالقوه می‌گردد، و همچنان این

(۱) - نور - بنیاد عرفان و حکمت مشرق زمین است و در قرآن مجید نیز بارها به نور اشاره شده و حق تعالی را نور حقیقی و مطلق دانسته است.

به همین سبب عارفان به نور اهمیت بسیار داده‌اند.

در شرح گلشن راز آمده است: نور به حکم **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** اسمی از اسماء الله، و تجلی او به اسم الظاهر، در لباس صورتهای جسمانی و روحانی است. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۵.

(۲) حمید: ممکن است به معنای فاعل باشد یعنی ستاینده و ممکن است به معنی مفعول باشد یعنی ستوده، و آن از اسمای حسنی است و هفده بار در قرآن مجید آمده است. تفسیر جامع

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۸

قوه اشتداد پیدا می کند تا به اول تمیز انسانی و استعداد ادراک کلیات بدیهی می رسد که سایر حیوانات آن را درک نمی کنند. و در این هنگام برای او نوعی انسانیت بالفعل حاصل می شود به نحوی که اطلاق اسم انسان بر او صحیح می شود، و این قوه همچنان در اشتداد و قوی شدن است تا اوایل بلوغ و رشد و تعلق تکلیف بر او که در این هنگام او انسانی می شود که از حیوان ممتاز و جدا می شود و امتیاز فعلی قوی تر از امتیاز سابق است.

زیرا او در این مرحله خیر و شر انسانی و راه تحصیل خیر و دفع شر را درک می کند، ولی چون هنوز از تحت حکومت نفس خارج نشده، و نفس خیر را تنها در چیزی می داند تا با قوای شهوی و غضبی و شیطانی سازگار باشد، و شر را تنها در چیزی می داند که منافی با قوای مذکور باشد ...

لذا انسان در این مرحله در ظلمت طبیعت و شهوت و غضب و شیطنت واقع می شود و از هر یک از اینها ظلمت‌هایی ناشی می شود که بعضی از ظلماتها و تاریکی‌ها فوق بعضی دیگر است.

پس اگر توفیق او را یاری کرد و با بیعت عام تحت حکومت نبی یا با بیعت خاص تحت حکومت ولی در آمد آن نبی یا ولی او را از حکومت نفس نجات می دهد، و تدریجا از ظلمات نفس او را بیرون می برد، ولی اگر تحت حکومت خلفای خدا در نیامد در آن ظلمات تا ابد باقی می ماند که ما از آن به خدا پناه می بریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۷۹

پس ارسال رسولان و انزال وحی و احکام بر آنها علتی جز این ندارد که بندگان را از ظلماتشان که در آن بودند به تدریج به نور قلب خارج سازد، و از جهنم نفس هایشان که از سنخ جهنم آخرت است به اوج قلّه‌ی قلب که از سنخ بهشت آخرت است برساند. و اذن در اخراج عبارت از امر خدای تعالی به رسولان است که احکام را تبلیغ کنند، و اذن در خروج عبارت از استعداد مردم جهت پیمودن و خروج از این جهنم به آن بهشت است.

و نیز اذن در خروج عبارت از امر تکوینی و تکلیفی خدا بر خروج است که بر زبان جانشینان خداوند جاری می شود. و چون قلب راه به سوی عقل، و عقل راه به سوی حق که عزیز است، دارد، لذا **إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ** به صورت تبدیل **(إِلَى النُّورِ)** آورده شده است.

آیات ۷-۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲ تا ۷] ص: ۶۷۹

اشاره

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶)
وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)
ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۰

ترجمه: ص: ۶۸۰

این همان خدایی است که هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و وای بر کافران از آتش قهر و عذاب سخت خدا. کافران یعنی آنان که زندگانی دنیا را بر آخرت مقدم و محبوب تر دارند و خلق را از راه خدا برگردانند و آن راه راست را به شک و شبهات کج کنند، آنان در گمراهی (و از سعادت و رحمت خدا) بسیار دورند.

و ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها (معارف و احکام الهی را) بیان کند (و بر امت اتمام حجت شود) آنگاه خدا هر که را خواهد به ضلالت (و ا می گذارد) و هر که را خواهد به مقام هدایت می‌رساند و او خدای مقتدر و داناست (و همه کارش از روی حکمت و مصلحت است)

و ما موسی عمران را با آیات خود فرستادیم و به او دستور دادیم که قومت را از ظلمات جهل و گمراهی بیرون آور. و به عالم نور رسان و روزهای خدا را بیاد آنها آر که این یادآوری بر هر شخصی که (در بلا و نعمت) صبور و شکر گذار است دلایل ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۱

روشنی خواهد بود (مراد بایام الله برخی ایام عهد الست و روزگار عالم ذر و برخی ایام ظهور پیغمبران و برخی حوادث عظیم لطف بر مؤمنان و بر کافران تفسیر کرده‌اند)،

ای رسول ما یاد کن روزی را که موسی به قوم خود گفت به خاطر آورید این نعمت بزرگ خدا را که شما را از بیداد فرعونیان نجات داد که آنها شما را به ظلم و شکنجه سخت می‌افکندند و پسرانتان را می‌کشند دخترانتان را (به ذلت و بیچارگی) ابقاء می‌کردند و این ابتلاء امتحان بزرگی از جانب خدا بر شما بود، و باز به خاطر آرید وقتی را که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت بجای آرید بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتار می‌کنم.

تفسیر ص: ۶۸۱

اللَّهُ «۱» الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَفِظ (اللَّهُ) از لفظ (عزیز) بدل آورده شده تا این که با این توصیف اشعار به علت عزیز و حمید بودن خدا شده باشد.

(۱) الله- خداوند، ذات جامع تمام کمالات- الله اسم ذات واجب الوجود، به اعتبار جامعیت صفات ذاتیه و نعوت کمالیه در حضرت علم و عین و در مرتبت افعال و آثار است. خواجه عبد الله انصاری گوید: الهی در الهیت یکتایی و در احدیت بی‌همتایی و در ذات و صفات از خلق جدایی. متصف به بهایی. متحد به کبریایی. مایه‌ی هر بی‌نوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی. تا دوست کرای.

در چشم منی روی بمن نمایی ای جان و دل و دیده و ای بینایی

و اندر دلمی و هیچ بمن نگرایی چون از دل و دیده در کنارم نایی

کشف الاسرار، ۱۰/ ۲۴۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۲

وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ وای بر کسانی که به خدا یا به محمد، یا به کتاب، یا به نور، یا به صراط کفر ورزیدند.

(ویل) به معنای هلاکت است، یا این که آن وادی در جهنم است، یا به معنای چاه است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۱» عَلَى الْآخِرَةِ وصف کافرین و بیان حال آنان است که زندگانی دنیوی را بر آخرت دوست تر دارند، بدان که انسان بین دنیا و آخرت واقع شده است، و به عبارت دیگر بین مراتب نفس و مدارج قلب واقع شده است، و تعلق و وابستگی انسان فطری و ربط او ذاتی است.

پس اگر به آخرت کافر شد به دنیا وابسته می‌شود و اگر به دنیا کافر شد به آخرت وابسته می‌شود، و هر چیزی که وابسته‌ی به انسان شد آن را بر چیزی که وابسته‌ی به او نیست ترجیح می‌دهد.

بنابراین کافر به آخرت ناگزیر به دنیا وابسته است و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهد، و کسی که متمکن در کفر است اختیارش نسبت به دنیا استمرار پیدا می‌کند.

هم چنان که متمکن در ایمان به طور دایم و مستمر آخرت را

(۱) دنیا بدیده‌ی عارفان دل‌بستگی به آن از جمله‌ی مهالک است. دنیا را دنایت بی‌نهایت است و عوارض نمایان دارد.

حقیقت دنیا نمونه‌ی حجیم است و عوارض آن مشتبهات نفسانی و مقتضیات شیطانی، که فریب دهنده‌ی مردم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۳

اختیار می‌کند، و آن کس که به رنگ هر دو درمی‌آید گاهی دنیا را اختیار می‌کند و گاهی آخرت را.

و چون از لفظ (کافرین) بر حسب استعمال کسانی را که در کفر جایگیر شده‌اند، به ذهن می‌آورد استحباب و اختیار را با صیغه‌ی مضارع آورد که دلالت بر استمرار بکند.

و به دنبال آن این جمله را نیز وَ يَصِفُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا به صورت مضارع آورد تا دلالت بر استمرار بکند، و گر نه آن کسی که به رنگ ایمان و کفر هر دو درمی‌آید.

بیشتر اوقات از راه خدا باز نمی‌گردد و راه راست را کج نمی‌کند بلکه آن را راست و پایدار می‌خواهد.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ نسبت بعد و دوری به گمراهی مجاز است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ گویا که آنان توهم نمودند که رسول از جانب خدا باید زبانش طوری باشد که کسی از اصحاب لغات آن را نداند، و شاید هم این توهم را آنان بر زبانشان جاری کرده باشند.

لذا خدای تعالی فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا برای آنان بیان کند، زیرا که مقصود از ارسال رسول تبلیغ است، و تبلیغ ممکن نیست مگر با بیانی که بتواند

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۴

مطلب را به امت خود تفهیم کند، و این سخن که آیه دلالت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص عرب و رسول آنان است و از عرب‌ها تجاوز نمی‌کند در نهایت بعد و دوری است.

زیرا فرق است بین این که گفته شود: ما رسولی را نفرستادیم مگر به زبان ملت و قوم خودش و بین این که گفته شود: ما رسولی را نفرستادیم مگر به سوی اهل لغت و زبان خودش «۱» (جمله اول عام است که همه رسولان به زبان قومی که از آن برخاسته بودند سخن گفتند، جمله دوم خاص است و تنها شامل هم زبانان یک قوم می‌شود و اولی صحیح است).

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ خدایوند هر که را بخواهد با خوار کردن گمراهش می‌کند و با توفیق دادن هدایتش می‌نماید.
وَهُوَ الْعَزِيزُ از چیزی که خدا می‌خواهد هیچ چیز نمی‌تواند مانع شود، الْحَكِيمُ کسی را خوار یا موفق نمی‌کند مگر

(۱) میدی در تفسیر کشف الاسرار از قول عکرمه از ابن عباس، نقل می‌کند که خداوند هر پیامبری را فقط به رسالت نزد همزبانانش فرستاده است. مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که به او صریحا فرموده است: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا (سبأ: ۲۸) (یعنی تو را جز مژده آورنده هشدار دهنده برای همگی مردم نفرستادیم).

و از زبان او فرموده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (اعراف: ۱۵۸) (ای مردم من پیامبر خدا برای همگی شما هستم) برای شرح بیشتر به سوره اعراف آیه ۱۵۸ (جلد پنجم ترجمه مراجعه شود). [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۵

از روی حکمتی که آن را اقتضا کند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ «۱» لفظ (یوم) اگر چه به معنای روز است ولی در عرف مردم به روزی که حادثه غریبی در آن اتفاق افتاده باشد اختصاص یافته است.

بنابراین (ایام الله) عبارت از حوادث و وقایعی است که بر امت‌های پیشین واقع شده است، و در اخبار به نعمت‌های خدا تفسیر شده است، و این تفسیر از باب شرافت اضافه شدن به (الله) است، چون روزی که منسوب به خداست باید از شریف‌ترین روزها باشد، و شرافت چنین روزی به سبب نعمت دادن خدا در آن روز است.

بنابر این (ایام) در نعمت‌هایی استعمال شده که در آن روزها واقع شده‌اند.

این معنا بر حسب ظاهر است، و اما بنابر تحقیق ایام خدا عبارت از مراتب آخرت و مقام انسان است از عالم مثال و نفوس و

(۱) یوم: از طلوع فجر تا غروب آفتاب. و نیز مدتی از زمان و وقت را یوم گویند.

مراد از ایام الله ظاهرا روزهایی است که قدرت خدا در آنها بیشتر ظاهر شده و قدرت مقاومت از دست بشر رفته و خواهد رفت مانند بلاهایی که قوم نوح علیه السلام، هود، صالح و غیر هم علیهم السلام گرفتار گشتند و مانند روز مرگ و روز آخرت. در تفسیر المیزان از معانی الاخبار صدوق منقول است که امام باقر و صادق علیهم السلام فرموده‌اند: (ایام الله ثلاثه: یوم القائم و یوم الکره و یوم القیامه) روزهای خدا سه تا است روز قیام قائم علیه السلام، روز رجعت و روز قیامت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۶

عالم فرشتگان صف بسته، و فرشتگان مقرب، و قلب و روح و عقل ...

تا آخر مراتب و عوالم.

و همچنین است مراتب نازل، مانند جهنم نفس و درکات آن و جحیم و طبقات آن، و شاید تفسیر به حوادث و نعمت‌ها و نعمت‌ها جهت اشاره به چیزهایی است که در آن مراتب وجود دارد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ الْبَتَّةِ در این یادآوری لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ «۱» نشانه‌هایی است برای هر کسی که بر بلا صبر کند، و شاکور بر نعمت‌ها شکر گزار باشد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و بیاد آور هنگامی را که موسی به قومش گفت: اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ نعمت خدا را بر شما که از آل فرعون که شما را به بردگی کشیده بودند نجات داد.

وَ يُدَبِّحُونَ بُحُونَ أُنْبَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ این جمله بدل تفصیلی است.

(یعنی، نوع بردگی و شکنجه آنان این گونه بود که فرزندان را می‌کشتند و زنان را زنده می‌گذاشتند یا به آزمون می‌کردند).
وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ و بدانید که در سوء

(۱) صَبَّار: مبالغه است یعنی شدید الصبر، راغب گوید: آن به کسی گفته می‌شود که نوعی تکلف و مجاهدت (در صبر) داشته باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۷

عذاب (شکنجه‌های سخت) ابتلاء و آزمایش است، و در نجات دادن از آن نعمت است.
وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ خُدا این گونه اعلام کرد که لَئِن شَكَرْتُمْ «۱» لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ اگر شکر نعمت نجات دادن را به جای آورید نعمت را بر شما افزون می‌کنم و اگر با طغیان و سرکشی و ترک عمل به طاعت خدا کفران نعمت کردید در این صورت عذاب من شدید است.

گاهی شکر تفسیر به این شده که قلب بدانند که نعمت از جانب خدا است و بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ «۲» (و کفر این کار را نکند) که در آن صورت إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ عذاب من سخت است.

(۱) شکر- سپاس، نعمت. شکر یعنی اعتراف به نعمتها به دل و زبان. شکر یعنی غیبت از شکر (یعنی حتی به خود شکر متوجه نشود و یکسره به حق تعالی روی کند).

(۲) عبد الرزاق کاشانی گوید: شکر در واقع شناخت نعمت و اثر منعم است، قرآن مجید، اسلام و ایمان را هم شکر دانسته است، بنابراین شناخت نعمت و نعمت دهنده خود سپاس و شکر است شکر را سه درجه است: الف: شکر به دل یعنی ادراک نعمت منعم. ب- شکر به زبان یعنی ستایش منعم. ج- شکر به جوارح و اعضاء یعنی اطاعت از منعم. (شرح منازل السائرین، ص ۹۳ به بعد) قشیری در تعریف شکر گوید: حقیقت شکر نزدیک اهل تحقیق مقرر آمدن باشد به نعمت منعم، بر وجه فروتن (ترجمه‌ی رساله‌ی قشیری، ص ۲۶۲).

ولی مشیلی بهترین سخن را گفته است که (شکر دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت).

لذا هر چه منعم (خدا) را با جان و دل بیش ببینیم، قدرت شهود بیشتر و افزون گردد تا جایی که سجیات جلال و هستی موهوم را بسوزاند و این است نهایت شکر و افزونی آن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۸

آیات ۸-۱۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۸ تا ۱۲] ص: ۶۸۸

اشاره

وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرِيبٌ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلَكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مَا لَنَا إِلَّا تَوَكُّلٌ عَلَىٰ اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْضَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۸۹

ترجمه: ص: ۶۸۹

و باز موسی برای اتمام حجت به قوم خود گفت اگر شما و همه اهل زمین یکمرتبه کافر شوید خدا از همه بی نیاز است، (او محتاج عبادت و شکر خلق نیست بلکه بندگان به طاعت و شکر خدا محتاجند تا بدین وسیله به کمال سعادت و نعمت برسند) آیا به شما نرسیده اخبار پیشینیان شما مانند قوم عاد و ثمود و قوم بعد از این‌ها که همه در گذشتند، و جز خدا کسی به احوالشان آگاه نیست هنگامی که پیامبرانشان آیات و معجزات روشن بر آن‌ها آوردند از تعجب و خشم دست بدهان فرو برده می گفتند که ما به هر چه شما پیامبران مأمور آن هستید کافریم و هم به آنچه شما دعوت می کنید (از خدا و قیامت و بهشت و دوزخ و سایر گفتارتان) در همه شک داریم،

رسولان در جواب آن‌ها گفتند آیا (در هر چه شک کنید) در خدا هم که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است شک توانید کرد (ای بیچارگان گمراه) خدا شما را به مغفرت و آمرزش از گناهاتتان می خواند و می خواهد از تعجیل به عقوبت عصیانتان برهاند (و لایق لطف و رحمت خود گرداند) و به اجل معین (و عمر طبعی) برساند باز کافران گفتند ما شما پیغمبران را مثل خود بشری بیشتر نمی دانیم که بدعوی نبوت می خواهید ما را از آنچه پدران ما می پرستیدند منع کنید (و اگر براستی پیغمبر هستید) برای ما حجت و معجزی بیاورید.

رسولان باز به کافران پاسخ دادند که، آری ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم و لیکن خدا هر کس از بندگان را بخواهد به نعمت نبوت منت می گذارد (و بوحی خود برمی گزیند) و ما را نرسد که آیت و معجزی الا به اذن و دستور خدا بیاوریم. مؤمنان باید به خدا در هر حال توکل کنند.

و چرا بخدا توکل نکنیم؟ در صورتی که خدا ما را براه راست هدایت فرموده و البته به آزار و ستمهای شما صبر خواهیم کرد که ارباب توکل همیشه در همه حال بر خدا توکل کنند

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۰

تفسیر ص: ۶۹۰

وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَيِّي حَمِيدٌ مُوسَىٰ كَقَالَ: اگر شما و هر چه در زمین است کفر ورزید، خدا حاجتی به آن ندارد، و با حمد نکردن شما ستوده بودن خداوند کاستی نپذیرد.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ آیا خبر آنان که پیش از شما بودند به شما نرسیده است؟

این سخن ضمن آن که از قول موسی بیان شده است، اما در واقع خطابی است از جانب خدا بر امت محمد صلی الله علیه و آله و به هر تقدیر این جمله یادآوری روزهای گذشته است تا عبرت بگیرند و کارهای چون آنان انجام ندهند.

قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مثل قوم نوح علیه السلام، عاد، ثمود و کسانی که بعد از آن‌ها هستند از رسولان و امت‌های آن‌ها.

لَا يَعْلَمُهُمْ که راجع به آن رسولان و امت‌های پیشین از نظر عده و آمادگی و زمان و مکان و داستان کسی جز خدا نمی داند.

إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ رَسُولَانَ أُمَّتِ هَآءِ يَشِينِ بَرَى ائْبَاتِ نُبُوتِ خُودِ بِيِنَاتِ وَ شَوَاهِدِ آوَرْدَنَدِ، بَدِينِ كُونِه كِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۱

احکام نبوت را آوردند که شاهد بر صدق آورنده‌ی آن احکام گشت، و این مضمون این جمله است که می‌گوید: رسول را با رسالت بشناسید.

فَرَدُّوا «۱» أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ دِسْتَهَآئِشَانَ رَا بِه دِهَن هَآئِشَانَ بَاز گِرْدَانَدَنَدِ وَ اِین کِنَآیَه اَز شَدَّتْ خِشْمِ اسْتِ، چُون آدَمِ خِشْمَنَآکِ بَر حِسْبِ طَبِئِشِ دِسْتِ رَا بَدَنْدَانِ مِی گِیرِدِ، مَآنَدِ اِین کُفْتَارِ:

عَضُّوا عَلَیْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغِیْظِ (از خِشْمِ اِنگِشْتَهَآئِ خُودِ رَا گَاز گِرْفَتَنَدِ، کِه مِتْرَادِفِ اِین ضَرْبِ الْمَثَلِ فَارِسی اسْتِ کِه اَز غِیْظِ پِشْتِ دِسْتِ بِه دَنْدَانِ گَزِیدِ) مَمْکِنِ اسْتِ کِنَآیَه اَز نَهَآئِثِ تَعْجَبِ وَ اسْتَهْزَا بَاشَدِ، چُون شَخْصِی کِه تَعْجَبِ مِی کِنَدِ بَر حِسْبِ طَبِئِشِ رَا بَر دِهَانِشِ مِی بَرَدِ.

یا کنایه از اشاره به ساکت کردن انبیا است، چه کسی که می‌خواهد غیر خودش را اشاره به سکوت بکند دستش را بر دهان خودش می‌گذارد تا اشاره به ساکت شدن متکلم بکند.

برخی در تفسیر این آیه گفته‌اند: دستهایشان را در دهن پیامبران گذاشتند تا آن‌ها را از سخن گفتن منع نمایند، و در این صورت محتمل است که جمله در معنای حقیقی استعمال شده باشد، و ممکن است از باب تمثیل باشد تا به منع کلام اشاره نماید.

(۱) مقام رسالت به نزد اهل الله، فوق مقام نبوت است و نبوت خبر دادن از حق تعالی و احکام او به خلق را گویند. فرهنگ

اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۲

وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِی اللّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَرَسْتَادِ گَانِ خُودِ وَ صِفِ (فَاطِرِ) بُودِنِ وَ (خَالِقِ) بُودِنِ رَا ذِکْرِ کَرْدَنَدِ کِه دِیْگَرِ بَا اِین وَ صِفِ شُکِّی دَرِ خُودِ بَاقِی نَمَآنَدِ.

سپس ذکر کردند که دعوت به سوی خدا جهت مغفرت شما در آخرت و طول عمر شما در دنیا است تا در پذیرش دعوت رغبت پیدا کنند.

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا شَمَا جَزِ بَشَرِی مِثْلِ مَا چِیزِی نِیْسْتِیدِ وَ فَرْقِی بَا مَا نَدَارِیدِ کِه بَا آنِ اِمْتِیَازِ اِینِ اسْتِحْقَاقِ رَا پِیدَا کِنِیدِ کِه مَا پِیْرُ شَمَا بَآشِیمِ وَ اَز دَعْوَتِ شَمَا نِیزِ چِیزِی جَزِ رُوی گِرْدَانِیدِنِ اَز خُودِ اِیَانِ خُودِ نَمِی بِنِیمِ، پَسِ شَمَا مِی خُوَآئِیدِ مَا رَا اَز مَعْبُودِ پَدْرَانِمَانِ بَاز دَارِیدِ.

فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ پَسِ حُجَّتِ وَ دَلِیْلِی کِه صَدَقِ شَمَا رَا رُوشِنِ وَ ثَابِتِ کِنَدِ، یَا حُجَّیْتِ آنِ وَ اِضْحِ بَاشَدِ تَا مَا بِه وَ سِیْلَهِی آنِ حُجَّتِ اَز شَمَا پِیْرُی کِنِیمِ، بِیَاوَرِیدِ.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ «۱» رَسُولَانَ

(۱) امام فخر: مراتب تکامل انسان را بیان کرده است که این پرورش انسان کار پیغمبر است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۳

گفتند ما هم مانند شما بشریم و مدعی نیستیم که بر حسب بشریت امتیازی بر شما داریم.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانْ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَ مَا رَا نَرَسَدِ کِه

حجتی (معجزه‌ای) بیاوریم مگر به اذن و اجازه خدا و مؤمنان بر خدا توکل می‌کنند یعنی، بر خدا توکل می‌کنیم، و فرمان خدا را می‌رسانیم، و به رد و قبول اهمیت نمی‌دهیم.

و این که رسولان توکل را معلق بر ایمان کردند برای آن است تا نشان دهد که توکل برخاسته از ایمان است و لازمه توکل ایمان. وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَمَا رَأَيْنَا أَن نُرْسِدَ كَمَا نَرْسِدُ لِمَا لَا يُغْنِي عَنَّا جُدُودَهُمْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ كَذَّبُوا وَهُمْ بِهِ عَلِيمُونَ (سبل) به اعتبار جمع بودن (رسل) است، یا به جمع آوردن (سبل) به اعتبار جمع بودن (رسل) است، یا به

خلاصه‌ی سخن امام این است: افراد انسان در قوه‌ی نظری و عملی بسیار متفاوت هستند و آن که در هر دو به مرتبه‌ی کمال باشد و بتواند دیگران را رهبری به آن کند پیغمبرست و این استعلا و شخصیت نمی‌رساند که معجزه‌ی لازم باشد فطرت سلیم و وجدان صحیح و تشنگی به حقّ مجال بحث و معارضه نمی‌دهد.

راغب اصفهانی: از وسایل تصدیق نبوت شخص به نسب عالی است و نور چهره و اخلاق و صفات که دلها را مسخر کند، تقریر و بیان او موجب آرامش دل شنونده و پذیرش سخن گوینده باشد، در سوره‌های یونس، رعد، انبیاء، انعام، اعراف، بنی اسرائیل مطالبه معجزه و جواب آن‌ها گفته شده است الذریعه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۴

این اعتبار است که برای هر یک از آنان راههای متعددی به خیرها و شرها وجود دارد.

وَلَنْضُرْنَ عَلَىٰ مَا أَذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و ما بر آزار شما قطعاً شکست می‌ورزیم چون هر کس بخواهد توکل کند جز بر خدا نباید توکل نماید.

زیرا او سزاوارتر توکل است، چه او به جمیع جهات مورد توکل دانا و آگاه، و بر حفظ آن توانا است، و در مورد آنچه که به او توکل شده وفا می‌کند و خیانت نمی‌کند (۱).

آیات ۲۱-۱۳

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۲۱] ص: ۶۹۴

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَأَسْتَفْتِحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ (۱۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيسٍ (۲۱)

(۱) توکل یعنی رها کردن اراده‌ی نفس، و از دست نهادن حول و قوت خود، توکل آن است که چنان خود را در حق تعالی فانی کنی که گویا وجود نداری و همواره خدا از آن توست.

توکل، از دست نهادن و منخل شدن از حول و قدرت خداست.

فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجّادی طبرسی فرموده: توکل به معنای اظهار عجز و اعتماد به غیرست و توکل علی الله واگذار کرده کار به خدا و اطمینان به تدبیر اوست. مجمع البیان توکل، توسل به خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۵

ترجمه: ص: ۶۹۵

باز کافران به رسولان پاسخ دادند (که دست از این دعویها بردارید) و به آیین ما برگردید و الا ما البتّه شما را از شهر و دیار خود بیرون می‌کنیم (در این حال که رسولان مایوس از ایمان کافران شدند) خدا به آنها وحی فرمود که (غم مخورید) البتّه ما ستمکاران را هلاک خواهیم کرد،

محقّقاً ما شما رسولان و پیروانشان را در سرزمین کافران پس از هلاک آنها ساکن می‌گردانیم و این آسایش و آرامش نصیب کسی است که خوف خدا در دل دارد و از وعده‌ی قهر و عذاب خدا می‌ترسد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۶

و البتّه فتح و پیروزی (بر حسب وعده‌ی ما) نصیب رسولان الهی است و نصیب هر ستمگر و جبار هلاکت و حرمان است،

از عقب هر گردنکش عنود آتش دوزخ خواهد بود و آبی که می‌آشامد در دوزخ آب پلید چرکین است،

که آن آب پلید را پیوسته می‌آشامد و هیچ گوارای او نشود و از هر جانب مرگ به وی روی آور شود ولی نمیرد تا دایم در عذاب سخت معدّب باشد،

مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شدند به خاکستری می‌مانند که در روز تندباد شدید بباد فنا رود و از همه‌ی کوشش خود هیچ نتیجه‌ای نبرند این همان ضلالت و حسرت دور از طریق نجات است،

ای (بشر) ندانستی خدا آسمانها و زمین را به حقّ آفریده و برای مقصود بزرگی خلق کرده است و اگر بخواهد جنس بشر همه را در زمین نابود می‌سازد و خلقی دیگر از نو می‌آفریند.

و این کار اصلاً بر خدا دشوار نیست،

روزی که مردم از قبرها برانگیخته به پیشگاه خدا حاضر شوند در آن روز ضعیفان به گردنکشان گویند: ما در دنیا تابع رأی شما

بودیم آیا امروز هم ما را از عذاب خدا کفایت خواهید کرد؟ جواب دهند: که اگر ما را از خدا سعادت هدایت بود ما هم شما را

هدایت می‌کردیم، اکنون هر چه جزع و التماس کنیم یا صبر و تحمّل یکسان است و هیچ از عذاب گریز گاهی نداریم.

تفسیر ص: ۶۹۶

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا ذَكَرَ بازگشت به دین و ملت آنان برای این است که آنها معتقد بودند که رسولان علیهم السلام قبل از اظهار رسالت بر دین آنها بوده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۷

فَأَوْحَى «۱» إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس پروردگارشان جهت تقویت توکل و صبر آنها به آنان وحی کرد:

لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَ لَنَسْخِرَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ستمکاران را البتّه هلاک خواهیم کرد و شما را پس از آنان بر زمین اسکان خواهیم

داد این خطاب مربوط به جمیع رسولان در عوالم انسانیّت و اسکان آنها در زمین صغیر انسانیّت است، و برای بعضی از رسولان در

عالم کبیر این هلاک کردن و نابودی وجود داشته است.

(ذلک) اشاره به هلاک گردانیدن و نابودی ستمکاران یا اشاره به اسکان رسولان است.

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ لَامٍ در (لمن) برای انتفاع است.

یعنی، به سود کسی است که از آن اهلاک و امکان بترسد،

(۱) وحی آنچه از سوی حق تعالی بر رسول او نازل شود و از خواص نبوت است، عارفان گویند: وحی بر دو گونه است: یکی کلام الهی و دیگری حدیث نبوی چه اقوال پیامبر همه وحی است و کلام الهی به واسطه‌ی جبریل بر دل رسول فرود شده است. فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجّادی مولوی گوید:

پس محل وحی باشد گوش جان وحی چه بود گفتن از حس نهان

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۸

چنانچه برای رسولان چنین اتفاق می‌افتد، پس آن ثابت است برای کسی که از مقام من بترسد و از موقف (ایستادن گاه) من برای حساب ترس داشته باشد «۱».

وَ اسْتَفْتَحُوا رَسُولَانَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یا اَمّت‌های منکر یا همه‌ی آنان از خدا خواستند که بر دشمنانشان پیروز شوند، یا این که از خدا خواستند که بین آن‌ها و بین دشمنانشان داوری و حکومت کند.

وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ در این طلب فتح و حکومت هر متکبر معاندی مأیوس و ناامید شد.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ صَدِيد عبارت از زردابه و خونی است که از پوست در اثر آتش خارج می‌شود.

و در اخبار ما (صدید) خون و زردابه‌ای است که از فرج زندهای زناکار در اثر آتش جاری می‌شود، و توصیف آب صدید به این که صورت‌ها را می‌سوزاند و امعا و احشا را قطع کرده و از دبر و

(۱) این معنا مورد تأیید شیخ طبرسی در مجمع البیان و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و شیخ طوسی در تبيان و ابو الفتوح رازی و نسفی و میبیدی می‌باشد که همه (مقام) را ایستادن در پیشگاه خدا در موقف قیامت داشته‌اند. مترجمین

(۲) جَبَّار اگر در انسان به کار رود معنایش ظالم و تحمیل کننده‌ی اراده‌ی خود بر دیگری به ناحق می‌باشد ولی جَبَّار در خدا به معنای مصلح است، مصلحی که بر اصلاح تواناست و یا به معنای مقتدری است که مشیت او در عالم جاری است و در او ظلم نیست

و یا به معنای بسیار ترمیم و جبران کننده است. قاموس قرآن سید علی اکبر قریشی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۶۹۹

عقب صاحبش بیرون می‌آورد در اخبار بسیار است.

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ آن را به زحمت و جرعه و جرعه می‌نوشد، چه از آن خیلی بدش می‌آید و کراهت دارد، و هرگز از آن گوارایی نبرد.

وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ مرگ از هر طرف به او روی می‌آورد، زیرا که اسباب مرگ از جمیع جهات به او احاطه دارد.

وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ در حالی که او مرده نیست که از درد و رنج راحت شود.

وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ و از پشت سر این عذاب‌ها و شکنجه‌ها عذاب سختی در پیش است که ما به من و فضل و احسان قدیم خدا پناه می‌بریم و عذاب غلیظ که بعد از آن عذاب پیش روی آن‌ها است تفسیر به آب داغی شده که به وسیله‌ی آن جهنم از اول خلقتش می‌جوشد همانند آهن گداخته که صورت‌ها را کباب کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد منزلگاهی است.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ حِكَايَتٌ وَ شَأْنُ كَافِرَانٍ فِي أحوالٍ وَ اعمالشان و قبول و رد آن اعمالِ اَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ همانند خاکستری است که باد تندی بطرف آن وزیدن گرفته و به سرعت آن را از بین ببرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۰

فِي يَوْمٍ عاصِفٍ (۱) در روزی که بادش تند باشد، چه (عصف) عبارت از باد شدید است.

و این کنایه از منافقین امت است که به آنچه که در اسلام عمل کردند از قبیل عبادت‌ها و انفاق‌ها و بنده آزاد کردن‌ها مغرور شدند و ولایت را ترک کرده و به آن کافر شدند، و در نتیجه به محمد صلی الله علیه و آله و به خدا کافر شدند. و اگر کلمه‌ی (ربهم) به رب مضاف تفسیر شود معنای آیه واضح و روشن است. (کفر به ولایت علی). لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا آنچه را که در اسلام کسب کردند چیزی نیست.

علی شئیء به پاداش چیزی از آن‌ها نمی‌رسند، چون سلب قدرت بیشتر اوقات در جایی استعمال می‌شود که دسترسی به آن نباشد. ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ این خستگی عمل و عدم دسترسی به هیچ یک از پاداش آن با این گمان که کار خوبی انجام می‌دهند همان گمراهی دور است، و البته نسبت دوری به گمراهی

(۱) عصف: شدت، برگ، کاه، یعنی اعمال کافران یا منافقان همچون خاکستری است که باد در آن روز طوفانی به شدت وزیده. عصف: بالفتح سبزه و برگ کشت و کاه و منه قوله تعالی کعصف مأكول ای کزراع قد اکل حبه و بقی تبنة او کورق اکلته البهائم او كحطام التَّبْتِ المنكسر منه. منتهی الارب فی لغة العرب صفی پور

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۱

مجازی است.

أَلَمْ تَرَ (۱) آیا نمی‌بینی ای محمد صلی الله علیه و آله یا ای کسی که دیدن برای تو ممکن است؟! اَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید، این که آن‌ها متلبس به حق است چون باطل در آن نیست، یا بواسطه‌ی حق که همان ولایت مطلقه است، پس باکی به انکار آن‌ها نیست، و ولایت با این انکار ناقص نمی‌شود.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ که گر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد، از این که امر محقق و حتمی را در معرض یک امر مشکوک قرار داد (اگر بخواهد...) برای آن است که تا تهدیدی بر آن‌ها باشد، چه این جمله‌ی شرطیه این گونه پنداشته می‌شود که الاذن و در حال حاضر آنان را می‌برد و خلق جدید می‌آورد، و گر نه بردن و آوردن خلق جدید شأن خدای تعالی است.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲) و برای خدا این کار محال و مشکل نیست، زیرا که آن واقع شده است.

(۱) رؤیت در اینجا به معنای علم است و آیه در ظاهر خطاب به پیغمبر ولی مراد امت است مترجمین

(۲) عزیز از اسمای حسنی است به معنای توانا و قادر در مجمع البیان فرموده: عزیز توانایی است که مغلوب نمی‌شود گاهی به معنای سخت و دشوارست مثل همین آیه‌ی مورد بحث. مترجمین [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۲

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً و روز قیامت که همه حاضر می‌شوند، این که به صورت فعل ماضی مطلب را بیان کرد (برزوا) برای آن است تا دلالت بر حتمی بودن و تحقق وقوع آن بکند، یا از باب این است که خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است، و امر قیامت برای او مشهود و محسوس است. (همانطور که دیدی قیامت را که هم حاضر شدند).

فَقَالَ الضَّعَفَاءُ پيروان و مقلدین گفتند:

لِّلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا به رؤسا و متبوعین که ما از شما پیروی کردیم و به این روز افتادیم، و گاهی استکبار تفسیر به ترک اطاعت از کسی شده است که مأمور به اطاعت از او گشته‌اند، و سرپیچی از متابعت کسی کرده‌اند که به متابعت او دعوت شده‌اند.
إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا از رؤسا و متبوعین خود طلب اغاثه و کمک کردند، چنانچه در دنیا گمان می‌کردند که آن‌ها در آخرت به کمکشان خواهند آمد.

چه مقصود از رؤسا کسانی هستند که خود را در امور دین به صورت رییس درآورده‌اند و مقصود رؤسای دنیا نیست، و می‌خواهند با این گفتار که ما در دنیا پیرو شما بودیم عواطف آن‌ها را تحریک کرده و جلب توجه آن‌ها نمایند، فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع می‌کنید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۳

قَالُوا آن رؤساء در پاسخ گفتند: لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدا در دنیا و در اینجا ما را هدایت می‌کرد و ما را به راه نجات می‌رسانید ما هم شما را نجات می‌دادیم، یعنی تقصیر و کوتاهی خودشان را بر عدم هدایت خدا معلق کردند، چنانچه آن عادت زنان است که وقتی که به کار بدشان اعتراف می‌کنند، آن را به گردن دیگری می‌اندازند.

و ممکن است مقصود از این شرط شرط استقبالی باشد، یعنی اگر خداوند ما را در اینجا به راه خلاص و نجات هدایت کند ما هم شما را نجات خواهیم داد، لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا در این صورت ما شما را نجات می‌دادیم و هدایت می‌کردیم، و فرقی بحال ما و شما نمی‌کند که أَجَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا ما لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ بی‌تابی کنیم یا صبر پیش گیریم، ما راه نجات و فراری نداریم.

آیات ۳۰-۲۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۲ تا ۳۰] ص: ۷۰۳

اشاره

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمَلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدْعُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ (۲۹) وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِن مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۴

ترجمه: ص: ۷۰۴

و چون حکم به پایان رسید (و اهل بهشت از اهل دوزخ جدا شدند) در آن حال شیطان (برای نکوهش و تمسخر کافران) گوید: خدا به شما به حق و راستی وعده داد و من بخلاف حقیقت و بر شما (برای وعده دروغ خود) هیچ حجّت و دلیل قاطعی نیاوردم (و

تنها شما را بوعده‌های دروغی فریستم) پس امروز شما ابلهان که سخن بی‌دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید که امروز نه من فریادرس شما توانم بود نه شما فریادرس من، من به شرکی که شما به اغوای من آوردید معتقد نیستم.

آری در این روز ستمکاران عالم را عذاب دردناک خواهد بود،

و آنان را که بخدا ایمان آوردند و عمل صالح کردند در بهشتهایی برند که از زیر درختانش

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۵

نهرها جاری است و همیشه به فرمان خدا با تحیت و سلام و احترام در آن بهشت مخلصند.

ای رسول ما، ندانستی که چگونه خدا کلمه‌ی پاکیزه (و روح پاک) را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه‌ی آن برقرار باشد و شاخه‌ی آن به آسمان بر شود،

و آن درخت زیبا به اذن خدا همه‌ی اوقات میوه‌های مأكول و خوش دهد (مثل جان پاک با دانش و معرفت و افکار و کردار نیکو

در منفعت دائم برای خود و دیگران بدان درخت زیبای شما پر ثمر ماند خدا اینگونه مثلهای واضح برای تذکر مردم می آورد،

و مثل کلمه‌ی کفر (و روح پلید) مانند درخت پلیدی است که ریشه‌اش به قلب زمین فرو نرود بلکه بالای زمین افتد و زود خشک

شود و هیچ ثبات و بقایی نخواهد یافت،

خدا اهل ایمان را با عقیده‌ی ثابت در دنیا و آخرت پایدار میدارد و ستمکاران را گمراه می‌گرداند (به حال گمراهی می‌گذارد) و

خدا هر چه بخواهد با اختیار مطلق می‌کند،

هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساخته و قوم خود را به دیار هلاک رهسپار کردند،

و به دوزخ که بدترین جایگاه است در افتادند،

و در مقابل خدا امثال و اصدادی (مانند فرعونان و بتان) جعل کردند که خود و خلق را از راه خدا گمراه کنند (ای رسول ما به این

امت بت پرست) بگو به لذات دنیوی مشغول شوید که بازگشت شما به آتش دوزخ خواهد بود.

تفسیر ص: ۷۰۵

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ «۱» وقتی که امر دنیا به اتمام رسید شیطان گفت:

(۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر جامع می‌فرماید: شیطان در روز قیامت از دوستان دنیایی خود بی‌زاری می‌جوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۶

إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ خداوند به زبان مظهر خودش محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وعده‌ی حق و راستی بشما

داده است.

و وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَا مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ او به شما آن وعده را داد و شما خلاف کردید، و من نسبت به شما تسلط و

اجباری نداشتم.

إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ استثناء منقطع است، یعنی من کار مهمی نکردم بلکه تنها شما را فرا خوانده و کفر و عصیان را برایتان زینت دادم.

فَأَسِئِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي شما مرا اجابت کردید، پس مرا سرزنش نکنید، چه من دشمن شما بودم، و دشمنی من با شما چیز پنهانی

نبود، و هر کس گفته‌ی دشمن را بپذیرد او سرزنش می‌شود، نه این که دشمن، علاوه بر این آن کسی که به بدی یا به چیزی که

ضرر و نفعش را نمی‌داند فرا خوانده شده سرزنش می‌شود که چرا اجابت کرده و به حرف دشمن گوش فرا داده است.

وَلَوْ مُوا أَنْفَسِيكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ خُودِ رَا سِرْزَنْش كَنِيد، نِه مِرا، كِه نِه مَن امروز مصرخ (دادرس) شمایم و نه شما دادرس من.

و از این که شما مرا در طاعت با خدا شریک قرار می‌دهید یا مرا با علی علیه السلام در ولایت شریک می‌سازید بی‌زارم و از کار شما برتری می‌جویم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۷

إِنَّ الظَّالِمِينَ «۱» لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این جمله از تتمه‌ی کلام شیطان، یا استیناف از جانب خداست. و حکایت امثال این موارد جهت تنبیه بر این است که ظالمین، یعنی اهل دنیا در حقیقت اهل آتش هستند، زیرا آن‌ها هر اندازه که بر امری اتفاق داشته باشند وقتی به آرزو و هدفشان نرسند همدیگر را لعن می‌کنند و هر یک از دیگری تبری می‌جوید، و شکست در آن کار را هر کدام به دیگری نسبت می‌دهد.

وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ «۲» تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

(۱) ای عزیز ظلم خروج از حد اعتدال است، به نزد عارفان، ظلم در حد کفر است زیرا موجب ستر عبد از حق است. اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی ص ۸۴

(۲) جنت باغ. بهشت جمع آن جنات است.

گفته شده: چون انسان‌ها به درجه حکما رسیدند از دوزخ گذشتند و به درجات بهشت رسیدند. و چون به درجه‌ی اولیا رسیدند از درجات بهشت گذشتند و به بهشت خاص رسیدند.

و چون به درجه‌ی انبیا رسیدند از بهشت خاص گذشتند و به خدای رسیدند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ علما و حکما در جنات و نهراستند و اولیا در مقعد صدق‌اند و انبیا عند ملیک مقتدراند. و رهایی از دوزخ را، پاک کردن اخلاق بد می‌داند.

جنت اعمال- عبارت از جنت صوریه است از جنس مطایم سازگار و مشارب خوشگوار جزاء بما كانوا يعملون.

جنت اعمال این جنت بود جنت محسوس پر نعمت بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۸

و آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به باغهای بهشتی درآیند جاودانه به اذن پروردگارشان که از زیر آن نهرا جاری شود و درودشان سلام است «۱» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَعْوَتِ او عبارت از کلمه‌ی طیبه است.

كَشَجْرَةٍ طَيِّبَةٍ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ طیبه مانند درخت پاک و طیب است از جهت میوه که هیچ کس از میوه‌ی آن ضرر نمی‌بیند، و نیز از جهت بو، سایه و منظره.

أَصْلُهَا «۲» ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ اصل آن ثابت است و حرکت نمی‌کند و از جای خودش منتقل نمی‌شود، در حالی

جنت ذات- جبروت و مشاهد جمال احدیت یعنی جنت روح است.

این جنت روح عارفان است خود راحت روح عارفان است

(۱) در سوره نساء آیه ۸۶ و سوره یونس آیه ۱۰ و انعام: ۵۴ و اعراف: ۴۶ شرح تحیت و سلام ذکر شد و کلاً به معنای سلامت و برائت و بهبود مسالمت و تحیت و در امان بودن است. و این کلمه قبل از اسلام هم بوده و نشانه مسالمت بود. (دائرة المعارف اسلام

مقاله سلام) سلام: یک دفعه سلام خارجی است به معنای سلامست مثل: اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ق: ۳۴ و یک دفعه سلام قولی است مثل وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... الاعراف: ۴۶

(۲) عمرو بن حرث روایت کرده و گفت: سؤال کرد از حضرت صادق علیه السّلام معنای آیهی کَشَجَرَةٌ طَيِّبَةٌ ... را فرمود رسول اکرم اصل و ریشهی درخت است و امیر المؤمنین علیه السّلام فرع و تنهی آن و ائمه علیهم السّلام از فرزندان آن حضرت شاخها و علم و دانش ائمه میوهی درخت و شیعیان برگ آن (درخت) میباشند. کافی. ثقه الاسلام کلینی ره که تا آسمان کشیده شده است. ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۰۹

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا در تابستان و زمستان و پائیز و بهار و در هر حال بر و میوه اش با اذن رب او در دسترس است (زمخشری اکل (خوردن) و طبری و سوراآبادی و ابو الفتوح (میوه) و میبیدی و نسفی (بر) نفی کرده اند).

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ زیرا مردم معقولات را جز با صورت های محسوس درک نمی کنند. لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ باشد که شما به یاد آرید (پیمان رسالت و ولایت را) از امام صادق علیه السّلام وارد شده که وقتی از درخت در این آیه سؤال شد فرمود: رسول خدا اصل آن درخت و امیر المؤمنین علیه السّلام فرع آن است، و ائمه علیهم السّلام از ذریه ی آن دو شاخه های آن درخت و علم ائمه علیهم السّلام ثمر به و میوه ی آن و شیعیان مؤمن برگ آن درخت هستند «۱» و به همین مضمون اخبار بسیار است.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ در اینجا اسلوب و روش «۲» بیان را تغییر داد تا بفهماند که مقصود اصلی از زدن مثلها

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۸۵. الکافی ۱: ص ۴۲۸/ج ۸۰

(۲) خبیث به معنای پلید است و خبث نقره و آهن همان است که بعد از گداختن از نقره و آهن جدا می شود، اصل آن رذالت (پلیدی) است.

بنابراین خبیث آن است که ناپاک، پلید و تنفر آور باشد اعم از انسان و کلام و قانون و طعام و غیره و ضد آن طیب است که به معنای پاک و دل چسب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۱۰

نیکان و خوبانند، و اما بدان و اشرار جز به صورت تبعی مقصود نیستند (زیرا کلمه طیبه را به عنوان ضَرْبِ اللَّهِ مَثَلًا آورده است) که به خدا منسوب شده است.

اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ کلمه ی ناپاک و پلید مانند درخت پلید است که ریشه ندارد (ریشه آن را بکنده باشند تفسیر سوراآبادی) و بر روی زمین قرار گرفته و پایدار نیست، و آن مانند بعضی از زنان (یا مردان آنگونه زن صفت) می باشد، که بر هیچ یک از آراء و اقوال و پیمانهایش ثابت و استوار نیستند.

مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِلدِّينِ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ این جمله همانند نتیجه ی ما قبلش می باشد، یعنی پس از آن که معلوم شد محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام درخت پاک و طیب و ثابت و استوار هستند پس هر کس به آن دو ایمان آورد خداوند او را به وسیله ی آن دو ثابت و استوار می دارد که آن دو قول ثابت هستند، یا این که خداوند او را به سبب ایمانش ثابت و استوار می سازد که ایمان نیز قول ثابت است «۱».

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا که در حیات دنیوی ثابت و استوارند یعنی در دینشان و در آخر حیات دنیا شک نمی کنند، پس دیگر برای

(۱) گر چه طبری و میبیدی قول ثابت را شهادتین می دانند و شیخ طوسی و طبرسی، توحید و ایمان ولی چون اساس شهادت و توحید

اصل خود که دوزخ است و ریشه در دلتان داشت بر می‌گردید).

آیات ۳۴-۳۱

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۱ تا ۳۴] ص: ۷۱۳

اشاره

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳) وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

ترجمه: ص: ۷۱۳

(ای رسول ما) به آن بندگان من که ایمان آوردند بگو نماز بپا دارند و از آنچه روزی آن‌ها کردیم در نهان و آشکار انفاق کنند پیش از آن که بیاید روزی که نه چیزی توان خرید و نه دوستی کسی (جز خدا) به کار آید، خدا است آن که آسمانها و زمین را آفرید و باران را از آسمان فرو فرستاد تا انواع ثمرات

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۱۴

و خوبات را برای روزی شما برآورد و کشتی‌ها به امر خود بروی دریا و نهرها را بروی زمین به اختیار شما جاری گردانید و خورشید و ماه و (شب و روز) را برای شما مسخر کرد و از انواع نعمت‌هایی که از او درخواست کردید به شما عطا فرمود که اگر نعمتهای بی‌انتهای خدا را بخواهید به شماره آورید هرگز حساب آن نتوانید کرد (با این همه لطف و رحمت خدا باز) انسان سخت کفر کیش و ستمگر است.

تفسیر ص: ۷۱۴

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ (۱) موضوع گفتار را در این جمله ذکر نکرد تا اشاره به این باشد که قول و گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و توجه او به مؤمنین آن قدر در آن‌ها اثر دارد که آن‌ها را به صورت شریفترین اوصاف انسان قرار می‌دهد، و آن اصل همه‌ی عبادات است، که مقصود بر پا داشتن نماز و دادن زکات است، بنابراین احتیاجی به تقدیر موضوع قول و تخصیص آن وجود ندارد یعنی لازم نیست که چنین گفته شود: (قل أقيموا الصلوة، یقیموا الصلوة).
و يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ (۲) و از چیزهایی که به آن‌ها

(۱) صلاة خدمت و قربت و وصلت است.

(۲) رزق: روزی راغب می‌گوید: رزق گاهی به عطای دائمی اطلاق می‌شود خواه دنیوی باشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۱۵

روزی دادیم انفاق کنند از قبیل اعراض و قوای عملی و نظری و وجاهت و حشمت.

پروردگارا تو بر هر چه پنهان و آشکار کنیم بر همه آگاهی و بر خدا البته هیچ چیز در آسمان و زمین پنهان نیست. ستایش خدای را که به من در زمان پیری دو فرزندم اسماعیل و اسحاق را عطا فرمود (و درخواست مرا اجابت کرد) که پروردگار من البته دعای بندگان را خواهد شنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۰

پروردگار من و ذریه‌ی مرا نماز گزار گردان و بار الها دعای مرا اجابت فرما.

بار الها روزی که (میزان عدل) و حساب بپا شود تو در آن روز سخت به من و والدین من و همه‌ی مؤمنان از کرم ببخشا.

تفسیر ص: ۷۲۰

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بِيادِ آوَرِ يَا قَوْمِ رَا يادآوری کن دعوت ابراهیم و گفتار او را، چه در گفتار ابراهیم ترغیب و تشویق به خیرات و خوبی‌ها و بر حذر داشتن از شرک آوری و شناخت بعضی از اوصاف خدا، و تعلیم طریق تضرع و سؤال از درگاه الهی، و بیان شرافت نسل و ذریه ابراهیم است.

و در میان شرافت آنان تشویق خلق به سوی آنانست، و رغبت مردم به سوی آنان موجب نجات آخرت و شرافت دنیاست.

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا خدایا این شهر را محل امن قرار ده.

بدان که شهر مکه و آباد شدن آن با سعی و کوشش ابراهیم علیه السلام و تعمیر او محقق گشته است، چنانچه خانه‌ی خدا نیز با سعی و تعمیر او انجام شد.

پس شهر و بلد مظهر صدر (و سینه‌ی) ابراهیم علیه السلام است که به اسلام گشوده شده و از وسوسه‌ها و پلیدیها پاک گشته است، و بیت نیز مظهر قلب او گشت که همان بیت الله حقیقی است، و خدای تعالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۱

دعای او را اجابت کرد، که سینه او را از هر شرّ و فسادی امن نمود، و شهرش را با قرار دادن امر تکلیفی، امن قرار داد، بدین گونه که امر کرد که متعرض هیچ کس و هیچ حیوان و نباتی که در حرم باشد نگردند.

وَ اجْنِبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ «۱» من و فرزندانم را از بت پرستی دور ساز، منظور بتهای ساخته شده، است یا بتهای هوای نفس یا هر چیزی که بدون اذن خدا مورد اطاعت و عبادت قرار گیرد.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ پروردگارا اینان سبب اضلال و گمراهی مردم شدند یا به وسیله‌ی کارهای خارق العاده که از جانب شیطان به صورت آن بت‌ها ظاهر شد موجب گمراهی مردم شدند، و نیز رؤسای ضلالت و گمراهی که همان بتهای بشری است بسیاری از مردم را گمراه ساختند.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي لَفْظ (فاء) جواب شرط محذوف است، گویا که گفته است: اگر درخواست مرا اجابت کنی و هر کس که تبعیت و پیروی از من بکند از من می‌باشد پس در حق

(۱) صنم: بت جمع آن اصنام است (بتها). راغب گوید: صنم جثه‌ای است که از نقره، مس یا چوب ساخته شود، آن را برای تقرب به خدا پرستش می‌کردند.

ابن اثیر در نهاییه گفته: آن چیزی است که جز خدا معبود اخذ شود و به قولی آن چیزی است که جسم یا صورت داشته باشد و اگر جسم یا صورت نداشته باشد آن را وثن گویند. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۲

تابع و پیرو نیز اجابت کن، و مقصود از تبعیت پیروی کردن حقیقی است که با بیعت عام یا خاص حاصل می‌شود. و چون تابع به سبب آن بیعت با متبوع ارتباط پیدا می‌کند بلکه از ناحیه‌ی لطیفه‌ی روحانی حاصل از باطن او بیعت کننده که تابع روحی است از متبوع متولد می‌شود.

پس تابع به علت تبعیت جزئی از متبوع گشته و بعضی از آن می‌گردد، از آن متولد شده و از آن ناشی می‌شود. وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ هر کس نافرمانی کند تو بخشنده‌ی مهربانی پس با آن‌ها با شأن خودت معامله کن نه با شأن آن‌ها. در اخبار ما (امامیه «۱») وارد شده است که هر کس ما را دوست داشته باشد او از ماست، و هر کس ما را اطاعت کند از ماست، و هر کس پرهیزکار باشد و صالح گردد او از ما اهل بیت است. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي «۲» پروردگارا من بعضی از ذریه‌ام را در آن سکنی دادم، و آن اسماعیل است، چنانچه در اخبار ما وارد شده: «۳» که، ما بقیه‌ی آن ذریه هستیم، و آن‌ها ما

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۹- تفسیر العیاشی ۲: ص ۲۳۱ ح ۳۵.

(۲) در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: به خدا قسم که ما ائمه ذریه و بقیه‌ی عترت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشیم.

(۳) تفسیر الصافی ۳: ص ۹۰ تفسیر العیاشی ۲: ص ۲۳۲ ح ۳۶ تفسیر القمی ۱: ص ۳۷۱

ترجمه بیان السعادة، ج ۷، ص: ۷۲۳

هستیم. و ما بقیه‌ی آن عترت هستیم، و دعوت ابراهیم علیه السلام مخصوص ما بود.

بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ در سرزمین غیر قابل کشت که مقصود وادی مکه است.

عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ در خانه‌ی توست که محترمت و بی‌احترامی به آن حرام شده، و نیز تعرّض به هر کس که در مکه و نواحی آن باشد حرام شده است. «۱»

رَبَّنَا لِتُقِيمُوا الصَّلَاةَ «۲» چون مقیم در شهر سینه‌ی گشوده شده‌ی به اسلام و طواف کننده‌ی دور خانه‌ی قلب پیا دارنده‌ی نماز و متوجه به خداست، و از سوی دیگر شهر مکه و بیت کعبه مظهر سینه و قلب هستند.

لذا کسی که مقیم در آن دو می‌باشد دارای لطیفه‌ی الهی گشته و توجه به خدا می‌یابد، و توجه او قوی‌تر و تمام‌تر است.

و برای همین جهت غایت و هدف را بر برپاداشتن نماز قرار

تفسیر مجمع البیان ۳: ص ۳۱۸

(۱) پیش از این در آیه ۲۵ سوره بقره جلد ۲ و آیه ۲۲۵ و سوره بقره جلد ۳ شرح مفصل آن ذکر شد.

(۲) اهل الله گویند نماز آلت حضور، و گروهی گویند: صلاة مشتق از صلی است و صلی در آتش رفتن است، یعنی وجود مصلی در صلاة به قبول انوار تجلی صفات از غایت خضوع و خضوع و حرقت گویا در عین آتش بود که فرمود: الصلوة معراج المؤمن. فرهنگ و اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی.

ترجمه بیان السعادة، ج ۷، ص: ۷۲۴

داده است.

فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ خدایا دل‌های بعضی از مردم را دوستدار آن کن، و در اخبار ما «۱» آمده است که مقصود همه‌ی مردم نیست، بلکه مقصود شما و امثال شما هستید، چه خطاب به شیعیان از مردم است، و وارد شده که سزاوار است برای مردم که حج «۲» بیت

الله به جای آورند و آن را بزرگ و محترم بدانند چه خداوند آن را بزرگ شمرده است، و نیز سزاوارست که ما را ملاقات کنند چون ما راهنمایان و دلیلهای خدا هستیم.

تَهْوِي إِلَيْهِمْ لَفْظ (تهوی) با کسره واو و فتحه‌ی آن خوانده شده و اصل آن از (هوی) به معنای افتادن و نیز به معنای دوست داشتن است به هر حال این جمله دلالت بر کمال محبت و

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۹۰

(۲) حجّ نزد اهل ذوق سیر و سلوک الی الله را گویند که از روی ارادت، به هدایت و عنایت باری بر آری و قدم از شهرستان هستی بدر نهی، و گام ناکامی در بیابان نیستی زنی، تا به موضع احرام رسی و مجردانه لباس بی‌اساس ناس و دلق خلق از گردن خود به در کنی و احرام تجرید و خلعت تفرید خلیلانه در پوشی، و عالمانه از بین العلمین عبور فرمایی و عرفانه بر عرفات معرفت بر آیی و کبش نفس را قرابن سازی و صوفیانه صفای دل و مروه‌ی جان فرود آیی و احجار افعال ناپسندیده آوری، و چون در آیی بر گردد خود بر آیی، و به محبت کرم و الطاف قدم به طواف مشغول گردی. چون واصل شاهد حجر الاسود شوی، مستانه به قبله‌ی او قبله نهی و بعد از ادای فرایض و سنن به وجه احسن دست در حلقه‌ی توکل زنی و خرم شادان مراجعت کنی.

حاجی خانه‌ی دل این باشد حجّ یاران ما چنین باشد

شاه نعمه الله - رسایل ۸/۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۵

اشتیاق می‌کند.

و در اخبار ما وارد شده «۱» که دعای ابراهیم علیه السلام در حق ما بوده، زیرا نگفت (تهوی الیه) تا به (بیت) بر گردد، بلکه گفت: (الیهم) که ضمیر به (ذریّه) برگردد، و در این دعا درخواست توسعه بر ذریّه و طلب نجات و رستگاری برای مردم است.

وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَ آنَانَ رَا از ثمرات آن برخوردار کن، ثمرات میوه‌های درختان طبیعی و نیز میوه‌های درختان روحی می‌باشد که عبارت است از محبت و دوستی و انقیاد و ذوق و معرفت وصال و اتحاد و غیر این‌ها از چیزهایی که در معاد ظاهر می‌شود.

لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ و پس از تمام کردن دعا از مقام تضرع به مقام ثناء منتقل شد، و ثنا را بنحوی انجام داد که بر اجابت دعایش کمک کند، و لذا عرض کرد:

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ پس تو ای خدای ما به حاجت‌ها و مصلحت‌های ما عالم و آگاه هستی، چه از تو سؤال بکنیم و چه سؤال نکنیم.

وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ بعد از تخصیص در مورد علم خدا به ظاهر و باطن انسان، موضوع را تعمیم داد و به جای فعل در صیغه مخاطب (تعلم) در

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۹۰ مجمع البیان ۳: ص ۳۱۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۶

صیغه مخاطب (یخفی) آورد که این الثفات از مخاطب به غایب اشاره به تنزل او از مقام حضور است (یا از مقام جمع به مقام تفرید و تفصیل، یا از وحدت به کثرت)، سپس از مقام ثنا به مقام توجه به نعمت و قیام به شکر نعمت منتقل شد، و عرض کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ سِپَاسِ خدای را که در حالی که سن من زیاد و از فرزند دار شدن مأیوس هستم اسماعیل و اسحق را به من داد، و مدح و ثناء را مقید به این مورد کرد تا عظمت نعمت را ظاهر سازد و بر کمال قدرت خدا دلالت کند.

إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَخَبِيرٌ بِّمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾

إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَخَبِيرٌ بِّمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾

در طلب فرزند است، ضمن این که خواست امیدوار اجابت دعاهاى گذشته و تمهید و مقدمه برای اجابت دعای آینده‌اش باشد.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ ۖ يَرْزُقْكَ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ ۗ إِنَّكَ عَلِيمٌ مُّذْنِبٍ ﴿۱۱۰﴾

متصل به نماز روح گردد.

(۱) در باره اسماعیل و اسحاق آیه ۱۳۳ جلد ۲ و ۲۵۸ سوره بقره جلد ۳ و شرح بیشتر اسماعیل به آیه ۱۰۲ سوره صافات مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۷

وَمِنْ ذُرِّيَّتِي وَاِزْوَاجِي نَزَعْتَهُمْ مِنْ اِيْمَانِي وَكَفَرْتُمْ بِاٰيَاتِي فَاعْتَبِرُوا ۗ اِنَّ اِيْمَانِي كَانَ مُّؤْتَمِرًا ﴿۱۰۹﴾

لفظ (مقیم الصلوة) استفاده می‌شود مخصوص کسی است که دارای درجه‌ی نبوت یا ولایت باشد، و چون همه‌ی ذریه‌های ابراهیم پیامبر نیستند و درجه‌ی نبوت را ندارند لذا لفظ (من) آورد که دلالت بر تبعیض بکند.

رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ پروردگارا دعا را اجابت کن.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ۖ بِرَحْمَتِكَ رَجِعْنَا ﴿۱۰۸﴾

نسبت داده شده «۱» یا مقصود پدر و مادر نزدیک او هستند (به عقل نزدیکتر است که مقصود همان باشد).

و به اهل بیت علیهم السّلام نسبت داده شده که آن‌ها (لولدی) خوانده‌اند، یعنی اسماعیل و اسحاق علیهما السّلام (و للمؤمنین یوم یقوم الحساب).

آیات ۵۲-۴۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲] ص: ۷۲۷

اشاره

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿۴۲﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمْ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَنْفَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿۴۳﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ﴿۴۴﴾ وَسَيَكْفِيكُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿۴۵﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿۴۶﴾

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفًا وَعِدِّهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿۴۷﴾ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿۴۸﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۴۹﴾ سِرَابِيلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ ﴿۵۰﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۵۱﴾

هذا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۵۲﴾

(۱) تفسیر العیاشی ج ۲: ص ۲۳۵ ح ۴۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۲۸

ترجمه: ص: ۲۲۸

و هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است بلکه کیفر ظالمان را به تأخیر می‌افکند تا آن روزی که چشمهایشان در آن روز خیره و حیران است،

در آن روز سخت آن ستمکاران همه شتابان (و هراسان) سر به بالا کرده و چشمها واله مانده و دلهاشان از شدت عذاب به دهشت و اضطراب است،

ای رسول مردم را از روزی که هنگام عذاب و کیفر اعمالشان فرا می‌رسد بترسان و آگاهشان ساز که ستمکاران خلق (که سختی عذاب را

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۲۹

بنگرند از حسرت و پشیمانی) خواهند گفت پروردگارا عذاب ما را به تأخیر افکن (و ما را باز دنیا برگردان) تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو رسولان تو شویم (و از هر کار بد بازگردیم)، به آنها پاسخ آید که آیا شما بارها پیش از این در دنیا سوگند یاد نمی‌کردید که ما را زوال و هلاکی نخواهد بود،

شما ستمکاران بودید که در منازل ستمگران پیش از خود مسکن گزیدید (و از هلاکت و مرگ آنان باز عبرت نگرفتید) و حال آن که مشاهده کردید که عاقبت ما به سر پنجه‌ی قهر مرگ چه بر سر آنها آوردیم؟ و بر شما سرگذشت آنها را مثل آوردیم، و آن ستمکاران بزرگترین مکر و مهمترین سیاست خویش را به کار بردند ولی چه سود که پیش خدا مکر آنها هیچ است هر چند به مکر خود کوهها را از جا برکنند،

پس هرگز مپندار که خدا وعده‌ی رسولانش را خلاف کند که البته خدا بر هر کار مقتدر است و از ستمکاران انتقام خواهد کشید. روزی که زمین را (به امر خدا) به غیر این زمین مبدل کنند هم آسمانها را دگرگون سازند و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر می‌شوند،

و در آن روز بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و بینی پیراهن‌هایی از مس گذاخته، آتشین بر تن دارند و در شعله‌ی آتش چهره‌ی آنها پنهان است،

(این گونه عذاب) برای آن است تا خدا هر شخص را به کیفر کردارش برساند که خدا در یک لحظه به حساب خلق خواهد رسید، این (قرآن عظیم) حجت بالغ برای جمیع مردم است تا خلاق از آن پند گرفته خدا ترس شوند و تا (به تعلیمات آیات توحید آن) عموم بشر خدا را به یگانگی بشناسند و تا صاحبان خرد متذکر شوند و هوشیار گردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۲۳۰

تفسیر ص: ۲۳۰

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اَسْتِیْنِافَ کلام از جانب خدا است، یا عطف بر (اذ قال) و عامل آن می‌باشد، و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا به هر کسی است که گمان کردن از او ممکن است.

یعنی، البته مپندار ای محمد صلی الله علیه و آله (صاحب گمان) که خدا از کرده‌های ستمکاران غافل است این سخن برای ظالم وعید و برای مظلوم وعده است.

إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ بِهِ اَنَّهُمْ به آنان مهلت می‌دهد.

لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ تا روزی که چشمها باز می‌ماند و نمی‌توانند ببندند (۱).

مُهْطِعِينَ أَنْگَاحِ شَتَابَزِدَه و به سرعت دعوت دعوت کننده را اجابت می کنند.

مُفْنِعِي رُؤُسِهِمْ سرهایشان را بلند می کنند «۲».

لَا يَزِيدُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ از نهایت وحشت و حیرت

(۱) شرح مفصل در سوره‌ی انبیا آیه ۹۷. [.....]

(۲) منظور این است که سرشان را بلند نگه داشته و با خاکساری می نگرند و بدان خیره شده‌اند زیرا به قول حسن بصری روز قیامت همه کس را روی به جانب آسمان بود (به امید نجات).

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۱

نمی توانند به خودشان نگاه کنند.

وَأَفْتَدَتْهُمْ هِرَاقًا از فرط وحشت از رأی خالی هستند، یا به جهت غلبه‌ی شقاوت از خیر خالی هستند، و بعضی گفته‌اند از فرط وحشت دل‌هایشان می شکنند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ مردم را بترسان از روزی که عذاب بر آنها بیاید، یا این که لفظ (یوم) مبنی است و بدل از (یوم) تشخیص فيه الأبصار) می باشد، یا این که آن ظرف افعال سابق است، یا متعلق به (ذکر) است که بدل از (انذر الناس) باشد و مقصود از آن روز روز حضور مرگ است.

فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُلَ أَنْگَاحِ ستمکاران می گویند:

پروردگار ما عذاب را بر ما به تأخیر افکن، تا دعوتت را اجابت کنیم و پیرو رسولان شویم.

أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مَن قَبْلُ مَا لَكُمْ مَن زَوَالٍ به آنها این چنین گفته می شود: آیا شما آنانی نبودید که سوگند یاد می کردید که زوال نخواهید داشت؟! وَ سَيَكُنُّمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و شما در جای ستمگران سکنی گزیدید، یعنی سنت و رسم آنها را عمل کردید و در مقام و جای آنها ایستادید، یا مقصود این است که در منازل صوری آنها ساکن شدید به نحوی که آثار عذاب و هلاک ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۲

آنها را مشاهده کردید.

وَتَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ مثلها را برای شما زدیم تا موافق احوال شما و انتقال شما به آخرت باشد، یا این که مثل ستمگران را بر شما زدیم تا متبته شوید و از مثل کارهای آنان اجتناب نمایید.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ «۱» عَلَّتْ این که در اینجا خطاب را از مخاطب برگردانید و به لفظ غایب بیان داشت خواست تا عمومیت دهد، یا این که ضمیر به (الذین ظلموا) برمی گردد و به لفظ غایب است. یعنی هر اندازه که در توان داشتند و می توانستند مکر به کار بردند.

وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ در حالی که مکر آنها نزد خدا ثابت است، و آنها را مجازات خواهد کرد یا مقصود این است که مکر آنان نزد خدا است، و در نتیجه نفوذ و اثری جز با اذن خدا ندارد، یا این که خداوند به آنها مکر می کند، مگری که مناسب و لایق حال آنها باشد.

وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ با این که از مکر آنها کوهها از بین می رود، و ممکن است لفظ (ان) شرطیه‌ی وصلیه یا نافی باشد، یعنی اگر چه مکر آنها از جهت عظمت و بزرگی

(۱) مکر، حيله، نیرنگ. در اصطلاح عارفان، مکر از جانب خدا (ارداف) نعمت و القای حال است. وجود مخالفت و سوء ادب از

جانب بنده. فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۳

طوری باشد که کوهها را زایل سازد یا این که مکر آنها چنین نیست که کوهها را زایل سازد. بلکه مکرشان بزرگتر از آن است، و فعل (لتزول) به صورت مرفوع و با فتحه لام خوانده شده بنابراین که لفظ (ان) مخفف از مثقله بوده و لام برای فصل باشد.

یعنی ان با تشدید بوده و ان بدون تشدید خوانده شده است و نیز (لتزول) لفظ لام، لام فصل باشد و گر نه باید لان تزول باشد که ان حذف شده باشد).

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ پس گمان مبر که خداوند وعده‌ای را که به رسولانش داده عمل نکرده و خلف وعده می‌کند، وعده‌ی خدا یاری کردن رسولانش و امکان زمین از کسانی است که معاند نباشند.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ زیرا خدا مقتدر و انتقام‌جوست، این جمله در موضع تعلیل است تا علت عذاب را برساند. يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ بَدَلًا (یوم یأتیهم العذاب) یا ظرف (مختلف وعده) یا (عزیز) یا (ذو انتقام) است، و ممکن است متعلق به (ذکر) یا (اذکر) مقدر باشد.

در این صورت معنای آن این است که: به یادشان آر روزی که زمین به غیر از این زمین و آسمانها تبدیل شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۴

و ممکن است مقصود این باشد که زمین عالم طبع به زمین عالم برزخ و زمین عالم مثال تبدیل شود، و این معنا هنگام ظهور قائم عجل الله فرجه در عالم صغیر با مرگ اختیاری یا اضطراری محقق می‌شود.

و آن هنگام رسیدن ساعت و قیامت صغری است، چنانچه ساعت به ظهور قائم و به قیامت تفسیر شده است.

و آن زمین تبدیل شده نیز چون دارای ماده‌ی حاجب و ظلمت و امتداد مکانی و بعد جسمانی نیست در آن کجی و ناهمواری نمی‌بینی تا آنجا که سفیدی موجود در مغرب از مشرق دیده می‌شود.

و همچنین اهل آن زمین حاجب همدیگر نخواهند بود، بلکه همه در همه و از پشت سر همه دیده می‌شوند.

زیرا همه‌ی اهل آن زمین آینه‌وار و شفاف هستند که عکس یکدیگر را در آینه روح صیقلی خود منعکس می‌کنند و هیچکدام حاجب پشت سر خود نیستند.

و لذا خداوند فرمود:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱) همه برای خدا ظاهر و حاضر می‌شوند به نحوی که هر چه در دنیا باطن و مخفی بود در

(۱) قَهَّار صیغه‌ی مبالغه و از اسمای حسنی است و شش بار در قرآن به کار رفته بسیار قاهر توأم با بسیار تواناست. قاموس قرآن ج ۶

ص ۴۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۵

آنجا ظاهر می‌شود، زمین اخبارش را می‌گوید، بدین نحو که هر چه در آن پنهان است ابراز و ظاهر می‌سازد، و توصیف به وحدت و قَهَّاریت بدان جهت است که سلطنت وحدت در آنجا به ظهور می‌رسد.

و تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (جمع صفد) به معنای قید و بند است، چه قید و زنجیرهای نهانی دنیا در آنجا بروز می‌کند و ظاهر می‌شود. یعنی: بدکاران را بند شده در قید و زنجیر می‌بینی.

سَرَابِيلُهُمْ و پیراهنهای آنها «۱» مِنْ قَطْرَانٍ از قطران است لفظ (قطران) با فتح قاف و کسره‌ی طاء، و با فتح و سکون و با

کسره و سکون نیز خوانده شدی، و آن یک چیز سیاه گندیده‌ای است که از (أبهل) که درخت بزرگی است دوشیده می‌شود، برگ آن مانند درخت گز است، با آن ماده‌ی سیاه شتر گر را چرب می‌کنند که کچلی و گری را با تندی خودش بسوزاند، و به سرعت در آن آتش ایجاد می‌کند.

و مقصود آیه این است که این ماده سیاه را بدن آن‌ها می‌مالند، و این ماده برای آن‌ها مانند لباس می‌شود تا از بو و رنگ و تندی او اذیت بکشند، و در شعله‌ور شدن آتش سرعت بخشد.

(۱) کلمه فارسی است مرکب از سر، و بال (قامت) یا شلوار (به کلمات فارسی در قرآن، قرآن ترجمه خرمشاهی مراجعه شود).

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۶

و این لفظ از دو کلمه‌ی منون (قطر) و (ان) خوانده شده که (قطر) به معنای مس آب شده، و (ان) به معنای حرارت بسیار است، و شاید به ملاحظه‌ی این قرائت است که در اخبار به مس آب شده تفسیر شده است.

و تَعَشَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ «۱» و آتش صورتهای آن‌ها را می‌پوشاند، و این کنایه از نهایت عجز و شدت گرفتاری آن‌ها است، چه انسان با تمام قدرت و توانایی و جنبش چیز مودی را از صورتش دفع می‌کند اگر چه بدین گونه باشد که بعضی از اعضایش را سپر صورت قرار دهد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ لفظ (ليجزى الله) متعلق به (تبدل الأرض) یا به (برزوا) است (تبدیل زمین یا ظاهر شدن اعمال برای آن است که هر کس آنچه کسب کرده جزا ببیند که خدا در حساب اعمال سریع است).

(۱) آتش یکی از عناصر چهارگانه که به شکل مفرد و هم در ترکیبات گوناگون در سخنان عارفان و اهل ذوق به کار رفته است. آتش به شکل مفرد کنایه از لهیب عشق الهی است. عطار گوید:

در دلم افتاده آتش ساقیا ساقیا آخر کجایی هین بیا

هین بیا کز آرزوی روی تو بر سر آتش بماندم ساقیا

مولوی گوید:

ای گرفته آتشت زیر و زبر این چنین زیر و زبر خوش نیستم.

فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۷

هذا لفظ (هذا) اشاره است به آنچه که در اینجا ذکر شده از وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ تَاخِرًا آیه، و اما این که اشاره به قرآن یا سوره باشد بعید است.

زیرا چنین کلامی در جایی گفته می‌شود که قدر و ارزشی نسبت به غیرش نداشته باشد، آن وقت گفته می‌شود این مقدار کافی است (یعنی برای انذار همین بس است) بَلَاغٌ «۱» همین مقدار کفایت می‌کند و کافی است لِلنَّاسِ برای همه‌ی مؤمنین و کافرین.

وَلِيُنذِرُوا بِهِ تا بدین وسیله مورد نصیحت و انذار قرار بگیرند، و ممکن است که معطوف محذوف باشد یعنی (و انزل لینذروا به). وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ تا بدانند که خداوند معبود و مستحق معبودیت است، و واحد و یگانه، که در معبودیت دوّمی برای او وجود ندارد.

وَلِيَذَّكَّرُوا أُولُو الْأَلْبَابِ بر گویا بودن این سخن سه فایده مترتب می‌شود:

۱- انذار نسبت به کفار. ۲- علم بر وحدانیت خدا نسبت به کسانی که مستعدّ ایمان هستند. ۳- یادآوری و تذکر نسبت به مؤمنین

آگاه و عالم. محتمل است که معنای این چنین باشد: آنچه که

(۱) بلاغ، یعنی رسیدن به انتهای و مقصد اعم از آن که مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد هر چند به آخر آن نرسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص: ۷۳۸

ذکر شد نازل گشته تا به مردم برسد تا مردم بدان وسیله مورد انذار قرار گیرند.
در این صورت لِيُنذَرُوا به اعتبار معنا عطف بر بلاغ است.

پایان جلد هفتم

جلد هشتم

سوره یحجر ص: ۳۱

اشاره

نود و نه آیه است که همه‌ی آن‌ها در مکه نازل شده، بعضی از مفسرین آیه: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** و آیه‌ی: **كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ** را استثناء کرده‌اند و گفته‌اند مکی نیست.

آیات ۱۸-۱

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۸] ص: ۳۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبُّمَا يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)
مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِبَعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسِلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴)
لَقَالُوا إِنَّمَا سُبُكْرُتُ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اشْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲

ترجمه: ص: ۳۲

این است آیات کتاب خدا و قرآنی که راه حق و باطل را روشن و آشکار می‌سازد،

کافران چون چشم حقیقت بین بگشایند) ای بسا آرزو کنند که کاش مسلم و خدا پرست بودند. ای رسول ما این کافران را به خود و خواب طبیعت و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند تا نتیجه کامرانی بیهوده را به زودی بیابند.

و ما هیچ ملک و ملتی را هلاک نکردیم جز به هنگام معین.

اجل هیچ قومی از آنچه در علم حقّ معین است یک لحظه مقدّم و مؤخر نخواهد شد، کافران گویند ای کسی که مدّعی آنی که قرآن از جانب خدا بر من نازل شده است تو به عقیده ما محققاً دیوانه‌ای که چنین دعوی می‌کنی.

اگر راست می‌گویی و بر تو فرشتگان خدا نازل می‌شوند) چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟!)

ای رسول ما به آن‌ها بگو: ما فرشتگان را جز برای حقّ و حکمت و مصلحت نخواهیم فرستاد و آن گاه فرستیم که دیگر کافران بر عذاب و هلاکشان مهلت نخواهند یافت.

البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را از آسیب حسودان و منکران)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳

محققاً نگاه خواهیم داشت.

و پیش از تو هم رسولانی بر امم سالفه فرستادیم.

ولی هیچ رسولی بر این مردم ندادن نمی‌آید جز آن که به جای طاعت به انکار و استهزاء او می‌پردازند.

این گونه ما قرآن را در دل زشتکاران داخل سازیم.

کافران به آن ایمان نمی‌آورند و نسبت به رسولان و کتب آسمانی عادت امم سابقه هم مانند امت تو به انکار و استهزا گذشت.

و اگر ما بر این کافران امت دری از آسمان بگشاییم تا دائم بر آسمانها عروج یا فرشتگان بر آن‌ها نزول کنند.

باز هم بر انکار تو خواهند گفت: چشمان ما را محمد صلی الله علیه و آله فرو بسته و در ما سحر و جادویی بکار برده است.

ما در آسمان کاخهای بلند برافراشتیم و بر چشم بینایان عالم آن کاخها را به زیب و زیور بیاراستیم.

و آن را از دستبرد شیطان مردود محفوظ داشتیم.

لیکن هر شیطان که برای دزدیدن و دریافتن سخن فرشتگان به آسمان نزدیک شد تیر شهاب آسمانی او را تعقیب کرد.

تفسیر ص: ۳۳

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ کلمه‌ی «مبین» راستی آشکار (درستی و حقّ بودن قرآن آشکار و ظاهر است)، و معنی این است که قرآن گمراهی را از رشد و حقّ را از باطل جدا و بیان (آشکار) می‌کند، و عطف لفظ «قرآن» بر «کتاب» برای اشاره به این است که آنچه که به آن اشاره شده همانطور که آیات کتاب نبوت است، کتاب فرق و جدایی بین حقّ و باطل نیز هست.

هم چنین آیات کتاب ولایت و کتاب جمع است، و نکره آوردن قرآن برای اشاره به این است که مشار الیه آیات و نشانه‌ها، شأنی از شئون ولایت ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴

است نه این که آیات حقیقت ولایت باشد (منظور این است که این‌ها آیات کتاب فرق با نبوت و نیز آیات کتاب جمع ولایت است).

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ لفظ «رب» با تخفیف و تشدید خوانده شده و لفظ «ما» کافه یا نکره‌ی موصوفه است، و لفظ «لو» برای تمنی یا مصدریّه است، و معنای آیه این است که کفار وقتی که از مستی هواهایشان بیدار شدند یا وقتی که از خستگی

کفرشان به رنج و ملال برسند آنوقت خیلی دوست دارند که مسلمان می‌بودند.

و استعمال «رب» (چه بسا) در تکثیر مانند استعمال آن در تقلیل زیاد و شایع است.

و در لفظ «رب» شانزده لغت است، ضمّ راء و فتحه‌ی آن با تشدید باء و تخفیف آن در حالی که باء مفتوح باشد، همه‌ی این صورت‌ها با تجرّد «رب» از تاء یا اتصال به تاء در حالی که تاء ساکن و مفتوح باشد، و ضمّ هر دو حرف راء و باء با تشدید و تخفیف، و ضمّ راء و فتح آن در حالی که باء ساکن باشد و مخفّف خوانده شده است.

ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا أَنه‌ها را واگذار بخورند همانطور که حیوانات می‌خورند، زیرا که مقصود از چنین کلامی در فصل این مقام همین معناست.

وَيَتَمَتَّعُوا وَيَلْهَبُهُمُ اللَّامِلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ به زودی عاقبت کفرشان را خواهند فهمید، و این کلام ناامید کردن رسول صلی الله علیه و آله از اسلام آوردن آن‌ها، و نیز برای توهین و تهدید بر آنان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ مدت ثابت و معینی که نوشته شده، و (این استثنا از نوع) مستثنی مفرغ «۱» است که بر جای حال نشسته است، و در تصحیح صاحب حال واقع شدن لفظ «قریه» همین قدر بس که این لفظ نکره‌ی عام در سیاق نفی است (قریه هم نکره است و هم با ما منفی شده است).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ كَمَا مَقْصُودِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و ما یستأخرون و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر که مقصود آن‌ها محمّد صلی الله علیه و آله است اینک لمجنون سر انجام هیچ قومی پیش در پی نخواهد افتاد، کافران گویند ای کسی که می‌گویی قرآن بر تو نازل شده که مقصود آن‌ها محمّد صلی الله علیه و آله است تو مجنونی زیرا تو ادعا می‌کنی عبادت بت‌های قدیمی باطل است، و ادعای توحید می‌کنی که آن را ما از گذشتگان نشنیده‌ایم، و این سخنان نیست مگر از جنون تو، و تأمل نکردنت در این که مثل این سخن مورد قبول نیست، و نفعی برای تو ندارد، و غرض تو حاصل نمی‌شود.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ کافران گفتند: خدا فرشتگان بسیاری دارد، اگر تو راست می‌گویی، اگر می‌خواست تو را برای ما به عنوان رسول بفرستد، فرشتگانی را نیز با تو می‌فرستاد.

سپس خدای تعالی در مقام ردّ بر آن‌ها گفت: مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ لَفْظ «نزل» با نون و یاء به صورت معلوم و با تاء به صورت

(۱). در باره مستثنی و اقسام آن به جلد اول مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶

مجهول، و با تاء به صورت معلوم که تاء آن مفتوح که در اصل «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةَ» باشد خوانده شده است، ما فرشتگان را فرو نمی‌فرستیم.

إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ مگر با حقّ، و آن‌گاه که حقّ بیاید از شما اثری باقی نمی‌ماند، چون شما باطل هستید و باطل با حقّ نمی‌ماند، و بارها این مطلب گذشت که حقّ عبارت از ولایت مطلقه است، و آن اضافه‌ی حقّ اولّ تعالی است به صورت اضافه‌ی اشرافی، و این که حقّ بودن هر حقّی بسبب حقّ بودن حقّ اولّ است، و لذا فرمود:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ چون آن‌ها که در مقام استهزا از تنزیل قرآن نام می‌بردند، خداوند آن‌ها را ردّ نمود و فرمود:

قرآن را ما فرستادیم، و ما آن را حفظ خواهیم کرد.

و حفظ و نگهداری حقیقت قرآن از طرف خدای تعالی منافاتی با تحریف در صورت تدوینی (اعراب و نحوه‌ی قرائت) آن ندارد.

چه تحریف (اگر واقع شود) در صورت مماثل قرآن واقع می‌شود (که خلاف اجماع مسلمانان و نص کتاب و اقوال ائمه علیهم السلام است).

چنانچه فرمود: وای بر کسانی که نوشته‌ای را با دستهای خودشان

(۱). در مورد عدم تحریف قرآن به مقدمه جلد اول تفسیر بیان السعاده و نیز به جلد اول ترجمه تفسیر بیان السعاده از همین مترجمان مراجعه شود و نیز کتاب ارزشمند «کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب» تألیف شیخ محمود بن ابی القاسم مشهور به مقرب تهرانی (متوفی ۱۳۲۳ ه ق) که در جواب کتاب فصل الخطاب محدث نوری که قایل به تحریف به نقص بعضی آیات بود، نوشته است و نیز کتاب الدرعیه و صیانه القرآن و بیان و کشف الارتیاب و تفسیر المیزان مراجعه شود.

ضمناً در پیوست ترجمه قرآن ترجمه بهاء الدین خز مشاهی هم شرح مبسوطی آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷

می‌نویسند و سپس می‌گویند که آن از جانب خداست در حالی که از جانب خدا نیست «۱»، (در مورد یهودیان و مسیحیان و یا قایلان به تحریف قرآن است که از خود آیاتی را نقل کرده‌اند).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْخِ الْأَوَّلِينَ پِش از تو هم رسولانی در فرقه و گروههای آنان فرستادیم و شیعه عبارت از فرقه و جماعتی است که در یک روش و طریقت با هم متفق باشند.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسِلكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ تو نگران نباش که هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر این که او را استهزا می‌کردند.

این چنین پندار ناستوده را در دل‌های گناهکاران جای دهیم، یعنی داخل نمودن بر سبیل استهزا، و هم چنین است استهزایی که در دل‌هایشان جای داده‌ایم (تا باطن پلید خود را ظاهر نموده و شناخته شوند).

لا- يُؤْمِنُونَ بِهِ جمله «لا یؤمنون به» حال از «المجرمین» یا از مفعول «نسلکه» است، یا جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر می‌باشد، یا تفسیر کننده جمله سابق است یعنی در حالی که ایمان نمی‌آوردند (حالیه)، یا آن مجرمینی که ایمان نمی‌آورند (مفسره) یا استهزا را با ناگروندگان وارد می‌کنیم (مفعولیه) یا کلاً اینگونه افرادی ایمان نمی‌آورند (مستأنفه).

وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سَنَّتِ خدا در مورد پیشینیان یا در

(۱). سوره‌ی بقره آیه‌ی ۷۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸

مورد روش آنان که مستلزم عذاب دنیا و آخرت است این چنین بوده است، وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر هم بر آنان دری از درهای آسمان را می‌گشودیم (جزیی از حقایق الهیه را بر دل‌هایشان می‌انداختیم) و آنان به آن عروج می‌کردند. لَقَالُوا باز هم از نهایت عناد و شک‌ها و تردید می‌گفتند:

إِنَّمَا سِكرَتْ أَبْصَارُنَا عِشْمَها ما به وسیله‌ی سحر و جادو بسته شده، یا این که چشمان ما و مانند مست‌ها قرار داده شده. بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما را جادو کرده، و بهمین جهت می‌بینیم که به آسمان صعود می‌کنیم.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَبِهَ رَاسْتِي در آسمان برجهایی قرار دادیم، مقصود از بروج همان برجهای دوازده گانه‌ی مشهور یا منازل قمر یا درجات مسیر خورشید است که سیصد و شصت درجه است، و بروج به هر یک از معانی مذکور تفسیر شده است، و برج و قصر به یک معنی هستند، و از غرایب حکمت و عجایب خلقت این است که فلک در عین این که بسیط است بعضی از اجزاء

آن به سبب خواص و آثار با بعضی دیگر فرق می‌کند و امتیاز دارد، چه برج‌های دوازده‌گانه و منازل بیست و هشت‌گانه هر کدام اثر خاصی غیر از اثر دیگری دارد، چنانچه این مطلب به تجربه معلوم شده، و منجمین آن را در کتب احکام ثابت کرده‌اند. وَ زَيْنَاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَ آن بروج را با ستاره‌های نورانی زینت دادیم وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ از دستبرد هر شیطان ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹

مطرودی باز داشتیم حفظ برجهای آسمان ارواح، از شیطان واضح است، زیرا چون عالم شیاطین عالم ظلمت و ملکوت سفلی است اگر هم بتوانند به عالم ارواح صعود کنند از ذاتشان فانی می‌شوند.

اما در مورد برجهای آسمان طبع گاهی توهم می‌شود که شیاطین می‌توانند به آنجا صعود کنند چون بر عالم طبع به صورت مطلق تسلط دارند، ولی تحقیق مطلب این است که شیاطین همانطور که از عالم ارواح مطرود هستند همانطور از اجسام عالی نیز مطرودند، زیرا اجسام عالی از آن جهت که از متضادات ترکیب نیافته، و از جهت بساطت و صفاتشان محلّ حلول ملائکه‌ی مدبرین و متعلق نفوس علوی و ارواح عالیه‌اند.

بنابراین ذات اجسام افلاک اگر چه از اتصال شیاطین ابا و منعی ندارد، ولی ارواح متعلق به آن مانع از اتصال شیاطین بدان است. إِلَّا مِنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ مگر کسی که دزدانه رازی بشنود، این عبارت استثنای متصل است (چون مثبت است) یا منقطع. فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ کسی را که استراق سمع می‌کند، شهاب درک کرده و او را می‌پوشاند، و شهاب شعله‌ی آتش زبانه کشنده است، که رسم ستاره بر آن نهند، و گفته می‌شود، ستاره‌ای است که الآن فرود آمد، و شهاب‌ها در کره‌ی دخان پدید می‌آیند چنانچه در محلّ خود تحقیق شده.

و شهاب‌ها آنطور که در عرف مشهور است ستارگان نیستند، و شیاطین از آنها اذیت نمی‌شوند، چون شهاب‌ها از مادیات و شیاطین از روحانیاتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰

بلکه مقصود از شهاب‌ها قوای روحانی است که متضادّ با شیاطین بوده او آنها را از حضور پیش ارواح طیبیه منع می‌کنند، آن ارواح طیبیه و پاک که با چشمانی که به صورت شهاب‌ها باز شده‌اند تصوّر می‌شوند، اعمّ از این که استراق سمع از آسمانهای طبع باشد یا از آسمانهای ارواح.

با توجه به این مطلب که ما در وجه منع شیاطین از آسمانهای طبع و آسمانهای ارواح ذکر کردیم شما ممکن است به آنچه در اخبار وارد شده متفطن گشته و پی‌بری، در اخبار آمده است که شیاطین به آسمانها صعود می‌کردند.

و آن‌گاه که عیسی علیه السلام متولّد شد از سه آسمان ممنوع و محجوب شدند، یا آمده است که شیاطین به آسمانها صعود می‌کردند.

و آن‌گاه که محمّد صلی الله علیه و آله دنیا آمد به وسیله‌ی شهاب‌ها منع شدند، و در شب تولّد او شهاب بسیار بود، و امثال این روایات بسیار است با این که شیاطین از آسمانهای ارواح و هم‌چنین از آسمانهای طبع چنانچه گذشت مطرود بودند.

سرّ مطلب این است که آسمانها در عالم صغیر قبل از تولّد کلمه‌ی عیسوی بالقوه در آسمان دنیا جمع بودند، و آسمان دنیا عبارت از آسمان نفس انسانی است که محلّ تصرف شیاطین است.

پس آن‌گاه که کلمه‌ی عیسوی متولّد گشت بعضی از چیزهایی که بالقوه بود بالفعل گشت مانند: آسمان سینه که به اسلام باز شد و آسمان قلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱

و آسمان نفس انسانی، و بقیه در همان حالت بالقوه باقی ماندند و شیاطین را به واسطه‌ی همین کلمه‌ی عیسوی از این آسمانها طرد

می‌کرد، و پس از تولد کلمه‌ی محمدی صلی الله علیه و آله که جمیع مراتب را بالفعل دارا و جامع است همه‌ی آنچه که بالقوه بود بالفعل گشت.

پس آسمانهای هفت‌گانه (مراتب عالی‌های انسانی یا هفت مرتبه دل یا هفت مقام) متمیز گشت و شیاطین را از همه‌ی آن‌ها بیرون رانده و طرد کردند، ولی شیطان از جهت نفس حیوانی مترصد بود تا در وقت فرصت دزدانه گوش دهد و مترصد فرصت باشد تا از آسمان نفس انسانی دنیا بعضی از چیزها را بشنود، که شهابی (از تجلیات انوار) او را دنبال کرد و انسان را به نور ایمان متذکر و یادآور گشت، که بر این معنای در قول خدای تعالی: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ اشاره شده است.» آیات ۴۴-۱۹

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۴۴] ص: ۴۱

اشاره

وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّزْوَنٍ (۱۹) وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا- عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱) وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَ الْحَيَّانَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲) وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

(۱). در سوره صفات آیه ۷ و ۸ نیز شرح بیشتری خواهد آمد

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳

ترجمه: ص: ۴۳

و زمین را هم ما بگسترديم و در آن کوههای عظیم بر نهادیم و از آن هر گیاه و نبات را مناسب و موافق حکمت و غایت برویانیدیم. و در این زمینه هم لوازم معاش شما نوع بشر را فراهم آوردیم و هم برای سایر حیوانات که شما روزی آن‌ها را نمی‌دهید قوت و غذا فراهم ساختیم.

و (بدانکه) هیچ چیز در عالم نیست جز آن که منبع و خزینة‌ی آن نزد ما خواهد بود ولی ما از آن به عالم خلق الا بقدر معین که

مصلحت است نمی‌فرستیم.

و ما بادهای آّبستن کن رحم طبیعت را فرستادیم و هم باران را از آسمان فرود آوردیم تا به آن آب شما و نباتات و حیوانات شما را سیراب گردانیم (و گر نه) شما نمی‌توانستید آبها را برای وقت حاجت خود منبع ساخته جاری سازید. و ماییم که خلایق را زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و وارث همه‌ی خلق که فانی می‌شوند هستیم، و البتّه علم ما به همه‌ی گذشتگان و آیندگان شما احاطه‌ی کامل دارد. و البتّه خدای تو همه‌ی خلایق را (در قیامت) محشور خواهد کرد که کار او از روی علم و حکمت است. و همانا انسانی را از گل و لای سالخورده‌ی تغییر یافته بیافریدیم. و طایفه‌ی دیوان را بیشتر از آتش گدازنده خلق کردیم. و آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده‌ی گل و لای کهنه متغیّر خلق خواهم کرد. پس چون آن عنصر را معتدل بیاریم و در آن از روح خویش بدمم همه (از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنید.

همه‌ی فرشتگان عالم سجده کردند.

مگر ابلیس که از سجده‌ی آدم امتناع ورزید.

خدا به شیطان فرمود: که ای شیطان برای چه تو با ساجدان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴

سر به سجده‌ی آدم فرود نیاوردی؟

شیطان پاسخ داد: که من هرگز بشری که از گل و لای کهنه آفریده‌ای سجده نخواهم کرد.

خدا هم به او با قهر و عتاب فرمود: پس از صف ساجدان خارج شو که تو رانده‌ی درگاه ما شدی.

و لعنت ما تا روز جزا بر تو محقق و حتمی گردید.

شیطان (چون مردود شد) از خدا درخواست کرد که پروردگارا پس مرا تا روز قیامت که خلق مبعوث می‌شوند مهلت و طول عمر عطا فرما.

خدا فرمود آری ترا مهلت خواهد بود

تا به وقت معین و روز معلوم.

آن‌گاه شیطان گفت: خدایا مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز را) در نظر فرزندان آدم جلوه میدهم (تا از یاد تو غافل شوند) و همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد.

بجز بندگان پاک و خالص تو.

خدا فرمود: همین اخلاص و پاکی سرپرست راه مستقیم به درگاه رضای من است.

و هرگز ترا بر بندگان من تسلط و غلبه نخواهد بود، لیکن اقتدار و سلطه‌ی تو بر مردم نادان و گمراهی است که پیرو تو شوند.

و البتّه وعده‌گاه تمام آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود.

که آن دوزخ را هفت در است هر دری برای ورود دسته‌ای از گمراهان معین گردیده است.

اشاره

و الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ زَمِينَ رَا كَسْتَرَانِيدِيم وَ دَرِ آن كوههای ثابت و استوار قرار دادیم، وجه بهره‌مندی و انتفاع از گسترده بودن زمین، و وجود کوهها ذکر شده است، و این که در هر دو حکمت‌ها و مصلحت‌های فراوانی است.
وَ أُنَبِّئْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ وَ دَرِ آن از هر چیز موزون رویانیدیم، اگر ضمیر «فیها» به جبال و کوهها برگردد مقصود از ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵

موزون چیزی است که قابل وزن است و با وزن کردن خرید و فروش می‌شود، مانند فلزات که در کوهها می‌روید، و اگر ضمیر به «الارض» و زمین برگردد، مقصود موزون است که جهت منافع و بهره‌مندی شما اندازه‌گیری و سنجش شود و برای مصالح شما آماده شده است، و اگر ضمیر به هر دو برگردد معنای آن اعم از هر دو معناست «۱».

وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ دَرِ زمین چیزی قرار دادیم که بدان وسیله زندگی کنید از قبیل پوشاک و خوراک و مسکن و مرکب و مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ عَطْفَ بِرِ «معایش» است، برای شما خدمتکاران و کنیزان و بندگان و چهار پایانی قرار دادیم که شما روزی دهنده‌ی آنها نیستید، در این لفظ جانب روزی‌گیران ذوی العقول غلبه دارد یعنی شما روزی این افراد را نمی‌دهید.
یا عطف بر مجرور در «لکم» است که این احتمال بعید است، چون حرف جر اعاده نشده، و معنای آیه این است: برای شما اسباب معیشت و زندگی قرار دادیم، و برای کسانی هم که شما روزی دهنده‌ی آنها نیستید اسباب عیش و زندگی قرار دادیم، مانند مجانین و سفیهان و غیر آنها از اهل جزیره‌ها که مانند چهار پایان و درندگان زندگی می‌کنند و به آنها ملحق می‌شوند.

(۱). ابو الفتوح رازی در تفسیرش موزون را سنجیدن بر وفق حاجت و بر حسب مصلحت دانسته و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آن را پسندیده و متناسب الاجزاء که با طبع و حکمت تناسب دارد معنا کرده است.
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶

گنجهای هر چیزی نزد خداست ص: ۴۶

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ «۱» بدان که لفظ «شیء» گاهی به صورت عموم اطلاق می‌شود و معنای آن مساوی موجود است که شامل حقّ اولّ تعالی نیز می‌شود، و گاهی لفظ شیء بر وجود آن شیء اطلاق می‌شود که در این صورت شامل حقّ اولّ نمی‌شود.
چنانچه شامل حضرت اسما و حضرت فعل که مبدأ اضافات حقّ اولّ است نیز نمی‌شود، و شامل همه‌ی ممکنات می‌شود، مانند حضرت عقول که از آنها به اقلام عالی و ملائکه‌ی مقربین تعبیر می‌شود، و حضرت ارواح که از آنها به ارباب انواع و صف بستگان الصّافات صفاً تعبیر می‌شود.

و حضرت نفوس کلّی که از آنها به الواح کلّی محفوظ و تدبیر کنندگان امر تعبیر می‌شود، و حضرت نفوس جزئی که از آنها به دو اعتبار به الواح محو و اثبات و به عالم مثال تعبیر می‌شود، و تمام موجودات عالم

(۱) خزائن - جمع خزینه، رحمت شامل و عام الهی است که از «خزینه غیب گبر و ترسا وظیفه خور دارند. مفردات عالم علیا و عالم سفلی جمله خزائن خدایند. در عالم عدم، خدای را چندین هزار خزائن است. کلیات که در عالم عدم‌اند جمله خزائن‌اند. در مفردات، آب و خاک و هوا و آتش خزاین‌اند. افلاک و انجم، عقول و نفوس خزاین‌اند در مرگبات هر معدنی، و هر نباتی خزینه‌ای

است. خزائن یازده گانه - یعنی دماغ، نخاع، ریه، قلب، کبد، طحال، مرارت، معده، امعاء، کلیتین، انثین. این تقسیم بندیها را اخوان الصفا در رسائل ج ۲ ص ۳۸۲ در مقام بیان ترکیب جسد و چگونگی اخلاط بدن و مزاج طبایع بیان کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷

طبع را شامل می‌گردد.

و هر چیزی که در آن حضرات باشد دارای حقیقتی در حضرت اسما و حقیقتی در حضرت فعل و اضافه‌ی الهی اشراقی است، و هر چه که در حضرت فعل است دارای حقیقتی در حضرت اسماء نیز است.

و هر آنچه که در حضرت ارواح است دارای حقیقتی در حضرت اقلام و حقیقتی در حضرت فعل و حقیقتی در حضرت اسماء است، و هم چنین است حضرت نفوس کلی و آنچه که در آنها است و حضرت نفوس جزئی و آنچه که در آنها است و عالم طبع و آنچه که در آن است.

به عبارت دیگر: هر دانی و مرتبه‌ی پایین مستقلاً صورتی در عالی، و صورتی نیز بالاستقلال در عالم عالی دارد، و صورتی به تبع عالی نه بالاستقلال در عالم عالی دارد.

بنابر این برای هر یک از ممکنات حقیقت‌هایی است در حضرت اسما به طور مستقل یا تبعی، و هم چنین در حضرت عقل، و هم چنین در حضرت اقلام تا عالم مثال.

و همه‌ی این حضورها از آن جهت که عوالمی مجرّد از ماده و پرده‌های آن است «عند الله» و «لدى الله» نامیده می‌شوند، چه همه‌ی این‌ها در محضر او حاضرند، و چون این حقایق از تغییر و تبدیل همانند اشیای گرانبهای مخزون محفوظ است لذا خدای تعالی آن را «خزائن» نامید.

پس هر آنچه که در عالم ملک است دارای حقیقتی در عالم مثال

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸

است، که خدای تعالی آن را از عالم مثال به عالم ملک پایین می‌آورد، و این پایین آوردن به همان مقدار است که ماده استعداد قبول آن را دارد که در حین استعداد ماده انجام می‌گیرد.

و هم چنین است از نفوس کلی تا عالم مثال، و مطلب از همین قرار است در عالی و اعلی تا حضرت اسماء چون موجودات عالم ملک متجدّد و متغیّر به تجدد ذاتی است.

بر این معنا که هر آن و هر لحظه از خودش فانی و به وسیله‌ی پدید آورنده‌اش وجود پیدا می‌کند چنانچه در محلّ خود این مطلب محقق گشته است.

لذا چیزی در عالم ملک وجود ندارد مگر این که آن به آن فانی شود و از خود بیخود گردد و خدای تعالی آن را از خزائن خودش نازل می‌کند.

بنابراین فرمود:

وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ «ننزله» را با صیغه‌ی مضارع آورده که دلالت بر استمرار تجدیدی بکند، یعنی جز به اندازه استعداد و تقدیر معلوم نمی‌فرستیم.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ «۱» لَوَاقِحَ و باد را برای تلقیح (گرده

(۱) باد در ادبیات عرفانی به معنای فیض، امدادات غیبی، و به معنای غرور و خودخواهی هم آمده است.

باد پنهان است از چشم ای امین در غبار و جنبش بر گش بین

کز یمین است آن وزان یا از شمال جنبش بر گت بگوید وصف حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹

افشانی) فرستادیم، چه لاقح و تلقیح کننده حامل ماده‌ی بارداری است، چه تلقیح کننده آن است که چیزی را حامل و باردار قرار دهد.

یعنی از چیزهایی که نازل می‌کنیم بادهای تلقیح کننده است که به اندازه نازل می‌کنیم و شما به آن توجه و اعتنایی ندارید، و در آن برای شما بهره‌ها و منافع است که از جمله‌ی آن منافع سیر دادن ابر در آسمان جهت باراندن باران است، از این رو به بشارت و مژده‌ای که از رحمت خدا حاصل می‌شود، اشاره شده است. «۱»

فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَشْرَقْنَا كَمَا نُورُ لَفْظِ «فَاءٍ» آورده که دلالت بر تعقیب می‌کند یعنی: پس از آن که باد فرستادیم و ابرها را گرانبار کرد و هر سو فرستاد از آن باد آب (باران) فرو فرستادیم تا شما را سیراب کند.

وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ شما نمی‌توانید خازن و منبع آب باشید، تا بتوانید آن را به صورت باران از آسمان به زمین بفرستید یا از آمدن باران منع کنید، بلکه باران هم از چیزهایی است که ما آن را باندازه

مستی دل را نمی‌دانی که کو وصف او از نرگس خمّار جو

باد یر تخت سلیمان رخت کز پس سلیمان گفت بادا، کز مغز

باد هم گفت ای سلیمان کز مرو گر روی کز، از کزّم خشمین مشو

[.....]

(۱) باد صبا- اشارت است به نفحات رحمانی که از طرف مشرق روحانیات می‌آید، چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند: ائی وجدت نفس الرحمن من جانب الیمن.

عراقی گوید:

نفس باد صبا گر بر کویش بوزد خوشدمان خوشتر از انفاس مسیحا بیند

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰

می‌فرستیم.

پس مقصود اثبات خازن بودن آب نسبت به خودش است، تا استدلالی باشد بر آنچه که ادعا شد که خزائن هر چیزی نزد خدا است. وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَالبته این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و جاودانیم، گویا که آیه‌ی قبلی برای اثبات مبدأ بودن و حصر آن در خدای تعالی است.

این آیه جهت اثبات مالکیت، مرجعیت و حصر آن دو در خداوند می‌باشد. «۱»

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و می‌دانیم چه کسانی از شماها جلوتر به دنیا آمده‌اند و چه کسانی بعدا بوجود آمده‌اند، و همه‌ی آنان در یک زمان موجود هستند.

یا مقصود از مستقدمین کسانی هستند که زمان وجودشان گذشته است، و مستأخرین کسانی هستند که هنوز بدنیا نیامده‌اند.

یا مقصود مستقدمین در مراتب ایمان و اسلام است، و آیه بر حسب

(۱). باران کنایه از فیض حق تعالی و رحمت شامله‌ی او است که از عالم غیب بر ممکنات فیض گردد و ممکنات بر حسب مراتب استعداد، استفاضه نمایند.

غلبه عنایات را نیز که در احوال سالک حاصل شود از فرح و ترح، باران گویند.

مولوی گوید:

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است
ناید آن آلا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید
هست باران از پی پروردگی نیست باران از پی پژمردگی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۱

تعمیم شامل همه‌ی این معانی است، و شاید هم مقصود همین تعمیم بوده است، چون مقصود بیان احاطه‌ی علم خدای تعالی بعد از بیان مبدأ و مرجع بودن او است، و تعمیم بیشتر بر این معنا دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ وَحَكْمَتُ خدای تعالی مقتضی حشر و برانگیختن مردم و مجازات و رساندن هر کس به مقتضای عملش است.

عَلِيمٌ و خدا اندازه‌ی هر کس و محشر و اقتضای او از حیث جزا و پاداش همه را میداند.

سپس وقتی خداوند الهیت خود را در مبدأ و مرجع و مالک بودن ثابت کرد، و حکمت و علمش را نیز اثبات نمود، مبدأ بودن خود نسبت به خصوص انسان را نیز اثبات نمود، چه انسان اشرف موجودات است، و مبدأ بودن برای انسان بر حکمت و قدرت و علم بهتر دلالت می‌کند، و مبدأ بودنش نسبت به جن را نیز بالتبع ذکر کرد و لذا فرمود:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ برای این عانی کلمات متعددی ذکر کرده‌اند که بهترین آن معانی این است که مقصود از «صلصال» چیز متعفن و گندیده باشد، و مقصود از «حما» گل سیاه است که طول مجاورت با آب آن را سیاه کرده است. نطفه را تشبیه به «حما» کرد چون در رگها و ظرفهای منی مدت زیادی می‌ماند، مانند گل سیاه که در نه‌ها می‌ماند، و «مسنون» به معنای

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۲

ریخته شده است از آن جهت که منی در رحم ریخته می‌شود.

وَالْجَانُّ بَعْضُهُمْ كَفْتَهُ أَنْدَ كَهْ مَقْصُودَ أَنْ پَدْر جَنّ اسْت، وَ بَعْضُهُ كَفْتَهُ أَنْدَ: مَقْصُودَ ابْلِيسَ اسْت «۱»، وَ بَرُخِي مَقْصُودَ أَنْ رَا جَنسَ جَنّ دَانَسْتَهُ أَنْدَ چنانچه از لفظ انسان ظاهر است که جنس آدمیان است «۲».

خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ قَبْلُ از آفریدن انسان، او را آفریدیم مِنْ نَارِ السَّمُومِ سموم باد گرم شدید است که حرارت آن معروف است و بیشتر وقت‌ها در شهرهای گرمسیر این باد می‌وزد، و آن بادی است با گرمای شدید و بوی گندیده و از زمین‌های شوره‌زار گوگردی که آفتاب آن را گرم کرده باشد پدید می‌آید.

و چون این باد دارای سم است آن را باد سموم می‌نامند کیفیتی که از اختلاط قوای طبیعی عنصری گرم با قوای روحانی و گرم شدن آن با حرارت خورشید حقیقی پدید می‌آید تشبیه به آتش شده که در هوا از اختلاط سطوح زمینهای شوره‌زار با نور آفتاب ظاهر می‌شود، و تولد جن از آن باد بسبب دود ناشی از آتش است.

چه پس از انتهای وجود به عالم ملک از آن یک سایه‌ی تاریک ظلمانی و دود به وجود می‌آید که تا اسفل السافلین می‌رود، که در این صورت ملکوت سفلی و دار جن و شیاطین حاصل می‌شود، و این قبل از خلقت موالید عالم طبع یا قبل از خلقت انسان است، و در اول سوره‌ی بقره

(۲). تفسیر الصافی ۳: ص ۱۰۶ تفسیر القمی ۱: ص ۳۷۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۳

در طی آیه و اِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ تَحْقِيقَ كَامِلِي از کیفیت خلق جن و شیاطین گذشت.

این در عالم کبیر و اما در عالم صغیر پس جن و پدر جن همان قوه‌ی واهمه است که از حرارت اخلاط متولد می‌شود که آن نیز از گرم شدن بر اثر آفتاب روح پدید می‌آید، و خلقت آن قبل از خلقت انسان است، چنانچه مشهود و معلوم است.

وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ بِهَادِ اَوْرَ اَنْ وَقْتِ رَا كَهْ پُرورد گارت گفْت: لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَاِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِي فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِيْنَ به فرشتگان که من آفریننده انسانی از گل خشک بازمانده از لجنی بویناک هستم، و آن گاه که خلقت او را تمام کردم، و در آن از روح خود دمیدم، در برابر او به سجده درافتید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلَّا اِبْلِيْسَ اَبِيْ اَنْ يَكُوْنَ مَعَ السَّاجِدِيْنَ قَالَ يَا اِبْلِيْسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السَّاجِدِيْنَ قَالَ لَمْ اَكُنْ لِّاسْجَادِ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ اَنْ گاه فرشتگان همگی سجده بردند.

مگر ابلیس که از سجده کردن سرباز زد و چون خدا فرمود: ای ابلیس تو را چه می‌شود که از سجده کنندگان نیستی؟

او گفت: من به بشری که آن را از گل گندیده آفریدی در حالی که مرا از آتش آفریدی که شریفترین عناصر است، سجده نمی‌کنم، و صلصال

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۴

پست‌ترین موالید عناصر است «۱».

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا خِدَاوْنِد فرمود: از آن خارج شو، یعنی از آسمان یا از بهشت، یا از ملایکه، یا از مقام و ریاست.

فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ وَاِنَّ عَلَيْكَ اللّٰغَةَ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ که تو مطرودی و تا روز جزا بر تو لعنت باد.

ابلیس چون خیلی حرص بر ماندن داشت و می‌خواست تا مجال و فرصت اغوا و فریب داشته باشد گفت: به من تا روز قیامت مهلت بده.

قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ چون شیطان خواست تا روز قیامت مهلت داشته باشد که آن روز زنده شدن با نفخه‌ی دوم است.

و وقت و مهلت ابلیس تا نفخه‌ی اول بود، لذا خدای تعالی در مقام اجابت درخواست او فرمود: به تو مهلت می‌دهم ولی نه تا وقتی که تو

(۱). صلصال علاوه بر این که در این آیات (۲۶ و ۲۸ و ۳۳) آمده، در آیه ۱۴ الرَّحْمٰن نیز آمده در تفسیر طبری به معنای «گلی آواز دهنده» و در تفسیر سوراآبادی به معنای «گل خشک» و در تفسیر کشف الاسرار «گل خشک و سفال خام و در تفسیر نسفی و مجمع البیان «گل خشک بانگ آور و در تفسیر ابو الفتوح. گل خشک شده که آن را صوتی باشد پیش از آن که به آتش برسد معنا کرده‌اند حمأ:

در ترجمه تفسیر طبری و سوراآبادی به گل سیاه و تیره که در بن حوض و تالاب جمع می‌شود و در تفسیر کشف الاسرار گلی سیاه (طلح) آمده است. مسنون: در ترجمه تفسیر طبری «بوی گرفته» و در تفسیر سوراآبادی «سال زده» و در تفسیر کشف الاسرار بوی بگردیده و در تفسیر ابو الفتوح «سالخورده» و در تفسیر نسفی «بوی گردانیده» آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۵

می‌خواهی بلکه تا وقت معلوم که آن وقت نفخه‌ی اول است.

و در اخبار وقت معلوم به ظهور قائم (عجل الله فرجه) و ذبح شیطان به دست او یا به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر شده و نیز به وقت نفخه‌ی اول تفسیر شده، و همه‌ی این‌ها به یک مطلب بر می‌گردد اگر چه در مقام ادا کردن مطلب به عبارت‌های مختلف ادا شود.

قال شیطان خشمناک و غیظاً لود گفت:

رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي خدایا از آن جهت که مرا گمراه کردی من هم مردم را اغوا و گمراه خواهم کرد.

و این عادت همه‌ی پیروان شیطان است که هر گاه آنچه را که طلب می‌کنند به آن دست نمی‌یابند تقصیر را به غیر خودشان بلکه به بزرگ خودشان نسبت می‌دهند. «۱»

(۱) چون نسبت دادن اغوا که امری شرّ است از نظر شیعه و معتزله که معتقدند افعال خداوند همه نیک و اصلح است مشکل است، لذا شیخ طوسی اغوا را به سه معنا گفته است: ۱- محرومیت شیطان از بهشت. ۲- حکم دادن به غوایت و فریب. ۳- نابودی بر اثر لعن. بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیطان گفت: مرا اغوا کردی، یعنی امتحان کردی بر سجده آدم و من اشتباه کردم و گمراه شدم. با بررسی اقوال عرفا به ویژه شیخ احمد غزالی و عین القضاة و امثالهم و مولانا معلوم می‌شود ابلیس به دلیل غیرت و تعصب و ایمان و حسد در عشق حاضر نشد به نزد غیر از خدا سجده کند.

و او می‌پنداشت که خدا می‌خواهد خلوص او را در عبودیت امتحان کند و کوشید تا ثابت قدم باشد و به دیگری سجده نکند ولی معرفت به این نکته نداشت که اساس بندگی اطاعت است و عاشقان کشتگان معشوقند. و به قول مولوی، ادب نگه نداشت و فعل بد خود را که از وی برخاسته بود به خدا نسبت داد مطلب دیگر این که اغوای شیطان به نفع مؤمنان مخلص است زیرا وسیله‌ای است برای گذر از مراحل پست بشری تا اوج اعتلای انسانی که با تسلیم نمودن شیطان در تحت امر ربّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۶

لذا ابلیس گفت: اکنون که مرا فریفتی: لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ پس من هم در روی زمین بدی را نیک جلوه خواهم داد و همگی را جز بندگان خلاصی یافته (از هوی و هوس) با اخلاص ورزنده را فریب خواهم داد. کلمه‌ی «مخلصین» با کسره و فتحه‌ی لام خوانده شده (با کسره اگر خوانده شود به معنای اخلاص ورزنده است و اگر با فتحه خوانده شود اخلاص یافته و خلاص شده معنا می‌دهد که دوّمی صحیح تر است، زیرا لطف از جانب اوست مانند مرضیه که فوق راضیه است در حالت دوّم اینست نفی شده است).

قال هذا صراطُ خدا گفت: این راه حقّ است عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ که اعوجاج و کجی در آن نیست و آنچه که با لفظ «هذا» اشاره شده یا اخلاص است یا عدم تسلّط ابلیس بر مخلصین یا تزئین و فریب شیطان نسبت به بندگان غیر مخلص مقصود است.

و سرّ این که این راه مستقیم و حقّ بر خدا است این است که انسان طوری آفریده شده که از هر چیزی در او قوه‌ای نهاده شده که نصّ صریح علم آدم الْأَسْمَاءَ بر آن دلالت دارد، و مقصود از خلقت انسان این است که همه‌ی این قوا بالفعل در او باشد، و لکن چون در هر چیزی یک جهت تعین

خود به ربّ الارباب رسند. (آیات حسن و عشق جلد ۱ از حشمت الله ریاضی) و نیز به همین تفسیر در تفسیر آیات ۱۰ تا ۱۸ مربوطه در سوره اعراف و آیات ۷۱ تا ۸۵ سوره ص از تفسیر بیان السعاده و ترجمه آن، مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۷

و بطلان است و یک جهت اطلاق و حقیقت، و مقصود از فعلیت آن قوا فعلیت جانب حقّ در انسان و خلاص شدن آن قوا از بطلان

است، و فعلیت خالص از بطلان حاصل نمی‌شود مگر با وسوسه‌ی شیطان و اغوای او، چه وسوسه‌ی شیطان مانند آتش است نسبت به طلا، مولوی قدس سرّه گفته:

دیو که بود کوز آدم بگذرد بر چنین نطعی از او بازی برد
در حقیقت نفع آدم شد همه لعنت حاسد شده آن دمدمه
بازی دید و دو صد بازی ندید پس ستون خانه خود را برید
خود زیان جان او شد ریو او گویی آدم بود دیو و دیو او
بنابراین راه مستقیم همان نفس انسانی است که بین دو طرف وسوسه‌های شیطان و بازداشتن‌های ملایکه واقع شده است، و به سبب آن دو کمال انسان حاصل شده و سیر او به سوی مولایش تمام می‌شود.
من چو آدم بودم اوّل حبس کرب پر شد اکنون نسل جانم شرق و غرب
اگر وسوسه و اغوای شیطان نبود دنیا از نسل آدم پر نمی‌شد، و «صراط علی» خوانده شد و بر وزن فعلیل تا وصف «صراط» باشد، و «صراط علی» با اضافه‌ی «صراط» به «علی» نیز نقل شده است، و «صراط» یا «علی» به امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر شده است. «۱»
إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

(۱). تفسیر الصافی ۳: ص ۱۱۳ و تفسیر البرهان ۲: ص ۳۴۴/ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۸

تو بر بندگان من تسلط نداری مگر آن گمراهان که از تو پیروی کنند که آن‌ها هم در گمراهی ذاتی تکوینی مثل تو هستند.
وَإِنَّ جَهَنَّمَ «۱» لَمُوعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ و دوزخ میعادگاه همگی آنان است که هفت در دارد
و هر دری از درهای جهنم برای صنفی از گمراهان پیرو شیطان، تخصیص داده شده است.
این که درها و درکات و مراتب جهنم هفت است باعتبار طبقات هفتگانه‌ی زمین است، که عبارتند از:
هیولای اولی، و امتداد جسمانی، و طبع عنصری، و ماده‌ی جمادی، و ماده‌ی نباتی، و ماده‌ی حیوانی، و ماده‌ی انسانی که از آن تعبیر به سینه‌ی گشوده شده‌ی به کفر و نفس اماره می‌شود، و هر طبقه دارای دری است که دخول و خروج از آن در صورت می‌گیرد، و این طبقه‌ها با ظواهری که دارند و قابل درک است در دنیا واقع شده‌اند، و باطن آن‌ها در ملکوت سفلی و دار اشقیاء واقع شده است، و درکات جهنم و درهای آن در مقابل همین طبقات

(۱). جهنم از نظر عارفان: دوزخ بر دو گونه است. دوزخ ظاهر و دوزخ باطن. دوزخ ظاهر رنجها و عذابهای دنیوی و اخروی است. دوزخ باطن نفس کدر و آلوده‌ی انسان است. عارفان مجموعه‌ی صفات رذیله نفس اماره آدمی را دوزخ نامیده‌اند که دارنده آن خود همواره در عذاب است. و کارهای پسندیده نفس را صیقل دهد و آن بهشت او باشد.

چونکه جزو دوزخ است این نفس‌ها طبع کلّ دارد همیشه جزوها

فرهنگ اصطلاحات عرفانی دکتر سجادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۹

است.

و آنچه که وارد شده مبنی بر این که جهنم در زمین هفتم یا زیر زمین است اشاره به همین دارد که ذکر شد.

همه‌ی این مراحل و طبقات که گفته شد در انسان جمع است، و لیکن رنگ نفس انسانی را به خود گرفته به نحوی که هیچ حکمی

جز حکم نفس ندارد، و لذا انسان را انسان می‌نامند، و نمی‌گویند زمین، یا آتش، یا جهنم، و خلد، و مادامی که نفس انسانی از آن طبقات و مراحل جدا نشود حکمی را دارا نمی‌شوند، و درهای آن طبقات در این هنگام بسته است، چنانچه در آیات و اخبار به این مطلب اشاره شده است.

و چون در مقابل هر طبقه از طبقات زمین آسمانی است، و بهشت‌های هشتگانه در مقابل آسمانهای هفتگانه است و بالای آسمان هفتم بهشت لقا و رضوان است لذا درجات بهشت هشت و درهای آن نیز هشت شده است.

و چون لطیفه‌ی انسانی آسمانی و همجنس با آسمانها است، پس آن از ابتدای خلقتش در آسمانها داخل است که آن در مقابل درجات جنان و درهای آن است، و روی همین جهت است که درهای بهشت باز است و انسان در آن درها واقع شده است اگر چه داخل در بهشت نباشد.

پس در آیات قرآن نسبت به اهل جهنم در مواضع متعدّد آمده است:

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ و نسبت به اهل بهشت دارد «ادخلوها» و در قرآن هیچ نیامده است که «ادخلوا أبواب الجنان» (داخل درهای بهشت شوید)، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۰

گاهی ابواب جهنم به صفت‌های ناپسند و رذیلت‌های هفتگانه که امهات رذائل است تفسیر می‌شود، و البته در تعیین آنها اقوال مختلف است.

و ابواب جنان و درهای بهشت نیز به صفت‌های خوب و خصلت‌های هشتگانه که امهات خصائل است تفسیر می‌گردد، و در تعیین آنها نیز اختلاف است.

و گاهی نیز ابواب جهنم به قوای مدرکه‌ی پنجگانه‌ی ظاهری و خیال که درک کننده‌ی صورت‌ها و وهم که مدرک معانی است تفسیر می‌شود، و ابواب جنان نیز بهمان مدارک باضافه‌ی قوه‌ی عاقله تفسیر می‌شود، و وجه مناسبت این تفسیر مخفی نیست، و لیکن حقّ و تحقیق این است که جهنم و درهای آن در حقیقت و واقع در خارج این عالم، در ملکوت سفلی وجود دارد و آنچه را که ذکر کرده‌اند مناسب عدد طبقات و ابواب آنها است، نه این که عین آن طبقات باشد.

و در خبر «۱» است که آتش دارای هفت در است:

۱. دری که از آن فرعون و هامان و قارون داخل می‌شوند.

۲. دری که از آن مشرکون و کفار داخل می‌شوند، و نیز کسانی از آن در داخل می‌شوند که هیچ حتی یک لحظه به خدا ایمان نیاورده‌اند.

۳. و دری که از آن بنی امیه داخل می‌شوند که آن در مخصوص آنها است و هیچ کس مزاحم آنها نیست.

(۱) تفسیر کبیر منهج الصادقین ۵: ص ۱۶۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۱

درهای دیگر:

۴. در «لظی» «۱». ۵. در «سعیر» «۲».

۶. در «هاویه» «۳» است که در آن جهنم هفتاد سال پایین می‌روند هر وقت که به پایین رسیدند یک جوشش و فورانی در زیر پیدا می‌شود و آنها را در باره به بالای چاه می‌اندازد که هفتاد سال طول می‌کشد، پس تا آخر همین طور برای همیشه در این مرتبه دوزخ به سر می‌برند

۷. و در دیگری نیز هست که دشمنان و کسانی که با ما جنگ کرده و ما را خوار کرده‌اند داخل می‌شوند که آن در بزرگترین درها و شدیدترین آن‌ها از نظر گرما است ... تا آخر حدیث.
آیات ۴-۵۰

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص: ۶۱

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

(۱) لظی محرکه آتش یا زبانه‌ی آن و معرفه دوزخ و ذو لظی موضعی است.

منتهی الارب فی لغه العرب صفی پور ج ۳ و ۴ باب اللام ص ۱۱۴۴

(۲) سعیر کامیر: آتش افروخته و سوزان و زبانه‌ی آتش شعر ککتب جمع و نام بتی و قوله تعالی:

وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ای مسعورا. (منتهی الارب فی لغه العرب ج ۲ و ۱ ص ۵۵۹)

(۳) هاویه: میان آسمان و زمین ... مادر گم کرده فرزند و نیز هاویه معرفه بلا الف و لام و الهاویه با الالف و اللام ایضا دوزخ اعادنا

الله تعالی منها و قوله تعالی فامه هاویه ای فمستقره النار منتهی الارب فی لغه العرب ج ۳ و ۴ ص ۱۳۷۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۲

ترجمه: ص: ۶۲

و اهل تقوی را البته (در بهشت) باغها و نه‌های جاری خواهد بود،

(به آن‌ها خطاب شود) که شما با درود و سلام و ایمنی و احترام به آن داخل شوید،

و ما آینه‌ی دل‌های پاک آن‌ها را از کدورت کینه و حسد و هر خلق ناپسند بکلی پاک و پاکیزه‌سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار

هم شوند و رو بروی یکدیگر بر تخت عزت بنشینند،

در صورتی که هیچ رنج و زحمت در آن جا به آن‌ها نرسد و هرگز از آن بهشت ابد بیرونشان نکنند،

(ای رسول ما) بندگان مرا آگاه ساز و مژده ده که من بسیار آمرزنده و مهربانم،

و نیز آن‌ها را بترسان که عذاب من بسیار سخت و دردناک است.

تفسیر ص: ۶۲

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ به کسانی که از متابعت شیطان پرهیز کنند وعده داده شده است که در باغها (بهشتها) و چشمه ساران

به سر می‌برند (درست نقطه مقابل پیروان شیطان).

اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ لفظ «قول» در تقدیر است یعنی به آن‌ها چنین گفته می‌شود که در سلامت و امن و امان به بهشتها و چشمه

ساران در آید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ از سینه‌های آن‌ها حقد و کینه را در دنیا قبل از آخرت زدودیم، و برای همین جهت به سلامتی و امن

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۳

داخل بهشت شدند، یا این که در بهشت آن نیرو و غریزه‌ی حقد و کینه را از سینه‌های آن‌ها بیرون آوردیم، چه انسان مادامی که در دنیا است کم اتفاق می‌افتد که از قوه‌ی کینه و حقد خالی باشد.

إِخْوَانًا لَفْظ «اخوانا» حال است، یعنی در حالی که احساس برادرانه دارید، عَلَي سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ رو بروی هم بر تختها بنشینید در اخبار است «۱» که به خدا قسم شما هستید کسانی که خداوند در باره‌ی آن‌ها گفته: وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ به خدا قسم که خداوند غیر شما (شیعیان) کسی دیگر را اراده نکرده است.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نه در آن جا بدانان خستگی و رنج رسد و نه از آن جا بیرونشان کنند.

تَبَيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ تقویت امید و رجای مؤمنین است (که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌فرماید: به بندگانم بشارت بده که قطعا من آمرزنده مهربانم).

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ و این جمله هم تقویت خوف آن‌ها است.

آیات ۶۶-۵۱

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۶۶] ص: ۶۳

اشاره

وَتَبَيَّنَّا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ بُشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶)

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۱۱۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۴

ترجمه: ص: ۶۴

و هم بندگانم را از حکایت فرشتگان مهمان ابراهیم آگاه ساز.

و بگو که چون آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام دادند، ابراهیم (مضطرب شده و) گفت: من از این که شما بدون اذن و بی موقع بر من در آمدید بیمناکم.

(فرشتگان) گفتند: هیچ مترس که ما آمده‌ایم ترا به فرزندی دانا از جانب خدا بشارت دهیم. ابراهیم گفت: آیا مرا در این سن پیری مژده فرزند می‌دهید؟ نشانه‌ی این مژده چیست؟ گفتند: ما ترا به حقّ بشارت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۵

دادیم و تو هرگز از لطف خدا نومید مباش.

ابراهیم گفت: آری هرگز به جز مردم گمراه، کسی از لطف خدا نومید نیست.

آن گاه ابراهیم پرسید: که ای رسولان حقّ باز گوید بر چه کار مبعوث شده‌اید؟

فرشتگان پاسخ دادند که:

ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده‌اند.

مگر اهل بیت لوط و خانواده‌ی نبوت که آن‌ها را از هلاک نجات خواهیم داد.

جز زن لوط که آن هم (چون با بدان است) چنین مقرر داشتیم که با زشتکاران هلاک شود.

آن گاه که فرشتگان فرستاده‌ی حقّ بر لوط و خانواده‌ی او وارد شدند.

لوط با فرشتگان گفت: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی‌شناسم.

(فرشتگان) پاسخ دادند که: ما بر انجام وعده‌ی عذاب که قومت در آن به شک و انکار بودند، فرستاده شدیم.

و به حقّ و راستی به سوی تو آمده‌ایم و آنچه گوئیم صدق محض است.

پس تو ای لوط با خانواده‌ات شبانه از این دیار بیرون شو و همه‌ی اهل بیت پیشاپیش و تواز پی آنان بروید و هیچ باز پس ننگرید. و

بلکه بدانسو که مأمورید به سرعت روان شوید.

(آن گاه بر قوم لوط حکم هلاک دادیم) و بر او این فرمان را که قومت تا آخرین افراد صبحگاه هلاک می‌شوند وحی کردیم.

تفسیر ص: ۶۵

وَوَيْبُهُمْ عَنِ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ عَلَّتْ ترس ابراهیم از فرشتگان آن بود که آن‌ها از خوردن چنانچه گذشت خودداری می‌کردند. (۱)

(۱) تفسیر سوره هود، آیات ۶۹ تا ۸۳ جلد ۷ ترجمه‌ی تفسیر بیان السعاده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۶

قَالُوا لَا تَوَجَّلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ در اخبار (۱) وارد شده که مژده و بشارت فرزند از جانب خدا آمد، پس سه سال درنگ کرد و بار دیگر پس از سه سال بشارت آمد.

قال أْبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ نُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتید: به امری که واقعیت دارد و حقّ است بشارت می‌دهید؟

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ چون خدای تعالی قدرت بر چیزی دارد که اسباب ظاهری موافق آن نیست از این رو فرمود: از نومیدان مشو.

قال وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ خدا گفت: کسانی از رحمت خدا ناامید می‌شوند که نسبت به معرفت و قدرت خدا

گمراهند، قال فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ گفت ای فرشتگان مأمور، پس از بشارت کار شما چیست؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند: ما به قوم لوط فرستاده شده‌ایم که آن مجرمان را هلاک کنیم.

إِلَّا آلَ لُوطٍ جز قوم لوط که حرف استثنا آن‌ها را استثنا کرده است از قوم مجرمین به صورت استثنای منقطع یا متصل یا این که

استثنای از ضمیر مستتر در «مجرمین» است، **إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا أَمْرًا تَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ** لفظ «قَدَرْنَا» معلق شده، چون

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۱۱۵ تفسیر العیاشی ۲: ص ۲۴۴/ح ۲۵ تفسیر البرهان ۲: ص ۳۴۸/ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۷

معنای علم در آن است، و غابر به معنای باقی است، یعنی زن لوط از کسانی است که مقدر شده است تا با کفار جهت هلاک در شهر باقی بماند (۱).

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس چون فرشتگان به خانواده لوط وارد شدند، لوط پس از دیدن آن‌ها قال گفت: **إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ** شما گروهی ناشناخته‌اید و من شما را نمی‌شناسم یا انسی به شما پیدا نمی‌کنم چون گمان شر به شما دارم.

قَالُوا گفتند: ما برای شما بدی نیاورده‌ایم **بَلْ جِنَّاتِكُمْ** بما کائنوا **فِيهِ يَمْتَرُونَ** ما برای وعده‌ی عذاب آمدیم که قوم تو در آن شک می‌کردند و **أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ** (۲) ما جهت امر حق آمدیم که تخلفی در آن نیست و **إِنَّا لَصَادِقُونَ** و قطعاً ما راست گوییم تأکید برای تحقق عذاب است که واقع خواهد شد.

فَأَسِيرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ و **اتَّبَعُوا أَدْبَارَهُمْ** خانواده‌ات را بیرون ببر و از پشت سر آن‌ها مانند نگهبان مراتب باش و **لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ** هیچ یک از شما به پشت سرش نگاه نکند، و **امضوا حيثُ تومرون** امر الهی در حین خروج از شهر شما را می‌گیرد و به شما می‌رسد پس آنوقت هر جا که مأمور می‌شوید بروید.

(۱) برای شرح بیشتر به سوره هود آیه (۸ و اعراف ۸۳) عنكبوت آیات ۳۲ و ۳۳ مراجعه شود.

(۲) حق - نزد اهل معرفت عبارت از ذات الله است. مراد از حق، خداوند می‌باشد و آنچه خدا بر خود واجب کرده است حق گویند. مقصود ولایت مطلقه است که مظهر آن علی علیه السلام می‌باشد زیرا که حق همان ولایت است که هر حقی به موجب حقایق آن حق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۸

و **قَضَيْنَا إِلَيْهِ** به لوط **ذَلِكَ الْأَمْرَ** علم آن مطلب مبهم را رساندیم و او را آگاه کردیم. و آن مطلب مهم را جمله‌ی بعدی تفسیر می‌کند: **أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُضْبِحِينَ** قومت تا آخرین افراد صبحگاه هلاک خواهند شد، یعنی تا آخرشان هلاک و نابود می‌شوند.

آیات ۸۴-۶۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۷ تا ۸۴] ص: ۶۸

اشاره

و **جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ** (۶۷) **قَالَ** إِنَّ هُوَلَاءِ **ضَعِيفِي** **فَلَا تَفْضَحُونِ** (۶۸) **وَاتَّقُوا اللَّهَ** وَلَا- **تُخْزُونِ** (۶۹) **قَالُوا** أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) **قَالَ** هُوَلَاءِ **بَنَاتِي** **إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** (۷۱)

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ **لَفِي سَكْرَتِهِمْ** **يَعْمَهُونَ** (۷۲) **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ** **مُشْرِقِينَ** (۷۳) **فَجَعَلْنَا** **عَالِيهَا** **سَافِلَهَا** **وَأَمْطَرْنَا** **عَلَيْهِمْ** **حِجَارَةً** **مِنْ سَجِيلٍ** (۷۴) **إِنَّ فِي ذَلِكَ** **لَآيَاتٍ** **لِّلْمُتَوَسِّمِينَ** (۷۵) **وَإِنَّهَا** **لِبَسِيلٍ** **مُّقِيمٍ** (۷۶)

إِنَّ فِي ذَلِكَ **لَآيَةً** **لِّلْمُؤْمِنِينَ** (۷۷) **وَإِنْ** **كَانَ** **أَصْحَابُ** **الْأَيْكَةِ** **لظَالِمِينَ** (۷۸) **فَانتَقَمْنَا** **مِنْهُمْ** **وَإِنَّهُمَا** **لِأِمَامٍ** **مُّبِينٍ** (۷۹) **وَلَقَدْ** **كَذَّبَ** **أَصْحَابُ**

الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰) وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱)
 وَ كَانُوا يَنْجُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي أُوتُوا بِهَا آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۶۹

ترجمه: ص: ۶۹

در آن شب که فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه‌ی لوط آمدند (قوم لوط آگاه شده و خوشحال به خیال کامرانی به خانه‌ی او شدند، لوط به قوم خود گفت این جوانان در منزل من مهمانند مرا به آزدن ایشان شرمسار نکنید، از خدا بترسید و در کار مهمانان غریب مرا خجل مگردانید. قوم گفتند: آیا ما ترا از مهمان کردن مردمان (حمایت مردمان) منع نکردیم، لوط به قوم خود گفت من این دخترانم را به نکاح شما میدهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید (و با مهمانانم قصد بد نکنید)، ای محمد به جان تو قسم که این مردم دنیا همیشه مست شهوات نفسانی و به حیرت و غفلت و گمراهی خواهند بود، باری قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحه‌ی آسمانی هلاک شدند. و شهر و دیار آن‌ها را زیر و زبر ساخته آن قوم را سنگباران عذاب کردیم. و در این عذاب هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است. و این ویرانه (شهر و دیار قوم لوط که اکنون راهی) برقرار برای عبرت صاحبان افکار است. همانا در این عقوبت بندگان مؤمن را آیت و عبرت است. و اهل شهر (ایکه) (قوم شعیب) هم مردم بسیار ستمکاری بودند، آن‌ها را نیز به کیفر رسانیدیم و شهر ایکه و سدوم یا مدین که دیار قوم لوط بود برای اهل اعتبار راهی روشن و آشکار است، و اصحاب حجر هم رسولان ما را تکذیب کردند، و از آیاتی که ما بر آن‌ها فرستادیم روی برگردانیدند، و در کوهها منزل ساختند تا از خطر ایمن باشند، صبحگاهی صیحه‌ی عذاب آن‌ها را نابود کرد، و به فراز کوه هم با همه‌ی ذخائر و ثروت از هلاک ایمن نگردیدند.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۰

تفسیر ص: ۷۰

وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ پس از اطلاع حاصل کردن از ورود مهمانان به واسطه‌ی زن لوط چنانچه گذشت اهل شهر به همدیگر مژده می‌دادند، چه در آن‌ها طمع داشتند و خیال می‌کردند که لوط علیه السلام هم در کار آن‌ها شریک خواهد شد.
 قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَرَفَىٰ فَلَا تَفْضَحُونِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ لَوْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ گفت: این‌ها مهمان من هستند مرا پیش ایشان رسوا نسازید و از خدا بترسید و مرا خوار و ذلیل مکنید یا شرمنده نسازید. زیرا «تخزون» از خزی به معنای خواری است، یا از خزایه به معنای حیاست.
 قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ گفتند: آیا ما تو را از مهمان کردن مردم نهی نکردیم؟

قَالَ هُوَ لَأَبْنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لوط گفت: این دختران من (دختران قبیله من) هستند اگر کاری دارید. لَعْمُرُكَ قسم به جان تو و به حیات تو ای محمد صلی الله علیه و آله إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ آن‌ها در مستی‌شان حیران و سرگردانند، آوردن صیغهی مضارع جهت احضار حال گذشته است (سرگردان بوده و هستند). فَأَخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ در آن هنگام که داشت آفتاب طلوع می‌کرد فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا بالای شهر آن‌ها را زیر قرار دادم که مقصود زیر و رو کردن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۱

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ لفظ «سجیل» معرب سنگ گل است، و تفصیل هلاک کردن آن گذشت. «۱» إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ در این امر برای اشخاص با فراست که اشیاء را از علامت‌هایشان می‌شناسند، نشانه‌های عبرت است. و إِنَّهَا آن قریه‌ها، یا آثار نابودی، یا نشانه‌ها لِبَسْبِيلٍ مُقِيمٍ هنوز آثارش باقی است و کهنه نشده و مردم آثار قریه‌ها و نابودی آن‌ها را می‌بینند، و از ائمه (علیهم السّلام) وارد شده است «۲» که: متوسّمین که با فراست‌هاست همانا ما هستیم، و این که آثار و راهی که باقی مانده در ما است، و نیز وارد شده که امام نشانه و علامت برای اشخاص با فراست است، و این که امام همان راه باقی است. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ تأکید آیه اولی است و بجای کلمه‌ی «متوسّم»، «مؤمن» آورده شده، یا مقصود این است که در این تَفْطَنٍ و توسّم نشانه‌ای است برای مؤمنین. وَإِنْ كَانَ این که أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ «الایکه» عبارت از درختان زیاد درهم پیچیده است، یا مقصود جماعتی از هر درخت است حتّی از درخت خرما، و مفرد آن «الایکه» است، یا مقصود بیشه‌ای است که درختان زیاد داشته باشد مقصود قوم شعیب علیه السّلام از اهل مدین است، یا از

(۱) سوره هود آیه ۷۷

(۲) تفسیر منهج الصادقین ۵: ص ۱۶۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۲

اهل قریه‌ای غیر از مدین.

لظالمين فَاتَّقِنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمْ چون ستمکار بودند از آنان یعنی اصل «ایکه» و «مدین» یا مقصود قریه‌های قوم لوط و قریه‌های اصحاب ایکه انتقام گرفتیم (آن‌ها را به نعمت کردارشان رسانیدیم) لِبِإِمَامٍ «۱» مُبِينٍ و آن دو قریه در راه روشن و واضحی است که هر راهرو و عبور کننده‌ای بر آن می‌گذرد و بدان سو راه می‌جوید، چه امام عبارت از هر چیزی است که به آن رهنمون شود، چه راه باشد، چه غیر راه.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُزْسِلِينَ اهل حجر (قوم ثمود) رسولان (صالح) را تکذیب کردند، و شاید آن‌ها رسولان دیگری نیز داشته‌اند، یا این که تکذیب یکی از رسولان تکذیب همه است، یا این که لفظ جمع آوردن «مرسلین» به اعتبار کسانی از مؤمنین است که با رسول بودند، و «حجر» اسم وادی آن‌ها است، و آن وادی است بین مدینه و شام که آن جا سکونت می‌کردند «۲».

(۱) امام پیشوا بطور مطلق، و پیشوای مذهبی بطور خاص. در ملل و نحل آمده است: کلمه امامیه اغلب اطلاق بر پیروان حضرت صادق علیه السّلام تا دوازدهمین امام شود و لکن گاه اطلاق بر اسماعیلیه، زیدیه، و ... هم می‌شود و بالجمله کلمه‌ی امامیه بطور مطلق اطلاق بر فرقه و دسته‌ای می‌شود که قایل به امامت اولاد علی باشد و با قید دوازده امامی، هفت امامی، هشت امامی فرقه‌ها ممتاز می‌گردند. به هر حال امامیه قایل به امامت بلا فصل حضرت علی علیه السّلام بوده و گویند وی جانشین بلا فصل او (پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است.

(شهرستانی، ملل و نحل، ۵ علیه السلام)

(۲) در دائرة المعارف اسلام (جلد ۳ ص ۳۶۵) آمده است: «حجر» مقرّ ویرانه‌ای باستانی در شمال

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۳

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مَا آيَاتِ خُودِ رَا مَانِد شْتَر وَ بَجْهِى آن وَ نُوْشِيْدِن آن از آب (در سوره الشمس نیز آمده است) بدانها بخشیدیم ولی آنان از آنها روی گردان بودند.

وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا أَنْهَا كُوْهَهَا رَا مِي تْرَاشِيْدِنْد وَ از آن خانه‌ی امن برای خویش می ساختند، چه بدنهایشان قوی و عمرها و آرزوهایشان طولانی بود آمِنِيْنَ خانه‌هایشان از انهدام و خراب شدن، و نقب زدن دزدها و تخریب دشمنان محفوظ بود، یا این که از عاقبت کارشان و از نزول عذاب بر آنها در دنیا و آخرت ایمن بودند، یا این که با این خانه‌ها می خواستند از آفات ایمن باشند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْحِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آن گاه بامدادان بانگ مرگبار آنان را فرو گرفت

غربی عربستان سعودی نزدیک قرارگاه مدائن صالح در فاصله علیه السلام ما یلی جنوب غربی متمایز است شهر باستانی و تجاری «الحجر» در مرکز دشتی به طول ۳ کیلومتر و عرض ۲ کیلومتر واقع بوده است وجود میدان گاهی بزرگ و آکنده از سنگ و سفال و بقایای ساختمانها و بخشی از دیوار شهر حاکی از اهمیت این شهر در عهد باستان است. ضمنا کننده کاریهای بسیار در تخته سنگها و صخره‌های پیرامون این دشت دیده شده است مخصوصا گروه صخره‌ای که قطر «البننت» نامیده می شود. کتیبه‌های بسیاری به زبانهای عربی، آرامی، ثمودی، نبطی، لجهانی، عبری، یونانی و لاتین در آن جا به دست آمده است. ولی تا این تاریخ (۱۹۶۶ میلادی) هنوز حفریات باستان شناسی سنجیده و علمی در آن جا انجام شده است. این مطلب بیانگر آن است که همانطور که قرآن فرموده است. در سر راه اقوام مختلف بوده و راه عبور ملتها بوده و آثارش نیز هم چنان که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است هم اکنون نیز هست و چون ایستگاه راه آهن معروف حجاز است بیشتر انظار را جلب می کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۴

خانه‌های سنگی و زیادی مال و عدد، آنها را بی نیاز نکرد و عذاب الهی آنان را در گرفت.

آیات ۸۵-۹۹

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹] ص: ۷۴

اشاره

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمِدَّدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهِنَّ أجمعين (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴)

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعَّمْنَا عَلَيْكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

ترجمه: ص: ۷۴

و ما آسمانها و زمین و هر چه بین آنها است به جز برای مقصودی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۵

صحيح و حکمتی بزرگ خلق نکرده‌ایم و البته ساعت قیامت خواهد آمد اکنون تو ای رسول ما از این منکران نیکو در گذر (یعنی با خلق خوش آنها را به حق دعوت کن و اگر نپذیرند دل‌تنگ مباش)، همانا محققا پروردگار تو آفریننده‌ی دانایی است،

ای محمد همانا ما هفت آیه‌ی با ثنا (در سوره‌ی حمد) و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم،

چشم از این متاع ناقابل دنیوی که به طایفه‌ای از مردم کافر برای امتحان دادیم البته بیوش و بر اینان اندوه مخور و اهل ایمان را زیر بال علم و حکمت خود گیر و با کمال حسن خلق پیروان.

و بگو من رسولم که برای اندرز و ترسانیدن مردم از عذاب قهر خدا با دلیلی روشن آمده‌ام.

آنگونه عذابی که بر کسانی که آیات خدا را قسمت کردند نازل کردیم.

آنان که قرآن را (جزء جزء و پاره پاره کرده‌اند و بعضی را قبول و بعضی را رد کرده‌اند).

قسم به خدای تو که از همه‌ی آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد.

روزی از آنچه می‌کنند باز خواست می‌شوند.

پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان.

همانا ترا از شرّ تمسخر و استهزا کنندگان مشرک، محفوظ میداریم.

آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند بزودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند (و با چه شقاوت و عذابی محسوس می‌شوند).

ما میدانیم که تو از آنچه امت در طعنه و تکذیب تو می‌گویند سخت دل‌تنگ می‌شوی.

(غم مخور) و بذکر اوصاف کمال پروردگارت تسبیح گو و از نماز گزاران باش (تا به یاد خدا شاد خاطر شوی).

و دائم به پرستش خدای خود مشغول باش تا ساعت (مرگ و هنگام لقای) ما یقین بر تو فرارسد.

تفسیر ص: ۷۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۶

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ نَظَائِرِ أَيْهَ بَارَهَا غَازِشْتَهَ اسْتِ وَايْنِ تَمَهِيْدِ وَا مَقْدَمَهِيْ اَمْرَ بَهْ گَازِشْتِ وَا عَفْوِ اسْتِ، یَعْنِي اَيْنِ كَهْ قَوْمِ تُوْ مُتَلَبِّسٍ بَهْ حَقِّ هَسْتَنْدِ وَا تُوْ كَامَلِ تَرِيْنِ اِنْبِيَا هَسْتِيْ، پَسْ شَايَسْتَهْ نِيَسْتِ كَهْ تُوْ بَهْ تَكْذِيْبِ وَا كَارِ بَدِ اَنْهَا نَسِيْبِ بَهْ تُوْ نِگَاَهْ كِنِيْ وَا بَرِ اَنْهَا نَفْرِيْنِ كَرْدَهْ يَا خَشْمَنَاكِ شُوِيْ، زِيْرَا كَهْ غَضْبِ تُوْ مَانَنْدِ نَفْرِيْنِ تُوْ مَوْجِبِ دُوْرِيْ اَنْهَا اَزْ رَحْمَتِ اسْتِ، وَا تُوْ نَبِيِّ رَحْمَتِ هَسْتِيْ، پَسْ سَبَبِ نَزْدِيْكَ شَدْنِ اَنْهَا بَهْ رَحْمَتِ بَاشْ نَهْ سَبَبِ دُوْرِيْشَانِ اَزْ اَنْ.

وَ اِنَّ السَّاعِيَةَ لَآتِيَةٌ پَسْ هَرِ يَكِّ اَزْ اَنْهَا مَسْتَحَقِّ سِيَاَسْتِ وَا تَاْدِيْبِ وَا عَقُوْبَتِ شُوْدِ نَمِيْ تُوْاَنْدِ اَزْ دَسْتِ مَا خَلَاَصْ شُوْدِ وَا رَهَايِيْ يَابَدِ، پَسْ تُوْ بَرِ مَا تُوْ كَلِّ نَمَا وَا اَمُوْرِ اَنْاَنْ رَا بَهْ مَا وَا گَازَارِ، وَا كَارِ اَنْهَا رَا مَانَنْدِ سَايِرِ پِيَاْمَبْرَانِ بَا دَعَا وَا نَفْرِيْنِ عِلَاَجِ مَكْنِ.

فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ آن‌ها را ببخش و از آن‌ها درگذر، بخشیدنی که سرزنش و منت در آن نباشد.

و عفو و بخشیدن عبارت از مکافات نکردن است، ولی صَفْح خارج ساختن اثر بدی از قلب است، و هر یک از آن دو لفظ در معنای دیگری و در معنای اعم استعمال می‌شوند، و گویا که عفو و صَفْح مانند فقرا و مساکین است که هر گاه جمع شوند جدا می‌شوند و هر گاه جدا شوند جمع می‌شوند. (۱)

(۱) (شرح آن پیش از این آمد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۷

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ تعلق بر وصف ربوبیت نه سایر اوصاف الهی جهت اشاره به عواطف است، و معنای آیه این است: آنکس که تو را تربیت می‌کند و به تو لطف می‌نماید همان آفریننده‌ی آن‌ها است، پس شایسته نیست که تو در عقاب کسی که مخلوق و آفریده‌ی ربّی تو است عجله و شتاب کنی، الْعَلِيمُ خداوند به حال آن‌ها آگاه و دانا است، پس آن‌ها را طبق مقتضای حالشان مجازات می‌کند، که بنابراین این آیه: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (تا آخر آیه)» برای جلب رضایت پیامبر از قومش و دور کردن او از شتاب در سرزنش و دعاست.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ این جمله و مقدمه‌ی آیه بعد است که می‌فرماید:

لَا تَمْدِدْ عَيْنَيْكَ است، زیرا به کسی که سبع مثانی داده شده او بی‌نیاز مطلق است، و نباید چشمش را به سوی غیر بدوزد، و «المثانی» جمع «مثنی» به معنای دو تا دو تا است، و برخی آن را جمع «المثنی» از ثنا دانسته‌اند، پیش از این (در سوره حمد) گفته شد که، عالم به یک اعتبار هفت است، و این که آن مراتب به اعتبار نزول و صعود تکرار گردد و هر عالم دو تا می‌شود، و این که قرآن صورت تدوینی آن مراتب است.

و این که سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب مختصر قرآن بوده و همه‌ی قرآن در آن سوره جمع شده است، و این که آن مراتب در ائمه متحقق است، و این که محمد صلی الله علیه و آله صاحب مقام محمود است که در لسان صوفیه از آن به مقام جمع الجمع تعبیر می‌شود، و این که آن مقام همان قرآن عظیم است. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۸

بنابراین تفسیر سبع مثانی به همه‌ی قرآن و به سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب، و به سوره‌های دو بار نازل شده، و به هفت سوره‌ی بزرگ از اول قرآن تا آخر برائت، بنابراین که انفال و برائت یک سوره باشند، و به صحف سابق، و به همه‌ی کتابهای آسمانی صحیح است.

لَا تَمْدِدْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ چه به آنچه به بعضی از مردم یا صنفهای کافران دادیم مانند مال دنیایی که به دست کفار است چشم مدوز، چه همه به آن‌ها در جنب آنچه که به تو داده شده در نهایت حقارت و کوچکی است، پس شایسته نیست که از آنچه که به تو داده شده چشم پیوشی، و به امثال این چیزهای کوچک و بی ارزش نظر افکنی.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ چون به تو چیزی داده شده که کمال دنیا و آخرت در آن است، لذا شایسته نباشد که تحت تأثیر غیر خودت قرار گیری، بدین گونه که به ظاهر آنان که در ناز و نعمت هستند توجه کنی و در نتیجه، رغبت و میل بشری تو تحریک شود.

یا نگاه به باطن آن‌ها بکنی و بینی که آن‌ها از ایمانی که به بهشت می‌رساند روی گردانیده و به کفر روی آورده‌اند که آن‌ها را به جهنم و آتش می‌کشاند، آنوقت ناراحت و اندوهناک شوی، بلکه در هر دو حال امیر و فرمانفرمای هر دو حال باش، بدون این که از آن دو حالت تأثیر پذیر شوی، و حال تو نسبت به مؤمن حال تواضع و فروتنی و دوستی با آن‌ها باشد.

چه مؤمنین به سبب لطیفه‌ی ایمان مظاهر تو بلکه مظاهر خدا گشته‌اند، و تواضع بر آن‌ها تواضع برای خدای تعالی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۷۹

وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ کلمه‌ی خفیض جناح از خفض پهن کردن پرندگان بالهایشان را برای همسرانشان در وقت تواضع است

و نشانه دوست داشتن می‌باشد، که به استعاره گرفته شده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است «۱»: به کسی که قرآن داده شود، اگر گمان کند که به کس دیگری بهتر و برتر از آن داده شده در آن حال بزرگ شمرده است چیزی را که خدا کوچک شمرده، و کوچک شمرده، آنچه را که خدا بزرگ شمرده است.

وَقُلْ به کسانی که تو را از میل به ظاهر آنها و اندوهناک شدن بر باطن آنها نهی کردم بگو: إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ من بیم دهندهی آشکار هستم که بیم دهی من و ظاهر و روشن است به نحوی که دلالت آن بر صدق و راستی من می‌کند و آنچه که مورد انذار قرار می‌گیرد مخفی نیست و روشن است.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ سبع مثانی را به تو دادیم، همانند آنچه را که بر مقتسمین از اهل کتاب دادیم، آنان که همتشان را بر طمع ها، آرزوها و اندوه‌ها پایه‌گذاری کردند، و از قرآن آنچه را که موافق آنهاست قبول کردند و آنچه را که مخالف آنانست ردّ کردند.

یا مقصود این است که من شما را از عذاب ذلت بار بیم دهندهی آشکار هستم، همانطور که بر تقسیم کننده‌ها عذاب را نازل کردیم.

(۱) تفسیر الصافی ۳: ص ۱۲۱ الکافی ۲: ص ۴۴۲/ح ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۰

برخی گفته‌اند: مقتسمون دوازده مرد بودند که دروازه‌ی دخول و خروج مکه را در ایام موسم حج تقسیم می‌کردند تا مؤمنین از ایمان به رسول روی گردانند.

بعضی گفته‌اند: آنها کسانی بودند که بر قتل محمد صلی الله علیه و آله با همدیگر هم قسم شدند، برخی گفته‌اند: آنها کسانی بودند که هم قسم شدند بر صالح شیخون بزنند.

بعضی آنها را یهود دانسته‌اند که کتب آسمانی را قسمت کردند، و بعضی را ظاهر ساختند و بعضی را پنهان نمودند «۱»، یا در مورد تو راست چنین کردند، بنابراین مقصود از قرآن در جمله‌ی بعدی مطلق هر کتاب خوانده شده‌ی آسمانی است.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ لَفْظ «عضین» جمع «عضه» از «عضوه» به معنای عضو است، یعنی قرآن را به اعضا و اجزا تقسیم کردند، یا جمع «عضه» از «عضیته» یعنی دروغ پنداشتن، یعنی قرآن را افسانه و دروغ قرار دادند.

فَوَرَبِّكَ لَنَسَبْنَهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از کارهایی که می‌کنند سؤال خواهیم کرد، مانند تقسیم قرآن، یا افسانه قرار دادن آن، یا سایر کارهایی را که کرده‌اند.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ پس آنچه

(۱) شیخ طوسی و طبری مقتسمین را یهود و نصارا می‌دانند که قرآن را به نظر خود قسمت کرده به بعضی ایمان می‌آوردند و به بعضی ایمان نداشتند. (ترجمه قرآن از خز مشاهی).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۱

را که مأمور آن هستی انجام بده و از مشرکان رو بگردان و اهمیتی به قبول و رد و استهزاء آنان مده، و مقصود از «فاصدع» این است که صدا را به آنچه که مأمور شدی بلند کن.

از «صدع بالحجّة» گرفته شده، یعنی دلیل و حجّت را با صدای بلند تکلم کرد و اعلام نمود، یا این که بین حقّ و باطل فرق بگذار، یا

حق را جدا و پراکنده نما به نحوی که دیگر نتوانی جمع کنی و از بین برود، یا این که بین جماعت کفار جدایی بینداز و آنها را متفرق و پراکنده ساز.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ما تو را حمایت می‌کنیم تا تو را از شر استهزا کنندگان در امان باشی، و این مشرکان بزودی عاقبت کارشان را خواهند فهمید.

و در اخبار ما وارد شده «۱» که آیه در مکه نازل شده، و این پس از آن بود که محمد صلی الله علیه و آله بعد از بعثت پنج یا سه سال امر خویش را مخفی می‌داشت، و با او جز علی علیه السلام و خدیجه نبود، سپس مأمور به اظهار شد، و امر رسالت را بر قبیله‌های عرب اظهار می‌داشت.

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَكَ يَصْتَبِقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ما می‌دانیم که تو از آنچه که می‌گویند، از قبیل: تکذیب، و طعن، و استهزا تو و مسخره کردن دین و خدا و کتاب و نمازت، دلتنگ می‌شوی.

(۱) تفسیر منهج الصادقین ج ۵ ص ۱۷۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۲

فَسَيُخْبِعُ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ «۱» بعضی گفته‌اند: یعنی پروردگارت را عبادت کن تا آن جا که مرگ تو فرارسد، چه مرگ است که یقینی است، و تا مرگ که امری متیقن و حتمی است تو را رسد.

یا از باب این است که یقین کامل به امور غیبی حاصل نمی‌شود مگر بعد از برداشته شدن حجاب بدن با مرگ اختیاری.

ولی حق معنا این است که اعتبار مفهوم غایت و دخول و خروج آنچه به عنوان غایت هر (مرگ) گفته شده چیزی است که دلیلی بر آن از عرف و لغت نیست (حتی به معنای سرانجام نیست بلکه به معنای برای این که است).

بنابراین مقصود این است که تو به علم اجمالی دانستی، و هر کس امری را به علم اجمالی بداند، تفصیل آن را طلب می‌کند و می‌خواهد، به جمیع مراتب یقین برسد و از علم الیقین تا عین الیقین و از آن تا حق الیقین پیش رود، پس برای این که به حق الیقین برسی باید عبادت کنی، چنانچه مولوی (ره) به آن اشاره کرده است:

(۱) یقین - اعتقاد جازم، اعتقاد قلبی. یعنی آنچه در اثر تشکیک مشکک زائل نشود. ملا صدرا گوید:

یقین تام به اشیا موقعی حاصل است که صورت عقلی به عینه مطابق با وجود خارجی باشد و این یقین از راه علم به علت حاصل شود.

(ملا صدرا، اسفار، ج ۳ - از شعر اول، ۳۹۶) گویند: آنچه را چشم سر بیند علم خوانند و آنچه را دل بیند یقین خوانند. و بعضی دیگر گویند: یقین عبارت از چشم دل است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۳

هر گمان تشنه یقین است ای پسر می‌زند اندر تزیاید بال و پر

چون رسد در علم پس بر پا شود مر یقین را علم او پویا شود

علم جویای یقین باشد بدان وان یقین جویای دید است و عیان

اندر الهیکم بیان این بین که شود علم الیقین عین الیقین

پس گویا که معنای آیه چنین است: اگر می‌خواهی به یقین و مراتب آن برسی و معلوم را به تفصیل به دست آوری به عبادت پروردگارت مشغول باش تا مراتب یقین «۱» که مطلوب تو است به دست آید، و اما این که بعد از یقین عبادت لازم نباشد جز با

مفهوم غایت از آیه استفاده نمی‌شود، و دانستی که اعتبار مفهوم غایت ضعیف است.

و بعضی از کسانی که خود را به صوفی‌ها بسته‌اند گفته‌اند: عبادت برای حصول یقین است، و آنگاه که یقین حاصل شد دیگر احتیاجی به عبادت نیست، و اینان به مفهوم مثل این آیه، و متشابهات آیات و اخبار و اقوال بزرگان از اهل یقین متوسل شده‌اند، بدون این که در مقصود کلام آن‌ها غور و تعمق کنند (۲).

(۱) عین الیقین - حق الیقین - علم الیقین.

(۲) مفسرینی چون طبری، شیخ طوسی، میدی، زمخشری، أبو الفتوح رازی، نسفی سوراآبادی،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۴

طبرس، امام فخر رازی، جلالین، ابو السعود، ملأ محسن فیض، همه یقین را «مرگ» معنا کرده‌اند ولی اسماعیل حقی در تفسیر عرفانی روح البیان آن را معرفت معنا کرده است، و علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: نمی‌توان یقین را به معنای ایقان و اطمینان گرفت، زیرا چنین یقین و ایقانی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حکم تحصیل حاصل است. به نظر ما مترجمین آن مفهومی را که صاحب این تفسیر و مولانا و صاحب تفسیر روح البیان در نظر دارد تا آنچه مفسران عالیقدری که یقین را به معنای مرگ گرفته‌اند منافاتی ندارد، چه یقین مطلق در تمام ادوار زندگی رسول خدا وجود داشته است و نزول تفصیلی قرآن در ۲۳ سال دلیل اصلی این قضیه است که در مدت ۲۳ سال یقین اجمالی به یقین تفصیلی ادامه داشته است تا یقین مطلق که بی‌انتهاست و با مرگ اختیاری (فنا) حاصل و با مرگ اضطراری به نقطه‌نهایی می‌رسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۵

سوره‌ی نحل ص: ۸۵

اشاره

این سوره دارای یکصد و بیست و هشت آیه است که همه آن‌ها در مکه نازل شده است، بعضی گفته‌اند: از اول سوره تا و اللّٰذین هاجروا فی اللّٰه مکی است و بقیه مدنی، و بعضی قایلند بر این که غیر از سه آیه از «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ... آخر سوره» همه مکی است.

آیات ۱۳-۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۳] ص: ۸۵

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَتٰی اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُوْنَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوْحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اُنزِلُوْا اَنْهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْنَ (۲) خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُوْنَ (۳) خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُّبِیْنٌ (۴)
 وَ الْاَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِیْهَا دَفءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ (۵) وَ لَكُمْ فِیْهَا جَمَالٌ حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ وَ حِیْنَ تَسْرِحُوْنَ (۶) وَ تَحْمِلُ اَنْقَالَكُمْ اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَكُوْنُوْا بِالْبَیْغِ اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّكُمْ لَرُوْفٌ رَّحِیْمٌ (۷) وَ الْخِیْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِیْرَ لَتَرْكَبُوْهَا وَ زِیْنَةً وَ یَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۸) وَ عَلٰی اللّٰهِ قُضِی السَّبِیْلُ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَآءَ لَهَدَاكُمْ اَجْمَعِیْنَ (۹)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَسَيَحَرُّ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَيَّحَرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَمَا ذَرَأْنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۶

ترجمه: ص: ۸۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
فرمان الهی بر عذاب کافران یا ظهور قیامت فرارسید، پس (ای کافران) درخواست تعجیل آن را نکنید، خدای یکتا پاک و منزّه است از شرک مشرکان،
خدا فرشتگان و روح را به امر خود بر هر که از بندگان خواهد می‌فرستد تا خلق را اندرز داده و از عقوبت شرک به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که خدایی جز من نیست تا تنها از من بترسید،
خدا آسمان و زمین را برای غرضی محقق و حکمتی بزرگ آفرید، و از آنچه که مشرکان شرک آورند متعالی و منزّه است.
خدا انسان را از آب نطفه آفرید آن گاه او با خالق خود به خصومت شدید آشکار برخاست
و چهارپایان را برای بهره‌وری نوع شما (بشر) آفرید، که با موی و پشم آن‌ها
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۷

دفع سرما نموده و از شیر و گوشتشان می‌خورید،
و آن هنگام که شبانگاه بر میگردند، یا صبحگاه که برای چرا بیرون می‌روند زیب و افتخار شما می‌باشند، یا از کرک و پشم آن‌ها
تجمل و لباسهای فاخر سازید،
و نیز بارهای سنگین شما را که جز با مشقت بسیار نمی‌توانید ببرید از شهری به شهر دیگر می‌برند، براستی که خدای شما رثوف و مهربان است

و اسبان، استران و خران را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و می‌آفریند از آنچه که نمی‌دانید،
و بر خداست راهنمایی به راه راستی و عدل که از آنست جور و ناراستی و اگر خدا می‌خواست همه شما را به اجبار بر راه هدایت می‌کشاند،

اوست خدایی که آب را از آسمانها فرو فرستاد که از آن بیاشامید، و از آنست درختی که در آن می‌چرانید،
و می‌رویاند برای شما بدان کشت و زیتون، نخل خرما، انگورها و هرگونه از میوه‌ها را، براستی که در این کار آیت قدرت الهی
برای اهل فکر پدیدار است،

و رام کرد برای شما شب و روز، خورشید و ماه، و ستارگانی را برای زندگانی شما در گردون به امر خویش مسخر کرد، و همانا در
این کار آیت و نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد هویدا و آشکار است،
و در زمین آنچه را که برای شما آفرید به انواع گوناگون و اشکال رنگارنگ درآورد، همانا در این کار آیت و نشانه خداوندی‌اش
برای مردم هوشیاری که به خرد بیابند پدیدار است.

تفسیر ص: ۸۷

اشاره

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ كَقَارِ نَسَبٍ بِهِ أَنْجَحَهُ رَسُولُ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَدَهُ دَادَهُ بُوَدَ عَجَلَهُ مِى كَرَدَنَد، مَانَنَد عَذَاب، نَابُوْدِى، رُوْز

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۸

قیامت، حساب، و عقاب، که این تعجیل از ناحیه آنها برای استهزای رسالت پیامبر و وعده‌های او بود، که در این مورد خدای تعالی فرمود: فرمان خدا آمد (برای هلاک شدن و ...).

آن را با لفظ ماضی آورد تا اشاره‌ای بوده باشد بر پدران آنان، یا برای اشاره بر نزدیک بودن حصول وعده.

کفار از باب تمسخر و استهزا می‌گفتند: اگر وعده‌ی پیامبر تحقق یابد، بتهای ما برای ما شفاعت خواهند کرد، که خدای تعالی فرمود:

سُبْحَانَہُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پس چیزی نمی‌تواند برای آنان شفاعت کند، و این که بتهای نمی‌توانند چیزی از عذاب خدا را دفع کنند.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ بَدَانِ كِه انْسانِ از اَبْتَدَايِ اسْتَقْرَارِ نَطْفَه‌اشِ دَر رَحْمِ تَحْتِ تَدْبِيرِ مَلَائِكَهْ وَاقَعِ مِى شُوْد، كِه او را تَرْبِيتِ كَرْدَه و اَنْجَه را كِه مَحْتاجِ اَنْسْتِ جَلْبِ مِى نَمَايَد و اَنْجَه را كِه ضَرَرِ مِى زَنَد دَفْعِ مِى كَنَد.

و این که خدای تعالی از محض فضل و لطف خودش برای انسان فرشتگانی را می‌فرستد که عددشان روز به روز و آن به آن زیاد می‌شود تا به اوایل رشد و بلوغ برسد، و در این هنگام اگر توفیق او را یاری کرد که از روی اختیار از خدا کمک خواست همانطور که تکوینا قبل از آن از خدا کمک

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۸۹

خواسته بود امداد خداوند بعد از این نیز ادامه یافته و همان فرشتگان موکلش که زمینی و از نوع ملائکه‌ای بودند که مأمور بر سجده حضرت آدم علیه السلام شده بودند، به خدمتگذاری او می‌پردازند.

علاوه بر این امداد با فرشتگان آسمانی نیز محقق می‌شود، و عددشان روز به روز زیادت‌تر می‌گردد تا این که انسان به مقام عبودیت و اول ظهور ربوبیت برسد، که در این هنگام فرشتگان بزرگی مانند: جبرئیل و میکائیل هم بر یاری‌اش شتافته و به او یاری می‌کنند و نیز روح که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است به او کمک می‌نمایند هم چنان که در اخبار وارد شده است، و شاید روح در این جا اشاره بر ملکی باشد که تربیت نوع انسان را بر عهده دارد و اشراقیون او را ربّ النوع می‌نامند.

آن فرشته بنا بر اخبار وارده به عدد هر انسانی صورتی دارد و علاوه بر همه‌ی افراد انسان به جمیع موجودات عالم نیز احاطه دارد. چون جمیع انواع پایین‌تر از نوع انسان قرار دارد، همه موجودات تحت شمول و احاطه ربّ النوع‌های خود می‌باشد و جمیع ربّ النوع‌ها تحت سیطره ربّ النوع انسانی است، پس جمیع موجودات تحت شمول و احاطه ربّ النوع انسانی قرار می‌گیرد.

بنابراین معنای آیه شریفه این است که خدا فرشتگان را با روح نازل می‌کند، یا این که ملائکه به سبب روح و توسط او نازل می‌شوند، بر اساس معنای اول آن کسانی که ملائکه بر آنان نازل می‌شوند از پیامبران خاصند و برطبق معنای دوم همه پیامبران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۰

و ممکن است که مقصود از روح چیزی باشد که دلها به وسیله آن زنده میشوند یا این که تشبیه شده باشد بر روحی که بدنها به وسیله آن زنده می‌شوند، یا وجه دیگر این که مقصود از روح نبوت باشد، که حیات هر چیزی بر آن بستگی دارد، بنابراین معنای

آیه چنین می‌شود: فرشتگان از عالم امر خدا روح را بر هر کسی که خدا بخواهد نازل می‌کند.

معانی دیگر روح ص: ۹۰

روح معانی دیگری هم دارد که در اخبار آمده است بین ارباب صنایع و علوم مصطلح است که روح بزرگتر از جبرئیل بوده و با بزرگان از انبیا و اولیای الهی مانند حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله همراه است.

و این که فرموده است: *مَنْ أَمَرَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ* از عالم امر او چه با ملایکه‌ای که نازل می‌شوند و چه از این جهت که خود روح از عالم امر است نه عالم خلق.

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ لفظ *أَنْ* از نوع مصدریّه یا تفسیریّه است، چه نازل کردن مستلزم معنای قول است و *أَنْذِرُوا* به معنای (اعلموا) بدانید یا به معنای (احذروا) بترسید.

أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ این که توحید مورد انذار (ترس و هشدار) واقع شده بدان جهت است که مستلزم استقلال در حکومت و تصرف است، و از مخالفت با کسی که مستقل در حکومت است، باید ترسید و نسبت به او پرهیزگاری پیشه ساخت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۱

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ این جمله در مقام تعلیل بر توحید است، *تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُبِينٌ کلمه *مِنْ نُطْفَةٍ* نوعی بدل بعض است از *الْإِنْسَانَ*.

فَإِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُبِينٌ انسان در حالی که چنین آفرینشی از دهر و ... ساخته نبوده و نیست دشمن آشکار خالق و آفریدگار گردید، منظور این است که: اینان می‌پندارند که آفریده‌ی طبیعتند و اعتقاد بر خدا تحمیلی است لذا با او دشمنی می‌ورزند.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ از پشم، مو و پوست چهار پایان شما خود را گرم نگه می‌دارید و *مَنْفَعٌ* و شما از گوشت، بارکشی و شخم زدن حیوانات بهرمنند می‌شوید و *مِنْهَا تَأْكُلُونَ* و از پیه، گوشت و شیر آن‌ها می‌خورید.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ برای شما در آن‌ها زینت و افتخار است *حِينَ تَرِيحُونَ* در آن هنگام که شبانگاه از چراگاهشان می‌آیند، *وَحِينَ تَسْرَحُونَ* و در آن هنگام که صبحگاه برای چرا بیرون می‌برید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۲

چه آستانه‌ی خانه در هر دو هنگام به وسیله‌ی آن‌ها زینت پیدا می‌کند.

و صاحبان آن‌ها و اهل خانه در دید ناظرین بزرگ و با عظمت جلوه‌گر می‌شوند، و مقدم داشتن برگشت چهار پایان از چراگاه به خانه برای این است که آن‌ها رو به سوی خانه دارند، و در حال آمدن به خانه هستند، روی آوردن با شکم پر زیباتر از پشت کردن است، و این که به آغل‌هایشان می‌آیند (که برایشان مهینا شده است)، و در طرف صبح مطلب کاملاً بر عکس است.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا لِيُقَسِّمَ الْأَنْفُسَ بارهای شما را به شهری می‌برند که خودتان نمی‌توانستید بدان برسید مگر با زحمت فراوان، تا چه رسد بر این که بارها را بر پشت خودتان حمل بکنید.

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ پروردگارتان به شما مهربان است، چرا که او برای شما چیزی می‌آفریند که از آن سود می‌برید و بر آن نیاز دارید.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ همه‌ی این آفریده‌ها برای این است که از موجودات عالم طبع و از آنچه که در آسمان و زمین است و از موجودات عالم ارواح بهره ببرید.

فرمان قرار دادن آن‌هاست در همان جهتی که برای آن خلق شده‌اند.

بایستی توجه داشت که تحت فرمان قرار داده شدن این موارد همانند حیوانات نیست و غرض از تسخیرشان برای انسان به این معنای است پذیرای فرامین انسان می‌باشند، لیکن به وجه خاصی که برای انتفاع و بهره‌گیری‌شان نهاده شده است، بنابراین تحت شرایط ویژه‌ای که از وجه مزبور تبعیت می‌نماید عمل می‌کنند اگر چه وجه انتفاع در بعضی از آن‌ها مخفی است، ممکن است که ما ذراً مبتدا و لکن خبر آن باشد یا فی الأرض خبرش بوده باشد، و جمله‌ی حال، یا عطف بر جمله‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۶

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ

یا بر جمله‌ی سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ باشد.

مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ بر بیان اختلاف رنگ اکتفا کرده و اختلاف نوع و جهات انتفاع را ذکر نکرد برای این که همان اختلاف رنگ بر دیده‌ها ظاهر است، و غالباً بر این منوال انواعی که در ذات گوناگونند رنگشان نیز متفاوت است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ تنها عقل کافی نبوده و احتیاج بر تفکر صرف هم ندارد بلکه یادآوری عقلانی کافی است.

آیات ۲۹-۱۴

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۴ تا ۲۹]..... ص: ۹۶

اشاره

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْتِيَ كُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَنَسِيَ خُرُوجًا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَعَدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أُنزِلَتْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيُّنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ الشُّوَاءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۷

ترجمه: ص: ۹۷

«و هم او خدایی است که برای شما دریا را مسخر کرد، تا از گوشت (ماهی‌های حلال) تغذیه کنید و از زیورهای آن استخراج کرده تن را بیارید، و کشتیها در آن برانید و از فضل خدا رزق و روزی بطلبید، باشد که شکر خدا به جای آورید، و کوههای بزرگ را در روی زمین نهاده تا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۸

سرگردانی و پریشانی برهید و نهرها (در زمین و چشمه‌ها از کوهها) جاری ساخت و راهها را پدیدار کرد تا به واسطه‌ی آنها هدایت شوید،

و نشانه‌های زمین مانند کوهها و جنگلها و دریاها و ستارگان آسمان را مقرر داشت تا (در روز و شب) به واسطه‌ی آنها هدایت یابید،

آیا خدایی که (این همه نعمت را برای شما بندگان) خلق کرده مانند آن کس است که هیچ چیز در عالم نیافریده است؟! آیا متذکر و هوشیار نمی‌شوید؟!،

اگر بخواهید که نعمتهای بی‌حدّ و حصر خدا را بشمارید هرگز نمی‌توانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، و خدا داناست بر هر چه که آشکار و نهانست از کردارتان،

و کسانی که بر غیر خدا که چیزی نیافریده و خود مخلوق (آفریده شده است) فرامی‌خوانند،

مردهای از حیات بی بهره‌ای هستند که حس و شعورشان بر این که کی برانگیخته می‌شوند؟ نمی‌رسد،

خدای شما خدای یکتاست بنابراین آنان که گرایش بر روز واپسین ندارند دل‌هایشان انکارگرس و خودشان مستکبر (از اطاعت حکم خدا تکبر و سرپیچی می‌کنند)،

لا جرم خدا هر آنچه را که در نهان و آشکار می‌کنند می‌داند به راستی که او (خدا) مستکبران را دوست ندارد،

و هر گاه که برایشان گفته شود خدای شما چه (آیاتی را) نازل کرده است می‌گویند افسانه‌ی پیشینیان است،

تا وزر و وبال سنگین گناه خودشان را با بار گناه کسانی که با جهل گمراهشان می‌کنند برای روز قیامت تکمیل کنند آگاه باشید که وزر بدی را برای خود بار می‌کنند،

کسانی که پیش از اینان مکر و نیرنگ به کار بستند خدا سقف بنای شان را بر سرشان فرو ریخت و از جایی که نمی‌دانستند دچار عذابشان کرد،

سپس در روز قیامت خوارشان نموده و می‌پرسد: کجایند شریکان من؟! آنانی که برای جانب داریشان با مؤمنان ستیزه می‌کردید، در آن هنگام اهل

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۹۹

دانش اظهار کنند که امروز مختصّ خواری و عذاب کافران است،

فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستم کرده‌اند، و آن جا به ناچار سر تسلیم فرود آورده و می‌گویند: ما بد نکردیم البتّه که بد کرده‌اند همانا خدا بر هر چه که می‌کنید آگاه است،

پس از درهای دوزخ داخل شوید که در آن جاودانه‌اید و همیشه معذب، پس جایگاه بسیار بدی است منزلگاه متکبرین.

تفسیر ص: ۹۹

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مِّنْهُ تَلْبَسُونَهَا زِينَةً زينت است که از دریا خارج می‌شود، وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ كَشْتِيهَا رَا مِي بِنِي دَر اَن اَبْهَای بَسِيَار دَر حَرَكْتَنَد، لَفْظ مَوَاجِرَ دَر اَصْل اَز (مخر) بَه مَعْنَاي شَكَا فْتَن اَب يَا صَدَاي شَكَا فْتَن اَب اَسْت.

وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تَا اَز رَاه تِجَارَت رُوزِي طَلَب كُنِيْد، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ غَايَت وَ هَدَف اَز هَمَهِي نَعْمَتَهَا بَا دِيْدَن اَن هَا اَز نَعْم وَ بَجَاي اَوْرَدَن سَبَاس شَايَسْتَه جَامَهِي عَمَل مِي پُوشَد وَ اَز اِيْن كِه حَقّ اَن هَا رَا اَدَا كُنِيْد، وَ اَلْقَى فِي الْاَرْضِ رَوَاسِي اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ وَ دَر

زمین کوههای بزرگ را قرار داد تا با اضطراب شما را به چپ و راست نلغزاند.

بدانکه زمین به شکل کروی است که جای جای آن حول مرکز عالم است به طوری که اگر هر جزئی از اجزای آن به حالت طبیعی‌اش رها شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۰۰

با همه‌ی اجزا موافقت دارد و جز در حیّز مرکز استقرار پیدا نمی‌کند، چنانچه مشهود است، و اگر اجزا طالب کلّ و سنخ خودش بود هم چنان که بعضی گفته‌اند لازمه‌اش این بود که آنچه که به قلّه‌های کوه متصل است تا پایین جدا نشود، و زمین در جای آن کوهها کاملاً ساکن بوده و حرکت نکند.

اگر چه حرکت آن را با قوه‌ی حس حدس زده‌اند، و کره‌ی زمین همانند آن کره‌ای که بر روی آب در حالت شناور می‌چرخد نیست، تا نیازمند چیزی باشد که آن را از حرکت و دگرگونی یا فروپاشی نگه‌دارد، و کوهها هم این چنین نیستند که موجب سکون زمین یا بیشتر شدن آن بشوند، زیرا ارتفاع بلندترین قلّه‌های آن‌ها هم خیلی در مقایسه با زمین زیاد نیست بلکه ارتفاعشان نسبت به قطر کره‌ی زمین جز به مقدار یک جو یا کمتر از آن نیست.

در حالی که ظاهر آیه دلالت می‌کند بر این که اگر کوهها نبود این کره اضطراب و انقلاب در حرکت داشت و بر این که زندگی بر روی زمین جز با استواری کوهها ممکن نیست! بنابراین می‌گوییم کوهها اگر چه سبب سکون کره‌ی زمین نیستند همان طور که دانستی لیکن گاهی با اسباب آسمانی و زمینی زمین لرزه‌ی شدید واقع می‌شود اگر کوهها نباشند بر زمینهای مجاور نیز سرایت کرده و حتی مسافتهای دور را هم در بر می‌گرفت و کوهها از این گونه سرایتها جلوگیری می‌کنند و همین مقدار در صدق ظاهر آیه کافی است مضاف بر این

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۰۱

مقصود بطون آیه است نه ظاهر آن.

ما این مطلب را پیشتر نیز متذکر شدیم که عالم با تمام اجزایش مظاهر اسمای الهی است و این که خلفای خدا اسمای بزرگ او هستند، کوهها با تمام اوصافی که دارند از سکون، ارتفاع، سنگینی، صلابت و جاری شدن آب از زیرشان مظاهر اسمائند، و گاهی احکام ظاهر بر مظاهر جاری می‌شود همان طوری که ذیل اطلاق احکام قلب و سینه بر بیت الله و مکه جاری می‌شود.

در اخبار وارد شده: اگر امام علیه السلام نبود زمین اهلهش را فرو می‌برد و اخباری هم به همین مضمون غیر از این خبر، در اخبار و احادیث بیان شده است، پس در واقع به سبب وجود خلفای خدا زمین وجود پیدا کرده و آرامش و قرار می‌یابد، چرا که کوهها مظاهر خلفای الهی هستند و این حکم بر حسب تنزیل جاری نمودن حکم ظاهر بر مظهر است.

اما تفسیر آیه بر حسب تأویل بر مواردی به شرح زیر اطلاق شده است:

۱. تأویل بر عقول کلی شده است که از آن‌ها به عنوان ایستادگانی که بر هیچ طرفی نگاه نمی‌کنند یاد شده است.

۲. مقرّبین بنا بر وجهی کوههای زمین هستند.

۳. عقول عرضی که از آن‌ها تعبیر به صف بستگان شده است کوههای زمین هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۰۲

۴. نفوس کلی که از آن‌ها به تدبیر کنندگان امر تعبیر می‌شود.

۵. نفوس جزئی که از ایشان به رکوع کنندگان بسیار تعبیر می‌شود.

۶. اقدار مثالی که از آن‌ها به عنوان «ذوی الاجنحه» صاحبان بالها تعبیر شده است.

همه‌ی مورد‌های شش گانه‌ی بالا کوههای زمین‌اند که جانشینان خدا بزرگترین آنان می‌باشند، این معنا در عالم کبیر است و هر

آنچه که در عالم کبیر است عین آن در عالم صغیر جریان دارد.

وَأَنْهَارًا وَبِهِ وَسَطُهَا كَوْهَهَا رُودَهَا بِي جَارِي سَاخْتِ وَ سُبُلًا وَ رَاهَا بِي پدید آورد.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما بر مقاصد خویش نایل شوید در واسطه‌ی بهرمندی از آن راهها هدایت شده و راه یابید.

یا مقصود آیه‌ی شریفه این است که شما به مقصود حقیقی که توجّه به خدا و سیر بر راه اوست هدایت شوید، بر راهی که خدا برای شما قرار داده است (راه انبیا و اولیا علیه السلام) می‌باشد.

وَعَلَامَاتٍ مَّقْصُودٍ مِنْ عِلْمَاتٍ شَيْءٍ اسْتَقَامَتِ وَ اِدَامَةُ سِيرَتَانِ بِه سَوِي مَقْاصِدِشَانِ پِي مِي بَرَنْد، وَ بِاللَّجِيمِ هُمْ يَهْتَدُونَ در این جا مقصود جنس ستاره است که به وسیله‌ی آن راه را در شب می‌یابند، همانطوریکه کاروانها چنین می‌کنند.

یا مقصود ستاره‌ی خاصّ است که همان ستاره‌ی جدی است بنا به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۰۳

آنچه که ظاهر آن در خبر آمده، و باطن آن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ائِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ اصْحَابِ وَ جَانَشِينَانِ ايشان هستند می‌باشد، چنانچه در خبر نیز به این مطلب اشاره شده است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا- يَخْلُقُ أَفَلَا- تَذَكَّرُونَ آیا کسی که بتها، ستاره‌ها و غیر آنها را خلق می‌کند همانند کسی است که هیچ نمی‌آفریند؟

آیا باز هم متذکر نمی‌شوید که مخلوق را شریک خالق قرار ندهید؟! وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوها اِنَّ اللهَ لَعَفُوْرٌ خدائوندا بخشنده است و شما را از ناحیه‌ی کوتاهی در شکر مؤاخذه نمی‌کند رَحِيْمٌ وَ به خاطر کوتاهی و تقصیر نعمت‌ها را از شما قطع نمی‌کند، بلکه روز به روز آن را زیاد می‌کند.

وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تَسْتُرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ خدائوندا بر اعمال و احوال پنهانی، نیات، خطورات ذهنی، خیالات، عقاید، اخلاق و چیزهای پنهانی که حتی هنوز بر خود شما نیز آشکار نشده است آگاه است و نیز بر آنچه که آشکار می‌کنید آگاه است و اعلان و آشکار کردن هر چیزی بر حسب حال همان چیز است.

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَسَانِي كِه به سَوِي غَيْرِ خدَا دَعْوَتِ مِي كَنْنَدِ از قَبِيلِ: مَلَايِكِه، سَتَارگان، بَتها، شَياطِينِ وَ پيشوايان گمراهی و ضلالت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۰۴

لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ نمی‌توانند چیزی بیافرینند، پس استحقاق دعوت و پرستش را ندارد، آنها خود آفریده شده‌اند، و امتیازی بر شما ندارند که شما آنها را پرستش کنید یا برای دعوت برگزینید.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ آنها مردگانند و زنده نیستند، بنابراین از شما پست‌ترند و پایین‌تر، پس شما بر پرستیده شدن از آنها سزاوارترید، آنها هیچ شعور و آگاهی به برانگیخته شدن خودشان هم ندارند تا چه رسد به (هنگام برانگیخته شدن) غیر خودشان، و این که خدایان باطل به آنها پاداش بدهند یا برایشان شفاعت کنند به هیچ یک آگاهی ندارند.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی سخنان قبلی است، و مانند آن قبلا نیز گذشت.

مقصود این است که خدای شما آفریننده‌ی حقیقی است و استحقاق پرستش و عبادت را دارد، و او یکی است و متعدّد نیست بر خلاف آنچه که عده‌ای برای خود خدا قرار داده‌اند.

فَالَّذِينَ لَا- يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ كَسَانِي كِه ایمان به جهان آخرت ندارند، نه خدا را می‌شناسند و نه از آخرت چیزی می‌دانند، وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ آنان مستکبرند چه استکبار خروج از حکم خدا و جانشینانش می‌باشد و آنها از حکم خدا و جانشینانش

نیکو آیاتی فرستاد (بهترین هدایت و سعادت، خیر دنیا و آخرت را) در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۰

آیات قرآن بر خلاف منکران (که گفتند قرآن همان افسانه‌های پیشینیان است). آنان که نیکوکارند هم در زندگی دنیوی با نیکی و خوشی فریند و هم در آخرت آن‌ها را بهترین منزل است و البته خانه‌ی اهل تقوی بسیار مجلل و نیکو خواهد بود، که داخل می‌شوند (اهل تقوی) بر باغهای بهشت عدن که در زیر درختانشان رودها جاری است و برایشان در آنجا هر چه که بخواهند مهیاست، خدا اینگونه اهل تقوی را اجر و پاداش می‌دهد، آنان که چون فرشتگان رحمت به طوری پاکیزه قبض روحشان می‌کنند می‌گویند: درود بر شما به موجب اعمال نیکویی که در دنیا کردید اکنون به بهشت ابدی درآید.

آیا کافران جز با آمدن فرشتگان یا امر پروردگارت (مبنی بر هلاکشان) می‌نگرند؟! منکران پیشین نیز چنین بودند و کردند و خدا برایشان هیچ ستمی نکرد بلکه خودشان بر خویش ستم کردند، تا این که بر کيفر اعمال زشت خود رسیدند و آن عذابی که تمسخرش می‌کردند بر آنان احاطه نمود، و مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست (ما و پدرانمان نیز غیر او چیزی را نمی‌پرستیدیم) و بدون (امر) او چیزی را تحریم نمی‌کردیم، مشرکان پیش از این‌ها نیز کردار و گفتارشان همین بود (که برای توجیه جبری شده و از این در وارد می‌شوند) پس با این وصف آیا برای پیامبران جز تبلیغ رسالت و اتمام حجت تکلیفی هست؟ (بر پیامبران جز تبلیغ و اعلان رسالت نیست).

تفسیر ص: ۱۱۰

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِلَّذِينَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَلِنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ وَبِهِ تَقُوا
پیشگان (بیان این نکته به کرات گشت که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۱

تقوای حقیقی جز با ولایت و بیعت خاص ولوی حاصل نمی‌شود) گفته شود، خدایتان چه چیزی فرو فرستاد؟ گفتند: نیکویی! در این جمله اقرار بر فرو فرستاده شدن از جانب پروردگارست و نیز گواهی دادن بر نزول آنچه که از جانب او به عنوان خیر بوده است و این تصدیق از باب تسلیم و استسلام می‌باشد.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا خَيْرٌ آنچه که نازل شده است کسانی راست که احسان و نیکی نمایند و این احسان و خوبی به صورت مطلق حضرت علی علیه السلام است، و هر اندازه که از طریق ولایت اتصال بر آنحضرت پیدا شود به همان اندازه اتصاف بر احسان و نیکویی محقق است، یا مقصود از آن کسانی است که به خودشان یا بر غیر خودشان نیکی کنند.

فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ مقصود از نیکویی در این دنیا پاکیزه بودن خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، زناشویی‌ها و مرکب‌هاست و لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ و خانه‌ی آخرت بهتر است، چون پاکیزگی از آلودگی‌های مادی و رنجهای آن خالص است.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا تفسیر خیر و مقول قول آن‌ها است، یا استیناف از جانب خدا، و لِنِعْمَ دَارِ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ و چه نیکوست سرای پرهیزگاران، که بهشت عدن است.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا لَفْظُ جَنَّاتٍ مَخْصُوصٍ «نعم» یا مبتدا است و خبر آن «یدخلونها» می‌باشد، یا این که یدخلونها

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۲

صفت است و تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خبر مبتدا است، یا این جمله نیز صفت دوم یا صفت بعد از صفت است و لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خبر است، و محتمل است همه‌ی این جمله‌ها حالهای مترادفی را متداخل باشند، و این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از آن‌ها

حال و بعضی صفت و بعضی خبر باشند، در سوره‌ی آل عمران توضیح نظیر این آیه‌ی شریفه با جریان نهرها از زیر باغها گذشت. كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ این چنین پاداش می‌دهد خدا بر پرهیزگاران. در خبر است: و چه خوب است سرای کسانی که در دنیا پرهیزگار بودند یعنی نسبت به دنیا تقوی داشتند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ این جمله صفت متقین یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است، یا مبتدا است که خبر آن يَقُولُونَ یا ادْخُلُوا به تقدیر قول می‌باشد، طَيِّبِينَ از گناهان یا از شرک پاکیزه‌اند.

يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ از باب تحیت به آنها گفته می‌شود:

درود بر شما، یا بر این معنا که شما از هر بدی سالم هستید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ به خاطر این که کارها را بر طریق ولایت انجام می‌دادید داخل بهشت شوید.

يَنْظُرُونَ

لفظُنظُرُونَ

به معنای منتظرون:

آیا جز این انتظاری دارند که لَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ

در حین مرگ ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۳

ملایکه بیایند، وَيَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ

یا این که امر پروردگارت بر عذاب یا بر ظهور و قیام جهانی قائم (عجل الله فرجه) بیاید.

لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ

نیز این چنین بود حال کسانی که قبل از ایشان بودند و با در هم کوبیدن، نابودی و عذاب آنها، خداوند ستمی بر ایشان نکرده است، لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

بلکه خودشان بر نفس خویش ستم کرده و گرفتار بدیهای کردارشان گشته‌اند به طوری که استحقاق استهزای پیشین خود را یافته‌اند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ استهزای آنها در باره‌ی عذاب گناهکاران، معاد و رجعت بوده یا مطلق آنچه که رسولان نشان گفته‌اند.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ این سخن آنان در جواب کسانی است که آنها را بر شرک و تحریم‌شان ملامت و سرزنش کردند، و آیه با تفسیر مربوطه به طور مفصّل گذشت، فَهَوَّلَ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ این که آنان کار بدشان را به خدا نسبت می‌دهند همانند این است که زن بدکاره‌ای کار بدش را بر دیگری نسبت دهد، و این نسبت هیچ وجه صحیحی ندارد، زیرا آنچه که بر خداست فرستادن رسل جهت هدایت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۴

ارشاد است و فرستادگان خدا نیز جز رساندن پیام الهی وظیفه‌ای ندارند.

آیات ۴۸-۳۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۶ تا ۴۸] ص: ۱۱۴

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبَّوْا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۳۶) إِنْ تَحَرَّضَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسِبْنَاهُ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَيَتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَفَأَمَّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَقَّهُوا ظُلُمًا غَلَامًا عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۵

ترجمه: ص: ۱۱۵

«و همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری را تا ابلاغ کنند که: خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید، پس از بین آنان بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی در ضلالت و گمراهی ثابت ماندند. اکنون شما در روی زمین گردش کنید تا بنگرید سرانجام آنان را که پیامبران را تکذیب کردند (که ببینید چگونه به هلاکت رسیده‌اند)

اگر چه تو حریص و مشتاق هدایت خلق هستی (و لیکن بدان) که خدا گمراهان را (پس از اتمام حجت) هدایت نمی‌کند و برای ایشان یآوری نخواهد بود.

کافران با مبالغه و تأکید کامل قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی را که مرد خدا زنده نخواهد کرد (قیامتی وجود نخواهد داشت) بلی (خیال باطلی کردند) البته قیامت وعده‌ی حتمی است و لیکن خیلی از مردم از آن آگاه نیستند، که در آنچه خلاف می‌کردند آشکار و مبین گردد و تا کافران کاملاً به دروغ و اندیشه‌ی غلط خود آگاه شوند، ما با امر نافذ خود هر چه را اراده کنیم و گوئیم موجود باش همان لحظه موجود خواهد شد، آنانکه در راه خدا مهاجرت کردند پس از آن که ستمها در وطن خود از کافران کشیدند ما در دنیا به آن‌ها جایگاه نیکو می‌دهیم در صورتی که اگر بدانند اجریکه در آخرت به آن‌ها عطا خواهیم کرد بسیار بهتر و نیکوتر است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۶

این اجر بزرگ در دنیا و عقبی به آن کسی عطا می‌شود که در راه دین صبر کردند و بر خدای خود در کارها توکل کردند، و ما پیش از تو (ای محمد بر هیچ امتی) غیر رجال مؤید به وحی خود، کسی را بر پیامبری برنگزیدیم اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید،

به هر پیامبری معجزات، کتب و آیات وحی فرستادیم و بر تو قرآن را (جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب الهی است) نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی تا فکر و خرد به کار گیرند،

آنان که بر کردار زشت خود مکرها و حيله‌ها می‌اندیشند آیا از این بلا ایمنند که خدا همه را به زمین فرو برد یا از جایی که پی نبرند عذابی بفرستد؟

یا آن که در سفر که سرگرم رفت و آمد هستند به بازخواست و مؤاخذه بگیرد؟ و آنان نمی‌توانند بر قدرت خدا غالب شوند. یا این که آن‌ها را به حال ترس و اضطراب بگیرد پس به راستی که پروردگارتان بسیار مشفق و مهربان است، آیا چشم ننگشوند که ببینند هر موجودی چگونه آثار و اظله‌ی (سایه‌هایش) را به هر جانب می‌فرستد و از راست و چپ مستقیم و غیر مستقیم همه به سجده‌ی خدا با کمال فروتنی مشغولند.

تفسیر ص: ۱۱۶

اشاره

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا وَ هَرِ آئِنَهٗ بِرِغْزِيدِيمِ دَرِ هَرِ اَمْتِي پيامبري را، که يکايک پيام الهی را رساندند، بنا بر این خدای متعال در مقام بیان این مطلب است که: ما به وظیفه‌ی خود عمل کردیم و پیامبرانم نیز به نحو احسن انجام وظیفه نمودند و کوتاهی یا نقص از جانب خود کافران است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۷

أَنْ اِعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّٰغُوتَ تا این پیام ارزنده را که خدا را پرستید و از طاغوت دوری و اجتناب نمایید، کافران این سخن را از پیامبران الهی نپذیرفتند.

فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ پس خدا بعضی از آنان را به دلیل پذیرفتن قول پیامبران هدایت فرمود مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ و برخی هم استحقاق گمراهی یافتند، وجه اختلاف دو فعل در نسبت به فاعل ظاهر است، زیرا که هدایت اَوْلا و بالذات به خدای تعالی منسوب است، ولی نسبت اضلال و گمراه کردن به خدا ثانيا و بالعرض است در خبر است: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر با ولایت ما و براءت از دشمنان ما، و این است معنای قول خدای تعالی: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا ... تا الی مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بنا بر این گمراهی در حق آنان حتمی گردید که آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند.

و توضیح وجه خبر به طور مفصّل گذشت و گفتیم که شأن نبوت انذار و دلالت و راهنمایی به ولایت است، و این که ولایت هر ولی سایه‌ای از ولایت اولیای کلی است، و آنان آل محمد صلی الله علیه و آله مظاهر خدا هستند و بندگی خدا جز از طریق ولایت متصور نمی‌شود.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ پس در روی زمین سیر کنید تا سر انجام تکذیب ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص:

۱۱۸

کنندگان را بنگرید، سیر و نگرش در عالم طبع کنید تا آثار و اخبار تکذیب کنندگان را به نظاره بنشینید، مقصود از زمین در قرآن و اخبار: گذشتگان یا عالم صغیر است.

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ اِگر چه بر هدایت آنان آزمندی بدان که خدا گمراهان را هدایت نمی‌کند و جهت آنان یاورانی نخواهد بود، این خطاب جهت ناامید کردن پیامبر از هدایت آنان و رسایی تهدید نسبت به تکذیب کنندگان است.

وَ اَفْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ جَهْدَ اِيْمَانِ عِبَارَتِ از سوگند غلیظ و مؤکد است، و کسی که اعتقاد به برانگیخته شدن و بعث ندارد پند و اندرز در او اثر نمی‌کند و سوگند سخت می‌خورد، این سخن جهت نومید کردن پیامبر صلی الله علیه و آله از اصرار در هدایت آنان است بَلَى الْبَئْهٖ که چنین باید.

وَ عِدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وعده‌ی خدا برایشان حق است و بیشتر مردم نمی‌دانند، اگر می‌دانستند باید می‌فهمیدند

که در هر آن و لحظه و هر روز مبعوث و بر انگیزخته می‌شوند بدون این که منتظر بعث کلی باشند.
لَبِئْسَ لَهِمَّ الْبَتَّةَ بِرِ آتَانِ رُوشَن مِی‌شُود، مَتَعَلَّقٌ بِه یَبِیْعُ اسْتِ که بَعْدَ از بَلَى در تَقْدِیرِ گِرَفْتَه شده اسْتِ.

الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۱۹

کافران آنچه را که پیرامون خدا، آخرت یا ولایت مورد اختلافشان بود خواهند دانست.

أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ آن‌ها در بعث، جزا و عقاب خود دروغگو هستند، یا در ادعای خلافت و استبداد دروغ می‌گویند.
إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ در مقام بیان سهولت جز این نیست که فرمان ما بر چیزی هرگاه اراده کنیم: بگوئیم بشو می‌شود.

از امام صادق علیه السلام است که به ابو بصیر فرمود: در این آیه چه می‌گویی؟ عرض کرد: مشرکین می‌پندارند و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَسَمِ مِی‌خُورَنَد که خُداوَنَد مَرْدگان را زنده نمی‌کند، پس امام علیه السلام فرمود:
وای بر کسی که چنین بگوید، از مشرکین پیرس آیا به خدا قسم می‌خورند یا به بت‌های لات و عزی؟

ابو بصیر می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم پس مطلب را به من بفهمان، امام علیه السلام فرمود: یا ابا بصیر اگر قائم ما قیام کند خداوند گروهی از شیعیان ما را بر می‌انگیزد که پشت شمشیرهایشان بر دوش آن‌ها خواهد بود، این مطلب به گروهی از شیعیان ما می‌رسد که هنوز نمرده‌اند و آن‌ها می‌گویند فلانی و فلانی از قبرهایشان برانگیخته شدند و آن‌ها با قائم علیه السلام هستند، ولی همین مطلب به دشمنان ما که می‌رسد می‌گویند: ای گروه شیعه شما چقدر دروغ می‌گویید؟! این دولت شماسْت و شما در باره‌ی آن دروغ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۰

می‌گویید، نه به خدا قسم این‌ها زنده نشده‌اند و تا روز قیامت زنده نمی‌شوند.

سپس امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی در این آیه وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ قَوْلِ آن‌ها را حکایت می‌کند و در این مضمون اخبار فراوان است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا تَنْزِيلِ این آیه در باره‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَسَانِي که همراه او و بعد از او به مدینه هجرت کردند و نیز در باره‌ی کسانی است که قبل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَسَانِي که مشرکین آن‌ها را اذیت فراوان نمودند به حبشه هجرت کردند و هم چنین در باره‌ی کسانی است که قریش آن‌ها را بعد از هجرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زَنْدَانِي کرده و مورد آزار و شکنجه قرار دادند و سپس به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَجْرَتِ نمودند و قول خدا فِي اللَّهِ غَرَضِ از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، امام، رسالت و ولایت و راهی است که مردمان را به آن دو برساند، یا معنای آن طلب خدا، یا طلب رضایت خدا یا طاعت خدا است.

چون تنزیل مخصوص کسی است که مورد نزول آیه است نمی‌باشد، بلکه عمومیت داشته و مورد نزول کسی است که متّصف به صفت مورد نزول می‌باشد لذا آیه شامل کسی می‌شود که از وطن صوری‌اش برای طلب دین خدا به سوی نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا ولی خدا هجرت کند پس از آن که به سبب دگرگونی‌های زمان، اذیت اقران و تصرفات شیطان آسایش و امنیتش به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۱

مخاطره افتاده است، تأویل آیه عبارت از کسی که از موطن شرک نفسانی‌اش هجرت کند.

چنانکه امام علیه السلام فرمود: مهاجر کسی است که از گناهان و بدیها به سوی رسولش که عقل و نبی‌اش که قلب و امامش که روح است هجرت نماید، و همه‌ی این‌ها دین خدا، راه و مظاهر او هستند.

هجرت‌های سه گانه ص: ۱۲۱

هجرت‌های سه گانه‌ای که به ترتیب و پشت سر هم قرار دارند عبارتند از:

هجرت یکم: از دار شرک نفسانی به سوی دار اسلام صدر.

هجرت دوم: از دار اسلام صدر به سوی دار ایمان قلب.

هجرت سوم: از دار ایمان قلب به دار عیان روح.

و به عبارت دیگر: هجرت از دار شرک به سوی رسول و احکام قالبی وی آغاز می‌شود، و از آن‌جا به سوی نبی و قبول احکام قلبی و سپس از آن‌جا به سوی ولی و قبول واردات روحی واقع می‌شود.

لَبِئُوا نَفْسُهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسِينَةً در دنیا برای او سرای خوب بنا می‌کنیم لَفْظ حَسِينَةً ممکن است صفت «دارا حسنه» یا صفت بیتوته باشد به معنای اقامت نیکو و حسن، یا حال نیکو و حسن، همان طوری که برای مهاجرین یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ واقع شده است، چرا که اهل مدینه ایشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۲

را پناه داده و محترم و عزیز داشتند و همان طوری که برای جعفر و همراهانش رخ داد و نجاشی با عزت و احترام آنان را پناه داد که این‌ها در صورت ظاهر واقع شده و برای همه ملموس و محسوس می‌باشد.

این معنای در باطن برای هر کسی که از دار نفس امّاره هجرت نموده و به سرای سینه پناه می‌برد، جایگاهی که در آن‌جا از کشمکش‌های هواهای نفسانی، حسادت پیشه‌ها و آزار اذیت‌کننده‌ها خبری نیست که این اجر و پاداش دنیوی است که از حضرت حق عاید و واصل می‌شود.

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و اجر آخرت (که لقای رحمن و جنت رضوان می‌باشد) بزرگتر است، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر مردم می‌دانستند در اثر وقوف بر پاداش دنیوی و اخروی هجرت را بر می‌گزیدند و سست یا مایوس نمی‌شدند، یا اگر مهاجرین این مطلب را می‌دانستند خوشحال می‌شدند و هم چنین این که ای کاش می‌دانستند که در آن صورت خودشان با رضا و رغبت زیاد برای این کار همت می‌گماشتند، یا که می‌دانستند تا خوشحال شوند.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ این جمله بدل از الَّذِينَ هَاجَرُوا یا صفت آن است، یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است، آنان که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

پیش از توهم مردانی را به رسالت فرستادیم پس تعجیبی ندارد که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۳

توهم از جنس آنان هستی چرا که تو نیز همانند پیامبران گذشته‌ای.

و امتیاز آن‌ها از سایر مردم به وحی بود همین طوری که تو نیز به واسطه‌ی وحی امتیاز بر مردم داری، پس انکار توبه مثابه انکار همه‌ی پیامبران است.

فَسَبِّحُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ذکر عبارت است از نسبت حق به خلق، و آن مشیت حق است که به موجب مشیت خلق القا شده است، آن حقیقت ولایت مبتنی بر ولایت حقه‌ی خاتم الاولیا یعنی حضرت علی علیه السلام است که به مشیت حضرت حق متحقق گردیده است و مظهر تام ولایت حضرت حق است، کما این که ولایت سایر اولیا مظاهر علی علیه السلام و سایه‌های آن حضرت می‌باشند.

نبوت عبارت از مصباحی است که مظهر ولایت، و رسالت همانند زجاجه ظرف و مظهر نبوت است و آنچه که در عالم طبع است از قبیل بشر بودن انبیا و اولیا، وضع کلی کتب و احکام قلبی و قلبی آنها و سایر اجزای عالم طبع که همانند مشکات است و همه‌ی آنها با نور مصباح روشن می‌شوند که این نور همان ذکر حق و یادآوری اوست.

اهل ذکر گاهی بر کسی که ذکر در تصرف اوست مانند اولیا و انبیای الهی علیه السلام و گاهی هم بر کسی که ذکر به او نسبت داده شود اطلاق می‌شود، و آن کسی است که دعوت ظاهری انبیا و رسل یا دعوت باطنی اولیا را پذیرفته باشد، در ضمن اهل ذکر بر کسی نیز اطلاق شده است که دعوت عام را به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۴

خود نسبت دهد مانند: یهود، نصاری، مجوس و بیشتر اهل اسلام و حال این که در حقیقت از اهل ذکر و ملت الهی نیستند. چرا که پدران صحت انتساب به هر ملتی مبتنی بر شرایط، عهدها و پیمانهای است که در مورد این مدعیان تحقق نیافته تا به عرصه‌ی ظهور رسیده باشد.

و ذکر بر فرامین و احکام اولیا، انبیا و رسل اطلاق می‌شود، که این امر بر کتاب الهی نیز محقق است.

بنابراین در مقام تفسیر ذکر بر موارد زیر اطلاق می‌شود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله.
 ۲. حضرت علی علیه السلام.
 ۳. قرآن و سایر کتب آسمانی.
 ۴. احکام و دستورات رسل.
 ۵. دستورات و فرامین انبیا.
 ۶. احکام و فرامین اولیا علیه السلام.
 ۷. نبوت و گرایش بر آن به نحوی که از آن داخل شدن بر ملت الهی استنتاج می‌شود.
- بر اساس مواردی که بیان گردید اهل ذکر در مقام تفسیر بر انبیا و اولیای الهی گفته می‌شود که در اصل مراد از اولیا آل محمد صلی الله علیه و آله است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۵

در یک جمع بندی کلی می‌توانیم اطلاق اهل ذکر را در مورد افراد زیر صحیح بدانیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران الهی.
۲. اولیای الهی که منظور از آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و بر علی علیه السلام و یازده جانشین بر حقیقت گفته می‌شود.
۳. کسی که دعوت عمومی و خاص را پذیرفته باشد.
۴. کسی که خود را بر نبی، ملت الهی و کتب آسمانی منتسب نموده است.

و اما در خصوص سؤال بایستی صور زیر را مورد توجه قرار داد که نوعا پرسیده می‌شود:

الف: از حال انبیا، رسل و اولیا علیه السلام.

ب: از نشانه‌های پیامبر ختمی مرتبه حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

ج: از حال و نشانه‌های اوصیای گرامی پیامبر اسلام.

د: از احکام و دستورات نبوت.

حال دانستن این مطلب و فهم صحت آنچه که در اخبار آمده است تسهیل می‌گردد.

از قبیل اختلاف تفسیر آیه، بررسی تفاسیری که مخالف ظاهر آیه است و انکار تفسیر اهل ذکر به اهل کتاب و این مطلب که اهل کتاب هر گاه که بپرسند شما را به دین خودشان دعوت می‌کنند و از جمله این که تفسیر ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۶ می‌کنند از اهل ذکر به خودشان.

إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر اوصاف انبیا، اوصاف محمد موعود صلی الله علیه و آله یا احکام دین را نمی‌دانید، بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ یا بینات و زبر را نمی‌دانید، بینات عبارت از آثار نبوت و رسالت است و آنچه که از احکام آن دو می‌باشد و زبر آثار ولایت و احکام آن. و اما این که تفسیر شده است بر معجزات و کتب آسمانی از آن جهت که هر دو از آثار مثبتی نبوت و ولایت هستند. بعضی قایل شده‌اند بر این که در این جا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ متعلق است به مَا أُرْسِلْنَا (که در این صورت احراز موجبیت می‌شود یا وساطت که معنای سببیت باشد)، برخی نیز آن را متعلق بر فعل محذوف دانسته‌اند (که در این صورت از فعل محذوف از افعال عموم بوده باشد) افاده‌ی معنای جمله‌ی مستأنفه می‌کند (به عنوان دفع دخل مقدر)، گویا که گفته شده باشد برای چه فرستاده شدند؟ پس خدای تعالی می‌فرماید: به بینات و زبر.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ قرآن یا احکام نبوت و ولایت را بر تو فرو فرستادیم، لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ مقصود از آنچه که نازل شده ولایت علی علیه السلام است، پس برای تو شایسته نیست که نظر بر قبول و رد آن‌ها بکنی بلکه باید بر غایت امر و تنزیل بنمایی که عبارت از تبیین است، خواه رد کنند خواه قبول. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۷

وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ باشد که آن‌ها فکر و اندیشه کنند تا بدانند که اصل در همه‌ی احکام همان اقتدا و خروج از رأی و استبداد است، و این که تو بایستی با اذن خدا کسی را که باید بر او اقتدا کرد تعیین کنی تا این که امر را به جانشین تو و کسی که تعیین کردی واگذارند و از او پیروی نمایند تا رستگار شوند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ آیا کسانی که بر کردار زشت خود مکرها اندیشیدند و به خصوص ولایت را که قوام همه‌ی اعمال شایسته بر آن است انکار کردند ایمن هستند؟! در حالی که در انکار ولایت جز سیئات و زشتی‌ها چیز دیگری نیست.

أَنْ يُخْصِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ایمن نخواهند بود از عذاب الهی که نمی‌دانند از کجا و کدامین جهتی می‌آید و به تعبیری از جایی می‌آید که اصلاً بر آمدن عذاب از آن ناحیه احساس آگاهی نداشتند، مانند آمدن عذاب از جایی که امید ثواب می‌رود و آن صورت اعمال شایسته است در صورتی که اعمال مزبور ناشی از امر خلیفه‌ی خدا نباشد.

هم چنان که می‌فرماید: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا «۱» چه صورت اعمال شرعی موجب غرور نفس و

(۱) سوره‌ی کهف آیه‌ی ۴ بگو آیا خبر دهم شما را بر زیان‌بارترین کردارها؟ کسانی که در زندگی دنیا به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۸

پیدایش این گمان می‌شود که آن اعمال خیر و خوبی است، ولی هنگامی که آن اعمال با امر ولی امر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام نگیرد بلکه با استبداد و رأی نفس یا رأی کسی که صلاحیت رأی دادن ندارد انجام پذیرد همان اعمال گمراه کننده و بدون نفع و سود می‌شود.

ممکن است مقصود از مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ این باشد که آن‌ها به هیچ یک از طرف عذاب و عدم آن آگاهی ندارند مانند وقت خواب و غفلت از اعمال و عذاب، که شاید این معنا با ما بعد این جمله موافق‌تر باشد.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ یا این که خداوند آنان را در گرما گرم گشت و گزار کسب و تجارتشان می‌گیرد یا در دگرگونی آرا و

مکرشان و یا در واژگون نمودن آنچه که آن را عمل شایسته می‌پندارند مانند عملهای صالح، فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ آن‌ها نمی‌توانند ما را از عذاب کردنشان عاجز کنند و ما می‌توانیم آن‌ها را در عین بیداری و هوشیاری و زیرکی‌شان عذاب نماییم.
 أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ یا این که آنان را عذاب در حال ترس و وحشت (اضطراب) بگیرد.
 یا بر این معنای که در حال ترس و نگرانی و توجه بر عذاب و در اندیشه‌ی و مکر دفع عذاب باشند، بدین معنای که آگاه و متنبه شوند به آنچه

گمراهی کوشیدند در حالی که می‌پنداشتند کرداری نیکو دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۲۹

که بر امثال آنان نازل شده است.

فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ فاء در این جا افاده‌ی سببیت محض می‌کند برای أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ سزاوار نیست که به سبب رحیمیت خداوند از عذاب ایمن باشند، رحیم همانطوری که ذیل تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی حمد مفصلاً بیان شد رحمت خاص الهی را مختص افرادی که استحقاق آن را دارند نموده است و بدیهی است افراد مزبور را شامل نشود.
 یا این که فاء جواب بوده و افاده‌ی جزای شرط محذوف (مقدّر) نماید، یعنی اگر خدا به شما مهلت می‌دهد و در عذاب شما عجله نمی‌کند بدین سبب است که رؤوف و رحیم است و ممکن هم هست که فا برای سببیت جمله‌ی محذوفی باشد بدون این که شرط مقدّر گردد، گویا گفته شده است که: چرا خداوند آنان را مؤاخذه نمی‌کند؟ خداوند می‌فرماید:
 مؤاخذه نمی‌کند برای این که پروردگارتان رؤوف و مهربان است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ سايه‌ی هر چیزی با تغییر و تحوّل آن چیز تغییر و تحوّل پیدا می‌کند.
 عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ مفرد آوردن «یمن» و جمع آوردن «شمائِل» برای اشاره بر این معنای است که یمن (و راست) در معنای یکی است در حالی که جهت شمال زیاد است.

زیرا یمن معنوی هر چیزی همان جهت الهی آن است، و شمال هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۰

چیزی جهات خلقی آن است و کثرت وجهی الهی در و حدّت منطوی است و و حدّت وجهی خلقی آن فانی در کثرت است.
 سُجَّدًا لِلَّهِ این جمله حال از ظلاله یا ما خَلَقَ اللَّهُ است، و جمع آمدن آن به اعتبار معنای است وَ هُمْ دَاخِرُونَ این جمله با جمله‌ی قبلی مترادف یا متداخل است ممکن هم هست که هر کدام مستقلاً از صاحب حال مخصوصی حاکی (حاوی) حال باشند.
 (داخر) از (دخور) به معنای تسلیم و انقیاد است، و جمع آوردن آن با او و نون جهت انتساب و وصف دخور یا سجود می‌باشد که از اوصاف عقلاست، یا از آن جهت است که همه‌ی مخلوقات از جهت انتسابشان به خداوند در زمره‌ی عقلا و علما هستند.
 بدان که ظلّ عبارت از سایه‌ی شاخص و جسمی است که در مقابل شیء نورانی قرار بگیرد و در ظرفی قرار می‌گیرد که مخالف جهت نور باشد و تغییر و حرکت آن بستگی کامل بر جسمی دارد که آن را ایجاد کرده است، با سکون آن ساکن می‌شود.
 سایه اختصاصی بر آنچه که در مقابل آفتاب (نور) قرار می‌گیرد یا آنچه که در عالم طبع محقق می‌شود ندارد، بلکه از هر چیزی که در مقابل نور قرار بگیرد حاصل می‌شود و نور دهنده و روشن کننده‌ی حقیقی خدای تعالی و فعل اوست که از آن به مشیت تعبیر می‌شود، و عالم عقول نسبت به مشیت مانند شاخص است.

و هم چنین است عالم مثال نسبت به نفوس، عالم طبع نسبت به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۱

عالم مثال و عالم جن نسبت به عالم طبع که سایه‌ی هر یک از عوالم بالا عبارت از عالمهای پایین‌تر از خودش است، و سجود هر یک عبارت از تحت فرمان و تسخیر قرار گرفتن برای خدای تعالی، و تذلل و رام بودن تکوینی در مقابل حق تعالی می‌باشد، و ذلیل و خوار بودن آن عبارت از این است که از خدا پیروی کرده و حرکت و سکون او طبق اراده و مشیت خدا باشد، و همه نسبت به او صاحب شعور، اراده و علم‌اند.

چون عالم طبع دارای سایه نورانی است همان گونه که از آینه هنگام مقابله و رو برو قرار گرفتن با خورشید پدید می‌آید و از آینه به طرف شعاع خورشید منعکس می‌شود نه به طرف خلاف آن، و از این نور به «مثال صاعد» تعبیر می‌شود و نیز چون عالم طبع دارای سایه و ظلّ ظلمانی است همان گونه که از پشت آینه پدید می‌آید و به طرف مخالف شعاع نور منعکس می‌شود، که از آن به مثال نازل و ملکوت سفلی و عالم ظلمت تعبیر می‌شود، و از سوی دیگر چون ملکوت سفلی محلّ کثرتها و تغییرها و دگرگونی هاست و شمال تعبیر از همین معنای است.

و ملکوت علیا محلّ وحدت و اتحاد متکثرات، و محلّ اجتماع متغیرات است و یمین تعبیر از این معنای است لذا به همین جهات که یاد شد خدای تعالی فرمود: «عَنِ الِّیْمِیْنِ وَ الشَّمَائِلِ» تا به وسیله‌ی مفرد آوردن «یمین» و جمع آوردن شمائل اشاره به جهت اتحاد اولی و کثرت دوّمی کرده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۲

آیات ۶۰-۴۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۹ تا ۶۰] ص: ۱۳۲

اشاره

وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ دَابَّهٍ وَ الْمَلَائِکَهِ وَ هُمْ لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ (۴۹) یَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ (۵۰) وَ قَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا الْهَیْنِ اِثْنِیْنِ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ فَاِیَّایَ فَارْهَبُوْنَ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَهُ الدِّیْنُ وَاَصِحَّ بِاَ فَعَبَّرَ اللّٰهُ تَتَّقُوْنَ (۵۲) وَ مَا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّکُمُ الضَّرُّ فَاِلَیْهِ تَجَرَّوْنَ (۵۳) ثُمَّ اِذَا کَشَفَ الضَّرَّ عَنْکُمْ اِذَا فَرِیْقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ (۵۴) لَیْکُفِّرُوْا بِمَا آتَیْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوْا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۵۵) وَ یَجْعَلُوْنَ لِمَا لَا یَعْلَمُوْنَ نَصَبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّٰهِ لَسْتَسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ (۵۶) وَ یَجْعَلُوْنَ لِلّٰهِ الْبُنٰتِ سُبْحٰنَهُ وَ لَهُمْ مَا یَشْتَهُوْنَ (۵۷) وَ اِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثٰی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیْمٌ (۵۸)

یَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ اَیْمَسَکُمْ عَلٰی هُوْنٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ اَلَا- سَاءَ مَا یَحْكُمُوْنَ (۵۹) لِلَّذِیْنَ لَا- یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ (۶۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۳

ترجمه: ص: ۱۳۳

هر چه در آسمانها و در زمین است از جنبندگان همه بی هیچ تکبر و با کمال تذلل به عبادت خدا مشغولند،

و تمام موجودات از خدا که فوق همه‌ی آنهاست می‌ترسند و هر چه مأمورند اطاعت می‌کنند،

خدا فرموده که به راه شرکود و خدایی نروید که خدا یکی است پس فقط از من بترسید،

هر چه آسمانها و زمین است همه از آن اوست و دین خدا و اطاعت همیشه مخصوص او، آیا شما بندگان باید از غیر خدای مقتدر

بترسید؟!

و شما بندگان با این که هر نعمتی که دارید از خداست و چون بلایی رسد به درگاه او پناه جسته و به او در رفع بلا- استغاثه می‌کنید،

باز وقتی که بلا را از سر شما رفع کرد گروهی از شما به خدای خود شرک می‌ورزند،

و با وجود آن همه نعمت که به آن‌ها دادیم باز به راه کفر و کفران می‌روند باری به کامرانی پردازید که به زودی خواهید دانست، و این مشرکان برای بتها نصیبی از رزقی که ما برایشان قرار داده‌ایم می‌دهند سوگند به خدای یکتا که البته از شما نسبت به این دروغهایی که مبنیدید باز خواست خواهد شد،

و برای خدا دخترانی را قرار می‌دهند در حالی که پاک و منزّه است و برای خودشان آنچه را که می‌خواهند یعنی پسران را!

و چون یکی از آن‌ها را بر فرزند دختری مرده می‌دهند از شدت غم و اندوه رخسارش سیاه شده و سخت دل تنگ می‌شود و از این عار روی از قوم خود پنهان می‌دارد و به فکر می‌افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگه دارد یا زنده به خاک بسپارد (عاقلان) آگاه باشید که آن‌ها بسیر بد می‌کنند

اوصاف کسانی که به خدا و قیامت ایمان ندارند زشت است اما خدا و خداشناسان را پسندیده و عالی‌ترین اوصاف کمال است که خدا بر هر کاری مقتدر و به هر چیزی آگاه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۴

تفسیر ص: ۱۳۴

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ این جمله نتیجه‌ی جمله‌ی قبلی است گویا که گفته شده است: آنچه که در آسمانها و زمین است سایه‌ی خدای تعالی است، و هر سایه‌ای ساجد و مطیع صاحبش می‌باشد چنانچه این مطلب در سایه‌های اشیا نیز مشهود است، پس هر آنچه که در آسمانها و زمین است ساجد و مطیع خدای تعالی است.

مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ این جمله بیان آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، بنابراین که منظور از «دابه» چیزی باشد که حرکت می‌کند یا مقصود آن چیزی باشد که در روی زمین است.

«و الملائكة» عطف بر «دابه» است به طریق نشر بر خلاف لفّ، یا عطف بر «ما فی السموات» است و مقصود فرشتگانی است که بالای آسمانها و زمین هستند.

وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و آن‌ها از عبادت خدا استنکار و استکباری ندارند يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ این جمله مترادف یا متداخل است، یا جمله‌ی مستأنف جهت بیان حال فرشتگان یا تعلیل عدم استکبار آنان است، و فاعل فعل لَا يَسْتَكْبِرُونَ یا الْمَلَائِكَةُ یا جمله‌ی ما فی السموات و ما فی الارض می‌باشد.

مقصود از خوف و ترس آن نیست که از صفات نفس است و در هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۵

کسی که از نفس و صفات رهایی یافته باشد وجود ندارد، چنانچه خدای تعالی فرمود:

أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بلکه مراد از آن نوعی رام شدن و احساس تذلل و انقباض است که در مورد هر محاط نسبت به محیط حاصل می‌شود، و از آن به اعتبار مراتب اشخاص، به عنوان حالات و صفات بر خوف، خشیت، هیبت، و سطوت تعبیر می‌شود.

و لذا خدای تعالی آن را با کلمه‌ی «من فوقهم» مقید نمود، خواه این جمله ظرف مستقرّ و حال از «ربهم» باشد، خواه ظرف لغو متعلق

به «یخافون»، می‌ترسند از نوع ترسی که از ما فوق و بالاترینشان ناشی شده است.

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ هر آنچه که به آن‌ها امر شود بجای می‌آورند، زیرا که حال آن‌ها مانند حال قوای نفسانی نسبت به نفس است از آن جهت که قوای نفس در صورتی که بر سلامت طبیعی باقی بمانند نافرمانی نفس نمی‌کنند بلکه مانند حال صورتهای ذهنی نسبت به نفس است از آن جهت که صورتهای ذهنی وجودی جز وجود نفس ندارند.

پس حال ملایکه بلکه حال جمیع موجودات از نظر تکوین مانند حال قوا و صورتهای ذهنی است اگر چه حال انسان از جهت اختیار غیر از حالت او از جهت تکوین است.

زیرا که انسان در حالت اختیار نافرمانی می‌کند و از آنچه که بر آن امر شده ابا دارد و گمان می‌کند که وجود و فعل مستقلی دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۶

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ چون لفظِ إِلَهَيْنِ شامل جنس و عدد بود آن را با لفظِ اثْنَيْنِ مورد تأکید قرار داد تا اشعار بر این معنای باشد که نهی از اتخاذ خدایان نسبت به عددست چنانچه ثنویه قایل شده‌اند.

و مقصود نهی از اتخاذ جنس خدا نیست، زیرا که اتخاذ جنس اله با وصف وحدت مأمور به است هم چنان که فرمود:

إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ در این جمله جنس را اثبات نمود در حالی که آن را با وصف وحدت مؤکد نمود و فرمود که اله واحدی اتخاذ نمایند، تا اشعار بر این معنای باشد که اله بودن خدای تعالی به سبب جعل و قرارداد کسی نیست تا امر اتخاذ شود بلکه این مطلب خودش یک امر ثابت و واقعی است اعم از این که کسی او را به خدایی اتخاذ نماید یا نه.

فَأَيُّهَا فَارْهَبُونِ جواب شرط محذوف است، گویا که گفته است: اگر خدا یکی است (که هست) آن خدای واحد من هستم، پس از من بترسید یعنی مرا خدای خود قرار داده و از من بترسید.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این جمله عطف است و در معنای تعلیل، وَلَهُ الدِّينُ منظور از دین در این جا راهی است که سالک را به غایت و هدفش می‌رساند.

وَاصِبًا واجب و لازم، این کلمه حال است از الدِّينِ، به این معنای که آن دینی که لازم است دین تکوینی فطری می‌باشد، بر خلاف دین اختیاری که گاهی برای شیطان است و سالک را به شیطان می‌رساند. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۷

نیز ممکن است که لفظ وَاَصِبًا وصف مفعول مطلق باشد در حالی که غیر آن را تأکید می‌کند، یعنی دین برای او ثابت است در حالی که او حق و ثابت می‌باشد.

بنابراین منظور از دین راه حق است، و به هر تقدیر مقصود این است که دین فطری یا راه حق برای خدا است پس دین را بر حسب اختیار خود برای خدا قرار دهید.

أَفَعَبِّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ این جمله عطف بر محذوف است به این معنای که آیا غیر خدا را به خداوندی پذیرفته و از غیر خدا می‌ترسید؟

یا این که جواب شرط محذوف است به این معنای که اگر خدایان برای او به صورت وحدت و یگانگی باشد پس آیا باز از غیر خدا می‌ترسید؟

بنابراین که همزه‌ی استفهام بعد از فا بوده و مقدم شده است.

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ جمله حال است از الله یا از فاعل تَتَّقُونَ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ هر گاه ضرری متوجه شما شود به سوی خدا تضرع و زاری می‌کنید، یعنی آیا از غیر خدا می‌ترسید در حالی که همه‌ی نعمتها از اوست و جز او دفع ضرر

نمی‌کند؟! ترسیدن از خدا یا ترس از منع نعمت است یا ترس از رسیدن نعمت و بدبختی؟

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ به جای این که او را از جهت نعمت دفع ضرر تعظیم کرده و به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۳۸

لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسِيتُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۱

ترجمه: ص: ۱۴۱

«و اگر خداوند از ظلمت و ستمکاریهای خلق انتقام بکشد جنبنده‌ای در زمین نخواهد گذاشت و لیکن از راه لطف تأخیر می‌افکند تا وقتی معین ولی آن‌گاه که اجل آن‌ها در رسد دیگر یک لحظه هم مقدم و مؤخر نخواهد شد.

و این مشرکان آنچه را که بر خود نمی‌پسندند از دروغ به خدا نسبت می‌دهند و تصور می‌کنند که باز عاقبت نیکو دارند در صورتی که محققاً کیفر آن‌ها آتش دوزخ است و زودتر از دیگران هم به دوزخ می‌روند.

به خدا سوگند که ما رسولانی پیش از تو (بر امم گذشته فرستادیم تا سعادت یابند) ولی شیطان اعمال زشت آن‌ها را در نظرشان زیبا جلوه داد پس امروز (روز محشر) شیطان یار آن‌هاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود،

و ما این قرآن بزرگ را بر تو نفرستادیم مگر برای این که حقیقت را در آنچه مردم اختلاف می‌کنند روشن کنی و برای اهل ایمان هدایت و رحمت باشی،

و خدا از آسمان باران را فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد البتّه در این کار آیت قدرت و حکمت الهی بر آنان که سخن بشنوند پدیدار است.

و البتّه برای شما هوشمندان ملاحظه حال چهارپایان همه عبرت و حکمت است که ما از میان سرگین و خون شیر پاک بر شما می‌نوشانیم که در طبع همه‌ی نوشندگان گواراست،

و هم از میوه‌های نخل خرما و مو انگور که از آن نوشابه‌های شیرین و رزق حلال نیکو به دست آورید در این کار نیز آیت حقّ برای خردمندان پدیدار است.

و خدا بر زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرید،

و سپس

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۲

از میوه‌های شیرین تغذیه کنید و راه پروردگارتان را به اطاعت بپوید آن‌گاه از درون آن‌ها شربت شیرینی به رنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمانست در این کار نیز آیت قدرت خدا برای متفکران پیداست.

تفسیر ص: ۱۴۲

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ از جمله‌ی ظلم مردم این است که ملایکه را دخترانی فرض کرده و نسبت فرزند داشتن به خدا دادند و برای او مثلی زدند که مناسب و شایسته‌ی شأن او نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۵

استحقاق آن‌ها را داشته باشند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا خَدَاوَنَدَ از آسمان آب را فرو فرستاد، پس با آن زمین را پس از مرگش زنده گردانید بدین نحو که دانه‌ها و رگ و ریشه‌هایی که زیر خاک مدفون بودند همه را رویانید و هم‌چنین شما را پیش از مردنتان در حالی که نطفه و جماد بودید زنده گردانید و نیز پس از مرگتان در آخرت زنده می‌گرداند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که تسلیمند چه شنیدن و تسلیم شدن اولین مرتبه‌ی (از مراتب) ایمان است، سپس ایمان و بعد از آن عقل و فکر است و تذکر و یادآوری در هر یک از این مراتب می‌آید و مقصود از سماع و شنیدن تسلیم شدن و فرمانبرداری است چنانکه آیه: لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ «۱» همین معنای منظور است.

و چون دلالت فرو فرستادن آب و رویانیدن ریشه‌ها و دانه‌های زمین بر علم و قدرت خدای تعالی بر زنده گردانیدن مردگان جهت خروج از عناد و دخول در انقیاد و تسلیم کفایت می‌کند در این مورد فقط به استماع و شنوایی اکتفا نمود.

وَإِنَّ لَكُمْ خُطَابَ بر مؤمنین یا مردم به معنای و براستی که برای

(۱). سوره‌ی ق آیه‌ی ۳۷: برای کسی که صاحب دل باشد و گوش شنوا داشته باشد و شهود باطنی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۶

شما، فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّقَوْمٍ مِّمَّا فِي بُطُونِهِ در چهار پایان عبرت و حکمت است این جمله استیناف یا حال است و مذکر آوردن ضمیر و مفرد بودنش در این جا برای این است که «انعام» مفرد است و در معنای جمع یا این که ضمیر به بعض برمی‌گردد، و در سوره‌ی مؤمنون «۱» آن را مؤنث آورده چون لفظ یا معنای هر دو قابل اعتبار است.

مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ از بین سرگین و خون، شیر خالص بیرون آورد که هیچ کدام از آثار آن دو را ندارد، گوارای نوشندگان است.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت شده است که خوردن شیر گلوگیر کسی نمی‌شود، چون خدای متعال فرموده: لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ.

و خوانده شده است وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً خطاب بر مسلمانان یا همه‌ی مردم است که همانند آن فی ذلک لآیه لقوم یؤمنون (که به راستی که در این برای ایمان آورندگان نشانه‌ای است یا لقوم یشعرون یا برای قومی که با شعورند.

وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا عِبَارَةً وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ یا عطف است بر مِمَّا فِي بُطُونِهِ بدون تقدیر چیزی، اگر نَسْقِيكُمْ مستأنف باشد، یا عطف بر

(۱). سوره‌ی مؤمنون آیه ۲۱ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (و به راستی که عبرتست شما را در چهار پایان که می‌نوشانیمتان از آنچه که در شکمش وجود دارد و نیز برایتان سودهای فراوان است و از آن می‌خورید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۷

«نَسْقِيكُمْ» است به تقدیر «نَسْقِيكُمْ»، اگر «نَسْقِيكُمْ» حال باشد که در این صورت «تَتَّخِذُونَ» حال است یا مستأنف و جواب سؤال مقدر.

و ممکن است که «من ثمرات النخيل» مستأنف باشد و متعلق به «تتخذون» و لفظ «منه» در این صورت تأکید «من» اول می‌باشد، و یا این که «من ثمرات النخيل» مبتدا و «تتخذون» خبر آن باشد، بدین گونه که چون در «من» تبعیضی معنای بعضی بودن قوی است لذا توانسته است جانشین اسم مبتدا گردد بدون این که احتیاج به تقدیر باشد.

یا این که در تقدیر موصوف محذوف گرفته شود و ممکن است اصلاً خود «من» را اسم مبتدا قرار داد، یعنی بعضی از ثمرات نخیل طوری است که شما از آن بعضی نوشیدنیهای شیرین را درست می‌کنید و مفرد آوردن ضمیر یا به اعتبار تقدیر مضاف قبل از «ثمرات» یا به لحاظ معنای بعضی بودن در «من» باشد، و مقصود از «مسکر» خمر است و ذکر خمر در مقام امتنان منافاتی با حرمت آن ندارد، زیرا که حرمت آن شرعی است و نعمت بودن آن امر عرفی عقلی است.

علامه بر این استعمال خمر بدون این که نوشیده شود دارای منافی است، و چون ذکر آن در مقام امتنان دلالت بر اباحه و حلال بودن آن می‌کرد در خبر آمده است که این آیه به موجب حرمت خمر منسوخ است.

و مطالب دیگری نیز در این مورد گفته شده، ولی جمله‌ی «و رزقا حسنا» که بعد از آن آمده است دلالت می‌کند بر این که مقصود از سکر خمر است و آن خوب نیست، و روزی خوب چیز دیگری است. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۸

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در این امور که گفته شد نشانه‌ای است بر وجود پروردگار برای گروهی که عقل داشته باشند، پس مجرد شنیدن و ایمان کفایت نمی‌کند، اگر چه احتیاجی بر بکارگیری قوه‌ی مفکره نیست، ولی خردورزی ضروری است. وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخِيلِ مَقْصُودًا مِنْ حَىٰ بِه زنبور عسل الهام فطری تکوینی است بدین معنای که خدای تعالی در وجود زنبور تدبیری به ودیعت گذاشته که عقلا از انجام آن عاجزند.

زیرا ساختن خانه‌های شش گوشه به هم چسبیده و منظم به نحوی که هیچ فاصله و فرجه‌ای بین آنها نباشد، و نظام زنبورها در خروج و ورود کندو، اطاعت از ملکه و نخوردن چیزهای کثیف و گندیده تک تکشان از جمله‌ی اموری است که خردمندان در آن حیرانند.

و چون آیه شامل جمیع مراتب تنزیل و تأویل است وحی نسبت به انبیا بر همان معنای خودش می‌باشد و آن به توسط ملایکه است، و نسبت به امامان و اولیا حدیث کردن و سخن با خود گفتن و الهام است، و نسبت به زنبور عسل به طور صوری به ودیعت گذاشتن نیرویی است که این نوع از تدبیر با آن واقع می‌شود.

أَنْ تَتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ از کوهها و از درختان مو (تاک انگور) آنچه که می‌بافند و سایبان درست می‌کنند و یا از سقف خانه‌ها بالا می‌برند خانه بسازید.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ سپس از هر میوه‌ای بخور

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۴۹

، فَاشْلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس راه پروردگارت را برو، راهی را که خداوند به تو الهام کرده تا با پیمودن آن (راه) بر آن خانه‌ها برسی یا مقصود این است که راهی را که خداوند برای تهیه‌ی عسل الهام کرده برو، یا راههای پروردگارت را پیش گیر که همانها راه عسل آوری است.

ذُلًّا در حالی که راه رفتن در آن راهها به سبب تسهیل خداوند آسان است، یا در حالی که تو مطیع امر پروردگارت هستی.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ مَقْصُودٌ عَسَلٌ است که به رنگهای گوناگون سفید، زرد قرمز و سیاه می‌باشد، فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ عَسَلٌ به تنهایی شفاست، یا در حالی که با غیر خودش ترکیب شود، عسل هم برای مزاج گرم و هم برای مزاج سرد شفاست.

شگفت آور این که از محلّ سمّ چیزی که شفاست خارج می‌شود، و در خبر است: ما به خدا قسم زنبوری هستیم که خداوند به او وحی کرد که از کوهها برای خود خانه اتخاذ کند، به ما امر شده که از عرب شیعه اتخاذ نماییم، و وَمِنَ الشَّجَرِ از عجم و وَمِمَّا

يَعْرِشُونَ از موالی و بندگان، و مقصود از يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ علمی است که از ما به سوی شما سرازیر می‌شود. و در روایت دیگر: مقصود از «النَّاس» شیعه است و خدای تعالی بر حال غیر شیعه داناترست «۱» اگر مطلب از همین قرار باشد که گمان

(۱). تفسیر شریف الصافی تألیف: ملا محسن فیض کاشانی قدس سره چاپ اول.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۰

می‌کنی و به مخیلات گذشته مقصود از عسل همان چیزی باشد که مردم می‌خورند باید هر مریضی که از آن می‌خورد شفا یابد، چون خدا فرموده:

فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَقَوْلِ خَدَا تَخْلَفُ نَمِي پذیرد.

البته مطلب جز این نیست که شفا در علم قرآن است کما این که خدای تعالی فرمود: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ «۱» از قرآن چیزی فرود آریم که شفا و رحمت برای اهل آن می‌باشد، و در این جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که اهل قرآن ائمه‌ی هدی علیه السلام هستند که خداوند متعال در باره‌ی ایشان فرمود:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا «۲» چون زنبور عسل، تدبیرش و شراب داخل شکم آن مظاهر ائمه علیه السلام و تربیت آنان نسبت به شیعیان و دانش ایشان است.

لذا تفسیر به زنبور و خانه‌های شش گوشه و عسل زنبور شایسته و صحیح خواهد بود، چون ایستادن در حد ظاهر آیه و منحصر نمودن مقصود در زنبور صوری و استقلال آن در قصد با مقصود اصلی آیه منافات دارد.

لذا انکار تفسیر فقط به زنبور صوری صحیح است، زیرا مقصود اصلی از زنبور مظهر بودن آن است و زنبور ظاهری نمی‌تواند مقصود اصلی باشد بلکه آنچه که بالاستقلال و اصالة مقصود رؤسای دین است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ البته در این امر نشانه‌ای

(۱). سوره‌ی الاسرا آیه‌ی ۸۲.

(۲). سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۱

است برای تفکر کننده‌گان، چه در آن جا تنها شنیدن و ایمان کفایت نمی‌کند، و عقل و تذکر هم کافی نیست، زیرا دقایق و نکات این نشانه بسیار و طریق انتقال به خالق و آفریننده‌ی آن و به آنچه که این نشانه مثال و راهنمایی خفی و پنهان آن است.

آیات ۷۵-۷۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۰ تا ۷۵] ص: ۱۵۱

اشاره

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلَيْسَ اللَّهُ بِجَبَدُونَ (۷۱) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلَيْسَ بِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ

يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۲

ترجمه: ص: ۱۵۲

و خدا شما را آفریده بعضی را به سنّ انحطاط پیری می‌رساند که هر چه دانسته‌اید همه را فراموش می‌کنید همانا خداست که همیشه دانا و تواناست

و خدا روزی بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده آن که رزقش افزون شده به زیر دستان و غلامان نمی‌دهد تا با او مساوی شود (لیکن مقام خدایی را به بت و بشر می‌دهد تا با خدا شریک و مساوی بداند زهی جهل و ناسپاسی) آیا نعمت ایمان به خدا را (به عصیان و شرک) باید انکار کنند؟

و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید (یعنی زنان را برای آسایش و آرامش مردان آفرید) و از آن جفتها پسران، دختران، دامادان و نوادگان برایتان خلق کرد و از نعمتهای پاکیزه‌ی لذیذ روزی داد، آیا مردم (با وجود این همه نعمتهای بی‌شمار خدا) باز به باطل می‌گروند و به نعمت خدا کافر می‌شوند

و بت پرستان از جهل خدا را که نعمتهای فراوان به آنها داده نمی‌پرستند و به جای او بتهایی را پرستش می‌کنند که در آسمان و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان بدهند اصلاً نیستند و توانایی بر هیچ کاری ندارند پس (شما مشرکان از جهل و نادانی) بتها را برای خدا مثل و مانند نشمارید (و به خدای یکتا بگروید) که خدا بر همه چیز داناست و شما نادانید

خدا مثلی زده (بشنوید) آیا بنده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ (حتی بر نفس خود) نیست با مرد آزاد که ما به او رزق نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می‌کند یکسانند؟! هرگز یکسان نیستند ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۳

تفسیر ص: ۱۵۳

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَخَدَاوَنَدَ شَمَا رَا آفَرِيدَ، سِپَسِ بَا رَسِيدِن اَجَلِ هَايَتَانِ مِي مِيرَانَد.

و بعضی از شما به سنّ انحطاط پیری رسانده می‌شود، که آن هنگام پیری و کهولت است.

در خبر است: «هنگامی که بنده یکصد ساله شود همان «ارذل العمر» سنّ انحطاط پیری است، و در خبر دیگری است که عقل او در این هنگام کم می‌شود و مثل عقل بچه هفت ساله می‌گردد» (۱).

لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا تا آنچه را که قبلاً می‌دانسته فراموش کند و دیگر چیزی نداند.

و در خبر است که: «جمع روح‌های او نقصان می‌پذیرد (روح نباتی، روح حیوانی و روح بشری) حتی روح ایمانی‌اش نقص پیدا

می‌کند، لذا چیزی به او ضرر نمی‌زند» (۲) (زیرا مسئولیت عقلانی او موجود نیست تا تکلیف دینی و اخلاقی داشته باشد).

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَدَاوند به آنچه که شایسته است و می‌داند که

(۱). تفسیر الصافی ملا محسن فیض کاشانی ره چاپ ۱

(۲). تفسیر الصافی ملا محسن فیض کاشانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۴

مرگ از رسیدن به سن انحطاط و کهولت برای شما بهترست، و لذا بیشتر شما به سن پیری زیاد نمی‌رسید، قدیر خداوند بر رساندن به سن انحطاط پیری قادر و تواناست.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ این جمله به همراه ما قبل و ما بعدش پیرامون اظهار نعمتهای خدای تعالی است تا مقدمه‌ای باشد برای ذم شرک، کفران نعمت، برتری بعضی بر بعضی و تفاوت بدین گونه است که خداوند بعضی را غنی و بعضی را فقیر، بعضی را مالک و بعضی را مملوک و بنده‌ی غیر قرار می‌دهد.

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَأْدَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ نخست نعمت برتری و تفاوت در روزی را ذکر کرده و این که آن که این نعمت‌ها را می‌دهد فقط خدای تعالی است، نه غیر او، سپس از باب مقدمه‌ی ابطال شرک این مطلب را بیان فرمود که شما در آنچه که خدا برتری داده و به شما تفضل نموده، به تساوی مملوکهای مجازی خود راضی نمی‌شوید پس چگونه راضی می‌شوید که خدا مملوکهای حقیقی خود را در آنچه که مختص بر ذات اوست مساوی نماید؟! به بیان دیگر این معنای از آیه که: «بعضی را بر بعض دیگر در روزی برتری داده»، برتری داده شدگان از این که روزی از خودشان برگردد و بر مملوکهایشان داده شود تا با آنان در روزی که مخصوص خودشان است مساوی شوند راضی نیستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۵

یا مقصود اظهار این نکته است که بر آنها و مملوکهایشان به طور مساوی نعمت داده شده است و منعم از جهت کمال انعامش بین آنان و مملوکهایشان فرقی نمی‌گذارد.

پس از آیه مستفاد می‌شود که: خداوند بعضی از شما را بر بعضی در روزی برتری داد و روزی مملوکها را نیز به دست خودش قرار داده نه به دست مالکین.

بنابراین کسانی که برتری داده شده‌اند به مملوکها روزی نمی‌دهند بلکه در حقیقت خداوند روزی دهنده‌ی آنهاست.

بنابر معنای اول معنای قول خدای تعالی فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ این است که آنها راضی نمی‌شوند با مملوکهای در روزی مساوی باشند و بنابر معنای دوم: مالکها و مملوکها در روزی گرفتن از خدا مساوی هستند، و مالکها در اصل روزی بر مملوکها برتری ندارند، بلکه روزی همه به دست خداست که در مورد همه‌ی آنها به طور مساوی جریان پیدا می‌کند.

و آنچه که از ابو ذر قدس سره نقل شده است همین معنای را تأیید می‌کند و این است که: «ابو ذر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: بردگان و مملوکها برادران شما هستند، پس بپوشانید آنها را از آنچه که خود می‌پوشید و از آنچه که می‌خورید اطعام کنید بعد از این قضیه هیچگاه دیده نشد که برده‌ی ابو ذر لباسی غیر از لباس او را پوشیده باشد».

أَفِينِعْمَهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ بنابر این قول خدای تعالی آنان در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۶

صدد انکار تساوی خود و مملوکهایشان هستند، و اثبات تساوی از راه انکار است، ولی بنابر معنای اول این جمله انکار، منکر شدن نعمت برتری و غفلت کردن از آن است و نیز انکار این مطلب است که بندگان خدای تعالی را با او شریک قرار می‌دهند، و در

الوهیت با او مساوی می‌کنند در حالی که خود آن‌ها برای خودشان به این مطلب راضی نیستند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَّ خَدا جفت‌های شما را از جنس خودتان قرار داد تا با آن‌ها انس پیدا کنید و به آن‌ها رغبت داشته باشید و به آن‌ها می‌رسید احساس راحتی کن و این نعمت دیگری است.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَ خَصَدَةً لَفْظِ خَصَدَةً در اخبار به نوهی دختری و نوادگان تفسیر شده است که در این صورت از قبیل عطف اوصاف متعدّد بر شی واحد می‌شود، و نیز به داماد، پدر زن، برادر زن و مادر زن نیز تفسیر شده است، زیرا حافظ به معنای کسی است که در خدمت کردن سرعت و شتاب به خرج دهد و همه‌ی این‌ها در خدمت کردن سریع هستند (همه‌ی نعمت‌های بزرگ).

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ به شما از طیبات و پاکیزه‌ها از قبیل مرکب (سواری)، مسکن، خوردنیها و نوشیدنیها عطا کرده است، یا مقصود این است که از روزی‌های پاکیزه اعم از خوردنیها و نوشیدنی‌ها به شما روزی کرده است، اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا آن‌ها به شریکهای ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۷

باطل ایمان می‌آوردند؟! یا این نعمتها را به شرکا نسبت می‌دهند! وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ از آن جهت که نعمت‌های خدا را مخفی می‌کنند و آن را به (شریکها) غیر خدا نسبت می‌دهند!! وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا لَفْظِ شَيْئًا بدل از لَفْظِ رِزْقًا است که برای تأکید در آن بر خدایان دروغین می‌باشد که از نکره بودن آن استفاده می‌شود و یا برای اشاره بر تعمیمش و نیز اشاره بر این که «رزق» به معنای نصیب شده است، و مقصود از روزی آسمانها روزی‌های انسان از جهت انسانیت و حیوانیت، و مقصود از روزی زمین روزی‌های انسان از جهت نبات و حیوان بودن اوست، یا مقصود از روزی آسمانها و زمین روزی هر یک از مراتب است، بدین گونه که روزی تعمیم داده می‌شود نسبت به خود و اسباب آن.

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ نمی‌توانند مالک روزی شوند یا این که استطاعت و قدرت ندارند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدا مثل و شبیه قرار ندهید، که آن را به جهت عبادت خدای تعالی بپرستید، یا مقصود این است که برای خدا این چنین مثل‌ها را نزنید که حال او را به حال ملوک و پادشاهان تشبیه کنید، که با خدمت کردن بندگان و نزدیکانشان و با اجرای روزی‌های لشکر و سرباز آن به دست وزرا و امانا خشنود می‌شوند، و نیز این گونه نباشید که ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۸

بگویند خدمت کردن نزدیکان سلطان در تعظیم مؤثرترست.

امثال این مطالب را در باره‌ی خدای تعالی نگویند که خدا بالاتر از آن است که او را بشناسید، و به کیفیت اوصاف و افعال او پی ببرید تا بتوانید برایش مثلها بزنید.

اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ خَدَاوَنَدِمْ دَانَدِمْ، پَس بگویند آنچه را که به شما یاد داده است و اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ در حالی که نمی‌دانید، پس از پیش خودتان چیزی را در باره‌ی چیزی نگویند تا چه رسد به این که برای خدای تعالی مثل بزنید.

ضَرَبَ اللّٰهَ مَثَلًا خَدَاوَنَدِمْ بَرای شریکان و برای خودش یا کافر و مؤمن مثل زده است.

عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَّ مِنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهَوَّ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا مقصود از روزی نیکو علم، حکمت، اعیان و تصرف در ملک و ملکوت است.

و انفاق سر آن است که به برکت او و از طریق سر و خفا به ملک برسد، و انفاق جهر و علنی آن است که بر حسب ظاهر دیگری او را تلقین و تعلیم داده باشد.

و حاصل مرام و نهایت مقصود از آیات سابق و لاحق تمثیل حال علی علیه السّلام است، چه نعمت حقیقی همان علی علیه السّلام و ولایت اوست و باطل حقیقی عبارت از دشمنی‌اش، و در اصل کسی که خدای تعالی بر او روزی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۵۹

نیکو داده علی علیه السلام است و غیر از آن حضرت هر کس که باشد به توسیط او روزی می‌خورد و مملوکی که توانایی هیچ کاری را ندارد دشمنان علی علیه السلام است.

هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدُ خدای را که آن دو مساوی نیستند، در حقیقت حمد و سپاس بر نعمت عدم تساوی و بر حکمت، عطا کردن حق هر صاحب حقی می‌باشد و این جمله تعلیم بندگان است که در مقابل همه‌ی نعمتها حمد و سپاس گویند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر مردم بر حال مملوک عاجز و انفاق کننده‌ی توانا واقف نیستند و لذا آن دو را با هم مساوی می‌دانند یا این که نمی‌دانند که برابر دانستن آن دو جایز نیست، یا از مقام جهل و نادانی به مقام علم ارتقا پیدا نمی‌کنند و به همین دلیل بین آن دو بر تساوی حکم می‌کنند و عاجز را بر قادر و توانا ترجیح می‌دهند.

آیات ۷۶-۷۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۶ تا ۸۷] ص: ۱۵۹

اشاره

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷) وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَانًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۱

ترجمه: ص: ۱۶۱

خدا مثلی زده (بشنوید) آیا بنده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ کاری (حتی بر نفس خود) نیست با مردی آزاد که ما به او رزق نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می‌کند این دو یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند،

خدا مثلی زده (بشنوید) دو نفر مرد یکی بنده‌ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و سربار مولای خود و از هیچ راهی خیری به مالک خود نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدل و داد فرمان دهد و خود نیز به راه مستقیم باشد آیا این دو با هم یکسان هستند؟!

تنها خدا بر غیب آسمانها و زمین آگاه است و بس، و کار ساعت قیامت (در سرعت و آسانی) مانند چشم بر هم زدن یا نزدیکتر
بیش نیست که خدا البتّه بر هر چیز تواناست

و خدا شما را از شکم مادر آن بیرون آورد در حالی که هیچ نمی‌دانستید و به شما چشم، گوش و قلب (به تدریج) اعطا کرد تا مگر
شکر (این نعمتها را) بجای آرید،

آیا مرغان هوا را نمی‌نگرند که جوّ آسمان مسخّر آنهاست و به جز خدا کسی نگهبانشان نیست در این امر برای اهل ایمان نشانی از
قدرت حقّ پدیدار است

و خدا برای سکونت دایم شما منزلهایتان را و برای سکونت موقتّ سفر از پوست چهارپایان خیمه‌ها را برای شما قرار داد تا وقت
حرکت و سکون سبک وزن و قابل انتقال باشد و از پشم و کرک و موی (گوسفند و شتر) اثاثیه منزل، متاع، اسباب زندگانی و
لباسهای فاخر برای شما خلق فرمود تا در حیات دنیا از آن استفاده کنید،

و خدا برای آسایش شما از گرما سایه‌بانها از درختان و سقف و دیوار و کوهها مهیا ساخت و از غارهای کوه پوشش و اطاقها
برایتان قرار داد تا از سرما و گرما پناهی گیرید و نیز لباس که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۲

شما را از گرمای آفتاب و سرمای زمستان پوشاند خلق کرد و نیز برای این که در جنگ محفوظ بمانید لباس آهن مقرر گردانید
چنین نعمتهای خود را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر مطیع و تسلیم امر او باشید،

پس اگر باز روی از خدا بگرداند ای رسول ما بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجّتی بیش نیست،
نعمتهای خدا را دانسته و شناخته باز انکار می‌کنند و اکثر اینان کافرنند،

و به یاد آور آن روزی را (که در قیامت) از هر امتی شاهدی برانگیزیم آن گاه نه به کافران اجازه‌ی سخن گفتن و اعتذار داده شود
و نه انابه و توبه و عذری از آنان پذیرند.

و روزی که ستمکاران عذاب خدا را به چشم ببینند دیگر نه تخفیف عذاب و نه مهلت آسایش خواهند یافت،

و چون مشرکان شریکان خود را در روز قیامت (ببینند از آنها پناه خواهند) شریکان جواب دهند که ای مشرکان شما البتّه دروغ
می‌گویید ما هرگز شما را بر پرستش خود نخوانده‌ایم

و در آن روز همه‌ی کفار و مشرکین تسلیم فرمان خدا شوند و هر چه غیر از خدا جعل کرده و می‌پرستیدند همه از نظرشان محو و
نابود شوند.

تفسیر ص: ۱۶۲

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا خَدَاوَنَد مِثْلُ زَدَه اِسْت بَرَاي شَرَكَا وَ خَوْدَش، يَا بَرَاي كَا فَر وَ مُؤْمِن، يَا بَرَاي عَلِي عَلِيهِ السَّلَام وَ دَشْمَنَان وَ مَخَالِفِيْنَش.
رَجَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُكْمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ مِثَال دُو مَرْدِي رَا زَدَه اِسْت كَه يَكِي اَز آن دُو أَبُكْمٌ اِسْت گَنگ (كِر وَ لَال) مَادِرَزَاد اِسْت
كَه نَمِي تَوَانَد حَرْف بَزَنَد وَ سَخْن دِيگَرِي رَا هَم نَمِي فَهَمَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۳

بر هیچ چیز از قبیل سخن گفتن و سایر افعال توانایی ندارد همانند کسی که همه‌ی حواس و قوای محرکه‌اش معطل و بی‌کار شده
باشد.

وَ هُوَ كُلُّ عَلِي مَوْلَاهُ أَيَّمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ اَو سَنگِينِ اِسْت وَ سَنگِينِي اِسْت بَر مَوْلَايَش مِي بَا شَد، هَر
كَجَا كَه فَرَسْتَادَه مِي شَوَد خِيْرِي بَه بَار نَمِي اَوْرَد، آيَا اَو وَ كَسِي كَه بَه عَدَل وَ دَاد فَرْمَان دَهْد مَسَاوِينَد؟! آيَا چنين شخص ضعيفي

برابر است با آن که در همه‌ی احوال، گفتارها و کردارها به عدل و داد متّصف است، عدل را با جمیع مواردش می‌شناسد و دیگران را امر بر آن می‌نماید.

چه امر کننده‌ی بر عدل لازم‌هاش متّصف بودن بر آن و شناختن جمیع مواردش می‌باشد که جهت اشاره بر این مهم در ادامه‌ی آیه فرمود:

وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و او در راه میانه بین طرف افراط و تفریط است در جمیع آنچه که ذکر شد.
وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و از آن خداست آنچه که از آسمانها و زمین پوشیده مانده است یا از جهت و سوی آن دو که از بندگان پنهان شده است.

و یا آنچه که از دگرگونی‌های آن دو به صورت مخفی و پنهانی از بندگان است همان طوری که ملازمه‌ی پنهان بودن صاحبان خیر و شرّست.

پس شما نمی‌دانید که کدام یک از بندگان، آن که بر حسب سرشت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۴

باطنی‌اش همانند مملوک عاجز و ناتوانست و دیگری توانمند، کدام یک امر کننده‌ی بر مبنای عدل است، در حالی که خدای تعالی آنان را می‌شناسد.

این جمله به منزله‌ی جمله‌ای است که می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و توضیح آن در آیه سابق گذشت، و مقصود این که: چون بر احوال اشیا آگاه نیستید جایز نیست که از پیش خود شریکی برای خدا یا علی علیه السلام اختیار کنید.

و نیز شایسته نیست که کسی را برای هدایت، جلب نفع و دفع ضررتان برگزینید بلکه لازم است که این کار را بر خدای تعالی واگذارید، چه او می‌داند که چه کسی شایسته است تا او را اختیار کنید و چه کسی شایسته نیست تا او را برنگزینید، پس در این مورد از فرموده‌ی خدا و نفس الهی بر زبان کسی که جانشینی او و خلافت الهی‌اش ثابت شده است.
و شما نیز آن را فهمیده‌اید تجاوز نکنید.

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ امر قیامت در سرعت آوردن آن و حساب خلایق در آن و پادشاهی‌شان بر کرده‌ها همانند یک چشم بهم زدن است و بلکه نزدیکتر از آن إِلَّا كَلِمَاحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ این جمله در مقام تهدید کسی است که در رأیش مستبد باشد و با امر خدا و نص فرامینش در احکام مخالفت نماید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خداوند بر هر چیزی از حساب خلایق در سریعترین زمان، عقوبت عاصی و ثواب مطیع توانا و قادر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۵

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ و خداوند در حالی شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد که هیچ نمی‌دانستید و برایتان گوش، چشم و قلب قرار داد یعنی تمام آنچه را که در زندگی دنیوی و منافع اخروی مورد نیاز باشد قرار داد و نیز آنچه را که در حصول علم که مبدأ همه‌ی این‌هاست لازم بود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ باشد که شکر آن نعمتها را به جای آورید یعنی هر چیزی را در همان جهتی صرف کند که به خاطر آن آفریده شده است.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مَسِيرِ خَرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ پرنده‌گانی که در وسط آسمان پرواز می‌کنند کسی جز خدا آن‌ها را نگه نمی‌دارد یعنی خداوند آن‌ها را طوری خلق می‌کند که بتوانند خود را در وسط آسمان نگه دارند، زیرا خدای تعالی هر چیزی را آفرید آنچه را که لازمه‌ی زندگی، حرکت و سکون آنست خلق نمود.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در این موارد که ذکر شد نشانه‌هایی بر علم، قدرت و حکمت اوست، و نشانه‌هایی است بر این که خداوند هیچ چیزی را مهمل و بدون تهی‌ی احتیاجات نمی‌گذارد.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ آن نشانه‌ها برای گروهی است که به آخرت ایمان بیاورند، چون آن‌ها می‌دانند که خداوندی که هیچ چیزی را مهمل نگذاشته و ما یحتاج همه را تأمین نموده است قطعاً انسان را نیز که اشرف الاشیا است مهمل نگذاشته و تأمین ما یحتاجش را در شریفترین جهاتش که همان آخرت است ترک نمی‌کند.

بلکه برایش رهبری قرار می‌دهد تا به سوی آخرت رهنمون ساخته و از چیزهایی که به آخرتش لطمه می‌زند جلوگیری کند و امر کند بر چیزی که به آخرت منفعت می‌رساند و اختیار این مطلب را به خود او (انسان) واگذار نکرده تا با رأی خود بر خدا شریک قرار دهد و یا برای خود در امر آخرت چیزی را (از نظر امام و رییس) اختیار کند که از وی غایب است و هیچگونه آگاهی ندارد. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا وَخَدَاوَنَدُ بَرَايَتَانِ از خانه‌هایی که دارید آرامش و از پوستهای چهارپایان خانه‌های مخصوص قرار داد که مقصود خیمه‌هایی است که از چرم، مو و پشم درست می‌شود.

تَسْتَخِفُّونَهَا آن خانه‌ها را سبک و خفیف می‌شمارید که مانند خانه‌های ساخته شده از گل و سنگ محکم نیستند. يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ مقصود اثاث خانه‌های شما است از قبیل فرش، البسه، جای کالاها و غیر این‌ها و چیزهایی برایتان قرار داد که از آن بهره می‌برید تا وقتی که کهنه شود و از بین برود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۷

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَخدا برای شما چیزهایی از قبیل: درخت، کوه و دیوار قرار داد تا برای شما سایه درست کند. وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا در کوه غارهایی برای شما قرار داد که در آن جا می‌توانید خود را استتار پیدا کنید، یا از کوهها خانه‌هایی را می‌تراشید.

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ و قرار داد برای شما لباسی که شما را از گرما و سرما نگه می‌دارد، چه «سربال» در هر پوشیدنی استعمال می‌شود، و مقصود از سرابیل غیر از لباسی است که از پشم و مو و پوست درست می‌شود. یا این که از جهتی تعمیم بعد از تخصیص است و از جهتی دیگر تخصیص بعد از تعمیم «۱»، و به ذکر الْحَرَّ اکتفا کرد چون به قرینه‌ی ذکر ضد و وضوح مطلب دیگر نیازی بر ذکر سرما نبود و از طرف ضرورتاً قابل فهم است که نیاز به لباس در سرما بیشترست تا گرما، و نیز در بلاد عربی به محافظت از گرما بیشتر اهمیت می‌دهند.

(۱). از این لحاظ که معنای اعمّ با قصد همه‌ی آنچه که می‌توان خود را با آن پوشاند افاده‌ی معنای عموم می‌کند که «تقیکم الحرّ» در مقام تخصیص، خاصّی را که از گرما نگه می‌دارد تعیین می‌نماید و این در واقع معنای تخصیص بعد از تعمیم است، و لحاظ کردن عکس این موضوع تعمیم بعد از تخصیص.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۸

وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بِالْحَرِّ و نیز خدای تعالی لباسهایی را برای شما قرار داد که از ترس جلوگیری نماید مانند زره‌ها. چون تعداد نعمتهای صوری جسمانی مقدمه‌ی تفهیم نعمتهای اخروی روحی است، که آن عبارت از ارسال رسل جهت تبلیغ ولایت و آماده کردن مردم برای قبول ولایت و سیره و راه آن می‌باشد و نیز منعم عالم اجسام را به حال و نگذاشته و اسباب قوام و بقای آن را مهیا نموده است، پس چگونه می‌شود که عالم ارواح و جهت روحانیت انسان را بدون آماده کردن اسباب کمال و بقا به حال خود و ابگذار؟! از سوی دیگر چون عمده‌ی اسباب کمال و بقای آن ارسال رسل انذار این جهت است که باید به اجسام اعتماد کرد و بر طریق ولایت و فتح باب قلب راهنمایی جست و باید اولیا تأسی و اقتدا کرد تا راه ولایت را یاد گرفت و آنچه را که باید بعد از گذشتن زمان رسالت برای فتح باب قلب تلقین کرد آموخت، روی همین جهات است که خدای تعالی به دنبال بیان همه‌ی

نعمتهای مذکور فرمود:

كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ همانطور که نعمتهای جسمانی صوری را که با دردها، مرضها، خستگیها و سختیها همراه است تمام و کامل می‌کند هم چنین نعمتهای حقیقی را نیز تمام و کامل می‌کند، نعمتهایی که نتیجه‌ی ارسال رسل است که غایت آن ولایت است و در این جهت نیز بدون تهیی‌ی اسباب کمال و بقا شما را به خودتان وا نگذاشته و مهمل نمی‌گذارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۶۹

لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ باشد که شما تسلیم گشته و اطاعت کنید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ خطاب را به سوی محمد صلی الله علیه و آله برگردانیده و فرموده: اگر آنها از آن نعمت بزرگ روی گردانیدند، هراسی به دل راه نده که برای تو جز (تکلیف) رساندن پیام نیست و اما روی آوردن و روی گردانیدن ایشان بر عهده‌ی تو نیست.

در آیه وجوه دیگری نیز بر حسب نعمتهای اخروی و دنیوی جسمانی وجود دارد، و لکن آنچه که ذکر شد خلاصه‌ی همه‌ی احتمالات است و با یادآوری آنچه که بارها ذکر کردیم احتمالات دیگر را نیز خواهی فهمید.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ در اخبار متعدّد نعمت خدا در این جا به علی علیه السّلام تفسیر شده است و این تفسیر همان بود که ما از چکیده‌ی وجوه ذکر کردیم، و گر نه در مورد نعمت خدا بر حسب مراتب وجوه دیگری نیز هست، در بعضی از اخبار آمده است که این آیه پس از آن نازل شد که گفتند:

ما می‌دانیم محمد صلی الله علیه و آله راست می‌گوید، و لکن در مورد علی علیه السّلام از او اطاعت نمی‌کنیم و ولایت علی علیه السّلام را نمی‌پذیریم.

ثُمَّ يُنَكِّرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بیشتر آنها در عین اسلامشان و با این که اسلام آورده و تسلیم تو گشته‌اند کافرند، زیرا به علی علیه السّلام کافر شدند یا به گفته‌ی تو کافر گشتند و یا از ابتدای اسلامشان کافر بودند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۰

چرا که اسلام اقتضا می‌کند که شخص مسلم بسبب به قول و فعل رسول صلی الله علیه و آله مطیع و تسلیم باشد و جمیع اوامر و نواهی او را اطاعت کند، لذا وقتی که قول رسول صلی الله علیه و آله را انکار کند معلوم می‌شود که آنها اصلاً نیآورده است.

وَ يَوْمَ نَبَعَثُ این جمله عطف بر نِعْمَتِ اللَّهِ یا بر مفعول يُنَكِّرُونَهَا است، یا متعلق به محذوف است که خود آن محذوف عطف بر محذوف است که تقدیر جمله چنین است (فحذرهم و ذکرهم) یا تقدیر چنین است: (فاعذبهم اليوم و يوم نبعث).

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً از آن جا که عنایت و لطف خدای تعالی بر این قرار گرفته که خلق را از نظر جهات اخروی تکمیل نماید، لذا در هر امت که در طول زمان قرار گرفته و در هر فرقه و گروه، که در نواحی مختلف مکانی قرار گرفته‌اند، از جانب خودش خلیفه و جانشینی قرار داده که شاهد بر آنها و مراتب اعمال و احوالشان باشد و هر کس را که مستعد و آماده باشد حق او را ادا کند از قبیل: آداب سلوک به آخرت و استعداد و آمادگی یافتن برای نعمتهای بهشت عطا کند، و نیز آن خلیفه و جانشین با اقوال، افعال و احوالش میزان و ملاک برای همه باشد.

و روز قیامت خداوند هر امتی را مبعوث می‌کند و خلیفه و جانشین را نیز جهت شهادت و گواهی بر و حال آنان برمی‌انگیزد. پس هر کسی که فی الجمله موافق خلیفه باشد به سوی بهشت خواهد رفت بر حسب مراتبی که آنان در مراتب و درجات بهشت دارند، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۱

هر کسی که با خلیفه‌ی خدا مخالفت نماید به جهنم فرستاده می‌شود که مراتب و درجات آنان نیز بر حسب مراتب مخصوص خودشان در مراتب و درجات جهنم مختلف است.

باشد،

همانا خدا (خلق) را فرمان به عدل و احسان داده و به بذل و بخشش خویشاوندان امر می‌کند و از افعال زشت و منکر و ظلم نهی می‌کند و به شما از روی مهربانی پند می‌دهد، باشد که موعظه‌ی خدا را بپذیرید

و چون عهدی بستید بر آن وفادار بمانید و هرگز سوگند و پیمان را که مؤکد و استوار کردید مشکند چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا بر هر چه که می‌کنید آگاه است

و در مثل همانند آن زنی که رشته‌ی خود را پس از تاییدن محکم و اتابیده است نباشید که عهد و قسم‌های محکم خود را برای فریب یکدیگر و فساد کاری بگمارید تا آن که قومی بر قوم دیگر تفوق یابد زیرا خدا شما بندگان را با این عهد و قسم‌ها می‌آزماید و در روز قیامت همه‌ی تقلبها و اختلافات شما را بر ملا خواهد ساخت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۴

و اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما را یک امت قرار می‌داد و لیکن هر که را بخواهد گمراه و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند و البته از آنچه که کرده‌اید پرسیده خواهید شد.

تفسیر ص: ۱۷۴

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا نَ كَ ه ر خ د ا ، ر س و ل خ د ا ی ا ب ر و ل ا ی ت ک ا ف ر ش د ن د و د ی گ ر ا ن ر ا ا ن م ع ک ر د ه و خ و د ن ی ز ا ع ر ا ض ن م و د ن د ز د ن ا ه م عِ ذَابًا فَوْقَ الْعِذَابِ ب ه ج ه ت ک ف ر و ج ل و گ یر ی ش ا ن ا ز و ل ا ی ت ع ذ ا ب ش a ن ر a ز ی ا د م ی ک ن ی م ب م a ک a ن و ا ی ف س د و ن و ا ن ا ز ج ه ت ف س ا د ی ب و د ه ا س ت ک ه د ر ز م ی ن و ج و د ش a n و ز م ی ن ع a l m ط ب ع م ی ک ر د ن د ب د ی ن گ و ن ه ک ه ن ی ر و ه a و ق و a ر a ا ز ب a ز گ ش ت B ه ق l b و M ر د م R a a ز B a Z g s h t B e S a h a b Q l b J l o g یر ی M ی N م و D ن د .

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ چ و ن ا ی ن آ ی ه ت ا ک ی د ی B ر آ ی ه Q ب ل ی B و د ه a ن R a B e S و ر T م F ص ل آ و ر D ه و آ ی ه ی ا و l R a M ج م ل B ی a N م و D .

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ كِتَابَ نُبُوتٍ ر ا B ر T o ن a z l k R d ی M و Q r a n ص و ر T a N ک T a B M ی B a S h D و a H k a m Q a l b ی و Q l b ی N ی Z ص و R T a N ا S T ، و چ و ن N ب و T M ق a m J م C م ع B e d a z T f r q و P r a k n d گ ی a S T .

و تفصیل و ح د ت ا ج م a l ی و ا ج م a l ک ث ر T م ی B a S h D ل D a B ی a N H ر چ ی Z و ظ ه و R ش D r a N a S T ک M a ا ی N ک ه F r m o D : ت ی a n a ل ی k l ش ی و ه د ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۵

قرآن بیانگر و راهنمای همه است (هر چیزی است) به سوی ولایت و ایمان قلبی که با بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود. وَرَحْمَةً زَی ر a ک ه N ب و T a z B a B ا ی N ک ه ص و R T و ل a ی T a S T R ح م T a S T ، و ا ی N B d a n J ه T a S T ک ه و ل a ی T R ح M T a S T . وَبُشْرَى ا ی N J م ل ه B ش a R T B e M r a T B و ل a ی T a S T ل ل M S ی M ی N B ر a ی ک S a n ی ک ه B a B ی ع T e a m N م و D ه a n D ی a M ق ص و D ک S a n ی a S T ک ه T s l ی M و M ط ی ع ش D ه a n D ک ه خ D ا ی T e a l ی B a a ی N گ F T a R : أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ B e a N a N a S h a R e ک R D ه a S T .

بیان عدل ص: ۱۷۵

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ع D ل M ی a N ه و و S P T R a R g r f T n و R ع a ی T e a D a l B ی N D o T P r f a F r a P T و T f r ی P T D r H م ه ی a M o R a S T ، و B e a C T b a r ی N ه a D n H r چ ی Z ی D r J a ی X o D s h ، و H n g a m ی T H C T q M ی Y a B D ک ه T f a V s ی l a S h ی a B a M r a T B و M q a m a T D z ی R P T و D q a ی q و N k a T a S T H C T a q H r

کدام بر حسب تعیینات‌شان شناخته شود، و هر چیزی را بنا به آنچه که بر حسب اقتضای طبیعتش در تکوینات و مقتضیات افعالش در تکلیفات استحقاقش را دارد عطا کند.

عدل مقتضی سیاستها، اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر است و برای اعراض کننده تهدید است و برای روی آورنده‌ی منقاد تشویق و ترغیب که این معنای شأن سینه و قلب از جهت خلق آن‌ها می‌باشد در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۶

حالی که به نور رسالت و نبوت و به سبب اتصاف و اتصال بر آن دو نور روشن شده باشد.

لذا در اخبار ما عدل به محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده است، چون نبوت و رسالت در زمان مخاطب مخصوص آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است از این رو تفسیر عدل به نبوت و رسالت، نهادن هر چیزی در جای خودش، اعتدال و میانه روی بین افراط و تفریط در همه‌ی امور صحیح شده است.

وَالْإِحْسَانِ احسان یا به این معنای است که انسان صاحب نیکی گردد یا به معنای رساندن و ایصال نیکی است با قطع نظر از استحقاق، و مناسب این جا همان معنای دوم است، زیرا که در عدل و «ایتای ذی القربی» اضافه‌ی به غیر اعتبار شده است، و نیز مرتبه‌ی احسان بعد از عدل است، و در عدل استحقاق در اعطای اعتبار شده است.

وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ تخصیص بعد از تعمیم عدل و احسان به اعتبار متعلق است، زیرا که ذی القربی به نوعی زیادتی و برتری مخصوص گشته‌اند و ذوی القربی یعنی خویشان پیامبر اعم از قرابت و خویشی روحانی و جسمانی، و اعم از عالم کبیر و صغیر است، چنانچه متعلق عدل و احسان اعم است از چیزی که در عالم کبیر و عالم صغیر می‌باشد، چون تنها کسی که مستحق ادا‌ی امانت خلافت است اصل ذوی القربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله است، لذا در اخبار وارد شده که مقصود ادا کردن خلافت است از امامی به امامی دیگر، وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ فَحشا عبارت از کاری است که عقلا یعنی اصحاب شرع آن را بد بدانند در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۷

مقابل عدل قرار گرفته و تعدی و تجاوز بر حق غیر در آن اعتبار نشده است.

وَالْمُنْكَرِ منکر کاری است که به موجب آن بر حق دیگری تجاوز شود و اهل شرع آن را قبیح می‌دانند، نوعاً منکر ضد معروف است که مقابل احسان قرار دارد، وَ الْبُغْيِ بغی تجاوز و دست دراز کردن بر حقوق مردم یا خروج از اطاعت عقل و تسلیم نشدن بر خویشاوندان و ذوی القربی پیامبر صلی الله علیه و آله است در مقابل ایتای ذی القربی، خصوصاً بنابر تفسیر ذی القربی به ائمه‌ی هدی علیه السلام.

يَعْظُمُكُمْ شما را نصیحت کرده و آنچه را که نفع و ضررتان در آن است بیان می‌کند، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ برخی فرموده‌اند: اگر در قرآن غیر از این آیه چیز دیگری نبود بر قرآن صدق می‌نمود که بیان هر چیزی است «۱».

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ این جمله عطف بر جمله‌ی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ است زیرا که این جمله به معنای (اعدلوا) است.

و عهد خدا عبارت از همان عهدی است که در بیعت عام نبوی اسلامی اخذ شده یا بیعت خاص ولوی ایمانی است.

إِذَا عَاهَدْتُمْ هر گاه که عهدی با خدا بستید بدان وفا کنید، تقیید بر این جمله تصریح دارد بر این که غرض از آن عهدی است که در دار تکلیف واقع شده است نه آنچه که سابقاً در عالم ذر گرفته شده است. هم چنان که عهدهایی را که در قرآن به صورت مطلق آمده بر همان عالم ذر تفسیر

(۱). اشاره بر آیه‌ی شریفه‌ی ۸۹ همین سوره‌ی که می‌فرماید: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۸

می‌کنند، و نیز این تقييد اشاره است بر این که وفای به عهد و پیمان مادامی که صورت عهد در دار تکلیف واقع نشود قابل تصور نیست، و مقصود از وفای به عهد وفادار ماندن و بودن بر شروط عهد است که در هنگام بیعت از عهد کننده گرفته می‌شود. و مقصود از قول خدا: **وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ هَمِينَ** عهد و پیمان و شروط آن است، این عهد و پیمان را عهد خدا نامیدن برای این است که با کسی بسته می‌شود که خداوند بر او در گرفتن پیمان از بندگانش اجازه داده است و بر همین معنای اشاره کرده است آن جا که فرموده:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «۱» که به صورت حصر فرموده: هر کس با تو بیعت می‌کن جز این نیست که با خدا بیعت کرده است تا اشاره بر این مهم باشد که واسطه هیچ حکمی ندارد و حکم فقط برای صاحب واسطه است. **وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ** مقصود از ایمان و یمین‌ها هم همان عهد و پیمانهایی است که با بیعت گرفته می‌شود، و یمین نامیدن این پیمان‌ها بدان جهت است که این پیمانها نیز مانند سایر بیعت‌ها با سوگند و یمین که جمع آن ایمان است حاصل می‌شود. **بَعْدَ تَوْكِيدِهَا** بیعت نبوی را بعد از تأکید آن به بیعت ولوی مشکند، چه بیعت اسلامی آن گاه که با بیعت ایمانی موکد نگردد در شکستن

(۱). سوره‌ی الفتح آیه‌ی ۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۷۹

آن توبه پذیرفته می‌شود.

زیرا که این گونه شکستن عهد غالباً کاشف از ارتداد ملّی «۱» است، ولی پس از بیعت ایمانی شکستن عهد اغلب کاشف از ارتداد فطری «۲» است لذا توبه‌ی شکسته بیعت پذیرفته نمی‌شود، و این مبالغه در نهی از نقض بیعت با علی علیه السلام است و نهی در مورد کسانی است که در روز غدیر با علی علیه السلام بیعت کردند پس از آن که با محمّد صلی الله علیه و آله بیعت اسلامی نمودند، و خود بیعت با علی علیه السلام نیز در آن روز مؤکد گردید بدین گونه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مردم را در آن روز سه مرتبه امر به بیعت با علی علیه السلام نمود، و در خبر است که آن حضرت صلی الله علیه و آله بیعت با علی علیه السلام را در ده جا منعقد نمود، و این آیه در اخبار به بیعت روز غدیر خم تفسیر شده است.

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا متعدی شدن فعل **جَعَلْتُمُ** متضمن معنای مراقبت است، یعنی خدا را مراقب خودتان قرار دادید بدان جهت که خدای تعالی کفیل امور شماست در آن بیعتی که با بیعت ولوی تأکید شده است و در این جمله اشاره بر این معنای که خداوند کفیل امور بیعت کننده بیعت ولوی است.

پس باید امور را به او واگذار نمود، چون خداوند رقیب و مراقب این

(۱). علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر بر جلد‌های پیشین همین تفسیر مراجعه فرمایند.

(۲). بحث ارتداد فطری نیز به طور مفصل طی مباحث جلد‌های پیشین توضیح داده شده است که امید است کافی بوده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۸۰

بیعت است پس باید از نقض و فسوق بعد از بیعت بر حذر بود که خدای تعالی فرمود: **بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ** «۱» **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ** جواب سؤال از حال خدا با آنان است که البتّه خدا بر آنچه که می‌کنید آگاه است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزْلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ مَانَدِ آن زن نباشید که بافته‌های خود را پس از استحکام و بافتن دوباره باز می‌کرد لفظ اُنْكَاثًا جمع نَكْثٌ با کسر نون است و آن یا حال از غَزْلَهَا است، چون غزل مصدر است به معنای مفعول و در معنای جمع است یا این که (انکاث) جمع است و بر حسب استعمال در معنای مفرد است چه گفته می‌شود: (جبل انکاث) که موصوف آن مفرد باشد، ممکن است که لفظ اُنْكَاثًا مفعول دوّم نَقَصْتُ باشد بدینگونه که معنای «صیرت» در آن تضمین گردد، و این جمله از باب تشبیه تمثیلی، حال کسی است که دارای بیعت اسلامی باشد.

چرا که بیعت اسلامی مانند ریسمان و نخ بافته‌ای است که از جانب بیعت کننده به سوی کسی که با او بیعت کرده است بلکه در واقع به سوی خدا کشیده شده است، سپس آن بیعت اسلامی را با بیعت ایمانی موکّد نموده که مانند محکم کردن نخ بافته شده است با یک بافتن دیگر، سپس آن بیعت را نقض کرده است که نقض بیعت مانند گسستن و باز کردن ریسمان بافته

(۱). سوره‌ی الحجرات آیه ۱۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۸۱

شده است.

چنین شخصی را که بیعت محکم را نقض نموده خدای تعالی به زنی تشبیه کرده است که ریسمانی را بافته و بافت آن را محکم نموده و خودش را در بافت و استحکام آن به زحمت انداخته، سپس بافته‌ی خودش را گسسته و باز کرده، و شباهت چنان بیعت کننده‌ای به این زن در تحمّل سختیها و خستگی‌ها و بهره نبردن از بافته‌ی خودش می‌باشد.

در خبر است: زنی که بافته‌ی خودش را باز می‌کرد از قبیله‌ی بنی تمیم بود که او را «ریطه» می‌نامیدند و آن قدر احمق بود که موی خود را می‌بافت و محکم می‌کرد و سپس آن را و او می‌تایید و باز می‌گشت، دوباره برمی‌گشت و آن را می‌تایید. پس خدای تعالی فرمود: «كَالَّتِي نَقَصَتْ غَزْلَهَا».

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ عَهْدَ و پیمانهایتان را که در هر دو بیعت اسلامی و ایمانی از شما گرفته شده است برای فریب کاری و فساد به کار می‌برید.

دَخَلًا بَيْنَكُمْ این جمله حال از اسم لا تَكُونُوا یا استیناف و جواب سؤال مقدر است، که مقصود ذمّ آن‌ها بر این حالتی است که دارند، و (دخل) تحریک فساد در عقل و جسم و مکر و حيله است، نیز چیزی است که داخل در شیء باشد در حالی که جزء آن شیء نیست و به معنای ربه نیز هست و همه‌ی این معانی در این جا مناسب است.

أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ این کارها را می‌کنید و نقض بیعت می‌نمایید تا مبادا امتی و قومی (علی و پیروانش) بر امت و قومی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۸۲

برتری یابند که مقصود مخالفین علی علیه السلام است.

یا مراد این است که می‌خواهید امت و قوم قریش بر امت محمد صلی الله علیه و آله برتری یابند، و منظور از «اربی» برتر بودن است، خواه این برتری در عدد باشد یا مال و نیرو یا مقام.

إِنَّمَا يَلْبُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ خداوند شما را با این عهد و قسم‌ها آزمایش می‌کند یا این که با برتر بودن بعضی از بعضی دیگر می‌آزماید تا ثابت کسی که بر ایمان ثابت قدم است ظاهر شود و کسی هم که عهد و پیمان را می‌کند معلوم گردد.

وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ این جمله عطف بر محذوف است خوشبخت بودن شخص خوشبخت و بدبخت بودن بدبخت ظاهر گردد و آنچه را که اختلاف داشتید بیان کند.

مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بزرگترین چیزی که در آن اختلاف دارید ولایت علی علیه السلام است، زیرا که ولایت علی علیه السلام نبأ عظیمی است که مردم در آن اختلاف می‌کنند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَكَتَشْتَلِنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این آیه تهدیدی بر کارهای آنان و بر حذر داشتن از عداوت علی علیه السلام است که در دل دارند.

و چون قول خدای تعالی: **وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي**

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۸۳

مَنْ يَشَاءُ وَكَتَشْتَلِنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

مشعر بر جبر و از بین رفتن عقوبت دارد لذا فرمود: **وَكَتَشْتَلِنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** تا مشعر بر اختیار و ثبوت عقوبت باشد.

آیات ۱۰۳-۹۴

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۴ تا ۱۰۳] ص: ۱۸۳

اشاره

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا الشُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةٌ مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۸۴

ترجمه: ص: ۱۸۴

و عهد و سوگندهای خود را برای فریب بین خود به کار مبرید تا آن که ثابت قدم است نیز (به فریب و سوگند دروغ) بلغزد و از این که راه خدا را بستید همه به سختی مبتلا شوید و به عذاب سخت گرفتار گردید

و عهد خدا را به بهایی اندک نفروشید که آنچه نزد خداست اگر بفهمید بسیار شما را بهتر است

آنچه نزد شما هست همه نابود خواهد شد و آنچه نزد خداست تا ابد باقی خواهد بود و البته اجری که به صابر آن بدهیم اجری است بسیار بهتر از عملی که بجای آورند

ما او را در زندگانی خوش و با سعادت زنده (ابد) می‌گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می‌کنیم

(ای رسول ما) چون خواهی تلاوت قرآن کنی اول از شَرِّ و سوسه‌ی شیطان مردود به خدا ایمان پناه ببر

که البته شیطان را هرگز بر کسی که به خدا ایمان آورده و بر او توکل و اعتماد کرده تسلط نخواهد بود

تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که او را دوست گرفته‌اند و به اغوای او به خدا شرک آورده‌اند

وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ و کسانی که بعد از ایمان به خدا شرک بیاورند، و ممکن است عطف در این جا از قبیل اوصاف متعدّد بر ذات واحد باشد، و لفظ الله اسم ذات خدای تعالی است بر حسب مقام معرفت او، و مقام معرفت به اعتبار وجهی غیبی اش «الله» نامیده می‌شود، و به اعتبار وجهی خلقی اش علی نامیده می‌شود، در اخبار آمده است که شیطان بر بدن مؤمن تسلط پیدا می‌کند ولی بر دینش نمی‌تواند تسلط یابد (۱).

و خبر دیگری است که شیطان نمی‌تواند ولایت را از مؤمنین بزدايد و آن را از آنان بگیرد، ولی به گناهان و شبیه گناهان دست رسی دارد و می‌تواند مؤمنین را هم به گناه بکشاند همانطور که غیر مومن را به گناه

(۱). تفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۵۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۰

می‌کشاند (۱).

وَ إِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ هَر گاه آیه‌ای از قرآن را نسخ کنیم آیه‌ی دیگری جای آن می‌گذاریم، یا حکمی از احکام را به جای حکم دیگر گذاریم چه همه‌ی احکام آیه‌های لطف و علم خدا در نظام کل هستی است.

یا مقصود این است که آیه‌ای را جای آیه‌ی دیگری که قبلاً خبر آن را داده‌ایم بدین گونه که در آن آیه بدا به کار برده و آن را محو کرده و آیه‌ی دیگری را اثبات می‌نماییم، یا آیه‌ای از آیه‌های بزرگ و نشانه‌ای از نشانه‌های عظیم الهی را جای گزین نشانه‌ای دیگر می‌کنیم بدین نحو که علی علیه السلام را به جای تو بر می‌گزینیم و بایستی آنان را از این مطلب آگاه سازی.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ و خداوند از جهت حکمت و مصالح خویش به آنچه که نازل می‌شود داناتر است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ كَفَّارٍ یا منافقین امت تو گفتند: تو افترا می‌بندی و این مطلب به سبب اخبار و وحی از جانب خدا نیست بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر جواز نسخ و تبدیل را نمی‌دانند هم چنان که وقوف بر و مصلحت آن ندارند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگو آن را جبریل نازل کرده، چه او از ارواح است و اضافه روح به قدس از جهت قداست او است که از

(۱) تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۶۹ حدیث ۶۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۱

آلودگی به نقص و کاستی منزّه است، و ممکن است که مقصود از روح القدس فرشته‌ای باشد که از جبریل بزرگتر است و با هیچ یک از انبیا جز محمد صلی الله علیه و آله نبوده، و در گذشته گفتیم که آن ربّ النوع انسان است.

مَنْ رَبُّكَ حَقّ تعبیر این است که گفته شود: «من ربّی» با یای متکلم یعنی از جانب پروردگار من، ولی از این تعبیر به خطاب عدول کرد یا از آن جهت که این جمله مستانفه است از جانب خدای تعالی که گفتار پیامبر را حکایت نمی‌کند.

تقدیر آن این است که: «نزله من ربّک» خداوند از سوی پروردگارت آن را نازل نمود، یا از باب این است که بیانگر گفته او باشد و حکایت گفتار را غیر از آنچه که هست فرض کنیم یعنی فرض کنیم که محکی بالقول نباشد، و در محکی بالقول این چنین فرض بسیار است.

یا از باب این است که خطاب مِنْ رَبِّكَ مخصوص محمد صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن باشد، یا خطاب به شیطان است، به شیطان منکر ولایت بگو که آن را جبریل از سوی پروردگارت نازل کرده است.

بِالْحَقِّ ضمیر در لفظ نَزَّلَهُ برای تبدیل است و برگرداندن آن ضمیر بر خصوص امر ولایت علی علیه السلام مؤید تفسیر اخیر در مورد آیه و نشانه‌ای است که تبدیل به آیه و نشانه‌ای است که تبدیل به آیه و نشانه‌ی دیگر می‌شود، لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى

لِّلْمُسْلِمِينَ این جمله نیز مؤید تفسیر اخیر آیه است، چون ولایت است

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۲

که ایمان مؤمنین را ثابت می‌کند، و ولایت است که هدایت و مژده برای مسلمین است.

وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أُنْهَىٰ مِی گویند که بشری او را تعلیم می‌دهد و گفتار تو را نیز به تعلیم آن بشر اضافه می‌کنند.

أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُّبِينٌ معتقدند که پیامبر را ابو فکیهه مولای ابن خضرمی تعلیم می‌داده که زبان عجمی داشته و از اهل کتاب بوده و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورده است.

و برخی گفته‌اند: شخصی به نام بلعام پیامبر را تعلیم می‌داده که بنده و از اهل روم و نصرانی بوده است، برخی گفته‌اند: مقصود سلمان فارسی قدس سره است و بعضی دیگر مقصود از آن را غلام نصرانی می‌دانند.

آیات ۱۱۰-۱۰۴

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰] ص: ۱۹۲

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۵) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اشْتَحَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸)

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۳

ترجمه: ص: ۱۹۳

«البته آنان که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند خدا هرگز هدایت نخواهد کرد و آن‌ها را عذاب دردناک خواهد رسید،

دروغ را آنکس به خدا می‌بندد که ایمان به آیات خدا نیاورد و این کافران البته مردمی دروغ‌گو هستند،

هر آن کسی که بعد از ایمان آوردنش باز کافر گردید آن که به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) یا با اختیار و هوای نفس دلش آکنده به ظلمت کفر گشت بر آن‌ها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود،

این غضب و عذاب بر آن‌ها بدین سبب است که حیات فانی دنیا را بر حیات ابدی آخرت برگزیدند (آخرت را فدای دنیا کردند و

کلل کافر به آخرت شدند) و خدا هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد،

همین‌ها هستند که خدا بر دلها، گوش و چشمهایشان مهر قهر زده است و این‌ها همان مردم غافلند،

بدین جهت است که آنان در عالم آخرت بسیار (محروم) و زیانکارند،

آن‌گاه محققاً بدان که خدا با مومنانی که از شهر و دیار خود چون به شرّ و فتنه مبتلا شدند ناگزیر هجرت کردند و در راه دین

کوشش و صبر (شکیبایی) فراوان نمودند خدا با آن مؤمنان یار و یاور است و از این پس بر آن‌ها بسیار بخشاینده و مهربان خواهد بود»

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۴

تفسیر ص: ۱۹۴

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: چرا آن‌ها نمی‌فهمند و قرآن را که زبان عربی آشکار و واضحی است به سوی عجمی مایل می‌کنند؟! خدای تعالی در پاسخ این پرسش آن‌ها فرمود: چون آن‌ها ایمان به آیات خدا ندارند و خدا کسی را که ایمان به آیات خدا نداشته باشد هدایت و راهنمایی نمی‌کند که بتواند دقایق گفتار و مفاسد آن را بفهمد و بر ایشان عذابی دردناک است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ جز این نیست که آنهایی افترا می‌بندند که ایمان به آیات خدا ندارند نه تو که ایمان داری این جمله ردّ بر گفتار آنهایی است که می‌گفتند:

إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا می‌بندی و أولئك هم الكاذبون تنها آنهاست که دروغ گو هستند نه تو.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ آن کسی که بعد از اسلام آوردن و ایمان خاصّ بر خدا کافر شود، إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ جز آن کسی که بر کفر قولی و زبانی ناچار و مجبور شود در حالی که دلش با ایمان مطمئن و آرام است. وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرًا اما کسی که اذعان بر کفر داشته و دل را بر آن واداشته باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۵

فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ پس بر ایشان است خشم خدا و عذابی بزرگ.

روایت شده است که این آیه در مورد عمار قدس سرّه نازل شده است که مشرکین او را وادار بر کفر زبانی کردند، و مشرکین پدر عمار را نیز مجبور به کفر و براءت از محمد صلی الله علیه و آله کردند که پدر و مادرش از کفر گفتن امتناع نمودند و لذا آن دو را کشتند ولی عمار با زبانش از محمد صلی الله علیه و آله تبری جست، و در اخبار تحسین و تمجید از هر دو وارد شده، تحسین از پدر و مادرش که کشته شدن را اختیار کردند و تحسین خود عمار که براءت زبانی از محمد صلی الله علیه و آله را بر کشته شدن ترجیح داد.

ذَلِكَ این ارتداد بعد از اسلام یا ایمان بدان جهت است که آن‌ها: بَأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند پس آنچه را که گمان می‌کردند برای زندگی دنیایشان با منفعت تر است اختیار کرده و بر وجهی اخروی کافر شدند. وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خداوند گروه کافران را به ثبات در ایمان راهنمایی نمی‌کند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ آن‌ها کسانی هستند که از خردورزیها، شنیده‌ها و دیدنیها و آنچه که بایستی ادراک کنند محروم شده و ادراک نمی‌کنند «۱».

(۱) در اول سوره‌ی بقره تحقیق تام و کاملی پیرامون مهر نهادن قلب و گوش و چشم ایشان گذشت که علاقمند آن محترم می‌توانند جهت یادآوری و تعمق مراجعه فرمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۶

وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ آنان در غفلت کامل هستند چون از آن چیزی که همه‌ی یاد آوریها به خاطر آن است غفلت دارند و آن خدا و آخرت است بر خلاف غفلت‌های مؤمنین و مسلمین، لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ آن‌ها در آخرت حتما از زیانکارانند، زیرا

که آن‌ها لطیفه‌ی انسانی خود را که کالای آنان بود تا تحصیل نعمتهای ابدی و دایمی بکنند داده و در مقابل متاع فانی دنیا را تحصیل نمودند که به دنبال آن عذاب ابدی است، و بیان معنای لفظ لا جَرَمَ قبلا بیان شد و گذشت.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا إِنَّ جَمَلَةً فِي مَقَابِلِ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ ... تا آخر است و لفظ ثُمَّ برای اشاره به تفاوت دو داستان و جدایی آن دو است، و معنای آیه این که پروردگار تو برای کسانی که پس از ایمان بر تو و یا قبل از آن و پس از آن که آزمایش شدند هجرت کردند و سپس جهاد نموده و شکیبایی کردند بخشنده و مهربان است و هجرت اعم است از هجرت صوری و هجرت حقیقی، کسانی که از دار نفس به بالاترین مرتبه‌ی آن که سینه است و از دار اسلام به دار قلب که همان دار ایمان است هجرت کردند.

ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبِرُوا در راه خدا جهاد کردند که این نیز اعم از جهاد صوری که همان مبارزه ظاهری است و جهاد معنوی که جهاد در راه ولایت و راه قلب است، بر جهاد شکیبایی نمودند و از دشمنان ظاهر و باطن نگریختند.

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ پس از مهاجرت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۷

فایده‌ی تأکید تصریح بر این مطلب است که بخشش و رحمت تنها بعد از هجرت است.

اگر چه بعد از شروع در آن باشد، و اما قبل از هجرت نتیجتاً جز بصیرت پیدا کردن و دیدن معایب خویش و انزجار از آثار و نتایج بد و بوی گندیده‌ی آن خود پنداری نیست، و باعث هجرت است و هجرت موجب مغفرت و رحمت، و خداوند غفور است به این معنای که آن جیفه‌ی گندیده را که در وقت اقامت مهاجرت در دار نفس مشرکش بوده از نظر ناظرین می‌پوشاند و این که پس از مغفرت با تفضل بر او و تبدیل کردن جیفه‌ها به صورت‌های پاکیزه از نعمت‌های بهشت و حور و غلمان آن رحیم و مهربان است.

آیات ۱۱۹-۱۱۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۹] ص: ۱۹۷

اشاره

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُفْرَكُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)

وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۱۹۸

ترجمه: ص: ۱۹۸

«یاد کن آن روزی را که هر نفسی برای رفع عذاب از خود به جدل و دفاع برخیزد و هر کس را به جزای عمل (نیک و بد) او کاملاً می‌رسانند و بر آن‌ها ستم نمی‌کنند،

(۱) استعاره عبارتست از این که: واژه‌ای را به طور مجازی (در معنای غیر موضوع له) بر مبنای علاقه‌ی مشابهت یا همانندی به کار ببرند تقسیم بندی انواع گوناگون آن معمولاً از سبکهای متعددی ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۱

بهره‌گیری شده است که بنا بر رأی صاحب نظران علم معانی بیان جهت روشن تر شدن مطلب با رعایت اختصار بر شمردن اقسام مبتنی بر هر کدام از آنها را لازم دیده و تقدیم خوانندگان گرامی می‌نماید با این امید که کوشش مفیدی بوده باشد در جهت فهم عبارات دلنشین مؤلف ارجمند قدس سره:

سبک یکم: لحاظ نمودن تناسب کلی آن در دلالت بر استعاره از جمیع جهات و بر اساس آن، بر دو قسم است: کنایی و تصریحی استعاره‌ی کنایی عبارتست از بیان کردن مشبه و اراده‌ی مشبه به، مانند این شعر غضایری رازی:

هوا که بزم تو بیند بر آیدش دندان قضا که تیغ تو بیند بریزدش چنگال
و چنانچه در این شعر ناصر خسرو:

بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش چو تیز کرد بر او مرگ چنگ و دندان را
اسناد چنگ و دندان به مرگ خطاست مگر این که بگویم مرگ را در ذهن خود به درنده‌ای تشبیه کرده و چنگ و دندان برای آن آورده است.

و استعاره‌ی تصریحی عبارتست از: بیان کردن مشبه به و اراده‌ی مشبه، مانند: رأیت اسدا فی الحمام و مانند این شعر:

ژاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد وز تگرگ ناز پرور مالش عتاب داد

اشک را به ژاله چشم را به نرگس صورت را به برگ گل دندان را به تگرگ لب را به عناب تشبیه کرده است.

سبک دوم: بر مبنای لحاظ نمودن برداشت خاص دانشمندان علم بلاغت از استعاره و تأویل آن، در تعریفی که آوردیم اتفاق نظر وجود دارد، لیکن در تأویل از مجاز عده‌ای آن را از قسم مجاز عقلی و عده‌ای از قسم مجاز لغوی دانسته‌اند، دلیل جماعتی که استعاره را مجاز لغوی می‌دانند آن است که در جمله‌ی: رأیت اسدا یرمی، مراد از اسد مرد شجاع است، ولی لفظ اسد در اصل لغت برای درنده‌ی مخصوص وضع شده که در این جا مشبه به است نه برای مشبه که مرد شجاع است، در این صورت استعمال این لفظ بر حسب لغت در غیر موضوع له شده و این معنای مجاز لغوی است.

امّا دلیل گروهی که استعاره را از قسم مجاز عقلی می‌شمارند این است که لفظ اسد را بر مشبه که مرد شجاع است وقتی اطلاق می‌کنیم که او را عین مشبه به یعنی سبع مخصوص ادعا می‌نماییم و در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۲

این صورت استعمال لفظ در موضوع له می‌شود نه غیر موضوع له، و چون این تصرّف یعنی ادعای بیان شده تعلق به عقل دارد نه به لغت، پس استعاره مجاز عقلی است، یعنی عقل بر مجاز بودن آن حکم می‌کند نه لغت، در این شعر ابن عمید:

قامت تظّلنی من الشّمس نفس اعزّ علی من نفسی

قامت تظّلنی و من عجب شمس تظّلنی من الشّمس

مقصود از این مثال آن است که اگر شاعر معشوقه خود را عین آفتاب نمی‌شمرد معنای تعجب در این جا صحیح نبود بعضی گفته‌اند که ادعا در این جا مقتضی این نیست که شمس در موضوع له استعمال شود زیرا به یقین می‌دانیم که آدمی از جنس آفتاب نیست.

استعاره‌ی تحقیقیه آن است که مشبه به را ذکر کنند و مشبه را اراده نمایند به جهت مبالغه در تشبیه و این استعاره را از آن جهت تحقیقیه گفته‌اند تا این که با استعاره‌ی تخیلیه اشتباه نشود و بر دو قسم است: حسی و عقلی.

استعاره‌ی تحقیقیه حسیه مانند قول زهیر بن ابی سلمی المری:

لدى اسد شاکی السّلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم

اسد در این جا مستعارست برای مرد شجاع و آن امر متحقق حسی است.

استعاره‌ی تحقیقیه عقلیه در آن نیز از مشبه، به مشبه به تعبیر می‌نمایند مانند: اهدنا الصراط المستقیم که در این آیه از دین اسلام به راه مستقیم که مشبه به است تعبیر مبالغه‌ای است در استقامت دین.

سبک سوّم: استعاره به اعتبار دیگر بر سه قسم است: مطلقه، مجزده و مرشحه.

استعاره‌ی مطلقه آن است که هیچ یک از ملایمات طرفین در کلام ذکر نشده باشد مانند: رأیت اسدا و عندی اسد و مانند این شعر عبد الواسع جبلی:

شکوفه بر سر شاخ است چون رخساره‌ی جانان بنفشه بر لب جوی است چون جزاره‌ی دلبر

عقرب جزاره را برای زلف استعاره نموده و ملایمات مستعار له در کلام ذکر شود و از این قبیل است قول کثیر غره:

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۳

(لجین الماء)، و هم چنین (اذاقه) به معنای چشاندن یا استعاره‌ی تحقیقی و ترشیح است.

در اخبار وارد شده که این روستا دارای نعمتهای فراوانی بوده تا جایی که با خمیر نان استنجا می‌کردند و می‌گفتند که خمیر نرمتر است، مبتلا بر قحطی شدیدی شدند تا جایی که بناچار محتاج خوردن خمیرهای استنجا شده گردیدند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مَا حَصَلَ سَخْنِ اِیْنِ كِه پيامبری از ایشان آمد تكذيب كردند پس عذاب در حالي كه ستمكار بودند در برشان گرفت، شكر نعمت و روزی را

غمر الرداء اذا تبسم ضاحكا غلقت بضحكته رقاب المال

رداء را برای عطاء استعاره آورده زیرا عطا مانند رداست در صیانت عرض و غمر از ملایمات مستعار له یعنی عطا می‌باشد.

و مانند این بیت از شعر فردوسی: دو بیجاده بگشاد و آواز داد.

بیجاده را برای لب استعاره آورده و آواز از ملایمات لب یعنی مستعار له می‌باشد.

استعاره‌ی مرشحه آن است که یکی از ملایمات مستعار منه در کلام ذکر شود مانند: آیه‌ی شریفه «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (سوره‌ی بقره آیه ۱۵)، اشترا را استعاره آورده است از استبدال حق بر ضلالت، استبدال حق به ضلالت مستعار له و اشترا مستعار منه و ربیح از ملایمات اشترا می‌باشد.

(به نقل از کتاب معانی بیان تألیف آقای غلامحسین آهنی چاپ دوم ص ۱۷۰، ۱۵۳).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۴

که خداوند به طور حلال و طیب ارزانی تان داشته است به جای بیاورید و ناسپاسی نکنید همان طوری که اهل قریه کردند اگر فقط او را بندگی و عبادت می‌کنید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تفسیر این آیه در سوره‌ی بقره و غیر آن گذشت و گفتیم که حصر محرمات در چند چیزی که در آیه‌ی شریفه ذکر شده نسبت بر حرمت بحیره،

سائبه و غیر آنها است و مقصود مطلق محرمات نیست تا این اشکال وارد شود که بنا بر حصر لازم می‌آید محرمات دیگر حلال شوند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ لَفْظَ (الکذب) با رفع خوانده شده تا صفت (ألسنتکم) باشد و با نصب خوانده شده تا مفعول قول خدای تعالی (و لا تقولوا) یا مفعول (تصف) باشد و لفظ ما موصول اسمی یا حرفی یا موصوف است، و قول خدای تعالی: هذا حلالٌ و هذا حرامٌ بنا بر بعضی از وجوه، یا مفعول (تصف) است بنا بر بعضی وجوه.

لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ چنین نگویید تا منتهی بر افترا و دروغ بستن بر خدای تعالی گردد.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ آنان که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۵

افترا و دروغ بر خدا می‌بندند رستگار نخواهند شد.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آنچه که از این ترفندها به زعم باطل خود عاید می‌کنند متاع و کالای اندکی است و برایشان عذابی دردناک، که برای عاقل سزاوار نیست متاع اندک را به قیمت چنین عذاب جان فرسایی بخواهد.

به امام صادق علیه السّلام نسبت داده شده که فرمود: هرگاه بنده‌ی خدا گناه کبیره‌ای مرتکب شود یا گناه صغیره‌ای را که خدا نهی کرده انجام دهد از ایمان خارج گشته و اسم ایمان از او ساقط می‌گردد، و فقط اسم اسلام بر او ثابت است.

پس اگر توبه و استغفار کرد به ایمان بر می‌گردد و این کار او را بر کفر، انکار و حلال کردن حرام خدا خارج نمی‌کند و به این ترتیب کافر نمی‌شود.

پس اگر بر حلال خدا بگویند حرام است و بر حرام خدا بگویند حلال و بر گفته‌ی خویش معتقد هم باشد به اعتقاد ما از ایمان و اسلام به سوی کفر خارج شده و همانند شخصی است که داخل حرم و سپس کعبه گردد و از او حدّی سر بزند که در این صورت او را از کعبه و حرم بیرون آورده و گردنش را می‌زنند و آخر کارش به آتش است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزَنًا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ مَنْظُورٍ یادآوری داستانی است که قبلاً گفته شد و علی الذّین

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۶

هادوا حزننا کلّ ذی ظفر ... «۱» و ما ظلمناهم و لکن کائنوا أنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ ما به موجب تحریم آنچه را که حرام کردیم بر ایشان ظلم نکردیم بلکه خودشان مستحقّ منع و تحریم شدند.

چنانچه قول خدای تعالی: فَيَظْلِمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَزَنًا ... «۲» نیز این چنین مستفادست.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ آوَرَدَن لَفْظَ ثُمَّ جَهْتِ نشان دادن تفاوت دو جمله است که از آن جهت که جمله‌ی اول برای تشدید و تلغیظ است و جمله‌ی دوم برای تطف و اظهار رحمت.

لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا كَسَانِي که به موجب نادانی مرتکب کار بد و ناشایست شده (از آن جهت که از دار علم منصرف و به حکم جهل تن در داده‌اند) سپس توبه نموده و از جهالت و نادانی برگشتند و بر آنچه که از آنها سر زده است پشیمان شدند.

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلِحُوا و آنچه را که از حقوق مردم ملزم شده‌اند تدارک نمودند یا آنچه را که از حقوق خدا بدان ملزم شده و یا از آنها فوت شده بجای آوردند، إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ البّته که بعد از توبه پروردگارت آمرزنده‌ای مهربان است (تکرار إِنَّ این جا نیز همانند گذشته است).

(۱). سوره‌ی الانعام آیه ۱۴۶

(۲). سوره نساء آیه ۱۶۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۷

آیات ۱۲۴-۱۲۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴] ص: ۲۰۷

اشاره

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ترجمه: ص: ۲۰۷

«همانا ابراهیم (خلیل) تنها شخص موحّدی بود بین امتی که مطیع و فرمانبردار خدا بود و هرگز بر خدای یکتا شرک نیاورد، همیشه شکر گذار نعمتهای خدا بود که خدا او را (به رسالت) برگزید و به راه مستقیم هدایت فرمود، و او را در دنیا نیکویی (و سعادت) عطا کردیم و در آخرت از صالحان قرار دادیم، آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم تعقیب کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد، روز شنبه بر یهود محترم مقرر گردید که در آن راه اختلاف پیمودند و خدای تو البتّه روز قیامت در آنچه که (خلق) در آن اختلاف و نزاع بر پا می کنند حکم خواهد کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۸

تفسیر ص: ۲۰۸

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً لَفِظَ أُمَّةً بِرِوَاجِ الْجَمَاعَةِ، مَأْمُومٌ وَامَامٌ اِطْلَاقٌ مِی شُود، هَم چنان که پیش از این گفته شد که ابراهیم علیه السّلام خود یک امّه بود، قَانِتًا لِلَّهِ در پیشگاه خدا فروتن و خاضع بود حَنِيفًا مُسْلِمٌ یا خالص بود، و در اخبار ذکر شده که ابراهیم علیه السلام داری دینی بود که غیر او بر آن نبود، پس در آن دین ماند به همان اندازه‌ای که خدا خواست، تا این که خدای تعالی او را با اسماعیل و اسحاق مأنوس ساخت، و در نتیجه سه نفر شدند، و لذا خدای تعالی فرمود که: ابراهیم علیه السّلام یک امت بود، اگر کسی دیگر با ابراهیم بود خداوند او را هم نام می برد.

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ از مشرکین نبود و این کنایه و طعنه به قریش است که گمان می کردند بر دین ابراهیم علیه السّلام هستند شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً حَسَنَةً و کار خوب در دنیا آرام شدن با ذکر خدا و انس گرفتن بر آن است به نحوی که هیچ یک از قضای الهی پیش او مکروه نباشد و نتیجه‌ی این آسان شدن خروج به سوی خدا و لذت بردن در راه او، محبّت مردم، شهرت و آوازه‌ی خوب، زندگی پاک، تمتع و بهرمندی از اولاد و برکت، فراوانی و سلامتی از آفت‌های آخرت در نسلها می باشد و همه‌ی این اوصاف برای ابراهیم علیه السّلام بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۰۹

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و او در آخرت از صالحان است، یعنی از کسانی که فسادی در وجودشان نیست و آنان کسانی

هستند که همه‌ی کمالات ممکن برای انسان را به دست آورده‌اند.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَحَىٰ كَرِيمًا.

أَنْ تَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ که از آیین ابراهیم علیه السّلام که حقّ گرا بود و از مشرکان نبود پیروی کنی ملت عبارتست از صورت احکام قالبی در حالی که مرتبط به احکام قلب و مأخوذ از صاحب احکام قلب و قالب باشد، چنانچه «نحله» همان صورت است در حالی که از صاحب صورت با شرایطی که نزد آن‌ها مقرّر است گرفته نشده است.

از لحاظ عبارت آوردن ثُمَّ برای این است که زمان وحی از زمان ابراهیم علیه السّلام متأخّرست، و نیز برای اشاره بر این که پیروی محمّد صلی الله علیه و آله شرف برای ابراهیم علیه السّلام است که وصفی و صفتی شریفتر از آن وجود ندارد، و نیز برای اشاره بر این که حکایت حال محمّد صلی الله علیه و آله در درجه‌ای بالاتر از حکایت حال ابراهیم علیه السّلام است.

از امام صادق علیه السّلام است که برای مومنین زرننگ و فهمیده راهی سالمتر از اقتدا نیست چرا که اقتدا است که راه و منهج واضح تر است.

خدای تعالی فرمود:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا پس اگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۰

راهی محکمتر از اقتدا و پیروی بود خداوند اولیا و پیامبرانش را بر آن راه دعوت می‌کرد و فرامی‌خواند.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ جز این نیست که روز شنبه محترم قرار داده شد بر کسانی که در آن اختلاف کرده‌اند، گویا که در قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله یا کسانی که بر او ایمان آورده بود در مورد پیروی از ملت ابراهیم علیه السّلام شک پیدا شده و آیه‌ی در مقام رفع شبهه:

محترم شمرده نشدن روز شنبه بدان جهت بود که به دستور حضرت موسی علیه السّلام آنروز عید یهودیها بود هم چنان که بعد از آنان روز یکشنبه عید نصاری شد.

پس خدای تعالی فرمود:

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ تَأْسِكِينَ وَآرَامَشِي بُوْدَةً بِأَشَدِّ مَا كَانَ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا لِلْمُؤْمِنِينَ.

إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ منظور از اختلاف این است که یهود در روز شنبه اختلاف کردند، بدین نحو که ابتدا آن را تحریم کردند و سپس حلال شمردند، پس خداوند آنان را لعنت کرده و مسخ نمود. و بعضی گفته‌اند که: مقصود از کسانی که در روز شنبه اختلاف کردند یهود و نصاری است که اختلاف آن‌ها به این صورت بود که یهود گفتند: روز

شنبه بزرگترین روزهاست چون ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۱

خدای تعالی در این روز (در روز شنبه) از آفرینش عالم فارغ شده و استراحت کرده و نصاری گفتند: روز یکشنبه بزرگترین روزهاست چون آغاز آفرینش عالم در آن روز بوده است.

آیات ۱۲۸-۱۲۵

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸]..... ص: ۲۱۱

اشاره

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ

بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

ترجمه: ص: ۲۱۱

« (ای رسول) خلق را به حکمت و برهان و پند نیکو به راه خدا فرا بخوان و با بهترین طریق مناظره کن که البته خدا (عاقبت حال) کسی که از راه گمراه شد و آن که هدایت یافته است بهتر می‌داند، و اگر کسی بر شما مسلمانان عقوبت و ستمی رساند شما باید به قدر آن در مقابل انتقام بکشید و اگر بردباری کنید البته که برای صابران اجری بهتر (از انتقام) خواهد بود و (تو ای رسول) برای رضای خدا به رنج تربیت امت صبر و تحمل پیشه کن ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۲ و بر آنان غمگین مباش و از مکر و حيله‌ی ایشان دلتنگ مشو (که خدا از مکر خلق، تو و دین تو را محفوظ می‌دارد)، همانا خدا یار و یاور متقیان و نیکوکاران عالم است.»

تفسیر ص: ۲۱۲

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ این جمله حاوی کلامی است که از ما قبلش منقطع است و لذا ادات وصل نیآورده است و مقصود از سبیل ربّ دین اسلام یا بزرگترین رکن آن ولایت است می‌باشد. بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حکمت از نظر علم و عمل به معنای خدا گونه شدن (تشبه به اله) تفسیر شده است و معنای آن اطلاع بر دقایق علوم است که بشر از مانند آن عاجز است و نیز توانمندی بر دقایق اعمالی که امثالش از آوردن آن‌ها عاجز باشد، و در فارسی بر آن «خرده بینی و خرده کاری» می‌گویند و شأن آن در کار ولایت است. و مقصود از حکمت در این جا دعوت از طریق باطن است بدین گونه که در مدعو بر حسب استعدادش تصرّف نماید، و دعوت از طریق ظاهرست بر حسب اقتضای حال مدعو بدین گونه که معجزاتی از خود ظاهر سازد و او را با خطورات ذهنی و خیالات مشغول نماید تا بدین وسیله او را به سوی حقّ برگرداند.

موعظه حسنه: عبارت از اظهار کردن چیزی است که برای شخص

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۳

مدعو نافع باشد تا آن را طلب کند، و نیز آنچه را که ضرر و زیان دارد اظهار نموده و موجبات اجتناب او را فراهم سازد که این اظهار کردن می‌بایست طوری باشد که مدعو ببیند و بداند که دعوت کننده و ناصح خیرخواه اوست و این شأن کار نبوت است. مجادله‌ی حسنه: عبارت است از ملزم کردن خصم با حجّت و برهان یا چیزی که پیش او مسلم و قطعی می‌باشد اعمّ از این که موافق با برهان باشد یا نباشد، در اخبار نیز پیرامون تفسیر مجادله بر همین معنای اشاره شده است.

بنابراین مجادله اعمّ از آن چیزی است که منطقیین آن را اصطلاح کرده‌اند و این شأن رسالت است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور است مردم را وادار بر قبول دین بکند اگر چه با شمشیر باشد.

برای این که آن حضرت صلی الله علیه و آله صاحب هر سه شأن و هر سه کار (حکمت، موعظه و مجادله) است و مردم نیز بر سه طبقه‌اند:

۱. آماده‌ی تصرّف ولی. ۲. قبول کننده‌ی نصیحت نبی.

۳. معاندی که نیازمند الزام است.

از سوی دیگر برای هر شخصی از طبقه‌های یاد شده حالت‌های خاصی متصورست، لذا خداوند متعال نبی اکرم صلی الله علیه و آله را بر دعوت‌های سه گانه امر کرد، مجادله‌ی غیر حسنه بنابر آنچه که در اخبار آمده این است که حقی را که دشمن ادعا می‌کند انکار کنی، یا آن را به صورت باطل تلقی کنی تا او را

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۴

ملزم سازی و یا این که نتوانی با حجت و برهان مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن داشته و حق را برملا سازی و در نتیجه با او به جدال پرداخته و به موجب ضعف و ناتوانی خصم را بر اهل دین خودت جسور و با جرأت کنی و با این کار قلوب مسلمین و عقایدشان را سست کنی.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو مأمور دعوت عام هستی، پس این اندیشه که آیا دعوت فایده می‌بخشد یا نه؟ موجب سستی‌ات در دعوت نگردد.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ إِنْ آوَرَّدَ بِرِشْكِ وَتَرَدِيدٍ مِی‌کند تا مشعر بر این باشد که برای مؤمن قصاص کردن شایسته و سزاوار نیست، بلکه شأن مؤمن عفو است و اقدام بر قصاص همانند امر مشکوک است، قصاص برای کسی است که ارز مرتبه‌ی نفس بالاتر نرفته است. و قول خدای تعالی: وَ لِيُغْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا»

برای کسی است که از مرتبه‌ی نفس عروج کرده باشد و نیز این قول خداوند که: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۲» در مورد کسی است که متّصف بر صفات روح باشد، یا به عبارت دیگر: اولی پیرامون کسی است که رسالت را پذیرفته باشد و دومی در باره‌ی شخصی که نبوت را پذیرفته و سومی کسی که ولایت

(۱) سوره‌ی نور آیه ۲۲ [.....]

(۲) سوره‌ی آل عمران آیه ۱۳۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۵

را قبول کرده باشد.

وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ اگر در مورد قصاص صبر کنید بهتر است، مقصود از صبر عفو و فرو بردن غضب است که در آیات دیگر نیز ذکر شده است همان گونه که راضی بودن به منزله‌ی صفح و گذشت است، و فوق جمیع مراتب احسان نسبت بر کسی که بدی کرده است.

نزول آیه هم چنان که در اخبار آمده است در مورد غزوه‌ی احد است که مشرکین کشته‌های مسلمانان را مثله کردند، پس مسلمانان گفتند اگر خداوند ما را بر آنان مسلط کرد بهترین آنان را مثله خواهیم کرد.

یا این که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه‌ی حمزه علیه السلام حاضر شد و دید آنچه را که در مورد او انجام داده‌اند گریه کرد و فرمود: اگر خداوند مرا بر قریش پیروز کرده و مسلط سازد من هفتاد مرد از آنها را مثله خواهم کرد، پس جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شده و این آیه را آورد که: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ... ولی با همه‌ی آنچه که بیان گردید مضمون آیه عام است و مورد خاصی ندارد.

وَ اصْبِرْ چون مؤمنینی که از دار نفس خارج نشده‌اند طاقت تحمیل اذیت را ندارند و زود بر قصاص رو می‌آورند لذا خداوند به

طریق مدارا و نرمش فرمود: **وَلَيْئِنْ صَبَرْتُمْ مَكَرَ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** که او را صریحا بر صبر امر فرمود، (ثم) برای اشعار بر این معنای است که تمکن از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۶

صبر نعمتی است از جانب خدا، چون حس بشری مقتضی انتقام است فرمود: **وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ** و نیست شکیبایی بردباری‌ات مگر برای خدا پس بر یارانت که مورد مثله شدن واقع شده‌اند اندوهگین مباش، یا مقصود این است که (ای محمد صلی الله علیه و آله) بر گمراهان مکر کننده‌ی بر خودت یا علی علیه السلام و مؤمنین اندوهگین مباش.

وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ و از آنچه که در حق خودت و یارانت، یا در حق علی علیه السلام مکر می‌کنند در تنگی مباش. و این اشاره به گذشت و پاک نمودن دل از کینه ورزی بر مکاران و بدکاران است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا همانا که خداوند با کسانی است که متقی باشند، و آن‌ها یاران تو هستند، یا تو و پیروانت هستید یا علی علیه السلام و پیروانش هستند پس تو در تنگنا و اندوه نباش از آنچه که در حق تو و اصحابت روا داشتند، چرا که شما پرهیزکار آن را نزد خدا تقرب و مقامی است، یا از حیل‌های آنان در تنگی مباش که بر تو و یا علی علیه السلام یا بر پیروانش نمی‌توانند صدمه بزنند.

یا این جمله در مقام تعلیل جمله‌ی سابق است که در این صورت معنای آیه این است که: خداوند با کسانی است که از تنگی، اندوه، کینه و حقد بر بدکار پرهیز کنند، یا اشاره بر آخرین مرتبه‌ی عبودیت و تقوای حقیقی است که عبارت از فنای تام و کامل در خدا و سفر به سوی حق در حق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۷

طی آنچه که گذشت بارها متذکر شدیم که خدای تعالی با بندگان و مخلوقات دو معیت دارد: یک معیت که از صفات رحمت رحمنی است و آن عام است و معیت دیگر از صفات رحمت رحیمی که خاص است و آنچه که در امثال این مقام مقصود است همین نوع اخیر از معیت است.

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ آنانی که دارای حسن و کار نیکند، که همان ولایت است، یا مقصود کسانی است که بر بدکنندگان خودشان هم خوبی می‌کنند، این آیه همانطوری که ذیل تفسیر تنزیل نیز اشاره شد بر مراتب انسان از اول مقام اسلام تا کمال انسان توجه دارد.

زیرا از قول خدای تعالی: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ** اشاره بر اولین مرتبه‌ی او در اسلام دارد، و از **وَلَيْئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ** بر دومین مراتب که از قبیل عفو، فرو بردن خشم و ... از قول **وَلَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ** تا **مِمَّا يَمْكُرُونَ** اشاره بر سومین مرتبه است که مقام گذشت و پاک کردن قلب از کینه و حقد بدکاران می‌باشد.

و قول خدای: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا** اشاره بر آخرین مقام تقوی است که آن مقام فنای تام است و آن فانی شدن از فنا است و قول: **وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ** اشاره بر بالاترین و برترین مقامات انسان است که مقام بقای بعد از فناست.

اگر آنچه را که در اسفار اربعه برای سالکین و اصطلاح صوفی صافی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۸

طی مباحث گذشته بیان کردیم به خاطر بیاوری برای تو امکان هوشیاری بر مضامین آیه فراهم می‌شود بفهمی آیه اشاره بر اسفار اربعه (سفرهای چهارگانه) دارد.

(و الله ولی التوفیق) و خداوند ولی توفیق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۱۹

سوره الإسراء ص: ۲۱۹

اشاره

همه‌ی آیه‌های این سوره‌ی مکی است و بعضی گفته‌اند: جز پنج آیه مکی است و آن پنج آیه عبارتند از: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ» (۱) و آیه «وَلَا تَقْرُبُوا» (۲) و آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» (۳) و آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ» (۴) و آیه «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۵) و بعضی گفته‌اند جز هشت آیه بقیه مکی است که سه آیه‌ی دیگر عبارتند از: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» (۶) تا قول خدای: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي» (۷) آیات ۸-۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸ تا ۸] ص: ۲۱۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَ
 آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ
 قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَغْلِبُنَّ عُلُومًا كَبِيرًا (۴)
 فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ
 أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
 وَيُدْخِلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (۷) عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
 حَصِيرًا (۸)

(۱). آیه ۲۳

(۲). آیه ۲۴.

(۳) آیه ۵۷

(۴) آیه ۷۸

(۵) آیه ۲۶

(۶) آیه ۷۳

(۷) آیه ۸۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۰

ترجمه: ص: ۲۲۰

به نام خداوند بخشنده مهربان

«پاک و منزّه است خدایی که در شبی (مبارک) بنده‌ی خود (محمّد صلی الله علیه و آله) را از مسجد الحرام (مکه معظمه) به مسجد الاقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخته سیر داد تا آیات خود را بر او بنمایاند که در حقیقت خدا شنوا و بیناست، و به موسی علیه السلام کتاب تورات را فرستادیم و آن را وسیله‌ی هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم تا غیر من هیچ نگهدارنده و

نگهبانی فرا نگیرند،

ای فرزندان کسانی که بر کشتی نوح علیه السلام حملشان کردیم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۱

آنچنان که نوح علیه السلام بنده‌ی شکر گزاری بود شما هم مانند او شاکر باشید،

و در کتاب خبر دادیم که شما بنی اسرائیل حتما دوبار در زمین فساد و خون ریزی می کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می یابید،

پس چون وقت انتقام اول فرا رسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را بر شما (چون بخت النصر) بر انگیزیم تا آن جایی درون خانه‌های شما را جستجو نمایند و این و عده‌ی حتمی انتقام خواهد بود،

آن گاه شما را بر روی ایشان برگردانده و بر آن‌ها غلبه دهیم و با مال و فرزند نیرومند مدد بخشیده و عده‌ی (جنگجویان) شما را بسیار گردانیم.

و شما بنی اسرائیل اگر نیکی و احسان کردید و اگر بدی و ستم نمودید باز بر خودتان کرده‌اید و آن گاه که وقت انتقام ظلم دیگر شما فرا رسید تا اثر بیچاره گی و ترس و اندوه بر رخسارتان ظاهر شود و به مسجد بیت المقدس همانند بار اول در آید و به هر چه رسند نابود ساخته و به هر کسی تسلط یابند به سختی نابود گردانند

امید است که خدایتان بر شما باز هم رحمت آورده و مهربان گردد و اگر سرکشی و ستمگری نمودید ما هم بر مجازات شما باز می گردیم و جهنم را زندان کافران قرار داده‌ایم.

تفسیر ص : ۲۲۱

اشاره

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى پاك و منزّه است خدایی که در قسمتی از بنده‌اش را از مسجد الحرام تا مسجدی که در بیت المقدس است سیر داد.

یا منظور از مسجد الاقصی بیت المعمور است که در آسمان چهارم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۲

می باشد مسجد الاقصی مظهر بیت المعمور است هم چنان که مسجد الحرام مظهر آن می باشد و لفظ (السری) و الأَسْرَى بر یک معناست و آن عبارتست از سیر در شب، بنابراین ذکر لفظ (لیل) بعد از این کلمه یا از باب تجرید کلمه‌ی (اسراء) از شب است و یا جهت تأکید.

و متعدی گشتن این لفظ فقط به وسیله حرف «باء» است و از قبیل اجتماع دو حرف تعدی «باء» و «همزه» نیست.

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ چنان مسجدی که حول و حوش (اطراف) آن را مبارک گردانیم، زیرا که اطراف آن شام و مصر است که هر دو به سبب فراوانی نعمت از هر جنس از سایر شهرها ممتازند، کثرت و فراوانی برکاتی که در اطراف بیت المعمور در آسمان چهارم از این جا معلوم و روشن می گردد.

تحقیق معراج جسمانی ص : ۲۲۲

بدان که آیه اشاره به معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اخبار در کیفیت معراج و سیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه که در معراج دیده است مختلف است، در عین حال همه‌ی اخبار اتفاق بر وقوع آن داشته و نیز حاکی است از این که آن یکی از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

بین علما نیز اختلاف است در این که آیا معراج با بدن طبیعی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یا با بدن مثالی و روح حضرتش تحقق یافته است؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۳

فلاسفه منکر معراج با بدن جسمانی هستند، زیرا معتقدند که جسم ملکی نمی‌تواند در عوالم ملکوتی داخل شود و نیز چنین وقوعی موجب خرق و التیام در آسمانها می‌گردد که محال است.

ولی متشرعین در پیروی از ظاهر اخبار وقوع را با بدن طبیعی می‌دانند بدون این که وجه صحت آن را بیان کنند، از سوی دیگر برهان فلاسفه بر امتناع معراج جسمانی قوی است. «۱»

نیز بر معراج ایراد گرفته‌اند که در کوتاهترین زمان صورت گرفته است هم چنان که روایت شده است که به نحوی بوده که گرمی رختخواب در بستر آن حضرت هنوز باقی بوده و حرکت حلقه‌ی در هنوز ساکن و آرام نشده بوده و آب آفتابه که در حین عروج رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر سقوط بر زمین ریخت هنوز وقت برگشتن از معراج کاملاً نریخته بود، و این در حالی است که آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراجش دیده و برای ما نقل فرموده، و آنچه که از نمازها و مخاطبات و حرف زدنها در معراج اتفاق افتاده جز در یک زمان طولانی ممکن نیست.

پس چگونه باید این مطالب را تحلیل و جمع بندی کرد؟! و نیز اشکال شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرب الهی رسید علی علیه السلام او را مخاطب قرار داد و علی علیه السلام دستش را از پشت پرده و حجاب دراز کرد و در غذا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشارکت نمود و علی علیه السلام در حین سیر

(۱) ما به زودی در این مورد تحقیق خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله راه را بر او بست و همه این‌ها دلالت می‌کند بر این که علی علیه السلام باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملتر باشد با این که علی علیه السلام تابع آنحضرت بوده است و تابع نمی‌تواند از متبوع کاملتر باشد!

تحقیق و رفع اشکال ص: ۲۲۴

تحقیق این مطلب به نحوی که شکی در وقوع معراج با بدن طبیعی باقی نماند و سایر اشکالهای بیان شده برطرف گردد نیاز بر ذکر مقدمه‌ای دارد که به واسطه آن زمینه جهت ارایه‌ی مطلب فراهم گردد.

بنابراین می‌گوییم: عالم تنها در این عالم محسوس که از آن به عالم طبع تعبیر می‌شود منحصر نمی‌باشد، بلکه فوق این جهان عالم برزخ است که بین عالم طبع و عالم مثال است.

عالم برزخ بر عالم طبع حکومت دارد و در آن هر گونه که بخواهد تصرف می‌کند، می‌تواند زنده کرده و بمیراند، معدوم را ایجاد و موجود را معدوم سازد، محسوس را پوشانیده و غیر محسوس را با آب و رنگی جلوه گر کند که طی الارض، بر روی آب راه رفتن، داخل شدن در آتش و سالم بیرون آمدن از آن و هم چنین قلب ماهیتها از همین قبیل است.

کما این که از همین قبیل است طیّ زمان، هم چنان که در اخبار وارد شده: امام معصوم علیه السلام به منافقی فرمود: سگ شو سگ شد، و بر یکی فرمود تو بین مردان زن هستی، زن شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۵

هم چنین منافق دیگری قلب ماهیت از معصوم علیه السلام را انکار کرد، سپس به سوی نهری رفت تا خود را بشوید و غسل کند، پس داخل شد و بدن خود را در آب فرو برد از آب که بیرون آمد خود را زنی دید در ساحل دریا نزدیک قریه‌ای مجهول و ناشناس، داخل روستا گردید و ازدواج کرد، مدتی خانه داری نمود و فرزندان از او متولد شد، تا این که روزی از خانه بیرون آمد و رفت تا در آن دریا غسل کند و داخل آب شد و بدن خود را در آب فرو برد، و وقتی از دریا بیرون آمد خود را بر همان نهری دید که در سابق به آن جا آمده بود و آن نهر را می‌شناخت و دید که لباسهایش همان جاست و به همان وضعی که گذاشته بود دست نخورده مانده است، لباسهایش را پوشید و به خانه‌اش رفت، اهل خانه اصلاً متوجه غیبت او نشدند چون تمام این کارها در مدّت کوتاهی انجام گرفت.

امثال اینگونه داستان از تابعین صادق و پیروان راستین معصوم علیه السلام نیز دیده شده است که در واقع بسط و گسترش زمان است ممکن است وقوع چنین وقایعی در عالم ملک هم باشد.

هم چنان که نقل شده است برای زنی چنین اتفاقی رخ داد، و او جریان واقعه را برای جماعتی نقل کرد منکر شدند فرزندان آن زن را از شهر دور آورده و نشان دادند با این که آن زن از شهر خودش به مدّت یک ساعت غیبت نکرده بود، ممکن است این قضایا از قبیل بسط در دهر و روزگار باشد، بدون این که در زمان تصرّفی بشود و ممکن است وقوع این کارها در عالم ملکوت باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۶

امّا فوق عالم برزخ عالم مثال است که می‌تواند تصرّف در برزخ و طبع بکند، و فوق آن عالم نفوس کلیه است که از آن به عالم تدبیر کننده‌ی امر «فَالْمَدْبَّرَاتِ أَمْراً» تعبیر می‌شود و فوق آن عالم ارواح است که از آن به «الصّافّاتِ صیفاً» تعبیر می‌شود و در لسان اشراقیین به ارباب انواع و ارباب طلسمات تعبیر می‌شود، و فوق عالم ارواح عالم عقول است که از آن به عنوان عالم قرب «مقرّبین» تعبیر می‌شود، و فوق آن کرسی است و فوق کرسی عرش است، که سریر و تخت ملک متعال است، و آن دو بین وجوب و امکان قرار دارند (نه واجب است و نه ممکن) بلکه از امکان بالاتر و از وجوب پایین تر است.

هر یک از عالمهای ذکر شده دارای احاطه، تصرّف و حکومت بر جمیع چیزها و عوالمی است که پایین تر از خود قرار دارند. پس هر گاه یکی از آن عوالم بر عالم پایین تر از خودش غالب شود عالم پایین تر تحت حکم آن قرار می‌گیرد و حکم خودش را از آن زایل می‌نماید.

و نیز بدان که انسان مختصری از آن عالم است و در برابر آن دارای مراتبی است و هر مرتبه‌ی بالاتری بر پایین تر از خودش حکومت دارد و از این جهت با عالم کبیر فرقی ندارد، چنانچه در حکومت نفس بر بدن و قوا این مطلب را مشاهده می‌کنیم ولی این مراتب در بیشتر موارد بالقوه است، و آنچه که بالفعل است همان نفس مجرّد است که در مقابل عالم نفوس است

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۷

و این عالم نفس در نهایت ضعف است، به نحوی که هیچ نوع تصرّفی در بدنش جز آن مقدار که خداوند در سرشت و فطرت او قرار داده نمی‌توان داد تا چه رسد بر غیر بدن خودش.

پس هر گاه بعضی از آن مراتب به فعلیت برسد، چنانچه در بیشتر انبیا و اولیا علیهم السلام چنین است، یا همه‌ی آن مراتب به فعلیت برسد، هم چنان که در خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و صاحبان ولایت کلی چنین است می‌توانند در بدنهایشان هر طور بخواهند تصرّف کنند.

(علاوه بر این) همین طور می‌توانند در سایر اجزای عالم هم تصرف نمایند، هم چنان که از انبیا و اولیا علیهم السّلام طیّ مکان، زمان، راه رفتن بر روی آب و هوا، داخل شدن در آتش، زنده کردن مرده، قلب ماهیتها و غیر این‌ها روایت شده به حدّی که نمی‌توان منکر شد و اخبار نسبت بر مجموع این مطالب متواتر است اگر چه نسبت بر تکک تکک عنوانهای بیان شده به حدّ تواتر نرسیده است.

اما تصرف در بدن طبیعی به نحوی است که می‌تواند آن را از حکم امکان خارج و در عالم عرش داخل نماید که آن فوق امکان و فوق عالم عقول و ملائکه‌ی مقربین است.

همان طوری که روایت شده است: جبریل علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج عقب ماند و گفت: اگر به اندازه‌ی یک انگشت جلو می‌آمدم می‌سوختم با این که جبریل علیه السّلام از عالم عقول مقربین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۸

پس اگر این تصرفات از خواصّ خاتم کلّ در رسالت و نبوت و ولایت است، و آن از ویژگیهای خاصّ پیامبر ما صلی الله علیه و آله است که هیچ کس در این مورد مشارکتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد، نه نبیّ مرسل، و نه خاتم اولیا علیه السّلام و از همین جهت است که معراج جسمانی با کیفیت مخصوص را از خواصّ نبیّ ما صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند.

چون معراج با کیفیت امری است که از ممکن فوق آن تصوّر نیست و از سوی دیگر این کار ممکن نیست مگر در وقتی که عالم فوق امکان بر بدن غلبه کند، و این غلبه به آسانی برای هر کس و در هر زمان ممکن نیست.

لذا گفته‌اند که معراج برای نبیّ صلی الله علیه و آله فقط دو مرتبه اتفاق افتاد، در حالی که برای بعضی از عرفا نسبت داده شده است که فرموده: من در هر شب هفتاد مرتبه عروج می‌کنم.

و معراج به وسیله‌ی روح امری است که برای خیلی از مرتاضان روی می‌دهد، بلکه در اخبار وارد شده که نماز معراج مؤمن است. (۱)

حال که این مقدمه مقّرر گشت می‌گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بدن طبیعی‌اش عروج کرد و عبا بر دوش و نعلین بر پایش بود، تا بیت المقدّس رفته و از آنجا به آسمان‌ها، و از آن به ملکوت و از آن به جبروت و از آن بر عرش که فوق امکان است سیر نمود و در این سیر جبریل علیه السّلام از او عقب ماند، چون از عالم امکان بود و راهی بر مافوق آن نداشت، چه هر یک از

(۱) الصلاة معراج المومن

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۲۹

فرشتگان مقام معلومی دارند که از آن فراتر نمی‌روند بر خلاف انسان که بالا و بالاتر می‌رود.

با معراج جسمانی خرق آسمانها هم لازم نمی‌آید به علّت غلبه‌ی ملکوت که حکم ملک از بدن حضرت برداشته بود لذا شکفت نبوده است که بدن طبیعی به سوی ملکوت و جبروت عروج نماید، چون حکم ملک بلکه حتّی حکم امکان هم از او ساقط شده بود در حالی که عین او باقی بوده است.

و نیز کثرت وقایع معراج عجیب نیست زیرا از قبیل گسترش و بسط دهر (روزگار) است با کوتاهی زمان.

چنانکه خدای تعالی فرمود: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (۱) و نیز فرموده: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (۲) بنابراین یک ساعت از دهر و (روزگار) در مقابل یک زمان هزار ساعت از زمان می‌شود، یا همانند پنجاه هزار ساعت می‌شود، و سخن گفتن علی علیه السّلام و دست دراز کردن او از پشت پرده به سبب مقام علوی علی علیه السّلام است نه بدن طبیعی او. فضیلت معراج بر این است که با بدن طبیعی انجام شده، و روی همین جهت است که معراج از خواصّ رسول خدا صلی الله علیه و

طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)

اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ قُوَّةٌ أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نَمِدُّ هُنَّاءً وَهَوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُومًا (۲۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۳۷

ترجمه: ص: ۲۳۷

«همانا این قرآن به راست تر و استوارترین طریقه هدایت می کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می دهد،

و آنانکه بر عالم آخرت ایمان نمی آورند البته همانا عذابی دردناک مهیا ساخته ایم،

و انسان با شوق و رغبتی که خیر و منفعت خود را می جوید چه بسا به نادانی با همان شوق شر و زیان خود را می طلبد انسان بسا بی صبر و عجول است

و ما شب و روز را آیت و نشانه‌ی (قدرت خود) قرار دادیم آن گاه از آیت شب (و روشنی ماه آن) کاستیم و (خورشید) آیت روز را همیشه تابان ساختیم تا شما در روز از فضل خدا طلب کنید و تا آن که شمار سالها و حساب اوقات را بدانید و هر چیزی را مفصّل بیان کردیم،

و ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۳۸

مقدّرات و نتیجه‌ی اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتابی بر او بیرون آریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه‌ی اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند

تو خود کتاب اعمال را بخوان که تو تنها برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی،

هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود راه یافته است که به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت شتافته و هیچ کس بار عمل کسی را بر دوش نگیرد و ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد،

و ما چون اهل دیاری را بخواهیم هلاک سازیم پیشوایان و متّعمان آن جا را امر کنیم که راه فسق و تبه کاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آن جا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت آن گاه همه را هلاک می سازیم

چه بسیاری از ملل و اقوامی را بعد از نوح علیه السّلام هلاک کردیم و تنها خدای تو که بر گناهان بندگانش آگاه و باخبر است کفایت می کند،

هر کس به سعی کوشش خود متاع عاجل را طالب است متاع دنیا را به او می دهیم (لکن باز) بر هر که خواهیم و هر چه مشیت ازلی ما باشد سپس در عالم آخرت دوزخ را نصیب او کنیم که با نکوهش و مردودی به جهنم درآید،

و کسانی که طالب حیات آخرت باشند و برای آن به قدر طاقت بکوشند البته به شرط ایمان به خدا سعی آن‌ها مقبول و مأجور

خواهد بود،

و ما به هر دو فرقه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود مدد خواهیم داد که از لطف و عطای پروردگار تو هیچ کس محروم نخواهد بود،

بنگر تا ما چگونه بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم؟

مراتب آخرت نیز بیش از درجات دنیا است و برتری خلایق بر یکدیگر به مراتب افزون‌تر از حدّ تصوّر است، هرگز با خدای یکتا شرک و شریک میاور و گرنه به نکوهش و خذلان ابدی مبتلا خواهی شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۳۹

تفسیر ص: ۲۳۹

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ این که قرآن رهنمون می‌شود بر راهی که استوارتر و محکم‌تر است اشاره بر صورت مدوّن از همه‌ی قرآن یا قرآن ولایت دارد، یا اشاره به رسالت، نبوّت و یا شخص رسول الله صلی الله علیه و آله یا شخص امام علیه السلام است، زیرا که هر یک از این‌ها که گفته شد محسوس و معلوم خلق است اگر چه مقصود حقیقی همان ولایت است.

هدایت راهنمایی و دلالت است و مراد از راه محکم‌تر و استوارتر محکم‌ترین ملت‌های پیامبران است، زیرا کسی که قرآن بر او نازل شده استوارتر از سایر انبیا و امتی که قرآن برای آنان نازل شده است استوارتر از سایر امت‌هاست.

ممکن است مقصود راهی باشد که از سایر راه‌ها محکم‌تر و استوارتر است که راه قلب از سایر راه‌های نفس محکم‌تر است، یا مقصود راه ولایت است که از راه نبوّت استوارترست و منظور این آیه همین معنای است چه ولایت غایت ارسال رسولان و نزول کتابهای آسمانی است و در اخبار متعدّد با اختلافی که در الفاظ دارند، تفسیر به ولایت شده است.

و این نسبت به کسی است هنوز داخل در اسلام نشده در حالی که آماده‌ی داخل شدن است، یا داخل در اسلام شده ولی با بیعت خاصّ ولوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۰

داخل در ایمان نشده است، و اما نسبت به کسیکه در هیچ یک از دو بیعت داخل نشده و با انکار آخرت از زبان حال و قال آمادگی دخول در بیعت را ندارد انذار و بیم دهنده است.

و يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا عطف بر یهدی شده است بشارت می‌دهد بر مؤمنانی که طبق پیمان گرفته شده در بیعت عمل می‌کنند پاداش بزرگی را.

و نیز خبر می‌دهد از این که: وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا همانا آنانی را که به آخرت نمی‌گروند عذابی است دردناک، بنابراین که از قبیل عطف جمله یا عطف مفرد بوده باشد این نیز بشارت دیگری برای مؤمنین است.

و يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ انسان از خدا می‌خواهد آنچه را که شر و بد است همان طوری که دعا بر خیر و خوبی می‌کند، در حالی که شر بودن شر را نمی‌داند ولی خیر بودن خیر را می‌داند، و دعا کردن و خواستن چیزی که نمی‌داند خوب است و رضایت حقّ را در مورد آن نمی‌داند، مذموم است.

توضیح این که طبق رسم الخط قرآن که «واو» را از یدعو در نوشتن می‌اندازند «یدع» می‌شود اشاره بر این است که چنین دعا و درخواستی از انسان کم اتفاق می‌افتد.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا انسان عجول است و بدون صبر و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۱

تأمل آنچه را که نمی‌داند خوب است یا بد درخواست می‌کند، وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ دو نور دهنده‌ی شب و روز را که خورشید و ماه است آیت و نشانه قرار دادیم که لفظ «نیرین» در تقدیر است یا لفظ «ذوی»، صاحب دو نشانه قرار دادیم و مؤید این دو تقدیر است صاحب دو نشانه قرار دادیم.

و مؤید این دو تقدیر، قول خدای تعالی: لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ است.

چون عدد سالها و حساب با اختلاف ماه در حالت‌های مختلف معلوم می‌شود و ممکن است مقصود این باشد که خود شب و روز را نشانه قرار دادیم.

و محو عبارت از کمی و نقصان نور بوده باشد، و ادا نمودن مطلب با این عبارت برای این باشد که شنونده بر حسب احتمال بتواند هر احتمال ممکن را به ذهن بیاورد، و این در واقع از گستردگی وجوه قرآن است.

و نیز مطرح کردن مطلب با این عبارت برای این است که تطبیق آیه بر جمیع مراتب شب و روز ممکن باشد چون شب و روز چنانچه بیانش بارها گذشت مختص به آن شب و روز محسوس نیست که دیده می‌شود، بلکه در جمیع مراتب وجود جریان دارد. زیرا ملکوت سفلی نسبت به ملک نور کمتری دارد اگر چه دارای تجرد برزخی است، پس ملکوت سفلی نسبت به ملک شب است، و ملک

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۲

نسبت به ملکوت علیا شب است، و ملکوت علیا به جهت پوشیده شدنش به حجاب اندازه‌گیری نسبت بر نفوس شب است، و نفوس به جهت پوشیده شدنش با وابستگی تدبیری نسبت بر جبروت شب است و همه‌ی این‌ها نظر به جهات امکانی‌شان نسبت بر جهت الهی شب می‌باشند.

و مطلب از همین قرار است در عالم صغیر به اضافه‌ی حالت‌هایی که در آن جا هست از قبیل قبض و سقم، فقر و غنا، و ترس و امتیث، و معنای آیه این است که شب و روز را در هر یک از مراتبشان دو نشانه و آیت قرار دادیم.

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ پس نور نشانه‌ای (نور وجود برتر بر پایین‌تر، همانطوری که ذکر شد نسبت پایین‌تر به بالاتر حکم شب را دارد) را کم کردیم که عبارت از شب است یا آیه‌ی شب که ماه باشد (و خود نشانه‌ی وجود خورشید نور برتر است) محو کردیم. وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ پدیده‌ای خود آن نشانه‌ی روز است روشن گردانیدیم تا فضل پروردگارتان را بنمایانیم، یا وجود روز را نشانه‌ای روشن قرار دادیم.

اما لفظ «مبصره» یا از باب مجاز عقلی است، یا از «ابصر»، آن را صاحب دیدن قرار داد، یا از «ابصر» به معنای روشن شدن است، یا از «ابصر» است به معنای این که اهل روز بینا شدند (که غایت بیندگی و بصیرت را معلوم می‌دارد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۳

اما این که شب را مقدم بر روز آورده است برای تقدّم طبعی آن در سلسله‌ی صعود و انظار صاحبان نشانه یعنی انسانها می‌باشد، و مقدم داشتن غایت روز به جهت شرافت آن است و نیز برای این است که شب غایت آن دو است.

و لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ تا شما عدد سال و حساب را بدانید، و این علم و آگاهی به سبب اختلاف ماه نسبت به چگونگی وضعیتش با خورشید از جهت هلال و بدر محاق حاصل می‌شود.

وَ كُلِّ شَيْءٍ فَضْلُنَا تَفْصِيلًا مَنْظَمٌ بودن شب و روز، خورشید و ماه فقط برای بهرمندی و انتفاع شما نیست، بلکه هر چیزی در عالم چه مادیات زمینی و آسمانی و چه مجردات قابل اندازه‌گیری و متعلق‌ها و غیر متعلق‌ها به طوری منظم است و ما آن را نظم دقیق دادیم که از ادراک دقایق حکمت و مصلحت‌هایش عقول بشر عاجز است و کلمه‌ی «تفصیل» همانطور که در تمییز و تبیین به کار می‌رود، در تنظیم دقیق نیز استعمال می‌شود که آن نیز نوعی بیان کردن دقایق حکم و تمییز هر یک از دقایق دیگری است.

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ طَائِرٌ چیزی است که می‌پرد و پرواز می‌کند و چون عرب با پرواز پرنده با طرف راست فال خوب می‌زند و آن را مبارک می‌دانند و با پرواز طرف چپ فال بد، مخصوصاً در بعضی از پرنده‌ها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۴

لذا اسم مطلق فال زدن قرار داده شده است چه خوب باشد و چه بد، سپس در مطلق سبب خیر و شر استعمال شده است، معنای آیه این است که سبب خیر و شرش را بر گردن آن ملزم نمودیم همانند قلاده و زنجیری که در گردنش باشد.

وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشُورًا آن نوشتاری که با دست فرشتگان نگاهشده از چیزهایی که عبارت از الواح نفس او یا خارج از آن است بیرون می‌آوریم و او آن را باز و گشوده می‌بیند.

أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا کافی است که خودت محاسب و حسابگر خویش باشی و نیازی بر حسابگر دیگر نیست، چون حجاب و پرده برداشته شده و چشم تیزبین گشته است، اعمال مجسم و مکتوب شده و میزان شهود و گواه می‌باشد و پرواز کردن نامی اعمال جهنمی‌ها به چپ و بهشتی‌ها به راست نیز شاهد این حسابگری و نوشته است.

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا هر که ره یاب شده خویش را ره نموده است و هر که بی‌راه شده به زیان خود بی‌راهی نموده و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد، و ما کسی را عذاب نمی‌کنیم مگر پس از این که رسولی را برانگیزیم که رسول در عالم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۵

غیر عقل و در عالم کبیر یکی از انبیا و اولیا علیهم السلام است.

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا

مقصود از «مترفین» کسانی هستند که در نعمت و رفاه زندگی می‌کنند و لفظ «امرنا» مفتوح العین از ثلاثی مجرد، و نیز با همزه‌ی ممدوده از باب افعال خوانده شده هم چنان که با کسر عین از ثلاثی مجرد خوانده شده «امرنا» که همه به معنای «کثرنا» است آن را زیاد گردانیدیم.

و ممکن است «امرنا» با تشدید عین، و «آمرنا» از باب افعال «امر» ضد نهی است که در این صورت معنای آیه این است که ما آن‌ها را از جهت تکوین امر بر فسق می‌کنیم.

فَفَسَّقُوا فِيهَا

ممکن است معنای آیه این باشد که ما از نظر تکلیف آن‌ها را امر به عبادت کردیم سپس فاسق شدند، محتمل است که «امرنا» با تشدید و «آمرنا» باب افعال از «امر» با تثلث «ا» عین همین امیر شد، و معنای آیه این که ناز پروردگان و فرمانروای اهل آن قریه فسق ورزیدند.

اختصاص یافتن بر ناز پروردگان بنا بر معانی اول برای این است که دیگران به آن‌ها نگریسته و پیروی می‌کنند.

چون مرفهین نسبت بر دیگران هم سرعت عمل بیشتر دارند و هم توان اجرای فسق و فجور، هم چنان که دلی فارغ‌تر و جرأتی بیشتر دارند،

(۱) مقصود حرکات سه گانه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۶

پس حیل‌های ایشان نیز در ارتکاب فسق و فجور بیشتر است و نافذتر است.

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

پس وعده‌ی ما بر نزول عذاب و هلاکت پس از فسق محقق گشت، فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

آن گاه به کلی نابودشان کردیم، وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ و چه بسا کسانی که بعد از نوح علیه السلام هلاک کردیم. در این آیه هلاک کردن را با قید بعد از نوح آورده است، زیرا در قرنهای قبل از نوح آنچه که بعد از نوح بود وجود نداشت یا به بیان ساده‌تر اطلاع از آنچه که در بین آنها بوده آنچنان که وقایع بعد از نوح به ما رسیده در دست نداریم (یا نبوده است تا به ما برسد) با وجود این که خیلی‌ها را بعد از نوح علیه السلام هلاک کردیم دیگر از هلاک کردن فاسقین شما باکی نداریم.

وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِمَذْنُوبٍ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا و این که پروردگارت به گناهان بندگان بینا و آگاه است کافی است، پس بر گناهان جری نباشید، چون خداوند بر گناهان علم دارد و بر آنها مؤاخذه می‌کند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ کسی که دنیا و نعمتهای آن را که حاضر است می‌خواهد، و بر آن است که اراده‌اش در اعمال متعلق به دنیا باشد، عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ برای او بهره‌ها را پیش اندازیم جمله‌ی لِمَنْ نُرِيدُ بدل از «له» به صورت بدل بعض است، و تقیید کردن تعجیل به قید ما نَشَاءُ برای اشاره بر این است که تعجیل در دنیا منوط به مشییت خدا است نه به اراده و همت کسی که دنیا را طبق

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۷

خواست خویش می‌خواهد، و این طور نیست که هر اراده کننده و هر خواهان دنیا به مراد خویش برسد، و نه آن که بر مرادش نایل آید.

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِيحُ فِيهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا و سپس او را در دوزخی اندازیم که در آن نکوهیده و مطرود از نبی صلی الله علیه و آله قرار دهیم.

معنای آیه این که هر کس عملی را که خداوند واجب کرده انجام دهد و با آن عمل وجه خدا و دار آخرت را نخواهد، بلکه مقصودش پاداش دنیوی باشد خدای تعالی آنچه را که از کالای زود گذر دنیا بخواهد به او می‌دهد و در آن شتاب می‌کند ولی ثواب آخرت برای او نخواهد بود.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا و هر کس که در پی آخرت بوده و در این راه بکوشد بر مرادش می‌رسد، منظور از سعی و کوشش تلاشی است که مناسب آخرت است، نه هر سعی و کوششی که آنان با آرای خودشان گمان کنند سعی در راه آخرت است.

دو عبارت مربوط بر خواستن دنیا و آخرت را در شرط و جزا مختلف قرار داد تا اشعار بر این باشد که استحقاق عذاب در جایی است که خواست دنیای گذرا خوی و عادت شده باشد که در آن صورت جزایی جز جهنم ندارد، ولی استحقاق ثواب با یک اراده‌ی جزئی و یک سعی با شرط ایمان حاصل می‌شود.

و خدای تعالی بر همین معنا اشاره دارد که فرموده است: لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۸

و نیز اختلاف شرط و جزا مشعر بر این است که ملازم بودن صور اعمال نیک با تعجیل پاداش دنیا یک امر عرضی است که به مقرر ساختن جزا و پاداش نیازمند است بخلاف ملازم بودن صور اعمال نیک با غایات خودشان که امر ذاتی می‌باشد (بالضرورة ذات چنین اعمالی با چنین صورتی این گونه پاداش دارد).

وَ هُوَ مُؤْمِنٌ و آن به شرط ایمان داشتن یا مؤمن بودن است، بنابراین سعی و کوشش آخرت را مقید بر ایمان کرد، که همان ولایت است و با بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود، چرا که عمل بدون ولایت هیچ اثری ندارد، هم چنان که وارد شده است:

اگر بنده‌ای زیر ناود آن هفتاد پاییز را عبادت کند شب را قائم و روز را صایم باشد و دارای ولایت ولی امرش نباشد خداوند او را

بدان در آتش می‌اندازد.

فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا سَعَىٰ آتَانَ دَارَىٰ پاداش و جزا است، كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ هَر يَكٍ از آتَان و اینان را از عطای پروردگارت بهره می‌رسانیم.
لفظ هُوْلَاءِ و هُوْلَاءِ بدل تفصیلی از كَلَّا می‌باشد.

مقصود از «ربك» ربّ مضاف است، و آن ولایت مطلقه است، یا التفات از تكلم بر غیب، یا استیناف است و خبر مبتدای محذوف گویا که گفته باشد: امداد و كمك خدا از چه چیز بوده است؟ از ناحیه‌ی استحقاق
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۴۹

آن‌ها؟ یا از فضل پروردگارت؟ پس فرمود: آن امداد از بخشش پروردگارت بود.

وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا قُوا و مدارك و آنچه که نیکوکار و بدکار بر آن نیازمند است مانند: ارزاق، لباس، مسکن، اسباب و وسایل زندگی، کارهای خوب و بد و ... هیچ یک از این‌ها از جانب پروردگارت ممنوع نیست انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بَيْنَ چگونگی بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم؟

تا بدانی و متنبه شوی که در آخرت نیز برتری و فزونی وجود خواهد داشت و لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ درجه‌های آخرت بیشتر است، یا به حسب خودشان از درجه‌های دنیا بزرگتر است و أَكْبَرُ تَفْضِيلًا نسبت به برتری درجات دنیا بزرگتر است.
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ بَا خدای خدای دیگری قرار مده.

خطاب آیه خطاب عام است و شامل هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد، یا لفظ مخصوص خطاب نبی صلی الله علیه و آله است به روش به تو می‌گویم تا همسایه بشنود، یا از باب سرایت کردن خطاب متبوع به پیروان است، یا از باب سریان خطاب کلّ به اجزا است، یعنی با خدا در الوهیت یا عبادت یا طاعت یا در وجود خدای دیگری قرار نده.

یا بر حسب مظاهر خدا که آنان مظاهر ولایت هستند خدای دیگری

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۰

قرار نده، فَتَقَعْدُ تا بنشیننی و عقب بمانی، زیرا که شخص نشسته از قافله عقب می‌افتد مَذْمُومًا که در آن حال خداوند و خاصان او در صورت شرک تو را نکوهش می‌کنند مَحْذُولًا و از یاری و حمایت خدا و خاصان در گاهش خوار و ذلیل می‌مانی.
آیات ۲۸-۲۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۲۸] ص: ۲۵۰

اشاره

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸)

ترجمه: ص: ۲۵۰

و خدای تو حکم فرموده که جز او هیچ کس را نپرستید و در باره‌ی پدر و مادر نیکویی کنید و چنانکه هر دو یا یکی از آن دو پیر و سالخورده

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۱

شوند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگوئید و کمترین آزار به آن‌ها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگوئید، و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو پروردگارا چنانکه پدر و مادر مرا از کودکی به مهربانی پیروردند تو در حقّ آنان رحمت و مهربانی فرما، خدای به آنچه که در دل‌های شماست از خودتان داناترست اگر همانا در دل اندیشه‌ی صلاح دارید خدا البتّه هر که را که با نیت پاک به درگاهش تضرّع و توبه کند خواهد بخشید،

حقوق خویشاوندان و ارحام خود را ادا کن و نیز فقیران و رهگذران بی‌چاره را به حقّ خودشان برسان و هرگز اسراف روا مدار، که مبدّران و مسرفان برادر شیطانند و شیطانست که سخت کفران نعمت پروردگار خود کرد، و چنانچه از ارحام و فقیران ذوی الحقوق مذکور چون فعلا ندار هستی ولی در آتیه به لطف خدا امیدواری اکنون اعراض می کنی و توجه به حقوقشان نتوانی کرد باز به گفتار خوش و زبان شیرین آن‌ها را از خود دلشاد کن.

تفسیر ص: ۲۵۱

اشاره

وَقَضَى رَبُّكَ و امر کرد پروردگارت، بر امر تکوینی چنانچه بر امر تکلیفی امر کرد، یا این که با امر تکوین و تکلیف امر کرد، بنابراین که قضی بر معنای رساندن امر به مأمور استعمال شود، خواه به نحو تکوین باشد یا به نحو تکلیف. لکن در امر تکوین الهی تخلفی واقع نمی‌شود ولی در امر تکلیفی او گاهی تخلف واقع می‌شود و ممکن است مقصود ثبوت در عالم قضای الهی باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۲

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ لَفْظ «ان» مصدریّه و «لا» نافیّه یا ناهییه است، یا این که لَفْظ «ان» تفسیریّه و «لا» ناهییه است. و معنای آیه این است که خداوند چنین حکم کرده که هیچ عبادتی از نظر تکوین واقع نشود مگر برای خدا، یا از نظر تکوین و اختیار عبادتی واقع نشود، و یا اگر واقع شد صحیح نباشد مگر برای خدا، یا از جهت اختیار و تکلیف عبادتی از شما صحیح نباشد مگر برای خدا.

بیان انحصار عبادت برای خدای تعالی ص: ۲۵۲

بدان که خدای تعالی منزّه از مثل، دوّم و دوگانگی است و لکن همه‌ی مثل‌های اعلی (برتر) برای اوست، انسان (کامل) مثل اعلای خدای تعالی است.

پس مثل حقّ تعالی در عالم کبیر با املاک، افلاک، زمین و موالیدش مثل نفس انسانی در عالم صغیر است با قوای عالی و دانی، و ارواح حیوانی آسمانی، و اعضای زمینی و صور ذهنتیه‌اش.

پس شأن صور ذهنی نسبت به نفس شأن ملائکه‌ی مقرّبین است که هیچ شأنی جز وابستگی صرف ندارد، به هیچ وجهی از وجوه دارای انانیت و استقلال نیست و شأن قوای مدرکه و محرّکه شأن نفوس و عالم مثال است و شأن اعضا شأن عالم طبع است، و همانطوری که شأن اعضا در صورت سلامت و صحت انقیاد و تسلیم نفس و عبودیت آن است عالم طبع نیز ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۳

با تمام وجودش که در صورت سلامت و صحت، شأنش انقیاد عبودیت است.

و همانطوری که اعضا در صورت بروز آفت گاهی از انقیاد نفس خارج می‌شود اجزای عالم نیز در صورت بروز آفت به موجب گمراه کردن شیطان یا آفت خود پسندی و غرور هم چنان که در افراد انسان، شیاطین و جنّ دیده می‌شود که از انقیاد خدا و اطاعت او خارج می‌شوند و به طوری که اعضای غیر سالم و مریض که از اطاعت نفس خارج گشته و به حکم آفت مطیع طبع گردیده است به طور مطلق خارج از انقیاد نفس نیست، همین طور اجزای عالم آفت دار وقتی که از اطاعت خدا خارج می‌شود داخل در اطاعت شیطان می‌گردد، و به حکم آفت با اختیار خود سایر اجزای عالم را عبادت می‌کند از قبیل: ملایکه، آسمانی‌ها، زمینی‌ها، شیاطین و جنّ، همین طور از ابتدا بدون این که خود بفهمد شیطان را عبادت می‌کند، از نظر تکوین از اطاعت خدا خارج نشده است.

چون اجزای عالم مظاهر خدای واحد، احد و قهار بر حسب اسمای لطفی و قهری اوست عبادت انسان به هر معبودی که باشد اختیار عبادت خدا نیز هست، بر خلاف طبایع انسانها که آن‌ها مظاهر صرف نفس نیست مگر از یک راه دور، جز راسخون در علم آن را نمی‌دانند، و از همین جهت است که اعضای آفت دار مطیع نفس و عبادت کننده‌ی مطلق آن نمی‌باشد.

پس انسان در عبادت اختیاری که برای شیطان می‌کند مانند شیطان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۴

پرستها یا عبادتی که برای جنّ انجام می‌دهد مانند کاهنان و پیروان جنّ یا عبادت کننده‌ی عناصر مانند بعضی از زرتشتی‌ها یا آب و هوا و زمین، و موالیدپرست مانند و ثنی‌ها یا آنان که سنگ و درخت و نباتات را می‌پرستند.

یا مانند پرستش حیوانات به توسط سامریها یا بعضی از هندیها، و مثل جمشیدی‌ها فرعونیان که انسان پرست بودند و اقرار بر الوهیت او داشتند، یا مثل بعضی از صابئی‌ها (ستاره پرستها) یا ملائکه‌پرستها.

و نیز همانند بیشتر هندیها از جمله آنهایی که قایل بر پرستش ذکر و فرج انسان (آلت تناسلی مرد و زن) هستند مثلاً بعضی از آن‌ها قایل بر پرستش ذکر «مهادیو» ملائکه‌ی بزرگ و فرج زن او هستند همه‌ی این‌ها بدون این که بفهمند خدا را عبادت می‌کنند، چون همه‌ی معبودها مظاهر خدای تعالی به تناسب اسمای او هستند، و لذا گفته شده

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست؟ یقین کردی که دین در بت پرستی

اگر کافر ز بت آگاه بودی چرا در دین خود گمراه بودی

مولوی معنوی قدس سرّه فرموده:

ساخت موسی قدس در باب صغیر تا فرود آرند سر قوم زحیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۵

زان که جبّاران بندد و سرفراز دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

آن چنان آن حقّ ز لحم و استخوان از شهان باب صغیری ساخت هان

ساخت سرگین دانکی محرابشان نام آن محراب میر و پهلوان

چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادتگاه گردن کش سقر

و لکن چون آن عبادت ناشی از امر تکلیفی خدا نبود موجب استحقاق اجر و ثواب نمی‌شوند بلکه موجب استحقاق عقوبت و عذابند.

پس بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: خداوند تو حکم کرده با حکم حتمی که تخلف ناپذیرست، تا هیچ بنده‌ای بر هیچ یک از اشیا عبادت نکند، مگر این که آن عبادت برای خدا واقع شود و با قضا و امر تکوینی او صورت بگیرد، و خداوند با قضای حتمی خود حکم کرده که: عبادت از هیچ عبادت کننده‌ای برای هیچ معبودی صحیح نباشد، مگر با اذن و اراده‌ی خدا، از سوی دیگر با قضای تکلیفی خود حکم نمود بدین گونه که با زبان انبیای خود امر کرد تا جز او را عبادت نکنید.

پس هر کس در عبادتش توجه بر غیر خدا داشته باشد از قضا و امر تکلیفی او خارج شده است و عبادت را با اذن او انجام نداده است، پس

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۶

عبادتش صحیح نمی‌باشد پس مستحق عقوبت از جانب خدای تعالی است.

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و به پدر و مادر احسان نماید، تقدیر آیه این است: (و ان تحسنوا) یا (ان احسنوا) که عطف بر أَلَّا تَعْبُدُوا باشد، و حذف فعل از آن جهت است که بر «احسانا» اکتفا نموده است، و این جمله نهایت تعظیم بر والدین را می‌رساند، چون احسان نیکی بر والدین را بر عبادت خودش مقرون ساخته است، و والدین اعم از پدر و مادر جسمانی و روحانی علیا و سفلی، زیرا احسان بر والدین سفلی این است که در دنیا با نیکی و معروف با آنان رفتار و مصاحبت کنی «۱».

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفُّ إِنْ كَانَا مِنْ عِنْدِكَ عَجُوزًا أَوْ كَانَا مِنْ عِنْدِكَ عَجُوزًا أَوْ كَانَا مِنْ عِنْدِكَ عَجُوزًا و اگر در پیشت به سن پیری، سالمندی و مشقت رسیدند یکی یا هر دو آن دو، از آن دو ناراحت مباش و ناراحتی‌ات را برای آن‌ها اظهار نکن، و در روایت آمده است که: اگر بشر چیزی پایین‌تر از «اف» می‌دانست خدا آن لفظ را می‌آورد و به وسیله‌ی آن نهی می‌کرد، و آن از پایین‌ترین مرتبه عقوبت والدین است.

وَلَا تَنْهَرُهُمَا بِأَنْفِكَ أَوْ بِأَنْفِكَ أَوْ بِأَنْفِكَ نَكْرًا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا بَا أَنْهَا كَفْتَارَ نِيكُو وَ زِيَا دَاثْتَهُ بَاش وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ لِأَنَّهَا بَالِ خُضُوعٍ وَ ذَلَّتْ خُوَيْشَ رَا بَكْسْتَرَانِ، این

(۱) در سوره بقره تفصیل و تحقیق کامل پیرامون والدین و احسان بر آنان گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۷

استعاره از خضوع (برگرفته از) تذلل و رام شدن پرندگان است، که در وقت رام شدن بالهایشان را (جمع کرده و) پایین می‌آورند. مِنْ الرَّحْمَةِ أَنْ خَفَضَ جَنَاحَ وَ رَامَ شَدْنَ نَاشِي از مهربانی و رحمت که برای آن‌ها بوده باشد، چه آن‌ها به سبب احتیاجی که الان بر تو دارند هم چنان که تو زمانی نهایت احتیاج و نیاز را بر آن‌ها داشتی، مستحق مهربانی تو هستندی، و اکتفا بر احسان و مهربانی تنها هم نکن، بلکه بر ایشان دعا کن و در حیات و ممات خیر آن‌ها را از خدا بخواه و بگو:

وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا خَدَايَا بَهْ أَنْهَا رَحْمَ كَنَ هَمَان طُورَ كَهْ مَرَا از خردسالی تربیت نموده و بزرگ کرده‌اند.

از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که بدون سابقه سه مرتبه فرمود: «رغم انفه، رغم انفه، رغم انفه» گفتند: منظورت کیست یا رسول الله؟

فرمود: کسی است که پدر و مادرش را یا یکی از آن دو را در هنگام پیری درک کند و داخل بهشت نشود.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا پروردگارتان داناترست بر آنچه که در شماست که از شایستگان باشید که به تحقیق او بخشنده‌ی چنین کسانی است، این آیه در واقع وعده‌ی پاداش برای احسان و مهربانی نسبت بر والدین است.

وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ پس از تعمیم خطاب، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۸

را مخصوص به خطاب کرد تا مشعر بر این باشد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اصل در این حکم است و اصل حقوق به دست اوست، و این که اصل ذوی القربی کسی است که قرابت روحانی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشته باشد.

بدان که انسان بر حسب بدن، نفس، قلب، روح، عقل و سرش دارای مراتب متعددی است، و بر حسب هر یک از آن دارای خویشاوندان و نزدیکانی است، همانطور که در عالم کبیر نزدیکان بر حسب مراتب قرب و نزدیکی متفاوتی دارند، بعضی نزدیکتر از بعض دیگر است و هر یک از آنها بر حسب مرتبه‌ای که دارد دارای حَقِّ مخصوصی است برای انسان در عالم صغیر نیز از نفس و قوای مدرکه و محرکه، بدن و اعضایش نزدیکانی است و هر یک نیز دارای حقی می‌باشد از این قرار:

۱. در مرتبه‌ی بدنیات و عالم جسمانی اقربا و نزدیکانی مثل: پدر، مادر و شاخه‌ها و فروع آنها قرار دارند و حقوق خاصی برای آنان از قبیل:

ارث در اموال و تعهد احوال، خوش‌رو بودن و برآوردن نیازهای ایشان و دیگر چیزهایی که در صله‌ی ارحام صوری مقرر گشته است.

۲. در مرتبه‌ی نفس بشری در مرحله صدر (سینه) «۱» نزدیکان مسلمانان هستند که از جمله‌ی حقوق آنان نصیحت کردن، تعلیم احکام، خوش‌رو بودن، تعهد حال، برآوردن نیازها، پوشاندن عیب‌ها و حفظ غیب

(۱) پیش از این در جلد دوم و سوم مراحل با اطوار قلب که هفت تاست بدین شرح ذکر شد:

صدر، قلب شفاف، فؤاد، جنه القلب، سویدا و مهجه القلب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۵۹

و غیره از چیزهایی است که در مؤمنین مقرر گشته است.

این مطالب که گفته شد مربوط بر مسلمین و مؤمنین بود که با هم به منزله‌ی برادر در قرابات و نزدیکان جسمانی هستند، و اما مسلمانان نسبت به نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و مؤمنین نسبت به امام علیه السلام همانند پدر و اولاد است، حقوق آنان بر نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و امام علیه السلام و حقوق آن دو بر آنان علاوه بر حَقِّهای دیگری (گذشته) دیگری است، و هم چنین نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله نسبت به جانشین خود امام علیه السلام و امام علیه السلام نسبت به امام علیه السلام بعد از خودش، حقوق این‌ها غیر چیز دیگری است، چیزی غیر از حقوقی که در گذشته ذکر شد.

حال بعد از این مقدمه روشن می‌فهمی که تفسیر ذی القربی به قرابات صوری، اسلامی، ایمانی، و به امام علیه السلام و نزدیکان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله صحیح است، و هم چنین تفسیر به حَقِّ مالی مانند: حَقِّ میراث (همچون حَقِّ فدک برای فاطمه علیها السلام)، تصدق از مال بر خویشاوندان، نیز مواسات و برادری، قضای حاجات و خدمت بر برادران اسلامی و ایمانی و همین طور حَقِّ تعظیم نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله به نبوت و حَقِّ امام علیه السلام به امامت همه و همه در جای خود صحیح است.

بنابراین اختلاف اخبار در تفسیر به جهت کثرت مراتب آیه و گستردگی وجوه آن است، و همه‌ی این تفسیرها بدون هر خدشه و خللی مناسب و درست است.

وَالْمَسْكِينِ مَسْكِينٍ کسی است که عجز و در ماندگی او را از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۰

کسب قوت و روزی باز داشته است و حق او از زکات و صدقات است، یا کسی که شیطان و نفس او را از رسیدن به امام علیه السلام پس از رسیدن به نبی صلی الله علیه و آله عاجز کرده است و یا کسی که پس از وصول (رسیدن) بر امام علیه السلام از سلوک الی الله باز مانده است.

و ابْنُ السَّبِيلِ کسی است که از شهر و دیار خود دور افتاده و هم اکنون می‌خواهد به شهرش برگردد ولی توشه‌ی راه ندارد نه بالفعل و نه بالقوه، حتی راه قرض کردن هم ندارد، یا کسی که از امام علیه السلام منقطع است اما ظاهراً و باطناً به سوی او سیر می‌کند. وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا مقصود از تبذیر دادن مال بر غیر مستحق یا دادن مال بر مستحق بیشتر از حقیقتش می‌باشد و در پرداخت حقوق مستحقین از تبذیر که دادن بر غیر مستحق یا زیاده دادن از حق اوست (آنچه که اسراف نامیده شده است) که در این آیه از آن نهی شده است، چون دادن مال بدون تبذیر همان اقتصاد یعنی میانه روی است.

پس تبذیر اعم از اسراف است اگر چه گاهی هم در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند، و چون امر به ادای حقوق در مفهوم مخالف آن مستلزم نهی از خودداری و تنگ چشمی است، لذا به همان ادای حقوق اکتفا کرد و صریحاً از اسراف کردن نهی نمود. از آن رو که ادا کردن حق اختصاص به مال صوری و به اقربا و خویشان صوری ندارد، بلکه عام است و شامل سایر حقوق و جمیع ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۱

خویشاوندان در عالم کبیر و صغیر می‌شود، از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که روزی بر سعد می‌گذشت او را دید که مشغول وضو گرفتن است، فرمود: ای سعد چیست این اسراف؟ عرض کرد: یا رسول الله آیا در وضو هم اسراف است؟ فرمود: بلی اگر چه پیش چشمه‌ی جاری باشی.

و از امام صادق علیه السلام وارد شده است که پرسیده شد: آیا در حلال تبذیر می‌شود؟ فرمود: بلی. و سر مطلب این است که هر گاه شخصی پیش چشمه‌ی جاری باشد ولی بیش از آن مقدار که واجب و مستحب است قوای خود را به کار اندازد.

این حرص آوری و استعمال قوا و توجه بر قوای محرز که بدون ضرورت و استحقاق تبذیر است اگر چه اسراف و تبذیر آب در این جا مطرح نباشد.

خلاصه‌ی آنچه که از اخبار، با همه‌ی اختلافهای موجود استفاده می‌شود این که: انفاق مال، یا کلام، یا علم، یا حکمت، عرض و جاه، یا نیروی قوا، یا انفاق بر نفس و قوای آن به مقدار خواست، بدون التفات به امر خدا (امثال امر او) تبذیر است هر چه که می‌خواهد باشد.

در عین حال همه‌ی این‌ها اگر به امر خدا و امثال امر وی باشد میانه روی و اقصا است هر چه می‌خواهد باشد.

و لذا ذکر کرده‌اند که اگر همه‌ی دنیا را یک لقمه قرار دهی و مؤمنی را اطعام نمایی اسراف نمی‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۲

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ تَبذِيرَ كُنُودٍ وَ كَسَانِيَةٍ كَمَا فِي غَفْلَتِهِمْ وَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ بَرَادِرَانِ شِيطَانِيَّةً بَدِيحَةً

زیرا که انفاق وقتی که به امر خدا نباشد به امر شیطان می‌شود که شیطان در کمین بنده نشسته و منتظر غفلت او از امر خدا است، پس در آن حال در بنده تصرف میکند و بر او حکم می‌راند همانطور که بر شیاطین خودش حکومت می‌کند.

وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا عَطْفَ بِيَانٍ (عَلَّتْ) است، یعنی شیطان نسبت به پروردگارش بسیار کفر می‌ورزد، و کسی که تبذیر می‌کند و انفاقش بدون التفات بر امر خداست نسبت به پروردگار «کفور» است پس او در کفر ورزیدن برادر شیطان است.

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (به دلیل این که آمادگی

پذیرش خواسته‌های خود را نداشتند و خودت نیز بر رحمت پروردگارت امیدوار بودی و طلب رحمت می‌کردی ممکن است به واسطه‌ی آن آمده‌ی دریافت خواسته‌های خود گردند یا این که به وسیله‌ی آن خواسته‌هایشان در نزد تو موجود شود و ادای آن بر تو آسان گردد.

با جمله‌ی اِثْبَغَاءَ رَحْمَةٍ اُمید رحمت پروردگار دیگر عدم آمادگی یافته نشدن خواسته‌های ذوی الحقوق را ذکر نکرد، چون عدم ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۳

استعداد و عدم وجدان مستلزم طلب و امید رحمت است، زیرا که آمادگی و دارا بودن و یافتن حق صاحبان حقوق رحمت است، و کسی که فاقد آن دو است در صورتی که شأئیت و اهلیت آن‌ها را داشته باشد آن‌ها را طلب می‌کند از آمادگی و استعداد و دارا بودن به ذکر رحمت اکتفا کرد چون استعداد و وسعت و دارا بودن مصداق رحمتند.

فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا اگر حقوق آن‌ها را نتوانستی بدهی با زبان خوش با آن‌ها رفتار کن و گفتاری بگو که شنیدنش آسان باشد، نه این که شنیدنش سخت و دشوار باشد و آن گفتاری است که با گفتن آن دلها خوش شود.

روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از نزول این آیه هرگاه از چیزی از او خواسته می‌شد و مالی نداشت که بدهد می‌فرمود: خداوند از فضل خودش به ما و شما روزی دهد.

آیات ۲۹-۳۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص: ۲۶۳

اشاره

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۲۹) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا (۳۱) وَلَا تَقْرُبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۴

ترجمه: ص: ۲۶۴

نه هرگز دست خود محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده که هر کدام کنی به نکوهش و حسرت خواهی نشست، همانا خدای تو هر که را خواهد روزی وسیع دهد و هر که را خواهد تنگروزی گرداند که او به صلاح کار بندگان کاملاً آگاه و بیناست،

هرگز فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید که ما روزی ده شما و آنان هستیم زیرا این قتل و زنده به گور کردن فرزندان بسیار گناه بزرگی است،

و هرگز به عمل زنا نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بسیار ناپسند است،

و هرگز نفس محترمی را که خدا قتلش را حرام کرده مکشید مگر آن که با حکم به حق مستحق قتل شود و کسی که خون مظلومی

و سَاءَ سَبِيلًا زنا بد راهی است، زیرا که راه جهنم است و از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده است.

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله طی سفارشی بر امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است: یا علی در زنا شش خصلت است که سه تای آن در دنیا و سه تای آن در آخرت است، اما آن سه خصلتی که در دنیا است عبارتند از:

۱. زیبایی و خوبی را می‌برد.

۲. فنا و مرگ را زودتر می‌کند.

۳. روزی را قطع می‌کند.

و آن سه خصلتی که در آخرت است عبارتند از:

۱. بدی حساب.

۲. غضب پروردگار ۳. جاودانگی در آتش.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ نَفْسِي را که خداوند کشتن آن را حرام کرده جز به حق نکشید، یعنی جز با اسبابی که در شرع مقرر گردیده است مانند: ارتداد بعد از ایمان، تکرار بعضی از گناهان که دارای حد است و بعد از طی مراحل و مراتب حد می‌شود مثل:

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۸

قتل نفس، زناى محصنه و لواط، چون هم چنان که پیش از این نیز بارها یاد آور شده‌ایم حق عبارت از همان ولایت است، و ولایت ظهور اول حق تعالی است، پس معنای آیه چنین می‌شود: نفسی را نکشید مگر با فاعلیت حق، نه با فاعلیت خودتان چنان که مولوی قدس سره فرموده است:

آن که از حق یابد او وحی و خطاب هر چه فرماید بود عین صواب

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست

پس مادامی که انسان خارج از حکم نفسش و داخل در حکومت خدا یا حکومت کسی که داخل در حکومت خداست نشود، جایز نیست که کسی را بکشد یا دستور کشتن بدهد، قاتل هر کسی که می‌خواهد باشد و مقتول نیز همچین «۱»، هم چنان که مولوی قدس سره از زبان علی علیه السلام گوید:

من چو تیغم و آن زننده آفتاب ما رمیت اذ رمیت در حراب

رخت خود را من زره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

ز اجتهاد و از تحزری رسته‌ام آستین بر دامن حق بسته‌ام

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا كَسَى كَسِيئَةً كَثِيرَةً، که مستحق قتل نیست کشته شود،

(۱) از این آیه مستفاد این که: در زمان غیبت حکم قتل موضوعیت اجرایی ندارد پس هیچ کس را نمی‌توان کشت و بایستی مجازاتهای دیگر جایگزین شود مگر حکم قصاص که به هر حال باید اجرا شود. مترجمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۶۹

فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا مَقْصُودًا از ولی مقتول کسی است که متصدی امر مقتول است و آن کسی است که بر ارث بردن از او اولویت دارد، و در واقع همه‌ی وارث می‌باشد.

بنابراین معنای آیه این است که به ولی مقتول اجازه‌ی تسلط بر قاتل دادیم که قصاص کند یا دیه بگیرد.

فَلَا يُشِيرُ فِي الْقَتْلِ بِسِوَى الْقَاتِلِ پس نباید در قتل اسراف کند یعنی نباید بدون استحقاق کسی را بکشد که آن اسراف است، چون اعضایش را

حرکت داده و بدون امر خدا کسی را کشته است، اگر فَلَا يُشِيرِفُ خوانده شود، معنای این است ولی در قتل اسراف نکند یعنی در مقابل یک مقتول بیش از یک نفر را نکشد یا کسی را که قصاص می‌کند مثله ننماید.

ممکن است که آیه همانطور که وارد شده فَلَا يُشِيرِفُ در باره‌ی قتل امام حسین علیه السّلام نازل شده باشد، معنای آیه چنین باشد که در این جا اسراف در قتل نیست، حتی اگر جمیع اهل زمین در مقابل امام حسین علیه السّلام کشته شود، چنانچه در اخبار به همین معنا تفسیر شده است.

إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا مَقْتُولًا يَا وَلِيَّيَّ مَقْتُولٍ مَنْصُورٍ وَيَارِي شَدِيدٍ بَدِينٍ كَوْنَهُ كَمَا خَدَّوْنَا وَلِيَّيَّ أَوْ رَا مَسْلُطًا مِي كُنْدُ وَ حَكُومَت كُنْدُ كَانُ
ولی او را یاری می‌کند.

معنای آیه بنا بر تفسیر اوّل و سوّم ظاهر است و بنا بر تفسیر دوّم تعلیل نهی می‌شود، یعنی ما از اسراف نهی کردیم، چه ولی مقتول یاری شده بود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۰

قدرت بر اسراف داشت.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بِه مال یتیم نزدیک نشوید تا چه رسد به این که تصرف در آن بکنید، مگر با خصلت و صفتی که نسبت به نزدیک شدن به مال بهترین خصلت و صفت باشد، و آن بدین گونه است که مال را جمع و حفظ کند و اگر ممکن باشد در رشد و نمو آن بکوشد.

حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ بِه طور عموم به هر عهد و پیمان اسلام که از شما در بیعت عام نبوی گرفته شده وفادار باشید اگر به عموم عهد و پیمان‌ها وفا کنید بالاخره شما را بر وفای عهد اسلام می‌رساند، و اگر به عهد و پیمان اسلام وفا کنید شما را به عهد ایمان می‌رساند که با بیعت خاصّ و لوی حاصل می‌شود و وفای لازم می‌باشد.

إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بَعْدَ از تجسّم اعمال از عهد و پیمان پرسیده خواهد شد که آیا وفا بر تو کردند یا نه؟ یا از حال عهدها پرسیده می‌شود که آیا بر آنها وفا کردید یا نه؟ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ لَفْظ (وفا) و (ایفا) هر دو بر یک معنای است لکن با تفاوت که در لفظ «ایفا» نوعی مبالغه است، یعنی پیمانه را تمام و کمال دهید چون پیمانه می‌کنید.

إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ چیزهای را که قابل وزن (توزین) هستند وزن کنید با ترازوی درست «قسطاس» در خبر به میزان تفسیر شده است، که دارای دو کفه و یک زبانه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۱

ذَلِكَ خَيْرٌ وَزْنٌ صَحِيحٌ وَ مُسْتَقِيمٌ خَيْرٌ وَ خُوبٌ اسْتِ بِه سبب شهرت، آوازه‌ی نیکو و خارج شدن از صفت پست سرقت و خدعه و أَحْسَنُ تَأْوِيلًا از نظر غایت و بازگشت دادن بر آن نیکوتر است، چون غایت در درستکاری و وزن صحیح در دنیا جلب برکت، و در آخرت سهولت محاسبه ثواب نیکو است.

آیات ۴۳-۳۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۶ تا ۴۳] ص: ۲۷۱

اشاره

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا

تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹) أَ فَأَصِيْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)

وَ لَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۲

ترجمه: ص: ۲۷۲

هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال نکن که (در پیشگاه خدا) چشم و گوش و دلها همه مسئولند، و هرگز در روی زمین با کبر و ناز راه مرو (و غرور و نخوت مفروش) که به نیرو زمین را نتوانی شکافت و به کوه در سر بلندی نخواهی رسید،

که از این قبیل کارها و اندیشه‌های بد همه نزد خدا ناپسند خواهد بود،

این است آنچه که از حکمت به وحی پروردگارت بر تو می‌رسد هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی مپرست و گر نه ملامت زده و مردود بر دوزخ در خواهی افتاد،

آیا خدا شما را به فرزندان پسر بر گزیده است و خود فرشتگان را دختران خویش قرار داده است؟ این رأی و گفتار شما (مشرکان) بسیار افتراپی عظیم و گناهی بزرگ است،

و ما این قرآن را به انواع سخنان فصیح و بلیغ نیکو بیان کردیم تا خلق متذکر شوند و از این پند بگیرند (لیکن بدان را) جز نفرت و شقاوت حاصلی نیافزود،

(ای رسول ما مشرکان را) بگو اگر با خدای یکتا چنانچه شما می‌گویید خدایان دیگری بود در این صورت آن خدایان بر خدای عرش راه می‌گرفتند،

خدا از آنچه می‌گویند بسیار برتر و منزّه‌تر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۳

تفسیر ص: ۲۷۳

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ پیرو ادراکی مباش که از جانب تو علم و یقین بر آن تعلق نگرفته است اعم از این که آن پیروی با انجام کاری توسط اعضا و جوارح انجام بگیرد.

همانند: کارهایی که بر صحیح بودنشان علم و اطمینان نداشته باشی یا پیروی از نوع گوش فرا دادن بوده باشد مثل این که بر سخنی گوش فرا دهی که بر درستی آن علم و یقین نداری.

یا پیروی از طریق دیدن و نگرستن باشد مثل نظر انداختن بر چیزی که صحیح بودن آن را نمی‌دانی و هم چنین ممکن است پیروی کردن از طریق اقوال و گفتارها باشد مانند این که چیزی بر زبان جاری کنی که صحت جریان آن را نمی‌دانی و از همین قبیل است فتوی دادن به غیر علم.

لذا علمای ربانی به استناد همین آیه از فتوی دادن مبتنی بر ظن و رأی و قیاس و استحسان و نیز از تقلید کسی که خداوند بر او در امامتش اذن نداده است (چه بلا واسطه و چه با واسطه) منع نموده و فرموده‌اند: مفتی باید علم یقینی و قطعی بر صحت مورد حکم

فتوای خویش داشته باشد مانند: ائمه علیهم السّلام و کسانی که مجاز از جانب ایشان هستند و شیوهی عملی شان هم چنین بر مقلد لازم است که علم قطعی داشته باشد از این که از کسی که تقلید از او صحیح است تقلید نماید، و این قطع و علم یا به موجب نص و اجازه‌ی صحیح و صریح در امامت او، یا با بصیرت باطنی که بر حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۴

مقلد خویش دارد حاصل می‌شود.

اما کسانی که در احکام مستبد به رأی هستند، بدون این که وحی و الهامی بوده باشد یا از جانب صاحب الهام و وحی اجازه داشته باشند (اگر چه با واسطه‌های متعدّد صورت گرفته باشد) و پیروان آنها، که بدون علم به صاحب وحی و الهام یا صاحب اجازه بودن و امثال آن از ایشان پیروی کرده‌اند در حقیقت پیروی از چیزی می‌کنند که علم بر آن ندارند.

برخی گفته‌اند که مقصود از علم در این جا اعتم از علم خاصّ بوده و شامل ظنّ نیز می‌شود.

بنابراین ظنّ بر احکام از طریق قیاس و استحسان عقلی و رأی «۱» آن هم از هر محلی که حاصل شود می‌گردد، در حالی که اگر چنین بود تعبیر کلمه‌ی ظنّ بهتر بود.

(۱) قیاس و رأی و استحسان: قیاس در فقه عبارتست از این که در شریعت حکمی برای امری معلوم باشد و بعد امور دیگری را که با آن اتحاد در علت داشته باشد بر آن قیاس نمایند و همان حکم را نسبت بر آن امور صادر کنند، ابو حنیفه بر قیاس و حجیت آن معتقد بود، با وجود این که شیعه و کلاً صوفیه مخالف قیاسند، اما با وجود این، این روش به مرور توسعه یافته و بر تمام مواردی اطلاق گردید که نسبت بر آنها نصی وجود ندارد و فقیه با قیاس بر موازین شرعی و مقتضیات دین احکامی را صادر می‌کرد و به این ترتیب قیاس به تدریج مرادف «رأی» قرار گرفت. پس رأی و قیاس یعنی این که فقیه بر اثر طول ممارست خود در احکام شرعیه این ملکه نفسانی را حاصل کرده باشد که بتواند با دقت در امور و علل و اسباب آنها احکامی را صادر کند، پس شرط اصلی رأی و قیاس اجتهاد است. اما «استحسان» ترجیحی است که پس از تفکر و تعقل و رأی و قیاس در مسأله‌ای برای فقیه یا قاضی معلوم می‌شود که قابل بیان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۵

زیرا نهی شده است از پیروی آنچه که ظنّ و گمان هم بر آن نباشد، مفهوم مخالف مستلزم امر به پیروی از مظنون و معلوم یقینی است به خلاف نهی از پیروی غیر معلوم.

و چون همه‌ی افعال و اقوال از طریق گوش یا چشم یا دل و یا همه‌ی آنها حاصل می‌شود، لذا در مقام تعلیل مسئولیت را متوجه آن سه قرار داده و فرمود: **إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَةَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** گوش، چشم و دل (شنوایی، بینایی و دیدیابی) همه‌ی این‌ها که ذکر شد مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

أُولَئِكَ در عقلا استعمال شود، یا مقصود همه‌ی این سه چیز است، بنابراین که در مطلق جمع استعمال شود، مذکر باشد یا مؤنث، عاقل باشد یا غیر عاقل.

و این که مورد بازخواست قرار می‌گیرند منظور صاحب آنهاست که پرسیده می‌شود که صاحب تو با تو چه کرده است؟ یا تو با صاحب چه کردی؟ نشیدی و ندیدی؟ تعقل و تخیل نکردی؟

بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است که فرمود: ابو بکر گوش من، عمر چشم من و عثمان دل من است.

گویا در باره‌ی آنان یا ظنّ و علم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که آن حضرت این آیه را قرائت نمود.

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: کسی که بعد از فارغ شدن از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۶

ادای واجبات، مستحبات و حقوق واجب بخوابد آن خواب محمود و پسندیده است، و من برای اهل زمان ما که این خصلت‌ها را انجام و این صفات را داشته باشند سالم‌تر از خواب چیزی نمی‌دانم.

زیرا که مردم مراعات دینشان و مراقبت احوالشان را ترک کرده و به کج راهه رفته‌اند.

بندهی خدا اگر کوشش کند حرف نزند، چگونه ممکن است که نشوند؟ مگر این که خواب مانع شنیدن او باشد که خواب قوای ادراکی را از انسان می‌گیرد لذا خدای تعالی فرمود: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ تَأْخِرُ آيَةً.**

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا رُوحاً روی زمین با تکبر و تبختر راه نرو، و لفظ «مرح» خرامان و با تبختر راه رفتن است که از شدت خوشحالی حاصل می‌شود و لذا هم به تبختر شده و هم به شدت فرح **إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ** تو که هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی یا بر روی همهی زمین راه بروی.

وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا با عظمت و بزرگی جته‌ای که داری هرگز نمی‌توانی به بزرگی و عظمت کوهها بررسی یا هرگز نمی‌توانی بر قله‌های کوه صعود کنی.

بدین ترتیب که لفظ **طُولًا** را تمیز قرار دهیم که از فاعل یا مفعول نقل شده است.

پس هر کسی که خودش عاجز است، قدرت و توانایی ندارد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۷

شایسته نیست که تکبر و تبختر داشته باشد، بنابراین جمله‌ی مذکور تعلیل نهی است.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا همه (تک تک) خصلت‌های چهارده گانه که ذکر شد «۱» (از قول خداوند متعال تا **طُولًا**) اگر به نحو مطلوب انجام نگیرد برای پروردگارت خوشایند نیست که همه بدی و گناه است و لفظ «ذلک» اشاره به خصلت‌های ذکر شده یعنی آن خصلت‌ها، **ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ** از چیزهایی است که پروردگارت بر تو از جهت حکمت علمی و عملی وحی کرده است **وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ** با خدا خدایان دیگر قرار نده، تکرار این جمله برای اشاره بر این است که توحید مهمترین خصلت‌ها است، و همانظوری که از نظر علمی مبدأ خصلت‌های دیگر است از نظر حال عیان و تحقق غایت آن‌ها موثر است.

پس جمله‌ی اول برای بیان وجوب توحید در الوهیت الله است که

(۱) خصلت‌های بیان شده چهارده گانه عبارتند از:

(۱) عبادت خدا و نهی از شرک در آن. (۲) احسان و نیکی بر پدر و مادر، و نهی از آزردن آنان. ۳.

تأدیه‌ی حقوق ذی القربی، مسکین و ابن سبیل. ۴. زیاده روی و تبذیر و نهی از آن. ۵. بیان نیکو و امر بر آن. ۶. گشاده دستی و بخل، امر بر میانه روی. ۷. قتل اولاد و نهی از آن. ۸. زنا و نهی از آن.

۹. قتل نفس و نهی از آن. ۱۰. خوردن مال یتیم و نهی از آن. ۱۱. وفای به عهد و امر بر آن. ۱۲.

وفای به پیمان و امر بر آن. ۱۳. پیروی از گمان و نهی از آن. ۱۴. تکبر و تبختر و نهی از آن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۸

برای توحید وجود است چرا که توحید وجود غایت غایتها و نهایت نهایتهاست.

یا این که جمله‌ی اول برای توحید خود الوهیت است و این جمل برای توحید الوهیت در مظهر و لوی آن است گویا گفته است که: **بِأَعْيُنِنَا** و **وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ** با علی علیه السلام ولی دیگری قرار مده که آن نیز غایت توحید علمی و سایر خصلت‌های عملی است، **فَتَلَقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا** در جهنم خود را سرزنش شده می‌یابی، که این سرزنش نزد خودت، نزد خدا، نزد ملایکه و نزد مردم صورت می‌گیرد، **مَذْحُورًا** و خود را از

رحمت الهی دور می‌یابی.

علت این که در لحن بیان آیه یک نوع ملایمت و تساهل دیده می‌شود این است که در مکه نازل شده و دین هنوز قوی نشده بود و مؤمنین هنوز در دین پایدار نگشته بودند.

لذا خداوند در اوامر و نواهی خود سخت‌گیری نکرد بلکه آن را به طریق پند و اندرز و با نرمی ادا کرد.

چنانچه از علیه السّلام امام باقر علیه السّلام وارد شده که چون در مکه نازل شده به طریقه‌ی ادب کردن، موعظه، تعظیم و نهی خفیف آمده است، و وعده و وعیدی صورت نگرفته و بر ارتکاب آنچه که از آن نهی شده است و وعده‌ی عذاب داده نشده و به صورت دور کردن و ترسانیدن بیان شده است تنها مردم را از آن‌ها بر حذر داشته است بدون هر گونه سخت‌گیری یا وعده و وعید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۷۹

أَفَاضِ فَاكُم رُبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَأَتَّخِذْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا يَا پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده در حالی که برای خود از فرشتگان دختری گرفته است.

این آیه ردّ بر کسانی است که می‌گفتند همه‌ی ملائکه یا بعضی از آن‌ها دختران خدا هستند، مانند بعضی از قریش و بعضی از هندی‌ها.

إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا شما گفتار بزرگ و ناروا می‌گویید (کننده‌تر از دهان خود حرف می‌زنید) که برای خدا فرزند قرار می‌دهید و از طرفی مذکر و مؤنث بودن را بر فرشتگان که مجرد از ماده‌اند نسبت می‌دهید، حال آن که آنان از این حرف‌ها بالاتر برترند، و شما فرشتگان را مؤنث پنداشته و آنچه را که در چشم‌تان پست‌تر است بر خدا نسبت می‌دهید، در حالی که خودتان پسر داشتن را معیار برتری می‌دانید، پس خودتان را بالاتر از خدا پنداشته‌اید.

وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكُرُوا فَعَلَ صَيَّرَفْنَا متعدي است لذا علاوه بر فاعل «نا» احتیاج بر مفعول نیز دارد، اما حذف مفعول در این جا به جهت تعمیم است.

پس معنای آیه این است: تصریف و تصرّف در کلمات، مثالها و الفاظ متعدّد بسیار در این قرآن نمودیم، در هر چیزی از حجّت‌ها، حکایت‌ها، عبرت‌ها، مواعظ و احکامی که شایسته‌ی مردم بود برای ایشان بیان کردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۰

محمّل است که صیغهی صَيَّرَفْنَا برای وفور مفعول باشد یعنی ما خیلی از معانی گوناگون را که شایسته بود ذکر شود یادآور شدیم تا متذکر شوند و پند بگیرند.

وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا حال آن که برایشان جز نفرت چیزی نیافزود که این به سبب حماقت آنان بود که به جای بهره‌گیری درست از آن دوری از خدا را پیش گرفتند.

در این جا لفظ إلی ذی العرش را با ضمیر (الیه) ذکر نکرد، بلکه اسم ظاهر ذی العرش را به جای ضمیر آورد تا مشعر به برهان باطل بودن شرک و خدایان دروغین بوده باشد.

یعنی این که او خالق عرش و همه‌ی مخلوقات است، و آنچه که خدایان خود می‌پندارید از جمله‌ی همین مخلوقات است.

پس بنابراین چگونه می‌شود خدایانی با او باشند در حالی که آن‌ها نیز مملوک او هستند؟! یا این که خدای تعالی صاحب تخت است و صاحب تخت عبارت صاحب ملک است و شما قبول دارید که خدا صاحب تخت و سلطنت بلا منازع است پس اگر خدایان دیگری با او بودند که راه را بر او با نزاع می‌گرفتند و برای او ملک سالم و کامل باقی نمی‌گذاشتند، حال که ملک مسلم مال اوست پس نباید خدایان دیگری با او باشند.

بعضی آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که آن‌ها خواهان تقرب به صاحب

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۱

عرش گشته و آیه را این گونه تفسیر کردند: (اولئك الذين يدعون يبتغون الى ذى العرش سبيلا) در آن صورت خدایان ادعایی، به صاحب عرش تقرب می‌جستند، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا خدا از آنچه که می‌گویند بسی منزّه و فراترست.

آیات ۴۹-۴۴

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۴ تا ۴۹] ص: ۲۸۱

اشاره

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)
وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸)
وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

ترجمه: ص: ۲۸۱

هفت آسمان و زمین و هر چه که در آن‌هاست همه به ستایش و تنزیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۲

خدا مشغولند و موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش اوست و لیکن شما تبیح آن‌ها را فهم نمی‌کنید، که همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است،

و چون تو قرآن را تلاوت کنی ما میان تو و آن‌ها که (به خدا و قیامت) ایمان ندارند حجابی بداریم که آن‌ها از فهم حقایق آن دور و مستور مانند،

و ما بر دل‌های (تیره) آن کافران پرده‌ای افکنیم که قرآن را فهم نمی‌کنند و گوشه‌هایشان نیز از شنیدن سخن حق سنگین است و چون تو در قرآن خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد کنی آنان روی گردانیده و گریزان می‌شوند،

ما به خیال باطلی که هنگام گفتار تو در دل خود می‌کنند از خود آنان آگاه‌تریم که آن مردم ستمکار به مردم می‌گویند که شما جز مفتون سحر و ساحری را پیشوای خود قرار نداده‌اید!

بنگر تا چه نسبت‌هایی را از جهل خودشان بر تو می‌دهند، که از گراهی خود هیچ راه خلاصی نمی‌یابند،

و کافران به معاد گفتند: آیا ما که چون استخوان پوسیده می‌شویم باز روزی از تو زنده و برانگیخته خواهیم شد؟!

تفسیر ص: ۲۸۲

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ آسمانهای هفت گانه و زمین همه تسبیح خدا گویند، کلمه تَسَبِّحُ لَهُ به معنای (تسبیح) است که لام برای تقویّت می‌باشد، یا مقصود این است که: همه‌ی آسمانها و زمین و آنچه که در آن‌ها است، وجود خودشان را از شایبه‌ی

نقص و تعین تنزیه می‌کنند تا به خدا نزدیک شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۳

وَمَنْ فِيهِنَّ آنچه که در آسمانهای هفت گانه و زمین است، و لفظ (من) که برای عقلا است از باب تغلیب آمده است، یا از باب این که تسبیح از اوصاف عقلا است، و چون نسبت تسبیح به همه‌ی موجودات داده شده ادا کردن آن لفظی که برای عقلا است مناسب است، یا مقصود فقط عقلا است.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و هیچ چیزی وجود ندارد مگر این که به تسبیح او ستایش گر است، این عبارت که موهم تخصیص است، یا تعمیم بعد از تخصیص و حصر بعد از اطلاق است، و تقیید به حمد است بعد از مطلق بودن تسبیح، (علاوه بر منزّه داشتن خدا از هر نقص، سپاس و ستایش که لازمه‌ی وجود).

وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اما شما تسبیح و منزّه انگاری آنان را در نمی‌یابید، بدان که همه‌ی اشیا امکانی از نقایص خویش فرار می‌کنند و طالب کمالاتند، و همه‌ی اشیا به سوی آن کمالات در حرکت هستند و آن کمالات شئون حقّ اولّ و تجلّی او است این فرار از نقص و طلب کمال تسبیح فطری موجودات و تنزیه آن‌ها نسبت به اسمای خداست که همان وجودات خودشان است، که از طرف حقّ افاضه شده است و چون تنزیه اسمای خدا نیز تنزیه خدای تعالی است پس همه‌ی موجودات ضمن این که خدا را تنزیه می‌کنند خودشان را نیز تنزیه کرده‌اند تا به خدا نزدیک شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۴

چرا که هر موجود امکانی زوج ترکیبی است از ماهیت امکانی و وجود تعلّقی فطری به عبارت دیگر چون هر موجود طبیعی دارای جهت ملکی این جهانی و جهت ملکوتی است.

بنابر این اشیا طبیعی اگر ناگویا باشند و احساس با شعور ترکیبی نداشته باشند با همان جهت ملکی این جهانی که دارند سخن ملکوتی‌شان را می‌گویند و با زبان فصیح به ملکوتشان ناطقند، بلکه از زبان ملکی انسان فصیح‌تر و روشن‌ترند چون به شعور ترکیبی آگاهند ادراکشان از ادراک انسان هم دقیق‌تر است.

پس اشیا با جهت ملکوتی خدا را با زبان فصیح ملکوتشان تسبیح می‌گویند و بر اوامر و نواهی خدای تعالی آگاهند، باید و نبایدها را فرمان می‌برند بدون سرپیچی و سستی.

لکن صدایشان شنیده نمی‌شود و پرده‌های گوش و چشم حیوانی انسان از ادراک آن عاجزند، چرا که شنیدن و ادراکشان چشم و گوش ملکوتی می‌خواهد.

و لذا خداوند متعال می‌فرماید: لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ که لا تفقهون به صورت مجهول نیز خوانده شده است که ضمیر بر مردم و اشیا بر می‌گردد به این معنای که همه‌ی آن‌ها خدا را تسبیح می‌گویند بدون این که بفهمند، لکن شما نمی‌فهمید، زیرا که اشیا فقط از جهت ملکی با شما در تماسند و شما آن‌ها را با همان چشم ملکی می‌بینید از این جهت که زیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۵

پوسته‌ی تعینات که اموری اعتباری و گذرا هستند فرو رفته‌اید.

البته بعضی از مفسرین تأویلهای از تسبیح‌های آن‌ها آورده‌اند که نیازی بر آن نیست، از این رو مولوی قدس سرّه گفته‌اند:

جمله‌ی ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جماد آن کی شوید

از جمادی در جهان جان روید غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسییح جمادات آیدت وسوسه تاویلها بر بایدت
چون ندارد جان تو قندیلها بهر بینش کرده ای تاویلها
که غرض تسییح ظاهر کی بود دعوی دیدن خیال و غی بود
پس چه از تسییح یادت می دهد آن دلالت همچون گفتن می شود
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۶

این بود تاویل اهل اعتزال وای آن کس کو ندارد نور حال

با همین زبان بود که ستون ناله می کرد و سنگ ریزه در دست حضرت محمد صلی الله علیه و آله تسییح می گفت و شهادت می داد آنچه که کوهها و پرندگان با آن به حضرت داود علیه السلام پاسخ می دادند ... و چیزهای دیگری که در این خصوص ذکر شده است مانند: سخن گفتن سنگها، درختان، پرندگان و سخن گفتن کودکان نیز با همین زبان بود، لکن همه‌ی اینها در قالب زبان گوشتی صورت گرفته است که با همین شعور و آگاهی جمادات توانسته‌اند بین اشیا تمیز داده و فرق بگذارند، مانند: تمیز دادن آتش بین ابراهیم علیه السلام و نمرود و یارانش، تمیز دادن باد بین مؤمنین و کافرین، فرق گذاشتن رود نیل سبطی و قبطی که برای قبطی خون می شود و بسته، و برای عبور سبطی باز می شود.

إِنَّهٗ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا هَمَانًا او (خدا) بردبار و آمرزنده است، با این عبارت تعلیل عدم تفقه و ندانستن تسییح اشیا است.

زیرا که فهمیدن تسییح موجودات ما دامی که انسان به آن حد از رشد روحانی نرسیده باشد، یا موجب هلاکت است یا موجب دیوانگی و جنون حیوانی چه فهمیدن تسییح موجودات مقرون به دیدن ملایکه و نزول آنها است و با نزول ملایکه اجل آنان فرا می رسد چنانچه در قرآن است (۱).

و معنای آیه این است که تسییح موجودات را نمی فهمید و گر نه هلاک یا دیوانه می شدید، چون حلیم و بردبار است و در کیفر و به اجرا در

(۱) سوره‌ی انفال آیه ۵۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۷

آوردن خشم و غضب خویش به خاطر کارهای بد شما عجله نمی کند، به موجب بخشش خود دیدن و مشاهده‌ی تسییح موجودات را از شما که ناقص هستید مخفی می کند (می پوشاند) تا هلاک نشوید و باقی بمانید.

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا چون تو قرآن تلاوت می کنی میان تو و آنان (که ایمان نمی آورند) حجابی قرار دهیم که از انظار آنان که ایمان ندارد پوشیده باشد و آن حجاب را نبینند، یا حجابی قرار دهیم که تو را از نظر آنان پوشیده و مخفی نگه دارد.

معنای اول تأسیس و معنای دوم تأکید است بر این معنا که جسم تو (خطاب بر پیامبر) را از نظر آنان مستور و پوشیده ساختیم که تو را نبینند.

چنانچه بعضی گفته‌اند که جمعی از قریش هنگام تلاوت قرآن حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از انظار مخفی می کردند به نحوی که آنها با این که از نزدیک آن حضرت عبور می کردند او را نمی دیدند، و ما نیز حقیقت تو را از آنان پوشیده داشتیم، چه اگر می دیدند تکذیب نمی کردند و از قرآن نگریخته و نفرت نداشتند (۱).

وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ بِرِ دِلْهَائِهِمْ

(۱) تصوّر مترجم این است که از آن جهت حقیقت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مخفی بود که اولاً: فوق درک آن‌ها بود، و آنان را آن گونه ادراکی نبود ثانیاً: حقیقت آن حضرت در واقع همان حقیقت خداست که لا یدرک و لا یوصف است. ثالثاً: ممکن بود بعضی به جای خدا پرستی محمّد صلی الله علیه و آله پرستی پیشه کنند. رابعاً: حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را از حقیقت وجودی خود نشان نبود هم چنان که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (سوره الاحزاب آیه ۶).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۸

چیزی نهادیم که مانع از این شود که بفهمند لفظ «اکنه» جمع کنان است و به معنای چیزی است که با آن پوشیده و ستر می‌شود. وَفِي آذَانِهِمْ وَقُرْأً در گوشهای ایشان سگینی گذاشتیم که نتوانند مقصود قرآن را بفهمند، نه لفظ آن را، چون لفظ قرآن را می‌شنوند و لذا فرمود:

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخِذَهُ وَلَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً و چون پروردگارت را در قرآن یاد کنی، از سر نفرت پشت می‌کنند چه آن‌ها لفظ رب را می‌شنوند و مقصود را درک نمی‌کنند، می‌بینند که با معتقدات خودشان مخالف است، ممکن است که مقصود قرآن، قرآن معهودی باشد که در ولایت علی علیه السلام است و مقصود از رَبِّكَ ربّ مضاف باشد که رب در ولایت است و آن علی علیه السلام می‌باشد با علویّتش.

در اخبار تا حدودی بر آنچه که گفتیم اشاره شده است.

نُفُوراً جمع (نافر) حال از فاعل است، یا مصدر نفر (فعل) است و حال از فاعل، یا مفعول مطلق نوعی می‌باشد که از لفظ فعلش گرفته نشده است (۱).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ما بر استهزا، سخت‌گیری و اندیشه‌های باطل آن‌ها آگاه‌تریم.

إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ آن‌ها بر تو گوش فرا دهند ما بر آنچه که در گوش می‌گویند ما می‌دانیم که آن‌ها صاحب

(۱) «نفر نفورا» پشت می‌کند چه پشت کردنی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۸۹

(نجوی) جمع (نجی) است (آنان نجات یافته گانند).

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُوراً ستمگران می‌گویند که شما پیروی نمی‌کنید، مگر کسی را که سحر شده است یعنی ساحر و جادوگری او را سحر کرده و او دیوانه شده و عقلی برای او باقی نمانده است.

أَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ باین چگونه برای تو مثل‌ها زدند آگاهی تو را سحر شده و گاهی شاعر، ساحر و کاهن نامیدند.

فَضَلُوا پس راه معرفت تو را گم کردند و تو را نشناختند، حرف «فاء» برای سببیت محض است، یعنی گمراهی آن‌ها موجب گردید که برای تو مثل زده و نسبت‌های ناروا بدهند، مثل زدن‌ها سبب گمراهی آن‌ها از راه شناخت تو و کلامت گردید فَلَا يَشِيءُ تَطِيْعُونَ سَبِيلًا پس آنان توانایی راهیابی بر شناخت تو، آخرت و معاد ندارند.

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيداً و گفتند: آیا وقتی ما استخوان و خاک پوسیده شویم دوباره ما زنده خواهیم شد؟! این سخن را به طور انکار و استبعاد تعجب گفتند، و لذا ادات استفهام جهت تأکید تکرار شده است.

آیات ۵۹-۵۰

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۰ تا ۵۹] ص: ۲۸۹

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمَكُم أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴)

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا (۵۵) قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷) وَإِنْ مِنْ قَوْمٍ لَئِيمٌ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصَرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۰

ترجمه: ص: ۲۹۰

ای رسول بگو: سنگ یا آهن باشد،

یا خلقتی سخت تر از سنگ و آهن

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۱

، پس اگر گویند: که ما را زنده می کند؟! بگو: همان خدایی که هم اول بار شما را آفرید آن گاه آن‌ها سر را به زیر افکنده باز گویند: این وعده کی خواهد بود؟! بگو باشد که (این حادثه‌ی بزرگ) از حوادث نزدیک باشد،

روزی را که خدا شما را فرا بخواند و شما سر از خاک بیرون کرده و با حمد و ستایش او را اجابت کنید (و با این که سالهای بسیار از مرگ شما گذشته شما تصور می کنید که جز اندک زمانی در گورها درنگ نکرده‌اید

وای محمد بند گانم را بگو که همیشه سخن بهتر بر زبان آورید که شیطان چه بسیار میان شما دشمنی و فساد می انگیزد، زیرا دشمنی او به آدمیان واضح و آشکار است،

خدا صلاح شما را بهتر از شما می داند، اگر بخواهد (و صلاح بداند) بر شما مهربانی کند و اگر بخواهد (و مصلحت باشد) مجازات و عذاب فرماید و ما تو را (ای محمد) و کیل و نگهبان مردم قرار ندادیم،

و خدای تو به آنچه در آسمانها و زمین است داناتر است و همانا ما بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر برتری داده و به داود زبور عطا کردیم،

(ای رسول ما بر مشرکان) بگو از این بتها آن را که به جز خدا مؤثر می پندارید در حوایج خود بخوانید تا ببینید که نه دفع ضرری از شما توانند کرد و نه تغییر حالی به شما توانند داد،

آنهايي را که کافران به خدایی می خوانند آنان خود به درگاه خدا وسیله‌ی تقرّب می جویند و هر که مقرب تر است بیشتر امیدوار به رحمت و ترسان از عذاب خدا باید هراسان بود،

هیچ شهر و دیاری در روی زمین نیست جز آن که پیش از ظهور قیامت اهل آن شهر را هلاک کرده یا به عذاب سخت معذب می کنیم این حکم در کتاب علم ازلی مسطور است،

ما را از فرستادن آیات و معجزات جز تکذیب پیشینیان چیزی مانع نبود و به ثمود (قوم صالح) آیت ناهه را که همه مشاهده کردند

یا هر دو جز اندکی درنگ نکرده‌اید و قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بر بندگان شریف بگو: آنچه را که نیکوتر است بگویند شرافت از اضافه «عباد» بر یای متکلم استفاده می‌شود، زیرا خدا بندگان را به خود اضافه نموده و نسبت داده است، علاوه بر این به دلیل این که مفعول مورد خطاب ذکر نشده است.

کما این که پیش از این نیز گفته شد که تعلیق جواب بر صرف امر گفتن بدون ذکر مفعول آن اشاره بر بزرگداشت رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ است، گویا

(۱) قریب همین مضمون در کتب معتبر اخبار موجود است خوانندگان محترم می‌توانند مراجعه فرمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۵

چنین گفته باشد که: توجه به آن‌ها در ایشان مؤثر است به نحوی که اگر تو برایشان به سبب خطاب توجه کنی حال آن‌ها بر بهترین حالتها مبدل شود به نحوی که از آن‌ها گفتاری جز آنچه که نیکوتر است صادر نمی‌شود و به خلق از دید استهزا و غضب نگاه نمی‌کند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ شَيْطَانَ آنان بر بدی تهییج و تحریک می‌کند، و توجه تو بر آنان شیطان را از آن‌ها دور می‌سازد و گفتار نیکوی آن‌ها نیز خلق را به الفت و دوری از طاعت شیطان نزدیک می‌کند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا که البته شیطان دشمنی آشکار برای انسان است جمله‌ی اخیر بیان جمله‌ی الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ است و آنچه که بین این دو جمله واقع شده معترضه یا استیناف است، که خدای تعالی خطاب را از جهت وعده و وعید به بندگانش برگردانیده است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ پروردگارتان بر شما داناترست إِنَّ يَشَأُ يُزْجِمُكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا خطاب را به سوی پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ برگردانید تا حرص آن حضرت را نسبت بر ایمان آنان تسکین ببخشد، و دلداری حزن و اندوه بوی بر پشت کردن آن‌ها باشد، البته این معنای در صورتی است که خطاب رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ و ما بعدش از جانب خدا باشد.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگارت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۶

داناتر است بر هر کسی که در آسمانها و زمین است پس هدایت می‌کند کسی را که قابل و اهل هدایت باشد، و گمراه می‌کند کسی را که مستحق گمراهی است، پس نباید بر هدایت آن‌ها حریص باشی و بر گمراهی‌شان اندوهگین، بلکه بر توست که اعتماد به خدا داشته و راضی بر خواست او باشی.

و نیز خدا می‌داند که چه کسی قابلیت و اهلیت نبوت را دارد و چه کسی ندارد؟! از انبیا علیهم السلام چه کسی مستحق کمال نبوت است و چه کسی مستحق آن نیست؟

و یا چه کسی اهلیت و قابلیت خلافت در ولایت را دارد و چه کسی ندارد؟

پس چرا آن‌ها در باره‌ی نبوت حرف می‌زنند و ترا انکار می‌کنند چون تو یتیم هستی و مال و ثروتی نداری؟! و یا در باره‌ی خلافت حرف می‌زنند و علی علیه السلام را انکار می‌کنند؟! وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ما به داود علیه السلام زبور را دادیم، پس چرا آن‌ها نزول قرآن را از جانب ما بر تو انکار می‌کنند؟! از نبی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که خداوند پیامبران مرسل را بر ملائکه مقرب برتری داده و مرا بر جمیع پیامبران و مرسلین، بعد از من فضل و برتری برای تو است یا علی و نیز برای ائمه علیهم السلام از فرزندان تو، و فرشتگان خدمتگذار ما و دوستان ما هستند. «۱»

(۱) بحار الانوار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۷

قُلْ اذْعُوا لِلَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ بگو فرا بخوانید کسانی را که گمان کرده‌اید شرکای خدا در وجوب هستند، ای ثنوی‌ها یا کسانی را که گمان کرده‌اید شرکای خدا در الوهیت هستند بخوانید، ای ثنوی‌ها و ای صابئی‌ها یا شرکای در عبادت را! ای وثنی‌ها و غیر و ثنی‌ها، یا شرکای در ولایت را! ای کسانی که پیرو غیر ولی امر هستید یا شرکای طاعت را فرا بخوانید، ای پیروان امر او سلاطین! ای پیروان علمای سوء و آن‌ها که بر باطل‌اند یا شرکای در وجود و شهود که اغلب مردم هستند و جز اندکی از ایشان که انبیا، اولیای کامل و مقربین درگاه الهی‌اند و اینکه در عبارت مفعول را ذکر نکرده برای این است که ذهن شنونده همه‌ی احتمالهای ممکن را بدهد.

چنانکه ذکر شد معنای آیه این است: بگو فرا بخوانید کسانی را که گمان کرده‌اید آن‌ها واجب الوجود، خدایان، پرستیده‌شدگان، اولیای خدا، اطاعت‌شدگان و یا مستقل ردّ وجودند از غیر او.

تقیید عبارت به مِنْ دُونِهِ برای اشعار بر این است که دعوت اولیایی که خداوند ایشان را مطاع قرار داده است صحیح است، چه آن‌ها با اجازه‌ی خدای تعالی است که می‌تواند کشف ضرر کرده و مشکل‌گشایی بکنند.

فَلَا يَفْلِكُونَ كَشَفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا خدایان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۸

شما نه می‌توانند ضرر و زیان را از دوش شما بردارند و نه می‌توانند آن را به غیر منتقل نمایند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لَفْظٌ يَدْعُونَ در این جا به معنای (یعبدون) است، یعنی آن‌ها که عبادت می‌کنند ممکن است که «یدعون» همان معنای حقیقی خودش را داشته باشد، و لفظ «أولئك» مبتدا و موصول خبر آن باشد.

که در واقع اشاره بر خدایان دروغین مشرکین و یا خود آنان دارد (با تصریح بر عجز و ناتوانی تک تک آنچه که خدا نامیده‌اند). یا مقصود آیه عاجزها و ناتوانهایی است که مشرکین آن‌ها را فرا می‌خوانند و یا مقصود خود مشرکین است که این عاجزها آن‌ها را فرا می‌خوانند.

یا آن عاجزها که خودشان نیز مثل شما خدا را فرا می‌خوانند، پس چرا شما آن‌ها را فرا می‌خوانید؟! به هر تقدیر که بگیریم قول خدای تعالی:

يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ وَجوهی که جهت تبیین معانی ارزشمند آیه شریف وجود دارد اجمالاً عبارتند از: الف: جمله‌ی مستأنفه بوده و فاعل يَبْتَغُونَ مشرکین باشد یا خدایان ب: جمله حال بوده باشد از فاعل یا مفعول و یا از هر دو، که در این صورت فاعل هم بر حسب تناسب با معنای مشخص می‌شود، أَقْرَبُ و جوه محتمل این که:

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۲۹۹

الف): بدل از أُولَئِكَ یا فاعل برای فعل يَدْعُونَ یا يَبْتَغُونَ باشد.

ب): بدل از الْوَسِيلَةَ بوده و حرف «ای» موصوله باشد، ضمه آن بنا بر اخیر به جهت حذف «ا» صدر صله است.

ج): (و نیز این احتمال وجود دارد) که جمله‌ی حالیه یا مستأنفه باشد و لفظ «ای» استفهامیه، و در صورت موصوله بودن خبرش محذوف است.

د): أُولَئِكَ مبتدا و الَّذِينَ صفت یا بدل از آن و يَبْتَغُونَ خبرش بوده باشد اگر چه يَبْتَغُونَ حال و معترضه هم که بوده باشد بر هر دو تقدیر خبر أَقْرَبُ خواهد بود بدین گونه که «ای» استفهامیه باشد و قول در تقدیر گرفته شود. (۲)

مقصود از «رب» یا ربّ مطلق است از باب این که: ملائیکه، مسیح، عزیز و ستارگان همه طلب وسیله به سوی خدا می‌کنند. یا

مقصود از آن ربّ مضاف است که آن ربّ آنها در ولایت است، همچون مخالفین حضرت علی علیه السلام که آنان نیز طلب وسیله به سوی آن حضرت می کردند.

وَيُجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ پس آنان و سایر

(۱) بنابر آنچه که در قواعد علم نحو معمول نحوین است در صورتی که صدر صله‌ی موصوله حذف شده باشد.

(۲) احتمالات فاعل و «ایهم اقرب» هم در صورتی که خبر نبوده باشد مانند سابق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۰

بندگان در احتیاج به وسیله، و خوف و رجا مساوی هستند، پس چگونه وسیله‌هایی برای غیر خودشان می شوند، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا این جمله در موضع تعلیل است، یعنی بیان علت مطالب قبلی است.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا بدان که: انسان اگر به وسیله‌ی ریسمان محکم ولایت، با نفس و قوایش به خدا متصل نشود قبل از روز قیامت هلاک می شود و از حیات انسانی می برد، و با حیات درندگی، همانند چهارپایان و یا شیطانی توأم می شود و در زمره‌ی آنها محشور می شود و اگر با نفس و جمیع قوا به خدا اتصال پیدا کند هلاک نمی شود، چون متصل به خدا هلاک نمی شود، بلکه با حیات انسانی زنده باقی می ماند ولی معذب، تا این که از خلیط جهنمی خلاص شده و به سوی علّیین ترقی نماید.

پس مقصود این است که هیچ قریه‌ای از قریه‌های عالم کبیر یا قریه‌های عالم صغیر نیست، مگر این که ما آن را با تمام اهلش یا بعضی از آنها قبل از روز قیامت هلاک یا عذاب می کنیم.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا این مطلب که گفته شد در کتاب مسطور است، اگر گفته شود هلاک کردن و عذاب کردن نسبت به انبیا و اولیا که خداوند آنها را برای خودش خالص گردانیده تصور نمی شود، جواب داده می شود که انبیا و اولیا در دنیا آنچه که شایبه‌ی سبحین بوده

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۱

هلاک کردند، یا به خودشان با ریاضت کشیدن آنها و مجاهدات اختیاری و بلاهای الهی شکنجه و عذاب می دادند، پس مطلب بالا در مورد آنان نیز صدق می کند.

وَمَا مَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ چه چیزی ما را مانع شد که آیاتی را بفرستیم که قریش پیشنهاد می کند جز این که پیشینیان آنها را تکذیب کردند، إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ پس آنها به سبب تکذیبشان هلاک و در مانده شدند، و ما امت محمد صلی الله علیه و آله هلاک نمی کنیم در حالی که آن حضرت در میان آنان است تا رحمت و مهربانی بر آنان بوده باشد.

یا معنای آیه این است که تکذیب امتهای پیشین موجب نزول آیات (جهت اتمام حجت) شده و اینها نیز از سنخ امتهای پیشین هستند آیا به قوم ثمود نگاه نمی کنند؟! «و» لفظ «قد» در تقدیر است.

وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ما به ثمود ناقه را دادیم که پیشنهاد کرده بودند.

مُبْصِرَةً از «بصر» او را صاحب بصیرت قرار داد یا از «ابصر» به معنای واضح و روشن شد، یا صاحب بصر (بصیرت) گردید، چرا که ناقه با چشم ظاهر و باطن (هر دو) می دید، چون از نوبت خودش در آب خوردن روز معین تجاوز نمی کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۲

فَظَلَمُوا بِهَا به سبب پی کردن ناقه بر آن ستم کردند و مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ما آیات را جز برای ترساندن نمی فرستیم، آنها چرا جرأت بر پیشنهاد پیدا می کنند؟!

آیات ۷۰-۶۰

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۰ تا ۷۰] ص: ۳۰۲

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَ اسْتَفْزِرُّ مِنْهُمْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أُجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخِيلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴)

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۶۵) رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَ فَامِنْتُمْ أَنْ يُخَسِّفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَ كَيْلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹)

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۳

ترجمه: ص: ۳۰۳

ای رسول به یاد آر وقتی را که به تو گفتیم خدا البته به همه‌ی افعال و افکار مردم محیط است و ما رؤیایی که به تو دادیم نبود جز برای آزمایش و امتحان مردم و درختی که به لعن در قرآن یاد شد و ما به ذکر این آیات عظیم آن‌ها را (از خدا) می‌ترسانیم و لیکن بر آن‌ها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیافزاید،

و یاد آر وقتی را که فرشتگان را امر به سجده کردم پس همه سجده کردند جز شیطان که گفت: آیا من سر طاعت به آدمی که از خاک آفریدی فرود آرم،

آن گاه با من بگو آیا این آدم را بر من فضیلت و برتری دادی؟ ای خدا اگر اجل مرا به تأخیر افکنی به جز قلیلی همه اولاد آدم را مهار کرده و به دار می‌کشانم،

خدا به شیطان گفت: برو که هر کس از اولاد آدم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۴

پیروی تو کرد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماسست کیفر خواهد شد،

برو و با جمله‌ی لشکر سوار و پیاده‌ات بر آن‌ها احاطه کن و در اموال و اولاد هم با ایشان شریک شود و به وعده‌های دورغ آن‌ها را به فریب و مغرور ساز، آری وعده‌ی شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود،

همانا ترا بر بندگان من تسلط نیست و تنها محافظت و نگهداری خدا (آن‌ها را) کافی است،

پروردگار شماسست آن که به دریا برای شما کشتیها را به حرکت می‌آورد تا از فضل خدا روزی طلبید که او در باره‌ی شما بسیار مهربان است،

و چون در دریا به شما خوف و خطری رسد در آن حال جز خدا همه را فراموش می کنید آن گاه که شما را نجات داد باز از خدا روی می گردانید، و انسان بسیار کفر کیش و ناسپاس است.

آیا پس از نجات از دریا باز ایمنید که زمین شما را فرو برد یا بر سرتان سنگ ببارد آن گاه از آن بلای الهی بر خود پناه و نگهداری نیابید؟

آیا از آن ایمنید که بار دیگر خدا شما را به دریا برگرداند و تند بادی بفرستد تا همه به کیفر کفر به دریا غرق شوید؟ آن گاه کسی را از قهر ما دادخواه و فریادرس نیابید

و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را به مرکب برّ و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم.

تفسیر ص: ۳۰۴

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ بِهِ يَادْ آوْر وَ قْتِي رَا كَه بَه سَبَبِ وَ حِي بَر تُو كَفْتِيْمُ إِنَّ رَبَّنَا أَحَاطَ بِالنَّاسِ هَمَانَا پَر و رِدْ كَارْت بَر مَرْدَمِ أَحَاطَه دَارِد، هَمَان
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۵

طور که آن‌ها را هلاک گردانید، به یاد آور بشارت هلاک گردانیدن آن‌ها را که بر تو دادیم، و آن بشارت و وعده‌ها را در جنگ بدر و غیر آن وفا نمود، و ادا کردن مطلب با فعل ماضی «احاط» برای اشاره به این است که وقوع مطلب حتمی و محقق است و ممکن است که معنای أَحَاطَ بِهِمُ این باشد که قدرت بر آن‌ها محیط است آنچنان که نمی توانند از قدرت و حکومت خداوند خارج شوند.

وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ قَرَار نَدَادِيْمُ هِيْج رُوِيْتِي رَا كَه بَر تُو نَمَايَانْدِيْمُ مَكْر بَرَايِ
آزمایش مردم و شجره‌ی ملعونه در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم، و اخبار فراوانی از عامه و خاصه، با اختلاف الفاظشان وارد شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در خواب دید، که مردانی یا بوزینه‌هایی از بنی تیم و عدی یا از بنی امیه و عدی و زریق و زفر اسم نیاوردند و چیزی ذکر نکردند.

شجره‌ی ملعونه (درخت لعنت شده) در اخبار ما گاهی بر عموم بنی امیه و گاهی بر بنی مروان و گاهی به مروان و فرزندان او تفسیر شده است.

بدان که قرآن گاهی بر همین کتابی که بر حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نازل شده است اطلاق می شود و گاهی هم بر مقام جمع که شامل همه‌ی مراتب عالم مسبحین و اهلش را هم در بر می گیرد، و در این صورت «فی القرآن» متعلق به «جعلنا» است، یعنی این که مقصود از آزاد گذاشتن و ول کردن

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۶

عنان اشقیا و کمک کردن و امدادشان در غضب حق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و از قرار دادن جهنم سببین و اهلش در عالم این است که مردم به سبب آن چیزها آزمایش شوند، و محقّ از مبطل جدا شود و خالص گردد، و حقّ از باطل.

وَ نُخَوِّفُهُمْ وَ آن‌ها را با انواع ترسیدنی‌ها می ترسانیم فَمَا يَزِيْدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيْرًا كَه اِيْشَان رَا جَز طُغْيَانِ وَ شُوْرش دَر پِي نَدَارِد (فقط بر طغیانشان می افزاید)، لَفْظ طِيْنًا بَا تَقْدِيْر لَفْظ «مَنْ» اِسْت تَا مَوَافِق سَايِر آيَه‌ها بَاشِد، يَا حَالِ اَز مَفْعُوْل اِسْت.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ حَرْف «ك» بَرَايِ تَأْكِيْدِ ضَمِيْر مَرْفُوْعِ اِسْت وَ مِثْلِ اَنْ دَر كَلَامِ عَرَبِ بَسِيْرَاِسْت، هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لِيْنِ اَخْرَجْتَنِي اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتِيْكَنَّ اِكْر مَرَا تَا رُوْزِ قِيَامَتِ مَهْلَتِ دَهِي وَ تَأْخِيْرِ بِيَانْدَاْزِي، ذَرِيَهِي اَدَمَ رَا اَز حَيَاتِ اِنْسَانِي رِيْشَه كُن مِي كُنَم.

ذُرِّيَّتَهُ اِلَّا قَلِيْلًا جَز اِنْدَكِي اَز بَنِي اَدَمِ وَ اِيْنِ اِنْدَكِ اِفْرَادِ كَسَانِي هَسْتَنْد كَه خُوْدشَان رَا بَرَايِ تُو خَالِصِ گَرْدَانِدَنْد، يَا كَسَانِي كَه تُو

آن‌ها را برای خودت خالص گردانیدی.

قَالَ أَذْهَبَ اَيْنَ جَمَلِهِ طَرْدٌ وَمَنْعٌ شَيْطَانِ اسْتِ، يَا جَوَابَ خَوَاسْتِ شَيْطَانِ وَ تَخْلِيهِ بَيْنَ اَوْ وَ بَيْنَ اَنْ چيزی است که شیطان می‌خواهد.

فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۷

کیفر شما کیفر کامل و فراوان که هیچ نقصی نداشته باشد جهنم است.

وَ اَسِيْفُزِرْزُ مِنْ اَسِيْفِ تَطَعَتْ مِنْهُمْ خَوَارٌ وَ ذَلِيلٌ نَمَائِی هَر کَسِی رَا کِه اَز ایشان می‌توانی جلب کنی، چون این کار نهایت حماقت و بی‌خردی آنان را می‌رساند که از تو پیروی نمایند، بِصَوْتِكَ اَن‌ها با شنیدن صدای تو به سویت جلب می‌شوند و احتیاج به فرا خواندن نیست، وَ اَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَلِيَّتِكَ وَ رَجَلَتِكَ کَسَانِی رَا کِه بِه آوازت نتوانستی جلب کنی با لشکریان سواره و پیاده‌ات جلب کن.

وَ شَارِكُهُمْ فِيْ الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ با آنان در اموال و اولاد مشارکت کن.

بدان که انسان چنانچه کرارا یاد آور شده‌ایم بین دو عالم نور و زور، حق و باطل قرار گرفته و هر دو عالم در او حاکم است پس اگر با کمک و توفیق الهی از حکومت عالم سفلی که رییس آن شیطان است خارج شود نجات یافته و در حکومت عالم علیا داخل می‌شود که رییس آن رحمن است، در این صورت است که اموال و اولادش را از شراکت شیطان خالص گردانیده است اگر انسان نتوانست از شر شیطان خلاصی یافته و در حکومت رحمن داخل شود یا از حکومت رحمن خارج شده و در طرف شیطان داخل شد در این صورت گاهی اتفاق می‌افتد که مال و فرزندش خالص برای خدا می‌شود، و این هنگامی است که انسانیت باقی و شیطانیت عرضی باشد، کسب و نطفه‌اش تحت تأثیر امر عرضی قرار نگیرد

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۸

هم چنان که گفته شده: فرزند سر پدرش می‌باشد.

گاهی شیطان در مال و اولاد شریک می‌شود، و گاهی هم خود شیطان منفرد و تنها می‌شود، چون کسب، کار و هم بستری همسر اگر با امر شیطان صورت بگیرد و از امر رحمن دور باشد شیطان بر مال و فرزند منفرد می‌شود خصوصاً اگر شیطان توانسته باشد انسانیت او را باطل کرده باشد.

ولی کسی که به امر رحمن و شیطان عمل می‌کند و انسانیت هم در او باقی است شیطان در مال و فرزندش شریک می‌شود و آنچه که ما ذکر کردیم در اخبار با تصریح و اشاره ذکر شده است.

وَ عِدَّتُهُمْ وَعَدَ هَائِبِی بِه اَن‌ها بده (که آنان را مغرور سازی)، مانند: وعده‌ی مغفرت از جانب خدا، این که خدا کریم است، آنان می‌مانند و توبه می‌کنند ... و وعده‌هایی که موجب طولانی شدن آرزوهای آنانست.

وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا شَيْطَانٌ جَزْ غُرُورٌ وَ فَرِيبٌ بَر اَنان وعده نمی‌دهد بدین گونه که باطل را در صورت حق، و خطا را در صورت صواب زینت می‌دهد.

اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَ کَفِی بَرَبِّکَ وَ کِیلاً بِه راستی که بندگان مرا که از بندگی‌ات خارج شده‌اند تسلطی از جانب تو نیست و کفایت می‌کند توکل بر پروردگارت و کافی است که و کیل حفظ بنده‌اش که بندگی‌اش را با توکل بر او ثابت کرده باشد.

ای شیطان نمی‌توانی بر ایشان مسلط شوی چون من از شرت آن‌ها را کفایت می‌کنم.

یادآوری این بیان بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نوعی اطمینان دادن است که بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۰۹

فراموش کنید؟ و شما را دوباره به دریا برگرداند؟

فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ تَنْدَابِي بفرستد و کشتی شما را بشکند.

فَيَعْرِقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا و به کیفر کفران نعمت نجات قبلی شما را غرق کند، آن وقت دیگر از خدایانی که فرا خوانده‌اید فریادرس و کمکی برای رهایی تندباد و غرق شدن پیدا نمی‌کنید.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ بَنِي آدَمَ رَا بِر حَسَبِ ذَاتِش تکریم نموده و گرامیش ساختیم، چون او را بر صورت خودمان خلق کردیم و کرامتی بالاتر از آن نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۲

پس سعه و گستردگی مراتبی در وجودش نهادیم و از حیث قوه و فعل احاطه بر هر چیزی را برایش میسر کردیم و هر یک از آنان را زنده، عالم، شنوا، بینا، مدرک، متکلم و مرید قرار دادیم که هر گاه چیزی را از مخلوقات ذهنی و آلات و قوای نفسی اش اراده کند به او بگوید وجود پیدا کن، چنین باش، بشود و وجود پیدا کند، یا نسبت به جمیع موجودات چنین شود، اگر قوه‌ی پیروی و متابعت به حد کمال رسیده باشد.

وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ آن‌ها را در خشکی بر مرکب خشکی مانند: قاطر، اسب، شتر و الاغ سوار کردیم و نیز بر غیر چهار پایان تسلط داده و حمل کردیم، و آن گاه که اهلیت یافتند بر قدرت و مرکبهای ملکوتی نیز سوار کردیم.

و این کرامت دیگری خارج از ذات انسان و بر مرکبهای دریایی مانند: کشتی و قدرت و مرکبهای ملکوتی اگر اهلیت آن را پیدا کردند در دریا حمل کردیم.

وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ مقصود از پاکیزه‌های روزی شده‌ی نباتی، حیوانی و انسانی می‌باشد.

وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و انسان را بر همه‌ی موجودات عالم طبع و خیلی از موجودات ملکوت سفلی و بعضی از ملایکه برتری دادیم، اما ملایکه مقربین و متوسط از آنان برترند البته این در صورتی است که بنی آدم از قوه به فعل نرسیده باشد و آن گاه که از قوه به فعل رسید برتر از همه‌ی مخلوقات می‌شود.

مانند نبی ما صلی الله علیه و آله که او را وقتی با خداست که هیچ ملک مقرب و نبی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۳

مرسلی گنجایش آن را ندارد که تفصیل برتری و مراتب و دقایق آن گذشت.

ممکن است گفته شود که: از سیاق اضافه شدن بنی بر آدم برمی‌آید که مقصود کسی است که هنوز از جمیع جهات از قوه به فعل نرسیده است «۱».

بنابراین می‌توان گفت که برتری بنی آدم بر بیشتر مخلوقات صحیح است نه همه‌ی آن‌ها.

آیات ۸۱-۷۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۱ تا ۸۱] ص: ۳۱۳

اشاره

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْأَخْرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَ إِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَ لَوْ لَا أَنْ جُنَّتْ لَكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵)

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سَنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

(۱) استعداد و قابلیت‌های موجود در انسان که هنوز به عرصه‌ی ظهور نرسیده به عنوان امتیازات و موقعیت‌های بالقوه محسوب می‌شود تا با تلاش‌های پی‌گیر یا افاضه و امثال آن که زمینه‌ی استحقاقش را فراهم نموده و بر آن تحقق فعلی ببخشد، مثلاً تقوی و خیلی از کرایم اخلاقی و فضیلتها که توانایی احراز آن در بشر وجود دارد لیکن فعلیت یافتنش مستلزم تلاش در جهت کسب استحقاق می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۴

ترجمه: ص: ۳۱۴

ای رسول ما به یاد آر روزی را که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایشان دعوت می‌کنیم، پس هر کس که نامه‌ی عملش را به دست راست دهند آن‌ها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد، هر کس در این جهان دنیا نابینا است در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر خواهد بود، نزدیک بود که ترا فریب داده و از آنچه به تو وحی کردیم غافل شوی و چیز دیگر بر ما فرا بندی تا مشرکان ترا دوست خود گیرند، و اگر ما ترا ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی، و در آن صورت (که بت پرستان اندک) توجّه می‌کردی به تو جزای این عمل را می‌چشاندیم و عذاب ترا در حیاة دنیا و در آخرت مضاعف می‌گردانیدیم و آن گاه از قهر و خشم ما بر خود هیچ یآوری نمی‌یافتی، و نزدیک بود که کافران ترا در سرزمین سبک کرده و از آن جا به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۵

مکر یا به قهر بیرون کنند در این صورت پس از اندک زمانی بیش زیست نمی‌کردند، ما آیین همه‌ی پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم نیز همین قرار دادیم و این طریقه ما را تغییرپذیر نخواهی یافت، نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به یاد آر و نماز صبح را نیز به جای آر که آن به حقیقت مشهود نظر فرشتگان روز است،

و بعضی از شب بیدار و متهجد و نماز شب خاصّ تو است باشد که خدایت به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند، و ای رسول ما دایم دعا کن که بار الها مرا (همیشه به هر جا روم به مکه یا مدینه یا عالم قبر و محشر) به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گرد آن و به من از جانب خود بصیرت و حجت روشنی که دایم یار و مددکار باشد عطا فرما، و (به ائمت) بگو که (رسول) حقّ آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی (ابدی) است.

تفسیر ص: ۳۱۵

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ امام کسی است که بر او اقتدا شده و از روش و سیره‌اش پیروی شود، و هم چنین اوامرش را امتثال نموده و از آثارش تبعیت (متابعت) شود، اعم از این که حق باشد یا باطل؟
با حواس بشری دیده شود یا نه؟

به حسب ظاهر امر کند یا باطن؟ اوامرش به زبان قال (گفتاری) باشد یا حال؟

بنابراین، تعریف هم شامل امام حق می‌شود هم امام جور، چه آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۶

که در دنیا ریاست دارند و چه آنانی که چنین ریاستی ندارند.

در این میان تعریف ارایه شده شامل همه‌ی رؤسای انتخابی و انتصابی (هر دو می‌شود) بدون هر گونه تمییز و فرقی بین آن که مردم او را رییس قرار می‌دهند بدون این که خودشان آگاه بر آن باشند (مانند: سلاطین، امرا و خلفای جور یا ستارگان، بتها، شیاطین و هواها) و آن که خودش به (طور تحمیلی) ریاست را به خود می‌بندد.

در اخبار اشعار بر تعمیم هست اگر چه بعضی از اخبار امام را به امام حق در هر زمان تفسیر می‌کنند.

فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ بدان که نفس انسانی دارای دو صفحه است صفحه‌ی سفلی و صفحه‌ی علیا، و صفحه‌ی سفلی به دست شیاطین و صفحه‌ی علیا به دست فرشتگان است.

پس هر گاه عمل عبد مبتنی بر اقتدای امام حق باشد مصدر آن عمل جهت علیای نفس با کمک و امداد فرشتگان می‌باشد، و صورت آن عمل از همان جهت به سوی خیال نازل می‌شود که خیال در عالم صغیر مشابه عالم مثال در عالم کبیر است، سپس صورت آن عمل از طریق مدارک ظاهری به سوی خیال صعود کرده و در همان جهتی که از آن صادر شده است ثابت می‌شود و در نتیجه چون آن جهت دارای سایه‌ای نورانی است (که آن کتابی است که در دست نویسنده‌ی حسنات می‌باشد).

پس صورت عمل را نویسنده‌ی حسنات به سان نوشته‌ای ثبت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۷

می‌کند که ثابت مانده و در صفحه‌ی دل نیز ثبت می‌یابد، و مادامی که عبد کاری انجام نداده که آن را محو یا پاره کند، همه‌ی اعمال در آن جمع شده و تا روز قیامت می‌ماند، و در آن روز است که عمل خود را به صورت کتابی منشور حاکی از جمیع اعمال خیر و نیکوی خویش می‌یابد.

و هر گاه عمل عبد مبتنی بر اقتدای امام حق نباشد طبعاً کردارش از جهت پیروی امام باطل که نوعاً از قبیل مردم، شیاطین و هواهای نفسانی می‌باشد صادر شده که مصدرش جهت سفلی نفس با اغفال و فریب شیاطین است، صورت چنین کرداری از آن جهت که به سوی خیال، سپس قوای محرکه تنزل یافته و از آن به سوی اوهام (خیال واهه) سقوط می‌کند و می‌رسد بر آن جایی که از آن صادر گردیده است و در همانجا ثابت می‌ماند.

و چون آن جهت دارای سایه‌ی ظلمانی است، پس جمیع کردارهای بد به صورت کتابی در دست نویسنده‌ی سیئات است، و تا زمانی که عملی صورت نداده که آن را تبدیل به خیر یا محو نماید و یا موجبات بخشیدگی را فراهم نماید تا روز قیامت در صفحه‌ی دل ثابت می‌ماند و در آن روز به صورت کتابی منشور آن را یافته و می‌فهمد که هیچ گناهی از قلم نیافتاده است و صغیر و کبیر همه را در بر دارد.

از این دو جهت به یمن و شمال تعبیر شده است برای این که انسان کتاب علیا را از جهت علیایش و کتاب سفلی را از جهت سفلی‌اش دریافت می‌کند، و از سوی دیگر کتاب علیای انسان که سایه‌ی نورانی اوست به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۱۸

الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا هر گاه تو را بیرون کنند بعد از تو جز اندکی درنگ نمی کنند. سُنَّةٌ مِّن قَدَرٍ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا لَفْظٌ سُنَّةٌ بنا بر مصدر بودن منصوب است، این که قومت در صدد فریب تو بر آمدند، تثبیت شدند به موجب ما، اراده‌ی قومت برای اخراج تو و درنگ نکردنشان بعد از تو همه از سنت کسانی است که پیش از تو فرستادیم. ممکن است فعل در تقدیر باشد، یعنی این مطلب سنت شده است، سنت پیشینان، یا این که «سنة» مفعول به برای فعل مقدر است که تقدیر

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۲۱

چنین بوده است: (رکبوا فی ذلك سنة من قد ارسلناه).

وَلَا تَجِدُ لَسِيئَتِنَا تَحْوِيلًا در سنت ما هیچ تحول و دگرگونی را نمی یابی، أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ لَامٍ در (لدلوك) به معنای «فی» است، یعنی در وقت زوال آفتاب، تا شدت تاریکی شب (در اخبار بر نصف شب و نمازهای چهار گانه تفسیر شده است).

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا و هنگام اجتماع فجر (گسترده‌گی فجر در افق)، اشاره بر نماز صبح است به راستی که وقت فجر مشهود است، در اخبار كَانَ مَشْهُودًا بر شهادت فرشتگان شب و روز تفسیر شده است، چون نماز در آن موقع در کتاب هر دو ملائکه ثابت می شود.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ لَفْظٌ مِّنْ دَرَمِ اللَّيْلِ برای تبعیض است یعنی پاره‌ای از شب، پس موصوف حذف شده و صفت جانشین آن گردید، چون معنای بعضی بودن در «من» تبعیضی قوی است تا جایی که گفته شده «من» و مجرورش احکام اسم خالص جاری می شود بلکه گفته شده که «من» اسم است.

لفظ «فا» در «تهجد» زایده است یا به توهم «اما» است، یا عاطفه از قبیل عطف تفسیر بر چیزی است که با «فا» تفسیر شده است، و تهجد همان طوری که در خواب استعمال شده در بیداری هم استعمال می شود،

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۲۲

پس لفظ «تهجد» از اضداد است.

ممکن است که لفظ (تهجد) از (هجد) با فتح‌ها گرفته شده باشد و آن کسی است که شب نماز می خواند و معنای آیه این است که پاره‌ای از شب را بیدار شو، و آن بیداری را حفظ کن و نماز بگذار و کوشش نما در نمازت همان موقع شب کوشا باش، و اما قرار دادن این لفظ از «هجو» با ضم‌ها به معنای سلب یعنی بیدار نشدن، پس احتمال خیلی دور است در نهایت دوری.

نَافِلَةٌ لِّكَ نماز شب بخششی است برای تو، یا نماز نافله برای تو است، بنا بر معنای اول لفظ «نافله» مفعول فعل محذوف است، یعنی عطا کردیم ما بخششی برای تو، و بنا بر معنای دوم مفعول «تهجد» می باشد.

بنابراین که در «تهجد» معنای «افعل» به معنای انجام بده تضمین گردد، یا این که لفظ «تهجد» از معنای نماز تجرید شود، یعنی انجام بده به سبب بیداری نافله‌ای را که برای تو است، یا انجام بده نافله‌ای را که برای تو است و حرف «لام» در «لک» برای اختصاص است، و معنای اختصاص نماز شب بر پیامبر اختصاص وجوب آن است، چه استحباب آن مشترک بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امتش می باشد.

و ممکن است از آیه وجوب نماز شب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله استنباط شود با قطع نظر از اخبار که دلالت بر وجوب تهجد آنحضرت می کند، و

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۲۳

قرینه‌ی استفاده‌ی وجوب از آیه این است که تهجد عطف بر پسا داشتن نماز هنگام زوال آفتاب شده است، چرا که امر در آن جا

اقتضای وجوب می‌کند و توافق دو امر حاکی از این است که این جا هم برای وجوب است.

تفصیل نوافل و چگونگی آن و وقت فضیلت آن موکول بر کتب فقها رضوان الله علیهم می‌باشد.

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً تَنْوِينُ در «مقاما» برای تعظیم است، مقام بزرگ پسندیده که آن منصوب است بر ظرفیت یا حالت، به اعتبار این که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مقام محمود و پسندیده ایستاده و خودش مقام پسندیده و محمود شده است، و مقام محمود آخرین مقامات سالک است و آن مقام او با حَقِّ در خلق است، چون اولین مقام از مقامهای سالک (که مقام او در خلق با خلق) است که مقام مذموم است و انسان مأمور بر فرار و هجرت از آن و عدم توقّف در آن است. دومین مقام عارف مقام او در حَقِّ است، در حالی که به سوی حَقِّ سلوک می‌کند، و مقام در این حال قدس و تنزیه است نه مقام محمود و پسندیده، و سومین مقام عارف مقام او در حَقِّ با حَقِّ است که در حَقِّ فانی شده و تا به مقام قدس و تنزیه او پیش می‌رود، برای او نه اسمی هست و نه رسمی چه رسد به فضل و حمد.

چهارمین مقام عارف مقام در خلق با حَقِّ است که آن مقام محمود و پسندیده است، مقام فضل و مقام جمع بین تنزیه و تشبیه، و حَقِّ و خلق،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۴

توحید و تکثیر است، چون این مقام بعد از فنا است لفظ بعث آورد که دلالت بر احیا و زنده گردانیدن بعد از ممات می‌کند، چه انسان فانی با مرگ اختیاری مرده است و آن که به سوی خلق برمی‌گردد بعد از امر به نافلة شب او را امر به سؤال و دعا کرده، نافلة‌ای که عبادت از اقامت در آن مقام است، و گر نه اصل آن مقام به وجهی حاصل بود.

و سرّ مطلب این است که صاحب این مقام یا نظرش غالباً به خلق است یا به حَقِّ، این دو مقام به طور مطلق پسندیده و محمود نیست، و آن دو موسی و عیسی علیهما السّلام است، یا این که نظرش به سوی حَقِّ با نظرش به سوی خلق مساوی است بدین معنای که نظرش بر هر یک به مقدار اقتضا می‌باشد، بدون این که در حَقِّ هیچ یک از آن دو نقصانی حاصل شود، و این همان مقام محمود و پسندیده علی الاطلاق است که برای محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود.

و هر چه که در تفسیر مقام محمود وارد شده است بر آنچه که ما ذکر کردیم برمی‌گردد، و چون آن مقام از بزرگترین مقامات است و خداوند وعده‌ی دخول در آن مقام را منوط بر تهجد او نموده لذا او را امر به سؤال و درخواست دخول در آن مقام و انتظار آن نموده است.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ وَبِغُوْرِدْكَارِ مَرَا فِيْ هَذَا مَقَامٍ دَاخِلٍ نَمَا، وَآنچه که در تفسیر این آیه وارد شده مانند: دخول مکه، یا دخول هر مدخلی، یا دخول هر مدخلی که ترسناک است از جهت گستردگی و سعه‌ی وجوه قرآن و جواز تعمیم آیه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۵

و این منافاتی با این مطلب ندارد که مقصود در ذیل وعده‌ی بعث و برانگیختن به مقام محمود سؤال و درخواست دخول در آن مقام باشد.

و چون خطاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شامل امتش نیز می‌شود از باب شمول خطاب کلّ نسبت به اجزا یا شمول خطاب متبوع نسبت به امت در خواست مقامات سالکین الی الله است، یا در خواست دخول به مقام محمود جزئی است که آن آخر مقامات سالکین است بر حسب مراتبی که دارند.

مُدْخَلٌ صِدْقٍ مَقْصُودٌ اِدْخَالَ صَدَقٍ يَأْتِي مَحَلَّ اِدْخَالَ صَدَقٍ، لَفْظُ «مَدْخَلٌ» بِاِفْتِاحِ مِيمٍ وَاضْفَاءً بِصَدَقٍ خَوَانِدَةً لِمَا فِيهَا مَبَالِغَةٌ، يَعْنِي دَاخِلٌ شَدْنِيْ كَمَا فِي صَدَقٍ ثَابِتٌ اسْتِ وَشَيْءٌ جَزْأِيٌّ لَمْ يَكُنْ رَا نَادِرًا.

یا صدق به معنای صادق است یعنی داخل شدن صادق که تعبیر به صدق از باب مبالغه است و اضافه نیز جهت مبالغه است، بنابراین

معنای آیه چنین می‌شود: ادخال شخصی که در او جز صدق باقی نمی‌ماند.

و صدق ادخال در مقامی بدین گونه است که در آن مقام داخل شود و متمکن در آن مقام گردد به نحوی که خروج برای او و زوال این مقام از تصور نگردد، و روی همین جهت است که گفته شده: خروج بدون دخول جهل و نادانی است، یعنی خارج شدن از مقامی بدون تمکن دخول در آن مقام جهل است، و گر نه خروج فرع بر دخول است.

وَ أَخْرَجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اخراج با صدق با تمکن در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۶

مدخل محقق می‌شود وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا تنوین «سلطانا» برای تفخیم است، و سلطان نصیر همان ولایت مطلقه است که در مظاهر کلی و جزئی ولایت ظاهر است.

و اصل همه‌ی مظاهر علی علیه السلام با بشریتش می‌باشد، چنانچه او با علویتش حقیقت ولایت مطلقه است.

و خدای تعالی جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن جا که علی علیه السلام با او بوده است داده و علی علیه السلام با علویتش به صورت سر پنهان و با بشریتش به صورت آشکار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و علی علیه السلام با علویتش سکینه و آرامشی بوده که بر او به صورت مثالی اش نازل گشته است.

و قُلْ پس از آن که سلطان نصیر در خواست کردی و ما در خواست ترا اجابت کردیم و ولایت کلیه نازل شد که پس از نزول سکینه نامیده شد از باب خوشحالی و سرور به آنچه که دادیم بگو:

جاءَ الْحَقُّ حَقَّ آمَدٍ، ولایت مطلقه حَقَّ است و حَقَّ بودن هر صاحب حقی به سبب حَقَّ بودن ولایت است.

و زَهَقَ الْبَاطِلُ وَ باطل از بین رفت، چه باطل به سبب آمدن حَقَّ در عالم صغیر و کبیر از بین می‌رود و مضمحل می‌شود، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا که باطل از بین رفتنی است، ولی تا حَقَّ نیامده خود نمایی می‌کند و در ظاهر حَقَّ دیده می‌شود، و بعد از آمدن حَقَّ معلوم می‌شود که باطل بوده و حقیقتی نداشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۷

آیات ۸۷-۸۲

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۸۷] ص: ۳۲۷

اشاره

وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)

ترجمه: ص: ۳۲۷

و ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است و (لیکن) کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود، و ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم رو بگردانید و دوری جست و هر گاه شرّ و بلایی به او روی آورد به کلی مأیوس و ناامید شد،

توبه خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد و خدای شما بر آن که راه هدایت یافته از همه آگاهتر است،

و (ای رسول ما) ترا از حقیقت روح می پرسند جواب بده که روح به فرمان خداست (و بی واسطه‌ی جسمانیات به امر الهی به بدنها تعلق می گیرد) و آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است و حقیقت چیزی را به علم جزئی خود در نمی یابید،

ای پیغمبر اگر ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۸

بخواهیم آنچه را که به وحی بر تو آوردیم همه را باز می بریم و آن گاه تو بر (قهر) ما هیچ مددکاری نخواهی یافت، مگر آن که رحمت و لطف پروردگار از تو مدد کند که فضل و رحمت او بر تو بسیار است.

تفسیر ص: ۳۲۸

و نُزِّلَ عَطْفٌ بِرَجَاءِ الْحَقِّ است که در این صورت از جمله‌ی مقول قول پیامبر می شود، یعنی بعد از آمدن حَقِّ و رفتن باطل ما از قرآن چیزی را که شفا و رحمت است نازل می کنیم.

لفظ «نزل» به صیغه‌ی جمع متکلم آورده شده تا تعظیم و بزرگداشت تو باشد، زیرا که تو بعد از آمدن حَقِّ با ولایت مطلقه متحد می شوی که عبارت از مشیت است، که آن به وجهی شامل همه‌ی موجودات است، یا این که خواستیم نفس تو را با حَقِّ نازل شده شریک کنیم اگر برای خودت نفسی در بین می بینی.

یا معنای آیه این است: با زبانی که زبان خدا شده است بگو ما نازل می کنیم با این جمله کلامی از جانب خدا و عطف به اعتبار معنای است، گویا که فرموده است: ما حَقِّ را نازل کرده و ظاهر می سازیم از بین رفتن باطل را، و پس از آن نازل می کنیم.

مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن چیزی را که شفا و رحمت است لفظ «من» برای تبعیض است و ظرف مِنَ الْقُرْآنِ حال از ما بعدش، یا «من»

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۲۹

ابتدائی و ظرف صله‌ی «نزل» است، و مقصود از قرآن صورت کتاب تدوینی یا مقام جمع است که همان مقام محمود می باشد، ما هُوَ شِفَاءٌ چیزی که شفای بدن و روح از هر آفت و درد است زیرا آنچه که از مقام جمع نازل شده (واسطه‌ی بین مقام جمع و خلق است) از نقص و آفتی پاک و پاکیزه باشد شفا از هر دردی می باشد، البته این شفا برای کسی است که به قرآن استشفا کرده و به کسی که قرآن بر او نازل شده متصل شود.

و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و قرآن در مورد ظالمین جز زیان چیزی نخواهد افزود، زیرا آن‌ها همانند نجاست هستند که زیاد تابیدن آفتاب جز تعفن چیزی بار نمی آورد.

در کتاب طب الائمه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از مؤمنین هیچ کس هرگز شکایتی نکرده در حالی که جای درد را مسح کرده (دست کشیده) و با خلوص نیت گفته: وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا مگر این که آن درد از بین رفته و شفا پیدا کرده، هر دردی که می خواهد باشد.

مصدق این مطلب در آیه می باشد آن جا که می گوید: شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ و از امام صادق علیه السلام است که دعا و تعویذ اگر از قرآن باشد مانعی ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۰

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ آن گاه که بر انسان نعمت دادیم از ما روی بر می گرداند.

وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ از ما دوری جست، مقصود این است که استبداد نموده و از منعم خویش غفلت ورزید، یا مقصود استکبار و طغیان

اوست مانند: قول خدای تعالی:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿١﴾ «براستی که انسان راه طغیان در پیش می‌گیرد آن گاه که غنی (بی‌نیازی) را ببیند. و إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسَأُ هَرَّ گاه شَرِّ بر او برسد شدیداً ناامید و مأیوس از روح خدا می‌شود.

یعنی این که خوی و خاصیت انسان بر حسب مقام نفسش هنگام نعمت طغیان و کفر به منعم است، و هنگام زوال نعمت و رسیدن زیان مأیوس شدن از روح خدا.

در حالی که انسان بنده‌ای است که حق نسبت دادن چیزی را به خود ندارد، بلکه باید نعمت و ضرر را از مولای خویش ببیند، و هنگام نعمت خدا را شکر کند و نسبت نعمت را به خدا بدهد و از زوال آن ترسناک باشد، و هنگام ضرر امید رفع آن را داشته باشد و آن را بر نقصان و کمبود خودش نسبت بدهد.

قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بَـٰرِئًا مِمَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٠٠﴾

(۱) سوره علق آیه ۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۱

حسب اقتضای ذات خود عمل می‌کنند، یعنی هر عملی مشتمل بر نیت است که مقتضای ذات و طبیعت عمل کننده است، که نیت نشان دهنده‌ی حال انسان و طبیعت او است.

یا معنای آیه این است که هر کس عملش را بر نیت و نیتی از نفسش بنا می‌کند که مقتضای طبیعت، حال و مقام او است.

بدان که انسان بر حسب فعلیت بشریتش دارای یک نوع و یک حد است، ولی بر حسب باطن دارای انواع متباینی است که هر نوع آن دارای حدی است علی حده و مستقل.

پس آن گاه که بر حسب باطن بالفعل نوعی می‌شود، مثلاً وقتی انسان بالفعل یکی از درندگان، چهار پایان، شیاطین یا انسان که مشتمل بر انواع ملایکه است بشود هر وقت بخواهد عملی را انجام بدهد (خواه در صورت عبادات و مباحات باشد خواه در صورت معاصی) آن صورت را پیش خود مجسم می‌کند و به واسطه‌ی تجسم آن صورت قصد می‌کند آنچه که بالفعل حقیقت آن عمل است به صورت کامل صورت وجود پیدا کند.

در این جا آن صورت و قصد نیت فعل است، و انسان در حین عمل مشتمل بر نیت است که مبنای عمل او قرار می‌گیرد، مثلاً انسان خود پسند یا ریا کار وقتی بخواهد نماز بخواند صورت آن را پیش خود مجسم ساخته و به واسطه‌ی آن از عملی که انجام می‌دهد چنین قصد می‌کند که خودش را زینت دهد بر آنچه که گمان می‌کند پیش مردم ممدوح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۲

پس نماز را می‌خواند در حالی که مشتمل بر نیتی است که مشابه عمل خارجی بالفعل است و آن نوع خود پسندی است مثلاً همانند طاووس.

به عبارت دیگر: کسی که عملش را بر اساس قصد تزیین خودش قرار می‌دهد که مقتضای طبیعت حال و نیتش می‌باشد.

و طبیعت ذات حق اول تعالی شأنه اولاً و بالذات صفات جمالیه‌ی او از قبیل: رحمت، جود، احسان، عفو، صفح، گذشت و غفران است، پس عمل او در قصد اول جز همین که گفته شد نیست، و لکن گاهی بر حسب قابلیت‌ها و با قصد دوم و بالعرض قهر، غضب و انتقام می‌شود.

معنای آیه این است که: ای رسول به آن‌ها بگو که خداوند طبق مقتضای ذات و طبیعت خودش عملش مبتنی بر رحمت و احسان است و شما نیز طبق مقتضای ذات خود عمل می‌کنید به نحوی که رحمت الهی را رضا یا غضب قرار می‌دهد.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا اِذَا كَفَرْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مورد توجه و اعتنا) نیست، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناتر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۳

بنابراین معنای لفظ «فا» در فَرَبُّكُمْ داخل بر جمله‌ای شده که جانشین جزای مقدر است که این منافاتی با تعمیم آیه نسبت بر جمیع مصادیقش ندارد، هم چنان که شأن جمیع آیات چنین است.

چه مقصود بالذات از ذکر خیرات علی علیه السلام و از ذکر شرها و بدیها دشمنان علی علیه السلام است در عین حال بالتبع و ثانیاً و بالعرض نسبت به همه‌ی مصادیق تعمیم داده می‌شود.

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ اِنَّ الرُّوحَ مِنْ رَّبِّكَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ اِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنْ اللَّيْلِ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاجْتَنِبْ السَّخَّاءَ الَّذِي يَبْتَغِي الرُّوحَ كَمَا يَبْتَغِي الرُّوحَ الْكَافِرُ اِنَّهُ كَانَ عَنِ الْكَافِرِينَ اِنَّهٗ لَشَدِيدٌ (مورد توجه و اعتنا) نیست، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناتر است.

بنابراین معنای لفظ «فا» در فَرَبُّكُمْ داخل بر جمله‌ای شده که جانشین جزای مقدر است که این منافاتی با تعمیم آیه نسبت بر جمیع مصادیقش ندارد، هم چنان که شأن جمیع آیات چنین است.

چه مقصود بالذات از ذکر خیرات علی علیه السلام و از ذکر شرها و بدیها دشمنان علی علیه السلام است در عین حال بالتبع و ثانیاً و بالعرض نسبت به همه‌ی مصادیق تعمیم داده می‌شود.

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ اِنَّ الرُّوحَ مِنْ رَّبِّكَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ اِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنْ اللَّيْلِ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاجْتَنِبْ السَّخَّاءَ الَّذِي يَبْتَغِي الرُّوحَ كَمَا يَبْتَغِي الرُّوحَ الْكَافِرُ اِنَّهُ كَانَ عَنِ الْكَافِرِينَ اِنَّهٗ لَشَدِيدٌ (مورد توجه و اعتنا) نیست، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناتر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۴

ارباب انواع و در لسان شرع «صافات صفا» نامیده می‌شود، و بر فرشته‌ای که از سایر ملائکه بزرگتر است و به عدد هر انسان وجه و صورت دارد روح گفته می‌شود، و آن ربّ النوع انسان بوده و ریاست و احاطه دارد بر ارباب انواع، و او با هر یک از افراد انسان است در حالی که هیچ یک از افراد انسان با او نیست.

و آنچه که در اخبار وارد شده است او را فرشته‌ای معرفی می‌کند که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است و با محمد صلی الله علیه و آله و سپس با ائمه علیهم السلام بود، و اشاره بر همین معنای دارد.

و معنای این که ملائکه یاد شده با محمد صلی الله علیه و آله بوده نه با سایر انبیا علیهم السلام این است که همراهی ملائکه با آن حضرت مقرون بر همراهی با اوست، و گر نه آن ملائکه با همه‌ی ذرات عالم است، و «نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِي» اشاره به همین معنای است، چه روحی که در آدم دمیده شده سایه‌ی همان روح است.

چون روح مورد سؤال مردم یک امر مجرد معقول است که جز صاحبان عقول آن را درک نمی‌کنند و از سوی دیگر سؤال کنندگان اهل حس هستند و ادراکشان از محسوسات فراتر نمی‌رود خدای تعالی به رسولش امر نمود که جواب آن‌ها را به اجمال بدهد.

پس فرمود: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا لَا عَلِيمٌ اِلَّا قَلِيْلًا (مورد توجه و اعتنا) نیست، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناتر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۵

بتوانید با حواس ظاهری یا باطنی آن را درک کنید، یا بگو که روح از عالم امر خدا است و ادراک شما به آن نمی‌رسد. و لذا فرمود: وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا (مورد توجه و اعتنا) نیست، پس آن کسی را که بر اساس صورت عمل اختیار می‌کند ممکن است بر حسب ذات و سرشت اختیار نشده باشد، بلکه کسی باشد که خدا اختیار می‌کند، زیرا پروردگار شما بر آن کس که راه یافته است داناتر است.

بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده‌ام،

مردم را چیزی از هدایت و ایمان باز نداشت وقتی قرآن آمد جز که گفتند آیا خدا بشری را هرگز به رسالت فرستاده است؟،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۸

ای پیغمبر بگو اگر فرشتگان را در زمین مسکن و قرار بودی ما هم فرشته را از آسمان به رسالت بر آن‌ها فرستادیم،

ای پیغمبر بگو خدا شاهد میان من و شما کافی است که او به احوال بندگانش آگاه و بصیر است،

هر که را خدا رهنمایی کند به حقیقت هدایت یافته و هر که را گمراه کرد دیگر جز خدا هیچ رهنما و دوست و نگهبانی بر او نخواهی یافت و چون روز قیامت شود بر روی کور و گنگ و کر محشور خواهیم کرد و به دوزخ مسکن کنند که هر گاه آن دوزخ آتشش خاموش شود باز شدیدتر سوزان و فروزان می‌کنیم،

این است کيفر آن کافران چون به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا پس از آن که ما استخوانی پوسیده شویم از نو برانگیخته می‌شویم؟!

آیا ندیدند و ندانستند که آن خدایی که زمین و آسمانها را آفرید قادر است که مانند این‌ها را باز خلق کند؟ و بر آن‌ها وقت موعودی که بی‌شک خواهد آمد مقرر گرداند؟ (آری با این همه آیات و حجت قاطع باز) ستمکاران جز راه کفر و عناد نپیمودند، ای رسول ما (به این مردم بخیل پست نظر) بگو که شما اگر دارای گنجهای رحمت خدا شوید باز همه از ترس فقر و خوف درویشی بخل از انفاق خواهید کرد که انسان (طبعاً) بسیار ممسک و بخیل است.

تفسیر ص: ۳۳۸

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً تَحَدَّىٰ وَ مَبَارِزَ طَلَبِي بَا
امثال این آیه و بیان آن سابقاً

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۳۹

گذشت «۱».

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ مَا در قالب الفاظ مختلف و عبارتهای متوافق و متخالف تکرار کردیم از هر حکایت و داستانی، از حکایت خوبان و بدان که به صورت مثل و افسانه در آمده بود آوردیم و مقداری از آن حکایتها را در عبارتهای گوناگون تکرار کردیم، مانند: ذکر حکایت موسی علیه السلام با فرعون و قومش یا حکایتش با خضر علیه السلام.

پس مفعول «صَرَّفْنَا» محذوف است و لفظ «من» در «من کلّ مثل» برای تبعیض است.

زیرا آنچه که از حکایتها در قرآن آمده است قسمتی از هر حکایت به صورت اجمالی است، و لفظ «کلّ» برای مبالغه است، چه آنچه که در قرآن ذکر شده از همه‌ی حکایتها و مثلها نیست.

فَأَبَىٰ أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً پس بیشتر مردم از عبرت گرفتن آن حکایتها و مثل، و استدلال بر آن‌ها بر خداوندی یا تصدیق نبوت تو در باره‌ی ولایت علی علیه السلام ابا و امتناع کردند، جز کفر بر خدا یا نبوت تو و یا بر ولایت علی علیه السلام چیزی نکردند، در خبر آمده است که جبرئیل نازل شد، پس بیشتر مردم جز کفر به ولایت علی علیه السلام کاری نکردند.

(۱) سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۰

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً وَ گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر ترا تا آن که روان کنی برای ما از زمین چشمه‌ی

(مشعر بر) این مطلب باشد که قول و فعل رسول قول و فعل خدای

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۳

تعالی است، عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا بعد از لجاجت و عنادشان در حالی که از ایشان اعراض کرده و بر پروردگارت توکل نموده باشی.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا این جمله از تتمه‌ی محکی به قول است، یا مستأنف است و کلامی از جانب خدا است، و همین دو احتمال در این قول خدای تعالی و مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ نیز وجود دارد پس هدایت یافتن به کثرت در خواست و پیشنهاد نیست، بلکه یک امر الهی است برای کسی که خدا بخواهد نه این که اختیاری باشد و به اختیار و تدبیر عبد درست شود.

وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ وارونه شده پاهایشان بالا- و سرهایشان پایین قرار می‌گیرند، عُمِيًّا نابینا به طور مطلق هستند یا رحمت و فضل خدا را نمی‌بینند وَبُكْمًا وَصِيْمًا کر و لال مطلق هستند یا نسبت به چیزهایی نافع است کر و لال هستند مأواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا جایگاهشان جهنم است و آتش آن را زیادت‌تر و شدیدتر خواهیم کرد.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا این کیفر و جزای آن‌ها است که به آیات ما کفر ورزیدند، و اصل آیات و بزرگترین آن‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۴

علی علیه السلام است، و نیز آخرت و معاد را انکار کردند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنَّهَا اعتراف کرده‌اند که خداوند آسمانها و زمین را خودش بدون سابقه خلق کرده است قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ خداوند قادر و توانا است که مثل آن‌ها را بیافریند، زیرا که آفریدن آن‌ها و امثال آن‌ها آسان‌تر از آفرینش آسمانها و زمین است و باز گردانیدن آسان‌تر از آفرینش ابتدایی است، این آیه قول کسی را که می‌گوید: اعاده و باز گردانیدن اگر چه بین اشخاص مردم است و لکن نسبت به بدنهایشان به وجهی مثل آن بدنها است تأیید می‌کند.

وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا خداوند برای خود آن‌ها یا امثال ایشان بر حسب اعاده یا بر حسب حیات دنیا، یا بر حسب مکث و درنگ در برزخ قبل از قیامت اجل معینی قرار داد.

پس ظالمین و ستمگران بعد از وضوح مطلب جز از کفر ابا کردند یعنی کافر به توحید شدند یا به تو، یا بر علی علیه السلام.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّيَ رَحْمَتِ رَبِّ عِبَارَتِ از ولایت است.

و سایر نعمتهای ظاهری و باطنی به سبب اتصال به ولایت رحمت نامیده می‌شود، و هر گاه متصل به ولایت نباشد سخط و نعمت و استدراج

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۵

است و جمع آوردن لفظ «خزاین» برای اشعار به این است که خداوند در مراتب عالم خزینه‌های متعدّد دارد.

إِذَا لَأَمْسِكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ اگر شما همه‌ی خزینه‌های رحمت پروردگارم را مالک می‌شدید باز هم از انفاق و رساندن به مستحق خودداری می‌کردید و می‌ترسیدید که با انفاق کردن خزینه‌ها تمام شود.

زیرا شما از بشریت خود خارج نشده‌اید، و در فطرت و سرشت دوست داشتن مال و ترس از تمام شدن آن قرار داده شده است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا عَطْفٌ بر تعلیل است، یعنی در سرشت انسان بخل قرار داده شده است و لذا لفظ «کان» آورد که دلالت می‌کند بر این که وصف بخل خاصیت و فطرت انسان است اعمّ از این که لفظ «قتور» مبالغه باشد، یا صفت مشبّهه، و مقصود کنایه از مدعی خلافت است و این که آن‌ها مستحقّ ولایت و خلافت نیستند چون از بشریت خارج نشده‌اند.

آیات ۱۱۱-۱۰۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱] ص: ۳۴۵

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَيَّلْنَا بِنِيِّ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقَلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لِيُنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹) قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۶

ترجمه: ص: ۳۴۶

و ما به موسی نه آیت روشن و معجزه‌ی آشکار عطا کردیم این حکایت را از بنی اسرائیل سؤال کن که موسی علیه السلام بر آن‌ها آمد پس فرعون گفت ای موسی ما ترا (ساحر و) سحر آموز می‌پنداریم موسی علیه السلام به فرعون پاسخ داد که تو خود کاملاً دانسته‌ای که این آیات را برای هدایت خلق جز خدای آسمان و زمین نفرستاده و من ای فرعون ترا شخصی جاهل و لایق

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۷

هلاک می‌پندارم،

آن‌گاه اراده آن کرد که موسی و قومش را از زمین مصر براندازد ما هم او و هم‌دستانش را تمام به دریا غرق کردیم، و بعد از آن بنی اسرائیل را فرمان دادیم که در آن زمین ساکن شوید تا از آن پس که وعده آخرت فرا رسد همه شما را با جمعا مبعوث گردانیم،

و ما این آیات را به حق فرستادیم و برای اقامه‌ی حق و راستی نازل شد و نفرستادیم تو را جز برای آن که مؤمنان را بشارت به رحمت دهی و کافران را از عذاب الهی بترسانی،

و قرآنی را جزء جزء بر تو فرستادیم که تو نیز بر امت به تدریج قرائت کنی این قرآن کتابی از تنزیلات بزرگ ماست، (ای رسول ما به امت) بگو که شما به این کتاب ایمان بیاورید یا نیاورید (مرا یکسانست) که البته آن‌ها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند هر گاه این آیات بر ایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند، و گویند پروردگار ما پاک و منزّه است البته وعده خدای ما محققاً واقع خواهد شد،

و آن‌ها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می‌افزاید،

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که خدا را (به اسم) رحمن به هر اسمی بخوانید اسمای نیکو همه مخصوص او است زیرا اوصاف

جمال و جلال حضرتش بی‌شمار است و تو در نماز نه صدادار بلند و نه بسیار آهسته گرد آن بلکه حدّ توسط را اختیار کن، و بگو ستایش مخصوص خداست که نه هرگز فرزندی و نه شریکی در ملکش بر گرفته و نه هرگز عزّت و اقتدار او را نقصی رسد که به دوست و مددکاری نیازمند شود و پیوسته ذات الهی را به بزرگترین اوصاف کمال ستایش کن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۸

تفسیر ص: ۳۴۸

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ این دلداری دادن به نبی صلی الله علیه و آله است و کنایه از کسانی است که آیات و معجزات را پیشنهاد می‌کردند، یعنی کسی که در سرشت و خمیره‌اش عناد و لجاجت است آیات و معجزات به او نفعی نمی‌رساند چنانچه فرعون از موسی علیه السلام نه آیه و نشانه‌ی روشن دید و در عین حال لجاجت و عنادش زیاد شد، و اخبار در تعیین آیات نه گانه به صورت مختلف وارد شده، پس در بعضی از اخبار بالا بردن کوه طور و من و سلوی از جمله‌ی نه نشانه شمرده شده است، و در بعضی از اخبار هم شمرده نشده است.

و ظاهر آیه‌ی این است که مقصود از آیات نه گانه چنانچه در خبر از امام صادق علیه السلام است ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان، دریا، سنگ، عصا و ید بیضا می‌باشد.

فَسَيَلُّ يَنِي إِسْرَائِيلَ اگر تو شک و تردید داری از بنی اسرائیل پیرس (به روش به تو می‌گویم تا همسایه بشنود)! إِذْ جَاءَهُمْ لَفْظٌ «اذ» اسم خالص و مفعول «اسئل» است، یا ظرف «آتینا» است و قول خدا «فاسئل» معترضه است.

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا فرعون بعد از ظهور و روشن شدن آیات از روی عناد گفت: من گمان می‌کنم ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۴۹

که تو ای موسی مجنون باشی، قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ گفت: این نشانه‌ها را خداوند اسباب بصیرت قرار داده است، و اطلاق «بصائر» بر آن‌ها از باب مبالغه است.

وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا من می‌دانم که تو ای فرعون از حقّ روی گردان و در هلاکت هستی، (ظن) در این جا به معنای علم است و تعبیر به (ظن) به جهت هم‌شکلی و مشابهت با قول فرعون است یا این که موسی علیه السلام واقعا علم نداشته و دارای «ظن» بوده و خداوند دوری فرعون از خیر یا هلاکتش را به موسی علیه السلام اعلام نکرده بوده تا دعوت موسی علیه السلام کامل گردد.

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فرعون خواست که بنی اسرائیل را از زمین (سرزمین مصر یا مطلق روی زمین) خارج کند یا آن‌ها را ریشه کن سازد، فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ما بر عکس خواسته‌ی فرعون او و همراهانش را از زمین خارج کردیم و قَلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ پس به بنی اسرائیل گفتیم ساکن همان زمینی شوید که فرعون می‌خواست شما را از آن بیرون کند، فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ آن گاه که وعده‌ی دار آخرت بیاید، جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا شما را مختلط بیاوریم «بکم» خطاب بر بنی اسرائیل و قوم فرعون، یا فقط خطاب بر بنی اسرائیل است مختلط از بنی اسرائیل و قوم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۰

فرعون یعنی آنان را که بر حقند با آنهایی که باطلند، یا مقصود این که مختلط از درجه‌ی پایین و درجه‌ی بالا. وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ به سبب حقّ قرآن را نازل کردیم یا با غایت حقّ، یا متلبس به حقّ «۱» و ضمیر «ه» یا به مطلق قرآن بر می‌گردد یا به قرآن ولایت، وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و به حقّ نازل شد قرآن و ترا نفرستادیم مگر این که بشارت ده و انداز کننده باشی.

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لَفْظٌ «قرآن» در این جا امری است مجتمع، و مجمل و عظیم، که آن را در صورت حروف و الفاظ تفصیل دادیم و به

تدریج نازل نمودیم.

لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ تَا این قرآن را به مردم به تدریج و با صبر و تأنی بخوانی که آن به قبول و حفظ نزدیکتر است و نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا آن را از مقام جمعش که همان مشیت و ولایت است بر قلمها به صورت اجمال نازل کردیم، سپس بر الواح و پس از آن بر اکوان در صورت موجودات تکوینی، و در صورت‌های حروف و اصوات، و نفوس و نوشته‌ها.

(۱) شاید مراد این باشد که با آیات محکم و متشابه که هر کدام جایگاه خودش را دارند و به قول قرآن کریم در سوره‌ی آل عمران آیه ۷: «أَنهَیْیَی که به مرض درونی حَقَّ نابوری مبتلا- هستند از متشابهات برداشت نابجا می‌کنند برای فتنه و سوء تأویل در حالی که غیر از خدا و راسخان در علم تأویل آن‌ها را نمی‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۱

ممکن است مقصود از قرآن خصوص امر به ولایت باشد و ممکن است مقصود از تفریق قرآن تنزیل امر به ولایت باشد که یا به صورت اشاره است مانند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (۱) و «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (۲)، یا به صورت تصریح مانند: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (۳) فی علی علیه السلام.

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِيْمَانُ و عدم ایمان شما نزد خدا یکسان است و نفع و فایده‌ی آن به خود شما بر می‌گردد.

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ أَنَا که قبل از قرآن به آن‌ها علم داده شد، مانند: اهل کتاب که صدق بعثت و کتاب مرا قبل از ظهور من یا قبل از قرآن که ولایت علی علیه السلام است می‌دانستند، همانند کسانی که بر عظمت علی علیه السلام یقین داشتند، و این جمله در موضع تعلیل برای تسویه است.

یعنی این که حکمت در نزول قرآن دعوت و حکمت در دعوت ایمان خلق است، پس وقتی که بعضی ایمان آوردند حکمت حاصل می‌شود و غایت باطل نمی‌گردد، و بسیاری بر آن می‌گرایند.

بنابراین ایمان و عدم ایمان شما یکسان است، زیرا کسانی که علم به آن‌ها داده شده بر آن ایمان می‌آورند.

إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا لَام در »

(۱) سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۵

(۲) سوره‌ی النساء آیه‌ی ۵۹

(۳) سوره‌ی مائده آیه‌ی ۶۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۲

لِلْأَذْقَانِ» به معنای علی است، هر گاه که قرآن تلاوت شود تحت تأثیر آن قرار گرفته و به سجده می‌روند و از بشریتشان منسلخ می‌شوند، و شکر خدا را به جای می‌آورند که به وعده‌اش وفا نموده، و نیز شکر می‌کنند که بر مطلوبشان رسیده‌اند.

و يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا جِهت اظهار شکر به زبان می‌گویند منزّه است پروردگار ما، إِنَّ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا و يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ تکرار به جهت تأکید است که در مقام مدح مطلوب است.

و يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ و يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا چون از قرآن متأثر می‌شوند و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند گریه می‌کنند و خشوعشان افزوده می‌شود.

قُلْ اذْعُوا لِلَّهِ أَوْ اذْعُوا الرَّحْمَنَ بدان که قرآن بر حسب تنزیل دارای وجوه و بر حسب تأویل دارای بطون است و اسمای لفظی خدا عناوین اسمای تکوینی او است، که اسمای تکوینی مظاهر اسمای حقیقی می‌باشد که مبادی اسمای تکوینی، ارباب انواع آن‌ها و

ظاهر در آنهاست.

و اسمای حقیقی عنوانهایی برای حقیقت وجود مطلق است، و اسمای تکوینی، لفظی و کتبی به اعتبار اسمای حقیقی عنوانهایی برای آن حقیقت هستند و حقّ اولّ تعالی به اعتبار انطوا و اجتماع کثرات در او «الله» نامیده شده است.

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۵۳

و به اعتبار اظهاری که از مراتب، کثرات و حدود دارد «رحمن» نامیده شده است فعل او که از آن بر مشیت تعبیر می‌شود به اعتبار اجتماع کثرات در آن، مظهر «الله» است و به اعتبار انبساط و باز شدن آن، بر کثرات مظهر «رحمن» است. و مشیت به اعتبار اولّ عرش و به اعتبار دوّم کرسی نامیده شده، و لذا از مشیت هنگامی که به کثرات بر کرسی تعبیر می‌شود چنانچه فرمود:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱) و هنگامی اضافه به حقّ اولّ تعالی بر عرش تعبیر می‌شود چنانچه فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۲).

این که گفتیم عرش به اعتبار اجتماع کثرات در آن، مظهر خدای تعالی است منافات با این ندارد که «رحمن» به آن نسبت داده شود، زیرا عرش از آن جهت از جانب کثرات با خدای تعالی مغایرت دارد مظهر خدا قرار می‌گیرد، پس نسبت خدای تعالی بر آن مثل نسبت کرسی بر کثرات است، و حقّ اولّ به اعتبار وصف «رحمن» مصدر آن و مضاف است، هر یک از مراتب جبروت و ملکوت مظهر «الله» و «رحمن» است با همان دو اعتبار که ذکر شد.

و مراتب بالا- و عالی از جهت اجمال و اجتماع کثرات در آن نسبت به مراتب پایین‌تر مظهر «الله» است و مراتب پایین‌تر از جهت تفصیل نسبت

(۱) سوره‌ی البقره آیه‌ی ۲۵۵

(۲) سوره‌ی طه آیه‌ی ۵

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۵۴

به مرتبه‌ی بالا- مظهر «رحمن» و چون جمیع اسما و مراتب در انسان پیچیده و مجتمع است از جهت روحش مظهر «الله» و از جهت نفسش «رحمن» است، اگر با تنزل و پایین آمدن مظهر شیطان قرار می‌گیرد و از همین قرار است در جمیع مراتب انسان.

خلفا و جانشینان خدا که کاملترین افراد انسان هستند به دو اعتبار مظاهر «الله» و «رحمن» می‌باشند، پس نبیّ صلی الله علیه و آله به اعتبار ولایتش مظهر «الله» تعالی است و از حیث نبوت و رسالتش مظهر «رحمن».

شخص نبیّ صلی الله علیه و آله از جهت اخذ پیمان، میثاق و بیعت از بندگان مظهر «الله» است و پیرو و تابع آن حضرت که او را در یاد دادن راه رسیدن به او بر بندگان یاری می‌دهد مظهر رحمان.

و هم چنین است خلفا و جانشینان نبیّ صلی الله علیه و آله و تابع نبیّ که از آن دو اذن گرفتن پیمان و بیعت از مردم را دارند، نبیّ و جانشین او از یان حیثیت و جهت شیخ ارشاد نامیده می‌شود، و تابع و جانشین تابعش از همین حیثیت و جهت شیخ دلالت نام دارند و بندگان که اطاعت می‌کنند از جهت نشئه‌ی آنها در جذب مظاهر «الله» اند و از حیث حالشان در سلوک مظاهر «رحمن» دعا گاهی بر نامگذاری اطلاق می‌شود که در این صورت متعدّی بر دو مفعول است و گاهی اطلاق می‌شود بر دعوت غیر جهت احضار او آمدن خودش به نحوی که آنچه را که می‌خواند و دعا می‌کند همان مطلوب است.

ترجمه بیان السعادة، ج ۸، ص: ۳۵۵

وجه دیگر این که اطلاق می‌شود بر دعوت و فرا خواندن غیر در مهمّیات، مثال معنای اولّ این که گفته شود: دعوت ابنی زیدا

فرزندم را زید نامگذاری کردم، و در معنای دوّم گفته می‌شود:

(یدعون الله باللیل والنهار) شب و روز ذکر خدا می‌کند و در معنای سوّم و چهارم گفته می‌شود: (یدعون الله مطلقاً او فی مهماتهم) خدا را فرا می‌خوانند به طور مطلق یا در مهماتشان.

و معنای آیه از جهت تنزیل این است که الله را الله بخوانید یا رحمن و مفعول اول در این جا حذف شده، و وجه اسقاط مفعول اول این است که تعمیم بین وجوه تنزیل و بطون تأویل ممکن باشد.

و در باره‌ی نزول این آیه نقل شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و گفت: «یا الله یا رحمن» مشرکین گفتند: او ما را از شرک نهی می‌کند در حالی که خودش دو خدا را فرا می‌خواند! که این آیه نازل شد.

و نیز نقل شده که یهود به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: تو زیاد ذکر «الله» می‌کنی و از «رحمن» هیچ ذکر نمی‌کنی؟! در حالی که در تورات ذکر «رحمن» مکرر آمده است، این آیه نازل شد.

ممکن است معنای آیه این باشد که لفظ «الله» را ذکر کنید، یا لفظ «رحمن» را یا ذات خدا را به اعتبار این که جامع کمالات است و به اعتبار انبساطش بر کثرات ذکر نماید.

ذات را یا به عنوان اوصاف جلالی یا به عنوان جمالی فرا بخوانید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۶

چه لفظ «الله» اگر چه امام همه‌ی اسما است لیکن به اعتبار کثرتها دلالتش بر اوصاف جلال بیشتر است و «رحمن» امام اوصاف جمال است.

معنای آیه از نظر تأویل این است که مظهر اسم خدا یا مظهر اسم «رحمن» را فرا بخوانید هیچ فرقی بین آن دو و مراتبشان وجود ندارد، و ولی علیه السلام یا نبی صلی الله علیه و آله را فرا بخوانید، در مقام جذب فرا بخوانید یا در مقام سلوک آياً ما تدعوا هر کدام را بخوانید شما را به خدا می‌رساند، زیرا در اسمای وجود و عنوانها حقّ و مظاهر نور دیگری شرکت نمی‌کند.

فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى اسمای حسنی مخصوص خداست نه دیگری، به خلاف اسمای زشت و بد که اسمای عدم و عنوانهای حدود و تعینات و مظاهر شر و تاریکیها برای غیر خدا نه برای خدا، و «الله» و «رحمن» و مظاهر آن دو از اسمای نیکو هستند.

وَلَا تَجْهَرُ بِصِيْرَاتِكَ در بلند کردن صدا از آنچه که در حین مخاطب با دوستان عادی و معروف فراتر نرو، به نحوی که آنان از تو دورند نشنوند.

وَلَا تُخَافُ بِهَا صِدَايْتِ رَا آنچنان آهسته نکن که خودت هم نشنوی، در اخبار ما چنین است.

وَأَبْغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيْلًا بَيْنَ صِدَايِ بَلَنْد و آهسته حدّ وسط را بگیر، یعنی طوری بخوان که صدایت را علاوه بر خودت و کسانی که نزدیک تو هستند بشنوند و کسانی که از تو دورند نشنوند، زیرا که گوش نیز ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۷

دارای حقّی در نماز است.

و آن شنیدن اذکار است و از سوی دیگر رسم دوستان این است که در خطاب با همدیگر بلند حرف نزنند چون نماز حقیقی عبارت از ولایت است و نبوّت قالب آن است و رسالت قالب نبوّت، پذیرش ولایت و رسالت از قالبها است همانطوری که صورت نماز قالبی و قلبی از قالبها است.

لذا تفسیر نماز به هر یک از اینها صحیح است و نیز صحیح است که خطاب عام مخصوص بر محمد صلی الله علیه و آله قرار داده شود و تفسیر جهر و اخفات بر چیزی که مناسب هر یک از معانی باشد صحیح است، و در بعضی از اخبار بر تعمیم اشاره شده است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا و لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ و لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ پس از امر بر اعتدال (حدّ وسط) در اقوال و افعال امر بر اعتدال در توصیف خدای تعالی نمود، بدین گونه که بین تشبیه و تنزیه از نظر قول و اعتقاد و شهود جمع کند.

بنابراین خدای تعالی نبی صلی الله علیه و آله را امر به حمد نمود، یعنی ملاحظه‌ی ظهور خدای تعالی در هر شیئی و فیئی «۱» با تنزیه او از اصول نقصها و کمبودها، و نقایص عبارت از قایل شدن بر خدای دوّم اعمّ از این که تحت سلطنت خدای اول باشد یا در مقابل یا بالاتر از او!! محتاج او باشد و عاجز.

(۱) سایه‌ی هر چیز.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۸

زیرا که خواری و ذلّت ناشی است از عجز و درماندگی از دفع ضرر و جلب منفعت و چون این گفتار موهم توصیف و معرفت خدا است بار دیگر او را امر کرد که خدا را از توصیف و معرفت بزرگتر بداند، پس فرمود:

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا خُذَا رَا بَزْرَكْتَرَا ز هر چیزی که موهم نقص یا توصیف است بدان، و لذا در جواب کسی که گفت خدا بزرگتر از هر چیز است از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: آیا در آن جا چیزی بود که خداوند از آن بزرگتر باشد؟! پس گفته شد: چه چیز است آن؟

فرمود: خداوند بزرگتر است از این که توصیف شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۵۹

سوره‌ی کهف ص: ۳۵۹

اشاره

و آن یکصد و یازده ۱۱۱ آیه است که همه در مکه نازل شده است، برخی گفته‌اند جز آیه‌ی «وَ اصْبِرْ نَفْسُكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ ...» در مکه نازل شده است.

آیات ۵-۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۵] ص: ۳۵۹

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهٗ عِوَجًا (۱) قَیْمًا لِّیُنذِرَ بَاْسًا شَدِیْدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ الَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنْیْنَ فِیْهِ اَبَدًا (۳) وَ یُنذِرَ الَّذِیْنَ قَالُوْا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا (۴)
مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ وَّ لَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَقُولُوْنَ اِلَّا كَذِبًا (۵)

ترجمه: ص: ۳۵۹

به نام خدای بخشنده‌ی مهربان

ستایش مخصوص خداست که بر بنده‌ی (خاصّ) خود (محمّد صلی الله علیه و آله) این کتاب بزرگ را نازل کرد و در آن هیچ نقص و عوجی ننهاد،

تا با این کتاب خلق را از عذاب سخت خدا بترساند و اهل ایمان را که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۰

اعمال آن‌ها نیکوست به اجر بسیار نیکو بشارت دهد،

که در آن سر منزل پر نعمت بهشتی زندگانی ابدی خواهند داشت،

و بترسان از عذاب آنان را که گفتند خدا فرزندی برای خود برگرفته است،

که آن‌ها که به این سخن جاهلان‌های باطل قایلند نه خود، نه پدرانشان از روی علم و دانش سخن نمی‌گویند این کلمه‌ی کذب و

افترای بزرگ که از دهنشان خارج می‌شود جز دروغ چیزی نیست.

تفسیر ص: ۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ أَضَافَهُ ي عَبْدَ بَرَاءِ عَهْدِ اسْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَقْصُودِ اسْتِ
الْكِتَابِ كِتَابِ نَبُوتِ اسْتِ كِهْ صُورْتِ اسْتِ قُرْآنِ اسْتِ، يَ مَقْصُودِ قُرْآنِ اسْتِ.

لفظ الْحَمْدُ لِلَّهِ مشعر بر این است که جمیع حمد و ستایشها بر هر چیزی که باشد به حمد و ستایش خدا بر می‌گردد، چه تعلیق حمد
بر الله مشعر بر جمیع اوصاف حمیده و پسندیده است، پس از این اشاره و اشعار، معظم و بزرگترین صفتی را که بر آن حمد می‌شود
ذکر کرد صفت نزول کتاب نبوت است که قوام معاش و معاد بر آن است.

وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَوْجًا لَفْظِ «عَوْج» بَرِ وَزْنِ «عَنْب» اِعْوَجَاجِ وَ كَجِي اسْتِ اَزْ هَرِ چيزي اسْتِ اَزْ اجسامِ محسوس و نامحسوس «عوج» با حرکت
به معنای کجی و اعوجاج اجسامی است که از شأن آن‌ها استقامت و راستی است، مانند دیوار و عصا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۱

لفظ «عوج» بر وزن «عنب» است مخصوص معانی است، معنای آیه این است که خداوند برای کتاب نبوت انحراف از استقامت و
راستی قرار نداد نه از جهت صعود و نه از جهت نزول، زیرا کتاب از جانب خدا بر استقامت و راستی نازل شده و بر استقامت و
راستی منتهی می‌شود، و کسی که به قرآن متوسل شود او را با استقامت و راستی به سوی خدا می‌برد، قِيَمًا حال از کتاب یا ضمیر
مجرور به لام است و برای مبالغه، از «قام يقوم»، قام الرَّجُلِ الْمَرْأَةُ و عليها، و قام الرَّجُلِ اَهْلُهُ هنگامی گفته می‌شود که مرد مؤنه و
نفقه‌ی اهل و عیالش را بدهد و قیام به کار و شأن آن‌ها بکند.

بنا بر این مقصود این است که کتاب نبوت قییم بر جمیع کتب آسمانی حتی قرآن است، بدینگونه که آن‌ها را بیان می‌کند و موارد
احکامشان را تعیین می‌نماید، و قییم جمیع کسانی است که بر آن متوسل می‌شوند بدین گونه که آنچه را که احتیاج دارند در امر
معاش افاده می‌کند.

ممکن است لفظ «قیما» حال از عبد باشد که او نیز قییم هر کج شده و کفایت کننده‌ی هر محتاج است.

لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا تَا آنان را از عذاب شدید در دنیا به سبب کشتار، اسارت و غارت هم چنان که انذار نمود و آن عذاب واقع شد و
چنانچه برای کفار در حین احتضار حاصل می‌شود، و هم چنین بترساند از عذاب آخرت به سبب برزخها، قیامت و جهنم.

بأس شدید به علی علیه السلام تفسیر شده است، زیرا که آن حضرت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۲

برای مؤمنین رحمت و برای کافران در دنیا و آخرت عذاب و بأس است.

مِنْ لَمَدْنُهُ اسْتِ نَزْدِ عِبْدِي كِهْ كِتَابِ بَرِ او نازل شده است، چنانچه تفسیر بر آن شده است یا از نزد خدا، و گاهی لدن رسول الله صَلَّى
الله عليه و آله و هم چنین لدن الله تعالی بر علی علیه السلام تفسیر شده است.

وَيُيَسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ انذار و ترساندن را به صورت مطلق آورد تا اشعار بر این باشد که انذار برای مؤمنین و کفار است بر خلاف بشارت و مزده که مخصوص خوبان است، و انذار مؤمنین از جهت آمیختگی و شباهت کفر است و گر نه حیثیت ایمان مقتضی بشارت دادن است نه انذار و ترساندن.

أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا اجر نیکو بهشت و نعمتهای آن است، و رضوان از جانب خدا بزرگتر است.

مَا كَثَبْتَ فِيهِ أَبَدًا وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا تخصیص بعد از تعمیم است تا این صنف از کفار بیشتر رسوا شوند، و مبالغه در قبح قول آنهاست، کفاری که گفتند: ملایکه دختران خدا هستند و آنان که گفتند: عزیز پسر خدا! و آنان که گفتند: مسیح پسر خداست و ما فرزندان او هستیم.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ در مقام نفی علم آنان در گفته‌هایشان از اول، با این که آن سخنان در اصل باطل و خود به خود منتفی است برای اشعار بر این است که مذمت و سرزنشی بوده باشد بر قول بدون علم، اعم از ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۳

این که باطل یا حق باشد که این جهت بر سایر جهات ذمّ تقدم دارد.

پس وای به حال کسی که بدون علم، بدون اذن و با گمان چیزی را بگوید و سپس بگوید که آن نزد خداست در این جا چیزی بدون علم گفته، سپس آن را به خدا نسبت داده است.

وَلَا لِبَائِهِمْ کَلِمَةٌ مبالغه است که در مقام ذمّ گفته می‌شود، یا این که برای ذمّ دیگری است، آنها بدون علم سخنانی گفتند و در آن از پدرانشان تقلید کردند در حالی که آنها نیز علم بر مطلب نداشتند پس از دو جهت مورد نکوهش قرار می‌گیرند یکی از جهت تقلید و دیگری از جهت اخذ از جاهل که علم ندارد.

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ پس از آن که آنها را به جهت قول بدون علم و با تقلید در گفتار از کسی که علم ندارد مذمت نمود در این جمله به جهت قبح و زشتی گفتارشان نیز ذمّ نمود، إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا جز دروغ نگویند و در گفتارشان احتمال صدق و راستی وجود ندارد.

آیات ۱۲-۶

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶ تا ۱۲] ص: ۳۶۳

اشاره

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيبًا جُرُزًا (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰)

فَصَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۴

ترجمه: ص: ۳۶۴

ای رسول نزدیک است که تو اگر امت به قرآن ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی، ما آنچه در زمین جلوه گر است زینت و آرایش ملک زمین قرار دادیم تا مردم را به آن امتحان کنیم که کدامیک در طاعت خدا

عملشان نیکوتر خواهد بود،

و ما آنچه را زیور زمین گردانیدیم باز همه را به دست ویرانی و فنا می‌دهیم،

ای رسول ما تو پنداری که قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمت‌های ما واقعه‌ی عجیبی است،

آن گاه که آن جوانان کهف در غار کوه پنهان شدند از درگاه خدا مسئلت کردند که بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیله‌ی رشد و هدایت کامل مهیا ساز،

پس ما بر گوش آنان تا چند سالی پرده‌ی بی‌هوشی زدیم،

پس از آن آنان را برانگیختیم تا معلوم گردانیم کدامیک از آن دو گروه مدّت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهند کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۵

تفسیر ص: ۳۶۵

اشاره

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ پس نزدیک است که خودت را از غم و اندوه ایمان نیاوردن مردم به قرآن هلاک کرده و بکشی.

علی آثارِهِم اگر ایمان به حدیث اصحاب کهف نیاورند، یا اگر بر همه‌ی قرآن یا بر حدیث ولایت علی علیه السلام، که معنای اخیر مقصود است، اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ اَسْفًا در حالی که تأسّف می‌خوری بر پشت کردن آن‌ها به ایمان، و حریص هستی که ایمان بیاورند بر علی علیه السلام.

اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَهَا تَعْلِيلٌ برای آن چیزی است که از مفهوم عتاب و سرزنش استفاده می‌شود، سزاوار نیست که تو بر پشت کردن آن‌ها حسرت بخوری چون آن‌ها به آنچه که زینت روی زمین است مغرور شدند، و ما آنچه را که روی زمین است زینت آن قرار دادیم.

لِنَبْلُوهُمْ اَئِيَّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا غایت و هدف کوشش کردن مؤمن در حسن و خوبی عمل است و مغرور شدن کافر امر عرضی است.

وَ اِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيبًا جُرُزًا آنچه را که روی زمین زینت قرار دادیم همه را از بین برده و در زمینی قرار می‌دهیم که هیچ نباتی بر روی آن نباشد، لفظ «جرز» از «جرز» به معنای قطع است

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۶

نباتات روی زمین را قطع می‌کنیم و این جمله نسبت نادانی دادن بر کسانی است که به زینت زمین مغرور شدند و آنانی که رغبتی بر طالبین آخرت ندارند، و هم چنین برای دل‌داری دادن بر کسی است که چیزی از زینت دنیا ندارد.

قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم ص: ۳۶۶

اَمْ حَسِبْتَ خُطَابَ بَرِ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، یا بر هر کسی که خطاب در مورد او ممکن باشد، این جمله اضراب «۱» از فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ می‌باشد به اعتبار معنای، چون به معنای «ء أنت باخع نفسك» می‌باشد، چون این جمله در مقام انکار است اگر چه با لفظ ترجیحی ادا شده است، یعنی آیا تو از شدت تأسّف و ناراحتی خودت را هلاک می‌سازی؟! یا گمان کردی آنچه که مقام ایمان و

اصحاب ایمان در عجب است که وصول بر آن ممکن نیست؟! پس گمان کردی: **أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا** شگفتی دارد از نشانه‌های ما اصحاب کهف و رقیم؟ در اخبار ما وارد شده که «رقیم» یک لوح یا دو لوح از مس بوده که در آن داستان جوانان و آنچه که دقیانوس پادشاه از آن‌ها خواسته نوشته شده بود.

(۱) **منتھی الأرب: اضراب مقیم بودن به جای و سر فرو افکندن و خاموش بودن و برگشتن از کسی یقال اضراب علیه ای اعرض عنه** .. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۷

و بعضی گفته‌اند که «رقیم» اسم کوهی است که کهف در آن قرار داشته، یا صحرایی بوده که کهف در آن جا بوده یا اسم قریه‌ی آن‌ها، یا اسم سگی است که با آن‌ها بوده است.

و برخی گفته‌اند: اصحاب رقیم یک گروه دیگری بوده‌اند که خداوند داستان آن‌ها را ذکر نکرده، و داستان آن‌ها چنین بوده است: آنان سه نفر بودند که برای طلب روزی بر اهلشان از شهر خارج شدند، در بین راه بار آن‌ها را گرفت، و پناه به غاری بردند که ناگهان سنگی افتاد، و در غار را گرفت.

یکی از آن‌ها گفت: هر کس از شما عمل نیکویی با اخلاص برای خدا انجام داده ذکر کند تا شاید خدا بر ما رحم کند، پس یکی از آن‌ها گفت: من روزی اشخاصی را اجیر کرده بودم، پس مردی وسط روز آمد و بقیه‌ی روز را همانند کارگران دیگر کار کرد، و من از اجرت او چیزی کم نکردم و مانند بقیه‌ی اجرت کامل دادم که یکی از کارگران عصبانی شد و اجرتش را نگرفت و رفت، من هم اجرت آن را به کناری گذاشتم در این بین به گاوی برخورد کردم که بچه تولید نسل کرد و ما شاء الله خیلی زیاد شد.

پس از مدتی پیر مرد ضعیفی به من مراجعه کرد که او را نمی‌شناختم، گفت: من پیش تو حقی دارم و داستان خودش را گفت تا او را شناختم و فهمیدم همان کارگر است که با پول او این همه گاو پدید گشته است، همه را یکجا به او دادم، بار خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم فرج و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۸

گشایشی در کار ما حاصل کن.

پس ناگهان در کوه شکافی پدید آمد تا همه روشنایی بیرون را دیدند.

دومی گفت: من قوت و غذا اضافه داشتم و مردم به قحطی و سختی دچار شدند، در این هنگام زنی آمد و از من روزی و قوت طلب کرد، من گفتم: به تو چیزی ندهم تا تو سهم مرا بدهی پس ابا کرد و برگشت، سپس دو باره آمد و آنچه را که قبلاً گفته بودم تکرار کردم که باز برگشت و رفت، سپس داستان را به شوهرش گفت، شوهرش گفت: چاره‌ای نیست و اجابت کرده و به خانواده‌ات کمک کن، پس آن زن آمد و خود را تسلیم کرد، و وقتی او را لخت کرده و قصد او نمودم به لرزه افتاد، گفتم چه شده؟ چرا می‌لرزی؟

گفت از خدا می‌ترسم، گفتم تو در شدت و سختی و قحطی از خدا ترسیدی و من در رفاه نترسم؟! پس آن زن را به حال خود گذاشتم و هر چه می‌خواست به او دادم.

بار خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم ما را نجات بده پس شکاف بیشتر شد تا آن جا که همدیگر را دیدند و شناختند.

سومی گفت: من پدر و مادر پیری داشتم و دارای گوسفندی نیز بودم، همیشه اول پدر و مادرم را آب و طعام می‌دادم و سپس به گوسفندم می‌رسیدم روزی گرفتار شدم تا عصر شد، پیش اهل خانه آمدم و ظرف شیر را گرفتم و پیش اهل خانه آمدم و دیدم آن‌ها خوابیده‌اند، بیدارشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۶۹

نکردم و نزد آن دو ایستادم تا خودشان بیدار شدند، پس ایشان را سیراب کردم خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم فرجی کن و ما را نجات بده، پس خداوند آنان را نجات داد.

داستان کهف به طور اجمال آن طور که از اخبار استفاده می‌شود چنین است که: آنان از اصحاب دقیانوس پادشاه بودند که آن پادشاه مردم را بر عبادت بتها فرا می‌خواند، در حالی که آنان فقط به پروردگارش ایمان آورده بودند و عبادت بتها را رد می‌کردند و با مردم به عبادت بتها حاضر می‌شدند و کسی از دین آنها اطلاعی نداشت، و حتی هیچ یک از آن چند نفر از مذهب دیگری خبر نداشت، و مدت طولانی بر همین منوال گذشت، تا این که از موافقت با دقیانوس و قومش خسته و کسل شده و به قصد فرار و با اظهار قصد شکار از قریه خارج شدند.

اتفاقا همه‌ی آنها در یک روز این کار را کرده و در صحرا به هم پیوستند، از کار همدیگر و خروجشان از قریه پرسیدند، و پس از آن که از همدیگر پیمان و عهد گرفتند هر کدام دین و قصد خویش را اظهار نموده و همه فهمیدند که یک دین و یک قصد دارند.

پس بر مسیر و راهی که باید بروند با هم توافق کردند، و در راه به چوپانی برخورد کرده و او را بر توحید و خدا پرستی فراخواندند که او اجابت نکرد، ولی سگش اجابت نمود و رفتند و به غار داخل شدند، خداوند ایشان را سیصد و نه سال میراند یا خواباند، بنا بر اختلافی که در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۰

روایات است.

پس از این مدت خداوند آنها را زنده یا بیدار کرد و بین خودشان پرسشهایی کردند همانطور که خداوند حکایت کرده است. سبب نزول این سوره چنانچه در خبر است این است که قریش سه نفر را پیش علمای یهود به نجران فرستادند تا مسایلی را از آنها یاد بگیرند و برگردند و از محمد صلی الله علیه و آله پرسند که شاید او را مجاب و ملزم سازند.

پس رفتند و از آنها پرسیدند علمای یهود گفتند: بروید و از محمد صلی الله علیه و آله از سه مسئله پرسید، اگر جواب او موافق با آنچه که در نزد ما است بود پس او راستگو است، سپس از او یک مسئله دیگر پرسید، اگر ادعا کرد که آن را می‌داند پس او دروغگو است.

پس گفتند سؤال کنید از جوانانی که از شهر بیرون شدند و غایب شدند و مدتی به خواب رفتند، عدد آنها چند نفر بوده؟ چقدر خوابیدند؟ و غیر از آنها چه چیزی با آنها بود؟ و داستان چگونه است؟ سپس از موسی علیه السلام و کسی که خداوند امر بر پیروی او کرده چه کسی است؟ و داستان او چگونه بوده است؟

سپس سؤال کنید از طواف کننده‌ای که مشرق و مغرب را طواف کرد تا به سد یا جوج و مأجوج رسید، او کیست و داستانش چگونه است؟

این سه مسئله و سه داستان را برای آن سه نفر که از قریش رفته بودند املا کردند آنها برگشته و سؤالها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، پس فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۱

جواب همه‌ی این سؤالها را فردا می‌دهم و نگفت انشاء الله، پس وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله چهل روز قطع شد، تا پیامبر صلی الله علیه و آله اندوهگین و غمگین شده و یارانش به شک و تردید افتادند، قریش خوشحال شده و استهزا نموده و اذیت و آزار کردند و ابو طالب قدس سره محزون گشت.

پس از چهل روز جبریل علیه السلام سوره‌ی کَهِف را نازل نمود، و سبب تأخیر این بود که پیامبر استثنای «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» را ترک کرد.

«كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» آیا گمان کردی که آن‌ها از آیت و نشانه‌های ما عجب بود، یعنی با توجه بر عجایب آیات و نشانه‌هایی که به تو دادیم، و معظم آیات را به تو دادیم، چه اصحاب کَهِف و ایمان ایشان در مقابل آنچه که بر تو دادیم امر سهل و آسانی است در نهایت سهولت.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ لَفْظ (اذ) تعلیل گمان و حساب پیامبر صلی الله علیه و آله، یا تعلیل برای (عجبا) است، یا مفعول «اذکر» یا «ذکر» مقدر است و لَفْظ الْفِتْيَةُ جمع «فتی» است، و آن همانطور که بر عبد و جوان و خادم و مطیع از لاف می‌شود بر مؤمن نیز اطلاق می‌شود، چون مؤمن عقلاً جوان است، و گر نه همه‌ی آنان که در کَهِف بودند از نظر سنی پیر بودند.

فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا از باب التَّجَا و استغاثه گفتند: پروردگارا از نزد خود بر ما بخششی ده برای ما از امرمان رشدی مهیا فرما، مقصود از «امرنا» دین

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۲

ما که به سبب مهاجرت از کفار و فرار از اشرار و طلب سنت خوبان گردیده است.

(رشد) و وسیله‌ی رشد در معاش ما قرار بده که به سبب آن به رشد و هدایت برسیم که برای ما زندگی با خلق ممکن باشد چنانچه خدای تعالی فرموده: وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا چیزی برای شما مهیا می‌کند که بتوانید با خلق مدارا کنید. (۱) فَصَرَّبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرِينَ عَمَدًا بر گوشه‌های آنان طی سالهای معدودی حجاب و پرده‌ای گذاشتیم به موجب مرگ یا خواب که آن‌ها را از شنیدن صداها منع می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْهُمُ ابْنًا صَبِيًّا فَوَسَّيْنَا لَهُ الْمِرْيَاتِمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْبَرِّيَّةَ فَأَنزَلْنَاهُ فِيهَا قُرْآنًا فَذَكَرَ الْبُرُوجَ تا آنکه از سیصد سال آن‌ها را برانگیختیم لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَلَىٰ الْكَهْفِ كَمَا نَعْلَمُ مَا نَكْتُبُ فَاذْكُرُونَهُ أَنْتُمْ وَأَنْتُمْ وَاعْتَدُوا وَاعْتَدُوا وَاعْتَدُوا تو که سخت را می‌شنوند و گوش می‌دهند از جمله‌ی آنان می‌باشند، و حزب شیطان که مشرکین و آنانی که بهانه جویی کرده و با تو احتجاج می‌کنند از جمله‌ی حزب شیطان هستند، یا مقصود این است که کدامیک از دو حزب خود اصحاب کَهِف و کسانی که بر ایشان اطلاع پیدا کردند.

أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا «أحصى» فعل ماضی است و «لما لبثوا» حال از قول خدا «امدا» می‌باشد، و خود «امدا» مفعول «أحصى»

(۱) سوره‌ی کَهِف آیه‌ی ۱۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۳

«است، یا «لما لبثوا» مفعول آن است، و لام زایده است برای تقویّت آورده شده است و «امدا» تمیز است و محتمل است که «أحصى» أفعَل التَّفْصِيلِ از «أحصاء» بر خلاف قیاس باشد، بنا بر این قول خدا «امدا» تمیز از «ما» در «لما لبثوا» است.

آیات ۲۳-۱۳

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۱۳ تا ۲۳] ص: ۳۷۳

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُغْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرَفَقًا (۱۶) وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَرَاوَرُّ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷)

وَ تَحَسَّبُهُمْ أَيَقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ تَقَلَّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا هُمُومًا يُتَسَاءَلُونَ يُخَبِّرُهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْتِئُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰) وَ كَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنْتَحِدَنَّ عَلَيْكُمْ مَسَاجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَ لَا تَقُولَنَّ لِيْشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۴

ترجمه: ص: ۳۷۴

«ما قصه‌ی آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد آنها جوان مردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان و هدایتشان بیافزودیم،

ما بر دل‌های آنها علاقه (محبت و توحید و ایمان به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۵

خدا) را محکم ساختیم که آنها قیام کرده و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز جز آن خدای یکتا هیچکس را به خدایی نمی‌خوانیم که اگر بخواهیم سخت راه خطا و ظلم پیموده‌ایم، اینان قوم ما هستند که خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها ندارند چه ظلمی بالاتر از این افترا و دروغی است که بر خدا می‌بندند؟

و آن گاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند: که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید باید به غار کوه گریخته و پنهان شوید تا خدا از رحمت خود به شما گشایش و توسعه بخشد و اسباب کار شما را با روزی حلال و آسایش مهیا سازد و گردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردید و آنها کاملاً از حرارت خورشید در آسایش بودند این حکایت یکی از آیات الهی است هر کس را خدا راهنمایی کند هدایت یافته و هر که را گمراه گرداند هرگز برای چنین کسی هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود،

و آنها را بیدار پنداشتی و حال آن که در خواب بودند و ما آنان را به پهلوی راست و چپ بر می‌گردانیدیم و سگ آنها دو دست بر آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع می‌شد از آنها می‌گریخت و از هیبت و عظمت ایشان هراسان می‌گردید، باز ما آنان را از خواب برانگیختیم تا میان خودشان صحبت و بحث از مقدار زمان خواب پیش آمد یکی پرسید چند مدت در غار درنگ کردید جواب دادند یک روز تمام یا که برخی از روز دیگر بار گفتند خدا دانتر است که چند مدت در غار بوده‌ایم باری شما در همتان را به شهر بفرستید تا مشاهده شود که کدام طعام پاکیزه‌تر و حلال‌تر است تا از آن روزی خود

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۶

فراهم آورید و باید با دقت و ملاحظه زود به طوری که هیچ کس شما را نشناسد (بروید و باز گردید) زیرا محققاً اگر بر شما آگهی و ظفر یابند شما را سنگسار خواهند کرد یا به آیین خودشان بر می گردانند و هرگز روی رستگاری را نخواهید دید،

و باز ما مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده‌ی خدا بر حق بوده و ساعت قیامت البته بی هیچ شک خواهد آمد تا مردمی که میانشان تنازع و خلاف در امر آنها بود پس با این همه بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنایی بسازیم، خدا بر احوال آنها آگاه‌تر است و آنان که بر واقع احوال آنها ظفر و اطلاع یافتند گفتند: البته بر ایشان مسجدی بنا کنیم، بعضی خواهند گفت که عده‌ی آن اصحاب سه نفر بود و چهارمین هم سگ آنها، و برخی دیگر از روی خیال بافی و غیب‌گویی می‌گویند عده‌ی آنها پنج نفر بود و ششمین سگ آنها و برخی دیگر گویند هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها (ای رسول ما) بگو خدای من به عده‌ی آنها (از خلق) آگاه‌تر است که بر عدد آنها از خلق جز افراد خیلی که از طرف حق به وحی دانسته‌اند هیچ کس آگاه نیست پس تو با اهل کتاب در این موضوع مجادله مکن جز آن که هر چه به ظاهر دانستی اظهار کن دیگر هرگز فتوی از احدی در این باب مپرس، و ای رسول ما تو هرگز مگو که فردا من این کار را خواهم کرد.»

تفسیر ص: ۳۷۶

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ حَقِّ دَرِ اِيْن جَا دَر مَقَابِل كَذِب و دروغ است، و تقدیم مسند الیه یا برای محض تقویت و یا برای حصر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۷
است، إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى ايمان هدايت از جانب خدا به سوی خداست، وقتی که آن را با توفیق خدا تحصیل کردند ايمان آنها فزونی می‌یابد، وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ ما محبت را بر دلهاى آنان محکم کردیم و آن محبت آنان را به سوی ما جذب کرد یا مقصود این است که دلهايشان را به همدیگر پیوند دادیم و آنها را دوستدار همدیگر قرار دادیم و این معنای پس از شناختن همدیگر و اتحادشان در دین صورت پذیرفت.

إِذْ قَامُوا هِنَاكُمَا كِي اَز نَشِسْتَن بَا مَشْرَكِيْن و از اظهار شرک برخاستند تا از آنها فرار کنند فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا گفتند: جز خدا کسی را فرا نمی خوانیم نه در باطن و نه در ظاهر. لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا که اگر جز خدا کسی را بخوانیم راه خطا رفته‌ایم، چیزی گفته‌ایم که بعید و دور یا منحرف از حق است این سخنان را بین خودشان بعد از تلاقی در خارج شهر گفتند، یا در دل خودشان قبل از خروج و ملاقات با همدیگر چنین حرفهایی را زدند.

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ اِيْنان، قوم ما خدایانی غیر خدای یگانه برگرفتند در صورتی که هیچ دلیل واضح و روشنی بر خدایی آنها نمی آورند، اعتقاد بر چیزی بدون برهان باطل است اگر چه مدعی حق باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۸
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا چه کسی از کسی که بر خدا افترا بسته ستمکارتر است، کسی که بر خدا چیزی نسبت بدهد که مأذون نیست، به حق یا باطل، و لذا وارد شده است که هر کسی قرآن را بر رأی خود تفسیر کند و به حق برسد باز هم خطا کرده است.

وَ إِذِ اعْتَرَلْتُمْهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ هر گاه از قومتان و آنچه که غیر از خدا می‌پرستند کناره گرفتید به غار پناه ببرید.

این جمله استیناف از جانب خدا، یا مقول قول آنان است که بعضی بر بعضی دیگر گفتند به غار پناه ببرید، تا از آنان فرار و با خدا خلوت نمایید.

يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ خدایوند برای اجابت درخواست شما از رحمت خودش به شما توسعه و گشایش می‌دهد و يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا برای شما چیزی آماده می‌سازد که بدان با خلق مدارا کنید، مانند قوه‌ی صبر بر آزار و اذیت مشرکین و بخشیدن بدکارانشان و پند و اندرز دادن به نیکوکارهایشان و احسان به همه‌ی آنها.

وَ تَرَى و تَرَى «تری و تری» غار آنها را که بینی (ای محمّد صلی الله علیه و آله یا هر کس که دیدن غار برای او ممکن باشد) الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ تَتَزَاوَرُ می‌بینی که خورشید هنگام طلوع از جانب غار آنها به کنار می‌رود.

عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ آن جهت از غار که در سمت راست آنها قرار دارد کنار می‌رود و در خارج غار می‌ایستد رو بروی در غار، یا در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۷۹

داخل غار می‌ایستد پشت به در، این معنای در صورتی است که غار در جهت جنوب و درش در جهت شمال واقع شده باشد و مطلب بر عکس می‌شود، اگر غار بر عکس قرار گرفته باشد.

ممکن است معنای آیه این باشد که خورشید هنگام طلوع می‌بینی که از جهت راست آنها به کنار می‌رود، یا در حالی که همراه طرف راست آنها است، یا خورشید به کنار می‌رود در حالی که در طرف راست آنها یا همراه و صاحب طرف راست آنها است، و تصویر چگونگی موقعیت و وضع غار پس از آنچه که ذکر شد روشن است یا تقدیر آیه این است: «تزاور الی ذات الیمین» بنا بر این که ظرف لغو باشد، و تصویر وضع غار همانطور که معنای آن تزاور الی ذات الیمین باشد.

وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ هنگام غروب نیز خورشید به سوی شمال می‌رود، یا از شمال دور می‌شود، یا در ذات شمال یا در حالی که صاحب شمال است و تصویر غار بعد از تصیر کیفیت‌های سابق مشکل نیست، وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و آنها در غار در گشایش و توسعه بودند به نحوی که آنها نه از گرمای خورشید متأذی بودند، و نه از تنگی غار.

ذَلِكَ در غار بودنشان با وصفی که گفته شد، یا اشاره به آنچه از داستان کهف ذکر شد می‌باشد، و آن جمله معترضه برای یادآوری شنوندگان است مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ این

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۰

جمله نیز جمله‌ی معترضه‌ی دیگری است که اشاره به وجهی از وجوه تأویل کرده و حال آنها را به حال عده‌ای از مؤمنین تشبیه می‌کند.

وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا این جمله نیز مؤید جمله قبلی است و مفهوم منطوقی آن.

وَ تَخَيَّرَ بِهِمْ أَيَقَاطًا هر کسی آنها را ببیند گمان می‌کند آنها بیدارند، چون چشمهایشان باز است و نگاه می‌کنند، یا گمان می‌کند آنها زنده هستند، چون اجساد آنها با طراوت است و بدنهایشان تازه، وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقِلُّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ و آنها خواب‌اند یا اموات، بر می‌گردانیدیم در جهت راست و چپ یعنی نگذاشتیم همیشه به یک طرف بخوابند تا زمین نتواند تغییر و تصرّفی در بدن آنها بنماید.

و در آن اشاره به اجابت دعای آنها است که درخواست رحمت و تقلّب و تغییر به طرف راست و درخواست رشد یعنی تغییر به طرف شمال کرده بودند، و مقصود از این تعبیرها حدّ وسط بین جذب و سلوک است که بر شخص بصیر بینا استبصار به تأویل مخفی نیست.

وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و سگ آنها دو دست بر غار گسترده همانند دربان و نگهبان اطاعت کننده بود.

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اَي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِذَا تَوَبَّ بِرِ اَنَّهُ اَطَّلَعَ عَلَيْهِمْ اَي كَرَدِي «۱» لَوِ لَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُغْباً وَ اِيْنَ تَرَس

(۱) به روش به تو می گویم تا همسایه بشنود و پشت به آن‌ها می کردی و فرار می نمودی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۱

و فرار بدان جهت است که خداوند به آن‌ها هیبت و خشیت داده یا بدن‌ها و جسدهای آنان مانند اجساد مردگان بود، به نحوی که ناظر و بیننده از دیدن آن‌ها وحشت می کرد.

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ وَ هَمَّ چنان که خوابانیدن آن‌ها یک آیت و نشانه‌ی عجیبی بود برانگیختن و زنده کردنشان نیز نشانه و آیت دیگری است لَيْسَ اَتْلُو بَيْنَهُمْ تا از همدیگر بپرسند که بفهمند حال آن‌ها غریب‌تر از آن است که فهمیده شود (کاری که خداوند در حَقِّ آن‌ها انجام داده معلوم نمی شود) و بدین ترتیب یقین آن‌ها در امر بعث و زنده شدن در قیامت زیاد می شود، قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ يَكِي از آن‌ها گفت: چه مدت این جا مانده‌اید؟ گفتند: ما یک روز یا نصف روز این جا بودیم.

حدس و گفته‌ی آنان مبنی بر مقدار خوابی که انسان عادتاً می خوابد و این گفتار آنان قبل از آن بوده که به تغیر حالشان و دراز شدن مویها و ناخنهایشان نظر بکنند، و پس از آن که به آن چیزها نظر کردند.

قَالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ بعد از آن که به آن چیزها نظر کردند گفتند: پروردگارتان بر آن مدت که این جا ماندید داناتر است.

ممکن است گفته‌ی قبلی که می گفت: یک روز یا نصف روز این جا ماندید سخن بعضی باشد، و این سخن بعضی دیگر و چون دیدند راهی برای شناختن مدت خوابشان ندارند از آن اعراض کرده و شروع کردند به

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۲

فکر کردن در چیزی که برای آن‌ها اهمیت داشت و آن احتیاج بر غذا بود و لذا گفتند: فَاَبْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ فَاَيُنْظَرُ اَيُّهَا اَزْ كِي طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا فَاَبْعَثُوا اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا اِذَا اُيِّدًا پس حالا که نمی توانید بفهمید چه مدت این جا بوده‌اید یک نفر از خودتان برگزینید تا با این «ورق» یعنی نقره‌ی مسکوک به شهر (اسم آن شهر چنانچه نقل شده طرطوس یا افسوس بوده) رفته و ببیند کدامیک غذای پاکیزه‌ای دارد، که به روزی از آن به طوری که مغبون نباشد و مراقب باشد که کسی او را نشناسد یعنی کسی نفهمد چه اگر آن‌ها بر شما اطلاع و ظفر یابند سنگسارتان می کنند (با شدیدترین کشتار می کشند) یا شما را به دین خودشان بر می گردانند در حالی که خداوند با نجات دادن نعمت را بر شما تمام کرد، که اگر بر ملت آنان برگردید هرگز رستگار نمی شوید.

وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا اَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ اِيْنَ چنين مردم را از حال اصحاب كهف آگاه ساختیم تا بصیرتشان به قدرت ما فزونی یابد و بدانند که به سوی ما بر می گردند و وعده خدا به برانگیختن و زنده کردن بعد از میراندن حَقِّ است و هیچ شکی در آمدن روز قیامت نیست.

روایت شده: کسانی که مرده‌اند و به دنیا برگشته‌اند بسیارند که از جمله‌ی آنان اصحاب كهفند که خداوند سیصد و نه سال آنان را میراند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۳

سپس در زمان قومی زنده کرد که منکر بعث و زنده شدن بودند، خداوند خواست قدرت خویش را به آن‌ها نشان بدهد این خبر دلالت می کند بر این که آن‌ها در این مدت مردند، چنانچه بعضی از اخبار دلالت می کند بر این که آن‌ها خوابیدند.

نقل شده است که آن کسی که به شهر رفته بود تا غذا بخرد وقتی داخل شهر شد آن را نشناخت و متحیر شد، درهم را از جیبش

بیرون آورد که روی آن اسم دقیانوس بود، او را متهم کردند که کنز یافته است و او را گرفته و پیش پادشاه که نصرانی بود بردند. پس آن جوان داستان را تعریف کرد و بعضی از حاضرین گفتند که پدران ما به ما خبر دادند که جماعتی در زمان دقیانوس به سبب دینشان فرار کردند، شاید آن‌ها ایشان باشند.

پس پادشاه و اهل شهر همگی به سوی غار رفتند و آن‌ها را دیدند و با آن‌ها حرف زدند جوانان اصحاب کهف گفتند: ای پادشاه ما از تو خدا حافظی می‌کنیم برگشتند به خوابگاهشان و آن جا مردند، پادشاه آنان را دفن نمود.

بعضی گفته‌اند: آن جوان که برای خرید غذا رفته بود جلوتر از همه رفت و گفت به یارانم قبلا خبر بدهم تا نترسند، و در غار از چشم پادشاه و اهل شهر گم شد پس آن جا مسجدی بنا کردند.

إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ لَفْظَ «اذ» ظرف «اعثرنا» و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۴

معنای آیه این است که ما به مردم اطلاع دادیم و آن‌ها رغا از داستان اصحاب کهف آگاه ساختیم، چون جوانان کهف خودشان در قلت و کثرت (مدت) خواب تنازع و اختلاف داشتند، یا این که اهل شهر در کار جوانان که آن‌ها را دفن کنند یا به همان حال خودشان بگذارند و روی آن غار مسجد بنا کنند.

ممکن است معنای آیه این باشد که مطلعین از داستان اصحاب کهف در امر دینشان، و امر بعث و برانگیخته شدن روز قیامت بین خودشان اختلاف دارند، بدین گونه که بعضی اقرار و بعضی انکار می‌کنند.

بعضی می‌گویند: زنده شدن در روز قیامت با بعث ارواح است نه اجساد و بعضی دیگر معتقدند ارواح و اجساد هر دو مبعوث می‌شوند.

ممکن است لفظ «اذ» ظرف يعلموا باشد، که در این صورت معنای آیه این است که جوانان اصحاب کهف بعد از آن که با علم یقین علم پیدا کردند، حال با علم شهودی بدانند هنگامی که بین خودشان در خواب و مدت آن نزاع می‌کردند.

یا معنای آیه این است که مطلعین از داستان اصحاب کهف بدانند که وعده‌ی خدا حق است در وقتی که بین خودشان در امر بعث و زنده شدن دو باره تنازع و اختلاف دارند.

فَقَالُوا ابْتُوا عَطْفَ بَرِّ يَتَنَزَّعُونَ است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال بنا بر بعضی وجوه، یا عطف بر «اعثرنا» است.

عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا گفتند: بنیانی بنا کنید که اجسادشان از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۵

درندگان و نظرها محفوظ بماند.

رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ این جمله تتمه‌ی گفتار آنان است، یعنی آن‌ها را به حال خود بگذارید و تجسس نکنید، و بر روی آنان بنیانی بنا کنید، یا جمله‌ی معترضه از جانب خدا است، یعنی پروردگار جوانان به حال ایشان یا به حال نزاع کنندگان داناتر است یا پروردگار نزاع کنندگان به حال آن‌ها از این که در نزاعشان اراده‌ی شر دارند و آنچه که می‌گویند داناتر است.

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ أَنَا نَا نَا که بر امر جوانان اصحاب کهف غلبه یافتند و از واقع کار آن‌ها خبر دار شدند، یا آن رؤسا که به امر اهل بلد اطلاع داشتند یا آنانکه به سبب اسلام و غلبه‌شان بر شیطان بر امر نفس‌هایشان غالب شدند گفتند: لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا بر روی آنان مسجدی بنا قرار می‌دهیم که در آن جا عبادت شود و هم چنین مورد زیارت و تبرک قرار گیرد.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ أَنَا نَا نَا که در زمان تو حاضرند از قبیل اهل کتاب، قریش و امت تو خواهند گفت: اصحاب کهف سه نفر بودند که چهارمی سگشان بود كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ و برخی از آن‌ها می‌گویند: آنان پنج نفر بودند که ششمی سگشان است، گویا که فرد بودن عددشان مسلم بوده، و لذا مردّد بین سه، پنج و هفت بوده است.

رَجْمًا بِالْغَيْبِ یعنی از باب خیالبافی و غیب گویی (تیر در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۶

تاریکی) این سخنان را می گویند، و تعقیب آن دو گفتار به این سخن دلیل رد آن در قول است.

و يَقُولُونَ سَبْعَةً وَ ثَمَانِيَةً كَلْبُهُمْ آوردن «واو» در این جمله و نیاوردن آن در دو جمله‌ی سابق برای این است که این امر در هنگام شمارش مراتب عدد یک چیز عادی است، مثلاً می گویند: پنج، شش، هفت و هشت، و این بدان جهت است که عدد هفت عدد کامل است نزد مردم، همانطور که نزد اهل شرع نیز چنین است، پس قبل از رسیدن به عدد هفت مراتب قبلی عدد از متممهای اعداد سابق است، و هرگاه در بین آنها «واو» آورده شود گویا که «واو» بین اجزای یک چیز قرار گرفته است، به طوری که این «واو» نزد عربها و لغت عرب «واو ثمانیه» نامیده شده است.

پس این که گفته شده دخول «واو» در این جا برای تأکید لصوق و چسبیدن جمله‌ی قبلی است صحیح نیست، زیرا که «واو» مشعر بر جدایی و تفارق است نه نزدیکی و تقارب.

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ بگو پروردگارم داناتر است بر تعدادشان و جز اندکی آن را نمی دانند اخبار مشعر بر این است که آنان هفت نفر بودند و سگ هشتمین آنها بود.

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ پس در تعدادشان با اهل کتاب و قریش مجادله نکن إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر یک مجادله‌ی ظاهری، نه واقعی چون آنها علم و آگاهی ندارند و جز از روی جهل و نادانی نمی گویند که با چنین کسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۷

خطاب و گفتاری نیست، این جمله دلالت دارد بر این که همانطور که جدال کننده اگر علم نداشته باشد و جدالش ناشی از جهل باشد حرام است مجادله با افراد یا فرد ناآگاه نیز حرام است.

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا و در این باب از کسی نپرس و به آنچه که وحی می کنیم اکتفا کن.

زیرا آنها آنچه را که می گویند از روی علم و آگاهی نمی گویند، این مطلب دلالت می کند بر حرمت فتوا خواهی و پرسش (کسب تکلیف) از کسی که علم ندارد، خواه از روی تقلید فتوی دهد خواه از روی ظن و حدس.

وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَاً و برای هیچ کاری نگو که فردا این کار را خواهم کرد.

آیات ۲۹-۲۴

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۴ تا ۲۹] ص: ۳۸۷

اشاره

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ اَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶) وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مَبْدَلُ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (۲۸)

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ مِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِنْ يَسْتَعْجِلُوا بُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۸

ترجمه: ص: ۳۸۸

«مگر آن که بگویی (انشاء الله) اگر خدا بخواهد و خدا را لحظه‌ای فراموش مکن و به خلق بگو خدای من مرا به حقایقی بهتر و علمی برتر از این قصه هدایت فرماید، و آن‌ها در کهف کوه سیصد سال نه سال هم زیادتر درنگ کردند (یهود بر علی علیه السلام) در این آیه اعتراض کردند که این نه سال زیاد در توریه ما نیست حضرت پاسخ فرمودند: که این نه سال بر این است که سال شما شمسی و سال ما قمری است، بگو خدا به زمان اقامت آنان در کوه داناتر است که او بر همه‌ی اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است و چقدر هم بینا و شنواست؟ و هیچ کس جز او نگهبان خلق نیست، و آنچه از کتاب خدا برای تو وحی شد (بر خلق) تلاوت کن که کلمات خدا را هیچ کس تغییر نتواند داد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت، و همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام خدا را می‌خوانند

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۸۹

و رضای او را می‌طلبند و ادا کن و یک لحظه از آن فقیران چشم می‌پوش که به زینتهای دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که دل‌هایشان را از خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس شدند و به تبه‌کاری پرداختند متابعت نکن (یعنی با اشراف و ثروتمند آن ظالم هوا پرست نپیوند) و بگو دین حق همانست که از جانب پروردگار شما آمد پس هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر شود ما برای کافران ستمکار آتشی مهیّا ساخته‌ایم که شعله‌های آن (مانند خیمه‌های بزرگ) گرد آن‌ها احاطه کند و اگر (از شدت عطش) شربت آبی درخواست کنند ابی مانند مس گداخته‌ی سوزان به آن‌ها دهند که روی را بسوزد و آن آب بسیار بد شربتی و (آن دوزخ) بسیار بد آسایشگاهی خواهد بود.

تفسیر ص: ۳۸۹

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ لَفِظ «الّا» این جا افاده‌ی استثنای مفرغ می‌کند از «لا تقولن»، هرگز دنباله‌ی هیچ چیز و هیچ کلامی جز جمله ان شاء الله را منضم نکنید، یا در هیچ حالی چیزی نگویید مگر در حالی که ان شاء الله بگویید. مقصود تذکر و یاد آوری مشیت خدا است، و این تأدیب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم دیگران است که چیزی نگویید مگر این که با جمله‌ی «ان شاء الله» استثنا نمایند این مطلب نیز گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب سؤال آن‌ها از مسایل سه گانه فرموده بود: فردا خبر می‌دهم و با «ان شاء الله» استثنا نکرده بود که روی همین اصل چهل روز وحی از او قطع شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹۰

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ اگر استثنای مشیت را فراموش کردی ذکر خدا را بکن در خبر است که عبد می‌تواند تا چهل روز استثنای مشیت کند، وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا باشد که پروردگارم به بهتر و نزدیک‌تر از این استثنای قولی هدایت کند.

رَشَدًا و آن استثنای حالی، عیانی و تحقیقی است، منتظر باش که حال تو دایما حالت استثنا باشد.

وَلِئَلَّوْا فِی كَهْفِهِمْ اَیْنَ جَمَلَهٗ كَافِتَارِ خَدَاۤی تَعَالَى اَسْت و عَطْفٌ بَرِّ یُقُولُونَ یَا كَلَامِی اَسْت اَز مَرْدَمِ كِه عَطْفٌ بَرِّ سَبْعَةٌ وَا ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ اَسْت قُلِّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا اَیْنَ جَمَلَهٗی اَخِیْرَ مُؤِیْدِ اَیْنَ اَسْت كِه كَافِتَارِ قَبْلِی اَز مَرْدَمِ اَسْت نِه خَدَا، لَهٗ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَا الْاَرْضِ عِلْمٌ غِیْبِ اَسْمَانِهَا وَا زَمِیْنِ مَخْتَصُّ بِهٖ خَدَاۤی تَعَالَى اَسْت.

اَبْصَرُ بِهِ وَا اَسْمِعُ خَدَاۤی تَعَالَى بَدَانِ خِیْلِی بَیْنَا وَا شَنُوْا اَسْت، صِیغَهٗی تَعَجُّبِ اَوْرَدِ تا مَشْعَرِ بِهٖ اَیْنَ اَبْشَدُ كِه چَشْمِ وَا كُوشِ خَدَا فَوْقِ تَصَوُّرِ اَسْت بَر حَسْبِ اِدْرَاكِ دَقَائِقِ وَا اِحَاطَهٗ بِهٖ هَر چِیْزِی اِدْرَاكِ اَنِّ مَتَصَوِّرُ اَبْشَدُ.

مَا لَهُمْ مِنْ دُوْنِهٖ مِنْ وَلِیِّیْ بَرَاۤی اَهْلِ اَسْمَانِهَا وَا زَمِیْنِ، یَا بَرَاۤی سَوَّالِ كُنُنْدِگَانِ اَز اَصْحَابِ كَهْفِ جَزِ خَدَا نَكْهَبَانِی نِیْسْت. وَا اَتْلُ مَا اُوْحِیْ اِلَیْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ اَنّٰجَهٗ اَز كِتَابِ خَدَا بَر تُو وُحِیِّ شَد بَر خَلْقِ تَلَاوُتِ كُنُنْدِ، مَانُنْدِ: خَبِرِ دَادِنِ اَز دَاَسْتَانِهَاۤی كِذْشْتِگَانِ، یَا خَبِرِ دَادِنِ اَز مَطْلُوقِ اَمُورِ غِیْبِیِّ، یَا اِحْكَامِ بَنْدِگَانِ، یَا وِلَایْتِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ وَا اَیْنَ وِلَایْتِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ مَنَاسِبِ مَا بَعْدِ اَیْنَ جَمَلَهٗ اَسْت.

لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهٖ كَلِمَاتِ خَدَا رَا هِیْچِ كَسِی (چِیْزِی) تَغْیِیْرَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹۱

نَتَوَانْدِ دَادِ پَسِ، اَز تَغْیِیْرِ، تَبْدِیْلِ وَا ظَهُورِ خِلَافِ دَر اِخْبَارَتِ نَتْرَسِ وَا لَنْ تَجِدَ مِنْ دُوْنِهٖ مُلْتَحِدًا هَر كَزِ جَزِ خَدَا پَنَاهِگَاهِی نَخَوَاهِی یَا فِتْ، وَا اَصْبِرْ نَفْسِكَ ذِكْرِ نَفْسِ بَعْدِ اَز صَبْرِ مَبْنِیِّ بَر تَجْرِیْدِ صَبْرِ اَز نَفْسِ اَسْت چُونِ صَبْرِ عِبَارَتِ اَز جَنْسِ نَفْسِ وَا خُودْدَارِیِّ اَز بِی تَابِیِّ یَا خُودِ دَارِیِّ اَز هَوَاۤیِ نَفْسِ اَسْت، وَا مَعْنَاۤیِ اَیْهٖ اَیْنَ اَسْت كِه جَلُوْ نَفْسَتِ رَا بَكْیِرِ (اَز پِیْرُویِ اَنِّ پِیْرَهِیْزِ).

مَعَ الَّذِیْنَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَا الْعِشَّةِیِّ بَا اَنَانِیِّ كِه دَر هَمَهٗی اَوْقَاتِشَانِ خَدَا رَا مِی خَوَانُنْدِ، اَنِّ هَا كَسَانِیِ هَسْتُنْدِ كِه ذِكْرِ خَدَا مِی كُنُنْدِ دَر حَالِی كِه ذِكْرِ خَدَا اَنِّ هَا رَا اَز ظَلْمَاتِ طَبْعِ وَا نَفْسِ خَارِجِ سَاخْتِهٖ وَا بِهٖ نُورِ قَلْبِ وَا رُوحِ وَا رَدِ مِی كُنُنْدِ تا صُورَتِ رَبِّ مَضَافِشَانِ رَا بَیْنُنْدِ، وَا اَنِّ رَبِّ اَنِّ هَا دَر وِلَایْتِ اَسْت اَنِّ هَا كَسَانِیِ هَسْتُنْدِ Kِه ذِكْرِ رَا اَز صَاَحْبِ اِذْنِ وَا اَهْلِ ذِكْرِ كَرْفَتِهٖ اُنْدِ.

یُرِیْدُونَ وَجْهَهُ اَنَانِ وَجِهٖ مَلَكُوتِیِّ رَبِّ رَا مِی خَوَانُنْدِ وَا اَنِّ سَكِیْنَهٗ وَا اَرَامِشِیِّ اَسْت Kِه خَدَا اَنِّ رَا بَر دِلَهَاۤیِ مُؤْمِنِیْنَ نَازَلِ مِی كُنُنْدِ، وَا اَنِّ ذِكْرِ اَسْت Kِه قُلُوبِ مُؤْمِنِیْنَ بِهٖ وَسِیْلَهٗیِّ اَنِّ اَرَامِ مِی شُودِ.

وَا لَا تَعْدُ عَیْنَكَ عَنْهُمْ تُرِیْدُ زِیْنَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَا اَیْنَ كَافِتَارِ بِهٖ رُوشِ بِهٖ تُو مِی كُوبِیْمِ تا هَمَسَایِهٖ بَشْنُودِ مِی اَبْشَدِ، وَا لَا تُطْعَمَنَّ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا ذِكْرِ عِبَارَتِ اَز رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا اَلِهٖ یَا اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامِ اَسْت، یَا مَقْصُودِ اَز اَنِّ یَا دِ اَوْرِیِّ خَدَا وَا یَا دِ اَوْرِیِّ اِحْكَامِ، كِیْفَرِ وَا پَادَاشِ اُو اَسْت، وَا اَتَّبِعْ هَوَاۤهُ وَا كَانَّ اَمْرُهُ فُرْطًا اَطَاعَتِ نَكُنْ كَسِیِّ رَا Kِه پِیْرُ وَا هَوَاۤیِشِ شَدِهٖ وَا دَر كَارِهَاۤیِشِ اَفْرَاطِ نَمَایْدِ، اَفْرَاطِ كِذْشْتِنِ اَز حَدِّ حَكْمِ عَقْلِ وَا خَرْدِ اَسْت.

وَا رُوَایْتِ شَدِهٖ اَسْت Kِه جَمْعِیِّ اَز فُقْرَاۤیِ مُسْلِمِیْنَ Kِه دَر بَیْنِ اَیْشَانِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹۲

حَضْرَتِ سَلْمَانَ قَدَسِ سَرِّهٖ نَزْدِ پِیَاْمَبْرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا اَلِهٖ بُوْدُنْدِ، جَمْعِیِّ اَز ثُرُوْتَمَنْدَانِ Kِه تَمَایْلِیِّ یَا فِتِهٖ بُوْدُنْدِ دَاخِلِ مَجْلِسِ شَدِهٖ وَا كَافِتُنْدِ: اَیِّ پِیَاْمَبْرِ خَدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا اَلِهٖ اِگَر تُو بَا لَایِ مَجْلِسِ نَشَسْتِهٖ وَا اَیْنَ اَفْرَادِ (فُقْرَا) وَا بُوِیِّ عِرْقِ لِبَاسِهَاۤیِشَانِ رَا اَز خُودِ دُورِ مِی كَرْدِیِّ مَا بَا تُو نَشَسْتِهٖ وَا اَز تُو فَرْمَانِ مِی كَرْفَتِیْمِ، پَسِ هَمَهٗیِّ اَنِّ هَا (فُقْرَا) اَز نَزْدِ پِیَاْمَبْرِ بَر خَاَسْتُنْدِ وَا اَز پِیْشِ رَسُوْلِ خَدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا اَلِهٖ رَفْتُنْدِ، وَقْتِی Kِه اَیْهٖ نَازَلِ شَدِ وَا پِیَاْمَبْرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَا اَلِهٖ مَلْتَمَسَاْنَهٗ بَر خَاَسْتِهٖ وَا بِهٖ دَنْبَالِ اَنِّ هَا رَفْتِ تا اَنَانِ رَا دَر اَنْتَهَاۤیِ مَسْجِدِ دِیْدِ Kِه ذِكْرِ خَدَاۤیِ تَعَالَى مِی كُنُنْدِ پَسِ فَرْمُودِ: شُكْرِ خَدَاۤیِ رَا Kِه مَرَا مَهْلَتِ دَادِ وَا نَمِیْرَانْدِ تا اَیْنَ Kِه اَمْرِ فَرْمُودِ Kِه نَفْسَمِ رَا بِهٖ صَبْرِ وَا دَاْرَمِ بَا هَمْرَاهِیِّ مَرْدَانِیِّ اَز اَمَّتِ خُودِ Kِه زَنْدِگِیِّ وَا مَرِگِیِّ مَنِّ بَا اَنِّ هَا مِی اَبْشَدِ.

وَقُلِّ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ بِهٖ غَاْفَلِهَاۤیِی Kِه تُو رَا دَر هَمَنْشِیْنِیِّ بَا فُقْرَا مَلَاْمَتِ وَا سَرَزَنْشِ مِی كُنُنْدِ بَكُو حَقِّ اَنِّ اَسْت Kِه اَز نَاْحِیْهٖیِّ پُرُورْدِ گَارِ شَمَا اَمْدِهٖ، وَا اَنِّ صَبْرِ كَرْدِنِ بَا فُقْرَا اَسْت فَمَنْ شَاءَ فَلِیُؤْمِنْ مِنْ پَسِ هَر كَسِ بَخَوَاَهْدِ تَسْلِیْمِ شَدِهٖ وَا اَیْمَانِ اَوْرَدِ وَا مَنْ شَاءَ فَلِیَكْفُرْ یَا بَكُو

است،

(ای رسول ما حکایت) دو مرد (مؤمن و کافر) را برای امت مثل آر که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹۵

ما به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و به نخل خرما اطرافش را پوشانیدیم و عرصه‌ی میان آنها را کشت‌زار مخصوص گردانیدیم،

آن دو باغ کاملاً میوه‌های خود را بی هیچ آفت و نقصان بداد و در وسط آنها جوی آبی نیز روان ساختیم،

و این مرد را که در باغ میوه بسیار بود به رفیقش در مقام گفتگو و مفاخرت بر آمد و گفت: من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم و عزیزترم،

و روزی به باغ در حالی که به نفس خود ستمکار بود با کمال غرور داخل شد و گفت گمان ندارم هرگز این باغ و دارایی من نابود شود،

و نیز گمان نمی‌کنم که روز قیامتی برپا شود و اگر به فرض من به سوی خدای بازگردم، البتّه در آن جهان نیز از بیان باغ دنیا منزلی بهتر خواهم یافت،

رفیق در مقام گفتگو و اندرز بدو گفت: آیا به خدایی نخست از خاک و بعد از نطفه ترا آفرید و آن گاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی،

لیکن من که پروردگارم آن خدای یکتاست و هرگز به خدای خود احدی را شریک نخواهم ساخت،

(ای رفیق) تو چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوه‌ای نیست و اگر تو مرا از خود به مال و فرزند کمتر دانی (مغرور مشو)،

که امید است خدا مرا بهتر از باغ تو بدهد و بر بوستان تو آتشی فرستد که چون صبح شود باغت یک سره نابود و با خاک صرف یکسان گردد،

یا صبحگاهی جوی آبش به زمین فرو رود و دیگر هرگز نتوانی به دست آری،

یا آن که ثمره و میوه‌هایش همه نابود شود تا صبحدمی از شدت حزن و اندوه بر آنچه در باغ خرج کردی دست بر دست زنی که بنا و اشجارش همه ویران و خشک شده است آن گاه گویی ای کاش من به خدای خود مشرک نمی‌شدم،

و ابدا جز خدا هیچ کس نباشد که آن گنه کار کافر را از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۳۹۶

قهر و خشم خدا یاری و حمایت تواند کرد،

آن جا ولایت و حکمفرمایی خاصّ خداست که به حقّ فرمان دهد و بهترین اجر ثواب و عاقبت نیکو را هم عطا کند.

تفسیر ص: ۳۹۶

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَا نَكه به ولایت با بیعت خاصّ و لوی ایمان آوردند یا آنانکه با بیعت عام نبوی به تسلیم شده و اسلام آورند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ به سبب اتصال به ولایت عمل صالح انجام دادند إنا لا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به علت حکم دارد و اشعار به این که آنها نیکوکارند.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ كَلِمَه‌ی «استبرق» لباس حریر نازک و کلفت است مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ در حالی که تکیه بر تخت‌ها می‌دهند، و در اخبار تفسیر به

کردن و لایروبی مجرای آب و اخراج آب، از آن منبع دیگر نتوانی آبلی تحصیل نمایی و أَحِيطَ بِثَمَرِهِ تمام اموالش یا تمام میوه باغ او از بین می‌رود، چنانچه دوستش گفت و به او انداز کرد، و در خبر آمده است که خداوند آتش بر آن دو باغ فرستاد و سوزاند و آب نهری هم که بین دو باغ جاری بود خشکید.

فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ از نهایت حسرت و اندوه، زیرا شخص حسرت خورده و ناراحت پشت و روی دستش را بر ران‌هایش می‌زند، یا این که از غایت تحیر و سرگردانی دست بر دست می‌زند، علی ما أَنْفَقَ فِيهَا حسرت می‌خورد که چقدر خرج آن باغ کرده است. وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا آن باغ خشک شده و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۰

شاخه‌های درخت انگور بر روی پایه‌هایش افتاده است، وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَخِيراً آن وقت می‌گوید: کاش به پروردگارم شرک نمی‌آورم، و این از باب یاد آوری سخنانی بود که دوستش می‌گفت و او را می‌ترسانید.

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً گروهی نبودند که به او کمک کنند تا فتنه را دفع کنند یا موجبات آن را از بین ببرند، يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُتَصِراً خودش از بلای خدا نمی‌تواند جلوگیری نماید هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ این جمله در موضع تعلیل است، و ولایت با فتحه تصرف و نصرت و یاری کردن و تربیت است و با کسره سلطنت و امارت و فرمانروایی است که با هر دو خوانده شده است، و لفظ «هنالك» اسم اشاره است که با آن به مکان نزدیک اشاره می‌شود، و مقصود از آن مرتبه‌ای از نفس است که تشبیه به مکان شده است.

در آن حال که آرزوهای نفس از همه‌ی ما سوی الله قطع می‌شود برای نفس روشن می‌شود که ولایت از آن خدا است، و ظاهر می‌شود که فقط خدا حق بوده نه غیر خدا، ولایت خدا باقی و ولایت غیر او (خدا) باطل است.

بنابراین فایده‌ی توصیف به حقّ مشعر بر این است که حقّ بودن خدای تعالی واضح و روشن است و باطل بودن غیر خدا، و تأویل و تنزیل آیه بر موسی با عقل فقیر و محتاج، و بر فرعون با نفس غنی، و دو صفحه‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۱

نفس علامه و عماله که هر دو بهشت پر میوه هستند و اجل که می‌آید هر دو بهشت را از بین می‌برد به طوری که بر شخص بی‌با و بصیرت مخفی نیست این تأویل را قول خدای تعالی: «أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» روشن می‌سازد، هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا این جمله حال از «الله» یا استیناف و جواب سؤال مقدر است ذات خدای تعالی ثواب است برای متقین، که در تقوای کامل باشند، و آن بهتر از هر ثوابی است وَ خَيْرٌ عَقْبًا ذات خدای تعالی عاقبت اهل تقوی است و عاقبتی نیکوتر از آن نیست.

آیات ۴۵-۵۳

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۵ تا ۵۳] ص: ۴۰۱

اشاره

وَ أَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶) وَ يَوْمَ نَسِيرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحِيدًا (۴۷) وَ عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِدْقًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صِدْقَهُ وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا الْأَخْصَاءُ وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْتَلِّينَ عَضُدًا (۵۱) وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۲

ترجمه: ص: ۴۰۲

(ای رسول ما برای امت) چنین زندگانی تمام دنیا را مثل بزنی که ما آب بارانی از آسمان نازل کردیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین درهم پیچیده و خرم بروید سپس صبحگاهی همه در هم شکسته خشک شود و به دست بادها زیر و زبر گردد و خدا بر همه چیز در عالم اقتدار کامل دارد، مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیاست و (لیکن) اعمال صالح که تا روز قیامت باقی است نزد پروردگار بسی بهتر و عاقبت آن نیکوتر است،

و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله روزی را که ما کوهها را به رفتار آریم و زمین را صاف و بدون پست و بلندی آشکارا بینی و همه را در صف محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم، و خلاق را در صفی بر خدا عرضه کنند (و به کافران گفته شود) همان گونه که اول بار آفریدیم باز به سوی ما امروز باز آمدید و آن معادی را که به خیال باطل منکر بودید به چشم مشاهده کردید، و در آن روز

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۳

کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه‌ی عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که با خود گویند ای وای بر ما این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آن که همه را احصا کرده است و در آن کتاب همه‌ی اعمال خود را حاضر ببینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد، و ای رسول صلی الله علیه و آله یاد آور وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس دیو بود بدین جهت از طاعت خدا سرپیچید (آیا شما فرزندان آدم) مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفتید؟ در صورتی که آنها سخت شما را دشمنند و ظالمان که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند بسیار بد مبادله کردند،

من در وقت آفرینش آسمان و زمین و یا خلقت خود این مردم آنها را حاضر و گواه نساختم (و کمک از کسی نخواستیم) و هرگز گمراهان را به مددکاری نگرفتیم،

و به یاد آر روزی را که خدا به کافران برگوید که اکنون آنان را شریک من گمان داشتند بخوانید آنها بخوانند و یکی اجابت نکند پس در میان همه‌ی آنها قرارگاهی مهلک مقرر سازیم، و آن گاه مردم بدکار آتش دوزخ را با چشم مشاهده کنند تا بدانند که در آن خواهند افتاد و از آن مفزی ندارند.

تفسیر ص: ۴۰۳

به معنای به یاد از جمله‌ی عطف به اعتبار معنای است.

و تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ زَمِينَ رَا از زیر کوهها و پشت تلها و تپه‌ها آشکارا می‌بینی به نحوی که هیچ تپه و بلندی مانعی در آن نخواهی دید وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا و مردم را در آن زمین صاف برای حساب محشور خواهیم کرد و جمله یا حال است که ماضی بودن آن نسبت به عامل خودش می‌باشد، یا عطف است و ماضی بودن آن به جهت تحقق وقوع آن می‌باشد.

فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا هیچ کس را فرو گذار نکنیم، نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۷

نیکوکار و نه بدکار عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا

به صورت صفهای متعدّد بر پروردگارت عرضه می‌شوند، چنانچه وارد شده که مردم در آن روز یکصد و بیست هزار صف می‌شوند و این صفها بر حسب مراتب مردم در قرب و بعد به خدا تشکیل می‌شود، چه بنی آدم بر حسب ظاهر یک نوع است ولی بر حسب باطن انواع متعدّدی دارد که دارای مراتب متعدّد است.

هر نوعی از بنی آدم در مرتبه‌ی خاصی بر حسب افرادش صف می‌بندد و هر مرتبه و صف به نوبه‌ی خود نبی و امامی دارد که غیر از نبی و امام صفهای دیگر است.

لذا پیامبران بر حسب صفها یکصد و بیست هزار نفر شدند بر حسب عدد مراتب بنی آدم قَدْ جِئْتُمُونَا

جمله‌ی مستأنفه است و جواب سؤال مقدر، گویا که گفته شده باشد: در مورد آنها چه کاری انجام می‌دهی؟ و بر آنان چه می‌گویی؟

پس فرمود: به آنان می‌گوییم: قَدْ جِئْتُمُونَا

یا حال از فاعل «نسیر» یا فاعل «حشرنا» یا از فاعل «لم نغادر» یا از ضمیر «منهم» یا از فاعل «عرضوا» به طور منفرد یا بر سبیل تنازع، و در تمامی این صور لفظ «قول» در تقدیر است.

یعنی این که به آنان می‌گوییم: نزد ما آمدید، در حالی که از همسران، اولاد و قبیله‌هایتان و کسانی که با آنها انس گرفتید، از تمام آنچه که از اسباب معیشت در دنیا کسب کردید، و از آنچه که از علوم و صنایع خیالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۸

آموختید، و از آنچه که به شما دادیم دادیم (از قوا و مشاعر دنیوی)، از اعضا و آلات بدنی طبیعی، و از کسانی که آنها را جز خدا اولیا و دوست برگزیدید! (از همه‌ی اینها) جدا و منفرد آمدید! این جمله‌ی «لقد جئتمونا» مانند قول خدای تعالی است که فرماید: «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى».

اَخْلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ

همان طور که بار اول شما را آفریدیم در حالی که عاری از همه‌ی این چیزها بودید، و تقیید خلقت به «اول مره» برای اشاره به این است که باز گردانیدن و برانگیختن آفرینش دوم دیگری است.

یا برای اشاره بر این است که انسان از ابتدای آفرینش خود هر آن در خلقت دوم دیگری است، بنابراین که قایل به حرکت جوهری یا تجدّد امثال یا تحلیل رفتن بدن و اتحاد او با بدنش یا دگرگونی کیفی بدن باشیم.

زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا

چون قول خدای تعالی «دَ جِئْتُمُونَا

«رد بر گمان آنهایی که گمان می‌کردند برانگیخته نمی‌شوند، گویا که فرموده است: شما نزد ما آمدید در حالی که این آمدن را باور نداشتید و عدم آن را گمان می‌کردید، و لذا آوردن «بل» صحیح و نیکو شده است.

وَوْضِعَ الْكِتَابُ مَقْصُودَ كِتَابِهَايِ اَعْمَالِ خَلَايِقِ اسْتِ، بِنَابِرِ اَيْنِ كِه «الف و لام» در «الکتب» برای استغراق بوده باشد، یا بِنَابِرِ اَيْنِ كِه ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۰۹

«لام» برای عهد بوده باشد مقصود از «الکتب» کتاب الواح علیا باشد که اعمال خلاق در آن ثبت می شود.

و ممکن است وضع کتاب کنایه از نشر حساب باشد، زیرا محاسب کتاب حساب را جلو خودش و بین دو دستش می گذارد، مقصود از گذاشتن کتاب بر دست راستشان است یا بر دست چپشان یا گذاشتن در میزان بِنَابِرِ اَيْنِ كِه صحیفه‌های اعمال سنجیده شود. فَتْرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ گناهکاران از آنچه که در صفحه ثابت شده از گناهان کوچک و بزرگشان باشد ترسناک هستند. وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا و می گویند: ای وای بر ما (به طریق یا حسرتنا) و این از قبیل نازل کردن اعراض است به منزله‌ی ذوی العقول و سپس ندا کردن آن ما لِهَذَا الْكِتَابِ چه شده است بر این کتاب (نامه)؟! از نامه‌ی اعمال تعجب دارند که همه‌ی اعمال آن‌ها را شمارش کرده است.

مصحفها و قرآن‌ها لام «لهذا الكتاب» را جدا از مدخول لام و تنها نوشته‌اند تا اشعار بر این باشد که آن‌ها از غایت تعجب در همان حرف جر وقف می کنند که مانند قسمتی از کلمه است.

لَا يُعَادِرُ صِيغَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ هِيْجَ كَارِ كَوْجِكِ يَا كَارِ بَدِ كَوْجِكِ رَا فَرْوْ كَذَارِ نَشْدَه اسْتِ وَ هِيْجَ كَبِيْرِي نَمَانْدَه اسْتِ مگر این که آن نامه آن را بر شمرده است، وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۰

و پاداش و جزای عمل را بنا بر تجسم اعمال، یا نوشته و رسم عملشان در کتاب می یابند «حاضرا» دو معنای اول به تأسیس اولی نزدیکتر است.

وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا پروردگار تو بر کسی ستم نمی کند، با کم کردن ثواب یا عقوبت بدون استحقاق، اظهار کردن بدیهای کسی و مخفی کردن خوبیهایش، یا نسبت دادن کار بدی که انجام نداده است.

در خبر است که وقتی روز قیامت بیاید کتاب انسان به او داده و گفته می شود بخوان آنچه را در آن ثبت است، پس به یاد می آورد و می بیند که هیچ لحظه‌ای، کلمه‌ای و برداشتن قدمی نبوده که در آن ذکر نشده باشد، گویا که همان ساعت آن کار را انجام داده است و روی همین جهت است که می گویند «یا ویلتنا» تا آخر آیه.

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ «و اذ قلنا» عطف بر «عند ربك» است، و معنای آن این است که عملهای صالح و باقی (مانندگار) از نظر ثواب در ازل و ابد بهتر است.

یا عطف بر «يوم نسیر الجبال» است که به تقدیر «ذکر» به یاد آن‌ها بیاور هنگامی را که قبل از خلقتشان گفتیم «۱».

فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفْتَتَّخِذُوْنَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِي

(۱) تفصیل مطلب در سوره‌ی بقره گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۱

حال که شیطان اطاعت پروردگارش را نکرده که خالق، رب و منعمش بوده است، و شایسته نیست که موجودی ولی قرار داده شود چرا که خارج از امر منعم نمی تواند احسان بکند.

وَهُمْ لَكُمْ عِدُوٌّ در حالی که شیطان و ذریه‌اش با خروج از اطاعت پروردگار دشمن شما هستند، پس شایسته نیست که آن‌ها را دوستان خود قرار دهید، یعنی آن‌ها را دوستان خود قرار دهید یعنی آن‌ها نه خودشان استحقاق ولایت دارند، و نه نسبت به شما چنین استحقاقی را دارند بِنَسِّ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا چه بد است برای ستمکاران که ولایت را در غیر مستحق فرار می دهند، ممکن است این

جمله وجه دیگری برای منع از ولی قرار دادن شیطان داشته باشد، گویا که گفته است: شیطان ولی ظالمین است، و کسی که چنین باشد شایسته نیست که ولی قرار داده شود، و چه بد بدلی است این که به جای خدا شیطان را ولی خود قرار داده‌اند.
 مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اِبْلِيسَ وَ ذَرِيَّاهُ رَا غَوَاهُ بَرِ آفْرِينِشِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ نَكْرَفْتُمْ، يَا مَشْرِكِينَ رَا شَاهِدَ وَ غَوَاهُ نَكْرَفْتُمْ.

چنانچه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: به سبب عمر بن خطاب یا ابو جهل بن هشام اسلام را عزیز بگردان پس خداوند این آیه را نازل فرمود.

بنا بر معنای اول این جمله وجه دیگری را برای منع از قرار دادن ابلیس و ذریه‌اش به عنوان اولیا می‌باشد یعنی من در خلق آسمانها و زمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۲

آن‌ها را حاضر نگردانیدم.

وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ آنَهَا شَاهِدَ آفْرِينِشِ خَوْدِشَانِ نِيزِ نَبُودَنْدَ وَ بَرِ كَيْفِيَّتِ وَ چگونگی خلقت خودشان هم آگاه نیستند چه رسد بر خلقت غیر و تصرف در آن وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا در این جا گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به علت حکم است و ذم دیگری برای آن‌ها، و نیز وجه دیگری برای منع از ولایت شیطان.

وَ يَوْمَ يَقُولُ عَطْفٌ اسْتَبْرَأْتُ لِي فِي الْيَوْمِ «عند ربك» یا «يوم نسیر الجبال» به تقدیر «ذکرهم»، نَادُوا شُرَكَائِيَ مَقْصُودٌ از شرکا اعم از شرکای در وجوب، الوهیت، عبودیت، طاعت، ولایت و وجود می‌باشد، الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا بَيْنَ مَشْرِكِينَ وَ شُرَكَاءِ جَايِگَاهِي مَهْلِكٌ قَرَارٌ مِي دَهِيمٌ كِهْ بِهْ هَمْدِيگَرِ نَرَسَنْدِ، يَا وَصْلَ آن‌ها در دنیا را سبب هلاکت در آخرت قرار می‌دهیم، چنانچه گفته شده که «بین» به معنای وصل است.

وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ آوَرْدَنْ اسْمِ ظَاهِرِ بِهْ جَايِ ضَمِيرِ بَرِ آشْعَارِ بَرِ حَكْمِ وَ تَهْدِيدِ غَيْرِ مَشْرِكِينَ از مجرمین است و نیز اشاره به ذم دیگر و تطویل کلام در مقام ذم است.

فَطَنُوا أَنْفُسَهُمْ مَوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِيفًا در این جا «فطنوا» به معنای یقین کردند می‌باشد، چنانچه گذشت یقین صاحبان نفس ظن است نه یقین.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۳

آیات ۵۹-۵۴

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۵۴ تا ۵۹] ص: ۴۱۳

اشاره

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (۵۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

ترجمه: ص: ۴۱۳

«و ما در این قرآن هر گونه مثال و بیان (برای هدایت خلق) آوردیم و (لیکن) آدمی بیشتر از هر چیز با سخن حقّ به جدال و خصومت برخیزد، و چون هدایت الهی قرآن به خلق رسید چه منع کرد (که مردم آن هدایت را ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۴ پذیرند و) به درگاه پروردگار خود توبه و استغفار کنند به جز آن که (مستحقّ شوند) تا سنت عقوبت پیشینیان به اینان هم برسد و یا با مجازات و عذاب خدا رو برو شوند، و ما رسولان را جز برای بشارت (نیکان) و ترسانیدن (بدان) نفرستادیم و کافران با سخنان بیهوده باطل می‌خواهند به جدل حقّ را پایمال کنند و آیات مرا آنچه برای اندازشان آمد به استهزا گرفتند، و کیست ستمکارتر از آن کسی که متذکر آیات خدا شد و باز از او اعراض کرد و از اعمال زشتی که کرده بود از همه به کلی فراموش کرده و ما (پس از اتمام حجّت) بر دل‌هایشان پرده انداختیم تا دیگر آیات ما را فهم نکنند و گوش آنان را (از شنیدن) حقّ سنگین ساختیم و اگر به هدایتشان بخوانی دیگر ابدا هدایت نخواهند یافت، خدای تو دارای آمرزش و رحمت است و اگر خواهد تا خلق را به کردارشان مؤاخذه کند همانا در عذابشان تعجیل نماید و لیکن برای آن عذاب وقت معین است که از آن هرگز پناه و گریزگاهی نخواهند یافت، و این است شهر و دیارهایی که اهل آن را چون ظلم و ستم کردند هلاک ساختیم و بر جایگاه هلاکشان موعدی (در قیامت) مقرر گردانیدیم.»

تفسیر ص: ۴۱۴

وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ در این قرآن از هر مثلی برای مردم آوردیم تا موجب تذکر و عبرت شود که حقّ به وسیله‌ی آن درک گردد انسان به جهت فایق آمدن نسیان و غفلت متذکر نمی‌شود تا عاجز از درک حقّ شده و آن برایش مخفی بماند.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا و انسان که جدل از او

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۵

ممکن است، بیشترین جدل و خصومت را می‌کند، چون انسانیت که مقتضی ادراک کلیات و تدبیر امور است مقتضی فحص از امور برای ردّ کردن مردود و قبول کردن مقبول است با بیان آنچه که ذکر کردیم وجه آوردن «النّاس» در اوّل و «الانسان» در ثانی روشن گردید.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى حَرْفِ «مَا» نافیه یا استفهامیه است و آوردن لفظ «النّاس» برای اشعار به این است که ماده‌ی انکار و عدم استغفار عبارت از نسیان است، بنا بر وجه اوّل معنای این است که منعی بر مردم نیست که ایمان بیاورند آن گاه که هدایت خاصّ آمد.

و بنا بر وجه دوّم معنای این است که: چه چیزی مردم را باز می‌دارد از این که با آمدن هدایت خاصّ ایمان بیاورند؟! ایمان خاصّ بیاورند یعنی بیعت با علیه السّلام علی علیه السّلام بکنند، و با قرینه‌ی که هدایت مخصوص به شأن ولایت است، چنانچه انذار مخصوص به شأن نبوت است هم چنان که فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱). «وَيَسِّرْ تَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و استغفار پروردگار

خودشان را بکنند با استغفاری که در ضمن بیعت و ایمان حاصل می‌شود.

بنابراین جمله‌ی مذکور تفصیل «ان یؤمنوا» است به اعتبار بعضی از اجزای آن، یا به سبب استغفار عام که با پشیمان شدن از گناهان و طلب

(۱) سوره‌ی الرعد آیه‌ی ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۶

مغفرت زبانی حاصل می‌شود.

إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَنْتَظار این که سَنَّتِ خدا در مورد پیشینیان برای آن‌ها هم بیاید، مانند: نازل شدن عذاب بر آنان در دنیا، یا منتظر استعداد و آمادگی آمدن سَنَّتِ پیشینیان از عناد و لجاجت با اهل حق باشند.

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا بِنَا بر آنچه که گفته شد دیگر نیازی بر این که تحقق این قول الهی را تخصیص به عذاب آخرت بدهیم نیست «قبلاً» یعنی از مقابل و مشهود.

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ و نفرستادیم پیامبران را مگر برای بشارت و بیم دادن.

برای این که رسول ناگزیر از جمع بین دو جهت بشارت و انذار است تا خلق را به وسیله‌ی انذار از تمایلات و خواهشهای نفس دور کرده و برگرداند، و با بشارت امت را به نعمتهای آخرت که مسبب از اقتضای عقل است نزدیک سازد چون بشارت از جهت ولایت رسول و انذار از جهت رسالت او سر چشمه می‌گیرد، رسول اغلب از جهت رسالتش مورد خطاب قرار می‌گیرد، زیرا رسالت در او ظاهر است.

كما این که به طریق حصر فرمود: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ «۱» جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای، یعنی از جهت رسالت.

(۱) سوره‌ی الرعد آیه‌ی ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۷

وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ كَافِرِينَ با توسل بر قول باطل مجادله می‌کنند، مانند این که می‌گویند: تو جز بشری مثل ما نیستی! با اعتقاد بر این که بشر بودن منافی رسالت است یا با سبب باطل مجادله می‌کنند که آن نفس و شیطان است، لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ برای این بر مجادله روی آورده‌اند که با آن حق را زایل کنند، یا با مبدأ باطل می‌خواهند حق را از ثبات و استقرار ساقط کنند.

وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا منظور از آیات انبیا و اولیا علیهم السلام هستند و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ چه کسی ستمکارتر است از کسی که آیات پروردگارش را که به او تذکر داده شد اعراض نموده است؟! آیات پروردگار انبیا، اولیا، کتابهای آسمانی، پندها و اندرزهای وافی ایشان به همراهی سایر آیات آفاق و انفس است. غرض این که انبیا و اولیای الهی علیهم السلام از این جهت که اسباب ظهور و اثبات سایر آیاتند از آیات بزرگ محسوب می‌شوند.

فَأَعْرَضَ عَنْهَا اعراض از آیات خدا برای این است که آن‌ها به انبیا روی نیاورده و موعظه‌های آنان را قبول نمی‌کنند، عناد ورزیده و تدبیر در آیات نمی‌کنند تا به سبب آن متبته شوند.

وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَا و آنچه را که پیشاپیش با دستها خود از گناهان تقدیم نموده‌اند فراموش می‌کنند، چرا که توجه بر انبیا و اولیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۸

سبب یاد آوری و فهمیدن کرده‌ها از گناهان و بدیها است که موجب هر خیر و خوبی می‌گردد.

چنانچه وارد شده: هر گاه خدا برای بنده‌اش خیر و خوبی بخواهد او را بر عیوب خودش بینا کرده و بر عیوب دیگران کور می‌کند،

و هر گاه برایش بدی و شر بخواهد او را نسبت بر عیبهای خودش نایبنا نموده و بر عیوب دیگران بینا می‌کند. **إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً** ما بر دل‌های آنان پرده و حجابی قرار دادیم، تعلیل اعراض آن‌ها از آیات و دل‌داری رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چون آن حضرت بر اعراض و قبول نکردن آنان تأسّف می‌خورد و اندوهگین بود. یا دفع دخل مقدر یعنی برای پاسخ‌گویی بر پرسش از حال آنان و آنچه که اعراضشان بدان منجر شده است می‌باشد **أَنْ يَفْقَهُوهُ** ما بر دل‌های آنان پرده و حجابی قرار دادیم مبادا که بفهمند، یا پرده قرار دادیم تا نفهمند. لای نافی حذف شده یا در واقع مقدر است و از فحوی مجموعه‌ی آیه برداشت می‌شود، و مذکر مفرد آوردن ضمیر به اعتبار قرآن است که مصداق و مظهر (ظاهر کننده‌ی) آیات می‌باشد. و محتمل است که قول خدای تعالی **إِنَّا جَعَلْنَا ...** پاسخ پرسش از علت عدم تدبّر در قرآن باشد که به وسیله‌ی آن بر سایر آیات ره یابی و تنبّه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۱۹

حاصل می‌شود، گو این که در مقام پاسخ بر این سؤال است که: چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند تا متذکر بر سایر آیات شده و بدان روی بیاورند؟! پس در مقام پاسخ فرمود: ما بر دل‌های آنان پرده کشیدیم تا نفهمند. احتمال دیگری که هست این که این جمله کلامی باشد منقطع از ما قبلش، از قبیل مخاطبات و گفتگوهایی که بین دوستان انجام می‌شود به نحوی که هیچ مراقب و رقیبی از آن اطلاع پیدا نکند، و جواب از تحیر و حیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شود که قول او را در مورد علی علیه السلام و ولایتش چگونه قبول نمی‌کنند؟ گویا که گفته است: در این که آن‌ها قول تو را در ولایت علی علیه السلام نمی‌پذیرند چرا متحیری؟! ما بر دل‌های آنان پرده نهادیم. یا چرا بر اعراضشان از علی علیه السلام متأثری؟! ما پرده بر دل‌های آنان گذاشته‌ایم. **وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا** بر گوش‌هایشان سنگینی گذاشتیم که از شنیدن حقّ و پیروی‌اش باز دارد، مبادا بشنوند و از برای تقلید روی بیاورند. **وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى** این جمله مانند نتیجه‌ی جمله‌های قبل است، یعنی آن گاه که بر دل‌هایشان پرده بر گوش‌هایشان سنگینی است، اگر آن‌ها را برای هدایت شدن بخوانی هرگز هدایت نخواهند شد **فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا** از طریق هدایت محرومند چون هدایت منحصر بر تحقیق و پیروی صادقانه است که آن‌ها از هر دو ممنوع هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۰

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ یعنی مهر دل‌ها و سنگینی گوش‌ها به سبب عمل آن‌ها است، و از رحمت خداست که عذاب را برای آن‌ها تعجیل نمی‌کند **بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا** بلکه برای عذاب آن‌ها موعدی است، که مقصود قیامت یا هنگام مرگ یا روز بدر است. چنانچه بعضی گفته‌اند اگر لفظ «بل» به خودی خود و حدّ نفسه جهت اضراب از توهم عدم عذاب باشد ولی اگر لفظ «بل» برای توهم عذاب بعد از عدم تعجیل باشد معنای جمله این است:

بلکه برای مغفرت آن‌ها و نزول رحمت به آن‌ها به نحوی که برای همه ظاهر و روشن شود موعدی است، که آن روز قیامت است جز خدا، یا جز آن موعد پناهگاهی نمی‌یابند، این جمله استیناف، حال یا صفت «موعد» است. **وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا** و این شهرهای امت‌های پیشین را که هلاکشان کردیم، این جمله از قبیل استخدام، یا تقدیر مضاف در مرجع ضمیر، یا از «قری» اهل قریه‌ها به طور مجازی اراده شده است.

لَمَّا ظَلَمُوا با معاصی و اعراض از آیات به سبب عناد در برابر آن‌ها بر خودشان ستم کردند این کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و بر حذر داشتن از اعراض آیات، و ترغیب بر روی آوردن به آن‌ها و قبول کردن قول (فرمان) رسول خدا صلی الله علیه و آله

در مورد علی علیه السلام می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۱

وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا و برای هلاک شدن (هلاک کردن) آن‌ها (بر طبق قرائت میم با فتحه و ضمه «موعدا» موعدی است که از آن فراتر نمی‌روند، پس ای امت محمد صلی الله علیه و آله به مهلت دادن و عدم تعجیل بر مؤاخذه مغرور نباشید، لفظ «مهلك» به آتش آخرت و «موعد» به قیامت تفسیر شده است.

آیات ۸۲-۶۰

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲] ص: ۴۲۱

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَنْبُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَازْتَدَا عَلِيٌّ آثَارَهُمَا قَصَصًا (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَّرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)

وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْرِخَ خَرَجًا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۳

ترجمه: ص: ۴۲۳

و به یاد آر وقتی را که موسی به رفیق جوانمردش (یوشع که وصی و خلیفه‌ی او بود) گفت من دست از طلب بر ندارم تا به مجمع البحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذرانم، و چون موسی و رفیقش بدان مجمع البحرین رسیدند ماهی (غذای) خود را فراموش کردند آن ماهی هم راه به دریا بر گرفت و رفت،

پس آن گاه که از آن مکان بگذستند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که در این سفر رنج بسیار دیدیم، (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد و شگفت آن که ماهی بریان راه دریا گرفت و برفت، موسی (با فراست یافت و یوشع را) گفت آن جا همان مقصدی است که ما در طلب آنیم و از آن راهی که آمدند بدان جا برگشتند،

در آن جا بنده‌ای از بندگان خاص ما را (که جویای او بودند) یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لدنّی و اسرار غیب الهی) بیاموختیم، موسی به آن شخص دانا گفت: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم (لدنّی خود) مرا خواهی آموخت، آن عالم پاسخ داد که تو هرگز نمی‌توانی که با من صبر پیشه کنی، و چگونه صبر توانی کرد بر ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۴ چیزی که اصلا از آن آگاهی نیافته‌ای؟! موسی باز گفت به خواست خدا مرا با صبر و تحمل خواهی یافت و هرگز در هیچ امر با تو مخالفت نخواهم کرد، آن عالم باز گفت: پس اگر تابع من شدی دیگر از هر چه من می‌کنم هیچ سؤال مکن تا وقتی که از آن راز تو را آگاه سازم، و سپس هر دو با هم برفتند تا وقتی که در کشتی را شکستی تا اهل آن را به دریا غرق کنی؟ بسیار کار منکر و زشتی به جای آوردی، آن عالم به موسی گفت: آیا من با تو نگفتم که تو هرگز با آن که با من صبر کنی نداری، موسی گفت بر من مگیر که شرط خود را فراموش کردم و مرا تکلیف سخت طاقت فرسا مفرما، و باز هم روان شدند تا به پسری برخوردند او پسر را بی‌گفتگو به قتل به قتل رسانید باز موسی گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود بی‌گناه کشتی؟! همانا کار بسیار منکر ناپسندی کردی، باز گفت: آیا من با تو نگفتم هرگز با آن که با من صبر کنی توانایی نخواهی داشت، موسی گفت: اگر بار دیگر از تو مؤاخذه و اعتراضی کردم از آن بعد با من ترک صحبت و رفاقت کن که از تقصیر من عذر موجه بر میار که دوستی خواهی داشت،

باز با هم روان شدند تا وارد بر قریه‌ای شدند و از اهل آن شهر طعام خواستند مردم از طعام دادن و مهمانی آن‌ها ابا کردند آن‌ها هم از آن شهر به عزم خروج رفتند تا نزدیکی دروازه آن شهر به دیواری که نزدیک به انهدام بود رسیدند «خضر» به استحکام و تعمیر آن پرداخت «موسی» گفت روا بود که تو این زحمت را به خود دادی اجرتی می‌گرفتی تا از آن اجرت برای خود غذا تهیه می‌کردیم، «خضر» گفت: این عذر مفارقت بین من و تو است من همین ساعت تو را بر اسرار کارهایم که فهم آن صبر و ظرفیت نداشتی آگاه می‌سازم،

اما آن کشتی را که بشکستم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۵

صاحبش خانواده‌ی فقیری بود که از آن ارتزاق می‌کردند خواستم چون کشتیهای بی‌عیب را پادشاه به غضب می‌گرفت این کشتی را ناقص کنم،

و اما آن غلام پدر و مادر او مؤمن بودند از آن باک داشتم که آن پسر آنها را به خوی کفر و طغیان خود در آورد، خواستم تا به جای او خدات فرزندی بهتر و صالحتر از جهت ارحام پرستی به آن پدر و مادر دهد، اما آن دیوار (را که تعمیر کردم) در این شهر بدینجهت بود که زیر آن گنجی از دو طفل یتیمی که پدری صالح داشتند نهفته بود خدا خواست تا آن اطفال به حدّ رشد رسند تا به لطف خدا خودشان گنجشان را استخراج کنند و من این کارها نه از پیش کردم اینست مآل و باطن کارهایی که تو طاقت و ظرفیت بر انجام آن نداشتی.»

تفسیر ص: ۴۲۵

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ بِهِ يَاد بِيَاوُر (تا یاد بگیری) یا یاد آوری کن تا یاد بدهی.

بدان که در داستان موسی و خضر انواعی از عبرتها و تعلیم جهت یاد گرفتن چگونگی طلب است و این که طالب طریق آخرت شایسته است که همتش وصول به انسان کامل باشد که مجمع دریای وجوب و امکان، مرآت و آینه‌ی تمام اسما و صفات حقّ و جمیع حدود و تعینات خلقی است.

و شایسته است که طالب طریق آخرت تا بسر آمدن عمرش دارای عزم در طلب باشد و نیز داستان موسی و خضر علیهما السّلام کیفیت سؤال بعد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۶

وصول را تعلیم می‌دهد تا برای او قبول حاصل گردد، و کیفیت و چگونگی همراهی و مصاحبت بعد از قبول را یاد می‌دهد. در این داستان اوصاف شیخ نیز بیان شده است که چگونه شایسته است تربیت کند؟ و بیان تمام مقامات سالکین می‌باشد، چنانچه در جای خود خواهد آمد، لفظ «فتی» و «فتاه» به عبد و امه (کنیز) و خادم و خادمه، مطیع و مطیعه، مؤمن و مؤمنه و به مردی و مردانگی که دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد و ایشار می‌کند اگر چه خود محتاج باشد، و به پسر جوان و دختر جوان اطلاق می‌شود.

و مقصود از آن در این جا یوشع بن نوح علیه السّلام وصیّ موسی علیه السّلام و دلیل ارشاد او و واسطه‌ی بیعت، خلافت و جانشینی‌اش از نبوت است.

نبوت او و یوشع برای «فتی» با تمام معانی‌اش بود، چه یوشع به واسطه‌ی موسی خود را به خدا فروخت و خادم و مطیع او بود، و او را بر خودش ترجیح می‌داد و برمی‌گزید، و او بود که سبب طلب موسی علیه السّلام بعد از مقام رسالت و فضیلت اولو العزم بودن گردید، چنانچه از اخبار استفاده می‌شود مطلب از این قرار است که هنگامی که خداوند با موسی علیه السّلام سخن گفت و الواح را به او داد که همه چیز در آن بود.

چنانچه خدای تعالی فرمود: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرًا بِكَ يَا خُدُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۷

«۱» موسی علیه السّلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و بالای منبر رفت و آنچه را که خداوند به او داده بود به آنها داد.

پس در نفسش این مطلب داخل شد که خداوند مخلوقی داننا تر از او نیافریده و خداوند بر جبرئیل علیه السّلام وحی کرد که موسی

علیه السّلام را دریاب که هلاک و تباه شد و به او اعلام کن که در مجمع البحرین نزدیک سنگ مردی است که از تو داناتر است، پس به سوی او برو و از علم و دانش او یاد بگیر.

پس جبریل علیه السّلام نازل شد و او را از این خبر آگاه ساخت و موسی علیه السّلام (در پیش خود) احساس خواری کرد، و دانست که خطا کرده است، و رعب و هراس در دلش پدید آمد، و به رفیق جوانمردش یوشع علیه السّلام دستور داد که برای یافتن آن مرد آماده شود بدان که خود پسندی و دیدن کمال از نفس از بزرگترین هلاک کننده‌ها است، چه آن اصل معظم گناهان بوده و اولین گناهی است که روی زمین واقع شده است، چه همان خود پسندی بود که ابلیس را از سجود منع کرد و او را در راه استکبار و سرکشی قرار داد.

بعد از خود پسندی کینه و دشمنی است و پس از آن مکر و حيله، که خداوند همه‌ی ما و جمیع مؤمنین را از این گناهان در پناه خود بگیرد.

بلکه می‌گوییم: ارسال رسل و نازل کردن کتب، سختی کشیدن و به زحمت افتادن انبیا و اولیا علیهم السّلام، طاعات خلق و مجاهدتشان، و

(۱) سوره‌ی الاعراف آیه ۱۴۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۸

آزموده شدنشان به واسطه‌ی ابتلای بر انواع بلاها همه و همه برای این است که آن‌ها از متیت (منمی) و خود پسندی خارج شوند. و لذا گفته شده: تمام اهتمام مشایخ در تربیت سالکین الی الله این بوده که غاز انانیت خارج شوند و هیچ یک از افعال و اوصاف را به خودشان نسبت ندهند پس هر گاه شیخ از سالک خود پسندی و اعجاب ببیند از او کاملاً منزجر و ناراحت می‌شود.

لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا مَنْ از سیر و طلب باز نخواهم نشست تا به مجمع البحرین (دو دریای روم و فارس) برسم که خداوند به موسی علیه السّلام وعده داده که مجمع دو دریای امکان و وجوب را ملاقات کند لفظ «حقب» به معنای دهر و زمان است، ولی مراد همان طور که در خبر تفسیر شده است هشتاد سال است، موسی علیه السّلام بالفظ «لا ابرح» که دلالت بر دوام سیر و حرکت می‌کند و لفظ «حقب» که نهایت مقدار عمری است که انسان می‌تواند داشته باشد ثبات عزم خود را در طلب بیان می‌کند و آن هم به نحوی که به غیر آن مشغول نباشد تا به مطلوبش برسد یا عمرش را در طلب آن فانی سازد.

و مقصود از نقل این داستان تعلیم طریق طلب و ثبات عزم بر آن می‌باشد و این که طالب طریق آخرت باید چنین باشد و گرنه با حسرت و آه بر می‌گردد.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا هَنَكًا مَيَّ كَهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۲۹

مجمع البحرین رسیدند ماهی را در آن جا جا گذاشتند (از آن غفلت کردند و یادشان رفت) یا وقتی که ماهی زنده شد و داخل دریا گشت قضیه‌ی ماهی را فراموش کردند و یوشع فراموش کرد که به موسی علیه السّلام قضیه‌ی ماهی را خبر دهد، در حالی که علامت دیدن آن عالم زنده شدن ماهی شور بود هم چنان که در محلّ خودش بر آن اشاره خواهد شد.

و نسبت فراموشی و نسیان به هر دو از باب تغلیب است که آن در لسان عرف شایع و فراوان است.

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ماهی راه دریا را در پیش گرفت و روانه شد لفظ «سربا» به معنای سلوک یا سالک است یا مصدری غیر از فعل یا حال است در ذکر ماهی و علامت بودن آن برای رسیدن به آن عالم، چگونگی زنده شدن ماهی و به دریا افتادنش، و فراموش شدنش اختلاف فراوانی اخبار وجود دارد.

سرّ اختلاف اشعار بر تأویل دارد و این که صورت تنزیل عنوان حقیقت تأویل است، چه حاصل و خلاصه‌ی تنزیل این داستان چنانچه از اخبار استفاده می‌شود این است که موسی علیه السّلام به جبریل گفت با چه علامتی بدانم که به نقطه‌ی التّقای دو دریا رسیده‌ام؟

جبریل گفت علامت تو این که با خود ماهی را ببری که هر وقت آن ماهی زنده شد آن وقت بدان تو به نقطه‌ی مورد نظر رسیده‌ای.

پس ماهی را برداشته و راه افتادند و در بین راه به مردی برخورد کردند و او را شناختند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۰

پس موسی علیه السّلام مشغول نماز شد، و یوشع ماهی را بیرون آورد و روی سنگی گذاشت و ماهی زنده شد، یا آن را در آب حیات (عین الحیوان) شست و آن زنده شد و از دستش به داخل دریا شد.

یا قطره آبی در زنبیل افتاد و به ماهی اصابت کرد و آن زنده شد و یوشع فراموش کرد که قضیه را به موسی علیه السّلام بگوید. یا این که هر دو ایشان ماهی را روی سنگ ترک کردند و از آن جا رفتند فلّمَا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاةٍ آتِنَا عَدَاءَنَا به دوست جوانمردش گفت غذایمان را بیاور لفظ «غدا» غذای صبح است «۱» لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا از این سفر خسته شدیم، آوردن اسم اشاره برای اشعار به این است که موسی قبل از این در هیچ سفری نشده بود.

(۱) بسیاری از مفسّران «فتی» را که مصاحب موسی علیه السّلام بود یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف می‌دانند بعضی هم گفته‌اند که غلام او بوده است و عرب غلام را «فتی» جوان نیز می‌گویند و کنیز «فتاة» دختر جوان اگر چه پیر باشند، می‌گویند عِلّت این نامگذاری این است که از پیامبر علیه السّلام نقل شده است که فرمود: هیچ کس از شما نگوید غلام من و کنیز من بلکه بگوید: فتای من و فتاة من (مأخوذ از ترجمه‌ی قرآن بهاء الدّین خرمشاهی).

اما نظر مترجم این است که چون یوشع که مصاحب موسی علیه السّلام بود به مقام معنوی «فتی» (جوانمرد) رسیده بود به این لقب مفتخر شده بود.

(مراجعه شود به آیین جوانمردی و نیز ماده‌ی فتوت در دایرة المعارف اسلامی و اصطلاحات عرفانی).

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۱

قَالَ أَرَأَيْتَ لَفْظَ «أَرَأَيْتَ» در عرب و عجم با همین لفظ کلمه‌ی تعجب است و اصل آن چنین است: «أَرَأَيْتَ مَا دَهَانِي؟! یعنی دیدی چه؟»

چیزی مرا به تعجب واداشت، یا دیدی چه شگفت آور بود برای من؟ إِذْ أَوْبِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ در این جا موصول و صله‌اش حذف شده و ظرف جانشین آن گشته، یا اصل آن «أَرَأَيْتَ بَلِيَّةَ إِذْ أَوْبِنَا» بود که مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن مانده است یا خود ظرف مفعول است بر طریق مجاز عقلی، یا مفعول محذوف است و «اذ اوبنا» مستأنف است و مفعول محذوف را تفسیر می‌کند، و لفظ «اذ» متعلّق بر محذوفی است که جمله‌ی بعدی مفسّر آن می‌باشد.

فَإِنِّي نَسَيْتُ الْحُوتَ ماهی را جا گذاشتم، یا فراموش کردم که این امر عجیب را برای تو تعریف کنم که ماهی زنده شد و به دریا افتاد.

این جمله آن متعلّق حذف شده (مقدّر) را تفسیر می‌کند و ذکر شده است که یوشع از بس امثال این داستان را از موسی دیده بود بر آن اهمّیت نمی‌داد و آن را ذکر نکرد.

وَمَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكَرَهُ فراموشم نگردانید جز شیطان، که این فراموشی را موجب گردید که برای تو تعریف کنم و آتَّخَذَ

سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا و ماهی در کمال شگفتی راه دریا را پیش گرفت.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ موسی گفت ما نمی‌خواستیم داستان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۲

ماهی این چنین بشود، چه آن ماهی دلیل بر مطلوب بود، یا دلیل بر مردی که باید نزدیک سنگ او را می‌دیدیم حذف لام الفعل جهت وصل بر اهمیت آن وقف است تا مشعر به این باشد که طلب و سلوک با خضر علیه السلام تمام نشده است. فَاذْتَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصِيصًا پس از همان راهی که آمده بودند برگشتند تا آن جای اول و مردی را که باید آن جا باشد بیابند آنان پی آثارشان (رد پا و ...) را گرفته و آن را دنبال کردند با یک پیگیری دقیق، ممکن است «قصصا» مصدر باشد بدون لفظ فعل. فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بَعْدَ از رسیدن به آن جا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که خداوند به او شرافت عبد بودن و اضافه‌ی بر خودش را عنایت فرموده است.

آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا سِيسِ او را به دادن رحمت وصف نمود و مخصوص بر رحمتی گردانید که از جانب پروردگارش می‌باشد تا اشاره بر رحمت خصوصی باشد که همان ولایت است، زیرا خداوند رحمت عام را که از سایه‌های اسم رحمن است بر هر کسی می‌دهد، بلکه بر هر موجودی عرضه می‌دارد، چه ظهور اشیا، وجود، قوام و بقای آن‌ها به واسطه‌ی رحمت عام است. و رحمت خاص که از سایه‌های اسم رحیم است برای هر کسی می‌باشد که دعوت عام را قبول کرده و با بیعت نبوی بیعت نماید، و نیز برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۳

کسی است که با بیعت و لوی بیعت کرده باشد، با این تفاوت که آن رحمت دیگر نزد رحمن صرف نیست بلکه از نزد خلفا و جانشینان خدا است، پس آن رحمت موصوف به «من عند الله» نمی‌شود، و رحمتی که چنین وصفی دارد و از نزد خدا است عبارت از آن رحمتی می‌باشد که برای سالک بعد از به پایان رسیدن سلوکش حاصل می‌شود، و آن بر حسب استعداد سالک و فنای او از ذاتش، بقای او به خدا بعد از فنا، جانشینی خداوند جهت دعوت بندگان اعم ز دعوت باطنی و ظاهری اعطا می‌گردد، و این رحمتی است که ولایت نامیده شده و موصوف است بر این که از جانب خداست.

در این آیه اشاره بر این است که خضر علیه السلام ولی است و به سبب جانشینی خدا دعوت به سوی او می‌کند اما نبی بودن آن حضرت از این آیه استفاده نمی‌شود، در بعضی از اخبار است که او نبی نیز بوده است.

ممکن است اخباری را که دال یا حاکی از نبوت اوست بر جانشینی و خلافت نبوت حمل نمود.

چنانچه گفته شده است: شیخ در میان قوم خودش همانند نبی است در بین امتش.

وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا او را موصوف به شرافت تعلیم و این که از جانب الهی چنین افاضه‌ای شامل حالش گردیده است و آنچه که یاد گرفته علم است نه صنعت، تعلیم انبیا و اولیا علیهم السلام تعلیم خدا است ولی از نزد خدا نیست بلکه از نزد خلفای اوست، و تعلیم از نزد خدا گاهی بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۴

صنعت نیز اطلاق می‌شود، چنانچه خدا فرمود: وَعَلَّمْنَاهُ صِيغَةً لِيُبْسِلَ لَكُمْ خدای تعالی اشاره به هفت صفت برای خلیفه و شیخ کرده است (دعوت کننده‌ی به سوی خدا باید متصف بر صفات زیر باشد):

۱. بندگی و عبودیت با خروج از حکم نفس و داخل شدن در حکم غیر آن.

۲. بندگی خدای تعالی چون خروج از حکم نفس و دخول در حکم غیر از آن اعم از دخول در حکم خدا است، چه مرید تحت

حکم مراد و مطیع داخل در حکم مطاع و بدون واسطه داخل در حکم خدا نیست.

۳. دادن رحمت.

۴. این که آن رحمت از جانب خدا باشد.

۵. تعلیم خدا.

۶. این که تعلیم از نزد خدا باشد.

۷. تعلیم متعلق به علم باشد نه صنعت.

و اوصاف طبق ترتیبی که برای سالک حاصل می‌شود ذکر شده است.

زیرا بندگی خلفای خدا مقدمه‌ی بندگی خدا است بدون واسطه، و بندگی برای خدا مقدمه‌ی دادن رحمت است و آن به طور مطلق مقدم است بر این که از نزد خدا بوده باشد، رحمت از نزد او مقدمه‌ی تعلیم است و مقصود از تعلیم در این جا تعلیم احکام کثرت از جهت دعوت و منجر شدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۵

آن به خدا و لدنی است از نزد خدا بودن تعلیم متأخر از تعلیم مطلق است و به بیان ساده‌تر تعلیم مطلق مقدمه‌ی تعلیم علم از نزد خدا می‌باشد.

داستان ملاقات حضرت موسی و خضر علیهما السلام و گفتگوهایشان در واقع بیانگر همین مهم است که در کتابهای مفصل آمده است. (۱)

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ از ملاقات، تمام کردن تحیت و گفتگوهای تعارف و مقدمات گفت: آیا اگر از تو تبعیت کنم مرا از علم لدنی خواهی آموخت؟

لفظ «رشد» مفعول «تعلمنی» یا حال از فاعل «اتبعک» یا از مفعول آن یا از هر دو یا از مرفوع «علمت» یا تمیز است مبین کلمه‌ی «ما» یا مبین نسبت «اتبع» به کاف است.

یا مصدر قول خدا «اتبعک» است با مقدر داشتن مضاف «اتباع رشد» یا مصدر «تعلمنی» یا علت به تقدیر مضاف است که می‌شود: «تعلیم رشد» یا مصدر فعل محذوف است که آن فعل حال از ماقبلش باشد یا منقطع از آن، دعا باشد، یا تعلیل، یا مفعول حصولی که تعلیل برای هر یک از افعال سه گانه محتمل است.

احتمال داده شده است که بعضی از وجوه «رشد» نسبت به قول

(۱) جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به سه داستان اسرار آمیز عرفانی تألیف حضرت سلطان حسین تابنده‌ی گنابادی (رضا علیشاه) قدس سره.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۶

خدا «قال له» جریان پیدا کند که البته این احتمال بعید است.

مقصود از «رشد» هدایت یافتن به تنظیم معاش و حسن معاشرت با مردم است به نحوی که منتهی بر حسن معاد و استحقاق اجر از خدا گردد که از آن به سیاست مدن تعبیر می‌شود و هدایت یافتن بر سیاست نفس و هر کس که زیر دست او باشد از قوا، جوارح و اهل و عیال و داخل نمودن آنان تحت حدود الهی که از آن بر تدبیر منزل تعبیر می‌شود.

و هدایت یافتن بر اصلاح نفس بدین گونه که نفس را از رذایل خالی و بر خصایل و صفات خوب مزین سازد که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود.

امریا عقاید حقه که ثابت و یقینی است با این که به نوعی مرتبط با رشد است و بدون آن رشد حاصل نمی‌شود رشد بر آن اطلاق

نمی‌شود که برای حضرت موسی علیه السلام حاصل شده بود.

از دو معنای اول تعبیر می‌شود بر سنت قائمه، معنای سوم فریضه‌ی عادل و معنای چهارم آیت محکمه، حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بر این چهار معنای اشاره دارد که فرموده است: علم بر سه نوع است: آیت محکمه، فریضه‌ی عادل و سنت قائمه. و چه قدر نیکو گفته است حضرت موسی علیه السلام در مقام طلب که خود را از مقام عالی به مقام فقر احتیاج تنزل داده و سؤال را به صورت استفهام عرضه نموده است به صورت امر که مشترک بین امر و سؤال باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۷

حکایت علیه السلام موسی علیه السلام برای تعلیم بندگان است که هر کس بخواهد وارد علم واردات شود باید برای طلبش در پی عالم و شیخ برود، و نیز آگاهان دن سالک بر این که اگر چه دارای فضیلت و مراتب عالی بوده باشد بی نیاز از آموختن، یادگیری و کسب فضیلت نیست تا از بروز چنین پدیده‌هایی ناراحت شود بلکه باید آنچه را که نمی‌داند از کسی که می‌داند و از گمشده‌ی او با خبر است طلب کند و لو این که به حسب ظاهر آن عالم و دانشمند پایین تر از خودش باشد، نباید بر پایین تر بودن رتبه‌ی او توجه کند، بلکه بایستی ندانستن خود را از او و محتاج بودن به وی را دریافته و به پیشش شتافته و لا به کنان دانش از او گدایی کند.

بیان نیابت از رسالت و ولایت ص: ۴۳۷

بدان که انبیا بر حسب نسبتشان بر خلق دارای سه مقام هستند:

۱. مقام بشریت ۲. مقام رسالت ۳. مقام ولایت ۱. مقام بشریت: که با آن مقام همانند سایر مردم زندگی می‌کنند، می‌خورند می‌آشامند و در بر آوردن احتیاجاتشان کار و تلاش می‌کنند و در زندگی احتیاج بر کمک دیگران دارند.

و همین جهت بشریت است که مردم را از قبول نبوت و اطاعت

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۸

کردنشان باز می‌دارد، چون می‌بینند که آنان نیز مثل سایر مردم در زندگی احتیاج دارند و جهت تأمین ما یحتاج می‌کوشند و مقام دیگری هم از ایشان نمی‌بینند چرا که مقامات دیگر از نظر آنان مخفی است به طوری که نه از طریق علم و برهان و نه از طریق ذوق و وجدان قابل فهم نیست.

انبیا علیهم السلام در ماورای ظاهر و مقامهای مرئی دارای مقام دیگری هستند، دانش و علوم مردم منحصر بر چیزی است که در این سرا است چنانکه خداوند تعالی می‌فرماید: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» «۱» آنچه که از علم رسیده‌اند همین مقدار است.

اندرین سوراخ بنایی گرفت در خور سوراخ دانایی گرفت

روی همین جهت اوصاف و مقامات انبیا را در همان مقدار که دیده می‌شود منحصر ساخته قالوا ما أنتم إلا بشرٌ مثلنا «۲» و گفتند: شما بشری جز همانند ما نیستید.

انبیا را مثل خود پنداشتند همسری با انبیا برداشتند «۳»

۲ مقام رسالت مقامی که نظام معاش و زندگی مردم را بنیاد می‌نهد، به نحوی که به صلاح دنیا و آخرت کشانده، حدود خدا و عبادات قالبی را وضع می‌کند.

(۱) سوره نجم آیه ۳۰

(۲) سوره یس آیه ۱۵

(۳) در نسخه‌های دیگر مثنوی آمده است:

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۳۹

بر حسب این مقام است که انبیا مردم را با لطف، قهر، اختیار و اجبار به سوی خدا دعوت می‌کنند و از آن‌ها طبق شرایط بیعت که نزدشان مقرر است بیعت می‌گیرند که این دعوت را دعوت ظاهری عمومی و بیعت مربوطه را بیعت عام نبوی می‌نامند و بعد از این بیعت است که اسم اسلام بر آن‌ها واقع می‌شود.

۳ مقام سوم مقام ولایت است که بر حسب این مقام افراد مستعد و آماده را از طریق دل، سیر الی الله و سلوک به آخرت دعوت می‌کنند که دعوت فقط با لطف انجام می‌گیرد بدون این که زور و اجباری در کار باشد هم چنان که خدای تعالی فرموده: لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (۱) چون در این دعوت اکراه و اجبار برداشته می‌شود و اصولاً ممکن نیست، زیرا سیر با دل است که از نظرها پوشیده و مخفی است و اجبار تصوّر نمی‌شود.

انبیا از این جهت به مردم احکام قلب، لوازم سلوک و حدود آن را بر حسب مراتب سلوک تعلیم داده و از مردم طبق شرایطی که پیششان مقرر بود بیعت می‌گرفتند.

این دعوت و بیعت دعوت خاصّ باطنی و بیعت خاصّ ولوی نام دارد، و بعد از بیعت اسم ایمان بر آن‌ها واقع می‌شود.

فایده‌ی بیعت عام و اسلام داخل شدن تحت حدود احکام و حفظ

(۱) سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۰

خون و ناموس و تصحیح نکاح و ارث بوده و غایت آن قبول دعوت باطنی (ولایت) و بیعت خاصّ است.

چون این معنای با انتساب و اطاعت کردن از احکام شرع حاصل می‌شود که بعد از نبی صلی الله علیه و آله در اطلاق اسم اسلام و جریان احکام آن به مجرد همین اطاعت و تسلیم اکتفا کرده‌اند بدون آن که این اسلام با بیعت حاصل شود، یا اگر هم بیعتی بوده بیعت فاسد با خلفای جور بوده به خلاف ایمان که ثمره‌ی آن ارتباط و اتصال باطنی است و بذریع این اتصال کاشته نمی‌شود مگر با بیعت و اتصال صوری، عقد و عهد به سبب ایمان، عهد و پیمان با زبان، گرفتن میثاق و دادن جان و اموال روی همین جهت است که در این جا بر بیعت ملتزم گشته و تنها به اعتقاد قلبی راضی نشدند.

و از همین جا سری از اسرار خانه‌نشینی علیه السلام علی علیه السلام و آزاد گذاشتن مخالفینش در حدود بیست و پنج سال ظاهر می‌شود.

هم چنین است حال اولیای خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام با این تفاوت که بر حسب جانشینی از انبیا در استمرار نبوت، شریعت و رسالت داشتند نه اصالتاً و مستقلّ.

لیکن بر حسب مقام ولایت که بالاصاله برای خودشان بود گاهی برای هر یک از دو مقام یا هر دو مقام نایب و جانشین می‌گرفتند که این سلسله‌ی نیابت و جانشینی بعد از غیبت کبری تا زمان ما جریان داشته و تحت سه عنوان صورت گرفته است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۱

۱ نواب و جانشینانی که در مقام رسالت و شریعت مجاز بوده‌اند مشایخ اجازه‌ی در روایت نامیده شده‌اند.

۲ نواب در مقام ولایت مشایخ اجازه‌ی ارشاد نام گرفته‌اند.

۳ نایبانی که جامع هر دو نیابت بوده‌اند هر دو اسم را دارند.

کلاً دو قسم اول نَوَاب خاصّ نامیده شده‌اند، غیر از این‌ها از کسانی هم که خود انبیا و ائمه به امامت جماعت یا جمع اموال و غیر این‌ها نصب کرده‌اند به عنوان نَوَاب خاصّ نام برده‌اند اما قسم سوّم را نَوَاب عام می‌نامند چون نیابتشان نسبت بر هر چیزی که به امام علیه السّلام بر می‌گردد عمومیت دارد.

لذا همانطور که سلسله‌ی اجازه‌ی روایت در مشایخ و استادان روایت از زمان معصومین علیهم السّلام تا زمان ما منظم و منضبط متّصل است سلسله‌ی اجازه‌ی ارشاد هم از زمان خاتم صلی الله علیه و آله بلکه از زمان آدم علیه السّلام تا زمان ما متّصل و منظم بوده است.

پس اگر کسی بدون این که اذن از صاحب اجازه‌ی معصوم علیه السّلام داشته باشد ادّعی فتوا یا ارشاد کند خطا کرده، گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نموده است، بر خلاف آنان که با اجازه فتوی داده و ارشاد می‌نمایند که مدادشان افضل و برتر از خون شهدا است.

و شأن مشایخ روایت تعلیم و یاد دادن عبادت‌های قالبی و سیاست بلاد مانند: حدود، ارث، آداب معاملات و مناکحات بر بندگان است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۲

نظرشان متوجه بر کثرت‌ها و مراتبشان عطا کردن هر صاحب حقی از لطف و قهر، و اعطا و منع است، و لذا آن‌ها را علما نامیده‌اند چون علم به وجهی درک نکردن مراتب کثرت‌ها و حقوق آن‌ها است.

و اما شأن مشایخ ارشاد تعلیم احکام قلب، سلوک الی الله، تجرید از کثرت‌ها، عدم التفات بر کثرات، تهذیب اخلاق و اتصاف به صفات روحانیین و میراندن غضب و شهوت است، و لذا آن‌ها را حلیم‌ها و بردباران می‌نامند.

چون غضب را میرانده و به قضای الهی راضی شده‌اند و شأن مشایخ هر دو اجازه جمع بین دو حقّ و حفظ مراتب کثرت است با تمکّن و اقتدار در مقام و حدّت و دعوت بر آن با ابقا در کثرت و تصرّف نفوس، بدان گونه که نفوس را بر و حدّت جذب کرده و در عین حال در کثرت توسعه دهد، و خلاصه‌ی مطلب حفظ کردن جمیع مراتب است به نحو شایسته و لذا آنان را حکما نامیده‌اند.

در روایتی از امام سجّاد علیه السّلام بر هر سه مورد بالا اشاره شده است که فرمود: اگر مردم می‌دانستند چیزی را که در طلب علم است آن را طلب می‌کردند اگر چه با ریختن خون و فرو رفتن در دریاها باشد، خداوند تبارک و تعالی بر دانیال علیه السّلام وحی کرد که مبعوض‌ترین بندگان من نسبت به من بنده‌ی جاهل و نادانی است که حقّ اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از آن‌ها را ترک کند و محبوب‌ترین بندگانم بنده‌ی پاکی است که طالب ثواب

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۳

جزیل، ملازمت علما، پیروی حلیمان و بردباران و پذیرفتن سخن حکما باشد. «۱»

مقصود از ملازمت با عالم اخذ علم از عالم و منظور از پیروی حلیم کسب حلم و بردباری اوست همانطور که هدف از پذیرش (پذیرفتن) حکیم درک حکمت از اوست، اعمّ از این که همه‌ی این اوصاف در یک نفر جمع شده یا هر وصفی در شخصی بوده باشد.

حال که این مقدمه دانسته و معلوم گشت می‌گوییم: حکیم کسی است که خداوند با علم خودش او را از علم دیگران بی‌نیاز کرده است و احتیاجی بر رجوع به دیگری ندارد.

اما عالمی که شیخ روایت است از جهت علم کثرت‌ها از دیگری بی‌نیاز است، ولی از جهت احکام قلب و تهذیب اخلاق و علوم اسرار محتاج به دیگری است و آنچه را که دیگری دارد او فاقد آن است پس شایسته است که او به حلیم رجوع کند که شیخ ارشاد است و آنچه را که ندارد از او بگیرد و نباید این کار به دماغش بر بخورد اگر چه خود را فاضلتر و برتر از حلیم ببیند، چنانچه موسی

علیه السلام در کمال مرتبه‌ی رسالت و با این که خود از پیامبران اولوالعزم بود، و در کمال مرتبه‌ی علم به کثرت‌ها بود به خضر علیه السلام

(۱) عن السيد السجاد عليه السلام أنه قال لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللجج آن الله تبارك و تعالی اوحى الى دانيال عليه السلام أن امقت عبدى الى الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارك لاقتداء بهم و آن احب عبيدى الى التقى الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للعلماء و القابل عن الحكماء. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۴

رجوع کرد، با این که مرتبه‌ی خضر علیه السلام از این جهات پایین‌تر از موسی علیه السلام بود، علیه السلام موسی علیه السلام در کمال تواضع، تضرع و حفظ ادب از خضر سؤال کرد که آنچه را که نزد او است و بر آن عالم است به موسی علیه السلام بیاموزد و در سؤال کردن همانند کسی بود که می‌خواهد پیرو او باشد و سخنانش را قبول کند، با این که خضر علیه السلام از قبول کردن سرباز می‌زد و برای خود عار و ننگ می‌دانست و بر موسی علیه السلام تکبر می‌کرد.

در اخبار اشاره شده است: کسی که حافظ مراتب کثرت‌ها و حقوق آن‌ها باشد برتر و جامع‌تر از کسی است که در توحید و اسرار آن مستغرق باشد و نیز در اخبار وارد شده به همین جهت است موسی افضل و برتر از خضر بود.

و هم چنین شایسته است که شیخ ارشاد در صورتی که مرتبه‌ی اجازه‌ی روایت برای او حاصل نشده به شیخ روایت رجوع کند و احکام کثرت‌ها را از او فرا بگیرد و رجوع کردن به او را عار و ننگ حساب نکند، بلکه نزد او تواضع کرده و خود را ذلیل سازد و احکام شریعت را از او بگیرد.

و سزاوار است که هر کدام از پیروانش را امر به رجوع به دیگری نماید تا دوستی بین بندگان واقع شود و نزاع و عناد از بین برود که مستحق رحمت و فضل از پروردگار بندگان گردند.

و این چنین بود حال بندگان در زمان ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا مدتی از زمان غیبت کبری و پس از آن که غیبت طولانی شد امت مختلط گشت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۵

مشایخ مخفی شدند، و حال بر کسانی که شیعه نامیده شده‌اند مشتبّه گشت و متوسل بر علوم عامه صوفی آنان شده و علم شریعت و آداب طریقت را جهت اغراض نفسانی و دنیوی تحصیل کردند، و خود را به کسانی از مشایخ شیعه که بر حق بودند تشبیه نمودند حسد، بغض، کینه، نزاع و خلاف بین آن‌ها در گرفت و هر یک از آن‌ها دیگری را طعنه زده و بعضی بعض دیگر را تکفیر نمود و برخی آب دهان به صورت دیگری انداخت.

و این امور واقع نمی‌شود مگر به جهت هواهای نفسانی و غرض‌های فاسد که خداوند ما و جمیع مؤمنین را از شرّ هوای نفس در دنیا و دنباله و تبعه‌ی آن در آخرت در پناه خود نگهدارد.

قال إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صِدْقاً خضر عليه السلام جهت کامل کردن عزم و ثبات قدم موسی علیه السلام، تکمیل تضرع و آمادگی‌اش، تمهید و مقدمه چینی برای گرفتن عهد و پیمان از او چنین گفت: تو نمی‌توانی با من صبر کنی، چون به من کاری موکول گشته است که تو طاقت آن را نداری و تو موکل علمی شده‌ای که من طاقت آن را ندارم آنچنانکه در خبر است.

این مطلب بدان جهت بود که به موسی علم کثرت، حفظ مراتب و نظر به ظواهر و حفظ حقوق و رساندن آن بر اهلش، اجرای احکام قالبی و حدود آن، این کار بسیار بزرگ و مهمی است که اندکی از اول یا آن را تحمل می‌کند، مگر این که خداوند او را برای رسالت اختیار کرده و در مقام کثرت کمال بخشیده باشد توأم با کمالی که در توحید دارد مانند موسی علیه السلام اگر چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۶

بر بعضی از اسرار واقف نباشد بر خضر علیه السلام امر ولایت و اسرار آن و غرایب توحید موكول شده باشد. هر کس که نگهدارنده‌ی اوضاع شریعت و احکام کثرت باشد بدون احاطه بر غرایب ولایت و توحید نمی‌تواند (برایش ممکن نیست) که آنچه را که از صاحب اسرار و غرایب آشکار می‌گردد تحمّل نماید. در خبر آمده است که موسی علیه السلام داناتر از خضر علیه السلام بود.

در خبر دیگری آمده است که داستان موسی و خضر علیهما السلام از آن جهت نبود که خضر واقعا استحقاق و برتری بر موسی را داشته باشد، در حالی که موسی علیه السلام برتر از خضر است، گویا که خضر می‌دانست که موسی علیه السلام در هر دو جهت استکمال ندارد، لذا نفی را با «لن» آورد تا مشعر به نفی ابد باشد و گفت:

وَكَيْفَ تَضْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا چگونه شکیبایی بر چیزی می‌کنی که بر آن علم و احاطه نداری؟ موسی علیه السلام در حالی که نسبت به خضر متضرع بود، و از انانیتش خارج و به مشیت خدا متوسّل بود گفت: قَالَ سَيَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَّلَا اَعْصِيْ لَكَ اَمْرًا وقتی که موسی علیه السلام تضرع نمود و به مشیت متوسّل گشت، و پیمان و عهد بست که نافرمانی نکند، و خضر با موسی شرط کرد که از هیچ کاری که از او صادر می‌شود سؤال نکند و بایستی بدون این که چیزی پیرسد منتظر اخبار او بماند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۷

در این داستان نکات تعلیمی و تنبیهی بسیاری است که هر که خواهد راه پیروی جوید و ارادت پذیرد باید که انانیت و اعتراض و سؤال را ترک کند اگر چه آنچه را که می‌بیند مخالف با ظاهر شریعت باشد.

قَالَ فَاِنْ اَتَّبَعْتَنِيْ فَلَا تَسْتَلْمِنِيْ عَنْ شَيْءٍ حَتّٰى اُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا حضرت خضر علیه السلام گفت: اگر از من پیروی می‌کنی از هیچ چیز نپرس تا خود در باره‌ی آن با تو سخن بگویم.

این سخن از خضر علیه السلام مبنی بر عدم پرسش برای این است که او می‌خواست موسی علیه السلام را با اسرار ولایت تربیت و تکمیل نموده، آداب سلوک و چگونگی تربیت را بیاموزد.

پس حضرت موسی علیه السلام شرط را پذیرفت ولی بر آن وفادار نماند، چون کارهای غریبی که از خضر می‌دید و به نظرش مخالف شریعت می‌آمد برای او سنگین بود.

فَانطَلَقَا پس هر دو در حالی که در پی یافتن کشتی بودند حرکت کردند حَتّٰى اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِيْنَةِ خَرَقَهَا تا این که سوار کشتی شدند حضرت خضر علیه السلام آن را سوراخ کرد در این جا رَكِبَا را به صورت تنبیه آورده در حالی که از فحوی بیانان قرآن بر می‌آید که سه نفر بودند و دلیل آن این است که یوشع علیه السلام پیرو آنها بود و مقصود بیان حکایت آن دو می‌باشد نه یوشع علیه السلام.

قَالَ اَخَرَقْتُهَا لِتُغْرَقَ اَهْلُهَا موسی علیه السلام گفت: آن را سوراخ

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۸

کردی که سر نشینانش را غرق کنی؟! کار او را منکر شمرده و شرطی را که بین خود و او بود فراموش کرد، زیرا کارهایی را که از او می‌دید در نظرش بزرگ و ناروا جلوه می‌کرد چه او منکر ظلم و ستم بود و تحمّل دیدن آن را نداشت.

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا به راستی که کار منکر عجیبی انجام دادی! قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسِيْطِعَ مَعِيَ صَبْرًا حضرت خضر علیه السلام برای این که موسی علیه السلام را از خلف وعده‌اش آگاه سازد و اندکی صبر و تحمّل بیاموزد فرمود: آیا نگفتم که با من شکیبایی نتوانی کرد؟! همین جا بود که موسی علیه السلام وعده‌ای را که داده بود به یاد آورد و از خلف وعده‌اش عذر خواهی کرده و درخواست نمود که خضر علیه السلام خواهش او را پذیرفته و از او جدا نشود.

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ فِي حَالِي كَمَا تَضَرَّعَ سَوَالٌ مِي كَرْدَ كَقَت: مَرَا بَه أَنچَه كَه فَرَامُوش كَردهَام مَوَاخِذَه مَكَن.

و اگر ما موصوله باشد به معنای این که مرا به پیمانی که فراموش کرده‌ام بازخواست مکن و اگر ما مصدریّه باشد معنای این است که: مرا بر پیمان فراموش شده بازخواست مکن و لا- تُزَهِّقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسِيراً بِرِ مَن مَكْبِرِ كَه تُو رَا نَافَرْمَانِي وَ يَا پِيمَانَم رَا فَرَامُوش كَرْدَم وَ مَرَا تَكْلِيفَ سَخْتِ وَ تَوَانَفِرْسَا مَفْرَمَا، بَه طُورِي كَه نَتَوَانَم اَز تُو پِروِي كَنَم.

از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده است که بار اول موسی علیه السلام فراموش کرد و در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۴۹

آن تنبیه بر طریق تربیت و تعلیم کیفیت سلوک است، چه سالک در ابتدای کار باید کشتی بدن و نفس را خراب کند تا از سلطنت ابلیس رهایی یافته و از غضب او ایمن گردد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَنَّهُ بَا ز هَم بَا هَم اَز دریا بَه سُوِي خَشْكِي رَوَانَه شَدَنَد تَا بَه پَسَر بَچَه اِي بَر خُورَدَنَد كَه دَر بَيْن اَطْفَال بَا زِي مِي كَرْد وَ كُوِينَد بَچَه اَنقَدَر زِيَا بُوَد كَه كُوِيَا پَارَه اِي اَز مَاه اَسْت وَ دَر دُو كُوش اُو دُو كُوشَوَارَه بُوَد خُضْر عَلِيَه السَّلَام بَر اُو نَگَاهِي كَرْدَه وَ بَدُون فِكْر وَ تَاْمَل (بِي كَقَتگو) بَه قَتَل رَسَانِيد.

قَالَ أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ عَلِيَه السَّلَام وَ قَتِي كَه خُضْر عَلِيَه السَّلَام پَسَر بَچَه رَا كَشْت بَه سُوِي خُضْر پَرِيد وَ بَه اُو تَغْيِر وَ نَارَاحْتِي نَمُود، چُون غَيْرْت اُو رَا بَر اَيْن كَار وَا دَاشْت، چَرَا كَه مَوْسِي كَار مَنكِر وَ بَدِي رَا دِيد دَر نَهَايْت بَدِي وَ چِيْزِي رَا دِيد كَه دَر ظَاهِر شَرِيْعَت نَهَايْت ظَلَم حَسَاب مِي شُود وَ كَنَنْدَه ي چَنِين كَارِي مَسْتَحَقَّ قَتَل اَسْت.

و گویا که بغض در راه خدا اختیار را از او سلب کرد، پس بی اختیار به سوی خضر پرید و او را گرفت و بر زمین زد و روی همین جهت بود که نبی صلی الله علیه و آله فرمود مخالفت اول موسی با خضر علیهما السلام از جهت نسیان و فراموشی بود (در مقام اعتراض) گفت: آیا نفس بی گناهی را بدون این که کسی را کشته باشد کشتی؟! و بچه در شریعت مستحق قتل نیست.

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا بَه رَاسْتِي كَه كَار نَپَسَنْدِيده اِي كَرْدِي!!

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۰

در جمله‌ی قبلی لفظ امرا بود و در این شیئا نکرا آمده است که در استنکار رساتر است قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا آیا بر تو نگفتم که با من شکیبایی نمی توانی کرد.

در واقع خضر علیه السلام گفت: عقول بشری نمی تواند حاکم بر امر خدا باشد، بلکه امر خدا حاکم بر عقول است، پس آنچه را که از من می بینی تسلیم باش و بر آن صبر کن، و من می دانستم که تو نمی توانی همراه من صبر پیشه کنی.

موسی علیه السلام پس از آن که فهمید که غیرت و ناراحتی اش بی مورد بوده و برای آن عذری ندارد و از طرفی طاقت ندارد که هر چه از خضر علیه السلام می بیند تحمل کند گفت: قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا اگر بعد از این از تو در باره‌ی چیزی پرسیدم با من همراهی نکن که دیگر بر ترک کردن من معذور خواهی بود.

بدین ترتیب موسی علیه السلام بر تقصیر خود اعتراف کرد و بعد از این جریان دیگر از درخواست همراهی با او خجالت کشید.

از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: خدا رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را که حیا نمود و اعتراف بر تقصیر کرد و این مطلب را گفت، که اگر او با خضر همراهی می کرد و صبر می نمود عجیب ترین عجایب روزگار را می دید.

هم چنین روایت شده است که فرمود: ما دوست داشتیم که موسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۱

صبر می کرد تا داستان و خبر آن دو به ما می رسید.

در این داستان تعلیم و تنبیه بر این است که سالک پس از خراب کردن کشتی بدن شایسته است که غلام و بچه‌ی متولد شده از آدم

روح و حوای نفس را بکشد، بچه‌ای که در ابتدای تعلق روح انسانی به نفس حیوانی متولد می‌شود و کار آن تدبیر و چاره اندیشی و استعمال حیل‌ها برای رسیدن بر مقاصد حیوانی و هواهای فاسد نفسانی است، و از آن گاهی به شیطان تعبیر می‌شود و گاهی به وهم و خیال، چون شیطان آن را به کار گماشته، خیال و وهم را نیز در کارساز شدن حیل‌ها به حرکت در می‌آورد.

اگر این غلام را نمی‌کشت در زمین افساد نموده و حرث و نسل را از بین برده، پدر و مادرش را فاسد می‌نمود و آن گاه که او را کشت خداوند تبدیل بر غلام دل نمود که هر گاه به حد بلوغ و رشد برسد خداوند بر او علم و حکمت را ارزانی می‌دارد که به واسطه‌ی آن زمین اصلاح گشته موجب نزدیکتر شدن پدر و مادرش از نظر رحم گردد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ و باز با هم روان شدند تا به قریه‌ای رسیدند که اسم آن ناصره بود و نسبت نصاری بر آن قریه است، اهل آن جا کسی را مهمان نمی‌کردند و از اطعام کردن غریبه ابا داشتند، اَشْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا موسی و خضر علیهما السلام گرسنه بودند و از اهل آن قریه طعام خواستند ولی آن‌ها ندادند، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُصَ فَأَقَامَهُ دِيوَارِي در آن قریه دیدند که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۲

مشرف بر خراب شدن بود (دیوار ترک داشت و رو به خرابی)، خضر آن را بر پا نمود بدینگونه که دستش را بر آن گذاشت و گفت: قم باذن الله.

در این مطلب تعلیم و تنبیه بر این است که در آخر سلوک الی الله شایسته است که دیوار بدن را سر راست و اصلاح کرد تا با اصلاح آن کمال نفس تام و کامل شود و تعبیر در جمله‌ی اول بر سفینه و کشتی، در این جمله به «جدار» دیوار برای اشعار به این است که بدن در اول سلوک همانند کشتی است که از هر کالا و متاعی مملو است و در آخر سلوک مانند دیواری است که از متاع نفس خالی شده است.

قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا موسی گفت: اگر میخواستی می‌توانستی از آن‌ها مزد بگیری! یا به بیانی دیگر شایسته نبود در این شرایط دیوار راست کنی مگر این که در قبالتش به ما طعام و جا بدهند یعنی برای کارت باید مزد می‌گرفتی! (۱) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ خضر گفت: این جا جایی است که باید از همدیگر جدا شویم یعنی جدایی من و تو معهود بود، یا این فراق و جدایی است در بین من و تو.

سَأُبْنِكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا هم اکنون کارهایی را که انجام دادم و تو نتوانستی صبر کنی تأویل آن را به تو

(۱) اما موسی علیه السلام غفلت نمود از این که خدمت بی‌پاداش شرط وصول بر مقام ولایت عظمای الهی است چنانکه در سوره‌ی دهر (هل اتی) بیانگر آن است که چون علی و خاندانش علیهم السلام انفاق اجر و مزدی نخواستند به شراب طهور تطهیر وجودی شدند و عصمتشان نمودار گردید و ۱۷ آیه در شأنشان نازل شده است. (مترجمین)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۳

خواهم گفت، یعنی آن کارها را به امری بر می‌گردانم که حق است یا به حقیقت آن بر می‌گردانم.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ أَمَّا كِشْتِي فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ اما کشتی که سوراخ کردم متعلق به بیچارگان و مساکینی بود که در دریا کار می‌کردند و با آن امرار معاش می‌کردند.

فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا از این رو خواستم آن را عیبناک کنم که هر کشتی درست و خوب را پادشاه غصب می‌کرد، و این عبارت به صورت «كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ» خوانده شده است.

و در خبر کلمه‌ی «ورائهم» امامهم تفسیر شده است یعنی در جلو آن‌ها پادشاهی است که کشتی‌های سالم را غصب می‌کند.

خالق است گویا و او مخلوق نیست عاشق است او گویا معشوق نیست

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۶

با باقی ماندن دیوار بدن آن دو جهت قلب آنچه را که زیر آن دیوار نهفته است استخراج می‌کنند و آن گنج جامع بودن بین تنزیه، تشبیه، تسییح و تحمید است که مقام جمع است، مقامی که روشنی چشم سالکین الی الله است برای اشاره بر جهت تأویل اخبار مختلف زیادی در کتوز وارد شده مبنی بر این که آن گنج مورد اشاره آیه طلا و نقره نبوده، و در بعضی از اخبار است که آن «لا اله الا الله محمد رسول الله» و پس از آن بعضی از کلمات پند و موعظه بوده است.

و در بعضی از اخبار: «بسم الله الرحمن الرحيم» و بعد از آن کلمات پندآمیز بوده است، در بعضی که جمع خبرهاست می‌گوید: آن گنج «بسم الله الرحمن الرحيم» و لا اله الا الله و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و بعد از اینها کلمات پندآمیز بوده است، و در برخی اخبار هم بر همان «لا اله الا الله اکتفا شده که بعد از آن کلمات پندآمیز بوده ولی اگر به تأویل نگریسته و بر حقیقت آن توجه کنیم اختلاف از همی اخبار بر داشته می‌شود و همه در مقصود متحد می‌شوند.

وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و پدرشان مردی صالح (شایسته) بود، پس صالح بودن پدر آن دو سبب مراعات حالشان، راست کردن دیوار و حفظ گنج متعلق بر آن‌ها بوده است، خداوند بنا بر آنچه که در خبر است فرزند مؤمن را تا هزار سال حفظ می‌کند و فاصله‌ی بین آن دو بچه و والدین (جدشان) هفتصد سال بوده است، و نیز در خبر است که: خداوند به سبب صلاح و خوبی مؤمن فرزندان و نوه‌های او را اصلاح کرده و او را در خانه و

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۷

قبیله خود و خانه‌های اطرافش حفظ می‌کند، پس همی آنان در پناه خدا محفوظ هستند چرا که مؤمن پیش خدا عزت و کرامت دارد.

فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا پس پروردگارت خواست که آن دو به حد بلوغ و قوت برسند بعضی گفته‌اند که بلوغ و قوت آن دو بین هیجده تا سی سال است و لفظ «اشد» مفرد و به صورت بنای جمع است که نظیر و مانند آن خیلی کم است، یا صیغه‌ی جمع است که از لفظ خودش مفرد ندارد، یا مفرد آن «شد» با فتحه است ولی این در لفظ به این معنای شنیده نشده است و معنای جمع بر مقصود نزدیک تر است، چون مقصود قوی بودن جمیع قوای بدنی و نفسانی است.

وَيَسْتَخْرِجَانَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ آن عجایب و غرایبی را که دیدی یا آنچه را که از راست کردن دیوار دیدی از جانب خودم نبود، بفلکه از جانب پروردگام بوده است و مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي و ناشی از رأی و دستور خودم نبود.

مراتب سلوک ص: ۴۵۷

بدان که مقصود خضر علیه السلام از اظهار آن غرایب در ظاهر و اجرای آن‌ها در باطن این بود که راه تکمیل شدن را به موسی بنمایاند، و تکمیل طریق بدان جهت بود که موسی علیه السلام احتیاج به تعلیم داشت اگر چه او از جهت رسالت و مراقبت احکام کثرت و حفظ مراتب آن برتر و کامل تر از خضر علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۸

بود چنانچه گذشت، ولی او محتاج بر آن بود که خضر علیه السلام در جهت وحدت و سلوک الی الله راه تکمیل را به او بیاموزد. و اما در راه سلوک چون سالک در اول مراتب سلوک که سیر از خلق به سوی حق است احتیاج به خراب کردن بدن و اضمحلال قوای نفسانی دارد تا از تسلط شیطان و غصبش رهایی یافته و تسلیم قوای عقل بشود، که آن قوای عقلی در ابتدای امر مساکین و

درماندگانی هستند که از اکتساب و به دست آوردن ما یحتاج خودشان عاجزند لذا خضر علیه السلام خراب کردن کشتی را اظهار نمود تا تنبیه و تعلیم و تکمیل باشد.

اسباب تهذیب بدن و شکستن قوای نفس حدّ و حصر و انضباط و میزانی ندارد، بلکه آن گاهی اختیاری است مانند انواع ریاضتها و سیاحت‌ها و عبادتها، و گاهی هم اضطراری است مانند انواع بلاها و امتحانات که خداوند آنها را بر سالک بر حسب آنچه که حکمتش اقتضا می‌کند وارد می‌سازد.

بلکه می‌گوییم: دخول سالک در سلوک و قبول شیخ او را، توبه کردنش به دست شیخ، تلقین ذکر به وسیله شیخ با شرایطی که دارد، ابتدای شکستن قوای نفس و اولین مرتبه‌ی جهاد نفس و جنگ با قوای نفس و اول اقتدار و توانایی انسان بر جهاد و غلبه است که با کمک شیخ و امداد او یکی پس از دیگری تحقّق می‌یابد تا جایی که سلطنت و حکم برای او حاصل شود سالک در این مرتبه از سلوک به سبب کفر شهودی کافر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۵۹

محض است، چه او در این حال خدا را نمی‌بیند نه مجرد، نه در مظاهرش، نه به صورت حال در مظاهر و نه به صورت اتحاد با آنها.

شیخ هم شایسته است از مقام عالی که دارد بر این مقام تنزل یافته و سالک را مطابق حالش مورد خطاب قرار دهد، در حالی که مشعر بر کفر او و پوشیده شدن حق از او باشد.

روی همین جهت است که خضر علیه السلام در ابتدای امر گفت: *أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا* که فعل معیوب کردن کشتی را به خودش نسبت داد تا استقلال خودش را رسانده و اظهار انانیت بکند بدون این که به شراکت یا سبب سازی خدا اشاره داشته باشد.

چون هر چیزی که سالک به خودش نسبت داده و از انانیتش ببیند نقص، شرّ و عیب می‌شمارد بنابراین خضر فعل منسوب بر انانیتش را با لفظ «اعیبتها» عیب ابراز کرد تا با این اقدام بیاموزد که سالک در آن مقام که سالک در آن مقام بایستی جز عیب کارش را نبیند اگر چه خوب باشد.

لذا فرمود: *أَنْ أَعِيبَهَا* تا آن کشتی را معیوب کنم و فرمود: آن را از غصب خلاص و رهایی داده و بر صاحبانش بر گردانم. سالک در این هنگام جز طریق اعتزال بر نگزیده و نفس خود را مختار و حق را معزول می‌بیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۰

پس آن گاه که این سفر به پایان رسید و سفر دوم را شروع کرد (که آن سیر از حق و خلق به سوی حق و بعد از آن از حق به حق است) باید که شیطنت را کشته و محو نماید، که آن (در واقع) رییس تمام قوای نفسانی و سربازان شیطان است تا طفل قلب متولد شده و خانه‌ی سینه پاک شود که فرشتگان در آن نازل گردند تا خانه‌ی قلب را تعمیر کرده و پاکیزه سازند که در خور شأن صاحب خانه و دخولش بر آن شود.

در این سفر جدّا منزلهای فراوانی بر حسب تجلّی خدای تعالی با اسمائش بر سالک به طور انفرادی و تک اسمی یا به طور انضمام و جمعی وجود دارد، و در این سفر است که جمیع عقاید باطل بر او ظاهر می‌گردد، و به جمیع مذاهب مختلف از قبیل: ثنوی، ابلیسی، و ثنی، صابئی، جنّی، ملکی، غلّو، نصب، اعتزال، جبر و حد وسط بین آن دو، حلول، اتحاد و وحدت، اباحه، الحاد، نفی حشر و اثبات معاد، انکار نبوت و اثبات آن میل پیدا می‌کند.

این حالات مختلف بر حسب تجلّیات گوناگون خداوند تبارک و تعالی (جمالیه و جلالیه) می‌باشد، به نحوی که اگر عنایت و توجه شیخ با او نباشد همه‌ی این مذاهب را حق می‌بیند، همانطوری که همه‌ی آنها از همین سیر ناشی شده‌اند، بدان جهت که سالکین

تحت امر و دستور شیخی نبوده‌اند که آن‌ها را تربیت کرده و بطلان باطل را بر ایشان ظاهر سازد نبوده‌اند، چه گاهی بر سالک عالم نور و ظلمت ظاهر می‌شود که آن دو را متصرف در عالم طبع دیده و گمان می‌کند که عالم دو مبدأ دارد نور و ظلمت ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۱

گاهی در دو عالم، دو حاکم می‌بیند که در دو عالم و عالم طبع تصرف می‌کند، پس گمان می‌کند که مبدأ یزدان و اهریمن است و گاهی هر دو عالم و حاکم بر آن دو را مستقل می‌بیند که هیچ یک معلول دیگری نیست به زعم خود هر دو را قدیم و ازلی می‌پندارد.

گاهی عالم ظلمت و حاکم آن را معلول نور و حاکم آن می‌بیند و گمان می‌کند که یکی از آن دو قدیم و دیگری حادث است. گاهی خدای تعالی بر بعضی مظاهر به اسم خدایان تجلی و ظهور پیدا می‌کند مانند: املاک، افلاک، فلکیات، عناصر، عنصریات، ابلیس‌ها و اجنه.

پس سالک گمان می‌کند که آن‌ها مستحق عبادت هستند، گاهی خدای تعالی با بعضی از اسم‌هایش بر سالک یا غیر سالک تجلی پیدا می‌کند به نحوی که خدا را حال در آن دیده و در نتیجه معتقد به حلول می‌شود، گاهی در این تجلی به جبر اعتقاد پیدا می‌کند که می‌بیند فعل از جانب خدای تعالی بر او جریان پیدا کرده است.

و گاهی این چنین تجلی پیدا می‌کند که دو بودن برداشته می‌شود، پس معتقد بر اتحاد می‌شود، و گاهی در این تجلی به متوسط بین جبر و تفویض معتقد می‌گردد.

گاهی بر سالک یا بر غیر سالک طوری تجلی می‌کند که در سالک

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۲

جز نسبت به خدای تعالی درک و احساس باقی نمی‌ماند اگر چه هنوز چیزی از بشریت باقی مانده باشد، که در این هنگام از او شطحیات ظاهر می‌شود، مانند: «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوی الله» و «انا الحق» و امثال این‌ها و گاهی سالک در هر یک از تجلیات سه گانه معتقد غلو می‌شود، و شاید قول خدای تعالی: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ اشاره به مقام سوم از مقامات است چون خدای تعالی اشاره به بقای خودیتی برای آن‌ها نکرده است.

گاهی خداوند با اسم واحد بر سالک و ماسوای او متجلی می‌شود که در این صورت مرتبه‌ها و تعیین‌ها از نظرش محو می‌گردد و در نتیجه بر وحدت معتقد گشته و از آن اباحه، الحاد، زندقه، انکار رسالت و مبدأ و معاد که نهایتاً بر سقوط عبادات و تکلیف می‌انجامد.

سالک در این سفر از شرک و جودی و دیدن انانیت خود خالی نیست در عین حالی که حق را به طور مجرد یا در مظاهر مشاهده می‌کند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که از خشیت خالی باشد اگر خوف و ترس از او زایل شده بدان جهت است که از سفر اول گذشته و خوف از لوازم سفر اول است.

برای اشاره به این سفر و اشراک و خشیت (که لازمه‌اش می‌باشد) فرمود: «فخشینا» تا در انانیت تشریک باشد، چرا که خضر علیه السلام بر این مقام تنزل نمود تا با موسی علیه السلام مدارا نموده و با او موافق باشد، نسبت خشیت به خدا اگر چه به صورت انفرادی صحیح نیست، ولی تشریک خدای تعالی در

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۳

انانیت در حالی که نسبت انانیت بر یکی از آن دو باشد صحیح است.

و نیز خشیت حالتی است که از ترحم و خوف «۱» حاصل می‌شود، و به عبارت دیگر: خشیت حالتی است ممزوج از لذت وصال و رنج فراق و فوات، و نسبت و خشیت به هر دوی وصال و فراق به اعتبار این که دو جز خشیت هستند صحیح است و چون اراده را از

خودش و خدا می‌دید گفت:

«فأردنا» به صورت تشریک و پایان و نهایت این سفر پایان فقر و ابتدای غنی و بی‌نیازی است، چنانچه در این گفتار بر آن اشاره شده است: الفقر اذا تم هو الله» در این حالت اگر چیزی از بقایای نفس و بشریتش مانده باشد موجب ظاهر شدن شطحیات از او می‌شود چنانکه گذشت.

بعد از این سفر، سفر به سبب حق در خلق است و در این سفر از سالک هیچ عین و اثری باقی نمی‌ماند و در نتیجه از او و از سفرش هیچ خبر نمی‌شود و لذا از خضر چیزی ظاهر نشد و به چیزی از او خبر داده نشد.

بعد از این سفر، سفر به سبب حق در خلق است که آخر مقامات سالکین و نهایت سیر، سیر کنندگان است و بر حسب گشادگی و تنگی دل و تمکن و تلون، در آن سلاک، اولیا و رسل در آن مقامات با هم فرق دارند و بعضی را بر بعضی برتری است و در این سفر بقای در فنا و بقای است و در

(۱) پس ترخم و وصال به خدا نسبت داده می‌شود و خوف و فراق بر عبد، چون جهت عبد بودن جز خوف و فراق نیست و در جهت الهیت جز ترخم و وصال نیست پس وصال ظاهر نمی‌شود مگر با از بین رفتن عبدیت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۴

این سفر شهود جمال وحدت در مظاهر کثرات است و در آن حفظ وحدت در عین لحاظ کثرت است و در آن حفظ وحدت در عین لحاظ کثرت است و در آن حفظ مراتب و حدود آن در عین شهود وحدت و شهد جمال حق اول است و در این سفر انانیت باقی نمی‌ماند مگر برای خدای واحد قهار و سالک فعل و صفت و حول و قوه‌ای جز از خدا و به سبب خدا نمی‌بینید و در نتیجه در حالی که او از شهود و تحقیق ناشی است می‌گوید: «لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله و اول و آخر و باطن و اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی دانا است و او به هر چیزی احاطه دارد و بر این باور و حال است که در وجود مؤثری جز خدا نیست.»

در این مقام از بعضی از کاملین چیزی صادر شده است که ظاهر آن وحدت وجودی است که ممنوع می‌باشد، مانند این گفته: منزّه است خدایی که اشیا را ظاهر کرده در حالی که او عین اشیا است، زیرا که خدای تعالی با تجلی فعلی اش عین هر صاحب حقیقت و عین حقیقت آن است پس معنای این سفر چنین است که آن به سبب فعل او است که مشیت است، و حقیقت هر صاحب حقیقتی است و این سخن مانند قول شاعر است که می‌گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد

چه غیرت از صفات فعلی او و از اسمای مشیت است یعنی یرت او که فعل اوست حقیقت هر صاحب حقیقت است، مانند: لیس فی الدار غیره

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۵

دیار و قول شاعر:

که یکی هست و یکی نیست جز او وحده لا شریک الا هو

غیر از این‌ها به صورت نثر و نظم عربی و فارسی گفته‌اند که ظاهراً موهم وحدت وجود باطل است ولی همه‌ی آن‌ها صحیح است، چنانچه بر صحت آن‌ها اشاره شده است و آن وقتی است که صدورش از صاحب این مقام باشد و اگر از صاحب سفر دوّم باشد از زمره‌ی شطحیات محسوب می‌شود.

و شاید قول خدای تعالی اشاره بر این مقام دارد که می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که اثبات خودیت برای رسول

اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَفِيْ فَعَلَ مِنْ اَوْسْتِ وَ اثْبَاتِ اَنْ لِىْ خِدا.

چون خضر عليه السلام دید که مقصود از تعلیم حاصل و سفرش منتهی به این سفر شده و سیرش در مراتبی که برای انسان ممکن است کامل گشت، بر حسب استعداد از آنچه که استحقاق داشت چیزی باقی نماند فرمود:
این جا جای فراق بین من و تو است.

اما چون در جهت شهودش جز خدا باقی نماند و خداوند با اسم جامعش بر هر شیء تجلی نموده بود و او فعل، حول و قوه‌ای جز از جانب خدا نمی‌دید طبق حال موسی علیه السلام از انانیت خود تبری جست و فعل او را طبق شهود موسی علیه السلام به خدا نسبت داد، پس گفت: فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا ... وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِيْ فِي خَبْرِيْ كَمَا أَنَّ اِمَامًا
ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۶

صادق علیه السلام منقول است مطالب ذکر شده اجمالاً مذکور است، و امام علیه السلام راجع به قول خدای تعالی فَأَرَدْتُ أَنْ أُعِيْبَهَا فرمود: قصد به عیب انداختن و اراده‌ی این فعل را به خودش نسبت داد شاید این نسبت بدان جهت باشد که تعیب یعنی عیب ایجاد کردن را ذکر کرده، چون خضرمی خواست در کشتی عیب ایجاد کند وقتی که پادشاه آن را می‌بیند نخواهد غصب نماید.
پس خدای تعالی صلاح آن مساکین را خواسته بود خضر علیه السلام را بدان کار فرمان داده بود.

امام علیه السلام علت نسبت فعل به خود خضر و علت تفرّد به انانیت را معیوب ساختن کشتی نزد پادشاه ذکر نموده و در فقره‌ی دوّم بر وجه دیگری اشاره کرده و آن احتجاج و زیر پرده ماندن خداوند از نظر خضر علیه السلام در این مقام است چرا که امام علیه السلام در مورد این که فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا فرموده اشتراک در انانیت بدان جهت است که برای خضر خشیت و ترس حاصل شد و خداوند نمی‌ترسد برای این که چیزی از او فوت نمی‌شود و انجام چیزی که اراده کند ممتنع نیست چون خضر علیه السلام می‌ترسید که بین او و مأموریت چیزی حایل و مانع شود که ثواب امضا و اجرا را درک نکنند، در دلش این مطلب که خداوند او را سبب رحمت پدر و مادر آن غلام قرار داده، پس در مورد به حدّ وسط از بشریت عمل نمود، مانند کاری که موسی کرد.

زیرا که او در آن هنگام خبر دهنده و معلّم موسی علیه السلام بود و موسی علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۷

خبر گیرنده و متعلّم.

این به آن معنا نبود خضر علیه السلام استحقاق این مرتبه و درجه را داشته و از موسی علیه السلام برتر و بالاتر باشد بلکه بدانجهت بود که موسی علیه السلام مستحقّ آن بود که مطلب برای او تبیین و روشن گردد.

چه قول امام علیه السلام: خضر علیه السلام ترسید و خدا نمی‌ترسد اگر چه ظاهرش مناسب اشتراک در انانیت نیست ولی ضمیمه‌ی این گفتار امام که: در دلش خطور کرد که خداوند او را سبب رحمت برای پدر و مادر آن غلام قرار داده است.

و ملاحظه‌ی این گفتار امام که «در این مورد خضر به حدّ وسط از بشریت عمل نمود»، مطلب را مناسب با اشتراک در انانیت قرار می‌دهد، چون معنای آن این است که نسبت همه‌ی اجزای خشیت به خدای تعالی صحیح نیست، ولی به اعتبار یک جزء آن که رحمت است نسبت آن به خدای تعالی صحیح می‌شود.

و این قول امام علیه السلام اشاره بر حدّ وسط حال انسان است از مشاهده‌ی خود و خدای تعالی.

هم چنین این قول امام علیه السلام که در دل خضر خطور کرد که خدای تعالی او را سبب رحمت پدر و مادر غلام قرار داده است دلالت بر مشاهده‌ی خدای تعالی و سبب سازی او دارد.

و فراز دیگر فرمایش امام علیه السلام «خضر در همان وقت خبر دهنده و معلّم

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۸

و موسی ...» تعلیل تصرف خضر در موسی است در حالی که رتبه‌ی او پایین‌تر از موسی است.

و معنای آن این است که در پیروی موسی از خضر، خضر خبر دهنده و معلم موسی بود و به او چیزی می‌آموخت که بر آن علم نداشت، موسی پیرو و متعلم بود و تصرف خضر از همین جهت بود که منافاتی با آن ندارد که موسی از جهت دیگر کامل‌تر از خضر بوده باشد لذا امام علیه السلام فرمود: این مطلب از آن جهت نبود که خضر از استحقاق برتری بر موسی داشت و گر نه محض خبردهی، خبرگیری، یاد دهی و یادگیری مقتضی برتری خبر دهنده بر خبرگیرنده است از یک وجه و از یک جهت.

امام علیه السلام در مورد «فاراد ربک» فرمود: خضر در آخر داستان از انانیت تبرّی جست و همه‌ی اراده را به خدای تعالی نسبت داد، این کار را بدان جهت انجام داد که دیگر از کارهایی که کرده بود چیزی باقی نمانده بود که به موسی علیه السلام خبر دهد و موسی خبرگیرنده و گوش دهنده‌ی کلام و پیرو او بوده باشد لذا همانند تجرد و خالی گشتن عبد مخلص از انانیتش مجرّد و خالی گشت، سپس از نسبت انانیت در اوّل داستان و از ادّعای اشتراک در داستان دوّم عذر آورده و گفت: «این کارها رحمت بود از جانب پروردگارت و من آن‌ها را از جانب خود انجام نادم».

پس گفته‌ی امام علیه السلام که: «دیگر چیزی از کارهایش باقی نمانده بود که به موسی خبر دهد» بدین معنا است که چیزی نمانده بود که خدا به موسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۶۹

خبر دهد تا احتیاج به واسطه و وساطت خضر باشد، بله نظر موسی به طور خالص به سوی خدا برگشت و از واسطه بی‌نیاز شد و در جهت نقصش به کمال رسیده و آنچه را که احتیاج به تعلّم داشته آموخته است.

ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا آنچه که ذکر شد از بیان حکمت هر کاری که دیدی تأویل چیزهایی بود که نمی‌توانستی بر آن‌ها صبر کنی.

یعنی حکمت و حقیقت آنچه که دیدی چون تأویل در چیزی که مطلب به آن برگشت می‌کند زیاد استعمال می‌شود.

یا مقصود این است که بازگشت کارهایی که انجام دادم به حقیقت صحیح مقتضی حکمت بود و لزوم آن ناشی از مصدر و غایت آن کارها بود که تو نمی‌توانستی تا پایان شکیبایی ورزی.

حرف تاء از کلمه‌ی لَمْ تَسْطِعْ حذف شده تا مشعر به ظهور و روشن شدن کم طاقتی و بی‌صبری موسی علیه السلام باشد، اما دلیل این که حرف تاء در چند مورد گذشته از کلمه‌ی مزبور حذف نشده است، در قول:

سَأْتِبُّكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا این است که عدم استطاعت و توانایی موسی علیه السلام هنوز ظاهر نشده بود بلکه او مدعی استطاعت و قدرت بود.

چنانچه از امام علیه السلام روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام گفت که من قدرت و استطاعت دارم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۰

آیات ۹۳-۸۳

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۹۳] ص: ۴۷۰

اشاره

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا (۸۴) فَاتَّبَعَ سَبِيًّا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنَجِّدُ فِيهِمْ حُسِينًا

(۸۶) قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا (۸۷)

وَ أَمَا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)

ترجمه: ص: ۴۷۰

و از تو ای رسول سؤال از ذو القرنین می‌کنند پاسخ ده که من به زودی حکایت او را به شما تذکر خواهم داد،
ما او را در زمین تمکن و قدرت بخشیدیم و از هر چیزی رشته‌ای به دست او دادیم،

او هم از آن رشته و وسیله‌ی حق پیروی کرد،

تا هنگامی که ذو القرنین به مغرب رسید جایی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۱

خورشید را چنین می‌یافت که در چشمه‌ی آب تیره‌ای غروب می‌کند و آن جا قومی را یافت که ما به ذو القرنین دستور دادیم که تو
در باره‌ی این قوم یا قهر و عذاب یا لطف و رحمت بجای آور،

ذو القرنین گفت: اما هر کس ستم کرده او را به کیفر خواهم رسانید و سپس هم که (بعد از مرگ) به سوی خدا باز گردد خدا او را
به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد کرد،

و اما هر کس به خدا ایمان آورد و نیکو کردار شد برای او نیکوترین اجر باشد و هم ما این امر را بر او سهل و آسان گیریم (و از هر
جهت وسایل آسایش او فراهم سازیم)،

ذو القرنین باز با همان وسایل و اسباب تعقیب کرد،

تا آن که به مشرق زمین رسید آن جا قومی را یافت که ما میان آن‌ها و آفتاب ساتری قرار ندادیم،

هم چنین بود و البته ما از احوال آن کاملاً با خبریم،

باز با وسایل تعقیب می‌کرد،

تا رسید میان دو سدّ (دو کوه بین دو کشور در شمال یا جنوب انتهای خاک ترکستان) آن جا قومی را یافت که سخنی فهم
نمی‌کردند.

تفسیر ص: ۴۷۱

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا در سبب نزول این آیه آنچه که در سبب نزول داستان اصحاب کهف گذشت
وارد شده است و نیز وارد شده که جماعتی از یهود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره‌ی طواف کننده و سیاحی که مشرق و
مغرب را گشته است سؤال کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۲

بدان که دو نفر با لقب ذو القرنین نامیده شده‌اند که یکی ذو القرنین بزرگتر و دیگری ذو القرنین کوچکتر هر دو بر روی زمین
پادشاهی کردند.

ذو القرنین بزرگتر بنده‌ی صالح خدا بود نبی یا غیر نبی او کسی است که مشرق و مغرب را گشت و سدّ یا جوج و مأجوج را بنا کرد.

او غلامی از اهل روم و فرزند پیر زنی فقیر بود که خداوند او را ملک و پادشاهی داد.

در وجه تسمیه او بر ذی القرنین وارد شده است که بر قومش مبعوث شد و آن‌ها را به سوی خدا فراخواند، بر شاخ راست او زدند و خداوند او را میرانید یا از انظار مردم غایب گردانید بنابر اختلاف روایات این مردن یا غیبت پانصد یا یکصد سال به طول انجامید که در این مورد هم اختلاف در آیات می‌باشد.

سپس خداوند او را برای بار دوم مبعوث گردانید تا مردم را به سوی او فرا بخواند که این دفعه نیز بر شاخ چپ او زدند و خداوند او را میرانید یا از انظار در همان مدت مذکور غایب شد سپس دوباره او را زنده گردانیده پادشاه و مالک مشرق و مغرب کرد. و نیز در اخبار وارد شده است که خداوند عوض دو ضربتی که بر سرش زده شده بود دو شاخ تو خالی و میان تهی بر سرش قرار داد، عزت ملک، پادشاهی و علامت نبوتش را در آن دو قرار داد.

سپس او را بر آسمان بالا برده و همه‌ی زمین را برایش صاف و هموار

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۳

ساخت، کوهها، پستی و بلندیها را برداشت تا جایی که ما بین مشرق و مغرب همه جا را دید.

از هر چیزی سببی به او عطا کرد که به وسیله‌ی آن حق و باطل را می‌شناخت او را با دو شاخش بر قسمتی از آسمان که در آن ظلمات و رعد و برق است رهنمون شد و سپس هبوط داده و وحی کرد که در غرب و شرق زمین سیر کن که شهرها را برای تو درهم پیچیده و بندگان را برای تو رام کرده و از تو ترسانیدم و این معنای قول خدای تعالی است: *إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ*.

و نیز وارد شده است که او در خواب دید که گویا آفتاب نزدیک می‌شود تا آن جا که با دو شاخش شرق و غرب آفتاب را گرفت، وقتی این خواب را بر قومش باز گو نمود او را ذی القرنین نامیدند سپس آنان را به سوی خدا فراخواند و آن‌ها نیز اسلام آوردند.

در تواریخ ذکر شده که وقتی مشرق و مغرب را گشت ذی القرنین نامیده شد، و برخی نیز آورده‌اند: چون از طرف پدر و مادر بزرگ و کریم بود ذی القرنین نامیده شد و بعضی گفته‌اند چون از هر دو طرف سرش دو دسته موی بافته شده داشت او را ذی القرنین نامیدند. «۱»

(۱) در باره‌ی این که ذی القرنین کیست اقوال مختلف است که اجمالاً عبارتند از:

(۱). قدیم‌ترین و معروف‌ترین قول آن است که وی اسکندر کبیر مقدونی (۳۲۳. ۳۵۶ قبل از میلاد) بود که چون غرب و شرق جهان را در نوردید و گرفت ذی القرنین نامیده شد و این مسئله تاریخی است که با تاریخ غرب و یهود ارتباط داشته و موجب این پرسش شده است (طبری، میبدی، شیخ طبرسی،

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۴

بعضی اسم او را عبد الله بن ضحاک لقبش را عیاش دانسته‌اند و اختلاف اخبار در باره‌ی دو شاخ و نبوتش مشعر بر تأویل است. به ویژه با ملاحظه‌ی آنچه در اخبار ذکر شده که فرموده‌اند: در بین شما مانند ذی القرنین وجود دارد، و اشاره به خودشان کرده‌اند هر چیزی برای شخصی در عالم کبیر ذکر شود در نوع همان شخص جریان دارد و هر چه که در عالم کبیر باشد چه حکم شخص، چه حکم نوع در عالم صغیر هم جریان پیدا می‌کند.

اخبار و تواریخ در زمان ظهور ذی القرنین مختلف است که در

ابو الفتوح رازی، امام فخر رازی، قرطبی، بیضاوی و ابن خلدون در مقدمه ابن خلدون).

(۲). منذر بن ماء السماء که امرء القیس در شعری این لقب را بر او داده است (دایرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی).

شده است.

لوازم ماده عبارت از حدود و تعینات و عدمها در عالم صغیر و کبیر است، و نیز غروب آفتاب روح و عقل در چشمه‌ی ملکوت سفلی است که آب آن کمتر و تیرگی‌اش بیشتر است، اما غروب آفتاب محسوس سبب آن جز به تجاوز و گذشتن از دایره‌ی افق نیست.

از این گفتار احتمال این که ذو القرنین بر ساحل دریای محیط

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۷

رسیده باشد که در نظر او جز آب چیزی نیامده است و در نتیجه غروب خورشید را در آب می‌دیده است مناسب تعبیر به غروب خورشید در چشمه‌ی آب تیره نیست.

بلکه مناسب آن احتمال تعبیر غروب در آب یا دریا است و امّا عالم طبع و آنچه که در زیر آن عالم است، پس تعبیر مناسب آن تعبیر به چشمه‌ی آب تیره است، چه آب وجود زیر تیرگی ماده و لوازم آن پنهان می‌شود.

و آنچه که از آقا و مولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده است مبنی بر این که مقصود از چشمه‌ی تیره دریا است نه در شهر جابلقا که به دنبال مغرب و نزدیک آن است ناظر به تأویل است.

زیرا دریایی که پایین تر از جابلقا است عالم طبع است، چه جابلقا عبارت از عالم مثال است که هبوط کرده و آن شهری است که بعد از مغرب است و پایین تر از عالم طبع اجنه و شیاطین می‌باشد که از آن تعبیر به ملکوت سفلی می‌شود.

و لفظ «حامیه» یا از «حماء» به معنای تیرگی و سیاهی است یا از «حمی» به معنای حرارت است.

هم چنین قول امام علیه السلام مبنی بر این که وقتی ذو القرنین با آفتاب منتهی به چشمه‌ی آبی تیره رو برو شد دید که خورشید در آن غروب می‌کند و با آن هفتاد هزار ملایکه است که آن را با زنجیرهای آهنی و چنگالها در ته دریا در قطر راست زمین می‌کشند همانطوری که کشتی بر روی آب راه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۸

می‌رود ... ناظر بر تأویل است، و مقصود از قطر راست زمین عالم طبع است که نسبت بر عالم جنّ یمین و راست است، یا مقصود از آن عالم مثال علیا است که فراوان از آن به زمین تعبیر می‌شود.

و وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا نَزْدِيكًا آن چشمه‌ی تیره قومی را یافت، لفظ «قوم» را نکرده آورد و آن را به وصفی توصیف نکرد چنانچه دو لفظ «قوم» و «قوما» در آیه بعدی را موصوف به وصف نمود و این بدان جهت بود که آن‌ها را تحقیر کرده و کوچک شمارد، گویا که آن قوم به دلیل نهایت حقارت و مجهول بودنشان به هیچ وجه توصیف و تعیین آن‌ها ممکن نبوده است.

قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ به او گفتیم: ای ذالقرنین! این خطاب دلالت بر نبوت ذو القرنین می‌کند، زیرا شأن انبیا است که مورد خطاب خدا قرار بگیرند، مگر این که گفته شود خداوند او را به زبان نبی وقتش مورد خطاب قرار داده است.

إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ مَا بَرَّ تو اختیار دادیم، یا آن‌ها را به سبب کفر و دوری از خدا با کشتن، اسارت، غارت و سایر انواع تعذیب عذاب می‌کنی.

وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا یا به آن‌ها خوبی می‌کنی بدین گونه که شرایع را به آن‌ها یاد داده و مفسد را اصلاح می‌کنی و سیاستهای شرعی در بین آن‌ها وضع می‌کنی، بد کار و گناهکار را می‌بخشی، لفظ «ان» با صله‌اش مبتدا و خبرش محذوف است یعنی یا تعذیب تو در آن‌ها ثابت است یا خوبی کردن تو در بین ایشان موجود است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۷۹

قَالَ ذَا الْقُرْنَيْنِ بعد از آن که دید مخیر است بر عذاب کردن یا نیکویی در مقام پاسخ بر آمده و جواب را به گونه‌ای اختیار کرد که

در آن خروج از ظلم و عمل بر عدل است چنانچه شأن انبیا علیهم السّلام است، و گفت: أَمَّا مَنْ ظَلَمَ كَسَىٰ كَسَىٰ که بر خودش به سبب اصرار بر کفر بعد از دعوت به خدا ستم کند یا بر دیگران به واسطه‌ی نپذیرفتن سیاستها و خروج از حدود الهی، فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ به زودی او را عذاب خواهیم کرد به نحوی که مناسب حالش باشد از قتل، قطع عضو، اسارت، غارت و تبعید.

ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ أَوْ يَسَّرَ لَهُ سَبِيلَ الْبَرِّ بِسَبَبِ مَا كَفَرَ بِهِ، فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا و خدا او را عذابی می‌کند که منکرمانشناخته است و مثل آن معهود نیست.

أَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و اما کسی که ایمان آورد به این که دعوت الهی را قبول کند و ظلم بر خود را ترک کرد و عمل شایسته انجام داد بدین گونه که حدود و احکام شرعی را اخذ نماید و بعد از ایمان از آن تجاوز ننماید که ظالم بر خود یا دیگری باشد.

فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ برای چنین کسی پاداش نیکویی از جانب پروردگارش می‌باشد.

لفظ «جزاء» حال، تمییز، یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است جزاء با رفع و تنوین خوانده شده که اعراب آن روشن است، و جزاء الحسنی خوانده شده بدون تنوین بنابراین که سقوط تنوین به علت التقای

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۰

ساکنین باشد نه به سبب اضافه و همانند صورت تنوین بر حسب اعراب.

یا بنابراین که سقوط تنوین به واسطه‌ی اضافه باشد و «جزاء» مفعول مطلق خبر محذوف، بدین گونه: «له جزاء جزاء الحسنی».

در این اختیار انتخاب نخست عذاب دادن ذو القرنین را بیان کرد و آن را بر تهذیب الهی مقدم داشت چون تعذیب خدا مختص آخرت است چنانچه بر آن هم تصریح شده است و مرتبه‌ی عذاب اخروی بعد از مرتبه‌ی تعذیب در دنیا است.

ولی در مرحله‌ی بعد پاداش و جزا بوده بر عکس مطلب نخست و پاداش پروردگار را در فقره‌ی دوم بر پاداش خودش مقدم داشت تا مشعر بر این باشد که جزا و پاداش پروردگار اعم از دنیا و آخرت است و اگر تأخیر می‌انداخت این توهم پیش می‌آمد که پاداش الهی مانند عذابش مختص به آخرت است.

وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُشْرًا ما در باره‌ی خراج، مالیات، وضع سیاست و قوانین بر او سهل و آسان می‌گیریم که قابل تحمّل باشد.

ثُمَّ أَتْبَعُ سَبَبًا سَبَبًا سفر خود را در پی یافتن سبب و علتی از علل جانب مشرق از ربع مسکون یا از عالم ادامه داد تا از رسیدن به آن و تسلط بر اهلس متمکن شد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ تا این که به مشرق زمین از ربع مسکون یا از عالم رسید، وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۱

آن جا قومی را یافت که ما میان آنه و آفتاب ساتری قرار ندادیم.

در تنزیل این آیه وارد شده که آن قوم خانه ساختن و لباس دوختن نمی‌دانستند، و از علی علیه السّلام آمده است که این آیه در باره‌ی قومی است که آفتاب آن‌ها را سوزانده و جسدها و رنگهایشان را تغییر داده است تا آن‌ها را مانند ظلمت و تاریکی سیاه کرده است.

ولی آیه مشعر بر تأویل است، زیرا خداوند فرمود: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ یعنی تا این که به مشرق رسید.

زیرا که مشرق اگر چه به معنای محلّ طلوع نور است ولی در عرف مخصوص اولین شهر از ربع مسکون است که آفتاب اول به آن جا می‌تابد، یا مخصوص شهرهایی از ربع مسکون است که در طرف مشرق واقع شده‌اند، بر خلاف مطلع آفتاب که بر همان معنای لغوی است، و معنای آن در لغت همه‌ی اجزای زمین است.

زیرا همه‌ی اجزای زمین مطلع و مغرب است به دو اعتبار.

هم چنین این که خدای تعالی فرمود: **وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَى قَوْمٍ آفَتَابٍ** را یافت که بر قومی می‌تابد و نفرمود (وجد فيه قوما او عنده قوما) در آن جا یا نزدیک آن جا قومی را یافت.

زیرا در جمله‌ی اول اشعار بر این است که آن کس که به محلّ نور رسیده نظرش بر آفتاب و طلوع آن است (فقط به آفتاب حقیقت توجه دارد

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۲

مقام وحدت).

بر خلاف کسی که به محلّ غروب آفتاب رسیده باشد که او هم ناظر بر آفتاب و غروب آن است ولی به جهت تراکم کثرتها و پنهان شدن روشنایی آفتاب نظر او استقلالاً بر کثرت‌ها قرار می‌گیرد (مقام کثرت).

شاید مقصود از قوم کسانی باشند که مجذوب و فانی در خدا هستند که از تعیینات تکوینی که به منزله‌ی لباس و ساتر از اشعه‌ی آفتاب حقیقی می‌باشند چیزی بر آنها باقی نمانده است، برای اشاره بر این که بقا و تعیین و وجود آنها به سبب وجود خدا است.

فرمود: **لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا** از غیر خود برای آنها پوششی قرار نداده بودیم چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که: اولیای من زیر قبه‌های من هستند و جز من کسی آنها را نمی‌شناسد، **كَذَلِكَ** این کلمه صفت «سترا» است ساتری مثل این ساتر برای آنها قبل از این (ستر) ساتری قرار ندادیم.

یا حال از الشَّمْسِ است به این معنا که آفتاب را در حالی یافت که چنین بود، یا آفتاب را یافت که طلوع می‌کند در حالی که مانند آن چیزی بود که ذکر شد و مقصود کسانی هستند که نزدیک آفتاب قرار گرفته‌اند، بدون این که برایشان ستر و پوششی از ابر تعیینات و حدود، غبار هواها و کثرتها قرار دهیم.

یا حال از فاعل «وجدها» است که به معنای بیان حال ذی القرنین

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۳

که چنین بود، مثل کسی بود که نزدیک آفتاب هیچ ساتری جز آفتاب ندارد.

و ممکن است خبر مبتدای محذوف و پاسخ پرسش مقدر از حال ذی القرنین یا حال آفتاب یا حال قوم بر سبیل اعجاب و تعجب باشد، گویا که از جهت تعجب کردن و غریب شمردن گفته شده: آیا آنها جز آفتاب ستر و پوششی نداشتند؟! از باب تأکید جواب داد که حال آنها اینچنین بود، یا تقدیر چنین است: کار ذی القرنین همانطور است که ذکر شد.

وَقَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ما به آنچه نزد ذی القرنین بود علم داشتیم ذی القرنین و هر کس که هنگام رسیدن به محلّ طلوع آفتاب نزد او است احوال و دارایی‌اش در عالم صغیر و کبیر از اهل عالم پنهان بوده و به جهت دوری زیاد معلوم نیست، ولی ما بر همه‌ی آنها علم داریم.

این که گفتیم به جهت دوری زیاد بر حسب تنزیل است اما بر حسب تأویل باید گفت فنای اهل عالم از افعال، اوصاف و ذواتشان بر اهل عالم و پنهان و پوشیده است و لیکن برای ما معلوم بوده و در علم ما باقی است (و از علم ما غایب نشده)، جمله‌ی حالتیه یا مستأنفه است.

ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا سپس پیروی نمود از سبب و قانونمندی آن (اسبابی که در اختیارش گذاشته شده بود) **حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ** تا این که بین دو سدّ (دو کوه که آن جا سدّ را بنا کرد) رسید دو سدّ نامیدن آن دو کوه از باب مجاز است به سبب مجاورت، یا این که چون مانع از عبور بودند سدّ نامیده شده‌اند. ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۴

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا از پایین آن دو کوه، نه از پشت سر آن دو قومی یافت که: **لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا** گفتار را نمی‌فهمیدند، چون از صاحبان لغت‌های معروف دور بودند و درک و فراستشان کم بود به نحوی که مقصود اخروی از کلام را نمی‌فهمیدند، چون توجه

بر آخرت نداشتند و راه آخرت را نمی‌رفتند، بلکه علوم آن‌ها منحصر در آباد کردن دنیا بود و لیکن آماده‌ی تفتن به آخرت و اصلاح بودند و گوش به فرمان، تسلیم و فرمانبردار.

لذا خدای تعالی در باره‌ی آن‌ها فرموده بود: یا آن‌ها را عذاب کن یا به نیکویی رفتار نمای، و آن‌ها نیز از باب تسلیم گفتند: آیا قبول می‌کنی که برای تو خراج و مالیات بدهیم.

آیات ۹۴-۱۱۰

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۴ تا ۱۱۰] ص: ۴۸۴

اشاره

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سِدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶) فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

و تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۵

ترجمه: ص: ۴۸۵

آنان گفتند ای ذو القرنین یا جوج و مأجوج (پشت این کوه) فساد (و خون ریزی و وحشی گری بسیار) می‌کنند آیا چنانچه ما خرج آن را به عهده بگیریم سدی میان ما و آن‌ها می‌بندی (که ما از شر آنان آسوده شویم)؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۶

ذو القرنین گفت: تمکن و ثروتی که خدا به من عطا فرموده از هزینه شما بهتر است (نیازی به کمک مادی شما ندارم) اما شما با من به قوت بازو کمک کنید (مرد و کارگر از شما وسایل و هزینه آن با من) تا سدی محکم برای شما بسازم که به کلی مانع دستبرد آن‌ها شود،

و گفت قطعات آهن بیاورید آن گاه دستور داد که زمین تا به آب بکنند و از عمق زمین تا مساوی دو کوه از سنگ و آهن دیواری بسازند و سپس آتش برافروخته تا آهن گداخته شود آن گاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ ریختند،

از آن پس آن قوم نه هرگز بر شکستن آن سد و نه بر بالای آن شدن توانایی یافتند،

ذو القرنین گفت: که این لطف و رحمت خدای من است و آن گاه که وعده‌ی خدا فرا رسد (که روز قیامت یا ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه است) آن سد را متلاشی و پاره پاره گرداند و البته وعده‌ی خدا محقق و راست خواهد بود، و روز آن وعده که فرا رسد خلائق محشر چون موج مضطرب و سرگردان باشند و نفخه صور دمیده شود و همه خلق در صحرای قیامت جمع آیند،

و دوزخ را آشکار به کافران بنمایم،

آن کافرانی که بر چشم (قلب) شان پرده (غفلت) بود و از یاد من غافل بودند و هیچ توانایی بر شنیدن (آیات الهی) نداشتند، آیا کافران پندارند که بندگان (با خلوص) من غیر من کسی را دوست و یاور خود خواهند گرفت و ما برای کافران دوزخ را منزلگاه قرار دادیم،

(ای رسول ما) به امت بگو که می‌خواهید شما را به زیان‌کارترین مردم آگاه سازم،

زیانکارترین مردم آن‌ها هستند که عمرشان را در راه حیات فانی تباه کردند

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۷

و به خیال باطل می‌پنداشتند نیکو کاری می‌کنند،

همین دنیا طلبانند که به آیات خدای خود کافر شدند و روز ملاقات خدا را انکار کردند لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آن‌ها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد (زیرا آن‌ها کاری که در آن جهان ارزشی دارد نکرده‌اند)،

اینان چون کافر شده و آیات و پیغمبران مرا استهزا کردند به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت،

و آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند البته آن‌ها در بهشت فردوس منزل خواهند یافت،

همیشه در آن بهشت ابدی هستند و هرگز از آن جا نخواهند انتقال یافت،

(ای رسول ما به امت) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آن که کلمات الهی به آخر برسد دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند،

ای رسول بگو به امت که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتاست و هر کس به لقای (رحمت) او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند.

تفسیر ص: ۴۸۷

قالوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَاْجُوْجَ وَ مَآءُجُوْجَ یَاْجُوْجٌ بِر حَسْبِ تَنْزِیْلِ دُو قَبِیْلَهٗ اَزْ اَوْلَادِ یَافْثِ بِنِ نُوْحٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ هَسْتَنْد، چنانچه بعضی گفته‌اند برخی معتقدند که یاجوج از ترک و مأجوج از گیلان بوده‌اند و روایت شده که همه‌ی ترکها، سقلبها «۱»، یاجوج، مأجوج و چین همه از

(۱) سقلبها یا صقلبها (صقالیه) اسلاوها که در چکوسلاواکی و مجارستان و کلاً اروپای مرکزی

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۸۸

یافث بن نوح است هر جا که باشد.

امّا بر حسب تأویل مقصود از یاجوج شیاطین و اجنه هستند یا مقصود هر دو صنف از آنان در عالم کبیر و آنچه که از آن‌ها متولد شود از قوا و لشکریان در عالم صغیر است و یاجوج و مأجوج پشت برزخ در عالم کبیر و پشت سد هستند در عالم صغیر و آن سد را خلفا و جانشینان خدا با تلقین و تعلیم بنا می‌کنند.

از مولا و مقتدای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: برای ذو القرنین کوهی آهنین درست کردند و آن را طوری درست

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۱

کردند که مانند شیر نرم بود (چنان آهن را گداختند که کاملاً ذوب شده و مثل شیر روان شد)، بعضی را روی بعضی دیگر ریختند و آن را در بین دو کوه قرار دادند و ذو القرنین اولین کسی بود که روی زمین سدّ درست کرد، سپس روی آن همزم گذاشت و در آن آتش افروخت و در آن جاهایی برای دم کردن گذاشت و بر آن باد دمیدند، وقتی که ذوب شد گفت: برای من مس بیاورید. کوهی از مس برای او درست کردند و آن را روی آهن ریختند پس مس ذوب شده و با آهن مخلوط گشت.

فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ سَدًّا سَخِطَ شِدًّا وَ قَوْمٌ يُأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ دِيْگَر نَمِي تَوَانَسْتَنْد اَز اَن بَالَا رَوْنْد در این جا تاء استفعال حذف شده تا مشعر به این باشد که آن‌ها حتی توان و قدرت ضعیف هم نداشتند تا چه رسد به قدرت قوی، زیرا آن سدّ چنان نرم و صاف و مرتفع شد که هرگز نتوانستند بالا روند، شاید آن‌ها مانند چهار پایان بودند و فکرشان به ساختن نردبان و پله نمی‌رسید، و هم‌چنین به جمع کردن خاک پشت سدّ به نحوی که با سدّ مساوی باشد نکردند، چه اگر آن‌ها با جمعیت زیادی که داشتند اگر این راه را می‌فهمیدند بالا رفتن برای آن‌ها آسان می‌شد.

آن دو کوه از اطراف آن‌ها را احاطه کرده بود، یا این که کوهها منتهی به دریا می‌شد به نحوی که عبور از اطراف آن‌ها برایشان مقدور نبود و ارتفاع و بلندی‌اش مانند سدّ بلند و صاف بود بدون این که دامنه و کوهپایه‌ای داشته باشد، وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا پس ساختمان سدّ طوری بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۲

که قادر بر نقب زدن هم نبودند یا نمی‌توانستند نقب بزنند چون ذو القرنین زمین را کند به آب که رسیده بود سدّ را بنا کرد. قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَبِّيَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّيَ ذُو الْقَرْنَيْنِ كَقَالَ: این سدّ یا قدرت بر صاف و مساوی کردن آن رحمتی است از پروردگرم پس آن گاه که وعده‌ی پروردگرم فرا رسد یعنی قیامت که فرا برسد یا دنیا خراب شود، و اگر مقصود از وعده‌ی پروردگار قیامت باشد معنای آیه این است که هر گاه وعده‌ی او فرا رسد.

جَعَلَهُ دَكَّاءَ اَن رَا ویران کرده و با زمین یکسان می‌کند. (جعلهُ دَكَّاءَ نيز خوانده شده است) وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّيَ حَقًّا وَعْدَهُی پروردگرم حق است و تخلفی ندارد.

نقل شده است که قبل از روز قیامت (آخر الزمان) آن سدّ منهدم می‌شود و یا جوج و ماجوج خارج شده و مردم را می‌خورند همین قول خدای تعالی که می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: هیچ مردی از آن‌ها نمی‌میرد تا این که از صلب او یکهزار فرزند ذکور به دنیا بیاید، سپس فرمود: آن‌ها پس از ملایکه بیشترین موجوداتی هستند که خلق شده‌اند.

و از نبی صلی الله علیه و آله است که از نشانه‌های قیامت خروج یا جوج و ماجوج

(۱) سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۹۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۳

است قبل از آن.

نیز از نبی صلی الله علیه و آله است که از یا جوج و ماجوج سؤال شد پس فرمود:

یأجوج امتی است و مأجوج امتی دیگر، و هر امت چهار صد امت است هیچ مردی از آن‌ها نمی‌میرد تا این که یکهزار مرد از صلبش را ببیند که سلاح حمل کرده است.

گفته شد یا رسول الله آن‌ها را برای ما توصیف کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها سه صنفند: صنفی از آن‌ها مانند درخت «ارز» است.

گفته شد یا رسول الله «ارز» چیست؟

فرمود: درختی است بلند در شام صنفی از آن‌ها طول و عرضشان مساوی است و این‌ها کسانی هستند که کوه و آهن نمی‌تواند در مقابلشان مقاومت کند و صنفی از آن‌ها یک گوششان را زیر انداز و گوش دیگرشان را روانداز می‌کنند.

آن‌ها بر فیل، حیوان وحشی، شتر نمی‌گذرند مگر این که آن‌ها را بخورند، قسمت جلوشان در شام و قسمت عقب و دنباله‌شان در خراسان است نهرهای مشرق و دریاچه‌ی طبری را می‌آشامند.

و نیز روایت شده است که پس از ساخته شدن سد پایداری و استقامت به خرج می‌دادند و همه‌ی روزشان را سد می‌کنند تا شب می‌شد و همین که شعاع آفتاب را می‌دیدند می‌گفتند فردا می‌آییم و سد را باز کرده و خارج می‌شویم استثنا نمی‌کردند یعنی ان شاء الله نمی‌گفتند، فردا که باز

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۴

می‌گشتند می‌دیدند هر چه که کنده‌اند صاف شده و به حالت اول برگشته است.

تا این که وعده‌ی خدا فرا برسد آن‌ها گویند ان شاء الله فردا باز می‌کنیم و خارج می‌شویم فردا که به سد برمی‌گردند می‌بینند به همان حالتی که آن را گذاشتند و رفتند می‌باشد، پس آن سد را حفر کرده و بر مردم خروج می‌کنند، آبها را می‌خورند، مردم از ترس آن‌ها از خانه‌هایشان بیرون نمی‌آیند پس تیرهایشان را به آسمان می‌اندازند برمی‌گردد در حالی که بمانند هیبت خون است پس می‌گویند که ما بر اهل زمین غالب شدیم و بر اهل آسمان برتری یافتیم پس خداوند پشه‌هایی را برای آن‌ها می‌فرستد که در پشت‌شان قرار گرفته و در گوشه‌هایشان داخل شده به هلاکشان می‌رساند.

از امام صادق علیه السلام در باره‌ی قول خدا: أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا آمده است که آن سد همان تقیه است که نتوانستند بر بالای آن رفته و در آن نقبی ایجاد نمایند.

فرمود: آن گاه که بر تقیه عمل کنی از هر حيله و چاره‌ای ناتوان می‌شوند و کاری نمی‌توانند بکنند و آن تقیه حصن حصین یعنی دیوار محکمی است که نگهبان تو است و میان تو و دشمنان خدا سدی است که نمی‌توانند در آن نقبی ایجاد کنند.

و در باره‌ی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ فرمود: تقیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۵

هنگام کشف برداشته می‌شود و خداوند از دشمنان انتقام می‌گیرد.

همه‌ی این اخبار چنانچه می‌بینید دلالتش بر تأویل بیشتر از تنزیل است مخصوصاً خبر اخیر که صراحت در تأویل دارد.

و تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ رُوزی که سد به اتمام رسید آن جمعیت موج می‌زدند و اختلاط می‌کردند و نمی‌توانستند خارج شوند، یا وقتی سد ویران شد و آن‌ها خارج شدند در روی زمین موج می‌زنند چون به قتل و غارت عجله می‌کنند.

یا مقصود روز قیامت است چنانچه به مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده است و ادا کردن مطلب با فعل ماضی بنابر احتمال اول ظاهر و واضح است یا فعل ماضی به جهت وقوع مطلب نسبت به محمد صلی الله علیه و آله است.

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا هنگام نفخ صور یأجوج و مأجوج و کسانی را که پشت سد هستند جمع می‌کنیم.

(البته) ممکن است که مقصود یأجوج و مأجوج باشند.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا دوزخ را در آن روز برای کافران چنانچه باید و شاید بنمایانیم الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي هَمَان کسانی که چشمانشان از آن در پرده بود.

وقتی که مصنوعات و آفریده‌های مرا می‌بینند باید به یاد من بیافتند

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۶

و مرا یاد کنند ولی آن‌ها از یاد آوری من در پوشش هستند.

بدان که «ذکر» در این جا به معنای چیزی است که موجب ذکر و یاد آوری است و به این معنا همه‌ی مصنوعات ذکر خدای تعالی است و چون یاد آوری به سبب آن‌ها مختلف است مصنوعات نیز بر حسب قوت و ضعف در اطلاق ذکر مختلف می‌شوند و روی همین جهت است که بعضی از آن‌ها ذکر نامیده نشده است.

مثلا قرآن، رسول صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام، لفظ لسان، ذکر جنان، آرامش و سکینه‌ی قلبی و نماز ذکر نامیده می‌شود. مقصود این است که کافران کسانی هستند که چشمهای قلبی آن‌ها در پوششی از هواها، آرزوها و سایر صفات نفس است و چیزهایی را که موجب یاد آوری خدا است (از آن جهت که ذکر و یاد آوری خدا است) نمی‌بینند اگر چه چشمهای ظاهری آن‌ها مصنوعات را می‌بیند مثلاً قرآن، رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را با چشم ظاهر می‌بینند ولی چشم باطنشان از درک حقیقت عاجز است، چون علی علیه السلام به سبب علویتش حقیقت ذکر خدا است «ذکر» را به علی علیه السلام و ولایت او تفسیر کرده‌اند.

از امام رضا علیه السلام آمده است که غطا و پوشش چشم مانع از ذکر نیست و ذکر با چشم دیده نمی‌شود و لکن خدای تعالی کافران به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به کورها تشبیه کرده، چون آن‌ها گفتار نبی صلی الله علیه و آله را در مورد علی علیه السلام را سنگین شمرده و نتوانستند بشنوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۷

از امام صادق علیه السلام در این آیه آمده است که: مقصود از ذکر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است فرمود: هر گاه نزد آن‌ها اسم علی علیه السلام برده می‌شد نمی‌توانستند بشنوند و این به جهت شدت بغض و دشمنی بود که با علی و اهل بیت علیهم السلام او داشتند.

وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا أَنَّهُمْ قَدْرَتِ وَتَوَانِ تَقْلِيدِ وَفَرْمَانِ نِدَاسْتِنْدِ، مقصود این است که کفار دارای قلب نیستند تا با آن حقیقت علی علیه السلام را از آن جهت که ذکر است دریافته فرمان نبی صلی الله علیه و آله را گوش دهند و تسلیم شوند که از اهل تسلیم و سلامت باشند چنانچه خدای تعالی به هر دو مقام اشاره کرده و فرمود: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿١﴾ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آيَا كَسَانِي كِهْ بَهْ وَوَلَايْتِ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ كَافِرِ شَدْنْدِ كَمَانِ كَرْدَنْدِ كِهْ: أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بَنْدِ كَمَانِ مَنْ كَسِي رَا بَدُونِ اذْنَمِ دُوسْتَدَارِ وَ اُولِيَا خَوَاهَنْدِ كَرَفْتِ؟! يَا كَمَانِ كَرْدَنْدِ كِهْ بَنْدِ كَمَانِ مَنْ دَرِ حَالِي كِهْ بَدُونِ مَنْ بَاشَنْدِ (مغایر من باشند) اُولِيَا خَوَاهَنْدِ كَرَفْتِ؟! آن‌ها گمان کردند که بندگان من در حالی که می‌گیرند نه علی علیه السلام را! یا بدون اجازه‌ی من و در حالی که مغایر با من هستند (نه متصل به

(۱) سوره ق آیه ۳۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۸

من) چنین کاری بکنند؟! آیه در اخبار چنین تفسیر شده است و این با تعمیم نسبت بر کافر و هر کسی که معبودی را برگزیند بدون این که از جانب خدا اذن داشته باشد در ولایت او (یا در تصدی و تولی) داشته باشد منافاتی ندارد.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ما دوزخ را برای کافران به ولایت علی علیه السلام آماده کردیم که بر آن فرود می‌آیند.

این از باب تشریفات است چه «نزل» چیزی است که برای مهمان نازل و فرود آمده مهتا می‌شود تا بزرگداشت و احترامی برای او باشد.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بگو آیا شما را از زیانکارترین عمل کنندگان (انسانها) آگاه کنیم؟ خسران و زیان شخص گمراهی او است و زیان در تجارت فروش با نقصان در بضاعت و کالا یا مغبون شدن در معامله است، و زیان عمل ضایع شدن و بطلان آن و بی‌فایده بونش می‌باشد، پس زیان دیده در عمل کسی است که بر عملش فایده‌ای که مقصود از آن عمل بوده است مترتب نشود و از عملش اثری که نافع باشد باقی نماند.

اخرسر و زیان دیده تر کسی است که از عملش مترقب و مترصد خیر فراوان است و خود را در آن خسته می‌کند، سپس آنچه را که می‌خواسته بر عملش مترتب نمی‌شود یا ضد خواسته‌اش مترتب شود.

بدان که انسان از جهت مقام نفسش بین دو عالم واقع شده است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۴۹۹

هم قابل تصرف جنّ و شیاطین است و هم ملائکه و ارواح پاک، در این مقام هر کاری که انجام بدهد یا به سبب حکومت حکام خدا است یا به موجب حکومت حکم گزاران شیطان، چون انسان در این مقام محکوم صرف است، حکومتی در نفس خویش یا در غیرش ندارد.

لذا قول خدای تعالی: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تفسیر به کسی شده است که حکم به غیر ما انزل الله بکند.

چه انسان از نوعی حکم هرگز خالی نیست، و اگر به آنچه که خدا نازل کرده است حکم نکنند در حکم حاکم به غیر ما انزل الله می‌شود.

و هر فعلی که به سبب حکومت شیطان انجام می‌دهد ضایع است و زیانکار می‌گردد، ولی اگر تنبه پیدا کرده و بیدار گشته و فهمید که کارش بر اثر حکومت شیطان بوده و از آن منزجر شده و خود را ملامت کرد.

یا تردید پیدا کرد در این که کارش از حکومت خدا است یا حکومت شیطان است یا غافل از هر دو حکومت بود این شخص زیان دیده و خاسر است، ولی زیان دیده‌تر و اخصر از ناحیه‌ی عمل نیست، چه آمادگی و استعدادش برای مراتب الطاف خدا از غفران، عفو، صفح و تبدیل بدیها بر خوبیها باطل نشده است.

و اگر این بیداری و تنبه برایش حاصل نشد و اعتقاد پیدا کرد که کارش به سبب حکومت خدا است و استحقاق اجر و پاداش دارد در این صورت زیان دیده‌تر و اخصر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۰

زیرا که عملش گم و ضایع شده و او خیال می‌کند که عملش ذخیره شده است، با این اعتقاد و جهل مرکب استعداد تدارک الطاف خدا را باطل نموده است و جهل مرکب چیزی است که علمای اخلاق آن را درد بی‌درمان شمرده‌اند.

و «اخصرین» در آیه بر اهل کتاب و هر کسی که رأیی را ابداع کند و آن رأی را خوب و نیکو بیند و بر اهل شبهات و اهوا از اهل قبله، اهل بدعت‌ها از اهل قبله و اهل حرور تفسیر شده است و این منافاتی با تعمیم آیه در شمول نسبت به هر کسی که کاری را با حکومت شیطان انجام داده و آن را خوب و نیکو بیند ندارد، بلکه تعمیم از اختلاف تفسیر استفاده می‌شود و برای اشاره بر تعمیم لازم است آن را با آیه‌ی بعدی تفسیر نمود.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أَنَاكَه تَلَا شَهَائِشَانِ در زندگی دنیا به گمراهی گرایید.

جمله‌ی «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ظرف «سعیهم» یا «ضلّ» یا هر دو بر سبیل تنازع می‌باشد و چون هر کاری که انسان با حکومت شیطان

انجام دهد متوجه به دنیا شده و در آن از بین می‌رود اگر چه شیطان در ابتدای امر بر آن جهت اخروی داده و آن را با وجهی اخروی ظاهر می‌سازد، پس تعلیق ظرف به هر یک از سعی و ضلال صحیح می‌باشد.

وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و آنان گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند این گمان جهل مرکب است و خسران ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۱

و زیانباری فوق خسران که تدارک و جبران آن ممکن نیست چنانچه گذشت اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ أَنَّهُمْ هَسْتَدُونَ که بر آیات خدا کافر شدند، آوردن اسم اشاره‌ی بعید جهت رسوا کردن حال کافران و احضار آنان است با اوصافی که توصیف شده‌اند و معرفه آمدن مسند جهت افاده‌ی حصر است.

مقصود از آیات اوصیا هستند، بلکه مراد از کفر به آیات کفر بر علی علیه السلام است که کفر بر او کفر بر تمام آیات و نشانه‌ها است و در اخبار به همین معنا تفسیر شده است.

وَلِقَائِهِ بَارَهَا این بیان مطلب گذشت که اگر مقصود از ربّ ربّ الارباب باشد.

مقصود از لقا ملاقات حساب یا حسابگران او است و اگر مقصود از «ربّ» ربّ مضاف باشد مقصود از لقا ملاقات وجه ملکوتی ربّ مقصود است که در طریق آن را فکر و حضور و سکینه می‌نامند.

فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس اعمال آنه از بین رفته و تباه می‌شود، عملهایی که آن‌ها گمان می‌کردند دارای جزا و پاداش است. فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا در روز رستخیز برای آن‌ها قدر و وزنی قایل نمی‌شویم.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که چه بسا مرد چاقی در روز قیامت بیاید که

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۲

به مقدار بال پشه‌ای وزن و ارزشی نداشته باشد.

یا مقصود این است که در روز قیامت برای عمل آن‌ها میزانی بر پا نمی‌کنیم چون عمل خوبی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند تا وزن شود. ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ لَفْظ «ذَلِكَ» مبتدا یا خبر یا مفعول برای محذوف است و «جزاؤهم جهنّم» جمله‌ی مستأنفه است.

یا «ذَلِكَ» مبتدا و اشاره بر گمان و حبط است، خبرش و عاید محذوف می‌باشد این گمان جزای آنان در مقابل گمان جهنّم است. یا «ذَلِكَ» مبتدا و «جزاؤهم» خبر است و «جهنّم» بدل از «ذَلِكَ» به نحو اشتمال است، آن قدر و وزن نداشتن جزای آن‌ها است، بلکه «جهنّم» جزای آن‌ها است.

بنابراین در آن معنای اضراب و استدراک و ترقی می‌باشد و وجه دیگر این که «ذَلِكَ» مبتدا و «جزاؤهم» بدل آن و «جهنّم» خبرش می‌باشد بما كَفَرُوا بر آیات و نشانه‌های من کفر ورزیدند، که به سبب قرینه ما بعدش این معنا معلوم می‌شود.

وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا مقصود از آیات اوصیا علیهم السلام است.

چنان چه از اوصیا علیهم السلام این خبر وارد شده است که مقصود از کفر، کفر بر آنانست، چون ضد خواسته‌ها و آرزوهای آنان است که بر عمل مترتب

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۳

می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا کسانی که با بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری ایمان آوردند و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی عمل صالح انجام دادند.

یا مقصود این است که با بیعت خاص ایمان آوردند و طبق شرایطی که در بیعت خاص با آن‌ها شده عمل صالح انجام دادند.

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا فردوس بالاترین درجات بهشت است، و وارد شده است که این آیه در باره‌ی ابو ذر، مقداد، سلمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۶

بشری چون شما هستم هیچ شأنی در این مقام جز بشریت و همانندی با شما ندارم، لکن خدای تعالی مرا مخصوص بر چیزی کرده که شما را بر آن مخصوص نگردانیده و آن عبارت از این است که: *يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ* به من وحی می‌شود به سلب مثل و مانند از خدا و ترک شرک آوری در جمیع مراتب.

چون توحید الوهیت مقتضی توحید واجب و وجود است و آن دو مقتضی توحید بر حسب علم، حال و قال است که آن هم مقتضی توحید عبادت و طاعت است و لذا توحید عبادت را بر سبیل تفریع و عطف بر آن کرد.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امیدوار به بقای ربش باشد، اگر مقصود از «رب» ربّ الارباب باشد مقصود از لقا ملاقات حساب و کتاب پروردگار و حسابگران او است.

و اگر مقصود ربّ مضاف باشد که همان ربّ در ولایت است پس مقصود از لقا لقای ملکوت و سپس جبروت او می‌باشد و اما لقای ملک در حقیقت لقا نیست، چه هر چه در این عالم هست از اجسام و جسمانی‌ها همه در بعد و غیبت و انفصال است.

بلکه جسم واحد متصل بعضی از اجزایش غایب از بعضی دیگر و از کلّ است و در حقیقت هیچ یک از اجزای اجسام دارای شهود و لقا نیستند به خلاف ملکوت که اجزای آن مانند آینه‌هایی است که هر یک در دیگری

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۷

پیدا است و هر یک به دیگری متصل است همانند اتصال صورت با آینه، بلکه اتّصالی است که فوق آن با کنه توصیف نمی‌شود، امید و رجای چیزی مقتضی توجه بر آن چیز و انتظار وصول به آن چیز و خاطر جمع شدن و حواس جمع کردن جهت حصول آن می‌باشد.

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا باید چنان عمل کند که بر آن عمل صالح صدق کند بزرگ باشد یا کوچک، و گذشت که صلاح بودن عمل به این است که به ولایت متصل باشد و هر عملی که به ولایت متصل نباشد صالح نیست هر عملی که باشد و هر عملی که متصل به ولایت باشد صالح است هر چه می‌خواهد باشد.

و لذا از ائمه علیهم السّلام وارد شده: «آن گاه که شناختی هر چه خواستی عمل کن و انجام بده (عمل خیر انجام بدهید کم یا زیاد)».

سرّ مطلب این است که هر کس به ولی امر متصل شود و به عروه الوثقی تمسک نماید و طلب وسیله به سوی خدا بکند ظهور آن اتّصال به چیزی از اعمال جوارحش او را بس است و همان اندازه از اتّصال در نجات او کفایت می‌کند، بلکه در ارتقای به درجات آخرت نیز او را کفایت می‌کند.

ولی شایسته نیست که نسبت به اعمال شرعی و سنّت‌های نبوی بی‌باک و لاابالی باشد، چه آن اعمال و سنّت‌ها حافظ آن اتّصال و نگهدارندهی آن وسیله هستند و اگر اعمال شرعی نبود خوف این می‌رفت که اتّصال و وسیله قطع شود، که با قطع آن هلاکت ابدی حاصل می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۸

ممکن است معنای آیه این باشد که پس باید عمل صالح بزرگی انجام دهد که توصیف آن ممکن نباشد، با توجه بر این که تنوین برای تفخیم می‌باشد.

این عمل بزرگ صالح چیزی جز اصل صلاح و آنچه که صلاح هر صاحب صلاحی است نمی‌باشد و آن ولایت عملی است که همان بیعت با صاحب ولایت و قبول شروط و موثقیق از او و گرفتن بذری ایمان از او می‌باشد، و آن چیزی است که در قلب داخل می‌شود.

وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا اشْرَاك و شرک آوری در عبادت یا به این است که در خود عمل شرک بیاورد مانند اشراک در وضو و غسل بدین گونه که غیر وضو گیرنده آب را بر اعضا بریزد، و مانند اشراک در نماز به این که در قیام مٹکی به دیوار یا چوب یا انسان باشد یا اشراک در عبادت به این است که در باعث و انگیزه‌ی عمل کسی یا چیزی را شریک قرار دهد، چه باعث بر عبادت باید یکی از سه امر باشد:

۱. امر آمر.

۲. محبت معبود و عشق به او.

۳. طلب لقا و دیدار او که آن غایت عبادت و نتیجه‌ی محبت است، پس هرگاه در یکی از این چیزها شریک بیاورد مشرک در عبادت می‌شود.

یا اشراک در عمل به این است که در غایت عبادت شرک بیاورد، چون غایت عبادت باید ذات معبود و لقای او یا خود محبت باعث بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۰۹

عبادت باشد، یا غایت امتثال امر بلکه فنای عابد و بقای معبود باشد که اگر در این غایت غیر او را شرک دهد مانند بهشت و نعمتهای آن یا ترس و اجتناب از آتش و حمیم آن، یا ستایش و حمد از مردم یا شهرت و آوازه در بین مردم، یا محبت در قلوب آنان، یا حفظ ناموس، مال و خون، یا امضا و تنفیذ یک عادت که ترک آن نفس را آزار دهد، یا خروج از عهده‌ی تکلیف و سنگینی آن و غیر این‌ها از امور پنهانی نفس که به شمارش نمی‌آید.

بلکه اگر مقصود طلب رضای رب یا قرب به او باشد به نحوی که انسان بخواهد مورد رضایت یا مقرب گردد.

اما اشراک در ذات معبود مانند: اشراک و ثنی، صابئی، عبادت کنندگان فرشتگان، جن و ابلیس و مانند شرک ورزی ثنوی‌ها که قایل به نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن می‌باشند.

پس آن شرک ورزی در الهیت است که خدای تعالی آن را با جمله‌ی **أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ** نفی کرده است.

امّا شرک در وجود و شهود در عبادت، به این است که التفات و توجه به غیر معبود بنماید و در حین عبادت غیر را ببیند، اگر چه نفی این نوع از شرک امر بزرگی است و رها شدن و خلوص از آن مرتبه‌ی شریفی است که انسان تا فانی صرف نباشد از آن خالی نمی‌شود.

ولی به هر حال نفی این شرک از اهلش مطلوب است و لقای حقیقی بدون آن حاصل نمی‌شود، خداوند به ما و جمیع مؤمنین خلوص از این

ترجمه بیان السعاده، ج ۸، ص: ۵۱۰

شرک را با مَنْ وجود و محض احسانش که ما را با همان بعد از گمراهی هدایت کرد روزی نماید.

و الحمد لله اولاً و آخراً و الشکر له علی ما اللهم کثیراً و الصلوة و السلام علی اشرف خلقه محمد و اهل بینه.

جلد نهم

سوره مریم ص: ۳۷

اشاره

این سوره‌ی نود و هشت آیه است و همه‌ی آن‌ها در مکه نازل شده است.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵] ص: ۳۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 كهيعص (۱) ذِكْرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)
 وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)
 قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)
 وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُنْعَثُ حَيًّا (۱۵)

(۱) در ثواب تلاوت این سوره از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر که به قرائت آن مداومت کند به اهل و عیال و هستی و مال او بدی و آفتی نرسد و در آخرت هم از موالیان حضرت عیسی بوده باشد و مانند ملک سلیمان بن داود اجر و ثواب به او عطا می‌شود. مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸

ترجمه: ص: ۳۸

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

که‌یعص (کاف. ها. یا. عین. صاد).

این بیان رحمت پروردگارت در حق بنده‌اش زکریاست.

چنین بود که به ندایی خاموش پروردگارش را به دعا خواند.

گفت پروردگارا استخوانم سستی گرفته و برف پیری بر سرم نشسته است، پروردگارا هرگز در دعای تو سخت دل نبوده‌ام.

و من پس از [مرگ] خویش از وارثان، بی‌مناکم، هم‌سرم ناز است، پس از پیشگاه خود به من وارثی عطا فرما.

که هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب و پروردگارا او را مقبول بگردان

[فرمود]: ای زکریا ما تو را به پسری که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹

نامش یحیی است [و] تاکنون هم نامی برایش قرار نداده‌ایم، مژده می‌دهیم.

گفت پروردگارا چگونه مرا پسری باشد، حال آن که هم‌سرم نازاست و خود نیز از پیری و فرتوتی و فرسودگی رسیده‌ام [فرشته]

گفت این چنین است، پروردگارت فرموده است آن [کار] بر من آسان است، خودت را بیشتر آفریده‌ام حال آن که چیزی نبود. گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار بده. فرمود: نشانه‌ی تو این است که سه شب [و روز] در عین سلامت، با مردم نتوانی سخن گفت.

[زکریا] از محراب به نزد قومش بیرون آمد، به آنان اشاره کرد که بامدادان و شامگاهان [او را] نیایش کنید. [گفتیم] ای یحیی کتاب آسمانی را به جدّ و جهد بگیر و به او در عهد صباوت حکمت [نبوت] بخشیدیم. و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم و پاکیزه‌اش داشتیم و او پرهیزگار بود. و در حقّ پدر و مادرش نیکوکار بود و زورگوی و سرکش نبود و بر او در روزی که زاد، در روزی که در می‌گذرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود، درود باد. و در کتاب آسمانی از مریم یاد کن آن گاه که از خاندان خویش، در گوشه‌ای شرقی، کناره گرفت.

تفسیر ص: ۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص در اول سوره‌ی بقره مطالبی گفته شد که موجب بی‌نیازی از شرح امثال این حروف مقطعه است. ولی در خصوص این سوره گفته شده است که: خداوند با

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰

کاف به کربلا، باها به شهادت اهل بیت پیامبر، با یا به یزید، با عین به عطش حضرت سید الشهداء علیه السلام و یارانش و با صاد بر صبر و بردباری ایشان اشاره فرموده است. به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که در دعایش فرمود:

اسألک یا کهيعص «۱».

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى بَعْضِي (قاریان) در موقع خواندن آن نون عین را ظاهر نکرده‌اند (نخوانده‌اند) ولی طبق قاعده و قانون ذکر رحمه ربك عبده زکریا ذکر به صورت مصدر مرفوع قرائت شده است، به صورت فعل ماضی از ثلاثی و به صورت امر از باب تفعیل هم قرائت شده است.

در صورت اول (به صورت مصدر مرفوع قرائت شود) خبر برای ما قبل خودش یا (خبر) برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف می‌باشد.

یا ذکر مبتدای خبر زکریا، یا خبر آن اذ ناداه می‌باشد.

و رحمه ربك فاعل مصدر - مضاف الیه یا مفعول آن قرار گرفته و فاعل حذف شده است یعنی این گونه می‌باشد ذکر ربك رحمه ربك عبده یا درست این که فاعل آن زکریاست یا رحمه

(۱) در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت می‌کند که در دعای خود می‌فرمودند:

(اسألک یا کهيعص). مجمع البیان ج ۳ ص ۵۰۲ و تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۷۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱

ربك، در صورت مضاف الیه به پایین‌ترین وجه باید محسوب شود و فاعل مثل سابق خود می‌باشد که معنا این گونه می‌شود:

ذکر ربك برحمة عبده و عبده مفعول ذکر یا رحمه می‌باشد و زکریا بدل است از برای عبده یا عطف بیان یا فاعل ذکر می‌باشد یا مفعول ذکر، یا خبر است از برای او.

و بودن زکریا خبرست برای ذکر به اعتبار این که کامل کننده است وجود زکریا ذکر برای پروردگار را. و زکریا با مدّ و قصر و تشدید، یا خبر است هر چند به صورت تشدید یا تخفیف یا بدون مدّ و قصر هم قرائت شده (در همه‌ی صورتهای) اسم است.

به جهت کوچکترین شباهت پوشش که کلمه ذکر به رحمت داشته و بر آن اضافه شده است، فاعل زکریا می‌باشد مانند سابقش، معنای آیه چنین است: یاد آوری پروردگارت به سبب رحمتش بر بنده‌ی خود زکریاست.

که «عبده» مفعول «ذکر» یا «رحمه» است و «زکریا» بدل یا عطف بیان یا فاعل «ذکر» یا مفعول از آن و یا خبر آنست. و خبر بودن «زکریا» برای «ذکر» به اعتبار این است که وجود کامل ذکر پروردگارست.

لفظ «زکریا» با مدّ و قصر و تشدید یا و هم چنین بدون مدّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲

و قصر، تشدید یا تخفیف آن است. «۱»

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا پروردگارش را با صدای خفیف ندا کرد، خفیف بودن صدا یا از جهت ضعف پیری بوده، یا از آن جهت که به اخلاص نزدیکترست، یا از جهت ترس از اطلاع ورثه‌ها بر طلب فرزند، که با زکریا در این مورد معاندت و دشمنی داشتند، (می‌خواستند تا او فرزندی نداشته باشد و خودشان وارث شوند) یا می‌ترسیدند که مردم اطلاع پیدا کنند که زکریا در وقت پیری و ناامیدی از اولاد طلب فرزند می‌کند و او را در این باره ملامت و سرزنش کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي زَكْرِيَّا كَفْتُ:

پروردگارا استخوانم سستی گرفته، این سخن اظهار عجز و درماندگی زکریاست تا مقدمه‌ی دعا بوده باشد، یا اظهار یأس او از فرزند و اتکایش در دعا بر محض فضل و کرم خداست بدون دخالت اسباب طبیعی.

وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ وَبَرَفِ پیری بر سرم نشسته است،

(۱) زکریا علیه السلام از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که نامش هفت بار در قرآن ذکر شده است در سوره‌ی انعام نامش در ردیف یحیی، عیسی و الیاس از زمره‌ی صالحان آمده است و در سوره‌ی آل عمران آیات ۳۷ و ۳۸ متکفل مریم و مستجاب الدعوه آمده، حضرت زکریا بعد از شهادت فرزندش یحیی به دستور هیرودیس پادشاه یهود، به خارج شهر گریخت و به درون درختی پناه برد ولی چون گوشه ردایش بیرون مانده بود تعقیب کنندگان پیدایش کردند و او را به همراه آن درخت با اژه به دو نیم کردند. (اعلام قرآن)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳

هرگز در دعای تو در پیشگاهت سخت دل نبوده‌ام و من از وارثان ترس دارم.

منظور او وارثان ارث صوری است که ممکن است خراب کاری، نزاع و مخالفت ورزند، یا مقصود او ترس در ارث معنوی است که به اختلاف رو آورده و مردم را به تباهی کشند.

این سخن اشعار به آن دارد که دعای زکریا خالی از دخالت هوای نفس و مقدمه‌ی اجابتست.

و لفظ «خفت» با ضمّه‌ی تا خوانده شده که از خوف (به معنای ترس) گرفته شده و با کسره‌ی تا و تشدید فا «خفت الموالی» خوانده شده که از خفت گرفته شده است.

مِنْ وَرَائِي «۱» آن ورثه‌ها حلم و بردباری ندارند تا بتوانند سختی‌های هدایت بندگان را تحمل کنند.

وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَ زَنَ مِنْ عَقِيمٍ وَ نَازَا، «۲» این جمله اظهار یأس زکریا از اسباب و اتکا در دعا بر فضل و کرم الهی است و

لفظ «عافر» از الفاظی است که مذکر و مؤنث در آن یکسانست.

(۱) عیاشی از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شخصی از پدرم معنای آیه و انی خفت الموالی من ورائی را سؤال کرد فرمود: مراد از موالی عموزاده‌ها می‌باشند و چون زکریّا فرزندی نداشت خدا را به شرافت و بزرگی محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و آل او قسم داد که به او پسری کرامت بفرماید دعایش مورد اجابت واقع و در سنّ پیری یحیی علیه السّلام را به او عطا فرمود.

تفسیر عیاشی. [.....]

(۲) نام زن زکریّا الیصاپات (الیزابت) بوده است (لسان العرب).

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۴

فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا از فضل خودت، نه از اسباب که کمک و همراهی از آنها بوده باشد، به من وارثی ده که بر حسب ظاهر و باطن متصدی امورم باشد يِرْتِي و يِرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ لفظ «یرث» با رفع، «یرث» با جزم خوانده شده است و نیز به صورت وارثا آل یعقوب (به نصب) یا «وارث آل یعقوب» (به جرّ و اضافه) نیز آمده است، که وارث من و همه آل یعقوب باشد. بنا بر این که حال باشد از یکی دو ضمیر «ا» و «اويرث آل یعقوب» به صورت مصغر نیز آمده است، «وارث من آل یعقوب» با رفع هم گفته شده است بنا بر این که فاعل «یرثی» باشد. وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا خداوندا او را مرضی و مورد رضا قرار بده.

یا زکریّا جواب از سؤال مقدر است با تقدیر قول، گویا که گفته شده: خداوند در جواب زکریّا چه فرموده؟ جواب می‌دهد که خداوند فرمود: یا زکریّا ما دعای تو را مستجاب کردیم و گفتیم ای زکریّا. اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ ما تو را بشارت می‌دهیم به فرزند ذکوری که:

(۱) حال باشد برای ضمیر «ی» (یرثی وارثا) یا حال برای ضمیر ث (خفت وارثا).

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۵

اسْمُهُ يَحْيَى «۱» نامش یحیی است «۲» این جمله صفت «غلام» یا جواب سؤال مقدر است. لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا که تا کنون برای او همتایی قرار نداده‌ایم، این جمله صفت بعد از صفت، یا حال یا جواب سؤال مقدرست، منظور از سمی آنست که مشارکت در اسم باشد یا در وصف و حال مماثل. قال زکریّا علیه السّلام گفت: (از فرط شوق و شگفتی و برای حصول اطمینان) در گذشته بارها گفته شد که امثال این، جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: زکریّا چه گفت؟

پس خدا فرمود: که زکریّا گفت: رَبِّ اَنْىٰ يَكُونُ لى غُلَامٍ پروردگارا چگونه مرا پسری باشد؟! این عبارت استفهام برای تعجب است، که البتّه تعجب کردن و شگفتی نمودن زکریّا از جهت اسباب بود، نه از عطا و بخشش مسبب الاسباب و لذا این مطلب را ذکر نمود که از جهت اسباب این مطلب مساعد نیست و بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

(۱) جهت کسب اطلاع بیشتر به جلد سوّم ترجمه‌ی بیان السعاده سوره‌ی آل عمران مراجعه شود. از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرموده: ... و هم چنین بود حسین علیه السّلام که قبلا کسی را چنین نامی نبود و آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی و حسین علیهما السّلام که چهل روز برای شهادت و مظلومیت آنان گریه نمود وقتی از حضرتش سؤال کردند که چگونه

آسمان برای آنان گریست؟ فرمود: طالع می‌شد قرمز و غروب می‌کرد قرمز و قاتل یحیی و حسین علیهما السّلام هر دو ولد الزّنا بودند. (طبرسی).

(۲) برای اطلاع بیشتر از شرح حال یحیی علیه السّلام سوره آل عمران ترجمه‌ی بیان السّعاده ج ۳ مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۶

وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا «۱» وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا در حالی که همسرم نازاست و استخوان‌های من ضعیف و فرسوده شده است. لفظ «عتیا» که با ضمّه‌ی عین و کسره‌ی آن خوانده شده مصدرست به معنای بزرگی یا به معنای خشکی پوست و ضعیف شدن استخوان‌ها و مفاصل و «عسیا» با سین نیز به همین معانی خوانده شده است.

قال جواب سؤال مقدّرت، گویا که از مقام انبیا علیهم السّلام چنین تعجب کردن و استغراب بعید شمرده شده، در نتیجه گفته شده: آیا زکریا چنین گفت؟

پس جواب داد: آری چنین گفت.

كَذَلِكَ زَكْرِيَّا، یا خدا، یا فرشته مژده دهنده‌ی مطلب این چنین گفته است، ممکن است لفظ «كذلك» مفعول قول خدا: قَالَ رَبُّكَ باشد: هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ بیان لفظ «كذلك» و مجموع آن‌ها مفعول «قال» اول باشد، این جمله «هو علیّ هین» با واو عطف خوانده شده و معنای آن این است که برای من احتیاجی به اسباب نیست تا آن را نسبت به اسباب غریب بشماری.

(۱) عاقر: در اصل از واژه‌ی عقر، به معنای ریشه و اساس یا به معنای حبس است، این که به زنان نازا عاقر می‌گویند به خاطر آنست که کار آن‌ها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولّد فرزند در آن‌ها محبوس شده است. مترجم

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۷

یعنی خدا فرمود: این کار برای من آسانست (که خواست من به اسباب عادی مربوط نیست).

وَقَدْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا در حالی که پیش از آن خودت را آفریدیم که چیزی نبود، لفظ «خَلَقْتَك» «خَلَقْنَاكَ» خوانده شده است.

منظور این است که ایجاد معدوم سخت‌تر از این است که نازا را زاینده قرار دهد.

از ابی جعفر علیه السّلام آمده است که یحیی بعد از بشارت از جانب خدا با فاصله‌ی پنج سال به دنیا آمد.

قال زکریا علیه السّلام گفت: رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً خدائوندا علامتی قرار بده که من به وسیله‌ی آن میعاد و تحقّق وعده را بشناسم، مقصود هنگام انجام و تحقّق وعده است نه راست بودن وعده که آن از مقام انبیا علیهم السّلام بعید است (تا شکر گفته و مطمئن شوم).

قال آيَتِكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا گفت:

علامت تو این است که سه شبانه روز تکلم با مردم نتوانی (جز مناجات با خدای تعالی).

خدا فرموده: به این نشان که با مردم تا سه روز تکلم نکنی.

و در حالی که تو سالم باشی و در زبانت هیچ مرضی نباشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۸

در عین حال سه شبانه روز با هیچ کس سخن گفتن نتوانی.

مقصود سه شب با روزهای (آن) است، چه گاهی روز یا شب استعمال می‌شود و مقصود دور فلک اطلس است با شب و روزش،

لذا در سوره آل عمران گفت: ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا نقل شده است که زبانش از تکلم با مردم بسته شد و از ذکر خدا بسته نشد.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ پس، از مصلاى خود خارج شد.

و مصلاً را محراب نامیده‌اند چون محلّ محاربه‌ی با شیطانست.

بعضی گفته‌اند: زکریّا قومش را از بشارتی که خدا به او داد خبردار کرده بود، وقتی پیش آن‌ها آمد و نتوانست سخن بگوید دانستند که دعایش مستجاب شده، پس خوشحال شدند.

فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس به آنان اشاره کرد، برخی گفته‌اند:

در زمین نوشت.

أَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا صبح و شب تسبیح خدا گفتند، یا در همه‌ی اوقات، که این دو لفظ در استغراق اوقات استعمال می‌شوند.

یا یحیی این جمله به این گونه تقدیر گرفته شده که:

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۹

فرزند را به او داده و تقویتش کردیم و به او کتاب داده و گفتیم: ای یحیی:

خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ «۱» نبوت یا رسالت یا کتاب تورات را با قوت، عزیمت و تصمیم قلبی بگیر که اشاره به تمکین و قدرت و اقتدار در مقام نبوت است که سهل انگار بودن سزاوار صاحب نبوت نیست.

وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا در عهد نوجوانی به او رسالت و قدرت محاکمه‌ی خصم‌ها را دادیم، یا نبوت و حکم بین نزاع‌کنندگان در وجودش را (از قوا و سربازانش) قرار دادیم، یا مقصود ولایت و آثار آنست که همان دقت در علم و عمل می‌باشد.

وَ حَنَانًا حنان مانند سحاب به معنای ابر رحمت، رزق، برکت، هیبت، وقار و رقت قلب است، آن عطف بر «الحکم» شده است، یعنی از پیش خودمان رحمت و برکت ... (تا آخر معانی فوق) به او دادیم، پس بر او رحمت شده و صاحب برکت ... گردید.

یا به معنای این است که به او رحمت عطا کردیم، سپس او

(۱) از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: قسم به خدا هم چنان که یحیی در کودکی به نور حکمت آراسته گردید امیر المؤمنین علیه السّلام نیز از طفولیت و کودکی به دانش حکمت امامت برخوردار و از تأییدات الهی مستفیض شده‌اند. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۴۹.

البته عده‌ای پیرو یحیی هستند و کتابی را هم به او نسبت می‌دهند و شاید صابئین موحد پیروان یحیی باشند. اعلام قرآن صفحه ۶۶۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۰

راحم و برکت بخش بر غیر خود گشت.

یا به معنای اسم فاعل یا اسم مفعول است که عطف بر «صبیّا» شده و معنای آن این است که به او حکم دادیم در حالی که او رحمت بخش یا رحمت پذیرست.

مِنْ لَدُنَّا بنابر آن چه گفته شد ممکن است لفظ «مِنْ لَدُنَّا» متعلق به «اتینا» باشد یعنی به او حکم از پیش خود دادیم در حالی که او کودک و رحمت بخش یا رحمت پذیر بود.

وَ زَكَاةً و او صاف شده و پاکیزه بود، لفظ «زکوة» در اعراب مانند لفظ «حنان» است، زکات خالص و صاف شده‌ی شیئی است، یا صدقه‌ای از مال و دارایی است آن را اخراج می‌کنی تا بقیه را پاکیزه کنی، یا به معنای نمو و رشد مال است.

وَ كَانَ تَقِيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و او پرهیزگار بود و به پدر و مادر نیکوکار، او متکبر و زورگو نسبت به مردم نبود.

عَصِيًّا

و نسبت به حقّ تعالی عاصی نبود، یعنی در حقّ پدر و مادر خود بسیار نیکی کرد و هرگز به احدی ستم نکرد و معصیت خدا را مرتکب نگردید.

و سَلَامٌ عَلَيْهِ

و بر او تحیت و سلام باد، یا از ما ایمن بودن از آفات بدنی و نفسانی و سلامتی بر او باد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۱

يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

بر روزی که زاده شد، روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

و چون اوقات سه گانه تولّد، مرگ و زنده شدن پس از مرگ، ابتدای خروج و دخول در عالم دیگر است و آن وقت انقطاع و گسستن از چیزی که مألوف و مأنوس است، پیوستن به چیزی است که غیر مأنوس است و هر دو برای انسان وحشتناک می‌باشد، لذا آن سه وقت را مخصوص به ذکر سلام گردانید (چون بندگان در این سه روز بیشتر به لطف خدا محتاجند).

آیات ۱۶-۳۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۳۶] ص: ۵۱

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰)

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳) فَوَدَّعَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزِي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلِهِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِيًّا (۲۵)

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَآتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ شَيْئًا إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۳

ترجمه: ص: ۵۳

و از آنان پنهان شد آن گاه روح خویش [جبریل] را به سوی او فرستادیم که به صورت انسانی معتدل به دیده‌ی او در آمد. [مریم] گفت من از تو اگر پرهیزگار باشی به خدای رحمان پناه می‌برم.

گفت من فقط فرستاده‌ی پروردگارت هستم، تا به تو پسری پاکیزه ببخشم.

[مریم] گفت چگونه مرا پسری باشد، حال آن که هیچ بشری به من دست نزده است و من پلید کار نبوده‌ام.

گفت همین است، پروردگارت فرموده است آن کار بر من آسان است، تا او را پدیده‌ی شگرفی برای مردم قرار دهیم و رحمتی از ما باشد و کاری انجام یافتنی است.

سپس [مریم] به او باردار شد و با او در جایی دور دست کناره گرفت.

آن گاه درد زایمان او را به پناه تنه‌ی درخت خرمایی کشانید. گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و از یاد رفته بودم و فراموش شده بودم.

پس از فرودست او، او را ندا داد که اندوهگین مباش، پروردگارت از فرودست تو جویباری روان کرده است.

و تنه‌ی درخت خرما را به سوی خود تکان بده تا بر تو رطب تازه‌ی چیده فرو ریزد.

پس بخور و بیاشام و دیده روشن دار. آن گاه اگر انسانی را دیدی بگو برای خداوند رحمان روزه‌ی [ای سکوت] گرفته‌ام بنا بر این هرگز امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم.

سپس او [عیسی] را برداشت و به نزد قومش آورد گفتند ای مریم کار شگرفی پیش آوردی.

ای خواهر هارون نه پدرت مردی نابکار، نه مادرت پلیدکار بود.

آن گاه [مریم] به او [نوزاد] اشاره کرد.

گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم.

[نوزاد به سخن در آمد و] گفت: من بنده‌ی خداوندم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانیده است.

و مرا، هر جا که باشم، مبارک گردانیده و مرا مادام که زنده باشم به نماز و زکات سفارش فرموده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۴

و [نیز مرا] در حق مادرم نیکوکار گردانده و مرا زورگوی سخت دل نگردانده است.

و بر من در روزی که زاده‌ام و در روزی که در گذرم و روزی که زنده برانگیخته شوم درود باد.

[آری] این است عیسی بن مریم، [این] سخن راست و درستی است که آنان در آن شک و شبهه دارند.

سزاوار نیست که خداوند فرزندی برگیرد، او منزّه است، آن گاه که کاری را مقرر فرماید فقط به آن می‌گوید موجود شو، بی‌درنگ موجود می‌شود.

و خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که این راه راست است.

تفسیر ص: ۵۴

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا فِي الْوَادِ الْأَيْمَنِ الَّذِي يَحْمِلُ الْوِجْدَانَ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْحَقْلِ الْمَرْبُوعِ وَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا وَإِنَّهُمْ لَخَائِفُونَ لَهَا أَنْ تَكُونَ مَرْسُومًا وَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿۱۱﴾

استعمال کلمه‌ی «انتبذت» از مصدر «انتبذ» اشاره به این است که مریم به آن ناحیه رفت و از اهلش دور شد، گویا که او را کسی به آن ناحیه انداخت و در نتیجه از اهلش دور شد.

(۱) در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود جبریل پیراهن مریم را دمید وقتی پیراهن را در بر کرد حامله شد و تمام مدت حمل مریم نه ساعت بود خداوند هر ساعت را به جای ماهی قرار داد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۵

مَكَاناً شَرْقِيًّا

برخی گفته‌اند: مریم رفت و از اهلش کناره گرفت و در خانه‌ی زکریّا در جانب شرق آن خانه (بیت المقدس) برای عبادت یا اغتسال خلوت گزید، یا برای شستشو به خارج شهر جانب مشرق رفت، یا به جایی رفت که آفتاب بر آنجا می‌تابید. چون در روز بسیار سرد از خانه خارج شد، پس آنجا نشست تا با آفتاب خود را گرم کند، یا به سوی فرات رفت به سوی درخت خرما که خشک شده بود تا قبل از وضع حمل غسل نماید، یا به جهت درد زاییدن به آنجا رفت. در این صورت آیه بعد که می‌فرماید:

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

از دید آنان پنهان شد، یا و آن‌گاه که از همه خویشانش به کنج تنهایی محتجب و پنهان گردید، از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است، فا برای ترتیب معنوی نیست، اتخاذ حجاب در محراب یا در محلّ غسل یا در محلّ تابیدن آفتاب بود. فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا

جبریل یا روح را (روح القدس) که فوق جبریل است، به سوی مریم (در صورتی زیبا) فرستادیم، بزرگداشت روح به سبب اضافه به «نا» اقتضا می‌کند که همین معنا مقصود باشد، علاوه بر این، توجه به بشر و تربیت آدم از روحی ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۶

است که آن ربّ النوع انسانی است و آن بزرگتر از همه‌ی فرشتگان است.

فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

و آن روح را به صورت بشر مجسم ساختیم، بعضی گفته‌اند به صورت جوانی زیبا، معتدل و خوش اندام در آمد. قَالَتْ

مریم (که آن روح مجسم را در آن صورت نیکو دید) بر حسب عادتی که داشت به هنگام دیدن آن چیز ترسناک به خدا پناه می‌برد به او گفت:

إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا

اگر تو پرهیزگار هستی.

من از تو پناه به خدای رحمان می‌برم که تو پرهیزکاری کنی (و با این حسن و زیبایی خیال زشتی در باره‌ی من نکنی) و به پناه‌جویی من به خدا توجه داری و از خدا می‌ترسی، من از تو به خدا پناه می‌برم.

بعضی گفته‌اند: مردی که در آنجا می‌زیست که نامش تقی و مشهور به فسق و فجور بود، مریم چون آن روح متمثل را دید و دریافت که او از نگاه کردن به اجنبی پرهیز نمی‌کند گمان کرد که این همان تقی، مرد فاسد است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۵۷

و بعضی گفته‌اند: لفظ «إن» نافیه است، یعنی تو پرهیزکار و متقی از شرّ نبودی زیرا به چیزی نظر کردی که جایز نبود به آن بنگری.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ

آن روح متمثل گفت: من فرستاده‌ی پروردگار توام پس تو از من به خدا پناه مبر.

فعل «أهب» به صورت غایب و «اهیت» به صورت متکلم آمده است یعنی تا بر تو بخشید، یا ببخشم.

لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا

آمده‌ام تا به امر او تو را فرزندی بخشم بسیار پاکیزه و پاک سیرت فرزند پسری که از گناهان و از چیزهایی که دامن بشر به آن‌ها آلوده می‌شود پاک باشد، یا مقصود فرزند رشد و نمودار، یا مبارک، یا متمم، یا صالح باشد.

من می‌گویم: موضع مریم علیها السلام در سمت سر امام حسین علیه السلام در مشهد امام علیه السلام معروف و مشهور است «۱».

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس حرکت فرزند برای زاییدن و درد زاییدن شروع شد.

«مخضت المرأة» مانند «منع» و «سمع» و «عنى مخاضاً» با فتح میم و مخاضاً با کسر میم و مخضت تمخیزاً و تمخضت همه به معنای این است که درد زاییدن گرفت.

إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ تا به نزدیک ساقه‌ی درخت خرما آمد که خشک شده بود، به او الهام شد که نزد آن درخت بیاید، لفظ «جذع» ما بین ریشه و شاخه‌ی درخت است که مقصود ساق آنست.

قَالَتْ پس از آن که عیسی متولد شد و مریم به او نگاه کرد گفت:

يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا اى کاش پیش از این می‌مردم، لفظ «مت» با کسره‌ی میم و ضمّه‌ی آن خوانده شده است، این سخن را که کاش می‌مردم از آن جهت گفت که خجالت می‌کشید و می‌ترسید که او را سرزنش کنند.

وَ كُنْتُ نَسِيًّا لَفْظ «نسیاً» با کسره‌ی نون خوانده شده که

(۱) به نظر می‌رسد که جنبه‌ی باطنی و معنوی و طی الارض روحانی باشد سند و مأخذ در کتاب تهذیب شیخ طوسی قدس سره.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۱

بهترین (وجه) در لغت است، با فتح نون نیز خوانده شده است.

این لفظ در اصل مصدر است، در شیء حقیر و امر ناچیز استعمال می‌شود که از شأن آن این است که فراموش شود.

و در چیزی استعمال می‌شود که باید به دور انداخته شود و مورد اعتنا قرار نگیرد.

مَنْسِيًّا توصیف لفظ «نسیاً» به «منسیاً» جهت مبالغه است.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا (مریم در حال غم و اندیشه بود که او را ندا کرد) از زیر آن درخت (روح القدس یا فرزندش عیسی)، لفظ «من» با

کسره و فتحه میم خوانده شده یعنی از فرودست او ندایی به او گفت: که ندا کننده عیسی یا جبریل علیه السلام بود.

أَلَّا تَخْزِنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا غم مخور و اندوهناک مباش که خداوند زیر قدم‌های تو چشمه آبی جاری ساخت.

وَ هَزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و آن درخت را تکان بده.

تَسَاقَطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا با ضمّه‌ی تاء فوقانی و تخفیف سین و کسره‌ی قاف، «يساقط» با فتح یاء تحتانی و تشدید سین و با فتح یاء

و تخفیف سین و با فتح تاء فوقانی و تشدید سین خوانده شده، یعنی تا رطب تازه‌ای بر تو فرو ریزد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۲

فَكُلِي وَ اشْرَبِي از رطب بخور و از آب بیاشام، یا از هر غذایی که در این مکان ممکن است بخور و از هر آشامیدنی ممکن بیاشام،

یا مقصود مطلق خوردنی و آشامیدنی در هر مکان است.

وَ قَوِي عَيْنًا و با این فرزند چشمت را روشن ساز، که شایسته نیست تو به سبب وجود این فرزند اندوهناک باشی، از توهم سرزنش

نادانان اندیشه بد به خود راه مده.

فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا پس اگر کسی را دیدی که از فرزندان می‌پرسد.

فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا بگو من برای خدا نذر سکوت کردم، چون لفظ «صوم» به معنای سکوت است عدم تکلم را فرع بر

آن کرد.

بعضی گفته‌اند: در بنی اسرائیل این چنین بود که هر کس می‌خواست در عبادت کوشش کند از حرف زدن روزه می‌گرفت.

چنانچه از طعام، روزه می‌گرفت و روی همین جهت لفظ «صوم» در عدم تکلم استعمال شده است.

فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا وَ هِرْكَزْ امْرُوزْ بَا هِيْجْ اِنْسَانِي سَخْنِ نَخَوَاهِمْ كَقْتْ: برخی گفته‌اند: این مقدار اجازه داشت حرف بزند و بگوید که من حرف نمی‌زنم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۳

و بعضی گفته‌اند: با اشاره می‌فهماند که نمی‌تواند حرف بزند.

فَأْتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا سِيسِ عِيسَى رَا دَر خَرْقَهَايِ بِيْجِيْدَه وَاو رَا قَنْدَاقْ كَرْد و بَه نَزْد قَوْمِشْ آوَرْد.

قوم او پس از آن که دیدند مریم دارای فرزندی شده در حالی که شوهری نداشته است و گفتند:

يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا لَفْظِ «فَرِيٌّ» بَه مَعْنَايِ يَكْ اَمْرِ سَاخْتَكِي يَا يَكْ اَمْرِ بَزْرَكْ اَسْت.

یعنی ای مریم کار شگرف و بزرگی انجام داده‌ای! یا اُخْتِ هَارُونَ بعضی گفته‌اند: هارون مرد صالحی بود که جهت استهزا مریم را به او نسبت دادند، یا این نسبت جهت صلاح و عبادت مریم بوده است.

و بعضی گفته‌اند: هارون از طرف پدر برادر مریم بود، برخی نیز گفته‌اند که هارون معروف به فسق و فجور بود لذا مریم را به او نسبت دادند. «۱»

مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءٍ پَدْرِ تُو مَرْدِ بَدِيْ نَبُوْدْ كَه تُو اَيْنِ كَارِ رَا اَزْ اُو كَسْبْ كَرْدَه و يَادْ كَرْتَهْ بَاشِي.

(۱) در انجیل لوقا باب ۱ آیه ۵ ایصابات (الیزابت) خواهر مریم «دختر هارون» ذکر شده به معنای این که نسبتش به هارون برادر موسی می‌رسید و هر کس که از طبقه کاهنان بوده به نام دختر هارون یا خواهر هارون معرفی شده است. پس خواهر هارون یعنی ای مریم که از قبیله کاهنان و باید مقدس و محترم باشی چرا چنین کردی!

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۴

وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا وَا مَادْرِ تُو زَنْ بَدِ كَارِ نَبُوْدْ (پس تو دختر بکر از کجا فرزند یافتی).

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ مَرْيَمُ اِشَارَهْ بَه كُوْدَكْ خُوْدِ نَمُوْدْ و كَقْتْ:

با او سخن بگوئید و از او سؤال کنید.

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ كَقْتَنْد: چگونه سخن گوئیم با کسی که شأن او این است که در گهواره باشد؟ صَبِيًّا دَر حَالِيْ كَه اُو كُوْدَكْ اَسْت.

برخی گفته‌اند: آنان از این سخن مریم غضبناک شدند و گفتند: مسخره کردن او ما را از زنا کردن او بر ما سخت‌تر است.

قَالَ اَنْ طِفْل (به امر خدا به زبان آمد و) كَقْتْ (عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام):

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ مِّنْ بَنَدِيْ خُدَا هَسْتَمْ، اُو اَبْتَدَا اَقْرَارْ بَه عِبُوْدِيْتِ خُوْدِشْ كَرْدْ تَا مَرْدَمْ اَزْ بَدُوْنِ پَدْرِ بُوْدَنْ و سَخْنِ كَقْتَنْدْ اُو دَر كُوْدَكِيْ تُوْهَمْ نَكَنْدْ اَنْجَهْ رَا كَه تُوْهَمْ كَرْدَنْدْ كَه اُو فَرْزَنْدِ خُدَا سْت، يَا اُو خُدَا سْت يَا اُو ثَالْتِ ثَالْتَهْ اَسْت (اِقْنُوْمِ سُوْمِ اَسْت، رَبِّ، رُوْحِ الْقُدُسِ، اَبْنِ يَا مَصْدَرِ اَوَّلْ: عَقْلِ اَوَّلْ، نَفْسِ اَوَّلْ)، دَر حَالِيْ كَه (و كَلِمَةُ اللّٰهِ يَعْْنِيْ يَقِيْنِ جَامِعِ و مَظْهَرِ هَرِ سَهْ اِقْنُوْمِ دَر عَيْنِ وَحْدَتِ بُوْدِ).

آتَانِي الْكِتَابَ مَرَا كِتَابِ اَسْمَانِيْ عَطَا فَرْمُوْدْ فَعْلِ رَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۵

ماضی آورد چون وقوع یا استعداد و آمادگی عیسی امری محقق و حتمی بود و مقصود از کتاب، انجیل یا کتاب نبوت است.

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ «۱» و خُدَاوَنْدْ هَرْ جَا كَه بَاشَمْ مَرَا كَثِيْرِ الْخَيْرِ و نَفْعِ رَسَانَنْدَهْ يَا نَمُوْ كَنْدَهِيْ دَر خَيْرِ قَرَارِ دَاَدَهْ اَسْت.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَتِيْ و مَرَا هَمُوَارَهْ مَادَامْ كَه زَنْدَهْ بَاشَمْ بَه نَمَازِ و زَكَاتِ و نِيْكَوْكَارِيْ بَه مَادَرَمْ

سفارش کرده است.

لفظ «بِزَا» با فتحه‌ی با خوانده شده، وصف است به معنای خوبی و نیکی زیاد.

بنا بر این، عطف بر «مبارک» است، لازمه‌ی آن فاصله واقع شدن بین معطوف و معطوف علیه است، یا عطف بر «أوصنی» به تقدیر «جعلنی» است، «بِزَا» با کسره‌ی با خوانده شده که عطف بر «الصَّلوة» باشد.

وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و خداوند مرا زورگو و

(۱) در کافی از برید کناسی ذیل آیه فوق روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه را سؤال نمودم- فرمود چون عیسی هفت ساله شد بر او وحی نازل گردید و از همان موقع بر مردم و یحیی حجت گردید و ممکن نیست یک روز زمین خالی از حجت باشد حضورش عرض کردم آیا در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حیات آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حجت بر خلق بوده است؟ فرمود بلی پیغمبر مردم را به ولایت علی علیه السلام دعوت فرموده و اطاعت آن جناب بر تمام مسلمین واجب بوده ولی تا موقعی که پیغمبر حیات داشت آن حضرت ساکت بود و با وجود پیغمبر تکلم نمی‌فرمود با آن که دانا و حکیم و وحید دهر بود و بعد از وفات پیغمبر اطاعت خدا و رسول او به علی علیه السلام انتقال و اختصاص یافت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۶

سخت دل قرار نداده است.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَايَوْمَ أَمُوتُ وَايَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا «۱» و سلام حق بر (جان پاک) من به روزی که به دنیا آمدم و روزی که از جهان بروم و روزی که برای زندگانی ابدی آخرت برانگیخته شوم.

در مورد یحیی علیه السلام خداوند فرمود: «سلام علیه» که لفظ «سلام» را به صورت نکره آورد، در اینجا به صورت معرفه ذکر کرد، سلام یحیی را نسبت به خدا داد و سلام عیسی را به خود عیسی، وجه این تغییر از تفاوت مقام عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام معلوم می‌شود.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آری: عیسی بن مریم این گونه است، یعنی، به بندگی خدا اقرار دارد.

او کسی نیست که آنان به الهیت و یا فرزند خدا بودنش

(۱) ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: نشو و نماي حضرت عیسی هر روزی مطابق دو ماه مردمان دیگر بود هنگامی که هفت ماهه شد مادرش مریم دست او را گرفت و در نزد معلّمی برد معلّم به عیسی گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحيم عیسی فرمود، گفت: بگو ابجد، عیسی سر به آسمان بالا برد به او گفت آیا می‌دانی ابجد یعنی چه؟ معلّم تازیانه‌ای برداشت و خواست عیسی را بزند آن حضرت به او فرمود: نزن مرا، اگر می‌دانی معنای ابجد را بگو و اگر نمی‌دانی تفسیر کنم و شرح دهم برایت معنای آن را! معلّم گفت: بفرمایید عیسی فرمود: الف اشاره به خدا و نعمتهای اوست با بهجت، جیم جمال و دال دین خدا می‌باشد، هوز: ها هول جهنّم و او ویلی است برای اهل دوزخ، از زمین جهنّم است، حطی اشاره به خطاهای مستغفرین است که خداوند آنها را می‌آمرزد کلمن کلام خداست که قابل تغییر و تبدیل نیست معلّم به مریم گفت بیا فرزندت را ببر که او داناست و احتیاج به تعلیم و تربیت ندارد.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۰۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۷

قابل باشند.

قَوْلَ الْحَقِّ «قول الحق» مرفوع خوانده شده بنا بر این که بدل از «عیسی» یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی این کلام قول حق است، یا عیسی قول حق است.

و «قول الحق» به صورت منصوب خوانده شده تا مفعول مطلق و تأکید کننده‌ی غیر خودش باشد که در این صورت اضافه «قول» به «حق» از نوع اضافه‌ی بیابیه است، یعنی من می‌گویم قولی را که آن حق است، یا به تقدیر لام است، یعنی آن قول خداست.

الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ و این سخن حقی است که در آن شک یا جدال و نزاع می‌کنند به این گونه که یهود می‌گویند عیسی علیه السلام دیوانه یا ساحر است، نصارا می‌گویند او فرزند خدا یا خدا، یا او یکی از سه تاست.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ صَحِيح نیست (امکان ندارد) که خدا فرزندی داشته باشد چنانچه نصارا می‌گویند، نوع بیان این کلمه طوری است که مقصود از آن نفی امکان است.

سُبْحَانَهُ و منزّه است خداوند تعالی از مجانست با فرزند و احتیاج به همراه و مصاحب.

إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آن گاه که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۸

خدا کاری را مقرر فرماید، همین که بگوید بشو، موجود می‌شود پس بدون پدر بودن عیسی سبب نمی‌شود که گفته شود او فرزند خداست.

چه اسباب ایزار مسبب الاسباب است و او بی‌ایزار تواند. (۱)

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ لَفِظ «إِنَّ» با فتحه همزه به تقدیر لام متعلق به قول خدا «فاعبدوه» است و لفظ «فا» زایده یا به تقدیر «امّا» یا به توهم آنست (یعنی فرض شود «امّا» در جمله بوده است) یا «إِنَّ» و ما بعدش عطف بر «الصّٰلموه» است با کسر همزه نیز خوانده شده تا عطف بر «انّٰی عبد الله» باشد، یا ابتدای کلام از جانب خداست به تقدیر «قل» تا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله باشد (یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که) خدا پروردگار من و شما (و همه عالم) است، پس او را پرستید.

هذا لفظ «هذا» اشاره به آن چیزی است که ذکر شد از جمع بین اعتقاد به ربوبیت خدا و عبادت برای او که آن کمال دو قوه‌ی علامه و (قوه علم به خدا یا وجدان ادراکی) و عماله (قوه عملی با وجدان ارادی) است، یا اشاره به جمع بین عبادت و خروج از انانیت و استقلال به امر و دخول تحت امر الهی است، صراطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست به سوی خداست که راه راست همین راه خدا پرستی است، تفسیر این آیه در سوره‌ی آل عمران گذشت.

(۱) مولانا می‌فرماید:

از سبب سازیش من سودایم و ز سبب سوزیش سو فسطایم
دیده می‌خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۶۹

آیات ۳۷ الی ۴۰

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۷ تا ۴۰] ص: ۶۹

اشاره

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ (۳۸) وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰)

ترجمه: ص: ۶۹

ولی گروه منکران در میان خود اختلاف ورزیدند، پس وای بر کافران از حضور در روزی سترگ. روزی که نزد ما آیند چقدر شنوا و چقدر بینا هستند، ولی امروز ستمگران در گمراهی آشکارند. و آنان را از رو حسرت بترسان، که امر [الهی] تحقق یابد و آنان غافل باشند و ایمان نیاورند. ما زمین را با هر که روی آنست، میراث می‌بریم و به سوی ما بازگردانده شوند.

تفسیر ص: ۶۹

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ طوایف مردم از پیش خود (در باره عیسی بن مریم) اختلاف کردند «الأحزاب» جمع حزب است، حزب هر جماعتی است که با رأی یا صنعتی از غیر خودشان منقطع باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۰

لفظ «من» یا ابتدایی است و ظرف حال از «الأحزاب»، یا لفظ «من» زایده، «بینهم» ظرف «اختلف» و اختلاف آنان در این بود که: بعضی می‌گفتند: عیسی خداست، بعضی می‌گفتند:

فرزند خداست، بعضی می‌گفتند: یکی از سه تاست و بعضی می‌گفتند: عیسی و مادرش دو خدا هستند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای بر کسانی که با اعتقاد خلاف در مسیح علیه السلام کافر شدند.

مِنْ مَشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ در حضور یا شهادت گاه آن روز سترگ (قیامت) زیرا لفظ «مشهد» یا مصدر میمی یا اسم مکان است.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ لَفْظٌ «أبصر» صیغهی تعجب است، یعنی چه شگفت در آن روز می‌شنوند و می‌بینند! يَوْمَ يَأْتُونَنَا زیرا که چشم‌ها در آن روز تیز می‌شوند.

لَكِنَّ الظَّالِمُونَ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشعار به علت حکم و رسوا کردن آنانست، به این گونه که وصف ذمی برایشان ذکر می‌کند، یعنی آنان ظالم و ستمگراند.

و ستمگران اليَوْمَ در دنیا فی ضلالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارند، یعنی آنان در دنیا از حق کر، لال و کور هستند، تیزی چشم در آخرت نفعی به حال آنان نمی‌رساند، ممکن است معنای آیه این باشد که ظالمین را بینا کند تا ببیند که در این

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۱

صورت لفظ با برای تعدیه است، نه همزه.

«یوم یأتوننا» مفعول به یا ظرف است، معنای قول خدا «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ اليَوْمَ» ستمگران روزی که پیش ما می‌آیند یا در روز دنیا در گمراهی آشکارند.

ممکن است معنای آن این باشد که توسط انبیا علیهم السلام آنان را شنوا و بینا کنی تا ببینند روزی را که به سوی ما می‌آیند.

که در این صورت «یوم یأتوننا» مفعول دوم یا ظرف می‌باشد در این صورت قول خدا لَكِنَّ الظَّالِمُونَ اليَوْمَ فی ضلالٍ مُبِينٍ بر همان دو معنای ذکر شده می‌باشد.

وَأَنْذَرَهُمْ ای محمد صلی الله علیه و آله آنان را انداز کن و بیمشان ده (یعنی روز مرگ و قیامت).

يَوْمَ الْحَسْرَةِ ﴿١﴾ از روز حسرت و تأسف از این که به افراط و تفریط گراییدند مؤمنین را از تقصیرشان در عمل بیم ده.
 إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ بِدَلِّ الْأَمْرِ بِدَلِّ «يوم الحسرة» است، یعنی روزی که امر خلائیق و حسابشان تمام شود، اهل جنت به جنت و اهل آتش داخل آتش گردند.

می گویند در آن هنگام مرگ را در صورت یک قوچ

(۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده روز حسرت روزی است که مرگ را به صورت گوسفند فربه‌ای می آورند و آن را ذبح می کنند. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۵۵. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۲

می آورند «۱» و بین بهشت و جهنم ننگه می دارند! به نحوی که اهل بهشت و جهنم همه آن را می بینند، سپس ندا داده می شوند که اشراف کنید و نگاه کنید به مرگ، پس آنان نگاه می کنند، سپس مرگ ذبح می شود.
 سپس گفته می شود: ای اهل بهشت اینجا خلود و جاودانگی است که هیچ مرگی در آن نیست، ای اهل آتش به صورت همیشه و جاویدان در آتش خواهید ماند و هرگز مرگی در اینجا نیست.

بدان که انسان از همان ابتدای استقرار ماده‌اش در رحم در حال خلع و لبس، در ترک و اخذ، در بیع و شرا، در موت و حیات و در نشر و حساب است.

و این حالت برای او استمرار دارد تا انقضای حیات دنیا، پس از انقضای حیات دنیا اگر از اهل برزخ باشد تا تمام شدن برزخ و رسیدن به اعراف این حالت استمرار دارد، بعد از وصول به اعراف و حکم بر اهل آتش به دخول آتش و بر اهل بهشت به دخول بهشت این حالات تمام می شود و این تغییر و تبدیل منقضی می گردد و مرگ منقطع می شود، این است معنای قضای امر و حتمی شدن امر و ذبح مرگ.

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢﴾ این جمله حال از

(۱) تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۰۵.

(۲)

بر سیه دل چه سود خواندن و عظم نرود میخ آهنین در سنگ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۳

جمله‌ی «أُنذِرْهُمْ» است، یعنی در حالی که آن‌ها در غفلت هستند، بیمشان ده و با وجودی که ایمان نمی آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرٍ است، لذا آن را از باب استحسان تأکید کرد، گویا که گفته شده: اگر مطلب چنین است چه کسی در دنیاست؟ و چه کسی مالک آنست؟

خدای تعالی فرمود: ما زمین را به ارث می بریم یعنی انانیت‌ها تمام می شود، هنگام قضای امر و حتمی شدن مطلب، دیگر برای کسی مالکیت و انانیتی باقی نمی ماند، روشن می شود که زمین و انانیت‌ها که مصدر مالکیت هستند همه برای خدا بوده است.

وَمَنْ عَلَيْهَا ما وارث زمین و هر کسی که روی زمین است می شویم، مقصود از کسی که روی زمین است انانیت‌هایی است وجود دارد و به همان دلیل ظاهر نگرند و خدا بین نیستند.

وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ اَمْلَاكٍ و مالکین که عبارت از انانیت‌ها هستند از خود آنان تخلف می ورزند.

و ما آن‌ها و ذوات‌شان را بدون املاک و انانیت‌شان وارث می شویم و آنان هنگامی که به سوی مظاهر قهر یا مظاهر لطف حشر

می شوند به سوی ما باز می گردند. (۱)

(۱) زیرا هر کس به اصل خود بر می گردد، مظاهر و مجذوبان ظلمت و قهر به قهر و مظاهر نور و لطف به لطف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۴

آیات ۴۱ تا ۵۰

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰] ص: ۷۴

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵)
 قَالَ اُرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْاِلٰهِيَّتِي يَا اِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اَهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَ اَعْتَزَلْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوا رَبِّي عَسَى اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

به قول مولانا:

نوریان مر نوریان را جاذبند ناریان مر ناریان را طالبند

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۵

ترجمه: ص: ۷۵

و در کتاب آسمانی از ابراهیم یاد کن که صدیقی پیامبر بود.

آن گاه که به پدرش گفت: پدر جان چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود، نمی بیند و به حال تو سودی ندارد؟

پدر جان از علم [وحی] چیزی به من رسیده است که به تو نرسیده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست رهنمایی کنم.

پدر جان شیطان را می پرست، که شیطان در برابر خداوند رحمان سرکش است.

پدر جان من می ترسم که عذابی از سوی خداوند رحمان به تو برسد و دوستدار شیطان شوی.

گفت ای ابراهیم آیا از خدایان من روی برمی تابی؟ اگر دست برنداری سنگسارت می کنم و روزگاری دراز از من دور شو.

[ابراهیم] گفت سلام بر تو، زودا که از پروردگرم برای آموزش خواهم که او به من مهربان است.

و از شما و آنچه به جای خداوند می پرستید کناره می کنم و پروردگرم را می خوانم، باشد که در دعای پروردگرم سخت دل نباشم.

و چون از ایشان و آنچه به جای خداوند می پرستیدند، کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را پیامبر گردانیدیم.

و به آنان از رحمت خویش بخشیدیم و برای آنان آوازه‌ی راستین و بلند پدید آوردیم.

تفسیر ص: ۷۵

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ و ای رسول یاد کن در کتاب خود شرح حال ابراهیم، و در کتاب ابراهیم را: که ذکر خوبان ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۶

احوال و سیره‌های آنان، شنیدن و گوش فرا دادن به آن‌ها در نفوس تأثیر نموده و آن را به سوی بالا جذب می‌نماید. چنانچه ذکر بدان، حالات، سیره و روش شان زجر آور و مانع نفوس خیر و خوب است. إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا او شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود.

در مقام علت آوردن برای جمله‌ی سابق است، لفظ «صدیق» مبالغه، در صدق است «و صدیق» آن کسی است که در گفتار، کردار، علوم، احوال، نیت‌ها و اخلاقش صادق و راست باشد.

به گونه‌ای که راستی او در مجاورش یعنی هم‌نشین و همراهش نیز اثر کرده و سبب صدق او گردد، راست بودن این امور که ذکر شد به این است که این امور مطابق چیزی باشد که انسان شایسته است آن چنان باشد، لازمه‌ی آن این است که صاحب چنین چیزی نبی باشد، لذا فرمود: «صدیقاً».

نَبِيًّا تَبِيٍّ اعم از رسول است (چه هر تبی رسول نیست ولی هر رسول تبی است از این رو انبیا علیهم السلام را ۱۲۴ هزار و رسولان را ۳۳۰ نفر بر شمرده‌اند، و الله اعلم).

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ

هنگامی که به پدرش (یا جد یا عمویش)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۷

گفت: لفظ «إذ» تعلیل جمله‌ی سابق است، یا اسم خاص است بدل از «ابراهیم» به نحو بدل اشمال، یا ظرف «کان» یا «صدیقاً» یا «نبیاً» است، ذکر اختلاف در مقصود از «لأبيه» که پدر ابراهیم یا جد مادری یا عموی ابراهیم بوده گذشت.

يَا أَبَتِ

ای پدر جان، به لفظ «أب» در حال اضافه‌ی به یای تا ملحق می‌شود جهت جلب رضایت یا مهربانی، لذا لفظ «یا أبت» را تکرار نمود. لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ

استفهام در اینجا انکاری است و تعلیق بر موصول جهت اشعار به علت انکار است.

یعنی چرا آنچه را که نه می‌شنود و نه می‌بیند می‌پرستی؟

(خدا را رها کرده و) بتی جماد که گوش و چشم (و حس و هوش) ندارد، دیدن و شنیدن چیزی است که از یک معبود انتظار می‌رود از کسی که نمی‌شنود و نمی‌بیند ممکن نیست.

وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

لفظ «شیئا» جانشین مصدر است، یعنی از تو بی‌نیاز نمی‌کند بی‌نیاز کردنی را، جانشین تو نمی‌شود هیچ نوع جانشین شدنی را، یا مفعول به است برای «لا- یعنی» یعنی بی‌نیاز نمی‌کند از حرکت تو چیزی را، از قبیل جلب و دفع، یعنی نمی‌تواند بدون حرکت و بی‌واسطه خودت نفعی را جلب و ضرری را دفع کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۷۸

يَا أَبَتِ تکرار ندا و منادی برای مهربانی یا جلب رضایت است چنانچه پیشتر گفته شد، یعنی ای پدر.

وَ اَدْعُوا رَبِّي وَ خدای یکتا را می‌خوانم و دعا در این

(۱) سلام برای متارکه و دوری کردن ابراهیم است از قومش و جایز است که مقصود از سلام دعا بر او باشد بدلیل این که ابراهیم وعده استغفار به پدرش داد.

و چون در محل خود به اجماع امامیه مبرهن گردیده که بایستی آباء انبیا علیهم السّلام تا آدم همه موخّید باشند و پیغمبر از نسل طاهر به وجود آید، این است که گفته‌اند آذر که ابراهیم علیه السّلام به وی خطاب (یا اَبْت) می‌کند پدر او نبوده بلکه جدّ اُمّی او بوده و نام پدرش تاریخ است، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده همیشه خداوند مرا از اصلاّب طاهرین منتقل گردانید به رحم طاهرات تا این که مرا در عالم شما خارج گردانید و کافر موصوف به طهارت نیست لِقوله تعالیٰ إِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ مَجْمَعُ الْبِيَانِ

(۲) متأسفانه کلیه پیروان ابراهیم از یهود و نصارا و مسلمان این اخلاق ابراهیم را که در برابر تهدید محبت نموده و مغفرت طلبید. فراموش کرده و به جنگ پرداخته و به دروغ خود را به ابراهیم علیه السّلام منسوب نموده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۱

جا کنایه از عبادت است.

عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا امیدوارم به دعای پروردگرم سخت دل و نومید نباشم، (مثل شما نباشم که سعی و کوششتان در فرا خواندن خدایتان ضایع شده و از بین می‌رود).

در ابتدا حکم را با لفظ «عسی» آورد که بیانگر تواضع و شکستن نفس است، برای این که پاسخ دهی و پاداش در دست خداست. و آن جز محض تفضّل و لطف نیست، بندگان جز امید و رجا چیزی ندارند، چه خاتمه و آخر کار از انسان غایب، عیب کارها مخفی و پنهان است، ثبات بر حال عبادت تا آخر عمر معلوم نیست.

فَلَمَّا اغْتَرَبْتَهُمْ وَ مَا يَعْجُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ قَتِي که ابراهیم علیه السّلام از آنان و معبودهایشان (که) جز خدا (بودند) کناره گرفت با این هجرت باطنی از مقام نفس که موافق آنان بود، به هجرت ظاهری به سوی شام روی آورد.

وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ عِوَضَ آن کسانی که ابراهیم از آنان جدا شد اسحاق و یعقوب را به او دادیم، اسماعیل را ذکر نکرد، چون او را جهت احترام و بزرگداشت مستقلاً ذکر خواهد نمود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۲

یا این که چون بزرگداشت ابراهیم در نظر آنان (یهود و مسیحیان) به سبب اسحاق و یعقوب علیه السّلام بود، انبیای بنی اسرائیل از آن دو بوده‌اند، این دو نام ذکر شده است (و نیز برای اینکه سلسله‌ی ارتباط روحانی و حلقه‌ی رسالت مشخص شود).

وَ كُلًّا وَ هَرِ يَكُ از آن دو را جَعَلْنَا نَبِيًّا وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا نَبِيًّا قرار داده و از رحمت خود بخشیدیم آنچه را که ممکن است به انسان بخشیده شود.

یا خود «من رحمتنا» مفعول است، چون «من» تبعیضی اسم است، یا جانشین مفعول موصوف است.

چون معنای بعضیت در «من» قوی است یا مفعول محذوف است، یعنی به آنان از رحمت خودمان محمّد صلی الله علیه و آله را به جهانیان بخشیدیم.

لفظ محمّد صلی الله علیه و آله را در اینجا حذف کرده یا از باب این که آن ظاهر و روشن است، یا ظهور آن مورد ادعا می‌باشد. وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا «۱» و بر زبان عالمی آوازه نکونامی شان را بلند گردانیدیم لسان صدق عبارت از ثنای جمیل بر لسان خلق است.

(۱) یونس بن عبد الرحمن روایت کرده گفت خدمت حضرت امام رضا علیه السلام شرفیاب شده عرض کردم جمعی از من پرسیدند که نام مبارک علی علیه السلام در کجای قرآنست؟ در جواب ایشان آیه‌ایکه در سوره مریم است وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا را قرائت کردم فرمود راست گفتی این آیه صریح است در نام مبارک آن حضرت. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۵۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۳

مقصود از «علی» ثنای زیاد و بلندست، یا مقصود از علی، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چون علی علیه السلام برای ابراهیم لسان صدق در بازماندگان بود که در لسان صدق از او شریف‌تر برایش وجود نداشت. از ثنا و ستایش تعبیر به لسان کردن برای این است که ثنا از زبان صادر شده و بر آن جاری می‌گردد، به علی علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: لسان صدق برای مرد این است که خداوند در بین مردم برای او چیزی بهتر از مال قرار دهد که آن را بخورد و به ارث بگذارد.

آیات ۵۱ تا ۵۳

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۳] ص: ۸۳

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَّ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

ترجمه: ص: ۸۳

و در کتاب آسمانی از موسی یاد کن که او اخلاص یافته و فرستاده‌ای پیامبر بود. و او را از جانب طور ایمن ندا دادیم و او را به هم رازی خود نزدیک گردانیدیم. و از رحمت خویش برادرش هارون را که پیامبر [و شریک و یاور او] بود به او ارزانی داشتیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۴

تفسیر ص: ۸۴

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا یاد کن در کتاب خود شرح حال، موسی را که او بسیار بنده‌ای با اخلاص بود. لفظ «مخلصا» با کسره لام و فتحه‌ی آن خوانده شده، یعنی او عبادتش را از شرک و رزی خالص گردانید، یا خداوند او را برای عبادت یا (خود) ش، خالص گردانید.

وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا و رسولی بزرگ و مبعوث به پیغمبری بر خلق بود.

تکرار لفظ «کان» برای اشاره به این است که هر یک از این اوصاف خودش برای او شرافتی است.

مقصود از نبی رفعت، بلندی یا نبوت است که تأکید رسالت می‌کند، رسول متضمن نبوت و مستلزم رفعت است و فرق بین رسول، نبی، امام و محدث در تفسیر قول خدای تعالی: وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا از سوره‌ی بقره گذشت و در آن جا معنای این حدیث که

تفسیر ص: ۸۶

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ در این کتاب، اسماعیل فرزند ابراهیم را به یاد آورد. اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ که او در وعده‌اش صادق و راستگو (و در عهد استوار) بود. زیرا چنان چه در خبر آمده است او به مردی وعده داد و یک سال در انتظار وعده‌اش ماند، چون آن مرد فراموش کرده بود،

(۱) در باره موسی علیه السلام و هارون به تفسیر سوره اعراف آیه ۱۴۲ در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعاده مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۷

در خبر دیگری آمده است که سه روز به انتظار آن مرد نشست. (۱)

برخی گفته‌اند: اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام قبل از ابراهیم مرد، این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است (۲) که خداوند او را به سوی قومش مبعوث گردانید، پس او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کردند، پس فرشته‌ای آمد و به او گفت: خدای تعالی مرا به سوی تو فرستاده، هر چه می‌خواهی امر کن، اسماعیل گفت:

من به انبیا یا به حسین بن علی علیه السلام اقتدا می‌کنم. (۳)

وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ او فرستاده‌ای پیامبر بود و خاندانش را به نماز و زکات فرمان می‌داد.

در اول سوره‌ی بقره تحقیق صلاة و زکوة گذشت، چون اهتمام و اهمیّت دادن به امور کسانی که تحت اختیار و زیر دست کسی است یک امر مهم و مرغوب و مطلوب است، خدای تعالی با ذکر این خصلت او را شرافت داد و بزرگ نمود، به جهت شرافت این خصلت، پس از آن فرمود: وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا گویا که گفته باشد: چون اهل و خانواده‌اش را امر به نماز و زکات می‌کرد نزد پروردگارش مرضی و مقبول بود.

(۱) نبی کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می‌بینید (همانند رؤیای ابراهیم علیه السلام) و یا علاوه بر خواب در

بیداری هم صدای فرشته‌ی وحی را می‌شنود. اصول کافی ج ۲ ص ۸۶.

(۲) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۸۵ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۱.

(۳) در مورد حضرت اسماعیل علیه السلام به سوره صافات آیه ۱۰۲ مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۸

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۸۹

آیات ۵۶ تا ۵۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۶ تا ۵۸] ص: ۸۹

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِذْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْرٰٓئِيْلَ وَ مِمَّنْ هَدٰٓيْنَا وَ اٰجْتَبٰٓيْنَا اِذَا تَتَلٰٓوْا اٰيٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا (۵۸)

ترجمه: ص: ۸۹

و در کتاب آسمانی از ادريس یاد کن که صدیقی پیامبر بود.
و او را بلند مرتبه گردانیدیم.

اینان کسانی هستند از پیامبران، از زاد و ولد آدم و از کسانی که همراه نوح در کشتی سوار کردیم و از زاد و ولد ابراهیم و اسرائیل [یعقوب] و از کسانی که هدایت کرده‌ایم و برگزیدیم، خداوند به آنان انعام و اکرام فرموده است، که چون آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، گریان به سجده می‌افتادند.

تفسیر ص: ۸۹

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ و یاد کن در کتاب خود احوال ادريس را، اسم ادريس در تورات «اخنوخ» است و نوهی شیث و جد پدر نوح بود و اولین کسی بود که لباس دوخت و خداوند به او علم حساب و هیئت و نجوم الهام کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۰

و بعضی گفته‌اند: از آن جهت ادريس نامیده شده که دراست و درس او زیاد بوده و شاید در لغت آنان ادريس به همین معنای بوده و گر نه اگر عربی باشد که از درس مشتق شده باشد در آن صورت منصرف می‌شود. «۱»

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا که او شخص بسیار راستگو و پیغمبری عظیم الشان بود و ما او را مقامی بلند و مرتبه‌اش را رفیع گردانیدیم.

بر حسب رتبه او را به مکان بالایی بردیم یا بر حسب مکان.

چنانچه وارد شده که خدای تعالی او را زنده به آسمان چهارم یا ششم بالا برد در حالی که او زنده بود، یا روح او در آسمان چهارم قبض شد. «۲»

(۱) در دایرة المعارف اسلام (به انگلیسی) آمده است: اسم ادريس به «عزرا» یونانی پیوند دارد و «آندریامی» است که با حواری به نام آندرو نسبت داشته یا با آشپز اسکندر همسفر او بوده است، تصادفاً به جاودانگی رسید (خیلی پرت گفته است زیرا اسکندر سه قرن قبل از مسیح می‌زیست و یک نفر نمی‌تواند یا با حواری مسیح باشد و هم با آشپز اسکندر) صابئین او را با هرمس مربوط می‌داشتند و در قصص اسلامی او را در میان آدم و نوح قرار می‌دهند. در بحار الانوار (جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰) داستانهایی از او ذکر شده است (مترجم می‌پندارد که ادريس همان هرمس باشد که تعریف شده است) زیرا آثار هرمسی بیانگر اندیشه‌های غیبی و الهامی است و ادريس هم صاحب صحفی بوده است. [.....]

(۲) انس و ابو سعید خدای، آسمان چهارم و ابن عباس و ضحاک، آسمان ششم، نوشته‌اند (قرآن مترجم خزمشاهی ص ۳۰۹) اما همانطور که در معراج گفته شد و صعود او عروج عالیه بوده است که تا مرتبه‌ی ششم (آسمان ششم) صعود کرده است. چنان که سنایی فرماید:

آسمان‌هاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان

مولانا گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۱

أُولَئِكَ أَنَانُ كَه ذَكَرْشَانِ كَذَشْتِ.

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَسَانِي هَسْتَنْد كَه خِدَاوَنْد بَه أَنَانُ نَعْمَت دَادَه الْبَتَّه نَعْمَت وِلَايَت، چَه وِلَايَت زَمِيْنَه سَاَز و شَالُوْدَه نَبُوْت و رسالت است و ساير نَعْمَت ها نيز با وِلَايَت نَعْمَت مِي شَوْنَد.

چون نَعْمَت حَقِيْقِي هَمَان وِلَايَت است و هر چيزي كه به وِلَايَت مَتَّصِل باشد خواه به سبب بيعت و لوي و خواه با طلب آن بيعت نَعْمَت مِي شَوْد، آنچه كه به وِلَايَت مَتَّصِل نَشُوْد اعْمَّ از نَعْمَت ها ي صَوْرِي دَنِيْوِي يا نَعْمَت ها ي صَوْرِي اَخْرُوِي از قَبِيْل ذُوْق ها و يافته ها و علوم و مشاهدات و معاينات صوري بلا و رنج مِي شَوْنَد مَگر اين كه مَتَّصِل به وِلَايَت شَوْنَد كه آن گاه به نَعْمَت بر مِي گَرْدَنْد. بنا بر اين اصل و فرع نَعْمَت ها هَمَان وِلَايَت است و بس و فرع نَعْمَت ها نيز هَمَان وِلَايَت است، اَگر چيزي ذَكَر شَوْد شما با وِلَايَتِي كه داريد اصل و فرع و معدن و منتهاي آن مِي شَوِيْد.

لفظ «اولئك» مبتدا و جمله جواب سؤال مقدر و خبر آن «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» است، يا «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ» صفت

آن من بالا، آن او به شيب زان كه قرب حق برداشت از حبيب

قرب من بالا ز پستي رفتن است قرب حق از حبس هستي رستن است

و باز مولانا در باره ي معراج كه جنبه ي كماليه دارد مِي گُوِيْد:

در صف معراجيان چون بيستي چون برافتد بر كشانند نيستي

نه چو معراج زميني تا قمر بلکه چون معراج كلكي تا شکر

نه چون معراج بخاري تا سما بل چون معراج جنيني تا نهي

ترجمه بيان السعاده، ج ۹، ص: ۹۲

يا مبتدای دوّم است.

و قول خدای تعالی: مِنَ النَّبِيِّنَ خَبْرُ اسْتِ يا حال.

مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ خَبْر، يا حال، يا بدل است و بقيه قول خدای تعالی: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ... تا آخر» خبر است.

«من» در قول خدای تعالی «مِنَ النَّبِيِّنَ» بيانيه يا تبعيضيّه است، هم چنين «من» در قول خدا: «مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ» تبعيضي يا بياني است يعنى

اينان اَگر از همان ذُرِّيَّة (از جهت نَبُوْت) بوده اند و سپس همراه نوح در كشتي و ...

زيرا وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ عَطْفُ بَر «مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ» است و مقصود از كساني كه با نوح حمل شدند، ذُرِّيَّة كساني است كه با نوح

حمل شدند، ليكن «الذُرِّيَّة» در اين جا حذف شده جهت بزرگداشت آنان.

چرا كه اين حذف مشعر به اين است كه خود آنچه كه با نوح حمل شده مورد نظر در حمل نيست، بلكه آنچه كه در حمل مورد

نظر است عبارت از ذُرِّيَّة است.

پس گويا آنچه كه حمل شده است حمل نشده، چون مورد نظر نبوده است و آنچه كه مورد نظر است از ذُرِّيَّة همان حمل شده

است.

وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ سِيسَ از ذُرِّيَّة ابراهيم و اسراييل، همه ي اين ها از قبيل عطف خاص بر عام است

ترجمه بيان السعاده، ج ۹، ص: ۹۳

تا خاص به سبب اختصاص به كثرت نسب ها ي شريف بزرگ و محترم شود، چون همه ي آنان از ذُرِّيَّة ي آدم عليه السلام بودند.

ولي از بين آنان ادريس اختصاص به اين نسبت پيدا كرد، بعد از ادريس همه از ذُرِّيَّة محمولين با نوح بودند و از بين آنان ابراهيم

عليه السلام با اين نسبت امتياز پيدا كرد و بعد از ابراهيم همه از ذُرِّيَّة ابراهيم بودند، چون اسحاق، اسراييل و موسي، هارون و

اسماعیل و زکریا و یحیی و عیسی از ذریه ابراهیم و اسرائیل بودند، از بین آنان فقط اسحاق و اسماعیل با اختصاص به ابراهیم امتیاز پیدا کرده‌اند.

و اگر مقصود از قول خدای تعالی: وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد، مقصود از قول خدا: لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و علی علیه السلام باشد چنانچه در خبر اشاره شده است محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و علی علیه السلام نیز به سبب اختصاص به ابراهیم دارای امتیاز می‌شوند.

وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا عَظَمَاءَ بَرِّ «مِنَ النَّبِيِّينَ» یا بر «مِنَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ» است و لفظ «من» برای تبعیض یا تبیین است و تقدیر آن «من ذریه من هدینا» است و اسقاط لفظ «ذریه» به همان جهتی است که در «ممن حملنا» ذکر شد، یا این لفظ در تقدیر نیست (یعنی و آنهایی را که به اسلام هدایت کردیم و به ولایت برگزیدیم). «۱»

(۱) توالی ذریه از آدم: سپس نوح و سپس ابراهیم و در آخر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از عام به خاص و اخص و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۴

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ لَفِظٌ «تتلى» با تا و یا خوانده شده و آن خبر است یا حال، یا جمله‌ی مستأنفه جهت بیان حال و بیان این مطلب است که آنان با علو و بلندی نسبشان و شرف نبوت و رسالت در عین حال دارای کمال تضرع و التجا به خدا هستند. و ممکن است «مِمَّنْ هَدَيْنَا» جانشین مبتدا و «إِذَا تُتْلَىٰ» خبر از آن باشد، یعنی بعضی از کسانی که هدایت کردیم و اختیار نمودیم، هر گاه آیات ما خوانده شود.

حَزُّوا سُجَّدًا چون در برابر خدا خضوع کامل دارند و نسبت به آیات او متواضع هستند، به سجده می‌افتند.

وَبُكِّيًّا «۱» و گریه می‌کنند چون خوفشان از خدا کامل است و به او پناه می‌برند و «بکيا» با ضمّه‌ی با طبق اصل خوانده شده و با کسره‌ی با بنا بر تبعیت «ب» از «ک» (بکي).

اخص اخص است یک سیر تکاملی عروجی است، گویا از ریشه، ساقه، برگ و گل و سپس میوه و دانه ظاهر شده است. ریشه (آدم)، ساقه اولی (نوح)، ساقه محکم شاخه‌دار (ابراهیم) شاخه‌ها (اسماعیل و اسرائیل) میوه (محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دانه (ولایت علی و اجتینا).

(۱) از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است که فرمود مقصود از کسانی که چنینند (دارای خضوع هستند) ما می‌باشیم. مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۵

آیات ۵۹ الی ۶۵

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۹ تا ۶۵] ص: ۹۵

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

ترجمه: ص : ۹۵

ولی پس از آنان جانشینان ناخلفی بازماندند که نماز را فرو گذاشتند و از شهوات پیروی کردند، زودا که با زیان و ذلت رو در رو شوند.

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته پیشه کند اینانند که وارد بهشت می شوند و هیچ گونه ستم [و کم و کاستی] نمی بینند.

همان جنات عدن که خداوند رحمان به نادیده به بندگانش وعده داده است، همانا که وعده‌ی او وفا خواهد شد.

در آنجا هیچ گونه [سخن] بیهوده نشنوند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۶

جز سلام نشنوند و بامدادان و شامگاهان در آنجا رزقشان برای آنان برقرار است.

این بهشتی است که به بندگان پرهیزگار خود میراث می‌دهیم

[جبریل گفت] و ما جز به فرمان پروردگار فرود نمی‌آییم، او حاکم آینده و گذشته و حال ماست. و پروردگار فراموش کار نیست.

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست پس او را بپرست، در عبادت او شکیبایی پیشه کن آیا همانم و همانندی برای

او می‌شناسی؟

تفسیر ص : ۹۶

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ لَفْظِ خَلْفٍ با سکون لام، به نسل و ذریه، بد و با حرکت لام نصب (خلف)، به نسل خوب اطلاق می‌شود،

اما عموماً هر یک در جای دیگری نیز استعمال می‌شود.

یعنی پس از آنان جانشینان بد (ناخلف) باقی ماندند که، أَضَاعُوا الصَّلَاةَ نماز را ضایع کردند به این که آن را ترک کردند، یا از

و قتش به تأخیر انداختند، چنانچه در خبر «۱» به این مطلب اشاره شده است.

وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و از شهوات پیروی کردند.

در بیان پیروی از شهوات گفته شده که آنان قهوه می‌نوشیدند، مرتکب شهوات می‌شدند، تابع لذت‌ها و تارک جماعت بودند.

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۸۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۷

از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان پیروی از شهوات آمده است: که او کسی است که بنای محکم بنا کند (کاخ سازد) و چیزی

سوار شود که مردم بر آن از جهت زیبایی نگاه کنند (ماشین گران آخرین سیستم زیبا برای پز دادن) و چیزی بپوشد که مشهور به

حسن و خوبی باشد.

(لباسهای مد و گرانبها برای پز دادن)، شهرت به لباس تشبیه شده است «۱».

بدان که نماز و زکات چنانچه در اول کتاب در اول سوره‌ی بقره بررسی گردید عبارت از لبس و خلع است، آن دو برای انسان از ابتدای استقرار نطفه‌اش در رحم تا آخر عمرش ثابت هستند.

لیکن خلع و لبس تا مقام تکلیف و نزدیک بر آن با تکوین الهی و بر طریق انسانی قرار می‌گیرد، در مقام تکلیف اگر خلع و لبس با امر الهی بوده باشد باز در طریق انسانی است و اگر با امر الهی نباشد در طریق انسانی قرار نمی‌گیرد، بلکه آن خلع و لبس در طریق نفسانی و با دخالت خواهشهای نفسانی است.

و هر قول، فعل و حالتی دارای یک جهت الهی و یک جهت نفسانی است.

به این معنا که اگر ناشی از امر الهی محض شده باشد از آن فعلیت الهی حاصل می‌شود و لبس در طریق انسانیت محقق گشته

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۸۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۸

و خلع و طرح فعلیت نفسانی به سبب طرح انانیت نفس حاصل می‌شود.

و فعلیت الهی یعنی لبس در طریق انسانی که آن در حقیقت نماز است، طرح اقتضای نفس و انانیت آن که در حقیقت زکات است. بنا بر این ضایع کردن نماز عبارت از غفلت از امر الهی در عمل است هر عملی بوده باشد و اتباع شهوات عبارت از ملاحظه‌ی اقتضای نفس در عمل است هر عملی می‌خواهد باشد.

پس نماز گزار اگر نمازش از اقتضای نفسش صادر شده باشد، اعم از این که این اقتضا اجرا و امضای عادت باشد چنانچه آن، حال اکثر مردم است یا از باب ریا و خود پسندی رخ داده باشد، یا جلب نفع در دنیا یا دفع ضرر مربوط بر آن باشد یا به جهت دخول در بهشت یا عدم دخول در آتش، یا نزدیکی به خدا یا جلب رضایت خدا باشد که در همه‌ی این صورت‌ها نماز را ضایع کرده‌اند و پیرو شهوت گشته‌اند.

اگر چه صورت نماز را هم درست انجام بدهند و اگر کسی مقتضای شهوتش را از حلالش انجام دهد و در عین حال ناظر به امر پروردگارش و مباح بودن آن باشد او نماز گزارست اگر چه مقتضای شهوتش را انجام می‌دهد.

پس مقصود از نماز جهت افعال است، نه صورت اعمال و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۹۹

هم چنین است مطلب در پیروی از شهوات و حدیث علی علیه السلام در بیان اتباع شهوات مشعر به این مطلب است.

فَسَيُوفَ يَلْقَمُونَ عَيًّْا پس آنان در آخرت شرّ ناامیدی می‌بینند، بنا بر تجسم اعمال، یا مقصود جزای غیّ است و مراد از غیّ شرّ و ناامیدی است، یا جایی است در جهنّم.

إِلَّا مَنْ تَابَ جز کسی که از پیروی شهوات در اعمال توبه کند.

و آمَنَ و با بیعت عام یا خاصّ ایمان بیاورد، یا اذعان کند که اعمال دارای جهت الهی و جهت نفسانی هستند.

و عَمَلٍ صَالِحاً و عمل صالح انجام دهد طبق آنچه که در بیعت با او شرط شده است، یا با امر الهی عمل را انجام دهد تا آن عمل صالح گردد و اقامه‌ی نماز بشود نه ضایع کننده یا پیرو شهوات.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در این صورت (گناهش بخشیده و) بی هیچ ستم به بهشت ابد داخل خواهد شد.

لفظ «یدخلون» با ضمّه‌ی با دو فتحه، خا و با ضمّه‌ی یا و ضمّه‌ی خا خوانده شده است.

و لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا با کم کردن چیزی از ثواب اعمال‌شان به آنان ستم نمی‌شود.

جَنَاتٍ عَدْنٍ بدل از «الجَنَّة» است و در بدل آمدن جمع

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۰

از مفرد معنی نیست در صورتی که مفرد در معنای جمع باشد، یا آن منصوب به فعل محذوف است که به جهت مدح از تبعیت قطع شده است. (۱)

جَنَاتٍ به طبقه‌های بهشت اطلاق می‌شود و هر طبقه از آن‌ها دارای طبقاتی است، بهشت عدن آخرین طبقه است، که هر کس به آن برسد از آن فراتر نمی‌رود، روی همین جهت بهشت عدن نامیده شده است، چون «عدن» به معنای اقامت است، بر خلاف سایر طبقات که محل اقامت و توقّف همیشگی برای هر کسی که به آنجا برسد نمی‌باشد (باید گذر کند). (۲)

الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ در حالی که بهشت‌ها و طبقه‌ها در غیب هستند، یا در حالی که رحمان در غیب است، یا در حالی که بندگان از خدا غایب هستند (خداوند از بندگان غایب است).

إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا جواب سؤالی است ناشی از قول خدا: فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یا از قول خدا وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ یعنی البتّه وعده‌ی خدا یقین به انجام می‌رسد.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا این جمله حال است یا مستأنف،

(۱) جَنَاتٍ عدن مفعول فعل محذوف «یدخلون» است لذا منصوب است و عدن به تبعیت باید منصوب باشد ولی نشده است.

(۲) مقام فنای بعد از فنای اسماء و صفات، یعنی پس از گذر از همه مدارج بهشت ورود به جنت عدن است که بقا و بالله است و اقامت عند ملیک مقتدر و مقام تمکین می‌باشد، زیرا در هر مرتبه پایین‌تر آرامش و قرار نیست چه با میل و خواست، چه بی میل و خود است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۱

إِلَّا سَلَامًا در آن بهشت هرگز سخن لغوی نشنوند بلکه همه گفتارشان سلام است.

استثنای از لغوست، مبالغه در این است که بهشت لغو نیست، یعنی لغو بهشت عبارت از سلام است (مدح شبیه به ذم) و این از قبیل قول شاعر است که می‌گوید: "نیست عیبی در این لشگریان به آن که شمشیرهای آنان در اثر زدن بر دشمنان کند و شکسته است". ممکن است استثنای در این جا منقطع باشد.

بیان تعدّد افلاک و شمس و اقمار ص: ۱۰۱

بدان که آفتاب حقیقی که آن حقیقت آفتاب عالم طبع است از مقام غیبش به فعل باری تعالی تنزّل نموده، سپس تنزّل دیگر نموده به صورت قول و مراتبش ظاهر شده و سپس به مرتبه‌ی نازل‌تر نفوس با مراتبش نمودار گشته، سپس در عالم طبع به صورت این آفتاب محسوس ظاهر شده است.

و چنانچه حرکت این آفتاب محسوس در عالم خودش دوری «۱» و عالم آن کروی است، با کروی بودن زمین و دوری بودن حرکتش روز و شب ظاهر می‌شود.

(۱) این که گفته می‌شود خورشید از ثوابت نسبت به منظومه شمسی است و گر نه در کهکشان‌ها و جهان ستارگان حرکت دوری دارد و در ذات خود حرکت ذاتی و جوهری فیزیکی و متافیزیکی دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۲

هم چنین است آفتاب حقیقی که حرکت آن در هر یک از عوالمش دوری است و عوالم آن را گاهی به هفتاد هزار عالم و گاهی به هزار هزار عالم تحدید کرده‌اند و هر یک از عوالم آن کروی است و لکن کروی بودن آن معنوی است نه محسوس چه هر یک از آن عوالم مشتمل بر دو قوس نزول و صعود است و بعد از رسیدن نور حقیقی به اواسط قوس نزول پنهان می‌شود و تدریجا به اواسط قوس صعود می‌رسد و در این هنگام تدریجا ظهور پیدا می‌کند و آن وقت که شروع در اختفا می‌کند بر حسب آن عالم شب شروع می‌شود، آن گاه که شروع در ظهور می‌کند بر حسب آن عالم روز پدید می‌آید، لذا صبح و شب اختصاصی به عالم طبع و بهشت‌های دنیا ندارد، چنانچه بعضی گفته‌اند.

و در اخبار وارد شده که فلک‌ها، آفتاب‌ها و ماه‌ها متعدّدست.

چنانچه وارد شده: پشت این آفتاب شما سی و نه آفتاب دیگر و غیر از این ماه شما سی و نه ماه دیگر وجود دارد. و در فارسی گفته شده:

آسمان‌هاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان «۱»

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا این

(۱) حکیم سنایی در حدیقه و مولانا در مثنوی دفتر اول.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۳

همان بهشتی است که ما بندگان پاک متقی خود را بالخصوص وارث آن می‌گردانیم.

بدان که انسان کامل دارای نشئه‌هایی است و در هر نشئه دارای اموال و اقربا و خویشاوندانی است و همانطور صحت نسبت‌های جسمانی مبتنی بر چیزی است که قانون‌گذاران در هر شریعت و ملّتی برای تصحیح نسبت آن را تأسیس می‌کنند. هم چنین است نسبت روحانی که صحت آن مبتنی بر عقد ایمان است و همانطور که نسبت جسمانی وقتی مبتنی بر چیزی که تأسیس کرده‌اند نباشد، در ترتیب آثار نسبت مانند میراث و غیر آن مؤثر نیست، هم چنین است نسبت‌های روحانی که هر گاه مبتنی بر چیزی که تأسیس کرده‌اند نباشد مؤثر نخواهد بود.

همانطور که منتسب به نسبت جسمانی اگر چیزی را که نسبتش را تصحیح کند نداشته باشد لغو و بی‌نسبت می‌شود، هم چنین است منتسب به نسبت روحانی که اگر تصحیح نسبت وجود نداشته باشد نسبتی در آنجا نیست و شخص مدّعی نسبت خود را در آن نسبت بسته و به دروغ نسبت داده است.

تحقیق کامل در مورد نسبت جسمانی و روحانی و فرق بین آن دو، شرافت نسبت روحانی نسبت به جسمانی، در سوره‌ی بقره در طی قول خدا «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» گذشت.

و همانطور که انسان تا چندی که در عالم طبع است دارای

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۴

اموالی است و هر گاه از این عالم رفت خویشاوندان نسبت جسمانی به آن مال سزاوارتر می‌شوند، هم چنین کسی که در عوالم روحانی از کامل جانشینی می‌پذیرد خویشاوندان روحانی نسبت به او سزاوارتر می‌شوند.

و همانطور که پی‌آمدگان از مرتبه‌ی جسمانی نسبت به نزدیکان و خویشان روحانی حقیقی ندارند، هم چنین نزدیکان جسمانی از جانشینان روحانی دارای هیچ حقیقی نمی‌باشند.

از این رو هر دوستی و هر نسبتی در روز قیامت منقطع می‌شود جز دوستی و نسبت در راه خدا (زیرا جنبه روحانی که ارتباط روح با

روح کل است و ایمان و عمل به بقای روحانی و ظهور حیات معنوی است باقی مانده است).

چون اصل کامل‌ها و پدر پدران روحانی علی بن ابی طالب علیه السلام است و او از جمیع عوالم منصرف و در مقام مشیت که فوق امکان است متمکن بود، همه‌ی عوالم امکان از او تخلف کرده و میراث اولاد او قرار گرفتند، اولاد او که با نسبت صحیح به او منتسب بودند به مقدار مراتبشان در نسبت از عوالم امکان ارث بردند، اگر چه در دنیا اموال آن‌ها غصب شده باشد. چنانچه خدای تعالی فرموده:

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِي كَمَا بَايَمَانَ خَاصٍّ وَعَقْدَ إِيمَانٍ بِأَعْلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِيمَانًا آوَرَدْنَد، كَمَا فِي دُنْيَا مُورِدَ غَصْبَ قَرَارَ كَرَفْتَه
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۵

و در آخرت خالص هستند و همین معنای به ارث بردن فردوس است.

و اما به ارث بردن مؤمنین منازل اهل آتش را پس آن عبارت است از به ارث بردن آنچه که اهل آتش مستحق آن هستند اگر نسبت خود با علی علیه السلام را قطع نمی کردند، چه همه‌ی موجودات یک نسبت فطری به علی علیه السلام دارند، گاهی انسان نسبت فطری اش به ولایت را قطع می کند و در نتیجه منازل و اموالی را که به حکم ولایت تکوینی برای او مقرر بود ترک کرده است. پس صاحبان انسان دیگر که با علی علیه السلام نسبت دارند آن‌ها را به ارث می برند.

مانند جنین که از اموال میت سهمی برای او می گذارند، که اگر زنده به دنیا آمد و بالغ شد سهمش را بگیرد و اگر مرده به دنیا آمد یا بالغ نشد سهم او را سایر ورثه می برند نسبت به حکم و مراتب. حال که این مطلب را فهمیدی دیگر در تصحیح اطلاق ارث بر چیزهایی که ذکر شد احتیاج به تکلفات و زحمت‌هایی که متحمل و مرتکب آن شده‌اند نمی ماند.

و «من عبادنا» ظرف لغو و متعلق به «نورث» است و معنای آیه این است که ما بهشت را به ارث می بریم از مال بندگان مخصوص خود، بندگان که از رقیبت و بندگی نفس هایشان خارج
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۶

شده و با تمام وجودشان برای ما خالص گشته‌اند، پس کامل و مکمل گشته و با تملیک ما مالک درجات آخرت شده‌اند.

لذا پس از آن که آن جنّت و بهشت به سبب توجه آنان و انتقالشان به مقام بالاتر از آنان بر جای ماند ما آن درجات را به بندگان به ارث گذاشتیم که متقی بودند، به این که داخل در ولایت شدند.

چه تقوای حقیقی متصور نیست مگر با دخول در ولایت، یا «من عبادنا» ظرف مستقر و حال از «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» است.

و بنابر این معنای آیه چنین می شود: ما بهشت را به ارث می گذاریم برای کسی که با تقوا باشد در حالی که او از بندگان ما شده باشد بدین گونه که خداوند از او مال و جانش را در مقابل بهشت خریده باشد و فایده‌ی تقید به حال اشعار به این است که تقوای حقیقی جز با بیعت و لوی یا نبوی حاصل نمی شود.

وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ این کلام از فرشته‌ای است که از جانب خدای تعالی حکایت می کند (جبریل) و معطوف بر جمله‌ای است که از جانب خدا حکایت شده در روایت آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جبریل فرمود: چه چیز تو را از زیارت کردن ما منع می کند؟

پس این آیه نازل شد که ما جز به امر پروردگارت فرود نمی آییم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۷

لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ پَرُورِدْ كَار وَ حَاكِم تُو آيِنْدَه مَاسْت كَه مَقْصُود دُنْيَا يَا عَوَالِمِ آخِرْتِ اسْت.

وَمَا خَلَقْنَا وَ حَاكِم كُذْشْتَه مَاسْت أَنِچَه كَه پِشْت سِر مَاسْت (با مقایسه معلوم می شود که منظور گذشته و حال و آینده است نه از

جهت زمانی، بلکه علوی و تکاملی).

وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ نِيز حَاكِم هَم اَكْتُون وَ جَهَانِي اَسْت كِه مَا دَر اَن وَاَقَع شَدِه اِيْم. «۱»
 وَ مَا كَان رَبُّكَ نَسِيًّا پُرورد گار تو، تو را فراموش نكرده است، يعني تو را ترك نكرده مانند كسي كه فراموش مي كند، يا پُرورد گار
 تو موصوف به نسيان و فراموش نبوده است تا توهم شود كه او از تو غفلت كرده است، در اين جمله اشعار به اين است كه سرعت و
 كندى نزول جبرييل منوط به حكم خداوند است.
 رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا كه پُرورد گار آسمانها و زمين و آنچه در اوست مي باشد اين جمله وصف «رَبِّكَ» يا خبر
 مبتدای محذوف است، بيانگر اين است كه فراموشى بر خدای تعالی ناممكن است.

(۱) سه پنداری (گذشته و حال و آینده) امری نسبی و اعتباری است نه ذاتی، پس برای خدا و ظهور و تجلیات او و روح معنای
 ندارد.

به قول مولانا:

ماضی و مستقبلت نسبت به توست هر دو يك چیزند، پنداری كه دوست

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۸

فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ پس او را پُرسْت و در بندگيش شكيبايی و رز چون صبر بر عبادت سخت ترين اقسام صبر است آن را با
 صيغهی مبالغه آورده است.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آيا همانم و همانندی برای او می شناسی كه بندگی اش پيشه گيری؟

هر گز نخواهی يافت خطاب مخصوص به محمد صلی الله عليه و آله يا عام است و شامل هر كسي است كه خطاب در مورد او
 ممكن باشد، مقصود از «سمی» آنست كه در چیزی از صفاتش مماثل و همانند او باشد، مقصود كسي نيست كه به چیزی از
 نامهايش ناميده شده باشد.

آيات ۶۶ الی ۷۶

[سوره مريم (۱۹): آيات ۶۶ تا ۷۶] ص: ۱۰۸

اشاره

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ
 الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيْهَمَّ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ
 أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا- وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲) وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
 بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيًّا (۷۴)
 قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ
 جُنْدًا (۷۵)

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۰۹

ترجمه: ص: ۱۰۹

و انسان [منکر] گوید آیا چون مردم به زودی زنده برانگیخته خواهیم شد؟
 آیا [این] انسان نمی‌اندیشد که ما در گذشته او را آفریده‌ایم حال آن که چیزی نبود.
 سوگند به پروردگارت که آنان و شیاطین را گرد می‌آوریم سپس همه شان را پیرامون جهنم به زانو در افتاده حاضر می‌گردانیم.
 آن گاه از میان آنان از هر فرقه‌ای هر کدام را در برابر خدای رحمان سرکش ترند جدا می‌سازیم.
 آن گاه ما بهتر می‌دانیم که کدامشان سزاوارتر به در افتادن به میان آن هستند.
 و هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد آن خواهد شد، این امر بر پروردگارت قضای حتمی است.
 سپس کسانی را که پروا پیشه کرده‌اند، می‌رهانیم و ستم پیشگان را در آنجا به زانو در افتاده وا می‌نهمیم.
 و چون آیات روشنگر ما
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۰

بر آنان خوانده شود، کفر پیشگان به مؤمنان گویند، [باید دید] کدام یک از دو گروه [از ما یا شما] نیک مرتبه‌تر و مجلس آراترست.
 و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را که خوش ساز و برگ‌تر و خوش نماتر بودند، نابود کردیم.
 بگو هر کس که گمراهی را برگزیند، خداوند رحمان [از روی استدراج] به او افزونی بخشد تا آنچه به ایشان وعده داده‌اند، چه عذاب [الهی]، چه قیام قیامت ببیند، خواهند دانست که چه کسی بد منصب‌تر و سست نیروتر است.
 و خداوند بر هدایت ره یافتگان بیافزاید و کارهای ماندگار شایسته در نزد پروردگارت خوش پاداش‌تر و خوش عاقبت‌ترست.

تفسیر ص: ۱۱۰

و يَقُولُ الْإِنْسَانُ مَقْصُودٌ مِنْ «انسان» نوع انسان است که حیوان ناطق باشد که اگر چه گوینده مطلب بعضی از افرادش باشد، باز به نوع انسان ربط داده شده است.
 یعنی: آدمی می‌گوید:
 إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَيَا چون مردم دوباره زنده می‌شوم؟! (چون سؤال جنبه انکاری ندارد بلکه تنها پرسشی محض و شگفتی اوست لذا به صورت نوع انسان ذکر شده است).
 بدان که انسان تا چندی که ادراکش منحصر در محسوسات است و از نفسش جز مقام جسمیش را درک نمی‌کند اقرار او به
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۱

بعثت و برانگیخته شدن پس از مرگ تقلید محض است بدون این که از نفس، بعثت، موتش تصویری داشته باشد و انکارش تحقیقی است نه تقلیدی.
 زیرا کسی که به بدن نگاه می‌کند، ناظر به این است که نفس جسمی است لطیف و متکیف به کیفیتی خاص، سریان در بدن دارد مانند سایر اجزای بدن یا کیفیت خاصی است در بدن، بدن با مرگ کیفیت حیاتش را از دست می‌دهد و جمیع اجزایش از بین می‌رود مخصوصا اگر شخصی ناظر به بدن به طبیعت و کیفیات آن بصیر و بینا باشد در این صورت اقرار به زنده شدن بعد از مرگ و بازگشت بعد از فنا برای او ممکن نیست.

روایت شده است که ابی بن خلف استخوانهای پوسیده‌ای گرفت و آنها را با دست نرم کرد و گفت: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

گمان می‌کند که ما بعد از مرگ زنده می‌شویم. «۱»

أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ أَيَا إِنْسَانٍ بِهِ يَادُ نَمِيْ آوَرْدُ كِهْ مَا اُو رَا قَبْلُ اَز وَجُوْدَشْ يَا قَبْلُ اَز مَرْگَشْ آفَرِيْدِيْمْ؟
وَلَمْ يَكُ شَيْئًا وَّ إِنْسَانِ اَنْ وَقْتُ چِيْزِيْ نَبُوْدَهْ اَسْتُ، نَهْ دَرِ عَوَالِمِ بَالَا- و نَهْ دَرِ عَوَالِمِ پايِيْنِ، بَدِيْنِ گُوْنَهْ كِهْ مَا اِنْسَانِ رَا دَرِ عَوَالِمِ عِلْمِ
خُوْدِ آفَرِيْدِيْمْ كِهْ دَرِ اَنْ مَوْقِعِ نَهْ مَقْدَّرُ بُوْدُ و نَهْ مَوْجُوْدُ

(۱) تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۱۱۳ چاپ دارالکتب اسلامیه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۲

طبیعی، یا مقصود این است که در عالم طبیعی چیزی نبود.

فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِيْنَ قِسْمٌ بِهْ خُدَايْ تُو كِهْ اَلْبَتَّهْ اَنَانِ رَا كِهْ دَرِ كُفْرٍ و اِنْكَارِنْدِ بَا شَيَاطِيْنِ دَرِ قِيَامَتِ مَحْشُوْرٌ مِيْ گَرْدَانِيْمِ، يَعْْنِيْ
اَنْ كُفَّارِ رَا بَا شَيَاطِيْنِيْ كِهْ مَوْكَلٌ بَرِ اَنَانِ هَسْتَنْدِ مَحْشُوْرٌ مِيْ كْنِيْمِ، چُوْنِ كَلَامِ بَرِ مَنْكَرِ القَا مِيْ شُوْدُ كِهْ اَنْ رَا بَا تَأْكِيدِهَايْ مَتَعَدَّدُ
تَأْكِيدِ نَمُوْدُ.

روایت شده است که کفار با دوستان و قرین‌هایشان محشور می‌شوند، یعنی با آن شیاطین که آن‌ها را اغوا کردند، یعنی هر کدام با شیطان خویش محشور می‌گردد.

بدان که انسان که عالم صغیر است (گفته شده است) وقتی آدم و حوا علیهما السلام از بهشت هبوط کردند و توالد و تناسل نمودند، به یکی از فرزندان‌شان حوریه داده شده و به دیگری جتیّه، در عالم صغیر زاد ولد کردند، پس هر چه که از حوریّه متولد شد هم جنس و سنخ فرشتگان گشت که با همان سنخیت ملایکه را جذب می‌کند و آنچه که از جتیّه متولد شد هم سنخ اجنه و شیاطین شد که با آن سنخیت شیطان را از عالم کبیر به عالم صغیرش جذب می‌کند.

و این که وارد شده که هر انسان دارای ملکی است که زاجر و مانع گناه است و دارای شیطانی است که او را اغوا می‌کند، اشاره به همین معناست که ذکر شد.

و هر یک از ملایکه و شیطان که جذب می‌شوند دارای

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۳

لشکریان و یارانی هستند، فرشتگان موکل با لشکریان‌شان بسیار می‌شوند و شیطان که جذب می‌شود از آن شیطان‌های متعدّد و فراوان پدیدار می‌گردد.

و آن گاه که انسان محشور می‌شود هر شیطانی که با او بوده همراه او محشور می‌شود، یا مقصود این است که ما آنان و شیاطین را زنده می‌کنیم با قطع نظر از خصوص شیاطین موکل.

ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ضَمِيْرٌ مَفْعُوْلٌ (هم) دَرِ «لَنَحْضِرَنَّهُمْ» و دَرِ «نَحْشُرَنَّهُمْ» بِهْ مَطْلُوْقِ بَشَرِ بَرْمِيْ گَرْدَدُ چِهْ مَوْْمِنِ بَاشَنْدِ يَا كَافِرٍ،
حَضُوْرٌ حَوْلَ جَهَنَّمَ هِمَانَنْدِ و رُوْدِشَانِ بَرِ جَهَنَّمَ اَسْتُ، يَا ضَمِيْرٌ «هَمْ» بِهْ كَافِرِيْنِ بَرِ مِيْ گَرْدَدُ.

و لفظ «جثی» جمع «جائی» اصل آن «جثو» به معنای به زانو در آمدن است، با ضمّه‌ی جیم و کسره‌ی آن هر دو خوانده شده یعنی آن‌ها را پیرامون جهنّم به زانو در می‌آوریم.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ شِيعَةً گروهي است که نبی یا امامی را مشایعت کند در هدایت، یا مشایعت امامی بکند در گمراهی (چون روی سخن با گمراهان است پس منظور پیروان کافران و گمراهان است).

أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا لَفْظٌ «عَتِيٌّ» دَرِ اَصْلِ «عَتَوٌ» بُوْدَهْ، مَصْدَرٌ عَتَى عَتَوًا و عَتِيًّا بِا ضَمِّهِ عَيْنِ، «عَتِيًّا» بِا كَسْرِهِ اَنْ بِهْ مَعْنَايِ
اَسْتِكْبَارِ و تَجَاوُزِ اَز حُدِّ اَسْتُ.

چه این ورود بر جهنم و اعراف از لوازم وجود انسان و کیفیت آفرینش اوست.

و لذا خدای تعالی پس از خبر دادن مطلب فرمود:

كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا این ورود، بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۷

پروردگارت یک امر حتمی و نافذ شده است مطلب را با تأکیدهای متعدّد و مؤکّد نمود، لکن گاهی بر انسان جذبه‌ای از جذبات رحمان عارض می‌شود که اثری از دنیا و آتش‌هایش، از برزخ و عقبه‌هایش.

و از اعراف و مشاهداتش باقی نمی‌گذارد، که در این صورت ورود حتمی منسوخ در حقّ او برداشته می‌شود.

آنچه که وارد شده که آتش به مؤمن می‌گوید: عبور کن و بگذر ای مؤمن نور تو شعله‌ی مرا خاموش کرد اشاره به دنیا و خواسته‌های نفس یا اخلاق رذیله و پست، یا برزخ‌ها است.

هم چنین است گفته معصوم علیه السلام که فرمود: «۱» ما از آتش عبور کردیم و گذشتیم در حالی که آن خاموش بود. «۲»

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا سِيسَ آنانی را که تقوی ورزیدند نجات می‌دهیم، ستمکاران را در آن جا (در حال) به زانو افتاده وا می‌گذاریم.

این از آن روست که چون بر آن‌ها ... آیات تدوینی به صورت مطلق، یا آیاتی که در مورد ولایت علی علیه السلام است بر

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۵۳. [.....]

(۲) چنانکه معصوم علیه السلام فرمود: ما از آتش عبور کردیم همه‌ی ما پیوسته و مدام از دوزخ و بهشت عبور می‌کنیم، چون مرگ چیزی جز تغییر لباس نیست پس نیازی بر تفسیر خیال و اندیشه‌ها نیست، دوزخ و بهشت در قیامت با خود ماست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۸

خوانیم.

بَيِّنَاتٍ که نشانه‌هایی واضح و روشن‌اند، یا رسالت تو یا قدرت خدا بر زنده گردانیدن بعد از میراندن، یا ولایت علی علیه السلام را روشن و واضح می‌سازند.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِي که به خدا یا به رسالت تو یا به ولایت علی علیه السلام کافر شدند از روی استهزای به خدا یا به دین تو، یا به علی علیه السلام می‌گویند:

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ باید دید کدام یک از دو گروه، آن گروه که به خدا یا به رسالت یا به ولایت علی علیه السلام ایمان آورند، یا آن گروه که آن‌ها را انکار کرده‌اند.

خَيْرٌ مَّقَامًا نِيكٌ مرتبه‌تر است.

اینک جایگاه برتر است زیرا مقام موضع قیام است، لفظ و «مقام» با ضمه‌ی میم نیز خوانده شده است.

وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا از حیث مجلس و مجتمع یعنی محل اجتماع و نشستن کدام برتر است؟

مقصود این است که وقتی کفار آیات و نشانه‌های دالّ بر حقّ بودن دین تو و قدرت خدا و ولایت علی علیه السلام را شنیدند و از معارضه و ردّ آن آیات عاجز شدند، به مال و ثروت و نیکویی حالشان در دنیا افتخار کرده و گمان کرده‌اند که خوبی حالشان در دنیا بدان جهت است که انکارشان حقّ است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۱۹

و بدی حال مؤمنین به خاطر آنست که اقرارشان باطل است، چنانچه این گمان، شأن اهل زمان در هر زمان است.

و این یک گمان فاسد است، زیرا خوبی حال در دنیا و زیادی حظ و نصیب دنیوی مانع از حصول لذت‌های اخروی و موجب هلاکت در آخرت است، این مانند شهدی است که در آن سم نامحسوسی بوده باشد.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا قریش را به ولایت ما فرا خواند، پس فرار کردند و انکار نمودند، پس کفار قریش به مؤمنین که اقرار به امیر المؤمنین و به ما اهل بیت نموده بودند گفتند: کدام یک از ما دو گروه جای بهتر و زندگی و دنیای بهتری دارد، این سخن را از باب سرزنش و عیب کردن می‌گفتند.

پس خدای تعالی در مقام ردّ بر آمد، فرمود:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِئِيًّا ﴿١﴾ لفظ «رئیا» با کسره‌ی رای مهمله و سکون همزه، «رئیا» با کسره‌ی رای و تشدید یا، «رئیا» با کسره‌ی رای و تخفیف یا، «زئیا» با کسره‌ی زاء معجمه و تشدید یا خوانده شده و همه‌ی این‌ها به معنای منظر یا چیزی است که موجب تجمل و زیبایی است، یعنی: چه بسا پیش از آنان نسلهایی را که خوش ساز و برگ‌تر و خوش بودند نابود کردیم.

(۱)

بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را به شبی برند و این را به تبی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۰

قُلْ جَهت ردّ گمان آنان مبنی بر این که می‌پندارند خوبی حال در دنیا خوبی حال در آخرت را جلب می‌کند به آنان بگو: مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا هَر كَسِي كَه گمراهی گزیند، خدای رحمان به او افزونی دنیا بخشد.

لفظ «فلیمدد» را به صورت صیغهی امر آورد تا اشعار به این باشد، که امداد خداوند در دنیا گویا امری است که بر خدا واجب است و تخلف پذیر نیست، پس به امداد خداوند در دنیا و اجتماع اسباب نعمت‌ها مغرور نشوید که آن موجب شقاوت تدریجی و هلاکت ابدی است. ﴿۱﴾

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ تَا خُود نَتِیْجَه عَمَل خُویْش رَا كَه بَه آن‌ها وَعَدَه دَادَه شَدَه بَنگَرَنَد.

یا عذاب دنیوی چون کشته شدن و اسارت و غارت و دوری از وطن و بلاهایی که از جانب خدا وارد می‌شود، مانند:

مرض‌ها و رنج و دردهای بدنی و نفسانی ببینند.

وَ إِمَّا السَّاعَةَ یَا سَاعَت مَرگ و عذاب اخروی را ببینند.

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُندًا آن وقت می‌فهمند که جای چه کسی بد است و چه کسی ضعیف‌ترست، که وقت عذاب مال و اولاد نفعی ندارد، عذاب را نه

(۱) این گونه بخشش الهی برای استدراج و آزمایش است. در باره استدراج یعنی درجه بخشش و آزمایش پیش از این بیان شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۱

لشکر و سرباز می‌تواند دفع کند و نه خویشان و نزدیکان، هنگام مرگ هر چیزی که وصل است منقطع می‌شود، هر دفاع کننده‌ای از کار می‌افتد و جز خدا کسی نمی‌تواند نفعی برساند.

پس هر کس از همه منقطع شود، به خدا متصل گردد به سبب بیعت و لوی با خلفای خدا در این هنگام جا و منزل او بهتر خواهد بود که مجتمع او در این هنگام از سپاهیان خدا خواهد بود.

و کسی که از غیر منقطع نشود و با انجام بیعت به علی علیه السلام به خدا متصل نگردد، منزلگاهش بدترین منزلگاه خواهد بود، چون هر کسی که در مجتمع او بود از او و از منزلگاه او قطع می‌شود.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى و خدا هدایت یافتگان را بر هدایت می‌افزاید.

این جمله عطف بر «من كان في الضللة فليمدد له الرحمن مدا» می‌باشد.

تغییر جمله دوم از اسمیه به جمله‌ی فعلیه برای اشعار به این است که امداد و هلاکت یک امر عرضی است تابع استعداد و آمادگی بندگان و افعال آنانست، به خلاف فضل هدایت که فضل محض و ذاتی خدای تعالی است، تابع فعل و استعداد نیست، در گذشته نیز بارها گفته شد که هدایت جز ولایت علی علیه السلام و توجه به او چیزی نیست.

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: همه‌ی آنها در

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۲

گمراهی بودند و ایمان به ولایت امیر المؤمنین و ولایت ما نداشتند، پس گمراه بودند، گمراه کننده، پس خداوند هم به گمراهی و طغیان آنها کمک می‌کند تا بمیرند، پس خداوند جای آنها را بدترین و سپاه آنها را ضعیف‌ترین می‌گرداند.

وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَبَاقِيَاتُ صَالِحَاتٍ پیش پروردگارت از نظر ثواب بهتر از متاع و اعمال صالحی که اجرش نعمت ابدی است نزد پروردگار تو هم از جهت ثواب الهی و لذت‌های دنیاست از قبیل: اثاثیه و تجملات، در سوره‌ی کهف تفسیر باقیات صالحات بیان شد.

وَ خَيْرٌ مَرَدًا و هم از جهت حسن عاقبت اخروی بهتر است. و نیز از جهت حس عاقبت بهتر از اموال و اولاد است که آنها توهم کرده‌اند.

و صیغی تفضیل در اینجا مجرد برتری و تفضیل مؤمنان بر کافران است، یا مقصود آن برتری است که آنها می‌پنداشتند، دارند.

آیات ۷۷ الی ۸۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۷ تا ۸۸] ص: ۱۲۲

اشاره

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَ نَرِيهِ مَا يَقُولُ وَ يُأْتِنَا فَزْدًا (۸۰) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يُكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۳

ترجمه: ص: ۱۲۳

آیا نگرسته‌ای کسی را که به آیات ما کفر [و انکار] ورزید و ادعا کرد که به من مال و فرزند داده خواهد شد.

آیا از غیب اطلاع داشت، یا از خدای رحمان پیمانی [خاص] گرفته بود؟

چنین نیست گفته‌اش را باز خواهیم نوشت و به عذاب او چه بسیار می‌افزاییم.

و مدعیانش را میراث می‌بریم و به نزد ما یکه و تنها خواهد آمد.

و به جای خداوند خدایانی را به پرستش گرفتند تا عزت و اعتبار آنان باشند.

چنین نیست زودا که [آن خدایان] پرستش ایشان را انکار کنند و مخالف آنان باشند. آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به سراغ کافران می‌فرستیم که از راه به درشان می‌برند. در کارشان شتاب مکن، ما حساب کارشان را داریم. روزی [آید] که پرهیزگاران را چون مهمانانی گرامی به نزد ما داریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۴

روزی [آید] که پرهیزگاران را چون مهمانانی گرامی به نزد خدای رحمان محشور سازیم. و گناهکاران را به هیأت [رمه‌ای] پیاده و تشنه به سوی جهنم برانیم. اختیار شفاعت ندارند، مگر کسی که [با ایمان و توحید] از خدای رحمان پیمانی گرفته باشد. و ادعا کردند که خدای رحمان فرزندی برگزیده است.

تفسیر ص: ۱۲۴

أَفَرَأَيْتَ «۱» الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا أَيَا دِيدِي كَسِي رَا كِه بِه آيَات مَا كَافِر شُد، كِه الْبَتَّة بَزُر كُتْرِين نَشَانِهَا وَ آيَات عَلِي عَلِيهِ السَّلَام اسْت. (يعني آن که به ولایت علی علیه السلام کافر شد).

وَقَالَ لَأَوْتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا كَسِي كِه بِه آيَات مَا كَافِر شُدِه بُوْد كُفْت: دَر آخِرْت مَن دَارَاي مَال وَ فِرْزَنْد مِي شُوم، دَر خَبَر آمَدِه اسْت كِه بَعْضِي از مَؤْمِنِينَ از بَعْضِي از مَشْرُكِينَ طَلَبْكَار بُوْد، شَخْصِي بَدِهْكَار بِه عَنَوَان اسْتَهْزَا كُفْت: أَيَا شَمَا نَمِي كُوَيْد كِه دَر بَهْشْت طَلَا وَ نَقْرَه وَ حَرِير اسْت؟ كُفْت: بَلِي، پَس كَافِر كُفْت:

وَعَدَهِي بَيْن مَن وَ تُو دَر بَهْشْت، كِه دَر بَهْشْت بِه خُدا قَسْم از بَهْتَر از آنچه در دنیا به تو داده شده به من داده خواهد شد. «۲»

(۱) توضیح- در اینجا فرایت به معنای (اخبار) تفسیر شده، آیا ندیدی آن را که به آیات ما نگر وید زیرا که رؤیت قوی‌ترین سند اخبار این است که به معنای خبر دادن استعمال شده. منهج الصادقین.

(۲) میبیدی در تفسیر کشف الاسرار می‌گوید: این کافر العاص بن وائل سهمی بود که مردی زندیق

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۵

أَطَّلَعَ الْعَيْبَ أَيَا او بِه غَيْبِ أَطَّلَاعِي پيدا کرده؟ و در غیب دیده که در آخرت صاحب مال و فرزند خواهد شد. أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا أَيَا از خُدا عَهْد وَ پیمان گرفته، چون این مطلب دانسته نمی‌شود مگر با مشاهده و تحقیق یا با تعهد و پیمان از شخصی راستگو، در حالی که علم غیب و تقلید از راستگو از او منتفی است، عهد و پیمان محقق نمی‌شود مگر به وسیله بیعت با علی علیه السلام و او منکر این بیعت است.

كَلَّا سَيَكْفُرُ مَا يَقُولُ آنچه را که او می‌گوید ما به زودی می‌نویسیم (ثبت می‌کنیم) تا جزای عمل او را بدهیم، چه سخن او افترا و استهزاست.

وَمَمْدُ لَهُ عَوْضُ مَالٍ وَ فِرْزَنْد كِه او تَصَوَّر كَرْدِه عَذَاب او را زیاد می‌کنیم.

مِنَ الْعَذَابِ مِيدًا وَ نَرْتُهُ مَا يَقُولُ عَوْضُ مَالٍ وَ فِرْزَنْدِي كِه او ادعا می‌کند که در آخرت به او داده خواهد شد او را هلاک کرده و آنچه را که از مال و فرزند در دنیا دارد خواهیم گرفت.

وَ يَأْتِينَا فَرْدًا دَر رُوز قِيَامَتِ تَنهَا پيش ما می‌آید، یعنی

و منکر بعثت (برانگیختن در روز قیامت) بود و از جمله‌ی مستهزیان، خُباب را بر وی دینی بود به تقاضا شد، جواب وی داد به استهزا که نه شما می‌گویید که در بهشت زر و سیم و حریر است؟ خُباب گفت: بلی ما می‌گوییم و در کتاب خداست، عاص به استهزا گفت: اکنون صبر کن تا به بهشت رسیم که الله تعالی مرا آنجا مال و فرزند دهد و دین تو بگذارم. ربّ العالمین در شأن وی این آیت فرستاد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۶

آنچه که در دنیا داشته دستش از همه خالی شده، از آنچه که ادعا می‌کرد در آخرت به او داده می‌شود چیزی حاصل نمی‌گردد. وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً عِطْفُ بِر «قال لأوتین» یا بر «کفر بآیتنا» می‌باشد، جمع ضمیر «اتخذوا» به اعتبار معناست، چون مقصود از «الذی کفر» جنس کافر است، نه فرد مخصوص، یعنی کافران به جای خدا خدایانی گرفتند. لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا تا خدایان برای کفار سبب عزت گردند، که لفظ «عزّ» و «عزّه» با کسره‌ی هر دو، «العزازه» با فتح مصدر فعل «عزّ» است یعنی عزیز گشت.

یا مقصود این است که کفار به خاطر خدایان عزیز باشند.

کلاً نه چنین است.

این کلمه برای ردع و منع آنان از این گمان است.

سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ خدایان یا کفار خیلی زود فرا می‌رسد که پرستش ایشان را انکار کنند.

«هم» ضمیر مضاف الیه در «بعبادتهم» محتمل دو وجه است بنا بر هر یک از دو وجه خدایان یا کفار.

و يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدًّا خدایان یا کفار مخالف کفار یا خدایانند.

و چون منظور از هر منظور و مقصودی عبارت از ولایت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۷

وفاق و خلاف با آنست مقصود از آیه چنین می‌شود: کافرین به ولایت، اطاعت کسانی غیر علی علیه السلام را به گردن گرفتند تا آنان برایشان موجب عزت باشند، ولی چنین نیست بلکه آنان در اطاعت از خدایانشان کافر گشته و بر ضد آنان خواهند شد، آن موقعی است که آنان را در اعراف، یا در قیامت، یا در آتش، یا در حال احتضار ذلیل و مردود ببینند، علی علیه السلام را در بالاترین مراتب عزت ببینند، در خبر به آن اشاره شده است.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کفار اندوهناک بود و بر انحرافشان تأسف می‌خورد و گویا که تصمیم گرفته بود نفرین کند خدای تعالی جهت دلداری او و تأخیر نفرین فرمود:

أَلَمْ تَرَ بَا چشم و دید باطنی آیا نمی‌بینی؟

أَنَا که ما، (نه غیر ما) أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ شیاطین را بر کافرین فرستادیم دیگر چرا حسرت می‌خوری؟ یا در عذاب آنان شتاب می‌کنی؟

تَوَزُّؤُهُمْ أَرَا «أزت القدر» از باب «نصر» و «ضرب» جوشش دیگک شدت گرفت، «أزت السحابه» یعنی ابر از دور صدا کرد، «أز النار» یعنی آتش را فروخت، «أز الشیء» چیزی را به شدت حرکت داد، «أز» ضربان رگها نیز می‌باشد.

پس حالا که می‌بینی ما شیاطین را بر کفار فرستادیم دیگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۸

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ در عذاب آن‌ها عجله نکن اِنَّمَا نَعِدُّ مَا رُوزَهَا، یا نفس‌ها را برای آنان می‌شماریم یعنی حساب روز و ساعت را

داریم.

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این کلمه وقتی گفته می‌شود که مقصود اشاره به قَلت و اندک بودن ایام باشد.

و در خبر است که مقصود شمردن نفس‌هاست و گر نه پدران و مادران روزها را می‌شمارند، یا مقصود این است که ما اعمال آنان را می‌شماریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا روزی که پرهیزگاران را چون مهمانان گرامی به نزد خدای رحمان گرد آوریم.

بنای دین معین که گفته شد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ ظرف برای «نعد» و ممکن است ظرف «لا یملکون» یا مفعول «اذکر» مقدر باشد. بدان که تقوای حقیقی جز با ولایت حاصل نمی‌شود، هر کس ولایت علی را داشته باشد او متقی است، خواه به تقوای خود آگاه باشد یا نباشد.

و روز اعراف که آخر برزخ‌هاست شیعه علی علیه السلام به سوی مقامات اخروی، نعمت‌ها و ازواجشان محشور می‌شوند طبق

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۲۹

تفصیلی که در اخبار نقل شده است. «۱»

اختیار اسم رحمان بدان جهت است که شیعه‌ی علی علیه السلام وقتی به اعراف می‌رسند چیزی از اوصاف نفس بر آنان باقی نمی‌ماند، از هر چیزی که باید از آن پاک شوند پاک می‌شوند از قبیل نسبت افعال و صفات به خودشان، بلکه از نسبت انانیت به خودشان پاک می‌شوند، برای آنان فنای کامل و تام حاصل می‌شود که آن آخر مقامات تقواست، بعد از فنای تام هیچ بقایی وجود پیدا نمی‌کند، مگر با بقای خدا، پس از بقای شخصی که باقی مانده اهل عالم و مملکتش را باقی نگاه می‌دارد، این بقا عبارت از رجعت در عالم صغیر است، آن نمونه‌ی رحمت رحمانی خدای تعالی است.

و به همین اعتبار فرمود: «نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ» و بر حسب سلوک وقتی سفر دوم برای سالک تام و کامل شد و تقوای او به فنای ذاتی منتهی شد و به سبب حق در حق سیر نمود در صورتی که عنایت الهی او را درک نماید.

پس از فنا او را باقی بگذارد و سالک نیز با بقای خدا باقی می‌ماند، اهل مملکتش و اهل ملک کبیر را نیز باقی نگاه می‌دارد، با عدل خدا عادل می‌شود و حق هر کسی را می‌دهد.

و این از خواص اسم رحمان است، لذا فرمود:

(۱) مخزن العرفان فی تفسیر القرآن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۰

«نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ».

لفظ «وفدا» جمع است مانند «رکب» و «صحب» حال از «متقین» است، یا مصدر است به معنای جمع وصفی و حال یا مصدر مفعول مطلق است بدون این که از لفظ فعلش باشد، یا تقدیر «حشر وفد» است. «۱»

و نَسْوُقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا و گناهکاران را به صورت پیاده و تشنه (به مانند چارپایان) به سوی جهنم برانیم.

لفظ «ورد» مصدر است، به معنای مشرف شدن بر آب خواه داخل بر آب بشود و خواه نشود، اسم جمع است به معنای جماعتی که وارد بر آب شوند و آن حال یا مصدر مانند «وفد» است.

و در استعمال لفظ «حشر» و در آن جا و «سوق» که جز برای چهارپایان نیست در این جا نکته‌ای است که برای اهل ذوق مخفی نیست، آن احترام و بزرگداشت در آن جا و توهین در این جا است.

ضمناً «یحشر» و «یساق» به صورت مفرد مذکر غایب به صیغه‌ی مجهول، در آن صورت «متقون» و «مجرمون» به حالت

(۱) نقل شده که بعضی بر مرکوب عبادات و طاعات سوار باشند و برخی بر مراکب همم علیا که مقصد آن‌ها قرب جوار حقّ تعالی است، جماعت اول بهشت جویند و طایفه دوم خدا طلبانند که آنان را به قرب رحمان خوانند، بسیار فرق است بین طالب جنان و طالب رحمان.

منهج الصادقین.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۱

رفع (نایب فاعل) خوانده شده است. «۱»

لا یفلیکون الشفاعة مقصود مطلق بندگان است که از ذکر هر دو قسم متّقین و مجرمین استفاده می‌شود، یا مقصود فقط مجرمین است که از شفاعت برخوردار نیستند.

إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا استثنای از فاعل «یملکون» یا از «الشفاعة» است به تقدیر «شفاعة من اتّخذ عند الرحمن عهدا» یا استثنای مفرغ است، یعنی برای احدی مالک شفاعت نیستند، مگر برای کسی که از رحمان عهد و پیمان گرفته باشد.

شفاعت اعم از مصدر معلوم و مجهول، یا مصدر فعل معلوم است، یعنی مالک شفاعت برای دیگری، یا مالک شفاعت دیگری برای آنان نیستند، در اخبار به همی اینها اشاره شده است. «۲»

و عهدی که نزد رحمان گرفته شده عبارت از عهد و بیعت است، در اخبار به عهد ولایت و بیعت با علی علیه السلام تفسیر شده است، چون گرفتن عهد و پیمان نزد رحمان بدون مظاهر و جانشینان الهی برای کسی قابل تصوّر نیست.

و از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: «۳» یعنی کسی که به

(۱) اگر «یحشر المتّقون» بخوانیم یعنی وقتی که پرهیزکاران گرد آورده شوند در نزد خدا و اگر «یساق المجرمون» بخوانیم، یعنی وقتی گناهکاران رانده شوند به سوی جهنّم. مترجم

(۲) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۵ و الکافی ج ۱ ص ۴۳۱ ضمن ح ۹۰.

(۳) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۶ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۲

ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی پس از آن گردن نهاده باشد که همان عهد نزد خداست.

و نیز وارد شده که فرمود: نه برای آن‌ها شفاعت می‌شود و نه آن‌ها برای کسی شفاعت می‌کنند مگر این که با خدا عهد بسته باشند، مگر این که برای او اذن به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان پس از او داده شده باشد که همان عهد با خداست.

و در گذشته بارها تکرار شده است که ولایت همان بیعت است، نه چیز دیگر، در اخبار بر حسب ظاهر در بیان عهد چیزهای دیگری از قبیل عهد وصیت و غیر آن ذکر شده است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا این جمله عطف بر «کفر بآیاتنا» است و لفظ «ولدا» به صورت جمع خوانده شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «۱» این آیه در مورد قریش است که گفتند: خدای تعالی از ملایکه دخترانی را به فرزندی گرفته است، لذا خدا به عنوان نکوهش فرمود: می‌گویند خدا برای خود فرزند برگزیده است!

(۱) مخزن العرفان فی تفسیر القرآن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۳

ایات ۸۹ الی ۹۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۹ تا ۹۸] ص: ۱۳۳

اشاره

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَرَدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَنْبَغِي
 لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳)
 لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶)
 فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لِيُنْشَرُ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا
 (۹۸)

ترجمه: ص: ۱۳۳

به راستی که ادعای شگرفی پیش آوردید.
 نزدیکست که آسمانها از [ناروایی] آن پاره پاره شوند و زمین بشکافتد و کوهها خرد شده فرو ریزند.
 از این که برای خداوند رحمان فرزندی قایل شدند.
 و سزاوار نیست که خداوند رحمان فرزندی برگزیند.
 جز این نیست که هر موجودی که در آسمانها و زمین است، بنده‌وار سر به درگاه خدای رحمان فرود می‌آورد.
 به راستی همه را شماره کرده و حساب همگیشان را دارد.
 و همگیشان روز قیامت یگه و تنها به نزد او آیند.
 کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، زودا که خداوند رحمان در حق آنان مهربانی کند.
 همانا آن [قرآن] را به زبان تو بیان کردیم تا پرهیزگاران را به آن
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۴
 بشارت دهی و مردم ستیزه جو را به آن بیم دهی.
 و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را بر انداختیم، آیا هیچ یک از آنان را می‌یابی یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی
 لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۵

تفسیر ص: ۱۳۵

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ای کافران همانا شما سخنی بسیار زشت و منکری را بر زبان آوردید این جمله جواب سؤال یا حال است به تقدیر
 قول، «إِدًّا» و «إِدَّةً» با کسره هر دو، «اده» با فتح همزه شگفتی و امر رسوا و بد و منکر است.
 یعنی: قطعاً ادعای شگفت و رسوا کننده‌ای را پیش کشیده‌اند! تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ نزدیک است که آسمانها از این اتهام
 ناروا از هم گسسته شود.

این جمله صفت بعد از صفت برای «شیئا» (۱) یا حال از آنست، «۲» یا جمله مستأنفه «۳» است. وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخْرُ الْجِبَالُ هَرْدًا «الخرّ» به معنای سقوط به صورت مطلق یا سقوط از بلندی است، «هَدّ» منهدم شدن شدید و شکستن است، یعنی، زمین بشکافتد و کوهها فرو ریزد. أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا بدل از ضمیر «منه» است،

(۱) اگر صفت بعد از صفت باشد در آن صورت معنای آن این است که چیز پیش خود ساخته‌ی شکافنده آسمانها آورده‌اند.

(۲) اگر حال باشد یعنی چیز پیش خود ساخته‌ای است که شکافنده آسمانهاست. [...]

(۳) جمله مستأنفه همان نفی فوق است که آورده‌ایم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۶

یعنی آن گونه‌ای که برای خدا فرزند قایل شدند.

وَ مَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا وَ شَائِسْتَه‌ی خدا نیست که فرزند بگیرد.

که او واحد احد است، که رویارو، همراه، همانند، دوّمی ندارد، اگر فرزند داشت برای او دوّم می‌شد، اگر دوّم داشت وحدتش منهدم می‌شد، با انهدام وحدت و جوبش منهدم می‌گشت، پس منزّه است کسی که ذاتش اقتضا می‌کند دوّم نداشته باشد.

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا جَواب سؤال در موضع تعلیل است، یعنی، هر کسی که در آسمانها و زمین است روز قیامت بنده‌ی رحمان می‌آید، یا در حال وجودشان بنده‌ی رحمان می‌آیند در حالی که از انانیتش بیرون می‌رود، نه این که در مقابل خدا قرار گیرد و دوّم برای او بشود، تا این که او فرزند نامیده شود چه دختر و چه پسر.

چون مقصود از بندگی، بندگی تکوینی است، همه‌ی افراد انسان بندگان اسمای لطیف و مظاهر آن نیستند، بلکه بعضی از بندگان، بندگان اسمای قهری و مظاهر آن در دنیا و آخرت می‌باشند، لذا از بین اسما اسم رحمان را اختیار کرد که آن محلّ اجتماع اسمای لطفی و قهری است.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ جَواب سؤال مقدر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۷

گویا که گفته شده: آیا خداوند آنها را می‌داند در حالی که آنها زیاد هستند؟ فرمود: خداوند آنها را شمرده و احصا کرده است. از حیث ذات و اجزای ذات، آنچه که به نفع آنان و نیز آنچه که بر ضررشان است.

وَ عَدَّهُمْ وَ آنها را از حیث تعداد رءوس و افعال و اقوال و احوال و اخلاقشان شمارشی کرده، جمیع حرکات و اشاره‌های آنان را شمرده است.

عَدًّا یک نوع شمارشی که از مانند شمارش شما که موقوف بر زمان و تفحص و تجسس است خارج می‌باشد.

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا وَ همه آنها روز قیامت تنها نزد خدا می‌آیند یعنی تنها و جدا از کسانی که خیال می‌کرد برای او هستند، از کسانی که در دین و دنیا به آنها اعتماد می‌کرد، نیز جدا از جمیع اموال و قوا و اعضا، از جمیع نسبت‌ها و اضافات و از دوستان و یاران نزد خدا می‌آید.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا جَواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا همه‌ی آنان (چه مؤمن و چه کافر) تنها می‌آیند؟

پس فرمود: مؤمنین با کردار شایسته، دارندگان صفت حبّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۳۸

سوخت دیهیم شهان کام جوی خاک شد تخت ملوک کامکار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۱

سوره طه ص: ۱۴۱

اشاره

آیات ۱ الی ۸

[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸] ص: ۱۴۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)
 الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ
 وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

ترجمه: ص: ۱۴۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طه [طا. ها]

قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.

جز این نیست که یاد آور کسی است که خشوع و خشیت داشته باشد.

فرو

(۱) خلاصه مطالب این سوره عبارت است از نزول قرآن برای متنبه و آگاه نمودن خلائق به مبدأ و معاد و بیان توحید، داستان بعثت موسی، فرعون و بنی اسرائیل، حکایت شیطان و فریب دادن آدم بیان حشر و نشر و اینکه انسان نباید از یاد خدا غفلت نماید.

مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۲

فرستاده‌ای است که از سوی کسی که زمین و آسمانها برافراشته را آفریده است.

خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت.

او راست هر آنچه در آسمانها و هر آنچه در زمین و بین آنها و در زیر زمین است.

و اگر سخنت را آشکار کنی [یا پوشیده بداری] بدان که او هر راز و هر نهفته‌ای را می‌داند. و اگر سخنت را آشکار کنی [یا پوشیده

بداری] بدان که او هر راز و هر نهفته‌ای را می‌داند.

خداوند است که خدایی جز او نیست، او را نامهای نیکوست.

تفسیر ص: ۱۴۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه «۱» (ای مشتاق و هادی حق) بیان تامّ و کاملی برای امثال این حروف گذشت، در خصوص این لفظ «طه» وارد شده که:

آن از نامهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى «۲» ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خسته و ناراحت گردی، بلکه برای آن فرستادیم که سعید و خوشبخت گردی، زیرا مفهوم‌ها در مقام خطابه معتبر و حجت هستند. «۳»

(۱) از امام صادق نقل شده که طه سوگند به طهارت اهل بیت است.

تفسیر منهج الصادقین ج ۵ ص ۴۶۵

(۲) صاحب کشف الاسرار نقل می‌کند که پیامبر به قدری نماز می‌خواند که پاهای وی متورم شده بود و نیز گوید گاهی به یک پای می‌ایستاد و نماز می‌خواند.

(۳) این که مفهوم مقابل رنج و شقاوت، که خوشبختی و سعادت است، از دین خطاب خدا به محمد

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۳

و «شقاء» به معنای خستگی و رنج است، به طرق متعدّد وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی اطراف انگشتان پاهایش می‌ایستاد تا جایی که دو پایش ورم کرد و صورتش زرد شد و همی شب را بیدار بود و عبادت می‌کرد تا جایی که (به واسطه این آیه) مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته (بر مبنای آن) خدای تعالی فرمود:

ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.

إِلَّا تَذَكَّرُ استثنای منقطع یا (استثنای) مفرغ است، مفعول له «لتشقی» یا مفعول به «ما أنزلنا» است مشروط بر این که «لتشقی» حال از «القرآن»، یا از مجرور «علیک» باشد، یا استثنای مفرغ و حال از فاعل «انزلنا» یا از مجرور «علیک» یا از «القرآن» یا از فاعل «تشقی» می‌باشد، یعنی جز یادآوری نیست.

لِمَنْ يَخْشَى برای آگاهان خاشع، زیرا خوف، به معنای خاصّ از صفات نفس است و آن تا جایی است که نفس عالم نگردد، که اگر در واقع و حقیقت عالم گشت خوف نفس تبدیل به خشیت می‌شود، چنانچه اگر به صورت مکاشفه و مشاهده در بیاید خشیت تبدیل به هیبت می‌شود. «۱»

مصطفی صلی الله علیه و آله فهمیده می‌شود که دلیل به نوع خطاب و مخاطب است.

(۱) چنانچه مصطفی در قنوت گفت: خدایا، شرّ و بدی را به تو چه راه و شریر را با تو چه روی. تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۴

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى «۱» فرو فرستاده‌ای است از سوی آن که زمین و آسمانها را بر افراشته است.

لفظ «تنزیلا» مفعول مطلق فعل خودش است «انزلنا تنزیلا» که محذوف است.

یا منصوب است بنابر این که باشد که به سبب نصبش یا مفعول مطلق نوعی برای «ما انزلنا» یا مفعول به برای «یخشی» یا مفعول له برای «تذکره» یا منصوب به نزع لام و تعلیل «لتشقی» یا «لیخشی» است.

و وجه مفرد آمدن لفظ «الارض» و جمع آمدن لفظ «السماوات» و بیان مصادیق هر یک در اول سوره‌ی انعام گذشت. و مقدم داشتن زمین بر آسمانها با این که آسمان شریفتر و قدیمتر از زمین است به جهت مراعات رءوس آیه‌هاست و نیز بدان جهت است که آیه در مقام بیان بزرگداشت و شرافت تنزیل است نسبت به کسی که او از نظر خلقت وسیع و از نظر قدرت قوی است. و این مقتضی ترقی از پایین تر و ضعیف تر به قوی تر است،

(۱) حافظ در باره آسمانهای بلند چنین می‌سراید:

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش زين معما هيچ دانا در جهان آگاه نيست

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۵

از سوی دیگر زمین در عالم صغیر و در انظار حسی مقدم بر آسمانهاست.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۱) «خداى رحمان بر عرش عالم وجود استیلا یافت است.

لفظ «الرَّحْمَنُ» مبتدای مرفوع و «على العرش» خبر آن خوانده شده، جمله حال است یا مستأنف، یا «على العرش» متعلق به «استوی» و «استوی» خبر آن، بنابر اول «استوی» مستأنف است، یا حال، یا خبر بعد از خبر است.

و «الرَّحْمَنُ» مرفوع خوانده شده که از وصف بودن مقطوع گشته و خبر مبتدای محذوف باشد، در این صورت «على العرش» حال یا خبر بعد از خبر، یا به تقدیر مبتدای جمله‌ای است مستأنف.

هم چنین است حال در «استوی» و لفظ «الرحمن» که با

(۱) ابن بابویه ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس گمان کند که خداوند چیزی است و یا بر چیزی قرار نگرفته است آن شخص کافر شده است حضورش عرض کردم پس تفسیر این آیه را بیان فرمایید فرمودند منظور آنست که خداوند محتوی چیزی نیست و چیزی خداوند را نگاهداری نمی‌نماید و هیچ چیزی بر او پیش نگرفته.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۷۹.

سنایی در این باره چنین سروده است:

ای که در بند صورت نقشی بسته‌ی استوی على العرش

صورت از محدثان خالی نیست در خور عزّ لا یزالى نیست

زان که نقاش بود و نقش نبود استوی بود و عرش و فرش نبود

استوی از میان جان می‌خوان ذات او بسته جهان میدان

کاستوی آیتی ز قرآنست گفتن لامکان زایمان است

عرض چون حلقه از برون در است از صفات خدای بی‌خبر است

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۶

جرّ خوانده شده تا صفت «من خلق الارض» و «على العرش» در این هنگام حال یا متعلق به «استوی» یا جمله‌ی مستأنفه به تقدیر مبتدای محذوف است، و جوه سابق در «استوی» جریان پیدا می‌کند، بیان تامّ و کامل استوای رحمن بر عرش و وجه آفرینش آسمانها و زمین در شش روز در سوره‌ی اعراف گذشت.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۱) آنچه در آسمانها و زمین و ما بین آنهاست و هر که در زیر زمین از معادن و کنوز می‌باشد همه ملک اوست یعنی پروردگار مالک و مدبّر هر چیزی است.

این جمله مستأنفه و در موضع تعلیل است، چه وقتی خداوند به طور جمال ذکر نمود که او خالق آسمانها و زمین است و نسبت او به بزرگ و کوچک و کم و زیاد و ناچیز مساوی است خواست به نحو تفصیل آن را تعلیل نماید. پس فرمود: همه‌ی آسمانها و آنچه که در آنست از حیث آغاز، غایت و ملک از آن خداست، زیرا مکرر این مطلب

(۱) نظامی گنجوی در مخزن الاسرار مفهوم آیه فوق را در ارتباط با آیه قبل چنین بیان می‌کند.

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
 زیر نشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
 هستی تو صورت پیوندنی تو به کس و کس به تو مانند
 آنچه تغیر نپذیری تویی و آن که نمرده است و نمیرد تویی
 ما همه فانی و بقا بس تراست ملک تعالی و تقدس تو راست
 خاک به فرمان تو دارد سکون قبه‌ی خضرا تو کنی بیستون
 هر که نه گویای تو، خاموش به هر چه نه یاد تو، فراموش به
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۷

گذشته است که نسبت چیزی به مظلوف مشتمل نسبت به ظرف نیز هست به خصوص اگر مظلوف شریفتر از ظرف باشد. و آنچه که ما بین آسمانها و زمین است نیز از آن خداست، مانند عالم برزخ یا نفوسی که متعلق به آسمانها و زمین است، ولی در آن دو منطبق نشده، مقصود از آنچه که در آسمانها و زمین است چیزهایی است که در آن دو جایگزین گشته و در نهانخانه وجود آن دو است و مقصود از «تحت الثری» عالم جیان، یا قوا و استعدادهای بعید و پنهانی است که جز خدا کسی آنها را نمی‌داند. «۱» وَإِنْ تَجَهَّزْ أَيْ مُحَمَّدٌ إِنْ بَلَدٌ سَخَنٌ كَوَيْبٍ أَوْ آهَسْتَهُ خُذَا أَشْكَارٍ وَ پنهان را می‌داند ممکن است مقصود هر کسی باشد که در مورد او خطاب ممکن است.

و آن عطف است بر قول خدا «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و تعلیل دیگری برای شمول علم و گستردگی خداست و تصریح به احاطه‌ی علم او.

پس از آن که این مطلب را به طور اشاره ذکر نمود و ممکن است جمله حائیه باشد.

(۱) اگر ارض را جهان مادی و ظاهری در برابر سما که جهان معنوی و باطنی است بگیریم، تحت الثری که به همان معنای زیر زمین است، به نفس مفعول یا ناخود آگاه اطلاق می‌شود که عالم جنّ یعنی پنهانیهای درون است و مبتنی بر آتش شهوت و خشم (کشش زندگی و دفع مرگ) است. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۸

و معنای آن این است که اگر بلند سخن بگویی بِالْقَوْلِ خداوند آن را می‌داند.

فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْأَخْفَى «۱» خداوند سرّ و خفیه را می‌داند پس چگونه جهر و آشکار را نداند؟! و سرّ چیزی است که در نفست آن را پنهان کنی (خواستهای جهان زیرین ناخود آگاه) و «أخفی» آنست که به ذهبتیت خطور کند (خود آگاه و نیمه خود آگاه) و سپس آن را فراموش کنی.

چنانچه در خبر است، یا سرّ آنست که از غیر خودت مخفی باشد، «أخفی» آنست که از خودت نیز پنهان باشد که نه تو و نه غیر تو بر آن اطلاع نداشته باشید «۲».

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اللَّهُ تنها خدایی است که جز او خداوندی نیست، این عبارت استیناف و تعلیل و حصر الهیت در اوست. (۳) بعد از آن که این مطلب را با اشاره و تلویح افاده نموده،

(۱) نفس چه داند که در کنج خانه‌ی دل چه تعبیه است؟ در چه داند که در حرم روح چه لطیفه‌هاست؟ روح چه داند که در سرا پرده‌ی سرّ چه ودیعه‌هاست؟ و سرّ چه داند که در اخفی چه حقیقت‌هاست؟

پس نفس جای امانت، دل خانه معرفت، روح نشانه مشاهدت، سرّ محلّ رحل عشق است و اخفی را حقّ داند که چیست؟ داننده‌ی آن کیست؟ و فهم و درک خلق از دانش آن تهی است. تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، خواجه عبد الله انصاری.

(۲) تفسیر جامع ج ۴ ص ۳۸۱

(۳) استیناف است چون اول جمله آمده است. تعلیل است چون علت موضوعات پیش از آفرینش آسمان و زمین بوده است، امر الهیت است تا معلوم شود همه تنها به قدرت او وابسته است و غیری وجود ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۴۹

اینجا با صراحت همه را به خدای واحد نسبت داده است.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیک این عبارت تعلیل دیگری برای عمومیت و ثبوت همه‌ی صفات خداست که اجمالا استفاده شد.

زیرا اگر همه‌ی صفات کمال برای خدا ثابت نباشد یا بعضی از صفاتش محیط نباشد اسم آن صفت و اسم این کمال از خداوند سلب می‌شود، آن وقت دیگر همه‌ی اسمای حسنی نمی‌تواند در خداوند منحصر باشد. «۱»

(۱) در قرآن کریم علاوه بر این که پیش از یک صد نام نیک (صفت نیک) برای خدا یاد شده در چند سوره از جمله سوره اعراف آیه ۱۸۰ و اسراء آیه ۱۱۰ و حشر آیه ۲۴ و همین جا (طه آیه ۸) به اسماء الحسنی اشاره شده است.

که اشاره به جامعیت الله است در همه صفات و همین بیانگر آنست که اسماء الله که از نظر دستوری و معنایی صفات الله هستند، نمود و ظهور ذاتی‌اند، پس عین ذات‌اند.

چنانکه علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد، صفات خدای تعالی عین ذات اوست و هم چنین هر یک از صفات عین صفت دیگر اوست.

و هیچ تمایزی میان آنها نیست، مگر به حسب مفهوم پاره‌ای از صفات خدا آن صفاتی است که عین ذات اوست نه زاید بر ذات مانند حیات، علم و قدرت، پاره‌ای دیگر صفاتی است که تحقیقشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود مثل خالق و رازق که صفت فعلی است که این گونه صفات زاید بر ذات و منتزع از مقام فعلند.

(ترجمه المیزان ج ۸ ص ۴۵۹).

اما تعداد این اسماء در احادیث اهل سنت و شیعه ۹۹ نام ذکر کرده‌اند. در احکام القرآن بر طبق تحقیق ابن العربی ۱۴۶ نام در قرآن آمده در طبق شمارش المیزان ۱۲۷ و طبق فرهنگ موضوعی قرآن ۱۵۳. در جوشن کبیر ۱۰۰۱ نام الهی آمده است که یکی نام ذات الله است صفات (ولی همه صفات ذاتی و اولیّه نیستند بلکه صفات فعلی می‌باشند).

نگارندگان معتقدند ظهور اسماء الحسنی طبق آنچه از معصوم وارد شده و در سوره حمد آمده است انسان کامل است که جامع تجلیات الهی است و هم صفات ذاتی و فعلی حقّ در او مکنون است که هر که آنها را ببیند خدا را دیده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۲۴] ص: ۱۵۰

اشاره

و هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدًا عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ (۱۴) إِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶) وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَبِيلَهَا الْأُولَى (۲۱) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى (۲۲) لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۱

ترجمه: ص: ۱۵۱

و آیا داستان موسی به تو رسیده است؟
چنین بود که [از دور] آتشی دید و به خانواده‌اش گفت بایستید که من آتشی دیده‌ام، باشد که اخگری از آن برای شما بیاورم، یا در پرتو آن آتش راه را باز یابیم.
و چون به نزدیک آن رسید، ندا در داده شد که ای موسی.
همانا من پروردگار تو هستم کفشهایت را [به احترام] از پا بیرون کن و [بدان که] تو در وادی مقدس طوی هستی.
و من تو را برگزیدم و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش دل بسیار.
همانا من خداوندی هستم که جز من خدایی نیست، پس مرا بپرست و نماز را به یاد من برپادار.
قیامت فرا رسنده است، می‌خواهم [چندی هم] پنهانش بدارم تا مبادا بر وفق کوشش جزا یابد.
مبادا کس که به آن ایمان ندارد و از هوی و هوس خویش پیروی می‌کند، تو را باز دارد آن گاه به هلاکت افتی.
و ای موسی آن در دست چیست؟
گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ فرو می‌تکانم و حاجتهای دیگر نیز به آن دارم.
فرمود ای موسی آن را [بر زمین] بیانداز.
آن را انداخت و ناگهان به هیأت ماری که جنب و جوش داشت درآمد.
فرمود آن را بگیر و مترس، آن را به هیأت نخستینش در می‌آوریم.
و دستت را در بغلت کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری [پسی] بیرون آید که این نیز معجزه‌ی دیگری است.
تا بعضی از آیات سترگ خود را به تو بنمایانیم.
به سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۲

تفسیر ص: ۱۵۲

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ وَ أَى رَسُولٍ مَا دَاستانِ مُوسَىٰ رَا مِى خِواهِى بَدانى؟

این جمله عطف بر «ما انزلنا» است، چه استفهام برای تفریر است که «هل اتيك» به منزله «قد اتيك» است، یا جمله مستأنفه است. و مقصود یاد آوری رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکایت موسی علیه السلام است تا دلداری او از آزار و اذیت قومش باشد، او را وادار به صبر بر خستگی‌ها و رنج‌هایشان نماید و به او جرأت دعوت آن‌ها را بدهد.

بدون این که در قبول و رد آن‌ها اندیشه نماید و بدون این که از سرزنش و آزار آن‌ها بترسد و توکل و اعتماد او را بر پروردگارش تقویت نموده و او را به توسل خدا و انقطاع از هر کسی جز خدا ترغیب کند یعنی به یاد آور حکایت موسی علیه السلام را. إِذْ رَأَى ناراً در آن گاه که آتشی را دید این جمله بدل از «حدیث موسی» یا ظرف آنست و در سوره‌ی قصص حکایت حال موسی: تولد، نشو و نما، فرارش به مدین، تزویج دختر شعیب و بازگشتش به مصر خواهد آمد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۳

فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مُوسَىٰ پس از بازگشت از «مدین» در شبی تاریک راه گم کرد، باد و سرمای سختی به آنان اصابت کرد، گوسفندان متفرق گشته و همسرش درد زاییدن گرفت، پس موسی آتشی را دید و به اهلش گفت: مکث و درنگ نمایید. إِنِّي آنستُ ناراً «۱» من آتشی دیدم به نحوی که قلبم مطمئن شد و وحشتم ساکن و آرام گشت لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ شاید من از آن آتش قطعه‌ای بیاورم.

أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى «۲» یا بر آتش راهنمایی بیابم از قبیل راه، یا خانه‌های آباد، یا انسانی که راه را نشان دهد، موسی مرد غیرتمندی بود که با قافله نمی‌رفت که مبادا اجنبی همسرش را ببیند.

پس وقتی تاریکی شب او را فرا گرفت، گوسفندان و چهارپایانش پراکنده گشته و با سرمای شدیدی مواجه شدند و همسرش به درد زاییدن مبتلا گشت، موسی خواست که با چخماق آتش افروزد روشن نشد، اضطراب شدیدی او را فرا گرفت، در این هنگام آتشی دید به آن گرایش یافت، آنگاه جهت دلداری

(۱) آتش نشان جود است و دلیل سخا بادیه نشین آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد، هیچ کس به آتش، مهمانی چون موسی نیافت و هیچ کس از آتش، میزبانی چون خدای تعالی ندید.

کشف الاسرار خواجه عبد الله انصاری.

(۲) مولوی می‌گوید:

پرده بر انداخت حور، جمله جهان همچو طو زیر و زبر بست نور، موسی عمران رسید

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۴

خانواده‌اش به آنان گفت: من آتشی را دیدم، حیوانات و اهلش را ترک کرد و خود به سوی آتش رهسپار شد.

(یعنی از این بیابان و سرما در پی این آتش رفته و به منزلگاهی رهبری شوم).

فَلَمَّا أَتَاهَا وقتی پیش آن آتش آمد و در حالی که دلش پیش اهل و گوسفندان بود (چون آن‌ها را در حالی ترک کرد که عقل ترک در آن حال را جایز نمی‌داند).

نُودِيَ يا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ (در میان درختی آتش روشنی دیده از آنجا) ندا در داده شد، ای موسی، همانا من پروردگار تو هستم.

لفظ «اِنِّي» با فتحه‌ی همزه و کسره‌ی آن خوانده شده.

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى دلت را از صحبت دو جهان فارغ ساز و به صفت انفراد، خود را تنها برای حق آماده ساز کفش خویش را بیرون آور که تو در وادی مقدّس «طوى» هستی، «طوى» صحرائى بازى است بین کوهها، تپه‌ها و درّه‌ها واقع شده و این لفظ به صورت منصرف و غیر منصرف خوانده شده به اعتبار این که اسم خاص وادى بقعه است، دلیل این که مقدّس نامیده شده است.

هم چنان که برخی گفته‌اند: از آن روست که آنجا با گستره‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۵

روزی، سبزی و خزّمی مبارک شده است.

یا چون آنجا از نافرمانی و عصیان بنی آدم پاک مانده است، یا در آنجا ارواح مقدّس شده و ملایکه برگزیده شده‌اند.

و خداوند با موسی سخن گفته است چنانچه در خبر است.

و «طوى» نامیده شده چون علوم در آن مطوی و پیچیده شده است، یا ملایکه و بشر، یا خیر و برکت یا عالم طبع و کثرت‌ها یا خلق و حق در آنجا گنجانیده شده است.

علّت این که خدای تعالی او را به کندن کفشهایش فرمان داد، از آن روست که پای برهنه به تواضع نزدیکتر است و نیز بدان جهت است که پاهایش به آن صحرا بچسبد تا آن وادی متبرّک گردد، از طرفی نعلین کنایه از اهل یا از اهل و مال بوده است، چنانچه نعلین در خواب به زن نکاح شده تعبیر می‌شود.

یا برای این بیرون کردن نعلین امر شده که نعلین کنایه از ترس گم شدن مال و اهلش یا ترس گم شدن اهلش و ترس از فرعون بوده است.

پس خدای تعالی به موسی امر نمود تا دوستی غیر یا ترس از غیر را از قلبش بیرون نماید یا از آن‌ها دل بکند و آنچه که از طرق عامّه نقل شده است این که نعلین از پوست مرده بود، از خداوند بیرون کردن آن امر کرد تکذیب آن از طریق پیشوایان ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۶

به طور صریح وارد شده است.

بدان که انسان از ابتدای کودکی و طفولیتش به خواسته‌های حیوانی و مقتضیات نفسانی مبتلاست، پس او بعد از بلوغ یا در همانجا می‌ایستد، از دین و شریعت جز آن مقدار که از پدران و دوستان گرفته چیزی نمی‌داند، یا در وجودش یک زاجر الهی پدید می‌آید که او را از توقّف بر حیوانیت نهی می‌کند و یا اگر در همین حالت توقّف کرده در کارش متحیّر و سرگردان می‌نماید تا مرگش فرا رسد.

و این حالت، حالت بیشتر مردمان است، یا با هیجان و انزجارش به یک زاجر الهی ظاهری مانند نبی یا جانشین نبی می‌رسد و خودش را تسلیم او می‌کند و احکام قالبی ظاهر را از او می‌گیرد در هر دین و شریعتی باشد.

در همین حال انسان یا از طلبش باز می‌ایستد و با اتصال به زاجر و مانع الهی بر ظواهر احکام قالبی اکتفا می‌کند که این حال اغلب کسانی است که ظاهر شریعت را اخذ کرده‌اند یا تهییج و تحریک می‌شود که باطن‌های احکام قالبی را طلب کند که باز در این حالت یا توقّف کرده و متحیّر می‌شود تا مرگش فرارسد، یا به کسی می‌رسد که او را بر طریق معرفت باطن احکام راهنمایی می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۵۷

و در این حالت یا به همان اتصال بشری و بیعت و لوی اکتفا می‌کند، یا با این اتصال شوق او به معرفت و شناخت باطن‌ها و شهود

(۱) طور سینا: در باره‌ی طور سینا (طور سینین) یعنی کوه سینا ابو الفتوح رازی می‌نویسد: ابن زید گفت: آن کوه است میان مصر و ایله، مقاتل گفت: این کوه را تخصیص کرد به زیتون که اول کوهی که زیتون رویاند کوه طور بود. در اعراب القرآن الکریم (جلد ۶ ص ۵۰۲) به قول محی الدین درویش می‌نویسد: سینا شبه جزیره‌ای است محدود از شمال به دریای مدیترانه، از غرب به کانال سوئز و خلیج سوئز، از مشرق به فلسطین و خلیج عقبه، از جنوب منتهی است به رأس محمد در دریای سرخ و «سینا» کوهی است واقع در جنوب شبه جزیره سینا و مراد از شجره در آیه، درخت زیتون است و مراد از تخصیص آن به طور سینا این است که اصل این درخت از آنجاست، سپس به جاهای دیگر منتقل شده است. در دائرة المعارف فارسی ذیل طور سینا نوشته شده طور سینا یا کوه سینا، کوه معروفی است در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی سینا که امروزه جبل موسی خوانده می‌شود. و وادی طور نزدیک طور سیناست.

(۲) سنایی در حدیقه خود در باره این آیه چنین می‌سراید:

از درون کن سماع موسی وار نژ برون سو چون زیر موسیقار

حرف قرآن ز معنی قرآن همچنانست کز لباس تو جان

حرف را بر زبان توان راندن جان قرآن، به جان توان خواندن

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۰

آنچیزی است که وحی می‌شود (و بدانکه) منم خدای یکتا.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا که جز من خدایی نیست، چون اساس رسالت و اصل اصول و فروغ در دین عبارت از توحید است خدای تعالی توحید را وحی نمود و عبادت اولین چیزی است که وحی می‌شود.

فَاعْبُدْنِي پس مرا (به یگانگی پرست). با خروج از بردگی خویشتن و شیطان و خروج از شرکت دادن (هوای) نفست و شیطان در بندگی ات برای خدا، بنده‌ی من باش، یا برای من عمل کن مانند عمل بندگان.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي «۱» نماز را بپادار برای ذکر من، تا تو را یاد کنم و هیچ شرافتی شریفتر از آن نیست.

یعنی نماز ذکر توست که با نماز مرا ذکر می‌کنی (به یاد می‌آوری) و ذکر مستلزم این است که من هم تو را یاد کنم.

یا مقصود این است که نماز را بپادار بدان غرض و نیت که مرا یاد کنی، یا نماز را جهت محض ذکر من بپادار بدون این که غرض دیگری با آن آمیخته گردد.

یا معنای آیه این است که نماز را بپادار برای این که ذکر

(۱) ذکر معانی مختلفی دارد از جمله: یاد که خلاف فراموشی و نسیان است تلفظ به زبان، احضار امری در ذهن به نحوی که بماند و غایب نشود و ... و ذکر که صاحب ولایت تلقین کند، ثمره‌ی ولایت اوست. مرصاد / ۱۳۱ مفردات راغب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۱

من حاصل شود، به این معنا که هرگاه مرا به یاد آورده و توجه تمام به سوی من بکنی تا آنجا که نماز بپاداری و مانند کسی نباشی که با ذکر ناقص مرا ذکر می‌کند که در آن توجه و التفات ندارد.

یا معنای آیه این است که هرگاه نماز فراموش شده را به یاد آوردی به این گونه که مرا (امر مرا) به یاد آوردی و متذکر فراموش کردن نماز فراموش شده گشتی، پس آن را بپادار و انجام بده.

یا به معنای این است که من تو را با ذکر عامّ دایما یاد می‌کنم و این معنا اقتضا می‌کند که تو با توجه تمام متوجه من باشی و در اول سوره‌ی بقره معانی صلاه و تحقیق پاداشتن (اقامه‌ی) آن گذشت.

و گفتیم که اقامه‌ی نماز عبارت از رساندن نماز قلبی به نماز ذکری قلبی و رساندن نماز ذکری قلبی به نماز فکری صدری، رساندن نماز فکری به نماز قلبی حقیقی و رساندن نماز قلبی به نماز روحی.

بدان که ذکر چنانچه بیان آن در سوره‌ی بقره در قول خدا «فَاذْكُرُونِي أَذْکُرْکُمْ» گذشت دارای مراتب و درجاتی است.

و ذکر حقیقی و حقیقت ذکر عبارت از خلیفه‌ی خدا در زمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۲

است، که خلیفه‌ی خدا اگر چه بر حسب ملک ذکر خدا بودنش پنهان و مخفی است، لکن او بر حسب ملکوتش ذکر جلی خداست به نحوی که بر کسی که بصیرت تام و کاملی ندارد امر مشتبه شده و خیال می‌کند همان خداست.

زیرا خداوند که به وسیله خلیفه‌اش حکایت می‌شود آنچنان در او ظهور پیدا می‌کند که بینونت و جدایی پنهان شده و حکم ظاهر بر مظهر غالب می‌شود.

و مقصود از اذکار و اعمال که صاحب این امر بر سالک تقریر می‌کند عبارت از حصول همین ذکرست که آن غایت، غایات و نهایت، نهایت‌هاست.

بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: نماز را پیادار و هر یک از مراتبش را به دیگری وصل کن تا ذکر حقیقی روحی تحصیل گردد یا به جهت حصول این ذکر نماز را پیادار، یعنی اگر این ذکر برای تو حاصل نیست نماز را پیادار تا حاصل شود، چرا که آن مطلوب بزرگ و مقصود نهایی است و اگر این ذکر برای تو حاصل است نماز را پیادار تا شکر این نعمت را به جا آورده و آن (برکت) را تکمیل نموده باشی.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ (و بعد از توحید بدانکه) محققاً ساعت قیامت خواهد رسید، این جمله تعلیل قول خدا «أَقِمِ تَرَجْمَهُ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۹،

ص: ۱۶۳

الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

می‌باشد، چون ساعت در اخبار به ساعت ظهور قائم علیه السلام و به ساعت مرگ و قیامت تفسیر شده است و این سه تا در عالم صغیر متحدند.

زیرا ظهور امام با ملکوتش نمی‌شود مگر هنگام مرگ اختیاری، چنانچه مرگ اختیاری محقق نمی‌شود مگر وقت ظهور امام، هنگام مرگ قیامت صغری به پا می‌شود و ظهور امام همانطور که در هنگام مرگ اختیاری انجام می‌گیرد در مرگ اضطراری نیز محقق می‌شود، چنانچه در اخبار آمده است.

بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: نماز را به پیادار در حالی که منتظر ظهور امام با ملکوتش باشی، چون قطعاً ساعت ظهور او خواهد آمد، پس منتظر آن ساعت باش. «۱»

أَكَادُ أَخْفِيهَا که می‌خواهم چندی پنهانش بدارم.

(تا مردم آزمایش شوند) لفظ «اخفيا» با ضمه‌ی همزه از «إخفا» به معنای قرار دادن چیزی به صورت مخفی و پنهان می‌باشد، یا به معنای سلب خفای از شیء است، با فتحه‌ی همزه از «خفاء» به معنای «أظهره» خوانده شده، لکن در اخبار اشاره به

(۱) ای موسی بدان محققاً روز قیامت می‌آید و ما موعد آن را پنهان نگاه داشته‌ایم تا هر کس پاداش آنچه که کرده است ببیند و کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند تو را غافل نکنند تا پیرو هوی و هوی نفس شده و هلاک شوی یعنی هر کس کار خود را بر طبق هوای نفس کند نه بر دستورات حق هلاک و نابود گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۴

معنای ستر و پوشش شده است.

و چون ظهور ساعت از امور خفی و پنهانی است که نفوس ضعیف بلکه نفوس کامل هم بر آن اطلاع پیدا نمی‌کند، مگر صاحب ولایت مطلق که بر دقائق امور و رازهای پنهانی آن‌ها مطلع می‌باشد.

و لذا علی علیه السلام فرمود: من مخصوص شدم به علم منیا و بلایا.

که مراد از منیا یا انواع مرگ‌های انسان در سلوک و در برزخ‌ها است و انواع ظهورات ساعت و قائم عجل الله فرجه.

و مقصود از بلایا انواع امتحانات برای خلاصی و رهایی از حجابهای ظهور ساعت و امتحان برای ظهور ساعت تا فرع علم به کیفیت ظهور ساعت و وقت آمدن آنست و در اخبار ما آمده است:

من آن ساعت را از نفس خودم مخفی می‌کنم.

و بعضی گفته‌اند: در اصل آیه این چنین نازل شده است:

«أَكَادُ أُخْفِيهَا مِنْ نَفْسِي» و این قرائت در قرائت اَبی است، این کلمه یعنی اخفا و پنهان کردن از نفس وقتی گفته می‌شود که در پنهان کردن چیزی مبالغه شود بدون این که اخفای از نفس اعتبار شود.

یا مقصود از قول خدا «من نفسی» «من خلیفتی» است، چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۵

خلیفه‌ی خدا در زمین به منزله‌ی خداست.

لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى و هر کسی را به پاداش (نیک و بدی اعمالش در آنروز برسانیم) تعلیل اَنْ قول خداست که می‌فرماید: اِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ زِيْرًا که ظهور قائم علیه السلام موجب این است که حقّ هر صاحب حقی داده شود، یا تعلیل قول خدا: اَكَادُ أُخْفِيهَا است، زیرا در اخفا و عدم اظهار است که ابتلاها، گرفتاریها، امتحان و آزمایش‌ها، خالص شدن برای سالکین در دنیا و برای گناهکاران در برزخهای بعد از مرگ حاصل می‌شود.

بنابر این که مقصود از ساعت قیامت کبری و قیام نزد امام باشد، پس از آن که از شایبه بدیها و ابتلائات رهایی یابد تا پاداش و جزای کارهایی باشد که بنده به اقتضای نفس و خواسته‌های نفسش انجام داده است.

ممکن است جمله‌ی فوق تعلیل هر دو باشد یعنی تعلیل «اِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ» و «اَكَادُ أُخْفِيهَا» بر سبب تنازع و جزای هر نفسی یا به عین آن عملی است که انجام داده است بنا بر تجسّم اعمال یا جزای آن عمل.

آیه طبق تفسیر اخیر دلالت بر چیزی دارد که صوفیان گفته‌اند مبنی بر این که سالک باید منتظر ظهور صاحب الامر علیه السلام باشد و از همه‌ی عمل‌هایش منظوری جز ظهور صاحب الامر علیه السلام ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۶ نداشته باشد.

و در قول خدای تعالی اَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَی اشاره به این است که مقصود از اعمال منحصر در ذکر است بنا بر این که مفهوم «۱» قید معتبر باشد.

فَلَا يَصِيَدَنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا پس زنده‌ی مردمی که به قیامت ایمان ندارند یعنی از بپا داشتن نماز برای ذکر من، یا از خود نماز برای ذکر من، یا از ساعت یعنی از ساعت ظهور امام عجل الله فرجه کسانی که ایمان ندارند جلوگیری نکنند.

زیرا مرجع ضمیر «بها» همان است که ضمیر «عنها» به آن برمی‌گردد.

وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ و پیرو هوای (نفس) شد از قبیل عطف علّت با معلول است، یعنی به علّت این که از هوس پیروی کند، فَتَزِدْی تو را از آن روز هولناک باز ندارند و غافل نکنند و گر نه هلاک خواهی شد (تو را به هلاکت افکند).

زیرا نفس در صورت جلوگیری از بپا داشتن نماز هلاک و نابود می‌شود و جلوگیری نفس از بپا داشتن نماز انصراف از نماز است و

انصراف از نماز توجّه به دار سفلی و حرکت در آنست.
چون نفس متحرّک است و به تدریج از قوّه به فعل خارج

(۱) یعنی مقید بودن نماز خواندن به پدید آمدن ذکر مترجم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۷

می‌شود، هنگامی که از دار علیا منصرف شد حتماً به دار سفلی توجّه می‌کند و در درکات آن حرکت می‌کند که آن جایگاه هلاکت نفس است.

وَ مَا تَلُکَ بِیْمِینِکَ یا مُوسى «۱» ای موسی در دستت چیست؟ این پرسش برای آنست که چون موسی از ترس گم شدن مال و عیالش و دیدن عجایب و غرایبی که قبل از آن مانند آنها را ندیده بود، مانند شعله‌ور شدن آتش سفید از درخت سبز از ریشه تا شاخه‌هایش به نحوی که آتش به سبزی و خرّمی درخت ضرری نمی‌زد و مایل شدن آتش به او هر وقت که می‌خواست از آن آتش بگیرد و سخن گفتن سخنگوی از آتش از همه‌ی اینها موسی را نهایت وحشت و دهشت و اضطراب فرا گرفته بود.

لذا خدای تعالی از محبوبترین چیزهایش پرسید تا به آن مشغول شود تا از وحشتش کاسته و با اشتغالش بر آن اضطرابش آرام گردد.

(۱) محمّد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از ابن بصیر روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام می‌فرمود شب بسیار تاریکی امیر المؤمنین علیه السلام در آنوقتی که در رجه تشریف داشتند بر اصحاب خود وارد شده و به آنان می‌فرمودند امام شما با قمیص آدم و انگشتر سلیمان و عصای موسی خارج شده و مقصودش از این فرمایشات آن بود که مردم بدانند حضرتش وصی و وارث تمام پیغمبران است و خصایص ایشان نزد آن بزرگوار می‌باشد.
مولوی می‌گوید:

گفت ای موسی به کف چه داری گفتا که عصاست راه ما را

موسی چون بدید ناگهانی از سوی درخت آن ضیا را

گفتا که ز جست و جوی رستم چون یافتم اینچنین عطا را

گفت ای موسی سفر رها کن و ز دست بیافکن این عصا را

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۸

زیرا مشغول شدن اضطراب را ساکن می‌کند.

به خصوص اگر سؤال از محبوب باشد و سؤال کنند کسی باشد که اضطراب ناشی از اوست.

و لذا موسی جواب را گسترش داد و کلام را مفصّل نمود.

قَالَ هِيَ عَصَايَ كَفْت: این عصای من است.

همین جواب در مقابل سؤال خداوند کافی بود، اما موسی اضافه کرد: أَتَوَكَّلُوا عَلَیْهَا در راه رفتن به این عصا تکیه می‌کنم، یا هر وقت بخواهم بر امور گوسفندانم قیام کنم این عصا را به کار می‌برم.

وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِی «۱» و با این عصا برگها را از درختان برای گوسفندانم می‌ریزم.

وَ لِي فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى «۲» و کارهای دیگری نیز با این عصا انجام می‌دهم، مانند راندن گوسفندان و حرکت دادن آنها با این عصا و دفع گرگ وقتی که گرگ متعرّض گوسفندان شود و سایه‌بان ساختن با این عصا به این ترتیب که عصا را در آفتاب به زمین فرو

می‌کرد و دو تا چخماق را روی آن می‌گذاشت و عبایش

(۱) باز مولوی می‌گوید:

خواه ما را مار کن خواهی عصا معجزه موسی و برهان توایم
گر عصا سازی بیفشانیم برگ وقت خشم و جنگ ثعبان توایم
[.....]

(۲) عطار در الهی نامه می‌گوید:

عصای او چو در معنای چنان شد که موسیش خصم دشمنان شد
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۶۹

را روی آن می‌انداختم و هم چنین بلند کردن ریسمان دلو با این عصا اگر طناب دلو کوچک می‌آید و غیر اینها. و مقاصدی که با این عصا داشت و کارهایی که با آن انجام می‌داد به صورت اجمال در یک کلمه «مئارب» خلاصه کرد، در حالی که مفصل بودن جواب اقتضا می‌کرد مئارب و مقصود هم مفصل بیان شود. این اجمال یا به جهت شرم و آزر او بود، یا از شدت اضطراب قلب او که بیشتر از این یاری نمی‌کرد و نیز خداوند خواست عصایش را نشانه‌ی نبوت موسی و نشانه‌ی این مطلب قرار دهد که کلام رحمانی است نه شیطانی. توضیح مطلب این است که برخی گفته‌اند: موسی شک کرد که آن کلام شیطانی یا رحمانی است، حتی بعضی گفته‌اند: وقتی از درخت شنید که می‌گوید من خدا هستم گفت دلیل بر این ادعا چیست؟ پس چون موسی در شک بود خداوند خداست از عصای او سؤال کند تا موسی متبته این مطلب بشود که عصا جماد و مرده است و این مطلب را به خاطر بیاورد، تا وقتی عصا به صورت یک مار زنده در آمد دیگر شک نکند که آن الهی است نه شیطانی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۰

قالَ خدای تعالی فرمود:

أَلْفِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَشْعَى أَي مَوسَى أَن رَا (که این همه تعلق خاطر با او داری) بیانداز، پس نگاه چون موسی عصا را انداخت ناگهان دید آن ماری است که با سرعت حرکت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: وقتی عصا را انداخت به کلفتی عصا ماری زنده شد و سپس به صورت اژدهایی بزرگ درآمد و روی همین جهت بود که خدای تعالی آن را گاهی جان و گاهی اژدها نامید، یا از همان اول به بزرگی اژدها شد ولی مانند جان سریع حرکت می‌کرد.

و چون موسی دید که عصایش مار بزرگی شد و راه می‌رود، از آن ترسید و پشت به آن کرد و از ترسش شروع به فرار کرد.

قالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيْهَا سِيْرَتَهَا الْأُوْلَى خدای فرمود: عصا را بگیر و نترس که ما شکل اولی آن را بر می‌گردانیم.

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ لَفْظ «جناح» به معنای دست و بازو، بغل و پهلو می‌باشد، یعنی، دستت را به گریبان فرو بر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۱

تَخْرُجُ بَيِّضَاءُ «۱» مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا دستی بدون هیچ عیب و مرضی و پیسی (چون خورشید) درخشان بیرون آید و موسی شدیداً گندم گون بود، دستش را از آستینش که بیرون آورد دنیا برای او روشن شد.

آیةٔ أُخْرَى این نشانه‌ی دیگر بر صدق کلام من و رحمانی بودن آن می‌شود و نیز نشانه‌ای بر صدق رسالت تو نزد کسی می‌شود که من تو را به سوی او می‌فرستم.

لُنْرِيكَ بر تو بنمایانیم، متعلق به «تخرج» یا به «اضمم» است، یا ظرف مستقرّ و خبر مبتدای محذوف است، لام برای تبیین، یا متعلق به «اذهب» می‌باشد و معنای آن این است: تا ما آیات و نشانه‌های بزرگمان را بر تو بنمایانیم.
 مِنْ آيَاتِنَا الْكُؤْبَرِي اذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ مقصود اهمّ از فرستادن تو به سوی فرعون تکمیل تو در ذات خودت می‌باشد تا آماده شوی نشانه‌های بزرگ ما را ببینی و آن مشاهده‌ی نور ولایت علیاست.
 و لفظ «کبری» یا صفت «آیات» است و مفعول محذوف است و «من آیاتنا» جانشین مفعول می‌باشد، یا لفظ «من» خودش به تنهایی مفعول دوم «لنریک» است.

(۱) وحشی بافقی گوید:

شمع هدایت کجا در دل هر کس نهند همچو کلیمما بجو دیده‌ی بیضا طلب
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۲

چون «من» اسم است، یا از باب این که جانشین مفعول شده است مفعول دوّم «لنریک» است چون معنای بعضی بودن در «من» قوی است یا لفظ «کبری» مفعول دوم «لنریک» است.
 إِنَّهُ طَغَىٰ فرعون از حدّ تجاوز کرد تا بر خلفای خدا استکبار ورزید.
 آیات ۲۵ الی ۳۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ تا ۳۵] ص: ۱۷۲

اشاره

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹)
 هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسِجَكَ كَثِيرًا (۳۳) وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا (۳۴)
 إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۵)

ترجمه: ص: ۱۷۲

گفت پروردگارا دل مرا برایم گشاده دار.
 و کارم را بر من آسان کن.
 و گره از زبانم بگشا.
 تا سختم را در یابند.
 و از خانواده‌ام برایم دستیاری بگمار.
 هارون برادرم را.
 و با او پشتوانه‌ام را نیرومند گردان.
 و او را در کارم شریک گردان.
 و او را بسیار شریک گردان.

تا تو را بسیار یاد کنیم.

که تو خود بر احوال ما بینایی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۳

تفسیر ص: ۱۷۳

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي موسى به خدا عرضه داشت پروردگارا (اکنون که به این کار بزرگم مأمور فرمودی) پس شرح صدرم عطا فرما (که از جفای مردم تنگدل نشوم) بدان که داستان موسی و قومش و داستان او با فرعون با اختلاف ناچیزی در الفاظ تکرار شده، چه تکرار این است که حکایت موسی از اوّل انعقاد نطفه‌اش تا آخر زندگی‌اش همه عبرت، پند و اندرز، وعد و وعید، انذار و تبشیر بوده و دلداری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَوْكَلْ و صبر آن‌ها بر چیزی است که از روزگار و از دشمنان دیده‌اند.

در داستان موسی آیات زیادی است که دلالت بر علم و قدرت، لطف و رحمت و نکال و عقوبت خدای تعالی دارد و هم چنین دلالت بر قوت قلب موسی علیه السّلام و سعه‌ی صدر او و زیادی تحمل او در مورد سختی‌هایی که از قومش به او رسید دارد، که قوم او از امت‌های جمیع انبیا احمق‌تر بودند و نیز دلالت بر شدت صبر موسی بر مدارا با دشمنان دارد تا برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَوْكَلْ و مؤمنین در جمیع این موارد اسوه و اقتدا باشد.

در قوت قلب و سعه‌ی صدر موسی علیه السّلام در مقام مناجات- که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۴

مناجات کننده کمتر اتفاق می‌افتد از حالت بیهوشی و بیرون شدن از کثرت‌ها و از آگاهی و شعور به مناجات بتواند جدا شود- همین بس که التفات و توجه موسی به کثرت‌ها باقی بود به نحوی که از حقوق کثرت‌ها چیزی فرو گذار نمی‌کرد، چون بعد از امر خدای تعالی و تشریف او به رسالت، موسی احساس کرد که رسول باید زبان فصیح داشته باشد تا بتواند از عهده‌ی دعوت به توحید و مجادله که لازمه دعوت است بر آید و خصم و شبهات او را دفع نماید، ولی موسی لکنت زبان داشت و برای او مجادله و دفع شبهات خصم ممکن نبود.

از سوی دیگر رسول باید سینه‌ی گشاده داشته باشد، تا بتواند سختی‌ها و رنج‌های رسالت را تحمل نماید، از هر ناخوشایند و مکروهی ناراحت نشود، که لازمه‌ی رسالت مکروهات و ناخوشایند‌های زیادی که بیشتر مردم از آن راحت و سالم هستند، در حالی که موسی سینه‌ای تنگ و غضب شدید داشت و از هر ناخوشایندی زود ناراحت می‌شد.

و نیز رسول باید محبوب مردم باشد، نه مبغوض آنان در حالی که موسی چون یکی از مردم را کشته بود کینه‌اش را بر دل داشتند.

چون موسی همه‌ی این مطالب را می‌دانست و آن‌ها را

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۵

احساس می‌کرد، لذا عذر آورد و از رسالت استعفا کرد، چنانچه در سوره‌ی شعرا آمده است چنین گفت: خدایا من می‌ترسم آن‌ها مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌شود، زبانم فصیح نیست و آزاد نمی‌چرخد پس هارون را نیز بفرست و بر من از این قوم گناهی است که می‌ترسم مرا بکشند.

شاید کلام و امر و نهی از جانب خدا و عذر آوردن و استعفا و درخواست از جانب موسی مکرر بوده، استعفا‌ی موسی چنانچه در سوره‌ی شعراست اولین جوابی است که موسی داده، پس وقتی خداوند از استعفا‌ی او منع کرد از خدا درخواست شرح صدر کرد و گفت: اگر از فرستادن و رسالت من چاره‌ای نیست پس شرح صدری به من عنایت کن.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي و کار مرا آسان گردان (و سختی‌هایی که در انجام این وظیفه بر من پیش می‌آید آسان کن) تا مرا رد نکنند و نسبت به من بغض و کینه نگیرند که اگر کینه‌ی مرا به دل بگیرند دعوت من آن‌ها را سخت می‌شود، چون من نفسی را از آنان کشته‌ام، پس امر را بر من آسان کن که سخن مرا بپذیرند.
وَ اَخْلَلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي «۱» گره را از زبان ظاهر و زبان باطن من بگشا.

(۱) صائب تبریزی:

هر محنتی مقدمه‌ی راحتی بود شد هم‌زبان حقّ چو زبان کلیم سوخت

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۶

يَفْقَهُوا قَوْلِي «۱» تا مردم سختم را خوش فهم کرده و (بپذیرند) زبان موسی لکنت داشت و سبب آن آتشی بود که داخل دهان کرده بود و آن هنگامی بود که فرعون رشد و تمیز او را امتحان می‌کرد.

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي و از خانواده‌ام دستیاری برایم بگمار، هارون برادرم را، نیرو و قوت مرا به وسیله برادرم هارون محکم کن.

وَ اَشْرِكُهُ فِيْ اَمْرِي «۲» او را در امر رسالت با من شریک ساز لفظ «أشدد» در جمله‌ی قبلی با ضمه همزه، لفظ «أشركه» در این جمله با فتحه‌ی همزه به صورت صیغه‌ی امر خوانده شده، اولی با فتحه‌ی همزه‌ی و دومی با ضمه‌ی همزه به صورت صیغه‌ی مضارع متکلم خوانده شده، پس اگر هر دو امر

(۱) حافظ ابو نعیم که یکی از مخالفین و علمای اهل سنت است ذیل آیه فوق از ابن عباس روایت کرده که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست من و علی را گرفت و به جانب کعبه برد وارد خانه کعبه شدیم چهار رکعت نماز به جا آورد و پس از اتمام دستهای مبارک را بالا برد دعا کرد و فرمود: پروردگارا موسی بن عمران پیغمبرت دعا نمود و گفت خدایا شرح صدری به من عطا فرما و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا گفتارم را مردم بفهمند و یکی از اهل مرا کمک من قرار ده و برادرم هارون را وزیرم کن و پشت مرا به او محکم کن پروردگارا محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر تو است از حضرت مسئلت می‌نمایم علی علیه السلام که از اهل بیت من است برادر و وزیرم قرار ده پشتم را به او محکم کن و در تبلیغ و رسانیدن احکام او را شریک من بنما ابن عباس می‌گوید دعای پیغمبر هنوز به اتمام نرسیده بود که شنیدم منادی صدا زد ای محمد صلی الله علیه و آله آنچه درخواست نمودی به تو عطا کردیم و برادرت علی را خلیفه و وزیرت قرار دادیم.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۸۷.

(۲) حافظ:

دو دوست با هم اگر یکدلند در همه حال هزار طعنه‌ی دشمن به نیم جو نخرند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۷

باشند تأکید قول خدا «اجعل لي وزيراً» می‌شود.

و لذا ادات وصل نیاورد، اگر مضارع باشند مجزوم می‌شوند در جواب امر، قول خدا «أشركه في أمری» دلالت می‌کند بر این که مقصود موسی از وزیر بودن هارون مجرد کمک کردن در کار نیست، بلکه مقصود او این است که در رسالت نیز شریک او باشد، تا اهتمام او به امر مانند اهتمام موسی علیه السلام باشد.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا «۱» وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا تا تو را بسیار نیایش کنیم و ذکر تو بسیار گوئیم.

چون ستون و پایه‌ی امر رسالت و عبادت، عبارت از تسییح و تحمید، بلکه اساس همه‌ی کارها مبتنی بر طرح و اخذ، خلع و لبس است که صورت آن دو زکات و نماز و تسییح و تحمید و تبرّی و تولّی است.

در غایت درخواست و سؤال خود، بین آن دو جمع کرد، غایت درخواست محکم کردن قوّت و نیرو را همین امر قرار داد تا اشعار به این داشته باشد که منظور و مقصود او از سؤال و درخواست تنها آن چیزی است که ملاک همه‌ی کارها قرار می‌گیرد و در آن اشعار به این است که اگر اجتماع بر سبیل موافقت و اتحاد باشد بر جهت عبادت کمک می‌کند.

(۱) عطار:

همه تسییح گویانند اگر ماه است اگر ماهی و لیکن عقل استاد است او مشروح می‌گوید

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۸

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا که همانا تویی بصیر (و مهربان) به احوال ما (و ما به جز تو کسی نداریم) اعتذار از سؤال وزارت هارون است به این که تو به احوال ما بینا و بصیر هستی و میدانی که من به تنهایی نمی‌توانم این کار را انجام دهم، هارون برای وزارت من از غیرش برای من سزاوارتر است، و من از این درخواست جز تکثیر تسییح و ذکر چیزی نمی‌خواهم.

ممکن است این جمله جهت استدراک نقصان درخواست و سؤالش باشد، معنای آن این است که خدایا تو به حال ما آگاه هستی، اگر می‌دانی که این درخواست برای من صلاحیت ندارد، یا اگر هارون صلاحیت وزارت ندارد یا بر شرح صدر من و آسان کردن کارم فایده‌ای مترتب نیست درخواست مرا اجابت نکن.

آیات ۳۶ الی ۴۸

[سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸] ص: ۱۷۸

اشاره

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرْهَةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلًا أَذْلكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَفْسًا فَجَئِينَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى (۴۰)

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵)

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۷۹

ترجمه: ص: ۱۷۹

فرمود ای موسی خواسته‌ات برآورده شد.

و بار دیگر هم در حق تو نیکی کرده‌ایم.

آن گاه که به مادرت آنچه باید وحی کردیم. که او را در صندوق بگذار و آن را در دریا بیفکن، تا او را به ساحل افکند تا [سر انجام] دشمن من و دشمن او، او را بیابد و برگرد در حَقّت مهربانی کردم تا زیر نظر من بار آیی. چنین بود که خواهرت [سرگشته] می رفت و می گفت آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده دار شود؟ [گفتند آری] و [سر انجام] تو را به آغوش مادرت بازگردانیم که دل و دیده اش روشنی یابد و غم نخورد [سپس که بزرگ شدی] کسی ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۰ را [به غیر عمد] کشتی و تو را از غم و غصه رهانیدیم و چنانچه باید و شاید آزمودیم سپس چندی در میان اهل مدین به سربردی، سپس ای موسی به هنگام [برای رسالت] آمدی. و تو را برای خود پروردیم. تو و برادرت نشانه های معجزه وار مرا ببرید و در یاد کردن من سستی مورزید. به سوی فرعون بروید که او را سر به طغیان برداشته است. و با او سخنی نرم بگوئید، باشد که پند گیرد یا خشوع و خشیت یابد. گفتند پروردگارا ما می ترسیم که بر ما پیشدستی یا گردنکشی کند. فرمود مهربانید من خود با شما هستم [و] می شنوم و می بینم. پس به نزد او بروید و بگوئید ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما بفرست، آزارشان مکن ما برای تو از سوی پروردگارت پدیده ای معجزه آسا آورده ایم و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. به راستی به ما وحی شده است که عذاب بر کسی نازل می شود که تکذیب پیشه کند و روی بگرداند.

تفسیر ص: ۱۸۰

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى «۱» خداوند فرمود ای موسی درخواست تو به تو داده شد. بعضی گفته اند: این جمله دلالت می کند بر این که مقصود از

(۱) حافظ:

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است به این راه و روش میرو که با دلدار پیوندی ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۱

قول موسی: «گره از زبانم بگشا» گره باطنی بوده است، چه لکن ظاهری زبان و گره ظاهری باقی بوده است، چه خدای تعالی در حکایت از فرعون می فرماید: موسی بیان واضحی ندارد. وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى همانطور که بر تو این دفعه مَنّت گذاشتیم و تو را با رسالت شرافت بخشیدیم و درخواست تو را اجابت کردیم یک بار دیگر بر تو مَنّت گذاشتیم.

إِذْ أَوْحَيْنَا ظَرْفَ «مَنّا» یا بدل از «مَرَّةً أُخْرَى» اگر در لفظ «مَرَّةً» ظرفیت اعتبار شود، چه این لفظ به معنای «فعلله» یعنی یک مرتبه از فعلی است که قبل از آن آمده است، ولی گاهی در آن معنای ظرفیت اعتبار می شود به این گونه که قبل از آن زمان در تقدیر گرفته می شود.

إِلَى أُمَّكَ آن وقت که تو به دنیا می‌آمدی و مادر تو می‌ترسید که تو را بکشند.

ما يُوحى «۱» آنچه که باید به مادرت وحی می‌شد وحی کردیم، این وحی نباید ترک می‌شد چون مصلحت‌های متعددی بر آن مترتب بود از قبیل نجات دادن بنی اسرائیل از قبطی و هلاک کردن دشمنان خدا، و احیای عالم به سبب انتشار آوازه‌ی رسالت.

(۱) مثنوی:

باز وحی آمد که در آبش فکن روی در امید دار و مو مکن
در فکن در نیلش و کن اعتماد من تو را با او رسانم رو سفید
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۲

در مورد وحی به مادر موسی سخن بسیار است که الهام بود، یا وحی بر لسان نبی وقتش بود، یا به طریق سخن گفتن ملائکه در خواب یا در بیداری، کدام؟

أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ لَفْظُ «أَنْ» تفسیریّه و تفسیر آن چیزی است که به مادر موسی وحی شده است، یا مصدریّه و بدل از «ما یوحی» یعنی به او وحی کردیم که صندوقی بسازد که آب در آن نفوذ نکند و تو را در آن صندوق بگذارد. «۱»

فَأَقْدِفِيهِ فِي الْبَيْمِ پس آن تابوت یا موسی را در دریا بینداز.

فَأَيْلِقِيهِ الْبَيْمِ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهٗ «۲» تا دریا او را به ساحل افکند، تا سر انجام دشمن من و دشمن او (تو) آن را بگیرد. تکرار «عدو» برای این است که در مقام ذمّ تکرار ذمائم مطلوب است و برای این که جهت عداوت و دشمنی هر یک غیر از جهت دشمنی دیگری است.

وَ أَلْقَيْتُ عَظْفَ بَرِّ «أَوْحِينَا» است و تفاوت در مسند الیه

(۱) منظور از تابوت در اینجا، صندوق یا جعبه‌ای پایروسی بود که مادر موسی فرزند را در آن نهاد و در رود نیل روانه کرد. تابوت دیگر صندوق عهد است که در سوره بقره آیه ۲۴۸ شرح آن ذکر شد.

(۲) مثنوی:

صد هزاران طفل می‌گشت از برون موسی اندر صدر خانه در درون

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۳

که در اینجا متکلم وحده است، در آنجا متکلم مع الغیر یا برای این است که وحی جز با یک واسطه یا واسطه‌های متعدّد محقق نمی‌شود، ولی القای محبت بدون واسطه است، یا جهت اشاره به احترام و بزرگداشت موسی علیه السلام است به این گونه که خدای تعالی محبت را خودش به موسی القا کرده، ولی وحی به مادر موسی چنین نبوده، ممکن است که تفاوت مسند الیه از باب محض تفنّن و تجدید نشاط باشد.

عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مَحَبَّتٌ بزرگ یا کوچک.

منی صفت محبت است یعنی محبت خودم را بر تو القا کردم، پس تو محبوب من شدی، هر کس که محبوب من شود محبوب همه می‌گردد، که محبت همه‌ی موجودات رقیق شده‌ی محبت من است.

پس هر گاه محبت من به چیزی متعلق شود محبت جمیع موجودات به همان چیز متعلق می‌شود، چون همه‌ی محبت‌ها میل به اصلشان دارند، که آن محبت من است.

یا معنای آن این است که محبت مردم را از جانب خودم بر تو القا کردم نه از جانب اسباب و وسایل مانند جمال و کمال، یا محبت

تو نسبت به خودم را بر تو القا کردم تا تو محبت و دوستدار من شدی، من هم محبت و دوستدار تو شدم، زیرا که هر محبویی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۴

محب و دوستدار خودش را دوست دارد، یا محبت تو نسبت به مردم را بر تو القا کردم، پس تو محب و دوستدار مردم شدی، پس مردم نیز محب و دوستدار تو شدند.

لفظ «مئی» ظرف لغو متعلق به «القیث» به این دو معنای است. و موسی طوری بود که هر کس او را می‌دید دوستدار و محب او می‌شد، لذا وقتی آسیه همسر فرعون به فرعون گفت که این کودک روشنی چشم من و تو می‌شود فرعون در پاسخ گفت: او را نکشید.

وَ لِتُضَيِّعَ تَا سَاخْتَه شَوِی، عطف بر محذوف است که تقدیر چنین بوده: «لتصیر محبوبا و لتصنع» یا متعلق به محذوف است که معطوف بر «القیث» است که تقدیر چنین بوده: «فعلت ذلك لتصنع».

عَلِی عَیْنِی وَ قَتِی گفتم می‌شود «فلاذن علی عینی» یعنی پیش من محترم است، یا مقصود این است که او محترم است نزد نگهبانان من که موکل بر تو است، به جهت بزرگداشت موسی نسبت به کشتی نوح اینجا فرمود: «علی عین» و در آنجا فرمود: اصْنَعُ الْفُلْکَ بِأَعْیْنِنَا.

إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ ظَرْفُ مَتَعَلِّقٌ بِه «القیث» یا به «تصنع» است، یعنی تا تو تربیت شوی و تکمیل گردی پیش

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۵

چشمان و نظر من در وقتی که به دست فرعون افتادی و محبت تو بر دل فرعون افتاد، دایه شیر دهنده‌ای برای تو طلب کردند، تو از هیچ پستان به دهن نگرفتی، آن‌ها منتظر و متوقع شیر خوردن تو بودند، احتیاج شدید به دایه داشتند که ناگاه خواهرت در جستجوی تو نزد فرعونیان می‌رود.

فَتَقُولُ پَس بِه آن‌ها می‌گوید:

هَلْ أَدْلُکُمْ عَلِی مَنْ یُکْفِلُهُ آیا شما را راهنمایی بر کسی بکنم که کفایت این کودک را بر عهده بگیرد، آنان از خواهرت خواستند که دایه‌ای برای تو پیدا کند، فرعون مادر تو را احضار کرد و تو را به او تسلیم نمود تا با اجرت و مزد تو را شیر دهد. فَرَجَعْنَاکَ إِلَى أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ پَس تو را به مادرت باز می‌گردانیدیم تا چشم مادرت را روشن کنی که اندوهناک نگردد، یا تو اندوهناک نباشی.

وَ قَتَلْتَ نَفْسًا عَطْفَ بِر «أوحینا» است، مقصود از قتل نفس قتل قبلی است که با سببی نزاع می‌کرد که موسی علیه السلام به او حمله کرد. چنانچه خواهد آمد.

فَنَجِّیْنَاکَ مِنَ الْعَمِّ پَس تو را از غم نجات دادیم، به این گونه که به تو الهام کردیم و تو را جهت خروج از شهر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۶

راهنمایی کردیم.

وَ فَتَنَّاکَ فُتُونًا «۱» تو را از اول انعقاد نطفه‌ات با انواع بلاها آزمایش کردیم تا عبرت برای ناظرین و شنوندگان و حجت بر کسانی باشی که قدرت خدا را انکار می‌کنند، با خدا مکر و حيله به کار می‌برند، به این گونه که انعقاد نطفه‌ی تو را بر در قصر فرعون دادیم، در شبی که فرعون بین زنها و مردهای بنی اسرائیل جدایی انداخته بود.

و مادر تو در سالی به تو حامله شد که فرعون به هر زنی از بنی اسرائیل یک زن قبلی را موکل کرده بود که زنها را تفتیش می‌کرد تا زنه‌ای حامله را کشف کند.

اما در مورد تو حیای زنانه آنان را گرفت، حمل تو آشکار نگشت، تو در سالی به دنیا آمدی که فرعون هر مولود مذکر اسرائیلی را

می‌کشت، پس محبت تو را بر دل زنی که موکل مادرت بود انداختم تا به مادرت گفت: اندوهناک مباش و هر کاری که دلت می‌خواهد با این کودک بکن و تو را به فرعونیان خبر نداد، مادرت تو را به دریا انداخت. پس تو را از غرق شدن و سایر آفت‌های دریایی سالم نگهداشته و تو را تسلیم فرعون نمودیم، محبت تو را در دلش

(۱) ای موسی تو را در کوره‌ی بلا- بردیم و به اخلاص نهادیم، تا در دلت جز مهر ما و بر زبانت جز ذکر ما نماند. کشف الاسرار خواجه عبد الله انصاری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۷

انداختم، در دامن دشمنت تو را تربیت نمودم و بزرگ کردم تا آنجا که از مادرت تقاضا نمود با مزد و اجرت به تو شیر بدهد، تو را آزمایش کردم به این گونه که فرعون چند بار کمر همت به قتل تو بست و من تو را سالم نگهداشتم، یک تن از آن‌ها را کشتی و از ترسشان به شهر مدین فرار کردی در حالی که رفیق و زاد و راحله نداشتی. و تو را به مدین پیش شعیب پیامبرم سالم رساندم که او دخترش را به تو تزویج نمود، نیز تو را امتحان کردم که خودت را ده سال اجاره دادی تا گوسفندان شعیب را بچرانی.

یعنی با آن اجاره ده سال محبوس شدی و کمال تو در همان حبس بود، پس از آن که از مدین خارج شدی تو را به سرما، تاریکی شدید، گم کردن راه، پراکنده شدن گوسفندان، درد زاییدن گرفتن همسرت و روشن نشدن چخماق مبتلا کردم تا تو را به این وسیله برای مناجات و کلام خودم خالص گردانیدم.

فَلَيْتَ سَبِيْنٍ فِيْ اَهْلِ مَدِيْنٍ (۱) پس سالها (ده سال) در مدین ماند طبق آنچه روایت شده موسی دورترین و بیشترین مدت را که لازمه پیمان با شعیب بود به اتمام رسانید.

(۱) حافظ:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۸

ثُمَّ جِئْتُ سَبَسَ از مدین به سوی من، یا به اینجا، یا به مصر آمدی عَلَيَّ قَدَرٍ در حالی که به حد کمال رسیدی، یا به حدی رسیدی که اکنون می‌توانی سنگینی رسالت را بر عهده بگیری، یا بر قوت بدن و نفست رسیدی.

یا مقصود فضل و برتری رسالت است که برای تو مقدر شده است.

یا موسی در تکرار ندا لطف از جانب خدا و لذت بردن منادی است.

وَ اَصِيْرَطْنَعْتُكَ این صیغه جهت مبالغه در صنع و آفرینش است، یعنی من تو را آفریدم و تربیت کردم و کامل نمودم، کمالی که شایسته‌ی بزرگان و کاملین از مردها و مخصوص آنانست.

لِنَفْسِيْ این نهایت بزرگداشت، احترام و تکریم موسی علیه السلام است و چون مقصود خدای تعالی این است که موسی را به سوی کسی بفرستد که موسی از او ترسناک است، قبل از آن چیزهایی را ذکر می‌کند که دفعات متعدّد بر او منت گذاشته، تا آن‌ها را یادآوری کرده او را از ترسی که دارد دلداری دهد تا هنگامی که به سوی فرعون می‌رود قوت قلب داشته باشد.

خدای تعالی فرمود: اَذْهَبْ اَنْتَ وَاخْوَاكَ بِاَيَاتِيْ وَلَا تَبِيَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۸۹

سست نباشید فی ذکرِی در ذکر من که آن را از شیختان گرفتید تا بر آن ذکر مستمر و دایم باشید.

یا در یادآوری من و توجه به من با دل‌هایتان در هر وضعی که بودید، یا در هنگام دعوت به سوی من، یا در رسالت من یا در ذکر من با زبان‌هایتان نزد فرعون سستی نکنید.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ شَمَا دُو تَن بَه سَوَىٰ فِرْعَوْنَ بَرُوید کَه سَرکَشی نَمودَه اَسْت. «أَذْهَبَا» تَأْکِید «أَذْهَبَا» أَوَّلی اَسْت وَ لَذَا اَدَات وَصَل نِیَاوَرِد.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا «۱» وَ بَا اُو بَه مَلَیْمَت سَخْن گَوِیْد لَفْظ «قَوْل» بَه مَعْنَای مَصْدَری یَا بَه مَعْنَای مَقُول مَفْعُول مَطْلُوق یَا مَفْعُول بَه اَسْت. لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى شَايِد کَه اُو پَنَد گِیرِد تَا اَز خُدا بَتَرَسَد (و تَرَك ظَلَم کَنَد). اَز اِمَام کَاظِم عَلِيه السَّلَام اَمَدَه اَسْت: اِین کَه خُداي مِی فَرَمَايِد: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى بَرَاي اَنَسْت کَه مُوسَى بَر رَفْتَن بَه سَوَى فِرْعَوْنَ حَرِيص تَر بَاشَد، دَر حَالی کَه خُداوَنَد مِی دَانَسْت کَه فِرْعَوْنَ نَه مَتَذَكَّر مِی شُود وَ نَه مِی تَرَسَد، مَگَر وَقْتی کَه عَذَاب بِيِنَد، تَذَكَّر

(۱) مثنوی:

موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قولاً لئینا
آب اگر در روغن جوشان کنی دیگران و دیگر را ویران کنی
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۰
کنایه از امید و رجا و خشیت عبارت از خوف است.

قَالَ مُوسَىٰ بِرِزَان قَال وَ هَارُونَ بَه رِزَان حَال گَفْتَنَد، یَا فِقْط مُوسَى گَفْت، ضَمیر تَئینَه اَز بَاب تَغْلِیب اَسْت، یَا هَر دُو پَس اَز بَاز گَشْت مُوسَى بَه مِصْر وَ اَعْلَام هَارُونَ عَلِيه السَّلَام بَه رَسَالْت گَفْتَنَد: رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْرَطَ عَلَيْنَا پَرُورِد گَارَا مَا مِی تَرَسِیم کَه فِرْعَوْنَ بَا اَتْكََا بَه قَدْرَت وَ قُوْتَش بَر مَا وَ آيَات مَا پِيشْدَسْتی کَنَد، یَا بَر مَا زِيَادَه سْتَم رَوَا دَارَد.

لَفْظ «يَفْرَط» بَه صُورَت مَجهُول وَ مَعْلُوم خُوانَدَه شُدَه، اَز «أَفْرَط» بَه مَعْنَای حَمَلَه کَرْدَن بَا سُرْعَت وَ شَتَاب، یَا اَز «أَفْرَط» بَه مَعْنَای اَسْرَاف کَرْدَن اَسْت.

أَوْ اَنْ يَطْغَىٰ یَا بَه عَلْت قَسَاوَت وَ پَادشَاهی کَه دَارَد، مِی تَرَسِیم کَه پِيش اَز اَبْلَاغ پِیَام گَرْدَنکَشی وَرَزَد. یَا نَسْبَت بَه تُو چِیزِی اَظْهَار کَنَد کَه مَا بَه اَن رَاضی نِیسْتِیم وَ تَحْمَل اَن رَا نَدَارِیم.

قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّي مَعَكُمْ خُداوَنَد فَرَمُود: نَتَرَسِید کَه مَن هَمُوارَه هَمْرَاه شَمَا هَسْتَم یَعْنی هَمْرَاهی خَاصی کَه غَیر اَز هَمْرَاهی مَطْلُوق اَسْت کَه خُدا بَا هَر چِیزِی دَارَد.

پَس مَعِیت وَ هَمْرَاهی مَن بَا شَمَا اَز حَمَلَه وَ سْتَم بَر شَمَا وَ طَغِیَان بَر مَن بَا زَش مِی دَارَد. ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۱

أَسْمَعُ مَن اَز اُو چِیزِی مِی شَنُوم کَه شَمَا نَمِی شَنُویِد.

وَ أَرَىٰ «۱» وَ اَز اُو چِیزِی مِی بِنِیم کَه شَمَا اَن رَا نَمِی بِنِیید، پَس شَرَّ اُو رَا اَز شَمَا دَر هَر حَال بَر مِی گَرْدَانَم وَ شَمَا رَا یَارِی مِی کَنَم بَه نَحوی کَه نَه شَمَا مِی بِنِید وَ نَه فِرْعَوْنَ مِی بِنِید.

فَأْتِيَاهُ حَالَا کَه مَن بَا شَمَا هَسْتَم وَ مِی بِنِیم وَ مِی شَنُوم پَس بَدُون تَرَس نَزْد فِرْعَوْنَ بَرُوید وَ بَه یَارِی مَن مَتْکی بَاشِید. فَقُولَا اِنَّا رُسُولَا رَبِّكَ وَ بَگَوِیْد کَه مَا فَرَسْتاد گَان پَرُورِد گَارْت هَسْتِیم.

تَشْبِیه اَوْرَدَن لَفْظ «رَسُول» دَر اِینجَا، مَفْرَد اَوْرَدَن اَن دَر سُورَهی شَعْرَا بَرَاي اِشَارَه بَه وَحْدَت رَسَالْت وَ تَعَدُّد رَسُول هَا مِی بَاشَد. فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَا اَز بِنْد گِی رَا هَا کَن وَ بَا مَا بَه هَر شَهْرِی کَه بَخُواهِیم بَفَرَسْت.

یا بنی اسرائیل را با ما از عذاب رها کن چه ما در مصر باشیم یا در غیر مصر از شهرهای دیگر.
 قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ جَوَابَ سَوْأَلِ مَقْدَرٍ، یا سؤال است که در حین تکلم مذکور است و در هنگام حکایت

(۱) حافظ:

هزار دشمنم اگر می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
 [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۲

حذف می‌شود، گویا که گفته است:

آیا شما چیزی دارید که دلالت بر صدق و راستی شما بکند؟

پس موسی و هارون گفتند: ما نشانه‌ای آوردیم که دلالت بر صدق و راستی در رسالت ما از جانب پروردگار تو می‌کند.

و تکرار «رَبِّكَ» برای اشاره به این است که فرعون مربوب است، رب نیست بر خلاف ادعایی که می‌کرد، این کلام جزیی از بیان سخنی است که موسی و هارون به آن امر شده بودند، یا این کلام از موسی و هارون است، تقدیر آن چنین است: پس هارون آمدند و آنچه را که خداوند فرموده بود به فرعون گفتند پس فرعون گفت: دلیل و نشانه‌ی شما چیست؟ گفتند: ما نشانه‌ای از جانب پروردگار تو آورده‌ایم ... تا آخر آیه.

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى شَمَا دَعَوْتَانِ رَا نَزْدَ فِرْعَوْنَ اِظْهَارَ كُنَيْدِ، اظهار کنید که بر دعوت خود نشانه و دلیل دارید، سپس به او بدورد بگویید به گونه‌ی ترک و متارکه، به نحوی که کنایه از گمراهی او و دعوت او به پیروی از هدایت باشد، یا به او بگویید: سلامتی مال کسی است که پیرو هدایت باشد.

بنا بر آنچه که گفته شد، آیه بعد که می‌فرماید: اِنَّا قَدْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۳

اَوْحٰى اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰى

در موضع تعلیل می‌باشد، یعنی چون به ما وحی شده که عذاب خدا بر تکذیب کننده و روی گردان وارد می‌شود ما از تو می‌خواهیم که بنی اسرائیل را با ما بفرستی، بنابر معنای اول در جمله‌ی این جمله جواب از حال آن‌ها در رسالتشان می‌باشد.

این در صورتی است که قول خدا: قَدْ جِئْنَاكَ نَقْلَ بَيَانِ خُدا بَاشَد (که می‌فرماید: به فرعون بگویید که برای تو نشانه‌ها و معجزات دادیم).

ولی اگر این کلام از خود موسی و هارون هنگام ورود بر فرعون باشد قول خدای تعالی: وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى ...

تا آخر آیه از قول موسی و هارون می‌شود که ارتباط آن با جمله‌ی سابقش نیز ظاهر بوده است.

آیات ۴۹ الی ۵۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۵۶] ص: ۱۹۳

اشاره

قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسٰى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِى اَعْطٰى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولٰى (۵۱) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّىْ فِى كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّىْ وَلَا يَنْسٰى (۵۲) الَّذِى جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ مَهْدًا وَّ سَيَلٰكُ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَّ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا

مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳)

كُلُّوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (۵۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۴

ترجمه: ص: ۱۹۴

گفت ای موسی پس پروردگار شما کیست؟
گفت پروردگار ما همان کسی است که به هر چیز آفرینش سزاوار آن را بخشیده سپس هدایتش کرده است.
گفت پس سرنوشت اقوام پیشین چه می شود؟
گفت علم آن با پروردگار من [و] در کتابی مکتوب است که پروردگار من نه فرو می گذارد و نه فراموش می کند.
همان کسی است که زمین را زیر انداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد
و با آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم.
و همهی پدیده‌ای شگرف خویش را به او نمایانندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

تفسیر ص: ۱۹۴

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ فرعون (پس از شنیدن نصایح آنان) گفت: پروردگار شما کیست ای موسی؟ موسی علیه السلام را ندا کرد
یا از باب این که موسی اصل بود و هارون فرع، یا خواست موسی سخن بگوید تا بر حاضرین روشن شود که موسی از تکلم
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۵
عاجزست و ادعایش سست.

و بر این معنا دلالت می کند قول خدای تعالی در حکایت از فرعون که گفت: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» «۱».
قَالَ وَقَتِي فرعون موسی را مورد خطاب قرار داد موسی در مقام جواب از او گفت:
رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش مخصوص خودش را عطا نمود.
لفظ «خلق» به سکون لام خوانده شده تا مفعول دوم «أعطى» یا مفعول اول آن باشد، یعنی خداوند به هر چیزی خلق و ایجادش را
عطا کرد، یا خلق و صورت متناسبش را عطا نمود، یا به هر چیزی نظیرش را عطا نمود.
زیرا که هر چیزی از حیوان دارای نظیر و مانندی از مذکر و مؤنث است، هم چنین است نبات و معدن، حتی عناصر، که مثلاً نظیر و
همانند زمین که موافق و سازگار با آنست عبارت از آب است.
ضمناً «خلق» به صورت فعل ماضی نیز خوانده شده تا صفت «شیئی» باشد.

(۱) زخرف، ۵۲ یعنی: بلکه من بهترم از این کسی که بی‌مقدار است و نزدیک نیست که سخن واضح بگوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۶

و معنای آن این است: به هر چیزی از اعیان ثابت و تعینات که در مقام علم خدا ظاهر است آنچه را که عطا کرد به آن احتیاج دارد،
از قبیل وجود و لوازم وجود از کمالات اولی که مناسب حال هر موجودی است، و کمالات ثانوی.

و قول خداوند: ثُمَّ هَدَى بِيَانٍ وَ تَفْضِيلٍ قَوْلَ خَدَا:

«أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ» می‌باشد. معنای «خلقه» بخشیدن و کمالات اولی است، «هدی» نشان دادن راه، رساندن به طریق، یا به مطلوب است برای وصول به کمالات ثانوی اختیاری در مختارها، با کمالات اضطراری در موجودات مضطرّ و غیر مختار می‌باشد، تعبیر از عطای کمالات ثانوی به هدایت برای بیان این نکته است که وصول به کمالات ثانوی حتمی نیست بلکه گاهی هست و گاهی نیست.

و موسی علیه السّلام جواب را طوری داد که تلبیس و به اشتباه انداختن و فریب حاضرین برای فرعون ممکن نباشد، موسی در جواب عموم ربوبیت را پیش کشید تا انکار آن برای فرعون ممکن نگردد و نیز نتواند، این گونه عموم ربوبیت را با فریب و نیرنگ به خودش نسبت دهد آن چنانکه نمرود گفته بود: «من زنده می‌کنم و می‌میرانم» لذا فرعون مبهوت ماند و نتوانست سخن موسی را بشکند و پاسخ دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۷

لذا پرسش دیگر پیش کشید و گفت:

قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَىٰ بِسِ حَالِ گزشتگان بر حسب بقا و فنا خیر و شرّ، نعمت و نعمت، منازل و امکان چگونه است؟

از سؤال اول اعراض کرد، این بار از چیزی سؤال کرد که موسی در جواب عاجز بماند.

چه اگر موسی احوال گزشتگان را بیان می‌کرد از اقامه‌ی دلیلی که شنوندگان مجلس فرعون بفهمند عاجز می‌شد، لذا طوری جواب داد که فرعون از آن سخن دلیل نخواهد و گفت:

قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي مُوسَىٰ بِسِ حَالِ گزشتگان از امور غیبی است که خداوند احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد مگر کسی که خدا از او راضی باشد، و اگر من هم با فهماندن خدا چیزی از آن می‌دانستم ممکن نبود که به تو و امثال تو بفهمانم.

فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ وَ آن در کتابی نزد خدا مکتوب است که نه چیزی را از آن فرو گذارد و نه فراموش کند.

«لا- يضلّ» صفت «کتاب» است، ضمیری که به آن بر می‌گردد در تقدیر است، یعنی «يضلّ عنه» پروردگرم از آن کتاب و راه آن علم گمراه نمی‌شود، و پس از علم هم فراموش نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۸

و ممکن است این جمله مستأنفه باشد و جواب سؤال مقدر.

و چون فرعون از جواب سؤال اولش اعراض کرد و متعرض ردّ و قبول آن نشد موسی جواب سؤال دوم او را به نحوی داد که منجر به جواب سؤال اول شد، تا این که فرعون ناچار به قبول شود، یا مات و مبهوت بماند.

چنانچه دفعه‌ی اول چنین شده بود، عجز او بر حاضرین آشکار شود، پس موسی در مقام جواب چنین گفت:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَوَّلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا آن خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد، راههایی قرار داد تا بدان وسیله شما به شهرهای دیگر غیر از شهرهای خودتان بروید تا منافع و ما یحتاج خود را تحصیل نمایید، راههایی قرار داد تا معایش و وسایل زندگی‌تان را تحصیل کنید، از قبیل زراعت‌ها و تجارت‌ها و صنعت‌ها، راههایی نیز جهت تحصیل منافع اخروی شما قرار داد، از قبیل انبیا و شرایع و جانشینان آنان.

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ وَ از جهت بالا آب را نازل نمود و از آن بیرون آوردیم

بعضی گفته‌اند: این جمله از قبیل التفات از غیبت به تکلم است، این مطلب صحیح است در صورتی که متکلم همان متکلم باشد، در حالی که اینجا چنین نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۱۹۹

بعضی گفته‌اند: آن کلامی است از جانب خدا که مربوط به کلام موسی است به این نحو که این جمله از کلام حاکی است که به کلام محکی عنه مربوط است، مانند آن در مخاطب آن در مخاطبات و محاورات فراوان است.

لکن ما می‌گوییم: رسول علیه السّلام در هنگام رسالت و تبلیغش گاهی از انانیتش منسلخ می‌شود به نحوی که در وجودش جز انانیت فرستنده باقی نمی‌ماند، در این هنگام است که شأن مرسل (فرستنده) ظاهر می‌شود، به کلامی که مخصوص مرسل است تکلم می‌کند در حالیکه پیش از آن از جهت رسالتش به کلام خودش تکلم می‌نمود.

و هر دو کلام متصل می‌شوند به گونه‌ای که گمان می‌رود هر دو کلام از یک نفر صادر شده است، به این اعتبار می‌شود کلام از قبیل التفات از غیبت به تکلم باشد، گویا که رسول خدا مرسل و فرستنده شده و لذا فرمود: «فأخرجنا به» یعنی ما از آن بیرون می‌آوریم.

أزواجاً اضافة و انواع، زیرا هر صنف و نوع از نبات مانند حیوان دارای دو قسم است مانند مذکر و مؤنث از حیوان. یا اطلاق ازواج به این اعتبار است که هر صنفی از اصناف نبات دارای نظیر یا نظایری از نوع خودش می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۰

یا به اعتبار این است که هر صنفی با ملاحظه‌ی ترکیب آن از عناصر زوج است، یا با ملاحظه‌ی تعیش و وجود زوج است. مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى نَبَاتِهَايَ مَتَفَرِّقٍ و مختلف در شکل و رنگ و گل و دانه و میوه و مزاج و خاصیت، وقت رویدن و وقت دانه و میوه و غیر اینها.

در حالی که می‌گویند: كَلُوا و اَرْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ تا ای بندگان شما از آن نعمتها تناول کنید و چهارپایانتان را هم بچرانید در اینها آیات و نشانه‌های متعدّدست که دلالت بر علم و قدرت و حکمت رسای خدای تعالی دارد.

و نیز دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی به شأن موالید زمینی و مخصوصاً به اشرف آنها که انسان است اهمیت می‌دهد، انسان را بر حسب بقای او در آخرت مهمل نمی‌گذارد، که مقصود از آفریدن او در دنیا بقای او در آخرت است.

و لذا خداوند انسان را بدون تهی‌ی اسباب بقا و بدون این که کسی او را بر بقایش راهنمایی کند تعلق و بستگی بقایش به رضای خدا، او را به حال خود رها نکرده و آیات و نشانه‌هایی را که برای همه‌ی موجودات نیست به او می‌نمایاند.

زیرا که بعضی از موجودات مانند ملایکه از اظهار آیات بی‌نیازند، بعضی دیگر آیات و نشانه بودن بعضی از آیات را

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۱

درک نمی‌کنند، بلکه این آیات مخصوص انسان است، و آن هم نه برای همه‌ی گروهها و اصناف بشری.

بلکه لأولى النهی که همانا ربوبیت برای خردمندان پدیدارست برای کسانی است که با قبول ولایت و پیروزی از شروط آن عهد، به آن خردی رسیدند تا مرجع و نهایت همه‌ی اعضا و جوارح بر حسب افعالشان بوده و مرجع همه‌ی قوا و مدارک بر حسب آثارشان باشد، همه‌ی آنها را از آن که که شایسته نیست نهی کند و همه‌ی علوم سابقین به آن منتهی گردد.

و در خبر به هر یک از اینها اشاره شده، از همین جا وجه نامگذاری این عقل به «نهی» که در آیه آمده نیز معلوم شد، و این عقل جز با ولایت حاصل نمی‌شود.

زیرا کسی که پذیرای ولایت به ولیّ امرش نباشد شیطان بر گردن او جای گزیند، کسی را که شیطان بر گردنش جای گیرد، وی را به حال خود نمی‌گذارد آن گاه دیگر جهت وحدتی ندارد که همه‌ی احشا و جوارحش بر آن برگردد.

در نتیجه عقل او مانند مردی می‌شود که مردانی در باره‌ی او به مشاجره و نزاع می‌پردازند.

و اصل در اّصاف به «نهی» (خرد و عقل) ائمه علیهم السّلام هستند، لذا «اولی النهی» را به طریق حصر به خودشان تفسیر کرده‌اند، شیعه‌ی آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۲

فرع هستند و غیر شیعه از این عقل قدسی بهره‌ای ندارند.

از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که بهترین شما خردمندانند، گفته شد:

یا رسول الله صاحبان خرد چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان دارای اخلاق نیکو و شکیبایی همراه با وقار و صله‌ی ارحام و خوبی به مادران و پدران و متعهد نسبت به فقرا و همسایگان و یتیم‌ها هستند، آنان کسانی هستند که اطعام می‌کنند و سلام را در عالم نشر می‌دهند و نماز می‌خوانند در حالی که مردم غافلند.
مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از آن (خاک) شما را آفریدیم.

بدان که مورد خطاب از هر مخاطب عبارت از فعلیت اخیر است که آن صورت است و آن مخاطب به سبب همان صورت مخاطب است، در مورد خطاب فعلیت سابق نیست که فانی و مستهلک تحت فعلیت اخیر باشد و لیکن فعلیت آخر به حکم احاطه و معیت و همراه بودنش با همه‌ی فعلیت‌های سابق آن‌ها متحد است و حکم همه‌ی آن فعلیت‌ها بر فعلیت اخیر جریان دارد.

و لذا صحیح است که انسان مورد خطاب قرار بگیرد، بر او حکم ماده‌اش که از زمین آفریده شده است جاری شود و محکوم به حکم ماده گردد، به اعتبار این که جزو زمینی انسان در آفرینش او غلبه دارد و گر نه انسان از عناصر چهارگانه خلق شده است، آفرینش انسان از زمین و بازگشت او به زمین واضح و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۳

آشکارست، خروج ماده انسان از زمین پس از بازگشت به آن به اعتبار این که زمین ماده این انسان است ظاهر و آشکار نیست.

بلی، ماده‌ی انسان از زمین خارج می‌شود و ماده‌ی موالید دیگر یا مردمان دیگر قرار می‌گیرد و این کار بارها، بلکه دفعات غیر متناهی تکرار می‌شود.

و لکن ما می‌گوییم: انسان دارای مراتب پایین طبیعی و مصادیق عالی روحانی است، و منظور از انسان همانند قرآن مصادیق روحانی است، و مصادیق طبیعی بالتبع مورد نظر قرار می‌گیرد.

و همانطور که مرتبه‌ی طبیعی انسان از زمین طبیعی آفریده شده است هم چنین مرتبه‌ی برزخی و مثالی انسان از خاک علین برزخی مثالی یا از خاک سجین برزخی آفریده شده است.

بنابر این صحیح است که خداوند بفرماید: از زمین برزخی یا مثالی شما را آفریدیم.

و فِيهَا نُعِيدُكُمْ بعد از مرگ طبیعی شما را به زمین باز می‌گردانیم.

و مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى بعد از انتهای اعراف از برزخ، بار دیگر شما را از زمین بیرون می‌آوریم.

و در خبر آمده است که از ابو ابراهیم علیه السلام در باره‌ی میت سؤال

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۴

شد که چرا میت را غسل جنابت می‌دهند؟

پس فرمود: خدای تعالی بالاتر و برتر و خالص‌تر از آنست که اشیا را با دست خودش بیافریند، خداوند تبارک و تعالی هرگاه بخواهد چیزی را بیافریند به دو فرشته آفریننده فرمان می‌دهد که بیافرینند.

پس آنان از خاکی که خداوند در کتابش فرموده: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ و فِيهَا نُعِيدُكُمْ و مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى برمی‌گیرند پس آن خاک را با نطفه‌ای که در رحم قرار گرفته مخلوط می‌کنند، وقتی که نطفه با خاک مخلوط شد آن دو ملایکه می‌گویند: پروردگارا چه خلق کنیم؟ ابو ابراهیم علیه السلام فرمود: پس خداوند به آن‌ها آن که را که می‌خواهد وحی می‌کند، از قبیل مذکر و مؤنث بودن، مؤمن و کافر بودن و سیاه و سفید و شقی و سعید بودن.

پس وقتی که مرد رجل همان نطفه از او بیرون می‌آید، نه چیز دیگر، از همین جهت است که میت را غسل جنابت می‌دهند. «۱» این خبر مشعر به خاک برزخی است که ما آن را ذکر کردیم، زیر که تربت و خاکی که با نطفه در رحم مخلوط می‌شود، یا بعد از چهل روز از نزول نطفه در رحم مخلوط می‌شود همان خاک

(۱) الکافی ج ۳ ص ۱۶۱ ح ۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۵

برزخی است، که دارای کیفیت استعدادی برای حصول جسد برزخی و مثالی در آن نطفه است.

و با همین استعداد انسان که امر روحانی است در آن نطفه خلق می‌شود، اگر این استعداد نبود نطفه قابلیت صورت انسانی و روحانیت آن را پیدا نمی‌کرد.

و مرگ صفتی است که عارض بر بدن انسان می‌شود و گر نه جهات روحانی انسان زنده است و مردن عارض بر آن نمی‌شود و آن که در حین مرگ از بدن انسان خارج می‌شود، جز روح و استعداد نطفه برای پذیرش روح و خاک مثالی چیزی نیست.

پس قول امام علیه السلام در خبر که فرمود: «هر گاه انسان بمیرد» مقصود مرگ مرتبه‌ی طبیعی انسان است و قول امام علیه السلام «منی و نطفه از او خارج می‌شود» یعنی از آن مرتبه‌ی طبیعی از نطفه بیرون می‌آید، یعنی همان که با خاک برزخی مخلوط و عجیب شده است، که حیثیت عجین بودن و استعداد آن نطفه مقصودست، نه حیثیت زمینی طبیعی بودن آن.

و به مضمون این خبر از ائمه علیهم السلام اخبار دیگری وارد شده است. «۱»

(۱) تصوّر می‌شود که منظور از نطفه آغازین و نطفه‌ی خروجی در حال مرگ ژن وجودی یا کوانتوم بشری باشد که خود تمام صفات بشر را بالقوه در خودش دارد و لذا هم در این جهان مولود بشری است و هم در جهان دیگر تا خصوصیت انسان را ظاهر می‌کند.

مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۶

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا بِهٖ وَاسْطَهٗى مُوسَى آيَاتِ خُودِ رَا بِهٖ فِرْعَوْنَ نَشَانِ دَادِيْمِ.

مقصود از آیات قرار دادن عصا به صورت مار زنده و ید بیضا می‌باشد.

و نیز آیاتی که قبل از رسالت موسی از حین ولایت تا خروجش از مصر واقع گردید که همه‌ی آنها دلالت بر علم و قدرت ما دارد، نیز دلالت دارد بر این که هیچ چیزی مانع از امضای مقدرات ما نیست و هر کس با ما مکر کند به خودش مکر کرده است، پس از جهت مکرش مغلوب واقع می‌شود، یا به فرعون آیات و نشانه‌های خود را اعلام کردیم که دلالت بر قدرت، علم و غلبه‌ی ما در خواب و بیداری دارد و نیز سایر معجزات را به فرعون نشان دادیم.

کُلُّهَا عَمُوْمٌ آيَهَا، نَشَانَهَا وَ تَاكِيْدٌ عَمُوْمٌ بِالْفِظِّ «كُلٌّ» اِضَافِيٌّ وَ نَسْبِيٌّ اسْتِ، نَهٗ حَقِيْقِيٌّ وَ مَقْصُوْدٌ آيَاتِي اسْتِ كِهٖ اِرَايَهٗى اَنْ بِهٖ فِرْعَوْنَ مَمْكِنٌ بِاشَدْ.

فَكَذَّبَ فِرْعَوْنَ مُوسَى (آیات و نشانه‌ها) را تکذیب نمود.

وَ اَبِيٌّ وَ اَزْ اِيْمَانِ اَوْرَدْنَ بِهٖ مَا (رسول ما) خودداری ورزید و پنداشت که موسی مانند دیگر مردم طالب ملک فانی است. ترجمه بیان

السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۷

لَا فِتْيَ اَلَا عَلٰى لَا سَيْفِ اَلَا ذُو الْفَقَارِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۸

آیات ۵۷ الی ۷۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۵۷ تا ۷۶] ص: ۲۰۸

اشاره

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحَتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (۶۱)

فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَبُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صِدْقًا وَقَدْ أفلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶)

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السِّحْرَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُفُّمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱)

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَفْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبِّهِ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۰۹

ترجمه: ص: ۲۰۹

گفت ای موسی آیا آمده‌ای که ما را با جادوی خود از سرزمینمان آواره کنی؟

پس [بدان که] ما نیز جادویی همانند آن برایت به میان می‌آوریم پس بین ما و خودت موعدی بگذار در مکانی مقبول [هر دو

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۰

طرف] که ما و تو در آن خلاف نکنیم.

گفت موعدتان روز جشن باشد که مردمان نیز در روز گرد آورده شوند.

فرعون برگشت و همه‌ی مکر و تدبیر خود را به کار برد آن گاه به میان آمد.

موسی به ایشان گفت وای بر شما، بر خداوند افترا مزیند که شما را با عذابی ریشه کن می‌سازد و هر کس افترا پیشه کند نومید گردد.

پس [آنان] در میان خود در باره‌ی کار و بارشان اختلاف پیدا کردند و رازگویی‌شان را پنهان داشتند.

[و] ادعا کردند این دو جادوگرانی هستند که می‌خواهند با جادویشان شما را از سرزمینتان آواره کنند و آیین پسندیده‌ی شما را از بین ببرند.

سوی لفظ «سوی» با ضمه‌ی سین و کسره‌ی آن خوانده شده که هر دو وصف است و به معنای «مستوی» می‌باشد، یعنی جایی که مسافت آن نسبت به ما و به تو مساوی باشد، یا مقصود این است که زمین هموار و مسطح باشد به نحوی که هیچ تپه و درّه و سرازیری و سر بلندی در آن نباشد، تا همه تماشاگران بدون مانع آن صحنه را تماشا کنند.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ كَقَوْلِهِمْ: زمان وعده روز زینت باشد، (یعنی روز عید قبطیان) زیرا آن روز، روز عید آنان بود که جشن گرفته و خودشان را آرایش و تزیین می‌کردند و روی همین جهت است که آن را روز زینت می‌نامیدند.

يَوْمَ الزَّيْنَةِ با نصب خوانده شده، وعده گذاشتن برای آن روز مخصوص برای این است که حَقَّائِيتِ حَقِّ و باطل بودن باطل

(۱) چون در آیه‌ی بعید «یوم الزینة» یعنی روز جشن آمده پس زمان وعده است و چون «مکانا» آمده مکان وعده است و در مکانی جشن در آن روز برقرار می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۳

ثابت شود، این مطلب در ملاء عام و در انظار همه انجام بگیرد و به نحوی که بر حاضر و غایب مخفی نباشد.

و لذا فرمود: وَ أَنْ يُخْشَرَ النَّاسَ ضَحَى و مردم هنگام ظهر به محل قرار (برای مشاهده) همه بیرون آیند عطف بر «زینة» یا بر «اليوم» به تقدیر مضاف است.

و لفظ «یحشر» به صورت مجهول و معلوم و به صیغهی خطاب یا غیبت خوانده شده است.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس فرعون از موسی روی گردانید و به جمع کردن جادوگران و اسباب جادو روی آورد.

فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس آنچه که می‌توانست از جادوگران و اسباب فریب جادویشان گرد آورد.

ثُمَّ أَتَى فرعون به وعده گاه آمد.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى موسی به فرعون و قومش یا به جادوگران گفت: وَيَلْكُمُ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وای بر شما، بر خداوند (که عصایم را اژدها می‌کند) افترا نزنید.

لفظ «کذبا» مفعول به است. بنا بر این که افترا معنای کذب و دروغ از آن دریافت نشود.

یا مفعول مطلق است بدون این که فعلی از لفظ خودش داشته باشد، شاید هم آن‌ها ادعا کردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۴

همانطور که موسی می‌گوید: آیات و نشانه‌های من از جانب خداست، سحرهای ما نیز از جانب خداست، موسی می‌گوید:

به خدا افترا نزنید، سحر از خدا نیست.

یا موسی نفی آنان را که می‌گفتند معجزات موسی از جانب خدا نیست افترا بر خدا نامیده است، به این گونه که قضیه‌ی سالبه‌ای که آنان ادعا کرده‌اند موجهی معدوله قرار داده شود.

گویا که آنان می‌گفته‌اند خداوند این آیات و نشانه‌ها را نفرستاده است.

فَيْبِسْ حَتَّكُمْ لَفْظ «يسحتکم» از باب «منع» و از باب افعال خوانده شده، یعنی شما را مستأصل و درمانده کند (که بنیاد شما را بر باد هلاک دهد).

بِعَذَابِ عَذَابِي بزرگ، بنا بر این که تنوین برای بزرگ کردن و ترساندن باشد.

وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى کسی که افترا بست از هدف و خواسته‌اش ناامید گشت.

چنانچه فرعون از خواسته‌ی خودش در افترایش ناامید شد، چه او هدفش از این افترا بقای ملکش بود، یا از آنچه که فطرت انسان امید دارد که با مقربین باشد ناامید شد.

فَتَنَّا زَعُوا جادوگران، یا قوم فرعون، همگی، یا فرعون

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۵

با قومش، یا فرعون و قومش و جادوگران، یا همه‌ی آنان، یا بعضی از آنها با موسی و هارون نزاع کردند، و نزاع آنها بر سر این بود که کار موسی و هارون جادو است یا امر الهی است، یا جادوگران با موسی و هارون نزاع کردند در این که گروه و چه کسی سحر و جادو را شروع کند.

أَمْرُهُمْ مرجع این ضمیر با مقایسه با ضمیر «فتنازعا» معلوم می‌شود که آن قوم در مورد آن امر نزاع می‌کردند. بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى جادوگران بین خودشان نجوی کردند و با هم در گوشی صحبت کردند، یا قوم فرعون بین خودشان، یا جادوگران با همدیگر یا قوم فرعون با فرعون نجوا کردند، این نجوی را از موسی و هارون یا از دیگران پنهان می‌کردند. قَالُوا بَيَان «أَسْرُوا النَّجْوَى» است و لذا ادات وصل نیارود یعنی در گوشی حرف زدند این بود که می‌گفتند: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ فرعونیان گفتند: این دو تا جادوگرند، لفظ «ان» با تشدید و «هذان» با الف خوانده شده است.

و بنابر این قرائت گفته شده: «ان» به معنای «نعم» است بدون تقدیر و بعضی گفته‌اند: به معنای «نعم» است به تقدیر ابتدای بعد از لام تا این که لام بر مبتدا داخل شده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۶

و برخی گفته‌اند: «ان» از عمل ملغاست و بعضی گفته‌اند:

تقدیر آن «انه لهدان» به تقدیر ضمیر شأن است.

و بعضی گفته‌اند: این الف الف تشبیه نیست، بلکه به الف «هذا» نون تشبیه ملحق شده است و همه‌ی این احتمالات و اقوال از یک وجه یا چند وجه ضعیف است.

و بعضی گفته‌اند: تشبیه با الف بسته شده طبق لغت کسی که مطلق تشبیه را با الف می‌بندد، که قرآن به لغت‌های مختلف و متفرق نازل شده است.

و «ان هذان» «۱» با تخفیف نون «ان» خوانده شده که نافیه باشد، که در این صورت لام به معنای «الها» است (یعنی اینها نیستند جادوگر) یا «ان» مخفف از ان است «۲» که لام لام فارقة است.

و «ان هذین» خوانده شده که از نظر ظاهر درست همین است، لذا آن هم بی‌اشکال است (زیرا اسم ان باید منصوب باشد و هذین منصوب به «ی» است) و با تشدید نون «هذان» خوانده شده است که تشدید نون عوض از الف محذوف از «هذا» باشد، و «ما هذان لساحران» نیز خوانده شده، و از بعضی از قرآ روایت شده: «ان ذان الا ساحران»

(۱) ابن مسعود از قرآ این گونه قرائت کرده است.

(۲) اعراب القرآن، کشاف ابو الفتوح.

(۳) ابی از قرآ این گونه قرائت کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۷

يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا گفتند:

موسی و هارون می‌خواهند با جادو شما را از زمین تان بیرون کنند، به این گونه که شما را یا تبعید می‌کنند، یا بر زمین شما مسلط می‌شوند و مالک آن می‌گردند و شما را از آن محروم می‌کنند.

وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى و موسی و هارون می‌خواهند طریقه‌ی نیکوی شما را از بین ببرند.

به این گونه که می‌خواهند این دین شما را محو کرده و مذهبی غیر مانوس و غیر نیکو نشر نمایند تا به این وسیله بر مردم سروری

جویند.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ لَفْظ «أجمعوا» از باب افعال با قطع همزه و با وصل آن خوانده شده است.

یعنی مکر و حيله‌های پراکنده و متفرق خودتان را در باب مقابله با موسی علیه السلام یک جا گرد آورید و هماهنگ عمل کنید. ثُمَّ اتَّوْأْتُوا صَيْفًا سَيْسًا با هم به صورت یک صف منظم بیایید، که اتفاق و صف آراییی در مناظره رعب آورتر و هیبت و عظمت آن در انظار شدیدتر است.

بعضی گفته‌اند: آنان هفتاد هزار نفر بودند که هر یک دارای عصا و ریسمان بودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۸

وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ آنان گفتند: امروز کسی رستگار است که غلبه کند، بعضی گفته‌اند: این گفته از طرف فرعون به جادوگران است، بعضی گفته‌اند: این قول بعضی به بعضی دیگر است، یا گفته و قوم فرعون با جادوگران است. قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ جادوگران موسی علیه السلام را مخیر کردند (ادب کرده) و گفتند: ای موسی تو شروع می کنی یا ما شروع کنیم تا مراعات ادب نموده و به او احترام کرده باشند، چون فهمیدند که موسی الهی است و کار او جادو نیست، و لذا او را در تخیر بر خودشان مقدم داشتند.

برخی گفته‌اند: به جهت همین ادب و احترام بود که خداوند آن‌ها را هدایت کرد و به خودشان واگذار نمود.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا موسی علیه السلام از کار آن‌ها ناراحت و نگران نشد، و گفت: شما شروع کنید، تا آنان نهایت کوشش خود را در این راه انجام دهند تا غلبه‌ی موسی علیه السلام بر همه‌ی آن‌ها ظاهر شود، چه موسی علیه السلام بر پروردگارش اتکا داشت. أَلْقُوا پس آنچه را که ساخته بودند آوردند و به آنجا انداختند، بعضی گفته‌اند: میدان را پر کردند، و چوب دستی و ریسمان در وسیع‌ترین حد ممکن بود.

فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۱۹

چوبدستی‌ها و رسن‌های جادوگران در اثر جادو چنین به نظر مردم (یا موسی) آمد که در حرکت و جنبش‌اند، و لفظ «یخیل» با یای غیبت به صورت مجهول، و با تاء تأنیث به صورت معلوم خوانده شده است. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ پس موسی در نفسش احساس ترس کرد.

و در اخبار وارد شده است که موسی از خودش نمی ترسید، بلکه از آن می ترسید که مغلوب شود، و باطل غلبه کند، و لفظ «ایجاس» به معنای احساس کردن یک امر پنهان.

گویا با این لفظ اشاره به این دارد که ترس موسی آن قدر مخفی بود که بر غیر خودش ظاهر نمی شود.

و چون انسان کامل کسی است که در جمیع مراتب کمال کامل شود، کمال مرتبه‌ی بشری این است که بخورد و بیاشامد و نکاح کند و صحیح و مریض باشد، امید و خوف داشته باشد لذا ترسیدن موسی دلالت بر نقصی نمی کند که با مقام رسالت کامل او منافات داشته باشد.

قُلْنَا بِهِ طَرِيقَ وَحَىٰ بِهِ موسی گفتیم:

لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ نترس که تو برتر و بالاتری، (که هرگز سحر با معجزه برابری نتواند کرد و باطل بر حق

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۰

غالب نخواهد شد) این جمله با تأکیدهای متعدّد مؤکد گشته است، چون ترسیدن موسی علیه السلام به منزله‌ی شک بود.

وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ آنچه دوستداری بیانداز، یعنی عصا را بیانداز.

مردم ظاهر و آشکار شود.

فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ مِنْ حَتْمَا دَسْتِ رَاسْتِ وَ پَای چپ (یا برعکس) شما را خواهیم برید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۳

وَأَصْلَبْتُكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ شما را به تنه‌ی درخت خرما به دار می کشم.

لفظ «جدوع» ریشه‌ی خود درخت یا ریشه‌ی شاخه‌هایش می‌باشد که مقصود ساقه‌ی درخت است.

وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِنَّا أَشَدُّ عِذَابًا وَ أَبْقَى تَا بَدَانِید کِدام یک از ما و موسی، یا کدام یک از من و از پروردگار موسی علیه السّلام عذاب‌ی شدیدتر و دیرپاتر داریم.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ سَاحِرَانِ گفتمند: با وجود روشنگریهایی که برای ما آمده است، هرگز تو را بر نمی‌گزینیم، مقصود از بینات معجزه‌های واضح و دلیل‌های ظاهر شده می‌باشد.

وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ پَس هَر چیزِی رَا کِه از حکم می‌خواهیم اجرا کنی، بکن از قتل و قطع و دار کشیدن و حبس، یا هر حکمی از احکام که می‌خواهی حکم کن، چون ما دیگر بعد از آن که خداوند دلایل روشن خویش و جایگاه ما را به ما نشان داد دیگر از هیچ چیز نمی‌ترسیم.

بعضی گفته‌اند: هنگامی که آنان سجده کردند خداوند منازل آنها را در بهشت به آنها نشان داد.

مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا هَر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۴

کاری که انجام می‌دهی یا هر حکمی که می‌کنی در همین دنیا است، و هیچ کار و حکمی در آخرت نداری و آنچه که مطلوب و باقی ماندنی است حیات اخروی است، نه دنیا.

یا «هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» مفعول به است، و معنای آن این است که تو تنها می‌توانی در این حیات دنیوی فرمان رانی و پیش بروی در حالی که آخرت بهتر و باقی‌تر است و ما آخرت را اختیار کردیم که تو بر آن تسلط نداری.

«وَالَّذِي فَطَرْنَا» عطف است یا قسم.

[با این توضیح که در صورت عطف بودن بر علی بینات معنای آیه چنین می‌شود که گفتند: هرگز ما متأثر نخواهیم شد (با این تهدیدها تغییر موضع نخواهیم داد) از کسی که ما را آفریده است.

و در صورت قسم بودن معنای آیه این که، سوگند بر آن که ما را آفریده است هرگز غیر خدا (فرعون) را بر نمی‌گزینیم.]

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا جَمَلَه‌ی اسْتِیْنَافِ دَر مَقَامِ عِلَّتْ آوَرْدِنِ بَرَاي «لَنْ نُؤْتِرَكَ» اسْت، یعنی به دلیل آن که خدا را برگزیده‌ایم و او پروردگار ماست به او ایمان آورده‌ایم.

لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا تَا (او) خَطَايَاهِی گِذِشْتَه‌ی ما رَا بِيَا مَرَزِد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۵

وَ وَ خَطَايَ فَعَلِي حَالِ حَاضِرِ مَا رَا نِيْزِ بِيخْشِد، وَ آن خطا عبارت است از:

مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السُّحْرِ هَمِينِ جَادُوْگَرِي وَ سَحْرِي کِه تُو ما رَا بَرِ آن واداشتی که با آن به معارضه‌ی آیت الهی برخوایستیم.

روایت شده است که جادوگران به فرعون گفتند: تو موسی را به ما در حال خواب نشان بده، پس دیدند که عصا موسی را در آن حالت که خوابیده است نگهبانی و حفظ می‌کند.

گفتند: این کار موسی جادو نیست، چون جادوگر وقتی بخوابد جادویش باطل می‌شود، اما فرعون جز به معارضه‌ی با موسی حاضر نشد و ساحران را به آن کار واداشت.

وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى خَدَاوَنَدَ از تو حیات دنیوی بهتر و ماندگارترست.

یا مقصود این است که خداوند از جهت ثواب بهتر از تو و از جهت عقاب ماندگارترست، بر این معنا دلالت می‌کند گفته‌ی آنان در مقام تعلیل «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا» یعنی به این دلیل به پروردگاران ایمان آوردیم که تا إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى كَسَى که به پیشگاه الهی مجرم بیاید جهنم برای اوست که در آن نه می‌میرد و نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۶

زنده می‌ماند.

این عبارت در بین عرب و عجم ضرب المثل شده است برای کسی که به بلای بزرگی گرفتار شده و از آن هیچگونه راه رهایی ندارد، و مقصود از این امثال این است از حیات انسانی نمی‌میرد تا عذاب برای او شیرین باشد، و با حیات انسانی زنده نمی‌شود، آن نوع از حیات و زنده بودن که از شایبه‌های ظلمات شیطانی خالص باشد و در نتیجه از جهنم خارج گردد.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ هُر كَسَ به خدای خود مؤمن و به اعمال صالح وارد شود اجر آن‌ها هم عالی‌ترین درجات بهشتی است آوردن اسم اشاره بعید «أولئك» برای تفضیم و تعظیم است.

جَنَّاتٍ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آن بهشتهای عدنی که دایم زیر درختانش نهرها جاری است آنجا نعمت و حیات ابدی است بارها این مطلب گذشته است که مقصود از جریان نهرها زیر جنت‌ها جریان آن نهرها زیر عمارت‌های بهشت، یا زیر درختان یا زیر قطعه‌های آنست.

و این مطلب را نیز در گذشته گفته‌ایم که تحقیق این است که وجود و صفات آن به منزله‌ی نهرهایی است که از غیب به عوالم امکان جاری می‌شود، هر مرتبه‌ی بالا از عالم هر یک اعتبار جنت

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۲۷

و بهشت است و به اعتبار دیگر محلّ بهشت است و افاضات حقّ که به منزله‌ی نهرهاست اولاً به عالم اعلی می‌رسد و از زیر آن عالم به عالم پایین‌تر اضافه می‌گردد.

خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ در این بهشت جاودانه و ابدی خواهند ماند، این پاداش و جزا برای کسی است که از کفر و گناهان و هر چیزی که انسائیتش را آلوده کند از قبیل حیوانیت، درنده خوئی و شیطانت پاكیزه شده باشد.

چون نفوس آنان بر آخرت و نعمتهایش روی آورده بود و جانب رجا تقویت گشته بود.

لذا در جانب وعده‌ی کلام را بسط و تفصیل دادند، و ممکن است آیه‌ها جمله‌های مستأنف باشد، یعنی جمله‌ی آغازینی که گویای بیان خدا در باره‌ی پاداش و جزا باشد نه بیان ساحران.

آیات ۷۷ الی ۸۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۷ تا ۸۴] ص: ۲۲۷

اشاره

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسِرِّ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَما هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱)

شده تا از حیث تأسیس باشد نه تأکید.

یا معنای آن این است: از چیزی که به شما صدمه برساند نترس که معنای «لا- تخاف» است و بر یارانت نیز نترس که معنای «لا تخشی» است، چون خشیت متعلق به کسی است که به او مهر ورزیده و به امرش همت گمارند. چنانچه خوف از کسی می‌شود که از او فرار کنند، «لا تخف» با جزم، «لا تخشی» با الف خوانده شد که در این صورت «لا تخف» مجزوم جواب امر است، یا حال از فاعل «أوحینا» یا از فاعل «اضرب» به تقدیر قول می‌باشد و «لا تخشی» نیز مجزوم و معطوف بر «لا تخاف»، که در این صورت الف «لا تخشی» برای اطلاق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۱

مانند قول خدای تعالی: وَ تَطُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا، یا جمله‌ی مستأنف یا حال است به تقدیر مبتدا.

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشگریانش آنان را دیده و دنبال کرد.

اگر لفظ «با» برای تعدیه باشد، یا همزه برای تعدیه معنای آن این است که: فرعون خودش با لشگریانش آن‌ها را دنبال کرد، چه «أتبع» به صورت لازم و متعدی استعمال شده است.

و «ابتعهم» از باب افتعال نیز خوانده شده که در این صورت «باء» در «بجنوده» به معنای «مع» است یا برای تعدیه است (یعنی فرعون لشگریانش را) و در این کلام اختصار و ایجاز به روشنی و آشکار معلومست.

چون معنای آیه چنین است: موسی بنی اسرائیل را حرکت داد و به دریا رسید، و عصایش را به دریا زد و برای آنان راه خشکی ظاهر نمود، پس او و قومش داخل آن راه شدند، که فرعون با لشگریانش به آنان ملحق شد، پس فرعونیان نیز داخل دریا شدند، پس آن گاه که آخرین فرد از بنی اسرائیل از دریا خارج شد و آخرین فرد از فرعونیان داخل دریا گشت دو طرف آب به هم رسید و راه بسته شد.

فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ روى آنان را آب

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۲

پوشانید که عظمت و بزرگی آب آنقدر زیاد بود که ممکن نبود اندازه‌ی آن معرفی شود.

و نیز «فغشاهم ما غشاهم» از باب تفعیل خوانده شده است، یعنی خداوند آنان را با آب پوشانید، یا فرعون موجب شد که لشگریانش را آب فرا گیرد.

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى وَ فرعون پیروان (نادان) خود را علاوه بر این که هدایت نکرد سخت به ضلالت و بدبختی افکند. عطف «ما هدی» بر «أضل» برای تأکید و اشعار بر این است که گمراه کردن برای فرعون مستمر بوده و تغییری پیدا نکرده است. و مقصود این است که فرعون آنان را از حق گمراه کرد، یا در دریا گمراه کرد.

و این جمله ردّ قول فرعون است که می‌گفت: من شما را جز به راه راست و رشد راهنمایی نمی‌کنم.

روایت شده که جبرئیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

وقتی فرعون به قومش گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» که به دریا رسید و دید که دریا خشک شده و در آن راه باز شده است.

پس به قومش گفت: می‌بینید که دریا از جایی که من باز کرده‌ام خشک شده، پس قومش او را تصدیق کردند، چون دیدند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۳

که راه باز شده، این است معنای قول خدای تعالی: وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى.

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ این جمله مربوط به ما قبلش می‌باشد و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، و حکایت از چیزی که خدای تعالی بعد از نجات دادن بنی اسرائیل به آن‌ها گفته است، گویا که گفته شده: بعد از غرق شدن فرعون و قومش چه کاری در مورد بنی

اسرائیل انجام گرفت؟ و خداوند به آنان چه گفت؟

پس فرمود: خداوند به آنها گفت: ای بنی اسرائیل ممکن است این جمله از ما قبلش منقطع و استیناف و خطاب از جانب خدای تعالی به کسانی از بنی اسرائیل باشد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر باشند.

قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ بِسَبَبِ غَرَقِ فِرْعَوْنَ شِمَارًا مِنْ دُشْمَتَانِ نَجَاتٍ دَادِمٍ.

وَإِعْيَادِنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَبِهِ شِمَا جِهَتِ مَنَاجَاتِ مُوسَى وَنَزُولِ تَوْرَاتٍ فِي وَادِي أَيْمَنِ فِي كَوْهٍ طُورٍ وَعَدَةٍ دَادِمَةٍ. چه خدای تعالی به موسی وعده‌ی تورات و نزول احکام و شرایع داد. و موسی نیز به قومش وعده داد که به آنها ابلاغ کند.

پس خدای تعالی وعده دادن به موسی را وعده دادن به آنها حساب کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۴

یا مقصود این است که در جانب کوه طور که آن سینه‌ی گشوده شده‌ی به اسلام است، جانب ایمن آن را که به دنبال قلب می‌آید وعده دادیم به شرط این که شما به شروط عهد و پیمان بیعت خود وفادار باشید.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ اللَّمْنَ وَالسَّلْوَىٰ فِي صَحْرَا كَمَا سَرَّكَدَانِ وَحِيرَانِ بَدِيدٍ لِيُحْمِلَ مِنْكُمْ بِهٖ وَبِالسَّلْوَىٰ نَزَلَ كَرِيمٍ، تفصیل این مطلب در اول سوره‌ی بقره گذشت و هر سه فعل «أنجیناکم» و «وإعیدناکم» و «نزلنا» به صورت متکلم وحده خوانده شده است.

در حالی که به شما گفتیم: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَغِيظَ الْبَاطِنَ الَّذِي يَكْتُمُ السَّرَائِرَ الَّذِي يَخْفَىٰ عَلَى النَّاسِ وَهُوَ عَنِ السُّعُودِ. «طغی» از باب «منع» یعنی از اندازه تجاوز کرد، در کفر بلند مرتبه گشت و علو پیدا کرد و در معاصی و ظلم اسراف کرد.

و همه‌ی معانی به خروج از تسلیم در برابر عقل خارجی یا داخلی مربوط می‌شود.

و معنای «لَا تَطْغَوْا فِيهِ» این است که در آنچه بر شما روزی کردیم از حدی که خدا تعیین کرده است تجاوز نکنید، یعنی مقدار خوردن، جهت تحصیل مأكول و آداب خوردن و غایات آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۵

و نام خدا بردن و شکر کردن به این که در نعمت ملاحظه منعم بشود.

یا مقصود این است که با زیادی مأكولات و رنگارنگ بودن سفره، یا با زیاد خوردن، یا اطعام به کسی که اهل نیست یا به سبب غیر ذکر خدا اسراف نکنید.

یا در خوردن تجاوز نکنید که ضمیر به اکل برگردد، که در ضمن «كلوا» است و از آن فهمیده می‌شود، یا به علت خوردن، تجاوز از حد نکنید، یا به سبب آنچه که ما به شما روزی کردیم تجاوز از حد نکنید، یا در حالی که شما در بین آنچه که ما روزی کردیم

ثابت هستید یا در خوردن از حد تجاوز نکنید.

فَيَجِلُّ بِاَضْمَةِ حَاءٍ وَكسْرِ اَنْ خَوَانَدَهٗ شَدَهٗ، چنانچه «يجلل» با ضمه‌ی لام اول و با کسره‌ی آن خوانده شده است.

عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَخْتَلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ بِرِهْرِ كَسٍّ كَهٗ غَضَبٍ مِّنْ حُلُولِ كَسٍّ اَوْ نَابُودِ وَهَلَاكٍ شَدَهٗ، یا از آسمان انسانیّت به زمین هفتم سقوط کرده که آن خانه‌ی اجنه و اشقیاست.

بدان که خدای تعالی از حالی به حالی منتقل نمی‌شود، در وصف یا حالی تغییر پیدا نمی‌کند بلکه خدای تعالی صرف رحمت، همه‌ی موجودات را با رحمت خودش ایجاد و ابقا نمود و هیچ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۶

چیزی در عالم نیست مگر این که به رحمت رحمانی او متحقق و متقوم باشد، با این رحمت در بیشتر موجودات ظاهر گشته به نحوی که موافق فطرت نوع موجودات است، مگر انسان و جن، که انسان مجمع عوالم است، در آن طبق نص «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» نمونه‌ی جمیع موجودات است.

لذا گاهی آن رحمت در وجودش مخالف انسانیت و صورت نوع می‌شود، زیرا قوای جمیع موجودات در انسان به ودیعت گذاشته شده به نحوی که یک قوه هر گاه از بالقوه بودن خارج شود و به فعلیت برسد، تحت تسخیر انسانیت انسان قرار می‌گیرد. و آن گاه که یک فعلیت از آن فعلیت‌ها مقابل انسانیت باشد، یا انسانیت انسان را تسخیر کند مخالف انسانیت و مخالف آفرینش و خلقت انسانیت از او ظاهر می‌شود، اگر تحت تسخیر انسانیت گشت موافق انسانیت و موافق خلقت آن می‌شود.

و این مخالف بودن و موافق بودن هر دو ظهور رحمت رحمانی و صورت آن هستند.

پس غضب و رضا که از آن به رحمت رحیمی تعبیر می‌شود از عوارض و ظهور فعل اوست، نه از صفات ذاتش و عروض آن دو بر فعلش که از جهت قابل (قابلیت) است نه از جهت فاعل

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۷

فاعلیت بدون دخالت قابلیت «۱».

وَ اِنِّي لَعَفَّارٌ عَطْفٌ بِرِّ «كلوا» است، به این گونه که آن را در جمله‌ای قرار می‌دهیم که مقول قول مقدر باشد، یا عطف بر «قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ» یا عطف بر یکی از جمله‌های سابق و اجزای آن یعنی «قلنا قد اَنْجيناكم» و «قلنا اِنِّي لَعَفَّارٌ» لِمَنْ تَابَ مِنْ بَخْسَائِنْدِهَامْ به کسی که به دست جانشینان ما توبه نموده و از نفس و خواسته‌های آن انزجار داشته باشد.

وَ اَمَّنْ و با بیعت عام نبوی که همان اسلام است ایمان بیاورد.

وَ عَمِلَ صَالِحًا و عمل صالح انجام دهد یعنی عملی که موافق امر مولایی است که با دست او بیعت عام انجام داده است.

ثُمَّ اهْتَدَى و سپس به سوی ولایت ولی امرش هدایت یابد و به بیعت خاص ولوی نایل گردد.

پس معنای آیه این است که من بخشنده هستم نسبت به کسی که با توبه‌ی خاص ولوی به دست ولی امرش توبه کند، به این گونه که از توقف تنها بر ظاهر احکام قالبی منزجر بوده، باطن

(۱) به قول حافظ:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نیند که را دوا بکند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۸

و نمونه‌ی معانی را جوید، با بیعت خاص ولوی ایمان آورد و عمل صالح موافق شروط بیعتش انجام دهد.

سپس تا ظهور امام عجل الله فرجه و بروز ملکوت او بر سینه‌اش و دخول او در خانه‌ی قلبش هدایت یابد، که تا قائم عجل الله فرجه ظاهر نشود مغفرت تام و کامل به ظهور نمی‌رسد.

و در اخبار زیاد با الفاظ مختلف و متوافق وارد شده که مقصود از اهتدا هدایت یافتن به ولایت است و هیچ عملی بدون ولایت نافع نیست، و اگر بنده‌ای خودش را در راه عبادت پروردگارش بین رکن و مقام خسته کند تا مانند مشک دریده و کهنه لاغر گردد خداوند عبادت او را قبول نمی‌کند، یا خداوند او را با رو به آتش می‌اندازد.

و در اخبار زیادی آمده است: اسلام بر پنج چیز بنا شده است که بالاترین و شریفترین آنها ولایت است.

و خداوند پنج چیز را بر بندگانش فرض و واجب نموده است که در چهار چیز ترخیص نموده است که اشاره به نماز و زکات و حج و صوم است و در یکی از آنها ترخیص نکرده است که اشاره به ولایت است.

و در خبر دیگری انتظار قائم عجل الله فرجه را یکی از ارکان دین شمرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۳۹

اخبار بسیاری است که دلالت می‌کند بر این که اسلام غیر از ایمان است، اثر اسلام از دنیا فراتر نمی‌رود، فایده‌ی اسلام حفظ خون

و ناموس، جواز تناکح و توارث است اجر و پاداش مترتب بر ایمان است.

این اخبار دلالت می‌کند بر این که ملائک امر آخرت فقط ولایت است، نه چیز دیگر.

و قول خدای تعالی: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱) دلالت می‌کند بر این که ایمان همان ولایت است که عبارت از بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی است، که با پذیرش دعوت باطنی و بیعت خاص ولوی، یک حالت و کیفیتی از کسی که با او بیعت شده است در قلب بیعت کننده داخل می‌شود که به وسیله آن بیعت کننده فرزند کسی می‌شود که با او بیعت کرده است، استحقاق کرامت و شرافت نزد خدا پیدا می‌کند و با همین وسیله است که گناه به او ضرر نمی‌رساند اگر چه مرتکب گناهان ثقلین شود. و خداوند حیا می‌کند که او را عذاب کند اگر چه فاجر (۲) باشد و از عذاب کردن بدون ولایت حیا نمی‌کند اگر چه در اعمالش (به حسب ظاهر) نیکوکاری باشد.

(۱) سوره‌ی الحجرات آیه ۱۴

(۲) المواعظ العددیه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۰

و با ولایت است که وارث منازل اهل آتش می‌شود، سرشت و طینت سجینی او با عمل‌های بدش که از لوازم سرشت سجینی است گرفته شده و به دشمنش داده می‌شود، طینت و سرشت علین و اعمال خوب دشمنش که از لوازم طینت علین است گرفته شده و به خود او داده می‌شود.

و با همین ولایت است که علوی، فاطمی، هاشمی، عالم، متعلم، عارف، مؤمن، عابد و متقی بر او صدق می‌کند.

و با ولایت است که انسان ولی خدا نامیده می‌شود.

و در خبر دیگری است: سه طایفه گمراه شدند و به سرگردانی و حیرت بزرگی دچار گشتند، که اشاره به توبه‌ی عام و بیعت عام اسلامی و اعمال قالبی می‌کند.

اخباری که دلالت می‌کند بر این که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، (۱) دلالت بر این دارد که بیعت عام بدون راه یافتن و اهتدای به ولایت در آخرت نفعی به حال او ندارد.

و در خبر دیگری است: هر کس از این ائمت صبح بکند و از جانب خدا امام ظاهر عادل نداشته باشد گمراه و سرگردان است و اگر بر همین حالت بمیرد مردنش به حالت کفر و نفاق است. (۲)

(۱) المواعظ العددیه.

(۲) المواعظ العددیه. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۱

و نیز دلالت می‌کند بر این که اسلام و احکام آن بدون هدایت یافتن و راه پیدا کردن به سوی امام ظاهر عادل و بیعت خاص با او در نجات انسان از عذاب کافی نیست.

اخباری که دلالت می‌کند بر این که حجّت بر مردم قائم نمی‌شود مگر با امام زنده‌ای که شناخته شود دلالت بر لزوم راه یافتن به امام دارد. (۱)

آیاتی که دلالت بر این دارد که لازم است انسان همراه با صادقین باشد.

و لازم است وسیله‌ای به سوی خدا طلب کند، و لازم است اقتدای به صادقین بنماید، و رسالت جز انذار و هدایت و راهنمایی به

ولایت چیز دیگری نیست.

و نیز اخباری که دلالت می‌کند بر این که معرفت و عبادت و علم جز با ائمه علیهم السّلام محقق نمی‌شود، ولایت دلیل معرفت است، رسالت و احکام آن حجاب خداست ... همه‌ی اینها دلالت بر لزوم اهتدا و راه یافتن به واسطه‌ی امام می‌کند. «۲»
و هم چنین اخباری که دلالت می‌کند بر این که کوچ کردن جهت طلب امام جانشین بعد از وفات امام علیه السّلام واجب است و کوچ کنندگان مادام که در طلب هستند معذورند و به انتظار نشستگان،

(۱، ۲) المواعظ العددیه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۲

مادام که منتظرند، معذورند، مدّعی ما را ثابت می‌کند. «۱»

و اخباری که دلالت می‌کند به منع تفسیر به رأی، و منع عمل به رأی و قیاس بر آنچه ما گفتیم ارشاد می‌کند. «۲»
وَمَا أَعْجَلَكَ عَظْفَ بِرِ قَوْلِ خَدَايَ: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» است، زیرا بنا بر این که جمله‌ی «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» حکایت قول خدای تعالی در گذشته باشد لفظ «قول» در تقدیر قرار می‌گیرد، و تقدیر چنین می‌شود: «قلنا يا بني اسرائيل» و «قلنا ما أعجلك» یا عطف بر «كلوا» است، اعمّ از آن که ندای اولّ برای گذشتگان یا برای حاضرین باشد، گویا که گفته است: «أنجيناكم من عدوّكم قائلين كلوا و قائلين ما أعجلك» عَنْ قَوْمِكَ یا مُوسَى ای موسی چه چیز باعث شد که بر قومت پیشی گیری.
برخی گفته‌اند: قرار بر این بوده که موسی و قومش به وعده‌گاه بروند، و بعضی گفته‌اند: بنا بوده موسی با بعضی از بزرگان و وجوه قومش به میعاد برود، که موسی عجله کرد و بر قومش پیشی گرفت و آنان نیز به دنبال موسی به سوی میقات می‌آمدند.

این معنای ظاهر آیه بعدی موافق است که می‌فرماید:

قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثْرِي مَوْسَى كَقَوْلِكَ: أَنَا نَبِيٌّ

(۱-۲) المواعظ العددیه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۳

من روانند، گویا قرار بر این بود که موسی و قومش با هم به میقات بروند که موسی پیشی گرفت و هارون را به عنوان جانشین خود بر آنان برگماشت.

پس قوم موسی از همان اولّ از ملحق شدن به موسی تخلف کردند، یا معنای آیه این است: چه چیز باعث شد که تو در رفتن به سوی میقات عجله کردی و از قوم خود جدا شدی و از آن‌ها پیشی گرفتی، در حالی که ماندن تو در بین آنان و توجهت ایشان را از شرّ شیطان حفظ می‌کند و آنان را بر دین باقی می‌گذارند، در حالی که دست برداشتن از آن‌ها اخلال در ایمانشان پیش می‌آورد و آنان را فاسد می‌سازد.

و بنا بر این معنای قول خدا «هُمُ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثْرِي» این است که آنان بر سنت من باقی هستند، گویا بدون این که از جانب خدا وقتی برای میعاد تعیین شود موسی خارج شده، و منتظر تعیین خدا نماند، پس خدای تعالی او را سرزنش کرد و شتاب او را در رها کردن قوم در غیر وقتش مورد ایراد قرار داد.

پس موسی در باره‌ی علت دست برداشتن از قومش جواب داد: که آن‌ها بر سنت من باقی هستند یا به دنبال من در حال آمدن هستند، یعنی از این که دستم بر سرشان نیست، باکی بر آنان نمی‌باشد به مخصوص که هارون را جانشین و خلیفه قرار داده‌ایم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۴

و جواب خروج از بین قوم را مقدم انداخت، زیرا که شأن نبی اهتمام به امر قوم و مراقبت احوال آنانست، دست برداشتن از آنان و خروج از بینشان خلاف شأن نبوت نبی است، سرزنش بر این خروج شدیدتر از هر چیز دیگرست. و از شتاب و عجله‌اش جواب داد که سرعت و تعجیل به جهت شوق به رضایت پروردگارش بوده نه از غم و قوف در بین قومش و هوای نفس، که عجله را مورد رضایت پروردگارش می‌دید، اشتیاق به رضایت پروردگار مرضی پروردگار و مقبول اوست. در حالی که دو مطلب اخیر یعنی غم و قوف در بین قوم پیروی از هوای نفس مبعوض خداست و مقبول درگاه الهی نمی‌باشد. وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى موسى عليه السلام گفت: پروردگارا من عجله کردم تا تو راضی شوی. آیات ۸۵ الی ۹۸

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۵ تا ۹۸] ص: ۲۴۴

اشاره

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى نَفْسِي (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرَفُّتَ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸) ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۵

ترجمه: ص: ۲۴۵

فرمود ما قومت را در غیاب تو امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه ساخت. آن گاه موسی خشمگین و اندوهگین [و شتابان] به سوی قومش بازگشت و گفت ای قوم من آیا پروردگارتان با شما وعده‌ای نیکو نگذاشت؟ آیا به نظرتان این عهد طولانی شد، یا خواستید که خشم ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۶ پروردگارتان بر شما فرود آید، که در وعده‌تان با من خلاف کردید؟ گفتند: در وعده‌ی تو به اختیار خود خلاف نکردیم، بلکه از زر و زیور مردم انبوهی به ما داده شد و آن‌ها را [در آتش] انداختیم، و سامری چنین راهنمایی کرد. و [چنین بود که سامری] برای آنان پیکر گوساله‌ای ساخت و پرداخت که بانگی [همچون بانگ گاو] داشت، آن گاه گفتند این خدای شما و خدای موسی است که فراموشش کرده بود.

آیا اینان نیندیشیدند که [این گوساله] پاسخ سخنی به آنان نمی‌دهد و زیان و سودی برای آنان ندارد؟! و هارون پیش از آن به آنان گفته بود، ای قوم من شما با آن امتحان پس می‌دهید، و پروردگار [حقیقی] شما خداوند رحمان است، از من پیروی کنید و از دستورات من اطاعت کنید.

گفتند:

همچنان در خدمت او [گوساله] می‌ایستیم تا موسی به نزد ما باز گردد.
[موسی آمد و برآشف و] گفت: ای هارون چون دیدی که گمراه شده‌اند.
چه چیزی تو را از متابعت من بازداشت؟ آیا از دستور من سرپیچی کردی؟
[هارون] گفت ای پسر مادرم مرا و سرم را مگیر [و با من درستی مکن] من ترسیدم که بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخن مرا پاس نداشتی.

[سپس رو به سامری کرد و] گفت ای سامری کار و بار تو چیست؟
[سامری] گفت من چیزی را دیدم که دیگران آن را ندیده بودند، و مشتی از خاکپای جبرئیل برگرفتم، آن را [در خمیر مایه‌ی گوساله] انداختم و بدینسان بود که نفسم بدی را به من آراسته جلوه داد.
گفت: پس برو و برای تو موعدی است که در آن با تو خلاف نشود و به «خدایت» که در خدمتش معتکف بودی بنگر که می‌سوزانیمش،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۷

سپس آن را بر دریا می‌افشانیم،

همانا خدای شما خداوند است که خدایی جز او نیست، که بر همه چیز احاطه‌ی علمی دارد.

تفسیر ص: ۲۴۷

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ خدای تعالی فرمود: ما قوم تو را بعد از خروج تو (به فتنه سامری) آزمایش کردیم، یعنی عجله و شتاب تو سبب آزمایش قوم تو شد، به این گونه که آن‌ها مستحق آن بودند که گمراهی را اختیار کردند چون تو در بین آن‌ها نبودی و نگرهبانی تو نسبت به آن‌ها باقی نماند و در سوره‌ی بقره و سوره‌ی اعراف حکایت آن‌ها و حکایت سامری و گوساله‌اش گذشت.

وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ما آن‌ها را آزمودیم به واسطه‌ی سامری گمراهشان کرد.

لکن خدای تعالی نسبت گمراه کردن را به سامری داد تا مشعر به این باشد که نسبت اضلال به گمراهی به سبب صحیح است همانطور که نسبت آن به فاعل صحیح است.

و از سوی دیگر چون خدا فتنه و آزمایش را به خودش نسبت داد می‌باید اضلال و گمراه کردن نیز به خودش منسوب

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۸

باشد، (لذا خدا سامری را به عنوان سبب آزمایش مطرح نموده است).

فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِيفًا موسی (که از فتنه سامری آگاه شد) متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت، غضبناک شدن موسی در راه خدا بود، چه آنان از خدا روی گردانیده بودند، و موسی از این بابت تأسف می‌خورد، چون کالای ایمان را باطل کرده بودند.

زیرا هر نبی پدر مهربانی برای امت خودش می‌باشد، امت فرزندان عزیزی برای او هستند، ایمانشان به منزله‌ی صحت کامل آنان، و

نقصان ایمانشان و بطلان آن به منزله‌ی مرض و هلاکت است، حال نبی در صحت و مرض و هلاکت امت خود، حال پدر مهران نسبت به اولادش می‌باشد بلکه مهربانی و شفقت در نبی نسبت به امت به مراتب شدیدتر و زیادترست.

قَالَ يَا قَوْمِ لَذَا مُوسَىٰ مِنْ بَابِ دَلْسُوزِي بِرِ اَنَانِ كَقَت:

أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَيَا پروردگارتان به شما وعده‌ی نیکویی نداد؟ که من وعده را به شما خبر دادم! و او به من وعده داده است که تورات را بدهد، که در آن جمیع آنچه را که به آن احتیاج دارید، وجود دارد.

أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ مَقْصُودَ از عهد وعده‌ای است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۴۹

ذکر شد.

یعنی آیا مدّت وعده طولانی شد؟ (که عهد من شکستید) یا مقصود از عهد عهد ملاقات است، یعنی آیا فراق عهد بر شما طولانی شد؟

که لفظ «فراق» به جهت وجود قرینه حذف شده است.

أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجَلَ عَلَيْكُمُ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ مَطْلَب چنین نیست که عهد بر شما طولانی شده باشد، بلکه شما خواستید غضب پروردگار بر شما (حلال شود) وارد آید.

استعمال اراده در چیزی که اصلاً اراده نشده است، برای اشعار به این است که اعمال شما آثار اراده‌ی چیزی است که هیچ عاقلی آن را اراده نمی‌کند و کنایه از عدم عقل و شعورست.

فَأَخَلَفْتُمْ مَوْعِدِي اخلاف و خلاف کردن در مستقبل مانند دروغ در ماضی است، معنای آن این است که شما از آمدن به کوه طور که موعد من و شما بود تخلف کردید و آن بنا بر آنست که به همه‌ی قوم یا بزرگانشان وعده‌ی ملحق شدن به موسی در طور را داده باشند، چنانچه در معنای «هُمُ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي» گذشت.

یا معنای آیه این است که شما از وعده‌ی ملحق شدن به من تخلف کردید، یا از وعده‌ی ثبات بر دین و پیروی از هارون، یا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۰

وعده‌ی خلافت و جانشینی نیکو تا بازگشت من تخلف ورزیدید.

قَالُوا مَا أَخَلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا لَفْظ «ملکنا» با فتحه و ضمّه و کسره‌ی میم خوانده شده و در هر سه قرائت مصدر «ملک» است، یعنی اگر ما را به حال اختیار و مالکیت خود می‌گذاشتند ما تخلف نمی‌کردیم و لکن سامری با فریب و تزویر تملک و اختیار را از ما گرفت.

وَ لَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ لَفْظ «حُمِّلْنَا» با ضمه‌ی «حا» و تشدید میم و فتحه‌ی «حا» و تخفیف میم خوانده شده است یعنی ما متحمّل و حامل بارهای سنگینی شدیم که آن بارها عبارتند از قسمتی از زیور آلات قبطنی‌ها که برای عروسی یا برای عید آن‌ها عاریه گرفته بودیم.

سپس خارج شدیم بدون آن که آن‌ها را به صاحبانشان رد کنیم، یا آن زیور آلات را پس از غرق شدن آنان و پس از آن که دریا آنان را به ساحل انداخت از آنان گرفتیم.

یا ما حامل زیور آلاتی که از قوم به عاریه گرفته بودیم حاصل بار سنگین گناهان شدیم، و در عدم رد آن‌ها به صاحبانشان خیانت کردیم، پس ما به سبب خیانتی که در وامه‌ایمان ورزیدیم فریب خوردیم و سامری از ما خواست که آن‌ها را داخل آتش بیفکنیم تا برای ما خدا درست کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۱

فَقَدَفْنَاها و یا انداختن زیور آلات در آتش آن را نابود کردیم.

فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ هم چنین سامری آنچه را که با خود داشت در آتش افکند تا ما گمان کنیم که او از ما است، یا معنای آن چنین است: هم چنین سامری قبل از ما انداخت تا ما از او پیروی کنیم، پس ما از او پیروی کردیم و آن که را که در دست ما بود افکندیم.

بعضی گفته‌اند: این جمله کلامی از خدای تعالی است که معطوف بر کلام آن‌ها می‌باشد و مؤید این گفته‌ی خدای تعالی است که می‌فرماید:

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا و از آن زینتها برایشان پیکر گوساله‌ای بیرون آورد، یعنی ساخت.

اگر این جمله از کلام آن‌ها بود باید می‌گفتند: «فأخرج لنا» (یعنی برای ما ساخت) و ممکن است جمله‌ی قبلی از کلام آن‌ها باشد، و این آیه: فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا از کلام خدای تعالی، و در بدل آوردن لفظ «جسد» از «عجلا» اشعار به این است که گوساله در حقیقت گوساله نبود، بلکه جسدی بود مانند جسد گوساله بدون آن که روح داشته باشد.

لَهُ خُوَارٌ آن جسد دارای صدای گاو بود فَقَالُوا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۲

سامری و کسانی که شریک او بودند گفتند:

هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى این گوساله خدای شما و موسی است فَنَسِيَ که موسی فراموشش کرده بود.

لفظ «فَنَسِيَ» عطف بر «هذا الهکم» و از کلام سامری و شرکای اوست، یعنی موسی فراموش کرد که این گوساله (خدای او و خدای شماست)، رفت که خدا را طلب کند، یا آن دو را در اینجا فراموش کرد و رفت تا در جای دیگر طلب کند، یا خدا را فراموش کرد، وعده داده بود که در طور از درخت بر موسی ظاهر شود و در اینجا از گوساله ظاهر شد. یا این جمله از قول خدای تعالی است که بر «قالوا» یا «اخرج لهم عجلا» عطف شده است.

و معنای آن این است که سامری ایمان خودش به موسی را فراموش کرد، یا دلائل نبوت موسی علیه السلام و الهیت إله را فراموش نمود، یا فراموش کرد بفهمد که حادث بودن گوساله دلالت می‌کند بر این که آن ساخته شده و مصنوع دست مخلوق است و نمی‌تواند معبود باشد.

أَفَلَا يَرْوُونَ آیا این گوساله پرستان نمی‌نگرند.

استفهام توییخی است و جهت توییخ بت پرستان است، یعنی آیا اندیشه نمی‌کنند؟! پس نمی‌بینند؟! أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا که بت‌ها با پاسخ و جوابی به

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۳

سوی آن‌ها باز نمی‌گردند و جواب عبادت کنندگانشان را نمی‌دهند؟! وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا بت‌ها مالک ضرر و نفعی برای عبادت کنندگانشان نیستند.

بعضی گفته‌اند: پس از آن که بیست روز از رفتن موسی گذشت سامری گفت: این چهل روزی است که موسی به شما وعده داده، که بیست روز با شب و روزش چهل روز می‌شود، موسی اشتباه کرده و به سوی شما بر نمی‌گردد. به این ترتیب سامری آن‌ها را فریب داد، بعضی گفته‌اند:

وقتی از سی روز گذشت سامری آن‌ها را فریب داد، چون موعد موسی سی روز بود.

و برخی گفته‌اند: پس از گذشت سی و پنج روز آن‌ها را فریب داد و گوساله را در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم ساخت و آن‌ها را در روز سی و نهم به عبادتش فراخواند و موسی بعد از کامل شدن چهل روز آمد.

و بعضی گفته‌اند: سامری از اهل کرمان بود و در بین بنی اسرائیل مطاع بود و بعضی گفته‌اند: او از قریه‌ای بود که گوساله پرست بودند و دوستی گوساله در دلش بود.

بعضی گفته‌اند: از بنی اسرائیل بود و هنگامی که از دریا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۴

گذشتند منافق شد، وقتی بنی اسرائیل گفتند: برای ما خدایی بساز همانطور که آن‌ها خدا دارند فرصت را غنیمت شمرد و گوساله را در آورد و آن‌ها را به عبادت گوساله فراخواند. «۱»

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ وَ هَارُونُ قَبْلًا بِهِ أَنْهَا كَفْتَهُ بُوْد: اِی قَوْمِ شَمَا بَا اِیْنِ كَارِ اَزْمَاِیْشِ شَدِیْدِ، اِیْنِ سَخْنِ رَا هَارُونُ قَبْلَ اَزْ بَا زْ كَشْتِ مَوْسَى بَه سَوَى اَنْهَا كَفْتَهُ بُوْد، یَا قَبْلَ اَزْ فِرَاخَوَانْدَنْ سَامَرْی بَه عِبَادَتِ گُوسَالَهْ دَرِ حَیْنِ ظَهْوَرِ گُوسَالَهْ، یَا پَسِ اَزْ دَعْوَتِ سَامَرْی وَ پِیْشِ اَزْ پَرَسْتَشِ گُوسَالَهْ كَفْتَهُ بُوْد.

یا قَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِه لَفْظِ «الفتن» به معانی متعددی آمده است: به معنای سوزاندن، آزمایش و امتحان، پسند کردن چیزی، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب، آب کردن طلا، گمراه کردن، دیوانگی، شغل، کار و اختلاف انداختن و فتنه درست کردن که همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است جز این که در بعضی از معانی باید ماضی را به معنای مستقبل گرفت.

وَ اِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ الْبَتَّهْ خِدَاى شَمَا كَهْ مَسْتَحَقُّ پَرَسْتَشِ وَ عِبَادَتِ اَسْت، اَزْ خِدَاوَنْدِ رَحْمَانِ اَسْت كَهْ قُوَامِ وَ وُجُوْدِ وَ بَقَاى هَرِ چِیْزِی بَهْ اَوْ بَسْتِگِیِ دَارْدِ وَ هَمْ چِیْنِ وَ وُجُوْدِ هَرِ چِیْزِی كَهْ بَهْ

(۱) طبری سامری را فردی برجسته از بنی اسرائیل از قبیله‌ی سامره می‌داند. زمخشری می‌گوید (و از قبیله‌ی سامره ولی دینش با سایرین تفاوت داشته سامری را نماینده ابی طالب سامره‌ای در فلسطین بود که در انجیل لوقا و یوحنا آمده است) (نقل از پاورقی قرآن ترجمه خز مشاهی).

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۵

آن احتیاج است به وسیله خدای بخشاینده است.

فَمَا تَبْعُونِی اَزْ اَنْ رُوْ وَ اَزْ اَنْ جِهَتِ كَهْ مَوْسَى مَرَا جَانَشِیْنِ خُوْدَشِ قَرَارِ دَاَدَهْ اَسْت، (سامری و گوساله‌اش را ترک گوئید و) از من پیروی کنید.

وَ اَطِیْعُوا اَمْرِی وَ اَزْ دَسْتُوْرِ مَن فِرْمَانِ بَرِیْدِ، كَهْ مَن اَزْ جَانِبِ اِیْنِ خِدَاى بَخْشَنْدَهْ شَمَا رَا فِرَا مِیْ خُوَانَمِ وَ بَهْ شَمَا دَسْتُوْرِ مِیْ دَهْمِ.

مقصود از این سخن بیان مفهوم در لغت است که ناشی از تعلق فعل «اطیعوا» بر مفعول خاص می‌باشد که از قرینه‌ی مقام معلوم می‌شود، گویا که گفته است: پیرو من باشید نه سامری و از امر من اطاعت کنید نه سامری.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عَاكِفِیْنَ كَفْتَنْد: مَا بَرِ عِبَادَتِ گُوسَالَهْ ثَابِتِ هَسْتِیْمِ.

حَتَّى یَرْجِعَ اِلَیْنَا مَوْسَى «۱» تا وقتی که موسی برگشت تا آن گاه نظر کنیم و ببینیم که این گوساله همان خدای موسی است، همانطور که سامری گفته است، یا این گوساله خدای او نیست و سامری به ما دروغ گفته است.

(۱) سعدی:

بگوی آنچه دانی سخن سودمند و گر هیچ کس را نیاید پسند

که فردا پشیمان بر آرد خروش که آوخ چرا حق نکردم به گوش

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۵۶

ثُمَّ لَنْسِفَنَّ فِي الْيَمِّ نَسْفًا سِيسَ آن را در دریا پخش می‌کنیم، یعنی پس از سوزاندن خاکستر آن را به دریا می‌دهیم. إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ این جمله مستأنفه و جواب سؤال از علت حکم است.

و معنای آن این است که ما گوساله را از آن جهت می‌سوزانیم که خدا نیست و خدای شما فقط آن خدایی است که الله نامیده می‌شود و بر زبانهای همگی شما جریان دارد.

الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ آن خدایی که جز ذات او هیچ معبودی نیست و این جمله صفت بیانی و تصریح به حصر الوهیت در خدا و نفی الوهیت از غیر اوست.

وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا این جمله کنایه از احاطه‌ی علم خدا به اشیا است، چون علم خدا دارای مراتبی است، مرتبه‌اش از آن عین ذاتش است، که آن مرتبه‌ی غیب است که خبری و اثری از آن نیست، پس در این مرتبه ما را بحثی در آن نیست.

مرتبه‌ی دیگر آن مرتبه‌ی فعل حق است که از آن تعبیر به مشیت و حق مطلق می‌شود و این مرتبه جامع همه‌ی موجودات با وجودهایشان می‌باشد، نه با حدود و تعیناتشان، که حدود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۶۲

تعینات نسبت به ذات نیست می‌باشند و راهی به آن عالم ندارند.

و مرتبه‌ی دیگر از علم خدای تعالی مرتبه‌ی اقلام عالی است، که حکم آن حکم مشیت است، مرتبه‌ی دیگر آن نفوس کلی، مرتبه‌ی ای نفوس جزئی، مرتبه‌ی از آن وجودات طبیعی است و هر مرتبه‌ای از مراتب عالی علم خدای تعالی است بر مراتب پایین‌تر، زیرا که جمیع مراتب پایین با همه وجودهایشان با حدودشان در مرتبه‌ی عالی مجتمع نیست.

و همانطور که آن مرتبه‌ی عالی، به همه‌ی مراتب پایین‌تر عالم است، به خود نیز عالم است.

علم مرتبه‌ی پایین‌تر داشتن دانش است برخاسته از سبقت بر عالم از نظر مرتبه عالی، علم به خود آن مرتبه‌ی علمی است که همراه معلوم است، و عالم طبع با همه‌ی وجودش علم خدای تعالی است از نوع علمی که همراه معلوم است.

پس هر چیزی برای خدا معلوم است به سبب علم سابق حق تعالی بر معلوم و با وجود خاصیتش معلوم خدای تعالی است که همان علم خدای تعالی به همان است.

آیات ۹۹ الی ۱۱۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴] ص: ۲۶۲

اشاره

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲) وَ

می‌کنیم در حالی که ما به تو ولایت را دادیم که از داستانها تو را بی‌نیاز می‌کند.

یا مقصود از ذکر قرآن یا آوازه و شهرت و ذکر جمیل است، یا مقصود از ذکر داستانهای اخبار گذشته است و مقصود این است که ما این ذکر را از پیش خود به تو دادیم نه از ناحیه‌ی واسطه‌ها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۶۶

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ لَفْظ «من» موصوله، یا شرطیه و جمله صفت «ذکرا» یا حال یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، ضمیر مجرور به ذکر با جمیع معانی اش بر می‌گردد، یا به «قصص» یا به «الله» تعالی بر می‌گردد زیرا هر کس از هر یک از اینها که گفته شد اعراض کند و روی برگرداند، فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا او در روز قیامت حامل بار سنگین گناه است چه، لفظ «وزر» با کسره به معنای گناه، سنگینی و بار سنگین است.

خَالِدِينَ فِيهِ جمع آوردن ضمیر در اینجا و مفرد آوردن آن در ما قبل این جمله به اعتبار لفظ «من» و معنای آنست.

و مقصود این است که: آنها یعنی اعراض کنندگان در عذاب آن وزر و آتشی که لازمه‌ی آنست مخلد و همیشگی‌اند.

و سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا و آن بار گناه در روز رستاخیز چه بار بدی است! توضیح اینکه، انسان بین سرای رحمان و شیطان واقع شده است و هر کس به ولایت الهی توجه کند از قوه به فعلیت‌های و لوی رحمانی می‌رسد، که موجب دخول در بهشت است.

و هر کس از ولایت اعراض کند از قوه به فعلیت‌های شیطانی رسد، چون بالاخره باید از قوه به تدریج به فعلیت‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۶۷

خارج شود، بین فعلیت‌های و لوی و فعلیت‌های شیطانی فاصله و واسطه‌ای نیست، و فعلیت‌های شیطانی به مثابه بار سنگین بر انسان است که او را به سوی آتش سوق می‌دهد، پس آن فعلیت در روز قیامت چه بد حملی است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روز که نفخ صور دمیده نشود این جمله بدل از «يوم القيامة» است، مقصود از نفخ دمیدن حیات و زنده کردن است.

و «ینفخ» با یاء به صورت مجهول و معلوم خوانده شده، «ننْفَخُ» با نون نیز خوانده شده تا نسبت فعل به امر باشد از جهت تفخیم و بزرگداشت فعل یا فاعل و «صور» در لغت به معنای شاخی است که به تعداد هر نفس سوراخی دارد.

و نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ آنروز بدکاران ازرق چشم محشور خواهند شد (و چشم کبودشان نشانه جرم خواهد بود) لفظ «نحشر» با یاء به صورت مجهول، و «المجرمون» با رفع خوانده شده است.

و این جمله عطف بر «یحمل» است و به جای ضمیری که به اعراض کنندگان بر گردد و اسم ظاهر «المجرمین» را آورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۶۸

و مقصود از مجرمین کسانی هستند که از ذکر اعراض کرده‌اند و این بدان جهت است که نکوهش آنان را به صراحت بیان دارد.

و نیز اشعار به علت حکم باشد و ممکن است جمله عطف بر «سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» یا بر «يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» باشد.

و بنا بر این قول خدای تعالی يَوْمَئِذٍ تَأْكُيدُ است، زیرا تقدیر آیه چنین می‌باشد: «يوم نحشر المجرمین يومئذٍ زُرْقًا کبودی چشم که کبودی بدترین رنگ چشم است و ممکن است مقصود کوری باشد.

زیرا کبودی به معنای کوری نیز استعمال می‌شود، بعضی گفته‌اند: «زرقا» به معنای تشنگی است، چون چشم آدم تشنه مایل به کبودی می‌شود.

يَتَخَفَتُونَ با هم نجوی می‌کنند و به طور سرّی حرف می‌زنند، و جمله حال مترادف، یا متداخل است، یا صفت «زرقا» و یا مستأنفه است.

بَيْنَهُمْ از شدت ترس و عدم توانایی آنان بر بلند کردن صدا یا از ترس اطلاع نگهبانان بر مکالمه با هم آهسته حرف می‌زنند، زیرا که

آن‌ها خبر با اذن و اجازة خدا سخن نتوانند گفت.

یا از شدت خوف و وحشت گمان می‌کنند که بلند حرف

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۶۹

زدن سبب عذاب دیگری می‌شود.

إِنَّ لَبِئْتُمْ إِلَّا عَشْرًا بَيْنَ خُودِشَانِ مِی گویند در دنیا جز ده روز درنگ نکردید، یا در قبرها، یا بین دو نفخ، که مدت ماندنشان را فراموش می‌کنند، یا آن را در چیزهایی که ذکر شد طولانی بودن مدت عذابشان کوتاه می‌کنند و تعبیر به ده روز جهت تقلیل است، چه یقین به ده روز ندارند، و لذا بزرگ و برتر آن‌ها می‌گوید: فقط یک روز در دنیا ماندید.

نَحْنُ أَعْلَمُ مَا از خودشان و از نگهبانان داناتریم بِمَا يَقُولُونَ به آنچه می‌گویند خواه آهسته بگویند، خواه بلند، یا ما داناتریم به آنچه که در مورد تعیین مدت ماندنشان می‌گویند.

إِذْ يَقُولُ أُمَّتُهُمْ طَرِيقَهُ (آن گاه آن که از حیث سیره افضل دیرتر از آنهاست زیرا سیره و روش نیک جز از عقل کامل ناشی نمی‌شود) می‌گوید:

إِنَّ لَبِئْتُمْ إِلَّا يَوْمًا جِزِ يَكِ رُوزِ نَمَانِدید، زیرا که روزهای دنیا اگر چه با توجه به عرض زمان متعدد و متکثر است (و هم چنین ایام قبر و برزخ و ایام بین دو نفخ) و لیکن آن ایام نسبت به مافوق خودش در طول جز یک روز نیست.

لذا این گفته را به امثال و افضل نسبت داده، چه نسبت به مافوق آن ایام حدود و کثرت‌ها برداشته و مستهلک می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۰

وَيَسْتَلْمُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ عَطْفَ بَرِ قَوْلِ خِدا: «كَذَلِكَ نَقِصُّ» است تا مشعر به سؤال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا سؤَالَ مَرْدَمِ از اخبار باشد، پس گویا که گفته شده است: تو از اخبار گذشته می‌پرسی و مردم از کوه‌ها می‌پرسند.

فَقُلْ لَفْظِ «فَقُلْ» جِوابِ شَرَطِ مَقْدَرٍ، یا به تقدیر فعل بعد از فا است، تا عطف انشا بر خبر لازم نیاید.

و تقدیر آیه چنین است: آن گاه که از تو سؤال می‌کنند پس بگو، یا از تو می‌پرسند پس من به تو می‌گویم که در جواب آن‌ها بگو:

يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱) پَرُورِدِ گَارَمِ آن کُوهِها را قَطْعِ مِی کُند، یا آن‌ها را ویران و با خاک یکسان می‌کند و آن‌ها را مانند شن قرار می‌دهد که باد از بین ببرد.

آن چنان ویرانی بزرگی که هیچ اثری از کوه باقی نماند.

بعضی گفته‌اند: مردی از طایفه‌ی ثقیف پرسید: کوه در روز قیامت چگونه می‌شود؟ که به نظر او شایسته بود که در باره کوه سؤال شود به خصوص پس از آن که بین آن‌ها مشهور شد که زمین در روز قیامت صاف و هموار است و در آن درّه و تپه و کوه نیست.

(۱) ابن جریج گوید قریش به پیامبر گفتند یا محمد خداوند در روز قیامت با این کوه‌ها چه کاری خواهد کرد این آیه نازل گردید. تفسیر ابن المنذر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۱

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا پَسِ کُوهِ را چنان رها می‌کند که چون زمینی صاف شود، ضمیر «ها» به کوه‌ها بر می‌گردد به اعتبار محلّ کوه، از قبیل استخدام، یا به زمین بر می‌گردد که به دلالت التزامی آورده شده است و «قاع» زمین صافی است که کوه و تپه ندارد و صفصف زمین صاف است.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا در آن به دلیل عدم وجود کوه و تپه کجی و سرازیری نمی‌بینی.

وَلَا أُمَّتًا و بلندی در آن نمی‌بینی، «عوج» زمین گرد و سرازیر است و «امت» تپه و بلندی است.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ در آن روز از کسی پیروی می‌کنند که آن‌ها را به بهشت و جهنم فرا می‌خواند به خلاف روز دنیا که اکثر مردم در دنیا از دعوت کننده پیروی نمی‌کنند و کسی هم که از داعی پیروی می‌کند، پیرویش با وجود او یا داعی در نظرش کج و معوج است لذا می‌فرماید:

لَا عَوْجَ لَهُ در او هیچ کژی نیست، این عبارت جمله حالیه یا مستأنفه است.

و بنابر این که حالیه باشد حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبِعُونَ» است و ضمیر مجرور یا به اِتِّبَاع یا به داعی بر می‌گردد و در صورتی که جمله حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبِعُونَ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۲

باشد.

و ضمیر مجرور به اِتِّبَاع بر گردد تقدیر ضمیر عاید لازم می‌شود، چه در آن روز در داعی هیچ کجی و اعوجاجی وجود ندارد، چه در واقع و چه در نظر آنان و پیروی‌شان نیز بدون کجی است و آنان که دعوت می‌شوند و فرا خوانده می‌شوند نیز اعوجاجی ندارند، که آن‌ها نیز مانند زمین‌هایی هستند که صاف و هموار گشته‌اند، به این گونه که کوه اناتیت در ایشان از بین رفته است و نفاق از وجودشان برداشته شده است.

زیرا در آن روز همانطور که کوه‌های زمین به طور طبیعی از بین می‌رود کوه اناتیت‌ها و تقیدها از عالم صغیر نیز برداشته می‌شود. وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ و صداها در برابر خدای بخشنده به خاموشی گراید (از جهت محبت و هیبت) تحقیق معنای خشوع و فرق بین آن و بین خضوع و تواضع گذشت و همه‌ی آن‌ها از نظر مفهوم متقارب و نزدیک به همدیگراند و گذشت که خشوع حالتی است که از امتزاج محبت و ادراک هیبت نسبت به شخص مورد خشوع حاصل می‌شود.

و لکن محبت و لذت در خشوع غلبه دارد ولی در خضوع غلبه ندارد و در تواضع عظمت و هیبت غالب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۳

و گاهی خشوع نسبت به صدا داده می‌شود، چه خشوع به وسیله‌ی صدا نیز ظاهر می‌شود و گاهی به همین جهت به بدن نسبت داده می‌شود.

و جمله عطف بر قول خدا «لا عوج له» یا بر «يتبعون الداعِيَ» است و تفاوت دو جمله در اسمیه و فعلیه بودن یا در مستقبل و ماضی بودن برای اشعار به این است که اصوات در دنیا برای رحمان خاشع بوده‌اند همانطور که در آن روز خاشع می‌شوند، ولی خشوع اصوات در دنیا ظاهر نبود و در آن روز خشوع اصوات ظاهر می‌شود.

و ممکن است جمله به تقدیر «قد» حال باشد.

فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا لَفْظ «همس» صدای خفی و پنهان، یا چیز خفی است یا آهسته و مخفی‌ترین صدای قدم است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ جَمَلَه مَسْتَأْنَفَه و جواب سؤال مقدر یا حال است (یعنی آن روز شفاعت سود ندهد یا در حالی که شفاعت سود ندهد).

إِلَّا مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ هِیچ شفاعتی در آن روز فایده ندارد، مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن داده باشد، یا شفاعت هیچ کس را فایده نمی‌رساند مگر کسی که در شفاعتش مأذون باشد، یا شفاعت از کسی نافع نیست مگر از کسی که مأذون

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۴

باشد، یا شفاعت برای احدی نافع نیست مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد.

در سوره‌ی بقره و غیر آن در باره‌ی ضرورت شفاعت به اذن از جانب خدا، یا جانشینانش، که مأذون از جانب خدا، بدون واسطه، یا

با واسطه باشند، گفته شد.

و گفتیم که امر به معروف و نهی از منکر و فتوی دادن برای مردم و قضاوت‌ها و محاکمات و امامت جماعت و جمعه و غیر اینها از کارهایی که به علماء مربوط می‌شود، همه شفاعت هستند و جز از کسی که از طرف رحمان مأذون باشد صحیح نیست. و متصدی این امور بدون اجازه و اذن از جانب خدا مبعوض‌ترین خلق به سوی خداست، که خداوند ما را از شرور نفوسمان در امان دارد.

و رَضِيَ لَهُ قَوْلًا جَارًّا و مجرور «له» یا لغو است و صله‌ی «رضی» می‌باشد، یعنی خداوند برای او به خاطر او به گفتاری از میانجی (شافع) خشنود شده است، یا در حق او به گفتاری از شافع گردیده است، یا به خاطر او به گفتاری از او در شفاعت خشنود شده باشد، یا ظرف مستقر است و حال از «قولا» یعنی خداوند به قول او راضی باشد اعم از این که او شفاعت کننده باشد، یا شفاعت در حق او انجام گرفته شده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۵

و نکره آوردن لفظ «قولا» جهت تغلیب جان رجا است.

یعنی انسان طوری باشد که خداوند یا گفتار ناچیز کوچکی که میانجی در حق او گوید راضی بشود یا شفاعت او در حق غیر نافع باشد.

يَعْلَمُ خداوند می‌داند ما بَيْنَ أَيَدِيهِمْ آنچه را که پیش رویشان می‌باشد.

یعنی پیش روی کسانی که از دعوت کننده پیروی می‌کنند، یا پیش روی کسانی که رحمان به آنها اجازه داده است.

وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه که پس سر آنانست یعنی از احوال آینده و گذشته‌شان، و از دنیا و آخرت یا از آخرت و دنیا بنا بر اختلافی که در تفسیر دو جمله‌ی «ما بَيْنَ أَيَدِيهِمْ» و «ما خَلْفَهُمْ» وجود دارد، آگاه است.

وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا و آنان به آنچه که پیش رویشان و پشت سرشان وجود دارد احاطه علمی ندارند.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ صورت‌ها خاضع می‌گردد یا اسیر می‌شود، به این معنای که روی نمایانگران سرکش ذلیل و خاضع می‌گردند و ادا کردن با لفظ «وجوه» بدان جهت است که تسلیم شدن و اطاعت کردن به وسیله‌ی صورت‌ها معلوم می‌شود (که روی نمایند یا رو گردانند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۶

لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ فعل را معلق بر وصف حیات و قیومیت مطلق نمود، تا اشعار به این باشد که حیات مطلق و قیومیت مطلق مخصوص به اوست، و نیز جهت اشاره به علت حکم است، چه حی مطلق و حیات مطلق مقتضی احاطه داشتن به جمیع اصناف حیات جزئی است و قیومیت اقتضا می‌کند، که به آنچه تحت قیومیت اوست احاطه و اشراف داشته باشد.

وَقَدْ خَابَ مَنْكَرٌ و لایة الهی از آنچه که بندگان خدا به آن امید دارند از ثواب و قرب نومید است.

مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا و آن نومیدی بر هر ستمگری که بار ستم می‌برد حکمفرماست، البته بار ستم انکار ولایت یا شرک آوردن به آنست و آن به قرینه تقابل یا آیه بعد معلوم می‌شود که می‌فرماید: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد به ایمان خاص و بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی از ستم و کاهش پاداشش نرسد.

اختصاص به ایمان خاص از آن روست که اثر ایمان عام و قبول دعوت ظاهری از دنیا فراتر نمی‌رود.

ثواب فقط مترتب بر ایمان خاص و قبول ولایت است و شکی نیست که مقصود از ناامیدی فقط از ثواب آخرت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۷

بنابر این «ظلم» اشاره به ظلم و سقوط در آخرت دارد، «هضم» به معنای هجوم، هبوط، سقوط، ظلم، غصب و شکستن است.

و فعل «فلا یخاف» به صورت مجزوم «فلا یخف» نیز خوانده شده است.

وَ كَذَلِكَ هَمَانُطُورُ كِه اخبَار قیامت و وعید آن را با قرآن عربی نازل کردیم هم چنین اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا هَمَهی قرآن یا قرآن یا این سوره را به لغت عرب نازل کردیم، یا مقصود این است که قرآن مشتمل بر آداب و علوم است، نه عجمی است (که عرب درک نکنند) و نه اعرابی که در آن آداب و علوم نباشد و این جمله عطف بر جمله «عنت الوجوه» است.

عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ و در این قرآن وعید را تکرار کردیم آن هم با الفاظ مختلف و متوافق و مثل های بسیار و متخالف. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا شاید که مجرمین یا عرب یا مردم پرهیزکار شوند یا از وعده‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود بترسند یا از معاصی پرهیز کنند.

أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا يَا قرآن عربی موجب تذکر امور آخرت و اشتیاق به آن‌ها گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۸

بدان که خروج انسان، بلکه همه‌ی حیوان از قوه‌ها به فعلیت‌ها، بلکه باقی ماندن در این حیات و زندگی نیست مگر با خوف و رجا، توبه و انابه، زکات و نماز، برائت و ولایت، خلع و لبس، از بین رفتن و تشکل پیدا کردن، پشت کردن و روی آوردن تخلیه و تحلیه، بغض و حب، دفع و جذب، تقوی و طاعت و غیر اینها از اسمایی که دلالت بر این دو معنای می‌کند.

پس قول خدای تعالی: لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اشاره به برائت است، قول خدای تعالی: أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا اشاره به ولایت است.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ این جمله عطف بر قول خدا: عَنَتِ الْوُجُوهُ و فرع بر آنست.

و مقصود این است که خدای تعالی با قیومتش، بر هر چیزی استعلا و برتری دارد، او مالک علی الاطلاق و حق است که هیچ شایبه‌ی بطلان در آن نیست، که قیومیت این معنای را اقتضا می‌کند، پس چیزی از او درخواست و سؤال نکن، که او با قیومیت و علوش همه چیز می‌داند و هر چه را که شایسته درخواست باشد، چه درخواست بشود و چه نشود عطا می‌کند.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ «۱» و در بازخوانی قرآن تعجیل

(۱) بعضی از مفسرین گویند علت نزول آیه چنین بوده که وقتی که جبرئیل آیات را بر پیامبر نازل می‌نمود رسول خدا از شدت علاقه‌ی به آیات، قبل از اتمام و پایان یافتن آن با جبرئیل قرائت می‌کرد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۷۹

نکن.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ قَبْلَ أَنْ كِه ما قرآن را وحی کنیم یا قبل از آن که جبرئیل آن را بخواند از آن سؤال نکن، که ما به مصالح نزول قرآن و وقت آن دانستیم، یا عجله به خواندن و قرائت قرآن با ملایکه‌ای که وحی را آورده نکن و قبل از تمام کردن ملایکه تو نخوان، یا در خواندن بر یارانت قبل از آمدن وقت حکم آن یا قبل از بیان مجمل آن شتاب نکن.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا بلکه بگو: پروردگارا به علم من بیافزا یعنی بر علم به وقت حکم قرآن و بیان آن، یا بر علم به تفصیل و اجمال آن، یا کلاً بر علم من بیافزا.

آیات ۱۱۵ الی ۱۲۹

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۹] ص: ۲۷۹

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَّيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۰

ترجمه: ص: ۲۸۰

بعضی گفته‌اند مراد این آیه آنست که تا تمام آیات قرآن را نشنوی و ندانی برای اصحاب خود مگو.

تفسیر روض الجنان یا روح الجنان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۱

و از پیش به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی استوار نیافتیم.

و چنین بود که به فرشتگان گفتیم به ادم سجده برید، همه سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد.

آن گاه گفتیم ای آدم این [ابلیس] دشمن تو و [دشمن] همسرت است، پس مبادا شما را از بهشت آواره کند و در رنج افتی.

برای تو مقرّر است که در آنجا [بهشت] گرسنه و برهنه نمایی.

و هم چنین آنجا تشنه و آفتاب زده نشوی.

سپس شیطان آنان را وسوسه کرد، گفت ای آدم آیا می‌خواهی درخت جاودانگی و فرمانروایی بی‌انقراض را نشانت دهم؟

آن گاه از آن [میوهی ممنوعه] خوردند و عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد و بر آن‌ها از برگ [درختان] بهشتی می‌چسبانیدند [تا

پوشیده شود] و [بدینسان] آدم از امر پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد.

سپس پروردگارش [باز] او را برگزید و از او درگذشت و هدایتش کرد.

[و] فرمود همگی از آن [بهشت] پایین روید- برخی از شما دشمن برخی دیگر- و چون از سوی من رهنمودی برایتان آمد، هر کس

که رهنمود مرا پیروی کند، نه گمراه شود و نه به رنج افتد.

و هر کس از یاد من دل بگرداند، زندگانی او تنگ خواهد بود، و او را روز قیامت نابینا برانگیزم.

گوید پروردگارا چرا مرا نابینا برانگیختی حال آن که من بینا بودم.

فرماید بدینسان بود که آیات ما برای تو آمد و آن‌ها را فراموش کردی و به همان گونه امروز فراموش شده باشی.

و بدینسان هر کس را که از حدّ درگذرد و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده باشد، جزا می‌دهیم، عذاب آخرت سنگین‌تر و

پاینده‌تر است.

آیا برای آنان روشن نشده است که پیش از آنان چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۲

بسیار نسلهایی را نابود کردیم که [آنان اکنون] در خانه و کاشانه هایشان آمد و رفت می‌کنند؟ بیگمان در این [امر] برای خردمندان مایه‌های عبرت است.

و اگر وعده‌ی پیشین پروردگارت و اجل معینی در کار نبود، آن عذاب [هم اکنون] لازم می‌شد.

تفسیر ص: ۲۸۲

وَلَقَدْ عَهِدْنَا این جمله عطف بر قول خدا «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» است.

مقصود این است که ما قرآن را عربی نازل کردیم، و در آن وعیدها را تکرار کردیم که شاید تقوی ورزند، و لیکن آن‌ها را فراموش می‌کنند، چه ما به آدم پدر آن‌ها عهد بستیم، (که فریب شیطان نخورد).

پس این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل است، یا عطف بر «لا تعجل» به اعتبار قسم مقدر می‌باشد.

زیرا که این لام در «لقد» لامی است که مشعر به قسم است و معنای آن این است که در مورد قرآن عجله نکن و عهد و وصیتی که به تو به آرامی و آهسته وحی کردیم فراموش نکن، چون ما قبل از این با آدم نیز عهد بستیم.

إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قبل از این زمان، یا قبل از خلقت بنی آدم، یا قبل از نزولش به دنیا با

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۳

آدم عهد بستیم، ولی در او ثبات قدم و استواری نیافتیم و او عهد را فراموش کرد و در نتیجه به بلای بزرگی گرفتار شد، پس تو فراموش نکن، که مانند او گرفتار شوی و مقصود از عزم ثبات قدم و توانایی و تمکن در امر است.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ به یاد آور هنگامی را که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید تا بزرگداشت و تکریم ما را نسبت به آدم و گرفتار نمودن و آزمایش ما در مورد او را بر اثر فراموش کردن بدانی، تا از فراموش کردن و عدم ثبات قدم بر حذر باشی.

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى هَمهی ملائکه سجده کردند جز ابلیس که از سجود یا از پذیرفتن خودداری ورزید.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ به آدم گفتیم این شیطان دشمن تو و همسر تو است. (هشیار باش) پس طوری نباشید که وسوسه‌اش در شما اثر کند و از بهشت آواره‌تان سازد مقصود از نهی، آدم و همسرش هر دو بود، نه تنها نهی خود آدم.

فَتَشْتَقِي که در رنج افتی، اینجا ضمیر را مفرد آورد تا مشعر به این باشد که بدبختی و خوشبختی زن تابع بدبختی و خوشبختی مرد است و از سوی دیگر سجع و قافیه‌ی رعوس آیه‌ها نیز محافظت شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۴

یا برای این است که مقصود از شقا و بدبختی خستگی در طلب معاش است، که وسوسه‌ی شیطان سبب هبوط آدم و حوا به زمین و احتیاج آن‌ها به مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن شد و خستگی همه‌ی اینها بر مردان نه بر زنان که این معنای را آیه بعد نیز تأیید می‌کند که خدای تعالی می‌فرماید:

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ زیرا برای تو چنین خواستیم تا گرسنه و برهنه نمایی، و تشنه و آفتاب زده نشوی.

«أَنَّكَ» با فتحه‌ی همزه خوانده شده تا عطف بر «أَنَّ لَا تَجُوعَ» باشد، با کسره‌ی همزه خوانده شده تا عطف بر «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ» باشد و قول خدا: إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ استیناف بیانی در مقام تعلیل است.

فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ بَاز (با این همه سفارش) شیطان وسوسه‌ای را به آدم القا کرد.

قالَ كَفَت:

یا آدمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ آیا (میل داری) تو را به درخت جاودانگی رهنمون شوم؟ درختی که اگر از آن بخوری سبب جاودانگی‌ات می‌شود، اضافه‌ی لفظ «شجره» به «خلد» به سبب کوچکترین رابطه‌ای است که بین آن دو وجود دارد (به عنوان اضافه استعاری که جنبه مجازی دارد نه حقیقی). ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۵

وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى و نیز بر سلطنت بی‌انقراض رهنمون شوم؟

این عبارت عطف بر «شَجَرَةِ الْخُلْدِ» یا بر «الخلد» است.

پس آدم و حواء گفته‌ی شیطان را پذیرفتند و فریب او را خوردند.

فَأَكَلَا- مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا در نتیجه از آن درخت خوردند و عورت‌هایشان برایشان آشکار شد در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» تحقیق درختی که از خوردن آن نهی شده و چگونگی فریب خوردن آدم و حوا با گفته‌ی ابلیس گذشت.

وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ برگ درختان بهشت بر بدن‌هایشان می‌چسباندند.

وَعَصَى آدَمَ رَبُّهُ و آدم امر تکوینی پروردگارش را مخالفت کرد یا امر تکلیفی خدا را مخالفت کرد که برای آدم ترک اولی بود.

فَعَوَى راهی که طبق فطرت بر آن راه بود گم شد.

بدان که نسبت عصیان و نافرمانی بر آدم علیه السلام با این که او نبی معصوم از خطا بود بدان جهت بود که در مورد او انحراف از فطرت توحیدی لحاظ شده است.

زیرا که فطرت و سرشت همه‌ی اشیاء بر توحید استوار بوده

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۶

است، البته این معصیت منافی با عصمت نیست، زیرا که آن به امر خدای تعالی و رضای او بوده است، یا به لحاظ این بوده که آدم دار توحید را ترک کرده و به کثرت‌ها توجه نموده در حالی که خداوند او را امر بر بقا بر توحید و عدم التفات بر کثرت‌ها نموده است. زیرا که بقا در دار توحید برای آدم بهتر و اولی‌تر از التفات به کثرت‌ها بوده است اگر چه نسبت به نظام عالم و ایجاد بنی آدم توجه به کثرت‌ها اولی می‌باشد.

و عصیان و نافرمانی نامیدن ترک اولی به جهت مخالفت آدم با امر اولوی است که نسبت به حال او اولی بوده است و این معنای نیز منافی عصمت آدم نبوده و نیست.

و در خبر آمده است: نهی آدم در بهشت بود، نه در دنیا، و قبل از آن بود که نهی به عنوان حجّت باشد نه بعد از آن و آنچه که منافی عصمت است عبارت از عصیان و گناه در دنیا و بعد از حجّت بودن نهی است.

و در خبر دیگری است: منافی عصمت گناه کبیره یا صغیره بعد از حجّت بودن است، نه صغیره قبل از حجّت بودن.

و در خبر دیگری است: خداوند از نزدیک شدن به درخت معینی نهی کرد، شیطان درخت دیگری که از جنس همان درخت بود نشان داد و وسوسه نمود، عصیان و نافرمانی آدم به این بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۷

که از قول شیطان فریب خورد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا سپس پروردگارش باز او را برگزید و از او درگذشت و هدایتش کرد. خدا گفت: همگی از بهشت بروید.

آنان قبل از انتخاب و برگزیده شدن به رسالت به زمین هیوط کردند، چه توبه‌ی آدم در دنیا بود، هیوط به زمین و دنیا قبل از توبه صورت گرفته بود، و این آیه در سوره‌ی بقره چنین آمده است: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا که شیطان و مار، یا ذرّیه را با آدم و حوّا بیرون کرده است و چون اصل در خطاب آدم و حوّا بودند.

لذا آن دو را مخصوص به خطاب قرار داد، و به شیطان و مار یا ذرّیه با این جمله اشاره کرد و فرمود:

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و همه را مورد خطاب قرار داده گفت، برخی بر برخی دیگر دشمن خواهید بود.

فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى و چون از سوی من رهنمودی برای شما آمد، هر که از رهنمود پیروی کند، گمراه نشود و به رنج بیافتد.

گمراهی در دنیا و شقاوت در آخرت حاصل می‌شود یا هر دو در هر دو است، شقاوت به منزله‌ی نتیجه‌ی گمراهی است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۸

مراد از شقاوت ضدّ سعادت و خوشبختی است، یا مقصود رنج و خستگی است.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و هر که از ذکر من دل برگرداند، زندگانی او تنگ خواهد بود.

چون هدایت در اخبار متعدّد به ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام و به خود علی علیه السّلام تفسیر شده، ذکر نیز اینچنین تفسیر شده است.

و مقصود از تنگی زندگی تنگی و ضیق در احتیاجات دنیاست از قبیل مأکول و ملبوس و غیر آن دو، به همین اعتبار در اخبار زیادی به تنگی و ضیق در رجعت تفسیر شده، و این که آن‌ها پس ماده و مدفوع می‌خورند و در بعضی از اخبار به عذاب قبر و تنگی آن تفسیر شده است.

تحقیق مطلب این است که خداوند راحتی را در آخرت وضع کرده و قرار داده است که قلب انسان نمونه‌ای از آنست، و وسعت زندگی و راحتی برای انسان جز از طریق قلب میسر نیست که آن طریق ولایت و طریق آخرت است.

و تنگی عیش و رنج آن جز از دنیا نیست که آن نمونه‌ی جهنّم است و خستگی و تنگی در آنجاست و هر کس توجه به دنیا بکند باب راحتی را بر خودش می‌بندد و باب تنگی و خستگی را باز می‌کند و در تنگی می‌افتد، خواه این تنگی را احساس بکند و آگاه باشد، یا نباشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۸۹

و هر کس که ولایت علی علیه السّلام را داشته باشد و راه قلب را باز کند، طریق راحتی را بر خودش هموار کرده است.

پس اگر به در قلب و آخرت داخل شود، در وسعت و راحتی داخل شده است، اگر در باب قلب و آخرت داخل نشود در رنج و تنگی می‌ماند، چون هنوز در دنیا مانده است و لیکن او در طریق وصول به راحتی بوده است.

و تنگی زندگی در دنیا و تنگی سینه و تنگی قبر، تنگی عیش در رجعت، همه‌ی این تنگناها در اثر بسته شدن طریق قلب است.

و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى لفظ «نحشره» با رفع خوانده شده، گاهی هم به جزم خوانده شده است، یعنی روز قیامت او را نابینا برانگیزیم.

یعنی او را در روز قیامت از ولایت و امام و آیات و نشانه‌ها و نعمت‌های آخرت محروم و از نگرش به آن کور و نابینا می‌کنیم.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا می‌گوید: خدایا چرا با وجودی که من بینا بودم نابینا محسور کرده‌ای.

بعضی گفته‌اند: وقتی از قبرش برمی‌خیزد و زنده می‌شود بیناست و آن‌گاه که به محشر می‌آید نابینا می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۰

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا خدایا تو را فرماید:

نشانه‌ها و آیات بزرگ ما اینچنین بر تو آمد و تو آن‌ها را فراموش کردی، مقصود از آیات بزرگ، انبیا و اولیاست و منظور از آیات کوچک، آیات آفاق و انفس است.
وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى همانطور که تو آیات ما را ترک کردی و پیروی از آن نمودی همینطور امروز تو ترک می‌شوی و کسی به تو اعتنا نمی‌کند.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ و این چنین کسی را که در توجه به دنیا بیشتر از مقدار واجب و مستحب اسراف نماید، جزا می‌دهیم.
وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ و ایمان به نشانه‌های پروردگارش نیاورد که آن‌ها انبیا و اولیا هستند.
وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى بعد از آخرت از فراموشی، و کور محسور شدن، و تنگی معیشت شدیدتر و ماندگارتر است، تا جایی که اینها در مقابل عذاب آخرت نعمت محسوب می‌شوند.
قَصِيه‌ی آدم علیه السلام در سوره‌ی بقره و در سوره‌ی اعراف با اختلاف جزئی در لفظ و مطلب با آنچه که در اینجا ذکر شده گذشت.

آیا خدا آن‌ها را نهدی نکرد؟! فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ تَقْدِير

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۱

آیه چنین است: آیا خداوند آن‌ها را تنبیه و آگاه نکرد؟! پس آیا آن‌ها را راهنمایی نمود؟
بنابر اختلافی که در همزه و حرف عطف است این که آیا قبل از همزه معطوف علیه در تقدیر است و همزه باید بعد از جرّ عطف فرض شود، یا معطوف علیه بعد از همزه است و همزه در جای خودش می‌باشد؟

و فاعل «لم يهد» ضمیر «الله» یا «الرسول» است، بنابر این جمله‌ی «کم أهلكنا» در محل مفعول که فعل نسبت به آن معلق است، بنابر آن که تعلیق در غیر افعال قلوب جاری می‌باشد، یا «لم يهد» به معنای «لم يعلم» است، ممکن است فاعل «لم يهد» ضمیر مجمل باشد، که مضمون جمله‌ی کم أهلكنا آن را تفسیر کند.

یا فاعل خود جمله با مضمونش بوده باشد و لفظ «نهد» با نون خوانده شده، یعنی آیا ما راهنمایی نکردیم؟! که چقدر از امت‌های پیشین را هلاک کردیم؟! قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ هَلَاكٌ کردن امت‌های پیشین باید برای آنان عبرت باشد و آنان را به این یقین هدایت کند که خودشان نیز هلاک خواهند شد و برای بعد از نابودی و هلاکتشان زاد و توشه برگیرند.

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ جمله حائیه یا مستأنف است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۲

جواب سؤال از حال آن‌ها یا سؤالی از علت هدایت است.

یعنی در حالی که هم اکنون در خانه‌هاشان رفت و آمد می‌کنند.

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى نشانه‌هایی برای صاحبان عقل است، عقل‌هایی که نهی کننده هستند، یا منتهی الیه هر موجودی در عالم صغیر یا در عالم کبیر هستند و هر جا که لفظ «اولو النّهی» در قرآن آمده است به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.

وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ اِذَا كَلِمَةٌ یعنی وعده تأخیر عذاب برای امت مرحوم، یا وعده‌ی عدم عذاب در حالی که محمد صلی الله علیه و آله در میان آن‌هاست از پیش نبود.

لَكَانَ لِرِزَامًا هَلَاكٌ کردن به انواع هلاکتها لازم و واجب می‌شد، و «لزام» با کسر لام اسم مصدر، یا مصدر «لازم» است، که این وصف جهت مبالغه آورده شده است.

وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى و اجل معینی برای عمر کردن آن‌ها و مدّت بقایشان در دنیا هست یا برای عذاب آن‌ها اجل و مدّت معینی است، که

آن اجل و مدت یا مربوط به روز قیامت، یا روز بدر، یا احد، یا فتح مکه است.

و این جمله عطف بر «کلمه» است و فاصله‌ی بین معطوف و معطوف علیه جهت اشعار به استقلال هر یک از آن دو در نفی لزوم عذاب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۳

آیات ۱۳۰ الی ۱۳۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۵] ص: ۲۹۳

اشاره

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰)
وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱) وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳) وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ (۱۳۴)
قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ (۱۳۵)

ترجمه: ص: ۲۹۳

پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن و سپاسگزارانه پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن تسبیح بگویی، و در پاسهایی از شب و در سوی روز [به نماز برخیز و] تسبیح بگویی باشد که خشنود شوی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۴

به چیزی که اصنافی از آنان را به آن بهره‌مند گردانیده‌ایم چشم مدوز که تجمیل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازمایم، و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است.

و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و در آن صبورانه بکوش، ما از تو روزی نخواسته‌ایم بلکه ما خود تو را روزی می‌دهیم و سرانجام نیک، با پروا و پرهیز است.

و گویند چرا پدیده‌ی روشننگری از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد، [بگو] آیا پدیده‌ی روشننگری که در کتابهای آسمانی پیشین است برای آنان نیامده است؟

و اگر آنان را پیش از آن [آیات بینات] به عذابی نابود می‌ساختیم بی‌شک می‌گفتند که پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی، تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟

بگو همه منتظرند، پس شما هم منتظر باشید، زودا که خواهید دانست رهروان راه راست و رهیافتگان چه کسانی‌اند؟.

تفسیر ص: ۲۹۴

فَاصْبِرْ اگر عذاب آن‌ها به سبب وعده‌ی مهلت و تأخیر و سر رسیدن مدت و اجل باید به تأخیر بیفتد پس صبر کن.

عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آن که در باره‌ی دین تو می‌گویند، یا در باره‌ی فریب و خدعه‌ی با تو یا در باره‌ی وصی تو و غضب حق او و

جلوگیری از رسیدن به حقّ خود به زبان می‌آورند.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اِنْ مَطْلَبُ گزشت که مقصود از تسبیح اعمّ از این که متعلّق بر «الله» یا «رب» یا «اسم رب» باشد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۵

اعم از این که با لا متعدی شود یا خودش بدون واسطه متعدی باشد یا به صورت مطلق آورده شود و خواه لام بعد از آن برای تعلیل یا تقویت باشد ...

منزه کردن لطیفه‌ی انسانی از تشبّث تعینات و وابسته بودن به کثرت‌ها است.

و آن لطیفه عبارت است از ربّ در عالم صغیر، که اسم ربّ است و با تنزیه آن خداوند از هر چیزی که نباید در حقّ او معتقد شد منزه می‌گردد.

و چون تنزیه خدای تعالی به سلب نقایص بر می‌گردد که همان حدود وجود است.

و آن نیز به سلب ناشایست حقّ بر می‌گردد تنزیه او عبارت از سلب ناشایست جز گستردگی وجود چیز دیگری نیست و گستردگی وجود به گستردگی صفات خدای تعالی بر می‌گردد به نحوی که هیچ وجود و هیچ صفت وجود از وجود و صفات خدای تعالی را فرو گذار نمی‌کند.

لذا تسبیح او عین تحمید او می‌شود، از همین رو است که کم اتّفاق می‌افتد تسبیح ذکر شود مگر این که لفظ حمد یا معنای آن

همراه تسبیح باشد و امر به رسول خدا به تسبیح به سبب حمد یا به سبب اشتغال بر حمد او یا در حال تلبّس بر حمد او نیز از این

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۶

جهت است، یعنی او را از حدود کثرت‌ها تنزیه کن در عین حال کمالات کثرت را برای خدای تعالی ملاحظه نمای و گر نه تسبیح تو تسبیح خدا نمی‌شود، بلکه نقص آوری می‌شود.

قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ اگر مقصود از تسبیح تسبیحی باشد که در ضمن نمازها محقّق می‌شود مقصود از تسبیح پیش از طلوع خورشید نماز صبح می‌شود.

وَقَبْلِ غُرُوبِهَا و پیش از غروب خورشید یعنی نماز عصر و مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ لَفْظُ «الآتَاء» جمع «إنی» با کسره‌ی همزه و فتحه‌ی آن و سکون نون، جمع «الانو» با کسره‌ی همزه و سکون نون به معنای ساعت‌ها است، یعنی نماز مغرب و عشاء و نافله‌های شب.

فَسَبِّحْ وَاطْرَافَ النَّهَارِ و خدای را در دو سوی روز تسبیح گوی، که منظور نماز ظهر و نافله‌های آنست و وقت نماز ظهر را اطراف نامیدن برای این است که این وقت دو طرف نصف النهار است، یا مقصود مطلق نماز مستحبّی در روز است.

اگر مقصود از تسبیح مطلق تسبیح باشد، مراد از اوقات نیز مطلق اوقات و استغراق آن می‌شود و ذکر قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن جهت اهمّیت دادن به این دو وقت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۷

لَعَلَّكَ تَرْضَى لَفْظُ «ترضی» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده است یعنی باشد که خشنود شوی یا باشد که مورد خشنودی قرار گیری.

وَلَا تَمِيدَنَّ عَيْنَيْكَ اِلَى مَا مَتَعْنَا بِهِ «۱» هرگز چشم آرزو و طمع باز نکن به آنچه که به کفار داده‌ایم، از اصناف و انواع نعمت‌های صوری و لذت‌های قوای حیوانی، این جمله خطاب به محمّد است به طریق کنایه «به تو می‌گویم همسایه بشنود» و ممکن است خطاب عامّ باشد اگر چه بعید است.

أَزْوَاجًا مِنْهُمْ «ازواجاً» مفعول به «متّعنا» و معنای آن این است که: چشمه‌های را باز نکن به لذت‌هایی که به آن‌ها دادیم، در حالی که آن صنف‌هایی از نعمت‌های و مستلذات باشد.

بنابر این لفظ «منهم» مفعول به است و اعمّ از این که «من» تبعیضی اسم قرار داده شود یا جانشین موصوف محذوف باشد، زیرا که معنای بعضیت در لفظ «من» قوی است.

زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا به آنه جلوه زندگی دنیوی را می‌دهیم لفظ «زهرة» منصوب بر ذمّ، یا بدل از محل «ما متّعنا» است.

(۱) گویند: رسول خدا از یک نفر یهودی طعامی به قرض خواست یهودی مزبور از دادن طعام بدون گرویی امتناع ورزید پیامبر از این جریان محزون گشت خداوند این آیه را به عنوان دلجویی و تسلیت برای وی نازل نمود و نیز ابو رافع هم از مولای خود آن را روایت کرده است. مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۸

و وجه آوردن این کلمه که به معنای جلوه‌ی حیات دنیاست تصریح به فانی شدن لذت‌های دنیایی است که خداوند به آن‌ها داده و ذمّ لذت‌های فانی و ذمّ کفارست.

همچنین مشعر بر این است که آنچه که نهی شده چیزهایی است که وسیله‌ی لذت و تمتّع دنیاست و اما نعمت‌های اخروی و نزدیک شدن به مولی که باید مورد نظر و توجه باشد.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ لَذَاتِهَا فَنِي دُنْيَا رَا بَدِيْشَانِ مِي دَهِيْمِ تَا اَن‌هَا رَا اَعْذَابِ يَا اَزْمَايشِ وَ اَمْتَحَانِ كُنِيْمِ.

زیرا کثرت اموال موجب عذاب و شکنجه‌ی صاحبان آنست، زیرا آنان به جمع کردن و حفظ اموال اهتمام می‌روزند تا جایی که بر خودشان لذت‌های بدنی را حرام می‌کنند تا بتوانند اموالشان را حفظ و جمع کنند و یا بر سودور شدن آن افزایند.

و نیز آنان پس از بین رفتن و سرقت اموال خود عذاب و شکنجه می‌بینند، تا آنجا که لذت خواب را بر خود حرام می‌کنند و نیز کثرت مال موجب کثرت حقوق است که باید متعبد به ادای آن شد، چه حقوق واجب و چه مستحبّ.

و تقیید به امتحان و آزمایش ذمّ دیگری برای کفار و دلداری دیگری برای مؤمنین است.

وَ رِزْقُ رَبِّكَ وَ رِزْقِيْ كِه پُرُوْرْدِ گَارْتِ دَاْدِه اَسْتِ يَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۲۹۹

منتظر آن هستی بهتر است.

خَيْرٌ لِّفْظِ «خیر» یا مجرّد از تفضیل و برتری است یا مقصود برتر بودن روزی پروردگار است در گمان و نظر.

کسی که چشم خویش را به متاع دنیا دوخته و آن را خیر دانسته و بهتر و برتر می‌پندارد یا مقصود این است که متاع دنیا بهتر است به شرط این که همراه با ایمان باشد.

وَ اَبْقٰی وَ اَن رُوْزِيْ پُرُوْرْدِ گَار پَايْنِدِه تَرَسْت.

ذکر پاینده‌تر از آن دوست که آنان می‌پندارند متاع دنیا پاینده است، لذا خدای تعالی فرماید: روزی پروردگار در آخرت از آن پاینده‌تر است و گر نه متاع دنیا را پایندگی نیست.

وَ اَمْرٌ اَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ رُوْزِيْ پُرُوْرْدِ گَارْتِ رَا مُوْرْدِ تُوْجِه وَ نَظْرْتِ قَرَارِ بَدِه، اَكْتِفَا بِه نَصِيْبِ وَ سَهْمِ عَنَايْتِ وَ تُوْجِهِ خُوْدْتِ نَكْن، بَلَكِه خَاْنُوَادِه وَ اَهْلِ خُوْدْتِ رَا نِيْزِ مَتُوْجِه رُوْزِيْ پُرُوْرْدِ گَارْتِ وَ طَالِبِ اَن بَكْن، اَنَانِ رَا بِه نَمَازِ فَرْمَانِ دِه كِه نَمَازِ نَمُوْنِهِيْ اَن رِزْقِ اَسْت، تَا اَن رَا طَلَبِ كُنْد وَ تُوْجِه بِه سُوِيْ اَن دَاْشْتِه بَاشَنْد.

و اهل نبی صلی الله علیه و آله عبارت از هر کسی است که منتسب به او باشد به سبب بیعت عام یا خاص، و کسی که با هر دو بیعت و با نسبت جسمانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت رساند به اهل پیغمبر بودن

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۰

سزاوارتر از کسی است که چنین نسبت جسمانی را ندارد.

و کسی که با هر دو بیعت به پیامبر منسوب باشد سزاوارترست از کسی که فقط با بیعت عام منسوب به اوست، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سزاوارتر از دیگران هستند. و روی همین جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه تا نه ماه در وقت هر نماز به در خانه‌ی علی علیه السلام می‌آمد و می‌گفت: «الصَّلوةَ رَحِمَكُمُ اللهُ».

یا مقصود از اهل پیامبر اصحاب کسا هستند و لذا رسول خدا فقط به در خانه‌ی علی علیه السلام می‌آمد نه کس دیگر.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: «۱» خدای تعالی بر رسولش امر فرمود که به خانواده‌اش امر را مخصوص گرداند، نه مردم را تا مردم بدانند که اهل پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدا منزلتی دارند، که آن مقام و منزلت برای دیگران نیست، پس آنان را با عموم مردم امر کرد، سپس بار دوم خصوص آنان را مورد امر قرار داد و فرمود:

(و اصطر علیها) و بر آن صبورانه بکوش چون ادامه‌ی نماز کار دشواری است که جز برای آن که در مقامات آخرت متمکن باشد ممکن نگردد، لذا خدای تعالی خصوص پیامبر را امر

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۲۷، مجمع البیان ج ۴ ص ۳۷ و عوالی اللثالی ج ۲ ص ۲۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۱

به صبر نمود، نه اهلش را، و امر به صبر را با صیغه و لفظی ادا کرد که دلالت بر مبالغه و تکلف کند.

لَا نَسِيْلُكَ رِزْقًا جَوَابَ سَوَالٍ مَقْدَّرٍ است، گویا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: چگونه من بر نماز صبر کنم و ادامه دهم در حالی که من مکلف به رفع حاجت خودم و خانواده‌ام در خوراک و پوشاک و آشامیدنی هستم؟ پس فرمود: ما از تو روزی درخواست نکرده‌ایم نه برای خودت و نه برای غیر خودت.

نَحْنُ مَا، نه غیر ما نَزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى روزی می‌دهیم تو را و سرانجام و عاقبت نیکو از آن کسی است که از اشتغال به غیر نماز بپرهیزد، چون استعمال عاقبت در عاقبت پسندیده خوب زیاد شده لذا هر جا که لفظ عاقبت به صورت مطلق آورده شود عاقبت نیکو به ذهن متبادر می‌شود.

وَقَالُوا عَطْفٌ بِرِ «نفتنهم» است و تفاوت معطوف و معطوف علیه در ماضی و مضارع برای اشاره به این است که این قول از آن‌ها واقع و محقق شده است یا عطف به اعتبار معناست، گویا که خداوند فرموده است:

«فَتَنَاهُمْ بِهِ» یعنی ما آن‌ها را به این وسیله آزمایش کردیم.

و آنان گفتند: لَوْلَا يَا تَيْنَا چرا محمد صلی الله علیه و آله در ادعای نبوتش بآیة مِنْ رَبِّهِ نشانه‌ای از پروردگارش برای ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۲

نمی‌آورد که بر صدق نبوتش دلالت کند، گویا بر آنچه که از او دیدند اعتنا نکرده‌اند یا آن را حمل بر سحر و جادو کردند که این گونه اعتراض نمودند.

أَوَلَمْ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى آيا من آنان را بدون پدیده روشنگر و می‌گذارم؟

در حالی که به رسول خدا قرآن دادم که بیان کننده‌ی جمیع چیزهایی است که در کتابهای پیشینیان است از عقاید، اخلاق، عبادات و سیاسات.

و حال آن که محمد بی‌سواد است و نوشتن بلد نیست، با عالمی هم رفت و آمد نداشته که کتابهای گذشته را از او آموخته باشد، یعنی آنان با این درخواست و گفتارشان دلالت بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و قبول نبوت او را نمی‌خواهند، بلکه مقصودشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۵

ترجمه: ص: ۳۰۵

به نام خداوند بخشنده مهربان
مردمان را [هنگام] حسابشان نزدیک شده است و ایشان همچنان در غفلت رویگردانند.
هیچ پندی تازه از سوی پروردگارت برای آنان نیامد مگر آن را به بازیچه شنیدند.
دل بسته‌ی لهنود، و ستم پیشگان [مشترک] رازگویی شان را پوشیده داشتند [و گفتند] آیا این [پیامبر] جز بشری همانند شماست، آیا دیده و دانسته به سوی جادو می‌روید؟
گفت: پروردگار من هر سخن را در آسمان و زمین می‌داند، و اوست شنوای دانا.
یا اینکه گویند: [قرآن] خوابهای پریشان است. یا [گویند] آن را بر ساخته است. یا [گویند] او شاعری است. پس باید مانند آنچه به پیشینیان داده شد معجزه‌ای برای ما بیاورد.
پیش از آنان هم اهل هیچ شهری که [بعدها] نابودش کردیم، ایمان نیاورده بودند، آیا آن وقت اینان ایمان می‌آورند؟
و ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌فرستادیم، نفرستادیم، اگر نمی‌خواستیم از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسند.
و آنان را به صورت پیکری نساخته بودیم که خوراک
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۶
نخورند و [آنان هم] جاودانه نبودند.
سپس وعده‌ی خویش را در باره‌ی آنان تحقیق بخشیدیم و آنان و کسانی را که می‌خواستیم نجات دادیم و اسرافکاران را نابود کردیم.
به راستی که به سوی شما کتابی فرو فرستاده‌ایم که در آن یاد [و سخن] شما هست. آیا تعقل نمی‌کنید؟

تفسیر ص: ۳۰۶

اَقْتَرَبَ «قرب منه» مانند «کرم» و «قربه» مانند «سمع» با «اقترب» یک معنا دارد، و لکن در «اقترب» معنای مبالغه است.
لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نسبت قرب و بعد به افعال جز به اعتبار اوقات آن افعال نیست و وقت حساب عبارت از وقت قیامت است.
چون قیامت در طول زمان واقع است نه در عرض آن، قیامت مقوم زمان است نه قسمتی (اجزای) از آن لذا قرب و بعد آن دیگر نمی‌تواند بر حسب زمان باشد.
بلکه قیامت نزدیک به زمان است، اگر چه نسبت زمانیات نسبت به قیامت متفاوت باشد، بعضی از آنها نزدیک و بعضی دور است، به جهت همین تفاوت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:
«بعثت أنا و الساعه کھاتین» یعنی مبعوث شدم من و قیامت مانند این دو، بر خلاف سایر انبیا که در این وضعیتی نبودند.
ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۷

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ «۱» آنان از حساب و از آمادگی برای حساب در غفلت هستند (از یاد قیامت و مهیای حساب شدن) اعراض می‌کنند (یعنی هر چه از عمر می‌گذرد مردم به مرگ نزدیک‌تر شوند ولی علاقه آنان به دنیا و غفلتشان از آخرت بیشتر می‌شود).
مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ هِجٍ پند و ذکری برای حساب از پروردگارشان نیامد مگر اینکه آن را شنیده و بازیچه پنداشتند.

مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ پندی که از جانب پروردگارشان می‌آید یا در باطن آنانست به سبب زجر ملایکه‌ی زاجر، نهی عقل ناهی، واردات نفسانی از قبیل هموم و غموم و خوابهای ترساننده و بشارت دهنده، یا (پندی که) در خارج (از وجودشان) است به سبب واردات خارجی از قبیل ابتلائات، امتحانات و حرکت‌هایی که از گردش روزگار می‌آید.

و کمتر می‌شود که انسان از آنها خالی باشد و مانند یادآوری‌های انبیا و اولیا و علما (ره) از اندازها و تبشیرها.

إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ آن پندها را با گوشهای ظاهری یا باطنی شنیدند.

وَهُمْ يَلْعَبُونَ آنان (آن پندها را) به بازیچه گرفته با آن

(۱) غافلان دو گروهند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق گروه دوم آنان که در مشاهده جلال و جمال حق مستهلک. کشف الاسرار خواجه عبد الله انصاری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۸

بازی کردند، بدین گونه که آن را مانند افسانه پنداشتند که حقیقتی ندارد، یا مشغول به چیزهایی دیگر غیر از آن پندها شدند چون اعتنا به پندها نکردند.

لَاهِيَةً دلهای آنان قلوبُهُمْ مشغول به غیر آن پندها است، یا مشغول به لهُو هستند.

و فرق بین لهُو و لعب این است که لعب کاری است که هیچ غایت و هدف عقلانی ندارد، ولی دارای غایت خیالی است، ولی لهُو نه غایت عقلانی دارد و نه غایت خیالی اگر چه در واقع و نفس الامر خالی از غایت نمی‌باشد ولی آن غایت مورد احساس و درک نیست.

وَ اسْرُوا النَّجْوَى این جمله عطف بر «اقترب» است و «نجوی» به معنای سرّ و جمع «نجی» می‌باشد.

و معنای آیه این است که آنان نجوی می‌کردند (سرّی حرف می‌زدند).

و تعلیق فعل «اسرّوا» به «نجوی» برای مبالغه در اخفا و پنهان کردن سخنان است، یا آنان مناجاتشان را پنهان می‌داشتند همانطور که هر چه را که در مورد آن نجوی داشتند پنهان می‌کردند علّت اینکه آنان سخن گفتن در باره رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را مخفی می‌کردند این بوده که آنان از امر پیامبر در شکّ بودند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۰۹

شخصی که شکّ می‌کند ممکن نیست تسلیم شود تا آن حدّ که دیگر سخنی نگوید.

و از سوی دیگر نمی‌تواند آشکار و علنی ردّ یا قبول نماید، چه بر هیچ یک از آن دو روی نمی‌آورد.

و ممکن است جهت اخفا این بود که می‌ترسیدند مؤمنین اطلاع پیدا کنند و رسوا شوند.

الَّذِينَ ظَلَمُوا بدل از ضمیر یا فاعل است و او علامت جمع است، یا منصوب بر ذمّ یا اختصاص است.

وجه آوردن این جمله تصریح به وصف ذمّ برای آنان مسجّل و ثابت نمودن ظلم و ستم‌شان می‌باشد.

هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ آنان در نجوای خودشان می‌گفتند:

آیا این رسول جز بشری مانند شماست، پس نمی‌تواند رسول باشد، بنا بر این هر چه از او صادر می‌شود و غیر طبیعی است، جز سحر و جادو چیزی نیست.

أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ يَا سَحَرَ را پذیرفته و به آن روی می‌آرید؟! وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ در حالی که شما می‌بینید که محمّد بشر است و با

وجود رسالت و جایز نیست که ساحر باشد، یا شما

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۰

بینایان و حکیم هستید و نباید به صرف ادعایی که برهان بطلان آن با خودش می‌باشد فریب بخورید.

قال پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان گفت سزای و پنهان سخن بگویند یا سخن آشکار سازید بر خداوند چیزی مخفی نیست زیرا که:

رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پروردگار من هر گفته و سخن را که در آسمان و زمین است می‌داند.

لفظ «فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» ظرف «القول» یا «للعلم» یا حال از «القول» یا از فاعل «يعلم» است.

وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوای هر مسموع است که شنوایی جز او نیست.

الْعَلِيمُ او عالم به هر معلوم است که دانایی جز او نیست.

«پس اقوال آنان را می‌شنود، خواه پنهان باشد یا آشکار، احوال و ضمائر آنان را می‌داند، پنهان بکنند یا نکنند.

بَلْ قَالُوا عطف بر «أُسْرُوا ... تا آخر» است زیرا که این جمله در معنا به این بر می‌گردد که آنان چنین گفتند: محمد صلی الله علیه و آله جز بشری همانند شما نیست و کلامی هم که آورده سحر و جادوست.

و جمله‌ی «بَلْ قَالُوا» نمایانگر و بیانگر آن گفته است که از حقیقت قرآن بسی دورترست و آن این بود که می‌گفتند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۱

أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ قرآن صور خیالاتی است که دیوانه آنها را می‌بیند، یا مانند خیالاتی است که شخص خوابیده به صورت رؤیا مشاهده می‌کند بدون اینکه حقیقتی داشته باشد (که با این قرآن دعوی نبوت می‌کند).

بَلْ افْتَرَاهُ بلکه قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدای تعالی نسبت داده است.

و این جمله عطف بر «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» است به تقدیر «قالوا»، که دریافت و استدراک در حکایت است از قول دورتر به دورتر از آن، یا عطف بر «اضغاث احلام» و دریافت و بیان آن حکایت است، یعنی این گفتار از قول و گفته‌ی آنان بوده که خداوند آن را برای ما حکایت کرده است.

و به هر تقدیر این جمله انتقال از دورتر به دورتر از قرآنست.

زیرا که خیالات شخص دیوانه هم مطابق واقع نمی‌شود و هم مقرون به قصد گوینده نیست بر خلاف اختلاق و ساختن و جعل کردن که خیالاتی است که با قصد قایل همراه است.

بَلْ هُوَ شَاعِرٌ گفتند که محمد درک می‌کند و آگاه است که چه می‌گوید: بلکه او تدلیس کننده و فریب دهنده است و چیزی را که حقیقت ندارد به صورت حق ظاهر می‌کند، بدین گونه که آن را

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۲

مشبه می‌سازد و این دورتر و بعیدترست.

زیرا که آگاهی و احساس اضافه بر معنای اختلاق و جعل همراه با تصرف در اظهار شیء است.

و این جمله نیز عطف بر «قالوا» به تقدیر «قالوا» یا عطف بر حکایت کننده‌ی قول است.

فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ محمّد شاعر بزرگی است که این کلمات را خود فرا یافته است (و از دروغ به خدا نسبت میدهد اگر محمّد صادق و راستگوست نشانه و آیه‌ای برای ما بیاورد.

كما أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ چنانچه پیامبران پیشین آیت و نشانه‌ی آشکار داشته‌اند، مانند عصا و ید بیضای موسی، ناقه‌ی صالح، زنده کردن مردگان، خوب کردن برص و پسی به دست عیسی علیه السلام.

ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمِهِ أَهْلُكُنْهَا پیش از مردم مکه هم ما اهل شهری را که ایمان (به خدا و قیامت) نیاوردند همه را هلاک کردیم، یعنی هلاک کردن آنان بدان جهت بود که پیشنهاد آوردن آیات و نشانه‌ها می‌دادند، اینکه هلاکت آنان بدین جهت باشد به دلیل

و خشک دستی کوتاهی در مصرف و استعمال در جایی است که شایسته می‌باشد، یا کوتاهی در مصرف کردن به مقدار شایسته است و اسراف مصرف کردن آن امور است در چیزی که شایسته است زیادتر از مقدار لازم و شایسته. در اینجا معنای اول مقصود است، زیرا که مقصود از اسراف در اینجا تسلیم نشدن و سرباز زدن از انبیاست، امساک در این است که مدارک و قوا را در جهت انقیاد آنان مصرف کند.

و در این آیه ترغیب و تشویق به تسلیم و انقیاد به نبی صلی الله علیه و آله

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۶

و تهدید مخالفت با اوست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا هَمَانًا مَا بِهِ سُوَى أُمَّتِ كِتَابِيْ كَمَا هِيَ شَرِيفٌ وَ عَزَّةٌ شَمَاسْتٌ فَرَسْتَادِيْمٌ پَسْ اَزْ اَنَكِهْ تَرْغِيْبٌ وَ تَخْوِيْفٌ رَا بَهْ اَتْمَامٌ رَسَانِيْدٌ قَرِيْشٌ يَا عَرَبٌ رَا مَخَاطَبٌ قَرَارٌ دَاد.

فِيْهِ ذِكْرُكُمْ دَرِ اَن كِتَابِ اَوَازَهْ وَ شَرَفِ شَمَاسْتِ يَا اَن كِتَابِ سَبَبِ ذِكْرِ شَمَا دَرِ بِيْنِ مَرْدَمِ اَسْتِ يَا سَبَبِ تَذَكُّرٍ وَ يَادِ اَوْرِيْ شَمَا نَسْبِتِ بَهْ اَخْرَتِ.

آیا اعراض می‌کنید؟! فَلَا تَعْقِلُوْنَ پَسْ تَعْقَلْ وَ اِنْدِيْشَهْ نَمِيْ كَنِيْدِ كِهْ ذِكْرُ شَمَا دَرِ اَن كِتَابِ اَسْتِ، يَا عَاقِلِ نَمِيْ شُوِيْدِ وَ ظَالِمِ وَ سَتْمَكِرِ مِيْ شُوِيْدِ؟! می‌شوید؟!

آیات ۱۱ الی ۲۴

[سوره الانبياء (۲۱): آیات ۱۱ تا ۲۴] ص: ۳۱۶

اشاره

وَ كَمْ قَصِيْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ اَنْشَاْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا اَخْرِيْنَ (۱۱) فَلَمَّا اَحْسَوْا بِاَسْنَانَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُوْنَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ اَرْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ وَ مَسَاكِيْنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِيْنَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيْدًا خَامِدِيْنَ (۱۵)

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْيَبِيْنَ (۱۶) لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهَا لَتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِيْنَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَيِ الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُوْنَ (۱۸) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَشْعُرُ بِكِبْرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُوْنَ (۱۹) يُسَبِّحُوْنَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُوْنَ (۲۰)

اَمْ اَتَّخَذُوا اِلَهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُشْرِكُوْنَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيْهِمَا اِلَهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُوْنَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُوْنَ (۲۳) اَمْ اَتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلَهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبِيْلِيْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۷

ترجمه: ص: ۳۱۷

و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ستمگر بودند، درهم شکستیم، و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. و چون عذاب ما را احساس کردند، آنگاه بود که از آن گریختند.

نگریزید و به مهد ناز و نعمت و خانه و کاشانه‌تان باز گردید، شاید که از شما بازخواست شود.

و همچنان سخنانشان این است تا اینکه آنان را همچون [گیاه] درو شده‌ی پژمرده گردانیم.

و ما آسمان و زمین و ما بین آنها را به بازیچه نیافریدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۸

اگر می‌خواستیم که بازیچه بگیریم، به اختیار خویش می‌گرفتیم که ما کاردانیم.

بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم و آن را فرو می‌شکافد، آنگاه است که آن نابود می‌گردد، وای بر شما از توصیفی که می‌کنید.

و هر کس در آسمانها و زمین است از آن اوست و کسانی که نزد او هستند از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند.

شب و روز نیایش می‌کنند بی‌آنکه سستی ورزند.

یا خدایانی زمینی به پرستش گرفته‌اند که برانگیزاننده‌ی [آنان در قیامت] اند؟

اگر در آن دو خدایانی [متعدد] جز خداوند [یگانه] بود، تبه می‌شدند خداوند صاحب عرش از توصیف آنان منزّه است.

[و] در آنچه می‌کند بازخواست نمی‌شود، ایشان [انسانها] بازخواست می‌شوند.

یا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند؟ بگو برهانتان را بیاورید این یاد کرد همراهان من و یاد کرد پیشینیان من است ولی

بیشترین آنان حق را نمی‌شناسند و رویگرداند.

تفسیر ص: ۳۱۸

وَ كَمْ قَصَبْنَا مِنْكُمْ قَرْيَةً بَلَدًا غَائِبَةً لَّا يَمْلِكُونَ لِلْعَذَابِ أَصْحَابًا لَّا يَنْصُرُونَ وَ كَمْ قَصَبْنَا مِنْكُمْ قَرْيَةً لَّا يَمْلِكُونَ لِلْعَذَابِ أَصْحَابًا لَّا يَنْصُرُونَ وَ كَمْ قَصَبْنَا مِنْكُمْ قَرْيَةً لَّا يَمْلِكُونَ لِلْعَذَابِ أَصْحَابًا لَّا يَنْصُرُونَ

است، اعم از اینکه مقصود از: مِنْ قَرْيَةٍ اهل قریه باشد.

که لفظ «قریه» از باب مجاز در اهل قریه استعمال شده است.

یا لفظ «اهل» در تقدیر باشد، یا مقصود خود قریه است و شکستن قریه کنایه از هلاک و نابودی اهل آنست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۱۹

كَانَتْ ظَالِمَةً «۱» این جمله صفت «قریه» یا جواب سؤال از حال قریه یا از علت هلاک کردن قریه است.

و به هر تقدیر مفید تعلیل است! یعنی به علت ستمگر بودن هلاکشان کردیم.

وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ عَطَفَ بِر «کم قصمنا» از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است، یعنی و سپس بعد از ایشان مردمانی دیگر

پدید آوردیم.

فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهَا لَمَّا إِذَا هُمْ مِنْهَا يُرْكَبُونَ وَ چون عذاب ما را احساس کنند از عذاب ما فرار می‌کنند.

لَا تَرْكَبُوا جَوَاب سؤال مقدر به تقدیر قول است، گویا که گفته شده: پس چه چیزی شایسته است به آنان گفته شود؟

خدای تعالی از باب توییح و سرزنش و استهزا می‌فرماید:

از عذاب خدا فرار نکنید.

وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ: «أترفته النعمة» نعمت او را به طغیان انداخت و «و أترف فلان» به صورت فعل معلوم یعنی اصرار بر تجاوز

کرد و «أترف فلان» به صورت فعل مجهول به معنای این است که او به حال خود رها شد تا هر چه می‌خواهد بکند و هر کاری

می‌خواهد انجام دهد.

(۱) نتیجه ظالم، خرابی وطن است که مصطفی فرمود. اگر ظلم خانه‌ی در بهشت باشد خداوند خرابی را بر آن مسلط خواهد کرد.

کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۰

یا به این معناست که او آن چنان در نعمت است که چیزی مانع آن نیست، یا تکبر می‌ورزد. وَمَسَاكِينِكُمْ به منزلهایتان برگردید.

برخی گفته‌اند: بعد از نزول عذابهایی چون قتل و غیر آن، ملائکه از باب استهزا چنین گفتند: حالا به منزلهایتان برگردید! لَعَلَّكُمْ تُسْتَلَوْنَ باشد که سؤال کنندگان از دنیای شما همانطور که قبل از این سؤال می‌کردند سؤال کنند، یا شاید شما در مورد نعمت‌هایتان مؤاخذه بشوید که با آنان چکار کردید؟

یا مورد سؤال قرار می‌گیرید که چگونه است که نعمت‌های شما عذاب را از شما دفع نمی‌کند؟

یا مورد سؤال انبیا علیهم السّلام قرار می‌گیرید که: چرا به آنان ایمان نیاوردید همانطور که قبل از این از شما چنین سؤال می‌کردند و به هر تقدیر سؤال هر چه باشد برای استهزاست.

قَالُوا یا وَیَلْنَا بعد از احساس عذاب به حسرت و ندامت گفتند: ای وای بر ما! و کلمه‌ی «ویل» به معنای رسوایی است یا کلمه‌ی تَفَجّع است که هنگام فاجعه و سختی گفته می‌شود، یا به معنای وقوع در هلاکت و نابودی ورود شرّ است، و این کلمه منادی واقع می‌شود، بدین گونه که آن مانند ذوی العقول قرار داده می‌شود، یا منادی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۱

محدوف است و تقدیر آن چنین است: «یا قوم انظروا ویلنا» إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ استیناف در مقام تعلیل است، یعنی پس از دیدن عذاب اعتراف کردند به خودهاشان ستم کردند یا به پیامبرانشان، یا به مردم که آنان را از انقیاد و فرمانبری انبیا منع کردند، یا غیر از اینها از ظلم و ستم‌های دیگر و پس از دیدن عذاب، اعتراف به گناه به حال آنان سودی ندارد.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصَیْدًا این دعوی آنان استمرار دارد تا آنجا که آنان را مانند گیاه چیده شده قرار دهیم، و چون مقصود یک گیاه درو شده و چیده شده است لفظ «حصید» را به صورت جمع نیاورد، یا آنان را به یک زرع تشبیه کرد که مشتمل بر ساقه‌های متعدّد باشد و لذا «حصید» را مفرد آورد.

خَامِدِينَ این کلمه وصف «حصید» یا مفعول بعد از مفعول است، زیرا که مفعول فعل «جعل» در اصل خبر است و آن کنایه از استیصال و درماندگی است.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی اهل قریه‌ای از یمن است که خداوند برای آنان پیامبر فرستاد اما اهل آن قریه او را کشتند، از این رو خداوند بخت النّصر را بر آنان مسلط نمود، آنان از وطن و دیارشان گریختند، ولی ملائکه آنان را برگردانیدند، و کوچک و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۲

بزرگشان کشته شدند تا آنجا که هیچ اسم و رسمی از ایشان باقی نماند.

در بعضی اخبار ذکر شده که این آیه در ظهور قائم علیه السّلام نازل شده، چه وقتی که او به بنی امیه و شام خروج می‌کند، بنی امیه به روم فرار می‌کنند اهل روم به آنان می‌گویند: ما شما را راه نمی‌دهیم تا نصرانی شوید، پس بنی امیه به گردنهایشان صلیب می‌اندازند و داخل روم می‌شوند، وقتی اصحاب قائم علیه السّلام نزد آنان حاضر می‌شوند رومیان خواستار صلح و امان می‌شوند.

پس اصحاب قائم علیه السّلام هم به آنان می‌گویند: ما امان نمی‌دهیم مگر اینکه کسانی از ما که پیش شما هستند به ما واگذارید رومیان هم بنی امیه را تسلیم می‌کنند.

این است بیان آینده از قول خدای تعالی: وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْتَلَوْنَ از چه رو شما در باره‌ی گنجینه‌ها و خانه‌هایتان بازخواست می‌شوید؟! در حالی که خداوند به آن داناترست. پس آنان می‌گویند:

ای وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم، و این دعوی آنان به طور استمرار هست تا وقتی که ما آنان را همانند گیاه درو شده نو مستأصل

و در مانده قرار دهیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۳

آسمان و زمینی را عبث و بازیچه خلق نکردیم که در آن توجه به غایت عقلانی و حکمت‌ها و نکات و دقایق متقن نشود. چون لعب به معنای بازی عبارت از کاری است که دارای غایت و هدف است و لکن غایت آن فقط خیالی است مانند بازی کردن اطفال.

چنانچه لهو کاری است که حتی غایت خیالی ظاهر نیز نداشته باشد.

و مقصود این است که در خلقت آسمان و زمین و ما بین آن دو آنقدر حکمت‌ها و دقایق و مصلحت‌هایی که بر آن مترتب است زیاد است که شمردن غایت‌های متقن و محکم آن ممکن نیست.

بنابر این خلقت آن بازی نیست بلکه به جهت تکمیل نفوس و اتمام فعلیت‌های آنانست تا مستحق ثواب و عقاب شوند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ جَمَلَهُ يَكُ جَمَلَةً شَرْطِيَّةً فَرْضِيَّةً أَيْ إِنْ خَوَّسْتُمْ كَارَ لَهْوٍ أَنْجَمَ دَهِيمٍ وَ لَهْوٍ اتَّخَذَ كُنَيْمٍ رَاهِيٍّ بَهْتَرٍ مِنْ لَدُنَّا أَيْ كَرِيمٍ، به نحوی که غیر از ما کسی بر آن مطلع نمی‌شد و آسمان و زمین را که برای همه مشهود است لهو و بازیچه نمی‌گرفتیم.

ضمناً لهو به زوج و همسر نیز تفسیر شده است، تا ردّ کسی باشد که بین خود و بهشت نسبت و دامادی معتقد است (یعنی خود را بهشتی و داماد بهشتیان می‌داند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۴

تفسیر به فرزند هم شده است تا ردّ بر کسی باشد که برای خدا فرزند ثابت می‌کند و مؤید این تفسیر است آنچه که خواهد آمد همانطور که در آینده معلوم می‌شود.

إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ تَأْكِيدَ شَرْطِيَّةٍ أَوَّلٍ وَ جَزَايَ شَرْطٍ مَحْذُوفٍ اسْتِ، برخی گفته‌اند لفظ «إِنَّ» نافیه است.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ كَمَا مِي رُودٍ أَنْجَبَهُ كَمَا مَنَاسِبٌ تَرَبُّهُ تَوَافُقٌ دَوِّ جَمَلَةٍ مَعْطُوفٍ وَ مَعْطُوفٍ عَلَيْهِ اسْتِ اَيْنَ اسْتِ كَمَا چنين گفته شود: «بل قذفنا بالحق على الباطل» و لیکن ما می‌گوییم: مقصود از حقّ حقی است که به وسیله او خلق شده است و آن مشیت است که ولایت مطلقه نام دارد.

آسمان اعّم از آسمان عالم طبع و آسمان عالم ارواح، خود عالم کبیر و صغیر است، همچنین زمین و آنچه که بین آسمان و زمین است اعّم است از آنچه که در عالم کبیر و صغیر است.

و همانطور که مشیت که اضافه‌ی اشراقی خداست حقّ است و شایبه‌ی باطل در آن نیست، همچنین جمیع تعینات و ماهیات باطل‌اند و شایبه‌ی حقّ بودن در آنان نیست و خدای تعالی بر طبق آیه: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ، هر طور که بخواهد بر سبیل استمرار و دوام انفاق می‌کند یعنی با اضافه‌ی اشراقیه‌ی خویش

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۵

تعینات و ماهیات را که امری اعتباری هستند باطل می‌کند، قوا، نقایص، استعداد و آمادگی‌ها را طرد می‌کند تا تنها وجه او که حقّ است بماند.

همانطور که خدای تعالی با آفریدن آسمان‌های ارواح و زمین‌های اشباح با تجلّی حقیّی ماهیت اعتباری ظلمانی را در ابتدا باطل نمود.

همچنین از حیثیت دوام و استمرار نیز باطل را از آنها دور می‌کند، چه آن ماهیت‌ها خودشان فانی هستند و بقا ندارند.

و بقای آنها از طرف موجد و بوجود آورنده آنهاست که به سبب تجدد و استمرار اضافه و اشراق وجود بر آنها حاصل می شود، همانطور که خداوند با خلقت آسمان و زمین باطل (نمود اعتباری) را ابتدائاً و استمراراً از ماهیتها طرد نمود همچنین با خلقت آنها بطلان را از ماهیتها و استعدادها که در عالم اکوان هستند از جهت استمرار نیز طرد می کند.

و برای اشاره به اینکه خدای تعالی بطلان را از ماهیتها و استعدادها به طور استمرار طرد می کند معطوف و معطوف علیه را با دو فعل مخالف آورد.

و لفظ «قذف» اشاره به این است که به جهت قوت قدرت خدای تعالی هیچ مانعی نمی تواند او را از ایصال حق منع کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۶

فَيَدْمَعُهُ «دمغه» مانند «منع» و «نصر» یعنی او را شکست تا شکستگی به دماغ رسید و هلاک و نابود شد.

فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ باطل مضمحل و از بین رفتنی است.

و لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ وای بر شما از چیزهایی که خدا را با آنها وصف می کنید، یا خدا را توصیف می کنید که در افعالش بازی می کند بدون اینکه غایت های محکمی بر افعالش مترتب شود، و خدا را به زن و فرزند داشتن توصیف می کنید.

و لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۱» خدای تعالی خالق و مالک و غایت کسی است که در آسمان و زمین است.

پس چگونه آنان می توانند شریکان یا دوستان یا فرزند خدا باشند؟

این جمله حال است در موضع تعلیل و مؤید این است که مقصود از نفی لهو نفی فرزند و همسر است.

وَمَنْ عِنْدَهُ و آنان که نزد خدایند، یعنی ملایکهی مقربین که از مقام نزد خدا بودن بهر مندند و آن عطف بر «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» از قبیل عطف مفرد است، یا مبتداست که خبر آن.

لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ می باشد، بنابر این احتمال

(۱) غَوَاصٌ بلند همت که با دریای مواج به جان داد و ستد کند تا گوهر شب افروز به دست آرد، کی به شب سیاه رنگ تن در دهد؟ چه نیکو سخنی گفت آنکه گفت هر کس خدا را بشناسد تن به خواری نزد خلق ندهد! کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۷

اول «لا استکبرون» حال از «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» و معطوف آن می باشد، یا فقط حال از «من عنده» می باشد.

و مقصود از کسانی که نزد خدا هستند مقربین می باشند که از آسمانها و زمین طبیعی مجرد هستند و ادا کردن از آنچه که در آسمانها و زمین است با لفظی که مخصوص ذوی العقول است از باب تغلیب می باشد یا برای این است که از آن این معنا استفاده می شود که غیر ذوی العقول به طریق اولی مال خدا می باشند.

و معنای آیه این است که آنان از عبادت خدا استکبار و تکبر نمی کنند پس چگونه می شود که آنان معبود باشند چنانچه بعضی معتقدند که آنان دختران یا پسران خدا می باشند؟! و لَا يَسْتَحْسِبُونَ و خسته و ناتوان هم نمی شوند، «حسر» مانند «ضرب» و «فرح» یعنی خسته و درمانده شد، مانند «استحسر» و بر وزن «نصر» و «ضرب» به معنای کشف و انکشاف است.

يُسَبِّحُونَ با زبان (حال و قال) و با فطرت وجودشان خدا را تسبیح گفته و از نقایص تنزیه می نمایند.

علت اینکه تنها تسبیح را برای آنان ذکر کرد و حمد را برای آنان نیاورد، عدم جامعیت این فرشتگان می باشد.

اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ در شب و روز، یعنی به طور دایم، که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۸

غذای آنان تسبیح است و عالم ملایکه مقربین دارای شب و روز مناسب خودش می باشد اگر چه از شب و روز محسوس مجرد

باشد.

زیرا که ملایکه‌ی مقربین با جهات و جوبی و جهات امکانی که دارند و با وجودات و تعیناتشان شب و روز و با جمیع جهات و جمیع مراتبشان خدا را تسبیح می‌گویند.

لَا يَفْتُرُونَ و آنان از تسبیح کردن سست و ضعیف نمی‌شوند، زیرا که تسبیح برای آنان چنانچه گفته شده همانند نفس‌های ما قرار داده شده است.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ آنچه گفته شد حال کسانی است که در آسمان هستند و ادعای خدایی نمی‌کنند و نباید چنین ادعایی بکنند.

زیرا آنان بندگان ذلیلی هستند و تحت قدرت خدا می‌باشند، این مشرکین هستند که از زمین خدایانی برگرفته‌اند تا لاف پروردگاری زنند و مدعی الهیت گردند (چنین ادعایی نیز دارند).

هُم يُشْتَرُونَ آنان کار خدایان را انجام می‌دهند و آوردن ضمیر قبل از فعل برای اشاره به حصر اضافی نسبت به کسی است که در آسمان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۲۹

«نشر» به معنای حیات و زنده کردن است، «انشار» به معنای احیاست و لفظ «ینشرون» با فتحه‌ی یا و ضمّه‌ی آن خوانده شده است. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ «۱» اگر در آسمان خدایی باشد، چنانچه قایلین به الوهیت ملایکه و ستارگان می‌گویند خدا در آسمان است، در زمین، چنانچه بت پرستان و گوساله پرستان بعضی از مردم پرستان و شیطان پرستان معتقدند و یاد و خدا چنانچه ثنویه قایل به آن می‌باشند.

إِلَّا اللَّهُ لفظ «اللَّ» در اینجا استثنایی نیست، زیرا استثنا نه از جهت لفظ صحیح است و نه از جهت معنا.

چون لفظ «الهیة» جمع نکره در جمله‌ی موجه است لذا شامل مستثنی نمی‌شود.

و نیز اگر استثنا صحیح باشد لازم می‌آید بر حسب مفهوم مخالف استثنا، تعدد خدایان بالله صحیح (یعنی الله نیز یکی از الهه‌ها) باشد.

لَفَسَدَتَا اگر خدایان متعددی بود در آسمان و زمین فساد لازم می‌آمد، چون هر یک از خدایان باید قدرت تام و کامل داشته

(۱) این آیت بر ذوق جوانمردان طریقت اشارت است به قطع علاقه و ترک اسباب، که هر که را دیده بر اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خود یافت، دیده از نظر به اغیار بردوزد.

کشف الاسرار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۰

باشند و گر نه جدا نمی‌باشند.

و قدرت تمام داشتن هر کدام مقتضی این است که هر یک از آنان بتوانند از تحقق مراد دیگری جلوگیری کنند و با هم تدافع و تمانع داشته باشند.

چنانچه گفته شود: هر گاه مراد هر دو مقرون به حکمت باشد مراد هر یک مراد دیگری هم می‌شود آنوقت تدافع و تمانع از بین می‌رود.

جواب گفته می‌شود که استدلال به صحت تدافع و تناقض است نه به وقوع تدافع و صحت تدافع مستلزم صحت فساد در آسمان و زمین، این استدلال متکلمین و بیان آنان در مورد آیه است، پس بیان آنان همانطور است که می‌بینی.

امّا حقیقت امر در بیان آیه این است که گفته شود: آیه اشاره به برهان تامّ و کاملی دارد که نام آن، برهان صدیقین و طریق آنانست، و آن برهان «فرجه» است که امام صادق علیه السّلام به آن اشاره کرده‌اند و آن این است که از وجود خدایان متعدّد فرجه لازم می‌آید و فرض دو خدا مستلزم سه خداست و سه خدا مستلزم پنج خداست ... و همچنین.

زیرا اگر دو خدا فرض شود یا هر دو قدیم و قوی هستند، یا هر دو حادث و ضعیف، یا یکی از آن دو قدیم و قوی است و دیگری حادث و ضعیف و احتمال اخیر (هر دو حادث یا یکی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۱

قدیم، دیگری حادث) خلاف فرض و اثبات توحید است (چه حادث به هر حال خلّاقیت) و اگر هر دو قدیم باشند و واجب، چون وجوب از صفات وجود است و وجود چنانچه در اوّل کتاب گذشت مبنا و اصل تحقّق است.

زیرا تحقّق هر متحقّقی به سبب تحقّق وجود می‌باشد: و این مطلب نیز گذشت که وجود حقیقت واحد است و هیچ نوع کثرتی از وجوه کثرت‌ها در آن نیست، تکثّر وجود جز با ضمیمه محقّق نمی‌شود، وقتی فرض کردیم هر دو خدا قدیم باشند و واجب بالذات در حقیقت وجود مشترک می‌شوند، تعدّد و افتراق آن دو فقط با ضمیمه امکان پذیر است و لا اقل باید به یکی از آن دو ضمیمه‌ای منضمّ شود تا افتراق صحیح باشد بدین گونه از هم جدا شوند که یکی مطلق باشد و دیگری مقید و منضمّ به ضمیمه.

و از سوی دیگر ضمیمه نمی‌تواند از سنخ ماهیت وجودی باشد (پس زاید فرضی است) و گر نه لازم می‌آید که کلا خدا ممکن و حادث باشد و این خلاف فرض است.

بیان ملازمه این است که هر چیز مرکّب تابع پایین‌ترین و ضعیف‌ترین اجزای خودش باشد، چون ماهیت از حیث ذاتش نمی‌تواند جز ممکن باشد و ممکن جز حادث نمی‌تواند باشد.

پس هر مرکّب که ماهیت جزئی از آن شده است جز ممکن و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۲

حادث نمی‌تواند باشد، واضح است که آن ماهیت نمی‌تواند از سنخ عدم باشد پس حتما از سنخ وجود است.

پس آنچه که دو خدا فرض شده سه خدا می‌شود، و چون هر سه در حقیقت وجود مشترک هستند تعدّد جز با ضمیمه‌های متعدّد ممکن نیست و اقل آن ضمیمه‌ها دو ضمیمه است که در آن صورت و جوهی به آن اضافه شده سه را پنج می‌کند و چون سخن را به پنج تا منتقل کنیم باز و جوهی پدید می‌آید که نه می‌شود ... و همچنین تا بی‌نهایت می‌رود.

و این برهان بعد از اتقان مقلّمات از محکم‌ترین برهانها و تمامترین آنهاست، زیرا که این برهان از این نظر به خود حقیقت وجود گرفته بدون اینکه چیز دیگری با آن اعتبار شود.

و همانطور که معرفت تامّ خدا حاصل نمی‌شود جز با رفع حجابها و مظاهر و نفی اسما و صفات و کشف سبحات جلال بدون اینکه برای عارف اشاره و ذاتی لحاظ شود.

چنانچه از ائمه علیهم السّلام وارد شده: خدا را به سبب خدا بشناسید، یعنی نه به سبب مظاهر، اسما و صفاتش.

و علم تامّ به خدا حاصل نمی‌شود مگر با رفع نظر از معلولها و توجه به خدا و تحقیق حقیقت خدا و اخذ برهان بر او از خود حقیقت او تا حدّی که گفته شود: خدا را با خدا شناختم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۳

حاصل مطلب اینکه اگر واجب متعدّد باشد لازم می‌آید که واجب به ممکن منقلب شود، در این صورت بطلان عالم و فساد آسمانها و زمین لازم می‌آید.

زیرا که آسمانها و زمین ممکن است، ممکن مادامی که مستند به واجب نباشد وجود پیدا نمی‌کند، یا لازم می‌آید متعدّد واحد شود

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بگو: بر اثبات ادّعی خویش دلیل بیاورید چون گزینش خدایان به سبب قرار داد از پیش خودشان ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۶

بوده است، لازمه‌اش این است که در واقع و نفس الامر صحّت خدایان را اثبات کنند.

لذا اولاً بر سیل انکار، خدا بودن خدایان را با جمله‌ی «هم ینشرون» باطل نمود.

ثانیاً مطلق آنچه را که خدایان تصوّر می‌شود باطل نمود و فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا ... تا آخر» و قبل از این به طور مطلق خدایان را ابطال کرده بود آنجا که فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ... تا آخر».

و چون خدا گزینی آنان با قرار داد الهی لازمه‌اش این است در واقع و نفس الامر وجود خدایان صحیح باشد بلکه در صحیح بودن آنچه که اله و خدا با اذن و اجازه‌ی خدا اخذ شده کافی باشد که آن چیز مظهر الوهیت خدا باشد، به اینکه از حدود نفسش خارج شود و ربّ آن در آن ظهور پیدا کند ...

لذا فرمود: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ به آنان بگو دلیل بر اذن خدا و اجازه‌ی او در الوهیت آنچه را که خدا اخذ کرده‌اید بیاورید.

و چون امر برای تعجیز و عاجز کردن است و مقصود نفی برهان بر مدّعی است فرمود:

هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعَىٰ اِیْن جَمَلَه در مقام تعلیل عدم برهان است، یعنی این قرآن ذکر کسانی است که با من اند و احکام متعلّق به آنانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۷

وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي و ذکر قبل از من نیز می‌باشد و در احکام کسانی که با من است و همه انبیا دانشمندان پیش از کسانی که قبل از من است، چیزی که دلالت بر اذن خدا در اتّخاذ آنچه را که به عنوان خدایان اخذ کردید وجود ندارد.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ بیشتر آنان حقّ اولّ تعالی و صفاتش را نمی‌دانند، تا اذن خدا و ترخیص او را در خدا بودن چیزی بدانند، یا حقّ ثابت را نمی‌دانند.

پس آنچه را که تخیل می‌کنند مانند دیوانه به آن توجه می‌نمایند بدون اینکه علم به حقّ بودن آن داشته باشند.

و تقیید به «اکثر» برای این است که اندکی از آنان بطلان خدایان را می‌دانند ولی به سبب غرض‌های نفسانی قایل به الوهیت آنها شده‌اند

و لفظ «الحقّ» با رفع خوانده شده که خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف باشد.

فَهُمْ مُّعْرِضُونَ پس آنان از حقّ روی گردانند، به همان جهت که گفته شد.

آیات ۲۵ الی ۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۲۵ تا ۳۱] ص: ۳۳۷

اشاره

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ

(۲۸) وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَ جَعَلْنَا فِي

الْأَرْضِ رِوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۸

ترجمه: ص: ۳۳۸

و ما بیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی می‌فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید. و گفتند که خداوند رحمان فرزندی برگزیده است منزّه است او، بلکه آنان [فرشتگان] بندگانی گرامی‌اند. در سخن بر او پیشدستی نکنند و آنان به فرمان او کار کنند. او گذشته و آینده‌شان را می‌داند و [فرشتگان] شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] از او خشنود باشد و ایشان از خوف و خشیت او بیمناکند.

و هر کس از آنان که گوید من خدایی به

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۳۹

جای او هستم، جهنم را جزای او می‌گردانیم [و] بدینسان ستمگران [مشرک] را جزا می‌دهیم. آیا کافران نیندیشیده‌اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند، آنگاه آنها را برگشادیم، هر موجود زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم، آیا ایمان نمی‌آورند؟ و در زمین کوههای استوار افکنده‌ایم تا ایشان را نجنباند و در آن راههایی گشاده پدید آوریم باشد که آنان راه یابند.

تفسیر ص: ۳۳۹

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ و ما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم جز آنکه وحی کردیم که به جز من خدایی نیست تنها مرا به یکتایی پرستش کنید و بس. چون وحی مخصوص به رسول است، عبادت برای او و امتش عامّ است ضمیر «إلیه» را مفرد آورد و در امر به عبادت جمیع را مخاطب قرار داد.

و ممکن است «و ما أرسلنا» عطف به اعتبار معنا باشد و در آن معنای برانگیختن و ترقی باشد گویا فرموده باشد:

آنان برهانی بر این کارشان یعنی اتخاذ خدایان ندارند، چه برهان این مطلب جز از طریق وحی نیست و در وحی اذن و ترخیص در اتخاذ خدایی جز الله نیست، بلکه ما قبل از تو رسولی نفرستادیم جز اینکه به او وحی به توحید و سلب همانند و شریک ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۰

نمودیم، نه اینکه به شرک آوردن و همانند آوری حکمی کرده باشیم».

وَقَالُوا عطف به اعتبار معناست که گویا گفته باشند، ما خدایانی برگزیده‌ایم، یا خداوند برای ما خدایانی قرار داده است و نیز گفتند:

اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا خدایان رحمان فرزندی برگزیده است، یعنی ملایکه دختران خدا هستند، یا عزیز و مسیح فرزند خدایند! سُبْحَانَهُ خداوند منزّه از همسر و فرزند است.

بَلْ بلکه (کسانی را که مشرکان فرزند پنداشتند از فرشتگان ملایکه، مسیح و عزیز عباد مُکْرَمُونَ بندگان خدا هستند که گرامی و ارجمندند.

بدان همانطور که مکرر گفته شده است حقایق و ذوات اشیا عبارت از فعلیت‌های اخیر آنهاست، اسما و احکام آن اشیا بر همان

فعلیت‌ها جاری می‌شود و انسان وقتی با بیعت خاص و لوی بیعت نمود فعلیتی برای او حاصل می‌شود که همان فعلیت اخیر اوست. و این فعلیت با ولایت منعقد و بسته می‌شود همانطور که شیر با مایه‌ی پنیر بسته می‌شود و با همین انعقاد است که برای او ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۱

نسبتی به صاحب ولایت و بیعت حاصل می‌شود که از آن نسبت تعبیر به بنوت و ابوت یعنی پسری و پدری می‌شود. و به حکم منطوق صریح قول خدای تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ بَرَّانٍ نَسَبِيٌّ مِمَّنْ يَكْفُرُونَ خَدَايَ تَعَالَى است و به همین اعتبار یهود گفتند: ما فرزندان خدا هستیم.

و به همین اعتبار و به اعتبار اینکه نسبت جسمانی و نسبتی که از آن به ابوت و بنوت تعبیر می‌شود از مسیح منتفی بود، به اعتبار اینکه بدن مسیح محکوم به روحش شد.

نصاری گفتند: مسیح فرزند خداست و در غیر مسیح این حرف را نزدند و همچنین است مطلب در باره‌ی عزیر. و چون پیروان و تابعین این گفته را بدون تحقیق و تحصیل گفتند و از ولادت جز ولادت جسمانی را که مستلزم مفاسد زاید در حق خدای تعالی می‌باشد درک نکردند خدای تعالی سخن آنان را رد کرد و بنده بودن را برای آنان اثبات نمود، ولادت و سنخیت را. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ لَفْظ «با» به معنای «فی» یا برای سبیت است.

تا در سخن به او پیشدستی نکنند (یعنی بالاتر از سخن خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۲

نگویند و لاف و گزاف نزنند).

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ آنچه که با معطوف علیه موافق‌ترست این بود که بگویند: «و يعلمون بامر» و لکن خداوند اراده‌ی حصر در مسند الیه نمود و عمل آنان را حصر در این کرد که آن عمل با امر خدا باشد ... لذا روش را تغییر داد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مقصود از آنچه که بین دستهایشان است چنانچه در گذشته بارها گفتیم یا دنیا و یا آخرت است. و مَا خَلَقَهُمْ معنای آن با مقایسه با ما قبلش معلوم می‌شود و این جمله جواب سؤال مقدر است.

گویا که گفته شده: آیا خداوند جهت دنیا و آخرت آنان را می‌داند تا جایز باشد که در آنچه که مردم به آن احتیاج دارند در دنیا و آخرتشان امر نماید؟ پس فرمود: خداوند آن را می‌داند.

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که طینت و سرشت او مورد رضایت خدا باشد، چه شفاعت منحصر در کسی که ایمان آورده باشد نیست.

یا معنای آیه این است که شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند راضی است که رسول خدا برای او شفاعت کند، پس این آیه در معنای مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۳

وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ در حالی که آنان از ترس خدا، از غیر ترس خدا مشفق هستند.

خشیت چنانچه گذشت ترس و خوف با ترحم است، چه خشیت حالتی است که از لذت وصال و احساس به فراق و جدایی یا فوات (از بین رفتن) ممزوج می‌شود، شفقت نیز به همین معناست جز اینکه در خشیت گاهی هیبت و در شفقت اعتنا و عنایت لحاظ می‌شود.

و معنای آیه این است که آن بندگان دارای هیچ جهت خوف و ترسی نیستند جز جهت خشیت از خدا و بنا بر این لفظ «من» برای تعلیل و تقدیم برای حصر است.

یا معنای آیه این است که آن بندگان به علت ترس از خدا بر اهلشان یا بر خلق خدا مشفق هستند، یا معنای آن این است که آنان در عین خشیت و ترس مشفق هستند.

یعنی به واسطه‌ی ادراک لذت وصال فی الجمله در خشیت دوستدار خشیت هستند و می‌ترسند که خشیت فوت شود. بنابر این لفظ «من» صله‌ی اشفاق است، زیرا اشفاق گاهی متعدی به واسطه‌ی «علی» اگر در آن جهت ترحم لحاظ شود و گاهی با «من» متعدی می‌شود اگر در آن معنای خوف لحاظ شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۴

وَمِنْ یَقُلُ مِنْهُمْ اِنِّیْ اِلٰهٌ مِنْ دُوْنِهِ لَفِظ «من دونه» ظرف لغو متعلق به «یقل» است، یعنی هر کس از خلق یا بندگان گرامی بدون اجازه‌ی خدا بگوید: من خدا به معنای مرتبی در طاعت هستم.

و لذا «انی اِله» تفسیر شده که من امام هستم، یا ظرف مستقر و صفت «اله» است و لفظ «من» برای تبعیض است.

یعنی کسی از آنان که (مقربان در گاهند) بگوید که من خدای ثابت هستم در حالی که در برخی از خصوصیات غیر او هستم.

فَذَلِکَ لَفِظ «ذلک» اسم اشاره‌ی بعید و جهت سست شمردن و دور کردن آن از ساحت حضور است.

نَجْزِیْهِ جَهَنَّمَ کَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ پاداش آنان جهنم است و ظالمین را این چنین پاداش می‌دهیم، یعنی ظالمین به آل محمد صلی الله علیه و آله به سبب غضب حق آنان، یا مقصود ظالمین به سبب منع حق از مستحق و دادن آن به غیر مستحق است که این ظلم ناشی نمی‌شود مگر از انانیت، که آن نوعی الوهیت در مقابل خدای تعالی و مغایر با اوست.

أَوْ لَمْ یَرَ الذِّینَ کَفَرُوا وَ تَقْدِیرَا این چنین است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۵

آیا کسانی که کافر شدند نظر نکردند و ندیدند که:

أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا «۱» آسمانها و زمین طبیعی منضم و مجتمع بودند در وجود واحد جمعی در مقام مشیت، سپس در مقام عقول، سپس در مقام نفوس، پس در مقام طبع آن دو را جدا کردیم؟

یا آسمانهای ارواح و زمین‌های اشباح در مقام مشیت، عقول و نفوس یکی بود ما آن دو را جدا کردیم، یا آسمانها و زمین که در عالم صغیر واقع شده‌اند در نطفه و جنینی یکی بودند که ما آنها را جدا کردیم، یا آسمانها و زمین‌ها یکی بودند، نه باران می‌داند و نه گیاه می‌رویانند، پس آن دو را با باران و گیاه جدا کردیم.

بنا بر بعضی از تفسیرها استعمال رؤیت در آیه یا به این است که رؤیت به معنای علم قرار داده شود، یا به ادعای این است که فرو بستن و گشادن از حدسیات یا مانند حسیات است و ندیدن آن از جهت عدم التفات و توجه است.

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَیٍّ این جمله عطف بر «فتقنا» است و تقدیر آیه چنین است: از آب آسمانها و زمین

(۱) بزرگان دین گفته: آنچه در عقل محال است خداوند بر آن قادر بر کمال است و در قدرت بی‌احتیال و در قیامت برگشتن حال و در صفات جاوید متعال است. کشف الاسرار

(۲)

آب دارد صد کرم صد احتشام که پلیدان را پذیرد و السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۶

هر چیزی را زنده قرار دادیم، آن یا به سبب حیات حیوانی است یا به سبب حیات نباتی و حیوانی، چه، حیوان از آب خلق شده که همان نطفه است، نطفه ماده‌ی انسان است و نبات و گیاه از آب آفریده شده، که آب سبب آفرینش و رویش گیاه است.

یا تقدیر این است: پس از برگشودن آنها از آب هر چیزی را زنده قرار دادیم.

آیا از آن آیات و نشانه‌ها که آیات علم، حکمت، قدرت و تصرف خدای تعالی در بزرگی، کوچکی، جلیل و حقیرست اعراض می‌کنند؟! فَلَا يُؤْمِنُونَ پس آیا باز هم ایمان نمی‌آورند و به او اذعان نداشته و یقین نمی‌یابند.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ بَعْدَ از برگشایی آسمان در زمین، در زمینی کوههایی ثابت و استوار قرار دادیم (شاید امامان و مردمان ثابت ایمان مراد باشد).

أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا ایشان را نجباند، این آیه با تنزیل و تأویلش گذشت.

وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا و در آن راههای گشاده پدید آوردیم.

لفظ «فجاج» جمع «فَجَّ» است و آن راه گشاد و وسیعی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۷

است که بین دو کوه قرار می‌گیرد، یا مطلق راه است، مانند «فجاج» با ضمه و از تنزیل و تأویل آیه‌ی سابق بیان این آیه نیز استفاده می‌شود.

سُبُلًا بدل از «فجاجا» است لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ شاید که هدایت یابند و به معایش، مصالح، منافع خود و دفع ضرر از خودشان، به شهرهای صوری و وطن‌های حقیقی‌شان رهنمون شوند.

آیات ۳۲ الی ۳۵

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۲ تا ۳۵] ص: ۳۴۷

اشاره

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَیِّفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

ترجمه: ص: ۳۴۷

و آسمانها را همچون سقفی محفوظی آفریده‌ایم حال آنکه ایشان از پدیده‌های شگرف آن رویگردانند.

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده، که هر یک در سپهری شناورند.

و ما پیش از تو هم برای هیچ انسانی جاودانگی مقرر نداشته‌ایم، آیا اگر تو بمیری آنان جاویدانند؟

هرجانداري چشنده‌ی [طعم] مرگ است را به بد و نیک، به آزمایشی می‌آزماییم، و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۸

تفسیر ص: ۳۴۸

اشاره

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سِيقًا مَّحْفُوظًا آسْمَانَ رَا سَقْفَى قَرَار دَادِیْمَ كَهْ اَز كَهْنَه شَدَن وَا ز بَیْن رَفْتَن تَا وَقْت مَعْلُوم، یَا اَز وَقُوع بَر زَمِیْن، یَا اَز اسْتِرَاق سَمْع مَحْفُوظ اسْت.

وَهُمْ عَنِ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ آيَاتِي كَه دِلَالَت بَر وَجُود صَانَع وَا عِلْم وَا حَكْمَت وَا قَدْرَت وَا عِنَايَت اَو بَه خَلْقَش مِي بَاشَد بَسِيَار اسْت، وَا لِي اَن كَفَّار اَز اَن آيَات اَعْرَاض مِي كَرْدَه اَنَد، اَنَهَا مَانَد دِيْكَر اَهْل زَمَان هَا اَز آيَات عَبْرَت نَمِي كَرَفْتَنَد، بَلَكَه اَز اَنَهَا اَعْرَاض مِي كَرْدَنَد. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ «۱» اَو خَدَايِي اسْت كَه شَب وَا رُوز رَا اَفْرِيْد، كَه اَن دُو اَز آيَات اَلْهِي اسْت كَه اَكْثَر اَثَار جِهَان بَه اَنَهَا بَسْتَكِي دَارَد.

وَايْن جَمْلَه عَطْف بَر قَوْل خَدَا: وَ هُمْ عَنِ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ مِي بَاشَد، يَا حَال اَز فَاعِل مَسْتَر دَر «مَعْرِضُونَ» يَا

(۱) بَر ذُوق اَهْل مَعْرِفَت اِيْن شَب وَا رُوز نَشَان قَبْض وَا بَسْط عَارْفَان اسْت. كُفْتَه اَنَد: بِنْدَه ي حَقِّ تَا رَنج بَلَا دَر هَر مَكَان نَكْشَد، لَدَّت اِيْمَان نَجْشَد. كَشْف الِاسْرَار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۴۹

از «عن آیتها» اسْت چنانچه قول خدَا: وَ هُمْ عَنِ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ حَال اَز مَا قَبْلَش مِي بَاشَد.

مَعْنَا يَه اِيْن اسْت: قَرَار دَادِیْم آسْمَانَ رَا سَقْف مَحْفُوظ بَا آيَات وَا نَشَانَهَا ي بَسِيَار، دَر حَالِي كَه كَفَّار اَز آيَات آسْمَانَ اَعْرَاض مِي كَنْدَنَد وَا تَوَجُّه بَه اَنَهَا نَادَارَنَد دَر حَالِي كَه مَا شَب وَا رُوز رَا اَفْرِيْدِیْم كَه بَرَا اَنَان مَشْهُودَسْت وَا دِيْدَه مِي شُود وَا شَب وَا رُوز نِيْز اَز آيَات آسْمَانَ اسْت وَا بَر شَب وَا رُوز حَكْمَت هَا وَا مَصَالِح بَسِيَار مَتَرْتَب اسْت، شَايَسْتَه نِيْسْت اَز شَب وَا رُوز غَفْلَت وَا اَعْرَاض شُود. وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ «۱» وَا اَفْتَاب وَا مَاه رَا اَفْرِيْدِیْم كَه اَن دُو اَز بَزْر كُتْرِيْن آيَات آسْمَانَ اسْت وَا هِيْج چِيْزِي تَكْوُن پِيْدَا نَمِي كَنْد مَكْر بَه سَبَب تَأْثِيْر اَن دُو، هَر كَسِي بَا تَأْمَل وَا تَدَبُّر كَه اَز شَأْن اِنْسَانَ اسْت نَظَر بَه اَفْتَاب وَا مَاه بَكَنْد مِي فَهْمَد كَه اَن دُو اَز نَظَر مَقْدَار بَزْر كُتْر وَا اَز نَظَر اَثَر بِيْشْتَر اسْت وَا ظُهُور وَا وَضُوح اَن دُو شَدِيْدْتَر اَز اَنَسْت كَه غَفْلَت شُود، يَا دِلَالَت اَن دُو بَر مَبْدَأ عِلْم وَا حَكِيم وَا قَدِير دَر ك نَشُود.

كُلُّ هَر يَك اَز خُورَشِيْد وَا مَاه فِي فَلَكَ يَسْبُحُونَ دَر سِپَهْرِي شَنَاوَرَنَد، ظَاهِرَا بَايْد چِنِيْن مِي كُفْت: كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبُحُونَ

(۱) اَفْتَاب نَشَانَه ي صَا حَب تُوْحِيْد اسْت وَا مَاه نَشَان صَا حَب عِلْم. صَا حَب تُوْحِيْد، خَدَاوَنَد دَر دَسْت وَا صَا حَب عِلْم خَدَاوَنَد عَمَل وَا دَرْمَان. كَشْف الِاسْرَار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۰

اَكْر فَرَض شُود هَر يَك اَز اَن دُو سِير مِي كَنْد، يَا بَايْد بَكُوِيْد: «يَسْبُحَانَ» يَا «يَسْبُح» اَكْر فَرَض شُود هَر دُو سِير وَا حَرَكْت مِي كَنْدَنَد وَا لَكِن خَدَا ي تَعَالِي بَه جِهْت اَشْعَار بَه كُثْرَت اَفْرَاد طُولِي هَر يَك اَز خُورَشِيْد وَا مَاه عِبَارَت رَا چِنِيْن اَوْرَد.

چنانچه وارد شده است: پشت این خورشید شما سی و نه خورشید وجود دارد و پشت این ماه شما سی و نه ماه وجود دارد. و نیز افراد عرضی خورشید و ماه نیز فراوان است، چنانچه در زمان ما از حکمای فرنگ شایع شده که بعضی از ستارگان خورشیدهایی هستند که به ذات خود نور دهنده است، بعضی از ستارگان ماههایی هستند که نورشان را از غیر خودشان می گیرند. بنابراین معنای آیه این است: هر جماعتی از افراد خورشید و افراد ماه در نوعی از فلک روحانی و جسمانی در سیر و حرکت اند. زیرا افلاک مانند ستارگان همانطور که طبیعی هستند روحانی نیز هستند چنانچه گفته شده:

آسمانهاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان

و آوردن ضمیر ذوی العقول برای اشاره به این است که آن افلاک دارای شعور و علم هستند، چنانچه گفته شده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۱

خرمگس، خنفسا «۱» حمارقبان «۲» همه با جان و مهر و مه بی جان!

و استعمال سباحه به معنای سیر و حرکت به جهت تشبیه فلک به دریا و نهر و تشبیه ستارگان به شنا کننده است.

وَمَا جَعَلْنَا التَّفَاتِ از غیبت به تکلم است، پیش از این فعل در صیغه غایب و اکنون در صیغه متکلم آمده است، چنانچه ما قبل آن التفات از تکلم به غیبت بود.

و این جمله عطف یا حال از سابقش می باشد (یعنی در حالی که جاودانگی نیست) و ضمنا انکار سخنی است که می گفتند مبنی بر اینکه ما منتظر مرگ پیامبر هستیم (یعنی ای کاش محمد بمیرد و از دستش راحت شویم).

گویا که در مقابل خدا فرموده است: ما شب و روز را آفریدیم که با تعاقب و پشت سر هم آمدن خود همانطور که برای تو و جمیع مشهود است همه‌ی نفوس و موالید را فانی کنند و از بین ببرند.

لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدُ و برای بشری قبل از تو خلد و جاودانگی را قرار ندادیم که خارج از سنت فنا کردن و از بین بردن شب و روز باشد تا آنان تصور کنند تو جاودانه‌ای و خواهان مرگت باشند.

(۱) خنفسا: جانوری است بدبوی و کوچک و سیاه

(۲) حمارقبان: جانوری است کوچک که به آن خرک خدا گویند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۲

أ آیا منتظر مرگ تو هستید، نه مرگ خودشان؟! فَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ این جمله تعلیل انکار خلود است.

یعنی: اگر تو بمیری آیا آنان جاودانه خواهند بود! پس بدانید که هر جاندار چشنده طعم مرگ است.

وَنَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ عطف بر «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یا بر «وَمَا جَعَلْنَا» است.

و اختلاف در اسمیه و فعلیه بودن جمله یا در ماضی و استقبال بودن برای اشعار به این است که امتحان و اختیار از گذشته استمرار دارد تا مستقبل یعنی، همواره شما را به نیک و بد آزمایش می کنم.

«تحقیق در خیر و شر» ص: ۳۵۲

بدان که انسان دارای مراتبی است و برای هر مرتبه از آن مراتب، شرّ و خیر است که مخصوص به همان مرتبه است، چه خیر مرتبه‌ی حیوانیت ملایمات و سازگاریهای شهوت‌ها و غضب‌های اوست.

و خیر مرتبه‌ی بشریت همین ملایمات و سازگاریهاست ولی به شرط اینکه از انقیاد و فرمانبری عقل خارج نشود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۳

ملایمان مرتبه‌ی قلبی علوم و اوصاف زیبا و نیکوست.

و شرّ در هر یک از این مراتب منافرات و ناسازگاریهای آن مرتبه است ... و هکذا.

گاهی خیر و خوبی یک مرتبه شرّ و بدی مرتبه‌ی دیگر قرار می گیرد، گاهی هم خیر آن مرتبه می شود و گاهی نه شرّ می شود و نه خیر.

و معنای ابتلا، اختیار، امتحان و رهایی از چیزی است که شایسته نیست انسان با آن باشد.

امتحان به وسیله‌ی شرّ و بدی مرتبه‌ها واضح است و امتحان در مورد خیر مرتبه‌ها به این است که توجه شود که آیا او شکر می کند و

در خیر متوجه افاضه کننده‌ی خیر است، یا طغیان می‌کند و از مفیض خیر غافل می‌شود؟ زیرا که با شکر کردن لطیفه‌ی انسانی از آلودگی‌ها و نفس از رذایل رها می‌شوند، با طغیان و سرکشی لطیفه‌ی سجینی از شایبه‌ی علین و نفس از شایبه‌ی خصایل رها می‌شود.

فَتَنَّهُ این کلمه مصدر است از غیر لفظ فعل وَ إِنَّا تُرْجَعُونَ این جمله وعده و وعید است و آن عطف بر «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» بوده همانند ما قبلش دلیلی است بر عدم جاوید زیستن.

روایت شده است امیر المؤمنین علیه السلام مریض شد و برادرانش

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۴

از او عیادت کردند، پس گفتند: حالت چگونه است یا امیر المؤمنین؟

فرمود: حالم بدست.

گفتند: این سخن مثل تو نیست، فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: ما شما را با شرّ و خیر آزمایش می‌کنیم، خیر صحت و بی‌نیازی و غناست و شرّ مرض و تنگدستی.

آیات ۳۶ الی ۴۴

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۶ تا ۴۴] ص: ۳۵۴

اشاره

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۴۰)

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَ لَا هُمْ مِمَّنَّا يُضِلُّونَ (۴۳) نِيلَ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَ فَهْمُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۵

ترجمه: ص: ۳۵۵

و چون کافران تو را ببینند، جز به ریشخندت نمی‌گیرند [و گویند] آیا این همان است که از خدایان شما [به بدی] یاد می‌کند؟ و هم آنان یاد خدای رحمان را منکرند.

انسان [گوی] از شتاب آفریده شده است به زودی آیات خود را به شما نشان می‌دهم، از من به شتاب نخواهید.

و گویند اگر راست می‌گویید پس کی این وعده فرا می‌رسد؟

اگر کافران بدانند هنگامی که نتوانند آتش را از چهره‌هایشان و از پشتهایشان باز دارند، و یاری نیابند [به صدق آن وعده پی نبرند].

آری آن [وعده و قیامت] ناگهانشان فرا می‌رسد، حیرانشان می‌سازد، نمی‌توانند بازش گردانند و به آنان مهلتی هم ندهند.

و به راستی پیامبرانی هم که پیش از تو بودند، ریشخند شدند و کیفر استهزایشان بر سر ریشخند کنندگانشان فرود آمد.

بگو چه کسی شما را در شب و روز از [عذاب] خدای رحمان باز می‌دارد آری آنان از یاد پروردگارشان دل می‌گردانند.

است.

گویا که رسول خدا یا امت او در حالی که به نظرشان مؤاخذه‌ی کفار دیر می‌شود و با تأخیر و کندی همراهان می‌شود گفته‌اند: خدایا تا کی آنان را مهلت می‌دهی؟

پس خدا در پاسخ می‌فرماید: انسان از عجله آفریده شده است.

و این عبارتی است که در بین عرب و عجم معروف است، وقتی بخواهند در امری مبالغه کنند می‌گویند: او از این امر خلق شده است، گویا که آن امر ماده‌ی خلقت او قرار گرفته است.

در خبر است که وقتی روح در آدم دمیده شد خواست قبل از کامل شدن نفع روح، بایستد.

پس خدای تعالی فرمود: انسان از عجله آفریده شده است.

سَأْرِيكُمْ آيَاتِي آيَاتِ خُودِ رَا دَر مَوَآخِذِی اسْتَهْزَا كِنَنْدِگَان بَه زُودِی بَه شِمَا نِشَان خَوَاهِم دَاد. فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پَس دَر حُلُولِ عَذَابِ بَه أَنَهَا عَجَلَه نَكْنِید (كِه هَر كَارِی رَا وَقْت مَعْنِیِی اسْت).

کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۵۹

و این آیه با این تفسیر دلالت می‌کند بر اینکه قول خدا:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ از نظر معنا مرتبط به ما قبلش می‌باشد.

و يَقُولُونَ عَطْفٌ بِرِ قَوْلِ خُودَا: أَ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ مِی بَاشَد.

چه این جمله در تقدیر چنانی بوده: (يقولون أ هذا الذي يذكر آلهتكم) چنانچه به آن اشاره کردیم آنان از باب استهزا به نحو دیگری می‌گویند:

مَتَى هَذَا الْوَعْدُ وَ كَافِرَان (منکر قیامت بر تو و اصحاب به اعتراض و انکار می‌گویند) این وعده‌ای که می‌دهید از قبیل وعده‌ی قیامت یا وعده‌ی عذاب چه وقتی است؟

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر شما در وعده خود راستگو هستید.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر کافران بدانند، اینجا اسم ظاهر آورد تا تصریح به کفر آنها بکند و اشعار به علت حکم باشد.

حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهم النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ قَتِی كِه آتَش دُوزخ هَر طرف از پیش روی و پشت سر به آنان احاطه می‌کند که نه خود دفع آن توانند، لفظ «حین» مفعول «يعلم» است، «لو» برای شرط و جزای محذوف است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۰

و معنای آیه این است که اگر کافرین وقت احاطه کردن آتش را در جهنم یا در برزخ بدانند و بدانند که قدرت بر دفع آتش ندارند آن وقت می‌فهمند از ما و شما کدام یک به استهزا سزاوارتریم.

یا اگر احاطه‌ی آتش را می‌دانستند استهزا نمی‌کردند یا جهت رسیدن وعده شتاب نمی‌کردند.

یا لفظ «لو» برای شرط، «حین» ظرف است و معنای آن این است: اگر آنان در وقت احاطه‌ی آتش دارای علم بودند، عذابی را که بر آنان حلول می‌کرد می‌فهمیدند.

و ممکن است لفظ «لو» برای تمنی باشد و لفظ «حین» بر همان دو وجه که گفته شد (ای کاش کافران احاطه‌ی آتش یا وقت آن را می‌دانستند).

وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ آنان خودشان نمی‌توانند عذاب را دفع کنند و کمک کننده‌ی دیگری هم نیست که کمک کند (آن وقت از

محفوظ نیستند، نه خودشان و نه غیر آنان.

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ پس آنها سزاوار خدایی نیستند (که به آنان نعمت بخشند).

بلکه ما آنان و پدرانشان را از نعمت بهرمنند ساختیم بدین گونه که به آنان اموال، اولاد، عمر، صحت و امیّت دادیم.

حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ تا اینکه عمر آنان طولانی شد و به نعمت‌هایی که ما دادیم مغرور شدند و پیرو خواسته‌های خویش گشتند.

أَفَلَا يَرَوْنَ آيا به نعمت و مال بخشی ما مغرور شدند و از بازگشت به سوی ما غفلت کردند و نیاندیشیده‌اند که:

أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ما زمین را

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۴

توسط رسولان خود یعنی نفوسی که از عالم ارواح به زمین نازل می‌کنیم، سنگین کرده و از مقدار اصلی‌اش زیادتر ساخته از اطراف زمین کم می‌کنیم و چون نفوس سفلی شیطانی گویا که از زمین به وسیله‌ی مرگ منتقل نمی‌شوند نقصان زمین در اخبار ما به مرگ علما تفسیر شده است.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که ما از اطراف زمین کف با وجود غلبه‌ی مسلمانان بر کفار، می‌کاهیم بدین گونه که دیار مقاتلین و کفار و زمین‌هایشان کم می‌شود، دیار مسلمانان و زمین‌هایشان زیاد می‌شود، و لکن این معنا مناسب سیاق عبارت در مقام نیست.

أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آيا آنان بر امر و حکم ما غالب می‌شوند، و این آیه در سوره‌ی رعد گذشت.

آیات ۴۵ الی ۵۰

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص: ۳۶۴

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَئِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۵

ترجمه: ص: ۳۶۵

بگو همانا شما را از طریق وحی هشدار می‌دهم، البته کران- چون هشدار یابند- سخن نمی‌شنوند.

و چون شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت وای بر ما که ستمکار [/ مشرک] بودیم.

و ترازوهای راست و درست را در روز قیامت در میان نهمیم، بر هیچ کسی هیچ ستمی نرود اگر [عملی] همسنگ دانه‌ی خردلی باشد، آن را به حساب آوریم، ما خود حسابرسی را کفایت کنیم.

و به راستی که به موسی و هارون فرقان و روشنی بخش و پند آموزی برای پرهیزگاران بخشیدیم.

همان کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، هم آنان که از قیامت بیمناکند.

و این پند آموزی مبارک است که فرو فرستادیمش، آیا شما منکرش هستید؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۶

تفسیر ص: ۳۶۶

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ بگو: به واسطه وحی خدا بر من است که شما را انذار نموده و هشدار می‌دهم، این کار به دلیل هوی و هوس نیست، چنانچه ترساندن‌های شما ناشی از هوی و هوس است.

یا مقصود این است که من شما را انذار می‌کنم به آنچه که به من وحی شده است نه با تصوّر و خیال شخصی همانند شما و لیکن انذار من نفعی به حال شما ندارد.

وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ زيرا شما کر هستيد و شخص کر درخواستی را نمی‌شنود.

إِذَا مَا يُنذَرُونَ کر وقتی مورد انذار و ندا قرار بگیرد نمی‌شنود و در نتیجه نفعی نمی‌برد.

وَلَكِنَّ مَسْتَهْتَمَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ آنان به عذاب عجله می‌کنند و اگر یک دفعه (نسیمی) از عذاب پروردگارت برسد خواهند گفت: ای وای بر ما.

و «نفحه» به معنای یک دفعه است از «نفح الطیب» و «نفح الريح» به معنای وزیدن باد می‌باشد، «نفح العرق» یعنی خون از رگ برجست، و نفحه‌ای از عذاب قطعه‌ای از آنست.

لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا مانند کسانی که عاجز از دفع عذاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۷

باشند و بدون اینکه به خدایان متوسل شوند، طلب یاری کنند، می‌گویند: ای وای بر ما.

إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ما در گزینش خدایان جز الله، یا اتّخاذ اولیا بدون ولی امر ستمکار بوده‌ایم.

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و ما ترازوی عدل برای روز قیامت خواهیم نهاد.

میزان چیزی است که به وسیله‌ی آن مقدار چیزی و حالت آن وزن و مورد مقایسه قرار می‌گیرد، اعمّ از آنکه آن میزان ترازو باشد که دو کفه دارد، یا قیان، یا متر یا مقیاس بنایی و مساحت، یا احکام شرایع و ملل، یا آداب طریق و سلوک و یا کتاب‌های آسمانی خدا.

یا وجود جانشینان خدا با اعمال، اقوال، احوال، اخلاق و مراتب وجودشان، چون میزان‌ها در آخرت بر حسب نشئه‌ها و مراتب اشخاص زیادست لفظ میزان را به صورت جمع آورد که دلالت بر کثرت می‌کند و در اول سوره‌ی اعراف تحقیق و تفصیل وزن و میزان گذشت.

و قسط به معنای عدل است و از (جمله‌ی) مصدرهایی است که صفت قرار می‌گیرد، در این لفظ واحد، جمع، مؤنث و مذکر مساوی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۶۸

لَيَوْمِ الْقِيَامَةِ «۱» در روز قیامت، یا برای مردم در روز قیامت، یا برای حساب روز قیامت.

فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ ستمی به هیچ کسی نخواهد شد (به سبب کم کردن ثواب یا زیاد کردن عقاب، یا ثواب دادن به جای عقاب یا به عکس آن).

شَيْئًا لفظ «شینا» مفعول دوّم «تظلم» یا جانشین مصدر است.

وَإِنْ كَانَ أَكْرَبُ عمل مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ به اندازه‌ی یک حبه و دانه از خردل باشد و «مِثْقَالِ حَبَّةٍ» با رفع خوانده شده بنا بر اینکه لفظ «کان» تامّه باشد.

أَنْزَلْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أُنثَىٰ ۚ وَلَمَّا جَاءَ الْحَقُّ وَوَدَّ أَنْ يُضِلَّهُ أَغْرَقْنَاهُ بِاللَّيْلِ وَأَنزَلْنَاهُ سُلَاطِنًا فَاسْمِعْنَا لَهَا أَلْهَاتٍ وَأَنْفُسَ الْعَذَابِ ۚ إِنَّهَا كَانَتْ مِنَّا مُذْنِبًا ۚ وَإِنَّهَا لَمِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٢﴾

آنکه را پیش از این گفته شد که آوردن لفظ ایتا به معنای دادن در وصف کتاب موسی علیه السّلام و لفظ انزال و تنزیل در وصف کتاب محمد صلی الله علیه و آله جهت بزرگداشت قرآنت.

أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُّكْرِمُونَ ﴿٥٣﴾ پس از وضوح و روشنی شدن صدق و حجت او و پس از آنکه در بین گذشتگان نظیر داشته است باز هم او را انکار می کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۱

آیات ۵۱ الی ۷۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۷۳] ص: ۳۷۱

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾ قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُرُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَٰ هَذَا بِالْهَيْتِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

قَالُوا فَأَتَوْا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَٰ هَذَا بِالْهَيْتِ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۲

ترجمه: ص: ۳۷۲

و به راستی پیشاپیش به ابراهیم رهیافتی که سزاوارش بود بخشیدیم، به آن آگاه بودیم. چنین بود که به پدرش و قومش گفت: این تندیسها چیست که شما را در خدمتشان معتکف اید؟ گفتند: پدرانمان را پرستنده‌ی آنها یافتیم! گفت: هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکار بوده اید. گفتند: آیا برای ما حق را آوردی یا تو از بازیگرانی؟ گفت: حق این است که پروردگار آسمانها و زمین است. همو که آنان را آفریده است، من بر این [سخن] گواهم. و [در دل گفت] به خدا پس از آنکه روی برتافتند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۳

فکری به حال بت‌هایتان خواهم کرد.

آنگاه آنها را خرد و ریز کرد، مگر بزرگترشان را، باشد که به او روی آورند.
گفتند: کسی که این کار را در حقّ خدایان ما انجام داده است، بیشک از ستمکاران است.
گفتند: شنیدیم جوانی که به او ابراهیم گفته می‌شد، از آنان سخن می‌گفت.
گفتند: پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا آنان حاضر و ناظر باشند.
[آورندش و]

گفتند: ای ابراهیم آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟

[به ریشخند] گفت: نه، بلکه همین بزرگترشان چنین کاری کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها پرسید.
پس به خود آمدند و گفتند: شما خود ستمگرید.

سپس سرهایشان را تکان دادند [و گفتند] خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.

گفت: آیا پس به جای خداوند چیزی را که نه سودی به شما می‌رساند و نه زیانی می‌پرستید؟

اف بر شما و بر آنچه به جای خداوند می‌پرستید، آیا تعقل نمی‌کنید؟

گفتند: او را بسوزانید و اگر می‌خواهید کاری کنید خدایانتان را یاری دهید.

گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو.

و در حقّ او بدسگالی کردند، آنگاه آنان را زیانکارترین [مردم] گردانیدیم.

و او لوط را رهانیدیم و به سرزمینی رساندیم که برای همگان برکتش بخشیده بودیم.

و به اسحاق و افزون بر آنان یعقوب را بخشیدیم، همه‌شان را از شایستگان قرار دادیم.

و آنان را پیشوایانی که به فرمان ما ره می‌نمودند، گردانیدیم و به آنان نیکوکاری و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی کردیم، پرستندگان ما بودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۴

تفسیر ص: ۳۷۴

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ ﴿١﴾ حَجَّتْهَا و برهانهای به ابراهیم دادیم که موجب رشد او شد یا مقصود رشدی است که مناسب حال ابراهیم باشد از قبیل راه یافتن به کمالاتش.

مِنْ قَبْلُ قَبِلَ از قرآن یا قبل از موسی.

وَ كُنَّا بِهِ ما به رشد او، یا به ابراهیم عَالِمِينَ إِذْ قَالَ آگاه بودیم آن وقت که گفت: لَفْظُ «إِذْ قَالَ» ظرف است برای «آتینا» یا «عالمین». لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هَذِهِ التَّمَاثِيلُ به پدر و قومش که این تندیسها چیست؟ لَفْظُ «تَمَثِيلٌ» جمع تمثال است، و آن عکس است و اغلب در باره چیزی گفته می‌شود که روح ندارد.

الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ که شما بدان روی آورده یا در کنار آن معتکف شده‌اید.

لفظ «لام» در «لها» به معنای «علی» یا برای تقویت است، زیرا ماده‌ی عکوف بدون واسطه متعدی می‌شود و به معنای حبس است.

و با «علی» متعدی می‌شود و به معنای روی آوردن است، ممکن است متضمن معنای عبادت باشد که در این صورت باز «لام» برای

تقویت است. قَالُوا أَنَان در جواب مانند اهل هر زمان گفتند:

(۱) ای جوانمرد: کسیکه در حرم عنایت ازلی شده هرگز غوغای محنت ابدی گردد دولت سرمدی او نگردد.
کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۵

وَحَدَّثَنَا آبَاءُنَا لَهَا عَابِدِينَ مَا پدرانمان را بت پرست یافتیم دلیل اینگونه بهانه‌ها این است که بسیاری از مردم به جهت غالب بودن مدارک حسّی، از محسوس فراتر نمی‌روند و در محسوس و در صحت و بطلان آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند، به خصوص در آنچه که از اول تمییز از پدران و مادران و بزرگان قوم دیده‌اند، آن را تلقّی به قبول می‌کرده و بدون حجّت به آن تمسّک می‌کنند. و لذا در جواب اکتفا به ذکر تقلید پدران کردند، بدون اینکه حجّت و دلیلی ابراز کنند. زیرا که سؤال اگر چه با لفظ «ما» است که دلالت بر طلب حقیقت می‌کند، ولی مقصود انکار عبادت تمثال‌هاست، و باید آنان جواب به چیزی می‌دادند که عبادت تندیسها را صحّه بگذارد.

علل پیدایش بت‌پرستی ص: ۳۷۵

بدان که همانطور که نقل شده بین اوصیای آدم، شیث و نوح علیهم السلام، مردان صالحی بودند که مردم با آنان انس می‌گرفتند و هنگامی که از دنیا رفتند به شدت اندوهناک می‌شدند.

پس بعضی از صالحین برای انس گرفتن مردم، رفع اندوه و حزنشان تمثال‌های آن مردان صالح و خوب را ساختند، که زیارت کرده و با آن مانوس شوند، با مردن پدران، تمثال‌ها را برای اولاد

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۶

و اولاد اولاد ماند، آن وقت شیطان آمد و به آنان گفت: پدران شما این تمثال‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند، پس فریب خوردند و آن تمثال را عبادت کردند.

بعضی گفته‌اند: آن تمثال‌ها تمثال‌های ستارگان بود، که آنها را زیارت می‌کردند و در حوایج خود به آنها متوسّل می‌شدند چنانچه شریعت عجم که به مهاباد «۱» و منسوب است بر همین منوال بود. «۲»

قال ابراهیم علیه السلام جهت ردّ عبادت و تقلید آنان گفت:

لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا أَ جِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید.

آنان نیز به ابراهیم گفتند: راست می‌گویی یا شوخی می‌کنی؟! قال ابراهیم بعد از انکار ربوبیت آن تندیسها جهت حصر ربوبیت در خدا گفت:

بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ بَلْكُمْ پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین

(۱) برای آگاهی به دبستان المذاهب ملّا معسن کشمیری و بستان دبستان مراجعه شود.

(۲) توجیه فوق یکی از وجوه بت‌پرستی است. دهها مورد دیگر درونی و برونی در ساختار بت‌پرستی و تندیس‌گرایی مؤثر یا علّت به تاریخ ادیان جان ناس، تاریخ تمدّن و یل دورانت و صدها کتاب مشابه مراجعه شود. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۷

است که هم او آفریده است.

ابراهیم دعوا را طوری طرح کرد که اثبات آفرینش دلالت بر صحت ربوبیت که موضوع آن می‌کند، چه توصیف محمول به «الذی فطرهن» دلالت بر صحت حمل است.

وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ مَنْ خُودَ بِرَإِنِ مَطْلَبِ گَوَاهِمِ ااین گفتار من ناشی از شوخی و بازی نیست بلکه جدی و از صمیم قلب است (من با شهود قلبی ربوبیت خالق را مشاهده کرده‌ام).

وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ وَ به خدا که من به بت‌های شما مخفیانه کاری کنم که با تصور شما در باره این خدایان سازگار نباشد. بَعْدَ أَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ لَفْظِ «مدبرین» حال مؤکد یا مقیدست.

به اعتبار اینکه «تولیت» به معنای اقبال و ادبار یعنی روی آوردن و پشت کردن است و همچنین است معنای تولّا.

بعضی گفته‌اند: ابراهیم این سخنان را دور از چشم اصحاب نمود، مخفیانه گفت، این سخنان را کسی جز یک نفر از آنان نشنید و آن یک نفر آن را افشا کرد.

و بعضی گفته‌اند: روز عید آنان بود، و دوست نداشتند که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۸

ابراهیم با آنان از شهر جهت مراسم عید خارج شود، او را موکل و نگهبان خانه‌ی بت‌ها قرار دادند، یا ابراهیم خود را به مریضی زد چنانچه در آیه است، و از آنان تخلف نمود.

پس کوچک و بزرگ آنان برای مراسم عید خارج شدند، ابراهیم علیه السلام داخل خانه‌ی بت‌ها شد و تیشه را بر گرفت و بت‌ها را شکست.

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا لَفْظِ «جذاذ» با حرکات سه گانه در جیم اسم از «جد» است به معنای قطع و ریشه کن کردن و در اینجا «جذاذ» با ضمه و کسره خوانده شده است.

إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر، بت بزرگ (در هیکل و عظمت یا در تعظیم و احترام) که آن را نشکست و تیشه را به گردن او آویخت و از آنجا خارج شد.

لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ شاید آن مردمان کافر به سوی ابراهیم یا به سوی بت بزرگ باز گردند و حال بت‌ها و شکستن آنها را از ابراهیم پرسند، آن وقت ابراهیم آنان را بر جهل و نادانی شان آگاه کند، یا از بت بزرگ پرسند آنگاه خودشان متوجه می‌شوند که بت قابل سؤال نیست تا چه برسد به عبادت و پرستش.

قَالُوا جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرِ اسْت، گویا که گفته شده: آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۷۹

کافران پس از آنکه به سوی بت‌ها برگشتند و آنها را شکسته یافتند چه گفتند؟

پس فرمود: گفتند: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا چه کسی این کار را با خدایان ما انجام داده است؟

اگر لفظ «من» استفهامیه باشد که در همین جا باید وقف شود و اگر موصوله باشد قول خدا:

إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ خبر آن می‌شود، اگر شرطیه باشد این جمله جزای شرط قرار می‌گیرد، و لکن باید لفظ «فا» در تقدیر گرفت.

مقصود این است که هر کس این کار را با خدایان ما انجام داده بر خودش ستم روا داشته، چه نفس خودش را در معرض قتل و سیاست قرار داده، یا بر خدایان ما ظلم کرده است.

قَالُوا سَمِعْنَا بَعْضِي فِي جَوَابِ ااین گوینده، گفتند: که قبلا ما شنیدیم فَتَى يَذُكُرُهُمْ جوانی از آنها عیب می‌گیرد و نام آن بت‌ها را می‌برد.

یکدیگر نگاه کردند.

یا از عادت‌هایشان به عقل‌هایشان بازگشتند، و با عقولشان صدق گفتار ابراهیم را درک کردند.

فَقَالُوا يَكْفُرًا إِنَّهُمْ فِي عِلْمٍ غَابٍ كَمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا فَكَلَّمْنَا نَارًا تَنْجِيهِمْ فَذَرُوا الْكُفْرَ وَأَقْبَلُوا بِحُجَّتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا مُتَعَبِينَ

إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ شما در نسبت الوهیت به چیزی که قادر نیست ضرر را از خودش دفع کند، قادر بر سخن گفتن نیست ظالم و ستمگر هستید، یا در نسبت ظلم به کسی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۳

بت‌ها را شکسته، یا در قصد بد نسبت به کسی که بت‌ها را شکسته، یا در سؤال از ابراهیم، نه از بت‌ها ظالم هستید و ابراهیم ظالم نیست همانطور که شما می‌گویید «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ».

نَمَّ سِيسَ از عقل‌هایشان به نفس‌هایشان و عادت‌ها و هواهای نفس منتقل شدند.

نُكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ آنان را در انصراف و روی گردانیدن از عقول به عادت‌های نفوس تشبیه به کسی کرده که وارونه شده و از استقامت برگشته و سرش را در پایین و پاهایش را در بالا نگه داشته است و اعتراف کردند به آنچه که حجت علیه آنها است، در حالی که می‌گفتند:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ آيَاتِنَا فَكَلَّمْنَا نَارًا تَنْجِيهِمْ إِنَّكُمْ كَانُوا مُتَعَبِينَ ای ابراهیم دانستی که ما هؤلاء يَنْطِقُونَ اینها سخنی نمی‌توانند بگویند یعنی پس از آنکه اعتراف کردند که ظالم هستند با ابراهیم محاجه کردند و احتجاج نمودند نه به چیزی که حجت علیه خود آنان بود.

قَالَ ابراهیم علیه السلام گفت: أَيْهَا نَمَّ دَانِيْدِيْ يَ تَعْقَلُ نَمَّ دَانِيْدِيْ؟ فَتَعَبِيْدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا پس می‌پرستید جز خدا چیزی را که هیچ نفعی به شما نمی‌رساند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۴

لفظ «شئنا» در محلّ مصدر یا منصوب به نزع «أَي» خافض است.

وَلَا يَضُرُّكُمْ پس از آنکه دانسته شد که آن بت‌ها قادر بر دفع ضرر از خودشان نیستند دانسته شد که آنها قادر بر دفع ضرر و جلب نفع نسبت به غیر خودشان هم نیستند، چیزی که نه حرف می‌زند، نه نفع و ضرری می‌رساند مستحقّ عبادت نمی‌تواند باشد.

أَفْ لَكُمْ پس از آنکه قبح کار بت پرستان معلوم شد به نحوی که دیگر برای آنان انکار قبح آن ممکن نبود ابراهیم علیه السلام اظهار انزجار از آنان و از معبودهایشان کرد.

و لفظ «أف» را به کار برد که کلمه‌ی از انزجار است، و به وسیله‌ی آن ناراحتی و بی‌قراری ظاهر می‌شود.

لِذَا كَفَرْتُمْ: اف بر شما: وَلَمَّا تَعَبِيْدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ از آنچه غیر خدا می‌پرستید، آیا شما تعقل نمی‌کنید؟! قَالُوا بعد از عاجز شدن از دلیل و برهان چنانچه عادت و رسم اهل هر زمان همین است که بعد از عجز متوسّل به قتل، ناسزا و سایر تهدیدها می‌شوند مانند تکفیر و تفسیق.

پس از عاجز شدن از دلیل و علم به خطای خودشان گفتند:

(۱) شرح نزع خافض در مجلّات پیشین همین تفسیر ذکر شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۵

حَرْقُوهُ او را بسوزانید، البتّه بعد از آن که نمرود با آنان مشورت کرد گفتند: ابراهیم علیه السلام را بسوزانید.

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود: فرعون ابراهیم و یارانش عاقل نبودند و فرعون موسی و اصحابش عاقل بودند، وقتی فرعون با اصحابش در باره‌ی موسی مشورت کرد گفتند: موسی و برادرش را به تأخیر اندازد و در عقوبت آنان عجله نکن و مأمورانی به

شهرها بفرست تا ساحران را جمع کرده بیاورند «۱».

وَ أَنْصِرُوا آلَهُتَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ و به گفتار ابراهیم نگاه نکنید که شما در مقابل احتجاج او ناتوان هستید خدایان خود را یاری کنید.

برخی گفته‌اند: برای او هیزم جمع کردند تا جایی که مردی از آنان که مریض می‌شد از مالش وصیت می‌کرد هیزم بخرند و زن بافندگی می‌کرد و با پول آن هیزم می‌خرید.

وقتی خواستند ابراهیم را در آتش بیاندازند، از شدت (حرارت) آتش نمی‌توانستند نزدیک آن بروند ابلیس آمد و منجیق را به آنان یاد داد و آن اولین منجیق بود که ساخته شد.

پس ابراهیم را در آن گذاشتند و او را به داخل آتش پرتاب کردند، وقتی او را داخل آتش انداختند.

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۴۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۶

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا كُنْتُمْ إِي آتَشٍ سَرْدٌ و سلامت باش آتش اگر چه نسبت به ما جماد است خطاب و امر به آن صحیح نیست، لکن نسبت به خدای تعالی عاقل است و شعور دارد و مأمورست.

وَ سَلَامًا «۱» بر ابراهیم اگر نمی‌گفت «علی ابراهیم» آتش تا آخر الابد برای همه کس سرد و سالم می‌شد، پس آتش ابراهیم سرد شد و غیر ابراهیم را می‌سوزانید.

در خبر است: وقتی او را در منجیق نهادند جبرئیل در هوا با او ملاقات کرد و گفت: یا ابراهیم آیا تو را با من حاجتی است؟ ابراهیم گفت: اما حاجت به سوی تو نه، اما به سوی ربّ العالمین چرا، جبرئیل پایین آمد و با او نشست و در باره‌ی آتش با او سخن می‌گفت، نمرود به سوی ابراهیم نظر انداخت و گفت:

هر کس خدایی گیرد باید مانند خدای ابراهیم گزیند.

پس بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود گفت: من به آتش ورد و دعا خواندم تا او را نسوزاند که ستونی از آتش به سوی آن مرد خارج شده و او را سوزاند، پس لوط به او ایمان آورد.

(۱) اصحاب معرفت و اهل حقیقت را در این آیت رمز دیگری است. گفتند این آتشی است که در جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را منجیق نهاد، خلیل نیز سرّ خویش در منجیق مشاهده نمود و این آتش خواست که آتش نمرود را خاموش کند، ندا آمد: ای آتش، بر آتش نمرودی سر باش! که ما حکم کرده‌ایم که آتش نمرودی گلستان پر گل و شکوفه شود و کرامت خلیل و معجزه او را ظاهر سازیم. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۷

نقل شده است: پس از آنکه ابراهیم علیه السّلام را پیش نمرود آوردند، و نمرود فهمید که او پسر آزر است به آزر گفت: تو به من خیانت کردی و این پسر را از من پنهان کردی، آزر گفت: این کار مادرش می‌باشد.

پس نمرود مادر ابراهیم را فرا خواند و گفت: چه چیز تو را واداشت امر این پسر را از ما پنهان کنی تا با خدایان ما چنین کاری بکند؟

پس مادر ابراهیم گفت: ای ملک من ملاحظه‌ی رعیت را کردم.

گفت: چگونه؟! مادر ابراهیم گفت: من دیدم تو اولاد رعیت خودت را می‌کشی، این موجب از بین رفتن نسل می‌شود پس گفتم:

اگر آن شخصی را که ملک طلب می‌کند همین باشد که در دست ماست خوب او را به نمرود میدهم تا او را بکشد و از کشتن اولاد مردم خودداری کند و اگر این همان نباشد که به دنبال او می‌گردد، فرزند ما برای ما باقی می‌ماند، تو هم اکنون به او دست یافتی و هر کاری می‌خواهی بکن و از اولاد مردم دست بکش، نمرود رأی آن زن را پسندید.

وجه نسوزاندن آتش ابراهیم را آنست که ما در اول

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۸

سوره‌ی بنی اسرائیل و غیر آن اشاره کردیم گفتیم که آن ناشی از غلبه‌ی ملکوت بر ملک است، بعد از غلبه‌ی ملکوت بر ملک حکم ملک برداشته می‌شود و آتش ملکی دیگر نمی‌تواند جسم ملکوتی را بسوزاند.

و از همین غلبه‌ی ملکوت بر ملک است که طی الارض و روی آب و هوا راه رفتن بدون غرق و سقوط واقع می‌شود.

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ و خواستند با او (ابراهیم) مکر و حيله به کار ببرند که ما آنان را از زیانکارترین مردم قرار دادیم.

زیرا کاری انجام دادند که می‌خواستند نور خدا را در زمین خاموش کنند.

پس نهایت کوشش آنان را حجت صدق و راستی ابراهیم و دلیل خسران و زیان آنان قرار دادیم.

و هنگامی که دیدند آتش ابراهیم را نمی‌سوزاند نمرود امر کرد که ابراهیم را از شهرشان تبعید کنند و مانع شوند از اینکه او حیوانات و اموالش را خارج ساخته و با خود ببرد.

پس ابراهیم با آنان محاجه و احتجاج نموده و گفت: اگر حیوان و مال مرا بگیری باید حق مرا به من باز گردانید، حق من عبارت از مقدار عمری است که در شهر شما از بین رفته است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۸۹

شما باید عمر مرا به من برگردانید.

فصل خصومت به قاضی نمرود بردند، پس قاضی حکم کرد بر ابراهیم که هر چه در شهر آنان به دست آورده برگردانده و با خود چیزی نبرد، بر اصحاب نمرود حکم کرد که عمر ابراهیم را برگردانند.

خبر حکم قاضی وقتی به نمرود رسید دستور داد مانع نشوند و بگذارند ابراهیم با مال و حیواناتش برود و او را از شهر اخراج کنند، نمرود گفت: اگر او در شهر شما بماند دین شما را فاسد کرده و به خدایان شما ضرر می‌رساند.

و نَجِّنَاهُ وَ لَوْطًا إِلَى الْمَأْرُضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ابراهیم و (و برادرزاده‌اش) لوط را به سوی شام که مایه برکت جهانیان است برده و نجات دادیم.

بعضی گفته‌اند: برکت عمومی شام این است که بیشتر انبیا علیهم السلام از آنجا مبعوث شده‌اند، پس برکات دنیوی (از ناحیه‌ی آن) در عالم منتشر شده است و شام از حیث نعمت‌های صوری (هم) از شریفترین بقعه‌های زمین است.

و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ پَس از خروج به سوی شام و باقی ماندن در آنجا (به مدت زیاد) اسحاق را به او بخشیدیم.

و يَعْقُوبَ نَافِلَةً و یعقوب را به او از باب عطیه و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۰

بخشش دادیم، چون نافلة به معنای عطیه و غنیمت است و نقل به معنای نفع می‌باشد.

و كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ هر کدام از آنان (چهار یا سه یا دو نفر) را صالح قرار داده و شایسته‌ی مقام نبوت گردانیدیم.

و جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا آنان را از پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند نه با امر شیطان، نه به امر خودشان و نه با شراکت چیزی از آن دو.

داوریشان بودیم.

و آن را به سلیمان فهمانیدیم به هر دو حکمت [نبوت] و علم بخشیدیم، و کوهها و پرندگان را تسخیر کردیم که همراه با داود تسبیح می‌گفتند، و توانای آن کار بودیم.

و به او [داود] فن زره بافی برای شما آموخته بودیم تا شما را از آسیب

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۳

همدیگر محفوظ بدارد، آیا شما شاکرید؟

و برای سلیمان باد تندرو بودیم روان می‌شد و به هر چیزی دانا [و توانا] بیم.

و نیز بعضی از شیاطین را که برای غواصی می‌کردند و کارهایی جز این هم انجام می‌دادند نگاهبان آنان بودیم.

و ایوب را [یاد کن] که پروردگارش را به دعا ندا داد که به من رنج رسیده است حال آنکه تو مهربان‌ترین مهربانانی.

سپس دعای او را اجابت کردیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم، و خانواده‌اش را [دیگر بار] به او بخشیدیم و همانند

آنان را با آنان که رحمتی از جانب ما بود، پندی برای عبادت پیشگان.

و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همگی از شکیبایان بودند.

و آنان را در جوار رحمت خویش در آوردیم که آنان از شایستگانند.

تفسیر ص: ۳۹۳

و لَوْطًا عَطَفَ بِرَ «کَلَمًا» یا بِر مَفْعُول «جَعَلْنَا هُمْ» است از قَبیل عَطَفَ مَفْرَد، یا مَنْصُوب از باب اِشْتِغَال است، و جمله معطوف بر جمله‌ی «كَلَمًا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» است.

آئیناهُ حُكْمًا حُكْمَتِ عَمَلی به او دادیم و عِلْمًا نَكْرَه آوردن حکم و علم برای اشاره به این است که آنچه را که خداوند به او داده است اندکی از بسیار است (و لوط را هم مقام علم نبوت و حکم فرمایی عطا نمودیم).

و نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۴

در نسبت دادن کردار پلیدان به قریه مجاز عقلی است، یا در اطلاق قریه بر اهل آن مجاز لغوی است و ممکن است که مجاز در حذف باشد.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوْءٍ فَاسْتَقِينْ لَفْظ «سوء» با فتح سین اسم از «مساءة» است، و اضافه‌ی قوم به «سوء» برای اشاره به مبالغه در بدی آن قوم است، گویا که آنان اصلاً قومی بد، شرور و منسوب به بدی هستند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا او را در دار رحمت خویش داخل کردیم، یا در رحمت ما که عبارت از ولایت است داخل نمودیم، بدین گونه که او را به ولایت محقق نمودیم.

إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ زیرا که او از شایستگان بود، مستعدّ و آماده‌ی دخول در رحمت پس کار ما گزاف (و بدون سبب) نبوده است.

و نَوْحًا عَطَفَ بِرَ «لَوْطًا» یا بِر مَفْعُول «نَجَّيْنَا» یا به تقدیر «سمعنا» یا «شرفنا» یا «اذکر» یا «ذکر» است.

إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ تَكَرَّر لَفْظ «نَجَّيْنَا» برای تأکید است، و برای عطف «أهله» بر مفعول، و برای تعیین آن

چیزی است که از آن نجات پیدا کرده است، که او از مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ بلای عظیمی نجات ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۵

پیدا کرده که هیچ یک از انبیا به آن مبتلا نشده‌اند، و آن عبارت از غرق شدن تمام دنیا و اهلس می‌باشد، یا مقصود شدت اذیت و

آزار قوم اوست و نَصْرْنَاهُ او را با نصرت و یاری کردن نجات دادیم.

مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا از دست قومی نجات دادیم که آیات ما را تکذیب کردند، آیات بزرگ و کوچک آفاقی، آیات انفسی مانند واردات الهی، زجر و نهی‌های عقلانی و ملکی، خوابهای ترساننده و بشارت دهنده.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوْءٌ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ از این رو که مردمان بدی بودند همه آنان را غرق گردانیدیم و داوود لفظ «داود» عطف بر «نوحا» است، یا به تقدیر فعل محذوف است مانند «نوحا».

و سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ و نیز سلیمان که آن دو در باره‌ی زراعت یا درخت انگور به داوری پرداختند.

إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ بدل از «إِذْ يَحْكُمَانِ» یا ظرف «یحکمان» است، یعنی چون گوسفند کسانی شبانه در آن جا چریده بود.

و كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ و ما شاهد داوری آنان بودیم این جمله، حائیه است به تقدیر «قد» یا عطف بر «یحکمان»

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۶

یا «نفست».

آوردن مضارع بعد از «اذ» و در قضایایی که گذشته‌اند برای این است که «اذ» را از ماضی منسلخ قرار داده یا ماضی به صورت حال مشهود تصویر می‌گردد ...

و مقصود از قول خدا: وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ عالم یا حاضر حکم آنان بودیم که حکم‌شان از ما پنهان نبوده تا حق از باطل نزد ما تمیز پیدا نکند، یا داود و سلیمان در حین حکم می‌دانستند که در حضور و محل شهود ما هستند.

پس با آرای خود سخن نمی‌گویند، بلکه حکم آنها به واسطه وحی ما است، پس کسی نگوید که حکم آن دو به اجتهاد بوده و هر یک مخالفت دیگری کرد چنانچه بعضی گفته‌اند.

و آوردن ضمیر جمع در قول خدا «لِحُكْمِهِمْ» برای اشعار به این است که حکم کنندگان متعدد بوده‌اند، زیرا داود جمیع اولادش را برای امتحان جمع کرد، و ممکن است ضمیر به متحاکمین و به مجموع حاکمین و متحاکمین برگرداند.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ما به سلیمان حکم کردن، یا گوسفندان را از جهت حکم اضرار بر حسب اقتضاء وقت وحی کردیم، پس حکم او ناسخ حکمی شد که سابقاً بود، پس وحی و تفهیم ما به سلیمان تجهیل و نسبت جهل دادن به داود نیست و

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۳۹۷

لذا فرمود:

وَ كُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا و به هر یک (از سلیمان و داود) مقام حکم فرمایی و دانشی عطا کردیم.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تعالی قبل از داود به پیامبران وحی کرد: هر گوسفندی که زراعتی را تباه کند پس برای صاحب زراعت است که خود گوسفندان را بابت خرابی مزرعه‌اش بر دارد، و این حمله‌ی گوسفند و این حکم مخصوص شب است، چه بر صاحب زراعت است که روزها حافظ و نگهبان زراعتش باشد و بر صاحب گوسفند است که در شب گوسفندش را حفظ کند، پس داود حکم کرد به همان حکمی که انبیای قبل از او حکم کردند.

پس خداوند به سلیمان وحی کرد: هر گوسفندی که زراعت کسی را نابود کند صاحب زراعت فقط می‌تواند به مقدار زراعت از شیر گوسفندان استفاده کند.

و بعد از سلیمان نیز این چنین سنت جاری شد، و این است قول خدای تعالی که فرمود: وَ كُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا پس حکم هر یک از آن دو به سبب حکم خدای تعالی است «۱».

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خداوند به

يُسَبِّحُنَ حال یا مستأنف است، برخی گفته‌اند ممکن است از تسييح و از سباحه باشد.

وَ الطَّيْرَ عَطَفَ بر «الجبال» یا مفعول معه است، و با رفع خوانده شده که مبتدای محذوف الخبر باشد، یا عطف بر مرفوع متصل است بنا بر قول ضعیف.

وَ كُنَّا و ما پیش از این امثال این گونه کارها را انجام داده‌ایم.

فَاعْلَيْنَ پس بعید نیست که در مورد داود نیز از این کارها انجام بدهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۱

وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لُبُوسٍ لَكُمْ به او صنعت زره سازی برای شما را یاد دادیم، یعنی چیزی که پوشیده می‌شود که مقصود زره است به قرینه‌ی قول خدای تعالی:

لِتُحَصِّنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ لفظ «بأسکم» بدل از «لکم» است به نحو بدل اشتمال و «لیحصنکم» با «یا» تحتانی خوانده شده که ضمیر در این هنگام به داود، یا به لبوس یا به الله به طریق التفات بر می‌گردد و با «تا» فوقانی خوانده شده و ضمیر به «صنعه» یا به «لبوس» به اعتبار معنا بر می‌گردد که معنای آن زره است و با نون نیز خوانده شده است.

فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ اگر مطلب بر همین منوال باشد پس باید جهت آن نعمت بزرگ شکر گزار باشید.

وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً و مسخر کردیم برای سلیمان باد تند را که شدید می‌وزد به نحوی که در یک شبانه روز به مقدار دو ماه راه می‌رود در عین اینکه خیلی آرام و آسوده و بدون حرکت است.

تَجْرِي بِأَمْرِهِ که باد به امر سلیمان حرکت می‌کند.

إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا و می‌رود به سوی زمینی که آن را مبارک گردانیدیم، که مقصود شام است.

بعضی گفته‌اند: سلیمان صبح از شام حرکت می‌کرد و عصر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۲

به آنجا بر می‌گشت.

فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ پس عطای ما به هر کس و هر چه که باشد، امساک ما از هر کسی و هر چه که باشد از علم به اعطا، امساک و مصالح مترتب بر آن دو ناشی می‌شود.

وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغْوُونَ لَهُ اظهاری نعمت دیگری برای سلیمان است و آن تسخیر شیاطین و جن برای سلیمان است.

و لفظ «من» معطوف بر «الريح» یا مبتداست، خبر آن «من الشیاطین» است.

و شیاطین در دریاها غواصی می‌کردند تا برای سلیمان علیه السلام جواهر نفیس و گران قیمت بیرون آورند.

وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ و کارهای دیگری نیز غیر از غواصی انجام می‌دادند، مانند بنای شهرها، قصرهای عجیب و ساختن کاسه‌های بزرگ مانند دلو، اختراع صنایع غریب، دیگر چیزهایی که سلیمان خواستار آن بود از قبیل وسایل جنگی، تندیسها و غیره. وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ما نگهبان و حافظ آنان بودیم تا از امر سلیمان خارج نشوند (و ملک و اهل) مملکتش را فاسد نکنند.

وَ أَيُّوبَ این لفظ عطف است یا به تقدیر فعل است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۳

مانند «نوحا».

إِذْ نَادَى رَبَّهُ «۱» أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ «۲» گفت پروردگارا به من رنج و بیماری و سختی رسیده، لفظ «انّی» با کسره همزه خوانده شده، که قول در تقدیر باشد، یا ندای متضمن معنای قول باشد.

وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اکتفا به اظهار حال خودش نمود که مقتضی رحمت و ترحم است و پروردگارش را به غایت رحمت و

مهربانی از درخواست عافیت توصیف کرد، که آن در مقام طلب رساتر، به حیا نزدیکتر و در حفظ حرمت کسی که از او سؤال و درخواست کرده کامل ترست.

بعضی گفته‌اند: ایوب رومی بود از فرزندان عیص (عیسو) بن اسحاق بود، خداوند او را برای نبوت اختیار کرد، و مال و اولادش را از یاد گردانید.

پس خداوند او را آزمایش نمود بدین گونه که فرزندان او را با خراب کردن خانه به سرشان کشته و اموالش را از بین برد و او را به بیماریهایی در جسم به مدت هیجده یا سیزده یا هفت

(۱) مصطفی فرمود: سخت‌ترین مردم از حیث بلا، نخست پیغمبران و پس از آنان اولیا، پیروان حق و سپس به درجه اختلاف و مقام، سایر بندگان خدایند. کشف الاسرار

(۲) لطیفه نوشته‌اند چون خداوند، نبوت را صابر خواند با جزع و فزع که پیوسته می‌گفت: مَسِّنِي الصَّبْرَ مَنْفَاتِ دَاثَتْ و این را بر او خرده گرفتند لیکن این دعا بود نه شکایت چون ایوب ترک صبر نکرد و به درگاه خداوند هم جزع و فزع نمود. کشف الاسرار
خواجه عبد الله انصاری

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۴

سال یا هفت ماه مبتلا گردانید، زن او «رحمه» دختر افرایم بن یوسف بود.

در خبری آمده است که زن او دختر یوسف بن یعقوب بود.

بعضی گفته‌اند: ایوب در زمان یعقوب زندگی می‌کرد و با «الی» دختر یعقوب ازدواج کرد، روزی زنش به او گفت: چرا دعا نمی‌کنی بلا از ما بر طرف شود؟

گفت: رفاه و راحتی ما چند سال بود؟ گفت: هشتاد سال.

ایوب گفت: من از خدا حیا می‌کنم دعا بکنم، زیرا مدت ابتلا- و بلای ما هنوز به مدت راحتی و رفاه ما نرسیده است و در سوره یونس تفصیل حال او خواهد آمد.

فَاشْتَجِبْنَا لَهُ فَاكْشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ دَعَاؤِ او را مستجاب گردانیدیم و دردها و مرض‌ها را از او برداشتیم.

وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وَ خانواده همانند آنچه از بین رفته بود به او باز بخشیدیم که خدای تعالی کسانی را از اهل او که در زمان بلا مرده بودند و کسانی را که قبلاً با اجل‌هایشان مرده بودند همه را زنده گردانید و همچنین خداوند عین اموال و حیوانات او را به او برگردانید و مثل آنها را نیز همراه با خود آنها به او عطا کرد.

و بعضی گفته‌اند: خدای تعالی ایوب را مخیر گردانید و او

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۵

اختیار کرد که خداوند اهل او را در آخرت زنده کند، مثل و مانند آن در دنیا، پس آنچه که اختیار کرده بود به او داده شد.

و بعضی گفته‌اند: دو برابر آنچه که از بین رفته بود از او به دنیا آمد و بعضی گفته‌اند: فرزندان او را خداوند زنده گردانید و از آنان نوه‌ها زاده شوند.

و بعضی گفته‌اند: او دارای هفت دختر و سه پسر بود و بعضی هفت دختر و هفت پسر گفته‌اند.

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا رَحْمَتِ و مهربانی از نزد ما بر اوست، نه از ناحیه‌ی استحقاق او، نه از نزد مظاهر، بلکه از نزد خود ماست.

وَ ذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ تا این مطلب تذکره و یاد آوری برای عبادت کنندگان باشد و این مطلب را یاد آوری کنند که صبر بر عبادت در راحتی و سختی همانطور که ایوب در هر دو حالت صبر کرد موجب نعمت‌های دنیوی، اخروی، موجب فرج و سرورست.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ وَنِيزِ يَادْ آوْر حَالِ اسْمَاعِيلِ وَ ادریس و ذَا الْكِفْلِ و نیز یاد آور حال اسماعیل و ادریس و ذَا الْكِفْلِ عطف به تقدیر فعل است مثل آنچه که گذشت.
 كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ همه‌ی اینها از صبر کنندگان هستند، زیرا اسماعیل از اوان بیچگی در سرزمین بی آب و علف
 ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۶

شکیبایی و وزید و هیچ انیسی نداشت، ادریس علیه السلام بر دعوت قوم به سوی خدا صبر کرد در حالی که آن قوم در انکار شدید بودند، چه ادریس اولین کسی بود که به سوی آنان مبعوث می شد.

و اما ذو الکفل که در باره شخصیت او و اختلاف نظرات به امام رضا علیه السلام نسبت داده شده که او یوشع بن نون است. و برخی گفته‌اند او الیاس است و بعضی او را زکریا می دانند.

و بعضی گفته‌اند او مرد صالحی بود و نبی نبود، ولی به نبی وقتش قول داد که روزها را روزه بگیرد و شبها را عبادت کند، خشم نورزد و به حق عمل نماید به قول خودش وفا کرد.

بعضی گفته‌اند: او نبی بود و خداوند داستان او را بازگو نکرده است، بعضی گفته‌اند: او «یسع» است که با الیاس بود، اما او آن «یسع» نیست که خداوند او را در قرآن ذکر کرده است که او برای پادشاه ستمگری تعهد کرد که اگر توبه کند داخل بهشت می شود.

و نامه‌ای هم در همین مورد به او داد که گفته‌اند: اسم او کنعان بوده و به همین جهت او ذَا الْكِفْلِ یعنی صاحب کفایت نامیده شد. به خبر نسبت داده شده که او از پیامبران مرسل بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۷

و بعد از سلیمان بن داود بود و «کفل» به معنای ضعف و دو برابر بودن است، چون ثواب او به جهت شرافتش در مقایسه با اهل زمانش دو برابر بود، به معنای نصیب و کفالت هم می آید و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ و آنان را در جوار رحمت خویش در آوردیم، که آنان از شایستگان بودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۸

آیات ۸۷ الی ۸۸

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۸۷ تا ۸۸] ص: ۴۰۸

اشاره

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

ترجمه: ص: ۴۰۸

و ذُو النُّونِ / صاحب ماهی / یونس] را [یاد کن] که خشمگینانه به راه خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی گیریم آنگاه در دل تاریکی ندا در داد خدایی جز تو نیست، پاکی که تویی، من از ستمکاران بودم.

آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و بدینسان مؤمنان را می رهانیم.

تفسیر ص: ۴۰۸

وَذَا التُّونِ و تقدیر مانند گذشته است.

و «نون» به معنای ماهی است زیرا او به جهت گرفتار شدن او در شکم ماهی به این اسم نامیده شد ولی اسم او یونس بن مَتَّى است. إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا^۱» او در حالی رفت که قوم خود یا

(۱) خداوند را دوستانی است که اگر یک چشم به هم زدن لشکر بلا- از ایشان دور شود، چنانکه مردم دنیا از حرمان نعمتی، غریوناک شوند و ناله سر دهند، دوستان خدا از بی‌بلایی به فریاد آیند! و هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۰۹

پروردگارش را به غضب آورده بود چون «غاضبني فلان» به معنای غضبناک کرد مرا و غضبناک کردم او را آمده است. حال او با قومش این چنین بود، که او سی ساله بود که به سوی قومش مبعوث گشت و او سی و سه سال آن مردم را به خدا دعوت کرد اما چون تندخو بود و جز تنوخی عابد و روبیل حکیم کسی دعوت او را نپذیرفت.

از این رو غضبناک شد و بر قومش نفرین کرد، و خداوند بعد از امر به تأنی و صبر، وعده‌ی نزول عذاب بر قوم او را داد اما یونس علیه السّلام قبول نکرد و اصرار بر نفرین نمود و بعد از مشورت با روبیل به قومش خبر نزول عذاب داد و روبیل از او درخواست می‌کرد که به پروردگارش مراجعه کند و دفع عذاب از قومش را بخواهد ولی یونس از مراجعه‌ی به پروردگار خودداری ورزید. آنگاه که موعد عذاب فرا رسید مردم یونس و تنوخوا را از شهرشان اخراج کردند و اسم آن شهر نینوا از توابع موصل بود، یونس دید که عذاب بر آنان نازل نشد به همین جهت به خشم آمد و بر قوم یا پروردگارش خشمگین شد. بنا بر آنچه که در اخبار وارد شده خداوند او را در یک چشم بر هم زدن به خودش واگذار نمود.

قدر آسیب روزگار و بلای دهر بیش بینند، بر بلای خویش عاشق‌ترند! و هر چند زبانه‌ی آتش شمع ایشان تیزتر شود، دوستان چون پروانه برفتنه و فنای خویش هر روز عاشق‌ترند. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۰

فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ پس گمان کرد که ما بر او سخت نخواهیم گرفت، یا فرمان خود را در باره‌ی او اجرا نخواهیم کرد، یا قدرت بر اخذ او نداریم.

چنانچه وارد شده که او را خدا به خودش واگذارد) و این گمان در دلش راه پیدا کرد که هرگز بر او سخت گرفته نمی‌شود چنانچه در خبر هم این چنین است که، خداوند او را به حال خودش رها کرد پس به ذهنش این چیزها خطور کرد درست هم همین است. این خطور ذهنی منافی مقام نبوت نیست، زیرا که توبه‌ی انبیا علیهم السّلام از جهت ولایتشان است و توبه‌ی اولیا علیهم السّلام از خطورات ذهنی و قلبی.

خلاصه پس از بیرون رفتن در راه بر او عرصه را تنگ کردیم که داخل کشتی شد، اهل کشتی قرعه انداختند به اسم یونس در آمد و او را به دریا انداختند و ماهی او را بلعید.

فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکی شب، یا تاریکی دریا یا تاریکی شکم ماهی، ندا داد.

بعضی گفته‌اند، آن ماهی را که یونس را بلعیده بود، ماهی دیگری بلعید و او در آن تاریکی گفت:

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ای خدایی که جز تو معبودی نیست لفظ «ان» مخفف از مثقله یا تفسیریّه است. ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۱
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^۱» تو منزهی از هر خطا و اشتباه و این من بودم که از ستمکاران بوده‌ام اولاً از انانیت خودش تبری جست پس از آنکه انانیت و رای او سبب هلاکت خودش شد، الوهیت و رأی را برای خدا اثبات نمود.

سپس خدا را از هر چه که موجب نقض در رأی و وجود اوست تنزیه کرد، سپس اعتراف کرد به اینکه نفرین او بر قومش و انانیت او در مقابل انانیت خدا ظلم بر قومش و خودش بوده است و چون این اعتراف از یونس کنایه از درخواست نجات بود خدای تعالی فرمود:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَأَنْكَاهُ دَعَائِشَ رَا اجَابَتِ كَرَدِيمِ اُو رَا اَز شَكْمِ مَاهِي نَجَاتِ دَادِيمِ، يَا اَز غَمِ خَطَا وَ غَضَبِنَاكَ شَدْنِ نَجَاتِ دَادِيمِ.

وَ كَذَلِكَ وَ اَيْنِ چنين ما نجات می دهيم، يعنى نجات دادن از شكْمِ ماهی به سبب تبری از انانیت و استقلال به رأی، اثبات انانیت برای خدا و تنزیه او از معرفت بشر و اعتراف به ظلم در اثبات انانیت و معرفت برای نفس، اینچنین مؤمنین را نجات می دهيم. نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ لَفْظِ «نَجِي» با دو نون از باب افعال

(۱) دعایی که در آن سه چیز باشد دعای مقرون به اجابت است: ۱- توحید ۲- تنزیه ۳- اعتراف به گناه و چون دعای یونس هر سه شرط داشت از حضرت الاهیت خطاب آمد که: دعای تو را اجابت کردیم. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۲

خوانده شده و با یک نون و تشدید جیم و سکون یا خوانده شده است.

بنابر اینکه مضارع از باب افعال باشد، نون دوّم در جیم ادغام شده باشد.

یا بنابر اینکه از باب تفعیل باشد، و نون فاء الفعل حذف شده است.

یا بنابر اینکه ماضی مجهول منسوب به مصدر باشد و سکون آن به تیت وقف است چنانچه بعضی گفته‌اند.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هیچ اندوهناکی نیست که این دعا را بخواند مگر آنکه برای او استجابت گردد «۱».

زیرا مؤمن وقتی از انانیتش در جنب انانیت خدا خارج شد و اعتراف کرد که رؤیت انانیت در جنب انانیت خدا ظلم است و در این حال خدا را بخواند حتما دعای او مستجاب می‌شود، چه او در این هنگام مصداق قول خدای تعالی: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ می‌شود.

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: تعجب می‌کنم از کسی که مغموم باشد چگونه فزع نمی‌کند و پناه نمی‌برد به قول خدای تعالی: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ که من شنیدم خداوند به دنبال آن می‌گوید:

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۵۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۳

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ «۱»».

آیات ۸۹ الی ۹۱

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۸۹ تا ۹۱] ص: ۴۱۳

اشاره

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ اسْتِيفَانِ فِي مَقَامِ تَعْلِيلِ اسْتِ، ضَمِيرٌ بِه زَكَرِيَّا وَ هَمْسَرَشْ، يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِ مِي گَرَدَد، يَا بِه پيامبران بِر مِي گَرَدَد كِه از اوّل داستانها نامشان ذَكَر شد، كِه همه‌ي آنان در كارهاي خيّر بين خودشان و خدایا بين خودشان و بين خلق در عالم صغیر و كبير سرعت و سبقت مِي جَسْتَنَد.

وَ يَدْعُونَ تَنَا رَغْبًا وَ رَهْبًا صَاحِبَانِ رَغْبَتِ بُوَدَنَد، يَا دَعَا بِا رَغْبَتِ، يَا رَاغِبِ بُوَدَنَد يَا بِه جِهَتِ رَغْبَتِ وَ تَرَسِ.

و لفظ «الرغب» در حالی كِه حركت داشته باشد از «رغب اليه» است، يعنی در دعایش كوشش كرد يا تَضَرَّع نمود و اين نظير قول خدای تعالی اذْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً است.

ممکن است مقصود از اين عبارت اين باشد كِه بعضی از انبيای خدا را از باب رغبّت و اميد مِي خوانند و بعضی از ترس و بيم مِي خوانند.

يا مقصود اين است در بعضی وقتها با رغبّت و اميد خدا را مِي خوانند، در وقت ديگري با ترس.

و آن انبيا عليهم السلام (ذَكَر شده) در حالی كِه جامع هر دو وصف

ترجمه بيان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۶

هستند خدا را مِي خوانند، اين معنا در اينجا مقصود است، زيرا شخص كامل پيوسته بين خوف و رجا، ترس و شوق است.

خوف و رجا ص: ۴۱۶

بدان كِه انسان، بلكه مطلق حيوان از اوّل استقرار نطفه و مادّه‌ي وجودش در مقرّ خود بين قوه‌ي قبول فنا و بقا، تنزّل و استكمال، نقصان و زياده واقع شده است.

هر موجودی از ناحیه‌ي فطرت وجودش به بقا و استكمال و از ديارش راغب است و از فنا، تنزّل و نقصان فرار مِي كند و اگر موجودی به سبب شعور بسيط احساس داشته باشد مانند اكثر انواع حيوانات، به واسطه‌ي شعور تركيبی احساس داشته باشد مانند افراد انسان، اگر با وجود شعورش غافل نباشد، از منافيات خود گريزان است، به ملايمت و سازگارهای خود رغبّت دارد و كامل آنست كِه از منافيات و ملايمت خود غافل نباشد.

و كسی كِه از آنچه كِه ذكر شد غافل نباشد پيوسته در بيم و اميد، فرار و طلب، ترس و رغبّت، خيفه و تَضَرَّع، فرار و التجا، توبه و انابه و تَبَرًّا و تَوَلًّا مِي باشد.

گاهی انسان بر حسب شعور تركيبی از وجود و كمال وجود خود و نقصان آن غافل مِي شود و گاهی مغرور مِي شود و گاهی

ترجمه بيان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۷

نااميد، كِه هر سه مذموم است، آنچه كِه ممدوح است عبارت از سير و سلوك بين خوف و رجا است و كمال عبارت از مساوی بودن خوف و رجاست به نحوی كِه یکی بر ديگري فزونی نيايد، چنانچه در خبر آمده است.

وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ بِرِ اِي مَا خَاشِعِ هَسْتَنَد، نِه بِرِ اِي غَيْرِ مَا در سوره‌ي بقره در ضمن تفسير قول خدای تعالی: وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَي الْخَاشِعِينَ معنای خشوع و فرق خضوع و تواضع گذشت.

وَ اَلَّتِي اَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا عَطْفًا يَا بِتَقْدِيرِ فَعْلِ اسْتِ مَانَد گذشته‌ها، مقصود مريم است كِه خودش را از نظر به عوراتش و از اينكه در عوارتش به حلال و حرام تَضَرَّفِ شود حفظ مِي كرد.

فَنَفَخْنَا فِيهَا وَ چُونِ فَرَجِ خُوَيْشِ را حفظ مِي كرد از روح خود در آن دميديم، بدین گونه كِه رسول (جبرئيل، يا روح الهی متمثل به شكل جوان) كِه به منزله‌ي خود ماست در جيب پيراهن او دميد چنانچه در خبر است.

مِنْ رُوحِنَا بَعْضَىٰ از روحمان را دمیدیم.

که آن عبارت از ربّ نوع انسان است، نسبت به خدای تعالی جهت بزرگداشت آنست، یا مقصود این است که نفخ شده

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۸

ناشی از روح ماست.

وَجَعَلْنَاهَا وَأَبْنَاهَا مَرْيَمَ وَفِرْعَانَ رَحِمًا لِّمَا كَانُوا فِيهَا يَسْتَكْبِرُونَ

بدین گونه که او بدون شوهر آبستن شد و بدون اینکه بکارت او زایل گردد، جنین در رحم او در عرض یک ساعت کامل شد مانند کمال جنین در نه ماه، فرزندش سخن گفت و گواهی بر پاک بودن مادرش داد، در اول تولدش گواهی داد که از زنان زاده نشده و در همان زمان شهادت بر نبوتش داد.

لِّلْعَالَمِينَ مَرْيَمَ وَفِرْعَانَ رَحِمًا لِّمَا كَانُوا فِيهَا يَسْتَكْبِرُونَ

تطهیر یا عقل و یا اعتبار ندارد.

آیات ۹۲ الی ۱۰۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۰۴] ص: ۴۱۸

اشاره

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُفْلًا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسِعْيًا وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَوْمٍ عَلَىٰ قَوْمٍ أَنهَلِكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَزْجِعُونَ (۹۵) حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶)

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصِيبٌ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زُفُورٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱)

لَا يَمَسُّ مَعُونَ حَسِيسَةٌ هِيَ وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۱۹

ترجمه: ص: ۴۱۹

این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شما هستم،

پس به سوی ما باز می‌گردند.

پس هر کس که از کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، در برابر کوشش او ناسپاسی نخواهد شد، ما نویسنده‌ی [کار و کردار] او هستیم.

و بر اهل هر شهری که ما نابودش کردیم حرام است که باز گردند.

تا آنگاه که یا جوج و مأجوج رها شوند و آنان از هر پشته‌ای بشتابند.

و وعده‌ی راست و درست نزدیک شود به ناگاه دیدگان کافران خیره گردد [و گویند] وای بر ما که از این حقیقت غافل بودیم،

بلکه ستمگر بودیم.

[گویند] شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید.

هیزم جهنمید و شما وارد آن خواهید شد.

و اگر اینان خدایان حقیقی

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۰

بودند، وارد آن [جهنم] نمی‌شدند همه در آن جاویدانند.

آنان در آن فریاد دارند و در آن [هیچ چیز] نمی‌شنوند.

کسانی که از پیش جانب ما در حق آنان نیکی مقرر شده است، آنان از آن دور داشته شوند.

آواز آن را نشنوند و ایشان در [بهشت] دلخواهشان جاویدانند.

بیم بزرگ آنان را اندوهگین نکند و فرشتگان به استقبال آنان آیند [و گویند] این همان روزتان است که به شما وعده داده شده بود.

تفسیر ص: ۴۲۰

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ جَوَابُ سُؤْلِ مَقْدَّرِ اسْت، گویا که گفته شده: به پیامبران یا بندگان بعد از بعثت انبیا چه گفتی؟

پس فرمود: به آنان گفتم: این امت شما یک امت است، یا این جمله حال از افعال گذشته بر سیل تنازع است، هر دو وجه به تقدیر

قول است، یعنی به انبیا بعد از قبول امر آنان و جمع شدن عده‌ای بر شریعتشان گفتیم: این امت شما به شما اقتدا کرده‌اند.

یا به مردم و پیروان انبیا گفتیم: این انبیا مأموم‌های شما هستند، یا به انبیا و پیروان گفتیم: این طریقه که همان طریقه‌ی توحید و تسلیم است طریقه‌ی شماست.

یا این جمله جواب سؤال مقدرست، یا حال به تقدیر قول و خطاب به حاضرین در زمان محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و معنای آن این است که این جماعت انبیا که ذکر شد امامان و اسوه‌های شما هستند، یا این طریقه، طریقه‌ی شماست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۱

أُمَّةً وَاحِدَةً جَمَاعَتٍ وَاحِدَةٍ هَسْتَنْدَ از حیث راه و روش، یا یک راه هستند و پراکنده نیستند.

وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ (۱) و من پروردگار شمایم پس (از همه باز آید و) مرا پرستید.

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ عَطْفٌ بر قول مقدرست، یعنی گفتیم که این امت شما یک امت است ولی آنان امر دینشان، یا امر امامتشان را

قطعه قطعه کردند، بدین گونه که هر یک برای خود دین، طریق، امام و مقتدایی قرار دادند، یا امر پیروی و تبعیت را قطعه قطعه

کردند به اینکه هر کدام از آنان پیرو هواهای متعددی شدند.

كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ جَوَابُ سُؤْلِ مَقْدَّرِ وَ وَعِدَةٌ وَ وَعِيدٌ اسْت، گویا که گفته شده: حال آنان چگونه می‌شود؟

فرمود: همه‌ی آنان به سوی ما باز می‌گردند، یا حال است و مفید این معنای، یعنی بازگشت همه به سوی ماست.

پس آنان را بر حسب کار و راهشان جزا می‌دهیم و صیغهی «تَقَطَّعُوا» برای مبالغه در فعل است.

و لفظ «بینهم» ظرف لغو، متعلق به «تَقَطَّعُوا» است، یا

(۱) پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه سمع است نه حیل عقل، به قبول و تسلیم نه به تأویل و تصرف، دل اگر گوید چرا؟ گویی من

امر را سر افکنده‌ام، عقل اگر گوید که چون؟ پاسخ ده که من بنده‌ام! ظاهر قبول کن و باطن بسپار. کشف الاسرار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۲

ظرف مستقرّ و حال از «امرهم» است.

معنای آن این است: امر دینشان یا امر امامتشان یا امر پیروی کردن و اتباعشان را بین خودشان پراکنده و متفرق کردند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ لَفْظِ «فَاءِ» برای ترتیب در اخبار است یعنی هر کس بعضی و مقداری از اعمال صالح و نیک انجام دهد.

وَ هُوَ مُؤْمِنٌ در حالی که مؤمن باشد به سبب ایمان عامّ و بیعت عامّ نبوی، یا به سبب ایمان خاصّ و بیعت خاصّ و لوی.

فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ كوشش او ضایع نخواهد شد.

چه، کفران سعی عبارت از ضایع کردن سعی و کوشش است، ضایع نشدن سعی و کوشش را معلق بر عمل کردن مقداری از اعمال

صالح نمود که به سبب آن بریدن یا بر نفس اثر ایمان ظاهر می‌شود و آن را مقید به قبول دعوت ظاهری یا دعوت باطنی کرد.

و با توجه به مفهوم هر دو قید معنای آیه چنین می‌شود:

کسی که هیچ عمل صالح انجام ندهد.

اعمّ از اینکه چیزی از گناهان را عمل کرده باشد، یا بعضی از گناهان را عمل کرده، یا همه‌ی گناهان را.

اعمّ از اینکه مؤمن باشد یا کافر و کسی که مقداری از اعمال صالح را یا همه‌ی آن را انجام داده باشد ولی مؤمن نباشد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۳

سعی این دو طایفه ضایع و هدر است و مطلب هم چنین است، چنانچه اخبار بر آن دلالت می‌کند.

بنابر این مطلب آن طور نیست که قلندریّه می‌گوید که اگر معرفت حاصل کردی هر عملی می‌خواهی انجام بده پس ای برداران من

به گفتارهای پوچ صوفی نمایان و قلندریّه بیکار گوش ندهید.

و به لوازم ایمان خود هر اندازه که می‌توانید عمل کنید تا انشاء الله به سبب نتایج ایمان و اعمالتان، رستگار شوید.

وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ و ما همان مقدار کم از اعمال صالح یا سعی او را می‌نویسیم، یا به خاطر کسی که مقداری از اعمال صالح را انجام

می‌دهد در صحیفه‌ی عمل او آنچه را که عمل می‌کند می‌نویسیم.

وَ حَرَامٌ لَفْظِ «حَرَامِ» با فتح فا و مدّ و «حرم» با کسر حا و سکون را و «حرم» به صورت فعل مجهول خوانده شده است.

عَلَى قَوْمِيهِ أَهْلِكَانَهَا أَنَّهُمْ لَا يَزْجَعُونَ و اهل دیاری را که ما هلاک کردانیدیم دیگر زندگانی بر آنان حرام و هرگز به دنیا (یا به

ایمان) باز نخواهند گشت.

لفظ «آنهم» با فتحی همزه و کسره‌ی آن خوانده شده، «حرام» خبر مقدّم یا مبتداست که با مرفوعش از خبر بی‌نیاز

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۴

شده است و لفظ «آنهم» مبتدای مؤخّر یا فاعل بی‌نیاز کننده‌ی از خیر است، یا «حرام» مبتدای محذوف است.

و مقصود از قریه اهل آن قریه است به طریق مجاز در حذف، یا مجاز در لفظ، و معنای آن این است: اهل قریه‌ای که ما آنان را

نسبت به حیات انسانی هلاک و نابود کردیم محال است که به جزا و عقوبت ما برنگردند، یا محال است که به ثواب و پاداش ما

باز گردند بنابر اینکه لفظ «لا» زایده باشد.

یا مقصود بازگشت به انسانیت یا به دنیاست، یا آنچه که ذکر شد مبنی بر اینکه سعی و کوشش ضایع نمی‌شود حرام و ممتنع است

بر قریه‌ای که اهل آن را هلاک کردیم.

زیرا آنان به انسانیت یا به دار ثواب باز نمی‌گردند، یا آنان را هلاک کردیم برای اینکه از گمراهی شان باز نمی‌گردند.

بنا بر اینکه «آنهم لا يَزْجَعُونَ» تعلیل «أهْلِكَانَهَا» باشد و تقدیر گرفتن لام در «آنهم» در معنی موافق با کسره‌ی همزه‌ی «ان» است، آنچه

که به مقابله‌ی فقره‌ی اوّل بر حسب ظاهر موافق ترست این است که چنین گفته شود: هر کس مقداری از گناهان را مرتکب شود یا

هر کس که هیچ عمل صالح انجام ندهد.

اعمّ از اینکه مؤمن باشد یا نباشد یا کسی که ایمان ندارد اعمّ از اینکه عمل صالح انجام بدهد یا ندهد سعی او مشکور

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۵

نیست و لکن از این عبارت عدول نمود.

مطلب را طوری ادا کرد که مفید همین معنا باشد با یک چیز زاید و آن هلاکت آنان از انسانیت و هلاک کردن خداست و امتناع بازگشت‌شان به انسانیت یا دار ثواب.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ تَأْجُوجُ تا روز که راه یأجوج و مأجوج باز شود.

این جمله غایت عمل صالحات یا عدم کفران سعی یا حرمت رجوع، یا حرمت عدم رجوع، یا عدم رجوع از گمراهی می‌باشد. و مقصود از انفتاح یأجوج مأجوج باز شدن سدّ آنان است و در سوره‌ی کهف بیان یأجوج و مأجوج و تأویل آن دو، و وجه منع صرف آن گذشت.

وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ و آنان از هر جانب پستی و بلندی لفظ «حدب» جای بلند از زمین است.

يَنْسَلُونَ می‌شتابند (که روز قیامت یا قیامت ولی عصر مقصود است) شتاب می‌کنند و ضمیر به یأجوج یا به مردم برمی‌گردد، «مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسَلُونَ» خوانده شده و آن مؤید برگشت ضمیر به مردم است، چه «جدث» به معنای قبر است.

بدان که امثال این کلمات از رموز و اسرار و علاماتی است که انبیا و حکمای پیشین قرار داده‌اند، منظور از حکایت‌های آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۶

جز آگاهاندرن حقایق رمز چیزی نیست زیرا نظر خدای تعالی و جانشینان خدا در زمین افسانه‌سرای نیست.

با این وصف باید گفت: مقصود از یأجوج و مأجوج در عالم صغیر لشکریان ابلیس است که از جنّ وجود فرزند آدم زاده شده است ولایت، صاحب ولایت سدّی بین آنان و بنی آدم که از حورا متولد گشته که برای فرزند دیگر آدم آورده شده است قرار می‌دهد.

و آنگاه که ساعت نزدیک شود سدّ باز می‌شود، یأجوج و مأجوج خارج می‌شوند و تمام صفحه‌ی نفس را می‌گیرند، هر چه در آن بیابند می‌بلعند و بنی آدم از صفحه‌ی نفس می‌گریزند تا از آنان فرار کنند.

پس تپّه و بلندی و درّه‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه یأجوج و مأجوج در آن به سرعت می‌روند و مردم نیز به سرعت از آن دور می‌شوند.

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و چون وعده‌ی حقّ نزدیک شده، (ساعت احتضار و مرگ)، یا ظهور قائم عجل الله فرجه و قیامت صغری) نزدیک شود.

فَإِذَا هِيَ در این هنگام، آوردن فا و «اذا» که برای مفاجات است برای تأکید اتصال و چسبیدن جزا به شرط است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۷

و ضمیر ضمیر قصّه و شأن است، یا ضمیر مبهم است که لفظ «ابصار».

شَاخِصَةً خیره گردد این لفظ مبتداست که به سبب مرفوع از خبر بی‌نیاز شده است، یا خبر مقدم است.

أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا چشم کافران از حیرت باز می‌ماند، نه چشم مؤمنین.

زیرا مؤمنین از ترس و وحشت آن روز ایمن هستند، ولی کفار از ترس آن روز و انس نداشتن به آن چشمهایشان باز می‌ماند و پلک نمی‌زنند، اما مؤمن به جهت آنسی که به آخرت و به آنچه در آن روز می‌بیند دارد مثل این است که امر ترسناک و غریبی نمی‌بیند.

و مؤمن اگر کامل باشد برای او هیچ امر ترسناکی وجود ندارد و غیر کامل گاهی ترسهای آن روز را می‌بیند، ولی نه از جهت ایمانش بلکه از جهت کفرش.

یا وَئَلْنَا اَیْنَجَا «قول» در تقدیر است، یعنی کفار در حالی که می‌گویند: وای بر ما.

قَدْ کُنَّا فِی عَقْلِهِ مِنْ هَذَا مَا از این وعده و از این روز غافل بودیم، فکر آن را نمی‌کردیم و آن را قبول نمی‌کردیم که آماده‌ی آن شویم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۸

بَلْ کُنَّا ظَالِمِینَ بلکه ما ظالم بودیم، ما تنها به غافل بودن هم اکتفا نکردیم، بلکه بر ضد آن عمل می‌کردیم، در حالی که خداوند ما را برای عمل به آن و انس به آن خلق کرده است.

إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است گویا که گفته شده: به آنان چه گفته می‌شود؟

پس خدای تعالی فرمود: به آنان گفته می‌شود: شما و آنچه را که جز خدا عبادت می‌کنید هیزم جهنم هستید.

مِنْ دُونَ اللَّهِ در حالی که آنچه را که شما عبادت می‌کنید بعضی از غیر خداست، یا آنچه را که عبادت می‌کنید بدون اذن خداست.

و فایده تقید به «مِنْ دُونَ اللَّهِ» اخراج کسانی است با اذن خدا مطاع و مورد اطاعت قرار می‌گیرند، مانند انبیا و جانشینان آنان.

حَصَبُ جَهَنَّمَ «حصب» به معنای هیزم و مطلق چیزی است که در آتش می‌اندازند، یا هیزم آنگاه حصب می‌شود که با آن آتش افروخته شود.

أَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ و در آن آتش وارد می‌شوید لام «لها» زایده است جهت تقویت، و این جمله تأکید جمله‌ی اول است، در مقصود از خطاب مخاطبین و معبودهای آنانست به

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۲۹

طریق تغلیب.

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا اگر این بتان که شما می‌پرستید به راستی که خدایان بودند جمله مستأنف است، جواب سؤال مقدر

که ناشی از ما قبلش می‌باشد، گویا که گفته است: پس چگونه است حال آن خدایان؟

پس فرمود: اگر آنها خدا بودند که وارد آتش نمی‌شدند.

یا جمله مستأنف است و در لفظ و معنا از ما قبلش منقطع است، و ردّ بر مخاطبین حاضر است بعد از مسجّل شدن بر خدایان که وارد آتش می‌شوند.

یا جواب سؤال مقدر است به تقدیر قول، گویا که گفته شده:

در حین ورود و کفار به آتش چه گفته می‌شود؟

پس خدای تعالی فرمود: به آنان گفته می‌شود: اگر معبودهای شما خدا بودند وارد آتش نمی‌شدند.

وَ کُلٌّ هِرْ یَکْ از عبادت کنندگان و معبودها.

فِیْهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِیْهَا زَفِیرٌ در آتش تا ابد می‌مانند و از شدت خستگی نفس‌های بلند می‌کشند.

وَ هُمْ فِیْهَا لَا یَسْمَعُونَ از جهت شدت ترس و عدم احساس صداها نمی‌شنوند، یا به دلیل کر بودن، نمی‌شنوند.

یا آنچه را که به سود آنانست و آنان را راحت می‌کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۰

نمی‌شنوند و این اشکال که همه‌ی معبودهای غیر خدا مستحق آتش نیستند، چه خورشید، ماه، سایر ستارگان، ملائکه و عیسی علیه السلام معبود و مورد پرستش واقع شده‌اند، در حالی که آنان مستحقّ به اینکه خطاب به عبادت کننده‌های بت‌هاست.

یا آن معبودهایی که طبق آیه بعد از این حکم مستثناست آنجا که خدای می‌فرماید: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْهُ مُعَذِّبَاتٌ لَسَوْفَ یَعْلَمُونَ که این جمله به منزله‌ی «الّا

الذین سبقت» (جز کسانی که پیش از این در حق آنان نیکی مقرر شده است) می‌باشد چنانچه در خبر به این وجه اشاره شده است. یا در جواب اشکال چنین گفته می‌شود که معبود حقیقی در این عبادت‌ها شیطان معنوی و جنی است که همراه عبادت کننده در عبادتش می‌باشد. (۱)

چنانچه خدای تعالی به ملایکه فرمود: أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَوَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ جَوَابِ سَوَالِ مَقْدَرِست و لذا آن را از باب استحسان تأکید کرد.

(۱) به قول مولانا:

مادر بتها بت نفس شماست چونکه آن بت مار و این بت اژدهاست
مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۱

یعنی آنان که در گذشته (پیشاپیش) از جانب ما در حق آنان نیکی مقرر شده است اولئک تکرار مبتدا به وسیله‌ی اسم اشاره‌ی بعید جهت بزرگداشت شأن آنانست.

عَنْهَا مُبْعِدُونَ آنان از عذاب آتش و رسیدن رنج و درد آن دور هستند، تا منافی قول خدای تعالی: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاوَدُّهَا نَبَشْد و آنچه که گفته شده که این آیه ناسخ آن آیه است جدا بعید است.

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا آنان هرگز آواز جهنم را نخواهند شنید «حسیس» صدایی است که احساس می‌شود، جمله حال یا مستأنف و جواب سؤال مقدر یا خبرست.

وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ مقصود فرع و بی‌قراری قیامت کبیر است که آن ناراحت کننده و بی‌تاب کننده تر از قیامت صغراست.

و برخی گفته‌اند: فرع اکبر موقعی است به عبد امر می‌شود که داخل آتش شود و بازگشت این دو معنا به همان معنای اول است. و بعضی گفته‌اند: آن عذاب آتش است وقتی که اهل آتش را فرا گیرد و آن پشت سر قیامت کبراست.

وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و ملایکه آنان را ملاقات کرده

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۲

و می‌گویند:

هَذَا يَوْمُكُمْ این روز دولت و روز ثواب شماست که الّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ به آن وعده داده می‌شدید.

بدان که حسن و زیبایی مطلق عبارت از ولایت مطلقه است، هر چیزی که متصل به ولایت یا منتهی به آن گردد به وسیله‌ی زیبایی و حسن ولایت نیکو و زیبا می‌شود، اعم از اینکه فعل، یا قول، یا اخلاق یا حال یا علم، یا اعتقاد، یا وجدان و یا شهود باشد.

پس معنای قول خدا: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ این است: کسانی که فعلیت ولایت که عبارت از «حسنی» است بر فعلیت‌های آنان، تفوق و غلبه پیدا کند، بر همه‌ی فعلیت‌هایشان مقدم گردد از آتش دور هستند.

یا معنای آن این است: کسانی که وعده‌ی نیکوی ما «حسنی» برای انتفاع و بهره‌مندی آنان بر وجود طبیعی‌شان در عوالم بالا سبقت گرفته است.

و «حسنی» عبارت از ولایت است، بدین گونه که ما ولایت را بر آنان تقدیر کردیم لفظ «منا» لغوی، متعلق به «سبقت» می‌باشد، یا مستقر و حال از «حسنی».

و بنا بر معنای اول آن کس محکوم به دوری از عذاب و آتش است که فعلیت ولایت بر تمام فعلیت‌های او غالب باشد، نه ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۳
آن کسی که فعلیت ولایت در وجودش غالب نباشد.

و این معناست که موافق اعتقاد شیعه و مذهب آنانست، زیرا کسی که ولایت بر فعلیت‌های او غالب نباشد در برزخ‌ها بر آتش دنیا برگردانده می‌شود و به تقدیر مقصود کسی است که دوستدار علی علیه السلام بوده و تولای او را داشته باشد و بر این معنا اخبار بسیاری است.

پس از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که به علی علیه السلام فرمود: یا علی تو و شیعیات بر حوض هستید آب می‌دهید هر کس را که دوست دارید، از آن منع می‌کنید هر کس را دوست ندارید، شما هستید که در روز فزع اکبر در سایه‌ی عرش ایمن هستید، مردم بی‌تابی می‌کنند و شما نمی‌کنید، مردم محزون و اندوهناک می‌شوند و شما نمی‌شوید و در شما نازل شده است این آیه: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ ... تا آخر» و در شما نازل شده است: لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ (۱).
و به این مضمون اخبار متعددی است و در بعضی از اخبار آمده است که حسنه عبارت از ولایت علی علیه السلام است.
در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: شیعه‌ی ما در روز قیامت برانگیخته می‌شود با همه‌ی گناهان و عیب‌ها در حالی که

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۶ و امالی الصدوق ص ۴۵۱ ح ۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۴

صورت‌های آنان باز و سفید و عورت‌های آنان مستور و از ترس ایمن هستند، راه‌ها بر آنان هموار و شدائد و سختی‌ها از آنان می‌رود ... تا آخر حدیث «۱».

در حدیثی طولانی از نبی صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام را مخاطب قرار و فرمود: در باره‌ی شما این آیه نازل شده: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ (۲).

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ (۳) ظرف «لا يحزنهم» یا «تلقیهم» یا «توعدون» یا حال از «اليوم» یا حال از عایدی است که از «توعدون» حذف شده است، یا معمول «اذکر» مقدرست.

كَطَبِ السَّجِلِّ صحیفه‌ای که در آن حساب نوشته می‌شود، یا ملایکه‌ای است که کتابهای اعمال به سوی او بالا برده می‌شود، یا اسم کاتب نبی صلی الله علیه و آله است و لفظ «السَّجِلُّ» مانند «دلو» و «السَّجِلُّ» مانند «عتل» خوانده شده که هر دو لغتی در «السَّجِلُّ» است.

لِلْكَتُبِ لَفْظٌ «کتب» به صورت مفرد و جمع خوانده

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۷ و المحاسن ص ۱۷۸ ح ۱۶۶

(۲) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۷ و امالی الصدوق ص ۴۵۱ ح ۲

(۳) آسمان گنبد بلندی است که دوستان خدا زیر آنند و زمین فرش گسترده‌ای است که روی آن قرار دارند و چون از دنیا رفتند آسمان هم در نور دیده می‌شود. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۵

شده، و لام برای تعلیل است یعنی به خاطر کتابت و نوشتن، یا برای تقویت است، یعنی نوشته و مکتوب یا چیزی که در آن نوشته شده و طی آسمان عبارت از نابود کردن آن یا پیچیدن آن مانند پیچیدن طومار.

كَمَا يَدَّأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ بِهِ حَالِ أَوَّلِ كَمَا آفَرِيدِيمُ يَآ بِهٖ حَالِ أَوَّلِ بَرِگَرْدَانِيمُ لَفْظُ «مَا» كَافَّهُ يَآ مَصْدَرِيَّهٖ اسْتِ، فَرْقِي بَيْنِ آن دُو دَر مَعْنَا نِيسْتِ.

و لَفْظُ «خَلْقٌ» بِهٖ مَعْنَا مَصْدَرِيَّهٖ يَآ بِهٖ مَعْنَا مَخْلُوقِ اسْتِ وَ مَقْصُودِ از خَلْقِ يَآ مَخْلُوقِ يَآ فَرْدِ غَيْرِ مَعْيِنِ نِيسْتِ، بَلَكِهٖ مَقْصُودِ جِنْسِ خَلْقِ يَآ جَمِيعِ اَفْرَادِ خَلْقِ اسْتِ.

و «أَوَّلِ خَلْقٍ» مَفْعُولِ «بَدَأْنَا» يَآ «نَعِيدُ» مَقْدَّرَسْتِ كِهٖ «نَعِيدُ» مَذْكُورِ آن رَا تَفْسِيرِ مِی كَنْدِ، يَآ ظَرْفِ «بَدَأْنَا» يَآ ظَرْفِ «نَعِيدُ» مَوْخَرَسْتِ. وَ مَعْنَا آيَهٗ اِینِ اسْتِ: مَا آغَاژِ كَرْدِيمُ خَلْقِ وَ آفَرِينِشِ رَا دَرِ أَوَّلِ مَرَاتِبِ خَلْقِ، يَآ اِعَاذَهٗ مِی كَنِيمُ خَلْقِ رَا دَرِ أَوَّلِ مَرَاتِبِ خَلْقِ وَ مَقْصُودِ أَوَّلِ مَرَاتِبِ خَلْقِ، أَوَّلِ اَفْرَادِ خَلْقِ اسْتِ.

وَ أَوَّلِینِ مَرَاتِبِ خَلْقِ دَرِ هَمِهٖ عَوَالِمِ مَرْتَبِهٖی مَشِیْتِ اسْتِ، أَوَّلِ خَلْقِ آنَسْتِ كِهٖ دَرِ مَشِیْتِ بَاشَدِ كِهٖ فَرْدِ لَاهُوتِی نَامِیْدَهٗ مِی شُودِ وَ أَوَّلِ خَلْقِ دَرِ عَالَمِ خَلْقِ دَرِ مَقَابِلِ عَالَمِ اَمْرِ مَادَّهٖی مَسْتَعَدَّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۶

متمیز است از بین موادّ جهت شیء مخصوص، مانند نطفه که در رحم مستقرّ می شود.

وَ ضَمِیرِ «نَعِيدَهٗ» بِهٖ خَلْقِ بَرِ مِی گَرَدَدِ، اِگَرِ خَلْقِ بِهٖ مَعْنَا مَخْلُوقِ بَاشَدِ، يَآ بِهٖ مَخْلُوقِ بَرِ مِی گَرَدَدِ كِهٖ از لَفْظِ «خَلْقٌ» اسْتِفَاذَهٗ مِی شُودِ، يَآ لَفْظُ «مَا» مَوْصُولَهٗ وَ عَايِدِ مَحْذُوفِ اسْتِ، «أَوَّلِ خَلْقٍ» حَالِ از عَايِدِ مَحْذُوفِ اسْتِ، يَآ مَفْعُولِ بِهٖ يَآ مَفْعُولِ فِیْهٖ بَرَايِ «بَدَأْنَا» يَآ بَرَايِ «نَعِيدُ» مَقْدَّرَسْتِ.

وَ مَعْنَايِ آنِ اِینِ اسْتِ: مِثْلِ آنِ چِیزِی كِهٖ آنِ رَا آغَاژِ كَرْدِيمُ دَرِ حَالِی كِهٖ آنِ أَوَّلِ خَلْقِ بُودِ، يَآ مِثْلِ چِیزِی Kِهٖ آنِ رَا آغَاژِ كَرْدِيمُ دَرِ أَوَّلِ مَرَاتِبِ خَلْقِ، يَآ مَانَدِ كِيفِیْتِی Kِهٖ دَرِ أَوَّلِ خَلْقِ آنِ رَا آغَاژِ كَرْدِيمُ اِعَاذَهٗ مِی كَنِيمُ.

وَ مَنظُورِ تَشْبِیْهٖ اِعَاذَهٗ بِهٖ آغَاژِ خَلْقِ اسْتِ دَرِ جُوزِ ارَادَهٗ وَ اِمْكَانِ، يَآ تَشْبِیْهٖ آنْچِهٖ Kِهٖ اِعَاذَهٗ شُدِهٗ اسْتِ بِهٖ آنْچِهٖ Kِهٖ اِبْتِدَا شُدِهٗ اسْتِ دَرِ اِینْکِهٗ هَرِ دُو عَاَرِی وَ خَالِی هَسْتَنْدِ از چِیزِی Kِهٖ خَدَاوَنْدِ بِهٖ آنَا نِ دَاذَهٗ اسْتِ.

وَ عُدَاً مَفْعُولِ مَطْلُوقِ فَعْلِ مَحْذُوفِ اسْتِ عَلَيْنَا اِنْجَاژِ آنِ بَرِ مَا اسْتِ، يَآ بِرِ عَهْدَهٖی مَا ثَابِتِ وَ مَحْكَمِ اسْتِ.

إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَّرِ اسْتِ Kِهٖ از بَابِ اسْتِحْسَانِ تَاكِیْدِ شُدِهٗ اسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۷

آیات ۱۰۵ الی ۱۱۲

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲] ص: ۴۳۷

اشاره

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنِ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹)

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَإِنِ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

ترجمه: ص: ۴۳۷

روزی که آسمان را همچون در نور دیدن طومار کتابها در نوردیدیم همچنانکه آفرینش نخستین را آغاز کرده‌ایم، آن را باز می‌گردانیم بر وفق وعده‌ای که بر عهده‌ی ماست، و ما انجام دهنده‌ی آنیم. و به راستی در زبور، پس از تورات نوشته‌ایم که زمین را بندگان شایسته‌ی من به ارث می‌برند. در این برای اهل عبادت، کفایتی هست.

و ما تو را جز مایه‌ی رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

بگو همین به من وحی می‌شود که

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۸

خدای شما یگانه است، پس آیا شما پذیرنده‌اید؟

پس اگر رویگردان شدند بگو همه‌تان را یکسان آگاه کردم، خود نمی‌دانم که آیا آنچه به شما وعده داده شده است نزدیک است یا دور؟

به راستی که او هم سخن آشکارا می‌داند و هم آنچه پنهان می‌دارید می‌داند.

و نمی‌دانم شاید آن آزمودنی برای شما باشد، بر خورداری تا زمانی معین.

گفت پروردگارا به حق حکم فرما و پروردگار ما، خدای رحمان، در آنچه می‌گویید مددکار [ما] است.

تفسیر ص: ۴۳۸

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ زبور کتاب داود، کتاب آسمانی، مطلق کتاب و الواح عالی از قبیل لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است.

و ذکر مصدر است به معنای تذکر، هر چیزی که موجب تذکر است از اقلام عالی، الواح روحانی، جسمانی، کتب آسمانی، انسان کامل، ولایت، نبوت و تورات.

مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ متعلق به کتبنا، یا ظرف مستقر و حال است از «زبور» یا خبر مقدم است، «إِنَّ الْأَرْضَ» تا آخر آیه مبتدای مؤخر و جمله مفعول «کتبنا» است چون «کتبنا» به معنای قول است، این احتمال جدا بعید است و وجوه اعتبار معنا

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۳۹

در هر یک از احتمالات اعتبار لفظ بر حسب اعتبار لفظ می‌باشد.

بندگان صالح شیعه‌ی علی علیه السلام می‌باشند، زیرا که آنان مالک زمین عالم صغیر در هنگام ظهور قائم علیه السلام هستند با مرگ اضطراری یا اختیاری.

و همچنین مالک زمین فردوس نیز می‌شوند، مالک زمین عالم کبیر می‌شوند با تصرف کردن آن زمین پس از ظهور قائم علیه السلام هر طور که بخواهند و لذا این آیه به یاران قائم علیه السلام تفسیر شده است.

إِنَّ فِي هَذَا در این وعده‌ی وارث شدن زمینی، یا در این قرآن، یا در این زبور یا در این وعده و وعید که ذکر شد لَبْلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ کفایت است، یا رسیدن به مقصود است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ای رسول ما ترا نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی جمله‌ی وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ... تا آخر عطف یا حال است، در آن معنای استدراک نیز هست، زیرا از قول خدا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ این توهّم پیش می‌آید که کتاب و پندها و موعظه‌ها مخصوص عبادت کنندگان است.

پس خدای تعالی این توهّم را با این استدراک دفع نمود که فرمود: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ پس هر کس

مقصود از قول آشکار سخن آشکار علنی است، قول مکتوم ضد آنست، یا مقصود آشکار مطلق گفتاری است که بر زبان ظاهر می‌شود و مکتوم از قبیل حدیث نفس و با خود سخن گفتن است، یا قول آشکار مطلق چیزهایی است که بر صفحه‌ی نفس ظاهر می‌شود، خواه به طریق حدیث نفس باشد، یا بر زبان جاری گردد.

و مکتوم آنست که هنوز بر صفحه‌ی نفس ظاهر نشده باشد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۴۳

یا آشکار مطلق چیزهایی است که بر اعضا ظاهر می‌شود از افعال و اقوال.

و مکتوم چیزی است که بر اعضا ظاهر نمی‌شود از قبیل احوال و اخلاق و علوم یا آشکار مطلق چیزهایی است که بر نفس ظاهر می‌شود از قبیل افعال و اقوال و صفات و احوال و علوم و مکتوم آنست که هنوز بر نفس ظاهر نشده، مانند امور مخفی و پنهان که انسان از آنان اطلاعی ندارد.

وَ إِن أَدْرِ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ شَيْدَ امْرُؤٍ وَ لَوْلَا نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَائِبِينَ، یا اذابه «۱» و تخلص است.

وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ لَّدُنَّ وَ تَمَتَّعَ مَوْقَتًا، یا چیزی است که از آن لذت برده می‌شود.

یعنی آن جامع بین دو صفت است، صفت فتنه و آزمایش، صفت تمتع و لذت، یا برای بعضی فتنه و امتحان است و برای بعضی دیگر متاع و تمتع تا وقتی که مشیت خدا آن را اقتضا کند، و آن مدت بودن شما در حجاب‌های تعینات و قید زندگی دنیاست.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ از مشیت و خواست خودت

(۱) اذابه یعنی ذوب کردن و خالص نمودن فلزات.

ترجمه بیان السعاده، ج ۹، ص: ۴۴۴

خارج شو، و کارهایت را به پروردگارت واگذار، و از او طلب اصلاح به حق کن و بگو پروردگار را حکم به حق بنما. و لفظ «قل» و «قال» به صورت ماضی و «رب» با ضمّه‌ی با و «احکم» به صورت صیغه‌ی تفضیل و به صورت فعل ماضی خوانده شده است.

وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ پروردگار ما رحمان است که رحمت او نسبت به کوچک و بزرگ و بر (نیکوکار) و فاجر متساوی است.

الْمُسْتَعَانُ خدایی که جامد و نامی، با شعور و بی‌شعور و مطیع و عاصی همه در جمیع امور از او کمک می‌گیرند.

عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ مخصوصاً بر آن چیزی که شما وصف می‌کنید از خدا کمک گرفته می‌شود، از قبیل تکذیب من، شمردن کتاب من از افسانه‌ها، یا شرک آوردن به خدا، یا انکار برانگیخته و زنده شدن روز قیامت، یا انکار ولایت و اتفاق شما بر اینکه امر خلافت را به علی و اگذار نکنید و «یصفون» به صورت مضارع غایب خوانده شده است.

جلد دهم

اشاره

(هو الحی الذی لا یموت)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷

(۲۲) سوره‌ی حج ص: ۲۷

اشاره

این سوره‌ی مکی است جز چند آیه، بعضی گفته‌اند مدنی است به جز آیاتی که در باره‌ی سفر نازل شده و بعضی گفته‌اند غیر از شش آیه و برخی غیر از چهار آیه گفته‌اند «۱».

و در فضیلت این سوره (حج) از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که هر کس سوره‌ی حج را بخواند مانند کسی که حج و عمره‌ای که انجام داده باشد به او پاداش داده می‌شود و حتماً به عدد کسانی که حج و عمره در گذشته و آینده انجام داده‌اند به او اجر داده می‌شود «۲».

و از ابی عبد الله علیه السلام آمده است: هر کسی این سوره را در هر سه روز یک مرتبه بخواند از آن سال بیرون نمی‌رود مگر آنکه به سوی بیت الله الحرام خارج شود و اگر در این سفر مرگ او فرا رسد داخل بهشت می‌شود «۳».

(۱) مجمع البیان ج ۴ ص ۶۸

(۲) مجمع البیان ج ۴ ص ۶۸، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۶۹ ح ۲

(۳) مجمع البیان ج ۴ ص ۶۸، ثواب الاعمال ص ۱۳۵ ح ۱ و تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸

آیات ۱-۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۷] ص: ۲۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَنُنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَ نُفَرِّقُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ يُعَلِّمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹

ترجمه: ص: ۲۹

به نام خداوند بخشنده مهربان

هان ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، تا زلزله‌ی قیامت چیزی سهمگین است.

روزی که در آن بینید هر زن شیر دهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل شود، و هر زن آبستنی [بی‌اختیار] وضع حمل کند و مردمان را

مست بینی، حال آنکه مست نباشند، ولی عذاب الهی سخت و سنگین است.

و از مردمان کسی هست که در باره‌ی خداوند بدون دانش مجادله می‌کند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند.

بر او مقدر شده است که هر کس او را دوست گیرد، او گمراهش می‌کند و به عذاب آتش جهنم می‌کشاند.

هان ای مردم اگر در باره‌ی رستاخیز شک و شبهه دارید، [بدانید که] ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس گوشت پاره‌ی شکل یافته و شکل نیافته آفریدیم تا [حقیقت را] برای شما هویدا کنیم، هر چه را بخواهیم تا زمانی معین در رحمها قرار می‌دهیم، سپس شما را که کودکی شده‌اید [از شکم مادر] بیرون می‌آوریم تا به کمال بلوغتان برسید، بعضی از شما جانشان گرفته می‌شود و بعضی از شما به حدّ اعلای فرتوتی برده شوند، چندانکه پس از دانستن [بسیاری چیزها] چیزی نداند و زمین را پژمرده بینی، آنگاه چون بر آن آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه‌های خزّم برویاند.

این از آنست که خداوند بر حقّ است و از آنکه او مردگان را زنده می‌کند و او بر هر کاری تواناست.

و اینکه قیامت آمدنی است [و] در آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در گورها خفته‌اند، برمی‌انگیزد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰

تفسیر ص: ۳۰

یا أَيُّهَا «۱» النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ «۲» ای مردم از غضب و خشم پروردگاران و عقوبت او بترسید و مخالفت اوامر و نواهی او را ترک کنید.

إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ که زلزله‌ی روز قیامت جمله مستأنفه و در مقام تعلیل است.

مقصود از ساعت ساعت ظهور قائم عجل الله فرجه وقت احتضار با مرگ اختیاری یا اضطراری است، ساعت قیامت صغری، یا ساعت قیامت کبری و ظهور ولایت کلّیه می‌باشد، چنانچه به همه‌ی اینها در خبر اشاره شده است.

شَيْءٌ عَظِيمٌ بسیار حادثه بزرگ و واقعه سختی خواهد بود که آن زلزله چیز سهمناکی است چون حال احتضار و زلزله‌ی آن در عالم صغیر امری است که نفوس بشری و مدارک حیوانی تحمّل آن را ندارند، زیرا که آن زلزله جهت خراب کردن نفوس بشری و مدارک حیوانی و مبانی دانی و پست است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَدْهَلُ

آن روز که آن ساعت و زلزله را ببینید می‌بینید که زن شیرده از غایت دهشت و وحشت بچه

(۱) ندای علامت است، ندای علامت بر عامه‌ی مردم است. کشف الاسرار

(۲) دین دو کلمه یکی قهر است یکی لطف اتقوا قهر است که می‌داند به عدل خویش و ربکم لطف است که می‌نماید به فضل

خویش. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱

شیر خوارش را رها می‌کند.

كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ

با اینکه مرزعه که بچه‌اش را شیر می‌دهد خود را فدای شیر خوارش می‌کند.

وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا

و هر آبستن بار رحم را بیافکند، مقصود از آبستن و صاحب حمل هر چیزی است که در آن چیز دیگری پنهان و مخفی باشد، چون

فَاِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ كَمَا شَمَّا رَا از خَاك

(۱) همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ باز میابی و این تن بدین صفت که شنیدی مانند تختی است که شاهی بر آن نشسته که آن را دل گویند و او را با این خاک تیره خویشاوندی نه! و هم چون زندانی او را آرام و قراری نه! کشف الاسرار ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴

آفریدیم، یعنی در ماده‌ی خلقت و آفرینش خود نظر و اندیشه کنید که جزو اعظم آن خاک بود که پست‌ترین عنصرهاست، سپس آن خاک در مراتب استکمالش کامل گشت، هر کامل شدنی برای شما مرگ بود از صورتی و زنده شدن در صورتی دیگر، تا به بالاترین مراتب بشری رسیدید، و مرگ شما از بشریت و زنده شدنتان با ملکیت مانند مردن‌ها و زنده شدنهای گذشته است.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ آنگاه از نطفه و از خون بسته «علقه» عبارت از خون بسته است.

ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ «مضغه» قطعه گوشتی است که هنوز کامل خود را نگرفته و شل است و اجزای آن متماسک و به هم پیوسته نیست، همانند گوشتی که جویده می‌شود.

و داخل شدن لفظ «من» بر ماده دلالت بر آن دارد که ماده انسان نیست و جزیی از آن هم نیست، بلکه انسان اسم فعلیت اخیر است که عبارت از روح است و نفس انسانی چنانچه فلاسفه معتقدند از نظر حدوث جسمانی است، نه قدیم است، نه قبل از بدنها خلق شده است.

چنانچه جمعی از متکلمین و فقها می‌گویند، آنچه که وارد شده ارواح قبل از بدنها خلق شده‌اند بر حسب نشئه‌ی مجرد روح است، نه بر حسب نشئه‌ی متعلق و وابسته، تعلق و وابستگی یک ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵

وصف عرضی برای نفوس نیست چنانچه برخی گفته‌اند، بلکه آن مرتبه‌ای از مراتب ذات نفوس و نشئه‌ای از نشئه‌های وجود نفوس است.

مُخَلَّقَةٍ آنکه با خلقت کامل و تام است و وزن «تخلیق» که برای مبالغه می‌آید دلالت بر تمام و کامل بودن خلقت دارد.

وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ و آنکه خلقت او تمام نیست، یا ناتمام شدن زمان خلقتش در رحم باقی مانده، آن زمانی است که برای جنین در رحم معهود است، یا در رحم باقی نمانده، سقط شده یا به طور سالم قبل از نه ماه خارج شده است.

لِیُبَيِّنَ لَكُمْ تا برای شما کیفیت و چگونگی زنده شدن شما پس از مرگ را از این زنده شدن که برای شما مشهود است بیان کنیم.

و حذف مفعول برای این است که هر احتمال ممکن در ذهن سامع شکل بگیرد، گویا که گفته است: تا برای شما بیان کنیم حکمت، قدرت، علم، رأفت، پشتکار، خسته نشدن، میراندن و زنده کردن، بعث، نشر، جزا و حساب شما را.

وَ نُقَرِّئُ این لفظ با رفع و نصب از باب افعال خوانده شده، و از ثلاثی مجرد به صورت تکلم و غیبت خوانده شده، ثلاثی مجرد متکلم از «قررت الماء» مأخوذ است، یعنی آب را ریختم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶

و اگر «نقر» مرفوع خوانده شود عطف بر «خلقنا» است، یا حال است به تقدیر مبتدا، یا مستأنف است.

و اگر منصوب خوانده شود معطوف بر «نبین» است، گویا که گفته است: غرض ما از صبر و تدریج در خلقت بیان حکمت و قدرت ما بر بعث و زنده کردن و استقرار نطفه‌های شماست.

فِي الْأَرْحَامِ مدتی در رحم‌ها قرار می‌گیرید، تا دلیل بر بقای شما در برزخ و قبل از بعث باشد، همانند باقی ماندن شما در رحم‌ها.

مَا نَشَاءُ تا مدت مشیت و خواست ما باید در رحم باقی بمانید، یا آنچه را که از نطفه‌ها می‌خواهیم در رحم بماند آن را در رحم برقرار می‌سازیم و آنچه را که می‌خواهیم از رحم‌ها زایل می‌کنیم.

صاحبش را آزار می‌دهد.

و چه خوب گفته شده:

سینه‌ی خود را برو صد چاک کن دل از این آلودگیها پاک کن

و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً زمینی را می‌بینی از گیاه خالی و خشک است این جمله خطاب به فرد غیر معین و عطف بر جزا یا شرط و جزاست.

گویا که خداوند در مقام استدلال بر امکان بعث و حشر همه را مورد خطاب قرار داده و فرمود: وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً ...

تا آخر» یا خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و عطف به اعتبار معنا و کنایه از منکرین زنده شدن بعد از مرگ است، گویا که خداوند چنین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰

فرموده است: نطفه و تغییرات و میراندن و زنده کردن آن را می‌بینی پس چگونه منکر بعث می‌شوی در حالی که زمین را هم خشک می‌بینی؟! فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ پس آنگاه که آب را بر زمین فرستادیم حرکت و نشاط در زمین پدید می‌آید، زمین را در سیراب شدن از آب و تحریک دانه‌ها و ریشه‌های گیاهان و رشد و نمو آنها به کسی که آب بیاشامد و نشاط و تحرک پیدا کند، مثال زده است.

و رَبَّتْ گیاه در آن می‌روید و بالا می‌آید.

وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ از هر نوع گیاه زیبا و خوب می‌روید.

ذَلِكَ آنچه که ذکر شد از تغییرات نطفه و عارض شدن حالات آن و میراندن و زنده کردن آن و زنده شدن زمین بعد از مرگش به سبب فرستادن باران بر آن، همه‌ی اینها بدان جهت است که:

بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ «۱» این (آثار قدرت) عالم دارای

(۱) خداوند یگانه مخلوق را برای اظهار قدرت خلق کرد! و برای اظهار کرم روزی داد، و برای اظهار جبروت میرانید، و در آخر برای کیفر و پاداش دوباره زنده کرد! چنانکه آدمی نخست نطفه بود به قدرت خود آن را علقه گردانید به مشیت خود آن را مضغه ساخت به اراده خود استخوان پدید آورد. کشف الاسرار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱

مبدأ قادر، علیم و حکیم است که عنایت و لطف و مهربانی به خلقش دارد.

و اگر این مبدأ نبود آن تغییرات واقع نمی‌شد، تغییراتی که از ادراک دقیق و نکته‌های آن و ادراک نظم اسباب آن حکمای عقلا عاجزند.

وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى و بدان جهت خداوند پس از مرگ زنده می‌کند که عادت خدای تعالی زنده کردن مرده‌هاست، هر مرده‌ای می‌خواهد باشد.

پس وقتی خداوند زمین مرده را ترک نمی‌کند (در نتیجه به طریق اولی) نطفه‌ی میت را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه آن دو را زنده می‌کند، پس انسان را که شریف‌تر از همه است رها می‌کند و بعد از مرگش زنده نمی‌کند.

وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این زنده گردانیدن بدان جهت است که عادت و رسم خدای تعالی زنده گردانیدن مرده‌هاست باضافه اینکه خداوند قدرت و توانایی این کار را دارد، پس حتما انسان را مرده رها نمی‌کند.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ سَاعَةٌ و روز قیامت حتما می‌آید و این بدان جهت است که همه‌ی عالم ماده از نظر ذات و صفت از نقص به

کمال در تجدد هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲

و همین است معنای اینکه جهان هستی در ترقی است و آنچه که از نقص به کمال تجدد و تحرک پیدا کرده حجابهایش که همان حدود مانع از حضور نزد پروردگارش می‌باشد خارج می‌شود.

و آنچه که از حدود خارج گشته نزد پروردگار می‌ایستد و ساعت جز قیام و ایستادن نزد پروردگار نیست.

مقصود در اینجا پروردگار مضاف است که آن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

لَا رَيْبَ فِيهَا نَباید در ساعت و قیامت شک کرد.

یا شکی در آن باقی نمی‌ماند بعد از ملاحظه‌ی ترقی‌های نطفه و دانه‌ها و ریشه‌ها، یا جنس ریب و شک از ساعت منفی است، بدین

معنا که هر کس ساعت قیامت را تصور کند در آن شک نمی‌کند، هر کس در آن شک کند ساعت را تصور نکرده است، پس در

قیامت یا ظهور شکی نیست و در آنچه که شک است ساعت نیست.

وَأَنَّ اللَّهَ عَادَتُ وَرَسْمُ خدای این است که یَبْعَثُ حتما زنده می‌گرداند.

مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در قبرها هستند.

چنانچه می‌بینی همه‌ی قوای پنهان در نطفه‌ها و زمین‌ها را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳

زنده می‌کند، پس چگونه انسان را که اشرف موجودات است به حال خود رها می‌سازد و ارواح و قوای پنهان در بدن او را زنده

نمی‌گرداند.

آیات ۸-۱۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۶] ص: ۴۳

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۸) ثانی عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُدَيْقُهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ

خَيْرٌ اطمأنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقلبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ

مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲)

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ

هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۴

ترجمه: ص: ۴۴

و از مردمان کسی هست که در باره‌ی خداوند بدون هیچ علمی و هیچ رهنمودی و هیچ کتابی روشنگر مجادله می‌کند.

پهلوی خویش به تکبر بگرداند تا [مردمان را] از راه خدا گمراه کند. در دنیا خفت و خواری دارد و در روز قیامت عذاب آتش را

از کسی است که از او تقلید شده یا با دیدن کتابی از اوست، به این سه نوع علم اشاره نمود آنجا که فرمود: **بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ** و علم را مقدم انداخت چون از حیث خود علم از تقلید شریف‌تر است اگر چه تقلید از جهت خروج از انانیت و تسلیم شریف‌تر از علم است.

زیرا که علم حصولی خالی از شایبه‌ی انانیت نیست که آن انانیت نوعی تفرعن و ادعای الهیت است.

و عبارت را با کلمه‌ی «هدی» و «کتاب منیر» ادا کرد تا اشعار به این باشد که تقلید اگر از کسی باشد که تقلیدش صحیح است به اینکه از جانب خدا مجاز و صدق او معلوم باشد توسل به او و اعتماد بر او در تکلم و جدال صحیح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷

و اما اگر تقلید از کسی باشد که تقلید از او صحیح نباشد از قبیل امثال و اقران و پدران و معلمین پس اعتماد بر او جایز نیست.

ممکن است مقصود از کتاب منیر علم شهودی حضوری باشد که در مرتبه‌ی قلب و روح برای صاحب شهود و عیان است، زیرا که مشهود در آن مرتبه مانند مکتوب است که در صفحه‌ای نزد نفس در اعیان حاضر باشد.

بنابر این اقسام سه‌گانه به ترتیب الاشرف فالاشرف می‌شود.

ثانی عطفه کنایه از اعراض و استکبار و تکبر است یعنی پهلوی خویش به تکبر بگرداند.

يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا خلق را از راه خدا گمراه کند لفظ «يُضِلُّ» از باب افعال و از ثلاثی مجرد خوانده شده، سبیل خدا همان ولایت است و نبوت نیز سبیل خداست، چه آن سبیل ولایت است.

لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ در دنیا برای آن کس که در خدا مجادله می‌کند خواری، گرفتاری و رسوایی است.

زیرا حالت جدل، اراده‌ی غلبه بر بندگان خدا، استکبار و تکبر بر بندگان بلایی بزرگ و آتشی از جهنم است، چون او در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸

گمراهی‌اش فرو رفته است دیگر رنج و درد آن را احساس نمی‌کند.

وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ و اختلاف معطوف و معطوف علیه با اسمیه و فعلیه بودن جمله برای اشعار به این است که خزی و خواری لازمه‌ی جدال مجادله‌کننده است و محتاج جعل جاعل نیست و آن خواری در دنیا برای او ثابت است بدون اعتبار تجدد، به خلاف عذاب آخرت که محتاج به جعل و تجدد است که هر وقت پوست بدنشان از بین برود به پوست دیگری غیر از آن تبدیل خواهد شد و به او گویند: **ذَلِكَ** این خواری عذاب **بِمَا قَدَّمْتُمْ** یداک به سبب آن چیزی است که دستانتو آن را پیش فرستاده، یا دستهای تو عمل‌های بد را مقدم انداخته و این عذاب و خواری بدون استحقاق و آمادگی از خود تو نیست تا ظلم بشود.

و چون بیشتر عمل‌ها با دو دست انجام می‌گیرد جمیع بدیها را از اقوال و افعال و حالات و اخلاق به دو دست نسبت داد.

وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ عطف بر **بِمَا قَدَّمْتُمْ** یداک است و نفی ظلم کنایه از عدل است، یعنی این خواری و عذاب بدان جهت است که خداوند عادل است و عدل اقتضا می‌کند حق هر مستحقّی به او داده شود و تو استحقاق خواری و عذاب را داشتی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۹

و لفظ «ظلام» مانند تمار برای نسبت است نه برای مبالغه.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ بعضی از مردم کسی است که خدا را به ظاهر می‌پرستند.

«حرف» به معنای طرف و کنار است، خداوند عابد را که در امرش شک می‌کند و در عبادتش متزلزل است به جنگجویی تشبیه کرده که عازم بر قتال نیست، شک‌کننده و متزلزل از پیروزی است که به‌طور دایم کناری می‌ایستد و در کنار سربازان و در یک طرف آنانست که اگر فتح و غلبه‌ای بود با سربازان راه می‌افتد و موافق آنان می‌شود و گر نه فرار می‌کند.

و صحیح است تفسیر آیه به کسی که در خدا شک می‌کند، یا به خدا اقرار کرده و در محمد صلی الله علیه و آله شک می‌کند.

و به کسی که در امرش متزلزل است و بر حسب دنیايش مترصد خیر و شرّ است.

چنانچه فرمود: فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ اَيْنَ رُو هِرْغَاهُ بِه نَعْمَتِي رَسَدِ اَطْمِئِنَانٍ پيدا كند و اگر به شرّ و آفتی رسد از دین خدا رو برگرداند.

مقصود از خیر، خیرهای بدنی و مقصود از شرّ، شرور بدنی است و ممکن است مقصود از «حرف» کسب باشد، یعنی بعضی از ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰

مردم خدا را عبادت می‌کنند در حالی که مشتمل بر کسب دنیا و خیرهای بدنی در عبادتش باشد، یعنی عبادتش را وسیله‌ی دنیايش قرار می‌دهد.

پس اگر به دنیايش رسید آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود و گر نه از خدا روی برمی‌گرداند.
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ چنين کسی در دنیا و آخرت زیانکارست.

لفظ «خسر» به معنای این است که گمراه شد و مغبون گشت، به کمتر از سرمایه‌ی اصلی فروخت، درمان کم شد و ناقص شد، و «خسر» در این معنای اخیر مثل «اخسر» است و نصب الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ بنا بر ظرفیت است در همه‌ی این معانی، یا بنا بر ظرفیت است در غیر معنای اخیر و در معنای اخیر مفعول به است.

یا بنا بر تشبیه به مفعول به است در همه‌ی معانی، یا در غیر معنای اخیر مانند «حسن الوجه» است با نصب «الوجه» خسران او در دنیا به این است که عمرش را که کالای با ارزش و گرانبهایی است بدون عوض تمام کند.

زیرا عوض در دنیا لذت بردن از مناجات خدا، فارغ و خالی شدن قلب از چیزهایی است که او را مشوش می‌کند و طهارت و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱

پاکی او از کینه، حسد، بخل و سایر رذایل می‌باشد، عوض در آخرت نعمت‌ها و بهشت‌های آخرت است و رضوان از خدا که آن بزرگتر است.

و این عابد از همه‌ی اینها محروم است، علاوه بر این او از مستلذات حیوانی نیز در دنیا بهرمنند نمی‌شود و لذت نمی‌برد، چون در هر حال اضطراب دارد و آرامش و اطمینان ندارد.

ذَلِكْ اَيْنَ خَسِرَانَ وَ زِيَانَ وَ اَنَ مَحْرُومَ بُوْدِنَ اَز لَذَاتِ هَاي اِنْسَانِي دَر دُنْيَا وَ اَخْرَتَ وَ اَز لَذَاتِ هَاي حَيَوَانِي اَسْتِ زِيَانَ اَشْكَارَ وَ واضحی است.

هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُئِينُ وَ اَيْنَ (نفاق و دو رویی) زيانش بر همه کس آشکار است.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بَدُونَ اَذْنِ خَدَا چيزی را فرا می‌خواند که نه به او ضرر می‌رساند و نه نفعی عاید او می‌کند.

یا «من» برای تبعیض و ظرف مستقرست و حال از قول خدا: مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ می‌باشد.

زیرا مدعو و معبودش در حقیقت هوای نفس اوست و او گمان می‌کند که در یک طرف از دین خدا را عبادت می‌کند، در حالی که هوای نفسش توانایی ضرر و نفع او را ندارد.

و این آیه کنایه از کسی است که به محمد صلی الله علیه و آله و رسالتش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲

اقرار نموده، و به قول پیامبر در باره‌ی علی علیه السلام توجه نکرده و به خود علی علیه السلام اقرار ننموده است.

ذَلِكْ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ وَ اَيْنَ حَقَّ هَمَانَ گمراهی دور از سعادت است نسبت دوری به گمراهی مجاز عقلی است و حصر در اینجا و در قول خدا: ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُئِينُ حقیقی است یا ادعایی.

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ بَدْبَخْتِ خَدَا را رها کرده و چیزی که به ضرر نزدیکتر از نفع است می‌پرستد.

ثُمَّ لِيَقْطَعَ سِيسَ نَفْسِ خُودِ رَا بَا اِخْتِنَاقٍ وَ خُفَّهُ كَرْدَنِ قَطْعِ كُنْد.

فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ كَيْدَ وَ مَكْرَ اَوْ دَرِ اِخْتِنَاقِ خُودِشَ اَيَا غِيْظِ اَوْ رَا مِي بَرْد؟

مَا يَغِيْظُ اَنْجَه كِه اَوْ رَا بَه غِيْظِ وَ خُشْمِ مِي اَوْرْد، يَا رِيْسْمَانِي رَا بَه اَسْمَانِ دُنْيَا بِيَا نْدَا زْدِ وَ كُوشَشِ دَر رِيْسِيْدِنِ بَه اَسْمَانِ بَكُنْد، سِيسِ

رِيْسْمَانِ رَا قَطْعِ كُنْد، يَعْْنِي خُشْمِ خُودِ رَا اِسْتِعْمَالِ كُنْد، اَنْ وَقْتِ نَظَرِ بِيَا فَكُنْدِ وَ بِيْسِيْنْدِ اَيَا كَيْدِ وَ حِيْلَه اَشْ غِيْظِ وَ خُشْمِ اَوْ رَا مِي بَرْد؟

يَا هَر كَسِ اَز مُؤْمِنِيْنِ گَمَانِ مِي كُنْد كِه خُودِ مَحْمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ رَا يَارِي نَخُوهَا كَرْدِ وَ بَه هَمِيْنِ جِهَتِ خُشْمَانَا كِ مِي شُودِ

رِيْسْمَانِي بَه اَسْمَانِ خَا نَه اَشْ بِيَا فَكُنْدِ تَا خُودِ رَا خُفَّهُ كُنْد، يَا بَه اَسْمَانِ دُنْيَا رِيْسْمَانِ اَنْدَا زْدِ وَ بَخُوهَا حِيْلَه اِي بَرَا يَارِي كَرْدِنِ مَحْمَدِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ دَرَسْتِ كُنْدِ سِيسِ نَفْسِشَ رَا قَطْعِ كُنْدِ يَا خُشْمَانَا كِ گَرْدَدِ، پَسِ بِيْسِيْنْدِ ... تَا اَخْر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۶

يَا هَر كَسِ اَز مُنَافِقِيْنِ يَا كَافِرِيْنِ كِه گَمَانِ مِي كَرْدِه اِسْتِ خُودِ اَنْدِ مَحْمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ رَا هَر گَزِ يَارِي نَخُوهَا كَرْدِ، اَكْتُونِ كِه

گَمَانِ مِي كُنْدِ خُودِ بَه اَوْ يَارِي مِي كُنْدِ وَ اَز اِيْنِ رُو بَه خُشْمِ مِي اَيْدِ خُوبِ اِسْتِ رِيْسْمَانِي بَه اَسْمَانِ خَا نَه اَشْ بِيَا فَكُنْدِ تَا خُودِ رَا خُفَّهُ

كُنْد، يَا بَه اَسْمَانِ دُنْيَا رِيْسْمَانِي اَنْدَا زْدِ تَا يَارِي خُودِ رَا دَفْعِ كُنْد، سِيسِ بِيْسِيْنْدِ ...

تَا اَخْر اَيَه.

وَ كَذٰلِكَ هَمْجِنِيْنِ اِسْتِ اَنْزَالِ قُرْاٰنِ دَر بِيَا نِ بَعْثِ وَ زَنْدِه كَرْدِنِ پَسِ اَز مَرْگِ بَا بَرَهَانِ وَاضِحِ وَ رُوشْنِي كِه بَرَا يِ بِيَا نِ اِيْنِ مُطْلَبِ

اَوْرْدِيْمِ، دَر بِيَا نِ حَالِ كَسِي كِه دَر خُودِ مَجَادَلَه نَمَايْدِ بَدُوْنِ دَلِيْلِ وَ بِيَا نِ، حَالِ كَسِي كِه بَر يَكِ طَرَفِ اَز دِيْنِ عِبَادَتِ مِي كُنْدِ وَ بِيَا نِ

حَالِ مُؤْمِنِ كِه بَر دِيْنِ ثَابِتِ وَ اِسْتِوَارَسْتِ.

دَر بِيَا نِ حَالِ هَمِي اِيْنِ گَرْوهَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنِ رَا نَا زَلِ كَرْدِيْمِ، اَيَاتِ بَيِّنَاتِ اَيَاتِي كِه وَاضِحِ هَسْتِنْدِ، يَا اَيَاتِي كِه وَاضِحِ كُنْنْدِهِي حَالِ

مَرْدَمِ وَ صِفَاتِ خُودِ وَ جَانَشِيْنَا نِ خُودِ هَسْتِنْدِ.

وَ اَنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَّرِيْدُ اِيْنِ جَمْلَه عَطْفِ بَر «كَذٰلِكَ» بَه تَقْدِيْرِ لَامِ، يَا عَطْفِ بَر ضَمِيْرِ مَفْعُوْلِ اِسْتِ، يَعْْنِي بَه تُو اِيْنِ مُطْلَبِ رَا نَا زَلِ

كَرْدِيْمِ كِه خُودِ اَنْدِ هَر كَسِ رَا بَخُوهَا هَدَايَتِ مِي كُنْدِ.

وَ فَاعِلِ «يَرِيْدُ» ضَمِيْرِي اِسْتِ كِه بَه مُوَصُوْلِ يَا بَه «اللّٰهَ» بَر مِي گَرْدَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷

آیات ۱۷-۲۴

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۲۴] ص: ۵۷

اشاره

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِيْنَ هَادُوْا وَ الصّٰبِئِيْنَ وَ النَّصَارِيَّ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اِنَّ اللّٰهَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ

شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَشْجُدُ لَهٗ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُوْمُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ

وَ كَثِيْرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيْرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعِقَابُ وَ مَنْ يُّهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ مُّكْرَمٍ اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ (۱۸) هٰذٰنِ خَصْمَانِ اِخْتَصَمُوْا فِي رِبِّهِمْ

فَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نّٰرٍ يُّصَّبُ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ الْحَمِيْمُ (۱۹) يُصِيْرُهُ بِهٖ مَا فِي بُطُوْنِهِمْ وَ الْجُلُوْدُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ

حَدِيْدٍ (۲۱)

كُلَّمَا اَرَادُوْا اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اُعِيْدُوْا فِيْهَا وَ ذُوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيْقِ (۲۲) اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيْهَا مِنْ اَسْوَدٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَ لَوَّلُوْا وَ لَبَسُوْهُم فِيْهَا حَرِيْرٌ (۲۳) وَ هُدُوْا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوْا اِلَى

(مراجعه شود به اعلام قرآن و دائرة المعارف اسلامی و فرهنگ دهخدا و غیره)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ که او بر احوال همه موجودات عالم (بصیر و) گواه است این جمله استیناف و در مقام تعلیل است. أَلَمْ تَرَ يَا (به چشم بصیرت) مشاهده نکردی؟

از ماقبلش در لفظ و معنا منقطع است، یا به ماقبلش ربط دارد و جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یعنی تعلیل تمیز دادن گروه‌های مختلف و علت قدرت خدا بر هر چیز.

گویا که گفته شده: آیا خداوند می‌تواند بین نفوس زیاد که با هم شبیه هستند و تشابه‌شان نیز شدیدست تمیز بدهد؟ پس فرمود: خداوند توانایی بر این کار دارد، چون تو همه‌ی نفوس بشری را بلکه همه‌ی موجودات علوی و سفلی را با کثرت و تشابه آنها می‌بینی که برای خدا سجده می‌کنند و تحت فرمان او هستند.

و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است که در این صورت یا خطاب به غیر معین است که استفهام برای توییح می‌شود، یعنی برای تو شایسته نیست که نبینی.

أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ همه‌ی آنچه که در آسمان‌ها و زمین است برای خدا خضوع می‌کنند نهایت خضوع.

و خضوع در هر چیزی بر حسب همان چیزست، غایت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۱

خضوع برای کسانی که مختار هستند این که از اراده و اختیار و انانیت خود خارج شوند، تحت اختیار انانیت کسی که برای او سجده می‌کنند داخل شوند، چون افتادن بر خاک ظهور آن خروج است سجده‌ی نماز را سجود نامیده‌اند، چون همه‌ی موجودات با فطرت وجودشان تحت امر حق تعالی مسخر و فرمانبردارند همه برای خدا سجده می‌کنند با فطرت وجودشان. پس سجده می‌کند برای خداوند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ همه‌ی کسانی که در آسمانهاست به‌طور تکوینی و اختیاری. وَمَنْ فِي الْأَرْضِ همه‌ی آنچه که در زمین است به‌طور تکوینی و بعضی از آنان در حال اختیار نیز سجده می‌کنند. وَالشَّمْسُ وَ خورشید با جریانش سجده می‌کند.

و الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ نيز ماه، ستارگان، کوهها، گیاهان و جانوران سجده‌گرند، که مقصود از درخت مطلق چیزی است که از زمین می‌روید، یا خصوص چیزی است که دارای ساق باشد، چنانچه همین معنای لغوی «شجر» است.

وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ عطف بر مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ است، یعنی بسیاری از مردم هم به‌طور اختیاری سجده می‌کنند.

یا مبتداست که خبر آن ما بعدش می‌باشد و جمله بر جمله‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۲

«ألم تر» عطف شده است.

وَ كَثِيرٌ ابتدای کلام است، بنا بر اینکه «كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» از قبیل عطف مفرد باشد، یا تکرار و تأکید اولی است.

حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ خبر مبتدای اول «كثیر» یا مبتدای دوم است، که آنان سزاوار عذابند.

وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ جمله‌ی معطوفه یا حالیه است که هر که خدا خوارش بدارد هیچ کس گرامیش ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ این جمله در مقام تعلیل است و (در سوره‌ی بقره) در تفسیر قول خدای تعالی: وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ بیان تام این آیه گذشت که چگونه خدا هر چه بخواهد همان را می‌کند؟

هَذَا خَصِيْمَانِ این دو گروه (مومن و کافر) که در دین خدا با هم به جدال برخاستند مخالف و دشمن یکدیگرند مستأنف است و جواب سؤال مقدر، گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که در خدا و مؤمنین جدال می‌کند، مؤمنینی که کفار با آنان در

بارهی خدا مجادله می‌کنند؟

پس فرمود: این دو گروه مؤمن و کافر مخالفت و دشمن یکدیگرند.

لفظ «خصم» در اصل مصدر است که بر مؤنث و مذکر و تشبیه و جمع اطلاق می‌شود، یا وصف است و اینچنین است، گاهی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۳

تشبیه و جمع بسته می‌شود، مانند اینجا.

اِخْتَصَمُوا با هم مجادله کردند.

فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا آنان که در بارهی خدا بدون علم مجادله کردند قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ بر ایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده است کنایه از خیطاطی است که در اینجا از باب استهزا استعمال شده است.

لفظ «قُطِعَتْ» را به صورت ماضی آورد تا اشعار به تحقق و حتمی بودن وقوع آن داشته باشد.

يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ و از بالای سرشان آب جوش (یا بسیار سرد) ریخته می‌شود، چه «حمیم» به معنای آب گرم و آب سرد است، یعنی از اضدادست.

يُضَهَّرُ بِهِ که بدنشان با آن آب جوش بریان می‌شود، یا با آن ذوب می‌گردد.

مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ اثر آن آب داغ از ظاهرشان به باطنشان می‌رسد پس ظاهر و باطن آنان بریان می‌شود و تقدیم باطن جهت اهمیت دادن به آن در مقام تهدیدست.

وَلَهُمْ مَخْصُوصٌ به آنانست مَقَامِعُ عمودهای آهنین، زیرا مقامع جمع «مقمعه» است، مانند «مکنسه» و جمع «مقمع» مانند «مکحل» نیست که آن چوبی است که با آن به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۴

سرفیل می‌زنند.

مِنْ حَدِيدٍ و آن گرزهای آهنین است تقیید به «حدید» آهن جهت تصریح به این است که «مقامع» جمع «مقمعه» است نه «مقمع».

كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا هر گاه خواستند از آتش یا از عمود آهنی خارج شوند، یعنی از عذاب آنان خارج شوند.

مِنْ غَمٍّ قصد خروج آنان از غم و اندوه است نه از شوق، زیرا اگر شوق داشتند و قصد خروج به مراتب عالی را داشتند که به طور حتمی خارج می‌شدند، چون افسار شوق آنان را می‌کشاند و در آتش وانمی‌گذارد.

أَعِيدُوا فِيهَا با همان عمودهای آهنی دوباره به سر جای خود برگردانده می‌شوند. و به آنان گفته می‌شود:

ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان و سوزاننده را بچشید، بنابر آن که «حریق» اسم مصدر یا وصفی باشد که مذکر و مؤنث در آن مساوی است، یا مقصود عذاب آب داغ سوزان است.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنانکه ایمان به خدا آوردند و نیکوکار شدند البتّه خدا همه را در بهشت‌هایی داخل گرداند (و الذین امنوا و عملوا الصالحات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۵

قطعت لهم ثياب من النعيم أولهم جنات ...) تا آخر».

ولی خدای تعالی به این عبارت عدول کرد تا بزرگداشت مؤمنین باشد، بدین گونه که شأن آنان بالاتر از این است که قرین کافران قرار گیرد، علاوه بر افاده‌ی این معنا مؤمنین را شرف و بزرگی بخشید و مباشرت پاداش را به خدا نسبت داد.

نیز اشعار به این دارد که جزای کافرین از لوازم اعمال آنانست، جزای پاداش مؤمنین محض تفضّل از خداست، اینجا اکتفا به ایمان نکرد، چنانچه در جانب کفار بر کفر اکتفا کرد.

زیرا کفر در عقوبت کافی بود، بر خلاف اسلام که اگر مقرون به عمل که همان ولایت است نباشد یا مقرون به ولایت که جزئی از عمل صالح است نباشد، برای پاداش کافی نیست بلکه صاحب این اسلام مثل کسانی است که امیدوار به امر خدا هستند، تا وقت مرگ محکوم به چیزی نیستند بر خلاف کسی که تولای علی علیه السلام را دارد که آنان محکوم به این هستند که خدا آنان را به بهشت داخل می‌کند.

جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آن گونه بهشتها که از زیر عمارتها یا درختانش نهرها جاری است مکرر گذشت که مقصود زیر عمارتهای بهشت یا درختان یا قطعه‌هایش می‌باشد، یا مقصود از نهرها، نهروهای معنوی است که از هر مرتبه‌ای به مراتب ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۶

پایین ترش جریان دارد و از مراتب جنان تا عالم طبع.

يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسَهُمْ «۱» که در آنجا به دستبندهایی زرین و مروارید آراسته شوند و لباسشان ابریشم است لفظ «لؤلؤ» با نصب (مفعول يحلون) و جرّ (معطوف به ذهب) خوانده شده است.

وَ هُدُوا «۲» إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ خداوند آنان را به اقوال و گفتارهایی ارشاد می‌کند که با آنها نفوسشان پاک می‌شود.

از قبیل ذکرها، تحیت‌ها، افکار و تخیلات و این جمله‌ی «لِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» عطف بر «تجری» یا «یحلون» است.

اگر جمله‌ی «یحلون» صفت بعد از صفت نباشد، یا هر دو جمله با جمله‌ی «یحلون» حال‌های مترادف یا متداخل‌اند.

و اگر معنای «هدوا» یهدون باشد پس آوردن ماضی به جهت تحقق وقوع آنست، اگر معنای آن این باشد که آنان در دنیا به گفتار خوب هدایت شدند و راه یافتند پس ماضی بر همان

(۱) همانگونه که امروز اهل معرفت متفاوتند و مؤمنان در ایمان کمی و بیشتری دارند، فردا در سرای جاودان هم هر کسی بر حسب حال خویش و بر اندازه‌ی معرفت خویش، نوازش و کرم بیند. کشف الاسرار

(۲) گفتار پاک زدن است که از دعوی پاک است و از خودبینی و خودستایی دور، به نیاز نزدیک و به عجز خویش اقرار و به گناه خویش اعتراف کردن و به سوز و گداز اقتدای به آدم کردن و ظلمنا انفسنا گفتن است. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۷

معنای خودش خواهد بود.

وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطٍ وَ آتَانِ بِهِ رَاحَةَ خُودِهِمْ شَدْنِد.

الْحَمِيدِ عنوان «حمید» را آورد تا اشاره به این باشد که مؤمن چون عمل کننده به صالحات و کارهای نیک است در اوصاف پسندیده و نیروهای معنوی استکمال پیدا کرده، از جهت محمودیت و پسندیده بودنش به سوی خدا هدایت شده است.

بر خلاف مجذوب غیر عامل که به سوی خدا از جهت سیوح و قدوس بودنش هدایت می‌شود.

روی همین جهت است که خدای تعالی خطاب به پیامبرش فرمود: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي سُنَّتِ خُودِهِمْ رَاحَةَ خُودِهِمْ شَدْنِد

استوار سازید و به عمل من عمل کنید تا مثل خدا متّصف به صفات پسندیده شوید که آن وقت خدا شما را دوست می‌دارد، چون به صفات او متّصف هستید، اساتید بر حقّ از گذشته و آینده سالکین را امر به حفظ ناموس‌های شرعی و عمل به جمیع واجبات و مستحبات می‌کنند که در شریعت وارد شده است.

پس نباید به آنچه که صوفی نمایان مثل قلندریه و اباحیه می‌گویند گوش فرا داد، که می‌گویند شریعت حجاب است، و عارف احتیاجی به عمل ندارد و کسی که واصل شده عمل از او قبیح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۸

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۵ تا ۳۸] ص: ۶۸

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيُذْكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْتَبِينَ (۳۴)

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَوَاعِ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَيَجْزِيهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۷۰

ترجمه: ص: ۷۰

کسانی که کفر ورزیده‌اند و [مردم را] از راه خدا و مسجد الحرام- که آن را برای مردم اعم از مقیم و مسافر بیابانی نهاده‌ایم- بازداشته‌اند [آنان را به عذابی دردناک دچار می‌کنیم]،

هر کس در آن از سر ستمگری آهنگ کزروی کند، به او عذابی دردناک می‌چشانیم. و چنین بود که برای ابراهیم جایگاه خانه‌ی کعبه را معین کردیم [و گفتیم] که برای من هیچ گونه شریک میاور و خانه‌ام را برای غریبان و مقیمان و نمازگزاران پاکیزه بدار.

و در میان مردم برای حج ندا ده که پیاده و سوار بر هر شتر لاغری- که از هر راه دوری می‌آیند- رو به سوی تو آورند.

تا در منافی که برای آنان هست حضور داشته باشند، نام خداوند را در روزهای معین بر چارپایان زبان بسته‌ای که روزیشان داده‌ایم، ببرند [و قربانی کنند]، آنگاه از آن بخورند و به درمانده‌ی بینوا هم بخوراند.

آنگاه باید آلايشه‌ایشان را بزدايند و نذرهایشان را وفا کنند و پیرامون بیت العتیق را طواف کنند.

چنین است و هر کس شعایر الهی را بزرگ بشمارد، آن برایش در نزد پروردگارشان بهتر است حلال است، پس از پلیدی بتها پرهیز کنید و نیز از شهادت دروغ پرهیز کنید.

در حالی که برای خداوند پاکدین هستید و به او شرک نمی‌ورزید، هر کس به خداوند شرک ورزد، گویی از آسمان در افتاده و پرندگان او را در ربوده، یا باد او را به جایی دور دست در انداخته است.

چنین است و هر کس شعایر الهی را بزرگ شمارد، [بداند که] آن از پروا و پرهیز دلهاست. در آنها تا زمانی معین برای شما سودهایی هست، آنگاه بازگشتگاه آن بیت العتیق است. و برای هر امتی قربانی ای معین داشته‌ایم تا نام خدا را، [به هنگام ذبح]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۷۱

بر چارپایان زبان بسته‌ای که روزیشان کرده‌ایم، ببرند [آری] خدای شما خدای یگانه است، در برابر او تسلیم باشید، به فروتنان بشارت ده.

همان کسانی که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان خشیت گیرد، و نیز کسانی که بر مصائبشان شکیبایی می‌ورزند، برپادارندگان نماز و کسانی که از آنچه روزیشان داده‌ایم می‌بخشند.

و [قربانی] شتران درشت اندام را برای شما از شعایر الهی گردانیده‌ایم برای شما در آن خیری هست، پس در حالی که به صف و بر پایستاده‌اید، نام خداوند را بر آنها ببرید [و قربانی کنید] و چون پهلویشان به خاک رسید [و بدنشان سرد شد] از آن بخورید، به فقیر غیر سایل و سایل نیز بخورانید بدینسان آنان را برای شما رام کرده‌ایم، باشد که سپاس بگزارید. گوشتهای آنان و خون‌هایشان هرگز به خداوند نمی‌رسد، بلکه پرهیزکاری شما به رضای او نایل می‌گردد بدینسان آنان را برای شما رام کرده است تا خداوند را به خاطر آنکه راهنمایی‌تان کرده است تکبیر گوید و به نیکوکاران بشارت ده. بیگمان خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند، بیگمان خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست ندارد.

تفسیر ص: ۷۱

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا از جهت لفظ و معنای این جمله از سابقش گسسته است، یا جواب سؤال مقدرست، گویا که گفته شده: حال کافر مطلق و مؤمن را فهمیدیم پس چگونه است حال کافری که از راه خدا جلوگیری می‌کند؟ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص:

۷۲

پس فرمود: کسانی که کافر شدند، وَ يَصُدُّونَ از راه خدا جلوگیری می‌کنند، اینجا «یصدون» را به صورت مضارع آورد تا اشعار به این باشد که کفر یک امر وجدانی ثابت است بر خلاف صد و منع از راه خدا که آن امری است متجدد الحصول. نیز برای اشاره به این است که خصلت و عادت کافر جلوگیری از راه خدا بر سبیل استمرار تجددی است. عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ راه خدا راه قلب است که تکوینی آن ولایت تکوینی و تکلیفی آن ولایت تکلیفی است، خداوند جز آن راهی ندارد و هر آنچه که راه خدا حساب شود یا راه خدا به آن تفسیر شود همان راه خداست چون راهی به سوی راه قلب است. وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مسجد الحرام صوری یا معنوی که آن قلب است. الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ «۱» وَالْبَادِ آن را برای مردم اعم از مقیم یا مسافر قرار دادیم، که سواء مفعول دوم «جعلنا» یا حال و «العكف» مرفوع «جعلنا» است،

(۱) اشارت است به جوانمردی، زیرا نزد جوانمرد، مقیم و مسافر یکی هستند و در خانه‌ی وی هر که فرود آید حرمت دارد و دلیل عمده سخن خداوند است که می‌گوید: در حرم من چه شهرنشین چه بادیه نشین هر دو یک حال دارند و یک مقام. که هر زینهارى و هر خواهنده‌ای را به سرای جوانمردان و پناه کریمان راه بود و چون بازگردانند، آن که شکسته‌ترست بیشتر نوازند و هر که دورتر او را نزدیکتر دارند. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۷۳

داعی الله، لئیک داعی الله، پس آنکس که ده بار لئیک گفت ده

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۷۸

مرتبه حج کرد، آنکس که پنج مرتبه لئیک گفت پنج بار حج نمود، هر کس بیشتر لئیک به تعداد آن حج انجام داد، هر کس یک بار لئیک گفت یک حج انجام داد و هر کس لئیک نگفت حج انجام نداد. «۱»

و در خبری آمده است: خداوند شنواند همه‌ی کسانی را که در اصلاب مردان و رحم زنان هستند تا روز قیامت «۲».

در خبر وارد شده که خطاب در قول خدا: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ» به محمد صلی الله علیه و آله است. «۳».

از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا در مدینه ده سال اقامت نمود و عمل حج انجام نداد، سپس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...» تا آخر پس مؤذنین را امر کرد با بلندترین صداهایشان اعلام کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین سال حج می‌کنند، این مطلب را هر کس در شهر حاضر بود و اهل شهر و بادیه فهمیدند و برای حج رسول خدا اجتماع کردند چون آنان فقط تابع رسول خدا بودند به آنچه که امر می‌شد، تبعیت می‌کردند، یا کاری را که پیامبر انجام می‌داد آنان هم آن را انجام

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۳ و علل الشرایع ص ۴۱۹ ح ۱

(۲) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۳ و علل الشرایع ص ۴۱۹ ح ۲

(۳) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۸۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۷۹

می‌دادند «۱».

بالحج «۲» به قصد خانه خدا جهت انجام مناسک مخصوص.

يَأْتُوكَ به قصد حج پیش تو بیایند، نفرمود: به بیت الله بیایند تا اشاره به این باشد که مقصود از تشریح حج زیارت قلب و صاحب قلب است، نه زیارت سنگهای آن، چنانچه در قول خدای تعالی: «فَأَجْعَلْ أُمَّتَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ» اشاره به همین معناست.

امام باقر علیه السلام وقتی که دید مردم دور کعبه طواف می‌کنند در اشاره به همین معنا فرمود: در جاهلیت اینچنین طواف می‌کردند، مردم مأمور شده‌اند طواف کنند، سپس به سوی ما کوچ کنند، پس ولایت ما و مودت و دوستی خودشان را اعلام کنند و یاری خودشان را بر ما عرضه بدارند «۳».

رجالاً با پای پیاده، لفظ «رجالاً» با کسره را، تخفیف جیم و ضمّه‌ی را، تخفیف جیم و تشدید آن و مانند «سکاری» خوانده شده است.

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۳، الکافی ج ۴ باب ۲۷ ح ۴، التهذیب ج ۵ ص ۴۵۴ باب ۲۶ ح ۲۳۴ و البرهان ج ۳ ص ۸۵

(۲) حج دو حرف است (حاء) اشارت است به حلم خداوند و (جیم) اشاره است به جرم بنده بدین حال که بنده گوید: خداوند آمدم با جرم خویش مرا بیامرزم با فضل خویش. کشف الاسرار

(۳) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۷ و الکافی ج ۱ ص ۳۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۰

و در حالی که خودشان یا بارهایشان را حمل می‌کنند.

على كُفْلٍ ضامِرٍ چون اطراف مکه بیابان‌های دور و خالی از آب و علف بود و هر اسب یا شتر یا قاطر یا الاغی که به مکه می‌آمد

شکمش داخل می‌رفت و به پشتش می‌چسبید آن را با لفظ «ضامر» ادا کرد.

چون آنانی که به حج می‌آمدند همه‌ی افرادشان نمی‌توانستند همه‌ی مرکب‌های چهارپا را که در عالم موجود است سوار شوند و به آنجا بیاورند و لذا «ضامر» را با لفظ یأتین توصیف کرد، یعنی آن مرکب‌های چهارپا که صاحبانشان قصد مکه را دارند، به سمت مکه می‌آیند.

مِنْ كُلِّ فَجٍّ از هر راه وسیع، «فج» در اصل راه وسیعی است که بین دو کوه واقع شده باشد و لکن لفظ توسعه داده شده و در مطلق راه استعمال شده است.

عَمِيقٍ دور که مقصود از هر راهی است که در اطراف مکه باشد، نه در عالم این تقییدها خلاف ظاهر آیه است، ولی جهت تصحیح تنزیل آید لازم است.

چون ظاهر آیه چنین است: به همه‌ی مردم اعلام کن.

زیرا الف و لام در مثل «النَّاس» جز برای استغراق نمی‌باشد، که همه‌ی مردم به صورت پیاده و سواره بر حیوان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۱

چهار پا که در عالم موجود است از هر راهی در عالم بیایند.

در حالی که همه‌ی مردم نیامدند، یا همه‌ی مردم نمی‌آیند، همچنین همه‌ی مرکب‌های حیوان نمی‌آیند، همه‌ی حیواناتی هم که می‌آیند به مکه نمی‌آیند، همه‌ی آنان که به مکه می‌آیند مرکوب حجّاج نیستند و همه‌ی مرکب‌های حجّاج از هر راه موجود در عالم نمی‌آیند.

و لیکن خدای تعالی چون خواست تنبیه بر تأویل بکند آیه را به این عبارت ادا کرد، زیرا در صورت تأویل اطلاق و عموم در جمیع الفاظ آیه صحیح می‌شود.

زیرا وقتی ابراهیم علیه السّلام که در عالم صغیر است یا محمد صلی الله علیه و آله در عالم صغیر با زبان رسالت یا ولایت در بین مردم در عالم صغیر اعلام به حجّ بیت الله الحرام که همان قلب است کردند، خداوند تعالی ندا را به جمیع قوای انسانی رسانده و شنوند اعم از اینکه قوای انسان موجود باشد یا پنهان، با قوای حیوانی مخلوط نشده باشد، یا مخلوط شده باشد ولی از حرم سینه‌ای که به اسلام گشوده شده و در سیرش به سوی مکه‌ی قلب محتاج به سوار شدن قوای حیوانی باشد، خداوند بعد از شنوندن جمیع قوای انسانی را که عبارت از افراد انسان در عالم صغیر است و به سوی قلب و صاحب قلب آمده‌اند تهییج و تحریک نمود و آنان که در اطراف

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۲

حرم سینه و خانه‌ی قلب حاضر بودند پیاده آمدند.

چون با قوای حیوانی مختلط نشده بودند و احتیاج به رکوب آنان نداشتند و آنان که از حرم و بیت دور بودند سواره آمدند و با قوای حیوانی اختلاط کرده بودند.

و روی همین جهت حجّ پیاده برای اهل حرم افضل و برترست، به تدریج قوای پنهان که هنوز به فعلیت نرسیده‌اند به فعلیت می‌رسند، بعد از خروج از قوه به فعل به سوی بیت الله می‌آید و دور قلب طواف می‌کند پیاده و سواره.

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ «۱» تا حاضر بوده و شاهد منافی (دنیوی و اخروی) برای خودشان باشند چه منافع دینی و دنیوی، چه کسی که به مکه آمده رحمت الهی که از حق تعالی بر حجّاج نازل می‌شود و در ایام حجّ مغفرت و برکت نازل می‌گردد و به واسطه‌ی همین مغفرت و برکات برکات دنیوی نیز حاصل شده و از گوشت قربانی‌ها بهرمنند می‌گردد ... شامل حال او نیز می‌شود.

و نکره آوردن لفظ «منافع» برای اشعار به این است که مقصود منافی است که در ایام حجّ حاصل می‌شود.

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ وَ فِي

(۱) روندگان در راه حقّ مختلفند و منافع هر یکی بر اندازه روش اوست و به قدر همت او صاحبان مال را منافع مال و معاش است، صاحبان کار منافع حلاوت طاعات است و ارباب احوال را منافع صفای انفاس است. خواجه عبد الله انصاری [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۳

روزهای معینی اسم خدا را ببرند.

بعضی گفته‌اند: مقصود از روزهای معین ده روز اول از ماه ذی الحجه است و آن روزهایی است که برای مناسک حجّ تعیین شده است و بعضی گفته‌اند: روزهای تشریق روز نحر و سه روز بعد از آنست.

بعضی گفته‌اند: مقصود از ذکر در اینجا بردن نام خدا هنگام قربانی است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از ذکر ذبح است از باب اینکه صحت ذبح به سبب ذکرست پس نام ذکر بر ذبح نهاده شده است.

حقّ این است که مقصود مطلق ذکر خداست، خواه با تلبیه در احرام باشد یا با تضرّع و دعا در ایام حجّ، یا با یادآوری ایستادن نزد خدا در قیامت باشد که این یادآوری از مشاهده حال احرام ناشی می‌شود که آن خود یادآوری قیام نزد خدا در محشرست، یا به سبب ذکر هنگام ذبح باشد یا با تکبیرات دهگانه باشد که در تعقیب نمازهای پنجگانه که اول آن نماز ظهر روز نحرست گفته می‌شود.

و ایام معلومات عبارت از ایام حجّ است، از اول احرام به حجّ تا آخر ایام تشریق، زیرا کسی که احرام به حجّ بسته است می‌داند که از مناسک حجّ فارغ نمی‌شود مگر بعد از ایام تشریق در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۴

نفر اول یا نفر دوم.

عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ در اول سوره‌ی مائده بیان بهیمه‌ی انعام گذشت، و تقیید ذکر به قول خدا عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ نوعی اشعار به این دارد که مقصود از ذکر، ذکر هنگام ذبح است که بر آن چهارپایان زبان بسته را باید با نام خود کشت (تا به کمال خویش رسند).

فَكُلُوا مِنْهَا و از آن بخورید این امر جهت مباح یا مستحبّ بودن خوردن است و امر برای وجوب نیست.

وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ مقصود از «بائس» کسی است که به جهت فقر و تنگدستی در مضیقه و سختی قرار گرفته و لذا کلمه‌ی «فقیر» را به آن اضافه نمود.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ «تفث» به معنای غبار آلودگی و ژولیده موی شدن است، قضای آن عبارت از زایل کردن آنست به سبب غسل، حلق، ناخن گرفتن و عطر استعمال کردن، یا مقصود از «تفث» مناسک حجّ یا احلال از احرام است.

یا مقصود چیزی است که در احرام برای انسان لازم می‌شود، مانند کفّاره‌ی گفتاری یا عملی و تضاد آن تدارک و ادای کفّاره است، یا مراد از «تفث» تعلّقات و وابستگی‌های نفسانی است که در احرام برای انسان باقی می‌ماند و قضای آن به این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۵

است که امام علیه السلام را ملاقات کند، چه کسی که امامش را با ملک یا ملکوتش ببیند از تعلّقات و وابستگی‌هایش منسلخ و در اخبار به همه‌ی اینها اشاره شده است.

وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ نذرهایی که در ایام حجّ یا قبل از حجّ برای حجّ کرده‌اند، یا مقصود نذر قبل از حجّ است به طور مطلق.

مراد از نذرها کفّاراتی است که برای مرتکبین منهیات در ایام حجّ لازم شده است.

یا مقصود مطلق کفارات است، یا مقصود مناسک است که آنها نیز مانند نذرها بعد از شروع به وجهی برای انسان لازم می‌شود. وَ لِيُطَوُّوا و باید در طواف بیت مبالغه کنند، یا طواف در بیت را زیاد کنند، پس از آنکه بر حسب ظاهر از آلودگی که لازمه‌ی احرام است خود را پاکیزه نمودند و حلق نموده و کثافت ظاهر را زدودند.

و همچنین کثافت باطن از قبیل کفاره‌ها و وابستگی‌ها را از بین بردند باید بسیار طواف کنند بدین گونه که امام را با ملک و ملکوتش ملاقات نمایند چه لقای امام با ملکوت او که همان معرفت به نورانیت است، در رسیدن به قلب می‌باشد که آن خانه‌ی خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۶

پس مردم طواف نمایند بِاَلْبَيْتِ بیت ظاهر و باطن را، داخل بیت نشوند مگر بعد از طواف واجب.

الْعَتِيقِ بیت قدیم، چون بیت الله در ظاهر اولین بیت است که برای مردم وضع شده است چنانچه در اخبار آمده است «۱» که آن بیت برای آدم از بهشت و به باطنش نازل شده است، چه قلب صنوبری در ملک بدن عنصری اولین خانه‌ای است که برای مردم در عالم صغیر شده است.

و همچنین است قلب روحانی یا منظور از عتیق آزاد شده از غرق و آزاد شده‌ی از کثرت‌ها و وابستگی‌هایش می‌باشد، یا آزاد از تسلط جناران بر اوست در عالم صغیر و کبیر.

ذَلِكَ لَفْظٌ «ذَلِكَ» خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف است، یعنی «الأمر ذلک» یا «ذلک کذلک» یا مفعول فعل محذوف است، یعنی «خذ ذلک» آن را بگیرد.

وَمَنْ يُعْظَمُ عَظْفٌ است، یا حال یعنی و کسی که بزرگ شمرده یا در حالی که بزرگ شمرد.

حُرْمَاتِ اللَّهِ حرمت‌های خدا را، چه «حرمت» جمع حرمة یا حرم با ضمه است، با ضمه و سکون، یا حرم با دو ضمه و

(۱) تعظیم حرمتها کار جوان مردان و سیره‌ی صدیقان است، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب حرمت دیگر. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۷

سکون، یا حرم با دو ضمه است که جمع حرام است، یا «حرم» با کسره‌ی حاء، یا «حرمت»، یا «حرمة» با دو ضمه است، یا «حرمة» بر وزن همزه است.

و حرمت خدا چیزی است که هتک آن حرام است، مانند امر و نهی، مکان و زمان و غیر آنها یا مانند حرمین، ماههای حرام، روزهای متبرک الهی، کتابهای آسمانی، اخبار نبوی و ولوی، بیعت نبوی و ولوی، مشاهد مشرفه، مؤمن خود ایمان و جانشینان خدا از انبیا و اوصیای آنان.

و آنچه که وارد شده یا گفته شده مبنی بر اینکه «حرمت الله» مخصوص به مناسک حج، یا بیت الحرام و بلد حرام و شهر حرام است «۱» به قرینه‌ی ذکر شدن آن در ذیل آیه‌ی حج.

این گفته بیان مقصود از «حرمت الله» و تخصیص آنست و گر نه مفهوم آن عام است و با عمومش وارد شده است.

ولی مقصود و منظور در دین مقام همان چیزهایی است که ذکر شد.

فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ تعظیم و بزرگداشت حرمت خدا برای او بهتر از ترک تعظیم است، نه از هتک حرمت که آن شر و بد است.

و ممکن است لفظ «خیر» از معنای تفضیل منسلخ شده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۸

عِنْدَ رَبِّهِ چون لکم اتفاق می‌افتد که تعظیم حرمت از تلف شدن اموال و خسته شدن نفوس جدا شود. وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ زوج‌های هشتگانه چهارپایان بر شما حلال گردید إِلَّا مَا يُتْلَى به جز چیزهایی که تحریم آنها برای شما خوانده می‌شود، مانند میته و آن ذبیحه‌ای که غیر نام خدا بر آن برده شده و حیوانی که خفه شده، ... تا آخر آن و مانند بحیره و سائبه ... تا آخر آیه.

عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ و از پلید حقیقی یعنی بتها اجتناب کنید لفظ «رجس» با کسره را و سکون جیم، با تحریک، با فتحه‌ی را دو کسر جیم پلیدی و گناه و هر مقدار از عملی است که پلید باشد، هر عملی است که به عذاب و شک و عقاب و غضب منجر شود و تفسیر به هر یک از اینها صحیح است.

و معنای «من» در مِنَ الْأَوْثَانِ در هر یک از این معانی مناسب خودش می‌باشد و در خبر «الرجس من الأوثان» به شرطیج نیز تفسیر شده است.

وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و نیز از قول باطل (مانند دروغ و شهادت ناحق و سخنان لاهو غنا) دوری گزینید.

تکرار امر به اجتناب برای اشعار به این است که هر یک از آنها به طور مستقل امر به اجتناب دارند، «و الزور» با ضمّه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۸۹

دروغ و شرک به خدا، مجلس غنا و خود غنا و آنچه که جز خدا مورد عبادت قرار می‌گیرد می‌باشد.

آیه تفسیر شده است به شهادت زور، به مطلق گفتار دروغ و به آنچه که مشرکین در تلبیه‌شان می‌گفتند، مانند «لئیک لا شریک لک إِلَّا شریکا هو لک تملکه و ما ملک».

و نیز به غنا و سایر گفتارهای لاهی تفسیر شده است و در اخبار به بعضی از آنها تصریح شده است.

حق این است که لفظ «وثن» اختصاص به بت ساخته شده ندارد.

بلکه هر چیزی که به آن نظر شود و قلب به آن وابسته باشد برای نفس بت است، بلکه هر هوا و خواهش و اقتضای نفس، و هر رأی و انانیت از نفس بت نفس می‌باشد و نیز گفتاری که مسبب از باطل و انحراف از حق باشد یا سبب باطل و انحراف باشد مخصوص به غنا و شهادت باطل نیست.

بلکه افعال قوای نباتی و حیوانی و انسانی، آثار اعضای بدنی و ادراک مدارک ظاهری و باطنی و احوال و اخلاق نفسانی و خطوط است قلبی و تصرفات واهمه ... همه‌ی اینها گفتارهای قوا و نیروها است.

پس اگر آنها بر سبیل استقامت انسانی باشد یعنی متصل بر طریق ولایت یا منتهی به آن باشد گفتارهای صدق و راست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۰

محسوب می‌گردد، اگر اینچنین نباشد گفتارهای باطل است هر چه که می‌خواهد باشد.

بنابر این معنای آیه چنین می‌شود: از رجس که عبارت از انانیت نفس است که آن بت حقیقی نفس می‌باشد و هر چیزی است که انانیت آن را به دنبال می‌آورد مانند هواهای فاسد، معبودهای باطل و منظوره‌های فانی ... اجتناب کنید و از هر قول یا فعل یا خطوط ذهنی یا خیال یا تخیل که سبب انحراف از حق یا مسبب از انحراف است اجتناب کنید.

و از آنجا که اجتناب قید و کدورت و ویژگی نفس است و از نوعی انانیت برای نفس حاصل می‌شود در صورتی که با توجه و التفات نفس و خواهش آن حاصل شود موجب یک انانیت دیگری برای آن خواهد بود، در حالی که مطلوب این است که نفس به‌طور مطلق از انانیت مجرّد شده، از هواها پاک گردد اگر چه هوای نزدیکی به خدا بوده باشد ...

لذا خدای تعالی فرمود: حُنَفَاءَ از انانیت و هوای نفس خالص باشد اگر چه آن هوای نفس هوای خلاص و رهایی از هوای نفس

باشد.

لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ خالص بی هیچ شایبه‌ای از شرک، خدا را پرستید تأکید «حنفاء» است یعنی پاکدینان غیر مشرک.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۱

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وَهُوَ كَسَى بِهِ خدای شرک بورزد حتی شرک آوردن به سبب خواسته‌های اجتناب از هوا.

فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ پَس (در عجز و بیچارگی) گویا که او از آسمان سقوط کرده است تشبیه معقول به محسوس است، زیرا که

انسان با شرک آوری و وابستگی از آسمان اطلاق به زمین وابسته‌ها سقوط می‌کند.

فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ پَس آنگاه پرنده هواها و آرزوها او را برابند.

أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ یا باید او را به جای دوری بیافکند.

عطف بر «خرّ» یا بر «تخطفه» است و آن را موافق ترست یعنی باد شهوت‌ها، غضب‌ها و جهالت‌های شیطانی او را به جای دور

بیافکند.

فِي مَكَانٍ سَيَحِيقُ جَای دور، حالات مشرک را به کسی تشبیه کرده که از آسمان سقوط کند، چه لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی به واسطه

شرک آوردن و انانیت از آسمان اطلاق به زمین محدود سقوط می‌کند، پس از سقوط او به مقام تعین و انانیت یا آرزوها، بخل،

حسد و امثال آنها که در انسان از ترکیب شهوت، غضب و شیطنت متولد شده و در لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی تصرف می‌کنند.

یا شهوت، غضب و شیطنت که مانند بسترهایی هستند در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۲

آن تصرف می‌کنند، پس کسی را که آرزوها، حسد و امثال آنها که مانند موالید هستند تصرف می‌کنند، تشبیه کرده به کسی که

پرنده‌ای او را می‌رباید، کسی را که در او شهوت و امثال آن که در بساطت مانند عناصر هستند تصرف کنند تشبیه کرده به کسی

که باد او را به جای دور می‌افکند.

پس لفظ «أو» برای گوناگونی است، نه برای تخییر در تشبیه.

ذَلِكَ این کلمه اندکی قبل از این گذشت.

وَمَنْ يُعَظِّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ وَهُوَ كَسَى شعیار دین خدا را بزرگ و محترم دارد این جمله نظیر و مَنْ يُعَظِّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ و تأکید بر آنست،

در سوره‌ی بقره بیان شعیار گذشت.

و آن مانند «حرمت» مطلق هر چیزی است که دارای حرمت و احترام بوده و تعلق به دین داشته باشد، شعیار نیز مانند «حرمت در

اینجا به ملاحظه‌ی مقام تفسیر به مناسک حج و مخصوصاً به «هدی» شده است، حق این است که آن عمومش وارد شده است و

لیکن نظر و توجه به مناسک یا به هدی به سبب قرینه‌ی مقام است.

فَأِنَّهَا آن شعیار.

مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (خوشا بر او که) این صفت دل‌های با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۳

تقواست از قبیل جایگزین شدن سبب به جای جزاست، چه تقدیر چینی است: کسی که شعیار را تعظیم کند از متقین می‌شود، چه

آن شعیار از تقوای قلوب است و بودن شعیار از تقوای قلوب با اینکه بیشتر آنها از کثرت‌هایی است که دل را به غیر خدا مشغول

می‌کند بدان جهت اعتبار است که قلب دارای دو وجه است، وجهی به سوی کثرات دارد و وجهی به سوی وحدت و با ملاحظه‌ی

این دو وجه است که از قلب سلوک پدیدار می‌شود و جذب به وقوع می‌پیوندد.

و لذا قول خدا: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اشاره به سلوک دارد تقوای مکتب هم در حالتی است که کثرت‌ها حفظ شود و حقوق به

اهلش داده شود که البته دادن حقوق به اهلش جز با ملتزم شدن اوامر و نواهی خدای تعالی در کثرت‌ها ممکن نیست. پس با جذب قلب که قول خدای تعالی: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ** اشاره به آن دارد، تقوای قلب حاصل می‌شود و آن وقتی میسر است که کثرت‌ها طرح شود و التفات به ما سوی الله ترک گردد در این صورت تعظیم شعایر که عبارت از اطاعت اوامر و نواهی قلبی و قلبی خدای تعالی، انبیا و اولیا به واسطه‌ی قلبهای ملکی و ملکوتی می‌باشد حاصل می‌گردد همه از تقوای قلوب است، نه اشتغال به حضور فقط.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۴

پس دور افکندن آنچه که غیر از حضور است جهت تحقق تقوای قلوب ضروری است. **لَكُمْ فِيهَا** در شعایر برای شما منافی است.

و مقصود از شعایر «بدنه» یعنی شتر یا گاوی است که جهت قربانی به مکه اهدا می‌شود.

منافع مقصود از منافع، منافع چهارپایان است، از قبیل سوار شدن بر آنها و نیز پشم، شیر و بچه‌های آنها می‌باشد.

إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که آن شتر هدی قرار داده شود که دیگر پس از آن منافع قطع می‌شود، چنانچه بعضی گفته‌اند.

یا تا وقت نحر «۱» شتر، یا مقصود این است: برای شما در مناسک حج منافی است در دنیا به سبب کثرت برکات و منافی است در آخرت بر اثر کثرت اجر و پاداش.

یا برای شما در مطلق عبادات منافی است از جهت حفظ خون‌ها، اموال، عرض‌ها، صحت توارث و تناکح و منافع اخروی است بر اثر اجر و پاداش‌ها، در این صورت قول خدای تعالی **«إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»** قید تحصیل انتفاع است نه قید خود منافع.

(۱) نحر یعنی گلو بریدن شتر و روز عید قربان یوم النحر نیز نامیده شده است. مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۵

ثُمَّ مَجْلُهَا محل بدن یا مناسک حج.

إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ به طرف مکه و حومه‌ی آنست، که بیت در اینجا اعم از حرم یا محل عبادات است، که انتهای حلول آن بدن (شتر) یا گاو قربانی) و نزول آن به بیت عتیق و معتق قدیم باشد که عبارت از بیت معمور است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا نَسِيَةً برای هر امتی روشی قرار دادیم، یعنی قربانی شگفتی نیست، همانطور که عجم می‌گویند قربانی را آزار حیوان شمرده منکر اذیت حیوان می‌شوند.

و در مناسک حج نیز شگفتی نیست، چنانچه کسی که خیره و عالم نیست، می‌گوید: این افعال از کارهای عقلا نیست و نیز در مطلق عبادات شگفتی نیست، چنانچه متصوفه (صوفی نمایان) و اباحیه می‌گویند.

زیرا که ما برای هر امتی روش خاصی از قربانی‌ها، اضحیه‌ها و مناسک مخصوصی در ایام مخصوص قرار دادیم یا برای هر امتی مناسک مخصوصی از عبادات، اوامر، نواهی قلبی و قلبی، ریاضت‌های بدنی و نفسی قرار دادیم.

لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمِيهِ الْأَنْعَامِ بیان بهیمیه انعام در اول سوره‌ی مائده گذشت و تعلیل به آن برای اشعار به این است که مقصود از جمیع عبادات و جمیع بهرمندی‌ها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۶

لَذَّتْ بردن‌ها تذکر و یادآوری معبودست، نه چیز دیگر.

فَالِهُكُمْ پس اگر نحوه‌ی ستایش شما متخالف است نباید با همدیگر تخالف و تباعض داشته باشید زیرا خدای شما **إِلَهُ وَاحِدٌ** خدای یکتاست و آن مقتضی اتفاق است، نه اختلاف که موجب لجاجت و عناد و شقاوت سالم نگهدارید.

فَلَهُ أَشْلِمُوا وَبَشِّرْ خَطَابَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بِهِ هَر كَسِي اسْت كه خطاب او ممكن باشد، پس «بشّر» در معنا «و بشروا» تا عطف بر «أسلموا» باشد، يعنى تسليم او شويد و بشارت دهيد.

الْمُخْتَبِينَ از «خبت» به معنای مکان وسیع است، یا از «خبیت» به معنای حقیرست، شاید توصیف به اوصافی که می‌آید به اعتبار هر دو معناست.

و تفسیر به «خاشعین» شده به اعتبار تحقیر نفس و به کسی که دلش به خدا آرامش یافته به اعتبار معنای اتساع و وسیع بودن دل. لذا بقیه‌ی آیه: الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ كَسَانِي كه نزد آنان ذكر خدا می‌شود وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ دل‌هایشان خشیت می‌گیرد، ناظر به معنای کوچک شمردن خود و خودش است. و نیز بقیه آیه:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۷

وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ كَسَانِي كه بر رویدادهای سخت شکیبایی می‌ورزند ناظر به معنای وسعت است، چه وسیع بودن قلب موجب تحمل کردن بلاهاست بدون بی‌قراری و بی‌تابی.

وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ چون عبارت از باقی ماندن بر حال اول بدون حادث شدن و تجدّد چیزی است و پیا داشتن نماز عبارت از دوام توجه به حقّ اولّ تعالی است مناسب صبر و نماز این بود که با اسم فاعل مطلب ادا شود.

و چون مطلوب از انفاق تجدّد آن بر سبیل استمرار است آن را به صورت مضارع آورد تا دلالت بر تجدّد استمراری بکند. وَ الْبُذْنُ لَفْظ «بدن» با ضمه و سکون، و «بدن» با حرکت، و «بدن» مانند «کتب» جمع «بدنه» مانند خشیه و آن به معنای شترهای چاقی است که آنها را برای قربانی به مکه رهسپار می‌کنند یا شتر و گاوست به معنای اعم.

جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ آنها (شتران فربه) را از شعایر حجّ مقرر داشتیم از جمله علامت‌های دین خدا قرار دادیم، یا از جمله‌ی مناسک خانه‌ی خدا.

لَكُمْ فِيهَا لِبرای شما در آنها خیرست، مانند لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۸

خَيْرٍ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ اسم خدا را بر آن ببرید در حالی که برای نحر شتر ایستاده‌اید و در حالی که به سنت محمد صلی الله علیه و آله معتقد باشید و آن بدین گونه است که یکی از دو دستش بسته می‌شود و شتر روی سه دست و پا می‌ایستد، یا دو دست آن را از پایین تا زانو به یکدیگر ببندند.

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا چون پهلویش بر زمین افتاد (بدنشان سرد شد)، کنایه از خروج روح است.

فَكُلُوا مِنْهَا از آن حیوان بخورید اگر چه به مقدار یک خوراک، در اینجا امر برای وجوب نیست، یا برای استجاب است یا اباحه، چون مردم در زمان جاهلیت خوردن گوشت آن را حرام می‌کردند.

بعضی گفته‌اند: امر برای وجوب است.

وَ أَطْعَمُوا الْقَنَاعِ و به مردمان بینوای قانع، یعنی به کسی که به آنچه داده می‌شود و آنچه که دارد قانع است و سؤال نمی‌کند، اطعام کنید.

وَالْمُعْتَرَّ و نیز به کسی که هر چه به او بدهید می‌گیرد و سؤال نمی‌کند، از آن گوشت بدهید.

كَذَلِكَ اینچنین حیوانات را جهت ذبح و خوردن گوشت آنها سَخَرْنَاهَا لَكُمْ و آنها را در سایر منافع مسخر شما گردانیدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۹۹

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ باشد که شما شکر نعمت رام کردن آنها را به جای آورید، یا به یاد آورید نعمت ما را که بر شما دادیم پس بر تمام

اکنون من می‌گویم و تو می‌شنوی. خواجه عبد الله انصاری

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۲

آیات ۳۹-۴۸

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۹ تا ۴۸] ص: ۱۰۲

اشاره

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنْصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳)

وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بَنِي مُعْتَلَةَ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۳

ترجمه: ص: ۱۰۳

به کسانی [از مؤمنان] که [مشرکان] با آنان کارزار کرده‌اند، رخصت جهاد داده شده است، چرا که ستم دیده‌اید، خداوند بر یاری دادن آنان تواناست.

همان کسانی که از خانه و کاشانه‌شان به ناحق رانده شده‌اند، جز این نبوده که گفته‌اند خداوند پروردگار ماست اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، هم صومعه‌های راهبان و هم معابد [مسیحیان] و هم عبادتگاه [ی یهودیان] و هم مساجد [مسلمانان] که نام خداوند در آنها بسیار یاد می‌شود، ویران می‌گردید و خداوند پیروزمند است.

کسانی که چون در این سرزمین توانایشان دهیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سر انجام کارها با خداوندست.

و اگر تو را دروغگو انگاشتند [بدان که] پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] دروغگو انگاشتند.

همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.

و اهل مدین و نیز موسی با تکذیب مواجه شد، آنگاه به کافران مهلت و میدان دادم سپس فرو گرفتمشان، پی [بنگر که] عقاب من چگونه بوده است.

و چه بسیار شهرها را که چون [مردمش] ستمکار بود، نابود کردیم، و سقفها و دیوارهایش فرو ریخته است و چه بسیار چاهها بی رونق مانده، و نیز چه بسیار قصرها استوار و سر به فلک کشیده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۴

آیا در زمین گردش نگرده‌اید تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن [حق را] بشنوند آری [فقط] دیدگان

نیست که نابینا می‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها هست [هم] نابینا می‌گردد.

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند، حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است از آن دست که شما می‌شمارید.

و چه بسیار [اهل] شهرها که به آنان مهلت و میدان دادم در حالی که ستمگر بودند، سپس فرو گرفتمشان، و سیر و سر انجام به سوی من است.

بگو ای مردم، من برای شما فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم.

تفسیر ص: ۱۰۴

أُذِنَ جَوَابَ سَوْأَلِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا گفته شده: اگر خداوند از مؤمنین دفاع می‌کند پس برای مؤمنین شایسته نیست که جنگ کنند، پس خدای تعالی فرمود: اجازه داده شده است لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ به آن کسانی از مؤمنینی که قتال می‌کنند لفظ «أُذِنَ» به صورت مجهول و معلوم خوانده می‌شود.

و بنا بر هر یک از دو قرائت لفظ «یقاتلون» به صورت مجهول و معلوم خوانده شده است.

بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا در نزول آیه ذکر شده که مشرکین مسلمین را اذیت می‌کردند به طوری که همیشه سرشکسته و کتک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۵

خورده پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌آمدند و شکایت به او می‌بردند پس رسول خدا به آنان می‌گفت: صبر کنید من مأمور به قتال و جنگ نشدم تا آنکه هجرت نمود، پس این آیه بر او نازل شد، این اولین آیه‌ای است که در باره‌ی قتال نازل شده است.

وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ و خدا بر یاری آنان قادرست جمله حالیه یا معطوف بر جمله‌ی فعلیه است، یا معطوف بر إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ است.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا بَدَلٍ یا صفت «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» یا «الَّذِينَ آمَنُوا» است، یا مبتداست و خبر آن «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ» است، یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف، یا مفعول فعل محذوفست.

مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ از قبیل استثنای مدیحه از ذم‌های منفی است جهت مبالغه‌ی در مدح.

و مقصود از «من أخرجوا» در عالم کبیر مؤمنین هستند که اولاً از خانه خود رانده و به حبشه مهاجرت کردند و ثانیاً به مدینه هجرت نمودند و این آیه در ائمه نیز مانند امام حسین علیه السلام و اصحابش جریان پیدا می‌کند.

چنانچه در اخبار آمده است و در باره‌ی مؤمنینی نیز صدق می‌کند با تحقق شرایط جهاد و دفاع که در کتب فقهی مقرر است «۱».

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۶

وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ «۲» «دفع الله» از ثلاثی مجرد و «دفاع الله» از باب مفاعله است و جمله حالیه، یا معطوفه است. و در آن جمله تعلیل برای قول خدا: أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ هست و در آخر سوره‌ی بقره بیان وجوه این آیه در تفسیر: لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ گذشت.

لَهُدْمَتْ صَوَامِعُ «صوامع» معبدهای نصاری جهت کشیش‌های آنهاست.

و آن را بر سایر معبدها در ذکر مقدم داشت، چون آن معبدها تا زمان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقِّ بودند، در آن زمان شیوع داشتند و نیز برای اینکه آن معابد مخصوص کسی است که کاری جز عبادت نداشته باشد.

و بَيِّعَ معابد مشترک نصاری است.

وَصَلَوَاتُ اَصْلِ مَعَابِدِ يَهُودٍ فِي زَبَانِ عِبْرِي «ثَلَوَاتَا» اَسْت، پَس

(۱) البرهان ج ۳ ص ۹۳

(۲) خداوند می گوید: هر وقت می خواهم گناه کاران روی زمین را کیفر دهیم، چون نظر به تعمیر کنندگان خانه خود می افکنم و شب زنده داران به عبادت و دوستان خود را می نگرم و استغفار کننده، هنگام سحر را مشاهده می کنم از عذاب آنها منصرف می شوم. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۷

معرب شده و به «صلوات» تبدیل گشته و جمع آن «صلوات» آمده است.

بعضی گفته اند: صوامع معبدهای نصاری در کوهها و صحراها است و «بیع» معابد آنان را در قریه‌ها است و «صلوات» معبدهای یهود است، چون در آنها نماز گزارده می شود.

و بعضی گفته اند: «صوامع» معبدهای نصاری، «بیع» معابد یهود و «صلوات» نیز معابد یهود است.

و بعضی گفته اند: مقصود از «صلوات» نمازهای شریعت محمد است از نمازهای پنجگانه و غیر آن «۱».

و مَسَاجِدُ و نیز مساجد که اگر خداوند به سبب وجوهی که در سوره‌ی بقره نیز گذشت، مردم را دفع نمی کرد زمین فاسد می شد و هر جا که در زمان هر پیامبر محلّ عبادت بود، منهدم می گشت.

يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا که در همه این معابد نام خداوند بسیار ذکر می شود.

این معنای وصف همه‌ی معابد یا خصوص مساجدست و آن در حالی است که نظر آنان را که گفته اند که در غیر مساجد اسم خدای تعالی ذکر نمی شود، زیرا که شرایع گذشته نسخ شده است پذیریم بندگان را مهیا و آماده نماید.

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۸۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۸

و چون افعال بندگان و اوصاف آنها فعل خداست که در مظاهر بندگان ظاهر می شود یاری بندگان برای خدا عین یاری خدا به بندگان است و جلب کننده یاری دیگری از جانب خداست.

چنانچه خوار نمودن لطیفه‌ی انسانی، عین خواری است که از جانب خدا برای بندگان حاصل می شود و همان خواری دیگری را جلب می کند (و خاسر را اخسر و زیانکار را بدبخت تر می کند).

و لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ فِي مَقَامِ تَعْلِيلِ يَارِي كَرْدَنِ خِدَاسْت، یعنی خداوند قدرت دارد و از یاری کردن ضعیف نیست. عَزِيْزٌ خِدَاوَنَدٌ غَالِبٌ اَسْت و مانعی از تنفید و اجرای امر او نیست.

الَّذِيْنَ اِنْ مَكَتَاهُمْ «۱» فِي الْمَارِضِ اِيْنَ جَمَلَهٗ صَفْت، يَا بَدَلِ اِز «الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» يَا اِز «الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ» يَا اِز «الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا» يَا اِز «مَنْ يَنْصُرُهُ» مِيْ بَاشَد، يَا خَبِر «الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا» يَا خَبِر مَبْتَدَايْ مَحذُوْف، يَا مَبْتَدَا خَبِر مَحذُوْف، يَا مَفْعُوْلُ فَعْلٍ مَحذُوْف اَسْت.

و مقصود از تمکین در زمین قدرت داشتن بر تصرف در زمین است به هر نحو که بخواهند.

اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اٰتَوْا الزَّكَاةَ فِي اَوَّلِ بَقْرَهٗ تَحْقِيْقِ تَام

(۱) اهل تمکین در زمین، کسانی هستند که نظام کار عالم به کف کفایت ایشان بسته است. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۰۹

نماز و پیداشتن آن و زکوه و ادا کردن آن گذشت.

وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ در سوره‌ی بقره در ضمن تفسیر قول خدای تعالی: أْتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ بَيَانِ كَافِي وَ وَافِي امر به معروف و نهی از منکر را گذرانندیم.

و چون معامله‌ی عبد کامل بین او بین خدا منحصر در نماز و زکوه است چنانچه در آنجا گذرانندیم، معامله‌ی عبد کامل بین او و بین بندگان منحصر بر امر به معروف و نهی از منکر است.

در صورتی که امر و نهی تعمیم داده شود به قولی و فعلی با صراحت یا التزام تا شامل احسان‌ها و تحیت‌ها و نصیحت‌ها بشود و روی این جهات بود که در مدح مؤمنین این دو صفت را آورد و از آن دو فراتر نرفت.

وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ جمله حائیه و مدح دیگری است، الف و لام در «الامور» عوض از مضاف الیه است.

معنای آن این است: آنان نماز را بپا داشتند در حالی که امور آنها که ذکر شد، یا مطلق امور آنها برای خداست، هیچ شایبه‌ی قصه نفس غیر از خدا در آنها نیست.

یا این جمله عطف یا حال است وعده برای نیکوکار و وعید بدکار و گناهکارست بدون نظر به مؤمنین یا غیر مؤمنین.
وَ إِن يَكْذِبُوكَ عطف بر مقدر است که تقدیر آن چنین است:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۰

پس اگر تو را تصدیق کردند که همان مطلوب است، اگر تو را تکذیب کردند پس اندهناک نباش که تکذیب عادت و خوی انسان است مادامی که از انانیت خود خارج نشود حق را تکذیب می‌کند.

فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمَ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمَ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَىٰ چنانکه پیش از آنان هم قوم نوح، عاد، ثمود.

و همچنین قوم ابراهیم، لوط، اهل مدینه و نیز موسی مورد تکذیب واقع شدند.

فَأَنْثَيْتُ لِلْكَافِرِينَ وَ آنگاه آنان را مهلت دادم و عمرشان را طولانی کردم.

ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ و سپس فرو گرفتشان، پس بنگر که عقاب من چگونه بوده است؟

یعنی بنگر چگونه عملهای آنان را ناپسند و نعمت‌هایشان را به نعمت بدل ساختم؟

یا چگونه بود نقل کردن من آنان را از حالتی که خوشحالشان می‌کند به حالی که ناراحتشان می‌سازد؟

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ چه بسیار شهر و دیاری که ما اهلش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند

به خاک هلاک نشانندیم پس آن شهرهای خالی است، در حالی که ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۱

مشمول علی غرُوشِها بر سقف‌ها و قصرها و تخت‌ها می‌باشد، یا آن قریه سرنگون شده و بر پایه‌هایش گشته، یعنی دیوارهایش بر سقف‌هایش خراب شده، یا زیر و رو شده و بناهای پایین بر قصرهای عالی خراب شده، یا تخت‌های سلاطین آن سرنگون گشته است.

وَ بَثْرٍ مُّعْطَلَةٍ عطف بر «قریه» است، یعنی چه بسا و قنات‌ها که معطل ماند و اهل آنان را هلاک کردیم.

وَ قَصْرِ مَشِيدٍ و قصر محکمی که آن را نابود ساختیم.

الْبَثْرَةُ «بثر معطله» به عالمی تفسیر شده که به او مراجعه نمی‌شود و «قصر مشید» به عالم یا جاهل مشتبه به اهل علم که به او مراجعه می‌شود.

و نیز تفسیر به امام صامت، امام ناطق، امام غائب، امام ظاهر، به فاطمه علیها السلام و فرزندش که از سلطنت و حَقَّشان معطل شده‌اند. و به امیر المؤمنین علیه السلام و اولادش که فضایل‌شان در بین خلق منتشرست و به علم آل محمّد صلی الله علیه و آله که معطل

ماند و برای آن اهل پیدا نمی‌کردند، به مجد و سایر صفات آنها که نزد همه مشهور است، به ولایت علی علیه السلام و نبوت محمد صلی الله علیه و آله، به حقیقت دین که در هر شریعتی معطل بود و به ملت‌هایی که در زمان هر نبی و بعد از آن از بین رفته‌اند، نیز تفسیر شده است.

آیا از راه رفتن با پاها یا از سیر کردن با نظرها باز می‌ایستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۲

فَلَمْ يَسِيرُوا بِسِيرِ الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ زَمِينِ كَبِيرٍ يَأْتِيهِمْ فِي الْأَرْضِ قُرْآنٌ وَ أَخْبَارٌ، یا زمین سیره‌ها و احوال گذشتگان پس سیر نمی‌کنند تا نظر به احوال نیکوکاران و بدکاران گذشتگان بیاندازند و در نتیجه آن نظر موجب تفکر و حصول عقل برای آنها گردد.

فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا نَه دلهایی دارند که با آن اندیشه کنند تا دارای مقام تحقیق گردند و نه گوش شنوا دارند تا مقام تقلید و انقیاد حاصل شود، که هر یک از تحقیق و تقلید کمال تام انسان است. فَإِنَّهَا ضَمِيرٌ «أَنْهَا» ضَمِيرٌ قَصَبٌ است، یا مبهم است که لفظ «أَبْصَارٌ» آن را تفسیر می‌کند، لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ چشمی که در سر دارند با ترک سیر و نظر کور نمی‌شود.

وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَ لَكِنْ دِلها را که در سینه‌هاست کور می‌کند، یا مقصود این است که اگر چشمهای ظاهر هم کور شوند بینایی از دیدن کور نمی‌شود.

زیرا چشم دارای دو روزنه است، یک روزنه به دنیا و روزنه‌ی دیگر به آخرت، هر گاه چشم کور شود روزنه‌ای که به سوی دنیاست کور می‌شود.

مقصود این نیست که چشم (ظاهر) می‌بیند، بلکه مقصود این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۳

است که روزنه‌ی به آخرت می‌بیند، ولی در مورد قلوب اگر دلهای کور شوند روزنه‌ای که به آخرت است کور می‌شود. در خبری از امام سجّاد علیه السلام آمده است که: بنده دارای چهار چشم است، دو چشم که با آنها دین و دنیا را می‌بیند و دو چشم که امر آخرتش را می‌بیند.

پس آنگاه که خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد دو چشم را که در قلب جای دارند باز می‌کند که با آنها غیب و امر آخرتش را می‌بیند، اگر خداوند برای بنده‌ای غیر از این بخواهد قلب را به حال خودش وامی‌گذارد «۱».

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: فقط شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر دارند و دو چشم در قلب، آنگاه باشید که همه‌ی خلائق چنین هستند جز اینکه خداوند چشمان شما را باز گذاشته و چشمان آنان را کور کرده است «۲».

و از امام باقر علیه السلام آمده است: کوری فقط کوری دل است و سپس این آیه را خواند «۳».

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ بِه عذابی که به آنان وعده داده شده عجله می‌کنند.

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۳، الخصال ص ۲۴۰ و التّوحد ص ۳۶۶ ح ۴

(۲) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۳، و الکافی ج ۸ ص ۲۱۴ ح ۲۶۰

(۳) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۴ و من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۲۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۴

و این بدان جهت بود که رسول خدا به آنان خبر داد که عذاب می‌آید، گفتند: پس عذاب کجاست؟ و جمله عطف بر «لم یسیروا»

و تا دانش یافتگان [راستین] بدانند که آن حقّ [و] از سوی پروردگار توست، به آن ایمان آورند و دل‌هایشان در برابرش خاشع شود، بیگمان خداوند راهنمای مؤمنان به راه راست است.

و کافران همچنان از آن در شکّ هستند، تا آنکه قیامت ناگاه فرا رسد، یا عذاب روزی [سهمگین و] سترون گریبانگیرشان شود. در چنین روزی فرمانروای خاصّ خداوند است که میان آنان داوری می‌کند، آنگاه کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی بهشتی پر ناز و نعمت‌اند.

و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات ما را دروغ انگاشتند، اینان عذابی خفّ‌بار [در پیش] دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۷

تفسیر ص: ۱۱۷

قُلْ بعد از دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله که تکذیب قوم او را استمرار تاریخی دانسته و مسأله کلیه انبیا نشان داده یادآور شده است که تکذیب کنندگان مؤاخذه می‌شوند، عجله کنندگان به عذاب مهلت داده می‌شوند، و لیکن در دنیا و آخرت مؤاخذه می‌شوند ...

رسول خدا امر کرد که دعوت خویش را علنی سازد و قومش را نداد دهد و به سوی خدا فرا خواند و از تکذیب آنان اندیشه به دل راه ندهد پس فرمود چنین بگو: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ای مردم من بر شما انذار کننده‌ی هستم روشن و آشکار، یعنی حجت و راستی انذار من ظاهر است، یا ظاهر کننده‌ی صدق و انذار من است (مواظب باشید بالای آن قوم تکذیب کننده‌ی انبیا، بر شما نیاید!).

فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنِّي بَا إِيْمَانٍ (بیعت) عامّ نبوی ایمان آوردند، این جمله از جانب رسول صلی الله علیه و آله یا از جانب خدا عطف بر قول رسول صلی الله علیه و آله است و ظاهر قول خدا: وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا نِيز هَمِين مَعْنَاست. وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و اعمال صالح انجام دادند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۸

یعنی عمل‌های نیکویی که بعد از بیعت آن را از من گرفتند.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ برایشان آمرزش و روزی کریم است و کریم از هر چیزی آنست که جامع فضایل آن چیز باشد. وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا أَنه‌ا که در ردّ و ابطال و منع و انکار آیات ما کوشش کردند مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ تا عاجز کنند، اینان دوزخی‌اند، چه معجز کسی است که دشمن خود را عاجز کرده باش در آن هنگام که در دفع و تعجیز مسابقه گذارند. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ عَظْفٌ بَرِيسٌ يَعْجِلُونَكَ بِالْعِذَابِ و دلداری دیگری برای پیامبر صلی الله علیه و آله است، یعنی پیش از تو نفرستادیم.

مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ هِيج رسول یا نبی را در قرائت اهل بیت علیهم السّلام کلمه‌ی «و لا- محدث» موجود است و تحقیق و تفضیل مراتب انسان و فرق بین محدث و نبی و رسول در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «وَإِنَّمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» گذشت.

در آنجا اخباری که در فرق بین رسول و نبی و محدث و امام وارد شده بیان کردیم، بدین گونه که رسول صدای ملایکه را می‌شنود و در خواب و در بیداری می‌بیند، نبی صدا را می‌شنود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۱۹

ملایکه را در خواب می‌بیند ولی در بیداری نمی‌بیند، محدث و امام صدای ملایکه را می‌شنود، ولی در خواب و بیداری نمی‌بینند.

إِلَّا إِذَا تَمَنَّى هَر گاه آن رسول یا نبی چیزی از مشتبهات قوای حیوانی یا انسانی را از جهت دنیا یا از جهت آخرت خواست.

أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمَّتِهِ شَيْطَانَ در خواسته‌ی او القای دسیسه کرد، یعنی هر گاه خواسته‌ی رسول حاصل شد، یا حصول آن نزدیک شد شیطان خلاف خواسته‌ی او را القا نمود.

و این آیه دل‌داری رسول صلی الله علیه و آله است از آنچه که منافقین امتش در حق او و شریعت و کتاب و خلیفه‌ی عترتش می‌دهند، چه آرزو و خواسته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است که مخالفت امر او نشود، نافرمانی پروردگارش نشود، شریعت و کتابش تغییر پیدا نکند، جانشین او مورد اتباع و پیروی قرار گیرد، عترتش مورد دوستی و محبت قرار گیرد. که به طریق خاصه از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی آمده است:

خداوند تعالی برای نبی خود ذکر می‌کند آنچه را که دشمن او در کتاب نبی بعد از خودش پدید می‌آورد.

در این باره خدای تعالی می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۰

... تا آخر آیه هیچ پیامبری نبوده است که آرزو کرده باشد، تا خدا نفاق، نافرمانی و دگرگونی را تا سرای جاویدان از قومش دور کند مگر اینکه شیطان به سبب عداوتی که با پیامبر در قرآنی که به پیامبر نازل می‌شود در غیاب او ذمّ پیامبر را وارد می‌کند و با دسیسه قدح و طعن پیامبر را به قرآن اضافه می‌کند.

ولی خداوند متعال آن را از دل‌های مؤمنین پاک و نسخ می‌کند، غیر از دل‌های منافقین و جاهلین کسی به آن گوش فرا نمی‌دهد و خداوند آیات خود را محکم می‌کند، بدین گونه که اولیا و دوستان خود را از گمراهی و تجاوز پیروی اهل کفر و طغیان نگاه میدارد و در مقابله اهل کفر و طغیان که خداوند راضی نشده آنان را مانند چهارپایان قرار دهد، بلکه فرموده آنها گمراه‌تر و بدتر از چهارپایان هستند- از اولیای خود حمایت می‌کند. «۱»

و از ابن عباس و غیر او به طریق عامه روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله سوره‌ی «والتجم» را تلاوت کرد و رسید به قول خدا:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ شَيْطَانٌ در تلاوت او این جمله‌ها را القا کرد: «تلك الغرنيق العلى، و انّ شفاعتهن لترجى»

پس مشرکین با این جملات خوشحال شدند، وقتی پیامبر به آیه سجده رسید مسلمانان سجده کردند و مشرکین نیز چون از

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۱

ذکر خدایانشان خوششان آمد به سجده افتادند «۱».

بعضی گفته‌اند: لفظ «تمنی» به معنای تلاوت کرد می‌باشد، یعنی هیچ پیامبری نیست مگر آنکه هر گاه آیات کتابش را تلاوت کرد شیطان در تلاوت او القا نمود، چون «تمنی الکتاب» به معنای «خواند آن کتاب را» استعمال می‌شود.

و این خبر که از عامه روایت شده بر فرض تسلیم به صحّت آن باید تأویل شود به گونه‌ای که منافی مقام نبی صلی الله علیه و آله نباشد.

و لفظ «غرائق» جمع است و مفرد آن «غرنیق» با ضمّه غین و فتحه‌ی نون، یا مانند زنبور، یا بر وزن قنديل، یا بر وزن «سموئل» یا بر وزن «فردوس» یا بر وزن «قرطاس» است که همه‌ی آنها به معنای جوان زیبا و سفید است.

فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ پس خداوند آنچه را که در کتاب یا شریعت خود تبدیل کرده‌اند نسخ می‌کند.

بدین گونه که آنچه را که از القا اراده کرده‌اند از دلها نسخ می‌کند، یا آنچه را که شیطان در خواسته‌های پیامبر از جهت دنیوی حیوانی القاء می‌کند نسخ می‌نماید، بدین گونه که آن جهت را از نظر او محو و دور می‌سازد.

ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ سَپِسِ خَدَاوَنَدَ آيَاتِ

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۲

خود را محکم می‌کند، بدین گونه که آیات خدا تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد و از دل‌های مؤمنین و از نظر نبی صلی الله علیه و آله بیرون نمی‌رود.

عَلِيمٌ خَدَاوَنَدَ دَانَاَسْتِ، صلاح بندگانش در این می‌داند که شیطان را آزاد بگذارد که هر چه را که می‌خواهد در خواسته‌ی نبی القا کند، تا بدین وسیله خالص و ناخالص آزمایش شود و مؤمن از منافق جدا گردد.

حَكِيمٌ خَدَاوَنَدَ حَكِيمِ اسْتِ و جز برای غایت‌های متقن و جز با توجه به استعداد و آمادگی‌ها پنهان‌کاری انجام نمی‌دهد، معطوف را قبل از تمام شدن معطوف علیه مقدم انداخت تا این توهم پیش نیاید که این جعل خالی از حکمت است.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه که شیطان القا می‌کند خارج از اختیار ما نیست اگر چه مورد رضایت ما نباشد، ولی شیطان را در آنچه که القا می‌کند فتنه آزمایش و امتحان قرار دهیم.

لفظ «فتنه» به معنای امتحان و گمراهی و گناه و کفر و رسوایی و عذاب و گمراه کردن، ذوب کردن طلا و نقره، حرفه و شغل و اختلاف در آرا آمده است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است، که همه‌ی این معانی ممکن است اراده شود.

فِتْنَةٌ لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ كَسَانِي که برای دل‌هایشان استعداد صحت نمانده و قساوت دل آنها را گرفته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۳

مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ جمله حالیه است و مقصود از ظالمین دو صنف مذکور است، یعنی آنان که دل‌هایشان مریض است، آنان که دل‌هایشان قساوت دارد و نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر اشاره به وصف ذم دیگری برای آنانست.

و معنای آیه این است: شیطان این مطلب را القا کرد تا آنچه را که القا می‌کند آزمایش قرار دهیم در حالی که امید خیر به آنان نیست، چه آنان در دشمنی یا اختلاف هستند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ تا آنان که به آنها علم داده شده بدانند که آن القا از جانب پروردگار توست و علم عبارت از نوری که خداوند در قلب هر کس می‌خواهد بیاندازد.

یا علمی است که آن تمیز دقیق کثرت‌ها و احکام آنست.

أَنَّهُ آن القا، یا آنچه که القا شده است، الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ حَقٌّ همان است که از جانب پروردگارت نازل شده است.

نه آنچه به صورت باطل و بر زبان شیطان یا به دست شیطان نازل شده است.

یا ضمیر به کتاب نبی یا دین او، یا جانشین معین کردن او برمی‌گردد، در این صورت کنایه از قرآن، یا دین محمد، یا جانشینی، یا خلیفه‌ی او می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۴

فَيُؤْمِنُوا بِهِ اذعان کنند و تسلیم او گردند، یا با او بیعت خاص یا عام بیعت کنند.

فَتُخْبِتَ پیروی کند و آرام و مطمئن شود، یا خشوع و تواضع کند.

لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ البتّه خدا اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید این جمله در مقابل إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ است، یعنی خداوند کسانی را که اسلام آوردند به ولایت علی علیه السلام هدایت می‌کند، چون صراط

مستقیم عبارت از ولایت تکوینی و تکلیفی است، یا خدای تعالی مؤمنینی به سبب قبول ولایت و بیعت خاص و لوی و قبول دعوت

باطنی و دخول ایمان در قلب به راه راست در همه‌ی امور هدایت می‌کند، حتی در قرآن و در آنچه که شیطان در خواسته‌ی رسول صلی الله علیه و آله القا می‌کند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَافِرًا هَمِيْشَةً بِهٖ خَدَا، يَا بَه تُو، يَا بَه كِتَاب تُو، يَا اَنْجَه دَر بَارَه‌ی خَلِيْفَهَات كَفْتِي، يَا بَه وِلَايْت شَك دَارَنْد. فِي مَرْيَه مِنْهُ مَرْجَع اَيْنِ ضَمِيْر عَيْنِ مَرْجَع «اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» اسْت، يَعْنِي اَز اَنْ الْقَائَات. حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَعْتَهَّ تَا سَاعَت مَرْگ كِه عِبَارَت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۵

از ساعت ظهور قائم علیه السلام و قیامت صغری است ناگهان فرا رسد.

أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ يَا عَذَاب اَنْ رُوْز بَد (كِه شَب آسَايْش وَ خَيْر وَ سَعَادَت دَر پِي نَدَارَد) بَر اَنهَا فِرُوْد آيِد. بَعْضِي كَفْتَه‌اَنْد: مَقْصُوْد رُوْز بَدْر اسْت زِيْرَا دَر اَنْ رُوْز خَيْرِي بَرَاي كَفَّار نَبُوْد، پَس اَز خَيْر عَقِيم بُوْدَه اسْت، يَا مِثْل وَ مَانَنْد اَنْ رُوْز دَر سَخْتِي وَ خِلَاف گَمَان نَبُوْد، پَس اَز مِثْل وَ مَانَنْد عَقِيم بُوْدَه اسْت. وَ بَعْضِي كَفْتَه‌اَنْد: مَقْصُوْد رُوْز قِيَامَت اسْت وَ عَقِيم نَامِيْدَه شُدَه، چُون نَه دَارَاي شَب اسْت وَ نَه نَظِيْر دَارَد، يَا اَز بَاب اَيْنَكِه اَنْ رُوْز نَه بَرَاي كَفَّار خَيْر مِي زَايِد وَ نَه بَرَاي نِيْكَان شَر.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ فِي چِنِيْن رُوْزِي يَعْنِي رُوْز اِحْتِضَار، يَا رُوْز قِيَامَت اَيْنِ مَعْنَا مَنَاسِب جَمْلَه پَس اَز اَنْ مِي بَاشَد.

پس باید ساعت یا روز عقیم را به روز قیامت تفسیر کرد.

لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ خَدَاوَنْد مِيَاْن اَنَّا ن دَاوَرِي مِي كَنْد.

اَنْگَاَه كَسَاْنِي كِه اِيْمَان آوْرَدَه وَ كَارَهَاي شَايِسْتَه كْرَدَه‌اَنْد دَر بَاغَهَاي بَهْشْتِي پَرْنَاز وَ نَعْمَت‌اَنْد) اَيْنِ بِيَاْن تَفْصِيْل حَكْم خَدَاي تَعَالِي اسْت (كِه دَر رَابَطَه بَا مَسْأَلَه ذَكْر شُدَه سَر اَنْجَام مُؤْمِن وَ كَاْفِر رَا مَشْخَص مِي سَاَزَد).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۲۶

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ كَسَاْنِي كِه كَفْر وَرَزِيْدَنْد وَ آيَات مَارَا دَرُوْغ اَنْگَاَشْتَنْد، بَرَايْشَان عَذَابِي خَفَّت بَارَسْت.

چُون مَقَام مَقَام تَشْدِيْد وَ سَخْت گَرْفْتَن بَر كَفَّار وَ بَر كَسَاْنِي كِه دَر خَوَاسْتَه‌هَاي مُؤْمِنِيْن الْقَاي دَسِيْسَه مِي كَنْد دَر جَانِب كَفَّار دَر خَبْر «فَاء» وَ اسْم اِشَارَه آوْرَد.

آیات ۵۸-۶۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۸ تا ۶۶] ص: ۱۲۶

اشاره

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسِينًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ (۵۸) لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيْمٌ حَلِيْمٌ (۵۹) ذَلِكُمْ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوْقِبَ بِهٖ ثُمَّ بَغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهٗ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ (۶۰) ذَلِكُمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بَصِيْرٌ (۶۱) ذَلِكُمْ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ (۶۲)

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ (۶۳) لَهٗ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ (۶۴) اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْبَارِضِ وَ الْفُلْمَكُ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ وَ يُفْسِكُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلٰى الْاَرْضِ اِلَّا

و در سوره‌ی آل عمران تفصیل شب و روز در نظیر این آیه گذشت.

وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ وَ خَدَاوَنَد أَنچَه رَا کَه ظَالَم وَ قِصَاصِ گِیرِنَدَه وَ قِصَاصِ شُونَد می گَوینَد، می شنود. بَصِيرٌ وَ نَسَبٌ بَه أَنچَه کَه اَنجَام می دَهَنَد بِنِیَاسَت.

ذَلِکَ اَیْن دَاخِل کَرَدَن شَب وَ رُوز دَر هَمَدِیگَر وَ شَنَوَا وَ بِنَا بُوَدَن بَدَان جَهَت اَسْت کَه:

بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ خَدَاوَنَد دَر حَقِّ بُوَدَن کَامِل اَسْت بَه نَحْوِی کَه هِیچ شَائِبِی بَاطِل دَر اُو نِیَسْت.

وَ أَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ وَ أَنچَه کَه جَز خَدَای می خَوَانَد اَز هَوَاها وَ آرزوها کَه دَعْوَت بَه بت‌ها می کَنَد، بت‌ها، عناصر، ستارگان و بَه خِصُوص رُؤسای ضَلالَت وَ گَمراهی.

هُوَ الْبَاطِلُ هَمَی اَنها بَاطِل هَسْتَنَد، بَه نَحْوِی کَه هِیچ شَائِبِی حَقِّ دَر اَنها نِیَسْت، حَقِّی کَه هِیچ شَائِبِی بَطْلان نَدارد مَحِیط بَر هَمَی چیز اَسْت، هِیچ چیزِی اَز حِیطَی وَ جُود وَ عِلْم وَ قَدَرَت اُو بیرون نِیَسْت.

پَس هَمَی دِیدَنی‌ها رَا می بِنَد، هَمَی شَنیدَنی‌ها رَا می شَنُود وَ بَر هَر کَاری قَدَرَت دَارد.

وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ وَ خَدَاوَنَد بَر هَر چیزِ عَلَوِّ وَ اِحاطه دَارد، پَس اَن رَا می دَانَد وَ دَر اَن هَر طُور کَه بَخَواهد می تَوانَد تَرجمه بِنِیَان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۳۳

تَصَرَّف کَنَد.

الْکَبِيرُ خَدَاوَنَد بَزَرگ اَسْت، بَزَرگی کَه هَر بَزَرگی نَزَد اُو کُوجک وَ مَطِيع وَ فَرمانبر اَمَر اوست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً تَقْرِيرِ عَلَوِّ وَ بَزَرگی خَدَا وَ اِحاطه‌ی عِلْم وَ سَمْع وَ بَصَر اوست فَتَضْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً پَس بَه وَ سِیلَی آب کَه خَدَاوَنَد اَز آسَمَان نازل می کَنَد زَمین سبز وَ خَرَم می شُود تَعْمِیم آب وَ آسَمَان وَ زَمین وَ سبز شَدَن اَن بَه صُورِی وَ مَعنوی وَ عَالَم کَبیر وَ صَغیر مَخْفِی وَ پَنهان نِیَسْت (اَیْن دَلیل قَدَرَت وَ رَحْمَت اَفَرینَنده اَسْت).

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَدَاوَنَد دَر ذَاتش لَطِيف اَسْت، پَس هِیچ دَرک کَنَدَه‌ای اُو رَا دَرک نَمی کَنَد، دَر صِفَاتش وَ اِفْعَالش لَطِيف اَسْت، دَقائِقِ صَنع اُو وَ غَايَاتِی کَه بَر اَن مَتَرْتَب اَسْت وَ حَکْمَت‌ها یی کَه دَر اَن نَهاده می شُود جَز اُو کَسی دَرک نَمی کَنَد.

حَبِيرٌ بَه سَبب خَبَره بُوَدَنش دَقائِقِ هَر مَوْجُود وَ مَصالِحِ هَر مَصنُوعِ رَا می دَانَد.

لَهُ اَز جَهَت اَبْتدَا، بازگشت وَ مَالکِیتِ أَنچَه کَه دَر آسَمانها وَ زَمین اَسْت اَز اَن اوست.

مَا فِي السَّمَاوَاتِ آسَمانها وَ أَنچَه کَه دَر اَنهاست،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۳۴

چنانچه مکرر این مطلب را در گذشته گفتیم: که اگر به زید گفته شود: در صندوق چه چیز است؟ مقصود صندوق و محتویات آنست، به خصوص اگر در صندوق چیز گرانبهایی باشد.

وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ أَنچَه دَر زَمین اَسْت، وَ ذَاتِ خَدَاوَنَد بی‌نیاز وَ حَمید اَسْت بَدُون اَیْنکَه دَر ذَاتِ یا دَر مَحْمُود وَ پَسَنَدیده بُوَدَنش اَحْتِیاجِی بَه أَنچَه دَر آسَمانها وَ أَنچَه دَر زَمین اَسْت دَاشْتَه باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ (ای بشر) نَدیدِی کَه هَر چَه دَر زَمین اَسْت اَمَرِ خَدَا مَسخَرِ شَمَا گَر دَانِید تَقْرِیرِ مَالکِیتِ وَ مَبْدَأِ بُوَدَن وَ بی‌نیازی اوست اَز أَنچَه کَه دَر زَمین اَسْت.

وَ نِیز اَعْلَامِ اَیْن مَطْلَب اَسْت کَه هَر چَه دَر زَمین اَسْت بَرای اِنسان اَیْجاد وَ تَسخیرِ شَدَه اَسْت، کَه اَیْن خَطابِ بَه مَحْمَدِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ یا بَه هَر کَسی اَسْت کَه خَطابِ دَر مَورَدِ اُو مَمکِن باشد.

وَ الْفُلُکَ لَفْظُ «وَ الْفُلُکَ» بَا نَصَبِ خَواَنَه شَدَه تَا عَطْفِ بَر «مَا فِي الْأَرْضِ» یا بَر اَسْمِ «اَنَّ» باشد وَ بَا رَفْعِ خَواَنَدَه شَدَه تَا مَبْتدَا باشد، یعنی وَ کَشْتِیْها یی رَا کَه تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ دَر دَریا بَه اَمَرِ خَدَا رَواَنَد، اَیْن جَمْلَه مَسْتَأْنَف، یا حَال، یا خَبَر اَسْت، یعنی، حَرکَتِ کَشْتِی دَر

دریا با امر تکوینی خداست.

زیرا بالا بودن چوبها از آب و زیر آب رفتن آنها و شکافتن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۳۵

آب به وسیله چوب و تحریک باد یا نجار چوب را و همه‌ی اینها به سبب امر تکوینی خداست.

وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ وَخَدَاوند افلاك و ستارگان و ابر و بار آنها و همه را در جاهای خود و مراکز خود نگه می‌دارد.

أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنَّهَا رَا از افتادن بر روی زمین نگه می‌دارد.

إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر آنکه خداوند اذن دهد، یعنی اگر خدای تعالی اجازه دهد که افلاك و ستارگان بر روی زمین بیافتند می‌افتند.

پس باید آسمان و زمین را تعمیم داد تا صحیح شود که چنین گفته شود: خداوند آسمان را با افلاك و ستاره‌های و آثارشان و با

نفوس و عقول و ارواح و آثارشان از افتادن بر زمین خاکی و بر زمینهای مواد از همه‌ی عناصر و افلاك و نطفه‌ها و بذرها و ریشه‌ها

و همه موالیذ حفظ می‌کند، مگر هیچ اثری به صاحب اثر و هیچ قوه‌ای به صاحب قوه، هیچ طبعی به صاحب طبع و هیچ نفس و

عقلی به صاحب نفس و عقل متصل نمی‌شود.

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَكَرُوفٌ رَحِيمٌ این همه برای آنست که خدا بر مردم دلسوز و مهربان این بیان تعلیل تسخیر کردن اشیا برای انسان و

نگداشتن آسمان از جانب خداست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۳۶

و فرق بین رأفت و رحمت به این است که یکی از آن دو خوی و عادت و خصلت رحمت قرار داده شود.

و دیگری اثر رحمت که بر اعضا ظاهر می‌شود، اگر چه هر کدام استعمال می‌شوند مانند سایر خصلت‌هاست.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ او خدایی است که شما را از جماد بودن به حیات حیوانی، یا از حیات حیوانی به حیات بشری، یا از حیات بشری

به حیات انسانی رسانید.

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ سپس آنان را از حیات حیوانی و بشری می‌میراند، یا هنگام نفع اول از حیات انسانی نیز می‌میراند.

ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس با حیات انسانی یا بهیمی یا سبعی یا شیطانی هنگام بازگشت زنده می‌گرداند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (با وجود این آیت و نعمت بزرگ باز هم) انسان نسبت به زنده گردانیدن اول ناسپاس است.

و لذا متتبه نعمت زنده گردانیدن دوم نیز نمی‌شود و این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است انسان آیا

سپاسگزار است یا ناسپاس؟

یا انسان منکر است، یعنی عادت و خصلت او جحود و انکار است، زیرا او زنده شدن و مبدأ را انکار می‌کند با اینکه دلیلهای واضح

بر ابداء و اعاده موجود است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۳۷

آیات ۶۷-۷۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۷ تا ۷۲] ص: ۱۳۷

اشاره

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسِكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ

بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي

کافران وعده داد و آنجا بسیار بد جایگاهی خواهد بود.

به امام کاظم علیه السلام نسبت داده شده که در باره‌ی قول خدا: وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا... تا آخر آیه» فرمود: هر گاه در باره‌ی امیر المؤمنین علی علیه السلام آیه‌ای در کتاب خدا نازل می‌شد که طاعت او را واجب می‌کرد، یا فضیلتی در او و در اهلش ثابت می‌کرد مردم به خشم می‌آمدند و آن را ناخوش می‌داشتند تا آنجا که آهنگ او می‌کردند و از این رو قصد کشتن رسول خدا و علی علیه السلام را در شب عقبه نمودند و این از جهت خشم و غیظ و غضب و حسد است تا این آیه نازل شده که مقصود آیه‌ی سابق است.

آیات ۷۳-۷۸

[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۳ تا ۷۸] ص: ۱۴۵

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصِطُّ بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمَنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷)

وَاجْهَدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۴۶

ترجمه: ص: ۱۴۶

ای مردم مثلی زده می‌شود که به آن گوش فرادهید: کسانی که به جای خداوند می‌پرستید، اگر هم دست یکی کنند، هرگز مگسی را هم نتوانند آفرید و اگر مگس چیزی از آنان بریاید، نمی‌توانند آن را از او باز پس گیرند، هم پرستنده و هم پرستنده ناتوانند. خداوند را چنانچه سزاوار ارج اوست، ارج نگذاشتند بیگمان خداوند توانای پیروزمندست. خداوند از میان فرشتگان و مردمان، پیامبرانی برمی‌گزیند بیگمان خداوند شنوای بیناست. گذشته و آینده‌ی آنان را می‌داند، و همه‌ی کارها به خداوند بازگردانده می‌شود.

ای مؤمنان به رکوع و سجود [/ نماز] پردازید و پروردگارتان را پرستید، و نیکی کنید، باشد که رستگار شوید.

و در راه خدا چنانچه سزاوار جهاد اوست جهاد کنید او شما را برگزیده است و برای شما در دینتان محظوری قرار نداده است که آیین پدرتان ابراهیم است همو شما را از پیش مسلمان نامید و در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۴۷

این [کتاب] هم [مسلمان نامیده شده‌اید]، تا سرانجام پیامبر گواه بر شما و شما گواه بر مردمان باشید پس نماز برپا دارید و زکات بدهید و به خداوند پناه ببرید، او سرور شماست، نیکو سروری و نیکو یآوری است.

تفسیر ص: ۱۴۷

اشاره

یا أَيُّهَا النَّاسُ پس از آنکه وعده‌ی عذاب به کافرین به ولایت علی علیه السلام داد، مردم به طور عموم ندا کرد و فرمود: ای مردم ضَرْبٍ مَثَلٌ جهت بیان حال آنها و حال علی علیه السلام مثل زده شده است (تا حقیقت حال خود را بدانید). فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا كَسَانِي که شما جز خدا فرا می‌خوانید هرگز نمی‌توانید مگسی را خلق کنند اگر چه همه جمع شوند و با هم کمک و همکاری کنند، حال منافقین امت را تشبیه به حال بت‌هایی کرده که قدرت بر خلق کوچکترین موجود ندارند.

لَهُ وَإِنْ يَشَاءُ لَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ اگر مگسی از آنها بخواهد چیزی بگیرد نمی‌توانند از آن پس بگیرند، در این مثل گویا علی علیه السلام را در ضعیف بودن حالش و در اینکه حمله کننده است، نه فرار کننده به مگس مثال آورده باشد هر چه رانده شود باز می‌گردد! ضَعْفَ الطَّالِبِ آن طالب و بت پرستی که این گونه بتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۴۸

را فرا می‌خواند ضعیف است و آن بت نیز چنان است که توانایی آفریدن شیء حقیر و کوچک را ندارد.

و الْمَطْلُوبُ آن بت که قدرت بر آفریدن کوچکترین چیز نداشته و نیز ناتوان از دفع آن نسبت به خود نیز می‌باشد.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَالَ يَأْمَنُونَ مستأنف است و جواب سؤال مقدر است، مقصود به قرینه‌ی مقابله این است که قدر علی علیه السلام را نشناختند.

حَقُّ قَدَرِهِ قدر او را آن چنان که سزاوار او بود نشناختند که عدول به بت‌هایی کردند که بر هیچ چیز توانایی و قدرت ندارند.

إِنَّ اللَّهَ خَدَّوْنَهُ در مظهر خلیفه و جانشینش که علی علیه السلام است لَقَوِيٌّ صاحب قدرت و توانایی است بر هر چیزی که بخواهد. عَزِيْزٌ هیچ مانعی نمی‌تواند از خواسته‌ی او منع کند.

پس چگونه به این قوی عزیز شرک می‌ورزید، و مانند این ضعیف عاجز و ناتوانی را که مثل مگس را از خودش نمی‌تواند براند شریک خدا قرار می‌دهید، اگر این تمثیل که ذکر شد مقصود نباشد.

و مقصود این باشد که این بت‌ها را که به زعفران آلوده کردید قدرت بر آفرینش مثل مگس را ندارند و اگر مگس زعفران را از آنان سلب کند نمی‌تواند آن را از مگس بگیرند دیگر قول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۴۹

خدای تعالی: ضَرْبٍ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ و او مجاز نبود.

و بنابر آنچه که ما ذکر کردیم دیگر احتیاج به تأویل در قول خدا: ضَرْبٍ مَثَلٌ پیدا نمی‌شود.

و قول خدا: ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ محتاج بیان نمی‌شود و در خبر به آنچه که ما ذکر کردیم اشاره شده است.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ انتخاب و برگزیدن رسولان خواه از ملائکه باشند یا از مردم منحصر به خداست.

پس چرا شما بر خلافت را که رسالتی از جانب خداست به خود خدا موکول نمی‌کنید و با آرای خودتان خلیفه و جانشین می‌سازید؟

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ خداوند به اقوال جمیع بندگان از ملائکه و مردم شنواست، پس حَقُّ دارد و می‌تواند برای رسالت برگزیند و انتخاب کند، زیرا او آنچه را که رسول و مردمی که رسول برای آنان فرستاده شده می‌گویند می‌شنود.

بَصِيرَةً خَدَاوَنَد بِه دَقَائِقِ هَمَّهٖ چِيزَه‌ای مَخْفِي و پَنَهَانِ بِيِنَاسْت و هِيچ چِيزِ از مَكْنُونَات و پُوشِيده شَدَه‌ها بِر او مَخْفِي نِيَسْت تا اَخْتِيَار و اِنْتِخَاب او بِر غَيْرِ اَصْلَحِ وَاقِعِ شُود، دَر اَخْتِيَارِ خَلِيْفَه خَطَا وَاقِعِ شُود، بِر خَلَاْفِ شَمَا مَرْدَمِ كِه خَطَا مِي كُنِيْد.

ممكن است اين آيه را نيز همانطور كه آيه‌ی سابق را

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۰

تفسير نموديم تفسير كرد.

اينچنين: خدَاوَنَد دَر مَظْهَرِ خَلِيْفَه‌اش كِه عَلِي عَلِيَه السَّيِّدَامِ اسْت رَسُوْلَانِي از مَلَايِكَه بَر گَزِيْدَه و بِه سُوِي اَنْبِيَا، اَوْصِيَا، عَالَمِ طَبِيعِ و دُو عَالَمِ مَلَكُوْتِ مِي فَرَسْتَد تا اَمُورِ اَنَانِ را تَدْبِيْرِ نَمُودَه و اَنْچَه را كِه اِنْفَاذِ و قَضَايِ اَن لَازِمِ اسْت اِنْفَاذِ و اَجْرَا كُنْد و از مَرْدَمِ نِيَز رَسُوْلَانِي اِنْتِخَابِ مِي كُنْد و بِه سُوِي بِنْد گَانِ مِي فَرَسْتَد، (و اَن رَسُوْلَانِ) مَانَنْد: اَنْبِيَا، رَسُوْلَانِ، اَوْصِيَا و مَشَايِخِ اَنَانِ مِي بَاشَنْد، كِه خدَاوَنَد دَر مَظْهَرِ عَلِي عَلِيَه السَّيِّدَامِ شَنُوا و بِيِنَاسْت، بَا رَها اَيْنِ مَطْلَبِ را دَر گَزِشْتَه گَفْتِيْمِ كِه عَلِي عَلِيَه السَّيِّدَامِ بَا اَعْلُوِيْتِشِ عِبَارَتِ از مَشِيْتِ اسْت، اَن مَشِيْتِ بَا وَجْهِي كِه بِه سُوِي خَلْقِ دَارْدِ عَلِي عَلِيَه السَّلَامِ نَامِيْدَه مِي شُود، بَا وَجْهِي كِه بِه سُوِي غِيْبِ دَارْدِ «اللَّهِ» نَامِيْدَه مِي شُود.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ خَدَاوَنَد دَر مَظْهَرِشِ كِه عِبَارَتِ از عَلِي عَلِيَه السَّيِّدَامِ اسْت مِي دَانْدِ اَنْچَه را كِه جَلُو دَسْتِ مَرْدَمِ اسْت، يَا جَلُو دَسْتِ مَلَايِكَه و مَرْدَمِ اسْت، از دُنْيَا و اَخْرَتِ و از گَزِشْتَه و اَيْنِدَه.

وَمَا خَلَقَهُمْ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ اَمُورِ دَر مَظْهَرِ خدَا بِه سُوِي خدَا بَا ز گِشْتِ مِي كُنْد.

دَر خَطْبَه‌ای از عَلِي عَلِيَه السَّلَامِ اَمْدَه اسْت: بَا ز گِشْتِ خَلْقِ بِه سُوِي مَن و حَسَابِ اَنَانِ بِر مَن اسْت.

سپس خدای تعالی علی علیه السلام و رسولانش را که مؤمن حقیقی

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۱

اَنَانِ هَسْتَنْد مُورِدِ خَطْبِ اَقْرَارِ دَادِ تا دَر جِهْتِ بَزْر گِداشْتِ شَأْنِ اَنَانِ لَطْفِ كَرْدَه و اَيْنِ مَعْنَا بِه سَبَبِ ذِكْرِ اَوْصَافِ بَزْر گِ و مَهْمِ اَنَانِ و فَضْلِ و كَرَمِ بَزْر گِ الهِي شَامِلِ حَالِشانِ مِي شُود.

لذا فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا اَي مَوْمِنِيْنَ رُكُوعِ نَمَازِ اِنْجَامِ دِهِيْدِ، يَا نَسَبْتِ بِه پُرُورِدِ گَارْتَانِ تَوَاضَعِ كُنِيْد.

وَ اسْجُدُوا و سَجْدَه نَمَازِ بِه جَايِ اَرِيْدِ، يَا نَهَايْتِ تَوَاضَعِ را بَرَايِ پُرُورِدِ گَارْتَانِ بَكُنِيْد.

وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بَا رُكُوعِ و سَجُودِ از اِنَانِيْتِ هَايِ خُودِ خَارِجِ شَدَه، از عِبُودِيْتِ خُودْتَانِ اَزَادِ و بِنْد گَانِ پُرُورِدِ گَارْتَانِ بَاشِيْد.

وَ اَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بَا رَها اَيْنِ مَطْلَبِ گَزِشْتِ كِه تَرْجِيِ از جَانِبِ خدَا بِه مَعْنَايِ وَجُوبِ اسْت، يَعْنِي نِيَكِي كُنِيْد بَاشْد كِه رَسْت گَارِ شُويْد.

مراتب سالکین و سفرهای آنان ص: ۱۵۱

بَدَانِ كِه آيَه‌ی شَرِيْفَه اِشَارَه بِه مَرَاتِبِ سَالِكِيْنَ و سَفْرَه‌ای اَنَانِ مِي كُنْد، چَه سَفْرِ سَالِكِيْنَ اِگَر چَه حَدِّ و نَهَايْتِي نِدَارْدِ، لَكِنْ بِر حَسَبِ اَمّهَاتِ و اَصُولِ مَحْصُورِ دَر چَهَارِ سَفْرِ اسْت.

چنانچه مَكْرُرِ اَيْنِ مَطْلَبِ را از نَظَرْتَانِ گَزِرَانْدَه اِيْم: سَفْرِ اوّلِ سَفْرِ از خَلْقِ بِه حَقِّ اسْت و دَر اَيْنِ سَفْرِ اِنَانِيْتِي كِه نَاشِي از خَلْقِ اسْت شَكْسْتَه مِي شُود بِه نَحْوِي كِه نَسَبْتِ فَعْلِ بِه نَفْسِ سَالِكِ باقِي تَرْجَمَه بِيَانِ السَّعَادَه، ج ۱۰، ص: ۱۵۲

نمی ماند، بلکه فعل را از فاعل می بیند که در وجود او ظاهر است، و در اینجا که سفر او از خلق به حقّ پایان می پذیرد.

بعد از این سفر، سفر دوم است که از حقّ به سوی حقّ است، در این سفر انانیت او که عبارت از رؤیت وجود به جهت ذات وجود و

رؤیت ذات خود می‌باشد شکسته می‌شود و مادامی که ذات او باقی است سفر او از حَقّ به حق است و عبد و بنده‌ی خدا نیست. چون نوعی انانیت در او باقی است، وقتی که این سفر به آخر رسید به نحوی که برای او ذات و اثری از ذاتش باقی نماند عبد خدا شده و از ذاتش فانی می‌گردد.

و بعد از این سفر، سفر او در حَقّ است.

پس اگر عنایت الهی او را درک کرده و بعد از فنا بقا نمود نیکوکار، محسن، فاعل خوبی‌ها و خیرات می‌شود، چون کار او در سفر اول و دوم به واسطه‌ی بقای انانیت به طور مطلق خیر و خوب نبود.

و در سفر سوم (سفر در حَقّ) دیگر کار او از خودش نیست تا اینکه فاعل و انجام دهنده‌ی کاری باشد، ولی در سفر چهارم که همان سفر به سبب حَقّ در خلق است سالک دارای انانیت به واسطه انانیت خدا و فاعلیت به سبب فاعلیت خدا می‌شود، کار او خیر و خوبی مطلق می‌گردد و به این چهار سفر خدای تعالی در این آیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۳

اشاره کرده است.

چه قول خدا: «ارکعوا» اشاره به سفر از خلق به سوی حَقّ است، و قول خدا: «اسجدوا» که خروج از انانیت است حتی از نسبت ذات به نفس اشاره به سفر از حَقّ به حَقّ است، و قول خدا:

«وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ» اشاره به سیر به سبب حَقّ در حَقّ است، و قول خدا: «وَافْعَلُوا الْخَيْرَ» اشاره به سیر حَقّ در خلق است.

و این خطاب منافات با کمال کامل ندارد تا منافی با تفسیر آیه به ائمه علیهم السّلام باشد، زیرا کامل چون جامع جمیع مراتب است به‌طور استمرار دارای سیر از خلق به حَقّ و سیر با حَقّ در خلق است.

در مقدمات و در تفسیر فاتحه بعد از آن به این سفرها و کیفیت سلوک در آنها اشاره کردیم.

وَ جَاهِدُوا «۱» فِی اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ چون خطاب به آل محمد صلی الله علیه و آله است آنان را با این خطاب مخاطب کرده است و گر نه مانند این تکلیف برای غیر آنان تکلیف به فوق طاقت است، بلکه باید به غیر آل محمد صلی الله علیه و آله چنین خطاب کرد:

در راه خدا جهاد کنید حَقّ جهاد خودتان نه حَقّ جهاد خدا، زیرا حَقّ جهاد در راه خدا به‌طور مطلق، حَقّ جهاد مناسب و لایق به خدا این است که هیچ انانیتی از عبد باقی نماند و عبد بعد از فنا

(۱) جهاد بر ۳ قسم است جهاد به نفس جهاد به دل جهاد به مال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۴

طوری باقی بماند که حَقّ را در خلق و خلق را در حَقّ لحاظ کند، بدون اینکه چیزی از آن دو کم گردد.

و لحاظ وحدت و کثرت آن طور که شایسته است میسر نیست مگر برای صاحب جمع مطلق، یعنی صاحب ولایت کلی و رسالت کلی، چنانچه گفته شده:

جمله صورت با چنین معنی ژرف می‌نیاید جز ز سلطان شگرف

هُوَ اجْتِبَاكُمْ استیناف در مقام تعلیل است یعنی زیرا (و شما را برگزیده است).

وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ و برای شما در دینتان تنگنایی قرار نداده است.

این جمله عطف بر قول خدا: «هوا اجتیبکم» است و نیز مفید تعلیل است.

و دین همانطور که مکرر گذشته است عبارت از صورت ملت است که آن احکام قالبی اسلامی و عبارت است از احکام ایمان قلبی، از طریق نفس به قلب و قلب به روح و روح به عقل ... و هکذا.

و خداوند برای کسی در هیچ یک از اینها حرج و سختی قرار نداده، چون تکلیف به قدر وسع و توانایی است.

و آنگاه که سالک به طریق می‌رسد دارای سعه و گستردگی می‌شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۵

که مانند آن تصور نمی‌شود، چه سالک مادامی که به سوی طریق می‌رود در تنگی، حرج، گرفتگی و ناآرامی اضطراب است. ولی وقتی به طریق الی الله رسید که آن مثال شیخ و ملکوتش می‌باشد تنگی او به وسعت، گرفتگی اش به گشادگی و خستگی اش به راحتی و اضطرابش به اطمینان تبدیل می‌شود خداوند بما و جمیع مؤمنین روزی نماید.

مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ در این جمله اشاره به این است که تنزیل آیه در مورد اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانچه این آیه را برای ما چنین تفسیر کرده‌اند.

و اگر مقصود از ابوت، ابوت روحانی باشد تفسیر از تنزیل منصرف به تأویل می‌شود و این نسبت بر کسی صادق است که منتسب به ابراهیم، باشد به سبب فرزندی و این انتساب محقق نمی‌شود مگر آنکه اتصال با بیعت عام صورت گرفته باشد اگر نگوییم که در صدق این نسبت بیعت خاص و لوی لازم است.

هُوَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ یا خدا سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ شما را مسلم نامیده است قبل از این زمان یا قبل از قرآن یا قبل از این عالم از عوالم بالا.

وَ فِي هَذَا فِي هَذَا فِي هَذَا، یا در این قرآن، یا در این عالم و نام گذاری ابراهیم آنان را مسلمان در این زمان بدان جهت است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۶

که این اسم برای آن‌ها در این زمان از ابراهیم مانده است.

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً تَعْلِيلَ أَمْرِهِای گذشته یا مدح‌های لایق و مناسب، یا تعلیل مجموع است یعنی مجاهده کنید رسول صلی الله علیه و آله شاهد و گواه شما باشد.

عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و شما نیز گواه بر مردمان باشید این جمله نیز دلالت بر اختصاص آیه به ائمه علیهم السّلام می‌کند.

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ در اول سوره‌ی بقره بیان نماز و اقسام آن و بپا داشتن آن و بیان زکات و حالات و ادا کردن آن گذشت.

وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وَ با اعتصام به ولایت چنگ به خدا بزنید، چون چنگ زدن به او به اعتبار مقام غیب برای انسان مادامی که ذات خودش را احساس کند قابل تصور نیست.

پس مقصود چنگ زدن به جانشینان خدا و چنگ زدن به طریق خداست که همان طریق ولایت است.

هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى که اگر خدا مولای شما باشد پس چه خوب مولایی است.

وَ نِعْمَ النَّصِيرُ وَ چه خوب یاری کننده‌ای است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۷

(۲۳) سوره المؤمنون ص: ۱۵۷

اشاره

آیات ۱-۱۱

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۱۵۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)
 وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
 الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)
 أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

ترجمه: ص: ۱۵۷

سوره‌ی مؤمنون (مؤمنان) (مکی، ۱۱۸ آیه)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

به راستی که مؤمنان رستگار شوند.

همان کسانی که در نمازشان فروتنند.

و همان کسانی که از [کار و سخن] بیهوده رویگردانند.

و کسانی که زکات می‌پردازند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۸

و کسانی که پاکدامنی می‌ورزند.

مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینشان، که در این صورت آنان نکوهیده نیستند.

پس هر کس که از این فراتر رود، اینانند که تجاوزکارند.

و نیز [رستگار شوند] کسانی که در برابر امانت‌هایشان و پیمان‌هایشان رعایت‌گر هستند.

و کسانی که بر نمازهای خویش مواظبت دارند.

اینانند که میراث برند.

که فردوس را به ارث می‌برند [و] در آن جاودانه‌اند.

تفسیر ص: ۱۵۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ کسانی که با بیعت خاص، ایمان خاص آوردند و دعوت باطنی را پذیرفتند، رستگار شدند.

زیرا مؤمن به معنای مسلمان، اگر در همان اسلامش توقف کند و به ایمان نرسد، به فلاح و رستگاری نایل نمی‌شود، بهره و منفعت او جز منافع دنیوی مانند: حفظ خون، جواز تناکح و توارث، معامله همانند دیگر مسلمانان، جایز نبودن غیبت و هتک ناموس و حرمت او نخواهد بود.

لذا توصیف به اوصافی در آیات فوق دلالت بر اراده‌ی ایمان خاص می‌کند.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ کلمه‌ی «الصلوة» به معنای دعاست، یعنی خواندن خدا برای حضور نزد داعی، نیز به معنای هر چیزی است که خداوند با آن فرا خوانده می‌شود، مانند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۵۹

فعل، قول، هیئت، فکر یا تخیل.

چون نماز مشروع قالبی از هیئت‌ها و افعال و اقوالی است که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها فرا خوانده می‌شود، تا نزد دعاکننده حاضر باشد آن را «صلاة» نامیده‌اند.

همچنین ذکر می‌کند که از صاحب اجازه گرفته شده باشد، خواه ذکر جلی باشد یا خفی.

و همین طور فکر- که مصطلح صوفی‌هاست- که ملکوت شیخ نزد سالک متمثل می‌باشد اعم از این که سالک با عمل خود آن را حاصل کرده باشد یا بدون اعمال (به صورت عنایت حاصل شده باشد).

چون مقصود از دعا و خواندن خدا، به هر صورت که باشد ورود خدا در قلب دعا کننده، یا حضور وی نزد خداست.

و از سوی دیگر، حضور سالک نزد خدا جز با شکستن انانیت و خروج از خودش میسر نمی‌شود، این نیز جز با محبت به خدا و احساس هیئت و خوف از او ممکن نیست لذا فرمود:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.

زیرا خشوع حالتی که از محبت کسی که برای او خشوع می‌کند و از او احساس هیئت دارد حاصل می‌شود، این حالت محقق نمی‌شود مگر با شکستن انانیت خاشع، پس اگر دعا کننده در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۰

دعای خود خشوع نکند دعای او لغو خواهد بود.

و چون کسی که نماز قالبی شرعی را می‌خواند، قیام و ایستادنش در نماز چون کسی است که در برابر سلطان قدرتمند و توانایی ایستاده است و تکبیر، اظهار و احساس عظمت خداست.

یعنی در دل و یاد او جز خدا نیست و برای همین جهت تکبیر الاحرام نامیده شده، از سوی دیگر همه‌ی گفته‌هایش دعا و تضرع در برابر خداست، رکوع و سجودش تواضع و کرنش در مقابل عظمت باری تعالی است ...

بنابر این، اگر حال او موافق فعل او نباشد، عمل او لغو و استهزای خدا می‌شود.

و لذا به دنبال الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ فرمود: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ و این جمله را بر وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ مقدم داشت، با این که مناسب‌تر به ذکر نماز این است که زکوة به دنبال آن بیاید.

و «لغو» فعل یا قولی است که مورد توجه و اعتنا قرار نمی‌گیرد و فایده‌ی مطلوب بر آن مترتب نمی‌شود.

چون فایده‌ی نماز خروج از انانیت و خروج به ملکوت و حضور نزد معبود است، اشتغال به غیر و توجه خیال به کثرت‌ها با آن فایده منافات داشته و ساقط کننده‌ی آن است لذا نماز در این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۱

حال لغو می‌باشد.

بنابر این، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ تأکید مفهوم الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ است (و در اول سوره‌ی بقره تفصیل تام نماز و اقسام آن و زکات و انواع آن گذشت).

و «لام» در قول خدا: «لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» زایده و برای تقویت، یا تعلیل است.

و زکات در این جا به معنای نمو، طهارت، صلاح، تنعم، یا زیادی مال است، که آن را بیرون می‌آوری تا بقیه‌اش را تطهیر کنی.

و نفرمود: «لِّلزَّكَاةِ مُؤْتُونَ» (زکات می‌دهند) تا شنونده همه‌ی معنای و احتمالات را به ذهن بیاورد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ «فروج» جمع فرج به معنای عورت است، آن عورت زن و مرد است که باید از نگاه کردن محفوظ بماند، مقصود از حفظ کردن عورت، وطی (جماع) یا نگاه کردن به آن است.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ چون متعلق حفظ فروج را مثل اطلاق و استرسال قرار داد، یعنی رها کردن فرجها، آزاد گذاشتن آن را با الّا مستثنی کرد و با علی مجرور کرد تا به صورت استثنای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۲

مفترغ باشد، یعنی کسانی که فرج‌های خود را از رها کردن و آزاد گذاشتن حفظ می‌کنند مگر بر همسرانشان، یعنی در مورد همسرانشان خروج خود را از رها کردن و آزاد گذاشتن حفظ نکنند.

بعضی گفته‌اند: لفظ «علی» در اینجا مانند «علی» در «احفظ علی عنان فرسی» است یعنی افسار اسب مرا نگهدار که نگهداشتن فرج برای همسران مفید این مقصود است (یعنی عورت خود را تنها برای همسران خود نگه می‌دارند نه غیر).

أَوْ مَا مَلَكَتْ مَقْصُودِ كَنِيزَانِ است، نه بنده‌ها، آمدن لفظ «ما» برای اشعار به این است که کنیزان از آن حیثیت که کنیز هستند مانند سایر اموال و دارایی‌ها هستند که باید با آن‌ها معامله غیر عاقل کرد.

و آیه مجمل است، زیرا آیه از بیان حالاتی که ازواج و کنیزان در آن حالت‌ها حرام می‌شوند ساکت بوده و افاده‌ی اطلاق می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۳

أَيْمَانُهُمْ فَمَا بَيْنَهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ در این صورت مورد سرزنش و نکوهیده نیست، هم‌خوابی زنان اگر به امر خدا و از جهتی باشد که خداوند راضی شده دارای اجر است، از آن دور است که بیشتر مردم مانند سایر افعال و کارهایشان جز برای اشتهای نفس همبستری نمی‌کنند، پس دارای اجر و پاداشی نیستند (در این صورت گر چه پاداشی ندارند ولی اعمالشان نکوهیده نیست).

فَمَنْ ابْتِغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ امانت‌ها چنانچه در سوره‌ی نساء گفته شد، در سوره‌ی احزاب خواهد آمد:

عبارت از هر چیزی است که نزد انسانی امانت گذارده شده تا محفوظ و سالم مانده و برای صاحبش نمو کند، به طوری که در صورت مطالبه‌ی صاحبش به او تسلیم نماید، این معنا بر امانت‌های صوری که بعضی از مردم نزد بعضی دیگر می‌گذارند صدق می‌کند، بر امانت‌هایی که خداوند به‌طور تکوینی نزد بندگان و کنیزانش گذاشته نیز صادق است.

این امانت تکوینی از امانت‌های اصلی است و همان لطیفه‌ی سیاره انسانی می‌باشد که خداوند بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشت، که از حمل آن خودداری کردند، آن بار امانت را انسان بر دوش کشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۴

از سایر نعمت‌هایی که خداوند بر بندگان داده عبارت از:

اعضا، جوارح، قوا، مدارک، علوم و مناسک تکوینی است، از امانت‌هایی که خداوند نزد بندگان توسط جانشینان و مظاهرش به امانت سپرده، احکام قالبی نبوی و قلبی و لوی، اذکار جلی و خفی.

و ودیعه‌های وصایت که هر امامی برای امام دیگر می‌گذارد و مقصود از عهد چنانچه مکرراً گذشت بیعت عام و خاص است، زیرا عهدی که مورد نظر است و از آن سؤال می‌شود عبارت از میثاق و پیمانی است که بین انسان و خدا توسط مظاهر او با بیعت به دست آنان حاصل می‌شود، سایر عهود و عقود مانند نذرها، عهدها و سایر عهد و پیمان‌هایی که بین بندگان واقع می‌شود بالطبع مقصود است.

مراعات امانت به این است که در حفظ و به نمو رساندن آن کوتاهی نکند اگر امانت نامی باشد، آنچه را که نگهداری آن امانت احتیاج دارد از قبیل مأکول و مشروب و مخزن و بستن در، نقل مکان و جابه‌جایی باید همه‌ی اینها را متحمل گردد.

اگر آن امانت از چیزهایی باشد که به این چیزها احتیاج پیدا می‌کند و مراعات عهد و پیمان به این است که شروط آن را نقض ننماید.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ لَفْظ «صَلَاتِهِمْ» به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۵

صورت مفرد دو جمع خوانده شده است.

يُحَافِظُونَ چون مفرد مضاف در صورتی که فرد معینی یا یک فرد غیر معین مقصود نباشد بر عموم صدق می‌کند دیگر بین جمع و مفرد فرقی نمی‌ماند.

محافظت عبارت از مواظبت بر چیزی است بدین گونه که از آن دفاع کرده و از گم شدن نگهدارد و محافظت بر نمازهای قالبی، صدوری و قلبی به حمایت و دفاع کردن از آنها و دفع شیاطین جنّ و انس از دخالت، حفظ اوقات و حدود هر یک از آنها و دوام و استمرار دادنشان می‌باشد، که استمرار و دوام در هر کدام از نمازها بر حسب خودش می‌باشد، آن بدین گونه است که نماز قالبی را در اوقات خودش ترک نکرده و از نمازهای صدوری و قلبی، ذکری و فکری غافل نشود.

ذکر «الصلوة» را تکرار نمود، نخست آن را با وصف خشوع آورد که خشوع از احکام باطنی نماز است، اخیرا با وصف محافظت ذکر کرد که اعمّ از حفظ صورت، احکام ظاهری، حفظ معنا و احکام باطنی آن است.

این تکرار بدان جهت است که اهتمام به شأن نماز داده شود، نیز اشاره به این که نماز باید افتتاح و اختتام همه باشد.

آوردن فعل مضارع در اینجا اشاره به این است که چیزهایی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۶

که در نماز باطنی و ظاهری خلل آورد از جهت استمرار حدوث آن در حال تجدّد است، حفظ کردن و نگهداشتن آن از موارد اخلال نیز باید از نظر استمرار متجدّد الحدوث باشد بر خلاف اوصاف دیگر.

أُولَئِكَ این بزرگان که با اوصاف بزرگشان حضور دارند.

هُمُ الْوَارِثُونَ وارث حقیقی هستند، نه غیر آنان، که وارث غیر آنان اگر از قبیل اموال صوری یا درکات اخروی جهنمی باشد وارث محسوب نمی‌شود، اگر از قبیل وارث درجات بهشت باشد وارث نیست بلکه طفیلی آن بزرگان است.

پس اسم اشاره‌ی بعید آورد تا اشاره به بزرگی و احضار آنان با اوصاف پسندیده بوده باشد، ضمیر فصل آورد تا تأکید بر حکم و اشعار بر حصر باشد، معرفه آوردن مسند نیز فایده‌ی حصر در بر دارد.

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ نفرمود: «هم الوارثون للفردوس» تا موهم این مطلب باشد که آنان وارث همه‌ی چیزهایی هستند که ممکن است به ارث برده شود، تا در مدح آنان رساتر باشد.

و فردوس بر درّه‌هایی اطلاق می‌شود که نوعی گیاه در آن جا می‌روید، بر بستانی که جمیع آنچه که در بستان‌ها می‌باشد در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۷

آنجا موجود باشد، بر طبقات بهشت و بر طبقه‌ی بالای آن نیز اطلاق می‌شود، این لفظ مذکر و مؤنث می‌شود، آن عربی یا رومی، یا سریانی مستعرب است. «۱»

هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ آنان در بهشت جاودانه و همیشگی هستند، این جمله را آورد تا اشاره به کامل شدن نعمت کند، چون تمام و کمال نعمت به این است که زایل نشود.

بدان که انسان از ابتدای خلقتش که عبارت از خلقت نطفه و اولین ماده‌ی او و استقرار آن در قرارگاه رحم است بالقوه دارای همه‌ی چیزهایی است که ممکن است برای انسان حاصل شود، هر آن برای او فعلیتی از فعلیت‌های انسانی که همان فعلیت‌های ولایت است

حاصل می‌شود.

هر فعلیتی که حاصل شود دارای مرتبه‌ای از ولایت تکوینی است که در جمیع موجودات سریان دارد. و هر مرتبه بر حسب دوری از مرتبه‌ی ماده، نزدیکی بر

(۱) آقای بهاء الدین خزّ مشاهی در پیوست ترجمه قرآن مجید می‌نویسد: اصل واژه ایرانی است در اوستایی «پایوندیزا» (پارادیس) در حالت جمع به معنای جای گرد و درست است. گرنفون این واژه را وارد زبان یونانی کرد و برای باغها و گردشگاههای شاهنشاهان ایران به کار برد. در فرهنگهای فارسی دجله و معین نیز کلمه‌ی فردوس معرّب کلمه‌ی فارسی مادی پیرادزا به معنای محوطه‌ی محصور و مدوّر و نیز باغ و بوستان و بهشت دانسته‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۸

ولایت، فعلیتی از فعلیت‌های ولایت است، نقص و عدمی از عدمهای ماده از او خلع می‌گردد، حصول هر فعلیتی برای او نوعی وراثت از پدرش می‌باشد که همان ولایت مطلق است که عبارت از مشیت می‌باشد، این خلع و وراثت برای او تا اوان نوجوانی و زمان بلوغ و تمیز خیر و شرّ انسانی ادامه دارد.

وقتی به این مرحله می‌رسد بین تصرف ملک و شیطان و بین نسبت به رحمان و شیطان به صورت بالقوه واقع می‌شود پس اگر شیطان در او تصرف کرد نسبت او به شیطان بالفعل می‌شود، هر فعلیتی از تصرف شیطان برای او حاصل شود آن فعلیت برای او ارث از شیطان شمرده می‌شود، هر اندازه تصرف شیطان زیاد گردد فعلیت نسبت به شیطان شدیدتر می‌شود و بر حسب آن فعلیت‌هایی که از شیطان حاصل می‌شود شدت می‌گیرد و تا جایی که همه‌ی فعلیت‌های مناسب با درکات آتش برای او حاصل می‌شود و در اتباع و پیروی شیطان متمکن می‌گردد، در نتیجه و ارث جمیع مال و شیطان و مراتب آن می‌شود به نحوی که شیطان از اجزا و سایه‌های او می‌شود.

ولی اگر رحمان در او تصرف کرد نسبت او به رحمان بالفعل می‌شود، هر فعلیتی که از تصرف رحمان برای او حاصل شود آن فعلیت ارث او از رحمان است، لیکن چون شیطان هنگام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۶۹

بلوغ از رحمان به او نزدیکتر است خدای تعالی بین خود و خلقش واسطه‌هایی از انبیا و اوصیا قرار داده تا با ظاهر بشری‌شان موافق بندگان باشند، بندگان بتوانند با مدارک حیوانی خود آنان را درک کنند، تا به آنان انس گرفته و به خدا متوسّل شوند، رسولان و جانشینان آنان در قبول تصرف رحمان به بندگان کمک کنند.

پس هر کس با بیعت عام یا بیعت خاص متوسّل به انبیا و اوصیا شد متعرض تصرف رحمان می‌شود و نسبت بین خود و رحمان را تحصیل می‌کند، با همین نسبت فرزند کسی می‌شود که با او بیعت خاص یا بیعت عام را انجام داده است.

هر فعلیتی که از جهت این نسبت برای او حاصل گردد فعلیت ولایت و رحمان می‌شود، وارث از صاحب ولایت مطلقه می‌گردد تا آنجا که جمیع فعلیت‌های ولایت مطلقه از طبقات جنان برای او حاصل گردد.

فرق بین این ارث و ارث دنیوی صوری این است که ارث صوری برای انسان مادامی که مورث از مال موروث و وارث با مرگ دست بر ندارد و نسبت بین او و ارث قطع نشده باشد حاصل نمی‌شود، ولی ارث معنوی برای انسان مادامی که نسبت بین او و وارث شدت نگیرد حاصل نمی‌شود، مادامی که مورث ید تملکی را بر وارث نگذارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۰

بر حسب اشتداد نسبت و قوت دست یافتن ارث و مال موروث زیاد می‌شود، این ارث موجب وسعت و گسترده‌گی مورث و کثرت

مال او است، به خلاف ارث صوری.

چون برای هر انسان بالقوه فعلیت جهنم و بهشت است، درجات بهشت پیش از این برای انسان بالقوه و منزله مال مملوک او حساب می‌شد، هر گاه بر یکی از آن دو می‌رسید دیگری را ترک می‌کرد، همانند ترک کردن میت مالش را برای وارثش، اما اکنون بالفعل و ثابت شده است ...

لذا وارد شده که منازل اهل جنان در جهنم را اهل جهنم به ارث می‌برند و منازل اهل جهنم در بهشت را اهل بهشت یعنی هر یک از دو به تناسب منازل دیگری را وارث می‌شود، به سبب همین تناسب است که اطلاق توارث صحیح می‌شود. پس بنا بر آنچه که ذکر شد معنای آیه چنین می‌شود: کسانی که فردوسی را از صاحب ولایت مطلقه یا متناسب مثال خودشان از اهل جهنم ارث می‌برند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۱

آیات ۱۲-۲۲

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۲۲] ص: ۱۷۱

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سِلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْكَلْبِينَ (۲۰) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۲

ترجمه: ص: ۱۷۲

و به راستی که انسان را از چکیده‌ی گل آفریدیم.

آنگاه او را به صورت نقطه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم.

آنگاه نطفه را به صورت خون بسته و سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره در آوردیم، سپس گوشت پاره را استخواندار کردیم و آنگاه بر استخوان‌ها پرده‌ای گوشت پوشاندیم، آنگاه آن را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است.

سپس شما پس از اینها میرا هستید.

سپس شما در روز قیامت برانگیخته شوید.

و به راستی که بر فراز هفت طبقه [آسمان] آفریده‌ایم، ما [هرگز] از آفرینش غافل نبوده‌ایم.

و از آسمان آبی به اندازه فرو فرستادیم و آن را در زمین جای دادیم، ما به از بین بردن آن تواناییم.

آنگاه با آن برای شما باغهای خرما و انگور پدید آوردیم که در آن برای شما میوه‌های بسیار است و از آن می‌خورید. و [همچنین] درخت که از طور سینا می‌روید و روغن [زیتون] برمی‌آورد و نیز نانخورشی برای خوردگان. و برای شما در چارپایان مایه‌ی عبرتی هست که شما را از آنچه در شکمهای آنهاست می‌نوشانیم و در آنها برای شما سودهای فراوان است و از [گوشت] آنها می‌خورید. و بر آنها و بر کشتی سوار می‌شوید.

تفسیر ص: ۱۷۲

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ عَطْفٍ بِرَقْدٍ أَفَلَحَ الْمُؤْمِنُونَ است و وجه مناسبت دو جمله این است ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۳

که فلاح و رستگاری مؤمن عبارت از رهایی او از نقایص ماده و شایبه‌های عدم، خروج از قوه به فعلیت است، اولین مراتب خلقت نیز رهایی از عدم و از نقایص ماده و خروج از قوه به فعلیت است، پس گویا که خداوند صحت رستگاری و فلاح انسان را با این عطف تعلیل کرده و فرموده: رستگاری و فلاح انسان مانند خلقت او بر حسب آثارش برای شما مشهود است، چه نشئه‌ی آخرت مانند نشئه‌ی دنیا است و ممکن است این جمله به همین معنای حال باشد. لفظ «سلاله» صاف شده و چکیده‌ی از شیء است، نکره بودن «سلاله» و «طین» برای اشعار به این است که آن دو نوع مخصوص از سلاله و طین هستند.

«من» اول ابتدائیه، متعلق به «خلقنا» است، «من» دوم بیانیه یا تبعیضیه، متعلق به محذوف است که صفت «سلاله» باشد، یا ابتدائیه و متعلق به «سلاله» است یا متعلق به محذوف و صفت «سلاله».

یا «من دوم» و ما بعدش بدل از «من سلاله» و مقصود از انسان جنس انسان است، مقصود از سلاله نطفه است قبل از جدا شدن آن از صلب مردان و رحم زنان، قبل از آن که نطفه نامیده شود، مقصود از «طین» گل آدم، یا مطلق غذاست، یا غذایی است که در معده یا کبد، یا رگ‌ها، یا اعضا است که همه‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۴

اینها به وجهی خاک است که با آب مخلوط شده باشد به‌طور تامتر و رساتر از گل معروف.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از انسان آدم علیه السّلام ابو البشر است، مقصود از «سلاله» خاکی است که از روی زمین گرفته شده است.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ سِيسٍ آن را نطفه‌ای قرار دادیم در جایی که باید در آنجا مستقر شود.

و «قرار» و «قراره» با فتحه چیزی است که شیء در آن مستقر می‌شود.

(مکین) لفظ «مکین» از مکان به معنای موضع و جا، یا از «مکانه» به معنای مقام و منزلت نزد پادشاه است، یا از تمکن به معنای اقتدار و توانایی است، مقصود از قرار مکین رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً سِيسٍ نطفه را به صورت علقه گردانیدیم یا از نطفه علقه آفریدیم (که آن خون بسته، یا لخته خون است).

فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً آنگاه لخته خون را به صورت گوشت در آوردیم، در قسمت اول عبارت لفظ «ثم» آورد تا اشاره به این بکند که از اول استقرار نطفه در رحم تا وقتی که خون بسته بشود احتیاج به امتداد زمان دارد بر خلاف آنجا که علقه مضغه شود که بین علقه و مضغه فاصله و مهلتی نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۵

فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا سِيسٍ غُوشْتٍ پاره را استخواندار کردیم پاسخی اولاً به صورت استخوان، چون مادامی که استخوان بندی در بدن جنین متمیز نشود تصویر گوشت‌ها متصور نمی‌شود.

زیرا که گوشتها در هر جایی به نحو ویژه‌ای است، تمیز و خصوصیات گوشتها جز با تمیز محل آنها که عبارت از استخوانها و خصوصیات آنهاست محقق نمی‌شود.

فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ آنگاه بر استخوان گوشت پوشاندیم و پس از آن، آن را به صورت آفرینشی دیگر درآوردیم.

اینجا لفظ «ثم» آورد تا اشعار به فاصله و دوری مرتبه‌ی انشای خلق باشد، چه خلق در مکونات مادّیات استعمال می‌شود، انشا در مجرّدات، گاهی خلق به چیزی اختصاص پیدا می‌کند که احتیاج به ماده دارد، نه مدّت، مانند آسمانها و عناصر، انشای مخصوص متقدّرات مجرّد از ماده و مدّت می‌گردد، ابداع مخصوص مجرّدات از همه است و به هر دو معنا درجه‌ی انشا بالاتر از خلق است، برای اشاره به این که انشای نفس انسان مانند مضغه شدن علقه نیست که بدون فرجه و مهلت و زمان باشد.

بلکه انشای نفس انسان از بدنش ممتاز نمی‌شود مگر در آخر ایام حمل یا اول ایام وضع حمل، که در این صورت بین پوشیده شدن استخوان با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۶

گوشت و بین انشای نفس فاصله‌ی زمان قرار می‌گیرد.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ خَدَاوند منزه و مقدّس است، این کلمه‌ای است که به این معنا مخصوص خداست، که در مقام تعجب از شیء و تعظیم آن گفته می‌شود.

اگر چه اصل کلمه‌ی «تبارک» از برکت به معنای رشد و زیادی در خیرات است، به دنبال انشا این کلمه را آورد تا اشاره به این باشد که نفس انسان امر عظیمی است که شایسته‌ی تعجب است، انشا کننده‌ی آن از عیب و نقص منزه است.

از تکلم به غیبت التفات کرد، نفرمود: «تبارکنا» چون این کلمه مانند مثل در مخاطبات عرب شده و تغییرپذیر نیست.

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ خَالِقِیت حقیقی اگر منحصر در خدا باشد پس واسطه‌های خلقت او از ملایکه و قوا و صنعتگرها بسیارند، خدای تعالی بهتر از همه است، چون در خلقتش احتیاج به چیزی ندارد، مانند نمونه‌ی قبلی، ماده، مدد، آلت، قوا، جوارح و اعضا.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ و سپس (پس از مراتب قبلی، چنانکه در مورد «ثم» آورده شده) بعد از این مراتب مبرّاهستید و سپس (پس از مراتب دیگر) در روز رستاخیز برانگیخته می‌شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۷

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ لَفْظ «طرائق» جمع «طریقه» است به معنای آسمان، زیرا هر آسمانی طریقه و مطارقه است، یعنی مطابق با دیگری است.

یا برای این است که آسمانها مسیر ستارگان هستند، یا به معنای شکاف در زمین است شبیه راه، مقصود این است که شما طبقات زمین را که بر آن مرور کردید از مراتبی که ذکر شد مشاهده نمودید، مافوق شما طبقات آسمان را آفریدیم، شما باید قبل از مرگ بر آن مرور کنید یا بعد از مرگ، پس خودتان را برای مرور بر آن آماده کنید و برای خودتان دلیل و راهنما طلب کنید که شما به راههای آسمان نادان تر هستید تا به راههای زمین.

وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ و ما از مخلوق یا ایجاد خلق و آفرینش غافل نبودیم تا آنچه را که خلق به آن احتیاج دارند مهمل بگذاریم و آن را برای آنان خلق نکنیم، پس آنچه را در سیر بر راههای آسمان به آن احتیاج دارید طلب کنید تا بیابید.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ عَظْفَ است، در آن معنای تعلیل است یعنی به همان دلایل از آسمان آب را فرو فرستادیم.

کلمه آسمان از جهت بالا بودن طبقه هوا، یا از ابر موجود در آسمان است.

مَاءٌ بِقَدَرٍ آب به اندازه فرستادیم به نحوی که شما از آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۸

بهرمند شوید، اماکن و زراعت‌های شما را فاسد نکند، شما را از باران منع نکردیم به نحوی که موجبات آنچه که معاش شما بستگی به آن دارد و کمک زندگانی شماست حاصل نشود، زیرا اگر باران پشت سر هم و زیاد بیاید بناها و زراعت‌ها را خراب می‌کند. و همچنین اگر آب قنات‌ها، چشمه‌ها، سیل‌ها و دریاها زیاد شود تا آنجا که روی زمین را بگیرد فساد و هلاکت به بار می‌آورد، اگر هیچ آب و بارانی نباشد زندگی اصلاً امکان‌پذیر نمی‌شود، فرستادن باران به اندازه دلیل این است که ما از خلق غفلت نکردیم. مخفی نماند که نازل کردن آب حیات حیوانی و بشری از آسمان ارواح و اسکان آن در زمین بدن حیوانی و انسانی نیز منظور و مقصود است.

فَأَشْكِنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ آب را در زمین ساکن کردیم که زراعت‌ها و چهارپایان را سیراب سازید و از سایر منافع آن بهره‌مند شوید.

وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ وَ ما توانایی و قدرت این را داریم که آب را از بین ببریم و برای ترخّم بر شما آن را ابقا کردیم.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۷۹

فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ

آنگاه با آن برای شما باغهای خرما و انگور پدید آوردیم که در آن برای شما میوه‌های بسیار است (چه خشک و چه تر).

وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ از باغ‌ها یا از میوه‌ها می‌خورید.

علّت این که از بین چیزهایی که به سبب آب حاصل می‌شود به ویژه باغ‌ها را اسم برد و از باغها نیز به طور اختصاصی باغ خرما و انگور را نام برد از این رو است که عرب باغ خرما و انگور را می‌پسندد و غیر از آن‌ها چیزی را نمی‌شناسد که قابل اعتنا باشد (و خداوند چیزی را مثال می‌آورد که محسوس مردم باشد).

وَ شَجَرَةً لَفْظ «شَجَرَةٌ» با نصب خوانده شده تا عطف بر «جَنَاتٍ» و با رفع خوانده شده تا خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی از چیزهایی که کشته شده و نموّ نموده درخت است، یا مبتداست و خبر آن «تَنْبِتُ بِاللَّذْنِ» است.

تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ لَفْظ «سینا» با فتحه، سین و مدّ، با کسره‌ی سین و مدّ و قصر خوانده شده، «طور» کوه یا آستانه‌ی خانه است، مقصود کوهی است که موسی علیه السّلام در آنجا با پروردگارش مناجات کرده، «سینا» اسم جایی است که این کوه در آنجاست، یا اسم سنگ مخصوصی در آنجاست.

برخی گفته‌اند: مقصود از «سیناء» کوهی است که درختان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۰

زیادی دارد و بعضی هم آن را کوه نیکویی دانسته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: «سیناء» به معنای برکت است، معنای «طور سینا» کوه برکت است که بین مصر و ایله واقع شده است، بعضی گفته‌اند: «طور سیناء» کوهی است در شام، در اخبار ما اشاره به این است که طور سینا نجف است، آن همان جایی است که مشهد امیر المؤمنین علیه السّلام آنجاست.

از امام باقر علیه السّلام آمده است: وصیّت امیر المؤمنین چنین بود:

مرا به سوی دشت و زمین بلند خارج سازید، هر گاه قدمهای شما به نشیب رسید و بادی شما را استقبال کرد مرا همانجا دفن کنید که آن اوّل طور سیناست»

و از امام صادق علیه السلام آمده است: غَزَى «۲» قطعه‌ای از کوهی است که خداوند با موسی علیه السلام بر روی آن کوه سخن گفته است، عیسی در آنجا خدا را تقدیس نموده، خداوند ابراهیم را آنجا خلیل اتخاذ کرده، محمد صلی الله علیه و آله را حبیب اتخاذ نموده، آنجا را برای پیامبران مسکن قرار داده پس به خدا قسم بعد از دو پدر پاکش آدم و نوح کریم‌تر و شریف‌تر از امیر المؤمنین علیه السلام آنجا ساکن نشده است «۳».

مقصود از درختی که از طور سینا خارج می‌شود درخت

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۷ و التهذیب ج ۶ ص ۳۴ ح ۱۳

(۲) غَزَى: (غ. ر. ی) زیبا. نیکو. ساختمان و بنای خوب، و یکی از نامهای نجف اشرف (فرهنگ عمید).

(۳) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۱

زیتون است، خصوص آن را ذکر کرد، چون نفع آن درخت برای عرب زیاد است.

تَثَبَّتْ بِالذُّهْنِ لَفْظٌ «تثبت» از ثلاثی مجرد خوانده شده که در این صورت لفظ «باء» برای متعدی کردن یا برای مصاحبت و همراهی است، «تثبت» از انبات به معنای روییدن خوانده شده، یا متعدی است و مفعول آن محذوف است، یعنی میوه‌ی روغن به بار می‌آورد. وَ صَبِغَ لِللَّاكِلِينَ نان خورش برای خورندگان، چون میوه‌ی آن نان خورش است.

برخی گفته‌اند: مقصود درخت زیتون است، آن مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است، پس طور کوه، سینا درخت است.

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً در چهارپایان عبرت و استدلال بر عنایت خدای تعالی به شما و کمال حکمت و قدرت او است.

و جمله عطف بر: «لَقَدْ خَلَقْنَا» یا بر: «أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» است که آن دو در معنا این است که گفته شود: برای شما در خلقت تان و فرستادن آب از آسمان عبرت است.

نُسْقِيكُمْ لَفْظٌ «نسقیکم» با ضمّه‌ی نون و فتح آن خوانده شده، جمله مستأنفه یا حالیه است، یعنی در حالی که می‌نوشانیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۲

مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه که در شکم‌های حیوانات است، که مقصود شیر آنها است.

وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ و برای شما در چهارپایان منفعت‌های زیادی است، یعنی شما با رام کردن چهارپایان بهره‌های زیادی، مانند سوار شدن بر آنها، پشم و موی و تجمیل و زینت به وسیله‌ی آنها عایدتان می‌شود و مِنْهَا تَأْكُلُونَ از گوشت و چربی آنها می‌خورید.

عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ

به وسیله‌ی چهارپایان و کشتی در خشکی و دریا حمل و نقل می‌کنید، چون مقصود شمردن نعمت‌ها جهت عبرت گرفتن از آنهاست کشتی را هم به چهارپایان اضافه کرد.

آیات ۲۳-۴۱

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۴۱] ص: ۱۸۲

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (۲۴) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۲۶) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْبِرْ عَلَىٰ الْفُلْكِ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَهْرَانَا وَفَارَ التَّنُورَ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۸) وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنزلاً مباركاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (۲۹) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (۳۴) أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْتُمْ وَكُنْتُمْ تَرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۴

ترجمه: ص: ۱۸۴

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم، که [به آنان] گفت ای قوم من خداوند را بپرستید که خدایی جز او ندارید، آیا پروا نمی‌کنید؟

آنگاه بزرگانی از قومش که کفر ورزیده بودند گفتند این [مرد] جز بشری همانند شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می‌خواست [بر شما] فرشتگانی می‌فرستاد ما در حق نیاکانمان چنین چیزی نشیده‌ایم.

او جز مردی نیست که جنونی دارد، در کار او چندی درنگ کنید.

[نوح] گفت پروردگارا در قبال این که تکذیب می‌کنند یاریم فرما.

آنگاه به او وحی کردیم که کشتی را زیر نظر ما و با وحی ما بساز و چون فرمان ما در رسید و [آب از] تنور فوران کرد، در آن از هر [جانوری] جفتی دو گانه راه بده، نیز خانواده‌ات مگر کسی از ایشان که حکم [ما] از پیش در باره‌ی او تحقق یافته است، در

باره‌ی کسانی که ستم [شرک] ورزیده‌اند، با من سخن مگو که ایشان غرق شدنی‌اند،

چون تو و همراهانت بر کشتی قرار گرفتند، آنگاه بگو سپاس خداوندی را که ما را از قوم ستم‌پیشه [و شرک] رها کنید،

بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانی،

بیگمان در این مایه‌های عبرتی هست و ما آزمایش شده‌ایم،

آنگاه پیامبری از ایشان به میان ایشان فرستادیم [و گفتیم] که خداوند را بپرستید که خدایی جز او ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص:

۱۸۵

ندارید، آیا پروا نمی‌کنید؟

و بزرگانی از قومش که کفر ورزیده و لقای آنجهانی را انکار کرده بودند، در زندگانی دنیا، از ناز و نعمت برخوردارشان ساخته بودیم، گفتند این [مرد] جز بشری همانند شما نیست، که از همانچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از همانچه شما می‌آشامید،

می‌آشامد،

اگر از بشری همانند خودتان پیروی کنید، در آن صورت شما زیانکارید،

آیا به شما وعده می‌دهد که چون شما مردید و خاک و استخوان [پوسیده] شدید، از نو برانگیخته می‌شوید، بعید است آنچه به شما وعده داده است،

حیاتی جز همین زندگی دنیویمان در کار نیست که [بعضی] می‌میریم و [بعضی] زندگی می‌کنیم، ما [هرگز] برانگیختنی نیستیم، او جز مردی که بر خداوند دروغی بسته است نیست، ما به [سخن] او باور نداریم، [هود] گفت پروردگارا در قبال این که تکذیب می‌کنند یاریم فرما، فرمود زودا که به سختی پشیمان گردند، آنگاه بانگ مرگبار آنان را به حق فرو گرفت، آنگاه آنان را همچون خاشاک گرداندیم، نفرین بر ستم‌پیشگان [مشرك].

تفسیر ص: ۱۸۵

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِِ وَقْتِي خدای تعالی صنع خود در خلق انسان، تدبیر او نسبت به امکان بقای انسان را ذکر کرد، انسان را آگاه نمود که بعد از مرگش باقی می‌ماند، غایت نعمت‌ها و اصل و اشراف آن‌ها را بیان فرمود.

که همان ارسال رسولان برای هدایت به بهترین راه‌هاست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۶

چه، بقای حقیقت انسانی تمامترین و اشرف نوع ایجاد و بقاست.

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ (لفظ «غیر» با رفع و جر خوانده شده) پس گفت: ای قوم خدای را پرستید که خدایی جز او ندارد.

أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا شما که بت‌ها را می‌پرستید از سخط و خشم پروردگار نمی‌ترسید؟! فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ پس بدان به پیروان گفتند: ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ این نوح جز بشری مانند شما نبوده، فرقی بین او و شما نیست تا مستحق برتری بر شما و سزاوار آن باشد که پیامبر و فرستاده‌ی خدا باشد.

يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ او می‌خواهد بر شما برتری نماید و شما را پیرو خود قرار دهد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدا می‌خواست رسولی برای ما بفرستد.

لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً ملائکه‌ای برای رسالت می‌فرستاد.

ما سَمِعْنَا بهذا ما چنین چیزی نشنیدیم که رسولی از بشر بیاید، یا ما در باره‌ی توحیدی که ما را به آن فرا می‌خواند نشنیدیم.

فِي آبَائِنَا الْأَوْلِينَ در میان پدران پیشین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم که حالا آن را غریب نشمرده و انکار نکنیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۸۷

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ او جز مرد دیوانه‌ای نیست.

فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس شما تحمل کنید و منتظر باشید تا او خوب بشود.

حَتَّىٰ حِينٍ قَالَ تا آنجا که رسول گفت: رَبِّ انصُرْنِي بما كَدَّبُونِ خدایا مرا بر آنان که سختم را دروغ پنداشتند یاری ده.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس از دعای نوح و اجابت ما، مهلتی طولانی که به آنان دادیم تا آنجا که کسانی که در دین او داخل شده بودند برگشتند به نوح وحی کردیم:

أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا کشتی را جلو چشمان ما درست کن، لفظ «أعین» جمع «عین» به معنای باصره یا به معنای دیدگان است، «باء» به معنای «فی» یعنی کشتی را در حضور چشمهای ما بساز یا برای سببیت است، یعنی کشتی را بساز به سبب کمک و امداد

آنچه شما می‌خورید او هم می‌خورد، از آنچه می‌آشامید، می‌آشامد، این دو جمله را ذکر کردند به جهت تاکید تشابه رسول به بشر، غریب شمردن برتری رسول نسبت به بشر می‌گفتند: **وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ** اگر از بشری مثل خودتان پیروی کنید در این صورت شما از زیانکاران هستید، چون با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۱

اطاعت بشری مثل خودتان کالای شما که همان عقل‌های شماست از بین رفتنی است.

أَيَعِدُّكُمْ آیا او به شما وعده‌ی قیامت می‌دهد! با این استفهام این وعده را بعید شمردند چون اقرار به معاد نداشتند.

إِنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ هنگامی که شما مردید و خاک و استخوان شدید شما از نو برانگیخته می‌شوید؟! لفظ «انکم» دوم تأکید «انکم» اول است، آن را جهت طولانی شدن کلام و فاصله واقع شدن بین «ان» اول و خبر آن آورده است.

یا «انکم» دوم مبتداست که خبر آن ظرف مقدم، جمله خبر «ان» اول است، یا «انکم» دوم فاعل فعل محذوف و جواب شرط است، یا «انکم» دوم مبتدای محذوف الخبر و جمله جواب شرط است به تقدیر «فاء» یا فاعل ظرف است، ظرف خبر «ان» اول، یا خبر «ان» اول محذوف است، «ان» دوم با خبرش تأکید «ان» اول و خبر آن است.

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ دور و بسی دور (محال اندر محال است) آنچه رسولان به شما وعده دادند! لفظ «هیهات» با تثلیث تا با تنوین و غیر تنوین، با سکون تاء، با تبدیل تا به هاء ساکن خوانده شده.

در لفظ «هیهات» پنجاه و دو لغت وجود دارد «هیهات» و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۲

«ایهات» و «هیهان» و «ایهان» و «هایهات» و «هایهان» و «ایهات» و «ایهان» آخر این کلمه با حرکات سه گانه با تنوین و غیر تنوین، «هیهات» با سکون حرف آخر با «تاء» و با «هاء» و «ایها» و «آیات» این کلمه اسم است برای دوری، یا اسم فعل است به معنای دور شد، خواه مفرد باشد، یا جمع «هیاه» باشد، آن کلمه‌ی طرد و زجر است و اگر کلمه «هیهات» اسم برای دوری و بعد باشد «لِما تُوعَدُونَ» خبر آن می‌شود و اگر اسم فعل باشد ضمیر فاعل در آن مستتر است. و لام «لِما تُوعَدُونَ» در این صورت برای تبیین است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، یعنی بر همین علت که نمی‌تواند خاک و استخوان زنده شود، در زندگی دنیوی ما جز بودن و مرگ چیز دیگری نیست و ما برانگیخته نمی‌شویم.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ما به آن رسول اذعان نداریم، یا به گفته‌ی او یقین نداریم زیرا او به خدا به دروغ افترا بسته و ما به او ایمان نداریم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بما كذبون هود گفت: در برابر آنچه تکذیب می‌کنند، مرا یاری ده و خداوند در مقام اجابت دعای هود گفت: **قَالَ**

عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَكَ نَادِمِينَ و زودا که به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۳

سختی پشیمان گردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً آنگاه بانگ مرگباری که سزاوارشان بود آنان را فرا گرفت و چون خاشاکی پوسیده شدند.

چه کلمه «غثاء» به معنای چیزی است که سیل حامل آن است مانند کف، مرده، چیزهای پوسیده و از بین رفته.

فَبَعِيداً یعنی «بعدا» دور شدند دور شدنی، فعل حذف شده و مصدر جای آن نشسته، قاعده این بود که بگوید: «فبعدا لهم» و

لکن به جای ضمیر اسم ظاهر «لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» آورد تا اشعار به علت حکم و ذم دیگری برای آنان بوده باشد.

پس فرمود: **لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** لام برای تبیین است، آن اخبار یا نفرین بر آنان است، معنای آن این است که هلاکت و نابودی برای

گروه ستمگران ثابت است.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۲ تا ۴۴] ص: ۱۹۳

اشاره

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۴

ترجمه: ص: ۱۹۴

سپس بعد از آنان نسلهای دیگر پدید آوردیم. هیچ امتی از اجل خویش پیش نمی‌افتند و پس نمی‌مانند. سپس پیامبرانمان را پیامی فرستادیم، هر گاه که پیامبری به سراغ امتش می‌آمد او را دروغگو می‌انگاشتند، آنگاه آنان را به دنبال همدیگر آوردیم [و از میان بردیم] و افسانه‌شان گرداندیم آری لعنت بر قوم بی‌ایمان.

تفسیر ص: ۱۹۴

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ پس بعد از آنان اقوام دیگری را ایجاد کردیم و آنان نیز در موعدی که بر ایشان مقدر شده بود هلاک شدند، زیرا که قول خدا: مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ کنایه از هلاکت و نابودی آنان در موعد مقرر و تهدید حاضرین است، یعنی، هیچ امتی از اجل خویش پیش نمی‌افتند و پس هم نمی‌مانند. ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از و تر ضدّ شفع است، تاء از واو تبدیل شده است، مانند تاء «تقوی» و آن وصف یا مصدر است، الف برای تأنیث است مثل «تقوی» یا برای الحاق است.

بنابر همین دو احتمال است که به صورت مؤن و غیر مؤن خوانده شده، معنای آن این است که رسولان خود را یکی یکی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۵

فرستادیم و لیکن کلمه‌ی «مواترت» استعمال نمی‌شود مگر این که بین اشیا تعاقب و دنبال هم بودن باشد با مهلت و تراخی، چه اگر بین اشیا مهلت و تراخی نباشد مدارکت و مواصلت استعمال می‌شود. كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا أَمَا هر گاه که پیامبر به سوی امتی می‌آید او را تکذیب می‌کردند، لذا در انکار و در عقاب و هلاک کردن بعضی از امت‌ها به دنبال بعضی دیگر بودند. وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ بعضی آنان را طوری به هلاکت و نابودی رساندیم که سرگذشت و حال و وضع آنان بین مردم به صورت افسانه درآمد.

لفظ «أحادیث» جمع «أحدوثه» یا جمع «أحداث» است که آن هم جمع حدیث است، یا از همان اول جمع «حدیث» است که شاذ می‌باشد، حمل احادیث بر قوم و امت در صورتی که جمع حدیث باشد جهت مبالغه در ریشه کن شدن آنان است، گویا که در بین مردم از آنان جز افسانه‌هایشان باقی نمانده است.

فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ نَظِيرَ أَيْنَ نَفَرِينَ اِنْدَكِي قَبْلَ كَازْدَشْتِ .

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۶

آیات ۴۵-۵۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۵ تا ۵۰] ص: ۱۹۶

اشاره

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أَنْتُمْ مِثْلُنَا لَنَا قَوْمُهُمْ لَنَا عَابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹) وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰)

ترجمه: ص: ۱۹۶

سپس موسی علیه السلام و برادرش هارون را همراه با معجزات خویش و برهان آشکار فرستادیم. به سوی فرعون و بزرگان قومش، آنگاه گردنکشی کردند و قومی بزرگی طلب بودند. پس گفتند آیا به دو بشر همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ حال آن که قوم آنان پرستندگان ما هستند. سپس آن دو را دروغگو انگاشتند و جزو نابود شدگان گردیدند. و به راستی به موسی علیه السلام کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند. و پسر مریم و مادرش را پدیده‌ی [معجزه آسای] شگرفی قرار دادیم و آن دو را بر زمینی بلند که آرام جای بود، آبی روان داشت، جای دادیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۷

تفسیر ص: ۱۹۷

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا سَپسِ مَوسَىٰ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ هَارُونَ بَرَادَرشِ رَا بَا آیَاتِ وَ نَشَانِه‌ه‌ای نِه گانه‌ی یا با معجزات یا با احکام خویش فرستادیم.

و سُلْطَانٍ مُّبِينٍ وَ نِیز بَا سُلْطَانِ ظَاهِرِ، یا ظَاهِرِ کُننده، مَقْصُودِ از سُلْطَانِ عَصَایِ مَوسَىٰ عَلَیهِ السَّلَامُ، یا بَرهَانِ قَوْلِی، یا سُلْطَنْتِ وَ تَسَلُّطِ او بَرِ قَهْرِ دَشْمَنَانِ اسْتِ.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بَرِ قَوْمِ فِرْعَوْنَ بِهِ صُورَتِ مَطْلُوقِ، یا خُوصِصِ فِرْعَوْنَ.

فَاسْتَكْبَرُوا وَ لَی آنَانِ نَسَبْتِ بِهِ مَوسَىٰ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَبُولِ دَینِ او اسْتِکْبَارِ وَ تَکْبَرِ وَرَزِیدَنْدِ.

وَ کَانُوا قَوْمًا عَالِينَ وَ آنَانِ عِنِی قَوْمِ فِرْعَوْنَ قَوْمِی عَالِی وَ بَرْتَرِی بَودَنْدِ، البتّه دَینِ وَ بَرْتَرِی بَرِ حَسَبِ دُنْیَا وَ غَلْبَه‌ی آنَانِ بَرِ اَهْلِ سِرْزَمِینِ خُوصِصِ وَ تَفُوقِ بَرِ سَاکِنَانِ مِصرِ حَاصِلِ شُدِه بَودِ.

فَقَالُوا أَنْتُمْ مِثْلُنَا لَنَا قَوْمُهُمْ لَنَا عَابِدُونَ پس گفتند: آیا ما به دو نفر ایمان بیاوریم که مثل ما هستند در حالی که قوم آنان بنده‌ی ما هستند، یعنی موسی علیه السلام و هارون خودشان که فضل و برتری ندارند، همچنین است قومشان،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۸

شخص عاقل کسی را که هیچ جهت برتری ندارد و ترجیح نمی‌دهد، بلکه ما بر آنان برتری داریم که قوم آن دو را به بندگی و بردگی کشیده‌ایم، چون قبلی در کارها بندگی سبلی می‌کرد، یا سبلی همانند قبلی فرعون را پرستش می‌کرد. فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا بِسِوَى قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَنْ دُوْرًا تَكْذِيبَ كَرَدْنَد، بعد از تکذیب بدون مهلت.

مِنَ الْمُهْلِكِينَ از هلاک‌شدگان گشتند یعنی از حیات انسانی نبود و هلاک شدند، نه از حیات حیوانی، یا از همان لحظه خود را در مسیر غرق و هلاکت که پس از آن رخ داد قرار دادند و آوردن لفظ «فاء» برای این است که فاء و ترتیب در هر چیزی بر حسب همان چیز است، هلاکت کردن که به دنبال رسالت بدون مهلت باشد، به این است که رسالت و احتجاجات آن تمام و کامل شود، آنگاه انجام بگیرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ مَا بِهِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابِ نُبُوتٍ وَ احْكَامِ آن، یا تورات را دادیم.

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا شاید که قوم فرعون، یا فرعون و قوم او راه هدایت پیش گیرند، این معنا موافق تفسیر کتاب به نبوت و احکام آن می‌باشد.

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ فرزند مریم و مادرش را آیت و نشانه قرار دادیم، چه مریم از اول بلوغش آیت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۱۹۹

نشانه‌ی خدا بود، که او عبادت می‌کرد و توجه به دنیا و لذت‌های آن نداشت، روزیش از جانب خدا می‌آمد، میوه‌ی تابستانی در زمستان و میوه‌ی زمستانی در تابستان برای او می‌آمد، حامله شد بدون این که با بشری تماس پیدا کند، مدت حمل او کوتاهترین مدت بود، یک ساعت بود یا اندکی بیشتر، چه بر احدی حامله بودن او ظاهر نشد، حامله گشت بدون این که بکارتش زایل شود، آیت و نشانه بودن عیسی احتیاج به تفضیل ندارد.

وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ «ربوة» به معنای جای بلند و مرتفع است، «ربوة» با ضمه را و فتحه آن خوانده شده، «رباوة» با ضمه را، کسره‌ی آن، «ربوة» و «رباوة» با حرکات سه‌گانه‌ی را، در هر دو خوانده شده، معنای آن جای بلند از زمین است.

ذاتِ قَرَارٍ که سرزمین بلند و هموار برای آب و آرامش بخش بود بدین گونه که باز و هموار و قرارگاه آب بود، یا قرارگاه برای مردم، به سبب این که هر کس در آنجا بود، داخل آنجا می‌شد استقرار پیدا می‌کرد و در آنجا ماندگار می‌شد، چون جایش خوب و نعمت‌ها در آنجا فراوان بود.

وَ مَعِينٍ و دارای آب جاری بود، یعنی از «معنی الماء» یعنی آب جریان پیدا کرد، یا از «ماعون» به معنای معروف است، یا اسم مفعول از «عین» است یعنی به علت آشکار بودن و بلند بودن آنجا با چشم دیده می‌شود،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۰

مقصود بیت المقدس، یا دمشق، یا رمله‌ی فلسطین، یا مصر است.

از ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام آمده است: که مقصود حیره‌ی کوفه و اطراف آن است، قرار مسجد کوفه، معین فرات است «۱».

آیات ۵۱-۶۲

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات (۵۱ تا ۶۲) ص: ۲۰۰]

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَمْ دَلَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴) أَلَيْسَ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِ (۵۵)

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱) وَلَا تَكُلْفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲)

(۱) التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۱ و مجمع البیان ج ۴ ص ۱۰۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۱

ترجمه: ص: ۲۰۱

ای پیامبران از پاکیزه‌ها بخورید و کارهای شایسته کنید که من از آنچه می‌کنید آگاهم. و همانا این امت شماست، امتی یگانه، من پروردگار شما هستم، پس از من پروا کنید. ولی آنان در کارشان، در میان خود اختلاف و تفرقه یافتند هر گروهی به آنچه دارند دلخوشند. پس ایشان را یک چند در غفلتشان واگذار.

آیا چنین می‌انگارند که آنچه از مال و فرزندان که بدان مددشان می‌کنیم.

در خیر و خوبی به نفع ایشان می‌کوشیم؟ [چنین نیست] بلکه [حقیقت را] در نمی‌یابند.

بیگمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند.

و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند.

و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند.

و کسانی که آنچه باید [در راه خدا] بدهند، می‌دهند و دل‌هایشان هراسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند.

اینانند که به نیکوکاری می‌شتابند و هم ایشان در آن پیشتازند.

و ما بر هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و به ایشان ستم نرود.

تفسیر ص: ۲۰۱

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ جمله‌ی «من الطَّيِّبَاتِ» حال است به تقدیر قول، یا جواب سؤال مقدر است بنا به تقدیر قول، گویا که گفته شده: خداوند به رسولان چه گفت؟ اعم از این که خطاب در یک دفعه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۲

برای مجموع آنان در عالم جمع باشد، که آن عالم ارواح است، یا خطاب برای هر یک در زمان خودش باشد، لکن خداوند در مقام حکایت آنان را در یک جا جمع نمود.

برخی گفته‌اند: که آن خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله است، بدون این که قول در تقدیر گرفته شود، آوردن صیغه‌ی جمع برای جاری شدن بر طریقه و روش عرف است که در مخاطبه‌ی یک نفر هم جمع می‌آورند.

و بارها این مطلب گذشته است که اکل (خوردن) فقط مخصوص چیزی نیست که عرف آن را خوردن بدانند و بشناسد، بلکه ادراک هر درک کننده، فعل هر عضو، تحریک هر محرک، تحرک هر متحرک برای آن اکل و خوردن محسوب می‌شود چون مراتب انسان زیاد است طیبیات و پاکیزه‌های هر مرتبه از جهت خلقی‌اش آن است که سازگار و علایم لذت آن مرتبه باشد. و از جهت حقیقی‌اش آن است که مباح بوده و با امر خدا کسب شده باشد و مورد رضای او باشد، اعم از این که موافق سایر مراتب باشد یا نباشد.

وَاعْمَلُوا صَالِحاً عمل صالح انجام دهید، مقصود از عمل صالح یک فرد معین نیست، زیرا که انبیاء اگر مأمور به انجام همه‌ی عمل‌های صالح نبودند مأمور به بیشتر آنان بوده‌اند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۳

خداوند از سایر بندگان به یک فرد غیر معین از عمل صالح اکتفا نمی‌کند تا چه رسد به انبیا.

پس مقصود این است که عمل صالح بزرگی انجام دهید، چه تنوین و تنکیر در امثال این موارد بعد از آن که معلوم شد مقصود یک فرد غیر معین نیست یا برای تحقیر است یا تعظیم، تحقیر منافات با امر انبیا دارد پس باید مقصود و تعظیم باشد، عمل صالح بزرگی که هیچ صالحی جز با صالح بودن آن ممکن نیست عبارت از ولایت است.

بنابر این باید آیه چنین تفسیر شود: ای رسولان بخورید از طیبیات و پاکیزه‌ها که همان روزی‌های اعضاء و قوا و مدارک است از اعمال قالبی شرعی و نفسانی نبوی، عمل صالح بزرگی را انجام دهید که عبارت از ولایت و توجهات و استعدادها و الهام‌ها و مشاهدات متعلق به ولایت است.

إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مِنْ بَعْدِي بِمَنْزِلَةِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ من به آنچه که از اعمال قالبی و قلبی انجام می‌دهید علیم دانا هستم، ممکن است خطاب به رسولان باشد، مقصود از حکم امت‌های آنان باشد از قبیل به تو می‌گویم تا همسایه بشنود، یا امت‌ها با رسولان همه مقصود باشند.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ مقصود از آیه این است که به شما ایمان آورده‌اند، به شما اقتدا کرده‌اند، سیاق عبارت اقتضا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۴

می‌کند که چنین گفته شود:

«هذه أمتکم» به صورت جمع امت، لیکن خدای تعالی چون در مقام حکایت خطاب را به صورت جمع آورد، یا آنان را در اصل خطاب در عوالم بالا جمع کرد، امت‌ها را نیز در لفظ «امت» جمع نمود، چه این لفظ بر واحد و کثیر اطلاق می‌شود.

و لفظ «ان» با همزه‌ی مفتوح در دو صورت مشدد و مخفف خوانده شده که عطف بر «بما تعملون» یا بتقدیر لام باشد تا تعلیل قول خدا «فَاتَّقُونِ» قرار گیرد، لفظ «ان» با کسره‌ی همزه خوانده شده تا عطف بر «إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» باشد.

أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ مقصود از آیه این است که ما رسولان را فرستادیم و پس از آن که تبلیغ رسالت کردند، امت‌هایشان به آنان پاسخ دادند، بین ما و بندگان ما واسطه قرار گرفتند، صاحب دو اضافه و دو نسبت گشتند، یکی نسبت آنان با ما، دیگری نسبت‌شان با بندگان، آنوقت به آنان گفتیم:

ای رسولان شما پیشوایان بندگان ما هستید، پس عمل‌های قالبی که مورد رضای نفوس و رضای ما باشد انجام دهید، تا امت‌ها به شما تأسی و اقتدا کنند، از شما منترجر و دینتان متنفر نشوند، عمل‌های قلبی انجام دهید که بدان وسیله توجه شما به سوی ما باشد و فیض ما به شما برسد تا تربیت شما نسبت به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۵

بندگان ما بر حسب ظاهر و باطن تمام گردد.

زیرا من به اعمال قالبی و قلبی که انجام می‌دهید دانا و آگاهم، نیز برای این که این مردم امت شما هستند پس باید منظور از اعمال

شما صلاح حال آنان باشد، من پروردگار شما هستم که بر شما چیزی را افاضه می‌کنم قوام و استواری و صلاح شما و صلاح امت‌تان به آن بستگی دارد، پس در عدم مراقبت حال امت‌ها و عدم توجه به من جهت گرفتن چیزی که صلاح امت‌ها به آن است از خشم من بترسید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ اَمّت هر رسولی در زمان خودش به واسطه‌ی مراقبت رسول و جمع شدن مردم بر دین آن رسول یک امت بود، ولی بعد از رفتن رسولشان به سبب استبداد بعضی از آنان در رأی و تسلیم نشدن به وصی رسولشان، اختیار مذهب و ملک خاصی، در امر دینشان پراکنده گشتند، چنانچه این مطلب در امت محمد صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، یا به خاطر امر دینشان به فرقه‌های مختلف پراکنده و متفرّق شدند.

زُبْرًا لَفْظ «زبر» جمع «زبور» به معنای گروه و فرقه است، «زبرا» با فتحه‌ی باء جمع «زبره» به معنای قطعه نیز خوانده شده، مثل غرفه و غرف، یعنی امر دینشان را به قطعه‌های مختلف متفرّق و پراکنده ساختند، یا متفرّق شدند در حالی که آنان گروه‌های مختلف بودند، یا لفظ «زبر» جمع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۶

«زبور» به معنای کتاب است.

یعنی دینشان را کتابهایی قرار دادند که به آن کتابها متوسّل شده و از صاحب دینشان منصرف می‌گردند، می‌گویند: کتاب ما را کافی است همان‌طور که امت محمد صلی الله علیه و آله امر دینشان را مستند به کتاب آسمانی کردند که آن را جمع کردند، یا مستند به کتابهایی کردند که برای تصحیح دینشان آن‌ها را تدوین نمودند، بر همه‌ی تقاریر صحیح است که «زبرا» مفعول دوّم و حال باشد.

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ استنیاف و جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، یعنی آنان به همان چیزی از علوم و مسایل که نزد خودشان است و آرای راضی و خوشحال شدند، پس خواستند آنچه را که نزد خودشان است رواج دهند، از صاحب دینشان استنکاف ورزیدند.

فَدَرَزَهُمْ اکتون که حال امت‌ها این چنین است که ذکر شد، حال امت تو نیز به همان حال که ذکر شد برمی‌گردد پس امت‌ها و منافقین امتت را به حال خودشان واگذار.

فِي غَمَرَتِهِمْ و بگذارد در غفلت خویش به سر برند و نگران ردّ یا قبول آنان مباش.

حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب بدست تو یا جانشین تو، یا هنگام مرگ و ظهور علی علیه السلام فرا رسد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص:

۲۰۷

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ مردم کافر خیال می‌کنند که ما آنان را به مال و فرزندان مدد می‌کنیم برای این است که در حقشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کردیم؟ و در نتیجه از وصی تو استنکاف می‌کنند، نه چنین نیست.

بَلْ لَا يَشْعُرُونَ بلکه آنان نمی‌دانند که مال و فرزند جز فریب و مکر نیست و لذا به گمان و پندارشان خوب می‌آید و از وصی تو استنکاف می‌کنند.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده:

چرا این گمان شایسته نیست و نباید این گمان را بکنند؟! سپس فرمود: برای اینکه ما در خیرات برای اینان و ایشان سرعت و پیشی می‌گیریم و بیان این کلمه در سوره‌ی انبیا در تفسیر قول خدا: وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ گذشت.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ مؤمنین کسانی هستند که به همه‌ی آیات خدا ایمان می‌آورند، به خصوص به آیات بزرگ خدا از

انبیا و اولیا اذعان می‌کنند، یا کسانی هستند که به آیات پروردگارشان با بیعت عام یا خاص ایمان می‌آورند، بدین گونه که آیات آفاقی و انفسی سبب می‌شود که به انبیا توجه کنند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۸

و به دست آنان با بیعت عام اسلام بیاورند یا به اولیاء توجه کنند.

و به دست آنان با بیعت خاص ایمان بیاورند، آنان کسانی هستند که بعد از اسلام یا ایمان بَرَبِّهِمْ به پروردگار مضافشان که همان ربّ آنان در ولایت است لا یُشْرُکُونَ شرک نمی‌آورند.

یعنی به دست غیر انبیا و اولیا بیعت نمی‌کنند، یا به غیر آنان توجه نمی‌کنند، یا اطاعت غیر آنان را نمی‌کنند، یا پیروی هوای خودشان را نمی‌کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا و نیز مؤمنین کسانی هستند آنچه را که دارند و به آنان داده شده به دیگران می‌دهند از قبیل صدقات یا همه‌ی اعمال الهی.

یُؤْتُونَ ما آتَوْا از ثلاثی مجرد خوانده شده، یعنی انجام می‌دهند آنچه را که به جا آورده‌اند.

وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَّةٌ دل‌هایشان از کوتاهی و تقصیر در اعمال ترسناک است زیرا آنان می‌دانند که نمی‌توانند در راه خدا آن چنان که باید جهاد کنند و حتی نمی‌توانند در خور جهاد خودشان نیز جهاد نمایند این عبارت در اخبار ما این چنین تفسیر شده است: دل‌هایشان ترسناک است و امیدوار، نقل شده است که مؤمن جامع احسان و شفقت است و منافق جامع اسائه و بدی و منت گذاری است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۰۹

أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ دل‌های آنان ترسناک است بدان سبب که آنان در حال بازگشت و سلوک به سوی خدا یا پروردگار مضافشان هستند، یا دل‌های آنان ترسناک است از این که به سوی خدا پروردگار مضافشان باز می‌گردند در حالی که تقصیر و کوتاهی کرده‌اند، یا دل‌های آنان ترسناک است از فوت بازگشت به پروردگارشان، از این که برای آنان رجوع به حضور نزد ربّ مضاف به سبب فکر مصطلح صوفی - که عبارت از تمثّل صورت شیخ نزد سالک است - ممکن نیست، یا دل‌های آنان ترسناک است زیرا که آنان در حال سلوک به سوی پروردگار مضافشان هستند، هر اندازه که به او نزدیک تر می‌شوند عظمتش را بیشتر از سابق احساس می‌کنند، هر اندازه که بیشتر عظمت او را احساس کنند ترس و هیبت او در دلشان زیادتیر می‌شود.

در خبری از امیر المؤمنین علیه السّلام آمده است: سپس فرمود، می‌دانید چه چیزی به مؤمنین داده شد؟ به خدا قسم به آنان طاعت همراه با محبت و ولایت داده شد، آنان در این مسئله ترسناک هستند و ترس آنان ترس شک نیست، لکن می‌ترسند که آنان در محبت و طاعت ما مقصّر باشند (۱).

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ أَنَا بَا شَتَابَ بِهِ

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۱۰

سوی خیرات می‌روند این جمله در مقابل جمله‌ی أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ می‌باشد، اینجا در مورد مؤمنین فعل به خودشان نسبت داده شده تا اشعار بر این باشد که عمل و اوصاف مؤمنین که ذکر شد اگر چه سبب فاعلی خیرات و سرعت آنان نیستند، لیکن آنان سبب قابل می‌باشند، این که اگر آنان به خیری رسیده‌اند به علّت عملشان بوده است.

بر خلاف مسارعت در مورد کفّار که سرعت در خیرات آنان در آنجا عبارت از مدد رساندن به مال و اولاد بوده است و این جز از ناحیه‌ی خدا نمی‌تواند باشد و این در حقیقت سرعت بخشیدن در خیرات نیست.

بلکه هلاکت تدریجی و سرعت در عقوبت از ناحیه‌ی خداست زیرا خدا فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ** (خدا خواسته است تا آنان را در زندگی دنیا عذاب دهد و از بین بردشان زیرا آنان کافر بودند).
وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ و مؤمنین در خیرات و کارهای خیر متّصف به سبقت گرفتن از همدیگر هستند، یا در نزد خدا نسبت به مردم سابق هستند، یا به طاعت، یا ثواب، یا بهشت از مردم سبقت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۱۱

می گیرند، یا مؤمنین ثواب یا بهشت را قبل از آخرت یا قبل از مردم اخذ می کنند، بنابر این لام زایده می باشد که برای تقویت آورده شده است.

وَلَا نُكَلِّفُ عَطْفَ بَرِّ مَا قَبْلَ اسْتِ، در آن رفع توهم است، چون ممکن است کسی توهم نماید که جمع بین حقایق این اوصاف ممکن نیست، یا توهم شود که آنان که به آنچه نزدشان است خوشحالند و قدرت و توانایی اقدام بر اوصاف مذکور را ندارند، پس این توهم را رفع نمود که ما هیچ نفسی را جز به مقدار قدرت و طاقتش مکلف نمی کنیم.

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَفْظٌ «وسع» با حرکات سه گانه‌ی و او قدرت و طاقت است، یعنی ما نفسی را تکلیف نمی کنیم جز به مقدار طاقت، یا به مقداری که طاقت او گنجایش تکلیف دارد یعنی همیشه تکلیف پایین تر از طاقت است.

وَلَمَدَيْنَا كِتَابًا يَنْطِقُ بِالْحَقِّ این جمله نیز برای رفع توهم دیگری است مبنی بر مدد کردن به اموال و اولاد کفار را خوشحال کرده است.

پس نباید خداوند به آنان در این مورد مدد برساند، پس خداوند فرمود: امداد و مهلت دادن ما به سبب بدکار بودن و بدی کردارشان است و نزد ما کتابی است که آن کتاب اعمال آنانست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۱۲

(که نگهبانان می نویسند) یا کتابی است که سابق بر وجود آنانست از الواح عالی که سخن به حق می گوید.

و نسبت سخن گفتن به کتاب مجازست، یا برای این است که همه‌ی کتابهای عالی دارای حیات، علم، شعور و نطق است.

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بر آنان با زیاد شدن عقاب (عقوبت بدون استحقاق) ستم و ظلم نمی شود.

آیات ۶۳-۷۷

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۳ تا ۷۷] ص: ۲۱۲

اشاره

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ (۶۵) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنكِبُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰) وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِبَدِئِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲)

وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ (۷۴) وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُودَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا نَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا

این جمله غایت عمل آنان یا غایت غفلت قلوبشان است، خصوص مالداران را ذکر کرد، چون آنان منشأ کفر خود و دیگران شدند، نیز برای این که مالداران با مؤاخذه‌ی دیگران متنبه نشده و تضرع نمی‌کنند، مقصود از عذاب، عذاب مرگ و آخرت یا عذاب دنیا است.

این آیه به کشته شدن مالداران قریش در روز بدر و به گرفتار شدن به قحطی تفسیر شده است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان نفرین کرد و فرمود: خدایا بر قبیله‌ی «مضر» سخت بگیر، بر آنان رحم نکن و سالهایی پیش بیاور مانند سالهای یوسف (یعنی سالهای قحطی که یوسف علیه السلام پیش‌بینی کرده بود)، خداوند آنان را به قحطی مبتلا کرد، تا جایی

. لفظ «مضر» مانند «زفر» پدر قبیله‌ای است، لقب «مضر الحمراء» به او داده‌اند، چون از پدرش طلا به ارث برده، یا برای این که آنان در جنگ علم سرخ بلند می‌کردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۱۶ که نجاست و سگ‌ها را خوردند.

إِذَا هُمْ يَجْأُرُونَ لَفْظ «جَار» بر وزن «منع» یعنی صدایش را به دعا بلند کرد و تضرع و استغاثه نمود، یعنی آن قحطی و بلا به حدی رسید که آنان صدایشان را به دعا و ناله بلند کردند.

لَا تَجْأُرُوا الْيَوْمَ در اینجا قول در تقدیر است و جواب سؤال مقدر است، یعنی به آنان گفتیم استغاثه و فریاد نکنید.

إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ شما از طرف ما، یا از عذاب ما یاری داده نمی‌شوید.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكَصِرُونَ آیات من به شما خوانده می‌شد و شما به پیشینیانتان «تنکصون» برمی‌گشتید.

لفظ «نکص» استعمال نمی‌شود مگر در بازگشت و رجوع از خیر و خوبی، گذشت که فطرت همه‌ی مردم بر کار خیر است، بر همان فطرت حرکت می‌کنند و می‌روند.

خدای تعالی کسی را که از دین و خیر برمی‌گردد مادامی که فطرتش قطع نشده به کسی تشبیه می‌کند که از مقصد به عقب و قهقرا برمی‌گردد، چون با باقی ماندن فطرتش روی او به مقصدش بود اگر چه از آن خیراتی که برای او با فطرت یا با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۱۷

کسبش حاصل شده بود تنزل کرده و پایین آمده باشد.

مُسْتَكْبِرِينَ بِه به خانه‌ی خدا، یا به شهر مکه استکبار می‌ورزیدند، شهرت افتخار و استکبار آنان به بلد حرام و بیت حرام از ذکر قبلی آن بی‌نیاز کرده است.

یا نسبت به قرآن استکبار می‌ورزیدند، که تلاوت آیات دلالت بر همین معنا می‌کند، یا مقصود محمد صلی الله علیه و آله است که جاری بودن او بر زبانهایشان در محافل و مجالس آنان قرینه‌ی این معناست.

و بنابر دو احتمال اول لفظ «باء» برای سببیت، یا صله‌ی «مستکبرین» است با تضمین کلمه‌ای که معنای تکذیب دهد.

ممکن است لفظ «به» متعلق به «تهجرون»، «باء» برای ظرفیت باشد اگر ضمیر به «بیت» یا «حرم» برگردد.

برای سببیت یا الصاق باشد اگر ضمیر به قرآن یا به محمد صلی الله علیه و آله برگردد.

سامراً لفظ «سامر» اسم جماعت سامرین است، یعنی کسانی که شب سخن بی‌فایده می‌گویند، یا نام محل سمر و افسانه است.

تَهْجُرُونَ یعنی از محمد صلی الله علیه و آله قطع می‌کنید، یا استهزا و مسخره می‌کنید، یا سر می‌شکنید.

بر آنان سنگینی کند؟! و در نتیجه رسالت تو را انکار کنند؟! پس اگر هم درخواست خرج می‌کردی دیگر درخواست نکن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۱

که فَخْرَاجِ رَبِّكَ خَيْرٌ خَرَجٍ و مزد پروردگارت بهتر از هر خرج و مزد است که خراج و مزد پروردگار همه‌ی ما سوی الله است. وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ که او بهترین روزی‌دهندگان است بیان «خیر الرّازقین» بودن خداوند در سوره‌ی حج گذشت.

وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ جمله حائیه است، یعنی انکار آنان برای این نیست که تو آنان را به راه کج می‌خوانی بلکه (آنان را به راه راست دعوت می‌کنی) به دلیل کج اندیشی خردهایشان آن را نمی‌پذیرد گویا که گفته است: آیا تو آنان را به راه کج دعوت می‌کنی که نمی‌پذیرند؟! وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اسْمَ ظَاهِرٍ آوَرَدْنَ بِه جَای ضَمِيرٍ برای تعلیل حکم است، برای اشاره به ذمّ دیگری برای آنان.

آن جمله در معنای این است: لکن آنان که اذعان به آخرت ندارند عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ از راه راست عدول می‌کنند، لذا انکار می‌کنند، گاهی راه راست در آیه تفسیر به ولایت علی علیه السلام و عدول آنان از صراط به عدول از علی علیه السلام یا از امام شده است.

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که: خدای تعالی اگر می‌خواست خودش را به بندگان معرفی می‌کرد، لکن خداوند ما را ابواب و صراط و سبیل خودش قرار داده، طوری قرار داده که هر کسی بخواهد خدا را بشناسد از وجه و روی ما باید به خدا برسد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۲

پس هر کس از ولایت ما عدول کند یا غیر ما را بر ما ترجیح و برتری دهد از راه راست عدول کرده است (۱).

و لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا حَتَّىٰ فِي صَوْرَتِي كَمَا بَرَّآنَ رَحِمَ كَرْدَةٍ وَ كَشَفَ ضَرَرَآنَ بِنَمَائِمٍ، به خصومتشان ادامه می‌دهند.

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ لَفْظٌ «فِي طُغْيَانِهِمْ» متعلق به «لَجُوا» یا به «يَعْمَهُونَ» است، یعنی در طغیان و سرکشی تردّد می‌کنند، چه «عمه» به معنای تردّد در گمراهی و تحیر در طریق است.

روایت شده که آنان قحطی زده شدند تا آنجا که «علهر» (۲) می‌خوردند، پس ابو سفیان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

به خدا قسم رحم کن، مگر تو گمان نمی‌کنی که برای آن مبعوث شدی تا برای جهانیان رحمت باشی؟ تو که پدران را با شمشیر کشتی، فرزندان را با قحطی و گرسنگی دچار ساختی! که آیه‌ی زیر نازل شد (۳):

وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ أَنَا رَا بِه سَبَبَ عَذَابِ كَرَفَتَارِ سَاخْتِمِ كَه مَقْصُودِ كَشْتَارِ رُوزِ بَدْرٍ يَا كَرَسَنَكِي، قَتْلٍ وَ خُوفٍ اسْت.

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۶

(۲) «علهر» بر وزن «زبرج» نوعی غذا است که از خون و پشم در خشکسالی درست می‌کردند.

(۳) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۶ و نقله عن کتاب الجوامع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۳

فَمَا اسْتَتَكُنُوا لِرَبِّهِمْ لَفْظٌ «استکان» از باب استفعال از «کون» به معنای ذلّت و خواری است، یا از باب افتعال به معنای سکون است که فتحه‌ی کاف اشباع شده است، در لغت عرب چنین چیزی نظیر دارد، مثل در «المنتزح و المنتزح» می‌گویند.

یعنی آنان در حین ابتلاء و گرفتاری سکون و آرامش نداشتند.

وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ وَ تَضَرَّعَ نَمِي كُنُنُد، در حالی که مقصود از ارسال رسولان، انزال عذاب تضرّع بندگان و ذلّت آنان برای

پروردگارشان می‌باشد: پس چگونه تضرع می‌کنند در وقتی که عذاب از آنان برداشته شود؟! و لفظ «استکانه» به دعاء و به خضوع، تضرع به سبب دعاء، به دست بالا بردن برای دعا تفسیر شده است.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خَوِيَ وَ خَصَلَتْ أَنَا ن سِرْ كَشَى وَ طَغِيَانِ دَر هِر حَالِ اسْتِ حَتَّىٰ اِ كْر دَرِي اَز جَهَنَّمَ بَرَايِ شَانِ بَا ز شُود، يَا Dَر عَذَابِ دِيْ كَرِي مَانْد عَذَابِ فَتْحِ مَكَّة.

یا دری به سوی عذاب هنگام مرگ، یا هنگام بازگشت و رجعت باز گردد، چنانچه در خبر آمده است.

إِذَا هُمْ فِيهِ أَنَا ن دَر عَذَابِ يَا Bَر اَن Dَر مُبْلِسُونَ مَتَحِيرٍ وَ اَز خَيْرِ نَا مِيْدِ يَا Bِه سَرِّ كَرْفَتَارِ هَسْتَنْد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۴

آیات ۷۸-۹۲

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۸ تا ۹۲] ص: ۲۲۴

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۷۸) وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲)

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷)

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سِيَّحَانٌ اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۵

ترجمه: ص: ۲۲۵

و او کسی است که برای شما گوش [ها] و چشمها و قلبها آفرید، چه اندکمایه سپاس می‌گزارید.

و او کسی است که شما را در زمین پدید آورد و نزد او محشور می‌شوید.

و او کسی است که زنده می‌دارد و می‌میراند و در پی یکدیگر آمدن شب و روز از اوست، آیا تعقل نمی‌کنید؟ بلکه همانند آنچه پیشینیان گفتند، (می‌گویید).

گویند: آیا چون مردیم، خاک و استخوانهای [پوسیده] شدیم، آیا ما از نو برانگیخته می‌شویم؟ به راستی که به ما و پدرانمان پیشتر چنین وعده‌ای داده‌اند این جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

بگو اگر می‌دانید، زمین و هر کس که در آن است، از آن کیست؟

زودا که می‌گویند از آن خداست بگو پس آیا پند نمی‌گیرید؟

بگو پروردگارت آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟

زودا که می‌گویند [اینها] از آن خداست بگو پس آیا پروا نمی‌کنید؟

بگو اگر می‌دانید ملکوت همه چیز به دست کیست؟ کیست که خود امان می‌دهد و در برابر او نتوان به کسی امان داد؟!

زودا که می‌گویند [اینها] از آن خداست، بگو پس چگونه فریب داده می‌شوید؟

بلکه حق را بر ایشان آورده‌ایم، آنان دروغگو هستند.

خداوند فرزندی بر فرزندی برنگزیده است، خدایی در جنب او نیست، چرا که [در آن صورت] هر خدایی آفریده‌ی خود را می‌برد،

بعضی از آنان بر بعضی دیگر غلبه می‌جست، منزّه است خداوند از آنچه می‌گویند.

دانای پنهان و پیدا، فراتر است از آنچه شرک می‌ورزند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۶

تفسیر ص: ۲۲۶

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ اِنْ جَمَلَه در مقایسه با متکلم التفات از تکلم به غیبت، نسبت به مخاطبین التفات از غیبت به خطاب، برگردانیدن خطاب از محمد ۹ به مخاطبین می‌باشد.

جمله حال یا معطوف است و مقصود این است که خدای تعالی آنان را از چیزی که به وسیله‌ی آن تدبّر و اندیشه در گفتار کنند منع نکرده، در آنچه که تدبیر و اندیشه به آن محتاج است اهمالی از جانب خدا صورت نگرفته است.

و لیکن کفار چون در برابر نعمت‌های خدا کفران کردند نسبت به این نعمت‌ها که اصل نعمت‌هاست کافر و ناسپاس شدند زیرا آنها را در جهتی که به خاطر آن خلق شده‌اند و خود به خاطر آنان هستند، استعمال نکردند، مانند نظر، فکر، عبرت گرفتن، تمیز دادن حق از باطل و مبطل از محق.

لذا فرمود: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اَمَّا شَمَا، تنها اندکی شکر گزارید و نعمت‌ها را در راه صحیح خودش استعمال نمی‌کنید.

چون مقصود این است که از جانب خدا هیچ مانعی از پذیرش رسالت در کفار نیست، این سه قوه گوش، چشم و دل را آورد، چون تدبیر و تمیز به این سه قوه احتیاج دارد، نه به سایر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۷

مدارک و قوا.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ در حالی که خداوند شما را در زمین خلق کرد.

وَإِلَيْهِ تُخْشَرُونَ و خدای تعالی مبدأ (سر آغاز) و معاد (سر انجام) شماسست، پس نباید نظر در نعمت‌های او را ترک کرده، تدبّر و اندیشه در امر و نهی‌اش ننمایید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ لَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و از پی هم آمدن شب و روز به قدرت اوست مقصود از اختلاف شب و روز به دنبال هم بودن آنها یا بلند و کوتاه شدنشان از همدیگرست، یا مقصود اختلاف هر یک با دیگری به زیادی و کمی یا اختلاف در کیفیت، یا در تاریک و روشن کردن کرده است و مقصود از شب و روز صورت مشهود آنهاست، زیرا که تعیش و زندگی انسان و اسباب آن به شب و روز بستگی دارد.

یا مقصود اعم از آن دو است، گویا که گفته است: او خدایی است که سایر متضادها را بین بندگان قرار داده، چنانچه او زنده می‌کند و می‌میراند و این دو متضاد را بین بندگان ایجاد می‌کند.

لفظ «لام» در مثل اینجا «له» ممکن است از قبیل لا می‌باشد که بر مبدأ یا غایت یا مملوک داخل می‌شود.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمی‌کنید؟ تا بدانید کسی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۲۸

بَلْ بَلَّكَ انْكَارُ وَ كَفْتَارُشَانِ نَاشِي از خفا و روشن نبودن دليل نيست، همچنان كه ناشي از واضح بودن دليل انكار نيست، لَكِنْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ مَا حَقَّ رَا بَه أَنَان دَادِيم كه عبارت از ولايت در مظهر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است، كه در وجودش جز حق، بعث و حشر نيست و اقرار به رسول جز آثار حق چيز ديگري نمي‌باشد.

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۱

وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ أَنَان به طور مطلق دروغ مي‌گويند، وجودشان عاري از جهت صدق است و جهت صدقي وجود ندارد تا دروغ گفتنشان را مقيد به غير آن (جهت) بكنيم تا از باب تقيه صحيح باشد و كسي كه در وجودش جهت حق و صدق نباشد حق را تصديق نمي‌كند.

مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ پَاسَخِ بَرَايِ پَرَسَشِي مي‌باشد كه در تقديرست، گويا كه گفته است: حال منكرين بعث و اعاده معلوم شد.

پس حال كسي كه براي خدا، خدای ديگري قرار داده چگونه است؟

آيا اين كار از او صحيح است يا نه؟

پس فرمود: خداوند براي خود فرزند نگرفته است، زيرا فرزند چيزي است كه در ذات و لوازم آن مماثل والد است، پس اگر براي خدا فرزندی بود مثل او (خدا) مي‌شد، اگر مثل او خدای ديگري بود لازم مي‌آمد آنچه كه براي تعدد خدايان لازم مي‌آيد.

لذا براي بطلان آن برهان ديگري نياورد، به برهان تعدد خدايان اکتفا کرد و فرمود:

وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ لَفْظُ «إِذَا» ظَرْفٌ مَحذُوفٌ اسْت.

تقدير آن چنين است: (لو كان معه الهه إذا لذهب) اگر با

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۲

خدا خدایي ديگر بود، پيش مي‌آورد.

كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ هَرِ خدایي آفريده خود را، يعني اگر خدا دو تا بود خالي از اين صورت‌ها نبود كه يا هر دو قادر قوی بودند يا هر دو عاجز ضعيف يا يكي قادر قوی و ديگري عاجز و ضعيف بود.

پس اگر يكي قوی و ديگري عاجز و ضعيف بود كه خدا يكي مي‌شود، اگر هر دو ضعيف باشند كه هيچ کدام نمي‌تواند خدا بوده باشد.

به جهت ضعفي كه در هر دو ظاهرست، اگر هر دو قوی و قادر باشند لازم مي‌آيد كه هر کدام هم قوی باشد و هم عاجز، هم غالب باشد و هم مغلوب، آن محال است.

و اين بدان جهت است كه خدا بودن مقتضي قدرت تام و كامل است، قدرت تام اقتضا مي‌كند كه تام ماسواي او مقدور باشد، پس اگر خدا دو تا فرض شود لازم مي‌آيد هر يك از آن دو در عين حالي كه قادر است مقدور ديگري هم باشد چون ديگري خدا فرض شده است.

و اين حجت و دليل از جانب خدای تعالی برهان كامل است، اگر بعضي از مقدمات مذکور كه از عنوان خدا بودن معلوم است به آن منضم شود، بنابر اين معنای قول خدا: لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ اين مي‌شود كه مي‌بايست يكي بر ديگري برتری يابد،

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۳

بدین گونه كه اضافه لفظ «بعض» براي استغراق مي‌شود.

سُبْحَانَ اللهِ خداوند منزّه است، اين جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی مطالب گذشته است.

عَمَّا يَصِفُونَ و خداوند از آنچه (فرزند و شريك) كه آنان وصف مي‌كنند منزّه است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ دانای پنهان و پيدااست، پس از آنچه شرک مي‌آورند فراتر و برترست.

«سخن در تفسیر عالم الغیب و الشَّهاده، چگونگی علم غیب و شهادت» بدان که علم همانطور که در اوّل کتاب و در سوره‌ی بقره گذشت گاهی بدین گونه است که ذات معلوم نزد عالم حاضر است، که علم حضوری نامیده می‌شود، در حقیقت علم همین است. و این علم جز با احاطه‌ی عالم بر معلوم به طوری که معلوم از شئون و سایه‌های او شده باشد محقق نمی‌شود، گاهی بدین گونه است که صورتی از معلوم نزد عالم حاصل است، که آنچه در حقیقت معلوم است همان صورت است و معلوم، معلوم بالعرض است، نه بالذات اگر چه مقصود بالذات بوده باشد، این، ظنّ نامیده می‌شود.

چون معلوم از علم منفک و جداست و مطابقت نکردن علم با معلوم جایز است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۴

علم خدای تعالی به اشیا از قبیل قسم اوّل است، چون صفحه‌ی اعیان و اشیا نسبت به خدای تعالی همانند صفحه‌ی اذهان نسبت به ماست، نسبت جمیع موجودات به خدای تعالی نسبت صور ذهنی به ماست.

پس همانطور که صورت‌های ذهنی مورد احاطه‌ی ما و منوط به اراده و توجه ماست به طوری که هر گاه بقایشان را اراده کنیم باقی و هر گاه فنایشان را اراده کنیم فانی می‌شوند، همچنین است موجودات که معلوم خدای تعالی هستند نسبت به او.

مقصود از غیب و شهادت عالم غیب است که از درک‌های حیوانی غایب است و عالم شهادت است که با مدارک حیوانی درک می‌شود، چون موجودات به حکم عقل منحصر در آن دو می‌باشد پس قول خدا عالم غیب و شهادت به منزله‌ی عالم جمیع موجودات می‌باشد.

و چون علم خدا بر همه‌ی موجودات به نحو احاطه و تسلط بر ابقا و افناست پس قول خدا عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ به منزله‌ی این است که او محیط به همه‌ی موجودات و غالب و قاهر بر همه است.

و لذا فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ را به نحو تفریع آورد که در اوّل جمله فا تفریع آمد بر خلاف جمله‌ی سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ با این که هر دو جمله تفریع و نتیجه‌ی ما قبلش می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۵

سرّ مطلب این است که در قول خدا: «سُبْحَانَ اللَّهِ» معنای تعجب است و کم اتفاق می‌افتد که خالی از تعجب استعمال شود.

و آنچه که مناسب انشای تعجب است قطع از ما قبل می‌باشد بر خلاف قول خدا: فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ که خالی از تعجب و اخبار به نتیجه‌ی سابق است.

آیات ۹۳-۱۰۲

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۳ تا ۱۰۲] ص: ۲۳۵

اشاره

قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِيدُنِي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵) ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷)

وَاعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۶

ترجمه: ص: ۲۳۶

بگو پروردگارا اگر آنچه به آنان وعده داده شده است به من بنمایانی [یا نه].
 پروردگارا هرگز مرا در زمره‌ی ستم‌پیشگان [مشرك] مياور.
 و ما توانای آن هستیم که آنچه به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم.
 ناشایستی را به شیوه‌ای که نیکوترست، دفع کن، ما به آنچه می‌گویند داناتریم.
 و بگو پروردگارا از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌آورم.
 و پناه بر تو پروردگارا از این که نزد من حاضر شوند.
 آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرا رسد، گوید پروردگارا، مرا باز گردانید.
 باشد که در آنچه فرو گذار کرده‌ام، کاری شایسته پیش گیرم حاشا، این سخنی است که او [ظاهرا] گوینده‌ی آن است و پیشاپیش
 آنان [زندگی] برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.
 آنگاه که در صور دمیده شود، در آن روز پیوند و خویشی در میانشان برقرار نماند، از هم پرس و جو نکنند.
 آنگاه کسانی که کفّهی اعمال [خیر] شان سنگین باشد، آنانند که رستگارند.

تفسیر ص: ۲۳۶

اشاره

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعِدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بگو: اگر آنچه را که به آنان وعده داده می‌شود به این نشان دهی،
 پروردگارا مرا از ستم‌پیشگان مياور.
 آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر به جهت ذمّ دیگری است،
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۷
 جمله تهدید کفار است به انتظار نزول عذاب بر آنان.
 وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ و ما تواناییم تا آنچه به آنان وعده داده‌ایم به تو بنماییم، پاسخ
 پرسش مقدرست.
 گویا که گفته است: پس با کفار چه بکنم و چگونه رفتار نمایم؟ خدا فرمود: بدی آنان را با نیکی دفع کن یعنی با خصلتی و
 حسنه‌ای که نیکوترست، یا با دفع کردنی که نیکوتر است بدی خودت یا بدی غیر خودت را دفع کن، و خطاب به محمد صلی الله
 علیه و آله است، ولی مقصود از خطاب امت او است، این تأدیب خوبی برای او و اقمش می‌باشد.

بیانی در دفع بدی و بدکار با خوبی ص: ۲۳۷

بدان که رفع بدی بدکار به سبب بدی کردن به او تصور می‌شود به نحوی که بدی کردن به او معقول و قابل تصور باشد، مانند
 کشتن بدکار، قطع اعضا و شقه کردن آنها، زدن او به مقدار بدی که کرده است یا مساوی یا کمتر، عفو از او، صفح یعنی پاک
 کردن قلب از کینه‌اش و احسان کردن به او، خصلت نیکو به طور مطلق عبارت از احسان کردن به بدکار که بر آن محبت و وداد

مرتب می‌شود که در پشت و دنباله‌ی آن چیزی که در قول خدای تعالی: **فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ** ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۸ است قرار می‌گیرد.

و چون حسن و قبح افعال جز به سبب نسبت آن‌ها به مبادی و غایاتش محقق نمی‌شود، در صورت متعدی بودن افعال اضافه و نسبت آن‌ها به کسی که فعل بر او واقع شده نیز اعتبار و لحاظ می‌گردد.

بلکه گاهی در حسن و قبح افعال نسبت به مکان، زمان، آلت و حاضرین و غیر آن‌ها لحاظ و اعتبار می‌شود ...

لذا مقصود از دفع به احسن به‌طور مطلق نمی‌تواند باشد، بلکه دفع به احسن نسبت به فاعل و منفعل و مکان و زمان و غیر آن‌ها مقصود است، زیرا صاحب نفسی که از جنایت کننده جز به قتل یا به چند برابر جنایت او رضایت نمی‌دهد دفع به احسن جز با قصاص نمی‌باشد.

کسی که بر فرو بردن خشم قدرت دارد دفع به احسن این است که کظم غیظ کند و خشم فرو برد، کسی که قدرت بر گذشت و صلح دارد صلح و گذشت برای او بهتر است، کسی که می‌تواند بر بدکار احسان نماید احسان بهتر است و احسان به جنایتکاری که جنایت و طغیانش را فزونی بخشد بلکه تسبیح است.

و همچنین است متعرض نشدن به کسی که عدم تعرض به او بر اعتداد و تجاوزش می‌افزاید، مطلب نسبت به زمان و مکان و آلات و سامعین و شاهدین نیز همین طور می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۳۹

بنابر این معنای آیه این است که نظر کن به بدکار و حالات او زمان دفع بدی و مکان آن، آن وقت به نحو احسن آن بدی را دفع کن، در این مورد باید نظر به جمیع چیزهایی کرد که دفع بدی به آن‌ها اضافه می‌شود و با آنان نسبتی دارد، خواه آن بدی و سیئه از لشگریان و قوای خودت، از انسانی جز تو، یا از حیوانی غیر از انسان بوده باشد.

پس بکش هر کس را که سزاوار کشتن است، قطع کن اعضای کسی را که سزاوار قطع است، قصاص کن کسی را که باید قصاص شود، بزن کسی را که سزاوار زدن است، با زبان ادب نما کسی را که باید چنین ادب بشود، احسان کن به کسی که شایسته‌ی احسان است.

و مقصود از احسان در قول خدای تعالی: **فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ** کاری است که موافق و سازگار با مرتبه‌ی بدکار است بدون نظر به حال فاعل و بدون نظر به حال بدکار.

چنانچه ممکن است مقصود از احسان در اینجا هم همین معنا بوده باشد، به قرینه‌ی قول خدای تعالی: **نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ** زیرا معنای این جمله این است که با عذاب و مکافات متعرض آنان نمی‌شویم، چون ما به آنچه که آنان توصیف می‌کنند داناتریم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۰

و لفظ «ما» مصدریّه یا موصوله است.

و قُلْ هنگامی که شیطان تو را به بدکردن در مقابل بدکار وادار می‌کند بگو: **رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ** لفظ «همزه» به معنای عیب‌جویی، فشار، طرد، دفع، ضرب، انگشت به دندان گرفتن، شکستن می‌باشد.

همزات شیاطین عبارت از دردسرها و فشارهای شیطان است، بدین معنا که: پروردگارا ز فشارهای شیطان به تو پناه می‌برم.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ و پناه به تو می‌برم از این که شیاطین بر من حاضر شوند.

زیرا که حضور شیاطین جز برای این نیست که مناسبتی بین من و آن‌ها وجود دارد، از حضور آن‌ها مناسبت دیگری پدید می‌آید، پس مرا از حضور آن‌ها پناه بده، یعنی از مناسبت من با آن‌ها و پدید آمدن مناسبت دیگر (پناه بده).

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ آيِن جملہ غایت «یصفون» یا «کاذبون» یا غایت قول خدا: «قالوا مثل ما قال الأولون» است، آن گاه که یکی از ایشان مرگش فرا برسد.

قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ مِی گوید: پروردگارا مرا به دنیا بازگردان.

جمع آوردن لفظ «ارجعون» یا به جهت شرکت دادن ملائکه با خدای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۱

تعالی است یا به جهت تعظیم ربّ.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا باشد که (اگر دنیا بازگردم) عمل صالح انجام دهم یعنی عمل‌های صالح یا عمل صالح بزرگ که عبارت از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است، انجام دهم.

زیرا در هنگام مرگ ظاهر و روشن می‌شود که ربّ مضاف علی علیه السلام بوده است، هیچ عملی جز با ولایت او قبول نمی‌شود و هیچ عمل صالحی جز ولایت او نیست و هر عملی به سبب ولایت اوست که صالح می‌شود.

فِيمَا تَرَكْتُ در دنیا یا اعمال، یا ولایتی که آن را ترک کرده‌ام، در اخبار تفسیر به زکات متروک شده است.

كَلَّا این کلمه جواب و ردّ سؤال مقدر است، گویا گفته شده: آیا خداوند درخواست آنان را اجابت می‌کند؟

پس فرمود: هرگز، بایستی از این تقاضا درگذرد، یا گویا گفته شده: آیا اگر به دنیا بازگردد عمل صالح انجام می‌دهد؟

فرمود: هرگز! إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا سخنی از بازگشت به دنیا چیزی است که فقط کافر می‌گوید و اجابت نمی‌شود، یا اگر او به دنیا برگردد عمل صالح انجام نمی‌دهد.

وَمِنْ وَرَائِهِمْ از جلو و پشت سر آنان تا روز قیامت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۲

برزخ است، چون کفار در حین رجوع به آخرت به دنیا روی می‌آورند و به آخرت پشت می‌کنند چون دل‌هایشان به دنیا تعلق دارد.

لفظ «وراء» با حرکات سه گانه در حرف آخر کلمه مبنی است، «الوراء» در حالی که با الف و لام معرفه شده باشد به معنای قدام (رو برو) و خلف (پشت سر) است.

بَرْزَخٍ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ تا روزی است که مردم برای حساب یا برای بهشت و جهنم برانگیخته می‌شوند، مقصود روز قیامت، روز انتهای برزخ و انتقال اهل بهشت به بهشت و اهل آتش به آتش است.

بیان ترقی ارواح در برزخ ص: ۲۴۲

برزخ عبارت از حاجز و پرده‌ی بین دو چیز است، ما بین عالم طبع و عالم مثال برزخ نامیده می‌شود، چون بین دنیا و آخرت است، زیرا که دنیا دار ابتلا و امتحان است، آخرت دار راحت و قرار برزخ بین آن دو آن است که انسان بعد از مرگ داخل می‌شود، در برزخ انسان استقرار پیدا نمی‌کند بلکه از آنجا می‌گذرد با سرعت یا به کندی، با خستگی یا با راحتی برزخ همان است که «هور قولیا» نامیده می‌شود، بعد از برزخ جابلسا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۳

قبل از آن جابلقا است و آن شهری است که هزار هزار در دارد، هر روز خلق خدا آنقدر وارد آنجا می‌شوند که به شمارش نمی‌آیند، همان مقدار نیز از آنجا خارج می‌شوند، در سوره‌ی بقره در قول خدای تعالی: فَسَيَجْذُؤُوا إِلَآئِئِلَيْسَ و غیر آن به آن اشاره شد.

قول در این که انسان پس از مرگ ترقّی یا تنزّل دارد مختلف است، بعضی گفته‌اند: ترقّی، تنزّل و خروج از قوّه به فعل جز در دنیا نمی‌شود، زیرا حاصل قوّه که همان مادّه است جز در دنیا نمی‌باشد، بعد از مرگ و انفصال از مادّه دیگر قوّه‌ای نیست تا خروج از قوّه به فعلیت علیا یا سفلی محقق شود، پس ترقّی و تنزّل وجود پیدا نمی‌کند.

آنچه که از انبیاء علیهم السّلام و پیروان آنان روایت شده این است که عالم برزخ عالمی است که نفوس در آن از شایبه‌های غریب و بیگانه خالص می‌شوند.

پس اگر نفوس جهنمی باشند از شایبه‌ها و آمیختگی علّیین پاک و خالص می‌شوند تا وقتی که به اعراف برسند هیچ از علّیین بر آنها نمی‌ماند، اگر نفوس بهستی و علّیین باشند از آلودگی‌های سَجّینی پاک می‌شوند که وقتی به اعراف رسیدند از شایبه‌های غریب و بیگانه به طور کلی پاک می‌شوند، هر یک از نفوس به مقرّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۴

اصلی خود از جهنّم و بهشت داخل می‌شوند، این در حقیقت دور ریختن غریبه‌ها و ظاهر شدن ذاتیات نفوس است، از قوّه به فعلیت خارج شدن نیست، بلکه ظهور فعلیت حاصل است.

پس منافاتی بین آنچه که در شرایع الهی وارد شده و بین آنچه که حکما از طریق موازین عقلی گفته‌اند وجود ندارد.

ایستادن و وقوف در برزخ‌ها برای هر کس نیست، بلکه دو طایفه بدون وقوف پس از مرگ داخل مقرّ اصلی خویش می‌شوند، یکی آن گروه که به سوی فعلیات سفلی خارج شده‌اند و هیچ اثری از فعلیات‌های علیا در آنان باقی نمانده است، دیگری آن گروه که به فعلیات علیا رسیده‌اند و هیچ اثری از فعلیات‌های سفلی در آنان باقی نمانده است.

و آنچه که وارد شده که بعضی از مردم بر صراط آن چنان سریع می‌گذارند مانند برق خاطف اشاره به این دو گروه است.

و غیر از این دو گروه، بقیه مردم در برزخ کم یا زیاد، معدّب یا غیر معدّب می‌ایستند تا از شایبه‌های غیر ذاتی خالص و پاک گردند، آن وقت به مقرّ اصلی خود داخل می‌شوند، شکی نیست که مؤمن گاهی دارای برزخ است.

امّا مؤمنی که با بیعت خاص بیعت کرده و ولایت را قبول نموده و ایمان در قلبش داخل شده، او در امر ائمّه علیهم السّلام داخل گشته

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۵

بنابر بیشتر اخبار او را برزخی نیست و رهایی و پاک شدن او از شایبه‌ها قبل از مرگ انجام می‌شود.

و هنگام مرگ هیچ آلودگی و آمیختگی ندارد تا احتیاج به وقوف در برزخ پیدا کند و بعضی اخبار دلالت دارد بر این که مؤمن نیز گاهی در برزخ‌ها نگه داشته می‌شود، شهود اهل شهود نیز بر این معنا دلالت دارد، لیکن این وقوف برای آن دسته از مؤمنین است که ایمانشان ضعیف باشد، بیشتر مؤمنین در برزخ‌ها وقوف ندارند.

تحقیق مطلب این است که اگر مؤمن از حدود نفس خودش خارج شود، یا خارج نشود ولی در او نیرویی باشد که او را تحریک بر خروج نماید در برزخ‌ها نگه داشته نمی‌شود، اگر از حدود نفسش خارج نشود نیروی تحریک کننده‌ی بر خروج هم نداشته باشد، به خانه‌ی نفس خود رضایت دهد، به زمین طبعش مطمئن و آرام باشد به طور قطعی در برزخ نگه داشته می‌شود، این وقوف در برزخ بر حسب تفاوت غرایب و مقدار آمیختگی و آلودگی متفاوت می‌شود، برای بعضی از مؤمنین تکرار مرگ و جان کشیدن در برزخ مشاهده شده است.

پس ای برادران من از وقوف‌های برزخ و مرگ‌های آن بترسید، هر کسی بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۶

پس آنچه که وارد شده مبنی بر این که مؤمن از دنیا بیرون نمی‌رود مگر بعد از پاکی و طهارت از گناهان در مورد کسی است که

از حدود نفس خود خارج شده باشد، یا نیروی محرک بر خروج داشته باشد.

و آنچه که اشعار به وقوف در برزخ دارد در مورد کسی است که از حدود نفس خویش خارج نشده و نیروی محرک بر خروج هم نداشته باشد.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ كَلِمَةً «صور» با ضمّ صاد و سکون واو شاخی است که در آن دمیده می‌شود، در اخبار وارد شده که آن شاخی از نور است که اسرافیل در آن می‌دمد، آن دارای یک سر و دو طرف است، پس اسرافیل در آن می‌دمد، صدا از طرفی که به سوی زمین است در می‌آید و در نتیجه همه‌ی اهل زمین می‌میرند.

از طرفی که به سوی آسمان‌هاست صدایی بیرون می‌آید پس اهل آسمان‌ها می‌میرند، سپس زمین و آسمانهای خالی از اهل و سگان هر چقدر که خدا بخواهد میماند پس از آن که خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را نیز می‌میراند.

سپس خداوند در صور می‌دمد، یا اسرافیل را زنده می‌کند و به او امر می‌کند که بار دیگر در صور بدمد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۷

صور دارای سوراخهایی است به عدد ارواح خلایق، پس صدا از یکی از دو طرفش که به سوی آسمان‌هاست خارج می‌شود. پس در آسمانها کسی نمی‌ماند مگر آن که زنده می‌شود و می‌ایستد و به حالت اولی برمی‌گردد، حاملین عرش برمی‌گردند و بهشت و جهنم حاضر می‌شوند، خلایق برای حساب حشر می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: لفظ «صور» در اینجا و در امثال آیه هر جا که ذکر شده جمع صورت به معنای هیئت و شکل است.

و به امام سجّاد علیه السّلام نسبت داده شده که از او از دو نفخ و دوباره دمیدن سؤال شد، این که مدّت بین دو دم چقدر است؟ فرمود:

مدّت بین دو دم مقداری است که خدا بخواهد.

عرض شد ای فرزند رسول خدا به من خبر بده چگونه در صور نفخ می‌شود؟

فرمود: امّا دمیدن اوّل چنین است که خدای تعالی به اسرافیل امر می‌کند که به دنیا هبوط کند، در حالی که صور همراه اوست، صور یک سر و دو طرف دارد، فاصله بین سر هر طرف تا طرف دیگر همانند ما بین آسمان و زمین است، پس وقتی ملائکه دیدند اسرافیل با صور به دنیا هبوط کرده می‌گویند: خداوند اذن داده که اهل زمین و آسمان بمیرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۸

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: پس اسرافیل به حظیره‌ی بیت المقدّس هبوط می‌کند در حالی که او رو به روی کعبه است، وقتی اهل زمین او را دیدند می‌گویند: خداوند به مرگ اهل زمین اجازه داده، پس اسرافیل یک بار در صور می‌دمد، صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به زمین است، پس در زمین صاحب روحی باقی نمی‌ماند مگر آن که صیحه کشیده و می‌میرد، بار دیگر صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به آسمان‌هاست، پس در آسمان‌ها صاحب روحی نمی‌ماند مگر آن که صیحه کشیده و می‌میرد، فقط اسرافیل زنده می‌ماند امام سجّاد علیه السّلام ادامه داد: پس خداوند به اسرافیل می‌فرماید: ای اسرافیل بمیر، پس اسرافیل می‌میرد، همه در همین حالت مرگ به مقداری که خدا بخواهد می‌مانند، سپس خداوند به آسمانها امر می‌کند که به جریان بیافتند، به کوهها امر می‌کند که حرکت کنند، این است معنای قول خدا که فرمود: «یوم تمور السّماء مورا و تسیر الجبال سیرا».

یعنی زمین گسترش پیدا می‌کند و تبدیل به زمینی غیر از این زمین می‌شود، یعنی زمینی می‌شود که بر روی آن گناه نشده است، کوه و گیاه در آن نیست، همانطور که زمین را بار اوّل گسترش داد، عرش خود را بر آب برمی‌گرداند همانطور که بار اوّل چنان بود در حالی که خدای تعالی مستقلّ به عظمت و قدرت خویش است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۴۹

امام سجّاد علیه السّلام ادامه داد: در این هنگام جَبّار تبارک و تعالی با صدای بلندی از جانب خودش ندا می‌کند به طوری که همه‌ی اقطار آسمانها و زمین‌ها می‌شنوند: امروز ملک و پادشاهی از آن کیست؟ پس هیچ کس جواب نمی‌دهد، در این هنگام جَبّار عزّ و جل به خودش جواب می‌دهد و می‌گوید: «لله الواحد القهار» و من بر همه‌ی خلایق غالب هستم و همه را من میراندم، به درستی که من خدا هستم و جز من هیچ پرستیده و خدایی نیست، من دارای شریک و وزیر نیستم، خلقم را با دست خود آفریدم، آنان را با مشیّت خود میراندم، آنان را با قدرت خود زنده می‌کنم.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: پس جَبّار تبارک و تعالی بار دیگر در صور می‌دمد، از آن طرف که رو به آسمان‌هاست صدایی بیرون می‌آید، پس در آسمانها کسی نمی‌ماند جز این که زنده شده و می‌ایستد همانطور که پیش از آن بوده است، حاملین عرش برمی‌گردند، بهشت و جهنّم حاضر می‌شود، خلایق برای حساب فراهم می‌آیند.

و اخبار دیگری در این زمینه غیر از این خبر به طور مفصّل وارد شده که هر کس بخواهد به کتابهای مفصّل مراجعه کند.

و چون نسبت‌های جسمانی از قبیل مناسبت‌ها (نسبی)،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۰

دامادی (سببی) و همچنین ولای عتق جز به توسّط ماده‌ی جسمانی و اعتبارات آن حاصل نمی‌شود اعمّ از این که تناسب بین دو نفس با همان نسبت جسمانی حاصل بشود یا نشود، با دمیدن و نفع اول نفوس از ماده‌ی جرمانی خالص و پاک می‌شوند اعمّ از اینکه به بدن‌های مثالی متعلّق باشند یا مجرد از آن باشند، با نفعی دوّم موادّ بر نمی‌گردند، بلکه اجسام در حال تجرّد از موادّشان بر می‌گردند ... لذا هر نوع نسبت و دوستی جسمانی در هر دو نفع منقطع می‌شود غیر از نسبت‌های روحانی که برای انسان با یکی از دو بیعت یا با سنخیت و توادد بین متناسبین حاصل می‌شود، پس دیگر نسبت‌های جسمانی بین آنان باقی نمی‌ماند.

يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فِي آلِهِمْ مَاذَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره نازعات) در آن روز کسی حال کسی را نپرسد، اما در نفع اول که واضح است، اما در نفع دوّم پس مقصود موقف حساب است، نه جمیع مواقف زیرا در بعضی مواقف بعضی بر بعضی روی آورده و حال همدیگر را می‌پرسند. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آنانکه میزان (کردارهای پسندیده و شایسته‌شان) سنگینی کند رستگارانند.

. عتق: ع (ع) آزاد شدن، آزاد شدن بنده‌ی زر خرید از قید بندگی و نیز به معنای شرف و نجابت و آزادگی.

فرهنگ عمید

. دوستی و محبّت بین یکدیگر. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۱

تحقیق وزن، میزان و بیان موازین در نظیر این آیه (اول سوره‌ی اعراف) گذشت.

آیات ۱۰۳-۱۱۸

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۸] ص: ۲۵۱

اشاره

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عِندَنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷)

قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَلَا تَكْلُمُونَ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹)
 فَاتَّخَذُوا ثَمُومَهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحِكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱) قَالَ
 كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲)
 قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسِئَلِ الْعَادِّينَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ
 أَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶) وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ
 فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷)
 وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۲

ترجمه: ص: ۲۵۲

و کسانی که کفهی اعمال [خیر] شان سبک باشد، آنان کسانی هستند نفس خویش را به زیان افکننده و آنان در جهنم جاودانه هستند.

چهره‌هایشان را آتش می‌گذارد، ایشان در آن ترشو هستند.

[به آنان گویند] آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، شما آن‌ها را دروغ می‌انگاشتند؟

گویند پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و قومی گمراه بودیم.

پروردگارا ما را از آن [جهنم] بیرون آور، اگر [به کارهای گذشته] باز گشتیم، آنگاه ستم پیشه‌ایم.

گویند در آن گم شوید، با من سخن مگویید.

چرا که گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند پروردگارا ایمان آورده‌ایم، ما را بیامرز و بر ما رحمت آور، تو بهترین مهربانانی.

آنگاه شما ایشان را به ریشخند می‌گرفتید، تا آنجا که یاد مرا [از بس به آن‌ها پرداختند] از خاطر شما بردند، به آنان می‌خندیدند.

امروز به خاطر صبری که پیشه کرده بودند، پاداششان می‌دهم

گویند چه مدت در روی زمین، به شمار سالیان، به سر بردید؟

گویند [به اندازه‌ی] روزی یا بخشی از روز به سر بردیم، [باید] از شما گران بپرسی.

گویند اگر می‌دانستید جز اندکی به سر نبرده‌اید.

آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم، شما به نزد ما باز گردانده نمی‌شوید؟

بزرگ‌ها خداوند که فرمانروای بر حق است، خدایی جز او نیست که پروردگار عرش گرانقدر است.

و هر کس در جنب خداوند خدایی دیگر بپرستد که در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۳

این کار حجتی ندارد جز این نیست که حسابش با پروردگارش است آری کافران رستگار نمی‌شوند.

و بگو پروردگارا بیامرز و رحمت آور و تو بهترین مهربانانی.

تفسیر ص: ۲۵۳

وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ أَن كَسَى كَسِيًّا مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ أَن كَسَى كَسِيًّا مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ أَن كَسَى كَسِيًّا مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ أَن كَسَى كَسِيًّا

کالای خویش را که عبارت از فطرت انسانی و مدّت عمر بوده است ضایع کرده است، بدون این که کمالی برای خود کسب کند، پس کالای خویش را بدون عوض از بین برده است.

فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ و آنان در جهنّم جاودانه هستند، چون فطرتی که سازگار با جهنّم نباشد و آنان را از جهنّم خارج سازد برایشان باقی نمانده است.

تَلْفُحٌ وُجُوهُهُمْ النَّارُ «لَفح النَّار» آتش با گرمی سوزانید (یعنی آتش رخسار آنانرا می سوزاند)، هر دو جمله خبر بعد از خبر هستند، یا «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» صفت، «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» خبر آن است، یا «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» حال است، «تلفح وجوههم» خبر، یا هر دو جمله‌ی حالند به صورت دو حال مترادف یا مداخل یا هر دو جمله مستأنف‌اند.

وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ «كلح» بر وزن «منع» کلوحا، کلاحا با ضمّه‌ی هر دو به معنای برگشتن دو لب است به بالا و پایین در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۴

حالت عبوسی خواه در تبسم باشد یا غیر تبسم، این جمله حالیه یا معطوفه است، یعنی در آنجا با ترشویی ناشی از عذاب به سر می‌برند.

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ این جمله مستأنفه به تقدیر قول، جواب پرسش مقدر است، گویا که گفته شده: به آنان در این هنگام چه گفته می‌شود؟

پس فرمود: جهت سرزنش آنان گفته می‌شود: أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد.

عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ و شما تکذیب می‌کردید؟! قَالُوا این جمله «قالوا» نیز پاسخ پرسش مقدر است، گویا که گفته شده: آنان چه می‌گویند؟

پس فرمود: آنان چنین می‌گویند، لفظ ماضی بدان جهت آورد که وقوع آن محقق است.

رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا می‌گویند: پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و نگذاشت تا ما پیرو تو باشیم، ما را به تکذیب آیات و سوء عاقبت رهنمون گشت.

وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ و ما بر حبّ فطرت قومی گمراه بودیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا ای پروردگارا ما، ما را از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۵

جهنّم بیرون آور.

پس اگر برگشتیم به آنچه که در آن بودیم فَإِنَّا ظَالِمُونَ ما ظالم و ستمگر هستیم، گویا از تکذیب آیات در دفعه‌ی اوّل عذر آوردند به این که آنان مغلوب شقاوت خویش بودند، رادع و مانعی از پیروی شهوت نداشتند، نه از جانب نفسهایشان و نه از خارج، چون از راه گمراه بودند، پس ممکن نبود که بتوانند به آثار راه متوسّل گردند.

زیرا آثار راه برایشان روشن نبود و راهنمایی صاحب طریق نیز به گوششان نرسیده بود، چون گمراه بودند.

و لذا وقتی راه و عقبات آن را دانستند آرزوی بازگشت به دنیا را نمودند، گفتند: اگر به دنیا برگردیم چون طریق و آثار و عقبات آن را دانستیم دیگر تکذیب ننماییم، از راه خارج نشویم و آن را گم نکنیم.

و هر گاه راه را گم نکنیم صاحب راه را نیز گم نخواهیم کرد، هر گاه صاحب راه را گم نکنیم تکذیب آیات نخواهیم کرد، اگر آن وقت تکذیب کنیم ما ظالم و ستمگر خواهیم بود، که تکذیب را که برای ما شایسته نبود- به جای تصدیق گذاشتیم که شایسته‌ی ما بود، اما تکذیب سابق و بار اوّل پس آن مقتضای گمراهی ما بود، ظلم و ستمی از جانب ما نبود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۶

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ پس از خدای حق که هیچ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۵۹

شایبه‌ی باطل در آن نیست سزاوار نیست که فعلی عبث یعنی کاری که غایت نداشته باشد، انجام دهد، او از بیهوده کاری بسی فراتر برترست.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مُعْبود و خدایی جز او نیست، پس احتیاج به کسی نیست که او را کمک کند، لازم باشد تا مخلوقی بیافریند که او را مساعدت و کمک نمایند، سپس آنان را بدون غایت و هدف هلاک سازد.

رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ او پروردگار عرش کریم است و کسی که پروردگار عرش باشد که آن همه‌ی موجودات است دیگر احتیاجی به خلق ندارد، بلکه آن‌ها را خلق می‌کند تا بر آنان جود و بخشش کند.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ این جمله حالیه یا معطوف بر «لا-اله الا هو» است یعنی کسی که به جای حق تعالی خدای دیگری فرا می‌خواند مانند بت‌ها، ستارگان (روشنایی)، (تاریکی)، ظلمت، اهریمن (و اهورا مزدا)، یا کسی که با علی علیه السلام امام دیگری را بخواند که لا بُرْهَانَ لَهُ به برهان و دلیلی بر آن ندارد.

چون کسی که خدای حقیقی را می‌خواند بر خدایی او برهان و دلیل دارد، مانند کسی که انبیا و اولیا علیهم السلام را می‌خواند از باب این که برهان صدق آنان در ادعایشان ظاهر و آشکار است، در نتیجه چنین شخصی موحد است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۰

نه مشرک و مثاب است، نه معاقب، ولی کسی که خدا یا امامی را فرا می‌خواند که برهان بر صدق او ندارد.

فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ حساب او نزد پروردگارش است، این جمله کنایه از شدت عقاب و بدی حساب است.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ جواب سؤال از علت است، گویا که گفته است: چنین شخصی کافر است، کافران رستگار نمی‌شوند.

وَقُلْ خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا عام است و عطف بر مقدر، گویا که گفته است: به یاد آور، یا یادآوری کن، متوسل به ما باش، از ما درخواست کن، بگو: رَبُّ اغْفِرْ پروردگارا بدی‌های ما را که لازمه‌ی مشغول شدن به کثرت‌های وجود ما و کثرت‌های خارج از وجود ما است ببخشای، از قبیل پیروی کردن از هواهای خود و نظر کردن در کارها به غیر تو.

وَأَرْحَمَ و پس از آمرزش بر ما ببخشا و رحمت کن وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ در حالی که تو بهترین مهربانانی.

این عبارت جمله حالیه است، ذکر خدای تعالی است بدین گونه که او را به کمال مسئول خودش متّصف می‌سازد، تا از خدا طلب رحمت و مهربانی کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۱

(۲۴) سوره النور ص: ۲۶۱

اشاره

همه‌ی این سوره (بدون اختلاف) مدنی و مشتمل بر ۶۴ آیه است روایت شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: زنان را در غرفه‌ها فرود نیاورده نوشتن نیاموزید و آنان را ریسندگی و سوره‌ی نور بیاموزید «۱».

از امام صادق علیه السلام آمده است: اموال و فروج خویش را با تلاوت سوره‌ی نور حفظ کنید، زنانان را با این سوره حفظ نمایید، که هر کس در هر شب یا در هر روز بخواندن این سوره مداومت نماید کسی از خانه او تا آخر زنا نمی‌کند تا مرگش فرا رسد «۲».

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰] ص: ۲۶۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْكُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يُزْمِنُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)
 إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يُزْمِنُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)
 وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۵۲ و الکافی ج ۵ ص ۵۱۶ ح ۱

(۲) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۵۲ و ثواب الاعمال ص ۱۳۵ ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۳

ترجمه: ص: ۲۶۳

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این سوره‌ای است که فرو فرستاده و [احکام] آن را واجب گردانده‌ایم، در آن آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم باشد که پند گیرند. زن و مرد زناکار [بکر] را (به هر یک از آنان) یکصد تازیانه بزیند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، در دین الهی، در حق آنان دچار ترحم نشوید و گروهی از مؤمنان، در صحنه‌ی عذاب کشیدن آنان حاضر باشند. مرد زانی نباید جز با زن زانی یا زن مشرک ازدواج کند، همچنین با زن زانی نباید جز مرد زانی یا مشرک ازدواج کند و این کار بر مؤمنان حرام گردیده است.

و کسانی که به زنان پاکدامن تهمت [زنا] می‌زنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزیند، دیگر هرگز شهادت آنان را قبول نکنید، اینانند که فاسقند.

مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و کار شایسته پیش بگیرند، که خداوند آمرزگار مهربان است.

و کسانی که به زنانشان تهمت [زنا] می‌زنند، شاهی جز خویشتن ندارند، [باید] چهار بار به نام خداوند سوگند بخورند که ایشان راستگو هستند.

و بار پنجم بگویند که لعنت الهی بر او باد اگر از دروغگویان باشد.

و عذاب [حد] را این کار از زن، باز می‌دارد که چهار بار سوگند به نام خداوند بخورد که او [شوهرش] از دروغگویان است.

و بار پنجم بگوید که خشم الهی بر آن زن باد اگر آن مرد از راستگویان باشد.

و اگر بخشش و بخشایش الهی و رحمت او بر شما نباشد و این که خداوند توبه‌پذیر فرزانه است [کار بر شما دشوار می‌گردد].

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۴

تفسیر ص: ۲۶۴

سُورَةُ در اوّل سوره‌ی فاتحه بیان لفظ «سوره» گذشت، در اینجا مرفوع خوانده شده تا مبتدا یا خبر برای محذوف باشد، یا مبتدا باشد و أَنْزَلْنَاهَا خبر آن، مجوّز مبتدا بودن آن این است که تنوین برای تفعیم یا تنويع است.

لفظ «سوره» با نصب خوانده شده تا مفعول فعل محذوف باشد بدون آن که فعل از لفظ مفعول باشد، یا مفعول فعل محذوف باشد که «انزلناها» آن را تفسیر می‌کند.

وَفَرَضْنَاهَا و آن را زمان‌بندی کرده و تعیین نمودیم، یا آنچه را که در سوره است بر مردم واجب کردیم، یا آن را تفصیل و تمییز دادیم، احکام موجود در سوره را تمییز دادیم، یا آن را عطا کردیم.

أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ در آن سوره آیات تدوین نازل نمودیم.

بَيِّنَاتٍ معانی آن آیات روشن است، یا بیان‌کننده و روشن‌سازنده مقاصد است، یا احکام تکلیفی در صورت کلمات و حروف است که مصالح آن‌ها ظاهر و روشن است.

. تفعیم: بزرگ کردن. گرامی داشتن. بزرگ شمردن. فرهنگ عمید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۵

لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما مصالح و حکمت‌های آن احکام را یاد آورده به آن‌ها دانا شوید: پس از این مقدمه به مسأله مورد خطاب پرداخته فرمود:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زنا کننده‌ی زن و مرد حکم آن دو چنین است.

یا لفظ «الزَّانِيَةُ» مبتدا (فاجلدوا) خبر آن است و داخل شدن فاء در «فاجلدوا» به تقدیر «أما» یا به توهّم آن است از باب این که مقام مقام تفصیل است، یا مبتدا متضمّن معنای شرط است، چون لفظ «الزَّانِيَةُ» به معنای کسی است که زنا کرده است.

و لفظ «الزَّانِيَةُ» و «الزَّانِي» هر دو با نصب خوانده شده، برای آن دو فعل ناصب از ماده‌ی فعل متأخّر در تقدیر گرفته شده، یعنی از ماده‌ی «اجلدوا» یا از ماده‌ی دیگر از قبیل «اذکروا» یا «احضروا».

و تقدیم زن زناکار با این که مرد سزاوارتر به تقدیم است، از آن جهت است که زنا از جانب زن قبیح‌تر است، نیز شأن زن به مقتضای فطرتش این است که خود را از مردان نگهدارد، ولی اگر مرد را تمکین داد به عقاب سزاوارتر می‌شود، روی همین جهت است که حدّ زن مساوی حدّ مرد است.

خدای تعالی فرمود: كُلٌّ وَاِحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةٌ جَلْدَةٍ هر کدام را یک صد تازیانه بزنید با این که شأن زن در حدود این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۶

است که نسبت به مردان تخفیف داده شود.

وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ لَفْظ «بهما» متعلق به «لا- تأخذکم» است، بآء برای سببیت یا آلت است، یا جار و مجرور متعلق به «رأفة» می‌باشد و تقدیم آن بر مصدر به جهت ظرف بودن آن است.

(فی دین الله) ظرف لغو، متعلق به «اجلدوا» یا به «لا تأخذکم» یا به «رأفة» است، که دین خدا تشبیه به مکان مخصوص شده است.

یا ظرف مستقر است حال از فاعل «اجلدوا» یا از مفعول آن، در صورتی که حال از مفعول باشد مفید این است که اگر آن دو در

دین خدا نباشد تازیانه زده نمی‌شوند، ممکن است حال از مفعول «لا تأخذکم» یا صفت «رأفة» باشد، فایده‌ی این تفسیر برای تنبیه جهت خلوص از شایبه‌ی هوای نفس است (در این صورت معنای آن این است که در اجرای دین خدا رأفت نورزید).

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَفَرَأَيْتُمْ إِيَّامَانَ دَارِكُمْ.

این جمله قید «جلد» یا قید عدم اخذ رأفت و رقت است، جمله‌ی شرط برای تهییج و تحریک است.

وَلْيُشْهِدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ وَباید عذاب و تازیانه‌ی زن و مرد زناکار را گروهی از مؤمنین شاهد باشند که حدّ اقل آن سه نفر است، بعضی اقل آن را یک نفر گفته‌اند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۷

و برخی آن را چهار نفر دانسته‌اند.

زیرا کمترین تعدادی که زنا با آن ثابت می‌شود شهادت چهار نفر است و بعضی عدد آن‌ها را منوط به رأی امام دانسته‌اند.

و مقصود از حاضر کردن گروهی از مؤمنین برای دیدن و مشاهده‌ی عذاب و تازیانه‌ی عقوبت زناکار است، بدین معنا که علاوه بر عقوبت و عذاب تازیانه عقوبت رسوایی هم داشته باشند تا عذاب آنان شدید و عبرت دیگران باشد.

این آیه در بیان حدّ زناکار مجمل است، چون دو زناکننده یا هر دو یا یکی از آن دو از اهل ذمه‌اند یا هر دو مسلمان هستند، به هر تقدیر یا زنا‌ی هر دو محصنه است یا غیر محصنه، یا هر دو بکر هستند یا غیر بکر، یا هر دو حرّ آزادند یا بنده، هر یک از این موارد حکم مخصوص به خود را دارد، آنچه که در آیه آمده است حکم دو مسلمان آزاد است که هر دو بی‌همسر و عذب باشند.

روایت شده که پنج نفر را پیش عمر آوردند که در زنا گرفتار شده بودند، پس عمر دستور داد که بر هر یک از آنان حدّ اقامه شود، امیر المؤمنین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود، فرمود: ای عمر این که گفتی حکم آن پنج نفر نیست.

عمر گفت: تو بر آنان حدّ جاری کن، پس علی علیه السلام یکی را جلو انداخت و گردنش را زد، دیگری را سنگسار نمود، سومی را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۸

حدّ زد، در چهارمی نصف حدّ جاری ساخت و پنجمی را تعزیر نمود پس عمر متحیر شد و مردم از کار علی علیه السلام تعجب کردند، عمر گفت: یا ابا الحسن پنج نفر در یک قضیه پنج نوع حدّ بر آنان جاری ساختی که هیچ یک از حدود شبیه حدّ دیگر نبود.

پس امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: امّا اولی چون ذمی (کافری که در تحت حمایت مسلمانان بود و از حقوق فردی و اجتماعی برخوردار باشد ذمی است و اگر نبود حربی است) بود و از ذمه‌اش خارج شد و جز شمشیر حدّی نداشت، امّا دومی مردی بود که زنا‌ی محصنه انجام داد و باید سنگسار می‌شد، سومی چون عذب بود و بی‌همسر حدّش تازیانه بود، چهارمی بنده و مستحقّ نصف حدّ بود، پنجمی دیوانه بود و عقلش را از دست داده بود حدّی نداشت.

و در روایت دیگری شش نفر نقل شده و در آن آمده است که نفر ششم را آزاد کرد، در توجیه مطلب علی علیه السلام فرمود: امّا نفر پنجم که زنا در مورد او با شبهه انجام گرفته بود که او را تعزیر و تأدیب نمودیم و نفر ششم دیوانه بود و عقل نداشت و تکلیف از او ساقط بود. «۱»

تفصیل دو زناکار و حکم آن در کتابهای فقهی آمده است.

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۵ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۶۹

ندارد.

پس اخبار از کلّ به اعتبار غالب است، یعنی اغلب موارد این گونه است.

وَالَّذِينَ يَزْمُونََ وَتِيّ كِه حِكْم مرد و زن زناكار و حدّ آن دو را بيان كرد و بر آنان سخت گرفت خواست اين مطلب را بيان نمايد كه نسبت فاحشه و فحشا به بندگان امر بزرگي است كه فاعل آن مستحقّ عذاب است همانند عذاب زاني و زانيه نهايت اين است كه مرتبه و درجه‌ي عذاب او پايين تر از عذاب آن دو است.

و نیز خدای تعالی خواست این مطلب را بیان نماید که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۲

اثبات فحشا برای بندگان مانند اثبات سایر حقوق نیست که در آن به دو بینه اکتفا شود تا مردم جرأت نکنند به بندگان نسبت زنا بدهند.

پس فرمود: کسانی که نسبت زنا به مردم دهند به الْمُحْصِنَاتِ زَنَانِيّ كِه فرج‌های خویش را با عفت و حفظ حریم اسلام و حریت و بلوغ و عقل محافظت می‌کنند، که مقصود از احصان در اینجا همین معناست.

ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِالْبَيِّنَاتِ شُهَدَاءَ فَاجْتَلَتْ وَهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً و چهار شاهد هم نیاورند به آنها هشتاد تازیانه بزنید این آیه مانند بیشتر آیات مجمل است.

زیرا ظاهر آن اختصاص نسبت دهنده‌ها به مردان، نسبت داده شده‌ها و متهمین به زناست، در حالی که در نسبت دهنده و نسبت داده شده فرق بین زن و مرد، عبد و حرّ، محصن و غیر محصن، بکر و غیر بکر وجود ندارد.

و نیز فرقی نیست بین این که نسبت زنا در حضور متهم یا در غیاب او باشد، در اکثر این چیزها که ذکر شد خلافی نیست و نیز فرقی نیست بین این که نسبت دادن به‌طور صریح یا با کنایه باشد.

البته در کنایه باید غیر آن نسبت احتمالی داده نشود، باید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۳

نسبت دهنده آشنا به معنای کلمه باشد.

بنابر این اگر بگوید: تو زنا می‌کنی یا پدرت زنا کرده است، یا بگوید: ای پسر زناکار، یا تو عمل قوم لوط انجام می‌دهی، یا تو از پدرت نیستی، یا مادر من هیچ وقت زنا نکرده است به صورتی که احتمال جز کنایه در این جمله داده نشود، یا بگوید: من از زنا به دنیا نیامده‌ام، که کنایه از دیگری باشد به نحوی که جز کنایه متحمل نباشد، یا در مقام ناسزا گفتن چیزی بگوید که صریح در نسبت زنا باشد و قصد چنین نسبتی را هم داشته باشد.

به عنوان مثال بگوید: زن تو زناکار است، یا با قصد نسبت زنا او را به دیوث بودن نسبت دهد ... تمام این صورت‌های ذکر شده رمی و نسبت زناست.

ولی اگر مقصود نسبت زنا و اتهام نباشد یا صریح در این معنا نباشد، مثل این که بگوید: تو از حرام زاده شدی، که مشترک بین نسبت زنا و تولّد از غذای حرام و انعقاد در حال حیض است در این صورت رمی و نسبت زنا حساب نمی‌شود.

بلی، اگر چنین سخنی را در حضور مسلمان بگوید هتک حرمت او می‌شود و گوینده‌اش استحقاق تعزیر دارد.

و چون خدای تعالی حکم زناي محصنه و حکم لواط و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۴

سحق «۱» را و قتل و کشتن قرار داده لذا در اثبات آنها وجود چهار مرد را معتبر دانسته است بدون این که به جای مرد وجود چهار زن را معتبر بداند اعم از آن که زنها به صورت منفرد و تنها باشند، یا همه با هم باشند.

و این سختگیری بدان جهت است که اثبات آن امور دشوار گردد، برای هر کس که یکی از این کارها را بدیگری نسبت دهد و در اثبات آن چهار مرد شاهد نداشته باشد حدّ قرار داده تا کسی جرأت نسبت این اتهامات را به مردم نداشته باشد. و حتی اگر مردم را در چنان حالی ببیند جرئت ابراز آن را نداشته باشد تا مسلمانان بدون جرم رسوا نشوند، یا مجرم توبه کند و رسوا نگردد و با جرمی که امکان توبه در آن هست و ممکن است بعد از توبه عبادت خدا بنماید کشته نشود. و نیز عامه بر خاصه افترا نبندند، هر گاه خاصه را در حال متعه دیدند جرأت اظهار پیدا نکنند، چون خدای تعالی می‌دانست که اهل سنت به زودی متعه را انکار خواهند کرد و بر آن سختگیری و مؤاخذه خواهند نمود. لذا شاهد زنا را فقط چهار مرد قرار داد تا اگر یکی را در حال بهره بردن از متعه دیدند جرأت اظهار نداشته باشند.

(۱) لواط همجنس گرایی بین دو مرد و سحاق همجنس گرایی بین دو زن است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۵

زیرا کم اتفاق می‌افتد که چهار مرد بر همبستری اطلاع پیدا کنند اگر چه حلال باشد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد چرا در زنا چهار شاهد قرار داده شد و در قتل دو شاهد؟ فرمود: خداوند متعه را برای شما حلال کرد، می‌دانست شما به زودی آن را انکار خواهید کرد و بر آن مؤاخذه خواهید نمود، لذا جهت احتیاط به نفع شما چهار شاهد مرد را لازم نمود و اگر چنین نمی‌کرد بر ضرر شما می‌شد و کم اتفاق می‌افتد که چهار شاهد بر یک مطلب اجتماع نمایند «۱». و در روایت دیگری فرمود: در زنا دو حدّ وجود دارد، جایز نیست که هر دو نفر بر یکی شهادت دهند، زیرا که بر مرد و زن هر دو حدّ جاری می‌شود، بر خلاف قتل که حدّ فقط بر قاتل جاری می‌شود نه مقتول. «۲»

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل است.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که آیهی وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ در مدینه نازل شده است، فرمود: خداوند وجود ایمان

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۹، المحاسن ص ۳۳۰ ح ۹۲ و علل الشرایع ج ۲ ص ۵۰۹ ح ۱

(۲) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۴ ح ۲۹ و علل الشرایع ج ۲ ص ۵۱۰ ح ۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۶

را از کسی که تهمت می‌زند و افترا می‌بندد و فرموده: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (آیا مؤمن مانند فاسق است؟!)، خدای تعالی فاسق را منافق قرار داده و فرموده: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و خداوند او را از دوستان و اولیای ابلیس قرار داده و فرموده: إِلَّا إِلَيْسَ كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (جز آن کس که از جن بود و گفت به امر خدا فاسق بود) و خداوند او را به ملعون قرار داده و فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (که در این آیه است) «۱». إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنانی که پس از این توبه کنند و به اصلاح خویش کوشند، در در این صورت خدا بر آنها آمرزش و رحمت آورده است.

از امام صادق سؤال شد، چگونه توبه‌ی او شناخته می‌شود؟

حضرت فرمود: خودش را در حضور و پیش مردم هنگامی که تازیانه زده می‌شود تکذیب کند و استغفار خدا نماید.

پس اگر چنین کرد توبه‌اش ظاهر شده است «۲».

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۷

(۲) تفسیر البرهان ج ۳ ص ۲۱۴ الکافی ج ۷ ص ۲۴۱ ح ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۷

نسبت زنا می‌دهد هشتاد تازیانه به او زده می‌شود، هیچ وقت شهادت او قبول نمی‌شود مگر این که توبه کند یا خودش را تکذیب نماید و اگر برای اثبات نسبت زنا اگر سه شاهد از چهار شاهد شهادت دادند و نفر چهارم از شهادت امتناع کرد آن سه نفر تازیانه زده می‌شوند، شهادت آنان قبول نمی‌شود تا این که نفر چهارم نیز بگوید: ما آن را مانند میل در سرمه‌دان دیدیم، هر گاه کسی بر علیه خودش شهادت دهد که زنا کرده است شهادت او قبول نمی‌شود تا این که چهار مرتبه شهادت را تکرار کند، که هر مرتبه در مقابل یک شاهد باشد «۱».

بنابر این قول خدای تعالی: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** استثناء از:

لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا یا از: **أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** می‌باشد و ممکن است مقصود از توبه توبه‌ی خاص باشد که به دست خلقا و جانشینان خدا جاری می‌شود.

چه اگر چنین توبه‌ای حاصل شود جمیع آنچه را که گذشته می‌پوشاند و از بین می‌برد.

و بنابر این ممکن است استثنای از قول خدا: **فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً** باشد.

مقصود از اصلاح بعد از توبه و بعد از نسبت دادن اصلاح

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۸

کردن نفوس خویش با اعمال صالح است، یا مقصود راضی کردن شخص تهمت زده شده و تکذیب کردن تهمت زننده می‌باشد که این تکذیب باید نزد کسی باشد که پیش او تهمت زده و نسبت زنا داده و باعث هتک حرمت طرف مقابل شده است، یا مقصود از توبه این است که خودش را جهت اجرای حدّ تسلیم کند بدون این که در قلبش احساس نارضایتی و سختی بکند.

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ ازواجهم وقتی حکم نسبت زنا به اجنبی و بیگانه را ذکر نمود خواست حکم نسبت دادن زنا را به همسران را ذکر نماید تا این توهم پیش نیاید که نسبت دادن زنا به همسران مانند نسبت آن به بیگانگان است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ شاهدها و گواهانی جز خودشان نداشته باشند، آوردن این استثنای «إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» مشعر به این است که نسبت زنا دادن گاهی ناشی از ظنّ و تخمین و حدس است، گاهی ناشی از شهود و عیان است، این حکم مربوط به کسی است که شاهد باشد و ببیند، نه کسی که حدس بزند.

فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ شهادت یکی از آنان به جای چهار شاهد است.

لفظ «اربع شهادت» با نصب خوانده شده تا مفعول مطلق باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۷۹

بنابر این «شهادة أحدهم» مبتدأست و خبر آن محذوف است، آن لفظ «واجبه» یا «عليهم» می‌باشد، ممکن است خبر باشد که مبتدای آن محذوف است، مبتدای محذوف الفاضلی از قبیل «الواجب» یا «المعتبر» یا «حکم الله» می‌باشد، یا رفع خوانده شده که در این صورت «شهادة أحدهم» مبتدأ و «اربع شهادت» خبر آن می‌باشد، یا «شهادة أحدهم» طبق وجوه گذشته است، «اربع شهادت» بدل از آن است.

و مقصود از «أحدهم» یک نفر غیر معین است تا مفید عموم بدلی باشد یعنی شهادت هر یک از آنان جانشین یکی از چهار شاهد

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۰] ص: ۲۸۴

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸۵

ترجمه: ص: ۲۸۵

کسانی که تهمت ناپاکی را در میان آوردند، جماعتی از شما هستند آن را شری به زبان خویش میندازید، بلکه [در نهایت] خیری برای شماست بر عهده‌ی هر یک از آنان سهمی از گناه است که مرتکب شده، کسی از آنان که عمده‌ی آن را دامن زد، عذابی سهمگین دارد.

چرا چون آن را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمت آشکاری است.

چرا بر آن چهار گواه نیاوردند پس چون گواهان را نیاوردند، اینان نزد خداوند دروغگو هستند.

و اگر در دنیا و آخرت بخشایش و رحمت الهی بر شما نبود در آنچه گفت و گو می کردید به شما عذابی سهمگین می رسید.

آنگاه که از زبان همدیگر فرا می گرفتیدش و دهان به دهان چیزی را که به آن علم نداشتید، می گفتید و آن را آسان [و ساده] می پنداشتید، حال آن که آن نزد خداوند سترگ است.

و چرا چون آن را شنیدید نگفتید که ما را نرسد که در این باره سخن گوئیم، پاکی که تویی، این بهتانی بزرگ است.

خداوند اندر زتان می دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز مانند آن را تکرار نکنید.

و خداوند آیاتش را برای شما روشن می گرداند و خداوند دانای فرزانه است.

کسانی که خوش دارند که بدنامی در حق مؤمنان شایع گردد، در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸۶

دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند و خداوند می داند و شما نمی دانید.

و اگر بخشایش و رحمت الهی در حق شما نبود و این که خداوند رؤف [و] مهربان است [شما را سخت کیفر می داد].

تفسیر ص: ۲۸۶

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ لَفِظَ «افك» بر وزن علم «افکا» با کسره اول و نیز با فتحه (بر وزن ضرب) به معنای دروغ گفتن می‌باشد، مانند «افک» با تشدید و «افکه عنه» بر وزن ضرب یعنی او را منصرف کرد و برگردانید، یعنی رأی او را برگردانید. یعنی، کسانی که نظر دیگران را در باره پاکی کسی برگرداندند.

(عصبة) ضمیر «منکم» و «لکم» به جماعت و گروه برمی‌گردد، ممکن است به آوردن دروغ و دروغ گفتن برگردد که از جمله‌ی «جاءوا بِالْإِفْكِ» استفاده می‌شود.

بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ تَهْمَتِ زدن و دروغ گفتن آنان به ضرر شما نیست بلکه به نفع تانست، چه آن کفارهی گناهان شما و موجب سبکی بارهای سنگین شماست.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ هر مردی از آنان که تهمت و افترا می‌بندد به مقداری که تهمت زده گناه کسب می‌کند. زیرا بعضی از این گروه افترا می‌بندد و می‌داند که آن افترا و تهمت، است و برخی سخنی را با ظن و تخمین می‌گویند، بعضی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸۷

از باب تقلید، بعضی گوش فرا می‌دهند و بعضی می‌شنوند، که هر یک از اینان باندازه‌ی خودشان گناه کسب می‌کنند. وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ و در این میان کسی است که بالاترین گناه و بیشتر آن را کسب کرد، مانند عبد الله بن ابی سلول که در رأس اصحاب افک و دروغ بود به نحوی که مردم نزد او اجتماع می‌کردند و به آنان از افک سخن می‌گفت و تهمت را تکرار می‌کرد و آن را بین مردم شایع می‌ساخت و می‌گفت همسر پیامبرش با مرد اجنبی خوابیده و تا صبح با او بوده سپس آن مرد آمده و او را می‌کشد و برای آن زن دلالی می‌کند، به خدا قسم آن زن از آن مرد نجات پیدا نمی‌کند و آن مرد نیز از آن نجات پیدا نمی‌کند. بعضی گفته‌اند: مقصود مطح بن اثاثه، برخی او را حسان بن ثابت گفته‌اند.

و ممکن است مقصود از آیه این باشد که تکبر کرد و از اطاعت و انقیاد رسول سر باز زد و احترام رسول خدا را ننمود. مِنْهُمْ برای این گروه تهمت زنند.

لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ در تفاسیر خاصه و عامه نقل شده که این آیات در باره‌ی عایشه نازل شده، سبب نزول آن این بوده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در غزوه‌ی بنی المصطلق او را با خود برد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸۸

رسول خدا هر وقت می‌خواست یکی از زنانش را در غزوه‌ای با خود ببرد بین آنان قرعه می‌انداخت.

پس از بازگشت از آن غزوه هنگامی که نزدیک مدینه رسیدند و اجازه حرکت داده شد عایشه بلند شد و راه رفت تا از لشکر جلو افتاد، وقتی قضای حاجت نمود و کارش را تمام کرد به سوی کاروان حرکت کرد، پس دست به سینه‌اش زد دید گردن‌بندش نیست، جهت پیدا کردن گردن‌بندش دوباره برگشت و در طلب گردن‌بند مقداری معطل شد، جماعتی هم کجاوه‌ی عایشه را حمل می‌کردند آمدند و کجاوه‌ی او را به دوش گرفتند و حرکت کردند و گمان می‌کردند که عایشه گردن‌بندش را پیدا کرده و داخل کجاوه نشسته است، ولی وقتی عایشه به محل فرود لشکر رسید هیچ کس را آنجا ندید، نه صدا کننده و نه خواب دهنده‌ای پس در همان منزلی که قبلاً بود همانجا ماند به گمان این که جماعت خودشان می‌فهمند که عایشه را گم کرده‌اند.

از سوی دیگر صفوان بن معطل سلمی از پشت سر لشکر عایشه آمد و شب را در همان منزل به صبح رسانید و عایشه را شناخت، از شترش فرود آمد و عایشه را سوار کرد تا پیش لشکر آمدند و پس از این قضیه منافقین تهمت‌ها در حق عایشه گفتند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۸۹

پس خدای تعالی این آیات را جهت تبریه‌ی عایشه نازل نمود «۱».

و از طریق خاصه نقل شده که این در باره‌ی ماریه‌ی قبطیه نازل شده است که عایشه به او تهمت زده بود «۲».

أَنْ تَعُوذُواْ لِمِثْلِهِ أَبَدًا تا چندی که در دنیا هستید مانند این چنین بهتانی را مبنیدید.

یا در این که عود کنید و دوباره از سر گیرید، یا این که خداوند با موعظه و نصیحت شما را از این که به این عمل برگردید منع می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹۵

إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ اگر واقعا مؤمن هستید این شرط برای تحریک و تهیج است، که ایمان مقتضای آن است که چنین سخنی در حق کسی که در دین او باشد تفوه نکند.

وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ یعنی خداوند علامات و آثار احکام را برای شما بیان می‌کند.

ممکن است مقصود آیات تدوینی باشد که دلالت بر احکام تکلیفی قلبی و قلبی می‌کند.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ خداوند آنچه را که برای شما شایسته است و آنچه را که شایسته نیست، آنچه را که بر افعال شما مترتب است می‌داند.

حَكِيمٌ برای شما حکمی را تشریح نمی‌کند، شما را از چیزی منع نمی‌کند مگر به جهت حکمتی که مقتضای آن حکم و منع باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنانی که دوست دارند که زنا و بدی شایع شود چه فاحشه عبارت از زنا یا هر چیزی است که قبیح آن شدید باشد، یا هر چیزی است که خدای تعالی آن را نهی فرموده است فِي الَّذِينَ آمَنُوا جار و مجرور متعلق به «تشیع» است و

معنای آن چنین است: کسانی که دوست دارند زنا یا سایر فواحش در بین مؤمنین زیاد شود، یا کسانی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹۶

دوست دارند ذکر فاحشه در بین مؤمنین زیاد شود.

و ممکن است «فِي الَّذِينَ آمَنُوا» ظرف مستقر و حال از «الفاحشه» باشد، معنای آیه این است: کسانی که دوست دارند فاحشه‌ی ثابت بین مؤمنینی ظاهر و آشکار شود و ذکر آن زیاد گردد.

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مقصود از عذاب دنیا حدی است که در شریعت برای او مقرر شده است، یا مقصود عذاب هنگام احتضار، یا ترس از افتضاح و رسوایی، یا استیحاخ و کناره‌گیری مؤمنین از او است.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ خداوند می‌داند که برای آنان در دنیا و آخرت عذاب است و لذا شما را از بازگشت به مانند چنین بهتان و افتراها منع می‌کند.

وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید، لذا شما دوست دارید و نمی‌ترسید این جمله معطوف بر جمله‌ی «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ» یا بر اسم «ان» و خبر آن می‌باشد و هر دوی آنان در مقام تعلیل قول خدا: «يَعْظُكُمُ اللَّهُ» می‌باشد، یا جمله‌ی «اللَّهُ يَعْلَمُ» جمله‌ی حالتیه و مفید تعلیل است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس در باره‌ی مؤمن چیزی بدی را بگوید که دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده پس او از کسانی است که خداوند در باره‌ی آنان فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر آیه «۱».

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: که به او گفته شد: از یکی از برادرانم به من خبری رسید که من دوست نداشتم آن خبر را در باره‌ی آن برادر بشنوم، از خود او که سؤال می‌کنم مطلب را انکار می‌کند در حالیکه این خبر را گروهی ثقه و مورد اطمینان به من خبر داده‌اند.

امام فرمود: گوش و چشمت را در مورد برادرت تکذیب کن، اگر نزد تو پنجاه قسامه شهادت دهند ولی آن برادرت چیز دیگری بگوید تو او را تصدیق کن و آنان را تکذیب نما و چیزی شایع نساز که او را رسوا کنی و مروّت او را از بین ببری که در این

صورت از کسانی می‌شویی که در باره‌ی آنان خدا فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ ... تا آخر».

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت شده است: هر کس فاحشه و کار زشتی را اشاعه دهد مانند کسی است که آن را شروع کرده است (۲).

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ تکرار این کلمه اشاره به نهایت قبح این گفتار، غضب به خاطر آن گفتار است، اشاره به قبح دوست داشتن شیاع فاحشه بین

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۲ ح ۶۳

(۲) ثواب الاعمال ص ۲۹۵ ح ۱ و الصافی ج ۳ ص ۴۲۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹۸

مؤمنین است، حذف جواب در اینجا برای اشعار به شدت قبح و شدت غضب بر دوست داشتن اشاعه فاحشه است.

آیات ۲۱-۲۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۱ تا ۲۶] ص: ۲۹۸

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعْيُ أَنْ يُوْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵)

الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّزُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۲۹۹

ترجمه: ص: ۲۹۹

ای مؤمنان از گامهای شیطان پیروی نکنید و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند [بداند که] او به ناشایستی و نابکاری فرمان می‌دهد، اگر بخشایش و رحمت الهی در حق شما نبود، هیچ یک از شما هرگز پاکدل نمی‌شد، ولی خداوند است که هر کسی را بخواهد پاکدل می‌سازد و خداوند شنوای داناست.

و متمکنان و توانگران شما نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و بینویان و مهاجران [بی‌چیز] در راه خدا بخشش نکنند و باید که بگذارند و بگذرند آیا دوست ندارید که خداوند از شما درگذرد؟ و خداوند آمرزگار مهربان است.

بیگمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن، تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت ملعونند و عذابی سهمگین [در پیش] دارند. روزی که زبان و دست و پایشان بر آنان به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند.

در چنین روزی خداوند جزای حقانیتشان را به تمام و کمال بدهد و بداند که خداوند بر حق آشکار است.

زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک اینانند که از

آنچه [شایعه افکنان] در حقشان می‌گویند بری و برکنار هستند، از مغفرت الهی و روزی ارزشمند برخوردارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۰

تفسیر ص: ۳۰۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مُؤْمِنِينَ رَأَى نَدَا قَرَار دَاد تَا اِظْهَار لَطْف بَه آَنَان كَرْدَه وَ بَه شَنِيدَن خَطَاب تَرْغِيب كَنْد.
 لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فِي إِشَاعَةِ فَاحِشَةٍ وَ نَسَبِ دَادَن فَحِشَاءَ بَه بِي گناه وَ بَا گناه پيرو لجامهای شیطان نباشید، در سوره‌ی بقره
 در ضمن آیه‌ی لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ تَحْقِيقِ خَطُوَاتِ گزشت.
 وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ هَر كَس پيرو لجامهای شیطان باشد گمراه و شقی می‌شود.
 فَإِنَّهُ يُأْمَرُ بِالْفَحْشَاءِ كَه شَيْطَانِ اَمْر بَه فَحْشَائِي مِي كَنْد كَه دَر زَشْتِي وَ قَبْح بَه نَهَائْت رَسِيدَه اَسْت.
 وَ الْمُنْكَرِ مَنْكَرِ چيزی اَسْت كَه عَقْل وَ عَرَفِ آن رَا خُوب نَمِي دَانَنْد، آن چيزی اَسْت كَه دَر قَبْح وَ زَشْتِي بَه نَهَائْت نَرَسِيدَه اَسْت.
 وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا زَكَا يَزْكُو زَكَاءَ يَعْنِي نَمُو كَرْد، مَانَنْد «أَزْكَى» وَ «زَكَا الرَّجُلُ» يَعْنِي
 صَالِح وَ مَتَمَعَم گشت وَ از كدورت‌ها صاف شد، يَعْنِي اِگَر بَخْشَائِش وَ رَحْمَتِ اللَّهِ دَر حَق شَمَا نَبُود هِيچ يَك از شَمَا هَر گَز پاك دَل
 نَمِي شَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۱

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ لَكِنْ خَدَاوَنْد تَرْكِيَه مِي كَنْد كَسِي رَا كَه بَخَوَاهَد، يَعْنِي بَه سَبَبِ اَسْتَعْدَادِ وَ اَمَادِگِي كَه از جَانِبِ قَابِلِ بَه
 سَبَبِ قَوْلِ يَا فَعْلٍ اَوْ پَدِيدِ مِي آيد، خَدَا آنان رَا تَرْكِيَه وَ پاك مِي گَرْدَانَد.
 وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ خَدَاوَنْد شِنَوَايِ اَقْوَالِ مَقَالِي وَ حَالِي اَوْسْت.

عَلِيمٌ وَ خَدَاوَنْد بَه اَفْعَالِ وَ اِحْوَالِ وَ نَيْتِهَا وَ اَسْتَعْدَادِهَايِ بَاطِنِي كَه بَر شَخْصِي وَ غَيْرِ اَوْ ظَاهِرِ نَيْسْتِ دَانَا وَ آگَاهِست.
 وَ لَا يَأْتَلُ اَلَا، مَانَنْد «ضَرْبِ» وَ «الْوَا» مَانَنْد «قَعُودِ» وَ «الْيَا» مَانَنْد «مَضِي» وَ «ائْتَلِي» يَعْنِي كُوتَاهِي كَرْد وَ كَنْدِي وَ تَكْبَرِ نَمُود، اَلِي، اِئْتَلِي
 يَعْنِي سَو گَنْد يَاد كَرْد.

وَ دَر نَزُولِ آيَه كُفْتَه شَدَه كَه گَرْوَهِي از صَحَابَه سَو گَنْد يَاد كَرْدَنْد بَر مَرْدِي كَه بَه چيزِي از اَفْكَ وَ بَهْتَانِ تَكَلَّم كَنْد تَصَدَّقِ نَمَاينَد،
 بَا آنانِ مَوَاسَاتِ وَ بَرادَرِي نَكَنْد «۱».

بَعْضِي كُفْتَه اَنْد: آيَه دَر بَارَهِي اَبِي بَكْرِ وَ مَسْطَحِ بِنِ اِثَانَه نَازِلِ شَدَه كَه پَسْرِ خَالَهِي اَبُو بَكْرِ وَ از مَهَاجِرِينَ وَ از بَدْرِيِينَ بُوْد، فَقِيرِ بُوْد وَ
 نَفَقَهِي اَوْ رَا اَبُو بَكْرِ مَتَحَمِّلِ مِي شَد وَ از رُؤَسَايِ اصْحَابِ اَفْكَ وَ اَفْتَرَا بُوْد، هَنْگَامِي كَه دَر اَفْتَرَا وَ بَهْتَانِ فَرُو رَفْتِ نَفَقَهِي اَوْ رَا قَطْعِ
 نَمُود وَ سَو گَنْد يَاد كَرْد كَه بَه اَوْ نَفْعِي نَرَسَانَد، پَسِ وَ قَتِي آيَه:
 «وَ لَا يَأْتَلُ» «۲».

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۲۶

(۲) مجمع البيان ج ۸-۷ ص ۱۳۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۲

أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةُ نَازِلِ شَد دُوبَارَه بَه دَادَن نَفَقَه وَ مَوَاصِلَتِ اَوْ بَازِ گُشْت.

وَ مَقْصُودِ از فَضْلِ گَسْتَرَشِ وَ وَسْعَتِي اَسْت مَازَادِ اَنْچَه كَه اِنْسَانِ دَر دَر هَزِينَه زَنْدِگِي بَه آن اَحْتِيَاجِ دَارَدِ اَوْ وَسْعَتِ وَ سَعَه اَعْمِ اَسْت
 از اَنْچَه كَه كُفْتَه شَد وَ از اَنْچَه كَه اِنْفَاقِ بَه نَحْوِ سَعَه وَ گَسْتَرْدِگِي بَه آن اَحْتِيَاجِ دَارَدِ، يَا يَكِي مَخْصُوصِ بَه مَالِ وَ دِيگَرِي مَخْصُوصِ

به سعه‌ی قلب از جهت علم و اخلاق است.

أَنْ يُؤْتُوا إِنْ خُوشِئَتْ أَنْ يَنْبَغُوا إِنْ بَدَّوْهُ، بِأَنْ يَنْبَغُوا إِنْ بَدَّوْهُ، بِأَنْ يَنْبَغُوا إِنْ بَدَّوْهُ.

این معنا بنابر این است که «لا- یأتل» به معنای سوگند نخورده باشد، اگر به معنای کوتاهی نکنند باشد در تقدیر لفظ «فی» گرفته می‌شود، یعنی صاحبان فضل کوتاهی نکنند در این که ندهند (ان توتوا به لفظ مخاطبهم خوانده شده یعنی در بخشیدن کوتاهی نکنید).

أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخُوشِئَانِ خُوشِئَانِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَسْكِينَانِ وَهَجْرَتِ كُنْدِغَانِ دَر رَاهِ خُدَا، (یعنی سوگند بر امتناع نفقه نداشته باشند).

وَلْيَغْفُوا وَيُصْفَحُوا وَبَايْدُ كَهْ عَفُوْ كُنْدُ وَدَر گَزْرَنْدُ وَ مَكْرَرُ گَزْدَشْتِ كَهْ عَفُوْ عِبَارَتِ از تَرْكِ اِنْتِقَامِ اسْتِ اَز اِيْنِ كَهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۳

مقارن کینه و حقد قلب بر بدکار باشد یا نباشد، صفح عبارت از پاک کردن قلب از حقد و کینه است، لکن عفو و صفح مانند لفظ فقرا و مساکین است که هر گاه جدا شوند جمع می‌شوند، هر گاه جمع شوند جدا می‌شوند.

البته این آیه اشاره دارد به کیفیت حسن عمل با بدکاره به ویژه طبق آنچه که از سبب نزول آیه نقل شده است پس گویا که گفته است: گنه کار و بدکار را عفو نمایند و از او درگذرند.

حَتَّى وَ صَاحِبَانِ فَضْلِ وَ ثَرَوْتِ دَر اِحْسَانِ بَهْ اَوْ اِگَر اِهْلِيَّتِ اِحْسَانِ رَا دَاشْتَهْ بَاشْدُ كُوتَاهِي نَكْنَنْدُ.

أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ إِيَّاكُمْ دُوسْتِ نَدَارِيْدُ كَهْ خُدَا اَز شَمَا دَر گَزْرَدْ تَرْغِيْبِ وَ تَشْوِيْقِ بَهْ مَرَاتِبِ مَذْكُورِ بِأَبْهَرِيْنِ وَجْهِ اسْتِ، اِيْعْنِي خُدَاوَنْدُ بَدْكَارِ رَا مِي بَخْشْدُ، هَر كَسِي كَهْ طَالِبِ غَفْرَانِ خُدَا اسْتِ دَر عَفُوْ اَز گَنْهْ كَارِ هَمَانَنْدُ خُدَا مِي شُودُ، كَهْ هَمَانَنْدِي بِأَصْفَتِ خُدَا بِالَاخِرِ مَوْرَدْ بَخْشِشِ خُدَا قَرَارِ مِي گِيْرْدُ.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خُدَاوَنْدُ مِي بَخْشْدُ كَسِي رَا كَهْ بَدْكَارِ رَا بِيْخْشْدُ، رَحْمِ مِي كَنْدُ بَهْ كَسِي كَهْ بَهْ بَدْكَارِ اِحْسَانِ كَنْدُ.

إِنَّ الَّذِينَ يَزُومُونَ الْمُخَصَّيْنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْبَتَّةَ كَسَانِي كَهْ نَسْبَتِ زَنَّا مِي دَهَنْدُ بَهْ زَنَّا شُوْهَرْدَارِ مُؤْمِنِي كَهْ اَز اَن نَسْبَتِ غَافِلِ هَسْتَنْدُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۴

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ لَعْنَتِ دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ وَ عَذَابِ سَخْتِ بَرَايِ اَنَّا نِ اسْتِ وَ تَكَرَّرِ اِيْنِ اِيْهْ بَدَانِ جِهْتِ اسْتِ كَهْ اِيْهْ اَوَّلِ بَرَايِ بِيَانِ عَقُوْبَتِ صُوْرِي وَ حُدُوْدِ دُنْيُوِي اسْتِ.

و این آیه برای بیان عقوبت اخروی و حدود باطنی است، نیز برای تنبیه و آگاه کردن بر بزرگی گناه است.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ اَيْدِيُهُمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَعْْمَلُوْنَ لَفْظِ «تَشْهَدُ» بِأَتَاءِ وَ اِي (يشهد) خُوانْدَهْ شُدَهْ اِيْعْنِي رُوْزِي كَهْ بَرِ اَنَّا نِ گُوهِي مِي دَهَنْدُ.

يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِيْنَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ دَرِ اَن رُوْزِ خُدَاوَنْدِ جَزَايِ اَنَّا نِ رَا مِي دَهْدُ وَ بَدَانْدُ كَهْ خُدَاوَنْدُ بَرِ حَقِّ اَشْكَارِ اسْتِ.

روایت شده که جوارح بر ضرر مؤمن شهادت نمی‌دهد، بلکه تنها شهادت بر کسی میدهد که کلمه‌ی عذاب بر او ثابت شده باشد «۱».

الْحَبِثَاتُ لِلْحَبِثِيْنَ وَ الْخَبِيْثُوْنَ لِلْحَبِثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِيْنَ وَ الطَّيِّبُوْنَ لِلطَّيِّبَاتِ مَقْصُوْدِ اَز خَبِيْثَاتِ (پلیدها) وَ طَيِّبَاتِ (پاکها) اقْوَالِ وَ كُفْتَارِهَايِ نَپَاكِ وَ پَاكِ اسْتِ بَدَانِ قَرِيْنَهْ كَهْ خَبِيْثَاتِ وَ طَيِّبَاتِ بَهْ دَنْبَالِ اَفْكَ وَ اَفْتَرَا ذَكَرِ شُدَهْ،

(۱) الکافی ج ۲ ص ۳۲ ح ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۵

یا مقصود اعمال خبیث و طیب است اعم از آن که از سنخ افعال و اقوال باشد، یا از سنخ علوم و اخلاق و احوال، یا مقصود مطلق آن چیزی است که ناپاک و پاک نامیده شود خواه از سنخ اقوال باشد یا اوصاف، یا از سنخ ذوات باشد از قبیل خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و نگاه کردنی‌ها و مسکن و نکاح شده‌ها و اگر خبیثات تعمیم یابد شایسته است (خبیثین) نیز نسبت به مردان و زنان به طریق تغلیب و تعمیم یابد.

و از امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده است: پس از آن که با معاویه و اصحابش محاجه نمود و از مجلس معاویه برخاست فرمود: **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ** ای معاویه به خدا سوگند آن خبیث‌ها تو و اصحاب و پیروانت هستید، «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» علی بن ابی طالب و یاران و شیعی او هستند «۱».

أُولَئِكَ یعنی صفوان و عایشه را و جریح و ماریه و امثال آن دو، یا مقصود این است که طیبون و طیبات یعنی مردان و زنان پاک مبرورن ممانه هستند از افک و بهتانی که مردم در باره‌ی آنان می‌گویند.

یا مبرا و منزّه هستند از آنچه که خبیث‌ها می‌گویند، یعنی از این که مانند قول آنان بگویند: **يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**

(۱) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۸ و الاحتجاج ص ۲۷۸ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۶

چون آنان طیب و پاک هستند و مغفرت و رزق کریم نیز برای آنان می‌باشد.

آیات ۲۷-۳۴

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۷ تا ۳۴] ص: ۳۰۶**اشاره**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنَكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسَتْغَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْهِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرِهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۷

ترجمه: ص: ۳۰۷

ای مؤمنان به خانه‌هایی جز خانه‌های خودتان وارد نشوید، مگر آن که آشنایی دهید و اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام کنید. این به خیر شماست، باشد که پند پذیرید.

پس اگر کسی را در آنان نیافتید، وارد آنان نشوید، تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۸

آن که به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید، برگردید که آن برای شما پاکیزه‌تر است، خداوند به آنچه می‌کنید داناست.

بر شما گناهی نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا کالایی از آن شما هست، خداوند آنچه آشکار می‌دارید و آنچه پنهان می‌دارید، می‌داند.

به مردان مؤمن بگو دیدگان‌شان [از نظر بازی] فرو گذارند، ناموسشان را محفوظ بدارند، این برای آنان پاکیزه‌تر است بیگمان خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است.

و به زنان مؤمن [هم] بگو دیدگان‌شان را فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند و زینتشان را جز آنچه از آن آشکار است، آشکار نکنند، روسریهایشان را بر گریبانهایشان بیاندازند، زینتشان را آشکار نکنند مگر بر شوهرشان یا پدرشان، یا پدران شوهرشان یا پسرانشان، یا پسران شوهرشان، یا برادرشان یا پسران برادرشان یا پسران خواهرشان یا زنان [همکیش] شان، یا ملک یمینهایشان، یا غلامانی که نیازمند [به زن] نیستند، یا کودکانی که بر نهانیهای زنان آگاه نیستند و [بگو که] چنان پای نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند معلوم شود، و ای مؤمنان همگی به درگاه خداوند توبه کنید، باشد که رستگار شوید.

و بی‌همسران خویش و بردگان و کنیزکان صالح خویش را به همسری [دیگران] دهید [و] اگر تهیدست باشند خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می‌گرداند، خداوند گشایشگر داناست.

و کسانی که اسباب زناشویی نمی‌یابند، پاکدامنی ورزند، تا آن که خداوند از بخشش خویش توانگرشان گرداند و کسانی از ملک یمینهایتان که قصد باز خرید خویش را دارند، اگر در آنان خیری سراغ دارید، آنان را باز خرید کنید و به آنان [برای کمک] به باز خریدشان [از مال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۰۹

الهی [سهمی از زکات] که به شما بخشیده است، ببخشید و کنیزکانتان را اگر عزم پاکدامنی دارند، به فحشا وادار مکنید که بهره‌ی دنیوی به دست آورید و هر کس ایشان را اجبار کند، بداند که خداوند با توجه به اکراهشان، آمرزگار مهربان است.

و به راستی به سوی شما آیاتی روشنگر نازل کرده‌ایم، مثلی از پیشینیانتان و پندی برای پرهیزگاران.

تفسیر ص: ۳۰۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ أَي كسانی که ایمان آوردید داخل بیوت یعنی خانه‌های مسکونی نشوید! مگر خانه‌های خودتان.

حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا «استأنس» وحشت او از بین رفت، «استأذنه» یعنی طلب اجازه نمود، «استأنس» استعمال نمود، «استأنس» یعنی انسان

طلب کرد.

به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته شد: یا رسول الله استیناس چیست؟
فرمود: استیناس آنست که مرد با پاک شمردن، ستایش و بزرگ شماری با اهل بیت سخن گوید و دلش انس بگیرد «(۱)».
که این معنا مناسب استیناس است که مقابل استیحاش یعنی آزدن و استعلام یعنی پرس و جو است.

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۰

و بعضی گفته‌اند: مردی به یکی از حجره‌های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اطلاع پیدا کرد.
پس رسول خدا در حالی که با شانه‌ای سرش را می‌خاراند فرمود: اگر می‌دانستم تو نگاه می‌کنی آن را در چشمانت فرو می‌کردم «(۱)».

از این گفتار چنین برمی‌آید که در نگاه کردن هم باید اذن و اجازه به عمل آید.
وَ تَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا وَ بَرَّاهِلَ خَانَةَ سَلَامَ كُنَيْدٍ، سلام کردن بیان بعضی از معانی استیناس و حکم دیگری بر بعضی از معانی دیگر است.

ذَلِكُمْ این استیناس یا داخل شدن به خانه در حالت انس و محبت و اجازه خَيْرٌ لَكُمْ برای شما بهتر است، این مطلب را ما به شما گفتیم، یا این حکم را بر شما نازل کردیم.
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما مصالح آن را متذکر گردید.
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا اگر کسی در خانه نیافتید داخل آن نشوید زیرا گاهی در خانه‌های غیر را چیزی یافت می‌شود که اطلاع بر آن بر شما جایز نیست و گاهی

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۶ ح ۸۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۱

چیزی در آنجا است که صاحب خانه خوش ندارد دیگری بر آن اطلاع پیدا کند.
حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا اگر به شما گفتند برگردید و داخل آن خانه نشوید که گاهی صاحب خانه در حالتی است که دوست ندارد دیگری بر آن حالت اطلاع حاصل نماید.
هُوَ أَزْكَى لَكُمْ آن برای شما با نموتر و صاف‌تر و نافع‌تر است.
وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ پس اگر با طیب نفس برگشتند خداوند آن را می‌داند و پاداش آنرا به شما می‌دهد.
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ جَوَابَ سَوْأَلٍ مَقْدَرٍ یعنی در ورود به خانه‌ای ایرادی بر شما نیست.
أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ که داخل خانه‌های غیر مسکونی شوید بدون اجازه و سلام.
فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانه‌هایی که در آن تمتع و استمتاع شما است، یعنی از آنان بهره و لذت می‌برید.
در خبر آمده است که مقصود از آن خانه‌ها حمام‌ها و کاروانسراها و آسیاب‌ها و امثال آنان است «(۱)».

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۲۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۲

بعضی گفته‌اند: مقصود خرابه‌هایی است که انسان برای قضای حاجت داخل آنان می‌شود «۱».

و بعضی گفته‌اند: مقصود خانه‌های تجار و صنعتگران است که در آنان برای معامله‌ی مردم باز است «۲».

و برخی آن را منازل مسافرین دانسته‌اند «۳».

حقّ این است که اگر مقصود از متاع تمتّع و بهره بردن باشد باید مراد از بیوت مطلق خانه‌هایی باشد که از طرف شارع یا مالک اجازه عمومی برای دخول در آنان داده شده است.

و اگر مقصود از متاع اجناسی باشد که از آن بهره برده می‌شود منظور از خانه‌ها مطلق خانه‌هایی است که اجناس شما در آن قرار گرفته اعمّ از این که خانه‌های غیر مسکونی مملوک باشد یا غیر شما، یا مملوک غیر شما باشد ولی مسکونی برای شما و غیرش نباشد.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ خداوند می‌داند آنچه را که آشکار می‌کنید و آنچه را که مخفی می‌کنید از افعال و حالات و اخلاق و نیت‌ها و استعدادهایی که هنوز به آنان آگاه نشده‌اید.

پس خداوند داخل شدن شما در خانه‌ی دیگران و نیت‌های شما در دخول را می‌داند، پس بدون اجازه داخل نشوید که در این

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

(۲) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

(۳) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۳

صورت شما را به زنا یا قصد زنا متهم می‌کنند.

و نظر شما بر چیزی از حریم صاحب خانه نیافتد که در این صورت تحریک می‌شوید و نمی‌توانید از زنا و فحشا خودداری کنید.

و این معنای بر حذر داشتن انسان از چیزهایی است که انسان را در معرض تهمت و ربه و تحریک قرار می‌دهد.

زیرا خدای تعالی وقتی بر زن و مرد زناکار سخت گرفت و بر نسبت زنا دادن به کسی شدت و غلظت به کار برد مؤمنین را از مواقع تهمت و ربه و تحریک بر حذر داشت تا در ربه و فحشاء قرار نگیرند، مستحقّ عقوبت فاحشه نشوند، مردم در بدگمانی و نسبت دادن زنا واقع نشوند تا مستحقّ عقوبت و کیفر تهمت و افترا زندگان باشند.

همچنانچه به وسیله‌ی آیه بعدی مؤمنین را از چیزی که موجب ربه و تحریک آنان یا دیگران باشد مانند نظر کردن خروج دیگران یا نظر کردن دیگران به خروج آن‌ها بر حذر داشت و زنان را نیز از این کار و از آشکار کردن زینت خویش برای کسی که نظر با ربه برای او جایز نیست بر حذر نمود.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ مَكَرَرِ اَيْنَ مَطْلَبِ گزشت که خدای تعالی در امثال این موارد مقول قول را نمی‌آورد تا اشعار به این باشد که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت قوت نفسش در مؤمنین مؤثر است به نحوی که سبب چیزی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۴

می‌شود که در ما بعدش مذکور است بدون این که در جزم جواب مقول اعتبار شود.

و «غَضَّ طرفه غضاضا» با کسره، «غضا و غضاضه و غضاضا» با فتحه، یعنی نگاهش را حفظ کرد، متحمل سختی گردید، «غَضَّ من بصره» یعنی از او کم نمود و از قدرش کاست.

بعضی گفته‌اند:

لفظ «من» در اینجا زایده است، معنای آیه این است که چشمهایشان و نظرهایشان را از چیزی که نظر کردن به آن حلال و جایز

نیست حفظ کنند و نگاه دارند.

یا از نگاه کردن به چیزی که شایسته نیست به آن نگاه کنند چشمان خود را حفظ کنند اعم از آن که عدم استحقاق نظر از باب حرمت باشد یا کراهت و ممکن است مقصود نظر کردن به ما سوی الله و آیات او باشد چنانچه می‌آید.

وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فَرُوج خود را از نظر کسانی که نظرشان جایز نیست حفظ کنند، نگهدارند از کسی که نگاه کردنش بر او حلال نیست همان طور یک در خبرست «۱».

یا از مطلق نظر به فروج حفظ نمایند، خواه نگاه کننده‌ها خودشان باشند یا دیگران و خواه نظر حلال باشد یا غیر حلال.

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۹ ح ۹۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۵

بنابر این که نظر به فروج خودشان در مورد صاحبان فروج و نظر ازدواج به عورت‌هایشان مکروه باشد، امر مقدر اعم از وجوب و استحباب باشد.

یا مقصود این است که فروج خود را از آمیزش با غیر حلال حفظ کنند، یا فروج خویش را از آمیزش با غیر حلال و از نظر غیر حلال نگهدارند.

یا مقصود این است که فروج خودشان را از نظر وطی به طور مطلق حفظ کنند.

بنابر این که حکم مربوط به کسانی باشد که با بیعت خاص ولوی بیعت کرده‌اند که در حق آنان وطی و نظر به فروج یا فروج را در معرض دید قرار دادن ممنوع باشد، چه حکم سالک الی الله حکم محرم است که تا سلوکش تمام نشود و از احرام به حج‌های نفس حلال نمی‌شود، بر زنانشان نیز تمتع از مردان و سایر لذت‌های نفس حلال نمی‌شود، بلکه برای آنان التفات و توجه به ما سوی الله و سوی خبر در مقصدی که دارند جایز نیست.

ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ و این حفظ فروج برای آنان پاکیزه‌تر یا صالح‌تر یا با نموتر است، چه آن به ربه و تحریک و اشتغال به کارهای لهُو نفس دورترست.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ خداوند به کارهای آنان که نظر می‌کنند یا نمی‌کنند آگاه است و بر حسب کارشان به آنان جزا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۶

و پاداش می‌دهد.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ این آیه نیز مجمل است و محتمل وجوهی است که همه‌ی وجوه آن مراد است، زیرا ممکن است آشکار کردن زینت به آشکار کردن خود زینت برای کسی که محرم نیست و نظر او به جسد زنان جایز نیست تفسیر شود، ممکن است به آشکار کردن مواضع زینت تفسیر شود، چه خود زینت از چیزهایی است که برای اجانب و نامحرمان نظر کردن به آن جایز است، ممکن است به مطلق آشکار کردن زینت یا به مطلق آشکار کردن مواضع زینت تفسیر شود.

بدون این که ناظر و نظر کردن یا غیر حرام مورد توجه و نظر باشد.

بدین معنا که خود آشکار کردن زینت به نحوی که اگر کسی به آن نگاه کند حرام است چه ناظری نگاه بکند یا نگاه نکند.

این معنا بنابر این است که نهی مخصوص زنانی باشد که با بیعت خاص ولوی بیعت کرده و حکم آنها عدم التفات و توجه به ما سوی الله است مادامی که از سلوک و احرامشان محل نشوند، که در این صورت التفات و توجه به زینت و آشکار کردن آن بر آنان حرام است.

إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مَكَرٌ أَنْجَحَهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ زِينَةِ ظَاهِرٍ شَوْدَ كَهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۷

حلال است، مانند لباسی که ظاهر است، زینت جاهایی که استثنا شده، خود جاهایی که در زنان عورت نیست، مانند انگشتر و سرمه و باز گذاشتن و نمایان کردن دو گونه و دو کف و دست و دو پا.

بدان که نهی زنان از آشکار کردن زینت خود و نهی مردان از نظر کردن به زینت آنان برای آن است که زینت و آشکار کردن آن و نگاه مقدمه‌ی فساد و موجب ربه و تردید و باعث فتنه است.

از نبی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام وارد شده: یا علی نگاه اول برای تو و حق تو است و بر تو جایز است، ولی نگاه دوم به ضرر تو است و نباید محقق شود، یعنی اگر با نظر اول آزمایش و امتحان شدی به نظر دوم وعده داده می‌شوی که وزر و وبال آن بر توست «۱».

در روایت دیگری است: اولین نظر به زن برای شما است، پس آن را به نظر و نگاه دوم نکشاید و از فتنه بپرهیزید «۲».

بنابر این اگر با نگاه کردن به صورت و دستها و پاهای زینت آنان از ربه و بر فتنه افتادن ترسیده شود آشکار کردن آنان بر زن جایز نیست و نیز بر مرد جایز نیست که به آنان نظر کند.

و اگر از ربه نرسید نظر کردن به غیر از زینت ظاهر مانند زینت باطن و مواضعی که استثنا نشده جایز می‌شود، مانند سر و

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۹ ح ۹۶

(۲) تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۳۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۸

موی و ساق و ذراع در صورتی که زن از مسلمانان نباشد که دارای حرکت و رفعت است، مانند کنیزان بدویان و صحرانشین‌ها که نمی‌توانند خود را از بیگانگان حفظ کنند و برای معاشرین آنان ممکن نیست خود را از نگاه کردن به آنان حفظ نمایند.

و اختلاف اخبار ناظر به اختلاف احوال و اشخاص در ربه و عدم ربه و حرمت و عدم حرمت و امکان تحفظ و نگهداری خود و عدم امکان آن می‌باشد.

و لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ لَفْظ «خمر» جمع «خمار» با کسره است که مانند «خمر» با سکون می‌باشد، خمار مقنعه‌ای است که سر زن را می‌پوشاند و بر دو طرف سر آویزان می‌شود، زنها مقنعه‌هایشان را به پشت‌هایشان می‌انداختند و صورت‌هایشان (گریبان‌هایشان) آشکار می‌شد، پس خدای تعالی فرمود: مقنعه‌ها را بر اطرافشان بیاندازند.

عَلَى جُيُوبِهِنَّ بایده اطراف و سینه را با مقنعه بپوشانند تا سینه‌ی آنان آشکار نشود که سینه‌ی زنان شدیدترین چیزی است که موجب فتنه و تحریک می‌شود.

وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکار نمایند آرایش‌های خود را تکرار این جمله به جهت تفصیل اجمال گذشته است.

إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مَكَرٌ أَنْ يَكُونَ مِنْ زِينَةِ ظَاهِرٍ شَوْدَ كَهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۱۹

مأمور به زینت و آشکار کردن آن برای همسرانشان هستند تا میل همسران را به سوی خود تحریک کنند.

أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا برای پدرانشان که ربه و فتنه در مورد آنان متصور نیست و پدران شوهرشان، یا برادرشان، یا پدران برادرشان، یا پسران خواهرشان.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: زینت ظاهر عبارت از لباس و سرمه و انگشتر و خضاب دست و انگوست.

و زینت سه نوع است:

۱- زینت برای مردم.

۲- زینت برای محرم.

۳- زینت برای همسر امّا زینت برای مردم همان است که ذکر کردیم، امّا زینت محرم جای گردن بند و بالاتر از آن است و جای دستبند و پایین تر از آن و خلخال و پایین تر از آن می‌باشد. و اما زینت برای همسر همه‌ی بدن است «۱».

و از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرموده: از گردن به پایین برای همسر است، از گردن به بالا- برای فرزند و برادر است، برای

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۹۲ ح ۱۱۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۰

کسی که محرم نیست چهار لباس است پیراهن بلند، مقنعه، چادر و شلوار «۱».

أَوْ نِسَائِهِنَّ مقصود زنان مؤمن است، چه اضافه به ضمیر «مؤمنات» به این معناست که این امر تنها به زنان مؤمن اختصاص دارد، بعد از اعتبار حیثیت ایمان در اضافه معلوم می‌گردد که مقصود از زنان زنانی هستند که متّصف بر وصف ایمان و مؤمن باشند، نه با قرابت و خویشی، که حیثیت ایمان در قرابت و خویشی معتبر نیست، نه با مملوک بودن زنان که آن حیثیت در مملوک بودن نیز نیست، همچنین مملوک را پس از آن ذکر می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که شایسته نیست زن مسلمان بین زنان یهودی و نصرانی خود را منکشف و بی‌حجاب نماید، زیرا آنان این موضوع را خصوصیات بدن آن زن با همسرانشان در میان می‌گذارند و به آنان تعریف می‌کنند «۲».

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یعنی کنیزان مسلمان یا غلام و بنده و کنیز، زیرا اشکالی ندارد که مملوک و بنده موی مولای زن و ساق او را ببیند در صورتی که از فساد و فتنه در امان و مطمئن باشد، چنانچه در خبر است «۳».

و در خبر دیگری است: برای زن جایز نیست که بنده‌اش به

(۱) تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۳۰

(۲) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۹۳ ح ۱۲۳ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۱ ح ۴۹۲۸

(۳) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۹۲ ح ۱۱۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۱

جایی از بدن او نگاه کند مگر این که مورد نگاه موها باشد در صورتی که عمدی در کار نباشد «۱».

«أَوْ التّابِعِينَ» کسانی که شأن آنان این است که تابع باشند، مانند خادم و کلفت، زن و مرد سقّا و اجیر، پیرمرد و پیرزن، مرد و زن ابله، زن و مردی که احتیاج به ولی دارند و زن و مرد دیوانه.

غَیْرِ أَوْلَى الْأَرْبَبَةِ و نیز کسانی که احتیاج به زن ندارند، یعنی نسبت به زنان شهوتی ندارند و گر نه برای آنان نظر به زنان جایز نیست، چنانچه آشکار کردن زینت برای آنان بر زنان جایز نیست.

مِنَ الرَّجَالِ أَوْ الطُّفْلِ الذِّیْنَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلَی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ یا کودکانی که از عورتهای زنان آگاهی ندارند:

یعنی از آن جهت که نگاه زنان آلت تمّتع است آگاهی ندارند، یعنی در آنان شهوت زنان نیست تا عورت از غیر عورت نزد آنان تمیز داده شود، لفظ «الطُّفْلِ» جنس در معنای جمع است، لذا آن را با جمع توصیف نمود.

وَلَا يَضْرِبَنَّ بِالْأَرْجُلِ مَنْ جَلَسَ عَلَيْهِمْ جُنُودٌ مِنْ رَبِّهِمْ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَهُمْ آجَالٌ يَسُرُّونَ
لذا فرمود آنطور پای بر زمین نزنند که صدای زینت

(۱) تفسیر البرهان ج ۳ ص ۱۳۱ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۲

مانند خلخال و غیر آن بگوش برسد.

لِيُذَكِّرَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِمْ وَ أَنْجَبَهُمْ مِنْ زِينَتِهِمْ وَ أَنْجَبَهُمْ مِنْ زِينَتِهِمْ وَ أَنْجَبَهُمْ مِنْ زِينَتِهِمْ
مردان را تحریک می کند.

وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ
چیزی که آنان را تحریک می کند روی برگردانند به پروردگارشان روی نمایند.

یا وقتی به مردان امر کرد چشمهایشان را بپوشند و فروج خویش را حفظ نمایند همچنین زنان را به این مطلب امر نمود.

به زنان و مردان همگی امر کرد از هر چیز که شهوت آنان را تحریک می کند روی بگردانند و به خدا توجه داشته باشند و به روش
تغلیب «۱» فرمود: «توبوا» یعنی شما مردان و زنان به درگاه خدا توبه کنید.

جَمِيعاً لَفْظ «جميع» اگر چه به معنای مجتمع است و لیکن برای محض تأکید عموم بدون اعتبار اجتماع در زمان حکم استعمال
می شود، لذا فرمود همگی شما در همه وقت،

(۱) تغلیب: چیره گردانیدن. هر گاه خطاب متوجه مذکر و مؤنث هر دو باشد لفظ مذکر غالب است و باید آورده شود لذا هر کجا
صیغه مذکر ذکر شده است شکل هر دو جنس است ولی صیغه مؤنث خاص مؤنث.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۳

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای مؤمنان توبه کنید، باشد که رستگار شوید.

لفظ «أَيُّهَا» در اینجا در مصاحف بدون الف اخیر به صورت «آیه» نوشته شده، «آیه المؤمنون» با فتحه و ضمه‌ی هاء خوانده شده، چه
لفظ «هاء» را بعد از اسقاط الف به حرف آخر کلمه تشبیه کرده و بر آن حرکت ضمه‌ی منادی اجرا کرده‌اند.

و چون زنان و مردان مؤمن را امر به پوشاندن چشم و حفظ فروج نمود، این کار برای مجزّدين و کسانی که همسر اختیار نکرده‌اند
دشوار بود خدای تعالی فرمود:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى لَفْظ «ایامی» مقلوب «ایام» جمع «ایم» با تشدید یا کسی است که همسر نداشته باشد مرد باشد یا زن، پس معنای
آیه چنین می شود: به مردانی که زن ندارند زن بدهید و زنانی را که شوهر ندارید امر به نکاح و اختیار همسر بکنید.

مِنْكُمْ در حالی که آن همسران از جهت ایمان از شما باشند که خطاب برای مؤمنین به عنوان ایمان است، مفهوم مخالف آن این
است که مجزّدها با غیر خودتان از جهت ایمان نکاح نکنند، اعمّ از این که از حیث نسب و فامیلی از شما باشند یا نباشند.

وَ الصَّالِحِينَ مؤمنین، چه مراد از صلاح در اینجا اسلام است، یا مقصود با عفت‌ها است، که عفت نیز صلاح نفس است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۴

مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ بندگان و کنیزان نیز اگر ازدواج کنند از ربه و تحریک سالم‌تر و برای خدمت صالح‌تر می شوند.

إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ ضَمِيرٌ بِهِ «ایامی» فقط برمی گردد، یا به ایامی و صالحین بنا بر قول به تملک بندگان و کنیزان.

یا بنا بر این که مقصود بندگان و کنیزانی باشند که مولاهایشان آنان را آزاد کرده‌اند، خداوند مسلمانان را امر به تزویج آنان کرده،

امر کرده که از جهت کنیز و بنده بودن به دماغشان برنخورد.

یا مقصود این است که اگر به سبب فشار شهوت و تجرد (عزوبت) محتاج به همسر باشند نگران نباشند.

یا مقصود این است که اگر فقرای الی الله باشند و در خلاص و رهایی از کثرت‌ها و بهره‌مندی از توحید احتیاج به خدا داشته باشند نگران نباشند.

که يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ از فضل خودش آنان را از کثرت‌ها بی‌نیاز می‌کند، به نحوی که کثرت‌ها نمی‌توانند حجاب آنان باشند، خدا را در کثرت‌ها می‌بینند، که رفع حجاب کثرت اگر چه به سبب عزلت باشد آسان‌تر و مشاهده‌ی جمال توحید در وحدت کامل‌تر است.

و لکن کسی که کناره‌گیری کرده هر اندازه که به کثرت‌ها به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۵

جهت ضرورت از باب این که محتاج به کثرت‌ها خلق شده است مشغول گردد کثرت‌ها حجاب واقع می‌شوند بلکه ستر و پوشانیدن آنان قوی‌تر و شدیدترست و لذا می‌بینی که مراتض‌های کناره‌گیر و گوشه‌گیر موارد معاشرت با خلق را کم تحمّل می‌کنند و امکان معامله‌ی با خلق و اقامت در بین آنان را ندارند.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ خَدَاوَنَدٌ از توسعه‌ی بر آنان عاجز نیست.

عَلِيمٌ و به علت‌های پنهان دانا است و می‌داند که نکاح سبب غنا و بی‌نیازی است اگر چه شما آن را نمی‌دانید، یا خداوند استعداد و صلاح هر کس را می‌داند.

پس اگر بعضی را به سبب نکاح غنی و بی‌نیاز نکرد برای انسان است که استعداد او را می‌داند و می‌داند که صلاح او در فقر است، پس کسی نگویید که ما می‌بینیم بعضی از نکاح کننده غنا و بی‌نیاز نشدند، یا خداوند به شما داناست و میدانند که نکاح فقر و حاجت شما را زیاد می‌کند.

أَمَّا بَعْدُ از نکاح به امر الهی فقر شما از بین می‌رود.

در آیات فوق خدای تعالی وقتی حکم اولیای مجرّدها و شرکای آنان در ایمان را ذکر کرد حکم خود مجرّدها را بیان نمود به اضافه نوعی اشعار و اشاره به این که بر مؤمنین واجب است موانع نکاح بی‌همسران را برطرف کنند در صورتی که مانع از طرف

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۶

آنان باشد مانند به دماغ برخوردن و ملاحظه‌ی هم شأن و همانند بودن در حسب و نسب و ملاحظه‌ی فقر و عدم قدرت بر انفاق یا عدم قدرت بر زندگی کردن، یعنی این چیزها را ملاحظه نکنند، نه این که اسباب نکاح را تهیّه نمایند مانند صداق و نفقه و پوشاک.

پس فرمود: وَ لَيْسَتْ عَفَافٍ پَس باید که مجرّدهای زن و مرد عفاف بخرج دهند.

الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا و کسانی که برای زنها و مردهایشان همسر پیدا نمی‌کنند و یا چیزی را که در نکاح به آن احتیاج دارند پیدا نمی‌کنند مانند صداق و نفقه و پوشاک و مسکن، یا اگر اولیا از نکاح منع کردند و آنان قدرت بر مخالفت اولیا نداشتند چنین اشخاصی باید عفاف داشته باشند.

حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا خداوند آنان را از فقر دنیا بی‌نیاز سازد، پس بیابند آنچه را که نکاح را بر آنان آسان سازد، یا خداوند آنان را از فقر و احتیاج به سبب یافتن همسر بی‌نیاز سازد.

پس برای خودشان همسر پیدا کنند، یا از فقر آنان را بی‌نیاز کنند بدین گونه که منع اولیا را برطرف نمایند، یا آنان را از نکاح بی‌نیاز سازد، بدین نحو که طبیعت‌های آنان تولید نطفه را فراموش کرده و حرارت نطفه‌ی موجود را خاموش سازند، در نتیجه نه از

دغدغه و وسوسه‌ی نطفه اذیت می‌کشند، نه با پر شدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۷

ظرف نطفه آزاری به آنان می‌رسد.

یا بدین گونه که دل‌های آنان با حفظ عفت به ملاً اعلیٰ چنگ زده، نفوس آنان تابع ملاً اعلیٰ گردد، پس چون مشغول طبیعت و لوازم آن و لذت‌های آن نیستند.

مِنْ فَضْلِهِ خداوند آنان را از فضل و کرم خود از نکاح بی‌نیاز می‌کند.

یا معنای آیه این است که مجرّدهای زن و مرد که نکاح و آمیزش جنسی نمی‌یابند و همسر ندارند و از ترس فقر ازدواج نکرده‌اند عفاف بخرج دهند و عفت نفس پیشه کنند تا خداوند با نکاح که می‌ترسیدند موجب فقر شود آنان را بی‌نیاز سازد.

بنابر این آیه‌ی اوّل امر به مؤمنین و اولیا مجرّدها است به تزویج آنان، آیه‌ی دوّم امر به مجرّدها است که تزویج نمایند.

چنانچه به امام صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه نسبت داده شده که فرمود: تزویج بکنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز سازد «۱».

و نیز از امام صادق علیه السّلام است: هر کسی از ترس عایله‌مند شدن و فقر ازدواج را ترک کند به پروردگارش بد گمان شده است، چه خدای تعالی فرمود: *إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* «۲».

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۶۰۰ ح ۱۵۴

(۲) مجمع البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۸

و به نبیّ صلیّ الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: هر کس که فطرت مرا دوست دارد سنّت و روش مرا باید پیش بگیرد، از جمله‌ی سنّت من نکاح است «۱».

و فرمود: ای گروه جوانان هر یک از شما صلاحیت و آمادگی همسر گرفتن را دارد ازدواج کند که آن برای چشم پوشاننده‌تر و برای فرج حفظ‌کننده‌تر است، هر کس آمادگی ازدواج را ندارد و روزه بگیرد، که روزه برای او اخته کردن است «۲».

و «وجاء» که در روایت آمده است به معنای اخته کردن و قطع خایه‌های حیوان است که شهوت جماع را از او می‌برد، در اینجا کنایه از قطع شهوت است.

و به رسول خدا صلیّ الله علیه و آله نسبت داده شده که فرموده: هر کس فرزندی بهم رساند و بتواند او را تزویج کند ولی تزویج نکند پس اگر امری حادث شد و گناهی واقع شد هر دو در آن گناه شریک‌اند «۳».

و نیز به رسول خدا صلیّ الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: چهار طایفه‌اند که خداوند آنان را از بالای عرش خود لعنت می‌کند و

(۱) مجمع البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

(۲) مجمع البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

(۳) مجمع البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۲۹

ملایکه‌اش بر آن آمین گویند:

- ۱- کسی است که خودش را در حصر و مضيقه بیاندازد و تزویج نکند و کنیز نخرد برای این که دارای فرزند نشود.
 - ۲- مردی است که تشبه به زنان پیدا می‌کند و خود را شبیه زنان می‌سازد در حالی که خداوند او را مذکر آفریده است.
 - ۳- زنی است که خود را شبیه مردان می‌سازد در حالی که خداوند او را مؤنث آفریده است.
 - ۴- کسی است که مردم را گمراه کند و فریب دهد، به فقیر و مسکین گوید: بیا تا تو را چیزی دهم، وقتی فقیر می‌آید می‌گوید چیزی با خود ندارم، و به شخص نابینا می‌گوید: از حیوان بر حذر باش در حالی که جلو او چیزی نیست، و کسی از او آدرس می‌پرسد و او عوضی جواب می‌دهد و او را گمراه می‌کند (۱).
- وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ وَ كَسَانِي از غلامان و کنیزان شما که قصد بار خرید خویش دارند زیرا لفظ «الكتاب» مصدر «کاتبه» از کتابت است که بین مولی و عبد یا کنیز یا کتاب و نوشته‌ای می‌گذارند که مشتمل بر مقدار مال الکتابه و مدت و شروط کتابت می‌شود، یا اسم است به معنای کاغذی که در آن نوشته می‌شود یا به معنای اندازه، یا به معنای فرض و واجب

(۱) مجمع البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۰

است، یا مصدر از مجرّد یا مزید فیه از «کتاب» به یکی از دو معنای اخیر.

زیرا مولی و عبد مال الکتابه را اندازه می‌گیرند و قرار آن را می‌گذارند، یا مولی بر خودش و آزادی بنده‌اش را در مقابل ادای مال الکتابه واجب می‌کند.

مِمَّا مَلَكَتْ از بندگان و کنیزان که آنان را مالک شده‌اند.

أَيْمَانُكُمْ در «مما ملکت» لفظ «ما» آورد، نه «من» تا اشعار به این بوده باشد که بندگان و کنیزان از جهت مملوک بودن در حکم غیر ذوی العقول هستند.

فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا با آنان مکاتبه نمایید اگر دانستید در آنان خیر وجود دارد، منظور از خیر مال یا حرفه یا قدرت بر کسب مال یا امین بودن است، تا کسب حرام مانند سرقت و سؤال و زنا انجام ندهند، یا در آنان صلاح دیدید تا از مال الکتابه فرار نکنند.

وَ آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ از مال الکتابه کم کنید، یا ای موالی آنچه را که از اقساط مال الکتابه گرفتید مقداری به آنان رد کنید، یا از زکات به آنان بدهید تا کمک به اداء مال الکتابه باشد ای مولی‌ها یا ای مؤمنین.

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ و ای موالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۱

کنیزان جوانتان را با اکراه به زنا وادار نکنید.

إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا (۱) اگر آن کنیزان اراده عفت و تحصن و تحفظ دارند این جمله بیان وادار کردن و اکراه بر زنا است، چه اکراه محقق نمی‌شود مگر آن که آنان اراده‌ی تحصن و تحفظ داشته باشند.

علاوه بر این اگر مفهوم شرط قید باشد حجت نیست.

لِيَتَّبِعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا با کسب آنان و گرفتن اجرت زنا زندگی عرضی دنیا را می‌خواهید.

وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ عَنِّي اگر توبه کنند خداوند بخشنده است، یا آن زشتی و شرمی را که لازمه‌ی زنا است اگر چه زنا از روی اکراه باشد مورد بخشش خدا قرار می‌گیرد، یا مقصود زشتی است که بعد از اکراه لازمه‌ی زنا است در صورتی که به مقتضای طبیعت زنان رغبت به زنا داشته باشند.

(۱) مفسران از جمله شیخ طوسی، زمخشری ابو الفتوح گفته‌اند که شأن نزول آیه آن بوده است که عبدو الله بن ابی شش کنیز داشت و آنان را به فحشا نشانده بود و از آنان باج می‌گرفت «تا این که دو تن از آنان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله پناه بردند و این آیه نازل شد که اگر عزم پاکدامنی دارند به اکراه آنان را بر زنا وادار نکنند. که همین شرط باز جای اشکال بوده است که شیخ طوسی می‌گوید: این عبارت به صورت شرط است ولی در معنای شرط نیست.

زمخشری می‌گوید: اکراه بدون اراده تحصن (عزم پاکدامنی) ممکن نیست (منظور این است که خودشان نخواسته بودند به زنا رو آرند هرگز کسی را جرأت اجبار آنان نبوده است. ممکن است آنان خود را متمایل نشان می‌دادند و فعلی که قبول زناست انجام می‌دادند. چرا اگر واجب بود باید به نزاع و درگیری و شکایت می‌انجامید)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۲

رَحِيمٌ خداوند به آن مردان یا به زنان رحم می‌کند تا چه برسد به بخشش و مغفرت، این آیه چنین نیز خوانده شده است: «فَأَنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ آكْرَاهِهِنَّ لَهْنٌ غَفُورٌ رَحِيمٌ» با اضافه‌ی لفظ «لهن».

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ و ما آياتی که روشن کننده یا روشن هستند، بر شما فرو فرستادیم.

لفظ «مبینات» با کسره‌ی یاء و فتحه‌ی آن خوانده شده، فعلهای «بان، ابان، بین، تبین، استبان» همه به صورت لازم و متعدی استعمال می‌شوند.

و معنای آیه این است: ما برای شما آیاتی فرستادیم که احکام یا مقاصد، یا حکمت و مصالح، یا براهین آن واضح و روشن است، یعنی مانند قضایایی است که قیاسات آن با خودشان است، یا صدق آن روشن است، مقصود از آیات از حیث معنا اعم از آیات تدوینی و تکوینی آفاتی و انفسی است از قبیل انبیا، اولیا علیهم السلام و عقول و واردات آنان.

وَمَثَلًا و حجت یا حدیث یا شبیه به آن مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ از آنانی که پیش از شما بودند، و ممکن است مقصود از آیات آیات تدوینی و منظور از مثلاً، علی علیه السلام باشد.

یا مقصود از آیات محمّد صلی الله علیه و آله و عقول است، چه محمّد صلی الله علیه و آله از حیث نبوت از جانب خدا نازل شده است و مقصود از «مثل»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۳

علی علیه السلام است، چه علی علیه السلام از حیث ولایت از جانب خدا نازل شده است و محمّد صلی الله علیه و آله از حیث نبوت آیه‌ای بلکه آیه‌هایی از جانب خدا است و علی علیه السلام از حیث ولایت شبیه همه‌ی گذشتگان است.

وَمَوْعِظَةً یعنی یادآوری و پند و ترغیب و تخویف و ممکن است آیات، مثل و موعظه اوصاف یک ذات باشند و مقصود علی علیه السلام باشد که او با اوصاف و اخلاق و علوم و مکاشفات و قدرت و تصرفاتش آیه‌های متعددی است که دلالت بر صفات حق اول تعالی می‌کند در حالی که بیانگر ذات و صفات او است، چنانچه او مثل جمیع انبیا و اولیا گذشته و او با ذات و سایر صفاتش موعظه و پندی است.

لِلْمُتَّقِينَ بر پرهیزگاران، عبارت «للمتقين» جار و مجرور متعلق به «موعظه» یا به «انزلنا» است، یا لام برای تبیین و ظرف مستقر، خبر مبتدای محذوف یا حال است، و علت این که فرمود «للمتقين» این است که غیر متقین از آن آیات بهره‌ای نمی‌برند.

آیه (۳۵) نور

اشاره

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۴

ترجمه: ص: ۳۳۴

خداوند نور آسمانها و زمین است. داستان نورش همچون چراغدانی است که در آن چراغی هست، و چراغ در آبگینه‌ای هست آبگینه گویی ستاره‌ای درخشان است [چراغ] از درخت مبارک زیتون- که نه شرقی است و نه غربی- افروخته شود. نزدیک است که روغنش، با آن که آتشی به آن نرسیده است، روشنی دهد، نور در نور است خداوند به نور خویش هر کس را که خواهد هدایت کند، و خداوند برای مردم این مثلها را می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

تفسیر ص: ۳۳۴

اشاره

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدان که لفظ «اللَّهُ» چنانچه مکرر گذشته اسم است برای ذات واجب الوجود به اعتبار مقام ظهور او که همان مقام مشیت است، آن اضافه‌ی اشراقی خدا به اشیاست و آن فعل و فیض و نور او است که بر جمیع اشیا منبسط و گسترده است و به همین وسیله است که اشیا از نیست محض به هستی و از عدم به وجود و از ظلمت به نور، از خفا به ظهور خارج می‌شوند، ذات احدیت بدون این عنوان غیب محض است، نه اسم و نه رسم و نه خبری از آن هست، لذا در اخبار به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۵

«عمی» یعنی مقام کوری (پشت به معرفت ما) نامیده شده است.

«اللَّهُ» تعالی در آیات به سایر مظاهر خدا از انبیا و اولیا تفسیر شده است و کفر و شرک به خدای تعالی در اخبار به کفر و شرک به خلفای خدا تفسیر شده است.

و نور اسم روشنایی است، اعم از آن که روشنایی آفتاب باشد یا ماه یا سایر ستارگان، و اعم از آن که روشنایی آتش باشد یا چراغ یا گوهر و جواهر است یا غیر آنان.

یا نور اسم شعاع روشنایی است، یا اعم از آن است و «نار نورا و انار و استنار و نور و تنور» همه به معنای «أضواء» روشن عودت و لازم می‌باشد و لفظ «انار و نور» به صورت متعدی نیز آمده است و نور اسم محمد صلی الله علیه و آله یا نبوت یا رسالت یا ولایت اوست، یا اسم علی علیه السلام یا خلافت یا ولایت او است.

و گاهی بر آنچه که اشیا را روشن سازد به صورت مطلق نور اطلاق می‌شود، چه ضیاء و شعاع باشد، یا دلیل و برهان، یا علامت و آثار، به همین معناست که بر کتابهای آسمانی و خلفا و جانشینان الهی اطلاق می‌شود، گاهی بر هدایت و آنچه که هدایت به آن محقق می‌شود اطلاق می‌گردد و به این معنای همه‌ی کتابهای آسمانی و رسالت‌ها و نبوت‌ها و ولایت‌ها و اقوال و افعال و احوال و

اخلاق نیکو نور می‌شوند، البتّه اسما به مصادیق عرفی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۶

اختصاص ندارند، بلکه آنچه که در صدق اسما معتبر است مطلق معانی است که در جمیع عوالم و جمیع مراتب حاصل می‌شود. بدون آن که خصوصیتی از خصوصیات مصادیق و عوالم در آن اعتبار گردد.

زیرا که نور اسم است بر آنچه که به ذاتش ظاهر و روشن است بدون این که چیزی واسطه‌ی روشنایی آن قرار گیرد، و روش‌کننده‌ی غیر خودش می‌باشد، و نور عرضی نیز یکی از مصادیق نور است، و نور عرضی آن است که در دو آن باقی نماند، و جز بر چشمها ظاهر نیست و ظهور آن بر چشمها نیز محقق نمی‌شود مگر بعد از اجتماع آن در سطح سفت غلیظ به نحوی که در آن نور نفوذ نکنند، و ظاهر نمی‌سازد مگر سطوح و الوان و اشکال را.

و این چیزها را ظاهر نمی‌کند مگر بر چشمها نه بر سایر مدارک و در صدق نور بر نور عرضی این خصوصیت‌ها اعتبار نشده است. بلکه می‌گوییم: معنای این جمله «خودش بذاته ظاهر است و ظاهر کننده‌ی غیر خودش است» در حقیقت جز حقیقت وجود چیزی نیست که آن واجب لذاته و واجب کننده‌ی غیر خودش است، اما سایر نورهای عرضی و حقیقی که وجود است اشیا هستند و انوار رسالت، نبوت، ولایت و هدایت اگر چه به وجهی به ذات خود و به خودی خود ظاهر و روشن هستند و احتیاج به نور

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۷

دیگری ندارند که آنان را ظاهر سازد، و لکن احتیاج به علّتی دارند که آنان را خارج و ظاهر سازد و احتیاج به چیزی دارند که بر آن واقع شوند از قبیل سطوح ماهیات، سینه‌ها، دلها، ارواح و سطوح اجسام مادی. پس این انوار نیز در حقیقت به نحوی خود و به ذواتشان ظاهر نیستند.

و نیز بدان که آسمانها اختصاص به افلاک طبیعی و کرات علوی ندارد، بلکه هر چیزی که دارای جهت علوّ و بلندی و فاعلیت نسبت به پایین‌تر از خودش باشد آن چیز نسبت به پایین‌تر آسمان است.

بنابر این عقول کلی طولی و عرضی، نفوس کلی و جزئی و افلاک طبیعی همه‌ی اینها آسمان هستند و زمین اسم چیزی است که دارای نوعی پایین بودن و پذیرش باشد، نام زمین اختصاصی به زمین خاکی ندارد، بلکه عالم طبع با تمام وجودش و عالم مثال سفلی و علوی همه‌اش زمین است.

در اوّل سوره‌ی انعام و جمع آوردن «سماوات» و مفرد آوردن «ارض» گفته شد.

و آسمان و زمین دو اسم هستند بر آنچه که از آن دو موجود است و با تعیین آسمانی و زمینی ممتاز و جدا گشته‌اند، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۸

دو اسم هستند برای خدا ماهیت آسمان و زمین بدون این که وجود با آن اعتبار شود.

بنابر این صحیح است در بیان آیه گفته شده: خداوند صاحب نور آسمانها و زمین است، و این معنا موافق است با آنچه که به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که «نور» را به صورت فعل ماضی از باب تفعیل خوانده است: «اللّه نور السّماوات و الأرض» اعمّ از این که مقصود از نور نور محسوس عرضی باشد یا وجود یا هدایت «۱».

و صحیح است گفته شود: خداوند روشن کننده‌ی آسمانها و زمین و خارج کننده‌ی آنان از خفا و عدم به وجود است.

و نیز صحیح است گفته شود: خداوند وجود آسمانها و زمین است اعمّ از این که مقصود از وجود آسمانها و زمین باشد.

بنابر این که مراد از آسمانها و زمین موجودیت آن دو باشد، و در اضافه‌ی نور به آن دو قید حیثیت اعتبار گردد یا مقصود خود وجود آن دو باشد.

زیرا خدای تعالی به اعتبار مقام ظهورش که همان مشیّت است به وجهی قوام وجودات اشیا و فاعل و روح آنان است و به وجهی

خود وجودات اشیاست.

(۱) تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۲۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۳۹

چنانچه فصول به وجهی که «بشرط لا» اخذ شوند فاعل وجودات اجناس و قوام آنان است، و به وجهی که «لا بشرط» اخذ شوند خود وجودات اجناس است، چه فعل حق که همان مشیت است عبارت از صورت اشیا و قوام و فاعل آنان است. و نیز صحیح است گفته شود: خداوند بر حسب مظهرش که آن عقل کلی یا روح کلی است که همان ربّ نوع انسانی است نور آسمانها و زمین است طبق وجوهی که ذکر شد، یا بر حسب مظهرش که نفس کلی است، یا بر حسب مظهرش که عالم مثال است نور آسمانها و زمین است.

یا بر حسب مظاهرش که انبیا و اولیای خدا هستند هدایت اهل آسمانها و زمین یا بیان کننده‌ی اهل آسمانها و زمین است. یا بر حسب مظاهرش که لطایف ولایت و نبوت و رسالت است نور آسمانها و زمین در عالم کبیر یا در عالم صغیر طبق وجوه گذشته است، یا بر حسب مظاهرش که عبارت از ارواح و عقول و قلوب و نفوس بشری و نفوس حیوانی و نور آسمانها و زمین در عالم صغیر طبق وجوه گذشته می‌باشد.

یا بر حسب مظاهرش که عبارت از ارواح و عقول و قلوب و نفوس بشری و نفوس حیوانی است نور آسمانها و زمین در عالم صغیر است طبق وجوه گذشته یا بر حسب مظهرش که نور و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۰

روشنایی آفتاب است نور آسمانها و زمین طبیعی است به همان معنا که برای همه قابل درک است.

یا بر حسب مظهرش که مثال اولیای خداست در سینه‌های سالکین ظاهر می‌شود نور آسمانها و زمین در عالم صغیر است اگر آن مثال قوی و قادر بر روشن کردن خارج از عالم سالک نباشد، یا در عالم صغیر و کبیر اگر مثالی قوی و قادر بر روشن کردن خارج باشد و عارف ربّانی (قدس سرّه) به همین وجه اشاره کرده آنجا که فرموده است:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قدّ ز میان برفراشت رایت الله نور

یا بر حسب مظهرش که قوه و اهمه و متخیله و خیال است، یا بر حسب مظهرش که مدارک باطنی یا مدارک ظاهری است.

مثلاً نور صفت یا حدیث او کَمَشْكَاهٍ مانند صفت مشکوه یا حدیث مشکوه است، سابقاً گذشت که در تشبیهات تمثیلی ذکر جمیع اجزای مشبه و جمیع اجزای مشبه به و ترتیب بین اجزاء آن دو و ذکر جزؤ مخصوصی به دنبال ادات تشبیه و آوردن لفظ «مثل» در جانب مشبه یا در جانب مشبه به، و آوردن ادات تشبیه هیچ یک از این مسایل لازم نیست.

لفظ «نور» را اضافه به «الله» نمود، با این که مناسب این بود که بگوید «مثله» زیرا که خداوند خودش را نفس نور قرار داده تا اشاره به این باشد که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۱

از ذات بر حسب مقام غیب و مقام ذات احدیت خبری نیست و حکمی بر او نمی‌باشد و خبر و حکم بر آن تنها بر حسب مقام ظهور به مراتب ظهور او است، چنانچه به آن اشاره کردیم، و «مشکوه» روزه‌ای است که نور از آن نفوذ نمی‌کند.

فیها در مشکافی که نور از آن نفوذ نمی‌کند مِضْبَاحٌ چراغی است الْمِضْبَاحُ فِی زُجَاجٍ در تکرار لفظ «مصباح» به صورت اسم ظاهر و معرفه بزرگداشت و برانگیختن تعجب است که از شأن آن است، چنانچه نکره نکره آوردن «مصباح» اول مفید تفخیم و بزرگداشت است.

الزُّجَاجِيَّةُ كَأَنَّهَا كَوَّكَبٌ دُرِّيٌّ لَفْظُ «دُرِّيٌّ» بِأَنَّ كَسْرَ هِ يَ بِأَنَّ مَشْدَدَ وَ هَمْزَهُ يَ آخِرَ مَنْسُوبٍ بِ«دُرِّ» اسْتِ، يَ بِرَ وَزْنِ «فَعُولٍ» بِأَنَّ تَشْدِيدَ عَيْنٍ وَ ضَمَّهُ يَ فَاءِ، يَ بِرَ وَزْنِ «فَعِيلٍ» بِأَنَّ تَشْدِيدَ عَيْنٍ وَ ضَمَّهُ يَ فَاءِ يَ كَسْرَهُ يَ فَاءِ مِنْ «دُرِّ» بِأَنَّ مَعْنَى دَفْعِ اسْتِ وَ بِهَرِّ تَقْدِيرٍ بِهَ مَعْنَى تَلَأُلُوْ وَ دَرِخْشَنْدِ گِ اسْتِ.

يُوقَدُ لَفْظُ «يُوقَدُ» بِأَيِّ تَحْتَانِيٍّ، وَ «تُوقَدُ» يَعْنِي، أَنَّ أَبْغِيْنَهَ چُونِ سِتَارَه‌یِ دَرِخْشَانِ اسْتِ بِأَنَّ تَائِيَّ فَوْقَانِيٍّ بِهَ صَوْرَتِ مَجْهُوْلٍ مِنْ «أُوقَدُ» خَوَانَدَهَ شَدَهَ (يَعْنِي بَرِ افْرُوخْتَهَ شَدَ) وَ «تُوقَدُ» بِهَ صَوْرَتِ مَاضِيٍّ مَعْلُومٍ مِنْ «تُوقَدُ» خَوَانَدَهَ شَدَهَ اسْتِ.

مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ مِنْ دَرِخْتِ مُبَارَكِ زَيْتُونِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۲

دَرِ زَيْتُونِ بَرایِ عَرَبِ نَفْعِ وَ بَهْرَه‌یِ فَرَاوَانِيٍّ اسْتِ چِهَ آنِ خُورْدَنِيٍّ وَ نُوْشِيْدَنِيٍّ وَ مِيُوَهَ وَ خُورْشِ وَ رُوغْنِ اسْتِ، رُوْشْنِ شَدْنِ وَ آتْشِ گِيْرَه‌یِ سِتَارِگَانِ يَ شِيْشَه‌یِ يَ چَرَاغِ ازِ دَرِخْتِ زَيْتُونِ بِهَ اِعْتِبَارِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ فَتِيْلَه‌یِ چَرَاغِ بِأَنَّ رُوغْنِ مِيُوَه‌یِ آنِ دَرِخْتِ رُوْشْنِ مِيُ شُودِ.

لَا شَرْقِيَّةٌ دَرِ مَشْرِقِ دِيُوَارِ قَرَارِ نَگِيْرِدُ كِهَ مَدَّتِيٍّ ازِ اَوَائِلِ رُوْزِ آفْتَابِ بَرِ آنِ نَتَابِدُ.

وَ لَا- غَرْبِيَّةٌ دَرِ مَغْرَبِ دِيُوَارِ قَرَارِ نَگِيْرِدُ تَا مَدَّتِيٍّ ازِ آخِرِ رُوْزِ آفْتَابِ نَبِيْنِدُ، پَسِ زَيْتُونِ چَنِينِ دَرِخْتِيٍّ صَافِ تَرِ وَ خَالِصِ تَرِ وَ مِيُوَه‌یِ آنِ لَذِيْذِ تَرِ مِيُ شُودِ چُونِ دَرِ طُوْلِ رُوْزِ آفْتَابِ دِيْدَهَ اسْتِ.

يَ مَعْنَى آيَه‌یِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ آنِ دَرِخْتِ مَانَنْدِ دَرِخْتَانِ دُنْيَا نَبِيْسْتِ، كِهَ دَرِخْتِ دُنْيَا يَ بَائِدِ شَرْقِيٍّ بَاشَدِ يَ غَرْبِيٍّ يَ شَرْقِيٍّ يَ غَرْبِيٍّ بِأَنَّ هَمَّ نَسْبَتِ بِهَ جِهَتِ هَيِّ مَخْتَلَفِ يَ مَعْنَى آيَه‌یِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ آنِ دَرِخْتِ مَنْسُوبِ بِهَ شَرْوْقِ وَ طُلُوعِ آفْتَابِ نَبِيْسْتِ بِهَ نَحْوِيٍّ كِهَ هَيْچِ سَائِه‌یِ نَبِيْنِدُ وَ دَرِ نَتِيْجَه‌یِ مِيُوَه‌اشِ بَسُوْزْدِ، وَ مَنْسُوبِ بِهَ غُرُوبِ آفْتَابِ نَبِيْسْتِ بِهَ نَحْوِيٍّ كِهَ آفْتَابِ دَائِمَاً ازِ آنِ غُرُوبِ كَنْدُ وَ دَرِ نَتِيْجَه‌یِ مِيُوَه‌اشِ نَرَسَدُ.

يَ مَعْنَى آيَه‌یِ اَيْنِ اسْتِ كِهَ آنِ دَرِخْتِ دَرِخْتِيٍّ نَبِيْسْتِ كِهَ دَرِ جِهَتِ شَرْقِ يَ غَرْبِ زَمِيْنِ دَرِ دَامَنْه‌یِ شَرْقِيٍّ يَ غَرْبِيٍّ كُوَهِ قَرَارِ گَرْفْتَهَ بَاشَدِ كِهَ اَيْنِ دُوْ نَاحِيَه‌یِ بِهَ جِهَتِ شَدَّتِ حَرَارَتِ آفْتَابِ مِيُوَه‌یِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۳

دَرِخْتْشَانِ مِيُ سُوْزْدُ.

بَلَكِهَ آنِ دَرِخْتِ دَرِ وَسَطِ مَعْمُورَه‌یِ قَرَارِ گَرْفْتَه‌یِ كِهَ دَرِ اَيْنِ صَوْرَتِ رَسِيْدِنِ مِيُوَه‌اشِ كَامَلِ تَرِ بُوْدَه‌یِ وَ ازِ حَرَارَتِ آفْتَابِ نَمِيُ سُوْزْدُ وَ ازِ سَرْمَايِ هَوَا نَبِيْزِ كَالِ وَ نَارِسِ نَمِيُ مَانَدُ، يَكَاذُ زَيْتُونِهَا يُضَيُّهُ مِنْ فَرْطِ وَ شَدَّتِ صَفَا وَ لَطَافَتِشِ نُوْرِ آنِ فَرُوْزَانِ اسْتِ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّسْهُ نَارٌ اِگَرِ چِهَ آتْشِيٍّ آنِ بِهَ آنِ بَرِخُورْدِ نَكْرَدَهَ بَاشَدُ.

گونه‌های احتمالی تطبیق اجزای مثل با مثل تطبیق اجزای مثل با مثل له طبق احتمالات چهارده‌گانه که مطابق است با عدد آل محمد صلی الله علیه و آله. ص: ۳۴۳

بَدَانِ كِهَ وَقْتِيٍّ دَانَسْتِيٍّ كِهَ مِمْتَلِّ لَهَ (آنچه مورد مثال واضح می‌شود) عبارت است مشییت یا عقل اوّل، یا مطلق عقول، یا ربّ النّوع انسانی، یا مطلق ارباب انواع، یا نفوس کلی یا جزئی یا عالم مثال، یا روح انسان، یا عقل او، یا قلب یا نفس او، یا نفس حیوانی، یا مثال خلفای خداست که بر سینه‌ی سالک ظاهر می‌شود و نزد آنان سکینه و فکر نام دارد ... دیگر تطبیق این مثال بر ممتل له و تطبیق اجزای مثل بر ممتل له بر تو آسان می‌شود.

چون اگر مقصود از نور مشییت باشد مشکوه عالم طبع می‌شود و زجاجه عالم ارواح به صورت مطلق، و مصباح خود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۴

مشیت از آن وجهی که به عالمی دارد که عالم کرسی و فیض مقدس نامیده شده و «شجره» نیز همان مشیت می‌شود با آن وجه که به سوی خدا دارد که عرش و فیض اقدس نامیده شده است.

یا «شجره» ماده‌ی اول یا مطلق ماده است، و مشکوه علام مثال یا عالم نفوس یا عالم مثال باشد مشکاه عالم طبع یا عالم مثال می‌شود و زجاجه عالم نفوس و مثال یا عالم نفوس فقط.

و «شجره» مطلق عالم مشیت یا جهت الهی یا جهت خلقی مشیت یا ماده‌ی اول یا مطلق ماده می‌گردد.

اگر مقصود از نور نفوس باشد مشکوه عالم طبع یا عالم برزخ و زجاجه عالم مثال و شجره مشیت می‌شود با همان وجهی که در مشیت ذکر شد یا شجره عقول یا ماده می‌شود.

اگر مقصود از نور عالم مثال باشد مشکوه عالم طبع و زجاجه عالم برزخ می‌شود و مقصود از شجره ممکن است هر چیزی که گذشت باشد، و ممکن است مقصود از آن ماده باشد.

اگر مراد از نور «ممثل له» ولایت یا نبوت یا رسالت یا اسلام، یا ایمان، یا روح، یا عقل، یا قلب، یا نفس بشری، یا مثال شیخ باشد تطبیق سایر اجزا ظاهر و روشن است.

اگر مقصود از نور نبی صلی الله علیه و آله یا ولی علیه السلام یا رسول صلی الله علیه و آله یا مؤمن باشد مشکوه بدنهای طبیعی آنان یا سینه‌های باز شده به اسلام و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۵

به رسالت و خلافت آنان می‌شود، یا منظور از مشکوه دل‌های آنان است که در آن احکام نبوت و آثار ولایت نقشی بسته است.

و زجاجه‌ی نفوس، یا قلوب یا عقول آنان است، و مصباح نیز بر حسب زجاجه تغییر پیدا می‌کند.

و «شجره» عبارت می‌شود از مشیت یا عقول کلی و ارباب انواع، یا نفوس کلی، یا جهت وحی کردن و افاضه‌ی علوم لدنی یا ولایت یا نبوت آنان.

ممکن است مقصود از نور «ممثل له» روح نفسانی یا روح حیوانی، یا نفس نباتی باشد، که زجاجه نیز عبارت می‌شود از روح حیوانی یا نفس نباتی یا طبع جمادی، و مشکوه نفس نباتی می‌شود، یا بخاری که در قلب پدید می‌آید، یا بخار قلب و رگها، یا طبع جمادی، یا قلب صنوبری، یا قلب با شرایین یا همه‌ی بدن می‌شود.

و در اخبار اشاره به بعضی از این وجوه و بعضی از وجوه دیگر شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مثلی است که خداوند تعالی برای ما زده است. و نیز از امام صادق علیه السلام است: «الله نور السموات و الأرض» فرمود: این چنین است خدای عز و جل، «مثل نوره»، فرمود: یعنی محمد صلی الله علیه و آله و «کمشکاه» فرمود: یعنی سینه‌ی محمد صلی الله علیه و آله، «فیها مصباح» فرمود: در آن نور علم یعنی نبوت است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۶

«المصباح فی زجاجه» فرمود: علم رسول خدا است، که به قلب علی علیه السلام صادر شده است.

«الزجاجه کائنها» فرمود: گویی در تلالو ستارگانی هستند درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی، فرمود: آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، نه یهودی است و نه نصرانی شرق و غرب جهان بدان فروزان است اگر چه آتشی به آن نرسد، فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله خارج شود قبل از آن که به آن نطق کند.

«نور علی نور» فرمود: امام است به دنبال امام دیگر و از ائمه «۱» علیهم السلام با اختلاف مختصر در بیان وجوه نظیر این خبر زیاد

وارد شده است.

از امام باقر علیه السلام، وارد شده که فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: من هدایت کننده‌ی آسمانها و زمین هستم، مثل علمی که به او دارم و آن نوری است که به هدایت می‌رساند مثل مشکوه است که در آن چراغ باشد پس مشکوه قلب محمد صلی الله علیه و آله است، و مصباح نور او است که در آن علم است. این که می‌فرماید:

«المصباح فی زجاجه» یعنی می‌فرماید: من می‌خواهم قبض روح تو بکنم، پس آنچه را که نزد تو است نزد وصی قرار بده همانطور

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۷

که مصباح در زجاجه قرار داده می‌شود (۱).

«کأنها کوب دری» پس فضل وصی را به آنان اعلام بدار که از درخت مبارک فروزان می‌شود پس اصل درخت مبارک ابراهیم علیه السلام است و آن قول خدای تعالی است: «رَحِمْتُ اللّٰهَ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ» و آن قول خدای تعالی است که می‌فرماید: إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲).

و «لا شَرِیْقَیَّ وَلَا غَرِیْبَیَّ» می‌گوید: شما یهود نیستید که جانب مغرب نماز بخوانید و نصاری نیستید تا جانب مشرق نماز بخوانید، شما بر ملت و دین ابراهیم هستید که خدای تعالی فرموده: مَا كَانَ إِبْرَاهِیمَ یَهُودِیًّا وَلَا نَصْرَانِیًّا وَلَکِنْ كَانَ حَنِیْفًا مُّسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و قول خدا: یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ می‌گوید: مثل اولاد شما که از شما به دنیا می‌آیند مثل روغن زیتونی است که از زیتون درمی‌آورند که نزدیک است به

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۳

(۲) سوره‌ی آل عمران آیه یعنی: همانا خداوند برگزید بر عالمیان بعضی از ذریه‌ی آدم و نوح و آل عمران را بر بعضی دیگر و خدا شنوایی داناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۸

نبوت تکلم نمایند اگر چه ملایکه‌ای بر آنان نازل نشود (۱).

از امام صادق علیه السلام از پدرش در باره‌ی این آیه آمده است:

اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فرمود: خدای تعالی به نور خودش ابتدا کرد که آن مانند هدایت است در قلب مؤمن. «کَمِشْکَاةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ» مشکوه جوف مؤمن، و قندیل قلب مؤمن است، و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده، در باره‌ی «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَکَةٍ» فرمود: شجره مؤمن است.

«زَیْتُونَةٌ لَا شَرِیْقَیَّ وَلَا غَرِیْبَیَّ» که بر قلّه‌ی وسط کوه قرار گرفته، نه شرق دارد و نه غرب، وقتی آفتاب طلوع می‌کند بر همان جا طلوع می‌کند، و هنگام غروب در همانجا غروب می‌کند و نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده نزدیک است فروزان و روشن شود اگر چه سخن نگوید.

«نور علی نور» یعنی واجب روی واجب، و مستحب روی مستحب «یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ» فرمود: یعنی هر کس را که خداوند بخواهد به واجبات و مستحباتش هدایت می‌کند.

«وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» فرمود: پس این مثلی است که خداوند برای مؤمن زده است.

فرمود: پس مؤمن در پنج نور قرار می‌گیرد: مدخل او نور،

(۱) نور التقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۴۹

مخرج او نور، علم او نور، کلام او نور، و بازگشت در روز قیامت به بهشت نور است.

راوی گفت: به جعفر علیه السلام عرض کردم: آنان می‌گویند: مثل نور پروردگار، فرمود: سبحان الله خداوند مثل ندارد، آیا نفرمود:

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ خُدا مثل نزنید «۱».

و ممکن است مقصود از مصباح خصوص ولایت محمد صلی الله علیه و آله باشد، پس باید زجاجة نبوت، و مشکوة رسالت او، و شجره لطیفه سیاره‌ی انسانی، یا ماده‌ی کامل و جته، عنصری او باشد، که هر دو در حاق وسط قرار داشتند که نه به توحید مایل بودند و نه به تکثیر، مانند عیسی و موسی علیه السلام که یکی از آن دو به توحید میل پیدا کرد و دیگری به تکثیر.

ممکن است مقصود از مصباح نبوت محمد صلی الله علیه و آله باشد که در این صورت «زجاجة» رسالت او، و «مشکوة» سینه‌ی او، و «شجره» لطیفه‌ی سیاره یا ولایت کامل، یا ماده او باید باشد.

بعضی گفته‌اند: مشکوة ابراهیم علیه السلام و «زجاجة» اسماعیل علیه السلام و «مصباح» محمد صلی الله علیه و آله است، از درخت مبارک یعنی از ابراهیم علیه السلام که بیشتر انبیا از صلب او هستند، «لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ» یعنی نه نصرانی است و نه یهودی. «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۳۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۰

یعنی محاسن و نیکویی‌های محمد صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شود قبل از این که به او وحی شود.

برخی گفته‌اند: مصباح قرآن، و «زجاجة» قلب مؤمن، و «مشکوة» زبان و دهن او، و «شجره» درخت وحی است که «یکاد» یعنی حجت‌های قرآن نزدیک است که واضح شود اگر چه خوانده نشود.

نورٌ علی نورٍ خبر بعد از خبر برای «مثل نوره» است، یعنی صفت نور او که عبارت از مشیت صفت نور روی نور است در شدت روشن کردن، زیرا روشن کردن آن به سبب صاف بودن زیت و صاف بودن شیشه‌اش و جمع کردن مشکوة نور آن را مضاعف می‌گردد، به اضافه‌ی این که مشیت که وجود مطلق است مقوم جمیع وجودات مقید است پس مشیت وجود مطلق است که بر جمیع وجودهای مقید وارد می‌شود و همچنین است سایر جوهری که در نور ذکر شد.

ممکن است «نور علی نور» خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی نور رب نور علی نور است با جمیع جوهری که در نور ذکر شده است. یا خبر بعد از خبر برای «الله» است، یعنی الله بر حسب مظاهرش نور علی نور است یا مبتدای خبر محذوف است، یعنی در مشکوة نور علی نور

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۱

است، یا خبر بعد از خبر برای «مصباح» است، یا خبر بعد از خبر برای «زجاجة» یا خبر بعد از خبر برای «کأن»، یا صفت «مصباح» یا صفت «کوکب» است، یا خبر مبتدای محذوف است.

یعنی کوکب درّی نور علی نور است، یا مبتدا است، و «علی نور» خبر آن، و مسوغ مبتدا بودن وصف مقدر است این چنین: «نور عظیم علی نور» یا مبتداست و خبر آن (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ) می‌باشد، و عاید آن تکرار مبتدا است یعنی نور روی نور است، خداوند به

آن هدایت می‌کند (من یشاء) هر کسی را بخواهد.

وجوه اعراب آیه‌ی نور ص: ۳۵۱

بیان اعراب آیه به نحو اجمال این است که گفته شود: لفظ «الله» مبتدا و «نور السماوات» خبر آن است، چنانچه آن ظاهر و روشن است، یا بدل از آن، یا صفت آن می‌باشد، و «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» یک جمله است و خبر بعد از خبر برای «الله» یا خبر «الله» یا حال است، یا مستأنفه است، و جواب سؤال مقدر، یا معترضه است، و «فیها مصباح» صفت «مشکوه» یا مستأنفه یا معترضه است.

و «المصباح فی زجاجه» صفت مصباح، یا صفت مشکوه، یا حال از مشکوه است، و عاید بنابر احتمال اول تکرار موصوف و بنابر دو احتمال اخیر مقدر است، و تقدیر عبارت چنین است: «المصباح فی زجاجه» یا جمله‌ی مستأنفه یا معترضه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۲

و لفظ «فی زجاجه» خبر «المصباح» یا حال از آن است.

و «الزجاجه کأنها کوكب» صفت زجاجه، یا صفت مصباح، یا صفت مشکوه، یا حال از هر دو است، و عاید مانند جمله‌ی «المصباح فی زجاجه» است، یا مستأنفه یا معترضه است.

و «كأنها کوكب دُرّی» خبر «الزجاجه» یا حال از آن است و «یوقد من شجره مبارکه» صفت «کوکب» یا حال از آن، یا خبر بعد از برای «الله» یا خبر نخستین آن، یا حال از آن، یا حال از «نور السماوات» یا مستأنفه یا معترضه است، و وفق دادن و تطبیق نمودن تذکیر و تأنیث با آنچه به آن حمل می‌شود، یا به آن توصیف می‌گردد موکول به تفتن (۱) ناظر خیر است.

و «یکاد زیتها یضیء» صفت «شجره» یا حال از آن یا مستأنفه یا معترضه است و وجوه اعراب «نور علی نور» گذشت.

و یضرب الله الأمثال یعنی خداوند به راه مقصود مردم را می‌رساند، یا هر کسی را که بخواهد به سوی مقصود می‌برد، و مثل‌ها را می‌زند برای همه‌ی مردم جهت آگاهی بر طریق مقصود تا هر کس که بخواهد هدایت یابد، و هر کس بخواهد گمراه شود گمراه شود، و هر کسی زنده گردد و حیات پیدا کند از روی بینه باشد، و هر کس به هلاکت می‌رسد نیز از روی بینه باشد.

(۱) (ت. ف. ط) به فطانت درک کردن، با زیرکی به مطلبی پی بردن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۳

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ عطف بر «الله نور السماوات» یا بر جمله‌ی «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» یا بر جمله‌ی «یهدی الله لنوره من یشاء» یا بر جمله‌ی «یضرب الله الأمثال» می‌باشد.

آیات ۳۶-۳۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۶ تا ۳۸] ص: ۳۵۳

اشاره

فِي بُيُوتٍ أَذْنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَبَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

ترجمه: ص: ۳۵۳

در خانه‌هایی که خداوند فرمان داده است که گرامی داشته و نامشان در آن‌ها یاد شود، در آن بامدادان و شامگاهان نیایش او گویند.

مردانی که هیچ داد و ستد و خرید و فروشی ایشان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌دارد، [و] از روزی که در آن دلها و دیدگان دیگرگون شود، بیمناکند.

تا خداوند به بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهد و از فضل خویش بر پاداش آنان بیفزاید، و خداوند هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌بخشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۴

تفسیر ص: ۳۵۴

فِي بُيُوتٍ جَارٍ وَ مَجْرُورٍ مُتَعَلِّقٍ بِهِ «علیم» و اشاره به این است که مظاهر خداوند همانطور که مظاهر خدای تعالی هستند مظاهر جمیع اسما و صفات او نیز می‌باشند، دلیل بر این است که مظاهر خداوند انوار آسمانها و زمین است، مثل مقام ظهور او، زیرا که مظاهر وقتی مظاهر علم او باشند که از صفات حقیقی خدا و شریفترین صفت‌ها است حتما مظاهر اضافات خدا که ضعیفترین صفت‌هاست نیز می‌شوند، و معنای آیه این است: همانطور که خداوند همه چیز را در مقام ذات و مقام ظهورش میداند همه‌ی آنان را در مظاهرش نیز می‌داند.

و ممکن است «فی بیوت» متعلق به فعل محذوف باشد که «یَسْبِجُ» مذکور آن را تفسیر می‌کند به روشی باب اشتغال، و ممکن است متعلق به جمله‌های سابق باشد، و مقصود از «تَلَكُّ الْبُيُوتِ» خانه‌های خلفای خدا از انبیا و اولیا و سینه‌ها و دل‌های آنان، و ولایت و نبوت آنان و ذات خود انبیا و اولیا باشد.

و ممکن است مقصود از خانه‌هایی که أَذْنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ خداوند اجازه داده رفعت یافته و بلند شوند و نام خدا در آن برده شود، ممکن است (مقصود) مساجد صوری باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۵

زیرا مساجد صوری جایز است بلندتر از سایر خانه‌ها باشند، و جایز نیست خانه‌ها از آن بلندتر باشد، و در مورد مساجد حقیقی خداوند اجازه داده بلندتر از همه‌ی موجودات باشند، اذن تکوینی و ارتفاع تکوینی و اذن تکلیفی و ارتفاع تکلیفی.

يُسَبِّحُ لَفْظٌ «يَسْبِجُ» به صورت مجهول و معلوم با یاء تحتانی و با تاء فوقانی خوانده شده، اگر به صورت مجهول و با یاء تحتانی خوانده شود مرفوع و نایب فاعل آن یکی از ظروف سه‌گانه است که می‌آید، اگر با تاء فوقانی باشد مرفوع آن «سَبْحَةٌ» است که از فعل استفاده می‌شود و اگر به صورت معلوم خوانده شود مرفوع آن «رجال» است و مؤنث آمدن فعل به اعتبار صورت جمع مکسر است.

لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَ الْأَصَالِ جملهی «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَ الْأَصَالِ» حالیه یا مستأنفه است و لفظ «عُدْوٌ» مصدر است به معنای اوقات صبح استعمال شده و لذا «عُدْوٌ» مفرد در مقابل «أَصَالٌ» جمع قرار گرفته نیکو شده است.

مقصود از تسبیح تنزیه لطیفه‌ی انسانی است از چیزی که او را از سلوک الی الله ممانعت کند خواه بدون واسطه به «الله» یا به «اسم الله» متعدی شود، یا بلام متعدی گردد، و خواه لام برای تقویت باشد، یا برای غایت، چه آن لطیفه مظهر «الله» و اسم برای الله است، و تنزیه آن لطیفه جز برای خدا نیست.

(رجال) لفظ «رجال» فاعل «یسیح» مذکور است اگر «یسیح» به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۶

صورت معلوم خوانده شود و فاعل فعل محذوف است اگر به صورت مجهول خوانده شود.

و در اخبار ما آمده است که «رجال» خبر مبتدای محذوف و کنایه از «بیوت» است.

یعنی در خانه‌ها مردانی هستند و ممکن است «رجال» مبتداء و خبر آن «یخافون» باشد.

لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ تِجَارَةٌ مطلق معامله یا خرید و فروش است و لفظ «بیع» از اضداد است و در خرید و فروش هر دو استعمال می‌شود مانند لفظ «شراء» بنابر این ذکر کردن بیع بعد از تجارت از قبیل ذکر خاص بعد از عام، یا از قبیل ذکر مرادف بعد از مرادف برای تأکید است اگر بیع اعم از بیع و شراء باشد به طریق عموم اشتراک استعمال می‌شود.

یا مقصود از تجارت مطلق مکاسب و کسب است خواه به طریق معامله باشد یا غیر معامله، و مقصود از بیع تجارت معهود و معلوم است.

عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فِي سُورَةِ بَقَرَةَ فِي قَوْلِ خَدَا:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ تحقیق ذکر و اقسام آن گذشت، ذکر خواه زبانی جلی باشد یا جنانی خفی یا سینه‌ای حقیقی که از آن به سکینه و فکر و حضور تعبیر می‌شود آن مثال شیخ است که نزد سالک متمثل می‌شود.

چون اشتغال او به ذکر است که از شیخ گرفته قوی است، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۷

متذکر امر و نهی خدا هنگام هر فعلی است، این ذکر منافی اشتغال به کسب نیست، بلکه وقتی حال سالک ملاحظه‌ی امر و نهی خدای تعالی در هنگام هر فعل باشد، و کسب او به لحاظ نهی الهی باشد.

کسب او ذکر می‌شود، بلکه کسب او از شریفترین اقسام ذکر می‌باشد، چنانچه در سوره‌ی بقره گذشت.

چه ذکر لسانی و جنانی عبارت از چیزی است که بر لسان یا بر جان جاری می‌شود و انسان به سبب آن صفات رحمان را بیاد می‌آورد، و این کسب با این لحاظ که ذکر شد سبب یادآوری دو صفت لطف و قهر خدا و دو نسبت امر و نهی الهی می‌شود پس مردان به جهت ذکر خدا کسب را ترک نمی‌کنند، بلکه کسب را ذکر خدا قرار می‌دهند.

وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ سُورَةِ بَقَرَةَ تحقیق و تفضیل صلاه و اقسام آن و به پا داشتن آن گذشت.

وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ فِي سُورَةِ بَقَرَةَ بیان زکات و ادا کردن آن به طور مفصل گذشت.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن مردان اصحاب تجارت بودند، پس آنگاه که وقت نماز می‌شد تجارت را ترک

می‌کردند و به سوی نماز می‌رفتند، لذا اجر و پاداش آنان بزرگتر از کسی بوده ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۵۸

است که تجارت نمی‌کرده و به کسب و کار نمی‌پرداخته است «۱».

و در خبر دیگری است: آن مردان تاجرهایی هستند که تجارت و بیع آنان را از ذکر خدا باز نمی‌دارد، و هر گاه وقت نماز برسد حق خدا را در آن وقت ادا می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام از تاجری سؤال شد که می‌گویند او مرد صالحی است ولی تجارت را ترک کرده، پس امام سه مرتبه فرمود:

این کار کار شیطان است. آیا ندانسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بار کاروانی را که از شام آمده بود خرید و در آن سود برد و از زیادی آن قرضش را ادا کرد و بین خویشانش تقسیم نمود، خدای عز و جل می‌فرماید: رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... تا آخر آیه».

اشاره

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يُحْسِبُهَا الظَّمِآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فُوفَاءَ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَقِصِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶)
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۲

ترجمه: ص: ۳۶۲

و کافران اعمالشان همچون سرابی در بیابان است که تشنه آبش می‌پندارد، تا آن که نزدیک آن برسد و آن را چیزی نیابد، و آنگاه خداوند را نزد خود حاضر یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بپردازد و خداوند زود شمار است.

یا [اعمالشان] همچون تاریکیهایی است در دریایی ژرف که آن را موجی فرو پوشانده و بر فراز آن موجی دیگر است که بر فراز آن ابری است. تاریکیهایی تو بر تو، چون دستش را بر آورد، چه بسا نبیندش، و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد، نوری ندارد.

آیا ندانسته‌ای که هر کس که در آسمانها و زمین است، پرندگان بال گشاده خداوند را تسبیح می‌گویند هر یک نماز و نیایشش را می‌داند، و خداوند به آن که می‌کنند داناست.

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، سیر و سر انجام [جهان] به سوی خداوند است.

آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرها را می‌راند، سپس بین آنان را پیوند می‌دهد، سپس در هم فشرده‌اش می‌کند، آنگاه باران درشت را می‌بینی که از لابه‌لای آن بیرون می‌آید، و سپس از آسمان، از ابری که به کوه می‌ماند تگرگ فرو می‌فرستد و به هر کس که بخواهد آن را می‌زند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۳

و آن را از هر کس که بخواهد برمی‌گرداند، نزدیک است که درخشش برق آن، دیدگان را از بین ببرد.

خداوند شب و روز را می‌گرداند [و پیاپی می‌آورد] بیگمان در اینامر مایه‌ی عبرتی برای دیده‌وران است.

و خداوند هر جانوری را از آب آفریده است، که بعضی از آنان بر شکمش راه می‌روند و بعضی از آنها بر دو پا راه می‌روند، بعضی از آنها بر چهار [پا] راه می‌روند خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند، بیگمان خداوند بر هر کاری تواناست.

به راستی آیاتی روشنگر نازل کردیم و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَطْفَ بِرِ يَهْدَى اللَّهُ» و معادل آن است، و مناسب معادله‌ی این است که بگوید: «و يضل الله عن نوره من يشاء». لکن برای اشاره به این که هدایت از غایات ذاتی، و گمراه کردن از غایات عرضی است گویی که فقط از فعل عبد است و جز آن نیست از آن جمله عدول کرد و فرمود: کسانی که به نور یعنی به علی علیه السلام و ولایت او کافر شدند، یا عطف بر جمله‌ی «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا» و معادل با آن است، یعنی مردانی که در آن‌ها خانه‌ها تسبیح نمی‌گویند.

أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ آمَنَ مَانِدٍ سَرَابٍ اسْت، عدول به این عبارت کرد برای اشعار به این که اعمال آنان مانند سراب بودن معلول کفر آن‌هاست، و نیز اشاره به این است که عدم تسبیح

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۴

نیز به علت کفر آنان می‌باشد.

یا عطف بر جمله‌ی «رجال» است بنا بر این که «رجال» خبر برای مبتدای محذوف باشد، یا عطف بر جمله‌ی «یخافون» است بنا بر این که مستأنفه باشد.

بِقِيَعِهِ لَفْظٌ «قِيَع، قِيَعَةُ قِيَعَان» با کسر قاف در همه‌ی اینها جمع «قاع» است و آن عبارت از زمین صاف و هموار و مطمئن است که کوهها از آن منشعب شده‌اند.

يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ و این از تشبیهات تمثیلی است که عمل کافر را که شبیه طاعت‌هایی است که از شخص قبل از ولایت صادر می‌شود و با تلقیح ولایت و بیعت خاص ولوی دارای مغز شده است، به سراب تشبیه کرده که به صورت آب جاری در صحرائی دور می‌درخشد آیت تشبیه از این رو است که صورت عمل او طراوت و خرمی دارد، ولی از معنای طاعت خالی است و عمل او فانی است به نحوی که هیچ اثری از آن بر نفس باقی نمی‌ماند.

از سوی دیگر در این آیه اعمال کافری که این عمل را انجام می‌دهد، یا ناظر به این عمل را که کردار او به ظاهر حق طلب است در حالی که حق از او پنهان و مستور می‌باشد و عمل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۵

کننده به صورت این عمل فریب می‌خورد، به تشنه‌ای تشبیه کرده است که به صورت سراب فریب می‌خورد.

توجه عامل یا ناظر به صورت این عمل و فریب خوردن او را تشبیه به فریب خوردن تشنه و عجله کردن او در رفتن به سوی سراب کرد.

و فنای عمل و از بین رفتن آن را به نحوی که در وقت حاجت هیچ اثر از آن نماند تشبیه به از بین رفتن و فناء سراب نمود که شخص بعد از شدت احتیاج که در اثر شدت تشنگی پدید می‌آید که آنهم معلول سرعت حرکت و تهیه کردن آب خوردن پیش می‌آید وقتی به آنجا می‌رسد می‌بیند سراب از بین رفته و فانی شده و در آنجا چیزی نیست.

و کافر وقتی در روز قیامت خدا را می‌یابد و خداوند او را محاسبه می‌کند، و امانتی را که نزد او به ودیعت گذاشته مطالبه می‌کند این حالت را تشبیه به یافتن آب آن تشنه‌ای کرده که به سرعت به سوی سراب می‌شتافت و به آنچه که امید بسته بود ناامید گشت، که ناگهان با یک حسابگر قوی رو برو می‌شود که از آن تشنه طلبکارهاست و طلب‌های خود را مطالبه کند و به حساب او رسیدگی می‌نماید.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ تهدید کافر و تهدید کسی است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۶

که نظر به صورت عملش دارد، که سرعت حساب کنایه از این است که ناچیز و بزرگ و ریز و درشت از خدا فوت نمی‌کند.

و نفوس صاف گردد به صورت مشایخ آنان در قلوبشان ظاهر می‌گردد.

و قول خدای تعالی: نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ اشاره به همین ظهور است، چه در قیامت نفوس از حجابهای ماده صاف می‌شود و ولایت آنان به صورت امامشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۶۹

ظاهر می‌شود، و به واسطه ظهور همین نور است که جمیع خیرات محقق گشته و جمیع شرور و بدی‌ها دفع می‌شود، و آن ولایت مانند سفینه‌ی نوح است که هر کس به آن متوسل شود از امواج فتنه‌ها و تاریکی‌های زمان ایمن می‌گردد.

مولانا به همین ولایت اشاره کرده آنجا که گفته است:

بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتی‌ام به طوفانی ز من

ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یا بد فتوح

و اشعار زیر نیز به همین ظهور اشاره دارد.

چون خدا مر جسم را تبدیل کرد رفتش بی فرسخ و بی میل کرد

چونکه با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی

هین میر آلا که با پره‌های شیخ تا بینی عون لشگرهای شیخ

فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ كَسَى كَخَدَاوَنْدٍ لِأَنَّ نُوْرًا قَرَارَ نَدَهْدُ أَوْ دَارَايَ هَيْجَ نُوْرِي نَيْسَتْ، زِيْرَا كَهْ ذَاتُ أَوْ مَقْتَضِيْ اَيْنَ اسْتَكْهَ دَرِ ذَاتِ وَ

صِفَاتِش هَيْجَ نَدَاشْتَهْ بَاشَدُ وَ هَرِ چِيْزِيْ اَزِ طَرْفِ خَدَا بَرِ أَوْ عَطَا شُوْد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۰

پس گویا که خدای تعالی فرموده: چنین شخصی دارای نور نیست، زیرا که ذات او دارای نور نیست.

و جهت اشاره به بعضی از وجوه تأویل از امام صادق علیه السلام شرحی در تأویل آیه وارد شده تا جایی که فرمود: وقتی مؤمن

دستش را در تاریکی فتنه‌ی آنان دراز می‌کند نزدیک است که دستهای خودش را نبیند، و کسی که خداوند برای او از نور امامی از

اولاد فاطمه علیها السلام قرار ندهد در روز قیامت دارای امامی از نور نخواهد بود «۱».

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَوَابِ سَوَالِ مَقْدَّرِ اسْتَكْهَ اَزِ قَوْلِ خَدَا: يُسَبِّحُ لَهُ فِيْهَا نَاشِيْ مِيْ شُوْد، زِيْرَا تَقْيِيْدِ

تَسْبِيْحِ بَهْ اَيْنَ كَهْ دَرِ اَنِ خَانَه‌ه‌ا مَرْدَانَ مَخْصُوْصِيْ بَاشَد.

موهم این معناست که در غیر آن خانه‌ها خداوند تسبیح نمی‌شود، پس این سؤال پیش می‌آید که تسبیح غیر مردان مذکور و تسبیح

در غیر آن خانه‌ها چگونه است؟

پس خدای تعالی فرمود: أَلَمْ تَرَ ... وَ اَيْنَ خَطَابِ بَهْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بَهْ كَسَى اسْتَكْهَ دِيْدِنَ اَزِ أَوْ مَمْكَنَ اسْتَكْهَ، زِيْرَا هَرِ

بِيْنْدَهْ وَ قَتِيْ بَا كُوْچَكْتَرِيْنِ تَأْمَلِ نَظْرَ كَنْدَ مِيْ بِيْنْدَ كَهْ جَمِيْعِ ذَرَاتِ دَرِ

(۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۶۱۲ ح ۱۹۹ و الکافی ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۱

جمیع احوال و جمیع افعال در تسبیح پروردگار و تسبیح برای پروردگار هستند.

زیرا که همه‌ی ذرات به طور مستمر و دائم در استکمال فطری می‌باشند، و این کمال‌جویی و استکمال‌تنزیه لطیفه‌ای است که

عبارت از اسم ربّ و آینه‌ی او است، که آن تنزیه از نشانه و برچسب نقصان و حجاب‌های قوا و خارج کردن آن لطیفه از قوا به

فعلیت‌هاست.

و این تسبیح کامل‌تر و تمام‌تر از تسبیح زبانی اختیاری است که بیشتر اوقات آمیخته با اغراض نفسانی و آلوده کردن آن لطیفه

می‌باشد، که این در حقیقت ترک تسبیح و ضد آن است.

مکرر این مطلب گذشت که مقصود از تسبیح ربّ خواه فعل تسبیح بدون واسطه به «ربّ» یا اسم ربّ متعدی شود، یا به واسطه باء یا لام زایده تقویت شود، و یا لام تعلیل متعدی گردد عبارت است از تنزیه آن لطیفه از شایبه‌ی قوه و استعداد، که آن لطیفه مرتبه‌ی نازله‌ی ربّ و اسم او است، و تنزیه آن لطیفه جز تنزیه به ربّ نیست و با تنزیه آن لطیفه تنزیه ربّ محقق می‌شود.

پس همه‌ی کسانی که در آسمانها هستند خدا را تسبیح می‌گویند و به خاطر خدا تسبیح می‌گویند، مقصود جمیع موجودات آسمانها و زمین است و الطّیْرُ، و ذکر کردن پرنده بعد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۲

موجودات آسمانها و زمین بدان جهت است که پرنده‌ها در زمین هستند و نه در آسمان، بلکه اغلب در بین آسمان و زمین قرار دارند.

و ممکن است مقصود از آن دو ذوی العقول باشد، و ذکر پرنده از بین سایر حیوانات برای آن است که پرنده‌ها از سایر اصناف حیوانات شریف‌تر و زیرک‌تر هستند.

صِدَاقَاتٍ یعنی در حالی که پرنده‌ها دارای بالهای صاف هستند که در آسمان پر نمی‌زنند، و این تفسیر مشعر به این است که ذکر پرنده‌ها بدان جهت است که آنان بین آسمان و زمین هستند.

كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ صَلَاةٌ عبارت از دعا و رحمت و عبادت مخصوصی است که در هر ملت و دینی و برای هر ائمتی وضع می‌شود. و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است، چه خداوند دعای هر کس و رحمتی را که شایسته‌ی او و عبادت خاص او را می‌داند، و هر کسی که در زمین و آسمان است و پرنده‌ها کیفیت دعای خویش برای خدا و طریق رحمت مخصوص و عبادت مخصوص به خود را می‌داند، که طریق رحمت هر کس و کیفیت دعای او برای خدا عبارت از سیر او بر طریق مخصوص و منحرف نشدن از آن طریق است، و آن عبادت مخصوص به او است.

بنابر این ممکن است ضمیر «علم» به خدا و به هر کسی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۳

هر موجود برگردد.

و تَشْبِيحُهُ چگونگی تنزیه هر موجودی خدا را به این است که از قوایش به فعلیاتش خارج شود و هر موجودی چگونگی تنزیه خودش را می‌داند.

نهایت این که غیر صاحبان عقول با ادراک بسیط علم پیدا می‌کنند، نه با ادراک و شعور ترکیبی (ترکیب از غرایز و علم حضوری و حصولی).

چنانچه در قول خدای تعالی است: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ که مقصود شعور ترکیبی است. وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَفْعَلُونَ خداوند به آنچه که انجام می‌دهند دانا است، پس به آنان بر حسب افعالشان پاداش و جزا می‌دهد، و چیزی از افعال آنان از خدا فوت نمی‌شود تا پاداش ندهد.

و لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در حالی که خدای تعالی خالق و آفریننده‌ی آسمانها و زمین است.

پس چگونه افعال خلقش را نمی‌داند؟! وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ غایت نهایت همه‌ی دگرگونیهای مالکانه‌ی آسمانها و زمین از آن خداست.

افعال هر کسی که در آسمانها و زمین است به خدا برمی‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۴

بدین معنا که فاعل در کل خداست و واسطه‌های به منزله‌ی آلات هستند، مانند قلم و دست و نیروی محرک و قوه‌ی شوق و اراده برای نفس پس هر گاه کسی به افعال بندگان نظر نماید، توجه می‌کند که آن افعال از بندگان صادر شده است، لکن اگر به این مطلب توجه داشته باشد که بندگان خدا تحت تسخیر و فرمان نفوس خویش هستند و نفوس آنان تحت تسخیر اراده‌ی افعال است و اراده‌ی افعال از غیر آنان به سوی آنان نازل شده است می‌فهمند که همه‌ی افعال بر حسب سینه‌ها به کسی بازمی‌گردد که اراده‌های بندگان تحت تسخیر و فرمان او و او جز خدا کسی نیست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا مِنْ جَمَلِهِ مُسْتَأْنَفَهُ وَ فِي مَقَامِ تَعْلِيلِ «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ» يَا «إِلٰهِي اللَّهُ الْمَصْتَبِرُ» يَا تَعْلِيلِ لِجَمْعِ وَ خَطَابِ بِه مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آله است، چون او است که مثل این مطالب را می‌بیند، نه کسی که از مشاهده‌ی فعل حق در افعال عباد و طبایع محجوب است.

و ممکن است خطاب به هر کسی باشد که رؤیت و دیدن از او ممکن است، یا خطاب رای هر بیننده است که هر بیننده‌ای شایسته است چنین باشد.

بنابر احتمال اول و دوم استفهام برای تعزیر، بنا بر احتمال سوم برای توبیخ است و «ازجاء» به معنای سوق دادن و راندن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۵

ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُمْ قِطْعَةَ هَايِ پراکنده ابر را جمع می‌کند.

ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ وَ سِيسِ بَعْدِ اَزْ جَمْعِ كَرْدَنِ قِطْعَاتِ اَبْرِ اَن هَا رَا رُكَا مًا مِتْرَا كَم وَ فِشْرَدِه قَرَار مِي دِهْد.

فَتَرَى الْوَدْقَ يَنْسِلُ مِنْ بَارَانِ رَا مِي بِنِي يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ كِه اَز اَبْر هَا خَارِج مِي شُود، وَ مَقْصُود اَز فِرْسْتَادَنِ بَارَانِ اَز آسْمَانِ، فِرْسْتَادَنِ اَن اَز اَبْر هَا اِسْت، چُون هَر چِيزِي كِه بَا لَاقَرَار كِيزِد، اَن آسْمَانِ اِسْت.

مِنْ جِبَالٍ فِيهَا بَدَلِ اَز قَوْلِ خِدا «مِنَ السَّمَاءِ» اِسْت وَ مَعْنَايِ اَن اِسْت كِه اَز اَبْر هَا وَ اَز قِطْعِه بَزْرَكِ وَ بَلَنْدِ اَبْرِ اَز فِرَازِ كُوه هَا.

مِنْ بَرْدٍ بَعْضِي تَكْرُكِ مِي شُود كِه، لَفْظِ «مِنْ» تَبْعِيضِيَه مِي بَاشْد، وَ وَجُوهِ دِيْكَرِ دَر اَعْرَابِ آيِه وَ مَعْنَايِ اَن وَجُوهِ جِدا ضَعِيْفِ اِسْت.

فَيَصِيبُ بِه مَنْ يَشَاءُ وَ ضَرَرِ تَكْرُكِ رَا بِه هَر كَسِ كِه بَخُوهَا دِ مِي رِسا نَد.

پس زراعت و مال او را نابود می‌سازد و خانه‌اش را خراب می‌کند.

وَ يَصِيرُ فُؤُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَا دُ سَيْنَا بَرْقِه وَ اَز هَر كِه خُوهَا دِ بَا زَش دَا رِد، رُوشَنِي بَرَقِ اَبْرِ يَا تَكْرُكِ چَنان مِي تَا بَد كِه يَدْهَبُ بِالْأَبْصَارِ رُوشَنِي دِيْده هَا رَا اَز بِيْنِ مِي بَرْد.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ اِسْت، گُويَا كِه كُفْتِه شُده! چَكُوه نِه اِسْت حَالِ شَب هَا وَ رُوز هَا كِه گَاهِي اَبْرِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۶

نیست و گاهی هست و گاهی باران و تگرگ است و گاهی نیست؟

پس خدای تعالی فرمود: خداوند شب و روز را میگرداند بدین گونه که بعضی از آن دو را گرم و مرطوب قرار می‌دهد: و در نتیجه در آن بخار حاصل می‌شود که ابر و باران و تگرگ پدید می‌آید و بعضی از آن دو را خیلی گرم یا خیلی سرد یا خیلی خشک قرار می‌دهد که در آن ابر پدید نمی‌آید، یا مقصود از آیه این است که جای شب را روز و جای روز را شب قرار می‌دهد، یا مقصود این است که شب را و روز را بلند و کوتاه قرار می‌دهد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ عِبْرَتِ اِسْت بَرَايِ صَا حِبَانِ بَصِيْرَتِ، يَعْنِي كِسا نِي كِه اَشْيَا رَا اَز جِهْتِ حَكْمَت هَا، مِصْلَحْت هَا، نِظْمِ وَ تَرْتِيْب هَا وَ غَايَا تِي كِه بَر اَن هَا مِتْرَتَّبِ مِي شُود مِي بِيْنِنْد، كِه اِيْنانِ اَز اِخْتِلَافِ شَبِ وَ رُوزِ اَز جِهْتِ بَلَنْدِي وَ كُوتَاهِي وَ سَرْدِي وَ كُورْمِي وَ نُورِ

ظلمت عبرت می‌گیرند و به آن‌ها با دیده‌ی عبرت می‌نگرند.

و از این اختلاف و نظم و هماهنگی در اختلاف و حکمت‌هایی که در آن به ودیعت گذاشته شده، و غایاتی که بر آن مترتب گشته مانند تربیت همه، و غایاتی که بر آن مترتب است مانند تربیت همه‌ی موالید... استدلال می‌کنند بر این که آفریننده‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۷

شب و روز دانا، حکیم، توانا و قوی است، و این نظم و هماهنگی در اختلاف جز از مبدأ حکیم ساخته نیست، و از دهر و زمان نیست چنانچه دهریون می‌گویند.

و از طبع هم نیست چنانچه طبیعیون قایلند و مجرد اتفاق و تصادف نیست، چنانچه عده‌ای به بخت و اتفاق معتقد شده‌اند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ إِنَّ جَمْلَةَ حَالِيهِ، یا معطوف بر قول خدا: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخِجُ...» به لحاظ معناست.

چه این آیه در معنا چنین است: اللَّهُ يَسْخِجُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ اسْتَفْهَامِ وَ نَفْيِ جِزْ تَأْكِيدِ اَيْنِ مَعْنَا نَيْسْتِ، یا عَطْفِ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یا بَرِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ یا بَرِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي بِه لِحَاظِ مَعْنَا، یا بَرِ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ می‌باشد.

مقصود از آب که خداوند جنبنده‌ها را از آن آفریده همان نطفه است، لذا لفظ «ماء» را به صورت نکره آورد تا اشاره به نوع خاص از آب، یا به جنس آب باشد، که آن جز ماده‌ی هر جنبنده است، و بقا و حیات هر جنبنده به آن بستگی دارد.

فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ بَعْضِي اَزِ حَيَوَانَاتِ بَرِ شَكْمِ رَاهِ مِي رُونْدِ، مانند مارها و ماهی‌ها و کرم‌ها.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْهِ وَ بَعْضِي اَزِ اَنْهَا بِا دُو پَا رَاهِ مِي رُونْدِ، مانند انسان‌ها و پرندگان از حشرات زمین.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۸

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَ بَعْضِي اَزِ حَيَوَانَاتِ بَرِ چَهار پَا رَاهِ مِي رُونْدِ مانند چهارپایان و درندگان و غیر آن‌ها.

خدای تعالی فرمود که بعضی از حیوانات بر بیشتر از چهار پا راه می‌روند، چون بیشتر حیواناتی که بر بیش از چهار پا راه می‌روند اعتمادشان بر چهار پاست، آنچه که اعتماد و تکیه‌اش بر بیش از چهارپاست بسیار اندک و نادرست.

و به ابی جعفر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بعضی از حیوانات بر بیش از چهار پا راه می‌روند. «۱»

يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ خَدَاوَنْدِ اَنْچِه رَا كِه مِي خَوَاهْدِ مِي اَفْرِينْدِ وَ اَيْنِ بِه مَنزَلِهِي اَيْنِ اسْتِ كِه بگويِد: بَعْضِي اَزِ حَيَوَانَاتِ بَرِ بِيْشِ اَزِ

چهارپا راه می‌روند و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا در حیوان چیزی هست که بر بیشتر از چهارپا راه رود؟

پس فرمود: خداوند آنچه را که بخواهد می‌آفریند إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خداوند بر هر چیزی تواناست، پس قدرت دارد خلق

کند چیزی را که بر بیشتر از چهارپا راه رود، پس این جمله در مقام تعلیل قول خدای تعالی: يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می‌باشد، و آوردن

لفظ «من» که مخصوص صاحبان عقل و خرد است در مورد غیر صاحبان عقل از جهت غلبه دادن صاحبان عقل و نزدیک بودن آن

دو به یکدیگر است.

(۱) - مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۴۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۷۹

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ وَ مَا آيَاتِ رَا اَزِ مَقَامِ مَشِيَّتِ وَ مَقَامِ اَقْلَامِ وَ الْوَاحِ فَرُو فَرَسْتَادِيْمِ.

منظور این که آیات تدوینی را در صورت آیات قرآنی فرستادیم، و آن را برای تو تلاوت کردیم.

و آیات تکوینی را در صورت‌های طبیعی نازل نمودیم، از قبیل تسیح آنهایی که در آسمانها هستند، و راندن ابرها و نازل نمودن

باران، و گرداندن روزها، و آفریدن همه جنبنده‌ها از آب، و نیز گوناگونی در حرکت و راه رفتن و غیره پدید آوردیم.

مُبَيِّنَاتٍ كِه اَنِ آيَاتِ وَاضِحِ وَ رُوشِنِ يَا وَاضِحِ كُنْدِه وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ خَدَاوَنْدِ بِه وَسِيْلِهِي اَنِ آيَاتِ هَرِ كِه

را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید.

بنابر این در هدایت نیافتن بعضی با وضوح آیات هدایت کننده تعجیبی نیست، زیرا که هدایت فقط به دست خداست، و راه مستقیم عبارت از ولایت و طریق قلب است.

آیات ۴۷-۵۷

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷] ص: ۳۷۹

اشاره

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱)

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَأَفْسَدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَمَّا نَسُوا مَا وَعَدُوا اللَّهَ بِإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۱

ترجمه: ص: ۳۸۱

و می گویند به خداوند و پیامبر ایمان آوردیم و فرمان بردیم، سپس گروهی از آنان بعد از این روی می گردانند، و اینان مؤمن نیستند.

و چون به سوی خداوند و پیامبر خوانده شوند که [پیامبر] در میان آنان داوری کند، آنگاه است که گروهی از آنان رویگردان می شوند.

و اگر حق با آنان باشد [شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می آیند.

آیا در دل‌هایشان بیماری است، یا شک و شبهه دارند، یا می ترسیند که خداوند و پیامبر او بر آنان ستم روا دارند، نه بلکه اینان ستم پیشه‌اند.

سخن مؤمنان، چون به سوی خداوند و پیامبر خوانده شوند که در میان آنان داوری کند، تنها این است که می گویند شنیدیم و فرمان بردیم، و اینانند که رستگارند.

و کسانی که از خداوند و پیامبر او اطاعت کنند و از خداوند بترسند، و از او پروا داشته باشند، اینانند که کامیابند.

و سخت‌ترین سوگندهایشان را به [نام] خداوند می خورند که اگر به ایشان دستور دهی [برای جهاد] بیرون می آیند. بگو سوگند نخورید. اطاعت نیکو باید، بیگمان خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

بگو از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید و اگر روزی بگردانید، به عهده‌ی او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما

تکلیف خود شماست و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر جز پیام رسانی آشکار نیست. خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۲

همچنانکه کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینان] گرداند و دینشان را که بر آنان می‌پسندد، برای آنان پایگاه دهد، و بعد از بیمناکیشان، به آنان امن و امان ببخشد که مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهد و کسانی که بعد از این کفر ورزند، اینانند که نافرمانند.

و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از پیامبر اطاعت کنید باشد که مشمول رحمت شوید.

کافران را هرگز در این سرزمین به ستوه آورنده [مؤمنان] مپندار، و سرا و سر انجام آنان آتش دوزخ است، و بد سر انجامی است.

تفسیر ص: ۳۸۱

و يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ أَيْ جَمَلَهُ عَطْفٌ بِر «اللَّهُ يَهْدِي» است، اعمّ از آن که معطوف بر «قد أنزلنا» باشد یا حال باشد.

و ممکن است «يقولون» ال باشد به تقدیر بر مبتدا یعنی در حالی که آنان می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، عده‌ای از آنان رو گردانند، منظور این است که ایمان آنان به تنهایی (با عملشان) منافات دارد.

لذا فرمود: وَ مَا أَوْلَيْتَكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ در واقع آنان از جمله مؤمنان نیستند، زیرا وقتی که خدا و رسولش آنان را می‌خوانند که بینشان داوری کند بعضی از این درخواست،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۳

رو برمی‌گردانند این بیان وجه دیگری است که دلالت بر عدم ایمان آنان می‌کند.

وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ولی اگر به آنان حق داده شود می‌پذیرند به آن ادعا می‌کنند.

این نیز وجه دیگری برای دلالت بر عدم ایمان آنان است و دلالت بر این است که توجه آنان به اسلام برای جلب نفع در دنیایشان است.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دل‌های آنان مرضی است که به سبب آن مرض از اسلام و حقّ روی می‌گردانند با این که یقین به حقّ دارند امّ از تائبوا یا آنان در نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شک کرده‌اند.

أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أَوْلَيْتَكَ هُمُ الظَّالِمُونَ آیا می‌ترسند که خدا و رسولش در حقّ آنان ستم روا دارند با این نحوه فکر و عمل آنان ظالم و ستمگرانند، نه خدا و رسولش تا توهم نمایند که خداوند به آنان ظلم و ستم خواهد نمود. (۱)

(۱) در مورد مصداق و شأن نزول این نظریات مختلف است شیخ طوسی در تفسیر البیان می‌نویسد:

گفته‌اند در توصیف منافقان نازل شده است ... و گفته‌اند که در باره‌ی مردی از منافقان و مرد یهودی که دعوی بود نازل شده است که یهودی آن مرد را به رفتن نزد رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت می‌کرد ولی منافق او را به رفتن نزد کعب بن اشرف رییس دعوت می‌کرد یهودیان گفته‌اند: در حقّ حضرت علی علیه السلام و مردی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۴

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرٍ از حال مؤمنین است که ایمانشان مجرد قول و گفتار نیست بلکه مؤمنان حالشان اینگونه

است إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا يَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنُوا عَادِلِينَ كَلِمَاتٍ يُحْيِيكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ اللَّهُ يُخَيِّرُكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
 ما باشد یا بر ضرر ما.
 وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ وَأَطَاعَتِ مِي كُنْمِ اَيْنَانِ رَسْتِگَارَانْد،
 پس کسانی که از خدا و رسولش اطاعت کنند و خدا ترس و پرهیزگار باشند و آنان کامیاب شوند گانند.
 لفظ «يَتَّقَهُ» با کسره‌ی قاف و هاء بدون اشباع خوانده شده و با سکون قاف و کسره‌ها بدون اشباع خوانده شده تا در تخفیف تشبیه به لفظ

از بنی امیه نازل شده است که او را به نزد رسول الله می خواند و به نزد یهود و منازعه مربوط به ملک و آب بود و بلخی گفته است که بین علی علیه السلام و عثمان منازعه‌ای در باره زمینی بود که آن را از علی علیه السلام خریده بود سپس آن زمین سنگی پیدا شد. تصمیم گرفت آن را به خاطر این عیب به حضرت علیه السلام برگرداند و حضرت علیه السلام نمی پذیرفت و می گفت بین من و تو رسول الله صلی الله علیه و آله حکم است. اما حکم بن العاص (از خویشان عثمان و از بنی امیه بود) به آن مرد می گفت اگر به او داوری بری به نفع پسر عمش علی علیه السلام حکم خواهد کرد پس با او به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند. آنگاه این آیه نازل شد. (وجهی که علی علیه السلام با یکی از بنی امیه اختلاف داشت، چه عثمان و چه دیگری با فحواي آیات و صفات مؤمن که پس از آن ذکر شده که به طور جامع در مورد علی علیه السلام بیشتر مقبول است) مترجمان
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۵

«کتف» شده باشد، با کسره‌ی قاف و کسره‌ی هاء با اشباع خوانده شده که طبق اصل است و با کسره‌ی قاف و سکون هاء خوانده شده تا ضمیر آن تشبیه به هاء سکت شود.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ

آنان که گفتند: «آمنا بالله» یا آنان که از حق روی گردانیدند به خدا سوگند یاد کردند جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
 لفظ «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»
 مفعول مطلق نوعی است.

یعنی سوگند یاد کردند و در سوگندهایشان مبالغه نمودند، چنانچه همین عادت کسی است که بسیار دروغ می گوید، که سوگند را زیاد می خورد و آن را تأکید و سنگین و غلیظ می کند.

يَا «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»

مفعول مطلق فعل محذوف است که آن حال است و عبارت چنین بوده است: «يجهدون جهد أيمانهم».

لَيْسَ أَمْرُهُمْ

که اگر به آنان دستور خروج به غزوه‌ها بدهی لَيُخْرِجَنَّ قُلُ

آنان بیرون خواهند رفت پس و تو به آنان بگو: لَا تُقْسِمُوا

سوگند یاد نکنید و احتیاجی به سوگند نیست، زیرا که طاعت و عبادت تو.

طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ

طاعت معروفی است که عقل و عرف به آن اعتراف دارند و رضایت می دهند، نفع آن به خود آنان بر می گردد نه احتیاج به اظهار و قسم باشد.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلُ

که البتّه خدا به آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۶

می‌کنند آگاه است لذا به آنان بگو:

أَطِيعُوا اللَّهَ خُدا را با عمل اطاعت کنید، نه به گفتار فقط.

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا رَسُولَ خُدا را نیز با عمل اطاعت کنید پس اگر آنان از اطاعت رسول روی گردانند هیچ ضرری به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ نَمِیْ زنده.

فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس آنچه که بر عهده‌ی رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ است که بر عهده‌ی او گذاشته است، و آن تبلیغ رسالت اوست که تبلیغ کرده است و وظیفه‌ی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ است که بر عهده‌ی شما از حقّ بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ باشد.

وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ بِرِشْمَا است آنچه بر عهده‌ی شما گذاشته شده است، یعنی متابعت و پیروی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ است، از این رو ضرر روی گردانیدن به خود شما باز می‌گردد، نه بر پیامبر و خدا.

وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ اِغْرَابَاتٍ کنید به سوی ایمان رهنمون می‌شوید که آن سرمایه‌ی آخرت شما امت است، و ان ولایت علی علیه السلام است.

وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ بر رسول جز تبلیغ نیست، الْمُبَيِّنُ آن هم تبلیغ واضح به نحوی که بر کسی مخفی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۷

نباشد، یا به نحوی که ظاهر کننده‌ی مقصود باشد.

وَ عَدَّ اللَّهُ جَوَابَ سُؤَالٍ مَقْدَرٍ است، گویا که گفته شده: برای اطاعت کننده‌ی رسول چه چیز است؟ یا برای کسی که به ایمان حقیقی رهنمون گشته چه چیز است؟ پس فرمود: خداوند به آنان وعده داده، و در وعده‌ی خدا خلاف نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ كَسَانِي که با بیعت عامّ نبوی یا با بیعت خاصّ ولوی ایمان آورده‌اند.

وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ عَمَلٍ صَالِحٍ انجام دادند که لازمه‌ی ایمان است، تا ایمان آن‌ها مستقرّ شود.

لِيَشْكُرُوا لِقَدْرِهِمْ آن‌ها را جانشینان گذشتگان یا جانشینان خودش قرار می‌دهد.

فِي الْأَرْضِ در زمین عالم صغیر، یا زمین عالم کبیر، بدین گونه که جبارهای مسلط بر زمین را از زمین خارج می‌کند، یا آنان را با رغبت یا بدون رغبت مطیع اسلام می‌نماید.

كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانچه کسانی را که قبل از آن‌ها بود در عالم صغیر و کبیر خلیفه و جانشین قرار داد.

بدان که الفاظ قرآن به جهت گستردگی که دارد بر یک معنا و یک وجه حمل نمی‌شود، بلکه منظور از آن الفاظ جمیع معانی آن با جمعی و جوه آن می‌باشد، که هم متکلم و هم مخاطب آن را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۸

وسیع و گسترده حمل می‌نماید.

پس اگر مقصود از ایمان اسلام باشد که با بیعت عامّ نبوی حاصل می‌شود ممکن است مقصود از عمل صالح اعمالی باشد که لازمه‌ی اسلام است، چنانچه ممکن است مقصود از استخلاف و جانشین قرار دادن تسلط صوری و غلبه در دنیا باشد.

چنانچه در روایت وارد شده است که وقتی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ به مدینه آمدند، و انصار به آنان پناه دادند همه‌ی عربها اتفاق نمودند که رسول خدا و یارانش را آزار و اذیت نمایند، و بدون سلاح نمی‌خواستند و جز با سلاح صبح نمی‌کردند.

پس رسول خدا و اصحابش فرمودند: می‌بینید که ما زندگی می‌کنیم تا امن و مطمئن بخواییم و جز خدا از کسی نترسیم؟ پس این آیه نازل شد و بعد از غلبه‌ی بر مدینه و حومه‌ی آن و مطیع شدن عرب یا بعد از فتح مکه صدق آیه محقق گشت. چنانچه بعضی گفته‌اند که این آیه در فتح مکه نازل شده است.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: زمین برای من جمع شد پس مشارق و مغارب آن به من نشان داده شد، و ملک امت من به آن مقدار از زمینی که برای من جمع گشت و نشان داده شد خواهد رسید. و در خبر دیگری از مقدار از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۸۹

زمین خانه‌ای باقی نمی‌ماند مگر آن که کلمه‌ی اسلام را بر آن خانه داخل نماید، چه با عزت باشد یا با ذلت، یا آن‌ها را عزیز می‌کند و از اهل اسلام قرار می‌دهد، یا آن‌ها را ذلیل می‌کند تا به دین اسلام گردن نهند (۱).

بنابر این معنای قول خدا: **وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ** خداوند آنان را بر مخالفین و دشمنانشان مسلط خواهد کرد تا اظهار کلمه‌ی اسلام و لوازم آن ممکن باشد.

و ممکن است مقصود از عمل صالح بیعت ولوی ایمانی و از استخلاف جانشینی در علم و تصرف نسبت به عالم صغیر یا به عالم کبیر باشد.

و ممکن است مقصود از جانشینی لطیفه‌ی ولوی آنان باشد که به صورت ولئی امر در ملک صغیرشان ظاهر می‌شود، که هرگاه آن لطیفه قوی و متمکن گردد در علم و عمل عالم صغیر و کبیر جانشین خدا می‌شود و ممکن است مقصود از استخلاف جانشینی در نبوت یا رسالت بعد از جانشین شدن لطیفه‌ی ولوی باشد.

اگر مراد از ایمان ایمانی باشد که با بیعت ولوی حاصل شده است ممکن است مقصود از استخلاف جانشینی در ملک، یا جانشینی در علم و عمل باشد، یا استخلاف در نبوت و رسالت

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۵۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۰
باشد.

و اگر مقصود از ایمان ایمان شهودی است که جز با شهود ملکوت ولئی امر محقق نمی‌شود ممکن است مقصود از عمل صالح باقی ماندن بر حضور نزد ولئی امر باشد و مقصود از استخلاف جانشینی در نبوت یا رسالت باشد.

و بر این معانی و وجوه در اخبار اشاره شده است، چه در اخبار «الذین آمنوا» گاهی به مسلمین و گاهی به مؤمنین که ولایت را با بیعت خاص ولوی قبول کرده‌اند.

و گاهی هم به کسانی که در ایمان کامل هستند مانند ائمه‌ی اطهار علیهم السلام تفسیر شده است و استخلاف (جانشینی) نیز گاهی به جانشینی در ملک و گاهی به جانشینی در علم و دین و عبارت، و گاهی به جانشینی در ظهور قائم علیه السلام تفسیر شده است و هر کس طالب اخبار است به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا از ترس دشمنان ظاهری در عالم کبیر و دشمنان باطنی در عالم صغیر در امان باشند.

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي و تنها مرا پرستند و به هیچ یک از انواع شرک صوری و باطنی مشرک نشوند.

شَيْئًا و به هیچ یک از بت‌ها، هواها و شرکاء در ولایت روی نیاورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۱

شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ هر کس پس از این آیات کافر شود فاسق خواهد بود، یعنی از حکم خدا و دین او خارج است.

زیرا کسی که به این مقام نرسیده باشد و استعداد دخول در آن مقام در او باقی باشد او مانند این است که از طریق انسائیت خارج نشده است اگر چه هنوز در آن طریق با دخول تکلیفی و سلوکی داخل نشده باشد.

بر خلاف کسی که به این مقام رسیده و سپس از آن خارج شده، که او از قوه به فعل خارج گشته، و با خروج از این مقام فعلیت باطل می‌شد، و در او قوه و استعدادی محقق نمی‌شود، و او در حقیقت فاسق است.

اگر مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنین شیعه باشند که تابع ائمه علیهم السلام هستند وفا کردن به وعده در حال زندگی دنیا یا در حال احتضار است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس نماز را بر پا دارید چون قول خدای تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» کنایه از حاضرین (که) آنان را امر به ایمان و عمل صالح نموده.

پس در حقیقت آیه بدان معناست که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۲

و از سوی دیگر «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مجمل بود و خداوند خواست اعمال صالح را تفصیل دهد.

لذا جمله‌ی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» را بر آن عطف کرد، یا در تقدیر لفظ امر است، یعنی «آمنوا» استفاده می‌شود به خلاف «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» که از قول خدا «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» استفاده نمی‌شود.

پس گویا که چنین گفته باشد: «فَآمَنُوا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ و زکات پردازید در اول سوره بیان و تفصیل به پا داشتند نماز و دادن زکات گذشت.

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ در سایر چیزهایی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به شما امر می‌کند او را اطاعت کنید، یا او را در به پا داشتن و دادن زکات اطاعت کنید.

یعنی داعی و انگیزه‌ی نماز و زکاتتان را محض امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قرار دهید، نه غیر آن از ریا و شهرت و طبق عادت و همانند گشتن با امثالتان یا حفظ مال یا تحصیل مال، یا حفظ عیال و ناموس و جاه و مقام و غیر اینها از چیزهایی که صاحبان نفوس آنان را غایات افعال و عباداتشان قرار می‌دهند، باشد که مورد رحمت واقع شوید.

لَا تَحْسَبَنَّ لَفْظَ «يَحْسَبَنَّ» به صورت غیبت و «تَحْسَبَنَّ» به صورت خطاب خوانده شده، و ممکن است خطاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۳

به مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد یعنی، تو می‌پنداری و ممکن است خطاب عام باشد و بنابر قرائت غیبت فاعل مستتر است، یعنی گمان کننده یا فاعل و به جای آوردنده.

الَّذِينَ كَفَرُوا مَفْعُولٌ أَوَّلٌ در اینجا محذوف است بدین گونه: «لَا يَحْسَبُنَّهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَانِي» که کافر شدند گمان نکنند.

مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ که خدا را از فرمانروایی خودش در زمین عاجز خواهند کرد.

وَمِأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ این جمله کلامی است که از ماقبلش لفظاً و معنای منقطع است یعنی جایگاه ایشان آتش است و البته آن باز گشتگاه بدی است.

آیات ۵۸-۶۴

همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند و چون با او در کاری همداستان شدند [به جایی] نمی‌روند مگر آن که از او اجازه بگیرند. بیگمان کسانی که از تو اجازه می‌گیرند همان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند پس چون برای بعضی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کسی از آنان که خواستی اجازه بده و برای آنان از خداوند آمرزش بخواه چرا که خداوند آمرزگار مهربان است.

خواندن پیامبر را در میان خودتان همانند خواندن همدیگر بشمارید به راستی که خداوند کسانی را از شما که پنهانی و پناه جویانه خود را بیرون می‌کشند می‌شناسد باید کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند بر حذر باشند از این که بلایی یا عذابی دردناک به آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۷

برسد.

بدانید که بیگمان آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداوند است به راستی می‌داند که شما اکنون در چه کاری هستید روزی را که به سوی او بازگردانده می‌شوید، آنگاه آنان را از [نتیجه و حقیقت] آنچه کرده‌اید آگاه می‌گرداند و خداوند به هر چیزی داناست.

تفسیر ص: ۳۹۷

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَلَامٌ بِهِ جَهت یاد دادن ادبی از آداب منقطع است.

لَيْسَتْ أَدْنَىٰ لَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ باید که بندگان که مالکشان شده‌اید، از شما اجازه بگیرند.

در خبری آمده است: اجازه گرفتن مخصوص مردان است، نه زنان، از امام سؤال شد آیا زنان نیز در این سه ساعت باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه و لکن داخل شوند و خارج گردند و درنگ نکنند «۱».

در روایت دیگری است: کسانی که باید اجازه بگیرند بندگان و کنیزان و اطفالی هستند که هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند «۲».

وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ کسانی که بالغ نشده‌اند در هر روز و شب سه مرتبه اجازه بگیرند.

(۱) نور التقلین ج ۳ ص ۶۲۱ ح ۲۳۰

(۲) الصافی ج ۳ ص ۴۴۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۳۹۸

مِنْ قَبْلِ صِيَاةِ الْفَجْرِ پیش از نماز صبح، یعنی در اوقاتی که انسان غالباً از لباسی که ستر عورت می‌کند عاری است و لباس زیبایی و لباس رویین بدن را ندارد و دخول بندگان و غیر بالغ‌های ممیز در آن اوقات موجب دیدن عورت‌ها و جاهای زشت بدن است و این موجب از بین رفتن هیبت شخصی از انظار است.

وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَ هنگامی که لباسهاتان را بیرون می‌آورید، بعد از ظهر و بعد از نماز عشا، وسط و میان شب، چون آن موقع از شب وقت طواف و دخول نیست.

یا امر به اذن و اجازه در دو طرف روز همه‌ی شب را می‌گیرد و موجب استغراق شب، یا برای این است که وجوب اذن در دو طرف موجب وجوب اذن در وسط است به طریق اولی.

ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ این سه موقع زمان شرم است (و نمایان شدن شرمگاه) عورت عبارت از خلل در حد و مرز و غیر آن است، هر چیزی که کمینگاه و پناه شر و زشتی و پوشش باشد عورت است و همچنین ساعتی که زنها از ظهور عورت در آن ساعت بلند

غَيْرَ مُتَّبِرَاتٍ بَرِيْنَةٍ چیزی از زینت و مواضع زینت را ظاهر نساژند، چه اظهار زینت و مواضع آن از چیزهایی که موجب ریبه و تحریک مردان باشد اعم از آن که از پیرزنان باشد یا از غیر آنان جایز نیست.

بلی در مورد پیر زنان موها استثنا شده، چون از دیدن موهای آنان اگر برای مردان انزجار و تنفر حاصل نشود قطعاً رغبت و میلی هم نشان نخواهند داد.

وَ أَنْ يَشْتَعِفْنَ با همه‌ی این احوال که گفته شد پیرزنان نیز اگر عفت پیشه کنند و خود را بپوشانند و لباسهای رویی را در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۲

نیاورند بهتر است.

خَيْرٌ لَهُنَّ جامه را پوشیدن بهتر از درآوردن آن است.

وَ اللَّهُ سَمِيعٌ خدای تعالی شنوا است، پس به مردان چیزی نگویند که موجب ریبه و تحریک باشد.

عَلِيمٌ و خداوند به نیات آنان داناست، پس به قصد تحریک و به ریبه انداختن مردان لباسشان را از تن برنگیرند.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ این جمله استیناف و از ما قبلش در لفظ و معنا «منقطع است» و لذا ادات وصل نیاورد، و نیز بیان ادب دیگری از آداب معاشرت است.

مطلب همانطور که روایت و نقل شده از این قرار بوده که مریض‌ها دوست نداشتند با سالمها معاشرت کرده و با آنان غذا بخورند، و اشخاص سالم و صحیح نیز از معاشرت با مریض‌ها ناراحت بودند و از آن و خودداری می‌کردند.

و از سوی دیگر این احتمال بود که اشخاص سالم از غذا خوردن و معاشرت آنان منزجر و ناراحت شوند، و تندرست‌ها نیز دوست نداشتند با آنان غذا بخورند.

چون مریض‌ها نمی‌توانستند مثل تندرست‌ها غذا بخورند، و آنان که به غزوات می‌رفتند (هر گاه به غزا و جنگ می‌رفتند) زمین‌گیرها و مریض‌ها را در خانه‌هایشان می‌گذاشتند، و زمین‌گیرها خوردن از آن خانه‌ها را خوش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۳

نداشتند.

و هر گاه برای سریه‌ای «۱» خارج می‌شدند کلید خانه‌هایشان را به جنگجویان می‌دادند که هر چه احتیاج دارند بگیرند و بخورند، ولی آنان بدون همراهی صاحبان خانه خوردن از آن خانه‌ها را خوش نداشتند و هر وقت می‌خواستند مریض‌ها را طعام دهند در خانه‌های خود چیزی پیدا نمی‌کردند که بدهند، مریض‌ها را به خانه‌های خویشان خود می‌بردند و مریض‌ها خوردن از آن خانه‌ها را خوش نداشتند، در زحمت و حرج بودند از باب این که توانایی جهاد نداشتند و قدرت بر طاعت نداشتند و مانند افراد سالم نمی‌توانستند تندرست‌ها و مؤمنین را زیارت کنند.

پس خدای تعالی از همه‌ی این موارد حرج و زحمت را برداشت «۲» و فرمود: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ.

وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ حذف متعلق برای این است که شنونده هر احتمال ممکن را بدهد و در اول کتاب گذشت که همه‌ی وجوه محتمل از الفاظ قرآن مقصود است.

پس گویی که چنین گفته باشد: بر آنان که گفته شد باک و حرجی نیست در این که با تندرست‌ها بخورند و با آنان معاشرت نمایند و همچنین از

(۱) - جنگهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله خود شرکت داشت غزوه و اگر خود حضرت نبود و فرماندهی می‌فرستاد سریه نام داشت.

(۲) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۵۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۴

خانه‌هایی بخورند که آنان را به جای خود گماردند، و نیز از خانه‌هایی بخورند که صاحبانشان کلید آنها را به اینان داده‌اند و نیز از خانه‌هایی بخورند که فامیل و خویش با دعوت کنندگان دارند.

و همچنین باکی بر آنان نیست که از جهاد تخلف کرده و مانند صحیح‌ها نتوانند اطاعت و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکنند.

و لفظ «حرج» را تکرار کرد تا اشاره به این باشد که بین این سه گروه در ظن حرج و عدم آن فرقی نیست.

و لَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و بر خودتان نیز حرجی نیست أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ که از خانه‌های خویش بخورید.

«من بیوتکم» جار و مجرور متعلق به مجموع یا مختص به اخیرست، معنای آن این است که بر خودتان حرج و باکی نیست در این که بخورید به تنهایی یا با معلولین، از خانه‌های خودتان، چون فرزند و خانه‌اش برای پدر است خانه‌ی او را در «بیوتکم» داخل قرار داد.

و آن را تنها ذکر نکرد، چنانچه در حق فرزند وارد شده: تو و هر چه که داری مال پدرت می‌باشد.

نیز وارد شده: پاکیزه‌ترین چیزی که مرد می‌خورد از کسب خویش می‌باشد «۱» و فرزند او از کسب او محسوب می‌شود.

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۵۶ و تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۳۵ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۵

أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ خانه‌هایی که کلید آنها را مالک شده‌اید بدین معنا که شما و کیل مالک باشید در کالا یا مخزن یا خانه‌ی او، یا مالک خانه کلید را به صورت عاریه به شما داده، یا مقصود خانه‌ی مملوک و بنده است، چه «مفاتح» جمع «مفتاح» به معنای مخزن است، و مالک بنده مالک ملک بنده است.

أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانه‌های دوست خودتان بخورید که دوستی و صداقت مقتضی خوشحال شدن با خوردن دوست از خانه‌اش می‌باشد و حد اقل این است که اجازه داشته باشد، ولی همه‌ی اینها تا وقتی است که صریحاً عدم اذن از صاحبان خانه‌ها صادر نشده باشد و تا چندی که منجر به اسراف و فساد نباشد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً با صاحبان خانه‌ها با همدیگر بخورید، یا با معلولین، یا با انسان دیگر یا با مهمان بخورید.

أَوْ أَشْتَاتاً یا به طور پراکنده و تنها تنها، زیرا آنان چنانچه بعضی گفته‌اند خوش نداشتند از خانه‌های ذکر شده بدون صاحبانشان بخورند و در بعضی از طایفه‌ها مرد تنها نمی‌خورد و با تنها خوردن به حرج می‌افتاد و در خانه‌های فقرا نمی‌خوردند.

زیرا که غنی و ثروتمند به خانه‌ی فقرای فامیل یا دوستش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۶

که داخل می‌شد و دعوت به خوردن غذا می‌شد برای او خوردن سخت می‌آمد و چنین بودند که هر گاه مهمانی برایشان می‌آمد خوردن غذا جز با مهمان بر آنان سخت می‌شد.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا ادب دیگری از آداب معاشرت است و آن را با فاء آورد چون دخول خانه به دنبال اذن به دخول است فرمود: پس چون به خانه‌ای وارد شدید.

فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ بعضی بر بعضی دیگر سلام کند، که هر یک از معاشرت کنندگان به منزله‌ی نفس دیگری است، یا سلام بر

اهل خانه‌ها بکنید تا آنان نیز سلام بر شما رد کنند، پس سلام شما بر اهل خانه‌ها سلام بر خودتان است. یا سلام بر خودتان بکنید وقتی که کسی را در خانه نمی‌یابید بدین گونه که بگویید: «السَّلام عَلینَا و عَلَی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِینَ» یا بگویید: «السَّلام عَلینَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

تَحِيَّهٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ است بدون این که از لفظ فعل باشد، یعنی این درود و سلام از جانب خدا مشروع گشته یا نازل شده است، زیرا که زبان سلام کننده در وقتی که به امر خدا سلام می‌کند مسخّر امر خدا است، چیزی که بر زبان جاری می‌شود و آن زبان مسخّر خدا باشد از جانب خدا جاری شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۷

مُبَارَكَةٌ مُبَارَكٌ بودن تحیت و سلام بدان جهت است که آن دعوت مؤمن از مؤمن دیگری به واسطه‌ی امر خداست، و دعوت مؤمن از مؤمن برکت بر هر دو است، هر گاه این دعوت به امر خدا باشد و دعوت کننده ناظر به امر الهی باشد برکت آن دعوت مضاف می‌شود.

طَيِّبَةٌ چون در تحیت نفس سلام کننده و سلام گیرنده طیب و پاکیزه، می‌شود.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْآيَاتِ خَدَاوَنَد این چنین برای شما آیات و احکام معاشرت را بیان می‌کند یا آیات تدوینی در بیان احکام معاشرت را این چنین نمایان می‌سازد.

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما حکمت‌ها و مصالح آن آیات را تعقل و اندیشه کنید.

یا شاید که شما عاقل شوید، یا شاید آدابی را که لازمه‌ی معاشرت است تعقل نمایید و آنان را بفهمید و به آنان علم پیدا کنید. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ این جمله در لفظ و معنا از ما قبلش منقطع است یا جواب سؤال مقدر است. گویا که گفته شده: وقتی مؤمنین آن اوامر را امتثال نکنند آیا مؤمن هستند؟

پس فرمود: الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ مُؤْمِنِينَ کسانی هستند که به خدا رسولش ایمان آوردند و از آنچه که به آن امر شده‌اند تخلف نمی‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۸

وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ وَ هَرِ گاه برای امری که مؤمنین را جمع کند مانند جمعه و عید و قتال و مشاوره با او (پیامبر) باشند.

لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ از آنجا نمی‌روند مگر این که برای رفتن اجازه بگیرند.

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُغْضِ شَأْنَهُمْ فَادْنُ لِمَنْ سِئْتٌ مِنْهُمْ أَنَانِي که از تو اجازه می‌گیرند، کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش دارند و چون اجازه خواستند، کار به تو واگذار شده است به هر که خواهی اجازه بده.

وَ اسْتَغْفِرُوا لَهُمُ اللّٰهُ وَ لِلسَّامِيَةِ كُنْ كَمَا تَشَاءُ لِمَنْ سِئْتٌ مِنْهُمْ أَنَانِي که از تو هستند برای آن‌ها معصیت بزرگی است.

إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ خَدَاوَنَد می‌بخشد گناهایی را که از توجه و نظر به غیر تو ناشی شده است، یعنی از این که در آن وقت که نظر کردن جز به سوی تو شایسته نبود، جز به تو نباید نظر می‌کردند توبه کردند، تا خدا آنان را ببخشد.

رَحِيمٌ خَدَاوَنَد به واسطه‌ی توجه به تو و استیذان از تو به آنان رحم می‌کند، نقل شده است که آیه در باره‌ی حنظله بن ابی عیاش نازل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۰۹

و این بدان جهت بود که حنظله در شبی ازدواج کرد که صبح آن شب جنگ احد بود، پس او از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اجازه گرفت که نزد اهلش بماند.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود و حنظله نزد اهلش ماند، سپس صبح که شد در حالی که او جنب بود در جنگ حاضر شد و به شهادت رسید.

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ملائکه را دیدم حنظله را با آب باران می‌شویند در صفحه‌هایی از نقره بین آسمان و زمین و به همین جهت حنظله غسل ملائکه نامیده شده است (۱).

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فَرَأَوْنَهُ وَصَدَّقُوا بِالْحَقِّ لَقَدْ نَزَّلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَذُكِّرْتُمْ وَرَأَى الْكُفْرَانَ كَذَبْتُمْ وَرَأَى الْكُفْرَانَ كَذَبْتُمْ وَرَأَى الْكُفْرَانَ كَذَبْتُمْ
قرار ندهید بدین گونه که اسم یا کنیه‌ی رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ذکر کنید، یا او را با صوت بلند ندا کنید، بلکه صداها را خود را نزد او پایین بیاورید و او را با اسم و کنیه ذکر نکنید، بلکه او را با الفاظ تعظیم مانند یا رسول الله، یا نبی الله و امثال آن ذکر نمایید و نگویید یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا ابا القاسم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چنانچه در خبر آمده است.

به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: فاطمه علیها السلام فرمود: وقتی این آیه نازل شد ترسیدم که به او بگویم: ای پدر بلکه می‌گفتم: یا رسول الله، پس رسول خدا یک مرتبه یا دو مرتبه

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۵۳ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۰

یا سه مرتبه از من اعراض نمود، سپس روی به سوی می‌کرد و فرمود: ای فاطمه این آیه در باره‌ی تو و اهل تو و نسل تو نازل نشده، تو از من و من از تو هستم، این آیه تنها در اهل جفا و غلظت از قریش نازل شده که از اصحاب کبر و تکبر هستند، بلکه تو ای فاطمه بگو: ای پدر که آن برای قلب زنده کننده‌تر و برای رب راضی کننده‌تر است (۱).

و معنای آیه این است که دعا کردن رسول را به نفع یا ضرر شما به خیر یا به شرّ مانند دعای بعضی از شما نسبت به همدیگر نیست در این که ممکن است دعاها را شما مورد اجابت واقع نشود یا دعای رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مانند دعای بعضی از شما که خدا را به نفع بعضی یا به ضرر بعضی می‌خوانید قرار ندهید.

یا مقصود این است که وقتی رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شما را به امری فرا می‌خواند مانند جهاد و غیر آن مانند فراخواندن دیگران قرار ندهید.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ لَفْظَ «قَدْ» لِتَحْقِيقِ اسْتِ، يَعْنِي مُحَقَّقًا خَدَا مِي دَانَد. الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لَفْظَ «النَّسْلُ» وَ «تَسَلَّلَ» يَعْنِي بِه طُورِ مَخْفِيَانِه فرار می‌کنند، یعنی خداوند می‌داند کسانی را که از جهاد و به‌طور مخفیانه می‌گریزند، یعنی خداوند می‌داند کسانی را که از جهاد بطور مخفیانه و یواش فرار می‌کنند به نحوی که کسی بر آن‌ها مطلع نمی‌شود، یا از

(۱) الصّافی ج ۳ ص ۴۵۱ و المناقب لابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۱

مسجد این چنین فرار می‌کنند.

چه نقل شده که خطبه‌ی نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روز جمعه برای منافقین سنگین می‌آمد، پس پشت بعضی از اصحاب مخفی می‌شدند و بدون اجازه از مسجد خارج می‌شدند، بعضی گفته‌اند: از جهاد فرار می‌کردند.

(لواذا) لَفْظَ «لِوَاذًا» مَفْعُولُ لِه، يَا مَفْعُولُ مُطْلَقٌ اسْتِ بَا حَذْفِ مُضَافٍ اَيْنِجِنِينَ: «تَسَلَّلَ لِوَاذًا» يَعْنِي فرار مخفیانه و با پناه گرفتن در پشت

زوراً (۴)

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۴

ترجمه: ص: ۴۱۴

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بزرگ کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا هشدار دهنده‌ی جهانیان باشد.

کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی برنگزیده است، و در فرمانروایی شریکی ندارد، و همه چیز را آفریده است و به اندازه‌اش مقرر داشته است.

و [مشركان] به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند که چیزی نیافریده‌اند و خود آفریده شده‌اند، و برای خود اختیار زیان و سودی ندارند و اختیار مرگ و زندگی و برانگیختن ندارند.

و کافران گفتند این [قرآن] جز افترايي نیست که آن را بر ساخته است و گروهی دیگر بر آن یاریش داده‌اند به راستی که ستم و بهتانی در میان آوردند.

و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نسخه برداشته است، و آن بامداد و شامگاه برای او خوانده می‌شود.

بگو آن را کسی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می‌داند و آمرزگار مهربان است.

و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۵

گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، چرا فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است که همراه او هشدار دهنده باشد؟

یا چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود، یا چرا باغی ندارد که از [باروبر] آن بخورد و مشركان گفتند که جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید.

بنگر که چگونه برای تو مثل می‌زنند و گمراه شده‌اند و راهی [به جایی] نمی‌توانند برد.

تفسیر ص: ۴۱۵

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ لَفْظِ فَرْقَانَ به اعتبارات مختلف اسم قرآن است، به اعتبار نزول آن به مقام فرق و عالم فصل و به اعتبار صدور آن از مقام قلب نبی صلی الله علیه و آله که از آن تعبیر به بیت معمور می‌شود، زیرا مصدر که همان قلب نبی صلی الله علیه و آله می‌باشد در این صورت از عالم فرق می‌شود.

به اعتبار این که حق را از باطل و محق را از مبطل جدا می‌کند و به اعتبار تفرق و پراکندگی آن در نزول که در طول بیست و سه سال انجام گرفته است، به اعتبار محکمت آن که بیان کننده و روشنگر معناست.

و در سوره بقره در آیه هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ و در اول سوره‌ی آل عمران بیان اجمالی فرقان و قرآن گذشت.

و این مطلب نیز گفته شد که اختیار لفظ «تنزیل» بر انزال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۶

در قرآن بدان اعتبار است که قرآن از مقام اطلاق (به‌طور مطلق و کلی) به مقام تقيید (در قید زمان و مکان و عقول افراد) نازل شده و محتاج به کنکاش بسیار و سختی کشیدن از جانب کسی است که قرآن بر او نازل شده است، بر خلاف سایر کتابهای آسمانی که آنها از مقام تقيید نازل شده‌اند و احتیاجی به سختی کشیدن از جانب کسی که بر او نازل شده نیست.

تعليق لفظ «تبارک» بر موصول (الذی) از آن رو است که در حکم حیثیت صله (نزل القرآن) معتبر است، گویا گفته است: خیرات و خوبیهای کسی که قرآن را نازل کرده بسیار و فراوان شده است از آن جهت که فرقان را نازل کرده است.

و این معنا دلالت می‌کند بر این که خیرات قرآن زیاد است، مطلب همین‌طور است، چون کسی که به قرآن متوسل می‌شود، خیرات دنیوی و خیرات اخروی او زیاد می‌شود، چنانچه در آیات و اخبار وارد شده است و چنانچه تجربه شخصی و وجدان انسانی گواه آن می‌باشد.

علی عَبدِهِ بر بنده‌اش مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ.

لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ لَفْظ «عالمین» جمع عالم و آن ما سوی الله است، یا آنچه که در جوف فلک است، یا آنچه که مشتمل بر کثرتها و متحد با وحدت طبیعی باشد، مانند افراد نبات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۷

و حیوان و انسان، یا آنچه که مشتمل بر افراد هر یک از این افراد باشد که مشتمل بر کثرتها و متحد با وحدتهای طبیعی باشد، مانند انواع نبات و حیوان و نوع انسان، یا آن اسم جمع است، چه شرط جمع بستن با واو و نون این است که مفرد آن علم مذکر عاقل یا وصف او باشد.

و نیز چنانکه برخی گفته‌اند «عالمین» مختص به صاحبان عقل و خرد است در حالی که «عالم» اعم از ذوی العقول است.

به هر تقدیر مقصود از عالمین مکلفها از انسان و جن است، که انذار رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مخصوص به آنان است.

نَذِيراً و برای اشعار به این که انذار مخصوص به شأن رسالت است، که تنزیل کتاب مشعر به این مطلب است، چون کتاب جز برای رسول نمی‌شود اکتفا به لفظ «نذیر» کرد و تبشیر را که از شئون ولایت است ذکر نمود.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در گذشته این مطلب بارها گفته شد که لام در چنین موارد بر مبدأ و غایت و مالک داخل می‌شود، چون مقصود ذم کسی است که جز خدا برای خود اله اتخاذ کرده و ذم کسی که رسول و کتابش را انکار کرده لذا خدای تعالی او را خود را به کثرت خیرات وصف نموده، سپس خود را به انزال قرآن بر مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وصف کرده تا به منزله و مانند برهان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۱۸

باشد بر ذم کسی که آن دو را انکار کرده است، سپس خود را به خالق بودن ملک آسمانها و زمین توصیف نمود تا رد بر کسی باشد که گمان کرده شیطان ملکی دارد و از خدا منعزل و جدا و در مقابل خدا و معاند اوست.

وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً و او فرزندی نگرفته است. این سخن رد بر کسی است که گمان کرده عیسی یا عزیر فرزند خداست، و نیز رد بر آن کسی است که گفت: ما فرزندان خدا هستیم (یهودیان که می‌گویند نحن ابناء الله).

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ و این رد بر کسی است که گمان کرده بتها یا ستارگان، یا اهریمن در ملک با خدا شریکند.

وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و او هر چیز را آفرید این سخن رد کسی است که قایل به قدیم بودن ستارگان یا ظلمت یا اهریمن است.

فَقَدَّرَهُ پس او هر چیزی را آفرید و آن را باندازه آفرید، یعنی ذات و احوال و ارزاق آن و مدت بقا و وقت و مکان و اجل آن را

اندازه گیری نمود.

تَقْدِيرًا وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آتَانَ لِلَّهِ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلِقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا چيزی خلق نمی کنند، بلکه خود مخلوق و آفریده شده اند، و برای خودشان مالک نفع و ضرری نیستند تا چه برسد به این که مالک آسمانها و زمین باشند. ج ۱۰، ص: ۴۱۹

زیرا که آن خدایان: لا-يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلِقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا چيزی خلق نمی کنند، بلکه خود مخلوق و آفریده شده اند، و برای خودشان مالک نفع و ضرری نیستند تا چه برسد به این که مالک آسمانها و زمین باشند. وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا یعنی آنان مالک نسبتهای اختیاری نیستند همانطور که مالک امور غیر اختیاری نیز نیستند. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا نَحْنُ الْمَوْلَىٰ لِلَّهِ فَمَنْ جَاءَ بِهِ فَمَا يَكْفُرُوا أَنَا نَحْنُ الْمَوْلَىٰ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كِتَابٌ أَوْ كَفَرُوا: گفتند:

إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرٍ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ وَ قَتَلُوا نَبِيَّ اللَّهِ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِهِ وَ كَانُوا يَكْفُرُونَ. این جز مطالبی از خود در آورده نیست و در آوردن قرآن کسانی به او (پیامبر صلی الله علیه و آله) یاری کرده اند. فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا مُنْكَرِينَ رِسَالَتِ، یا منکرین خدا و رسالت با هم ظلم و زور آوردند.

اعمال و گفته‌های آنان از آن جهت ظلم است که آنچه را که حق آن اقرار است انکار کردند، و آنچه را که حق آن نفی و انکار است عبادت و پرستش کردند و از آن جهت زور است که رأی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۰

گفتار منحرف از صواب می باشد.

وَقَالُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِهِ وَ كَانُوا يَكْفُرُونَ. این قرآن یا این اخبار که محمد صلی الله علیه و آله از آنان خبر می دهد اَسَاطِيرَ الْأُولِينَ نوشته‌های پیشینیان است که به او رسیده است، یا احادیث پراکنده‌ای است که نظمی ندارد و از پیشینیان به او رسیده است، پیش از این بیان شد «اساطیر» جمع اسطار جمع سطر، یا جمع اسطار یا اسطیر با کسره‌ی همزه در هر دو، یا جمع اسطور با ضم همزه می باشد و هر سه با تاء نیز استعمال می شود و همه‌ی این الفاظ به معنای احادیث و سخنانی است که دارای نظم و نظام نمی باشند.

اَكْتَتَبَهَا این جمله مستأنف یا خبر «اساطیر الأولین» است و «اكتتب» به معنای نوشتن یا طلب نوشتن و املاء نمود می باشد و «اكتتبها» به صورت مجهول خوانده شده بنابر این که اصل آن به معنای افسانه‌ها برای او نوشته شده باشد که در اصل «اكتتب له الأساطير» بوده و سپس لام حذف شده و ضمیر متصل شده و مستتر گشته است.

فَهِيَ تُمَلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَحْتَبِلًا که آن افسانه‌ها بر او تکرار شده تا آنجا که آنها را حفظ کرده است، زیرا که او بی سواد بود، یا بر او املا شده تا برای او نوشته شود.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۱

وَ الْأَرْضِ

بگو از آسمانهای اجسام و ارواح و همچنین از زمین اجسام و ارواح نازل شده و آن را و کسی که سر آسمانها و زمین در عالم کبیر را می داند که هیچ کس بر آن اطلاعی ندارد نازل نموده است و او سر و جهر، پنهان و آشکار آسمانهای ارواح و زمین اشباح (از شما) را می داند، پس بترسید از این که چیزی بگویید یا کاری بکنید در تنهایی و در ملأ عام، یا تخیل نمایید یا تبت کنید آنچه را لایق به خدا یا به محمد صلی الله علیه و آله یا به شما نیست.

إِنَّهٗ كَانَ عَفُورًا جَوَابَ سَوَالِ مُقَدَّرِ اسْتِ، گویا که گفته شده: پس چرا گناهکار و سرکش مؤاخذه نمی شود؟

پس فرمود: خداوند بخشنده است و بدیها را می پوشاند و تا چندی که در گناهکار استعداد توبه است مؤاخذه نمی کند.

رَحِيمًا و خداوند رحيم است و به آنان رحم می‌کند تا چه رسد به مؤاخذه نکردن آنان. وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ چون گمان کردند که رسالت منافی بشریت و لوازم آن است.

لذا گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد تا حجت بر انکار آنان باشد.

وَيَمْشِي فِي الْأَشْوَاقِ و برای رفع حاجت در بازار راه می‌رود، آنان گمان می‌کردند که شایسته‌ی رسول نیست که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۲

محتاج باشد و این فکر خطاء و اشتباه از آنان است، چون رسول اگر بشر نباشد یا بشر باشد ولی متّصف به لوازم بشریت نباشد رسالت او صحیح نمی‌شود.

چه رسول صلّی الله علیه و آله کسی است که حقوق کثرتها را حفظ می‌کند، و اگر دقائق کثرتها در رسول ممتاز و مشخص نباشد حفظ حقوق از پیامبر صحیح نمی‌گردد.

لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا و چرا فرشته‌ای با او نازل نشد که در انداز با او باشد؟! این سخن نیز خطا و اشتباه از آنان است زیرا اگر صحیح بود که ملائکه را بشر بتواند ببیند بدون آن که سنخیتی با آن داشته باشند خود ملائکه رسول می‌شد، بلکه ملائکه اگر بخواهد بر بشر ظاهر گردد هلاک یا مجنون می‌شود یا غش می‌کند.

پس نزول ملائکه به رسول خدا صلّی الله علیه و آله به نحوی که مردم ملائکه را ببینند صحیح نیست.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ یا چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود؟! این سخن نیز اشتباه است، چه مشیت خدا اقتضای آن دارد که اشیاء توسط اسباب جریان پیدا کند.

أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا یا چرا باغی ندارد که از بار و بر آن بخورد، چون خیرات و خوبیها را در خیرات حسّی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۳

محصور نمودند امثال این سخنان را بر زبان راندند.

وَقَالَ الظَّالِمُونَ اسم ظاهر به جای ضمیر آوردند تا مشعر به ظلم آنان باشد و نیز اشعار به این باشد که خود این سخنان از آنان جز ظلم و ستم نیست، یعنی با اینگونه ایرادات باطل ستمگران گفتند:

إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا شما جز از مردی جادو شده پیروی نمی‌کنید! لفظ «سحر» بر وزن «منع» یعنی خدعه کرد و دور شد، و بر وزن «سمع» یعنی تکبر نمود، و معنای «مسحور» زمین و مکان فاسد است، از باب این که باران زیاد باریده یا سبزه در آنجا کم است. انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ باین در حقّ تو چگونه مثالها زدند، یا در حالی که تو را مورد خطاب قرار دادند، که آنان رسالت رسول خدا از جانب خدا را گاهی به فرستاده از جانب پادشاه روم تشبیه نمودند و گاهی به سفرایی که از جانب پادشاه فارس می‌آمد تشبیه کردند.

آنان دیدند که فرستاده روم یا فارس دارای خدم و حشم و خیمه‌ها و اموال است، در حالی که پروردگار ما خالق و آفریننده‌ی فرستاده فارس و روم است، پس باید رسول خدا تعالی اشرف از رسول پادشاه روم و فارس باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۴

فَضَلُّوا آنان گمراه شدند، چون از طریق آخرت منحرف شدند و به دنیا توجه کردند و رسول خدا را در امور اخروی به رسول پادشاهان در امور دنیوی تشبیه کردند.

فَلَا يَسْتَبِيحُونَ پس آنان نمی‌توانند به آخرت یا به حقّی که واقع شده، یا به معنای راه پیدا کنند، پس از طریق احتیاج گمراه شدند سبیلًا پس نمی‌توانند در احتیاج غلبه نمایند.

داستان عبد الله بن امیه مخزومی و احتیاج او با رسول صلّی الله علیه و آله و مثال زدن او بر پیامبر به پادشاه روم و فارس در کتابهای

مفصل ذکر شده است (۱).

آیات ۱۰-۲۰

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۰ تا ۲۰] ص: ۴۲۴

اشاره

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لِمَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰) بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظَلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

(۱) الصّافی ج ۶ ص ۶ و الاحتجاج ج ۱ ص ۲۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۵

ترجمه: ص: ۴۲۵

بزرگ کسی که اگر خواهد برای تو بهتر از آن پدید آورد: بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، و برایت قصرها قرار دهد.

حق ایناست که قیامت را انکار کرده‌اند و برای منکر قیامت آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم.

چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببینند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند.

و چون دست و پا بسته در تنگنایی از آن انداخته شوند، آنجاست که زاری کنند.

امروز یک بار زاری مکنید، بلکه بسیار زاری کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۶

بگو آیا این بهترست یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که پاداش و سرانجام آنان است.

در آنجا هر چه خواهند برایشان هست و جاویدانند این بر پروردگارت وعده‌ای واجب است.

و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا پرستیده‌اند، گرد آورد، [به آنان] گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا آن که خود ایشان راه گم کردند؟

گویند پا کا که تویی، ما را نرسد که به جای تو سروری بگیریم ولی ایشان و پدرانشان را چندان برخوردار گرداندی که پند [قرآن] را فراموش کردند، و قومی تباه شدند.

و به راستی گفته‌های [باطل] شما را تخطئه کردند، پس نه چاره‌ای توانید و نه نصرتی یابید، و هر کس از شما که ستم [شرک] ورزیده باشد، به او عذابی سهمگین می‌چشانیم.

و پیش از تو کسی از پیامبران را فرستادیم مگر آن که ایشان غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را مایه‌ی آزمون بعضی دیگر ساخته‌ایم آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار تو بیناست.

تفسیر ص: ۴۲۶

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ بزرگ است آن خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این را قرار می‌دهد، و لیکن خداوند آن را نخواسته است، زیرا که این مطلب با رسالت از جانب خدا و روی گردانیدن مردم از دنیا منافات دارد.

جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانهایی قرار دهد که از فرو دست آنها جویبارها جاری است در آخر سوره‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۷

آل عمران در ذیل قول خدای تعالی: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بیاں چگونگی جریان نهرها از زیر جنتها گذشت.

وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا بِنَابِرِ اَيْنَ كَمَا لَفْظُ «يَجْعَلُ» بَا رَفْعِ خَوَانِدَهٗ شَوَد جَمَلَهٗ عَطْفِ بَرِ قَوْلِ خَدَا: «تَبَارَكَ الَّذِي» اَسْت، يَعْنِي خَدَاوَنَد بَرَايِ تُو دَرِ اَخْرَتِ قَصْرَهَائِي قَرَار مِي دَهَد.

و بنابر قرائت جزم جمله عطف بر جزاست، و عطف جمله بر جزا بنابر قرائت رفع نیز صحیح است.

بَيْلٌ كَذِبٌ بِاللَّسَاعِيَةِ اَضْرَابِ وَاِسْتِدْرَاكِ اَز پايين تر به بالاتر است، يعنى تُو رَا دَر رسالت تكذيب كردند، بلكه قيامت و آخرت را تكذيب كردند كه همه بر آن اتفاق دارند.

وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا و بَرَايِ اَن كَه مَنكَر قِيَامَتِ اَسْتِ اَتَشِي فَرُوْزَانِ اَمَادَهٗ سَاخْتَهٗ اِيْم.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا و چُون دُوْزَخِ اَز فَاصلهٗ اِي دُوْر اَنانِ رَا بِيْنَد، اَنانِ خَشْمِ و خَرُوشِ اَز اَن مِي شَنُونَد «تَغَيُّظٌ» عِبَارَتِ اَز شَدَّتْ گَرْمَا اَسْت، يَا اَز غِيْظِ بَه مَعْنَايِ غَضَبِ، يَا شَدَّتْ يَا تِيْزِي اَن اَسْت و تَغَيُّظٌ جَهَنَّمِ بَدَانِ جِهَتِ اَسْت كَه عَالَمِ

آخرت با همهی وجود و سراسرش زنده و عالم و مدرک و محبّ برای خدا و مبغض برای خدا است.

و زَفِيرًا زَفِيرِ اَتَشِ عِبَارَتِ اَز صَدَايِ اَتَشِ گَرَفْتِنِ اَن اَسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۸

وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَعِيفًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ثُبُورًا بَه مَعْنَايِ هَلَاكَتِ و وِيْلِ اَسْت، يَعْنِي و چُون دَسْتِ و پَا بَسْتَهٗ دَر تَنگنَايِي اَز اَن اِنْدَاخْتَهٗ شُونَد اَنجَاَسْت كَه دَر هَلَاكَتِ اَيْنَد (يَا زَارِي كَنَنَد).

لَا تَدْعُوا جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ بِنَقْدِيرِ قَوْلِ اَسْت، گُويَا كَه گُفْتَهٗ شَدَهٗ: بَه اَنانِ چَه چِيْزِ گُفْتَهٗ مِي شُود؟

پس فرمود: به آنان گفته می‌شود: زاری مکنید.

الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاجِدًا وَاَدْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا قُلْ اَمْرُوزِ يَكْبَارِ، بَلَكَهٗ زَارِي بَسِيَارِ كَنَنَد.

پس بگو: اذَلِكَ خَيْرٌ اَمْ جِنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّفِقُونَ اَيَا اَيْنِ بَهْتَرِ اَسْت يَا بَهْتِشْتِ جَاوَدَانِي كَه بَه پَرهِيْزِ گَارَانِ وَعْدَهٗ دَاَدَهٗ شَدَهٗ اَسْت،

این عبارت جواب سؤال مقدر و رفع توهم منت گذاشتن به این احسان است.

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ خَالِدِينَ كَه اَن پَادَاشِ و سَر اِنجَامِ اَنانِ اَسْت و بَرَايِ اَنانِ هَر چَه بَخَوَاهنَد هَمِيْشهٗ هَسْتِ و چُون تَمَامِ و كَامَلِ شَدْنِ اِحْسَانِ بَه مَهْمَانَهَا حَاضِرِ بُوْدِنِ چِيْزِي اَسْت كَه هَر كَسِ هَر اَنچَهٗ بَخَوَاهد بَدَانِ دَسْتَرَسِ يَابَدِ و ضَمْنَا زَايِلِ نَشْدِنِ نَعْمَتِ اَسْت.

لذا هر دو (پاداش و جاودانگی) را آورده است و اضافه کرده است که كَانَ عَلَي رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا این کار بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۲۹

پروردگارت وعده‌ای واجب است.

جمله‌ی «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ» عطف بر «هنالك» است اعم از اینکه برای زمان باشد یا مکان، یا عطف بر «قل» است به تقدیر «أذكر» یا ظرف است برای «يقول» و لفظ «فاء» زایده یا به تقدیر «أما» یا توهم «أما» است.

وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ خِدَاوند روزی که آنان را و آنچه که جز خدا عبادت می‌کنند محشور می‌سازد، منظور از آنچه که جز خدا عبادت می‌کنند افراد بشر و سایر موالید و ستارگان و بتها است، یا مقصود چیزی است که عبادت می‌کنند عبادت طاعت بدون ولی امرشان.

فَيَقُولُ پس خداوند خطاب به معبودها می‌گوید:

أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ آيَا شَمَا بندگان را گمراه ساختید یا خودشان ضلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا راه را گم کردند؟ آنان در جواب می‌گویند: خدایا ما نباید چنین کاری می‌کردیم.

تعبیر به لفظ ماضی «قالوا» بدان جهت است که وقوع آن محقق و حتمی است، یا نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و وقوع آن حتمی است، زیرا که محمد صلی الله علیه و آله مشاهده می‌کرد از امر آخرت آنچه را که دیگران مشاهده نمی‌کردند.

سُبْحَانَكَ خدایا تو منزهی از این که امثال ما برای تو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۰

همانند و مثل و شرکاء در معبودیت باشند.

مَا كَانَ يَتَّبِعِي لَنَا شَائِسْتَه نبود بر عبادت کنندگان و بر ما که جز تو برای خود ولی بگیریم، و ممکن است فقط معبودها مقصود باشند. أَنْ تَتَّخِذَ لَفْظَ «تَتَّخِذَ» با نون به صورت معلوم و مجهول خوانده شده است.

مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ بدون اذن تو ولی بگیریم، یا حال است از «أولياء» و لفظ «من» برای تبعیض است.

وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَلَكِنْ آنان را از خواسته‌های دنیوی بهره‌مند ساختی و آنان به دنیا مشغول شدند و از آخرت روی گردان گشتند.

وَأَبَاءَهُمْ هیچ وقت در تنگی و مضیقه نبودند، نه در وقتی که در خودشان مستقل بودند، نه در وقتی که عیال غیر خودشان بودند، پس هیچ وقت مضطر نبودند تا متذکر آخرت شوند، و آخرت در یاد آنان باشد.

حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ ذَكَرَ بَرِ کتابهای آسمانی و شرایع الهی و بر رسالت و ولایت، بر انبیا و اوصیای آنان علیهم السلام، و بر ولایت تکوینی که آن فطرت خداست که مردم را بر آن فطرت آفریده و بر جهتی که به سبب آن خدا به یاد انسان می‌افتد، اطلاق می‌شود.

وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا و آنان در عالم ذر یا در اصل فطرتشان قومی هلاک شده و تباه بودند یا چنین شدند و لفظ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۱

«بورا» مصدر است و صفت «قوما» قرار گرفته است.

و روی همین جهت بر مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث با لفظ واحد اطلاق می‌شود، یا مشترک است بین جمع «بائر» و وصف «بار» به معنای هلاکت و نابودی، و مصدر آن و معنای آیه این است که آنان از حیات انسانی نابود و هلاک هستند، و از لطیفه‌ی الهی که بدان وسیله انسان خدا و امور آخرت را بیاد می‌آورد غافل می‌باشند.

پس از توجه به ما امر الهی اخروی را متذکر و یادآور نمی‌شوند، بلکه توجه آنان در عبادت ما به جهت نفسانی ما است که موافق با جهت نفسانی و هواهای باطل و شیاطین معنوی آنان باشد، بنابر این در عبادت ما جنّ و هواهای آنان را عبادت می‌کنند.

فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ عطف بر «قالوا» به تقدیر قول است، یعنی به عبادت کنندگان گفته می‌شود: معبودها شما را تکذیب کردند، و بر گرداندن خطاب از معبودها به عبادت کنندگان است.

بِمَا تَقُولُونَ لَفْظ «باء» به معنای «فی» یا برای سببیت، یا برای تعدیه است، نظیر «كذَّبَ بِالآيَاتِ» که به معنای «كذَّبَ الْآيَاتِ» است، که در این صورت بدل از مفعول است و معنای آن این است که معبودها این گفتار شما را که آنها خدایان هستند یا این گفتار شما را که شما آنها را پرستش نمودید.

یا گفته‌ی شما را که پروردگار آنها ما را گمراه کردند تکذیب نمودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۲

لفظ «تقولون» به صورت غیبت نیز خوانده شده، یعنی معبودها شما را تکذیب کردند با این گفتار که گفتند: «سبحانک ... تا آخر آیه» فَمَا تَسْتَطِيعُونَ یعنی ای مشرکین شما نمی‌توانید عذاب را از خودتان دفع کنید. صَرَفًا عَذَابَ رَا از خودتان برگردانید.

وَلَا نُضِيرًا و نمی‌توانید آنها را یاری کنید. و لَفْظ «تستطيعون» به صورت غیبت خوانده شده، یعنی معبودها نمی‌توانند عذاب را از خود دور کرده یا شما را یاری نمایند، سپس خطاب را به مکلفین حاضر برگردانید و فرمود:

وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ هَر كَس از شما به سبب شرک آوردن به خدا ظلم و ستم نماید یا هر نوع ظلم دیگری بکند بشرط این که توبه نکند نَذِقَهُ عَذَابًا كَبِيرًا عذاب بزرگی را به او می‌چشانیم.

که شرط مطلق است و وعید غیر مقید و لیکن خلف وعده در وعید قبیح نیست، بلکه خوب است و ممدوح، سپس خطاب را به محمّد صلی الله علیه و آله بازگردانید و در ردّ کسانی که خوردن رسول صلی الله علیه و آله و راه رفتن او در بازارها را انکار کرده‌اند فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً و ما پیش از تو فرستادگانی نفرستادیم مگر این که طعام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۳

می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و تا بعضی از شما را برای بعضی بمنزله‌ی امتحان قرار دادیم.

زیرا که خداوند انبیا و اولیا علیهم السّلام را فتنه و امتحان برای مؤمنین و امتحان و فساد برای منافقین قرار داده است و مؤمنین به سبب افعال غیر مرضی‌شان امتحان برای انبیا و اولیا علیهم السّلام قرار داده و با افعال اخرویشان و اتصال به رسالت و ولایت امتحان و فساد برای منافقین قرار داده، منافقین و کافرین را به سبب اذیت کردنشان با رفتار و گفتار امتحان برای انبیا و اولیا علیهم السّلام و همچنین برای مؤمنین قرار دادیم.

و بنابر این اضافه‌ی لفظ «بعض» به ضمیر برای تعریف جنس است که مفید فرد مبهم بدون تعیین است.

أ تَصْبِرُونَ این جمله استفهام در معنای امر است، یعنی باید صبر کنید و كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا جمله حالیه است در معنای تعلیل اعم از آن که به لزوم لفظ «قد» در ماضی که حال واقع شده قایل شویم یا قایل نباشیم یعنی در حالی که پروردگارت بیناست.

آیات ۲۱-۳۴

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۱ تا ۳۴] ص: ۴۳۳

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَقَدْ مَنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَا هَبَاءً مُنثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ

خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴) وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵)
 الْمَلَكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶) وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
 سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) وَ قَالَ
 الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)
 وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا (۳۱) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً
 كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ زَتَّلْنَاهُ تَزْتِيلًا (۳۲) وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى
 وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۵

ترجمه: ص: ۴۳۵

و کسانی که به لقای ما امید ندارند گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم؟ در دلشان استکباری
 ورزیدند و سرکشی بزرگی کردند.
 روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز بشارتی برای گناهکاران نیست و گویند حرمان نصیب شماست.
 و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را هیچ و پوچ می‌گردانیم.
 در آن روز بهشتیان خوش جایگاه‌تر و مرفه‌ترند.
 و روزی که آسمان با ابرها بشکافد و فرشتگان فرو فرستاده شوند.
 در چنین روزی فرمانروایی بر حق از آن خداوند رحمان است و روزی است که بر کافران سخت و سنگین است.
 و روزی که ستمکار [مشرک] دست [حسرت] می‌گردد و می‌گوید کاش من راه [پیروی از] پیامبر را پیش می‌گرفتم.
 وای بر من کاش من فلانی را دوست نمی‌گرفتم.
 او مرا از پند [قرآن] پس از آن که برایم آمده بود، دور و گمراه کرد، و شیطان تنها گذار انسان است.
 و پیامبر گوید پروردگارا قوم من این قرآن را وانهادند.
 و بدینسان برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و پروردگارت بس رهنما و یاور است.
 و کافران گویند چرا قرآن یکباره بر او نازل نمی‌شود؟
 بدینسان [نازل می‌شود] تا دل تو را به آن استوار داریم و آن را چنانکه باید و شاید به شیوایی بخوانیم.
 و [کافران] برای تو هیچ مثلی نیاورند، مگر آن که [جوابی] حق و خوش بیان‌تر برایت بیاوریم.
 [آری] کسانی که به سوی جهنم بر روی چهره‌هایشان محشور شوند اینان بد منصب‌تر و گمراه‌ترند.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۳۶

تفسیر ص: ۴۳۶

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا يَعْنِي كَسَانِي كِه اميد به لقای ما ندارند، یعنی به رویارویی حساب و ثواب و عقاب ما، یا مظاهر ما
 امیدی ندارند و امید نداشتن به لقاء پروردگار یا به سبب عدم اعتقاد به خدا، یا به علت عدم التفات و توجه به او است، و طلب
 نکردن آنان و مانند حال بیشتر کسانی است که معتقد به آخرت نمی‌باشند.

الْمُلْكُ لفظ «ملک» با حرکات سه گانه‌ی میم مصدر فعل «ملکه» و اسم برای مملوک است، و آن مبتداء است، (یومئذ) خبر آن است اعم از آن که «ملک» به معنای مصدری باشد یا به معنای مملوک و لیکن اگر به معنای مملوک باشد تقدیر «عظمه الملک» می شود تا اخبار از ذات به سبب ظرف زمان لازم نیاید.

و در این صورت قول خدا: الْحَقُّ خبر بعد از خبر است، (لِلرَّحْمَنِ) و نیز چنین است، یا متعلق به «الحق» یا حال از ضمیر مستتر در آن است.

یا «یومئذ» متعلق به «الملک» یا به «الحق» است، یا متعلق به «لِلرَّحْمَنِ» و «الحق» خبر آن است و حکم «لِلرَّحْمَنِ» مانند سابق است، یا «الحق» صفت «یومئذ» و «لِلرَّحْمَنِ» خبر آن است و مقصود از قول خدا «یومئذ» روز احتضار، یا مرگ است یا روز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۴۰

قیامت است.

وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا آن روز بر کافران روز سختی است.

وَ يَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ جمله‌ی «و یوم یعض الظالم» عطف بر ضمیر مستتر در «کان» یا بر «یومئذ» یا بر «یوم تشقق السماء» یا متعلق به «يقول» آینده است و جمله معطوف بر ماقبلش می باشد.

و دست به دندان گرفتن ظالم کنایه از نهایت پشیمانی و حسرت او است، چه شخص غضبناک یا کسی که حسرت می خورد انگشتان دو دستش را به دندان می گیرد.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا یعنی ظالم می گوید: ای کاش من با رسول راهی به سوی نجات پیش می گرفتم، یا با او در یک راه بودم و راههای متفرق را نمی رفتم.

و ممکن است مقصود از راه بزرگ باشد که آن طریق ولایت است و همین معنا مناسب است با یا وَيَلْتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا اگر مقصود کنایه از امت باشد منظور از «فلان» منافقین امت است.

و اگر مقصود به طور مطلق ظالم باشد مقصود از «فلان» به طور مطلق رؤسای گمراهی و ضلالت می باشد یعنی شخص ستمکار می گوید: وای بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۴۱

من که رؤسای گمراهی را دوست خود گرفتم.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ که مراد از شریعت، یا ولایت، یا قرآن یا نبی، یا ولی یا علی علیه السلام یا عقل، یا فطرت گمراه کرد. بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آن که ذکر به زبان رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله یا بطور مطلق به من رسید وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا ابتدای کلام از جانب خدا یا از قول ظالم است.

یعنی: شیطان خوار کننده و تنها گذارنده انسان است چون شیطان انسان را به کاری دعوت می کند و سپس او را ترک می کند، و در وقت حاجت، چه در دنیا یا در آخرت او را یاری نمی کند.

وَ قَالَ الرَّسُولُ عطف بر «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي» یا بر «يَعِضُّ الظَّالِمُ» یا بر «تَشَقَّقُ السَّمَاءُ» و بر جمیع تقادیر معنای آیه مستقبل است، یعنی رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در این مورد گوید. یا عطف بر «قَالَ الَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ» و در این صورت بر همان معنای ماضی باقی می ماند، یعنی آنان که امیدوار نیستند جهت استهزای به رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله گفتند:

چرا ملایکه بر ما نازل نمی شوند.

و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در مقام شکایت از آنان گفت:

يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا بار پروردگارا قوم من این قرآن یا قرآن ولایت علی علیه السلام را متروک گذاشتند.

ترجمه: ص: ۴۵۰

و به راستی به موسی علیه السلام کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را همراه و دستیار گردانیدیم. آنگاه گفتیم که به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشتند بروید، آنگاه به کلی نابودشان کردیم. و قوم نوح چون پیامبران را دروغگو انگاشتند، غرقه‌شان کردیم و آنان را برای مردم مایه‌ی عبرت ساختیم، و برای ستمکاران مشرک، عذابی دردناک آماده ساختیم. و عاد و ثمود و اصحاب رس و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک کردیم]. و برای هر یک مثلها زدیم و همه را یکایک هلاک ساختیم. و به سراغ شهری که بر آن باران بلا باریده شده بود، رفتند آیا آن را نمی‌دیدند، یا بلکه امیدی به حشر و نشر نداشتند. و چون تو را بینند جز به ریشخندت نمی‌گیرند [و می‌گویند] آیا این همان کسی است که خداوند به پیامبری برانگیخته است؟ چه بسا نزدیک بود که ما را پرستش خدایانمان - اگر در راه [پرستش] آنان مقاومت نمی‌کردیم - بپراه کند و به زودی، چون عذاب را بینند، بدانند که چه کسی گمراه‌تر است. آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت؟ آیا تو نگهبان او می‌شوی؟ یا گمان می‌کنی که بیشترین‌های آنان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند آنان جز همانند چارپایان نیستند بلکه ایشان گمراه‌ترند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۱

تفسیر ص: ۴۵۱

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَتِي حَالِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا در رسالتش و حال کفار را در انکار رسالت ذکر نمود، رسولان پیشین و انکار منکرین و نابود ساختن آنان را نیز ذکر کرد تا دل‌داری و تقویت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و مؤمنین و تهدید منکرین باشد.

وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا چون مقصود از ذکر رسالت موسی علیه السلام و هارون دل‌داری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و مؤمنین و تهدید منکرین و معاندین است لذا اکتفا به ذکر ارسال آن دو و انکار قوم آن دو و نابود ساختن آنان نمود و تفصیل کیفیت ارسال آن دو و نابود کردن قوم آنان را ذکر نکرد، و حق عبارت این بود که گوید:

«ثُمَّ دَمَّرْنَاهُمْ» ولی به جای «ثُمَّ» لفظ «فاء» آورد تا موهم این باشد که تدمیر و نابود ساختن بدون تأخیر و مهلت به دنبال رسالت واقع شده تا در دل‌داری و تهدید رساتر باشد، و تقدیر آیه چنین است: پس آن دو رفتند و رسالتشان را تبلیغ نمودند، و مدت زیادی با قومشان مدارا کردند، و قوم در انکار مبالغه نمودند تا در انکارشان منتهی به ابطال فطرتشان گشت، پس ما آنان را واژگونه نموده و نابود ساختیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۲

وَقَوْمَ نُوحٍ این جمله عطف بر مفعول «دَمَّرْنَاهُمْ» است لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ کلام مستأنف و جواب و سؤال مقدر است، یا مفعول لفظ «اذکر» محذوف است که عطف بر قول خدا: «لقد آتینا موسی علیه السلام الكتاب» شده است، چه این جمله به معنای «اذکر موسی

علیه السّلام و قومه» می‌باشد و ما بعد آن مستأنف یا مفعول فعل محذوف است که ما بعدش آن را تفسیر می‌کند و از باب «شریطه التفسیر» نیست، زیرا ما بعد «لَمَّا» جایز نیست بر ما قبلش تسلط پیدا کند.

و تکذیب جمیع رسولان به آنان نسبت داده شده یا بدان جهت است که آنان رسالت را انکار کردند، یا نوح علیه السّلام و ما قبل نوح را انکار نمودند، یا بدان جهت است که انکار یکی از رسولان مستلزم انکار جمیع رسولان است. أَغْرَقْنَاَهُمْ هَمَّیِ آنان را غرق کردیم.

وَ جَعَلْنَاَهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً و آنان را برای مردم آیت و نشانه‌ای قرار دادیم که دلالت بر قدرت و خشم ما بر مخالفین رسولان می‌کند که این قدرت و خشم به نحوی است که بر کسی مخفی نیست.

وَ اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ اینجا به جای «لِلظَّالِمِينَ» می‌توانست ضمیر بیاورد بگوید «لهم» ولی اسم ظاهر را به جای ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۳

ضمیر آورد تا تصریح به این معنا بکند که آنان در تکذیب رسولان ظالم و ستمکارند.

یا مقصود تهدید مطلق ظالمین و ستمکاران است که برای آنان آماده کرده‌ایم عَذَاباً أَلِيماً عذاب دردناک را در آخرت، همچنانکه زیر و رو کردن و نابود ساختن و غرق کردن در دنیا بود.

وَ عَاداً عطف بر مفعول «دمرناهم» یا مفعول «جعلناهم» است، یا عطف به «لِلظَّالِمِينَ» است به طریقه‌ی حذف و ایصال یا بطریقه‌ی عطف بر محلّ آن یا مفعول «أذکر» محذوف، یا مفعول «أهلکنا» محذوف است.

حکایت اصحاب رس ص: ۴۵۳

وَ تَمُودَ وَ اَصْحَابَ الرَّسِّ «الرّس» چاهی است که از سنگ ساخته ساخته شده و اسم چاهی است که برای باقیمانده‌ی از قوم ثمود بود و به معنای حفر و کندن و پنهان کردن و دفن چیزی در زیر چیزی است.

و اصحاب رس طبق آنچه که از مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده کسانی بودند که درخت صنوبر را عبادت می‌کردند، آنان دارای دوازده قریه بودند که در کنار نهر قرار گرفته بود و به همه‌ی آن قریه‌ها «رس» گفته می‌شد، آنان قریه‌های خود را به نامهای ماههای فارسی می‌نامیدند و در هر ماه در یکی از قریه‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۴

عید داشتند، نام ماهها را از نامهای آن قریه‌ها می‌گرفتند و برای هر ماه اسم همان قریه‌ای را می‌گذاشتند که در آن ماه آنجا عید گرفته بودند و در هر قریه درختی بود که آن را عبادت می‌کردند و در موسم عید گرد آن درخت جمع می‌شدند.

شیطان پس از اجتماع مردم در پیش آن درخت و پرستش آن آن را حرکت می‌داد و با آنان حرف می‌زد و از ساقه‌ی آن داد می‌زد: بندگان من، من از شما راضی شدم پس راحت باشید.

و چون که نوبت عید قریه‌ی بزرگ آنان می‌رسید نزد درخت بزرگی که در آنجا بود جمع می‌شدند، بیشتر از مقداری که در سایر قریه‌ها جمع می‌شدند و قربانیهایش را افزونتر از سایر قریه‌ها ذبح می‌کردند و شیطان از داخل آن درخت حرف می‌زد و بلند سخن می‌گفت و بیشتر از سابق آنان را به تمنا و آرزو می‌انداخت.

وقتی این مطلب ادامه پیدا کرد و طولانی شد خدای تعالی پیامبری از اولاد یهود فرزند یعقوب به سوی آنان فرستاد که مدّتی طولانی در میان آنان بود و آنان را به توحید دعوت می‌کرد و چون آن نبی دید که آنان در طغیان و سرکشی ادامه می‌دهند از خدا خواست درختانشان را خشک کند، پس درختانشان خشک شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۵

وقتی دیدند که درختانشان خشک شده دو گروه شدند، گروهی گفتند: این شخص خدایان شما را جادو کرد، و گروهی گفتند: خدایان شما وقتی دیدند این مرد روی مردم را از آنان برمی گرداند و شما غضبناک نمی شوید به خشم آمدند و اتفاق نمودند که او را در نهر «رس» زیر درخت بزرگ دفن کنند، که او را زیر رود «رس» دفن کردند.

پس خدای تعالی آنان را اصحاب رسّ نامید چه آنان صاحبان قریه‌هایی بودند که بر رود رسّ واقع شده بود، یا از آن جهت اصحاب رسّ نامیده شده‌اند که پیامبرشان را زنده دفن کردند، پس خدای تعالی بر آنان غضب نمود و باد شدید سرخی بر آنان فرستاد که زمین در زیر آنان سنگ گوگردی بود که افروخته می شد، و ابر سیاهی بر آنان سایه افکند که بر روی آنان آتش می بارید و شعله می کشید، پس بدنهای آنان ذوب شد همانطور که سرب در آتش آب می شود «۱».

بعضی گفته‌اند: «رس» نهری است در ناحیه‌ی آذربایجان «۲».

روایت شده که جماعتی از زنان خدمت امام صادق علیه السلام

(۱) الصّافی ج ۴ ص ۱۵ و عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۶ ح ۱

(۲) الصّافی ج ۴ ص ۱۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۶

رسیدند و یکی از زنان از سحّ (نزدیکی زنان با زنان) سؤال کرد، پس امام فرمود: حدّ سحّ زنا است، آن زن پرسید: آیا خداوند آن را در قرآن ذکر نکرده؟ امام فرمود: چرا، ذکر کرده است. پرسید:

کجا ذکر شده؟ امام فرمود: «هنّ اصحاب الرسّ».

و در خبر دیگری است: زنی با کنیزش خدمت ابی عبد الله علیه السلام رسید و گفت: چه می گویی در باره‌ی زنان با زنان، یعنی مساحقه؟

امام فرمود: اینان در آتش‌اند تا آنجا که آن پرسنده گفت:

آیا این مطلب در کتاب خدا نیست؟ فرمود: چرا، سایل گفت:

کجاست این مطلب؟ امام فرمود: قول خدای تعالی: «وَعَادًا وَ تَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ» که آن زنان همان زنان منسوب به رسّ هستند «۱».

و در خبر دیگری است: مساحقه‌ی زنان در زمان اصحاب رسّ بوده است «۲».

برخی گفته‌اند: رسّ اسم چاهی است که پیامبر خودشان را در آن چاه افکنده‌اند «۳».

و بعضی گفته‌اند که اصحاب رسّ صاحبان حیوانات بوده‌اند و آنان دارای چاهی بوده‌اند که بر روی آن چاه می نشستند و

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۶۸ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۱۳

(۲) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

(۳) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۵۷

بتها را عبادت می کرده‌اند، پس خداوند شعیب را به سوی آنان فرستاد که او را تکذیب کردند و در نتیجه چاه جوشید و آب بالا آمد و زمین آنان را فرو برد و هلاک شدند «۱».

پس این جمله بمنزله‌ی قید: «ان كان ليضلنا» است و به زودی و سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ و به زودی در حال احتضار، یا در برزخ، یا در روز قیامت خواهند دانست:

مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا چه کسی و کدام یک از تو و از آنان گمراه‌ترست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۰

چون قول خدای تعالی إِنَّ كَذَّابًا لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا دلالت بر این دارد که رسول خدا گمراه است و می‌خواهد مردم را نیز گمراه کند لذا خدای تعالی فرمود: به زودی خواهند فهمید که چه کسی گمراه‌ترست.

أَرَأَيْتَ خُطَابَ بِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که آیا دیدی؟ چه مقصود از رؤیت دیدن با چشمان باشد یا مشاهده‌ی قلبی، یا خطاب عام است که آیا شما به چشم یا به دل ندیده‌اید؟

مَنْ اتَّخَذَ آن کسی را که، لفظ «من» موصوله و مفعول «رأیت» یا استفهامیه و مفعول است که معلق از عامل است.

إِلَهُهُ هَوَاهُ هوی و هوس او خدای اوست مفعول دوّم را جهت اهتمام به آن مقدم انداخت.

لفظ «هوی» به حالت قصر محبت و عشق در خیر و شرّ است، همچنین است لفظ «هوی» و لیکن هر گاه به انسان یا به نفس انسان نسبت داده شود هوای در شرّ نسبت به انسانیت متبادر می‌شود و «اله» کسی است که انسان او را عبادت می‌کند.

یعنی در اوامر و نواهی وی را اطاعت می‌کند، و غایت و هدف حرکات و سکناات خودش را که آن را عبادت می‌نامد رضای او قرار می‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۱

و چون انسان مادامی که نسبت به خدا و شیطان همانند مدارک نسبت به نفس دارای دو وجه نباشد که یک وجه به سوی نفسش و وجه دیگر به سوی عقلش می‌باشد که وجه نفسانی او را به خواسته‌های نفس امر کند که در آن هلاک و گمراهی او است و وجه عقلانی او به خواسته‌های عقل امر می‌کند، که آن خواسته‌ها مورد رضایت خدا و مورد امر خداست.

به عبارت دیگر مادام که انسان از حکم نفسش خارج نشود و در پیروی رحمان یا شیطان متمکن نگردد و دو حاکم بر او حکومت می‌کنند، حاکم الهی عقلانی و حاکم شیطانی نفسانی که این زاجر و مانع است و دیگری فریب دهنده و اغواکننده.

پس اگر شیطان را در اغوا و فریبش تبعیت نمود، در هوی و اراده و خواسته‌های نفس پیرو نفس گردید در محکوم شدن به حکم شیطان و نفس به تدریج پیش می‌رود تا آنجا که در این معنا متمکن می‌گردد و دیگر مدخل و منخرجی برای عقل و ملایکه و رحمان باقی نمی‌ماند، حکم خدا را به توسط ملایکه و عقل نمی‌پذیرد، آنچه را که عقل به آن راضی است دوست ندارد و آن را نمی‌طلبد، بلکه مطیع امر شیطان می‌شود که او را امر به طلب خواسته‌های نفس می‌کند و مطیع خواسته‌های نفس می‌شود که آنان را جذب و تحصیل نماید که آن امر تکوینی همان خواسته‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۲

است و مطیع اراده‌ها می‌شود که آن را تسخیر نماید و آن امر اراده است.

بنابر این نخست شیطان معبود او قرار می‌گیرد، چنانچه خدای تعالی در حکایت قول ملائکه فرمود: بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ بلکه جنّ را عبادت می‌کردند، بیشترشان به جنّ ایمان دارند ولی خودشان نمی‌دانند، بلکه گمان می‌کنند خدا را عبادت می‌کنند، سپس در مرحله‌ی دوّم معشوقها و خواسته‌ها معبود آنان قرار می‌گیرند و در مرحله‌ی سوّم هواها و اراده‌ها. و چه خوب گفته شده است:

ای هواهای تو خدا انگیز زین خداهای تو خدا بیزار

أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا آیا تو و کیل بر نفس آنان هستی تا از پیروی هوای نفس و گوش نکردن سخنان تو اندوهناک شوی و

سینه‌ات به تنگ آید.

و لفظ «و کیل» بر وزن فعیل به معنای مفعول است، «و کل إلیه الأمر» یعنی کار را به او تسلیم کرد و به او واگذار کرد و متعدی شدن آن با لفظ «علی» به جهت تضمین مثل معنای رقیب و نگهبان است.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَيَا تُوْ گمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۳

می‌کنی که بیشترشان که در مقام تقلید هستند می‌شنوند او یَعْقِلُونَ یا در مقام تحقیق اندیشه و تعقل می‌کنند، که شنیدن و استماع اول مقام علم است که آن مقام تقلید است، تعقل و اندیشه آخر مقام تقلید است که همان مقام تحقیق و تحقق است و به این دو مرحله خدای تعالی اشاره کرده آنجا که فرمود: إِنَّ فِي ذَلِكْ لَمِذْكُرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «۱» إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ آنان در عدم تدبیر و اندیشه و عدم تذکر مقصود از تخاطب و این که محکوم بحکم شهوت و غضب خویش هستند بدون این که مانعی از خودشان داشته باشند که رادع و جلوگیر آنان باشد جز مانند حیوانات نیستند.

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا بلکه آنان از حیوانات گمراه‌ترند، زیرا که حیوانات فطرتاً پیرو شهوتها و غضبها آفریده شده‌اند و از راه فطری خودشان منحرف نشده و گمراه نگشته‌اند و گمراهی حیوانات نسبت به انسان و راه انسان است، در حالی که انسان فطرتاً در جهت سلوک و رفتن به سوی خدا آفریده شده و فطرت انسان خواهان خروج از همه‌ی تعینات و لحوق به عالم اطلاق است.

پس آنگاه که از این سیر و لحوق روی برمی‌گرداند و در

(۱) سوره‌ی ۵۰ ق آیه‌ی ۳۷ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۴

بعضی از مراتب چهارپایان یا درندگان یا شیاطین می‌ایستند از راه مخصوصی خودش گمراه گشته و از هر گمراهی گمراه‌تر می‌شود.

زیرا که گمراهی هر گمراهی جز انسان و جن نسبت به طریق انسانیت سنجیده می‌شود که از غیر انسان توقع سیر بر راه انسانیت نمی‌رود، بر خلاف گمراهی انسان که نسبت به طریق و راه خودش که توقع می‌شود انسان بر آن راه باشد.

آیات ۴۵-۷۷

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۵ تا ۷۷] ص: ۴۶۴

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَأْسَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيَ كَثِيرًا (۴۹)

وَ لَقَدْ صَدَّرَفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذُكُرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰) وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲) وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶) قُلْ مَا

أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷) وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸) الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا (۵۹) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنشِجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰) تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (۶۱) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲) وَ عَبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا (۶۴) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۶۶) وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَبَأَنَّهُ يَنْتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا (۷۳) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۷۶) قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۷

ترجمه: ص: ۴۶۷

آیا نیندیشیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را می‌گسترده- و اگر می‌خواست آن را ساکن می‌گرداند- سپس خورشید را نمایانگر آن می‌گردانیم.

سپس آن را اندک اندک به سوی خود باز می‌گیریم.

و او کسی است که شب را برای شما پرده پوش و خواب را آرامبخش گرداند و روز را مایه‌ی جنب و جوش ساخت.

و او کسی است که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد و از آسمان، آبی بس پاکیزه فرو فرستادیم.

تا بدان سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به چارپایان و مردمان بسیاری از آنان که آفریده‌ایمشان می‌نوشانیم.

و به راستی که آن را گونه‌گونه برایشان بیان داشتیم تا پند گیرند و بیشترین‌های مردم، جز ناسپاسی نخواستند.

و اگر می‌خواستیم در هر شهری [پیامبر] هشدار دهنده‌ای برمی‌انگیختیم.

پس، از کافران اطاعت مکن و با آنان به سختی جهاد کن.

و او کسی است که دو دریا را به هم آمیخت. این یک شیرین و خوشگوار، و این یک شور و تلخ.

و در میان آن دو برزخ و حایلی استوار قرار داد.

و او کسی است که از آب، انسانی آفرید، و او را دارای پیوند نسبی و سببی گردانید و پروردگارت تو تواناست.

و به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که نه سودی برایشان دارد و نه زیانی و کافر بر مخالفت پروردگارش پشتیبان [طاغوت] است.

و ما تو را جز مژده‌رسان و هشداردهنده نفرستادیم.

بگو برای آن از شما مزدی نمی‌طلبم، مگر این که کسی بخواهد که به سوی پروردگارش راه برد.

و بر [خداوند] زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن و شاکرانه او را تسبیح‌گوی و او به گناهان بندگانش بس آگاه است.

همان کسی که آسمانها و زمین و ما بین آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۸

را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت [اوست] خداوند رحمان، پس در باره‌اش از [فردی] آگاه پرس. و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، گویند رحمان دیگر کیست، آیا به چیزی که توبه به ما می‌فرماید سجده بریم؟ و بر میدگیشان می‌افزاید.

بزرگ کسی که در آسمان برجهایی آفریده است و در آنان چراغی و ماهی تابان قرار داده است. و او کسی است که شب و روز را بیپایاند همدیگر آفرید، تا هر که خواهد پند گیرد و سپاس گزارد. و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند، و چون نادانان ایشان را مخالف سازند، سلیمانانه پاسخ دهند.

و کسانی که برای پروردگارشان به سجده و قیام شب‌زنده‌داری کنند.

و کسانی که گویند پروردگارا از ما عذاب جهنم برگردان، چرا که عذاب آن سخت و سنگین است. آن بد جایگاه و منزلگاهی است.

و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند و در میان این دو اعتدالی هست.

و کسانی که در جنب خداوند خدای دیگر را نمی‌پرستند و هیچ کس را که خداوند [کشتنش را] حرام داشته، جز به حق نمی‌کشند، زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند [عقوبت] گناه را خواهد دید.

در روز قیامت عذابش دو چندان شود و به خواری و زاری جاودانه در آن [عذاب] بماند،

- مگر کسی که توبه کند و ایمان ورزد و عملی شایسته پیشه کند، که اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات بدل می‌کند و خداوند آمرزگار مهربان است.

و هر کس توبه کند و عمل صالح پیشه کند، حقا که به درگاه خداوند چنانکه باید و شاید توبه کرده است.

و نیز کسانی که در مجلس باطل حضور نیابند و چون بر امری لغو برخوردند کریمانه بگذرند.

و کسانی که چون آیات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۶۹

پروردگارشان را فرا یادشان دهند، هنگام شنیدن آن ناشنواوار و نابیناوار برخورد نکنند.

و کسانی که گویند پروردگارا به ما از همسرانمان و زاد و ولدمان مایه‌ی روشنی چشم ببخش و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده. اینانند که غرفه [های بهشتی] را به خاطر صبری که [در شداید] ورزیده‌اند، نصیب می‌برند و در آنجا با تحیت و سلام رو به رو می‌شوند.

جاودانه در آنند، چه نیکو جایگاه و منزلگاهی است.

بگو اگر دعایتان نباشد، پروردگار من اعتنایی ندارد و به راستی که [حقایق را] دروغ انگاشته‌اند و زودا که [عذابشان] گریبانگیر شود.

تفسیر ص: ۴۶۹

أَلَمْ تَرَ آيَا پروردگارت را نمی‌بینی که چگونه سایه را گسترش داده؟ خطاب در اینجا به محمد صلی الله علیه و آله است، زیرا او است که اهل این رؤیت و دیدن است و سزاوار است که بر ترک این رؤیت سرزنش شود و ثبوت این رؤیت برای او تأکید گردد، یا خطاب عام است، چه غیر محمد صلی الله علیه و آله نیز شایسته است که رب را ببیند و بر ترک رؤیت سرزنش شود.

إِلَى رَبِّكَ مقصود رب مضاف و آن رب او در ولایت است، و گستردن سایه عبارت است از صورت مثالی او که هر گاه قبول کننده‌ی ولایت متمکن در اتصال به آن صورت باشد گستردگی و وسعت احاطه‌ی آن صورت و تصرف او را در ماسوای خودش می‌بیند و متوقف بر گذشت زمان یا قطع مکان و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۰

نقل از مقامی نیست.

و ممکن است مقصود پروردگار مطلق تو باشد، و گستردن سایه از جانب او عبارت از وسعت و گستردگی مفعولات و کارهای انجام شده‌ی او و کثرت مقدورات او، منتهی شدن آن سایه به ملکوت سفلی و عالم جن و شیاطین باشد، یا مقصود از سایه کسی باشد که از انانیتش خارج شده و با حیات دادن خدا زنده گشته و به سبب بقای خدا باقی مانده است، آنان انبیا و اولیا هستند، که آنان نسبت به خدا مانند سایه نسبت به شاخص هستند از آن جهت که انانیت و استقلال و بقایی از خودشان ندارند.

چنانچه گفته شده:

سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدا مرده‌ی این عالم و زنده‌ی خدا

کیف مد الظلّ نقش اولیاست کاو دلیل نور خورشید خداست

دامن او گیر زوتر بیگمان تا رهی از آفت آخر زمان

اندر این وادی مرو بی این دلیل لا احب الاقلین گو چون خلیل

كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ بعضی طبق ظاهر تنزیل چنین معنا کرده‌اند: آیا به کار پروردگارت نگاه نمی‌کنی؟ بعضی گفته‌اند: آیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۱

نمی‌دانی؟

و بعضی این کلام را مبنی بر قلب و تقدیر می‌دانند، که تقدیر آن چنین است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الظلّ كيف مده ربك» یعنی آیا به سایه نگاه نمی‌کنی که چگونه پروردگارت آن را گسترانید؟

بعضی گفته‌اند: مقصود از ظلّ بین الطلوعین است که آن سایه‌ای است کشیده شده و مقطوع نیست و بعضی ظلّ را ما بین غروب آفتاب تا طلوع آن می‌دانند.

وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا اگر خداوند می‌خواست سایه را نمی‌گسترانید و آن را در جهت گسترانیدن حرکت نمی‌داد، یا آن را ساکن قرار می‌داد از سکونت به معنای اقامت، چه اگر خداوند می‌خواست آفتاب را ظاهر نمی‌کرد تا سایه دایمی می‌شد یا اوضاع و حالتهای خورشید تبدیل و تغییر پیدا نمی‌کرد و تا سایه نیز در یک حالت باقی می‌ماند، یا فانی و از بین رفته را به بقاء بر نمی‌گشت یا آنچه که به بقاء بر می‌گشت به حضور او نمی‌رفت و در نتیجه در همه‌ی ادوار عالم یک نبی و یک ولی می‌بود، یا مکونات و موجودات را از قوا به فعلیت خارج نمی‌ساخت یا وجود را از عالم ارواح به عالم اکوان نازل نمی‌کرد.

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا اگر می‌خواست آفتاب را بر سایه دلیل قرار می‌داد و لیکن خدا نخواسته چنین کند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۲

زیرا که سایه با همه‌ی معانی و بطونش دلالت بر آفتاب می‌کند.

یا معنای آیه است که خداوند اگر می‌خواست آفتاب را دلیل بر سایه قرار می‌داد و لیکن خداوند این معنا را اراده کرد و

خواست و آفتاب را دلیل بر سایه قرار دهد برای کسی که از دیدن افعال خدا ترقی کرده و بالا رود و ذات او را در مظاهر جمالش مشاهده کند.

یا معنای آیه این است: آیا نمی‌بینی چگونه سایه را گسترانید؟ و سپس چگونه آفتاب را دلیل سایه قرار داد برای کسی که این چنین باشد؟

بنابر این دو معنای، آوردن لفظ «ثم» با این که آفتاب از همان اول و ابتدای امر مدلول سایه است برای اشعار به این است که دلالت آفتاب بر سایه پس از مشاهده‌ی فعل خدا در خیلی از افعال با تأخیر صورت می‌گیرد، چنانچه التفات از غیبت به تکلم برای اشاره به این است که دلالت آفتاب بر مصنوعات خدا محقق نمی‌شود مگر بعد از حاصل شدن مقام حضور.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس از گسترانیدن آنان را بهم آورد.

إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا لفظ «إلینا» همانند تصریح به این مطلب است که مقصود از «ظَلَّ» انبیا و اولیا علیهم السلام و همه‌ی موجودات است و قبض کردن سایه آفتاب و بازگردانیدن آن بعد از گسترانیدن محسوس است.

قبض انبیا، اولیا و همه‌ی مخلوقات نیز محسوس است،

زیرا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۳

همه‌ی موجودات از ابتدای خلقتشان که همان گستردن سایه است همیشه در حال خروج از قوه به فعلیت‌هاست و در حال طرح نقایص و اعدام.

این خروج و طرح همان قبض پروردگار است که آنان را به سوی خودش به هم آورد و لفظ «یسیر» اشاره به تدریج در قبض است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ است به اعتبار معنا، چه این جمله به معنای این است: «هو الَّذِي مَدَّ الظَّلَّ» او است که سایه را گسترانید.

و مقصود از لباس جامه است، زیرا که تاریکی شب که اشخاص را از نظرها می‌پوشاند شبیه به لباسی است که بدن را از نظرها می‌پوشاند، یا مقصود اختلاط است، که شب سبب اختلاط قوا و آثار آنان است، یا مقصود اجتماع در مقابل انتشار در روز است، که شب وقت اجتماع اشخاص در خانه‌ها و اجتماع قوا و ارواح در باطن است.

وَاللَّوْمُ سُبَاتًا یعنی خواب را سبب قطع از دنیا و کارهای آن، یا سبب راحتی یا نوم قرار داده است.

وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا و روز را سبب نشر و انتشار قرار داد، و چون مقام مقام امتنان و منت گذاردن به تعداد نعمتها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۴

تکرار نعمتها است، و بسط کلام و تفصیل در این موارد مطلوب است لفظ «جعل» را در اینجا تکرار کرد و چون نوم از نعمتهای شب است و گویی که نعمت مستقلی نیست در اینجا لفظ «جعل» را تکرار نکرد.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ او همان کسی است که بادهای را جهت بشارتی از رحمت خویش فرستاد.

زیرا بادهای صوری در وقت زمستان و بهار ابرها را حرکت می‌دهد و سبب باریدن باران می‌شود و اطلاق رحمت بر باران در بین عرب و عجم شایع است و بادهای غصه‌ها، ترسها، مرضها، گرفتگی‌ها، بلاها و سایر چیزهایی که با انسان سازگار نیست به ضد آن بشارت می‌دهند.

چون با عسر و سختی دو آسانی و یسر است، و در سوره‌ی اعراف اختلاف قرائت در «بشرا» و غیر آن گذشت.

وَأَنْزَلْنَا چون امتحانات الهی موجب ترقی سالک از مقام غیبت به مقام حضور است، امتحان در غیاب صورت می‌گیرد «أرسل الرِّيح» را به صورت غیبت آورد و «انزلنا» را به صورت التفات از غیبت به حضور ذکر کرد.

مِنَ السَّمَاءِ مقصود از آسمان در اینجا ابر یا جهت بلندی و بالایی بعد از ارسال باد است که نزول باران را مژده می‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۵

ماءٌ طَهُوراً چون آب خودش طاهر است، غیر خودش را از آلودگیها ناپاکیها پاک و طاهر می‌کند و لفظ «طهور» که مبالغه‌ی در «طاهر» است آورد.

و مبالغه‌ی در طهارت آن است که چیزی از شدت طهارتش موجب طهارت و پاکی مجاور خودش گردد و توصیف جنس آب به لفظ «طهور» دلالت می‌کند بر این که آب مادامی که از حد اطلاق این اسم خارج نشود.

و مضاف و مغلوب وصف غیر خودش نگردد این وصف طهور از آن سلب نمی‌شود، آب کم باشد یا زیاد، بر متنجس وارد شود یا متنجس بر آن وارد شود، یا غسله با آن ملاقات کند یا غیر غسله، چنانچه بعضی از فقها (رضوان الله علیهم) به این مطلب فتوی داده‌اند و لیکن احتیاط طریق رشاد است، مخصوصاً در شهرهایی که آب در آنان زیاد است و منجر به عسرت، سختی، تبذیر و اسراف گردد.

لِنُحْيِي بِهِ بَلَدَهُ مَيْتًا که با آن باران سرزمین مرده را زنده گردانیم مرگ شهرها و بلادها به این است که رگهای زمین و دانه‌هایش از هیجان و حرکت و نمو باز ایستند، فعالیت حیاتی و تخمیر و آبرسانی و غیره انجام نشود چه حیات و زنده شدن شهرها به هیجان و رویدن و نمو است.

و نُسْقِيَهُ و با آب طهور سیراب سازیم مِمَّا خَلَقْنَا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۶

بعضی از آنچه را که آفریدیم.

أنعاماً از چهارپایان لفظ «أنعاماً» مفعول «نسقيه» و «مما خلقنا» حال مقدم است، یا «مما خلقنا» مفعول «نسقيه» بنابر این که «من» تبعیض اسم یا جانشین اسم باشد و لفظ «انعاما» بدل یا حال از «من» است.

وَأَناسِيٍّ و انسانها لفظ «أناسيٍّ» جمع «انسی» به معنای انسان است، یا جمع انسان است که نون آن ساقط شده و عوض از آن یا آورده شده، یا نون تبدیل به یاء شده است.

كثيراً لفظ «كثيراً» برای جمع گاهی به صورت مفرد و گاهی مطابق موصوف آورده می‌شود و لفظ «انعام» به صورت نکره آورده شد و خصوص انعام را از بین حیوانات ذکر نمود.

زیرا که خیلی از حیوانات از نهرها آب می‌خورند، خیلی از حیوانات از آب غنی و بی‌نیازند و بعضی از حیوانات آب را در مسافتهای دور طلب می‌کنند و لفظ «اناسيٍّ» نیز به همین جهت به صورت نکره آمده است.

احیای زمین و آب خوردن حیوانات را بر آب خوردن و سیراب شدن انسان مقدم انداخت، چون احیای زمین و آب نوشی حیوانات جز به خاطر انسان نیست، عمده‌ی منافع انسان و اسباب زندگی و تعیش او منوط به آن دو است، پس اهمیت دادن به آن دو در مقام شمارش نعمتها بیشتر از آب خوردن و سیراب گشتن انسان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۷

وَلَقَدْ صَيَّرَفَنَاهُ بَيْنَهُمْ امر ولایت علی علیه السلام را در بین مردم گردانیدیم، چون آنچه که به‌طور مطلق معهود است و از هر قول و خطابی منظور است همان ولایت علی علیه السلام است، یا مقصود این است که شمارش و تعداد نعمتها را در قرآن، سایر کتب و بر زبان جانشینان گردانیدیم، یا باران را در شهرها، صحراها، دریاها و در اوقات و اوصاف متغیر ساختیم، بدین گونه که آن را به صورت باران درشت قطره، یا به صورت باران نم‌نم و ریز ریز، به صورت تگرگ و برف، پشت سر هم و متناوب درآوردیم.

لِيَذْكُرُوا تا متذکر این مطلب گردند و اقرار به مبدأ و معاد کنند.

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ اَمَّا بیشتر مردم از این کار خودداری و امتناع نمودند و آخرت را فراموش کردند و جز به حیات دنیوی نگریدند.

إِلَّا كَثُوراً جز این که به ولایت یا به نعمتهایی که شمارش شد کفران ورزیدند و کفران آنان از جهت انعام ما بود، یا به نعمت باران

و نعمت دادن ما کافر شدند.

از ابی جعفر علیه السلام آمده است که فرمود: پس بیشتر مردم از امت تو، از ولایت علی علیه السلام خودداری کردند و جز کفران قبول نکردند «۱».

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۶۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۸

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا و اگر ما می‌خواستیم در هر قریه یک نذیر (ترساننده از بدیها و نافرمانیها) مبعوث می‌کردیم و لیکن ما چنین نخواستیم، چون در خور حکمت ما نبود.

زیرا که توحید رسول صلی الله علیه و آله و یکی بودن آن بزرگداشت شأن رسول و توحید جهت توجه خلق است و در این توحید اصلاح و تکمیل آنان محقق می‌شود.

فَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ پس از کافرین (به خدا یا به تو یا به ولایت در اراده) و هواهای آنان اطاعت نکن.

و جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا به علت بی‌توجهی به قرآن یا ترک اطاعت‌شان یا به سبب ناپذیرایی علی علیه السلام، با آنان جهاد کن، آن هم جهادی بزرگ.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ او خدایی است که دو دریا شیرین و تلخ را رها کرد و آزاد گذاشت و با هم درآمیخت.

هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ یکی را به نهایت شیرینی قرار داد، چه خوردنی و نوشیدنی عذب عبارت از گوارایی آن دو است و «فرات» یعنی آخرین حد شیرینی و گوارا بودن است.

و هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن دیگری بی‌نهایت شور، زیرا ملح یعنی شور که ضد شیرینی است و اجاج آخرین حد شوری است.

وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا و از قدرت خویش بین آن دو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۷۹

دریا حاجز و مانع گذاشت، این معنا بر حسب تنزیل است.

و اما بر حسب تأویل حاجز از عالمی است غیر از آن دو عالم و از چیزی است غیر از دو دریا.

و حَجْرًا لَفْظٌ «حجر» با حرکات سه گانه به معنای منع است که در مانع و حرام نیز استعمال می‌شود.

مَحْجُورًا این لفظ برای تأکید «حجر» است مانند «ظَلَّ ظَلِيلٌ».

بعضی گفته‌اند: آن مانند آب دجله است که داخل دریا می‌شود و دریا را می‌شکافد، هیچکدام طعم دیگری را تغییر نمی‌دهد.

و بعضی گفته‌اند: آن مانند نهرهای بزرگ است که خداوند بین آن نهرها و بین دریاها بزرگ برزخی از زمین قرار داده که مانع از اختلاط آبهاست.

یا مقصود از دو دریا دریای فاعلیت است که عین ذات فاعل است، دریای قابلیت که عین ذات قابل و مقصود از برزخ صورتهایی است که به وجهی از جهت قابل منطبق می‌شود و به وجهی از جهت فاعل، آن برزخ است که مانع از اختلاط فاعلیت به قابلیت و آلوده شدن فاعلیت با قابلیت می‌شود و از نابودی و هلاک قابلیت به سبب فاعلیت جلوگیری می‌کند.

یا مقصود دو دریای عالم ارواح مجرد صرف و عالم اجسام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۰

مادی می‌باشد و برزخ نیز عالم برزخ و عالم مثال که از فنای اجسام به سبب ارواح و اختلاط ارواح با اجسام مانع می‌شود یا مقصود از دو دریا یا عالم اجسام مادی و عالم مثال و مافوق آن است.

(۱) البرهان ج ۳ ص ۱۷۰ و امالی الشیخ الطوسی ج ۱ ص ۳۲۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۳

مانند درختان و سنگها و ستارگان و بتها و جن و شیاطین و هواها و خواسته‌ها و رؤسای گمراهی‌ها.

وَ كَانَ الْكَافِرُ جَمَلَهُ «و كان الكافر» عطف در معنای اضراب و استدراک است، گویا که گفته است: «بل كانوا» و لیکن اسم ظاهر

به جای ضمیر آورده تا تصریح به ذمّ و سرزنش آنان به کفر باشد، ضمن این که تعلیل حکم نیز می‌باشد.

و مقصود از کافر یکی از صنفهایی است که ذکر شده، زیرا همه‌ی آنان اصناف علی رَبِّهِ ظَهیراً بر پروردگارشان پشت می‌کنند.

زیرا پروردگار کافر ظاهر نمی‌شود مگر با فطرت انسانی که همان ولایت تکوینی یا لطیفه‌ی عقلانی است و آن فطرت مظهر ربّ در

ولایت و مظهر ربّ مطلق است.

و کافر به هر معنا که باشد ستر کننده و پنهان کننده‌ی آن لطیفه است و هر کس که آن لطیفه را پنهان کرده و بپوشاند آن را به پشت

سرش انداخته و کمک به شیطان کرده است که آن فطرت و لطیفه را در همه‌ی کارهایش تضعیف نماید اعم از آن که آن کارها به

صورت عبادات باشد یا نباشد.

زیرا که سائر آن لطیفه در کارهایش متوجه غیر آن می‌شود، هر فعلی که از او صادر شود خروج از قوه به فعلیت است و خروج از

قوه به فعلیت اگر با توجه به آن (لطیفه) نباشد صاحب آن با آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۴

کار از آن (لطیفه) دور می‌شود تا جایی که آن (لطیفه) از او منقطع شده و موجب ارتداد فطری می‌شود که هیچ امید خیری از او

نیست و توبه‌اش (هم) پذیرفته نمی‌شود.

در اخبار اشاره شده که مقصود از کافر مخالف ولایت و کسی است که به ربّ خود که علی علیه السلام باشد کافر شده است «۱».

و بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابو جهل و مقصود از پروردگارش محمد صلی الله علیه و آله است.

و این معنا منافاتی با تعمیم ندارد چنانچه وجه آن را دانستی.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا دلداری رسول صلی الله علیه و آله و رفع حرج از اوست، گویا که دل رسول خدا صلی الله علیه و

آله از کفر و پشت کردن آنان به تنگ آمده و از این که نمی‌توانست آنان را از کفرشان تغییر دهد به سختی و حرج افتاد.

قُلْ اِیُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله جِهت دلداری خودت و ترک کردن کفّار و اتمام حجت بر آنان بگو:

مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ بَرِّ أَرْسَالٍ يَأْتِيهِمْ وَ أَنْذَارٍ مَزْدِي طَلَبَ نَمِي كُنْم.

مِنْ أَجْرِ اجْرَتِي نَمِي خَوَاهِم، یعنی حتی اجرت اندکی هم

(۱) الصّافی ج ۴ ص ۲۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۵

نمی‌خواهم تا مرا متهم کنید که این ادّعی من از جانب خدا نیست.

إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ اجْر من همین بس که هر که بخواهد راه پروردگار خود پیش گیرد به سعادت می‌رسد، مقصود ربّ و

پروردگار او در ولایت یا پروردگار مطلق است.

سَبِيلاً یعنی هر راهی که باشد.

بدان که شأن رسالت جز انذار چیزی نیست، انذار از ایستادن در محلّ درندگی نفس و ترساندن از هول و هراس وقوف و ایستادن

در مشتبهات نفسی که موجب دخول در آتش با کفّار است.

چنانچه به طریق حصر فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» و نیز بدان که مقصود از قبول رسالت و بیعت اسلامی جز اهتدا و راه یافتن به ایمان که طریق الی الله است چیزی نیست و دانستی که این مطلب حاصل نمی‌شود مگر با قبول ولایت و بیعت ایمانی، پس اسلام در حقیقت مقدمه‌ی ایمان و دلالت بر طریق الی الله است.

بنابر این مقصود رسول از تبلیغش جز ایمان مؤمن نمی‌تواند باشد، نه اسلام مسلم مگر از باب مقدمه.

و نیز مؤمن با شأن ایمانش از اظلال و سایه‌های رسول صلی الله علیه و آله و اجزای او از جهت ولایت می‌شود و لذا صحیح است که رسول صلی الله علیه و آله بگوید: من در مقابل رنجهای رسالتم چیزی طلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۶

نمی‌کنم مگر ذات کسی را که به سوی پروردگارش راه یابد یعنی کسی را طلب می‌کنم که مؤمن باشد و ولایت را بپذیرد.

و ای رسول صلی الله علیه و آله کفار را که اموات هستند ترک کن و به سوی آنان و به کارهایشان نگاه نکن که غیر خدا را عبادت می‌کنند و تو را آزار می‌دهند که کار آنان جز با خدا نیست و تو هم کارهایت را به خدا واگذار نما. وَ تَوَكَّلْ و اعتماد کن.

عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ بر کسی که بالذات زنده است، چون کسی که می‌میرد زنده بودن و حیاتش عرضی است، یعنی افعال را از غیر خدا نبین، بلکه از نسبت افعال به غیر خدا فانی شو.

و نظر به علم و قدرت و اراده‌ی بالذات خدای تعالی کن، که حیات مستلزم علم و قدرت و اراده است، اگر حیات ذاتی باشد آن امور نیز ذاتی می‌شوند.

و بدان که این امور در غیر خدا به توسط خداست تا بر آن اعتماد بکنی و کارهایت را به او واگذاشته نظر به فعل و اراده و قدرت غیر او نکنی، که مقام توکل برای سالک حاصل نمی‌شود مگر با فنای از فعلش و با نظر به سریان قدرت و اراده و فعل او در جمیع موارد.

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ و او را با حمد از جمیع چیزهایی که لایق و مناسب او نیست تنزیه کن چه، حمد خدا که موجب سعه و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۷

گسترده‌گی وجود است و تسبیح خدا جز تحمید او نیست، چنانچه در اول سوره‌ی فاتحه گذشت که تسبیح خدا سلب نقایص و حدود از خداست و سلب حدود جز سلب نیست که به گسترده‌گی و سعه‌ی وجود برمی‌گردد.

و مقصود از تسبیح رسول صلی الله علیه و آله جز تسبیح فعلی نیست که آن عبارت از خارج شدن از جمیع حدود و فانی شدن از افعال، صفات و ذات خود است، یعنی نظر به حدود خود و حدود غیر خودت و گناهان آنان نکن که خداوند آنان را در حدود و گناهان می‌گرداند و طبق استحقاقشان بدانان پاداش و جزا می‌دهد.

وَ كَفَى بِهِ بِذُنُوبِهِ عِبَادَةً خَيْرًا و همین آگاهی خدا به گناه بندگان کافی است، احتیاجی به نظر تو به سوی آنان نمی‌باشد.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ این جمله بدل یا صفت «الَّذِي لَا يَمُوتُ» یا خبر مبتدای محذوف است، یا مبتداست که خبر آن «الرَّحْمَنُ» یا «فاسئل» است.

وَ مَا بَيْنَهُمَا آنچه که بین آسمانها و زمین است از ملایکه و موالید.

فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ در شش روز (شش مرحله یا دوره) و سپس بر عرش استیلا یافت این آیه با تمام اجزا در سوره‌ی اعراف گذشت.

و در آنجا چگونگی آفرینش آسمانها و زمین در شش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۸

روز، و سرّ ذکر کردن استوای بر عرش به دنبال آفرینش آسمان و زمین با ادات مهلت، تراخی و تأخیر را ذکر کردیم. چون استوای خدای تعالی بر عرش که عبارت از همه‌ی مخلوقات است بدین معناست که نسبت خداوند با صفت رحمانی‌اش به بزرگ و کوچک مساوی است لذا مسند الیه را عنوان وصف رحمان قرار داده است.

فَسَيُكَلِّمُ بِهِ خَيْرًا سئلته كذا و عن كذا و بكذا به يك معناست، بنابر این ممکن است لفظ «باء» صله‌ی «اسئل» و «خبیرا» مفعول اول آن باشد یا «خبیرا» حال و مفعول اول آن محذوف است، یعنی از حال او پیرس در حالی که او خبیر است یا از ذات او پیرس در حالی که او خبیر است.

ممکن است لفظ «باء» برای سبب باشد و «خبیرا» مفعول اول آن، و کلام در این صورت بنابر تجرید می‌شود، مانند «رأیت بزید اسدا».

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ عطف بر «يعبدون» و ذمّ دیگری برای آنان است، چون مخاطبها از عناوین الله جز رحمت رحمانی او را درک نمی‌کنند حکم را معلق بر اسم رحمان کرد، نه سایر اسماء و فرمود: هر گاه به آنان گفته شود به خدای رحمان سجده کنید.

قالوا از باب استهزا یا اظهار جهل به خدا و سؤال از او، یا از باب انکار در سجده او گفتند: وَ مَا الرَّحْمَنُ رحمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۸۹

چیست، آوردن لفظ «ما» نه لفظ «من» برای همین جهات است که گفته شد.

أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا آيا سجده کنیم چیزی را که تو امر به سجده او می‌کنی؟

استفهام برای انکار است، گویا که آنان امتثال امر او را انکار کردند، نه سجده برای رحمان را و لذا نگفتند: «أَنَسْجُدُ لِلرَّحْمَنِ» وَ زَادَهُمْ امر تو، یا ذکر رحمان، یا ذکر سجده‌ی رحمان نُفُوراً نفرت آنان را از تو یا از امر تو یا از رحمان یا از سجده‌ی او زیاد کرد. تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً این جمله انشا و از ما قبلش منقطع است و لفظ «سما» اعم از این که آسمان مشهود، عوالم ارواح و آسمانهای آنهاست و برج به معنای رکن و حصن، به معنای برجهای دوازده‌گانه مشهور موهوم در فلک اطلس است که به سبب شکلهای موهوم از کواکب فلک هشتم تعیین شده‌اند.

و ممکن است مقصود از بروج ستارگان سیاره، یا ستارگان بزرگ روشن‌کننده باشد، خواه ستارگان سیاره باشند یا ثوابت، یا مقصود مطلق ستارگان است که هر یک از آنها حصن یا مانند حصن است، یا ستارگان که ارکان آسمان هستند و ممکن است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۹۰

مقصود لطیفه‌های نبوی و ولوی باشد که کلیات آن در دوازده حصر شده و جزئیات آن منتهی به حدی می‌شود که بر حسب اصول و امهات به یکصد و بیست و چهار هزار محدود می‌شود یا یکصد و بیست هزار یا یکصد هزار.

ممکن است مقصود انبیا و اولیا علیهم السّلام باشد که آنان به سبب تعلق و وابستگی‌شان به بدنهای زمینی ارکان زمین هستند و به سبب تجرّد ذاتیشان از زمین طبع ارکان آسمان هستند.

ممکن است مقصود جهات فاعلی زنده‌کننده، میراننده، افاضه‌کننده‌ی روزی و افاضه‌کننده‌ی علوم باشد که از آن به اسرافیل، عزرائیل، میکائیل و جبرائیل تعبیر می‌شود، چون جمیع خیرات و خوبیها که در عوالم منتشر است منوط به برجهاست به هر معنا که باشد خدای تعالی خودش را در این جعل به کثرت برکات مدح کرده است.

وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً لَفْظ «سراجا» «سرجا» نیز خوانده شده است، بنابر قرائت مفرد (سراج) مقصود از آن آفتاب است و بنابر قرائت جمع (سرج) مقصود همه ستارگان است که خودشان روشن هستند.

وَ قَمراً مُنِيراً مناسب با قرائت مفرد (سراج) این است که بروج عبارت از ستارگانی باشند که خودشان روشن هستند، و مقصود از

زیرا که تعیید به عدم اسراف و اقتار مفید همین معناست، زیرا که عطا کردن و بخشیدن به غیر مستحق اسراف است اگر چه از زیادی مال باشد و منع کردن و نبخشیدن به مستحق اقتار و بخل است اگر چه از اصل مال باشد.

و از این علامت وجه اضافی «عباد» به «رحمن» نه به سایر اسما استفاده می‌شود، زیرا خدای تعالی با رحمت رحمانی‌اش به هر کس و هر چیز به مقدار استعداد و استحقاقش می‌بخشد.

وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و میان اسراف و بخل عدل یا معتدل یا میانه‌روی است.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و بندگان خدا کسانی هستند که با الله خدای دیگری را فرا نمی‌خوانند، نه با زبان قال و نه با زبان حال، چون کسی که سکینه و آرامش بر او نازل شده به نحوی که مالک آن باشد دیگر برای او جهت دعوتی جز خدا نمی‌ماند.

وَلَا يَتُكَلِّمُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ نَفْسِي را که خداوند کشتن آن را حرام کرده نمی‌کشند، نه در عالم صغیر و نه در عالم کبیر بر خلاف کسی که بنده‌ی رحمان نشده است، خواه بنده‌ی شیطان باشد یا بنده‌ی غیر رحمان از اسمای خدای تعالی، که او در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۹۷

این صورت نفس محترم را مانند قوای انسانی یا قوای حیوانی به غیر حق می‌کشد خواه در خارج نفسی را بکشد یا نه. إِلَّا بِالْحَقِّ جز با امر حق، یا به سبب امر حق مانند قصاص و حد، یا به سبب حق مطلق به این که دستش دست حق باشد. بدان مادامی که دست قاتل دست حق نشد یا تسخیر امر حق نگشته و مادامی که زبان امر کننده‌ی به قتل زبان حق نگشته یا مسخر امر او نشده باشد قتل و امر به قتل جایز نیست، اعم از آن که در مورد قصاص و حد باشد یا غیر آنها. و لذا قتل و اجرای حدود جایز نیست مگر از جانب حاکم الهی یا کسی که آن حاکم به او امر کرده باشد به نحوی که مأمور مسخر امر حاکم و متحرک به امر او باشد، اما کسی که چنین نباشد نه قتل او جایز است و نه امر به قتل. چنانچه گفته شد:

آن که جان بدهد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست

بنابر این معنای آیه این است: نفسی را که خداوند قتل آن را حرام کرده است نمی‌کشند مگر به سبب خدا، یعنی با دست خدا. وَلَا يَزْنُونَ از شهوت پیروی نمی‌کنند.

بدان که گناهان انسان منحصر در مقتضیات شیطنت و قوه غضب و قوه شهوت است و خدای تعالی به اصول و امهات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۹۸

مقتضیات سه گانه اشاره فرمود.

زیرا فراخواندن غیر خدا از مقتضیات شیطنت است، بلکه می‌گوییم مقتضیات شیطنت منحصر در فراخواندن غیر خداست، زیرا هر خودپسندی و هر خود نشان دادن و مجادله‌ی و غیر آنها از مقتضیات شیطنت فراخواندن غیر خداست و قتل نفس از مقتضیات غضب و زنا از مقتضیات شهوت است.

و بنابر تعمیم قتل نفس و تعمیم زنا همه‌ی مقتضیات غضب و شهوت منحصر در قتل نفس و زناست.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر کس از آن مقتضیات سه گانه‌ی مذکور چیزی انجام دهد یَلِقْ أَثَامًا با عقوبت برخورد می‌کند، یا «آثام».

چنانچه در خیر است وادی در جهنم است «۱»، یا آن از «اشهد الله فی کذا» بر وزن منع و نصر است یعنی آن را اثم و گناه حساب کرد.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ این جمله بدل از قول خدا «يلق اثاما» یا مستأنف و جواب سؤال مقدرست.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ و معنای مضاعف شدن عذاب این است که عذاب او در قیامت نسبت به عذاب خودش و حد آن در دنیا

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۴۹۹

مضاعف می‌شود، یا نسبت به عذاب او در برزخ در قیامت عذابش مضاعف می‌شود.

زیرا که در برزخ معذب به عذابی است که از خودش است بدین گونه که صورت عصیان و گناه بر او ظاهر می‌شود ولی در قیامت هم عذاب خودش است و هم عذابی که جزای عملش می‌باشد.

به عبارت دیگر در برزخ با تجسم عملش عذاب می‌شود، در قیامت هم تجسم عمل است و هم جزای عمل و مقصود این نیست که عذاب نسبت به استحقاقش مضاعف می‌شود تا منافی عدل الهی گردد.

وَيَخْلُدُ فِيهِ خُلُودٌ عَذَابٍ يَأْتِي الْغَنَاهَانَ.

مُهَانًا تَقْسِيْدُ بِهِ لَفْظُ «مَهَانَ» بَرَاءِ اشْعَارِ بِهٖ اِيْنَ اَسْتِ كِهٖ بَعْضِي عَذَابٍ مِي شُونَد وُلِي نِهٖ بِهٖ صَوْرَتِ ذَلَّتْ، خَوَارِي وَاَهَانَتِ، يَأِ اِيْنَ لَفْظِ تَأْكِيدِ وِ بِيَانِ اَسْتِ.

إِلَّا مَنْ تَابَ مَغْرَبًا كَسَى كِهٖ تَوْبَهٗ كَنْدُ بَا تَوْبَهٗ يَ عَامَّ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآمَنَ يَعْنِي اِحْكَامِ اِسْلَامِ رَا بَا بِيْعَتِ عَامٍ پَذِيْرَفْتَهٗ بَاشَدُ.

وَعَمَلٌ عَمَلًا صَالِحًا بَا تَوْبَهٗ يَ خَاصَّ وُلُوْی وِ قَبُوْلِ دَعْوَتِ بَاطِنِي وِ بِيْعَتِ خَاصَّ وُلُوْی عَمَلِ صَالِحِ اِنْجَامِ بَدَهْدُ.

زیرا عمل، صالح نمی‌شود مگر با ولایت که با بیعت ولوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۰

و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود، یا توبه کنایه از اسلام است که مشتمل بر توبه و بیعت عام است و «آمن» کنایه از بیعت خاص است که با آن ایمان خاص حاصل می‌شود.

و عمل صالح عبارت از عمل به چیزی است که در میثاق او گرفته شده که مقصود از وفای به عهد خدا نیز همان است.

حاصل مطلب این است که باید ایمان خاص و بیعت ولوی در مستثنی گرفت تا ترتب تبدیل سیئات به حسنات بر آن صحیح شود، زیرا این تبدیل محقق نمی‌شود مگر در مورد کسی که ولایت علی علیه السلام را داشته باشد، چنانچه مکرر به تصریح و اشاره این مطلب گذشته است.

فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ اَزْ جَانِبِ مَا مَكْرَرِ اِيْنَ مَطْلَبِ گَزْدَشْتَهٗ اَسْتِ كِهٖ هَرِ فَعْلِي اَزْ اِنْسَانِ صَادِرِ شُوْدِ مَوْجِبِ فَعْلِيْتِي بَرَاءِ خَوْدَشِ مِي شُوْدِ وِ هَرِ فَعْلِيْتِي اِكْرَ تَحْتِ تَسْخِيْرِ عَقْلِ نَبَاشَدِ مَسْخَرِ شَيْطَانِ وِ نَفْسِ اَسْتِ وِ هَرِ فَعْلِيْتِي كِهٖ تَحْتِ تَسْخِيْرِ شَيْطَانِ بَاشَدِ سَيِّئَهٗ وِ گَنَاهِ نَفْسِ مَحْسُوْبِ مِي گَرَدَدُ.

و آنگاه که انسان توبه کرد و به واسطه‌ی ولی امر تحت حکم امر عقل داخل شد جمیع فعلیاتش تحت تسخیر عقل قرار می‌گیرد و هر فعلیتی تحت تسخیر عقل قرار گیرد حسنه و ثواب نفس می‌شود.

این است معنای تبدیل سیئات به حسنات، چنانچه محو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۱

سیئات و از بین بردن و بخشیدن آن عبارت از زایل کردن حدود آن است بدون زحمت و عمل، یا با کردار و پوشانیدن حدود سیئات.

پس کسی که به دست علی علیه السلام توبه می‌کند اگر برای نفسش فعلیتی باشد که تحت تسخیر شیطان قرار گیرد آن فعلیت عوض می‌شود، بدین معنا که آن فعلیت مسخر رحمان می‌گردد.

و اگر برای نفسش نقایص و حدودی باشد آن حدود زایل می‌شود اگر زوال آن ممکن باشد و زوال با کردار و عدم آن متفاوت می‌شود و اگر زوال ممکن نباشد بخشیده و پوشانیده می‌شود.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا خَدَاوند می‌بخشد آنچه را که تبدیل نمی‌شود و آنچه را که زایل نمی‌شود، مانند حدودی که لازمی وجود عمل است.

رَحِيمًا و بعد از تبدیل و غفران با رحمتش بر او تفضل می‌کند.

وَمَنْ تَابَ و کسی که به دست محمد صلی الله علیه و آله یا به دست علی علیه السلام با توبه‌ی عام یا توبه‌ی خاص توبه کرده باشد. وَ عَمَلٍ صَالِحًا وفا به عهدش بکند، عهدی که در توبه و بیعت او از او گرفته شده است.

فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا چنین شخصی توبه به سوی خدا کرده و به سوی او بازگشته است، چنانچه فرمود: إِنَّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۲

الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنانست و این مطلب را خداوند به طریق حصر فرمود.

سرّ مطلب این است خلفا و جانشینان الهی در هنگام توبه و بیعت از پرده‌ها و حجابهای طبیعت و انانیتشان منسلخ می‌شوند، بدون این که انانیتشان در آن بیعت دخالت کند آلات خدا می‌شوند.

سپس در حقیقت قبول کننده‌ی توبه و گیرنده‌ی پیمان در حین بیعت خدای تعالی است که توسط مظاهرش که آنان به منزله‌ی آلات خدا هستند انجام می‌پذیرد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ الزُّورَ: کذب، شرک به خدای تعالی، اعیاد یهود و نصاری، مجلس غناء و هر چیزی است که جز خدا عبادت شود، و همه‌ی این معانی مناسب اینجاست.

و تحقیق مطلب این است که زور هر عمل یا عمل کننده‌ای است که از راه و از ولایت علی علیه السلام منحرف باشد و هر کس که بنده‌ی رحمان باشد زور را دوست ندارد، بلکه آن را مبعوض می‌دارد، پس هیچ وقت شاهد آن نمی‌باشد.

إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُومِ مَرُّوا به مقتضای عبودیتشان هر گاه با کار بیهوده و لغو برخورد کنند از کنار آن می‌گذرند کراماً بدون آن که به آن کار رغبتی نشان دهند و بدون این که حرمت صاحب آن کار را هتک نمایند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۳

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بندگان خدا کسانی هستند که هر گاه متذکر به آیات خدا گردند، یعنی آیات تدوینی و تکوینی موجود در آفاق و انفس و به خصوص آیات بزرگ اعم از آن که بشری مانند خودشان یادآور آیات باشد یا نبی یا امام یا ملائکه یا خدای تعالی در خواب باشد یا در بیداری لَمْ يَجْرُوا عَلَيْهَا صُماً وَ عُمِيَانًا بر آن آیات لال و کر سقوط نمی‌کنند و همانند اکثر مردم (نیستند) که از آیات الهی جز جهات دنیوی آنها که موافق با هواها و آرزوهایشان باشد متذکر نشده و نسبت به جهات اخروی کر و لال می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ کسانی هستند که به مقتضای حفظ حقوق کثرتها که از جمله‌ی آنها ارحام و خویشاوندانشان هستند و به مقتضای جهت الهی آنها در حالی که از خدا استدعا و تقاضا می‌کنند چنین می‌گویند: رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ پروردگارا برای ما از همسرانمان روشنی چشم قرار ده، یا بعضی از همسران و ذریه‌های ما را روشنایی چشم ما بگردان، یا برای ما اولادی که از همسرانمان به دنیا آمده باشند یا از ذریه‌های ما متولد شده باشند که برای ما روشنی چشم باشند پدید آر.

«قره العین» به معنای وسط چشم کنایه از سرور یا کنایه از آرامش و قرار گرفتن پس از اضطراب است.

وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و چون هر مرتبه‌ای امام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۴

مرتبه‌ی سابق است و هر کسی که عبد رحمان باشد مرتبه‌ی او بعد از مرتبه‌ی تقواست، چه تا با فنای تامّ تقوی تمام و کامل نشود سالک عبد رحمان نمی‌گردد، چنانچه در قول خدای تعالی: *يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ آمَدَ لَهَا لَهَا طَبَقٌ مَّقَامُهَا* (مقام، پیشوایی پرهیزگاران را خواستار شدند.

در اخبار متعدّد آمده است: آیه در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام یا در باره‌ی ائمه علیهم السلام است «۱».

و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان سؤال و درخواست بزرگی از خدا کردند از خدا خواستند که آنان را برای متّین امام قرار دهد پس به امام عرض شد چگونه است این مطلب ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: اصل آیه که خداوند نازل فرموده چنین است: *و اجعل لنا للمتقين اماما* یعنی از متّین برای ما امامی قرار بده «۲».

و این معنا از سعه و گستردگی وجوه قرآن به قدر گستردگی مراتب آفرینش است چنانچه در اول کتاب این مطلب را گفتیم و اشاره کردیم که مانعی ندارد قرآن بر حسب اختلاف مردم

(۱) تأویل الایات الظاهرة ص ۳۸۱

(۲) البرهان ج ۳ ص ۱۷۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۵

به قرائتهای مختلف نازل شده باشد.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ جزای آنان (بندگان رحمان) غرفه است، یعنی غرفه‌ی بهشتی که وعده داده شده است و یا بنای عالی و بلند یا بهشت برین.

بِمَا صَبَرُوا و آن بر اثر صبرشان، یا به سبب بلاها و گرفتاریها و طاعتهایی است که بر آنها صبر کردند.

و يَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا و آنان از مؤمنین امثال خودشان یا از ملائکه یا از جانب خدا تحیت و سلام القا می‌کنند، که البته ذکر لفظ «سلاما» بعد از «تحیة» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا در آن غرفه دایمی و همیشگی هستند، که تمام و کمال نعمت به این است که زایل نشود.

قُلْ ای محمد صلی الله علیه و آله به کفار بعد از تمام اوصاف بندگان رحمان و جزای آنان جهت ترغیب و تشویق آنان در مثل این اوصاف بگو: *ما يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّي* چه اعتنایی خدا به شما داشت *لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ* اگر نبود فراخواندن شما خدا را با زبانهای قال و حال زیرا که همه مادام که فطرت را باطل نکنند خدای را فرا می‌خوانند به زبان حال یا قال. یا چه می‌شد به عذاب شما اگر با الله خدایان دیگری را فرا نمی‌خواندید.

یا چه اعتنایی به شما می‌شد اگر خدا شما را به دین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۶

فرا نمی‌خواند، که سنت خدا بر این جاری شده که همه را به دین فراخواند؟ یا به شما چه می‌شد اگر شما را به دین فرا نمی‌خواند؟ یا چه اعتنایی به شما می‌شد اگر عبادت شما نسبت به او نبود؟! *فَقَدْ كَذَّبْتُمْ* لفظ «فاء» سببیه است، یعنی تکذیب کردید رسول یا خدا را *فَسَوْفَ يَكُونُ* پس زود است که تکذیب شما لزماً گردن شما را بگیرد، یعنی جزای تکذیب شما در دنیا برای شما لازم است، چنانچه در بدر، یا در آخرت لازم است که عذاب آخرت لازم است و زایل شدنی نیست.

قال علی علیه السلام:

من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر هر آنکه خویش را پای حساب کشد سودمند و آنکه از آن غفلت نماید زیانکار گردد
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۷

(۲۶) سورة الشعراء ص: ۵۰۷

اشاره

دارای ۲۲۷ آیه که همه‌ی آنها مکی است مگر «و الشعراء يتبعهم الغاؤون» تا آخر سوره.
آیات ۹- ۱

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۹] ص: ۵۰۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ
لَهَا خَاضِعِينَ (۴)
وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى
الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

ترجمه ص: ۵۰۷

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
طسم (طا. سین. میم).
این آیات کتاب روشنگرست.
چه بسا تو جانت را می‌فرسایم که چرا (مشرکان) مؤمن نمی‌شوند.
اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم، آنگاه گردنهایشان را (به تسلیم) در برابر آن فرود خواهند آورد.
و هیچ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۸

پندی تازه از سوی خدای رحمان برای آنان نیامد، مگر آنکه از آن روی گردان بودند.
به راستی که آن را دروغ انگاشتند، به زودی حقیقت اخبار آنچه بدان استهزا کردند برایشان آشکار خواهد شد.
آیا به زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه‌ای ارزشمند رویانده‌ایم.
بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست ولی بیشترین آنان مؤمن نیستند
و بی‌گمان پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر ص: ۵۰۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم با ظاهر کردن «ن» سین خوانده شده که آن اصل است و با اخفای آن نیز خوانده شده بر خلاف اصل برای اینکه سکون آن عرضی است نه اصلی.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این آیات کتاب روشن‌گرسر در ابتدای سوره‌ی بقره و غیر از آن پیرامون فواتح سوره‌ها (حروف مقطعه) بیان وافی این مطلب گذشت.

لَعَلَّكَ يَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَخْبَعِ نَفْسِكَ چه بسا تو جانت را می‌فرساید.

باخع از بخع یعنی خود را با غصه و اندوه کشتن اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ که چرا (مشرکان) مؤمن نمی‌شوند به الله یا به رسالت تو یا به ولایت علی علیه السلام و شایسته نیست که برای این،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۰۹

اندوه به دل راه بدهی چرا که این امر خارج از مشیت و اراده‌ی ما نیست.

إِنْ نَشَأْ اِذَا بَخَّوْهُمُ اِيْمَانِ اِيْشَانِ رَا تُنَزَّلُ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً مُّعْجَزَةً از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم، بر ایشان نشانه‌ای از نشانه‌های غیبی از آسمان فرو می‌فرستیم تا به موجب آن، این آیت را مسخرشان ساخته و ناچار بر ایمان مذکور نماییم.

فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ آنگاه گردنهایشان را (به تسلیم) در برابر آن فرود خواهند آورد.

که گردنهایشان به موجب آن برای خدای تعالی یا به موجب نشانه‌ای که فرستاده شده و یا به واسطه‌ی خضوعی که برای او از خود آن نشانه حاصل می‌شود خاضع گردد.

و جمع آمدن خاضعین یک نوع جمع عقلایی است که یا به دلیل بودن اعناق «گردنها» از خود ایشان یا به دلیل اینکه با اعطای حکم مضاف، حکم از مضاف الیه ساقط می‌شود که این سقوط صحیح می‌باشد.

این عبارت جهت تسلی خاطر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌باشد که سرباز زدن آنان از پذیرش اسلام تابع مشیت خداوند است پس نباید نسبت به آنچه که از اراده‌ی خداوند سر چشمه می‌گیرد حسرت و اندوه به خود راه دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۰

وَمَا يَأْتِيهِمْ وَهِيَ پندی تازه از سوی خدای رحمان برای آنان نیامد، جمله‌ی حالیه است که با مضارع منفی با «ما» نافی آغاز گردیده با در تقدیر گرفتن مبتدای (مقدر) با قول به جایز نبودن او در آن یا بدون قایل شدن به تقدیر داشتن و آوردن او در آن است.

مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ در حالی که نو و تازگی در آن مقتضای استقبال بود.

إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا مگر آنکه از آن روی گردان بودند، به راستی که آن را دروغ انگاشتند، فای «فقد» افاده‌ی معنای سببیت می‌نماید برای پیش از خود به واسطه‌ی بعد از خود، یا افاده‌ی معنای سببیت ما قبل از برای ما بعد خود می‌کند، یا صرف تعقیب و پیگیری می‌باشد.

یعنی اینکه دروغ انگاشتن آیات سبب روی گردانی سابق گردید و تو یا خدا را تکذیب کردند یا قرآن و رسالت تو را منکر شدند یا خلافت و جانشینی وصی تو را انکار نمودند.

فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ به زودی حقیقت اخبار آنچه بدان استهزا کردند برایشان آشکار خواهد شد.

«ما» در ما كانوا موصوله است و ضمیر برمی‌گردد به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۱

صله‌ی آن و مراد از آن قول یا فعلی است که به واسطه‌ی ارتکاب آن، استهزا را به عمل آوردند یا چیزی که از آن برای مسخره کردن بهره گرفتند.

آیات ۲۱-۱۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰ تا ۲۱] ص: ۵۴۱

اشاره

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا- يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)
 قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)
 قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ أَا أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱)

ترجمه ص: ۵۱۴

و چنین بود که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم پیشه برو. قوم فرعون که آیا پروا نمی‌کنند؟ گفت:

پروردگارا من می‌ترسم که مرا دروغگو بینگارند و دلم تنگ می‌شود و زبانم گشاده نیست، پس به هارون نیز برای همکاری پیام بفرست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۵

و آنان را بر من (ادعای) گناهی هست لذا می‌ترسم که مرا بکشند.

فرمود: چنین نیست معجزات ما را (همراه) ببرید ما خود همراه شما شنوا هستیم.

به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم.

برای اینکه بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی.

فرعون گفت: آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سالهایی از عمرت را در نزد ما به سر نبردی؟

و کاری را که کرده بودی کردی و تو از کافر (نعمتان) هستی.

گفت: آن کار را در هنگامی انجام دادم که از سرگشتگان بودم.

آنگاه چون از شما ترسیدم از شما گریختم، سپس پروردگارم به من حکمت (نبوت) بخشید و مرا پیامبر گردانید.

تفسیر ص: ۵۱۵

وَ إِذْ نَادَىٰ مَعْطُوفٌ اسْتِ بِرِ مَحذُوفٍ كِه مَتَعَلِّقٌ اسْتِ بِه الْعَزِيزِ يَا الرَّحِيمِ. یعنی آنگاه که خداوند پیروزمند مهربان، ندا داد در آن روز رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگارت موسی علیه السلام را.

یا مَتَعَلِّقٌ اسْتِ بِه «قال رَبِّي أَنِّي أَخَافُ» یا اینکه مَتَعَلِّقٌ بِه مَحذُوفٌ مَعْطُوفٌ اسْتِ بِرِ مَحذُوفٍ یا مَعْطُوفٌ اسْتِ بِرِ سَابِقٍ اسْتِ بِه اعْتِبَارٍ

معنا، پس به راستی که در سبقت معنا به یاد آر پس مثل این که گفته آن را یاد آر آنگاه که موسی علیه السلام را ندا داد.
 أَنْ أَنْتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ به سوی قوم ستم پیشه برو آنان را خداوند توصیف بر ظلم و ستمگری نمود تا همانندعلت و دلیل بر امر بوده باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۶

قَوْمَ فِرْعَوْنَ قوم فرعون بدل است از آن برای تعیین شدن آنان. أَلَا يَتَّقُونَ که آیا پروا نمی کنند؟

جمله حالیه است با تقدیر داشتن قول به این معنا که در حالی که بی پروا بودند گفته شود بر ایشان آیا پروا نمی کنند؟
 یا جمله مستأنفه است از خداوند متعال که ذم (سرزنش) آنان را انشا فرموده است.

و نیز به صورت خطاب خوانده شده است با مقدر دانستن قول با این معنا که برو به سوی قوم (فرعون) با گویا شدن بر این گفتار که آیا پروا نمی کنید.

قَالَ كَفَتْ (موسی علیه السلام): رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي پروردگارا من می ترسم که مرا دروغگو بیانگارند و دلم تنگ شود. که این دلتنگی از معاشرت و تحمیل سختی های همنشینی آنان با این وصف که سنخیتی ندارند بر من (موسی علیه السلام) دشوار شود.

و لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ و زبانه گشاده نیست، پس به هارون نیز برای همراهی با من بفرست برای رسالت.

ظاهر این سخن از موسی علیه السلام به منزله ای استعفا می باشد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۷

پذیرش این مسئولیت و مانند این است که گفته باشد رسالت و پیامبری تو لازم می دارد سعی صدر را چرا که پیامبر تو ناچارست بر او معاشرت با دانی و عالی (افراد پست و افراد بلند مرتبه) ایشان که در آن مشاهده ای افعال و کردارهایی که عقل بر آن رضا ندهد از ایشان سر خواهد زد.

و ناچارست از سخن گفتن و مجادله با فصیحان اهل منطق که اگر لکنت زبان داشته باشد غالب نخواهد شد بلکه مغلوب می شود که این نیز با رسالت از جانب تو منافات دارد.

و بناچار بایستی رغبت و میلی به رسول تو باشد از جانب هر کس که معاشرت می کند و من مردی را از ایشان کشته ام که در مقام جستجوی من هستند که نسبت به خون او رغبتی در من نمی کنند و هارون از همه اینها بی عیب تر و بهترست هم دارای سعی صدر است، زبان گویا و آزاد دارد و بین او و آنان خونی در میان نیست پس او را رسول خود گردان.

یا به این معنا که به هارون رسالت بده که معاون من بوده باشد تا موافق با سایر آیات نیز باشد و بنا بر معنای اول موسی علیه السلام استعفا از رسالت می نمود و خداوند ابا فرمود از غیر رسالتش لذا بعد از ابای الهی استدعا نمود معاونت هارون را وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ و آنان را بر من

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۸

(ادعای) گناهی هست لذا می ترسم که مرا بکشند.

بعد از اینکه استعفا نمود و هارون را معین کرد برای رسالت وجه دیگری برای استعفا بیان نمود.

قَالَ كَلَّا فرمود: چنین نیست با این بیان از استعفای او رادع (و مانع) گردیده و گویا بعد از قول کَلَّا سؤال موسی علیه السلام در خصوص معاونت هارون و اجابت آن از جانب خدای تعالی که گفت: پس پروردگارا وزیر برایم از خویشانم قرار ده هارون برادرم را که با آن زور بازویم را قوت داده و او را در امر من شریک نما که تو را بسیار تسبیح گفته و بسیار (یاد آور) تو باشیم پس خدای تعالی فرمود: خواسته ات را اجابت کردم.

فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا مَعْجَزَاتٍ مَا رَا (همراه) بیریید منظور آیات نه گانه یا احکام و شرایع ما را با خود ببرید و نترسید.

إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما خود همراه شما شنوا هستیم به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم.

لفظ رسول را به دلیل مساوی بودن مذکر و مؤنث واحد و اکثر در فعول به معنای فاعل و فعیل به معنای مفعول به صورت تشبیه نیاورد.

یا برای اشاره نمودن بر این امر که رسالت یکی است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۱۹

رسول یکی از دو و دیگری معین و یاور اوست.

أَنْ أَرْسِلُ ان تفسیریه یا ان مصدریّه با تقدیر داشتن با مَعْنَا بِنِي إِسْرَائِيلَ برای اینکه بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی یعنی از زندان کسی را که به دستور تو زندانی شده یا کسی را که تبعید کرده‌ای آزاد و رها ساز.

قال (فرعون) گفت: مستأنف جواب برای سؤال مقدر می‌باشد مثل اینکه گفته باشد: پس بعد از آن چه کردند؟

- در پاسخ گفت: موسی علیه السلام به مصر رفت و با هارون اجتماع کرد و با همدیگر پیش فرعون رفته گفتند: ما رسول فرستاده‌ی رب العالمین هستیم ما را به سوی تو فرستاد تا بنی اسرائیل را وارهانده و با ما به شام روانه سازی.

فرعون در جواب آن دو، موسی علیه السلام را که مدتی با او بود مورد خطاب قرار داده و گفت: أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً آتَا تو را در کودکی در میان خود (همانند فرزند) پرورش ندادیم؟

برای اینکه موسی علیه السلام را وادار به اقراری نماید که موجب خجالت و آزرگشته، او را از این دعوا باز دارد و (به همین سادگی) انصراف از این ادعا حاصل گردد.

وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ و (آیا) سالهایی از عمرت را در نزد ما به سر نبردی؟ تو دانشمند و حکیم بودی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۰

ریاضت با مرتاضی هم نداشته‌ای که با ریاضتها و مجاهده‌ها بر این جایگاه رسیده باشی که فرستاده‌ی خدا شوی پس چگونه پیامبر خدایی شدی که کسی او را نمی‌بیند و دانشمندی دانش و آگاهی به او ندارد؟

و تو تا آنگاه که با ما بودی سفاک و خونریز بودی کسی را که محترم بوده (ناروا) کشته‌ای.

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ و کاری را که کرده بودی کردی این عبارت در مقام بیان کنایه از ذلک است.

وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از کافر (نعمتان) هستی (بر نعمت من کفران نموده‌ای).

یعنی به آن معنا که از کافرین بودی به واسطه این قتل که مرتکب شده بودی و امروز هم به دلیل اینکه حرمت و حق خدمت مرا رعایت نکرده‌ای از کفران نعمت کنندگان نعمتهای من هستی پس چگونه پیامبر هستی از سوی آنکه ادعای رسالت او را داری؟

از جانب خدایی که ادعا می‌کنی آفریننده آسمانها و زمین است؟

پس از اینکه دید قتل نفس از چیزهایی است که ممکن نیست انکار آن به آن اقرار کرده و:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۱

قال فَعَلْتَهَا إِذًا گفت: آن کار را در هنگامی کردم و لیکن آنطوری که تو نسبت دادی کافر نیستم برای اینکه من موحد هستم (خدا را به یگانه گی می‌پرستم)، بر نعمتهایش عارف و شاکرم و آن شخص را چون استحقاق داشت کشتم.

وَأَنَا مِنَ الصَّالِينَ که از سرگشتگان بودم.

یعنی گمراه شدم از طریقه‌ایی که داشتم و بر مبنای آن در صدد سیر و سلوک بودم.

یا از طریق توحید گمراه بودم در حالی که طالب آن بودم یا اینکه از راه حسن تدبیر با دشمنان و مدارای با آنان گمراه بودم. فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ آنگاه چون از شما ترسیدم و گریختم، به سبب گمراهی از طریق مدارا و کشتن مرد قبطی بر خود ترسیدم بنا به آنچه که به من رسید که مردمان تو در تعقیب من هستند.

فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا سپس پروردگرم به من حکمت (نبوت) بخشید. بدون اینکه از کسی کسب نمایم و یا کسی در این راه مرا یاری نماید.

وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و مرا از پیامبران گردانید بر مبنای فضل و احسان محض خود بدون اینکه عملی کرده باشم.

بعد از ادعای موسی علیه السلام نسبت به رسالت خود از جانب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۲

خداوند فرعون سه چیز از موانع رسالت را به ترتیب از ضعیف تر به قوی تر بیان کرد.

موسی علیه السلام از هر سه به ترتیب قوی تر پس از آن ضعیف تر پاسخ داد:

(۱). او ابتدا یادآوری کرد مرّبی بودن خود را نسبت به موسی علیه السلام که جایز نیست کسی به مرّبی خودش فرمان دهد.

(۲). و دوّمین مانع این که موسی علیه السلام مدّتی از عمر خود را بدون اینکه کمالاتی کسب نموده باشد در بین قوم فرعون سپری کرده که به اعتقاد آنان کمالات اکتسابی لازمه‌ی رسالت است.

(۳). و سوّمین مانع قتل نفس محترم را منافی رسالت از جانب خدا از حیث ظاهر و باطن بیان کرد که رسول شایسته است از جانب خدا کسی باشد که هر فردی بر او رغبت نماید و اکثر مردم به سفاک و خونریز رغبت نمی کنند.

و شایسته است از هر چه که مایه‌ی شرمساری برای انسان است پیراسته و پاک باشد تا استحقاق قرب خداوندی را که رسالت نیز از آنست (به حسب باطن) بیابد.

پس (حضرت موسی علیه السلام) پاسخ فرمود:

۱. ابتدا اعتراف فرمود بر بالفعل بودن (عملی که انجام داده) و نفی کرد کفر منافی با رسالت را بلکه اعمال را بر دوران

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۳

ضلالت نسبت داده و از مقدمات کمال جویی برشمرد چرا که هر کس علم بر گمراهی خود نیابد در صدد طلب هدایت بر نمی آید.

۲. و در ثانی از ایرادات فرعون پاسخ فرمود به اینکه:

رسالت موهبت الهی است و اکتسابی نیست تا منافات داشته باشد با زندگی کردن چندین و چند ساله در کنار قوم فرعون و این غیر از راه کسب علوم عقلی و شرعی است.

۳. سوّمین پاسخ را به فرعون از اوّل ایرادات او فرمود به اینکه: تربیت کردن تو در حقّ من از راه احسان و نیکی نبوده بلکه نوعی اسائه‌ی ادب بوده است که با دور کردن قومم از من در خدمت و نیز با به کار گماشتن خاندانم به عنوان خدم، حشم و دولت از من نگهداری کردی.

یا با دور داشتن قومم و کشتن اولادشان تا جایی که از تو ترسیدند و مادرم از تو ترسیده و مرا در داخل تابوتی در نیل رها کرد که در دست تو قرار گرفتم.

یا با دور داشتن قومم که حتّی مادرم را نیز بر خدمتم گماشتی یا پاسخ داد با اقرار به تربیت شدنش به عنوان نعمت سپس تقاضای درک توهم اسائه را به جای احسان و نیکی نمود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۴

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۲ تا ۳۶] ص: ۵۲۴

اشاره

وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لئنِ اتَّخَذتِ الْهَاءَ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَلَمَلَقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۳۲) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶)

ترجمه ص: ۵۲۴

و آیا این نعمتی است که بر من مَنّت می‌نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟
فرعون گفت: «پروردگار جهانیان» دیگر چیست؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۵

گفت: اگر ایقان داشته باشید، پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست.

(فرعون) به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید؟

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان نخستین شما.

(فرعون) گفت: بی‌شک پیامبران که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است.

(موسی) گفت: اگر تعقل کنید (او) پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان آنهاست.

(فرعون) گفت: اگر خدایی جز من برگزینی، تو را از زندانیان خواهم ساخت.

(موسی) گفت: حتی اگر معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟ (فرعون)

گفت: اگر راست می‌گویی بیاورش.

آنگاه (موسی) عصایش را در انداخت و ناگهان ازدهایی آشکار درآمد.

و دستش را (از بغلش) بیرون آورد، ناگهان سپید و درخشان در دید تماشاگران پدیدار شد.

(فرعون) به بزرگان پیرامونش گفت: این (مرد) جادوگری داناست.

می‌خواهد شما را با جادویش از سرزمینتان آواره کند، تا رأی شما چه باشد.

گفتند: او و برادرش را (به نحوی) باز دار و گردآورندگان (جادوگران) را به شهرها بفرست.

تفسیر ص: ۵۲۵

پس فرمود: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ و آیا این نعمتی است که بر من مَنّت می‌نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟

پس جمله‌ی استفهامیه را با حذف همزه‌ی استفهام آورد یا به صورت جمله‌ی خبریه بدون اینکه استفهام مقدر باشد.

در این جمله اشاره می‌کند بر تربیت یا برده ساختن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۶

بنی اسرائیل (به واسطه‌ی فرعون) که نعمه‌ی خبر است برای تلک و ان عتیدت بدل از تلک یا خبر بعد از خبر یا خبر ابتدایی یا خبر برای مبتدای محذوف یا مبتداست برای خبر محذوف و در چنین حالی جمله‌ی مستأنف‌ایی به عنوان جواب برای سؤال مقدر می‌باشد.

مانند این است که گفته باشد: آیا این است نعمتی که انکار کرده‌ام- یا کدامین چیز است که به واسطه‌ی انکار آن در حق تو ناسپاسی کرده‌ام؟

- پس فرمود: این که بنی اسرائیل را برده نموده‌ای بر من منت می‌نهی.

در اینجا فرقی نمی‌کند که مطلب برای معنای استدراک بوده باشد یا در معنای اینکه، لیکن آن همین است که بنی اسرائیل را برده نموده‌ای یا استدراک نبوده باشد.

قَالَ فِرْعَوْنُ فَرَعُونَ گفت: بعد از اینکه جواب حضرت موسی علیه السلام را شنید از ایرادهایی که کرده بود برای مجادله‌ی با او با سؤال از اجزای ادعاهایش تا او را عاجز از بیان و ادعا نماید گفت:

وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ «پروردگار جهانیان» دیگر چیست؟ آنکه ادعا کردی از جانبش رسالت داری؟

آنگاه از حد و حقیقت سؤال نمود حال آنکه خداوند ماهیت مرکبه نیست تا دارای جنس و فصل باشد، موسی علیه السلام از جواب «ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۷

هو» (۱) به جواب بر (مبنای) اعراضی که جواب لای شیء هو (۲) عدول کرد.

و قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا گفت: اگر ایقان داشته باشید، پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست. بدل اجمالی است که در «العالمین» به تفصیل.

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر از یقین آورندگان هستید از اهل ایقان که شرط است برای تهییج و آشکار نمودن یعنی شما اهل نفسهایی هستید که در گمانها و شک به سر می‌برید و از اهل عقول و یقین آورندگان نیستید.

قَالَ فِرْعَوْنُ بعد از اینکه عدم مطابقت جواب را با پرسش دریافت برای سبک جلوه‌دادن رأی و نظر موسی علیه السلام و سفاهه خود در خردورزی گفت:

لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (فرعون) به اطرافیانش

(۱). «ما هو» در فارسی به معنای «چیست آن» است که بیشتر در آشکار نمودن اشیا با تعریفهایی که بر مبنای روشهای منطقی تعریف انجام می‌گیرد می‌گنجد و این امر با لحاظ نمودن جنس و فصل امکان‌پذیر می‌باشد.

(۲). «لای شیء هو» معنای فارسی این واژه «برای چیست آن» می‌باشد با عنایت بر کلی‌تر بودن موضوعات، پاسخ بر پرسش را در قالب تعریف امکان‌پذیرتر نموده و تا حدودی از قیودات بایسته تعریفهای منطقی با فصل، جنس و ... می‌رهاند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۸

گفت: آیا نمی‌شنوید؟

با این گفتارش که: طریق بحث و حجت آوردن را بلد نیست و ادعایی به این بزرگی می‌نماید و برتری جویی و ریاست هم بر اهل عالم دارد.

و موسی علیه السّلام پس از اینکه استهزای فرعون را نسبت به خود و جوابش دید و احتمال داد که مخلوق بودن آسمانها و زمین و مربوبیت آن دو را انکار نموده و بگوید: این دو قدیمی و غنی هستند از آن عدول کرده و قال رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان نخستین شما.

فرعون پس از اینکه اصرار و پافشاری موسی علیه السّلام را بر جواب با اعراض اضافی دید که ضعیف‌ترین اعراض شمرده می‌شود. قال خطاب به قومش و با استهزای موسی علیه السّلام گفت: إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ بِي شَكِّ پیامبران که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است.

برای اینکه او با تنبیه متبّه نمی‌شود و با بازداشتن از گمراهی خود باز نمی‌گردد و بر جهل خود اصرار و پافشاری دارد.

قال حضرت موسی علیه السّلام با پافشاری بر آنچه که پاسخ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۲۹

داده بود به عنوان اعتراض بر عدم تبّه به تنبیه کننده گفت: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (موسی) گفت: اگر تعقل کنید (او) پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان آنهاست.

تصریح فرمود بر سفاهت و نادانی آنان بعد از آنکه فرعون بر جنون (دیوانگی) او تصریح کرد و مقصودش این بود که خداوند چنان است که از او پرسیده نشود نسبت به ماهیت چرا که او را حدی وجود ندارد و با این وصف توانی بر ادراکش نیست بنابر این ممکن نیست تعریف او مگر بر مبنای آنچه که از او محسوس است و پافشاری شما در پاسخ گویی بر مبنای ماهیت گواهی می‌دهد از عدم تعقل تان بر اساس آنچه که لایق شأن خداوند نیست.

فرعون پس از اینکه اصرار موسی علیه السّلام را بر پاسخی که داده بود دریافت که مطابق با پرسشش نبود و برنگشتنش را از رأی ارائه شده با کنایه و تصریح فهمید.

قال فرعون به عنوان تهدید موسی علیه السّلام گفت: لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ اگر خدایی جز من برگزینی، تو را از زندانیان خواهم ساخت.

گفته شده که فرعون موسی علیه السّلام را به بدترین کیفری که برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۰

مخالفین خود روا می‌داشت تهدید کرد برای اینکه او سیاه چال عمیقی داشت که هیچ کس در آن زندانی نمی‌شد مگر اینکه در آنجا می‌مرد موسی علیه السّلام بعد از شنیدن تهدید فرعون گفت:

قال أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (موسی) گفت: حتی اگر معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟

که دلالت کند بر صدق گفتارم نسبت به ادعایی که دارم و متوسّل شد بر اماراتی «۱» که صدق گفتارش را اثبات می‌نمود.

قال فرعون گفت: فَأَتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ فَأَلْقِ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ اگر راست می‌گویی بیاورش.

آنگاه (موسی) عصایش را در انداخت و ناگهان ازدهایی آشکار درآمد.

و دستش را (از بغلش) بیرون آورد، ناگهان سپید و درخشان در دید تماشاگران پدیدار شد.

چون سحر و جادو در زمانش شایع بود و گاه بی‌گاه از این قبیل اتفاقها زیاد رخ می‌داد.

(۱). امارات جمع اماره به معنای دلیل و قرینه‌ای که در نزد عقلای عالم مورد استناد یا واسطه در ثبوت و اثبات قرار می‌گیرد و شارع مقدّس نیز آن را تأیید نموده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۱

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (فرعون) به بزرگان پیرامونش گفت: این (مرد) جادوگری داناست. و در آن زمان سحر و جادو بد شمرده نمی شد و عیب هم نبود اکتفا بر آنچه که گفته بود نکرده و گفت: يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ مِی خواهد شما را با جادویش از سرزمیتان آواره کند، تا با این سخنان موجبات انزجار و بی رغبتی نسبت به موسی علیه السلام ظاهر ساخته و بر هدف تخریب شخصیت موسی علیه السلام دست یابد. گفت: فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ تَأْمُرُونَ تا رأی شما چه باشد جهت به دست آوردن دل اطرافیانش به عنوان مشورت با آنان چنین کرد. قَالُوا أَرْجِهْ كُفْتَنَد: او و برادرش را (به نحوی) بازدار و گردآورندگان (جادوگران) را به شهرها بفرست. تا هر جادوگر دانایی را به حضورت بیاورند. آنگاه جادوگران در موعد روزی معین گرد آورده شدند. و به مردم گفته شد: آیا شما هم جمع می شوید؟ تا اگر جادوگران پیروز شدند ما از آنان پیروی کنیم. در سوره ی اعراف وجوه قرائت «ارجه» گذشت «۱». وَ أَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ «۲» گفتند:

(۱). همانطور که بیان شد در جلد های پیشین این تفسیر بیان مفصل آیات آمده لذا خوانندگان عزیز می توانند به جلد مورد نظر که تفسیر سوره ی اعراف را در بردارد مراجعه فرمایند.

(۲). سوره ی اعراف آیات ۱۲۵-۱۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۲

او و برادرش را (به نحوی) باز دار و گردآورندگان (جادوگران) را به شهرها بفرست. تا هر جادوگر دانایی را به حضورت بیاورند. آیات ۵۱-۳۷

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۷ تا ۵۱] ص: ۵۳۲

اشاره

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيمٍ (۳۷) فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيْنَ لَنَا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۳

ترجمه ص: ۵۳۳

تا هر جادوگر دانایی را به حضورت بیاورند.

آنگاه جادوگران در موعد روزی معین گرد آورده شدند.

و به مردم گفته شد: آیا شما هم جمع می‌شوید؟

تا ما اگر جادوگران پیروز شدند از آنان پیروی کنیم.

چون جادوگران (گرد) آمدند به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداشی داریم؟

(فرعون) گفت: آری و شما در آن صورت از نزدیکان (من) خواهید بود.

موسی به آنان گفت:

چیزی را که اندازنده‌اش هستید، بیندازید

آنگاه ریسمانها و چوبدستیهایشان را در انداختند و گفتند: به جاه و جلال فرعون که ما پیروز خواهیم شد.

سپس موسی عصایش را در انداخت که (اژدها شد) و ناگهان ساخته‌هایشان را فرو می‌بلعید.

آنگاه جادوگران به سجده افتادند.

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

پروردگار موسی و هارون.

(فرعون) گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی‌شک او بزرگتر (و آموزگار) شماست که به شما

جادوگری آموخته است. به زودی خواهید دانست داستان و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید، سپس همگیتان را به

دار خواهم زد.

(جادوگران) گفتند: باکی نیست ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم.

ما امید داریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد. چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۴

تفسیر ص: ۵۳۴

توضیح و تفسیر این آیات که با الفاظ یا بیان معانی در سوره‌ی الاعراف و غیر آن گذشت «۱».

آیات ۶۷-۵۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۶۷] ص: ۵۳۴

اشاره

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ

لَنَا لِعَائِلُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (۵۶)

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَ كُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَ

الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (۶۱)

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فُوْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَ أَرْسَلْنَا

ثُمَّ الْآخِرِينَ (۶۴) وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ (۶۶)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۶۷)

(۱). سوره‌ی اعراف آیات ۱۲۵-۱۱۰ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۵

ترجمه ص: ۵۳۵

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه روانه کن، که شما تعقیب می‌شوید
 آنگاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد.
 (آنان در باره‌ی یاران موسی) گفتند: اینان گروهکی اندک شمارند
 و ایشان ما را به خشم آورده‌اند.
 و ما انبوهی مسلح هستیم.
 آنگاه ایشان را از باغها و چشمه‌ها آواره کردیم.
 و از گنجها و جایگاه نیکو.
 و بدینسان آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم.
 سپس ایشان را به هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند.
 و چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما گیر افتاده‌ایم.
 (موسی) گفت: چنین نیست، پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.
 سپس به موسی وحی کردیم که با عصایت به دریا بزن آنگاه (دریا) بشکافت و هر پاره‌ای از آن همچون کوهی بزرگ بود.
 و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم.
 و موسی و همراهانش، همگیشان را رهانیدیم.
 سپس دیگران را غرقه ساختیم.
 بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.

تفسیر ص: ۵۳۵

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ بِهٖ مُوسَىٰ وَحَىٰ كَرَدِيمَ كَهٗ بَعْدَ از تَوْقِفِ مَدَّتِ طَوْلَانِي، بِنْدِ گَانَمِ رَا از فِرْعَوْنَ طَلَبِ كَرْدِهٖ وَ بِهٖ سَوَىٰ مِصْرَ
 خَارِجِشَانِ كَنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۳۶

أَنَّ أَسِيرِ بَعِيدِي بِنْدِ گَانِ مِرَا شَبَانِهٖ رَوَانِهٖ كَنْ، بِهٖ سَوَىٰ دَرِيَا (رُودِ نِيلِ) إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ كَهٗ شَمَا تَعْقِيبَ مِي شُوَيْدِ بِهٖ وَاسِطَهٗی فِرْعَوْنَ وَ
 قَوْمِشِ.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمِدَائِنِ حَاشِرِينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ آنگاه فِرْعَوْنَ گَرْدِ آوَرْدَنْدِ گَانِ رَا بِهٖ شَهْرَهَا فِرْسْتَادِ.
 (آنان در باره‌ی یاران موسی) گفتند: اینان گروهکی اندک شمارند و ایشان ما را به خشم آورده‌اند (خون غضب و خشم را در ما به
 جریان انداخته‌اند).

وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ وَ مَا انْبُوهُی مَسْلِحَ هَسْتِيمِ.

بُودَ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ همچون کوهی بزرگ بود فرق با کسره اسمی است بر آنچه که جدا (فرقه فرقه) شده همان طوری که با فتحه مصدر است.

وَ أَرْزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم یعنی در این مکان (دریا) فرعون و قومش را بدانجا رسانده و نزدیک ساختیم و موسی علیه السلام و قومش را داخل در دریا کردیم.

وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ وَ موسی و همراهانش، همگیشان را رها نمودیم (نجات دادیم) به طوری که آنان را از دریا سالم بیرون آوردیم.

أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ سپس دیگران را غرقه ساختیم با این که تکه‌های جدا شده‌ی دریا را بر هم آوردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۰

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً بِيْ غَمَانٍ در این مایه‌ی عبرتی هست (که) قوم تو را بر مبدأ، علم خداوند و قدرتش دلالت می‌کند. و لیکن ما کانَ أَكْثَرَهُمْ مُؤْمِنِينَ و بیشترین آنان به موسی علیه السلام مؤمن نبودند.

یا معنایی که در این آیه است که برای قوم موسی علیه السلام بود که بیشترینشان مؤمن به موسی علیه السلام و خدای او نبودند این است که ای محمد صلی الله علیه و آله تو بر ایمان نیاوردن قومت به خدا یا به خودت غمگین مباش زیرا که ندیده بودند آنچه که آنان دیده بودند و مبتلا نشده بودند آنچه را که آنها مبتلا شده بودند.

آیات ۸۹-۶۸

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۸ تا ۸۹] ص: ۵۴۰

اشاره

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸) وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲)

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷)

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي (۷۹) وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي (۸۰) وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي (۸۱) وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶) وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۱

ترجمه ص: ۵۴۱

و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

و بر آنان داستان ابراهیم را بخوان.

آنگاه که به پدرش و قومش گفت که: شما چه می‌پرستید؟

گفتند: بتانی می‌پرستیم و در خدمت آنها معتکفیم.
 (ابراهیم) گفت: آیا چون آنان را به پرستش می‌خوانید ندای شما را می‌شنوند؟
 یا برای شما سودی یا زیانی دارند.
 گفتند: نه، ولی پدرانمان را یافتیم که چنین می‌کردند.
 (ابراهیم) گفت: آیا در آنچه می‌پرستید تأمل کرده‌اید؟
 هم شما و هم نیاکان کهنتان.
 (بدانید) که آنها دشمن منند، بر خلاف پروردگار جهانیان.
 همان کسی که مرا آفریده است و همو که هدایت می‌کند.
 و همان کسی که مرا سیر و سیراب می‌سازد.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۲
 و چون بیمار شدم او مرا شفا می‌بخشد.
 و همان کسی که مرا می‌میراند و سپس (از نو) زنده‌ام می‌سازد.
 و همان کسی که امید دارم که در روز جزا خطای مرا ببخشد.
 پروردگارا به من حکمت ببخش و مرا به شایستگیان بیونند.
 و برای من در میان امت‌های آینده سخن. (گوی) نیک قرار ده.
 و مرا از میراث بران بهشت پرناز و نعمت بدار.
 و پدرم را بیامرزد که او از سرگشتگان بود.
 و مرا در روزی که (مردم) برانگیخته شوند رسوا مساز.
 (همان) روزی که مال و پسران سود ندهد.
 مگر آنکه کسی دلی پاک و پیراسته از (شک و شرک) به نزد خداوند آورد.

تفسیر ص: ۵۴۲

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ وَهَمَانَا پروردگارت پیروزمند مهربان است و بر آنان بخوان.
 بر آنان یعنی بر مشرکان قومت.

نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ داستان ابراهیم را بخوان تا قبح و بدی شرک ورزی را بدانند و بدانند که ابراهیم علیه السلام مشرک نبود و او را به شرک ورزی نسبت ندهند و همانطور خودشان را هم به او نسبت ندهند و با وجود شرک بزرگی و ولایت بیت الله را به خود نسبت ندهند
 به واسطه‌ی انتسابی که بر ابراهیم علیه السلام نسبت می‌دهند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۳

أَصْنَامًا فَتَظَلُّ لَهَا

آنگاه که به پدرش و قومش گفت که:

شما چه می‌پرستید؟ گفتند: بتانی می‌پرستیم و در پناه و سایه آنها هستیم برای بندگی در برابرشان عَاكِفِينَ قَالَ و در خدمت آنها معتکفیم (ابراهیم) گفت:

هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ أَيَا مِى شَنُونَد يَعْنِى كَفْتَار شَمَا رَا إِذْ تَدْعُونَ أَنْكَاه كَه مِى خَوَانِيدَشَان يَعْنِى مِى خَوَانِيد أَنَهَا يَا چِيزِى از أَنَهَا يَا غَيْر از أَنَهَا رَا بَه طُور مُطَلَق مِى شَنُونَد؟

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ يَا بَا عِبَادَتِى كَه مِى كَنِيد أَيَا (بَتَهَا) بَرَاى شَمَا سُودِى دَارَنَد؟
أَوْ يَضُرُّونَ يَا زِيَانِى دَارَنَد بَا تَرْك عِبَادَتِى كَه مِى كَنِيد؟

و در اين احتجاج دليلى وجود دارد بر اينكه هر كس كه بَرَاى خود دينى را اخذ كرد لا بدّ بَرَاى خود در باره‌ى آن بايستى حجت و دليلى از برهان شهود و عيان برگزيند.

و جايز نيست كه انسان از راه تقليد بدون دليل مثل كورها دينى برگزيند كه برهان و دليلى بر آن نمى داند.

و مشركان چون دليل، حجت و برهاني نداشتند به توسل بر تقليد روى آوردند.

و قالوا: گفتند: نه، اين كه گفتمى چنين نيست بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ بَلَكه پدرانمان را يافتيم ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۴

كه چنين مِى كردند.

ابراهيم عليه السلام گفت: أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ أَيَا در آنچه مِى پرستيد هم شما و هم نياكان كهنتان تأمل کرده ايد؟! كسانى كه بر تقليدشان دل بسته ايد؟

فَأِنَّهُمْ پَس بَه راستى كه أَنَهَا (بَتَهَا) ضَمِير عَقْلًا رَا بَه لحاظ اينكه پرستيده شده اند آورده است يا بَا ضَمَّ ابا نمودن بر أَنَهَا و غالب بودنشان بر غير عقلا.

عَدُوٌّ لِي كه أَنَهَا دشمن منند، مساوى است در دشمن مذكر، مؤنث، واحد و اكثر إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِى خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ بِرِخْلَاف پروردگار جهانيان. همان كسى كه مرا آفريده است و همو كه هدايتم مِى كند و همان كسى كه مرا سير و سيراب مِى سازد.

اين امر اعمّ است از اينكه با تهيه‌ى اسباب خوردن و آشاميدن يا با الهام طريق تحصيل آن دو يا راحت ساختن بلع و شرب (خوردن و آشاميدن) باشد.

وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بيمار شوم او مرا شفا مِى بخشد از راه اسباب طبيعى يا بدون اسباب بَرَاى شفا سبب سازى مِى كند.
وَ الَّذِى يُمَيِّنُنِي وَ هَمَان كَسِى كَه مِى مِيرَانَد بَعْد از

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۵

پايان يافتن اجل (عمر معين) ثُمَّ يُحْيِينِ و سپس (از نو) با نفخه‌ى احياى اموات زنده ام مِى سازد. يا او كه مرا بَه طور مستمرّ (دائم) مِى مِيرَانَد و زنده مِى كند بَعْد از هر مرگى.

كه توضيح اين مطلب در اول سوره‌ى بقره ذيل آيه‌ى:

«و كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (۱) گذشته كه تحقيق تامّ و كاملِى است پيرامون تكرر مرگ و زندگى بَرَاى انسان.

وَ الَّذِى أَطْمَعُ وَ هَمَان كَسِى كَه اميد دارم.

عدول كرد از رجا بَه لفظ اطمع بَرَاى اينكه ناظر بَه سبب، عمل يا تهيه‌ى حصول غفرانى از جانب خود نبوده است.

پس (در واقع) متبادر از رجا و اميد اين است كه اسباب وصول مسبوق بَرخواستَه مهيتا شده باشد بَرخواستَه‌اى كه اميد بَر وصولش هست و امّا طمع بدون اينكه بَرَاى طمع كنده اسباب ويژه‌اى در اين باب در اعمال و افعال يا بهانه‌اى وجود داشته باشد كه (آن بهانه) سبب وصول تلقّى مِى شود.

أَنْ يُغْفَرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ كه در روز جزا خطاى مرا ببخشد از آنجا كه بَرَاى رجوع كنده بَر كثرات بَعْد از فناى فى الله تعالى

این است که متوسط در بین افراط و تفریط در

(۱). سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۸ کیف تکفرون بالله و کنتم أموتا فأحیکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم إلیه ترجعون (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۶

توجه به سوی حضرت حق و توجه به سوی کثرات بوده و میانه‌رو باشد به طوری که هیچ کدام از توجه به کثرت و توجه بر وحدت بر دیگری پیشی نگیرد.

و خطایش خارج شدن از رعایت توسط و میانه‌رو بودن با میل و گرایش بر یکی از دو جهت می‌باشد «۱».

نسبت دادن خطا بر خودشان و تصریح بر درگاه خداوند تعالی و تقاضای مغفرت از او، پناه بردن بر خداوند از عذابش و اظهار ترس و خوف از او از انبیاء علیهم السلام نیز صحیح است.

پس حاجتی برای اینکه در صدد توجیه آیه‌ی شریفه و تصحیح و تأویل نسبت حضرت ابراهیم علیه السلام در خصوص نسبت دادن خطا باشیم وجود ندارد.

چرا که هر گاه که محب از اوصاف محبوب خود یاد می‌کند تصور شمایل او شدت یافته و سوزشش بیشتر می‌شود قدرت تصورش به حدی فزونی می‌یابد که ممکن است خود را متمثل محبوب یا محبوب را به شکل و شمایلی که دارد در پیش خود ببیند. غیبتش را به حضور مبدل ساخته و مسافت یا سایر مقوله‌های مانع سر راه را در نوردد.

(۱). از آن در اصطلاح به عنوان ترک اولی یاد می‌شود و این ترک اولی از پیامبران الهی نیز سر می‌زند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۷

بنابراین آن حضرت علیه السلام از غیبت به حضور ملتفت شده پس او را منادا قرار داده و مورد خطاب و استدعا قرار می‌دهد.

پس گوید: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا پروردگارا به من حکمت ببخش مراد از حکم: حکم قضایی نافذ، حکومت بین مردم، فرمانروایی بر آنها، دقت در علم و عمل که هر کدام از اینها از همی آنچه که گفتیم مناسب است و مقصود از حکم، رسالت کامله یا حکم باطنی است که آن از آثار ولایت می‌باشد.

وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ و مرا به شایستگان پیوند.

بر آنانی که در صالحین به صلاح مطلق متصفند.

پس کسی که استعدادش را برای پذیرش اسلام باطل نمی‌کند صالح است بر حسب فطرت و استعدادش برای اسلام آوردن و مسلم برای استعدادش بر اینکه ایمان بیاورد صالح است و مؤمن برای عروج بر درجات «مراتب» ایمان به سوی فنای فی الله صالح است و فانی برای رجوع و بقای بالله صالح است و باقی برای نبوت صالح است.

و نبی برای رسالت صالح است و رسول است به اینکه اولی العزم بوده باشد و صالح صاحب عزم برای دوستی و پیشوایی «امامت» که بالاتر از آن درجه‌ای نیست صالح است و امام برای خاتمیت و جامعیت بین کثرت و وحدت، همان طوری که شایسته

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۸

است صالح است.

پس فرمود علیه السلام: مرا ملحق بر صالحین فرما و الحاق غیر از ادخال «داخل کردن» است و نیز صالحین را بدون هر قیدی برای اشاره آورد بر این که متمکن شود بر صلاح مطلق و آن صلاح صالحی است که استعداد خود را از جمیع جهات فعلیت بخشیده، و قدرت و استعدادی که فعلیت نیافته باشد در او باقی نمی‌ماند.

این دعا نیازی به تأویل و تفسیر ندارد.

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ و برای من در میان اُمتهای آینده سخن (راست) نیک قرار ده.

لسان صدق در گفتار خوب و ثنای زیبا بکار می‌رود و انسانی که از او تعبیر شخصی می‌شود در حضور و غیاب، به ۸ تحقیق در هر دو در اینجا به طور کلی تفسیر شده است.

در خبری آمده: لسان صدق برای هر فردی برای او از مال و دارایی برتر است یعنی ذکر خیر، سخن نیکو و ثنای زیبا از مالی که می‌خورد و به ارث می‌گذارد بهتر است.

و نیز تفسیر شده به مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و علی علیه السلام و ائمه‌ی معصومین از اولاد ایشان علیهم السلام.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاعْفِرْ لِأَبِي و مرا از میراث بران بهشت پرناز و نعمت قرار بده. و پدرم را بیامرزد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۴۹

تا این که او را هم هدایت نمایی بر راه راست و محکم و استوار «اسلام» إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ که او از سرگشتگان بود از طریق دعای آن حضرت (حضرت ابراهیم علیه السلام) موسی علیه السلام برای وعده‌ای جهت احتمال هدایت داده شده بود.

پس آنگاه که برای او روشن شد که از فطرتش به طور ذاتی منقطع شده است و پی برد که او «ذاتا و فطرتا» دشمن خداست از خودیت و نفس اماره تبری جست.

وَلَا تُخْزِنِي و رسوایم مساز از «الخزی» به معنای بی‌آبرویی یا از «الخزایه» به معنای حیا و آزرَم یَوْمَ یُنْعَتُونَ یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ در روزی که (مردم) برانگیخته شوند. (همان) روزی که مال و پسران سود ندهد.

پس به راستی که نسب اعتباری برای انسان در این روز منقطع می‌شود به دلیل انقطاع جسم و اعتبارات آن إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ مگر آنکه کسی دلی پاک و پیراسته از (شک و شرک) به نزد خداوند آورد.

«اللّٰه» از ادات استثنا است و این استثنا اینجا استثنای مفرغ است یعنی مال و فرزندان نفع و سودی عاید کسی نکند مگر کسی را که با دلی پیراسته از شک و شرک به نزد پروردگار خویش آمده باشد پس به راستی که سلیم بودن قلب از مال و فرزندان است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۵۰

در آخرت هم به همان اندازه‌ای که در دنیا سود می‌رسانند سود می‌رسانند.

این دو «مال و فرزند» وسیله‌ی آزمایش است از جانب خداوند برای بندگانش پس هر کس که از امتحان الهی در این دو موفق بیرون آمد از دنیا سلیم القلب بیرون آمده و از آنانی گشته است که خداوند دلش را بر ایمان آزموده و پر کرده و داخل شده است

در زمره‌ی مؤمنینی که «ممتحن قلوبهم للإیمان» و بر سابقین پیوسته است.

و چقدر خوش سروده که:

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند و زن

آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پستی است

و برای این است که خداوند از انفاق در غیر محلش را منع کرده است و فرموده: وَلَا تَوْتُوا السِّفْهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا

«۱» اموالتان را که خداوند برای شما مایه‌ی

(۱). سوره نساء آیه ۴

تعیش قرار داده است به کم خردان ندهید.

و سروده شده است که:

منفق و ممسک محل بین به بود چون محل باشد مؤثر می شود

ای بسا امساک کز انفاق به مال حق را جز به امر حق مده

و جایز است که استثنای متصل باشد از «من المال و البنون» با تقدیر داشتن مضاف یعنی مال و فرزند سود نبخشد مگر بر کسی که با

قلب سلیم به سوی خدا آمده باشد و فرزندان او یا متصل از «البنین» بدون تقدیر باشد.

جایز است که استثنای منقطع باشد و سلامت قلب به این است که از آفات به وجود آمده از فرومایگی نفسانی سالم باشد.

و در خبر است: قلب سلیم قلبی است که از دوستی و حب دنیا سالم و در امان باشد «۱».

و در خبر دیگری: قلب سلیم قلبی است که در حالی با خدای خود ملاقات می کند که در آن غیر از خدا وجود ندارد، فرمود: و هر

قلبی که در آن شرک و شک بوده باشد ساقط است «۲».

از این وصف جز این نیست که اراده کرده اند دل نبستن

(۱). نور الثقلین ۱۴ / ۵۸ / ۵۰ و ح ۵۱

(۲). الکافی ۲ / ۱۶ / ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۵۲

«زهده» در دنیا را جهت فارغ بودن قلبها برای سفر آخرت.

و در خبری است: صاحب نیت راستین صاحب قلب سلیم است برای اینکه سلامت قلب از آرزوهای نفسانی مذکور فقط با نیت

خالص برای خدا امکان پذیر است در همه‌ی امور و سپس این آیه را تلاوت فرمود. «۱»

آیات ۹۰ - ۱۰۴

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۹۰ تا ۱۰۴] ص: ۵۵۲

اشاره

وَ أُرْسِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَ بَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ هِيَ لَنْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ

يَنْتَصِرُونَ (۹۳) فَكَبَّكُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴)

وَ جُنُودٌ إِيَّائِهِمْ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نَسَوْنَكُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَ مَا

أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹)

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَ لَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ

مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ترجمه ص: ۵۵۲

و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شود.

و جهنم برای گمراهان آشکار گردد

آیات ۱۲۰-۱۰۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۲۰] ص: ۵۵۷

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۰۸) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَلَمْ نَكُ لَكَ وَابِعًاكَ الْأَزْدَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)
 إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)
 ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (۱۲۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۵۸

ترجمه ص: ۵۵۸

قوم نوح پیامبران را دروغگو می انگاشتند.
 چنین بود که برادرشان نوح به ایشان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی کنید؟
 من برای شما پیامبری امین هستم.
 پس، از خدا پروا و از من پیروی کنید.
 و برای آن از شما پاداشی نمی طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.
 پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید.
 گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم، حال آنکه فرومایگان از تو پیروی می کنند.
 (نوح) گفت: من از (حقیقت) آنچه ایشان کرده اند آگاهی ندارم.
 اگر دریابید، حساب ایشان جز بر پروردگار من نیست.
 و من طرد کننده‌ی مؤمنان نیستم.
 من جز هشدار دهنده‌ای روشنگر نیستم.
 گفتند: ای نوح اگر دست برنداری از سنگسار شدگان خواهی شد.
 (نوح) گفت: پروردگارا قوم من مرا دروغگو انگاشتند.
 پس در میان من و ایشان، چنانکه باید و شاید، داوری کن
 و مرا و همراهان مؤمنم را رهایی ده.
 آنگاه او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار رهایی دادیم. سپس در پی آن بازماندگان را غرقه ساختیم.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۵۹

قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نوح) گفت: من از (حقیقت) آنچه ایشان کرده‌اند آگاهی ندارم.

و برای چه آنان را از ارادل نام گذاشته‌اید در حالی که حسن و قبح عملشان بر دست من نیست و جز این نیست که من از ایشان بیعتی برای خدا گرفته‌ام.

إِنْ حِسَابُهُمْ وَ در حالی که حسابشان در عملی که انجام می‌دهند إِلَّا عَلَى رَبِّي جز برای پروردگارم نیست.

و حساب آنان با من نیست تا مراقب آنان باشم در اعمالی که انجام می‌دهند لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دریافته باشید این که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۶۲

پیروی آنان را دلیل انکار من می‌دانید یا «لو» برای تمنی است که در این صورت معنای آن ای کاش دریافته باشید.

وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ من طرد کننده‌ی مؤمنان نیستم مثل اینکه آنان متعرض این گفتار شدند که: از تو ارادل تبعیت می‌کنند تا

پیامبر آنان را از خود براند که ایمان بیاورند إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ من جز هشدار دهنده‌ای روشنگر نیستم.

و در شأن من نیست که کسی را طرد کنم یا مراقب عمل کسی باشم و این دو (طرد و مراقبه) از شأن ولایت است.

قَالُوا بعد از اینکه دیدند او از پیروان خود حمایت می‌کند و آنان را از خود نمی‌راند گفتند:

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ای نوح اگر دست بر نداری از سنگسار شدگان خواهی شد.

پس از اینکه از احتجاج با او عاجز شدند او را تهدید به مرگ کردند با بدترین نوع آن همانطوری که این روش هر عاجز غالبی

است که از راه محاجه عاجز شده باشد.

قَالَ (نوح علیه السلام) بعد از اینکه مدت نهصد و پنجاه سال یا کمی کمتر از آن با آنان مدارا کرد در مقام درخواست از خدا و به

عنوان شکایت گفت: رَبِّ إِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ لِي بَابَ الْوَيْلِ مِنْهُمْ وَ اجْعَلْ لِي فِيهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۶۳

نَمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتَحًا وَ نَجَّيْنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ پس در میان من و ایشان، چنانکه باید و شاید، داوری کن و مرا و همراهان

مؤمنم را رهایی ده یعنی از «شر» آنان یا از عذابی که آنان مسئول آنند.

فَأَنْجَيْنَاهُ أوردن فاپشت سر دعا برای اشعار بر این است که عذاب بعد از دعا بدون مهلت آمده تا در مقام تهدید بلاغت بیشتری

داشته باشد و گر نه بین دعای او و تحقق وعده‌ی اجابت و غرق شدن آنان مدت طولانی بوده است.

وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ آنگاه او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار رهایی دادیم با مردم و تعدادی از حیوانات.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ سپس در پی آن بازماندگان را غرقه ساختیم در حالی که حق مطلب اقتضا می‌کرد که عبارت با فامی آمد یا ثم

آورد تا تفاوتی بین دو خبر باشد.

آیات ۱۵۱-۱۲۱

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۱ تا ۱۵۱] ص: ۵۶۳

اشاره

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲) كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ

أَخُوهُمْ هُوْدٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَ تَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ

تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۳۱) وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَيْنَ (۱۳۳) وَ جَنَاتٍ وَ عِيُونَ (۱۳۴) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵)

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷) وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۴۴) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵)

أَتْتَرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آيَاتِنَا (۱۴۶) فِي جَنَاتٍ وَ عِيُونَ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضْبَةً يَوْمَ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۵۰)

وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ (۱۵۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۶۵

ترجمه ص: ۵۶۵

بی گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.
و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.
قوم عاد پیامبران را دروغگو انگاشتند.
چنین بود که برادرشان هود به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟
من برای شما پیامبری امینم.
پس، از پروردگار پروا و از من پیروی کنید.
و برای آن پاداشی از شما نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.
آیا در هر بلندی بنایی از سر بازچه می‌سازید.
و کوشکها (ی استوار) می‌سازید به امید آنکه جاویدان بمانید؟
چون دست گشایید همچون زورگویان دست می‌گشایید.
پس از پروردگار پروا و از من پیروی کنید.
و از کسی که شما را به آنچه می‌دانید یاریتان داد، پروا کنید.
شما را با (بخشیدن) چارپایان و پسران یاری داد.
و (نیز) باغها و چشمه سارها.
من از عذاب سهمگین بر شما بیمناکم.
گفتند: برای ما یکسان است، چه پند دهی چه از پند دهندگان نباشی.
این جز شیوه‌ی پیشینیان نیست.
و ما عذاب شوندگان نیستیم.
بدینسان او را دروغگو انگاشتند، آنگاه آنان را نابود کردیم بی گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.
و همانا خداوند پیروزمند مهربان است.
قوم ثمود (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند.

اینکه برای صدق ادعایش از آنچه که آنان می‌شناختند اقامه‌ی بینه نمود و از خود طمع را که مؤثر اتهام بود نفی کرده و آنان را تهدید کرد بر مرگ و خارج شدن از دنیا و خانه‌هایشان.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ در باغها و چشمه‌سارها. و کشتزارها و خرمانبانی که میوه‌ی آنها لطیف است. یعنی شیره یا رطب نرم خرما که رسیده یا نضید یا سریع الهضم و گفته شده خرمایی است که در آن سفتی نباشد. وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ و از کوهها، ماهرانه (برای خود) خانه‌هایی می‌تراشید. و استاد هستید در تراشیدن کوه فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا و لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید و از فرمان گزافکاران اطاعت مکنید. (یعنی) آنها را) که از حد خود در مشتهیات و خشم پا را فراتر می‌گذارند (اطاعت و پیروی مکنید). آیات ۱۵۹-۱۵۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹] ص: ۵۷۱

اشاره

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ (۱۵۵) وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۵۶) فَعَقَرُوهَا فَاصْبِرُوا بِحُورٍ نَادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكٍ لَّآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۲

ترجمه ص: ۵۷۲

(همان) کسانی که در این سرزمین فتنه و فساد می‌کنند و در اصلاح نمی‌کوشند. گفتند جز این نیست که تو از جادو زدگانی. تو جز بشری همانند ما نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. گفت: این ماده شتری است که آبشخوری (معین) برای او و آبشخور روزی معین برای شماست. و به آن آسیبی نرسانید که عذابی سهمگین گریبانگیرتان خواهد شد. آنگاه آن را پی کردند و سپس پشیمان شدند. و عذاب ایشان را فرو گرفت بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر ص: ۵۷۲

حکایت نوح، هود و صالح: در سوره‌ی الاعراف و سوره‌ی هود به طور مفصل گذشت. «۱»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۳

آیات ۱۶۰ - ۱۷۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵] ص: ۵۷۳

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۶۳) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴)
 أَ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِيَلَّ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹)
 فَجَعَلْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۷۲) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۳)
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴)
 وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵)

ترجمه ص: ۵۷۳

قوم لوط (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند.

چنین بود که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟

من برای شما پیامبری امینم.

پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید.

و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۴

برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟

و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می‌کنید، آری شما قومی تجاوزکار هستید.

گفتند: ای لوط اگر دست برداری از رانده‌شدگان خواهی شد.

(لوط) گفت: من از دشمنان کار و کردار شما هستم.

پروردگارا مرا و خانواده‌ام را از شرّ کاری که می‌کنند رهایی ده.

آنگاه او و خانواده‌اش را رهانیدیم

مگر پیرزنی را که از بازپس ماندگان بود.

سپس دیگران را نابود کردیم.

و بر آنان بارانی (از سنگ) باریدیم، باران (بلا) هشدار یافتگان چه بد است.

بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.

و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر ص: ۵۷۴

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَلَا تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَنْتُمْ قَوْمٌ لُوطٍ (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که برادرشان لوط علیه السلام به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۵

آن از شما پاداشی نمی‌طلبم پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟ و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می‌کنید، و شما بر این اندازه از ظلم واقف نیستید برای اینکه شما قَوْمٌ عَادُونَ قومی تجاوزکار هستید.

قوم تجاوزکاری هستید در همه‌ی امورتان، «العادون» از «عدی» به معنای ستم، دزدی، صرف، وثب، تجاوز یا «عدو» ضد «صدیق» به معنای دشمن، یا از «عدی» بر وزن علم به معنای به خشم آوردن است.

مطابقت موجود بین تکالیف اختیاری ص: ۵۷۵

بدان که تکالیف اختیاریه‌ی نبویه یا ولویه با آنچه که در عالم تکوینی الهی وجود دارد مطابقت دارد.

و خداوند متعال جنس حیوان را در اکثر انواعی که دارد مکلف به زندگی اجتماعی کرده است تا به وسیله‌ی این زندگی اجتماعی که شهوات را در آن ترکیب داد و در «کشش» آن جنس مذکر و مؤنث را قرار داده است که آنها را طوری کرده که هیچکدام صبر و بردباری بر نبود دیگری ندارد به اقتضای شهوت و میلی که در نهاد آنها قرار داده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۶

و هیچ مقصودی از آفرینش شهوت جز بقای نسل و نوع نبوده و در صورت نبودن شهوت هیچ مواقعه‌ای که موجب پیدایش و بقای نوع سایر حیوانات بود ممکن نبود.

و امّا انسان به موجب تکالیف نبویه مواقعه ممکن بود لیکن در مواردی برخورد می‌شود بر افرادی که اعتنایی بر اوامر تکلیفیته نمی‌کنند در این صورت ممکن بود خللی در امور پدید آید بنابراین مطابق ساخت این اوامر را با اوامر تکوینی انسان.

که اگر چنین نبود ممکن بود مواقعه‌ای بر مبنای اوامر اختیاریه نبوی به محض امر تکلیفی صورت نگیرد.

و در این صورت بیم آن می‌رفت که نوع و جنس از بین برود یا کاهش یابد پس برای قصد تناسل خداوند تعالی در نر و ماده آلت و وسیله‌ای را برای قضای حاجت (دفع شهوت) قرار داد که ماده‌ی تشکیل دهنده نطفه‌ی انسان در آن طوری قرار داده شده است که در جایگاه ویژه‌ای است (که با تحریک طرفین حرکت کرده و در رحم برای تشکیل جنین جای می‌گیرد).

علاوه بر این مذکر و مؤنث را به نحوی عاشق فرزند و مرئیان او قرار داده است که هر کدام او را جزوی از خود می‌داند.

و غیر از انسان در حیوان نیز که توجهی بر امر تکلیفی نیست شیطنت و ذکاوت ویژه‌ای قرار داده که اگر نبود ممکن نبود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۷

که رغبتی در جهیدن بر همدیگر نشان داده موجبات ازدیاد نسل را فراهم نمایند که این در واقع به مقتضای امر تکوینی انجام می‌گیرد و امر تکلیفی برای حیوان وجود ندارد.

اما انسان که دارای قدرت تخیل، زمینه‌ی وسوسه شدن به واسطه‌ی شیطان که به نحوی می‌تواند تصرف در امر قضای شهوت نماید وجود دارد.

و گاهی انسان مخالفت می‌کند بر اساس تدبیر و شیطنتش با امر تکوینی و امر تکلیفی، خداوند او را به دلیل مخالفت با امر تکوینی و تکلیفی مورد عقاب و مؤاخذه قرار داده و حدّ و عقوبتی را برایش قرار می‌دهد.

و چون خروج از امر تکلیفی در این مورد افساد کلی در زمین به قطع نسل را در پی داشت، طبیعت مرد و زن را بیرون از حیا و پست‌تر از حیوان در قوه‌ی حیوانی قرار داد و برای دفع شهوت مذکر با مذکر یا زن با زن (همجنس بازی) اشدّ عقوبت را وضع کرد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ كَفَتْنَا: ای لوط اگر دست برداری از آنچه که نهی از آن می‌کنی.

لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ از رانده‌شدگان خواهی شد از روستای ما.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۸

قال إني لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (لوط) گفت: من از دشمنان کار و کردار شما هستم نه خود شما چرا که شما آفریده‌ی پروردگارم هستید و قادر نیستم شما را دست کم بگیرم (مورد بی‌اعتنایی قرار دهم) لیکن عملتان مخالف با امور تکوینی و تکلیفی است که مورد غضب من است چه، مرا از روستایتان بیرون کنید و چه بیرون نکنید.

سپس از آنان روی گردانیده و در مقام التجا به خداوند متعال عرضه داشت: رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ فَنجِّناهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا پروردگارا مرا و خانواده‌ام را از شرّ کاری که می‌کنند رهایی ده. آنگاه او و خانواده‌اش را رها کردیم مگر پیرزنی را از اهل او که همسر لوط بود.

فی الغابرين که از باز پس ماندگان بود از باقی ماندگانی که در قرا ماند و با لوط بیرون نیامد یا از باقیماندگان در عذاب است بنابر آنچه که گفته شده «۱»: او نیز خارج شد ولی در راه با اصابت سنگی هلاک شد.

ثُمَّ دَمَرْنَا سِيسَ نَابُودِ كَرْدِيمِ الْأَخْرَيْنِ دیگران را با پوشاندن و فرو بردن در زمین و دگرگون نمودن قرا پس از آن با

(۱). مجمع البيان ج ۸-۷ ص ۲۰۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۷۹

بارش سنگ از آسمان قرای آنان را زیر و رو کردیم.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا وَ بر آنان بارانی (از سنگ) باریدیم، بارش عجیبی از باران سنگ.

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ باران (بلائی) هشدار یافتگان چه بد است. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

آیات ۱۹۱-۱۷۶

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱] ص: ۵۷۹

مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ

مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبَلَةَ الْأُولِينَ (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ (۱۸۵)

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا

تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۹۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۰

ترجمه ص: ۵۸۰

اهل ايکه (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند.

چنین بود که شعیب به ایشان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی کنید؟

من برای شما پیامبری امینم.

پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید.

و برای آن از شما پاداشی نمی طلبم پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

پیمانہ را تمام دهید و از کم فروشان باشید.

و با ترازوی درست بسنجید.

و به مردم کم مدهید و در این سرزمین فتنه و فساد برپا نکنید.

و از کسی که شما و امت پیشین را آفریده است پروا کنید.

گفتند: جز این نیست که تو از جادوزدگانی.

و تو جز بشری همانند ما نیستی و ما تو را بی شبهه از دروغگویان می دانیم.

پس اگر از راستگویانی، پاره‌ای از آسمان را بر (سر) ما بینداز.

(شعیب) گفت:

پروردگار من به آنچه می کنید داناتر است.

آنگاه او را دروغگو انگاشتند و عذاب روز ابری سایه افکن آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.

بی گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.

و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر ص: ۵۸۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۱

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ اهل ايکه (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند.

«الایک» جایگاهی که با درختان به هم پیچ خورده و بافته شده زیاد پوشانده شده یا جماعتی از درختان که از هر درختی در آن

وجود داشته باشد حتی درخت خرما یک ایکه یا مجموعه‌ی انبوهی از درختان و مراد از اصحاب ایکه اهل مدین است. یا جماعتی

که نزدیک به قریه‌ی مدین بودند و از قبیله‌ی شعیب نبودند شعیب بر آنان مبعوث شد همانطوری که بر اهل مدین مبعوث شد آنها از قبیله‌ی او نبودند.

و برای اینکه آنان از قبیله‌ی او نبودند، خداوند تعالی فرمود: **إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ** چنین بود که شعیب به ایشان گفت: **و نكفت برادرشان شعیب ألا- تَتَّقُونَ إِيَّيْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ مَا أَسْمَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ** آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. پیمانانه را تمام دهید و از کم فروشان مباشید، یعنی از هرچه که در ترازو موجب خسران و سبک بودن کیل و میزان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۲

گردد، بهره‌زید.

وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وَ بِا تِرَازُوِی درست بسنجید نقصان از برای مردم پدید نیاورید. **أَشْيَاءَهُمْ وَ بِه** مردم کم مدهید یا اینکه در اشیا و چیزهایی که وزن می‌کنید بر مردم ستم روا مدارید بنابر اول بیان است برای مفهوم مخالف «اوفوا» وفا کنید «وزنوا» بسنجید.

و بنابر دوم معنای اعم منظور است که در آنچه که به مردم می‌دهید کم مگذارید و بر آنچه که می‌گیرید زیاده نکنید.

وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَ در این سرزمین فتنه و فساد برپا مکنید و این تعمیم بعد از تخصیص است. وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبَلَةَ الْأُولَى قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَ از کسی که شما و امت پیشین را آفریده است پروا کنید. گفتند: جز این نیست که تو از جادوزدگانی.

به معنای کسانی که (گرفتار) سحر شده و (حتی) عقلهایشان را از دست داده‌اند و نمی‌فهمند چه می‌گویند و نوعی تضعیف کردن زیادی در مبالغه است. و یا کسانی منظور است که برایشان فقط ریه برای کشیدن هوا، معده برای فرو بلعیدن غذا و نوشیدنی است و از انسانیت دور افتاده‌اند.

وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِنْ نَطُنُكَ وَ تو جز بشری

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۳

همانند ما نیستی و ما تو را بی‌شبهه از دروغگویان می‌دانیم، یعنی گمان می‌کنیم **لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كَسِفًا** از دروغگویانی پس پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بیانداز «کسفا» جمع «الکسفه» مثل «کسف» با کسره «کسف» با فتحه **مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** قال اگر از راستگویان هستی بعد از اینکه نتوانست با محاجه در ایشان مؤثر واقع شود.

گفت: **رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ** پروردگار من به آنچه می‌کنید داناتر است. پس اگر ببیند که استحقاق عذاب و سقوط آسمان بر سرتان را دارید، چنین خواهد کرد و اگر ببیند که مستحق بازگشت و توبه‌اید و استعداد رحمت او را دارید، به شما توفیق خواهد داد. **فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ** آنگاه او را دروغگو انگاشتند و عذاب روز ابری سایه افکن آنان را فرو گرفت یعنی روز ابری که بر آنان سایه افکند. پس به راستی که چنان گرمایی در هفت روز بر آنان رساند که باد را از آنان حبس کرد و سپس ابرها را بر آنان پوشانیده و آنگاه که پوشیده بر آن شده بودند، برای جست و جوی خنکی توفیق خارج شدند. پس بر ایشان بارانی از آتش بارانید و آنان را سوزانید و این از بزرگترین روزها و وقایع بود و برای این بود که خداوند تعالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۴

فرمود:

إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ که آن عذاب روزی سهمگین

بود. بی گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است. آنگاه که قصه‌های پیامبران گذشته علیهم السّلام و هلاک ساختن قومهایشان را به دلیل تکذیبشان بیان کرد، تا تسلی خاطر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهدیدی برای قومش که انکار کننده‌اند بوده باشد قرآن و قرآن ولایه علی علیه السّلام و دلایل و امارات صدقش را ذکر کرد تا نزدیکتر به قبول و انذار بوده باشد.

آیات ۲۱۲-۱۹۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۲] ص: ۵۸۴

اشاره

وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلسانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوْلِيَيْنِ (۱۹۶)
 أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)
 كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱)
 فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفِيعَادِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَمْ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶)
 مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (۲۰۷) وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَى وَ مَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹) وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱)
 إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُوْلُونَ (۲۱۲)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۵

ترجمه ص: ۵۸۵

و آن (قرآن) فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است.

که روح الامین (جبرئیل)

آن را بر دل تو فرود آورده است تا از هشدار دهندگان باشی.

به زبان عربی شیوا.

و (خبر) آن در صحف آسمانی پیشینان هست.

آیا این برای آنان نشانه (ی صدق) نیست که علمای بنی اسرائیل آن را (از پیش) می شناسند.

و اگر آن را بر بعضی از مردم بیگانه زبان نازل کرده بودیم.

سپس آن را در دل‌های گناهکاران راه داده‌ایم.

که به آن ایمان نمی‌آورند مگر آنگاه که عذاب دردناک را بنگرند.

که ناگهان بر سر آنان آید و آنان آگاه نباشند.

آنگاه گویند آیا ما مهلت یافته خواهیم بود؟

پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند.

ملاحظه کن که اگر سالها برخوردارشان سازیم. سپس آنچه از آن بیمشان داده‌ایم، به سراغ آنان آید. آن برخورداریشان به کار آنان نیاید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۶ و (اهل) هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه هشدار دهندگانی داشتند. (برای) پند آموزی و ما ستمگر نبوده‌ایم. و آن را شیاطین نازل نکرده‌اند. و آنان را نرسد و چنین کاری نتوانند کرد. چرا که ایشان از شنیدن (وحی) برکنار هستند.

تفسیر ص: ۵۸۶

و قال: وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ آن (قرآن) فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. این عبارت عطف است بر سابق خود به اعتبار. معنا مثل این است که گفته باشد: «به راستی که شعیب از مرسلین است و تو از مرسلین هستی و همانا قرآن یا قرآن ولایت علیّ فرو فرستاده‌ی پروردگار عالمیان است».

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ که روح الامین (جبرئیل) علیه السلام پس به راستی که از جمله‌ی ارواح و امین است بر امر الله. عَلِيّ قَلْبِكَ یعنی بر سینه‌ی تو یا قلب حقیقی تو که در مقابل صدر است و نفس پس به راستی که ولایت در قلب است همانطور که رسالت و احکام و کتبش در سینه است. لَتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ آن را بر دل تو فرود آورده است تا از هشدار دهندگان باشی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۷

یعنی از پیامبران که شأن آنان انذار (و هشدار دادن) است نه فقط از بشارت دهندگان، پس به راستی که بشارت منفک از انذار است و شأن ولایت جدا از شأن رسالت است.

قبل از اینکه تمام معنی «۱» یا کلامی را بیاورد که آن مفهوم در آن نباشد مطلب را با غایت آورد تا اشعار داشته باشد بر اینکه انذار جز این نیست که با خود قرآن است یا ولایت، به زبان عربی بودن آن (نیز) تقدیر است بر این سخنش.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ به زبان عربی شیوا.

که متعلق است بر «نزل» و اما هر گاه متعلق بوده باشد بر «کونه من المنذرین» از اجزای غایت شمرده می‌شود نه معنی.

مراد از «بلسان عربی» لغت عرب است به طور مجازی برای اینکه استعمال لسان در گفتار زیاد است.

و مراد از «مبین» فصیح بودن ظاهر کلمات و حروف است، یا ظاهر معانی و آشکار بودن مقاصد.

یا روشنگر بودن بر مقاصد، یا روشنگر بودن بر زبانها، پس به راستی که او همانطور که در خبر نیز هست تبیین می‌نماید زبانها را و سایر زبانها نمی‌تواند مبین آن باشد و این به دلیل وسعت

(۱). المعنی: مصدر: گفتن چیزی در باره‌ی کسی که آن چیز در او نیست خواه شوخی باشد خواه جدی: (فرهنگ لاروس)

گسترده صرف در شکل کلماتش می‌باشد که با صرف در آن شکلها دلالت می‌کند بر معناهای متخالف که این امر با سایر زبانها (به این راحتی) ممکن نیست مگر با آوردن قیده‌های متعدّد.

مثل اینکه: «الضرب» افاده‌ی معنای مصدری می‌کند یعنی زدن و شکل «ضرب» افاده‌ی معنای مصدری را با زمانش، و توأم با نسبتی که بر فاعلش و مذکر بودن فاعلش و یک نفر غایب بود همچنین است سایر متصرفات آن و این خصوصیت در سایر زبانها وجود ندارد پس در زبان عربی خود تصریف افعال زبانها را تبیین می‌کند با کلمات خود ولی سایر زبانها چنین خصوصیتی را در مورد این زبان ندارند مگر با ضمیمه نمودن قیدهایی بر کلماتش.

وَإِنَّهُ بِهِ رَاسْتِي كَمَا أَوْصَفْتُ يَا مَعْشَرَ الْفِرْعَوْنَ وَصِيفُكُمْ فِي الْقُرْآنِ وَفِي الْقُرْآنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ وَ (خبر) آن در صحف آسمانی پیشینان یعنی در کتابهای آسمانی‌شان هست.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ يَعْنِي الْقُرْآنُ بِأَوْصَافِهِ يَأْتِي بِمَعْنَى وَأَحْكَامِي كَمَا دَرَدَ يَا قُرْآنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيَا لِهَذَا نَشَانَهُ (ی صدق) نیست که علمای بنی اسرائیل آن را (از پیش) می‌شناسند.

برای اینکه پیامبران بنی اسرائیل در کتابهایشان ثبت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۸۹

کرده‌اند و اتمهای خودشان را بر آمدن محمد صلی الله علیه و آله و کتابش و جانشینی وصیش که او پسر عمو، داماد و خلیفه‌اش می‌باشد خبر داده‌اند پس به راستی که علما خبر داده‌اند که در کتابشان چنین مسطور است و مژده آمدنش را داده‌اند.

و یهود پیوسته از محمد صلی الله علیه و آله و اوصیایش علیهم السلام بر دشمنانشان استفتا می‌نمودند.

و در حقیقت اخبار بی‌شماری هست که: این آیات در ولایت وصیش علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است «۱».

و در خبر است که ولایت علی علیه السلام در جمیع کتابهای (آسمانی) پیامبران نوشته شده است و هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نگردید مگر به تصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت وصیش علی بن ابی طالب علیه السلام «۲».

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ يَعْنِي الْقُرْآنُ بِأَوْصَافِهِ يَأْتِي بِمَعْنَى كَمَا دَرَدَ يَا قُرْآنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ بَعْضِ الْأَعْجَمِيِّينَ وَ إِنْ كَانَ رَأَى بَعْضَ الْعَرَبِ عَجْمًا (غیر عرب که بیگانه از زبان عربند) نازل کرده بودیم کسانی که عاجز از فصاحت در کلام هستند یا کسانی که غیر عرب یا سایر افراد زنده‌ی عجم.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ سِيسَ آن رَا دَر

(۱). الصّافی ج ۴ ص ۵۰

(۲) البرهان ج ۳ ص ۱۸۸ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۰

دلهای گناهکاران راه داده‌ایم که به آن ایمان نمی‌آورند.

به دلیل عدم فصاحتش از بیان کلمات و مقاصد چرا که آنان با اینکه در ادای کلمات و بیان مقاصد فصیح بودی، بعد از نزول قرآن ایمان نیاوردند پس اگر نازل می‌کردیم بر کسی که لکن در زبان داشت ایمان نیاوردن برای آنان جزو خصوصیاتشان می‌شد.

و برای اشاره بر این معنا بود که فرمود: «ما کانوا به مؤمنین» به واسطه‌ی خلل وارده از عدم فصاحت آن، او (که عجم بود) یا برای عناد ورزی با علی علیه السلام یا معنای «لو انزلناه علی عجمی ما کانوا لیؤمنوا» برای حمیت و نژادگرایی چنانی که در عرب بود در رابطه با عجم، یا برای عجم بودن او و یا برای عناد با علی علیه السلام ایمان نمی‌آوردند.

یا معنای این گفتار، اینکه اگر نازل می‌کردیم آن را بر حیوانی غیر ناطق که به موجب اعجاز آن از جانب ما ناطق می‌شد ایمان

نمی‌آوردند با اینکه این امر می‌توانست دلیل صدقش بوده باشد و این به دلیل شدت دوری ایشان و نفرتشان از حق بود برای آن حیوان یا به دلیل شدت عنادشان با علی علیه السلام.

روایت شده است از امام صادق علیه السلام: که اگر قرآن را بر عجم نازل می‌کردیم عرب به آن ایمان نمی‌آورد و با اینکه بر عرب ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۱

نازل شد عجم بر آن ایمان آورد و این در فضیلت عجم است (نسبت به عرب) «۱».

كَذَلِكَ یعنی همانند آنچه که کفر در دل‌های اینها کرده است سَيَلِكُنَّاهُ یعنی با کفر فی قلوب الْمُجْرِمِينَ در دل‌های گناهکاران یا همانند نزول قرآن بر قلب تو که به زبان عربی فصیح انجام گرفت در دل‌های مجرمان (در این صورت به آن ایمان نمی‌آورند)، یا مثل سیر و سلوک دادن قرآن در دل‌های این کفار است در حالی که تنفر از آن دارند و ایمان نمی‌آورند و قرآن ولایت را در دل‌های گناهکاران در حالی که متنفر از آن بودند سیر و سلوک دادیم.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و با وجود این آنان به او ایمان نمی‌آورند مگر آنگاه که عذاب دردناک را بنگرند. در این صورت ایمان کسی سودی به او نمی‌رساند.

و در اخبار بسیاری اشاره شده است که مراد از مجرمین بنی امیه‌اند و به راستی که آنان به علی علیه السلام ایمان نمی‌آورند تا اینکه عذاب دردناک «۲» را ببینند.

فَيَأْتِيهِمْ عَذَابُ دَرْدَنَاقٍ كَمَا بَعَثَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

(۱). نور الثقلین ج ۴ ص ۸۶ ص ۶۵

(۲). البرهان ج ۳ ص ۱۸۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۲

ناگهان بر سر آنان آید و آنان بر آمدنش به دلیل نبود هر نشانه‌ای که مقدم بر آن بوده باشد آگاه نباشند.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آنگاه گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود؟

یعنی پیش از اینکه عذابی بیاید آن را به استهزا گرفته و بر آمدنش شتاب می‌کنند پس آنگاه که عذاب آمد تقاضای مهلت می‌کنند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند برای تهدید و به هول و هراس انداختن آنان است.

أَفَرَأَيْتَ إِيَّايَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آیا ندیدی؟

یا خطاب عام است و عمومیت دارد إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ملاحظه کن که اگر سالها برخوردارشان سازیم برای سالهای بسیار طولانی.

ثُمَّ جَاءَهُمْ ما كانوا يُوعَدُونَ سپس آنچه از آن بیمشان داده‌ایم، عذاب به سراغ آنان آید.

ما أَعْنَى عَنْهُمْ چیزی آنان را از عذاب الهی بی‌نیاز نمی‌کند ما كانوا يُمْتَعُونَ آنچه که در دنیا کامیاب بودند.

در اخبار زیادی تصریح شده است بر اینکه أَفَرَأَيْتَ تا الی آخر در مورد بنی امیه نازل شده و اینکه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آنان را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۳

در خواب دیده بود که از منبرش بالا می‌روند و مردم را به گمراهی می‌کشاند به سوی صراط قهقرا- و افسرده از خواب برخاست که جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و از اندوهش پرسید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود که در خواب چنین و چنان دیدم.

جبرئیل علیه السلام عروج کرد و بعد با این آیه آمد که برای تسلی خاطر رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ باشد و سوره‌ی انا انزلناه برای

يُفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

ترجمه ص : ۵۹۵

پس در جنب خداوند خدایی دیگر (به نیایش) مخوان که از ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۶ عذاب دیدگان خواهی شد. و خاندان خویشاوندت را هشدار ده. و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می کنند مهربان و فروتن باش. پس اگر از تو سرپیچی کردند بگو که من از آنچه می کنید بری و برکنارم. و بر (خداوند) پیرومند مهربان توکل کن. همان که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند. و نیز گشتن تو را در میان نماز گزاران. چرا که او شنوای داناست. آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر تهمت زن گناهکاری فرود می آیند. گوش فرا می دهند و بیشترین آنان دروغگو هستند. و شاعران (کافر) را گمراهان پیروی می کنند. آیا نمی نگری که ایشان در هر وادی سرگشته اند؟ و ایشان چیزهایی می گویند که خود انجام نمی دهند. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و خداوند را بسیار یاد می کنند و پس از آنکه ستم دیده اند انتقامشان را گرفته اند و کسانی که ستم کرده اند به زودی بدانند که به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد.

تفسیر ص : ۵۹۶

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ پَس در جنب خداوند خدایی دیگر (به نیایش) مخوان که از عذاب دیدگان خواهی شد. یعنی به این دلیل که می بینی، قرآن از جانب خداست بدون اینکه وجود دیگری در آن شراکت داشته باشد هنگامی که ولایت ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۷ علی علیه السلام با الله است پس با خدا دیگری را مخوان (به عنوان پرستش) و با علی علیه السلام کسی را به عنوان شرک بر او مخوان إلهاً یعنی معبودی یا صاحب ولایتی را آخر و این از باب این مثل معروف عربی است که: «إِيَّاكَ اعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةَ» به در می گویم که دیوار بشنود. فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ که «به واسطه‌ی این شرک» از عذاب شوندگان شوی مثل بنی امیه کسانی که از علی علیه السلام عدول کردند و (از او روی گرداندند به سوی غیر او) عذاب دردناک را برای خود حتمی و قطعی نمودند.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ خاندان خویشاوندت را هشدار ده.

دلیل اینکه خداوند متعال اقربین از عشیره‌ی پیامبر را برای شروع دعوت مخصوص گردانید در حالی که پیامبر گرامی برای انذار همه‌ی خلائق مأمور بود یا از این جهت بود که آنان از قرابت و نزدیکی که برخوردار بودند اقرب به قبول بودند از دیگران، چرا که بیش از دیگران بر ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله واقف بودند و این از باب مداهنه نبوده و پیامبر خدا در پی طلب دنیا نبوده بلکه برای این بود که اگر ایشان ایمان می‌آوردند کار برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به دعوت دیگران در پذیرش دعوت آسان‌تر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۸

می‌شد که این امر، چه با این فرض که در مقام یاری حضرت می‌شتافتند و به دلیل اشرافی که بر اطلاع شخصی از پیامبر داشتند دیگران هم با دیدن ایشان رغبت بیشتری نشان می‌دادند.

طبیعی است با در افتادن آنان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کار مخالفت دیگران با اسلام در تنفر بالا می‌گرفت با استدلال بر اینکه اگر حق بود بایستی اقارب و فامیل زودتر از دیگران بر او می‌گرویدند.

علاوه بر این دعوت عشیره و اقربا پیش از سایرین الهی بودن نیت و قصد رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیشتر نمایان ساخت که دیگران نگویند چرا از اقربا و خویشان شروع نکرد.

از طریق عامه و خاصه نقل شده است که پیامبر بعد از نزول این آیه به علی علیه السلام فرمود: ای علی، غذایی برای آنان درست کن پس علی علیه السلام غذای اندکی نسبت به (نفرات) درست کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را جمع کرد، پس همه از آن غذای کم خوردند و سیر شدند و أبو لهب (با مبادرت بر پیش دستی در هتاک) گفت: این بود سحر و جادویی که این مرد «رسول خدا صلی الله علیه و آله» کرد! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت.

پس از آن یک بار دیگر آنان را برای چنین طعامی دعوت کرد و سپس در مقام انذار فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به راستی که من پیامبری «نذیر» هشدار دهنده هستم از جانب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۵۹۹

پروردگار عزّ و جلّ به سوی شما و پیامبری بشارت دهنده پس اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید که هدایت شوید.

سپس فرمود صلی الله علیه و آله: کیست که برای من برادری کند که وزیر من باشد؟ و ولی و وصی من باشد بعد از من و جانشین من باشد در میان اهل و خویشانم و دینم را ادا نماید؟

قوم ساکت شدند و پاسخی ندادند سه بار این مطالب را بیان کرد و آن قوم ساکت بودند و علی علیه السلام پاسخ می‌داد: انا (من)، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای سومین بار که مطالب را فرمود علی علیه السلام پاسخ داد: من پیامبر خدا فرمود: تو.

پس قوم برخاستند در حالی که به أبو طالب می‌گفتند:

پسرت را اطاعت کن که امیر تو شد! و در روایت عامه آمده است: کدامیک از شما برمی‌خیزد که با من بیعت کند؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد و همه‌ی قوم سکوت کردند. سپس فرمود: آیا از شما کسی به پا می‌خیزد؟ یا کسی غیر از شما به پا خواهد

خاست که شما خودتان پشیمان شوید (از برنخاستن) پس علی علیه السلام به پا خاست و با او بیعت کرد و او را اجابت کرد پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من نزدیک شو پس نزدیک‌تر آمد دهان علی علیه السلام را باز کرد و آب دهانش را بر

آن انداخت، سپس بین دو کتف‌ها و پستانش را از بزاق دهانش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۰

انداخت. أبو لهب گفت: چه بد حمایت کردی پسر عمویت را که تو را اجابت کرد که دهان و صورتش را آب دهان و بزاق انداختی؟! فرمود صلی الله علیه و آله: پر کردم آن را از حکمت و دانش.

و از طریق عامه و خاصه: «و أنذر عشیرتک الأقرین و رهطک منهم المخلصین» از رضا علیه السلام: «و أنذر عشیرتک الأقرین» و رهطک منهم المخلصین» که فرمود: در قرائت ابی بن کعب اینچنین آمده است و همچنین در مصحف عبد الله بن مسعود نیز اینطور ثبت شده است و فرمود: این جایگاه و منزلت بالا و فضیلت بزرگی است و شرف عالی که خداوند اینچنین عنوان کرده است محمد صلی الله علیه و آله و یادآوری فرمود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله «۱».

و جایز است که بگوییم مراد از «عشیره الاقرین» کسانی بودند که به حسب مرتبه‌ی روحانی خود به مقام عشیره‌ی پیامبر رسیده و اقرب از او گردیده‌اند.

و معنای «انذر» بیم‌ده در واقع این می‌شود که به دلیل داشتن مقام برتر و عالی که داری بیم‌ده آنان را که عشیره و نزدیکان تو هستند و تنزل نموده و فرود آی از مقام عالی که داری تا مقام تابعین «۲».

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۱ باب ۲۳ ح ۱

(۲) غرض از این امر این است که با این اقدام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله زمینه‌ی مناسب را برای تعالی بخشیدن بر پیشرفت معنوی افراد فراهم نموده و با آنان همگام شود که بتوانند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۱

وَ اخْفِضْ جَنَاحَکَ مَهْرَبَانٍ وَ فَرُوتِنِ بَاشٍ وَ خَفِضْ جَنَاحَ اسْتِعَارَهْ اسْتِ از فروتنی و تواضع در اظهار محبتی که به جمع کردن پره‌های پرندگان برای زوجهایشان شباهت دارد یعنی تنزل کن با تواضع از مقام والایی که داری.

لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند.

چرا که ایشان قادر بر درک کلام تو به حسب مقام عالی که داری نیستند و انذار بایستی با مقام مؤمنان و تابعان مناسب باشد.

فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر از تو سرپیچی کردند یعنی عشیره و تابعین تو که مؤمنون هستند جز این نیست که این سرپیچی‌شان به حسب مقام و تعیینات نازله‌ی آنان است.

فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ بگو که من از آنچه می‌کنید بری و برکنارم و نگو که از شما بری‌ام برای اینکه اگر آنان از تابعین تو باشند براءت تو از آنان براءت از لطیفه‌ی الهیه است.

همانطور که بارها توضیح این مطلب گذشت که اسما و احکام اسما بر فعلیت اخیر از اشیا جاری می‌شود پس مخاطب

خیلی از مفاهیم بالا را ادراک نمایند این امر بر تنزل برای ساختن افراد امت است و مصداق این شعر که:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودک باید گشاد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۲

کردن پیروان و براءت و بی‌زاری از آنان در واقع براءت از فعلیت اخیرشان است که فعلیت رسالت یا فعلیت ولایت می‌باشد که این دو فعلیت نیز جز فعلیت الهیه نیستند.

و اگر جزو پیروان تو نباشند و در عین حال از مرتده‌ها نیز نباشند که از فطرتشان با ابطال فطرت انسانی برگشته‌اند فعلیت اخیرشان فعلیت انسانیت است اگر چه پوشیده شده باشد تحت غیر از آن براءت از آن در واقع براءت از انسانیت که آن هم لطیفه‌ی الهیه است می‌باشد.

آری اگر کسی فطرت را نیز منقطع کرده باشد صحیح است که گفته شود: بیزار (بری) ام از تو همانطور که خداوند متعال از ابراهیم علیه السلام با این فرمایش حکایت کرده است که: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» یعنی از مقام والایی که داری تنزل نموده و با آنان در مقام نازل‌های که دارند شراکت کن و اگر در تقیید (مقید کردن) بر حدود با تو مخالفت کردند (در حد مقامشان) منزّه بودن ذات را از آن حدود آشکار نما و برایشان بگو: من به حسب مرتبه‌ی عالی که دارم از حدود این مقامات و تعیناتشان منزّهم و اگر در بعضی از لوازم آن شرکت نمودم برای این بود که

(۱) سوره‌ی التوبه آیه‌ی ۱۱۴: و ما كان استغفار إبراهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه إن إبراهيم لأواه حليم (۱۱۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۳

از من وحشت ننماید تا این توهم برایشان پیش نیاید که تو هم مثل آنان هستی.

وَتَوَكَّلْ «۱» عَلَى الْعَزِيزِ وَتَوَكَّلْ كُنْ بِر (خداوند) پیروزمند خدایی که در ملکش جز آنچه که مشیت و خواست اوست واقع نشود یعنی دیدن و رؤیت افعال را از فاعلین بیرون ساخته و در جمله‌ی افعال برای فاعل حق آشکار نموده است تا اینکه مشاهده نمایند که عامل دست خداست پس کار خود و امور ایشان را به خدا واگذار و بر عصیان آنان غمگین مباش.

الرَّحِيمِ مهربان خدای مهربانی که برای بندگانش جز صلاحشان را نمی‌خواهد و برای دشمنانش نمی‌خواهد مگر آنچه را که به صلاح بندگان مؤمنش یا صلاح نظام عالم باشد.

پس محزون مباش بر آنچه که صلاح مؤمنین یا صلاح نظام کلی در آن است.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ

همان که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند برای نماز به تنهایی، همانطور که در خیر است یا با به پا داشتن تمامی مراتب خود برای حضور در پیشگاه پروردگارت برای نماز در شب قیام می‌کنی یا

(۱) قال علي عليه السلام في التوكل حقيقة الايقان (حقیقت یقین در توکل است) غرر الحکم ۵۸۰۲، ۶۴۸۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۴

در بین مردم یا برای عروج از مقام کثرات و خارج شدن از بین آنها قیام می‌کنی.

وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ و نیز دگرگون شدن تو را در میان سجده‌کنندگان در وقتی که نماز جماعت می‌گزاری از قیام و خم شدن به رکوع در رکوع‌کنندگان و نگونسار شدن را در گرفتار شدگان کثرات، یا حرکت تو را در خضوع‌کنندگان متواضع برای خداوند یا قرار گرفتن را در صلب پدران و رحمهای پاکی که سجده‌گزاران خدا بودند پس به راستی که این محقق نخواهد بود مگر از نکاح صحیح از نزد آدم علیه السلام و همه‌ی پدران او که از موحدین (یکتا پرستان) بودند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ چرا که او شنوایی است که شنوایی جز او نیست الْعَلِيمُ دانایی است که جز او دانایی نیست پس به راستی که شنوایی هر شنوا و دانش هر دانشمندی (شنوایی و دانش او) در مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از اوست.

و در خیر است: فرمود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قبل از من بلند نشوید و پیش از من خم نشوید پس به راستی که شما را پشت سر خود آنچنان می‌بینم که از رو به رو و سپس این آیه را تلاوت کرد: یعنی هرگاه در نماز بودید سرهایتان را از سجده بلند نکنید و پیش از من

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۵

به سجده نروید»

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه امر به توکل از جانب خداوند متعال است و مأمور به توکل هم خود اوست به اعتبار مقام خودش، همانا توکل کننده نیز خود اوست و همچنین بر حسب روح (خداوند) که همان مقام ولایت است نیز بر خود اوست (هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن «۲» و او به عزت، رحمت و رؤیت در همه‌ی احوال موصوف است.

هَلْ أَتَبْتُكُمْ أَيَا شَمَا رَا آگَاه كَنَم؟ پس از اینکه بیان کرد که قرآن از القائنات شیطان نیست اشتیاق و علاقه‌ی شنوندگان برای شنیدن این خبر که شیاطین بر چه کسانی و برای چه چیزی نازل می‌شوند بیشتر شده پس فرمود خدای تعالی: هَلْ ائْتَبْتُكُمْ عَلٰی مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ أَيَا شَمَا رَا آگَاه كَنَم كه شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟

«من» موصوله و ظرف متعلق به «ائتبتکم» یا استفهامیه و ظرف متعلق به تنزل است. تَنْزَلُ عَلٰی كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر تهمت زن گناهکاری فرود می‌آیند. أَفَّاكٍ از ریشه‌ی «افک» مانند «ضرب» و «علم» افکا با فتح و کسر و تحریک به معنای دروغ، یا از «افکه عنه» که مثل

(۱) مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۰۷

(۲) سوره‌ی حدید آیه‌ی ۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۶

«ضرب» صرفش یعنی دگرگون کرد او را و یا رایش را، یا از «افک فلانا» یعنی او را دروغگو قرار داد.

اَئِیْم گناهکار یعنی شیاطین با توجه بر وفق وجود و ذاتی که دارند دروغ گو و از راه مستقیم منحرفند و وارونه سران دگرگون گشته و تنزل یافته از مقام انسانی که نازل نمی‌شوند (شیاطین) جز بر دروغگوی گناهکار که بیرون از وجود خود بر فطرتش قوای وجودیش را صرف می‌کند از حق و استقامت برای لزوم سنخیت بین نازل و منزل و گناهکار «ائیم» افعالی را انجام می‌دهد که بر مقتضای صراط مستقیم انسانی نیست.

يُلْقُونَ شَيَاطِينَ الْقَا مِي كَنَد فَرَا مِي دَهَنَد السَّمْعَ كُوش رَا يَعْنِي صَعُود مِي كَنَد بَه سُوِي آسْمَان بَرَاي اسْتِرَاق سَمْع از ملائکه و از ایشان می‌شوند و سپس بر هم سنخها و هم جنسهای خودشان از انس و جن نازل می‌شوند و آنها را باخبر می‌سازند.

وَلِيَكُنْ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بيشترين آنان دروغگو هستند. پس آنچه که می‌شنوند، اگر چه ظاهری شبیه به حق داشته باشد وقتی که سخن حق به آنها و گوشه‌ایشان رسید و موقعی که در آن گوشه‌های آنها داخل شده و ریشه یابی کنی می‌بینی که از وجهه‌ی حقانی برخوردار نیست و باطل است پس وجود آنها همانند آینه‌ی معوجی هست که هر چه در آن دیده شود خلاف

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۷

واقعیشان است.

یا شیاطین شنیده‌های خود را بر هم سنخها و هم جنسهای انسان خود یا آفاکان القا کرده و آنان را منقاد می‌کنند بر اکاذیب خودشان و ضمیر بیشتر آنان متوجه شیاطین یا آفاکین است پس هر کدام از آنها در حالی هستند که هر گاه چیز راستی هم که بر آنها برسد دروغ می‌شود.

و این واقعیت در بیشتر آنها صدق می‌کند و عده‌ی اندکی از آنها (شیاطین و آفاکین) فطرتشان باقی است و استقامت نموده است و حق در وجودشان باطل نمی‌شود و صدق در وجودشان صادق می‌ماند.

وَالشُّعْرَاءُ و شاعران (کافر) جمع شاعر و شاعر کسی است که شعر بگوید «شعر» مانند «نصر» و «کرم» شعرا با کسره و شعرا با فتح به معنای «علم به» یعنی آگاه و هوشیار شد بر آن و عقلش را برای آن به کار گرفت و شاعر کسی است که با زیرکی تمام کلام

موزون را با الفاظ و معانی متناسب و دقیق آراسته نموده و ارائه می‌دهد که در عرف بر آن اسم شعر به دلیل موزون بودن کلام گفته شده است.

و اسم شاعر را بر پدید آورنده‌ی کلام موزون گفته‌اند لیکن از آنجا که اغلب شاعران در سروده‌های خود باطل و اکاذیب را به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۸

صورت حق جلوه داده‌اند با هنر نوپردازی و تزیینات نقل شعری بنابراین اسم شعر و شاعر تداعی همان معنا را در ذهن به بار می‌آورد.

و از انواع آن است قیاسات شعری و وهمی برای قیاسهای وهمیه‌ی باطله که با آرایش ظاهر کلام آن را به صورت حق صادق در انظار جلوه‌گر نموده‌اند.

و از آنجا که قرآن دارای وجوه گوناگون به حسب طبقات مردم است و اراده می‌شود از آن هر وجهی به حسب طبقات مردم و مراد از حمل بر وجوه احسن همانطور که در بحث مقدمات حمل بر احسن وجوه الاضافی گذشت تفسیر این قول خدای تعالی: و الشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند به کسانی که کلام منظوم می‌آورند صحیح خواهد بود.

همان طور که نقل شده است مراد شعرای عرب است که با آوردن اباطیل و کذب، پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می‌نمودند «۱» در حالی که

(۱) البراء بن عازب: قیل: یا رسول الله ان ابا سفیان بن الحرث بن عبد المطلب یهجوک فقام ابن رواحه فقال یا رسول الله انذنی لی، قال انت الذی تقول ثبت الله؟ قال: نعم یا رسول الله قلت:

ثبت الله ما اعطاک من حسن تثبیت موسی و نصرا مثل ما نصرا

قال صلی الله علیه و آله: و انت یفعل الله بک مثل ذلک.

براء بن عازب می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد که أبو سفیان بن حرث بن عبد المطلب شما را هجو می‌کند پس ابن رواحه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۰۹

عده‌ای از گمراهان هم برای شنیدن سروده‌های آنان اجتماع می‌کردند که اسمها و عدد آنها را ذکر کرده‌اند.

و همچنین صحیح است تفسیرش بر نقالها و قصه پردازان که در کوچه و بازار محافلی تشکیل داده و قصه‌ها و حکایات را که خیلی از آنها اصل و حقیقتی هم نداشتند نقل می‌کردند «۱».

و صحیح است تفسیرش به وعاظ که پند و اندرز به مردم می‌دادند بدون اینکه خودشان بر آن عمل نمایند.

فقیهان و قاضی‌هایی که فتوا و رأی می‌دادند بین مردم بدون اینکه از جانب خداوند یا خلفا و جانشینان بر حق اولیای الهی مجاز بر این امر باشند. و مثل فقهای عامه و قضات آنان که می‌گویند و عمل نمی‌کنند به آنچه که می‌گویند.

عبد المطلب شما را هجو می‌کند پس ابن رواحه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا اجازه می‌دهید پاسخ دهم. حضرت فرمود: تویی که گفته‌ای ثبت الله عرض کرد: آری ای رسول خدا، من گفته‌ام: خدا آن نیکویی را که به تو داده استوار گرداند همچنان که موسی فرا پایدار کرد و پیروزی کند همچنانکه او را پیروز گردانید. پیامبر فرمود: خدا با تو نیز چنین کند.

الدر المنثور ۶/ ۳۳۶.

(۱). عن الامام الصادق علیه السلام: انّ امیر المؤمنین علیه السلام رأى قاصياً فى المسجد فضربه بالدرة و طرده (امام صادق علیه

السلام: امیر المؤمنین علیه السلام نقل گویی را در مسجد دید او را با دوال زد و بیرونش کرد.)

تفسیر المیزان ۷۵/۱۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۱۰

و از امام صادق علیه السلام آنان قصه گوها هستند «۱».

و از امام صادق علیه السلام: ایشان قومی هستند که بدون داشتن علم (و دانش فقهی) تفقه کنند، پس خود گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند «۲».

و از امام صادق علیه السلام: نازل شده است در باره‌ی کسانی که دین خدا را تغییر داده و امر الهی را مخالفت نمودند آیا دیده‌ای کسی را که شاعر باشد و مردم از او تبعیت نمایند؟ جز این نیست اینکه آنان کسانی‌اند که دینی را به باطل با آرای خود وضع کردند و در این مورد مردم از آنان تبعیت کردند «۳».

و از امام باقر علیه السلام: آیا شاعری را دیده‌ای که کسی از او پیروی کند؟ جز این نیست که آنان قومی هستند که برای غیر دین دانش آموختند و در نتیجه هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند «۴».

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ يَا نَبِيَّ بَنِي كَلْبٍ يَعْنِي شِعْرًا فِي كُلِّ وَادٍ فِي وَادِيهِمْ نَفْسٌ وَ خِيَالٌ يَهَيِّمُونَ

(۱) الصّافی ج ۴ ص ۵۵، الاعتقادات شرح باب الحدایعشر ص ۱۰۵ و بحار الانوار ۷۲ / ۲۶۴ / ۱ [.....]

(۲) الصّافی ج ۴ ص ۵۵ و مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۰۸

(۳) البرهان ج ۳ ص ۱۹۴ و تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۲۵

(۴) الصّافی ج ۴ ص ۵۵ و تفسیر مجمع البیان ۷ / ۳۲۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۱۱

سرگشته‌اند؟- همانند تخیلات خودشان که هیچ گونه ثباتی ندارد سرگردانند و هیچ حقی را نمی‌بینند از آن و معتقد بر صدقش نمی‌شوند در وادیهای همچون درّه‌های بین وادی کوهها و تپه‌هایی که اطراف آن دیده نمی‌شود گیر افتاده‌اند که به سبب ارتفاع کوهها و تپه‌هایی که بر آنان محیط هستند و در آن طریقی هم که راهرو را رهایی بخش سلوک باشد دیده نمی‌شود و سالک نمی‌داند که راه رهایی‌اش کجاست؟

خواه مراد شعری قابل بر شعر یا قصه گوینان، وعاظ یا فقیهان و قضات (غیر مأذون) باشد.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ و ایشان چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند پس به راستی که حال هر کدام از آنان چنین است: شعری هستند که در تمام گفته‌های خود غرق شده‌اند.

همانطور که گفته شده: «که از اکذب اوست احسن او» و قصه گوها و واعظان، شأن و شغلشان در این است که کلام را زینت دهند تا نشاط نوی را برای استماع حکایات جدید و ساخته‌هایشان که تا به حال کسی نشنیده است از دروغ و غیر دروغ که عامل بر آن بوده باشند یا نبوده باشند و فقهای عامه که شغلشان فتوا دادن است بدون اینکه خود عامل بر آن باشند به وجود آورند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۱۲

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا «۱» مگر کسانی که ایمان آورده‌اند با بیعت عامه یا خاصه و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده‌اند با رعایت کلیه شرطها و کیفیتتی که اخذ شده است از حقّ. پس به راستی که شاعر از ایشان نمی‌گوید آنچه را که در آن رضای الهی نباشد، نقل کننده و واعظ همچنین آنچه را که می‌گوید عمل می‌کند اولاً پس از آن می‌گوید، ثانیاً فقیه ایشان بدون اجازه سخن نمی‌گوید و فتوا نمی‌دهد و بعد از اجازه است که باطلش صحیح و دروغش راست و ظنّش یقین خواهد بود.

وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ خَدَّوْنَهُ رَا بِسِيَارِ يَادِ مِي كَنْدِ دَر شَعْرَشَانِ وَ قَصَّه‌هَا وَ مَوْعِظَه‌هَا وَ مَسَائِلِ فَهْمِي شَانِ وَ اَنْتَصِرُوْا اَنْتَقَامِ مِي گيرند از آنچه كه براي‌شان اتفاق افتاده است.

(۱) أبو الحسن مولى بنى نوفل: ان عبد الله بن رواحه و حسان بن ثابت اتيا رسول الله حين نزلت «الشعراء» يبكيان و هو يقرأ «الشعراء يتبعهم الغاؤون» حتى بلغ «الذين امنوا و عملوا الصالحات قال: انتم «و ذكروا الله كثيرا» قال: انتم «و انتصروا من بعد ما ظلموا» قال: انتم «و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون» قال: الكفار. (أبو الحسن وابسته‌ى بنى نوفل مِي گوید: هنگامی كه سوره‌ى شعراء نازل شد، عبد الله بن رواحه و حسان بن ثابت با چشم گريان خدمت رسول خدا آمدند و آن حضرت: «و شاعران را گمراهان پیروی مِي كند» را مِي خواند تا كه به «مگر آنان كه ايمان آوردند و كار شايسته كردند» رسيد فرمود: شما هستيد «و خدا را بسيار ياد مِي كند» فرمود: شما هستيد «و بعد از آنكه مورد ستم واقع شدند يارى خواستند» فرمود: شما هستيد «و كسانى كه ستم كردند بزودى خواهند دانست كه به چه مكاني باز مِي گردند» فرمود: كافران هستند. الدر المنثور ۶/ ۳۳۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص: ۶۱۳

مَنْ بَعْدَ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ پس از آنكه ستم دیده‌اند انتقامشان را گرفته‌اند در مقام و اما كسانى كه ستم نمودند از شعرا به اين كه بگویند و عمل نکنند و ظاهرشان بر خلاف باطنشان باشد پس به زودى خواهند دانست كه اى منقلب ينقلبون و كسانى كه ستم کرده‌اند به زودى بدانند كه به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد اين تهديد است برای ایشان (كافران).

جلد یازدهم

سوره‌ى نمل ص: ۴۱

اشاره

این سوره نود و پنج آیه است كه همى آنها در مكه نازل شده است.
آیات ۱-۶

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۶] ص: ۴۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طس تلك آيات القرآن و كتاب مبین (۱) هدى و بشرى للمؤمنين (۲) الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون (۳) ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم أعمالهم فهم يعمهون (۴)
أولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فى الآخرة هم الأخسرون (۵) و انك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم (۶)

ترجمه ص: ۴۱

به نام خداوند بخشنده‌ى مهربان
طس [طا. سین] این آیات قرآن و کتابی روشنگر است.

رهنمود و مژده بخش مؤمنان.

کسانی که نمار را بر پا [دارند و زکات را می‌پردازند و به آخرت یقین دارند.

بیگمان کسانی که به آخرت ایمان ندارند کار و کردارشان را در چشمشان آراسته جلوه می‌دهیم، ایشان سرگشته‌اند.

اینان کسانی هستند که عذاب سخت را [در پیش] دارند و در آخرت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲

زیانکارترین [انسانها] هستند.

و تو قرآن را از پیشگاه فرزانه‌ای دانا فرا می‌گیری.

تفسیر ص: ۴۲

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ لَفْظ [کتاب] با جَرَّ خوانده شده که عطف بر [القرآن] باشد، با رفع خوانده شده تا عطف بر

[آیات القرآن] باشد و نکره آمدن آن جهت تفهیم و بزرگ جلوه دادن آن است.

هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ این آیات با تمام اجزا در اول بقره به طور

مفصل گذشت.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ جَوَاب سؤال مقدر است، گویا پس از آن که فرمود: هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ گفته شده: چگونه است

حال غیر مؤمنین؟ فرمود: کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند.

زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ عمل آنان را زینت دادیم، یعنی کارهایی را که برای دنیای خویش و با هوای نفس انجام می‌دهند در نظرشان زیبا

جلوه دادیم تا از آن منصرف نشوند، یا اعمال‌شان را که به آن امر کردیم و لایق و مناسب انسانیتشان بود، بریشان زینت دادیم تا

شاید از گمراهی خویش برگشته و به اعمال خیر و اعتقاد به مبدأ و معاد و روز قیامت راغب گردند.

فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس آنان مردّد و حیرانند و اطمینان بر اعمال نفسانی خویش ندارند و از آن اعمال به طور کامل منسلخ نمی‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ در دنیا بری آنا عذاب بدی هست، که تحیر و تردّد در کار خود عذابی است عاجل، علاوه بر آن،

اینان هر صدایی را به زیان خویش می‌شمارند و اطمینان بر امری پیدا نمی‌کنند.

وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسِرُونَ و در آخرت زیانکارترین هستند، زیرا آنها که اعتقاد به آخرت نداشته برای آن عملی انجام نداده‌اند

همه‌ی عمل‌ها و کارهایشان در جهت خواسته‌های فانی آنها می‌باشد.

پس بضاعت و کالایی را که خداوند آن را سرمایه و کالای آخرت آنها قرار داده به باد فنا می‌دهند، در عوض عذاب آخرت را

می‌گیرند.

وَ إِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ این جمله عطف بر إِنَّ الَّذِينَ لَا- يُؤْمِنُونَ است، جامع بین معطوف و معطوف علیه این است که هر دو جواب

سؤال مقدر هستند، گویی که گفته است: حال غیر مؤمن چگونه است؟ و حال من چگونه است که آخرت را با شهود می‌بینم که

آن فوق ایمان به غیب و به آخرت است؟

پس در جواب فرمود: حال نا باوران چنین است و حال تو این است که قرآن را فرا گرفته‌ای، که مقصود مقام جامع بین وحدت و

کثرت است.

مِنْ لَمَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ و آن از نزد خدای حکیم در عمل (در عمل و علم) است همان طور که قبلا نیز گفته شده! که حکمت عبارت

از لطف در عمل و اتقان آن است، به نحوی که آن عمل دارای غایت‌های متعدّد متقن و مترتب باشد، لطف در علم این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴

است که ادراک چیزی مستلزم ادراک مباد و غایات آشکار و غایات دقیق پنهان بوده باشد و گاهی حکمت در هر یک جدا از دیگری استعمال می‌شود.

آیات ۷-۱۴

[سوره النمل (۲۷): آیات ۷ تا ۱۴] ص: ۴۴

اشاره

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَأَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

ترجمه ص: ۴۴

چنین بود که موسی به خانواده‌اش گفت: من آتشی می‌بینم، به زودی از آن خبری برای شما می‌آورم یا شعله‌ی اخگری بریتان می‌آورم، باشد که گرم شوید.

و چون به نزدیک آن آمد، ندا داده شد که هر کس در نزدیک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵

آتش و پیرامون آن است، برکت یاته است، و پاک است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

ای موسی بدان که من خداوند پیرومند فرزانه هستم.

و عصایت را ببنداز، آنگاه که آن را جنبان دید گویی که ماری است، روی برتافته بازگشت و برنگشت. [گفته شد] ای موسی مترس که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند.

مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس نیکو کاری را جانشین گناه کرده باشد، که آنگاه من آمرزگار مهربانم.

و دستت را در گریبان کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری [پسی بیرون آید] و [با معجزات نه گانه به سوی فرعون و قومش [برو] که ایشان قومی نافرمانند.

و چون آیات ما روشنگرانه به سر وقت آنان آمد، گفتند: اینجا دویی آشکار است.

و آنها را از در ستم و سرکشی انکار کردند، حال آن که دل‌هایشان آنها را باور داشت، بنگر که سرانجام اهل فساد چگونه بود.

تفسیر ص: ۴۵

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفِظٍ إِذْ ظُرِفَ عَلِيمٌ يَا حَكِيمٌ است، تقیید علم یا حکمت خدای تعالی با این که آن دو در حقّ خدای تعالی مطلق هستند برای اشعار به این است که آنچه برای موسی علیه السّلام رخ داد و آنچه از او واقع شد جز با علم و حکمت خدای تعالی

نبوده است و مشتمل بر دقایق غایات و دقایق اعتبارات بوده است.

پس در حقیقت تقید چیزی است که برای موسی و از موسی علیه السلام واقع شده، که همه‌ی این رخدادها به سبب علم و حکمت خدای تعالی بوده است.

و ممکن است ظرف متعلق به قول خدا لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ باشد و معنای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶

آن این است که حال تو چنین است که توانستی نزد پروردگارت حضور پیدا کنی و از همی‌ی شهود و مقام‌ها برتر گردی. زیرا موسی علیه السلام شاهد بعضی از آیات و در عین حال در مشاهداتش مضطرب بود.

این جمله نظیر این است: (كنت نبيا وءادم بين الماء و الطين) من نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود.

لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَ تِيكُمْ مِنْهَا بَخْبِرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَفْظِ بِشَهَابٍ قَبَسٍ به طریق توصیف و به طریق اضافه هر دو خوانده شده است.

و شهاب شعله‌ی آتش است، اختلاف کلمات در حکایت‌های مکرر یا برای اشاره‌ی به این است که آن کلمات بر حسب معنا منقول هستند، منقول بر حسب معنا با الفاظ مختل متراد یا متوافق در ادای مقصود استعمال می‌شود، یا برای اشاره‌ی به این است که پرسش و پاسخ‌ها زیاد بوده است و هر وقت حکایتی ذکر شود بعضی از آن (پرسش و پاسخ‌ها) یاد آوری می‌شود.

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ چون فرمود: مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا این توهم پیش آمد که خدای تعالی محاط است، لذا خداوند فرمود منزّه است خداوند از این که محاط بوده باشد چه او پروردگار و پروردگار عالمیان مورد احاطه‌ی چیزی از آفریده‌های خویش نمی‌شود.

یا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ کسی که با تو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷

سخن می‌گوید خدای تعالی است پس آگاه باشد و آماده‌ی گرفتن چیزی باش که به تو الفا می‌شود.

پس لفظ «هاء» ضمیر متکلم و أَنَا خبر و اللَّهُ بدل آن است، ممکن است «هاء» ضمیر شأن و أَنَا اللَّهُ تفسیر کننده‌ی آن بوده باشد.

نقل شده است که موسی پس از شنیدن این کلمه درخواست برهان بر مطلب نمود، پس خدای تعالی فرمود: وَ أَلْقِ این که عطف بر محذوف است که جواب سؤال مقدر یا مذکور می‌باشد.

و تقدیر آن چنین است: (ایقن ذلك و ألق) به آن یقین پیدا کن و بیانداز.

عَصَاكَ عصایت را ممکن است لفظ عَصَاكَ عطف بر بُورِكَ باشد تا این که همانند آن بُورِكَ تفسیر نُودِيَ باشد، ممکن است عطف بر إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ باشد که آن در معنا چنین است: (قال یا موسی انه انا الله و الق عصاک).

پس موسی عصا را انداخت، که عصا ماری زنده و متحرک شد، پس نگاه کرد دید عصایش ماری است که حرکت می‌کند.

فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ وَ قَتِي دَید مار حرکت می‌کند.

كَأَنَّهَا جَانٌّ گویی که آن مار بزرگ نیست، چه لفظ جَانٌّ ماری است که بزرگ نبوده و اذیت و آزار در پی نداشته باشد

برخی گفته‌اند آن عصا در آن مقام ماری کوچک و بدون اذیت شده چون اولین بار بود که موسی آن را می‌دید، پس خداوند آن را مار بزرگ قرر نداد (همانند وقتی که فرعون را ملاقات کرد)، زیرا خداوند خواست که موسی وحشت نکند (نترسد)، در عین حال

حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸

موسی از همان مار کوچک هم ترسید «۱» وَ لِي مُدْبِرًا حال تأکید کننده است عنی در حالی که به او پشت کرده بود.

وَلَمْ يُعَقِّبْ مُوسَىٰ بِعَقْبِ بَرْنَكِشْتِ، يَا بِعَقْبِشْ نَگَهِ نَکَرِد.

یا مُوسَىٰ جَوَابِ سِوَالِ مَقْدَّرِ بِعَقْبِ قَلْنَا اسْت. یعنی گفتیم یا موسی لا تَخَفْ إِنَّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُؤْمِنُونَ نترس چون ترس جز از بقای انانیت نیست که بر بنده باقی می ماند، فرستادگان خدا آنگاه که به مقام حضور برسند و نزد پروردگار باشند چیزی از انانیت آنان باقی نمی ماند، در نتیجه چیزی که بر آن بترسند در آنان نیست و هم چنین چیزی از لوازم انانیت از قبیل نسبت اموال، افعال و صفات بر خودشان در آنان باقی نمی ماند که ترس از دست دادن آن را داشته باشند.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ اسْتِثْنَاءَ مَنْقُطِعِ اسْت، یعنی لکن کسی که ظلم نماید.

ثُمَّ یَدَّلُ حَسِینًا بَعْدَ سُوءٍ و پس از بی آن را تبدیل به خوبی کند، بدین گونه که ظلمش را جبران کند، یا استغفار و توبه کند دیگر ترس ندارد البتّه در جایی که جبران ظلم میسر نیست، در این صورت می ترسد.

فَإِنِّی عَفُورٌ رَّحِیمٌ و لکن خداوند او را می بخشد و به

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹

او رحم می کند و ممکن است استثنای متصل باشد، مقصود از ظلم بقایای اثر نفس در آنان می باشد تا منفی عصمت شان نبوده باشد، مگر کسی که از انانیت او چیزی باقی مانده باشد که آن به وجهی ظلم بر انسانیت اوست و این معنا را تأیید می کند قرائت کسی که إِلَّا مَنْ ظَلَمَ را از باب افعال خوانده است.

سپس این ظلم را تبدیل به خوبی و نیکی کرده تا ظلم او مانع از رسالتش نباشد.

و تبدیل ظلم به خوبی بدین گونه است که با آن انانیت، استبداد به خرج نداده و به من پناه آورده، بر درگاه من تضرع نموده و استغفار کند، که در این صورت او را نسبت به انانیت مؤاخذه نکرده و می بخشم، با دادن منصب رسالت رحم می کنم، چون من بخشنده‌ی مهربان هستم.

وَ أَدْخَلَ یَدَکَ فِی جِیبِکَ جِیبِ قَمِیصٍ و لَبَاسٍ مَعْرُوفٍ و مَشْهُورٍ اسْت، مقصود این که دستش را زیر لباسش داخل نموده و آن را بر روی قلبش بگذارد تا از ترس ایمن گشته، دستش از روشنایی قلبش متأثر شود.

چنانچه فرمود: وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ تَخْرُجُ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ دَسْتِ تُو سَیِّدٍ و رُوشَنِ بَیْرُونِ آید بَدُونِ آن که مرض (برصی) در بین باشد فِی تِسْعِ آیَاتٍ د تعیین آیات نه گانه اخبار مختلف است.

و در خبری از نبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: که آن نشانه‌های نه گانه عبارتند از: ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰

۱- شرک به خدا نیاورید.

۲- اسراف نکنید.

۳- زنا نکنید.

۴- نفسی را که خداوند کشتن آن را جز به حق حرام کرده است نکشید.

۵- بی گناهی را پیش سلطان نبرید که او را بکشد.

۶- تمسخر و استهزا نکنید.

۷- ربا نخورید.

۸- نسبت زنا به زن محصنه (شوهر دار ندهید).

۹- روز جهاد پشت به دشمن (فرار) نکنید.

و شما ای یهودیان در روز شنبه دشمنی و تجاوز بر حریم یکدیگر نکنید.

شخصی یهودی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم آیات نه گانه را پرسید، وقتی جواب را شنید دست آن حضرت را بوسید و گفت: من شهادت می‌دهم که تو نبی هستی «۱».

و در اخبار بسیار آیات نه گانه تفسیر به معجزاتی شده که از موسی علیه السلام ظاهر می‌شد، مانند نمایان شدن ملخ شپش و قورباغه و غیر اینها با اختلاف اخبار در تعیین‌شان: چه معجزتی، که به دست موسی (به واسطه‌ی) او ظاهر شده است بیشتر از نه بوده است. ظرف فی تسع حال از فاعل تخرج یا ظرف لغو است و متعلق

۱. الصافی ج ۴ ص ۵۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۱

ب فعلی از افعال خصوص، در حالی که حال از فاعل اذخل باشد، مانند (اذهبا) یا (مرسلا فی تسع آیات) و متحمل است که معجزه نور و روشنایی دست از جمله‌ی معجزات نه گانه باشد و ممکن است اضافه‌ی بر آنها بوده باشد.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ پس موسی با آن نشانه‌های نه گانه به سوی فرعون و قومش رفت.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً لَفِظَ مُبْصِرَةً از (ابصر) است وقتی که به آن نظر کند و آن را ببیند نسبتش بر آیات از باب مجاز عقلی است، یا از (بصره) است یعنی او را بینا قرار داد، مُبْصِرَةً با فتحه‌ی میم و صاد خوانده شده به معنای محل تبصیر، یا مصدر است به معنای صاحبان چشمها.

پس چون آیات ما روشن‌گرایانه به نزد آنان آمد، قالوا هذا سحرٌ مُّبِينٌ وَ جَحِدُوا بِهَا گفتند: این سحر آشکار است و آن را انکار کردند، یعنی با وجود آیات و نشانه‌ها به جای اقرار موسی را انکار کردند.

زیرا آنان کمال عناد با حق را داشتند و فاسق و فاجر بودند، یا آیات را انکار کردند از آن جهت که آن آیات، آیات الهی است و گفتند آن آیات سحر و جادوست.

وَ اسْتَيْفَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا در حالی که دل‌هایشان آن را باور داشت از جهت ظلم و استکبار بود که انکار کردند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ از همین جا عاقبت مفسدان را نگاه کن در سوره‌ی اعراف تفصیل آیات و کیفیت آنها، چگونگی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۲

ابتلای آنان بر آن آیات و نشانه‌ها و عاقبت کارشان گذشت.

آیات ۱۵-۴۴

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۴۴] ص: ۵۲

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَ حَشَرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَتِي وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ ادْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأَعَذَّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَ جَدُّهَا وَ قَوْمُهَا يَشْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَا- يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَ صَدَقْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَ تُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَتَيْتُمْ بِأَيِّنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸) قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صِرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۴

ترجمه ص: ۵۴

و به راستی به داود و سلیمان دانشی بخشیدیم و هر دو گفتند سپاس خداوند را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد. و سلیمان از داود میراث برد و گفت ای مردم به ما فهم زبان مرغان آموخته شده است، بسی چیزها به ما بخشیده شده است، این است که بخششی آشکار است.

و سپاهیان سلیمان از جن و انس و مرغان به نزد او گرد آمدند، آنگاه به همدیگر پیوستند.

تا آنجا که به وادی موران رسیدند، موری [به زبان حال گفت:] ای موران به درون خانه‌هایتان بروید که سلیمان و سپاهیان شما را ناآگاهانه در هم نکوبند.

[سلیمان] از سخن او دهان به خنده گشود و گفت پروردگارا مرا توفیق ده بر نعمت که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی سپاس گزارم و کاری نیک کنم که آن را بپسندی، و مرا به رحمت در زمره‌ی بندگان شایسته‌ات درآور.

و سپس از [حال] مرغان باز جست و گفت مرا چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۵

می‌شود که ههد را نمی‌بینم، یا شاید از غایبان است؟

او را عذابی سخت می‌کنم یا سرش را می‌برم، مگر آن که حاجتی روشن برای من [برای غیبت خود] بیاورد.

آنگاه [ههد] مدتی نه چندان دراز [در غیبت] درنگ کرد، سپس [آمد و] گفت: من به چیزی که تو به آن آگاهی نیافتی، آگاه

شدم و برایت از سبا خبر یقینی آورده‌ام.

من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کرد و از همه چیز برخوردار بود، تختی شگرف داشت.

او و قومش را چنین یافتم که به جای خداوند، به خورشید سجده می‌کردند، شیطان کار و کردارشان را در نظرشان آراسته جلوه داده بود و ایشان را از راه [راست] باز داشته بود و آنان رهیافته نبودند.

تا سجده نکنند در برابر خداوندی که نهان آسمانها و زمین را آشکار می‌کند و آن که پنهان می‌دارید و آنچه آشکار می‌دارید می‌داند.

خداوند است که خدایی جز او نیست و او پروردگار عرش عظیم است.

[سلیمان] گفت: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای؟

ان نامه‌ی مرا ببر و آن را نزد آنان بیفکن، سپس از آنان روی برتاب و ببین که چه پاسخی می‌دهند.

[بلقیس] گفت ای بزرگان نزد من نامه‌ای گرامی انداخته شده است.

آن از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان [آغاز] می‌گردد.

حاکمی از این که بر من سرکشی مکنید و با من از در تسلیم درآید.

[بلقیس] گفت ای بزرگان در کارم به من نظر دهید، [چرا که] هیچ کاری را از پیش نبردم، مگر آن که شما در نزد من حاضر و ناظر بوده‌اید.

گفتند: ما نیرومندان و رزم آوران سهمگینی هستیم و حکم حکم توست، بنگر که چه می‌فرمایی؟

[بلقیس] گفت: همانا پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را به تباهی کشند و گرانقدران اهلش را بیمقدار گردانند، اینگونه عمل کنند.

و من فرستنده‌ی هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه این که فرستادگان چه پاسخی می‌آورند.

و چون [پیک] نزد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۶

سلیمان آمد [سلیمان هدیه را دید و] گفت آیا به من مدد مالی می‌رسانید؟

بدانید که آنچه خداوند به من بخشیده است، از آنچه به شما بخشیده است بهتر است، آری [می‌بینیم که] شما به هدیه‌تان دلخوشید.

به سوی آنان باز گرد [و بگو] به سر آنان سپاهسانی آوریم که تاب پایداری در برابر آن ار ندشته باشند و آنان را خوار و زبون از آنجا آواره کنیم.

گفت ای بزرگان کدامیک از شما پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند، تخت او را برای من می‌آورد؟

عفریتی از جنیان گفت من پیش از آن که از جایت برخیزی آن را به نزد تو می‌آورم، من بر این کار توانای درستکارم.

کسی که از [علم کتاب] بهره‌ای داشت گفت من پیش از آن که چشمت را بر هم زنی آن را به نزد تو می‌آورم [پذیرفت و آورد] و

چون [سلیمان] آن را در نزد خویش مستقر دید، گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌ورزم یا

کفران، و هر کس شکر ورزد جز این نیست که به سود خویش شکر ورزیده است و هر کس کفران کند، [بداند که] پروردگارم بی

نیاز [و] بخشنده است.

[سلیمان] گفت تختش را در ید او ناشناخته کنید، تا بنگریم که به آن پس می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برد.

و چون [بلقیس] آمد به او گفته شد آیا تخت تو این چنین است؟ گفت آیا آن همان است و پیش از این، به ما علم [به حقیقت

سلیمان] داده شده است و ما فرمانبردار بوده‌ایم.

گشتیم «۱».

وَقَالَ وَ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَهت اظهار نعمت‌های خدا و شکر گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ لَفْظَ عَلَّمْنَا به صورت مجهول آمده یعنی به من زبان مرغان تعلیم داده شده است تا تبری از انانیت بوده باشد، اشاره بر این که علمی: که خدای تعالی به او داده از محض فضل خداست، نه از خودش.
وَأُوتِينَا لَفْظَ أُوتِينَا به صورت مجهول آمده است یعنی

۱. نور الثقلین ج ۴ ص ۷۷ ح ۲۰ و الکافی ج ۱ ص ۳۸۳ ح ۳

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۱، ص: ۵۹

داده شده، آن بدان جهت است که ذکر شد.

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ این که فرمود: به ما از هر چیز داده شده و فرمود همه چیز و هر چیز به ما داده شده بدان جهت است که برای ممکن به هر اندازه و درجه که رسیده باشد ممکن نیست هر چیز و همه چیز داده شود، مر این که شیئی و چیز مختص به ممکنات باد، که در این صورت غیر از خاتم کسی نمی‌تواند بگوید: هر چیز به ما داده شده است.
و در خبری آمده است که: در آیه لَفْظَ مِنْ نِست، اصل آن و أُوتِينَا کل شیء می‌باشد.
پس از آن کلمه سلیمان علیه السَّلَامُ ذکر کرد که نعمت خدا از خودش نیست و از جانب خداست او (خدا) را به بزرگی یاد کرد و نعمت‌های او را با اهمیت و بزرگی بیان نمود و گفت: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.

از امام صادق علیه السَّلَامُ آمده است که خداوند به سلیمان بن داود علیه السَّلَامُ علاوه بر علم سخن گفتن با هر لغت و معرفت لغت‌ها، زبان پرنده گان چرنده گان و درندگان عطا فرمود، سلیمان علیه السَّلَامُ چنین بود که هر گاه در جنگها حاضر می‌شد به فارسی حرف می‌زد، هر گاه با کارمندان و لشکریان و اهل مملکتش می‌نشست با زبان رومی سخن می‌گفت، هر گاه با زنانش خلوت می‌کرد به زبانی سریانی و نبطی حرف می‌زد، آنگاه که در محرابش برای مناجات با پروردگارش می‌ایستاد به عربی تکلم می‌کرد و آنگاه که برای وفود دشمنان می‌نشست به

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۱، ص: ۶۰

عبرانی حرف می‌زد «۱».

امام صادق علیه السَّلَامُ از پدرش آمده است: خداوند به سلیمان بن داود علیهما السَّلَامُ حکومت و ملک مشارق و مغارب زمین را داد، پس او هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و مالک همه‌ی اهل دنیا از جنّ، انس، شیاطین، چرندگان، پرندگان و درندگان گشت، خداوند علم هر چیز و زبان هر چیز را به او داد، در زمان او صنعت‌های شگفت‌آوری و پدید آمد که مردم آنها را دیدند و همین است معنای قول خدا: [عَلَّمْنَا ... تا آخر] «۲».

در اخبار ما (بسیاری) آمده است که جمیع چیزهایی که به سلیمان علیه السَّلَامُ داده شده بود به ائمه ما علیهم السَّلَامُ داده شده و آنها بر سلیمان علیه السَّلَامُ برتری دارند «۳».

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَ سَپَاهِيَانِ از جنّ و انس نزد سلیمان علیه السَّلَامُ گرد آمدند.

جنّ را بر انس مقدم داشت، کارهای مهمی که لشکریان انجام می‌دادند، مانند سرعت سیر، خیر دادن از حوادثی که در آن نواحی واقع می‌شد و پدید آوردن صنعت‌های شگفت که سلاطین و پادشاهان به آن احتیاج دارند همه‌ی اینها از جنّ‌ها بود.
وَالطَّيْرِ از میان همه‌ی حیوانات خصوص پرندگان را ذکر کرد، چون در سایه انداختن به آنها احتیاج است.

و از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده که وقتی از سبا سؤال شد فرمود: سبا مردی بود عرب که ده فرزند داشت، شش نفر از آنان نیک بخت و فرهیخته و چهار نفر بدکار بودند، شهر سبا به اسم این مرد نامیده می‌شد «۱».

بَبَا يَقِينِ اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ هَدَهْدُ كَفْت: در سرزمین سبا زنی را یافتیم که مالک آنها بود و بر مردمش حکومت می‌کرد و از هر چیز به او داده شده بود، چون مملکتش گسترده بود و هر چه انسان به آن احتیاج داشت در آنجا یافت می‌شد و نام آن زن بلقیس دختر شراحیل بن مالک بن ریّان بود چنانچه بعضی گفته‌اند.

و برخی گفته‌اند: پدرش شرحیل بوده و پدران‌ش تا چهل

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۶۶

پادشاه بوده‌اند. «۱»

و لها عرش عظیم و او دارای تختی بزرگ است، بزرگی تخت او نسبت به بلقیس یا سایر تخت‌ها بود و گر نه آن تخت سی ذراع در عرض سی ذراع در ارتفاع سی ذراع بود.

و بعضی گفته‌اند: هشتاد در هشتاد بوده.

بعضی گفته‌اند: جلو تخت از طلای مرصع‌ترین یافته با یاقوت سرخ و زمرد سبز بود و عقب آن از نقره بود که با الوان و رنگهای جواهر، آن تخت دارای هفت محفظه بود، که هر محفظه‌ای دری بسته داشت.

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمْ شیطان کارهای آنان را برایشان زینت داده بود تا به پرستش آفتاب پردازند و کارهایی برای دنیا و آخرتشان انجام دهند و از کارهای خویش راضی و خوشحال باشند و همان مانع از طلب حق و پیروی اهل آن گردد.

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ الشَّيْطَانُ راضی کردن، آنان را از راه حق باز می‌دارد.

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ و راه هدایت پیش نمی‌گیرند.

بعضی گفته‌اند: هدهد عارف به این مطالب نبود، بلکه به او این مطالب خبر داده شده، همان طور که به بچه‌های ممیز خبر داده

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۸. مراجعه شود به تاریخ پادشاهان سبا و حمیر و دائرة المعارف اسلامی کلمه‌ی سبا. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۶۷

می‌شود، زیرا جز بر ملایکه، انس و جن تکلیفی نیست.

این گفتار ناشی از غفلت ادراک موجودات است، بلکه ما می‌گوییم: همه‌ی موجودات می‌فهمند و می‌دانند: ولی مردم احساس و شعور آنها را نمی‌فهمند.

خدای تعالی می‌فرماید: اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ چون مردم ادراک سایر موجودات را در نمی‌یابند تسبیح آنها را نمی‌فهمند.

پس همه‌ی موجودات با صدای بلند چنین می‌گویند

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان کی شوید

از جمادی در جهان جان روید غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسیح جمادات آیدت وسوسه تاویلها بر بایدت
چون ندارد جان تو قندیلها بهر بینش کرده‌ی تاویلها
مولوی قدس سره در مثنوی **أَلَّا يَسْجُدُوا لَفْظَ أَلَّا** با تخفیف لام از **أَلَّا** خوانده شده، بنابر آن که اصل آن (یا قوم اسجدوا) بوده که
منادی حذف شد، که در این صورت جمله‌ی **أَلَّا يَسْجُدُوا** از کلام هدهد است به تقدیر قول تا جواب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۶۸

سؤال مقدر باشد، گویا که گفته شده: به آنها چه گفتی؟

پس هدهد گفت: به آنها گفتم ای قوم سجده کنید.

یا از کلام سلیمان علیه السلام است و پس از ذکر هدهد اهل سبأ و سجده‌ی آنها بر آفتاب قوم خود را مخاطب قرار داده است، یا
خطاب از جانب خدا به قوم سلیمان علیه السلام است.

و لفظ **أَلَّا** با تشدید لام خوانده شده که در این صورت ممکن است (ان) تفسیر باشد و (لا یسجدوا) نهی باشد و تفسیر قول خدای
تعالی:

فَصَدَّهُمْ که صد قولی در معنای قول است، گویا که گفته شده: شیطان مانع از هدایت و راه راست رفتن آنها شد با این گفتار که به
آنها گفت: **أَلَّا يَسْجُدُوا** آنها را از سجده برای خدا نهی کرد.

و ممکن است لفظ (ان) ناصبه باشد بدل از **أَعْمَالُهُمْ** و ممکن است لفظ (لام) یا (باء) در تقدیر گرفته شود که متعلق به **يَسْجُدُونَ** یا
زَيْنَ یا **فَصَدَّهُمْ** یا **يَهْتَدُونَ** باشد.

و ممکن است لفظ (لا) زایده باشد، آن به تقدیر (الی) متعلق به **يَهْتَدُونَ** یا بدون تقدیر بدل از **السَّبِيلِ** و آن این است که شیطان آنها
را از راه حق و سجده خدا باز داشت.

لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ لفظ (الخبأ) با فتحه و سکون مصدر است و به معنای چیزی است که مخفی باشد، یا مشترک بین مصدر و
وصف به معنای مفعول است مانند (خبئی).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۶۹

سخنی در چیستی آسمانها و زمین ص: ۶۹

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدان که سماوات و آسمانها بر کرات علوی اطلاق می‌شود که محیط به زمین و با حرکات ستارگان
مشهودست و نیز اطلاق می‌شود بر خود ستارگان، مجردات از ماده (از عالم مثال تا عالم مشیت).

و زمین اطلاق می‌شود بر زمین محسوس که در حیز مرکز واقع شده است و همه‌ی مادّیات چه از بسایط و موالید علیا باشد یا سفلی
و نیز اطلاق می‌شود بر مراتب موادّ از هیولای نخستین تا بشریت که هفت مرتبه شمرده می‌شود و از آن به زمینهای هفتگانه نیز تعبیر
می‌شود.

و نیز زمین اطلاق می‌شود بر معنایی که شامل مثالیّات علیا و سفلی و همه‌ی استعدادهای قریب و بعید است که برای موادّ وجود
دارند.

موالید در حقیقت وجودهای ضعیفی برای مستعدّ له شمرده می‌شوند که در واقع حاکی از خود آنست که پنهان و پوشیده شده
است.

چون هنوز حدود وجودهای قوی خویش و جمیع فعلیت‌ها که از علویّات و جهات فاعلی بر مادّیات افاضه می‌شود به ظهور و بروز

نرسیده‌اند، جهت‌های قابل‌ی به نحو اجمالی و بساطت در جهت‌های فاعلی موجود است و لیکن به نحو تفصیل و تمیز و از حیث وجودات مخصوص در جهت‌های فاعلی مخفی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۰

پس خبأ و مخبوات که به معنای چیزهای پنهان و پوشیده است اختصاصی به دانه‌ها و رگ ریشه‌های مخفی زیر زمینی ندارد و همین طور اختصاصی به ستارگان مخفی در آسمان ندارد.

در اشعار فارسی اشاره شده است:

ای که خاک شوره را تو نان کنی و ای که نان مرده را تو جان کنی

عقل و حس را روزی و ایمان دهی ای که خاک تیره را تو جان کنی

می کنی جزو زمین را آسمان می فزایی در زمین از اختران

مثنوی معنوی و یَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ آنچه از افعال، احوال، اقوام، نیت‌ها، عزم‌ها، خیالات، خطورات و چیزهای مخفی و پوشیده‌ای که شما آن را احساس نمی کنید همه را خداوند می داند.

و مَا تُعْلِنُونَ و هم چنین می داند آنچه را که آشکار می کنید.

دو فعل تُخْفُونَ و تُعْلِنُونَ به صورت غایب خوانده شده، یعنی شیطان به آنها گفت: خدا را (که سزاوار عبادت و پرستش است) سجده نکنید، چون کمال دقت و لطف در عمل دارد و جمیع پنهانیها و پوشیده شده‌های ارواح و اجساد را می داند همه‌ی آن نهانی‌های وجود شما را خارج ساخته و بر آن جزا می دهد.

همچنین او خدایی است که کمال دقت و لطف در علم دارد به نحوی که همه‌ی آنچه را که دانسته یا ندانسته پنهان و آشکار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۱

می کنید می داند جزای آن را می دهد.

اللَّهُ خَبِرَ الَّذِي يَا بَدَلِ أَنْ، یا مبتدأست که خبر آن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ می باشد.

او آن خدایی است که جز او خدایی نیست و او پروردگار عرش عظیم (فرمانروایی بزرگ) است تا اینجا آخر حکایت قول هدهد است، یا آخر آن يَهْتَدُونَ است یا أَلَّا يَشْرِبُوا بنا بر تخفیف لام ابتدای کلام از جانب خدا یا از سلیمان است، یا أَلَّا يَشْرِبُوا لِلَّهِ آخر حکایت و الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ ابتدای کلام از خدا یا سلیمان علیه السّلام است، یا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ابتدای کلام خدا یا سلیمان علیه السلام است.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ سلیمان علیه السلام گفت: ببینم آیا در این خبر دادن راست گفتی؟

أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یا از دروغگویان هستی نگفت:

(أم کذبت) چون کم اتفاق می افتد که مخبر در حکایتش چیزی کم و زیاد نکند و مقصودش این نیست که هدهد در اخبارش دروغ داخل کرده است، بلکه مقصودش این است که ببیند که خبر هدهد دروغ است و هدهد عمدا دروغ گفته است، یا در اصل خبر صادق است اعم از آن که دروغ در آن داخل کرده باشد یا نه.

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا اکنون با این نوشته برو، مکرر این مطلب گذشت که امثال این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدرست.

فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ و نزد آنان بیافکن.

(هاء) در فَأَلْقَهُ با سکون خوانده شده تا هاء ضمیر به واو و یاء

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۲

ضمیر تشبیه شده باشد، یا تشبیه به هاء وقف شده و وقف به منزله‌ی وصل گردد.

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَالِ خُودَتِ رَا اَز اَنانِ مَخْفِي نَمَا تا بتوانی گفتارشان را بشنوی.

فَانظُرْ مَا ذَا يَرْجِعُونَ پس باین بعضی با بعضی دیگر چه حرفی می‌زنند و چه می‌گویند؟

و بعضی گفته‌اند: بنای دو کلمه بر تقدیم و تأخیر است و اصل جمله چنین است: ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَاَنْظُرْ مَا ذَا يَرْجِعُونَ باین چه می‌گویند و سپس پشت به آنان کرده و به سوی ما باز گرد تا خبرشان را بدهی.

بعضی گفته‌اند، هدهد گفت: بلقیس در قلعه‌ای غیر قابل نفوذ قرار دارد، سلیمان علیه السلام گفت: نامه‌ی مرا بر یقه‌ی او ببند، پس هدهد آمد و نامه را بر دامن بلقیس انداخت بلقیس ترسید و لشکریانش را جمع کرد «۱».

بعضی گفته‌اند: وقتی هدهد آمد که بلقیس به پشت خوابیده بود و نامه را به گلوی او انداخت.

و برخی گفته‌اند: اطاق بلقیس روزنه‌ای رو به آفتاب داشت که هرگاه آفتاب طلوع می‌کرد از آنجا به داخل اطاق می‌تابید و آنگاه که نظر بلقیس به آفتاب می‌افتاد به آن سجده می‌کرد، پس هدهد بالای آن روزنه آمد و آنجا را با بالهایش بست و آفتاب بالا

۱. تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۲۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۳

آمد و بلقیس نفهمید و مشغول نگاه کردن و جستجوی آفتاب بود که هدهد نامه را به سوی او انداخت. «۱»

بلقیس نامه را خوانده و همه‌ی اشراف، بزرگان و افراد با نفوذ را جمع کرد که در آن روز سیصد و دوازده نفر بودند.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ گفت: ای جماعت به سوی من نامه‌ی کریمی انداخته شده، نامه را (کریم) خواند از جهت مهر سلیمان علیه السلام یا خوبی محتوا و مضمون نامه یا چون مصدر به بسم الله بود، یا (از اینکه) خیلی غریب در نظرش جلوه کرد چون درهای قلعه بسته بود و هیچ کس را راه ورود و خروج نبود، یا از جهت جلالت و بزرگی فرستنده‌ی نامه. إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ که آن از سلیمان علیه السلام است که با نام خدای بخشنده مهربان آغاز می‌شود و می‌گوید: بر من برتری مجوید و از مسلمین گردید.

البته مقصود از مُسْلِمِينَ اطاعات و انقیاد و فرمانبرداری است، یا مقصود همان اسلام است که دین الهی است. «۲»

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ این سخن را بر اصحابش گفت چون آنان وزراء، اصحاب شور و به منزله‌ی اعضای دولتش بودند.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً گفتند: ما نیرومندیم و از حیث نیروی

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۹.

۲. معنای دوّم (یعنی دین اسلام) هم در معنای اوّل یعنی اطاعت و انقیاد و مستتر است لذا فصاحت سخن و ضرورت معنای، اوّل را می‌رساند پس مسلمین یعنی تسلیم شوندگان. مترجمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۴

بدنی، تعدّد و تهیه‌ی اسباب می‌توانیم با پادشاهان جنگ کنیم.

وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ از توان جنگی بالایی برخورداریم و شجاعان با مهارتی داریم.

وَ الْأَمْرُ إِلَيْكُمْ و لکن کار صلح و جنگ با توست و ما فرمانبردار تو هستیم.

فَاَنْظُرِي مَا ذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ پس بنگر که چه دستور می‌دهی؟ بلقیس به روش شور و مشورت گفت: إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً چون پادشاهان داخل شهری شوند آن را به تباهی کشیده و عزیزان آنجا را ذلیل گردانند، پس اگر

آنان بر ما چیره شوند شهرهای ما را خراب و عزیزان را ذلیل می‌نمایند.

وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ این جمله‌ی تأکید تفصیل مطلب سابق است، یا جمله‌ی معترضه از جانب خدا در جهت تصدیق بقلیس است، گویا که دل بقلیس تحت تأثیر نامه قرار گرفت نسبت به صلح نرم شد، بنابراین خواست یارانش را به جای امر و دستور، از طریق شور و مشورت مایل به صلح کند.

وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسِلُونَ بقلیس گفت: من برای آنان هدیه‌ای می‌فرستم تا ببینم فرستادگان چگونه برمی‌گردند؟

چون بقلیس عادت پادشاهان را می‌دانست و می‌دانست که آنان با هدایا راضی می‌شوند، گفت: ما به سلیمان هدیه‌ای می‌فرستیم، اگر آن را قبول کرد که او پادشاه است و ملک و پادشاهی می‌خواهد و جنگ با او ممکن است، ولی اگر هدیه را رد ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۵

کرد و اصرار بر طلب دین نمود او رسول الهی است و نباید با او جنگ کنیم.

در هدیه‌ی بقلیس اختلاف شده، بعضی گفته‌اند: پسران و دختران جوانی بودند که یک نوع لباس پوشانیده شده بودند که مذکر از مؤنث تشخیص داده نمی‌شد.

و بعضی گفته‌اند: پسران لباس دختران، دختران لباس پسران پوشیده بودند و بعضی گفته‌اند: آن هدیه صفحه‌هایی از طلا در ظرف‌هایی از دیبا بوده است.

و بعضی گفته‌اند: که بقلیس پانصد پسر در لباس دختران و آرایش‌های دخترانه، پانصد دختر و کنیز در لباس و آراستگی پسران دختران را سوار بر پانصد اسب مادیان تاتاری و پسران را پانصد اسب چابک و تیزرو کرد، لگام هر اسبی از طلائی بود که با جواهر مزین گشته بود، پانصد خشت از طلا- و پانصد خشت از نقره و یک تاج مزین به درّ و یاقوت به و در درون کوزه‌ای یک عدد مروارید غلطان سالم بدون سوراخ و سوزن کوچکی که دارای سوراخی کج بود گذاشته، سپس مردی از اشراف قومش به نام منذر بن عمرو را فرا خوانده، با او مردانی از قومش همراه نمود و نامه‌ای به سلیمان علیه السلام نوشت که در آن نامه چنین آمده بود: اگر تو نبی هستی بین دختر بچه و پسر بچه تمیز بده، قبل از آن که در کوزه را باز کنی بگو در آن چیست و مروارید غلطان را سوراخ کن به نحوی که سوراخ کج نباشد و مساوی باشد و داخل کن بدون یاری گرفتن از انس و جنّ، سوزن را نخ کن.

پس فرستاده‌ی بقلیس با هدایا حرکت کرد و هدهد شتابان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۶

پیش سلیمان علیه السلام آمد و او را از قضایا باخبر ساخت، پس سلیمان علیه السلام به جنّ دستور داد که خشت‌های طلا و نقره بزنند که این کار را کردند، سپس دستور داد از همان جا که موضع سلیمان علیه السلام بود تا چند فرسخ یک میدان از خشت‌های طلا و نقره درست کنند و دور میدان دیواری بسازند از طلا و نقره.

پس این کار را کردند، سپس به جنّ گفت: اولاد خود را پیش من بیاورید، پس خلق زیادی در آنجا جمع شد، سلیمان آنان را به صورت ایستاده در راست و چپ میدان گذاشت، سپس بر تخت خویش نشست، چهار هزار تخت از راست و چهار هزار از چپ برای او گذاشتند، بر انس و جنّ امر کرد که فرسخ‌ها صف بکشند، حوش، درندگان، حشرات و پرندگان از راست و چپ فرسخ‌ها صف بکشند.

آنگاه که گروه بقلیس به میدان نزدیک شدند و ملک و پادشاهی سلیمان علیه السلام را دیدند احساس حقارت کرده و پس از انداختن هدایا مقابل سلیمان علیه السلام ایستادند.

و سلیمان علیه السلام با نظر لطف و نیکویی بر آنان نگریست.

بلقیس به قاصدان خود سفارش کرده بود که اگر سلیمان علیه السلام به شما نگاه غضب آلود کرد پادشاه است، ولی اگر نگاه لطف و محبت آمیز کرد او نبی است.

سلیمان علیه السلام گفت: چه چیز پشت سر شماست؟

رییس گروه آنچه را که آورده بودند خبر داده و نامه‌ی بلقیس را به سلیمان علیه السلام تقدیم نمود: سلیمان علیه السلام نظری به نامه افکند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۷

کوزه را طلب کرد و از آنچه که در داخل آن بود خبر داد و مروارید را با موریانه سوراخ کرده و نخ را با کرم سفید در سوزن داخل نمود، پسران و دختران را از همدیگر تشخیص داده و هدایای آنان را به خودشان برگردانید.

چنانچه خدای تعالی فرمود: فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ پس آنگاه که پیک نزد سلیمان علیه السلام آمد (آنحضرت) گفت: آیا به من مدد مالی می‌رسانید؟ در حالی که آنچه خداوند به من داده بهتر از آن است که به شما داده است و مقداری از آن را دیدید.

بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ و این شما هستید که با هدیه کردن به یکدیگر خوشحال می‌شوید در صورتی که آن هدیه از اعراض دنیوی باشد، نه من.

یعنی من خوشحال نمی‌شوم، چه خوشحالی من با هدیه کردن قلب سالم و ایمان صحیح است.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ سلیمان به رییس گروه گفت: به سوی قوم بلقیس برگرد و اسمی از برگرداندن هدایا نبرد، چون به هدایا اعتنایی نداشت.

فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُودٍ لَّا قَبِيلَ لَهُمْ بها لشکری در مقابل آنان می‌آراییم که توان مقابله با آن را نداشته باشند و (نمونه‌ای از آن را شما دیدید).

وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ و آنان را خوار و ذلیل از سرزمین سبا و یا از پیش بلقیس بیرون می‌کنیم لفظ صَاغِرُونَ تأکید آذِلَّةً است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۷۸

وقتی فرستادگان بلقیس پیش بلقیس برگشته و داستان را بازگو کردند بلقیس فهمید که سلیمان علیه السلام فرستاده‌ی خداست و تصمیم گرفت پیش سلیمان علیه السلام بیاید، وقتی سلیمان علیه السلام از تصمیم بلقیس مطلع گردید و فهمید که دل بلقیس پیش تختش می‌باشد قال به اشراف لشکریانش گفت:

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيْكُمُ يَا تَبِيْنِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ بعضی گفته‌اند: این گفته‌ی سلیمان پس از آن بود که بلقیس به مکانی نزدیک سلیمان علیه السلام رسیده بود، سلیمان به اندازه‌ای هیبت داشت که نمی‌شد نزد او ابتدای به سخن کرد، تا او خودش آغاز سخن می‌کرد و از چیزی سؤال می‌نمود.

پس روزی که بیرون آمده و بر تختش نشسته بود آن نزدیکی‌ها گرد و غباری دید، در حالی که ما بین او و کوفه به مقدار یک فرسخ بود، گفت:

چه کسی تخت بلقیس را می‌تواند بیاورد؟

قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِبْنِ عَفْرِيْتُ با کسره‌ی عین کسی است که حکمش نافذست و به آن اهمیّت می‌دهد و نوعی ذکاوت و زرنگی دارد. «۱»

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ من آن تخت را قبل از آن که از جایگاهت برخیزی می‌آورم.

که لطیفه‌ی ملکوتی است می‌دانست، با آن لطیفه خداوند را خواند، یعنی شأن آن لطیفه را به خود گرفت و کارش را با شأن آن لطیفه انجام داد، پس ملکش مغلوب گشت به نحوی که دارای هیچ حکمی نبود، پس مسافت بین او و بین تخت بلقیس مانع از اتصال دست ملکوتی‌اش به آن نبود، کوهها، دره‌ها و تپه‌ها بین دیدگان و دست او و بین تخت حایل نبود و پس از اتصال دست او به تخت نیز حکم ملکوت به خود گرفت و از زمان و مکان فراتر رفت و دیگر حرکت آن احتیاج به مدّت و گذشت زمان نداشت، کوهها و تپه‌ها مانع از حرکت آن نبودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۱

پس دستش به تخت رسید و آن را در آن واحد آورد و این است معنای قول خدا: قَبْلَ أَنْ يَزِيدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ در مدّتی کوتاهتر از چشم به هم زدن، نه آنچه گفته‌اند و این آیه را تفسیر کرده‌اند.

فَلَمَّا رَأَهُ دَسْتَش رَا دَرَاذَ كَرْدَ وَ تَخْتَ رَا آوَرْدَ در مدّتی کمتر از چشم به هم زدن سلیمان وقتی دید تخت بلقیس پیش چشمش مستقرّ است.

مُسَيَّرًا عِنْدَهُ قَالَ جَهْتَ اِظْهَارَ نِعْمَتِ خِدا وَ اِیْنَ كَه مَنَعَم رَا دَر اِیْنَ نِعْمَتِ دَا دَن مِی بِنِیْنَد كَفت: هَذَا اِیْنَ آوَرْدَن تَخْتَ قَبْلَ اِز چِشْم بَر هَم زَدَن اِز طَرْفِ رَازِر مَن مِیْنَ فَضْلِ رَبِّیْ اِز فَضْلِ پَرُوْر دِگَارِست.

لَيْلُونِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ تا مرا بیازماید که شکر نعمت می‌کنم یا کفران آن، شکر گزار مطلق نعمت‌ها هستم یا نه؟! وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ هَر كَه سِپَاَسْگَرَاَر بُوْد بَه خُوْد سِپَاَس نِهَادَه (چون حقیقت وجودش خداست) و هر کس کفران نعمت کند پروردگار از او و از شکرش بی‌نیازست.

كَرِيمٌ پَرُوْر دِگَار مَن كَرِیْم اِست وَ هَر كَس كَفْرَان نِعْمَتِ كَنْد نِعْمَتَش رَا اِز او دَرِیْغ نِمِی دَا رَد، هَر كَس شَكَر گَزَاَر بَاشَد فَضْلِ خُویش رَا بَه او فَرْوَنی مِی بَخْشَد.

در وجه آوردن تخت بلقیس اختلاف شده، بعضی گفته‌اند: وصف آن تخت سلیمان علیه السّلام را خوش آمد و خواست آن را ببیند و دوست داشت قبل از آن که بلقیس اسلام بیاورد مالک آن تخت گردد، که بعد از اسلام گرفتن مال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۲

بلقیس حرام می‌شد و این سخن شبیه به اقوال عامّه است.

سلیمان خواست با این کار عقل و زرنگی بلقیس را امتحان کند، یا خواست قبل از ورود بلقیس معجزه‌ای را بر او ظاهر سازد، چون بلقیس تختش را در خانه‌اش گذاشته و آن را محکم سفارش کرده و اشخاص ثقه و مطمئن را موکل آن نموده بود.

و بعضی گفته‌اند: بلقیس آن تخت را دوست می‌داشت و سلیمان علیه السّلام می‌خواست هنگام ورود بلقیس دلش وابسته به غیر او نباشد.

قَالَ سَلِیْمَانُ عَلِیْهِ السَّلَامُ كَفت: نَكْرُوا لَهَا عَرَشَهَا تَخْتَ بَلْقِیْسَ رَا تَغْیِیْر دِهَیْد، یعنی هیئت و صورت آن را عوض کنید و منظورش امتحان بلقیس بود، چنانچه گفت:

نَنْظُرُ أَمْ تَهْتَدِي بِنِیْمِ آيَا بَلْقِیْسِ تَخْتَ خُوْد رَا مِی شَنَاسَد؟

أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ آنگاه ببینیم که آیا بلقیس با وجود حضور تخت بر صدق و نبوت من و قدرت خدا پی می‌برد یا به این استدلال راه نمی‌یابد.

فَلَمَّا جَاءَتْ قَبْلَ وَ قَتِي بَلْقِیْسِ آمَدَ بَه او كَفتَه شَد:

أَهْكَذَا عَرَشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ آيَا تَخْتَ تُو اِیْنَ چِنِیْنَ اِست؟ كَفت: گُوِیَا كَه هَمِیْنَ اِست! نَه اِن رَا اِثْبَاتِ كَرْدَ وَ نَه اِن رَا نَفِی وَ اِنكَاَر نَمُوْد، چُون مِی دِیْد كَه اِیْنَ تَخْتَ دَر جَمِیْعِ اِجْزَا وَ اَوْضَاعِ وَ هِیْث هَاِیْش مِثْل تَخْتَ خُوْدش مِی بَاشَد وَ اِز سُوِی دِیْگَر بَر حَسَبِ رَنگْ هَا

و شکل‌ها بعضی تغییرات در آن می‌دید.

و لذا نه اثبات کرد و نه انکار، این از کمال عقل و احتیاط

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۳

است که مبادرت به تصدیق و تکذیب و تثبیت در امرش نکرد، بعضی گفته‌اند: بلقیس تخت خود را شناخت ولی وقتی به او به طریق تشبیه گفتند: آیا تخت تو این چنین است؟ او نیز به طریق تشبیه جواب داد و گفت: گویا که این تخت همان است.

تا جواب مطابق سؤال باشد، بعضی گفته‌اند: بلقیس زن حکیمی بود، اگر او می‌گفت: این تخت همان تخت من است، ترس تکذیب را داشت و اگر می‌گفت: این تخت آن نیست باز می‌ترسید تکذیب شود، پس طوری سخن گفت که تکذیب نشود.

پس به بلقیس گفته شد: این همان تخت توست که به اینجا آورده شده و بستن درها و نیروی پاسداران و محافظین تخت و اهمیت دادن آنها به حفظ تخت، تو را توانمند نکرد و به مقصود نرسانید، همچنین دوری مسافت و عظمت و بزرگی تخت و سنگینی آن موجب عجز ما نشده و مانع از آوردن تخت به اینجا نگشته است.

پس بلقیس گفت: وَ أَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مَا عِلْمَ پيدا کردیم که سلیمان علیه السلام رسول و فرستاده‌ی خداست و مراد الهی و غیر بشری است.

مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْتَلِمِينَ بلکه آگاهی ما پیش از این بوده است، ما پیش از این (هم از) آیت و نشانه‌ای که بر ما ظاهر شد، فهمیده بودیم که او فرستاده‌ی خداست و تسلیم امر او شدیم، یا قبل از این ساعت ما آن را فهمیدیم.

و ممکن است این سخن از کلام سلیمان علیه السلام باشد، یا از کلام کسی باشد که گفت: آیا تخت تو چنین است؟ یا از قوم سلیمان باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۴

معنای آیه این است: ما به سبب قدرت خدا بر امثال این نشانه قبل از این نشانه یا قبل از بلقیس علم پیدا کرده‌ایم یا قبل از آمدن بلقیس، به تسلیم و انقیاد او علم پیدا کرده‌ایم و برای همین جهت بود که تخت او را آوردیم.

وَ صَيَدْنَاهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ پس این امر یعنی وجود یا تخت بلقیس که آنجا حاضر بود بلقیس را از عبادت غیر خدا بازداشت یا مانع شد از این که چیزی جز خدا مانند خورشید معبود قرار گیرد، یا جلوی ایمان بلقیس را به عبادت جز خدا، یا به معبود قرار دادن چیزی جز خدا را گرفت.

إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ در حالی که پیش از آن از کافران بود، این جمله در موضع تعلیل است و پس از آن آمده است که سؤال و جواب از تخت تمام شده است.

لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ
لفظ صرح

به معنای جایی است که بدون سقف و تکیه گاه باز و منبسط شده است، بعضی گفته‌اند: صرح قصری از شیشه است و بعضی گفته‌اند: هر بنای محکم از شیشه یا سنگ صرح است.

و برخی گفته‌اند: چون بلقیس آمد سلیمان به شیاطین دستور داد بنایی از شیشه بسازند و زیر آن آب به جریان انداخت و در آن ماهی‌ها و قورباغه‌ها و حیوانات دریایی جمع کرد، سپس برای خود تختی گذاشت و روی آن نشست و آنگاه به بلقیس گفته شد: به قصر وارد شو.

مَا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً

وقتی بلقیس آن بنا و آب را دید خیال کرد دریاست، بعضی گفته‌اند: بلقیس وقتی آنجا را دید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۵

گفت: پسر داود عذابی جز غرق کردن پیدا نکرده که مرا بکشد و به دماغش برخورد که بترسد و داخل نشود.

كَشَفْتُ عَنْ سَاقَيْهَا

بلقیس خیال کرد آنجا آب است و لباسش را بالا کشید و ساق پایش نمایان شد، سلیمان علیه السلام ساق پای بلقیس را دید و دید که پاهای بلقیس موی دارد، سلیمان علیه السلام را خوش نیامد، در این مورد با جنّ مشورت نمود و در نتیجه حمام‌ها درست کرده و نوره ساختند. و اولین بار که نوره ساخته شد همین موقع بود.

لَ

سلیمان علیه السلام به بلقیس گفت: اینجا آب نیست.

هُوَ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ

ساختمان لطیفی از شیشه است.

لَتْ

بلقیس پس از آن که به اشتباه خود پی برد و فهمید که سوء ظنّ به نبیّ خدا علیه السلام پیدا کرده گفت: بَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
پروردگارا من به خود ظلم و سوء ظن به نبی تو پیدا کردم.

أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و برای این که بلقیس ضعف و عدم استقلال خودش را در اسلام آوردنش برساند.

گفت: من با سلیمان اسلام آوردم.

و در امر بلقیس اختلاف شده و برخی گفته‌اند سلیمان او را تزویج کرد و بر ملک و پادشاهی خودش اثبات و برقرار نمود.

و برخی گفته‌اند: او را به ملکی به نام تبع «۱» تزویج نمود و

۱. سلاطین تبع پس از سلاطین سبأ بر یمن حکومت کردند و پس از آن حمیریان به سلطنت رسیدند.

(دائرة المعارف اسلامی. تبع)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۶

به سرزمین خودش باز گردانید، به امیری از امرای جنّ در یمن امر کرد که اطاعت آن ملک کند و برای او عمل نماید، پس او در یمن کارگاههایی ساخت.

آیات ۴۵-۵۳

[سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۳] ص: ۸۶

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَعْفِفُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تَسْبِعَةٌ رَهْطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹)

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَمَا نَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمُهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ يُبُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

ترجمه ص: ۸۶

و به راستی به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، که خداوند را بپرستید، آنگاه به دو گروه ستیزه‌جو تقسیم شدند. صالح گفت:

ای قوم من چرا عذاب را پیش از رحمت، به شتاب می‌طلبید؟ چه را از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۷

خداوند آموزش نمی‌خواهید؟ باشد که مشمول رحمت شوید.

گفتند: ما به تو و همراهانت فال بد زده‌ایم. گفت: فال بد شما با خداست، بلکه شما قومی هستید که در معرض آزمونید.

و در شهر نه تن بودند که در آن سرزمین به فساد می‌پرداختند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند.

گفتند: به خدا هم قسم شوید، بر او و خانواده‌اش شیخون می‌زنیم، سپس به خونخواهش می‌گوییم که ما در کشتار خانواده‌اش حاضر و ناظر نبوده‌ایم و ما راست گوییم.

و سخت مکر ورزیدند و ما نیز سخت مکر در میان آوردیم و آنان در نمی‌یافتند.

پس بنگر که سرانجام مکرشان چگونه بود که ما ایشان و قومشان را همگی، نابود کردیم؟

این است خانه‌هایشان که به خاطر ستمی که ورزیدند [خاموش و] خالی است، بی‌گمان در این برای اهل معرفت مایه‌ی عبرتی هست.

و کسانی را که ایمان آوردند و پروا و پرهیز ورزیدند نجات دادیم.

تفسیر ص: ۸۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ چون به قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدا را عبادت کنند، آن قوم دو گروه شدند، گروهی مؤمن، گروهی منکر که با هم ستیزه می‌کردند.

قال پس از آن که قوم صالح به او گفتند: اگر راست می‌گویی آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور صالح به آنان گفت:

يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالْسَيِّئَةِ اى قوم چرا به عذاب عجله می‌کنید؟! قَبْلَ الْحَسَنَةِ قبل از سؤال رحمت، لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۸

چرا از کاری که کرده‌اید طلب مغفرت را نمی‌کنید؟! اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید شما مورد رحم خدا قرار گیرید.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا كَفْتَنَد: ما با وجود تو به شومی گرفتار آمده‌ایم.

بِهَكَ وَ بَمَنْ مَعِكَ از وقتی که تو ادعا کرده‌ای آنچه را که ادعا به همراه داری و دین جدیدی آورده‌ای ما به قحطی، خشکسالی و امراض گرفتار آمده‌ایم و این جز شومی دین جدید تو نیست.

در سوره‌ی اعراف وجه اطلاق تطییر بر تشأم و شومی گذشت.

قال صالح گفت: طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ سبب خیر و شرّ شما نزد خدا موجود است.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ بلکه شما قومی هستید که با خیر و شرّ امتحان می‌شوید شاید متذکر گردید که این شومی و بدبختی به سبب

شومی اعمال شماسست، پس باید به خدا پناه ببرید و رسول او را تصدیق نمایید.

یا معنای آیه این است که شما قومی هستید که به علت شومی و بدی اعمالتان با این بلا یا عذاب می‌شوید.

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ فِي شَهْرِ صَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِسْعَةُ رَهْطٍ نَهْ كَرُوه بُونَد.

لفظ رَهْطٍ با سکون و حرکت قوم و قبیله‌ی مرد می‌باشند که از سه نفر یا هفت نفر تا ده نفر یا کمتر از ده نفر می‌باشند، این لفظ

مفردی از لفظ خودش ندارد، این گروهها از اشراف قوم صالح بودند و کسانی بودند که در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۸۹

پی کردن ناقه (شتر ماده) سعی می‌کردند.

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ آن گروهها در زمین افساد می‌کردند، یعنی در زمین شهر خود و حومه‌ی آن، زمین عالم صغیرشان به تباهکاری

می‌پرداختند.

و لَا يُصْلِحُونَ و اصلاح نمی‌شدند تا افسادشان را جبران بکنند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ هَمَكِي هَم كَسَم شَدَنَد و سوگند به خدا خوردند که هیچ کس تخلف نکند.

لفظ تَقَاسَمُوا امر است و مقول قول، یا ماضی است و بدل از قَالُوا یا حال از فاعل قَالُوا است.

لَتَبَيَّنَّهٗ و أَهْلَهُ شَب بَر او و خانواده‌اش وارد شده، او و خانواده‌اش را می‌کشیم.

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْ يَئِيهِ سِيس بِه وَلِي دَمَّ و صاحب خون او می‌گوییم که ما او را نکشته‌ایم.

هر دو فعل لَتَبَيَّنَّهٗ و لَنَقُولَنَّ با نون و فتحه‌ی آخر و با تا و ضمّه‌ی آخر خوانده شده است.

ما شَهِدْنَا مَهْلِكَكَ أَهْلِهِ و سپس می‌گوییم: ما هلاکت خانواده‌اش، یا وقت یا مکان هلاکت شان را ندیده‌ایم یعنی ما اصلاً اطلاع

نداریم تا چه برسد به این که ما متصدی قتل و کشتن باشیم، چرا گفتند: ما خبر از هلاکت اهل صالح نداریم و نگفتند خبر از

هلاکت خود صالح نداریم؟ تا اشعار به این باشد که هلاک شدن صالح دشوارتر از هلاک شدن اهل اوست و کسی که هلاک

شدن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۰

اهل او را شاهد نباشد به طریق اولی هلاکت خود او را شاهد نمی‌شود.

یا خواستند توریه کنند و مقصودشان این بود که ما شاهد هلاکت اهل او تنها نبوده‌ایم، بلکه شاهد هلاکت او و اهلش همگی با هم

بوده‌ایم و لذا گفتند: وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و ما از راستگویانیم! و مَكْرُوا مَكْرًا و مَكْرُنَا مَكْرًا فعل خدا را مکر نامیدن یا از باب صنعت

مشاکله است، یا از باب تشبیه به مکر بندگان و گر نه مکر کننده از آن جهت مکر می‌کند که از آشکار کردن و اعلان بدی و اسائه

عاجز است و اسائه و بدی را مخفی کرده و تظاهر به اراده‌ی احسان می‌نماید تا به این وسیله بتواند اسائه و بدی کردنش را انفاذ کند

و خدای تعالی از انفاذ و اجرا مراد و مقصودش عاجز نیست تا آن را مخفی سازد.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و آنان جزای بدی کردن پنهانی ما را احساس نمی‌کنند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ و قَوْمُهُمْ بَنگَر سَر اَنجَام مَكْرشان چگونه بود؟! ما آنها و قومش را نابود کردیم.

لفظ أَنَا با کسره‌ی همزه خوانده شده تا استیناف باشد، بدین گونه که جواب سؤال مقدر قرار داده شود، با فتح همزه خوانده شده

بنابراین که بتقدیر لام یا باء یا فی باشد، یا بدل از اسم کان یا خبر کان باشد، در این صورت لفظ كَيْفَ حال می‌شود، یا بنابر آن که

أَنَا دَمَرْنَاهُمْ خبر مبتدای محذوف باشد.

أَجْمَعِينَ بعضی گفته‌اند: صالح در بلاد ثمود مسجدی در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۱

دره‌ای داشت که در آنجا نماز می‌خواند، به قومش پس از سه روز وعده‌ی نزول عذاب داده بود، آن نه گروه گفتند: صالح گمان می‌کند بعد از سه روز از دست ما راحت خواهد شد، ما زودتر به شعب آن دره می‌رویم و قبل از سه روز از او و اهلیش راحت می‌شویم.

پس به آن دره رفتند تا صاحب را بکشند که سنگ روی آنان افتاد و در آن دره را بست و همگی هلاک شدند و بقیه‌ی قوم صالح نیز در جاهای خودشان با صیحه هلاک شدند.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً ویران شد، لفظ خَاوِيَةً از (خوی الدار) با کسره‌ی عین و فتحه‌ی آن یعنی خانه خالی شد، یا از (خوت) مفتوح العین فقط و بعضی گفته‌اند: آن خانه‌ها در (وادی القری) بین مدینه و شام بود.

بِمَا ظَلَمُوا هلاکت آن قوم به سبب ظلم آنان بود و این آیه دلالت بر آن دارد که ظلم و ستم خانه‌ها را خراب می‌کند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ نشانه و آیت برای گروهی است که خرابی خانه‌ها را می‌دانند، یا داستان‌های آنان را می‌دانند، یا دارای علم و عقل هستند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا آنان که ایمان به صالح یا به خدا آوردند آنها را نجات دادیم، وَكَانُوا يَتَّقُونَ خوی و عادت آنان تقوی شد، زیرا متخلل شدن لفظ (کان) مفید این معناست، بعضی گفته‌اند:

آنان چهار هزار نفر بودند که صالح علیه السلام آنان را به حضرموت برد و آنجا [حضرموت] نام گرفته چون صالح وقتی داخل آنجا شد مرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۲

آیات ۵۴-۵۸

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۴ تا ۵۸] ص: ۹۲

اشاره

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَلَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُجَاهِلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَامْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۵۸)

ترجمه ص: ۹۲

و نیز لوط را [فرستادیم] که به قومش گفت ایا دیده و دانسته مرتکب [عمل] ناشایسته می‌شوید؟

آیا شما از روی شهوت، با مردان به جای زنان می‌آمیزید؟

آری شما قومی ندانمکار هستید. اما پاسخ قوم او جز این نبود که می‌گفتند خاندان لوط را از شهرتان برانید که ایشان مردمی منزّه طلب هستند.

آنگاه او و خانواده‌اش را نجات دادیم، مگر زنش را که جزو واپس ماندگان تعیینش کرده بودیم.

و بر آنان بارانی سخت [از سنگ] بارانیدیم، باران [بلای] هشدار یافتگان چه بد است.

تفسیر ص: ۹۲

و لَوْطًا عَطَفَ بِرِ مَجْمُوعٍ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا اسْت. إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَنْظُورًا مِنْ فَاخِشَةٍ لَوْطٍ اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۳

وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ فِي حَالِي كَمَا شِئْتُمْ فَرَادَى آكَاةٍ وَبَيْنَا هَسْتِيدِ، يَا قَبِيحَ وَزَشْتِي أَيْنَ كَارِ رَا مِي دَانِيدِ، يَا فِي حَالِي كَمَا هَمْدِيكَرَ رَا فِي حَالِ انْجَامِ كَارِ مِي بِينِيدِ.

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَدَلِ تَفْصِيلِي أَيْ قَوْلِ خَدَا: أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ اسْت.

یعنی عمل فاحشه و زشتی شما این است که به جای شهوت رانی با زنان به مردان می‌آمیزید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ شَمَا مَرْدَمِي هَسْتِيدِ كَمَا نَادَانَانَ رَا مِي كَنِيدِ، يَا قَبِيحَ وَ زَشْتِي أَيْنَ كَارِهَا وَ سِرْ انْجَامِ بَدَشِ رَا نَمِي دَانِيدِ، يَا قِيَامَتِ وَ دَارِ آخِرَتِ رَا نَمِي دَانِيدِ وَ شَمَا صَاحِبَانَ جَهْلِ وَ نَادَانِي هَسْتِيدِ.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْظَهُرُونَ چُونِ جَوَابِي بَا دَلِيلِ وَ بَرَهَانَ نَدَاشْتَنَدِ أَنَّهُا رَا تَهْدِيدِ بَهِ قَتْلِ وَ اخْرَاجِ كَرْدَنَدِ، چُونِ لُوطِ از اهل قریه‌ی آنان نبود گفتند او را بیرون کنید و علت اخراج را پاکی آل لوط از مانند افعال آنها ذکر کردند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُتَذَرِّينَ وَ اَهْلَشِ رَا نَجَاتِ دَادِيمِ مَكْرَ زَنَشِ رَا كَمَا از اهل عذاب قرار دادیم و آن زن در بین آنان باقی ماند.

بر آنان باران عجیبی بارانیدیم و آن بارانی از سنگ بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۴

آیات ۵۹-۶۱

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۶۱] ص: ۹۴

اشاره

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سِلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حِبْدائقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱)

ترجمه ص: ۹۴

بگو سپاس خداوند را و سلام بر آن بندگانش که ایشان را برگزیده است، آیا خداوند بهتر است یا آنچه برایش شریک می‌آورند؟ یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم که شما نمی‌توانید درختانش را بروینید؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ حقا که آنان قومی کزرو هستند.

یا کیست که زمین را قرارگاه ساخت و در میان آن جویبارها پدید آورد و برای آنان کوههای استوار آفرید و بین دو دریا برزخی قرار داد، آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ حقا که بیشترین‌های آنان نمی‌دانند.

تفسیر ص: ۹۴

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس از آن که داستانهای انبیا و آنچه که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۵

مخصوص به آنان بود از نشانه‌ها و آیات دال بر صدق نبوتشان و قدرت و حکمت خدا در یاری دادن و پیروز کردنشان بر دشمنانشان ... ذکر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امر به شکر کرد، سپاس بر نعمتهایی که خداوند به رسولانش داده است، چون نعمت دادن به رسولان مقدمه‌ی ارسال و انعام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و سَلَامٌ عَطْفٌ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ است، یعنی پس از ستایش خدا بگو: سلام بر بندگان خدا.

عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى سلام بر بندگان خدا که خداوند آنها را انتخاب و اختیار کرد.

چون دانستی که خداوند آنان را از بین بندگان مخصوص گردانیده و با تحیت خواص بندگان تحیت گفت، یا جمله مستأنف از جانب خداست تا تحیت بر رسولان و فرستادگانش باشد.

اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که قوم‌های رسولان شریک خدا قرار می‌دهند، مانند بت‌ها و ستارگان و گوساله و ملائکه و شیاطین و هواها.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَفْظٌ (أَم) منقطعه و متضمن استفهام است و (مَنْ) موصوله و بدل از اللّهِ است.

چون مقصود الزام آنان بر این مطلب است که خداوند بهتر از شرکاست و آنان در ترجیح و اختیار غیر خدا بر خدا سفیه هستند، از سوی دیگر ما بعد (أَم) در فقره‌های بعدی واضح‌تر و رساتر در این معناست از قول خدا: اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ اضراب نمود و فرمود: يُزْ أَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

و ممکن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۶

است لَفْظٌ (مَنْ) استفهامیه، (أَم) منقطعه که متضمن استفهام نباشد و کلام مستأنف باشد.

وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ وَبَرَايَ شَمَا از آسمان آب فرستاد که با آن باغها و بستانها رویانده‌ایم.

ذات بَهْجَةٍ که دارای منظره‌ی زیبا و خرم و خوبند که موجب سرور و شادی می‌گردد.

این که از صیغه‌ی غایب أَنْزَلَ به متکلم فَأَنْبَتْنَا پرداخت، از این رو است که رویاندن دانه‌ها و مغزها و رگ و ریشه‌ها که جماد هستند و نمو دادن آنها و بیرون آوردن برگها و شاخه‌ها و میوه‌ها بدون حضور خدا و اسباب غیبی از عهده‌ی اسباب طبیعی خارج است و نیز برای اشاره به این است که نظر کننده به اسباب باید نظرش به اسباب طوری باشد که از اسباب به مسبب الاسباب منتقل شود، که هرگاه به یک یا دو سبب نظر افکند باید به مسبب منتقل شود و مسبب نزد او مجسم و حاضر گردد.

مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا شما نمی‌توانید درخت آن را برویاند اگر چه در نهایت اهتمام و در غایب تدبیر و تربیت باشید، زیرا اگر تردّد شب و روز بر آنها نباشد و گرمای آفتاب و سرمای شب بر آن نخورد نمی‌روید و نمو نمی‌کند.

و آوردن لَفْظٌ كَانَ در امثال این موارد برای نفی صِحّت و امکان است، یعنی نه صحیح است و نه ممکن.

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ أَيَا بِا خدای تعالی إله و خدایی هست از چیزهایی که آن را خدا می‌شمارند؟! بَلْ بلکه با او اله و خدایی نیست، پس آنان هُم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۷

قَوْمٌ يَعْدِلُونَ

قومی هستند که غیر خدا را معادل خدا قرار می‌دهند، یا از حقّ عدول می‌کنند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا یا چه کسی زمین را ساکن و ثابت قرار داده که بتوانید در آن زندگی کنید و تحصیل امور معیشت نمایید.

وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً وَنَهْرًا فِي دَرِّ زَمِينٍ قَرَارٌ دَادَهُ كَمَا أَنَّهَا عَمْدَةُ اسْبَابِ مَعِيشَتِ شِمَا هَسْتَنَدُ.
وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَكُوهًا فِي زَمِينٍ بَرَفَرَاشَتِ تَا بَه سَبَبِ آن جَرِيَانِ نَهْرَهَا وَتَوَلِيدِ آبِهَا مَمَكِنٌ شُودُ وَبَا آن كُوهَا زَمِينِ سَاكِنِ وَ
آرَامِ گَرَدَدُ.

این معنا بر حسب تنزیل است و معنای آیه بر حسب تأویل این است که شما صاحب خیر و شرّ و کم و زیاد نمی‌شوید مگر با وجود سبب کوهها و اگر آب کوهها نباشد همه فانی می‌شوند و ذره‌ای از ذرات باقی نمی‌ماند.

وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً بَيْنَ دُو دَرِيَايِ شُورِ وَ شِيرِيْنِ حَاجِزِيْ كُذَاشَتِ تَا مَانَعِ از اِخْتِلَاطِ آبِ شِيرِيْنِ وَ شُورِ بَاشَدُ وَ بَرِ حَسَبِ
تَأْوِيلِ يَعْنِي بَيْنَ عَالَمِ شُرُورِ وَ عَالَمِ نُورِ حَاجِزِ قَرَارٌ دَادُ كَمَا مَانَعِ از اِخْتِلَاطِ عَالَمِ زُورِ وَ بَاطِلِ اسْتِ كَمَا شِمَا وَ عَالَمِ شِمَا رَا فَاَسَدُ مِي سَازَدُ
وَ دَرِ سُوْرِهِ فِرْقَانِ بِيَانِ دُو دَرِيَا وَ حَاجِزِ بَيْنِ آن دُو كُذَشَتِ.

أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بِيَشْتَرِ آنَانِ عِلْمِ نَدَارَنَدُ وَ مَلْحَقٌ بَه چَهَارِ پَايَانِ هَسْتَنَدُ يَا بِيَشْتَرِ آنَانِ خُذَا وَ صِفَاتِ خُذَا رَا نَمِي دَانَنَدُ.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۸
آیات ۶۲-۶۶

[سوره النمل (۲۷): آیات ۶۲ تا ۶۶] ص: ۹۸

اشاره

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبُرِّ
وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَزُفُّكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴) قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا
يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

ترجمه ص: ۹۸

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند، بلا- را می‌گرداند و شما را جانشینان [پیشینیان بر] روی زمین می‌کند؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ چه اندک پند می‌گیرید.

یا کیست که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا راه می‌نماید و کیست که بادهای پیشاپیش [باران] رحمتش مژده بخش می‌فرستد؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ خداوند فراتر است از آن که شریکش می‌گیرند.

یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟ و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ بگو اگر راست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۹۹

می‌گویید برهانتان را بیاورید.

بگو هر آن کس که در آسمانها و زمین است جز خداوند غیب نمی‌داند، و [ایشان] نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند؟ یا مگر عملشان در [باره‌ی] آخرت به کمال است [!؟]، بلکه ایشان از آن در شک هستند، [و] بلکه از [درک] آن کور دل هستند.

تفسیر ص: ۹۹

پس اگر از رسیدن به آن خواسته و هدف ناامید شد قوه‌ی متخیله از حرکت و تصرف، قوه‌ی واهمه و خیال از اظهار معانی و صور، قوه‌ی عمل کننده از طلب و قوه‌ی شهوت و غضب از خواستن و دفع باز می‌ایستد و در این هنگام انسانیت بدون حاجب و مزاحم

۱. سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۲

ظاهر می‌شود.

و چون فطرت انسانیت تضرع و پناه بردن به خدا و سؤال و درخواست از اوست با فطرتش تضرع می‌کند و به خدا پناه می‌برد و از او درخواست می‌کند.

و این همان اضطرار تکوینی فطری است و چون هر دو اضطرار مظهر انسانیت انسان است و لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی لطیفه‌ی الهی است زبان انسانیت زبان خدا و درخواست و سؤال او سؤال خدا می‌شود (سؤال و درخواست خدا از خودش) رد نمی‌شود بلکه اجابت می‌شود.

و مولوی قدس سره به همین اضطرار و این که زبان دعا کننده هنگام اضطرار زبان خداست اشاره نموده است آنجا که گفته:

هم دعا از من روان کردی چو آب هم ثباتش بخش و گردان مستجاب

هم تو بودی اول آرنده دعا هم تو باش آخر اجابت را رجا

چون خدا از خود سؤال و کد کند پس سؤال خویش را کی رد کند

هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

این مضطر اگر اضطرارش تکلیفی باشد حتما بر قوای سه گانه غالب می‌شود و در عالم صغیر مالک آنها می‌گردد، اگر در عالم صغیر مالک شد، مالکیت او منتهی به مالکیت در عالم کبیر می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۳

و این مالکیت و اجابت جز از جانب خدا نیست و اگر اضطرار او تکوینی باشد و بر آن باقی بماند بالاخره به اضطرار تکلیفی منتهی و اضطرار تکلیفی سبب مالکیت و جانشینی در دو عالم می‌شود.

و یَکْشِفُ السُّوءَ خداوند در جهت اجابت دعای او سوء و بدی را کشف می‌کند و بر می‌دارد و سوء اعم است از چیزهایی که بر انسان وارد می‌شود و با انسانیت انسان و حیوانیت او سازگاری ندارد.

و از تبعات و پی آمدهای گناهان و از نقایصی که لازمه‌ی انسان است از قبیل انانیت و حدود نجات می‌یابد.

و یَجْعَلُكُمْ از غیبت به خطاب التفات نمود تا اشعار به این باشد که مضطر اگر اهل خلافت و جانشینی باشد برای او حالت حضور و تخاطب پیش می‌آید و اگر حالت حضور برای او حاصل نشود شائیت خلافت را نخواهد داشت.

خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلفای زمین عالم صغیر و کبیر چنانچه ذکر شد.

اما تفسیر به جانشینی گذشتگان به سبب ارث بردن زمین و اموال آنها پس ذکر آن بعد از اجابت مضطرها و کشف سوء از آنان مناسب نیست، خصوصا طبق آنچه که از ائمه علیهم السلام وارد شده که [واو] در قرآن برای ترتیب است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که آیه‌ی در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده که او به خدا سوگند مضطر است آنگاه که در مقام دو رکعت نماز می‌گذارد و خدای عز و جل را فرا می‌خواند و خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۴

دعای او را مستجاب کرده و کشف سوء می‌نماید و او را خلیفه‌ی در زمین قرار می‌دهد «۱».

أَلِإِلَهٍ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ آیا با خدا خدایی هست؟ اندکی از شما به این نکته پی می‌برند. یا چیز اندکی را به یاد می‌آورید، یعنی چه مقدار اندک از نعمت‌های خدا را به یاد می‌آورید. أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ چه کسی شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا هدایت می‌کند؟ بدین گونه که به شما قوا و مشاعر می‌دهد و ستارگان را در حرکاتش منظم و منضبط می‌نماید. وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و چه کسی بادها را پیشاپیش مژده ده باران رحمت می‌فرستد. تکرار مطلب برای آن است که فرستادن بادها جدا از جنس هدایت است. أَلِإِلَهٍ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ خدا بزرگتر است از آنچه شرک می‌آورند، چه کسی است که آفرینش را آغاز و سپس برمی‌گرداند و کیست که به شما از آسمان روزی می‌دهد، بدین گونه که اسباب آسمانی را سبب سازی می‌کند

۱. تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۹۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۵

و فراهم می‌آورد؟ از قبیل اشعه‌ی ستارگان و تخالف و پشت سر هم آمدن شب و روز، حرکت دادن ابر و نازل کرد باران، یا مقصود از آسمان آسمان عالم ارواح است. و مقصود از رزق انسان علوم و احوال و اخلاق و مکاشفات است.

أَلِإِلَهٍ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جایز نیست این کارها را بر معبودهای خودتان نسبت دهید، بلکه این کارها کارهای خدای تعالی است و جایز نیست چیزی از معبودهای شما با خدای تعالی در این مورد شریک باشند و اگر در این افعال با خدای تعالی شریکی نباشد در عبادت نیز شریکی با خدا نخواهد بود، زیرا استحقاق عبادت جز با این افعال نیست. قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم: لَا يَغْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ هیچ کس در آسمانها و زمین جز خدا غیب نمی‌داند.

[معنای غیب و علم غیب] بدان که آسمان اطلاق می‌شود بر چیزی که دارای علو و ارتفاع بوده و در پایین تر از خودش تأثیر داشته باشد.

و زمین اطلاق می‌شود بر چیزی که پایین و دارای انفعال است و این دو به معنای اختصاصی به آسمان و زمین طبیعی ندارند، بلکه همه‌ی عالم ارواح به این معنا آسمان است و همه‌ی عالم اجسام ملکی و ملکوتی علوی و سفلی زمین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۶

غیب عبارت از چیزی است که از نظر کسی که این غیب برای او غیب است غایب باشد اعم از آن که برای غیر او مشهود و حاضر باشد یا نباشد.

و مقصود از کسی که در آسمانها و زمین است کسی است که محدود به حدود آسمانها و زمین بوده و از حجابهای تعینات آسمان و زمین خارج نباشد.

زیرا انسان ملکی کسی است که تحت حدود ملک محجوب باشد و ادراکاتش منحصر بر محسوسات باشد، زیرا مدرک در ادراک خودش باید هم سنخ و همجنس مدرک باشد، بلکه باید متحد با او باشد، پس مدرک وقتی ملکی باشد مدرک آن نیز ملکی می‌شود و در این صورت جمیع آنچه که در آسمانهاست اعم از آسمانهای طبیعی و آسمانهای ارواح نسبت به او غیب شمرده می‌شود.

و ادراک انسان ملکوتی از ملکوت فراتر نیم رود و مدرک او مجرد صرف نمی‌تواند باشد و چیزهایی که مجرد از تقدّر و اندازه هستند نسبت به او غیب است، ادراک انسان جبروتی که محدود به حدود عقول است به عالم مشیت نمی‌رسد و عالم مشیت نسبت به او غیب است.

پس صحیح است که گفته شود: همی محدودها به حدود آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح غیب را نمی‌دانند که آن عالم اسماء و صفات است و جز خدا کسی آن را نمی‌داند و اگر لفظ مَنْ موصوله مخصوص به ممکنات باشد استثنای منقطع است و اگر مختصّ به ممکنات نباشد استثنای متصل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۷

[علم ائمه علیهم السلام] از آیهی فوق نمی‌توان این نتیجه را گرفت و اشکال کرد که پس چگونه ائمه علیهم السلام علم آنچه را که واقع شد و آنچه را که واقع خواهد شد تا روز قیامت می‌دانستند، علی علیه السلام و اصحابش علم تأویل خوابها، بلاها و انساب را می‌دانستند وارد نیست، زیرا ائمه علیهم السلام غیر از کسانی هستند که در آسمانها و زمین هستند، چون آنها محدود به حدود آسمان و زمین نیستند، زیرا آنها به مقام اطلاق رسیده‌اند که همان مقام مشیت است، در این مقام فرقی بین آنها و حبیبشان نیست، پس علم آنها در آن مقام علم خداست و اما در مورد سایر مقامات که مقید و محدود به حدود آسمانها و زمین است علمشان به واسطه‌ی تعلیم خداست، یعنی به واسطه‌ی تعلیم، مقام مطلق آنها که فرقی با آن ندارد.

بدان معنا که ایشان در این مقام از انسانیت خود فانی و به وجود خدا باقی هستند، نه به وجود خودشان، پس بسبب علم خدا و با علم خدا عالم به غیب آسمانها و زمین هستند و با تعلیم خدا سایر مقامهای نازلشان را که محدود به خود مقامهای نازل است تعلیم می‌دهند.

روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی از کارهایی خبر داد که هنوز نیامده و تحقق نیافته بود، پس به او عرض شد: یا امیر المؤمنین به تو علم غیب داده شده؟ آن حضرت خندید و فرمود:

آن علم غیب نیست، بلکه یاد گرفتن و تعلّم از صاحب علم است، علم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۰۸

غیب فقط علم ساعت و قیامت است و چیزی است که خداوند آن را علم غیب شمرده و فرموده: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ ... تا آخر آیه پس خداوند سبحانه و تعالی می‌داند آنچه در رحم‌هاست، مذکر است یا مؤنث، زشت یا زیبا! سخی است یا بخیل! بدبخت است یا خوشبخت! و چه کسی هیزم آتش است! یا در بهشت مرافق پیامبران است! پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن را نمی‌داند و ما سوای این امور علمی است که خداوند به نبی خود یاد داده و نبی صلی الله علیه و آله و سلم علم آن را به من آموخته، برای من دعا کرده است که سینه‌ام گنجایش، جوارح و اعضایم آن را نگهدارد و پس از آنچه که بیان شد دیگر حاجت بیان اجزای حدیث نیست «۱».

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ نمی‌دانند در چه مقامی از مقامات برانگیخته، زیرا کسی که محدود به حدّ از حدود آسمانها و زمین است هنگام برخاستن از قبر حدّش را نمی‌داند، هم چنانکه جای این قیام و موقعیت خود را نیز در آن نمی‌داند و کسی که از این حدّ رها و آزاد است وقت برانگیخته شدن و موقعیتش را به سبب علم خدا می‌داند، نه با علم خودش.

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ علم آنان در آخرت فانی می‌شود، با آخرت تکامل پیدا می‌کند، یا علم آنان در حقّ آخرت فانی می‌گردد، بدین معنا که چیزی از آخرت را نمی‌دانند، یا اسباب علمشان در حقّ آخرت متلاحق می‌شود، یعنی آیات و علاماتی را

ترجمه ص: ۱۱۱

و کافران گویند: آیا چون ما و پدرانمان [مردیم] و خاک شدیم [از نو زنده و] برانگیخته خواهیم شد؟ و ما و پدرانمان از این پیش نیز چنین وعده‌ای داده‌اند، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. بگو در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید که سرانجام گناهکاران چگونه بوده است؟ و بر آنان اندوه مخور، از نیرنگی که می‌ورزند دلتنگ مباش. و گویند اگر راست می‌گویید: این وعده کی فرا می‌رسد؟

بگو چه بسا بخشی از آنچه در باره‌اش بی‌تابی می‌کنید به شما برسد. و بیگمان پروردگارت بر مردم بخشش و بخشایش دارد ولی بیشترین‌های آنان سپاس نمی‌گزارند. و بی‌گمان پروردگارت آنچه در دل‌هایشان دارند و آنچه را آشکار می‌کنند می‌داند. و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر آن که در کتابی روشن‌گر است. همان این قرآن بیشترین‌های آنچه بنی اسرائیل در آن اختلاف نظر دارند بر آنان بیان می‌دارد. و آن رهنمود و رحمتی برای مؤمنان است. بیگمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان داوری خواهد کرد و او پیروزند داناست. پس بر خداوند توکل کن که تو برخوردار از حق [و حقیقتی] آشکار هستی. تو مردگان را [سخن]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۱۲

نشوانی، به ناشنویان [به ویژه] چون پشت کنند آوایی نشوانی.

و تو به راه آورنده‌ی نابینایان از گمراهیشان نیستی، تو [سخن خود را] جز به کسانی که به آیات ما ایمان دارند و خود اهل تسلیم‌اند، نمی‌شنوانی. و چون حکم [عذاب] ما بر آنان تعلق گرفت برایشان دایه‌ الارض را از زمین برآوریم که با آنان سخن بگوید که مردم به آیات ما یقین نداشته‌اند.

و روزی که از هر امتی گروهی از منکران آیات خود را محشور گردانیم و سپس به هم بپیوندند.

چون گرد آمدند فرماید: آیا آیات مرا دروغ انگاشتید؟ حال آن که به آنها احاطه‌ی علمی نداشتید، یا خود چه کارها کردید؟

و به خاطر ستمی که ورزیده بودند، حکم [عذاب] بر آنان تعلق گیرد و سخن نگویند.

آیا ننگریسته‌اند که ما شب را آفریده‌ایم که در آن آرام گیرند و روز را چشم اندازی روشن [گردانده‌ایم]، بی‌گمان در این برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است.

و روزی که در صور دمیده شود، هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین هست - جز کسی که خدا خواهد - هراسان شوند، همگان خاکسارانه به نزد او آیند.

و کوهها را بینی [و] آنها را ساکن انگاری، حال آن که همانند حرکت ابر، حرکت دارد، [این] آفرینش خداوند است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید آگاه است.

هر کس که کار نیکی پیش آورد، او را پاداشی است بهتر از آن، آنان از هراس در آن روز ایمن هستند.

و هر کس کار بدی پیش آورد، چهره‌هایشان در آتش جهنم سرنگون شود، آیا جز در برابر آنچه کرده‌اید جزا می‌یابید؟ همانا فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهر را که آن را حرم [امن] قرار داده است، بپرستم، و همه چیز او راست، و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم.

و این که قرآن را بخوانم، پس هر کس رهیاب شود، همانا به سود خویش رهیاب شده است، هر کس بپناه رود بگو که من فقط از هشدار دهندگانم.

و بگو سپاس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۱۳

خداوند را، زودا که آیات خویش را به شما بنمایاند، آنگاه آنها را بشناسید، پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست.

تفسیر ص: ۱۱۳

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّا كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا نُرَآءُ وَأَبَاؤُنَا إِنَّا لَمُخْرَجُونَ جَوَابِ إِذَا مَحذُوفِ اسْتِ، أَيْنَا لَمُخْرَجُونَ تَأْكِيدِ جَمَلِهِ أَوَّلِ اسْتِ وَتَقْدِيرِ چنين است: «اذا كنا تراها مخرج انا لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن و آباؤنا من قبل» کافران می‌گویند: آنچه می‌گویید به پدران ما قبل از ما وعده داده شده، یا قبل از وعده‌ی ما به آنان وعده داده شده و چیزی از آن وعده‌ها به ظهور نرسیده است.

إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اینها احادیث و سخنانی هستند که دارای نظم و نظام نیستند، افسانه‌هایی هستند که حقیقت ندارند. لَفْظِ أَسَاطِيرُ جَمْعِ (اسطار) جمع (سطر) است، یا جمع (اسطار) و اسطیر با کسره‌ی همزه در هر دو است، یا جمع (اسطور) یا ضم همزه است بدون تاء یا با تاء در همه‌ی این لغات، چنانچه سابقاً گذشت.

قُلْ به آنها بگو: سَيُرَوِّا فِي الْأَرْضِ در سرزمین عالم طبع (عالم کبیر) یا صغیر یا در عالم سرّ و اخبار گذشتگان، یا در زمین قرآن و اخبار انبیا و اولیاء علیهم السلام سیر کنید.

فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ و سر انجام کسانی را که به سبب انکار آخرت و سپس با انکار رسولان علیهم السلام و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۱۴

اطاعت نکردن از آنها در امر آخرت مرتکب جرم شدند، بنگرید.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ تُو به جهت نهایت رحمت و مهربانی که داری می‌خواهی همه‌ی بندگان مطیع باشند و مورد رحمت قرار گیرند، آنگاه که اطاعت نمی‌کنند و مستحق عذاب می‌شوند اندوهناک می‌شوی و نباید بر آنان اندوهناک شوی چون ایمان نیاوردن و اطاعت نکردنشان مسبوق به مشیت ماست.

وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ تُو از مکرهای آنان در تنگ و ضیقی مباش که خداوند به سوی تو و به آنان و مکرشان نظر می‌اندازد و مکر آنان جز با مشیت و خواست ما تنفیذ نمی‌شود و اگر ما تنفیذ آن را بخواهیم جهت حکمت‌ها و مصالحی است که بر تو باز می‌گردد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ و می‌گویند وعده‌ی عذاب یا وعده‌ی قیامت یا رجعت چه وقت است؟

آنها عذاب یا قیامت را از باب استهزا دیر شمردند، به قرینه‌ی رَدَفِ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ یا آنان از وقت قیامت و عذاب به

وَهُوَ الْعَزِيزُ خَدَاوَنَد عَزِيزِ اسْت و چیزی نمی‌تواند مانع نفوذ حکمش گردد.

الْعَلِيمُ خَدَاوَنَد دَقَائِقِ اسْتَحْقَاقِ اَنَانِ رَا مِی دَانَد.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِهِ قَضَا وَ حَكْمُ خَدَا که در بین مردم نافذ است نظر بیانداز و به تصرّف تامّ او همان طور که می‌خواهد نگاه کن و از خستگی نظر به افعال آنان راحت باش، در همه‌ی کارها و همه‌ی کارها و اقوال آنها به خدا توکل کن.

إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ تُو بَر حَقِّ اَشْكَارِ هَسْتِی، پس در همان حالت که هستی شک به خود راه نده تا این که توکل تو از بین برود. این جمله (برای) دلداری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و امت اوست و آنان را از شک و تردید بازمی‌دارد.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُوتِی جَوَابِ سَوَالِ مَقْدَّرِ اسْت، گویا که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم گفته باشد: آیا چیزی به آنان نگویم؟ پس فرمود: چیزی به آنان نگو، چون آنان مردگانند و تو می‌توانی مردگان را شنوا سازی.

وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ وَ تُو نَمِی تَوَانِی اَنَانِ رَا بَشْنَوَانِی وَ شْنَوَا کُنِی، چون آنان از انسانیت مرده هستند، نمی‌توانند ندای انسان را بشنوند، چون آنان نسبت به ندای انسان کر هستند.

لَفْظُ لَا تَسْمَعُ بَا تَا بَه صَوْرَتِ خَطَابِ وَ لَفْظُ الصُّمِّ بَا نَصْبِ خَوَانَدَه شَدَه اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۱۸

إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ قَتِی پَشْت بَه تُو مِی کُنْدَ که در نتیجه حتی اشاره را نیز نمی‌فهمند.

وَ لَفْظُ مُدْبِرِينَ حَالِ تَأْکِیدِی یَا غَیْرِ تَأْکِیدِی اسْت.

وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ چُون تُو هَر اَنْدَازَه که راه را به آنان ارائه کنی از دیدن راه عاجزند.

إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا تُو نَمِی تَوَانِی شْنَوَا سَازِی مَگَر کَسِی رَا که مشرف بر ایمان باشد، یا کسی را که تصدیق و اذعان به آیات تکوینی ما بکند که در آفاق و انفس حاصل است، بخصوص در نفس انبیا و اولیا علیهم السّلام یا اذعان به آیات تدوینی بنمایند.

یا با بیعت عام یا خاصّ ایمان بیاورد.

فَهُمْ مُسْلِمُونَ بَا بَیْعَتِ عَامِّ مَسْلَمَانِ هَسْتَنْد، یا برای شنیدن و گوش فرا دادن تسلیم هستند.

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ هَنْگَامِی که وعده‌ی عذاب کافران برسد و آن هنگام ظهور قائم (عج) و قول و گفته‌ی ظهور قائم (عج) در عالم صغیر و کبیر است و تفسیر به نزول عذاب هنگام فرا رسیدن قیامت نیز شده است.

أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ در آن هنگام جنبنده‌ای برانگیزیم که با آنان سخن گوید.

این از علامات ظهور قائم (عج) است و آن وقتی است که طلوع آفتاب از مغرب صورت گیرد و جنبنده تفسیر به امیر المؤمنین علیه السّلام شده و خداوند او را در بهترین صورت بیرون

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۱۹

می‌آورد و با او علامت گذارنده‌ای (متوسّم) هست که دشمنانش را علامت می‌گذارد.

و از علی علیه السّلام آمده است: من صاحب عصا و علامت گذار و جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.

و از علی علیه السّلام در حدیث دیگری آمده است: با آن جنبنده انگشتر سلیمان علیه السّلام و عصای موسی علیه السّلام است که انگشتر را بر صورت هر مؤمن می‌زند نقش می‌بندد: او به حقّ مؤمن است، عصا را بر صورت هر کافر می‌گذارد و در صورت او نوشته می‌شود: او به حقّ کافر است.

وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (جمله‌ی عطف اذا به تقدیر لَفْظِ اذْکَر مِی بَاشَد) بَه یَا دِ اَوْر اَن هَنْگَامِ در روز ظهور قائم یا قیامت را که از هر امتی گروهی از دروغ انگاران را گرد هم آوریم و سپس آنان را به هم بیوندند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ دَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا چون گرد آمدند فرماید: آیا آیات ما را دروغ انگاشتید و حال آن که به آنها احاطه‌ی علمی نداشتید، این چه کارهایی بود که کردید و به خاطر او ظلم به آیات که مقصود آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، عذاب موعود بر آنان تعلق می‌گیرند.

فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ و آنان نمی‌توانند سخن بگویند (حرفی برای توجیه عمل خود ندارد) چون عذاب شدید است،

یا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۰

اجازه سخن گفتن به آنان داده نمی‌شود.

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: منظور از آیات امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می‌باشند، پس راوی گفت: عامه گمان می‌کنند که مقصود از قول خدای تعالی: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا روز قیامت است.

پس امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی گروهی را حشر می‌کند و بقیه را به حال خود می‌گذارد؟ نه، چنین نیست، لکن مقصود روز رجعت است و اما آیه‌ی قیامت عبارت است از وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا «۱».

أَلَمْ يَرَوْا جَوَابَ سُؤَالِ مَقْدَرٍ است، گویا که گفته شده: آیا چنین چیزی می‌شود؟ پس فرمود: به زودی چنین چیزی خواهد شد که خداوند شما را در دنیا مهمل نمی‌گذارد در حالی که دنیا مقدمه‌ی آخرت است و برای شما جمیع آنچه را که برای معیشت و زندگی خود احتیاج دارید مهیا و آماده ساخته، پس در آخرت شما را مهمل نمی‌گذارد.

أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ آیا نمی‌بینند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام و ساکن گردند، (آرامش پیدا کنند)؟ که آن با خواب، سکون قوا از هیجان و روح پراکندگی و نفس از خیالات، حاصل می‌شود.

و النَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را چشم اندازی روشن قرار دادیم اسناد روشنگر بودن به روز از باب مجاز عقلی است، یا بدان

۱. سوره کهف آیه ۱۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۱

معنا می‌باشد که روز را سبب دیدن قرار دادیم یا به معنای که روز شخص را بینا قرار می‌دهد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ و در این امور آیات و نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم قدرت و حکمت خدای تعالی می‌کند و هم چنین دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی نسبت به بندگانش مهربان است و آنان را به بهترین وجه تربیت می‌کند، در دنیا نیز که مقدمه‌ی آخرت و پل عبور به منازل اخروی است مهمل نمی‌گذارد پس در آخرت نیز آنان را بدون حساب ثواب و عقاب یا بدون بقا و حیات رها نمی‌کند.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ البته این آیات و نشانه‌ها برای قومی است که ایمان به خدا و آخرت بیاورند.

و يَوْمَ يُنْفَخُ عَطْفٌ بِرِ يَوْمٍ نَحْشُرُ است، سپس در روزی که دمیده شود.

فِي الصُّورِ در صور لفظ صور چنانچه گذشت جمع (صورت) است، خواه مخفف صور با ضمّه‌ی صاد و فتحه‌ی واو باشد، خواه خودش جمع باشد، یا شاخی از آهن باشد که نفخه‌ی اول در آن دمیده می‌شود برای میراندن اشیا و نفخه‌ی دویم برای زنده کردن و برانگیختن و ممکن است مقصود نفخه‌ی اول باشد که در این صورت فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْمَأْرُضِ مقصود از فرع مرگ است.

و برخی گفته‌اند: در صور سه بار دمیده می‌شود بار اول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۲

دمیدن برای فرع و بار دوم دمیدن میراندن بار سوم دمیدن زنده کردن می‌باشد و ممکن است مقصود دمیدن برای احیا و زنده

گردانیدن باشد که در این صورت مقصود از فرع، فرع حیات بعد از مرگ است. **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** مگر کسانی که خداوند بخواهد که فرع نکنند یا نمیرند و آنان ملائکه هستند که با بقای خدا باقی هستند، نه با بقای خودشان، به وجود خدا موجود هستند، نه با وجود خودشان و هم چنین اند انبیایی که بر آن حال هستند. بعضی گفته‌اند: آنان جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام هستند. و بعضی گفته‌اند: در خبری آمده است: مقصود از آنان شهدا هستند که در آن روز فرع نمی‌کنند، مقصود از (آمین) کسانی هستند که مرتکب حسنه شوند، چه خدای تعالی می‌فرماید: **وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ** چنانچه می‌آید «۱». **وَ كُلُّ هَمَةٍ كَسَانِي** که فرع و بی‌تابی می‌کنند **أَتَوْهُ دَاخِرِينَ** منقاد و ذلیل به محشر در آیند، اگر مقصود از فرع بی‌تابی مرگ باشد مقصود این است که همگی آنها پس از زنده شدن مطیع و ذلیل خواهند آمد. **وَتَرَى الْجِبَالَ** خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا عام است، اگر خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد مقصود این است که تو کوه را با چشم

۱. نور الثقلین ج ۴ ص ۱۰۱ ح ۱۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۳

بشری می‌بینی و خیال می‌کنی ساکن و بی حرکت است، ممکن است کلام به روشی به تو می‌گویم، همسایه بشنود باشد. **تَحْسَبُهَا جَامِدَةً** گمان می‌کنی کوه ایستاده و در جای خود ساکن و بی حرکت است، چه لفظ جمود گاهی در وقوف از حرکت استعمال می‌شود، چنانچه در مقابل سیلان استعمال می‌شود.

در تجدد امثال و حرکت جوهری ص: ۱۲۳

وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ در حالی که کوهها مانند ابرها هستند در سرعت حرکت و قطع مسافت. و این آیه ممکن است اشاره به تجدد امثال به نحو اتصال باشد که نیست شدن و موجود شدن به نحو اتصال و دایمی در نظرها محسوس نیست.

چنانچه دایره‌ی محسوسی که از حرکات توسطی شعله‌ی چرخان و جوال حاصل می‌شود در حقیقت و نفس الامر وجود ندارد، ولی بواسطه‌ی اتصال نیستی‌ها و هستی‌ها دایره دیده می‌شود و عرفای کامل بر همین عقیده هستند و به همین آیه استشهاد می‌کنند. و ممکن است اشاره به حرکت زمین باشد نه آفتاب، چنانچه طبیعیون فرنگ بر همین عقیده‌اند و هیئت جدیدشان بر همین مبناست و ممکن است اشاره به انحلال بدن‌ها و اغتذای آنها با بدل چیزی که از آنها به تحلیل می‌رود باشد و ممکن است اشاره تبدل انانیت نفس به انانیت خدایی و انانیت عقل، یا تبدل انانیت عقل انانیت شیطان باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۴

و ممکن است اشاره به سیر نفوس کامل باشد که سیر آنها در هر آن به سوی عرش پروردگارشان می‌باشد و مولوی قدس سره به همین معنا اشاره کرده است:

سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

و ممکن است اشاره به قیامت و به هنگامی باشد که کوهها مانند پشم و پنبه‌ی زده شده باشند که کوهها در این هنگام در حرکت سریع طوری می‌شود که حرکت آنها با چشم دیده نمی‌شود، زیرا اطراف آنها دور بوده و نظر نمی‌تواند به اطراف آنها احاطه نماید.

و لکن قول خدای تعالی صُنْعَ اللَّهِ در مقام مدح صنع خدا دلالت بر معانی سابق می‌کند.

اللَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَدَاوند هر چیزی را متقن و محکم آفریده به نحوی که اوصاف موجود آن درک نمی‌شود و بر خلاف اوصافی که دارد به نظر می‌آید.

إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ این جمله تعلیل قول خدای تعالی:

تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً است به اعتبار لازم حکم و آن عبارت از علم خدا به دیدن کوهها و گمان ساکن بودن آنها، یا این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی:

أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ است.

زیرا وقتی خداوند هر چیزی را متقن آفرید هر نفس را نیز متقن نمود و تعلق نفس به بدن و تصرف آن در حرکات و سکونات بدن را نیز متقن نمود، پس او آگاه است به آنچه که از خیر و شرّ عمل می‌کنید، این وعده و وعید است و لذا به دنبال آن فرمود:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا هر کس حسنه‌ای انجام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۵

دهد خدا به او بهتر از آن تا ده برابر و بیشتر از آن تا آنچه بخواهد می‌دهد یا برای او خیری است که ناشی از آن حسنه است.

وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ مقصود از (حسنة) جنس حسنه و کار نیک است، یا مقصود حسنه‌ی معهود است که آن ولایت علی علیه السلام است و برای انسان با بیعت خاصّ و لوی و با توبه و تلقین حاصل می‌شود، چه اگر انسان با ولّی امرش تبعیت نکند برای او مغز حاصل نمی‌شود، چنانچه اگر درخت خرما مورد تلقیح و اصلاح قرار نگیرد میوه نمی‌دهد.

و اگر برای انسان به سبب ولایت مغز حاصل گشت و فعلیتی که به سبب ولایت حاصل شده است با حجابهای هواها و آرزوها پوشیده نشد از جمیع چیزهایی که غیر او در روز قیامت فرع و بی‌تابی می‌کند، ایمن می‌گردد.

و مقصود از آیه همین معنای می‌باشد به قرینه‌ی قرین و نظیر این آیه که می‌فرماید:

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ که اگر مقصود از سیئه جنس بدی و گناه باشد لازم می‌آید صاحب آن سیئه بر رو در آتش افکنده شود در حالی که چنین نیست، ولی اگر مقصود از سیئه محبت دشمنان اهل بیت و ولایت آنان باشد صحیح است گفته شود:

فَكَبْتُ وَجُوهَهُمْ فِي النَّارِ به آنان چنین گفته می‌شود که با چهره‌های خویش در آتش جهنم سرنگون شوید.

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیا در برابر آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۶

کردید جزا می‌یابید؟ چنانکه گفته شد، حسنه و سیئه در اخبار متعدّد به ولایت اهل بیت و بغض آنها تفسیر شده است.

به آنان بگو: إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَغْيِدَ رَبِّ هَذِهِ الْبَلَدِ مِنْ فِرْعَانَ یافته‌ام که پروردگار این شهر (مکه) را که نزد شما شریف است و پروردگار آن مستحقّ عبادت است، بپرستم.

اللَّذِي حَرَمَهَا زِيْرَا خدایی که آن را (مکه) محترم داشته است.

وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ و همه چیز مر اوراست، این عبارت تعمیم بعد از تخصیص است.

وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من مأمور شدم که از مسلمین باشم یعنی تسلیم و مطیع باشم.

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ و قرآن را بر شما تلاوت کنم و شما را به خواندن آن دعوت کنم و باکی از قبول و ردّ شما نداشته باشم.

فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر کس هدایت یابد برای خودش هدایت یافته است نه برای من.

وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ و هر کس گمراه شود بگو: من انذار کننده هستم نه هدایت کننده تا بر گمراهی شما اندوهناک شوم.

وَقِيلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ بگو: حمد خدای را بر آنچه که به من انعام نموده و بر آنچه که بدان امر شدم، مرا مکلف بر چیزی نکرد که طاقت آن را نداشته باشم از قبیل دعوت قوم و هدایت‌شان، یا حمد ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۷

خدای را بر این که ولایت را نشانه‌ی بزرگ خویش قرار داد.

سَبِّرْ يَكُم آيَاتِهِ خداوند آیات خود را به شما نشان می‌دهد، یعنی وقتی که آن آیات را مشاهده می‌کنید، در حال احتضار، یا در قیامت و خصوصاً آیات و نشانه‌های بزرگ را به شما نشان می‌دهد. فَتَعْرِفُونَهَا آن آیات را از آن جهت که آیات و نشانه‌ها هستند می‌شناسید.

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و پروردگار تو از آنچه که عمل می‌کنید غافل نیست، این تهدید آنهاست.

و اضافة رَبِّ به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به صورت خطاب و جمع آوردن تَعْمَلُونَ اشاره به نکته‌ی لطیفی است و آن این است که آنان لیاقت ندارند که رَبِّ به آنها اضافه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۲۸

سوره‌ی قصصی ص: ۱۲۸

اشاره

این سوره مکی است و هشتاد و هشت آیه می‌باشد.

آیات ۱- ۲۱

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۲۱] ص: ۱۲۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَ نُريدُ أَنْ نُمِّنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نجعلهم أئمةً وَ نجعلهم الوارثين (۵) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جاعلوه مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَ قَالَتِ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَيْلٌ أَدْلُكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴)

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطَشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹) وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۰

ترجمه ص: ۱۳۰

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طسم (طا. سین. میم).

این آیات کتاب روشنگر است.

بخشی از داستان موسی و فرعون را برای اهل ایمان به راستی و درستی بر تو می خوانیم.

همانا فرعون در آن سرزمین سرکشی کرد و اهل آن را فرقه فرقه کرد، طایفه‌ای از آنان را به زبونی کشید [چنانکه] پسرانشان را می کشت و زنان [و دخترانشان را برای کنیزی] زنده باقی می گذاشت، او از تبهکاران بود.

و ما می خواهیم بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوا گردانیم و ایشان را وارث گردانیم.

و به آنان در روی زمین تمکن بخشیم و از آنان به فرعون و هامان و سپاهیانشان چیزی که از آن پروا داشتند، نشان دهیم

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، چون بر او بیمناک شدی، او را [در جعبه‌ای] به دریا بیافکن، مترس و غم مخور، [چرا که] ما بر گرداننده‌ی او به سوی تو و گرداننده‌ی او از پیامبران هستیم.

آنگاه خانواده‌ی فرعون او را [یافتند و] برگرفتند تا سرانجام دشمن و مایه‌ی اندوهشان شود، چرا که فرعون و هامان و سپاهانشان خطا کار بودند.

و همسر فرعون گفت: هم برای من و هم برای تو روشنی چشم است، او را نکشید، چه بسا به ما سود برساند، یا آن که به فرزندی بگیریمش، و آنان [حقیقت را] در نمی‌یافتند.

و دل مادر موسی به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۱

کلی [از امید و شکیب] خالی شد، چنانکه اگر دلش را گرم نمی‌کردیم که از باور دارندگان باشد، نزدیک بود راز او را آشکار کند.

و به خواهر او گفت پی او را بگیر، آنگاه دورادور او را می‌پایید، ولی ایشان در نمی‌یافتند.

و از پیش او [نوزاد] را از پذیرفتن پستانها [ی دایگان] باز داشتیم سپس [خواهر موسی] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که نگهداری او را برای شما بپذیرند و خیرخواه او باشند؟

[سرانجام] او را به مادرش باز گرداندیم تا دل و دیده‌اش [به او] روشنی یابد و غم نخورد و بداند که وعده‌ی الهی حق است، ولی بیشترین‌ی آنان نمی‌دانند.

و چون [موسی] به کمال بلوغش رسید و برومند شد، به او حکمت [نبوت] و علم بخشیدیم و بدینسان نیکوکاران را پاداش دهیم.

و او در هنگامی که مردم شهر [سرگرم و] بی‌خبر بودند وارد شهر شد، آنگاه در آنجا دو مرد را یافت که با هم سخت ستیزه می‌کردند. این یک از پیروانش و آن یک از دشمنانش [بود]، آنگاه کسی که از پیروانش بود، در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست، پس موسی مشتتی به او زد و او را کشت. [موسی تکان خورد و] گفت اینکار شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده‌ای آشکار است.

گفت پروردگارا من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز، آنگاه [خداوند] او را آمرزید، چرا که او آمرزگار مهربان است. گفت پروردگارا به خاطر لطفی که در حق من کردی هرگز پشتیان گناهکاران نخواهم شد.

سپس بامدادان در شهر ترسان و نگران می‌گشت، ناگهان همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، باز از او فریادرسی خواست، موسی [برآشفته و] به او گفت تو واقعا ندانمکاری.

و چون خواست به کسی که دشمن هر دوشان بود حمله برد، گفت ای موسی می‌خواهی مرا بکشی همان طور که دیروز کسی را کشتی، نمی‌خواهی مگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۲

این که زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمی‌خواهی از نیکوکاران باشی.

و مردی از دورترین نقطه‌ی شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی [بدان که] بزرگان در باره‌ات هم رأی شده‌اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیر خواهان توام.

آنگاه [موسی] از آنجا ترسان و نگران بیرون شد [و] گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده.

تفسیر ص: ۱۳۲

طسّم تَلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُیِّنِ این آیات کتاب ظاهر و روشن یا روشن کننده است که عبارت از قلم اعلی، لوح محفوظ یا قرآن تدوینی است.

تَلُّوا عَلَیْکَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ که بخشی از خبر موسی و فرعون را به راستی برای انتفاع و بهرمندی مؤمنین بر تو می‌خوانیم چه غیر مؤمنین از آن بهرمنند نمی‌شوند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ جَوَابَ سَوَّالٍ مَقْدَّرٍ است، گویا که گفته شده:

خبر موسی و فرعون چگونه است؟ در جواب می‌گوید: به راستی که فرعون عَلَا فِی الْأَرْضِ در زمین مصر سرکشی کرد.

وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیْعًا و میان اهل آن سرزمین اختلاف افکنده، بدین گونه که قبطی را عزیز و گرامی داشته و با انواع کرامت‌ها او را تکریم نموده، سبطی را با انواع اهانت‌ها خوار داشته، یا سبطی را در به بردگی کشیدن و اعمال شاقه گروههای پراکنده و مختلف قرار داده، زیرا قبطیان اهل مصر بودند و آنان را سزاوارتر به انواع کرامت می‌دانست.

یَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ دَلَالَتِ بر معنای اول دارد که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۳

طایفه سبطیان را زبون می‌ساختند.

یُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ لَفْظُ یُدْبِحُ بدل از یَسْتَضَعِفُ است، یعنی نوع استضعاف این بود که پسرانشان را سر می‌برید.

وَ یَسْتَحِی نِسَاءَهُمْ و زنانشان را باقی می‌گذاشت، یا نسبت به شرم و حیای زنان تجسس می‌کرد و این تجسس و تفتیش برای این بود که حامله یا عیب داشتن آنان را معلوم دارند.

إِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ او در زمین از فسادکنندگان بود و اهل فساد کسی است که اهل زمین را از طلب کمالشان و رسیدن به

رسول یا امام منع می‌کند، یا با کشتار و برده کشی (بدون استحقاق) فساد می‌کند.

و نُرِيدُ مناسب چنین بود که بگوید: (و اَرْدْنَا) به صورت ماضی، لیکن به مضارع عدول نمود تا اشاره به استمرار این اراده در گذشته و آینده باشد و اشاره به جهت تأویل.

زیرا که فرعون عالم صغیر در زمین خودش علو نموده و خداوند می‌خواهد بر موسی این عالم و قومش منت گذارد و نیز اشاره به دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، زیرا پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع پیدا کرد که چه حوادثی برای اهل بیتش رخ خواهد داد اندوهناک گشت.

پس خدای تعالی فرمود: اَنْ نَّمِيْنَ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتَضَعُوْا فِي الْاَرْضِ مَا هُمَا رَهْمَا مِمْ خَوَاهِيْمِمْ بِرِمْ مَسْتَضَعِيْنِمْ مِمْ كَذَارِيْمِمْ، پس تو اندوهناک مباش که استضعاف اهل بیت تو سبب منت گذاشتن ما بر آنانست.

وَنَجْعَلُهُمْ اَنْمَةً كِه اَنَان رَا اَمَامَانَ وِمْ پِشُوَايَانِيْ قَرَار مِيْ دِهِيْمِ كِه مَوْرِد اَقْتَدَا قَرَار مِيْ كِيْرِنْد.

وَنَجْعَلُهُمْ الْوَارِثِيْنَ وِمْ اَنَان رَا وَاْرثِيْنَ زَمِيْن قَرَار مِيْ دِهِيْمِمْ بِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۴

سبب ظهور قائم (عج) و با خلاص کردن زمین عالم صغیر از دست فرعون و قومش، آنان را وارث عالم صغیرشان قرار می‌دهیم. وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وِمْ اَنَان رَا دَر زَمِيْنِ مَتَمَكِّنْ مِيْ سَازِيْمِمْ، دَر عَالَمِ كَبِيْرِمْ، دَر هَمَهِيْ زَمِيْنِ، يَا دَر سَرزَمِيْنِ مِصرِمْ، يَا دَر زَمِيْنِ وَجُوْدَشَانَ.

و نُرِيْ فِرْعَوْنَ وِمْ هَامَانَ وِمْ جُنُوْدَهُمَا مِنْهُمْ وِمْ بِه فِرْعَوْنِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ يَا فِرْعَوْنَ اَهْلِ بِيْتِ يَا فِرْعَوْنَ عَالَمِ صَغِيْرِ مَكَانَتِ اَنَانِ رَا نِشَانَ مِيْ دِهِيْمِمْ.

ما كَانُوا يَحْدُرُونَ وِمْ بِه فِرْعَوْنَ وِمْ هَامَانَ وِمْ لَشْكَرِيَانَ اَنَ دُو اَنْچِه رَا كِه اَز اَنَ مِيْ تَرَسِيْدِنْدَ نِشَانَ خَوَاهِيْمِمْ دَادَ، اَنَانِ مِيْ تَرَسِيْدِنْدَ كِه مَلِكْشَانَ بَا دِستِ مَرْدِيْ اَز بَنِيْ اِسْرَائِيْلِ اَز بِيْنِ بَرُوْد.

بعضی گفته‌اند: فرعون چهارصد سال زندگی کرد، او کوتاه قد و زشت بود و اولین کسی است که با رنگ سیاه خضاب نمود و موسی علیه السلام یکصد و بیست سال عمر کرد.

وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّ مَوْسَى پَس اَز تَوْلَدِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ بِه مَادَرَشِ وَحِيْ كَرْدِيْمِمْ:

اَنْ اَرْضِهِيْمِمْ فَاِذَا خِفْتَ عَلَيْهِ فَاَلْقِيْهِ فِي الْيَمِّ مَوْسَى رَا شِيْرِ بَدِه وِمْ اِگَر اَز كِشْتِه شَدَن اَوْ وِ اَطْلَاعِ سَربَازَانَ وِمْ جَاَسُوْسَانَ فِرْعَوْنَ تَرَسِيْدِيْ اَوْ رَا دَر دَرِيَا بِيَاَنْدَاز.

وَ لَا تَخَافِيْ وِمْ (اَز غَرَقِ شَدَن، كَمِ شَدَن وِمْ كِشْتِه شَدَنَشِ) نَتْرَسِ.

وَ لَا تَحْزَنِيْ وِمْ اَنْدُوْهَنَاكَ مَبَاشِ وِمْ بَرِ فِرَاقِ اَوْ غَضِّهِ نَخُوْر.

اِنَّا رَاَدُوْهُ اِلَيْكَ مَا اَوْ رَا سَالَمِمْ بِه تُو بَرْمِيْ كَرْدَانِيْمِمْ تَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۵

چشم تو روشن شود و انیس تو باشد.

وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ وِمْ مَا اَوْ رَا اَز مَرَسَلِيْنِ قَرَار مِيْ دِهِيْمِمْ، بَعْضِيْ كُفْتِهْ اَنْدَا: مَادَرِ مَوْسَى وَقْتِيْ حَامِلَه شَدَ حَمَلْشِ ظَاهِرِ وِمْ اَشْكَارِ نَشَدِ وِمْ مَوْكَلِيْ اَز جَانِبِ فِرْعَوْنَ بَرِ اَوْ نَبُوْدَ، پَس مَوْسَى رَا بِه دُنْيَا اَوْرِدِ وِمْ هِيْجِ كَسِ نَفْهَمِيْدِ وِمْ اَوْ رَا سَهْ مَاهِ شِيْرِ دَادِ كِه نِه كَرِيْهَ مِيْ كَرْدِ وِمْ نِه حَرَكْتِ تَا وَقْتِيْ كِه تَرَسِيْدِ اَوْ رَا بَكْشَنْدَ، اَنْگَاَهْ تَابُوْتِيْ مَحْكَمِ وِمْ بَدُوْنِ دَرزِ بَرَايِ اَوْ سَاخْتِ وِمْ اَوْ رَا دَرِ اَنَ نِهَادِ وِمْ بِه اِذْنِ خُدَا بِه دَرِيَا اَنْدَاخْتِ.

زیرا به مادر موسی در این مورد از جانب خدا توسط فرشته‌ای وحی شده بود، یا به واسطه‌ی خواب یا الهام قلبی این مطلب را دریافته

بود.

بعضی گفته‌اند: فرعون زنی را موکل کرده بود که حامله بودن مادر موسی را بفهمد و اطلاع دهد، ولی اصلاً آثار حمل بر مادر موسی ظاهر نمی‌شد تا آن که موسی علیه السلام به دنیا آمد، وقتی آن زن موکل موسی علیه السلام را دید در میان دو چشم او نوری مشاهده کرد، که به شدت به او علاقه پیدا کرد و گفت: فرزندت را حفظ کن که من او را خیلی دوست می‌دارم، گمان می‌کنم این فرزند همان کسی است که نابودی قبطی به دست اوست، وقتی قابله از نزد مادر موسی بیرون رفت چشم‌ها متوجه مادر موسی شد، آمدند تا مادر موسی را ببینند که خواهرش گفت: ای مادر سربازان فرعون بر در خانه‌اند مادر موسی چاره‌ای ندید جز این که کودک را در پارچه‌ای پیچده و داخل تنور روشن قرار دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۶

سربازان فرعون داخل شده و تجسس کردند هیچ اثری از موسی نیافتند و رفتند.

مادر موسی علیه السلام سراغ فرزندش رفت و دید که خداوند آتش را برای موسی سرد و سالم قرار داده است سر انجام وقتی دید که فرعون زیاد در طلب موسی علیه السلام اصرار می‌ورزد به سبب وحی از جانب خدا او را در تابوتی نهاده و به دریا افکند. فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ فرعون دارای قصرهایی مشرف بر شطّ نیل بود، وقتی مادر موسی او را در رود نیل انداخت و امواج آب او را بالا و پایین انداخت فرعون در حالی که آسیه (همسرش) با او بود در رود نیل سیاهی را دید که امواج آب آن را بالا می‌آورد و باد حرکتش می‌دهد تا آن که به درب قصر فرعون رسید، فرعون دستور داد او را از آب گرفتند و پیش او بردند، وقتی صندوق را باز کرد کودکی را در آن یافت و گفت: این کودک اسرائیلی است.

پس خداوند تعالی محبت شدیدی از موسی علیه السلام را در قلب فرعون القا نمود و هم چنین در قلب آسیه همسر فرعون و فرعون وقتی خواست او را بکشد آسیه گفت او را نکشید چنانچه به زودی این مطلب می‌آید.

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا لَّامٍ در لِيَكُونَ برای عاقبت یا غایت است، لکن لام جهت استهزای فرعونیان آورده شده است. إِنَّ فِرْعَوْنَ این جمله تعلیل مطلب سابق است.

و هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ فرعون و هامان و لشکریانشان از پروردگارشان نافرمانی می‌کنند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص:

۱۳۷

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ زَنَ فرعون گفت: این فرزند نور چشم برای من و توست، بعضی گفته‌اند: فرعون گفت: نور چشم من است نه نور چشم تو.

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا زَنَ فرعون گفت: او را نکشید شاید نفع او به ما برسد یا او را برای خود به فرزند بگیری. این سخن را بدان جهت گفت که آسیه و فرعون دارای فرزند نبودند.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ آنان نمی‌دانستند که آن کودک موسی علیه السلام است و نابودی ملکشان به دست اوست.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا دل مادر موسی خالی از عقل گشت، چون ترس بر او غالب شده بود، یا از هر چیزی جز ذکر موسی خالی شد، یا از حزن و اندوه خالی شد چون بر وعده‌ی خدا متکی بود، یا خداوند به او وحی کرده بود و با فراموش کردن وحی از تذکر وحی فارغ و خالی گشت.

و (فرعا) با فاء و زای معجمه و عین مهمله، (قرعا) با قاف و راء و عین مهمله و (فرغا) با فا و راء مهمله و عین معجمه خوانده شده، که همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

إِنَّ كَادَتْ که نزدیک بود گنجبدی راز غم خویش را به خاطر موسی علیه السلام آشکار سازد.

و بعضی گفته‌اند: نزدیک بود هنگامی که فرعون جهت دایه او را فرا خواند از خوشحالی رازش را آشکار کند.

لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبًا أَلَمْ نَكُنْ بِمُحْكَمٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۸

نمی‌کردیم رازش را فاش می‌کرد، ولی ما در او را محکم کردیم تا ناراحت نشود (در فراق موسی مضطرب و نگران نشود).
لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا از مؤمنین باشد که وحی و صدق وعده را تصدیق کند، یا مقصود این است که از مؤمنین به خدا باشد.
وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ مَادِرَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از آن که او را به دریا انداخت و سه روز گذشت چنانچه در خبر آمده است به خواهر
موسی گفت:

قُصِيهِ بِه دَنبَالِ مُوسَى بَرُو وَ دَاوِسْتَانِ اَوِ رَا پِیْگِیْرِی کِن تَا بِیْنِی حَالِ اَوِ چِگُونِه اَسْت؟ وَ بَرِ سَرِ اَوِ چِه اَمْدِه اَسْت؟ وَ بِه اَوِ چِه شْدِه اَسْت؟
پس او به قصر فرعون رفت.

فَبَصُرَتْ بِه مُوسَى رَا عَن جُنْبٍ اَز دُور دِید وَ زِیرِ نَظَرِ گِرَفْت.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَ فرعونیان نمی‌دانستند که او خواهر موسی علیه السلام است، یا نمی‌دانستند که او از دور نگاه می‌کند.

وَ حَرَمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ سه روز قبل از آمدن خواهر موسی شیر هر دایه را بر او حرام کردیم چنانچه گذشت و به همین جهت
فرعون به شدت اندوهناک شد.

فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحَةٌ خَوَاهِرِ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: آیا دوست دارید شما را به دایه‌ای
راهنمایی کنم که شیر او را بخورد و با مهربانی او را تربیت نمایند؟ گفتند: بلی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۳۹

پس رفت و مادرش را آورد، وقتی مادر، موسی را بغل کرد و پستانش را به دهن او گذاشت موسی شیر خورد، پس فرعون و
خانواده‌اش خوشحال شدند و مادر موسی را گرامی داشتند.

فرعون به مادر موسی گفت: او را برای ما تربیت کن که ما در عوض چنین و چنان می‌کنیم.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ تَا مَادِرِ مُوسَى بَدَانْدِ کِه وَعْدِه‌ی بَرِگِرْدَانِیدِنِ مُوسَى بِه مَادِرِشِ حَقِّ
است.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ لَكِن بَیْشَرِ مَرْدَمِ، بَا بَیْشَرِ قَوْمِ فِرْعَوْنَ نَمِی دَانَنْدِ، کِه وَعْدِه‌ی خِدا حَقِّ اَسْت، یَا آنَانِ دَارِی عِلْمِ نِیْسْتَنْدِ.
وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ چُون بِه کِمَالِ بَلُوغِ رَسِید «۱».

وَ اَسْبَوٰی بَرخی گَفْتِه اَنْد مَنظُورِ اَز (بَلُوغِ اَشْد) رَسِیدِن بِه سِی وَ سِه سَالِگِی اَسْت وَ مَقْصُودِ اَز اَسْتِوَا رَسِیدِن بِه چَهِل سَالِگِی، یَا مَرَادِ اَز
بَلُوغِ اَشْدِ شَدْتِ تَمَامِ قُوَا وَ اَعْضَا وَ رَسِیدِن اَنهَا وَ بِه حَدِّی اَسْت کِه شایِستِه‌ی اَن بایِستی بِه اَن حَدِّ بَرَسِدِ کِه اَوَّلِ اَن زَمَانِ هِیْجَدِه
سَالِگِی اَسْت.

آتِینَاهُ حُكْمًا بِه اَوِ دَقْتِ دَرِ عَمَلِ دَادِیمِ بِه نَحْوِی کِه دِیْگِرَانِ اَز اَوْرَدِنِ مِثْلِ عَمَلِ اَوِ عَاجِزِ بُوْدَنْدِ.

وَ عِلْمًا عِلْمِ عَظِیمِ وَ بَزْرَگِ دَادِیمِ، چُون تَنْوِینِ بَرایِ تَفْخِیمِ اَسْت.

۱. البته در سوره‌ی انعام بیان معانی «اشد» گفته شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۰

وَ كَذَلِكَ نَجِزِي الْمُحْسِنِينَ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ بَعْدَ اَز اَسْتِوَا وَ بَزْرَگِ شَدِنِ دَاخِلِ شَهْرِ شَد.

داستان از این قرار بود که بنی اسرائیل در سختی، بلا و تنگنا بودند و از خبر آمدن موسی علیه السلام و نابودی فرعون راحت و
خوشحال می‌شدند، پس در یک شب مهتابی نزد شیخی رفتند که دارای علم بود و به او گفتند: ما از حدیث موسی علیه السلام و

هلاکت فرعون خوشحال و راحت می‌شدیم.

پس تا کی ما در این بلا و سختی خواهیم ماند؟ شیخ گفت: به خدا سوگند شما در این سختی و بلا خواهید ماند تا خداوند جوانی از اولاد لاوی بن یعقوب را بفرستد که نام او موسی بن عمران است، او جوان بلند قدی است با موهای مجعد، در این بین که آنان مشغول این سخنان بودند موسی علیه السلام بر قاطری سوار حرکت می‌کرد به نزدیک این جماعت که رسید ایستاد و شیخ سرش را بلند کرد و او را با اوصافش شناخت و گفت: نام تو چیست؟ جواب داد: نام من موسی است.

شیخ گفت: فرزند چه کسی؟ موسی گفت: فرزند عمران.

پس شیخ به سوی او دوید و دستش را گرفت و بوسید، جماعت به طرف پاهایش حمله‌ور شدند و بوسیدند، موسی آنان را شناخت و آنان موسی علیه السلام را شناختند، آنجا پیروانی برای خود اتخاذ کرد، پس از آن قدری مکث نمود، مقداری که خدا خواست و قوم فرعون به او بدگمان شدند، مقصود از مدینه مصر یا شهر دیگری از زمین مصر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۱

عَلَى حِينٍ غَفَلَهُ مِنْ أَهْلِهَا وَقَتِي وَارِدَ شَهْرٍ شَدَّ كِهْ اَهْلُ شَهْرِ غَافِلٌ بُوْدُنْد، بَعْضِي كُفْتِهْ اَنْد: وَتِ قَيْلُولِهْ يَ اَبَيْنَ مَغْرَبٍ وَ عِشَاءِ بُوْدِهْ، يَ رُوْزِ عَيْدِ بُوْدِهْ كِهْ فِرْعَوْنِيَانِ مَشْغُوْلِ بَازِي خُوْدِشَانِ بُوْدِهْ اَنْد وَ عَلَتْ اَيْنَ كِهْ دَرِ حَيْنِ غَفَلَتْ اَهْلُ شَهْرِ وَارِدَ شَهْرٍ شَدَّ اَنْ اَسْتِ كِهْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ پَسِ اَزْ اَنْ كِهْ بَزْرَكْ شَدَّ دَرِ مَوْكِبِ فِرْعَوْنِ مَسَافِرْتِ مِي كَرْد، رُوْزِي جِهْتِ مَسَافِرْتِ اَمَادِهْ شَدَّ كِهْ بِهْ اَوْ كُفْتِهْ شَدَّ فِرْعَوْنِ سَفَرِ كَرْدِ وَ رَفْتِ، پَسِ اَوْ هَمْ بِهْ دَنْبَالِ فِرْعَوْنِ رَفْتِ وَ چُونِ وَتِ قَيْلُولِهْ فِرَا رَسِيْدِ دَاخِلِ شَهْرِ شَدَّ تَا اسْتِرَاحَتِ كَنْد.

و بعضی گفته‌اند: بنی اسرائیل نزد موسی علیه السلام جمع می‌شدند و سخنان او را می‌شنیدند و این مطلب معروف و مشهور گشت و او را ترسانیدند، او داخل شهر نمی‌شد مگر آن که اهل شهر غافل بودند.

و بعضی گفته‌اند: وقتی کار موسی علیه السلام مشهور شد فرعون دستور داد او را از شهر اخراج کنند.

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقَاتِلَانِ پَسِ دُو مَرْدِ رَا دِيْدَ كِهْ بَا هَمْ نَزَاعٍ وَ جَنْكِ مِي كَرْدَنْد.

هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى يَكِي اَزْ پِيروَانِشِ وَ يَكِي اَزْ دِشْمَانِشِ، پِيروِ مُوسَى اَزْ اَوْ يَارِي خُوَاسْتِ، مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ دِشْمَنِ اَوْ رَا بَا مِشْتِ يَ اَبَا عَصَائِشِ زِدْ چِنَانچِهْ بَعْضِي كُفْتِهْ اَنْد. فَقَضَى عَلَيْهِ وَ اَوْ رَا كِشْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۲

قَالَ مُوسَى كُفْتِ: هَذَا اَيْنَ جَنْكِ وَ نَزَاعِ، بَا شَتَابِ دَرِ قَتْلِ اَوْ يَ اَبَا اَيْنِ كَافِرٍ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ عِدُوٌّ اَزْ كَارِ شَيْطَانِ اَسْتِ وَ شَيْطَانِ دِشْمَنِ بَنِي آدَمِ اَسْتِ.

مُضِلُّ مَبِينٌ شَيْطَانِ كَمْرَاهِ كُنْنْدِهْ اَشْكَارِ اَسْتِ وَ لَكِنْ قَوْلِ خُدَايِ تَعَالَى: قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ دَلَالَتِ مِي كَنْدِ بَرِ اَيْنِ كِهْ مَقْصُوْدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ اَيْنِ اَسْتِ كِهْ كِشْتَنِ اَنْ مَرْدِ كِهْ اَزْ مَنِ صَادِرِ شَدَّ كَارِ شَيْطَانِ اَسْتِ.

و این معنا منافات با اعتقاد شیعه و عصمت انبیا علیهم السلام ندارد زیرا انبیا علیهم السلام معصوم از گناهان هستند.

نه از ترک اولی و به عبارت دیگر: انبیا معصوم از گناهانی هستند که نسبت به غیر آنان گناه است، نه از گناهانی که نسبت به خود انبیا گناه محسوب می‌شود، چه حسنات و نیکی‌های ابرار و نیکان گناهان و سیئات مقرّبین است و توبه‌ی انبیا علیهم السلام از التفات و توجه به غیر خدا می‌باشد.

پس جای تعجب نیست که موسی علیه السلام تعجیل در کشتن کسی را که مستحقّ قتل است بدون ملاحظه مفساد مترتب بر قتل برای خودش گناه حساب کرده و از آن استغفار نماید و نسبت ظلم به خودش بدهد، با این که او مستحقّ قتل بوده و پس از آن که از استغفار فارغ شد و برای ترک اولی استغفار نمود نظر به قوت و نیرویش کرد و گفت: قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ پُرُوْرِدْ گَارَا

نعمتی که به من دادی و آن قوت و نیرویی است که توانستم با مشت کسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۳

را بکشم.

فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ دیگر هیچ وقت مجرمین را یاری نخواهم کرد چنانچه این بار مجرم را یاری کردم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً پس (در نتیجه) در شهر بیم‌ناک شد چون شایع شده بود که او قبطی را کشته و سبطی دور او جمع شده‌اند.

يَتَرَقَّبُ و منتظر اخباری بود که در حق او از ناحیه‌ی فرعون و قومش برسد.

فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ که ناگهان همان کسی که دیروز از موسی یاری خواسته بود باز

از او فریادرسی خواست به وی گفت: تو دیروز با یک مرد جنگ و نزاع می‌کردی و امروز با یک مرد دیگر جنگ می‌کنی واقعا تو

آدم ندانم کاری هستی! فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبِطِشَ بِاللَّذِي هُوَ عِيدُو لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ بعضی

گفته‌اند:

وقتی موسی علیه السلام به سبطی گفت تو سخت گمراهی سبطی تصمیم گرفت موسی علیه السلام را اذیت کند و گفت من تو را

حتما اذیت و آزار خواهم نمود، وقتی موسی خواست دست به قبطی دراز کند سبطی گمان کرد که موسی می‌خواهد به او دست

دراز کند، پس اسرائیلی گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی همان طور که دیروز کسی را کشتی؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۴

بعضی گفته‌اند: قبطی این سخن را گفت.

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ وَآيَا مِي خَوَاهِي كِه دَر اَيْن

سرزمین ستمگر و زورگو باشی و نمی‌خواهی صلح جو باشی؟ در این وقت مردی از دورترین نقطه‌ی شهر آمد.

يَسْرِعِي او با عجله می‌آمد و در حرکت سرعت داشت مطلب از این قرار بود که خبر کشتن قبطی به فرعون رسید و فرعون پس از

مشورت دستور کشتن موسی علیه السلام را داد و شخصی را به دنبال موسی و برای پیدا کردن او فرستاد آن شخص پسر عموی

فرعون یا پسر عموی موسی علیه السلام بود، او مؤمن آل فرعون بود، که مؤمن بود و ایمانش را ششصد سال مخفی کرده بود، او

خزانه دار فرعون، نام او حزقیل بود، بعضی نام او را شمعون و برخی سمعان گفته‌اند.

قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ گفت ای موسی فرعونیان با هم مشاوره می‌کنند که تو را بگیرند و بکشند.

لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ تو از سرزمین مصر خارج شو.

إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ که من از خیر خواهان توام.

۱. امام فخر رازی و شیخ طوسی معتقدند قبطی اعتراض کرد و گفت: می‌خواهی مرا بکشی ولی ابن عباس و اکثر مفسرین از جمله

ابو الفتوح رازی اعتراض را به سبطی نسبت می‌دهند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۵

پس موسی ترسان و نگران بیرون شد و گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده.

آیات ۲۲-۳۵

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۲ تا ۳۵] ص: ۱۴۵

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْذِنِي فَمَا أَجْزِيكَ أَجْرًا مِمَّا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُمْ قَالَ إِنِّي أَشَقُّ عَلَيْكَ قَالَ ارْجِعِي إِنِّي لَوَدِدْتُ فَاتِيكُم مِمَّنْ سَأَلَ عِلْمًا مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْتُبَنَّ لَكُم مِمَّا سَأَلْتُم بِهَذَا الْكُتُبِ وَأَسْأَلُ عَنَّا قَوْمًا يَكْتُمُونَ مَا أُكْتُمُوا بِهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهُم مِمَّا كُنَّا نَعْمُرُهُمْ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶)

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلِينَ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸) فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَرُؤَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخَرُّجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَنْشُدُ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصْعَلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۶

ترجمه ص: ۱۴۶

و چون رو به سوی مدین نهاد، گفت باشد که پروردگار مرا به راه راست راهنمایی کند.

و چون به آبشخور مدین رسید، پیرامون آن گروهی از مردم را یافت که [اغنام خویش را] آب می‌دادند و از پس ایشان دو زن را یافت که [چارپایان خود را] جمع و جور می‌کردند. [موسی] گفت: کار و بار شما چیست؟ گفتند: ما [به چارپایان خود] آب نمی‌دهیم تا آن که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۷

شبانان [چارپایان خود را از آبشخور] باز گردانند، پدر ما پیری فرتوت است.

سپس برای آنها [چارپایان را] آب داد، آنگاه رو به سایه آورد و گفت: پروردگارا من به هر خیری که برایم بفرستی نیازمندم. سپس یکی از آن دو، در حالی که با شرم و آزرم گام بر می‌داشت، به نزد او آمد و گفت: پدرم شما را دعوت کرده است که پاداش آبدهی‌ات را برای [چارپایان] ما به شما بدهد، و چون [موسی] به نزد او آمد و برای او داستانش را بیان کرد، [شعیب] گفت، مترس که از قوم ستمکار نجات یافتی.

یکی از آن دو [دختر] گفت: پدر جان او را [با دستمزد] به کارگیر چرا که بهترین کسی که می‌توانی به کار بگیری [اوست که] توانای درستکار است.

[شعیب به موسی] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، در قبال این که [به جای کابین] هشت سال برای من کار کنی، اگر آن را به ده سال پایان دادی، میل خودت است، ولی من نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم، که اگر خدا بخواهد، مرا از درستکاران خواهی یافت.

[موسی] گفت: این بین من و بین شما باشد که هر کدام از دو مدّت را به سر بردم، از من زیاده خواهی نشود، خداوند بر آنچه می‌گوییم ضامن [و شاهد] ماست.

و چون موسی مدّت [مقوّر] را به سر برد و خانواده‌اش را [همراه خود] برد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده‌اش گفت: صبر کنید، من [از دور] آتشی می‌بینم، شاید از آنجا برای شما خبری یا پاره‌ی آتشی بیاورم، باشد که گرم شوید. و چون به نزدیک آن [آتش] آمد، از کرانه‌ی وادی ایمن، در جایگاه متبرّک، از درخت ندا داده شد که ای موسی من خداوندم پروردگار جهانیان.

و عصایت را ببنداز. چون [انداخت و] آن را نگرست که می‌جنید گویی که ماری بود، پشت کرد [و پا به فرار گذاشت] و برنگشت، [گفته شد]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۸

ای موسی روی به این سو کن و مترس، تو از ایمانی.

دستت را در گریبان کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری [پسی] بیرون آید و بازوی خود را از ترس جمع کن، [و بدان که] این دو، دو برهان از سوی پروردگارت هستند برای فرعون و بزرگان قومش، که ایشان قومی نافرمان هستند.

[موسی] گفت: پروردگارا من یکی از ایشان را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند.

و برادرم هارون از من گشاده زبان‌تر است، او را یاور من بفرست که به صدق من گواهی می‌دهد که من می‌ترسم مرا دروغگو بدانند.

فرمود: زودا که تو را با [پیوستن] برادرت نیرومند سازیم و به شما دو تن سلطه‌ی دهیم که با معجزات ما [که همراه شماست] دستشان به شما نرسد، شما و هر کس از شما پیروی کند پیروزید.

تفسیر ص: ۱۴۸

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ وَوَقْتِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ سَوَى مَدْيَنَ تَوَجَّهَ كَرَدَ كَقَت:

باشد که پروردگارم مرا به راه راست در دین و دنیا هدایت کند.

مدین تحت سلطنت و قلمرو فرعون نبود و آنجا به نام مدین فرزند ابراهیم نامیده شده است.

بعضی گفته‌اند: بین او و مدین سه روز راه فاصله بود و بعضی گفته‌اند: هشت روز.

و موسی راه را بلد نبود، لذا می‌گفت: باشد که پروردگارم مرا به راه راست هدایت نماید و شاید او طالب شعیب بود و مدین را جهت ملاقات شعیب انتخاب کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۴۹

و بعضی گفته‌اند: موسی علیه السلام جای مشخص و معینی را قصد نکرده بود و اتفاقاً راه مدین را پیش گرفت.

و بعضی گفته‌اند: فرشته‌ای راه مدین را به او نشان داد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَوَقْتِي بِهِ آبِ مَدْيَنَ رَسِيدٌ، يَعْنِي چاهي که از آن آب می‌بردند.

وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَشْقُونَ فِي كِنَارِ آن چاه مردمی را دید که به حیوانات خود آب می‌دادند.

وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ دو دختر را دید که گوسفندان را از آب مانع شده‌اند.

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ كَقَت چرا گوسفندان شما را از ورود به آب منع می‌کنند؟

قَالَتَا لَا نَسْقِي آن دو گفتند: ما گوسفندانمان را هنگام ازدحام و شلوغی آب نمی‌دهیم.

حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ لَفْظَ يُصْدِرُ از باب افعال و از ثلاثی مجرد خوانده شده است.

آن دو گفتند: ما منتظر زیادی و اضافی آب هستیم که با آن گوسفندانمان را سیراب سازیم و ما نمی‌توانیم از چاه آب برداریم. وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ پدر ما پیر است و نمی‌تواند خودش متصدی آب دادن باشد. فَسَقَى لَهُمَا پس موسی علیه السلام به گوسفندان آنان آب داد.

بعضی گفته‌اند: سنگی بر روی آن چاه بود که کمتر از ده نفر نمی‌توانستند آن را بردارند و موسی علیه السلام به تنهایی آن سنگ را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۰

برداشت و درخواست دلو از آنان کرد.

دلوی به او دادند که کمتر از ده نفر نمی‌توانستند با آن آب بکشند و گفتند: اگر می‌توانی آب بکش، موسی علیه السلام به تنهایی آب کشید و با یک دلو آنها را سیراب کرد، در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود. ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ سِيسُ به سایه‌ای روی آورد در حالی که گرسنه بود گفت:

رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ پروردگارا برایم هر خیری که فرستی بدان نیازمندم، که مقصود از خیر گرسنگی است که باعث می‌شود انسان غذا طلب کند و بقای زندگی انسان با غذاست و اگر گرسنگی نباشد غذا طلب نمی‌کند، در نتیجه نمی‌تواند زندگی و عبادت کند، مریض می‌شود و محتاج به معالجه می‌گردد. [فقیر] محتاج به غذا.

بعضی گفته‌اند: پیامبر خدا از خدا درخواست نیمه نانی کرد که با آن بتواند بایستند.

و از علی علیه السلام آمده است: او از خدا جز نانی که بخورد درخواست نکرد، چون او از گیاهان زمین می‌خورد و سبزی گیاهان از زیر شکمش پیدا بود و دیده می‌شد، چون شکمش لاغر و بی‌گوشت شده بود «۱».

پس خداوند دعای او را مستجاب کرد، چه بعد از آن که

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۴۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۱

دختران شعیب زود به خانه برگشتند شعیب از آنان سبب زود برگشتن را پرسید آنان داستان را تعریف کردند، پس شعیب به یکی از آنان گفت: موسی علیه السلام را فرا بخوان، آن دختر پیش موسی علیه السلام رفت چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْثِيًّا عَلَىٰ اسْتِخْيَاءٍ يُكِي از دختران با حیا و شرم راه می‌رفت به نحوی که نمی‌توانست حرف بزند و نمی‌توانست در میان مردان آن چنان که باید، راه برود.

قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَفَقْتِ لَنَا و به موسی علیه السلام گفت: پدرم تو را می‌خواهد تا مزد آب کشیدن را بدهد موسی علیه السلام از این سخن خوشش نیامد و خواست به دنبال آن دختر نرود، ولی ترس و گرسنگی او را مجبور به متابعت از دختر نمود و بالاخره با دختر راه افتاد، باد گاهی لباس دختر را بالا می‌زد و بدن او برای موسی آشکار می‌شد.

گاهی موسی علیه السلام از او روی بر می‌گردانید و گاهی چشمانش را می‌بست، تا آن که گفت: ای کنیز خدا تو از پشت سر من راه بیا و راه را با انداختن سنگ ریزه به من نشان بده، که ما از قومی هستیم که پشت زنان را نگاه نمی‌کنند.

وقتی موسی علیه السلام بر شعیب علیه السلام وارد شد شعیب علیه السلام آماده شام خوردن بود، به موسی علیه السلام گفت: ای جوان بنشین و شام بخور، موسی علیه السلام به او گفت: پناه به خدا می‌برم.

شعیب علیه السلام گفت: چرا مگر گرسنه نیستی؟ گفت: چرا، گرسنه‌ام، ولی می‌ترسم این شام عوض سیراب کردن و آب کشیدن ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۲

من باشد و من از خانواده‌ای هستم که چیزی از عمل آخرت را به مقدار زمین پر از طلا نمی‌فروشیم.

شعیب علیه السلام به او گفت: نه به خدا سوگند ای جوان، این شام بدان جهت نیست، بلکه عادت من و پدران من چنین است که میهمان را عزیز می‌داریم و به او طعام می‌دهیم.

پس موسی علیه السلام مشغول خوردن شد و سپس داستان خود را تعریف کرد، چنانچه خدای تعالی فرمود:

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ شَعِيبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُ:

لَا تَحْخَفْ نَجْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ نترس که از قوم ستمگر نجات پیدا کردی، چون سرزمین ما در مملکت فرعون نیست. قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ يَكِي از دختران گفت:

ای پدر او را برای چرانیدن گوسفندان اجیر نما.

إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ که بهترین کسی است که اجیرش کردی قوی، نیرومند و درستکار است.

عوض ضمیر اسم ظاهر آورد تا دلالت بر دو صفت بکند که سبب استیجار موسی علیه السلام شده‌اند.

شعیب گفت: قوی بودنش را با برداشتن سنگ از روی چاه که کمتر از ده نفر نمی‌توانستند بردارند و با کشیدن دلو آب که کمتر از ده نفر نمی‌توانند آن را بکشند فهمیدی، ولی امانت و درستکاری او را چگونه فهمیدی؟

دختر گفت: من جلو او راه می‌رفتم که او به من گفت: از پشت سرم بیا و راه را با سنگ ریزه به من نشان بده، ما از قومی هستیم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۳

که در پشت زنان به آنان نگاه نمی‌کنند و من امانت و درستکاری او را از اینجا شناختم.

وقتی دختر این را گفت میل و رغبت شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام فزونی گرفت.

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِخْدَى ابْنَتِي هَاتِيْنِ عَلِي أَنْ تَأْجُرْنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَجِدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلِينَ فَصَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ [شعیب به

موسی] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم، در قبال این که [به جای کابین] هشت سال برای من

کار کنی، اگر آن را به ده سال پایان دادی، میل خودت است، ولی من نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم، که اگر خدا بخواهد، مرا از

درستکاران خواهی یافت. [موسی] گفت: این بین من و بین شما باشد که هر کدام از دو مدت را به سر بردم، از من زیاده خواهی

نشود و خداوند بر آنچه می‌گوییم ضامن [و شاهد] ماست.

آن دو سال جزو مهریه و صداق نیست، بلکه آن را از باب لطف و تفضل قرار می‌دهم.

بعضی گفته‌اند: اصلاً کار کردن مهریه دختر نبوده، بلکه نکاح

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۴

به مهر مخصوصی واقع شده بود و چند سال کار کردن شرط عقد بود و بعضی گفته‌اند: مهر همان بود و آنچه که در اخبار ماست

دلالت می‌کند بر این که همین کار کردن مهر بوده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: علی علیه السلام فرمود: امروز در اسلام نکاح با اجیر شدن جایز نیست، بدین گونه که بگوید:

من نزد تو چنین و چنان (کار) می‌کنم به شرط آن که تو خواهر یا دختری را به من تزویج کنی.

علی علیه السلام فرمود: این عقد حرام است، چه مهریه برای خود آن دختر است و او سزاوارتر به مهریه می‌باشد «۱».

به این مضمون اخبار فراوان دیگری وجود دارد و در اخبار ما وارد شده: دختر نکاح شده کوچکترین آن دو بود، او همان دختری

است که گفت: پدرم تو را فرامی‌خواند و گفت: ای پدر او را اجیر کن که او قوی و امین است.

و موسی علیه السلام بیشترین مدت را ایفا نمود.

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ در حدیثی آمده است:

موسی علیه السلام پس از ده سال چوپانی کردن برای شعیب علیه السلام گفت: من باید به وطنم و نزد مادر و خانواده‌ام برگردم، چه چیزی نزد شما دارم؟

گفت: هر یک از گوسفندان من در این سال گوسفند سیاه و سفید بزاید مال تو باشد.

۱. الصّافی ج ۴ ص ۸۸ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۴۲۳ ح ۴۴۷۱. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۵

موسی علیه السلام هر وقت می‌خواست گوسفند نر بر ماده ارسال کند به عصایش تکیه می‌داد و مقداری از پوست عصا را می‌کند و مقداری را باقی می‌گذاشت، آن را در وسط خوابگاه و چراگاه گوسفندان قرار داد و یک پارچه و پوشش دو رنگ روی آن انداخت، سپس گوسفند نر را بر آنها می‌فرستاد تا با ماده جفت‌گیری کنند، پس در آن سال گوسفندان جز دو رنگ نزیادند، چون یک سال کامل شد موسی علیه السلام زنش را با خود برداشت و شعیب علیه السلام از پیش خود به آنان اضافه نیز داد، پس وقتی موسی علیه السلام خواست از آنجا خارج شود به شعیب علیه السلام گفت: من یک عصا می‌خواهم که همراه من باشد، عصای پیامبران نزد شعیب علیه السلام بود و همه را به ارث برده و در یک اطاق جمع کرده بود.

پس شعیب علیه السلام گفت: داخل این خانه شو و یک عصا از بین عصاها بگیر، موسی علیه السلام داخل شد و عصای نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام به سوی موسی علیه السلام پریدند و در دست موسی علیه السلام قرار گرفتند، موسی علیه السلام آن عصا را برداشت، شعیب علیه السلام آن عصا را که دید گفت: آن را بر گردان و عصای دیگر بردار، پس موسی علیه السلام آن عصا را برگردانید تا عصای دیگر بردارد همان عصا دوباره به سوی موسی علیه السلام آمد، دوباره آن را برگردانید که همان عصا باز برگشت، تا سه مرتبه این عمل تکرار شد، چون شعیب علیه السلام این قضیه را دید گفت:

برو که خدای تعالی آن عصا را مخصوص تو گردانیده، موسی علیه السلام گوسفندانش را راند و از آنجا به قصد مصر خارج شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۶

وقتی به بیابانی رسید در حالی که خانواده‌ی او همراهش بود سرمای شدیدی همراه باد و تاریکی آنان را در گرفت و شب فرا رسید، موسی علیه السلام نگاه کرد آتشی پدیدار گشت، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ ... تا آخر «۱».

و سَارَ بِأَهْلِهِ شَبَّ فَرَأَسِيدَ و گوسفندانش پراکنده شدند و سرما و باد شدیدی آنان را فرا گرفت و همسرش به درد زاییدن گرفتار شد، موسی علیه السلام در این هنگام آتشی از دور به نظرش رسید چنانچه بعضی گفته‌اند.

آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا بدان که خدای تعالی هر گاه خیر و خوبی بنده‌ای را بخواهد او را ابتدا به سختی‌ها مبتلا می‌کند، که راه چاره‌اش را می‌بندد و راههای امید خیالش را از غیر خدا قطع می‌کند تا آنجا که مجبور شود به سوی خدا توجه کند و با زبان حال یا قال از خدا درخواست نماید و بر حسب استعداد و استحقاقش اجابت می‌کند.

زیرا خداوند دعای مضطرّ را اجابت می‌کند اگر با زبان حال یا قال دعا کند، چنانچه خداوند مقام رسالت را برای موسی علیه السلام خواسته است، پس او را به تاریکی شب، ابر، یخ، سرما، پراکنده شدن گوسفندان، ضع حمل همسر و روشن نشدن چخماق گرفتار کرد تا آنجا که همه‌ی چاره‌های خیالش و راههای امیدش قطع شد و در

۱. الصّافی ج ۴ ص ۸۸ و تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۳۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۷

نتیجه مجبور شد به جهت غیثش توجّه نماید.

چه موسی علیه السّلام وقتی مجبور شد به جهت غیب خویش توجّه کند از جانب طور نفس که همان بقعه‌ی مبارکه است و از جانب راست نفس نوری ظاهر شد به صورت آتشی که از درخت بیرون می‌آید، آن آتش و آن درخت در کوهی ظاهر شد که طور نامیده می‌شود، یا پس از آن طور نامیده شد و بحث از اختلاف در محلّ آن کوه قبلا گذشت. پس وقتی موسی علیه السّلام از جانب طور آتشی را دید به آن توجّه نمود و از وحشت زدگی و ترس آرام شد، (وقتی مطمئن و آرام شد).

قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا بِه خانواده‌اش گفت:

درنگ کنید که من آتشی دیدم، این سخن را به آنان جهت دل‌داری و تسکین بی‌تابی و وحشت‌شان گفت.

لَعَلِّي آتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ شَیْءٍ از آن آتش خبری بیاورم، یعنی خبر راه یا خبر آتش و صاحب آتش یا خبر کسی که با او انس بگیریم یا خبر یک آبادی و آبادانی.

أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ یا قطعه‌ای آتش بیاورم تا گرم شوید.

در لفظ جَذْوَةٌ سه لغت است، که جیم را با سه حرکت خوانده‌اند، آن قطعه از آتش شعله‌ور یا آتش سرخ و گداخته یا قطعه‌ی چوبی است که قسمتی از آن سوخته و آتش شده و قسمت دیگر چوب است و هنوز شعله‌ور نشده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۸

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ وَ چون به نزدیک آن آتش آمد از وادی ایمن، یعنی طرف راست (طرف راست نفس) و ممکن است ایمن وصف از [ایمن] به معنای برکت باشد. «۱»

فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ زَمِينِی که خیر آن زیاد است، چون آن زمین از شام بوده، برکت زمین‌های شام ظاهرست و هم چنین است برکات طور نفس.

و از امام صادق علیه السّلام آمده است: شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ که در قرآن آمده است عبارت از فرات و بقعه‌ی مبارکه‌ی کربلاست «۲».

مَنْ الشَّجَرَةَ بَعْضِی گفته‌اند: آن درخت بر ساحل روئیده بود. اَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ در حدیث ذکر شده که او به سوی آتش آمد که از آن اندکی بر دارد ناگهان درختی را دید که آتش از آن شعله‌ور و ملتهب است و چون نزدیکش رفت (که از آن آتش بگیرد) آتش به سوی او آمد، پس موسی علیه السّلام ترسید و فرار کرد و آتش دوباره بر درخت بازگشت، موسی علیه السّلام دید که آتش به درخت بازگشته برای بار دوم خواست از آن آتش بردارد که آتش به سوی او آمد باز ترسید و فرار کرد و آتش را به حال خود

۱. تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی ج ۲ سوره قصص ذیل همین آیه.

۲. الصّافی ج ۴ ص ۸۹ و تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۳۸ ح ۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۵۹

گذاشت، سپس توجّه نمود در حالی که آتش به درخت بازگشت.

برای بار سوم به سوی آتش رفت که از آن بردارد که آتش به سوی او آمد، این دفعه ترسید و فرار کرد و برنگشت و به عقب نگاه نکرد که خدای تعالی ندا کرد: ای موسی من خدا هستم پروردگار عالمیان.

موسی علیه السلام گفت: دلیل این مطلب چیست؟ خدای تعالی فرمود:

آنچه در طرف راست تو است چیست ای موسی؟ گفت: آن عصای من است، خداوند فرمود: آن را بیافکن ای موسی، موسی علیه السلام آن را انداخت ماری شد که حرکت کرد.

موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد، پس خدای عز و جل ندا کرد: ای موسی آن مار را بگیر و نترس که تو ایمن خواهی بود.

و وجه تکرار این داستان بیشتر از داستانهای دیگر گذشت.

و وجه اختلاف الفاظ مکرر بدان جهت است که حکایت‌ها ترجمه‌ی محکی و حکایت شده‌هاست و ترجمه با الفاظ مختلف ادا می‌شود، یا به جهت کثرت سؤال و جواب و گفتارها در طرف محکی و در هر جا که داستان ذکر شده بعضی از محکی نیز ذکر شده است.

وَ أَنْ أَلْقِيَّ بِيَا فِئْكَنْ، عَطْفٌ بَرُّ أَنْ يَأْمُوسَى اسْت.

عصاک عصایت را پس عصا را انداخت که ازدهایی شد زنده و متحرک.

فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَ چُونِ آن رَا اِنْدَاخْت دِيدَ كِهْ مِي جِنْدِ گُوبِي كِهْ مَارِي بُوْدِهْ بَا چِشْمَانِ سِيَاهِ كِهْ آزَارِ وَ اذْيَتِ نَمِي رِسَانْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۶۰

وَلِيَّ مُدْبِرًا بِهِ اَوْ پِشْتِ كَرْدِ وَ پَا بِهْ فَرَارِ گِذَاشْتِ، تَرَسِيدِنِ مَوْسَى عَلِيهِ السَّلَامِ اَزِ آتَشِ وَ فَرَارِ كَرْدِنِ اَوْ اَزِ آنِ وَ تَرَسِ اَوْ اَزِ مَارِ نَقْصِ نِيَسْتِ، بَلَكِهْ تَرَسِ مَوْسَى عَلِيهِ السَّلَامِ دَرِ چِنِينِ حَالِي كِهْ اَزِ هَمِهِي كَثْرَتِهَا مَنَسَلَخِ شُدِهْ وَ بِهْ مَقَامِ وَحْدَتِ بَا زِ گِشْتِهْ دَلَالَتِ بَرِ كَمَالِ وَ قَدْرَتِ نَفْسِ اَوْ دَرِ مَقَامِ بَشْرِيَّتَشِ دَارْدِ.

زیرا که معلوم می‌شود کثرات زایل نشده و از اهل مملکتش به طور کامل فانی نگشته در حالی که هر کس در چنین حالی از جمیع کثرت‌ها و از جمیع اهل مملکتش فانی می‌شود و حق هیچ یک از کثرت‌ها را حفظ نمی‌کند، حق بشریت ترس و فرار از آتش و مار موذی است.

و حفظ حقوق کثرت‌ها در چنان حال از کامل‌ترین دلیل‌ها بر کمال است.

و هم چنین است مطلب در طلب دلیل بعد از شنیدن اِنِّي اَنَا اللّٰهُ اَزِ دَرِخْتِ.

وَ لَمْ يُعَقَّبْ وَ تَوَجَّهْ بِهْ عَقْبَشِ نَكْرَدِ، (بِهْ عَقْبِ بَرِنِگِشْتِ) بَرِ خِلَافِ آنِ وَ قَتِي كِهْ اَزِ آتَشِ فَرَارِ كَرْدِ.

یا موسی بعضی گفته‌اند: یعنی ندا شد ای موسی.

أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ اِنِّكَ مِّنَ الْاٰمِنِيْنَ بِيَا وَ نَتْرَسِ كِهْ تُو اَزِ آسِيْبِ چِيْزِهَائِ تَرَسِنَاكِ اِيْمِنِ خَوَاهِي بُوْدِ.

اَسْمَلِكُ يَدَاكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ دَسْتِ رَا دَرِ آسْتِيْنِ بِيْرِ نُوْرِي بِيْرُونِ مِي آيْدِ بَدُوْنِ آنِ كِهْ مَرَضِ (بَرِصِ) دَرِ بِيْنِ بَاشْدِ، پَسِ مَوْسَى عَلِيهِ السَّلَامِ دَسْتَشِ رَا دَرِ آسْتِيْنِ فَرُو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۶۱

برد و بیرون آورد، دنیا برای او روشن شد.

وَ اَضْمُمُ اِلَيْكَ جِنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ حَالِ بِهْ خَاطِرِ تَرَسِي كِهْ دَارِي دَسْتِ بِهْ گَرِيْبَانْتِ گِذَارِ تَا تَرَسِ تُو اَزِ بِيْنِ بَرُوْدِ، چِهْ گِذَاشْتِنِ دَسْتِ وَ بَا زِ بَرِ قَلْبِ بِهْ آرَامَشِ وَ رَفْعِ اضْطْرَابِ قَلْبِ كَمَكِ مِي كِنْدِ.

فَذاِنِكَ بَا تَخْفِيْفِ نُوْنِ وَ تَشْدِيْدِ آنِ خَوَانْدِهْ شُدِهْ اسْتِ، يَعْنِي، اِيْنِ دُو: بُرْهَانَ اَزْدِهَائِ شُدِنِ عَصَا وَ يَدِ بِيْضَا وَ بَرِهَانَ اَز:

مِنْ رَبِّكَ پَرُوْرِدِ گَارِ تُوَسْتِ.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ بَا اِيْنِ دُو بَرِهَانَ نَزْدِ فَرَعُوْنِ وَ قَوْمَشِ بَرُوِيْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۶۴

ترجمه ص: ۱۶۴

و چون موسی برای آنان معجزات روشنگر ما را آورد، گفتند: این جز جادوی بر ساخته نیست و ما در حق نیاکانمان چنین چیزی نشنیده‌ایم.

و موسی گفت: پروردگارم داناتر است که چه کسی از سوی او رهنمود آورده است، چه کسی نیک سرانجامی دارد؟ آری ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

و فرعون گفت: ای بزرگان برای شما خدایی جز خود نشناخته‌ام، ای هامان برای من آتش بر گل برافروز [آجر بپز] و برای من برجی [بلند] برآور، باشد که به خدای موسی پی ببرم، من او را از دروغگویان می‌دانم،

او و سپاهیانش به ناحق در روی زمین استکبار ورزیدند، و پنداشتند که ایشان به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند

آنگاه او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را به دریا رها کردیم، سپس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بوده است؟

و آنان را پیشوایانی خواندیم که به سوی آتش دوزخ دعوت می‌کنند، و روز قیامت یاری نمی‌یابند.

و در این جهان، لعنتی گریبانگیرشان کردیم و در روز قیامت هم ایشان از نفرین زدگان هستند.

و به راستی پس از آن که نسلهای نخستین را نابود کردیم به موسی کتاب آسمانی دادیم که روشنگریهای برای مردم و رهنمود و رحمت بوده باشد که پند گیرند.

و تو در جانب غربی [کوه طور] نبودی آنگاه که با موسی کار [رسالت] سپری کردیم و تو از گواهان نبودی.

ولی ما [در این میان] نسلهایی پدید آوردیم و روزگار بر آنان دراز شد و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی که آیات ما را بر ایشان بخوانی ولی ما فرستندگان [پیامبران] بودیم

و تو در جانب [غربی کوه] طور نبودی آنگاه که ندا در دادیم ولی این [وحی] رحمتی از سوی پروردگار توست که قومی را که پیش از تو هشدار دهنده‌ای به سویشان نیامده است، هشدار دهی باشد که پند بگیرند.

و اگر نبود که به خاطر کار و کردار پیشینشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۶۵

مصیبتی به آنان رسد، می‌گفتند: پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟.

تفسیر ص: ۱۶۵

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ لَفِظ (باء) در بآيَاتِنَا برای تعدی یا برای مصاحبت است، مقصود از آیات، عصا و ید بیضاست و جمع آیات برای این است که در هر یک از آن دو دلالت‌های متعددی بر صدق موسی علیه السّلام در رسالتش و بر توحید خدا وجود

دارد، یا مقصود آن دو نشانه با اضافه کردن حجّت‌های دیگری می‌باشد که دلالت بر صدق موسی علیه السّلام می‌کند.

قالوا از راه جهل و عناد گفتند:

ما هذا إِلَّا سِحْرٌ این جز سحر نیست.

بیان سحر و تحقیق آن در سوره بقره ذیل آیه‌ی: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ گذشت.

مُفْتَرَى و بر خدا افترا زده شده است.

و اگر دومی باشد امامی است که اهل مملکتش را به آتش فرا می‌خواند، مثلاً اگر در یک کاسه ترید شریکی داشته باشی و خودت گرسنه باشی و ترید برای تو و شریکت کفایت نکند، یا در کاسه چیز لذیذی باشد و آن چیز لذیذ برای هر دوی شما کافی نباشد، تو بخواهی بیشتر از شریکت نخوری، بلکه می‌خواهی یا مساوی با شریکت بخوری یا کمتر از آن یعنی او را بر خودت ترجیح دهی و ایثار کنی، مقصودت از این کار خودنمایی و خودستایی و چیزهای دیگر از اغراض نفس نباشد تو از قسم اول خواهی بود و اگر چنین نباشی از قسم دوم.

من برادرانم و خود را توصیه می‌کنم که هنگام هر فعلی از ذکر خدا غافل نشوید، که اگر شما هنگام فعل متذکر خدا شوید برای شما تذکر امر خدا و تقدیم آن بر امر خودتان ممکن می‌شود و گر نه نفس‌های شما بر شما غلبه می‌کند و امر نفس را بر امر خدا مقدم می‌دارد و روی همین جهت است که گفته شده: بالاترین مراتب ذکر تذکر امر و نهی خدا در هنگام هر فعل و ترک است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۱

و يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ و اینان روز قیامت یاری نمی‌شوند، چون در آن روز یاری کردن منحصر بر خداست، و آنان چون به توسط خلفای خدا به خدا متصل نیستند، خدا و خلفا او را انکار کرده‌اند دیگر یاری نمی‌شوند.

و أَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةُ لَعْنَةُ عِبَارَتِ اسْتِ از طرد از رحمت یا گفتن: خدایا آنان را لعن کن.

و قول خدای تعالی: فِي هَذِهِ الدُّنْيَا اگر حال از مفعول باشد معنای آن این است که به دنبال و پشت سر آن کفار طرد از رحمت یا لعنت لعن کنندگان را قرار دادیم در حالی که آنان در زندگانی دنیا هستند.

این معنای به قرار گرفتن در مقابل آنچه که می‌آید موافق تر است و اگر فِي هَذِهِ الدُّنْيَا متعلق به أَتَّبَعْنَاهُمْ یا به لَعْنَةُ یا حال از لَعْنَةُ باشد معنای آیه این است که پشت سر آنان لعنت قرار دادیم.

بدون تعرض به این که در دنیا باشند یا در آخرت.

و يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ و روز قیامت هم ایشان از نفرین زدگان هستند.

کنایه از عدم شمول رحمت خدای تعالی نزول غضب خدای تعالی بر آنان در روز قیامت است.

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ نُبُوتَ و رسالت و احکام آن دو، یا تورات را به موسی علیه السلام دادیم.

مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى و آن پس از آن بود که نسلهای نخستین را نابود کردیم مانند قوم نوح و هود و صالح و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۲

ابراهیم و شعیب علیهم السلام، یا مقصود از قرون فرعون است، چه آنان امت‌های متعددی بودند که با غرق هلاک شدند.

بَصَائِرٍ و لَفْظِ بَصَائِرٍ جمع بصیرت به معنای حجت است، زیرا حجت چیزی است که قلب با آن می‌بیند و بصائر حال یا بدل از الْكِتَابِ است.

لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: خداوند قومی و نه قرنی و نه امتی و نه اهل قریه‌ای را از وقتی که تورات نازل شده است در روی زمین به عذاب آسمانی عذاب نکرده به جز اهل قریه‌ای که به صورت میمون مسخ شدند.

آیا نمی‌بینی که خدای تعالی می‌فرماید: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ... تا آخر آیه «۱» و مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ و تو در جانب کوهی که به نام طور است نبودی، یا صحرايي که در آن صحرا کوه طور است و نسبت به تو یا به موسی علیه السلام جانب غرب واقع شده است نبودی چه کوه طور بنا بر آن قولی که در شام باشد نسبت به مکه و مدینه و نسبت به مصر و مدین جانب غربی می‌شود، یا معنای آیه این است که تو در جانب طرف غربی طور نبودی.

إِذْ قَصَّيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ مَا أَمَرَ نُبُوتَ را به موسی علیه السلام رساندیم در وقتی که پس از بازگشت به مصر از او خواستیم تا

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۵۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۳

پیامبر باشد یا امر تورات و الواح آن را در طور به او دادیم، یا امر نور ولایت را به او دادیم در وقتی که کوه زیر و رو و متلاشی شد و موسی علیه السّلام بیهوش گشت و قوم او هفتاد نفر به هلاکت رسیدند، که همه‌ی اینها از اخبار غیبی است که جز از طریق وحی یا اخبار کسی که شاهد قضایا بوده علم به آنها پیدا نمی‌شود.

وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ تُو شَاهِد قَضَايَا نُبُودِي كَه بَا دِين وَ مَشَاهِدَه بَه أَنَهَا عِلْم دَاشْتَه بَاشِي.

وَلَكِنَّا أَتْنَانَا وَ لَكِن مَا أَن رَا بَه تُو وَحِي كَرْدِيم تَا هِمَانَطُور كَه وَاقِع شُدَه بَدَانِي دَر حَالِي كَه اَيْن قَضَايَا رَا تُو مَشَاهِدَه نَكْرَدِي، اَز كَسِي كَه مَشَاهِدَه كَرْدَه بَاشَد نَشْنِيدِي وَ اَز كَسِي كَه خَبَر صَحِيح بَدَهْد نِيَز نَشْنِيدِي، چُون مَا قُرُونًا اَمْت هَاي بَسِيَار وَ پَشْت سَر هَم خَلَق كَرْدِيم.

فَتَطَاوَلْ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ رُوز گَار بَر أَنَان دَرَاز شَد اَز كَسَانِي كَه شَاهِد قَضَايَا بُوْدَه اِنْد كَسِي نَمَانَدَه وَ نِيَز اَز كَسَانِي كَه اَخْبَار صَحِيح وَ اَطْلَاع دَقِيَق دَارِنْد، تَا بَه تُو خَبَر بَدَهْد وَ اَخْبَار بَه طُور صَحِيح وَ وَاقِعِي بَاقِي نَمَانَدَه، بَلَكَه تَغْيِير پيدا كَرْدَه وَ مَنحَرَف شُدَه اِسْت. پَس عِلْم تُو بَه أَن (اَخْبَار) جَز اَز طَرِيق وَحِي نَمِي تُوَانَد صَحِيح بَاشَد.

پس آنچه که استدراک شده در حقیقت وحی آن اخبار است، پس وحی حذف شده و ادات استدراک بر علت اثبات وحی داخل شده است.

وَمَا كُنْتُ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ وَ تُو دَر مِيَان اَهْلِ مَدْيَن يَعْنِي قَرِيَهِي شَعِيْب عَلَيْهِ السَّلَام سَاكِن نُبُودِي. تَتْلُوا عَلَيْهِمُ آيَاتِنَا كَه آيَات مَا رَا بَر ايشان بَخَوَانِي.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۴

این جمله صفت ثاویاً یا مستأنفه است و بنا بر استیناف ضمیر مجرور به اهل مدین یا به اهل مکه بر می‌گردد و معنای آن این است که تو در اهل مدین نبودی تا اخبار تو ناشی از شهود باشد و کسی هم از اخبار صحیح آنان به تو خبر نمی‌دهد چون زمان طولانی شده و اخبار مندرس و تحریف شده، پس اخبار تو از آنان جز با وحی نیست و وحی جز برای رسول نمی‌شود.

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ وَ لَكِن مَا اَخْبَار پِيشِينِيَان رَا بَرَاي تُو مِي فَرَسْتِيم، پَس اَخْبَار تُو بَه سَبَب وَحِي اَز جَانِب مَاسْت.

و مستدرک در اینجا نیز وحی است، ولی ادات استدراک بر ارسال داخل شده، چون مقصود از وحی کردن همان فرستادن و ارسال است.

وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا أَن هَنگَام كَه مَا مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَام رَا بَا نَدَايِ اِنِّي اَنَا اللّٰهُ نَدَا كَرْدِيم تُو دَر جَانِب طُور نُبُودِي يَا نُبُودِي أَن زَمَانِي كَه نَدَايِ مَا رَا هَفْتَاد نَفَر اَز يَارَان مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَام شْنِيدِنْد، يَا اَنگَا كَه اَمْت تُو رَا نَدَا كَرْدِيم دَر حَالِي كَه أَنَان دَر اصْلَاب مَرْدَان وَ رَحْم هَاي زَنان بُوْدِنْد، چنانچه می‌آید.

وَلَكِن وَ لَكِن پُرُور دِگَار تُو اَيْن مَطْلَب رَا بَه تُو خَبَر دَاد.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ تَا بَه سَبَب اَيْن خَبَر هَشْدَار دَهِي، يَا دَلِيل بَر رَسَالْت تُو بَاشَد تَا بَعْد اَز نُبُوت وَ رَسَالْت بَه هَشْدَار مَرْدَم بِيَرْدَايِي.

قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ تَا تُو قَوْمِي رَا بِيَم (هَشْدَار) دَهِي كَه قَبْل اَز تُو بِيَم دَهْنَدَه اِي بَرَاي أَنَان نِيَامَدَه، چُون أَنَان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۵

در زمان فترت و نبود آثار انبیای پیشین بوده‌اند.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شَايِد أَنَان مَتَذَكَّر بَه مَبْدَأ وَ مَعَاد وَ ثَوَاب وَ عَقَابَشَان بَاشِنْد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: وقتی که خدای تعالی موسی بن عمران را مبعوث نمود و او را به عنوان نجات دهنده انتخاب کرد، دریا را برای او شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او داد و موقعیت و جای خود را نسبت به پروردگارش دید، گفت: پروردگارا مرا به کرامتی اکرام نمودی که هیچ احدی را قبل از من به آن کرامت اکرام نکردی. پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من برتر از جمیع ملائکه و جمیع خلق من است؟ موسی علیه السلام گفت:

پروردگارا اگر محمد صلی الله علیه و آله نزد تو از جمیع خلقت گرامی تر است آیا در آل پیامبران برتر از آل من وجود دارد؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری آل محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع آل پیامبران مانند فضل محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع مرسلین است؟

پس موسی علیه السلام گفت: اگر آل محمد صلی الله علیه و آله چنین است آیا در امت‌های انبیا علیهم السلام نزد تو برتر و افضل از امت من هست؟ که بر امت من از ابر سایه افکندی و من و سلوی بر آنان نازل کردی و دریا را شکافتی. پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری امت محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع امت‌ها مانند فضل محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع خلق من است؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۶

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا کاش من آنان را می‌دیدم، خدای تعالی به او وحی کرد: یا موسی و امت محمد صلی الله علیه و آله را هرگز نخواهی دید، چون وقت ظهور آنان نیست، لیکن در آینده آنان را در بهشت خواهی دید، در بهشت‌های عدن و فردوس در حضور محمد صلی الله علیه و آله می‌بینی که در نعمت‌های بهشتی می‌چرخند و در خیرات بهشت خوشحال می‌شوند، آیا دوست داری کلام آنان را به تو بشنوانم؟

موسی علیه السلام گفت: بلی الهی. خدای متعال فرمود: در محضر من بایست و کمرت را ببند و مانند عبد ذلیل که در جلو پادشاه بزرگ می‌ایستد بایست، پس موسی علیه السلام چنین کرد.

آنوقت پروردگار عزّ و جلّ ندا کرد: ای امت محمد صلی الله علیه و آله، همه‌ی آنان جواب دادند در حالی که در اصلاّب پدران و در ارحام مادرانشان بودند و گفتند: [لئیک لئیک لا شریک لک لئیک انّ الحمد و النعمه و الملک لک لا شریک لک].

نبی صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی این اجابت را شعار حج کننده‌ها قرار داد، سپس پروردگار عزّ و جلّ ندا کرد: ای امت محمد صلی الله علیه و آله حکم من بر شما چنین است که رحمت بر غضبم پیشی گرفته و عفو قبل از عقاب من است، من دعای شما را اجابت کردم قبل از آن که دعا کنید و به شما عطا نمودم قبل از آن که درخواست نمایید و هر کس مرا ملاقات کند با شهادت لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنّ محمدًا عبده و رسوله و محمد در اقوالش صادق و در کارهایش محقّ است و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی او پس از او و ولی اوست و طاعت او لازم است، همان طور که طاعت محمد صلی الله علیه و آله لازم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۷

است و اولیای خدا که طاهر و مطهر انتخاب شده‌اند دارای عجایب آیات خدا و دلایل حجّت‌های او بعد از علی و محمد صلی الله علیه و آله هستند اولیا او بوده و مرا چنین ملاقات کند او را داخل بهشت خود می‌کنم اگر چه گناهانش مانند کف دریا باشد.

نبی صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید فرمود: ای محمد تو در جانب طور نبودی که امت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خدای تعالی به محمد گفت: بگو: حمد می‌کنم خدای را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلتی که مخصوص من گردانیده و خداوند به امت محمد فرمود: بگویید: حمد خدایی را که پروردگار

عالمیان است بر این فضیلت‌ها و برتری‌ها که ما را به آنان مخصوص گردانیده است «۱».

وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

وإذا يُتلى عليهم قالوا آمنا به إنه الحقُّ من ربنا إنا كنا من قبله مسلمين (۵۳) أولئك يؤتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بما صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِيئَةُ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَجَعُوا اللَّغْوَ اعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سِلامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶) وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۷۹

ترجمه ص: ۱۷۹

و چون از جانب ما حق به سوی آنان آمد گفتند: چرا او [محمد صلی الله علیه و آله] را نظیر آنچه به موسی داده بودند، نداده‌اند؟ آیا آنچه را که پیشتر به موسی داده شده بود، انکار نکردند؟ گفتند: این دو [تورات و قرآن] جادوهایی هستند که از همدیگر پشتیبانی می‌کنند، و گفتند ما همه‌ی آنها را منکریم.

بگو:

اگر راست می‌گویید کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو راهنما تر باشد، تا از آن پیروی کنیم، اما اگر پاسخت را ندادند پس بدان که ایشان از هوی و هوسهایشان پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از کسی که بدون رهنمود

الهی از هوای نفس خویش پیروی کند؟ بی گمان خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

و برای آنان سخن در سخن پیوستیم باشد که پند گیرند.

کسانی که پیش از آن به ایشان کتاب آسمانی داده بودیم، به آن ایمان می آورند.

و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند: به آن ایمان داریم، آن حقّ و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از آن اهل تسلیم [و باور] بوده ایم.

اینانند که به خاطر صبری که ورزیده‌اند پاداششان دوبار داده شود، بدی را با نیکی دفع کنند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند

و چون سخن لغوی بشنوند از آن روی برمی گردانند و گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما، سلام بر شما، ما با نادانان کاری نداریم.

تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی، بلکه خداوند است که هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به رهیافتگان داناتر است.

و گویند: اگر همراه تو از هدایت پیروی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۰

کنیم، از سرزمینمان ربوده و رانده شویم، [بگو] آیا آنان را در حرمی امن جای نداده ایم که فرآورده‌های هر چیز- که روزی‌ای از جانب ماست- [جمع و] به سوی آن ارسال می گردد؟ ولی بیشترین‌های آنان نمی دانند.

تفسیر ص : ۱۸۰

اشاره

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا وَقَتِي رَسُولٍ يَا رَسُولِ يَا رَسُولِ أَوْ يَا كِتَابٍ يَا مَعْجَزَاتِ اش از نزد ما آمد به دماغشان برخورد و از قبول رسالتش استکبار نمودند.

قالوا و در مقام ردّ رسالت رسول گفتند: لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ چرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله معجزات روشن و ظاهر داده نشده مانند ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریا، یا همه‌ی کتاب یک مرتبه بر او نازل نشده است.

أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلِ آيَا أَنَا مِنْ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قبول کردند، یعنی معجزات موسی علیه السّلام را از محمّد صلی الله علیه و آله درخواست می کنند ناشی از صدق نیت و طلب دلیل نیست، بلکه این درخواست محض سرکشی و استکبار از قبول است، چون پیشینیان اینها از موسی علیه السّلام قبول نکردند، اینها نیز هم سنخ آنان هستند، پس اگر محمّد صلی الله علیه و آله مثل معجزات موسی علیه السّلام را هم بیاورد این مردمان قبول نخواهند کرد، یا معنای آیه این است که این کفار قریش موجود آیا به معجزات موسی علیه السّلام کافر نشدند؟

قالوا پیشینیان گفتند: (ساحران) موسی و هارون علیهما السّلام جادو گرند.

و لفظ سِحْرَانِ سِحْرَانِ خوانده شده تا مبالغه باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۱

و این کفار موجود نیز گفتند: محمّد صلی الله علیه و آله و موسی علیه السّلام جادو گراند، یا کتاب آن دو جادو است. تَظَاهَرَا هر

دو گروه به همدیگر کمک کردند، یا هر دو تطابق نمودند.

وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ نَّكَرْنَا مِثْلَهُ لَمَّا جَاءَنَا وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

قُلْ بِهِ إِنه‌ها که هم سنخ گذشتگان‌شان هستند، یا به موجودین از کفار قریش بگو:

فَأْتُوا بَكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهُمْ كَذَبُونَ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

تو می گویم همسایه بشوند] می‌باشد، گر نه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون این آزمایش نیز عالم و آگاه است. أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

- ضرب المثل عربی معروف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۲

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ لَفِظِ [باء] برای سببیت یا برای مصاحبت است، ظرف مِّنَ اللَّهِ بیان پیروی از هوی است، منظور این است که اینان بدان جهت از هوی و هوس پیروی می‌کنند که هدایت نشده‌اند، یا تقیید است، یعنی پیروی از هوی و هوس گاهی برخاسته از هدایت و امر خدا و خلفای بوده و مصاحب و همراه با آن است و گاهی برخاسته از غیر امر خدا و خلفای او می‌باشد، زیرا همه‌ی افعال که موافق با مقتضیات نفوس است بالاخره صاحبان آنان به وجهی پیروی از هوی نفس خویش کرده‌اند.

پس اگر در این پیروی ناظر به خدا و امر خلفای خدا باشند، با وجودی که از هوی نفس پیروی کرده‌اند طبق رهنمود خدایی بوده است (مانند اجرای شهوت نفس و غضب در چهارچوب شریعت) و گر نه پیروی هوی نفس بدون هدایت الهی نموده‌اند، (مانند اجرای شهوت و غضب در بیرون از حدود شریعت) پس ای برادران من از غفلت امر الهی در کارهایتان بر حذر باشید تا مصادیق قول خدای تعالی: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ نباشید.

از امام کاظم علیه السلام در این آیه آمده است: یعنی کسی که دینش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۳

را با رأی خودش و بدون امامی از ائمه هدی برگرفته باشد «۱».

و از امام صادق علیه السلام مثل این روایت وارد شده است «۲».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا جَمَلَةً حَالِيَةً ۚ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ وَمَا نَكُرُّهُ وَنَكُرُّ كَمَا كُنَّا يَعْمَلُونَ

چون قابلیت ندارند و قبول نمی‌کنند و گر نه به حال خود رها نمی‌کردیم و گفتار خویش را بر ایشان رساندیم.

لَهُمَّ الْقَوْلَ كَفْتَارَ خُودِ رَا دَر اِحْكَامِ، مَوَاعِظِ، نَصَائِحِ، عِبْرَتِهَا، وَعَدِهِ وَوَعِيدِهَا بِرِ اَنَانِ كُوشَزِدِ كَرْدِيمِ، بَلَكِه اَقْوَالِ حَقِيقِي رَا كِه جَانَشِينَانِ مَا دَر رُوی زَمینِ هِسْتَنْد بِه اَنَانِ رِسَانْدِيم وَ دَر اِخْبَارِ تَفْسِيرِ بِه اِمَامِ بَعْدِ اَز اِمَامِ شَدِه اِسْتِ.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شَائِدِ مَتَذَكَّرِ اَنچِه كِه بِه نَفْعِ وَ ضَرَرِشَانِ اِسْتِ بَشُونَد وَ بَدُونِ هِدَايَتِ اَز جَانِبِ خُودِ پِیروِي خُوایِ نَفْسِ نَكَنْد.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ كَسَانِي رَا كِه پِيشِ اَز مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا قَبْلِ اَز قُرْآنِ كِتَابِ آسْمَانِي دَادِيمِ.

۱. الصّافی ج ۴ ص ۹۴ و الكافی ج ۱ ص ۳۷۴ ح ۱.

۲. الصّافی ج ۴ ص ۹۴ و بصائر الدّرجات ص ۲۳ ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۴

هُمَّ بِه يُؤْمِنُونَ بِه اَن اِيْمَانِ مِي آوَرَنْد.

شَكِّي نِسْتِ كِه هَمَمِي اَهْلِ كِتَابِ بِه كِتَابِ اِيْمَانِ نِيَاوَرْدَنْد وَ نِيْزِ شَكِّي نِسْتِ كِه بِيْشْتَرِ كَسَانِي كِه اِيْمَانِ آوَرْدَنْد دَارايِ اَوْصافي كِه مِي آيْدِ نَبُودِه اَنْد، پَسِ بَايْدِ مَقْصُودِ مُؤْمِنِيْنَ كَامَلِ بَاشَنْد، چُونِ اَنانَنْد كِه خُداوَنْد حَقِيقَتَا كِتَابِ دَادِه اِسْتِ، كُوبِي كِه كِتَابِ دَر غَيْرِ عَارِيه اِسْتِ، يَا مَقْصُودِ كَامَلِيْنَ اَز اَمْتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِسْتِ كِه خُداوَنْد پِيشِ اَز قَبُولِ رِسَالَتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كِتَابِ نَبُوتِ وَ اِحْكَامِ اَنِ وَ سَنَاحْتِ مَعْرُوفِ وَ مَنكَرِ بِه طُورِ تَكْوِينِ بَرِ اِيْشانِ دَادِه اِسْتِ.

يَا مَقْصُودِ اَز اَنانِ اِمَامانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ هِسْتَنْد (چنانچه در اخبار آمده است)، زيرا اَنانِ كَامَلِ هِسْتَنْد دَر اَيْنِ كِه كِتَابِ رَا تَكْوِينَا اَز اَوَّلِ كُودَكِي دَر يافتِ نَمُودِه اَنْد.

وَ اِذَا يُتْلَى وَ هَر گاهِ كِتَابِ (يعني احكامِ نَبُوتِ يَا قُرْآنِ خُوانْدِه مِي شُود).

عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا اَيْنانِ كُفْتَنْد: مَا بِه كِتَابِ اِيْمَانِ آوَرْدِيمِ وَ اَن حَقِّ اِسْتِ اَز جَانِبِ پَرُورْدِگارِ مَا، چُونِ مَا اَن رَا تَكْوِينَا اَز وَجُودِ خُودِمانِ مِي سَناسِيمِ.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ما قَبْلِ اَز قَبُولِ رِسَالَتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا قَبْلِ اَز قُرْآنِ وَ نَزُولِ اَنِ، يَا قَبْلِ اَز خُوانْدِه شُودَنْ وَ خُوانْدَنْ اَنِ مُسْلِمانِ بُوْدِيمِ.

أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا صَبْرِ عِبْرَتِ اِسْتِ اَز نَگَهْداريِ وَ حَبْسِ نَفْسِ بَرِ چيزِي كِه مَوجِبِ نَاشَكِيبائيِ شُودِ، مَمانْدِ بِلَا مَعْصِيَتِ وَ طَاعَتِ، مُؤْمِنِ اَنگَاهِ كِه اِيْمَانِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۵

مِي آوَرْدِ دَارايِ يَكِ اَجْرِ وَ پاداشِ اِسْتِ، اَنگَاهِ كِه نَفْسِشِ رَا حَبْسِ مِي كَنْدِ وَ نَفْسِ خُويشِ رَا اَز اَفْشايِ اَنِ نَگَه مِي دَارْدِ وَ اِيْمانِشِ رَا كَنْمانِ مِي كَنْدِ اَجْرِ دِيگَرِ وَ پاداشِ دِيگَرِي بِه اُو دَادِه مِي شُودِ.

البته این مطلب در صورتی است که افشا کردن بر او یا بر دوستش یا بر برادرانش قبیح باشد، یا افشا کردن سبب شهرت و ریا گردد. وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ با خُوبِيها وَ دَرِ كُفْتارِ، كَرْدارِ، اِخْلاقِ، عَقايِدِشانِ، گَرائِشِها وَ پَلِيدِها رَا دَفْعِ مِي كَنْدِ، يَا بِه سَببِ خُوبِي وَ حَسَنه نَسَبِ بِه بَدكارِ بَدِي وَ سَيِّئِي بَدكارِ رَا دَفْعِ مِي كَنْدِ، يَا بِه سَببِ تَقِيّه سَيِّئِه وَ بَدِي كَفارِ رَا نَسَبِ بِه خُودِ، دُوستانِ يَا بَرادَرانِشانِ دَفْعِ مِي كَنْدِ، يَا با تَقِيّه اَفْشا كَرْدَنْ رَا، با مَدارا نَمُودَنْ مَعارَضِ اَشْكارِ با خَلقِ رَا، با حَلْمِ جَهْلِ جاهلِ رَا يَا با كَارِها يِ خُوبِ بِلَهايِي رَا كِه بَرِ اَنانِ يَا غَيْرِ مَقْدَرِ شَدِه اِسْتِ دَفْعِ مِي كَنْدِ، يَا با مَجمُوعِ اَيْنِ كَارِها يِ خُوبِ بَدِها رَا دَفْعِ مِي كَنْدِ، چِه اَنانِ دَرِ بَيْنِ خَلقِ اِمانِ اَز بِلَها هِسْتَنْد وَ دَرِ اِخْبَارِ بَرِ هَمَمِي اَيْنِ مَعانِي اِشاره شَدِه اِسْتِ.

وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَ اَز اَنچِه رُوزِشانِ دَادِه اِيْمِ اِنْفَاقِ مِي كَنْدِ دَرِ اَوَّلِ بَقْرَه تَفْصِيلِ كَامَلِي بَرايِ اَيْنِ كَلِمَه كُذْشْتِ.

وَ اِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ چُونِ بِيهُودِ، بَشُونَد اَز اَن رُويِ بَرِ مِي گَرْدانْدِ.

لغو چیزی است که غایت عقلانی دنیوی یا اخروی نداشته باشد و عاقل تکیه به چیزی نمی‌کند که غایت عقلانی نداشته باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۶

وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ بَارِدٌ و انکار متعرض آنان نمی‌شوند و می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ بِرِشْمَا، البته سلام خدا حافظی و ترک کننده (که در موقع خدا حافظی می‌گویند).

لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ مَا نَادَانَا و مصاحبت آنان را نمی‌خواهیم، زیرا که مؤمنین ضد جاهلین و نادانان بوده و با زبان حال و قال خویش

می‌گویند: ما همنشینی نادانان را نمی‌خواهیم.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تو نمی‌توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی، یا کسی که محبوب توست او را هدایت کنی تا

چه برسد به غیر محبوب.

این جمله جواب سؤالی است که ناشی از ما قبلش می‌باشد، گویا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد: آیا می‌شود

هدایت اینان با کوشش و سعی من باشد و من هدایتشان کنم؟

یا فرموده باشد: آیا در هدایت فامیل و دوستانم کوشش کنم؟

یا جواب سؤال و کوشش او در باره هدایت ارحام رسول خدا می‌باشد، به خصوص طبق آنچه که از عامه نقل شده مبنی بر این

که این آیه در باره ابی طالب نازل شده، که محمد صلی الله علیه و آله کوشش در ایمان او می‌کرد و ابی طالب قبول نمی‌کرد.

در اسلام ابی طالب ص: ۱۸۶

بدان که به طریق عامه نقل شده که آیه در باره ابی طالب نازل شده و اخبار متعددی در حق او ذکر کرده‌اند که مشعر به ذم ابی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۷

طالب و عدم اسلام او می‌باشد و بعضی از خاصه نیز بعضی از اخبار عامه را ذکر کرده‌اند که مناسب شأن ابی طالب نیست.

چه جلالت شأن ابی طالب بزرگتر و برتر از آن است که عقول مردان به آن برسد تا چه رسد به ارباب بحث و جدل و ارباب ظن و

خیال.

زیرا آن طور که از اخبار استفاده می‌شود ابو طالب بعد از انوار چهارده گانه (چهارده معصوم علیهم السّلام) از جمیع انبیا و اولیا

علیهم السّلام نورانی‌تر و قدر و منزلتش بیشتر است.

و او کسی است که ودیعه‌های وصایت از جمیع انبیا و اولیا علیهم السّلام به او سپرده شده بود، آن ودیعه‌ها و امانت‌هایی که باید به

محمد صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست تسلیم می‌شد و کسی که حامل ودیعه‌های وصایت رسول خداست باید هم سنخ او

باشد و در مرتبه‌ی شرافت مناسب با او.

و او تربیت کننده‌ی محمد صلی الله علیه و آله از اول کودکی بود، بلکه مدتی از پستان نفسش به او شیر داده بود، (یعنی او را

تربیت کرده بود) و ابو طالب قبل از ولادت محمد صلی الله علیه و آله و بعد از ولادت او به ولادت و نبوت و شرافت او زیاد خبر

داده بود و او از اوصیا عیسی علیه السّلام بود و همه‌ی اوصیا باید به او برگردند و از او بگیرند.

در کتابهای معتبر از امام کاظم علیه السّلام سؤال شد: آیا رسول خدا در مقابل حجّت و دلیل ابی طالب مغلوب بود؟ فرمود: نه، لیکن

او امانت‌دار وصایا بود که آنان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد، گفته شد:

وصایا را به رسول خدا داد بنابر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مغلوب اوست، پس امام فرمود: اگر رسول خدا صلی الله

علیه و آله مغلوب ابی طالب بود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۸

وصیت را به او نمی‌داد، گفته شد: پس حال ابی طالب چگونه بود؟

فرمود: او به پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه که آورده بود اقرار کرده و وصایا را به او داد و همان روز از دنیا رفت «۱».

اگر در حق ابی طالب جز همین خبر نبود کافی بود در دلالت بر جلالت شأن و بزرگواری قدر او، چون این خبر دلالت بر این می‌کند که وصایا نزد ابی طالب به ودیعه و امانت گذارده شده بود که باید به محمد صلی الله علیه و آله دفع می‌کرد، آن را ادا کرد و همان روز از دنیا رفت.

روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی در آستانه‌ی در نشسته بود و مردم دور او جمع شده بودند که مردی بلند شده و به او گفت: یا امیر المؤمنین تو در جایی هستی که خداوند تو را به آنجا فرود آورده است در حالی که پدر تو در آتش معذب است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، قسم بخدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نبوت مبعوث کرد اگر پدرم در مورد هر گناهکاری روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را قبول می‌کند، آیا پدر من معذب با آتش است در حالی که پسرش قسم آتش است؟ سپس فرمود: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نمود، نور ابی طالب در روز قیامت همه‌ی انوار خلق را خاموش می‌کند، جز پنج نور، نور محمد و نور من و نور فاطمه، نور حسن و نور حسین و دیگر ائمه علیهم السلام که از حسین علیه السلام به دنیا آمده‌اند، زیرا که نور ابی طالب از نور ماست که خداوند دو

۱. الصّافی ج ۴ ص ۹۶ و بشاره المصطفی ص ۲۰۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۸۹

هزار سال قبل از خلقت آدم آن را خلق کرده است «۱».

وَقَالُوا عَطْفٌ بِرِ قَوْلِ خَدَا: قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ است، مقصود قریش، یا عشیره‌ی تو، یا بنا بر قول عامه ابو طالب است.

إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا گفتند: اگر ما با تو از رسالت تو پیروی کنیم ما را از سرزمین خود بیرون می‌رانند.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آیه در باره‌ی قریش نازل شده و آن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به اسلام و به هجرت فرا خواند و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست من به این امر دعوت می‌کنم سفید و سیاه را و کسانی را که بر قلّه‌ی کوهها و امواج دریاها هستند و دعوت می‌کنم به این امر فارس و روم را «۲».

پس قریشیان تکبر و استکبار نمودند و به ابو طالب گفتند: آیا نمی‌شنوی پسر برادرت چه می‌گوید، به خدا سوگند اگر فارس و روم این سخن را بشنوند ما را از سرزمین مان بیرون می‌کنند و سنگ‌های کعبه را یک یک از جا می‌کنند پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد.

أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آيَا به آنان در حال کفرشان روزی ندادیم از هر چیزی که روزی داده می‌شود؟

با این که جای آنان صحرائی است بدون آب و علف و برای آنان حرم قرار ندادیم؟

۱. الصّافی ج ۴ ص ۹۷.

۲. تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۴۲. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۰

آمیناً آن هم حرمی دارای امتیت؟! یا ساکنین آنجا را ایمن قرار دادیم؟ یعنی مکان و محلّ سکنای کافرین را امن قرار دادیم، پس چگونه است حال آنان اگر موحد و مستحقّ کرامت ما باشند؟! یُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ که در آنجا فرآورده‌های هر چیزی جمع می‌شود.

فرمود: (کل نبات) تا ثمرات نسبت به هر خیر و مال تعمیم پیدا کند: چون جمع کردن اشیاء در سرزمین مکه اختصاصی به میوه‌ها ندارد، بلکه در آنجا جمع می‌شود هر چیزی که حاصل شود از نباتات درختان و حیوانات، بلکه در آنجا جمع می‌شود میوه‌های دلها و خیرات آخرت.

و لذا خدای تعالی فرمود: رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا ثَمَرَاتٍ و میوه‌های دنیوی اگر چه رزق و روزی زمین است و لیکن ثمرات آخرت و قلوب از میوه‌های لدنی است، هم چنین است برکات میوه‌های زمین و آنچه که رزق ارواح است.

و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لکن بیشتر آنان نمی‌دانند که روزی که ما دادیم از فضل و حکمت و قدرت ماست، آن را به خودشان نسبت می‌دهند، بیشترشان علم (به این مطلب ندارند).

آیات ۵۸-۷۰

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۸ تا ۷۰] ص : ۱۹۰

اشاره

و كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ بَطَرْتِ مَعِيشَتَهَا فِتْلِكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُشِيكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَخْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹) وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰) أَ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲)

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷)

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۱

ترجمه : ص : ۱۹۱

و چه بسیار شهرها که از [شدت رفاه] زندگانیشان سرمستی می‌کردند نابود کردیم و این خانه‌هایشان است که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است، ما خود وارثانیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۲

و پروردگار تو نابودگر شهرها نیست مگر آن که در مرکز آن پیامبری برانگیزد که بر آنان آیات ما را بخواند و ما نابود کنندگان شهرها نیستیم مگر آن که اهالی آنان ستمگر [و مشرک] باشند.

و آنچه به شما داده شود بهره‌ی [گذاری] زندگانی دنیا و پیرایه‌ی آن است، آن که نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است، آیا تعقل

نمی‌کنید؟

آیا کسی که به او وعده‌ای نیکو داده‌ایم و او دریابنده‌ی آن است، مانند کسی است که به بهره‌ی زندگانی دنیا بهره‌مندش ساخته‌ایم؟ سپس در روز قیامت از حاضر شدگان [در صحنه‌ی عذاب] است؟

و روزی که به ایشان ندا در دهد و فرماید پس همتایان من که شما گمان می‌بردید، کجا هستید؟

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته گویند: پروردگارا اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما از آنجا که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم [اینک] در نزد تو تبری می‌جوییم ایشان [در واقع] ما را نمی‌پرستیدند. گفته شود: همتایانی را که قایل بودید بخوانید. آنگاه آنان را بخوانند، ولی آنان به ایشان پاسخ ندهند و عذاب را بنگرند و تمنا کنند که کاش ایشان رهیافته بودند.

و روزی که ایشان را ندا در دهد و فرماید به فرستادگان چه پاسخی داده‌اید؟.

آنگاه در آن روز همه‌ی اخبار و احوال بر آنان مشتبه شود، ایشان همپرسی نکنند.

و اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته در پیش گیرد، چه بسا از رستگاران باشد.

و پروردگارت آنچه بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند اختیاری برای آنان نیست خداوند منزّه است از شریکی که می‌آورند و فراتر است.

و پروردگارت آنچه دل‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه آشکار می‌دارند می‌داند.

و او خداوند است که خدایی جز او نیست، سپاس او را در آغاز و انجام، حکم او راست و به سوی او باز گردانده می‌شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۳

تفسیر ص: ۱۹۳

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ عَطَفَ بِرَقُولِ خَدَا: أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ است و بین وعده و وعید و ترغیب و ترهیب نموده و فرموده است:

و چه بسیار شهرهایی را که:

بَطَّرَتْ مَعِيشَتَهَا مَرْدَمِشْ از جهت گستردگی و وسعت نعمت و معیشت، به خوشگذرانی و هوسرانی پرداختند.

فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسَيِّكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا این خانه‌های ویران آنان است که بعد از آنان جز عده‌ی خیلی در آن سکونت نیافت و این ناشی از بدی کارها و سوء افعال آنان بود.

پس ای اهل مکه از مثل افعال کرده‌های آنان بپرهیزید.

وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و تنها ما وارث خانه‌ها، اموال، اجساد و ارواح آنان شدیم.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِهَا شِيُوهُ و سنت پروردگار تو این نیست که بدون آگاهی دادن و یادآوری، شهرهایی را هلاک کند، پس آنها را هلاک نمی‌کند مگر این که رسولی در امّ القری (مادر قریه) است، که بازگشت همه‌ی قریه‌ها به سوی آن مبعوث نماید منظور از مادر قریه‌ها است (شهر وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله).

رَسُولًا و این مطلب که رسول در قریه‌ی بزرگ و مرکز قریه‌ها باشد بنا بر اغلب است، گر نه بعضی از رسولان را خداوند از روستاها مبعوث نموده و از آنجا خارج نمی‌شده‌اند و بازگشت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۴

قریه‌های بزرگ نیز به آن روستا می‌شد.

یا بنا بر اشاره به تأویل است، چون رسولان الهی هر جا باشند و هر جا مبعوث شوند اصل قریه‌های انسانیّت و مرجع و معظم آن

می‌باشند و رسول که عبارت از لطیفه‌ی انسانیت است متّصف به صفات روحانیتین شده است اولاً در همان قریه‌ی عظیم که مملکت وجود رسول است مبعوث می‌شود، سپس از آنجا به سایر قریه‌های انسانیت مبعوث می‌گردد.

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ آيَاتِ تَدْوِينِي وَ آفَاقِي وَ احكام ما را که عبارت از لوازم رسالت است برای آنان می‌خواند. وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ اِلَّا وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ ما قریه‌ها را نابود و هلاک نمی‌سازیم مگر آن که اهل آن قریه‌ها ستمگر باشند بدین گونه که رسولان علیهم السّلام را تکذیب نموده و سایر انواع ظلم و کفر را مرتکب شوند که اصل همه‌ی ظلم‌ها انکار رسولان علیهم السلام است.

وَ مَا اُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ آنچه به شما داده شود بهره‌ی زندگانی و زینت آن است.

این آیه جمع بین زهد و روی گردانیدن از دنیا و تشویق به آن است، چنانچه آیه‌ی اول جمع بین انذار و تبشیر است.

وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ اَنْجَحِهْ كِه نزد خداست بهتر از چیزی است که به شما داده شده است.

یعنی اگر آنچه که بشما داده شده بنا به اعتقاد شما خیر است پس آن چه که نزد خداست از آن بهتر است، ممکن است لفظ خَيْرٌ از

معنای تفضیل و برتری خالی باشد، گر نه هیچ نسبت و مناسبتی بین ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۵

آنچه نزد خداست و آنچه که نزد شماست نیست.

وَ اَبْقَى وَ آنچه که نزد خداست از آنچه که نزد شماست باقی تر است طبق اعتقاد شما.

اَفَلَا تَعْقِلُونَ اَيَا تَعْقَلُ نَمِي كَنِيد؟ يَا اَيَا شَمَا عَقْل نَدَارِيد؟

که آنچه را که نزد خداست ترک می‌کنید و آنچه را که پیش خودتان درست می‌دانید به آن می‌چسبید؟

اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعِدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اَيَا كَسِي كِه به او وعده‌ی نیکو داده‌ایم و او دریابنده‌ی آن است مانند کسی است که به زندگانی دنیا بهره‌مندش ساخته‌ایم؟ این آیه تأکیدی بر روی برگردانیدن از دنیا که بقایبی ندارد، لذت آن آمیخته با رنج است و راحتی آن آمیخته با خستگی، غنايش و توأم بر نیازمندی، سرانجام آن حسرت و پشیمانی می‌باشد و تشویق به سرای آخرت است.

ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ در روز قیامت از کسانی است که باید برای حساب یا عقاب حاضر شود.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ عَطْفُ بَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَه تَقْدِير (اذکر) یا (ذکر) است، یا متعلق به قول خدا: قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ است یعنی در روز قیامت خداوند به آنان ندا در دهد.

فَيَقُولُ بَه مُشْرِكِينَ كَوِيد:

اَيُنْ شُرَكَائِي الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ كَجَائِنْد شُرِكَاكِي كِه بَرَايِم، كَمَا نَمِي كَرْدِيد.

از قبیل: بتها، ستارگان، هواها، هوسها، سایل، شرکاء ولایت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۶

در هر عصر و زمان.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ پس کسانی که مدعی ربوبیت و ولایت و رسالت و کسانی که مشرکین آنان را شرکای، خدا یا ولایت قرار داده‌اند، لیکن منظور شرکای ولایت است.

می‌گویند: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا پروردگار ما اینها را گمراه کردیم.

أَغْوَيْنَاهُمْ وَ آنان را از آن جهت که گمراه بودیم گمراهشان کردیم، تا از تو یا از ولی امرشان برگردند.

كَمَا غَوَيْنَا هَمَا ن طُور كِه كُود رَا كَمَا كَرْدِيد.

تَبَّرْنَا اِلَيْكَ از آنان بیزاری و تبرّی می‌جوئیم، که دشمنان ما بودند و ما آنان را دوستان خود می‌پنداشتیم.

ما کَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ آنان ما را عبادت نمی کردند، بلکه معبود و مطاع آنان هواهایشان بود. وَ قِيلَ بِهِ پيروان گفته می شود: اذْعُوا شُرَكَاءَكُمْ شرکای خود در ولایت و طاعت یا در ربوبیت را فرا بخوانید. فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ فرا می خوانند ولی آنان جواب نمی دهند، چون از جواب دادن عاجزند یا به خودشان مشغولند. وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ این جمله استیناف به صورت تمنی است و اظهار این مطلب که باید به حال آنان حسرت خورد، یا حال به تقدیر قول است، یعنی در حق آنان گفته می شود: اگر به ولایت هدایت می یافتند در عذاب نبودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۷

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ عطف بر ما قبلش می باشد. یعنی و نیز روزی که به آنان ندا در دهد. فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ و خداوند به مشرکین می گوید: رسولان و فرستادگان ما را چه جواب دادید آن وقت که شما را به سوی خدا و قبول رسالت خویش فرا خواندند؟ و مقصود از مرسلین اعم از رسولان و جانشینان آنان است. فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ لَفْظُ فَعَمِيَتْ از (معامی) و (اعماء) زمین هایی است که از آنها اثری نمانده و علامتی در اذهان ندارند، اخبار در اینجا به زمین تشبیه شده است و از بین رفتن اخبار از دلها تشبیه به عدم آبادانی و عدم علامت و نشانی از آن. یا جمله مقلوب است، بدین معنا که اخبار کور شده اند یعنی آنان نسبت به اخبار کور شده اند تا اشعار به انقلاب و دگرگونی احوالشان باشد گویا که آنان تمیز ندارند و فرق دو جمله را نمی فهمند که گفته شود: آنان نسبت به اخبار کور شده اند، یا اخبار نسبت به آنان کور شده است و در این جمله ایهام این مطلب است که کوری آنان آن قدر شدید است که به اخبار نیز سرایت کرده است.

يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ آنان در آن روز هیچ سؤال و جواب نکنند، چون سؤال و جواب نمی شود مگر پس از ظهور آثار اخبار در اذهان.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ و اما کسی که از شرک به ربوبیت یا ولایت توبه کند و توبه اش به دست ولی امرش باشد و آمَنَ و با قبول ولایت ولی امر در ضمن بیعتش ایمان آورد امید است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۸

رستگار گردد، چون رستگاری منحصر است در کسی که ولایت علی علیه السلام را با توبه به دست او یا به دست جانشینان او و بیعت بپذیرد.

وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ آوردن ادات ترجیحی با لفظ فَعَسَىٰ طبق عادت بزرگان است و مکرر این معنا گذشت که ترجیحی از جانب خدا واجب است، یا معنای آن این است که توبه کننده امید دارد از رستگاران باشد، زیرا از جانب توبه کننده جز امید رستگاری نیست.

وَ رَبُّكَ پروردگارت، نه غیر او، چه تقدیم برای حصر است.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ آنچه خواهد می آفریند چون غیر خدای تعالی پس از آفریده شدنش از حفظ خودش نیز عاجز است تا چه رسد به این که دیگری را خلق و حفظ نماید.

وَ يَخْتَارُ ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ اختیار یا مختار، چون لفظ خیره اسم مصدر است و در مختار (اختیار شده) نیز استعمال می شود، چه غیر خدای تعالی به خیر خودش جاهل است و خیرش را از شرش تمیز نمی دهد و سرانجام کارش و آنچه را که اختیار می کند نمی داند، پس برای او ممکن نیست که خیر خودش را اختیار کند و این آیه ها کنایه از امت و شرک آوردن آنان به علی علیه السلام در ولایت و اختیار کردن امام با آرای خودشان می باشد اگر چه نزول آیه در باره ی غیر امت است.

اعراب: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ... تا آخر چنین است که او حالتی است و جمله حال از جمله های سابق است، لَفْظُ يَخْتَارُ یا عطف بر يَشَاءُ که

در این صورت لفظ ما نافیهِ یا موصوله است و بدل از ما یِشَاءُ یا عطف بر ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۱۹۹ یَخْلُقُ است، که ما نافیهِ یا موصوله است.

سُبْحَانَ اللَّهِ این جمله انشای تسبیح یا اخبار از تنزیه است، یا کلمه‌ی تعجب و شگفتی است و به هر تقدیر مقصود این که خدای تعالی در مظهرش که علی علیه السلام باشد منزّه است.

و تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و بالاتر و بالاتر است از آنچه که در ولایت و خلافت علی علیه السلام شرک می‌آورند. و لفظ ما در عَمَّا يُشْرِكُونَ مصدریّه یا موصوله است و در اخبار اشاره‌هایی به این کنایه و تأویل هست و هر کس طالب اطلاع بیشتر باشد به کتابهای مفصل از کتب تفاسیر و اخلاق مراجعه کند. وَ رَبُّكَ و پروردگارت، نه غیر او.

يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَا مَا يُعْلِنُونَ آنچه در سینه‌ها پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، می‌داند.

در گذشته این مطلب تکرار شد که مکنونات و چیزهای نهایی سینه‌ها بر اراده‌ها، عزم‌ها، خیال‌ها و خطورات قلبی صدق می‌کند، لیکن مکنونات حقیقی‌ قوایی هستند که در نفوس پنهان شده و صاحبانش بر آنها اطلاع ندارند، جز خدا کسی آن را نمی‌داند مگر کسی که از جانب خدا علم داشته باشد و اما آنچه که از قبیل خطورات و خیالات باشد صاحبش و برای ملایکه‌ی موکل آن آشکار است.

این جمله عطف در معنای تعلیل است، چه اختیار خیر ممکن نیست مگر از کسی که قوای نهایی را بداند، قوایی که نه برای صاحبش ظهور دارد و نه برای دیگری.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۰

وَهُوَ اللَّهُ عَظْفٌ است و مانند نتیجه برای ما قبلش می‌باشد، زیرا کسی که خلق کردن آنچه را که بخواهد و اختیار خیر برای هر مخلوق و علم جلیات و خفیات منحصر به او باشد الوهیت نیز در او منحصر می‌شود.

و هم چنین استحقاق عبادت و جمیع اضافات و نسبت‌های مبدأ بودن و جمیع صفات پسندیده برای هر محمود و پسندیده‌ای در دنیا و آخرت منحصر در اوست.

چون او مبدأ همه‌ی آنهاست و فاعل هر چیز به آن چیز، سزاوارتر از قابل آنست، پس گویا که فرموده است: او خدایی است که جز او خدایی نیست.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى جز او خدایی نیست، حمد و ستایش در دار دنیا و در (دار آخرت) مراوراست.

یا در نظر اوّل که نظری در آن نیست جز به مخلوق، زیرا خالق کسی است که با صورتش در مخلوق ظاهر شود.

پس آنچه که در نظر اوّل به مخلوق نسبت داده می‌شود آن در حقیقت منسوب به خالق است و هم چنین است در نظر آخرت که هر تعیین و ماهیت در نظر فانی می‌شود و خالق با خالقیت خویش در آن می‌ماند.

وَالْآخِرَةُ وَ لَهُ الْحُكْمُ در دنیا و آخرت حکم خداست.

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ به سوی او باز می‌گردید، یا در نظر بصیرت به سوی او باز می‌گردید.

زیرا همه چیز در نظر بصیر با وجود، افعال و اوصافش به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۱

سوی خدا باز می‌گردد، بدین معنا که بصیر وجود کلّ را وجود خدا می‌داند که با صورتش ظاهر گشته، هم چنین افعال و اوصاف همه را متعلق به او می‌داند.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۷۷] ص: ۲۰۱

اشاره

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۲

ترجمه ص: ۲۰۲

بگو ببینیدشید اگر خداوند شب را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند، چه خدایی جز خداوند برای شما روشنایی [به میان] می آورد، آیا نمی شنوید؟

بگو ببینیدشید اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند، چه خدایی جز خداوند برای شما شب را [به میان] می آورد که در آن می آرامید، آیا نمی نگرید؟

و از رحمت او [این است که] برای شما شب و روز آفریده است تا در آن بیارامید و از فضل او روزی خویش بجوید باشد که سپاس بگزارید.

و روزی که به ایشان ندا در داده و فرماید: پس همتایان من که شما گمان می بردید، کجا هستند؟

و از هر امتی گواهی جدا کنیم و گویم برهانتان را بیاورید، آنگاه دانند که حق از آن خداوند است و بر ساخته شان نابود گردد. قارون از قوم موسی بود و بر آنان شورید و ما به او گنجینه هایی بخشیده بودیم که کلیدهای آن بر گروهی نیرومند هم سنگین می آمد، چنین بود که قومش به او گفتند: شادی مکن بی گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد.

و در آنچه خداوند بر تو بخشیده است سرای آخرت را بجوی و [در عین حال] بهره ات را از دنیا هم فراموش مکن، و از آنجا که خداوند بر تو نیکی کرده است، نیکی کن، در این سرزمین فتنه و فساد مجوی که خداوند تبهکاران را دوست ندارد.

تفسیر ص: ۲۰۲

قُلْ أَرَأَيْتُمْ در سوره‌ی انعام بیان این کلمه در تفسیر قول خدای تعالی: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ گذشت.

إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ اگر خدا شب را بر شما تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۳

روز قیامت همیشگی و طولانی گرداند چه خدایی جز الله برای شما روز خواهد آورد.

چون مقصود از روز روشنایی است که با آن می بینند و زندگی می کنند، لذا به جای روز [نهار] ضیا و روشنایی آورد.

أَفَلَا تَسْمَعُونَ أَيَا این مسأله را در جان نمی‌شنوید؟ چون ضیا و روشنایی خودش مطلوب و نافع است و طلب مکاسب و معایش به سبب انتفاع و بهره‌مندی از نور و ضیاست برای لفظ [ضیاء] وصف نیورد.

همان طور که برای لفظ [لیل] وصف آورد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَشْكُونُ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ بگو حال بیاندیشید که اگر خدا روز را تا قیامت همیشگی قرار می‌داد، چه خدایی جز الله برای شما شب را به میان می‌آورد تا در آن موقع بیارامید. آیا به این امر نمی‌نگرید؟ علت این که در این آیه دیدن و در آیه قبل شنیدن را آورد از این رو است مناسب عنوان شب شنیدن است، نه دیدن.

لذا آنجا أَفَلَا تَسْمَعُونَ آورد از باب توییح یا تقریر شنیدن آنان بر خلاف فقره‌ی دوم که عنوان در آن روز است، مناسب آن دیدن است و نیز چون شنیدن اشاره به مقام تقلید و دیدن اشاره به مقام تحقیق است.

چنانچه خدای تعالی فرموده: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۴

بصیرت قلبی موجود نمی‌شد، پس شکر نعمت‌هایی را بکنید که در اختلاف (از پی هم آمدن) شب و روز مندرج است، شکر گزار خود نعمت باشید که عبارت نعمت باشید که عبارت از شب و روز است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ چون مقصود از این آیه کنایه از امت و شرک آوردن آنان بر ولایت است و اصل دین و توحید ولایت، اصل الحاد (کفر) و شرک، کفر و شرک آوردن به ولایت است ... لذا آن را با الفاظ خودش و غیر الفاظ خودش تکرار کرد.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و چون مقصود کنایه از امت است این آیه را به گروه‌های امت محمد صلی الله علیه و آله و به امامشان تفسیر کرده‌اند که آن امام از آل محمد صلی الله علیه و آله است و او شاهد بر آنانست.

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ای امت‌هایی که بر ولایت امامتان مشرک و به آن کافر هستید برهانتان را بیاورید یعنی برهان بر شرک آوردنتان را بیاورید.

فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ پس دانستند که حق از آن خداست در مظاهرش یعنی کسانی که علیه کافران گواهند.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه که به دروغ و افترا یافتند همه نابود گردد، مانند امام‌های باطل‌شان و ماضی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۵

آوردن افعال مذکور برای اشاره به تحقق و وقوع آن افعال است.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى جَمَلَةً مُسْتَأْنَفَةً و جواب سؤالی است از ما قبلش از جهت کنایه بودن آن ناشی شده است، گویا که گفته شده: آیا ایمان آنان به محمد صلی الله علیه و آله پس از انکار علی علیه السلام فایده‌ای به حال آنان دارد پس خدای تعالی فرمود سرکشی و ظلم آنان نسبت به علی علیه السلام موجب از بین رفتن ایمان‌شان و آنچه که در زمان ایمانشان عمل کرده‌اند می‌باشد، چون قارون هم از قوم موسی علیه السلام بود.

فَبَغَى عَلَيْهِمْ قَارُونَ به موسی و قومش ظلم کرد و به سبب ظلمش زمین او را فرو برد و قوم موسی بودنش نفعی به حال او نداشت.

وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُضْبِ أُولَى الْقُوَّةِ لفظ (مفتاح) جمع (مفتاح) با کسره به معنای مفتاح و کلید است، یا جمع (مفتاح) مانند مخزن به معنای خزانه و گنج است یعنی ما به او بسی کنز (گنج فارسی) بخشیده بودیم.

که حمل کلیدهای گنج‌ها حتی اشخاص نیرومند و قوی را خسته می‌کرد، (ناء بالحمل) بار را برداشت در حالی که سنگین بود و (ناء به الحمل) بار بر او سنگین آمد.

بِالْعُضْبِ بِاَضْمِهِ از مردان و اسبان و پرندگان از ده تا چهل عدد است.

و بعضی گفته‌اند: ده تا پانزده است و برخی آن را چهل مرد دانسته‌اند و بعضی بین سه تا ده گفته‌اند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۶

و بعضی گفته‌اند: به معنای جماعت است و نسبت به تعیین عدد مطلق است «۱».

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ عِبَارَتَ طَرَفٍ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ اسْت.

یعنی چنین بود که حتی قومش به او گفتند: شادی مکن (مغرور مباش) این نیز کنایه از امت و خوشگذرانی‌های آنان است و کسانی که به آنچه که خدا داده است مغرور و خوشحالند و خلفای خدا را رد می‌کنند گمان می‌کنند نعمتی که خدا به آنان داده است از جهت استحقاقشان بوده بدون آن که گمان نابودی آن را داشته باشند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ كَمَا خَدَا شَادَى زِدْگَان رَا دُوسْت نَدَارِد.

و در آنچه که خدا داده سرای آخرت را طلب کن، بدین گونه که بر مستحقین انفاق کن و در سایر مصارف بزرگی مصرف کن.

وَلَا تَنْسَ نَصِيحَكَ بَهْرَى اِخْرُوى رَا فَرَامُوش نَكْن.

مِنَ الدُّنْيَا از چیزی که خداوند در دنیا به تو داده، یا از متاع‌های دنیا مانند اموال، قوا، مدارک، سلامتی، صحت، فراغت، جوانی و غیر اینها، بدین گونه که از همه‌ی اینها آن را بگیری که برای آخرت باید گرفته شود.

یا مقصود این است که سهم خودت را که تو در دنیا به آن

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۶۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۷

احتیاج داری فراموش نکن، یعنی آن طور نباشد که خداوند هر چه به تو بخشیده است همه را انفاق کنی.

که بنابر معنای اول تأکید خدای تعالی وَابْتَغِ ... می‌شود و بنابر معنای دوم تأسیس است و امر به حدّ وسط بین اسراف و امساک است.

وَ أَحْسِنُ به بندگان یا در اعمال خویش نیکی کن، یا به شکرانه نعمت، احسان و نیکی کن و در چیزی صرف کن که برای آن خلق شده است یا مقصود این است که خوب باش.

كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ چنانچه خداوند به تو احسان کرده و نعمتش را فراوان کرده است.

وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و در زمین فتنه و فساد مکن. که خدا تبه‌کاران را دوست ندارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: فساد ظاهر ناشی از فساد باطن است و هر کس باطن خویش را اصلاح نماید خداوند ظاهر و آشکار او را اصلاح خواهد کرد، هر کس در سرّ و خفا خیانت کند خداوند ستر و پوشش او را در ظاهر و آشکار از بین می‌برد. و بزرگترین فسادها آن است که بنده به غفلت از خدا راضی باشد، این فساد از طول آرزو، حرص، آز و تکبر پدید می‌آید، چنانچه خدای تعالی در داستان قارون در قول خدای تعالی: وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ خبر داده است «۱».

۱. الصّافی ج ۴ ص ۱۰۳ و مصباح الشریعه ص ۱۰۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۸

و خصلت‌های مذکور از ساخته‌های قارون و اعتقادات او بود، که همه ناشی از حبّ دنیا و جمع آن، پیروی نفس و هوای آن و بر پا

داشتن شهوت‌های نفس و دوست داشتن حمد و ستایش و موافقت شیطان و پیروی از گامهای آن می‌باشد.

و همه‌ی اینها در غفلت از خدا و فراموش کردن مَنّت و نعمت او جمع شده است.

مقصود از نقل این خبر تنبیه خود و جمیع برادرانم می‌باشد، که برای ما کم اتفاق می‌افتد که از غفلت جدا شویم و آن اصل هر فساد و منبع هر شرّ است خداوند ما و جمیع مؤمنین را موفق به ذکر خدا نماید و در عدم غفلت از خدا موفق بدارد.

قال قارون از قبول گفته‌ی قومش استنکاف نمود و با خودپسندی گفت:

إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَي عِلْمٍ عِنْدِي این چیزهایی که خداوند به من داده طبق علم و کمالی است که نزد من و مخصوص خودم می‌باشد، پس چرا خوشحال نباشم و من بر کسی که این کمال را ندارد بذل و بخشش می‌کنم.

یا معنای آیه این است: این چیزها به من داده شده در حالی که من مشتمل بر علم از ناحیه‌ی خود و مخصوص به خود می‌باشم و آن علم به وجوه مکاسب و تحصیل سودهاست، یا در حالی که من مشتمل بر علم مخصوص هستم که آن علم کیمیاست چنانچه بعضی گفته‌اند.

و برخی گفته‌اند: موسی علیه السلام به قارون مقداری از علم کیمیا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۰۹

آموخت و به فرزندش و یوشع علیه السلام نیز مقداری آموخت، پس قارون آن دو را فریب داد و هر چه که موسی علیه السلام به آن دو یاد داده بود از آنان آموخت.

أَوْ لَمْ يَعْلَمْ كِنَايَه از اَمّت و خوشگذرانی آنان و اعتمادشان بر حیات دنیا و متاع آن است، یعنی آیا قارون نمی‌داند که حیات و وجودش در اختیار او نیست تا چه رسد به اعراض دنیوی که هیچ نسبتی بین او و آنان نیست؟! مگر محض اعتبار که عرف یا شرع آن را اعتبار می‌کنند.

أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا آیا نمی‌داند که خداوند قبل از او کسانی را هلاک کرده است که دارای قوت و قدرت بیشتری بوده و بیشتر از او مال و اولاد و قوا و خدم و حشم جمع می‌کرده‌اند.

وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ و لکن مجرمین از گناهانشان یعنی وقتی خداوند بخواهد بنده‌ای به سبب سوء استحقاقش گناه بکند او را کور می‌کند و زشتی گناه و سوء عاقبتش را نمی‌بیند، پس او را در گناه واقع می‌سازد، پس از سبب گناهش سؤال نمی‌شود.

زیرا خداوند گناه را به علت سوء استحقاق خود او واقع ساخته است و این سوء استعداد را خود شخص نمی‌داند.

یا معنای آیه این است که از گناهان مجرمین سؤال نمی‌شود تا از گناهان عذر آورند و مانند خدای تعالی: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یا معنای آیه این است که مجرمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۱۰

گذشته نسبت به گناهان حاضرین مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، چنانچه بعضی گفته‌اند.

چون اعراض دنیوی برای صاحبان نفوس و هواهای نفوس موجب استکبار و خودپسندی و تحقیر بندگان است لذا قارون که مبتلا به هواهای نفس بود خود پسند شد و بر دیگران تکبر ورزید.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ بعضی گفته‌اند: سوار بر استری دو رنگ و تیزرو شده بود که بر آن گیسوان بود و زینی از طلا داشت و با قارون چهار هزار نفر بر همین منوال و بر همین شکل بودند.

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ آنان که حیات دنیا را می‌خواستند گفتند: ای کاش به ما هم مثل قارون داده می‌شد، چنانچه این درخواست عادت اهل دنیا در هر زمان است.

إِنَّهُ لَكَدُو حِطٌّ عَظِيمٌ می‌گفتند: قارون دارای حِطُّ بزرگی است، چون آنچه که قارون داشت در نظر آنان از بزرگترین نعمت‌ها بود،

ولی قارون اهمّیت نداد و سخنان موسی علیه السّلام را سبک شمرد، موسی علیه السّلام از نزد او ناراحت و اندوهناک خارج شد، در آستانه‌ی قصر او نشست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۱۳

قارون دستور داد بر سر او خاکستر مخلوط با آب بریزند و چنین کردن، پس موسی علیه السّلام به شدت غضبناک شد و در شانه‌ی موسی علیه السّلام موهایی بود که هر وقت غضبناک می‌شد آن موها از لباسش بیرون می‌زد و قطرات خون از آن بیرون می‌آمد. پس موسی علیه السّلام گفت: پروردگارا اگر به خاطر من غضب نکنی من نبیّ تو نیستم، پس خدای تعالی به او وحی کرد به زمین امر کردم از تو اطاعت کند، پس هر چه که می‌خواهی به زمین امر کن و قارون قبلاً دستور داده بود که در قصر بسته شود. پس موسی علیه السّلام آمد و اشاره به درها کرد و درها باز شد و موسی علیه السّلام بر قارون وارد شد، وقتی قارون به موسی علیه السّلام نگاه کرد فهمید که او عذاب آورده، پس گفت: ای موسی از تو درخواست می‌کنم به قرابت و خویشاوندی که بین من و توست.

موسی علیه السّلام به او گفت: ای پسر لاوی زیادتر حرف زن، ای زمین او را با قصر و خزاین فرو ببر، این سخنانی بود که موسی علیه السّلام به قارون گفت روزی که خدای تعالی قارون را هلاک کرد. ولی خدای تعالی موسی علیه السّلام را به خاطر سخنانی که به قارون گفته بود سرزنش کرد، وقتی موسی علیه السّلام دانست که خدای تعالی او را به خاطر کاری که کرده (حرفی که زده) سرزنش می‌کند گفت: پروردگارا قارون مرا به غیر تو قسم داد و فرا خواند و اگر به تو قسم می‌داد اجابت می‌کردم، پس خدای تعالی فرمود: ای فرزند لاوی زیادتر حرف زن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۱۴

موسی علیه السّلام گفت: اگر می‌دانستم که رضای تو در این بود که من این عمل را انجام ندهم انجام نمی‌دادم و خواهش قارون را اجابت می‌کردم.

پس خدای تعالی فرمود: به عزّت و جلال و وجود و مجد و عظمت و به علوّ و بلندی مقام قسم اگر قارون همان طور که از تو خواهش کرد و دعا نمود از من خواهش می‌کرد اجابتش می‌کردم، لیکن وقتی او از درخواست و خواهش نمود امر او را به تو واگذار نمودم «۱».

از امام باقر علیه السّلام آمده است: وقتی قوم یونس او را آزار دادند ... تا آنجا که فرمود: خودش را به دریا انداخت و ماهی او را فرو برد، دریاها هفت گانه را طواف نمود تا به دریای جوشان و خروشان رسید که در آنجا قارون معذب بود، پس قارون در آنجا صدایی شنید و علّت صدا را از ملائکه پرسید.

ملائکه به او خبر داد که او یونس علیه السّلام است و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرده است، قارون گفت آیا اجازه می‌دهی من با او سخن بگویم؟ ملائکه اجازه داد، پس قارون از یونس علیه السّلام حال موسی علیه السّلام را پرسید که یونس علیه السّلام خبر داد موسی علیه السّلام فوت کرد سپس از هارون پرسید یونس علیه السّلام گفت: او هم مرده است، قارون گریه کرد و

۱. تفسیر الصّافی ج ۴ ص ۱۰۵-۱۰۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۱۵

بی تابی شدیدی نمود و از خواهر هارون کلثوم که نامزدش بود سؤال کرد.

یونس علیه السّلام به او خبر داد که او هم مرده است، قارون گریه کرد و بی تابی شدیدی نمود، امام باقر فرمود: خداوند به ملائکه

پرهیز شود.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا جَوَابِ سؤَالِ دِيگَرِي است، گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که عمل خوب انجام دهد ولی از متقین نباشد؟

و چگونه است حال کسی که عمل بد انجام دهد ولی نسبت به علو و فساد پرهیز کار باشد؟ که می‌فرماید: هر که نیکی ورزد خیر آن به خود او برمی‌گردد.

و مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و کسی که عمل بد انجام دهد جزای او خود عمل بد اوست بنا بر تجسم اعمال، یا جزای عمل او به او داده می‌شود.

آیات ۷۸-۸۸

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۸ تا ۸۸] ص: ۲۱۷

اشاره

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ جَمْعاً وَلَا يُشِئْتَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَمَذُو حَظٌّ عَظِيمٌ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَأَضْرَبَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكُنَّ لَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲)

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵) وَ مَا كُنْتُ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَ أَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۱۹

ترجمه ص: ۲۱۹

گفت: همانا به خاطر علمی که دارم اینها را به من داده‌اند، آیا نمی‌دانست که خداوند پیش از او از میان نسلها [یبی که بودند] کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است، گناهکاران را از گناهشان نپرسند.

آنگاه [قارون] با تجملش در میان قومش آشکار شد، و کسانی که خواهان زندگانی دنیا بودند گفتند: ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است داشتیم، چرا که او دارای بهره [و مال منال] کلانی است.

و دانش یافتگان گفتند: وای بر شما، ثواب الهی برای کسی که ایمان آورد و نیکوکاری کند بهتر است، جز شکیبایان آن را فرا نگیرند.

آنگاه او و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، کس و کاری نداشت که در برابر خداوند یاریش دهند و از نصرت یافتگان نبود.

و بامدادان کسانی که دیروز مقام او را آرزو می‌کردند و می‌گفتند: وه که خداوند روزی را بر هر کسی از بندگانش که بخواهد

گشاده می‌دارد و [بر هر کس که بخواهد] تنگ می‌گیرد، اگر خداوند بر ما منت نهاده [و نعمت نداده] بود، ما را نیز فرو می‌برد، و ه که کافران رستگار نمی‌شوند.

این سرای آخرت را برای کسانی که در روی زمین نمی‌خواهند سرکشی و تبهکاری کنند، مقّرر داشته‌ایم، سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

هر کس که نیکی پیش آورد، او را [پاداشی] بهتر از آن است، و هر کس بدی پیش آورد، بداند که کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند جز همانند آنچه کرده‌اند کیفر نیابند.

بی‌گمان کسی که [احکام] قرآن را بر تو واجب کرد، باز گرداننده‌ی تو به بازگشتگاه [تو] است، بگو پروردگرم بهتر می‌داند که چه کسی هدایت پیش آورده است، چه کسی در گمراهی آشکار است؟

و امید نداشتی که کتاب آسمانی بر تو فرود آید، [این نبود] مگر رحمتی از جانب پروردگارت، پس پشتیبان کافران مباش. و تو را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۰

از آیات الهی پس از آن که بر تو نازل گردیده است باز ندارند، و به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکان مباش.

و در جنب خداوند خدایی دیگر مخوان، خدایی جز او نیست، همه چیز فناپذیر است، مگر ذات او، حکم او راست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

تفسیر ص: ۲۲۰

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أَلَّا تَكُونَ مِنَ الْمُكْفِرِينَ کسی که قرآن را بر تو معین یا واجب کرد یا عمل به آنچه را که در قرآن است از اعمال و اخلاق بر تو سنت نمود.

لَرَأُذُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ تو را به مکه باز می‌گرداند، چه معاد عبارت از محلّی است که قبلا در آنجا بوده‌ای و سپس از آنجا خارج شده‌ای و می‌خواهی دوباره به آنجا برگردی.

بدان که قرآن نام مقام جمع است، چون مصدر کتاب محمد صلی الله علیه و آله مقام جمع است که عبارت از مقام مشیت است و آن مقام جمع مطلق و برزخ بین وجوب و امکان و محلّ جمع دو دریای وجوب و امکان است خدای تعالی آن را قرآن نامید.

و فرض قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله عبارت است از رساندن او به آن مقام که احدی از انبیا علیهم السلام به آن مقام نرسیده است، چون مبدأ نزول محمد صلی الله علیه و آله این مقام است بر این مقام صدق می‌کند که آن معاد محمد صلی الله علیه و آله است، چون محمد صلی الله علیه و آله محیط به همه است، او دارای مقامی در دنیا، مقامی در نفوس بندگان است پس وقتی از دنیا خارج می‌شود صحیح است آنگاه که به دنیا برمی‌گردد گفته شود دنیا معاد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۱

محمد صلی الله علیه و آله است.

و هم چنین نفوس بندگان معاد اوست.

پس صحیح است آیه تفسیر شود بر این که کسی که عمل به قرآن را بر تو واجب کرده تو را به مکه باز می‌گرداند، صحیح است تفسیر شود بر این که کسی که تعیین کرده و مقام جمع را بر تو اثبات نموده تو را به آن مقام یا به دنیا یا به نفوس بندگان هنگام

احتضار یا هنگام حسابشان برمی‌گرداند.

چنانچه در اخبار و اقوال به این معانی اشاره شده است و از امام سجّاد علیه السلام آمده است که فرمود: نبیّ شما صلی الله علیه و

آله و امیر المؤمنین علیه السلام به سوی شما باز می‌گردند (۱)».

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بَٰرٍ وَرَدَّ الْكُفْرَ بِهٖمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۚ إِنَّ رَبِّي لَخَبِيرٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. نعمتهای آن راه یافته می‌شود، یا کارهای نیک و اعمال حسنه که با آنها به خدا و قرب او راه یافته می‌شود. یا مقصود کسی است که با وصف اهتدای به دین و راه یافتن به آن آمده است.

و این آیه جواب ادعایی است که ذکر می‌شد، چه کفار بیشتر اوقات محمّد صلی الله علیه و آله را به گمراهی نسبت می‌دادند، یا جواب سؤالی است که از قول خدا: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ... تا آخر ناشی شده است، گویا که گفته شده: چه کسی کار نیک می‌کند؟ و چه

۱. الصّافی ج ۴ ص ۱۰۷ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۴۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۲

کسی کار بد می‌کند؟

وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اخْتِلاف بين دو فقره‌ی آیه برای ایهام و اشاره به این مطلب است که ضالّ و گمراه در جهنّم نفسش ایستاده است، ولی هدایت یافته از دار شرکش به سوی پروردگارش هجرت کننده است. و مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُبَلِّغَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ این جمله عطف به اعتبار معناست، چه مقصود از قول خدا: قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ تا آخر دلداری رسول خدا است.

گویا که گفته است: تو بر هدایت هستی و امید نداشتی که کتاب یعنی نبوت و قرآن بر تو القا شود.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لَفِظَ رَحْمَةً استثنای مفرغ در موضوع تعلیل یا منصوب بنزع است که در اصل «الا برحمه من ربك» بوده است، یا استثنای منقطع است و معنای آن این است: به تو کتاب داده شده به جهت رحمت از جانب پروردگارت. فَلَا تُكُونَنَّ ظَهْرًا لِّلْكَافِرِينَ پس تو پشتیبان کافران مباش، چون کتاب نعمت است و نبوت نعمت بزرگی است. پس آن دو را در مسیر دشمنان نعمت دهنده به کار نگیر این آیه و ما بعدش خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله است از باب به تو می‌گویم تا همسایه بشنود.

وَلَا يَصُدُّدَنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ پس از آن که آیات بر تو نازل شد، کفار تو را از آیات خدا باز ندارند، یعنی از آیات تکوینی و احکام رسالت و غرایب آخرت باز ندارند تا به آنها عمل نکرده و به کلی فراموش نمایی و از آیات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۳

تدوینی بازت ندارند که به آنها عمل نکرده ترک گویی.

وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ پس با قول و گفتار مردم را به سوی پروردگارت بخوان و آیات را متذکر باش و یاد آورد و با افعال، اخلاق، احوال و پروردگارت را بخوان یعنی به آیات عمل کن.

یا معنای آیه این است که کافران تو را از تبلیغ آیات خدا که در باره‌ی علی علیه السلام نازل شده باز ندارند و به سوی علی علیه السلام مردم را دعوت کن.

وَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و از مشرکین به ولایت علی علیه السلام مباش (یعنی ای مردم شما نباشید).

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و با خدا اله دیگری از بت‌ها، ستارگان و هواها نخوان، یا با علی علیه السلام در ولایتش ولی دیگری نخوان و این جمله تأکید قول خدای تعالی: وَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تعلیل دو نهی سابق است زیرا جز او خدایی نیست.

كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ تَعْلِيلٌ قَوْلُ خَدَائِ تَعَالَى: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ است، زیرا هر چیزی نابود شونده است.

إِلَّا وَجْهَهُ جز وجه خدا یا وجه آن شیء، اگر رجوع ضمیر به خدا باشد جایز است که مقصود وجه خدا باشد که با آن توجه به اشیا پیدا می‌شود و جایز است مقصود وجه شیء باشد که با آن توجه به خدا می‌شود، یعنی هر چیزی هالک و فانی است جز وجه آن شیء که با آن توجه به خدا حاصل می‌شود، پس اضافی وجه به خدا با کوچکترین مناسبت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۴

بدان که وجه اسم آن چیزی است که با آن توجه حاصل می‌شود و اختصاصی به صورت و وجه بدن انسان ندارد و بدان که در هر چیزی لطیفه‌ی غیبی الهی است که آن مقوم آن چیز است و نگهدارنده و مشخص کننده‌ی آن و آن فاعلیت خدای تعالی و قضا و علم اوست.

و آن لطیفه است که او را حفظ و تربیت می‌کند، او را به کمال مخصوص خود می‌رساند اگر مانعی از آن منع نکند.

و در شعر فارسی به این لطیفه اشاره کرده است آنجا که گفته:

یکی میل است با هر ذره رقاص کشاند ذره را تا مقصد خاص

دواند گلخنی را با بگلخن رساند گلخنی را با بگلشن

گلشن راز و دیگری نیز به همین معنای اشاره کرده است آنجا که گفته:

گر ز چاهی عکس ماهی وانمود سر بچه در کرد و آن را می ستود

در حقیقت مدح ماه است او گر چه جهل او بعکس کرد رو

مدح او مه راست نی آن عکس را کفر شد آن چون غلط شد ماجرا

مثنوی مولوی و این لطیفه چیزی است که به وسیله‌ی آن اشیا به غایات و کمالات مخصوص خودشان توجه پیدا می‌کنند و به وسیله‌ی آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۵

انسان به آخرت و به خدای تعالی و به جانشینان او توجه می‌کند، با آن خدای تعالی به اشیا و به انسان توجه می‌کند.

پس آن لطیفه به وجهی و وجه اشیا و به وجهی و وجه خداست، چون آن لطیفه ولایت تکوینی نام دارد که از آن به ریسمان از جانب خدا تعبیر می‌شود و آن چیزی است که توجه تکوینی اشیا به وسیله‌ی آن صورت می‌گیرد و از سوی دیگر برای انسان توجه دیگری است که آن توجه تکلیفی است و آن توجه تکلیفی جز با ولایت تکلیفی محقق نمی‌شود که از آن به ریسمان از جانب مردم تعبیر می‌شود.

زیرا آن حاصل نمی‌شود مگر به توسط مظاهر بشری با بیعت خاص ولوی، با آن ایمان داخل در قلب می‌شود و نسبت ابوت و بنوت و پدری و فرزندی بین مظهرها و بیعت کنندگانش حاصل می‌گردد ...

لذا روی این جهات صحیح می‌شود تفسیر وجه در آیه به دین، یعنی ولایت تکلیفی، یا آن که با ولایت تکلیفی و با انبیا و اولیا و با هر کسی که مطیع خدا و رسولش باشد حاصل شود.

و در اخبار زیاد وجه الله به انبیا و ائمه علیهم السلام و به دین خدا و به کسی که خدا و رسولش را مطیع و فرمانبر است تفسیر شده است.

حال که این مطلب را دانستی بدان که حدود و تعینات اعتباریات محض است، وجود حقیقی ندارد و وجود و بقا فقط مخصوص آن لطیفه است.

و لذا گفته شده: اعیان ثابت هرگز بویی از وجود نبرده‌اند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۶

آنها باقی هستند بر همان حالتی که بر آن حالت هستند و حالت آنها این است که از ذاتشان وجودی ندارند و وجود بالذات تنها برای آنها لطیفه است، اعیان ثابت بالعرض موجود هستند.

پس آن اشیا متکثر جدای از هم عین همان حدود است که وجود ندارند و از ابد تا ازل هالک و غیر موجودند و آن لطیفه از ابد تا ازل موجود است.

پس آنچه که از هر چیز باقی می ماند همان لطیفه است، هلاک شونده و نابود شونده همه‌ی ما سوای آن لطیفه است از حدود و اعتبارات.

لَهُ الْحُكْمُ حَکْم از آن خداست نه غیر خدا، چون غیر خدا هالک و فانی است.

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ به سوی خدا باز می گردید، نه به غیر خدا، دو ضمیر مجرور لَهُ و إِلَيْهِ صحیح است که به وَجْهَهُ برگردند، صحیح است که به خدا برگردند، زیرا که آن لطیفه تنها حاکم در اشیا و بر اشیا است، وجود هر چیزی بعد از ملاحظه‌ی فنای جمیع حدودش به آن لطیفه برمی گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۷

سوره عنکبوت ص: ۲۲۷

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است، برخی همه‌ی آن را مدنی دانسته‌اند، بعضی هم گفته‌اند: جز ده آیه از اول «۱» سوره همه‌ی آن مکی است.

آیات ۱-۷

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۷] ص: ۲۲۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الم (۱) أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)
 مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَمَنْ جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷)

ترجمه ص: ۲۲۷

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

الم (الف. لام. میم).

آیا مردم گمان می‌برند که ره‌ایشان کنند [همین] که [به زبان] بگویند ایمان آورده‌ایم و ایشان را نمی‌آزمایند؟

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۷۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۸

به راستی پیشینیان آنان را آزموده‌ایم، و بی شک خداوند راستگویان و دروغگویان را نیک می‌شناسد آیا کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند گمان می‌برند که بر ما پیشی می‌گیرند، چه بد است داوریشان. هر کس که به لقای الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرا رسنده است و او شنوای داناست. و هر کس [در راه حق] بکوشد، به سود خویش کوشیده است، بی گمان خداوند از جهانیان بی نیاز است. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند سیئاتشان را از ایشان می‌زداییم و به بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهیم.

تفسیر ص : ۲۲۸

الم در اول سوره‌ی بقره تفصیل کامل همه‌ی فواتح سوره‌ها گذشت أُحَسِبَ النَّاسُ آیا مردم می‌پندارند؟! استفهام انکاری توییحی است.

أَنْ يَتْرُكُوا که رهایشان کنند؟! این جمله جانشین دو مفعول [حسب] است.

أَنْ يَقُولُوا برای این که بگویند، یا به این که بگویند، یا در این که بگویند، بدل از [ان یترکوا] است (به صورت بدل اشمال). آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ ایمان آورده‌ایم و (گمان کرده‌اند که اگر چنین گفتند) آزموده نخواهند شد (یا بدون آزمایش این حرف پذیرفته است، حال اینکه آزموده می‌شوند) تا لطیفه‌ی ایمان‌شان ظاهر شده و حقیقت ولایت آنان خالص گردد. و چنین گمانی محقق نمی‌شود (نباید چنین گمانی را بکنند)، بلکه شایسته است کسی که با قبول رسالت یا ولایت ایمان آورده خود را برای امتحان آماده کند، مانند مریضی که بدنش را به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۲۹

حجامتگر می‌سپارد تا برای حجامت و عمل جراحی اقدام کند و این امتحان گاهی با تکالیف بدنی و مالی است و گاهی با مصیبت‌ها در انفس و اموال و گاهی با اذیت و آزار مردم، مانند ناسزا گفتن، کتک، تبعید و قتل.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ما البتة کسانی را هم که پیش از آنان بودند مورد امتحان و آزمایش قرار دادیم، کسانی که مدعی ایمان عام با بیعت نبوی یا مدعی ایمان خاص با بیعت خاص ولوی بودند.

این جمله حائیه است، لام لام قسم است.

فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا تا بدان سبب آنان را امتحان کردیم تا خداوند بداند راستگویان و دروغگویان را، لفظ [فاء] سببیه است. البتة علم در اینجا به معنای عرفان و شناخت است و متعدی به یک مفعول شده است یا مفعول دوّم محذوف است و تقدیر آن چنین است: (و لیعلمن الله الذین صدقوا صادقین) یا (متمیزین من غیرهم).

وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و دروغگویان را باز شناسد و وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ خوانده شده و در هر دو با ضمّه‌ی یاء و کسره‌ی لام از (اعلم) به معنای او را دارای علامت قرار داده خوانده شده، یا از علم به معنای عرفان، یا از [علم] است که متعدی بر دو مفعول است.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا آیا کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند گمان کرده‌اند که بر ما پیشی می‌گیرند؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۰

آیه‌ی اول جهت دلداری مؤمنین و این آیه برای ترسانیدن بدکاران است.

سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ چه بد داوری می‌کنند؟! مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ هِرْ كَسْ كِهْ بِهْ لِقَائِ خِدَا رَغْبَتْ كَرْدِهْ وَ طَالِبْ آنْ بَاشْدْ يَا اَزْ آنْ تَرَسْدْ وَ فَرَارْ كَنْدْ.

(چون لفظ (رجاء) گاهی به معنای ترس استعمال می‌شود، پس تهدید و ترغیب می‌شود).

فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ اَجَلْ خِدَا حَتْمَا خَوَاهِدْ آمَدْ، پَسْ رَغْبَتْ كَنْدِهْ بَرْ رَغْبَتْ خَوِيشْ تَثْبِيتْ مِیْ شُودْ وَ كَسِیْ كِهْ مِیْ تَرَسْدْ اَزْ چِيزِیْ كِهْ مَوْجِبْ تَرَسْ اَوْسْتْ خُودْ دَارِیْ مِیْ كَنْدْ.

وَ هُوَ السَّمِيعُ وَ اَوْ كَفْتَارِهَائِیْ قَالْ وَ حَالْ شَمَا رَا شِنَوَاسْتْ.

الْعَلِيمُ وَ بِهْ جَمِيعْ اَعْمَالِ وَ بَيْتِهَائِیْ شَمَا آگَاهْ وَ دَانَاَسْتْ، پَسْ بَدْ كَارْ وَ بَزْهَكَارْ بَرْ حَذْرْ بَاشْدْ، نِیْكَوْ كَارْ وَ مَحْسَنْ، شُوقْ وَ رَغْبَتْ پِیدَا كَنْدْ.

و این جمله جواب سؤال مقدّری است که گویا گفته شده: آیا لقای خدا واقع می‌شود؟ و این گونه پاسخ داده باشد.

وَ مَنْ جَاهِدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ جَمَلِهْ حَالِیْهْ یَا مَعْطُوفِهْ اَسْتْ وَ اِینْ جَمَلِهْ بَرَایْ اَسْتِدْرَاكْ تَوْهْمِیْ اَسْتْ كِهْ اَزْ تَرْغِيبْ وَ تَشْوِيقْ خِدَائِیْ تَعَالِیْ بِهْ عَمَلْ وَ تَرَسَانْدِنْ اَوْ اَزْ مَعْصِیتْ پَدِیدْ مِیْ آیدْ زِیرَا اِینْ تَوْهْمْ پِیشْ مِیْ آیدْ كِهْ خِدَاوَنْدْ اَزْ اِطَاعَتْ نَفْعْ وَ بَهرهْ مِیْ بَرْدْ وَ اَزْ مَعْصِیتْ مَتَضَرَّرْ مِیْ گَرْدَدْ پَسْ فَرَمُودْ: چَنِینْ نِیْسْتْ، هِرْ كَسْ كُوشْشْ كَنْدْ بَرَایْ خُودْشْ كُوشْشْ مِیْ كَنْدْ.

إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ خِدَاوَنْدْ بِیْ نِیْازْ اَزْ عَالَمِیَانْ اَسْتْ، اَزْ طَاعَتْ آنَاْنْ بَهرْمَنْدْ نَمِیْ شُودْ وَ اَزْ مَعْصِیتْ شَاْنْ مَتَضَرَّرْ نَمِیْ گَرْدَدْ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۱

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عَطْفْ بَرْ مَنْ جَاهَدَ ...

تا آخر است به نحو عطف تفصیل بر اجمال و رفع توهمی است که از قول خدا: فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ نَاشِیْ مِیْ شُودْ، گویا این توهم پِیشْ مِیْ آیدْ كِهْ اِگَرْ كُوشْشْ كَنْدِهْ فَايْدِهْ اِیْ كُوشْشْ خُودْ رَا مِیْ بَرْدْ وَ اَزْ جَانِبْ خِدَا هِیْجْ التَّفَاتِ وَ فَعَلِیْ نَسْبَتْ بِهْ اَوْ صُورَتْ نَمِیْ گِیرْدْ، پَسْ خِدَا بَرَایْ اَوْ چِهْ مِیْ كَنْدْ؟

خدای تعالی می‌فرماید: هر کس مجاهده و کوشش کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد ما سیئات و گناهان آنان را زایل می‌کنیم و پاداش آنان را به بهترین وجه می‌دهیم.

آنچه که مقتضی و موافق با مقابله و مقصود است این است که گفته شود: [هر کس می‌نشیند و از کوشش در راه خدا باز می‌ایستد بر ضرر خودش تمام می‌شود] در حالی که این مقابله را ذکر نکرد و هم چنین مقابل وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ رَا نِيزْ (ذکر نکرد).

زیرا مقتضای مقام و مقابله این بود که بگوید: (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ لَنَجْزِيَنَّهُمْ جَهَنَّمَ) عدم ذکر طرف مقابل به جهت عدم اعتنا به کفار و ذکر آنانست و از سوی دیگر حکم آنان با مقایسه و مقابله معلوم می‌شود و احتیاجی به ذکر آنان نیست.

و نیز قول خدای تعالی: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ... تا آخر و قول خدای تعالی: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... تا آخر موجب بی‌نیازی از ذکر کفار در مقابل مؤمنین است، گویا که شأن مؤمنین بالاتر و برتر از آن است که منافقین و کفار در مقابل و مقارن با آنان ذکر شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۲

لَنَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ هَمِهْیْ سَيِّئَاتِیْ آنَاْنْ رَا زَايِلْ مِیْ كَنِیمْ، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ تَحْقِيقْ اِینْ آیهْ دَرْ اَوَاخِرْ سُورِهْیْ تَوْبِهْ گَزْدَشْتْ.

آیات ۸-۱۳

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ
 كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
 لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ
 لَكَاذِبُونَ (۱۲)

وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْتَقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)

ترجمه ص: ۲۳۲

و انسان را سفارش کرده‌ایم که به پدر و مادرش نیکی کند و [می‌گویم] اگر تو را واداشتند که چیزی که بدان علم نداری شریک
 من گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، [چرا که] بازگشت شما به سوی من است آنگاه به [حقیقت] آنچه می‌کردید آگاهتان
 می‌سازم.

و کسانی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۳

ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در زمره‌ی شایستگان در می‌آوریمشان.

و از مردم کسی هست که می‌گوید به خدا ایمان آورده‌ایم و چون در راه خدا رنج و آزار بیند، آزارگری مردم را همچون عذاب
 الهی پندارد، و اگر نصرتی از سوی پروردگارت فراز آید، می‌گویند ما همراه شما بودیم، آیا خداوند به آنچه در دل‌های جهانیان
 هست آگاهتر نیست؟

و خداوند مؤمنان را [نیکی] می‌شناسد و منافقان را [نیکی] می‌شناسد.

و کافران به مؤمنان گویند از راه ما پیروی کنید ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان به
 گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند.

و باشد که بار گناهان خودشان و بار گناهی علاوه بر بار گناهان خودشان را بر دوش گیرند، و روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند
 خواهندشان پرسید.

تفسیر ص: ۲۳۳

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا در سوره‌ی بقره و در سوره‌ی نسا بیان پدر و مادر و تعمیم آن دو و بیان احسان به آن دو گذشت.

و چون اهتمام به تعظیم پدر و مادر، مخصوصا پدر و مادر روحانی بعد از تعمیم خدا و توحید او بیشتر از سایر طاعتهاست، بلکه
 عملی که در آن تعظیم والدین روحانی بعد از تعظیم خدا نباشد طاعت بر آن صدق نمی‌کند.

خدای تعالی سفارش به احسان به والدین را تکرار نمود، آن را مقرون به توحید خویش کرد و نهی از شرک آوردن به خدا نمود و
 در بسیاری از جاهای قرآن حال کسانی را که ایمان آوردند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۴

عمل صالح انجام دادند ذکر نمود.

چون ایمان جز با بیعت عامّ نبوی یا بیعت خاصّ ولوی نمی‌شود، با هر یک از آن دو ابوت و نبوت روحانی حاصل می‌شود، از سوی دیگر در میان عمل‌های صالح عملی صالح‌تر و بهتر از احسان به والدین نیست.

لذا سفارش به احسان به پدر و مادر را عطف بر ایمان و عمل صالح کرد، چون بعد از والدین روحانی پدر و مادر جسمانی بزرگترین حقّ را دارا می‌باشند، لذا در میان اعمال صالح‌تر از احسان به پدر و مادر بعد از احسان به پدر و مادر روحانی نیست. **وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا** ولی اگر بکوشند که به من شرک آورند در چیزی که بدان علم نداری از آنان پیروی مکن.

اگر مقصود از آن دو پدر و مادر روحانی باشند طبق آنچه که در خبر وارد شده، در این صورت ضمیر به والدین روحانی سفلی بر می‌گردد به طریق استخدام و آن دو شیطان و نفس (و سایه‌های آن دو) می‌باشد و ممکن است مقصود پدر و مادر جسمانی باشد. و بعضی از اخبار را در سوره‌ی لقمان ذیل این آیه ذکر خواهیم کرد.

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ این جمله در موضع تعلیل جمله‌ی سابق است. زیرا بازگشت شما به سوی من است. و به حقیقت آنچه می‌کردید شما را آگاه می‌کنم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۵

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ این آیه را تکرار کرد تا اهمیت به شأن مؤمنین داده باشد. **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ** این آیه به جای (و الذین قالوا آمنا و لم تؤمن قلوبهم) می‌باشد یعنی، از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا ایمان آورده‌ایم.

هرگاه اذیت شود در حالی که او در طاعت خدا باشد، یا هرگاه در حقّ خدا و در راه ایمان به خدا اذیت شوند، بدین گونه که انسانی او را آزار دهد، یا ضرری در بدن و مالش به او برسد فتنه‌ی مردم را مثل عذاب خدا قرار می‌دهد و از طاعت خدا و ایمان به او منصرف می‌شود و این عین نفاق است.

وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ اما اگر با پیروزی و غنیمت از جانب پروردگارت یاری برسد **لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ** خواهند گفت ما با شما بودیم، چنانچه آن رسم طالبین دنیا است، که هر جا ضرر به دنیای خویش بیابند منصرف می‌شوند و هر جا گمان منفعت رود روی می‌آورند.

أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ و **لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** و **لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ** آیا خدا تبت‌های آنان را نمی‌داند؟ و آنان را بر آن تبت‌ها عذاب نمی‌کند؟ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌داند و منافقین را هم می‌داند. تا علم خدا به آنان ظاهر گردد، یا آنان را تمیز دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۶

این را نیز تکرار کرد تا به ترغیب و ترهیب اهمیت دهد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا و آنان که کافر شدند چه مؤمنان گویند: این جمله در جای **الَّذِينَ كَفَرُوا** است.

اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا و **لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ** با ما باشید، آن چیزی که شما از آن می‌ترسید چیزی نیست، اگر گفته‌ی شما حقّ باشد ما متحمل گناهان شما می‌شویم، پس خداوند آنان را دو بار عذاب می‌کند، یک بار به خاطر گناهان خودشان و بار دیگر به خاطر گناهان دیگران «۱».

وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و **لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ** و **أَثْقَالًا** ولی در حقیقت باری از خطاهای ایشان را بر گردن گرفته که ایشان دروغگو هستند و باشد که سنگینی گناهان آنان را حمل می‌کنند.

مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ سَنَكِينِي گناه خودش را با سنگینی گناه کسانی را که گمراه کرده‌اند حمل می‌کنند، بدون آن که از سنگینی گناه افترا زنده‌ها چیزی کم بشود.

وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت مؤاخذه می‌شوند، چه لفظ سؤال بیشتر در مؤاخذه و عقوبت استعمال می‌شود.

عَمَّا كَانُوا لَفْظَ «ما» مصدریّه یا موصوله یا موصوفه است.

يَفْتَرُونَ مقصود از افترا شریک قرار دادن در وجوب یا در عبادت یا در ولایت است یا مقصود اقوال و افعالی است که بر خدا افترا می‌بندند.

۱. الصافی ج ۴ ص ۱۱۲ و تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۴۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۷

آیات ۱۴-۱۵

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۴ تا ۱۵] ص: ۲۳۷

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵)

ترجمه ص: ۲۳۷

و به راستی نوح را به سوی قومش [به رسالت] فرستادیم و در میان آنان پنجاه سال کمتر از هزار سال به سر برد، آنگاه طوفان [سیل و بلا] آنان را فرو گرفت، در حالی که ایشان ستمکار [مشرک] بودند.

آنگاه او و کشتی نشینان را نجات دادیم و آن را مایه‌ی عبرت جهانیان گردانیدیم.

تفسیر ص: ۲۳۷

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ وَ قَتَى حَالِ مُؤْمِنِينَ وَ مَنَافِقِينَ وَ كَافِرِينَ رَا بِه طُورِ كَلِّ ذَكَرِ حَوَاسْتِ حَالِ آنَانِ رَا بِه مَثَالِ هَايِ جَزِيّی ذَكَرِ كَنْدِ وَ اِبْتَدَا بِه نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِيْمَانِ آوَرَنْدِگَانِ بِه اُو وَ كَافِرِينَ بِه اُو نَمُودِ.

چون نوح علیه السلام اولین پیامبر است که حکایت رسالتش و انکار قومش و هلاک شدن آنان نزد آنان معروف بوده است.

لذا فرمود: به حقیقت نوح علیه السلام را به سوی قومش فرستادیم.

فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا وَ دَرِ بَيْنِ آنَانِ ۹۵۰ سَالِ بَمَانْدِ.

از امام باقر علیه السلام آمده است: نوح علیه السلام مردم را به صورت پنهان و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۸

آشکار به خدا دعوت می‌کرد، ولی وقتی امتناع و سرکشی کردند، گفت: پروردگارا من مغلوب هستم مرا یاری فرما «۱».

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ آنگاه طوفان آنان را فرا گرفت در حالی که آنان ستمکار بودند.

و ما نوح علیه السلام و کسانی را که به او ایمان آوردند، یا مؤمنین که با او سوار کشتی شدند، نجات دادیم. وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ کشتی را از جهت ساختنش بدون دریا و آب، از جهت نجات دادن آن و نجات دادن اهل کشتی آیت و نشانه برای عالمیان قرار دادیم به نحوی که آثار کشتی در افواه و اخبار باقی ماند و در عالم منتشر شد.

آیات ۱۶-۳۲

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۶ تا ۲۳] ص: ۲۳۸

اشاره

وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۲۲) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْأَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

۱. الصافی ج ۴ ص ۱۱۳ و الکافی ج ۸ ص ۲۸۲ ح ۴۲۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۳۹

ترجمه ص: ۲۳۹

و ابراهیم را [به رسالت فرستادیم] آنگاه که به قومش گفت:

خداوند را پرستید و از او پروا کنید، این اگر بدانید برایتان بهتر است.

شما فقط بتهایی را به جای خداوند می پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی گمان کسانی که به جای خداوند می پرستید اختیار روزی

شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجوید و او را پرستید و او را سپاس بگزارید، که به سوی او بازگردانده می شوید.

و اگر [مرا] دروغگو انگارید [بدانید که] اتمهایی پیش از شما هم تکذیب پیشه کردند، و بر عهده‌ی پیامبر جز پیام رسانی آشکار

نیست.

آیا نیندیشیده‌اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می کند و سپس بازش می گرداند؟ بی گمان این بر خداوند آسان است.

بگو در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است و سپس نشأی آخرت را پدید می آورد، بی

گمان خداوند بر هر کاری تواناست.

هر کس را که بخواهد عذاب می کند و بر هر کس که بخواهد رحمت می آورد، به سوی او باز گردانده می شوید.

و شما چه در زمین و چه در آسمان از خداوند گریز و گزیری ندارید و در برابر خداوند یار و یاورى ندارید. ترجمه بیان السعاده،

ج ۱۱، ص: ۲۴۰

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من نومید شدند، اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند.

تفسیر ص: ۲۴۰

وَ إِبْرَاهِيمَ عَظْفَ بَرٍ [نوحا] یا به تقدیر (اذکر) یا (ذکرهم) است.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ به قومش گفت: خدا را به پرستید و تقوی پیشه کنید که این برای شما بهتر از تقلید پدران و گرفتن دین به رسم و عادت و پرستش بت‌ها بدون حجت و دلیل است.

و لفظ خَيْرٌ یا خالی از معنای تفضیل و برتری است، یا آوردن لفظ تفضیل بدان جهت است که آنان معتقد بودند که تقلید از پدران خوب است.

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ بُت‌هایی را می‌پرستید که از پیش خود خلق کردید بدون برهان. إِفْكَاً که دروغ خلق می‌کنید، یعنی در ادعای این که آن بت‌ها خدایان یا معبودها، یا شفیع‌هایی هستند دروغ می‌گویند و دروغ خلق می‌کنید.

و این سخن ابتدای کلام از جانب خدا یا از قول ابراهیم علیه السلام است.

إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا پس اگر بت‌ها برای شما مالک رزق نیستند فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ از خدا روزی طلب کنید، زیرا خداست که مالک روزی هر روزی داده شده‌ای است و این نیز محتمل است از قول ابراهیم علیه السلام و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۱

از قول خدای تعالی باشد.

وَ اعْبُدُوهُ او را عبادت کنید، چون او به دلیل مالک روزی بودن مستحق عبادت است.

وَ اشْكُرُوا لَهُ شُكْرًا او را به جای آورید، چون او مالک همه‌ی نعمت‌ها و عطا کننده‌ی آنهاست.

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تعلیل برای ما قبلش می‌باشد و به دلیل این که به سوی او باز می‌گردید.

وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ در اینجا نیز دو وجه قول ابراهیم و قول خدا بودن محتمل است.

ممکن است این جمله ابتدا کلام و خطاب از جانب خدای تعالی باشد به امت محمد صلی الله علیه و آله و در بین حکایت‌های قول ابراهیم علیه السلام جمله‌ی معترضه باشد، یعنی ای امت محمد صلی الله علیه و آله اگر شما تکذیب کنید جای شگفتی نیست، چون تکذیب رسم هم سنخ‌های شما از قدیم است.

وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ بر رسول جز تبلیغ رسالتش نیست.

الْمُبِينُ تبلیغ آشکار و بر عهده‌ی رسول نیست که شما را از تکذیب و سایر معاصی حفظ کند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا لَفْظَ يَرَوْا به صورت غایب خوانده شده است بنابر تقدیر قول، یا بنابر آن که ابتدای کلام از جانب خدا باشد که در بین حکایت به عنوان معترضه قرار گرفته است.

و به صورت خطاب خوانده شده است بنابر این که جز حکایت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۲

موافق ما قبلش باشد، یا بنابر آن که معترضه و ابتدای کلام از جانب خدا باشد.

كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ چگونه خداوند آفرینش خلق را آغاز می‌کند و خلق را از عناصر یا از عالم ارواح می‌آفریند، سپس آن را به عناصر یا به سوی خودش بر می‌گرداند، دیدن مردم این معنا را بدین گونه است که آنان ببینند که در اول خلقتشان چیزی از صفات اخرویین را نداشتند و بتدریج در صفات کمال پیش رفتند و با صفات روحانین کامل شدند.

یا معنا مبتنی بر توییح است، یعنی باید آنان نفوسشان را تکمیل کنند تا اعاده باز گردانیدن خدا آنان را ببینند.

اشاره

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۵) فَمَا مَن لَّهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸)

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْرًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۵

ترجمه ص: ۲۴۵

آنگاه پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا او را بسوزانید، سپس خداوند او را از آتش نجات داد، بی گمان در این امر مایه‌های عبرتی برای اهل ایمان است.

و گفت: همانا به جای خداوند بتانی را می‌پرستید که در زندگانی دنیا مایه‌ی دوستی و ورزیدن بین شما باشد، سپس روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را ردّ و تخطئه می‌کند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می‌کند، سر انجام شما آتش دوزخ است و یاورانی ندارید.

آنگاه لوط به او [ابراهیم] ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگار مهاجرم، بی گمان او پیرومند فرزانه است. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در میان زاد و ولد او پیامبری و کتاب آسمانی قرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۶

دادیم و پاداش او را در دنیا به او دادیم و او در آخرت از شایستگان است.

و لوط را نیز [به رسالت فرستادیم]، آنگاه که به قومش گفت: شما [عمل] ناشایستی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشدستی نکرده است.

آیا شما با مردان می‌آمیزید و راه و پیوند [طبیعی] را می‌برید و در انجمنان مرتکب زشتکاری می‌شوید؟ اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویان هستی عذاب الهی را [هم اکنون] بر سر ما بیاور.

[لوط] گفت: پروردگارا مرا در برابر تباهکاران یاری ده.

و چون فرشتگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: ما نابود گران اهالی این شهر هستیم، چرا که اهل آن ستمکارند.

[ابراهیم] گفت: در آنجا لوط هم هست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند آگاه‌تریم، او و خانواده‌اش جز همسرش را که از واپس ماندگان [در عذاب] است، نجات می‌دهیم.

و چون فرشتگان ما به نزد لوط آمدند، از ایشان نگران شد و [از کمک به آنان] دستش کوتاه شد و [آنان] به او گفتند: مترس و اندهمگین مباش، ما رهانده‌ی تو و خاندانت هستیم، جز همسرت که از واپس ماندگان [در عذاب] است. ما بر اهل این شهر به خاطر نافرمانی و ورزیدنشان عذابی از آسمان فرود می‌آوریم. و به راستی از آن پدیده‌ی روشنگری برای خرد ورزان باقی گذاریم.

تفسیر ص: ۲۴۶

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ دَاسْتَانَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ گزشت، گفته شد که قوم او اجماع کردند که او را بسوزانند، پس هیزم جمع کردند و بیشترین هیزم ممکن را جمع نمودند، سپس آتش افروختند و ابراهیم علیه السَّلَام را در آتش انداختند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۷

فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ پس خداوند او را از آتش نجات داد که تفصیل آن گذشت.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ در این نجات دادن.

لآیات آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر مبدأ علیم و حکیم و قادر و محیط می‌کند.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای قومی که ایمان بیاورند با یکی از دو بیعت عام یا خاص، یا برای قومی که به خدا و ملائکه و کتابها و رسولان او و روز قیامت اذعان دارند.

وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا خدَا كَقْت:

إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَفِظ مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ با نصب و اضافه، با رفع و اضافه، با نصب و تنوین و با نصب بینکم خوانده شده است.

یعنی بت‌ها را به خدایی گرفتن ناشی از اعتقاد دینی و طلب شفیع اخروی و خوف عقاب الهی نیست، بلکه محض مودت دنیوی است و بدان جهت است که دوستان و اقران و رؤسای شما، شما را دوست داشته باشند، مانند اکثر کسانی که در دین اسلام به زهد گراییده‌اند، که آنان تلخی و رنج زهد را به خود می‌دهند، و خستگی منع نفس از لذت‌ها را تحمل می‌کنند و غرض آنان تنها خودنمایی شهرت و گفتار مردم است.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ سِيس در روز قیامت بعضی از عبادت کنندگان بعضی دیگر را تکفیر می‌کند.

وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و برخی از شما برخی دیگر را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۴۸

لعن می‌کند یا مقصود این است که بعضی از عبادت کنندگان و معبودین بعضی دیگر را تکفیر می‌کند.

زیرا که عبادت کنندگان بت‌ها چون عبادتشان به خاطر مودت بین آنان در حیات دنیا بوده است، در عبادتشان هیچ جهت الهی نبوده است، بلکه پرستش بت‌ها جهت الهی را نیز تحت الشَّعاع قرار داده و روز قیامت روشن می‌شود که دوستی همدیگر و عبادتشان مانع از فواید اخروی بوده است و همان آنان را به عذاب دردناک کشانده است ...

لذا هر کدام مورد بغض دیگری قرار گرفته و دیگری را لعن می‌کند، معبودها عبادت مردم را انکار کرده و به هواها و جن نسبت داده و آنان را لعنت می‌کنند، چه همه‌ی لعنت کننده‌ها آنان را لعنت می‌کند.

وَمَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ وَا مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و جایگاه شما آتش (دوزخ) است و یآوری ندارید.

در اینجا اکتفا کردن به لفظ (ناصر) برای آن است که در آتش جز نصرت و یاری چیزی نیست، البته اگر مورد نصرت و یاری قرار

را تشخیص دهند ولی نه خواستند).

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ بِهِ يَدُشَانِ بِيَاورِ از قارون و فرعون و هامان.

تقدیر آیه: (ذکر) یا (اذکر) یا (ارسلنا إلی قارون و فرعون و هامان) بوده است.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ که موسی علیه السّلام با معجزات روشن به هدایت آنان آمد

ولی باز در زمین ظلم و طغیان کردند و یکسر هلاک شدند و نتوانستند بر قهر حقّ سبقت بگیرند یا خدا را عاجز کنند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنْبِهِ يَسْ هَرِ يَكْ رَا بَه گناهش فرو گرفتیم.

فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ بَرِ بَعْضِي از آنان (حاصب) فرستادیم.

و (حاصب) باد تندی است که خاک را جامد می کند، ممکن است مقصود از حاصب کسی باشد که از آسمان سنگ می ریزد و

سنگ باران می کند.

اگر مقصود باد باشد که مراد باید قوم هود علیه السّلام باشد چون خدای تعالی آنان را با تندباد به هلاکت رسانید، ولی بنابر معنای

دوم باید قوم لوط علیه السّلام مقصود باشد.

وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ بَعْضِي هَا رَا صِيْحَه وَ فَرِيَادِ بَرِ گَرَفْتِ مَانِنْدِ اَهْلِ مَدِيْنِ وَ قَوْمِ صَالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۵۶

وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ بَعْضِي رَا دَرِ زَمِيْنِ فَرُو بَرِ دِيْمِ، مَانِنْدِ قَارُوْنِ.

وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَ بَعْضِي رَا غَرَقْ كَرِ دِيْمِ، مَانِنْدِ قَوْمِ نُوحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَرَعُوْنِ وَ قَوْمِشِ.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَ اِيْنِ خِدَاوَنْدِ نَبُوْدِ كِهْ بَهْ اَنَّاْنِ ظَلَمْ كَرْدِ بَلَكِهْ خُوْدِشَانِ بَرِ خُوِيْشِ سْتَمْ كَرْدَنْدِ.

آیات ۴۱-۴۵

[سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۴۵] ص: ۲۵۶

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ

يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۴۲) وَ تَلْمِكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اِنَّلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

ترجمه ص: ۲۵۶

داستان کسانی که به جای خداوند سرورانی را به پرستش گرفتند همانند داستان عنکبوت است که خانه‌ای ساخت، اگر در

می یافتند، سست ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است.

بی گمان خداوند آنچه را که به جای او به پرستش می گیرند، می شناسد و او پیروزمند فرزانه است.

و این مثلها را برای مردم می زنیم و جز دانشمندان کسی آنان را تعقل نمی کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۵۷

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی گمان در این امر مایه‌ی عبرتی برای مؤمنان است.

آنچه از کتاب آسمانی که بر تو وحی شده است، بخوان و نماز را بر پا دار، که نماز از ناشایستی و زشتکاری باز می‌دارد، یاد کرد خداوند [از هر کاری] مهمتر است و خداوند می‌داند که چه می‌کنید.

تفسیر ص: ۲۵۷

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَسَانِي كَمَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَثَلًا كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنكَبُوتِ حَالِ آنان همانند عنكبوت است که خانه‌ای ساخت، در حالی که سست‌ترین خانه، خانه عنكبوت است.

سخنی در باره‌ی ولایت ص: ۲۵۷

ولایت بر دوستی در معاشرت، که آن دوستی و الفت بین خلق است و نیز بر قبول سلطنت و حکومت که از بیعت عام یا خاص حاصل می‌شود و اطلاق می‌گردد و در هر یک از این دو ولایت دوست و بیعت کننده و دارنده‌ی ولایت اعتماد می‌کند بر کسی که ولایت او را پذیرفته است، او را تکیه‌گاه خویش قرار می‌دهد و پشت و یار خود حساب می‌کند و یاور وقت حاجت خویش ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۵۸ می‌داند ...

لذا ولایت گاهی به بیت و خانه مثل زده می‌شود، گاهی به جبل و ریسمان، گاهی به حصن و قلعه، گاهی نیز به آن پشت و گاهی دوست و همدم، گاهی تکیه‌گاه و گاهی ستون و غیر اینها گفته می‌شود. و اگر ولایت به سبب بیعت الهی باشد از بیعت گیرنده صورت ملکوتی والی در بیعت کننده و مولی علیه حاصل می‌شود، که با آن صورت اتصال بین آن دو پدید می‌آید و همین اتصال و صورت ملکوتی است که شخص بیعت کننده را از هر آفتی حفظ می‌کند و آن قلعه‌ای است که از تصرف شیطان مانع می‌شود، آنچنان تصرفی که می‌تواند شخص را از ولایت خارج سازد و به همین اعتبارات است که ولایت ریسمان، خانه، قلعه و غیر اینها نامیده می‌شود. و اگر ولایت الهی نباشد یا با بیعت حاصل نشده باشد اعتماد مولی علیه بر والی و اتصالش به او، تحفظ او از آفات به سبب ولایت والی یک امر خیالی می‌شود که ناشی از تخیل مولی علیه است، نه از امری که از والی در او حاصل می‌گردد. و چیزی که محض تخیل مولی علیه نباشد نمی‌تواند اثری در او داشته باشد و مانند عنكبوتی می‌شود که از آب دهن خود خانه می‌سازد تا او را از گرما و سرما و سایر آفاتی که بر او وارد می‌شود و سایر حشرات و بادها حفظ کند، در حالی که از هیچ یک از آنها حفظ نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۵۹

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر آنان می‌دانستند که این ولایت جز محض تخیل چیزی نیست و در واقع چیزی از این ولایت دستگیرشان نمی‌شود از این ولایت خود داری می‌کردند.

ممکن است لفظ لَوْ برای تمنی باشد، یا معنای آیه چنین باشد که اگر آنان از اهل علم بودند می دانستند که هر چیزی را که فرا می خوانند غیر خدا نیست، فقط بر حسب ادراکات جزئی آنهاست که غیر خدا دیده می شود.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ لَفْظٌ مَا نَافِيهٌ، مَا يَدْعُونََ از ما قبلش منقطع یا متصل است، لَفْظٌ يَعْلَمُ مَعْلُقٌ از عمل در ما است و این به معنای اخیر قول خدا: لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ موافق ترست.

یعنی هر چیزی که آن را می خوانید و خیال می کنید غیر خداست در حقیقت غیر خدا نیست، بلکه ظاهر و باطن در آن نیز خداست، لیکن شما به جهت مقید و محدود بودن مدارک جزئی تان که جز کثرت های متغایر و محدود را درک نمی کند، نمی توانید از آن معبودهای خود خدای واحد احد را درک کنید که مقدم بر آن معبودهاست، آن کثرت های متغایر و محدود را می خوانید از آن جهت که آنها متغایر و جدا از هم می باشند.

در حالی که همه با خدا هستند و خدا این مطلب را می داند، می داند که مقدم، ظاهر و باطن در همه خداست و هر چیزی را که فرا می خوانند در آن فراخوانی خدا را می خوانند، نه غیر خدا را، چون عبادت با نیت عبادت کننده محقق می شود و نیت جز با علم به منوی صورت نمی گیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۰

این بت پرستان این معنا را نمی دانند تا در آن عبادت نیت عبادت خدا کنند ... و لذا در آن دعوت و عبادت مؤاخذه می شوند، نه این که اجر و پاداش داشته باشند و در سوره ی بقره در تفسیر قول خدای تعالی: وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ چیزی که این مطلب را روشن و تحقیق کند گذشت و در بیان این مطلب گفته شده:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است
اگر کافر ز بت آگاه بودی چرا در دین خود گمراه بودی.

(گلشن راز) یا لفظ ما موصوله و معنای آن ظاهر است، یا مصدریه است، مِنْ شَيْءٍ بیان مصدر است، شَيْءٍ عبارت از دعای اندک است، یا لفظ ما استفهامیه و مفعول يَدْعُونََ است.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ خداوند غالب است و هیچ چیز نمی تواند بر او غلبه کند تا معبود باشد.

الْحَكِيمُ خدایی که مخلوقات را طوری ساخته که خالی از او نباشد، در عین حال این معنا را جز اندکی از بندگان خدا درک نمی کنند و این درک نکردن بدان جهت است که نهایت لطافت در صنع مخلوقات به کار رفته و این معنا مناسب این است که لفظ ما نافیه باشد.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ مَثَلٌ عَنكَبُوتٍ وَ نَظَائِرُهَا، یا مثل عنكبوت و امثال امتهای گذشته و انبیا آنان را نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ جهت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۱

تنبیه و یاد آوری برای مردم می آوریم.

وَ مَا يَعْقِلُهَا این مثل ها را از جهت مقصود و نظر به غایات اِلَّا الْعَالِمُونَ جز دانایان و عالمان درک نمی کنند، یعنی کسانی که خداوند به سبب ولایت علی علیه السلام با بیعت خاص و لوی حاصل می شود در علم را بر آنان باز کرده است، می فهمند و اما غیر عالمین از امثال و افسانه ها و حکایت ها جز ظواهر آنها را درک نمی کنند که آنان را از مقصود دور می کند، آن ظواهر با خیال درک می شوند نه با عقل.

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که او این آیه را خواند و فرمود:

عالم کسی است که آنچه از جانب خدا بر عهده دارد ادا کند و به طاعت او عمل نماید و از سخط او اجتناب کند.
خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تفسیر این آیه مکرر آمده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ در خلق آسمانها و زمین آیت و نشانه‌ای بزرگ است، بدین گونه با خلق و آفرینش آن دو امر موالید و استمرار فیض از واهب فیاض تامّ و کامل می‌شود به نحوی که اگر آسمانها و زمین نبود امر موالید تمام و کامل نمی‌شد و فیض استمرار پیدا نمی‌کرد و غایت ایجاد که انسان است موجود نمی‌شد.

یا معنای آیه این است که در خلق آسمانها و زمین غایات حقّ و تنظیم و ترتیب حقّی است که هیچ شایبه‌ی باطل در آنها نیست. لَآيَةَ آیت و نشانه‌ی عظیم و بزرگ است، یا مقصود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۲

جنس است، یعنی آیات متعدّد است.

لِلْمُؤْمِنِينَ برای کسانی که با بیعت عامّ یا خاصّ ایمان آوردند، یا کسانی که به خدا و آخرت اذعان دارند.

أَتْلُ جواب سؤال مقدرّ است، چنانچه قول خدای تعالی:

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ ... جواب سؤال مقدرّ بود، گویا که گفته شده:

آیا برای تعقل و اندیشه‌ی مثل‌ها نشانه و تنبیه کننده‌ای هست؟ پس در جواب فرمود: خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و در خلق آسمانها و زمین آیات و نشانه‌های متعدّدی است که تنبیه کننده بر تعقل امثال است.

چنانچه در آنها آیات متعدّدی است که دلالت بر وجود مبدأ دانا، حکیم، توانا، مرید، رحیم و رءوف می‌کند.

و گویا که پس از این جواب دوباره سؤال شده: آیا جهت یاد آوری آیات و نشانه‌هایی که در آفرینش آسمانها و زمین است تنبیه کنند و آگاهی دهنده‌ای وجود دارد؟ پس خدای تعالی خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: أتلُ (بخوان) به روش به تو می‌گویم تا همسایه بشنود و ممکن است خطاب عامّ باشد.

مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ای محمّد صلی الله علیه و آله آنچه که به تو از طریق جبرئیل وحی شده است بخوان.

یا ای مؤمن آنچه توسط حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بر تو ابلاغ شده است بخوان. (خطاب خاصّ که افاده‌ای عامّ می‌کند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۳

نماز و بازداشتن آن از فحشا و منکر ص: ۲۶۳

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ نماز را به پای دار تا آماده‌ی تذکّر و یاد آوری آیات گردی و از کارهای لهُو که تو را از یاد آوری آیات مانع می‌شوند خود داری نما.

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ در اوّل بقره و در سوره‌ی نسا در تفسیر قول خدا: لا- تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى تفصیل معانی نماز و مراتب آن و پیا داشتن آن گذشت.

چون نماز قالبی بنا بر قرار و وضع الهی از اشتغال به غیر نماز مانع می‌شود اگر چه مباح باشد.

لذا به سبب وضع و قرارداد از فحشا و منکر قالبی نهی می‌کند و نماز قلبی که از صاحب اجازه‌ای الهی اخذ شود مانع از فحشا و منکر در مرتبه‌ی قلب می‌شود.

و هم چنین است نماز صدر و سینه‌ای که عبارت از آرامش قلبی است، نزد صوفیه فکر و حضور نامیده می‌شود و آن ملکوت ولیّ امر و نخستین مقام معرفت علی علیه السلام به نورانیت است با زبان حال و زبان قال از همه‌ی فحشا و منکر نهی می‌کند.

نماز کسی که در شهود جمال وحدت مستغرق است از التفات به غیر خدا نهی می‌کند و همین التفات به غیر خدا در آن مقام منکر او حساب می‌شود.

نمازی که عبارت از رسول یا امام است از فحشا و منکری که مقابل آن دو است از اصناف بشر نهی می‌کند.

و نماز به هر یک از این معانی تفسیر شده و فحشا و منکر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۴

به دشمنان رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام تفسیر شده است.

نقل شده است: نماز مادامی که از فحشا و منکر نهی نکند، چیزی جز دوری از جانب خدا نمی‌افزاید «۱».

و روایت شده است: جوانی از انصار همه‌ی نمازها را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواند و مرتکب فاحشه‌ها نیز می‌شد، آنگاه که این مطلب برای رسول خدا وصف شد، فرمود: بالا-خره روزی نمازش او را از ارتکاب فواحش نهی می‌کند و چیزی نگذشت که او توبه کرد «۲».

بنابراین معنای آیه این است که نماز در مستقبل و آینده صاحبش را از فحشا و منکر باز می‌دارد.

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ اگر مقصود از نماز، نماز قالبی باشد مقصود از ذکر خدا ذکر خدا نسبت به عبد است یا مقصود ذکر قلبی، یا مقصود ذکر است که عبارت از فکر است.

یا مقصود ذکر اوامر و نواهی خدا هنگام هر فعل است که عبد را بر امتثال اوامر و نواهی او می‌دارد.

و اگر مقصود از نماز، نماز قلب باشد مراد از ذکر خدا ذکر خدا نسبت به عبد یا یکی از معانی مذکور است.

و هم چنین است مطلب در سایر مراتب نماز و اگر مقصود از نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام باشد مراد از ذکر خدا نسبت به عبد است، یا مقصود مقام نورانیت رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که ذکر

۱. تفسیر القمى ج ۲ ص ۲۸۵.

۲. مجمع البيان ج ۸-۷ ص ۲۸۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۵

حقیقی خدا همین مقام است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ پس خداوند نماز شما و ذکر شما را می‌داند، بر حسب آن دو به شما پاداش می‌دهد علاوه بر آن نماز و ذکر شما را بر تذکر آیات آگاه و بیدار می‌کند.

و جمله‌ی وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ حائیه است.

آیات ۴۶-۵۵

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۶ تا ۵۵] ص: ۲۶۵

اشاره

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهِنَا وَالْهَكْمَ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُضِلُّونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ

(۵۰)

مقصود از اهل کتاب کسی است که به پیامبری ایمان آورده باشد و هر کسی است که به یک دین الهی منتسب باشد، پس اهل دین اسلام و منتسبین به آن را شامل می‌شود، چنانچه شامل زردشتی و مهابادی‌ها می‌شود.

۱- فتل به معنای بافتن و مفتول ریسمان بافته شده است، ظاهراً فتل است با فاء نه فتل با قاف به معنای کشتن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۸

یا مراد کسانی است که به این اسم معروفند (یهود و نصاری هستند) و لیکن حکم شامل اهل اسلام است به طریق کنایه یا به طریق قیاس اولویّت.

و چون اهل دین الهی و منتسبین به آن به واسطه‌ی نسبتشان به نبی یا منتسب کردن خودشان به او دارای فی الجمله حرمت و احترامی هستند از بین اقسام کفار خصوص اهل کتاب را ذکر نمود تا اشعار به این باشد که مشرکین دارای حرمت و احترام نیستند و نباید با آنان مدارا کرد.

و مجادله‌ی نیکو آن است که باطلی را ظاهر نکند و باطلی را با باطل دیگری باطل نکند، چیزی نگویید که طرف مقابل را به خشم آورد، او را در تنگنا قرار ندهد که مجبور به قبول و تسلیم شود و او را طرد نکند، چیزی نگویید که طرف مقابل نتواند تحمل کند و اگر خصم حقّی را اظهار کند با انصاف برخورد نماید و او را ردّ نکند، سخنی نگویید که او خجالت بکشد و همّتش این باشد که بر او غلبه کند، بلکه همّتش اصلاح او باشد، اگر چه بدین نحو خود را مغلوب قرار دهد اگر صلاحش در آن باشد.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فِي مَجَادَلَةٍ سَمَّ كَرَدْنِ، يَا بَا جَنْجَ وَ كَشْتَارَ بِه شَمَا ظَلَمَ كَرَدْنِ، يَا بَا لَجَا جَ وَ كُوشَ فَرَا نَدَا نَ بِه حَقِّ شَمَا بِه خُودِشَا نَ ظَلَمَ كَرَدْنِ وَ اِیْنِ اسْتِنَا یَ تَرْخِیصَ وَ اِجَا زَهَ دَرِ مَجَادَلَهَ بِه غَیْرَ اِحْسَنَ بَا ظَالِمِیْنِ اِزْ اِهْلِ كِتَابِ اسْتِ، مَانَنْدَ قَوْلِ خُودَا: لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ لَیْ بِه هَرِّ حَالٍ نَبَا یَدُ اِزْ حَقِّ خَارِجِ شُدِ، یَا دَرِ بَا طَلِّ دَا خَلِّ شُدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۶۹

وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ بگوئید ما به آنچه به ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم، یعنی با اقرار به حقّ بودن کتاب و دین آنان تندی و لجاج و عناد آنان را بشکنید.

وَ إِلَيْنَا وَ إِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَ بگوئید خدای ما و خدای شما یکی است یعنی در مبدأ و معبود اظهار اتحاد با آنان بکنید تا دلالت کند بر این که شما با آنان متحد هستید و مغایرتی با آنان ندارید، تا آنان ترغیب و تشویق به معاشرت با شما و دوست داشتن شما بشوند.

وَ نَحْنُ لَهُ وَ مَا بِه خُدَا یَ شَمَا كِهَ هَمَانِ خُدَا یَ مَاسْتِ مُسْلِمُونَ تسلیم هستیم و ایمان داریم و به غیر آن خدا ایمان نداریم تا شما با ما دشمنی کنید.

در سوره‌ی نحل در تفسیر قول خدا: وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مقداری از بیان آیه گذشت.

وَ كَذَلِكَ وَ اِیْنِ چنین مانند نازل کردن کتاب به سوی آنان، یا مانند امر به مجادله به نحو احسن، یا مانند امر به این که بگوئید ما به آنچه که بر شما نازل شده، ایمان آورده‌ایم ... تا آخر آیه.

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ كِتَابَ نُبُوتٍ یَا قُرْآنَ رَا بَرِّ تُو نَا زَلِّ كَرْدِیْمِ.

فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ پس کسانی که به آنان قرآن دادیم، آنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند یا کسانی که به آنان احکام نبوت دادیم، که رسالت را با بیعت عامّ و ولایت را با بیعت خاصّ پذیرفتند، یا کسانی که به آنان نیرو دادیم، یا استعداد و آمادگی تکوینی برای امور آخرت دادیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۰

يُؤْمِنُونَ بِهَ بَا بَیْعَتِ عَامِّ یَا خَاصِّ بِهَ قُرْآنَ یَا بِهَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ، یَا بِهَ كِتَابِ نُبُوتٍ، یَا بِهَ عَلَی عَلَیْهِ السَّلَامِ اِیْمَانِ مِیْ آوَرَنْدِ،

که منظور از هر مقصود و منظوری همین است.

وَمِنْ هَؤُلَاءِ و از اهل کتاب که یهود و نصاری هستند، یا از مشرکین، یا از کسانی که قرآن به آنان دادیم و با بیعت به آن ایمان آوردند.

مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسانی هستند که با یکی از دو بیعت عام و خاص ایمان می‌آورند یا قلباً اذعان به محمد صلی الله علیه و آله یا به قرآن، یا به احکام نبوت، یا به علی علیه السلام می‌کنند.

وَمَا يَجْعِدُ بآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ آیات ما را که بزرگترین آنان علی علیه السلام است جز کفار کسی انکار نمی‌کند و این کنایه از منافقین امت است که علی علیه السلام را انکار کردند.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ در حالی که پیش از وحی قرآن کتابی نخوانده بودی.

این جمله‌ی حائیه یا معطوفه است و ردّ بر کسانی است که گمان کردند یا گفتند رسول خدا قرآن را از دیگران گرفته، یا از کتابهای گذشتگان و پیشینیان التقاط کرده است.

وَلَا تَخْطُ بِبَيْمِينِكَ تو بلد نبودی قرآن یا هر کتابی را به نویسی.

إِذَا لَزَّتَابِ الْمُبْطِلُونَ اگر تو قبلاً خواندن و نوشتن بلد بودی آن وقت کفار شک می‌کردند، یعنی شک آنان به جا و به موقع بود، گر نه آنان به هر حال شک می‌کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۱

و از بزرگترین نشانه‌های صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادعایش این بود که او یتیم و فقیر و چوپان بود، نزد معلّمی نرفته بود و با علما مصاحبت و آمیزش نداشت، نوشتن یاد نگرفته بود و در بین نویسندگان زندگی نمی‌کرد.

با این حال کتاب و شریعتی آورد که در درک دقیق و نکات آن دو (کتاب و شریعت) حکما حیران شدند و از پژوهش و تحقیق علمی که در آن دو مدرج است علما عاجز گردیدند و از رسیدن به لطایف آن دو عرفا به تنگنا افتادند، به زبردستی کتاب او در بلاغت سخنوران اعتراف کردند.

از مولا و مقتدای ما علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است:

او یعنی رسول خدا یتیم فقیر چوپان و اجیر بود، که نوشتن یاد نگرفته بود، نزد معلّمی نرفته بود، در عین حال قرآنی آورد تمام داستان‌های انبیا علیهم السلام و اخبار آنان بدون کم و زیاد در آن بود، هم چنین اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن موجود بود «۱».

بَلْ هُوَ بَلَكَةٌ كِتَابِ نُبُوتٍ یا کتاب ولایت، چه قرآن صورت قرآن و شریعت است و این جمله اضراب و استدراک از قول خدای تعالی است که:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ... تا آخر، چون این آیه دلالت بر بیشتر از ایمان تقلیدی نمی‌کند، در حالی که آیه‌ی فوق

۱. تفسیر الصّافی ج ۴ ص ۱۱۹ و عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۲

دلالت بر ایمان تحقیقی به کتاب می‌کند، بلکه دلالت بر تحقیق به کتاب می‌کند.

بنابر روش اتحاد عاقل و معقول، یعنی خود کتاب آیات آیتی است که دلالت بر مبدأ و صفات او، دلالت بر رسالت و احکام آن و صادق بودن آورنده‌ی آن می‌کند، یا مقصود این است که صاحب رسالت و صاحب ولایت با ولایت و نورانیت خود آیات بینات روشن یا روشن کننده هستند.

فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ در سینه‌ی دانش یافتگان، نفرمود در سینه کسانی که علم کسب کردند، فرمود: در سینه‌ی کسانی که به آنان علم داده شد، تا مشعر به این باشد که علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که به خواهد می‌اندازد و چنان نیست که با کسب تحصیل شود، بلی کسب علم شخص را آماده‌ی تابش این نور می‌کند.

و فعل أُوتُوا را به صورت مجهول آورد تا اشاره به این باشد که احتمال داده نمی‌شود فاعل فعل جز خدا کسی باشد، مراد از کسانی که به آنان علم داده شده اوصیا علیهم السلام هستند، چنانچه این مطلب در اخبار زیادی از ائمه علیهم السلام آمده است. وَمَا يَجْعِدُ بآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ تکرار مطلب برای اهمیّت دادن به کنایه از ائمت است، نیز برای اشعار به این است که انکار کننده همان طور که کافر است ظالم نیز می‌باشد.

وَقَالُوا عطف به لحاظ معناست، گویا که گفته است:

ظالمین آیات را انکار کردند، گفتند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۳

لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ چرا آیاتی از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ و تو از مقام ولوی خویش تنزل کن و بر حسب مقام بشری اظهار عجز نما و بگو:

إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ آیات فقط نزد خداست و چیزی از آیات نزد من نیست تا آنچه پیشنهاد شماست بیاورم.

و إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ من هشدار دهنده ظاهر و روشن، یا ظاهر کننده‌ی هشدار دهی خود و صحت آن هستم، پیش از این بیان شد که رسول باید دارای دو شأن باشد، شأن هشدار دهی با رسالتش، شأن مژده دهی با ولایتش، ولی چون شأن رسالت در او غالب است گاهی با شأن رسالت تکلم می‌کرد و شئونش را در آن منحصر می‌نمود، چنانچه اینجا همه‌ی شئونش را در هشدار دهی منحصر نمود که آن شأن رسالت است، نه ولایت.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آيَا كَفَّارٍ كَافِيٍ نیست که تو یتیم بودی و با کسی رفت و آمدی نداشتی و از کسی یاد نگرفتی؟ آیا در دلالت بر صدق تو همین کافی نیست؟ که آنان پیشنهاد آیت و نشانه‌ی دیگر می‌کنند؟! أَنَا مَا، نه غیر ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو احکام رسالت یا صورت قرآن را نازل کردیم، با آن که تو بی سواد بودی، کتاب تو مشتمل بر دقایق حکمت‌ها بود به نحوی که عقلا و حکما از ادراک آن عاجز می‌باشند، در حالی که این قرآن يُتْلَى عَلَيْهِمْ بر آنان خوانده می‌شود، از آنان مخفی نیست.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعَجْزٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ در این انزال، یا در این کتاب، یا در آنچه که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۴

ذکر شد از استمرار تلاوت کتاب.

لَرَحْمَةٌ رَحْمَتٌ است، چون دلالت بر صدق رسالت تو می‌کند.

و ذِكْرِي و یاد آوری و دلالت بر حق بودن تو می‌کند.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای قومی که ایمان بیاورند با یکی از دو بیعت عام یا خاص، یا برای قومی که اذعان به خدا، ملائکه، کتب و رسولانش و روز قیامت داشته باشند.

و لآم برای بیان کردن مفعول لَرَحْمَةً و ذِكْرِي است، یعنی ناباوران چون توجه به آخرت ندارند، اهمیّت به خدا و به کسی که به سوی خدا دعوت می‌کند نمی‌دهند، در قرآن اندیشه نمی‌ورزند در دلالت آن تفکر نمی‌کنند.

پس قرآن را به عنوان افسانه می‌شنوند، در نتیجه نه بهره‌ای از آن می‌برند و نه متذکر آن می‌گردند.

روایت شده که گروهی از مسلمانان صحیفه‌ای خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند که در آن بعضی از چیزهایی که یهود می‌گفتند نوشته بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در گمراهی قومی همین بس که از چیزی که پیامبرشان

آورده روی بگردانند و به چیزی که غیر پیامبرشان آورده است، روی آورند؟ پس این آیه نازل شد «۱».
 قُلْ پس از آن که این آیات در آنان مؤثر نیفتاد و فایده نکرد برای این که اظهار اعراض از آنان بکنی و به پروردگارت پناه

۱. تفسیر الصّافی ج ۴ ص ۱۲۰. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۵

ببری تا تندی لجاج و عناد آنان بشکند، چه اصرار بر دعوت به سوی خدا با لجوج در لجاجت و عناد او می‌افزاید ...
 بگو: كَفَى بِاللّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً خداوند برای گواه و شاهد بودن بین من و شما کافی است.

پس اگر من دروغ گفته باشم خداوند دروغ مرا می‌داند و مرا بر آن عذاب می‌کند و اگر شما دروغگو باشید خداوند می‌داند و شما را عذاب می‌کند.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند، پس از عناد و لجاج با او و با رسولش به پرهیزید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ جمله حائیه یا معطوفه و به منزله‌ی نتیجه است.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ آن كفار به عذاب عجله می‌کنند، مانند آن وقت که تو به آنان وعده‌ی عذاب می‌دادی می‌گفتند: آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور، یا می‌گفتند: اگر آنچه که تو می‌گویی حق است پس بر ما از آسمان سنگ به باران. و لَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ نیامدن عذاب از آن جهت نیست که گفته‌ی تو حق نیست، یا آنان پیش ما گرامی هستند، بلکه برای این است که هر چیزی وقت مخصوصی دارد که از آن فراتر نمی‌رود.

وَلِيَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ بر آنان خواهد آمد در دنیا و در حال بقا زندگی‌شان، مانند آمدن عذاب در بدر و غیر بدر، مانند بلاهایی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۶

که در اموال و انفس پیش می‌آید، یا در حال احتضارشان به دست ملایکه‌ها، یا در آخرت در برزخ‌ها، یا در قیامت.

بَعْتَهُ عَذَابٌ ناگهانی بدون آن که از پیش علامتی داشته باشد، یا بدون آن که آنان علامات عذاب را احساس کنند، چون آنان در لهو و لعب فرو رفته‌اند.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ آنان در هنگام عذاب احساس آمدن عذاب نمی‌کنند، یا آنان الان احساس نمی‌کنند که بعدا عذاب بر آنان خواهد آمد و گر نه درخواست عذاب نمی‌کنند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ این گفته را تکرار کرد تا اشعار به این باشد که اولی مربوط به عذاب دنیا بود و دومی مربوط به عذاب آخرت.

یا بدان جهت تکرار کرد که اولی مقدمه تهدید به آوردن عذاب است و دومی تهدید به احاطه‌ی آن در زمان حال و لیکن آنان عذاب را احساس نمی‌کنند.

یا منظور از تکرار مبالغه در سفیه بودن آنانست که چطور جرأت بر کاری می‌کنند که باید از آن پرهیز کرده و بر حذر باشند، اگر چه عذاب محتمل و غیر یقینی هم باشد عاقل از آن می‌پرهیزد.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به علت حکم و اظهار کفر آنهاست که به واسطه انفاق حاصل شده است.

یعنی آنان کافر هستند و هر کافری در وسط جهنم واقع است و معذب به انواع عذاب جهنم است، اگر چه آن را احساس نکنند و نفهمند، پس آنان در عجله کردنشان به عذاب در حقیقت در عذاب واقع شده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۷

بدان که نفس انسانی به علت مقتضیات حیوانی‌اش نمونه‌ی جهنم، شعله‌ها و انواع عذاب آن است، پس اگر انسان که در مقام نفس واقع شده و در حالت غیب از خدا و آخرت است از ولایت منقطع و وجهی ولوی از او پوشیده شده باشد در جهنم واقع می‌شود، در آن نگه داشته می‌شود در حالی که به واسطه‌ی آن احاطه شده است، و اگر منقطع از ولایت نبوده باشد در اثر ایمان بر آن جهنم بر او سرد و سلامت می‌گردد به طوری که هیچ چیزی از دردها و ناملايماتش را حس نمی‌کند و از شایبه‌های غریب پاک می‌گردد. و نمونه‌ی جهنم بودن انسان و این که واجب است انسان بر جهنم و از جهنم عبور کند یکی از وجوه آیه: **إِنَّ مِنْكُمْ إِيَّاهَا** می‌باشد که گویند آن پلی است که بر متن جهنم کشیده شده است و در سوره‌ی توبه بیان اجمالی احاطه جهنم به کافرین در نظیر این آیه گذشت. **يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ** این جمله مفعول برای **بِالْكَافِرِينَ** یا طرف برای **لَمْحِيطَةً** است، یا ظرف فعل محذوف است که (اذکر) یا (ذکرهم) باشد.

یعنی یادشان آور روزی را که عذاب از بالا و پایین پایشان (از فراز و فرودشان) ایشان را فرا گیرد.

و يَقُولُ لَفِظ يَقُولُ به صورت غیبت و تکلم خوانده شده است.

ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ در آن حال می‌گوید: حاصل عمل کرد خویش را بچشید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۸

آیات ۵۶-۶۹

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۶ تا ۶۹] ص: ۲۷۸

اشاره

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُفِّلَ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَ كَانُوا مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۷۹

ترجمه ص: ۲۷۹

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، بدانید که زمین من گسترده است، پس فقط مرا پرستید.

هر جانداري چشنده‌ی [طعم] مرگ است، سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید.

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در غرفه‌هایی از بهشت که جویباران از فرودست آنان جاری است، جایشان می‌دهیم [و] در آنجا جاویدانند، چه نیکوست پاداش اهل عمل. همانان که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

و چه بسیار جنبنده که عهده‌دار روزی خود نیست، بلکه خداوند روزی بخش او و شماسست و او شنوای داناست. و اگر از ایشان پرسسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را رام کرده است، گویند: خداوند، پس چگونه بیراهه می‌روند؟

خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می‌دارد، بی گمان خداوند به هر چیزی داناست. و اگر از ایشان پرسسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاد و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده [و بارور] کرد،؟ خواهند گفت: خداوند، بگو: سپاس خداوند را، ولی بیشترینه‌شان تعقل نمی‌کنند.

و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، اگر می‌دانستند بی گمان سرای آخرت کانون زندگی است. و چون سوار بر کشتی شوند خداوند را در حالی که دین خود برای او پاک و پیراسته می‌دارند بخوانند ولی آنگاه که آنان را رهاوند و به خشکی رسانید آن وقت است که ایشان شرک می‌ورزند.

تا سر انجام در باره‌ی آنچه به ایشان بخشیده‌ایم ناسپاسی کنند و [از ظواهر زندگی] بهره برند، زودا که [حقیقت را] بدانند. آیا ندانسته‌اند که ما حرمی امن [از کعبه] قرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۰

دادیم؟ حال آن که مردمان را در پیرامونشان تاراج می‌کردند و می‌ربودند، آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خداوند کفران می‌روزند؟

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد یا حق را چون به سراغش آید تکذیب کند؟ آیا جایگاه کفران در دوزخ نیست؟

و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند آنان را به راههای خاص خویش رهنمون می‌شویم، بی گمان خداوند با نیکوکاران است.

تفسیر ص: ۲۸۰

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اِي اِيْمَانِ اَوْرِنْدِگَانِ بَا بِيْعَتِ كَرْدِنِ بَه دَسْتِ مَحْمَدِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بَا بِيْعَتِ عَامِّ يَا بَه دَسْتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ بَا بِيْعَتِ خَاصِّ.

إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ

زمین من گسترده است، پس اگر برای شما در زمینی عبادت من میسر نشد از آنجا خارج شوید و به زمین دیگری بروید که برای شما توحید عبادت من ممکن باشد.

فَأَيُّاِي

پس مرا نه غیر مرا فاعبُدون

پرستید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر گاه در زمینی خداوند نافرمانی و عصیان شد و تو در آن زمین بودی از آنجا به زمین دیگر خارج شو «۱».

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ در مقام تعلیل است، زیرا هر موجود زنده‌ای چشنده‌ای مرگ است.

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۱

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ عین این آیات پیش از این گفته شد و بیان صبر و توکل به طور مشروح گذشت و هم چنین تفسیر جریان نهرها از زیر بهشت‌ها در آیات پیشین بیان شد.

وَكَأَيُّنَ مِنْ دَائِيٍّ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا چه بسیار حیواناتی که از جهت نوع و خرد به شمارش نمی‌آید و بار روزی خود را نمی‌تواند به دوش کشد و خداوند به آنها و شما روزی می‌دهد.

این عبارت خطاب عام، یا مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله است، یا مخصوص کسی است که گمان می‌کند جز اسباب طبیعی چیزی در امور مدخلیت ندارد، مانند طبیعیون که اعتقادشان چنین است، یا مانند بیشتر مردم که چنین حالتی دارند.

اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ این خداست که به آنها و شما روزی می‌دهد انسان در نظر ابتدایی گمان می‌کند که روزی منوط به اسباب طبیعی است، لیکن نظر دقیق حکم می‌کند که چیزی از اسباب طبیعی (فی حد ذاته) در ارتزاق انسان مدخلیتی نداشته باشد، ارتزاق جز با اسباب الهی نیست و اسباب طبیعی حجابهایی بر اسباب الهی است.

و چه خوب گفته شده:

ای گرفتار سبب بیرون مپر لیک عزل آن مسبب ظن مبر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۲

هر چه خواهد آن مسبب آورد قدرت مطلق سببها بر درد

این سببها بر نظرها پرده‌هاست که نه هر دیدار صنعش را سزاست

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را بر کند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لا مکان هرزه بیند جهد و اسباب دکان

(مثنوی مولوی) وَ هُوَ السَّمِيعُ و او اقوال قال و حال و استعدادی شما را که خود شما آن را احساس نمی‌کنید می‌شنود.

الْعَلِيمُ و او به مقدار استعداد و اندازه‌ی استحقاق و عمده‌ی اسباب روزی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه داناست.

و لئن سألتهُم اگر از متقیدین به اسباب و غافلین از مسبب الاسباب سؤال کنی.

مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخر نمود؟ که آنان

سبب تولید موالید و روزی خوردن روزی خورندگانند.

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ خواهند گفت: خدا آفرید، پس چرا افترا و دروغ می‌بندند.

و به سوی اسباب می‌روند و به او اکتفا نمی‌کنند.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ خَدَاوند روزی وسیع و گسترده می‌کند برای کسی که بخواهد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۳

قدرت آن را دارد، یعنی قدرت دارد روزی را برای کسی زیاد کند یا برای هر کسی که بخواهد کم روزی دهد.

لفظ [من] در [من يشاء] مطلق است و ممکن است ضمیر به آن برگردد بدون اعتبار تقیید به بسط رزق، جمله حائیه یا مستأنفه است،

تعلیل انکار روی گردانیدن از خدا در طلب روزی است یا تعلیل جمله‌ی الله يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ می‌باشد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس خداوند صلاح بندگانش را می‌داند که روزی را گسترش دهد یا آن را بسته گرداند و کم کند.

وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا چُونِ اسبابِ قَرِيبٍ وَ نَزْدِيكَ بِرَأْيِ رَوْزِي بَعْدَ از آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ وَ خورَشِيدِ وَ ماهِ بارانْدنِ بارانِ وَ اَحْيَايِ زَمِينِ اسْتِ بَه سَبَبِ رَوِيانِيدنِ گِياهانِ لَذَا بَعْدَ از سْؤالِ از آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ وَ تَسْخِيرِ خورَشِيدِ وَ ماهِ مَسْئَلِهيِ بارانِ وَ زَنْدِه كَرْدنِ زَمِينِ رَا آورْدِ وَ فَرْمود: اِگرِ بَپَرَسَنْد چِه كَسِيِ از آسْمانِ آبِ رَا فَرَسْتادِ كِه زَمِينِ رَا پَسِ از مَرگَشِ (پژْمَرْدِه بُوْدنَش) زَنْدِه كَرْد.

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ خَواهنْدِ گَفت: خَدا پَسِ تُو بَعْدَ از اَقْرارِ وَ اعْتِرافِشانِ بَگو: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ سِپاسِ خَدايِ رَا كِه اَن جَهِتِ شَكرِ انعامِ خَدا بَرِ توستِ كِه تُو رَا بَرِ اَيْنِ مَطْلَبِ بِيْنا كَرْد.

يا مَقْصودِ اَيْنِ اسْتِ كِه بَعْدَ از اَيْنِ بَه اَن كَفَّارِ بَگو: هَمِهيِ صِفاتيِ كِه خَداونْدِ بَرِ اَن حَمْدِ مِي شُودِ بَرایِ خَدا وَ مالِ خَداست، زِيراِ جَميعِ خَيراتِ وَ نِيكيِهايِ مَنْتَشَرِ وَ مَحسوسِ كِه ادراكِ اَيْنانِ از اَنها فَراترِ نَمِي رُود مَنحَصَرِ دَر خَلقِ آسْمانِها وَ زَمِينِ وَ خورَشِيدِ وَ تَرْجمه بِيانِ السَعادَةِ، ج ۱۱، ص: ۲۸۴

ماهِ وَ بارانْدنِ بارانِ وَ رَوِيانِيدنِ گِياهِ اسْت، پَسِ اَيْنانِ خَدا وَ سَبَبِ سَازِيِ او بَه اسبابِ رَوْزِيِ رَا انكارِ نَمِي كَنْد.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بَلَكه بِيْشْتَرِ اَنانِ تَعَقْلِ وَ انديشِه نَمِي كَنْد.

پَسِ مَتوسَّلِ بَه اسبابِ مِي شُوند، از مَسَبِّ اسبابِ مَنصَرَفِ مِي شُوند، اَيْنِ از جَهِتِ عَدَمِ تَعَقْلِ وَ انديشِه اسْت نَه از جَهِتِ انكارِ خَدا.

وَ ما هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ جَمَلِه حائِثِه يا مَعطوفِه بَه اعْتِبارِ مَعناست.

گويا كِه گَفتِه اسْت: خَداونْدِ اسبابِ حَياتِ دُنْيايِ پَسْتِ رَا مَهْيَا كَرْدِه اسْت، دُنْيايِي كِه جَميعِ زَنْدِههايِ اَن آمِيختِه با مَرگِ اسْت، جُودِ اَن آمِيختِه بَه عَدَمِهاست وَ جَدِّ راسْتِيِ اَن لَهوِ يا لَعِبِ اسْت، خَداونْدِ دَر عَيْنِ حَالِ زَنْدِگِيِ دُنْيَا رَا بَدونِ تَهْيِيِ اسبابِ جُودِ وَ بَقاِ وَ زَنْدِگانيِ نَگذاشتِ وَ اَن رَا بَه اعْتِرافِ مَقْرُورِ وَ مَنكَرِ بَه حَالِ خُودِ رَها نَكْرَدِ پَسِ چَگونِه زَنْدِگِيِ اَخْرَتِ رَا بَه حَالِ خُودِ رَها مِي كَنْد كِه دَر اَنجا حَياتِ جَميعِ اجْزاِ اَخْرَتِ عَيْنِ ذَرَّاتِ اَنهاست، جُودِ حَياتِ اَخْرَتِ از شايِبِهِيِ نَقْصِ خالِصِ اسْت وَ لَذَّتِهايِ اَن از شُوبِ رَنْجِ وَ دَرْدِ مَبْرَاسْتِ، كِه حَياتِ دُنْيَا حَياتِ عَرْضِيِ اسْت.

وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ وَ سَرایِ اَخْرَتِ با جَميعِ اجْزايِشِ كَانونِ زَنْدِگِيِ اسْت وَ حَياتِ مَنحَصَرِ دَر دَارِ اَخْرَتِ اسْت، يا مَعنايِ آيِهِ اَيْنِ اسْت: كَفَّارِ بَه امرِ حَياتِ دُنْيَا اهمِيَّتِ مِي دَهَنْد، دَر حَالِيِ كِه مِي بِيَنْدِند زَنْدِگِيِ دُنْيَا مَانَنْدِ بازِيِ اَطْفالِ باقِيِ نَمِي مَانْدِ وَ بَرِ اَن فَايْدِهايِ مَتَرْتَبِ نِيستِ وَ حَياتِ وَ زَنْدِگِيِ مَنحَصَرِ دَر دَارِ اَخْرَتِ اسْت.

تَرْجمه بِيانِ السَعادَةِ، ج ۱۱، ص: ۲۸۵

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اِگرِ مِي دانَسْتَنْدِ از اَهْتِمَامِ بَه امرِ حَياتِ دُنْيَا خُودداریِ مِي كَرْدَنْدِ وَ اَهْتِمَامِ بَه امرِ زَنْدِگانيِ اَخْرَوِيِ مِي دادَنْد.

وَ مَمْكَنِ اسْت لَفْظِ [لو] بَرایِ تَمَنِّيِ باشْد، فَرَقِ بَيْنِ لَهوِ وَ لَعِبِ گَذاشتِ، گَفتِيْمِ كِه لَهوِ اَن اسْت كِه دارايِ غايَتِيِ نَباشْد، نَه غايَتِ عَقْلانِيِ وَ نَه غايَتِ خَيالِيِ، لَعِبِ اَن اسْت كِه غايَتِ عَقْلانِيِ نَداشْتِه باشْد وَ لِيِ غايَتِ خَيالِيِ داشْتِه باشْد، اِگرِ چِه لَهوِ نيزِ از نَوْعِيِ غايَتِ پَنهانيِ خالِيِ نِيست.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْمِكِ عَطْفِ بَه اعْتِبارِ مَعناست، گويا كِه گَفتِه اسْت: اَنگاهِ كِه دَر خَشْكَيِ بُوْدَنْدِ مَطْمَئِنِ وَ آرامِ بُوْدَنْدِ وَ از خَداِ وَ اَخْرَتِ غافلِ بُوْدَنْدِ وَ اَهْتِمَامِ بَه امرِ حَياتِ دُنْيَا مِي دادَنْدِ وَ لِيِ اَنگاهِ كِه بَرِ كَشْتِيِ سَوارِ شُوندِ بَرِ حَياتِ دُنْيَا مِي تَرَسَنْد.

دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اَن وَقتِ خَداِ رَا فَرَا مِي خَواهنْدِ البَتَّه مَقْصودِ از [دِين] رَاهِ بَه سَويِ خَداست، نَه مَلَّتِ يا اِسْلامِ، يا اِيْمانِ، چُونِ آيِهِ عَامِّ اسْت وَ شامِلِ هَمِهيِ صاِحبانِ مَلَّتِهايِ الهِيِ وَ غَيْرِ اَنهاست.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ وَقتِيِ خَداونْدِ اَنانِ رَا نِجاتِ دادِ بَه خَداِ يا بَه اَخْرَتِ يا بَه دِينِ شَرَكِ مِي آورَنْد، يا مَشْرَكِ مِي شُوند.

لِيَكْفُرُوا تا كَفْرانِ پيشِه كَنْدِ اَيْنِ جَمَلِه از قَبيلِ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا غايَتِ شَرَكِ آورْدنِ اَنانِ كَفْرانِ نَعْمَتِ بُوْد.

بِمَا آتَيْنَاهُمْ كَفْرَانَ نِعْمَتِي رَا كَرَدْنَد كِه مَا بَه آنَان دَادِه_ايم، يعنى نعمت نجات دادن يا مطلق نعمت ها. ترجمه بيان السعاده، ج ۱۱، ص:

۲۸۶

وَلَيْتَمَتَّعُوا وَ دَر حَيَاتِ فَانِي مَتَمَّعَ گَرَدْنَد وَ لَدَّت بَبَرْنَد، چُون كَسِي كِه مَتَدَكَّر نِعْمَتِ هَايِ خُدَا وَ نِعْمَتِ دَادَن اَوْ بَاشَد تَمَّعَ وَ لَدَّت بَرْدَن بَا لَدَايِد حَيَوَانِي بَرَايِ اَوْ مَيَسَّر نَمِي شُود.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پَس بَه زُودِي عَقُوبَتِ شَرِكِ آوَرْدَن وَ وَبَالَ تَمَّعَ دَر حَيَاتِ حَيَوَانِي رَا خَوَاهَنْد دَانَسْت، يَا بَه زُودِي خَوَاهَنْد دَانَسْت كِه كَارِ آنَانِ خَطَا وَ وَزَرِ وَ وَبَالَ بُوْدَه اسْت.

أَ يَا اَهْلَ مَكَّةَ بَه نِعْمَتِ هَايِ خُدَا كَاْفِرِ مِي شُونَد وَ بَه اَوْ شَرِكِ مِي آوَرْنَد؟

وَلَمْ يَرَوْا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا أَيَا نَمِي بَيِنَنْد كِه مَا مَكَّةَ رَا بَرَايِ آنَانِ حَرَمِ اَمِنِ قَرَارِ دَادِيْم، چِه اَهْلِ حَرَمِ اَز قَدِيْمِ وَ جَدِيْدِ بَا قَرَارِ دَادِ بَيِنِ مَرْدَمِ اَز صَدَمَاتِ كِه بَر سَايِرِ شَهْرَهَا وَ بَر سَايِرِ عَرَبِيَهَا وَ اَرْدِ مِي شَد اَيْمِنِ بُوْدَه اَنْد وَ بَا مَشِيَّتِ وَ خَوَاسْتِ خُدَا اَز تَعَرُّضِ مَتَعَرِّضِيْنَ نِيْزِ دَر اَمَانِ مَانْدَه اَنْد، مَانْدِ تَعَرُّضِ پَادِشَاهِ يَمِنِ جِهْتِ خَرَابِ كَرْدَنِ حَرَمِ (كِه دَر سُورَه فِيلِ خَوَاهَدِ اَمْد).

وَيَخَطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ دَر حَالِي كِه اَز اَطْرَافِ حَرَمِ مَرْدَمِ رَا بَا كِشْتَنِ وَ اَسَارَتِ مِي رَا بِيَنْد.

أَ يَا هَوَاهَايِ خُودِ رَا پِيْرُويِ مِي كَنْد؟

فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ پَس أَيَا آنَانِ بَه بَاطِلِ اَيْمَانِ مِي آوَرْنَد؟ كِه بَاطِلِ عِبَارَتِ اسْت اَز اَوَّلَا هُوِيِ وَ هُوَسِ آنَانِ ثَانِيَا شَيَاطِيْنِ ثَالِثَا، بَتِ هَا وَ سِتَارِ گَانِ يَا شَرِكَايِ وَايْتِ.

وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ وَ بَه نِعْمَتِ خُدَا كِه عِبَارَتِ اسْت اَز اَمِنِ قَرَارِ دَادَنِ بَرَايِ آنَانِ، يَا هَمَمِي نِعْمَتِ هَايِ خُدَا، يَا وَايْتِ

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۷

كِه اَصْلِ هَمَمِي نِعْمَتِ هَا اسْت، كَفْرَانِ مِي وَرَزَنْد؟! وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَيِ اللَّهِ كَذِبًا لَفْظِ [كذبا] مَفْعُولِ بَه بَرَايِ [افترى] اسْت اِگَرِ بِنَابِرِ تَجْرِيْدِ بَاشَد، يَا مَفْعُولِ مَطْلُوقِ اسْت بَدُونِ اَنِ كِه اَز لَفْظِشِ فَعْلِي مَشْتَقِّ بَاشَد وَ اَيْنِ عِبَارَتِ دَر ظَالِمِ تَرِ بُوْدَنِ مَفْتَرِيِ اسْتِعْمَالِ مِي شُود اِگَرِ چِه مَفْهُومِ لَغَوِيِ اَنِ اَعْمَ اسْت.

وَ افْتِرَا بَرِ خُدَا اَعْمَ اَز اَنِ اسْت كِه چِيْزِي رَا كِه اِذْنِ دَادَه نَشْدَه بَرَايِ اَوْ شَرِيْكِ قَرَارِ دَهَنْد، يَا فِتْوَا دَادَه شُود، يَا بَيِنِ مَرْدَمِ قِضَاوَتِ نَمَايِد، يَا بَرَايِ مَرْدَمِ اِمَامَتِ كَنْد، يَا رِيَاَسْتِ مَرْدَمِ رَا بَرِ عَهْدِه بَغِيْرِدِ بَدُونِ اِذْنِ وَ اِجَازَه اَز جَانِبِ خُدَا وَ جَانِشِيْنَانِ اَوْ.

زِيْرَا اِجَازَه اَز جَانِبِ خُدَا يَا جَانِشِيْنَانِشِ وَ جُودِ مَجَازِ رَا مَانْدِ مَايَهِي پَنِيْرِ قَرَارِ مِي دَهْدِ كِه بَه هَرِ شِيْرِيِ كِه بَرَسَدِ دَر اَنِ كِيْفِيْتِيِ اِيْجَادِ مِي كَنْد كِه بَا اَنِ كِيْفِيْتِ شِيْرِ بَسْتَه مِي شُود وَ پَنِيْرِ دَرَسْتِ مِي شُود، بَدُونِ اِجَازَه مَلَاَقَاتِ عَالَمِ اَثَرِ نَمِي بَخْشَد.

وَ هَمِ چِيْنِ قَوْلِ اَوْ وَ بِيْعَتِ بَا اَوْ مَفِيْدِ وَاقِعِ نَمِي شُود، بَلَكِه بَدُونِ اِجَازَه ضَرَرِ عَالَمِ بَرِ عَقْلِهَايِ ضَعِيْفِ اَز ضَرَرِ لَشْكِرِ يَزِيْدِ [لَعْنَةُ اللَّهِ] بَرِ اصْحَابِ اِمَامِ حَسِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيَشْتَرِ اسْت، چُونِ مَلَاَقَاتِ عَالَمِ دَر اَيْنِ هَنْگَامِ وَ بِيْعَتِ بَا اَوْ دَرِ اَغْلَبِ اَوْقَاتِ اسْتِعْدَادِ مَلَاَقَاتِ كَنْدَه رَا هِدَايْتِ كَرْدَه اَنْد، يَا دَرِ تَعْظِيْمِ مَا يَا دَرِ تَوْسَلِ بَه مَا بَه وَ سِيْلَهِيِ تَوْسَلِ بَه خَلْفَايِ مَا. اَز هَمِيْنِ جَا دَانَسْتَه مِي شُود حَالِ كَسِي كِه مِي گُوِيْد: مَنِ اِحْتِيَاجِ بَه اِجَازَه نِدَارْم، بَلَكِه مَرْدَمِ بَه اِجَازَه اِي مَنِ اِحْتِيَاجِ دَارَنْد.

أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ مَقْصُودِ اَز حَقِّ اَمْرِ ثَابِتِ يَا وَايْتِ اسْت كِه دَر حَقِيْقَتِ حَقِّ هَمَانِ اسْت وَ حَقِّ بُوْدَنِ سَايِرِ اشْيَا جِزِ بَا وَايْتِ مَحَقَّقِ نَمِي شُود.

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۸

لَمَّا جَاءَهُ اَنِ هَمِ دَرِ وَقْتِي كِه حَقِّ اَز جَانِبِ نَبِيِّ وَ قَتْشِ بَرَايِ اَوْ پِيْشِ اَمْدِ بَدِيْنِ گُوْنَه كِه اَوْ رَا نَصَبِ كَرْدِ وَ بَرَايِ وَايْتِ اَمْرِ بُوْدَنِ تَعْيِيْنِ نَمُودِ (زِيْرَا بَا اَنِ نَصَبِ حَقِّ مِي شُود وَ تَكْذِيْبِ اَوْ كَفْرِ اسْت).

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِيْنَ جَوَابِ سُّؤَالِ مَقْدَّرِ اسْت، گُوِيَا كِه گَفْتَه شْدَه: چِگُوْنَه اسْت حَالِ مَفْتَرِيِ وَ دَرُوعِ گُو؟ وَ جَايِ اَوْ دَرِ

کجاست؟

پس فرمود: حال او چنین است که او کافر است، چون شخص مادامی که حق و وجهه‌ای آن را کافر نشود و پوشاند افترا نمی‌بندد و تکذیب نمی‌کند.

و چون چنین کرد کافر شده و جای هر کافری جهنم است، ولی خدای تعالی مطلب را با این عبارت ادا کرد تا آن را تأکید نماید و اشعار به این باشد که کفر مانند مفتری و مکذّب احتیاج به بیان ندارد.

وَالَّذِينَ جَاهِدُوا عَظْفَ بِرِ قَوْلِ خِدا: وَ مَنْ أَظْلَمُ چُونِ مَعْنای آن این است: کسی که مجاهدت در راه ما را ترک کند، مستبدّ به رأیش باشد و به انانیتش متوسّل گردد، انانیتش را با افترا بر ما و تکذیب حقّ تقویت نماید چه کسی او را ظالم تر است و کسانی که با قتال ظاهر یا با قتال باطن در راه ما مجاهده کردند، یا خودشان را خسته کردند، یا در کوشش و خستگی به آخر رسیدند.

فینا در طلب ما، یا در محبت ما، یا در راه ما که با توسّل به جانشینان ما هدایت می‌شوند یا با بزرگداشت ما یا در توسّل به ما ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۸۹

با متوسّل شدن به جانشینان ما لَنْهَدِيَهُمْ چنين کسانی را ما هدایت خواهیم کرد، یعنی آنان را به آن راه خواهیم برد، یا به آن راه خواهیم رساند، یا آن راه را نشان خواهیم داد.

سُبُلنا همه‌ی راههای کج و راست خودمان را به او نشان خواهیم داد.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا اشاره به یک قیاسی اقترانی باشد، یعنی کسی را که ما به همه‌ی راههایمان هدایت کردیم او محسن است، یا کسی که در راه ما مجاهدت کند او محسن است، هر کس که محسن باشد خدا با اوست، پس خدا با مجاهدین که محسنین و نیکوکاران می‌باشد.

یا مقصود از مجاهدین کسانی باشند که در راه و در سفر اول و دوم باشند، مقصود از [محسن] کسی است که در خلق با حقّ باشد و کسی که سیر می‌کند در سفر چهارم پس به راستی که در سفر چهارم سیر کند او محسن علی الإطلاق است چنانچه در سوره‌ی مائده در تفسیر قول خدای تعالی: ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا گذشت.

و معنای آن این است: کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنان را به راههای خود هدایت می‌کنیم.

و کسانی که به ما واصل شدند و سپس به سوی خلق بازگشتند خداوند که از مجاهدین غایب است با آنان حاضر است و وجه التفات‌ها در این آیه‌ها موکول به ذوق ناظر است و خداوند توفیق دهنده راه رشد و صواب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۰

سوره الزوم ص: ۲۹۰

اشاره

همه این سوره مکی است و برخی گفته‌اند تنها آیه‌ی فَمُجِبَّحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسِّرُونَ مدنی و دیگر آیات آن مکی و این سوره شامل شصت آیه می‌باشد «۱».

آیات ۱- ۱۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۱۰] ص: ۲۹۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ
 الْمُؤْمِنُونَ (۴)

بَنَصِيرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَعِدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعِدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ
 مُّسِيئًا وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْ لَمْ يَسْتَبِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ
 مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
 (۹)

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰)

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۱

ترجمه ص: ۲۹۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (الف. لام. میم). (اشاره با اسماء یا اسرار کتاب الهی است)

روم شکست خورد.

در نزدیکترین سرزمین (به شما)، ایشان بعد از مغلوب شدنشان به زودی غالب خواهند شد.

در عرض چند سال، چرا که امر در گذشته و آینده با خداوند است، در چنین روزی مؤمنان از یاری خداوند شادمان شوند.

خداوند هر کس را که بخواهد یاری می‌کند، او پیروزمند مهربان است.

این وعده الهی است و خداوند در وعده خویش خلاف نمی‌کند ولی بیشترین مردم نمی‌دانند (آگاه نیستند).

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند (مانند صنعت و تجارت و غیره) و ایشان از آخرت (وعده‌ی ثواب و عقاب حق) غافلند.

آیا در دلهای خویش نیندیشیده‌اند که خداوند آسمانها و زمین را و آنچه ما بین آنهاست، جز به حق و سر آمدی معین نیافریده

است، و بی گمان بسیاری از مردم لقای پروردگارش را منکرند.

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر

بودند و زمین را کند و کاو کردن و بیش از آنچه آنان آن را آباد ساخته بودند، آبادش کردند، پیامبرانشان برایشان پدیده‌های

شگرف آوردند، خداوند نمی‌خواست بر آنان ستم کند، بلکه آنان بر خود ستم می‌کردند.

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزا می‌کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۲

تفسیر ص: ۲۹۲

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ روم مغلوب شد در نزدیکترین زمینشان از زمین فارس یا زمین عرب.

وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ هِر دو فعل غَلَبَتْ و سَيَغْلِبُونَ به صورت مجهول خوانده شده، فعل اول به صورت مجهول و دومی به صورت معلوم خوانده شده، که آن قرائت مشهور است، برعکس نیز خوانده شده است. «۱»

بعضی گفته‌اند: وقتی فارس به روم حمله کرد در (اذرعات) و بعضی گفته‌اند در جزیره به هم رسیدند، پس فارسیان به رومیان غلبه کردند و این خبر به مکه رسید، مشرکین خوشحال شدند، به مسلمین شماتت کردند و گفتند: شما و نصاری اهل کتاب هستید و ما فارس بدون کتاب هستیم و برادران ما بر برادران شما غلبه کردند و بر شما نیز غلبه خواهند کرد، پس این آیه نازل شد. «۲»

در خبر دیگری است: رسول خدا بعد از اینکه به مدینه مهاجرت کرد و رسالتش را ظاهر نمود نامه‌ای به ملک روم و نامه‌ای به پادشاه فارس نوشت، پس پادشاه روم به نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام گذاشت و آورنده‌ی نامه را نیز احترام کرد، ولی پادشاه فارس به نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و آورنده‌اش اهانت کرد، بین روم و فارس جنگ بود، هنگامی که فارس بر روم غلبه کرد

۱. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۲۹۴.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۳

مسلمین ناراحت شدند، چون پادشاه روم را دوست می‌داشتند و از پادشاه فارس بغض و کینه بدل داشتند، پس آیه نازل شد که روم مغلوب شد، یعنی فارس بر روم در نزدیکترین زمین غلبه کرده و آن سرزمین شامات و حومه آن بود، ولی فارس بعد از غلبه‌شان بر روم مغلوب واقع می‌شوند، یعنی مسلمانان بر آنان غلبه خواهند کرد «۱».

فِي بَضْعِ سِتْنِينَ در چند سال آینده و آن ما بین سه تا ده سال است، از نزول آیه چند سالی گذشت تا مسلمین در زمان خلافت عمر فارس را فتح کردند، امام فرمود: آیا من به تو نگفتم که این آیه دارای تأویل و تفسیر است، قرآن ناسخ و منسوخ است، آیا نمی‌شنوی قول خدای تعالی را؟ که می‌فرماید:

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَبْغِدْ خَوَاسْت، خَوَاسْت خدا است در گفتار که آنچه را که مقدم انداخته به تأخیر اندازد و آنچه را که در گفتار به تأخیر انداخته مقدم بدارد تا روزی که قضاء حتمی شود و در آن روز یاری بر مسلمین نازل گردد .. و آنچه که ذکر شد مبنی بر این است که هر دو فعل به صورت مجهول خوانده شود.

و از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که گروهی به قریش نسبت داده می‌شوند در حالیکه در نسبت حقیقی از قریش نیستند و این مطلب را جز معدن نبوت و ورثه‌ی علم رسالت کسی نمی‌داند و اینان مانند بنی امیه که از قریش نیستند و اصل آنان از روم است و

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۴

تأویل آیه‌ی الم غَلَبَتْ الرُّومُ در باره‌ی آنانست، معنای آن آیه این است که آنان بر ملک و خلافت غالب می‌شوند، طولی نمی‌کشد که بنی العباس بر آنان غالب می‌شوند «۱».

و این تفسیر مبنی بر این است که غَلَبَتْ به صورت معلوم و سَيَغْلِبُونَ به صورت مجهول خوانده شود.

بدان که قرآن چنانچه در فصل یازدهم و دوازدهم و در اول کتاب گذشت بر حسب معانی‌اش دارای وجوهی است، بر حسب الفاظ و قرائاتش دارای وجوهی است، جایز است جمیع وجوه قرآن مقصود باشد و جمیع قرائات آن نازل شده باشد و بیشتر اوقات معانی و وجوه اختلاف پیدا می‌کنند، آنچنان اختلاف کاملی که منجر به اراده دو ضد از لفظ بر حسب حقایق و مجازات و تعریضات و

کنایه‌هایش می‌شود.

بنابر این تفسیرهای مختلفی که به اعتبار قرائت‌های سه گانه از ائمه علیهم السلام وارد شده صحیح می‌گردد و صحیح می‌شود تفسیر روم به بنی امیه بنابر تشبیه ایشان به اهل روم در کثرت یا در اهتمام به دنیا و اعتبارات آن، یا در گرفتن مذهب مجرد عادت و ملت، یا در اختلاف مذاهب و کثرت آنها.

و همچنین صحیح می‌شود تفسیر آن به اهل مودت و سلامت، تفسیر آن به ملک نفس و هواهای متضاد و متخالف آن، طبق این تفسیر و تفسیر اول وارد شده است: خوشحالی مؤمنین از یاری و

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۷، کتاب الاستغاثه، ص ۸۷ و ۸۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۵

نصرت خدا زمانی است که قائم (عج) قیام کند «۱».

و در خبر دیگری آمده است: مؤمنین با قیام قائم (عج) در قبرهایشان خوشحال می‌شوند. «۲»

و معنای قول خدای تعالی: **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ** این است که قبل از غلبه‌ی آنها و بعد از غلبه‌ی آنها امر از قدرت خدا بیرون نیست یا مقصود قبل از قضای الهی و بعد از قضای حکم الهی است، یعنی خداوند در آن تصرف می‌کند هر طور که بخواهد مادامی که آن را امضاء نکرده است، که در نتیجه اشاره به جواز بداء می‌شود.

وَيَوْمَئِذٍ روز غلبه روم، یا مغلوب شدن فارس بدست مسلمین، یا مغلوب شدن بنی امیه، یا مغلوب شدن سربازان جهل و هواهای نفس با ظهور قائم (عج).

يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ پس یاری کردن خدا اختصاص به مؤمن ندارد بلکه گاهی مؤمن را یاری می‌کند و گاهی کافر را، ولی در هر صورت صلاح مؤمن و اصلاح آنان منظور نظر خداست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ خداوند غالب است و کسی نمی‌تواند او را از مرادش باز دارد.

الرَّحِيمِ کاری را که انجام می‌دهد جز با رحمت خود انجام نمی‌دهد، غضب و عذاب شدن رحمت در بعضی از قابل‌ها تنها از جانب قابل است.

۱. تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. برهان: ج ۳، ص ۲۵۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۲۹۶

وَعَدَ اللَّهُ وعده‌ی خدا به یاری و خوشحالی مؤمنین وعده‌ای است که خداوند تخلف از آن نمی‌کند.

لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر مردم عدم خلف وعده‌ی خدا را نمی‌دانند، یا یاری و نصرت خدا به مؤمنین را، یا یاری خدا نسبت به هر کس را که بخواهد یا چگونگی وعده‌ی خدا را، یا چگونگی یاری خدا را نمی‌دانند، روی همین جهت است که از یاری خدا جز غلبه‌ی ظاهری، نه غلبه‌ی در باطن چیزی نمی‌بینند.

و لذا فرمود: **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا** مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند.

یا معنای آیه این است که بیشتر مردم دارای علم نیستند، چون علم عبارت از آن ادراک اخروی است که به سوی جهت آخرت در فزونی باشد و صاحب این ادراک اندک است، ادراک اکثر مردم منحصر در جهتی است که به زندگی دنیوی آنها کمک می‌کند، نه زندگی اخروی، یا ادراک امور اخروی آنها در اشتداد به جهت آخرت نیست، بلکه از جهت آخرت روی تافته و به سوی دنیا

و لفظ لَمْ يَتَفَكَّرُوا نسبت به این جمله معلق از علم است، که لَمْ يَتَفَكَّرُوا به معنای (لم يعلموا) است.

وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى خدایوند آسمانها و زمین و ما بین آندو را برای مدّت محدود و معینی آفریده است، بیشتر مردم اگر چه با تفکر و اندیشه علم به فانی شدن و از بین رفتن آسمانهای طبع و زمین طبع در عالم کبیر پیدا نمی کنند، ولی علم به فانی آن دو در عالم صغیر پیدا می کنند و می فهمند که آن دو بر حسب اسباب طبیعی و عمر طبیعی اجل و مدّت معینی دارند و نیز بر حسب پیشامدها و موانع از رسیدن به اجل طبیعی اجل معلق نیز دارند.

وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ و بیشتر مردم به ملاقات پروردگارشان کافر هستند، لذا کارهای بد و زشت مرتکب می شوند و آنگاه که مؤمنین به فکر بیفتند که اعمال این عدّه کثیر ناشی از کفرشان به لقای پروردگار است از مثل اعمال آنها اجتناب می کنند.

و این جمله عطف بر جمله‌ی ما خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ است، یا لفظ لَمْ يَتَفَكَّرُوا نسبت به این جمله معلق از عمل است مثل معطوف علیه.

آ آیا از وطن‌های صوری خود و از خانه‌های نفوس خویش خارج نمی شوند.

وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ و در زمین طبیعی و در زمین قرآن سیر نمی کنند و سیر اعم از سیر خوب و غیر خوب می باشد.

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ پس به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۰

سر انجام پیشینیان خود بنگرید و ضمیرهای سه گانه به كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ بر می گردد یا مرجع ضمیر فاعل قول خدا: لَمْ يَتَفَكَّرُوا است. كانوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً که بر حسب بدن و مال و اعوان از آنها نیرومندتر بودند چه پیش آمد.

وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ زمین را شخم زدند و کردند و برگردان نمودند جهت استخراج آب و معادن، جهت زراعت و کاشتن درختان و غیر اینها از تصرفات در زمین و مقصود این است که پیشینیان بیشتر از اینها روی زمین کار کردند و شخم زدند و آباد نمودند، به قرینه‌ی قول خدای تعالی:

وَ عَمَرُوا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوا آن گذشتگان زمین را بیشتر از اینها آباد نمودند ولی در عین حال خدایوند آنها را هلاک و نابود گردانید و قوت و شخم زدن و آبادانی شان نفعی به حال آنها نرسانید، پس نباید شما به قدرت و نیرو و شخم زدن و آباد کردنشان مغرور شوید.

وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ رسولان آنان احکام رسالت یا معجزات برای آنها آوردند، ولی آنها به قدرتشان مغرور شدند و رسولان را تکذیب کردند مثل شما پس خدایوند آنها را خوار و نابود ساخت.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ آنان با در معرض قرار دادن خودشان در مقابل خشم و سخط الهی به خودشان ظلم و ستم می کنند.

ثُمَّ كَانَ عَظْفُ بَرِّ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا به اعتبار معناست، چه این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۱

جمله به معنای این است که آنان فکر نمی کنند، یا عطف بر أَوْ لَمْ يَسِيرُوا به اعتبار معناست، گویا که گفته شده: سیر نکردند و سپس عاقبت آنها چنان شد. یا عطف بر كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ است.

یعنی آنان به خودشان ظلم می کردند، سپس چنین شد.

عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايِ این جمله از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر است تا اشعار به سبب بودن اسائه (بدی) بر سیئه (گناه)

باشد، زیرا گناه ناپسندتر از بدکاری است، چه سیئه تکذیب آیات خدا و مسخره کردن آن آیات است، یا مقصود تخصیص این وصف به بدکاران و تبهکاران است که کار بد انجام می‌دهند، نه تبهکاران که مرتکب بدی شوند. و ممکن است از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر نباشد، بلکه مقصود بیان حکم کسی باشد که کار بد انجام می‌دهد بدون تعرض به آنها که ذکر شد.

لفظ (سوای) مؤنث (أسود) است یا مصدر است، لفظ تُمُّ برای تعقیب در وجود، یا تعقیب در اخبار است. اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و اعظم آیات و بزرگترین آنها انبیاء و اولیا علیه السلام می‌باشند.

وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ جرم استهزا به آیات بزرگتر از تکذیب و اعراب آیه این است که لفظ (سوای) خبر کان یا اسم کان بنا بر اختلاف قرائت به رفع عاقیه الدین و نصب آن، اَنْ كَذَّبُوا بدل از آن یا بتقدیر لام، یا (سوای) مفعول مطلق یا مفعول به أسأوا است، اَنْ كَذَّبُوا خبر کان یا اسم کان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۲

آیات ۱۱-۲۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱۱ تا ۲۰] ص: ۳۰۲

اشاره

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰)

ترجمه ص: ۳۰۲

خداوند است که آفرینش را آغاز کرده است، سپس آنرا باز می‌گرداند سپس به سوی او باز گردانده می‌شوید. و روزی که ساعت قیامت بر پا شود، گناهکاران نومید شوند.

و برای آنان از شریکانی که قائل بودند، کسی شفیعشان نباشد، خود به شریکانی که قائل بودند، منکر (و بی اعتقاد) شوند. و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که از هم جدا شوند.

اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان در بوستانی سر خوشند.

و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۳

کرده‌اند، اینانند که برای عذاب احضار شوند.

پس هنگامی که در شامگاه یا در بامداد وارد شوید خداوند را تسبیح گوید.

و در آسمانها و زمین سپاس او را است، و هنگامی که در عصر وارد شوید و هنگامی که به نیمروز رسید (هم تسبیح گوید).

زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده، زمین را پس از پژمردنش زنده (و بارور) می‌دارد، و بدینسان شما نیز (از گورها)

بیرون آورده شوید.

و از جمله آیات او این است که شما را از خاک آفرید، سپس که انسان شدید (در زمین) پراکنده شدید.

تفسیر ص: ۳۰۳

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ جُمْلَهُ مَنْقُوعٌ مِنْ قَبْلُ وَمَقْدَمُهُ قَوْلُ خَدَا: يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ... تا آخر است و مقصود از اعاده اعاده به برزخ‌هاست.

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بعد از مکث در برزخ‌ها به سوی خدا بر می‌گردید، نه به سوی غیر خدا.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ روز که قیامت قائم شود هنگام بازگشت به سوی خدا.

يُنْبِئُ الْمُجْرِمُونَ مجرمین از خلق ناامید می‌شوند، یا از غایت دهشت و ترس متحیر و سرگردان می‌شوند.

و لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ مَقْصُودٌ شُرَكَاءٌ در وجوب، یا شرکاء در عبادت، یا در طاعت، یا در ولایت، یا در وجود و شهود است. شُفَعَاءُ آنها از شرکای خود شفیعیانی ندارند که نزد خدا برای آنان شفاعت کنند، چنانچه بعضی از مشرکین گفتند: هُوَ لَأَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۴

وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ لَفْظُ [بَاء] صَلَی كَافِرِينَ یا سَبِيهِه است وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ تَأْكُيدُ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ قَبْلِي است. يَتَفَرَّقُونَ دو فرقه و دو گروه می‌شوند، گروهی به بهشت و گروهی به آتش می‌روند.

یا معنای آیه این است که آنها در دنیا در خوردن و آشامیدن و کیفیت آن دو، موقعه، شکل، نوع و همچنین در برزخ‌ها همگی یکسان هستند و تفرق و اختلافی ندارند، ولی در قیامت و در هنگام ظهور هر یک با صورت ملکوتی‌اش که بر آن صورت حشر می‌شود متفرق می‌شوند و انواع و اشکال مختلف به خود می‌گیرند بعضی از آنها به صورت خوک‌ها محشور می‌شوند، به شکلی که میمون و خوک از آن بهتر است و بعضی به صورت سگ‌ها و سایر درندگان.

و بعضی در صورت حشرات در می‌آیند، بعضی بر بهترین رخسارند، هر کدام به جانب مقامات خود در بهشت و جهنم پراکنده می‌شوند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا تَفْضِيلَ تَفَرَّقَ وَ پراکندگی آنانست اجمالا، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ لَفْظُ يُحْبَرُونَ از (أحبره) است وقتی که او را خوشحال کند یا انعام بر او نماید.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ به زبان قال کافر شدند و تکذیب کردند، مانند طبیعی‌ها و دهری‌ها و منکرین معاد، یا بزبان حال مانند بیشتر مردم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۵

فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ فِي الْعَذَابِ ظَرْفُ لَعُو است، متعلق به مُخَضَّرُونَ یا ظَرْفُ مُسْتَقَرٌّ است و حال از فعل مُخَضَّرُونَ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ جَوَابُ شَرْطِ مُقَدَّرٍ، (سبحان) مصدر در معنای تسبیح است، یا به معنای لازم و فعل امر مقدر است، تقدیر آیه چنین است: (إِذَا كَانَ الْأَمْرُ هَكَذَا فَسَبِّحُوا اللَّهَ) یا (فليسبح الله سبحانا).

حِينَ تُمَسُونَ داخل در مسا و عصر می‌شوید.

وَ حِينَ تُصْبِحُونَ داخل در صبح شوید، این دو وقت هنگام اختلاط نور و ظلمت و روشنایی و تاریکی است.

وَ لَهُ الْحَمْدُ جمله حالیه، یا خبر در معنای انشاء و عطف بر فَسُبْحَانَ است.

فِي السَّمَاوَاتِ آسْمَانِهَاي طبع و آسمانهای ارواح.

وَالْأَرْضِ زَمِينِ طَبَعٍ وَ زَمِينِ عَالَمَهَاي مِثَالِ.

وَعَشِيًّا وَقْتِ عَصْرِ، اَن وَقْتِ دَخُولِ فَضِيْلَتِ نَمَازِ عَصْرِ تَا اٰخِرِ رُوْزِ اِسْتِ.

وَ حِيْنَ تُظْهِرُوْنَ دَاخِلِ دَرِ ظَهْرِ مِي شُوِيْدِ كِه اَن سَاعَتِ زُوَالِ اِسْتِ، يَا مَقْصُوْدِ هِنْكَامِ بَالَا اَمْدَنِ اَفْتَابِ تَا كُذْشْتَنِ وَ تَمَامِ شُدَنِ وَقْتِ فَضِيْلَتِ نَمَازِ ظَهْرِ اِسْتِ، تَسْبِيْحِ رَا بِه صَبِيْحِ وَ عَصْرِ اِخْتِصَاصِ دَادِ، چُون اِيْنِ دَرِ وَقْتِ هِنْكَامِ اِخْتِلَاطِ نُوْرِ وَ ظَلْمَتِ وَ نَمُوْنَهِي اِخْتِلَاطِ تَارِيْكِ طَبَعِ وَ نُوْرِ رُوْحِ وَ تَارِيْكِ مَقَامِ دَانِي وَ پِسْتِ وَ نُوْرِ مَقَامِ عَالِي اِسْتِ.

وَ دَرِ اِيْنِ هِنْكَامِ اِسْتِ كِه شَايِسْتِه اِسْتِ اِنْسَانِ لَطِيْفَهِي اِنْسَانِي اَشِ رَا

تَرْجَمِه بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۱، ص: ۳۰۶

كِه نَمُوْنَهِي خُدا وَ اِسْمِ خُدايِ تَعَالِي اِسْتِ اَزِ تَارِيْكِ پَاكِ وَ مَنَزَّهِ سَازِدِ بَرِ خِلَافِ اَوْقَاتِ رُوْزِ، كِه اَوْقَاتِ اِسْتَوَا وَ بَرَابَرِ بُوْدَنِ رُوْزِ وَ رُوْشْنَايِي اِسْتِ بَدُوْنِ اِيْنِكِه تَارِيْكِ بِه اَن مَخْلُوْطِ شُدِه بَاشِدِ.

وَ دَرِ اَنِ هِنْكَامِ اِنْسَانِ اِحْتِيَاجِي بِه تَنْزِيهِ لَطِيْفَه نِدَارِدِ وَ اَسْمَانِهَا رَا ذِكْرِ نَكْرِدِ، چُون اَسْمَانِهَا مَقَامِ تَنْزَهِ خُدا اِسْتِ، اَنچِه كِه دَرِ اَنِ مَقَامِ وَاَقِعِ شُوْدِ اِحْتِيَاجِ بِه تَنْزِيهِ نِدَارِدِ وَ چُون اَسْمَانِهَا رَا ذِكْرِ نَكْرِدِ بِه پِيْرُوِي اَزِ اَنِ زَمِيْنِ رَا نِيْزِ ذِكْرِ نَمُوْدِ وَ كِرْ نِه اَنچِه كِه دَرِ زَمِيْنِ وَاَقِعِ شُوْدِ مَحْتِيَاجِ بِه تَنْزِيهِ لَطِيْفَهِي اِنْسَانِي اِسْتِ.

وَ مُمْكِنِ اِسْتِ قَوْلِ خُدا: عَشِيًّا وَ حِيْنَ تُظْهِرُوْنَ عَطْفِ بَرِ حِيْنَ تُمَسُوْنَ بَاشِدِ وَ اِشَارَه بِه اِسْتِغْرَاقِ تَسْبِيْحِ بِه جَمِيْعِ اَوْقَاتِ وَ اِسْتِغْرَاقِ حَمْدِ نَسْبَتِ بِه جَمِيْعِ مَكَانِهَا وَ مَقَامِهَا بَاشِدِ.

بِنَابَرِ هَمِيْنِ مَعْنَاَسْتِ كِه كُفْتِه شُدِه: ذِكْرِ اَوْقَاتِ اِشَارَه بِه نَمَازِهَايِ پَنْجْكَانِه اِسْتِ.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ جَمَلَهِي مَسْتَأْنَفَه، جَوَابِ سْوَالِ مَقْدَّرِ اِسْتِ كِه اَزِ مَا قَبْلَشِ نَاشِي شُدِه اِسْتِ.

وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ اِيْنِ آيَه بَا تَفْسِيْرِشِ دَرِ سُوْرَهِي يُوْنُسِ كُذْشْتِ.

وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا زَمِيْنِ طَبَعِ رَا دَرِ عَالَمِ كَبِيْرِ بَا رُوِيَانِيْدَنِ گِيَاهِ اَنِ زَنْدِه مِي كَنْدِ بَدِيْنِ كُوْنِه كِه رِيْشِه هَايِ پَنْهَانِ شُدِه وَ دَانِه هَايِ پُوْشِيْدِه شُدِه رَا تَحْرِيْكِ مِي كَنْدِ، اَنِهَا رَا هِنْكَامِ بَهَارِ بَا اَنْوَاعِ گِيَاهَانِ وَ دَرِخْتَانِ مِي رُوِيَانِدِ، زَمِيْنِ عَالَمِ صَغِيْرِ رَا زَنْدِه مِي كِرْدَانِدِ بَدِيْنِ كُوْنِه كِه قُوَايِ زَمِيْنِي اَنِ عَالَمِ رَا كِه بَا حِيَاْتِ اِنْسَانِي اَزِ بِيْنِ

تَرْجَمِه بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۱، ص: ۳۰۷

رَفْتِه اِسْتِ زَنْدِه مِي كِرْدَانِدِ، قُوَايِي كِه پَسِ اَزِ مَرْگِ زَمِيْنِ وَ حِيَاْتِ اِنْسَانِي دَرِ زَمَسْتَانِ وَ هِنْكَامِ كُوْدَكِي وَ بَعْدِ اَزِ اَنِ تَا زَمَانِ بِيْعْتِ بَا يَكِي اَزِ دُو بِيْعْتِ عَامِّ يَا خَاصِّ بَاقِي مِي مَانِدِ.

وَ كَذَلِكَ مِثْلِ خَارِجِ سَاخْتَنِ زَنْدِه اَزِ مَرْدِه، خَارِجِ سَاخْتَنِ مَرْدِه اَزِ زَنْدِه وَ خَارِجِ سَاخْتَنِ گِيَاهِ اَزِ زَمِيْنِ بِه سَبَبِ فَرَسْتَادَنِ بَارَانِ بَرِ اَنِ. تُخْرَجُوْنَ دَرِ نَفْخَهِي دَوْمِ خَارِجِ مِي شُوِيْدِ، يَا مَقْصُوْدِ اِيْنِ اِسْتِ كِه دَرِ حَالِ خُرُوْجِ هَسْتِيْدِ اَزِ اِبْتِدَايِ اِنْعِقَادِ نَطْفَهِي شَمَا وَ اَوَّلِيْنِ مَادَّهِي شَمَا، چُون خُدايِ تَعَالِي دَائِمًا اَزِ هَمَانِ اِبْتِدَايِ اِنْعِقَادِ نَطْفَه دَرِ رَحْمِ اَنِ بِه اَنِ وَ لِحْظَه بِه لِحْظَه پَنْهَانِي هَايِ بِالْقُوَهِي نَطْفَه رَا بِه ظُهُوْرِ وَ فَعْلِيْتِ خَارِجِ مِي سَازِدِ، يَا مَانَسِدِ اِحْيَاءِ زَمِيْنِ كِه گِيَاهِ وَ قُوَايِ پَنْهَانِي اَنِ خَارِجِ مِي شُوْدِ شَمَا نِيْزِ خَارِجِ مِي شُوِيْدِ وَ لَفْظُ تُخْرَجُوْنَ بِه صُوْرَتِ مَجْهُوْلِ وَ مَعْلُوْمِ اَزِ ثَلَاثِي مَجْرَدِ خُوَانَدِه شُدِه.

وَ اَزِ اِمَامِ كَاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيَانِي دَرِ يَكِ وَجِهِ اَزِ وَجُوْهِ آيَه دَرِ قَوْلِ خُدا: يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَارِدِ شُدِه اِسْتِ كِه فَرَمُوْد: چُنِيْنِ نِيْسْتِ كِه خُداوْنِدِ زَمِيْنِ رَا بَا بَارَانِ زَنْدِه كَنْدِ وَ لِيْكَنِ خُداوْنِدِ مَرْدَانِي رَا مِي فَرَسْتَدِ كِه عَدَالْتِ رَا زَنْدِه مِي كَنْدِ، پَسِ زَنْدِه شُدَنِ زَمِيْنِ جِهْتِ اِحْيَايِ عَدْلِ وَ اِقَامَهِي حُدِّ مَفِيْدْتَرِ وَ نَافِعْتَرِ اَزِ بَارَانِ چَهْلِ رُوْزِ اِسْتِ «۱».

وَ مِنْ آيَاتِهِ عَطْفِ بَرِ جَمَلَهِي يُخْرِجُ الْحَيَّ اِسْتِ، كِه اَنِ دَرِ مَعْنِي اِيْنِ اِسْتِ كِه بَگُوِيْدِ: (مِنْ آيَاتِهِ اَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ).

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۹. کافی: ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۸

أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ از آیات خدا این است که شما را از خاک آفرید، باعتبار اینکه پدر شما آدم را از خاک آفرید، یا باعتبار اینکه ماده‌ی شما را از چیزی خلق کرد که از خاک حاصل می‌شود و خاک بر آن غلبه دارد.

ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ سپس شما بشری می‌شوید که حرکت می‌کنید، در حالیکه برای زمین حرکت و قدرت بر حرکت نیست. بدان که انسان موجودی است دارای علم و اراده و قدرت و اختیار، استعداد تصرف در دو ملکوت و تسخیر اهل آن دو ملکوت، همچنین دارای استعداد ترقی از این عالم و حرکت به سوی آسمان و به سوی عوالم ارواح و این انسان از عناصری آفریده شده که دارای شعور و قدرت و اختیار نیستند و بعلاوه، آنچه که در ماده‌ی انسان غالب است آب و زمین است که پست‌ترین عناصر است. پس در آفرینش انسان آیات و نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و حکمت و احاطه و تدبیر خدای تعالی می‌کند و دلالت می‌کند بر اینکه افعال خدا منوط به غایات بی‌شمار و پایدار است، نیز دلالت می‌کند بر تصرف او در عالم ارواح و عالم طبع به نحوی که ادراک کیفیت تصرف و آمیختن قوای روحانی را با قوای زمینی ممکن نیست.

و این آمیختگی طوری صورت می‌گیرد که تمیز و جدایی بین آن دو ممکن نیست تا جایی که بر بسیاری مشتبه می‌شود که قوای روحانی جز قوای جسمانی نیست تا آنجا که گفته‌اند:

نفس ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۰۹

انسان جسم است که در بدن سریان دارد، مانند سریان آب در گل.

آیات ۲۱-۲۹

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۱ تا ۲۹] ص: ۳۰۹

اشاره

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَشِيعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ مِنْ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۰

ترجمه ص: ۳۱۰

و از جمله آیات او این است که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آن آرام گیرید، در میان شما دوستی و مهربانی

افکند، بی گمان در این امر برای مردم با فکرت مایه‌های عبرت است.

و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما، بی گمان در این امر برای دانشمندان مایه‌های عبرت است.

و از جمله آیات او خفتن شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل او است، بی گمان در این امر برای کسانی که گوش شنوا دارند، مایه‌های عبرت است.

و از جمله آیات او این است که برق را بیم انگیز و امید انگیز به شما می‌نماید و از آسمان آبی فرو می‌فرستد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد، بی گمان در این امر برای خردورزان مایه‌های عبرت است.

و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپاست، سپس آن گاه که شما را به صلایی از زمین بخواند، آنگاه است که برانگیخته می‌شوید.

و او راست هر که در آسمانها و زمین است، همگان فرمانبردار اویند.

او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس بازش می‌گرداند و این امر بر او آسانتر است، و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او پیروزمند فرزانه است.

برای شما مثلی از خودتان می‌زند آیا از مالک شدن یمینهایتان شریکی در آنچه روزیتان داده‌ایم، دارید که در آن برابر باشید و از آنان همانگونه که از امثال خودتان بیمناکید، بیمناک باشید؟ (چنین نیست) بدینسان آیات خود را برای خردورزان روشن بیان می‌کنیم.

آری ستم پیشگان (مشرک) بی هیچ عملی از هوی و هوسشان پیروی می‌کنند و کیست که کسی را که خداوند در بیراهی وانهاده است، به ره آورد و اینان یاورانی ندارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۱

تفسیر ص: ۳۱۱

اشاره

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا مَعَهُمْ لِيَكُونَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ حُبٌّ وَرَحْمَةٌ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و از آنها روی گردان نشوید، چه همسران اگر از جنس شما نبودند بعد از قضای حاجات خویش از آنها متنفر می‌شدید.

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ بَيْنَهُمْ حُبًّا وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

مَوَدَّةً وَرَحْمَةً خدایان بین شما محبت و عاطفه و رقت قرار داد، تا آن محبت سبب اجتماع شما و بقاء اجتماع شما شود و این رقت سبب این باشد که شما در حفظ یکدیگر بکوشید و به خیر و اصلاح همدیگر اهتمام ورزید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در این امور که ذکر شد. از قبیل آفریدن همسران از جنس خودتان و قرار دادن مودت و مهربانی بین شما یا در اخراج زنده از مرده ... تا آخر آیه، در همه اینها، لآیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که فکر و اندیشه کنند.

مراتب تحقیق در علم ص: ۳۱۱

بدان که انسان بر حسب افرادش دارای عرض عریض و دارای مراتب زیادی و همچنین است بر حسب حالات هر فرد. پس بعضی از انسانها از خدا و آیات او غفلت دارند، که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۲

سخن و خطابی با آنها نیست و از برای آنها نشانه و دلالت هم نیست، وَ كَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ و بعضی از انسانها بدین نکته آگاه می‌شوند که دنیا مقدمه‌ی آخرت است و مقصود از آفرینش انسان این نیست که در دنیا مانند حیوان زندگی کند.

او در چگونگی خلقت خود و سایر موالید اندیشه می‌کند و در می‌یابد که این آفرینش را آفریننده‌ی قادر و علیم و حکیمی است. برخی دیگر با این تفکر پذیرای افاضه‌ی نور علم از جانب حق تعالی می‌شوند، پس خداوند نور علم را بر آنان افاضه می‌کند، که علم نوری است خداوند در دل هر کسی که بخواهد می‌تاباند، در نتیجه صاحب نخستین مرتبه علم می‌شود که این مرتبه سبب تحیر و سکوت و گوش فرا دادن است، چه اولین مرتبه‌ی علم به گوش‌یاری تفسیر شده است.

و چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله رسیده است: تحیر و سرگردانی وی سبب می‌شود که طالب کسی باشد که راه وصول به دار العلم و معدن نور را به او بیاموزد «۱».

و بعضی از انسانها پس از طلب به عالم وقتش می‌رسند و مطیع او می‌گردند و از او می‌شنوند و به او گوش فرا می‌دهند و این مرتبه دومین مرتبه‌ی علم است، چنانچه در خبر مأثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است.

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۳

و بعضی از مقام استماع و گوش فرا دادن که مقام تقلید و علم تقلیدی است خارج می‌شوند و ذوق علمی می‌یابند یا به مشاهده‌ی معلوماتشان می‌پردازند.

یا با معلوماتشان تحقق پیدا می‌کنند، این مراتب، مراتب تحقیق در علم است.

حال که این مطلب را دانستی بدان که این آیات: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ تا قول خدا ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بر مراتب افراد انسان، نازل شده است و هر چیزی که بر مراتب انسان بر حسب افراد او نازل شود حتما بر مراتب انسان بر حسب احوال شخص واحد نیز نازل می‌شود و هر چیزی که بر مرتبه‌ی پایین نازل شود بر صاحب مرتبه‌ی عالی نیز نازل می‌شود و این از جهت گستردگی و احاطه‌ی آن است، بر خلاف چیزی که برای صاحب مرتبه‌ی عالی است که مخصوص به همان مرتبه است، مرتبه پایین سهمی از آن ندارد.

پس از: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ... تا وَ جَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً برای صاحب تبه و تفکر است، یعنی برای صاحب تفکر غیر آن نیست، نه اینکه صاحب علم آن آیات را درک نمی‌کند و از آن لذت نمی‌برد.

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آسمانهای طبع و زمین آن و آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح در عالم کبیر و صغیر. وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ اختلاف لغتهای شما، چه در میان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۴

عرب و عجم از لغتها و کلماتی که بر زبانها جاری می‌شود تعبیر به السِّنِّ می‌کنند، یا مقصود اختلاف زبانهای شما در کیفیت ادا کردن لفظ است با اینکه شما از یک نوع هستید.

و اختلاف رنگ‌هایتان.

اعمّ از آنکه مقصود از فضل وسعت روزی و سایر ما یحتاج انسان در دنیا باشد یا کمالات انسان و گستردگی نفس نسبت به امور آخرت باشد آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر مبدأ صاحب کمال و وسعت و فضل می‌کند، چه اگر مبدأ کمال و فضل وجود نداشته باشد انسان چیزی از او طلب نمی‌کند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ در این امور که ذکر شد آیات و نشانه‌هایی است برای قومی که می‌شنوند، یعنی کسانی که مرتبه‌ی دوّم علم را دارا می‌باشند، که آن مرتبه‌ی استماع و تقلید است، خدای تعالی به آن اشاره کرده آنجا که فرموده: أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبُرْقَ موافق عبارتهای سابق و لاحق این بود که بگویند: «و من آیاته ان یریکم البرق» ولی چون نخواست بگوید که ارایی و نشان دادن برق از آیات خدا است از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۷

آن عدول کرد.

و مِنْ آيَاتِهِ ظَرْفُ لَعُوْا است، متعلق به يُرِيكُمُ می‌باشد که در يُرِيكُمُ یا لَفْظِ إِنَّ در تقدیر گرفته می‌شود، یا يُرِيكُمُ جای مصدر نشسته است.

که در این صورت نکته عدول از صریح إِنَّ یا مصدر از بین می‌رود.

زیرا وقتی خداوند خواست بیان کند که آن آیات، آیات و نشانه است برای کسی که علم او تحقیقی باشد و لذا فرمود:

يُرِيكُمُ و خواست بگوید که برق مشهود از آیات غیبی ناشی می‌شود که صاحب تحقیق دائماً منتظر آن است ... فرمود: مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ و نفرمود: (أَنْ يَرِيكُم).

خَوْفًا یعنی نشان دادن خوف و ترس، ممکن است خَوْفًا به تقدیر لام باشد و مفعول له نباشد، یا حال از مفعول باشد.

وَ طَمَعًا مقصود ترس از صاعقه و طمع در باران است.

وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ در علم تحقیق می‌کنند بدین گونه که از حدّ تقلید خارج می‌شوند، چه تعقل عبارت از ادراک شیئی است به وسیله عقل، نه محض تقلید و آنان کسانی هستند که دارای قلب‌اند و به آنها اشاره شده است در قول خدای تعالی: لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ و این مقام تحقیق در علم و یافتن آثار معلوم و لذت بردن به علم است. بالاتر از آن مقام مشهود و عیان در ادراک معلوم است، آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۸

مخصوص انبیا و اولیاست و بالاتر از آن مقام تحقّق به معلوم است که مقام بعضی از انبیا و اولیاست.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ و از آیات خدا این است که آسمان و زمین به امر خدا بدون آلت و وسیله ایستاده است، مقصود آسمان و زمین در عالم صغیر و عالم کبیر است.

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ عِطْفٌ بِرَأْسِ تَقُومَ است با تأویل به مفرد، یعنی: (ثم خروجکم من الارض إذا دعاکم دعوة من الارض).

إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ و ممکن است عطف بر مجموع مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ باشد به صورت عطف جمله، که در این صورت بیرون آمدن از زمین از جمله آیات و نشانه‌ها نمی‌شود.

و در اینجا نفرمود: در این امور آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان آورند یا تفکر نمایند ... و هکذا.

چون این آیات مخصوص مشاهده کنندگان است، عالمین غیر مشاهده کننده، سهم و نصیبی از آن ندارند، مشاهده کننده از آن جهت که مشاهده می‌کند از ناحیه خداست، نه از جانب خلق و خدای تعالی احتیاج به آیت و نشانه ندارد، پس نفرمود: در این امور

آیات و نشانه‌ها برای مشاهده کنندگان است.

و این آیات، آیات علیا و بلند هستند که جز برای صنف اعلی و برتر از انسان نمی‌توانند آیات باشند و در گذشته به این مطلب اشاره کردیم که هر چیزی که آیت و نشانه برای صنف پائین‌تر باشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۱۹

آیت برای صنف بالاتر نیز می‌شود و عکس مطلب درست نیست، آیه در سوره نحل با بعضی اشاره‌ها و نکته‌ها گذشت.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آسمانها و زمین و کسانی که در آن دو هستند برای خداست، یعنی احدی نیست که شریک خدای تعالی باشد.

كُلُّ لَهُ قَانِطُونَ همه خاضع و مطیع خدا هستند و در مقابل او نیستند.

چنانچه ثنویه قائل به نور و ظلمت و به یزدان و اهریمن هستند، پس مثل و ضدی برای او نیست.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ او است که ابتداء به آفرینش کرده است، نه غیر او، چنانچه ثنویه و ابلیسیه می‌گویند اهریمن مبدأ شرور است.

ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ یعنی نسبت به اندازه‌ها و اصول شما باز گرداندن و اعاده آسانتر است بر خدا از ابتدای خلقت، گر نه بر خدای تعالی چیزی سخت‌تر از چیز دیگر نیست، یا ضمیر مجرور به خلق بر می‌گردد.

و معنای اینکه باز گرداندن آسانتر است این است که اعاده احتیاج به ماده و آلت و تربیت برای حصول ماده‌اش و اقتضاء فطرتش برای صعود به اصلش ندارد، به خلاف ابداء و خلقت ابتدایی که احتیاج به تهیه ماده و تربیت علوی‌ها و نگه داشتن زمینی‌ها و ترکیب و الفت دادن متخالف‌ها و شکستن تیزی آنها دارد.

و بعضی گفته‌اند: لفظ أَهْوَنُ از معنای تفضیل و برتری منسلخ است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۰

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیه صفات علیا در آسمانها و زمین برای اوست.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ برای خدا است مثل اعلی که چیزی شبیه او نیست، به وصف و وهم نیاید، پس آن مثل اعلی است، یا مقصود این است که برای خداوند در آسمانها مشابه اعلی است، مانند ارباب انواع و عقول، در زمین مانند انبیا و اولیا «۱».

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «۲» تو مثل اعلی هستی و در خبر دیگری است: ما کلمه تقوی و سیل هدایت و مثل اعلی هستیم «۳».

وَهُوَ الْعَزِيزُ و او پیروزمندی است که مغلوب نمی‌شود.

الْحَكِيمُ و هر کاری که انجام می‌دهد جز برای حکمت‌ها و مصلحت‌ها و غایت‌های پایدار نیست.

ضَرَبَ لَكُمْ خَدَاوند جهت بهره‌مندی و پند گرفتن شما مثل زده است، یا جهت احوال شما مثل زده که مملوکها و مخلوقهای خدا را شریک خدا قرار می‌دهد تا متبته شوید و بدانید که این شرک آوردن خطای محض است.

مَثَلًا خَدَاوند مثل زده است به حال خود و شرکاء خود که

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۰. کتاب التوحید: ص ۳۲۳، باب ۵۰، ح ۱.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۶، باب ۳۰، ح ۱۳.

۳. خصال: ج ۲، ص ۴۲۳، باب العشره، ح ۱۴. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۱

به گمان شما خداوند شریک دارد.

مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ بِيَانٍ مِثْلِ اسْتِ، گویا که گفته است: مثل این است که مملوک‌های شما با اینکه در حقیقت مملوک شما نیستند آیا در روزی که ما به شما دادیم شرکاء شما هستند؟

فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه که ما به شما روزی کردیم، با اینکه روزی از جانب ما است و نسبت آن به شما محض اعتبار است، در عین حال شما راضی نمی‌شوید مملوک‌ها را در روزی با خودتان شریک سازید.

پس چگونه راضی می‌شوید، یا خداوند چگونه راضی شود که مملوک‌های حقیقی او که وجودی از خودشان ندارند شریکان او قرار گیرند، مملوک‌هایی که اصلاً وجودشان از خودشان نیست تا چه برسد به سایر صفات.

خدای تعالی از این عبارت عدول نمود و مملوک‌های انسانها را ذکر کرد تا راضی نشدن آنها به شریک را تأیید کند، چون وقتی آنها راضی به شراکت مملوک‌های خودشان نیستند و این عدم رضایت مورد تأکید قرار می‌گیرد طبیعتاً نفی شریک برای خدا نیز مؤکد می‌شود.

فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ عَطْفٌ بِرِ مَدْخُولِ اسْتِفْهَامِ اسْتِ، یعنی شما راضی نیستید حتی مملوک‌های شما با شما مساوی باشند پس چگونه راضی می‌شوید یا خداوند راضی می‌شود مملوک‌های او با او مساوی باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۲

یا عطف بر (حزب الله)، لفظ [فاء] برای تعقیب در اخبار است، بعضی از اجزاء معطوف محذوف است، تقدیر آیه چنین است: پس شما ای مردمان حُرّ و آزاد در آنچه که به شما روزی دادیم با مملوک‌های خود مساوی هستید، در عین حال راضی نمی‌شوید که مملوک‌ها با شما مساوی باشند با اینکه در همه جهات با شما مساوی هستند، پس چگونه راضی می‌شوید یا خداوند راضی می‌شود که مملوک‌ها با خداوند شریک باشند؟! تَخَافُوهُمْ! تَخَافُوهُمْ این جمله حالیه یا مستأنفه است، یعنی از مملوک‌ها می‌ترسید همانقدر که از خودتان می‌ترسید؟

كَيْفِيَّتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ آیا مملوک‌های خود را از جهت ترس از آنها شریک خودتان قرار می‌دهید؟

یا معنای آن این است که شما و مملوک‌هایتان در روزی از هر جهت مساوی هستید جز همین اعتبار که نسبت آنها را به خودتان می‌دهید و از آنها می‌ترسید همانقدر که از احرار می‌ترسید، بدین ترتیب باید راضی باشید که آنها با شما شریک باشند، در حالیکه راضی نمی‌شوید، پس خداوند چگونه راضی شود مملوک‌هایش با او شریک باشند با اینکه مملوک‌های خدا در هیچ جهتی از جهات مساوی او نیستند و خداوند از آنها هیچ ترسی ندارد.

كَذَلِكَ مِثْلِ اسْتِ شَرِكِ آوَرْدِنِ آن‌ها.

نُفْصِلُ الْآيَاتِ اَيْنُ كَوْنِهِ آيَاتِ رَا دِرْ هِرْ چيزِي نَفْصِيلِ مِي دِهِيْمِ.

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای کسانی که در علم و ادراک تحقیق نمودند پس از آنکه از مقام تقلید خارج شدند، یا قومی که ادراک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۳

آنها ادراک انسان است، نه ادراک حیوان، خواه این ادراک تقلیدی باشد، خواه تحقیقی، چه تعقل در ادراک انسانی مطلق استعمال می‌شود، چنانچه در ادراک عقلانی که با تحقیق باشد، نه با تقلید نیز استعمال می‌شود.

بعضی گفته‌اند: سبب نزول آیه این بود که قریش و عرب هر گاه به حج می‌رفتند تلبیه می‌گفتند (۱).

و تلبیه آنان چنین بود: [لبيك، لبيك، لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك] و آن تلبیه‌ی ابراهیم و انبیا علیهم السلام است، پس شیطان در صورت پیر مردی آمد و گفت: این تلبیه، تلبیه‌ی پیشینیان شما نیست، گفتند: پس تلبیه

گذشتگان ما چگونه بوده است؟

شیطان گفت: آنها چنین می‌گفته‌اند: [لَبِیکَ، اللَّهُمَّ لَبِیکَ، لا شَرِیکَ اِلَّا شَرِیکَا هُوَ لَکَ].

پس قریش از این گفتار متفرق و پراکنده شدند، ابلیس گفت:

بایستید و گوش کنید تا سخن من تمام شود و آخر حرفم را بزنم، گفتند: سخن آخر تو چیست؟ گفت: باید بگوئید: [اِلَّا شَرِیکَ هُوَ

لَکَ تَمَلِکَهُ وَ مَا یَمَلِکُکَ] یعنی شریکی برای تو نیست جز شریکی که تو مالک او هستی و او مالک تو نیست.

آیا نمی‌بینید که خدا مالک شریک و هر چیزی است که شریک مالک آن است.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۵۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۴

بدین ترتیب همه به این تلبیه راضی شدند و این تلبیه را فقط قریش می‌گفتند، وقتی خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرستاد، این تلبیه را انکار کرد و گفت این شرک است، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلًا مِّنْ اَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِّنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ مِنْ شُرَکَآءَ فِیْ مَا رَزَقْنَاکُمْ فَآتَتْکُمْ فِیْهِ سَوَآءٌ یَعْنِیْ شَمَا رَاضِیْ مِیْ شَوِیْدِ دَر مَمْلُوکِ خُودَتَانِ شَرِیکِ دَاشْتَه بَاشِید.

و اگر شما راضی نمی‌شوید در آنچه که مالک آن هستید شریک داشته باشید پس چگونه راضی می‌شوید برای من در مملوک خودم شریک قرار دهید؟

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا اِیْنَ جَمَلَه اَضْرَابِ وَ اسْتَدْرَاکِ اَز مَقْدَرِکَ اسْت، گویا که گفته شده: آیا آنها با وضوح بطلان شرک آوردن برای آن برهانی هم دارند؟ پس فرمود: آنان برهانی بر ادعایشان ندارند، بلکه پیرو کسانی شدند که با شرک آوردن به خدا بدون اذن خدا به خودشان ظلم کردند و اسم ظاهر به جای ضمیر آوردن برای آن است که بدین وسیله آنها را ذم نماید.

اَهْوَاءُهُمْ بَغِیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِیْ مَنْ اَضَلَّ اللهُ چِه کسِی هِدَايَتِ مِی کُنْد اَنْرَا کِه خُودَا گَمْرَا کُردِه اسْت.

یعنی خداوند آنان را خواری گمراه کرد و کسی را که خدا گمراه کرده است هیچ کس نمی‌تواند به راه راست آورد.

وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِیْنَ وَ اَنَانِ کَسِی رَا نَدَارَنْد کِه دَر مَقَابِلِ عَذَابِ خُودَا اَنْهَآ رَا یَارِی کُنْد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۵

آیات ۴۰ - ۳۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۰ تا ۴۰] ص: ۳۲۵

اشاره

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیْفًا فِطْرَتِ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیْمُ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (۳۰)
 مُنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ وَ اتَّقُوْهُ وَ اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَکُوْنُوْا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ (۳۱) مِنَ الَّذِیْنَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَ کَانُوْا شِیْعًا کُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ
 (۳۲) وَ اِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً اِذَا فَرِیْقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ (۳۳) لَیْکَفُرُوْا بِمَا آتٰنَاهُمْ
 فَتَمَتَّعُوْا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۳۴)

اَمْ اَنْزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطٰنًا فَهُوَ یَتَّکَلَّمُ بِمَا کَانُوْا بِهٖ یُشْرِکُوْنَ (۳۵) وَ اِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوْا بِهَا وَ اِنْ تُصِیْبُهُمْ سَیْئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ اِذَا هُمْ یَقْنَطُوْنَ (۳۶) اَوْ لَمْ یَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ یَبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَآءُ وَ یَقْدِرُ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ (۳۷) فَمَا تِ ذَا الْقُرْبٰی حَقُّهُ وَ

الْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُزْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۶

ترجمه ص: ۳۲۶

پاکدلانه روی بدین بیاور، این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است، در آفرینش الهی تغییری راه ندارد، این دین استوار است، ولی بیشترین مردم نمی دانند.
 رو به سوی او آورده و از او پروا کنید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان مباحثید.
 از همان کسانی که دینشان را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند، هر گروهی به آنچه دارند دلخوش هستند.
 و چون بلایی به مردم رسد انابت کنان پروردگارشان را می خوانند سپس چون رحمتی از سوی خویش به ایشان بچشانند آنگاه است که گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می آورند.
 تا سر انجام در باره آنچه به ایشان بخشیده ایم کفران پیشه کنند، و (از ظواهر زندگی) بهره ورید، زودا که حقیقت را بدانید.
 یا مگر بر ایشان حجّتی نازل کرده ایم که در باره آنچه به آن شرک ورزیده اند سخن می گوید.
 و چون به مردم رحمتی بچشانیم به آن شادمان شوند و اگر به خاطر کار و کردار پیشینیان مکروهی به ایشان رسد آنگاه است که نومید می شوند.
 آیا ندانسته اند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده و برای هر کس که بخواهد تنگ می دارد، بی شک در این امر برای اهل ایمان مایه های عبرت است.
 پس به خویشاوند حقّش را بده و نیز به بینوا و در راه مانده، این برای کسانی که در طلب خشنودی الهی هستند بهتر است و اینانند که رستگارند.
 و هر ربایی که بدهی که بهره شما را از اموال مردم افزونتر کند در حقیقت نزد خداوند افزایش ندارد و هر زکاتی که در طلب خشنودی الهی پردازی، اینان افزایش یاب هستند.
 خداوند کسی است که شما را آفرید و سپس روزیتان بخشید، سپس شما را می میراند، سپس زنده می دارد، آیا از شریکانی که قائلید هیچ کدام هست که چیزی از این کارها انجام دهد؟ او از آنچه شریکش می آورند، منزّه و فراتر است.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۷

تفسیر ص: ۳۲۷

فَاقِمْ اگر تو نمی توانی کسی را که خدا گمراهش کرده هدایت کنی و نمی توانی به او یاری برسانی پس اندوهناک بر آن مباش و از اهتمام به آنها منصرف و از میل به آنها روی گردان و رویت را فقط به سوی خدا کن.
 وَجْهَكَ لِلدِّينِ راه به سوی خدا.
 حَينِفاً ظاهر و روش، یا خالص، آن حال از [وجه] یا از مضاف الیه [وجه] یا از [الدین] است.
 مقصود از دین راه تکوینی به سوی خداست که آن ولایت تکلیفی است و اقامه وجه برای دین یعنی بر پا داشتن صورت به سوی

دین و آن به روی کردن در نماز به سوی قبله تفسیر شده است بدون توجه و التفات به راست و چپ و تفسیر به ولایت نیز شده است.

فَطُرَتِ اللّٰهُ مَنْسُوبٌ بِهٖ اِغْرَاءٌ «۱» یا مدح یا به تقدیر [خذ] است، یا مصدر فعل محذوف است که فعل مذکور بعد از آن دلالت بر آن می‌کند.

و فطرت عبارت از خلقتی است که مردم بلکه جمیع موجودات بر آن خلقت آفریده شده‌اند و آن ولایت تکوینی است که در همه موجودات سریان دارد و ولایت تکلیفی که همه مردم به آن مکلف شده‌اند مطابق ولایت تکوینی است.

۱. اغراء: برانگیختن، أداء کردن، آزمند گردانیدن. (فرهنگ عمید)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۸

الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ تَفْسِيرَهَايَ مُخْتَلَفِي كَهٗ اَز مَعْصُومِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَر مَوْرِدِ اِيْنِ آيَهٗ وَ اَرَدَ شَدَهٗ بِهٖ اَنْجَهٗ كَهٗ مَا ذَكَرَ كَرَدِيْمُ بَرِ مِي كَرَدَد.

لَا تَبْدِيْلَ لِمَخْلُوقِ اللّٰهِ پَس دَر بَارَهٗ اَنْجَهٗ كَهٗ دَر وَصِيٍّ تَو كَفْتَهٗ اَنْدَ و اُو رَا اَز مَقَامَش مَنَع كَرْدَهٗ اَنْدَ اَنْدَوَهْنَاك مَبَاش كَهٗ اَحْدِي بَر تَبْدِيْلِ وَايَلَتِ تَكْوِيْنِي وَ تَكْلِيْفِي قَادِر نِيْسَت.

ذَلِكْ رُوِي بِهٖ سُوِي دِيْن كَرْدَن، يَا اِيْنِ دِيْن حَنِيفٍ، يَا وَايَلَتِ تَكْلِيْفِي هِمَا ن دِيْن قِيْمِ اَسْت. اَلْدِّيْنُ الْقِيْمُ نَهٗ غَيْرِ اَنْ.

وَ لَكِنْ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلمُونَ بِيَشْتَرِ مَرْدَمِ نَمِي دَا نَنْدَ كَهٗ دِيْنِ قِيْمِ هِمَا ن وَايَلَتِ اَسْت، كَهٗ اَنْ طَرِيْقِ بِهٖ سُوِي خَدَا سْت وَ لَذَا تَمَسْكُ بِهٖ صَوْرَتِ اِسْلَامِ كَرْدَهٗ وَ دَر هِمَا ن جَا تَوَقَّفَ نَمُودَنْدَ وَ بِهٖ اَنْ اَهْمِيَّتِ دَا دَنْدَ وَ اَز وَايَلَتِ كَهٗ دِيْنِ حَقِيْقِي اَسْت اِعْرَاضَ كَرْدَنْدَ وَ صَوْرَتِ اِسْلَامِ جَز اِيْنِ نِيْسَت كَهٗ هَادِي وَ رَاهِنَمَا بِهٖ سُوِي وَايَلَتِ بَاشَد.

مُنْبِيْنِ اِلَيْهِ اَعْنِي بِهٖ سُوِي اِيْنِ دِيْنِ بَر كَرْدَنْدَ كَهٗ اَنْ رَا هٗ قَلْبِ بِهٖ سُوِي خَدَا سْت، كَهٗ اَنْهَا دَا ئِمَا دَر حَالِ بَا ز كَشْتِ اَز كَثْرَاتِ بِهٖ سُوِي خَدَا هَسْتَنْدَ وَ اِيْنِ بَا ز كَشْتِ بِهٖ سَبَبِ صَنْعِ خَدَا اَسْت كَهٗ هَر چِيْزِي رَا اَنْ چَنَا ن نَمُودَهٗ اَسْت، كَهٗ دَا ئِمَا دَر حَالِ زَكَاةٗ دَا دَنْدَ هَسْتَنْدَ، كَهٗ عِبَارَتِ وَ اَز بِيْنِ رَفْتَنِ فَعْلِيْتَهَايِ نَا قَصِ وَ بَدَلِ وَ بَخْشِشِ تَكْوِيْنِي اَنْهَا سْت.

وَ هَمْچِيْنِ اَنْهَا دَا ئِمَا دَر حَالِ نَمَازِ هَسْتَنْدَ كَهٗ عِبَارَتِ اَز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۲۹

پوشش فعلیتهای کامل است که آن بازگشت به قلب و راه آن است.

یا مقصود بازگشت به سوی خدا است، که بازگشت به طریق قلب، بازگشت به خدا و بازگشت به قلب هم یک چیز است، فرق بین آنها اعتباری است.

وَ اِيْنِ جَمْلَهٗ حَالِ اَز فَا عِلِّ فَا قِيْمُ اَسْت بِهٖ ضَمِيْمَهٗ اُمَّتِ بِهٖ رَسُوْلِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهٖ يَا حَالِ اَز النَّاسِ اَسْت.

وَ اتَّقُوْهُ بَتَرَسِيْدِ اَز دِيْنِ يَا اَز خَدَا.

وَ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ مَعْنِي نَمَازِ وَ اِقَامَهٗ اَنْ دَر اَوَّلِ سُوْرَهٗ بَقْرَهٗ كَشْدَتْ. اَز مُشْرِكِيْنَ بِهٖ خَدَا دَر وَ جُوبِ يَا دَر عِبَادَتِ يَا دَر طَاعَتِ يَا دَر دِيْنِ يَا دَر اِقَامَهٗ نَمَازِ نَشُوِيْد.

مِنَ الدِّيْنِ فَارْقُوا دِيْنَهُمْ اَعْنِي كَسَا نِي كَهٗ طَرِيْقِ تَوَجُّهٗ خُودِ رَا يَا طَاعَتِ يَا نَمَازِ يَا وَايَلَتِشَا ن رَا مَتَفَرِّقُ وَ پَرَا كَنْدَهٗ سَا خْتَنْدَ بَدِيْنِ كَوْنَهٗ كَهٗ هَر يَكِ اَز اَنْا ن رَاهِي يَا اِطَاعَتِي يَا نَمَازِي بَرَا يِ خُودِ كَرَفْتَنْدَ غَيْرِ اَز اَنْجَهٗ كَهٗ دِيْگَرِي اِتْخَا ذَ كَرْدَهٗ، پَس هَر يَكِ بَا دِيْگَرِي اِخْتِلَافِ كَرْدَهٗ اَسْت.

یا مقصود این است که هر کدام دین خود را پاره پاره کرده بدین گونه که برای خود راههای متعدّد یا طاعت‌های متعدّد قرار داده یا هر یک دین خود را بر هواهای متعدّد متفرّق نموده، مانند مردی که مردمان دیگر سر او دعوا کنند، فَرَّقُوا دِينَهُمْ خوانده شده، یعنی از راه انسانی خودشان را که خداوند بر همان فطرت آنها را آفریده که عبارت از ولایت تکوینی است جدا شده‌اند، یا از ولایت تکلیفی خودشان دور شده‌اند که به آنچه که از ولیّ امرشان به آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۰

رسیده است یا از علی علیه السلام جدا شده‌اند.

در آخر سوره انعام بیان کاملی از این آیه گذشت.

وَ كَانُوا شَرِيْعًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ جمله حائیه، یا صفت [شیعا] یا مستأنفه است جهت بیان حال آنها، یا تعلیل تفرّق و پراکندگی آنانست.

بدان که انسان چون از ناحیه فطرت وابسته است و تعلق دارد اگر بیدار و متبّه شود و بداند که کمالات انسانی اش برای او حاصل نمی‌شود و آنچه که برای او حاصل شده است کمال کامل نیست، بلکه برای انسان کمالات مفقود نامتناهی وجود دارد.

پس اگر گم شده‌اش را پیدا نکرد و گم کننده‌ای جز سالک الی الله با قدم صدق کسی نبود به آنچه که نزد او است خوشحال نخواهد شد، بلکه از آنچه که دارد منزجر است و پشت به آن می‌کند.

ولی اگر انسان گم شده‌ای نداشته باشد و خیال کند که کمالات همان مقدار است که او دارد، او وابستگی و تعلق پیدا نمی‌کند جز به همان کمالاتی که نزد او است و برای او حاصل شده است، مانند کمالات صوری از قبیل علوم و عقائد و صفات و اخلاق و مکاشفات و اموال و اولاد.

پس هر حزب و گروهی به آنچه که نزد او است خوشحال است، حتّی رفتگر خوشحال به کمالی است که در جوارو کردن دارد، ساحر و جادوگر خوشحال به سحرش، تاجر به تجارتش و عالم به علمش و عابد به عبادتش و زاهد به زهدش و عارف به عرفانش و خلاصه هر کس به کار خودش خوشحال است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۱

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ هر گاه به مردم رنج و المی برسد دعا می‌کنند و خدای را می‌خوانند چه در این موقع حجاب و پرده نفس و مانع رجوع و سلوک الی الله برداشته می‌شود و از بین می‌رود. ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً پس از خلاصی از آن رنج و رسیدن به نعمت.

إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ ناگهان گروهی از آنان شرک می‌آورند، نه همه آنها، چون قوه واهمه بر همه آنان غلبه نمی‌کند و از شکر نعمت آنها مانع نمی‌شود، همانطور که در حال رنج و درد قوه‌ی واهمه آنها را از پناه بردن به خدا و دعا جهت رفع زیان و بر طرف شدن درد و رنج مانع نمی‌شود.

بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ به پروردگار مطلق خویش شرک می‌آورند که بت‌ها و ستارگان و هواها را می‌پرستند و آنها را با خدای تعالی مساوی می‌دانند، یا به ربّ مضاف شرک می‌آورند که غیر ولیّ امرشان را با ولیّ امر مساوی می‌دانند.

لِيَكْفُرُوا كُفْرَانِ آنان حاصل شده است یا لام برای غایت است و داخل بر علت غائی نیست، یعنی بعد از شرک آوردن کفران حاصل می‌شود.

بِمَا آتَيْنَاهُمْ كُفْرَانَ نمایند به آنچه دادیم یعنی بر طرف کردن سختی و دادن نعمت.

فَتَمَتَّعُوا التّفات جهت مبالغه در تهدید است.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ به زودی خواهید دانست که شرک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۲

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْ عَدْلٍ لَنْ نُؤْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْ عَدْلٍ لَنْ نُؤْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ

چون نبی صلی الله علیه و آله اصل در خطاب اول بود، بلکه اصل حقوق عبارت از خلافت بود، اعطای این حق منحصر در رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خدای تعالی مخصوص به خطاب نمود.

و چون منظور از حکم دوم امت محمد بود خدای تعالی امت را با او در خطاب جمع کرد، یا خطاب را به امت برگردانید. مِنْ رَبِّا ربا چیزی است که با زیادی برگردانده شود مانند قرض یا هدیه با قصد عوض، این در اخبار تخصیص خورده به هدیه‌ای که در آن عوض زیادتر متوقع است.

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: ربا دو نوع است:

ربایی که خورده شود و ربایی که خورده نشود، اما ربای جایز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۵

هدیه‌ی تو به شخص است تا به ثواب برتر و بالاتر از آن برسی، پس این ربایی است که خورده می‌شود و آن قول خدای تعالی است:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا ... تا آخر و اما ربایی که خورده نمی‌شود آن است که خداوند از آن نهی کرده و وعده آتش بر آن داده است (۱).

و از امام باقر علیه السلام آمده است: ربا آن است که شخص چیزی ببخشد، یا هدیه بدهد تا به ثواب بیشتر از آن برسد، که در آن نه اجر است و نه گناه (۲).

و لفظ آتَيْتُمْ آتَيْتُمْ با قصر خوانده شده، یعنی آنچه که آوردید تا به ربا داده شود.

لِيُزْبُوا لفظ يُزْبُوا با ياء تحتانی به صورت مفرد از ثلاثی مجزّد و با تاء فوقانی به صورت جمع از باب افعال خوانده شده است.

فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يُزْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ هَدِيه یا صدقه یا قرض.

آیات ۴۱-۵۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۱ تا ۵۰] ص: ۳۳۵

اشاره

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُؤْفِكْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكُنَّا نَعْلَمُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۴) لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاتَّقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰)

۱. صافی: ج ۱، ص ۱۳۴. کافی: ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۶.
 ۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۴. مجمع البیان: ج ۷ و ۸ ص ۳۰۶.
- ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۶

ترجمه ص: ۳۳۶

به خاطر کار و کردار مردم تباهی در بَرّ و بحر فراگیر شده است تا خداوند جزای بخشی از کار و کردارشان را به آنان بچشانند باشد که باز گردند و به خود آیند.

بگو در زمین سیر و سفر کنید آنگاه بنگرید سرانجام کسانی را که بیشتر بودند چگونه بوده است؟ که بیشترشان مشرک بودند. پس روی دلت را پیش از آنکه روزی بی بازگشت از جانب خداوند فرا رسد که در آن روز مردم از هم جدا شوند به سوی دین استوار بدار.

هر کس کفر ورزد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۷

کفرش به زیان اوست و کسانی که کرداری شایسته پیشه کنند برای خودشان پیش اندیشی کرده‌اند. تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، از فضل خویش جزا دهد، چرا که او کافران را دوست ندارد. و از آیات او این است بادهای را بشارت دهنده (باران رحمت) می‌فرستد تا به شما از رحمت خویش بچشانند و تا کشتیها به امر او جریان یابند و شما از فضل او در طلب روزی خود بر آید، باشد که سپاس بگزارید.

و به راستی پیش از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم، آنگاه ایشان معجزات را به نزد آنان آوردند (و با انکار مواجه شدند) و ما از کسانی که گناه (و بد عملی) کرده بودند، انتقام گرفتیم، یاری رساندن به مؤمنان حقی است که بر عهده ماست. خداوند کسی است که بادهای را می‌فرستد که ابرها بر می‌انگیزد و آن را در آسمان هر گونه که بخواهد می‌گستراند، آن را پاره پاره می‌کند و باران درشت قطره را می‌بینی که از لابه‌لای آن می‌تراود، چون آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد برساند، آنگاه است که شادی می‌کنند.

و بی شک پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستاده شود (آری) پیش از آن نومید بودند.

پس به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد، آری او زندگی بخش مردگان است و او بر هر کاری تواناست.

تفسیر ص: ۳۳۷

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ فَسَادٌ ضِدَّ صِلَاحٍ است، صلاح در هر چیزی عبارت از آن است که آن چیز طبق مقتضای طبیعتش باشد، فساد آن است که خارج از مقتضای طبیعتش باشد و گاهی فساد در اخذ مالی به صورت ظلم استعمال می‌شود و در مورد خشکسالی نیز به کار می‌رود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۸

و مقصود از ظهور فساد کثرت و زیادی فساد است بنحوی که نمی‌تواند مخفی باشد، یا فساد بر صلاح یا بر عدل یا بر فراوانی نعمت غالب باشد.

مقصود از دریا خود دریا یا قریه‌هایی است که در دریا و سواحل آن است.

بِمَا كَسَبَتْ أَيُّدِي النَّاسِ فساد در زمین جز سبب شوم بودن اعمال مردم و زشتی آنها در زمین نیست، اعم از آنکه مقصود از فساد خروج اشیا از مجرای طبیعی باشد یا مقصود ظلم و خشکسالی باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «۱» زندگی حیوانات دریایی به وسیله باران است، هرگاه باران ایستاد فساد در خشکی و دریا ظاهر می‌شود، آن هنگامی است که گناهان و معاصی زیاد شود.

و امام باقر علیه السلام فرمود: «۲» به خدا سوگند این همان وقتی است که انصار گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری.

لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا خداوند با فساد جزای بعضی از اعمالشان را به آنها می‌چشاند، چون جزای همه اعمال جز در آخرت نمی‌باشد.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که آنها از گناهان برگردند.

قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله.

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۳۹

سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ در زمین سیر کنید ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه شد. آنها گناه می‌کردند و کارهای زشت انجام می‌دادند، پس خداوند بعضی از جزای اعمالشان را به آنها چشاند، تا شما عبرت بگیرید و یقین کنید که اعمال بدون پاداش و جزا نمی‌ماند، نه در دنیا و نه در آخرت، مکرر تفسیر زمین به زمین عالم صغیر و عالم کبیر، زمین قرآن و اخبار و سیرتهای گذشته در این تفسیر بیان شده است.

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ بیشتر آنان مشرک بودند، یعنی شرک آنها را به سوء عاقبت در دنیا و آخرت مبتلا کرد. پس از شرک دست شسته و از بدی سر انجام آن بترسید و بر حذر باشید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ این جمله را تکرار کرد، چون هر یک از دو جمله شاخه‌ای از مطلبی است، نیز تأکیدی است تا راهرو به دین خدا اهتمام نماید، دیگر آنکه جمله اول تنها خطاب به نبی صلی الله علیه و آله است، در حالی که این جمله خطاب به او و کنایه از امتش می‌باشد.

مَنْ قَبِيلٍ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمًا لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یعنی قبل از آنکه روزی بیاید که خداوند آنروز را بر نمی‌گرداند، یا آن روز را بر نمی‌گرداند، کس هم نمی‌تواند خدا را از تصرف باز دارد.

يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ یعنی آنروز متفرق و پراکنده می‌شوند، بیان این جمله در همین سوره در تفسیر قول خدا: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ بیان می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۰

مَنْ كَفَرَ بَيَان تَفَرَّقَ و پراکندگی آنها یا بیان علت تفرق آنهاست.

فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ یعنی کسی که عمل صالح انجام می‌دهد منزل خود را در بهشت درست می‌کند، با عملهایشان آن منزلها را برای خودشان اصلاح می‌کنند، نه برای دیگران.

لذا حضرت صادق علیه السلام فرمود: «۱» عمل صالح، صاحبش را به بهشت پیش می‌برد و برای او خدمتگزار تهیه می‌کند، چنانچه یکی از شما خدمتگزارانی برای خود می‌گمارد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا این جمله علت قول خدا: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ يَا الْقَيِّمُ یا يَا أَيُّهَا يَوْمُ یا (لا- مردله) یا يَصَدِّعُونَ است و مقصود از ایمان ایمان عام است که با بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود.

و مقصود از عمل صالح ایمان خاص است که با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی پدید می‌آید، یا مقصود از ایمان ایمان خاص است که با بیعت ولوی حاصل می‌گردد، که در این صورت:

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ اشاره به عمل به چیزی است که در عهد و بیعت با او گرفته شده است.

مِنْ فَضْلِهِ جزای آنان به سبب اعمالشان نیست زیرا کسی به وسیله عمل خویش داخل بهشت نمی‌شود، بلکه به محض فضل و کرم خداست.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۵. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۰۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۱

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ سیاق عبارت مقتضی بود که بگوید: (و یجزی الذین کفروا) ولی به این عبارت عدول کرد تا اشاره به این باشد که جزای کافران را غایت‌های ذاتی نیست، بلکه آن از تبعات و لوازم اعمال و کفر آنهاست و مکرر این مطلب گذشته است که امثال این عبارت در معنای مبغوض بودن آنان استعمال می‌شود اگر چه مفهوم جمله اعم است.

وَمِنْ آيَاتِهِ این جمله عطف بر جمله اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ است، چه معطوف علیه در معنای این است: (من آیاته آن خلقکم ثم رزقکم ثم أماتکم) ... تا آخر أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ از آیات خدا این است که باد را جهت حمل ابرها و حرکت دادن آنها هر جا که بخواهد می‌فرستد، سپس با راندن باران و توسعه روزی بر شما از جمله آیات خدا است که دلالت بر مبدأ دانا و حکیم و مرید و رئوف و مهربان می‌کند.

وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ این جمله عطف بر مُبَشِّرَاتٍ است که آن در معنای (لیبشركم به) می‌باشد.

وَلِيَتَجِرَى الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ و تا کشتی را بادها به امر خدا به حرکت در آورند، چه اگر بادها نباشند کشتی بر روی آب حرکت نمی‌کند، خواه آن بادها به امر خدا باشد، یا ساختگی به دست مردم، مانند کشتی‌هایی که با بخارهای مصنوعی حرکت می‌کنند.

وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ تا از فضل خدا روزی طلب کنید، این طلب روزی با جریان کشتی در دریا حاصل می‌شود، یا با مطلق چیزهایی که از باران و باد پدید می‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۲

وَلَعَلَّكُمْ شَآئِدًا شِمَا مَتَّبِعْتُمْ شَوِيدًا بِه اینکه آن نعمت‌ها از جانب خدا است و هیچ کس بر امثال آن نعمت‌ها قدرت ندارد.

تَشْكُرُونَ پس شما نعمت‌های خدا را شکر گزار باشید.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

قبل از تو رسولانی را به سوی قومشان فرستادیم و بینات و دلیل‌های روشنی با خود آورده بودند، چنانچه تو را به سوی قومت فرستادیم و دلیل‌های روشنی را خود آوردی، پس همچنانکه آن اقوام پیشین رسولان خود را تکذیب کردند، قوم تو نیز تو را تکذیب نمود.

نَتَّقُمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا

و ما از اقوام رسولان پیشین که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم، پس قوم تو هم باید از تکذیب تو و انتقام ما بترسند، تو و مؤمنین بر آزار آنها صبر کنید، که ما شما را یاری خواهیم کرد و از مجرمین انتقام خواهیم گرفت.

كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

و یاری رساندن بر مؤمنین بر ما حق و حتمی است و کسی که یاری او و پیروز گردانیدن او بر دشمنانش حق و حتمی باشد نباید از دشمنی کسی اندوهناک باشد.

و این آیه دلداری کاملی برای مؤمنین و تقویت قلوب آنها و بزرگداشت شأن آنهاست، از آن جهت که خدای تعالی آنها را بر خود صاحب حق قرار داده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۳

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: «۱» هیچ مرد مسلمانی نیست که از ناموس برادرش دفاع کند مگر آنکه بر خدا حتم و واجب شود که آتش جهنم را در روز قیامت از او بردارد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: *كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ*

و از امام صادق علیه السلام آمده است: «۲» در یاری مؤمن همین بس است که ببیند دشمنش گناه می‌کند.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ این جمله مستأنفه و در مقام تعلیل است.

فَتَنْفِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ خداوند باد را می‌فرستد تا ابرها را در فضا برانگیزد.

فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ هر طور که بخواهد، یعنی در حال حرکت و ایستاده، کند و تند، غلیظ و رقیق، دارای باران و برف و تگرگ، خالی از همه اینها.

وَيَجْعَلُهُ كَيْفًا بعد از بسط آنها را قطعه‌های متراکم قرار می‌دهد، یا گاهی آنها را بسط می‌دهد و پهن و باز می‌کند، گاهی آنها را فشرده و متراکم قرار می‌دهد.

فَتَرَى الْوَدْقَ يَسْرِ بَارَانَ را می‌بینی.

يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فإذا أصاب به من يشاء من عباده هرگاه باران به سرزمین بندگانش برسد.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸ ص ۳۰۹.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۶. من لا يحضره الفقيه: ج ۴، ص ۳۹۸، ح ۵۸۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۴

إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ با آمدن باران و برف یکدیگر بشارت می‌دادند.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُتَسِّبِينَ و آنها قبل از آنکه باران بیاید از آمدن باران و رویدن گیاهان نا امید بودند.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله تعمیم بعد از تخصیص است جهت تأکید زنده شدن زمین پس از مرگ که نشانه عمومی زندگی پس از مرگ است.

آیات ۵۱-۶۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۱ تا ۶۰] ص: ۳۴۴

اشاره

وَلَكِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْجِعْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ

خودت را سرزنش نکن.

وَلَا تُسْمِعِ الصَّمَّ الدُّعَاءَ يَعْنِي حَيَاتِهَا حَيَاتِ حَيَوَانِيَّاتِهَا وَآنَهَا نَسَبَتْ بِهٖ كُوشِ الْبَشَرِيَّةِ كَرِهْتُمْ.

إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ يَعْنِي اِذَا كَرَّ رُؤْيَا بِهٖ تَوَّأْوَدَ بِالْآخِرَةِ بَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۷

اشاره می‌شود به او مطلب را فهماند، ولی اینان کر هستند و پشت به تو و به حق کرده‌اند، اگر آنها روی به تو می‌کردند خداوند آنها را می‌فهمانید. چنانچه گفته شده:

نِي غَلَطُ كَفْتَمُ كِهْ كَرَّ كَرَّ سِرَّ نَهْدُ پِيَشِ وَحِي كَبْرِيَا سَمْعَشِ دَهْدُ

وَمَا أَنْتَ بِبِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ تَوْنِي تَوَانِي بَشْنَوَانِي مَكْرُ كَسِي رَا كِهْ اذْعَانُ كَنْدُ، بَا بِيَعْتِ عَامًّا يَا خَاصًّا اِيْمَانُ آوْرَدُ.

بِآيَاتِنَا وَبِزَكْرَتَيْنِ آيَاتِ انْبِيَا وَاوليَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاصِلُ هَمِّهِ عَلِيهِ السَّلَامُ اسْت.

فَهُمْ مُسْلِمُونَ أَنَا كِهْ اِيْمَانُ بِهٖ آيَاتِ مَا آوْرَدْنَدُ مَطِيْعُ تَوَّ هَسْتَنْدُ، يَا بَا بِيَعْتِ اِسْلَامِي تَسْلِيْمُ تَوَّ هَسْتَنْدُ.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ جَمَلُهُ مُسْتَأْنَفُهُ، دَر مَقَامِ اِمْتِنَانِ وَ اِظْهَارِ آيَاتِ وَ نَشَانِهَاسْتِ، كَوِيَا كِهْ كُوشِ اسْت: خُدَايِ تَعَالَى، نِهْ كَبْرِيَا اَوَّ شَمَا رَا آفْرِيْدِهٖ اسْت، مِّنْ ضَعْفِ اَز مَادَّةِ ضَعِيفِ، كِهْ اِيْنِ خُوْدُ اَز جَمَلِهٖ آيَاتِ خُدَااسْت، پَسْ كَبْرِيَا اَز اَوَّ بِهٖ سُوِي كَبْرِيَا اَوَّ رُوِي كَبْرِيَا كَبْرِيَا، يَعْنِي شَمَا رَا اَز مَادَّةِ ضَعِيفِي آفْرِيْدِهٖ تَا اَنْجَا كِهْ شَمَا نِيرومَنْدُ وَ قُوِي وَ خَصْمُ هَمْدِيْكَرِ شَدِيْدِ، مُمْكِنُ اسْتِ ضَعْفِ رَا بِهٖ مَنزَلِهٖ مَادَّةِ اِنْسَانِ قَرَارِ دَاْدِهٖ تَا مَبَالِغِهٖ دَر ضَعْفِ مَادَّةِي اَوَّ بَاشَدُ، دَر هَمْمِي اِيْنِ مَعْنَى بَا ضَمِّهٖ [ضَا] وَ فَتْحِي اِيْنِ خُوَانْدِهٖ شَدِهٖ وَ مَعْنَى هَمْمِي كَبْرِيَا اسْت.

ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفِ قُوَّةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ پَسْ اَز ضَعْفِ وَ نَاتَوَانِي تَوَانَا كَرْدُ وَ بَعْدُ اَز تَوَانِي كَبْرِيَا وَ جَوَانِي بِهٖ ضَعْفِ وَ سَنِّ مِيَانَسَالِي وَ كَهَوْلَتِ كَبْرِيَا كَبْرِيَا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۸

وَ شَيْئَةً يَعْنِي سَنِّ كَبْرِيَا كِهْ مَوِي سَفِيْدُ مِي شُوْدُ، مُمْكِنُ اسْتِ مَقْصُوْدُ هَمِّ ضَعْفِ وَ هَمِّ سَفِيْدِ شَدْنِ مَوِي دَر كَبْرِيَا بَاشَدُ.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خُدَاوَنْدُ ضَعْفِ وَ تَوَانِي كَبْرِيَا وَ كَبْرِيَا وَ جَوَانِي رَا مِي آفْرِيْنْدُ، كَبْرِيَا نِيْسْتِ كِهْ آفْرِيْدَنْشِ هَر كَبْرِيَا رَا كِهْ بَخُوَاْهْدُ مَنُوْطُ بِهٖ كَبْرِيَا نَبَاشَدُ، كَبْرِيَا خُدَاوَنْدُ كَبْرِيَا اَنْجَهٗ رَا كِهْ بِهٖ حَالِ خَلْقَشِ شَايِسْتِهٖ تَر بَاشَدُ، نَمِي خُوَاْهْدُ.

وَ هُوَ الْعَلِيمُ وَ خُدَاوَنْدُ بِهٖ خَلْقَشِ وَ اَنْجَهٗ كِهْ دَر اِنِّ صِلَاحِ اِنِّهَاسْتِ دَانَاَسْتِ.

الْقَدِيرُ كَبْرِيَا اَنْجَهٗ كِهْ مِي خُوَاْهْدُ تَوَانَاَسْتِ، پَسْ كَبْرِيَا اَنْجَهٗ رَا كِهْ صِلَاحِ خَلْقَشِ دَر اِنِّ اسْتِ، نَمِي خُوَاْهْدُ.

وَ يَوْمَ تَقُومُ عِطْفُ بِرِ قَوْلِ خُدَا: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ اسْتِ، يَا حَالِ اسْتِ بِهٖ تَقْدِيْرُ مَبْتَدَا يَعْنِي اِيْنِ اسْتِ كَبْرِيَا خَلْقَتِ اِنِّهَاسْتِ وَ اِمْتِدَادِ مَدَّتِ وَ اَمْرِ اِنِّهَاسْتِ.

السَّاعَةُ وَ رُوْزِي كِهْ قِيَاْمَتِ صَغْرِي، يَا كَبْرِيَا كَبْرِيَا بِرِ پَا مِي شُوْدُ.

يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ مَجْرِمِينَ قِسْمِ يَادِ مِي كَنْدُ، يَعْنِي اَز كَبْرِيَا وَ حَشْتِ وَ تَرَسِ وَ اِخْتِلَالِ مَدَارِ كَشَانِ سُوْكَنْدُ مِي خُوْرَنْدُ.

مَا لَبِثُوا كِهْ دَر دُنْيَا كَبْرِيَا سَاعَتِي دَر نَكْ كَبْرِيَا نَكْرَدَنْدُ، يَعْنِي دَر دُنْيَا دَر نَكْ نَكْرَدَنْدُ اِكَرْ مَقْصُوْدُ اَز سَاعَتِ اِحْتِضَارِ بَاشَدُ، يَا دَر دُنْيَا وَ كَبْرِيَا هَا اِكَرْ مَنظُوْرُ قِيَاْمَتِ كَبْرِيَا بَعْدُ اَز كَبْرِيَا هَا بَاشَدُ.

غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ اِنِّهَاسْتِ اِيْنِ كَبْرِيَا بُوْنْدُ دَر دُنْيَا اِنِّهَاسْتِ، يَعْنِي اَز حَقِّ وَ اَنْجَهٗ كِهْ بِرِ اِنِّهَاسْتِ مَعْلُوْمُ وَ مَشْهُوْدُ بُوْدُ وَ كَبْرِيَا نَبُوْدُ رُوِي مِي كَبْرِيَا كَبْرِيَا.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۴۹

كَانُوا يُؤْفَكُونَ از حقّ که برای آنها مشهود بود مثل امر آخرت و صحّت رسالت و صدق امامت و خلافت روی برمی گردانند و به نا حقّ به دروغ روی می آورند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ این جمله عطف بر جمله‌ی كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ و آوردن لفظ ماضی برای اشاره به تحقّق وقوع آن است، یا برای اشاره به این است که قضیه نسبت به مقام مخاطب که عبارت از محمّد صلی الله علیه و آله است، ایمان عبارت از اذعان و انقیاد است، یا مقصود از علم، علم به احکام رسالت و قبول آن است، چه لفظ علم زیاد در قبول احکام رسالت و علم تقلیدی یا تحقیقی به آن احکام استعمال می شود.

و مقصود از ایمان، ایمان خاصّ است که با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی حاصل می شود، که در این صورت معنای آیه چنین می شود: کسانی که با قبول دعوت ظاهری اسلام آوردند و با قبول دعوت باطنی ایمان آوردند چنین گفتند ... ممکن است مقصود از علم، علم تحقیقی و مقصود از ایمان، ایمان شهودی باشد که آن دو جمع نمی شوند مگر در کسی که خلیفه خدا شده باشد.

چنانچه امام رضا علیه السلام در وصف امامت می گوید: «۱» پس علی علیه السلام امامت را به امر خدای تعالی قبول کرد بر طبق آنچه که

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۷، عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۷۲، باب ۲۰، ح ۱. الکافی: ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۰

خدای تعالی واجب کرده است، پس امامت در ذریه‌ی برگزیده او فرض گشت، ذریه‌ای که خداوند به آنها علم و ایمان داده است، آنجا که فرموده: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ.

وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ در مکتوب خدا، آن عبارت است از عالم طبع، عالم برزخ‌ها، عالم بدن طبیعی و بدن برزخی، که همه اینها کتاب خدا است که خداوند آن را با دست خودش نوشته است.

إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ از اول خلقت و در عالم طبع و برزخ‌ها تا روز قیامت کبری در همان حال ماندید.

فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این روز بعث است و زمان فرا رسیدن و مدّت آن را جز خدا کسی نمی داند، در شما به جهت نهایت وحشتی که دارید دیگر شعور و احساس به آن مدّت طولانی نمانده است.

وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن شما به آمدن طولانی علم پیدا نکردید، چون حیران و سرگردان هستید و شعوری برای شما باقی نمانده به روز بعث و برانگیخته شدن نیز علم ندارید و طبق آنچه که ما آیه را تفسیر و بیان نمودیم دیگر احتیاجی به تکلفات و زحماتی که مفسّرین مرتکب آنها شده‌اند نیست.

فَيَوْمَئِذٍ این کلمه از جمله‌ی قول کسانی است که به آنان علم داده شده، یا آن از قول خدای تعالی است.

لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ معذرت خواهی ستمگران فایده‌ای به حال آنان ندارد، نه با آنها طوری رفتار می شود که راضی شوند، که لفظ يُسْتَعْتَبُونَ از (عتبی) به معنای رضایت است نه از (عتب) به معنای امر کریه و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۱

زشت، به معنای این است که آن ظالمین حتّی ملامت هم نمی شوند، بنا بر اینکه از عتاب به معنای ملامت باشد، یعنی به جهت اسقاط آنها از درجه ملامت و سرزنش، دیگر ملامت نمی شوند.

وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ در این قرآن برای مردم از هر مثلی زدیم که از آن پند گیرند و موجب انذار و بشارت آنها شود، لیکن آنها پند نمی گیرند، انذار نمی شوند.

وَلَكِنَّ جِنَّتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ وَعَطْفٌ يَا حَالِيهِ اسْتِ، آيَةُ خُطَابٍ بِرَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مُؤْمِنِينَ مِي بَاشِدِ يَعْنِي أَنَّهُمَا بِهٖ عُلَّتْ شِقَاوَتِي كِهٖ دَارِنْدِ اَيْنِ مِثْلِهَا وَ بِيَمِ دَادِنَهَا عِنَادِ أَنَّهُمَا رَا اِضَافَهٗ مِي كِنْدِ، بِهٖ نَحْوِي كِهٖ وَ قَتِي آيَتِ وَ نِشَانَهٗ اِي اَزِ تُو بِيِنْدِ كِهٖ دِلَالَتِ بَرِ صَدَقِ تُو كِنْدِ اَنْرَا اِنْكَارِ مِي كِنْدِ، تُو رَا بِهٖ بَاطِلِ نَسْبَتِ مِي دِهِنْدِ.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اَيْنِچِنِينَ خِداوِنْدِ بَرِ دِلْهَ اِي كِسانِي كِهٖ نَمِي دَانِنْدِ مِهْرِ مِي زِنْدِ يَعْنِي، كِسانِي كِهٖ بِهٖ نَخِستينِ مَرْتَبَهٗ عِلْمِ مَتَّصِفِ نِستِنْدِ، نَخِستينِ مَرْتَبَهٗ عِلْمِ عِبَارَتِ اَزِ نُوْرِي اسْتِ كِهٖ خِداوِنْدِ دَرِ قَلْبِ هَرِ كِسِ كِهٖ مِي خِواهِدِ مِي تَابَانْدِ، كِسي كِهٖ دَارايِ اَيْنِ مَرْتَبَهٗ اَزِ عِلْمِ نَبَاشِدِ بَرِ دِلْشِ مِهْرِ زِدَهٗ شُدِهٗ اِگَرِ چِهٖ اَزِ مَقْدَارِي اَزِ مَدْرَكَاتِ كِسي بِرِ شُدِهٗ بَاشِدِ.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ وَعْدَةٌ خِدا بِهٖ يَارِي تُو وَ غَالِبِ كِرْدِنِ دِينِ تُو بَرِ دِينِهَا، يَا وَعْدَهٗ يَارِي خَلِيفَهٗ تُو وَ اِحْقَاقِ حَقِّ اَوْ حَقِّ حَقِّ اسْتِ وَ تَغْيِيرِ نَمِي بَزِيْرِدِ وَ لَا يَسْتَحْفَنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ أَنَا كِهٖ اِيْمَانِ وَ اِيْقَانِ نِدَارِنْدِ تُو رَا وَا دَارِ بَرِ جِهْلِ كِنْدِ، اَمَّا نَمِي تُو اِنْدِ تُو رَا اَزِ حَقِّي كِهٖ بَرِ اَنِ هِستِي بَرِ گِرْدَانِنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۲

سوره لقمان ص: ۳۵۲

اشاره

اَيْنِ سُوْرَهٗ مَكِّي اسْتِ، بَرِخِي كِفتِهٗ اِنْدِ: «۱» غَيْرِ اَزِ سَهٗ آيَهٗ، اَنِ قَوْلِ خِدا: (وَ لَوْ اَنْ مَا فِي الْاَرْضِ) تا اَخْرَسَهٗ آيَهٗ بَقِيَهٗ اَيْنِ سُوْرَهٗ مَكِّي اسْتِ وَ اَيْنِ سُوْرَهٗ شَامِلِ سِي وَ سَهٗ يَا سِي وَ چِهَارِ آيَهٗ اسْتِ.

آيات ۱-۷

[سوره لقمان (۳۱): آيات ۱ تا ۷] ص: ۳۵۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم (۱) تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّضْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷)

ترجمه ص: ۳۵۲

بِهٖ نَامِ خِداوِنْدِ بَخِشِنْدَهٗ يِ مِهْرَبَانِ

الم (الف. لام. ميم).

اَيْنِ آيَاتِ كِتَابِ حِكْمَتِ اَمُوْرِ اسْتِ.

رِهْنَمُوْدِ وَ رِحْمَتِي بَرايِ نِيكو كَارَانِ.

كِسانِي كِهٖ نِمَازِ رَا بَرِ پا مِي دَارِنْدِ وَ زَكَاتِ رَا مِي پَرْدازِنْدِ وَ بِهٖ

۱. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۲۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۳

آخرت یقین دارند.

اینانند که از سوی پروردگارشان از هدایتی برخوردارند و هم اینانند که رستگارند.

و از مردمان کسی هست که خریدار سخنان سرگرم کننده است تا بی هیچ عملی مردمان را از راه خدا گمراه گرداند، آنرا به

ریشخند گیرد، اینانند که عذابی خفت بار در پیش دارند

و چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه روی برگرداند که گویی آنرا نشنیده است، چنانکه گویی در گوشه‌های سنگینی‌ای

هست، پس او را از عذاب دردناک خبر ده.

تفسیر ص: ۳۵۳

در اول سوره بقره و در غیر آن مطالبی گذشت که ما را از تفسیر این آیات بی نیاز می‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لَفْظِ اشْتَرَا در معاوضه مطلق استعمال می‌شود اعم از اینکه عوضین ثمن و مثنی از اعیان باشند یا

غیر اعیان، اعم از آنکه غیر مقرون به صیغه مخصوص باشد یا نباشد.

بنابراین اشترا صادق است بر بذل اموال بر وعیاض، قصه گوها و نقال‌ها که افسانه نقل می‌کنند و نیز صدق می‌کند بر بذل قوا و

استعدادها و عمرها در گوش دادن به چیزی که لذت نفس و خیال در آن است، نه عقل، اعم از آنکه مسموع قرآن و اخبار باشد یا

ابطال و افسانه‌ها.

لهو حدیث عبارت از چیزی است که تو را از خدا و آخرت مشغول کرده و باز دارد، از قبیل گفتارهای زبانی، فعلهای ارکانی.

و احادیث نفسی، اعم است از آنکه باز دارنده و شاغل قران و خبر از معصوم علیه السلام و عبادت شرعی باشد، یا ذاتا لهو و

معصیت، زیرا در هر قول و فعلی یک جهت عقلانی است و یک جهت شیطانی،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۴

پس اگر گوش دادن و اشتغال به آن از جهت عقلانی‌اش باشد آن حدیث صحیح عقلانی می‌شود اگر چه صورت آن صورت باطل

و گناه باشد، اگر استماع و اشتغال به آن از جهت شیطانی‌اش باشد آن لهو حدیث است اگر چه صورتش صورت قرآن و اخبار

معصومین باشد.

مقصود خدای تعالی این است که قرآن و آیات آن هدایت و رحمت برای نیکوکاران و گمراهی و نقتت برای بدکاران است،

لیکن خداوند از این عبارت عدول نمود تا قرآن را از نسبت گمراه کردن و نقتت تنزیه کرده و تصریح نماید به اینکه گمراهی و

نقتت جز از جانب خودشان نیست، که آنان با بدی استعداد و کارشان بوسیله قرآن که هدایت از جانب خدا است گمراه می‌شوند،

قرآن در گوشه‌هایشان مانند افسانه حدیث لهو می‌شود.

لِيُضِلَّ و لَفْظِ لِيُضِلَّ با فتحه‌ی یاء و ضمه‌ی آن خوانده شده، لام مانند لام در لِيَكُونَنَّ لَهُمْ عَيْدُونَ و حَزَنًا است، یا لامی که برای عِلَّتْ

غائی داخل می‌شود.

زیرا بعضی از مردم به ملامتی مشغول می‌شوند در حالی که مقصودشان گمراهی یا گمراه کردن نیست، یا مقصودش هدایت یافتن

است، ولی گمراه می‌کند و گمراه می‌شود بدون آنکه خودش بفهمد و بعضی از مردم به قصد گمراه کردن مشغول ملامتی

می‌شوند، مانند کسی که تحصیل علم می‌کند تا شریعت را فاسد سازد.

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ بدون علم و با اشترا مردم را گمراه می‌کند، یا نمی‌داند که اشترا مذکور گمراهی و گمراه کردن است، یا علم به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۵

گمراه بودن و گمراه کردن آن ندارد، یا اصلاً متّصف به علم نیست، در این صورت تنکیر لفظ عِلْمٌ برای جنس یا برای فرد غیر معین است، ولی نسبت به فرد غیر معین استغراق دارد، چون بعد از لفظ «غیر» واقع شده که در معنی نفی است و ممکن است تنوین برای تفخیم باشد، یعنی بدون علم بزرگ، که آن علم به ولایت است.

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا این چنین کسی که راه خدا را به مسخره و استهزا گیرد و راه خدا جز طریق ولایت نیست.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُّسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ برای این گونه کسان عذاب خوارکننده‌ای است، زیرا چون آیات ما بر ایشان خوانده شود با تکبر روی بر می‌گردانند که گویا هرگز نشنیده‌اند، آنچنان که گویا در گوششان گرانی است، پس آنان را به عذاب دردناک مژده ده.

آیات ۸- ۱۱

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۸ تا ۱۱] ص: ۳۵۵

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَآلَفَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۶

ترجمه ص: ۳۵۶

بی گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند بوستانهای پر ناز و نعمت برای آنان است.

که جاودانه در آنند، بر وفق وعده راستین الهی، او پیروزمند فرزانه است.

آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینند پدید آورد، و در زمین کوهها بیافکند تا شما را نجبانند، در آن از هر گونه جانوری پراکند، و از آسمان آبی فرو فرستادیم، آنگاه در آن از هر گونه‌ای ارزشمند رویاندیم.

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که مدّعی و در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ آری ستمکاران در گمراهی آشکارند.

تفسیر ص: ۳۵۶

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا جواب سؤال مقدر است، گویا که بعد از ذکر جزاء بدکاران گفته شده: جزای محسنین و نیکوکاران چیست؟ پس فرمود: کسانی که با بیعت عام یا خاص ایمان آوردند.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرداری شایسته کردند، طبق آنچه که در بیعت از آنها گرفته شده آنان در بهشت جاودانه هستند.

و اسم ظاهر به جای ضمیر برای فاصله قرار گرفتن بین این حکم و ذکر محسنین (نیکوکاران) است و نیز برای اشاره به این است که نیکوکار جز کسی که ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد، نیست.

لَهُمْ لِأَنْبَاءِ، نه برای غیر آنان جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا بهشتهای پر نعمتی که در آن جاودانه‌اند وعده‌ی الهی حق است و او عزیز و حکیم است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۷

آسمانها آفرید بدون تکیه گاهی که ببینید، این آیه بیان عزت و حکمت خدای تعالی است.

از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آسمانها ستون دارند ولی شما آنرا نمی‌بینید «۱».

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تَفْسِيرِ این آیه در اول سوره نحل نوشته شد.

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ در زمین از هر زوجی رویانیدیم، منظور از زوج صنف است، چون هر صنفی به اعتبار پایین تر و بالاترش زوج نامیده می‌شود، یا هر گیاهی به اعتبار اینکه صحرایی یا بوستانی است زوج است.

کرم در هر چیزی بر حسب آن چیز است و کرامت نبات و گیاه به اعتبار کثرت منافع آن است، ابتدا به آفرینش آسمانها کرد چون آسمانها اشرف از زمین‌اند، سپس آفریدن زمین را ذکر کرد در ضمن قرار دادن کوه بر روی زمین، سپس خلق موالید را ذکر نمود و به ترتیب از شریفتر ابتدا کرد تا به پست تر رسید.

هذا اینکه ذکر شد از آسمانها و زمین و کوهها و موالید، خَلَقَ اللَّهُ مخلوق خداست. فَأَرْوِنِي ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ به من نشان بدهید که آن معبودهای باطل چه چیزی آفریده‌اند؟ تا مستحق شراکت با خدا و معبود شدن برای مردم باشند، چه، شریک باید در مقداری از صفاتش مانند شریک دیگر باشد.

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۳۲۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۸

بَيْلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ التفات از خطاب به غیبت است، آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای آن است که آنها را به ظلم در شرک آوردنشان توصیف نماید، بیان علت حکم باشد، لفظ بِلِ اضراب و استدراک از به عجز در آوردن آنها به تصریح به گمراهی آنها است.

آیات ۱۲-۱۶

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص: ۳۵۸

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَصَيَّرْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴) وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

ترجمه ص: ۳۵۸

و به راستی به لقمان حکمت بخشیدیم که خدای را سپاس گو، بدان که هر کس سپاسگزاری کند همانا به سود خویش سپاس گزارده است، هر کس کفران ورزد بداند که خداوند بی نیاز ستوده است.

و چنین بود که لقمان به پسرش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۵۹

در حالیکه پندش می داد گفت: فرزندم به خداوند شرک میاور چرا که شرک ستم بزرگی است.

و انسان را در حق پدر و مادرش سفارش کردیم که مادرش او را با ضعف روز افزون آستن بوده است، از شیر گرفتن او دو سال به طول انجامیده که برای من و پدر و مادرت سپاس بگزار که سیر و سر انجام به سوی من است.

و اگر تو را وا دارند تا چیزی را که بدان علم نداری شریک من گردانی، از آنان فرمان مبر، و با آنان در دنیا به نیکی همنشینی کن، و به راه کسی برو که به سوی من بازگشته است، سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه از نتیجه کار و کردارتان آگاهتان می سازم.

فرزندم بدان که اگر عملی هم سنگ دانه خردلی باشد و آنگاه در دل تخته سنگی یا در دل آسمانها یا در زمین نهفته باشد خداوند آنرا به میان می آورد چرا که خداوند باریک بین آگاه است.

تفسیر ص: ۳۵۹

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِنَّ جَمَلَهُ عَطْفٌ بِرِجْلِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اسْت، چون وقتی خدای تعالی اصول نعمتها را که بر بندگانش داده است شمردن شکر نعمتهایش را ذکر نمود، شکر نمود، شکر نعمت را حکمت حساب کرد. چه حکمت عبارت است از دقت نظر در قوه علامه و نظری، اتقان صنع در قوه عماله و عملی، شکر نعمت جز ناشی از دقت نظر و اتقان صنع قلبی و بدنی نیست.

زیرا شکر چنانچه در سوره‌ی بقره در تفسیر خدای تعالی:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي غُذَّاتِ عِبَارَتِ اسْتِ از ملاحظه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۰

نعمت دادن منعم در نعمت، ملاحظه حق منعم در انعام، که مستلزم تعظیم منعم و صرف نعمت است در جایی که به خاطر آن خلق شده است.

و این ملاحظه جز دقت نظر نیست، آن تعظیم و صرف نعمت جز اتقان صنع قلبی و بدنی نیست.

در نسبت لقمان ذکر شده است که او فرزند باعورا از اولاد فرزند خواهر ایوب یا خاله او بوده، زنده ماند تا داود علیه السلام را درک کرد.

أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ بِمَلاَحِظَةِ حَقِّ وَ عِظَمِ خِدا در هر چیزی که در وجود و بقای تو دخالت دارند شکر خدا به جای آر، آن هر موجودی است در عالم کبیر از محسوسات و غیر مشهودات و در عالم صغیر هر چیزی که در وجود یا در کمال وجود تو دخالت داشته باشد.

و لفظ أَنْ تفسیریه و تفسیر حکمت است، چه لفظ أَنْ همانطور که مجمل محذوف را تفسیر می کند همچنین مجمل مذکور را نیز

تفسیر می‌کند.

یا أَنْ مُصَدَّرِيَه به تقدیر لام، یا أَنْ با ما بعدش بدل از الْحِكْمَةَ است.

وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ جمله حائیه، یا معطوف بر جمله لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ ... تا آخر.

یا معطوف بر الْحِكْمَةَ یا بر أَنْ اشْكُرْ می‌باشد بنا بر اینکه لفظ أَنْ مُصَدَّرِيَه و بدل باشد و بنا بر اینکه جمله عطف بر الْحِكْمَةَ یا أَنْ اشْكُرْ

باشد باید قبل از آن دو مضاف در تقدیر گرفته شود تا مفرد باشد و تقدیر آن چنین است: أَنْ اشكر لله و مضمون مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا

يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ یا عطف بر اشْكُرْ اعم از آنکه آن تفسیریه باشد یا مصدریه و لیکن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۱

لفظ (قول) در تقدیر گرفته می‌شود.

که تقدیر چنین می‌شود: (ان اشكر لله و قل لغيرك): مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ یعنی خودت شکر خدا کن و به غیر خودت بگو:

هر کس شکر کند برای خودش شکر می‌کند، زیرا نفع آن به خودش برمی‌گردد.

وَمِنْ كَفَرَ هر کس کفران نعمت کند، یعنی ملاحظه منعم را ننماید و او را در نعمت تعظیم نکند و نعمت را در راه و وجه اصلی

خودش که برای آن خلق شده صرف ننماید هیچ ضرری به خدا نمی‌زند.

فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ که خداوند از حمد حمد کنندگان و شکر شکر کنندگان بی‌نیاز است.

حَمِيدٌ خداوند خودش حمید و حمد شده است، خواه کسی او را حمد بکند و یا نکند.

و در خبری آمده است: شکر هر نعمتی به این است که خداوند بر آن ستوده شود اگر چه بزرگ نبوده باشد «۱».

و در خبر دیگری است: اگر در نعمتی که خداوند به او داده است حقی باشد با شکر نعمت آن حق را ادا کرده است «۲».

و در خبر دیگری است: کسی که خداوند به او نعمتی بدهد و آن نعمت را با قلبش بشناسد و بفهمد که شکر آن نعمت را ادا کرده

است «۳».

و در خبر دیگری است: خدای تعالی به موسی وحی کرد: ای

(۱، ۲، ۳). صافی: ج ۴، ص ۱۴۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۲

موسی مرا شکر کن و حق شکر مرا ادا کن، پس موسی گفت:

پروردگارا چگونه حق شکرت را ادا کنم و هیچ شکری نیست که من با آن تو را شکر گزار باشم مگر آنکه تو با آن شکر به من

نعمت دادی؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی الان تو شکر مرا نمودی حال که فهمیدی این شکر کردن تو نیز از جانب من است «۱».

شرحی در احوال لقمان ص: ۳۶۲

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از لقمان و حکمتش که خدای تعالی در قرآن ذکر نموده است سؤال شد پس فرمود: «۲»

آگاه باشید، به خدا سوگند به لقمان از جهت حسب و نسب و مال و اهل و جسم و جمال حکمت داده نشد و لیکن او مردی بود در

امر خدا قوی و نیرومند، در دین و راه خدا امانت دار، او ساکت بود، بسیار ساکت، نگاهش عمیق، فکرش طولانی، نظرش تیز،

چیزهای عبرت انگیز او را بی‌نیاز می‌کرد، هیچوقت روز نخوابید، هیچ کس او را بر بول و غائط و غسل ندید، چون به شدت خودش

را می‌پوشانید و نظرش عمیق بود، کارهایش را پنهان می‌داشت و نمی‌گذاشت امرش آشکار شود.

و هرگز از هیچ چیز نخندید که مبادا مرتکب گناه شود، هرگز غضبناک نشد، با هیچ انسانی شوخی نکرد، به چیزی که از دنیا برای

۱. ایضا و تفسیر نور الثقلین: ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۳۳. کافی: ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷. [.....]

۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۱. تفسیر برهان: ج ۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۳

او می‌آمد هیچوقت خوشحال نمی‌شد، بر امور دنیوی هرگز اندوهناک نشد و از زنان نکاح کرد و اولاد بسیار برای او به دنیا آمد. بیشتر آنان در کوچکی مردند و بر مرگ هیچ یک از آنان گریه نکرد از کنار دو نفر که با هم خصومت یا دعوا می‌کردند نگذشت مگر آنکه بین آن دو اصلاح نمود و از آنجا نرفت تا آن دو با هم دوست شدند، از کسی گفتار خوبی نشنید مگر آنکه از تفسیر آن و از کسی که این سخن از او گرفته شد سؤال می‌کرد، زیاد با فقها و حکما نشست و برخاست می‌کرد، به قضات و ملوک و سلاطین سر می‌زد، به قضات از ابتلا و گرفتاریهایشان دلسوزی می‌کرد و ناراحت می‌شد، نسبت به ملوک و سلاطین که مغرور و آسوده خیال بودند دلسوز بود و عبرت می‌گرفت و چیزی یاد می‌گرفت که با آن بتواند بر نفسش غلبه کند و در مقابله با هوای نفسش مجاهده نماید، از شیطان احتراز کند.

و قلبش را با تفکر و عبرت مداوا می‌کرد، جز در چیزی که سود بخش بود نمی‌اندیشید و بر چیزی نمی‌نگریست مگر اینکه به او کمک رساند.

بدین جهات بود که به او حکمت داده شد، عصمت بخشیده شد، خدای تعالی هنگامی که روز نصف شد، چشمها به خواب قیلوله و نیمروز رفت و آرام شد به گروههایی از ملائکه دستور داد به لقمان ندا کردند به نحوی که صدا را می‌شنید ولی آنها را نمی‌دید، پس گفتند: ای لقمان آیا می‌خواهی خدا تو را در زمین خلیفه قرار دهد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۴

بین مردم حکم کنی؟

لقمان گفت: اگر پروردگارم مرا به این امر کند که گوش می‌دهم و اطاعت می‌کنم، چون اگر خداوند این کار را در باره‌ی من انجام دهد مرا کمک می‌کند و تعلیم می‌دهد و مرا حفظ و نگهداری می‌کند ولی اگر مرا مخیر بگذارد عافیت و راحتی را قبول می‌کنم.

ملائکه گفتند: ای لقمان چرا چنین کردی؟

گفت: حکم بین مردم سخت‌ترین منازل از دین است و فتنه و بلا از آن بیشتر است و چیزی است که خواری می‌آورد و هیچ کس کمک نمی‌کند و ظلم حاکم را از هر طرف می‌پوشاند و صاحب حکم بین دو امر قرار می‌گیرد، اگر به حق حکم کند و به حق اصابت نماید پس شایسته سلامت است، اگر خطا کند که راه بهشت را خطا کرده است.

و کسی در دنیا ضعیف و ذلیل باشد آسانتر از آن حاکم شریفی است که در آخرت سرگردان باشد، هر کس دنیا را بر آخرت ترجیح دهد در هر دو خسارت می‌کند، که دنیا زایل می‌شود و به آخرت هم نمی‌رسد.

امام فرمود: ملائکه از حکمت او تعجب کردند، خداوند منطق او را پسندید.

وقتی شب شد و لقمان به بستر خواب رفت خدای تعالی حکمت را بر او نازل کرد و با آن او را از سر تا پایش پوشانید، در حالی که او خواب بود و با حکمت او را پوشانید، وقتی بیدار شد حکیم‌ترین مردم در زمان خودش بود، بین مردم که می‌رفت سخنان با حکمت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۵

می‌گفت و حکمت را در میان آنان نشر می‌کرد.

وقتی حکم به خلافت او داده شد و او قبول نکرد خداوند به ملائکه دستور داد داود علیه السّلام را ندا کنند و خلافت را به او بدهند، او قبول کرد، شرطی همانند لقمان نکرد.

پس خدای تعالی خلافت زمین را به او داد و در مورد خلافت چند مرتبه او را امتحان کرد، در هر مورد خطا کرد و توبه او را خداوند قبول می‌کرد و او را می‌بخشید.

و لقمان زیارت داود علیه السّلام را زیاد می‌کرد و او را با پندها و حکمت و زیادی علمش پند می‌داد و داود به او می‌گفت: گووارا باد تو را ای لقمان که به تو حکمت داده شده و گرفتاری و بلا از تو برداشته شده است ولی به داود خلافت داده شده و به حکم و آزمایش و فتنه گرفتار شده است. (۱)

و چون حکمت جز با شناخت امام زمان حاصل نمی‌شود امام صادق علیه السّلام آن را به شناخت امام زمانش تفسیر نموده است. (۲)

و چون حکمت بر حسب جزء عملی‌اش جز با فهم و عقل حاصل نمی‌شود امام کاظم علیه السّلام آن را به فهم و عقل تفسیر کرد. (۳)

از حکمت‌های لقمان و وصیت‌هایش به فرزندش و غیرش در کتابهای مفصل ذکر شده هر کس بخواهد به آنها رجوع کند.
وَ إِذْ قَالَ عَطْفُ بْنُ قَوْلِ خَدَائِ تَعَالَى لَقَدْ آتَيْنَا اسْتِ، زِیْرَا دَر

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۳. تفسیر برهان: ج ۳، ص ۳۰-۲۷۱.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۱. قمی: ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. صافی: ج ۴، ص ۱۴۱. کافی: ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۶

معنای (أذکر إذ آتینا لقمان الحکمه) و وَ إِذْ قَالَ اسْتِ.

لُقْمَانُ لِإِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ هَنگَامِي كِه لُقْمَان بَه پسرش پند می‌داد گفت: به خدا شرک میاور، اهمیت مواظ و آثار حکمت لقمان این بود که نهی از شرک آوردن را مقدم قرار داد، چون توحید اصل همه‌ی پندها و اساس جمیع انواع حکمتهاست.

إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ كِه شَرَكِ ظَلْمِي بَزْرَكِ اسْتِ، چُون خدای تعالی آنرا نمی‌بخشد و پایین‌تر از آنرا می‌بخشد، چه، ظلم بنده بر خودش را که در اثر تقصیر او در حقوق خدا پیش آمده خداوند می‌بخشد، ظلم بنده به دیگران در مال یا بدن یا ناموس را به حال خود وانمی‌گذارد ولی چنین نیست که خداوند هرگز آنرا نبخشد بلکه بعد از دور شدن و بد شمردن آن بخشیده می‌شود، بر خلاف شرک، که آن ناشی از انانیت نفس است، مادامی که نفس انانیت دارد خداوند آنرا نمی‌بخشد، پس بزرگترین اقسام ظلم همین قسم است.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا بِيَانِ وَالِدِينَ وَ إِحْسَانًا بَه آن دو، اقسام والدین گذشت.

حَمَلْتُهُ أُمُّهُ وَ هُنَا انْسَانَ رَا مَادَرش حَامِلَه شَدَه وَ بَا اَيْن حَمَلِ سَسْتِ وَ ضَعِيفِ مِي شُود.

عَلَى وَ هُنَّ ضَعِيفٌ بَر رُوي ضَعِيفٌ وَ سَسْتِي بَر رُوي سَسْتِي،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۷

چون هر چه از زمان حمل فرزند بگذرد و هن و سستی دیگری بر مادر اضافه می‌شود.

وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ و از شیر باز گرفتن او اغلب با گذشت دو سال صورت می‌گیرد که شایسته است شیر خوردن از دو سال تجاوز نکند.

و هر دو جمله معترضه، جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، چنانچه مجموع قول خدای تعالی: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ تَا قَوْلِ خَدَا: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ... تا آخر معترضه است، برای اشعار به اهتمام به امر پدر و مادر آورده شده، مثل اهتمام به امر توحید، چنانچه در سوره مذکور گذشت که خدای تعالی جهت کمال اهتمام به امر پدر و مادر آن دو را به توحید خود و به نهی از شرک آوردن در چند مورد مقرون ساخت.

أَنْ أَشْكُرَ لِي لَفْظِ أَنْ تَفْسِيرِيَهْ يَا مَصْدَرِيَهْ، بَا مَا بَعْدِشْ بَدَلِ اشْتِمَالِ از (والدین) است.

وَ لِوَالِدَيْكَ جِهَتْ كَمَالِ اِهْتِمَامِ بَهْ پَدْرٍ وَ مَادِرِ شَكْرِ پَدْرِ وَ مَادِرِ رَا مَقْرُونِ بَهْ شَكْرِ خَوْدِشْ نَمُود.

إِلَى الْمَصِيرِ اَيْنِ جَمَلَهْ دَرِ مَقَامِ تَعْلِيلِ اسْت، نَفْرَمُود: [بَرِ مَنْ شَكْرَ كُنْ، بَرِ پَدْرِ وَ مَادِرْتِ نِيْزِ شَكْرَ كَرَارِ بَاشْ] تَا تَوْهَمِ نَشُودِ كِهْ شَكْرِ پَدْرِ وَ مَادِرِ چِيزِي مَغَايِرِ بَا شَكْرِ خَدَا اسْت، بَلَكِهْ شَكْرِ خَدَا جِزِ شَكْرِ پَدْرِ وَ مَادِرِ نِيْسْت.

چنانچه از امام رضا علیه السلام آمده است: که فرمود: خداوند امر کرد به سپاسگزاری بر او و بر پدر و مادر، پس کسی که بر پدر و مادرش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۸

شکر و سپاس نکند خدا را شکر نخواهد کرد. «۱»

من می‌گویم: این مطلب علتی ندارد جز اینکه شکر خدا مندرج در شکر والدین است.

وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا چون پدر و مادر تکوینی چنانچه در سوره‌ی بقره و سوره‌ی نساء گذشت بر حسب هر مرتبه از مراتب وجود انسان و هر شأنی از شئون او غیر از پدر و مادر بر حسب مرتبه‌ی دیگر و شأن دیگر است. همچنین است بر حسب تکلیف و اختیار... لذا شیطان و نفس والدین انسان محسوب می‌شود، چنانچه عقل و نفس و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز والدین می‌شوند و همانطور که جایز است مقصود از والدین والدین جسمانی باشد.

همچنین جایز است مقصود از دو والدین روحانی باشد، همانطور که جایز است مقصود پدر و مادر تکوینی باشد ممکن است مراد پدر و مادر تکلیفی باشد.

بنا بر این جایز است مقصود از والدین در قول خدا: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ والدین جسمانی و روحانی باشد.

و مقصود از ضمیر در قول خدا: وَ إِنْ جَاهِدَاكَ والدین جسمانی و روحانی ولی والدین بر حسب مقام جهل او تکوینی یا تکلیفی و در مرجع ضمیر به طریقه استخدام عمل شده است.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۳. عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۲۰۲، باب ۲۶، ذیل ح ۱۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۶۹

و اخبار زیادی وارد شده که دلالت می‌کند بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام افضل پدران این امت هستند و حق آن دو بزرگتر از حق پدران جسمانی است و کسی که آن دو را راضی کند خداوند پدر و مادر جسمانی او را راضی می‌کند.

از جعفر بن محمد علیه السلام وارد شده: هر کس حق پدران برتر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را مراعات کند آنچه را که از حق پدر و مادر خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده به او ضرر نمی‌زند، چه علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله پدر و مادر او را با شفاعت خود، راضی می‌سازند. «۱»

و از علی بن محمد علیه السلام آمده است: کسی که پدر و مادر دینیش یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر او گرامی تر از پدر و مادر نسبیش نباشد پس از جانب خدا در حلال و حرام و قلیل و کثیر نیست. «۲»

و از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: والدین که خداوند شکر آندو را واجب نموده کسانی هستند که علم به دنیا آوردند و حکم به ارث گذاشتند و مردم به طاعت آن دو مأمور شدند سپس فرمود:

إِلَى الْمَصِيرُ یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این مطلب پدر و مادر هستند.

سپس امام به ابن حنتمه و دوستش رو کرد و در میان خاص و عام گفت لقمان در سفارش و وصیت می گوید: اگر پدر و مادر کوشش کردند که به من شرک بورزی و از کسی که مأمور به

۱. برهان: ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. برهان: ج ۳، ص ۲۴۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۰

اطاعت او شدی عدول کنی از آنان اطاعت مکن و سخن ایشان را گوش مکن.

سپس قول بر والدین را عطف کرد و گفت: وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا می گوید: فضل پدر و مادر را بر مردم بشناسان و مردم را به راه ایشان دعوت کن، این است قول خدای تعالی: وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فرمود بازگشت شما به سوی خدا و سپس به سوی ما است، پس از خشم خدا بترسید، نافرمانی والدین را نکنید که رضای آن دو رضای خدا و خشم سخط آن دو خشم و غضب خداست. «۱»

اخبار زیادی در حفظ حق والدین جسمانی و اطاعت از آنان، دلسوزی و دعا بر آندو حتی اگر حق را نشناسند وارد شده است. روایت شده: مردی خدمت نبی صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد سفارش و توصیه‌ای به من بکن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا شرک نیاور اگر چه با آتش سوخته شوی، در هر حال قلب تو با ایمان آرام و مطمئن باشد، از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنها نیکی کن زنده باشند یا مرده، اگر به تو امر کردند از اهل و مال خود خارج شوی دستور آنها را انجام بده که آن از ایمان است. «۲»

از امام صادق علیه السلام آمده است: نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند و در معصیت خالق نباید آن دو یا غیر آن دو را

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷۹. برهان: ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۱۲۳، باب ۳۵، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۱

اطاعت کرد، که در معصیت خالق اطاعت از هیچ مخلوقی نباید کرد. «۱»

وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا در دنیا با آن دو با حسن خلق مصاحبت کن، یعنی با آنها طوری رفتار کن که عقلاً آنرا به نیکویی نام ببرند و معروف و نیکویی و حسن خلق بر حسب انواع پدر و مادر فرق می کند.

زیرا معروف نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام این است که با قول آنها مخالفت نکنیم چه در ظاهر، چه در باطن و آن دو را اطاعت کنیم در هر چیزی که تو را امر می کنند و آن دو را دوست داشته باشیم و با آن دو بیعت نماییم و رابطه قلبی با آن دو داشته باشی، بدین گونه که متوجه آن دو باشی و آنها را به یاد آوری و صورت آن دو را در هر حال تصور کنی و

نیکویی و حسن خلق نسبت به پدر و مادر جسمانی بر کسی پوشیده و مخفی نیست.

وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ يَعْنِي رِفْتَارِ خُوبٍ وَ حَسَنِ خَلْقٍ تُو رَا اَز طَرِيقِ وَايَاتِ خَارِجِ نَسَاذِدِ وَ اَز تُو جِهٍ تُو بَا رَاهِ قَلْبَتِ تُو رَا بَرَنگَرْدَانِدِ، چِه اِهْتِمَامِ بِه شَأْنِ وَالِدَيْنِ جِزِ بَرَايِ سَلَامَتِ بَقَا بَرِ طَرِيقِ قَلْبِ وَ طَرِيقِ وَايَاتِ نَيْسَتِ، پَس اِهْتِمَامِ تُو بِه وَالِدَيْنِ نَبَايَدِ تُو رَا اَز وَايَاتِ خَارِجِ سَاذِدِ.

ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُتْبِتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ ضَمِيرٌ اِنَّهَا بِه دَاسْتَانِ (قَصَّة) يَا بِه شَرَكِ

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۱۲۳، باب ۳۵، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۲

آوردن بر می گردد و تأیث به اعتبار خبر است و آن لفظ مِثْقَالَ حَبَّةٍ می باشد، که لفظ مِثْقَالَ به سبب صِحَّتِ سَقُوطِ آن کس به تأیث از مضاف الیه می کند، یا به اعتبار خصلت است، گویا که گفته است خصلت شرک آوردن و برخی گفته اند: ضمیر به عمل برمی گردد به اعتبار خصلت باشد یا خوب و لفظ مِثْقَالَ با رفع خوانده شده بنا بر آنکه ضمیر به نَقْضُهُ بر گردد و (کان) تامه باشد. فَتَكُنْ فِي صِيْحْرَةٍ يَعْنِي دَرِ جُوفِ سَخْتِ تَرِيْنِ اَشْيَا بَاشَدِ كِه سَنَكْ اَسْتِ، اَوْ فِي السَّمَاوَاتِ يَعْنِي دَرِ دُورْتَرِيْنِ مَكَانَهَا، اَوْ فِي الْاَرْضِ يَعْنِي دَرِ زَمِيْنِ كِه نَزْدِيكْتَرِيْنِ جَاها بِه شَمَا اَسْتِ.

يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ خَدَاوَنَدِ اَنْ اَعْمَالِ رَا حَاضِرِ مِي كُنَدِ وَ بَرِ اَنْ مَحَاسِبِه مِي نَمَايَدِ، بَعْضِي كُفْتِه اَنْد: اَز فَرَزَنْدِ لَقْمَانِ سْؤَالِ شَد: اَيَا دَانِه اِي كِه دَرِ قَعْرِ دَرِيَا سْتِ خَدَاوَنَدِ بِه اَنْ عِلْمِ دَارَدِ؟

پس جواب داد: دانه‌ای که تو سؤال کردی اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ ...

تا آخر همین آیه «۱» و بعضی گفته اند: مقصود روزی است که اگر به مقدار دانه‌ای از خردل باشد خداوند آن را به تو می‌رساند. «۲»

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَدَاوَنَدِ دَرِ عِلْمِ وَ عَمَلِشِ لَطِيْفِ اَسْتِ، مِثْقَالِي اَز دَانِهِ خَرْدَلِ رَا مِي دَاَنْدِ اِگَرِ چِه مَخْفِي تَرِيْنِ مَكَانَهَا وَ سَخْتِ تَرِيْنِ وَ دُورْتَرِيْنِ وَ نَزْدِيكْتَرِيْنِ جَاها بَاشَدِ، اَوْ قَدْرَتِ دَارَدِ اَنْ رَا اَز اَنْجَاها

۱. مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۳۱۹.

۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۳

بیاورد، چون در عمل خود دقت دارد.

خَبِيْرٌ مَمْكِنٌ اَسْتِ مَقْصُودِ اَز لَطِيْفِ لَطْفِ اَوْ دَرِ عَمَلِشِ، مَقْصُودِ اَز خَبِيْرِ لَطْفِ اَوْ دَرِ عَمَلِشِ بَاشَدِ.

اَز اِمَامِ صَادِقِ وَ باقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ اَمْدِه اَسْتِ: اَز گَنَاهَانِ كُوجَكِ وَ پَسْتِ بِيْرَهِيْزِيْدِ كِه اَنْهَا نِيْزِ طَلَبِ كَنْنِنْدِه دَارَدِ، يَكِي اَز شَمَاها نگويد: مَن گناه می‌کنم و سپس خدا را استغفار می‌کنم، که خداوند می‌گوید: اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ ... تا آخر. «۱»

آیات ۱۷-۲۱

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۷ تا ۲۱] ص: ۳۷۳

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا- هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۵. کافی: ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۴

ترجمه ص: ۳۷۴

فرزندم نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، بر مصیبتی که تو را فرا رسد شکیبایی کن که این از کارهای سترگ است.

و روایت را از مردم به تکبر برمگردان و در زمین خرامان راه مرو چرا که خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

و در راه رفتنت میانه روی کن و صدایت را آهسته بدار چرا که ناخوشترین آواها بانگ دراز گوشان است.

آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای شما رام کرد، نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد، از مردم کسی هست که بدون هیچ علمی و هیچ رهنمودی و هیچ کتابی روشنگر در باره خداوند مجادله می‌کند.

و چون به ایشان گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده است پیروی کنید گویند بلکه از آنچه پدرانمان را طرفدار آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، حتی اگر شیطان ایشان را به سوی عذاب آتش دوزخ بخواند؟

تفسیر ص: ۳۷۴

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ در اول سوره بقره و در سوره نساء در تفسیر قول خدا، لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سِيَّكَارٍ بیان کاملی از اقسام نماز و بر پا داشتن آن گذشت.

وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ بر بلاها و مشقت‌ها و اذیت‌ها که در راه امر به معروف و نهی از منکر به تو می‌رسد صبر کن.

إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ این چیزی است که باید عزم بر آن جزم کرد، زیرا امر به معروف و نهی از منکر و صبر بر سختیهای آن فرض از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۵

جانب خدا است، یا فرض و واجب تکوینی برای نفس انسانی است.

و برای اهتمام به این امور بین جمله‌های بهم پیوسته و عطف شده فرمود: إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ شانهات را در معاشرت با آنها کج نگیر و تکبر نکن و از کسی که با تو حرف می‌زند جهت استخفاف و سبک شمردن او روی برمگردان.

و بعضی گفته‌اند: یعنی جهت طمع در آنچه که مردم دارند ذلت و خواری به خود راه نده. (۱)

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا رَوَى زَمِينٌ بِا شِدَّتِ فَرَحٍ وَ خَوْشِحَالِي رَاهِ نَرُو، يَعْنِي بِهٖ مَرْدَمٌ تَكْبِيرُ نَكْنِ اَزْ جِهَتِ خَوْشِحَالِي بِهٖ اَنْجِهٖ كِهٖ دَارِي.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ اِخْتِيَالٌ وَ فَخْرٌ اَزْ نَاحِيَهٗ مَفْهُومٌ مَتَقَارِبٌ هَسْتَنْد، كِهٖ اَنْ دُو خَصْلَتِي هَسْتَنْد نَاشِي اَزْ مَلَاخِظَهٗ نَفْسٍ وَ اِنَاثِيَتِ اَنْ وَ خَوْشِحَالِ شَدْنِ بِهٖ اَنْ.

وَ هَمِچْنِيْنِ نَاشِي اَزْ مَلَاخِظَهٗ غَيْرِ وَ تَحْقِيْرِ اَوْ دَرِ مَقَابِلِ خَوْدَشِ مِيْ بَاشَد، وُلِيْ دَرِ اِخْتِيَالِ مَلَاخِظَهٗ نَفْسٍ غَالِبِ اَسْتِ وَ دَرِ فَخْرِ مَلَاخِظَهٗ دِيْگَرَانِ وَ تَحْقِيْرِ اَنَانِ غَلْبِهٖ دَارَد.

وَ اَقْصِدْ فِي مَشِيْكَ دَرِ رَاهِ رَفْتَنِ اَزْ سَرْعَتِ خَوْدَدَارِي كَنْ، چُونِ مَقْصُوْدِ اَزْ قَصْدِ مِيَاْنِهٖ رَوِيْ وَ حَدِّ وِسْطِ بِيْنِ اِخْتِيَالِ كِهٖ نَاشِي اَزْ اَرَامِ وَ تَأْتِيْ دَرِ رَاهِ رَفْتَنِ اَسْتِ وَ بِيْنِ سَبْكَی نَفْسٍ وَ عَدَمِ وَقَارِ وَ سَنْگِيْنِيْ بِهٖ سَبَبِ سَرْعَتِ دَرِ مَشِيْ اَسْتِ.

۱. برهان: ج ۳، ص ۲۷۶. قمی: ج ۲، ص ۱۶۵. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۶

وَ اَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ صِدَايَتِ رَا اَهْسْتِهٖ كَنْ وَ اَنْرَا تَا حَدِّ مَمْكَنِ بَلَنْدِ نَكْنِ كِهٖ مَقْصُوْدِ حَدِّ وِسْطِ دَرِ صِدَايَسْتِ، يَعْنِي نِهٖ اَنْقَدْرِ صِدَا رَا كَمْ كَنْ كِهٖ مَخَاطَبِ نَشُوْدِ وَ نِهٖ اَنْقَدْرِ بَلَنْدِ كَنْ كِهٖ بِيْشِ اَزْ شَنْوَانْدَنِ مَخَاطَبِ بَاشَد.

إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ صِدَايِي كِهٖ بِيْشْتَرِيْنِ زَجْرِ رَا مِيْ دِهْدِ صِدَايِ الْاِغِ اَسْتِ.

لَصَوْتُ الْحَمِيرِ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَمْدِهٖ اَسْتِ كِهٖ فَرْمُوْد: مَنْظُوْرُ عَطْسَهٗی زَشْتِ وَ قَبِيْحِ اَسْتِ وَ شَخْصِ صِدَايَشِ رَا هَنْگَامِ سَخْنِ گَفْتَنِ بَلَنْدِ مِيْ كَنْدِ وَ اَنْرَا بِهٖ طُوْرِ زَشْتِ وَ بِهٖ صُوْرَتِ هِيَاھُو بَلَنْدِ مِيْ كَنْدِ، مَگَرِ اَنْكِهٖ دَعَا يَا قُرْآنِ بَخْوَانْدِ «۱» وَ خُدَايِ تَعَالِيْ اَزْ حَكَايَتِ پَنْدِهَائِ لَقْمَانِ اِكْتِفَا بَرِ چِيْزِيْ كَرْدِ كِهٖ اَصْلِيْ اَزْ اَصُوْلِ دِيْنِ اَسْتِ وَ اَنْ شَرْكِ اَوْرَدَنِ بِهٖ خُدَا وَ شَرْكِ اَوْرَدَنِ بِهٖ نَبُوْتِ يَا وِلَايَتِ اَسْتِ. وَ دَرِ اَعْمَالِ شَرْعِيْ نِيْزِ بِهٖ اَصْلِ اَنْهَآ اِكْتِفَا كَرْدِ، مَانَنْدِ اِقَامَهٗ نَمَازِ، اَمْرِ بِهٖ مَعْرُوْفِ وَ نَهْيِ اَزْ مَنْكَرِ وَ صَبْرِ بَرِ سَخْتِيْ هَائِ اَنْ يَا صَبْرِ بَرِ بَلَاھَا وَ لِيْكَنِ مَقْصُوْدِ صَبْرِ بَرِ نَمَازِ وَ مَا بَعْدِ نَمَازِ اَسْتِ تَا شَمْرَدَنِ اَنْ اَزْ اَعْمَالِ شَرْعِيْ قَالِبِيْ مَمْكَنِ بَاشَد.

چُونِ صَبْرِ بَرِ بَلَاھَا اَزْ اِخْلَاقِ نَفْسِيْ شَمْرَدِهٖ مِيْ شُوْدِ وَ نِيْزِ اَزْ اَدَابِ مَعَاشَرَتِ نِيْزِ بَرِ اَصْلِ دَرِ اَنْهَآ اِكْتِفَا كَرْدِ وَ اَنْدَكِيْ قَبْلِ اَزْ اِيْنِ گَفْتِيْمِ اَنْجِهٖ كِهٖ اَزْ مَوَاعِظِ لَقْمَانِ نَقْلِ شُدِهٖ اَسْتِ بَسِيَارِ اَسْتِ وَ هَرِ كَسِّ بَخْوَاهَدِ بِهٖ كِتَابِهَائِ مَفْصَّلِ مَرَاجِعِهٖ نَمَايَدِ.

۱. مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۳۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۷

أَلَمْ تَرَوْا اِيْنِ جَمْلَهٗ جَوَابِ سَوْأَلِ مَقْدَّرِ اَسْتِ كِهٖ نَاشِي اَزْ قَوْلِ خُدَا:

لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اَسْتِ گُوِيَا كِهٖ گَفْتِهٖ شُدِهٖ: تُوْ بِهٖ لَقْمَانِ حَكْمَتِ دَادِيْ پَسِ چَرَا بِهٖ مِنْ حَكْمَتِ دَادِهٖ نَشُدِهٖ؟

پَسِ خُدَايِ تَعَالِيْ فَرْمُوْد: بِهٖ شَمَا اَسْبَابِ حَصُوْلِ حَكْمَتِ دَادِيْمِ، اَزْ قَبِيْلِ مَدَارِكِ ظَاهِرِيْ وَ مَدَارِكِ بَاطِنِيْ وَ تَسْخِيْرِ جَمِيْعِ اَنْجِهٖ كِهٖ دَرِ اَسْمَانِهَآ وَ جَمِيْعِ اَنْجِهٖ كِهٖ دَرِ زَمِيْنِ اَسْتِ بَرَايِ شَمَا بِهٖ نَحْوِيْ كِهٖ مَمْكَنِ بَاشَدِ بَرِ شَمَا اَسْتِدْلَالِ بَرِ مَبْدَأِ دَانَا وَ تَوَانَا وَ حَكِيْمِ وَ رَثُوْفِ كِهٖ دَرِ عِلْمِ وَ عَمَلِشِ لَطِيْفِ، دَرِ صَنْعِ وَ اَفْرِيْنَشِشِ مَتَقِنِ اَسْتِ.

وَ نِيْزِ مَمْكَنِ بَاشَدِ بَرِ شَمَا اَسْتِدْلَالِ بَرِ اِيْنِكِهٖ اِنْسَانِ اَشْرَفِ مَوْجُوْدَاتِ اَسْتِ وَ هَمِهٖ مَخْلُوْقَاتِ جِهَتِ بَقَاءِ وَ اِنْتِفَاعِ اَوْ اَفْرِيْدِهٖ شُدِهٖ وَ مَقْصُوْدِ اَزْ اَفْرِيْنَشِشِ اِنْسَانِ تَعْمِيْرِ وَ اَبَادَانِيْ اِيْنِ دَارِ فَاْنِيْ نِيْسْتِ.

وَ گَرِ نِهٖ مَانَنْدِ سَايِرِ مَوَالِيْدِ بِهٖ خَاطِرِ غَيْرِ خَوْدَشِ مَوْجُوْدِ مِيْ شُدِ، سَزَاوَارِ اَسْتِ كِهٖ اِنْسَانِ بَرِ زَنْدَگِيْ اِيْنِ دُنْيَا مَتَوْقَفِ نَشُوْدِ، بَلْكَهٖ بَايْدِ زَنْدَگِيْ دَرِ دُنْيَا رَا مَقْدَمِهٖ اَخْرَتِ قَرَارِ دِهْدِ وَ هَرِ چِيْزِيْ اَزْ جِهَاتِ اِيْنِ عَالَمِ مَقْدَمِهٖ اَخْرَتِ نَبَاشَدِ فَاْنِيْ اَسْتِ وَ بَاقِيْ نِيْسْتِ، عَاقِلِ نَبَايْدِ بِهٖ

آن متوسل شود و بر آن متوقف گردد و حکمت جز این نیست، پس اگر فکر و اندیشه نکنید و متصف به حکمت نگردید تقصیر از جانب خود شما است.

أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ خَدَاوند آنچه را که در آسمانهاست برای شما مسخر نمود از قبیل ستارگان، ملائکه موکل به آسمانها و ستارگان به نحوی که لحظه‌ای از تحریک اجسام سستی نمی‌کنند، با تحریک اجسام موالید تولید می‌شوند و باقی می‌مانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۸

وَمَا فِي الْأَرْضِ یعنی مسخر کرد بر شما آنچه را که در زمین است، از قبیل جنبنده‌ها و نبات و معادن به نحوی که از تصرف شما خودداری و امتناع نمی‌کنند و می‌توانید هر نوع تصرف که بخواهید بکنید، پس آنچه که در آسمانهاست تحت تسخیر خداوند تو است، آن هم جهت انتفاع و بهرمندی شما و آنچه که در زمین است تحت تسخیر و فرمان خدا و شما است جهت انتفاع و بهره‌گیری خودتان.

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتهای ظاهری هر چیزی است که با تو سازگار باشد و متعلق به ظاهر محسوس تو باشد از قبیل ماکول و مشروب و ملبوس و مسکن و مرکوب، نکاح شده و عزت و عرض و حشمت و شهرت و مدارک ظاهری و اعضاء و غیر اینها.

و شریفترین همه اینها چیزی است که متعلق به ظاهر تو باشد در عین حال جلب کننده نعمتهای باقی اخروی باشد از قبیل رسول و رسالتش و قبول رسالت او با بیعت عامه و دعوت ظاهری و احکام رسالت او و عمل به آن احکام.

و نعمتهای باطنی نعمتهایی است که متعلق به باطن تو باشد از قبیل مدرکات باطنی و ادراک دقیق که از تفکرات دقیق و نفس و قلب و عقل و استعداد خروج از این دنیا ناشی می‌شود.

و شریفترین آنان ولیّ علیه السلام و ولایتش، قبول ولایت او با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی و احکام ولایت است. و در اخبار به این معنا اشاره شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۷۹

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: امّا نعمت ظاهری، پس نبیّ صلی الله علیه و آله و آنچه که آورده است از قبیل معرفت خدا و توحید او می‌باشد، امّا نعمت باطنی، پس ولایت ما اهل بیت و عقد مودّت ماست. «۱»

از امام کاظم علیه السلام آمده است: نعمت ظاهری، امام ظاهر، نعمت باطنی، امام غایب است. «۲»

گویا که این اشاره به فکر مصطلح صوفی‌ها است، معنای آن ظهور ملکوت ولیّ امر بر سینه سالک است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ این آیه با تمام اجزای آن در سوره حج گذشت.

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَقْتِي بِهِ أَنْهَا گفته شود پیروی کنید از آنچه که خدا نازل کرده است روی برمی‌گردانند و می‌گویند: قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ما پیروی پدرانمان را می‌کنیم چنانچه اهل هر زمان چنین بودند، وقتی به آنها گفته شود پیروی کنید ولیّ امر و عالم وقت خود را می‌گویند: ما از پیشینیان و گذشتگان خود پیروی می‌کنیم.

أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ نباید تقلید از کسی بکنی که حالش بر تو معلوم نباشد، بلکه باید انسان مقلد عالم زنده باشد و حال او را تمیز داده باشد و بداند که او از طرف معصوم یا بلا واسطه مجاز است و حدّ اقل علم داشته

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۸. قمی: ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۸. کمال الدین: ص ۳۶۸، باب ۳۴، ح ۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۸۰

باشد که آنچه را که می‌گوید انجام می‌دهد، آنچه را که انجام می‌دهد می‌گوید و از آن مدعیانی نباشد که با زبانشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست.

آیات ۲۲-۲۴

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۲ تا ۲۴] ص: ۳۸۰

اشاره

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴)

ترجمه ص: ۳۸۰

و هر کس روی دلش را به سوی خداوند نهد و نیکوکار باشد، به راستی که دست در دستاویز استواری زده است، و سر انجام کارها با خداوند است.

و هر کس کفر ورزد، کفر او تو را اندوهگین نکند، بازگشتشان به سوی ماست، آنگاه ایشان را از (حقیقت و نتیجه) آنچه کرده‌اند آگاه سازیم، که بیگمان خداوند از راز دلها آگاه است.

اندکی بر خوردارشان سازیم، سپس به عذابی سخت و سنگین دچارشان سازیم.

تفسیر ص: ۳۸۰

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ أَوَّلَ آيَةٍ فِي سُورَةِ نَسَاءٍ بِتَفْصِيلٍ وَتَحْقِيقٍ فِي بَيَانِهَا، آخِرُهَا فِي سُورَةِ بَقَرَةَ مَرَّتَيْنِ.

وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سر انجام و عاقبت همه امور به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۸۱

خدای تعالی منتهی می‌شود بدین معنا که ایجاد املاک و افلاک و عناصر جز جهت ایجاد موالید نیست و جمیع حرکات ارادی و طبیعی و سکنت آنها و جمیع موالید جز جهت ایجاد انسان نیست، در حالی که خداوند انسان را به خاطر خودش خلق کرده است.

یا معنای آیه این است که هر امری به خدای تعالی منتهی می‌شود، بدان معنا که غایت هر فعلی به امری منتهی می‌شود که آن مقصود بالذات نیست، بلکه مقصود به خاطر غیر است تا منتهی شود به غایت غایتها و نهایت نهایتها.

یا معنای آیه این است که عاقبت همه امور در نظر و لحاظ به خدا برمی‌گردد، یعنی ناظر هر گاه به امری نظر کند آن را صادر از فاعل می‌یابد و هر گاه به آن فاعل نظر کند می‌بیند که او در آن فعل تحت فرمان و تسخیر غیر خودش می‌باشد

و همچنین پیش می‌رود تا به تسخیر کننده و فرمان دهنده حقیقی برسد که آن خدای تعالی است، پس فاعل هر امری خداست، لیکن خدای تعالی در این لحاظ عاقبت همه فاعلها است.

وَمَنْ كَفَرَ هُرْ كَسْ بِهٖ وِلَايَتِ كَافِرٍ شُود، كه اسلاَم و تسلیم وجه برای خدا جز با ولایت نمی‌شود، پس كفر در مقابل تسلیم وجه برای

آیا ننگریسته‌ای که خداوند از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید و خورشید و ماه را رام کرده است که هر یک تا سر آمدی معین روان است، خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

این از آن است که خداوند بر حق است، آنچه به جای او می‌پرستند باطل است، و (بدان که) خداوند است که بلند مرتبه بزرگ است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۸۴

آیا ننگریسته‌ای که کشتیها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما از آیات خویش بنمایاند، بی گمان در این برای هر شکیبایی شاکری مایه‌های عبرت هست.

و چون موجی سایبان‌وار آنان را فرا گیرد خداوند را در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارند به دعا می‌خوانند آنگاه چون آنان را برهاند و به خشکی برساند بعضی از ایشان میانه رو و درستکارند و بعضی کج رو و جز غدار ناسپاس کسی منکر آیات ما نمی‌شود.

تفسیر ص: ۳۸۴

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ خواهند گفت: خدا، چون پاسخی جز آن ندارند، یعنی اگر از مشرکین مکه پرسشی چنین جواب خواهند داد و گر نه زنادقه و منکرین مبدأ اینگونه جواب نمی‌دهند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو: حمد خدای را که مشرکین نیز او را و آفریدن و خلقت او را انکار نمی‌کنند، چون خدای تعالی و برهانش ظاهر و روشن است.

یا معنای آیه این است که اگر از جمیع مخلوقات پرسشی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همه با زبان حال گویای تکوینی خواهند گفت: خداوند خالق آنهاست.

اگر چه به این زبان و سخن احساس نداشته باشند، ولی چون گوشهای اخروی تو باز است و کلمات تکوینی را می‌شنوی سخن آنان و شهادتهایشان را می‌شنوی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۸۵

پس بگو: حمد خدای را که همه شهادت به خالق بودن خدا میدهند و حمد خدای را که گوشهای اخروی مرا باز کرده و این شهادت را می‌شنوم و در اخبار اشاره به این معنا شده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: هر مولودی طبق فطرت به دنیا می‌آید، یعنی می‌داند که خدای تعالی خالق او است و همین است معنای قول خدای تعالی: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ ... تا آخر «۱» بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر مردم نمی‌دانند، یعنی دارای علم نیستند، بلکه ادراکهای آنان جز جهالتها چیزی نیست، یا نمی‌دانند که زبانهایشان گویای این مطلب است، چون زبانهای تکوینی استعدادی را احساس نمی‌کنند.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته است: این حال آسمانها و زمین است، پس چگونه است حال چیزی که در آسمانها و زمین است؟

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِّيُّ جمله استیناف در مقام تعلیل، یا جواب سؤال دیگری از حال خدای تعالی است، گویا که گفته شده:

آیا خداوند احتیاجی به آسمانها و زمین دارد؟ و آنها را جهت احتیاج خودش آفریده است؟ پس فرمود: خداوند بی‌نیاز است، جز او بی‌نیازی نیست، پس در او جهت احتیاجی نیست.

كَالظَّلْمِ مَوْجِ أَنْقَدِرْ بَلَنْدْ بَاشْدْ كِهْ بَالَايِ سِرْ أَنَهَا رَا بِيُوشَانْدْ.

دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در آن هنگام خدا را فرا می‌خوانند، لفظ الدِّينَ یعنی راه دعا، یا طاعت، یا مطلق راه.

و مکرر این مطلب در گذشته گفته شده: وقتی مانع فطرت مثل خیال و حيله‌ها و چاره‌های آن از بین برود انسانیت برای پروردگارش خالص می‌شود، راه خدا از راه‌های شیطانی خالص و جدا می‌شود.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وقتی خداوند آنها را به خشکی رسانید و نجات داد بعضی از آنان بر خلوصشان باقی می‌مانند و بعضی به خیال و حيله خود برمی‌گردند و آیات پروردگارش را انکار می‌کنند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ غَدَّارٍ و حيله‌گر، چه ختَّار از (ختر) به معنای غدر یا بدتر از غدر و حيله و فریب است.

كَفُورٍ كَسِي رَاهْ بَهْ مَعْنَايِ وَايَاتِ رَا زِيَادْ مِي‌پُوشَانْدْ و آن راه قلب به سوی خداست، یا مقصود کفران نعمت است.

آیات ۳۴-۳۲

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۳۳ تا ۳۴] ص: ۳۹۰

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعِيَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۱، با قدری تفاوت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۱

ترجمه ص: ۳۹۱

ای مردم از پروردگارتان پروا کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری به داد فرزندش نرسد، هیچ فرزندی فریاد رس پدرش نباشد، بی گمان وعده الهی حق است، پس زندگانی دنیا شما را نفریبد، و شیطان فریبکار شما را نسبت به خداوند فریفته نگرداند. بی گمان آگاهی از قیامت خاص خداوند است، و باران را نیز او نازل می‌کند، و می‌داند که در رحمها چیست، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه بدست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد، بی گمان خداوند دانای آگاه است.

تفسیر ص: ۳۹۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ لَفْظِ يَجْزِي از ثلاثی مجرد خوانده شده، یعنی حکم نمی‌شود و از باب افعال خوانده شده، یعنی کفایت نمی‌کند.

وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ وَ نه مولود و فرزند به جای پدر و خویشانش پاداش و کیفر داده می‌شود.

عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ عَهْدِي خدایا به آمدن قیامت و نشر کتاب و حساب و پاداش کیفر در قیامت حق است و شایبه دروغ در آن نیست، فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا پس حیات دنیا شما را از آخرت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۲

روز موعود مغرور نسازد، تا از آخرت و عمل برای آن غافل شوید.

وَلَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ وَ شَيْطَانُ شِمَا رَا بَه خِدَاوَنَد مَغْرُور نَسَاذَد، بَدِيْن كُوْنَه كَه آرزوهای شما را طولانی بکنند و توبه را تأخیر اندازد تا هنگام مرگ، شما را بر معاصی خدا و جمع دنیا از حلال و حرام جری نسازد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْنِي خدَا نَه غَيْر خدَا عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْعَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِمَايَ أَرْضٍ تَمُوتُ از امام صادق علیه السّلام آمده است: این پنج چیز را هیچ کس مطلع نمی‌شود، نه ملائکه مقرب، نه نبی مرسل، این پنج چیز از صفات خدای تعالی است. «۱»

در نهج البلاغه آمده است: این همان علم غیب است که کسی جز خدا آن را نمی‌داند. «۲»

بعضی گفته‌اند: حارث بن عمرو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد، قیامت کی پیا می‌شود؟ و من دانه بر زمین افکنده‌ام باران کی می‌بارد و زن من حامله است پسر است یا دختر؟ و فردا من چکاری انجام می‌دهم؟ و کجا می‌میرم؟ پس این آیه نازل شد «۳».

بدان که اخبار دلالت می‌کند بر انحصار علم این پنج چیز در خدای تعالی و بر انحصار استدلال به همین آیه کرده‌اند.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. نهج البلاغه: ص ۱۸۶، خطبه ۱۲۸.

۳. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۳۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۳

و به ما رسیده است که انبیا و اوصیای آنان و بعضی از پیروانشان از بعضی از این پنج چیز خبر می‌دادند.

و ظاهر این آیه دلالت بر ثبوت علم برای خدای تعالی در مرگ نفس‌ها و محلّ مرگ آنها نمی‌کند تا چه برسد به دلالت بر انحصار علم در خدای تعالی.

پس می‌گوییم: ساعت به ساعت مرگ و احتضار تفسیر شده که آن قیامت صغری است، تفسیر به ساعت ظهور قائم علیه السّلام و به قیامت کبری نیز شده است و ساعت [سوع] به معنای از بین رفتن و هلاک است و در همه این معانی ضیاع و از بین رفتن است، چون تعینات هنگام مرگ و هنگام قیامت کبری از بین می‌رود.

اما ساعت مرگ که از آن خبر می‌دادند بلکه اطبا حاذق نیز از آن خبر می‌داده‌اند.

و امّا ظهور قائم علیه السّلام که آن ملازم مرگ اختیاری یا اضطراری است، چه هر کس بمیرد او را می‌بیند و قائم علیه السّلام در قیامت کبری نیز ظاهر می‌شود.

و قیامت کبری را نبی و وصی و مؤمن از حیث نبوت، وصایت و ایمانش نمی‌داند و لیکن چون الوهیت درجاتی دارد، اشخاص کامل بعد از خروج از جهت مخلوق بودنشان در جهت حقّ بودن و درجات الوهیت حرکت می‌کنند تا بعد از کمال در مقام اعراف می‌ایستند که اعراف مقام قیامت کبری است استبعادی ندارد که آنها به ساعت قیامت کبری برای بندگان از جهت الوهیت علم داشته باشند، نه از جهت مخلوق بودن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۴

و آمدن باران و علم به وقت نزول و محلّ و مقدار نزول باران گاهی از ناحیه‌ی انبیا و اوصیا علیهم السّلام و پیروان آنان پیش می‌آید و لیکن نه از جهت مخلوق بودن، بلکه از جهت الهیت و همچنین است مطلب در بقیه.

پس علم به این پنج چیز و به هر چیزی که از مدارک بشری غایب باشد جز برای خدا نیست اعم از آنکه علم به آنها در مظاهر الهی باشد یا در مقام مشیت یا در مقام احدیت.

و به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده که فرموده‌اند: این پنج چیز را به نحو تفصیل و تحقیق جز خدا کسی نمی‌داند.

اما دلالت آیه بر علم خدای تعالی و انحصار علم به آن پنج چیز در خدای تعالی پس می‌گوییم: تقدیم مسند الیه و تقدیم ظرف در قول خدا: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ دلالت بر حصر می‌کند.

و عطف يُنَزِّلُ الْغَيْثَ بر مسند دلالت بر حصر فرستادن باران می‌کند و فرستادن باران مستلزم علم به باران است، عدول از علم به فرستادن باران برای اشاره به حصر فرستادن باران است یا اشاره به علم آن.

و قول خدا: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ با قول خدا: مَا تَدْرِي نَفْسٌ دَلَالَتِ مِی‌کند بر حصر علم به مرگ نفسها و محل مرگ آنها در خدای تعالی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۵

سوره السجده ص: ۳۹۵

اشاره

این سوره به نام سجده‌ی لقمان نامیده شده تا با سوره حم سجده اشتباه نشود، این سوره مشتمل بر سی آیه است که همه آیات آن مکی است جز سه آیه از قول خدای تعالی: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا... تا آخر سه آیه آیات ۱-۱۴

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۴] ص: ۳۹۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ يَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

وَ قَالُوا أَ إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هِدَايَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۶

ترجمه ص: ۳۹۶

الم (الف. لام. میم)

کتابی است فرو فرستاده از سوی پروردگار جهان که شک در آن نیست.

یا گویند که آن را بر ساخته است، نه بلکه حق است و از سوی پروردگار توست تا قومی را که پیامبر هشدار دهنده پیش از توبه سراغشان نیامده بود، بیم دهی باشد که به راه آیند.

خداوند کسی است که آسمان و زمین و ما بین آنها را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت، شما را جز او سرور و شفیع نیست، آیا پند نمی گیرید.

از آسمان کار و بار زمین را تدبیر می کند سپس (اعمال مردمان) در روزی که اندازه اش هزار سال است از آنچه شما می شمارید به سوی او بالا می رود.

اوست که دانای نهان و آشکار و پیروزمند مهربان است.

و کسی که هر چیز را آفرید نیکو آفرید، آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

سپس نسل او را از چکیده آب بی مقدار پدید آورد.

سپس او را استوار کرد و در او از روح خویش دمید و برای شما گوش و چشمان و دلها آفرید، چه اندک سپاس می گزارید.

و گویند آیا چون در زمین ناپدید شدیم آیا آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

بلکه ایشان لقای پروردگارشان را منکرند.

بگو فرشته مرگ که بر شما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۷

گماشته شده است روح شما را می گیرد سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

و چون گناهکاران را نزد پروردگارشان سرافکننده بینی گویند پروردگارا چشم بینا و گوش شنوا یافتیم پس ما را بازگردان که کاری شایسته پیشه کنیم ما دیگر اهل یقینیم.

و اگر خواهیم به هر انسانی هدایتش را ارزانی می داریم، ولی وعده من تحقق یافته است که جهنم را از جن و انس، همگان، آکنده سازم.

پس به خاطر آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید عذاب را بچشید، ما نیز فراموشتان کرده ایم و عذاب جاودان را به خاطر کار و کردار پیشینیان بچشید.

تفسیر ص: ۳۹۷

الم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ در اوّل سوره بقره و در غیر آن در باره این آیه مطالب مشروحی بیان شد و دیگر در اینجا احتیاجی به بیان نیست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ كِتَابٌ يَنْزِيلُ الْكِتَابِ

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ تو قومی را بیم دهی که قبل از تو برای آنها بیم دهنده ای نیامده، چون آنها در زمان فطرت و خمودی آثار رسالت قرار گرفته بودند و اوصیای رسولان نیز در آن زمان وجود نداشت.

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ شاید که آنان (به ولایت که طریق آخرت است) راه یابند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ تفسیر این آیه در سوره اعراف گذشت.

مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ لَفْظ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۸

شَفِيعٌ به منزله‌ی نصیر و یار و یاور است و بیان آن در گذشته تکرار شده است.

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ امر را نازل می‌کند از آسمان ارواح به زمینهای اشباح به طور استمرار و دائم، با این لحاظ که تدبیر و عاقبتش نیکو است.

ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ سِپَس امر از زمین به سوی او عروج میکند.

فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ در روزی که مقدارش هزار سال است.

بدان که ایام آخرت در عرض ایام زمان نیست، بلکه ایام آخرت در طول ایام زمان است، بدین معنا که ایام دنیا قالبهایی برای ایام آخرت و ایام آخرت به منزله‌ی ارواح ایام دنیاست، گستردگی و احاطه‌ی هر مرتبه از مرتبه‌های آخرت نسبت به مراتب دنیا مضاعف و دو برابر است.

پس گستردگی هر روز از روزهای آخرت نسبت به هر روز از روزهای دنیا ده برابر، صد برابر، هزار، ده هزار تا پنجاه هزار برابر است.

این معنا نسبت به دهر است و اما ایام سرمد با چیزی محدود نمی‌شود چون نهایت و حدی ندارد.

و مقداری از تحقیق این مطلب در اول سوره بنی اسرائیل گذشت.

مقصود از امری که خداوند آن را به زمین می‌فرستد و سِپَس از زمین به سوی آسمان بالا- می‌رود وجود فعلی است که عبارت از مشیت است، آن امر و فعل و کلمه‌ی خدای تعالی است، آن نسبت و اضافه‌ی خدای تعالی است به اسمای دیگری غیر از اینها که ذکر شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۳۹۹

چه امر خدا از آسمان مشیت به آسمان ارواح نازل می‌شود، سِپَس به آسمان نفوس کلی، سِپَس به آسمان نفوس جزوی، سِپَس به زمین‌های اشباح نوری، سِپَس به زمین‌های اشباح ظلمانی، پس از این مرحله عروج و صعود آن از عالم طبع یا از عالم جن آغاز می‌شود و به سوی زمین‌های اشباح نوری بالا می‌رود، سِپَس به سوی نفوس جزئی، سِپَس به سوی نفوس کلی، سِپَس به سوی ارواح، سِپَس به سوی مشیت بالا می‌رود.

ذَلِكَ آن خدایی که عظیم است، از نظرها، اوهام و عقول دور است.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ آگاه به عالم نهان و آشکار (بود و نبود) است.

الْعَزِيزُ خدای غالب که از مراد او هیچ مانعی منع نکند.

الرَّحِيمُ خداوند مهربان است و بندگانش را بدون دعوت و دعوت کننده نمی‌گذارد اگر چه بندگان بر مخالفت و عصیان اصرار ورزند.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را با رحمت و علم و عنایتش بر حسب صورت آن چیز نیکو نموده و آنرا مستعد و آماده‌ی طلب کمالاتش قرار داده است.

پس آنها را بدون دعوت کننده نمی‌گذارد، تا نشئه‌ی اخروی‌شان قبیح و زشت نشود.

خَلَقَهُ لَفْظ خَلَقَهُ بدل از كُلِّ شَيْءٍ است بنابر اینکه لام با سکون خوانده شود، بنابر قرائت فتحه‌ی لام صفت شئیء یا بدل از أَحْسَنَ یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۰

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که شناخت و معرفت هر چیزی را نیکو نموده است. مانند این که گفته‌اند: (قیمه المرء ما یحسنه) یعنی ارزش مرد به خوبی شناخت و معرفت اوست.

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مَقْصُودَ آدَمَ يَا مُطَّلِقَ إِنْسَانَ اسْت.

مِنْ طِينِ إِنْسَانَ رَا از گل آفریده، چون آب و خاک ظاهرترین و غالب‌ترین اجزای عنصر انسان است. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ عِبَارَتِ از خلق و فرزند است.

مِنْ سِيْلَالَةٍ لَفْظِ سِيْلَالَةٍ آن چیزی است که از یک شیء تحلیل می‌رود و نابود می‌شود و مقصود در اینجا غذایی است که در هضم چهارم تحلیل می‌رود.

مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ از آب خوار و بی مقدار لفظ مِنْ بیاتیه است.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ رُوحِ رَا جهت بزرگداشت به خودش اضافه نمود، مقصود از روح ربّ النوع است، ولی چون اثر ظهور این روح حیوانی و نفسانی است و آن دو شبیه به باد هستند و مانند باد حرکت می‌کنند لفظ نَفَخَ در آن استعمال کرد و در سوره بنی اسرائیل بیان روح گذشت.

وَبَعْدَ از نفخ در ماه چهارم در شما.

جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ برای شما گوش قرار داد، چون انسان بعد از اتّصاف به گوش و چشم و قلب قابل تخاطر می‌شود از غیبت به خطاب التفات نمود.

وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۱

برای اینکه قائلین این سخن را از ساحت حضور دور نماید از خطاب التفات به غیبت نمود.

فِي الْمَآرِضِ أَنَانِ كَفْتَنَد: وقتی ما در زمین از بین رفتیم و اجزا و اعضای ما متلاشی و با خاک زمین مخلوط گشت آیا دوباره خلق و زنده می‌شویم؟

أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ جِهت تأکید تعجب و به تعجب انداختن و انکار استفهام را تکرار کرد.

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ چون قول خدای تعالی: قَالَوا إِذَا ضَلَلْنَا در مقام ذمّ آنان است و چون این گفتار از آنان از روی علم و آگاهی نیست، بلکه محض حدس و خیال است.

پس قول خدای تعالی در معنا چنین است: گفتارشان از روی علم و تحقیق نیست، بلکه به لقای پروردگارشان کافرند، یعنی به حساب و محاسبه خدا در آخرت کافرند، چنانچه در خبر آمده است.

یا مقصود لقای ربّ مضاف است، یعنی لقای فطری که ربّ آنان در ولایت از جهت فطرت ملاقی آن بوده، به این (لقا) کافرند و لذا تمسک به خیال و هواهای خویش کردند و از علم و آثار آن اعراض نمودند.

قُلْ در مقام جواب از تعجب آنان از زنده شدن بعد از گم شدن و از بین رفتن در زمین به آنان بگو: در زمین گم نمی‌شوید و از بین نمی‌روید بلکه:

يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ هَمَّه شَمَا و هَمَّه اجزای وجود شما را می‌گیرد به نحوی که از شما کسی و جزوی در زمین باقی نمی‌ماند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۲

چیزی از شما از بین نرفته و گم نمی‌شود تا بگویید ما بعد از گم شدن و نابود شدن چگونه زنده می‌شویم؟

آنچه که در زمین از بین می‌رود ماده‌ی شماس است که جزوی از شما نیست.

مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وَكَلَّ بِكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ که موکل قبض ارواح و اجزای شما، شمارش مدّت عمر و اجل‌های شماست.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ پس از آنکه ملک الموت جمیع اجزای شما را قبض کرد شما به سوی ربّ مضاف خود که پروردگار شما در ولایت است باز می‌گردید.

وَلَوْ تَرَىٰ لَفُظَ لَوْ لِأَيِّ تَمَنَّىٰ، یا شرط است، اگر برای شرط باشد جزای محذوف است، یعنی (لرأیت امرأ عجیباً) یعنی اگر نگاه کنی امر عجیبی را می‌بینی، بنابر احتمال اول جمله حائیه تقدیر قول است و خطاب عامّ است، یا مخصوص محمّد صلی الله علیه و آله است.

إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مجرمین نزد پروردگار مضافشان سر بزیر انداخته و می‌گویند:

رَبَّنَا أَبْصَرْنَا پروردگارا ما دیدیم پس از بازگشت ما به سوی تو، یا در دنیا ولی عمل نکردیم، این سخن را جهت اعتراف به تقصیرشان گفتند.

وَسَمِعْنَا و از تو شنیدیم و قبول کردیم، یا در دنیا از انبیای تو شنیدیم ولی عمل نکردیم.

فَارْجِعْنَا ما را به دنیا برگردان.

تَعْمَلْ صَالِحًا پس از آنکه عظمت تو را دیدیم و عقوبت تو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۳

را مشاهده کردیم دیگر عمل صالح انجام خواهیم داد.

إِنَّا مُوقِنُونَ ما یقین داریم بدون شک و ریب.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ اگر می‌خواستیم هر نفسی را به هدایت و رشدش می‌رساندیم، یا اسباب هدایت آن را بدون ملاحظه استعداد و استحقاق آماده می‌کردیم.

و لیکن ما نخواستیم تا مشیت ما گزاف نبوده و مسبوق به ملاحظه‌ی استعدادها باشد.

وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ تا اراده‌ی من گزاف نباشد و عذاب نافرمانان و ثواب فرمانبرداران از جهت استعداد آنها باشد.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ چون ملاقات آن روزتان را فراموش کردید، پس بچشید که ما نیز شما را ترک کردیم و باید عذاب همیشگی بکشید که چنین کرده‌اید.

آیات ۳۰-۱۵

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱۵ تا ۳۰] ص: ۴۰۳

اشاره

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حُزُّوا وَسَجَدُوا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًىٰ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ (۲۴)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْتَظَرُونَ (۲۹)

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظَرُوا إِيْنَهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۴

ترجمه ص: ۴۰۴

به آیات ما فقط کسانی ایمان آورند که چون آنها را فریادشان آرند به سجده در افتند و پروردگارشان را سپاس گزارانه تسبیح گویند و تکبر نورزند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۵

پهلوهایشان از بسترها جدا شود (به نیایش شبانه برخیزند) و پروردگارشان را با بیم و امید بخوانند و از آنچه روزیشان کرده این ببخشند.

آری هیچ کس نداند که چه بسیار مایه روشنی چشمها برای آنان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است.

آیا کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟ (هرگز) برابر نیستند.

اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، جنت المأوی دارند که به خاطر و کردار پیشینشان پیشکش آنان است.

و اما کسانی که سرپیچی کرده‌اند سرا و سرانجامشان آتش دوزخ است هرگاه که خواهند از آن بیرون روند، به آن بازگردانده شوند و به ایشان گفته شود عذاب آتشی را که منکرش بودید بچشید.

و به ایشان عذاب کوچکتر را غیر از عذابی بزرگتر، می‌چشانیم باشد که باز گردند.

و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شود سپس از آن روی برگرداند ما از گناهکاران انتقام می‌گیریم.

و به راستی به موسی کتاب آسمانی بخشیدیم، پس در لقای او شک نداشته باش و آن را رهنمود بنی اسرائیل گردانیم.

و از ایشان چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین یافتند، پیشوایانی برگماشتیم که به فرمان هدایت می‌کردند.

بی گمان پروردگار توست که در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد.

آیا برای ایشان روشن نشده است که پیش از آنان چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم که بر خانه و کاشانه‌هایشان می‌گذرند، بی گمان در این مایه‌های عبرت است، آیا به گوش دل نمی‌شنوند؟

آیا نیندیشیده‌اند که ما آب (ابره‌ای بارانی) را به سوی زمین بی گیاه می‌رانیم و بدان کشتزاری بر می‌آوریم که چارپایانشان و خودشان از آن می‌خورند، آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرند؟

و گویند اگر راست می‌گویند این داوری کی خواهد بود؟

بگو روز داوری کافران را ایمانشان سود ندهد و به آنان مهلت ندهند.

پس از آنان روی بگردان و منتظر باش که آنان نیز منتظرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۶

تفسیر ص: ۴۰۶

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته است: آیا اینان با ظهور و روشن بودن آیات و نشانه‌ها مؤمن به آیات نبودند که الآن فراموش و رها شوند؟ پس فرمود: اینان به آیات و نشانه‌های ما مؤمن نبودند، فقط کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که هرگاه متذکر آن آیات شوند به سجده می‌افتند.

إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا بدان که یقین کننده به آیات از ان جهت که آیات عظمت و قدرت و وسعت خداست وقتی که متذکر و یاد آور آن آیات می‌شود دیگر به حدود و تعیناتشان نظر نمی‌کند.

بلکه به آنها از آن جهت نظر می‌کند که آیات عظمت خداست، پس بدان وسیله عظمت خدا را متذکر شده و دیگر با یافتن آن عظمت مالک نفس خودش نیست و خودش را نمی‌تواند نگه دارد و بی اختیار برای عظمت خدا به سجده می‌افتد.

چنانچه از مولای ما امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: که آنحضرت در نماز صیحه‌ای کشید و به سجده افتاد در حالی که غش کرده بود، وقتی که از علت آن سؤال شد فرمود: آیه را تکرار کردم تا آنکه از گوینده‌اش شنیدم پس جسم من به جهت معاینه و دیدن قدرت او ثابت نماند و نتوانست خودش را نگهدارد. «۱»

وَسَبَّحُوا لَطِيفَةَ انْسَانِي خُودِ رَا كِه وَجِه رِبِّ وَّ اسْم وَّ مَظْهَرِ او

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۶. علل الشرایع: ج ۲، ص ۳۶۵، باب ۸۶، ح ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۷

و به وجهی خود اوست تنزیه کردند.

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ به سبب حمد پروردگارشان، یعنی بسبب گستردگی وجود او به نحوی که هیچ وجود و هیچ تعین وجود از او خارج نیست.

زیرا تسبیح جز تنزیه رب از نقایص و حدود نیست و تنزیه خدا از نقایص و حدود جز با گستردگی وجودش نیست، به نحوی که هیچ وجودی از او خارج نشود و این معنا محقق نمی‌شود مگر با حمد و سعه‌ی کمالات او.

وَهُمْ لَا يَشْتَكِرُونَ و آنان نسبت به خدا یا تسبیح خدا، یا از به خاک افتادن و سجده کردن یا از ایمان و طاعت استکبار نمی‌کنند، یا در نفس‌های خودشان استکبار نمی‌ورزند.

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ لَفْظِ تَتَجَافَى از (جفا السرج عن فرسه) می‌باشد، یعنی زین را از روی اسبش برداشت.

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ صدر آیه در سوره‌ی اعراف و ذیل آن در اول سوره‌ی بقره گذشت.

از امام باقر علیه السلام در باره این آیه آمده است که فرمود: شاید تو بینی که قوم نمی‌خوابند، در حالی که باید این بدن را راحت نمایی تا نفسش بیرون بیاید، که هرگاه نفس بیرون آمد بدن راحت می‌شود و نیروی کار به روح باز می‌گردد «۱».

فرمود: این آیه در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و پیروانش از شیعه ما نازل شده که در اول شب می‌خوابند، آنگاه که دو سوّم شب یا هر

۱. الصافی: ج ۴ ص ۱۳۴ و الکافی: ج ۵ ص ۱۴۵ ح ۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۸

چقدر که خدا بخواهد از شب گذشت بلند می‌شوند و به سوی پروردگارشان پناه می‌برند، در حالی که به پروردگار راغب و شایق هستند، از او می‌ترسند و به آنچه که نزد خداست طمع دارند.

پس خدای تعالی این مطلب را در کتابش ذکر نمود و به شما خبر داد که آنان را در جوار خویش اسکان داده و به بهشتش داخل

می‌کند و ترس‌شان را ایمن می‌سازد، رعب و هراس آنان را از بین می‌برد (۱) در خبری از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه آمده است که فرمود: آنها نمی‌خواهند تا نماز عشا را به جای آورند. (۲)

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و در اخبار زیادی جمله‌ی مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ذکر شده است، هر کس می‌خواهد به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا آئِن جملہ جواب سؤال مقدر است، گویا بر سبیل تعجب گفته شده: آیا برای آنها چنین چیزی است؟ پس فرمود: نه، چنین چیزی نیست و مؤمن با فاسق یکسان نیست.

كَمْ مَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بَيَان مساوی نبودن مؤمن و فاسق است.

فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لفظ نُزُلًا یعنی بهشت برای آنها آماده شده، یا برای آنها منزل است و آن جهت کردار

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۶. علل الشرایع: ج ۲، ص ۳۶۵، باب ۸۶، ح ۴.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۵۶. امالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۲ و نور الثقلین ج ۴ ص ۲۲۹، ح ۳۴. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۰۹

شایسته آنان می‌باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ نفرمود: (لهم الجحيم نزلا) تا اشعار به این باشد که فاسق مورد اعتنا و توجه نیست که عذاب برای او منزل باشد بلکه عذاب از لوازم اعمال او است که به او ملحق می‌شود.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا بِدَانِ که اهل جهنم مانند اهل دنیا می‌خواهند از جهنم خارج شوند و از غم و غصه‌ای که برای آنان مستولی شده است بیرون آیند، ولی چون فقط می‌خواهند از غم خارج شوند و شوقی را که آنان به خروج بکشاند ندارند از جهنم خارج نمی‌شوند، بلکه به آنجا بر می‌گردند، اگر اراده خروج‌شان ناشی از شوق خروج بود در سریعترین زمان خارج می‌شدند.

وَقِيلَ لَهُمْ دُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ بعضی گفته‌اند: وقتی آنان داخل جهنم می‌شوند در آن سقوط می‌کنند و سرنگون می‌شوند به فاصله‌ی هفتاد سال راه، آنگاه که به قعر جهنم رسیدند جهنم آنان را بیرون می‌اندازد، آنگاه که به بالای جهنم می‌رسند با آهن نگهداشته می‌شوند و از خروج‌شان جلوگیری می‌شود و حالشان به طور دایم چنین است.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى لَفْظ «أدنی» از «دنی» بمعنی ساقط ضعیف یا از (دنو) بمعنی قرب و نزدیکی است.

و به هر تقدیر مقصود از عذاب أدنی عذاب دنیا یا عذاب قبر یا عذاب برزخ است و لیکن ادات ترجیحی بعد از آن مناسب عذاب دنیا است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۰

دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ عذاب احتضار، یا عذاب قبر، یا عذاب برزخ، یا عذاب قیامت.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید از گمراهیشان برگردند، یا در رجعت باز گردند برای عذاب اکبر و عذاب أدنی تفسیر به عذاب هنگام خروج دابّه و دجال شده است.

و در اخبار زیادی آمده است که آیات در باره‌ی علی علیه السلام و ولید بن عقبه نازل شده است، چه ولید بن عقبه‌ی فاسق به علی علیه السلام گفت:

به خدا سوگند زبان من از تو بازر و رساتر است و نیزه من از تو تیزتر و ایستادن من در بین سربازان از تو بهتر است.

پس علی علیه السلام گفت: ساکت باش تو فاسق هستی، پس خدای تعالی این آیات را نازل نمود. (۱)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ مَكَرَّرَ اِیْنَ مَطْلَبِ گِذْشْتِ كِه مَقْصُودِ اِز اِمْتِالِ اِیْنَ عِبَارَتِ اِثْبَاتِ ظَالِمِ تَر بُوْدِنِ مَوْرِدِ سْتَمِ اسْتِ، اِگَر چِه مَفْهُومِ عِبَارَتِ اَعْمَ اِز اَن اسْتِ.

ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا بِاِیْنِكِه اِیْاَتِ وَاضِحِ وِ رُوشِنِ اسْتِ، تَذْکِیْرِ وِ یَاَدِ اَوْرِی مَقْتَضِی رُوی اَوْرْدِنِ بِه اِیْاَتِ اسْتِ دَر عِیْنِ حَالِ اِز اَنْهَا اِعْرَاضِ مِی كِنْدِ.

اِنَّا مِّنَ الْمُجْرِمِیْنَ مُتَقَبِّمُوْنَ مَا اِز مَطْلُوقِ مَجْرَمِ اِنْتِقَامِ خُواهِیْمِ كَرَفْتِ وِ كَسِی كِه بَعْدِ اِز یَاَدِ اَوْرِی اِیْاَتِ اِز اَنْهَا اِعْرَاضِ كِنْدِ جَرْمِ او اِز هَر مَجْرَمِی بَزْر كُتْرِ اسْتِ.

۱. صافی ج ۴، ص ۱۵۹. تفسیر قمی ج ۲، ص ۱۷۰. نور الثقلین ج ۴، ص ۲۳۱، ح ۴۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۱

وَ لَقَدْ آتَيْنَا عَطْفَ بَرِ مَقْدَرِ اسْتِ، یَعْنِی: (آتیناک الکتاب و لقد آتینا) مُوسَى الْكِتَابَ بِه مَوسِی كِتَابِ دَادِیْمِ هِمَانَطُورِ كِه بِه تُو كِتَابِ دَادِیْمِ، پَسِ دَادِنِ كِتَابِ اَمْرِ عَجِیْبِ وِ غَرِیْبِ نِیْسْتِ تَا تُو یَا مَرْدَمِ اِز اَن دَر شَكِّ بَاشِنْدِ.

فَلَا تَكُنْ فِی مَرْئِیْهِ مِنْ لِقَائِهِ اِز نَزُولِ كِتَابِ بَرِ خُودِ تِ دَر شَكِّ نَبَاشِ، یَا اِز لِقَایِ كِتَابِ بِه مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ، یَا اِز مَلَاقَاتِ تُو بَا مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ دَر دُنْیَا قَبْلِ اِز مَرَكِّ، یَا اِز لِقَایِ تُو بَا مَوسِی دَر شَبِ اسْرَاءِ، یَا دَر اَخْرَتِ، یَا اِز لِقَاءِ مَوسِی بَا تُو اِیْنَ چِنِیْنِ.

بَعْضِی كُفْتِه اِنْدِ: یَعْنِی اِز رَسِیْدِنِ اَزَارِ مَرْدَمِ دَر شَكِّ نَبَاشِ چِنَانِچِه مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ اِذِیْتِ وِ اَزَارِ دِیْدِ.

وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ كِتَابِ مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ رَا هِدَایْتِ بَرَایِ بَنِیِ اسْرَائِیْلِ قَرَارِ دَادِیْمِ هِمَانَطُورِ كِه كِتَابِ تُو رَا هِدَایْتِ بَرَایِ جِهَانِیَانِ قَرَارِ دَادِیْمِ.

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً یَهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا اِز اَنانِ اِمَامَانِی قَرَارِ دَادِیْمِ كِه بَا اَمْرِ مَا هِدَایْتِ مِی كُنْدِنْدِ، نِه بَا اَمْرِ خُودِشَانِ.

لَمَّا صَبَرُوا پَسِ تُو وِ فَرْزَنْدَانِ صَبْرِ كَنِیْدِ تَا اِز شَمَا نِیْزِ اِمَامَانِی قَرَارِ دِهِیْمِ.

وَ كَانُوا بِاِیْاَتِنَا یُوقِنُوْنَ اَنْهَا بِه اِیْاَتِ مَا یَقِیْنِ دَاشْتِنْدِ، پَسِ تُو وِ فَرْزَنْدَانِ شَكِّ نِدَاشْتِه بَاشِیْدِ.

اِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ پَرُورِدْگَارِ تُو بَیْنِ بَنِیِ اسْرَائِیْلِ حَكْمِ مِی كِنْدِ هِمَانَطُورِ كِه بَیْنِ قَوْمِ تُو حَكْمِ مِی كِنْدِ.

پَسِ تُو بَرِ اِخْتِلَافِ اَنانِ اِنْدُوْهِنَاكِ مَبَاشِ، یَا خُداوَنْدِ بَیْنِ مَرْدَمِ كِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۲

اِخْتِلَافِ دَارِنْدِ حَكْمِ مِی كِنْدِ پَسِ بَیْنِ قَوْمِ تُو نِیْزِ حَكْمِ مِی كِنْدِ، یَا بَیْنِ قَوْمِ تُو دَر رُوزِ قِیَاْمَتِ حَكْمِ خُواهِدِ كَرْدِ.

یَوْمَ الْقِیَاْمَةِ فِیْمَا كَانُوا فِیْهِ یُخْتَلِفُوْنَ دَر اَنچِه كِه اِخْتِلَافِ دَارِنْدِ اِز اَمْرِ وِصَایْتِ وِ وِصِی، یَا اِز اِحْكَامِ شَرِیْعَتِ، یَا اِز كِتَابِ وِ پُوشِیْدِنِ وِ سْتَرِ بَعْضِی اِز كِتَابِ وِ تَبْدِیْلِ بَعْضِی، یَا اِز تَصْدِیْقِ رَسُولَانِ عَلَیْهِمِ السَّلَامِ وِ تَكْذِیْبِ اَنانِ.

أَوْ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ اِیْا خُداوَنْدِ قَوْمِ تُو یَا قَوْمِ مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ رَا هِدَایْتِ نَكْرَدِ.

جَمْلَه مَعْطُوفِ بَرِ مَقْدَرِ اسْتِ، یَعْنِی أَوْ لَمْ یَتَفَكَّرُوا وِ فَاعِلِ یَهْدِ ضَمِیْرِ كِتَابِكِ یَا كِتَابِ مَوسِی عَلِیْهِ السَّلَامِ یَا اللّٰه وِ یَا مَبْهَمِ اسْتِ وِ اَنرَا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ تَفْسِیْرِ مِی كِنْدِ، یَعْنِی اِخْبَارِ هِلَاكْتِ پِشِیْنِیَانِ رَا مِی شُونَنْدِ اِگَر چِه اَن (هِلَاكْتِ) رَا نَمِی بِیْنِنْدِ، وِلی اَثَارِ رَا مِی بِیْنِنْدِ.

یَمْشُونَ فِی مَسَاكِنِهِمْ اِنَّ فِیْ ذَلِكِ لآیَاتٍ اَفْلا یَسْمَعُونَ چُونِ اِیْنانِ دَر مَسَاكِنِ اَنانِ رَا ه مِی رُونَنْدِ، چُونِ اَطْلَاعِ بَرِ هِلَاكْتِ پِشِیْنِیَانِ بِه سَبَبِ شَنِیْدِنِ اِخْبَارِشَانِ اسْتِ دَر اِیْنِجَا لَفْظِ (سَمَاعِ) اسْتِعْمَالِ شُدِه اسْتِ.

أَوْ لَمْ یَرَوْا اَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ اِلَى الْاَرْضِ الْجُرْزِ زَمِیْنِ جَرْزِ زَمِیْنِی اسْتِ كِه گِیَاِه دَر اَنجَا نَمِی رُویْدِ، یَا گِیَاِهْشِ خُورْدِه شُدِه، یَا بَارانِ بِه اَنجَا نِیَاْمِدِه اسْتِ وِ لَفْظِ «جَرْزِ» بَا دُو ضَمّه، بَا ضَمّه وِ سَكُونِ، بَا فَتْحِه وِ سَكُونِ وِ بَا حَرَكْتِ خُواَنْدِه شُدِه اسْتِ.

فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ چون اطلاع بر جریان آب باران، سیل و آب نهرها به سبب رؤیت و دیدن است.

و همچنین در اخراج زراعت و خوردن حیوانات و انفس از گیاهان زمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۳

لذا لفظ (ابصار) استعمال کرد، در اینجا قول خدا: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ را که در فقره قبلی بود حذف کرد، چون یک مرتبه ذکر آن کفایت می‌کرد.

و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ مقصود از فتح که مورد سؤال آنها یا مورد استهزای آنان قرار گرفته ظهور قائم علیه السلام و روشن شدن زمین با نور پروردگارش و از بین رفتن اختلاف از اهل زمین است، این معنا در عالم صغیر جز هنگام مرگ اختیاری یا اضطراری نیست، چه وقتی رسول خدا ظهور قائم علیه السلام و ظهور دین، قرار دادن همه دینها به صورت یک دین را به آنها خبر داد بر سبیل استهزا یا استفهام سؤال کردند که این چه موقع اتفاق می‌افتد. و جمله عطف بر لَمْ يَهْدِ یا أَوْ لَمْ يَرَوْا است، یعنی آیات و نشانه‌های این فتح زیاد است، مانند هلاک کردن قرن‌ها و ملت‌های پیشین و احیاء و زنده کردن زمین بعد از مرگ آن، در این نشانه‌ها فکر نمی‌کنند، آنوقت می‌گویند: این فتح چه موقع است؟

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در این اخبار راستگو هستید بگوئید فتح کی است؟ قُلْ در جواب آنان بگو در باره این فتح عجله نکنید که يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ ايمان روز فتح نفعی به کفار نمی‌رساند، چه آن روز روز بروز و ظهور کسب شده‌ها است، نه روز کسب خوبی‌ها و خیرات.

وَلَا هُمْ يُنْتَظَرُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ از جواب سؤال با آنان یا از دعوت یا خود آنان اعراض کن که آنان با اعراض نکردن و روی آوردن تو به آنان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.

وَأَنْتَظِرُ و منتظر روز فتح باش إِنَّهُمْ مُنتَظَرُونَ آنان نیز منتظر این روز هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۴

سورة الاحزاب ص: ۴۱۴

اشاره

همه آیات این سوره مدنی است و آن هفتاد و سه آیه است.

آیات ۶-۱

[سورة الاحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۶] ص: ۴۱۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا

تَعَمَّدَتْ قُلُوبَكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

ترجمه ص: ۴۱۴

به نام خداوند بخشنده مهربان
ای پیامبر از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن، که خداوند دانای فرزانه است.
و از آنچه از پروردگارت به تو وحی می‌شود
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۵
پیروی کن، که خداوند از آنچه می‌کنی آگاه است.
و بر خدا توکل کن و خداوند کار سازی را بسنده است.
خداوند برای هیچ مردی دو دل در درونش نهاده است، و همسرانتان را که با آنان ظاهر می‌کنید مادر (حقیقی) شما نگردانده است، پسر خواندگانتان را نیز فرزند (حقیقی) شما نگردانده است، این سخن شماست که (ندانسته) به زبان می‌آوردید، خداوند حق را می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند.
آنان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خداوند دادگرانه‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما هستند، بر شما در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست مگر در آنچه دل‌هایتان قصد آن را دارد و خداوند آمرزگار مهربان است.
پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان در حکم و کتاب الهی نسبت به همدیگر از سایر مؤمنان و مهاجران سزاوارتر به ارث بردن هستند، مگر آنکه بخواهید در حق دوستانان وصیتی نیک انجام دهید که بی‌اشکال است، این در کتاب آسمانی (لوح محفوظ) نوشته شده است.

تفسیر ص: ۴۱۵

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ نَدَائِي بِرَسُولِ خِدا صَلي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ بِرُوشِ بِه تُو مِي كُويم تَا هِمَسَايَه بِشَنُود.
يا نِدا وَ حِكم هِر دُو بِراي رِسُولِ خِدا صَلي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ وَ بِه هِر تَقْدِيرِ اِينِ نِدا بِراي اِظْهَارِ لَطْفِ وَ بَزْرِ گِداشْتِ شَأْنِ پِيامبِرِ صَلي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِي بِاشَد.
اَتَّقِ اللهُ وَ لا تُطْعِ الكَافِرِينَ وَ المُنَافِقِينَ اِي پِيامبِرِ دَرِ بِراِبِرِ خِدا پَرهيزِ گاري وَرِزِ وَ اَزِ كَافِرانِ وَ مِنافِقانِ پِروِي مِكن.
بِرُخِي اَزِ مَفْسَرينِ كَفتِه‌انَد: اِينِ آيَهِ دَرِ بارِهِ اَبِي سَفيانِ عِكرَمَهْ بِنِ
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۶

ابی جهل، ابی‌الأعور سلمی نازل شده، که بعد از غزوه‌ی احد با گرفتن امان از رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت دیدار با عبد الله ابی به مدینه آمدند، تا با او سخن بگویند، پس از پایان مذاکرات در حالی که عبد الله ابی و عبد الله بن سعد بن ابی سرح و طعمه ابن ابی رق با آنان بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله از ذکر

است و در حقیقت از آنچه که خدا از او در نمازش خواسته است دور است «۲» سپس این آیه را خواند: وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ عَرَبٌ گمان میکرد هر کس به همسرش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی همسر او در حرمت جماع مانند مادرش می‌شود، پس خدای تعالی در مقام رد آنها فرمود: مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ ... تا آخر.

وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ لَفْظ (الدَعَى) مانند (الغَنَى) بر وزن فعیل به معنای مفعول است، به معنای کسی است که در نسبش مَتَّهَم باشد.

و این آیه در باره زید بن حارثه کلبی آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده، سبب نزول بنا بر نقل تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام این

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۶۲ و مصباح الشریعه ص ۹۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۱۹

بوده که رسول خدا بعد از ازدواج با خدیجه زید را خرید، وقتی که به نبوت رسید زید را به اسلام دعوت کرد و مسلمان شد، به نام مولای محمّد خوانده می‌شد، پس حارثه نزد ابی طالب آمد و به او گفت: به پسر برادرت بگو: یا او را بفروشد، یا به فدیة قبول کند، یا آزادش کند.

وقتی ابو طالب این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت رسول خدا فرمود: او آزاد است لوجه الله هر جا که می‌خواهد برود.

پس حارثه بلند شد و دست زید را گرفت و گفت: ای فرزند به شرف و حسب خودت ملحق شو، زید گفت: من هیچوقت از رسول خدا جدا نمی‌شوم، پدرش غضبناک شد و گفت: ای جماعت قریش شهادت بدهید که من از او بیزارم و او فرزند من نیست.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاهد باشید که زید فرزند من است و من از او ارث می‌برم و او از من ارث می‌برد و به او زید پسر محمّد می‌گفتند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرد زید زینب دختر جحش را به ازدواج او در آورد.

یک روز که زید دیر کرده بود رسول خدا به منزل زید آمد که ناگهان دید زینب وسط اطاق نشسته و با سنگ مخصوص عطر می‌زند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش به زینب افتاد، زینب زیبا بود و محبتش در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد و فرمود: (سبحان خالق التور و تبارک الله احسن الخالقین) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه برگشت، زید هم به منزلش آمد و زینب آنچه که پیش آمده بود برای زید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۰

تعریف کرد.

زید گفت: آیا می‌خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا با تو ازدواج کند؟

زینب گفت: می‌ترسم طلاق بدهی ولی رسول خدا مرا به ازدواج خود در نیآورد، پس زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد:

آیا می‌خواهی زینب را طلاق بدهم تا با او ازدواج کنی؟

پیغمبر فرمود: نه، برو و از خدا بترس و همسرت را نگهدار.

سپس خدای تعالی داستان را چنین حکایت کرد: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكُمَا... تا قول خدا: وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

پس خدای تعالی از فوق عرش خود زینب را به رسول خدا تزویج کرد، پس منافقین گفتند: زن فرزندان ما را بر ما حرام می‌کند و خودش زن پسرش زید را می‌گیرد، پس خدای تعالی در این مورد این آیه را نازل نمود: وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ تا قول خدا: يَهْدِي السَّبِيلَ.

و در این سوره اخبار دیگری در باره‌ی کیفیت ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را برای زید و سپس برای خود خواهد آمد. «۱»

ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ این گفتار زبانی شماست بدون آنکه اعتقادی به آن داشته باشید و بدون آنکه در واقع حقیقتی

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۶۳-۱۶۴ و تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۲-۱۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۱

داشته باشد، پس این گفتار شما در ترتب احکام شرعی تأثیر ندارد.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَخَدَاوند حَقَّ می‌گوید، یعنی چیزی را که در واقع و نفس الامر حقیقتاً ثابت باشد به نحوی که باید به آن معتقد بود.

وَهُوَ یعنی خدا، نه غیر خدا. يَهْدِي السَّبِيلَ راه را به سوی حق رهنمون می‌شود.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ فرزندان را به نام پدرانشان بخوانید، یعنی بگویید زید بن حارثه و به نام دیگران نخوانید اگر چه دیگران آنان را فرزند خوانده خود بدانند.

هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ آن عادل‌ترست بدون آنکه شایبه ظلم و تجاوز از حق در آنان باشد.

فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ اگر پدران آنان را ندانستید آنان را برادران دینی خود بخوانید.

وَمَوَالِيكُمْ و آنها را دوستان خود بخوانید.

وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ اگر خطا و اشتباه کردید باکی بر شما نیست.

یعنی اگر قبل از نهی، یا بعد از نهی به سبب فراموشی نهی یا به سبب عادت زبانی، آنها را به نام غیر پدرانشان صدا کردید.

وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ولى دلهای شما متعمداً چنین کاری نکرده باشد.

یا لفظ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ مبتداست، خبر آن محذوف است.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا چون خداوند بخشنده مهربان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۲

است، خطا کننده و متعمد را بعد از توبه می‌بخشد و از باب تَفْضُل و کرم به او رحم می‌کند.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ این جمله مستأنف و جواب سؤالی است که از نفی فرزند بودن زید برای محمد صلی الله علیه و آله ناشی می‌شود و از اینجا ناشی می‌شود که فرزند بودن زید برای محمد صلی الله علیه و آله یک گفتار زبانی است بدون آنکه حقیقتی داشته باشد.

گویا که گفته شده: اگر نسبت فرزند زید برای محمد صلی الله علیه و آله حقیقت نداشته باشد، پس نسبت بین محمد صلی الله

علیه و آله و بین امت او چیست که گفته شود: محمد صلی الله علیه و آله پدر امت است؟

پس خدای تعالی در جواب این سؤال فرمود: آنچه که نفی شده است پدر بودن جسمانی است و احکام شرعی قالبی از قبیل حرمت

زن فرزند مربوط به پدر و فرزند جسمانی است.

و اما پدر روحانی که با حصول صورتی از پدر در وجود فرزند به واسطه بیعت عامّ یا خاصّ حاصل می‌شود و با این صورت نسبت پدر و فرزند بودن حاصل می‌گردد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به همه امت ثابت است. چون آن کیفیت که با بیعت حاصل می‌شود صورت نازله و مرتبه پایین از محمّد صلی الله علیه و آله است و این صورت نازله فعلیت اخیر فرزند می‌شود، چیز بودن و شیئیت هر چیزی به سبب فعلیت اخیر آن چیز است و از سوی دیگر چون این فعلیت به اسم آن چیز سزاوارتر از فعلیت‌های قبلی است، از باب اینکه فعلیت‌های قبلی تحت این فعلیت مستهلک شده‌اند و این فعلیت صورت نازله‌ای از محمّد صلی الله علیه و آله است ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۳

لذا محمّد صلی الله علیه و آله نسبت به کسی که با او، بیعت عامّ یا خاصّ نماید، سزاوارتر از سایر فعلیت‌هایی است که به او نسبت داده می‌شود، که نفس بیعت کننده نیز یکی از سایر فعلیت‌هاست، در نتیجه نبی صلی الله علیه و آله به مؤمنین سزاوارتر از خود آنها می‌باشد در جمیع چیزهایی که به آنها نسبت داده می‌شود، مانند اعمال و اقوال و احوال و اخلاق و احکام و آلام و گمان نبی که محمّد صلی الله علیه و آله در این صورت نسبت به گناهان آنها نیز سزاوارتر است، زیرا معاصی ناشی از حدود و نقایص است، حدود و نقایص ناشی از فعلیت‌های سابق بوده و بازگشت آن به عدم‌ها است، نه به فعلیت‌ها.

و لذا خود آنها به فعلیت‌های سابق و به حدود و نقایص سزاوارتر از فعلیت اخیر می‌باشند و در سوره بقره در قول خدا: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا تحقیق و تفصیل کاملی از ولادت روحانی گذشت.

از اینجا معلوم می‌شود که خلفای محمّد صلی الله علیه و آله که مأمور به گرفتن بیعت عامّ یا خاصّ از مردم بوده‌اند نسبت به بیعت کنندگان سزاوارتر از خودشان بوده‌اند مثل محمّد صلی الله علیه و آله و برای مؤمنین پدر بوده‌اند بدون فرق.

و لذا وارد شده: ائمه علیهم السّلام بعد از محمّد صلی الله علیه و آله به مؤمنین سزاوارتر از خودشان بوده‌اند مثل محمّد صلی الله علیه و آله.

وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ امام صادق علیه السّلام در اینجا خوانده است: (و هو أب لهم). «۱»

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۵-۱۷۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۴

بیانی در پدر روحانی و قالبی ص: ۴۲۴

بدان که روح محمّدیت بر مقام بشریت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان حاکم شد که بر حسب مقام قالبش جز آثار روحی برای او نبود، از سوی دیگر چون نسبت او به امتش نسبت به ابوت و پدری است ...

لذا بر قالب او نیز حکم ابوت روحانی جاری می‌گردد، در نتیجه همسران او نسبت به امت پیامبر مانند همسران پدران نسبت به اولاد می‌شود و لذا همسران پیامبر، بر امت پیامبر حرام است، اگر چه امت نسبت به پیامبر بر حسب مقام بشریتشان محکوم به حکم فعلیت اخیر نیستند. و بر حسب همین فعلیت اخیر بود که امت فرزندان پیامبر محسوب می‌شدند.

چون محکوم به فعلیت اخیر نیستند بر قالبهای آنها حکم ارواحشان جاری نمی‌شود، همسران آنان نسبت به پیامبر مثل همسران فرزندان نسبت به پدران نمی‌باشد، با اینکه حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب قالبش نسبت به امت حکم پدران نسبت به اولاد است.

و لذا خدای تعالی فرموده: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ رَسُولَ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله پدر جهات روحانی اُمّت است و مردان شما که محکوم به حکم قالبها هستند با نسبت فرزندی منسوب به او نیستند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مردان قالبی شما نیست اگر چه پدر اُمّت می‌باشد از آن جهت که آنها مردان روحانی الهی هستند.

و لذا خدای تعالی فرمود: نَبِيٌّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به مؤمنین سزاوارتر است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۵

یعنی از جهت ایمانشان و همسران نبی صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین هستند از جهت ایمانشان.

اگر اشکال شود که چون رسول صلی الله علیه و آله بر حسب قالبش محکوم به حکم پدر اُمّت می‌باشد پس باید نکاح زنان اُمّتش برای او جایز نباشد و همچنین باید نکاح همسران اُمّتش برای او جایز باشد، در جواب این اشکال می‌گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب قالبش محکوم به حکم روحش می‌باشد، ولی اُمّت او محکوم به حکم ارواحشان نیستند، پس اُمّت او بر حسب قوالبشان اولاد او نمی‌توانند باشند.

و شرافت مادر مؤمنین بودن و شرافت هم بستر بودن با رسول صلی الله علیه و آله مانع از آن است که همسران رسول صلی الله علیه و آله مادران اُمّت نباشند و اینکه بر حسب قالب‌هایشان بر آنان حرام نباشند.

و لیکن این حکم، یعنی جریان حکم نسبت روحانی بر قالبهای جسمانی بین مؤمنین و مهاجرین جاری نیست که بعضی از آنان نسبت به بعضی سزاوارتر از قرابت‌های جسمانی باشند در وصایت، یا در امارت، یا در ارث و غیر اینها.

بلکه: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ صَاحِبَانِ رَحْمِ الْهَيْ جَسْمَانِي.

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَبَعْضٍ بَرَحِي بَعْضِي از خویشان و اقریبای روحانی سزاوارتر می‌باشند.

فِي كِتَابِ اللَّهِ قَرَّان، یا مطلق کتابهای الهی که از آسمان نازل شده است، یا مقصود کتاب علوی مانند لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است یا مقصود مفروض و واجبات خدا، یا احکام رسالت است و این آیه در آخر سوره‌ی انفال گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۶

در اینجا طبق آنچه که در اخبار وارد شده ذکر شده که این آیه جهت نسخ توارث به سبب هجرت و یاری کردن نازل شده است و لیکن آیه اختصاصی به توارث و امامت و به سایر حقوق ندارد، بلکه در هر حقّ و احسان و انفاق جریان دارد.

و آنچه که وارد شده، مبنی بر اینکه آیه در امارت و ولایت نازل شده است و در اولاد امام حسین علیه السّلام بعد از او جریان پیدا کرد «۱»، بیان اهمّ موارد آیه است.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ ذَكَرَ مَهَاجِرِينَ بعد از مؤمنین از قبیل ذکر خاصّ بعد از عامّ است که جهت اهتمام به خاصّ ذکر شده است.

و لفظ (من) برای بیان (الوا الارحام) است، یا (من) تفضیلیه و برتری است.

إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا اسْتِثْنَاءُ مَتَّصِلٍ مَفْرُغٍ است یعنی بعضی از اولوا الارحام در همه‌ی امور به بعضی سزاوارترند مگر آنکه نسبت به اولیا خود در دین معروفی را انجام دهید، که در این صورت با آن کار از اولوا الارحام سزاوارتر می‌شوند، یا در هر حال سزاوارترند مگر در این حال.

یا استثنا منقطع است، یعنی و لکن کار معروف و خوبی که نسبت به اولیای خود انجام می‌دهید، نیکو و خوب است.

و مقصود از کار معروف و خوب وصیت و قرار دادن اولیا و اوصیاست، یا مقصود وصیت به چیزی برای اولیاست.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا در کتاب علوی از لوح

۱. علل الشرایع ج ۱ ص ۲۰۶ باب ۱۵۶ ح ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۷

محفوظ و لوح محو و اثبات یا در کتاب تدوینی الهی که بر شما نازل شده است، مانند قرآن و کتابهای پیشینیان، نوشته شده است.

آیات ۲۷-۷

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۷ تا ۲۷] ص: ۴۲۷

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوَاهَا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بِيَسِيرًا (۱۴) وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَلَّهِ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴) وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (۲۵) وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَاحِبَاتِهِمْ وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبُ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسُرُونَ فَرِيقًا (۲۶)

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۲۹

ترجمه ص: ۴۲۹

و چنین بود که از پیامبران پیمانشان را گرفتیم و نیز از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از ایشان پیمانی استوار گرفتیم.

تا سر انجام درستکاران را از درستکاریشان بپرسند و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است.

ای مؤمنان نعمت الهی را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاهیان بر شما تاختند، سپس، بر آنان تند بادی فرستادیم و سپاهیان که آنها را نمی‌دیدید و خداوند به آنچه می‌کنید بینا است.

آنگاه از فراز و فرودتان به سراغ شما به هجوم آمدند، آن گاه که چشمها برگشت و جانها به گلوگاهها رسید، در حقّ خداوند گمانهایی ناروا بردید.

آنجا بود که مؤمنان به مهنت آزموده شدند، تکانی سخت خوردند.

آنگاه که منافقان و بیمار دلان گفتند که خداوند و پیامبر او جز از روی فریب به ما وعده نداده‌اند.

و آنگاه که گروهی از آنان گفتند ای اهل مدینه شما را جای ماندن نیست باز گردید، و گروهی از ایشان از پیامبر اجازه قعود خواستند و به بهانه می‌گفتند خانه‌های ما بی حفاظ است، آن بی حفاظ نبود، هیچ قصدی جز فرار نداشتند.

و چون از حوالی آن شهر برایشان وارد شوند، سپس از ایشان اقرار به شرک طلب کنند، آنرا انجام دهند و سپس در آنجا جز اندکی درنگ نمی‌کردند.

و هم اینان بودند که پیشترها با خداوند پیمان بسته بودند که پایداری ورزند و پشت نکنند، پیمان الهی بازخواست دارد.

بگو فرار از مرگ یا کشته شدن، اگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۰

بگریزید برایتان نهایتا سودی ندارد، در آن صورت هم جز اندکی از زندگی برخوردار نخواهید شد.

بگو اگر خداوند در حقّ شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد؟ و در برابر خداوند برای خود یار و یآوری نمی‌یابند.

براستی که خداوند از میان شما، بازدارندگان (کار شکنان) را می‌شناسد، نیز کسانی را که به دوستان خود می‌گویند به راه ما بیایید و جز اندکی در کارزار شرکت نمی‌کنند.

و در حقّ شما بسیار بخیل‌اند و چون بیمی فرا رسد، می‌بینشان در حالتی که دیدگان‌شان می‌گردد مانند کسی که از سکرات مرگ بیهوش شده می‌شود، به سوی تو می‌نگرند، چون آن بیم بر طرف شود به شما با زبانهای تند و تیز خویش آزار می‌رسانند، و آزمند مال (غنایم) اند، اینانند که ایمان نیاورده‌اند و خداوند اعمالشان را تباه و باطل می‌گرداند و این بر خداوند آسان است.

اینان گمان می‌برند که هنوز (گروه مشرکان همدست) از صحنه به در نرفته‌اند و اگر گروه مشرکان همدست بر گردند خوش دارند که بیابانی و در میان بادیه نشینان باشند و از اخبار شما پرس و جو کنند، و اگر در میان شما بودند جز اندکی کارزار نمی‌کردند. براستی که برای شما و برای کسی که به خداوند و روز باز پسین امید و ایمان دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست.

و چون مؤمنان هجوم گروه مشرکان همدست را دیدند گفتند این همان است که خداوند و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خداوند و پیامبر او در امید بخشیدن به ما راست گفته‌اند، و در نهایت جز بر ایمان و تسلیم آنان نیافزاید.

از میان مؤمنان مردمی هستند که در پیمانی که با خداوند بسته‌اند، راست و درست رفتار کرده‌اند، و از ایشان کسی هست که عهد خویش تا پایان حیات به سر برده است و کسی هست که شهادت را انتظار می‌کشد و هیچ گونه تغییر و تبدیلی در کار نیاورده‌اند.

تا خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۱

درستکاران را بر وفق و درستی‌شان پاداش دهد، منافقان را اگر خواهد عذاب کند یا از آنان درگذرد، بیگمان خداوند آمرزگار

مهربان است.

و خداوند کافران را در عین غیظ و غضبشان باز گرداند، که هیچ کامی نیافتند، و خداوند در کارزار مؤمنان را حمایت و کفایت کرد، خداوند توانای پیروزمند است.

و آن عده از اهل کتاب را که از آنان (احزاب/ گروه مشرکان همدست) پشتیبانی کردند، از برج و باروهاشان فرود آورد و در دلشان هراس افکند، چندان که گروهی از ایشان را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید.

و سرزمینشان و خانه و کاشانه‌هاشان و مال و منالشان را به شما میراث داد، نیز سرزمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، خداوند بر هر کاری تواناست.

تفسیر ص: ۴۳۱

وَ إِذْ أَخَذْنَا عَظْفَ بَرِّ (فی کتاب اللّٰه) یا بَرِّ (فی الکتاب) یا بَرِّ مَقْدَرٍ اسْتِ، تقدیر چنین است: (النَّبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ فِي وَقْتِ اخْتِذَا مِيثَاقِ النَّبِيِّينَ) یا تقدیر چنین است: (اُولُوا الْاُرْحَامِ بَعْضُهُمْ اُولَىٰ بَعْضٍ فِي هَذَا الزَّمَانِ وَ وَقْتِ اخْتِذَا مِيثَاقِ مِنَ النَّبِيِّينَ) یا معطوف بَرِّ مَقْدَرٍ اسْتِ اینچنین: (تَذَكَّرْ ذَلِكَ وَ اذْكُرُوا اِذَا اخْتَدْنَا).

مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُمْ از پیامبران با بیعت در این عالم پیمان گرفتیم، یا در عالم ذرّ خود ما از آنها عهد و پیمان گرفتیم. وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ ذَكَرَ اَيْنَ پَنج نفر بعد از ذکر عموم انبیا علیهم السّلام جهت اهتمام به شأن آنانست، چون آنان انبیای اولو العزم هستند.

وَ اخْتَدْنَا این جمله حالیّه به تقدیر (قد) است، یا عطف بَرِّ (اخذنا) یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۲

مستأنف است، بنابر آنکه (واو) برای استیناف باشد.

مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ضمیر منهم به نبیین یا به انبیا مخصوص که بعد از نبیین ذکر شده است بر می‌گردد.

لِيَسْتَلَّ تا خداوند یا هر پرسنده‌ای.

الصّٰدِقِيْنَ عَنْ صِدْقِهِمْ از کیفیت و مقدار صدق آن پیامبران سؤال کند تا بر حسب آن دو (پیمان و صدق) به آنها پاداش داده شود. وَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا این جمله عطف یا حال است، نفرمود: و يسأل الكافرين يا يعذب الكافرين تا اشعار به این باشد که سؤال از کافران و عذاب آنها از غایات ذاتی نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنین را ابتدا مورد ندا قرار داد تا به آنها نشاط ببخشد تا هشیار و بیدار باشند و آماده‌ی شنیدن مطلب بعدی باشند.

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ مِنْظُورٍ از جنود، احزاب است، چون ابو سفیان گروههایی (احزاب) را از عربها مانند قریش و قبیله‌هایی که اطراف مکه بودند و بنی غطفان از طایفه نجد، بنی قریظه و بنی النّظیر از اطراف مدینه، جمع کرد تا علیه مؤمنین به نبرد پردازند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا جهت یاری شما تند بادی بر آنها فرستادیم به نحوی که نه خیمه‌ای برای آنها باقی ماند، نه آتشی، سرمای شدیدی فرستادیم که نتوانستند تعادل خود را نگهدارند.

وَ جُنُودًا و سربازانی از ملایکه فرستادیم که، لَمْ تَرَوْهَا شما آنها را نمی‌دیدید، چون دیدن ملایکه برای بیننده‌ی بشری ممکن نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۳

وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا و خداوند همه‌ی کارهای شما را می‌دید از قبیل حفر خندق، خروج از مدینه، ترساندن بعضی بعض

دیگر را و قصد فرار بعضی و این گفته بعضی: (إِنَّ بِيوتنا عورة و ماهی بعورة) و لفظ بما تَعْمَلُونَ (لما يعملون) خوانده شده، یعنی کاری که قریش انجام می دهند و می خواهند به شما حمله کنند.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ قَوْقُمٍ از بالای شهر آمدند و آن جانب مشرق و شمال مدینه بوده است.
وَمِنْ أَشْفَلِ مَنْكُمُ و از جانب مغرب و جنوب، چون بنی غطفان از بالای شهر آمدند و قریش از پایین.
وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و از شدت ترس و هراس حاصل از کثرت دشمنان، چشمان حیران شد.
وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و جان به گلو رسیده بود.

کنایه از اضطراب قلوب، زیرا که هنگام غلبه ترس و وحشت دلها مضطرب می شود و از پایین به بالا حرکت می کند و اگر بخواهند در اضطراب دلها مبالغه کنند می گویند: قلب از پایین ترین جایش حرکت کرد و به گلو رسید.
وَ تَطُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و بسا گمانهای واهی به خدا نسبت دادید یا مقصود گمانهای متعدّد و مختلف است.
و لفظ الظنوننا در وصل یا در وصل و وقف با حذف الف خوانده شده است.

منظور از گمانها، گمان بر دروغ گفتن محمد صلی الله علیه و آله، گمان تکذیب محمد صلی الله علیه و آله از سوی خدا، گمان درماندگی و نابودی و گمان حمله بر مدینه و گمان صدق محمد صلی الله علیه و آله و اطمینان به خدا و نصرت و یاری از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۴

جانب خدا و غلبه بر دشمنان و شکست آنها ... همه‌ی اینها گمانهایی بود که داشتند.

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ در این موقعیت بود که مؤمنان به سبب زیادی سربازان دشمن و اندک بودن عده‌ی خود و گمانهای مختلف و قصد فرار آزمایش شدند.

وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا و سخت در آنجا متزلزل شدند و تکان خوردند و این زلزله و تکان، خلوص ایمان مؤمن و ظهور نفاق منافق را موجب شد.

وَ إِذْ يَقُولُ عَطْفٌ بر (إذا جاء تكلم) است الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ منافقین می گفتند:

و عده‌ی پیروزی و اعلا‌ی دین و سلطنت بر اهل زمین جز فریب چیزی نبوده است.

إِلَّا عُرُورًا و عده‌ی پوچ و باطلی که ما را فریب داد.

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فِي هُنَا، گروهی می گفتند: ای مردم یثرب اینجا جای ایستادن شما نیست.
فَارْجِعُوا به منزلهای خود برگردید.

وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ گروهی از نبی صلی الله علیه و آله اجازه بازگشت می خواستند.

يَقُولُونَ إِنَّ بِيوتنا عورة لفظ (عورة) عبارت از شکاف است، یعنی می گفتند: خانه‌های ما دیوار و حفاظی ندارد.

وَ مَا هِيَ بِعورةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا دروغ می گویند و می خواهند از جنگ فرار کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۵

وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ اگر دشمنان به خانه‌های آنها داخل شوند، یا به شهر داخل شوند در حالی که غالب بر آنها باشند.

مِنْ أَطْرَافِهَا از اطراف خانه‌ها یا از اطراف شهرها.

ثُمَّ سَلُّوا الْفِتْنَةَ و سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر یا جنگ با مسلمانان بکنند، قبول خواهند کرد.

لَا تَوْهَا و ما تَلَبَّثُوا بها در حالیکه آنها در حالت ارتداد، یا در مدینه، یا در خانه‌ها، بیش از اندک زمانی درنگ نخواهند کرد، یا در

قبول کفر یا به سبب قبول کفر فقط زمان کوتاهی زیست خواهند کرد، چون وثوق و اطمینان بدین خویش ندارند.

إِلَّا يَسِيرًا ماندن و درنگ کردن اندک، یا زمان اندک می باشد.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ وَ بِهِ دَسْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَخِيهِ عَهْدِ بَسْتَنْد.

مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا مَرْدَمِ از وفا یا نقض عهد در برابر خدا مسئول هستند.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ مِنْ مَرْغٍ بِأَكْشْتَه شَدْنِ هِيْجِ كَسِ نَمِي تَوَانْدِ فِرَارِ كَنْدِ وَ هِيْجِ كَسِ از يَكِي از آن دو نجات پيدا نمی کند.

وَ إِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا أَنْكَاهِ كِه فِرَارِ كَنِيدِ جِزِ زَمَانِي كُوتَاهِ از زَنْدِگِي بَهْرِه نَمِي بَرِيدِ.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ بَغْوًا: كِيَسْتِ شَمَا رَا دَر بَرَابَرِ ارَادِه خُدا كِه بَر شَمَا بَدِي كَنْدِ يَا رَحْمَتِ، نَگِه دَارِدِ، شَمَا غَيْرِ از خُدا يَارِ وَ يَاوَرِي نِدَارِيدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۶

خداوند می داند چه کسانی از جهاد و از موافقت با رسول صلی الله علیه و آله سرباز می زنند، و لفظ قد برای تحقیق است.

وَ الْقَائِلِينَ لِأَخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا بِه جَنْگِ وَ جِهَادِ نَمِي آيِنْدِ مَگَرِ عَدِه اندکی از آنها، یا آمدن اندک، یا زمان اندک، یا جنگ اندک و مقصود از بأس جنگ است.

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ لَفْظِ أَشِحَّةٌ از شَحِّ بِأَشِينِ بِه مَعْنَايِ بَخْلِ وَ حِرْصِ اسْتِ وَ از بَابِ عِلْمِ وَ نَصْرِ وَ ضَرْبِ وَ مَعْنَايِ آن اِيْنِ اسْتِ كِه شَمَا بَر خَيْرَتَانِ بَخِيلِ هَسْتِيدِ، يَا بَخِيلِ هَايِي هَسْتِيدِ كِه بَر ضَرَرَتَانِ ثَابِتِ مِي بَاشِيدِ، يَا بَر ضَرَرَتَانِ حَرِيصِ هَسْتِيدِ.

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ وَ چُونِ بِيْمِي بَرِ آنان آيِدِ مِي بِيْنِي كِه چنان بَر تُو مِي نَگَرِنْدِ كِه، چَشْمَهَايِشان دَر سَرَهَايِشان از شَدْتِ تَرَسِ دُورِ مِي زَنْدِ.

كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ مَانْدِ كَسِي كِه از سَخْتِي مَرْگِ حَالِ بِي هُوشِ بِه او دَسْتِ دِهْدِ.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُواكُمْ بِالْسِّنَةِ جِدَادٍ سَلَقَهُ بِالْكَلامِ يَعْنِي او را بِأَسْخَنِ اذْيْتِ كَرْدِ، السَّنَه وَ زَبَانِها رَا بِه سَرِ نِيْزِه تَشْبِيْهِ كَرْدِ، بَرَايِ آنِها از بابِ اسْتِعَارَه يِ كَنِيَاهِ يِ وَ تَرَشِيْحِ اسْتِعَارَه تِيْزِي اَثْبَاتِ كَرْدِ، يَعْنِي آنِها جَمْعِ كَرْدِنْدِ بِيْنِ بَخْلِ وَ تَرَسِ وَ شَدْتِ اذْيْتِ هَنْگَامِ اَمِيْتِ. أَشِحَّةٌ عَلَيِ الْخَيْرِ حَالِ از السَّنَةِ يَا از فاعِلِ سَلَقُواكُمْ يَا مَنْصُوبِ بَرِ ذَمِّ اسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۷

أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا أَنَّهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاصْبِرْ لَهُمْ رِجْأً وَ اجْتَبِ لَهُمْ سُلَيْمَانَ مِمَّنْ قَبَلِ لَوْ كَانُوا فِيكَ يَافِيكُومَ.

فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ اَعْمَالِي رَا كِه دَر ظَاهِرِ اسْلَامِ اِنْجَامِ دَاده اِنْدِ خُداوِنْدِ آنِها رَا حَبْطِ وَ نَابُودِ مِي كَنْدِ.

وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَيِ اللَّهِ يَسِيرًا وَ اِيْنِ حَبْطِ وَ نَابُودِ كَرْدِنِ بَرِ خُداوِنْدِ آسانِ اسْتِ.

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا بِسِمْسِمِ از آنكه خُداوِنْدِ بَرِ مَسْلَمِيْنِ بَادِ وَ مَلَايِكِه رَا بِه يَارِي فِرَسْتَادِ وَ دَشْمَنِ از شَدْتِ تَرَسِ وَ هِرَاسِ شَكْسْتِ خُورْدِ، هِنُوزِ مَنَافِقِيْنِ گَمَانِ مِي كَنْنِدِ دَشْمَنِ نَرَفْتِه وَ شَكْسْتِ نَخُورْدِه اسْتِ.

وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ إِنْ كَرْدِ دَشْمَنِ بَارِ دِيْگَرِ حَمْلِه مِي كَرْدِ.

يُودُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ دُوسْتِ دَاشْتِنْدِ كَنَارِ بُودِنْدِ وَ از هَرِ كَسِ كِه از مَدِيْنِه مِي آمِدِ اَخْبَارِ جَنْگِ رَا مِي پَرَسِيدِنْدِ.

وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا وَ اِگَرِ بَارِ دُومِ بِيْنِ شَمَا بُودِنْدِ، يَا اِگَرِ دَرِ بِيْنِ شَمَا بَاقِي مِي مَانْدِنْدِ وَ بِه مَدِيْنِه دَرِ حَالِ حَاضِرِ بَرِنَمِي گَشْتِنْدِ بازِ هَمِ جِزِ اِنْدِ كِي جَنْگِ نَمِي كَرْدِنْدِ.

داستان جنگ احزاب، جمعیت شان از اعراب و یورش شان به مدینه، کشته شدن عمرو بن عبدود، شکست دشمن و ترس منافقین اصحاب رسول خدا و وحشت آفرینی آنان نسبت به سایرین در کتابهای مفصل ذکر شده هر کس که بخواهد (جهت اطلاع بیشتر)

مراجعه کند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ در رسول خدا خصلت نیکویی است، که باید به آن اقتدا و تأسی شود، یا این کلام از باب تجربه است مانند (رأیت بزید اسدا).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۸

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ لَفْظَ لِمَنْ بَدَلَ مِنْ بَدَلِ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ بِبَعْضٍ آخَرَ، یا لام برای تبیین است و مبتدای محذوف مقدر است.

وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا آن اسوه و اقتدا محقق نمی‌شود مگر برای کسی که رجا و امیدواری به خدا را با ذکر زیاد خدا همراه نماید.

و این جمله معترضه است بین حکایت حال مسلمین و احزاب، که خداوند این جمله را جهت لطف به مسلمین و کنایه از منافقین و یادآوری مؤمنین خالص آورده است.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا مؤمنین خالص وقتی احزاب و دشمنان را می‌بینند می‌گویند: این آن چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و خدا و رسولش راست گفته‌اند، جز ایمان و تسلیم بر اعتقادشان افزوده نمی‌شود و به خلاف مؤمنین غیر خالص و منافقین که آنان گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده ندادند.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ جَوَابُ سَوَالٍ مُقَدَّرٍ اسْتِ، گویا که گفته شده: چگونه حال مؤمنین خالص؟

آیا مساوی هستند؟ پس خدای تعالی فرمود: از مؤمنین مردانی هستند که: صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ أَنِجْهَ رَا كِه بَا خِدا عَهْد بَسْتَنْد بَه صِدْق وَ رَاسْتِي مَحَقَّق نَمُودَنْد یعنی هنگام بیعت با محمد صلی الله علیه و آله شروط او را اجابت نمودند، معنای آیه این است که آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۳۹

را که عهد بستند راست گفته‌اند، نه دروغ مانند منافقین، یا آنچه را که عهد بستند به راستی محقق ساختند.

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ لَفْظِ نَجْبٍ مَعْنَى زِيَادِي دَارِد كِه اَز اَن جَمَلَه اسْت: خَطْر بَزْرَكْ، اَحْتِيَاَج، قَت، خَوَاب، شَدَّت، مَدَّت، مَرَكْ، اَجَل، نَذر كِه هَمِه اَيْن مَعَانِي دَر اَيْنْجَا مَنَاسِب اسْت چُون مَقْصُود قِضَا وَ تَمَام شَدْن عَمْر اسْت.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ بَعْضِي اَز مُؤْمِنِيْن مَنْتَظَر نَجْب وَ مَرَكْ هَسْتَنْد.

وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا اَن عَهْدِي رَا كِه بَا خِدا بَسْتَنْد تَبْدِيل وَ دِگَر گُون نَكْرَدَنْد.

این آیه کنایه از (تبدیل و دگرگون کننده‌های عهد) اهل نفاق است و اخبار زیادی وارد شده که (صدر) آیه در باره‌ی حمزه و جعفر و عیبه و علی علیه السلام نازل شده است.

و در بعضی از اخبار آمده است: که آیه در باره مؤمنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است «۱».

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: مؤمن دو نوع است:

مؤمنی که عهد خدا را به راستی و صدق محقق ساخته و به شرطش وفا کرده و همین است قول خدای تعالی: رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ بَه اَيْن مُؤْمِن، تَرَسَهَاي دُنْیَا وَ اَخْرَت نَمِي رَسَد، اُو اَز كَسَانِي اسْت كِه بَرَاي دِيگَران شَفَاعَت مِي كَنْد وَ اَحْتِيَاَج بَه شَفَاعَت بَرَاي خُود نَدَارَد، مُؤْمِن هَمَانْد شاخه‌ی درخت است گاهی کج

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۰

می‌شود و گاهی راست، او از کسانی است که ترس و هراس دنیا و آخرت به او می‌رسد و برای او شفاعت می‌شود ولی او نمی‌تواند برای دیگری شفاعت کند «۱».

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی شما را در کتاب خود ذکر کرده، فرموده: رَجُلٌ صَدَقُوا ... تا آخر شما به آنچه که از ولایت ما خداوند از شما پیمان گرفته وفا کردید و شما غیر ما را به جای ما تبدیل نکردید «۲».

و از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی هر کس تو را دوست بدارد و سپس بمیرد از کسانی است که:

قضی نخبه و هر کس که تو را دوست داشته باشد و هنوز نمرده باشد از کسانی است که: یَنْتَظِرُ وِ آفْتَابِ طُلُوعِ وِ غُرُوبِ نَکُنْدَ مَکْرَ آنکه با رزق و ایمان بر او سایه‌ای افکند «۳».

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ تَعْلِيلِ صَدَقُوا وِ از غایاتی است که بر آن مترتب است. یعنی آنان صادق بودند و راست گفتند، در نتیجه صدق‌شان موجب این شد که خداوند پاداش و جزایشان داده و آنان را میزان مقیاس (سنجش) نفاق منافق قرار دهد و منافقین را به سبب نفاقشان عذاب کند.

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبه منافقین را قبول کند اگر توبه کرده و

۱، ۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۱ و الکافی ج ۲ ص ۲۴۸ ح ۲.

۳. الکافی ج ۸ ص ۳۰۶ ح ۴۷ و تفسیر برهان ج ۳ ص ۳۰۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۱

از نفاق به صدق و راستی برگردند، یا اگر توفیق توبه پیدا کنند.

و ممکن است این جمله تعلیل وعدنا الله یا صدق الله یا قول خدا:

ما زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا بِأَنَّ هَذَا فِي صُورَتِ نِزَاةٍ غَايَاتِي مِي شُودِ كِه مِتْرَتَبِ بَرِ صَدَقِ اسْتِ.

یا تعلیل قول خدا: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ یا قول خدا:

جَاءَ تَكُمْ جُنُودٌ یا تعلیل أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا یا كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا یا لَجَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ یا ابْتَلَى الْمُؤْمِنُونَ مِي بَاشِدِ.

و آنچه که فاصله بین علت و معلول واقع شده چون از متعلقات معلول است از تعلق علت به معلول و عمل در آن مانع نمی‌شود.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا تَعْلِيلِ قَوْلِ خدَاي: أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اسْتِ.

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ هَذِهِ جَمَلَةٍ اسْتِ از يَكِي از جمله‌های سابق که مناسب با آن باشد، یا عطف است بر قول خدا: قَالُوا هَذَا مَا

وَعَدَنَا اللَّهُ یا بَرِ قَالَتِ الْأَعْرَابُ یا بَرِ يَقُولُ یا بَرِ ابْتَلَى الْمُؤْمِنُونَ یا بَرِ زُلْزَلُوا یا بَرِ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ یا جَاؤُكُمْ یا جَاءَ تَكُمْ.

یعنی به یاد آورید نعمت خدا را، هنگامی را که خداوند احزاب و دشمنان را با غیظ و کینه‌ای که به مسلمانان داشتند برگردانید بدون آنکه آنها خیری ببینند.

بَغِيْظِهِمْ وِ آن به دلیل کینه‌ای بود که بر مسلمانها داشتند.

لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا أَنَانِ بَه ظَفَرِ وِ غَنِيْمَتِي نَرَسِيْدِنْدِ.

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وِ خداوند در امر جنگ برای مؤمنان کافی بود، پیروزی را خود کفایت فرمود، بدین گونه که دو ملائکه را به یاری‌شان فرستاد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۲

در اخبار زیادی آمده است: خداوند به سبب علی بن ابی طالب مؤمنین را در جنگ کفایت نمود، که مقصود همین جنگ احزاب است یا مطلق جنگها.

زیرا که با کشته شدن عمرو بن عبدود که به دست علی علیه السلام انجام گرفت کفار سست و ضعیف و مؤمنین تقویت شدند، احتیاجی به جنگ کردن برای مؤمنین باقی نماند که در جنگ کشته شوند.

از این جهت بود که وارد شده است: ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادۃ الثقلین ضربت علی علیه السلام در روز خندق برتر از عبادت ثقلین است (۱).

وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا وَ خَدَاوَنَد قَوِيًّا وَ هِيْج كَس نَمِي تَوَانَد اَز مَرَاد وَ مَقْصُود اَوْ مَمَانَعَت بَه عَمَل اَوْرَد.

عَزِيْزاً خَدَاوَنَد پِيْرُوْزْمَنْدَسْت وَ بَر هَر غَالِب پِيْرُوْز مِي شُوْد.

وَ اَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمُ اَنَّا نَكِه اَحْزَاب وَ دَشْمَنَان مَسْلَمِيْنَ رَا كَمَك كَرْدَنَد.

مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيْهِمْ خَدَاوَنَد اَنَّا نَا رَا اَز حَصَار وَ سَنَگْرَهَائِشَان فَرُوْد اَوْرَد.

و آنان بنی قریظه بودند که پیمان و عهد رسول صلی الله علیه و آله را نقض کرده و به احزاب کمک نمودند، داستان آنان و نقض عهدشان به سبب وسوسه حی ابن اخطب که از طایفه بنی نضیر بود، پایین آمدن آنان

۱. مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۳

از سنگرهایشان و کشته شدن و اسارت زنان و فرزندانشان در کتابهای مفصل ذکر شده است.

وَ قَدَفَ فِي قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ وَ تَأْسِرُوْنَ فَرِيْقًا وَ اَوْرَثَكُمْ اَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ وَ اَرْضًا لَمْ تَطُوْهَا وَ اَن زَمِيْنَ خِيْبَر اَسْت كِه خَدَاوَنَد اَن رَا بَا صِلْح فَتَح نَمُوْد بَدُوْن اَنَكِه پَاي اَسْب يَا شْتَرِي بَعْد اَز بَنِي قَرِيْظَه بَه اَنجَا بَرَسَد.

بَعْضِي كَفْتِه اَنْد: اَن زَمِيْنَ مَكَّه اَسْت، بَعْضِي كَفْتِه اَنْد: رُوْم وَ فَاْرَس اَسْت.

بَعْضِي كَفْتِه اَنْد: هَر زَمِيْنِي اَسْت كِه تَا رُوْز قِيَامَت فَتَح شُوْد وَ بَعْضِي كَفْتِه اَنْد: هَر چِيْزِي اَسْت كِه خَدَاوَنَد اَن رَا بَر رَسُوْلَش غَنِيْمَت قَرَار دَاَدَه بَا شُد بَدُوْن اَنَكِه بَا جَنَگ فَتَح شُدَه يَا اَسْب وَ اَسْب سُوَارِي اَنجَا تَاخْتَه بَا شُد (۱).

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا وَ خَدَا بَر هَمَه چِيْز تَوَانَاَسْت.

آیات ۲۸-۴۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۴۰] ص: ۴۴۳

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَ أُسِرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيْلًا (۲۸) وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيْمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا (۳۰) وَ مَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا

(۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

وَ قَرْنَ فِي بُيُوْتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِي الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوْتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا (۳۴) إِنَّ

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقَدَّرًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۴۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۵

ترجمه ص: ۴۴۵

ای پیامبر به همسرانت بگو اگر زندگانی دنیا و تجمل آنرا می‌خواهید پس بیاید تا بهر مندتان سازم و به خیر و خوشی رهایتان کنم. و اگر خداوند و پیامبر او و سرای آخرت را می‌خواهید بدانید که خداوند از برای نیکوکاران شما پاداشی عظیم آماده ساخته است. ای زنان پیامبر هر کس از شما مرتکب کار ناشایست آشکار شود، عذاب او دو چندان می‌شود و این امر بر خداوند آسان است. و هر کس از شما در برابر خداوند و پیامبرش فروتنی و تسلیم پیشه کند و کار شایسته پیش گیرد پاداش او را دو بار (دو چندان) می‌دهیم، برای او روزی ارزشمند فراهم سازیم.

ای زنان پیامبر شما همانند هیچ یک از زنان نیستید و برتر و مسئول ترید، چون رعایت تقوی کنید، پس در سخن نرمی نکنید که فرد بیمار دل به طمع خام افتد، و سخنی سنجیده بگویید.

و در خانه‌هایتان قرار و آرام گیرید و همانند زینت نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت نمایی نکنید و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی (احتمالی / شک و شبهه) را بزدايد و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه دارد.

و هر آنچه از آیات الهی و حکمت که در خانه‌های شما خوانده می‌شود در یاد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۶

گیرید، خداوند باریک بین و آگاه است.

بی گمان مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان فرمانبر و مردان و زنان درستکار و مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان فروتن، مردان و زنان صدقه بخش، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می‌کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته است.

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند آنان را در کارشان اختیار و چون و چرایی باشد و هر کس از امر خداوند و پیامبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکاری افتاده است.

و چنین بود که به کسی که هم خداوند و هم خود تو در حق او نیکی کرده بودید، گفتمی که همسرت را نزد خویش نگه دار و

طلاق مده و از خداوند پروا کن و چیزی رغا در دل خود پنهان می‌داشتی که خداوند آشکار کننده آن بود و از مردم بیم داشتی، حال آنکه خداوند سزاوارتر است به اینکه از او بیم داشته باشی، آنگاه چون زید از او حاجت خویش برآورد، او را به همسری تو برآوردیم، تا برای مؤمنان در مورد همسران پسر خواندگانشان - به ویژه آنگاه که از اینان حاجت خویش را برآورده باشند - محظوری نباشد، و امر الهی انجام یافتنی است.

بر پیامبر در آنچه خداوند برایش مقرر داشته است، محظوری نیست، این سنت الهی است که در حق پیشینیان هم معمول بوده است، و امر الهی سنجیده و بسامان است.

همانند کسانی که پیامهای الهی را می‌رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند و خداوند حسابرسی را بسنده است.

محمّد صلی الله علیه و آله هرگز پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است، خداوند به هر چیزی داناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۷

تفسیر ص: ۴۴۷

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ خطاب دیگری است مخصوص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و او پس از آن مورد ندا قرار گرفت که بعضی از زنانش حفصه یا زینب بنت جحش گفتند: اگر ما طلاق داده شویم در قوم ما همسرانی مناسب ما وجود دارد.

و سبب نزول آیه طبق آنچه که قمی گفته است این است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر برگشت و گنج آل ابی الحقیق به او رسید همسرانش گفتند: از آنچه که به تو رسیده است بما بده، رسول خدا به آنان گفت: من آنرا بین مسلمانان همانطور که خداوند امر کرده بود تقسیم کردم.

پس همسران ناراحت شدند و گفتند: شاید تو گمان می‌کنی که اگر ما طلاق داده شویم دیگر همسرانی مناسب از قوم خود پیدا نمی‌کنیم که با ما تزویج کنند؟

پس خدای تعالی این پیش آمد را برای رسولش دوست نداشت، پس خدای تعالی دستور داد از زنانش کناره گیری کند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در مشربه مادر ابراهیم بیست و نه روز از زنان کناره گیری کرد تا زنان حیض شدند و پاک شدند، سپس خدای تعالی این آیه را نازل نمود و فرمود: قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنْتُمْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَ أَسِرَّحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا برای نیکوکاران از شما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۸

خداوند اجر و پاداش بزرگی را آماده کرده است، نه بر بدکاران که با شمشیر خارج شوند.

پس ام سلمه اولین کسی بود که بلند شد و گفت: من خدا و رسولش را اختیار کردم، پس همه‌ی آنان بلند شده و با رسول خدا معانقه کردند و عین سخن ام سلمه را گفتند.

پس خدای تعالی از جهت بزرگداشت شأن رسول خدا و مخیر گذاشتن او این آیه را نازل فرمود: تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ «۱».

یا نِسَاءَ النَّبِيِّ خطاب با نبی صلی الله علیه و آله را قطع کرد و همسرانش را مخاطب قرار داد تا شأن آنان را از آن جهت که همسران نبی صلی الله علیه و آله هستند بزرگ نماید.

مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ هَر كَسٍ از شما کار زشتی مرتکب شود که زشتی آن واضح و روشن باشد، (همانند شمشیر کشیدن)

عذاب او دو برابر می‌شود.

و در اخبار به خروج با شمشیر (کشیدن) تفسیر شده است «۲» و تفسیر به شورش بر علیه علی علیه السلام شده که کنایه از کار عایشه است «۳».

يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ در آخرت عذاب او دو برابر می‌شود و گر نه در دنیا علی علیه السلام اسارت عایشه را نیکو انجام داد، چه

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۴۶.

۲. تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۴۴.

۳. بصائر الدرجات ص ۲۶۳ باب ۱۱ ح ۴. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۴۹

پس از آنکه علی علیه السلام جنگ کرد، جنگجویان عایشه را کشت و عایشه اسیر شد و فرمود: حرمت و احترام عایشه همچنان باقی است.

وَ كَانَ ذَلِكَ اَيْنَ دُوَّ بَرَابِرِ شَدْنِ.

عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدا آسان است و چون مقام مقام تهدید است قبل از آنکه دو برابر شدن پاداش نیکوکاران از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کند کلمه‌ی (یسیر) و آسان شدن را آورد، تا این توهم پیش نیاید که سخن در دو برابر شدن اجر و پاداش است.

وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ هَرَّ كَسٍ اَزْ شَمَا تَوَاضَعٍ يَاطَاعَتِ كُنْدِ.

لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلُ صَالِحًا وَعَمَلُ صَالِحٍ، يَاطَاعَتِ بَزْرِكِ كِهْ وِلَايَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِسْتِ.

نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ پاداش او را دو برابر می‌دهم.

وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا همه‌ی اینها به سبب شرافت نزدیک بودن به نبی صلی الله علیه و آله است، چون قبح و زشتی نافرمانی نزدیک به رسول و پاداش طاعتش بزرگتر است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ بَرِّگَدَاشْتِ دِيگَرِي بَرَايِ زَنَانِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِسْتِ بَهْ سَبَبِ تَكَرَّرِ نَدَاءِ وَخَطَابِ.

لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ شَمَا بَهْ خَاطِرِ زَدِيكِ بُوْدِنِ بَهْ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَرَافَتِ اَوِ مَآنَدِ دِيگَرِ زَنَانِ نِيَسْتِيْدِ.

إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اِگَرِ مِي خَوَاطِيْدِ خَصْلَتِ وَخَوِي تَقَوِي رَا پِيْشَهْ خُوْدِ سَازِيْدِ، يَاطَاعَتِ بَزْرِكِ كِهْ اَزْ هَوَايِ نَفْسِ وَرَاهِيْهِ مَخْتَلَفِ نَفْسَانِي بَرَهِيْزِيْدِ.

فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ پَسْ خَضُوْعِ دَرِ گَفْتَارِ نَدَاشْتَهْ بَاشِيْدِ، يَعْنِي

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۰

گفتارتان با مخاطب‌هایتان طوری انجام ندهید که خیال شود آنان را دوست دارید.

فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ پَسْ طَمَعِ كُنْدِ كَسِي كِهْ دَلَشْ مَرِيضِ اِسْتِ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا سَخْنِ خُوْبِ بَگُوِيْدِ كِهْ اَزْ رِيْبَهْ وَشَكِّ بَهْ دُوْرِ بَاشْدِ.

وَ قَرْنَ فِي بَيُّوتِكُنَّ لَفْظُ قَرْنٍ بَا كَسْرِهْ قَافِ خَوَاطِيْدِهْ شَدَهْ كِهْ دَرِ اَيْنِ صُوْرَتِ مَمْكِنِ اِسْتِ اَزْ وَقَارِ وَ اَزْ قَرَارِ بَاشْدِ، بَا فَتْحِهْ قَافِ خَوَاطِيْدِهْ شَدَهْ كِهْ دَرِ اَيْنِ صُوْرَتِ اَزْ قَرَارِ وَ بَهْ مَعْنَايِ قَرَارِ مِي بَاشْدِ، چَهْ لَفْظُ قَرْنَ اَزْ بَابِ عِلْمِ وَ اَزْ بَابِ ضَرْبِ اَمْدَهْ اِسْتِ.

وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى اشاره به عایشه و کار او در مورد علی علیه السلام است.

چه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که یوشع بن نون بعد از موسی سی سال زندگی کرد صفورا دختر شعیب همسر موسی بر آن شورش کرد و گفت: من به خلافت سزاوارتر از تو هستم، پس یوشع با او جنگ نمود و جنگجویان او را کشت، در اسارت او به نیکویی رفتار نمود، دختر ابی بکر بر علی علیه السلام خروج می کند در چنین و چنان با هزار نفر از امت من، پس علی علیه السلام با او جنگ می کند و جنگجویان او را می کشد و او را اسیر می کند و به نیکویی با او رفتار می کند و در همین مورد است که خدای تعالی نازل فرموده: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى یعنی صفورا دختر شعیب «۱».

۱. کمال الدین و تمام النعمه ص ۲۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۱

وَ أَفْمَنَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْنَ الزَّكَاةَ وَ أَطَعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ نَمَازَ رَا بَرِ پَای دارید، زکات بدهید، خدا و رسولش را در هر چه که امر و نهی می کنند اطاعت کنید.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً جواب سؤال مقدر است، گویا که اهل بیت سؤال کردند مقصود خداوند از امر و نهی به زنان نبی صلی الله علیه و آله و اهتمام به شأن آنها چیست؟

پس خدای تعالی در جواب فرمود: خدا به سبب اهتمام به امر زنان نبی صلی الله علیه و آله می خواهد اهل بیت او را تطهیر نماید و آنان اصحاب کسا هستند، یا آنان ائمه و شیعیان آنان می باشند.

زیرا مقصود از جمیع اوامر و نواهی که در شریعت مطهر وارد شده تطهیر اهل بیت علیهم السلام است، یعنی ائمه و شیعیان آنها، چون همه آنها مقدمه ولایت و بیعت خاص ولوی است، صاحبان ولایت ائمه و جانشینان آنها و کسانی هستند که برای گرفتن بیعت یا برای تبلیغ احکام به آنها اجازه داده اند و شیعیان آنان هستند که ولایت را قبول کردند و با بیعت خاص ولوی بیعت کردند. از طریق عامه و خاصه اخبار زیادی وارد شده که اهل بیت را به اصحاب کسا تفسیر کرده اند، که آنان علی و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام.

و از طریق خاصه وارد شده که آیه تطهیر بعد از اصحاب کسا در ائمه علیهم السلام جاری شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان (ائمه) ولایت شانست، هر کس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۲

داخل در ولایت شود در بیعت نبی صلی الله علیه و آله داخل شده است، لکن خدای تعالی در کتابش به نبی خود نازل نمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... تا آخر و آنان علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند، که رسول خدا آنها را در خانه ام سلمه زیر کسا و پوشش داخل نمود، سپس فرمود: خدایا هر نبی دارای خاندانی گران سنگ است و اینان اهل بیت و گرانمایگان من هستند، پس ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی ولی اهل و ثقل من اینان هستند «۱».

و در آخر حدیث فرمود: رجس عبارت از شک است و به خدا سوگند ما، در باره‌ی پروردگارمان هرگز شک نمی کنیم «۲».

و برای اشاره به اینکه مقصود اهل بیت علیهم السلام است فرمود: عنکم و نفرمود: عنک و برای اهتمام به شأن اهل بیت و اینکه منظور از تأدیب زنان نبی صلی الله علیه و آله تطهیر اهل بیت علیهم السلام است این جمله را (آیه تطهیر) بین احکام زنان نبی صلی الله علیه و آله به صورت معترضه آورد.

وَ اذْکُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ بِهِ ياد آورید آنچه را که در خانه هایتان از آیات خدا خوانده می شود.

وَالْحَكْمَةُ تَأْتِي فِي كَارِهَاتِنَا حَكِيمًا بِشَيْءٍ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا خداوند در صنعتش لطیف و آگاه است.

ممکن است مقصود از لطف دقت در علم و عمل باشد، جمله جواب سؤال مقدر و تعلیل قول خدا: اذْكَرْنَ مَا يُتْلَى.

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۳.

۲. بصائر الدرجات ص ۲۲۶ باب ۱۱ ح ۱۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۳

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ این جمله تعلیل ما قبلش از قول خدا: وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ ... تا آخر آیات است.

مقصود از مسلمین در صورت و ظاهر کسی است که با دست محمد صلی الله علیه و آله یا جانشینانش بیعت کند به صورت بیعت عام نبوی با اقرار زبانی در پذیرش دعوت ظاهری و انقیاد در تحت احکام شریعت، اما در حقیقت و واقع مسلمان کسی است که باطنا تسلیم احکام شریعت باشد، به نحوی که خلاف آن احکام از او پدید نیاید و ممکن نباشد.

و به همین معنا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده: مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در سلامت و امان باشند «۱».

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مؤمن در صورت و ظاهر کسی است که به دست محمد صلی الله علیه و آله یا جانشینان او به واسطه قبول دعوت باطنی و تسلیم در مقابل احکام طریقت و قبول احکام قلب، بیعت خاص ولوی نماید.

و در حقیقت و واقع مؤمن کسی است که متخلق به اخلاق نیکو بوده، از رذایل پاک، در قومش امین، مهربان، کریم و پسندیده، با حیا بوده، دیگر خصلتهای خوب را هم داشته باشد.

در همین معنا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده: مؤمن کسی است که همسایه‌اش از او در امان باشد و ایمان به من نیاورده کسی که شب

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۹ و مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۴

سیر بخوابد در حالی که همسایه‌اش گرسنه باشد «۱».

و نیز وارد شده: مؤمن کسی است که مؤمنین در اموال و انفس خود به او اعتماد و اطمینان کنند و او را امین خود بدانند «۲».

در اول سوره بقره تفصیل اسلام و ایمان گذشت، گفتیم که ایمان به سبب کیفیتی داخل در قلب می‌شود، که با آن کیفیت نسبت پدری و فرزندگی بین مؤمن و کسی که با دست او بیعت کرده است واقع می‌شود و بین بیعت کنندگان به اسلام، برادری واقع می‌شود که طبق آن ازدواجها و ارثها و حفظ خون حاصل می‌شود.

به همین معنا خدای تعالی اشاره کرده آنجا که فرموده است: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.

وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ تواضع کننده‌ها، یا بیادارندگان نماز، یا اطاعت کنندگان مرد و زن.

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ آنان که در اقوال و افعال و احوال و اخلاقشان از اعوجاج و کجی خارج شده‌اند.

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ کسانی که بر مصیبتها (طاعتها) صبر می‌کنند یا نسبت به معاصی و گناهان خویششاندار و صبور هستند.

وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ تحقیق معنای خشوع و فرق

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۹ و مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۸

۲. المحاسن ص ۲۸۵ ح ۴۳۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۵

بین خشوع، خضوع و تواضع در سوره بقره در ضمن قول خدای تعالی: **وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** گذشت.

وَالْمُتَّصِعِينَ وَالْمُتَّصِعَاتِ صدقه دهندگان که از کالاهای دنیوی و قوای بدنی و حشمت و جاه و هر چیزی که انسان به خودش نسبت می‌دهد و از انانیت خودشان صدقه می‌دهند.

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ از وجودی که به آنها منسوب است روزه گرفته و امساک می‌کنند، یعنی وقتی که حشرشان به سوی رحمان آغاز می‌شود، تقویت وجود آنها به آخر می‌رسد.

وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ بعد از حشر آنها به سوی اسم رحمان فروج خویش را حفظ می‌کنند، بدین گونه که به کثرت‌ها باز می‌گردند و عورتها را ملا-حظه می‌کنند در حالی که حین بازگشت به سوی حق تعالی دارای آن عورتها بودند اما از آنها غفلت داشتند.

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا روایت شده وقتی اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت بر زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و گفت: آیا در بین ما چیزی از قرآن هست؟ گفتند: نه.

پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله زنان در زیان و نومیدی‌اند، حضرت فرمود: چرا و به چه علت این چنین هستند؟ اسماء گفت: چون هیچ خیر و خوبی را ذکر نمی‌کنند همانطور

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۶

که مردان ذکر می‌کنند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود «۱».

بدان که آیه اشاره به جمیع مراتب سلوک بعد از ایمان خاص است که با بیعت ولوی و دخول ایمان در قلب حاصل می‌شود، چه اسلام موجب تبه، بیداری و سبب هدایت به ایمان است، باید اسلام برای انسان حاصل شود تا ایمان حاصل گردد، ایمانی که با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود و خود آن بیعت سبب توجه به سوی خداست و بعد از توجه به سوی خدا سلوک به طریق یا سلوک الی الله محقق می‌شود.

نخستین چیزی که برای سالک بعد از ایمان حاصل می‌شود عبارت از محبت برای خدا و احساس عظمت او و عظمت مظاهر او و احساس هیبت از او است.

و از این احساس تواضع دست می‌دهد و آن حالتی است که از امتزاج هیبت و محبت با غلبه محبت حاصل می‌گردد و با غالب شدن محبت تصدق و طرح کردن هر چه را که از خدمت محبوب مانع می‌شود حاصل می‌گردد با این طرح انداختن مانع روزه که انتهای تقواست حاصل می‌شود.

تقوا منتهی بر بقای بعد از فنا، مراعات حقوق کثرتها از قبیل منع، اعطاء، بذل و حفظ می‌شود، با مراعات کثرتها و حقوق آنها ذکر کثیر حاصل می‌شود، چه ذکر کثیر آن است که به سبب تذکر امر و نهی الهی هنگام هر فعل پدید آید و این محقق نمی‌شود مگر بعد از

۱. مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۷

بازگشت به کثرات بالله، که آن آخر و پایان سفرهایی است که سالکین می‌پیمایند. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ عَظْفٌ بِرِ مَقْدَرِي است که از جمله سابق استفاده می‌شود. گویا گفته است: هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد آن مغفرت عظیم و اجر و پاداش بزرگ را بخوانند و بر این جمله عطف است: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه یعنی این کار برای مرد و زن مؤمن صحیح و جایز نیست. إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا آنگاه که خدا حکم نماید، یا مطلبی را حتمی و لازم کند یا بیان نماید. أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ لَفْظٌ خَيْرُهُ اسم اختیار است و در مختار نیز استعمال می‌شود. مِنْ أَمْرِهِمْ چون خدا و رسول به آنان سزاوارتر، به امرشان بیناتر و به آنان مهربانتر است. این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش را برای زید، بنده خودش خواستگاری نمود، زینب و برادرش غضبناک و ناراحت شدند و زینب گفت: آیا دختر عمه‌ات را به بنده‌ات تزویج می‌کنی؟! «۱» ولی وقتی آیه نازل شد زینب راضی شد و کار خودش را به

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۴۶، تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۰، تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۴ و تفسیر البرهان ج ۳ ص ۳۲۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۸

دست رسول خدا صلی الله علیه و آله سپرد.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره امّ کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط نازل شده که او خودش را به رسول خدا بخشیده بود.

و رسول خدا او را پذیرفته بود ولی به زید بن حارثه تزویج نمود، پس دختر عقبه و برادرش غضبناک شدند و گفتند: ما رسول خدا را خواستیم و او به بنده‌اش تزویج نمود، سپس این آیه نازل شد.

در سوره قصص گذشت که نزول آیه اگر در هر چیزی غیر از خلافت باشد منظور از آن خلافت است، یعنی کسی حق ندارد امام را از پیش خودش انتخاب کند و او را بر انتخاب خدا و رسولش ترجیح دهد.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَهُر كَسٌ دَرِ اِمَامَتِ كِه خدَا و رسول برای آنها اختیار کرده است نافرمانی و عصیان بکند به گمراهی آشکار دچار شده است.

فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا وَإِذْ تَقُولُ عَظْفٌ بِرِ مَقْدَرِ عَامٍّ يَا خَاصٍّ است، تقدیر چنین است: ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یكون لهم الخیره من امرهم یعنی وقتی خدا و رسول او حکمی بکنند مؤمنین حق انتخاب و اختیار ندارند در هر وقت، یا در وقت نصب علی علیه السلام به خلافت.

لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِه یَا دَاوْرِ وَتِي رَا كِه مِي كُوِي بِه كِسي كِه خدَاوند به او نعمت اسلام و توفیق اطاعت و خدمت به تو را داده است.

وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَتُو بَرِ اُو نَعْمَتِ دَادِي بَدِينِ كُوْنِه كِه اُو رَا آزَاد كَرْدِي وَ هَمْسَرِ بَرَايِ اُو كَرَفْتِي وَ اَنچِه رَا كِه به اُو احتیاج داشت به او دادی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۵۹

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ به زید گفتی همسرت را نگهدار و از خدا بترس.

با اینکه تو می‌دانستی که اختیار خدا و اختیار تو این است که زینب همسر تو گردد.

وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَمَخْفِي مِي كِنِي دَرِ نَفْسِ خُوِيْشِ اَنچِه رَا كِه خدَاوند اَنرَا آشكار مِي كِنْد. مقصود نکاح زینب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن اختیار خدا و او است.

و تَخَشَى النَّاسَ و از مردم و ملامت‌شان می‌ترسی و از آن می‌ترسی که بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزوی زن دیگران را می‌کند.

وَاللَّهِ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و خداوند سزاوارترست از اینکه از او بترسی اگر این مطلب چیزی باشد که شایسته ترس باشد.

از امام سجّاد علیه السّلام روایت شده: آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نفسش مخفی کرده بود این بود که خداوند او را آگاه کرده بود که زینب از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، وقتی زید آمد و به او گفت: من می‌خواهم زینب را طلاق دهم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسرت را نگهدار، پس خدای تعالی به رسولش می‌فرماید: چرا گفתי همسرت را نگهدار؟! من تو را آگاه کرده بودم که زینب از همسران تو خواهد شد «۱».

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا وَوَقْتِي زَيْدٍ احتیاجش را از زینب برآورده ساخت و او را طلاق داد و عده‌اش تمام شد.

۱. مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۶۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۰

زَوَّجْنَاكُمَا او را به تو تزویج کردیم و در قرائت اهل بیت علیهم السّلام زَوَّجْتُكُمَا آمده است که بر تعظیم نبی صلی الله علیه و آله بهتر دلالت می‌کند زیرا دلالت می‌کند که خداوند تزویج را خودش مباشرتاً انجام داده است، نه به واسطه سفیران و جانشینانش.

لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ بَرِئَ صَلى الله علیه و آله حرجی نیست در آنچه که خداوند آن را مقدر حتمی نموده است، زیرا خدای تعالی مقدر و حتمی نموده است که زینب از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

به امام باقر علیه السّلام نسبت داده شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را به زید تزویج نمود، پس مقداری نزد زید مکث و درنگ نمود، سپس زینب و زید در باره چیزی مشاجره و بحث نمودند و داوری به رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، پس رسول خدا به زینب که نگاه کرد او را پسندید و خوشش آمد.

زید گفت: ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی که من او را طلاق دهم که او متکبر است و با زبانش مرا اذیت می‌کند؟

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا بترس و همسرت را نگهدار و به او نیکی کن.

سپس زید او را طلاق داد و عده‌اش که تمام شد خداوند نکاح او را بر رسولش نازل نمود «۱».

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۱ و تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۱

از امام رضا علیه السّلام در حدیثی آمده است: خدای تعالی نامهای همسران رسول را در دار دنیا به رسولش معرفی نمود و همچنین نامهای همسرانش را در آخرت، نیز خدای تعالی آنان را مادران مؤمنین خواند و در بین نامهای زنان دنیا یکی به نام زینب بنت جحش بود که در آنروز همسر زید بن حارث بود.

پس رسول خدا اسم زینب را در دلش نگهداشت و آنرا آشکار نکرد تا کسی از منافقین نگوید که رسول خدا زنی را که در خانه مرد دیگری است یکی از همسرانش و از مادران مؤمنین می‌شمارد و از قول منافقین ترسید، خدای تعالی در این باره فرمود: تو از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارترست که از او بترسی، یعنی تو در دلت از خدا بترسی سزاوارترست.

و خدای تعالی تزویج احدی از خلقش را به عهده نگرفته است، جز تزویج حوا به آدم علیه السّلام و زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود:

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا وَ تَزْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «۱».

از امام صادق علیه السَّلَام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کاری قصد خانه زید بن حارثه را نمود دید که زن زید خودش را می‌شوید به او فرمود: سبحان الله الذی خلقک یعنی منزّه است خدایی که تو را آفرید، مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گفتار تنزیه خدای تعالی از قول کسانی بود که گمان می‌کردند ملائکه دختران خدا هستند ...

۱. عیون اخبار الرضا علیه السَّلَام ج ۱ ص ۱۵۵ باب ۱۴ ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۲

امام رضا علیه السَّلَام در ادامه حدیث فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: منزّه است خدایی که تو را آفریده، از اینکه تو را به فرزندی بگیرد که احتیاج به این تطهیر و شستشو داشته باشد.

وقتی زید به خانه‌اش برگشت همسرش آمدن رسول صلی الله علیه و آله و سخن او را به همسرش خبر داد، ولی زید نفهمید که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بوده و گمان کرد که پیغمبر از زیبایی زینب خوشش آمده.

پس زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا رسول الله همسر من بد اخلاق است و می‌خواهم طلاقش بدهم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسرت را نگهدار و از خدا بترس، خدای تعالی عدد همسران او را معرفی کرده بود و زینب را یکی از آنان شمرده بود، ولی این مطلب را در دلش مخفی نگه داشته بود و به زید چیزی آشکار نکرده بود و می‌ترسید که مردم بگویند: محمّد به بنده‌اش می‌گوید زن تو به زودی همسر من خواهد شد، به رسول خدا این مطلب را عیب بگیرند که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

سپس زید بن حارثه زینب را طلاق داد و عده گرفت و خدای تعالی او را به رسولش تزویج نمود و در این مورد آیه‌ای نازل نمود، فرمود: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا ... تا آخر سپس خدای تعالی می‌دانست که منافقین با این تزویج رسول خدا را سرزنش خواهند کرد و به او عیب خواهند گرفت که این آیه را نازل نمود: مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرْجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ «۱».

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۲ عیون اخبار الرضا علیه السَّلَام ج ۱ ص ۱۶۱-۱۶۲ باب ۱۵ ح ۱ و تفسیر البرهان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۳

سُنَّةُ اللَّهِ تَزْوِيجِ هَمْسَرَانِ پسر خوانده‌ها یا رفع حرج در آنچه که برای انبیا مقدر نموده و سنتی را که مباح کرده است قبلاً هم در بین انبیای پیشین بوده است.

و مقصود از: فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ انبِیَا و پیامبران پیشین است به قرینه‌ی الَّذِينَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ چه تبلیغ رسالت کار انبیاست. وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا امر خدا قبلاً در الواح مقدر و حتمی شده به نحوی که قابل تخلف نیست، پس چرا باید منافقین در کاری تو را سرزنش کنند که حتمی شده و تخلف پذیر نیست.

الَّذِينَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ این جمله صفت یا بدل از الَّذِينَ خَلَوْا است، یا خبر مبتدای محذوف، یا مفعول فعل محذوف است.

و یَخْشَوْنَهُ و لَا یَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا پس باید جز از خدا ترسید.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ بیان این جمله در اول سوره در تفسیر قول خدا: وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ گذشت.

و چون از نفی پدر بودن رسول خدا نسبت به مردان این توهم پیش آمد که نسبت بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت او منتفی است خدای تعالی مطلب را استدراک نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر جسمانی مردان شما نیست، لیکن از آن جهت که امت مؤمن می‌باشند و مردان و زنانی روحانی هستند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر آنان می‌باشد.

ج ۳ ص ۳۲۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۴

پس قول خدای تعالی:

وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بِهِ مَنْزِلَهُ أَنْ هُوَ الَّذِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پدر روحانی مردان است. وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ این کلمه جهت ترقی از پدر امت بودن است، گویا که گفته است: بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر همه مرسلین و اتمهای آنان می‌باشد، چون او خاتم انبیاست و خاتم باید محیط بر همه و منسوب به همه باشد، مثل نسبت پدر به اولاد. و لفظ خاتم با کسره و فتحه تاء خوانده شده.

وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و خداوند به هر چیزی داناست، نه شما، او است که نسبت جسمانی و روحانی بین اشیا را می‌داند و مقدار هر یک و حکم هر یک بر حسب خودش و قدرش می‌داند، نه شما.

پس در حکمی که خداوند می‌کند چون و چرا نیاورید و نگویید چرا چنین شد و اگر چنین نمی‌شد چنان می‌شد، که این سخن جاهلانه رد از جاهل بر عالم است، تأمل از جانب جاهل در حکم عالم است.

آیات ۴۸-۴۱

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۴۸] ص: ۴۶۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵)

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۵

ترجمه ص: ۴۶۵

ای مؤمنان خدا را بسیار یاد کنید.

و او را در بامداد و شامگاه نیایش کنید.

او کسی است که خود و فرشتگانش به شما درود می‌فرستند، تا سر انجام شما را از تاریکیها به سوی روشنایی برآورد و او با مؤمنان، مهربان است.

درود آنان در روزی که به لقای او نایل شوند سلام است و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است.

ای پیامبر ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستادیم.

و نیز دعوت‌گر به سوی خداوند به اذن او، همچون چراغی تابان.

و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب خداوند بخشش و بخشایش بزرگی در پیش است.

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را بدون مقابله و تلافی بگذار و بر خداوند توکل کن و خداوند کار سازی را بسنده است.

تفسیر ص: ۴۶۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا در سوره بقره بیان ذکر و مراتب و انواع آن گذشت. از امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ چیز وجود ندارد مگر آنکه حدی داشته باشد که به آن منتهی شود جز ذکر که حدی ندارد که به آن منتهی گردد، چه خدای تعالی به اندک از آن راضی نشده و حدی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۶

هم برای آن قرار نداده، سپس این آیه را تلاوت فرمود «۱». و از امام صادق علیه السلام است: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام از ذکر کثیر است که خداوند تعالی فرموده: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا «۲».

در خبر دیگری است: کسی که خدا را در سرّ و نهان ذکر گوید ذکر خدا را زیاد کرده است «۳». وَ سَبَّحُوهُ خُدا را با قول و فعل تسبیح و تنزیه کرده‌اند.

بُكْرَةً وَ أَصَبًا اشاره به استغراق اوقات است، یا مقصود تسبیح در این دو وقت است از باب اینکه آن دو وقت شرافت دارند، ذکر تسبیح بعد از ذکر تخصیص بعد از تعمیم است، یا تقیید بعد از اطلاق است اگر مقصود از ذکر ذکر لفظی یا نفسی و مقصود از تسبیح نیز تسبیح قولی یا نفسی باشد، نه تنزیه فعلی و فرق بین تسبیح و تقدیس در سوره بقره در قول خدا: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ گذشت.

و در ضمن مطالب گذشته گفتیم که مقصود از تسبیح ربّ و تسبیح اسم ربّ و تسبیح الله تنزیه لطیف انسانی است که به وجهی اسم ربّ، به وجهی ربّ، به وجهی مظهر الله و به وجهی اله است از حدود و نقایص آن لطیفه است، همه‌ی اعمال و اقوال شرعی مقدمه‌ی این تنزیه است، چنانچه همه‌ی ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها و سایر اعمال قلبی خود این تنزیه است.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۴ و الکافی ج ۲ ص ۴۹۸ ح ۱. [.....]

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۴، الکافی ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۴ و تفسیر البرهان ج ۳ ص ۳۲۷.

۳. الکافی ج ۲ ص ۵۰۱ ح ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۷

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ بر شما رحم می‌کند، یا رحمت را بر شما نازل می‌کند.

وَ مَلَائِكَتُهُ ملائکه‌ی خدا بر شما استغفار می‌کنند، که صلاه از بندگان دعا و از خدا رحمت و از ملائکه استغفار است و این جمله در موضع تعلیل امر به ذکر کثیر است.

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ تا شما را از تاریکی‌های نقایص ماده و حدود طبع و هواهای نفس و رذیلت‌های آن خارج کند.

إِلَى النُّورِ و به نور ایمان و طاعت و اخلاق نیکو و نور عالم اطلاق رهنمون گردد.

وَ كَانَ بِالمؤمنين رَحِيمًا و خدا بر مؤمنان مهربان است. زیرا فعلیت اخیر آنها عبارت است از صورت نازل‌های از ولیّ امرشان که رحمت از جانب خدا و جذب کننده رحمت دیگری از سوی اوست، چنانچه آن فعلیت اخیر به وجهی ولیّ امر آنهاست.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که حساب و حسابگران خدا را ملاقات می‌کنند، یا مظاهر خدا و امامان‌شان را ملاقات می‌کنند تحیت

مؤمنین سلام است.

زیرا مؤمن بعد از طّی برزخ‌ها امامش را ملاقات می‌کند اعمّ از آنکه طّی برزخ‌ها با اختیار و با سلوک باشد تا آنجا که در دنیا نزد امامشان حاضر شوند، یا طّی برزخ به اضطرار و رسیدن به اعراف و حضور آنها نزد امامشان در آخرت باشد.

سَلَامٌ سَالِمٌ وَ سَلَامَةٌ، چون مؤمن بعد از حضور نزد امامش از جمیع آفات و نقایص سالم می‌شود و اضافه کردن لفظ (تحیة) به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۸

ضمیر از قبیل اضافه مصدر به فاعل یا مفعول است، یعنی تحیت بعد از مؤمنین به بعضی دیگر، یا تحیت خدا و ملایکه‌اش به مؤمنین. و جمله حالیه یا مستأنفیه معترضه، جواب سؤال مقدر است.

وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا پاداشی که نه در آن منت است و نه نقص.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا تو را ارسال نمودیم تا متحمل شهادت باشی نسبت به کسانی که به سوی آنان و بر آنان فرستاده شدی، یا تو را فرستادیم تا به نفع یا علیه‌شان شهادت بدهی، یا در اعمالشان حاضر باشی.

و مَبَشِّرًا وَ بَشَارَتٍ دهنده مؤمنان و نَذِيرًا وَ نَذِيرًا و بیم دهنده‌ی کافران وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ وَ دَعْوَتٍ کننده همه مردم به سوی خدا، باشی یا ذَنِبَهُ دَعْوَتِ خدای را مقید به قول خدا: باذن نمود تا اشعار به این باشد که دعوت اگر با اذن و اجازه از جانب خدا نباشد گمراهی و گمراه کردن است.

وَ سِرَاجًا مُنِيرًا و چراغ فروزان باشی که از تو نور گرفته شود و چشمها از تو روشن گردد.

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ این جمله عطف بر محذوف است، که تقدیر آن چنین است: پس کافران را بیم ده و همه مردم را به سوی خدا فرا خوان و مؤمنین را بشارت ده.

بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا اکتفا به ذکر معطوف کرد تا اشعار به این باشد که مقصود بالذات بشارت دادن به مؤمنین است.

وَ لَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ از کافرین و منافقین در آنچه که در حق فقرای مؤمنین، یا در ترک تعرض نسبت به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۶۹

بت‌هایشان، یا در حق علی علیه السلام و خلافتش می‌خواهند، اطاعت نکن.

وَ دَعَّ أَذَاهُمْ این کلمه اسم مصدر ایذاء و مضاف به فاعل یا مضاف به مفعول است. یعنی، از آزارشان در گذر.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا در همه کارهایت به خدا توکل کن، که خدا تنها تو را بس باشد که کارها بدو واگذاری.

آیات ۵۵-۴۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۵] ص: ۴۶۹

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا (۴۹) یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَعْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لَكَيْلًا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰) تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مِنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱) لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ

مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا (۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَاءُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَىٰ النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۰

ترجمه ص: ۴۷۰

ای مؤمنان چون با زنان مؤمن ازدواج کردید سپس پیش از آنکه با آنان هم آغوشی کنید، طلاقشان دادید برای شما به عهده آنان عده‌ای را که حسابش را نگه دارید نیست پس آنان را (به نیمه مهر، یا هدیه‌ای) برخوردار سازید و به خیر و خوشی رهایشان کنید. ای پیامبر، ما همسرانت را یعنی آنانی را که مهرشان را داده‌ای بر تو حلال داشته‌ایم، آنانی را که خداوند از طریق فیء و غنیمت به تو بخشیده است، ملک یمین تو هستند و همچنین دختران عمویت و دختران عمه‌ات و دختران دایه‌ات و دختران خاله‌ات که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۱

همراه با تو هجرت کرده‌اند، نیز زن مؤمنی را که خویشان را به پیامبر ببخشد به شرط آنکه پیامبر بخواهد او را به همسری خود در آورد که این خاص تو و نه سایر مؤمنان است، خود به خوبی می‌دانیم که برای ایشان در مورد همسرانشان و ملک یمین‌هایشان چه چیزهایی مقرر داشته‌ایم، تا در نهایت برای تو محظوری نباشد و خداوند آمرزگار مهربان است.

هر کدام از آنان (همسرانت) را که می‌خواهی از خود دور بدار و هر کدام را که می‌خواهی نزدیک بدار و نیز اگر هر یک از آنانی که از ایشان کناره گرفته‌ای جویا شوی در همه حال، هیچ گناهی بر تو نیست این نزدیکتر است به آنکه دل و دیدگانش روشن شود و اندوهگین نشوند و همگی‌شان به آنچه به آنان بخشیده‌ای خشنود شوند و خداوند ما فی الضمیرتان را می‌داند و خداوند دانای بردبار است.

پس از آن دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست و نشاید که همسرانی را جانشین آنان سازی و گرچه زیبایی آنان تو را خوش آید مگر آنچه ملک یمینت باشد و خداوند ناظر و نگاهبان همه چیز است.

ای مؤمنان وارد حجره‌های پیامبر نشوید مگر آنکه به شما برای صرف طعامی اجازه داده شود، بی آنکه (بی تابانه) منتظر آماده شدنش باشید ولی چون دعوت شدید، وارد شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و سرگرم سخن‌گویی نشوید، چرا که این کارتان پیامبر را رنج می‌دهد و او از شما شرم می‌کند که حقیقت را بگوید ولی خداوند از گفتن حق شرم نمی‌کند و نیز هنگامی که از همسران او چیزی (کالایی) خواستید از پشت حجاب و حایلی آنرا از ایشان بخواهید، که این کارتان برای دل‌های شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است و شما را نرسد که پیامبر خدا را آزار برسانید و نیز نرسد که هرگز پس از او با همسرانش ازدواج کند بیگمان این کار از نظر خداوند سهمگین است.

اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهانش بدارید، بدانید که خداوند به هر چیزی داناست.

ولی بر آنان در مورد فرو گذاشتن حجاب در مورد پدرانشان،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۲

پسرانشان و برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرشان و نیز زنان هم نشینشان و ملک یمین‌هایشان گناهی نیست و از خداوند

است و تاء برای مبالغه و حال از محذوف است.

یعنی: حکمنا هذا الحكم خالصة یا قلنا هذا الحكم خالصة یا لفظ تا برای تأیید است و تقدیر چنین است: ذکرنا هذه الهبة الخالصة لك و غیر از آنچه که ذکر شد از وجوه اعراب جدا ضعیف است.

مِنْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ ظرف حال از ضمیر مجرور در لك است.

از امام باقر علیه السلام آمده است: زنی از انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل حفصه رسید، که آرایش کرده و لباس پوشیده و شانه زده بود، عرض کرد: یا رسول الله زن به خواستگاری مرد نمی‌رود، ولی من زنی هستم بیوه که مدت زمانی است شوهر و فرزند ندارم، آیا تو احتیاجی به من نداری؟

اگر تو قبول کنی من خودم را به تو هبه می‌کنم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای خیر در حق او نمود، سپس فرمود: ای خواهر انصار خدا به شما جزای خیر بدهد که مردان شما به من کمک کردند و زنان شما به من رغبت نشان دادند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۵

پس حفصه به آن زن گفت: چقدر حیای تو اندک است؟! چقدر با جرأت، بی پروا و شهوت پرست هستی؟! پس رسول خدا به حفصه فرمود: بس کن ای حفصه این زن از تو بهترست، او به رسول خدا مایل شده است و تو او را سرزنش می‌کنی و عیب می‌گیری؟! سپس رسول خدا به آن زن رو کرد و فرمود: برو، خدا تو را رحمت کند، خداوند به خاطر میل و رغبتی که به من داشتی و موجب محبت و خوشحالی من شدی بهشت را بر تو واجب گردانید و به زودی خبر این مطلب را به تو خواهم داد انشاء الله.

پس خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود: وَامْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ... تا آخر آیه.

امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی حلال کرد که زن، خودش را به رسول خدا هبه کند و این برای غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال نیست «۱».

و ذکر شده است که این حکم از خصایص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و غیر از او کسی حق ندارد زنی را بدون مهر با هبه کردن خودش به نکاح درآورد.

بعضی گفته‌اند: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی نبود که خودش را برای او هبه کرده باشد.

و برخی گفته‌اند: نزد رسول خدا میمونه دختر حارث بود که خودش را هبه کرده بود.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۶، الکافی ج ۵ ص ۵۶۸ ح ۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۶

و برخی او را زینب دختر حزیمه دانسته‌اند که کنیه او امّ المساکین بود.

و بعضی گفته‌اند: او زنی از بنی اسد بود که به او امّ شریک گفته می‌شد و بعضی گفته‌اند: خوله دختر حکیم بود.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا پانزده زن داشت و به سیزده نفر آنها دخول نمود، دو نفر از آنان را رها کرد و اما آن دو نفر که به آنان دخول نکرد عبارت بودند از عمره و شنباء.

و اما آن سیزده نفر که دخول در آنها کرد پس نخستین آنان خدیجه بنت خویلد، سپس سوده دختر زمعه، سپس امّ سلمه که نام او هند دختر ابی امیه است، سپس امّ عبد الله عایشه که دختر ابی بکر است، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر حزیمه بن الحارث امّ المساکین، سپس زینب دختر جحش، سپس امّ حبیبه رمله دختر ابی سفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویریّه دختر حارث، سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را برای نبی صلی الله علیه و آله هبه کرده بود

خوله دختر حکیم سلمی، رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای دو کنیز بود که آن دو را با همسرانش تقسیم می‌کرد به نامهای ماریه ی قبطیه، ریحانه ی خندقیه.

آن نه نفر که رسول خدا آنها را رها کرد عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابو سفیان، صفیه، جویریّه، سوده.

و افضل زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله خدیجه دختر خویلد، سپس ام سلمه،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۷

سپس میمونه بود. (۱)

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ مَا بَا عِلْمٍ وَ آگَاهی واجب کردیم آنچه را که در حق همسران رسول صلی الله علیه و آله و همسران دیگر واجب نمودیم، از قبیل عدد و تقسیم.

وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَ همچنین در حق کنیزانی که مالک شدند، مقصود کنیزان است.

یعنی ما با علم و آگاهی به حق کنیزان و حق صاحبان آنها احکام همسران و کنیزان را بر آنان فرض نمودیم، مانند توسعه بر کنیزان در معیشت و عدم تضییق بر آنها در خدمت و اکتفا کردن بر کنیز در صورتی که توانایی زن آزاد را نداشته باشند.

و اکتفا بر یک زن آزاد اگر از بی عدالتی خود بترسند.

و این جمله معترضه و جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده:

چرا برای رسول صلی الله علیه و آله بیش از چهار زن حلال شده و برای امتش حلال نشده است؟ بلکه اگر از بی عدالتی بترسند بیش از یک زن حلال نشده است؟

خدای تعالی در جواب فرمود: سبب این احکام را در رسول و در امت دانستیم و از روی علم و آگاهی آنها را وضع نمودیم و این حکم در نبی و امت بدون سبب و استحقاق نیست و کسانی که بر اسباب جاهل اند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنچه که خداوند برای او فرض نموده سرزنش می‌کنند.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۷، الخصال ص ۴۱۹ باب التَّسَعَةُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۸

لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ اِنْ جَمَلَه مَتَعَلَّقٌ بِه اِحْلٌ يَا بِه خَالِصَةٌ لَكَ يَا بِه عَامِلَةٌ اِمْرَاةٌ مُؤْمِنَةٌ، یعنی از تقييد خارج شدي و مطلق گشتی، نباید دیگر در آنچه که می‌خواهی حرجی بر تو باشد.

وَ كَانَ اللهُ غَفُورًا سِيسِ خَدَاوَنَد اَنچَه رَا كَه از تَعَدَّد ازواج بَرای تو پيش مِي آيد مانند كدورت قلب به سبب كثرت‌ها و تَعَدَّد همسران مِي بَخشد، يَا كَسِي رَا كَه تو رَا از جهت جهل به عِلَّت، در مورد تَعَدَّد همسران ملامت و سرزنش مِي كند مِي بَخشد.

رَحِيمًا خَدَاوَنَد به تو رحم مِي كند، پس حفظ مِي كند تو رَا از چیزی كَه در دنيا بَرای تو زشت است، مانند تَعَدَّد ازواج.

يَا در آخرت به تو رحم مِي كند و در مقامات تو توسعه مِي دهد، يَا خَدَاوَنَد به امت رحم مِي كند و آنها رَا از چیزی كَه در ملامت تو از ايمان خارج مِي سازد حفظ مِي كند، يَا در آخرت به آنها رحم مِي كند.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوِي اِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ سبب نزول اين آيه در تفسير قول خدای تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... تا آخر آيه گذشت.

و معنای آیه این است که با هر یک از همسران را که می‌خواهی هم بستر شوی و مقدم بداری مقدم بدار، ملاحظه تقسیم لازم نیست.

بنابر این نوعی توسعه‌ی در قسمت و تقسیم بین همسرانش می‌باشد.

یا معنای آیه این است: از هر یک از همسران که می‌خواهی کناره‌گیری کن بدون طلاق و بیست و نه روز بعد از کناره‌گیری اگر خواستی به سوی تو باز می‌گردد.

یا هر کدام را می‌خواهی طلاق بده و هر کدام را می‌خواهی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۷۹

امساک کن و نگهدار یا هر یک از زنان اَمّت را می‌خواهی نکاح کن و می‌خواهی ترک نکاح کن.

به هر تقدیر جمله جواب سؤال مقدر و توسعه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به همسرانش و نکاح او است.

و در باره‌ی مخیر گذاشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله همسرانش را بین اختیار دنیا و اختیار خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و در صورت اختیار دنیا همین اختیار طلاق آنان بوده یا بعد از این اختیار احتیاج به طلاق داشتند؟

و همچنین در مورد کناره‌گیری رسول خدا صلی الله علیه و آله از همسرانش.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که سؤال شد از مردی که زنش را مخیر گذاشته پس او خودش را اختیار کرده آیا این زن جدا می‌شود و همین طلاق است؟

فرمود: نه، این چیزی بود که مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به این مطلب امر شد و انجام داد، اگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان را اختیار می‌کردند آنان را طلاق می‌داد و این است معنای قول خدا:

قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
باکی بر تو نیست و احتیاج به عقد جدید ندارد.

ذَلِكَ این تخییر و توسعه بر تو، یا این اجازه در ترک تقسیم و تسویه‌ی بین همسران یا این اجازه که از هر کدام می‌خواهی

۱. الکافی ج ۶ ص ۱۳۷ ح ۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۰

کناره‌گیری کن، یا اجازه نکاح یا ترک نکاح زنانی که خودشان را به تو می‌بخشند.

أَذْنِي أَنْ تَقْرَأَ أَعْيُنُهُنَّ كَوَاحِشِكُمْ فِي الْأَعْيُنِ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و لَا يَحْزَنَ وَ آتَانِ نَبَايَا بِأَنْ تَقْرَأَ أَعْيُنُهُنَّ كَوَاحِشِكُمْ فِي الْأَعْيُنِ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كَلْهَنًا يَأْتِيَهُنَّ بِالْحَمِّ بِمَا نَهَى بِهِ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

لفظ تقرّ از ثلاثی مجرد به صورت معلوم، از باب افعال به صورت مجهول خوانده شده، لفظ أعينهنّ در هر دو با رفع خوانده شده و لفظ تقرّ از باب افعال به صورت معلوم خوانده شده و أعينهنّ با نصب، لفظ کلهنّ با رفع خوانده شده تا تأکید ضمیر یرضین باشد و با نصب خوانده شده، تا تأکید ضمیر آتیتهنّ باشد.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
جمع کرده است، یا خطاب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اَمّت بر گردانید، یا خطاب به اَمّت و همسران است.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا عَطْفًا... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

حَلِيمًا خَدَاوَنَدٌ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
نه جهل و عجز او.

لَا يَجِلُّ لَكَ النَّسَاءُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْهُنَّ... تا آخر «۱» وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ هُرَّ يَكُ مِنْ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
چنانچه گفته شده و چنانچه همین معنای ظاهر آیه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۱

برای تو زنان دیگر حلال نیست.

وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ جَائِزٍ نِيسْتِ بِرِ تُو هَمْسِرَانِ رَا تَبْدِيلِ كُنِي بِه غَيْرِ از آنان که در آیهی سابق ذکر شد. و بعضی گفته‌اند: منع رسول خدا صلی الله علیه و آله از نکاح غیر همسران سابق و منع او از تبدیل آنان از پاداش به همسران است که خدا و رسولش را اختیار کرده‌اند «۱».

و در اخبار زیاد مضمون آنچه که از امام باقر علیه السلام آمده وارد شده است: و آن این است که مقصود خداوند آن است که برای تو حلال نیست زنانی که خداوند در این آیه حرام کرده است: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ... تا آخر «۲». و اگر آنچه می‌گویند درست باشد لازم می‌آید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام باشد چیزی که بر شما حلال است، زیرا بر شماها جایز است زنان را تبدیل کنید هر چه بخواهید، چگونه می‌شود که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز نباشد؟ مطلب این چنین نیست که می‌گویند بلکه خدای تعالی بر نبی خود حلال کرده هر چه بخواهد نکاح کند مگر آنچه که در این آیه و در سوره نساء حرام کرده است. در بعضی از اخبار آمده است: احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر خلاف احادیث مردم است.

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۵۰.

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۸، الکافی ج ۵ ص ۳۹۱ ح ۸ و تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۹۰ ح ۱۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۲

وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا خداوند بر هر چیز مراقب است حتی بر عدد همسران نسبت به تو و به امت تو، یعنی باید همسران تو منحصر در عدد معین و اقتصار بر اشخاص معین باشد، نه بر آنها بیفزایی و نه آنها را تبدیل کنی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَأْدِيبِ أُمَّتِ اسْتِ كِه چگونگی با رسول صلی الله علیه و آله معامله کنند که پدر آنانست و چگونه با همسران او رفتار کنند.

لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ بَدُونِ اجازة او به خانه‌های پیامبر داخل نشوید شاید آنان به خانه نبی صلی الله علیه و آله و خانه‌های بعضی دیگر بدون اجازه داخل می‌شدند که این آیه و آیهی امر به استیناس نازل شد.

إِلَى طَعَامٍ مَعَدَّى شَدْنِ فَعْلٍ يُؤْذَنُ بِا لَفْظِ الِی بِه جِهْتِ تَضْمِينِ مَعْنَایِ دَعْوَتِ اسْتِ.

غَيْرِ نَاطِرِينَ اِنَاةً وَتَقْتِ بِه مَنَزَلِ رَسُولِ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَایِ خُورْدَنِ غِذَا دَعْوَتِ شَدِيدِ قَبْلِ از رسیدن و حاضر شدن غذا و قبل از وقت خوردن نروید، که این کار منزل را بر او و اهل خانه‌اش تنگ می‌کند.

وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَبِرُوا وَآنْكَاهِ كِه دَعْوَتِ شَدِيدِ دَاخِلِ شَوِيدِ وَهَمِينِ كِه غِذَا خُورْدِيدِ مَتَفَرِّقِ شَوِيدِ وَ مَنَزَلِ رَا بِرَاوِ و اهل بیتش تنگ نکنید.

وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثِ بِرَایِ سَخْرَانِي وَ سِرْگَرْمِي اِنْجَا مَكْتِ نَكْنِيدِ، یعنی برای سخن گفتن با محمد صلی الله علیه و آله، یا سخن گفتن شماها با همدیگر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۳

این جمله عطف است بر غیر الناظرین اناه یا حال از عامل محذوف است و تقدیر آن چنین است: و لَا تَمَكْتُوا مُسْتَأْنِسِينَ الْحَدِيثِ. إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ اِنْ كَارِ شَمَا نَبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا آزار می‌دهد و منزل بر او تنگ می‌شود همانطور که ذکر شد و نیز شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهد در خانه‌اش یا با بعضی از همسرانش خلوت کند.

کندیه رسول خدا صلی الله علیه و آله که دخول در حقّ آندو صورت نگرفته و به خانواده خودشان ملحق شده بودند آمدند و شوهر می‌خواستند، ابو بکر و عمر جمع شدند و به آن دو گفتند: اگر خواستید حجاب اختیار کنید، اگر خواستید شهوت، آن دو شهوت اختیار کردند و ازدواج نمودند که یکی از دو شوهر جذام

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۹، تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۰ و تفسیر البرهان ج ۳ ص ۳۳۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۶

گرفت و دیگری دیوانه شد «۱».

روایت شده که این حکم در وصیّ نیز جریان دارد، یعنی کسی که ایمان به وصیّ دارد جایز نیست با همسر او نکاح کند «۲».

لا- جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا حکم حجاب در محارم نیز جریان دارد؟ یا جواب سؤال مذکور است.

چون بنابر آنچه که روایت شده وقتی آیه حجاب نازل شد نزدیکان و خویشان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا ما هم با همسران تو از پشت حجاب و پرده سخن گوئیم؟ پس فرمود: نه باکی بر محارم نیست.

فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ زنان مؤمن.

وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ در سوره نور بیان نِسَائِهِنَّ و بیان مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ گذشت.

وَأَتَقِينَ اللَّهَ خُطَابَ رَأْسِ الْمُؤْمِنِينَ بِه زنان بر گردانید تا به آنها جهت امتثال امر نشاط بخشید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً خداوند شاهد هر چیزی است، حتی بر نیت شما و ظاهر ساختن نیت خودتان.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۹ و الکافی ج ۵ ص ۴۲۱ ح ۳.

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۲۰۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۷

آیات ۵۶-۶۲

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۶۲] ص: ۴۸۷

اشاره

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا مَا كُنْتُمْ بِأَعْيُنِكُمْ قَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸) يَا

أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

(۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰)

مَلْعُونِينَ أَيْمَانًا ثَقِفُوا أُخْدُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) سُنَّهَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲)

ترجمه ص: ۴۸۷

همانا خداوند و فرشتگانش به پیامبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان شما نیز بر او درود فرستید و سلام و تسلیم عرضه دارید.

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون آنکه مرتکب عملی ناروا شده باشند آزار می‌رسانند، زیر بار بهتان و گناهی آشکار رفته‌اند.

ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مسلمانان بگو که روسری‌های خود را بر خود بپوشند که به این وسیله محتمل‌تر است که شناخته شوند و رنجانده نشوند و خداوند آمرزگار مهربان است.

اگر منافقان و بیمار دلان و شایعه سازان در مدینه از کارهای خود دست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۸

بر ندارند تو را به ایشان تسلط دهیم و سپس جز اندک مدتی در آن (شهر:

مدینه) در جوار تو نباشند.

اینان ملعونند و هر جا که یافت شوند، باید بی محابا به اسارت و قتل در آیند.

این سنت الهی است که در باب پیشینیان جاری بوده است، هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهد یافت.

تفسیر ص: ۴۸۸

اشاره

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ این جمله مستأنفه و جواب سؤالی است که ناشی از اهتمام به شأن نبی صلی الله علیه و آله و بزرگداشت و طلب رضایت او است، گویا که گفته شده: چگونه است که خداوند در تعظیم نبی صلی الله علیه و آله و تحفظ همسران او مبالغه می‌کند؟ یا ابتدای کلام است که از ما قبلش منقطع و آماده کردن امر مؤمنین به صلوات بر اوست.

يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ بدان که اخبار در فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد، اینکه صلوات افضل و برتر از همه ذکرهاست از طریق خاصه و عامه بیشتر از آن است که شمرده شود.

پس در بعضی از اخبار آمده است: «۱» هر کس بعد از هر نماز صبح و نماز مغرب بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام صلوات بفرستد خداوند صد حاجت او را برآورده می‌سازد، هفتاد حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت.

۱. برهان: ج ۳، ص ۳۳۵-۳۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۸۹

و در بعضی از اخبار است: «۱» فرشته‌ای تا روز قیامت ایستاده است و هیچ یک از مؤمنین نمی‌گوید: «صلی الله علیه و آله و سلم» مگر آنکه آن فرشته می‌گوید: «و علیک السلام» سپس آن فرشته می‌گوید: یا رسول الله فلان شخص به تو سلام می‌رساند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و علیه السلام».

و در بعضی از اخبار آمده است: «۲» هیچ دعایی به سوی آسمان بالا نمی‌رود مگر آنکه بر محمد و آل او درود فرستاده شود.

و در بعضی دیگر از اخبار است: «۳» آنگاه که شب جمعه شود از آسمان ملائیکه به عدد ذرات نازل می‌شوند که در دست آنها قلمهای طلا و کاغذهای نقره است که تا شب شنبه جز صلوات بر محمد و آل محمد نمی‌نویسند.

در بعضی از اخبار آمده است: ثواب صلوات بر محمد و آل محمد خروج از گناهان است مانند روزی که به دنیا آمده است. «۴»

در بعضی دیگر است: از گناهان او هیچ ذره‌ای نمی‌ماند. «۵»

در بعضی دیگر از اخبار آمده است: هر کس بر محمد و آل او ده مرتبه صلوات بفرستد خدا و ملائکه اش هزار صلوات بر او می‌فرستند. «۶»

و در بعضی دیگر از اخبار آمده است:

هر کس بر نبی صلی الله علیه و آله یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند بر او هزار

۱. برهان: ج ۳، ص ۳۳۵-۳۳۶. [.....]

۲، ۳، ۴- برهان: ج ۳، ص ۳۳۵-۳۳۶.

۵. معانی الاخبار: ص ۳۶۷، ح ۱.

۶. تأویل الآيات الظاهره: ص ۴۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۰

صلوات در هزار صف از ملائکه می‌فرستد، از مخلوقات خدا هیچ چیز نمی‌ماند مگر آنکه بر عبد درود می‌فرستد بدان جهت که خدا و ملائکه اش درود می‌فرستند.

پس هر کس راغب و شایق این کار نباشد او جاهل و مغرور است که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله از او بیزار هستند. «۱»

و در بعضی دیگر از اخبار است: در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

و در بعضی دیگر از اخبار آمده است: «۲» هر کس بر من صلوات بفرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نمی‌یابد، بوی بهشت از فاصله پانصد سال پیدا می‌شود.

و در بعضی از اخبار است: هرگاه نماز عصر را در روز جمعه خواندی بگو: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأوصیاء المرضیین بأفضل صلواتک و بارک علیهم بأفضل برکاتک، السّلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمۃ الله و برکاته» هر کس این صلوات را بعد از عصر بفرستد خدای تعالی برای او یکصد هزار حسنه می‌نویسد و یکصد هزار گناه از او محو می‌کند و یکصد هزار حاجت از او بر آورده می‌سازد و یکصد هزار درجه‌ی او را بالا می‌برد. «۳»

و در بعضی دیگر از اخبار آمده است: ملائکه بر من و بر علی علیه السلام هفت سال درود فرستاده‌اند و این بدان جهت بوده که جز علی علیه السلام

۱، ۲، ۳ برهان: ج ۳، ص ۳۳۵-۳۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۱

کسی با من نماز نخواند. «۱»

و در بعضی دیگر از اخبار آمده: هرگاه نام نبی را بردی، یا کسی در اذان یا غیر اذان نام او را پیش تو ذکر کرد بر او صلوات بفرست. «۲»

و بسیاری از فقها فتوی به وجوب صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داده‌اند در صورتی که نام او را ببری یا نزد تو نام او برده شود.

در بیان لفظی که بدان وسیله صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده می‌شود اخبار مختلف است. و از مجموع اخبار و اختلاف آنها استفاده می‌شود که مقصود توجه و روی آوردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سبیل تعظیم است و لفظ مخصوصی در این مورد معتبر نیست و روی همین جهت است که اخبار در تعیین لفظ مختلف است و سرّ فضیلت صلوات و اهتمام به آن و تأکید آن هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله برده می‌شود. و برتری آن بر سایر اذکار چنانچه در اخبار به آن اشاره شد، این است که لطیفه‌ی سیاره انسانی که آن امانت عظمی است که خدای تعالی از خزانه مخصوص خود آنرا بیرون آورده و فرمانروای آسمانهای ارواح، عقول، نفوس و زمین‌های اشباح نوری و اشباح طبیعی نمود، که از آن اشباح طبیعی به آسمانها و زمین‌های طبیعی و

(۱، ۲). صافی: ج ۴، ص ۲۰۲. کافی: ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۷. نور الثقلین: ج ۴، ص ۳۰۲، ح ۲۲۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۲

کوههای موالید تعبیر می‌شود.

پس همه آنها از حمل آن امانت خود داری کردند، چون دیدند که آن امانت از مقام اطلاق است و هیچ موجودی لیاقت حمل آنرا ندارد مگر آنکه آمادگی خروج از مقام تقید و حدود، وصول به مقام اطلاق و وجوب داشته باشد، دیدند که خودشان هر کدام مقام معلوم و حدی مخصوص دارد که آمادگی خروج از آن مقام و آن حد را ندارد، به خلاف هیکل انسان و ماده صاحب نطق و بیان که در او استعداد خروج از حد و رسیدن به اطلاق موجود است.

پس انسان آن امانت را حمل کرد که او بر جمیع حدود و تعینات خویش ظلوم و ستمکار است و نسبت به جمیع کثرتها و حقوق آنها هنگام ظهور سلطنت خدا و وصول امانت به خزانه، جهول و نادان است.

پس از آنکه انسان آن امانت را حمل کرد و به دوش کشید دید که دزدهایی از عالم اجنه و شیاطین در کمین نشسته و مترصد فرصت هستند تا آن امانت را بدزدند و راهزنی کنند و دید که بدون معاون و کمک کننده از سنخ اجنه و شیاطین نمی‌تواند امانت را حفظ کند.

و لذا با زبان حال از خداوند درخواست نگهبان و کمک کننده کرد و خدای تعالی درخواست او اجابت نمود، از عالم ملایکه نگهبانانی گذاشت که در حفظ امانت کفایت کنند.

و نیز انسان دید که دزدانی از شیاطین انس در کمین هستند، پس درخواست نگهبانان و کمک کننده‌هایی کرد که از سنخ آنها باشند، خدای تعالی این درخواست را نیز اجابت نموده و انبیاء، رسولان و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۳

جانشینان آنان را فرستاد تا در حفظ امانت به انسان کمک کنند و آنرا به خزانه برسانند، آنان را امر کرده به بندگان کمک نموده و بندگان را امر به پیروی از آنان نمود.

چون کمک کردن و پیروی در این مورد جز با اتصال روحانی به جانشینان خدا و دخول حافظ و نگهبان در قلوب بندگان که صورت نازل از خلفای خداست ممکن نیست، از این دخول حافظ به قلوب بندگان تعبیر به ایمان می‌شود که داخل در قلب است.

این اتصال و این دخول ممکن نیست مگر با اتصال صوری و توجه تمام از جانب خلفا و استغفار برای بندگان و توبه و تسلیم کامل از جانب بندگان، این همان بیعت است که از زمان آدم علیه السلام تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله معمول و با شرایط بیعت نزد مردم مقرر و ثابت بوده است و تا چندی که بندگان با یکی از دو بیعت بیعت نمی‌کردند داخل در دین نمی‌شدند و مسلمان و مؤمن نامیده نمی‌شدند و هر گاه کسی با یکی از دو بیعت می‌نمود دیگر کاری بزرگتر از این ندارد که توجه به کسی نماید که با او

بیعت نموده و نظر به سوی او کند و با او بنشیند و خدمت و تعظیم برای او نماید و در شئون او تأمیل کرده و او را بر حسب روحانیتش به سوی خود جذب کند و خودش را به سبب زیادی و کثرت تذکر شئون او به سوی او بکشانند. چون محمد صلی الله علیه و آله اصل جمیع خلفا و جانشینانست و همه‌ی خلفا سایه‌ها و شئون او محسوب می‌شوند. لذا هر چیزی که از جمیع خلفا به دست می‌آید از او حاصل می‌گردد و آنچه که برای جمیع خلفا لازم است از قبیل: نظر، خدمت، ترجمه بیان السعادة، ج ۱۱، ص: ۴۹۴

تعظیم، تذکر و تأمل در شئونشان تنها برای او لازم است و هر کس با یکی از آنان (خلفا) بیعت کند مانند کسی است که با محمد صلی الله علیه و آله بیعت کرده است.

بنابر این کسی که در اسلام یا در ایمان داخل شود برای او عملی پر ارج‌تر و با ارزش‌تر از این نیست که توجه به محمد صلی الله علیه و آله نموده و او را یاد آوری کند، دعا و طلب رحمت برای او کرده و خود را به سویش سوق دهد به نحوی که آنحضرت یا یکی از جانشینانش بر حسب ملکوتش بر سینه او ظاهر شود.

و لذا از ابی عبد الله علیه السلام وارد شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: آیا نصف صلوات‌هایم را برای تو قرار بدهم؟

فرمود: بلی، آن مرد گفت: همه صلوات‌هایم را برای تو قرار بدهم؟ فرمود: بلی، وقتی آن مرد رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از هم دنیا و آخرت کفایت و راحت شد. «۱»

در خبر دیگری است: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله من یک سوّم صلواتم را برای تو قرار داده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کار خوبی کردی.

پس آن مرد گفت: یا رسول الله، نصف صلواتم را برای تو قرار داده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این برتر و بهتر است. آن مرد عرض کرد آیا همه صلواتم را برای تو قرار بدهم؟ پس

۱- ثواب الاعمال: ص ۱۸۸، ح ۱.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۱، ص: ۴۹۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این صورت خداوند هر مهمّ تو از دنیا و آخرت کفایت می‌کند. «۱»

در این هنگام مردی به ابی عبد الله علیه السلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند چگونه شخص صلواتش را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌دهد؟

ابو عبد الله علیه السلام فرمود: بدین گونه که از خداوند چیزی درخواست نمی‌کند مگر آنکه ابتدا بر صلوات بر محمد و آل او می‌کند.

امثال این اخبار همانند قرآن دارای وجوهی است که تمام آن وجوه بر حسب مراتب مردم مقصود است، زیرا که صلاة به معنای دعا است و کسی که حاضر نیست و غایب از حضور از صلوات او برای محمد صلی الله علیه و آله جز دعا برای او چیزی نیست.

و نیز صلاة به معنای نماز مشروع که مشتمل بر اذکار و افعال مخصوص است می‌باشد و کسی که نزد محمد صلی الله علیه و آله حاضر است ممکن است صلاة او دعا برای محمد صلی الله علیه و آله باشد و ممکن است معنای آن چنین باشد که در نماز مشروع خود به غیر محمد صلی الله علیه و آله نظر نمی‌کند و مخاطب در نماز بلکه متکلم بلکه فاعل در نماز محمد صلی الله علیه و آله است.

چنانچه کسی که حالت حضور نزد شیخش را پیدا کند چنین حالتی برای او حاصل می‌گردد و هر کس چنین حالتی برایش حاصل

شد همه مهمت‌اتش را کفایت خواهد نمود، بلکه جمیع خیرات دنیا و آخرت برایش حاصل شده، غنا و بی نیازی از دنیا و آخرت شامل

۱. ثواب الاعمال: ص ۱۸۸، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۶

حالش می‌گردد، از این رو مشایخ رحمۀ الله علیهم اهتمام داشتند که برای سالکین این حالت حاصل شود. و سالکین (هم) منظوری جز حصول این حالت نداشتند و مشایخ عجم به سالکین امر می‌کردند که با تعمل و تمرین صورت شیخ را نصب العین خود قرار دهند تا با این تعمل و تمرین آن حالت حاصل شود.

وقتی به آنان گفته می‌شد که این کفر و تقیید به صورت و غفلت کردن از معبود و مسّی به سبب اشتغال به اسم است جواب می‌دادند که این کفر و تشبه به عبادت بتهاست، ولی کفری است که فوق کفر و ایمان است.

و مولوی قدّس سرّه به این مطلب اشاره نموده آنجا که گفته:

آینه‌ی دل چون شود صافی و پاک نقشها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقّاش را فرش دولت را و هم فراش را

چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنی او بت شکن

شکر یزدان را که چون او شد پدید در خیالش جان خیال او ندید

مثنوی معنوی و این شعر اشاره به این است که حضور نزد شیخ اگر چه در ظاهر قید و کفر است، لیکن در واقع و بر حسب معنا مطلق از قید است.

و معنای صلوات از جانب خدا رحمت بر محمّد صلی الله علیه و آله و از ملایکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۷

تزکیه اوست.

چنانچه در خبر است یا از ملایکه طلب نزول رحمت از جانب خدا بر اوست و صلاة از بندگان طلب رحمت از خدای تعالی بر محمّد صلی الله علیه و آله است.

و چون فعلیت اخیر مؤمن صورت نازله ولی امر او است، آن صورت نازله از محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد معنای طلب رحمت از خدا بر محمّد صلی الله علیه و آله طلب رحمت بر فعلیت اخیر او می‌شود و در نتیجه صلاة او بر محمّد صلی الله علیه و آله دعا برای خودش می‌شود.

و لذا در خبری از امام رضا علیه السلام آمده است: «۱» صلوات ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت و برای ما قربت است.

چون محمّد صلی الله علیه و آله مظهر تامّ خدای تعالی است هر کس توجه به او نموده و طلب رحمت بنماید خداوند نیز به او توجه می‌کند، طبق مضمون این حدیث «هر کس یک وجب به سوی من نزدیک شود من به او یک ذراع نزدیک می‌شوم» توجه خدا به او بیشتر از توجه او به خداست، ده برابر، یا صد برابر، یا هزار برابر، یا بیشتر بر حسب استعداد مصلی.

و توجه خداوند به سوی او جز صلاة و نزول رحمت خداوند بر بنده چیزی نیست.

و چون خداوند تعالی حقیقت هر صاحب حقیقت است و لذا وقتی او به چیزی توجه کند همه‌ی اشیا به سوی او توجه پیدا می‌کنند،

۱. کافی: ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۸

وقتی خداوند بر بنده‌ای درود بفرستد هیچ موجودی باقی نمی‌ماند مگر آنکه بر او درود می‌فرستد، مخصوصاً فرشتگان مقرب از جهت نزدیک بودن آنها به خدای تعالی «۱».

و در بعضی از اخبار اشاره شده که چیزی باقی نمی‌ماند مگر آنکه بر او درود می‌فرستد. «۲»

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا از بعضی از اخبار استفاده می‌شود که مقصود از قول خدا: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تحیت اسلامی است و از بعضی دیگر از اخبار استفاده می‌شود که مقصود تسلیم و انقیاد نسبت به محمد صلی الله علیه و آله است در آنچه که در نزد خدای تعالی آورده است «۳».

و استفاد از بعضی دیگر از اخبار این است که مقصود انقیاد و تسلیم است در آنچه که راجع به خلافت علی علیه السلام آورده است، یا مقصود انقیاد و تسلیم به وصی اوست. «۴»

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا این جمله جواب سؤال مقدر و تعلیل این قول خدا: (ما کان لکم أن تؤذون رسول الله) می‌باشد.

و علت اینکه فرمود: يُؤْذُونَ اللَّهَ با اینکه مقصود آزار رساندن به رسول صلی الله علیه و آله است این است که اشاره به این باشد که آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله آزار به خدای تعالی است.

و نیز کنایه از کسی است که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را اذیت کرده

۱. ثواب الاعمال: ص ۱۸۸ و ۱۸۵.

۲. ثواب الاعمال: ص ۱۸۸ و ۱۸۵.

۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. الاحتجاج: ص ۲۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۴۹۹

باشد.

چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است، فرمود: هر کس در حیات من او را اذیت کند مانند کسی است که بعد از مرگ من او را اذیت کند، هر کس او را بعد از مرگ من اذیت کند مانند کسی است که در حیات من او را اذیت کرده باشد، هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آن قول خدای تعالی است: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «۱» در باره‌ی علی علیه السلام است رسول خدا در حالیکه ریشش را گرفته بود، فرمود: هر کس به تار مویی از تو آزار برساند به من آزار رسانده است و هر کس به من آزار برساند به خدا آزار رسانده است و هر کس به خدا آزار برساند لعنت خدا بر او باد. «۲»

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا كَسَانِي که مرد و زن مؤمن را اذیت کند بدون اینکه آنان گناهی کرده باشند که بدان وسیله مستحق آزار و اذیت باشند.

فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا اِيْنَانِ مِتْحَمَلِ كَذِبٍ و دروغ شده‌اند، یعنی اذیت و آزار مؤمنین به این است که به آنان چیزی نسبت بدهی که آن را انجام نداده و در آنان موجود نباشد، یا مقصود این است که ایدای مؤمن چیزی جز امر باطل نیست و هر باطلی دروغ و بهتان

نایستند باید از شهر با بدترین حال اخراج و تبعید شوند که جامع بین لعن و طرد از رحمت خدا در دنیا و آخرت و بین مضیقه و تنگنا قرار گرفتن به سبب کشتن و اسارت، بین لعن مردم و در تنگنا قرار دادن آنهاست که هر جا باشند سزاوار کشته شدن هستند. **سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** و این گونه مجازات سنت خداست که پیش از این هم بوده و فتنه انگیزان امت‌های آنان چنین کارهایی می‌کردند و مجازات می‌شدند و سنت خدا را تغییر و تبدیلی نیست.

آیات ۶۳-۷۳

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۷۳] ص: ۵۰۲

اشاره

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تَقَلَّبُ أُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷)

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۳

ترجمه ص: ۵۰۳

مردم از تو در باره قیامت می‌پرسند، بگو علم آن و اطلاع از زمانش با خداوند است، و تو چه دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد. بی گمان خداوند کافران را لعنت کرده است و برای آنان آتشی فروزان آماده ساخته است.

که همواره- جاودانه- در آند و یار و یاور می‌یابند.

روزی که چهره هایشان در آتش دوزخ گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می‌کردیم و از پیامبر اطاعت می‌کردیم.

و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند.

پروردگارا به آنان دو چندان (سهم) از عذاب بده و عظیم لعنتشان کن.

ای مؤمنان مانند کسانی که موسی را آزار دادند مباشید که خداوند از آنچه می‌گفتند و بهتان می‌زدند بری و بر کنارش داشت و نزد خداوند آبرومند بودند.

ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

تا اعمالتان را صالح بدارد و گناهانتان را بیامرزد و هر کس از خداوند و پیامبر او اطاعت کند، به راستی به رستگاری بزرگی نایل شده است.

ما امانت خویش را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سر باز زدند، از آن هراسیدند، انسان آن را پذیرفت، که آن در حق خویش ستمکار نادانی بود.

تا سر انجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، از غفلت و قصور مردان و زنان مؤمن درگذرد، خداوند آمرزگار مهربان است.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۴

تفسیر ص: ۵۰۴

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ مَكْرَهًا مِمَّا كَانَتْ مِنْ أَمْرٍ أَعْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَكْفُرُونَ
ظهور قائم علیه السلام تفسیر شده که آن نیز قیامت دیگری است اختیاری یا اضطراری و به قیامت کبری تفسیر شده و در هر دو قیامت صغرا و کبرا نیز ظهور قائم علیه السلام است.

و چون همه این امور در طول زمان است نه در عرض آن و برای کسانی که با حجابهای زمان و مکان محجوب هستند امکان درک آنها نیست، کسی به آن امور علم پیدا نمی کند مگر آنکه از حدود زمان و مکان خارج شود و به ملاء اعلاء پیوندد و عالم به علم خدا گردد که آن علم نزد خداست نه نزد مردم ...

لذا خدای تعالی به رسولش امر نمود که جواب آنها را بطور اجمال بدهد، فرمود:

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ بَلْغُوا فِي الْعِلْمِ فَذَلِكُمْ كَذِبٌ عِنْدَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهِ أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَئِنْ أَسْأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَعْبُدُ آبَاءَنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَآلَ هَارُونَ فَادْبَعُوا لَنَا ذَلِكُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
به علم خدا باشد آگاه نمی شود.

و مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا إِنَّكَ إِن تَرَىٰ فِيهَا عِزًّا وَإِن تَرَافَتَ فِيهَا كِبَرًا لَّيَكْفُرُ بِهِ أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَئِنْ أَسْأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَعْبُدُ آبَاءَنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَآلَ هَارُونَ فَادْبَعُوا لَنَا ذَلِكُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
دوری از آن هستند، لیکن آن ساعت به آنها نزدیک است در نهایت نزدیکی، چون آن ساعت به منزله‌ی روح زمان و زمانیات ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۵

است و روح هر موجودی نزدیکترین چیز به آن موجود است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ خَدَا كَافِرَانِ بِسَاعَةِ (قیامت) را لعن کرده است زیرا در اینجا مناسب آن است که مقصود، کافران به ساعت باشد.

وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
ندارند.

يَوْمَ تَقَلَّبَ لَفْظُ «يَوْم» متعلق به قول خدا: «لا يجدون» یا به «يقولون» است.

وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ
می کردیم.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا لَفْظُ «سادتنا» «ساداتنا» به صورت جمع الجمع خوانده شده است.

یعنی می گویند: پروردگارا ما از سرکردگان و بزرگانمان پیروی کردیم.

فَأَصْلُهَا السَّبِيلُ لَفْظُ «الرَّسُول» و «السَّبِيل» با الف خوانده شده جهت وقف بر فتحه با الف و اجراء حالت وصل بر حالت وقف.

یعنی آنان ما را از راه گمراه کردند.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ
پروردگارا عذابشان را دو برابر کن، چون گمراه بودند و ما را نیز گمراه کردند وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا
لفظ کبیرا با ثاء سه نقطه «کثیرا» خوانده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۶

در تفسیر قمی آمده است: این آیه کنایه از کسانی است که حق آل محمد صلی الله علیه و آله را غضب کردند، که می گویند: ای

کاش ما خدا و رسول را در حقّ امیر المؤمنین علیه السلام اطاعت می‌کردیم، نه سادت و کبر را.

مقصود از سادات و کبرا اولین کسانی هستند که ابتدا به ظلم آل محمد و غصب حقّ آنان کردند و ما را از بهشت گمراه کردند، در اینجا مقصود از سبیل، راه امیر المؤمنین علیه السلام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا أَيُّ مُؤْمِنِينَ مِثْلَهُ مَانِدًا كَسَانِي نَباشيد كه موسى را اذيت کردند و خداوند او را از آنچه که در حقّ او می‌گفتند و اذیت می‌کردند تبرئه کرد.

در اینجا مناسب مقام که آیات ایذای رسول و مؤمنین را بر ایذا در حقّ علی علیه السلام و ایذای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام حمل نمودیم این است که معنای آیه چنین باشد: ای مؤمنین در اذیت کردن رسول صلی الله علیه و آله یا در اذیت کردن علی علیه السلام مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند.

وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا مُوسَى نَزْدَ خُودِ وَجِيهٍ وَبَا حَيَا بُوْدِ، اَيْنَ بَدَانِ جِهَتِ بُوْدِ كِهَ مُوسَى اَنْ قَدْرِ شَرْمِ دَاشْتِ كِهَ هَنْكَامِ شِسْتَشُو وَ غَسَلِ جَايِي مِي رِفْتِ كِهَ كَسِي اَوْ رَا نَبِيْنِدِ، تَا جَايِي كِهَ بَعْضِي كَفْتَنْدِ:

موسی عین است و بعضی گفتند: آلت مردانگی ندارد.

و برخی گفتند: او دارای عیب است، یا برص دارد و یا فتق.

پس یک مرتبه رفت که خود را شستشو دهد لباسش را روی سنگی گذاشت و باد لباس او را برد، موسی در طلب لباس رفت و بنی

اسرائیل او را عریان دیدند و فهمیدند که او مانند بهترین مردان ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۷.

است، پس خداوند او را از آنچه می‌گفتند تبرئه نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا وَ قَتِي خُودِ تَعَالَى مُؤْمِنِينَ رَا اَز اِيذَاي رَسُوْلِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِه نَهِي كَرْدِ وَ اِيذَايشَانِ بَدِينِ كَوْنِه بُوْدِ كِهَ بَه رَسُوْلِ خُودِ صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِه چيزي نَسَبْتِ مِي دَاْدَنْدِ كِهَ مَنَاسِبِ وَ لَاقِي اَوْ نَبُوْدِ، مَثَلَا نَمِي كَفْتَنْدِ اَوْ مِي خُوَاهِدِ پَسِرِ عَمُوِيْشِ رَا بَرِ مَا اَمِيْرِ قَرَارِ دِهْدِ، يَا مِي كَفْتَنْدِ: اَنْجِه كِهَ مَحْمَدِ دَرِ بَارِهِي عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ مِي كَوِيْدِ اَز جَانِبِ خُودِ تَعَالَى نَيْسْتِ يَا اِمْتَالِ اَيْنِ اِذِيْتِهَا.

وقتی خدای تعالی از چنین اذیت‌هایی نهی کرد خواست آنان را به گفتار راست امر کند، تا شایبه و بطلان در آن نباشد و قبح و زشتی از آن پدید نیاید، نه بر گوینده و نه بر کسی که در باره او سخن گفته شده و نه بر یکی از مؤمنین و در آن اذیت هیچ یک از مؤمنین نباشد.

يُضِلِّحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ تَا خُودِ اَعْمَالِ شَمَا رَا اَصْلَاحِ كَنْدِ اَكْرَ دَرِ اَنْ خَلَلِ وَ فَسَادِ بَاشْدِ، يَعْنِي زَبَانِ رِيْسِ سَايِرِ اَعْمَالِ اَسْتِ كِهَ اَكْرَ اَنْ صَالِحِ شُوْدِ وَ اَنْجِه كِهَ بَرِ زَبَانِ جَارِي مِي شُوْدِ صَالِحِ كَرْدِ خُودِ اَعْمَالِ اَعْمَالِ رَا اَصْلَاحِ مِي كَنْدِ.

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ اَز اَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَوَايْتِ شُدِه اَسْتِ كِهَ بَه عِبَادِ بِنِ كَثِيْرِ صُوْفِي بَصْرِي كَفْتِ: وَايِ بَرِ تُو اِي عِبَادِ مَغْرُوْرِ شُدِي كِهَ بَطْنِ وَ فَرَجِ تُو عَفِيْفِ اَسْتِ؟! خُودِ تَعَالَى دَرِ كِتَابِشِ مِي فَرَمَايْدِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضِلِّحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ بَدَانِ كِهَ خُودِ اَعْمَالِكُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۸.

از تو چیزی را قبول نمی‌کند تا گفتار عدل بگویی. «۱»

این خبر دلالت می‌کند بر اینکه اهل علم و عرفان اگر مجاز در گفتار نباشند نباید حقّ بگویند، چون اصل سداد قول به این است که با اذن و اجازه از جانب خدا باشد، بخصوص در جایی که متعلق به دین خدا باشد و هرگاه اجازه داشته باشند نباید بگویند مگر چیزی را که بدانند و بشناسند که آن حقّ است.

پس وای و هزار وای بر کسی که تشبه به اهل حقّ از صوفیه و علماء بکند، پس هر آنچه در قلبش خطور کند بر زبانش جاری شود،

بدون آنکه از طرف خدای تعالی اذن و اجازه داشته باشد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا و هر کس از خدا و رسولش در امر ولایت علی علیه السلام اطاعت کند به رستگاری بزرگ رسیده است، چنانچه در اخبار آمده است. «۲»

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا مقصود از امانت چنانچه در دو سوره نساء و مؤمنون و غیر آن دو و در این سوره اندکی قبل از این اشاره شد لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی است، که در خزانه‌ی حق تعالی گوهری با ارزش تر و بهتر از آن نبوده. پس خدای تعالی آنرا از خزانه‌ی غیبی‌اش خارج ساخت و آنرا بر

۱. صافی: ج ۴، ص ۲۰۶. کافی: ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۱.

۲. صافی: ج ۴، ص ۳۰۶. کافی: ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۰۹

آسمانهای عقول و نفوس و آسمانهای افلاک طبیعی عرضه داشت، بدین معنا که آن لطیفه و امانت را بر آنها فرمانده و امیر قرار داد، سپس بر زمینهای عناصر عرضه داشت سپس بر کوههای موالید، پس همه‌ی اینها از حمل آن امانت خود داری کردند، چون هیچکدام اهل و لایق این گوهر نبودند، زیرا ذات این گوهر خودش محل امنی را اقتضا می‌کرد که دارای نگهبان زیادی باشد چه دزدها و حسودهای آن زیاد بود.

و نیز محلی می‌خواست که مستعد و آماده‌ی خروج از تقیید و حدود باشد و بتواند به عالم اطلاق برسد و همه آنها که ذکر شد یا مستعد و آماده‌ی خروج از حدود نبودند یا علاوه بر آن دارای امیت و نگهبان نبودند.

و لذا هر یک از آنها بر این امانت و گوهر گرانبها ترسیدند و نگران فنا و هلاک آن بودند، به درگاه خدا تضرع و زاری کردند که خداوند آنها را از حمل این امانت معاف بدارد، سپس آن امانت را خداوند بر مولود اخیر و غایت کل و نهایت جمیع عرضه نمود که آنرا اهل و لایق حمل امانت یافت، انسان نیز نظر نمود و دید آمادگی و استعداد دارد و می‌تواند از حدود خارج شود، پس نسبت به آن امانت شوق پیدا کرد و آنرا پذیرفت.

و از خدای تعالی درخواست نگهبان و کمک کننده از سنخ اجنه و شیاطین و نیز درخواست نگهبانی از سنخ انسانها نمود، که خداوند این درخواست را اجابت کرد.

با این بیان امانت همه‌ی اخبار مختلف جمع می‌شود و متخالفها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۱۰

متوافق می‌گردند، چه امانت در اخبار به مطلق تکلیف، نماز، امامت، امارت و خلافت، مقام و منزلت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله، آرزوی منزلت آنان، مطلق امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، شهادت حسین بن علی علیه السلام و خلافت غصب شده تفسیر شده است.

و با اختلاف تفاسیر در امانت تفسیر انسان نیز به علی علیه السلام، حسین علیه السلام، آدم علیه السلام، غصب کنندگان خلافت و مطلق انسان می‌شود و همچنین است تفسیر ظلوم و جهول هر که می‌خواهد به اختلاف اخبار اطلاع (بیشتری) پیدا کند به کتب تفاسیر و اخبار مراجعه کند.

لِيَعِدَّ اللَّهُ الْمُتَافِقِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ تَعْلِيلِ عَرْضِهَا اَمَانَتِ، یا حمل انسان است، چنانچه قول خدای تعالی: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ تَعْلِيلِ قَوْلِ خَدَا: اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا یا تَعْلِيلِ قَوْلِ خَدَا: «يُضْلِحْ لَكُمْ وَيَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» می‌باشد.

گویا که گفته است: از خشم و عذاب خدا بترسید، چون ما امانت را بر آسمانها و زمین عرضه نکردیم مگر بدان جهت که منافق و شرک را از مؤمن جدا کنیم و مگر بدان جهت که منافق به عذاب و مؤمن به ثواب برسد، یا اعمال شما را اصلاح نماید و گناهان شما را ببخشد، چون ما امانت را جز به همین جهت عرضه نکردیم.

و مقدم داشتن (بیان) عذاب منافق و نسبت عذاب به خدا بدان جهت است که این سوره در رسوا کردن منافقین نازل شده است و روی همین جهت است که در اول سوره محمد صلی الله علیه و آله از اطاعت منافقین نهی شده است.

از منافقین نقل شده که سوره‌ی احزاب زنان قریش از عرب را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۱، ص: ۵۱۱

رسوا کرد و طولانی‌تر از سوره‌ی بقره بوده است و لکن این سوره را کم کرده و تحریف نمودند، پس خدای تعالی عذاب منافقین را طوری ادا کرد گویا که همان غایت است و به همین جهت عذاب را به خودش نسبت داد و برای اینکه سوره را به ثواب مؤمنین و رحمت آنها ختم نماید فرمود:

وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا پس غایت بالذات جز مغفرت و رحمت خدا نسبت به مؤمنین نیست، پس این آیه استدراک این توهم است که غایت بالذات عذاب منافقین یا عذاب آنان و رحمت برای مؤمنین است.

جلد دوازدهم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار ص: ۵

اشاره

سپاس بی‌قیاس یگانه بی‌همتایی را سزااست، که او نور، نور نور، نور علی نور و خالق نور به نورست.

درود فراوان بر روان تابناک سید المرسلین و حبیب اله العالمین محمد مصطفی صل الله علیه و آله الطیبین الطاهرین به ویژه خلیفه‌ی بلافصلش امام المتقین، یعسوب الدین علی عالی اعلی و اوصیای معصوم آنحضرت باد که در هر زمان لنگر زمین و آسمان و نور بخش دل سالکان می‌باشند.

با کسب اجازه از پیشگاه مبارک مولانا المعظم الحاج دکتر نور علی تابنده مجذوب‌بعلیشاه ارواحنا فداه جلد دوازدهم ترجمه‌ی فارسی و متن عربی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادۀ تألیف جدّ امجد بزرگوارشان عارف شهیر و نابغه‌ی علم و عرفان حضرت حاج آقای سلطان محمد گنابادی بیدختی سلطان علی شاه قدس سرّه را که شامل سوره‌های سبأ، فاطر، یس، صافات، زمر، غافر (مؤمن) و حم سجده (فضیلت) می‌باشد به صورت حاضر ترجمه و چاپ، تقدیم علاقمندان شیفته‌ی خاندان عصمت و طهارت می‌نماییم.

مفسّر عظیم الشان در هر کدام از سوره‌های مورد بحث این مجلد از تفسیر نیز نکات ارزنده‌ای ارایه فرموده‌اند که به طور اجمالی و به عنوان چکیده‌ی مفید و مختصر در تفسیر سوره‌های عنوان شده جهت آمادگی اذهان عزیزان به شرح زیر می‌باشد.

سوره‌ی سبا ص: ۵

پس از حمد و سپاس خدای حکیم و آگاه از آنچه که بر زمین فرو می‌رود و آنچه خارج می‌شود و نیز آنچه نازل و یا بالا می‌رود آمرزش و غفران توأم با رحمت رحیمی را با این نکته که چیزی از کوششش کوشش گران از او پوشیده نمی‌ماند و همه در نوشته‌ای بیانگر باقی است پاسخی بسیار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶

سنجیده به منکران قیامت، ظهور حضرت قائم علیه السّلام و رجعت می‌دهد و مراد از آن را پاداش دادن، آمرزش و روزی کریمانه بر شایستگان ایمان آورنده می‌دانند.

ذیل آیه و *يَزِي الدّٰیْنِ اُوْتُوْا الْعِلْمَ عِلْمَ* را به عنوان سکوت و انصاف معرفی می‌نمایند البتّه غرض از آن را علم و دانشی که هدایتگرست به راه عزیز حمید دانسته‌اند.

متابعت (پیروی) باد از حضرت سلیمان علیه السّلام و سایر نعمتهای الهی را که بر آن حضرت کرامت فرموده و شکرگزاری‌اش را یاد آور شده، سپس اشاره فرموده‌اند بر کفایت نکردن همه‌ی آن همه امکانات و ثروت حتّی برای به پایان رساندن سرور یک روز ملاقات حضرت سلیمان با ملک الموت، رحلت آن حضرت و وقایع متعاقب آن را متذکر شده‌اند.

همچنین اشاره‌ی شیوایی دارد بر وجه تسمیه‌ی سبا و اینکه از اسم مردی گرفته شده است که دوازده پسر داشت، شش نفر خوب و خوش یمن و شش نفر بد و شوم! در حکایت سبا و ساکنانش آیت و نشانه‌ای را گوشزد فرموده است که آن سرزمین دو بستان از چپ و راست آن به هم پیوسته، آباد با روزی فراوان داشت از شکرگزاری فروگذار شده و از خدا غافل گشتند به واسطه‌ی سیل عرم کیفر سختی را متحمّل شدند ابلیس گمان آنان را تصدیق نموده (از غفلتشان سوء استفاده کرد) ذیل این عبارت واکنش (مشابه) ابلیس را در واقعه‌ی غدیر خم بیان فرموده‌اند که غیر از مؤمنین اغلبشان از شیطان پیروی کردند.

در ذیل تفسیر و *مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ* همه جانبه و تامّ بودن رسالت پیامبر گرامی اسلام را حتّی در برابر هواهای نفسانی همه‌ی انسانها متذکر و با استناد به روایات معتبر ابلاغ رسالت آن حضرت را به تمامی بلاد به زبان متداول هر کدام از اقوام و ملت‌ها بیان می‌نمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷

و به طور تلویحی نجات‌بخش بودن رسالت پیامبر اکرم و حکومت جهانی آن را با ظهور حضرت قائم علیه السّلام متذکر شده و تشکیک کنندگان را مشمول ذیل آیه (لا یعلمون) دانسته‌اند.

سوره‌ی فاطر ص: ۷

در تفسیر *جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُؤُۡسًا* مرقوم فرموده‌اند که پیامبران و فرشتگان را فرستاده و به اوصیا و حی و الهام و گفتار و رؤیاهای صادق و برای بندگان صالح الهام و سخن و رؤیا، برای جمیع خلقش الهام و رؤیا را قرار داد تا خلق اصلاح گردند و کمبودها جبران شود و نفوس آنها از قوّه‌ها به فعلها درآید.

و در تفسیر «اولی الاجنحه» فرموده‌اند ملائکه صاحبان بالها بر حسب عوالمی که در آن سیر می‌کنند و با آن بالها برای اصلاح امور پرواز می‌کنند.

بر حسب عوالم سه گانه ملک و ملکوت و جبروت تعداد بالها فرق می‌کند در اخبار آمده است که بالهای جبرائیل ششصد هزار پاست و فاصله‌ی بالهای یکی از ملائکه پانصد سال راه با پریدن پرش است.

و در اخبار دیگری آمده است که ائمه علیهم السّلام ملائکه را می‌بینند و با آنها مصافحه می‌کنند.

و در تفسیر آیه‌ی مبارکه: *يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللّٰهَ عَلَیْكُمْ* فرموده‌اند اصل نعمت ولایت تکوینی است که از آن به ریسمانی از

جانب خدا تعبیر می‌شود و ولایت تکلیفی که از آن به ریسمان از جانب مردم به سوی خدا تعبیر می‌گردد.

هر چیزیکه به ولایت متصل است (به سبب اتصالش به ولایت) نعمت می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد هر چه که باشد نعمت است.

در تفسیر آیه شریفه یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ... فرموده‌اند بی‌نیازی مانند سایر صفاتش عین ذات ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸

اوست و به این نحو وجود، نشانی جز بی‌نیازی ندارد، غنا و بی‌نیازی از خدای تعالی فراتر نمی‌رود مگر به نسبت خود حق تعالی، بدین معنا که بی‌نیازی جز او نیست، زیرا اگر صفت کمال یافت شود که برای خدای تعالی نباشد حتی جز به آن صفت و فاقد آن صفت است، در این صورت به طور مطلق غنی و بی‌نیاز نمی‌شود.

در تفسیر آیه شریفه إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ...

مرقوم داشته‌اند بدان که خدای تعالی غایت خلق عالم را بنی آدم و غایت خلق بنی آدم را ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده، خواه ولایت در هیکل و صورت نبوت ظاهر شود، خواه در صورت رسالت یا خلافت و مقصود از «نذیر» جز، رسول یا نبی یا خلیفه او نیست.

در تفسیر کَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ...

مرقوم داشته‌اند بدان که انسان دارای مراتبی است و هر مرتبه‌ای دارای خوف، رجا و نوعی از علم است که مغایر با مرتبه دیگر است.

بعد از مراتب انسان در مورد نفس امّاره، نفس لّوامه، نفس مطمئنّه را که در این مرتبه ادراکات او علوم، ذوق و وجدان می‌شود و خوف او در این مرتبه از خدا، از خشم و فراق اوست.

و این خوف خشیت نامیده می‌شود، چه خشیت عبارت از حالتی است که از امتزاج احساس مهر، لطف، خوف و محبت حاصل می‌شود مادام که انسان به این مقام نرسیده است هیچ محبتی نسبت به خدا پیدا نمی‌کند و در نتیجه خشیت نیز برای او حاصل نمی‌شود و خوفش خوف صرف است، که اگر خوفی هم وجود داشته باشد ناشی از قهر خداست.

چهارمین مرتبه، مرتبه قلب اوست که در این مرتبه ادراکات او شهود، ذوق و وجدان می‌شود و خوف او هیبت است که مشاهده کننده خدا را جز محیط خود نمی‌بیند و نشان محاط جز هیبت و ترس از محیط نیست.

و پس از آن نوبت سطوت و سحق و محق می‌رسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹

از امام علیه السلام آمده است: مقصود از «العلماء» کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست.

در تفسیر آیه مبارکه اللَّهُ الَّذِي أَدَّهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ ...

می‌فرمایند: از نبی صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن آنچه را که خداوند برای دوست‌داران علی علیه السلام در روز قیامت آماده می‌کند، ذکر می‌نماید می‌فرماید:

وقتی دوست‌داران علی علیه السلام داخل منزل‌هایشان می‌شوند می‌بینند که ملائکه به آنان به سبب کرامت پروردگارشان تبریک و تهنیت می‌گویند تا آن وقت که در جای خود مستقر می‌شوند به آنان گفته می‌شود:

آیا آنچه را که پروردگارتان وعده داده راست یافتید؟ گویند: بلی، پروردگارا ما راضی شدیم پس تو از ما راضی باش، خداوند می‌فرماید: به سبب خوشنودی من از شما، به دلیل آنکه شما خاندان پیامبر مرا دوست داشته‌اید، خانه‌ام را برای شما حلال کرده‌ام،

شما با ملایکه مصافحه کردید، گوارا باد بر شما این بخششی که دایمی است و در آن نقصی نیست. در این هنگام دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام می‌گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ ...

سوره یس ص : ۹

در تفسیر مرقوم فرموده‌اند: این سوره قلب قرآن است.

از ابی عبد الله علیه السلام آمده است که فرمود: هر کس سوره یس را در عمرش یک مرتبه بخواند خداوند برای او به عدد هر مخلوق در دنیا و هر مخلوق در آخرت و در آسمان در مقابل هر یک دو هزار هزار حسنه و ثواب می‌نویسد.

؟ همین عدد از گناهان او محو می‌شود، هیچ وقت فقیر و بدهکار نمی‌شود و هیچ ویرانی، درد و بیماری و جنون، پستی و وسواس و دردی که مضر باشد به او نمی‌رسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰

خداوند کراحت مرگ را بر او آسان می‌کند و خود قبض روحش را متصلی می‌شود و از کسانی می‌شود که خداوند وسعت در معیشت و خوشحالی هنگام ملاقات با خدا و راضی شدن خدا به ثواب، آخرت او را تضمین می‌کند و خدای تعالی به همه‌ی ملایکه‌اش در آسمان و زمین می‌فرماید: من از فلانی راضی شدم پس بر او استغفار کنید.

در تفسیر آیه‌ی مبارکه لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ ... مرقوم فرموده‌اند:

در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است اشعار به این است که معنای آیه انذار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، پس مردم از آن غافل هستند.

این اشعار بدان جهت است که ولایت غایت رسالت و اصل همه‌ی احکام، وعده‌ها و وعیدهاست.

سوره ی صافات ص : ۱۰

در تفسیر احشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا فرموده‌اند اصل ظلم، ظلم و ستم به آل محمد صلی الله علیه و آله است، هر چیزی که از این ظلم ناشی شود ظلم است.

و اولین ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله پوشیدن و پنهان کردن ولایت تکوینی که آن ریسمانی است از جانب خدا و ظلم تکلیفی و ترک ولایت تکلیفی از آن ناشی می‌شود، ظلم در اینجا به ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده است.

در تفسیر آیه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ مرقوم داشته‌اند، که آنان نسبت به کارهایی که انجام داده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا از نبأ عظیم سؤال می‌شوند که آن ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانچه تفسیر شده است.

به نبی صلی الله علیه و آله و به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بنده گامی بر نمی‌دارد، مگر آنکه از چهار چیز مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جوانی‌اش که در چه چیز صرف کرده و عمرش که در چه چیز صرف کرده و از مالش که از کجا جمع کرده و در کجا انفاق کرده و از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام.

در تفسیر آیه مبارکه وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِأْرَاهِيمَ مرقوم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱

داشته‌اند: و از امام باقر علیه السلام آمده است: گوارا باد بر شما این اسم، گفته شد: آن اسم چیست؟ فرمود: شیعه، گفته شد: مردم ما را سرزنش می‌کنند و با این کلمه بر ما عیب می‌گیرند.

فرمود: آیا قول خدا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِأْرَاهِيمَ و قول خدا فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ را نشنیدی.

و سرّ مطلب چنانچه از امام صادق علیه السّلام آمده این است که خداوند وقتی ابراهیم را خلق کرد پرده را از چشمش برداشت، انوار پنجگانه را دید، پس گفت این انوار چه هستند؟ پس خدای تعالی فرمود: این نور محمّد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام است و نه نور دید که بر آنها احاطه کرده، و گفت: نه نور می‌بینم که آنها را احاطه کرده‌اند، عدد آنها را کسی جز تو نمی‌تواند بشمارد، گفته شد: یا ابراهیم اینها شیعیان آنها هستند، شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام و در این هنگام ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعه امیر المؤمنین قرار بده.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تعالی فرمود: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِإِبْرَاهِيمَ** بدان که جمیع انبیاء مرسلین، اولیا و صالحین علیهم السّلام از جمله شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام هستند، زیرا علی علیه السّلام با علویّت و مقام ولایت کلیّ اش امام همه است، حتّی امام رسول ختمی مرتبت ما صلی الله علیه و آله از جهت رسالتش می‌باشد، نه از جهت ولایتش که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السّلام از حیث ولایتش متحد است.

و در تفسیر آیه مبارکه **وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** فرموده‌اند: آن دو را به راه راست هدایت نمودیم و آن راه فطری است که فطری آن راه ولایت فطری است و تکلیفی آن راه ولایت تکلیفی است و خلاصه راه مستقیم اشاره به ولایت است، چنانچه کتاب اشاره به نبوّت و رسالت است.

در تفسیر آیه مبارکه سلام علی آل یاسین ضمن شرح مفصّل فرموده‌اند: چون محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او شرف هر صاحب شرف، فخر هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲

صاحب فخر، مقام هر صاحب مقام است لذا سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله سلام بر هر صاحب سلام و شرف است برای هر صاحب شرف لسان صدق و نام نیک برای هر صادق است، پس صحیح است گفته شود: بر الیاس نام نیک در بین مردم گذاشتیم که سلام بر آل محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

سوره‌ی ص ص: ۱۲

در تفسیر آیه شریفه **وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلْنَا الْخِطَابَ** مرقوم فرموده‌اند: مقصود از حکمت آثار ولایت است، که حکمت جز دقّت در علم و اتقان عمل و دقّت در آن نیست.

و حکمت از آثار ولایت است، چون انسان مادامی که ولایت را با شروط مقرر قبول نکند بصیرت و بینایی او باز نمی‌شود، مادام که بصیرت او باز نشود نظر او دقیق نمی‌شود، مادامی که نظرش دقیق نگردد اتقان در عمل برای او ممکن نیست.

و مقصود از فصل خطاب آثار رسالت است فصل خطاب به هر معنایی که گرفته شود از جهت اشتغال به کثرت هاست، اشتغال به کثرت‌ها از جهت بندگان جز به خاطر رسالت به سوی آنان یا به خاطر قبول رسالت از طرف رسول صلی الله علیه و آله نیست.

در تفسیر آیه مبارکه **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ** فرموده‌اند: انسان مادامی که متصل به ولایت نباشد بدون مغز است، آنگاه که با شروط مقرر متصل به ولایت شد صاحب مغز می‌شود.

پس انسان بدون ولایت مانند گردوی بی مغز است و لایق آتش، با ولایت مانند گردویی است که مغز دارد.

از امام صادق علیه السّلام است **لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ** امیر المؤمنین و ائمه علیهم السّلام است، پس آنان ژرف بینان و خردورزان هستند.

در تفسیر **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ** بغير حساب ضمن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳

شرح و تفسیر مفصّل در مورد ملک و پادشاهی حضرت سلیمان علیه السّلام مرقوم داشته‌اند.

از امام صادق علیه السلام در قول خدای تعالی هذا عَطَاؤُنَا ... آمده است که فرمود: به سلیمان ملک عظیم و بزرگی داده شد، سپس این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان پیدا کرد، که او می‌توانست هر چه را که بخواهد و به هر کسی بخواهد ببخشد یا منع کند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی عطا نمود که برتر و بهتر از چیزی بود که به سلیمان داده شد، چه خدای تعالی فرمود: آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما داد آن را بگیرید و آنچه را که از آن نهی کرد خودداری کنید. در تفسیر آیهی رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مرقوم فرموده‌اند: حصول ولایت برای انسان مانند تلقیح درخت خرماست که آن را دارای میوه و مغز می‌کند.

پس مقصود از لأُولِي الْأَلْبَابِ جز شیعه‌ی علی علیه السلام نیست، شیعیانی که ولایت برای آنها با شروطش حاصل شده باشد. در تفسیر نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ شرح مفصل از تمام ما وقع زندگی حضرت ایوب با بیان معجز آسای خود پرده برداشته‌اند که این شرح بزرگ را باید در تفسیر آیهی فوق الذکر مطالعه کرد.

.... ایوب گفت: به عزت پروردگار قسم خدا خودش می‌داند که من طعامی نخورده‌ام مگر آنکه یتیم یا ضعیفی با من خورده است، هر وقت دو کار برای من پیش آمده که هر دو طاعت خدا بود من آن کار را انتخاب کردم که بر بدنم شدیدتر و سخت‌تر بوده است.

... ایوب گفت: پروردگارا اگر من در مجلس حکم و قضاوت می‌نشستم حجت و دلیل خود را ظاهر می‌کردم، خدای تعالی لکه ابری را فرستاد و گفت: ای ایوب حجت خویش را ظاهر ساز که تو را در کرسی حکم نشاندم، من نزدیک تو هستم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴

ایوب گفت: پروردگارا تو می‌دانی که هرگز نشده که دو امر برای من پیش بیاید و هر دو طاعت تو باشد مگر آنکه من سخت‌ترین آن دو را عمل کردم آیا تو را حمد نکردم؟ آیا تو را شکر نمودم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟

از ابر پاره با هزار زبان ندا آمد که یا ایوب چه کسی تو را چنین کرده که عبادت خدا کنی در حالی که مردم از آن غافلند؟ و حمد و تسبیح و تکبیر خدا گویی، در حالی که مردم از آن غافلند؟ آیا منت می‌گذاری بر خدا بر چیزی که خدا باید بر تو منت بگذارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب مقداری از خاک را گرفت و در دهانش گذاشت، سپس از پروردگارش عذرخواهی کرد این داستان بسیار حیرت‌انگیز است و مایه عبرت برای هر مطالعه کننده‌ای می‌باشد.

در تفسیر آیه هذا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَا بِ مرقوم فرموده‌اند لفظ «طاغین» به بنی امیه و داستان آنها تفسیر شده، مکرر گفته شده که اصل در هر شر و صاحب شر دشمنان علی علیه السلام بنی امیه و موافقین آنانست، لذا صحیح است هر جا که در قرآن شر و صاحب شر ذکر شده باشد به دشمنان علی علیه السلام تفسیر شود.

در تفسیر قُلْ هُوَ نَبِيٌّ عَظِيمٌ می‌فرمایند آن توحید یا ولایت و امامت امیر المؤمنین که من به آن خبر داده‌ام، چنانچه در خبر، تفسیر ولایت علی علیه السلام شده است و نبأ خبر بزرگش است.

چون ولایت خبری است که هیچ خبری نیست مگر (اینکه) از آن حاصل شده باشد، هیچ امر و نهی در رسالت، نبوت، بشارت، انداز، وعده و وعید نیست مگر به سبب ولایت و به خاطر ولایت.

سوره‌ی زمر ص: ۱۴

در تفسیر اولین آیه این سوره تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مرقوم داشته‌اند: مقصود از کتاب قرآن یا رسالت یا نبوت و احکام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۵

آن دو یا ولایت و آثار آن، یا کتاب ولایت علی و خلافت او می‌باشد.

در تفسیر فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ضامن شرح معانی بی‌شمار این آیه شریفه فرموده‌اند مقصود از «قول» ولایت و صاحب ولایت می‌باشد منظور از پیروی بهترین ولایت، پیروی از بهترین جهات ولایت است.

زیرا ولایت دارای جهتی به کثرت‌ها و احکام رسالت‌هاست و جهتی به وحدت و آثار آن اگر امر دایر شود بین پیروی از جهت وحدت و جهت کثرت، جهت وحدت ترجیح داده می‌شود که بهترین ولایت است.

و همچنین است اگر امر دایر شود بین پیروی از خلیفه رسالت و خلیفه ولایت که آن دو شیخ در روایت و طریقت هستند، شیخ طریقی ترجیح داده می‌شود در صورتی که انسان از احکام قالبش فارغ شده باشد و اگر عالم به احکام قالب نباشد شیخ روایت ترجیح داده می‌شود ...

در تفسیر أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ ... فرموده‌اند نور عبارت از ولایت است که شخص را از پیروی شیطان باز می‌دارد و پس از او شیعیان علی علیه السلام هستند که با ولایت علی علیه السلام بیعت خاص را قبول کرده‌اند، سپس آن دسته از شیعیان علی علیه السلام که ولایت تکوینی در آنها زنده شده، زنده شدن آن ولایت عبارت از نوری است که در قلب عبد می‌ماند که از آن تعبیر به علم می‌شود، چنانچه وارد شده: علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد می‌تاباند.

در تفسیر اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ فرموده‌اند: مقصود از بهترین حدیث که خداوند نازل فرمود ولایت علی علیه السلام است، آن (نبأ عظیم) یعنی: خبر بزرگ و بهتر از هر حدیثی است، که آن صورت ولایت است، چه اصل ولایت عبارت از مشیت است که خدای تعالی آن را از مقام جمع الجمعی اش بر مراتب عقول و نفوس و عالم طبع نازل فرموده است، بعد از نزول آن بر مراتب انسان به صورت حروف، گفتار، کلمات و اصوات نمایان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶

گشته است و بالاخره در شکل کتابهای آسمانی تدوین گردیده است و اصل همه همان قرآن است که آن صورت ولایت است. بنا بر این صحیح است که بهترین حدیث به قرآن تفسیر شود.

در تفسیر قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً می‌فرمایند: بگو: همه‌ی شفاعتها برای خداست، پس چرا شما غیر او را نزد او شفیع قرار می‌دهید؟! بگو: یا معنا آیا این است: بلکه آنان جز علی را شفیع اتخاذ کردند که او مظهر تام است و به سبب همین مظهریت است که اسم خدا بر او اطلاق می‌شود.

در تفسیر لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد و این مطلب برای کسی است که نسبت به مظاهر و خلفای الهی سمت بندگی و عبودیت داشته باشد و این معنا محقق نمی‌شود مگر برای کسی که با آنان بیعت عام یا خاص کرده باشد، زیرا ایمان که همان سمت بندگی است، جز با بیعت خاص داخل در قلب نمی‌شود، اما دخول مسلمانان در اسلام، جز مانند اسلام تحت حکم سلاطین سوری نیست، لذا اجر او ثواب فقط بر ایمان است نه اسلام.

یا در معنای آیه می‌گوییم: خطاب عام است و شامل هر کسی است که به طور تکوینی از عبودیت و بندگی خدا منسلخ نشده باشد اعّم از آنکه در مقام تکلیف نیز بنده خدا باشد یا نه.

این مطلب از جانب مفسّر محترم آنچنان محققانه و عالمانه شرح داده شده که اگر خواننده با عشق الهی هزار بار هم مطالعه کند باز لذّت می‌برد.

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من در مقابل این آیه همه دنیا و آنچه که در آن هست دوست ندارم، یعنی همه دنیا را به این آیه نمی‌دهم.

در تفسیر وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا مرقوم داشته‌اند:

.... آنگاه که زمین عالم دگرگون شود، زمین ملکوت بر زمین ملک غالب گردد و زمین بدن ما به نور ملکوت امام روشن می‌شود، بلکه زمین عالم کبیر با نور

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷

ملکوت امام روشن گشته و انسان با نور امام از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شود.

چنانچه مولوی از زبان شیخ معروف مغربی گفته است:

گفت عبد الله شیخ مغربی شصت سال از شب ندیدم من شبی

من ندیدم ظلمتی در شصت سال نه به روز و نه به شب از اعتدال

و چون انسان نمونه‌ای از عالم است اینچنین است که هرگاه با ولادت دوّم متولّد شود و ملکوت امامش بر او ظاهر گردد چگونگی روشن شدن زمین با نور پروردگارش بر او ظاهر می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار زمین امام آنست، پرسیده شد:

آنگاه که خروج کند چه می‌شود؟

فرمود: آن وقت مردم از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز می‌شوند، به نور امام اکتفا می‌کنند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، بندگان از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود، همه‌ی این مطالب در عالم صغیر اشاره به تولّد دوّم و ظهور ملکوت امام علیه السلام است.

سوره‌ی مؤمن (غافر) ص: ۱۷

در تفسیر ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مرقوم فرموده‌اند: جز کسانی که به ولایت تکوینی و تکلیفی کافر شدند.

که کفر به خداوند، ملائکه، کتابها، فرستادگان، نعمت‌های خدا و روز قیامت، محقق نمی‌شود مگر بعد از کفر به ولایت تکوینی و تکلیفی، چه انسان مادامی که وجهی دلش را نپوشاند کافر به خدا، روز قیامت، ملائکه، رسولان، کتابها و نعمت‌های الهی نمی‌شود، وجهه قلب همان ولایت تکوینی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸

است و ولایت تکلیفی چیزی جز کمک کننده‌ای برای کشف حجاب از آن وجهه نیست.

داستان حضرت موسی و فرعون بسیار آموزنده و برای هر خواننده‌ای مایه‌ی عبرت است تقاضا داریم این شرح دلپذیر را از صفحه ۴۰۶ این ترجمه مطالعه فرمایید.

باید عرض کنیم که هر حرف و کلمه‌ی قرآن کریم از معجزات الهی و اعجاب‌انگیز است که باید با نهایت خضوع و نیازمندی درک و فهم آن را از حضرت احدیّت تقاضا نمود.

سوره‌ی حم السجده (فصلت) ص: ۱۸

در تفسیر ... خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... مرقوم فرموده‌اند از مراتب عالم گاهی به اعتباری به امام، به اعتباری به ماهها، به اعتباری به سالها تعبیر می‌شود، زمین اسم هر چیزی است که در آن جهت مقبول ظاهرتر و روشن‌تر و جهت فاعلیّت مخفی‌تر باشد.

و حال همه‌ی عالم طبع و عالم مثال این چنین بود، تعبیر از این دو عالم به زمین بسیار است.

پس مقصود از زمین اجسام ظلمانی و نورانی است، خلق آن دو، جز در مرتبه‌ای اخیر نازل نشده است که همان عالم طبع است یا در مرتبه‌ای قبل از آن که عالم مثال است نمی‌باشد، از آن دو عالم به اعتبار مدت بقای آنها به یومین یعنی دو روز تعبیر نمود. در سوره‌ی اعراف بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز گذشت.

به طور یقین مطالعه این دو قسمت در مورد آفرینش بر ایمان اهل دل می‌افزاید.

در تفسیر آیه‌ی وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ ... مرقوم داشته‌اند: از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول صلی الله علیه و آله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹

فرمود: آخرین بنده‌ای که به آتش رانده می‌شود، آنگاه که دستور صادر شد و به سوی آتش رفت به خدا توجه پیدا می‌کند، خدای تعالی می‌فرماید او را برگردانید، پس او را برمی‌گردانند، خدای تعالی به او می‌فرماید: چرا به من التفات کردی؟

بنده می‌گوید: پروردگارا من تو را این چنین گمان نمی‌کردم، خداوند می‌فرماید: گمان تو به من این چنین نبود؟ می‌گوید: پروردگارا گمان من به تو این بود که گناه مرا ببخشی و در بهشت سکونت دهی پس خدای جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من قسم به عزت، جلال، نعمت‌ها، بلندی و ارتفاع مکانم که این بنده من در هیچ ساعتی به من گمان خوب نبرده است، اگر لحظه‌ای در باره‌ام گمان خوب می‌برد او را به آتش نمی‌ترساندم، با وجودی که دروغ می‌گوید، او را اجازه دهید و داخل بهشتش گردانید. سپس (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گمان خوب به خدا داشته باشد مگر آنکه با او طبق گمانش رفتار شود.

فضل و کرم الهی شامل حالمان گردید که با عنایات خاصه و تأییدات عارفانه پیر بزرگوارمان حضرت مجدوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) چاپ و به پیشگاه یگانه منجی عالم بشریت و اولیای الهی و فقرای وادی فقر و فنا و عاشقان حقیقی طریقت مرتضوی تقدیم داریم.

از بزرگوارانی که با کمال عشق و محبت در ترجمه و چاپ این اثر نورانی ما را همراهی فرموده‌اند از صمیم جان و دل سپاسگزاری نموده، سعادت دنیا و آخرت آنان را از حضرت احدیت مسئلت می‌نمایم.

عده‌ای از عزیزان که اجازه فرموده‌اند نام مبارکشان زینت‌بخش این مقدمه شود عبارتند از:

۱- توجه باطنی و تأییدات ظاهری مولای درویشان زمان آقای مجدوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) روحی فداه.

۲- مآخذ احادیث و اخبار معصومین علیهم السلام حضرت آیه الله سماوی،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰

حجّه الاسلام شیخ مهدی کیائی و چند تن از علمای بزرگوار قم.

۳- توجه و محبت استاد بزرگوار و محقق ارجمند جناب دکتر سید جعفر شهیدی که تقریظ آن بزرگوار در جلد اول به چاپ رسیده است.

۴- جناب آقای سید عزیز الله قائمی طباطبائی با کمال محبت و عشق به حقیقت قرآن عهده‌دار ویراستاری نگارشی و فنی این مجلد می‌باشند.

۵- برادر بزرگوار جناب آقای محسن نهال مدیر محترم نشر محسن.

۶- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار چاپ و صحافی این تفسیر شریف شده‌اند.

۷- تایپ کامپیوتری توسط سرکار خانم نفیسه بذرکار انجام گرفته است.

۸- تهیه‌ی پرینت کالک را برادر مکرم محترم جناب آقای مجید احمدیان عهده‌دار بوده‌اند.

۹- از اساتید بزرگوار و فقرای عالی مقدار و خوانندگان محترم تقاضا داریم با ارائه‌ی نظرات سودمند خود ما را در جهت بهبود خدمات یاری فرموده و رهین منت خود قرار دهند.

(ربنا افرغ علينا صبرا انک انت السميع البصیر)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱

سوره‌ی سبا ص: ۳۱

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است و پنجاه و پنج آیه است.

آیات ۹- ۱

[سوره سبا (۳۴): آیات ۱ تا ۹] ص: ۳۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵) وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّا رَكَبْتُمْ لِئَلَّا تُخَلِّقُوا بِهِ جَنَّةً بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نُحُفِّسُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲

ترجمه: ص: ۳۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سپاس خداوندی را که آنچه در زمین است، از آن اوست و در آغاز آخرت نیز سپاس او راست و او فرزانه آگاه است.

می‌داند هر آنچه را که در زمین فرو می‌رود و هر آنچه از آن برون می‌آید و هر آنچه از آسمان فرود می‌آید و هر آنچه به آن فرا می‌رود و او مهربان آمرزگار است.

و کافران گویند قیامت برای ما فرا نمی‌رسد بگو چرا، سوگند به پروردگارم- همان دانای راز نهایان- که بی‌شبهه به شما فرا می‌رسد و همسنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین از او پنهان نیست نیز چیزی کوچکتر از این و نه بزرگتر نیست مگر آنکه در کتابی مبین ثبت است.

تا بدین سان کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پاداش دهند اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی ارجمند مقرر است.

و کسانی که در ردّ و انکار آیات ما مقابله کنان و بی‌حاصل می‌کوشند، اینانند که عذابی از عقوبتی دردناک در انتظارشان است. و دانش یافتگان آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است حقّ می‌دانند، که به راه خداوند پیروزمند ستوده، هدایت می‌کند. و کافران گویند آیا بشناسانیم به شما مردی را که خبر می‌دهد به شما که چون یکسره پاره و پراکنده شدید، آنگاه آفرینش و هیأت جدیدی خواهید یافت.

گویند بر خداوند دروغ بسته است یا جنونی دارد (هیچ کدام) بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و دراز هستند. آیا آسمان و زمینی که پیش روی و پشت ایشان است ننگریسته‌اند؟ اگر خواهیم به زمین فرو بریمشان، یا بر آنان پاره‌ای از آسمان را فرو اندازیم در این امر برای هر بنده توبه‌کار، مایه عبرتی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳

تفسیر ص: ۳۳

الْحَمْدُ لِلَّهِ در اوّل سوره‌ی حمد تفسیر این جمله گذشت.

الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ سپاس خدای را که آسمانهای ارواح و آسمانهای افلاک از آن اوست.

وَمَا فِي الْأَرْضِ و نیز زمین عالم مثال و عالم طبع که همه اینها نسبت به ارواح اراضی و زمینها هستند، همچنین زمین عنصر و مکرر گفته شده که لام در مانند اینجا در مبدأ، مرجع و مالک بودن استعمال می‌شود.

و نیز مکرر گفته شده که وقتی گفته می‌شود: «لَزِيدَ مَا فِي الصِّدْقِ» دلالت می‌کند بر اینکه صندوق و آنچه که در صندوق است مال زید است به ویژه اگر آنچه که در صندوق است نفیس و گرانبها باشد.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ در حالی که حمد مخصوص او در دار آخرت است، یا حمد در آخرین مراتب مخصوص او است.

چون انسان مادامی که در دنیا یا در مراتب حمد است چنین به نظر می‌رسد که غیر خدا نیز محمود باشد، ولی بعد از نظر دقیق و در دار آخرت که حقیقت همه چیز همانطور که هست دیده می‌شود دانسته می‌شود که حمد مخصوص خدای تعالی است.

وَهُوَ الْحَكِيمُ در افعال، یا در افعال و علومش حکیم است.

الْخَبِيرُ به هر چیزی خبیر و آگاه است با اتفاق عمل و دقت در علم.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ می‌داند آنچه را که در زمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴

عالم مثال علوی داخل می‌شود از قبیل اشعه‌ی عقول، نفوس و صور علوم عقول و نفوس، افاضاتی که از عالم علوی به عالم مثال علوی افاضه می‌شود که بقا و رزق زمین عالم مثال علوی به سبب همین افاضه است، افاضاتی که از زمین عالم مثال علوی به عالم‌های پایین‌تر افاضه می‌شود، مانند عالم طبع و عالم جنّ.

و خداوند می‌داند آنچه را که در زمین داخل می‌شود که آن همه‌ی عالم طبع است، از قبیل اشعه‌ی عقول و نفوس و عالم مثال، از چیزهایی که به آن افاضه می‌شود و بقا و رزق آن به وسیله‌ی آن افاضه است و از قبیل صورتهایی که بر اجرام زمین افاضه می‌شود و وجودی که بر همه‌ی اجزای آن زمین آن به آن و لحظه به لحظه تجدّد پیدا می‌کند و می‌داند آنچه را که در زمین عنصری داخل می‌شود.

از قبیل اشعه‌ی عقول، نفوس، عالم مثال و اشعه‌ی ستارگان افلاک، صورتهای موالید و قوا و استعدادها که پس از امتزاج با سایر

عناصر و تولد موالید از آنها در زمین عنصری داخل می‌شود و همچنین است استعدادهایی که در همه‌ی موالید داخل می‌شود. و خداوند می‌داند آبهایی را که در زمین عنصری داخل می‌شود، از قبیل دریاها و نهرها و بارانها و آنچه که از هوا به آب تبدیل می‌شود، از قبیل اجزا، دانه‌ها و ریشه‌ها که در زمین داخل می‌شوند.

و آنچه را که در عالم به زمین داخل می‌شود، مانند قوا، استعدادها، انسانهای شقی که داخل در عالم اشقیاء و عالم خودشان ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵

می‌شوند و از سنخ آنها می‌گردند، مانند چیزهایی که بر آنها از مراتب بالا افزوده می‌شود، قوا و استعدادهایی در آنها از تأثیر عالم بالا تولید می‌شود.

و خداوند می‌داند آنچه را که در عالم برزخ داخل می‌شود که در زبان قدما «هورقولیا» نامیده شده است که گویند: آن شهری است که دارای هزار هزار در است.

و در مرحله‌ی نزول و پایین آمدن هر روز از درهای شرقی آن شهر ملائکه داخل می‌شوند که عدد آنها به شماره نمی‌آید و از آن درها چیزهایی داخل می‌شود که قابل شمارش نیست و افزوده بر پایین تر از خودشان مثل عالم طبع و عالم جنّ می‌کنند.

و همچنین در مرحله‌ی صعود و بالا رفتن هر روز بلکه در آن شهر داخل می‌شوند که عدد آنها قابل احصا و شمارش نیست، از قبیل فرشتگانی که بالا می‌روند و نفوس بشری که از بدن‌ها خلع شده و به سوی مثال علوی و عالم ارواح بالا می‌روند، یا آنها که به عالم جنّ و جهنّم سقوط کرده و پایین می‌روند.

وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ خدایی که به بندگان و مخلوقاتش رحم می‌کند، یعنی مدد زندگی و روزی آنها را قطع نمی‌کند با اینکه زشتی عمل آنها را می‌بیند و اعمال بد آنها به سوی آسمانها بالا می‌رود که آنها را شایسته و مستحقّ عذاب می‌نماید.

الْغُفُورُ خداوند بخشنده است و زشتی اعمال بندگان را از مردم و ملائکه و بلکه از خودشان می‌پوشاند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ كَافِرِينَ گفتند:

ساعت برای ما نمی‌آید و مقصود از ساعت قیامت، یا ظهور قائم یا رجعت است، که آنها انکار کردند، یا از باب استهزا دیر و دور شمردند.

قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِيْرٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبْرُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ در سوره‌ی یونس تفسیر این آیه گذشت، در آنجا زمین را مقدم و اینجا مؤخر آورد.

و وجه مقدم داشتن آسمانها آشکارست و وجه تقدیم زمین در آنجا گذشت.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ روزی و رزقی که در آن رنج و خستگی و دنباله و مؤاخذه نباشد، مقدم داشتن جزا و پاداش مؤمنین و نسبت فعل به سوی خدا جهت اشعار به این است که غایت و هدف پاداش دادن به مؤمنین است.

غایتی بالذات است که بالذات منسوب به خدای تعالی است و لذا روش و اسلوب را در اینجا تغییر داد و فرمود: «و لیجزی الذین سعوا فی آیات الله» و فرمود:

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا كَسَانِي كَسَانِي که در محو و نابودی آیات آفاقی ما از قبیل انبیا و اولیا علیهم السّلام سعی و کوشش کردند، بدین گونه که آنان را استهزا، توهین، آزار و اذیت نمودند، زدند و کشتند، احوال و اخلاق و سنّت‌های آنان را از مردم پنهان کردند و احکام را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷

بر مردم مشتبه ساختند.

و سعی در نابودی آیات آفاقی دیگر ما کردند که آنها را از مردم و از خودشان پنهان نموده و خواستند که آیات تدوینی ما را پنهان و تحریف کنند و گونه‌ای تأویل نمایند که با عقاید باطل شان موافق باشد.

مُعَاجِزِينَ تا مردم را از اعلان حق خود و اظهار آیت و نشانه حق خویش عاجز و ناتوان کنند، یا کسانی را که مدعی دلالت آیات بر حق هستند از ادعای خویش عاجز سازند، یا خداوند و جانشینانش را عاجز نمایند.

و لفظ «معجزین» «معجزین» خوانده شده، یعنی آنان را از ایمان و از نظر به دلالت آیت و نشانه بر حق مشغول دارد.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ تنوین لفظ «عذاب» برای بزرگ نشان دادن و ترساندن است، رجز مطلق عذاب است، در این صورت لفظ «من» برای تبعیض، یا بیاتیه است و تنکیر آن جهت تفخیم است، یا مقصود عبادت بتهاست که لفظ «من» برای تعلیل یا برای ابتداست، یا مقصود شرک است که تنکیر برای تفخیم و تنويع است، لفظ «من» مانند ما قبلش می باشد و مقصود از شرک عظیم شرک به ولایت.

یا مقصود از رجز نجاست و پلیدی است که لفظ «من» مانند ما قبلش می باشد، لفظ «أَلِيمٌ» با رفع خوانده شده تا صفت «عذاب» باشد، با جرّ خوانده شده تا صفت «رجز» باشد.

وَاِیْرَى الَّذِیْنَ أُوتُوا الْعِلْمَ لَفْظٌ «یری» به معنای اعتقاد یا علم است، مقصود از علمی که داده شده نوری است که خداوند در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸

قلب هر کس که بخواهد می تاباند.

و لذا خدای تعالی فرمود: «أُوتُوا الْعِلْمَ» و نفرمود: «كَسَبُوا الْعِلْمَ» و نخستین درجات این علم نوری است که انسان را در کارش متحیر و سرگردان قرار می دهد، که نمی داند چه می گوید و چه کار می کند، از سخن گفتن ساکت می شود.

و در طلب اصل خویش سرگردان می شود که چگونه طلب کند؟ و لذا هنگامی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در باره‌ی علم سؤال شد فرمود: علم عبارت از انصاف و سکوت است. (۱)

الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ لَفْظٌ «الْحَقُّ» منصوب خوانده شده و بنابراین «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» مفعول اول «یری» است، لفظ «هو» ضمیر فصل، لفظ «الْحَقُّ» مفعول دوم «یری» می باشد.

و اگر لفظ «الْحَقُّ» مرفوع خوانده شود ممکن است «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» صفت «العلم» و مفعول «یری» محذوف باشد و جمله «هو الْحَقُّ» مستأنفه باشد.

و ممکن است موصول فعل «یری» و «یری» متعدی به یک مفعول باشد، یا مفعول دوم محذوف، «هو الْحَقُّ» جمله مستأنفه باشد.

و ممکن است موصول مفعول اول، جمله‌ی «هو الْحَقُّ» مفعول دوم باشد.

مقصود از «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» همه چیزهایی است که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده، یا مقصود چیزهای معهودی است که در ولایت علی علیه السلام نازل گشته و مقصود از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» علی علیه السلام یا همه‌ی مؤمنین است.

(۱) کافی: ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹

وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ عطف بر جمله‌ی «هو الْحَقُّ» یا عطف بر جمله‌ی «إِیْرَى الَّذِیْنَ أُوتُوا الْعِلْمَ» است، که در این صورت ضمیر فاعل به بعض برمی گردد که از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» استفاده می شود.

بعضی از آنها با تمام وجود و فعل و قول و خلق و حالش مانند علی علیه السلام و بعضی از مؤمنین هدایت به راه عزیز حمید می‌کند، یا با بعضی از این امور هدایت می‌کند نه با تمام وجود، مانند بعضی دیگر از مؤمنین.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ جَمَلَهُ مَقَابِلَ قَوْلِ خَدَائِ تَعَالَى: «وَيَزِي الدِّينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ» است، هر دو معطوف هستند، در هر دو معنا تعلیل است، مناسب مقابله این بود که بگوید: «و يقول الذين كفروا» ضربه صورت فعل مستقبل، لیکن به جهت اشعار به ثبات اقوال و افعال مؤمنین و استمرار آنها در آنجا مضارع آورد، برای دلالت بر عدم ثبات اقوال کافرین و افعال آنها در اینجا فعل را به صورت ماضی آورد، که اقوال و افعال کفار مانند درخت خبیثی است که در روی زمین روییده و استقراری نداشته باشد.

هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْتَئِكُمُ كَفَارًا كَفْتَنَد: آیا ما شما را به امر عجیبی، راهنمایی کنیم؟! که مقصودشان نبی صلی الله علیه و آله و استهزای اوست.

إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ که او به شما می‌گوید بعد از پوسیدن، پاره پاره شدن و بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوید.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا که او در مسأله زنده شدن بعد از مرگ یا در ادعای رسالت از جانب خدا، به خداوند دروغ بسته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰

أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا دیوانه است و جنون دارد و آنچه می‌گوید ناشی از قصد و شعور نیست.

بَلِ الدِّينِ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشعار به علت حکم است.

فِي الْعَذَابِ كَسَانِي که ایمان به آخرت نمی‌آورند در عذاب هستند، عذابی که آنها را مانند مجنون و دیوانه قرار داده و نباید به گفتار آنها اعتنا کرد.

وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ در گمراهی بعید هستند، نسبت بعد و دوری به ضلال و گمراهی مجاز عقلی است، یعنی آنها افترازن و دروغگو هستند، آنها مانند دیوانه‌اند، نه رسول خدا.

أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نگاه نمی‌کنند، یا کور شده‌اند و نمی‌بینند؟

إِلَى مَا يَبِينُ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و آیا به جلو و پشت سرشان از آسمان و زمین نگاه نمی‌کنند؟ یعنی به آسمان ارواح و زمین اشباح نمی‌نگرند؟ چه، انسان از همان ابتدای خلقت متوجه به عالم آخرت و عالم ارواح بوده و پشت به عالم اشباح نموده است.

و نیز زمین طبع زیر دو پای انسان است، پس آن مانند چیزی است که پشت سر او باشد و آسمان طبع بالای سر او است، پس آسمان به جلوی او بودن شبیه‌تر است و ممکن است.

لفظ «من» تبعیضیه باشد، یعنی آیا نگاه نمی‌کنند به چیزی که در جلو آنها قرار دارد در حالیکه آن قسمتی از آسمان و قسمتی از زمین است؟

یا لفظ «من» ابتداییه است، یعنی آیا نگاه نمی‌کنند به حوادث گذشته که در جلو روی آنها است؟ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص:

۴۱

در حالی که آن حوادث ناشی از حرکات آسمان و تحت تأثیر قرار گرفتن زمین است، یا مقصود حوادث آینده است.

بنابر اختلافی که در تفسیر «مَا يَبِينُ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» وجود دارد.

و انسان اگر به آسمان طبع و آنچه که در آسمان است از ستارگان و آثاری که در زمین حادث می‌شود و از ستارگان ناشی می‌گردد نظر کند، به زمین طبع و آنچه که در آن به واسطه‌ی اشعه‌ی ستارگان و دوران افلاک حادث می‌شود نظر کند یقین پیدا می‌کند که این آسمان و زمین دارای مبدأ حکیم و مرجع باقی است و همچنین اگر نظر به نفس و بدنش نماید و اتصال نفس و بدن

و هم آغوشی و تعاشق آن دو را ببیند و به انحلال بدن و استکمال نفس کمالات مناسب آن نظر نماید، یقین پیدا می‌کند که بدن فانی و نفس باقی است، اینکه نفس و بدن پدید آورنده‌ای مدبر و حکیم و عالم و قادر و مختار دارد.

إِنَّ نَشَأَ نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ مِنْ جَمَلِهِ بَدَلِ أَقْوَالِ خَدَا:

«إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» به صورت بدل اشتمال است، که در این صورت عامل معلق از آن است و معنای این آیه این است که آیا نمی‌نگرید به آسمان و زمین و اینکه ما اگر بخواهیم آنها را به زمین فرو می‌بریم؟! أَوْ نُشَقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ یا جمله مستأنفه یا معترضه است.

یعنی، یا پاره‌ای از آسمان (سنگهای آسمانی) بر سرشان می‌ریزیم.

إِنَّ فِي ذَلِكََ دَرِيسًا لِمَنْ يَنْظُرُ وَفَكْرًا، یا در آنچه که از آسمان و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲

زمین در جلو و پشت سر آنهاست، یا در قدرت ما بر فرو بردن زمین، یا در فرود آوردن قطعه‌ای از آسمان بر سر آنها. لَأَيَّةٍ نَشَانَةٍ وَآيَةٍ اسْتَدْرَجَتْ لِمَنْ يَنْظُرُ وَفَكْرًا، یا در دلالت بر مبدء و معاد می‌کند.

لِكُلِّ عِبْدٍ مُنِيبٍ نَشَانَةٍ بَرَاءَةٍ لِمَنْ يَنْظُرُ وَفَكْرًا، یا به پروردگارش بازگشت می‌کند و آن به علت بازگشت به ولی امرش می‌باشد که به وسیله‌ی تو به دست او بیعت می‌نماید.

آیات ۱۰-۱۹

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۹] ص: ۴۲

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ (۱۳) فَلَمَّا فَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

لَقَدْ كَانَ لِسَيِّبٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جِئَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ وَيَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِئِ أَكْمَلِ خَمِيطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكُمْ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرِينَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرَى الْبَلَدِ بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَأَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِد بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۳

ترجمه: ص: ۴۳

و به راستی از خود به داود بخششی ارزانی داشتیم و گفتیم ای کوهها و ای مرغان با او در تسبیح همنوایی کنید و آهن را برای او نرم گردانیدیم.

و گفتیم که زره‌های بلند و رسا بساز و در زره‌بافی سنجیده و بسامان کار کن و همگان نیکوکاری کنید که من به آنچه می‌کنید

آگاهم.

و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم، که سیر بامدادیش یکماهه راه و سیر شامگاهیش یکماهه راه بود برای او چشمه مس گداخته و جوشان را روان ساختیم و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می کردند و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش دوزخ می چشانیم.

(آنان) برای او هر چه می خواست از محرابها و نقش و نگارها و کاسه‌های بزرگ حوض مانند، دیگدانهای استوار (و غیر قابل نقل) می ساختند (و گفتیم) ای خاندان داود سپاس ورزید و از بندگان من اندکی سپاسگزار هستند.

و چون مرگ او را مقرر داشتیم، چیزی جز کرم چوب خواره، مرگ او را به آنان نشان نداد، که عصایش را خورد پس چون (جسدش) در افتاد، جنیان پی بردند که اگر غیب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴

می دانستند، در آن رنج و عذاب خفت بار نمی ماندند.

برای قوم سبا در مسکنهایشان پدیده شگرفی بود (از جمله) دو بوستان در جانب راست و چپ (که به ایشان گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید، او را سپاس بگزارید (شما را) شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزگار است.

ولی رویگردان شدند، آنگاه بر آنان سیل بنیان کن را روانه کردیم، به جای آن دو بوستانشان دو بوستان دارای میوه‌های ناگوار و درخت گز و اندک مایه‌ای از درخت سدر برای آنان جانشین کردیم.

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند اینگونه جزایشان دادیم و آیا جز ناسپاس را کیفر می دهیم؟

و در بین آنان و آبادیهایی که به آنها برکت بخشیده بودیم آبادیهای به هم پیوسته قرار داده بودیم، در میان آنها سیر و سفر مقرر داشته بودیم، به آنان می گفتیم شبها و روزها با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.

سپس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز و بدینسان بر خویشان ستم کردند آنگاه همچون افسانه‌شان گردانیدیم و پاره و پراکنده‌شان ساختیم بی گمان در این برای هر شکیبای شاکری مایه‌های عبرت است.

تفسیر ص: ۴۴

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مَنَّا فُضْلًا أَيْنَ جَمَلُهُ حَالِيهِ يَا مَعْطُوفَ بِرِ مَقْدَرٍ أَسْتَ وَ مَعْنَايَ آيَهُ أَيْنَ اسْتَ: چرا به آنچه که در جلو و ما بین دستهایشان است نگاه نمی کنند و چرا به پشت سرشان از حوادث گذشته نظر نمی اندازند؟ تا به مبدأ دانای حکیم یقین پیدا کنند، در حالیکه ما به داود از فضل و کرم خود دادیم که دلالت بر مبدأ و معاد می کند، یا تقدیر آیه چنین است: ما در گذشته آیات و نشانه‌های عجیبی ایجاد کردیم که دلالت بر کمال قدرت و آگاهی ما می کند، در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵

حالیکه به داود از فضل و کرم خود دادیم.

يَا جِبَالُ حَالٍ يَا مَسْتَأْنِفٌ، يَا بَدَلُ تَفْصِيلِي أَسْتَ «آتینا» است، بنا بر تقدیر قول است، یعنی گفتیم ای کوهها.

أَوَّيُّ بِأَصْدَايَ دَاوُدَ هَمَاهِنُكَ شَوَيْدُ، صَدَايَ أَوْ رَا بِهٖ تَسْبِيحَ بِرِ گَرْدَانِيدُ.

مَعَهُ وَالطَّيْرَ لَفْظَ «وَالطَّيْرَ» بَا رَفْعِ خَوَانَدَهٗ شَدَهٗ تَا عَطْفِ بِرِ «جِبَالُ» يَا بِرِ ضَمِيرِ مَسْتَرِّ دَرِ «أَوَّيُّ» بَاشَدُ، بِهٖ سَبَبِ نَوْعِي فَاصِلِ وَ جَدَا كُنْدَهٗ أَسْتَ تَا كَيْدِ بِهٖ مَنفَصَلِ بِي نِيَازِ شَدَهٗ اسْتَ.

و با نصب خوانده شده تا عطف بر محل «جبال» یا بر ضمیر مجرور باشد و عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده‌ی حرف جرّ ضعیف است، یا قرائت نصب بنا بر این است که مفعول معه باشد.

این آیه و بیان آن در سوره‌ی انبیاء گذشت.

وَأَلْنَا لَهُ الْهَدِيدَ مَا آهَنَ رَأْسَهُ وَرَأْسَهُ كَالْعِجَابِ بِرَأْسِهِ يَخْرُجُ مِنَ الْجَبَابِرِينَ

أَنْ أَعْمَلَ لَفْظَ «أَنْ» تَفْسِيرِيَّةٌ يَأْتِي بِمَصْدَرِيَّةٍ أَيْ

سَابِغَاتٍ بِهِيَ أَوْ كَفْتِيمِ زَرَّةِ هَيْئَةِ الْغَشَادِ بَسَازٍ، تَنْهَى الْاِكْتِفَاءَ بِهِيَ «سَابِغَاتٍ» وَصِفَتِ كَرْدَ، مِنْ زَرَّةٍ كَمَا مَوْصُوفٌ أَيْ اسْمٌ نَبْرَدٌ، لِأَنَّ سَابِغَاتٍ زَرَّةٌ أَيْ هُنِي مِنْ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشْهُورٌ وَمَعْرُوفٌ أَيْ

وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ فِي بَافَتٍ وَحَلْقَةٍ هِيَ وَكِرَّةِ هَيْئَةِ زَرَّةِ اِنْدَاذَةِ مَخْصُوصِي بَافَتٍ، بِهِيَ نَحْوِي كَمَا يَخْرُجُ مِنْ مَمَكِنٍ أَيْ مِمَّا يَخْرُجُ مِنْ نَفْوِذِ شَمَشِيرٍ وَتِيرٍ وَنِزَةٍ مَانَعٍ شُودُ وَانْقَدَرِ سَنَكِينٍ نَبَاشِدُ كَمَا يَخْرُجُ مِنْ حَمَلٍ أَيْ عَاجِزٍ وَنَاتَوَانٍ أَيْ سَبَكٍ نَبَاشِدُ تَا مَانَعٍ نَفْوِذِ چِيزِهَائِي كَمَا ذَكَرَ شَدَّ بَاشِدُ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶

وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَكَارِهَاتٍ شَائِسْتَه كُنَيْدُ، كَمَا مِنْ بَهْ أَنْجَه مِي كُنَيْدُ آگَاهَم.

اَيْنَجَا اَهْلٍ وَعَشِيرَه، يَأْتِي رَأْسَهُ رَا بَا اَوْ فِي خَطَابِ هَمْرَاهِ نَمُودُ، نَكْرَهْ اَوْرْدَنِ لَفْظِ «صَالِحًا» يَأْتِي لِتَحْقِيرِ وَاِكْتِفَاءِ كَرْدَنِ بِهِيَ نَوْعِي مَخْتَصِرٍ اَزْ عَمَلِ صَالِحٍ أَيْ بَرِيءٍ وَبَرِيءِ كَرْدَنِ وَاشْعَارِ بِهِيَ عَمَلِ صَالِحٍ حَقِيقِي أَيْ كَمَا اَنْ وَاِلَآيَتِ اِسْتِ.

وَلِسَلِيمَانَ الرَّيْحِ بِرَأْسِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَادٍ رَأْسَهُ مَطِيحٌ سَابِغَاتٍ.

عُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ سِيرِ بَادٍ فِي طَرَفِ صَبِيحِ يَكْ مَاهِ اِسْتِ وَفِي طَرَفِ عَصْرِ نِيزِ يَكْ مَاهِ اِسْتِ.

بِرَحِي كَفْتَهْ اِنْدُ: بَادِ تَخْتِ وَبَسَاطِ سَلِيمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا حَمَلِ مِي كَرْدُ وَفِي طَرَفِ صَبِيحِ فَاصله‌ی يَكْ مَاهِ رَاهِ رَا طِي مِي كَرْدُ وَفِي طَرَفِ عَصْرِ نِيزِ هَمِچِينِ.

وَاسْلَيْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ چِشمه‌ی مَسِ رَا بَرِيءِ اَوْ جَارِي سَابِغَاتٍ، بَعْضِي كَفْتَهْ اِنْدُ: خَدَايِ تَعَالَى مَسِ رَا بَرِيءِ اَوْ اَزْ مَعْدَنَشِ جَارِي سَابِغَاتِ كَمَا مَانَدُ جَوْشِ چِشمه مِي جَوْشِيدُ وَلِذَا اَنْرَا چِشمه نَامِيدُ وَاَيْنِ مَعْدَنِ فِي يَمَنِ اِسْتِ.

وَمَنْ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَفَرَادِي اَزْ جَنَّ زِيرِ دَسْتِ سَلِيمَانِ تَحْتِ فَرْمَانِ اَوْ بُوْدَنْدُ كَمَا بِهِيَ دَسْتُورِ اَوْ عَمَلِ مِي كَرْدَنْدُ.

بِإِذْنِ رَبِّهِ ضَمِيرٌ بِهِيَ مَوْصُولٌ يَأْتِي بِهِيَ سَلِيمَانِ بَرْمِي كَرْدَدُ.

وَمَنْ يَزِيغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ وَكَسِي اَزْ اَنَانِ كَمَا اَزْ فَرْمَانِ مَا سَرِبِچِي مِي كَرْدُ فِي دُنْيَا وَآخِرَتِ اَزْ عَذَابِ آتَشِ سَوْزَانِ بِهِيَ اَوْ مِي چِشَانْدِيمِ.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ بَلَدٍ اَوْ قَصْرَهَائِ بَلَدٍ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷

مِي سَابِغَاتِ وَاَنْ قَصْرَهَا وَكَاخِهَا «مَحَارِبٍ» نَامِيدَه شُدَه، چُونِ قَصْرَهَا بَسِيَارِ بَلَدِ بُوْدَنْدُ كَمَا اَزْ تَسَلُّطِ بِرِ قَصْرَهَا وَقَدْرَتِ بِرِ جَنَكِ فِي مِيانِ اَنْهَا مَانَعِ مِي شُدَنْدُ.

وَتَمَاثِيلَ صَوْرَتِهَا.

اَزْ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَمْدَه اِسْتِ: بِهِيَ خَدَا سَوْگَنْدِ مَقْصُودِ تَمَاثِيلِ مَرْدَانِ وَزَنَانِ نِيسْتِ وَلِیْکِنِ مَقْصُودِ دَرِخْتِ وَشَبَهِ دَرِخْتِ اِسْتِ.

(۱)

وَجَفَانَ لَفْظُ «جَفَانَ» جَمْعُ «جَفْنَةٍ» بِهِيَ مَعْنَايِ سِينِي وَظَرْفِ بَزْرَكِ اِسْتِ كَالْجَوَابِ لَفْظُ «جَوَابٌ» جَمْعُ «جَوَابِيَّةٌ» بِهِيَ مَعْنَايِ حَوْضِ بَزْرَكِ اِسْتِ وَفُؤُورِ رَاسِيَاتِ دِيگَهَائِ بَزْرَكِ كَمَا بِرِ زَمِينِ ثَابِتِ اِنْدُ وَچُونِ خِيَلِي بَزْرَكِ هَسْتَنْدُ اَزْ جَايشَانِ بِيروُنِ نَمِي آيِنْدُ.

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ فِي حَالِيكَه بِهِيَ اَنَانِ كَفْتَهْ مِي شُودُ: اِي آلِ دَاوُدِ شُكْرِ كُنَيْدُ.

چَهْ كَلِمَه «الشَّكُورُ» يَعْنِي كَسِي كَمَا زِيَادِ شُكْرِ مِي كُنْدُ وَاَزْ نَعْمَتِ وَنَعْمَتِ دَادَنِ وَتَعْظِيمِ مَنَعْمِ وَصَرَفِ نَعْمَتِ فِي جَايِ خُودَشِ غَفْلَتِ

نمی‌کند و در عین حال برای کسی ممکن نیست حق شکر را ادا کند، زیرا خود شکر کردن نعمتی است بسی بزرگتر از هر نعمتی که بر آن شکر شود.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ «الارضه» که این لفظ با حرکت راء حشره‌ی معروفی است که چوب را می‌خورد و آنرا مانند زمین قرار می‌دهد، کار آن «ارض» نامیده می‌شود به معنای خوردن چوب و قرار دادن آن مانند زمین.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۱۲. کافی: ج ۶، ص ۴۷۶، ح ۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸

زیرا آن حشره «موریانه» سطح چوب را از گل قرار می‌دهد که چوب روی آن قرار بگیرد، مانند زمین و اضافه‌ی لفظ «دابه» به زمین از قبیل اضافه‌ی فاعل به فعل یا اضافه فاعل به چیزی است که منفعل را مثل فاعل فرار می‌دهد و مفعول «دلهم» به جن یا به انس یا به مجموع برمی‌گردد.

تَأْكُلُ مِثْلَهُ لَفْظٌ «منسأته» اسم آلت از «نساء» است، یعنی او را طرد کرد، یا دفع نمود، یا سوق داد.

فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ از امام رضا علیه السلام روایت شده که سلیمان بن داود علیه السلام روزی به اصحابش گفت: خدای تعالی به من ملک و پادشاهی عطا کرده است که برای هیچ کس بعد از من چنین ملکی شایسته نیست، برای من باد، انس، جن، پرنده و وحوش را مسخر نمود، زبان پرنده‌گان را به من آموخت و از هر چیزی داد.

و در عین حال با این همه ملک و پادشاهی که به من داده شده است، خوشحالی و سرور برای من یک روز تا شب کامل نشد، من دوست دارم فردا داخل قصر خود شده و به بالای آن بروم تا مملکتهایم را بنگرم.

به هیچ کس هم اجازه ندهید نزد من بیاید تا مبادا یک روز خوشحالی مرا ناقص کند.

یاران سلیمان پذیرفته و پاسخ مثبت دادند.

وقتی که فردا شد و ساعت موعود رسید سلیمان علیه السلام عصایش را به دست گرفته و به بالاترین جای قصرش رفت، در حالیکه بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹

عصایش تکیه داده و به آنچه که به او داده شده بود خوشحال بود، به مملکت‌هایش با سرور و خوشحالی نگاه می‌کرد که ناگهان نظرش به جوانی افتاد زیبا روی با لباسهای زیبا که از بعضی از زوایای قصر او بیرون آمد و به سلیمان نزدیک شد، وقتی سلیمان

چشمش به او افتاد گفت: چه کسی تو را به این قصر راه داد؟

من خواستم امروز در این قصر خلوت کنم تو با اجازه‌ی چه کسی اینجا داخل شدی؟

جوان گفت: پروردگارم مرا اینجا داخل کرد و با اجازه‌ی او داخل شدم، سلیمان (با خود) گفت: پروردگارش به او از من سزاوارترست، حال بگو تو چه کسی هستی؟

جوان گفت: من ملک الموت هستم، سلیمان گفت: برای چه چیزی آمده‌ای؟

گفت: آمده‌ام که قبض روح کنم، گفت: مأموریت خویش را انجام بده، امروز روز خوشحالی من بود، خداوند نخواست من بدون ملاقات او خوشحال شوم.

پس ملک الموت قبض روح او را نمود در حالیکه بر عصایش تکیه داده بود، پس سلیمان همانطور در حالیکه وفات یافته بود، بر عصایش تکیه داده و آنجا مدتی به همان حالت ماند و مردم به او نگاه می‌کردند، گمان می‌کردند که او زنده است.

پس در باره‌ی او فتنه‌انگیزی کرده و اختلاف عقیده پیدا کردند، بعضی از آنان گفتند: سلیمان زنده است و این مدت طولانی را بر

عصایش تکیه داده در حالیکه خسته نمی‌شود، نمی‌خوابد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰

نمی‌خورد و نمی‌آشامد، او پروردگار ماست که بر ما واجب است او را عبادت کنیم.

برخی گفتند: سلیمان ساحر و جادوگرست و او با جادو و سحر و تصرف در چشم‌های ما به ما نشان می‌دهد که بر عصایش تکیه داده و ایستاده است در حالیکه مطلب چنین نیست.

و مؤمنین گفتند: سلیمان بنده‌ی خدا و نبی اوست و خدای تعالی کار او را آن طور که می‌خواهد تدبیر می‌کند، وقتی اختلاف بالا آمد خدای تعالی موریانه را فرستاد تا عصای سلیمان را بخورد، وقتی موریانه داخل عصا را خورد عصا شکست و سلیمان از قصرش به روی زمین افتاد.

پس جنّ از موریانه به خاطر کاری که کرده بود تشکر کرد و روی همین جهت است که موریانه هر جا یافت شود حتما نزد آن آب و گل وجود دارد.

و خدای تعالی به این داستان اشاره کرده و فرموده: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ» یعنی عصایش را موریانه بخورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا ... تا آخر».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این آیه این چنین نازل نشد و آیه این چنین نازل شده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ». (۱)

و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است: سلیمان بن داود هفتصد و دوازده سال زندگی کرد. (۱)

(۱) عیون الاخبار الرضا: ج ۱، ص ۲۰۶، باب ۲۶، ح ۲۴. علل الشرایع: ص ۷۳، باب ۶۴، ح ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱

«لقد كان» این جمله جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: حوادث آسمان و زمین که ذکر شد دلالت بر علم و قدرت و حکمت خدای تعالی می‌کرد همه از نعمتها و نعمت دادن خدا بود.

آیا از نعمتهای خدا نیز چیزی واقع شده که دلالت بر این معنا بکند؟ خدای تعالی در جواب فرمود:

لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ لِسَبَأٍ قَوْمٌ سَبَأٌ چنان پیش آمد.

سبأ از اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بوده‌اند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: که از او در باره سبأ سؤال شد که آیا او مرد است یا زن؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او مردی از عرب بود که ده فرزند از او ماند که شش نفر از آنها میمون و خوشقدم و چهار نفر از آنان شوم و بد قدم

بودند، اما کسانی که خوشقدم بودند عبارتند از: ازد، کنده، مذحج، اشعرون، انمار، حمیر، گفته شده: انمار چیست: فرمود: کسانی هستند که از آنان خثعم و بجیله است و اما آن چهار نفر که شوم بودند: عامله، جزام، لخم، غسان بودند. (۲)

فِي مَسْكَنِهِمْ و «فی مساکنهم» خوانده شده و آن محلّ سکنی و زندگی آنانست.

بعضی گفته‌اند: در یمن بوده است و نام آنجا «مأرب» بوده که از آنجا تا صنعاء سه روز راه بوده است.

آیه در محلّ سکنای قوم سبأ نشانه‌ی آیتی است که

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۱۵. اکمال الدین و اتمام النعمه: ص ۵۲۳، باب ۴۶، ذیل ح ۳.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۱۵. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۸۶.

بعضی گفته‌اند: مقصود امّ غیلان است. «۱»

وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ و چون میوه سدر خوردنی است آنرا به اندک بودن توصیف کرد، جهت استهزای آنان این دو گونه درختان (شوره گز و سدر) را هم باغ نامید.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا این جزای آنانست بدان جهت که کافر شدند.

پس آگاه باشید ای امت محمّد صلی الله علیه و آله و به نعمت نبوت و ولایت کفر نورزید که آن دو مانند دو باغ هستند که به راست و چپ شما احاطه کرده‌اند و نیز به نعمت صفحہ‌ی نفس عمّاله و علامه کافر نشوید، به نعمت اسلام که با بیعت عامّ نبوی حاصل می‌شود و به نعمت ایمان که با بیعت خاصّ و لوی حاصل می‌گردد کافر نشوید و نیز به نعمت احکام شریعت قلبی و به نعمت آثار طریقه‌ی قلبی کافر نشوید.

وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ لفظ «نجازی» و لفظ «کفور» با نصب خوانده شده و لفظ «یجازی» با یاء به صورت مجهول و «کفور» با رفع خوانده شده است.

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا مقصود از سرزمینهایی که می‌فرماید مبارک گردانیدیم بلاد شام، یا به قول

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۵

بعضی مکه است.

قُرَى ظَاهِرَةً قریه‌های به هم پیوسته که به جهت نزدیکی و اتصال همدیگر از همدیگر دیده می‌شوند.

وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبَرُوا فِيهَا این جمله حال به تقدیر قول، یا مستأنف و جواب سؤال به تقدیر قول است.

لَيَالِي و أَيَّاماً هر روز و شب به سوی شام یا به طرف مکه به سیر و سفر پردازید.

آمِنِينَ در حالیکه از گرسنگی و تشنگی و از دزدان و راهزنان در امان بودند.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا با زبان حال که همان عمل به گناهان و کفران نعمت باشد گفتند: پروردگارا سفرهای ما را دور و دراز گردان.

یا با زبان قال و حال چنین گفتند، بدین گونه که از نعمت و عافیت اظهار خستگی کردند، درخواست مسافتهای طولانی در سفرها داشتند تا بر فقرا در حمل توشه و احتیاجات خویش زور گویی کنند.

و لفظ «رَبَّنَا» با نصب، «بَعْدُ» به صورت صیغه امر از باب تفعیل، «بَعْدُ» به صورت صیغه‌ی ماضی از ثلاثی مجرد، «رَبَّنَا» با رفع، «بَاعِدْ» به صورت صیغه ماضی از باب مفاعله خوانده شده.

و قرائت مشهور «رَبَّنَا» با نصب، «بَاعِدْ» به صورت صیغه‌ی امر از باب مفاعله است.

اگر عبارت به صورت خبر خوانده شود مقصودشان اعتنا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۶

نکردن به نعمت و طلب زیادی آن با کفران نعمت است.

وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ با کفران نعمت به خودشان ستم کردند.

فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ لفظ «أَحَادِيثَ» جمع حدیث است که شاذ و نادر است، یا جمع أحداث است که جمع «حدث» است، یا جمع «احدوثة» است به معنای امر عجیب و غریب، یعنی آنها را بر حسب حال و مالشان از عجایب روزگار قرار دادیم به نحوی که مردم از آنها سخن بگویند.

ولی افراد انسان پشت به آنان می‌کنند و با زبان حال درخواست دوری سفر و مشقت و خطر می‌نمایند.

یا خداوند بین افراد انسان و بین قریه‌های مبارک که عبارت از خود ائمه علیهم السّلام می‌باشند قریه‌های ظاهری قرار داده که آنان مشایخ ائمه هستند که خود ائمه علیهم السّلام آنان را جهت هدایت خلق نصب کرده و از افراد انسان عهد و پیمان گرفته‌اند که به دست آن مشایخ بیعت نمایند و نزد آنان و با دست آنان توبه کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۹

یا خداوند بین افراد انسان بعد از اسلام و بیعت عام و قبول دعوت ظاهری و بین قریه‌های مبارک که مشایخ ائمه علیهم السّلام یا خود ائمه علیهم السّلام می‌باشند، قریه‌های ظاهری قرار می‌دهد.

یا خداوند بین افراد انسان بعد از ایمان و بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی و بین قریه‌های مبارک که خود ائمه علیهم السّلام می‌باشد، مشایخ و ناقلین اخبار آنان را قرار می‌دهد.

یا خداوند بین افراد انسان و بین قریه‌های مبارک که ائمه علیهم السّلام با نورائیت و ظهور ملکوتیشان بر نفوس بیعت کنندگانش می‌باشند قریه‌های ظاهری از مراتب ذکر و فکر آنها قرار می‌دهد، یا از مراتب نفوسشان تا قلوبشان که در آن مراتب، ائمه آنها با نورائیت خویش ظاهر می‌شوند، مراتب و درجاتی قرار می‌دهند.

یا خداوند برای افراد انسان پس از آنکه ائمه آنان با نورائیت خود بر آنان ظاهر می‌شوند قریه‌های ظاهری و روشنی قرار می‌دهد، که آن قریه‌ها عبارت از مراتب نورائیت ائمه آنانست که بین آنان و مقام ولایت ائمه‌شان آنها قرار دارد.

پس همه آنان پراکنده و متفرّق می‌شوند، چنانچه این معنا از مردم مشاهده می‌شود.

مردمی که با بیعت خاصّ ایمان نیآورده‌اند و بر ایمانشان ثابت نیستند و به آن قریه‌های ظاهری مسافرت می‌کنند، مشاهده می‌شود که آنها چگونه متفرّق و پراکنده می‌شوند.

و بر حسب مقصد و مذهب و اراده و خواسته چگونه پراکنده‌اند، به نحوی که همدیگر را لعن و تکفیر می‌کنند و بغض و کینه همدیگر را بدل دارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۰

و کم اتفاق می‌افتد که دو نفر با هم متفق باشند، اگر احیانا نسبت به بعضی از مؤمنین متفق و متحد باشند این اتحاد مانند اتفاق سگ‌هایی است که بر مردار جمع می‌شوند، از آن جهت که هر یک بغض دیگری را در دل دارد و هر یک دیگری را زخمی می‌کند.

همین سگها آنگاه که انسانی را از دور می‌بینند در حمله بر او و غارت و قتل او متفق می‌شوند، با اینکه انسان از جیفه سگها متأذی و ناراحت است.

ما از غضب و کفران نعمت خدا به خود خدا پناه می‌بریم.

از امام باقر علیه السّلام وارد شده که فرمود: بلکه خداوند مثل‌ها را در قرآن در باره ما زده است، پس ما قریه‌هایی هستیم که خداوند آنها را مبارک گردانیده و آن قول خدای تعالی است در مورد کسی که به فضل ما اقرار کند، چه، به آنان امر کرده که نزد ما بیایند، پس فرمود:

«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَاتِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» یعنی بین آنها و بین شیعیانشان قریه‌هایی قرار دادیم که آنها را مبارک گردانیدیم، قریه‌هایی که ظاهر و روشن‌اند

اشاره

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يُزِفُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرْنَا وَ لَا نُسْأَلُ عَمَّا نَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۱۷. اكمال الدین: ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۲. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۲

ترجمه: ص: ۶۲

و به راستی شیطان گمان خود را در باره‌ی ایشان راست یافت، آنگاه جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. و او (شیطان) را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که به آن شک دارد، بازشناسانیم و پروردگارت بر همه چیز نگهبان است. بگو کسانی را که در برابر خدا قایلید بخوانید خواهید دید که هم‌سنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین اختیار و دست ندارند و در اداره و آفرینش آنها ایشان را شرکتی نیست، او خداوند را از میان آنان پشتیبانی نیست. و شفاعت نزد او سودی ندهد مگر در باره کسی که برای او اجازه دهد تا چون هراس از دلهای ایشان برطرف شود گویند پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق و او بلند مرتبه بزرگ است. بگو چه کسی از آسمانها و زمین شما را روزی می‌دهد؟ بگو خداوند و ما یا شما بر طریق هدایت یا در گمراهی آشکاریم. بگو نه از شما در باره گناهی که ما کرده‌ایم می‌پرسند و نه از ما در باره آنچه شما می‌کنید خواهند پرسید. بگو پروردگار، ما و شما را (برای داوری) گرد می‌آورد، سپس در میان ما به حق داوری می‌کند و اوست داور دانا. بگو به من بنمایانید کسانی را که در مقام شریک به او نسبت می‌دهید چنین نیست، بلکه او خداوند پیروزمند فرزانه است. و تو را جز مژده آور و هشدار دهنده برای همگی مردم نفرستاده‌ایم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

تفسیر ص: ۶۲

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ وَ شَيْطَانُ گمان باطل خود را سخت به صدق و حقیقت در نظر مردم جلوه داد، یعنی آن گمان خود را که وقتی گفت: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» و گفت: «الْأَصْلَنَّهُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۳

و ...

تا آخر» اظهار و آشکار نمود.

بدان که تنزیل این آیه در باره اهل سیاست، ولی تأویل آن در باره منافقین امت محمد صلی الله علیه و آله است. از ابی جعفر علیه السلام وارد شده که فرمود: در روز غدیر وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت ابلیس در بین لشکریانش فریاد کشید، فریادی که در خشگی و دریا احدی از آنها باقی نماند مگر آنکه نزد ابلیس آمدند، گفتند: ای آقا و مولای ما چه چیز تو را به صدا در آورد؟ ما تا کنون فریادی از این وحشتناکتر از تو نشنیده‌ایم؟ ابلیس به آنها گفت: این نبی کاری انجام داده است که اگر آن کار به اتمام برسد هیچ وقت خداوند مورد عصیان و نافرمانی قرار نمی‌گیرد.

لشکریان ابلیس گفتند: او از هوا سخن می‌گوید و یکی به رفیقش گفت: آیا نمی‌بینی چشمانش در سرش دور می‌زند گویی که دیوانه است، مقصودشان رسول خدا صلی الله علیه و آله است ابلیس فریادی از طرب کشید، پس اولیا و دوستانش را جمع کرد و گفت: آیا ندانستید که من قبلاً برای اغوی آدم بودم؟ گفتند: بلی، او پیمان شکست ولی به رب کافر نشد، اینان نقض عهد کردند و به رسول صلی الله علیه و آله کافر شدند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد، مردم غیر علی علیه السلام را برای خلافت برگزیدند ابلیس تاج ملک را بر سر گذاشت و منبری نصب کرد، با زینت و آرایش نشست، سوارها و پیاده‌هایش را جمع کرد، سپس به آنها گفت: طرب و شادی کنید دیگر خداوند اطاعت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۴

نمی‌شود مگر آنکه امامی قائم گردد، امام ابو جعفر علیه السلام این آیه را خواند: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» ... تا آخر حدیث. (۱)

و اخبار زیادی به این مضمون با اختلاف در لفظ وارد شده است.

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ دَفَعِ اَيْنَ تَوْهَمِ اَسْتِ اَكِه اَبْلِيسِ اِنِ اَتَصَرَّفَاتِ اَخُوْدِ اَسْتِقْلَالِ اِدَارِ. چنانچه ابلیسها و ثنوی‌ها توهم نموده‌اند، یعنی تسلط شیطان بر مردم جز با اذن و مسلط کردن ما بر کسی که می‌خواهیم بر او مسلط شود نیست و این تسلط دادن.

إِلَّا لِنَعْلَمَ جِزْ بَرَايِ اَيْنِ نِيسْتِ اَكِه اَعْلَمِ اَمَّا اَظَاهِرِ اَشُوْدِ يَأِ مَتَعَلَّقِ اَعْلَمِ اَمَّا اَشْكَارِ اَكِرْدِدِ.

مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ يَأِ بَدَانِيسِ اِنِ اَقْمَامِ اَعْلُومِ اَكِه اَكْسِي اَبِ اَخْرَتِ اِيْمَانِ مِي اَوْرِدِ، اِنِ اَحَالِي اَكِه اَوِ اَزِ اَكْسِي اَكِه نَسْبِتِ اَبِ اَخْرَتِ اِنِ اَشْكَ اَسْتِ، مَتَمَايزِ اَشُوْدِ.

وَ رَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ اَيْنِ اَجْمَلِ اِنِ اَتَوْهْمِي اَسْتِ اَكِه اَزِ اَقُولِ اَخِدا: «لِنَعْلَمَ» پيش مِي اِيْدِ.

زيرا از این جمله اینگونه برداشت می‌شود که برای خدا علم حاصل می‌گردد و این علم قبلاً نبوده است.

اَكِه اَخِدايِ اَعْلٰي اِنِ اَرْفِعِ اَيْنِ اَتَّهَامِ مِي اَفْرَمَايِدِ: اَبِرُورِدِ اَكَارِ اَتُو اَحْتِیَاجِي اَبِ اَيْنِ اَمْتِحَانِ نِدَارِدِ، اَكِه اَوِ اَرِ اَكِسِي اَرِ اَبِ اَجْمِيعِ اَصْفَاتِ وَ

(۱) کافی: ج ۸، ص ۳۴۴، ح ۵۴۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۵

آثارش می‌داند، پس مسلط نمودن شیطان برای این است که آنچه که برای خدا معلوم است بر شما ظاهر می‌گردد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو: کسانی را که برای خدا انباز می‌پنداشتید، فرا خوانید.

مَنْ دُونِ اللَّهِ بِهِ شَرَطِي اَكِه اَنِ اَشْرَكَ اَبِدُونِ اَذْنِ اَخِدا، يَأِ اَعْبَادَتِ اَغَيْرِ اَخِدا اَبِ اَشْنِدِ.

یعنی بگو: آن شرکا را در حوایج خود فراخوانید.

ما ذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ پروردگار شما چه گفت؟ می‌گویند حق گفت و او رفیع و بزرگ است. و در خبری از امام باقر علیه السلام آمده است: اهل آسمانها بین مبعوث شدن عیسی بن مریم علیه السلام تا مبعوث شدن محمد صلی الله علیه و آله وحی نشنیدند، وقتی خداوند جبرئیل علیه السلام را به سوی محمد صلی الله علیه و آله فرستاد اهل آسمانها صدای وحی قرآن را شنیدند، مانند افتادن آهن بر روی سنگ و از شدت صدا اهل آسمانها از هوش رفتند، پس وقتی از وحی فارغ شد، جبرئیل رو به پایین آمد و به اهل هر آسمان که می‌رسید وحشت و اضطراب را از دل‌های آنها برطرف می‌ساخت،

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۱۹. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۲. برهان: ج ۳، ص ۳۵۰-۳۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۸

پس اهل آسمانها به همدیگر می‌گفتند: پروردگار شما چه گفت؟

پاسخ دادند: حق و درستکاری که او خدای بلند مرتبه و بزرگوار است. «۱»

بنابر این تقدیر آیه چنین است: «استمع جبرئیل الوحی و صعق الملائکه من سماعه فانحدر جبرئیل حتی إذا مرّ بأهل السماوات و فرع عن قلوبهم قالوا: ماذا قال ربکم؟» قُلْ اِیُّ مُحَمَّدٍ بِرَیِّ اَیُّهَا رَا مَلْزَمٌ بِهٖ اَقْرَابٌ مَّیْبَدُ خَالِقِ رَازِقِ کُنِی بِهٖ اَنَانٌ بَکُو:

مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ چه کسی به شما از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ یعنی چه کسی اسباب آسمانی و زمینی را جهت روزهای انسانی و حیوانی و نباتی شما آماده می‌کند؟

یا چه کسی از آسمانها با رزق انسانی و از زمین با رزق نباتی و حیوانی به شما روزی می‌دهد؟

قُلْ اللَّهُ بَکُو: خدا روزی می‌دهد، چون جوابی جز آن ندارند.

وَ اِنَّا اَوْ اِیَّاکُمْ لَعَلٰی هُدٰی اَوْ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ پس از آنکه شرکا را باطل نمود و جواز دعوت آنها را نیز بیهوده نامید.

گمراهی پیروان شرکا را آورد به نحوی که به انصاف نزدیکتر و از فتنه و آشوب دورتر باشد.

چون معنایی که از این عبارت استفاده می‌شود بعد از اظهار عجز شرکا که گذشت به این معناست که ما بر هدایت و شما در گمراهی آشکار

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۱۹. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۱. برهان: ج ۳، ص ۳۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۶۹

هستید و لیکن لفظ «او» آورد که برای تفصیل و تقسیم در جانب مسند و مسند الیه باشد.

تا خصم فتنه و آشوب برپا نکند و دشمنی و انکارش شدت نگیرد، پس گویا که گفته است: ما و شما بر هدایت و گمراهی آشکار هستیم به صورت لفّ و نشر، اختلاف دو حرف جرّ در جانب مسند برای اشعار به این است که هدایت یافته بر صفاتش استیلا و احاطه دارد و گمراه مغلوب و مورد احاطه صفات خویش است.

قُلْ به روش انصاف در مجادله و بحث بگو: لَا تُسَبِّحُونَّ عَمَّا أَجْرَمْنَا از جرم و گناه ما، شما مورد سؤال قرار نمی‌گیرید، یعنی جرم و گناه به شما نسبت داده نمی‌شود.

وَ لَا- نُسَبِّحُ عَمَّا تَعْمَلُونَ و از عمل شما ما مورد سؤال قرار نمی‌گیریم قُلْ یَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا بَکُو در قیامت پروردگار ما، ما را جمع می‌کند، این جمله را بگو تا وعده و وعید برای شما و آنها باشد.

ثُمَّ یَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ بَیْنِ مَا بِالْحَقِّ و فتح داوری خواهد کرد، یعنی با حکومت حق.

وَ هُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِیْمُ قُلْ اَرُونِی الدِّیْنَ الَّذِیْنَ اَلْحَقْتُمْ بِهٖ شُرَکَاءَ بَکُو: شریکانی را که برای خدا می‌گرفتید ظاهر سازید تا بر شما ظاهر و آشکار

گردد که آن شریکان از وصف شراکت برای خدا چیزی ندارند.

کَلَّا کلام از جانب خداست جهت بازداشت و منع آنها از شرک آوری یا جزء مقول قول خدا.

بَلْ هُوَ اللَّهُ خَدَائِي که به حقّ معبود است نه غیر او.

الْعَزِيْزُ غالب است که پس در مقابل او خدای دوّمی جایز نمی‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۰

الْحَكِيْمُ کسی که از ادراک و دقایق صنع، لطایف علم او عقول عقلا عاجز است، پس چگونه می‌شود که مصنوع او یا مصنوع شما با او شریک باشد؟! با اینکه مصنوع متّصف به جهل و عدم شعور است تا چه رسد به حکمت و حکیم بودن؟! وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ لَفْظ «كَافَّةً» حال است، مقدّم بر «النّاس» شده است.

یعنی تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم مانند «جاء النّاس کافّة» یعنی مردم همگی در حالی آمدند که عموم این لفظ مانع از آن بود که فردی از افراد از تحت آن امور خارج گردد.

یا صفت مفعول مطلق محذوف است، یعنی تو را رسالتی دادیم که مردم را از پیروی هواهایشان منع می‌کند.

یا حال از مفعول «أرسلنا» است، یعنی ما تو را نفرستادیم مگر در حالی که مردم را از اتباع هواها مانع شوی.

که در این صورت لفظ «تاء» برای مبالغه است.

بَشِيْرًا رسول خدا بشارت دهنده مؤمنین و کسانی است که از جهت ایمان و استعدادشان مستعدّ و آماده ایمان هستند.

وَ نَذِيْرًا و بیم دهنده کافران و مؤمنان و مستعدّان از جهت کفر کافران و غفلت مؤمنان است.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ و لیکن بیشتر مردم رسالت تو، یا عموم رسالت تو را نمی‌دانند، یا آنها دارای جهت علم نیستند تا رسالت تو را بدانند و لذا رسالت تو را انکار می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۱

از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده است: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی همه مردم فرستاد، به سوی سفید و سیاه، جنّ و انس. «۱»

و از امام صادق علیه السلام آمده است که به مردی فرمود: به من بگو بینم آیا رسول صلی الله علیه و آله عامّ بود برای همه؟ آیا خدای عزّ و جل در قرآن نفرمود: «و ما أرسلناک إِلَّا کافّةً للنّاس» یعنی تو را برای همه مردم فرستادیم، برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین از جنّ و انس، آیا رسالتش را برای همه آنها تبلیغ کرد؟ آن مرد گفت:

نمی‌دانم. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه که خارج نشد پس چگونه رسالتش را به اهل شرق و غرب رساند؟! سپس فرمود: خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام امر کرد که زمین را با یک پر از بالش گرفت و جلوی چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد به طوری که زمین بین دوستان پیامبر مانند کف دستش بود، به اهل شرق و غرب نگاه می‌کرد، هر قومی را به زبان خودشان مخاطب قرار می‌داد و آنها را به سوی خدای تعالی و به نبوتش فرامی‌خواند، هیچ قریه‌ای و شهری باقی نماند مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش آنها را به سوی خدا دعوت کرد. «۲»

و در بیشتر اخبار این مضمون آمده است که، زمینی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آنجا شهادت لا اله الا الله و محمّد رسول الله ندا زده شده و لیکن این معنا در هنگام رجعت یا ظهور قائم علیه السلام است.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۰. کافی: ج ۱، ص ۱۷، ح ۱.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۲۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۲

آیات ۲۹-۳۷

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۹ تا ۳۷] ص: ۷۲

اشاره

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعِيفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۳

ترجمه: ص: ۷۳

و گویند اگر راست می گویند این وعده کی فرا می رسد.

بگو برای شما موعد روزی مقرر است که نه از آن ساعتی پس افتید و نه پیش افتید.

و کافران گویند هرگز به این قرآن و به آنچه پیش از آن بود ایمان نمی آوریم و چون به ستمکاران بنگری که نزد پروردگارشان بازداشته شوند بعضی با بعضی دیگر بگومگو کنند، مستضعفان به مستکبران گویند اگر شما نبودید بی شک ما مؤمن بودیم. مستکبران به مستضعفان گویند آیا ما شما را از هدایت- وقتی که به سراغ شما آمد- بازداشتیم؟ چنین نیست، بلکه خودتان گناهکار بودید.

و مستضعفان به مستکبران گویند چنین نیست، بلکه مکر شما در شب و روز بود آنگاه که به ما فرمان می دادید که به خداوند کفر بورزیم و برای او شریک قایل شویم و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند و غلها را گردنهای کافران بگزاریم آیا جز در برابر آنچه کرده اند جزا می یابند؟

و هیچ هشدار دهنده‌ای به هیچ شهری نفرستادیم مگر نازپروردگان آن گفتند ما رسالت شما را منکریم.

گفتند ما پرمال و منال تر و پرزاد و زورتر هستیم، ما عذاب دیده نخواهیم بود.

بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کسی که بخواهد گشاده یا تنگ می دارد ولی بیشتر مردم نمی دانند.

و اموال و اولاد شما چیزی نیست که شما را چنانکه باید و شاید به ما نزدیک گرداند مگر کسی که ایمان آورده و کار شایسته کند، اینانند که به خاطر کار و کردارشان پاداش دو چندان دارند، هم ایشان در غرفه‌های بهشتی در امن و امانند.

تفسیر ص: ۷۳

و يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ می گویند اگر راست می گویند وعده جمع بین ما و روز فتح خدا چه وقت است؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۴

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ كَفَّارًا كَفْتَنَد: نه به این قرآن ایمان می آوریم و نه به کتابهایی که ادعا می کنید از آسمان نازل شده‌اند، یا کتابهایی که بر رسالت تو دلالت می کنند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَفِظَ «لَوْ» شرطیه و جواب آن محذوف است، یا برای تمنی است و جواب ندارد و جمله حالیه و دلداری دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت او و تهدید آنان است.

و بیان این آیه در اول سوره انعام در طی تفسیر قول خدا: «و لو تری اذ وقفوا علی ربهم» گذشت.

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بِمَا هُم مُّحَاوِرُونَ و گفتگو و مجادله می کنند.

يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا پيروان و اتباع مستکبرین را مخاطب قرار می دهند و به آنان می گویند: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم، شما از ایمان آوردن ما جلوگیری کردید.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا مستکبرین در جواب می گویند: أُنَعْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ آیا ما راه هدایت شما را بستیم پس از آنکه هدایت به توسط رسولان آمد و ممکن است مقصود از «هدی» خود رسولان باشند.

بَلْ كُنتُمْ مُّجْرِمِينَ بلکه خود شما مجرم و گناهکار بودید، مستکبرین انکار کردند که جلوی ایمان مستضعفین را گرفته باشند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۵

عدم هدایت آنها را مستند به جرم و گناه خود آنها کردند، چون اگر جرم و گناه خود آنان نبود جلوگیری و منع مستکبرین در آنها اثر نمی کرد، بدین معنا که استعداد فکری مستضعفین نسبت به پذیرش تقلید کسی که تقلید او صحیح نیست و گناهان و جرمهای کسبی آنها مانع از توجه به فطرت انسانی و قبول گفته کسی که به آن فطرت کمک می کند و آنرا تقویت می نماید گشت و آنها را به قبول گفته کسانی متمایل کرد که قبول قول آنها نزد کسی که کمترین شعور و احساس و توجه به آخرت داشته باشد، صحیح نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مستضعفین پس از آنکه قدرت بر جواب مستکبرین و احتجاج به آنها را نداشتند و نتوانستند تقصیر را به گردن رؤسا و مستکبرین بگذارند، تقصیر را به عهده مکر شب و روز گذاشتند، چنانچه همین عادت زنان است که تقصیر خویش را به دیگران نسبت می دهند، یا مقصودشان از این کلام رد رؤسا و مستکبرین است که گمراهی آنان را به گناه و جرم خودشان نسبت می دهند.

و معنای این است که گمراهی ما ناشی از جرم و گناه خود ما نیست، بلکه سبب تکرار مکر شما در روز و شب است.

این معنا با قول خدا: إِذِ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا موافقت است.

یعنی رؤسا و مستکبرین یا پيروان، یا همه آنها پشیمان شدند و پشیمانی خود را مخفی نگه داشتند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص:

۷۶

الذَّامِيَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ وقتی عذاب را دیدند پشیمانی خود را از همدیگر مخفی کردند تا هیچکدام بر حال دیگری اطلاع پیدا نکنند.

روایت شده که آنان در آتش ندامت و پشیمانی را پنهان می کنند آنگاه که ولی خدا را می بینند پس گفته شد: یا رسول الله پنهان داشتن پشیمانی و ندامت چه فایده‌ای به حال آنها دارد در حالی که آنها در عذاب هستند؟ فرمود: شماتت دشمنان را خوش ندارند.

وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ آوْرِدْنَ لَفْظِ مَاضِي فِي أفعالِ بِهْ جِهتِ تَحَقُّقِ وَقُوعِ آنِ اسْتِ یا بِرَایِ اِشارَهْ بِهْ اِینِ اسْتِ کِهْ اِینِ حَادثَهْ وَ مِجادَلَهْ نَسَبْتِ بِهْ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَاقِعِ شَدَهْ اسْتِ.

فِي أَغْناقِ الَّذِينَ كَفَرُوا آوْرِدْنَ اسْمِ ظاهِرِ بِهْ جَایِ ضَمیرِ (الَّذِينَ كَفَرُوا) جِهتِ اشعارِ بِهْ عِلتِ حَکْمِ وَ اِظهارِ ذَمِّ دَیْگِریِ بِرَایِ آنِهاستِ یَعْنیِ دَرِ گِردَنِ اِینِها ییِ کِهْ کَافِرِ شَدَنَدَنْ زنجیرِها نِهادِیمِ.

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا ما كَانُوا یَعْمَلُونَ آیا جِزایِ عَمَلِ آنِها، جِزِ اِینِ اسْتِ؟

وَ اِینِ جِزایِ عَمَلِ آنِهاستِ، جِملَهْ حَالیَهْ اسْتِ بِهْ تَقْدیرِ قَوْلِ، یا مِستأنَفَهْ وَ جِوابِ سَؤالِ مَقْدَرِ اسْتِ گِویا کِهْ گِفتَهْ شَدَهْ: چِرا غَلِ وَ زنجیرِ دَرِ گِردَنِ آنانِ گِذاشْتَهْ می‌شود؟

پس فرمود: به آنان جزا داده نمی‌شود مگر به آنچه که عمل می‌کردند و لکن این معنای را به صورت استفهام ادا کرد تا نفی

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۷

تأکید شود.

وَ ما أَرْسَلنا فِي قَرْبِیِّهِ مِنْ نَذیرٍ إِلَّا قالَ مُتَرَفِّعُها یَعْنیِ مِنتَعَمِینِ وَ آنانِ کِهْ دَرِ رِفاهِ می‌باشند می‌گویند:

إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهْ کَافِرُونَ ما بِهْ آنچِهْ کِهْ شِما فِرِستادَهْ شَدَهْ اَیدِ کَافِرِ هِستِیمِ، چِهْ هِمهْ فِسادِ از مالِ دارانِ وَ رِفاهِ طلبانِ ناشیِ می‌شود وَ اِما اِتِّباعِ وَ پیروانِ شَأنیِ وَ کاریِ جِزِ نَظَرِ بِهْ رُؤسا وَ ثِروتمندانِ نِدارند، چِونِ عِقلِ انسانیِ نِدارند وَ عِقلِ جِزییِ هِمْ کِهْ دارند اسْتِعمالِ نِمی‌کنند.

وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالِنا وَ أَوْلادِنا مِتمولانِ بِهْ رسولانِ گِفتند: ما از نَظَرِ اِموالِ وَ اولادِ بَیشترِ از شِما دارِیمِ پس اِگرِ رسالتیِ را کِهْ ادعا می‌کنید حَقِّ باشد ما بِهْ آنِ سزاوارترِیمِ.

چِونِ اِموالِ وَ اولادِ ما زیادِ اسْتِ وَ اِینِ زیادِیِ اِموالِ وَ اولادِ دِلالتِ بِرِ تَفْضُلِ خِدا نَسَبْتِ بِهْ ما وَ قِربِ ما بِهْ خِدا وَ تَعینِ ما دَرِ رِیاستِ می‌کند.

وَ ما نَحْنُ بِمُعَذِّبِینَ وَ ما مَعْدَبُ نِخواهیمِ بود، چِونِ بِهْ خِدا نِزْدیکِ هِستِیمِ وَ او بِرِ ما تَفْضُلِ دارد وَ قِتیِ او ما را رسولِ قِرارِ نِدادَهْ معلومِ می‌شود کِهْ اصْلا رسالتیِ دَرِ کارِ نِیستِ وَ شِما دِروغِ می‌گویند، اِگرِ هِمْ فِرِضِ شِود کِهْ شِما دَرِ بارهْ عِذابِ آخِرْتِ راستِ گویند بازِ ما مَعْدَبُ نِخواهیمِ بود چِونِ بِهْ خِدا نِزْدیکِ هِستِیمِ، یا مَعْنیِ آیهِ اِینِ اسْتِ کِهْ ما مَعْدَبُ نِخواهیمِ بود، دَرِ حَالیِ کِهْ شِما می‌گویند اِگرِ ما گِناهِ کِنینِ خِدا ما را عِذابِ خواهَدِ کِردِ، پس چِونِ ما مَعْدَبُ نِخواهیمِ بود بِرِ رسالتِ سزاوارترِیمِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۷۸

یا مَعْنایِ آیهِ اِینِ اسْتِ کِهْ اِموالِ وَ اولادِ ما زیادِ اسْتِ وَ اِینِ دِلالتِ بِرِ فِضْلِ خِدا بِرِ ما می‌کند، پس چِونِ خِدا یِ تَعالیِ نَسَبْتِ بِهْ ما فِضْلِ وَ لَطفِ دارد ما را عِذابِ نِمی‌کند، پس ما اِحتِیاجیِ بِهْ شِما وَ رسالتِ شِما نِدارِیمِ.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ بَگِوِ کِهْ پِروردِگارِ مَنِ رِوزیِ را گِستَرشِ می‌دَهدِ بِرَایِ کِسیِ کِهْ می‌خواهدِ وَ بِرِ اِینِ کارِ قِدرتِ دارد وَ دَرِ گِستَرشِ رِوزیِ حَالِ نِظامِ کُلِّ عِالَمِ را مِلاحظَهْ می‌کند، چِنینِ نِیستِ کِهْ ثِروتِ ثِروتمندِ کِرامتیِ دَاشْتَهْ باشد، یا فِقرِ فِقیَرِ ناشیِ از ذَلتِ وَ خِواریِ او باشد.

وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ بَیشترِ مِردمِ سَرِّ اِینِ مِطلبِ وَ جِهتِ آنِ را نِمی‌دانند.

وَ ما أَمْوالِکُمْ وَ لا- أَوْلادِکُمْ بِإِتیِ تَقَرُّبِکُمْ عِندَنا زُلْفیِ اِینِ چِنینِ نِیستِ کِهْ اِموالِ وَ اولادِ شِما، شِما را نِزْدِ ما مَقْرَبِ سازد، تا بَدینِ وِسیلَهْ مِستَحَقِّ رسالتِ باشِید، یا مَعْدَبُ نِباشِید.

إِلَّا مَنْ آمَنَ مَكَرَ أَمْوَالٍ وَ أَوْلَادٍ كَسِيكَةً اِيْمَانٍ اَوْرَدَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ عَمَلٌ صَالِحٌ اَنْجَامِ دَهْدٌ، بَدِيْنٌ كُوْنَهُ كِهَ مَالٌ رَا بَرَايَ خُدَا نَكْهَدَارِدِ
وَ اَنْرَا بَرَايَ خُدَا اِنْفَاقِ كَنْدِ، اَوْلَادِ رَا بَرَايَ خُدَا تَرْبِيْتِ نَمَايِدِ.
فَأَوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ بَدَانِ كِهَ مُؤْمِنٌ چُوْنِ مُتَوَجِّهٌ بِهَ خُدَا وَ اِمْتِثَالِ كَنْنِدِهَ اَمْرٍ وَ نَهْيِ خُدَا اِسْتِ.
لِذَا تَوَجَّهَ اَوْ بِهَ اَمْوَالٍ وَ اَوْلَادٍ اَزِ جِهْتِ اِيْمَانِ، تَحْمَلُ مَشَقَّتْهَايَ اَمْوَالٍ وَ اَوْلَادِ وَ عَدَمِ اِهْمَالِ اَنَانِسْتِ اَزِ اَنْ جِهْتِ كِهَ خُدَا اَمْرٍ
تَرْجَمِهَ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۲، ص: ۷۹

کرده است و انزجار از اموال و اولاد از همان جهت است که خدا نهی نموده است.

روی گردانیدن از جهت توحید به سبب امر و نهی خدا، خود توجه به خداست، به اضافه مراعات کثرتهای وجودش و کثرتهای خارج مملکت وجودش و توجه داشتن به خدا با این کیفیت تکمیل دو طرف و دو صفحه نفس است، یعنی نفس مجرّد، نفس متعلّق و وابسته و تعمیم جهت وحدت و کثرت.

پس از هر دو جهت استحقاق پیدا می کند و از هر دو ناحیه موجب اجر و ثواب است، در نتیجه اجر و پاداش او نسبت به کسی که این چنین نیست مضاعف می شود.

به خلاف کافر که توجه او به اموال و اولاد اغفال از فطرت و نابود ساختن لطیفه انسانی است و لذا مال و اولاد برای کافر در دنیا عذاب و موجب این است که روحشان از بدنشان در حال کفر بیرون بیاید.
و در نتیجه مال و اولاد برای او نعمت و بدبختی می شود، نه نعمت.

لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که او به کسی که از اغنیا و ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنها بدگویی کرد فرمود: ساکت باش که ثروتمند اگر صله رحم بکند و به برادرانش خوبی نماید خداوند پاداش او را دو برابر می دهد، چه خدای تعالی می فرماید:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ ... تَا اَخْرَ آيَه» وَ آيَه رَا تَا اَخْرَ خَوَانِدِ. «۱»

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۰

و وارد شده که ابا بصیر گفت: نزد ابو جعفر علیه السلام سخن از ثروتمندان شیعه به میان آوردیم، گویا که امام علیه السلام آنچه را که از ما در باره اغنیای شیعه شنیده بود خوش نداشت، پس فرمود: اگر مؤمن ثروتمند و مهربان باشد و صله رحم انجام دهد و به یاران و اصحابش نیکی کند خدای تعالی پاداش آنچه را که در راه خیر و نیکی انفاق کرده است دو مرتبه و دو برابر می دهد، چه خدای تعالی می فرماید: وَ مَا أَمْوَالُكُمْ آيَه رَا تَا اَخْرَ خَوَانِدِ. «۱»

آیات ۳۸-۴۵

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۸ تا ۴۵] ص: ۸۰

اشاره

وَ الَّذِيْنَ يَسْتَعُوْنَ فِيْ آيَاتِنَا مُعَاجِزِيْنَ اَوْلَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۳۸) قُلْ اِنَّ رَبِّيْ يَبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ (۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا ثُمَّ يَقُوْلُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِهٰؤُلَاءِ اِيَّاكُمْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ (۴۰) قَالُوْا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَ لِيْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ اَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُوْنَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُوْلُ

لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۴۲)

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانْتُمْ تَعْبُدُونَ أَبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْفِكٌ مَّقْتَرِيٌّ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

(۱) علل الشرائع: ص ۲۰۴، باب ۳۸۵، ح ۷۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۱

ترجمه: ص: ۸۱

و آنان که در (ردّ و انکار) آیات ما مقابله کنان (و بی حاصل) می کوشند، اینانند برای عذاب احضار شوند.

بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می دارد و هر آنچه انفاق کنی او عوض آنرا می دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

و روزی که همه آنان را گرد آورد سپس به فرشتگان گوید آیا اینان شما را می پرستیدند؟

گویند پا کا که تویی، تو سرور ما هستی نه آنان خیر، ایشان جثیان را می پرستیدند و بیشتریشان به آنان مؤمن بودند.

و امروز هیچ یک از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد و به کسانی که ستم ورزیده‌اند گوییم عذاب آتش را که آنرا تکذیب می کردید بپوشید.

و چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود گویند این جز مردی نیست که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد، گویند این جز بهتانی بر ساخته نیست و کافران در باره حق گویند این جز جادویی آشکار نیست.

و به آنان کتابهایی نداده بودیم، که آن را بخوانند و بیاموزند و پیش از تو به سوی آنان هشدار دهنده‌ای (پیامبر) نفرستاده‌ایم.

و کسانی که پیش از آنان بودند تکذیب پیشه کردند و به یک دهم آنچه (از مکتب و نعمت به پیشینیان) آنان داده بودیم نایل نشدند، آنگاه پیامبران مرا دروغ‌زن شمردند، (بنگر) تا عقوبت من چگونه بود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۲

تفسیر ص: ۸۲

اشاره

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ آنان که در نابودی و محو آیات ما می کوشند جهت انتقام و عذاب حاضر خواهند شد.

این جمله به اعتبار معنا مقابل جمله سابق است، گویا که گفته است: حال آن دسته از صاحبان اموال و اولاد که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند چنین و چنان است، کسانی از صاحبان اموال و اولاد یا از مطلق مردم که در محو و نابودی آیات ما می کوشند اعم از آیات آفاقی تکوینی و تدوینی و آیات انفسی به خصوص آیات بزرگ ما مانند انبیا و جانشینان آنان علیهم السّلام و بدین وسیله می خواهند خدای تعالی، یا انبیا و اولیا، یا مؤمنینی را که مقرّ و معترف به آیات هستند ناتوان و عاجز سازند اینان جهت کیفر

عملشان برای عذاب حاضر خواهند شد.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ آيَةَ نَسَبٍ بِهٖ يَكْفُرُ شَخْصٌ بِهٖ اِعْتِبَارٌ دُوْ قَوْلٍ اَزْ اَوْقَاتٍ اَوْ مِیْ بَاشِدْ، تَقْيِيْدٌ لِفِظٍ «يَقْدِرُ» بِهٖ لِفِظٍ «لَهُ» دِلَالَتٌ بَرِ اِيْنِ مَعْنَا مِیْ كُنْد.

و آیه سابق نسبت به اشخاص متعدّد است پس تکراری در بین نیست.

یا این آیه خطاب به مؤمنان، آیه قبل از خطاب به کافران است، تقیید به قول خدا: «من عباد» دلالت بر این معنی می کند که باز تکراری وجود ندارد، ممکن است این آیه تأکید و تکرار آیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۳

اوّل باشد به اعتبار اینکه این مطلب، مطلب بزرگ و مهمّی است که مردم از آن غافل هستند.

وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ اِيْنِ جَمَلِهٖ بَرِ اِوَادِشْتِنِ بَرِ اِنْفَاقٍ وَ بَرِ حِذْرِ دَاشْتِنِ اَزْ بَخْلِ وَ اِمْسَاكِ اِسْت.

اَزْ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَمَدِهٖ اِسْت: هَرِ كَسِّ تَصْدِيْقِ كُنْدِ كِهٖ عَوْضِ اِنْفَاقِ رَا خَدَاوَنْدِ مِیْ دِهْدِ بَخْشِشِ اَوْ خُوبِ مِیْ شُود. «۱»

اَزْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَدِهٖ اِسْت: هَرِ كَسِّ دِسْتِشِ رَا هَنْگَامِ اِسْتِطَاعَتِ بِهٖ نِيكِي وَ مَعْرُوفِ بَاَزْ كُنْدِ خَدَاوَنْدِ اَنْچِهٖ رَا كِهٖ دَرِ دُنْيَا دَادهٖ بَرِ اِيْ اَوْ جَانَشِيْنِ مِیْ سَازْدِ وَ دَرِ اَخْرَتِشِ بَرِ اِيْ اَوْ مِضَاعِفِ مِیْ كُنْد. «۲»

به امام صادق علیه السلام گفته شد: من انفاق می کنم ولی جانشین و جایگزین نمی بینم، فرمود: آیا عقیده داری که خدای تعالی خلف وعده می کند؟ گفته شد: نه، فرمود: پس چرا چنین است؟ پرسنده گفت: نمی دانم.

اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: اِگَرِ كَسِيْ مَالِ حَلَالِ بِهٖ دِسْتِ اَوْرَدْ يَكِّ دَرِهَمِ اِنْفَاقِ نَمِیْ كُنْدِ مَگَرِ اَنْكِهٖ خَدَاوَنْدِ عَوْضِ اَنْرَا مِیْ دِهْد. «۳»

وَ هُوَ خَيْرُ الرَّاغِبِيْنَ وَ اَوْ بَهْتَرِيْنِ رُوْزِيْ دِهَنْدِگَانِ اِسْت، بَهْتَرِ اَزْ كَسَانِيْ كِهٖ شَمَا نِظَرِ بِهٖ اَنْهَا دَارِيْد، اَزْ قَبِيْلِ وَاَسْطِهٖ هَايِ رُوْزِيْ، اَزْ چِيْزِهَائِيْ كِهٖ شَمَا اَنْهَا رَا وَاَسْطِهٖ رُوْزِيْ مِیْ شَمَارِيْدِ مَانَنْدِ اَسْبَابِ اَسْمَانِيْ وَ زَمِيْنِيْ وَ قُوَايِ عَمَلِ كُنَنْدِهٖ دَرِ رَسَانْدِنِ رُوْزِيْ حَقِيْقِيْ كِهٖ

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۴، ص ۲، ح ۴.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱۹.

(۳) صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۴، ص ۴۸۶، ح ۸. برهان: ج ۳، ص ۳۵۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۴

همان جوهر شبیه به جوهر بدن است به روزی خور و روزی خواه حقیقی که عبارت از خلل اعضاست.

این که گفته شد در روزی نباتی است و همچنین است در روزی حیوانی و انسانی، که هر روزی دهنده غیر از خدا جز آلت رساندن روزی نیست، روزی دهنده حقیقی خدای تعالی است که به مرتزق اسباب و آلات ارتزاق را عطاء کرده است و به رزق و روزی صوری صورت و کیفیتی بخشیده است که مرتزق به وسیله آن ارتزاق می کند و اوست که روزی را بدون عوض و غرض و منت عطا می کند، به خلاف غیر خدا از وسائط روزی که عطای آنان با عوض و غرض و منت همراه است.

چنانچه مولوی گفته است:

لِقْمِهٖ بَخْشِيْ اَيِّدِ اَزْ هَرِ كَسِّ بِهٖ كَسِّ حَلْقِ بَخْشِيْ كَارِ يَزْدَانِسْتِ وَ بَسِ

حَلْقِ بَخْشِدِ جِسْمِ رَا وَ رُوْحِ رَا حَلْقِ بَخْشِدِ بِهٖ هَرِ عَضْوِيْ جَدَا

وَ نِيْزِ فَرَمُودِه:

رُوْزِيْ بِيْ رَنْجِ جُوِيْ وَ بِيْ حَسِيْبِ كَرِ بَهْشْتِ اَوْرَدْ جَبْرِيْلِ سِيْبِ

بَلَكِهٖ رَزْقِيْ اَزْ خَدَاوَنْدِ بَهْشْتِ بِيْ صِدَاعِ بَاغْبَانِ بِيْ رَنْجِ كَشْتِ

رای باشد.

اعمّ از آنکه تحت امر آمر شیطانی باشد یا نباشد و اعمّ از آنکه ریاضت او به طریق شرایع و طبق قانون نوامیس الهی باشد یا چنین نباشد چنین شخصی حتماً به عالم جنّ و شیاطین متصل شده و در احاطه و تصرف شبیه آنها قرار می‌گیرد و توانایی بر چیزی پیدا می‌کند که دیگران توانایی آن را ندارند و آگاهی بر چیزی می‌یابد که دیگران ندارند و او کسی را عبادت و پرستش می‌کند که در عالم مشهود او تصرف می‌کند به گمان اینکه او خداست، یا ملایکه بزرگی از ملایکه‌ی خداست و عبادت او را عبادت ملایکه می‌نامد.

و روی همین جهت بود که ملایکه عبادت مشرکین نسبت به خودشان را انکار کردند، پرستش جنّ را برای آنها اثبات نمودند. و نیز بدان که هر عبادت کننده غیر خدا عبادت غیر خدا را نمی‌کند مگر با عبادت معنوی شیطان، خواه معبود غیر خدا ملایکه باشند یا غیر آنها از جماد، نبات، حیوان، انسان، جنّ و شیطان.

پس عبادت کننده غیر خدا اولاً شیطان را عبادت می‌کند، به سبب عبادت شیطان، غیر خدا را عبادت می‌کند، پس او در حقیقت در عبادت غیر خدا شیطان را عبادت می‌کند، نه معبود خود را، زیرا اگر شیطان نبود آن معبود را عبادت نمی‌کرد.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ لَفْظِ «فَاء» برای ترتیب در اخبار یا جزء شرط مقدّر است، اگر امروز معبودها عبادت، عبادت کنندگان را انکار ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۸

می‌کنند و هر یک در کار خود متحیر و مضطرب و در نهایت اضطراب و تشویش است پس امروز هیچ یک برای دیگری مالک نفع و ضرر نیست.

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا زیرا همه کارها در آن روز به دست خداست به خلاف روز دنیا که ممکن است توهم شود که بعضی قدرت بر نفع و ضرر بعضی دیگر را دارند.

و خطاب به ملایکه و عبادت کنندگان آنها یا به مطلق عبادت کنندگان و معبودها، یا به مطلق رؤسا و رؤسین، یا به اجنه و عبادت کنندگان آنهاست.

وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا كَسَانِي كَمَا ظَلَمُوا كَسَانِي که ظلم و ستم کردند از فالپوم معبودها و متاعها و یعنی معبودها و متاع‌هایی که معبود و متاع بودن آنان با اذن و اجازه از جانب خدا نبوده و اطاعت کنندگان یعنی کسانی که عبادت و اطاعت و شرک آوردن آنها با اذن و اجازه از جانب خدا نبوده است.

به هر دو گروه می‌گوییم:

ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ وَإِذَا تُثَلَّى عَلَيْهِمْ این جمله عطف به اعتبار معناست و لذا از خطاب به غیبت التفات نمود، یعنی آنان چنان بودند که وقتی به آنها گفته می‌شود: از آتشی که خدا به آن وعده می‌دهد بترسید می‌گفتند: این جز دروغ نیست و هر گاه آیات ما بر آنها خوانده می‌شد ... ممکن است بر گرداندن خطاب از آنها به سوی محمد صلی الله علیه و آله و بیان حال امت او باشد و نیز عطف به اعتبار معنا باشد و معنای آن چنین باشد: هر گاه آیات ما بر آنها خوانده می‌شد آنرا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۸۹

تکذیب می‌کردند، آنگاه که بر قوم تو آیات ما خوانده شود می‌گویند ...

آیاتنا بیّنات آیات ما در وعد و وعید یا در احکام معاد یا معاش واضح و روشن است.

قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ می‌گویند: این مرد جز این نیست که با این کارها که بر ما ظاهر می‌کند می‌خواهد شما را از آنچه که پدرانتان عبادت می‌کنند باز دارد.

أَنْ يُصَيِّدَكُمْ عَمَّا كَانُوا يُعْبُدُونَ أَبَاؤُكُمْ و او می‌خواهد شما را در بدعت‌هایش تابع و پیرو خودش کند، پرستش و عبادت معبودها را به

عبادت پدرانشان نسبت دادند تا بدین وسیله حق بودن عبادت را ظاهر کنند و حق بودن کار پدرانشان را مسلم سازند.

وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِّمَّنْ قَدْ كَفَرْنَا بِهِ قَدْرًا كَثِيرًا وَحَدِيثِ الْوَدَّاعِ وَكَذِبِ الْفَرِيقِ الْأَيْمَنِ وَكَيْدِ الْيَهُودِ وَالنَّهَارِ الْأَيْمَنِ وَاللَّذِينَ الْأَمَانَةَ عَلَّمْنَا إِلَّا سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لُجَجٍ فَكَلَمَهَا مِنَ السَّمَاءِ مَعَهُمْ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الْوَدَّاعِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَ أَوْ لَمْ تُنذِرْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ كَذَّبُوا بِاسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

یعنی کافران گفتند: این سخنی که او می‌گوید در مورد بدعت و اختراعی که کرده است جز سحر و جادو نیست.

علوم دقیق، یا این معجزه‌هایی که بر ما ظاهر می‌سازد جز سحر نیست و سحر از امتزاج قوای طبیعی با قوای روحانی حاصل می‌شود.

یا این سخنان که در باره پسر عمویش می‌گوید جز بر گرداندن گفته‌های خدای تعالی از وجه خود و اصلش نمی‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۰

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا مَا بَدَّلُوا مِنْهَا شَيْئًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ

کتابها نسبت دهند.

وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَبَدَّلُوا آيَاتِنَا سِحْرًا وَمَا يَدْرُسُونَ كُتُبَهُمْ وَلَا يَتَذَكَّرُونَ

پس سخنانی که می‌گویند جز ناشی از تعصب نسبت به راه و روش خدا خودشان نیست یا ناشی از تقلید پدرانشان است، بدون آنکه

در مذهب آنان و آنچه که در باره مذهب تو می‌گویند تحقیق کنند و حتی در تقلید خودشان نیز تحقیق نکرده‌اند.

وَكَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْبُرْهَانُ بِالْحَقِّ لَئِن لَّمْ يَظْهَرِ لَهُمْ الْآيَاتُ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كَافِرُونَ

گذشتگان آنان نیز رسولان خود را تکذیب کردند، لیکن بین اینها و پیشینیان فرق بزرگی است.

زیرا به پیشینیان اموال و اولاد و نیرو و طول عمر زیاد داده شد که بدان وسیله مورد آزمایش قرار بگیرند، مغرور شدند و انکار

کردند، ولی اینها به یکدم آنچه که به پیشینیان دادیم هم نرسیدند.

یا معنای آیه این است که ما به اینها معجزات و دلایل صدق رسولان علیهم السلام آنقدر دادیم که پیشینیان به یکدم آن نرسیدند،

یا رسولان سابق به یکدم فضل و برتری که به محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله دادیم نرسیدند.

از هشام بن عمار در حدیث مرفوع آمده است که گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۱

معصوم علیه السلام فرموده است: پیشینیان رسولان را تکذیب کردند و آنچه که ما به رسولان آنان دادیم به یکدم آنچه که به

محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله دادیم نمی‌رسد. «۱»

که در این صورت آیه جهت دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به خلاف دو وجه سابق که آن دو با دلالت ضمنی مفید

دلداری است.

و نیز بنا بر وجه اخیر آیه جهت رسوا کردن قوم پیامبر است، یعنی رسولان گذشته تکذیب شدند در حالی که تو به تکذیب

سزاوارتری چون آنچه که به تو دادیم به حسادت سزاوارترست از آنچه که به آنان دادیم و تکذیب امثال تو جز از جهت حسادت

نیست.

یا معنای آیه این است: آنچه را که از دلایل صدق به محمد صلی الله علیه و آله دادیم رسولان پیشین به یکدم آن نرسیده‌اند و

این وجه در دلالت بر رسوایی قوم، مثل دو وجه سابق است.

فَكَذَّبُوا رَسُولِي فَكَيفَ كَانَ نَكِيرِ يَا شِمَا أَيْ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكْرَمَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْلَمَ الْأُمَّةِ

مؤاخذه مرا مشاهده کرده‌اید پس قوم تو از تکذیب تو و مؤاخذه من بترسند و بر حذر باشند.

آیات ۴۶-۵۴

اشاره

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)
 قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَاقِمَ الْغُيُوبِ (۴۸)
 قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَى إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۲

ترجمه: ص: ۹۲

بگو شما را فقط به یک نکته پند میدهم، آن این است که دوگان دوگان، ویکان ویکان به کار خداوند برخیزید و سپس اندیشه کنید هم سخن شما جنونی ندارد او جز هشدار دهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید نیست.
 بگو هر مزدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان مزد من جز با خداوند نیست و او بر هر چیزی گواه است.
 بگو بی گمان پروردگار من حق را به میان می آورد و او دانای رازهای نهانی است.
 بگو حق به میان آمد و (معبود) باطل نه (آفرینش چیزی را) آغاز کند و نه بازگرداند.
 بگو اگر گمراه باشم، فقط به زیان خویش گمراه می شوم و اگر ره یافته باشم، آن به برکت وحی ای است که پروردگار من به من می فرستد چرا که او شنوای نزدیک است.

و چون بنگری آنگاه که هراسان شوند گریزی در کار نیست و از جایی نزدیک فرو گرفته شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۳

و گویند به آن (قرآن/ قیامت/ پیامبر) ایمان آوردیم و چگونه از جایی دور دسترس به آن برای آنان میسر باشد؟
 و پیشتر هم به آن انکار ورزیده بودن و از دوردستها تیری در تاریکی می اندازند.

و بین آنان و آنچه خوش دارند فاصله افتد، چنانکه پیشترها در حق همانندانشان هم چنین شده بود که آنان سخت در شک بودند.

تفسیر ص: ۹۳

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ بگو من شما را به یک کلمه یا به یک خصلت موعظه می کنم.
 أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ از کجی و اعوجاج، یا از قعود و نشستن برای خدا برخاسته و راست گردید.
 مَثْنَى وَ فُرَادَى این کلمه بدل از لفظ «واحدة» است.

در اخبار زیادی وارد شده که مقصود از «واحدة» ولایت علی علیه السلام است. «۱»

که در این صورت لفظ «أن تقوموا» به تقدیر لام یا بدل از «واحدة» است به صورت بدل اشتمال، یا بدل کلّ از کلّ.

چون ولایت به وجهی عبارت از قیام برای خداست و به وجهی مستلزم قیام برای خداست. از یعقوب بن یزید روایت شده که گفت: از ابا عبد الله علیه السلام از قول خدای تعالی: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» پرسیدم، فرمود: یعنی ولایت، گفتم: چگونه است آن؟ فرمود: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برای مردم نصب کرد و فرمود: هر کس که من

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۴. نور الثقلین: ج ۴، ص ۳۴۱، ح ۸۷. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۴

مولای او هستم علی علیه السلام مولای او است.

مردی ناراحت و خشمگین شد و گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر روز به یک چیز تازه فرا می‌خواند و ابتدا به اهل بیت خودش کرده و می‌خواهد آنها را مالک رقاب ما بکند پس خدای تعالی بر نبی خود قرآنی نازل کرد و به او فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» یعنی من شما را به یک چیز پند می‌دهم، آنچه که خداوند بر شما واجب کرده بود من آنرا ادا کردم و به شما رساندم. گفتم: پس معنای قول خدای تعالی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفِرَادِي» چیست؟ فرمود: اما «مِثْلِي» که طاعت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است و اما قول خدای تعالی: «فِرَادِي» یعنی امام بعد از آن دو، از ذریه‌ی آن دو، نه به خدا سوگند ای یعقوب خداوند غیر از این اراده نکرده است. (۱)

بنابر این روایت لفظ «مِثْلِي وَفِرَادِي» دو حال از لفظ «اللَّهُ» می‌باشند، معنای آیه این است: بگو من شما را به یک چیز پند می‌دهم، یعنی به ولایت علی علیه السلام برای طاعت خدا در مظاهر او برخیزید در حالی که خداوند به اعتبار مظاهرش دو تا است، مانند زمان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن زمان دو مظهر برای خدا بودند، که طاعت هر یک طاعت دیگری و طاعت خدا بود.

و «فِرَادِي» مانند زمان سایر ائمه علیهم السلام می‌باشد، که هر یک از امامان در زمان خودش مظهر طاعت خدا و فرد بود، چون امام دیگر

(۱) تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۶۶-۴۶۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۵

ساکت بود و به چیزی دعوت نمی‌کرد.

یا هر دو حال از فاعل «تقوموا» است، یعنی برای خدا قیام کنید در حالی که هر یک از شما دارای دو وجه باشد، وجه قبول رسالت، وجه قبول ولایت، چنانچه در زمان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله بود، یا دارای یک وجه، که آن وجه قبول ولایت است. که احکام رسالت مقدمه قبول ولایت است، چنانچه وارد شده که خداوند در رسالت ترخیص نموده و در ولایت ترخیص نکرده است. (۱)

طبق تفسیرهای سابق دو لفظ «مِثْلِي وَفِرَادِي» دو حال از فاعل «تقوموا» است و اختصاص به این دو حالت برای آن است که ازدحام و شلوغی حواس را پراکنده می‌کند، حالت فکر باقی نمی‌گذارد.

و قول خدا: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهَوَ لَكُمْ» دلالت بر تفسیر «واحدة» به ولایت می‌کند، چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسالتش اجر و مزدی درخواست نکرده جز مودت و دوستی خویشان و اهل بیت خود، یعنی پیروی کردن از اوصیای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله و قبول ولایت آنها، یعنی دوستی خویشان و اهل بیت که من از شما به عنوان مزد تبلیغ درخواست کردم برای

شما نافع و مفید است چه اگر شما از آنها پیروی بکنید از عذاب آخرت نجات پیدا خواهید کرد و دنیای شما مبارک و در آخرت خداوند بر شما نعمت خواهد داد.

چنانچه فرمود: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» یعنی برکات آسمان بر حسب آخرت،

(۱) خصال شیخ صدوق: ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۲۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۶

برکات زمین بر حسب دنیا.

و ایمان جز قبول ولایت نیست چنانچه در ضمن مطالب گذشته تکرار شده است.

ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا بعد از قیام برای خدا و خالص و رها شدن قوه وهم و فکر از حکومت و تفکر شیطان باید فکر و اندیشه نمایید.

مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ فَعَل «تتفکروا» نسبت به این جمله معلق است، یعنی در این مطلب فکر کنید که صاحب شما (رسول خدا صلی الله علیه و آله) مجنون نیست تا بدانید که او در کمال عقل و تدبیر است.

إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ عذاب برزخ، یا قیامت، یا عذاب جهنم.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ اجری که من از شما درخواست کردم برای شما و به نفع شما است، اجر من که به من برمی گردد و به حال من نافع است به عهده خداست.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ خداوند بر هر چیزی شاهد و گواه است و می داند که من در آنچه می گویم صادق هستم و می داند اجری که من راجع به مودت اهل بیت از شما درخواست می کنم به حال شما نافع و مفید است و می داند اجر من که به حال من فایده دارد جز بر عهده پروردگارم نیست و شما نمی توانید آنرا ادا کنید.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ بگو: پروردگار من حق را بر روی باطل می اندازد و باطل را از بین می برد، یا حق را خداوند به پیامبران القا می کند یا به طور استمرار و دایم حق را به من القا می کند.

عَلَّمَ الْغُيُوبِ پروردگار دانا و آگاه بر پنهانیهاست پس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۷

باطل را می داند اگر چه در دلها و نفوس شما پنهان باشد، آنرا نابود می سازد، جا و محل حق را هم می داند و حق را به آنجا القا می کند شما راضی باشید یا نباشید.

قُلْ یعنی برای آنکه آمدن حق را بشارت دهی و اهل باطل را تهدید نمایی بگو:

جَاءَ الْحَقُّ حق یعنی ولایت آمد، که آن به حقیقت خدا حق است چنانچه بارها این مطلب گذشته است و هر حقیقی به سبب حق بودن ولایت حق است.

وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَا مَا يُعِيدُ باطل از بین رفت و نابود شد به نحوی که دیگر از آن ایجاد و اعاده ممکن نیست.

و ممکن است لفظ «ما» استفهامیه باشد، یعنی چه چیزی می تواند باطل را ایجاد کند، که در حقیقت مثل معنای اول نفی ایجاد و ابداست با تأکید.

بعضی گفته اند: مقصود از باطل ابلیس است، پس این آیه ردّ بر ثنویها است که معتقد به ابلیس و ایجاد و اعاده او هستند. «۱» و

بعضی گفته اند: معنای آیه این است که باطل برای اهلش خیری را در دنیا ایجاد نمی کند و خیری را در آخرت اعاده نمی کند.

یا معنای آن این است: باطل ابتداء به کلامی تکلم نمی کند، کلام دیگران را هم مانند کوهها بر نمی گرداند.

از امام رضا علیه السلام آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی داخل مکه شد که در اطراف خانه خدا سیصد و شصت

بت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشت آنها را میزد و می گفت:

(۱) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۸

«جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و «جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ». «۱»
 قُلْ از راه انصاف با آنها بگو:

إِنْ ضَلَلْتُ أَوْ لَمَّ بِكَ مِنْ شَرِّ مَنْ كُنْتَ فِيهِ فَمَا يُصِفُكَ إِلَّا أَنْ تُقَالُ كَذَّابٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ.

فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي أَكْفَرُ شَرًّا مِنْ شَرِّ مَنْ كُنْتُ فِيهِ فَمَا يُصِفُكَ إِلَّا أَنْ تُقَالُ كَذَّابٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ.

إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ که او شنوای نزدیک است، گفته‌های مرا می شنود، احوال و استعداد و استحقاق مرا می داند.
 وَ لَوْ تَرَىٰ لَفِظَ «لَوْ» برای تمنی یا برای شرط است، جواب محذوف است.

إِذْ فَرَعُوا مِنَ الْهَوْلِ، یا از صیحه و فریاد، بی تابی و جزع آنها را می بینی.

فَلَا فَوْتَ مِنْ عَذَابٍ وَ كَرَفَاتٍ به دست ملائکه ما فوت و گریزی برای آنها نیست.

وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ آنان از مکان نزدیکی دستگیر شوند، یعنی از زیر پاهایشان به سبب فرو رفتن در زمین، چنانچه در خبر از امام باقر علیه السلام آمده است: گویی که من به قائم علیه السلام نظر می کنم که پشتش را به سنگ تکیه داده ... تا آنجا که فرموده:

وقتی به بیابان می رسد لشکر سفیانی بر او خروج می کند، پس خدای تعالی به زمین دستور می دهد که آنان را فرو برد، این معنای قول خدای

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۹۷. امالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۲۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۹۹

تعالی است: «وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ». «۱»

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ كَفَرُوا بِاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ یا به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم.

وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ كَجَا می توانند با این دوری به مقام ایمان نایل شوند.

مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ كَفَّارٍ در آن هنگام در پایین ترین مراتب نفس بودند و ایمان اخذ نمی شود مگر در بالاترین مراتب نفس.

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ به قائم علیه السلام یا به محمد صلی الله علیه و آله کافر شدند.

مِنْ قَبْلِ قَبْلِ از آن زمان یا قبل از آن مکان که پایین ترین جاهای نفس است.

وَ يَفْضُلُونَ بِالْغَيْبِ امری که از آنها غایب است به محض ظنّ و تخمین دور می اندازند، یا غیب را که از آنها غایب است از آن جهت که مستور و پوشیده است کنار می نهند و امر حاضر مشهود را می گیرند.

مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ غَيْبٍ که در جای دور است.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ بَيْنَ آنها و خواسته های نفس حیوانی شان دو فاصله افکنده شده است، هنگام مرگ، یا در قیامت، یا در هر دو.

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ چنانچه به هم سنخ های آنان، در گذشته این کار انجام شد.

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۰

یا بین پیروان آنان و خواسته‌هایشان فاصله افکنده شد به سبب پیروی از رؤسا، چه آنان با پیروی از رؤسا بعضی خواسته‌ها را بر خودشان حرام کردند و از همه خواسته‌های اخروی محروم شدند.

إِنَّهُمْ پیروان، یا رؤساء، یا مجموع هر دو.

كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در شکی تهمت افکننده بودند.

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که او سخن از فتنه‌ای به میان آورد که بین اهل مشرق و مغرب می‌افتد، فرمود: در حالی که آنها در این فتنه واقع می‌شوند سفیانی از وادی و صحرای خشک بلافاصله خروج می‌کند تا در دمشق فرود می‌آید.

پس دو لشکر می‌فرستد، لشگری به سوی مشرق و لشگر دیگری به مدینه تا آنکه زمین بابل از شهر ملعون یعنی بغداد فرود می‌آیند، در آنجا بیش از سه هزار نفر را می‌کشند، به بیشتر از یکصد زن تجاوز کرده و رسوا می‌سازند و سیصد بز از بنی العَبَّاس را می‌کشند.

سپس به سوی کوفه سرازیر شده و اطراف آنرا خراب می‌کنند، سپس به سوی شام حرکت می‌کنند، در این هنگام پرچم هدایت از کوفه خارج می‌شود و به آن لشکر می‌رسد، پس آنان را می‌کشند و هیچ کس جان سالم به در نمی‌برد و آنچه از اسرا و غنائم که به دست آنان بود نجات می‌دهند.

در این هنگام لشکر دوم به شهر می‌رسد و سه روز و شب شهر را غارت می‌کند، سپس از آنجا به قصد مکه خارج شده، تا به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۱

«بیداء» پیش می‌رود، که خدای تعالی جبرئیل را می‌فرستد و به او می‌فرماید: «آنان را نابود ساز، جبرئیل یک ضربه با پایش به زمین می‌زند که خداوند آنان را به زمین فرو می‌برد و هیچ کس جز دو مرد از «جهینه» نجات پیدا نمی‌کند.

و از همین جا این گفته آمده است: خبر یقینی نزد جهینه است، همین است معنای قول خدای تعالی: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا ... تا آخر»
«۱» در تفسیر آیه اخبار زیادی به خروج مهدی (عج) و جیش سفیانی وارد شده نظیر آنچه که از نبی صلی الله علیه و آله ذکر شد.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۹۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۲

سوره فاطر ص: ۱۰۲

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند تنها دو آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ ... تا آخر» (آیه ۲۹) و «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ...

تا آخر» (آیه ۳۲) مدنی است. «۱»

این سوره شامل چهل و پنج، یا چهل و شش آیه است.

آیات ۴-۱

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۴] ص: ۱۰۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳) وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

ترجمه: ص: ۱۰۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 سپاس خداوند را، پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین، که فرشتگان را پیام‌رسان گردانده است، فرشتگانی که دارای بالهای دو گانه و سه گانه و

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۳

چهار گانه‌اند، در آفرینش هر چه خواهد می‌افزاید بی‌گمان خداوند بر همه چیز تواناست.

هر رحمتی که خداوند خواهد در حق مردم گشاده سازد باز دارنده‌ای ندارد، هر آنچه خواهد فرو بندد، گشاینده‌ای جز او ندارد، او پیروزمند فرزانه است.

ای مردم نعمت الهی را بر خودتان یاد آورید، آیا آفریدگاری غیر از خداوند هست که شما را از زمین و آسمان روزی دهد؟

خدایی جز او نیست، پس چگونه بیراهه می‌روید؟

و اگر تو را دروغ‌زن شمردند بدان که پیامبرانی پیش از تو هم با تکذیب رو برو شدند و کارها به سوی خداوند باز گردانده می‌شود.

تفسیر ص: ۱۰۳

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَمْدِ خَدَائِي رَاسِتْ كِهْ آفَرِينِنْدِه‌ی آسْمَانِه‌ا وَ زَمِينِ اسْت.

جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا كِهْ پيامبران وَ فرشتگان را فرستاده وَ به اوصيا وحى وَ الهام وَ گفتار وَ رُؤْيَاهِى صَادِقِ وَ بَرای بندگان صالح الهام وَ سخن وَ رُؤْيَا، بَرای جَمِيعِ خَلْقِش الهام وَ رُؤْيَا را قرار داد تا خلق اصلاح کردند وَ كَمبُودِه‌ا جيران شود وَ نفوس آنان از قُوّه‌ها به فعلها در آيد.

أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَلَائِكَةٍ صَاحِبَانِ بَالِ بَرِ حَسَبِ عَوَالِمِي كِهْ دَرِ آن سِيرِ مِي كَنَنْدِ وَ بَا آن بَالِه‌ا بَرای اصلاح امور آن عوالم پرواز مِي كَنَنْدِ.

مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ صَاحِبَانِ دَوِ بَالِ وَ سَهِ بَالِ وَ چَهار بَالِ بَرِ حَسَبِ عَوَالِمِ سَهِ گانه ملك و ملكوت و جبروت و اين

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۴

معنا منافات ندارد با آنچه که در اخبار بسیاری وارد شده که عدد بالهای جبریل ششصد هزار بال است «۱»، اینکه در دایبل دارای شانزده هزار بال است «۲» و ... - زیرا مقصود از آیه نوع بال است و نوع بالهای ملائکه سه نوع است، اگر چه هر نوعی از بال افراد متعددی داشته باشد و در باره اوصاف ملائکه و کثرت عدد آنها اخبار زیادی وارد شده، اینکه خداوند ملائکه‌ای دارد که ما بین

گوش تا چشمش پانصد سال راه با پریدن پرنده است.

و خداوند را ملائکه‌ای است که بین دو شانه او و بین لاله گوشش هفتصد سال راه است و ملائکه‌ای است که نصف آنها از یخ و نصف آنها از آتش است، ملائکه‌ای است که با یک بال از بالهایشان افق را می‌بندند نه با استخوانهای بدنشان و غیر اینها، از اوصاف عظمت ملائکه و اینکه در هر روز یا در هر شب هفتاد هزار ملائکه فرود می‌آیند و به بیت الحرام می‌آیند و آنجا طواف می‌کنند، سپس به آسمان بالا می‌روند پس از آنکه خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین علیه السلام می‌رسند و دیگر بر نمی‌گردند.

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ اشاره به کثرت عدد یا به کثرت بالهای آنهاست و اینکه اقتضای این عدد بر حسب نوع است، نه بر حسب شخص، یا اینکه اقتضای این عدد برای بیان کثرت است، نه برای انحصار در این عدد، یا اشاره به این است که کثرت بالها

(۱) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۲۶.

(۲) کمال الدین: ص ۲۸۲، باب ۲۴، ح ۳۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۵

جزیی از اجزای جمال خلقت او است به جمال و زیبایی آنها بر حسب صورت و هیئت و خلق و غیر اینها آنچه که بخواهد می‌افزاید. و از نبیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَد شده که مقصود از «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» صورت زیبا و صدای خوب و موی خوب است. «۱»

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خداوند بر هر چیزی تواناست از فرونی و زیادی در عدد، زیبایی، بالها و اخلاق.

از شمالی روایت شده که گفت: به خانه علی ابن الحسین علیه السلام داخل شدم، در حیاط ساعتی توقف کردم، سپس داخل خانه شدم، دیدم امام علیه السلام چیزی از زمین برمی‌دارد و دستش را از پشت حجاب و پوشش داخل می‌کند و آنرا به کسی که در خانه است می‌دهد، پس عرض کردم: فدایت شوم می‌بینم چیزی را از زمین برمی‌داری آن چیست؟ فرمود: این زیادی پره‌های کوچک ملائکه است ما هر وقت خلوت می‌شود آنها را جمع می‌کنیم و تسبیح برای اولادمان قرار می‌دهیم.

عرض کردم: فدایت شوم، ملائکه خدمت شما می‌رسند؟

فرمود: یا ابا حمزه آنها به ما فشار می‌آورند و در تکیه گاه ما، ما را هل می‌دهند. «۲»

و در اخبار زیادی وارد شده که ائمه علیهم السلام ملائکه را می‌بینند و با آنها مصافحه می‌کنند.

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۰۰.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۳۱. کافی: ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۶

در سوره بقره در تفسیر قول خدا: «وَإِنَّمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» در ذیل بیان مراتب انسان.

فرق بین رسول و نبی و محدث و وجه این مطلب را که در اخبار آمده است ذکر کردیم مبنی بر اینکه رسول ملائکه را در خواب می‌بیند و کلامش را می‌شنود و در بیداری او را می‌بیند، نبی در خواب می‌بیند و در بیداری معاینه نمی‌کند، صدا را می‌شنود و محدث در خواب نمی‌بیند و دیدار ندارد و فقط صدایش را می‌شنود و در آنجا وجه عدم منافات این اخبار با آنچه که از ائمه علیهم السلام وارد شده که آنان ملائکه را می‌بینند ذکر کردیم، هر کس بخواهد به آنجا مراجعه کند.

ما يَفْتِيحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا این جمله حال است از قول خدا: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» گویا که آیه اول جهت عموم قدرت خدای تعالی و این آیه جهت عجز غیر خدا از ممانعت و جلوگیری از نفوذ قدرت اوست.

یا جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر است جهت بیان همین معنا، یا جمله مستأنفه و از ما قبلش منقطع است جهت بیان قدرت خدا و ناتوان بودن غیر او، که چون رحمت خدا بر مردی فرود آید کسی را قدرت جلوگیری نیست.

وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ و آنچه از رحمت را که خودداری می‌ورزد کسی نتواند روانه سازد یا آنچه از رحمت و نعمت، که کند کسی مانع نتواند بود، یا هر بدبختی را که باز دارد کسی نتواند ایجاد کند شاید همین معنی اخیر مقصود باشد، تا امساک ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۷

رحمت به او نسبت داده نشود.

چون از جانب خدا جز افاضه رحمت دایم نیست و امساک یعنی عدم وصول رحمت به بعضی از قابلها جز از ناحیه خود آن قابلها نمی‌تواند باشد و امساک در این موارد از جانب خدا نیست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ و او عزیز است و احدی را توان منازعه و مبارزه با او نیست.

الْحَكِيمُ او کسی است که کاری را انجام نمی‌دهد مگر با ملاحظه غایات متعدّد دقیق که درک آن جز برای او ممکن نیست، نیز کاری را انجام نمی‌دهد جز با اتفاق در صنع به نحوی که از ادراک کیفیت آن عقول عقلا عاجز است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ای مردم نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید و آن نهایت رحمت و مهربانی او نسبت به بندگانش می‌باشد، یادآوری نعمت بر بندگان را تکرار کرد تا آنرا فراموش نکنند، به حقّ قیام کنند و شکر آن بنمایند.

و قبل از امر به یادآوری نعمت آنها را مورد ندا و خطاب قرار داد، تا از ندای او لذت ببرند، به امر او خوب گوش فرا دهند و در گذشته مکرر گفته شد که اصل نعمت ولایت تکوینی است که از آن به ریسمانی از جانب خدا تعبیر می‌شود و ولایت تکلیفی که از آن به ریسمان از جانب مردم تعبیر می‌شود.

و هر چیزی که به آن ولایت متصل باشد به سبب آن نعمت می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد هر چه که می‌خواهد باشد نعمت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۸

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ این جمله حال از «نعمه» یا از «الله» به تقدیر قول، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، یا جمله مستأنفه جهت مدح نعمت است.

يَزُرُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ خداوند از آسمان با تهیه اسباب آسمانی روزی شما را می‌دهد.

و الْأَرْضِ از زمین با تهیه اسباب زمینی، یا از آسمان روزی انسانی و از زمین روزی حیوانی و نباتی می‌دهد.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جمله حالیه یا مستأنفه جهت بیان حال «الله» یا برای تعلیل حصر رزق در او، یا برای مدح است.

فَأَنْتُمْ تُؤْفِكُونَ پس به کجا از او روی گردان می‌شوید.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تو را تکذیب کنند پس بر آنان اندوهناک مباش چون رسول باید تکذیب شود زیرا سنخیت با مردم ندارد و سنت ما از قدیم اینچنین بود.

فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ رسولانی قبل از تو نیز تکذیب شده‌اند، ما حال آنان امتهایشان را در تکذیبشان ذکر می‌کنیم تا اندوهناک بر تکذیب قوم خود نشوی.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ همه‌ی چیزها به خدا بازمی‌گردد (کارهای مربوط به) تو و تکذیب کنندگانت.

پس هر یک بر حسب اعمالش جزا داده می‌شود، یا بعد از نظر دقیق همه امور به خدا باز می‌گردد، پس تکذیب آنان نیز به خدا بازمی‌گردد، بدین معنا که تکذیب آنان جز به سبب امر تکوینی و ترخیص از جانب خدا نیست و در آن مصلحتی است که به تو و امت تو برمی‌گردد پس از این جهت دل‌تنگ مباش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۰۹

آیات ۱۰-۵

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۵ تا ۱۰] ص: ۱۰۹

اشاره

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّبَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزُبَنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَمْ مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبَ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُبَثِّرِ سَحَابًا مَسْكِينًا إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَخْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيرُ عِدُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُنَوَّرُ (۱۰)

ترجمه: ص: ۱۰۹

ای مردم بی گمان وعده الهی حق است، پس زندگانی دنیا شما را نفریبید و (شیطان) فریبکار شما را نسبت به خداوند فریفته نگرداند.

بی گمان شیطان دشمن شماست، پس شما هم او را دشمن بگیرید جز این نیست که او حزبش را دعوت می کند که سرانجام از دوزخیان باشد.

کسانی که کفر ورزیده اند عذابی شدید در پیش دارند، کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند از آمرزش و پاداشی بزرگ برخوردارند.

آیا کسی که بدی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۰

عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، لذا آن را نیک می بیند (مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد)؟ بی گمان خداوند هر کس را که خواهد بی راه دارد و هر کس را که خواهد هدایت کند، مبادا جان تو از حسرت خوردن بر ایشان بفرساید، بی گمان خداوند به آنچه می کنند آگاه است.

و خداوند کسی است که بادها را می فرستد که ابری را برمی انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی پژمرده می رانیم و بدان زمین را بعد از پژمردنش زنده می داریم، رستاخیز هم همین گونه است.

هر کس عزت می خواهد بداند که هر چه عزت است، نزد خداوند است سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار نیک آن را بالا می برد و کسانی که بدسگالی می کنند، عذابی شدید در پیش دارند و مکر اینان بر باد است.

تفسیر ص: ۱۱۰

يا أَيُّهَا النَّاسُ مردم را مورد ندا قرار داد تا با آنها ملاطفت نماید و آنها را برای گوش فرا دادن تهییج و تحریک کند، خطاب را از

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بعد از دلداری دادن او به تکذیب کنندگان برگردانید تا از تکذیب آنها جلوگیری کند یا خطاب را به مطلق بندگان برگردانید تا برای آنها وعده و وعید باشد.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ وَعْدُهُ خِطَابٌ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ.

حَقُّ حَقٌّ اسْتِ وَ خِلَافِي فِيهِ فِيهِ اسْتِ.

فَلَا تَعْتَرِزُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا بَعْدَ حَيَاتِ دُنْيَا شِمَا رَا مَغْرُورٌ نَسَاذٌ كَمَا فِي نَتِيْجَةِ اَز وَعْدِهِ خِطَابٌ غَفْلَتِ وَرَزِيْدِ وَ بَرَايِ اَوْ عَمَلِ نَكْنِيْدِ.

وَ لَا يَغْتَرِزُكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ شَيْطَانُ شِمَا رَا بِه خِطَابٌ مَغْرُورٌ نَكْنِيْدِ بَدِيْنِ كَوْنِهِ كَمَا شِمَا رَا بِه مَغْفِرَتِ اَمِيْدُوَارِ وَ اَرْزُوْمَنْدِ سَاذِ وَ تُوْبِهِ شِمَا رَا بِه تَاْخِيْرِ اَنْدَاذِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۱

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ شَيْطَانُ دُشْمَنْ شِمَا سْتِ فِي اِيْنِ صُوْرَتِ: فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا شِمَا هَمْ اَوْ رَا دُشْمَنْ بَدَانِيْدِ وَ دَسْتُوْرَاتِشِ رَا مُوَافَقَتِ نَكْرَدِ وَ اَز اَوْ بَرِ حِذْرِ بَاشِيْدِ.

إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ اَز اِيْنِ رُو، حِزْبِ وَ سِپَاهِشِ رَا بَرَايِ اِغْوَايِ شِمَا اَمَاْمَدِ سَاخْتِ اسْتِ تَا اِهْلِ دُوْرُخِ شُوِيْدِ.

اِيْنِ عِبَارَتِ تَاْكِيْدِ اَمْرِ بَرِ حِذْرِ بُوْدَنْ اَز اَوْ وَ تَعْلِيْلِ دُشْمَنِيْ اَوْسْتِ.

الَّذِينَ كَفَرُوا جَوَابُ سَوَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، كَوِيَا كَمَا كَفْتِهْ شُدِهْ:

پس چگونه است حال حزب شیطان؟

پس فرمود: لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ كَمَا كَفَرُوا اِسْمِ ظَاهْرِ بِه جَايِ ضَمِيْرِ جِهَتِ اِشَارِهِ بِه اِيْنِ اسْتِ كَمَا حِزْبِ شَيْطَانِ كَاْفِرَانِدِ، بِه جِهَتِ كَفْرِشَانِ اَز اَصْحَابِ وَ آتِشِ شُدَنْدِ.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنَانِ كَمَا بِه كَفْرِ بِه شَيْطَانِ وَ بِيْعَتِ بَا وِلِيِّ اَمْرِ بَا بِيْعَتِ خَاصِّ يَا عَامِ اِيْمَانِ اَوْرَنْدِ.

وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيْرٌ وَ بَا بِيْعَتِ خَاصِّ عَمَلِ صَالِحِ اَنْجَامِ دَهَنْدِ، اِگَرِ مَقْصُوْدِ اَز اِيْمَانِ بِيْعَتِ اِسْلَامِيْ بَاشِدِ وَ اِگَرِ مَقْصُوْدِ اَز اِيْمَانِ بِيْعَتِ خَاصِّ بَاشِدِ عَمَلِ صَالِحِ عِبَارَتِ اَز عَمَلِ بِه شَرْطِيْ اسْتِ كَمَا فِي بِيْعَتِ اَوْ اَز اَوْ كَرَفْتِهْ شُدِهْ اسْتِ.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا عَطْفٌ بِرِ جَمْلِهِ مَحْذُوْفِ اسْتِ، تَقْدِيْرِ اَنِ چِنِيْنِ اسْتِ: اَيَا كَسِيْ كَمَا پِيْرُوِيْ شَيْطَانِ كَرْدِهْ وَ زَشْتِيْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۲

كردارش را ندیده مثل کسی است که پیروی ولی امرش را نموده و زشتی‌ها و نقایص اعمالش را ندیده؟

پس کسی که عمل بد او برای او زینت داده شده به نحوی که آنرا خوب می‌بیند تا چه رسد به آنکه زشتی عمل خود را ببیند آیا او

مانند کسی است که عمل بد او زینت داده نشده بلکه در حضور مولایش اعمال نیک و خوب خود را هم زشت و بد می‌بیند؟

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ لِيُغْلِبَ قَوْلَ خِطَابِ: «زَيْنٌ» اسْتِ، كَوِيَا كَمَا كَفْتِهْ شُدِهْ: بَرَايِ پِيْرُوَانِ شَيْطَانِ عَمَلِشَانِ زِيْنَتِ دَاْدِهْ شُدِهْ، بَرَايِ پِيْرُوَانِ رَحْمَانِ عَمَلِشَانِ زَشْتِ جَلُوِهْ كَرْدِهْ زِيْرَا خِطَابِشِ هَرِ كَسِ رَا بِخَوَاْهَدِ اَز رَا هِ رَاسْتِ كَمَا مِيْ كَنْدِ وَ رَا هِ رَاسْتِ اَنِ اسْتِ كَمَا خُوْبِيْ وَ نِيْكَوِيْ عَمَلِ مَنصُوْبِ بِه نَفْسِ رَا بِيْنِدِ.

وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ خِطَابِشِ هَرِ كَسِ رَا بِخَوَاْهَدِ بِه رَا هِ رَاسْتِ هِدَايَتِ مِيْ كَنْدِ وَ اَنِ دِيْدَنْ قَبْحِ وَ نَقْصِ اَز عَمَلِيْ اسْتِ كَمَا بِه نَفْسِ مَنصُوْبِ اسْتِ هَرِ چِهْ مِيْ خَوَاْهَدِ بَاشِدِ.

حال که مطلب چنین است: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ پس بر آنان حسرت و اندوه نخور، به جهت پی در پی بودن حسرتها به خاطر پیروی آنها از شیطان، خودت را هلاک نکن.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ خِطَابِشِ هَرِ كَسِ رَا بِخَوَاْهَدِ بِه اَنْچِهْ كَمَا اَنْجَامِ مِيْ دَهَنْدِ دَاْنَا وَ اَگَاْهْ اسْتِ، اِيْنِ جَمْلِهِ تَعْلِيْلِ نَهِيْ اسْتِ.

وَ اللَّهُ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَّاحَ عَطْفٌ بِرِ قَوْلِ خِطَابِ: «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» وَ تَعْلِيْلِ هِدَايَتِ بَعْضِيْ وَ كَمَا مِيْ كَرْدَنْ بَعْضِيْ دِيْگَرِ وَ خُوْبِ

دیدن برخی از عملهای بدش و بد دیدن بعضی عملهای خوب می‌باشد، گویا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۳ که گفته است: خداوند کسی است که بادهای هواهای نفس را می‌فرستد که موجب درست شدن ابر می‌شود و بدان وسیله بعضی از نفوس زنده می‌شوند و بعضی به هلاکت می‌رسند.

فَتَبَيَّرُ سَحَابًا فَيَسْقِيْنَا فِيهَا فِي الْأَرْضِ بِعِيدٍ مَوْتَهَا زَمِينَ آن شهر را با رویاندن گیاه و سبز شدن درختان پس از آنکه آن شهر از گیاه و درخت مرده بود، صورت صیغه متکلم).

إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ شهر مرده‌ای که آماده زنده شدن است. فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا زمین آن شهر را با رویاندن گیاه و سبز شدن درختان پس از آنکه آن شهر از گیاه و درخت مرده بود، زنده کردیم.

و همچنین خداوند بادهای نفسانی و عقلانی و بادهای حوادث زمان را می‌فرستد تا بدان وسیله ابر رحمت را به سوی شهرهای نفوس شما که از گیاه ایمان خشک شده است سوق دهد و در نتیجه نفوس مستعد و آماده را جان می‌دهد و زنده می‌کند و نفوس خشک را و با قساوت و سختی را هلاک می‌کند.

كَذَلِكَ النُّشُورُ همچنین است حشر و نشر از قبرهای نفوس خود و جلد بدنهایتان و از قبرهای برزخیتان، چه قوا و استعدادها که در بدنها و نفوس پنهان است، مانند دانه‌ها و رگ و ریشه‌هایی است که در زمینها پنهان است، خروج آنها از قوه به فعل توسط بارانهای رحمت الهی مانند خروج دانه‌ها و ریشه‌ها به سبب گیاه و خروج درختان و برگهاست بر اثر بارانهای ابر.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ این جمله از ما قبلش در لفظ و معنا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۴

منقطع است جهت ابداء و ایجاد حکم و اندرز، یا جواب سؤالی است که از ما قبلش ناشی شده است، گویا که گفته شده: کسی که عزت می‌خواهد چه کند؟ آیا آنرا از غیر خدا طلب کند؟

با اینکه زنده گرداندن گیاه زمین بدست خدا است، یا آنرا جز از خدا طلب نکند؟ پس فرمود: هر کس که عزت می‌خواهد جز نزد خدا یافت نمی‌شود.

فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس هیچ کس از کسی طلب عزت نکند جز از خدا، که عزت را نزد احدی جز خدا نمی‌یابد.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ لفظ «الکلم» چون اسم جنس جمعی است با آن معامله مفرد مذکر می‌شود و جمله جواب سؤال مقدر است. گویا که گفته شده: برای ما وصول به خدا ممکن نیست تا از نزد او عزت طلب کنیم؟

پس فرمود: اگر برای ذات شما وصول به خدا ممکن نیست کلمات طیب و پاکیزه‌ی شما و اقوال صالح مانند ذکرهای عالی، گفته‌های شما برای اصلاح ذات البین، نصیحت برای بندگان، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم و هدایت خلق به راه راست و غیر آنها از اقوال و گفته‌ها به خدای تعالی می‌رسد.

وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل صالحی که با جسم و بدن انجام می‌گیرد آن اقوال را بالا می‌برد، پس گفتار نیک بگویند و عمل صالح انجام دهید تا عزیز شوید.

از امام صادق علیه السلام آمده است: کلمه‌های پاکیزه و طیب این گفته مؤمن است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله علی ولی الله علیه السلام»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۵

و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل صالح اعتقاد قلبی به این مطلب است که آن حق است و از نزد خداست و شکی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان است. «۱»

از امام صادق علیه السلام در باره این آیه آمده است که فرمود: ولایت ما اهل بیت است، اشاره به سینه‌اش کرد، پس هر کس ما را دوست نداشته باشد عملی از او بالا نمی‌رود. «۲»

و از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا فرمود: هر گفته‌ای دارای مصداقی از عمل است که آن گفته را تصدیق یا تکذیب می‌کند، پس آنگاه که فرزند آدم چیزی را می‌گوید و قولش را با عمل تصدیق نماید عملش قولش را بالا می‌برد و اگر چیزی بگوید و عملش مخالف قولش باشد قول و گفتارش بر عمل خبیث او برمی‌گردد و در آتش سقوط می‌کند. «۳»

چون اصل جمیع کلمه‌های طیب عبارت از کلمه ولایت و قول و اعتقاد به آن است تفسیر «کلم» به ولایت صحیح می‌شود، چون اصل جمیع عملهای صالح عمل ولایت است و آن بیعت خاص ولوی است که بر آن جمیع خیرها و جمیع عملهای صالح مترتب می‌شود و عمل صالح، صالح نمی‌شود مگر با ولایت لذا تفسیر عمل صالح به ولایت صحیح می‌شود با اینکه آیه عام است و شامل جمیع کلمات و جمیع اعمال است.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۸.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. کافی: ج ۱، ص ۴۳، ح ۸۵.

(۳) صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۸. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۶

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ این جمله عطف به اعتبار معناست: گویا که گفته شده: پس کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند اقوال و اعمالشان به سوی خدا بالا می‌رود و بدان وسیله عزیز می‌شوند و کسانی که مکر می‌کنند و در بدیها و سیئات مکر و حيله به کار می‌برند مانند قریش و مکرشان در دار الندوة، یا مانند منافقین امت و مکرشان در دفع خلافت علی علیه السلام عذاب شدیدی در انتظار آنهاست.

و همچنین است کسی که در بدی به بندگان یا به قوای خودش یا به اهل مملکتش مکر و حيله به کار ببندد.

زیرا هر کس که نافرمانی پروردگارش را می‌کند او در ارتکاب معصیت و گناه مکر می‌کند.

چون نفس زشتی فعل او را مخفی می‌کند و در چشم او نیک و خوب جلوه می‌دهد.

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بالفعل عذاب شدیدی برای آنهاست، ولی آنها عذاب را احساس نمی‌کند، مانند آدم بیهوش که آتش عضو او را می‌سوزاند و او آتش را احساس نمی‌کند، که خود گناه عذاب عاجل و فوری برای لطیفه سیاره انسانی است و چون تحت فعلیت‌های نفس پنهان است احساس نمی‌شود.

وَمَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَءُ مَكَرَ أَيْنَانَ نابود یا فاسد می‌شود، چون مکر از ناحیه نفس است و نفس و لوازم آن هلاک شونده و فاسد است، این جمله دلداری دادن به رسول صلی الله علیه و آله است که نسبت به او یا به علی علیه السلام مکر و حيله به کار می‌برند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۷

آیات ۱۱-۱۴

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۴] ص: ۱۱۷

اشاره

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَضُ مِنْ

عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَمَا يَشِي تَوَى الْبَحْرَانَ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أَجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَشِي تَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَاحِرٌ لَتَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُبْنِيكَ مِثْلَ خَبِيرٍ (۱۴)

ترجمه: ص: ۱۱۷

و خداوند شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را زوج (نر و ماده) گردانده است و هیچ ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با آگاهی او و هیچ کهنسالی عمر داده یا از عمر او کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی مسطور است این امر بر خداوند آسان است.

و آن دو دریا یکسان نیستند، این یک شیرین خوشگوار که نوشیدنش گوارا است، این یک شور تلخ و از هر کدام گوشت تر و تازه می‌خورید و از آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۸

زیوری بیرون می‌آورید و آن را می‌پوشید کشتیها را در آن، دریا شکاف می‌بینی تا در طلب روزی مقرّر از جانب او برآید، باشد که سپاس بگذارید.

از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید و خورشید و ماه را رام کرده است که هر یک تا سر آمدی معین روان است چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی او راست، کسانی را که (ای ناباوران) به جای او می‌خوانید مالک چیزی حتی به اندازه پوست هسته خرما نیستید.

اگر بخواند نشان، ندای شما را نمی‌شنوند، اگر هم می‌شنیدند، پاسختان را نمی‌دادند، روز قیامت، شرکت شما را انکار می‌کنند و هیچ کس چون خداوند آگاه تو را آگاه نمی‌سازد.

تفسیر ص: ۱۱۸

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ این جمله عطف به اعتبار معنا یا بر مقدر است، گویا که گفته است: خداوند شما را به سبب کلمه‌های پاک و عمل صالح عزیز گردانید، با مکر بدکاریها خوار گردانید، نیز خداوند شما را از خاک آفرید.

ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا سپس شما را مذکر و مؤنث به صورت زوج و جفت آفرید، یا شما را اصنافی مذکر و مؤنث، سفید و سیاه، زشت و زیبا و بدبخت و خوشبخت قرار داد.

وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَى هیچ مؤنث از شما یا از مطلق حیوان حامله نمی‌شود.

وَ لَا تَضَعُ وَ وَضِعَ حمل نمی‌کند.

إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر با علم و آگاهی خداوند، پس از خدا چیزی غایب نمی‌شود، پس چگونه ممکن است مکر آنان یا عمل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۱۹

مؤمنین از خدا مخفی و غایب شود؟

وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ کسی به عمر طبیعی یا کبریای بیشتر نمی‌رسد و از عمر طبیعی و عمر نزدیک به آن کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی ثابت است.

و آن کتابی است که ملائکه صورتگر هنگام تصویر او در رحم مادرش نوشته‌اند، یا مقصود از کتاب عالم عقول یا عالم نفوس کلی یا جزئی است.

یا معنای آیه این است: از عمر طبیعی کسی زیاد و کم نمی‌شود مگر در حالی که در کتابی نوشته شود، که آن کتاب اعمال شخص است که ملائکه موکل بر آن می‌نویسند.

یا مقصود کتاب محو و اثبات است که در آن استعداد مستعدین از اهل عالم طبع بعد از ظهور استعداد نوشته می‌شود. و این آیه با همین وجه دلالت بر ثبوت بداء می‌کند که در اخبار زیادی وارد شده است.

تحقیق بداء ص: ۱۱۹

بدان که آیات و اخبار با صراحت و اشاره دلالت بر ثبوت بداء برای خدا می‌کند، در اخبار نسبت تردّد در امر به خدای تعالی داده شده است.

همچنین اخباری که دلالت می‌کنند بر تأثر خدا از فعل بندگان وارد شده، مانند اجابت دعاها، دگرگونی و تغییر عمر به وسیله‌ی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۰

صدقه‌ها، نمازها، شکرگزاری، ناسپاسی و سایر حسنات و سیئات «۱».

و همه‌ی این مطالب دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی گاهی فعلی را ظاهر می‌سازد، سپس آنرا ترک می‌کند و غیر آنرا ظاهر می‌سازد، مانند کسی که از کار اولش پشیمان شده و چیزی غیر آنرا ظاهر می‌سازد.

و بعضی از اخبار دلالت می‌کند بر اینکه فعل خدا تابع فعل بندگان است و لذا فلاسفه همه این مطالب را انکار کرده و آنچه را که در آیات و اخبار وارد شده تأویل نموده‌اند، زیرا همه این معانی دلالت بر (نوعی) عجز (ناتوانی) و نقص می‌کند و بر کسی صدق می‌کند که عاقبت بعضی از کارهایش را نمی‌داند، که خداوند از این معنا منزّه است.

پس می‌گوییم: بیان این مطلب الزام می‌نماید پیرامون در عوالم و حقیقت هر کدام بررسی لازم انجام و بیان گردد، همچنین این مطلب بیان شود که همه‌ی عوالم، مراتب علم و اراده خدای تعالی است، بعضی از عالم‌ها از جهت ضیق و تنگی‌اش گنجایش ظهور جمیع فعلیات آنچه که در عالم بالاترست را ندارد و فعلیتهای آنچه که در عالم بالاترست در این عالم جز به نحو تعاقب و پشت سر هم ظاهر نمی‌شود، چنانچه عالم طبع نیز گنجایش ظهور همه صورت‌ها در آن نیست مگر به نحو تعاقب و پشت سر هم. پس بدان که عوالم به وجهی سه و به وجهی شش و به وجهی هفت است.

(۱) تفسیر جوامع الجامع: ص ۳۸۷. کافی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۷. خصال: ص ۳۲، ح ۱۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۱

زیرا که آن عوالم یا از جهت ذات و فعل مجرّد از ماده و تقدّر و اندازه‌گیری‌اند، یا از جهت ذات مجرّد و از نظر فعل وابسته و متعلّق، یا از جهت ذات و فعل هر دو متعلّق و وابسته به ماده‌اند.

قسم اول عبارت از عوالم عقول طولی است که در لسان شرع از آن به ملائکه مقربین تعبیر می‌شود و عوالم عقول عرضی است که از آن به ارباب طلسمات «و الصّافّاتِ صَفًّا» تعبیر می‌شود.

و قسم دوم عبارت از عوالم نفوس کلی و جزئی است که از آن به «فَالْمِدْبَرَاتِ أَمْراً» و ملائکه‌ی رکوع و سجود کننده و عوالم مثال علوی و سفلی تعبیر می‌شود.

و قسم سوم عبارت از عالم طبع است که وجود آن وجود تعلّقی مادی است.

و نیز بدان که همه عوالم معلول خدای تعالی است و البته این علّیت آن چنان نیست که برخی پنداشته‌اند که چون علّیت بنا برای بنا، آتش برای آتش و آفتاب برای سفید و سیاه کردن باشد.

بلکه علّیت در اینجا با «تشان» است، بدین معنا که معلول باید در اینجا شأنی از شئون علّت و قوام معلول به علّت باشد، زیرا که تقابل علّت و معلول تقابل تضایف است که دو امر متضایف از همدیگر در خارج و ذهن جدا نیستند.

حال اگر علّت در قوام معلول داخل نباشد در حالیکه معلولیت عین ذات معلول است تصوّر معلول برای کسی که به ژرفایش می‌اندیشد از تصوّر علّت جدا می‌شود، علّیت در حقّ تعالی عین ذات اوست، چنانچه معلولیت در ممکن عین ذات اوست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۲

و نیز بدان که ذات علّت همه‌اش علم و اراده است همانطور که همه‌اش وجود است و چون قوام معلول فارغ از علّت نیست قوام آن علم و اراده برای خدای تعالی است و هر چیزی که بالامکان برای مجردات صرف ثابت شود بالفعل برای آنها حاصل می‌شود، چون در آنجا قوه و استعداد نیست و نفوس کلی از حیث ذوات و تجرّد ذاتی‌اش هر چیزی که در عقل بالفعل باشد در نفوس کلی نیز بالفعل است و لیکن به نحو بساطت و وجود وحدانی، به نحو کثرت.

و روی همین جهت است که نفوس کلی لوحی است محفوظ و مصون از تغییر و دگرگونی است و محو و اثبات در آن را ندارد. و نیز بدان که نفوس جزئی علوی که به واسطه عالم مثال علوی تعلق و وابستگی به عالم ماده دارند از آن جهت که از احاطه به جزئیات غیر متناهی در تنگنا و مضیقه می‌باشند هر چیزی که در آنها بالقوه موجودست نمی‌تواند بالفعل باشد، بلکه فعلیت‌ها در آنها پشت سر هم و به نوبت وجود پیدا می‌کنند و از قوه‌ها و استعدادها بر حسب نزدیکی آنها به فعلیتها خارج می‌شوند و آن هم به خاطر تعلق و وابستگی است که به مادیات دارند، یا خروج از قوه به فعلیت بر حسب نزدیک بودن تشبّهات پشت سر هم آنها به علویات است.

مانند نفوس خیالی برای انسان که فعلیتها پشت سر هم بر آن نفوس وارد می‌شوند، چون نفوس خیالی در ضیق و تنگی است، به همه‌ی آن فعلیت‌ها نمی‌تواند یک مرتبه احاطه پیدا کند و از سوی دیگر استعدادهای آن نفوس به فعلیتهای خوب یا بد نزدیک است، که خوب و بد فعلیت‌ها بستگی به ضمیمه آنها دارد از قبیل عبادتها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۳

معاشرین و همنشینها و افکار خوب و بد و غیر آنها.

نفوس جزئی علوی که مانند نفوس جزئی بشری است رویی به مادیات دارد که بدان سبب تحت تأثیر مادیات قرار می‌گیرد و مستعدّ و آماده گرفتن فعلیتها از علویات می‌شود، رویی به مجردات دارد که بدان وسیله آنچه را که استعدادهای نفوس به آن مجردات نزدیک باشند، می‌گیرد.

و هرگاه ماده‌ای از مادیات آماده و مستعدّ حصول صورت یا کیفیتی باشد صورت آن صورت یا کیفیت از ناحیه مجردات بر آن نفوس جزئی علوی افاضه می‌کند و لکن به جهت ضیق و تنگی آن جمیع شروط و معدّات و موانع در آن ثبت نمی‌شوند.

پس آنگاه که بعضی از نفوس بشری مانند نفوس انبیا و اوصیای آنان در خواب یا بیداری به آن نفوس جزئی متصل گردد آنچه را که از صورتها و کیفیتها در آن ثبت شده مشاهده می‌کند و وقوع حادثه را در آن می‌بیند، احیانا از آن حادثه خبر می‌دهد، سپس بعد از آن می‌بیند که آن حادثه واقع نشد و از آن نفوس محو گشت و ضدّ آن ثبت گشت، در این هنگام بر سیل مشاکلت می‌گوید: برای خدا بدا حاصل شد، یا به طور حقیقت می‌گوید برای خدا بدا حاصل شد، چون آن مرتبه از نفوس علم و اراده خداست، محو اراده اول و ثبت اراده دوم جز بدا چیزی نیست ولی این مطلب ناشی از جهل و عجز در فاعل نیست.

بلکه آن از کم‌دامنگی وجود قابل است و گاهی در آن نفوس صورت حادثه با جمیع شرایط و معدّات و موانع ثبت می‌شود، ولی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۴

کسی که متصل به آن نفوس است چون مدارک او از احاطه به آنچه که در آن نفوس است در تنگناست به همهی آنچه که در نفوس است احاطه نمی‌کند و جمیع موانع و شروط را درک نمی‌کند، پس از صورت حادثه خبر می‌دهد، سپس حادثه تخلف می‌کند و به وقوع نمی‌پیوندد.

در این هنگام می‌گوید: برای خدا بدا حاصل شد.

و چون این نفوس تحت تأثیر مادیات می‌باشند و با آماده کردن زمینه از ناحیه مادیات از مجزّات بر آن افاضه می‌شود، آن مجزّات از مراتب اراده خدای تعالی است نسبت تردّد به واسطه آنها به خدای تعالی صحیح می‌شود و تأثیر صدقه‌ها و دعاها و نمازها در آن و تغییر آنچه که در آن ثبت است، محو آنچه که ثبت شده و ثبت آنچه که در آن ثابت نیست نیز صحیح می‌گردد. و آنچه که فلاسفه می‌گویند: مبنی بر اینکه این تغییرات از اتفاقیات است و علوی تحت تأثیر سفلی قرار نمی‌گیرد پس از مشاهده اهل شهود و امکان این مطلب، نباید به آن گوش فرا داد.

آنچه که از امام صادق علیه السلام آمده است: که خدای تعالی عبد المطلب را یک امت مبعوث می‌کند که بر او بهاء و جلال پادشاهان و سیمای انبیا علیهم السلام است، چون او نخستین کسی است که قایل به بداء شده است، مقصود این است که او نخستین کسی است که بداء را در حق خدای تعالی محقق ساخت و گر نه بیشتر انبیا و پیشینیان قایل به بداء بوده‌اند، چنانچه از اخبار شیعه این مطلب به ما رسیده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۵

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ و این امر بر خدا آسان است چنانچه ذکر کردیم این مطلب از لوازم وجود نفوس جزئی علوی است و دیگر احتیاجی به زحمت عمل و تمهید اسباب و مقدمات نیست.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ سوره فرقان بیان دو دریا گذشت.

وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيبًا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَبْلَهُ تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَازِرَ كَشْتِيَهَائِي است که صدای حرکت آنها شنیده می‌شود، یا آب دریا را با دماغه‌اش می‌شکافد یا کشتی است که با یک باد جلو می‌روند و عقب می‌روند. لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ تا از فضل خدا تجارتهای سودمندی طلب کنید.

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید شما شکر نعمت را بجای آورید، نعمتی را که خداوند در کشتی و دو دریا به ودیعت نهاده است، سپاس گوید.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ بیان این کلمه در اول سوره آل عمران گذشت.

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى شرح این آیه در اول سوره رعد و غیر آن گذشت.

ذَلِكُمْ أَنْكَسَ که موصوف به این اوصاف است خداست اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ خداوند پروردگار شما است که ملک از آن اوست.

مقصود عالم ملک است در مقابل عالم ملکوت، یا ملک به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۶

معنای مملوک است، یعنی هر مملوکی از خدا است، خلاف آنچه ثنویه می‌گویند غیر او در عالم ملک شرکتی ندارد، در هیچ یک از مملوکها نیز غیر خدا شریک نیست، خلاف آنچه بعضی از عبادت کنندگان ملایکه و جمیع ثنویه به آن قایل هستند.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ وَ کسانی را که بدون اذن خدا فرا می‌خوانید، مانند کسی که مقابل ولی امر را فرامی‌خواند یا آنها را که فرامی‌خوانید در حالی که آنان از غیر خدا هستند یعنی هر معبودی جز خدا در حالیکه خدای تعالی در شرک آوردن آن اذن نداده باشد.

ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ آنها مالک حتی پوست و هسته خرما نیستند، لفظ «قطمیر» یعنی پوست نازکی که بر پشت هسته قرار دارد، یا هسته خرما، یا پوست خرما، یا دم سفیدی است که در پشت خرما قرار دارد.

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ اوصافی که در این آیه ذکر شده در تنزل و سیر نزولی مترتب است، گویا که خدای تعالی از هر یک به دیگری اضراب نموده است، بدین معنا که اگر هم بخوانید دعای شما را نمی شنوند.

و اگر هم بشنوند نمی توانند پاسخ گویند (برآورند) و روز قیامت هم به شرک شما کافر می شوند.

وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ و هیچ کس چون خدا خبیر مطلق نیست و او تنها کسی است که به همه امور داناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۷

آیات ۱۵-۲۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۶] ص: ۱۲۷

اشاره

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَرَكَىٰ فإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

ترجمه: ص: ۱۲۷

هان ای مردم، شما نیازمند به خداوند هستید، خداوند است که بی نیاز ستوده است.

اگر بخواهید شما را از میان می برد و آفریدگان جدیدی به میان می آورد.

و این امر بر خداوند دشوار نیست.

و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر ندارد. و اگر گرانباری بخواند که بارش را بردارند، چیزی از آن بار برداشته نشود و اگر چه خویشاوند باشد تو فقط کسانی را که به نادیده از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۲۸

پروردگارشان خوف و خشیت دارند، نماز را برپا می دارند، توانی هشدار دهی و هر کس پاکی ورزد، همانا به سود خویش پاکی ورزیده است و سیر و سرانجام به سوی خداوند است.

و نابینا و بینا برابر نیست.

و نه تاریکی و روشنایی.

و نیز سایه و آتشباد.

شده‌ها را بکشند به نحوی که پیروان و گمراه شده‌ها خالی از بار گناه باشند.

وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهَتِكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

إِلَىٰ جِهَتِكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لفظ «الحمل» با کسره یعنی آنچه که حمل می‌شود «بار» یعنی اگر بخوانی هر چیزی را که ممکن است فراخوانده شود از خدا و جانشینانش و شرکای خدا و شرکای در ولایت و هر نفس بشری و هر صنفی از اصناف حیوان که چیزی را بتواند حمل کند هیچ یک از اینها چیزی از بار گناه گناهکار را نتوانند حمل کرد.

لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ إِلَّا نَجْمًا كَبِيرًا

مهربان و دلسوز باشد.

إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مَا يَسِّرُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ

از سوء عاقبت نمی‌ترسند؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۱

پس فرمود: تو بیم می‌دهی ای کسی که بیم دهنده‌ای.

یا ای محمد صلی الله علیه و آله کسانی را که از پروردگارشان می‌ترسند.

و فطرت انسانی آنها که شأن آن ترس از پروردگار است می‌توانی بیم دهی.

و آن در حالی است که آن گونه افراد از حضور پروردگارش غایب باشند، یا در حالی که پروردگارشان از آنان غایب باشد.

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ كَانُوا رَاغِبِينَ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ

جهات کفر به حال شخص نفعی نمی‌رساند مگر آنکه چنین حالتی داشته باشد، نه غیر از آن.

وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

و من تزکی این جمله به جای (و آتوا الزکوة) آورده شده و عدول به این جمله برای افاده همین معناست با چیزی اضافه، (علاوه بر زکوة روحی و تزکیه نفسانی و تزکیه از ما سوی الله و اسما و صفات پردازد).

فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

(و او را از همه آلودگیها پاک کرده به سوی خودش بالا می‌برد).

وَ مَا يَسِّرَتَّوَى الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ كُورٌ وَ بَيْنَا فِي تَمِيزِ الْأَشْيَاءِ زَيْبًا وَ زَيْبٌ ضَارٌّ وَ نَافِعٌ مَسَاوِيٌّ وَ يَكْسَانٌ نَيْسَتَنَدٌ تَا كَسَانِي كَهْ اَزْ پَرُورْدْ گَارَشَانْ

در انذار می‌ترسند با کسانی که نمی‌ترسند مساوی باشند.

وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ هَمَّجِينِ تَارِيكِي وَ نُوْرٌ مَسَاوِي نَيْسَتَنَدٌ تَا كَسَانِي كَهْ دَلَهَائِشَانْ بَا نُورِ عِلْمِ رُوْشْنِ اسْتِ وَ

در ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۲

نتیجه از پروردگارشان به سبب این علم و آگاهی می‌ترسند با کسانی که چنین نیستند مساوی باشند.

وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ بَعْضِي كَفْتَهْ اَنْد: يَعْنِي بَهْسْتِ وَ جَهَنَّمُ «۱».

و بعضی گفته‌اند: شب و روز، یا سرما و گرماست، چون لفظ «حرور» اسم باد گرم و گرماست.

و همه این دو معناهای متقابل کنایه از مؤمن و ایمانش و کافر و کفرش می‌باشد، یا به وسیله‌ی این معانی متقابل مثال زده شده، مؤمن و ایمانش و کافر و کفرش مورد مثال است.

وَ مَا يَسِّرَتَّوَى الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ مَقْصُودٌ اَزْ اَحْيَا كَسَانِي هَسْتَنَدٌ كَهْ بَا حَيَاتِ اِيْمَانِي فَطْرِي يَا اِيْمَانِي تَكْلِيْفِي زَنْدَهْ اَنْد، كَهْ اَزْ اَنْ دُوْ بَهْ دُوْرِ رَيْسْمَانْ، بَهْ وَلايْتِ تَكْوِينِي وَ تَكْلِيْفِي تَعْبِيرِ مِي شُوْد.

إِنَّ اللَّهَ يُسَمِّعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ خَدَاوَنْد مِي شَنْوَانْد كَسِي رَا كَهْ بَخَوَاهْد وَ تُو نَمِي تَوَانِي كَسَانِي رَا كَهْ دَرِ قَبْرَهَا

هستند بشنوانی، مقصود از قبور قبرهای اجساد مرده آنان است و حال این افراد کافر حال کسی است که واقعا در قبرش مرده باشد. یا معنای آن این است که تو نمی‌توانی بشنوانی کسانی را که در قبرهای نفوس حیوانی و بدنهای طبیعی‌شان فرو رفته باشند. **إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ** تو جز انداز کننده نیستی، بشنوند، یا نشنوند.

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۳

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ تو را به ولایت فرستادیم، چه ولایت حقّ مطلق است و حقّ بودن هر حقّی به سبب حقّ بودن ولایت است. **بَشِيرًا وَ نَذِيرًا** بشارت دهنده به مؤمن و انداز کننده به کافر.

وَ إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ هیچ امتی از امتها را مهمل نگذاشتیم بلکه در هر امتی انداز کننده‌ای فرستادیم، نبی، یا وصی نبی. در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت مگر آنکه انداز کننده‌ای فرستاد و از خود بر جا گذاشت، فرمود: اگر گفته شود: نه، چنین نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی از امتش را که در اصلاّب مردان بودند ضایع کرد، در پاسخ گفته می‌شود: آیا قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: بلی قرآن کافی است، اگر مفسّر برای آن بیاید، گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا تفسیر نکرد؟ امام فرمود:

چرا، قرآن را برای یک نفر تفسیر کرده، برای امتشان آن مرد را تفسیر کرده و آن علی ابن ابی طالب علیه السلام است. «۱» بدان که خدای تعالی غایت خلق عالم را بنی آدم و غایت خلق بنی آدم را ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار داده، خواه ولایت در هیکل و صورت نبوت ظاهر شود، خواه در صورت رسالت یا خلافت و مقصود از نذیر جز رسول یا نبی یا خلیفه آن دو نیست.

پس اگر در عالم یک آن نذیری نباشد خلقت باطل می‌شود و غایتی برای آن محقق نمی‌گردد «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً»

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۳۶. کافی: ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۴

پس عالمی نبوده مگر آنکه آدم در آن بوده، آدم در آن نبوده مگر آنکه برای آن نذیر بوده ... و بر همین منوال عالم نه بدون آدم مانده و نه بودن نذیر.

وَ إِن يُكذِّبُوكَ و اگر تو را تکذیب کردن اندوهناک مباش که آن یک سنت قدیمی است.

فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ در آخر سوره آل عمران شرح و تفسیر این کلمات گذشت.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا سپس آنان که به رسولان نشان کافر شدند و آنها را تکذیب کردند، مورد مؤاخذه خداوند قرار گرفتند. **فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ** و عقوبت و مؤاخذه‌ی من چقدر بر آنها سخت بود و این تهدید تکذیب کنندگان است.

آیات ۲۷-۳۸

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۳۸] ص: ۱۳۴

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱)

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذِكْرِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

وَهُمْ يَصِطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۵

ترجمه: ص: ۱۳۵

آیا ننگریسته‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاده است، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ برآوردیم و نیز از کوهها راهیایی سفید و سرخ رنگارنگ و همچنین سیاه سیاه پدید آوردیم.

و بدین گونه از مردم و جانوران و چارپایان رنگارنگ آفریده‌ایم از میان بندگان خداوند فقط دانش ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۶

وران از او خوف و خشیت دارند، بی گمان خداوند پیرومند آمرزگار است.

بی گمان کسانی که کتاب الهی را می‌خوانند و نماز را برپا می‌دارند، از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم پنهان و آشکارا می‌بخشند به سودای که هرگز زیان ندارد امید دارند.

تا سر انجام پادشاهیشان را به تمامی بدهد، از فضل خویش به ایشان افزونتر می‌بخشد، چرا که آمرزگار قدردان است.

و آنچه از کتاب آسمانی به تو وحی کرده‌ایم، حق است و همخوان با آنچه از کتب آسمانی که پیشاپیش اوست، بی گمان خداوند به احوال بندگانش آگاه بیناست.

سپس کتاب آسمانی را به بندگان خود که برگزیده بودیمشان به میراث دادیم و بعضی از ایشان ستمکار در حق خویش و بعضی از ایشان میان‌ه‌رو و بعضی پیش‌تاز در نیکوکاریها به اذن الهی است این همانا فضل بزرگ است.

و گویند سپاس خداوند را از ما اندوه را زدود بی گمان پروردگار ما آمرزگار قدردان است.

همان که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاویدان در آورد که در آنجا به ما خستگی نرسد، در آنجا به ما ماندگی نرسد.

و کسانی که کفر ورزیده‌اند، آتش جهنم را در پیش دارند، که نه کارشان سپری شود که بمیرند و نه چیزی از عذاب آن از ایشان کاسته شود بدین سان هر انسان ناسپاسی را جزا دهیم.

و ایشان در آنجا فریاد بردارند که پروردگارا ما را بیرون آور، تا کاری شایسته، غیر از آنچه می‌کردیم پیشه کنیم، (در پاسخشان گوئیم) آیا شما را چندان عمر ندادیم که در آن هر کس که اهل پند گرفتن است، پند گیرد و آیا پیامبر هشدار دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ پس عذاب را بچشید که ستمکاران مشرک یاوری ندارند.

بی گمان خداوند دانای نهانیهای آسمان و زمین است، او از راز دلها آگاه است.

تفسیر ص: ۱۳۶

أَلَمْ تَرَ خُطَابَ مَخْصُوصٍ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ وَاشْكَالِي فِيهِ أَنْ نَيْسَتْ، چِه او می بیند که خداوند از آسمان آب نازل کرده است، یا خطاب به عام است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۷

یعنی شایسته است هر بیننده‌ای آن را ببیند، چه اگر چشمش محجوب و پرده نداشته باشد باید این معنا را ببیند، لذا سرزنش می‌شود که چرا نمی‌بیند.

أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ چُونِ فَرَسْتَادِنِ آبِ از آسْمَانِ تَوْسُطِ اسْبَابِ طَبِيعِي اسْتِ که بر چشمها و عقلاها ظاهر اسْتِ لَفْظِ «اللَّهُ» را با لَفْظِ غَيْبِ آوَرْدِ، گویا که خداوند در این هنگام از دیدگان غایب اسْتِ.

و آنچه بر چشمها ظاهر اسْتِ اسْبَابِ اسْتِ، بر خلاف اخراج میوه‌ها که اسباب طبیعی در آن از چشمها مخفی اسْتِ، پس گویا که نظر کننده به آن واسطه فرار گرفتن اسباب را نمی‌بیند و در آنجا مسبب را می‌بیند و لذا از غیب به تکلم التفات کرد.

مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ لَفْظِ «جَدَدٌ» جَمْعُ «جَدَّةٌ» بِأَضْمِهِ بِه مَعْنَايِ رَاهِ مِثْلِ جَادَّةِ اسْتِ، آن عطف بر محلّ دو معمول «إِنَّ» یا عطف بر جمله «ألم تر» اسْتِ، که آن به معنای این اسْتِ که حتما می‌بینی یا حال اسْتِ و مقصود این اسْتِ که فرستادن آب از آسمان و اخراج میوه‌های مختلف از یک آب و اختلاف جاده‌ها و راههای کوهها که در سنگ بودن یکی هستند همه اینها دلالت بر قدرت و علم و اراده خدای تعالی می‌کند.

بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا رَنُگْهَائِ سَفِيدِ مُخْتَلِفِ اسْتِ بِه سَبَبِ تِيرِه و کدر و شفاف بودن و همچنین اسْتِ رَنُگِ سَرخِ با اختلاف رَنُگْهَائِ آن.

وَ غَرَابِيبٌ سُودٌ لَفْظِ «غَرَابِيبٌ» جَمْعُ «غَرِيبٌ» اسْتِ تَأْكِيدُ «اسود» اسْتِ وَ حَقُّ اَيْنِ بُوْدِ که بگویند «سود غرابیب» و لیکن جهت تأکید و به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۸

قصد بیان «غرابیب» آنرا عکس کرد.

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ ضَمِيرِ «الوانه» به بعض برمی‌گردد که از لفظ «من» استفاده می‌شود.

كَذَلِكَ لَفْظِ «كَذَلِكَ» مَتَعَلِّقٌ بِه «مختلف» اسْتِ، رَنُگْهَائِ چيزهَائِي که ذکر شد مختلف اسْتِ، مثل اختلاف راههای کوهها و اختلاف میوه‌ها.

كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا که گفته شده: چرا مردم با این دلایل و اندازها چرا مردم از خدا نمی‌ترسند؟

پس فرمود: دلالت‌ها و اندازها برای کسی که خداوند در قلب او نور علم نتابانده فایده‌ای ندارد و چون اغلب مردم از نور علم خالی هستند در آنان این گونه بیم دهی فایده ندارد.

بدان که انسان دارای مراتبی اسْتِ و هر مرتبه‌ای دارای خوف و رجا و نوعی از علم اسْتِ که مغایر با مرتبه‌ای دیگر اسْتِ.

پس نخستین مراتب انسان نفس امّاره اوست و در آن مرتبه ادراکات او جز ظنون و گمانها نامیده نمی‌شود، ادراکاتش فقط و فقط محصور بر لوازم حیات دنیاست که علم او در این مرتبه همین قدر اسْتِ و بیش از این نیست و خوف و رجای او نیز جز در چیزی که متعلق به حیات دنیا باشد، نیست.

دومین مرتبه از حیات انسان مرتبه نفس لّوامه او اسْتِ که در این مرتبه ادراکات او از ظنون و علوم و ذوق و وجدان مخلوط می‌شود،

زیرا در این هنگام گاهی با شأن نفس اماره ظاهر می‌شود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۳۹

که به احکام آن محکوم می‌شود و گاهی با شأن نفس مطمئنه ظاهر می‌شود و به احکام آن محکوم می‌گردد.

سومین مرتبه مرتبه‌ی نفس مطمئنه است که در این مرتبه ادراکات او علوم و ذوق و وجدان می‌شود و خوف او در این مرتبه از خدا و از خشم و فراق خدای تعالی است.

و این خوف خشیت نامیده می‌شود، چه خشیت عبارت از حالتی است که از امتزاج احساس قهر و لطف و خوف و محبت حاصل می‌شود و مادام که انسان به این مقام نرسیده است هیچ محبتی نسبت به خدا پیدا نمی‌کند و در نتیجه خشیت نیز برای او حاصل نمی‌شود و خوف او خوف صرف است، که اگر خوفی هم وجود داشته باشد فقط ناشی از قهر خداست.

چهارمین مرتبه، مرتبه قلب او است که در این مرتبه ادراکات او شهود و ذوق و وجدان می‌شود و خوف او هیبت است، که مشاهده کننده خدا را جز محیط خودش نمی‌بیند و شأن محاط جز هیبت و ترس از محیط نیست و پس از آن نوبت سطوت و سحق و محق می‌رسد.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ این جمله تعلیل خشیت و خوف علماست، چه عزت مستلزم خوف است که آن یکی از دو جزء خشیت است و غفران مستلزم محبت است که جزو دیگر خشیت است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مقصود از «العلماء» کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که عملش گفتارش را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۰

تصدیق نکند عالم نیست. «۱»

از امام سجّاد علیه السلام آمده است: علم به خدا و عمل چیزی جز دو الفت گیرنده دمساز نیستند، لذا کسی که خدا را بشناسد و علم به آن پیدا کند از خدا می‌ترسد و همین ترس و خوف او را بر عمل به طاعت خدا و ادار می‌سازد، صاحبان علم و پیروان آنان کسانی هستند که خدا را شناختند، پس برای او عمل کردند و به او راغب شدند و خدای تعالی فرموده است: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. «۲»

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ جَوَابَ سُؤْلِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا که گفته شده: پس چه چیز است برای کسی که از خدا می‌ترسد؟

پس فرمود: «آنانکه از خدا می‌ترسند... تا آخر» لکن «از خدا می‌ترسند» را تبدیل کرد به آنچه که در آیه آمده است برای اشعار به اینکه کسانی که از قهر خدا می‌ترسند کتاب خدا را تلاوت می‌کنند.

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي أَوَّلِ سُورَةِ بَقَرَةَ بَيَانِ كَلِمَاتِ غُذُوتِ وَ وَجْهِ اخْتِلَافِ اَفْعَالِ فِي مَاضِي وَ اسْتِقْبَالِ بِرِ شَخْصِ فَهْمِيْدَةِ وَ هَشِيَارِ مَخْفِي نِيْسْتِ.

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُوْرَ تِجَارَتِيْ كِه فَاسِدْ نَشُوْدِ، يَعْنِي اَنَّا نَحْنُ اَمِيْدَانِ اَمِيْدِ اِيْنِ مَعْنَا رَا دَارِنْدِ يَا بَرَايِ اَنَّا چِنِيْنِ چِيْزِيْ مُوْرِدِ اَمِيْدِ قَرَارِ مِيْ گِيْرِدِ، پَسِ بَايْدِ خُوْدَشَانِ نِيْزِ اَمِيْدُوَارِ بَاشِنْدِ.

لِيُوْفِيَهُمْ اُجُوْرَهُمْ تَعْلِيْلِ رِجَا يَا تِجَارَتِ اسْتِ، يَا تَعْلِيْلِ

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۳۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۰۷.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۳۷. کافی: ج ۸، ص ۱۶، ح ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۱

قول خدا: «لن تبور» یا تعلیل قول خدا: «یتلون» و جمله‌هایی که معطوف بر «یتلون» است می‌باشد.

وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ خَدَايَ تَعَالَى بَخْشَنده است و آن مؤمنین را بر بدی‌هایشان محاسبه نمی‌کند، که ترک محاسبه چیز زیادی و اضافی است که ناشی از فضل خداست.

شُكُورٌ و خداوند سپاسگزار سپاس‌پذیر و سپاس افزون همیشگی است و به مقتضای شکور بودنش حتما بر مؤمنین افزون می‌کند و ثواب آنان را زیاد می‌نماید.

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ عَطْفٌ بِرِ «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» یا بر مدخول «إِنَّ» است و وجه مناسبت بین معطوف و معطوف علیه این است که شنونده گویا مردّد می‌شود در اینکه کتاب خدا که خداوند تلاوت کننده‌ی آن را مدح کرده مطلق احکام نبوت‌هاست.

مانند احکام نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام، مطلق کتابهای آسمانی است، مانند صحف ابراهیم و تورات و انجیل و قرآن، پس جهت رفع تردید عطف نمود و فرمود: آنچه که ما به تو وحی کردیم از کتاب نبوت و صورت قرآن حقّ است. هُوَ الْحَقُّ وَ حَقِّيْ جَزْ آن نیست، پس هیچ کس نپندارد که آنچه ذکر شد حقّ است و باید تلاوت شود، که آنها منسوخ گشته‌اند و حقّ فقط قرآن است.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ و چون از منحصر کردن در آنچه که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَحَى شده است این توهم پیش آمد که کتابهای آسمانی ذکر شده باطل می‌باشد، این جمله را جهت رفع توهم اضافه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۲

نمود: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» شرایع و کتب گذشته نیز مورد تصدیق است تا بدین وسیله حقّ بودن آنها نیز محقق گردد.

إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ خَدَاوند به بندگانش آگاه است و باطن امور آنها را می‌داند.

بَصِيرٌ و خداوند بیناست و ظاهر امور آنان را می‌داند، پس اگر در تو چیزی نبود که شایسته وحی و ظهور نبوت بلکه خاتم نبوت‌ها و رسالت‌ها و شایسته انزال این کتاب که خاتم کتابها و مهیمن بر آنهاست، خدای تعالی بر تو وحی نمی‌کرد.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ عَطْفٌ بِرِ «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» به اعتبار عقد وضع است یا عطف بر «الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» است که آن نیز به اعتبار عقد وضع است.

و مقصود از کتاب احکام رسالت و نبوت است، قرآن صورت آنست.

و به ارث گذاشتن احکام رسالت و نبوت عبارت از قبول احکام با بیعت عامه صحیح اسلامی یا با بیعت خاصّ ایمانی است.

الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا يَعْنِي كَسَانِي از بندگانمان را وارث کتاب گردانیدیم که پذیرفتیم آنها خلیفه و جانشین ما در اخذ بیعت از مردم باشند.

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ پس بعضی از مردم بر خود ستم کردند و در چراگاه حیوانیت و درندگی و شیطنت خود ایستادند و از آن بیرون نشدند تا به انسانیت وارد گردند.

وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و اما بعضی از آنها مقتصد و معتدل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۳

هستند و مقتصد کسی است که از حیوانیت خارج و به سوی انسانیت در حرکت باشد، ولی در این مورد به آخر نرسیده، جهت تکمیل دیگری نیز باز نگشته است.

وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ و بعضی از آنها در همه‌ی خیرات بر همه غیر خودشان سبقت گرفتند.

بِإِذْنِ اللَّهِ در همه‌ی خیرها، یا در جنس خیرات به اذن خدا سبقت گرفتند.

این گونه بندگان کسانی هستند که به نهایت آنچه که باید برسند بر حسب شأن و استعدادشان رسیده‌اند و سپس جهت تکمیل دیگران بازگشته‌اند چنین کسانی در همه‌ی خیرات و نیکی‌ها یا در بعضی از آنها بر دیگران سبقت گرفته‌اند. و این آیه با تفسیر شامل هر کسی است که با بیعت عامّ اسلامی صحیح بیعت کرده باشد نه با بیعت فاسد، مانند کسانی که با خلفای جور بیعت کرده‌اند.

اعمّ از آنکه با بیعت خاصّ ایمانی بیعت کرده باشد یا نه و اعمّ از آنکه از مقام خودش که قبلا در آن مقام بوده ترقّی کرده باشد یا ترقّی نه.

به نظر می‌رسد این آیه جز بر کسی که با بیعت ایمانی بیعت کرده، اطلاق نگردد.

زیرا که مسلمان اگر چه با کسی که با او بیعت اسلامی نموده است نسبت فرزندى و با کسانی که این چنین بیعت کرده باشند، نسبت برادری دارد و لیکن از غایت خفا گویی که چنین نسبتی نبوده است، لذا آن نسبت نمی‌تواند سلطنت و حکومتش را تا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۴

آخرت برساند و از آن نسبت جز حفظ خون و مال و عرض و جریان نکاح و ارث حاصل نمی‌شود و اجر و پاداش جز بر ایمان داده نمی‌شود.

پس وارث از نبی یا جانشین او جز کسی که دارای بیعت ایمانی است نمی‌تواند باشد.

و با همین بیعت است که نسبت پدری و فرزندى بین آن دو و نسبت برادری بین او سایر مؤمنین محقق می‌شود، سلطنت این بیعت تا آخرت باقی است.

این معنا بر حسب ظاهر آیه است، چه کسانی که در اسلام و ایمان داخل شده‌اند به اندازه‌ی قوّت و ضعف نسبت آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب رسالت و کتاب قرآن را وارث می‌شوند.

ولی جدّا اخبار زیادی وارد شده مبنی بر اینکه وارثین و برگزیدگان مخصوص اولاد فاطمه علیها السلام است و آیه در باره‌ی فاطمیین نازل شده، ظلم و ستم آنان بخشیده می‌شود و هر کس به شمشیرش اشاره کند و مردم را به گمراهی دعوت کند داخل در فاطمیین نمی‌شود. «۱»

و در بعضی اخبار آمده است: که آیه مخصوص آل محمّد صلی الله علیه و آله است، «۲» سایر تخصیص به فاطمیین یا به آل محمّد صلی الله علیه و آله برای اشاره به این است که آیه شامل بیعت کنندگان با بیعت خاصّ ایمانی است، نه بیعت کنندگان با بیعت عام.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۳۸. کافی: ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۲.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۳۹. المناقب از ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۱۳۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۵

چه از ائمه علیهم السلام وارد شده است: شیعه ما فاطمیین و علویون و هاشمیین هستند. «۱»

و اگر آیه مخصوص اولاد جسمانی فاطمه علیها السلام باشد، چنانچه در بعضی اخبار به آن اشاره شده بعید نخواهد بود، که آنان وارث و برگزیدگان حقیقی هستند و غیر آنان از شیعیان نشان به سبب ارث بردن آنان ارث می‌برند و به سبب برگزیده شدن و پیروی آنان برگزیده می‌شوند.

و در اخبار آمده است: ظالم بر نفس کسی است که به امام اقرار نکند و مقتصد عارف به امام است و سابق به خیرات خود امام است. «۲»

و در بعضی اخبار ظالم تفسیر به کسی شده که حق امام را نمی‌شناسد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: ظالم دور و بر نفسش می‌چرخد، مقتصد دور و بر قلبش و سابق دور و بر پروردگارش می‌چرخد. (۳)

به همین مضامین اخبار زیاد است: و از مجموع آنها استفاده می‌شود که ذریه جسمانی فاطمه علیها السلام اگر امامشان را نشناسند و بیعت با او نکنند بخشیده می‌شوند، آنان که با بیعت خاص با امام بیعت کرده‌اند اگر از حدود نفس‌هایشان خارج نشوند و در جهنم‌های نفس‌هایشان بایستند بخشیده می‌شوند به محض حصول

(۱) بصایر الدرجات: ص ۶۵، باب ۲۱، ح ۳، به مضمون فوق.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۳۸. الخراج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۹.

(۳) صافی: ج ۴، ص ۲۳۹. معانی الاخبار: ص ۱۰۴، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۶

نسبت ایمانی بدون آنکه به دار ایمان برسند.

و لیکن ای برادران من، به شما می‌گویم: به امثال این روایت‌ها مغرور نشوید تا مبادا در خروج از مهلکه‌های نفس‌هایتان کوشش نکنید و در لذت‌های حیوانی توقف کرده و از فقر چیزی جز حلق و دلق نشناسید.

البته اگر شما بتوانید این نسبت را تا مرگ باقی نگهدارید به نفع شماست.

بلکه موجب مغفرت و حتی وسیله ترقی به درجات عالی است اگر چه گناهان جن و انس را مرتکب شده باشید، لیکن باقی نگهداشتن آن نسبت با عدم مبالا در حفظش و کوشش نکردن در خروج از مقام حیوانی در نهایت اشکال است.

و اگر العیاذ باللّه این نسبت قطع شود عذاب کسی که نسبتش قطع شده آن چنان شدید است که خداوند احدی را با آن عذاب معذب نمی‌کند، پس از قطع شدن نسبت برحذر باشید، خداوند من و شما را حفظ نموده و موفق بدارد.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ این برگزیده شدن و به ارث بردن، یا در خیرات و خوبی‌ها سبقت گرفتن همان فضل و برتری بزرگ است. جَنَاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا لَفْظ «جَنَاتٌ عِدْنٍ» با رفع خوانده شده تا مبتدا و خبر باشد، یا با نصب خوانده شده که منصوب بنا بر تفسیر باشد، یا بدل از «الكتاب» است به صورت بدل اشمال و بنا بر هر دو وجه جمله جواب سؤال مقدر است و لفظ «يدخلونها» به

صورت مجهول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۴۷

خوانده شده است.

يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا لَفْظ «لُؤْلُؤًا» با جرّ و نصب خوانده شده است.

و لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ و پوششهایی لایق و مناسب بهشت دارند، نه معنای اینکه از جنس حریرهای دنیا باشد.

«چون انسان در هر حالتی که باشد پیکره‌اش نمایان گر همان معناست».

وَ قَالُوا پس از آنکه مقامشان را دیدند که از هر چیزی که لایق انسان نیست پاک و طاهرند می‌گویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ حمد خدای را که حزن و اندوه ما را بر چیزی که لایق انسانیت ما نبود از بین برد.

إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ پروردگار ما بخشنده است، زیرا او آنچه را که موجب اندوه ما شده بود از بین برد و آنرا پوشاند.

شُكُورٌ در مقابل اعمال اندک ما به واسطه‌ی نسبت رساندن ما به اولیا خود چیزی عطا کرد که تصوّر آن هم نمی‌کردیم.

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ و ما را به سرای اقامت دائمی وارد کرد.

که چشمانش به آن روشن شود فاصله‌ای جز دیدن مرگ نیست، سپس این آیه را خواند:
 «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» (۱) یعنی دشمنان علی علیه السلام چنین می‌گویند.
 این حدیث دلالت می‌کند بر آنکه مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا» کسانی هستند که به ولایت کافر شدند و آن دلالت می‌کند بر اینکه آیه شامل مطلق کسانی است که مؤمن به ولایت هستند.

أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ اینجا قول در تقدیر است مثل قول خدا: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا».

مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ عمری که در آن تذکر و یادآوری حاصل می‌شود تفسیر به هجده سال شده «۲».

در خبری آمده است: بنده در گشایش و آزادی است تا چهل سال، پس از آن خداوند به ملایکه‌اش وحی می‌کند که من به این بندهام عمری دادم، پس از این سخت‌گیری کنید و اعمالش را زیاد و کم و کوچک و بزرگ بنویسید «۳».

در خبر دیگری آمده است: عمری که خداوند فرزند آدم را در آن معذور می‌داند شصت سال است «۴».

و در خبر دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله است: کسی که خداوند به او

(۱) تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۷۴-۴۷۵.

(۲) الفقیه: ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۵۶۱. [.....]

(۳) برهان: ج ۳، ص ۳۶۶.

(۴) نهج البلاغه: ص ۵۳۲. قصار الحکم: ص ۳۲۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۵۱

شصت سال عمر داده باشد او را معذور نموده است «۱».

وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ این جمله حالیه است یعنی در حالی که بازدارنده برای شما آمد.

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ برای ظالمین یاری کننده‌ای نیست که عذاب را از آنها دفع کند.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: عداوت علی علیه السلام و کفر به او از ظاهر بیشتر مردم معلوم نمی‌شود. - پس آیا

خدا آن را می‌داند؟ پس فرمود: خداوند عالم غیب آسمانهاست، پس چگونه آنچه که در دل بندگانش باشد، نمی‌داند؟! إِنَّهُ عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ

تأکید لازمه جمله سابق است و لذا ادات وصل نیاورد، یعنی: البتّه خدا به اندیشه‌های نهانی آگاه است.

آیات ۳۹-۴۵

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۹ تا ۴۵] ص: ۱۵۱

اشاره

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ عِدَّ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِلَّا غُرُورًا (۴۰) إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۱) وَأَفْسِدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنَ الْإِنْسَانِ الْأَعْمَى

فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأُولَىٰ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳)
 أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

(۱) مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۵۲

ترجمه: ص: ۱۵۲

او کسی است که شما را در این سرزمین جانشین ساخت پس هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان در نزد خداوند جز نفرت نیفزاید، کافران را کفرشان جز زیان نیفزاید.

بگو آیا شریکانی را که به جای خداوند قایلید نگریده‌اید، به من بنمایید چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ یا آیا در آفرینش آسمانها شرکتی داشته‌اند؟ یا آیا به آنان کتابی داده‌ایم که ایشان بر مبنای آن حجّتی (در دست) دارند؟ حقّ این است که ستمکاران به یکدیگر وعده‌ای جز از روی فریب نمی‌دهند.

بی‌گمان خداوند آسمانها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۵۳

زمین را از زوال نگه می‌دارد، از اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او بردبار آمرزگار است. و سخت‌ترین سوگندهایشان را به نام خدا یاد کردند که اگر هشدار دهنده‌ای به نزد آنان آید از هر یک از امتها (یهود و نصارا) ره یافته‌تر می‌شوند و چون هشدار دهنده‌ای به نزدشان آمد جز بر گریزشان نیفزود.

و این از سر استکبار در این سرزمین و بدسگالی بود و بدسگالی جز به صاحب آن بازمی‌گردد آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌کشند؟ پس هرگز در سنت الهی تبدیلی نمی‌یابی، هرگز در سنت الهی تغییری نمی‌یابی.

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی را که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از (حیطه قدرت) خداوند گزیر و گریزی ندارد، چرا که او دانای تواناست. و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار (ناروای) آنان فرا می‌گرفت، هیچ جانوری را بر پشت آن (زمین) باقی نمی‌گذاشت ولی ایشان را تا سر آمدی معین بازپس می‌دارد و چون اجلشان فرا رسد، آنگاه خداوند در حقّ بندگانش بیناست.

تفسیر ص: ۱۵۳

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ او خدایی است که شما را خلیفه و جانشینان خودش در زمین قرار داد، زیرا خداوند شما را بر مثال خودش قرار داد، یا جانشین پیشینیان و گذشتگان قرار داد و این جمله از ما قبلش منقطع و آماده ساختن برای ما بعدش می‌باشد، یا جواب سؤال مقدر است که از ما قبلش ناشی می‌شود، گویا که گفته شده: آیا خدا آنچه را که در سینه‌ها است می‌داند؟ پس فرمود: خداوند شما را خلیفه‌ها در زمین قرار داد پس

(۳) ثواب الاعمال: ص ۱۳۸، ح ۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۱

آیات ۱-۱۲

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲]..... ص: ۱۶۱**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)
 تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي
 أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹)
 وَسَاءَ عَلَيْهِمْ أَنْ نُذِرَنَّهُمْ أَمْ لَمْ نُذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
 (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)

ترجمه:..... ص: ۱۶۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

یس «یاسین».

سوگند به قرآن حکمت آموز.

که تو از پیامبرانی.

بر راهی راست.

این کتاب فرو فرستاده پیروزمند مهربان است.

تا قومی را که پدرانشان هشدار نیافته بودند و خود غافلند، هشدار دهی.

به راستی که حکم بر بیشتر آنان تحقق یافته است و ایشان ایمان نمی آورند.

ما بر گردنهایشان غلهایی نهاده‌ایم تا (دستانشان را بسته است به گردنها و) چانه‌هایشان و ایشان سرهایشان به بالا و نگاهشان به پایین است.

و در پیشاپیش آنان سدی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۲

و در پشت‌شان هم سدی نهاده‌ایم و بر دیدگان آنان پرده‌ای افکنده‌ایم لذا نمی‌توانند دید.

برای ایشان یکسان است چه هشدارشان دهی، چه هشدارشان ندهی، ایمان نمی‌آورند.

تنها کسی را توانی هشدار دهی که از پند (کتاب آسمانی) پیروی کند و به نادیده از خدای رحمان بهراسد، پس او را به آموزش و پاداشی ارجمند بشارت ده.

ما خود مردگان را از نو زنده می‌کنیم و آنچه در گذشته انجام داده‌اند و حتی نقش گامهایشان را می‌نویسیم و همه چیز را در کتابی روشنگر برشمرده‌ایم.

تفسیر ص: ۱۶۲

«یس» در اوّل سوره بقره و غیر آن چیزی که برای بیان آن کافی باشد گذشت، در اخبار وارد شده که یس و نون از اسما محمد صلی الله علیه و آله و در اینجا گفته شده، معنای یس در لغت طّی یا انسان است و «یس و نون» خوانده شده که نون در حالت وصل طبق اصل ظاهر شده است. و با ادغام نون در واو بر خلاف اصل خوانده شده و با کسره‌ی نون به صورت مبنی مانند «جیر» و با فتحه‌ی نون مانند «این» یا با تقدیر حرف قسم و منع صرف و با ضمّه به صورت مبنی مانند «حیث» یا به صورت معرب بنابر آنکه تقدیر «هذه یس» باشد خوانده شده است.

و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ از جهت تأکید سوگند یاد می‌کنم، قسم به قرآن یاد می‌کنم جهت تفخیم و بزرگداشت او تا دلیل بر رسالت او باشد، چون رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله با قرآن است، حکیم بودن قرآن بدان جهت است که مشتمل بر دقایق علوم، بلکه مشتمل بر دقایق عمل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۳

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه راست عبارت است از ولایت تکوینی و تکلیفی، آن راه راست به سوی هر خیر است و راهی است که به خدا می‌رساند و این جمله ثابت کردن رسول خداست بر چیزی که واقعا دارای آن چیز است و تثبیت و محکم نمودن امت او نیز می‌باشد و انکار منکرین اوست.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ با رفع خوانده شده تا خبر مبتدای محذوف باشد و اشاره به قرآن است و تنزیل به معنای منزل و نازل شده است. یا اشاره به تنزیلی است که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهود بوده، با نصب خوانده شده تا مصدر فعل خودش باشد که محذوف است، یا مفعول فعل «أعنى» یا «أمدح» محذوف است، با جرّ خوانده شده بنابر آنکه بدل از «القرءان» باشد و «التنزيل» را به «العزيز الرحيم» اضافه کرد تا ترس او را از غیر خدا برطرف سازد و خوف و رجا به خدا را در او تقویت نماید.

لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ تا به مردمی را که به پدرانشان انذار شد، بیم دهی آنانیکه از عقاب و ثواب و امر و نهی او غافل هستند.

در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است اشعار به این است که معنی آیه انذار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، پس آن مردم از آن غافل هستند، این اشعار بدان جهت است که ولایت غایت رسالت و اصل همه احکام و وعده‌ها و وعیدها است. (۱)

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنْ قَوْمٍ لِيَدْخُلُوا آتَشًا يَأْمُرُهُمْ رَبُّهُمْ بِهِمْ غَافِلِينَ

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۴۵. کافی: ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۴

اکثر آنانی که ایمان نیاورده‌اند حتمی و ثابت است.

عَلَى أَكْثَرِهِمْ در خبر مذکور آمده است که امام فرمود: اکثر آنان کسانی هستند که به ولایت علی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او اقرار و اعتراف نمی‌کنند.

فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ به ولایت علی علیه السلام با بیعت به دست او یا دست جانشینان او ایمان نمی‌آوردند.

و در همان خبر مذکور آمده است که امام فرمود: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیای بعد از او اقرار نمی‌کنند. پس وقتی اقرار به آن نکنند عقوبت آنها همان می‌شود که خدای تعالی ذکر فرموده است.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا مَا در گردن آنها غلّ‌هایی قرار دادیم که آن غلّ و زنجیرها صورت یا جزای اعمال آنانست. بنا بر تجسّم اعمال و جزای عامل به صورت دیگر اخروی که مناسب با صورت اعمال مجسّم شده باشد و آوردن فعل ماضی یا به جهت حتمی بودن وقوع آن است، یا برای اشاره به این است که غلّ و زنجیر در دنیا نیز بر گردن آنها هست و لیکن مدارک آنها بی حس است و آن غلّ‌ها را درک نمی‌کنند و این بدان جهت است که غلّ‌های اخروی از اخلاق دنیوی گرفته شده و آن غلّ‌ها (همانطوری که) در دنیا به آنان احاطه داشت و در آخرت نیز به صورت غلّ و زنجیر ظاهر می‌شوند.

فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ پس آن زنجیرها بر گردن آنان تا زنج و چانه نهاده شده است، چون زنجیرها گشاد هستند و به جمیع بدن‌های آنان احاطه دارند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۵

فَهُمْ مُقْمَحُونَ «أقمح الغلّ الاسير» یعنی زنجیر در گردن اسیر تنگ بود و او مجبور می‌شد سرش را بلند نگه دارد. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا از جهت دنیا یا از جهت آخرتشان در جلو روی و پشت سر آنان راه خیر را سد کردیم تا از جهت دنیایشان چیزی نبینند تا عبرت بگیرند و از جهت آخرتشان نیز چیزی نبینند. فَأَعْشَيْنَاهُمْ بِرِهْمِ اطرافشان پرده برافکنندیم.

فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس آنها نمی‌بینند، نه جلوشان را می‌بینند و نه پشت سر، نه راست و چپ خویش را، چون با دو سدّ بر آنها پرده برافکنندیم، زیر پاهایشان را هم نمی‌بینند چون زنجیر مانع از آن می‌شود و روی همین جهت بالا سرشان را هم نمی‌بینند. در باره نزول آیه مطالبی دیگر ذکر شده است که باید به کتابهای مفصّل مراجعه نمود.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است آمده است که او فرمود: پس آنان ایمان به خدا و به ولایت علی علیه السلام و ائمه بعد از او نمی‌آورند. «۱» بیان این کلمات در اوّل سوره بقره گذشت.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ مکرر این مطلب گذشت که ذکر عبارت از ولایت تکوینی و تکلیفی

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۴۶. کافی: ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۹۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۶

است، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چون با ولایت متحد هستند ذکر به حساب می‌آید و قرآن نیز صورت ولایت است، ذکر لسانی و خیالی صورت آن ذکر است.

پس مقصود از ذکر در اینجا ولایت تکوینی است که عبارت از فطرت انسانی است، هر کس پیرو فطرت انسانی گردد بر حسب فطرتش علم به خدا پیدا می‌کند، هر کس به خدا علم پیدا کند از خدا می‌ترسد پس انذار جز برای کسی که به فطرتش توجه داشته باشد سودبخش نیست، باشد که خداوند به قلبش نور علم القاء کند و از قهر پروردگارش بترسد.

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَتِهِ پس او را به مغفرت بزرگی نسبت به جمیع بدی‌هایش بشارت ده.

وَأَجْرٍ كَرِيمٍ اجر کریم اجری است که در آن نقصان و فنا راه نداشته باشد و در آن متّی بر مأجور نباشد.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى این جمله تعلیل و دللداری دادن و وعده و وعیدست و نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا و اعمالی که انجام داده‌اند و صورت آن عمل‌ها باقی نمانده ما آنها را می‌نویسیم.

وَأَثَارُهُمْ و آثار آنها را از قبیل علوم و اخلاق و آثار اعمالی که انجام داده‌اند، پس آثار آن اعمال در نفوس آنان باقی مانده است. وَ كُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی غیر از آنها که ذکر شد همه را.

أُخْصَيْنَاهُ مَا نُوَشْتَهُ وَاحْصَا كَرْدِيمَ.

فی امام مُبِینٍ در لوح محفوظ، یا قلم اعلیٰ، یا مقصود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۷

امام است که خود او علم خدا به هر چیز است.

که خداوند به هر چیزی داناست، در خانه‌هایی که خداوند اذن داده آن خانه‌ها بالا روند و آن خانه‌ها امامان مردم‌اند.

آیات ۱۳-۲۷

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۲۷] ص: ۱۶۷

اشاره

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أ إِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۸

ترجمه: ص: ۱۶۸

و برای آنان مثلی بزن از همشهریانی که پیامبران به آنجا آمدند.

آنگاه که به نزد آنان دو تن را فرستادیم و آنان را دروغگو شمردند سپس جانب آنان را با فرستادن سومین فرد استوار داشتیم آنگاه همگی گفتند ما به سوی شما به رسالت فرستاده شده‌ایم.

گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید و خدای رحمان چیزی فرو نفرستاده است، شما چیزی جز دروغ نمی‌گویید.

گفتند پروردگار ما می‌داند که ما به سوی شما به رسالت فرستاده شده‌ایم.

و بر عهده ما جز پیام‌رسانی آشکار چیزی نیست.

گفتند ما به شما فال بد زده‌ایم، اگر دست بردارید، شما را سنگسار می‌کنیم و از ما عذابی دردناک به شما می‌رسد.

گفتند فال بدتان با شماست، آیا چون اندرز داده شوید (باید فال بد بزنید؟) حق این است که شما قومی تجاوز پیشه‌اید.

و مردی از دور دست شهر شتابان آمد، گفت ای قوم من از فرستادگان (پیامبران) پیروی کنید.

از کسانی که از شما پاداشی نمی‌خواهند و خود رها یافته‌اند پیروی کنید.

و مرا نرسد که کسی که مرا آفریده است نپرستم حال آنکه شما هم به سوی او باز گردانده می‌شوید.

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرند که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت ایشان مرا سودی ندهد و

توانند مرا نجات دهند.

من در آن صورت در گمراهی آشکارم.

من به پروردگارتان ایمان آورده‌ام، پس سخن مرا بشنوید و شهادت دهید.

گفته شود وارد بهشت شو گوید ای کاش قوم من می‌دانستند.

این را که پروردگارم مرا آمرزیده است و مرا از گرامیان قرار داده است.

تفسیر ص: ۱۶۸

وَ اضْرِبْ لَهُمْ برای آنان ذکر کن مَثَلًا حالی را ذکر کن که شبیه حال آنها باشد تا به قبح احوال و افعال خودشان آگاه گردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۶۹

أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اصحاب قریه را.

و این جمله بدل از «مثلا» اگر لفظ «اضرب» متعددی به یک مفعول باشد، یا این جمله مفعول اول «اضرب» و «مثلا» مفعول دوم آن است.

مقصود از قریه انطاکیه است که عیسی علیه السلام به آنجا فرستادگانی فرستاد، یا خدای تعالی رسولانی فرستاد.

چنانچه در بعضی از اخبار است.

إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا لَفْظَ «إِذْ» اول بدل از «اصحاب القریه» است به صورت بدل اشمال، «إِذْ» دوم بدل از «إِذْ» اول است.

إِلَيْهِمْ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ آن دو رسول را که فرستاده بودیم و تکذیب کردند، با رسول سوم تقویت کردیم.

رسول سوم شمعون یا پیامبری از جانب خدای تعالی است، اسم آن دو رسول یحیی و یونس بود.

فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ از امام باقر علیه السلام نقل شده که خداوند دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد، پس، آن دو احکامی آوردند

که برای مردم آنجا ناشناخته بود، اما آنها بر آن دو نفر سخت گرفتند و آن دو را دستگیر کردند و در خانه بت‌ها زندانی کردند ...

تا آخر حدیث که در تفاسیر ذکر شده است.

و در روایت دیگری آمده: عیسی علیه السلام این دو رسول را فرستاد، به انطاکیه آمدند و به پادشاه آنجا دست نیافتند، مدتی

طولانی از اقامت آن دو گذشت، روزی پادشاه بیرون آمد، آن دو نفر تکبیر گفتند پادشاه آن دو را گرفت و در خانه بت‌ها زندانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۰

گرفت، پس عیسی شمعون صفا را که در رأس حواریین بود به آنجا فرستاد، شمعون به صورت ناشناس دال شهر شد و به آن دو نفر

یاری کرد و پادشاه و اهل آن شهر را در دین داخل نمود، چنانچه در تفاسیر ذکر شده است. «۱»

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا آنان بشریت را برای آن دو رسول اثبات کردند، آن دو را منحصر در بشریت نمودند و معتقد بودند که بشر

بودن با رسالت از جانب خدا که از مواد و نقایص آن مجرّد است منافات دارد.

وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ گفتند خدای بخشنده چیزی نازل نکرده، چون خدای رحمان به سوی بشر کسی نمی‌فرستد.

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ و شما جز دروغ نمی‌گویید، این جمله به منزله‌ی نتیجه سخنان آنهاست.

قَالُوا پس از آنکه اهل شهر بر انکار خودشان با تأکیدهای متعدّد اصرار ورزیدند رسولان گفتند: بُنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ و ما عَلَيْنَا

إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

چون اهل شهر زیاد انکار می‌کردند رسولان تنها به مدعا و تأکیدهای آن اکتفا نکرده و گفتند:

پروردگار ما می‌داند که ما محققاً فرستاده خدا هستیم و بر ما جز تبلیغ و رساندن رسالت آشکار چیزی نیست.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَتَّهُوا بِمَنكَرٍ كَذِبٍ لَمَّا كَانُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْوَيْدِيُّونَ كَذَبُوا كَذِبًا كَرِيمًا. ما شما را به فال بد می‌گیریم، اگر از آنچه که می‌گویید خودداری نکنید.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۴۷. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۱

لَنْزُجَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ شما را سنگسار می‌کنیم و علاوه بر سنگساری شکنجه و عذاب سختی به شما خواهد رسید. قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ گفتند: فال بد شما از باطن خود شما نشأت می‌گیرد شرح این کلمه مکرر گذشته است. أِنْ دُكِرْتُمْ فَالِ بَدِ كَيْفَ تَكُونُونَ یا زنید یا وعده می‌دهید با خود شما است اگر به آن توجه کنید و به خاطر آورید. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِقُونَ بلکه شما قومی هستید که در همه امور اسراف می‌کنید، پس شگفت نیست که شما ما را عذاب کنید بعد از آنکه متذکر شدید که ما جز حق نمی‌گوییم.

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ فِي الْمَدِينَةِ بَادِئًا فَذَاعُبَ الْوَقْعُ فِيهِمْ وَ جَاءَهُمْ مِنَ الْوَقْعِ نَصْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ فَذُكِرْتُمْ فَالِ بَدِ كَيْفَ تَكُونُونَ در این هنگام مردی از دورترین نقطه شهر به نام حبیب نجار مؤمن آل یس رسید. بعضی گفته‌اند: او به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورد و بین آن دو ششصد سال فاصله بود، گویند: او در غاری بود و در آنجا پنهانی به عبادت خدا می‌پرداخت، وقتی خبر رسولان به او رسید دینش را اظهار نمود. «۱» و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: صَدِّيقِينَ سَهْ نَفَرْنَا مِنْكُمْ وَ جَاءَهُمْ مِنَ الْوَقْعِ نَصْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَاءَهُمْ مِنَ الْوَقْعِ نَصْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ بن ابی طالب علیه السلام. «۲»

قَالَ يَا قَوْمِ أَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ كَذَبُوا كَذِبًا گفت: ای قوم از رسولان پیروی کنید، از کسانی

(۱) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲) امالی: ص ۳۸۵، ح ۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۲

پیروی کنید که اجر و مزدی از شما نمی‌خواهند و لذا آنها به پیروی کردن سزاوارترند، چون نظر به دنیای شما ندارند و آنان همی جز آخرت شما ندارند.

وَهُمْ مُّهْتَدُونَ آن رسولان هدایت یافته‌اند و این از اقوال و افعال آنها ظاهر است.

وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي چَرا من عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده است؟! و آفریننده به عبادت و پرستش سزاوارتر از هر معبود است.

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ به سوی او بازمی‌گردید و کسی که بازگشت خلق در آخر به سوی او باشد سزاوارترست به اینکه مورد پرستش قرار گیرد.

أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً مَعْبُودٍ باید حد اقل از عبادت کننده عذاب را دفع کند، اگر دفع نکند حد اقل بتواند نزد کسی که می‌خواهد ضرر بزند شفاعت کند.

وَ لَا يُنْفَعُونَ مَعْبُودَ بَاطِلٍ نه می‌توانند شفاعت کنند و نه می‌توانند نجات دهند.

إِنِّي إِذْ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ حبیب نجار چون دید که دیگر تقیه به صلاح بندگان نیست و با تقیه یاری رسولان نمی‌شود نمود، دین خود را ظاهر کرد و گفت: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ خطاب به رسولان یا به اهل قریه است با اشاره به بطلان دین آنها و حق بودن دین خودش، یعنی من به پروردگار شما ایمان آوردم پس گوش کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۳

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ و خدا هم پس از کشته شدنش به او گفت: به بهشت داخل شو، تا قبل از دخول در بهشت بشارت به او باشد یا موجب اکرام و اعزاز او گردد.

قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ در حدیثی آمده است: او زنده و مرده‌اش قومش را نصیحت و اندرز داد.

آیات ۲۸-۴۷

[سوره یس (۳۶): آیات ۲۸ تا ۴۷] ص: ۱۷۳

اشاره

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷)

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲)

وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۴

ترجمه: ص: ۱۷۴

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم و ما فرو فرستنده آن نبودیم.

آن جز بانگ مرگباری یگانه نبود آنگاه ایشان خاموش شدند.

ای دریغ بر بندگان هیچ پیامبری برای آنان نیامد، مگر آنکه او را ریشخند می کردند.

آیا نیندیشیده‌اند که چه بسیار پیش از ایشان، نسلهایی را نابود کردیم که آنان به سوی اینان بازنگشتند.

و جز این نیست که همگیشان نزد ما احضار کرده شوند.

و زمین پژمرده مایه عبرتی است برای آنانکه زنده‌اش گردانیدیم و از آن دانه‌ها برآوردیم که از آن می‌خورند.

و در آن باغهایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم و در آنجا چشمه‌ساران روان ساختیم.

تا سرانجام از بار و بر آن و آنچه دستهای خودشان آن را عمل آورده بودند بخورند آیا سپاس نمی‌گذارند؟

پاک و منزّه است کسی که همه گونه‌ها

عملته أیدیههم عطف بر «ثمره» است و ضمیر به آنچه که ذکر شده است بر می‌گردد و مقصود از «ما عَمَلْتَهُ أیدیههم» انواع آب میوه‌ها و میوه‌هایی است که خشک می‌کنند، یا چیزهایی است که از مطلق دانه‌ها و میوه‌ها می‌سازند، یا لفظ «ما» نافی و جمله حائیه است. أَفَلَا يَشْكُرُونَ باید شکر کنند و در آن نعمتها ملاحظه منعم کنند و منعم را با طلب امر و نهی و امثال آن دو تعظیم نمایند.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مَنزَه است خدایی که همه اصناف موالید را آفرید.

مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از چیزهایی که در زمین می‌روید از انواع گیاهان و درختان.

وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و آنچه از نفسهای بشر می‌روید و مخلوقاتی که آنها نمی‌دانند، مانند اصناف معادن و حیواناتی که نه آنها را دیده‌اند و نه شنیده‌اند.

وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسِلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ از آیات خدا که قدرت او را اثبات می‌کند وجود شب است که ما چون پرده روز را از آن برگیریم همه را تاریکی فرا گیرد.

لفظ «نسلخ» یعنی زایل می‌کنیم، از «سلخ الشاه» یعنی پوست کردن گوسفند استعاره شده است.

فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی وقتی محمّد صلی الله علیه و آله قبض شد و ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفت مردم فضل و برتری اهل بیت او را ندیدند. «۱»

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. کافی: ج ۸، ص ۳۷۹، قسمتی از حدیث ۵۷۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۸

وَالشَّمْسُ تَجْرِي و این جمله مبتدا و خبر است، دلیل آیت و نشانه بودن آفتاب این است که خدای تعالی این جمله را در ذیل شمارش آیتها و نشانه‌ها ذکر نمود. ممکن است لفظ «و الشمس» عطف بر «اللیل» باشد.

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا برای حرکت و جریان خورشید قرارگاه و محلّ استقراری است، که از منطقه خودش فراتر نمی‌رود، گر نه خورشید سکون ندارد که محلّ استقرار داشته باشد.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ این تقدیر کسی است که هیچ مانعی او را از اجرای امر و اراده‌اش منع نمی‌کند.

الْعَلِيمِ کسی که مصالح هر چیز و غایات مترتب بر آن را می‌داند، پس آن را طوری ایجاد می‌کند که مشتمل بر آن مصالح و غایات باشد، چون هیچ مانعی از ایجاد آن وجود ندارد.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ منزل‌های قمر «ماه» بیست و هشت منزل است که نزد عرب معروف است، لذا از اوضاع فلک جز آن منازل را ذکر نکرد، چه عرب‌ها احکام نجوم را از آن منازل و بودن قمر در آنها و نظر قمر به سایر ستارگان در آن منازل می‌گرفتند.

حَتَّى عَادَ پس انتهای سیر و حرکت خورشید دوباره به منزل اول بر می‌گردد.

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لفظ «العرجون» شاخه خرما یا انگور است که بر آن خرما یا انگور باشد، مقصود تشبیه ماه در دقت و کجی به شاخه خشک و کج است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۷۹

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ نه خورشید را باشد که به ماه برسد چون افلاک آن دو متباین، مجاری آن دو مختلف است، سیر ماه سریع و سیر خورشید کند است، یا معنای آیه این است که خورشید را نه شاید که بر روی ماه بیاید و نگذارد نور ماه ظاهر شود، چنانچه خورشیدهای ارواح نباید بر روی ماه‌های نفوس و مثال بیابند و موجب فنا و نابودی آنها شوند.

وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب می‌تواند بر روز سبقت گیرد و فایق آید به نحوی که نگذارد روز ظاهر گردد، یا معنای آیه این است: نشانه شب که عبارت از ماه است نباید نشانه روز را که خورشید است درک کند، یا معنای آن این است که وجود شب قبل از

وجود روز نیست.

از اشعث بن حاتم روایت شده، گفت: من در خراسان بودم آن وقت که امام رضا علیه السّلام و فضل بن سهل، مأمون در مرو اجتماع کردند، پس سفره غذا آماده شد.

مأمون گفت: مردی از بنی اسرائیل در مدینه سؤال کرده که آیا روز اول خلق شده یا شب؟ نظر شما چیست؟ راوی گفت: سخنانشان در همین موضوع دور می‌زد ولی در این مورد چیزی نداشتند بگویند. فضل به امام رضا علیه السّلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند در این باره به ما خبر بده.

امام فرمود: بلی، از قرآن بگویم یا از حساب؟

فضل گفت: از جهت حساب بگو.

پس امام فرمود: ای فضل می‌دانی که طلوع و ظهور دنیا در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۰

سرطان است و ستارگان در مواضع شرف خود هستند، پس زحل در میزان، مشتری در سرطان، خورشید در حمل، ماه در ثور، است و این دلالت بر این می‌کند که خورشید در دهم حمل در وسط آسمان قرار می‌گیرد پس روز قبل از آسمان آفریده شده و قول خدای تعالی: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ یعنی شب بر روز پیشی نجسته بلکه سبقت گرفته است. «۱» وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَمْبُحُونَ هر یک از خورشید و ماه و سایر اصناف ستارگان در مدار معینی شناورند یعنی در مدار خود در فضا شناکنان حرکت می‌کنند.

حمل جمع بر لفظ «کل» یا به اعتبار این است که لفظ «اصناف النجوم» به عنوان مضاف الیه «کل» در تقدیر گرفته شود، یا هر یک از ستارگان جماعت قرار داده شود، چه هر یک از آنها دارای نفسی است که صاحب سربازان و لشگریان است، استعمال جمع عقلاء (جمع با «ون» یا «ین» مخصوص ذوی العقول است) برای آن است که آنچه در آسمان است از خرد بهر مندند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: روز قبل از شب، خورشید قبل از ماه و زمین قبل از آسمان آفریده شده است. «۲»

و در خبر دیگری آمده است: نور قبل از ظلمت خلق شده است. «۳»

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۵. [...]

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

(۳) صافی: ج ۴، ص ۲۵۴. کافی: ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۱

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ یکی دیگر از نشانه‌های قدرت پروردگار این است که ما نژاد و ذریه بشر را در کشتی پر بار سوار گردانیدیم یعنی اصناف حیوان، یا اصناف اجناس و ذریه از «ذره» به معنای ثقلین، بر زنان اطلاق می‌شود، مفرد و جمع در آن مساوی است و گاهی جمع بسته می‌شود.

و مقصود از ذریه، ذریه اشخاص موجود است به اعتبار اینکه پدران آنها در کشتی حمل شده‌اند و نه فرمود: ما خود آنان را در کشتی حمل کردیم، چون حمل ذریه مستلزم حمل آنانست. پس حمل ذریه مفید حمل آنانست به اضافه منت گذاردن بر آنها به سبب حمل ذریه و زنان آنان.

و مقصود از «فلک» کشتی نوح علیه السّلام است یا مقصود از ذریه پدران است، چون لفظ «ذریه» از «ذره» به معنای خلق است، مقصود از «فلک» کشتی نوح است چنانچه بعضی گفته‌اند.

یا مقصود از ذریه اولاد و زنان است و مقصود از کشتی کشتی‌هایی است که در دریا حرکت می‌کنند. «۱»
و امتنان و منت نهادن به سبب حمل ذریه و زنان بدان جهت است که آنها ضعیفند و قدرت بر حرکت و سیر در دریا را ندارند و در خشکی هم نمی‌توانند با راه رفتن سیر کنند.
و قرینه این مطلب قول خدای تعالی است:

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ مانند کشتی چیزهایی از جنبنده‌ها آفریدیم که این ضعفا بر آن سوار شوند که در خشکی

(۱) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۲

راه رفتن برای آنان آسان شود.

وَ اِنْ نَشَاءُ نُغْرِقُهُمْ و ادا کردن مطلب به صورت شرط مستقبل دلیل معنای اخیر است یعنی اگر بخواهیم آنها را غرق خواهیم کرد، فَلَا صَرِيحٌ لَهُمْ پس هیچ چاره‌ای ندارند که از غرق و منع جلوگیری کنند.
وَ لَا هُمْ يُنْقَذُونَ بعد از غرق هم نجات پیدا نخواهند کرد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ استثنا منقطع است یعنی و لیکن آنها را غرق نمی‌کنیم به جهت رحمت، یا لکن ما به آنها رحم می‌کنیم در حالیکه رحمت از جانب ماست یا استثنای متصل است از قول خدا: «فَلَا صَرِيحٌ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَذُونَ» یا استثنای متصل از «نغرقهم» یعنی مگر در آن حال با رحمتی که از جانب ماست به آنان رحم می‌کنیم.

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از حوادث دنیا و عذاب آن یا از عقبه‌های آخرت و عقوبات آن بترسید.
وَ مَا خَلْفَكُمْ معنای آن با مقایسه با جمله قبلی دانسته می‌شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: یعنی پرهیزید از آنچه که در جلوی شماست از گناهان، آنچه که در پشت سر شماست از عقوبات. «۱»

لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ جواب شرط چنین است: «اعراض کردند و قبول ننمودند» جواب حذف شده به قرینه این قول خداست:
وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ چون بر اعراض تمرین و عادت کرده‌اند.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۴. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۳

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ اگر به آنان گفته شود از آنچه که خدا روزی شما کرده به محتاج‌ها انفاق کنید.
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا نَحْنُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یا به علی علیه السلام و ولایتش کافر شده‌اند.
لِلَّذِينَ آمَنُوا مؤمنین را مخاطب قرار داده و می‌گویند.

أَنْ تَطْعَمَ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ أَيَا اطعام به کسی بکنیم که اگر خدا می‌خواست اطعامش می‌کرد و او را فقیر نمی‌نمود؟ تخصیص مؤمنین به خطاب یا برای استهزا آنانست گویا که کفار معترض مؤمنین شدند و چنین گفتند: شما که به خدا اقرار می‌کنید و می‌گویید او روزی دهنده هر روزی خوارست پس اگر مطلب همانطور باشد که شما می‌گویید شما سزاوارتر به اطعام خدا بودید، یا مقصودشان ایجاد عذر در عدم انفاق است، بدین گونه که خداوند به عطا کردن و انفاق بر آنها شایسته‌تر از ماست، وقتی خدا نخواست به آنها اطعام کند پس ما به عدم اطعام سزاوارتریم.

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ شما در این گرفتار، یا در اقرار به خدا، یا به محمد صلی الله علیه و آله، یا به علی علیه السلام جز در

گمراهی آشکار نیستید.

آیات ۴۸-۵۹

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۵۹]..... ص: ۱۸۳

اشاره

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲)

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدُنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تَطْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ (۵۵) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكُونُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸) وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۴

ترجمه: ص: ۱۸۴

و گویند اگر راست می گویند این وعده کی فرامی رسد.

جز بانگ مرگبار یگانه‌ای را انتظار نمی کشند که در حالی که ستیزه و جدل می کنند، فرو گیردشان.

پس در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده‌شان بازمی گردند.

و در صور دمیده شود آنگاه ایشان از گورها برخیزند و به سوی پروردگارشان بشتابند.

گویند وای بر ما کی ما را از خوابمان برانگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته‌اند.

آن جز بانگ مرگبار یگانه‌ای نبود آنگاه است که همگی آنان در نزد ما احضار کرده شوند.

بدانید که امروز بر هیچ کس ستمی نرود و جز در برابر کاری که کرده‌اید، جزا نیابید.

بی گمان بهشتیان امروز در کاری خوش و خرمند.

ایشان و جفت‌هایشان در سایه‌ساران بر روی او رنگ‌ها تکیه زده‌اند.

در آنجا برای آنان میوه‌هاست و برای آنان هر چه طلب کنند آماده است.

سلام بر شما، این سخنی است از پروردگار مهربان.

و ندا آید امروز ای گنهکاران از نیکوکاران جدا شوید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۵

تفسیر ص: ۱۸۵

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ می گویند: این وعده عذاب که شما و دوست شما به ما وعده می دهید، یا وعده قیامت و زنده گردانیدن ما

برای جزا و عذاب کا در آن هنگام چه وقت است؟

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر شما راست می‌گویید که ما به وجود آورنده هستیم و خداوند بعد از مرگ ما را زنده خواهد کرد و محمد صلی الله علیه و آله رسول از جانب اوست، هر چه او می‌گوید راست است.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً أَنْ آنان منتظر نمی‌مانند مگر به مقدار یک صیحه یعنی همان نفخ اول، یعنی انتظار آنان جز نفخ و دمیدن اول که همان نفخ میراندن است نیست و بعد از نفخ اول آنچه که وعده داده شده فرا می‌رسد.

تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ صیحه و عذاب آسمانی آنان را می‌گیرد در حالی که با همدیگر نزاع و دشمنی می‌کرده‌اند. لفظ «يَخِصِّمُونَ» با فتحه یا دو کسره خا و تشدید صاد و با کسره یا همچین، با فتحه خا و یا و تشدید صاد، با سکون خا و تشدید صاد خوانده شده است.

بعضی گفته‌اند: آن قرائت غلط است و همه اینها تغییر یافته «اختصم» است و از ثلاثی مجرد خوانده شده یعنی عذاب آنان را می‌گیرد در حالی که در معاملاتشان مجادله و گفتگو می‌کنند.

در حدیثی آمده است: قیامت برپا می‌شود در حالی که دو نفر که لباسشان را گذاشته‌اند و می‌فروشند، ایشان آن لباس‌ها را هنوز ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۶

نیچیده‌اند قیامت قایم می‌شود. و دیگری مشغول غذا خوردن است و دستش را بالا برده که غذا را به دهانش بگذارد قیامت برپا می‌شود، دیگری حوضش را پر می‌کند تا حیواناتش را سیراب کند، پس آنها را سیراب نکرده قیامت قایم می‌شود. «۱»

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که آنان نزاع می‌کنند که آیا عذاب بر آنان نازل می‌شود یا نه؟ «۲» فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ از قمی آمده است که این مطلب در آخر الزمان است که صیحه‌ای واقع می‌شود در حالی که آنها در بازارشان با هم نزاع می‌کنند، پس همه آنها در جای خود می‌میرند، احدی به خانه‌اش باز نمی‌گردد و وصیتی هم نمی‌تواند بکند. «۳»

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ نَفْخَ دَوْمٍ، در سوره مؤمنون بیان و تفصیل صور و نفخ گذشت و همچنین بیان مکث خلائق بین دو نفخ و بیان کیفیت نفخ و زنده گردانیدن آنان گذشت.

فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ قَبْرَاهِ خَاكِي، یا قبرهای برزخی.

از امام باقر علیه السلام آمده است: قوم در قبرها می‌باشند و آنگاه که قیامت می‌شود آنها گمان می‌کنند که خواب بودند. «۴» إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُنْسَلُونَ به سوی پروردگارش با شتاب می‌روند.

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

(۲) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

(۳) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۱۶.

(۴) جوامع الجامع: ص ۳۹۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۷

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا به علی علیه السلام نسبت داده شده که «من بعثنا» با لفظ «من» جازه و مصدر خوانده است.

هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یعنی حسرت می‌خورند و می‌گویند: این چیزی است که رحمان وعده آن را داده و مرسلین راست گفته‌اند و در حدیث سابق که از امام باقر علیه السلام نقل شد آمده است: ملایکه می‌گویند این وعده رحمان است و رسولان خدا راست گفته‌اند.

إِنْ كَانَتْ یعنی آن دمیدن و نفخ یا زنده شدن جز یک صیحه نبود.

إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً و آن یک صیحه همان نفخ اخیر است.

فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ بِيان تسهیل کار زنده گردانیدن و بی‌نیاز بودن او از اسباب است. فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ یعنی اصحاب بهشت از حساب فارق هستند و از یک کار بزرگ لذت می‌برند بر خلاف اصحاب شمال که آنها در حساب و عذاب معذب هستند. از امام صادق علیه السلام آمده است: آنها (بهشتیان) به ازاله بکارت دوشیزگان مشغولند. «۱» هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ یعنی تخت‌های مزین، «ارایک» جمع «اریکه» است، آن تخت در حجله و

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۸

هر چیزی است که بتوان به آن تکیه داد، از قبیل تخت، کرسی، فراش و یا تخت آراسته و زینت داده شده در گنبد یا در خانه. مُتَّكِرُونَ از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر گاه مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او از خوشحالی به اهتزاز در می‌آید. «۱» لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ برای آنان در بهشت میوه‌های بزرگ و لذیذی است که وصف آن ممکن نیست.

و لَهُمْ مَا يَدْعُونَ برای آنانست آنچه را که بخواهند یا آرزو کنند، لفظ «يَدْعُونَ» از «ادع علی ما شئت» یعنی «بخوان هر چه را که بخواهی» گرفته شده است.

یا آنچه را که در دنیا می‌خواستند مانند بهشت و نعمتهای آن به سبب ایمانشان به آنها می‌رسند، یا آنچه را که در دنیا از ملاقات خدا می‌خواستند برایشان حاصل می‌شود.

سَلَامٌ لَفْظٌ «سلام» بدل از «ما يدعون» یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی «هو سلام» یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی «لهم سلام». قَوْلًا حَالٌ مَوْطئه است.

مِنْ رَبِّ رَجِيمٌ صِفَتٌ «قولا» است و آن سلامی است از جانب پروردگار مهربان که فوق همه نعمتهای بهشت است.

وَ اَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ گفته می‌شود: ای مجرمین امروز جدا شوید، پس از آنکه خداوند همه را جمع می‌کند به اهل بهشت امر می‌شود به دخول در بهشت.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۴۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۸۹

و به اهل جهنم گفته می‌شود: از اهل بهشت جدا شوید.

در تفسیر قمی آمده است: وقتی خداوند خلق را در روز قیامت جمع کرد بر روی پاهایشان ایستاده می‌مانند تا عرق آنها را فرا گیرد، پس صدا زنند: پروردگارا ما را محاسبه کن حتی اگر به سوی جهنم باشد، فرمود: پس خدای تعالی بادهایی را می‌فرستد و بین آنها می‌زند و منادی ندا می‌کند: امروز جدا شوید ای مجرمین، پس جدا می‌شوند و مجرمین به سوی آتش می‌روند، در قلب هر کس ایمان باشد به سوی بهشت می‌رود. «۱»

آیات ۶۰-۷۳

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۰ تا ۷۳] ص: ۱۸۹

أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۰) وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اضْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخِمْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَبَقُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَ يُحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. قمی: ج ۲، ص ۲۱۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۰

ترجمه: ص: ۱۹۰

آیا ای آدمیان با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را پرستید که او دشمن آشکار شماست؟
و اینکه مرا پرستید، که این راهی راست است.

و به راستی گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، آیا تعقل نمی کردید؟

این همان جهنمی است که به شما وعده داده می شد.

امروز به خاطر کفری که می ورزیدید به آن درآید.

امروز بر دهانهایشان مهر گذاردیم و در باره آنچه می کردند، دستهایشان با ما سخن بگویند، پاهایشان گواهی دهند.

و اگر خواهیم دید گانشان را نابینا سازیم، آنگاه به سوی راه صراط بشتابند اما چگونه بنگرند.

و اگر خواهیم آنان را در جایشان مسخ گردانیم، آنگاه نتوانند رفتاری کنند و نه باز گردند.

و هر کس را که عمر دراز دهیم، خلقت و رفتارش را باژگونه کنیم، آیا تعقل نمی کنند؟

و ما به او (پیامبر) شعر نیاموخته‌ایم و سزاوار او نیست این جز اندرز و قرآن مبین نیست.

تا هر کس را که زنده است هشدار دهد و حکم الهی در حق کافران تحقق یابد.

آیا نیندیشیده‌اند که ما برای آنان از آنچه دستان قدرتمان بر سازد، چهارپایانی آفریده‌ایم که ایشان دارای آن هستند.

و آنها را رام ایشان گردانیده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند.

تفسیر ص: ۱۹۰

أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ آیا من با شما بنی آدم پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید که او دشمن حاضرین.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۱

یا بنی آدم آن لا تعبدوا الشیطان إنه لكم عدو مبین آیا من با شما بنی آدم پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید که او دشمن

آشکار شماست، اعم از عبادت طاعت مانند عبادت بیشتر مردم که شیطان را در آنچه که امر و نهی می‌کند اطاعت می‌کنند یا

عبادت عبودیت مانند عبادت شیطان پرست‌ها.

وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ مرا عبادت کنید یا منظور عبادت طاعت است یعنی جانشینان مرا اطاعت کنید، یا عبادت عبودیت، به اینکه مرا پرستش کنید.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ لفظ «جبلًا» با کسره‌ی جیم و باء و تشدید لام و با ضمه جیم و با سکون باء و تخفیف لام و با ضمه جیم و باء و تشدید لام و با ضمه جیم و باء و تخفیف لام خوانده شده و همه آنها به معنای خلق و خلق کثیر است.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اضْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ از امام باقر علیه السلام آمده است: چنین نیست که جوارح و اعضاء علیه مؤمن شهادت دهند، بلکه آنها فقط در علیه کسی شهادت می‌دهند که عذاب او حتمی شده باشد.

وَأَمَّا مَوْمِنٍ بَعْدَ كِتَابٍ أَوْ بِدَعْوَىٰ رَسُولٍ فَالَّذِينَ مَنَعُوا أَيْدِيَهُمْ فَوَلَّوْنَا أَنفُسَهُمْ وَلَا يُنظَرُونَ فَيَلَّوْنَ «۱»

(۱) کافی: ج ۲، ص ۲۹-۳۲، قسمتی از حدیث ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۲

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ أَغْرَبُوا لِمَا لَمْ يَخْشَ أَفَلَمْ يَكُنْ لَهُ بَصِيرَةٌ لَّا يَبْصُرُ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَٰلِكُمْ وَبِهِمْ أَضَلُّونَ آخرت مسخ می‌کردیم.

فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ وَنَحْنُ بِمَعْرِضِكُمْ عَلَىٰ تِلْكَ حَامِدُونَ فَمَنْ تَبِعَ مَذْهَبَ الْكَاذِبِينَ فَرِحْنَا بِبَصِيرَتِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ وقتی در راه بر او سبقت گیرند دیگر.

فَمَنْ تَبِعَ مَذْهَبَ الْكَاذِبِينَ فَرِحْنَا بِبَصِيرَتِهِمْ! وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَا مِنْهُمُ أَعْيُنَهُمْ أَغْرَبُوا لِمَا لَمْ يَخْشَ أَفَلَمْ يَكُنْ لَهُ بَصِيرَةٌ لَّا يَبْصُرُ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَٰلِكُمْ وَبِهِمْ أَضَلُّونَ صورت‌های دیگر برمی‌گردانیم.

عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَنْ تَبِعَ مَذْهَبَ الْكَاذِبِينَ فَرِحْنَا بِبَصِيرَتِهِمْ آن هم در همان منزلت و مقام خودشان، یا در جاهای خودشان.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ یعنی نه می‌توانند از آن صورت بگذرند، نه به صورت اول باز گردند.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ هَر كَس رَا عَمْر دَرَا ز دِهِيْم دَر پيري از خلقتش می‌کاهیم، یعنی اعضا و قوای او را در نقص و کاستی قرار می‌دهیم، یا او را در بین خلق منحنی قرار می‌دهیم و از اعضا و قوای او کم می‌کنیم و جمله حالیه جهت تأیید قدرت بر محو و مسخ است.

أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا بیدار نمی‌شوند که از خردورزان گردند؟

يَا تَفَكَّرْ نَمِي كُنُنْد تَا بَفَهْمُنْد كِه نَقْص دَر خَلْقَت مَنْتَهِي بَه فَنَا مِي شُود؟! وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ مَا بَه رَسُول خَدَا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِه شَعْر نِيَا مَوْخْتِيْم تَا قَرَانِي رَا كِه بَر زَبَان اَوْ جَارِي اَسْت شَعْر مَوْزُون وَ بَا قَافِيَه بَاشَد، يَا كَلَام شَعْرِي بَاشَد كِه حَقِيْقَت نَدَاشْتَه وَ بَا ظَاَهْر فَرِيْبِنْدَه وَ تَخِيْلَات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۳

بی‌اساس زینت گرفته باشد، چه لفظ شعر بر کلام موزون اطلاق می‌شود، بر کلام شعری که باطل بوده و با فریب‌ها و تزئینات به صورت حق جلوه می‌کند نیز شعر اطلاق می‌شود.

و هر دو معنا را به رسول خدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِه نسبت دادند.

چون شعرا بیشتر به سبب قوت فصاحت و سخن‌آوری خوبشان کلام منظوم یا مثنوی می‌آورند که دل‌های شنوندگان را جذب کند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین دیده‌اند لذا گفتند: او شاعر است و کلام او شعر است، ولی از سوی دیگر چون خواستند بگویند کلمات او محض تخیلات است و حقیقت ندارد گفتند او شاعر است همانطور که گفتند مجنون است، یعنی او کلام فریبنده می‌آورد که حقیقت ندارد، چنانچه مجنون کلامی که می‌گوید حقیقت ندارد.

و لیکن فرق است بین شاعر که کلام زیبا و فریبنده می‌آورد، مجنون که کلامش باطل است و فریبنده نیست. و از این آیه ذمّ شعر به صورت مطلق استفاده نمی‌شود، بلکه ذمّ نسبت شعر به رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله شعر را مدح کرده است و خود به شعرا گوش فرا داده، حسان بن ثابت را مدح نموده است. «۱» و روایت شده که او به قبول شعرا تمثّل می‌جست، ولی شعر را تغییر می‌داد و به صورت موزون نمی‌خواند. «۲» و لیکن این روایت از طریق عامّه است، به ائمه ما علیهم السلام اشعار

(۱-۲) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۴

فراوانی نسبت داده شده که به اشعار تمثّل می‌جستند، هر کس در باره آنها شعر می‌گفت صله و جایزه می‌داده‌اند.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و ما به او کلام شعری نیاموختیم، در شأن او نبود که شعر یادش بدهیم و خودش نیز شاعر نبود که شعر بگوید.

إِنْ هُوَ يَعْنِي قُرْآنِي که بر زبانش جاری است.

إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ جز ذکر و قرآن چیزی نیست، کلامی است که جامع دو طرف دنیا و آخرت، احکام قلب و قالب و روح است.

مُبينٌ صدق و راستی و جامع بودن آن ظاهر است، یا صدق و جامعیتش را با مضامینش ظاهر می‌سازد.

لِيُنذِرَ تَا قُرْآن، یا محمّد صلی الله علیه و آله انذار کند.

مَنْ كَانَ كَسِي رَا که به سبب فطرت زنده باشد چنانچه علی علیه السلام آن را به کسی که عاقل باشد تفسیر نموده است، «۱» یعنی

کسی که با حیات انسانی زنده باشد، بدین گونه که ریسمان خدا در او ظاهر باشد و قطع نشود، زیر پرده‌های هواها پوشیده نشده

باشد، یا کسی که به سبب حیات تکلیفی که با بیعت خاصّ ولوی حاصل می‌شود و موجب ریسمانی از جانب مردم است زنده

باشد، انذار حیّ و زنده جز از جهت کفر او نیست که موجب پوشیده شدن آن دو ریسمان گشته است.

وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ تَا قول و گفتار دخول در آتش

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۲. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۵

بر کافران حتمی گردد نفرمود: «و یعدّب» یا «یورث العذاب» تا اشعار به این باشد که عذاب آنها از جانب خدا یا از جانب خلفا و

جانشینان او نمی‌باشد، بلکه عذاب تنها ناشی از درون خودشان و بدی اعمالشان است و خلفا چون میزان‌های بندگان و اعمال آنها

شده‌اند، نمونه و الگوی بدی اعمال آنان و آنچه بدان تعلق دارد، می‌باشند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا آیا فرشتگان کارپردازان را که دست‌های خدا هستند، نمی‌بینند؟

کلمه «انعام» یعنی چیزهایی که انسان در معاش یا معادش از آن بهره‌مند می‌شود و آن خصوصاً بر چهارپایان اطلاق می‌شود، چون

در چهارپایان بهره‌ها و منافع معاش و زندگی هست، از قبیل مأكول و مشروب و لباس و مرکوب، پس چهارپایان نافع انسان است در

جمع جهات معاش، نه غیر چهارپایان، انسان می‌تواند در جهات معادش نیز از آنها بهره‌مند شود.

فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ پس انسانها مالک چهارپایان هستند بر خلاف سایر چیزهایی که انسان از آنها بهره می‌برد، مانند انواع گیاهان و

درختان و معادن که اکثر آنها مملوک انسانها نیست.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و ما چهارپایان را برای آنها رام ساختیم به نحوی که از بجه‌های آنها نیز فرمان می‌برند.

فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ چهارپایان را سوار می‌شوند و شیرها و گوشت آنها را هم می‌خورند.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ و برای آنها منافع دیگری نیز دارد، مانند بهره بردن از پشت آنها و موها و پشم‌ها و پوست‌های آنها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۶

وَمَشَارِبٌ و از شیر چهارپایان می‌نوشند.

أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا به این بهره‌هایی که از چهارپایان می‌برند نظر نمی‌کنند، فکر و اندیشه نمی‌کنند که آفریدن امثال این مخلوقات

مشمتمل بر چیزی است که مناسب جهتی است که انسان باید از آن بهره‌مند گردد، این آفرینش جز از ناحیه خداوند دانا و حکیم و

بینا و توانا و مدبر که دارای عنایت به انسان است ممکن نیست، پس این انسانها شکر این نعمت‌ها را به جا نمی‌آوردند.

آیات ۷۴-۸۳

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۴ تا ۸۳] ص: ۱۹۶

اشاره

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَتِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵) فَلَا- يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا

يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۶) أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ

الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۸)

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوْ لَيْسَ

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

(۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۷

ترجمه: ص: ۱۹۷

و برای آنان در آنها سودها و آشامیدنیاست آیا سپاس نمی‌گزارند؟

و به جای خداوند خدایانی را گرفته‌اند به امید آنکه ایشان یاری یابند.

آنها به یاری ایشان توانایی ندارند و ایشان برای آنها چون سپاهی هستند که در قیامت حاضر کرده شوند.

پس سخنان تو را اندوهگین نکند ما آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌دارند می‌دانیم.

آیا انسان نیندیشیده است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، آنگاه او جدل پیشه‌ای آشکار است.

و برای ما مثل می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند گوید چه کسی استخوانها را- در حالی که پوسیده‌اند- از نو زنده

می‌گرداند؟

بگو همان کسی نخستین بار آن را پدید آورده است، زنده‌اش می‌گرداند، او به هر آفرینشی دانا است.

همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی پدید آورد، که آنگاه از آن آتش می‌افروزید.

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، توانای آن نیست که مانند ایشان را بیافریند چرا، او آفرینش‌گر دانا است.

امر او چون چیزی را اراده کند، تنها همین است که به آن می‌گوید موجود شود، (و بی‌درنگ) موجود می‌شود. پس منزّه است کسی که ملکوت هر چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شود.

تفسیر ص: ۱۹۷

وَ اتَّخَذُوا عَظْفَ بَرٍّ «فَلَا يَشْكُرُونَ» یعنی پس چرا شکر نمی‌کنند، بلکه کفر می‌ورزند و جز خدا خدایانی برای خود اتخاذ می‌کنند، یا جمله عطف بر مجموع «أَفَلَا يَشْكُرُونَ» است یعنی آنها شکر نمی‌کنند در حالی که شایسته است شکر کنند، به جای شکر کردن خدایانی برای خود اتخاذ کرده‌اند.

مِنْ دُونَ اللَّهِ إِلَهَةً به خدا و نعمتهایش کفر ورزیده‌اند و ممکن است عطف بر «لم یروا» یا بر «أَوْ لَمْ يَرَوْا» باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۸

لَعَلَّهُمْ يُنْصِرُونَ خدایانی جز خدا اتخاذ کرده‌اند تا شاید آن خدایان آنها را یاری کنند، با اینکه خدای تعالی کمک کننده آنهاست در امور ریز و درشت و کوچک و بزرگ آنها، خداوند عطا کننده بر آنهاست در کم و زیادشان.

لَا يَسْتَطِيعُونَ جواب سؤال مقدر، یا صفت «الهیة» است.

نَصِيرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ آنها سربازان خدایان هستند، خدایان را یاری می‌کنند نه آنکه خدایان آنها را یاری می‌کنند و نزد خدایان حاضر می‌شوند گویی که شیاطین یا نفوس آنها آنان را نزد خدایان حاضر می‌سازد، یا خدایان برای عبادت کنندگان سرباز و لشگریانند، چه آنها پیرو هواهایشان و آثار آنها هستند، که همه در آتش حاضر می‌شوند، یا عبادت کنندگان سربازان خدایان هستند که همه با هم داخل آتش می‌شوند.

فَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ گفتار آنان در باره خدا یا در باره تو، یا در باره خلافت خلیفه تو، تو را اندوهناک نسازد، معنای اخیر در اینجا مقصود است، چون آن غایت رسالت است.

إِنَّا نَعْلَمُ جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است.

مَا يُسِّرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ یعنی آنچه را که پنهان می‌کنند یا آشکار ما می‌دانیم، پس دیگر از آنچه می‌گویند باک نداشته باش که ما قادر هستیم، اقوال آنان را می‌شنویم و به آنچه که نیت می‌کنند و استحقاق آن را دارند آگاه هستیم.

أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ آیا انسان نمی‌بیند که ما او را از نطفه نجس و پلید جماد که از ضعیف‌ترین اشیاست آفریدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۱۹۹

فَإِذَا هُوَ انْسَانِي که از ضعیف‌ترین چیزها خلق شده ناگهان مردی توانا و قوی و ناطق می‌شود.

حَصِيمٌ دارای عقل و علم و نطق و قدرت می‌شود و از خودش می‌تواند دفاع کند.

مُبِينٌ او ظاهر و آشکار یا ظاهر کننده هر چیز است.

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا این انسان برای ما مثل زده و می‌گوید: چه کسی استخوانها را بعد از از بین رفتن و متلاشی شدن زنده می‌کند.

وَ نَسِيَ خَلْقَهُ وَ خَلَقْتَ خُودُش را فراموش کرده که از نطفه بوده، قبلا هیچ اثری از او نبوده است در حالی که زنده کردن انسان بعد از بقای روح و سایر آثار او از ماده و بدن مثالی و نفس حیوانی و روح و عقل آسان‌تر است.

قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟! بگو: کسی که نخستین بار انسان را خلق کرد در حالی که هیچ اثری از او نبود.

وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و خداوند به هر آفرینشی آگاه و عالم است، پس می‌داند آنچه را که از آن استخوانها باقی مانده، می‌داند چگونه آنها را وصل و فصل کند و آنها را در جاهای خودشان قرار دهد.

بدان که انسان دارای بدن طبیعی است که آن مرکب بدن مثالی او است، دارای بدن مثالی است که مرکب نفس حیوانی او است، که آن مرکب نفس انسانی و آن مرکب روح و عقل او است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۰

آنچه که از انسان باقی می ماند عقل و روح و نفس انسانی و نفس حیوانی و بدن مثالی او است، آنچه که فانی می شود و از بین می رود بدن طبیعی او است و آن ماده ای است که در انسان به نحو ابهام اعتبار شده، تشخیص و تحصیل جز به وسیله مراتب باقی نمی تواند باشد.

آیا نمی بینی که بدن طبیعی انسان از اول استقرار نطفه تا آخر عمرش در فنا و انحلال است؟ و البته چیزی از آن تا آخر عمرش باقی نمی ماند، و در عین حال می بینیم که او، او است بدون آنکه شخصیت و تحصیل او تبدیل و تغییر پیدا کند، سر مطلب همان است که مکرر گفته ایم که شیء بودن هر چیز همان فعلیت اخیر او است و ما سوای فعلیت اخیر به نحو اجمال در شخصیت او اخذ شده است و در اخبار اشعار و اشاره به آنچه که ذکر شده است دارد.

چه از ائمه علیهم السلام وارد شده که اجزای اصلی انسان به صورت دایره در سینه او باقی می ماند و این بدان معناست که اجزای غیر اصلی در انسان به نحو تفصیل اعتبار نشده است، (چه رخدادها و ساختارهای غیر ذاتی و جوهری تمام عرضی اند و محو می شوند).

از امام صادق علیه السلام آمده است: که روح در جای خودش ایستاده است، روح نیکوکار در روشنایی و گشادی است، روح بدکار در تنگی و تاریکی است، بدن خاک می شود همانطور که از خاک آفریده شده است و آنچه که درندگان و حشرات از داخل بدن انسان خورده اند و پاره کرده اند همه آنها در خاک محفوظ است و همه آن نزد کسی است که مثقال ذره ای در تاریکی زمین از او غایب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۱

نمی شود، عدد اشیا و وزن آنها را می داند، با این وصف خاک روحانیین به منزله طلا در خاک است.

لذا آنگاه که وقت زنده شدن و بعث فرا می رسد از زمین باران نشور و زنده شدن می بارد و زمین رشد یافته و بزرگ می شود، سپس مانند مشک آب تکان می دهد و در نتیجه خاک بشر مانند طلا در خاک می شود که با آب شسته شود و مانند کره از شیر می شود، سپس خاک هر قالبی را به قالب خودش جمع می کند و می رساند، پس با اذن خدای قادر و توانا به محل روح منتقل می شود، پس صورتها با اذن مصور و صورت گر مانند هیئت نخستین می شود، سپس روح در آن داخل می شود، پس آنگاه که درست شد دیگر چیزی را انکار نمی کند. «۱»

از امام صادق علیه السلام در باره نزول آیه آمده است که فرمود: ابی بن خلف آمد و استخوان کهنه ای از دیوار گرفت و آن را متلاشی نمود، سپس گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله ما وقتی استخوان و خاک شدیم آیا دوباره زنده می شویم؟! که این آیه نازل شد. «۲»

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا خدایی که از درخت سبز برای شما آتش قرار داد، آن درخت «مرخ» است که آن دو چوب گرفته می شود، یکی از آن دو به دیگری مالیده می شود و از آن آتش افروخته می شود، چوب بالایی «زندا» و پایینی «زنده» نامیده می شود.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۶۱. الاحتجاج: ج ۲، ص ۳۵۰.

(۲) الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۱۳ با کمی اختلاف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۲

فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ خدایوند بر خلق و آفرینش ابتدایی توانا و قادر است، تا چه رسد به اعاده و زنده کردن دوباره.

بلی وَهُوَ الْخَلَّاقُ یعنی شأن خدایوند آفریدن است، آفرینش ابتدایی یا بازگرداندن و زنده کردن.

الْعَلِيمُ خدایوند داناست به آنچه که در آفریدن خلق در ابتدا یا اعاده لازم است، آگاه می‌باشد.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: جدال و مجادله به روشی که آن روش نیکوتر و بهتر است چیزی است که خدایوند نبی خود صلی الله علیه و آله به آن امر کرده، که با آن روش مجادله و بحث با کسی بکند که زنده شدن بعد از مرگ و امر بعث را انکار می‌کند، پس به صورت حکایت فرمود: «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ... تا آخر آیه» پس خدایوند از پیامبرش خواسته که با مبطل که می‌گوید: چگونه خدایوند این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟

مجادله بکند و بگوید: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی بگو کسی آن استخوانها را زنده می‌کند که بار اول آنها را آفرید، پس آیا کسی که از هیچ و لا شیئی ابتدا به آفرینش انسان کرده عاجز و ناتوان است او را بعد از پوسیدن اعاده کند، بلکه نزد شما و به اعتقاد شما آفرینش ابتدایی سخت‌تر از دوباره زنده کردن است، سپس فرمود: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» یعنی وقتی آتش سوزان در درخت سبزتر پنهان باشد، سپس آن آتش را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۳

خدایوند خارج سازد او قادر و توانا است که استخوانها پوسیده را دوباره زنده کند.

سپس فرمود: «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ ...

تا آخر آیه» یعنی اگر خلق آسمانها و زمین بزرگ‌تر و در اوهام شما دورتر از زنده کردن استخوانها پوسیده باشد پس چگونه شما تجویز کردید که خدایوند عجیب‌تر و سخت‌تر نزد شما را بیافریند، ولی زنده کردن استخوانهای پوسیده را که نزد شما آسان‌تر است تجویز نمی‌کنید. (۱)

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ که شأن خدا چنین است که چون فرمانش به ایجاد چیزی تعلق گیرد و بگوید بشر، می‌شود.

در تفسیر این مطلب در اوایل سوره‌ی بقره در ضمن قول خدا: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مطالبی بیان شد که ما را در اینجا از بیان تفسیر این آیه بی‌نیاز می‌کند.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ در سوره هود در ضمن قول خدای تعالی: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا چیزی که از بیان این کلمه بی‌نیاز کند گذشت و همچنین بیان اجمالی آن در سوره‌ی «مؤمنون» در نظیر این آیه گذشت و در باره‌ی رجعت به سوی او مکرر بیان شد.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۲۶۲. الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۴

سورة الصافات ص: ۲۰۴

همه‌ی این سوره مکی است و آن یکصد و هشتاد و یک آیه است.

آیات ۱- ۱۰

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۰] ص: ۲۰۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)
 رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيْنًا لِّلدُّنْيَا بَرِيْنَةٌ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (۷) لَا
 يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹)
 إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰)

ترجمه: ص: ۲۰۴

به نام خداوند بخشنده مهربان
 سو گند به فرشتگان صف در صف.
 و به بازدارندگان (از معاصی).
 و به خوانندگان ذکر (قرآن و کتابهای آسمانی).
 که خدای شما یگانه است.
 پروردگار آسمانها و زمین و ما بین آنها و پروردگار مشرقها (و مغربها).
 ما آسمان فرودین را به زیور ستارگان آراسته‌ایم.
 و از هر شیطان سرکشی محفوظ داشته‌ایم.
 به (اسرا) ملاء اعلی گوش نتواند داد و از هر سو رانده شوند.
 به راندنی سخت، عذابی پاینده (در پیش) دارند.
 مگر کسی که ربایشی بریاید، که شهابی درخشان در پی اش افتد.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۵

تفسیر ص: ۲۰۵

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا خدای تعالی به اصناف ملایکه سو گند یاد کرده، چه ملایکه چند صنف هستند، به یک صنف از ملایکه مقربون، مهیمون، ایستادگانی که نگاه نمی کنند گفته می شود، آنها در لسان فلاسفه عقول طولی هستند، صنف دیگر به آنها ارواح و ارباب انواع و ارباب طلسمات گفته می شود.
 و در اخبار به آنها با این گفتار اشاره شده که در آسمان خروسی است که هرگاه آن خروس صدا کند و بخواند خروسهای روی زمین می خوانند.

و در عرش گاوی هست «۱» و این ملائکه در لسان فلاسفه عقول عرضی هستند و آنها در مقابل خدا صف کشیده‌اند، چون آنها صفوف و دارای صف هستند آنها را عقول عرضی نامیده‌اند، خدای تعالی به آنها قسم یاد کرده است. بعضی گفته‌اند: مقصود مطلق ملائکه و انبیاء کسانی است که برای خدا صف کشیده و او را عبادت می‌کنند. «۲» و بعضی گفته‌اند: مقصود ملائکه است که در آسمان صف می‌بندند مانند صفوف مؤمنین در نماز، یا بالهایشان را در هوا صاف می‌کنند آنگاه که می‌خواهند به زمین نازل شوند. «۳»

(۱، ۲) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۱۴.

(۳) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۶

بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین هستند که به صورت صف در نماز و جهاد می‌ایستند. «۱» صنف دیگری از ملائکه هستند که به آنها نفوس کلی و نفوس جزئی می‌گویند، آنها تدبیر کنندگان امر می‌باشند، آنها ملائکه صاحبان بال هستند که طبایع و موالید را تدبیر می‌کنند و از خلاف طبیعت حرکت کردن طبایع جلوگیری می‌کنند. یعنی هرگاه طبایع از جاهای خودشان جدا شوند و به غیر جنسهای خود متصل گردند و حبس شوند، یا در موالید یا در فلکیات بر خلاف طبیعتشان حرکت بکنند یا آن ملائکه جلوگیری می‌کنند، مکلفین از جن و انس را زجر و منع می‌کنند، چنانچه وارد شده که هر انسان دارای ملائکه است که او را زجر و منع می‌کند.

و بعضی گفته‌اند: مقصود فرشتگان هستند که برابر ما موکلند و آنها را بازدارنده و راهبرند. «۲»

و بعضی گفته‌اند: مقصود آیات بازدارنده قرآن و آیات نهی کننده آن است. «۳»

و بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین هستند که هنگام خواندن قرآن فریاد می‌کشند، چه لفظ «زجره» به معنای صیحه و فریاد است. «۴» صنفی از ملائکه بر انبیا و اوصیا علیهم السلام نازل می‌شوند و احکام بندگان را می‌آورند. و آنان ملائکه موکل بر علوم وحی هستند و آنان تلاوت

(۱، ۲، ۳، ۴) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۷

کننده ذکر بزرگ بر انبیا هستند، یا مقصود آن دسته از ملائکه هستند که بر مؤمنین نازل می‌شوند، بعد از ظهور سکینه بر مؤمنین به آنان بشارت می‌دهند، سکینه عبارت از ذکر عظیم است. بنابر این لفظ «تالی» از «تلو» گرفته شده.

بعضی گفته‌اند: مقصود فرشتگانی هستند که کتاب خدا را که برای آنان نوشته تلاوت می‌کنند و در آن کتاب حوادث و پیش آمدها ذکر شده و آنگاه که می‌بینند خبر راست در آمد و حادثه بر طبق همان خبر، وجود پیدا کرد به یقین آنان اضافه می‌شود.

«۱»

و بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین اند که در نماز قرآن می‌خوانند. «۲»

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ الْبَتَّةُ خدای شما واحد و یکی است، وحدت و یکی بودن که خارج از وحدت‌های معروف است، بلکه مقصود وحدتی است که کثرتی در آن باقی نماند مگر آنکه در آن فانی شود، هیچ شایبه‌ای کثرت به هیچ وجهی از وجوه در آن نباشد، به خلاف وحدت جنسی که در عین وحدت دارای کثرت انواع و اصناف و اشخاص و ترکیب است و حدّ اقلّ دارای وجود و ماهیت و وجوب و امکان است.

و همچنین است حال وحدت نوعی و صنفی و شخصی و بر خلاف وحدت عددی که ثانی و مقابل دارد، بر خلاف وحدت اجتماعی طبیعی، یا صناعی، یا اعتباری که در آن جز کثرت چیزی نیست. و بر خلاف وحدت اتصالی طبیعی یا صناعی یا اعتباری.

(۱، ۲) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۸

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که بین آن دو است از اصناف ملایکه و ستارگان و اصناف موالید.

وَرَبُّ الْمَشَارِقِ لفظ «المشارق» جمع مشرق ستارگان است، که هر ستاره‌ای دارای مشرق مخصوص به خود است، بدین معنی که قطعه‌ای از فلک در مدت دور آن ستاره مشرق آن قرار می‌گیرد و در هر روز بلکه در هر آن و لحظه دارای مشرقی مخصوص می‌شود.

یا جمع مشرق به معنای صاحب روشنایی است، که همه ستارگان روشن هستند و این روشنایی یا از ذات خودشان است مانند آفتاب، یا از یک روشن کننده دیگری کسب می‌کند مانند ماه.

و بر حسب تأویل هر مرتبه عالی و بالا- نسبت به مرتبه پایین تر مشرق آفتاب حقیقی است و هر مرتبه عالی نسبت به مرتبه پایین تر دارای تلاء و روشنایی است، مراتب در این صورت بی‌حد و نهایت است، پس مشارق به این معنا نیز غیر متناهی است.

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل، یا در مقام بیان حال است. و مقصود از آسمان دنیا آسمان طبیعی است، نه آسمان دنیا در مقابل زمین نسبت به سایر آسمانها.

پس بودن بیشتر ستارگان در آسمان هشتم منافاتی با این مطلب ندارد، یا مقصود از آسمان دنیا عالم مثال و آسمانهای آن است، یا مقصود سینه‌ای است که به اسلام گشوده شده، مقصود از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۰۹

ستارگان ستارگان روشن طبیعی، یا ستارگان قوا و مدارک جزئی و کلی در مراتب نفس عالم کبیر یا نفس عالم صغیر است و مدارکی که با نور اسلام و ایمان روشن شده باشند مانع می‌شوند که شیاطین به آن آسمانها عروج کنند و در آنها تصرف نمایند. چنانچه خدای تعالی فرمود: وَحَفِظًا عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته شده: «زینها للزینة و الحفظ» یا عطف بر مقدر است، گویا که گفته شده است: «زینها زینة و حفظا» یا مصدر فعل محذوف است که بر «زینا» عطف شده است.

مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ لفظ «مرد» مانند «نصر» و «کرم» «مرودا و مراده» یعنی اقدام و سرکشی کرد، یا به جایی و به غایتی رسید که بدان وسیله از همه حالاتی که آن صنف بر آن حالت است خارج شد و «مرد» یعنی آن را قطع کرد و عرض او را پاره کرد و «مرد علی الشیء» یعنی بر آن چیز تمرین کرد و عادت نمود، بیان شیطان در اول کتاب در تفسیر استعاذه گذشت.

و در سوره حجر چگونگی ردع و منع شیاطین به وسیله شهابها گذشت.

لَا يَسْمَعُونَ نمی‌شنوند، یعنی قدرت بر استماع و شنیدن ندارند.

إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى نمی‌توانند به ملاء اعلی گوش فرا دهند و بشنوند، نه آنکه نمی‌خواهند بشنوند و قرینه بر این مطلب خواهد آمد، این بدان جهت است که فطرت آنها ظلمانی است، فطرت ملاء اعلی نورانی می‌باشند و ظلمت و تاریکی توانایی نزدیکی نور را ندارد و گر نه ذات آن باطل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۰

و اگر بخواهند استراق سمع نمایند.

يُقَدِّفُونَ با شهاب‌ها زده می‌شوند، یعنی با شهاب‌هایی که این شهاب‌های محسوس نمونه‌ای از آن شهاب‌ها و صورت آنها است و گر نه شهاب‌هایی که با آنها استراق سمع کنندگان زده می‌شوند شهاب‌هایی است که مناسب با دو عالم مثال‌اند، عالم جنّ و عالم ملایکه.

مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از همه جوانب آسمان، یا از جوانب خودشان اگر قصد بالا رفتن و صعود به آسمان محسوس داشته باشند، چه آسمان محسوس چون مظهر آسمان عالم ملایکه است نمی‌توانند بر آن صعود نمایند مگر به نحو استراق سمع، که به نزدیکی‌های آسمان عالم ملایکه می‌روند تا استراق سمع نمایند.

و همچنین است اگر قصد صعود به آسمان عالم مثال کلی و عالم مثال جزئی انسان داشته باشند و چون عالم انسان نسخه مختصر از عالم است پس باید مراقب مجاهد نظر کند، ببیند که شیاطین تا مقام سینه او صعود می‌کنند و شهاب‌های تذکرات و یادآوری‌های آن را و طرد شیاطین را به وسیله شهاب‌ها ببینند تا معلوم شود که چگونه آن شیاطین به آسمان عالم کبیر صعود می‌کنند، با شهاب‌های آسمان طرد می‌شوند.

دُحُوراً لَفْظ «دحر» و «دحور» با ضمه دال طرد و دور کردن و دفع است و آن مفعول له یا حال است، بدین ترتیب که آنرا به معنی «مدحور» اسم مفعول قرار می‌دهیم، یا از باب مبالغه بر ذات حمل می‌کنیم، یا لفظ «ذوی» به عنوان مضاف در تقدیر می‌گیریم. و ممکن است آنرا مفعول مطلق فعل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۱

محدوف خودش قرار دهیم، یا جمله مستأنف با تقدیر فعل از خودش باشد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ لَفْظ «وصب» یعنی مریض شد، دوام پیدا کرد و ثابت شد، یعنی دارای عذاب ثابت است به طور مطلق، یا بعد از استراق سمع و طرد آنها از آسمان به وسیله شهاب‌ها.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ آن کسی که مسموع و شنیده شده یا شنیدن را اختلاس نماید.

فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ تیر شهابی فروزان خود آنها را سوراخ می‌کند، یا جو را به سبب روشنایی‌اش سوراخ می‌کند.

آیات ۱۱-۲۶

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱ تا ۲۶] ص: ۲۱۱

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَمْهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخَرُونَ (۱۴) وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۵)

أِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰)

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَقَفُوهُمْ إِنِّي نَسْأَلُونَ (۲۴) مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ (۲۵)

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۲

ترجمه: ص: ۲۱۲

کتاب تدوینی ببینند، یا آیتی در عالم صغیرشان ببینند.

يَسْتَسْخِرُونَ به مسخره می گیرند، بلکه در سخریه و استهزاء به آیت یا به صاحب آیت شدت می بخشند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ و چون سحر هیچ چیز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۴

نشنیده و ندیده‌اند آن را با آگاهی جزیی خرد می‌سنجد و می‌گویند این سحر آشکاری است.

أِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاؤُنَا الْأُولُونَ قُلْ نَعْمَ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ بَا تَعَجَّب (ناشی از حماقت) می‌گویند: وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، باز زنده برانگیخته می‌شویم! پدران و پیشینیان ما چطور؟ بگو: بلی شما و نیاکانتان با ذلت و خواری برانگیخته و محشور می‌شوید.

فَإِنَّمَا هِيَ يَعْنِي این برانگیختن یا برانگیخته شدن فقط یک صیحه و فریاد است، تأیث ضمیر به اعتبار مسند است. زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ يَك صیحه که آن نفخ دوم است.

فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ آنان می‌بینند، یا منتظر حساب هستند، یا منتظرند که با آنان چگونه رفتار خواهد شد.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ و گویند: ای وای بر ما که این روز مجازات و جزاست.

هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ این سخن را آنان به همدیگر می‌گویند، یا خدای تعالی یا ملایکه به آنان می‌گوید: این روز روز جدا کردن سره از ناسره و حق از باطل است که آنرا تکذیب می‌کردید.

أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا این جمله حال یا مستأنف به تقدیر قول است، اصل ظلم ظلم و ستم به آل محمد صلی الله علیه و آله است، هر چیزی که از این ظلم ناشی شود آن ظلم است و اولین ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله پوشیدن و پنهان کردن ولایت تکوینی است که آن ریسمانی است از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۵

جانب خدا و ظلم تکلیفی و ترک ولایت تکلیفی از آن ناشی می‌شود، ظلم در اینجا به ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده است.

وَأَزْوَاجَهُمْ یعنی با همسران که با آنان تناسب دارند.

وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ استعمال لفظ هدایت جهت استهزا آنانست. وَقَفُوهُمْ در موقف محشر آنان را نگه می‌دارد.

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ که آنان نسبت به کارهایی که انجام داده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا از نبا عظیم سؤال می‌شوند که آن ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است، چنانچه به آن تفسیر شده است. (۱)

به نبی صلی الله علیه و آله و به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بنده گامی بر نمی‌دارد، مگر آنکه از چهار چیز مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جوانی‌اش که در چه چیز صرف کرده و از عمرش که در چه چیز فنا کرده و از مالش که از کجا جمع کرده و در کجا انفاق کرده و از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام. (۲)

مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ جواب سؤال بنا به تقدیر لفظ قول است (به آنها گفته می‌شود شما را چه می‌شود که به هم یاری نکردید).

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ بلکه آنها امروز مطیع و تسلیم حکم خدا یا عذاب هستند، یا تسلیم و مطیع همدیگر هستند.

(۱) تفسیر تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۲. امالی طوسی: ج ۱، ص ۲۹۶. عیون الاخبار: ج ۱، ص ۳۱۳ ح ۸۶.

(۲) خصال: ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۱۲۵. علل الشرایع: ج ۱، ص ۲۱۸ با اختلاف در سند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۶

آیات ۲۷-۴۰

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۷ تا ۴۰] ص: ۲۱۶

اشاره

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰)

ترجمه: ص: ۲۱۶

و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آوردند. گویند شما بودید که «حق به جانب» به سراغ ما می آمدید. گویند بلکه خود شما مؤمن نبودید. و ما را بر شما سلطه‌ای نبود، بلکه شما قومی سرکش بودید. و حکم پروردگاران در حق ما تحقق یافت، که ما چشندگان (عذاب) ایم. پس شما را گمراه کردیم، چرا که ما خود هم گمراه بودیم. آنگاه ایشان در چنین روزی در عذاب مشترکند. ما با گناهکاران چنین می کنیم. اینان چنان بودند که چون به آنان (کلمه) لا اله الا الله گفته می شد، استکبار می ورزیدند. و می گفتند آیا ما رها کننده خدایانمان به خاطر شاعری دیوانه باشیم؟ حق این است که او (پیامبر) حق را به میان آورد و پیامبران (پیشین) را تصدیق کرد. شما چشندگان عذاب دردناکید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۷

و جز بر حسب آنچه کرده‌اید، جزا نمی یابید.

مگر بندگان اخلاص یافته خداوند.

تفسیر ص: ۲۱۷

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پيروان و تابعین به متبوعین و رؤساء روی می آورند عَلَى بَعْضٍ یا بعضی تسلیم بعضی دیگر می شوند يَتَسَاءَلُونَ از هم

پرس و جو می‌کنند.

قَالُوا و پیروان می‌گویند: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ این جمله بدل از قول خدا: «یتسألون» یا مستأنف و جواب سؤال مقدر، یا حال است و مقصود از آن آمدن از راست آوردن صورت اعمال دین و صورت اوامر و نواهی خداست، که نظر به رؤسای ضلالت و گمراهی که ادعای دین و ایمان و امامت و ریاست دین بدون اذان و اجازه می‌کنند زیرا آنها بندگان خدا را که فطرتشان فطرت ایمان و اسلام است از طلب کردن دین کسی که دینشان را از او می‌گیرند جلوگیری می‌کنند، زیرا آن پیروان و متبوعین را اگر به حال خود رها کنند به جستجو پردازند تا بالاخره ما را می‌یابند، چنانچه در خبر آمده است. (۱) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ رؤسا جواب دهند: به ما مربوط نیست، شما خود ایمان نیاوردید. چون شما فقط بر صورت اسلام بودید، بدون آنکه به شروط و عهود و پیمانهای آن عمل کنید و شما نه ایمان حقیقی داشتید و نه اسلام حقیقی، بلکه شما منسوب به صورت اسلام بودید و ایمان

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۸

فطری که آن ریسمانی از جانب خداست بدون اسلام تکلیفی و ایمان تکلیفی که ریسمان از جانب مردم است کفایت نمی‌کند. وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِرِ بَاطِنٍ و ایمان قلبی شما سلطه‌ای و بر ظاهر عقلتان، حجت و دلیل واضحی نداشتیم. بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ بلکه شما گروهی بودید که نسبت به امام و ایمان طاغی و سرکش بودید و ما شما را به گمراهی دعوت می‌کردیم و شما صورت دعوت ما را که به صورت اعمال دین بود فریب نفس‌هایتان و وسیله مقاصد نفسانی خویش قرار دادید. فَحَقَّ عَلَيْنَا بِرِ مَا و بر شما حق و حتمی شد. قَوْلُ رَبِّنَا قَوْلُ پروردگاران در مورد عذاب. إِنَّا لَعَذَابُكُمْ مَا حَتْمًا عَذَابٍ را می‌چشیم و این جمله به منزله نتیجه ما قبلش می‌باشد. فَأَعْوَيْنَاكُمْ لَفْظِ «فَاء» برای سببیت است، یعنی به سبب آن شما را گمراه کردیم. إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ این جمله در موضع تعلیل است. زیرا که خود گمراه بودیم.

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ آنها در عذاب شریک هستند، چنانچه در گمراهی شریک می‌باشند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ با مجرمین چنین رفتار می‌کنیم، مقصود مطلق مجرمین، یا این صنف از مجرمین است، یعنی مشرکین. إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۱۹

شنیدن و قبول «لا اله الا الله» تکبر می‌ورزند و امتناع می‌کنند.

و يَقُولُونَ أِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ می‌گویند:

آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایان خود را ترک گوئیم بدون اینکه از قول و دین او تحقیق کنیم و بدون آنکه در وصف خدایان و دین خودمان اندیشه عمیق بنماییم؟! بَلْ بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شاعر نیست که با مشتبه کردن و فریب باطل را در صورت حق بیآورد.

و یا خیال‌های فاسد را به صورت معقولات حق جلوه دهد، مجنون و دیوانه نیست، چنانچه نفس‌های شما او را چنین جلوه داده‌اند، لیکن او حق آورده است.

جاء بِالْحَقِّ هر چه از افعال و اقوال آورده است از جانب خدا و حق می‌باشد.
 وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ و دلیل حق بودن او این است که فرستادگان خدا را که شما معتقد به آنان هستید تصدیق کرده است.
 إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ و ما تُجْزَوْنَ در این چشیدن عذاب چیزی جز اعمال خود را نمی‌چشید.
 إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ خود آن عمل‌ها را می‌چشید و می‌بینید بنا بر تجسم اعمال یا جزا و کیفر را می‌چشید.
 إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ استثنای منقطع است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۰

آیات ۴۱-۷۴

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۱ تا ۷۴] ص: ۲۲۰

اشاره

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵)
 بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَّا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰)
 قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِذَا لَمَدِينُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵)
 قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتَزِدِينَ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ (۵۷) أَمْأَنَّا بِمِيتِنَ (۵۸) إِلَّا- مَوْتَنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰)
 لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) أِذْ-كَ خَيْرٌ نَزْلًا- أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵)
 فَبِأَنَّهُمْ لَمَّا كَلُوا مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰)
 وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ (۷۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۱

ترجمه: ص: ۲۲۱

اینان روزی معین دارند.
 (انواع) میوه‌ها، خود گرامی‌اند.
 در بهشت‌های پرنواز و نعمت.
 بر روی تخت‌ها، رو به روی همدیگر.
 برای آنان جامی از شرابی بگردانند (و پیش آرند).

سپید درخشان (و) لذت بخش آشامندگان.
هیچ دردسری در آن نیست، از آن مست نشوند.
و نزد ایشان دوشیزگان چشم فروهشته (قانع به همسر) درشت چشم هستند.
گویی ایشان بیضه‌های شتر مرغ نهفته‌اند.
و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورد.
گوینده‌ای از میان آنان گوید مرا (در دنیا) همنشینی بود.
که می‌گفت آیا تو (هم) از باوردارندگانی؟
(به اینکه) آیا چون مردیم و خاک و استخوانها (ی پوسیده) شدیم، آیا ما جزا خواهیم یافت؟
(سپس) گوید آیا شما نگرندگانی؟
سپس فرانگرد و او را در میانه دوزخ ببیند.
(و از دور به او) گوید به خدا نزدیک بود که تو مرا به نابودی بکشانی.
و اگر نعمت پروردگار نبود من نیز از حاضر شدگان (در عذاب) بودم.
پس آیا ما دیگر نمی‌میریم؟
مگر به مردن نخستینمان و ما عذاب شونده نیستیم؟
بیگمان این (که من در بهشت هستم) همان رستگاری بزرگ است.
باید که اهل عمل برای چنین هدفی بکوشند.
آیا این پیشکش بهتر است یا درخت زقوم؟
ما آن را مایه عذاب ستمکاران (مشرک) قرار داده‌ایم.
آن درختی است که از بن جهنم می‌روید.
میوه‌اش گویی کله‌های شیاطین است.
آنگاه ایشان خورندگان آنند، شکم انباران از آن.
سپس برای آنان به دنبال آن آمیزه‌ای از آب جوش هست.
آنگاه باز گشتگاهشان به سوی دوزخ است.
چرا که ایشان پدرانشان را گمراه یافتند.
و آنان به دنبال ایشان شتافتند.
و به راستی پیش از آنان، بیشترین پیشینیان گمراه شدند.
و به راستی به میان آنان هشدار دهندگانی فرستادیم.
پس بنگر سرانجام هشدار یافتگان چگونه بوده است.
مگر بندگان اخلاص یافته خداوند.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۲

تفسیر ص: ۲۲۲

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّغْلُومٌ بندگان مخلص خدا روزی معلوم دارند که خدمت کنندگان آنها از قبیل ملایکه و حور و غلامان آنرا

می‌دانند.

فَوَاكِهَ وَهُم مُّكْرَمُونَ وَ أَنهَا بِرِ حَسَبِ رُوزِي وَ مَسْكَنِ وَ مَقَامِ وَ مَعَاشِرِ اِكْرَامِ شُدِه هَسْتَنَد.
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ فِي بَهْشْتِهَآئِ بِرِ نَعْمَتِ بِرِ تَخْتِهَآئِ رُؤِ بِرُؤِي هَمْ، حُورِ وَ غَلَامَانِ بِا جَامِ
بِرِ شَرَابِ أَنهَا رَا خُدْمَتِ مِي كُنَد.

حال آنها را در بهشت به حال اهل دنیا و شراب نوشیدن آنها تشبیه کرده است.

بَيْضَاءُ شَرَابِ بَهْشْتِي سَفِيدِ اسْتِ بِخِلَافِ شَرَابِ دُنْيَا كِه سِرْخِ وَ تِيرِهِ اسْتِ.

لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ لَفْظِ «لَذَّتْ» مَصْدَرٌ يَأْصِفُ تَأْنِيثَ «لَذَّ» بِه مَعْنَايِ لَذِيذِ مِي بَاشَد. بَرَايِ نُوشَنَدگانِ لَذَّتِ بَخْشِ اسْتِ.

لَا فِيهَا عَوَلٌ دَرِ اَن مِي وَ شَرَابِ بَهْشْتِ دَرْدِ سِرْ وَ خِمَارِي نَيْسْتِ بِه خِلَافِ شَرَابِهَآئِ دُنْيَا كِه بِا دَرْدِ سِرْ وَ خِمَارِي هَمْرَاهَنَد.

وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ لَفْظِ «نَزَفَ» مَانَدِ «عَنِ» يَعْنِي عَقْلَشِ زَايِلِ شُدِ وَ مَسْتِ گَشْتِ.

بَعْضِي كُفْتِهَآنَد: يَعْنِي اَزِ اَن شَرَابِ مَنَعِ وَ طَرْدِ نَمِي شُونَد.

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ نَزْدِ اَنانِ حُورِي هَا وَ زَنانِ بَهْشْتِي اسْتِ كِه خُودِ رَا مَنحَصِرِ بِه هَمسِرَاثَنانِ مِي كُنَدِ وَ جِزِ بِه أَنهَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۳

نمی‌نگرند که از آنها فراتر نمی‌روند، مانند بعضی (از همسران دنیا).

عَيْنٌ لَفْظِ «عَيْن» جَمْعُ «عَيْنَاءُ» مُؤنَّثُ «أَعْيُنٌ» وَ «عَيْنٌ» مَانَدِ «فَرِحَ» يَعْنِي سِيَاهِي چَشْمَشِ بَزْرِكِ اسْتِ، بِه شَدَّتِ سِيَاهِي چَشْمِ دَرِ شَدَّتِ
سَفِيدِي اَن تَفْسِيرِ شُدِه اسْتِ.

كَأَنَّهُنَّ بَيضٌ مَكُونٌ كُوبِي اَن چَشْمانِ دَرِ سَفِيدِي وَ لَطَافَتِ بِيضِي مَكُونَنَدِ (مِرُوارِيدِ غَلْطَانَنَد).

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ دَرِ اَنجَا مُؤْمِنِينَ بَعْضِي رُؤِي بِه بَعْضِي كُودِه وَ صَحْبَتِ مِي كُنَدِ، مَطْلَبِ رَا بِا فَعْلِ مَاضِي اِدا كُودِ تا اِشارِهِ بِه

تَحَقُّقِ وَقُوعِ اَن بَاشَدِ، يَأْ بِرَايِ اَيْنَكِه نَسْبَتِ بِه مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلِيهِ وَ آلِهِ وَاقِعِ شُدِه اسْتِ.

يَتَسَاءَلُونَ هَرِ يَكِّ بِا دِيگَرِي سَخْنِ مِي كُوبِدِ، يَأْ هَرِ يَكِّ بِا دِيگَرِي سُؤَالِ وَ جُوابِ مِي كُنَدِ.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ اَيْنِ جَمْلِهِ بَدَلِ اَزِ «أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ» يَأْ اَزِ «يَتَسَاءَلُونَ» اسْتِ، يَأْ مَسْتَأْنَفِ وَ جُوابِ سُؤَالِ مَقْدَرِ مِي بَاشَدِ.

إِنِّي كَانُ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصِدِّقِينَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنتُمْ مُطَّلِعُونَ كُوبِنَدِهِ بِه دُوسْتانِ وَ

هَمْنَشِينانِشِ مِي كُوبِدِ: أَيَا شَمَا اَهْلِ جَهَنَّمَ وَ آتَشِ رَا مِي بِينِيدِ؟

اَزِ اِشْرَافِ وَ دِيدِنِ اَهْلِ جَهَنَّمَ سُؤَالِ كُودِ تا بِرِ حَالِ دُوسْتانِ خُودِشِ مَطَّلَعِ كُودِ، يَأْ خُدَايِ تَعَالٰي فَرَمُودِ: أَيَا شَمَا مَشْرُفِ بِرِ اَهْلِ آتَشِ

هَسْتِيدِ؟ يَعْنِي مَشْرُفِ هَسْتَنَدِ، يَأْ كَسِي كِه مِي كُفْتِ: «أَنْنِ كَانُ لِي قَرِينٌ يَقُولُ» بِه دُوسْتانِ خُودِ دَرِ اَنجَا بِه رُوشِ سُؤَالِ مِي كُوبِدِ: أَيَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۴

شما بر حال او مطلع هستید تا به من خبر دهید.

فَاطَّلَعَ كُوبِنَدِهِ خُودِ مَطَّلَعِ شُدِ وَ دُوسْتَشِ رَا دَرِ وَسْطِ جَهَنَّمَ دِيدِ.

فَرَأَاهُ فِي سِوَاءِ الْجَحِيمِ يَعْنِي وَسْطِ جَهَنَّمَ.

قَالَ تَالَلَهُ إِن كِدْتَ لَتُرَدِّدِينَ اَنگَآهِ مُؤْمِنِ بِه دُوسْتِ جَهَنْمِي خُودِ كُوبِدِ: بِه خُدَا قَسْمِ نَزْدِيكِ بُودِ مِرَا نِيْزِ كُومَرَاهِ كُودَانِي.

وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي إِكْرَامٌ لَّأَمَرْتُ بِمَنْعِ اَمْرِ وَلِيِّي مَن كِه اَن نَعْمَتِ حَقِيقِي اسْتِ نُبُودِ، يَأْ اِنْعَامِ بِرُورْدِگَارِ مَن بِه وَلايَتِ نُبُودِ.

لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ مَن هَمْ بِا تُو دَرِ عَذَابِ حَاضِرِ بُودِمِ.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَعْتَبَرِينَ حَالًا بَيْنَ مَا مَرَدِه نَيْسْتِيمِ؟ بِه دُوسْتِ جَهَنْمِي اَشِ مِي كُوبِدِ أَيَا مَا مَرَدِه نَيْسْتِيمِ؟ اُو رَا اسْتَهْزَا مِي كُنَدِ وَ كُفْتِهِ اُو رَا بِه

خُودِشِ بِرَمِي كُودَانِ وَ مِي خُواهِدِ اَنچِهِ رَا كِه دَرِ دُنْيَا مِي كُفْتِ اَنرَا اِنكارِ نَمَايَدِ.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ تُو بَعْدَ از مرگِ اوّلِ مرگهای متعدّدی دیدی در حالی که می‌گفتی جز یک مرگ یعنی مرگ از حیات دنیا بیشتر نداریم.

و در اوّل سوره بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» تفصیل مرگ‌ها و زنده شدن‌ها گذشت.

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ إِنَّ هَذَا أَيْنِ مَقَامِي كِه برای مؤمن گوینده است، یا این نعمت‌ها، یا این احتجاج و محاجّه و لذّت بردن از غلبه و پیروزی رستگاری بزرگی است.

لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ أَيْنِ كَلَامِ از مؤمن گوینده یا از جانب خداست.

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا اِشَارَه به مشارالیه اوّل است و آوردن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۵

اسم اشاره دور جهت تمجید و بزرگداشت آن است.

أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ لَفْظُ «زُقُوم» مَانِد «تُور» دَرخْتی است در جَهَنّم و گیاهی است در صحرا که به شکل یاسمن است و دارای زهر است و طعام اهل جَهَنّم می‌باشد، دَرخْتی است در اریحاء و میوه‌ای مانند خرما دارد که شیرین و گس، هسته او دارای روغنی است که منافع زیادی در علاج امراض بلغمی و بادهای سرد دارد و گفته می‌شود که اصل آن هلیله کابلی است که بنی امیه آنرا نقل داده و در اریحاء کاشته‌اند و به مرور زمان و طولانی بودن آن زمین اریحاء، آن را از طبیعت هلیله تغییر داده است.

و در «زقم» بر وزن «لقم» و «ترقم» بر وزن «تلقم» است، اینچنین در قاموس آمده است.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ رَوَايَتِ شَدَه وَ قَتِي قَرِيشِ اَيْنِ آيَه رَا شَنِيد كَفْت: مَا اَيْنِ دَرخْت رَا نَمِي شِنَاسِيْم، اِبْنِ الزُّبَيْرِي كَفْتَه: زُقُومُ دَر زَبَانِ بَرَبَرِ خَرْمَا وَ كَرَه اِسْت وَ دَر رَوَايَتِي زَبَانِ يَمَنِ اَمَدَه اِسْت.

پس ابو جهل به کنیزش گفت: ای کنیز بما زقوم بده، پس کنیز خرما و کره آورد، سپس به یارانش گفت: بخورید از این زقوم که محمّد صلی الله علیه و آله شما را از آن می‌ترساند و گمان می‌کند آتش درخت می‌رویاند، آتش درخت می‌سوزاند، پس خدای

تعالی این آیه را نازل فرمود: إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ. «۱»

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۰، مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۴۵، نور الثقلین: ج ۴، ص ۴۰۴، ح ۳۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۶

در نهایت آخرین درجه زشتی شکوفه آن درخت مانند سرهای شیاطین است، چه همانطور که آخرین درجه زیبایی از انسان به ملایکه و حور تشبیه می‌شود آخرین درجه قبح و زشتی به شیاطین و دیوها تشبیه می‌شود.

فَإِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا مِنْهَا اَز نِهَایَتِ وَ شَدَتِ گَرَسَنگی وَ شَدَتِ اَحْتِیَاجِ بَه خُورَاكِ اَز اِنِ دَرخْتِ زُقُومِ مِي خُورَنَد.

فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِمَّا يَخْتَلِطُونَ زُقُومِ، شَرَابِ وَ اَبِ گَنْدِيدَه وَ مَتَعَفَنِي اَبِ چَرکِنِي مِي خُورَنَد كِه: مِنْ حَمِيمِ اَز اَبِ سُوَزَانِ جَهَنّمِ بَه اِنِ مَخْلُوطِ شَدَه اِسْت كِه اَمَعَاءِ وَ اَحْشَاءِ اَنهَآ رَا مِي بَرَد.

ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ لِلْأُولَىٰ لِأَنَّ الْجَحِيمَ سِيسَ بَرَايِ تَكْمِيلِ عَذَابِ وَ تَشْدِيدِ اِنِ دُوبَارَه بَه جَهَنّمِ بَر مِي گَرَدَنَد، زَبِرَا زُقُومِ وَ اَيْنِ شَرَابِ غِذَايِ اَنَانِسْت كِه دَر اوّلِ وِرُودشانِ بَرَايِ اَنهَآ اَمَادَه مِي شُود.

إِنَّهُمْ أَلْفُوا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ اَيْنِ جَمْلَه دَر مَوْضِعِ تَعْلِيلِ اِسْت، اَيْنِ اَنهَآ پَدَرانشانِ رَا بَر غَيْرِ رَاهِيِ يَافْتَه‌اَنَد كِه بَه بَهْشْتِ مِي رَسَانَد، بَا اَيْنِ حَالِ اَز اَنهَآ پِروِي كَرَدَنَد، بَدِينِ وَ سِيلَه مَسْتَحَقِّ اَيْنِ عَذَابِ شَدَنَد.

فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ با شتاب از پدرانشان پیروی می‌کنند، در حالی که می‌دانند آنها گمراهند و آوردن لفظ «یهرعون» از «إهراع» به صورت مجهول دلالت بر این می‌کند که آنها وادار به شتاب و اضطراب شده‌اند برای اشاره به این است که آنها در این تقلید ثابت نبودند و اختیار نداشته‌اند، گویی که نفسهایشان اختیار را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۷

از آنها گرفته بود، آنها را وادار بر تقلید کرده بود بدون ملاحظه حجت و برهان و این یک ذمّ دیگری برای آنانست. وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولَىٰ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّذْرِبِينَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤْمِنِينَ بنگر بین عاقبت کسانی که انذار شده و تکذیب کردند چگونه شد؟

و این سخن به روش «به تو می‌گویم تا همسایه بشنود» می‌باشد، یعنی قوم تو باید به تکذیب کنندگان انبیا گذشته نظر نمایند تا از حال آنها عبرت بگیرند، از عاقبت تکذیب کردن تو بترسند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ استثنای منقطع یا متصل است به اعتبار معنا، گویا که گفته است: عاقبت مردم بدترین عاقبت‌ها بود، مگر بندگان مخلص خدا، یعنی تصدیق کنندگان انبیا علیهم السلام.

آیات ۷۵-۸۲

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۵ تا ۸۲] ص: ۲۲۷

اشاره

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹)
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۸۲)

ترجمه: ص: ۲۲۷

و به راستی نوح ما را ندا داد، چه نیکو پاسخ دهندگانیم.

و او و خانواده‌اش را از گرفتاری بزرگ رهانیدیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۲۸

و تنها زاد و ولد او را ماندگار گردانیدیم.

و برای او در میان واپسینان، نام نیک نهادیم.

در میان جهانیان، سلام بر نوح.

ما بدینسان نیکوکاران را جزا می‌دهیم.

که او از بندگان مؤمن ما بود.

سپس دیگران را غرقه ساختیم.

تفسیر ص: ۲۲۸

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ شُرُوعَ فِي بَيَانِ حَالِ اَنْذَارِ كُنُودِ كَانٍ وَ اَنْذَارِ شُونِد كَانِ اَسْتِ تَا تَهْدِيْدٍ وَ دَلْدَارِي دَادَنِ بَه رَسُوْلِ خُدَا صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ تَكْمِيْلٍ كَرْدِدِ، يَعْنِي قَوْمِ نُوْحٍ بَعْدَ اَز اَنْكِهْ دَر تَكْذِيْبِ وَ اِنْكَارِ وَ اِيْدَاءِ اَصْرَارِ وَرَزِيْدِنْدِ، مَا نُوْحٍ رَا نَدَا كَرْدِيْمِ كِهْ بَر قَوْمِشِ نَفْرِيْنِ كُنْدِ، نُوْحٍ كَفْتِ: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دِيَّارًا» (يعني: خدا بر زمين از كافران جنبنده‌اي مگذار).

فَلِنَعْمَ الْمُجِيبُوْنَ يَعْنِي مَا نُوْحٍ رَا اِجَابَتِ كَرْدِيْمِ، پَسْ بَه خُدَا سُوْگُنْدِ چِهْ خُوْبِ اِجَابَتِ كُنُنْدِهْ مَا هَسْتِيْمِ.

وَ نَجِّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ نُوْحٍ وَ اَهْلِشِ رَا اَز اَزَارِ قَوْمِشِ وَ اَز غَرَقِ نِجَاتِ دَادِيْمِ.

وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰقِيْنَ وَ ذُرِّيَّهٖ وَ نَسْلِشِ رَا بَاقِيْ كُذَارْدِيْمِ.

دَر تَفْسِيْرِ مَجْمَعِ الْبِيَانِ اَز اِبْنِ عَبَّاسِ وَ قَتَادِهْ اَمْدِهْ اَسْتِ: هَمِهْ مَرْدَمِ بَعْدَ اَز نُوْحٍ اَز اَوْلَادِ نُوْحٍ مِيْ بَاشُنْدِ، پَسْ عَرَبِ وَ عَجَمِ اَز اَوْلَادِ سَامِ بِنِ نُوْحٍ، تَرْكِ وَ صِقَالِبِهْ وَ خَزَرِ وَ يَاجُوْجِ وَ مَاجُوْجِ اَز اَوْلَادِ يَافِثِ بِنِ نُوْحٍ، سُوْدَانِ اَز اَوْلَادِ حَامِ بِنِ نُوْحٍ مِيْ بَاشُنْدِ.

كَلْبِيْ كَفْتِهْ: وَ قَتِيْ كِهْ نُوْحٍ اَز كَشْتِيْ خَارِجِ شُدْ هَمِهْ مَرْدَانِ وَ

تَرْجَمِهْ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۲، ص: ۲۲۹

زَنَانِيْ كِهْ بَا اَوْ بُوْدُنْدِ مَرْدَنْدِ جَزِ فَرْزَنْدَانِشِ وَ زَنَانِ اَنَهَا. «۱»

تَا اِيْنِجَا كَلَامِ مَجْمَعِ تَمَامِ شُدْ.

وَ لَكِنْ اَز اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَر بَارِهْ اِيْنِ آيِهْ اَمْدِهْ اَسْتِ: حَقٌّ وَ نُبُوْتُ وَ كِتَابٌ وَ اِيْمَانٌ دَر نَسْلِ نُوْحٍ اَسْتِ، هَمِهْ فَرْزَنْدَانِ اَدَمِ كِهْ دَر زَمِيْنِ هَسْتَنْدِ اَز اَوْلَادِ نُوْحٍ نِيْسْتَنْدِ، خُدَايِ تَعَالِيْ دَر كِتَابِشِ فَرَمُوْد: «اِحْمِلْ فِيْهَا مِنْ كُلِّ زَوْجِيْنِ اُنْثِيْنِ وَ اَهْلِكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ اٰمَنَ وَ مَا اٰمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيْلٌ» وَ نِيْزِ فَرَمُوْدِهْ: «ذُرِّيَّةٌ مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوْحٍ». «۲»

مَنْ مِيْ گُوِيْمِ: مَعْنَايِ آيِهْ بِنَابَرِيْنِ چِيْنِ اَسْتِ: ذُرِّيَّهٖ نُوْحٍ رَا بَا كِتَابِ وَ نُبُوْتُ بَاقِيْ قَرَارِ دَادِيْمِ اِگَرِ چِهْ غَيْرِ اَنَهَا نِيْزِ بَا حَيَاتِ حَيَوَانِيْ بَاقِيْ هَسْتَنْدِ.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِيْنَ كَسَانِيْ كِهْ بَعْدَ اَز نُوْحٍ اَمْدَنْدِ دَر حَالِيْ كِهْ بَر زَبَانِ اَنَهَا چِيْنِ جَارِيْ شُد: سَلَامٌ عَلَيَّ نُوْحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ جَمْلِهْ «سَلَامِ عَلَيَّ نُوْحٍ» مَفْعُوْلِ «تَرْكْنَا» اَسْتِ، يَا جَمْلِهْ مَسْتَأْنَفِ اَز جَانِبِ خُدَا اَسْتِ، كِهْ مَفْعُوْلِ «تَرْكْنَا» مَحْذُوْفِ اَسْتِ.

اِيْنِچِيْنِ: «تَرْكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِيْنَ الْمَدْحِ وَ الثَّنَاءِ لِهْ» وَ لَفْظِ «فِي الْعَالَمِيْنَ» مَتَعَلَّقُ بِقَوْلِ خُدَا «عَلَيَّ نُوْحٍ» اَسْتِ، بِنَابَرِ اَنَكِهْ خَبَرِ بَرَايِ لَفْظِ «سَلَامِ» بَاشُدِ، يَا مَتَعَلَّقُ بَه «سَلَامِ» يَا ظَرْفِ مَسْتَقَرِّ اَسْتِ وَ خَبَرِ «سَلَامِ» يَا مَتَعَلَّقُ بَه قَوْلِ خُدَا «تَرْكْنَا عَلَيْهِ» يَا بَدَلِ اَز قَوْلِ خُدَا «فِي الْاٰخِرِيْنَ» اَسْتِ، مَعْنَايِ اَنِ اَسْتِ كِهْ دَر هَمِهْ عَوَالِمِ نَامِ نِيْكَوْ بَرَايِ نُوْحٍ كُذَا شْتِيْمِ.

وَ اِيْنِ اَسْتِ مَعْنَايِ قَوْلِ اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامِ «اجْعَلْ لِيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ».

(۱) مَجْمَعِ الْبِيَانِ: ج ۷ وَ ۸، ص ۴۴۷.

(۲) تَفْسِيْرِ صَافِي: ج ۴، ص ۲۷۱، تَفْسِيْرِ قَمِي: ج ۲، ص ۲۲۳.

تَرْجَمِهْ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۲، ص: ۲۳۰

اَز بَعْضِيْ اَخْبَارِ اسْتِفَادِهْ مِيْ شُوْدِ كِهْ خُدَاوَنْدِ تَعَالِيْ مِيْ گُوِيْدِ: بَر نُوْحٍ دَوْلَتِ جَبَّارِهَا رَا وَاكُذَارْدَمِ، يَعْنِي بَعْدَ اَز نُوْحٍ بَر ضَرَرِ اَوْ بَه اِعْتِبَارِ وَصِيَّتِ وَ وَصِيَّ اَوْ دَوْلَتِ جَبَّارِيْنِ وَاكُذَارْدِيْمِ كِهْ بَر اَوْصِيَايِ اَوْ سَرَكَشِيْ وَ سَتَمِ كَرْدَنْدِ وَ خُدَاوَنْدِ بَدِيْنِ وَ سِيْلِهْ بَه مُحَمَّدِ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ دَلْدَارِيْ مِيْ دِهْدِ.

وَ بِنَابَرِ اِيْنِ قَوْلِ خُدَا: «سَلَامِ عَلَيَّ نُوْحٍ» مَسْتَأْنَفِ اَز جَانِبِ خُدَا اَسْتِ، كِهْ اَز اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَر حَدِيْثِيْ وَارِدِ شُدِهْ اَسْتِ: نُوْحٍ قَوْمِشِ رَا بَه اَمْدَنِ هُوْدِ بَشَارَتِ دَادِ وَ اَمْرِ كَرْدِ اَز اَوْ پِيْرُوِيْ كُنُنْدِ وَ هَرِ سَالِ وَصِيَّتِ رَا بَه پا دَارَنْدِ وَ دَر اَنِ نَظَرِ كُنُنْدِ وَ اَنِ رُوْزِ بَرَايِ اَنَانِ عِيْدِ بَاشُدِ، هَمَانِطُوْرِ كِهْ اَدَمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَه اَنَهَا اَمْرِ كَرْدِهْ بُوْدِ.

ولی از اولاد حام و یافث گروهی جبار و ستمگر ظاهر شدند و اولاد سام آن علم و آگاهی را که داشتند مخفی کردند و بعد از نوح به ضرر سام دولت برای حام و یافث استقرار یافت، همین است معنی قول خدای تعالی: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» یعنی دولت جبارین و ستمگران را بر نوح واگذاردم و بدین وسیله محمد صلی الله علیه و آله را دلداری میدهد و این وصیت را هر عالم از عالم قبلی به ارث می‌برد تا آنکه خدای تعالی: هود را فرستاد. (۱)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم، که نام نیکو برای آنها می‌گذاریم و علم و کتاب و نبوت را در نسل آنها باقی میداریم، به نسل آنها برکت می‌دهیم.
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ یعنی نوح از بندگان مؤمن ما

(۱) اکمال الدین: ج ۱، ص ۱۳۴، ضمیمه ح ۳. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۱

است، یعنی از بندگان است که شرافت اضافه بما را پیدا کرد.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ عطف بر «نجیناه» است یعنی دیگران را غرق کردیم.

آیات ۸۳-۱۱۳

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۸۳ تا ۱۱۳] ص: ۲۳۱

اشاره

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَلِفْكَ آلِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷)

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (۹۲)

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶) قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷)

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲)

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷)

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲)

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۲

ترجمه: ص: ۲۳۲

و ابراهیم جزو پیروان او بود.

چنین بود که دل پاک و پیراسته (از شک و شرک) به درگاه پروردگارش آورد.

آنگاه که به پدرش و قومش گفت چه چیزی را می‌پرستید؟

آیا به دروغ و دغل در هوای خدایانی به جای خداوند هستید؟

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟

سپس نگاهی به ستارگان انداخت.

و گفت من بیمارم.

آنگاه پشت کنان از او روی برتافتند.

رو به خدایانشان آورد و گفت چرا (چیزی) نمی‌خورید.

شما را چه می‌شود که سخن نمی‌گویید؟

پس نهانی بر آنان ضربه‌ای به شدت فرود آورد.

آنگاه شتابان رو به سوی او آوردند.

(ابراهیم) گفت: آیا چیزی را که با دست خود تراشیده‌اید می‌پرستید؟

حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده است.

گفتند برای او بنایی برآورد، او را در آتش بیاندازید.

آنگاه در حق او بدسگالیدند، ولی آنان را فرو دست گردانیدیم.

و (ابراهیم) گفت: من رونده به سوی پروردگارم هستم، که بزودی مرا راهنمایی خواهد کرد.

پروردگارا به من از شایستگان فرزندی ببخش.

آنگاه او را به فرزندی بردبار مژده دادیم.

و چون در کار و کوشش به پای او رسید، (ابراهیم) گفت: ای فرزندم من در خواب دیده‌ام که سر تو را می‌برم، بنگر در این کار چه می‌بینی؟ (اسماعیل) گفت: پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که بزودی مرا به خواست خداوند، از شکیبایان خواهی یافت.

آنگاه چون هر دو بر این کار گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند.

ندایش دادیم که ای ابراهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۳

رؤیایت را به حقیقت باور داشتی، ما بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم.

بی‌گمان این آزمونی آشکار است.

و به جای او قربانی بزرگی را فدیہ پذیرفتیم.

و برای او در میان واپسینان نام نیک نهادیم.

سلام بر ابراهیم.

بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم.

چرا که او از بندگان مؤمن ما بود.

او را به اسحاق که پیامبری از شایستگان بود، بشارت دادیم. و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم و از زاد و رود آنان، هم نیکوکار بود و هم آشکارا ستمگر در حق خویش.

تفسیر ص: ۲۳۳

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ از کسانی که در رسالت و اجراء احکام خدا بر بندگان و تحمّل آزار قوم و صبر بر ابتلای به آنان از نوح پیروی کرد. لِإِبْرَاهِيمَ ابراهیم است.

این معنای ظاهر آیه شریفه است و شیعه از مشایعت و اتباع است، چنانچه لفظ شیعه را به آن تفسیر نمودیم. و از امام باقر علیه السّلام آمده است: گووارا باد بر شما این اسم، گفته شد: آن اسم چیست؟ فرمود: شیعه، گفته شد: مردم ما را سرزنش می‌کنند و با این کلمه بر ما عیب می‌گیرند. فرمود: آیا قول خدا: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» و قول خدا «فَأَسِيْبُ تَغَاثُهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» را نشنیدی؟ «۱» و لیکن از طریق خاصّه اخبار زیادی وارد شده مبنی بر اینکه مقصود این است که از شیعه علی علیه السّلام ابراهیم علیه السّلام است، فهم این مطلب

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۳، مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۴۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۴

مخصوص کسی است که مخاطب به کتاب باشد.

و سرّ مطلب چنانچه از امام صادق علیه السّلام آمده این است که خداوند وقتی ابراهیم را خلق کرد پرده را از چشمش برداشت، انوار پنجگانه را دید، پس گفت: این انوار چه هستند؟

پس خدای تعالی فرمود: این نور محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام است و نه نور دید که بر آنها احاطه کرده و گفت: نه نور می‌بینم که به آنها احاطه نموده است؟

پس خدای تعالی فرمود: اینان امام از اولاد علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام هستند.

و نام همه را ذکر کرد، پس ابراهیم گفت: الهی و سیدی من نورهایی می‌بینم که آنها را احاطه کرده‌اند، عدد آنها را کسی جز تو نمی‌تواند بشمارد، گفته شد: یا ابراهیم اینان شیعیان آنها هستند، شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام و در این هنگام ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام قرار بده.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تعالی فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ». «۱»

بدان که جمیع انبیا، مرسلین، اولیا و صالحین علیهم السّلام از جمله شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام هستند، زیرا علی علیه السّلام با علویّت و مقام ولایت کلیّ اش امام همه است، حتّی امام رسول ختمی مرتبت ما صلی الله علیه و آله از جهت رسالتش می‌باشد، نه از جهت ولایتش، که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السّلام از حیث ولایتش متحد است، چنانچه مکرّر گذشته که ولایت کلیّ

(۱) تأویل الآیات المظاهره: ص ۴۸۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۵

روح نبوّت و رسالت است چه کلیّ باشد یا جزئی، همان روح همه ولایت‌های جزئی است.

بنابراین ممکن است لفظ شیعه از «شاع» به معنای پیروی کرد باشد، ممکن است از «شعاع» باشد، که اصل آن «شعه» با تشدید عین

است و سپس با ابدال عین اول به یاء، چنانچه در «أحسست» و «أحسیت» شیعه شده است.

إِذْ جَاءَ اَیْنَ جَمَلُهُ ظَرْفُ خَبْرٍ سَبَّحَ (که بقیه عبارت خبر آن است).

رَبُّهُ بِقَلْبٍ هَنَگَامِی که پروردگارش به قلب سلیم او وارد شد.

در سوره شعرا بیان قلب سلیم گذشت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ لَفْظَ «إِذْ» بَدَلَ مِنْ «أِذْ» أَوَّلًا، يَ ظَرْفُ «جَاءَ» يَ «سَلِيمٌ» أَسْت.

وَقَوْمِهِ مَا ذَا تَعْبُدُونَ أَوْفِكَآ إِلَهِيَهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ چه گمان می‌برید به پروردگار عالمیان که از او روی برگردانید و به چیزی روی آوردید که خودتان آن را ساخته‌اید.

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَگَاهِی بَه سَتَارِگَانِ اَفْکَنْد وَ گَفْت: فَقَالَ إِنِّي سَيِّئٌ مِنْ مَرِيضٍ وَ نَمِی تَوَانِمُ بَا شَمَا بَه جَشَن بِيَايِم.

در خبر آمده است: ابراهیم سه دروغ گفت اول گفت: مریض هستم و دوم گفت: شکستن بت‌ها را بت بزرگ انجام داده است سوم در باره ساره است که گفت او خواهر من است. «۱»

مقصود این است که او در ظاهر دروغ گفت، در حقیقت دروغ نگفت،

(۱) معانی الاخبار: ص ۲۱۰ ذیل حدیث.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۶

زیرا او میخواست اصلاح کند و مصلح دروغگو نیست.

یا او در همه این موارد توریه کرد چون او به ستارگان و به حرکات و از بین رفتن هر حادثی با حرکت آنها نظر کرد گفت من به زودی مریض خواهم شد یعنی به زودی خواهم مرد.

و به ستارگان نظر کرد دید که نوبت تب کردنش نزدیک است، پس گفت: من مریض هستم یعنی نوبت تب من نزدیک است، یا نظر به ستارگان کرد تا موهم این باشد که ابراهیم مثل آنها محاسبه می‌کند، به نظرها و مقتضیات ستارگان حکم می‌کند، پس گفت: من سقیم و مریض هستم، مقصودش این بود که من سقیم هستم و هنوز در انسانیت کامل نیستم.

چون هنوز ابراهیم علیه السّلام به مقام امامت که آخرین مقامات او است نرسیده بود، یا مقصودش این بود که من که قلب من سقیم و حزین اندوهناک است از کاری که شما انجام می‌دهید، یعنی می‌پرستید چیزی را که نه نفعی به شما می‌رساند و نه ضرر.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: او بر مبنای نجوم محاسبه کرد و آنچه به حسین علیه السّلام پیش می‌آمد دید، از فرط ناراحتی گفت: من از این جریان که بر حسین وارد خواهد آمد بیمارم «۱» از امام صادق و باقر علیهما السّلام آمده است که

فرمودند: به خدا سوگند ابراهیم علیه السّلام مریض نبود، دروغ هم نگفت. «۲»

بعضی گفته‌اند: بیشتر مرضهای آنان طاعون بود و از سرایت

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۳۳. کافی: ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۵.

(۲) کافی: ج ۸، ص ۳۶۸ قسمتی از حدیث ۵۵۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۷

آن می‌ترسیدند، پس ابراهیم گفت: من مریض هستم، تا او را به مراسم عید نبرند که با خدایان تنها بماند و آنچه که می‌خواهد از شکستن بت‌ها انجام دهد. «۱»

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ به ابراهیم پشت کردند و به مراسم عیدشان رفتند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ «راغ الرجل» یعنی میل پیدا کرد، یعنی به سوی خدایان آنها رفت.

فَقَالَ پس به آنها از باب استهزا گفت: ألا- تَأْكُلُونَ آيا غذایی که پیش شما هست نمی‌خورید؟! ما لَكُمْ لا- تَنْطُقُونَ چرا حرف نمی‌زنید و جواب مرا نمی‌دهید؟! فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ لفظ «ضربا» مفعول له «راغ» یا مفعول مطلق فعل محذوف از جنس خودش می‌باشد، یا حال از «راغ» است.

در حالی که با دستش ضربه می‌زد، همه‌ی آن بت‌ها را شکست جز بزرگ آنها را، چنانچه در سوره‌ی انبیا گذشت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ آنان با شتاب به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند.

لفظ «يَزْفُونَ» به صورت معلوم خوانده شده از «زف» یعنی شتاب و عجله کرد و به صورت مجهول خوانده شده از «زف العروس الی زوجها» یعنی عروس را به همسرش هدیه کرد.

قَالَ پس از آنکه قوم نزد ابراهیم رسیدند ابراهیم گفت:

أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ آيا آنچه را که خود می‌تراشید

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۸

عبادت می‌کنید و خدا را که باید عبادت شود ترک می‌کنید.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ در حالیکه شما آنچه را که از بت‌ها می‌سازید خدا آفریده، زیرا که مواد آن با خلقت خدا و ساختن آن با قدرت دادن خداست.

قَالُوا پس از آنکه با ابراهیم محاجه کردند و او با آنها احتجاج نمود چنانچه در سوره‌ی انبیا گذشت گفتند:

اِنُّوْا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ یعنی او را در آتش شدید بیاندازید.

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا خَوَّاسْتَدُوا در باره‌ی او حيله به کار ببرند و با آتش او را بسوزانند.

فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ کید آنها را باطل کردیم و او را حجت بر دیگران قرار دادیم.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ از امام صادق علیه السلام آمده است: که مقصود بیت المقدس است. «۱»

و از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان آن آمده است: رفتن به سوی پروردگارش توجه او به پروردگارش از جهت عبادت و اجتهاد و تقرب به سوی خداست. «۲»

و بعید نیست که مقصودش رفتن به سوی پروردگار بشری اش در دین و ایمان باشد، یا رفتن به مقام حضور نزد پروردگار ملکوتی اش می‌باشد که از آن تعبیر به فکر و سکینه و حضور

(۱) تفسیر صافی ج ۴، ص ۲۷۴. کافی: ج، ص ۳۷۰، ضمن حدیث ۶۵.

(۲) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۴. التوحید: ص ۲۶۶، باب ۳۶، ح ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۳۹

می‌شود.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ بار پروردگارا بعضی از صالحین را به من بخشش ده تا انیس تنهایی من، کمک عبادت و دعوت من باشد و منظور ابراهیم علیه السلام طلب فرزند بود.

فَبَشِّرْهُنَّاهُ و ما درخواست او را پس از ناامیدی همسرش از فرزند اجابت کردیم.

بُعْلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَیَ وَ قَتَىٰ بِهِ وَ او فرزند دادیم و به سن بلوغ و به حد مردان رسید در خواب دید که خداوند امر به ذبح او می‌کند.

قَالَ يَا بُنَّتِي إِنِّي أُرِي فِي الْمَنَامِ بِه فرزندش گفت: ای فرزندم من در خواب چنین دیدم، چون خوابش تکرار شد گفت: می‌بینم. أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ که تو را ذبح می‌کنم، بنگر چه می‌بینی (نظرت چیست؟) لفظ «تری» با فتحه‌ی تاء و راء و با ضمه‌ی تاء و کسره‌ی راء خوانده شده است.

قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلْ مَا تُؤْمَرُ آوردن لفظ «بنی» به صورت تصغیر و ملحق کردن «تاء» به «أب» برای اظهار شفقت است. اسمعیل گفت: ای پدر عزیز آنچه را که بدان امر شده‌ای انجام بده، نگفتم: آنچه را که دیده‌ای یا می‌بینی، چون معتقد بود که خواب جز از جانب خدا نمی‌شود، جز امر به آنچه که در خواب دیده است نیست.

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ اگر خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۰

بخواهد، مرا از شکیبایان خواهی یافت.

فَلَمَّا أَشْلَمَا وَ قَتَىٰ تسلیم امر خدا شد، یا اسمعیل خودش را و ابراهیم فرزندش را تسلیم نمودند.

وَ امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام «فلما سلما» خوانده‌اند از تسلیم «۱».

وَ تَلَّ لِلْجَبِينِ ابراهیم علیه السلام اسمعیل را برای کشتن به روی خاک درافکند.

وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا به ابراهیم علیه السلام گفتیم: تو خواب و رؤیا را به سبب عزم و تصمیم و آوردن آنچه که به آن امر شده‌ای محقق ساختی. و جواب «لما» محذوف است، یعنی واقع شد آنچه که واقع شد از خوشحالی و استبشار و بالا بردن درجات، صدور مکالمات و حدوث حزن و اندوه به جهت منع شدن او از آن ریاضت بزرگ و فیض عظیم و پاسخ خدای تعالی از این موضوع به ابراهیم علیه السلام چنانچه در اخبار وارد شده است مفضل می‌باشد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ که البته ما اینگونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم و این امتحان و امر به ذبح فرزند امتحان بزرگی است، یا این مصیبت که همان ذبح فرزند است، یا این صبر و توفیق جهت فرمانبرداری از این امر بزرگ نعمت بزرگی از جانب خدای تعالی است.

وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ وَ بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم،

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۵. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۱

که جثه‌ی آن بزرگ بود یا قدر و منزلتش.

اخبار در باره‌ی اینکه ذبح اسماعیل بوده یا اسحاق مختلف است.

مشهور از اخبار اسماعیل اینکه او جد نبی ما محمد صلی الله علیه و آله است، سلطنت در اولاد اسمعیل بوده و نبوت در اولاد اسحاق، بشارت به ابراهیم نخست در باره‌ی اسماعیل از هاجر بوده است.

و سپس در مورد اسحاق از ساره و هاجر کنیز ساره بوده که او را به ابراهیم بخشیده بود و هاجر وقتی به اسماعیل حامله شد و او را به دنیا آورد ساره بر آن غبطه خورد، چون در آن هنگام فرزند نداشت و ابراهیم علیه السلام را اذیت می‌کرد، پس ابراهیم شکایت به سوی خدا برد، خدای تعالی فرمود: زن مانند استخوان دنده است که اگر آنرا راست کنی می‌شکنی، اگر باقی بگذاری از او

بهرمند می‌شوی، هاجر و اسماعیل از نزد ساره دور شدند، پس ابراهیم با هاجر و فرزندش و دلالت جبرئیل به سوی مکه رفت که در آنجا آب و آبادانی و احدی هم نبود.

فاصله بین بشارت ابراهیم علیه السلام به اسماعیل و بین بشارت او به اسحاق پنج سال بود.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او سؤال شد بین بشارت ابراهیم به اسماعیل، بین بشارت او به اسحاق چقدر فاصله بود؟

فرمود بین دو بشارت پنج سال فاصله بود، خدای تعالی فرموده: «فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» یعنی اسماعیل، آن نخستین بشارتی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۲

بود در باره‌ی فرزند که خدای تعالی به ابراهیم داد، آنگاه که اسحاق برای ابراهیم از ساره به دنیا آمد و به سه سالگی رسید اسماعیل به سوی اسحاق آمد در حالی که اسحاق در دامن ابراهیم بود اسماعیل او را کنار زد و خود در جای او نشست، ساره که این منظره را دید گفت: ای ابراهیم فرزند هاجر فرزند مرا از دامن تو دور سازد و خود در جای او بنشیند!! نه، به خدا سوگند: در شهری که هاجر و فرزندش هستند مرا با آنان مجاور و همسایه نسا، آندو را از من دور ساز، ابراهیم به ساره احترام و اکرام می‌کرد، او را عزیز می‌داشت و حق او را می‌شناخت و این بدان جهت بود که ساره از اولاد انبیا و دختر خاله‌ی او بود.

پس دور کردن هاجر و فرزندش بر ابراهیم سخت شد و از فراق اسماعیل غمناک گشت، شب که فرا رسید از جانب پروردگار کسی آمد خواب را در مورد ذبح فرزندش اسماعیل در موسم مکه به او ارایه کرد، ابراهیم به خاطر خوابی که دیده بود اندوهناک شد، وقتی در موسم حج آنسال حضور پیدا کرد ابراهیم هاجر و اسماعیل را در ماه ذیحجه حرکت داد و به مکه برد تا در موسم حج اسماعیل را ذبح کند، پس ابتدا به ساختن ستونهای بیت الحرام نمود، وقتی پایه‌های آنرا بالا برد به سوی «منی» خارج شد در حالی که حج کرد و مناسکش را انجام داد، سپس به مکه بازگشت، یک هفته طواف بیت نمود، سپس رفتند و وقتی مشغول سعی شدند، ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام گفت: ای فرزندم من در خواب میبینم که تو را در موسم حج در همین امسال ذبح می‌کنم، نظر تو در این باره

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۳

چیست؟ گفت: پدر آنچه که مأمور شده‌ای انجام بده، وقتی سعی خود را تمام کردند.

ابراهیم علیه السلام او را به «منی» برد که آن یوم نحر و قربانی است، وقتی به جمره‌ی وسطی رسیدند ابراهیم اسماعیل را بر پهلوی راست خواباند و کارد به دست گرفت تا او را ذبح کند که ندا آمد یا ابراهیم... تا آخر آیه. «۱»

و چگونگی ذبح او و آمدن فدیة در کتابهای مفصّل ذکر شده و همچنین ذکر اخبار مختلف در این باره در کتابهای مفصّل ذکر شده که هر کس بخواهد می‌تواند به آنها مراجعه نماید.

و تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بیان این آیه قبل از این گذشت.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ چون این جمله در این داستان قبلا گذشت، گویا که شنونده آنرا تلقی به قبول نموده، حالت شك و سؤال برای او باقی نمانده جمله را در اینجا بدون تأکید آورد.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ بَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ در این آیه و در قول خدای تعالی:

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...» تا قول خدا: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ... تا آخر» اشعار به این مطلب است که گاهی در نسلهای انبیا ظالم وجود دارد، ظلم آنان عیب بر پدرانشان نیست و بیان ظلم نفس در آنجا ذکر شد.

وَنَصَرْنَاهُمْ أَنهَآ رَا يَارِي كَرَدِيمِ بَدِينِ كُونِه كِه اَز دَشْمَنَانِشَانِ نَجَاتِ دَادِيمِ وَ دَشْمَنِشَانِ رَا غَرَقِ كَرَدِيمِ.
فَكَأَنُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ كِتَابِي كِه دَر ظُهْرٍ صَدَقِ رَسَا وَ ظَاهِرِ اسْتِ وَ صَاحِبِ وَ آوْرَنْدِهِي آنِ صَادِقِ اسْتِ وَ
مَقْصُودِ اَز آنِ نَبُوتِ وَ رَسَالَتِ وَ احْكَامِ آنِ دُو وَ تَوْرَاتِ صُورَتِ آنِ دُو اسْتِ.
وَ هَيْدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ آنِ دُو رَا بِه رَاةِ رَاسْتِ هِدَايَتِ نَمُودِيمِ وَ آنِ رَاةِ اِنْسَانِي اسْتِ كِه فَطْرِي آنِ رَاةِ وِلَايَتِ فَطْرِي اسْتِ وَ
تَكْلِفِي آنِ رَاةِ وِلَايَتِ تَكْلِفِي اسْتِ وَ خِلَاصِه رَاةِ مَسْتَقِيمِ اِشَارِه بِه وِلَايَتِ اسْتِ، چنانچه كِتَابِ اِشَارِه بِه نَبُوتِ وَ رَسَالَتِ اسْتِ.
وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلٰى مُوسٰى وَ هَارُونَ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ سَلَامٌ بَرِ مُوسٰى وَ هَارُونَ.
مَا بَدِينِ سَانِ نِيكُوكَارَانِ رَا جِزَا مِي دِهِيْمِ كِه آنِ دُو اَز بَنْدِگَانِ مُؤْمِنِ مَا بُوْدَنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۶

آیات ۱۲۳-۱۳۲

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲] ص: ۲۴۶

اشاره

وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا-تَتَّقُونَ (۱۲۴) اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اَللّٰهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ
آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷)
اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۲۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلٰى اِلْيَاسِ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) اِنَّهُ مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

ترجمه: ص: ۲۴۶

وَ هَمَانَا اِلْيَاسِ اَز پِيَامْبِرَانِ بُوْدِ.
چنين بُوْدِ كِه بِه قَوْمِشِ كَفْتِ آيَا پُرُوا نَمِي كُنِيْدِ.
آيَا بَعْلِ رَا مِي پُرَسْتِيْدِ وَ بَهْتَرِيْنِ آفَرِيْدِگَارَانِ رَا رَهَا مِي كُنِيْدِ؟
خداوند را، كه پروردگار شما و پروردگار نياكان شماست؟
پس او را دروغگو شمردند و ايشان (برای حساب و عذاب) احضار می شوند.
مگر بندگان اخلاص یافته خداوند.
و برای او در میان واپسينان نام نيك نهاديم.
و سلام بر ال ياسين.
ما بدين سان نيكوکاران را جزا می دهيم.
او از بندگان مؤمن ما بود.

تفسير ص: ۲۴۶

وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ بعضی گفته‌اند: الیاس همان ادریس نبی است «۱» و بعضی گفته‌اند: پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از

اولاد هارون فرزند عمران پسر عموی یسع بود که بعد از حزقیل

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۷

مبعوث شده بود.

وقتی یوشع شام را فتح کرد بنی اسرائیل در آنجا اقامت نمودند و آنجا را بین خودشان تقسیم کردند و یک گروه از آنان در بعلبک اقامت کرد که آنها نوادگان و طایفه الیاس بودند (۱).

و بعضی گفته‌اند: الیاس صاحب خشگی‌ها و صحراها است، خضر صاحب جزیره‌هاست، هر دو در روز عرفه در عرفات اجتماع می‌کنند (۲) و بعضی الیاس را ذو الکفل دانسته‌اند.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ الیاس به قومش در حالی که آنها را از راه شفقت و دلسوزی اندرز می‌داد گفت:

أَلَا- تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا از خدا نمی‌ترسید و بعل را فرا می‌خوانید، بعل اسم بت آنان بوده از طلا، بعضی آنرا در لغت یمن اسم پروردگار دانسته‌اند، مقصود این است که پروردگاری غیر از خدا را فرا می‌خوانید؟! (۳) وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ و بهترین آفرینندگان را و می‌گذارید؟! بیان بهترین خالق بودن خدای تعالی گذشت.

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ که خدای شما و پیشینیان نیاکان شماست.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْهَمُ لِمُحْضِرُونَ آنان تکذیب کردند، غافل از اینکه برای حساب در آتش باید حاضر شوند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

(۱، ۲) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۷.

(۳) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۹۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۸

مگر بندگان خلاصی یافته که او را برای آیندگان بگذاشتیم. پس سلام بر آل یس.

از طریق خاصه اخبار زیادی روایت شده که قرائت «آل یس» با فتحه الف و مد آن و کسره لام است، مقصود از آل یس آل محمد صلی الله علیه و آله است (۱) و «یس» از اسم‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است و محاجه آنها با علمای عامه به این قرائت در اخبار ذکر شده، به نحوی که عامه آنرا انکار نمی‌کردند، به صحت قرائت مذکور اعتراف می‌کردند، «یس» از نامهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد: از طریق عامه نیز این قرائت روایت شده است، در بعضی از قرآنهاي آنان لفظ «آل» از «یس» با فاصله نوشته شده است. (۲)

و گویا که منظور از آوردن آل محمد صلی الله علیه و آله با این لفظ در ذیل داستان الیاس این بوده که آل را ساقط نکنند، چه اگر می‌گفت:

«سلام علی آل محمد» لفظ «آل» را ساقط می‌کردند.

چون محمّد و اهل بیت او شرف هر صاحب شرف، فخر هر صاحب فخر، مقام هر صاحب مقام است لذا اسلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله سلام بر هر صاحب سلام و شرف است برای هر صاحب شرف، لسان صدق و نام نیک برای هر صادق است، پس صحیح است گفته شود:

بر الیاس نام نیک در بین مردم گذاشتیم که آن سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله است.

و «الیاسین» با وصل لام در نوشتن خوانده شده، بعضی گفته‌اند: آن

(۱) تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۹۰. [...]

(۲) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۹۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۴۹

اسم الیاس است، مانند «سینا» و «سینین» (۱).

بعضی گفته‌اند: جمع الیاس است، ولی آن بعید است، زیرا لفظ علم هرگاه جمع بسته شود به صورت معرفه با لام آورده می‌شود.

(۲)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

آیات ۱۳۳-۱۴۸

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۴۸] ص: ۲۴۹

اشاره

وَإِنْ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذِ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ (۱۳۶) وَانكُفُوتًا عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷)

وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذِ ابْتَقَىٰ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲)

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَتَيَدُّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَرَقِيمٌ (۱۴۵) وَانْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۱۴۸)

ترجمه: ص: ۲۴۹

و همانا لوط از پیامبران بود.

چنین بود که او و خانواده‌اش، همگی را، رهایی دادیم.

مگر پیر زنی که جزو واپس ماندگان (در عذاب بود).

سپس دیگران را نابود کردیم.

و خود شما بر (آثار) آنان بامدادان می‌گذرید.

و نیز شامگاهان، پس آیا تعقل نمی‌کنید؟

و بی‌گمان یونس از پیامبران بود.

آنگاه که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۰

به سوی کشتی گرانبار گریخت.

پس با آنان قرعه انداخت و او بیرون انداختنی شد

و ماهی (بزرگ/ نهنگ) او را فرو بلعید و او در خور ملامت بود.

و اگر از تسبیح گویان نبود.

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می‌برد.

آنگاه او را به کرانه بایر افکندیم و او بیمار بود.

و بر سر او (برای سایه افکنی) گیاهی از (قسم) کدو رویاندیم.

و (سر انجام) او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر (به رسالت) فرستادیم.

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا زمانی معین برخوردار ساختیم.

تفسیر ص: ۲۵۰

وَ إِنَّ لُوْطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ داستان لوط در سوره هود و حجر و غیر آن دو گذشت.

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ وَ إِنَّا لَنَكْمُومُونَ عَلَيْهِمْ یعنی شما ای اهل مکه بر آثار خراب شده پیشینان مرور می‌کنید و از آنجا می‌گریزید، چه منزل‌های آنان در «سدوم» بود که در راه شام قرار گرفته است.

مُضْجِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ وَ إِنَّ يُونُسَ لِمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

در سوره‌ی یونس اشاره کردیم که داستان یونس و قومش، دعوت شدن او به سوی قومش و فرار او از میان آنها بعد از دفع عذاب از قومش، داخل شدن او در کشتی و گرفتار شدن او در شکم ماهی در کتابهای مفصّل ذکر شده است، هر کسی بخواهد به کتابهای مفصّل مراجعه نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۱

از امام باقر علیه السّلام آمده است که فرمود: وقتی یونس با قوم سوار کشتی شد کشتی در طوفان و امواج دریا ایستاد، پس قرعه‌کشی کردند که یکی از ساکنان را به دریا اندازند، که در سه مرتبه هر سه بار قرعه به نام یونس اصابت کرد، پس یونس علیه السّلام به سر کشتی رفت که ناگهان ماهی دهان باز کرده و یونس را بلعید. «۱»

از امام صادق علیه السّلام آمده است: هیچ قومی قرعه نینداخت که امرشان را به خدای تعالی تفویض کنند مگر آنکه قرعه به محقّ اصابت کرد و فرمود: چه قضیه‌ای و چه حکمی با عدالت‌تر از قرعه است اگر کار را به خدا واگذار کنند؟ آیا خدای تعالی نفرموده است:

«فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»

یعنی از کسانی که در قرعه مغلوب شدند، «۲» «و حض برجله» یعنی تفحص نمود و «وحض عن الأمر» یعنی بحث و تفتیش نمود و «وحض رجله» یعنی پایش لیز خورد، آفتاب زایل شد و حجّت باطل گشت.

فَالْتَقَمَهُ الْجُودُ وَ هُوَ مُلِيمٌ لَفْظ «ملیم» از «الام» است یعنی عدول کرد، یا از «الام» است یعنی چیزی آورد که مورد سرزنش قرار گرفت، یا سرزنش کننده شده است.

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ این کنایه از اّمت است، یعنی هرگاه به بلایی گرفتار شدید تسبیح و تهلیل و ذکر خدا را زیاد کنید تا خداوند شما را از بلا نجات دهد.

(۱) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۳۰۰.

(۲) من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ص ۹۲، حدیث ۳۳۹۰ و ۳۳۹۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۲

فَتَبَدَّلْنَا بِالْعَرَاءِ وَرَأَاهَا بِسَائِبٍ رَخِيٍّ أَفْجَى مِنَ الْجَبَلِ، جایی که از هر پوشاننده و سایه‌اندازی خالی بود و هیچ درخت یا گیاه، یا بنا یا کوه در آنجا نبود.

وَهُوَ سَيِّئٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ در حالی که بیمار بود، برای او درخت یقطین رویانیدیم و آن درختی است که از زمستان تا تابستان می‌ماند، ساقه هم ندارد و بعضی معتقدند مقصود بوته‌ی کدو است.

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ و او را به یکصد هزار، بلکه بیشتر فرستادیم.

از امام صادق علیه السلام آمده است: اضافه بر یکصد، هزار و سی هزار تن بودند. «۱»

فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ تا وقت رسیدن اجل هایشان.

آیات ۱۴۹-۱۸۲

[سوره الصفات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۸۲] ص: ۲۵۲

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَالَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَضْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِتِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳)

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸)

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)

فَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصَرَ رُؤُوسَهُمْ فَنَسُوفَ يَصِيرُونَ (۱۷۵) أَلَمْ نَجْعَلْ لَكَ نُجُودًا يَسِيرًا لِيُخْبِرُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّى عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۸)

وَأَبْصَرَ رُؤُوسَهُمْ فَنَسُوفَ يَصِيرُونَ (۱۷۹) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

(۱) کافی: ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۳

ترجمه: ص: ۲۵۳

از آنان پرس که آیا پروردگار تو را دختران است و خود ایشان پسران؟
یا آنکه ما فرشتگان را مادینه آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند؟
حال ایشان از سر تهمتشان می‌گویند:
خداوند فرزندی پدید آورده است و ایشان دروغگو هستند.
آیا (خداوند) دختران را بر پسران ترجیح داده است؟
شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟
آیا اندیشه نمی‌کنید؟
یا حجتی آشکار در دست دارید؟
پس اگر راست می‌گویید سنتان را بیاورید.
و بین او و جن پیوندی قایل شدند، جنیان خود به خوبی می‌دانند که ایشان (برای حساب)
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۴
احضار می‌شوند.
پاک و منزّه است خداوند از آنچه می‌گویند.
مگر بندگان اخلاص یافته‌ی خداوند.
بدانید که شما و آنچه می‌پرستید.
شما کسی را به گمراهی نمی‌کشید.
مگر کسی را که در آینده‌ی دوزخ است.
و فرشتگان گویند هیچ کس از ما نیست مگر آنکه پایگاهی معین دارد.
و ماییم که تسبیح گویانیم.
و آنان ادعا می‌کردند،
که اگر در دست ما کتابی از (کتابهای آسمانی) پیشینیان بود.
بی‌شک از بندگان اخلاص یافته‌ی خداوند می‌شدیم.
ولی آن (کتاب آسمانی/قرآن) را انکار کردند، زودا که بدانند.
و حکم ما در حقّ بندگان به رسالت فرستاده‌مان از پیش معین شده است.
ایشانند که نصرت یافتگانند.
و سپاه ماست که ایشان پیروزند.
پس تا مدّتی از آنان روی بگردان.
و بنگر ایشان را، که زودا به دیده بصیرت بنگرند.
آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند
آنگاه که به سرای ایشان فرود آید، بد است بامداد (عذاب) هشدار یافتگان.
و تا مدّتی از آنان روی بگردان.

و بنگر زودا که به دیده بصیرت بنگرند.

پاک و منزّه است پروردگارت، که پروردگار پیروزمند است، از آنچه می‌گویند.

و درود بر پیامبران باد.

و سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

تفسیر ص: ۲۵۴

فَاشْفَتْهُمْ پس از آنکه این داستانها را برای آنها ذکر کردی که در آنها عبرت برای هر عبرت گیرنده‌ای است از آنان پرس: أَلِرَبِّكَ ای پیامبر به این امت که ملایکه را دختران خدا می‌خوانند بگو: آیا برای پروردگار تو که در مورد امت‌های گذشته و تکذیب کنندگان و راست پنداران و ابنای آنان علیهم السلام این همه کارها انجام داده است.

الْبَنَاتُ دختران هستند که به نظر شما پست‌ترین اولادند؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۵

وَلَهُمُ الْبُنُونَ و برای خودشان پسران باشند که به نظر آنان شریفترین اولاد می‌باشند، که بدانند که آنان در این نسبت خطا کرده‌اند، بیدار شوند و بدانند که در نسبت دادن فرزند به سوی خدای تعالی اشتباه کرده‌اند (و همچنین در برتری پس بر دختر در اشتباهند).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا ما ملایکه را که شریفترین مخلوقات هستند و از نقایص مذکر و مؤنث بودن مبرا هستند.

إِنَّا مُؤنث آفریدیم که به انواع نقایص مبتلا باشد.

وَهُمْ شَاهِدُونَ یعنی آیا آنها دیدند که ما ملایکه را دختر آفریدیم؟! تا متنبه شوند که این گفتار آنان جز حدس و تخمین نیست، فکر و اندیشه کنند که عاقل نباید در مثل این مطلب مهم با حدس و تخمین سخن بگوید.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ آنان از جهل و نادانی بر خدا دروغ بسته و این سخنان مهم و بزرگ را می‌گویند که نباید گفته شود، می‌گویند که:

وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ خدا را فرزند می‌باشد البتّه دروغ می‌گویند و هیچ احتمال و صدق در گفتار آنان نیست.

أَصِطْفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا متذکر نمی‌شوید قبح و زشتی آنچه را که می‌گویند و نسبت فرزند به خدا می‌دهید.

زیرا چنین نسبتی خدای تعالی را از وجوب به امکان، از بی‌نیازی به احتیاج، از تنزه به تدنّس، از تجرّد به مادی بودن و غیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۶

اینها از نقایص می‌کشاند، بعد از نسبت فرزند به خدا متذکر زشتی و قبح گفتارتان نمی‌شوید و می‌گویید فرزندان خدا دختران هستند، نه پسران.

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ یا شما دلیل و حجتی آشکار، یا آشکار کننده دارید.

خدای تعالی این گفتار آنان را که: «الرَّبُّنَا الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ» انکار نمود، سپس نسبت مؤنث بودن ملایکه را انکار کرد، که آنها از پلیدی مذکر و مؤنث بودن منزّه هستند سپس شاهد بودن مشرکین خلقت ملایکه را انکار نمود.

چون مؤنث و مذکر بودن جز با شهود و دیدن دانسته نمی‌شود، سپس نسبت فرزند به خدا را انکار کرد، تصریح نمود که این نسبت از جمله دروغ‌های آنها است و تصریح کرد که مشرکین اکیدا دروغ می‌گویند.

سپس آنها را سرزنش کرد که چرا دختران را به خدا نسبت می‌دهند و پسران را به خودشان، با اینکه هرگاه نسبت دختر به آنها داده شود روی آنها سیاه می‌شود، سپس آنها را سرزنش کرد که چرا قبح و زشتی این مطلب را متذکر نمی‌شوند، در حالی که قبح امثال

آنرا هر صاحب عقل و شعوری متذکر می‌گردد، سپس آنان را سرزنش کرد که بدون دلیل و برهان سخن می‌گویند، به خصوص در امثال این گفتارها.

سپس از آنها درخواست دلیل و حجت کرد تا آنانرا ملزم به اقرار بر دلیل نداشتن بکند، همی این مطالب جهت تأکید زشتی این ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۷

گفتار و تأکید سرزنش کردن گوینده‌اش می‌باشد.

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اگر شما در این گفتار و نسبت فرزند به خدا راستگو هستید دلیل و حجت خود را بیاورید، که راستگو باید بر ادعای خودش حجت و برهان داشته باشد، یا اگر در ادعای حجت و کتاب راست می‌گویید کتاب خود را بیاورید.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا مَّا بَيْنَ خدای تعالی و بین جنّ نسبت قایل شدند، یعنی مشرکین گاهی می‌گویند: ملایکه دختران خدا هستند، گاهی می‌گویند: جنّ دختران خدا هستند، یا بعضی جنّ را می‌گویند، بعضی ملایکه را، بعضی گفته‌اند: مقصود آنها از جنّ ملایکه است، ولی چون دیده نمی‌شوند ملایکه نامیده‌اند.

و بعضی گفته‌اند: مشرکین گفتند: خداوند با جنّ تزویج کرد و فرزند ملایکه به دنیا آوردند، بعضی گفته‌اند: مشرکین گفتند: خدا و شیطان برادرند و خدا آفریننده خیر و نور و شیطان خالق شرّ و تاریکی است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از نسبت نسبت در عبادت است، چون بعضی از آنان ابلیس را عبادت می‌کنند و می‌گویند او به عبادت از خدا سزاوارتر است، یا در عبادت مثل او است. «۱»

وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ در حساب، یا در آتش حاضر می‌شوند، ضمیر «انهم» به جنّ، یا به مشرکین، یا به مجموع برمی‌گردد.

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۶۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۸

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ منزّه است خدای تعالی از آنچه که در حقّ او توصیف می‌کنند از قبیل فرزند، نسبت و دامادی و تزویج جنّ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ استثنا از فاعل «یصفون» یا از مرفوع «لمحضرون» یا استثنای منقطع است (یعنی غیر از بندگان پاک و خالص شده در اشتباهند).

فَأَنذَرْتُكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ شما و آنچه که می‌پرستید از ملایکه و جنّ و شیاطین و غیر اینها از معبودها. مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ آن حالتی که شما بر آن حالت هستید، یعنی بر آنچه که عبادت می‌کنید، اعتقادی که به خدا دارید، یا بر این وصف که هستید.

بِفَاتِنِينَ نمی‌توانید مردم را فاسد و گمراه سازید، جمله جز او شرط محذوف است، یعنی وقتی خداوند از آنچه که بدون تحقیق می‌گویید منزّه است و اگر امر مادی نمی‌تواند تصرف در چیزی بکند که منزّه از ماده است، پس شما و معبودهایتان نمی‌توانید مردم را بر خلاف امر تکوینی خدا فاسد و گمراه کرده و در فتنه بیاندازید.

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ مگر کسی که داخل در جهنّم باشد و در آنجا بسوزد، یعنی کسی که بالفعل در آتش جهنّم است و خودش آنرا احساس نمی‌کند، چون مدارکش بی‌حسّ است و از سوختن در آتش متأثر نمی‌شود.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ هیچ یک از ما فرشتگان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۵۹

نیست جز آنکه مقامی معین و معلوم دارند، این سخن ملایکه است در ردّ بر عبادت کنندگانشان. و جمله حائیه به تقدیر قول یا معطوفه است، معنای آن این است که ملایکه می‌گویند: هر یک از ما در مقام بندگی خدا مقامی معین و معلوم دارد.

و بعضی گفته‌اند: این سخن قول جبرئیل علیه السلام به نبی صلی الله علیه و آله است.

و از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: این آیه در باره ائمه و اوصیا از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و معنای آن این است که هر یک از ما در عبودیت مقام خاصی دارد که از آن فراتر نمی‌رویم، پس چگونه ما می‌توانیم معبود بشویم و مراقب عبادت کنندگانمان باشیم و حافظ و یاری دهنده آنها باشیم؟! «۱» و إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ما همه به عبادت و خدمت حقّ صف بسته‌ایم، نه آنکه بندگان برای ما صف ببندند.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و ما تسبیح کنندگان خدا هستیم، نه این که جایز باشد کسی ما را تسبیح کند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: ما نورهایی بودیم در اطراف عرش صف بسته و تسبیح می‌کردیم، اهل آسمان به سبب تسبیح ما تسبیح می‌گفتند تا آنکه به زمین هبوط کردیم و تسبیح گفتیم، پس اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند، ما هستیم صف بستگان و ما هستیم تسبیح گویان. «۲»

وَ إِن كَانُوا لَيَقُولُونَ مشرکین هم اگر چه چنین می‌گفتند که:

(۱) تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۸۶.

(۲) تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۸۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۰

لَوْ أَنَّ عِبَادَنَا ذَكَرُوا مِنَ الْأَوَّلِينَ اگر نزد ما هم کتابی از کتب پیشینیان، یا شریعتی از شرایع آنان، یا پیامبری از پیامبران آنان بود ما هم بندگان مخلص خدا بودیم.

لَكِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ آنها به ذکر که عبارت از محمد صلی الله علیه و آله است، یا به قرآن، یا به شریعت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام است، کافر شدند. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ به زودی عاقبت کفرشان را خواهند دانست.

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ در حالی که کلمه و عهد ما به وعده و یاری رسولان ما از پیش مقرر شده است.

یعنی کلمه ما که عبارت از فعلیت انسانی است دلیل هر خیر، طریق هر مطلوب و فعلیت هر کمالی است، یا کلمه ما که ولایت است بر کلمه شیطان سبقت گرفته و کلمه شیطان مغلوب شده است.

و اگر کلمه شیطان مغلوب شود همه لشگریان داخلی و خارجی شیطان مغلوب می‌شوند، همه لشگریان داخلی و خارجی حقّ غالب می‌گردند و آیه دلداری دادن به رسول و مؤمنین و تهدید کافرین است که:

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ آن پاکان یاری شده خدایند و لشگریان ما پیروزمندند.

این جمله بدل از «کلمتنا» یا جواب سؤال مقدر در مقام بیان «کلمه» یا در مقام تعلیل است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ از گفتگو و جنگ با مشرکین اعراض کن.

حَتَّىٰ حِينٍ تا موعده یاری تو و کشتن آنها برسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۱

وَ أَبْصَرُهُمْ و آنها را بینا کن و چون چشم بصیرت تو باز شده می‌توانی آنها را نیز بر حال بدشان آگاه و بینا سازی و بینند که این

حالت آنان را به جهنم و به عذاب دردناک می‌کشاند یا آنها را بر حالتی که در قیامت و نزد حساب یا در جهنم و نزد عذاب بر آن حالت هستند آگاه و بینا کن چه تو احتیاج نداری که قیامت بیاید، زیرا قیامت حال تو است و تو آن را می‌بینی. فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ و آنان به زودی حال خودشان را در قیامت می‌بینند، چون هنوز از تنگنای طبع و زندان نفوس و پرده‌های هواهایشان خارج نشده‌اند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ این جمله تهدید آنها است.

روایت شده وقتی «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» نازل شد گفتند: قیامت چه وقت است، ما چه وقت حال خود را خواهیم دید؟ پس خدای تعالی در مقام تهدید آنان فرمود: «أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ» آیا به عذاب ما عجله و شتاب می‌کنند؟

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ که چون عذاب پیرامون آنها فرا رسد، هنگام بدی برایشان فرا می‌رسد چه صباح به وقت انداز شده‌ها گفته می‌شود، زیرا بیشتر اوقات لفظ «صبح» در مطلق وقت استعمال و استعاره می‌شود.

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصَرَ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ تأکید آیه اول و به دنبال هم بودن وعد و وعید است تا هر دو طرف وعد و وعید کامل شود.

سُبْحَانَ رَبِّكَ منزه است پروردگار تو از هر چیزی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۲

وصف کنندگان او را وصف می‌کنند، مخصوصا از چیزی که مشرکین او را وصف می‌کنند.

رَبُّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ او پروردگار عزت است، زیرا هیچ کمال و وصفی نیست مگر آنکه خدای تعالی خالق و پروردگار آن است. و سَلَامٌ سَلَامٌ نام خداست و نیز به معنای سلامت یا تحیت و سلام عَلَى الْمُرْسَلِينَ گویا که خدای تعالی فرموده است:

نقمت بر مشرکین و سلام بر مسلمین باد، چه قول خدا: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ» در مقام این است که گفته شود: نقمت و عذاب بزرگی بر مشرکین است بدون آنکه کسی بتواند آنرا دفع کند و سلام بر موحدین.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این جمله تعلیم بندگان است یا انشای حمد است که خدای تعالی جهت تعظیم خودش فرموده است.

یا اخبار از این است که هر کمال و هر صفت صفت کمال مخصوص خداست، پس چگونه برای او در ملکش شریک می‌تواند باشد؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۳

سوره ص ص: ۲۶۳

اشاره

مکی است و دارای ۸۸ آیه آیات ۱-۱۱

[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۲۶۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِثُّ مَنَاصِ (۳) وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴)

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ (۵) وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۷) أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹)
 أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱)

ترجمه: ص: ۲۶۳

ص (صاد) سوگند به قرآن پندآموز.

آری کافران گرفتار حمیت (جاهلیت) و ستیزه‌جویی‌اند.

چه بسیار نسلها که پیش از ایشان نابودشان کردیم و فریاد خواستند اما (زمان)، زمان گریز (و رهایی) نبود.

و شگفتی می‌کردند که (پیامبر) هشداردهنده‌ای از خودشان به سراغ آنان آمده است و کافران گفتند این جادوگر دروغزن است.

آیا به جای همه خدایان به خدای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۴

یگانه‌ای دعوت می‌کند این بس امر عجیبی است.

و بزرگان ایشان به راه خود رفتند (و گفتند) که بروید و بر (عبادت) خدایان خود شکیبایی پیشه کنید، که این امر مطلوب است.

ما چنین چیزی در آئین اخیر نشنیده‌ایم، این جز از خود بر ساختن نیست.

آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه از ایشان از یاد من در شک و شبه‌اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند؟

یا گنجینه‌های رحمت پروردگار پیروزمند بخشنده‌ات در اختیار آنان است،

یا فرمانروایی آسمان و زمین و ما بین آنها از ایشان است پس با نردبانها فرا روند.

در آنجا سپاهی است از همدستان که شکست خوردنی است.

تفسیر ص: ۲۶۴

ص این لفظ با سکون خوانده شده که اصل در فواتح سوره‌ها است، با کسره دال خوانده شده، یا از باب التقاء دو ساکن و حرکت با

کسره، یا از باب اینکه لفظ «ص» فعل امر از «مصادا» به معنی معارضه است، با فتحه دال خوانده شده جهت التقاء ساکنین، یا به

جهت اینکه علم برای این سوره است و غیر منصرف می‌باشد. و در اخبار بسیار آمده است که لفظ «ص» چشمه‌ای است که از زیر

عرش می‌جوشد، یا از راست عرش، یا از رکنی از ارکان عرش، آن آب زندگانی است. «۱»

و در خبر دیگری آمده است: «ص» از نامهای خدای تعالی یا از نامهای نبی صلی الله علیه و آله است. «۲»

در اول سوره بقره تفصیل کامل فواتح سوره‌ها گذشت که ما را از بیان آن در اینجا بی‌نیاز می‌کند.

(۱) معانی الاخبار: ص ۲۲، ح ۲.

(۲) مجمع البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۵

وَ الْقُرْآنِ یعنی قسم به قرآن.

پس ابو طالب علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سخنان قریش را به او عرض کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در طرف راست من و ماه را در طرف چپ من قرار دهند من آن را نخواهم، لکن به من کلمه‌ای بدهند و کلمه‌ای را بگویند که به سبب آن مالک عرب و عجم گردند و در بهشت پادشاه باشند.

پس ابو طالب این پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قریش رساند، آنها گفتند بلی تنها ده کلمه باشد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها گفت:

باید شهادت بدهید: «لا اله الا الله، انی رسول الله».

پس قریش گفتند: ما سبب و شصت خدا را رها کنیم و یک خدا را عبادت کنیم؟ پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود «۱» «بَلْ عَجَبُوا... تا آخر آیه» أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا أَنَّهُمْ كَفَرُوا، نه مال و نه علم و نه مقام داشت آیا قرآن بر او نازل شده؟! بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ، نه اینکه آنها به ذکر یقین کرده و تو را منکر باشند، یا منکر باشند که تو صاحب ذکر باشی.

بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ آتُوا هُنَّوْا عَذَابَ نَجِشِيده‌اند تا به عذاب

(۱) مجمع البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۵، با اختلاف مختصر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۸

من یقین پیدا کنند، یقین به ذکر من داشته باشند، یعنی آنها را زیادی و فراوانی نعمتها و فراق از بلاها مست کرده و مدهوش ساخته پس به لذتهای نفوس مشغول شدند و ماورای آن را انکار نمودند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ آیا خزائن رحمت پروردگارت نزد آنها است تا برای رحمت خدا که همان نبوت و نزول ذکر است هر کس را خواستند اختیار کنند.

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آیا آنها دارای ملک آسمانها و زمین و ما بین آندو هستند تا تصرف در آنها بکنند هر طور که بخواهند، هر کس را بخواهند رئیس قرار دهند و هر کس را خواستند مرئوس نمایند.

فَلْيَرْتَدُّوا فِي الْأَشْبَابِ این امر برای تعجیز است. یعنی اگر می‌توانند با اسباب صعود به عرش بالا-روند و ذکر را بر هر کس که بخواهند نازل کنند، بعضی گفته‌اند: مقصود از اسباب آسمانها است، چه آسمانها اسباب موالید سفلی هستند.

جُنْدًا مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است حال آنها و عاقبت کار آنها؟ پس فرمود: آنها مغلوب خواهند شد، چون ذکر و صاحب ذکر را انکار می‌کنند، لیکن فرمود: لشکریان زیاد یا بزرگ در مقام این انکار که آن دورترین مقام از مقام عقول است از فرقه‌های مختلف عرب و عجم و ترک و دیلم شکست خواهند خورد تا تنبیه و دلیل بر مقصود باشد و تهدید را برساند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۶۹

آیات ۱۲-۱۶

[سوره ص (۳۸): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص: ۲۶۹

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَّبَ

الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ (۱۴) وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶)

ترجمه: ص: ۲۶۹

پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب سپاه، تکذیب (پیامبران) را پیشه کردند. و نیز ثمود و قوم لوط و اهل ایکه، این جماعت‌ها. یکایک آنان جز تکذیب پیامبران کاری نکردند، لذا عقاب من (در حق آنان) تحقق یافت. و اینان جز بانگ مرگبار یگانه‌ای را انتظار نمی‌کشند که فروگذار نمی‌کند. و ادعا کردند که پروردگارا کارنامه ما را پیش از روز حساب، هر چه زودتر به ما بده.

تفسیر ص: ۲۶۹

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ بِيَانِ احْزَابِيٍّ اسْتِ كِه تَكْذِيبِ كُنُنْدِه وَ مَنكُرُنْدِ، بِيَانِ شَكْسْتِ أَنَهَا اسْتِ بَا اِشَارَه. ذُو الْاَوْتَادِ فِرْعَوْنُ صَاحِبُ مِيخْهَا، فِرْعَوْنُ بِه اَيْنِ نَامِ نَامِيْدِه شُدِه چنانچه در خبر آمده چون هر وقت می‌خواست کسی را شکنجه دهد او را در زمین به روی می‌خواباند، دو دست و دو پایش را با چهار میخ بزمین می‌کوبید و چه بسا او را روی تختی از چوب می‌خوابانید، او را با چهار میخ به تخت می‌کوبید و به حال خود رها می‌کرد تا بمیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۰

برخی گفته‌اند: «ذو الأوتاد» یعنی صاحب ملک و پادشاهی که با میخ‌ها ثابت شده است، بعضی گفته‌اند: یعنی صاحب ارکان قوی، چه او لشکریان بسیار، فرماندهان بزرگ و وزیران قوی داشت. «۱» وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اصْحَابُ الْاَيْكَةِ یعنی قوم شعیب. اُولَئِكَ الْاَحْزَابُ اَيْنِهَا حَزْبِ هَايِ شَكْسْتِ خُورْدِه‌اند، بِه حَالِ وَ مَالِ تَكْذِيبِ وَ انكَارِ أَنَهَا نَظَرِ كُنُنْدِ.

إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ رَسُولَانَ خودشان را تکذیب کردند، یا جمیع رسولان را زیرا تکذیب یکی تکذیب همه است. فَحَقَّ عِقَابُ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ تَصْرِيحُ بِه عَقُوبَتِ مَنكُرِيْنِ از قریش است که قبلا با کنایه آن را گفته بود و مقصود از «هؤلاء» منکرین از قریش است.

إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً اینان جز صیحه هنگام مرگ، یا هنگام قیامت، یعنی نَفْخِ اَوَّلِ یا دَوَمِّ اسْتِ، بَهْرَه‌ای ندارند. مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ اَيْنِ مَنكُرِيْنِ اِنْتِظَارِيٍّ جِزِ يَكِّ صَيْحَه نَدَارُنْدِ، كِه دِيْگَرِ دَرِ اَنِّ صَيْحَه تَوَقَّفِ یا بازگشت یا راحتی یا هشیار شدن از بیهوشی و بازگشت به دنیا یا سستی نیست.

وَقَالُوا بَعْدَ از صیحه و فریاد از باب استهزا می‌گویند:

پروردگارا در عذاب ما شتاب کن، مطلب را با فعل ماضی ادا کرد

چون وقوع آن محقق و حتمی است، یا نسبت به محمد صلی الله علیه و آله حتما واقع شده است، یا معنای آیه این است که مشرکین با زبان حال یا زبان

(۱) مجمع البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۱

قال خود درخواست نزول عذاب موعود کردند، چنانچه گفتند: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» یا گفتند:

«مطی هذا الوعد».

رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنَا در سهم ما از عذاب موعود شتاب کن.

قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ تعجیل در عذاب کردند یا از باب استهزا یا از باب اینکه گمان می کردند اگر قبل از روز حساب عجله در عذاب بکنند دیگر از عذاب برزخ یا عذاب روز حساب راحت می شوند، چون می دانستند قبل از قیامت در برزخها عذاب شدیدی در انتظار آنها است.

آیات ۱۷-۲۹

[سوره ص (۳۸): آیات ۱۷ تا ۲۹] ص: ۲۷۱

اشاره

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتْنَاهُ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ حَزَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۲

ترجمه: ص: ۲۷۲

بر آنچه می گویند شکیبایی کن، از بنده ما داود یاد کن که هم توانمند بود و هم توبه کار.

ما کوهها را همراه او رام کرده بودیم که شامگاهان و بامدادان هم نوا با او تسبیح می گفتند.

و پرندگان را که گرداننده بودند (و) همه بازگردنده.

و فرمانروایی او را استوار داشتیم و به او پیامبری و نفوذ کلامی فیصله بخش بخشیده بودیم.

و آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است که از دیوار محراب (او) بالا رفتند.

آنگاه که ناگهان بر داود وارد شدند و او از ایشان هراسید گفتند مترس، اصحاب دعوی هستیم که بعضی از ما بر دیگری ستم

کرده است، پس در میان ما به حق داوری کن، بیداد مکن و ما را به راه راست راهنمایی کن.

(یکی از آنان گفت:) این دوست من است که نود و نه میش دارد، من یک میش تنها دارم، می‌گویند آن را هم به من واگذار و با من

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۳

درشتگویی می‌کند.

(داود) گفت به راستی با خواستن میش تو و افزودنش به میش‌های خود، در حق تو ستم کرده است، بسیاری از شریکان هستند که در حق همدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته پیش گرفته باشند، ایشان (به واقع) اندک شمارند و داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، آنگاه به درگاه پروردگارش استغفار کرد، به سجده درافتاد و توبه کرد. آنگاه این امر را بر او آموختیم، او در نزد ما تقرب و نیک سرانجامی داشت.

ای داود ما تو را بر روی زمین خلیفه خود برگماشته‌ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن، از هوا و هوس پیروی نکن، که تو را از راه خدا گمراه کند، بی‌گمان کسانی که از راه خداوند گمراه می‌شوند عذاب سخت و سنگینی در پیش دارند، چرا که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

و ما آسمان و زمین و ما بین آنها را بیهوده نیافریده‌ایم، این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند، ای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از آتش دوزخ.

آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند. همانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم، یا آیا پارسایان را مانند فاجران می‌شماریم؟

کتابی است مبارک که آن را بر تو فرستاده‌ایم، تا در آیات آن اندیشه کنند، خردمندان از آن پند گیرند.

تفسیر ص: ۲۷۳

اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ بِرَآنِجِهٍ مِی‌گویند صبر کن و از گفتار آنها انده‌ناک مباش که آنها از دست ما نمی‌توانند فرار کنند، بدون اذن ما نمی‌توانند به تو آسیبی وارد سازند و در هر حال به پروردگارت مراجعه کن.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاٰیِدِیِّ جَمْع «ید» به معنی قوت و نعمت است، چنانچه در خبر آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۴

إِنَّهُ أَوَّابٌ دَاوُدَ رَا یَاد كُن كِه بِه دِر گَاه مَا تَوْبِه و اِنَابِه مِی‌کُرد بَا اِیْنِکِه نِیرو و نِعْمَت او زِیَاد بُوَد، پَس تُو هِم بِه پَرورد گَارَت رَجُوع كُن. إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ كِه مَا كُوِهَهَا رَا مَسَخَّرَ او قَرَار دَادِیْم، اِیْن سَخْن بِیَان نِیرومندی و نِعْمَت دَاوُد اِسْت.

مَعَهُ یَسْبِیْحَنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِشْرَاقِ كُوِهَهَا بَا دَاوُد تَسْبِیْح مِی‌گویند شَب و صَبِیْح، لَفْظ «اِشْرَاق» یَعْنِی وَ قَت طَلُوعِ اَفْتَاب، یَا كِنَایِه اِز صَبِیْح اِسْت.

وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً پَرندگان از هر طرف به سوی او می‌آیند، یا در حالی که پرندگان از لانه‌های خویش به سوی او می‌آیند.

كُلُّ لِهٖ اَوَّابٌ اِیْن آیه بَا تَرَكِیْب و تَفْسِیْرش دِر سوره انبیاء و دِر سوره سباء گُذُشْت.

وَ شَدَدْنَا مُلْكُهُ یَعْنِی مَلِك او رَا تَقْوِیْت كَرْدِیْم بِه نَحْوِی كِه اِحدی نَتواند دِر مَلِك او اِخْلَال كُنَد.

وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ بِه او حَكْمَت و خُوش گُفْتَارِی دَادِیْم، مَقْصُود اِز حَكْمَت اَثَار و لَایْت اِسْت، كِه حَكْمَت جَز دَقَّت عِلْم و اِتْقَان عَمَل و دَقَّت دِر عَمَل نِیْسْت.

و حکمت از آثار ولایت است، چون انسان مادامی که ولایت را با شروط مقرر قبول نکند بصیرت و بینایی او باز نمی‌شود، مادام که بصیرت او باز نشود نظر او دقیق نمی‌شود، مادامی که نظرش دقیق نگردد اتقان در عمل برای او ممکن نیست، بیان حکمت به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۵

طور مفصل بارها گذشته است.

و مقصود از فصل خطاب آثار رسالت است، چه فصل خطاب به هر معنی که گرفته شود از جهت اشتغال به کثرت‌ها است، اشتغال به کثرت‌ها از جهت بندگان جز به خاطر رسالت به سوی آنها یا به خاطر قبول رسالت از طرف رسول صلی الله علیه و آله نیست.

در خبری که از حضرت علی علیه السلام روایت شده در تفسیر فصل خطاب آمده است: اینکه قضاوت مبتنی باشد بر بینه بر عهده مدعی و یمین بر عهده مدعی الیه. «۱»

و در خبر مروی از امام رضا علیه السلام آمده است: فصل خطاب شناخت لغات است. «۲»

فصل خطاب به تمییز حق از باطل نیز تفسیر شده است. «۳»

و نیز بر کلام جدا شده واضح که بر سامع و شنونده اش مشتبه نشود. «۴»

و خطاب معتدلی که ایجاز محل و طولانی کردن محل و خسته کننده نداشته باشد «۵» و مطلق علم به قضا تفسیر شده است.

و هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ أَيَا حَكَايَاتِ آن دو خصم (دادخواه) به تو رسیده است؟! این سخن آگاهانیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت او است بر اینکه امتحانات الهی بسیار است، که گاهی به صورت دو متخاصم در می‌آید، گاهی به صورت ذلیل کردن و

عزیز

(۱) جوامع الجامع: ص ۴۰۴.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۹۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۲۳۰، باب ۵۴، ح ۳. [...]

(۳) جوامع الجامع: ص ۴۰۴.

(۴) صافی: ج ۴، ص ۲۹۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۲۳۰، باب ۵۴، ح ۳.

(۵) تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۳۰۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۶

کردن، گاهی به صورت عناد معاندین و محبت محبین ظاهر می‌شود، پس از امتحان خدا غافل نشوید و به نعمت و عزت دادن او مغرور نگردید.

و جمله را با استفهام آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امتش را به تعجب وادارد، تعجب از حال داود، مبادرت او به نسبت ظلم به خصم بدون تفحص و استظهار، این در تنبیه مؤکدتر است.

إِذِ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ لَفْظ «تسور» دخول از جانب مسور و دیوار است، محراب مجلس اشراف است که به خاطر آن نزاع می‌شود، آن جای مخصوص عبادت یا نزهت و خلوت آنها است.

إِذِ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ وَ قَتِي فرشته‌ها به صورت دو خصم بر داود وارد شدند داود ترسید، چون فرشته‌ها در غیر وقت و بدون اجازه، از جای غیر معتاد وارد شده بودند.

قَالُوا وَ قَتِي فرشته‌ها ترس داود را دیدند گفتند: ترس ما دو خصم هستیم که با هم دعوا داریم.

لَا تَخَفْ خَصْمَانِ گویا که فرشتگان جماعتی بودند، بعضی گفته‌اند: «هذان خصمان» این دو خصم هستند، یا «نحن خصمان» یعنی ما خصم هستیم.

بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطُ که یکی بر دیگری ستم روا داشته و متجاوز بوده است و تو داوری کن ولی در حکم کردن جرم و ستم روا مدار.

وَ أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ يَعْنِي راهی که مرضی خدا و عقل باشد، نشان ده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۷

إِنَّ هَذَا أَحْسَى بِيَانِ صُورَتِ مَخَاصِمِهِ اسْتِ، اَيْنِ بَرَادِرٍ مِّنْ اسْتِ.

لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا يَكِي از آن دو گفت: این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش دارم او می گوید: تو آن یک میش را به من بده.

لَفْظِ «اَكْفَلْنِيهَا» يَعْنِي مَرَا مَالِكِ اَنْ يَكُ كُوسِفِنْدِ كِرْدَانِ، اَز «كَفَل» بِه مَعْنَايِ نَصِيْبِ وَ سَهْمِ اسْتِ.

يَعْنِي اَنْ رَا سَهْمِ مِّنْ قَرَارِ بَدِهِ يَا اَز «كَفَالَتِ» اسْتِ يَعْنِي مَرَا كَفِيْلِ اَنْ قَرَارِ بَدِهِ.

وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ وَ دَر مَخَاصِمِهِ بَر مِّنْ غَلْبِهِ كَرْدِه اسْتِ.

قَالَ لَمَقْدُ ظَلَمْتُكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيْلٌ مَا هُمْ دَاوُدُ كَقَوْلِكَ اَوْ اَز دَر خَوَاسْتِ يَكُ مِيْشِ تُو بَر تُو سَتَمِ رُوَا دَاشْتِه اسْتِ.

الْبَتَّةِ خِيْلِي اَز شَرِيْكَانِ بِه حَقِّ هَمْ تَجَاوُزِ مِي كُنْدِ، مَكْر اِيْمَانِ اَوْرِنْدِ كَاغِي كِه كَا رِهَايِ شَايِسْتِه كَرْدِه اِنْدِ وَ اَنَانِ هَمْ كِه اِنْدِ كِ اِنْدِ.

لَفْظِ «مَا» كِه اَز اِيْدِه يَا صَفِيْتِه اسْتِ بَرَايِ تَا كِيْدِ اِنْدِ كِ بُوْدِنِ مُؤْمِنِيْنَ اَوْرْدِه اسْتِ.

وَ ظَنَّ دَاوُدُ پَسِ اَز اَنْ كِه دَاوُدُ مِبَادِرْتِ بِه حَكْمِ بِه ظَلَمِ نَمُوْدِ فَهَمِيْدِ كِه مَا، اَنَّمَا فَتَنَّا بَدِيْنَ وَ سِيْلِه اَوْ رَا اِمْتِحَانِ كَرْدِه اِيْمِ.

فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ اَز دَاوْرِي شَتَابِ زِدِه خُوْدِ اسْتَغْفَارِ نَمُوْدِ.

وَ خَرَّ رَا كِعَاً وَ بِه حَالَتِ خُضُوْعِ اِفْتَادِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۸

وَ اَنْابَ وَ بَا اِعْتِدَارِ بِه سُوِي خُدا بَا زِ كَشْتِ.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُ وَ مَا اِيْنَ زُوْدِ حَكْمِ كِرْدِنِ اَوْ رَا بَخْشِيْدِيْمِ.

وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَّآبٍ وَ اَوْ نَزْدِ مَا مَقَامِي دَارِدِ وَ بِه مَا نَزْدِيْكَ اسْتِ.

يَا دَاوُدُ جَمْلِه بَر طَرِيْقِ حَكَايَتِ اسْتِ، يَعْنِي كَقَوْلِكَ اِي دَاوُدِ: اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً تُو رَا جَانَشِيْنَ خُوْدِ يَا اِنْبِيَا وَ پَادِشَاهَانِ كِزْشْتِه نَمُوْدِيْمِ.

فِي الْاَرْضِ فَاَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ دَر سُورِه لَقْمَانِ دَر ذِيْلِ بِيَانِ حَالِ لَقْمَانِ وَ حَكْمَتِ اَوْ بِيَانِ مَخْتَصِرِي اَز خِلَافَتِ دَاوُدِ كَرْدِيْمِ.

اَز اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ دَر بِيَانِ عَصْمَتِ اِنْبِيَا اَمْدِه اسْتِ: اَمَّا دَاوُدُ پَسِ پِيْشِيْنِيَانِ شَمَا دَر بَارِهِي اَوْ چِه مِي كُوِيْنْدِ؟ كَقَوْلِكَ: مِي كُوِيْنْدِ:

دَاوُدِ دَر مَحْرَابِشِ مَشْغُوْلِ نَمَازِ بُوْدِ كِه اَبْلِيْسِ دَر صُوْرَتِ زِيْبَاتَرِيْنَ پَرْنِدِه اَمْدِ، پَسِ دَاوُدِ نَمَازِشِ رَا قَطْعِ كَرْدِ، بَلَنْدِ شُدِ تَا پَرْنِدِه رَا

بَكِيْرِدِ، پَسِ پَرْنِدِه بِه حِيَاطِ خَانِه رَفْتِ، دَاوُدِ هَمْ بِه دَنْبَالِ پَرْنِدِه اَز اِتَاقِ بِيْرُوْنِ رَفْتِ، پَرْنِدِه بِه پِشْتِ بَامِ پَرِيْدِ، دَاوُدِ هَمْ دَر طَلْبِ پَرْنِدِه بِه

پِشْتِ بَامِ رَفْتِ، كِه پَرْنِدِه بِه خَانِه اُوْرِيَا بِنِ حَيَّانِ اِفْتَادِ، دَاوُدِ هَمْ بِه دَنْبَالِ پَرْنِدِه بِه هِمَانِ خَانِه رَفْتِ كِه نَا كِهَانِ زَنِ اُوْرِيَا رَا دَر حَالِ

شِسْتِشُو دِيْدِ، وَ قَتِي اَوْ رَا دِيْدِ عَاشِقِ اَنْ زَنِ شُدِ، دَاوُدِ جِهْتِ بَعْضِي اَز غَزُوْهَايِشِ اُوْرِيَا رَا فَرَسْتَاْدِه بُوْدِ، دَاوُدِ بِه دُوْسْتِشِ نُوْشْتِ كِه

اُوْرِيَا رَا جَلُو بِيَاَنْدَاَزِ.

پَسِ اُوْرِيَا جَلُو اِنْدَاخْتِه شُدِ وَ لِي دَر جَنْگِ بَر مَشْرَكِيْنَ پِيْرُوْزِ شُدِ، اِيْنَ مَطْلَبِ بَر دَاوُدِ سَنْگِيْنَ اَمْدِ، بَا زِ دُوْبَارِهِ بِه دُوْسْتِشِ نُوْشْتِ كِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۷۹

اُوْرِيَا رَا جَلُو بِيَاَنْدَاَزِ، اِيْنَ بَارِ كِه اُوْرِيَا جَلُو اِنْدَاخْتِه شُدِ كَشْتِه شُدِ، پَسِ دَاوُدِ بَا زَنِ اَوْ تَزْوِيْجِ كَرْدِ.

رَاوِي مِي كُوِيْدِ: اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ دَسْتِشِ رَا بَر سَرِشِ زِدِ وَ فَرْمُوْدِ:

«اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَا جِعُوْنَ» شَمَا پِيَاْمَبْرِي اَز پِيَاْمَبْرَانِ خُدا رَا بِه سَسْتِي دَر نَمَازِ نَسْبَتِ دَاْدِيْدِ تَا جَايِي كِه بِه دَنْبَالِ پَرْنِدِه اَز خَانِه بِيْرُوْنِ

رَفْتِه وَ سِپَسِ نَسْبَتِ فَاَحْشِه وَ قَتْلِ بِه اَوْ مِي دِهِيْدِ.

پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گناه او چه بوده؟

امام فرمود: وای بر تو، داود گمان می کرد خداوند مخلوقی از او داناتر نیافریده، پس خدای تعالی دو فرشته را فرستاد و به محراب او داخل شدند و به او گفتند: ما دو خصم هستیم که یکی بر دیگری ظلم کرده بین ما به حق حکم نما، در این حکم ستم و جور نکن، ما را به راه راست هدایت کن، این برادر من نود و نه میش دارد و من فقط یک میش دارم که می خواهد آن یکی را هم از من بگیرد و در مخاصمه بر من غلبه کرده است.

پس داود در مورد مدعی علیه عجله کرد و گفت: برادرت به تو ظلم کرده و یک میش تو را می خواهد به میشهایش بیافزاید، از مدعی بینه طلب نکرد، از مدعی علیه هم هیچ سؤالی نکرد که تو چه می گویی.

پس این بود گناه و خطای داود نه آنچه شما می گوید. آیا نمی شنوی که خدا می گوید: «یا داود ما تو را بر زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم حکم به حق بکن ... تا آخر آیه» پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا داستان داود با اوریا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۰

چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: در زمان داود وقتی شوهر زن می مرد یا کشته می شد دیگر هیچ وقت تزویج نمی کرد و اولین کسی که تزویج با زن شوهر مرده را مباح نمود داود بود که پس از کشته شدن اوریا و انقضای عده با همسر شوهر مرده اش تزویج کرد، پس این است آنچه که بر اوریا سخت شد. «۱»

اخبار در انکار آنچه که عامه روایت کرده اند از ائمه ما بسیار است، تا آنجا که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده فرمود: هر کس حدیث داود را طبق روایات عامه حدیث کند، یکصد و شصت تازیانه بر او خواهیم زد، یعنی دو حد مفتری به او می زنم «۲».

و در خبر دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: یک حد برای نبوت و یک حد برای اسلام «۳».

و از ائمه علیهم السلام تصدیق روایات عامه نیز روایت شده است.

و در بیان حکم حق بین مردم ذکر شده است که باید بین مدعی و مدعی علیه نزد قاضی تساوی برقرار باشد.

تساوی در نگاه کردن، سخن گفتن، نشستن و خوشرویی، همچنین ذکر شده است که حکم به حق باید در میل قلب متساوی باشند، یعنی میل قلبی اش از جهت حکومتش و از جهت احقاق حق نسبت به هر دو متساوی باشد، نه آنکه دوست داشته باشد که حق برای یکی از آن دو باشد.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۴۹۵. عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۵۴، باب ۱۴، ح ۱.

(۲) صافی: ج ۴، ص ۲۹۶.

(۳) صافی: ج ۴، ص ۲۹۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸ ص ۴۷۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۱

و نباید برای قاضی فرقی داشته باشد در اینکه کدام یک از آن دو محق باشد.

و بعید نیست که قول خدای تعالی:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ اِشْرَارًا بِه هَمِينَ مَطْلَبٌ بِشَد، زِیْرَا نَهْیٌ اَز پِیْرُوْیِ هَوٰی اِشْرَارَه بَه نَهْیِ اَز مِیْلِ نَفْسِ بَه یَکِی اَز اَن دُو اَز بَاب مَقْدَمَه اِسْت. فِیضْلُکَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ رَاهِ خَدَا عِبَارَتِ اَز حَکْمِ بَه حَقِّ اِسْت.

اِنَّ الَّذِیْنَ یَصْتَلُوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ کَسَانِیِ کَه مَرْدَمِ رَا اَز رَاهِ خَدَا گَمْرَاهِ مِی کَنْنَدِ بَرَایِ اَنهَا عَذَابِ شَدِیْدِی اِسْت بَدَانِ جَهْتِ کَه رُوْزِ حِسَابِ رَا فَرَامُوشِ کَرْدَنْدِ و اَز هَوٰی نَفْسِ پِیْرُوْیِ نَمُودَنْدِ.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا بَاطِلًا اِیْنَ جَمَلَه اَز تَتَمَّه خَطَابِ دَاوُدِ اِسْت، پَس جَمَلَه حَالِیَه، یَا اِسْتِیْنَا فِی خَطَابِ بَه مُحَمَّدِ صَلِّی

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسِيحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ (۳۷) وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۴، ذیل حدیث ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۴

ترجمه: ص: ۲۸۴

و به داود سلیمان را بخشیدیم، نیکو بنده‌ای که توآب بود. چنین بود که شامگاهان اسبهای نیکو بر او عرضه داشتند. (سلیمان سرگرم تماشای آنان شد) آنگاه گفت: (دریغ!) من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از یاد پروردگارم غافل شدم، تا آنکه (خورشید) در حجاب (مغرب) پنهان شد. (سپس گفت:) آنها را به نزد من بازگردانید، آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. و به راستی سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی را افکندیم، سپس توبه کرد. گفت پروردگارا مرا بیامرز و به من فرمانروایی ای ببخش که سزاوار هیچ کس غیر از من نباشد که تو بخشنده‌ای. آنگاه باد را رام او ساختیم که به فرمان او هر جا که می‌خواست به آهستگی روان بود. و از دیوان نیز هر بنا یا غواصی را (مسخر او ساختیم). و دیگرانی که به هم بسته با پای بندها بودند. این بخشش ماست، بی حساب (آن را) ببخش یا برای خود نگه‌دار. و او را نزد ما تقرب و نیک سرانجامی بود.

تفسیر ص: ۲۸۴

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ و به داود سلیمان را که دادیم، که چه نیک بنده‌ای بود. إِنَّهُ أَوَّابٌ سلیمان هم مثل داود بدرگاه خدا تضرع و زاری می‌کرد. إِذْ عَرَضَ لَفِظ «اذ عرض» ظرف «اواب» است، یا ظرف «مدح» است که از قول خدا: «نعم العبد» لازم می‌آید، ولی در این دو صورت لازم می‌آید چیزی را تقیید کنیم که مقصود از آن اطلاق است، یا ظرف «اذکر» مقدر است، چه مقصود از قول خدا: «وهبنا» یادآوری رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال سلیمان علیه السلام و آگاه کردن او است به اینکه خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۵

علی علیه السلام را به او بخشیده است.

عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ لفظ «الصَّافِن» اسبی است که بر کنار سم پا، یا دست می‌ایستد، آن از صفات پسندیده اسب است، لفظ «جیاد» جمع جواد به معنای اسب سریع الشیر و خوب است. یعنی هنگام عصر (یا شب) برای اسبهای راهوار عرضه شد. فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي لَفْظ «احببت» یعنی نشستم، چون «احب» در این معنا استعمال شده است، یا از محبت است و معنای آن این است که من نوع حب خیر (دوستی اسبان) را دوست داشتم در حالی که از ذکر پروردگرم متقاعد و غافل ماندم یا «حب الخیر» مفعول به است، اگر «احببت» به معنای «تقاعدت» یعنی نشستن و غافل شدن باشد «حب الخیر» مفعول له می‌شود و مقصود از «خیر» اسب است، چون عرب اسب را خیر می‌نامد و مقصود این است که توجه به اسبان او را از نماز و ذکر خدا غافل نمود تا آفتاب غروب کرد.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خیر تا روز قیامت به پیشانی اسبان گره خورده است، ممکن است مقصود مال فراوان باشد، چنانچه خیر در قول خدای تعالی: «ان ترک خیرا» به مال زیاد تفسیر شده است. «۱» حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ یعنی نماز را فراموش کرد تا آفتاب پشت پرده شب پنهان شد. فاعل «توارت» خورشید است، به قرینه حال و قرینه ذکر «عشی» که

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۶

مستلزم سیر خورشید است.

و بعضی گفته‌اند: یعنی اسبان از نظر او به سبب حجاب پنهان شدند و مقصود از حجاب حجابی است که در آغل و محل خواب اسبان بوده است.

یا سلیمان مأمور به اجرای آن شد، مشغول تفکر و اندیشه و نظر در آن بود که از نظرش پنهان گشت. «۱»

رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسِيحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ اخبار از طریق خاصه وارد شده که سلیمان علیه السلام روزی عصر مشغول بازدید اسبان شد، چون می‌خواست جهاد برود، نماز عصر را فراموش کرد و وقتش گذشت و آفتاب غروب کرد، در بعضی اخبار آمده است: که اوّل وقت نماز فوت شد، بعضی گفته‌اند: نماز نافله از او فوت شد، پس سلیمان به ملائکه گفت: به امر خدا آفتاب را برای من برگردانید تا نماز را در وقتش بخوانم، پس آفتاب را برای او باز گردانیدند، پس دو ساق و گردنش را مسح کرد و اصحابش را که نمازشان فوت شده بود امر کرد که چنین کنند و این وضوی آنها بود، سپس نماز خواند و وقتی آنها تمام کرد آفتاب غروب نمود و ستارگان در آمدند. «۲»

بعضی گفته‌اند: سلیمان به اصحابش گفت: اسبها را بر من برگردانید، اسبها را برگردانیدند و سلیمان پاها و گردنهای اسبان را با

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.

(۲) الفقیه: ج ۱، ص ۲۰۲، ج ۷ و ۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۷

شمشیر زد، چون آنها سبب فوت نماز او شده بودند، «۱» و در تصحیح این مطلب گفته شده که آن اسبان عزیزترین مال او بود، آنها را ذبح کرد تا گوشتشان را بر مساکین تصدق نماید که «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». «۲» وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ يَعْنِي أَوْ رَا امْتِحَانًا نُمَوِّدِيم.

وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: سلیمان روزی در مجلس خود گفت: امشب نزد هفتاد

زن می‌روم که هر کدام از آنها پسری به دنیا بیاورند که در راه خدا شمشیر بزند، نگفت: «انشاء الله» پس نزد زنان رفت، ولی هیچکدام از زنان حامله نشدند جز یک زن که آن هم یک همزاد و شبیه به آدم به دنیا آورد، سپس فرمود: سوگند به کسی که جان محمّد به دست اوست اگر می‌گفت: «انشاء الله» همه آنها سواره در راه خدا جهاد می‌کردند.

و جسدی که روی کرسی سلیمان بوده همین بود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی برای سلیمان بن داود فرزندی دنیا آمد جنّ و شیاطین به یکدیگر گفتند: اگر این فرزند زنده بماند بلایی از او به ما می‌رسد همانطور که از پدرش رسید، سلیمان از جنّ و شیاطین بر فرزندش ترسید و او را در میان ابرها شیر داد و بزرگ کرد، دیگر چیزی احساس نکرد جز آنکه او را بر روی تختش مرده دید، تا آگاهی و تنبیه بر این مطلب داده شود که

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۴.

(۲) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۸

بر حذر بودن فرار کردن از قضا و قدر جلوگیری نمی‌کند. و مورد سرزنش قرار گرفتن سلیمان بجهت ترس او از شیاطین است. «۱» بعضی گفته‌اند: مقصود از جسد شیطان است که بر تخت سلیمان نشسته است، جسد نامیده شده چون از روح انسان خالی است. «۲» در علت ابتلای سلیمان به از بین رفتن ملک و پادشاهی‌اش ذکر شده که زنی در خانه سلیمان صورتی را عبادت و پرستش می‌کرد و سلیمان از او آگاه نبود. «۳»

نقل شده که سلیمان وقتی با یماتیه ازدواج نمود آن زن فرزندی به دنیا آورد و او را دوست می‌داشت پس ملک الموت بر سلیمان نازل شد، ملک الموت زیاد بر سلیمان نازل می‌شد، این بار نگاه خاصی به فرزند سلیمان کرد، سلیمان از این موضوع ناراحت شد و بی‌تابی نمود، به مادر فرزند گفت ملک الموت به این فرزند نگاه مخصوص نمود گمان می‌کنم که مأمور به قبض روح او بود، پس به جنّ و شیاطین گفت: آیا شما چاره و حيله‌ای دارید که این فرزند را از مرگ فرارش دهید؟ یکی از آنان گفت: من او را زیر چشمه آفتاب در مشرق می‌گذارم، سیمان گفت: ملک الموت به آنجا می‌رسد، دیگری گفت: من او را در بین ابر و هوا نگه می‌دارم، پس آن فرزند را بالا-برد و در بین ابرها گذاشت، ملک الموت آمد و در همانجا روحش را قبض کرد، جسد مرده او بر روی تخت سلیمان افتاد، پس سلیمان فهمید که خطا و اشتباه کرده و خدای تعالی این مطلب را در

(۱، ۲، ۳) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵ و ۴۷۶. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۸۹

این آیه: وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ برای ما حکایت کرده است. «۱»

امثال این روایت و روایات سلب ملک سلیمان، جلوس شیطان بر تخت او، متوقف بودن ملک سلیمان بر یک انگشتر از رموزی است که بین پیشینیان بوده است، عامه صورت ظاهر و مفاهیم عامی آنها را گرفته و به انبیا علیهم السلام چیزهایی نسبت داده‌اند که اصلاً مناسب یک مؤمن نیست تا چه رسد به شخص کامل یا نبی صلی الله علیه و آله.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ پس از آنکه سلیمان فهمید ما او را امتحان کرده‌ایم گفت: پروردگارا مرا ببخش.

وَهَبْ لِيْ مَلِكًا لَا يَتَّبِعِيْ لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ پروردگارا تو زیاد بخشش می‌کنی و عادت تو هبه و بخشش کردن است، زیاد بخشیدن منحصر در تو است، لذا این درخواست را از تو می‌کنم، اگر چه درخواست من نسبت به ما بزرگ و مهم است، ولی

نسبت به بخشش و جود تو کوچک است.

بدان که از ظاهر آیه چنین بنظر می‌رسد که سلیمان نسبت به عطای ملک و پادشاهی به غیر خودش بخل می‌ورزید، در اخبار نیز به این مطلب اشاره شده است، مانند قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: خدا برادر من سلیمان بن داود را رحمت کند، او بخیل نبود و اینکه در اخبار از بخل او آمده است، در رفع این توهم می‌توان گفت: مراد از این آیه «لا ینبغی» که گفته شده است بعد از من به احدی این ملک نرسد، یعنی به غلبه و ستمگری نرسد، زیرا آن ملک عطا و بخشش

(۱) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۰

الهی بر سلیمان بود و امکان نداشت که در باره‌اش گفته شود، یا غلبه بوده است مانند سرزمین ستمگران (دیکتاتورها)، از آن جهت که خدا باد و جمله‌ی جنبندگان و پرندگان زمین را تحت فرمان او قرار داد.

در اخبار در بیان قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که او با اعتراض و بدگویی بخل نورزید و بخل او آن چیزی نیست که آنان تصوّر می‌کنند. «۱»

و از بزرگان است که مراد بخشیدن ملکی بوده است که لایق مقام او باشد که دیگری پس از آن به آن مقام نیست، بلکه فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ مَا دَرَّخَوْتِمْ و او را اجابت کردیم و باد را مسخر او گردانیدیم که هر جا بخواهد به آرامی روان شود.

وَ الشَّيَاطِينَ شَيَاطِينَ رَا بَرَاىِٕ اَو مَسْخَر كَرْدِيم كُلَّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ بَدَل تَفْصِيلِي اَز «شَيَاطِينَ» اَسْت.

وَ اٰخِرِيْنَ مُقَرَّبِيْنَ فِى الْاَضْيَافِ و ديگران از شياطين را به دست او به غل و زنجير كشيديم، در حالي كه به او گفتيم: هذا اين ملك و پادشاهي كه به تو داديم براي احدى از بشر نبود، يا اين اعطا و بخشش عطاؤنا عطا و بخشش ماست.

فَأَمَّنْ بِهٖ هَر كَس هَر چِه كه خواهى بده اَوْ اَمْسِكْ هَر چِه خواهى از هر كس كه خواهى امساک كن.

بِغَيْرِ حِسَابٍ بَدُونِ حِسَابٍ و اندازه در مورد آنچه كه بديگرى ميدهى و آنچه كه امساک مي كنى زيرا آنچه كه ما به تو

(۱) علل الشرايع: ج ۱، ص ۷۱، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۱

داديم فراوان است، با بخشیدن بديگران بدون حساب و اندازه چيزى از آن كم نمى‌شود، يا مقصود اين است كه ما تو را نسبت به آنچه كه عطاء كردى يا امساک نمودى مطالبه و مؤاخذه نمى‌كنيم، چون كار را به خودت واگذار كرديم.

از امام صادق عليه السلام در قول خداى تعالى: هَذَا عَطَاؤُنَا ... تا آخر آيه» آمده است كه فرمود: به سلیمان ملك عظيم و بزرگی داده شد، سپس این آیه در مورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جريان پیدا کرد، كه او می‌توانست هر چه را كه بخواهد و به هر كس بخواهد ببخشد يا منع كند، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عطا نمود كه برتر و بهتر از چيزى بود كه به سلیمان داده شد، چه خداى تعالى فرمود: آنچه كه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به شما داد آنرا بگيريد و آنچه را كه از آن نهى كرد خوددارى كنيد. «۱»

درخواستى است در باره آنچه كه در خور مقام او بوده و كسى را فوق آن مقام امكان نداشته است.

به امام رضا عليه السلام گفته شد: حقّ و لازم است بر ما كه از شما سؤال كنيم؟ فرمود: بلى، گفته شد: آيا حقّ است بر شما كه بما جواب دهيد؟ فرمود: آن مربوط به ماست اگر خواستيم جواب مى‌دهيم، اگر خواستيم جواب نمى‌دهيم.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ اِیْنَ جَمَلَهٗ جَهْت رَفَع تَوْهَم اِیْنَ مَطْلَب اَسْت کِه دَرَجَات اٰخِرْت وَ نَزْدِیْکِی بِه خَدَا شَایْد بَا اِیْنَ مَلْکِ عَظِیْم دَنِیْوِی مَنَافَات دَاشْتَه بَاشَد، چُون دَنِیَا وَ اٰخِرْت دُو

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۱. کافی: ج ۱ ص ۲۶۸، ح ۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۲

هوو هستند که جمع نمی شوند.

آیات ۴۱-۴۴

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۴] ص: ۲۹۲

اشاره

وَ اذْکُرْ عِبْدَنَا اَیُّوْبَ اِذْ نَادٰی رَبَّهُ اَنْیْ مَسَّنٰی الشَّیْطٰنُ بِنُصْبٍ وَ عِذَابٍ (۴۱) اَزْ کُضِّ بِرِجْلِکَ هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (۴۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِکْرٰی لِاُولٰی الْاَلْبَابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِکَ ضَرْعًا فَاصْرِبْ بِهٖ وَ لَا تَخَشْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوْابٌ (۴۴)

ترجمه: ص: ۲۹۲

و بنده‌ی ما ایوب را یاد کن آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان به من رنج و عذاب رسانده است.

(گفتیم) پایت را به زمین بزن، (اینک) این شستن گاهی است (با آب) سرد و نوشیدنی.

و (سپس / دیگر بار) خانواده‌اش و همانند آن را همراه ایشان، از سر رحمت خویش و برای پندآموزی به خردمندان، به او بخشیدیم.

و (به او به رعایت عهدی که کرده بود، گفتیم): دسته‌ای چوب ترکه به دست بگیر، به آن (همسرت را فقط یک بار) بزن، سوگند

مشکن ما او را شکیبیا یافتیم، چه نیکو بنده‌ای که توّاب بود.

تفسیر ص: ۲۹۲

وَ اذْکُرْ عِبْدَنَا اَیُّوْبَ اِذْ نَادٰی رَبَّهُ جَمَلَهٗ «اذ نادى» بدل از «عبدنا» به صورت بدل اشتهال است، چنانچه لفظ «ایوب» بدل از «عبدنا» به صورت بدل کلی است.

و معنای آیه این است که ایوب و گرفتاری و شدت بلا و ابتلاء او را به یاد آورد تا برای تو دلداری از ابتلاء و گرفتاری

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۳

باشد، چون به ندرت اتفاق می افتد که پیامبران بدون بلا و گرفتاری باشند و به یاد آورد هنگامی را که از شدت بلا و گرفتاری به ما

پناه آورد تا برای تو در این مورد اسوه و الگو برای امت تو باشد، تا آن را متذکر و یادآور شوند و هنگام اضطراب به ما پناه بیاورند و

به یاد آور که ما چگونه به بهترین وجه او را اجابت نمودیم تا امید کامل و تامّ به اجابت ما داشته باشی.

اَنْیْ مَسَّنٰی الشَّیْطٰنُ بِنُصْبٍ وَ عِذَابٍ لَفْظِ «نصب» با ضمّه نون و سکون صاد و ضمّه آن و با فتحه نون و سکون صاد و فتحه آن به

معنای تعب و خستگی است و به همه این صورتهای خوانده شده است.

و نسبت عذاب به شیطان داده شده به جهت تجلیل و شرم از خدای تعالی و بعضی گفته‌اند: شیطان او را وسوسه می‌کرد و می‌گفت: مرض تو طولانی شده، پروردگارت به تو رحم نمی‌کند.

و بعضی گفته‌اند: شیطان به ایوب می‌گفت: تو دارای نعمت و فرزند و اهل و چنین و چنان بودی، و الآن در بلا و گرفتاری و چنین و چنان واقع شدی، شیطان این سخنان را می‌گفت که شاید ایوب بی‌تابی کند.

و بعضی گفته‌اند: مرض ایوب شدید شد تا جایی که مردم از او اجتناب و دوری کردند، شیطان مردم را وسوسه نمود که او را ناپاک بدانند و از شهر خارج نمایند، نگذارند همسر ایوب با آنان رفت و آمد نماید، ایوب از این مسئله آزرده می‌شد و به خدا نیز از همین مسئله شکایت کرد، از بلا و گرفتاری شکایت نمود. «۱»

(۱) مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۴

ازْكَضُ بِرَجُلِكَ دَعَا او را اجابت کردیم و گفتیم: پای بزمین زن و او پایش را بزمین زد و چشمه‌ای از آنجا جوشید، پس به او گفتیم:

هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ این چشمه‌ای است که در آن شستشو می‌شود و از آن نوشیده می‌شود.

و مقصود امر به شستشو و نوشیدن است، پس ایوب از آن آب غسل کرد و نوشید و به بهترین وجه سلامتی خود را بازیافت.

وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ و ما اهل و فرزندان او را که در ابتدای گرفتاری ایوب مرده بودند دوباره به او بخشیدیم.

وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و همان اندازه نیز بر آن افزودیم و به او اعطاء کردیم، یعنی به اندازه آنهایی که قبل از گرفتاری او مرده بودند.

در سوره انبیاء در باره ایوب و همسرش مطالبی گفته شد. در همانجا مدت گرفتاری و چگونگی گرفتاری و بیان دادن دوباره اهل و فرزندان او و چگونگی بخشیدن علاوه بر مقدار آنها بیان شد.

رَحْمَةً مِنَّا همه امور گذشته نتیجه رحمت و تفضّل از جانب ما بوده است بدون آنکه او استحقاق آنرا داشته باشد و ذکری و این یادآوری است لِأُولَى الْأَلْبَابِ برای بخردان ژرف‌بین، تا از ما ناامید و مأیوس نشوند، در هنگام سلب نعمت امید به رحمت ما داشته باشند، مکرر این مطلب گذشت که عقل و مغز برای انسان جز با تلقیح ولایت حاصل نمی‌شود، زیرا انسان مادامی که ولایت برای او با شروطش حاصل نشود مانند بادام و گردوی خالی از مغز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۵

می‌شود که لایق آتش و سوختن است، حصول ولایت برای انسان مانند تلقیح درخت خرماست که آنرا دارای میوه و مغز می‌کند.

پس مقصود از «اولی الالباب» جز شیعه علی علیه السلام نیست، شیعیانی که ولایت برای آنها با شروطش حاصل شده باشد.

وَ خُذْ بِيَدِكَ این جمله عطف بر «ارکض» است و با دست بردار.

ضِعْثًا دسته‌ای از چوب باریک خرما فَاصْرِبْ بِهِ با آن چوب بر تن همسرت که قسم یاد کردی بزن.

وَ لَا تَحْنُتْ و قسم خود را نشکن، این داستان چنانچه بعضی گفته‌اند چنین بوده: پس از آنکه ایوب اطلاع پیدا کرده که به همسرش

نسبت زنا داده‌اند و زلفهایش را بریده‌اند، چون موهای زنش را بریده دید آن را راست شمرد و سوگند یاد کرد که صد چوب بر او

بزند، بعد که فهمید همسرش موهایش را فرخته و به وسیله آن طعام و غذا خریده نسبت به سوگندی که خورده بود پشیمان شد. «۱»

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ما او را صبر کننده یافتیم، این جمله تعلیل «اذکر» یا «ازْكَضُ بِرَجُلِكَ» یا «وَ هَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ» یا «وَ هَبْنَا مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» یا

«خُذْ بِيَدِكَ ضِعْثًا» می‌باشد، یا تعلیل همه است، یا بیان حال ایوب است که در جواب سؤال از حال او.

نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ و ایوب چه خوب بنده‌ای بوده است که به سوی خدای تعالی زیاد و شدید و کامل بازگشت و انابه می‌کند.

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۶

از امام صادق علیه السلام از گرفتاری ایوب سؤال شد که به چه علت در دنیا گرفتار شده؟

فرمود: به جهتی نعمتی که خدای تعالی در دنیا به ایوب داد و ایوب شکر آن نعمت را ادا کرد، در آن زمان ابلیس محجوب نبود که تا عرش برود، وقتی بالا رفت و شکر نعمت ایوب را دید، به او حسادت کرد، گفت: پروردگارا ایوب شکر نعمت تو را بجا نیاورده مگر به مقداری که از دنیا به او داده‌ای و اگر در دنیا او را محروم سازی شکر نعمت تو را ادا نخواهد کرد، پس مرا بر دنیای او مسلط گردان تا بدانی که او شکر نعمت تو را هرگز بجا نمی‌آورد.

پس به شیطان گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلط کردم.

ابلیس به پایین سرازیر شد و هیچ مال و اولادی برای او باقی نگذاشت مگر آنکه نابود کرد، پس ایوب شکر و حمدش را اضافه کرد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر گوسفندان او مسلط گردان، پس خداوند او را بر گوسفندانش مسلط نمود، شیطان گوسفندان ایوب را نابود و هلاک نمود. باز شکر و حمد ایوب افزون شد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر بدن او مسلط ساز، خداوند شیطان را جز بر عقل و چشم ایوب مسلط ساخت.

پس ابلیس در بدن او دمید، در بدنش یک زخم بزرگ از سر تا پا پدید آمد، مدت طولانی بر همین حالت ماند، حمد و شکر خدا می‌کرد، تا در بدنش کرم پدیدار گشت، کرم از بدنش بیرون می‌آمد، آنرا به جای خودش برمی‌گرداند، می‌گفت: به جای خویش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۷

برگرد که خدا تو را از همانجا آفریده، بدن ایوب متعفن شد تا آنجا که اهل قریه او را از قریه بیرون کردند، او را در محلّ زباله بیرون شهر گذاشتند، زن او رحمه دختر یوسف فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود که از مردم صدقه می‌گرفت و هر چه که پیدا می‌کرد برای ایوب می‌آورد، وقتی که بلا و گرفتاری ایوب طولانی شد و ابلیس دید صبر او زیاد است پیش اصحاب ایوب آمد که در کوه عزلت گزیده بودند، به آنها گفت: با ما نزد این بنده گرفتار و مبتلا بیاید تا از گرفتاری او سؤال کنیم، پس به قاطرهای تیزرو سوار شدند و آمدند، تا نزدیک ایوب که رسیدند قاطرها از بوی بد ایوب رم کردند، نزدیک رفتند، اصحاب ایوب به یکدیگر نگاه کردند، نزد او رفتند، در بین آنان نوجوانی بود که سنش کم بود. آمد و نزد ایوب نشست و گفت: ای ایوب اگر بما بگویی که گناه تو چه بوده شاید خداوند درخواست ما را اجابت کند، ما این گرفتاری تو را که هیچ کس تاکنون چنین گرفتار نشده جز ناشی از امری که مخفی می‌کنی نمی‌بینیم؟! ایوب گفت: به عزّت پروردگارم قسم خدا خودش می‌داند که من طعامی نخوردم مگر آنکه یتیم یا ضعیفی با من خورده است، هر وقت دو کار برای من پیش آمده که هر دو طاعت خدا بوده من آن کار را انتخاب کردم که بر بدنم شدیدتر و سخت‌تر بوده است.

پس آن نوجوان به یارانش گفت: وای بر شما نبی خدا را سرزنش کردید تا عبادت پروردگار را که مخفی می‌کرد، ظاهر ساخت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۸

ایوب گفت: پروردگارا اگر من در مجلس حکم و قضاوت می‌نشستم حجت و دلیل خود را ظاهر می‌کردم، خدای تعالی لکه ابری را فرستاد و گفت: ای ایوب حجت خویش را ظاهر ساز که تو را در کرسی حکم نشاندم، من نزدیک تو هستم، ایوب گفت:

پروردگارا تو میدانی که هرگز نشده که دو امر برای من پیش بیاید و هر دو طاعت تو باشد مگر آنکه من سخت‌ترین آن دو را عمل کردم آیا تو را حمد نکردم؟ آیا تو را شکر نمودم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟

از ابر پاره ده هزار زبان ندا آمد که یا ایوب چه کسی تو را چنین کرده که عبادت خدا کنی در حالی که مردم از آن غافلند؟ و حمد

و تسبیح و تکبیر خدا گوئی در حالی که مردم از آن غافلند؟ آیا منت می‌گذاری بر خدا با چیزی که خدا باید بر تو منت گذارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب مقداری از خاک را گرفت و در دهانش گذاشت، سپس از پروردگار عذرخواهی کرد و گفت: خدایا تو چنین کردی و بر من منت گذاری پس خدای تعالی ملائکه‌ای را فرستاد، پایش را بر زمین زد، از آنجا آب بیرون آمد و ایوب خود را در آن آب شست، سلامتی خود را بازیافت، حالش بهتر از قبل شد، خدای تعالی بر او در آنجا باغی سرسبز رویانید، اهل و مال و فرزند و زراعتش را به او بازگردانید، ملائکه‌ای با او نشست و سخن می‌گفت و با او مأنوس بود، همسر ایوب آمد و با خودش لقمه نانی آورده بود، وقتی به محلّ قبلی ایوب رسید ناگهان دید آنجا تغییر کرده و دو مرد نشسته‌اند، گریه کرد و فریاد زد ای ایوب چه مصیبت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۲۹۹

و بلائی به تو رسیده است.

ایوب همسرش را صدا زد، وقتی همسرش او را دید که خدای تعالی بدن و نعمتش را به او برگردانیده برای خدای تعالی سجده شکر به جای آورد، ایوب دید زلفهای همسرش بریده، این بدان سبب بود که زن ایوب از مردم برای ایوب غذا می‌خواست ببرد و چون موهای زیبا داشت به او گفتند: زلفهایت را به ما بفروش تا به تو طعام بدهیم، پس موهایش را برید و به آنها داد و در مقابل آن برای ایوب از آنها طعام گرفت، وقتی ایوب دید موهای همسرش بریده غضبناک شد و سوگند یاد کرد که صد چوب به او بزند، بعدا همسرش به او خبر داد که سبب آن چنین و چنان بوده، ایوب از این پیش آمد غمناک شد، خدای تعالی به او وحی کرد: یک دسته صد تایی از چوب باریک خرما برگیرد، به او بزن تا به سوگندت عمل کرده باشی، ایوب یک خوشه و شاخه خرما مشتمل بر صد چوب برگرفت، یک بار به تن زنش زد، بدین ترتیب از سوگندی که یاد کرده بود خارج شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اهل و فرزندان او را که قبل از گرفتاری و بلائی ایوب مرده بودند به او برگردانید، آنان که بعد از بلا و گرفتاری مرده بودند نیز برگردانید، همه آنها را زنده گردانید، با ایوب زندگی کرد.

پس از آنکه خداوند به ایوب صحت و سلامتی‌اش را بازگردانید از او سؤال شد: از این همه مصیبت‌ها کدام یک بر تو سخت گذشت؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۰

گفت: شماتت دشمنان.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی بارانی از ملخ طلا- به خانه‌اش ریخت و آنها را جمع کرد، وقتی باد چیزی از آنها را می‌برد بدنبال آن می‌دوید جبرئیل گفت: ای ایوب آیا سیر نمی‌شوی؟

ایوب گفت: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می‌شود؟ «۱» از امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است که فرمود: ایوب بدون گناه هفت سال مبتلا شد، انبیا: معصومانند و گناه و فساد نمی‌کنند، مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی‌شوند، فرمود: ایوب با آن همه گرفتاری و ابتلاء بوی تعفن و بد از او پدید نیامد، صورت زشت و قبیحی پیدا نکرد، مدتی خون یا چرک و خون از او بیرون نیامد، کسی که او را دید ناپاک و پلید ندانست، کسی از او وحشت نکرد و هیچ وقت در بدن او کرم نیفتاد، این چنین خدای تعالی رفتار می‌کند با جمیع کسانی که آنها را مبتلا می‌کند از انبیا و اولیای خدا که بر او عزیز و مکرم هستند، بدان جهت مردم از او دوری می‌کردند که او فقیر و در ظاهر امر ضعیف بود، چون مردم به تأیید و فرج و منزلتی که از جانب خدای تعالی داشت جاهل بودند.

نبی صلی الله علیه و آله فرموده: بزرگترین بلاها در بین مردم به انبیا می‌رسد، سپس اولیا، سپس هر کس که به آنها نزدیکتر است. و خداوند بدان جهت ایوب را مبتلا کرد و بلائی بزرگی که با آن بلا- گرفتاریها بر مردم آسان شود به او داد که مردم دیگر ادعای

ربوبیت برای او نکنند در آن هنگام که ببینند خدای تعالی آنچه را که از نعمت‌های بزرگ

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۳ و ۳۰۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۱

خویش ذکر نموده به او داده و رسانده است، تا مردم بدین وسیله استدلال کنند بر اینکه ثواب از جانب خدا دو نوع است: ثواب استحقاقی و ثواب اختصاصی. و نیز دیگر مردم ضعیفی را به جهت ضعفش تحقیر نکنند، فقیری را به جهت فقرش کوچک شمارند، نه مریضی را به جهت مرضش، بدانند که خداوند مریض می‌کند هر کس را که بخواهد و شفا می‌دهد هر کس را که بخواهد هر وقت و هر طور و به سبب هر چیزی که بخواهد، آن عبرت قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد، او شقاوت و بدبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد و سعادت و خوشبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد، خدای تعالی در تمام این موارد در قضای خویش عادل و در افعالش حکیم است و برای بندگانش جز آنچه که اصلح به حال آنهاست انجام نمی‌دهد، هیچ نیرو و قوتی جز برای خدا نیست. «۱»

آیات ۴۵-۵۴

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۵ تا ۵۴] ص: ۳۰۱

اشاره

وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ اُولٰٓئِیْدِی وَ الْاَبْصَارِ (۴۵) اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةِ ذِکْرِی الدَّارِ (۴۶) وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاَخْیَارِ (۴۷) وَ اذْکُرْ اِسْمَاعِیْلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِّنَ الْاَخْیَارِ (۴۸) هَذَا ذِکْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ لِحُسْنِ مَّآبٍ (۴۹) جَنَّٰتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمْ الْاَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِنِیْنَ فِیْهَا یَدْعُوْنَ فِیْهَا بِفَاكِهَہٗ کَثِیْرَہٗ وَ شَرَابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرٰتُ الطَّرْفِ اَثْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوْعَدُوْنَ لَیْوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) اِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَہٗ مِنْ نَفَادٍ (۵۴)

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۳. خصال: ج ۱ و ۲، ص ۳۹۹، ح ۱۰۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۲

ترجمه: ص: ۳۰۲

و یاد کن بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که همه توانمند (در عبادت) و دیده‌ور بودند. ما آنان را به خصلتی ویژه ساختیم که آخرت اندیشی بود. و ایشان در نزد ما از برگزیدگان نیک بودند. و یاد کن اسماعیل و یسع و ذو الکفل را که همه از نیکان بودند. این یاد کردی است و پرهیزگاران را نیک سرانجامی است. همان بهشتهای عدن که درهایش برای ایشان گشوده است. در آنجا تکیه (بر اورنگ‌ها) زدگانند، در آنجا میوه‌های بسیار، نوشیدنی‌ها می‌طلبند. و نزد آنان دوشیزگان همسال چشم فرو هشته (قانع به شوهر) هستند.

این است آنچه به شما برای روز حساب وعده داده شده است.

این همان رزق معین از جانب ماست که تمامی ندارد.

تفسیر ص: ۳۰۲

وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ اُولِی الْاٰیْدِی وَ الْاَبْصَارِ اِبْرَاهیم و اسحق و یعقوب را به یاد آر که در دنیا دولتمند، در آخرت بینش مند (بینا) بودند، تا تو و امت تو در هنگام نعمت امر آخرت را فراموش نکنید و دنیایتان را مقدمه آخرت خود قرار دهید، چنانچه اینان چنین کرده‌اند.

إِنَّا اَخْلَصْنَاَهُمْ مَا بِهِ سَبَبِ نِعْمَتِ اَنهَآ رَا بِهِ اِنِ اِخْلَصْتِ دَرِ اَوْرَدِیمْ کِهْ یَا اَخْرَتِ بَاشَنْد.

بِخَالِصَةٍ بِهِ هَمَانِ خِصْلَتِی کِهْ خَالِصِ بَرَا یِ مَا اِسْت.

ذِکْرِی الدَّارِ اِنِ جَمَلَهْ بَدَلِ اِز «خَالِصَةٌ» اِسْت، یَعْنِیْ بِهْ خِصْلَتِی کِهْ اَنِ عِبَارَتِ اِز تَدْکُرْ دَائِمِی دَارِ اَخْرَتِ اِسْت، یَا مَفْعُولِ لَهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۳

تحصیلی یا حصولی است، یعنی آنان را خالص گردانیدیم به عبادت خالص برای ما نسبت به یادآوری دار آخرت، اطلاق دار برای اشعار به این است که آخرت عبارت از دار و محل قرار است، نه دنیا که محل عبور و گذر بدان و نیکان است.

وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاٰخِیَارِ وَ اللّٰهُ هَمَّ اَنهَآ اِز بَرْگَزِیدِ گَانِی هَسْتَنْد کِهْ نَزْدِ مَایَنْد.

وَ اذْکُرْ اِسْمَاعِیْلَ اِسْمَاعِیْلَ فَرْزَنْدِ اِبْرَاهیمِ رَا یَا دِ کَنْ.

وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِّنَ الْاٰخِیَارِ وَ یَسَع (در سوره انعام ذکر شد) و ذو الکفل (در سوره انبیاء ذکر شد) همگی از نیکان بودند.

هَذَا اِیْنِکِهْ ذِکْرُ شُدِ اِز اَنْبِیَا وَ اِحْوَالِ اَنَانِ ذِکْرُ ذِکْرِ وَ عِبْرَتِ اِسْتِ بَرَا یِ کَسِی کِهْ اَخْرَتِ رَا بَخَوَآهْد.

وَ اِنَّا لِلْمُتَّقِیْنَ لِحُسْنِ مَآبٍ یَعْنِیْ عَاقِبَتِ نِیْکُو اِز اَنِ مَّتَقِیْنَ اِسْتِ اَعْمَ اِز اَنِکِهْ نَبِیْ بَاشَنْدِ یَا نَبَاشَنْد.

جَنَاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمْ الْاَبْوَابُ مُتَّکِیْنَ فِیْهَا کِنَایَهْ اِز اِسْتِرَاحَتِ دَرِ بَهْشْتِ اِسْت.

یَدْخُونَ فِیْهَا بِفَاكِهَةٍ کَثِیْرَةٍ وَ شَرَابٍ دَرِ بَهْشْتِ دُوسْتَانِشَانِ رَا بِهْ مِیْوَهْ زِیَادِ مِیْ خَوَآنَنْد، یَا غِلَامَانِ وَ کِنِیزَانِشَانِ رَا بِهْ سَبَبِ اَوْرَدَنْ مِیْوَهْ زِیَادِ فَرَا مِیْ خَوَآنَنْد، یَا خُودِ مِیْوَهْ وَ شَرَابِ رَا مِیْ خَوَآنَنْد، چُونِ مَتَاعِهَا وَ کَالَاهَا یِ بَهْشْتِیْ هَمَّ دَارَا یِ عِلْمِ وَ شَعُورَانْد، خُودِشَانِ بِهْ سُو یِ طَلَبِ کَنْنَنْدِهْ اَنهَآ مِیْ رُوند، اَوْرَدَنْ بَاءِ زَایْدَهْ بَرَا یِ تَأْکِیدِ وَ اِرْتِبَاطِ دَعُوتِ بِهْ مِیْوَهْ اِسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۴

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ یعنی نزد اهل بهشت حوریان هستند که به غیر همسرانشان نگاه نمی کنند.

أَتْرَابٌ با همسرانشان همسال هستند، نه عجز و پیر زن در میان آنها هست، نه کودک و بچه که نتوان از او بهره مند شد. ما، یا ملائکه به آنان می گوئیم: هَذَا مَا تُوعِدُونَ لَیْوْمِ الْحِسَابِ اِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهْ مِنْ نَفَادٍ اِنِ هَمَانِ چِیزِیْ اِسْتِ کِهْ بَرَا یِ رُوزِ حِسَابِ بِهْ شَمَا وَعْدَهْ دَادَهْ شُدَهْ اِسْتِ وَ اِیْنِ رُوزِیْ مَا اِسْتِ کِهْ اِنْقِطَاعِ وَ فَنَا نِدَارْد.

آیات ۵۵-۷۰

[سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۷۰] ص: ۳۰۴

اشاره

هَذَا وَ اِنَّ لِلطَّاغِیْنَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ یَصَلُّوْنَهَا فِیْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلِیُدْقُوهُ حَمِیْمٌ وَ غَسَّاقٌ (۵۷) وَ اَخْرُ مِنْ شَکْلِهِ اَزْوَاجٌ (۵۸)

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹)

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبَسَّ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَاَهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶) قُلْ هُوَ تَبَّأٌ عَظِيمٌ (۶۷)
 أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹)
 إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۵

ترجمه: ص: ۳۰۵

چنین است، سرکشان را بدترین سر انجام است.
 همان جهنم است که واردش می شوند و بد آرامگاهی است.
 چنین است، آب جوش و چرکابه که باید بچشندش.
 و عذابی دیگر است همانند آن به انواع و اقسام.
 این گروهی است که همراه با شما به دوزخ فرو رفته خوشامدی نیست ایشان را، چرا که به آتش دوزخ در آینده اند.
 گویند شما را خوشامدی نباشد شما بودید که آن راه را پیش پای ما گذاشتید، پس بد قرارگاهی است.
 گویند پروردگارا هر کس که این را پیش پای ما گذاشته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای.
 و گویند ما را چه شده است که مردانی را که از بدکاران می شمردیمشان،
 (در اینجا) نمی بینیم؟ آیا آنان را به ریشخند گرفته ایم، یا چشمها (مان) بر ایشان نمی افتد؟
 بی گمان ستیزه‌ی دوزخیان با همدیگر حق است.
 بگو من فقط هشدار دهنده‌ام و خدایی جز خداوند یگانه‌ی قهار نیست.
 پروردگار آسمانها و زمین و ما بین آنها که پیروزمند آمرزگار است.
 بگو آن خبری است بس بزرگ.
 که شما از آن روی گردانید.
 مرا هیچ آگاهی از ملاء اعلی نیست، آنگاه که (فرشتگان) مجادله کردند.
 به من وحی نمی شود جز در این باب که من هشدار دهنده‌ای آشکارم.

تفسیر ص: ۳۰۵

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرًّا مَّآبٍ جَهَنَّمَ يَصِيَلُونَهَا فَبَسَّ الْمِهَادُ لَفْظ «طَاغِيْنَ» بِه بَنِي اُمَيَّه وَ دُوَسْتَانِ اَنَّهُا تَفْسِيْرُ شَدَه، مَكْرَرُ كَقْتَه شَدَه كَه اَصْلُ دَر هَر شَرِّ وَ صَاْحِبِ شَرِّ دَشْمَنَانِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَنِي اُمَيَّه وَ مُوَافِقِيْنَ اَنَّهُا اَسْت، لَذَا صَحِيْحُ اَسْت هَر جَا كَه دَر قُرْآنِ شَرِّ وَ صَاْحِبِ شَرِّ ذَكَرُ شَدَه بِه دَشْمَنَانِ
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۶
 علی علیه السلام تفسیر شود.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ لَفْظُ «هَذَا» مَبْتَدَاءٌ، «لِيَذُوقُوهُ» خَبَرُ آن است، لَفْظُ «فَاءٌ» زَائِدَةٌ، يَا مَنْصُوبٌ بِرِ شَرِيْطَةِ تَفْسِيْرِ اسْتِ، فَاءٌ زَائِدَةٌ، يَا مَنْصُوبٌ بِه فِعْلٍ مَقْدَرٌ مِثْلُ مَعْنَى مَذْكُورٍ وَ فَاءٌ غَيْرُ زَائِدَةٌ، يَا مَبْتَدَاءٌ بِه تَوْهَمٌ «أَمَّا» يَا تَقْدِيرٌ «أَمَّا» وَ فَاءٌ غَيْرُ زَائِدَةٌ اسْتِ، يَا لَفْظُ «هَذَا» مَبْتَدَاءٌ وَ خَبَرُ آن «حَمِيمٌ» وَ «فَلْيَذُوقُوهُ» مَعْتَرِضَةٌ اسْتِ. يَا لَفْظُ «هَذَا» خَبَرُ مَبْتَدَاءِ مَحْذُوفٍ اسْتِ، يَعْنِي «العذاب هذا» يَا «هذا هو العذاب» يَا بِه مَعْنَى «خذذا» اسْتِ.

یعنی بگیر آنرا که ذکر شد از اینکه عاقبت بد برای طاغین و سرکش‌ها است که نافرمانی خدا کنند.

حَمِيمٌ وَ عَسَاقُ غَسَقِ الْجِرْحِ غَسَقَانَا، يَعْنِي از زخم آب زرد آمد، مقصود خونابه‌ای است که از بدن‌های اهل جهنم بیرون می‌آید. وَ آخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ عَطْفٌ بِرِ «حَمِيمٌ» يَا مَبْتَدَاءِ اسْتِ، خَبَرُ آن مَحْذُوفٍ اسْتِ، يَعْنِي آنان عذاب دیگری دارند مثل این عذاب، يَا چشیدنی دیگری دارند از مثل این چشیدنی، يَا مَبْتَدَاءِ اسْتِ که خبر آن اَزْوَاجٍ اسْتِ، عذاب دیگری مثل آن عذاب برای آنان است که گوناگون می‌باشد.

يَا لَفْظُ «ازواج» مَبْتَدَاءٌ، «آخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ» خَبَرُ اسْتِ، مَعْنَى آن این است: صنف دیگری از عذاب مثل این صنف ازواج گوناگون برای این صنف یا انواع مختلف بر حسب باطن است. وَ لَفْظُ «آخِرٌ» «آخر» بِصُورَتِ جَمْعِ خَوَانِدَةٍ شَدَّةً اسْتِ. هَذَا فَوْجٌ جَمَلَةٌ حَالِيَةٌ يَا مَسْتَأْنَفَةٌ بِنَا بِرِ تَقْدِيرِ قَوْلِ اسْتِ.

مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَفْظُ «الافتحام» دَخُولٌ فِي سَخْتِي وَ شِدَّتِي اسْتِ بِا شِدَّتِي وَ سَخْتِي، يَعْنِي بِه رُؤْسًا يَا بَنِي امِيَّةٍ كَقَوْلِهِ: «يَا مَتَّبِعُوا هَذَا وَ يَتَّبِعُوا هَذَا» يَا مَبْتَدَاءِ اسْتِ، مَعْنَى آن این است: صنف دیگری از عذاب مثل این صنف ازواج گوناگون برای این صنف یا انواع مختلف بر حسب باطن است. وَ لَفْظُ «آخر» «آخر» بِصُورَتِ جَمْعِ خَوَانِدَةٍ شَدَّةً اسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۷

يَا بَنِي الْعَبَّاسِ كَرُوهِي هَسْتَنْدُ كِه بَا شَمَا دَاخِلُ جَهَنَّمَ شَدْتَنْدُ. لَا- مَرْحَبًا بِهِمْ جَمَلَةٌ حَالِيَةٌ، يَا وَصْفِيَّةٌ يَا مَسْتَأْنَفَةٌ وَ جَوَابُ سْؤَالِ مَقْدَرٍ اسْتِ، يَا نَفَرِيْنَ بِرِ آنْهَا از کلام خدا است، يَا از قول رؤساء به متبوعین به تقدیر قول است، یعنی بدا به حال اینان. إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ قَالُوا این جمله تعلیل است، بعضی گفته‌اند: بَنِي امِيَّةٍ كَوَيْنَنْدُ: بِدَا بِه حَالِ شَمَا «۱».

پیروان به رؤساء یا بنی العباس به بنی امیه گویند:

بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ بَلْ كِه بِدَا بِرِ حَالِ شَمَا، چُونِ اَوَّلًا شَمَا اِقْدَامِ بِرِ چِيزِي كَرْدِيدِ كِه مَا رَا دَاخِلِ فِي آتَشِ نَمُودِه، شَمَا فِي اِيْنِ مَوْرِدِ جَلُودَارِ وَ مَوْرِدِ اِقْتِدَايِ مَا بُوْدِيدِ.

أَنْتُمْ قَدْ مَتُّمْتُمُوهُ اِيْنِ عَذَابِ، يَا اِيْنِ دَخُولِ فِي آتَشِ يَا اِيْنِ دَعْوَتِ رَا شَمَا بِرَايِ مَا پِيْشِ كَشِيْدِيدِ لَنَا اَوَّلًا بِا كَارْهَا وَ اِقْدَامَاتِي كِه اِنْجَامِ دَاوِيْدِ وَ ثَانِيَا مَا رَا پِيْرُوَانِ خُودِ قَرَارِ دَاوِيْدِ.

فَيْئَسَ الْقَرَارُ بِسِ جَهَنَّمَ چِه بِدِ مَنزِلِگَاهِ اسْتِ.

قَالُوا بعضی گفته‌اند: سِپَسِ بَنِي امِيَّةٍ مِي كَوَيْنَنْدُ:

رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ پَرُورِدِگَارَا آن كَسِ كِه اِيْنِ عَذَابِ رَا بِرَايِ مَا پِيْشِ فَرِسْتَادِ، عَذَابِشِ رَا فِي آتَشِ چِنْدِ بَرَابَرِ كَنْ، چُونِ آنْهَا ظَلَمَ بِه آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا تَأْسِيْسِ كَرْدَنْدُ، مَا رَا فِي اِيْنِ مَوْرِدِ از آنْهَا پِيْرُوِي كَرْدِيمِ.

وَ قَالُوا پِيْرُوَانِ يَا بَنِي الْعَبَّاسِ، يَا رُؤْسَاءِ وَ بَنِي امِيَّةٍ، يَا هَمَمِ مِي كَوَيْنَنْدُ: مَا لَنَا لَا نَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ چِه

(۱) تفسیر قمی: ج ۳، ص ۲۴۲.

شده است ما مردانی را که از اشرار حساب می‌کردیم اینجا نمی‌بینیم؟

بعضی گفته‌اند: این سخن را دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌گویند، مقصودشان شیعه امیر المؤمنین علیه السلام است. **أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا** لفظ «اتخذناهم» با کسره‌ی همزه خوانده شده، که آن صفت دیگری برای «رجالا» است، با همزه‌ی استفهام خوانده شده بنابر اینکه انکار توییخی باشد.

أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ لفظ «ام» معادل قول خدا: «ما لنا لا نرى» است، گویا که آنان گفتند: کسانی را که ما از بدان و اشرار حساب می‌کردیم اینجا نیستند، ما آنها را نمی‌بینیم، یا اینکه اینجا بودند و چشمهای ما به آنها نمی‌افتد. **إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ** این منازعه‌ی اهل جهنم و بهشت امری است حتمی که واقع می‌شود. **تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ** این جمله بدل از لفظ «ذلك» است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی شما را ذکر نموده آنجا که از دشمن شما در آتش حکایت کرده و فرموده: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى ... تا آخر» فرمود: به خدا سوگند خدای تعالی از این آیه جز شما را قصد و اراده نکرده، شما در نزد اهل این عالم از اشرار و بدان مردان شدید، در حالیکه به خدا سوگند در بهشت شادمانید، آنها در آتش به دنبال شما می‌گردند.

روایت شده: آگاه باشید به خدا سوگند حتی دو نفر از شما هم وارد آتش نمی‌شود، نه به خدا سوگند، یک نفر هم وارد آتش نمی‌شود، به خدا سوگند شما هستید که خدای تعالی در باره‌ی آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۰۹

گفته: «وَقَالُوا مَا لَنَا».

در روایت دیگری است: آنگاه که اهل آتش در آتش مستقر شود شما را جستجو می‌کند، هیچ یک از شما را در آنجا نمی‌بیند و به یکدیگر می‌گویند: «ما لنا ... تا آخر». «۱»
و این است معنای قول خدای تعالی: **إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ** یعنی در باره شما نزاع و مخاصمه می‌کنند، همانطور که در دنیا می‌گفتند.

قُلْ به مشرکین، یا به منافقین امت خود بگو:

إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ من فقط انداز کننده هستم، من شما را بر توحید یا بر ولایت علی علیه السلام مجبور نمی‌کنم.

وَمَا مِّنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پس حکمی جز برای خدا نیست، چون خداوند قهار است، پس معبودی جز او نیست، پس من حکم به خلافت و جانشینی از جانب خودم نمی‌کنم، کسی که او را شریک خدا قرار دادید دارای هیچ حکمی نیست.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ پس شرکاء شما در هیچ یک از آسمانها و زمین و آنچه که بین آن دو است ربوبیتی ندارد.

و احدی در خلق او حکمی ندارد، نمی‌تواند از جانب خودش خلیفه و جانشین نصب کند. که تنها او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در بین آن است می‌باشد، او پیروزمند بخششگر است.

قُلْ هُوَ تَبَّأٌ عَظِيمٌ آن توحید یا ولایت و

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۷. کافی: ج ۸، ص ۳۳، ح ۶. تأویل الآیات الظاهرة: ص ۴۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۰

امامت امیر المؤمنین که من به آن خبر داده‌ام، چنانچه در خبر تفسیر به ولایت علی علیه السلام شده است. «۱»

نبأ و خبر بزرگش است، چون ولایت خبری است که هیچ خبری نیست مگر از آن حاصل شده باشد، هیچ امر و نهی و رسالت و

نبوت و بشارت و انذار و وعد و وعیدی نیست مگر به سبب ولایت و به خاطر ولایت.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ اعراض و روی گردانیدن از آن نبأ اعراض از لطیفه انسانی است که همان لطیفه الهی است. آن لطیفه ربّ هر مربوط در مقام نازل و پائین خود می‌باشد، آن اسم ربّ است، آن عبودیت است که کنه آن ربوبیت است، آن ریسمان از جانب خدا است، ریسمانی که بدون آن و بدون ریسمانی از جانب مردم ذلت و خواری بر مردم زده می‌شود.

ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ این جمله مقول قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، یعنی اگر از تو ملاء اعلیٰ سؤال کردند به آنها بگو: من علم به ملاء اعلیٰ ندارم.

یا آنها را آگاه کن که ملاء اعلیٰ که التفات و توجهی به زمین و اهل زمین ندارند در این خبر مخاصمه می‌کنند تا علم به مخاصمه و گفتگوی ملاء اعلیٰ و فرشتگان را از خودت سلب کنی. و بگو: علم من از بالا و فرشتگان اندک است.

إِذْ يَخْتَصِمُونَ در باره این خبر بزرگ مخاصمه و گفتگو داشتند، چون دشمن‌ورزی آنها عظیم و آنچه که در باره آن بحث و

(۱) بصائر الدرجات: ص ۲۲۷، ح ۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۱

گفتگو و اختصام دارند عظیم و بزرگ است، گویا که برای بشر ممکن نیست علم به آن جدال و مخاصمه آنها پیدا کند در حالی که من بوسیله وحی خدا بر مقام و کلام آنها آگاه شده‌ام.

إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ لفظ «انما» با فتحی همزه خوانده شده، بتقدیر لام یا با قرار دادن جمله در جای مرفوع لفظ «یوحی».

و ابن عباس از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده که فرمود: پروردگارم به من گفته: آیا می‌دانی که ملاء اعلیٰ و فرشتگان در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ گفتم: نه. گفت: بحث و اختصام آنها در کفاره‌ها و درجه‌ها است، اما کفاره‌ها عبارتند از کامل کردن وضو در صبح‌های سرد، قدم برداشتن به جماعت‌ها، انتظار نماز بعد از نماز. و اما درجه‌ها عبارتند از افشای سلام، اطعام طعام و نماز در شب در حالی که مردم خواب هستند. «۱»

بنابراین این کلام بنا بر حکایت است به تقدیر محذوف، گویا که گفته شده: پروردگار من بمن گفته: آیا میدانی ملاء اعلیٰ در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ گفتم: نمی‌دانم. «لا علم لی ... تا آخر» در خبر معراج مضمون این خبر ذکر شده، «۲» و ممکن است مقصود از نبأ عظیم خبر آفرینش آدم باشد، که در این صورت معنای قول خدا: «ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» این باشد که در آفرینش آدم علیه السلام بحث و گفتگو و مجادله می‌کنند و آیه بعدی

(۱) صافی: ج ۴، ص ۳۰۹. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۸۵.

(۲) تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۴۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۲

که با «إِذْ قَالَ رَبُّكَ» شروع می‌شود متعلق به «یختصمون» یا بدل از «اذ یختصمون» باشد، «اذ یختصمون» ظرف «کان» یا بدل از «الملاء الأعلیٰ» باشد، یعنی من علم به ملاء اعلیٰ ندارم، علم به وقت قول خدای تعالی: «لِلْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا ... تا آخر» ندارم.

آیات ۷۱-۸۳

اشاره

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵)

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳)

ترجمه: ص: ۳۱۲

چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود همانا من آفریده‌ای انسانی از گل هستم. پس چون او را استوار برداختم، در آن از روح خود دمیدم برای او به سجده درافتید. آنگاه فرشتگان همگی سجده کردند. مگر ابلیس که استکبار ورزید و از کافران شد.

فرمود ای ابلیس چه چیزی تو را از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۳

سجده به آنچه با دستان خویش آفریده‌ام، بازداشت؟ آیا کبر ورزیدی یا از بلند مرتبگان بودی؟ گفتم من بهتر از او هستم (چرا) که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. فرمود از آنجا (بهشت) بیرون شود که تو مطرودی.

و لعنت من تا روز جزا بر تو باد.

گفتم پروردگارا پس مرا تا روزی که (همگان) برانگیخته شوند، مهلت ده.

فرمود تو از مهلت یافتگانی.

تا روز آن هنگام معین.

گفتم: (سوگند) به عزت تو که همگی آنان را گمراه خواهم ساخت.

مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته‌اند.

تفسیر ص: ۳۱۳

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

تفسیر این آیات در سوره اعراف و حجر گفته شد، بدانجا مراجعه شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۴

[سوره ص (۳۸): آیات ۸۴ تا ۸۸] ص: ۳۱۴

اشاره

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

ترجمه: ص: ۳۱۴

فرمود حق است و حق را می گویم
که جهنم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی می کنند، جملگی آکنده خواهم ساخت.
بگو برای آن (رسالت) از شما مزدی نمی طلبم، من از بر خود بستگان نیستم.
این جز پندی برای جهانیان نیست.
و خبرش را پس از چندی خواهید دانست.

تفسیر ص: ۳۱۴

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لفظ «حق» در هر دو منصوب خوانده شده، بنابر این «حق» اول مفعول فعل محذوف است، یعنی «فالحق الحق» یا «فالحق تقول» یا مفعول «أقول» است، «حق» دوم برای تأکید عطف شده است، یا مفعول «خذ» محذوف است به قرینه مقام، به حذف حرف قسم است، با رفع «حق» اول، نصب دوم خوانده شده، که در این صورت «حق» اول مبتداء است که خبر آن حذف شده یعنی حق بر من گفته شده، یا حق سوگند من است، یا حق از من است.

یا خبر آن جمله قسم محذوف و جواب آن است، چون لفظ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۵

«الحق» در معنای جمله است، یا «الحق» اول خبر است، مبتدای آن محذوف شده است، یعنی «أنا الحق» یا «قولي الحق» یا «قولك الحق»، هر دو لفظ «حق» مرفوع خوانده شده بنابر آنکه حق اول طبق وجوه سابق باشد، حق دوم مبتداء، لفظ «أقول» خبر آن باشد که ضمیرش حذف شده است.

یا حق دوم تأکید حق اول، «أقول» مستأنف است، یا حق اول مبتداء و «أقول» خبر آن، حق دوم تأکید آن باشد.

و هر دو مجرور خوانده شده بنابر تقدیر حرف قسم، با جرّ حق اول و نصب دوم نیز خوانده شده، وجه آن ظاهر است.

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ که من جهنم را از تو و همگی آنانی که از تو پیروی می کنند، پر می سازم.
قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ این جمله اخیر استیناف است.

خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا توهم لکه حرص و طمع را از او مرتفع سازد، نیز جهت وعده و وعید است، یعنی به کفار مکه بگو: این ادعای من اگر دروغ است خالی از این نیست که من طالب دنیا باشم، اگر من طالب دنیا بودم با تلویح و اشاره از من طلب مال از شما یا طلب اعتبار و مقام ظاهر می شد در حالی که تاکنون چیزی از من ظاهر نشده، یا به آنها بگو: من به

رسالت خویش مزد و اجر نمی‌خواهم تا مرا به طمع در امواتان متهم نکنید، از من اعراض نمایید.
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَ مِنْ بَدُونِ دَلِيلٍ وَ بَرَهَانِ مَقَامِ رِسَالَتِي رَا بَرِخُودِ نَمِي بِنْدَمِ، اِگَر مَن دَرُوِغُگُو بُوْدَم بِالْآخِرَةِ بَه تَكَلِّفِ
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۶
 می‌افتادم.

و ممکن است اخبار به این باشد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در هیچ یک از امورش تکلف نداشت، نه در لباس، نه در غذا،
 نه در میهمانی و نه برای میهمانها و اصحابش.
 و مقصود از ضمیر مجرور تبلیغ یا پند و اندرز، یا یادآوری قرآن است.

إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ قرآن جز تذکر و یادآوری، شرف، نام نیک نیست، یا مقصود این است که علی علیه السلام یا تبلیغ ولایت او
 جز ذکر و یادآوری برای عالمیان نیست.

وَ تَلْعَمَنَّ نَبَأَهُ بَعِيدٍ حِينَ خَبَرِ تَبْلِيغِ مَنْ يَأْخِرُ قُرْآنٍ يَأْخِرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلايَتِ او رَا حَتْمًا پَسِ از مَرگِ يَأْ دَر رُوزِ قِيَامَتِ، يَأْ رُوزِ
 بدر، یا بعد از کامل شدن سلطنت من، خواهی دانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۷

سوره زمر ص: ۳۱۷

اشاره

همه‌ی این سوره‌ی مکی است، بعضی «۱» گفته‌اند: جزء سه آیه که در مدینه در باره‌ی وحشی قاتل حمزه نازل شده است، آن سه
 آیه از: «قُلْ يَا عِبَادِيَ ... تا آخر آن سه آیه است» کلا این سوره شامل هفتاد و پنج آیه است.
 آیات ۱-۸

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۸] ص: ۳۱۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲) أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الدِّينَ
 اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ
 كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأُصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴)
 خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ
 الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا
 مِنْ بَعِيدٍ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تُصَيِّرُفُونَ (۶) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى
 لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا- تَزُرُّ وَازِرَةً وَ زُرَّتْ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ (۷) وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَلَهُ نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ
 سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸)

(۱) مجمع البیان جلد ۸-۷ ص ۴۷۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۸

ترجمه: ص: ۳۱۸

به نام خداوند بخشنده مهربان
کتابی است که از سوی خداوند پیروزمند فرزانه فرو فرستاده شده است.
ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کرده‌ایم، پس خداوند را در حالی که دین خود را برای او پاک و پیراسته می‌داری بپرست.

هان دین خالص خدای راست، کسانی که به جای او سرورانی به پرستش می‌گیرند (و مدعی می‌شوند) آنان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با تقرّبی به خداوند نزدیک گردانند، بیگمان خداوند در آنچه ایشان در آن اختلاف دارند، در میانشان داوری خواهد کرد که خداوند کسی را که دروغزن کفران‌پیشه است، هدایت نمی‌کند.

اگر خداوند می‌خواست که فرزندی (برای خود) برگزیند، آنچه می‌خواست از میان آنچه آفریده است، برمی‌گزید اما او (از این نسبتها) منزّه است او خداوند یگانه قهار است.

آسمانها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می‌گستراند، خورشید و ماه را رام کرده است، که هر یک تا سر آمدی معین روان است، هان او پیروزمند آمرزگار است.

شما را از تنی یگانه آفرید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۱۹

سپس همسرش را از او پدید آورد، برای شما هشت قسم از چارپایان آفرید و خود شما را در شکم مادرانتان، آفرینشی در میان تاریکیهای سه گانه می‌آفریند این چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی او راست، خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟

اگر کفران بورزید، (بدانید که) خداوند از شما بی‌نیاز است اما کفران را هم بر بندگان خویش نمی‌پسندد و اگر سپاس بگزارید آن را بر شما می‌پسندد و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد سپس بازگشتگان به سوی پروردگارتان است، آنگاه شما را از (حقیقت و نتیجه) آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد، که او از راز دلها آگاه است.

و چون بلایی رسد پروردگارشان را- انابت کنان- می‌خواند، سپس چون نعمتی از سوی خویش به او ارزانی دارد، فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت، برای خداوند همتیانی قائل می‌شوند (دیگران را هم) از راه او گمراه سازد بگو با کفر خویش اندکی (از زندگانی) بهر مند شو که (سر انجام) تو از دوزخیانی.

تفسیر ص: ۳۱۹

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لَفْظُ «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» مَبْتَدَأُ، خَبَرُ «مِنَ اللَّهِ» يَأْتِي مَحْذُوفٍ اسْتِثْنَاءً، يَأْتِي خَبَرُ مَبْتَدَأِ مَحْذُوفٍ اسْتِثْنَاءً، يَعْنِي «هَذَا تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» وَ تَوْصِيفُ «اللَّهُ» بِهٖ عَزِيزٌ وَ حَكِيمٌ جِهَتِ بَزْرُغْدَاثِ شَأْنِ كِتَابٍ وَ بَرَحْذَرِ دَاخِثِ اِزْ مَخَالَفَتِ اَنْ، تَرْغِيبِ بِهٖ پِيْرُوِيْ اِزْ اَنْ اسْتِ.

و مقصود از کتاب قرآن یا رسالت، یا نبوت و احکام آن دو، یا ولایت و آثار آن، یا کتاب ولایت علی و خلافت او می‌باشد، در اول

سوره‌ی بقره در باره «کتاب» شرح کاملی بیان شد.
 إِنَّا أَنْزَلْنَا جَوَابَ سُؤْلِ مَقْدَرٍ اسْت، گویا که گفته شده: چه کسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۰

کتاب را نازل کرده، بر چه کسی نازل کرده است؟ پس فرمود: ما نازل کردیم.

إِلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ حَقَّ عِبَارَتٍ از مشیت است، آن ولایت علی علیه السلام و علویت او است، یعنی به سبب حق یا متلبس بحق، یا با حق (یعنی علویت است کتاب را از مقام پشتت امر به مقام کلمه و حکم یا صدر و نازل کردیم).

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ مقصود از دین طریق و راه، یا اعمال دین و اخلاص طریق به سوی خداست پس خدا را طوری پرستید که مبدأ سلوک و غایت آن آمیخته و آلوده به چیزی از اعراض نفس و شرک آوری شیطان نباشد، آن کار سخت و دشواری است که جز از کامل حکیمی که در همه‌ی کارها بر احوال مراقب است بر نیاید و ممکن نگردد.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ تقدیم لفظ «لله» جهت شرافت آن و قصد حصر است و با مفهوم مخالفت قید دلالت می‌کند بر اینکه دین غیر خالص به سوی خدا باز نمی‌گردد، چه خدای تعالی بی‌نیازترین شریکان است، در هر چیزی که شریک برای او قرار داده شوند خداوند شرک آورنده را به شریک واگذار می‌کند.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ جمله «ما تعبدوهم» حال یا خبر یا مستأنف و معترضه بین مبتداء و خبر است، در همه‌ی صور لفظ «قول» در تقدیر گرفته می‌شوند.

إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر از حال آنها است، یا جمله خبر از «الذین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۱

اتخذوا» یا خبر بعد از خبر از آن است.

یعنی برای تقرّب به خدا به آنها رو می‌کنند در حالی که خداوند داوری می‌کند.

ما هم فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در چیزی که اختلاف می‌کنند، از امر دین یا رسالت یا ولایت علی علیه السلام.

از نبی صلی الله علیه و آله در خبری روایت شده که بر مشرکین عرب روی آورد و فرمود: شما چرا جز خدا بت‌ها را می‌پرستید؟ جواب دادند:

ما بدین وسیله به خدا نزدیک می‌شویم و تقرّب می‌جوئیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا آن بت‌ها می‌شنوند و اطاعت و عبادت پروردگارشان را می‌کنند تا شما با تعظیم آنها به خدا نزدیک شوید؟! گفتند: نه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس شما آن بت‌ها را با دست خودتان ساخته‌اید؟ گفتند: بلی، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آنها شما را پرستند در صورتی که پرستش از آنها ممکن باشد سزاوارتر از این است که شما آنها را عبادت کنید، در صورتی که مأمور به تعظیم آنها نباشد و کسی که عارف به مصالح و عاقبت‌های شماست، در چیزی که شما را به آن تکلیف می‌کند حکیم باشد امر به تعظیم آن بت‌ها نکرده «۱» و نخواهد کرد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي أُمَّةً جَمَلَةً در مقام تعلیل یا خبر بعد از خبر است، رابطه تکرار معنای مبتدأست.

(۱) الصافی ج ۲ ص ۳۱۳، الاحتیاج ج ۱ ص ۲۶ چ موسسه الاعلمی، نور الثقلین ج ۴ ص ۴۷۵. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۲

مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ خداوند دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی‌کند، چون آمادگی و استعداد هدایت و استحقاق آنرا ندارد.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا اگر خدا می‌خواست فرزندی بگیرد، چنانچه ملائکه و مسیح و عزیز را برخی به او نسبت داده‌اند لَأَصْطَفَى

مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه که خلق کرده و می‌آفریند انتخاب می‌کرد، از قبیل اصناف ملائکه و انواع بشر و جن ما یَشَاءُ آنچه را که می‌خواست از پسران انتخاب می‌کرد، نه آنچه را که از دختران به او نسبت داده‌اند.

سُبْحَانَهُ خداوند منزّه است از شریک، فرزند، هم‌نشین و دوست.

هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ او خدای واحد است که مثل و مانند ندارد تا دارای فرزند باشد.

الْقَهَّارُ آن گونه چیره‌دستی است که جایز نیست دارای شریک و مانند باشد، فرزند مثل و مانند او می‌شود، شریک مثل و مقابل او قرار می‌گیرد، نه مقهور و مورد تسلط و تسخیر او.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ او شب را در روز داخل می‌کند، اگر لفظ «یکور» از باب تکرار «عمامه» و پیچیدن هر طاقه بر روی دیگری باشد، به معنای این است که شب روز را می‌پوشاند، یا به معنای تکرار و پشت سر هم بودن شب و روز است.

وَيَكْوَرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۳

برای اشاره به پشت سر هم بودن شب و روز و تکرار این مطلب در مورد شب و روز لفظ مضارع آورد و فرمود و روز را بر شب می‌پیچاند و می‌پوشاند ولی در مورد تسخیر آفتاب و ماه لفظ ماضی آورد، یعنی از پیش خورشید و ماه را فرمانبر قرار داد (که تقدم وجود خورشید و ماه بر حرکت وضعی و انتقالی و وجود شب و روز است).

كُلُّ يَجْرِي هَر يَكْ به طور استمرار بر مدار خود در وقت معین گردش می‌کنند.

أَلَا- هُوَ الْعَزِيزُ خداوندی که هیچ مانعی از تحقق مر او او منع نمی‌کند، چیزی از این تکرار و گردش و از این تسخیر و تسلط نمی‌تواند منع کند.

«الغفار» آمرزنده‌ای که بندگانش را بر حالتی که بر آن هستند از انبازخواهی و نسبت فرزند به خدا او سایر گناهان مؤاخذه نمی‌کند تا شاید توبه کنند که در این صورت خداوند آنها را می‌بخشد.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ در سوره‌ی نساء در باره این آیه شرحی بیان شد.

ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا آوردن لفظ «ثم» جهت اشاره به تعقیب و ترتیب در اخبار است، چه خلق کردن جماعت بسیار از یک نفس امر غریب و شگفتی نیست، خلق همسر و جفت از آن نفس که در میان جماعت بسیار با آن نفس واحد شریک باشد امر غریب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۴

وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ بیان زوجهای هشتگانه در سوره‌ی انعام گذشت، لفظ «أنزل» در اینجا به معنای خلق و آفریدن است چنانچه این معنا به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده «۱» شده است.

و استعمال لفظ «أنزل» برای اشعار به این است که شیء بودن هر چیز به سبب فعلیت اخیر آن است، فعلیت اخیر هر صاحب نفسی نفس اوست.

و تحقیق مطلب این است که نفوس اگر چه از نظر جسمانی حادث است، لیکن از آسمان ارواح و ارباب انواع به سوی افراد انواع نازل شده است.

بنابر این استعمال «أنزل» در معنای «خلق» به طریق مجاز نیست.

يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ شما و بعد از خلقت گوشت و استخوان، بعد مضغه و علقه به صورت حیوانی کامل و درست آفرید.

فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در حالی که شما را از تاریکی شکم و رحم و مشیم چنانچه در خبر آمده است گذارند.

آگاهی ندارند، که آنها به ذات الصدور بودن سزاوارتر هستند، چون امور قبلی مانند اراده‌ها و عزم نیت‌ها به سرعت از بین می‌روند بر خلاف قوا و استعدادها که از بین نمی‌روند و لذا آنان به صدق همراهی و مصاحبت سزاوارتر هستند و این جمله تعلیل این قول خدا: «ینبئکم» است، تهدید کسی است که اعمالش را مخفی می‌کند.

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ عَطَفَ بِرَقُولِ خُودَا: «ان تکفروا» است، یعنی چگونه به خدا کفر می‌ورزید در حالی که هر گاه با سختی و ضرر رو برو می‌شوید به خدا پناه می‌برید، نه به غیر خدا؟! یعنی شما طبق فطرت اقرار به خدا کرده و به او پناه می‌برید؟! پس کفر و کفران نعمت‌ها بی‌شما جز به علت پوشیده شدن سرشت و فطرت شما نیست.

دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ لَذَا در موقع ناچاری خدا را می‌خوانید که به سوی او برگردید.

پیش از این گفته شد که خیال که به سبب تصرف قوه‌ی متخیله است، قوه‌ی عاقله را از تدبیر و تصرف منع می‌کند، پند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۸

موعظه و ردع و منع عقل را می‌پوشاند، ولی وقتی با سختی و مشکل مواجه شد و واقعیتها را دید خیال از تصرف باز می‌ایستد، انوقت که (غریزه حیات) و حکم عقل ظاهر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ وَتَى خُودَا وَتَفَضَّلَ وَ عَنَايَتِ نَمُودَا، چون لفظ «خوئه» جز در این معنا استعمال نمی‌شود.

نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَتْ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ و آن مشکل سختی را که دفع آن را از خدا می‌خواست فراموش می‌کند، یا آن لطیفه‌ی غیبی را فراموش می‌کند که قوا و اهل مملکتش هنگام سختی او را فرامی‌خواند، چه پناه بردن به خدا، دعوت و فراخوانی جمیع اهل مملکتش به سوی خدا می‌باشد اگر چه نزول آیه در مورد ابی الفضیل می‌باشد، چنانچه در خبر آمده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که این آیه در مورد ابی الفضیل نازل شده است: او رسول خدا را ساحر می‌دانست، هر وقت به سختی و مریضی دچار می‌شد پروردگارش را فرامی‌خواند و از آنچه که در باره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود توبه می‌کرد، وقتی خدا به او صحت و عافیت می‌داد، توبه را فراموش می‌کرد، لذا خدای تعالی فرمود: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» منظور از اینکه ریاست تو بر مردم بدون حق از جانب خدا و رسولش می‌باشد پس بگو کسی از کفرت بهره‌مند شود که از تو اهل آتشی امام علیه السلام فرمود: سپس خدای تعالی جمله بعد از این آیه را در باره‌ی علی علیه السلام عطف نمود که از حال فضل او نزد خدای تعالی خبر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۲۹

می‌دهد، فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ ... تا آخر» وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِأَمْثَالِ شَرِيكَانِي مانند شریکانی مانند بت‌ها و ستارگان قرار داده، یا برای خدا امثالی در وجودش قرار داده، مانند هواهای نفس و خواسته‌های آن.

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تَا مَرْدَمَا، یا اهل مملکتش را از راه خدا گمراه کند، لفظ «ليضل» با فتحه یا خوانده شده است.

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا بگو: ای ابا فضیل، یا ابا فلان، یا ای کسی که از قلب روی گردانده و به در نفس و خواسته‌های آن روی آمده اند کی از کفرت بهره‌مند شو.

إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ الْبَثَّةِ که تو از اهل آتش هستی، زیرا انصراف و روی گردانیدن از خدا، از ولایت و از علی علیه السلام یا روی گردانیدن از در قلب جز کسی که به انگیزه‌ها و داعی نفسانی گرفتار است محقق نمی‌شود، داعی و انگیزه‌های نفسانی جز شعله‌ی آتش نیست.

آیات ۹-۲۰

اشاره

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳)

قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلْمٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۰

ترجمه: ص: ۳۳۰

آیا کسی که در پاسهائی از شب، گاه به سجده و گاه بر پا، نیایشگر است (و) از آخرت بیم و به رحمت پروردگارش امید دارد (بهتر است یا مشرک غافل ناسپاس)، بگو آیا کسانی که میدانند، با کسانی که نمی‌دانند بر ابرند؟ (هرگز) فقط خردمندانند که پند می‌گیرند.

بگو ای بندگان مؤمن من از پروردگارتان پروا کنید برای کسانی که در این دنیا نیکی کنند، پاداش نیکوست، زمین خدا گسترده است (از هجرت مهر اسید)، همانا پاداش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۱

شکیبیان بی حساب و به تمامی داده خواهد شد.

بگو من فرمان یافته‌ام که خداوند را- در حالی که دینم را برای او پاک و پیراسته می‌دارم- بپرستم.

و فرمان یافته‌ام که نخستین مسلمان (این امت) باشم.

بگو من اگر از امر پروردگارم سرپیچی کنم، از عذاب روزی سهمگین می‌ترسم.

بگو خداوند را- در حالی که دینم را برایش پیراسته میدارم- می‌پرستم.

شما هم هر چه می‌خواهید به جای او بپرستید بگو زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که به خویشتن و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند هان این است زیانمندی آشکار.

آنان را از فرازشان سایانهایی از آتش است، از فرودشان هم سایانهایی این همان است که خداوند بدان بندگان را می‌ترساند ای بندگان من از من پروا کنید.

و کسانی که از طاغوت پرهیز کرده‌اند از اینکه بپرستندش، به سوی خداوند بازگشته‌اند، بشارت (/ بهشت) ایشان راست پس بندگانم را بشارت ده.

همان کسانی را که قول (نیک و حق) را می‌شنود و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند اینانند که خداوند هدایتشان کرده است و

اینانند که خردمنداند.

آیا کسی که حکم عذاب بر او تحقق یافته (و دوزخی) است، آیا تو کسی را که در دوزخ است می‌رهانی؟ ولی کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، غرفه‌هایی دارند که بر فراز آنها غرفه‌هایی ساخته شده است، (و) از فرودست آنها جویباران جاری است بر وفق وعده الهی است (و) خداوند خلف وعده نمی‌کند.

آیا ننگریسته‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو می‌فرستد و آن را در (مخزن) چشمه‌ساران در دل زمین راه داد، سپس بدان کشت رنگارنگ برمی‌آورد، سپس (آن کشت) می‌خشکد و آن را زرد می‌بینی، سپس آن را خرد و خوار می‌کند در امر برای خردمندان یادآوری است.

آیا کسی که خداوند دلش را به اسلام گشاده داشته است، از سوی پروردگارش برخوردار از نور (هدایت) است (همانند سخت‌دلان است؟)، پس وای بر آنان که از ترک خدا یاد الهی، سخت‌دل هستند اینانند ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۲ که در گمراهی آشکارند.

خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاده، که پوستهای کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه درآید، سپس (آرامش یابند و) پوستهایشان و دل‌هایشان با یاد خدا نرم شود این هدایت الهی است که به آن هر کس را که بخواهد به راه می‌آورد، هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، او را راهنمایی نیست.

آیا کسی که روز قیامت (با دستان بسته) بخواهد با چهره‌اش از عذاب سخت جان به در برد (مانند کسی است که از آن در امان نیست؟) و به ستمکاران (مشرک) گفته شود (نتیجه) کاری را که کرده بودید بچشید.

پیشینیان آنان هم تکذیب (پیامبران و کتب آسمانی) پیشه کردند آنگاه عذاب از جایی که گمانش را نمی‌بردند بر سرشان آمد. سپس خداوند به آنان در زندگانی دنیا خفت و خواری چشانید، اگر می‌دانستید عذاب اخروی سهمگین‌تر است. و برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند.

که قرآنی است عربی (/ شیوا) بدون کژی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند.

خداوند مثلی می‌زند از مردی (/ برده‌ای) که چند شریک در باره او ستیزه‌جو و ناسازگارند و مردی (/ برده‌ای) که (بی‌مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند سپاس خدای راست ولی بیشترین آنان نمی‌دانند.

تفسیر ص: ۳۳۲

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ آیا کسی شب را در حال سجده و قیام به عبادت می‌گذراند و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امیدوار است مانند کسی است که چنین نیست؟

در این عبارت خبر مبتدا به جهت دلالت قرینه حالیه و دلالت قول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۳

خدا: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ ... تا آخر آیه» حذف شده است.

یا معنای آیه چنین است: آیا کسی که کافر شده بهتر است یا کسی که عبادت و سجده خدا می‌کند؟ که معادل اول حذف شده، چون دو قرینه مذکور بر آن دلالت می‌کند، «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ» با تخفیف میم خوانده شده که در این صورت خبر محذوف است، یعنی آیا کسی که شب را به عبادت خدا مشغول است که این چنین نیست؟ یا خبر و معادل هر دو حذف شده، تقدیر آیه چنین است: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ خَيْرٌ أَمْ مَنْ كَفَرَ» و لفظ «قانت» تفسیر به علی علیه السلام شده، کسی که این چنین نیست جز دشمنان علی علیه السلام نیستند، تخصیص لفظ «قانت» به علی علیه السلام از باب اینکه او اصل خصلت‌های پسندیده و اعمال مرضی خداست منافات با

تعمیم آن ندارد، چنانچه مکرر این مطلب گذشته است.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ بگو کسانی که شب را در حال سجود و قیام به سر می‌برند که آن لازمه علم است با غیر آن برابرند؟! چه علم و عمل با هم متلازم هستند، چنانچه در فصول اول کتاب گذشت.

وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ یعنی کسانی که نمی‌دانند، در نتیجه به خدا، یا به نعمت‌های خدا، یا به رسول، یا به علی علیه السلام کافر می‌شود.

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ مساوی نبودن آن دو گروه را صاحبان عقل‌ها متذکر می‌شوند، نه غیر آنها.

گویا که گفته است: یادآوری تو فایده‌ای ندارد، چون آنها از عقل خالی هستند، کسی که از عقل خالی است اگر چه همه‌ی نشانه‌ها برای او ذکر شود یا آورده شود، باز هم پند نمی‌گیرد. و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۴

مکرر این مطلب گفته شد که انسان بدون ولایت و بدون اتصال به ولی امر مانند گردوی بی مغز است که لایق آتش و سوزاندن است، بعد از اتصال و دخول در امر ائمه علیهم السلام و دخول ایمان در قلب صاحب مغز می‌شود، زیرا ایمان به منزله‌ی مغز قلب است، لذا ائمه علیهم السلام أُولُوا الْأَلْبَابِ را در آیات به شیعیان نشان بطریق حصر تفسیر کرده‌اند، از امام باقر علیه السلام آمده است: آنان که می‌دانند و علم دارند ما هستیم، دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند، شیعه‌های ما صاحبان مغز و عقل هستند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی ما و شیعیان ما و دشمنان ما را در یک آیه ذکر نمود و فرمود: هَلْ يَسْتَوِي به این مضامین اخبار زیادی رسیده است.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا خدای تعالی به رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ امر کرد که بندگان خدا را مورد خطاب قرار دهد، بنده بودن آنها را به خودش نسبت دهد تا مشعر به این باشد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جانشین خدا در زمین او است، بلکه جانشین او در زمین و آسمان، مظهر جمیع اوصاف و نسبت‌های او است، پس هر کس که بنده و عبد خدای تعالی باشد عبد و بنده‌ی خلیفه‌ی او نیز می‌باشد، البتّه مقصود عبد اطاعت است، نه عبد عبادت.

اتَّقُوا رَبَّكُمْ از خشم خدا پرهیزید.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا جمله‌ی فِي هَذِهِ الدُّنْيَا متعلق به «أحسنوا» است یا حال از قول خدای تعالی: ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۵

«حسنه» است، زیرا محسن و نیکوکار همانطور که در آخرت دارای نیکویی خوبی است در دنیا نیز دارای حسنه و نیکویی و خوبی است و حسنه‌ی در دنیا عبارت است از سهولت و آسانی راه و پیمودن آن راه و لذت بردن از آن، چه خوب گفته است مولوی در تفسیر حسنه در دنیا و آخرت آنجا که فرموده:

آتنا فی دار دنیانا حسن آتنا فی دار عقبانا حسن

راه را بر ما چو بستان کن لطیف مقصد ما باش هم تو ای شریف

و این جمله با آنچه که در لفظ آمده و آنچه که حذف در موضوع تعلیل منطوق و مفهوم قول خدای تعالی: اتَّقُوا رَبَّكُمْ است، گویا که فرموده است: از خشم خدا پرهیزید، که گناهکار معذب و مطیع و اطاعت کننده به ثواب می‌رسد، زیرا برای کسانی که خوبی کنند (حسنه) حسنه و برای کسانی بدی و گناه کنند عقوبت است.

وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً زمین خدا وسیع و گسترده است، اگر در زمینی نتوانستید خوبی و احسان نمائید پس به زمینی هجرت کنید که بتوانید در آن زمین احسان کنید.

إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر هجرت ممکن نبود کسی که بر سختی‌های احسان در جانی

که احسان در جایی که احسان مشقت دارد صبر کند چه اجری دارد؟

یا گفته شده: چه دارد کسی که هجرت کند و بر سختی‌های

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۶

هجرت صبر نماید، یا چه اجری است بر کسی که بر احسان و خوبی کردن در وطن‌ها یا بر هجرت نماید؟

پس فرمود: به صبر کنندگان اجر و پاداش بدون حساب داده می‌شود.

أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ کنایه از بزرگی اجر و کثرت و فراوانی آن است، در اخبار اشاره به این است که مقصود دادن اجر و پاداش بدون محاسبه‌ی اعمال است.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ یعنی من مأمور هستم خدا را عبادت و پرستش کنم در حالی که راه سلوک یا اعمال دین را از شرک آوری شیطان و نفس خالص سازم، شما هر چه که می‌خواهید بپرستید، در دین و عمل‌ها آنچه که می‌خواهید شرک بیاورید.

پس این آیه کنایه از مشرکین است، کنایه از این است که شرک آوردن آنان مورد رضایت خدای تعالی نیست، از جانب خدای تعالی به آن امر نشده است.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ و من مأمور شدم که اول مسلمین باشم پس هر کس می‌خواهد اول مسلمین باشد باید در حال اخلاص خدا را عبادت کند، یا معنای آیه این است که من مأمور شدم اول مسلمین باشم و در این صورت «لام» زایده است که جهت تقویت آورده شده است.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي مِنْ مِثْرٍ مِثْرٍ که خدا را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۷

نافرمانی ورزم و خالص گردانیدن دین را که خداوند مرا به آن امر کرده ترک گویم.

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ من از عذاب روز بزرگ می‌ترسم و این و شما که هر چه را از شرک روزی و خالص می‌خواهید انجام دهید. قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ تَقْدِيمَ لَفْظِ «اللَّهُ» برای حصر است.

یعنی بگو: من امر خدا را امتثال می‌کنم و او را خالصانه عبادت و پرستش می‌نمایم.

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ و شما هر چه می‌خواهید در دین خدا شرک بورزید و هر که را خواهید پرستش کنید.

قُلْ بگو شما زیان می‌کنید، چون به نفس‌ها، قوا و سربازان نفس ضرر می‌زنید، این ضرر و زیان همان زیان و خسران بزرگ است. إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ زَيَانًا كَارِهُنَ هَسْتَنَدُ که در روز قیامت خود و اهل بیت داخل و خارج خویش را به خسران همیشگی افکنند.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و این است خسران و زیان آشکار نه خسران و زیان مال که با شما مغایر است و نسبتی بین آن و شما نیست جز مجرد اعتبار که از ناحیه‌ی شرع یا عرف اعتبار می‌شود.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۸

برای آنها از بالا و زیر سایبانی از آتش است، لفظ «ظلل» چیزی است که سایه اندازد، استعمال آن در جایی که سایبان از زیر یا از باب این است که سایبان از زیر نیز سایبان برای کسانی است که در زیر آن قرار دارند.

ذَلِكَ این زیانی که ذکر شد، یا در زیر سایه‌بانی از آتش قرار گرفتن است.

يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ از اموری که خدا بنده‌اش را می‌ترساند، ای بندگان من خدا را بنده از قول خدای تعالی: أَلَا

ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ از چیزهایی است که به رسول خدا امر شده است آن را بگوید، یا ابتدا کلام از جانب خداست، لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ یا ذَلِكُمْ يُخَوِّفُ اللَّهَ یا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ابتدای کلام از جانب خداست.

وَالَّذِينَ اجْتَبَيُوا الطَّاعُونَ این جمله در مقابل: «الَّذِينَ خَسِرُوا» است یا به منزله‌ی این است که بگوید: «أَمْيَا سَوْد كُنْتُمْ كَانِ چینی و چنانند که از این عبارت عدول کرد و آنچه را که سود کننده در آن است بیان نمود که سود کنندگان آنان هستند. أَنْ يَعْبُدُوهَا که خداپرستند، این جمله بدل از (طاغوت) است.

وَأَنبَأُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى و چون طاغوت به بعضی دشمنان علی علیه السلام تفسیر شده پس باید مقصود از انابه‌ی به سوی خدا توبه به دست علی علیه السلام و بیعت با او باشد، مطلب همین طور است، چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۳۹

بازگشت و رجوع به سوی خدا جز به سیر در جهت قلب نیست، راه قلب دانسته نمی‌شود و گشوده نمی‌گردد مگر با ولایت که همان بیعت به دست ولی امر است.

و اصل در آن علی علیه السلام است.

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ آوردن اسم ظاهر (عباد) به جای ضمیر جهت بزرگداشت بندگان خداست، بدین گونه که آنها را بخودش اضافه می‌کند و ترغیب و توصیف به وصف مدحی می‌نماید تا آنان را به آن وصف و اهتمام به عبودیت تشویق کند.

بیان پیروی کردن و اتباع از بهترین قول و تحقیق آن بدان که قول اطلاق می‌شود بر اقوال لفظی و اقوال نفسی و بر کلمات وجودی که نسبت به خدای تعالی مانند اقوال نفسی نسبت به ماست.

و لام در لفظ قول ممکن است برای جنس باشد و چون استماع و گوش فرادادن جنس جز در ضمن افراد نمی‌شود پس مقصود از جنس یا استغراق افراد به صورت عموم بدلی است، لیکن باید به چیزی مقید شود که آنرا از محال بودن خارج سازد. معنا و تقدیر آیه چنین می‌شود: کسانی که جمیع اقوالی را که شنیدن آنها بر آنان اتفاق می‌افتد و ممکن می‌گردد و می‌شنوند و بهترین آنها را پیروی می‌کنند.

یا کسانی که می‌شنوند هر قولی را که شنیدن آن بر آنها محقق می‌شود و این معنای به قرینه حال و تقدّم لفظ استماع حاصل می‌شود، یا مقصود از قول فرد مجهول و ناشناخته از قول است که معنای و تقدیر آن چنین می‌شود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۰

کسانی که گفتار و قول ناشناخته و مجهولی را می‌شنوند که شناساندن و تعریف آن ممکن نیست و آن قول ولایت است. و این وجه بر حسب لفظ بعید است.

و ممکن است لفظ (لام) برای عهد باشد، منظور از قول معهود علی علیه السلام و ولایت او باشد، چون اقوال و الفاظ دلالت کننده‌ی بر معانی هستند منظور از آنه او از حسن بر حسب معانی و مدلولات است، زیرا دلالت کننده‌ی بر چیزی از جهت الفاظ و از آن جهت که دلالت بر معنا می‌کند محکوم به واقع نمی‌شود چنانچه اسم از آن جهت که اسم است محکوم علیه و محکوم به قرار نمی‌گیرد.

بنابراین مقصود از حسن اقوال نمی‌تواند حسن بر حسب الفاظ باشد، بلکه مقصود حسن بر حسب معانی و مدلولات است.

مقصود از پیروی از قول احسن پیروی از اوامر و نواهی است به سبب اتصال اوامر و نواهی و پند گرفتن از مواعظ و نصایح و عبرت گرفتن از حکایات و امثال او است اگر مقصود از قول استغراق باشد.

و چون برای هر کس ممکن نیست تا مطلقاً از بهترین پیروی کند پس باید مقصود از احسن و بهترین نسبی باشد، چه مثلاً در کتاب

و سنت در برابر رفتار نامناسب کسی به ترتیب امر به قصاص از مسیء و بدکار، امر به فرو بردن خشم، گذشت و کینه نگرفتن بر بدکار و احسان به او است و این چهار امر است که در فضیلت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۱

مرتّب و پشت سر هم قرار گرفته‌اند در حالی که نفس انسان به قصاص امر می‌کند و زیادتر از بدی بدکار را می‌طلبد و بعضی از مردم نمی‌توانند کظم غیظ کنند اگر آنها امر به کظم غیظ و فرو بردن خشم خود شود امر به محال می‌شود.

پس احسن و بهترین در حقّ چنین مردمی قصاص کردن و از آن تجاوز نکردن و فراتر نرفتن است پس اگر شنونده‌ای آن اقوال و گفتارهای پنجگانه را بشنود و بین حقّ و باطل و خوب و خوبترین آنها نسبت به خودش تمیز بدهد و از آنچه نسبت به او بهترین است پیروی نماید از کسانی می‌شود که گفتار را می‌شنود و از بهترین آنها پیروی می‌کند اعمّ از آنکه بهترین نسبت به او قصاص باشد یا فرو بردن خشم یا گذشت و یا احسان به مسیء و بد کننده باشد.

و ممکن است مقصود پیروی از بهترین اقوال بر حسب حکایت آن باشد، چه حکایت به لفظ بهتر از حکایت به معناست.

و حکایت به معنا به خوبی که تمام معانی آورده می‌شود بهتر از حکایت به بعضی از معانی است.

چنانچه از امام صادق علیه السلام در این مورد وارد شده: او کسی است که حدیث را می‌شنود و همانطور که شنیده حدیث می‌کند، نه در آن چیزی زیاد می‌کند و نه چیزی از آن کم می‌کند.

و این معنا یکی از وجوه آیه است، ممکن است مقصود از پیروی از احسن اقوال پیروی از بهترین جهات آنها باشد، چه هر قولی را که سامع می‌شنود دارای جهتی است که نفسش را تقویت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۲

می‌کند و دارای جهتی است که عقلش را تقویت می‌کند.

و به عبارت دیگر: هر قول و گفتاری را که شنونده می‌شنود یا با گوش نفسش آنرا می‌شنود، یا با گوش عقلش، پس اگر با گوش عقل شنوای اقوال باشد و در آن مورد از حکم عقل پیروی نماید پیروی از بهترین جهات سخن را نموده است.

مقصود از قول ولایت و صاحب ولایت باشد منظور از پیروی بهترین ولایت، پیروی از بهترین جهات ولایت است، زیرا ولایت دارای جهتی به کثرت‌ها و احکام رسالت‌ها است، دارای جهتی به وحدت و آثار آن است، اگر امر دایر شود بین پیروی از جهت وحدت و جهت کثرت، جهت وحدت ترجیح داده می‌شود که بهترین ولایت است و همچنین است اگر امر دایر شود بین پیروی از خلیفه‌ی رسالت و خلیفه‌ی ولایت که آن دو شیخ در روایت و طریقت هستند، شیخ طریق ترجیح داده می‌شود در صورتی که انسان از احکام قالبش فارغ شده باشد و اگر عالم به احکام قالب نباشد شیخ روایت ترجیح داده می‌شود.

و اگر انسان به هر دو شیخ روایت و طریقت در احکام هر دو محتاج باشد آن جانب ترجیح داده می‌شود که احتیاج به آن شدیدتر است.

که آن بهترین اقوام نسبت به او می‌باشد، مطلب در پیروی جهات ولایت و رسالت نیز از همین قرار است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ إِيَّانَ كَسَانِي هَسْتَنَدُ كَه خَدَاوَنَد أَنهَارَا بَه سَوَى وَاوَايَت رَاهَنَمَايِي وَ هَدَايَت كَرَدَه، دَر نَتِيْجَه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۳

تَمَسَّكَ بَه وَاوَايَت نَمُوْدَنَد، زِيْرَا كَه هَدَايَت جَزَا بَا تَوْسَل بَه وَاوَايَت بَا بِيْعَت خَاَصَّ وَاوَايَت حَاَصَل نَمِيْ شُوْد.

وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ يَعْنِي بَه سَبَب تَلْقِيْح وَاوَايَت أَنهَارَا صَاْحِبَان مَغَز هَسْتَنَد، چنانچه مَكْرَر اَيْن مَطْلَب گَزَشْت.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ آيَا كَسَانِي كَه عَذَاب دَر بَارَهِي أَنهَارَا حَتْمِي اَسْت مَانَنَد أَن بِنْد گَانِي هَسْتَنَد كَه بَه أَنهَارَا بَشَارَت دَاَدَه

شُدَه؟

یا تقدیر عبارت چنین است: آیا کسانی که عذاب آنها حتمی است از عذاب خلاص و رها می‌شوند؟ یا خبر جمله‌ی «فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» به تقدیر قول است.

أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ کسی که عذاب در مورد او حتمی شده در آتش واقع و داخل شده است و برای دخول در آتش منتظر قیامت نمی‌ماند، تو ای پیامبر قدرت آن را نداری که او را از آتش نجات دهی.

پس این جمله کنایه از وقوع آنها در آتش است و لذا در طرف مقابل آنها ادات استدراک آورد، گویا گفته است: کسی که عذاب در حق او حتمی شده حال او مانند کسی نیست که از جانب خدا مورد بشارت قرار گرفته است، زیرا دسته اول در همین حیات دنیا در آتش واقع شده‌اند تا چه رسد به حیات آخرت.

لَكِنَّ كَسَانِي كِه خدائوند به آنها بشارت داده آنان هستند که از پروردگارشان ترسیدند و تقوی پیشه نمودند.

الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اَمَّا آن کسانی که در برابر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۴

پروردگارشان تقوا پیشه می‌کنند در اینجا اسم ظاهر آورد تا اشعار به وصف دیگر برای آنها باشد، نیز اشعار به این باشد که تقوی منحصر در آنان است و آنها با همین تقوی محصور می‌شوند.

لَهُمْ عُرْفٌ لَفْظُ «عُرْفٌ» جمع «عُرْفَةٌ» به معنای قصر بلند است یعنی برای آنها قصرهای بلند است.

مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَمِّيَّةٌ یعنی غرفه‌هایی که در بهشت بنا شده و خدائوند آنها را با دست عمال و کارگزاران خود بنا نموده است، این نیز بزرگداشت بندگان خداست که برای آنان قصر بنا می‌کند (منظور کاخ رفقت و سر بلندی مرتبه معنوی آنان است).

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در آخر سوره‌ی نساء بیان جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت.

وَعَدَ اللَّهُ خدائوند وعده بس شگرفی به آنها داده است.

لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ که آن وعده را خلافی نیست.

از امام باقر علیه السلام آمده است: علی علیه السلام از رسول خدا از تفسیر این آیه پرسید که یا رسول الله این غرفه‌ها و اطاق‌ها با چه چیز بنا شده است؟ پس رسول خدا فرمود: یا علی آن غرفه‌ها غرفه‌هایی است که خدائوند با درّ و یاقوت و زبرجد برای اولیای خودش بنا کرده است.

سقفهای آن غرفه‌ها از طلاست که با نقره بافته و زینت داده شده، هر غرفه دارای هزار در طلاست که هر یک از آن درها دارای ملائکه موکل به آن است، آن غرفه‌ها مفروش است که بعضی از فرشها بالای بعضی دیگر قرار گرفته، آن فرشها از حریر و دیبا است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۵

که با رنگهای مختلف بافته شده، در داخل آنها مشک و عنبر و کافور است و این است معنای قول خدای تعالی: (و فرش مرفوعه).

آیات ۲۱-۲۸

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۲۸] ص: ۳۴۵

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَكَهُ يَنْبِيعٍ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مِصْبَاحًا مُّصْبِحًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَرِيَ لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۲۱) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۶

ترجمه: ص: ۳۴۶

خداوند دلش را به اسلام گشاده داشته است، از سوی پروردگارش بر خوردار از نور (هدایت) است (همانند سخت‌دلان است؟)، پس وای بر آنان که از ترک خدا یاد الهی، سخت‌دل هستند اینانند که در گمراهی آشکارند. خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاده، که پوستهای کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه درآید، سپس (آرامش یابند و) پوستهایشان و دل‌هایشان با یاد خدا نرم شود این هدایت الهی است که به آن هر کس را که بخواهد به راه می‌آورد، هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، او را راهنمایی نیست. آیا کسی که روز قیامت (با دست‌ان بسته) بخواهد با چهره‌اش از عذاب سخت‌جان به در برد (مانند کسی است که از آن در امان نیست؟) و به ستمکاران (مشرک) گفته شود (نتیجه) کاری را که کرده بودید بچشید. پیشینیان آنان هم تکذیب (پیامبران و کتب آسمانی) پیشه کردند آنگاه عذاب از جایی که گمانش را نمی‌بردند بر سرشان آمد. سپس خداوند به آنان در زندگانی دنیا خفت و خواری چشاند، اگر می‌دانستید عذاب اخروی سهمگین‌تر است. و برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند. که قرآنی است عربی (/ شیوا) بدون کژی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند. خداوند مثلی می‌زند از مردی (/ برده‌ای) که چند شریک در باره او ستیزه‌جو و ناسازگارند و مردی (/ برده‌ای) که (بی‌مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند سپاس خدای راست ولی بیشترین آنان نمی‌دانند. تو میرا هستی و آنان هم میرا هستند. سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله (و محاکمه) می‌کنید. پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد و دین راست و درست را چون بر او عرضه شد، تکذیب کند، آیا منزلگاه کافران در جهنم نیست؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۷

تفسیر ص: ۳۴۷

أَلَمْ تَرَ خُطَابَ عَامٍ وَاسْتِفْهَامَ جِهَتِ سِرْزَنْشِ اسْتِ يَا مَخْصُوصَ بِي مُحَمَّدٍ وَاسْتِفْهَامَ جِهَتِ تَقْرِيرِ اسْتِ، زِيْرَا رَسُوْلَ خُذَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ مِنْهُ نَبَاتٍ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مَقْصُودٌ مِنْ خِلَافِ الْأَلْوَانِ اصْنَافٌ وَانْوَاعٌ اسْتِ، يَا مَقْصُودٌ هِمَانِ اخْتِلَافِ حَقِيْقِي رَنْكِهَاسْتِ.

ثُمَّ يَهِيْجُ بَسِ نَبَاتَاتٍ مِنْ رِيْشِ چُونِ كَنْدِه‌ای خَشْكَ شُدِه وَ جِدَايِ شُوْدِ.

فَتَرَاهُ مُضْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا وَ نَبَاتَاتٍ رَا مِي نَغْرِي كِه زَرْد مِي شُوْنْد وَ آَنْگَه خُذَاوَنْد آَنْهَ رَا خَشْكَ وَ از هَم پَاشِيْدِه قَرَار مِي دِهْدِ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لِبُدْرِي وَ دَر اِيْن سِيْر صَعُوْدِي وَ نَزُوْلِي تَذَكْرٍ وَ يَادْآوْرِي صَانِعِ كَمَالِ حَكْمَتِ وَ قَدْرَتِ وَ عَنَايَتِ او بِه خَلْقِشِ نَمَايَانِ مِي بَاشْدِ، مَخْصُوصَا عَنَايَتِ او نَسْبَتِ بِه بَنِي آدَمِ، زِيْرَا آدَمِي از ما سُوْايِ خُوْدِشَانِ بَهْرَه‌مَنْدِ مِي بَرَنْدِ، هَمِهِي ما سُوْايِ بَنِي آدَمِ جِهَتِ

انتفاع و بهر مند شدن بنی آدم آفریده شده، همچنین یادآوری این مطلب است که احیاء و زنده گردانیدن به سبب حیات دنیوی است، مانند رویانیدن گیاه و سبز نمودن، انحطاط و خشک شدن و زرد شدن و از هم پاشیدن آن، پس نباید به زندگی دنیا مغرور شود،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۸

بداند که حیات دنیا نیز با لذات مقصود نیست، بلکه آن مانند سایر موجودات مقدمه‌ی غیر دنیا است و باید آن غیر و ذی المقدمه طلب شود و برای آن عمل انجام گیرد.

لأُولَى الْأَلْبَابِ یعنی صاحبان عقول، کسانی که ولایت علی علیه السّلام را با بیعت خاصّ ولوی قبول نموده‌اند، چنانچه مکرّر گذشت که لبّ و مغز برای انسان جز با تزریق ولایت حاصل نمی‌شود.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ یعنی صاحبان لبّ و مغز، آنان کسانی هستند که خداوند سینه‌شان را به اسلام گشوده است، آیا کسی که خداوند سینه‌اش را به اسلام گشوده است بهتر است یا کسی که سینه‌اش را به کفر گشوده است، یا آیا او مثل کسی که خداوند سینه‌اش را تنگ قرار داده و بیان شرح صدر در سوره‌ی انعام در ضمن قول خدای تعالی: يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ گذشت.

فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ نور عبارت از ولایت است که شخص را از پیروی شیطان باز می‌دارد و پس از او شیعیان علی علیه السّلام هستند که ولایت علی علیه السّلام را با بیعت خاصّ قبول کرده‌اند، سپس آن دسته از شیعیان علی علیه السّلام هستند که ولایت تکوینی در آنها زنده شده، زنده شدن آن ولایت عبارت از نوری است که در قلب عبد می‌تاباند که از آن تعبیر به علم می‌شود، چنانچه وارد شده: علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد می‌تاباند.

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ پس وای بر کسانی که دل‌های

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۴۹

تاریک و با قساوت دارند این جمله به منزله‌ی این است که بگوید:

آیا آن کسی را که خداوند برای اسلام شرح صدر عطا فرمود با مردم تاریک دل یکسان است.

و لیکن عبارت را چنین آورد و مطلب را با عبارت فوق وانمود تا این معنا را به اضافه مورد دیگر افاده نماید.

مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ به خاطر ذکر خدا که ضروری قلب بوده و آنان در حال رو تافتن از ذکر خدایند لذا در گمراهی آشکارایی به سر می‌برند.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ مقصود از بهترین حدیث که خداوند نازل فرموده ولایت علی علیه السّلام است، آن نبأ عظیم، خیر بزرگ و بهتر از هر حدیثی است، که آن صورت ولایت است، چه اصل ولایت عبارت از مشیت است که خدای تعالی آنرا از مقام جمع الجمعی اش بر مراتب عقول و نفوس و عالم طبع نازل فرموده است، بعد از نزول آن بر مراتب انسان به صورت حروف و اقوال و کلمات و اصوات نمایان گشته است و بالاخره در شکل کتابهای آسمانی تدوین گردیده است و اصل همه‌ی همان قرآن است که آن صورت ولایت است.

بنابر این صحیح است که بهترین حدیث به قرآن تفسیر شود.

کتاباً لفظ (کتاباً) بدل از (احسن الحدیث) یا حال یا تمیز است.

مُتَشَابِهًا یعنی آیات قرآن همه در کمال فصاحت و اعجاز با هم متشابه‌اند، زیرا هر مرتبه‌ی از مراتب عالم مرتبه‌ی بالا و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۰

عالی مشابه مرتبه‌ی پایین و سافل است، چه مرتبه‌ی سافل و پایین صورت مفصل نازله از مرتبه‌ی عالی است و مرتبه‌ی عالی صورت مجمل و بسیط از مرتبه‌ی سافل است.

و صورت قرآن نیز متشابه است از آن جهت که هر یک از اجزای آن دلالت بر وجود مبدأ توانا و صانع حکیم و دانا می‌کند که عنایت به خلق و آفریده‌هایش دارد، از آن جهت که دلالت بر صدق آوردنده آن می‌نماید.

و نیز متشابه است از آن جهت که تنزیل آن ظاهر و تأویل آن باطن است، از آن جهت که همه‌ی قرآن مشتمل بر بطون است، از آن جهت که قرآن مشتمل بر وجوه صحیح و متعدّد بر حسب مراتب خلق است و از آن جهت که مشتمل بر فصاحت و بلاغت است به نحوی که بر هر خطاب و کلام برتری و تفوق دارد.

و ممکن است مقصود متشابه در مقابل محکم باشد زیرا قرآن و کتاب ولایت پس از نزول به عالم طبع مخفی است و مراد آن ظاهر نیست.

مَثَانِي مَثَانِي بُوَدْنَ قُرْآنَ دَر سوره‌ی فَاتِحَةُ الْکِتَابِ (در اوّل سوره) و نیز در سوره‌ی حَجَرِ گَفْتَه شد.

تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و آنان کسانی هستند که ولایت علی علیه السلام را با بیعت خاصّ قبول کرده‌اند، یا ولایت تکوینی علی علیه السلام در آنان ظاهر گشته است، ظهور ولایت تکوینی عبارت از ظهور علم تکوینی در آنان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۱

چه علم تکلیفی منحصر در کسی است که ولایت تکلیفی را قبول کرده باشد، علم تکوینی منحصر در کسی است که ولایت تکوینی در او ظاهر شده و از حجابهای هواها خارج گشته باشد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو معنا اشاره کرده است آنجا که از او سؤال شد علم چیست؟ فرمود: علم عبارت از انصاف و خاموش بودن است، سپس از او در باره‌ی علم که سؤال شد فرمود: علم عبارت از گوش فرادادن است، که انصاف و خاموشی اشاره به ظهور علم تکوینی است که از آن به ولایت تکوینی تعبیر می‌شود، استماع و گوش فرادادن اشاره به ولایت تکلیفی است، زیرا استماع جز بعد از انقیاد و تسلیم محقق نمی‌شود، انقیاد و تسلیم حاصل نمی‌شود مگر با بیعت خاصّ که همان وجه عبارت از ولایت است.

و به وجهی سبب حصول ولایت می‌شود و خشیت و ترس جز بعد از علم محقق نمی‌شود، خشیت بنا به آیه‌ی شریفه منحصر در کسی است که دارای علم باشد.

پس خشیت جز برای شیعه‌ی علی علیه السلام حاصل نمی‌شود تکوینی باشد یا تکلیفی.

و کسی که ولایت را قبول کند و در طریقت داخل شود از تذکر و یادآوری ولایت و مشاهده‌ی ولیّ امر خویش و قرائت قرآن لرزه بر اندامش می‌افتد.

ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ لَفْظُ «قُلُوبُهُمْ» عَطْفٌ بَر «جُلُودَهُمْ» اسْتِإِلَى ذِكْرِ اللَّهِ جَمَلَةٌ «الَى ذِكْرِ اللَّهِ» مَتَعَلِّقٌ بِ«تَلِينِ» كِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۲

معنای «تسکین» در آن تضمین شده است، یا لفظ «قُلُوبُهُمْ» مبتدا و «الَى ذِكْرِ اللَّهِ» خبر آن است، جمله‌ی حال است، یعنی بدن‌ها و پوست‌های آنان با ذکر خدا از لرزه می‌ایستند در حالی که دل‌های آنان به ذکر خدا مایل یا ساکن و آرام است، ذکر خدا عبارت از ولایت یا ولیّ امر است یا مقصود ذکر است که از ولیّ امر اخذ شده است یا مقصود ملکوت ولیّ امر یا قرآن است، ممکن است منظور تذکر و یادآوری خدا یا ذکر خدا، بهشت، آتش، ثواب و عقاب برای آنان باشد.

ذَلِكَ آن کتاب که به ولایت و ولیّ امر و قرآن شد، یا آن لرزش و آرام شدن بدن‌ها، یا آن تنزل.

هُدَى اللَّهِ حَمَلٌ لَفْظُ «هُدَى» بَر «ذَلِكَ» اَز قَبِيلِ حَمَلِ مَصْدَرِ بَر ذَاتِ طَبَقِ بَعْضِي اَز وَجْهِ اسْتِ، يَعْنِي اَن ذِكْرَ اَز هِدَايَتِ خَاصِ خِدَا اسْتِ كِه هَر كِه رَا خَوَا هِدَا بَه اَن هِدَايَتِ كِنْد.

يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ كَسِي رَا كِه خِدَا و نِد خَوَا رَا كِه كَسِي رَا كِه خِدَا و نِد اَو رَا نِيَا بِد رَاهِنَمَا و رَاهِبِرِي

برای او نخواهد بود.

کلمه‌ی یضلل از «اضل الدّابّه» یعنی چهارپا را گم کرد و آن را نیافت گرفته شده است، چنانچه بعضی گفته‌اند.

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ يَعْنِي كَسِي كَه بَا صَوْرَتَش كَه شَرِيفْتَرِين عَضُو بَدَنِ اسْتِ از آتَش پَرهِيْز مِي كَنْد و سَايِر اَعْضَاي بَدَنِ رَا دَر هَر حَال سِپَر اَن قَرَار مِي دَهْد.

سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و از جهت شدت عذاب با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۳

صورتش از عذاب پرهیز می‌کند زیرا بر تحریک اعضای بدنش قدرت ندارد، یا اعضای بدنش بسته است، یا از جهت ترس و حیرت و سرگردانی به خود است که بین عضو شریفتر و غیر شریف تمیز نمی‌دهد.

و خبر در اینجا محذوف است یا خبر و معادل آن هر دو محذوف هستند.

وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ آوَرْدَن اَسْم ظَاهِر بَه جَاي ضَمِير اِشَارَه بَه ظَلَم اَنَانَسْت، دَر عَيْن حَال بَدِين و سِيلَه اَنَان دَمّ شَدَه‌اَنْد، تَلَوِيحَا اِشَارَه بَه عَلْت حَكْم نِيْز مِي بَاشَد.

و این جمله عطف بر «یتقی» است، اختلاف به ماضی و مضارع جهت اشاره به استمرار عذاب و پرهیز از عذاب است، بر خلاف این قول که به ظالمین گفته می‌شود، گویا که چنین گفته باشد:

آیا کسی که با صورتش عذاب را از خود او سازد، و آنرا با این گفتار استهزا می‌کند بهتر است یا کسی که ایمان آورده است؟

ذُو قُوَا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بَجَشِيد خُود اَنچَه رَا كَه عَمَل مِي كَرْدِيد يَا جَزَا يَا كَيْفَر اَنرَا طَبَق اَنچَه كَه گَزْدَشْت از تَجَسُّم اَعْمَال، تَجَسُّم جَزَا بَا جَزَاي مَنَاسَب خُود ش.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَوَاب سْؤَال مَقْدَّر اسْت، گویا که گفته شده: آیا آنها در تکذیب آیات نظیر و ماندی دارند؟

پس خدای تعالی فرمود: کسانی که قبل از آنها بودند نیز تکذیب کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۴

فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تَفْصِيلِ عَذَابِي اسْت كَه بَر پِشِينِيَان وَاوَرْد شَدَه، يَعْنِي عَذَاب بَر اَنهَا اَمَد، خَدَاوَنَد اَن عَذَاب رَا بَر اَنهَا چَشَانِيد، بَا مَسْخ كَرْدَن، يَا بَه زَمِين فَرُو بَرْدَن، يَا كَشْتَن وَاوَارَه و دُور از وَطْن نَمُودَن، يَا بَا اَسَارَت و غَارَت، يَا سَايِر بَلَاهَايِي كَه از جَانِب خَدَا بَر اَنهَا وَاوَرْد مِي شُود، كَه اَن بَلَاهَا اِگَر نَسَبْت بَه مُؤْمِنِيْن نَعْمَت بَاشَد نَسَبْت بَه مَنَافِقِيْن و كَافِرِيْن شَكْنَجَه و عَذَاب اسْت.

وَلَعَذَابُ الْأَخِرَةِ أَكْبَرُ و عَذَابِ آخِرْت بَزْرگْتَر اسْت، زِيْرَا عَذَابِ دُنْيَا هَر چَقْدَر هَم بَاشَد يَك جَزْء از هَفْتَاد جَزْء عَذَابِ آخِرْت اسْت.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اِگَر مِي دَانَسْتَنْد از كَفَر اجْتِنَاب مِي كَرْدَن و آيَاتِ خَدَا رَا تَكْذِيب نَمِي كَرْدَن.

و ممکن است لفظ (لو) برای تمنی باشد.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هَر مَثَلِي رَا كَه مَرْدَم دَر مَعَاش و مَعَادَشَان بَه اَن اَحْتِيَاج دَارَنَد بَرَاي مَرْدَم اَوَرْدِيد.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شَايِد اَنهَا مَتَذَكَّر اَحْوَالِ خُوِيْش و اَحْوَالِ دُنْيَا و آخِرْتَشَان شُوند.

قُرْآنًا لَفْظ (قُرْآنًا) حَال مَوْطِئَه «۱» اسْت دَر حَالِي كَه اِيْن چِنِيْن اسْت كَه دَر قُرْآنِ عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجِ بَه زَبَانِ عَرَبِي

(۱) توطئه علی الامر یعنی: در مطلب با او موافق شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۵

بی‌تصحیح است که از طریق مستقیم انسانی انحرافی ندارد لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شَايِد اَنهَا از انحراف از راه انسان پرهیز کنند.

آیات ۲۹-۳۷

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۹ تا ۳۷] ص: ۳۵۵

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلِمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَ الَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)

لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جِزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷)

ترجمه: ص: ۳۵۵

در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند. که قرآنی است عربی (/ شیوا) بدون کژی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند. خداوند مثلی می‌زند از مردی (/ برده‌ای) که چند شریک در باره او ستیزه‌جو و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۶

ناسازگارند و مردی (/ برده‌ای) که (بی‌مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند؟ سپاس خدای راست ولی بیشترین آنان نمی‌دانند.

تو میرا هستی و آنان هم میرا هستند.

سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله (و محاکمه) می‌کنید.

پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بزند و دین راست و درست را چون بر او عرضه شد، تکذیب کند، آیا منزلگاه کافران در جهنم نیست؟

و آن کس که دین راست و درست را آورد و (آن کس که) آن را باور داشت، اینانند که پرهیزگارند.

برای آنان هر چه بخواهند در نزد پروردگارشان هست این پاداش نیکوکاران است.

تا خداوند بدترین کاری را که کرده‌اند از آنان بزدايد، پاداششان را بر وفق بهترین کاری که کرده‌اند، پردازد.

آیا خداوند بنده‌اش را بسنده نیست؟

و تو را از کسانی (/ معبودان ناحقی) که بجای او می‌پرستیدند، می‌ترسانند، کسی که خداوند بیراهش گذارده باشد، او را راهنمایی نیست.

و هر کس که خداوند هدایتش کند، گمراه کننده‌ای ندارد، آیا خداوند پیروزمند دادستان نیست؟

تفسیر ص: ۳۵۶

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا خَدَاوَنَدَ بَرَايَ كَافِرٍ وَ مُؤْمِنٍ وَ مُنَافِقٍ وَ مُوَافِقٍ مِثْلَ زِدَةٍ اسْتِ تَا مُؤْمِنٍ مُخْلِصٍ مُتَذَكِّرٍ حَالِ خَوِيْشٍ غَرَدَدٍ وَ شَكْرٍ

پروردگارش را بجای آورد و همچنین کافر و منافق متذکر حال خود شود و از کفر و نفاق منزجر گردد و توبه نماید.

رَجُلًا لَفْظ (رجلا) بدل از (مثلا) است، بتقدیر (مثل رجل).

فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ یعنی شخصی که ارباب متعدّد دارد و همه مخالف یکدیگر که هر کدام از آنها او را به کاری می‌گمارند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۷

و رَجُلًا سَلِمًا لِرَجُلٍ یعنی مردمی که تسلیم امر یک شخص است، چه کسی که از هواهای متعدّد پیروی میکند و تبعیت از غیر ولیّ امر می‌نماید هواهای نفسانی او را به اراده‌های متعدّد و خواسته‌های بسیار می‌کشاند به نحوی که متحیر و سرگردان می‌شود، از همه‌ی اراده‌ها باز می‌ایستد، در این مورد نفس خویش را مبعوض می‌دارد.

و مادام که از هوای نفس پیروی نکند تبعیت از رئیس باطل نمی‌نماید، آن کسی که تابع ولیّ امر و از هوای نفس پیروی نمی‌کند خویش را می‌نگرد به سوی پروردگارش رهسپار است، اراده و خواسته‌ای او را در جهت غیر پروردگارش جذب نمی‌کند و این نظر کننده وقتی نظر به حال کسی می‌کند که پیرو هواها است لا محاله پروردگارش را سپاس می‌گوید، ولی آن کسی که از هواها پیروی می‌کند اگر از حال خود آگاه نگردد، ناگزیر از بدکنشتی خویش منزجر می‌شود و توبه می‌کند، لکن آگاه شوندگان اندک‌اند چون هوسرانان در هواها و مستی غفلت خویش فرو رفته‌اند، اما لفظ (مسلم) در اخبار متعدّد به علی علیه السلام و شیعه‌ی علی علیه السلام تفسیر شده است، مردی که ارباب متعدّد در او شریکند به دشمنان علی علیه السلام تفسیر شده است.

هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَيَا آن دو نفر از نظر حال یا حکایت مساوی هستند؟ الْحَمْدُ لِلَّهِ اظهار شکر و سپاس بر نعمت، مساوی نبودن آن دو گروه است تا بندگان یاد بگیرند که از سپاسگزاران باشند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۸

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا- يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر آنها دارای مقام علم نیستند، یا مساوی نبودن آن دو را نمی‌دانند چون نظر آنها بر متاع فانی دنیا است، یا احوال خویش را نمی‌دانند تا این مثل را بر احوال خودشان منطبق کنند تا متنبه و منزجر شوند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ به هر حال هم تو و هم آنها مرگ پذیرید. این جمله بشارت و دلداری برای رسول خدا و موافقین امت او است و نیز تهدید مخالفین و منافقین امت او می‌باشد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ و در روز رستاخیز به دادخواهی برخیزید آیه دلداری تام و کامل برای علی علیه السلام و شیعیان او و تهدید تمام برای مخالفین او است و متخاصمون و دادخواهی کنندگان به علی علیه السلام و دشمنان تفسیر شده است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ در آن هنگام ظالم‌تر و ستمکارتر از آنان چه کسی است، این تهدید دیگری برای منافقین و دلداری دیگری برای علی علیه السلام و موافقین او می‌باشد.

و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به صفت ذمّ برای آنها و اشاره به حکم و علت آن است.

زیرا کسی که در دین ریاست کند- هر نوع ریاست- از قبیل:

قضا، فتوا، امامت جماعت، امامت جمعه، موعظه، تصرف در اوقاف و اموال ایتم و غایبین و گرفتن بیعت از بندگان و تلقین و یاد دادن وردها و در این ریاست اذن و اجازه از جانب خدا به توسط

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۵۹

جانشینان الهی نداشته باشد او از کسانی است که بر خدا دروغ بسته است.

و همچنین است کسی که از چنین رئیسی پیروی می‌کند او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده است که آن، همچنین است کسی که از چنین رئیس پیروی می‌کند که او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده است که آن.

و همچنین است کسی که از چنین رئیس پیروی می‌کند که او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده است که آن رئیس از

جانب خدا رئیس در دین است، با این اعتقاد از او پیروی کرده در حالی که از جانب خدا سروری نداشته است.

وَ كَذَّبَ بِالصَّدَقِ یعنی راستی و صدق را تکذیب کرد که آن ولایت تکوینی است او است، چه ولایت تکوینی او را از این ریاست و رئیس شدن پیروی کردن باز می‌دارد و نیز صدق راستی و ولایت تکلیفی اوست اگر ولایت تکلیفی و ولی امرش تحصیل نموده باشد.

چون کسی که پیروی از آن رئیس باطل می‌کند همه را تکذیب می‌کند و همه ولایت تکوینی و تکلیفی و ولی امر صدق و صادق است.

إِذْ جَاءَهُ یعنی ان صدق راستی به او رسید و او تکذیب کرد، یعنی صدق راستی از جهت تکوین یا تکلیف در ظاهر یا در باطن مستقیم یا غیر مستقیم با زبان نبی یا به زبان دوستش به سوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۰

او آمد و در عین حال او را تکذیب کرد.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: حال آنان در آخرت چگونه است؟ پس فرمود:

آنها در جهنم هستند.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ یعنی کسی که راستی و صدق را آورد و آنرا تصدیق کرد، آن هر کس است که ولایت تکلیفی را قبول کرده باشد، که چنین کسی ولایت تکلیفی و تکوینی را آورده است و آن را تصدیق نموده است، زیرا اگر پیروی هوایش را نکند هر دو ولایت را در احکام آن دو تصدیق می‌کند، ولی امرش را در هر امر و نهی و قول و فعل و خلقی که از او صادر شود تصدیق می‌نماید.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اینان نسبت به ظلم و ستم پرهیزکارند، این جمله در مقابل قول خدا: «مَنْ كَذَّبَ» است چنانچه قول خدا: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ» در مقابل «كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ» ... تا آخر می‌باشد.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ این جمله در مقابل «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» است.

ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ در ذکر پاداش و جزا نسبت به تصدیق کنندگان بسط و شرح داد، نه نسبت به تکذیب کنندگان تا بزرگداشت تصدیق کنندگان و تحقیر مقابل آنان باشد.

لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ تا خداوند زشت‌ترین عمل آنها را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۱

مستور و محو سازد، این جمله علتی حصر تقوی در آنانست و اینکه هر چه برای خود می‌خواهند نزد پروردگارشان می‌باشد، یعنی وقتی خداوند اعمال بد آنان را محو ساخت و با بهترین عملشان پاداش داد این عمل خوب و پاداش از آن آنان می‌گردد یا این جمله غایت چیزی است که ذکر شد، یعنی تقوی و دادن آنچه را که می‌خواهند سبب محو گناهان و از بین رفتن اعمال زشت‌شان شده است.

أَشْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین عمل آنان محو می‌شود تا چه رسد به اعمال دیگرشان.

وَيَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ این مطلب گذشت که مقصود پاداش دادن همه‌ی اعمال آنان است به پاداش بهترین اعمال، وجه این مطلب نیز گذشت، گفتیم که از هر عملی بد باشد یا خوب فعلیتی برای نفس حاصل می‌شود.

پس اگر عمل‌ها و کارها نیکو و حسنه باشند فعلیت در جهت عقلانی نفس حاصل می‌شود، اگر کارها زشت و گناه باشند فعلیت‌ها در جهت شیطانی نفس حاصل می‌شوند و هر فعلیتی که در جهت شیطانی نفس باشد در صورتی که عقل تسلط پیدا کند و مالکیت

را از شیطان بگیر و از سنخ حسنات و خوبی‌ها می‌گردد چه در این هنگام همه‌ی فعلیت‌ها اعم از بد و خوب از لشگریان عقل می‌شود، در نتیجه بدیها زشتی‌ها حسنه و خوب می‌شوند.

زیرا حسنه و کار خوب جز این معنا ندارد که فعلیت حاصل از آن لشگریان عقل باشد و این است معنای تبدیل سیئات و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۲

زشتی‌ها به حسنات و خوبی‌ها و به همین اعتبار است که جزای همه‌ی سیئات جزای بهترین اعمال می‌شود تا چه رسد به حسنات و کارهای خوب.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ این جمله دل‌داری رسول خداست که قومش او را می‌ترسانیدند یا علی علیه السلام را می‌ترسانیدند، یا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از علی علیه السلام می‌ترسانیدند، بدین گونه که می‌خواستند خلافت را به علی علیه السلام واگذار نمایند، مقصود از عبد محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا علی علیه السلام است.

وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بعضی گفته‌اند: قریش گفتند: ما می‌ترسیم خدایان ما تو را دیوانه کند چون تو بر آنها عیب می‌گیری.

و برخی گفته‌اند: به تو می‌گویند ای محمد ما را از علی علیه السلام معاف دار و تو را می‌ترسانند که به کفار ملحق می‌شوند.

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ این جمله حائیه است یعنی در حالی که آنها را خداوند گمراه کرده است، تو آنها را هدایت نتوانی کرد.

یا آنها به آنچه که خیال می‌کنند مبنی بر ملحق شدن به کفار راهی نخواهند یافت، یا به جلوگیری از خلافت علی علیه السلام راه نمی‌یابد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ و کسی را که خداوند هدایت کند هیچ گمراه کننده‌ای نمی‌تواند او را گمراه سازد، پس از خدایان آنان ترس و نیز از آنچه که در باره علی علیه السلام گفتند، ترس به خود راه مده، که خداوند تو و علی علیه السلام را هدایت کرده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۳

أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ آیا خداوند غالب نیست؟ آیا خداوند در امر و خواسته‌اش غالب نیست؟ تا تو از کفار بترسی و از آنچه که در باره‌ی علی علیه السلام می‌گویند ترس به خود راه دهی.

ذِي انْتِقَامٍ و خداوند صاحب انتقام است، پس تو بر گردش کفار در شهرها لذت بردن و بهرمنند شدنشان در روزگار اندوهناک مباش که ما از آنان انتقام خواهیم گرفت بلکه گردش و بهرمندی آنها بدین گونه که اسیر نفس و خیال بشوند خود ما از آنهاست.

آیات ۳۸-۴۴

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۴۴] ص: ۳۶۳

اشاره

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۴

ترجمه: ص: ۳۶۴

و اگر از ایشان پرسشی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، بیشک گویند خداوند، بگو ملاحظه کنید که آنچه به جای خداوند می‌پرستید، اگر خداوند در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنان بلاگردانش هستند؟ یا اگر در حق من خیری خواسته باشد آیا آنان بازدارنده رحمت او هستند؟ بگو خداوند مرا کافی است، که اهل توکل بر او توکل می‌کنند. بگو ای قوم من، هر چه توانید بکنید، من نیز کنده‌ام، پس به زودی خواهید دانست. که بر سر چه کسی عذابی سازد، عذابی پاینده بر او فرود می‌آید. ما کتاب آسمانی را به حق برای مردم بر تو فرستادیم، پس هر کس که رهیاب شود، همانا به سود خویش رهیاب شده است و هر کس بیراه می‌رود، همانا به زیان خویش بیراه رفته است، تو نگهبان آنان نیستی. خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها، نیز آن را که نمرده است در خوابش، می‌گیرد، سپس آن را که مرگش را رقم زده است، نگاه می‌دارد، دیگری را تا زمانی معین گسیل می‌دارد بیگمان در این امر برای اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است. آیا (کافران) به جای خداوند شفیعی بر گرفته‌اند؟ بگو حتی اگر بر چیزی دست نداشته باشند و تعقل نکنند (باز هم آنان را شفیع می‌گیرند؟)

تفسیر ص: ۳۶۴

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ اِنْ جَمَلُهُ عَطْفٌ بِرَّ «مَنْ يُضِلُّ اللّٰهَ» است، آن حال در مقام تعلیل می‌باشد. مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اگر از آنها پرسشی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ در پاسخ می‌گویند: خدا آفریده، پس ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۵ چگونه تو را از کسانی می‌ترسانند که پائین تر از خدای تعالی است؟ قُلْ در مقام رد آنها در مورد ترسانیدن توبه آنها بگو: أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ يَعْنِي أَيَا أَنْ كَفَّارٍ مِي تَوَانِدُ از رحمت خدا جلو گیری نمایند؟ در حالی که هیچ ضرری جز از ناحیه‌ی او نیست، هیچ رحمتی جز با اذن او نیست. پس چگونه شما مرا از خدایان خود می‌ترسانید، در حالی که ترس محقق نمی‌شود مگر با ضرر زدن یا منع کردن از نفع که هیچ کدام از دست آنها بر نمی‌آید و در مؤنث آوردن ضمیرها توهین به خدایان آنها است، خواه مقصود از خدایان بت‌ها و ستارگان و امثال آنها باشند، یا مقصود کسانی باشند که در دنیا ریاست را به خود بسته‌اند و خود را در برابر پیشوایان حق قرار داده‌اند. قُلْ به آنان با جرأت بگو و ترس:

حَسْبِيَ اللَّهُ خدایان مرا بس است، من احتیاجی به غیر خدا ندارم، پس خدایان شما هر کاری که می‌توانند نسبت به من انجام دهند. عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ باید توکل کنندگان بر او توکل نمایند، چون با اعتراف و اقرار همه فاعل و مؤثر در وجود جز خدا نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۶

قُلْ در مقابل تهدیدشان تو نیز آنان را تهدید کن و بگو:

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ اى قوم بر منزلت يا به مقدار قدرت خویش عمل کنید، خواه لفظ «مکانتکم» از «کان» باشد یا از «مکن».

إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ تفسیر عین همین آیه در اوائل سوره‌ی هود بیان شد. إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ این جمله مستأنفه و در مقام تعلیل امر به قول است، یعنی ما بر تو کتاب را نازل کردیم لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ تا آنها را تهدید و ترغیب نمایی پس چرا به آنها نمی‌گویی؟

پس آنچه را که به تو نازل کردیم بدون بیم و هراس بازگویی و از آن بیاندیش که می‌شنوند یا نمی‌شنوند.

فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ تو وکیل و نگهبان آنها نیستی تا مراقب عدم گمراهی آنها باشی و برای گمراهی آنها باشی و برای گمراهی آنان حزن و اندوه به خودت راه دهی.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ این جمله از ما قبلش منقطع است و در سوره‌ی نساء وجه جمع بین میراندن خدا و میراندن ملائکه و رسولان خدا و میراندن ملک الموت گذشت.

حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ جملهی (وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ) عطف بر (الأنفس) از قبیل عطف عام بر خاص است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۷

فِي مَنَامِهَا متعلق به (لم تمت) است یعنی انسان دارای نفس حیوانی و نفس عقلانی است، خداوند جمیع نفس‌ها را به هنگام مرگشان می‌میراند، همچنین می‌میراند نفس‌های حیوانی را که هنگام خواب از بدن‌ها خارج نمی‌شوند، چه نفس‌هایی که هنگام خواب از بدن‌ها خارج می‌شوند نفس‌های عقلانی است، شباهت به این دارد و به نظر چنین می‌آید که خداوند هنگام مرگ نفس حیوانی را قبض نکند، زیرا آن نفس پست و بی‌ارزش است و توجه و اعتنا به آن نمی‌شود، بلکه خود به خود فانی می‌شود، یا ملائکه آن را قبض می‌کنند.

و ممکن است لفظ (فی منامها) متعلق به (يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ) باشد، معنی آن این است که خداوند و نفس‌ها را می‌میراند، یعنی هنگام خواب نفس‌ها را قبض می‌کند.

فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى بنابر وجه اول معنای آیه این است خداوند نفسهایی را که مرگشان حتمی شده قبض و امساک می‌کند، نفس‌های دیگر را که مرگشان حتمی نشده رها کرده و واگذارد، یعنی در بدنهایشان باقی می‌گذارد تا اجلسان فرا برسد، یا نفس‌های عقلانی را هنگام خواب می‌گیرد و نفس‌های حیوانی را به حال خود می‌گذارد تا هنگام مرگ.

معنای آیه بنابر معنای دوم این است که خداوند نفس‌هایی را که با مرگ میرانده است می‌گیرد و قبض می‌کند و نفس‌های دیگر را که با خواب میرانده است دوباره برمی‌گرداند، یعنی بعد از گرفتن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۸

دوباره به بدن‌ها بازمی‌گرداند.

إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى یعنی تا مدت معین و معلوم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ در این قبض روح و میراندن هنگام مرگ و خواب لآیت آیات و نشانه‌های متعددی بر مبدأ بودن خدا و علم قدرت و کمال حکمت او دارد، نیز دلالت دارد بر اینکه عالم دیگری غیر از این عالم باقی است و نفس‌ها به آن عالم برمی‌گردند و انسان دارای مراتبی است و حکم بعضی از مراتب حکم طبع است، حکم بعضی دیگر حکم عقل مجزّد است، ممکن است آنچه را که در عالم باقی است مشاهده نمود، همانطور که آنچه در این عالم است مشاهده می‌شود، غیر اینها.

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گروهی که قوه مفکره را استعمال می‌کنند و به کار می‌اندازند، بدین گونه که عقل را در استنباط معانی دقیق و نتایج خفی و پنهان از مقدمات واضح و آشکار استخدام می‌کنند (به کار می‌گیرند).

و غیر آن گروه اگر چه دارای شعور و علم و مغز باشند و اگر چه دارای تذکر و تبه باشند ولی از مشهودات و دیدنی‌های خود به آیات و نشانه‌های خدا راه نمی‌برند.

أَمْ اتَّخَذُوا لَفْظَ (ام) منقطعاً و متضمن استفهام یا خالی از استفهام است یا متصله است که معادل آن حذف شده است، تقدیر چنین است: (اتخذوا من دون الله ءالهة يعبدونها ام اتخذوا من دون الله شفعاء).

مِنْ دُونَ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ بِهِ آتَانِ بگو: آیا خدایان خود را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۶۹

برای خود خدا شفیع می‌گیرید.

أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً و اگر بگیرند آنان از چیزهایی نیستند که قابل مالکیت باشند.

و لَا يَعْقِلُونَ این جمله به منزله‌ی (بل لا یعقلون) است.

یعنی، بلکه خردی ندارند.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً بگو: همه‌ی شفاعت‌ها برای خداست، پس چرا شما غیر او را نزد او شفیع قرار می‌دهید.

یا معنای آیه این است: بلکه آنان جز علی را شفیع اتخاذ کردند که مظهر تام الهی است و به سبب همین مظهریت است که اسم خدا بر او اطلاق می‌شود.

به کفار بگو: آیا آن بت‌ها و خدایان باطل را شفیعان و امامان خود اتخاذ می‌کنید در حالی که آنها مالک هیچ چیزی نیستند، حتی آن هم مالک نفوس و قوای آنها که هر صاحب نفسی مالک است نیز نمی‌باشند و آن بت‌ها نسبت به خیر و شرّ انسانی خود نیز نادانند و تعقل نمی‌کنند تا چه رسد به غیر خودشان.

به کفار بگو: ای گروهی که شفیعانی می‌طلبید تا نزد خدا برای شما شفاعت بکنند همه‌ی شفاعت‌ها برای علی علیه السلام است، یعنی جمیع مراتب شفاعت و جزئیات آن مخصوص علی علیه السلام است و هیچ نوع شفاعتی برای هیچ کس نیست، پس شما چرا از علی علیه السلام رو برمی‌گردانید و به سوی غیر علی علیه السلام روی می‌آورد.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این جمله در مقام تعلیل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۰

است. ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی شفاعت در دنیا مختص به خدا است، چون خدا مالک آسمانها و زمین است، شفاعت در آخرت مختص به خداست، چون همه به سوی او بازمی‌گردند، نه به سوی غیر خدا.

آیات ۴۵-۵۲

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۵ تا ۵۲] ص: ۳۷۰

اشاره

وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحِيدَهُ وَحِيدَةً أَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ

خوشحال می‌شوند.

از امام صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: هرگاه خدا به تنهایی ذکر شود و اطاعت کسی را یادآوری نماید که خداوند امر به اطاعت از آل محمد صلی الله علیه و آله نموده است آنان که ایمان به جهان آخرت ندارند دل‌هایشان ناراحت و مشمئز می‌شود، هرگاه کسانی ذکر شوند که خداوند امر به اطاعت آنان فرموده است خوشحال می‌شوند.

قُلْ اَيُّ رَسُوْلٍ دَر حَالِيْ كِه تُو اَز اَنهَآ اِعْرَاضِ مِي كِنِي و بَه پُروردگارت رُوِي مِي اُوْرِي بَگُو: اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ پُروردگارت تُوْجِه كُن، او را یاد آور به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۳

نحوی که در آن دلداری تو باشد، دلداری از اجابت نکردن قوم و از تخلفشان، یعنی به یاد آور خدایی را که آفریننده همه‌ی ما سوی الله است، عالم و دانا به همه‌ی معلومات است، همه‌ی چیزها را می‌داند که از جمله‌ی معلومات عناد قوم تو با تو و مخالف بودنشان با تو و منحصر بودن حکم بین بندگان در خدای تعالی است.

وَ لَوْ اَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اِيْنَ جَمَلَهٗ عَطْفٍ بِرِ (اللّٰهُمَّ) و از جمله‌ی چیزهایی است که خداوند امر کرده است تا رسول خدا جهت دلداری خودش آن را بگوید.

یا عطف بر جمله‌ی (اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ) یا حال از یکی از اجزا این جمله است، یا حال از اجزاء (قُلِ اللّٰهُمَّ ... تا آخر آیه) می‌باشد و لفظ (لو) برای در استقبال یا شرط در ماضی است که مفید انتفا و نفی جزا هنگام انتفای شرط است و چون روز قیامت حتمی است فعل به صورت ماضی آمد تا قطعیت را برسند.

مقصود از ظلم ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله است، زیرا مطلق ظلم اراده نشده است، چون بیشتر اصناف و انواع ظلم بخشنده می‌شود، پس باید به آنچه که معهود به ظلم بر آل محمد صلی الله علیه و آله است، ویژگی یابد. ما فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا وَ مِثْلُهٗ مَعَهٗ لَافْتَدُوْا بِهٖ مِنْ سُوْءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و این جمله تهدید رسایی برای کفار است. وَ بَدَا لَهُمْ عَطْفٍ بِرِ (افتدوا) یا حال است.

مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ يَكُوْنُوْا يَحْتَسِبُوْنَ وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۴

كَسَبُوْا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ

یعنی عمل و کاری که استهزا قرار می‌داند، یا عذابی که آن را به مسخره می‌گرفتند.

فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ اَنْگَآه كِه بَه اِنْسَانِ زِيَان وَ ضَرَرِي بَرَسَد مَا رَا فِرَاخَوَانَد اُوْرْدَن اِسْم ظَاہِر بَه جَاي ضَمِيْر جِهت اشعار به این است که این مطلب در فطرت و سرشت انسان است، لفظ (فاء) برای سبب بودن ما بعدش نسبت به ما قبلش می‌باشد. یا لفظ (فاء) این جمله را بر جمله‌ی (اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ ... تا آخر) یا بر جمله‌ی (لَوْ اَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا) عطف می‌کند و دلالت بر ترتیب در اخبار دارد.

ضُرٌّ دَعَانَا یعنی در هنگام سختی انسان ما را فرامی‌خواند، چون فطرتش در آن هنگام ظهور می‌کند و با حجابهای وهم و خیال پوشیده نمی‌شود و نیاز ذاتی فطری چنین اقتضا می‌کند که به خدای تعالی وابسته گردد و به درگاه او تضرع نماید.

ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا یعنی آنگاه که نعمت به او دادیم و خیال انانیت او بروز و ظهور کرد و حال تضرع و دعای خویش را فراموش کرد، از یاد می‌برد.

قَالَ اِنَّمَا اُوْتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ وَ قَتِي بَه اِنْسَانِ نِعْمَتِ عَطَا كَرِيْمٍ گُوِيْد اِيْنَ نِعْمَتِ بَاسْتَحْقَاقِ بَه مَن عَطَا كَرِيْد و مَنَّتْ عِلْمِ وَ اَگَآهِي بَه كَسْبِ اَن نِعْمَتِ دَاسْتَم، یا می‌دانستم که آن نعمت خواهد رسید، چون من فهمیدم که خداوند آن نعمت را به من خواهد داد، که

من نزد او مکانت و منزلتی دارم.

بَلْ بَلَكه چنين و آن نعمت را انسان خودش کسب نکرده،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۵

با علم و شعور و احساس خویش به آن دست نیافته، بلکه آن نعمت هِيَ فِتْنَةٌ فقط امتحان از جانب خدا و کشف از فساد انسان است، یا امتحان انسان است تا در او هیچ شایبه‌ای از علت پنداری نباشد تا بدون شایبه‌ای داخل آتش شود.

وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر انسانها دارای مقام علم نیستند تا بدانند که این مطلب منافی مقام علم آنانست، یا نمی‌دانند که این نعمت دادن آزمایش و امتحان آنانست.

فَمَدَّ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قبل از اینان نیز کسانی چنین سخنانی را بر زبان آورده‌اند، مانند قارون که گفت: من هر چه دارم از علم و آگاهی خودم دارم.

فَمَا أَغْنَىٰ یعنی ثروت و دولت آنانی از عذاب خدا بی‌نیاز و جلوگیری نمی‌کند.

عَنْهُمْ ما کائوا يَكْسِبُونَ مقصود اموال و قوا و اولاد و خدم و حشم است.

فَأَصَابَهُمْ این جمله عطف است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال.

سَيِّئَاتٍ ما كَسَبُوا یعنی زشتی آنچه را که خودشان کسب کرده‌اند به خودشان می‌رسد، بنابر تجسم اعمال یا مقصود جزا و کیفر گناهان و بدی‌هاست.

وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيِّئَاتِهِمْ سَيِّئَاتٍ ما كَسَبُوا و ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ یعنی آنها که ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله کردند، یا به ولایت تکوینی خود ظلم نمودند که همان ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۶

است، به این معنای که ولایت تکوینی را به ولایت تکلیفی منضم نکردند، آنان بدیهای دست آوردهای خویش را می‌گیرند و نمی‌توانند خدا را عاجز کنند چه مقصودی از ظلم مطلق ظلم نیست، بلکه مقصود فرد معهود و مخصوصی از ظلم است که ظلم به آن می‌باشد.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا این استفهام توییخی است، یعنی چرا این مطلب را نمی‌دانند با اینکه برهان آن واضح و آثارش ظاهر است.

أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ البتّه خدا گشایش می‌دهد روزی را بدون دخالت کسب و تدبیر در کسب روزی، تنگ می‌کند روزی برای بعضی با کمال کوشش و سعی و تدبیر، إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ در این کار نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و حکمت خدای تعالی و مراقبت او نسبت به بندگانش می‌کند.

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و آن برای گروهی است که ایمان و اذعان به خدا و صفات او دارند، یا کسانی که با بیعت عام اسلام می‌آورند، یا با بیعت خاص ولوی ایمان می‌آورند.

آیات ۵۳-۶۱

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۱] ص: ۳۷۶

اشاره

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ اسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ

بُعْتَهُ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ تَنِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمَنِ السَّاحِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۷

ترجمه: ص: ۳۷۷

بگو ای بندگانم که زیاده بر خویشان ستم روا داشته‌اید، از رحمت الهی نومید باشید، چرا که خداوند همه گناهان را می‌بخشد، که او آمرزگار مهربان است.

و پیش از آنکه عذاب بر شما نازل گردد و سپس یاری نیابید، به سوی پروردگارتان باز آیید و در برابر او تسلیم پیشه کنید. همچنین پیش از آنکه عذاب به ناگهان بر سر شما فرو آید و شما ناآگاه باشید، از بهترین آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید.

تا مبادا کسی بگوید و احسرتا در آنچه در کار خداوند فروگذار کردم و به راستی که از ریشخند کنندگان (اسلام و قرآن) بودم. یا بگوید اگر خداوند مرا هدایت کرده بود، بی‌شک از پرهیزگاران می‌شدم.

یا چون عذاب را بنگرد، بگوید کاش مرا بازگشتی (به دنیا) بود، آنگاه از نیکوکاران می‌شدم.

حق این است که آیات من به سوی تو آمد و تو آنها را دروغ شمردی و سرکشی کردی و از کافران شدی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۸

و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بسته‌اند، بینی که چهره‌هایشان سیاه (شده) است. (به آنان گویند) آیا منزلگاه متکبران در جهنم نیست؟

و خداوند کسانی را که پرهیزگاری ورزیده‌اند به رستگاری‌شان برهاند، چنانکه نه عذابی به آنان برسد و نه اندوهگین شوند.

تفسیر ص: ۳۷۸

قُلْ يَا عِبَادِيَ هَمَّانَ طُورَ كَهِ غَدَشْت مَخَاطَبَ قَرَار دَادَن عِبَادَاز جَانِب مَحْمَد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَا يَا عِبَادِي دَر مَحَل خُودَش بَه رَاسْتِي كَه بِنْدگان خدای تعالی همانطوری كه بنده‌ی خدایند بنده‌ی مظاهر او نیز هستند در طاعت و فرمان‌بری.

علاوه بر آن گاهی می‌شود كه حكم ظاهر به مظهر نسبت داده می‌شود و آن در وقتی است كه مظهر از انانیت خویش بیرون رود و انانیت ظاهر در او بروز و ظهور نماید.

همچنانكه حكم مظهر گاهی به ظاهر نسبت داده می‌شود و شاهد این مطلب قول خدای تعالی است: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ قَوْل خدَا قَاتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ قَوْل خدَا: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَوْل خدَا: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ وَ قَوْل خدَا: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ دَر این آیه‌ها خریدن و بیعت و قبول توبه و گرفتن صدقات كه به خدای تعالی نسبت داده شده در حالی كه این امور جزء توسیط مظاهر و خلفا محقق نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۷۹

اللَّذِينَ أَشْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ كَسَانِي كَمَا فِي بَارِهِ نَفْسٍ خَوْشٍ اسْرَافٍ نَمُودُنْدٍ، يَعْنِي فِي حَقِّ دُنْيَوِي نَفْسٍ اِفْرَاطٍ كَرْدِه، فِي حَقِّ اِخْرَوِي اَن تَفْرِيطَ نَمُود.

لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد و این مطلب برای کسی است که نسبت به مظاهر و خلفای الهی سمت بندگی و عبودیت داشته باشد و این معنا محقق نمی‌شود مگر برای کسی که با آنان با بیعت عام یا خاص بیعت کرده باشد.

بلکه می‌گوییم: سمت بندگی محقق نمی‌شود مگر برای کسی که با بیعت خاص بیعت کرده باشد، زیرا ایمان که همان سمت بندگی است جز با بیعت خاص داخل در قلب نمی‌شود، اما دخول مسلمانان در اسلام جز مانند دخول تحت حکم سلاطین صوری نیست، لذا اجر و ثواب او فقط بر ایمان است نه بر اسلام یا در معنای آیه می‌گوییم:

خطاب عام است و شامل هر کس است که تکویناً از عبودیت و بندگی خدا منسلخ نشده باشد اعم از آنکه تکلیفاً نیز بنده‌ی خدا شده باشد یا نشده باشد.

و انسلاخ و عادی شدن از بندگی تکوینی خدر تحقق پیدا نمی‌کند مگر با تمکن در پیروی هوی و شیطان، چه هر کس در پیروی آن دو متمکن باشد بخشیده نمی‌شود.

چون این مرتبه از پیروی هوی و شیطان همان شرک است که خداوند فرموده آنرا نمی‌بخشد و پایین‌تر از آنرا می‌بخشد پس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۰

مقصود از گناهان در اینجا غیر از شرک است که خداوند آنرا نمی‌بخشد، هر کس که در پیروی شیطان متمکن نباشد و شیطان را بر خود مسلط نکرده باشد او تکویناً بر ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله باقی است اگر چه تکلیفاً به ولایت با آنان بیعت نکرده باشد.

بنابر این منافاتی بین این تعمیم و بین آنچه که در اخبار وارد شده مبنی بر اختصاص آیه به شیعه‌ی آل محمّد صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

در این مورد در تفسیر قمی آمده است: این آیه در خصوص شیعه‌ی علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

و از امام صادق علیه السلام وارد شده: خدای تعالی در کتاب خود شما را ذکر کرده آنجا که فرموده: «یا عبادی تا آخر» فرمود: به خدا سوگند از این آیه غیر شما را اراده نکرده است.

و از امام باقر علیه السلام آمده است: این آیه در خصوص شیعه از اولاد فاطمه علیها السلام نازل شده است.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: جز شما کسی بر دین ابراهیم علیه السلام نیست و جز از شما قبول نمی‌شود و گناهان جز شما بخشیده نمی‌شود.

از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده: در قرآن آیه‌ای گسترده‌تر و وسیع‌تر از «یا عبادِ الذّینِ اَشْرَفُوا تا آخر» نیست.

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده: من در مقابل این آیه همه‌ی دنیا و آنچه که در آن هست دوست ندارم، یعنی همه‌ی دنیا را به این آیه نمی‌دهم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۱

و اگر آنچه که در باره‌ی شیعه‌ی علی علیه السلام وارد شده با این آیه جمع شود معلوم می‌گردد که مقصود از «عبادی» جز شیعه‌ی علی کسی نیست، مانند حدیث: دوستی علی علیه السلام حسنه و ثوابی که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند، مانند: قدر دین خود را بدانید، قدر دین خود را بدانید، آنرا محکم بگیرید که در دین شما گناه بخشیده شده، در غیر دین شما ثواب و حسنه قبول

نمی‌شود.

و مانند این سخن، حالا که فهمیدی هر عمل خیری که دلت می‌خواهد انجام بده، چه خیر کم، یا شر زیاد، مانند: ولی و دوستدار علی جز حلال نمی‌خورد و مانند: خدای تعالی پنج چیز را بر خلقش واجب نموده، در چهار چیز ترخیص نموده و اجازه‌ی ترک داده و در یک چیز ترخیص نکرده است (که آن ولایت است).

و غیر این احادیث که دلالت دارند بر اینکه اگر شخص با ولایت به حال احتضار برسد خداوند همه‌ی گناهانش را می‌بخشد. إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ که او آمرزنده‌ی مهربان است.

وَ أُنَبِّئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَقْصُودَ رَبِّ مضاف است که همان علی بن ابی طالب علیه السلام و ولی امر شماست.

و انابه و بازگشت به سوی او پس از بیعت جز با حضور نزد او محقق نمی‌شود، حضور نزد او به سبب شناختن او به نورانیت است که همان حضور نزد خدا و معرفت به خداست.

وَ أَسْلِمُوا لَهُ مَطِيع و تسلیم او شوید، بدین گونه که از جمیع نیت‌ها و قصدهایتان خارج شوید، این معنا جز با حضور نزد او محقق نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۲

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ قَبْلَ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَذَابُ احتضار یا عذاب قیامت فرا رسد.

ثُمَّ لَا تَنْصِفُونَ مَرگ یا عذاب ناگهان فرا رسد در حالی که شما از آمدن آن خبر ندارید تا برای دفع آن مهیا شوید، یا آماده ورود آن باشید تا درد و رنج آن کمتر و آسانتر شود.

أَنْ تَقُولَ أَمْرٍ كَرِهْتُمْ أَنْ تَقُولَ مَرگ یا این مطلب را ما گفتیم تا نفس نگوید، ممکن است این جمله بدل از أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ به نحو بدل اشتمال باشد، یعنی از بهترین چیزی که بر شما نازل شده پیروی کنید قبل از آنکه نفس حسرت کشد و ناراحت شود.

نَفْسُ اراده‌ی عموم بدلی یا اجتماعی از لفظ «نفس» در اینجا از نظر لفظ و معنا بعید است و اراده‌ی یک فرد غیر معین از نظر معنا مفید و از نظر لفظ قریب است، از جهت معنا و نکره بودن لفظ تحقیر لحاظ شده که آن در اینجا مورد نظر است.

يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا قَرَّرْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ می‌گوید:

وا حسرتا بر چیزی که در جنب خدا افراط کردم، یعنی در باره‌ی علی علیه السلام یا در ولایت او، چنانچه اخبار زیادی وارد شده و دلالت می‌کند بر اینکه از «جنب الله» علی علیه السلام یا او و امامان بعد از او می‌باشند.

از امام باقر علیه السلام در این باره آمده است: شدیدترین مردم از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۳

نظر حسرت خوردن در روز قیامت کسانی هستند که عدل و عدالت را توصیف نمودند ولی با آن مخالفت ورزیدند، در آن قول خدای تعالی است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ».

و از امام کاظم علیه السلام وارد شده: جنب الله امیر المؤمنین علیه السلام است.

و از امام باقر علیه السلام آمده است: ما جنب الله هستیم.

و از امام سجاد علیه السلام و از امام صادق علیه السلام آمده است: جنب الله علی علیه السلام است، آن حجّت خدا بر خلق است در روز قیامت.

و از امام رضا علیه السلام در این آیه وارد شده که فرمود: این آیه در باره‌ی ولایت علی علیه السلام است.

و از علی علیه السلام آمده است: من جنب الله هستم و اخبار در این مورد بسیارست.

وَ إِنْ كُنْتُ لِمَنْ السَّخِرِينَ من از کسانی بودم که جنب الله را مسخره می‌کردم.

می‌باشد.

آیات ۶۳-۶۸

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۲ تا ۶۸] ص: ۳۸۶

اشاره

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهُ فَاعِلٌ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶) وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸)

ترجمه: ص: ۳۸۶

خداوند آفریدگار همه چیز است، او بر هر چیزی نگهبان است.

او راست کلیدهای آسمانها و زمین، کسانی که آیات ما را انکار کرده‌اند، آنانند که زیانکارند.

بگو ای نادانان آیا فرمانم می‌دهید که غیر از خدا را بپرستم؟

و به راستی بر تو و بر کسانی که پیش از تو بوده‌اند وحی شده است که اگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۷

شرک‌ورزی، عملت تباہ گردد، بیشک از زیانکاران باشی.

بلکه خداوند را بپرست و از سپاسگزاران باش.

و خداوند را چنانکه سزاوار ارج اوست ارج ننهادند حال آنکه سراسر زمین در روز قیامت در قبضه قدرت اوست و آسمانها به دست

او در هم نوردیده می‌گردد منزّه است او فراتر است از آنچه برای او شریک می‌دانند.

و در صور دمیده شود، سپس هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است، بی‌هوش شود مگر آنکه خدا خواهد سپس بار

دیگر در آن دمیده شود، آنگاه ایشان (انسانها) ایستادگانی چشم به راهند.

تفسیر ص: ۳۸۷

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ یعنی خداوند بر هر چیزی نگهبان است و آنرا حفظ می‌کند و بر آنچه که خیر و صلاح است ابقاء می‌کند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خداوند دارای کلیدهای آسمانها و زمین است، مقالید آسمانها و زمین عبارت از وجود است که سبب

قوام و بقای آنهاست و اگر همین وجود مملوک خداوند باشد دیگر آسمانها و زمین چیزی ندارند که مملوک خدا نباشد، پس

خداوند مالک همه‌ی اجزاء آسمانها و زمین است، آنها از خودشان هیچ موجودیت و انانیتی ندارند و این جمله در مقام تعلیل است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَسَانِي كَمَا بِهِ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَايَتِ او كُفْرُ وَرَزِيدِنْد.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ أَنهَا زِيَانُ كَارَانِد، زيانی جز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۸

کفر به علی علیه السلام نیست زیرا کسی که به خدا کافر می‌شود در صورتی که استعداد فطری او باطل نشود امکان توبه و بازگشت برای او هست، همچنین است حال کسی که به رسول و روز قیامت کافر باشد، ولی اگر کسی به ولایت کافر شود، بدین گونه که ولایت تکلیفی و تکوینی را قطع کرده باشد دیگر استعداد توبه برای او باقی نمی‌ماند، او در این صورت مرتد فطری است که توبه‌اش قبول نمی‌شود و جز قتل و کشتن برای او نیست بر خلاف غیر آن از کفار دیگر، لذا ادعای انحصار خسران و زیان در این قسم از کفر شده است.

قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ لَفْظ «غَيْرِ اللَّهِ» مَفْعُول «اعبد» است، لَفْظ «تَأْمُرُونِي» جَمَلَهی مَعْتَرِضَه بَیْن فَعْل و مَفْعُول است، مَفْعُول آن مَحْذُوف می‌باشد، تَقْدِیراً چَنین بَوْدَه است: «تَأْمُرُونِي بِعِبَادَتِهِ» یا لَفْظ «غَيْرِ اللَّهِ» مَفْعُول «تَأْمُرُونِي» و لَفْظ «اعبد» بَدَل اشْتِمَال از آن است بَه تَقْدِیر لَفْظ «ان» و لَفْظ «تَأْمُرُونِي» بَه سَه وَجِه (حَذْف و اِدْغَام و فَكْ) کَه جَایز بَوْدَه است دَر نون و قَایَه بَا نون جَمع خَوَانَدَه شَوْد.

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ اِنْ جَمَلَه اِبْتِدَای کَلَام از جَانِب خِدا دَر مَقَام رَد کَفَّار است کَه می‌گفتند: یا مُحَمَّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ تُو نَسَبَت بَه بَعْضی از خِدايَان ما تَسْلِیْم شو تا ما بَه خِداي تو اِيْمَان بِيَاوَرِیْم، چنانچه قول خِداي تَعَالَى: «قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي» نِيز دَر هَمِیْن زَمِیْنَه رَدِّ قَوْل کَفَّار بَوْد.

وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ يَعْنِي اِنْ وَحی از اوّل زمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۸۹

نَبُوتِ اسْتِمْرَار داشت و اِخْتِصَاص بَه نَبِیِّ مَعْيِن و وَقْتِ خَاصِّی نداشت.

زیرا بعثت پیامبر جز برای نفی شرک نبود به خصوص اگر مقصود از شرک شرک در ولایت باشد، که ولایت مبدأ بعثت و غایت آن می‌باشد.

لَئِنْ أَشْرَكْتَ اِگر دَر عِبَارَتِ شَرِک بَه خِدا بِيَاوَرِی یا اِگر بَه عَلِی عَلَیْهِ السَّلَام و وِلَايَتِ مَشْرِک شَوی عَمَل تُو از بَیْن می‌رود و از زِيَانْکَارَان خَوَاهی شُد.

لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ دَر اَنْ صَوْرَتِ عَمَلِ تُو تَبَاه شُدَه و از زِيَانْکَارَان خَوَاهی بَوْد.

اين مطلب کنایه از اَمّت و شرک آوردن آنها به ولایت است، لیکن در مورد این خطاب نَبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ مَوْرَدِ خِطَابِ قَرَارِ گِرْفَتَه تا مَبالِغَه دَر تَهْدِیدِ اَمّتِ بَاشَد، دَلالَتِ بَر اِیْن مَعْنای بَکَنْد کَه نَبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ بَا کَمالِ عِظْمَتِ و مَقامِ نَبُوتِش اِگر بَخَوَاهَد مَشْرِک شَوْد عَمَلِش از بَیْن خَوَاهَد رَفْت تا چَه رَسَد بَه غَیْرِ نَبِیِّ کَه دَارای اِیْن مَقام نَبَاشَد.

بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ تَقْدِیْم لَفْظ «اللّٰهُ» بَرای اِشارَه بَه حِصْر است، يَعْنِي فَحَقُّ خِدا رَا عِبَادَتِ كُن.

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و بَرای عِبَادَتِ خِدا و اِنْحِصَارِ عِبَادَتِ دَر خِدا از شُكْرِ گَزَاران باش.

دَر تَفْسِیرِ قَمّی دَر باره‌ی اِیْن آیه آمده است: اِیْن آیه خِطَابِ بَه نَبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است و لی مَعْنای اَنْ بَه اَمّتِ بَر می‌گردد و دَلِیلِ اِیْن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۰

مطلب قول خِداي تَعَالَى است: «بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» چَه خِداي تَعَالَى می‌داند کَه نَبِیِّ او عِبَادَتِش می‌کند و تَشْکُرِ اَنْ رَا بَه جَا می‌آورد، لَیْکِن خِداوند پيامبرش را دَعْوَتِ بَه عِبَادَتِ کَرْد تا بَه اَمّتِ پيامبر بِيَاوَرِذ.

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: تَفْسِیرِ آیه اِیْن است کَه اِگر بَعْد از خِودتِ بَا وِلَايَتِ عَلِی بَه وِلَايَتِ دِیْگَری نِيز

دستور دهی عمل تو از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی شد.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر در ولایت غیر او را شریک بیاوری، فرمود: بلکه خدا را عبادت کن بنحو عبادت اطاعت و از سپاسگزاران باش که برادر و پسر عمویت را کمک و یاد تو قرار دادم.

غرض از نقل امثال این اخبار این است که بدانی که هرگاه اشراک و توحید ذکر شود مقصود اشراک و توحید نسبت به ولایت است، خواه مقصود از ظاهر لفظ نیز همین معنی باشد یا مقصود از لفظ چیز دیگری می‌باشد.

بنابراین قول خدای تعالی: «بَلِ اللَّهِ فَاَعْبُدْ» یعنی بلکه علی علیه السلام را عبادت (به طاعت) کن و ولایت او را بپذیر، که علی علیه السلام مظهر خدای تعالی است، چون عبادت خدا جز با ولایت میسر نیست، بر نعمت ولایت از شکر کنندگان باش.

و بنابراین معنای قول خدا: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ نِزِجِنِ مِی شُود: قدر علی علیه السلام را ندانسته، یا قدر ولایت را آنچنان که باید ندانستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۱

و چون مقصود و کنایه از اَمّت است بیان حال آنها را بر اشراک نبی صلی الله علیه و آله عطف نمود، گویا که فرموده باشد: و لکن قدر او را آنچنان که باید ندانستند، زیرا همانطور که قدر و اندازه‌ی ذات احدیت برای هیچ یک از مخلوقاتش ممکن نیست همچنین شناختن قدر و اندازه‌ی ولایت آنطور که باید برای کسی امکان‌پذیر نیست به جز صاحب ولایت مطلق.

قَمی گفته است: این آیه در باره‌ی خوارج نازل شده و سرّ اینکه مردم قدر خدا را نمی‌دانند این است که آنها محدود هستند، در این مورد فرقی بین انبیا و اوصیا و بین سایر خلق نیست، نهایت اینکه انبیا از بعضی حدود بشری و انسان خارج شدند، غیر آنان از آن حدود خارج نشده‌اند، ذات احدیت و همچنین مشیت که از آن به ولایت تعبیر می‌شود و آن علویّت علی علیه السلام است از حدود مطلق و رهاست و محدود به حدود نمی‌تواند مطلق را درک کند، پس قدر و اندازه‌ی مطلق را نمی‌داند، چون دانستن قدر آن مسبوق به ادراک آن است و اَمّا نبی خاتم صلی الله علیه و آله و ولیّ خاتم علیه السلام قدر و ولایت را می‌دانند ولی قدر خدا را نمی‌دانند و تنها خداست که قدر همه را می‌داند.

وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَفْظ «قَبْضَةُ» به معنای یکبار و قبض کردن است و این لفظ دلالت بر تفخیم عظمت خدا می‌کند، زیرا این لفظ می‌رساند که زمین با آن عظمت و بزرگی‌اش برای خداوند یک قبضه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۲

و مقصود از زمین چنانچه بارها گذشت اعمّ از عالم مثال سفلی و عالم مثال علوی و عام طبع یا جمع آسمانها و زمین هایش می‌باشد. وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ در مورد زمین قبضه و گرفتن اطلاق نمود بدون تغییر به طرف راست، بدون قید طی به معنای پیچیدن ولی در مورد آسمانها لفظ طی را به کار برد و آنرا به طرف راست مقید نمود تا اشاره به این باشد که زمین نسبت به آسمانها حقیر و پست است و آسمانها نسبت به زمین شرافت و بلندی دارند، یعنی آسمانها با آن عظمت از آن خداست.

در عین حال کَفَّار بت جماد را که به دست خود ساخته‌اند یا مخلوق ضعیفی را شریک خدا قرار می‌دهند.

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خداوند منزّه است از آنچه که آنها شریک قرار داده از قبیل بت‌ها و ستارگان و انواع مخلوقات مانند عناصر و مولود آنها و منزّه است از آنچه که در ولایت به او شرک می‌آورند و از آنچه که در عبادت شریک او قرار می‌دهند مانند غرض‌ها و هواهای نفسانی.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ آوردن لفظ ماضی برای اشاره به تحقق و حتمی بودن آن است، یا از باب آنست که قضیه نسبت به نبی مخاطب گذشته است، یا قضیه نسبت به او در حین خطاب واقع شده است.

فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ صور که دمیده شده همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین بودند مدهوش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۳

مرگ گشتند، مقدم داشتن کسانی را که در آسمانها هستند جهت شرافت آنها است و گر نه نخست ساکنان زمین می‌میرند، چون مراد نفخه‌ی اول و دمیدن اول است که با آن تمام زمینیان می‌میرند و پس از آن کسانی که در آسمانها هستند می‌میرند. **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** مگر کسی که خداوند بخواهد او زنده باشد و در خبری آمده است: مقصود جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت است.

و در خبر دیگری است: آنان شهدا هستند که در اطراف عرش با شمشیر قرآن بافته‌اند. **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ** آخری سپس نفخه‌ی دیگری می‌شود یعنی دمیدن دوم که آن نفخه‌ی احیا و زنده کردن است. **فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ** در سوره‌ی نمل بیان کسانی که در روز قیامت و هنگام نفخ اول و دوم ایمن هستند گذشت، در سوره‌ی نور معانی صور و وجوه قرائت لفظ آن و چگونگی نفخ در آن و چگونگی میراندن و زنده کردن را بیان کردیم. آیات ۶۹-۷۵

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۹ تا ۷۵] ص: ۳۹۳

اشاره

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹) وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) وَسَيَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَسَيَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدُّهُ وَأَوْثَقْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۴

ترجمه: ص: ۳۹۴

و سراسر عرصه‌ی محشر به نور پروردگارش درخشان گردد و نامه‌ی اعمال در میان نهند و پیامبران و گواهان را به میان آورند و بین مردم به حق داوری شود و بر آنان ستم نرود.

و به هر کس جزای کردارش به تمامی داده شود، او [خداوند] به آنچه کرده‌اند داناتر است.

و کافران را گروه گروه به سوی جهنم برانند تا چون به نزدیک آن رسند، دره‌ایش گشوده شود و نگهبانان آن به ایشان گویند آیا پیامبرانی از میان خودتان به نزد شما نیامدند که بر شما آیات پروردگارتان را می‌خواندند، شما را از دیدار این روزتان هشدار می‌دادند گویند چرا، ولی حکم عذاب بر کافران تحقق یافته است.

گفته شود از دره‌ای جهنم وارد شوید که جاودانه در آنید، چه بد است منزلگاه متکبران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۵

و کسانی را که از پروردگارش پروا کرده‌اند، گروه گروه به سوی بهشت برانند، تا به نزدیک آن رسند، در حالی که دره‌ایش

گشوده است، نگهبانان آن به ایشان گویند سلام بر شما خوش آمدید، به آن وارد شوید و جاودانه بمانید. و گویند سپاس خداوندی را که وعده‌ی خود را در حق ما راست گردانید و به ما سرزمین [بهشت] را به میراث داد که از بهشت هر جا که خواهیم سکنا کنیم پس چه نیکوست پاداش اهل عمل. و فرشتگان را بینی که عرش را در میان گرفته‌اند، سپاسگزارانه پروردگارش را تسبیح می‌گویند، در میان آنان به حق داوری شود، گفته شود سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

تفسیر ص: ۳۹۵

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا تَحْقِيقَ تَبْدِيلِ وَ دَگر گونی زمین و نورانی شدن آن با نور پروردگارش بدان که نسبت به زمین و زمینیان مانند نسبت روح به بدن و قوای بدن است، چنانچه نور روح فقط در قوای درک کننده ظاهر می‌شود، نه در سایر آلات بدن، چه سایر آلات در تاریکی ماده فرو رفته است، همچنین نور امام در دنیا جز در کاملین از شیعیانش ظاهر نمی‌شود، نور امام در غیر شیعیان کامل از عناصر و موالید آنها انسان باشد یا حیوان، نبات باشد یا جماد ظاهر نمی‌گردد، چه آنها در تاریکی ماده و عوارض آن فرو رفته‌اند، آنگاه که دنیا منقضی شود، برزخهایی که به وجهی از دنیا شمرده می‌شود به پایان برسد. و انسان به اعراف یا به عالم مثال نوری علوی منتهی شود زمین دگرگون می‌شود، ماده و لوازم آن از بین می‌رود، زمین با نور ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۶

امام علیه السلام روشن می‌شود، چنانچه این زمین در دنیا با نور آفتاب روشن است، آنگاه که زمین عالم دگرگون شود، زمین ملکوت بر زمین ملک غالب گردد و زمین بدن با نور ملکوت امام روشن می‌شود، بلکه زمین عالم کبیر با نور ملکوت امام روشن می‌گردد و انسان با نور امام از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شود. چنانچه مولوی قدس سره از زبان شیخ معروف مغربی گفته است: گفت عبد الله شیخ مغربی شصت سال از شب ندیدم من شبی من ندیدم ظلمتی در شصت سال نی به روز و نی به شب از اعتدال و چون انسان نمونه‌ای از عالم است اینچنین است که هرگاه با ولادت دوم متولد شود و ملکوت امامش بر او ظاهر گردد و چگونگی روشن شدن زمین با نور پروردگارش بر او ظاهر می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار زمین امام زمین است، پرسیده شد: آنگاه که خروج کند چه می‌شود؟ فرمود: آن وقت مردم از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند، به نور امام اکتفا می‌کنند. و از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قائم ماقیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، بندگان از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود، همه‌ی این مطالب در عالم صغیر اشاره به تولد دوم و ظهور ملکوت امام است. وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فِي سُورَةِ كَهْفٍ بَيَانِ وَضَعِ كِتَابِ كَذَّبْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۷

وَ جِيَءَ بِالنَّبِيِّينَ بِإِمْرَانِ أَوْرَدَهُ مِ شُونَد.

پیامبرانی که فرستادگان خدا به سوی مردم هستند تا از آنان از اجابت مردم و از اطاعت آنان و تسلیم شدنشان نسبت به خدا سؤال شود. وَ الشُّهَدَاءِ يَعْنِي كَسَانِي كِه در دعوت خلق جانشینان رسولان هستند، شاهد افعال و احوال و اخلاق و گفتار مردم بعد از پیامبران هستند.

وَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ بَيْنَ بندگان یا بین پیامبران، شهدا و بین خلق حکم به حق شود بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَ وُقِّيتْ كُلِّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ به نحوی که آن قضاوت هرگز به باطل آمیخته نشده است و لا جرم ظلمی در آن نیست.

در سوره آل عمران در باره مفهوم توقیه (وفات و ایفای عهد) و بالاخره هر روان در کردار خویش شرح کافی داده شد.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ این جمله حال است، یعنی آوردن انبیاء و شهداء بدان جهت نیست که خداوند به حال و افعال آنها جاهل است، بلکه نمودار ساختن افزودنی آگاهی خدا بر کردارهای آنهاست.

وَ سَيَقِ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی کسانی که به ولایت کافر شدند دسته دسته به جهنم سوق داده می‌شوند، کفر به ولایت بدین گونه است که ولایت از جهت تکوین و تکلیف قطع می‌شود تا وقتی که مرگ آنها فرا رسد در حالی که کافر هستند.

إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمرًا لفظ «زمر» جمع «زمره» به معنای دسته و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۸

جماعت پراکنده می‌باشد، چون اهل جهنم بر حسب اختلاف احوالشان در سبقت و عدم آن، شدت عذاب و سبک بودن آن مختلف و پراکنده، هستند لذا لفظ «زمر» استعمال شده است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا در اینجا لفظ «فتحت» جواب «اذا» است تا اشاره به این باشد که درهای جهنم قبل از رسیدن به آنها بسته است، آنگاه که اهل جهنم به درها می‌رسند باز می‌شود، بخلاف درهای بهشت که قبل از رسیدن اهل بهشت آن درها باز است.

و وجه مطلب این است که انسان بعد از آفرینش آدم از خاک که از آسمانها و زمینها و سجین و علین در زمین بدنش جمع شده آدم را در بهشت دنیا جا می‌دهد، پس آدم انسان از اول خلقتش در بهشت است و در نتیجه درهای بهشت از اول خلقت آدم بر او باز است، او داخل در آن بهشت است، از آنجا جز با عصیان و گناه خارج نمی‌شود، ولی درهای جهنم بسته است، چون جهنم و درهای آن ضد فطرت آدم است همیشه بر او بسته است مگر آن وقت که از بهشت بیرون رود و به سوی آتش سوق داده شود، آنگاه که به سوی آتش سوق داده شود درهای آتش بر او باز می‌شود.

و لذا خدای تعالی در هیچ یک از آیات دخول را به درهای بهشت نسبت نداده، در حالی در بیشتر آیات دخول را به درهای جهنم نسبت داده است.

وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۳۹۹

وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ

گویا که آنها چنین گفته‌اند: و لکن ما کافر بودیم، از جهت کفر ما کلمه‌ی عذاب بر ما حتمی شده و ما با آگاه کردن رسولان الهی آگاه و متنبه نشدیم.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا گفته می‌شود که به درهای دوزخ داخل شوید و در آن همیشه بمانید.

فَبَشِّرْهُم بِمَثْوَاهُمْ فِيهَا وَ سَيَقِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ بیان تقوی و معانی و مراتب آن در اول و اواسط سوره بقره و غیر آن شرح کاملی آورده شد.

إِلَى الْجَنَّةِ زُمرًا به بهشت سوق داده می‌شوند در جماعت‌ها و دسته‌های مختلف، اختلاف آنها بر حسب حال و مرکب و مراتب و منازل می‌باشد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا جواب لفظ «اذا» محذوف است یعنی هرگاه بیایند و درها باز شوند داخل بهشت گردند، یا آنچنان دارای کرامت و بزرگواری هستند که وصف آن ممکن نیست، در نظیر این جمله که در باره‌ی جهنم بود وجه اسقاط «واو» در آنجا

رَبِّ الْعَالَمِينَ که در این هنگام برای هر کس روشن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۲

می‌شود که خدای تعالی پروردگار جمیع اجزاء همه عالم‌ها است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس سوره‌ی «زمر» را بخواند، آنرا بر زبانش سبک شمارد خداوند به او شرف دنیا و آخرت را عطا می‌کند و او را بدون مال و عشیره عزیز می‌نماید تا آنجا که هیبت او هر بیننده‌ای را می‌گیرد، جسد او بر آتش حرام می‌شود، در بهشت برای او هزار شهر بنا می‌شود که در هر شهری هزار قصر و در هر قصر یکصد حوریه است، در عین حال برای او دو چشمه‌ی جاری و دو چشمه‌ی جوشان آب گوارا، دو بهشت دارای درختان سبز و خرم و دارای حورانی که در سراپرده‌های خود مستورند، در آن بهشت‌ها میوه‌ها و نعمت‌های گوناگون است. و از هر نوع میوه یک جفت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۳

سوره‌ی مؤمن (غافر) ص: ۴۰۳

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: جز دو آیه که در مدینه نازل شده، آن دو آیه: إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ... تا لَا يَعْلَمُونَ می‌باشد.

و بعضی گفته‌اند: جز آیه وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ همه‌ی سوره در مکه نازل شده و چون مقصود از «العشی و الابکار» نماز فجر و نماز مغرب است، ثابت شده است که: وجوب نماز در مدینه نازل شده است، پس این آیه مدنی است، کلا این سوره دارای هشتاد و پنج آیه است.

آیات ۱- ۹

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۹] ص: ۴۰۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِّرِ (۳) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴)
كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۴

ترجمه: ص: ۴۰۴

به نام خداوند بخشنده مهربان

حم (حا. میم).

کتابی است فرو فرستاده از سوی خداوند پیروزمند دانا.

آمرزنده گناه و توبه‌پذیر سخت کیفر نعمت‌بخش، که خدایی جز او نیست، سیر و سرانجام به سوی اوست.

جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نکند، پس گشت و گذرا آنان در شهرها تو را مفریبند.

بدینسان پیش از آنان قوم نوح و پس از آنان گروههای مشرک نیز تکذیب (پیامبران الهی را) پیشه کردند و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند که او را فرو گیرند، به دستاویز باطل مجادله کردند که حق را با آن ابطال کنند، آنگاه ایشان را فرو گرفتیم پس (بنگر که) عقوبت من چگونه بود.

و بدینسان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی‌اند.

کسانی که عرش (الهی) را حمل می‌کنند، اطرافیان آن سپاسگزارانه پروردگارشان را تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند (و می‌گویند) پروردگار را رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کرده‌اند و راه تو را در پیش گرفته‌اند، پیامرزی، از عذاب دوزخ در امانشان بدار.

پروردگارا ایشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۵

را به بهشتهای عدن وارد کن، که آن را به آنان و هر کس از پدرانشان و همسرانشان و زاد و رودشان که شایسته باشد، وعده داده‌ای، که تو پیروزمند فرزانه‌ای.

و ایشان را از عقوبتها (ی اخروی) در امان بدار و هر کس را که در چنین روزی از عقوبتها در امان بداری، به راستی که بر او رحمت آورده‌ای، این همان رستگاری بزرگ است.

تفسیر ص: ۴۰۵

حم در اول سوره بقره و غیر آن، بیان کاملی از حروف فواتح سوره‌ها گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ خدای تعالی در اوصاف خود بین جلال و جمال و قهر و لطف جمع کرده است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ چون از جمع بین اوصاف جلال و جمال و قهر و لطف، اوصاف حقیقی و نسبی تعدد و کثرت در موجود است پنداشته می‌شود، لذا خدای تعالی کثرت را نفی و پس از آن توحید را اثبات نموده است.

إِلَيْهِ الْمَصِيرُ این جمله اشاره به توحید مبدأ و منتهی است.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ فِي اخْتِافِ و ابطال آیات و استهزای آنها إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا جز کسانی که به ولایت تکوینی و تکلیفی کافر شدند، نمی‌پردازند.

که کفر به خدا و به ملائکه‌ها و کتابها و فرستادگان و نعمت‌های خدا و کفر به روز قیامت محقق نمی‌شود مگر بعد از کفر به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۶

ولایت تکوینی و تکلیفی، چه انسان مادامی که روی دلش را نپوشاند کافر به خدا و روز قیامت و ملائکه‌ها و رسولان و کتابها و نعمت‌های الهی نمی‌شود، وجهی قلب همان ولایت تکوینی است و ولایت تکلیفی چیزی جز کمک کننده‌ای برای کشف حجاب

از آن وجهه نیست.

فَلَا يُعْرَضُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ تَغْيِيرَ وَ تَحْوَلٍ وَ گِردش آن‌ها در شهرها در اثر تجارت‌های سودمند و اعتباراتی که به دنیا برمی‌گردد تو را مغرور نکند چون آنها بزودی مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، چنانچه پیشینیان آنها مورد مؤاخذه قرار گرفتند. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مَقْصُودِ گِروه‌های مختلف و امت‌های گوناگون است که همه‌ی آنها پس از قوم نوح نیز رسولان و پیامبران را تکذیب کردند.

وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ وَ هِر اَمْتی از اَمْت‌های مذکور، یا هر اَمْتی از اَمْت‌های پیشین که رسولی به سوی آنان فرستاده شد. لِيَأْخُذُوهُ كُوشیدند تا او را بگیرند و از رسالتش جلوگیری کنند، یا او را شکنجه دهند یا بکشند، چنانچه قوم تو چنین قصدی کردند تا تو را بگیرند و حبس کنند یا بکشند.

وَ جَادَلُوا بِرَسُولٍ وَ پیامبرشان به باطل مجادله کردند.

لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ تَا حَقِّ رَا از بین ببرند، همانطور که قوم تو خواستند تو را از بین ببرند و حَقِّ رَا زایل سازند فَأَخَذَتْهُمْ یعنی به سبب سوء قصد و جدالشان آنها را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۷

مؤاخذه و عذاب کردم، پس تو اندوهناک مباش که ما قوم تو را نیز مؤاخذه و عقاب می‌کنیم.

فَكَفَيْفَ كَانَ عِقَابِ شَمَا اگر چه عقوبت و عذاب پیشینیان را مشاهده نکردید، ولی اخبار آن را شنیدید و به خرابی شهرها و آثارشان مرور کردید، پس چرا عبرت نمی‌گیرید؟ و تو ای محمد صلی الله علیه و آله چرا اندوهناک می‌شوی؟ که قوم تو سوء قصد داشتند و با تو جدال کردند.

وَ كَذَلِكَ هَمَانَدِ آن عقاب که همه شنیده‌اند.

حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بِرِ كَسَانی که به خدا و کتابها و رسولان او، به روز قیامت کافر شدند، عذاب حتمی است بخصوص به آن دسته از کفار که به رسالت تو کافر شدند، که مقصود ناپذیرایان به «ولایت علی علیه السلام» است.

أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ که آنان از اهل آتشند از امام باقر علیه السلام آمده است: مقصود بنی امیه است.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ این جمله جواب سؤال مقدر، مقابل قول خدا: «ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ» است، گویا که گفته شده: این حال کافرین و مجادله کنندگان در آیات خداست پس چگونه است حال مؤمنین؟ پس فرمود:

حال آنها چنین است: کسانی که عرش را حمل می‌کنند.

وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ آنانی که دوروبر آنانند، به تسبیح و حمد پروردگار خویش مشغولند این جمله عطف بر «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» یا عطف بر «العرش» می‌باشد و نیز در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۰۸

اول سوره فاتحه و در غیر آن وجه مقدم شدن تسبیح به حمد گفته شد.

وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ حَامِلین عرش را با وصف ایمان ذکر کرد تا بزرگداشت شأن ایمان و تعظیم اهل آن و بشارت بر مؤمنین باشد.

وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا آنها برای مؤمنین استغفار می‌کنند، استغفار آنان مورد اجابت قرار می‌گیرد، چون از هوای نفس و غرض‌های نفس خالی هستند، مقصود از مؤمنین که ملائکه برای آنان طلب مغفرت می‌کنند کسانی هستند که با ایمان و بیعت خاص ولوی ایمان آورده باشند.

چه اینان در صورتی که آگاهی به بیعت خاص نداشته باشند و ولایت را متذکر نشوند اگر چه مورد مغفرت قرار می‌گیرند، اگر چه ایمان جز بیعت خاص ولوی نیست و آن‌ها نیز در پیروی از رسولان علیهم السلام ثابت بوده و دگرگون نشده‌اند، لیکن با همه‌ی این

و ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و این همان رستگاری و خوشبختی بزرگ است، چون رحم کردن در دنیا آمیخته به رنج هاست بر خلاف رحم اخروی که آن رستگاری خالص است، پس گویا که رحم دنیوی اصلاً رحم نیست و چون مقصود از رحم، رحم اخروی است، رستگاری بزرگ را منحصر در آن نمود.

قَمِي قَدَس سِرّه آیه را چنین تفسیر کرده است: کسانی که حامل عرش هستند یعنی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اوصیای پس از او حامل علم خدا هستند.

و کسانی که در اطراف و حول و حوش عرش هستند ملائکه‌هایی هستند که ایمان آورده‌اند یعنی شیعه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که از ولایت بنی امیه توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند.

یعنی از ولایت ولی خدا، «من صلح» یعنی صالحین کسانی هستند علی علیه السّلام را دوست دارند و صلاح آنها همین است، به چنین کسی تو در روز قیامت رحم می کنی، همین رستگاری بزرگی است برای کسی که خداوند او را از اینان نجات داده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۲

آیات ۱۰-۲۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۰ تا ۲۲] ص: ۴۱۲

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ينادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخِدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴)

رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفَى الصُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَفْضِلُ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۳

ترجمه: ص: ۴۱۳

به کافران ندا در دهند که نفرت خداوند از شما، بزرگتر از نفرت شما از خویشان است، چرا که به سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار و کفر می‌ورزیدید.

گویند پروردگارا ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی، ما به گناهانمان اعتراف کرده‌ایم، پس آیا برای بیرون رفتن (از اینجا) راهی است؟

این از آن است که چون خداوند به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید و چون به او شرک ورزیده می‌شد، ایمان می‌آوردید،

فَتَكْفُرُونَ ظاهر این جمله این است که متعلق به «مقت» و خشم دوم باشد و خشم آن‌ها در دنیا جز خشم کسی که به سوی او دعوت می‌شده‌اند نیست یعنی خشم خدا در دنیا بزرگتر از خشم شما در دنیا به امامتان است یا خشم خدا در قیامت بر شما بزرگتر از خشم شما در دنیا به امامتان است و ممکن است مقصود این باشد که خشم خدا در قیامت بزرگتر از خشم نفس اماره شما یا خشم خود شما در قیامت است که در این صورت «اذا تدعون» متعلق به محذوف یا تعلیل «مقت الله» می‌شود.

و از قَمی آمده است: «الَّذِينَ كَفَرُوا» بنی امیه‌اند، «الی الایمان» یعنی به سوی ولایت علی علیه السلام. قالوا رَبَّنَا اٰمَنَّا اٰتِنِنِیْ وَاٰخِیْتِنَا اٰتِنِنِیْ در سوره بقره در طی تفسیر قول خدای تعالی: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» بیان دو میراندن و دو زنده کردن گذشت، غرض از ذکر این ندا و تضرع و مناجات طلب ترحم از خدای تعالی است. لذا پس از آن فرمود: فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰی خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيْلٍ سَوَال و درخواست خروج به صورت استفهام است، لفظ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۶

«خروج» را از آن جهت به صورت نکره می‌آورند تا اشعار به نهایت ناامیدی آنها باشد، گویا که چیز کمی و اندکی از خروج را می‌خواهند.

ذَلِكُمْ این عذاب و اجابت نکردن خروج شما از جهنم بدان جهت است که: بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَخِيْدَهُ كَفَرْتُمْ ضمیر در لفظ «بأنه» ضمیر شأن است و لفظ «کان» با اسم «کان» بعد از «بأنه» مقدر است تا آمدن لفظ «اذا» صحیح باشد، یعنی مطلب از این قرار است که شما چنین بودید که هرگاه به سوی خدا و توحید او دعوت می‌شدید کفر می‌ورزیدید، مقصود از دعوت خدا «وحده» و به تنهایی دعوت ولی امر است، چون با دعوت ولی امر به وحدت خدا فراخوانده می‌شود، یعنی آن وقت است که توحید برای سالک الی الله به سبب ولایت و راه رفتن بر طریق ولایت حاصل می‌شود.

و با روی آوردن بر ولی امر به خدا روی آورده می‌شود، با معرفت و شناخت ولی امر خدا شناخته می‌شود، بلکه معرفت ولی امر به نوراتیت همان معرفت خداست.

پس معنای آیه این است: هرگاه به مظهر خدا که جانشین خداست دعوت می‌شدید به او کفر می‌ورزیدید.

وَ اِنْ يُشْرِكْ بِهٖ تُؤْمِنُوْا یعنی اگر شرک آورده شود شما اذعان می‌کنید و تسلیم می‌شوید.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: هرگاه خدا به توحید ذکر شود، مأمور به قبول ولایت کسی باشید که خداوند امر به ولایت او نموده کفر ورزیدید و کافر شدید و به ولایت کسی ایمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۷

می‌آورد که دارای ولایت نیست.

و نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده: هرگاه به سوی توحید خداوند و اهل ولایت فراخوانده شوید کافر می‌شوید.

فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ تعلیل معنایی است که از مقام استفاده می‌شود، گویا که گفته است: عذاب را بچشید که حکم برای خداست.

الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ و او آن والا و بزرگی است که جز برای او حکمی نیست.

هُوَ الَّذِي يُرِيْكُم اٰیَاتِهٖ این جمله آغاز پیام است که از ما قبلش منقطع است، یا جواب سؤال مقدر است، گویا که فرموده است: اگر حکم فقط برای خداست پس چرا بر بندگان حکم به ایمان نمی‌کنند؟ و نشان دادن و ارائه آیات یا به این است که معجزه‌های انبیا علیهم السلام را نشان دهد، یا نشانه‌های صدق آنها را ارائه کند، یا آیات قدرت و حکمت و علم خویش را نشان دهد، یا نشانه‌های تدبیر را ارائه کند که بر طبق حکمت او انجام می‌گیرد، یا آیات نفسی را نشان دهد که هیچ کس از آن آیات و نشانه‌ها خالی نیست.

وَ يَنْزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا و از آسمان برای شما روزی بزرگ که عبارت از روزی انسانی از علم و حکمت است، بر شما نازل

می‌کند.

وَمَا يَتَذَكَّرُ و لکن متذکر آیات و نشانه‌ها و نازل شدن روزی انسان از آسمان نمی‌شود مگر کسی که با توبه با دست ولی امرش به سوی خدا باز گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۸

فَادْعُوا اللَّهَ حَالٍ كَمَا مَطْلَبٌ چنين است پس خدا را فراخوانید.

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ اگر چه فراخواندن شما خدا را به کافران خوش نیاید، یا خالص گردانیدن شما دین را برای خدا مورد پسند کافران قرار گیرد.

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ این جمله خبر بعد از خبر برای قول خدا «هو» در «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ» یا بنا بر قرائت رفع برای «الله» است، بنا بر اینکه از مضاف الیه کسب تعریف کرده باشد یا بنا بر قرائت نصب بر وصف بودن باقی است.

یا حال از «الله» است بنا بر آنکه کسب تعریف از مضاف الیه نکره باشد، لفظ «رفیع» از رفع به معنای مرفوع است، یعنی درجات وجودش بلند است به نحوی که ادراک هیچ درک کننده‌ای جز خودش به او نمی‌رسد یا رفع به معنای رافع است، یعنی درجات بندگانش را بالا می‌برد یا بالا برنده‌ی درجات خلقتش یا درجات فعل و صفاتش می‌باشد.

ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ «روح» در اینجا به قرآن و به وحی و به جبرئیل تفسیر شده و در اخبار متعددی آمده است: روح ملائکه‌ای است بزرگتر از جبرئیل که با هیچ یک از پیامبران نبود، او با محمد صلی الله علیه و آله بود، با ائمه علیهم السلام بود.

و روح در اخبار به معانی دیگر نیز تفسیر شده است مانند روح ایمان، روح قوت، روح شهوت و غیر اینها.

و ممکن است تفسیر به ولایت شود که ولایت مصدر نبوت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۱۹

رسالت و روح آن دو است، چه ولایت در حقیقت مشیت است که با رب نوع انسانی متحد است، رب النوع انسان عبارت از ربّ جمیع ارباب است، از آن تعبیر به روح القدس می‌شود که با هیچ یک از انبیا نبود اما با محمد صلی الله علیه و آله بود.

مِنْ أَمْرِهِ از عالم امر، یا مقصود امر اوست که عبارت از کلمه «کن» وجودی است، آن عبارت از مشیت است که آن فعل و کلمه و امر خداست.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ یعنی روزی که اهل زمین و اهل آسمان تلاقی می‌کنند، یا محسن و مسیء با هم تلاقی می‌کنند، یا مقصود تلاقی دوستان یا تلاقی مظلوم و ظالم یا تلاقی تندرو و کندرو و ملحق شدن آن دو به همدیگر یا تلاقی پیروان و رؤساست، آن روز عبارت از روز قیامت است.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ یعنی روزی که از قبرهایشان نزد خدا آشکار می‌شوند، یا روزی که از پرده‌ها بیرون می‌آیند، که آن پرده‌ها عبارتند از حدود و تعینات آنهاست، چه در آن روز از همه تعینات و حدود خارج می‌شوند.

و لذا فرمود: لا- يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ یعنی هیچ یک از اعمال و اقوال و احوال و مراتب وجود آنان و دقائق آن از خداوند مخفی نمی‌ماند، بدین معنا که مردم می‌فهمند و بر آنان آشکار می‌گردد که دائماً نزد خدا آشکار بوده‌اند، بر خدا چیزی از آنها مخفی نبوده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۰

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ این جمله به تقدیر قول و حکایت چیزی است که خدای تعالی در آن روز برای مردم می‌گوید: امروز ملک هستی از آن کیست؟! یا ابتدای سخن از جانب خدا و اخبار به این است که در آن روز هیچ کس مالک هیچ چیز نیست.

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مگر از آن خدای یکتای چیره‌دست، این جمله جواب سؤال خدا از جانب خداست.

الْيَوْمَ تُعْزَى تَكَرَّرَ لَفْظُ يَوْمَ بَدَانَ جِهَتِ اسْتِ كِهْ اَن رُوزِ رَا دَر قُلُوبِ تَثْبِيتِ نَمَايَدِ تَا هَم تَهْدِيدِ اَز اَن وَ هَم تَشْوِيقِ وَ تَرْغِيبِ بِهْ اَن رُوزِ بَاشَد.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ دَر اَن رُوزِ هَر كَسِ هَر چِه كَرْدِه پاداش می‌بیند و با کم کردن ثواب یا زیاد کردن عقاب ظلم و ستم به کسی نمی‌شود.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویا که گفته شده: نفوس بشری غیر متناهی است، پس چگونه ممکن است در یک روز همه مورد محاسبه قرار بگیرند؟

پس فرمود: خداوند در حساب کردن سریع است و همه را در یک زمان محاسبه می‌کند چون هیچ کاری خداوند را از کار دیگر و هیچ حسابی از حساب دیگر باز نمی‌دارد.

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: میم ملک خداست در روزی که غیر از او مالکی نیست و خداوند می‌گوید: ملک امروز از آن چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۱

کسی است؟ سپس ارواح انبیا و رسولان و حجت‌هایش را به سخن در می‌آورد و همگی می‌گویند: برای خداوند واحد قهار است.

پس خدای تعالی می‌فرماید امروز هر نفسی به آنچه که کسب کرده جزا داده می‌شود.

از امیر المؤمنین علیه السلام است: خدای تعالی بعد از فناء دنیا تنها بر می‌گردد که هیچ چیز با او نیست و همانطور که قبل از آغاز دنیا بود بعد از فناء دنیا نیز چنان می‌شود، بدون وقت و زمان و حین و مکان که مدت‌ها و وقت‌ها از بین می‌روند، سالها و ساعتها زایل می‌شوند، پس چیزی در آن هنگام جز واحد قهار نیست که بازگشت همه امر به سوی او است، که همه امور بدون آن که قدرت داشته باشند در آغاز خلق شده‌اند، بدون آنکه امتناع و خودداری کرده باشند فانی شده‌اند، در حالی که اگر امور قدرت بر امتناع و خودداری داشتند باقی می‌ماندند.

وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ لَفْظُ «الْآزِفَةُ» اسْمُ رُوزِ قِيَامَتِ اسْتِ، چُون قِيَامَتِ نَزْدِيكَ اسْتِ، پَس اِضَافَه لَفْظِ «يَوْمَ» بِهْ «ءَاذِفَه» مِثْلِ اِضَافَه عَامَّ بِهْ خَاصَّ اسْتِ.

إِذِ الْقُلُوبُ لِمَدَى الْحَنَاجِرِ دَلَهَا اَز شِدَّتِ خَوْفِ وَ وَحْشَتِ بِهْ حَنْجَرِهَا مِی رَسَدِ، چِه هَنْگَامِ تَرْسِ وَ اِضْطِرَابِ دَلَهَا اَز جَايِ خُودِ حَرْكِ مِی كَنْنَدِ وَ بِهْ حَنْجَرِهَا مِی رَسَنَدِ.

كَاطْمِينَ اَيْنِ لَفْظِ حَالِ اَز «قُلُوبِ» يَا حَالِ اَز ضَمِيرِ مُسْتَرِ دَر ظَرْفِ اسْتِ وَ نَسْبِ كِظْمِ غِيْظِ بِهْ قُلُوبِ، يَعْنِي نَسْبِ فَرْوِ نِشَانِ دَادَنِ خِشْمِ بِهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۲

دلها یا مجاز عقلی است یا اینکه قلوب به عقلاء تشبیه شده است.

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ سَتْمَكَارَانَ رَا نَزْدِيكَ وَ خُوِيْشِي نِيسْتِ تَا نَعْفِي بِهْ اَنهَا بَرَسَانَدِ وَ عَذَابِ رَا اَز اَنانِ دَفْعِ نَمَايَنَدِ.

وَ لَا شَفِيعَ يُطَاعُ لَفْظُ «يُطَاعُ» وَ صِفِ «شَفِيعَ» اسْتِ تَا اشْعَارِ بِهْ اَيْنِ بَاشَدِ كِهْ شَفِيعِ وَ قَتِي مَطَاعِ نَبَاشَدِ شَفَاعَتِ او فَايْدِهْ اِي نَمِی رَسَانَدِ بِهْ نَحْوِي كِهْ گُوبِي اصْلا شَفِيعِ نِيسْتِ وَ مَقْصُودِ اَيْنِ نِيسْتِ كِهْ اَنهَا گَاهِي شَفِيعِ مِی شُونَدِ ولى مَطَاعِ نِيسْتَنَدِ.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ لَفْظُ «خَائِنَةُ» مُصْدَرِ اسْتِ مَامَنْدِ «الْكَاذِبَةُ» يَا وَ صِفِ اسْتِ وَ مَعْنَايِ اَن اَيْنِ اسْتِ كِهْ خُداوَنَدِ چِشْمِي اَز چِشْمِهَا رَا كِهْ خَايِنِ بَاشَدِ مِی دَانَدِ، چِشْمِ خِيَانَتْكَارِ عِبَارَتِ اَز چِشْمِي اسْتِ كِهْ نَگَاهِ بِهْ چِيزِي كَنْدِ كِهْ نَگَاهِ كَرْدَنِ بِهْ اَن حَلَالِ نَبَاشَدِ، يَا كَنَايَهِ اَز نَگَاهِ كَرْدَنِ بِهْ چِيزِي اسْتِ كِهْ نَگَاهِ اَز دِيدِ هَمِهْ مَخْفِي بَاشَدِ وَ بَرِ هِيْجِ كَسِي ظَاهِرِ وَ اَشْكَارِ نَگَرْدَدِ، يَا كَنَايَهِ اَز اِشَارَهِي بَا چِشْمِ اسْتِ وَ بَعْضِي گُفْتَهْ اَنْدِ كَنَايَهِ اَز گُفْتَارِ شَخْصِي اسْتِ كِهْ مِی گُويَدِ: نَدِيدِهْ اَمِ، دَر حَالِي كِهْ دِيدِهْ اسْتِ يَا مِی گُويَدِ: دِيدِهْ اَمِ دَر حَالِي كِهْ نَدِيدِهْ

است، یا عبارت از نظر دوّم است که بر ضرر تو است، چنانچه در خبر آمده: نظر اوّل برای تو و به نفع تو و نظر دوّم علیه تو و به ضرر تو است.

وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی آنچه که در سینه‌ها پنهان است، مانند عزم‌ها و نیت‌ها و خطورات قلبی که بر هیچ کس ظاهر نمی‌شود، یا قوا و استعدادها که صاحبان دلها نیز از آنها اطلاعی ندارند تا چه برسد به دیگران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۳

وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ این جمله عطف به منزله‌ی نتیجه است، گویا که گفته است: اگر خداوند صاحب عرش است، یعنی اگر خداوند مالک همه‌ی خلق است، خداوند واحد قهار است که از هیچ چیز عاجز نیست و بر او چیزی از خلق مخفی نمی‌ماند و از ناحیه‌ی او بر کسی ظلم و ستمی نمی‌شود پس او بین آنها به حقّ قضاوت می‌کند، نه به غیر حقّ و طبق تفسیرهای گذشته‌ی آیات سابق معنای آیه چنین است: علی علیه السّلام که مظهر خداوندی خداست به حقّ حکم می‌کند.

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ كَسَانِي که بنی امیه و موافقین آنها را فرا می‌خوانند.

مِنْ دُونِهِ مقصود از غیر خدا بنی امیه و موافقین آنهاست، ممکن است آنچه که به موصول برمی‌گردد ضمیر فاعل باشد.

لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ آنها اصلاً به چیزی حکم نمی‌کنند، تا چه رسد که به حقّ حکم نمایند.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ این جمله در موضع تعلیل انحصار حکم به حقّ در خدای تعالی است.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا آثار گذشتگان و آثار حکم به حقّ خدای تعالی را مشاهده کنند.

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

رسولان آنها با بیینه و دلیلهای روشن به سوی قومشان می‌آمدند همانطور که تو دلیل روشن آورده‌ای، فَكَفَرُوا پس آنها کافر شدند چنانچه اینان کافر گشتند، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس باید اینان نیز بترسند از عذابی که بر گذشتگان آنها نازل شده است.

آیات ۲۳-۳۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۳ تا ۳۳] ص: ۴۲۴

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷)

وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِن يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَ يَا قَوْمِ

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲)
 يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۵

ترجمه: ص: ۴۲۵

و به راستی موسی را همراه با آیات خویش و حجّتی آشکار فرستادیم.
 به سوی فرعون و هامون و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغزن است.
 و چون حق را از سوی ما برای آنان آورد گفتند پسران کسانی را که همراه با او ایمان آورده‌اند، بکشید و [دختران و] زنانشان را
 زنده بگذارید، نیرنگ کافران جز در تباهی نیست.
 و فرعون گفت مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند چه من می‌ترسم دین شما را تغییر دهد، یا در این
 سرزمین فتنه و فساد آشکار کند.
 و موسی گفت من به پروردگار خود و پروردگار شما از [شرّ] هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم.
 و مردی مؤمن از آل فرعون- که ایمانش را پنهان می‌داشت- گفت آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید
 پروردگار من خداوند است؟ حال آنکه برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر
 اوست، اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید بیگمان خداوند کسی را که گزافکار و دروغزن
 است، هدایت نمی‌کند.

ای قوم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۶

من، امروز فرمانروایی از آن شماست، در این سرزمین چیره‌اید، ولی چه کسی ما را در برابر عذاب الهی- اگر بر سرمان بیاید- یاری
 خواهد داد؟ فرعون گفت به صلاح شما نمی‌دانم جز چیزی را که خود صلاح می‌بینم، شما را جز به راه رشد و راستی هدایت
 نمی‌کنم.
 و همان کسی که [پنهانی] ایمان آورده بود، گفت ای قوم من، من بر شما از چیزی همانند روزگار [سخت] گروههای مشرک
 بیمناکم.

مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از ایشان بودند و خداوند در حقّ بندگان ستمی نمی‌خواهد.
 و ای قوم من، من بر شما از روز فریادخوانی بیمناکم.

روزی که پشت کنان روی بگردانید، برای شما در برابر خداوند پناهی نیست، هر کس که خداوند در بیراهی گذارد، برای او
 راهنمایی نیست.

تفسیر ص: ۴۲۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ
 الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ دَخَرْنَا نِسَاءَهُمْ ذُرِّيَّتَهُنَّ فَذُكِّرْنَنَّ تَحِيَّةً لَهُنَّ وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا لِيْلَىٰ وَ هَارُونَ وَ هَارُونَ إِذْ يَمُرُّنَّ بِالْبَحْرِ وَ لَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا أَكْفَرُوا عَلَىٰ أَكْفَارِهِمْ
 كَانُوا قَوْمًا سَافِكِينَ
 کنید، یا از حیا و عفت زنانشان تجسس کنید تا در آنها عیب یا حمل بیاید.

وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ يَعْنِي كَيْدَ وَ مَكْرَ كَافِرَانِ جَزْءٍ مِنْ حَالِ أَيْ بَيْنَ رَفْتَنِ وَ ضَايِعِ شَدْنِ نَيْسْتِ.
وَقَالَ فِرْعَوْنُ فِرْعَوْنٌ مَانِدٌ كَسَى كَيْدُ مِنْ دَشْمَنْشِ مِي تَرَسِدُ وَ دَرِ عَيْنِ حَالِ أَوْ رَا تَهْدِيدِ مِي كَنْدِ كَفْتِ:
ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ بَغْدَارِيدِ مُوسَى رَا مِنْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۷

بکشم و او پروردگارش را فراخواند، چه مانعی از کشتن موسی نبود، لکن فرعون از موسی و ازدهایش می ترسید و او را از قتل می ترسانید.

برخی گفته‌اند: فرعون را از کشتن موسی باز می داشتند و به او می گفتند: موسی آن کسی نیست که تو از آن می ترسی، بلکه او ساحر و جادوگرس است اگر او را بکشی گمان می کند که تو از معارضه و مخالفت او با دلیل و برهان عاجز شده‌ای.
إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ فرعون گفت: من می ترسم موسی دین شما را عوض کند یا در زمین فساد ظاهر نماید.

بدین گونه که اجتماع مردم را پراکنده سازد یا از اطاعت خارج شود و ادعای سلطنت نماید.
وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا- يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مَقْصُودَ آلِ فِرْعَوْنَ خُوشَانِ وَ نَزْدِيكَانِ فِرْعَوْنَ اسْتِ، دَرِ خَبْرِي آمَدَه اسْتِ: مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ پَسْرِ خَالَهِي فِرْعَوْنَ بُوَدَه وَ دَرِ خَبْرِ دِيْغْرِي اسْتِ كِهْ أَوْ پَسْرِ عَمُوشِ بُوَدِ.

يَكْتُمُ إِيمَانَهُ قَمِي كَفْتَه اسْتِ: مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ شَشْصَدِ سَالِ اِيْمَانِ خُودِ رَا مَخْفِي مِي كَرْدِ.

أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا مَوْمِنًا آلِ فِرْعَوْنَ كَفْتِ: آيَا مَرْدِ (بَزْرَگِي) رَا مِي كَشِيدِ، يَا مِي خُوشِيدِ مَرْدِي اَزِ مَرْدَانِ يَا مَرْدِي رَا كِهْ حَالِشِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۸

چنین باشد بکشید؟

أَنْ يَقُولَ رَبِّي اللَّهُ مَرْدِي كِهْ مِي كُوشِيدِ: پَرُورْدِ گَارِ مِنْ اَللَّهِ اسْتِ، اِيْنِ جَمْلَه صِفْتِ (رَجَلًا) اسْتِ، چنانچه ذکر شد، يَا لَفْظِ (لَام) دَرِ تَقْدِيرِ اسْتِ تَا عَلَتْ (تَقْتُلُونَ) بَاشَدِ.

وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلِيلِ هَايِ رُوشَنِي بَرِ صَدَقِ دَعُويِ خُوشِشِ بَرِ شَمَا آوَرْدَه اسْتِ.

مِنْ رَبِّكُمْ آن دَلِيلِ هَا اَزِ جَانِبِ پَرُورْدِ گَارِ شَمَا اسْتِ، پَسِ اَزِ مَخَالَفْتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ مَواخَذَهِي پَرُورْدِ گَارْتَانِ بَتَرَسِيدِ.

وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ اِگَرِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرُوعْگُو بَاشَدِ دَرُوعْ اَوْ ضَرَرِي بَهْ شَمَا نَمِي زَنْدِ بَلَكِهْ زِيَانِشِ بَهْ خُودِشِ مِي رَسَدِ.

وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ وَ اِگَرِ اَوْ رَاسْتِ بَكُوشِيدِ اِگَرِ چِهْ هَمِهْ اَنچِهْ رَا كِهْ بَهْ شَمَا وَعَدَه مِي دَهْدِ، نَرَسَدِ، بَعْضِي اَزِ اَنهَا بَرِ شَمَا اِصَابَتِ مِي كَنْدِ.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ خُداوند كَسِي رَا كِهْ دَرِ كَارِشِ اَزِ حَدِّشِ تَجَاوُزِ نَمَايَدِ هِدَايَتِ نَمِي كَنْدِ.

كَذَّابٌ ظَاهِرِ اِيْنِ اسْتِ كِهْ لَفْظِ (كَذَّابِ) تَعْلِيلِ قَوْلِ خُدا: (إِنْ يَكُ كَاذِبًا) بَاشَدِ، اِيْنِي اِگَرِ مُوسَى كَاذِبِ بَاشَدِ بَهْ اَنچِهْ اَزِ شَمَا اَزِ كَذْبِ وَ دَرُوعْشِ مِي خُوشِيدِ نَمِي رَسَدِ، زِيَا خُداوند اِسْرَافِ كَنْدِه وَ دَرُوعْگُو رَا بَهْ مَقْصَدِ وَ مَنظُورِشِ هِدَايَتِ نَمِي كَنْدِ، لَكِنْ اِيْنِ جَمْلَه دَرِ حَقِيقَتِ كَنَايَه اَزِ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِ اَوْسْتِ، بَهْ نَحْوِي كِهْ سَبَبِ نَارَاحَتِي وَ خُشْمِ شَانِ نَشُودِ، چُونِ بَا اِيْنِ كَلَامِ: (وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) صَدَقِ وَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۲۹

راستی موسی را اصابت نمود.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ اِي قَوْمِ اَمْرُوزِ حُكُومَتِ اَزِ اَن شَمَا اسْتِ دَرِ حَالِي كِهْ شَمَا غَالِبِ هَسْتِيدِ.

مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ از عذاب خدا یا از جانب خدا کسی نگهدارنده‌ی عذاب از شما نیست.
وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل ما قبلش نیز می‌باشد، یا در آن معنای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۳۲

استدراک است، گویا که گفته است: و لکن پند و اندرز من نفعی به شما نمی‌رساند، زیرا خدا شما را گمراه کرده، هر کسی را خدا گمراه سازد هدایت کننده‌ای نخواهد داشت.

آیات ۳۴ - ۴۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۴ تا ۴۰] ص: ۴۳۲

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلَعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصِدِّدٌ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَثْنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۳۳

ترجمه: ص: ۴۳۳

و پیشتر یوسف [پیامبر] برای شما معجزاتی آورد و همچنان از آنچه برایتان آورده بود در شک بودید، تا آنکه چون در گذشت، گفتید خداوند هرگز پس از او پیامبری بر نخواهد انگیخت، بدینسان خداوند کسی را که گرافکار شک گراست بیراه می‌دارد. کسانی که در آیات الهی بدون حجتی که برایشان آمده باشد، مجادله می‌کنند، [کارشان] نزد خداوند و نزد مؤمنان بس ناپسند است بدینسان خداوند بر هر قلب متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

و فرعون گفت ای هامان برای من برجی [بلند] برآور، باشد که به این راهها برسم.

راههای آسمانها، تا به خدای موسی پی ببرم، من او را دروغگو می‌دانم و بدینسان در نظر فرعون بدکرداری اش آراسته شد، از راه [صواب] بازداشته شد و نیرنگ فرعون جز در تباهی نبود.

و کسی که ایمان آورده بود، گفت ای قوم من، از من پیروی کنید که شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم.

ای قوم من، همانا این زندگی دنیا، بهره‌ای [اندک] است، آخرت سرای اقامت است.

هر کس کار ناپسندی مرتکب شود، جز به مانند آن جزا نیابد، هر کس کاری شایسته انجام دهد، اعم از مرد یا زن، مؤمن باشد، اینانند که وارد بهشت می‌شوند، [و] در آنجا بی حساب روزی می‌یابند.

تفسیر ص: ۴۳۳

آنها به آسمانها رسیده می‌شود.

فَأَطَعِ این لفظ با رفع خوانده شده تا عطف بر «أبلغ» باشد، با نصب خوانده شده تا جواب فای نتیجه بوده باشد.

إِلَىٰ إِلِهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا تَأْمَلْ فرعون در قتل موسی علیه السّلام، تصریح او به اینکه گمان می‌کند موسی دروغ می‌گوید به جهت حلال‌زاده بودن اوست، چنانچه در خبر آمده است.

وَكَذَلِكَ یعنی عمل بد فرعون برای او اینچنین زینت داده شد، مقصود تزئین در بنای قصر و صعود به آسمان است که برای او زینت داده شده است: زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ یعنی بدی عمل او در سایر اعمال و کارهایش زینت داده شد.

وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ لفظ «صد» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده است.

وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ مکر و حيله فرعون جز در نقصان و زیان نیست.

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۳۷

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ

این زندگی دنیا تمتع و بهرمندی اندکی است که بر حسب مدارک پست حیوانی لذت حساب می‌شود، که اگر نسبت به مدارک انسانی داده شود تمتع و لذت حساب نمی‌شود علاوه بر آن لذت‌های دنیا آمیخته به رنج‌ها و بیماریها و بلاها و ترس‌ها است، در

عین حال مدت بقای آن نیز اندک است که اگر با روزهای آخرت مقایسه شود چیزی به حساب نمی‌آید.

وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آخرت دار قرار و استقرار است که دیگر آخر و نهایی ندارد، بهرمندی و لذت آن بدون هر گونه نقص و شایبه است.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا- يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ این جمله جواب سؤال مقدر از طرف حزقیل یا از جانب خداست.

وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ در جانب ثواب کلام را تفصیل و بسط داد، ولی در جانب عقاب به ذکر جزا و کیفر، مقتید بودن آن همانند و مثل گناه اکتفا کرد تا جانب وعده را ترجیح داده باشد.

آیات ۴۱-۵۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۵۲] ص: ۴۳۷

اشاره

وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّنَا مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفَوْضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيْبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَتِهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰)

وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ وَ مَنْ شَمَا رَا دَعُوتَ بَه عَزِيزِي مِيكُنْم كَه هِيچ مَانَعِي اَز تَحَقُّقِ مَرَادِ وَ مَقْصُودِ اَوْ مَنَعِ نَمِي كُنْد، عَزَّتْ اَوْ دَلِيلِ خُدا بُودِن اَوْ اَسْت.

الْعُقَارِ بَخْشِنْدَه‌اِي كَه شَايِسْتَه اَسْت بَه وَسِيلَه عِبَادَتَش غَفْرَانِ وَ بَخْشَشِ اَوْ رَا طَلَبِ نَمُود.

لَا جَرَمَ دَر بَارَه اَيْنِ كَلْمَه يَعْنِي لَفْظَ «لَا جَرَمَ» كَافْتَه مِي شُود:

«لا-جرم» و «لا-ذا جرم» و «لا-ان ذا جرم» يعنى باضافه لفظ «ذا» يا آن مفتوح با لفظ «ذا» و نيز گفته مي شود: «و لا عن ذا جرم» همهي اينها مانند لفظ «ضرب» است، «لا جرم» مانند «كرم» و نيز گفته مي شود: «لا جر» با اسقاط ميم، «لا جرم» با ضمّه جيم و سکون راء، گويا که فعل ماضی بوده، سپس استعمال آن زياد گشته، لفظ «ذا» يا لفظ «أن» و «ذا» يا «عن» و «ذا» بر آن داخل شده و صورتش تغيير نکرده و اين لفظ از ماده «جرم» به معنای گناه است، به اين قرينه که «لا جرم» با ضمّه جيم و سکون راء به معنای با باقي ماندني استعمال شده است، يا از «جرم» به معنای قطع و يقين است به اين

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۱

قرينه که بمعنای حتما و لا عادلّه و به معنای حقّ و ثابت استعمال شده است. اين گفته شد اصل اين کلمه بود، سپس در مقام تاکيد کلام زياد استعمال شده است تا جايي که به معنای قسم برگشته است، چه گفته مي شود: «لا جرم لا تينک» که مانند جواب قسم براي آن نيز جواب آورده مي شود، در سوره نحل بيان اجمالي گفته شد.

أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ شَمَا مَرَا بَه سُوِي بَت‌ها يَا فِرْعَوْنَ فِرَامِي خُوانِيد.

لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ كَه اَوْ دَر دُنْيا وَ آخِرَتِ داراي يَكِ دَعُوتِ مَقْبُولِ وَ حَقِّ نَمِي باشَد. وَ باز گشت ما و شما همگي بَه سُوِي خُداست.

وَ أَن مَرَدَّنَا إِلَيَّ اللّٰهُ پَس بَايدِ اَز خُدايانِ شَمَا رُويِ گِرْدانِ شُدِ وَ بَه سُوِي خُداييِ رُويِ آوَرْدِ كَه كارِ ما بَه اَوْ وَ بَه مَحاکِمَه اَوْ مَنْتَهِي مِي شُود.

وَ أَن الْمُسْرِفِينَ وَ اسرافِ كارانِ، يعنى آنان كه از حدّ انساني خود به سبب پشت كردن به خدا، رُويِ آوَرْدِنِ بَه چيزي كه در دنيا و آخِرَتِ دارايِ دَعُوتِ نِستِ تَجاوزِ كرده‌اند.

هُمُ أَصْحَابُ النَّارِ فَسْتَدْكُرُونَ اَيْنِ مَطالِبِ رَا هَنگامِ مَرگِ وَ آمادَه شُدِنِ اسبابِ عذابِ برايِ شما بَه يادِ خواهيدِ آوَرْد.

مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَيَّ اللّٰهِ مِنْ كَارِ خُودِمِ رَا بَه خُدا مِي سِپارمِ، كَه اَوْ عَزِيزِ وَ دانا وَ توانا است وَ بَه امرِ بِنْدگانِ عنايةِ داردِ، اَز آنچه كه مرا مِي ترسانيدِ نَمِي ترسمِ، زيرا اَز آنچه

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۲

كه مرا مِي ترسانيدِ قَدْرَتِ بَر هِيچِ چيزِ نَدارد.

إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ خُداوندِ نَسبَتِ بَه بِنْدگانِشِ بِينا وَ آگاهِ استِ، پَس هَر كَسِ كَه بَه اَوْ رُويِ نَمَايدِ اَوْ رَا حَفْظِ مِي كُنْد.

فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَ حَاقَ بِالْاِلْفِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ دَر اِخبارِ وارَدِ شُدِه كَه مؤمنِ آلِ فِرْعَوْنَ رَا قِطْعَه قِطْعَه كَرْدِنْدِ ولىِ خُداوندِ اَوْ رَا اَز فِتْنَه دَر دِينِ خُوِيشِ حَفْظِ كَرْدِ وَ نَگَه‌داشْت.

از امام صادق در حديثي آمده است: حَزْقِيلِ آلِ فِرْعَوْنَ رَا بَه تُوْحيدِ خُدا وَ نَبُوتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ بَرْتَرِيِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَر جَميعِ رَسولانِ الهِيِ وَ بَر جَميعِ خَلْقِشِ وَ بَرْتَرِيِ عَلِيِّ بْنِ اَبِيِ طالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ نِيكانِ اَز ائمه بَر سايرِ اَوْصِيايِ پِيامبرانِ، بَه بَرائَتِ اَز رُبُوبِيَّتِ فِرْعَوْنَ دَعُوتِ مِي كَرْد.

كه سخنِ چِينانِ نَزْدِ فِرْعَوْنَ سَعايَتِ نَمُودِنْدِ وَ كَافْتِنْد: حَزْقِيلِ مَرْدِمِ رَا بَه مَخالِفَتِ تُو فِرَامِي خُوانِدِ، بَه دَشْمَنانِ تُو دَر ضِدّيَّتِ با تُو كَمَكِ مِي كُنْد.

پس فرعون به آنها گفت: حزقیل پسر عموی من، جانشین من بر ملک من، ولی عهد من می‌باشد، اگر آنچه در باره او راست باشد که کفران نعمت مرا کرده و مستحق عذاب می‌باشد، اگر شما بر او دروغ می‌بندید استحقاق شدیدترین عذاب را دارید، چون شما بدی او را خواسته‌اید و خودتان را با دست خود به عذاب انداخته‌اید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۳

پس فرعون حزقیل و آل فرعون را در یکجا جمع کرد و با هم رو برو ساخت، آنان گفتند: آیا تو خداوندی فرعون پادشاه را انکار می‌کنی، به نعمت‌های او کفر می‌ورزی؟ حزقیل گفت: ای ملک آیا تا کنون دیده‌ای که من دروغ بگویم؟ فرعون گفت: نه، حزقیل گفت:

از این مردم پرس پروردگارشان کیست؟

گفتند: فرعون گفت: خالق و آفریننده‌ی شما کیست؟ گفتند:

همین فرعون. گفت: چه کسی روزی دهنده‌ی شماست و بدی‌ها را از شما دور و دفع می‌کند؟ گفتند: همین فرعون.

حزقیل گفت: ای ملک من شما و تمام حاضرین را گواه می‌گیرم که خدای آنان خدای من است، آفریننده‌ی آنان آفریننده‌ی من است، روزی دهنده‌ی آنان روزی دهنده من است، اصلاح کننده‌ی زندگی آنان اصلاح کننده‌ی زندگی من است، پروردگار و خالق و رازقی برای من نیست مگر همان کسی که پروردگار و خالق و رازق آنانست و تو و حاضرین را گواه می‌گیرم که از هر پروردگار و روزی دهنده و آفریننده‌ای غیر از پروردگار و خالق و رازق آنان بیزارم و به خدا بودن غیر آن کفر می‌ورزم مقصود حزقیل آن است که پروردگار آنان که همان خدای تعالی است پروردگار من است، نگفت آنچه که اینها می‌گویند و قایل به خدایی او هستند پروردگار من است و این معنا بر فرعون و سایرین مخفی ماند، چنین توهم نمودند که حزقیل می‌گوید: فرعون پروردگار و خالق و رازق من است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۴

پس فرعون به حاضرین گفت ای مردمان بد، ای فساد طلبان در ملک من، ای کسانی که بین من و پسر عمویم فتنه برمی‌انگیزید در حالی که او کمک و یاور من است، شما مستحق عذاب من هستید، چه شما فساد کار من و نابودی پسر عمویم و از بین رفتن یار و یاورم را می‌خواهید، سپس دستور داد میخ‌هایی آوردند و در ساق و سینه‌ی هر یک از آنها میخی قرار داد و به صاحبان شانه‌های آهنی دستور داد که گوشت آنها را از بدنهایشان جدا سازند، این است معنای قول خدا: یعنی وقتی پیش فرعون از حزقیل سعایت کردند تا او را نابود سازند خداوند او را از شرّ حیل‌های آنها نگهداشت، بدترین عذاب و شکنجه نصیب آل فرعون شد، یعنی همان کسانی که نسبت به حزقیل نزد فرعون سعایت و سخن چینی می‌کردند، عذاب و شکنجه عبارت بود از فرو کردن میخ بر بدنهایشان و جدا کردن گوشت بدن‌ها با شانه‌های آهنی.

النَّارُ اگر مقصود از «سوء العذاب» عذاب برزخ و آخرت باشد ممکن است که لفظ «النَّار» بدل از آن به صورت بدل اشمال باشد، نیز ممکن است که لفظ «النَّار» مبتدا و قول خدای تعالی: يعرضون خبر آن، جمله تفسیر «سوء العذاب» باشد، اگر مقصود عذاب و شکنجه فرعون در دنیا باشد لفظ «النَّار» مبتدا، «يعرضون» خبر آن می‌باشد، جمله مستأنفه و منقطعه، یا حالیه است بصورت حال مقدر، یعنی در حالی که بعد از سوء العذاب بر آنها صبح و شب آتش عرضه می‌شود.

عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا در اخبار زیادی آمده است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۵

عرضه داشتن عذاب صبح و شب در آتش دنیا یعنی آتش برزخ است، که آتش قیامت صبح و شب ندارد، اما آتش همیشگی و جاودانه آتشی است که خدای تعالی در باره‌ی آن می‌فرماید:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ در اینجا قبل از لفظ «أدخلوا» قول در تقدیر است، لفظ «أدخلوا» از ثلاثی مجرد نیز خوانده شده است.

وَإِذِ يَنْتَحِبُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ مَقْصُودٌ مِنْ ضَعْفِ پيروان هستند.

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا یعنی رؤسا و متبوعین.

إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيحًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدَ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ این آیه در سوره‌ی ابراهیم گذشت، بارها این مطلب گذشت که امثال این آیه کنایه از منافقین امت است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ منظور از «بینات» معجزه‌های روشن، یا دلیل و برهان‌های صدق رسولان، یا احکام رسالت است.

قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا یعنی آنها را به استهزا و مسخره گرفتند، لذا گفتند: و ما دعاء الكافرين إلا في ضلالٍ یعنی دعا و فراخواندن کافران جز در گمراهی و تباهی نیست، محتمل است که این جمله از جانب خدای تعالی باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۶

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ مقصود از حیات دنیا اگر زندگانی دنیوی می‌باشد که همراه زندگانی حیوانی طبیعی است پس باید مقصود از نصرت و یاری نصرت در دین آنها باشد، نه نصرت و یاری در دنیایشان، چه بیشتر انبیا بر حسب دنیای خویش مورد نصرت و یاری قرار نگرفته‌اند، اگر مقصود از حیات دنیا حیات برزخی است که دیگر اشکالی پیش نمی‌آید، مقصود از اشهاد و گواهان انبیا و اوصیای آنان می‌باشند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ مقصود از «سوء الدار» جهنم است.

آیات ۵۳-۵۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۳ تا ۵۸] ص: ۴۴۶

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَذِكْرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۷

ترجمه: ص: ۴۴۷

و به راستی به موسی رهنمود بخشیدیم و به بنی اسرائیل کتاب آسمانی به میراث دادیم.

که رهنمود و پندآموز خردمندان است.

پس شکیبایی پیشه کن، [و بدان که] وعده‌ی الهی حق است و برای گناهات آمرزش بخواه و شامگاه و بامدادان سپاسگزارانه پروردگارت را تسبیح گوی.

کسانی که بدون حجّتی که بر ایشان آمده باشد، در آیات الهی مجادله می‌کنند، در دل‌هایشان جز خود بزرگ‌بینی نیست، که به آن

نایل نشوند پس بر خداوند پناه ببر، که او شنوای بیناست.

بیگمان آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها بزرگتر است، ولی بیشترین مردم نمی‌دانند.

و نایبنا و بینا برابر نیستند همچین کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و بدکرداران هم [برابر نیستند] چه اندک پند می‌گیرید.

تفسیر ص: ۴۴۷

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَصَفْ هِدَايَتِ خَلْقٍ رَا بِهٖ مُوسَى عَطَا كَرْدِيمْ، بَدِينْ كَوْنَهٗ كِهٖ اَو رَا رَسُوْلُ خُوْد بِهٖ سُوِي اَنَهَا قَرَار دَادِيمْ يَا مَقْصُوْد اَيْنِ اَسْت كِهٖ مُوسَى هِدَايَتِ يَافْتَهٗ اَسْت، بَدِينْ كَوْنَهٗ كِهٖ اَو رَا بِهٖ اَنُجَهٗ كِهٖ بَايْد بِهٖ سُوِي اَن رَهْنَمُوْن شُوْد رَاهْنَمَايِي كَرْدِيمْ، يَا اَيَاتِ وَيَا اِحْكَامِ وَيَا تُوْرَاتِ بِهٖ اَو دَادِيمْ كِهٖ بِهٖ وَسِيْلَهٗ اَن هِدَايَتِ شُوْد.

وَأَوْزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ يَعْنِي كِتَابِ نَبُوْتٍ وَ اِحْكَامِ اَن، يَا كِتَابِ تُوْرَاتِ رَا بِهٖ بَنِي اِسْرَائِيْلِ بِهٖ اِرْثِ دَادِيمْ. تَرْجَمَهٗ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۲، ص: ۴۴۸

هُدَىٰ وَ ذِكْرَىٰ كِهٖ اَن دَارِنْدَهٗ هِدَايَتِ، يَا هِدَايَتِ كَنْنَدَهٗ، يَا چِيْزِي اَسْت كِهٖ بِهٖ وَسِيْلَهٗ اَن هِدَايَتِ مِي شُوْد.

لِأُولِي الْأَلْبَابِ بَارَهَا اَيْنِ مَطْلَبِ كُذْشْتَهٗ اَسْت كِهٖ اِنْسَانِ بَدُوْنِ وِلَايَتِ مَانْدِ كَرْدُوِي اَسْت كِهٖ اَز مَغْزِ خَالِي اَسْت، اِعْمَالِ اَو نِيْزِ بَدُوْنِ مَغْزِ اَسْت، اِگَر چِهٖ اَن اِعْمَالِ مَطَابِقِ اَن چِيْزِ مِي بَاشْد كِهٖ دَر شَرِيْعَتِ وَاْرَدْ شُدَهٗ اَسْت.

چنانچه فقها و طبق اخبار وارده به این مطلب فتوا داده‌اند، که چنین شخصی خود و اعمالش لایق آتش است، آن گاه که به ولایت متصل می‌شود دارای لب و مغز می‌گردد، اعمال او نیز دارای مغز می‌شود.

فَاصْبِرْ وَ چُوْنِ ذِكْرِ اَمْتِ هَايِ پِيْشِيْنِ وَ رَسُوْلَانِ اَنَهَا وَ نَابُوْدِي اَنَهَا بِهٖ عِلْتِ تَكْذِيْبِ رَسُوْلَانِ، ذِكْرِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنِ هَمَهٗ اَيْنَهَا جِهْتِ دِيْدَارِي رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ اَسْبٰهٖ، كِهٖ قَوْمِ اَو اَو رَا تَكْذِيْبِ كَرْدَنْدِ وَ وِلَايَتِ رَا تَرْكِ نَمُوْدَنْدِ لَذَا بَعْدَ اَز ذِكْرِ حِكَايَتِ اَنَهَا بِهٖ طَرِيْقِ تَفْرِيحِ فَرَمُوْد: صَبْرِ كَنْ كِهٖ وَعْدَهٗ خُدَا بِهٖ يَارِي تُو حَقِّ اَسْت اِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ يَعْنِي وَعْدَهٗ خُدَا بِهٖ يَارِي تُو.

وَ اَسْتِغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاَبْحَارِ اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ اَيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اَتَاهُمْ اَيَهٗ رَا تَكَرَّرَ نَمُوْدِ تَا اَمْرِ بِهٖ صَبْرِ رَا تَعْلِيْلِ نَمَايْد.

اِنَّ فِيْ صُدُوْرِهِمْ اِلَّا كِبْرٌ كِهٖ الْبَتَّةٗ دَر سِيْنَهٗ اَن هَا جَزْ اِنْصِرَافِ اَز حَقِّ وَ تَكْبَرِ وَرْزِيْدِنِ نَسْبَتِ بِهٖ اَهْلِ حَقِّ چِيْزِي نِيْسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۴۹

مَا هُمْ بِبَالِغِيْهِ اَنَانِ بِهٖ اَنُجَهٗ لَازِمَهٗ اَن بَرْتَرِي اَسْت نَمِي رَسَنْد.

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اَز اَن بَرْتَرِي جُوِي اَنَهَا بِهٖ خُدَا پِنَاهِ بَرِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ اَو شَنُوَايِ پِنَاهِ بَرْدِنِ تُو اَسْت، پَسِ نَسْبَتِ بِهٖ اَنُجَهٗ كِهٖ دَر بَارَهٗ تُو مِي گُوِيْنْدِ وَ تَدْبِيْرِ مِي كَنْنْدِ تُو رَا پِنَاهِ مِي دَهْدِ، نَمِي كُذَارْدِ كِهٖ مَكْرِ وَ حِيْلَهٗ اَيْنَهَا دَر تُو نَفُوْذِ نَمَايْد.

الْبَصِيْرُ يَعْنِي خُدَاوَنْدِ بِهٖ حَالِ تُو وَ اَنَهَا وَ بِهٖ كَارِ تُو وَ بِهٖ كَارِ اَنَهَا وَ بِهٖ كِبَرِ تُو اِگَر كِبَرِ بُوْرْزِي وَ بِهٖ كِبَرِ اَنَانِ بِيْنَا وَ اَگَاَهٗ اَسْت.

لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ يَعْنِي اَفْرِيْدِنِ اَسْمَانَهَا وَ زَمِيْنِ بَزْرَكْتَرِ اَز اَفْرِيْدِنِ مَرْدَمِ اَسْت، پَسِ بَرَايِ مَرْدَمِي كِهٖ دَر خَلْقِ وَ اَفْرِيْنِشِ ضَعِيْفِ تَرَنْدِ، شَايِسْتَهٗ نِيْسْت كِهٖ دَر مَقَابِلِ اَنُجَهٗ كِهٖ اَز اَو بَزْرَكْتَرِ اَسْت تَكْبَرِ نَمَايْدِ وَ كِبَرِ بُوْرْزِدِ فَرَمُوْد:

اَفْرِيْدِنِ اَسْمَانَهَا وَ زَمِيْنِ بَزْرَكْتَرِ اَز اَفْرِيْدِنِ مَرْدَمِ اَسْت، نَفَرَمُوْد: خُوْدِ اَسْمَانَهَا وَ زَمِيْنِ بَزْرَكْتَرِ اَسْت.

تا اشعار به این باشد که صورت خلقی و آفرینشی آسمانها و زمین بزرگتر از صورت آفرینش انسان است، ولی نشئه روحی انسانی به مراتب بزرگتر از صورت آسمانها و زمین و بزرگتر از نشئه روحی امری آن دو است.

و مجادله کننده از مقام روحی امری خویش به صورت خلقی و آفرینشی تنزل نموده گویی که اصلا نشئه روحی ندارد.

خواری و زاری وارد دوزخ شوند.

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را چشم اندازی روشن ساخت بیگمان خداوند بر مردمان بخشش و بخشایش دارد، ولی بیشترین‌ی مردم سپاس نمی‌گزارند.

چنین است خداوند، پروردگارتان، که آفریننده‌ی همه چیز است، خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟ بدینسان کسانی که به آیات الهی انکار ورزیدند، به بیراهه افکنده شوند.

خداوند کسی است که زمین را آرامشگاه و آسمان را سرپناه شما قرار داد، شما را نقشبندی کرد و شکل‌های شما را نیکو پرداخت و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد چنین است خداوند، پروردگارتان، بزرگ‌ا خداوندی که پروردگار جهانیان است.

اوست زنده که خدایی جز او نیست، پس او را- در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارید- بخوانید سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

بگو من بازداشته شده‌ام از اینکه کسانی را که شما به جای خداوند می‌پرستید بپرستم، آن هم هنگامی که روشنگریهایی برای من از جانب پروردگارم آمده است و دستور یافته‌ام که در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم پیشه کنم.

تفسیر ص: ۴۵۲

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا فِيهَا در اول سوره بقره وجه عدم وجود شك و ريب در كتاب با وجود كثر شك كنندگان گذشت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۳

، پس وجه عدم شك و ريب در قیامت و ساعت و ظهور قائم علیه السلام با وجود كثر شك كنندگان در این امور با مقایسه معلوم می‌شود.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ لکن بیشتر مردم به قیامت ایمان نمی‌آورند، یا به خدا ایمان نمی‌آورند تا آنوقت که آمدن قیامت را بدانند، یا به تو ایمان آورند، تا تو را در آمدن قیامت تصدیق کنند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ در سوره بقره و در سوره نمل بیان تعلیق استجابت بر دعا و کیفیت دعا و کیفیت اجابت خدای تعالی نسبت به دعا کنندگان گذشت، هر کس بخواهد به آنجا رجوع نماید.

و آیا رسیدن به مراد و مقصود بعد از دعاها و صدقه‌ها و برکت در اموال و اولاد به دنبال صلّه و انفاق از امور اتّفاقی است؟

بعضی از فلاسفه گفته‌اند: این مطلب از اتّفاقیات است، برهان آنها در انکار سبب بودن دعاها و صدقات این است که عالی و بالا توجّهی به دانی و پایین ندارد، دانی نمی‌تواند در عالی مؤثر باشد.

بنابراین به مقصود رسیدن بعد از دعا و صدقه جز محض اتّفاق چیزی نیست.

ولی صریح آیات و اخبار تسبیب و سببیت بین دعاها و اجابت‌ها، بین صدقه‌ها و دفع بلاها و جذب برکت‌ها، بین صلّه‌ها و زیادی عمرها و اولاد را ثابت می‌کند.

تحقیق بدا و نسبت تردّد، محو و اثبات به خدای تعالی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۴

تحقیق مطلب این است که عوالم بعد از مقام غیب که از آن تعبیر می‌شود که از آن نه خبری و نه اسمی و نه رسمی هست، بعد از مقام واحدیت که از آن به مقام اسما و صفات تعبیر می‌شود و بعد از مقام فعل که از آن تعبیر به مشیّت می‌شود ... به وجهی شش

عالم‌اند، به وجهی هفت و به وجهی هفتاد، به وجهی هفتصد، به وجهی هفت هزار، به وجهی هفتاد هزار و به وجهی غیر متناهی‌اند.

و حال هر عالم بالا- نسبت به عالم پایین حال نفس است نسبت به قوا و مدارک آن، مرتبه‌ی عالم مثال از عالم طبع مرتبه‌ی خیال

انسانی نسبت به بدن و قوایش می‌باشد.

پس همانطور که قوای خیالی نفس از بدن خیالی و غیر بدن خیالی متأثر می‌شود و بدان وسیله خیال تحت تأثیر قرار می‌گیرد، تأثیر خیال عینا همان تأثیر نفس است همچین عالم مثال از عالم طبع متأثر می‌گردد، متأثر عالم مثال عینا همان تأثیر نفوس کلی است و تأثیر نفوس کلی همان تأثیر عقول کلی و تأثیر آن تأثیر مشیت و آن عبارت از تأثیر اله است.

و همانطور که نفوس بشری بعد از تأثیر از بدن‌ها و قوای آن قوه‌ی شوق و اراده را تحریک می‌کند تا مودی را دفع و نافع را جذب کند همین طورست نفوس کلی که بعد از تأثیر قوای مثالی خیالی اسباب دفع مودی و جذب نافع را تحریک و تهیج می‌کند به آنچه که از آن متأثر شده است.

و حوادث همانطور که به سبب اسباب طبیعی زمینی پدید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۵

می‌آیند همچین با اسباب الهی آسمانی و سبب‌های آسمانی گاهی به سبب اسباب طبیعی تحت تأثیر قرار می‌گیرند و گاهی به محض تصوّر و اراده متأثر می‌شوند که اسباب آسمانی مظاهر اراده‌ی خدا و افعال آن مظاهر افعال خداست که هرگاه چیزی را اراده کند می‌گوید شو می‌شود بدون آنکه اسباب طبیعی در کار باشد.

عالم مثال مانند عالم خیال از احاطه‌ی به همه مدرکات در یک دفعه عاجز و در مضیقه است، بلکه صورت‌ها پشت سر هم و تدریجی بر او وارد می‌شود و ادراکات به صورت جایگزین و یکی پس از دیگری در آن تجدد می‌یابد، روی همین جهت است که ضرر یا خیر (نفع) شخص در عالم مثال ثابت می‌شود، سپس از همان شخص یا غیر او دعا محقق می‌شود تا ضرر دفع شود، یا عملی و کاری صورت گیرد که آن خیر جذب شود.

پس صورت آن دعا یا آن عمل در عالم مثال واقع می‌شود و صورت لازم دعا یا عمل نیز که همان دفع ضرر یا جذب خیر است در آن عالم واقع می‌شود.

و هر چیزی را که نفوس عالی کلی یا جزوی تصوّر کنند صورت آن در این عالم واقع می‌شود خواه طبق جریان عادی و با اسباب طبیعی و خواه خارج از جریان عادی و از همین لوح‌های مثالی است که بداء به خدای تعالی نسبت داده می‌شود و نیز تردّد به او نسبت داده می‌شود.

و تردّد عبارت است از ترجیح دادن یکی از دو چیز تصوّر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۶

شده به نحوی که گاهی این را ترجیح دهد و گاهی آن را، چه هرگاه مؤمن به شخصی دعای خیر کند، دیگری دعای شرّ نماید صورت دعای اولی با لازمش گاهی ثابت می‌شود و گاهی دعای دیگری با لازم‌اش ثابت می‌گردد، آنگاه صورت تردّد در نظر ناظر ظاهر می‌شود و دو صورت متقابل می‌بیند، این تردّد را به خدای تعالی نسبت می‌دهد، چنانچه افعال قوای انسانی را به نفوس نسبت می‌دهد و همچین است نسبت بداء به خدای تعالی.

گاهی اتفاق می‌افتد که یک مکاشف از قبیل نبی صلی الله علیه و آله یا ولی علیه السلام به آن الواح اتصال پیدا می‌کند و بعضی از اسباب و مسببات را آنجا می‌بیند، منافی اسباب و مسببات را اگر در آنجا ثابت باشد نمی‌بیند، چون نفوس خیالی بشری از احاطه به همه‌ی آنچه در آنجا ثابت است در تنگناست.

و در نتیجه از آنچه که مشاهده کرده خبر می‌دهد، آنچه که از آن خبر می‌دهد واقع نمی‌شود، در این صورت نسبت بداء به الواح می‌دهد و این معنا از قصور نظر بیننده است و از آن جهت نیست که آنچه واقع می‌شود در آنجا ثبت نشده است.

و آن مکاشف و بیننده نیز دروغ نگفته است چون از مشاهدات و دیده‌های خودش خبر داده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِيْ چون عبودیت مقتضی خروج از انانیت و وابستگی و تعلق به حقّ اولّ تعالی بود و این وابستگی و تعلق اقتضا می‌کرد که حقّ تعالی در وجود عبد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۷

استقلال در انانیت داشته باشد ...

لذا خدای تعالی در مقام «یستکبرون عن دعائی» فرمود:

«يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِيْ» تا اشاره به این تلازم باشد.

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ یعنی در حال حقارت و خواری داخل جهنّم می‌شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدرّ و شمارش نعمت‌های خدا بر بندگان در مقام تعطیل است.

وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا این آیه با بیان آن در سوره یونس گذشت.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ البتّه خداوند بر حسب مقامات نباتی، حیوانی و انسانی بر مردم فضل و لطف دارد.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ بیشتر مردم شکر نعمت‌ها و فضل خدا بر خودشان را به جا نمی‌آورند، چون بعضی از مردم مبدأ دانا و توانا و صاحب عنایت به خلق را انکار می‌کنند و بعضی به این مسأله هوشیار نیستند که نعمت‌ها از جانب خداست و بعضی به نعمت آگاه نیستند، برخی نیز از نعمت و نعمت دهنده غفلت دارند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ أَنْ كَسَى كَسِيًّا مَوْصُوفٍ بِالنِّعَمِ دادن این نعمت‌هاست خدای تعالی است.

رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدای تعالی نخست ربوبیت خود را بر آنان ثابت نمود تا متنبّه شوند که او مستحقّ عبادت است، نه غیر او که دارای مقام ربوبیت نیست، سپس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۸

خالق بودن و آفریننده همه چیزهای بودن را ذکر نمود، که از جمله‌ی آن چیزها معبودهای باطل آنهاست، سپس بعد از اشاره به عنایت به خلق و فضل بر آنان الوهیت را منحصر در خودش نمود تا الوهیت معبودهای آنانرا نفی کند، تا بر آن مردم قبل از انکار روی آوردن به غیر خدا بطلان روی آوردن به غیر خدا ظاهر و آشکار شود.

فَأَنِّي تُؤْفِكُونَ كَذَلِكَ یعنی به کجا روی می‌برید با اینکه بطلان آن واضح است.

يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ بِهِ شَمَا در مقام بدن‌ها و ارواحتان صورت داد.

فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ در هر دو مقام صورتهای شما را زیبا نمود.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ از روزیهای پاک نباتی زمینی به شما داد، که روزی مقام نبات انسان بر حسب شرف و لطف و لذت و اندرز پاکیزه‌ترین روزی برای بقیه مراتب حیوانی است و همچنین طیبیات شامل روزیهای پاک زمینی و آسمانی است، که روزی حیوان عبارت از لذت بردن و بهرمنند شدن از غذای نبات و بهرمنند شدن از ادراک مدرکات حیوان است، طیبیات شامل روزیهای پاک انسانی آسمانی است از قبیل علوم و مکاشفات و معاینات و متحقّق شدن به حقایق.

ذَلِكُمْ كَسَى كَسِيًّا مَوْصُوفٍ بِالنِّعَمِ که موصوف به این اوصاف است خدای تعالی است که پروردگار شماست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۵۹

اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ خدای تعالی خودش را بر خلق انسان و تهیه رزق او مدح نموده که خدای تعالی روزی انسان را بر حسب همه مراتب و مقامات او تهیّه نموده، از لطیف‌ترین خوردنیها و آشامیدنیها و آنچه که درک می‌شود و تخیل می‌گردد و

معلوم می‌شود، که در خلقت انسان دقایق متعدّد بزرگ و صنعت‌های متقن و حکمت‌های رسایی است که از ادراک آنها عقول عاجزند و همچنین است در تهیه اسباب روزی انسان بر حسب مقام‌ها و مراتب سه‌گانه انسان.

هُوَ الْحَيُّ پس از آنکه اشاره به بعضی نسبت‌ها و اضافات نسبت به خلقش نمود به بعضی از صفات حقیقی خود نیز اشاره نمود، تا کنایه از معبود باطل و فانی شدن آنها باشد، کنایه از خود آنها و مرگ و منتهی شدن نشان به خدا باشد، تا دلیل و حجت بر عبودیت و بندگی آنان نسبت به خدا و بطلان معبود بودن غیر خدا باشد.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ این جمله را تکرار کرد تا در مقام رد خدایان آنها به توحید خویش اهتمام بورزد. فَاذْعُوهُ اگر خداوند باقی است و بقیه غیر از خدا همه فانی هستند پس خدا را بخوانید و خواندن او را ترک نکنید و غیر خدا را نخوانید، که شما فانی می‌شوید و به سوی خدا منتهی می‌شوید، زیرا خدا باقی است و غیر خدا فانی. مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ مقصود از دین طریق و راه یا اعمال شرعی دین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۰

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این جمله انشای حمد از جانب خدای تعالی بر تفرّد و تنهایی او به الهیت است. چنانچه از امام سجّاد علیه السلام وارد شده: هر گاه یکی از شما بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که خداوند می‌فرماید: «هُوَ الْحَيُّ ... تا آخر آیه» که ظاهر آیه امر به انشاء حمد هنگام توحید اوست.

یا اخبار از جانب خدای تعالی به این است که پس حصر الوهیت در خدا باید حمد را منحصر در خدای تعالی دانست پس این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی ما قبلش می‌باشد.

و چون آیه‌ها در مقام شمردن نعمت‌هاست در رأس آیه‌ها ادات وصل نیارود.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ منظور از این آیات این است که پس از آنکه نعمت‌های خدا را یادآور شدی و متذکر حصر الهیت در او گشتی برائت و بیزاری خود را از عبادت معبودهای آنان ظاهر کن.

آیات ۶۷-۷۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۷ تا ۷۷] ص: ۴۶۰

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصِرُّونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱)

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) اذْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُزْجِعُونَ (۷۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۱

ترجمه: ص: ۴۶۱

او کسی است که شما را [ابتدا] از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته آفرید سپس شما را به هیأت نوزادی [از رحما] بیرون آورد، تا به کمال رشدتان برسید، سپس تا پیر شوید و بعضی از شما پیشاپیش جانس گرفته می‌شود و تا به سر آمدی معین برسید و باشد که تعقل کنید.

او کسی است که زنده می‌دارد و می‌میراند و چون امری را اراده کند، فقط به آن می‌گوید موجود شو، بیدرنگ موجود می‌شود. آیا کسانی را که در آیات الهی مجادله می‌کنند، ندیده‌اید که چگونه به بیراهه کشیده می‌شوند.

کسانی که کتاب آسمانی و آنچه پیامبران را برای آن فرستاده‌ایم، تکذیب می‌کنند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۲

زودا که [نتیجه و حقیقت را] بدانند.

آنگاه که غلها در گردنهایشان است، به زنجیرها در آب گرم کشیده می‌شوند

سپس در آتش [دوزخ] سوخته می‌شوند.

سپس به آنان گویند آنچه در برابر خداوند شریک می‌آوردید، کجاست؟ ...

گویند از دید ما گم شدند، بلکه پیشتر هم چیزی را به پرستش نمی‌خواندیم بدینسان خداوند کافران را بیراه گذارد.

این از آن است که در روی زمین به ناحق شادی می‌کردید و از آن است که فخر می‌فروختید.

از دروازه‌های جهنم وارد شوید، که جاودانه در آنید، جایگاه متکبران چه بد است.

پس شکیبایی پیشه کن، که وعده‌ی الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده‌ایم به تو بنمایانیم، یا جان تو را [پیش از

آن] بگیریم، در هر صورت به سوی ما بازگردانده می‌شوند.

تفسیر ص: ۴۶۲

هُيَوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ به طریقه شمارش نعمت‌ها دیگری را ذکر نمود، یا این جمله در مقام تعلیل قول خدای تعالی «نهیست» می‌باشد.

مِنْ تُرَابٍ خداوند شما را از خاک آفرید، که تولد ماده نطفه حاصل نمی‌شود مگر از دانه‌ها و جوب نبات، گوشت و شیر حیوان و همه اینها از خاک حاصل می‌شود.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ هر سه لفظ «تراب» و «نطفه» و «علقه» را بصورت نکره آورد تا اشاره به این باشد که خاکی که نطفه از آن حاصل می‌شود باید خاک مخصوص با کیفیت مخصوص باشد که با سایر عناصر ممزوج شده باشد و نطفه‌ای که ماده انسان می‌شود باید نطفه مخصوص باشد که از سایر نطفه‌ها جدا و ممتاز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۳

گردد و همچنین است مطلب در مورد علقه.

ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لَتَبْلُغُوا لَفْظُ «و لتبلغوا» عطف بر «لتكونوا» یا عطف بر محذوف است که تقدیر جمله چنین بوده: «لتستكملوا فی نفوسکم و لتبلغوا».

أَجَلًا مُّسَمًّى و قول خدای تعالی: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى بَيْنَ مَعْطُوفٍ وَ مَعْطُوفٍ عَلَيْهِ یا بَيْنَ عِلْتٍ وَ مَعْلُولٍ قرار گرفته، یا متعلق به محذوف

است این چنین: «و منکم من یقی لتبلغوا اجلا مسمی».

وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید با عقلهایشان مطلب را درک کنید، یا از جمله‌ی عقلای شوید، یا امر آخری را تعقل کنید و از امر دنیا جدا سازید، زیرا که انتقال‌ها در حالت‌های مختلف میراندن و زنده کردنهاست و باید انسان از این انتقال‌های کوچک به انتقال بزرگ پی ببرد و بداند که آن انتقال بزرگ در حقیقت فانی شدن و از بین رفتن نیست، بلکه انتقال بزرگ فانی کردن یک صورت و زنده نمودن صورت دیگر به صورتی تمام‌تر و کامل‌ترست بیشتر اجزای این آیه با بیان آن در سوره حج گذشت.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ این آیه از قبیل شمارش نعمت‌ها یا تعلیل ما قبلش و اشاره به نعمت‌های خدا می‌کند. فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ این آیه با بیان آن در سوره بقره در ضمن قول خدا: يَدْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا و در غیر آیه نیز گفته شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا مجادله می‌کنند؟ اینها از خدا به کجا روی می‌آورند؟! الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ و بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا این جمله بدل یا صفت برای الَّذِينَ يُجَادِلُونَ است یا خبر یا مفعول محذوف است.

یا مبتداست که خبر آن «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» است.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ لَفْظ «اذا» مفعول «يعلمون» یا ظرف آن است و مفعول فعل یا فراموش شده (منسى) و یا مقدرست.

وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ در آتش داغ می‌شوند، یا افروخته می‌شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ لَفْظ «ما» زایده یا موصوله یا موصوفه است و ضمیر عاید محذوف است.

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا یعنی آن کفار ابتدا گفتند بت‌ها از نظر ما گم شدند و محو نابود گشتند، سپس توجه پیدا کردند که خود این کفار بر حسب حدود و تعیناتشان بت‌ها را فرامی‌خواندند و حدود یک امر عدمی بودند و لیکن بر کوتاه‌بینان مانند سراب به صورت امر موجود و جلوه‌گر گشته‌اند، ولی در قیامت حدود برداشته می‌شود و همه می‌فهمند که حدود و تعینات حقیقت نداشته‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۵

و لذا از اخبار به فرار و محو و نابود شدن بت‌ها و شرکا را نتیجه گرفتند و گفتند: بَلْ لَمْ نُكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا مَا قَبْلَ حَيْثُ رَأَيْتُمْ خُذُوا خُذُوا خدا فرامی‌خواندیم و در اخبار وارد شده است که آیه در باره کسانی است که از ولایت و از علی علیه السلام اعراض کرده‌اند. و مقصود از آنچه که آنرا شریک قرار می‌دهند رؤسای ضلالت و گمراهی است.

بنابر این مقصود از «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ» کسانی هستند که در خلافت علی علیه السلام مجادله می‌کنند و مقصود از «الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ» کسانی هستند که آیات وارد در ولایت را تکذیب نمودند.

و مقصود از بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا و ولایت است، چه آن عنایت رسالت است به دلیل قول خدای تعالی: إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و مقصود از عَمَّا يُشْرِكُونَ چیزی است که آنرا در خلافت شریک علی علیه السلام قرار می‌دهند و «مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی بدون اذن خدا. یا معنای آن این است: در حالی که شرکای غیر علی علیه السلام باشند که او مظهر خدای تعالی است.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ خداوند این چنین کافران را در دنیا یا در آخرت گمراه می‌کند.

از امام باقر علیه السلام آمده است: اینان (ناصبی‌ها) از اهل قبله هستند که برای آنان گودالی از آتش کنده می‌شود، آتشی که خداوند در مشرق خلق کرده است و از آن آتش شراره، شعله و دود و گرما و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۶

داغی به آنان می‌رسد تا روز قیامت، سپس باز گشت و اعمال آنان به سوی آتش است و در آتش می‌سوزند، سپس به آنان گفته

می‌شود: کجاست آن کسی که جز خدا او را شریک خدا قرار می‌دادید؟- یعنی کجاست آن امامی که آن را برای خود پیشوا قرار دادید، امامی را که خداوند او را برای مردم قرار داده ترک کردید؟! ذَلِكُمْ يَعْنِي اِنْ عَذَابِ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ مقصود از غیر حقّ باطل است که این لفظ در این معنا استعمال می‌شود.

وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ لَفْظ «مرح» به معنای شدت فرح و خوشحالی است و آن کاری است مذموم و ناپسند خواه به حق باشد یا به غیر حقّ چون اسراف در خوشحالی است.

اَدْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ در سوره زمر وجه قید (تقیید) ورود به درهای جهنّم گذشت.

خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ آوردن اسم ظاهر «المتكبرين به جای ضمير «هم» برای اشعار به این است که متکبر کسی است که از اطاعت امام خارج شده باشد و سرّ آن این است که خروج از اطاعت امام جز از انانیت ناشی نمی‌شود، انانیت و خودبینی همان تکبرست.

فَاصْبِرْ حَالِ وَقْتِي فَهَمِيدِي که با تو و علی علیه السلام نفاق می‌ورزند چگونه هستند پس صبر کن و بی‌تابی نکن و اندوهناک مباش. اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَعْدَةُ خُذَّ حَقٌّ است و خلافی در آن نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۷

فَإِمَّا نُرَبِّيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ و ما قسمتی از عذابی را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم. اَوْ نَتَوَفَّيكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ تفسیر این آیه در سوره یونس و سوره رعد گذشت.

آیات ۷۸-۸۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۸ تا ۸۵] ص: ۴۶۷

اشاره

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصِصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرُسُولٍ اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ اِلَّا يَأْذِنَ اللّٰهُ فَاِذَا جَاءَ اَمْرٌ مِنَ اللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِيَتَلَبَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلُوكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللّٰهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ اَثَارًا فِي الْاَرْضِ فَمَا اَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۸۳) فَلَمَّا رَاوْا بَاسَنَا قَالُوا اَمْنَا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِيْنَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاوْا بَاسَنَا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵) ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۸

ترجمه: ص: ۴۶۸

و به راستی پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که داستان بعضی از آنان را با تو گفته‌ایم، داستان بعضی از آنان را با تو نگفته‌ایم، هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن الهی معجزه‌ای بیاورد پس چون امر الهی فرا رسید، داوری به حق انجام گیرد و باطل‌اندیشان در آنجا زیانکار شوند.

خداوند است که برای شما چارپایانی آفریده است که بر برخی از آنها سوار شوید و از برخی از آنها بخورید.

و برای شما در آنها سودهایی هست و نیز برای آنکه سوار بر آنها به مقصودی که در دل دارید برسید، بر آنها و بر کشتیها [به هر جا

خواهید [منتقل می شوید.

و به شما آیات خویش را می نمایاند، پس کدام یک از آیات الهی را انکار می کنید؟
 آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند که بنگرند سر انجام کسانی که پیش از آنان بوده اند چگونه بوده است، آنان از ایشان پر شمارتر و
 پر توان تر و پر اثرتر در زمین بوده اند، اما آنچه به دست آوردند به کارشان نیامد.
 آنگاه که پیامبرانشان برای آنان پدیده های روشنگر آوردند، از آن مقدار علمی که داشتند، شادمانی کردند و [تبعات] آنچه
 ریشخندش می کردند آنان را فرو گرفت.
 و چون عذاب ما را دیدند گفتند تنها به خداوند ایمان آوردیم و به آنچه شرک آورده بودیم، اینک کافریم.
 ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت این سنت الهی است که در میان بندگانش جاری بوده
 است، در آنجا کافران زیانکار شدند.

تفسیر ص: ۴۶۸

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِّنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ پس نظر کن به حال و آینده رسولان از جانب
 خدا و آنچه که از امت هایشان بر آنها وارد
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۶۹

شده است، قوم تو نیز نظر کند به آنچه که از آن امت ها بوده، تا توسلی پیدا کنی و بر آزار قومت صبر نمایی، قوم تو نیز بدانند که
 رسول جز بشر نمی باشد و حال رسول جز حال سایر مردم نیست.
 و ما کان لرسول أن يأتي بآية إلا ياذن الله هیچ رسولی آیه و معجزه ای نمی آورد مگر با اذن خدا، چه آیات و نشانه ها از جانب خدا
 طبق حکمت ها و مصلحت ها نازل می شود، پس کسی حق ندارد آنچه را که آنها پیشنهاد می کنند درخواست کنی.
 فإذا جاء أمر الله پس آنگاه که امر خدا به عذاب بیاید، عذاب در دنیا یا در آخرت، یا امر خدا به انقضای اجل، یا به حساب در
 قیامت، یا به ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه) بیاید.

قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ قطعاً به حق حکم می شود و باطل کاران در آن زمان و مکان زیان می بینند.
 اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ این جمله در مقام تعلیل، یا در مقام شمارش نعمت هاست.
 لَتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ
 وَ لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صِيْدُورِكُمْ بَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ
 گذاشته و به هر جا که می خواهید نقل می کنید.
 وَعَلَيْهَا وَ دَرَجَاتٍ مِّنْهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ دُونَ ذَلِكَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۰

وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ تفسیر بعضی از اجزای این آیه در سوره ی مؤمنون بیان شد.
 يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ

مقصود آیات خداست که بر علم و قدرت و حکمت و عنایت و مهربانی به خلقش دلالت کند.
 أَلَمْ يَسِّرُوا فِي الْأَرْضِ آیا در زمین عالم کبیر سیر نمی کنند تا آثار امت های پیشین را که هلاک شده اند ببینند؟ و اخبار آنان را
 بشنوند؟- یا در زمین عالم صغیر سیر نمی کنند تا علم و آگاهی پیدا کنند و آثار امت های پیشین را که تابع شهوت و غضب و
 شیطنت خویش بودند بیابند، یا در زمین اخبار و سیره های امت های پیشین یا در زمین قرآن سیر کنند.

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ كَارِهَائِي كَمَا أَنْجَمْتُمْ دَادَنْدِ
آنان را از عذاب بی‌نیاز نکرده است.

ما كَانُوا يَكْسِبُونَ لفظ «ما» اول در «فما اغنى» نافی است استفهامیه است، «ما» دوم موصوله یا موصوفه یا مصدریه یا استفهامیه است.
فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ عَظْفُ از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است که موارد دستاوردهای آنان را بیان می‌کند.

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وقتی رسولان الهی با بینات و دلیل‌های روشن برای آنان آمدند، آنها چه
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۱

همان مقدار علم که نزد خود داشتند خوشحال شدند که مقصود دقیق و نکات علوم حکمت از قبیل علوم طبیعی و ریاضی و الهی
است، ندانستند که این علوم اگر با اذن از جانب خدا و جانشینانش نباشد و صاحب آن علوم در طریق الی الله نباشد آن علوم
حجاب بزرگ و سد محکمی برای سلوک الی الله می‌شود، بلکه سلوک الی الله محقق نمی‌شود مگر آنکه مقداری از علوم نفس را
دور بیاندازد، از علوم نفسانی به جهل خارج شود.

چنانچه گفته شده: خارج شدن از جهل جهل و نادانی است.

خارج شدن به سوی جهل علم است، زیرا که نفس آنگاه که به صورت‌های آن علوم متصور گردد با انانیت ظاهر می‌شود و انانیت
کبریای نفس است که هر کس به آن متصف شود با خداوند به محاربه برخاسته و با خدا نزاع کرده است.

ما از این کار به خدا پناه می‌بریم و روی همین جهت است که می‌بینی بیشتر معاندین با اهل حق خود را به علما تشبیه می‌کنند، که
نفوس آنان به صورت‌های علم‌های علوم حکمت و غیر آن متصور می‌باشد.

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ عذاب یا قول یا فعل که آنرا مورد استهزا قرار می‌دادند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا چون هنگام مرگ عذاب ما را ببینند می‌گویند: آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ به خدای یکتا ایمان
آوردیم و از آن چه شریک قرار دادیم بیزاریم و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۲

مقصود از چیزی که آنرا شریک خدا قرار دادند، عبارت است از بتها و ستارگان و رؤسای ضلالت و گمراهی که آنها را با انبیا و
اولیا شریک قرار دادند، خصوصا کسانی را که در ولایت شریک علی علیه السلام قرار دادند، چه در هنگام مرگ بطلان شرکا را
می‌بینند.

فَلَمَّ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا در آن هنگام که عذاب ما را می‌بینند دیگر ایمانشان نفعی به آنان نمی‌رساند.

چون ایمان هنگام دیدن عذاب جز از جهت خوف و هراس خیال نیست، در آن هنگام شوق عقل وجود ندارد و لذا آنان طوری
هستند که اگر خوف و ترس زایل شود دوباره به کفر خویش برمی‌گردند.

چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: یعنی آنان در کفر و نفاق متمکن شدند به نحوی که از آن جدا نمی‌شوند و هرگاه که بخواهند از
آن غم خارج شوند دوباره به آن بازگشت داده می‌شوند، چون آن قدر در کفر و نفاق فرو رفته‌اند که از آن جدا و زایل نمی‌شوند.

سُنَّتَ اللَّهِ سُنَّتَ خدا بر این قرار گرفته که هنگام چشاندن عذاب توبه را قبول نکند، یعنی قبول نکردن توبه در صورتی که توبه ناشی
از غم و ترس باشد سُنَّتَ الهی است.

الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ كَمَا فِي هُنَالِكَ که این شیوه در باره بندگان است و در آن مقام یا در آن زمان کافران زیان می‌بینند، زیرا این
مقام، مقام ظهور حق و بطلان باطل است (و غیر قابل برگشت و تغییر).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۳

اشاره

پنجاه و چهار آیه است و همه‌ی آن سوره مکی است.

آیات ۱-۸

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۸] ص: ۴۷۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُضِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا مَا نَحْنُ بِمَعْلُومِينَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

ترجمه: ص: ۴۷۳

حم [حا. میم].

[کتابی است] فرو فرستاده از جانب [خداوند] رحمان رحیم.

کتابی است که آیاتش به شیوایی بیان شده است، قرآنی عربی برای اهل معرفت.

که مژده آور و هشدار دهنده است، ولی بیشترین‌ی آنان روی گردان شدند که به گوش [دل] نمی‌شنوند.

و گویند دل‌های ما از آنچه ما را به آن می‌خوانی در پوشش است و در گوش‌هایمان سنگینی‌ای، میان ما و تو حجابی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۴

است، هر چه می‌خواهی کن که ما نیز کننده‌ایم.

بگو من بشری همانند شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است، در کار او راست و درست باشید و از او آمرزش بخواهید، وای بر مشرکان.

کسانی که زکات نمی‌پردازند و هم ایشان آخرت را منکرند.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پاداشی ناکاسته [بی‌منت] دارند.

تفسیر ص: ۴۷۴

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُضِّلَتْ آيَاتُهُ بعد از آنکه آیات قرآن در مقام عالی مجمل و مجموع بود تفصیل داده شده است. قُرْآنًا در حالی که آن کتاب قرآن است، در مقامات بالا- مجموع است که در آن احکام به موعظه‌ها و عبرت‌ها و علوم و قصه‌ها و عقاید منضم شده است.

عَرَبِيًّا این قرآن به لغت عرب یا منسوب به عرب است نه اعراب، چون مشتمل بر آداب و احکام و علوم است.

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ این اوصاف برای قرآن در مورد قومی است که می‌دانند، نه کسانی که نمی‌دانند.

یا مقصود این است که منسوب بودن قرآن به عرب برای قومی است که می‌دانند، یعنی قومی که از جهل‌های ساده و جهل‌های مرکبشان که همان صورت‌های علوم عادی و نقوش فنون اصطلاحی است به سوی دارالعلم خارج شدند، که اول حریم حرم آن مقام و گوش فرادادن انسان و تحیر در طریق آن است، آخرین مقامات آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۵

نشر علم در بین بندگان است.

یا مقصود قومی است که می‌دانند این کتاب از جانب خدا نازل شده است.

بَشِيرًا این قرآن بشارت دهنده‌ی کسی است که فطرت انسانی در او باقی مانده و به آن فطرت توجه داشته باشد.

وَنَذِيرًا بيم دهنده‌ی کسی است که به آن فطرت پشت کرده باشد اعم از آنکه هر یک از آن دو با بیعت تکلیفی عام یا خاص بیعت کرده باشد یا بیعت نکرده باشد.

فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ بیشتر آنان از این کتاب اعراض نمودند.

فَهُمْ لَا يَسْمِعُونَ آنها قبول نمی‌کنند، چه سماع و شنیدن کنایه از قبول و تسلیم است، چنانچه لفظ سماع کنایه از دو مین مقامات علم است.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَآنَانٍ گفتند: در گوشهای ما سنگینی است که کنایه از کوری است.

وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ و از آن جهت که تو ادعای رسالت می‌کنی بین ما و تو حجاب است که ما را از دیدن آنچه را که تو ادعا می‌کنی منع می‌کند، یعنی آنچه را که تو ادعا می‌کنی اگر از معقولات است منتظر تعقل ما نباش، اگر از مسموعات و شنیدنی‌ها

است منتظر شنیدن ما نباش و اگر از دیدنی‌های با چشم یا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۶

چشم بصیرت است پس منتظر دیدن ما نباش چون حجاب بین ما و تو مانع دیدن ما می‌شود.

فَاعْمَلْ آنچه را که در دین جدید خود خواستی انجام بده.

إِنَّا عَامِلُونَ ما در دین قدیم خود عمل می‌کنیم.

ممکن است مقصود آنها تهدید رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یعنی تو هر چه خواستی در باره‌ی ما انجام بده، که ما نیز هر چه خواستیم در مورد تو عمل خواهیم کرد.

قُلْ در جواب تهدید آنها بگو: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّنْ بَشَرٍ مثل شما هستم، چیزی را که بشر قدرت قدرت آن را ندارد من نیز قادر به انجام آن نیستم.

مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ مِّنْ مَّانَدِ شَمَا بَشَرِ هَسْتَم وَ نَمِي تَوَانَمِ هِر چِه رَا كِه بِخَوَاهِمِ دَر بَارَهِي شَمَا اِنجَامِ دَهَم، ولى بين من و شما این فرق وجود دارد که به من وحی می‌شود که، خدای شما خدای یکتاست.

یا معنای آیه این است که ای پیامبر به منافقین بگو: من هم بشری از جنس شما هستم، خارج از جنس شما نیستم تا شما متناسب با من نباشید و قلب‌های شما به وحشت بیفتند، یا شما زبان مرا نفهمید و دل‌هایتان از من روی گردان شود.

و من شما را به توحید فرا می‌خوانم که اگر به شما نفعی نرساند، ضرر هم نمی‌زند.

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا پس مستقیم باشید و از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۷۷

کجی و اعوجاجتان خارج شوید و از خدا آمرزش طلبید.

و بر روی آن [زمین] کوههای استوار آفرید و به آن برکت بخشید و در چهار روز زاد و برگش را در آن آماده ساخت، که برای خواهندگان یکسان است.

سپس به آسمان پرداخت که به صورت دودی [بخاری] بود به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه رام شوید [به زبان حال] گفتند البته رام و تسلیم هستیم.

آنگاه آنها را به صورت آسمانهای هفتگانه در دو روز استوار کرد و در هر آسمانی امرش را وحی کرد و آسمان فرودین را به چراغهای [ی ستارگان] آراستیم و آن را محفوظ داشتیم این اندازه آفرینی [خداوند] پیروزمند داناست.

تفسیر ص: ۴۷۹

قُلْ أُنْكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ يَا شِمَا كافر می‌شوید به کسی که زمین را آفریده که آن محل استقرار و معاش شماست. فی یومین از مراتب عالم گاهی به اعتباری به امام، به اعتباری به ماهها، به اعتباری به سالها تعبیر می‌شود، زمین اسم هر چیزی است که در آن، جهت مقبول ظاهرتر و روشن تر و جهت فاعلیت مخفی تر باشد. و حال همه‌ی عالم طبع و عالم مثال این چنین بود، تعبیر از این دو عالم به زمین بسیار است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۰

پس مقصود از زمین اجسام ظلمانی و اجسام نورانی است، خلق آن دو جز در مرتبه‌ی اخیر نازل که همان عالم طبع است یا در مرتبه‌ی قبل از آن که عالم مثال است نمی‌باشد، از آن دو عالم به اعتبار مدت بقای آنها به یومین یعنی دو روز تعبیر نمود. و در سوره‌ی اعراف بیان آفرینش آسمانها و زمین در شش روز گذشت و زمین باعتبار وجود عینی‌اش در آن دو روز آفریده شده، لکن باعتبار وجود مطلق مانند آسمانها در شش روز آفریده شده، آسمانهای ارواح باعتبار وجود عینی در چهار روز آفریده شده‌اند، روز نفوس جزئی، روز نفوس کلی، روز عقول و روز ارواح که از آن به یومین و دو روز تعبیر می‌شود، روز مدبر است، روز مجردات صرف یعنی نفوس و عقول به معنی اعّم، اندازه‌گیری قوت و روزی‌های زمین و زمینیان جز در آن ایام که همان ایام آسمانهاست نمی‌باشد، چه از آسمان برای شما روزی نازل می‌شود.

و تَجْعَلُونَ و با این حال شما برای خدا مثل قرار می‌دهید.

لَهُ أُنْدَاداً مثل‌هایی که بر چیزی قدرت ندارند، نه خلق می‌کنند، نه روزی می‌دهند.

ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ آن کس که به این اوصاف موصوف گشت پروردگار جهانیان است.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا و در روی زمین کوهها قرار داد تا شما را زمین به چپ و راست نلغزاند، از زیر آن کوهها آب تولید شود، جریان آب از زیر آنها آسان و سهل گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۱

و بَارَكَ فِيهَا در کوهها برکت قرار داد یا در زمین، که کوهها بر حسب تنزیل منبع برکات زمین و محل معدنهای مفید، نباتات مفید غذایی و دوابی است.

و بر حسب تأویل برکت جز از ناحیه‌ی کوهها نیست، زمین محل برکات فراوان است که از جمله‌ی آنها انسان و نفوس کامل است که برکت جز از ناحیه‌ی آنها نیست.

و قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ لِلْسَّائِلِينَ در حالی که اقوات و روزیها برای همه‌ی سائلین و درخواست کنندگان مساوی است، در مورد سؤال و درخواست حال و استعداد در اقوات درخواست شده هیچ فرق و برتری وجود ندارد اگر چه در مورد سؤال قال گاهی مورد سؤال تخلف می‌پذیرد، سؤال کنندگان نیز بر حسب اجابت و عدم آن اختلاف پیدا می‌کنند.

و ممکن است مقصود این باشد که برای سائلین و درخواست کنندگان چهار روز مساوی است، چون نسبت ایام آخرت به مادون خود و پائین تر از خود نسبت حق به خلق با نسبت رحمانیه است که در آن همه‌ی اشیاء مساوی و هیچ یک از اشیاء در این مورد تفاوتی با هم ندارند.

و لفظ «سواء» با جرّ و نصب و رفع خوانده شده.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ قَصْدَ آفْرِيدِنِ آسْمَانِ رَا نَمُودَ، لَفْظِ «ثُمَّ» بَرَا تَرَبِيتِ دَرِ اِخْبَارِ اسْتِ، نَه تَرَبِيتِ دَرِ وُجُودِ، يَا بَرَا تَرَبِيتِ دَرِ وُجُودِ اسْتِ و لَكِنِ وُجُودِ دَرِ عَالَمِ صَغِيرِ، چِه حَدُوثِ آسْمَانِ
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۲

ارواح در عالم صغیر بعد از وجود زمین بدن و قوای آن تقدیر و اندازه گیری روزی آن می باشد.

و هِي دُخَانٌ دَرِ حَالِي كِه آسْمَانِ قَبْلِ از تَمَامِ شَدَنِ خَلْقَتَشِ بَخَارِ بُوْدِه، چُون مَرَكَبِ و مَادِهِي نَفُوسِ كِه از اَنهَا تَعْبِيرِ بِه اَرُوحِ مِي شُودِ بَخَارِ اسْتِ كِه از قَلْبِ مَتَوَلَّدِ مِي شُودِ، اَن بَخَارِ بَا دُودِ مَخْتَلَطِ اسْتِ كِه بِه سُوِي دِمَاغِ بَالَا مِي رُودِ تَا اَن رَا تَعْدِيلِ نَمَايَدِ، بَعْدِ از تَعْدِيلِ دِمَاغِ بِه وَسِيلِه بَرُودَتِ دِمَاغِ مَتَعَلَّقِ و وَابَسْتِه بِه نَفْسِ مِي شُودِ، بَلَكِه نَفْسِ حَيَوَانِي و سِپَسِ نَفْسِ اِنْسَانِي بَا اَن مَتَّحِدِ مِي شُودِ. فَقَالَ بَعْدِ از خَلْقِ زَمِينِ و صَافِ و هَمُوارِ كَرْدَنِ آسْمَانِ فَرَمُودَ: لَهَا و لِلْأَرْضِ اِثْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا بِه آسْمَانِ و زَمِينِ فَرَمُودَ: هَمِه بِه سُوِي خُدا و اطَاعَتِ فَرْمَانِ حَقِّ بِه شُوقِ و رَغْبَتِ يَا بِه جَبْرِ و كَرَاهَتِ، بَشْتَايِيدِ، اَمْدَنِ بِه سُوِي خُدا و طَاعَتِ او حَقِّ آسْمَانِهَاسْتِ، اَمْدَنِ بِه جَبْرِ و كَرَاهَتِ حَقِّ زَمِينِ اسْتِ.

و این معنا را در زمین و آسمانهای وجود خودت اعتبار کن، چه قوا و مدارک آسمانی با شوق و رغبت و طبق فطرت مطیع نفس می باشند به نحوی که اطاعت آنها از دستورات نفس تخلف نمی پذیرد، اطاعت بدن که زمین وجود تو است و اعضاء بدن از نفس جز خلاف فطرت نیست، لکن وقتی زمین مبدل به غیر از این زمین شد، زمین بدن طبیعی مغلوب زمین بدن مثالی گشت به نحوی که حکم طبیعی دیگر باقی نماند و تنها بدن مثالی حاکم شد آن وقت آمدن به سوی خدا و اطاعت از نفس با شوق و رغبت می شود مانند ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۳

بدن مثالی.

قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ پَسِ از اَنكِه زَمِينِ مَغْلُوبِ آسْمَانِهَا شَدِ زَمِينِ و آسْمَانِ مِي كُويِنْدِ مَا بَا شُوقِ و رَغْبَتِ مِي آيِيْمِ.

و آوردن جمع مذکر عاقل بدان جهت است که این خطاب جز برای عقلا نیست و چون خطاب آنها به گونه‌ی خطاب عقلا بود لذا در مورد آنها جمع مذکر عاقل آورد.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ اَيْنِ جَمَلِه كِنَايَه از مَرَاتِبِ هَفْتَكَانِهِي آسْمَانِي اِنْسَانِي، يَا كِنَايَه از لَطَائِفِ هَفْتَكَانِه قَلْبِي اسْتِ.

فِي يَوْمَيْنِ رُوزِ اِنْشاءِ و رُوزِ اِيْجَادِ و اِبْدَاعِ، يَا رُوزِ مَدَبَّرَاتِ و رُوزِ مَجْرَدَاتِ، اَيْنِ اِحْتِمالاتِ دَرِ اِخْبَارِ ذِكْرِ شُدِه، بَزَرگانِ عِلْمَاءِ و جُوهِ دِيْگَرِي نِيْزِ بَرَا رُوزِهَایِ شَشِ گَانِه و چِهَار گَانِه و دُو رُوزِي كِه زَمِينِ دَرِ اَن دُو رُوزِ خَلْقِ شُدِه و دُو رُوزِي كِه آسْمَانِ خَلْقِ شُدِه ذِكْرِ كَرْدِه اِنْدِ، هَر كَسِ بَخُواهدِ بِه كِتَابِهَایِ مَفْضَلِ مَرَاجِعِه نَمَايَدِ.

وَ أَوْحِيَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا لَفْظِ «وَحِي» دَرِ القَاءِ عِلُومِ بِه واسطه‌ی مَلانكِه يَا بَدُونِ واسطه استعمال غالب پیدا کرده است، چون علوم در مجردات عین ذوات آنها است، نه جدای از آنها، نه متأخر از ذوات آنها لذا وحی مجردات عبارت از خلقت آنها بر همین حال است.

و مقصود از امر حال و شغل است، یعنی خداوند در هر آسمانی امر آن آسمان را به اهلش واگذار کرده است، نفرمود «الی کلّ سماء» یعنی لفظ «الی» نیاورد تا اشاره به این باشد که مقصود

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۴

از آسمانها مراتب است، خداوند در هر مرتبه امر همان مرتبه و آنچه که آن مرتبه به آن احتیاج دارد از قبیل تدبیر اهلش و تدبیر مادون آن مرتبه را به اهل همان مرتبه از ملائکه وحی کرد.

وَزَيِّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مَنْظُورًا مِّنْ آسْمَانِ دُنْيَا، همان آسمان طبیعی است که عبارت است از فلک دارای ستاره‌ها، افلاک هفتگانه‌ی دیگر، نیز آسمان دنیای صغیر که به اسلام گشوده شده است.

بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا به چراغهایی و حفظ از شیاطین که استراق سمع می‌کنند، بیان آیه در سوره‌ی حجر و همچنین در سوره‌ی صافات گذشت.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ این اندازه‌گیری و مقدار از آن خدایی است که کسی از تحقق مراد، او نمی‌تواند مانع باشد آن خداوند دانایی که در فعلش قصوری از جهت جهل به سرانجام و عاقبت کار واقع نمی‌شود.

آیات ۱۳-۱۸

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص: ۴۸۴

اشاره

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳) إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصِرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷)

وَنَجِّنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۵

ترجمه: ص: ۴۸۵

و اگر رویگردان شدند بگو شما را از صاعقه‌ای مانند صاعقه‌ی عاد و ثمود هشدار می‌دهم.

چنین بود که پیامبران آنان پیش از آنان و پس از آنان به سویشان آمدند که جز خداوند را مپرستید گفتند اگر پروردگارمان می‌خواست فرشتگانی می‌فرستاد، پس ما رسالت شما را منکریم.

اما قوم عاد در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و گفتند چه کسی از ما پرتوان ترست؟

آیا ننگریسته‌اند که خداوندی که آنان را آفریده است، از آنها پرتوان ترست؟

[این چنین بود که] آیات ما را انکار می‌کردند.

آنگاه بر ایشان بادی سخت سرد، در روزهای شوم، فرستادیم که به آنان عذاب رسواگر را در زندگانی دنیا بچشانیم و عذاب اخروی رسواگرتر است و آنان یاری نیابند.

و امیای قوم ثمود را هدایت کردیم، ولی سرگشتگی را از هدایت خوشتر داشتند آنگاه به خاطر کار و کردارشان، صاعقه‌ی عذاب رسواگر آنان را فرو گرفت.

و کسانی را که ایمان آورده و پروا پیشه کرده بودند رهانیدیم.

تفسیر ص: ۴۸۵

فَإِنْ أَعْرَضُوا پس از آنکه حجت و دلیل راستی و صدق خود را بیان کردی، حجت و دلیل الوهیت او تدبیر خدا را بر همه‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۶

امور بیان نمودی، اگر از تو و ایمانت اعراض کردند:

فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو من شما را انداز کردم و بیم دادم چه با کنایه‌های گذشته، یا با تهدیداتی که در مورد شما نمودم، یا مقصود این است که با همین کلام با دلسوزی به شما اخطار می‌کنم.

صَاعِقَهُ مَثَلٌ صَاعِقَهُ عَادٍ وَ ثَمُودَ إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ که از صاعقه و طوفانی که برای عاد و ثمود پیش آمد بترسید، آن وقتی که پیامبرانی در نزد آنها آمدند.

وَمَنْ خَلَفَهُمْ و رسولانی که پیش از زمان آنها بودند. یا مقصود این است که رسولان پندها و موعظه‌هایی از جهت دنیا و آخرت آنها آوردند، یا آنها را از جمیع جوانب احاطه کردند، یا لفظ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ یعنی رسولان ظاهر، مِنْ خَلَفَهُمْ یعنی رسولان باطن یا بر عکس.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ لَفْظُ «أَنْ» تفسیریّه و لفظ «لَا» ناهیه است، یا «أَنْ» مصدریّه و «لَا» ناهیه یا نافیّه است، یعنی پند آنان این بود که، جز او را نپرستید.

قَالُوا در جواب رسولان گفتند: لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خداوند می‌خواست رسولی برای ما بفرستد، لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً ملائکه می‌فرستاد که با خدای تعالی مناسبت داشته باشد و از جنس ما نباشد.

فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ و ما به آنچه که شما به گمان خود به آن فرستاده شده‌اید کافر هستیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۷

چون شما نیز مثل ما بشر هستید، هیچ مزیتی بر ما ندارید تا ما از شما اطاعت کنیم و گفته‌ی شما را قبول نمائیم.

فَمَا عَادٌ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَمَا قَوْمِ عَادِ بَدُونَ حَقَّ بَرْتَرِي جویی در زمین پیشه کرده به قوت و نیروی خویش مغرور شدند، چه یک مرد از آنان با دست خویش سنگ بزرگ را از جا می‌کند- و گفتند: چه کسی در قوت از ما بیشتر است؟! أ و لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ آیات ما را می‌شناسند و می‌دانند، سپس آنها را انکار می‌کنند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا پس بر آنها باد سرد فرستادیم فِي أَيَّامِ نَحْسَاتٍ در روزهای شوم.

لِنُنذِرَهُمْ عَذَابَ الْآخِرَةِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تا هنگام گرفتار شدن آنها به عذاب و خارج شدن ارواحشان به سبب همان باد سرد، عذاب خوار کننده‌ای در همین دنیا بچشند.

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصِرُونَ و عذاب آخرت خوار کننده‌تر است زیرا عذاب دنیا هر چقدر هم که شدید باشد، عسری از اعشار عذاب آخرت نمی‌شود.

وَ أَمَا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ وَ ما راه نجات و نابودی را با فرستادن کتب و آفریدن آنها بر فطرت هدایت و صورت انسان که خود راهی به سوی رحمان است به قوم ثمود نشان دادیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۸

فَأَسْتَكْبَرُوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى قوم ثمود کوری را بر هدایت ترجیح دادند بدین گونه که از مقام انسانیت تنزل نمودند و فطرت را ترک کردند و حیوانیت و درندگی و شیطانت را گرفتند، آنچه که در کتاب‌ها آمده بود ترک کردند و به پشت گوش انداختند،

رسولان را مسخره کرده، آنها را دشمن خویش تصور کردند.

فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ پس طوفان عذاب خواری آنان را فرا گرفت و آن نتیجه دستاورد خودشان بود، ما گروندگان پرهیزگار را نجات دادیم.

آیات ۱۹-۲۴

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۹ تا ۲۴] ص: ۴۸۸

اشاره

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَيِّئُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَاَجْمَعُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لَجُلُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَيِّئُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعِثِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۸۹

ترجمه: ص: ۴۸۹

و روزی [باشد] که دشمنان خدا به سوی دوزخ گرد آورده شوند، به همدیگر فرار کنند.

تا چون به آنجا رسند، گوشها و چشمها و پوستهایشان در باره‌ی آنچه کرده‌اند، بر آنان گواهی دهند.

به پوستهایشان گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند ما را خداوند که هر چیز را به سخن در آورد، به سخن در آورده است، او شما را نخست بار [که چیزی نبودید] آفرید، به سوی او باز گردانده می‌شوید.

و شما پرده‌پوشی نمی‌کردید از اینکه مبادا گوشه‌ایتان و چشمه‌ایتان و پوسته‌ایتان بر شما گواهی دهند، بلکه [از این روی بود که] گمان می‌کردید خداوند بسیاری از کار و کردارتان را نمی‌داند.

و این گمان شما بود که در حق پروردگارتان می‌پنداشتید که شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید.

پس اگر شکیبایی ورزند، آتش [دوزخ] جایگاه آنان است، اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند.

تفسیر ص: ۴۸۹

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ این جمله عطف است بر لفظ «صاعقه» در أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً يَا عَظْفُ بِرِ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ است بنابر آنکه لفظ «اذ» بدل از «صاعقه عاد» باشد، یا عطف بر فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ به تقدیر «اذکر» یا عطف بر محذوف است، تقدیر آیه چنین است: (نجینا الذین آمنوا فی الدنیا و یوم یحشر أعداء الله).

إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ لفظ «وزع» به معنای خودداری و نگهداشتن است، یعنی آنها که وارد آتش می‌شوند همانجا حبس و نگهداری می‌شوند تا همه به همدیگر برسند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۰

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَيِّئُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لَوْلَا جُؤدِهُم لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ در تفسیر قمی آمده است: این آیه در باره‌ی قومی نازل شده که اعمالشان بر آنها عرضه می‌شود ولی آنها انکار می‌کنند و می‌گویند: ما هیچ یک از این کارها را انجام ندادیم پس فرشتگانی که اعمال آنها را می‌نوشتند بر علیه آنها شهادت می‌دهند.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن وقت آن مردم به خدا می‌گویند:

پروردگارا اینان ملائکه تو هستند و به نفع تو شهادت می‌دهند، به خدا سوگند یاد می‌کنند که هیچ یک از این کارها را انجام نداده‌اند، این است معنای قول خدای تعالی: **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ** و اینان کسانی هستند که حق امیر المؤمنین را غصب کردند، در این هنگام است که خداوند بر زبان آنها مهر می‌گذارد و جوارح آنان را به نطق درمی‌آورد، پس گوش شهادت می‌دهد به آنچه که از محرمات الهی شنیده است، چشم شهادت می‌دهد به آنچه که از حرامهای خدا دیده است، دستها شهادت می‌دهند به آنچه که گرفته‌اند، پاها شهادت می‌دهند به آنچه که در محرمات الهی راه رفته و انجام داده‌اند، خرج شهادت می‌دهد به آنچه که از حرامها مرتکب شده، سپس خداوند زبانهایشان را به نطق درمی‌آورد، به پوستهای خویش گویند: چرا علیه ما شهادت دادید ... تا آخر آیه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۱

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ تَقْدِيرِ آيَةِ «مَنْ أَنْ يَشْهَدَ» است یعنی، شما شهادت دادن را پنهان می‌کردید.

عَلَيْكُمْ سَيِّئُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ مقصود از «جلود» چنانچه در اخبار زیاد وارد شده فروج است. و اکنون گوش و چشم و پوست (یا عورت‌های) شما شهادت می‌دهند.

وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ شِمَا مِنْ حُضُورِ أَعْضَاءٍ وَجَوَارِحِ بَاكِي نِدَاشْتِيدِ وَكَارْهَاتِيْتَانِ رَا مَخْفِي نَمِي كَرْدِيدِ وَ بَرِ مَعْصِي جَرْمِي بُوْدِيدِ وَ گمان می‌کردید خداوند خیلی از کارهای شما را نمی‌داند.

أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ این گمان شما در مورد پروردگارتان بود که حقیقت نداشت. **أَرْدَاكُمْ** همین گمان باطل موجب هلاک شما شد.

لفظ «ظنکم» خبر «ذلکم» یا بدل از آن است، لفظ «أریکم» خبر آن است، یا خبر بعد از خبر یا جمله‌ی مستأنفه است، یا حال است و لفظ «قد» در تقدیر می‌باشد.

فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس با این گمان‌های باطل شما از زیانکاران گشتید چون متاع و کالای شما که همان عمرهای شما بود از بین رفت، آنچه که از آن شما و به نفع شما بود علیه خودتان گواهی داد.

از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آخرین بنده‌ای که به آتش رانده می‌شود، آنگاه که دستور صادر شد و به سوی آتش رفت به خدا توجه پیدا می‌کند، خدای تعالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۲

می‌فرماید: او را برگردانید، پس او را برمی‌گردانند، خدای تعالی به او می‌فرماید: چرا به من التفات کردی؟ بنده می‌گوید: پروردگارا من تو را این چنین گمان نمی‌کردم، خداوند می‌فرماید: گمان تو به من این چنین نبود؟ می‌گوید: پروردگارا گمان من به تو این بود که گناه مرا ببخشی در بهشت سکونت دهی.

پس خدای جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من قسم به عزت و جلال و نعمت‌ها و بلندی و ارتفاع مکانم که این بنده‌ی من در هیچ ساعتی به من گمان خوب نبرده است، اگر لحظه‌ای در باره‌ام گمان خوب می‌برد او را به آتش نمی‌ترساندم، با وجودی که دروغ می‌گوید، او را اجازه دهید و داخل بهشتش گردانید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گمان خوب به خدا داشته باشد مگر آنکه با او طبق گمانش رفتار شود.

و این است معنای قول خدای تعالی: وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْرَبْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ بر اهل آتش فرقی نمی‌کند صبر پیشه گیرند یا بی‌تابی کنند یا راحتی و رضایت مسئلت نمایند.

وَ إِنْ يَسْتَعْجِلُوا أَوْ كَرِهُوا لَمْ يَكُنْ لِي فِيهِمْ حِسَابٌ وَ إِنْ يَسْتَعْجِلُوا أَوْ كَرِهُوا لَمْ يَكُنْ لِي فِيهِمْ حِسَابٌ

فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ آنها از کسانی نیستند که رضایت به آنها داده شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۳

آیات ۲۵-۳۶

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۵ تا ۳۶] ص: ۴۹۳

اشاره

وَ قَيَضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ (۲۶) فَلَنَذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹)

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ ابْتَشَرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴)

وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا دُورٌ عَظِيمٌ (۳۵) وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۴

ترجمه: ص: ۴۹۴

و برای آنان همنشینانی گماشتیم که حال و آینده‌شان را در نظر ایشان آراسته جلوه دادند، در میان امت‌هایی از جنّ و انس که پیش از ایشان بوده‌اند، حکم [عذاب] در حقّ ایشان تحقق یافت که ایشان زیانکار بودند.

و کافران گویند به این قرآن گوش مدهید و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید، باشد که پیروز شوید.

پس به کافران عذابی سخت بچشانیم، بر وفق بدترین کاری که کرده‌اند ایشان را جزا دهیم.

این است جزای دشمنان خدا که آتش [دوزخ] است که در آنجا سرایی جاودانه دارند، که کیفر آن است که به آیات ما انکار می‌ورزیدند.

و کافران گویند پروردگارا کسانی را از جنّ و انس که ما را گمراه کردند. به ما نشان بده تا به زیر گام‌هایمان دراندازیمشان که از فروماندگان باشند.

بیگمان کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است، سپس پایداری ورزند، فرشتگان بر آنان نازل شوند [و گویند] که مترسید و

اندوهگین باشید و شاد شوید به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد.

ما دوستان شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، در آنجا برای شما هر چه دلتان بخواهد و هر آنچه بطلبید هست. که پیشکشی از [خداوند] آمرزگار مهربان است.

و کیست نیکوسخن‌تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم. و نیکی و بدی برابر نیست. همواره به شیوه‌ای که آن نیکوتر است مجادله کن، آنگاه [خواهی دید] کسی که بین تو و او دشمنی‌ای بود، گویی دوستی مهربان است.

و آن را جز شکیبایان نپذیرند، آن را جز بختیار فرانگیرند.

و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افکند، به خداوند پناه ببر، چرا که او شنوای داناست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۵

تفسیر ص: ۴۹۵

وَقَيْضَنَا این جمله عطف بر «نجینا» است یعنی ما آن را مقدر نمودیم. لَهُمْ برای آنها در دنیا قَرَنَاءَ شیاطین انس و جن را. فَرِيئُوا لَهُمْ ما بَيْنَ أَيَدِيهِمْ و ما خَلْفَهُمْ مکرر این مطلب گذشت که لفظ ما بَيْنَ أَيَدِيهِمْ و ما خَلْفَهُمْ به دنیا و آخرت تفسیر شده است، یعنی، شیاطین انس و جن شهوات که مقتضای درندگی و شیطانیت است برای آنها زینت داده و خوب جلوه یافته است، در مورد آخرت از رد و انکار سخن گفتند، یا گفتند: اگر ما به سوی پروردگاران بازمی‌گشتیم برای ما بهتر و بازگشت و تحوّل خوبی بود. وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ به سبب اعمال و احوال و اقوال بد آنها این گفتار در حق آنها حتمی شده.

فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ اُمّت‌های فاجر إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ مَقْصُودُ از «قرآن» مطلق قرآن یا قرآن ولایت علی علیه السلام است.

وَالْعَوَا فِيهِ لَفْظٌ «لغی» مانند «سعی» و «دعا» و «رضی» به معنی خطا و اشتباه است، مقصود این است که آنها می‌گفتند: قرآن را غلط بخوانید، آن را با غیر قرآن مخلوط کنید، یا بر قرائت کنندگان قرآن چیزی داخل کنید که از قرآن نباشد، یا با باطل و لغو با قرآن معارضه نمایید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۶

لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ شاید شما بر قرائت کنندگان قرآن یا بر محمد صلی الله علیه و آله غلبه کنید.

فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا، پاداش همه‌ی اعمال آنها را می‌دهیم چه حسنات باشند یا سیئات، کبیره باشند یا صغیره، خواه بدترین عمل‌های آنان یا جزاء و کیفر بدترین عمل آنان. بنا بر تجسّم اعمال و جزای آنها به صورت کیفر اخروی، البته عاید آنان خواهد شد جزای اعمال مؤمن به بهترین عمل اوست، بیان معانی این عبارت در سوره‌ی توبه گذشت.

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (در باره این آیه چند وجه اعراب آمده است که کثرت و وجه اعراب آن بر کسی که به قوانین اعراب آشنا باشد پوشیده نیست).

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا در اینجا لفظ ماضی (قال) آورد، چون وقوع قضیه حتمی است، یا از آن جهت است که نسبت به مخاطب ماضی است. یعنی: کافران گفتند:

رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ پروردگارا: دو گمراه کننده‌ی از جن و انس را به ما که به ابلیس که اولین بار نافرمانی خدا نمود، به قابیل از فرزندان آدم علیه السلام، به ابلیس که وارد دار التّوده در شورای آنان و غیر آن داخل شد، آنان را از حق گمراه

نمود، تفسیر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۷

نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا كَفَّارٍ مِّمَّنْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِي الدِّينِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ. ترجمه: خدايا آنان که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پاهایمان بگذاریم، که از آنها انتقام بگیریم.

لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا از حیث خواری و ذلت و مکان در پائین قرار بگیرند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ جَوَابَ سُؤَالٍ مَقْدَرٍ اسْتِغْنَاءً، كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ. ترجمه: گویا که گفته شده: این حال کافرین و منافقین است، پس چگونه است حال مؤمنین به ولایت و اقرار کنندگان به خلافت الهی؟ پس فرمود: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ فرمود: قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ یعنی گفتند:

پروردگار ما خداست، نفرمود: دانستند، یا یقین کردند، یا مشاهده کردند، تا اشاره به اسلام و بیعت عام نبوی باشد، تو را با اسلام و بیعت عام جز اقرار به اینکه خدا پروردگار است حاصل نمی‌شود، اگر اعتقاد به آن حاصل شود آن اعتقاد ناشی از علوم نفس است که از معلومات نفس جدا و منفک است، از آن تعبیر به ظنون و گمانها می‌شود، چنانچه در طی بیانات گذشته اشاره به این مطلب نموده‌ایم.

و در اخبار وارد شده که اسلام اقرار به زبان است، نه ایمان.

ثُمَّ اسْتَقَامُوا سِوَى اعْتِدَالٍ وَ مِيَانَةِ رُؤْيٍ رَافِعَةٍ، اعْتِدَالٌ نَسَبِيٌّ حَاصِلٌ نَسَبِيٌّ مِمَّنْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِي الدِّينِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ. ترجمه: پس اگر مقصود از اعتدال اعتدال نسبی باشد مراد از

پس اگر مقصود از اعتدال اعتدال نسبی باشد مراد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۸

معتدلها مطلق کسانی می‌شوند که با هر دو بیعت نموده و در امر ائمه داخل شده باشند، ایمان در قلبشان وارد شده باشد، چنانچه در اخبار تفسیر به شیعه‌ی ائمه علیهم السلام وارد شده.

و اگر مقصود اعتدال حقیقی باشد مراد از معتدلها انبیاء و اولیاء می‌باشند، چنانچه تفسیر به ائمه علیهم السلام نموده‌اند.

و اگر مقصود از استقامت کننده‌ها شیعه باشد آن وقت نزول ملائکه بر بعضی از آنها در مطلق حیات دنیا صورت می‌گیرد و بر بعضی مخصوص به وقت احتضار می‌شود، در این صورت معنا قول خدا: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

نسبت به کسی که نزول ملائکه بر او به وقت احتضار اختصاص دارد، معنا پیدا می‌کند، معنای آن چنین می‌شود: ما در حیات دنیا اولیای شما بودیم، ما شما را حفظ و حراست می‌کردیم و در کار خیر ثابت قدم می‌نمودیم و معنای آیه نسبت به کسی که فرشتگان به صورت مطلق بر او نازل می‌شوند ظاهر است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بر ائمه علیهم السلام یکی از پس از دیگری استقامت کنید «۱».

و از امام رضا علیه السلام آمده است: از او سؤال شد استقامت چیست؟ فرمود: به خدا سوگند استقامت همان حالتی است که شما بر آن هستید.

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بِرُؤْيٍ رَافِعَةٍ نَسَبِيٍّ حَاصِلٌ نَسَبِيٌّ مِمَّنْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِي الدِّينِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ. ترجمه: نازل می‌شود در

(۱) اصول کافی: ج ۱، ص ۲۲۰ به نقل از ابی ایوب از محمد بن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۴۹۹

دنیا به انبیا و اولیا و بعضی از پیروان، در آخر حیات دنیا به بعضی از پیروان دیگر.

أَلَّا تَخَافُوا لَفْظَ «أَنْ» تَفْسِيرِيَّةً، لَفْظَ «لَا» نَاهِيَّةً، يَأْتِي لَفْظَ «أَنْ» مَصْدَرِيَّةً، «لَا» نَاهِيَّةً يَأْتِي نَاهِيَّةً، يَعْنِي مَوْرِدَ خُطَابٍ قَرَّارٍ مِمَّنْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِي الدِّينِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ. ترجمه: الا تخافوا لفظ «أن» تفسیری، لفظ «لا» ناهیه است، یا لفظ «أن» مصدریه، «لا» ناهیه یا ناهیه است، یعنی مورد خطاب قرار می‌گیرید که

نترسید.

وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ مژده به بهشتی بدهید که بواسطه‌ی انبیاء به شما وعده داده شده است.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

بیان این آیه قبالا گذشت.

وَفِي الْآخِرَةِ

از اول مقامات برزخ تا اعراف، از اعراف تا بهشت و بعد از دخول در بهشت تا آخر.

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُی أَنْفُسُكُمْ

مقصود از انفس ذات‌های شماها است، یا مقصود اشتها و خواست نفس‌ها است که در مقابل عقل‌های شما است، که عقول مشتاق

پروردگار هستند، اشتها و خواسته مخصوص نفوس است، یعنی شما در دنیا نفس‌هایتان را از خواسته‌هایشان منع کردید، پس

خداوند در آخرت بر شما تفضل نمود، آنچه را که نفس‌هایتان خواست بر شما آماده نمود.

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ

در بهشت هر چه که طلب کنید برای شما آماده است، خواه آن خواسته و طلب باقتضاء نفوس شما باشد، خواه باشتیاق عقولتان.

نَزَلًا در حالی که آنچه را که نفوس شما می‌خواهد و آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۰

را که طلب می‌کنید برای شما مهیا و آماده است جهت بزرگداشت بر شما نازل شده است.

مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ از امام صادق علیه السّلام آمده است: دوستدار ما و دشمن دشمنان ما نمی‌میرد مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه

و آله و امیر المؤمنین و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام نزد او حاضر می‌شوند و او را می‌بینند و به او بشارت می‌دهند، اگر

میت دوستدار ما نباشد آنان را می‌بینند به نحوی که از دیدن آنها ناراحت می‌شود، دلیل این مطلب قول امیر المؤمنین علیه السّلام به

حارث همدانی است که فرمود:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

و در تفسیر امام علیه السّلام در باره‌ی قول خدای تعالی: يَطُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ از سوره‌ی بقره آمده است: رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود: مؤمن دائما از سوء عاقبت ترسناک است، یقین ندارد که به رضوان خدا خواهد رسید تا آن وقت که هنگام جان

کندن و ظهور ملک الموت فرا رسد، بدین ترتیب که ملک الموت بر مؤمن وارد می‌شود در حالی که مؤمن در سختی مرض بسر

می‌برد، سینه‌اش تنگ شده از اینکه اموالش را پشت سرش می‌گذارد و می‌رود و از حالتی که بر او عارض شده است و احوالش از

معامله کنندگان و عیالش مضطرب و نگران است که حسرت آنها در دلش باقی مانده، بین او و آرزوهایش فاصله شده و به آنها

نرسیده است.

پس ملک الموت به او می‌گوید: به تو چه شده‌ای که نمی‌توانی نفس بکشی، مؤمن در حال احتضار می‌گوید: چون احوالم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۱

مضطرب و مشوش است، تو مرا از آرزوها و خواسته‌هایم بریدی، پس ملک الموت به او گوید: آیا هیچ عاقلی از مفقود شدن یک

درهم مغشوش در صورتی که عوض آن هزار هزار برابر دنیا باشد اندوهناک می‌شود؟

او می‌گوید: نه. پس ملک الموت می‌گوید: به بالای سرت نگاه کن، پس او به بالای سرش نگاه می‌کند درجات بهشت و قصرهای

آن را می‌بیند که آرزوها در مقابل آن هیچ است.

پس ملک الموت می‌گوید: آنچه که می‌بینی منزل‌ها و نعمت‌ها و اموال و اهل و عیال تو است و از اهل تو در اینجا و ذریه‌ی تو هر

کس صالح باشد در اینجا با تو می‌باشد، آیا راضی هستی که آنها را عوض آنچه که در دنیا داری به تو بدهند؟ می‌گوید: آری به خدا سوگند، سپس می‌گوید: نگاه کن، نگاه می‌کند، محمد و علی و پاکان از آل آن دو را در اعلیٰ علین می‌بیند.

ملك الموت می‌گوید: آیا آنها را می‌بینی؟ آنان سادات و امامان تو، همنشین و همدمان تواند.

آیا راضی نمی‌شوی عوض آنچه که در دنیا از آن جدا می‌شوی با آنها باشی، پاسخ می‌دهد: بلی به خدا سوگند راضی هستم. پس این است آنچه که خدا فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا** پس به آنچه که در پیش دارید و احوالی که پیش روی شما است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۲

پذیرا شدید و بدان خوشنود گشتید آنچه که پشت سر گذاشتید از ذریه و عیال در بهشت عوض آنها را دیدید و مشاهده کردید، بشارت باد بر شما بهشت که به آن وعده داده می‌شدید، این منازل شما است، اینان سروران و انس گیرندگان و همنشینان شماست. **وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ** چه کسی در گفتار نیکوتر است از کسی که در مملکت وجودش یاران و لشگریانش را به سوی خدا فرا خواند در صورتی که کسی غیر از او اهل دعوت به سوی خدا نباشد، یا مقصود کسی است که اهل عالم کبیر را دعوت کند در صورتی که نبی یا جانشین نبی باشد.

این جمله به اعتبار معنا بر جمله **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا عَطْفٌ** شده است، چون معنای این جمله «لا أحسن قولاً» است، یا به همین اعتبار یا به تقدیر قول جمله حائیه است به هر حال این جمله در معنای تعلیل است.

وَعَمَلٌ صَالِحًا و قَالَ **إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ** هیچ کس در گفتار بهتر از کسی نیست که با افعال و اقوال و احوال و اخلاقیات به سوی خدا خوانده شود و عمل صالح را با ارکان آن انجام دهد، یعنی عمل صالح بزرگ که عبارت از ولایتی است که با بیعت خاص حاصل می‌شود، یا مقصود خود بیعت خاص است، چون نمی‌شود از عمل صالح یک فرد از عمل صالح اراده کرد.

زیرا در این صورت دلالت می‌کند بر اینکه هر کس به سوی خدا فرا خواند و یک عمل صالحی انجام دهد در گفتار از جمیع خلق بهتر می‌شود اگر چه همه‌ی عمل‌های صالح را ترک کند، که این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۳

عبارت یعنی عبارت عمل صالح بارها گذشت که در خود بیعت خاص استعمال می‌شود اگر چه از نظر مفهوم اعم باشد. یا مقصود یک فرد مجهول از عمل صالح است، مقصود کسی است که با بیعت خاص بیعت کند و ایمان در قلبش داخل شود، اثر آن بیعت را بر اعضایش ظاهر سازد، بدین گونه که با حال و قال به سوی خدا فرا خوانده شود.

و چون عمل صالحی را با ارکانش انجام دهد اثر تسلیم خویش را بر زبانش نمایان سازد.

بدین گونه که بگوید: من از مسلمین هستم - (چه این عبارت هنگام مبالغه در امر ولایت آورده می‌شود، چنانچه وارد شده است) لازم به تذکر است که خداوند بر خلقش پنج چیز را واجب نمود که در چهار چیز از آن آن پنج چیز ترخیص نموده و در یکی ترخیص نکرده که اشاره به ولایت است، این تعبیر از باب مبالغه‌ی در امر ولایت است.

و امثال این خبر جهت مبالغه در ولایت از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده است.

و برای اشاره به این مطلب که اثر تسلیم لازم است بر زبان ظاهر شود خدای تعالی فرمود: **وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و فرمود: «و کان من المسلمین» و همان طور که آیه‌ی سابق در باره‌ی علی علیه السلام و شیعیان او بود بدون اختصاص به علی علیه السلام یا به ائمه علیهم السلام همچنین این آیه اختصاص به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام ندارد، بلکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۴

در شیعیان آنها نیز جریان دارد، چنانچه ذکر کردیم.

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ تَمَهيد و مقدمه‌ی مطلبی است که می‌آید و تعلیل مطالب گذشته است، اعتقاد به مساوی نبودن حسنه و سيئه از فطريات است، هر کس بر حسنه و سيئه اطلاع پیدا کند و معنای آن دو را بفهمد، ولی غیر آنچه را گفتیم اختیار کند خارج از فطرت محسوب می‌شود.

اُدْفَعُ بَدِي كَسِي رَا كَه بَه تَو بَدِي كَرْدَه بَا كَارِي كَه بَهْتَر اَسْت دَفْع كُن.

«ب» به وسیله‌ی کاری که بهتر است.

التی هی أَحْسَنُ بیان این آیه در سوره‌ی مؤمنون گذشت.

فَإِذَا اللَّيْ يَبِيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوست دارنده‌ای که خویش و نزدیک در نسبت است، در خبر حسنه به تقیه و سيئه به افشاء و اذاعه تفسیر شده و آن وجهی از وجوه آیه است.

و ممکن است جمله‌ی «التی هی أَحْسَنُ» تفسیر به ولایت شود، یعنی سيئات خودت و سيئات غیر خودت را با یادآوری جهت ولایت یا با قبول ولایت، یا با یادآوری دیگران به ولایت دفع کن، شاید تعبیر از بدی کردن و اسائه به سيئه نیز به همین جهت بوده است.

وَمَا يُلْقَاهَا اِن عَادَت وَ خَصْلَت رَا كَه عِبَارَت اَز دَفْع اَسَائِه بَه وَسِيْلَهِي حَسَنَه اَسْت جَز صَبْر كَنَنْدگان تَلْقَى بَه قَبُول نَمِي كُنْد.

إِلَّا اللَّيْنَ صَبَرُوا مَگر كَسَانِي كَه صَابِر بَاشَنْد، چُون سَرشْت وَ فطرت نفس چنین است که هر وقت چیزی ناسازگار و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۵

ناملایم بر آن وارد شود غضب تحریک می‌شود، غضب اقتضا می‌کند که دفع بوسیله‌ی شدیدترین وجه ممکن باشد.

پس هر کس که نتواند از تحریک و هیجان غضب خود را نگهدارد این خصلت و صفت را درک نمی‌کند.

وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَ كَسِي اَن رَا دَر پِيش نَمِي گِيرِد، مَگر كَسِي كَه صَابِح حَظِّ بَزْرگ اَز كَمَالَات اِنْسَانِي بَاشَد چنانکه به فارسی گفته شده: «نیکی را خر نیکی خاری، بدی را بدی سگ ساری، بدی را نیکی کار عبد الله انصاری. و خطاب عام یا خاص به محمد صلی الله علیه و آله و در عین حال کنایه از امت او نیز می‌باشد.

وَ اِمَّا يَنْزَعَنَّكَ لَفْظُ «نَزَع» بَر وَزْن «مَنْعَه» یعنی به او طعنه زد و غیبت او را کرد و وسوسه نمود، بین آنها فساد راه انداخت و فریب داد.

مَنْ الشَّيْطَانِ نَزَعٌ لَفْظُ «نَزَع» مَصْدَر بَه مَعْنِي فَاعِل اَسْت، يَا اَز قَبِيل «جَدَّ جَدَه» اَسْت، یعنی اگر وسوسه کننده‌ای از جانب شیطان تو را وسوسه کند، یا در تو طعن بزند، یا در حالیکه می‌خواهی به بدکار احسان کنی کسی مانع تو شود پس در همه‌ی این حالات به خدا پناه ببر.

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ اَز وَسوسه‌ی شَيْطَان بَه خُدا پناه ببر كَه خُدا تُو رَا پناه مِي دَهْد.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ اَو پناه خواهی تو را می‌شنود.

الْعَلِيمُ وَ پناه خواستن تو را می‌داند. یا مقصود این است که از اطاعت شیطان به خدا پناه ببر که او شنوای به قولی و دانا به برآورده‌های فعلی است، او بر طبق همان قول و فعل مؤاخذه می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۶

آیات ۳۷-۴۴

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۷ تا ۴۴] ص: ۵۰۶

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱)

لا- يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَنَدُوٍّ مَغْفِرٌ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۷

ترجمه: ص: ۵۰۷

و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است در برابر خورشید و ماه سجده نکنید، بلکه در برابر خداوند که آنها را آفریده است- اگر تنها او را می‌پرستید- سجده کنید.

و اگر تکبر ورزیدند، بدان که کسانی که نزد پروردگارت هستند، در شب و روز او را تسبیح می‌گویند و ایشان ملول نمی‌شوند. و از آیات او این است که تو زمین را پژمرده بینی، آنگاه چون بر آن، آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند، بیگمان کسی که آن را زنده گردانده است، زندگی بخش مردگان است او بر هر کاری تواناست.

بیگمان کسانی که در آیات ما کژاندیشی می‌کنند، از ما پوشیده و پنهان نیستند، آیا [سرنوشت] کسی که در آتش [دوزخ] افکنده شود، بهتر است، یا کسی که در روز قیامت ایمن آید هر چه می‌خواهید بکنید، او به آنچه می‌کنید بیناست.

بیگمان کسانی که قرآن را- چون بر آنان نازل شد- انکار می‌کنند [از ما پوشیده و پنهان نیستند]، آن کتابی است گرمی.

که در اکنون یا آینده‌اش، باطل در آن راه نمی‌یابد فرو فرستاده‌ای از سوی [خداوند] فرزانه‌ی ستوده است.

به تو چیزی گفته نمی‌شود، جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است بیگمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است.

و اگر آن را به صورت قرآنی بیگانه و ناشیوا پدید می‌آوردیم، بیشک می‌گفتند چرا آیات آن شیوا بیان نشده است، چرا آن بیگانه و ناشیواست، حال آنکه پیامبر عربی [و شیوا] است؟ بگو آن برای مؤمنان رهنمود و شفا بخش است و کسانی که ایمان ندارند در گوشه‌هایشان سنگینی‌ای هست و آن [قرآن] برایشان مایه‌ی سر در گمی است اینانند که از جایی دور دست ندایشان می‌دهند.

تفسیر ص: ۵۰۷

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ عطف به اعتبار معنی است، گویا که توهم کننده‌ای توهم کرده که از آیات خدا «من دعا إلى

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۸

الله می‌باشد، یعنی کسی است که به سوی خدا فرا خواند، از آیات خدا مساوی نبودن حسنه و سیئه است، پس خدای تعالی فرمود: از آیات خدا شب و روز و آفتاب و ماه است.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مکرر این مطلب گذشت که منظم بودن شب و روز طبیعی، منسجم بودن حرکت خورشید و ماه، فرق کردن شب

و روز به وسیله‌ی تاریکی و روشنایی و سردی و رطوبت و حرارت و نظم و هماهنگی در زیاد و کم شدن و غیر اینها از لوازم این موضوعات که تولید موالید و بقای آنها و زندگی و تعیش آنها در همه‌ی اینها نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و ربوبیت و رأفت و مهربانی به مخلوقات و غیر اینها از اضافات الهی می‌کند.

لَا تَسْجُدُوا این جمله تفریع بر ما قبلش می‌باشد، ولی عبارت را به روش جواب سؤال مقدر ادا نمود تا حالت خورشید و ماه در ذهن شنونده خوب جایگزین شود.

لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ به خورشید و ماه سجده نکنید، چه آن دو از آیات و نشانه‌های خدای تعالی می‌باشند، تعمیم و عمومیت دادن شب و روز و خورشید و ماه بر شخص آگاه مخفی نیست.

وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ لَفْظ «خَلَقَهُنَّ» را به صورت جمع آورد از آن جهت که مقصود از خورشید و ماه جنس است، افراد آن دو متعدّد و عام هستند همان طور که حکمای فرنگ به آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۰۹

معتقد هستند، یا از جهت اشاره به تأویل است، که بر حسب تأویل خورشید و ماه زیاد هستند. زیرا از نبی صلی الله علیه و آله و جانشین او به خورشید و ماه تعبیر می‌شود، همچنین جانشینان و مشایخ آن دو، بر عقل و نفس نیز خورشید و ماه اطلاق می‌شود، عقل کلی و نفس کلی خورشید و ماه هستند و هر معلّم و متعلّم خورشید و ماه است، در عالم برزخ و عالم مثال خورشید و ماهها وجود دارند.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر عبادت را منحصر در او می‌دانید. زیرا نظر و توجه به واسطه و مسمی قرار دادن آن با اینکه اسم است یا کفر است یا شرک. و توجه بر ذی الواسطه از راه آینده بودن واسطه عبادت مسمی است به سبب واقع ساختن اسماء بر او، توحید ذات و عبادت او است. و اینجا یکی از موارد چهارگانه است که در آنجا سجده واجب است.

فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا بر گردانیدن خطاب از آنها به سوی پیامبرش بدان جهت است که نهی و امر متوجه به مشرکین به اشراک صوری بود، یعنی آنان که عبادت خورشید و ماه را می‌کردند، یا متوجه به مشرکین به اشراک معنوی بود یعنی آنها که عبادت نفس و هوای نفس را می‌کردند، یا خطاب متوجه کسانی بودند که نبی صلی الله علیه و آله و جانشین او را علیه السلام از خدا منفک و جدا می‌دانند، یا خطاب به کسانی بود که پرستش ملائکه می‌کردند و آنها را غیر از خدا می‌دانستند، مناسب بود که خطاب متوجه آنها باشد تا سبب نشاط آنان در استماع و شنیدن باشد، ولی خطاب به نبی صلی الله علیه و آله بر گردانده شد تا ترجمه بیان السعاده،

ج ۱۲، ص: ۵۱۰

دلداری به او داده شود که بر استکبار مشرکین اندوهناک نگردد.

فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ مَلَائِكَةٌ مَّقْرَبِينَ که آنها در نزد خدای تعالی مقامی ارجمند دارند و به او نزدیکند. و همچنین انسانهای کاملی که برای آنها مقام نزد خدا بودن، حاصل شده است.

يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آوردن شب و روز به عنوان قید تسبیح آنها دلیل بر این است که مقصود از انسانها انسانهای کامل است. وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً خُشُوعاً زمین کنایه از خشک و ثابت بودن آن است.

فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ اهْتَزَّتْ اهتزاز زمین به این است که دانه‌ها و ریشه‌های آن به هیجان و حرکت درآیند تا گیاهان و برگ درختان برویند.

وَرَبَّتْ وَ زمین با گیاه سبز و خرم شود.

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ کسی که زمین را بعد از مرگ آن نسبت به گیاه زنده گردانید، مرده را نیز زنده می‌گرداند.

یعنی نه تنها مردگان را پس از مرگ از حیات حیوانی زنده می‌کند، بلکه بعد از مرگ از حیات انسانی نیز هنگام نفخ صور اول با

حیات شریف انسانی زنده می‌گرداند.

إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خداوند بر همه چیز از میراندن و زنده کردن و غیر اینها توانا است.

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا جَوَابَ سُؤْلِ مَقْدَرٍ است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۱

گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که این همه آیات و نشانه‌های قدرت الهی را می‌بیند و از کنار آنها می‌گذرد، بلکه آنها را از اصل خودش با تحریف و تأویل برمی‌گرداند و لغو و بیجا به حساب می‌آورد، به آنها طعنه می‌زند و ردّ و استهزا می‌نماید؟

پس فرمود: آنانکه در مورد آیات و نشانه‌ها راه راست نمی‌روند و منحرف می‌شوند بر ما مخفی نیستند.

لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ آیا کسی که در مقامی و در جایی به آتش انداخته شود بهتر است یا کسی که در روز قیامت از آتش ایمن است؟ مقصود این است که کفار و منکرین آیات الهی در آتش انداخته می‌شوند، لیکن مطلب را با این عبارت ادا کرد تا این معنا را با چیز دیگر افاده نماید.

اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اکنون هر کاری که می‌خواهید بکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست این آیه وعید شدید است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ جملهی «لَا يَخْفَوْنَ» خبر یا حال یا مستأنف است، جملهی «أَفَمَنْ يُلْقَىٰ» خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا مستأنف است، در همه‌ی این حالات لفظ «قول» در تقدیر است، جملهی «اعملوا» خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا مستأنف است و نیز لفظ قول در همه‌ی این حالات در تقدیر است، جملهی «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» تأکید قول خدا:

«إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ» می‌باشد، خبر «إِنَّ» محذوف است، قرینه‌ی آن خبر «إِنَّ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۲

اول است، یا جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است، خبر به قرینه‌ی قبلی محذوف است، یعنی «لا یخفون» یا «الَّذِينَ يُلْحِدُونَ» و ممکن است خبر قول خدای تعالی «أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» باشد.

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ و آن کتاب با عزت و تکریم است.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بعد از قرآن چیزی که آن را باطل کند نخواهد آمد، یعنی رسول و کتابی که آن را نسخ کند نمی‌آید، یا چنین چیزی قبل از قرآن نیامده است، یعنی کتابهای پیشین مانند تورات و انجیل قرآن را باطل نکرده است.

وَلَا مِنْ خَلْفِهِ دو وجه پیش در اینجا نیز جریان دارد.

تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ این جمله در مقام تعلیل عدم بطلان است، خواه جمله‌ی مستأنفه و خبر مبتدای محذوف باشد، یا حال یا خبر بعد از خبر باشد.

مَا يُقَالُ لَكَ این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که محمد صلی الله علیه و آله گفته باشد: با آنان و آنچه که در حق من یا در حق علی علیه السلام می‌گویند چه کنم؟ پس خدای تعالی جهت دلداری رسولش فرمود:

آنچه که در حق تو می‌گویند در حق رسولان پیشین نیز گفته شده است.

إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ خداوند بیشتر اقوال آنان را می‌بخشد و آنها را به آنچه می‌گویند مؤاخذه نمی‌کند، پس تو به پیامبران پیشین تأسی کن و مردم را ببخش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۳

وَدُوٌّ عِقَابٍ أَلِيمٍ خداوند به گناهان مردم را مؤاخذه خواهد کرد، پس تو در مؤاخذه آنان عجله نکن.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا كَوَيْلًا لَّكَفَّارُ بَيْنِ خُودِشَانِ يَا بِهٖ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُفْتَنَد: اِگَرِ قُرْآنِ اَزْ جَانِبِ خُودِ بَا زَبَانِي غَيْرِ اَزْ زَبَانِ بَشَرِ نَازِلِ مِي‌شُد، بَرُخِي كُفْتَه‌اَنَد: اَيْنِ آيَهٗ جَوَابِ اَيْنِ سَخْنِ اَنَهَا اَسْت كِهٖ مِي‌كُفْتَنَد: چَرَا قُرْآنِ بَهٗ زَبَانِ وَ لُغْتِ عَجْمِ نَازِلِ نَشْدَهٗ اَسْت؟

لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ چَرَا بَهٗ زَبَانِ وَ لُغْتِ مَا نَازِلِ نَشْدِ تَا اَنِّ رَا بَفْهَمِيْم.

ءَ اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ اِگَرِ قُرْآنِ بَهٗ زَبَانِ عَجْمِ نَازِلِ مِي‌شُد مِي‌كُفْتَنَد: اَيَا قُرْآنِ عَجْمِي اَسْت؟ دَرِ حَالِي كِهٖ مَخَاطَبِ قُرْآنِ يَا كَسِي كِهٖ قُرْآنِ بَرِ اَوِ نَازِلِ شُد، عَرَبِي زَبَانِ اَسْت. اِعْجَمِي كَسِي اَسْت كِهٖ كَلَامَشِ مَفْهُومِ نَيْسْت، بَهٗ سَخْنِ اَوِ نِيْزِ اِعْجَمِي كُفْتَهٗ مِي‌شُود، اَيْنِ لَفْظِ بَا يَكِ هَمْزَهٗ وَ فَتْحَهٗ يِ عَيْنِ بَهٗ صُورْتِ «اَعْجَمِيٌّ» خُوانْدَهٗ شُدَه.

قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ فِيْ اَازَانِهِمْ وَقُرْآنِ حَيْثُ شَنِيْدِنِ مَعْنِي وَ رُويِ كِرْدَانِيْدِنِ اَزْ اَنِّ كُوشِ اَنَهَا سَنَكِيْنِ اَسْت.

وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى اَيْنِ قُرْآنِ بَرَايِ اَنَهَا مَفْهُومِ نَيْسْت، بَهٗ كَلَامِي كِهٖ مَعْنِي اَنِّ فَهْمِيْدَهٗ نَشُود «عَمًى» وَ «مَعَمًا» كُفْتَهٗ مِي‌شُود.

أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ اَيْنِ كِرُوَهٗ بَا اَيْنِ كِتَابِ اَزْ رَاهِ دُورِ مُورِدِ خُطَابِ وَ نَدَاءِ قُرَارِ مِي‌كِيْرِنَد كِهٖ صَدَا بَهٗ اَنَهَا نَمِي‌رَسَد، زِيْرَا كِتَابِ اَزْ مَقَامِي بَلَنْدِ وَ عَالِي بَهٗ سِيْنَه‌ايِ نَازِلِ شُدَهٗ كِهٖ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۴

بَهٗ اِسْلَامِ كُشُودَهٗ شُدَهٗ بَاشَد، اَيْنَانِ اَزْ مَقَامِي كِهٖ سِيْنَه‌شَانِ بَهٗ اِسْلَامِ كُشُودَهٗ بَاشَد.

(يَعْنِي وَجُودِشَانِ دَرِ حَالْتِ تَسْلِيْمِ كَامَلِ بَاشَد) دَرِ نَهَايْتِ دُورِي هَسْتَنَد، چُونِ دَرِ حَيَوَاتِيْتِ وَ دَرَنْدَكِي وَ شَيْطَنْتِ فُرُو رَفْتَه‌اَنَد.

آيات ۴۵-۴۶

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۵ تا ۴۶] ص: ۵۱۴

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيْهِ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفَضَّيْ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيْبٍ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ (۴۶)

ترجمه: ص: ۵۱۴

وَ بَهٗ رَاسْتِي بَهٗ مُوسَى كِتَابِ اَسْمَانِي بَخْشِيْدِيْم، اَنگَاهِ دَرِ بَارَهٗي اَنِّ اِخْتِلَافِ كَلِمَهٗ پِيْدا شُد، اِگَرِ وَعْدَهٗي پُرُورِدِ كَارْتِ [بَهٗ تَأْخِيْرِ حَكْمِ وَ عَذَابِ] مُقَرَّرِ نَكُشْتَهٗ بُوْد، هَرِ اَيْنَهٗ دَرِ مِيْانِ اَنَانِ دَاوَرِي مِي‌شُد، وَ [اَيْنَك] اَنَانِ اَزْ اَنِّ سَخْتِ دَرِ شَكِّ هَسْتَنَد.

وَ هَرِ كَسِ كِهٖ كَارِي شَايِسْتَهٗ پِيْشَهٗ كَنْد، بَهٗ سُوِي خُدِ اَوْسْت، هَرِ كَسِ كَارِي بَدِ پِيْشِ كِيْرِد، بَهٗ زَبَانِ خُودِ اَوْسْت، پُرُورِدِ كَارْتِ دَرِ حَقِّ بَنْدِگَانِ سَتْمَكِرِ نَيْسْت.

تفسیر ص: ۵۱۴

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيْهِ دَرِ كِتَابِي كِهٖ بَهٗ مُوسَى دَاوِيْمِ اِخْتِلَافِ شُد، يَعْنِي دَرِ رَدِّ وَ قَبُوْلِ، عَمَلِ كِرْدِنِ وَ عَمَلِ نَكِرْدِنِ بَهٗ اَنِّ، عَمَلِ بَهٗ بَعْضِي وَ تَرْكِ بَعْضِي دِيْگَرِ اِخْتِلَافِ كِرْدَنَد،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۵

چنانچه قوم تو در کتاب تو اختلاف نمودند.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتَ بَيْنَهُمْ بِهَآنَهَا تَا مَدَّتْ مَعْنَى مَهَلْت دَا دَه مِى شُود. وَا كَر چنين نُبُود كِه بَه أَنهآ مَهَلْت دَا دَه شُوده بَيْن اِخْتِلَاف كِنَنْد كَان از قوم موسى عليه السلام يا بَيْن قوم تو حَكَم مِى شُد (حَكَم بَه نَابُودى و جزا) وَ إِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ أَنهآ از قرآن يا از كتاب موسى عليه السلام در شك هستند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ مَقْصُودٌ هَر نَوْعِ عَمَلِ صَالِحٍ يَا عَمَلِ صَالِحٍ بَزْرُكٍ اسْتِ عِبَارَتِ از وِلَايَتِ و بِيْعَتِ خَاصَّ اسْتِ، كِه بَه هَر حَالِ بَرَاىِ خُودِ كَرْدَه اسْتِ.

وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ هَر كَسِ كِه عَمَلِ زَشْتِ وَ نَاشَايَسْتِ اِنْجَامِ دَهْدِ بَرِ خُودِ كَرْدَه اسْتِ.

وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ وَ خُداوَنْدِ صَاحِبِ ظَلَمِ نَيْسْتِ، يَعْنَى اِنْچِه رَا كِه مَرْدَمِ اسْتِحْقَاقِ آن رَا نِدا رَنْدِ خُداوَنْدِ دَر حَقِّ آنهآ اِنْجَامِ نَمِى دَهْدِ.

آيات ۴۷-۵۴

[سوره فصلت (۴۱): آيات ۴۷ تا ۵۴] ص: ۵۱۵

اشاره

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعِيَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَذْنَابُكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (۴۸) لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ إِن مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقْ قَنُوطٌ (۴۹) وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّى إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحَسَنِى فَلَئِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۰) وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدَّوْ دُعَاءِ عَرِيضٍ (۵۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهَ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى سِتِّاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِى الْآفَاقِ وَ فِى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلَا إِنَّهُمْ فِى مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّه بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۶

ترجمه: ص: ۵۱۶

آگاهی از قیامت به او بازمی‌گردد و هیچ بار و بری از پوستش برنمی‌آید، هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با آگاهی او و روزی که ایشان را ندا دهد که پس شریکان من [که شما ادعا می‌کردید] کجا هستند؟ گویند تو را خبر دادیم که ما را هیچ شاهدهی نیست.

و آنچه در گذشته به پرستش می‌خواندند، از دید آنان ناپدید شود، دریابند که گریزگاهی ندارند.

انسان هرگز از طلب خیر به دعا خسته نمی‌شود، ولی چون شری به او رسد، بس نوید و دل‌سرد است.

و اگر به او پس از رنجی که به او رسیده است، از سوی خود رحمتی بچشانیم، گوید این حق من است و گمان ندارم که قیامت بر پا شود، اگر هم به سوی پروردگaram بازگردانده شوم، همانا برای من در نزد او خوشی [بهشت] خواهد بود آنگاه کافران را از [نتیجه و حقیقت] کار و کردارشان آگاه سازیم و به آنان از عذاب سهمگین بچشانیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۷

چون به انسان ناز و نعمتی ارزانی داریم [از سر نعمت زدگی و ناسپاسی] روی برگرداند و دامن کشان بگذرد، چون بلایی به او رسد دعا خوانی پیگیر است.

بگو اندیشه کنید اگر [قرآن] از سوی خدا باشد، سپس شما منکرش شوید، دیگر چه کسی از کسی که [چنین] ستیزه جویی دور و درازی دارد، گمراه تر خواهد بود؟

زودا که آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم، تا آنکه بر آنان آشکار شود که آن حق است آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است.

بدانید که ایشان از لقای پروردگارشان در شک‌اند، بدانید که او بر هر چیز چیره است.

تفسیر ص: ۵۱۷

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ لَفْظُ «السَّاعَةِ» بِهَنْكَامِ مَرْكٍ، بِهَ قِيَامَتٍ، بِهَ ظُهُورِ قَائِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَفْسِيرٌ شَدِيدٌ، بِنَابِرِ تَحْقِيقِ هَمَمِي أَيْنَ تَفْسِيرِهَا بِهَ يَكُ مَعْنَى بَرْمِي گَرَدَد، عِلْمٌ بِهَ آن مَخْصُوصِ خَدَائِ تَعَالَى اسْت، اَمَّا قَوْلُ ائِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَهَ فَرَمُودَنَد: «عِلْمٌ بِلَاهَا وَ مَرْكٌ هَا نَزْدَ مَا اسْت» پَسِ آنَا نِ دَرِ اَيْنِ مَوْرَدِ اِلَهِي هَسْتَنَد، نَه بَشَرِي وَ اِنْسَانِي.

وَ مَا تَخْرُجُ لَفْظُ «مَا» مَوْصُولَهُ وَ مَعْطُوفٌ بِرِ «عِلْمُ السَّاعَةِ» يَا نَافِيَهُ اسْت وَ جَمَلُهُ مَعْطُوفٌ بِرِ جَمَلِهِ إِيَّاهُ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ مِي بَاشَد. مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا لَفْظُ «أَكْمَامٌ» جَمْعُ «كَمٌّ» بِا كَسْرِهِ، «كَمَامَةٌ» بِهَ مَعْنَى ظَرْفِ شَكُوفِهِ وَ پُوشِشِ وَ دَرِ نُورِ اسْت. يَعْنِي خَدَا مِي دَانَد كَهَ اَزِ دَانِهِ وَ مَادَّةِ هَسْتِي چَه بِيرون مِي آيد.

وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ خَدَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۸

می‌داند که مادگان چه می‌زاینند مگر با علم خدا و علم کسی از افراد بشر که از ناحیه‌ی علم خدای تعالی وضع حمل را بدانند.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ ظَرْفٌ دَرِ اَيْنِ جَمَلُهُ مَتَعَلَّقٌ بِهَ مَحْذُوفٌ اسْت، يَعْنِي «أَذْكَرٌ» يَا «ذَكَرَهُمْ» يَا مَتَعَلَّقٌ بِهَ «قَالُوا» اسْت.

أَيْنَ شَرْكَائِي أَنَا نَكِهَ أَنَا هَا رَا شَرِيكَانِ مَنِ قَرَارِ دَادِيدِ، شَرْكَاءُ دَرِ وَجُوبِ يَا دَرِ عِبَارَتِ يَا دَرِ طَاعَتِ كَجَا هَسْتَنَد؟ يَا شَرْكَايِ مَنِ بَرِ حَسَبِ مَظَاهِرِ مَنِ وَ جَانَشِينانِ مَنِ اَزِ كَسانِي كَهَ دَرِ مَقَابِلِ عَليِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَارِ گَرَفْتَنَد كَجَا هَسْتَنَد؟

قَالُوا أَدْنَاكَ مَا بَرِ گَمراهِي وَ ضَلالَتِ أَنَا هَا رَا اِعْلامِ كَرَدِيمِ يَا مَا بَرائَتِ خُودِ رَا اَزِ أَنَا هَا اِعْلامِ كَرَدِيمِ. يَا قَوْلِ خَدَائِ تَعَالَى:

مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ دُو مَفْعُولِ «أَدْنَاكَ» اسْت كَهَ عَامِلِ نَسْبَتِ بِهَ هَرِ دُو مَعْلُوقِ اسْت.

مَعْنای آيَهِ اَيْنِ اسْت كَهَ اَزِ جَانِبِ مَا شَاهِدِي كَهَ شَهَادَتِ بِهَ شَرَاكَتِ بَدَهْدِ وَجُودِ نَدَارَدِ، يَا اَزِ جَانِبِ مَا كَسِي نَسْتِ كَهَ أَنَا هَا رَا مَشَاهِدِ كَنَدِ، چَه أَنَا هَا اَزِ نَظَرِ مَا گَم شَدِه بُوْدَنَد، يَا مَقْصُودِ اَيْنِ اسْت كَهَ شَرْكِ آوَرْدَنِ أَنَا هَا رَا اِنكارِ كَرَدَنَد وَ گَفْتَنَد: اَزِ جَانِبِ مَا كَسِي نَبُودِ كَهَ دَرِ دُنْيا بِهَ شَرْكِ أَنَا هَا شَهَادَتِ دَهْدِ.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ آنچه كَهَ اَزِ قَبْلِ فَرَامِي خُوانَدَنَد اَزِ قَبِيلِ بَتِها وَ سِتارگانِ وَ پيشوايانِ باطلِ وَ گَمراهِ وَ مَطْلُوقِ رُؤْسا اَزِ چَشْمِ أَنَا هَا گَم شَدَنَد.

وَ ظَنُّوا يَقِينٌ كَرَدَنَد كَهَ دِيگَرِ چَارَه‌ايِ نَدَارَنَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۱۹

مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ هِيچِ راهِ فرارِ وَ چَارَه‌ايِ نَدَارَنَد.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ اَيْنِ جَمَلُهُ اَزِ حَيْثُ لَفْظِ وَ مَعْنَا اَزِ مَا قَبْلِشِ مَنقُطِعِ اسْت، يَا جِوابِ سؤالِ مَقْدَرِ اسْت، گُويَا كَهَ گَفْتَه شَدِه:

وَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ چه با امراض و دردهای درونی، حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ تا برای کسی که استعداد توبه و خوشبختی هنگام مرگ نداشته باشد و کسی که قبل از مرگ استعداد توبه داشته باشد واضح و روشن شود که أَنَّهُ الْحَقُّ خدای تعالی حَقَّ است، تا آن کسی که موفق به توبه می‌شود توبه کند، آنکه شقاوت نصیب او می‌شود شقی و بدبخت گردد.

گویا که نسبت به گمراهان که در خدا یا در رسالت یا ولایت متحیرند گفته شده: چه وقت آنها هدایت می‌یابند، از سرگردانی و گمراهی کی خارج می‌شوند؟

پس خدای تعالی فرمود: آیات و نشانه‌های خود را به آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۲۲

نشان خواهیم داد که دلالت بر مبدء دانا و توانا و حکیم و رؤوف و مهربان می‌کند، یا دلالت بر صدق رسول ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَسَالَتِ او، یا بر ولّی و ولایت او می‌کند، این آیات یا آیات آفاقی است از قبیل نشانه‌ها و آیت‌های گذشته و جبران آنچه که از آنها فوت شده و به آن آیات نرسیده‌اند و مترتب شدن فوائد بسیار بر بلاهایی که در آفاق وارد می‌شوند.

و یا آیات انفسی است که در خود آنها است از قبیل آنچه که سابقاً ذکر شد و آنچه که در خواب یا در بیداری می‌بینند مانند تبدلات و تغییرات حالات آنها و از بسط و قبض‌هایی که در آنها واقع می‌شود و مانند علوم و ترس و بشارت‌هایی که در دل‌های آنان القا می‌شود تا بر آنها روشن شود که خدا و رسول یا علی علیه السلام حَقَّ است.

و گویا در مورد مسلمانی که در باره‌ی ولایت توقف کرده گفته می‌شود: حَقَّ بودن ولایت چه موقع بر آنها ظاهر و روشن می‌شود؟ پس خدای تعالی فرمود: وقتی که آیات انفسی و آفاقی خود را بر آنها نشان دهیم. تا روشن شود که خدای تعالی همان حَقَّ مضاف است که آن عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام است، در مورد مؤمن که با بیعت خاصّ بیعت کرده و نسبت به مقام حضور توقف نموده آیات آفاقی و انفسی خود را به او نشان می‌دهیم تا با ظهور ولّی امر در سینه‌اش، ظاهر شود او حَقَّ است، نسبت به کسی که دارای مقام حضور نزد پروردگارش می‌باشد قول خدای تعالی است که می‌فرماید:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۲۳

أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ وَ چون این معنی مخصوص کسی است که دارای مقام حضور باشد خطاب را به صورت عموم یا مخصوص مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آورد.

أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ خدا بر هر چیزی شاهد و حاضر است، آوردن لفظ «علی» برای اشاره به این است که خداوند بر همه چیز احاطه دارد، لذا فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ چون خدای تعالی بر حسب وجود ذاتش بی‌نهایت است، دارای حدّی نیست که وجود او را محدود کند، دارای نهایتی نیست که به آنجا منتهی شود.

پس باید هیچ چیز از حیثی وجود او خارج نشود، که اگر ذره‌ای از وجود او خارج شود محدود به آن می‌گردد، هر کس خدا را محدود کند او را به عدد و شمارش در آورده است، هر کس چنین کند او را دو کرده است و هر کس او را دو کند او را جزء جزء نموده است، هر کس او را جزء جزء کند او را نشناخته است و در برهان بر این مطلب چه خوب گفته شده:

ای خدای بی‌نهایت جز تو کیست چون توئی بی‌حدّ و غایت جز تو کیست

هیچ چیز از بی‌نهایت بی‌شکی چون برون نامد کجا ماند یکی

و احاطه‌ی خدای تعالی بر اشیا مانند احاطه‌ی ظرف نسبت به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۲، ص: ۵۲۴

مظروف یا مکان نسبت به متمکن نیست، بلکه مانند احاطه‌ی مقوم بر مقوم است، که خداوند بر حسب قیومیت با همه چیز است، بر

حسب حدود آن چیز غیر آن است.

هو ۱۲۱ عن ابی جعفر علیه السّلام قال: أوحى الله الى نبيه صلى الله عليه وآله فاشتمسك بالذی أوحى إليك إنك على صراطٍ مُستقیم قال: إنك على ولاية علی و علی هو الصراط المستقیم.

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی کرد: «به آنچه به سویت وحی شد چنگ زنی، همانا توبه به راهی راست هستی» یعنی:

توبه ولایت علی علیه السلام هستی و علی همان راه راست است.

اصول کافی باب الحجّة ص ۲۸۳

جلد سیزدهم

پیش گفتار ص: ۴

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره و خلق الاشياء ناطقه بحمده و شكره و الصلوة و السّلام على نبيه محمد و آله الطّيبين الطّاهرين فضل و كرم پروردگار عالم شامل حالمان گردید جلد سیزدهم تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده تألیف یگانه زمان و نادره‌ی دوران جامع الشریعه و الطّریقه مولانا المعظم حضرت حاج ملا سلطان محمّد گنابادی ملقب به سلطان علی شاه قدس سرّه را با توجه خاصّ مولای درویشان الهادی الی الشریعه و الطّریقه جناب آقای دکتر نور علی تابنده (مجنوبعلیشاه) ارواحنا فداه به صورت حاضر تقدیم عاشقان حقّ و حقیقت نموده و در کمال عجز و انکسار از خوانندگان گرامی به ویژه مؤمنین و مؤمنات بخواهیم که قدر این نعمت عظمای الهی را دانسته و از تمام نعمتهایی که خداوند عطا فرموده است بزرگتر بشمارند تا با به کار بستن اوامر و نواهی اش، دنیا و آخرت خود را منور به نور الهی ساخته و سعادت هر دو جهان را قرین حال خود فرمایند.

این مجلّد شامل سوره‌های شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمّد صلی الله علیه و آله فتح، حجرات، ق، الذّاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید و فهرستهای پنجگانه می‌باشد.

در این مقدمه سعی کرده‌ایم که نمونه مختصری از شیوه‌های ابتکاری مؤلف گرانقدر را در بررسیهای حکیمانه‌ی مباحث فنی برای خوانندگان عزیز بازگو نماییم تا با عشق و علاقه بیشتری بر پیگیری مطالب مطرح شده پرداخته و از مطالعه این تفسیر شریف که به اعتقاد این عاصیان بزرگ‌ترین تفسیر ولایی در جهان می‌باشد بهره‌ی وافعی عاید نموده و مشمول فیوضات اکمل آن گردیده ما را نیز از دعای خیر محروم نفرمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵

الشوری ص: ۵

در تفسیر [وَاِیْسَی تَعْفُرُونَ لِمَنْ فِی الْاَرْضِ] مرقوم فرموده‌اند: (فرشتگان) بر مؤمنین زمین، از خدا آمرزش می‌طلبند، که عقلای حقیقی همان مؤمنین هستند و غیر مؤمنان ملحق به چهارپایان می‌باشند، چنانچه در سوره‌ی مؤمن گذشت.

قمی گفته است: استغفار مخصوص مؤمنین از شیعه است که توبه کرده باشند، لفظ آیه عامّ ولی معنایش خاصّ می‌باشد، شاید مقصود قمی از توبه کنندگان کسانی هستند که در ضمن بیعت خاصّ توبه کرده باشند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: ملائکه برای مؤمنین که در زمین هستند استغفار می‌کنند، زیرا مؤمن وقتی به صورت بیعت خاص و لوی بیعت کرد در قلب او یک کیفیت الهی حاصل می‌شود که آن به منزله‌ی وزش بوی خوش است و همین گوهر الهی باعث می‌شود که فرشتگان آسمان به او توجه کنند، فرشتگان زمین دورش را گرفته و از خدا بخواهند که بدیها و عیب‌هایش را بپوشاند، خود ملائکه نیز عیب‌های او را می‌پوشانند و از ظاهر شدن بدی‌ها و عیب‌ها جلوگیری می‌کنند.

ولی در مورد غیر مؤمن ملائکه‌ی آسمانی توجه و التفاتی ندارند، همچنانکه ملائکه‌ی زمین نیز متنفرند و در نتیجه دورشان نمی‌گردند تا عیب‌هایشان را بپوشانند.

در تفسیر [إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ] می‌فرماید: یعنی خداوند اندازه‌ای استحقاق آنان را می‌داند و مقداری را که اصلاح یا افساد می‌کنند نیز می‌داند.

پس به مؤمنین به اندازه‌ای که آنان را اصلاح کنند عطا می‌کند، به کافرین مقداری می‌دهد که به صلاح عالم و نظام کلی باشد، نیز به اندازه‌ای عطا می‌کند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶

که به صلاح مؤمنین باشد، چون به صلاح بعضی از بندگان جز فقر نیست و به صلاح دیگری جز غنا نیست، اگر مؤمن صبح بکند در حالیکه مالک بین مشرق و مغرب باشد خیر و صلاح برای او می‌باشد و اگر صبح بکند در حالیکه قطعه قطعه شود خیر و صلاح او همان است.

در تفسیر [وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ] می‌فرماید: خداوند به دلیل رحمت و تربیت شما، بسیاری از گناهانتان را می‌بخشد، یعنی بسیاری از گناهانی را که با دست‌های خویش کسب کرده‌اید.

آیا این مطلب عام است و شامل همه کسانی است که به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یا مخصوص بعضی از افراد است، گرفتاری و مصیبت بعضی دیگر از جهت گناه نیست بلکه جهت بالا بردن درجه‌اش گرفتاری پیش می‌آورد چنانچه در اخبار آمده است. ممکن است این امر تعمیم داده شود، بدین گونه که گناه تعمیم داده شود و شامل گناهانی که در طریقت گناه است بشود، گناهانی که از مقرّبین گناه محسوب می‌گردد، چه، خطورات ذهنی و خطورات دلها نسبت به اولیاء علیهم السلام گناه شمرده می‌شود. و التفات و توجه به غیر خدا از انبیا علیهم السلام با اینکه آنان مأمور به توجه کثرت‌ها بودند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است که از او در باره‌ی مصیبت‌هایی که به علی علیه السلام و اهل بیتش پس از او رسیده است سؤال شد؟ آیا این مصیبت‌ها در اثر گناهان بوده است؟ در حالی که اهل بیت طهارت و معصوم هستند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار و توبه می‌کرد بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشد، خدای تعالی اولیای خویش را مخصوص مصیبت‌ها می‌گرداند تا به آنان اجر بدهد بدون آنکه از آنها گناهی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷

صادر شده باشد.

از علی علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا همین آیه است و سپس فرمود: یا علی علیه السلام هیچ خراش چوبی یا هیچ جراحت قدمی نیست مگر آنکه از گناه ناشی می‌شود، آنچه که خدای تعالی در دنیا از آن عفو نموده و بخشیده پس او برتر و بالاتر از آن است که دوباره برگردد و آنچه که در دنیا مورد عقاب قرار می‌گیرد او عادل‌تر از آن است که آن عقاب را بر بنده‌اش تکرار کند.

در تفسیر [وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ] و آن کتاب واضح و آشکارست، که عبارت از لوح محفوظ است، که از آن در لسان حکما به نفس کلی تعبیر می‌شود، یا آن قلم اعلی است، چه قرآن به وجهی قلم و به وجهی کتاب است که در لسان حکما عقل کلی نامیده می‌شود.

یا مقام مشیت است که از آن تعبیر به نفس رحمان و اضافه‌ی اشراقی می‌شود، چه آن به وجهی اضافه‌ی حق و به وجه دیگر فعل او، به وجهی کلمه‌ی او، به وجهی کتاب اوست و آن اصل و ما در جمیع کتابهاست.

[لَدَيْنَا لَعَلِي] نزد ما بلند مرتبه و والا است، از همه برتر است که هیچ از آن برتر وجود ندارد.

[حَكِيمٌ] صاحب حکیم‌ها است، یا محکم است به نحوی که هیچ خلل و شک و ریب به آن راه نمی‌یابد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: او امیر المؤمنین علیه السلام است در ام الكتاب یعنی در سوره‌ی فاتحه، که در این سوره علی علیه السلام نوشته شده است و در باره: [أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] فرمود: صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام و شناخت و معرفت اوست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸

در تفسیر [وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ] مرقوم داشته‌اند:

و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه که جمع می‌کنند از قبیل اموال و اولاد و ناموس.

و در خبری آمده است: ای بنده خدا آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و صورتش را زشت نموده است؟

و چگونه صورت یکی را خوب کرده و او را فقیر نموده است و چگونه به یکی شرافت داده و او را فقیر کرده و چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و او را به مرتبه‌ی پست و پایین آورده است؟

سپس به موجب این آیه بی‌نیاز و غنی حق ندارد بگوید چرا به ثروت من جمال و زیبایی فلانی اضافه نشده است و زیبا حق ندارد بگوید چرا به زیبایی و جمال من ثروت و مال فلانی اضافه نشده است، شریف و بزرگ حق ندارد بگوید چرا به شرافت من مال و ثروت فلانی اضافه نشده است و آنکه در مرتبه پایین قرار دارد نمی‌تواند بگوید چرا به پست من شرافت فلانی اضافه نشده است.

و لکن حکم و فرمان از آن خداست هر طور که بخواهد تقسیم می‌کند، در افعال و کارهای خویش کلیم است همانطور که در اعمالش محمود و پسندیده است ...

[وَمَنْ يَعْتَسِفْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ] و هر که از ذکر خدای بخشنده کور شود.

بدان آن ولایت که به طور تکوینی در جمیع موجودات ساری و جاری است در حقیقت ذکر خداست.

و همچنین است ولایت تکلیفی که بر انسان و اولاد اجنه جاری و ساری است.

... و مقصود این است که هر کس از ولایت و از ولی امر کور شود این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹

کوری موجب کوری از جمیع اقسام ذکر است.

در تفسیر [فَأَسِئِرْتُمْ بِالَّذِي أَوْحَىٰ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] مرقوم فرموده‌اند: تو بر راه راست هستی که همان راه ولایت است و هر کس بر راه راست باشد نباید از آنچه گفته شده یا گفته می‌شود یا کاری که انجام داده‌اند یا انجام می‌دهند باک داشته باشد و نباید به آنها اعتنا کند.

از امام باقر علیه السلام در معنای آیه آمده است: تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه راست است یا معنای آیه این است که تمسک کن به آنچه که از ولایت علی علیه السلام به تو القا می‌شود که با این القا تو بر راه راست هستی.

در تفسیر آیه [إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ] ضمن شرح مفصل و بسیار حکیمانه مرقوم فرموده‌اند: ... بنابراین تفسیر شب قدر به فاطمه علیها السلام جایز می‌شود.

چنانچه امام موسی کاظم علیه السلام هنگامی که یک نصرانی از تفسیر این آیه در باطن پرسید فرمود: اَمَا [حم] (اولین آیه‌ی این سوره) پس آن محمد صلی الله علیه و آله در کتاب هود است که به سوی او نازل شده است و اَمَا [کتاب مبین] امیر المؤمنین علی علیه السلام [لَيْلَةَ] یعنی شب مبارک، فاطمه علیها السلام است.

و اَمَّا قول خدای تعالی [فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ] در آن خیر فراوان می‌شود از هر امر حکیم، امر حکیم مرد حکیم ... تا آخر حدیث.

از امام باقر و امام کاظم علیهما السلام در معنای آیه آمده است که: ما قرآن و شب مبارک را نازل کردیم که مقصود شب قدر است، که خدای تعالی در آن شب قرآن را یکجا به بیت المعمور نازل کرد، سپس در طول بیست و سه سال از بیت المعمور بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است.

و از امام باقر علیه السلام: خدای تعالی در باره‌ی شب قدر فرموده: [فِيهَا يُفْرَقُ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ]

هر امر حکیمی در آن شب نازل می‌شود، امر حکیم و محکم یک خبر بیشتر نیست، پس هر کس حکم کند به خبری که در آن اختلاف باشد و تنها نظر خود را درست بیند به حکم طاغوت (حکم) کرده است، که تفسیر امور در هر سال در شب قدر به ولی امر نازل می‌شود و در آن شب به او امر می‌شود که در باره‌ی خودش چنین و چنان کند و در امور مردم چنین و چنان. برای ولی امر غیر از خدا آنچه گفته شد، علم خاص، مکنون، عجیب و مخزون خدا حادث می‌شود، مانند اموری که در آن شب نازل می‌شود.

این شرح و تفسیر در مورد این آیه مفصل است که از خداوند می‌خواهیم به همه‌ی ما توفیق مطالعه آن را عنایت فرماید.

الجبائیة ص : ۱۰

در تفسیر [وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ] مرقوم فرموده‌اند: خداوند دوست و یاور کسانی است که از رأی یا پیروی نفس پرهیز می‌کنند. مکرر این مطلب را در گذشته نیز گفته‌ایم که پرهیزگار و متقی جز شیعه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. در تفسیر [قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] می‌فرمایند: و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، چون تفکر و اندیشه‌ی آنان در امور غیبی نیست و نظرشان منحصر در محسوسات است و گر نه آنان نیز عالم آخرت را در خواب مشاهده می‌کنند و عالم خواب نمونه مرگ است، سپس باید بدانند که خروج روح از بدن به وسیله‌ی مرگ نیست مگر مانند خروج آن از بدن بوسیله خواب، همانطور که بعد از خواب در عالمی دیگر روح باقی می‌ماند همچنین است بعد از مرگ.

الاحقاف ص : ۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱
در تفسیر [قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ] مرقوم فرموده‌اند: به آنان بگو: چرا رسالت مرا غریب می‌شماری؟ من همانند سایر رسولان و فرستادگان بودم.

من یک پدیده‌ی جدیدی از فرستادگان نیستم یا مقصود این است که من نیز از زمره‌ی همان فرستادگانی هستم که بشر بودند و می‌خوردند، می‌آشامیدند، نکاح می‌کردند و در بازارها راه می‌رفتند در عین حال از جانب خدا احکام می‌آوردند و مردم را به توحید فرا می‌خواندند.

بر حسب مقتضای بشر بودنم نمی‌دانم بر سر من و شما چه خواهد آمد؟

پس شما چرا از من علم غیب طلب می‌کنید؟

جز از آنچه که بر من وحی می‌شود فراتر نرفته از خواسته‌های شما و خودم پیروی نمی‌کنم.

و من بر حسب رسالتم هیچ شأن و مقامی جز انذار ندارم، اگر چه بر حسب ولایتی که دارم هادی و رهبر شما هستم و بر چیزهایی قدرت دارم که شما ندارید، چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در تفسیر آیه [قَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] مرقوم فرموده‌اند خدایا بر من الهام نما یا مرا را در شکر نعمت و لع و حرص ارزانی دار تا نعمتی را که بر من و پدرم بخشیدی سپاس گویم، این کلمه دلالت می‌کند بر اینکه این آیه مخصوص به حسین علیه السلام است. (زیرا خدا به او و پدرش علی علیه السلام ولایت بخشید) و آن عمل شایسته‌ای انجام دهم که به آن راضی باشی و در سالهای پس از من نیز.

در خبری آمده است که اگر نمی‌گفت: «فی ذریتی همه ذریه‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲

امام حسین علیه السلام ائمه می‌شدند.

در این مورد شرح مفصّلی مرقوم فرموده‌اند خوشا به حال خوانندگان که خداوند به آنان توفیق مطالعه و درک مطلب را عطا فرماید.

محمد صلی الله علیه و آله ص: ۱۲

بیشتر آیات این سوره در مورد ولایت مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد که جهت آگاهی خوانندگان عزیز و ارجمند چند آیه به عنوان نمونه بیان می‌کنیم.

در تفسیر اولین آیه این سوره [الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ] مرقوم فرموده‌اند: بدان که در این سوره حال کسانی ذکر شده که به علی علیه السلام ایمان دارند یا ولایت او را منکر هستند، اگر چه ظاهر آیات عام است ولی منظور همین است.

چنانچه در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد پس قول خدای تعالی:

«[الَّذِينَ كَفَرُوا] اعمّ از کفر به خدا یا به رسول، یا به آخرت یا به علی علیه السلام و ولایت اوست، ولی مقصود کفر به ولایت است، قرینه‌ی آن قول خدا: [وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] می‌باشد که سبیل خدا و راه خدا جز ولایت نیست، اعم از آنکه لفظ «صَدُّوا» به معنای اعراض کردند یا جلوگیری کردند باشد.

اضلّ اعمالهم کارهایی که در اسلام انجام داده‌اند تباه گردیده است، قمی گفته است: این آیه در باره آن عده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد شدند، حقّ اهل بیت او را غصب کردند و از ولایت ائمه و امیر المؤمنین علیه السلام جلوگیری نمودند.

در تفسیر [وَأَيُّبْتُ أَقْدَامَكُمْ] و قدمهای شما را در دینتان ثابت نگه می‌دارد، که مقصود ولایت علی علیه السلام است ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳

ضمن حدیثی در احوال مردم در آخر الزمان مرقوم فرموده‌اند: قَمی گفته:

ابن عباس گفت: ما با رسول صلی الله علیه و آله حج گزاردیم، آن حجّه الوداع بود، پس حلقه‌ی درب کعبه را گرفت، سپس رویش را به سوی ما گردانید و فرمود، آیا به شما از علامت قیامت خبر ندهم، در آن روز نزدیک‌ترین مردم سلمان علیه السلام بود، که گفت: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علامات قیامت است از بین رفتن نمازها، پیروی از شهوات، تمایل به هوا و هوسها، تعظیم صاحبان ثروت و فروختن دین به دنیا، در آن هنگام است که قلب مؤمن در داخل بدنش ذوب می‌شود، همانطوری که نمک در آب ذوب می‌شود، این بدین جهت است که مؤمن منکر را می‌بیند و نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق خواهد شد؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست اوست یا سلمان این مطلب محقق شدنی است.

ای سلمان در آن هنگام است که امیران و پادشاهان ستمگر بر مردم مسلط می‌شوند، وزیران فاسق، عارفانی ظالم و ستمگر و امانت دارهای خائن به وجود می‌آیند.

این پرسش و پاسخ بسیار مفصل و اعجاب انگیز است همگان باید از خدا بخواهیم به فضل و کرمش و به خاطر اولیائش ما را از شرور چنین ایامی حفظ فرماید.

مفسّر عالیقدر در پایان تفسیر این سوره فرموده‌اند: از امام صادق علیه السلام آمده است هر کس بخواهد حال ما و حال دشمنان ما را بشناسد سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله را بخواند که در این سوره آیه‌ای در باره‌ی ما و آیه‌ای در باره‌ی مخالفین ما می‌بیند.

فتح ص: ۱۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴

در تفسیر اولین آیه این سوره [إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا] ضمن تفسیر و شرح مفصلی در صلح حدیبیه مرقوم فرموده‌اند: این فتح: فتح مکه یا فتح خیبر یا فتح سایر شهرها نیست، بلکه مقصود فتح و پیروزی است که اصل همه فتوحات است، آن عبارت از فتح در ارواح به جبروت، بلکه به لاهوت است.

و در این فتح است که جمیع فتوحات محقق می‌شود، از قبیل شهرها، رساندن نعمت‌های صوری و معنوی، غلبه‌ی بر دشمنان، حکم بین او و دشمنانش، چگونگی حکومت بین خلق، علم به اشیا ...

و خلاصه این فتح است که سبب بخشیده شدن گناهان کسی است که به او متصل شده و در زیر پرچم او داخل گردد، هر کس که می‌خواهد باشد، گناهانش هر اندازه که می‌خواهد باشد، اگر چه گناهان او به عدد قطرات دریاها و دانه‌های ریگ‌ها و شن‌ها بوده باشد.

و روی همین جهت است که علی علیه السلام فرمود: دینتان را محکم بگیرید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن دین قبول نگردد.

و این فتح همان فتحی است که برای صاحب آن نقص و قصوری باقی نمی‌ماند و با این فتح است که صاحب آن خاتم کل در کل می‌شود.

و این فتح است که برای صاحبش محبوب‌تر از همه‌ی اشیاست.

به همین ترتیب تا پایان تفسیر این آیه مژده داده‌اند که این فتح بزرگ برای مؤمنین و مؤمنات آنقدر عظیم است که هیچیک از

پیروزی‌های دیگر دنیا و آخرت را نمی‌توان با آن مقایسه نمود.

در تفسیر [لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ] فرموده‌اند: چه بیعت کنندگان در آن روز بسیار بودند و سبب رضای خدای تعالی از آنان در آن بیعت این است که وقتی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مخالفت کردند، با قریش وارد جنگ شدند و شکست سختی خوردند پشیمان شدند که چرا از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تخلف نمودند و توبه کردند، از آن حضرت خواستار بخشش شدند.

و از صمیم قلب با او بیعت کردند و در حین آن بیعت اصلاً هیچ انانیتی نداشتند و لذا مستحق نزول سکینه و آرامش شدند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آن بیعت شرط کرد که با او مخالفت نکرده و گفتار و دستور او سرپیچی نکنند و کاری را که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انجام دهد انکار نکنند.

زیرا اصحاب پس از آنکه شکست خوردند و حضرت به سوی مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و به زیر درخت فرود آمد، به خدمت او رسیدند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از آنان عهد و پیمان گرفت و نخستین کسی که در آن هنگام با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیعت کرد علی علیه السلام بود، سپس حضرت بین هر دو نفر از آنان عقد اخوت و برادری بست، بین خودش و علی علیه السلام نیز عقد برادری بست.

داستان ابابکر و عمر و همراهان او که از جنگ خیبر ترسیدند و فرار کردند و دادن پرچم را به دست علی علیه السلام و فتح خیبر به دست مبارک آن حضرت مفصل و یکی از فتوحات بزرگ اسلام محسوب می‌شود.

الحجرات ص: ۱۵

مفسر عالیقدر قدس سره العزیز: پس از بر شمردن اقسام ظنّ و معنای غیبت که با بکار بستن آن، اوامر برای مؤمن واجب است.

در تفسیر [وَلَا تَجَسَّسُوا] هرگز از حال درونی هم تجسس و تفحص نکنید تا برای شما گمان بد حاصل شود.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: در طلب لغزش‌های مؤمنین نباشید که هر کس در پی لغزش‌های برادرش باشد خداوند نیز لغزش‌های او را پی می‌گیرد، هر کس را که خداوند به دنبال لغزش‌های او باشد رسوایش می‌سازد اگر چه در داخل خانه‌اش باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶

ضمن شرح مفصل در مورد غیبت فرموده‌اند: و غفلت کردن از نفس و عیوب آن مذموم و ناپسند است و خود بینی و خود پسندی اصل جمیع بدیها است، پس دیدن بدیها از غیر انسان قبیح است، دیدن بدی از انسان قبیح‌تر و زشت‌تر، از کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد باز قبیح‌تر و قبیح آن در مورد مسلمان شدیدتر و در مورد مؤمن باز شدیدتر است.

و ذکر مؤمن در غیاب و حضور او به بدی آن چنان قبیح است که هیچ قبیحی از آن قبیح‌تر نیست تا آنجا که به خبری نسبت داده‌اش که غیبت از هفتاد زنای با مادر در کعبه بدتر و شدیدتر است (خوبی‌ها و محاسن برادر دینی را در نظر بگیرید).

چنانچه به عیسی علیه السلام نسبت داده شد که او با حواریین بر مردار گندیده سگی برخورد کردند، حواریین گفتند: چقدر متعفن و گند است؟ عیسی علیه السلام فرمود:

چقدر دندانهایش سفید است.

روایت شد نوح بر سگ بدقیافه‌ای برخورد و گفت: چقدر این سگ زشت و قبیح است؟ سگ به زانو نشست و با زبان فصیح گفت: ای نوح اگر به خلقت خدا راضی نیستی خلقت مرا عوض کن.

نوح متحیر گشت، خود را ملامت و سرزنش می‌نمود و چهل سال بر حال خویش گریه و زاری می‌کرد، تا خدای تعالی خطاب

نمود: ای نوح تا کی گریه و زاری می کنی؟ توبه تو را قبول کردم.

از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است: هر کس بدون عذر دروغ بگوید هفتاد ملائکه او را لعنت می نمایند و از دل او عفونت و گند و بوی بد بیرون می آید و تا به عرش می رسد و حاملین عرش او را لعنت می کنند، خداوند به خاطر همان دروغ هفتاد زنا برای او می نویسد که کوچکترین آن مانند کسی است که با مادرش زنا کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷

دروغ از هر کس که باشد قبیح و زشت است و به خصوص از مؤمن، و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن بدتر و زشت تر است ...

«ق» ص: ۱۷

در تفسیر [وَاسْتَمِعْ] و گوش دار تو در حال حاضر ندای منادی روز قیامت یا روز ظهور قائم علیه السلام را بشنو، چون تو الان ندای آن منادی را می شنوی، زیرا تو از مرقد خویش خارج شدی و قیامت یا ظهور قائم علیه السلام را مشاهده می کنی. [يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ] در روزی که منادی روز حساب و بعث ندا کند، یا منادی به اسم قائم علیه السلام و اسم پدرش ندا کند چنانچه در خبر آمده است.

در تفسیر [ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] می فرمایند: از امام صادق علیه السلام آمده است:

آن روز (یوم الخروج) روز رجعت است.

الذَّارِيَات ص: ۱۷

در تفسیر [وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ] سوگند به آسمان که دارنده‌ی راههاست مانند مسیر ستارگان، یا آسمان دارنده‌ی زیبایی و زینت است.

چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است، چه ستارگان و راههای آنها آسمان را زینت می دهند، چنانچه لباس راه دار راه راه داشتن زینت می دهد.

یا مقصود از راهها دلیل هایی است که بیننده‌ها از آنها می گیرند، بدان وسیله استدلال بر صانع آنها و علم و قدرت و اراده و حکمت صانع می نمایند.

از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا علیه السلام آمده است: گفت: خدمت امام علیه السلام عرض کردم: از قول خدای تعالی: [وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ] به من خبر بده، پس فرمود: آسمان به زمین بسته شده است، در اینجا امام علیه السلام انگشتهای مبارکش را داخل هم به طور مشبک قرار داد ... ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸

در تفسیر [وَبِالْأَسْجَادِ حَارٍ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ] و در سحرها از خدا آمرزش خواهی می کنند، بدان که انسان صغیر مانند انسان کبیر است، که در وجود آن شب و روز و خورشید و ماه است، شب او مراتب طبع و نفس حیوانی اوست، روز مراتب ملکوتش، خورشید او عقلش و ماه او نفسش می باشد که از نور عقل روشنایی می گیرد، مادام که انسان از خانه‌ی طبع و نفسش خارج نشود ممکن نیست بدیهای او بخشیده گردد اگر چه در هر روز هزار بار استغفار کند.

و آنگاه که از حدود نفس حیوانی اش خارج شد و به حدود قلبش و عقلش نزدیک شد- که آن در عالم صغیر به منزله‌ی سحرها در عالم کبیر است- با زبان حال از پروردگارش درخواست می کند تا بدیها و گناهانش را بیامزد و ببخشد، خداوند اجابت می کند و می بخشد خواه با زبان قال هم سؤال و درخواست بکند یا نکند. و از همین جا سرّ تقیید استغفار به سحرها و سرّ تقدیم سحرها که مفید حصر است ظاهر می شود.

در تفسیر [أَفَلَا تُبْصِرُونَ] آیا در خود به چشم بصیرت نمی‌نگرید. ذکر آیات و نشانه‌های زمین که آیات آفاق است و ذکر آیات انفس مکرر گذشته است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین به چه چیز پروردگارت را شناختی؟ فرمود: با فسخ عزم و اراده و با نقض همت‌ها که هر گاه همت کردم بین من و همتم حایل شد، هر گاه عزم و اراده کردم قضای الهی مخالف عزم من قرار گرفت، آن وقت فهمیدم تدبیر کننده شخص دیگری است غیر از من. در شرح تفسیر آیه‌ی [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند.

بدان که خدای تعالی غیب مطلق بود که از او خیر و اسم و رسم نبود، پس دوست داشت تجلی کند و شناخته شود چنانچه در حدیث قدسی آمده: «کنت کتزا»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹

مخفیاً فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي أعرف».

پس خلق را آفرید تا بر آنان تجلی کند و خلق با او الفت گیرند و خداوند بر آنان تجلی نمی‌کند مگر آنگاه که از انانیتشان خارج شوند و از انانیتشان خارج نمی‌شوند مگر آن وقت که نفوس به آنچه که خدا مقرر فرموده راضی باشند، مقررات الهی چیزی جز عبادات شرعی نیست.

و نیز از انانیت خارج نمی‌شوند مگر آن زمان که بندگان خدای تعالی باشند و از عبودیت و بندگی خودشان خارج شوند، مقصود از عبادات و بندگی جز این نیست که عارف گردند و متصل به او شوند و به سوی او باز گردند.

پس مقصود از قول خدا: «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» معرفت و شناخت است، ادا کردن شناخت به این لفظ و عبارت جهت اشعار به این است که معرفت و شناخت حاصل نمی‌شود مگر با عبادت یا با بندگی.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: علی بن الحسین علیه السلام (شاید حسین بن علی علیه السلام باشد) نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم خدای تعالی بندگان را خلق نکرده مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که بشناسند او را عبادت می‌کنند و هر گاه عبادت نکنند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند، مردی خدمت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟ امام فرمود: عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامشان را بشناسند که اطاعت او بر آنان واجب است.

طور ص: ۱۹

در تفسیر [وَالطُّورِ] مرقوم فرموده‌اند: به کوه طور سوگند که خداوند با موسی بر روی آن کوه سخن گفته است، یا سوگند به مطلق کوه، چون انواع برکات و خیرات در آن هست، چون از زیر آن آب بیرون می‌آید که اصل جمیع برکات است و باطن آن امام علیه السلام که وجود عالم، بقا و برکات آن به وسیله‌ی اوست یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰

مقصود جهت بالای نفس و مرتبه‌ی عالی آن است که اگر انسان به آنجا برسد به خدا نزدیک می‌شود در صورتی که بر جانب راست آن باشد.

در تفسیر [إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ] البته پرهیزکاران یعنی آنان که از تکذیب خدا و رسولش در ولایت علی علیه السلام پرهیز کردند، بدین گونه که به او اقرار نمودند، و با او با بیعت خاص ولوی بیعت کردند.

که در بهشتهای پر ناز و نعمتند.

النجم ص : ۲۰

مفسر بزرگوار قدس سره در تفسیر [وَالنَّجْمِ] ضمن تفسیر مرقوم فرموده‌اند: از ابن عباس آمده است که گفت: ما یک شب عشا آخر را با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواندیم، وقتی سلام کرد روی به سوی ما نمود و فرمود: ستاره‌ای از آسمان با طلوع فجر به زودی جدا می‌شود و در خانه‌ی یکی از شما می‌افتد، پس آن ستاره در خانه‌ی هر کس افتاد، او وصی و خلیفه‌ی من و امام بعد از من است، وقتی فجر نزدیک شد هر یک از ما در خانه‌اش نشست و منتظر بود ستاره در خانه او سقوط کند، طمعکارترین قوم در این مورد ابی العباس بود، وقتی فجر طلوع کرد ستاره از هوا جدا شد و در خانه‌ی علی بن ابی طالب سقوط کرد. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السّلام فرمود: یا علی سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود وصی بودن و خلافت و امامت بعد از من بر تو واجب شد. پس منافقین (عبد الله بن ابی و اصحابش) گفتند: محمد در محبت به پسر عمویش گمراه شد و در این ساعت جز با هوا و هوس سخن نمی‌گوید، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود ... تا آخر حدیث «۱».

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۴۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱

در تفسیر [أَفْتَمَارُونَهُ] چه اینان در خلافت علی علیه السّلام با او مجادله می‌کردند. [علی ما یری] بر آنچه رسول (در شب معراج) مشاهده کرد ... چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چنین بود که هر وقت به قلب خویش نظر می‌انداخت خلافت علی علیه السّلام و ولایت او را پس از خودش می‌دید. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد این وحی سؤال شد، فرمود: به من وحی شد که علی علیه السّلام سید المؤمنین، امام المتّقین، قائد الغر المحجلین است در میان سخنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داخل شدند و گفتند: آیا این سخن از جانب خداست یا از جانب رسولش؟ پس خدای تعالی به رسولش فرمود: به آنان بگو: [مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى] سپس در جواب آنان فرمود: [أَفْتَمَارُونَهُ عَلِي مَا يَرِي] پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آنان فرمود: من به بالاتر از این مأمور شده‌ام، مأمور شده‌ام که او را برای مردم نصب کنم، و بگویم: او ولیّ شما بعد از من است و او به منزله‌ی کشتی در روز غرق است، هر کس داخل آن شود نجات پیدا می‌کند و هر کس از آن خارج شود غرق می‌شود. در تفسیر [لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى] مرقوم فرموده‌اند: از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده که فرمود: یا علی علیه السّلام خداوند تو را با من در هفت جا شاهد و حاضر قرار داد، که شب معراج یکی از آنهاست.

القمر ص : ۲۱

در تفسیر فرموده‌اند [أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ] آن ساعت (قیامت) نزدیک آمد و ماه شکافته شد (این آیه راجع به شق القمر است که کفار از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درخواست کردند). لفظ «السَّاعَةُ» ساعت ظهور قائم علیه السّلام و به ساعت قیامت و به حالت ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲

احتضار تفسیر شده است، که همه‌ی این معانی به یک چیز بر می‌گردد و آن هنگام قیام نزد خداست.

الرحمن ص: ۲۲

در تفسیر فَبَإَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ الا ای جنّ و انس کدامین نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟! از امام رضا علیه السّلام روایت شده: خدای تعالی فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خداوند قرآن را تعلیم نمود قبل از خلقت انسان و آن امیر المؤمنین علیه السّلام است. گفته شد: [عَلَّمَهُ الْبَيَانَ]؟ فرمود: بیان هر چیزی را که مردم به آن احتیاج دارند به او یاد داد. گفته شد: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ؟ فرمود: آن دو در عذاب هستند. گفته شد: آیا خورشید و ماه عذاب می‌کشند؟

امام فرمود: از چیزی سؤال کردی پس آنرا متقن و محکم نما همانا خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خدا است که با امر او جاری می‌شوند و مطیع امر او هستند، روشنی و نور آن دو از عرش خدا و حرارت آن دو از جهنّم است، پس آنگاه که قیامت بر پا می‌گردد پس دیگر نه خورشیدی وجود خواهد داشت و نه ماه، خدای تعالی فقط آن دو قصد کرده که لعنت خدا بر آن دو باد، آیا چنین نیست که مردم از رسول خدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ روایت کرده‌اند که فرمود: خورشید و ماه دو نور در آتش می‌باشند؟ گفت: بلی این چنین است، فرمود: آیا قول مردم را نشنیدی که می‌گویند: فلانی و فلانی دو خورشید این امت و نور آن می‌باشند.

پس بنا بر این آن دو نفر در آتش هستند، به خدا سوگند خدای تعالی جز آن دو را قصد نکرده است.

گفته شد: معنای [النَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ] چیست؟ امام فرمود: نجم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳

رسول خدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است، که خدای تعالی در موارد متعدّد او را به این نام نامیده است، که فرموده است: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ و فرموده: عَلَامَاتٍ وَّ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ که علامت‌ها اوصیا علیهم السّلام هستند، و نجم رسول خدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است. گفته شد: «یسجدان» به معنای چیست؟ فرمود: یعنی: «یعبدان» یعنی آن دو عبادت می‌کنند، از قول خدا! وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و وَضَعَ الْمِيزَانَ سؤال شد.

امام فرمود: مقصود از آسمان رسول خدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است که خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و «المیزان» امیر المؤمنین علیه السّلام است که خداوند او را برای خلق خود نصب نموده است ... از قول خدا وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ سؤال شد؟ فرمود: حَبّ عبارت از گندم و جو و حبوبات است، «عصف» گاه و «ریحان» چیزی است که از آن خورده می‌شود.

در تفسیر [يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدای تعالی سؤال می‌کنند، که او بی‌نیاز علی‌الاطلاق است و همه به او محتاج و از او سؤال و درخواست می‌کنند با زبان فقر و استعداد و حالشان، چنانچه بیشتر مردم با زبان قال و با گفتار از او درخواست می‌کنند.

در تفسیر [وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید یعنی از مقام پروردگارش نسبت به خودش بترسد و بداند که خدای تعالی در مقامی است که گفتار او را می‌بیند و می‌شنود، یا از مقام خودش که نزد پروردگار برای حساب می‌رود بترسد.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و هر کاری از خیر و شرّ که انجام دهد می‌داند این علم او را از کارهای بد باز می‌دارد و این همان کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴

نفس را از هوی و هوس باز می‌دارد.

در تفسیر [هَيْلُ جَزَاءِ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ] می‌فرمایند: یعنی جزا و پاداش کسی که به او نعمت معرفت داده شده جز بهشت چیزی هست؟ زیرا احسان یعنی دارای حسن و زیبایی شأن آن برای انسان حاصل نمی‌شود مگر با قبول ولایت علی علیه السلام.

و در روایت دیگری آمده! آیا پاداش کسی که بگوید «لا اله الا الله» جز بهشت چیزی هست؟

یعنی با شرطش و علی علیه السلام از شروط بهشت است.

و در خبر دیگری است: آیا پاداش کسی که نعمت توحید به او دادیم جز بهشت است؟ که مقصود ولایت است، زیرا توحید جز به سبب ولایت حاصل نمی‌شود.

و در خبری آمده است: این آیه در باره‌ی کافر و مؤمن و برّ و فاجر جاری می‌شود، به هر کس که به او خوبی شود باید در مقابل آن خوبی کند، تا پاداش خوبی او شود، مکافات و پاداش خوبی این نیست که به مقدار خوبی طرف مقابل به او خوبی شود، اگر همان اندازه نیز خوبی شود باز برتری و فضل با کسی است که ابتدا خوبی کرده است.

در تفسیر [تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ] مرقوم فرموده‌اند: اسم «رب» به صورت مطلق عبارت از اسم اعظم خداست و آن عبارت از علی علیه السلام با علویتش می‌باشد.

[ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است.

واقعہ ص : ۲۴

در تفسیر آیه [وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] مرقوم فرموده‌اند: ... از نبی صلی الله علیه و آله هنگامی که از این آیه سؤال شد آمده است که فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵

جبرئیل به من گفت: اینان علی علیه السلام و شیعیانش می‌باشند که آنها به بهشت سبقت گیرنده هستند به سوی بهشت، و به خدا نزدیک هستند به سبب کرامت او.

و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: [وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] در باره‌ی من نازل شده است.

از امام باقر علیه السلام آمده است: ما هستیم السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و ما هستیم الاخرون.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به گروهی از شیعه فرمود: شما شیعه‌ی خدا هستید، شما یاران و انصار خدا هستید، شما سابق و اول هستید و سابق و آخر هستید، یعنی در دنیا به ولایت ما و در آخرت به بهشت سبقت می‌گیرید.

در تفسیر [وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ] مرقوم فرموده‌اند:

تفسیر یمن به علی علیه السلام و تفسیر اصحاب او به شیعه‌ی علی علیه السلام که با بیعت خاص ولوی به دست او بیعت کرده‌اند گذشت، نیز مکرر این مطلب گذشت که یمن عالم ارواح است، اصحاب یمن کسانی هستند که در توجه یا اتصال به عالم ارواح پاک، متمکن گشته‌اند و توجه و اتصال به عالم ارواح پاک حاصل نمی‌شود مگر با ولایت که با بیعت خاص ولوی محقق می‌شود.

حدید ص : ۲۵

در تفسیر [آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] به خدا و رسول او ایمان آورید.

این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی سابق است، گویا که فرموده باشد: حالا- که این مطلب را دانستید دیگر در روی گردانیدن از خدا و

رسولش عذری برای شما باقی نمی‌ماند، یا دیگری عذری ندارید در خروج از قول خدا و رسولش در باره‌ی ولایت علی علیه السلام.

پس ایمان به خدا بیاورید و گفته‌ی او را در مطلق اوامر و نواهی تصدیق کنید، یا گفته‌ی او را در مورد ولایت علی علیه السلام تصدیق نمایید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶

و به رسول او ایمان بیاورید با بیعت عام یا بیعت خاص، یا او را در آنچه از احکام یا ولایت علی علیه السلام گفته تصدیق نمایید. چون خطاب از جانب خدای تعالی عام است شامل موجودین از مسلمانها و غیر مسلمانها و معدومین می‌شود لفظ «آمنوا نیز باید عام باشد و شامل اذعان و تصدیق و بیعت اسلامی عام و بیعت ایمانی خاص باشد، گویی که فرموده باشد:

ای کفار و ای کسانی که آمادگی اسلام دارید از موجودین و معدومین به خدا و رسولش ایمان بیاورید با بیعت عام به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای مسلمانان اذعان کنید و خدا و رسولش را در آنچه که رسول صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید از مطلق احکام یا ولایت علی علیه السلام تصدیق کنید.

و با بیعت خاص ولوی به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله یا به دست خلیفه و جانشین او ایمان بیاورید و معانی ایمان در اول سوره‌ی بقره گذشت.

در تفسیر [يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] چشم بصیرت را باز کنی روزی که مؤمنین را بینی می‌بینی که نور ایمانشان از پیش رو و سمت راست آنها می‌شتابد.

و مقصود از این نور آن کیفیت است که در قلب بیعت کننده با بیعت خاص ولوی به سبب قبول ولایت داخل می‌شود، آن فعلیت اخیر بیعت کننده است و از همین جاست که او فرزند کسی می‌شود که با او بیعت کرده است.

گاهی او را در یک واقعه به صورت کسی می‌بیند که به دست او بیعت کرده و گاهی به صورت فرزند او از صلب او می‌بیند، این کیفیت یک کیفیت عرضی نیست، بلکه آن یک صورت جوهری است که از ولی امرش نازل شده و به قلب او داخل گشته و قول خدای تعالی: [وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ] اشاره به همین صورت است و آن صورت با چشمان حسی دیده نمی‌شود، بلکه با چشم بصیرت در دنیا و آخرت دیده می‌شود و در عالم برزخها و آخرت آن صورت از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷

پوشش ماده رها می‌شود و هر کس که از حجاب چشم مادی رهایی یافته آن را می‌بیند.

پس هر کس آن را می‌بیند، صاحب نور نیز آن را می‌بیند و می‌بیند که آن کیفیت به صورت امامش در پیش رویش راه می‌رود، اختیار پیش رو و سمت راست بدان جهت است که آن صورت نورانی است و استتاره‌ی از آن به مقداری که بر او ظاهر شود، پشت سر مؤمن دنیا است که ظلمانی و تاریک است و شمال او ملکوت سفلی است که آن تاریک ترست و نورانی با ظلمانی تناسب ندارد.

پیش روی او عالم غیب است که آن نور محض است، سمت راست او عالم ارواح پاک است که آن نیز نورانی است و گاهی آن نور بر سالک ظاهر می‌شود، و آن هنگامی است محبت او شدت بگیرد، در سلوک خود استقامت نماید و با مرگ اختیاری بمیرد، این همان مطلبی است که صوفی‌ها می‌گویند مبنی بر اینکه سالک باید در سلوک خود به حصول حال حضور اهتمام بورزد.

و این همان شناخت علی علیه السلام به نورانیت است که آن معرفت خداست، این همان است که حضور و سکینه و فکر نامیده شده و این همان ذکر حقیقی خداست.

بزرگواران و عزیزانی که فقط برای رضای خدا و ارادتی که به صاحب ولایت کبری الهی علی علیه السلام دارند و در چاپ این مجلد با ما همراهی فرموده‌اند عبارتند از:

- (۱) جناب آقای دکتر نور علی تابنده (مجدوبعلیشاه) ارواحنا فداه که با توجه خاصی که به این تفسیر شریف دارند باعث گشایش و پیشرفت کار گردیده‌اند.
- (۲) استاد دانشمند و محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی.
- (۳) منابع احادیث و اخبار معصومین علیهم السلام با سعی و کوشش حضرت آیه الله سماوی و حجه الاسلام شیخ مهدی کیانی و چند نفر دیگر از علمای ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸
بزرگوار قم.
- (۴) جناب آقای سید عزیز الله قائمی (طباطبایی) در امور ویراستاری نگارشی و فنی.
- (۵) جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات «محسن».
- (۶) سرکار خانم نفیسه‌ی بذر کار تایپ کامپیوتری.
- (۷) خط مهر و کلیشه پشت جلد به وسیله برادر محترم جناب آقای عبد الله شورورزی.
- (۸) تهیه‌ی کالک به وسیله‌ی برادر بزرگوار جناب آقای مجید احمدیان.
- (۹) سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار چاپ و صحافی این تفسیر شریف شده‌اند.
از همه سرورانی که با کمال محبت در این مهم با ما همراهی فرموده‌اند سپاسگزاریم.
از خوانندگان تقاضا می‌نمایم که با ارائه‌ی نظرات سودمند خود ما را در جهت بهتر شدن خدمات بعدی رهین منت فرمایند.
الحمد لله رب العالمین وفقنا الله و ایاکم بمرضاته
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹

سوره الشوری ص: ۳۹

اشاره

این سوره دارای پنجاه و سه آیه است، بعضی گفته‌اند: پنجاه آیه مکی است، بعضی گفته‌اند: همه‌ی سوره مکی است جز و الدین استجابوا ... تا لا یحب الظالمین و برخی معتقدند جز چهار آیه همه‌ی آیات در مدینه نازل شده و آن چهار آیه عبارت است از قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی ... تا و الکافرون لهم عذاب شدید آیات ۱- ۱۰

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۱۰] ص: ۳۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴)
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵) وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي

رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹)

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰

ترجمه: ص: ۴۰

حم [حا. میم].

عسق [عین. سین. قاف].

بدینسان خداوند پیروزمند فرزانه به سوی تو و کسانی که پیش از تو [پیامبر] بودند، وحی می‌فرستد.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است او راست و او بلند مرتبه‌ی بزرگ است.

نزدیک است که آسمانها [از ناروایی بهتان آنان] بر فرازشان پاره پاره شود، فرشتگان سپاسگزارانه پروردگارشان را تسبیح می‌گویند

و برای زمینیان آمرزش می‌خواهند همانا خداوند است که آمرزگار مهربان است.

و کسانی که به جای او سرورانی را به پرستش می‌گیرند، خداوند حاکم بر آنانست و تو نگهبان آنان نیستی.

و بدینسان قرآنی عربی [شیوا] بر تو وحی کردیم، تا [اهل] مکه و پیرامونیان آن را هشدار دهی و از روز محشر که شکی در آن

نیست، هشدار دهی که گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ.

و اگر خداوند می‌خواست آنان را اُمت یگانه‌ای قرار می‌داد ولی هر کس را که بخواهد در جوار رحمتش در می‌آورد و ستمکاران

[مشرک] یار و یآوری ندارند.

آیا به جای او سرورانی را به پرستش گرفته‌اند، حال آنکه خداوند سرور [راستین] است و اوست که مردگان را زندگی می‌بخشد و

او بر هر کاری تواناست.

و در هر آنچه اختلاف نظر پیدا کنید، حکمش با خداوند است چنین است خداوند، پروردگار من که بر او توکل کرده‌ام و به

در گاهش روی آورده‌ام.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱

تفسیر ص: ۴۱

[حم عسق کَذَلِكَ] این وحی که قبل از این هم به تو ابلاغ کردیم، چون اخبار غیبی و احکام و مواعظ بعد از این زمان [یُوحی

إِلَيْكَ] به تو وحی می‌شود یا همچنین وحی به صورت رمز و حروف مقطعه که پیش از این بر تو فرستادیم پس از این نیز بر تو وحی

خواهد شد. یا وحیی که با اذیت و آزار قوم و انکار آنها همراه خواهد بوده همان طور که پیش از این‌ها بر تو وحی کردیم بعد از

این نیز بر تو وحی خواهد شد، یا مقصود این است که همچنین در باره نابود شدن قوم و اسکان زمین بر تو وحی خواهد شد.

[وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ] خدای تعالی بر پیامبران پیش از تو نیز وحی کرد در اینجا عطف را به صورت عطف مفرد آورد، چون در

ثوانی و توابع بعضی چیزها بخشیده شده، یا لفظ معطوف به قرینه‌ی معطوف علیه در تقدیر است.

و لفظ «یوحی» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده و در صورتی که به صورت مجهول خوانده شود.

قول خدای تعالی: [اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] فاعل فعل محذوف یا مبتدأست، جمله مستأنف در موضع تعلیل است و خبر آن لفظ «العزیز»

یا «الحکیم» می‌باشد، یا خبر آن [لَمَّا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ] است و معنای آیه این است که برای خداست آسمانها و زمین و آنچه که در آن دو وجود دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲

[تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرُونَ مِنْ فَوْقِهِنَّ] نزدیک است که آسمانها از فراز آسمانها یا از بالای زمین‌ها از هم شکافته شود.

[وَالْمَلَائِكَةُ يَسْبَحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ] این جمله عطف بر «السَّمَاوَاتُ» است، به صورت عطف مفرد، لفظ «يَسْبَحُونَ» مستأنف است یا این جمله با لفظ «يَسْبَحُونَ» عطف بر اسم مقدر و «تَكَادُ» خبر آن می‌باشد.

یا این جمله بر محلّ «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ... تا آخر آیه» معطوف است.

[وَأَيُّهَا تَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ] و بر مؤمنین زمین از خدا آمرزش می‌طلبند، که عقلای حقیقی همان مؤمنین هستند و غیر مؤمنین ملحق به چهارپایان می‌باشند چنانچه در سوره‌ی مؤمن در ضمن آیه‌ی [وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا] گذشت.

قمی گفته است: استغفار مخصوص مؤمنین از شیعه است که توبه کرده باشند، لفظ آیه عامّ ولی معنایش خاص می‌باشد، شاید مقصود قمی از توبه کنندگان کسانی هستند که در ضمن بیعت خاصّ توبه کرده باشند.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: ملائکه برای مؤمنین که در زمین هستند استغفار می‌کنند، زیرا مؤمن وقتی به صورت بیعت خاصّ ولوی بیعت کرد در قلب او یک کیفیت الهی حاصل می‌شود که آن به منزله‌ی وزش بوی خوش است و همین گوهر الهی باعث می‌شود که فرشتگان آسمان به او توجه کنند، فرشتگان زمین دورش را گرفته و از خدا بخواهند که بدیها و عیب‌هایش را بپوشاند، خود ملائکه نیز عیب‌های او را می‌پوشانند و از ظاهر شدن بدی‌ها و عیب‌ها جلوگیری می‌کنند.

ولی در مورد غیر مؤمن ملائکه‌ی آسمانی توجه و التفاتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳

ندارند، همچنانکه ملائکه‌ی زمین نیز متنفرند و در نتیجه دورشان نمی‌گردند تا عیب‌هایشان را بپوشانند.

[أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] این جمله جواب سؤال مقدر است.

[وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] کسانی که جز خدا را اولیا و دوستان خود قرار دادند در حالی که آن اولیا غیر از خدا باشند یا بدون اذن و اجازه‌ی خدا ولی و راهبر برگزیدند.

به هر تقدیر مقصود از آنها کسانی هستند که در مقابل مؤمنین قرار گرفته‌اند، زیرا مؤمنین علیّ علیه السّلام را که از طرف خدا ولایت دارد برای خدا ولیّ قرار داده‌اند.

[اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ] این جمله در مقابل استغفار ملائکه نسبت به کسانی است که با علیّ علیه السّلام بیعت کرده‌اند، یا مقصود این است که خداوند بر همه‌ی اعمال آنان حافظ و نگهبان است، حتی آن اعمالی که به زبان آنانست و اگر خداوند حافظ و نگهبان عمل عکس باشد هیچ یک از اعمال صغیر و کبیرشان فوت نمی‌شود و همه‌ی اعمال ثبت می‌گردد.

[وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ] و تو به سبب رسالت خود و کیل و نگهبان آنها نیستی تا به دلیل مخالفت با تو یا عنادشان به علیّ علیه السّلام اندوهناک گردی، یا بخواهی نسبت به عمل‌های آنان حافظ و نگهبان باشی، یا آنان را از مخالفت با علیّ علیه السّلام حفظ کنی.

[وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا] همانند وحی که به صورت مطلق یا در مورد علیّ علیه السّلام بر تو می‌کنیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴

قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم نه به زبان عجم، یا مقصود این است که قرآن را دارای حکمت، علم، پند، اندرز و احکام وحی نمودیم، نه آنکه قرآن اعرابی باشد بدون حکمت، موعظه و احکام.

[لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى] تا اینکه مردم مکه را از کفر و بدکاری بیم دهی.

[وَمَنْ حَوْلَهَا] کسانی که در دور و بر امّ القری (مکه) هستند از تمام اهل زمین که همه‌ی زمین نسبت به عالم مثال اطراف مکه حساب می‌شود.

[وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ] همه‌ی خلق را از هر چیزی که باید از آن انذار شود از امور دنیا و آخرت انذار کنی و به خصوص مردم را از روز جمع که همان روز قیامت است بترسانی و روز قیامت روز جمع نامیده شده چون همه‌ی خلائق در آن روز جمع می‌شوند.

[لَا رَيْبَ فِيهِ] که در آن شک و تردیدی نیست. بیان عدم شک و ریب در امثال این موارد در اول سوره‌ی بقره ضمن تفسیر قول خدای تعالی: «لَا رَيْبَ فِيهِ» گذشت.

[فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ] گروهی از کسانی که در آنجا جمع شده‌اند در بهشت جای می‌گیرند و گروهی در جهنم. [وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً] اگر خدا می‌خواست همه‌ی خلائق را بر یک دین، یک مذهب و یک اراده که همان اراده طاعت است قرار می‌داد، ولی چون مشیت خدا بر حسب استعدادهای خلائق است این چنین نخواسته است.

[وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ] و لکن خداوند هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵

کس را که بخواهد بر حسب استعدادش در رحمت خود داخل می‌کند.

[وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ] ستمکاران ولی ندارند که متولی و عهده‌دار امورشان بوده و صلاح آنان را به سوی خودشان بکشاند. [وَلَا نَصِيرٍ] و یار و مددکاری ندارند که ضرر را از آنان دفع کرده و در سختی‌ها کمک‌شان کند، بارها این مطلب گذشته که نبی صلی الله علیه و آله به سبب ولایتش ولی و به سبب رسالتش نصیر است.

و در این جمله اولش عبارت و ادای جمله را تغییر داد تا اشعار به این باشد که ورود در رحمت از اوصاف ذاتی خدای تعالی است، ولی عقوبت ظالم از عرضیات رحمت رحمانی او است، نه از اوصاف ذاتی.

[أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] لفظ «أم» در اینجا به معنای «بل» با همزه یا بدون همزه است. یعنی آنان که جز خدا دوستانی گرفتند از آن سودی نمی‌برند.

[قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ] فقط خدا ولی است و ولیی جز او نیست.

[وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى] و او است که مردگان از حیات حیوانی را زنده می‌کند، یا مردگان از حیات انسانی را که عبارت از ولایت تکلیفی است زنده می‌کند.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] و ما اختلفتم فيه من شئ] در هر چیزی که اختلاف کردید آن را به خدا برگردانید، یعنی هر چیزی که اسم شئ و چیز بر آن صادق باشد از امر دین یا امر دنیا از معاملات یا معاشرت‌ها یا نکاح‌ها و ارث‌ها.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶

[فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ] پس حکم آن چیز به خدا بر می‌گردد یعنی حکم در آن چیز به اینکه حق باشد یا باطل، صحیح باشد یا فاسد باید در دنیا به خدا بر می‌گردد بر حسب مظاهر خدا، یعنی کسانی که آنان مظهرهای ولایت هستند و اصل همه علی علیه السلام است که هیچ یک از شما دارای حق نیستید و حق نزد هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از آن خانه بیرون بیاید.

بشر به مقام غیب نمی‌رسد تا وقتی که خداوند خودش بین آنها حکم کند و حکم آن در آخرت به علی علیه السلام منتهی می‌شود، چه تمام خلق به سوی او بر می‌گردند، که او قسیم و تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم است و اما رجوع مورد اختلاف به کتاب خدا بدین معنا که حکم مورد اختلاف از کتاب خدا استنباط شود هیچ حاصلی ندارد.

زیرا قرآن دارای مجمل و متشابه است و باز گشت به آن بدون بازگشت به امام که آن را بیان نماید هیچ فایده‌ای ندارد.

[ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي] حکایت قول رسول است، یعنی رسول به آنان، یا قول خدای تعالی است که به نبی صلی الله علیه و آله امر کرده چنین بگوید که در این صورت فعل امر از ماده‌ی قول در تقدیر است، یعنی به آنان بگو: کسی که دارای این اوصاف است پروردگار من است.

[عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ] در آنچه که مرا از آن می‌ترسانید بر خدا توکل نمودم.

[وَإِلَيْهِ أُنِيبُ] در همه‌ی کارهایم به سوی خدا باز می‌گردم، یا در آخر بالاخره ذات خودم به سوی خدا باز می‌گردم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷

آیات ۱۱-۱۵

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۱ تا ۱۵] ص: ۴۷

اشاره

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ (۱۴) فَلِتَذَلِكِ فَادَعُ وَاسْتَيْقَمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْبُدَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبَّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵)

ترجمه: ص: ۴۷

پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین که برای شما از نوع خودتان همتایانی آفریده است، از چارپایان نیز انواعی [قرار داده است] شما را در آن آفریده است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸

همانند او چیزی نیست و اوست که شنوای بیناست.

او راست کلیدهای آسمانها و زمین روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا فرو بسته می‌دارد، که او به هر کاری دانااست.

در دین شما، هر آنچه به نوح سفارش کرده بود، مقرر داشت، نیز آنچه به تو وحی کرده‌ایم، آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم، که دین را بر پا بدارید، در آن اختلاف نورزید آنچه مشرکان را به آن می‌خوانی، بر ایشان دشوار آید خداوند است که هر کس را بخواهد به راه خویش بر می‌گزیند و هر کس را که روی به درگاه او آورد، به سوی خویش هدایت می‌کند. و تفرقه پیدا نکردند مگر پس از آنکه علم [وحی] بر ایشان آمد، آن هم از روی رشک و رقابتی که در میانشان بود، اگر حکم پیشین پروردگارت تا سر آمدی معین تعلق نگرفته بود، در میانشان داوری می‌شد و کسانی که پس از ایشان کتاب را فرا گرفتند از آن سخت در شک‌اند.

پس برای این [امر] دعوت کن، چنانکه دستور یافته‌ای پایداری کن، از هوی و هوس آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خداوند فرو فرستاده است، ایمان آورده‌ام، دستور یافته‌ام که در میان شما دادگری کنم خداوند پروردگار ما و پروردگار شماست،

اعمال ما از آن ماست، اعمال شما از آن شما در میان ما و شما گفت و گویی نیست، خداوند ما و شما را [برای داوری] گرد می آورد و سیر و سر انجام به سوی اوست.

تفسیر ص: ۴۸

[فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا] این آیه از گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا ابتدای کلامی است از جانب خدا.

[وَمِنَ الْأَنْعَامِ] مقصود چهارپایان هشتگانه است چنانچه در سوره‌ی انعام گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹

[أَزْوَاجًا] از چهار پایان جفت آفرید، به صورت مذکر و مؤنث یا مقصود از جفت اهلی و وحشی است، یا مقصود این است که برای شما و به نفع شما حیوانات را به صورت جفت آفرید.

[يَذُرُّكُمْ فِيهِ] خود شماها و حیوانات را به صورت جفت آفرید تا نسل شما را زیاد کند.

و این جمله نیز از گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا از جانب خدای تعالی است.

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] لفظ «کاف» در «کمثله» زایده یا اسمیه است و جمله خبر «لیس» است، که در این صورت این کلام برای مبالغه در نفی مثل است نه اینکه مفاد جمله اثبات مثل برای خدای تعالی باشد.

و در اول سوره‌ی بقره گذشت که خدای تعالی وجود محض و بسیط الحقیقه است، بسیط بودن او اقتضا می کند که دوّم نداشته باشد و گر نه مرکب می شود و اگر دوّمی برای او نباشد دارای مثل و ضدّ نیز نمی شود.

[وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ] این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی نفی مثل است، چون وقتی خدای تعالی دارای مثل نباشد پس هیچ شنوایی جز شنوایی او، هیچ بینایی جز چشم بینش او وجود نخواهد داشت. و گر نه غیر او نیز مانند او شنوا و بینا خواهد بود، پس شنوایی و بینایی منحصر در خدا ثابت است.

[لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] لفظ «مقلاد» بر وزن «مفتاح» و لفظ «قلید» بر وزن «سکیت» به معنای خزانه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰

[يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ] خداوند روزی را بر کسی که بخواهد گشایش می دهد و به اندازه‌ی استعداد شخص به او روزی می دهد.

[إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] خداوند بر همه چیز آگاه و عالم است، پس مقدار استحقاق و استعداد هر کس را می داند.

[شَرَعَ لَكُمْ] خداوند برای شما راه و جاده قرار داده.

[مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا] در هر یک از جمله‌های قبلی احتمال داده می شود از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا آغاز کلام از جانب خدا باشد، چنانچه به آن اشاره کردیم. و قول خدای تعالی:

[وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ] عطف بر «ما وَصَّى بِهِ نُوحًا» است به صورت عطف مفرد.

و ممکن است جمله مستأنف از جانب خدا باشد، خواه جمله‌های گذشته از جانب خدا باشد یا از جانب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

و در این صورت این جمله مبتداء می شود، خبر آن جمله‌ی «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» یا «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» می باشد.

و ضمیری که به مبتداء بر می گردد در لفظ «کبر» مستتر است و لفظ «ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» بدل از آن می باشد.

[وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ] لفظ «أَنْ» تفسیری یا مصدری است، لفظ «الدِّين» بر طریق به سوی خدا

اطلاق می‌شود، راه به سوی خدا از نظر تکوین ولایت تکوینی و از جهت تکلیف ولایت تکلیفی است و گاهی به علی علیه السلام تفسیر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱

و نیز لفظ «دین» بر اعمالی اطلاق می‌شود که سالک را در سیرش کمک می‌کند و لذا ملت نیز دین نامیده شده است. و اقامه نمودن و به پا داشتن دین بدین گونه است که هر مرتبه‌ای از راه و طریق به مرتبه‌ی دیگر وصل شود و اعمال هر مرتبه به اعمال مرتبه‌ی دیگر متصل گردد، نظیر اقامه و به پا داشتن نماز، تفصیل اقامه‌ی نماز در اول سوره‌ی بقره گذشت.

[وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ] در دین متفرق و پراکنده نشوید. یعنی در اعمالی که لازمه راه و طریق است، یا در خود طریق، یا در علی علیه السلام و ولایت او متفرق نشوید، بدین گونه که هر یک عمل و طریقی را اختیار کند که مغایر با عمل و راه دیگری باشد، یا مقصود این است که چنین نباشد که هر یک راه‌های متعدّد و عمل‌های مختلفی انجام دهید، یا هر یک در عمل خویش هواهای نفسانی متعدد و غرض‌های فراوانی داشته باشد.

[كَبْرَ عَلَي الْمَشْرِكِينَ] مقصود، مشرکین به خدا یا به ولایت است.

[مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ] مقصود از چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشرکین را به آن چیز دعوت می‌کند توحید و حصر عبادت در خدا یا ولایت است.

[اللَّهُ يَجْتَبِي] خداوند هر که را بخواهد برای رسالت انتخاب می‌کند.

إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ پس تو از پشت کردن آنها به خدا یا به علی علیه السلام اندوهناک مباش.

[وَيَهْدِي] می‌رساند، یا راه را نشان می‌دهد [إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ] به هر کس که به سوی خدا روی کند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص:

۵۲

از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَنْ أَقِيمُوا» و «لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» کنایه از امیر المؤمنین علیه السلام و «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» یعنی ولایت علی علیه السلام و لفظ «من یشاء» کنایه از علی علیه السلام است.

اخبار فراوانی با این مضمون یا نزدیک به این مضمون وارد شده است و چون قرآن دارای وجوه بسیاری است این وجه بهترین وجوه به حساب می‌آید.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ پس از آنکه علم به صحت دینشان پیدا کردند، یا علم به صدق و راستی خلافت علی علیه السلام پیدا کردند، بعضی آن را از روی علم قبول و بعضی نیز از روی حسد انکار نمودند.

[وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى] اگر مشیت و قضای حتمی الهی نبود که همان موجب مهلت تا مدت معینی بود.

[لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ] منکران را نابود و هلاک می‌ساخت، پذیرفتگان را از بین منکرین راحت و خلاص می‌کرد.

[وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ] و آنانکه بعد از پیامبران و امت‌های آنها وارث کتاب شوند.

[لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيبٌ] پیش از این عبارت «بَعْثًا بَيْنَهُمْ» بود به معنای ظلم و ستم روا داشتن بعضی بر بعضی و آن هنگامی بود که برتری امیر المؤمنین علیه السلام را می‌دیدند، اکنون: «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيبٌ» آمده است که کنایه از کسانی است که امر و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند و نقض کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳

[فَلِذَلِكَ فَادَّعِ] مردم را به دین و برپاداشتن آن، یا به علی علیه السلام و ولایت او فراخوان.

و لفظ «لام» در «فلذلک» به معنای «إلی» یا برای تعلیل است و معنی آن این است که جمیع مردم را به دین و شریعتی که برای تو به خاطر ولایت تأسیس کرده‌ام فراخوان، که اسلام به معنای شریعت تنها برای هدایت به ولایت است و اگر ولایت نبود اسلام فایده‌ای

نداشت.

از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.

[وَاسْتَقِم] پس در دین اعتدال و استقامت ورز.

[كَمَا أُمِرْتُ] آن گونه پایداری که به آن مأمور شده‌ای و آن استقامت در جمیع مقامات و در چیزی است که فوق امکان است و آن حقیقت ولایت است، چون در اینجا اَمْتُ به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْضَم نشده است آنچه که در سوره‌ی هود وارد شده اینجا وارد نشده است، در سوره‌ی هود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وارد شده است که فرمود: سوره‌ی هود مرا پیر کرد.

[وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ] در دین یا در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از هواهای آنان پیروی نکن.

[وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ] و بگو: من به آنچه که خداوند نازل کرده است از کتاب اَمْتُ‌های پیشین و کتاب این زمان ایمان آوردم تا کنایه از ایمان به کتاب ولایت علی علیه السلام باشد و کنایه از کسانی باشد که ایمان به ولایت علی علیه السلام نداشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴

[وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ] من مأمور شدم که بین شما عدالت برقرار کنم و از جمله‌ی عدالت بین شما این است که مردی از شما را برای شما امام قرار دهم تا بعد از وفات من اختلاف بین شما مرتفع گشته و کجی شما راست گردد.

[اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ] پس آنچه که از امر و نهی به شما می‌گویم به حال شما سود بخش است و سودش به شما می‌رسد، ضرر آن نیز به شما بر می‌گردد و هیچ نفع و ضرری از امر و نهی به خود من بر نمی‌گردد تا در این مورد مرا مَتَّهَم کنید.

[لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ] بین ما و شما احتجاج و محاجه لازم نیست. زیرا حق و برهان آن ظاهر و روشن است و احتیاج به احتجاج نیست، این جمله به منزله‌ی متارکه و جدا شدن از آنانست.

[اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا] این جمله تهدید آنانست به اینکه خداوند بین شان داوری و حکم خواهد کرد.

[وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ] پس هم او به خدا بر می‌گردد و او به نفع محق و بر ضرر مبطل حکم می‌کند.

آیات ۱۶-۲۴

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۶ تا ۲۴] ص: ۵۴

اشاره

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ عِدِّ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶) اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكُ لَعْلَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقَضَيْتُمْ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ

الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵

ترجمه: ص : ۵۵

و کسانی که در باره‌ی خداوند پس از پذیرفته شدن دعوت او محاجه می‌کنند، احتجاجشان در نزد پروردگارش باطل است، بر آنان خشمی [از جانب خداوند] است و عذابی سهمگین [در پیش] دارند.

خداوند کسی است که کتاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶

آسمانی و سنجه را به حق نازل کرده است و چه دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد.

کسانی که آن را باور ندارند در باره‌ی آن شتاب می‌ورزند و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند، می‌دانند که آن حق است، بدانید کسانی که در باره‌ی قیامت شک و شبهه‌ای دارند، در گمراهی دور و درازند.

خداوند در کار بندگانش باریک بین است هر کس را که بخواهد روزی می‌دهد و اوست توانای پیروزمند.

هر کس که [بهره‌ی] کشت اخروی را خواسته باشد، برای او می‌افزاییم، هر کس [بهره‌ی] کشت دنیوی را خواسته باشد، از آن به او می‌بخشیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست.

یا مگر برای آنان شریکان [معبودان ناحق]ی است که برای آنان احکامی دینی مقرر داشته‌اند که خداوند آن را اجازه نداده است؟ و اگر حکم فیصله بخش [پیشین] نبود، در میان آنان داوری می‌شد، برای ستمکاران [مشرک] عذابی دردناک [در پیش] است.

[آنگاه] ستمکاران [مشرک] را از کار و کردارشان هراسان بینی و [کیفر] آن به ایشان فرا می‌رسد و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در سرا بستانها باشند آنچه بخواهند برای ایشان نزد پروردگارش فراهم است، آن همان نعمت بزرگ است.

این همان است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبم، مگر دوستداری در حق نزدیکان [اهل بیت] و هر کس کار نیکی کند، در آن برایش جزای نیک بیافزاییم چرا که خداوند آمرزگار قدردان است.

یا می‌گویند [پیامبر] بر خداوند دروغ بسته است [بدان که] اگر خداوند بخواهد بر دل تو مهر می‌گذارد و خداوند باطل را می‌زداید، با کلمات خویش [دین] حق را استوار می‌دارد که او دانای راز دلهاست.

تفسیر ص : ۵۶

[و الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ] کسانی که در باره‌ی علی علیه السلام پس از مرگ یا در قیامت احتجاج می‌کنند، یا در عبادت و معصیت خدا بعد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷

مرگ یا در قیامت با خدا احتجاج می‌کنند.

یا با خلفای خدا و مؤمنین در حق خدا یعنی در دین خدا احتجاج می‌کنند، یعنی در حق بودن و ثبوت خدا یا در عبادت او، یا در

شرک آوری او، یا در سلوک به سوی او، یا در توحید، یا در مظاهر او یعنی در نبوت و خلافت انبیا و به خصوص در خلافت علی علیه السلام، یا در اعاده و بازگرداندن و زنده کردن خدا در روز قیامت احتجاج می‌کنند و خلاصه در همه‌ی صفات حقیقی و اضافی و در همه‌ی افعال و مظاهر الهی احتجاج و محاجه می‌کنند.

[مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ] پس از آنکه مردم دعوت الهی را پذیرفتند، یعنی ندای الهی و ندای ملایکه‌اش را برای مرگ پذیرفتند، یا مقصود ندای خدا در قیامت جهت حساب است، یا مقصود ندای جانشینان الهی و دعوت و ظهور حجّت و برهان آنهاست به طوری که در حقّ بودن آنها اشتباهی باقی نماند.

یا مقصود استجابت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله است در مورد کافرین و مشرکین که در روز بدر کشته شوند و به اهل مکه و بنی مضر قحطی برسد.

یا استجابت خواست نبی صلی الله علیه و آله در اعطای معجزات یا مقصود این است که استجابت به خاطر نبی صلی الله علیه و آله انجام گرفت، چون یهودیان با محمد صلی الله علیه و آله استفتاح می‌کردند و کارهایشان با نام محمد صلی الله علیه و آله شروع می‌کردند و در این مورد استجابت نیز می‌شدند.

[حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ] حجّت و برهان آنها نزد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸

پروردگارش باطل است.

[وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ] غضب خدا و عذاب شدید بر آنانست، چون در جدل و احتجاجشان ظالم و ستم‌گرند.

[اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ] خدایی که کتاب نبوت و رسالت یا کتاب ولایت فرو فرستاد که قرآن صورت همه‌ی آنانست.

[بِالْحَقِّ] به سبب حقّ که قرآن آفریده شده‌ی اوست، یا متلبس به حقّ و جمله مستأنف است و جواب سؤال مقدر و دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله است در احتجاج آنها، گویا که گفته شده: آیا آنان می‌توانند قرآن را باطل نمایند یا علی علیه السلام را از مقامش منع کنند یا دین را باطل سازند؟ پس خدای تعالی فرمود: تنها خداست که کتاب را به حقّ نازل کرده، نه غیر خدا، پس بطلان به آن راه ندارد.

[وَالْمِيزَانَ] در اول سوره‌ی اعراف، در سوره‌ی انبیاء بیان اجمالی وزن و میزان گذشت.

و چون مقصود از کتاب نبوت یا رسالت یا ولایت یا کتاب تدوینی است که صورت همه‌ی اینهاست یا احکام دینی است که آن نیز صورت همه‌ی اینهاست و از سوی دیگر همه‌ی آنها که گفته شد میزان وجود بندگان و احوال و اخلاق و اقوال آنانست ... لذا فقط «المیزان» را بر لفظ «الکتاب» عطف کرد.

[وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعِيَةَ قَرِيبٌ] تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد، پس تو نباید بر عدم مؤاخذه‌ی فعلی آنها اندوهناک شوی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹

و خطاب عام یا مخصوص نبی صلی الله علیه و آله و کنایه از امت و تهدید کفار و منافقین امت است، چون لفظ «قریب» شبیه به «فعلیل» به معنای مفعول است که گاهی مذکر و مؤنث آن در لفظ یکسان است.

[يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا] کسانی به عذاب عجله می‌کنند که ایمان به روز قیامت ندارند، قیامت را به استهزا می‌گیرند و در باره‌اش شتاب می‌ورزند.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا] کسانی که اذعان و یقین به قیامت نمودند، کسانی که با بیعت عام اسلام آوردند و با بیعت خاصّ ایمان آوردند.

[مُسْتَفْعُونَ مِنْهَا] اینان از قیامت می‌ترسند، چون می‌دانند در مورد خرد و درشت، پست و شریف، کوچک و بزرگ باید مؤاخذه

شوند.

[وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ] می‌دانند که قیامت امری حق و ثابت است.

[أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ] آگاه باشید آنها که در مورد خواه مقصود از ساعت ساعت ظهور قائم علیه السلام باشد، یا ساعت قیامت، یا ساعت رجعت، یا ساعت مرگ.

برخی گفته‌اند: کفار به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌گفتند: قیامت را برای ما برپا ساز و اگر راست می‌گویی آنچه را که بما وعده دادی بیاور، پس خدای تعالی آنان را این چنین رد کرد.

[اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ] خداوند به بندگانش نیکوکار است [يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ] به هر کس که بخواهد علم و فهم و ایمان می‌دهد، قیامت را تأخیر می‌اندازد که شاید توبه کنند و متذکر شوند و در نتیجه اعتراف نمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۰

[وَهُوَ الْقَوِيُّ] و خداوند تواناست و بر هر چیزی که بخواهد قادرست.

[الْعَزِيزُ] هیچ مانعی از کار خدا منع نمی‌کند، پس تأخیر در مؤاخذگی آنها از جهت عجز و ناتوانی نیست، نیز از آن جهت نیست که مانعی او را از این کار منع کند، بلکه از باب لطف به بندگان است.

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: بنابراین کسی که برای آخرت یا دنیا کوششی انجام دهد از سعی و کوشش خود هیچ بهره‌ای نمی‌برد، پس خدای تعالی در جواب فرمود: کسی که در سعی خودش دنبال آخرت باشد ما هم بر کاشته‌ی او می‌افزاییم.

[نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ] و به مقدار سعی و کوشش او به او عطا می‌کنیم و بیش از مقدار سعی نیز افزون می‌کنیم.

[وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا] کسی که طالب دنیا باشد ما به مقدار تخمی که کاشته یا کمتر از آن را به او می‌دهیم، که این جمله در مقابل جمله‌ی نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیش از این افاده نمی‌کند.

[وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] و بهره‌ای از آخرت ندارد، چه که او برای آخرت کشت نکرده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مال و اولاد کشت دنیا است، عمل صالح کشت آخرت است، که گاهی خداوند همه‌ی آنها را برای گروهها و ملت‌هایی جمع می‌کند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مال و اولاد کشت دنیا است، عمل صالح کشت آخرت است، که گاهی خداوند همه‌ی آنها را برای گروهها و ملت‌هایی جمع می‌کند.

از امام صادق علیه السلام است: کسی که به جهت نفع دنیوی حدیث بخواهد در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت، کسی که خیر آخرت بخواهد خداوند خیر دنیا و آخرت را به او اعطا خواهد کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۱

و اخبار زیادی وارد شده در اینکه هر کس با اعمال و اقوالش همه‌ی هم‌تشی دنیا باشد خداوند کار او را متفرق و پراکنده خواهد ساخت و فقر را جلو چشم او قرار خواهد داد، در حالی که دنیا هم به او روی نخواهد آورد مگر آنچه که برای او نوشته شده و هر کس که هم خود را آخرت قرار دهد خداوند تفرق و پراکندگی او را جمع کرده و غنا و بی‌نیازی را در قلب او قرار خواهد داد، دنیا به او روی خواهد آورد در حالی که او دنیا را نمی‌خواهد.

از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ» سؤال شده فرمود: مقصود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و از مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ سؤال شد، فرمود: مقصود شناخت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است، از «نزد له فی حرثه» سؤال شد، فرمود:

یعنی از سهم و نصیب آخرت می‌افزاییم و او از دولت ائمه علیهم السّلام بهره و نصیب خود را استیفا می‌کند و در مورد وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ فرمود: یعنی او در دولت حق با امام علیه السّلام هیچ بهره و نصیبی ندارد. (۱).

[أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ] یا آنها برای خدا شریکانی قرار می‌دهند که برای آنها دستوری بر خلاف دستور خدا صادر می‌کنند.
[شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ] آن شرکا که در دین چیزهایی بر خلاف دین خدا می‌آوردند مانند بحیره و مانند.
[وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] کلمه‌ی فصل عبارت از

(۱) رجوع شود به تفسیر سوره مائده آیه ۱۰۳ از همین تفسیر.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۲

لطیفه‌ی انسانی است که او را از سایر حیوانات جدا می‌کند و آن عبارت از ولایت تکوینی است و آن چیزی است که به وسیله‌ی آن عنایت و تکریم الهی حق جلّ و اعلی نسبت به انسان تحقق یافته است و خداوند به انسان مهلت می‌دهد تا آن لطیفه ظاهر گشته و تکمیل شود، یا از بین برود و انسان ملحق به چهارپایان گردد، بلکه از چهارپایان نیز گمراه‌تر شود، آنگاه که آن لطیفه از انسان خارج شود و از او منقطع گردد انسان مرتدّ فطری می‌شود و توبه‌اش دیگر مورد قبول قرار نمی‌گیرد و بر حسب احکام شرع کشتن او واجب می‌شود.

و آنچه که از امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه وارد شده گفتار ما را در کلمه‌ی فصل تأیید می‌کند.

او فرمود، اگر نبود آنچه که از جانب خداوند و در قضاء الهی در باره‌ی مردم گذشته ثابت شده قائل هیچ یک از آنها را باقی نمی‌گذاشت، شاید مقصود از قائم جانشین و خلیفه‌ی خدا باشد که امر الهی را در بین بندگان پیا می‌دارد.

[وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] این جمله حائیه است و معنای آن این است که در وجود ظالمین و ستمگران به آل محمد صلی الله علیه و آله وهم و خیال آن لطیفه است (نه خود آن لطیفه) و هر کس که از آن لطیفه‌ی و همی متولّد شود خواه در خارج ظالم به آل محمّد صلی الله علیه و آله باشد و خواه نباشد در دنیا و در حال حاضر عذابی دردناک همراه آنانست، لیکن به جهت تخدیر اعضا آنان دیگر آن عذاب را احساس نمی‌کنند.

یا در آخرت عذابی دردناک منتظر آنانست و لیکن چون یقین به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۳

عذاب اخروی نداشتند به آل محمد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند.

[تَرَى] الان می‌بینی یا در آخرت خواهی دید، خطاب مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله یا عام است.

[الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ] ستمگران را ترسان و خایف می‌بینی.

[مِمَّا كَسَبُوا] ترس ستمگران از کیفر کارهایی است که انجام داده‌اند، یا از خود اعمال است بنابر تجسّم اعمال در دنیا چنانچه حال بعضی از گناهکاران چنین است، یا در آخرت چنانچه حال همه است.

[وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ] در دنیا عذاب آنها حتمی است ولی احساس نمی‌کنند، یا عذاب آخرت مقصود است.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ] این جمله عطف بر دو مفعول «تری» است، یعنی می‌بینی کسانی را که ایمان آورده‌اند ... تا آخر، یا عطف بر اسم «ان» و خبر آن، یا عطف بر جمله‌ی «إِنَّ الظَّالِمِينَ ... تا آخر آیه، یا عطف بر جمله‌ی «تَرَى الظَّالِمِينَ» یا بر جمله‌ی «هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ» می‌باشد.

[لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ] ظرف «عند ربهم» ظرف مستقرّ و حال از فاعل «یشاؤون» یا از موصول، یا از مجرور «لهم» یا از ضمیر متن

در آن، یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف، یا متعلق به «یشاؤون» یا «بل هم» می‌باشد.

[ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ] اینکه گفته شد فضل بزرگی است / [ذَلِكَ] لفظ «ذَلِكَ» اشاره به همان چیزی است که ذکر شد که قدر آن عظیم و منزلت و مقام آن بالا است.

[الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۴

الصَّالِحَاتِ]

مکرر این مطلب گذشت که مقصود از ایمان در امثال این عبارات اسلام است که با بیعت عام حاصل می‌شود.

یا مقصود خود بیعت عام است، مراد از عمل صالح ایمان است که با بیعت خاص حاصل می‌شود یا خود بیعت خاص است، یا مقصود از ایمان ایمان خاص است که با بیعت خاص حاصل می‌شود یا خود همان بیعت مقصود است، مقصود از عمل صالح عمل کردن به شروط آن بیعت است.

[قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا] بگو: بر این کاری که من انجام می‌دهم از تبلیغ رسالت الهی و فرا خواندن شما به ایمان به خدا مزد و اجری طلب نمی‌کنم تا مرا امتهم به دنیا خواهی در ادعاهایم بکنید.

[إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى] هیچ مزد و اجری نمی‌خواهم مگر دوستی و مودت اهل بیت.

استثناء در اینجا متصل است، سود دولتی اهل بیت و نزدیکان پیامبر اگر چه به خود مردم باز می‌گردد و تکمیل نفوس آنها است، لکن با استكمال مردم، پیامبر نیز بهر مند می‌شود، چه آن مردم اجزاء پیامبر و سعه و گستردگی وجود او می‌شوند.

پس قول خدای تعالی: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اشاره به هر دو جهت نفع است، زیرا در این آیه مودت اهل بیت اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شده از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله از مودت آنان بهر مند می‌شود، که با مودت کامل می‌شوند و با کامل شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای وجودی گسترده‌تر می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۵

بنابراین آنچه که گفته شده که استثنا منقطع است صحیح نیست، لفظ «قربى» مصدر «قرب» است و مقصود مودت در تقرب به سوی خدا است، یا مقصود حالت نزدیکی شما به خداست، که به معنای حبّ و دوستی فی الله می‌شود.

یا معنای آیه دوست داشتن اعمالی است که انسان را به خدا نزدیک می‌سازد، یا معنای آیه این است که من از شما اجری نمی‌خواهم جز اینکه مرا به خاطر نزدیکی‌ام با شما دوست داشته باشید بعضی آیه را این چنین تفسیر کرده‌اند.

و لکن آنچه که از ائمه‌ی ما علیهم السلام در ضمن اخبار زیاد به ما رسیده است معنای آیه را چنین می‌رساند: من از شما مزد و اجری طلب نمی‌کنم جز اینکه نزدیکان مرا دوست داشته باشید.

و بنابراین لفظ «القربى» مصدر به معنای اسم فاعل می‌شود و تعبیر به مصدر جهت اشعار به این است که دوست داشتن نزدیکان و اقربا من از آن جهت که نزدیکان من هستند به نفع خود شماست خواه مقصود از قرابت جسمانی باشد یا روحانی.

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که وارد مدینه شد و اسلام را محکم نمود انصار بین خودشان گفتند: ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسیم و به او بگوییم: تو تهی دست هستی و بعضی چیزها را نداری، این اموال ماست و تو می‌توانی هر طور بخواهی در اموال ما حکم و تصرف کنی بدون آنکه بر تو حرج و منعی باشد.

پس این آیه نازل شد: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر انصار خواند و فرمود: بعد از من نیز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۶

نزدیکان مرا دوست داشته باشید، انصار از پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حالی که تسلیم گفتار او شده بودند بیرون آمدند.

پس منافقین گفتند: این سخن پیامبر چیزی است که خود ساخته است و مقصودش این است که ما را بعد از خودش ذلیل نزدیکان خود سازد، پس این آیه نازل شد: **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به دنبال انصار فرستاد و آیه را بر آنان خواند، انصار گریه کردند و مطلب بر آنها سنگین و سخت شد، سپس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: **وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ** رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انصار را فرا خواند و آنها را با این آیه مژده داد. و به این مضمون و نزدیک به آن اخبار زیادی وارد شده است.

[وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً] این مطلب مکرر از جانب ما گذشته است که حسن و حسنه‌ی حقیقی فقط ولایت است، نه چیز دیگر و هر نوع گفتار و فعل، حالت، اخلاق، علم، شهود و عیان که متعلق به ولایت باشد با حسن و ولایت زیبا و حسن می‌شود و هر چه که متعلق به ولایت نباشد قبیح محسوب می‌گردد.

و لذا در اخبار زیادی فرو رفتن در حسنه و انجام آن به ولایت و مودت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است. خواه تنکیر لفظ «حسنة» برای تفخیم باشد یا تحقیر.

[نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا] یعنی در آن حسنه خوی و حسن دیگری اضافه می‌کنیم، چه وقتی از حسنه و خوبی فعلیت خوبی برای نفس حاصل شد، فاعل بر آن فعلیت باقی ماند و آنرا باطل نکرد و آن را ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۷ نسوزانید خدای تعالی آن حسنه را افزون می‌سازد، زیرا که کون و هستی بر حسب اقتضای ذاتش در ترقی است. [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] خداوند قبل از حسنه هر سیئه‌ای را که کسب شده است می‌بخشد.

[شَكُورٌ] و خداوند شکور و سپاسگزار است، این معنا اقتضاء می‌کند که آن حسنه را تا ده برابر و هر چند برابر که بخواهد افزون نماید.

[أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] وجه نزول این آیه گذشت. [فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ] اگر خدا بخواهد مهر بر قلب تو می‌گذارد تا تو نیز بر خدا افتراء ببندی، پس نعمت مهر نکردن و وحی کردن به تو را شکر گزار باش.

بنابراین این آیه اظهار منت گزاردن بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است به اینکه سینه‌ی او را گشوده و مهر بر دل او ننهاده است.

یا معنای آیه این است که اگر خداوند می‌خواست فضیلت و برتری اهل بیت تو را اظهار نکند بر قلب تو مهر می‌نهاد تا فضل اهل بیت تو بر تو وحی نمی‌شد، پس فضل و برتری اهل بیت خودت را ظاهر ساز، از ردّ و قبول آنان باکی نداشته باش، که خدا حافظ اهل بیت تو و ظاهر کننده‌ی فضل آنانست.

و این آیه بنابراین دل‌داری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد انکار قولش می‌باشد.

[وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ] خداوند باطل را محو می‌سازد، پس اگر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۸

قول محمّد افترا و باطل بود خداوند آنرا از روزگار محو می‌کرد، در حالی که قول محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روزگار رو به فزونی ثبوت است.

[وَيَحِقُّ الْحَقُّ] و خداوند احقاق حق می‌کند، پس اگر قول محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حق نبود خداوند با کلمات تکوینی‌اش که همان افراد بشر است آن را حق نمی‌ساخت.

یا معنای آیه این است که خداوند باطل را از دلها محو می‌کند، که آن شک و ریب در اهل بیت توست، حق را که ولایت اهل بیت توست در دلها در طول زمان زنده می‌سازد.

یا معنای آیه این است که خداوند باطل را از صفحه‌ی روزگار پاک می‌کند و حق را که علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و ولایت آنان است زنده نگه می‌دارد.

[بِکَلِمَاتِهِ] با کلمات خود که همان جانشینان تو بعد از تو هستند.

[إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] خداوند بر سینه‌ها آگاه است، می‌داند آنچه را که در دلهای منافقین می‌گذرد، مانند دشمنی با تو و دشمنی با اهل بیت تو.

آیات ۲۵-۳۶

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۵ تا ۳۶] ص: ۶۸

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي يُقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶) وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَّوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹)

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۳۱) وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) إِنْ يَشَأْ يُسِقِّنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) أَوْ يُوبِقْهُمْ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴)

وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵) فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۶۹

ترجمه: ص: ۶۹

و اوست که توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد و می‌داند که چه می‌کنید.

و [دعای] کسانی را که ایمان آورده‌اید و کارهای شایسته کرده‌اند، اجابت می‌کند، بر جزای آنان از فضل خویش می‌افزاید و کافران عذابی سهمگین [در پیش] دارند.

و اگر خداوند روزی را بر همه‌ی بندگانش گسترده می‌داشت، در روی زمین فتنه و فساد می‌کردند، ولی به اندازه‌ای که بخواهد مقرر می‌دارد، که او به کار بندگانش آگاه و بیناست.

و هموست که باران را پس از آنکه نومید شده‌اند، فرو می‌فرستد، رحمتش را می‌گسترده، او سرور ستوده است.

و از آیات او آفرینش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۰

آسمانها و زمین و جانورانی است که در آنها پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر گرد آوردن آنها تواناست.

و هر مصیبتی که به شما برسد از کار و کردار خودتان است، او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد. و شما در روی زمین گزیر و گزیری ندارید، شما را در برابر خداوند یار و یآوری نیست. و از پدیده‌های شگرف او کشتیهاست در دریا مانند کوهها.

اگر خواهد باد را ننگه دارد، آنگاه آنها بر روی آن [دریا] را کد مانند در این برای هر شکیبایی شاکری مایه‌های عبرت است. یا آنان [اهل کشتی] را به خاطر کار و کردارشان نابود کند، او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد. و تا کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که گریزگاهی ندارند. پس آنچه به شما داده شده است، بهره‌ی [گذاری] زندگانی دنیاست، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل کرده‌اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است.

تفسیر ص: ۷۰

[وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ] وجه نزول این آیه گذشت.

بدان که بیشتر آنچه که از ذکر توبه در قرآن وارد شده مقصود از آنها توبه‌ای است که به دست جانشینان خدای تعالی در ضمن میثاق و بیعت حاصل می‌شود، کسی که در ظاهر قبول کننده‌ی آن توبه است خلیفه و جانشین خداست که بیعت با دست او صورت گرفته، لیکن چون خلیفه‌ی الهی مظهر صفات خدای تعالی و به خصوص هنگام اخذ بیعت از بندگان می‌باشد قبول توبه را به طور منحصر به خودش نسبت داده است، چنانچه در قول خدای تعالی: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ چنین است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۱

[وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ] لفظ «تفعلون» به هر دو صورت خطاب و غیابی (مغایب) خوانده شده است.

[وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] دعای مؤمنین را خداوند مستجاب می‌گرداند، دعای مطلق آنها را، یا دعای آنها در صورتی که برای خدا و لقای او باشد، یا دعای آنان را در مورد برادرانشان چنانچه در خبر آمده است. و مقصود از ایمان اسلام یا ایمان خاص است.

بنابر اول مقصود از عمل صالح بیعت خاص و ایمان خاص است.

یا معنای آیه این است که خداوند خواسته‌های کسانی را که به خدا یا نبی صلی الله علیه و آله در موذت و دوستی به خویشاوندان پیامبر ایمان بیاورند، بری آورده.

[وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ] و افزون بر آنچه که خواسته‌اند نیز عطا می‌کند.

[وَالْكَافِرُونَ] و کسانی که به ولایت علی علیه السلام کافر شدند.

[لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ] برایشان عذاب سختی است و برای اشاره به این مطلب که عذاب کفار از لواحق و لوازم اعمال آنان و از توابع مشیت عرضی الهی است اسلوب و روش را در اینجا تغییر داد.

[وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ] بدان که ظلم و ستم و عداوت نفس انسانی با خلق خدا، عدول آن از حق جز از انانیت و خود پسندی نفس ناشی نمی‌شود.

زیرا هر اندازه از نیازمندی به حق را بکاهد و بر بی‌نیازیش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۲

فزونی بخشد، انانیت او افزون می‌گردد، هر اندازه که انانیت او افزون شود خود پسندی او افزون‌تر و لوازم خودپسندی نیز اضافه می‌شود و اعمالی از قبیل تحقیر بندگان و دشمنی با کسی که گمان می‌کند اراده‌ی برتری و استعلا بر او دارد.

و ظلم و ستم بر کسی که در مقابل او قرار می‌گیرد و سازگار با حال او نباشد، همه عدول از حق است، از او سر می‌زند و آنگاه که خداوند در روزی نباتی را بگشاید و خوردنیها و نوشیدنیهایش را فراهم سازد یا رزق حیوانی او را گسترش دهد و شهوات حیوانی، خوبیهای درندگی، اعتبارات شیطانی او را وسعت بخشد.

یا در رزق انسانی را بسط دهد و در الهامات و علوم و حکمت‌ها و مکاشفات صوری و معنوی بر بندگان بگشاید، در این صورت است که برخی خودپسند شده بر بندگان تعدی می‌ورزند، به آنها ظلم و ستم روا می‌دارند و آنان را تحقیر می‌کنند و از حق روی بر می‌گردانند، چه مادامی که شایبه‌ای از نفس در انسان باقی باشد علوم صوری و همچنین مشاهدات صوری و مکاشفات معنوی موجب افزونی انانیت می‌گردد.

از این رو بیشتر مذاهب باطل از مشاهدات افراد ناقص پدید می‌آید، چنانچه تفصیل این مطلب از جانب ما گذشته است. [وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ] و لکن خدای تعالی روزی‌های سه گانه را به قدر آنچه را که می‌خواهد نازل کند یعنی به قدر استحقاق شخص نازل می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۳

زیرا خداوند آنچه را که می‌خواهد نمی‌خواهد مگر بر حسب حال کسی که برای او می‌خواهد.

و قول خدای تعالی: لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ ... تا قول خدا:

«بصیر» جهت رفع توهمی است که از قول خدا: يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا نَاشِي می‌شود، چه این جمله موهم این است که اگر این سخن حق و راست باشد باید از مؤمنین کسی فقیر و محتاج نباشد در حالی که بیشتر مؤمنین در امر زندگی و معیشت محتاج هستند.

[إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ] تعلیل جمله‌ی ما قبلش می‌باشد، یعنی خداوند اندازه‌ی استحقاق آنها را می‌داند و مقداری را که آنها را اصلاح یا افساد می‌کند نیز می‌داند پس به مؤمنین باندازه‌ای که آنها را اصلاح کند عطا می‌کند، به کافرین مقداری می‌دهد که به صلاح عالم و نظام کلی باشد، نیز به اندازه‌ای عطا می‌کند که به صلاح مؤمنین باشد، چون به صلاح بعضی از بندگان جز فقر نیست و به صلاح بعضی دیگر جز غنا نیست، اگر مؤمن صبح بکند در حالی که مالک بین مشرق و مغرب باشد خیر و صلاح برای اوست و اگر صبح کند در حالی که قطعه قطعه می‌شود خیر و صلاح او همان است.

[وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ] او باران نافع می‌فرستد، بارانی که مردم را از خشکسالی نجات دهد و به داد مردم برسد، برای همین جهت باران «غیث» نامیده شده، یعنی به داد رسیدن، کلاً این جمله در معنای تعلیل قول خدا: يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ می‌باشد.

[مَنْ بَعْدَ مَا قَطَوْا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ] بیان فرو فرستادن باران

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۴

و نام گذاشتن باران به نام دیگری «رحمت» است، چه در عرف باران «رحمت» نامیده می‌شود، چون باران از جانب خدای تعالی رحمت بر بندگان و حیوان و نبات است.

و ممکن است مقصود مطلق رحمت باشد اعتم از باران و غیر باران، که در این صورت تعمیم بعد از تخصیص است.

[وَهُوَ الْوَلِيُّ] و او کسی است که امور بندگان و سایر مخلوقاتش را تولی و تصدی می‌کند و آنها را با بهترین تربیت تربیت می‌نماید.

[الْحَمِيدُ] و جز او هیچ کس شایسته حمد نیست و او خود در ذات خود محمود و پسندیده است.

[وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَائِبَةٍ] در آفریدن آسمانها با هیئت خاص و حرکت مخصوص و ستاره و مدار خاص، در آفریدن زمین به نحو پهن و گسترده که قابل انواع تصرفات باشد از قبیل بنای بناها و کاشتن زراعت و درختان و جاری ساختن آب‌ها در مجرای صحیح زراعت‌ها و تحت تأثیر قرار گرفتن از آسمانها و آنچه در آسمانهاست و در آفریدن موالید بر وجه

صحیح که هر یک به نحو خاص و مناسب با بقای نوعش باشد... در همه‌ی این موارد آیات و نشانه‌های متعددی است که بر علم و احاطه خدا به جزئی و کلی و قدرت و مهربانی او به خلقش دلالت می‌کند.

[وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ] این جمله به منزله‌ی نتیجه است، چه کسی که این موالید را از عدم خلق کرده و نشر نموده و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۵

به آنها وجود داده اگر بخواهد آنها را جمع کند می‌تواند جمع کند و جمع کردن آسان‌تر از خلق و نشر است.
[وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُولَئِكَ أُجْرُكُمْ] این جمله نیز عطف است و رفع توهم، توهم عبارت از این است که اگر خداوند رحمتش را نشر می‌کند و ولی بندگان خویش می‌باشد و در صفاتش حمید و محمود است پس نباید به بندگان مصیبت برسد. و خداوند در این مورد پاسخ می‌دهد که مصیبت‌هایی که به شما می‌رسد نتیجه‌ی دستاوردهای خودتان است.
[وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ] و خداوند به دلیل رحمت خویش و تربیت شما، بسیاری از گناهانتان را می‌بخشد، یعنی بسیاری از گناهانی را که با دستهای خویش کسب کردید.

آیا این مطلب عام است و شامل همه کسانی است که به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یا مخصوص بعضی افراد است، گرفتاری و مصیبت بعضی دیگر از جهت گناه نیست بلکه جهت بالا بردن درجه‌اش گرفتاری پیش می‌آورد چنانچه در اخبار آمده است. ممکن است این امر تعمیم داده شود، بدین گونه که گناه تعمیم داده شود و شامل گناهانی بشود که در شریعت گناه است و نیز شامل گناهانی شود که در طریقت گناه است، گناهانی که از مقربین گناه محسوب می‌گردد، چه، خطورات ذهنی و خطورات دلها نسبت به اولیا علیهم السلام گناه شمرده می‌شود.

و الثفات و توجه به غیر خدا از انبیا علیهم السلام گناه است با اینکه آنان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۶

مأمور به توجه به کثرت‌ها بودند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است که از او در باره‌ی مصیبت‌هایی که به علی علیه السلام و اهل بیتش پس از او رسیده است سؤال شد؟ آیا آن مصیبت‌ها در اثر گناهان بوده است؟ در حالی که آنان اهل بیت طهارت و معصوم هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار و توبه می‌کرد بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد، خدای تعالی اولیاء خودش را مخصوص مصیبت‌ها می‌گرداند تا به آنها اجر بدهد بدون آنکه گناهی از آنان صادر شده باشد.

و از علی علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا همین آیه است و سپس فرمود: یا علی هیچ خراش چوبی یا هیچ جراحت قدمی نیست مگر آنکه از گناه ناشی می‌شود، آنچه که خدای تعالی در دنیا از آن عفو نموده و بخشیده پس او برتر و بالاتر از آن است که دوباره برگردد و آنچه که در دنیا مورد عقاب قرار می‌گیرد او عادل‌تر از آن است که آن عقاب را بر بنده‌اش تکرار کند.

[وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ] و شما هیچ قدرتی در زمین ندارید.

[مِنْ وَلِيِّ وَ لَا نَصِيرٍ] مکرر بیان ولی و نصیر گذشته است.

[وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ] لفظ «الجوار» با حذف یاء در وصل و وقف خوانده شده تا وصل بتبیت وقف جاری شود، در هر دو حالت با اثبات یاء خوانده شده و نیز در حالت وصل با حذف یاء خوانده شده، نه در حالت وقف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۷

[كَالْأَعْلَامِ] لفظ «علم» با حرکت به معنای کوه بلند یا به معنی عام است.

[إِنْ يَسْأُ يُشِكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدًا] اگر خدا بخواهد باد را ساکن کند تا کشتی‌ها ثابت بمانند.

[عَلَى ظَهْرِهِ] بر پشت آب [إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ] در این امور نشانه‌ها و آیاتی است برای هر مؤمن صبر کننده و سپاسگزار، یعنی برای هر مؤمنی که ایمانش کامل باشد، چه ایمان دو نصف است، نصف آن صبر و نصف دیگرش شکر و سپاسگزاری است، چون دلالت کشتی‌ها بر علم و قدرت و حکمت خدا از توجه به خلق خفی است و این دلالت احتیاج به تأمل کامل و توجه تام به حق اول دارد به نحوی که همه‌ی نعمت‌ها را از او ببیند و در دادن نعمت خدا را ببیند لذا خدای تعالی فرمود: لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ برای هر بردباری که شکر گزار است.

[أَوْ يُوبِقَهُنَّ] اگر خدا بخواهد آنها با غرق کردن کشتی‌هایشان یا غرق کردن اهل کشتی هلاک و نابود می‌سازد. [بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ] لفظ «يعف» با جزم خوانده شده تا عطف بر «يُوبِقَهُنَّ» باشد، یعنی اگر خداوند بخواهد با فرستادن باد تند آنها را هلاک می‌کند و اگر بخواهد می‌بخشد.

و لفظ «يعف» «يعفو» با رفع خوانده شده بنابر آنکه جمله‌ی مستأنف و به معنای استدراک باشد، یعنی لکن خداوند خیلی از گناهان را می‌بخشد.

[وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا] لفظ «يعلم» با جزم و رفع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۸

خوانده شده و آن واضح و روشن است، با نصب نیز خوانده شده بدین گونه که لفظ «واو» به معنای «مع» باشد و فعل بعد از آن منصوب گردد.

[مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِصٍ] هیچ راه نجات از عذاب را ندارند.

[فَمَا أُوتِيتُمْ] این جمله عطف و تعقیب باعتبار اخبار است، یعنی وقتی دانستید که هیچ راه نجاتی از عذاب نیست بدانید که هر چه به شما داده شود متاع حیات دنیاست.

[مِنْ شَيْءٍ] از آن جهت که شما از فرزندان و ابنای دنیا هستید هر آنچه که به شما داده شود.

[فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] متاع حیات دنیاست که بقا و دوامی ندارد و از آمیختگی با آلام و رنج‌ها و ترس از زوال خالص و جدا نیست.

[وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ] آنچه که نزد خدا است بهتر است، چون شایه‌ی رنج و ترس زوال در آن نیست.

[وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا] آنچه که نزد خدا است برای مؤمنین باقی ماندنی تر و جاودانه‌تر است، لفظ لِلَّذِينَ آمَنُوا متعلق به لفظ «خیر» و «أبقى» است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی این مطلب برای کسانی است که ایمان آورند.

[وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] مقصود از ایمان اسلامی است که با بیعت عام و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود، که در این صورت قول خدا: وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اشاره به ایمان خاص است که با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی حاصل می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۷۹

آیات ۳۷-۴۸

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۳۷ تا ۴۸] ص: ۷۹

اشاره

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفقونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹) وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱)

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳) وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَدِيِّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ (۴۴) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَائِضِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ حَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (۴۵) وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶) اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلَجٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبَهَا وَ إِن تَصْبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۰

ترجمه: ص: ۸۰

و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستیها پرهیز می‌کنند، چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند. و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، نماز را برپا داشته‌اند و کارشان رایزنی با همدیگر است، از آنچه روزیشان داده‌ایم، می‌بخشند، و کسانی که چون به آنان تعدی رسد، آنان انتقام می‌گیرند. و جزای هر بدی، بدی‌ای همانند آن است، پس هر که عفو و درستی‌کاری پیشه کند، پاداش او بر خداوند است، که ستمکاران را دوست ندارد.

و هر کس بعد از ستمی که دیده است، انتقام گیرد، اینانند که بر آنان ایرادی نیست. ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌نمایند، اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند.

و هر کس که خداوند در بیراهی گذارده باشد، دیگر پس از او سروری ندارد و ستمکاران [مشرک] را بینی که چون عذاب را بنگرند، گویند آیا راهی برای بازگشت [به دنیا] هست.

و آنان را بینی که بر آن [آتش دوزخ] عرضه دارندشان، در حالی که از خواری زبوند، به گوشه‌ی چشم نیم گشاده می‌نگرند و مؤمنان گویند بیگمان زیانکاران کسانی هستند که در روز [حساب و] قیامت به خویشتن و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند، بدانید که ستمکاران [مشرک] در عذابی پاینده‌اند.

و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند و هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، برای او بیرون شدی نیست.

ندای پروردگارتان را، پیش از آنکه روزی بیاید که در برابر امر الهی بازگشتی نداشته باشد، بپذیرید، در چنین روزی شما را پناهگاهی نیست، شما را مجال انکاری نیست.

پس اگر رویگردان شدند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۱

[بدان که] تو را نگهبان ایشان نفرستاده‌ایم بر تو جز پیام رسانی نیست و ما چون از جانب خویش به انسان رحمتی بچشانیم، به آن شاد شود و اگر به خاطر کار و کردار پیشینشان به ایشان بلایی رسد، آنگاه است که انسان ناسپاس است.

[وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ] لفظ «الفواحش» جمع «فاحشه» به معنای اختصاصاً زناست، یا به معنی هر گناهی است که قبح و زشتی آن شدید باشد، یا به معنی هر چیزی است که خدای تعالی از آن نهی کرده باشد.

و بنابر دو معنای اول از قبیل ذکر خاص بعد از عام است که به جهت اهتمام به آن ذکر شده است.

و ممکن است لفظ «الفواحش» عطف بر «الایثم» و بر «کبائر الایثم» باشد، بنابر احتمال سوم لفظ «الفواحش» مرادف با اثم، عطف بر آن و تأکید به حساب می‌آید و در سوره‌ی نساء بیان گناه کبیره و صغیره در تفسیر آیه‌ی *إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ* گذشت.

[وَإِذَا مَا عَصَبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ] لفظ «هم» مبتدا، لفظ «یغفرون» خبر آن، جمله جواب است، که لفظ «فاء» در جواب حذف شده، یا لفظ «اذا» از معنای شرط خالی است، یا چون معنی شرط بودن در «اذا» ضعیف است احتیاج به لفظ «فاء» نیست، یا لفظ «هم» تأکید ضمیر متصل است، یا فاعل «غضبوا» به «ناس» یعنی به مردم بر می‌گردد، لفظ «هم» مفعول «غضبوا» که خافض حذف شده و معنای آیه این است که هر گاه مردم بر آنها غضب کنند آنها می‌بخشند و عفو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۲

می‌کنند و ممکن است لفظ «هم» فاعل فعل محذوف باشد که فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند.

[وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ] کسانی که در دعوت خلفا و جانشینان خداوند ندای پروردگارشان را اجابت کردند خواه دعوت عام اسلامی مقصود باشد، یا دعوت خاص ایمانی، یا مقصود کسانی هستند که نسبت به پروردگار و ربّ مضاف خود استجاب نمودند، که آن پروردگار و ربّ در ولایت است، که اینان دعوت باطنی ربّ به ولایت را استجاب نمودند.

[وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ] پس از قبول ولایت نماز را بر پا داشتند، که اقامه‌ی نماز بدون قبول ولایت برای هیچ کس میسر نیست.

[وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ] در واقع «امرهم ذو شوری» است که لفظ «ذو» در تقدیر است، یعنی مؤمنین در امور خویش مشورت می‌کنند و استبداد در رأی ندارند، چه از انانیت خود خارج شده‌اند، همه به یکدیگر در کلّ خیر و بیان آن اعتماد دارند.

[وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] در اول سوره‌ی بقره بیان اقامه‌ی نماز و کیفیت انفاق و در سوره‌ی نساء در ضمن قول خدا: *لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى* بیان معانی نماز گذشت.

[وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ] لفظ «هم» تأکید ضمیر منصوب یا مبتدا است، مانند «هم یغفرون» و چون قبول ظلم و مورد ستم قرار گرفتن ناپسند و از جمله‌ی رذایل به شمار می‌آید خدای تعالی آنان را با وصف انتصار ذکر نمود، یعنی شأن و رسم آنها یاری

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۳

طلبیدن است، ولی عفو و بخشش در مورد بدکار و ترک انتقام با وجود قوه‌ی دفاع در مظلوم نمی‌تواند از جمله‌ی رذایل باشد، بلکه آن عفو و بخششی است ممدوح.

انظلام این است که در مظلوم هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد غضب قوی نشده و اوج نگیرد، چون نفس یاری شده به اندازه‌ی ظلمی که بر او شده قانع نمی‌شود، بلکه در مورد ظلم و جنایت فزونی می‌طلبد لذا خدای تعالی جهت تأدیب و آموختن بندگانش می‌فرماید:

[وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا] کیفر هر بدی یک بدی است همانند بدی آن، بدی دوم که جزا به حساب می‌آید از جهت مشاکلت بدی نامیده شده، یا اینکه آن بدی نسبت به جنایتکار اسائه و بدی است، یعنی در طلب یاری و هنگامی که یاری شدید از مقابله به مثل تجاوز نکنید و فزونی نطلبید.

[فَمَنْ عَفَا] هر کس عفو نماید و بعد از تسلط و اقتدار بر ظالم و مسیئی او را ببخشد اجر و پاداش او بر عهده خداوند است.

این جمله عطف بر جمله‌ی *جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا* می‌باشد، لفظ «فاء» جهت ترتیب در اخبار است.

یعنی حال که دانستی که فراتر از مقابله‌ی به مثل و فزون طلبی در این مورد جزای بدی نیست، بلکه آن خود ظلم و ستم است پس بدان که هر کس عفو نماید.

[وَأَصْلَحَ] و اسائه‌ی مسیء و بدکار را با عفو و بخشش اصلاح نماید اجر و پاداش او بر عهده‌ی خداوند است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۴

[فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ] این نهایت بزرگداشت و بزرگ شمردن عفو است، چه اجر و پاداشت عفو و بخشش را به غیر خودش واگذار نکرده است.

[إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده، آیا خداوند ظالم و ستمگر را دوست دارد که امر به عفو از او می‌کند؟

پس فرمود: خداوند ظالمین را دوست ندارد، ترغیب به عفو و بخشش به خاطر دوست داشتن ظالمین نیست، بلکه از جهت دوست داشتن مؤمنین است که در معرض ثواب جزیل قرار بگیرند، یا این جمله تعلیل قول خدا «ينتصرون» یا تعلیل قول خدا: جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ یا تعلیل قول خدا: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ می‌باشد.

یعنی تعلیل ترغیب بر عفو که از این جمله استفاده می‌شود، گویا که فرموده است: انتقام نسبت به قوه‌ی عاقله که شأن آن عفوست نوعی ظلم می‌باشد، که شأن قوه‌ی عاقله شأن خدای بخشنده‌ی مهربان است.

[وَلَمَنْ اِنتَصِرَ بَعِيدَ ظُلْمِهِ] این جمله عطف است، در آن رفع این توهم است که شاید پنداشته شود آن کس که مظلوم واقع شده و یاری طلب می‌کند، ظالم و ستمگر است و استحقاق مؤاخذه‌ی دنیوی و عقوبت اخروی دارد، لذا می‌فرماید:

[فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ] بر آنان هیچ مؤاخذه‌ای نیست، نه در دنیا و نه در آخرت.

[إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ] مؤاخذه‌ی دنیوی و عقوبت اخروی تنها بر کسانی است که:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۵

[يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ] أولئك لهم عذاب أليم] آنها بر مردم ظلم و ستم می‌کنند و در زمین به ناحق شرارت می‌کنند، یعنی در زمین عالم صغیر و یا کبیر برای آنها عذاب دردناکی است و منظور از غیر حق این است که مظلوم که جهت انتقام یاری می‌طلبد اگر چه از جهتی بر بدکار و قوه‌ی عاقله ظلم می‌کند، لیکن آن ظلمی به حق است (نه باطل)، (یعنی برای احقاق حق است).

[وَلَمَنْ صَبَرَ] و لکن کسی که از انتقام خودداری کرده و صبر پیشه کند.

[وَعَفَرَ] و ببخشد، بدین گونه که قلبش را از کینه‌ی بدکار پاک سازد.

[إِنَّ ذَلِكُمْ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] این مطلب از چیزهایی است که شایسته است عزم جزم بر آن داشته باشد که از والاترین و بهترین خصلت‌هاست.

[إِنَّ ذَلِكُمْ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] این مطلب از چیزهایی است که شایسته است عزم جزم بر آن داشته باشد که از والاترین و بهترین خصلت‌هاست.

[وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ] این جمله استدراک است، یعنی کسی که خداوند او را از این دو خصلت صبر و عفو دور نماید و اقدام به قصاص و انتقام کند دیگر بعد از خدای برای او هیچ یآوری نیست.

در این آیه خدای تعالی نرسیدن به آن دو خصلت و راه نیافتن به آن دو را گمراهی و ضلالت نامید، زیرا کمال نرسیدن به آن دو خصلت انحراف از کمال انسانی است، زیرا کمال انسانی است که راه به سوی خدا را هموار می‌کند.

یا معنای آیه این است که خداوند هر کس را که با جنایت و ظلم بر بندگان آنان را به ناحق گمراه سازد دیگر یآوری نخواهد

داشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۶

[وَوَتَرَى الظَّالِمِينَ] خطاب مخصوص محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که در این صورت جایز است لفظ «تری» برای استقبال باشد همان طور که جایز است برای حال باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حال آنها را در زمان حال می‌بیند. و ممکن است خطاب عام باشد که در این صورت نیز لفظ «تری» برای استقبال و حال می‌تواند باشد، یعنی شایسته است که ستمکاران را ببینی که:

[لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا] که چون عذاب را ببینند گویند، آیا راهی گذری هست؟ و تو پیش از آنکه آتش بر آنها عرضه شود می‌بینی که [خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِيلِ] در حالی هستند که از ذلت و خواری به خشوع افتاده‌اند و خشوع ناشی از ذلت فایده‌ای ندارد بر خلاف خشوع ناشی از حبّ که هر وقت پدید آید نافع و مفید است. [يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ] لفظ «طرف» به معنای چشم یا حرکت پلک‌های آن است.

پس اگر به معنای چشم باشد (در واقع) شامل نگاه کردن مخفی است و اگر به معنای حرکت پلک‌ها باشد شامل نگاه کردن ناشی از حرکت پنهانی پلک‌ها و مقصود این است که آنها از شدت خوف و وحشت نمی‌توانند نظر کامل به آتش بیاندازند. [وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا] ادا کردن مطلب به صورت فعل ماضی به جهت حتمی بودن وقوع آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۷

در صورتی که مقصود این باشد که مؤمنین پس از دیدن عذاب ستمکاران در روز قیامت این چنین می‌گویند، یا آنکه مطلب نسبت به محمد صلی الله علیه و آله در زبان گذشته است، یا معنای آیه این است که مؤمنین در حال زندگی دنیا بعد از آنکه به حال ظالمین و سرانجام بد آنها آگاه شدند چنین گفتند.

[إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ] این زیانکاران همان ظالمین هستند که از نظر خود و اهلسان در روز قیامت خسارت و زیان دیده‌اند.

[أَلَا- إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ] این جمله از قول مؤمنین یا از قول خدا است که: هان آگاه باشید که ستمگران در عذاب جای گرفته‌اند.

[وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ] این جمله نیز از قول مؤمنین یا از جانب خدای تعالی است.

[وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ] کسی را که خدا گمراه کند هیچ راهی به سوی خیر و نجات ندارد.

[اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ] این جمله به منزله‌ی نتیجه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس چه کنیم تا ظالم و ستمکار نباشیم؟ خدای تعالی جواب داده: پروردگار مطلق خویش را در مورد دعوت مظاهر و خلفای او پاسخ دهید، یا پروردگار مضاف خویش را اجابت نمایید که آن پروردگار شما در ولایت است.

[مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمًا لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ] مقصود از «یوم»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۸

بلا- و عذاب است چه بیشتر اوقات لفظ «یوم» در این معنای استعمال می‌شود، یا مقصود روز مرگ یا روز قیامت است و ضمیر مجرور «له» به صاحب آن روز یا به عذاب او بر می‌گردد، یعنی صاحب آن روز هیچ برگشتی به دنیا ندارد، یا هیچ نمی‌تواند عذاب را از اهل خویش دفع کند، یا هیچ چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند آن را به تأخیر اندازد.

[مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ] در آن روز هیچ پناهگاهی ندارید و هیچ نمی‌توانید آن را انکار نمایید.

یا کسی نمی‌تواند آن عذاب و بلا را که شما در آن گرفتار هستید انکار نماید و عذاب را از شما دفع کند یا شما را در این مورد

یاری دهد.

[فَإِنْ أَعْرَضُوا] خطاب را از سوی کفار به سوی محمّد صلی الله علیه و آله برگردانید و فرمود: ای رسول خدا اگر آنان روی برگردانند.

[فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا] از اعراض و روی گردانیدن آنان اندوهناک مباش که تو را برای نگهبانی و حفاظت آنان نفرستادیم. [إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ] بر تو جز رساندن پیام چیزی نیست و پیام را نیز رساندی. [وَأِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً] مقصود از رحمت، نعمت دنیوی یا نعمت اخروی است از قبیل علوم و الهام‌ها و مکاشفه‌هاست. یعنی اگر به انسان اینگونه نعمتها را بچشانیم.

[فَرِحَ بِهَا] به آن نعمت خوشحال می‌شود، خوشحالی او از جهت صورت نعمت است، نه از جهت نعمت دادن ما.

زیرا تا چندی که نفس انسانی در وجود انسان حاکم است نظر به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۸۹

منعم نمی‌اندازد و به انعام منعم در باره‌ی نعمت توجه نمی‌کند، بلکه نظر و توجه او به صورت نعمت است و آن را به خودش نسبت می‌دهد، به نسبت دادن نعمت به منعم توجه نمی‌کند و اگر به منعم و نعمت دادن او توجه می‌کرد با صورت نعمت خوشحال نمی‌شد و با صورت نعمت اندوهناک نمی‌گشت، زیرا احتمال آن می‌رود که خدای تعالی نعمت را از او بگیرد.

[وَأِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ] انسان نسبت به نعمت گذشته نیز کفران می‌کند و متذکر و یاد آور آن نعمت‌ها نمی‌شود و شکر آن را به جا نمی‌آورد.

و تکرار کلمه‌ی انسان برای اشاره به این است که مطلب مذکور از مقتضای خلقت انسان است و وجه تخالف دو فقره‌ی عبارت مخفی نماند.

زیرا چون رحمت ذاتی مشیت خدای تعالی است در آنجا تأکیدهای متعدّد و ادات تأکید آورد، چنان‌که نعمت را به خودش نسبت داد و خود نعمت را نیز به خودش نسبت داد، ولی در جانب مصیبت و بلا ادات شک آورد و آن را تأکید نکرد و به خودش نسبت نداد، سبب رسیدن مصیبت به مردم را خود آنان قرار داد که با دست خودشان کسب کرده‌اند.

آیات ۴۹-۵۲

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۹ تا ۵۳] ص: ۸۹

اشاره

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰) وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۱) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۰

ترجمه: ص: ۹۰

فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است هر چه می‌خواهد می‌آفریند به هر کس که خواهد [فرزند] دختر بخشد، به هر کس

که خواهد [فرزند] پسر بخشد.

یا به آنان هم پسر و هم دختر دهد، هر کس را که خواهد سترون گرداند، که او دانای تواناست.

و هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده‌ای یا فرشته‌ای بفرستد و آنچه می‌خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه‌ی فرزانه است.

و بدینسان [پیام و کتاب] روحبخشی از امر خویش به تو وحی کردیم و تو پیشتر نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست؟ ولی آن را همچون نوری گردانیدیم که هر کس را از بندگان خویش که بخواهیم با آن هدایت می‌کنیم. و بیگمان تو به راهی راست هدایت می‌کنی.

راه خداوند که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، او راست بدانید که کارها به سوی خداوند باز می‌گردد.

تفسیر ص: ۹۰

[لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: برای خداوند در مورد مصیبت‌ها و بلاها چه کار و صنع و آفرینشی هست؟ جواب می‌دهد: [يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] هر چه را که ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۱ بخواید از خیر و شرّ و از رحمت و مصیبت می‌آفریند.

[يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ] لفظ «انث» را به صورت نکره و لفظ «الذکور» را به صورت معرفه آورد تا اشاره به این باشد که چون مردم از جنس مؤنث نفرت دارند گویی که آنها نزد مردم شناخته شده نیستند ولی چون جنس مذکر را دوست دارند گویی که آنان را می‌شناسند و اینان در اذهانشان حضور دارند.

[أَوْ يُرْوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا] برای بعضی فقط مؤنث عطا می‌کند، برای بعضی فقط مذکر و در باره‌ی بعضی دیگر هر دو را جمع می‌کند.

[وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا] و هر کس را که می‌خواهد عقیم قرار دهد عقیم قرار می‌دهد پس در همه‌ی این مراحل عطا کردن و منع خدا اصل است، نه اسباب طبیعی همان طور که طبیعی‌ها و کسانی که به اسباب طبیعی نظر می‌کنند عقیده دارند.

[إِنَّهُ عَلِيمٌ] خداوند صلاح همه را می‌داند و می‌داند آنچه را که انسان را اصلاح می‌کند، آنچه را که انسان را فاسد می‌کند، پس آنچه که به صلاح انسان است آن را عطا می‌کند و آنچه را که فاسد می‌سازد منع می‌نماید و نمی‌دهد.

[قَدِيرٌ] خداوند بر همه‌ی آنچه که گفته شد قادر است، خواه اسباب طبیعی با آن موافق باشد یا موافق نباشد.

[وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ] شایسته نیست و در سرشت و طبیعت انسان چنین نیست که بتواند خدا با او سخن بگوید.

زیرا بشریت محدود به حدود سفلی بسیاری است که اگر کلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۲

خدا را بشنود بدون آنکه کلام خدا به مقام بشریت محدود تنزل کند فانی و هلاک می‌شود که کلام خدا مانند خورشید و بشریت مانند سایه است.

[إِلَّا وَحِيًّا] لفظ وحی در لغت به معنی اشاره و نوشتن و نوشته و رسالت و الهام و کلام خفی و به معنای هر چیزی است که به غیر خودت القا کنی، لیکن مقصود در اینجا اعم از الهام و کتابت و رسالت است، کتابت یعنی نوشتن در الواح غیبی و مقصود از رسالت رسالت ملائکه مانند جبرئیل است.

[أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ] سخن گفتن خدا از پشت حجاب مانند سخن گفتن او با موسی از درخت و مانند سخن گفتن او با محمد صلی الله علیه و آله در شب معراج: از پشت حجاب و ستر می‌باشد.

[أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا] مگر آنکه رسولی از جنس بشر بفرستد.

[فَيُوحَىٰ] آن رسول بشری [يُذَنِّهِ] با اذن خدا با سایر به شکر تکلم کند و سخن گوید، سخن او آن چنان باشد که باطن آن خفی و پنهان و ظاهر آن آشکار و واضح باشد، چه کلام آن رسول بشری چون نایب خدای تعالی و مظهر اوست کلام خدای تعالی است. و طبق آنچه که در اخبار فراوان وارد شده مبنی بر اینکه حدیث انبیا و ائمه علیهم السّلام بسیار سخت و دشوار و سرّ پوشیده شده است کلام آنها دارای بطن‌ها خفی است که در نهایت خفاست، دارای ظاهری آشکار در نهایت ظهور و آشکاری است. و لفظ «یرسل» و «یوحی» با نصب خوانده شده تا عطف بر کلمه‌ی «وحیا» باشد.

بدین گونه که آن را تمیز یا مفعول مطلق قرار دهیم بدون آنکه از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۳

لفظ فعل گرفته شده باشد و با رفع خوانده شده تا عطف بر «وحیا» باشد که آن را حال به معنای فاعل قرار دهیم.

[مَا يَشَاءُ] آنچه را که رسول یا خدای تعالی بخواهد، یا آنچه را که آن رسول بشری بخواهد، یعنی آن بشری که خداوند رسول را به سوی او به وسیله‌ی زبان استعدادش فرستاده است.

[إِنَّهُ عَلِيمٌ] او بلند مرتبه و والا است که بشر دانی و پایین قدرت بر شنیدن کلام او ندارد.

[حَكِيمٌ] آنان را بدون تکلم با آنها و نمی‌گذارد، زیرا که حکمت او اقتضا می‌کند حکمت‌ها و مصالح را به مردم القا کند و این معنا مقتضی قرار دادن واسطه‌ها در القا می‌باشد تا هنگام القا هلاک نشوند.

[وَكَذَلِكَ] همچنین است تکلم و سخن گفتن با روش سه گانه.

[أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ] روح بزرگی را فرستادیم.

[رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا] روح بزرگی که ناشی از مجرد امر و دستور ماست بدون آنکه ماده‌ای در آن دخالت نماید.

یا مقصود این است که آن روح بعضی از عالم امر ما است، مقصود از آن جبرئیل یا روح القدس است که از جبرئیل و میکائیل با عظمت تر است.

[مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ] مقصود از کتاب نبوت و رسالت و احکام آن دو است، مقصود از ایمان ولایت و آثار آن و قرآن صورت هر سه می‌باشد.

[وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا] مقصود از نور کتاب یا ایمان یا آنچه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۴

که از آن دو ذکر شده است می‌باشد، یا مقصود روحی است که به سوی تو وحی آورده است.

و آن نور به علی علیه السلام تفسیر شده است.

از امام باقر علیه السلام آمده است: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا» یعنی علی علیه السلام و علی علیه السلام نوری است که به وسیله‌ی او هدایت یافته است از خلق خدا هر آنکس که هدایت یافته است.

[نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا] از امام صادق علیه السلام از علم سؤال شد که آیا علم چیزی است که عالم از دهان مردم یاد می‌گیرد، یا در کتاب نزد شماست و آن را می‌خوانید و یاد می‌گیرید؟

فرمود: مطلب مهم‌تر، بالاتر و واجب‌تر از اینهاست، آیا نشنیدی قول خدای تعالی را که فرمود:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ سپس فرمود: بلی سابقا در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست، تا آنکه خدای تعالی آن روح را مبعوث نمود که در قرآن ذکر نموده است.

پس وقتی آن روح وحی آورد بدان وسیله علم و فهم آموخت و آن روح روحی است که خدای تعالی به هر کس که بخواهد

می‌دهد، پس بر هر بنده‌ای که آن روح را عطا کند به او فهم می‌آموزد.

[وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] تو با رسالت خویش به سوی ولایت هدایت راهنمایی می‌کنی، چه رسالت و قبول آن هدایت به ایمان و ولایت است، چنانچه خدای تعالی فرموده:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۵

قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «۱».

از امام باقر علیه السّلام روایت شده که معنای آیه این است که تو امر به ولایت علی علیه السّلام می‌کنی و به ولایت دعوت می‌نمایی، علی علیه السّلام همان راه راست و صراط مستقیم است.

[صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] و از امام باقر علیه السّلام آمده است که مقصود علی علیه السّلام است، که خداوند او را خازن خویش قرار داده است بر آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، او را امانت‌دار آنها قرار داده است.

و شاید امام باقر علیه السّلام ضمیر مجرور را به لفظ «صراط» برگردانده، یا صراط را به علی علیه السّلام تفسیر نموده است.

[أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ] همه کارها و همه‌ی امور در واقع به خدای تعالی منتهی می‌شود.

یا مقصود این است که به لحاظ کسی که خدا را لحاظ کند کارها به او منتهی می‌شود.

یعنی آنگاه که به فردی از افراد وجود نظر می‌اندازد و مصدر آن و مصدر مصدر آن را ملاحظه می‌کند می‌بیند که همه‌ی مصدرها به خدا منتهی می‌شود، در نتیجه خدای تعالی مصدر همه چیز قرار می‌گیرد.

(۱) سوره حجرات: آیه ۱۷ بگو: مَنّ ننهید بر اسلام آوردنتان، بلکه خدا است که مَنّت می‌نهد بر شما که هدایتتان کرد اگر راستگو یابند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۶

سوره زخرف ص: ۹۶

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: به جز آیه وَ شَيْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا .. بقیه مکی است. و کلاً آیه ۸۸ است و بعضی ۸۹ آیه گفته‌اند.

آیات ۱- ۲۲

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۲] ص: ۹۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴)
 أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
 (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹)
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ

تُخْرَجُونَ (۱۱) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لَيْسَتُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴) وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحَلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ (۱۹) وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۷

ترجمه: ص: ۹۷

حم [حا. میم].

سوگند به کتاب روشنگر.

ما آن را به هیأت قرآنی عربی پدید آورده‌ایم، باشد که تعقل کنید.

و آن حکمت آمیز و بلند مرتبه است و در امّ الکتاب در نزد ماست.

آیا به خاطر آنکه شما قومی گزافکار هستید، پند [قرآن] را از شما باز داریم؟

و چه بسیار پیامبر در میان پیشینیان فرستاده‌ایم.

و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند.

آنگاه دراز دست‌تر از آنان را نابود کردیم و سرنوشت پیشینیان تکرار شد.

و اگر از آنان پرسى که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ بیشک گویند [خداوند] پیروزمند دانا آنها را آفریده است.

همان کسی که زمین را آسایشگاه شما ساخت و در آن راههایی برای شما پدید آورد، باشد که راه یابید.

و همان کسی که آبی به اندازه از آسمان فرو فرستاد، آنگاه بدان سرزمینی پژمرده را زنده ساختیم، [شما هم] بدینسان [از گورها]

بیرون آورده شوید.

و همان کسی که همه‌ی گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتیها و چارپایان مرکوب ساخت.

که بر پشت آن بر آید، سپس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۸

نعمت پروردگارتان را، آنگاه که بر آن برآمدید، یاد کنید و بگویید پاکی کسی که این را رام ما ساخت و ما بر آن توانا نبودیم.

و ما به پروردگاران روی می‌آوریم.

و برای او از بندگانش فرزندی قایل شدند، بیگمان انسان، ناسپاسی آشکار است.

آیا از آنچه آفریده است برای خود دختران را برگزیده است و شما را به داشتن پسران، برگزیده است؟

و چون هر یک از آنان را به آنچه برای خداوند مثل می‌زند [دختر]، خبر دهند، چهره‌اش سیاه شود و اندوه خود را فرو خورد.

آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود [دختر] که در جدل هم ناتوان است [شایسته‌ی نسبت دادن به خداوند است؟].

و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خداوند رحمان‌اند، مادینه‌اند، آیا آفرینش آنان را شاهد بوده‌اند؟ که [در این صورت]

زودا که شهادت ایشان نوشته شود، بازخواست شوند.

و گویند اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آنان [فرشتگان] را نمی‌پرستیدیم آنان را به این امر، علمی نیست ایشان جز دروغ نمی‌بافند.

یا شاید به آنان کتابی پیش از آن داده‌ایم که ایشان به آن متمسک‌اند؟ بلکه گویند ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما با پیروی از آنان رهیافته‌ایم.

تفسیر ص: ۹۸

[حَمَّ وَ الْكِتَابِ الْمُئِينِ] آن کتاب واضح و آشکار را که خشک و تری نیست مگر آنکه در آن هست، آن طوری است که هیچ شک و شبهه‌ای آن را عارض نمی‌شود هیچ خفا، اجمال و تشابه در آن وجود ندارد. [إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا] آن را قرآن قرار دادیم، بدین معنا که در آن همه‌ی مطالب جمع شده است. [عَزِيزًا] آن را به لغت عرب قرار دادیم، یا آن را دارای حکمت‌ها، آداب، احکام، موعظه‌ها و نصایح قرار دادیم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۹۹

[لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] شاید شما با شنیدن و تدبّر قرآن خردمند گردید، یا شاید موعظ و حکمت‌های قرآن را درک نمایید. [وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ] و آن کتاب واضح و آشکارست، که عبارت از لوح محفوظ است، که از آن در لسان حکما به نفس کلی تعبیر می‌شود، یا آن قلم اعلی است، چه قرآن به وجهی قلم و به وجهی کتاب است که در لسان حکما عقل کلی نامیده می‌شود، یا مقام مشیت است که از آن تعبیر به نفس رحمان و اضافه‌ی اشراقی می‌شود، چه آن به وجهی اضافه‌ی حق و به وجه دیگر فعل او، به وجهی کلمه‌ی او، به وجهی کتاب اوست و آن اصل و ما در جمیع کتابهاست. [لَدَيْنَا لَعَلِّي] نزد ما بلند مرتبه و والاست، از همه برتر است که هیچ از آن برتر وجود ندارد.

[حَكِيمًا] صاحب حکیم‌ها است، یا محکم است به نحوی که هیچ خلل و شک و ریب به آن راه نمی‌یابد. از امام صادق علیه السلام آمده است: او امیر المؤمنین علیه السلام است در ام الكتاب یعنی در سوره‌ی فاتحه، که در این سوره علی علیه السلام نوشته شده است و در باره: اهدنا الصراط المستقیم فرمود: صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام و شناخت و معرفت اوست.

بین این خبر و آنچه که ما در تفسیر این آیه ذکر کردیم منافاتی وجود ندارد، زیرا که علی علیه السلام و قرآن در این عالم دو وجود منفک و جدا هستند و گر نه در عوالم بالا علی علیه السلام همان قرآن و قرآن همان علی علیه السلام است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۰

چنانچه فاتحه کتاب در عوالم بالا عبارت از نفوس و عقول کلی است که عبارت از مشیت می‌باشد که با آن هر صاحب حقیقتی و تحقق می‌یابد.

[أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صِفْحًا] لفظ همزه مبنی بر تقدیم و تأخیر است و معنای آیه این است که قرآن را عربی قرار دادیم جهت تعقل و کامل شدن شما، پس آیا ذکر را از شما به کلی محو کنیم و از عرضه به شما به غیر عرضه کنیم. و ممکن است آنچه که بعد از همزه در مورد استفهام قرار گرفته مقدر باشد.

و معنای آیه این باشد: آیا شما را مهمل بگذاریم و دعوت نکنیم و فرا نخوانیم و قرآن را از شما منصرف سازیم. [أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ] گر چه قومی اسراف کار بوده‌اید؟! لفظ «أَنْ» با فتحه‌ی همزه به تقدیر لام و با کسره‌ی همزه خوانده شده است.

[وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ] طمع نداشته باشید که ذکر را از شما برگردانده و شما را به حق دعوت نکنیم که ما امت‌های

گذشته را نیز سر خود نگذاشتیم با آنکه آنان از جهت اسراف و نافرمانی شدیدتر از شما بودند و رسولانی در بین آنها قرار دادیم، ولی آنگاه که در نافرمانی و عصیان از حدّ فراتر رفتند آنها را هلاک کردیم، پس از عذاب و هلاک و نابود کردن ما بترسید و برحذر باشید و در عصیان و نافرمانی از حدّ فراتر نروید.

[وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ] که هیچ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۱

پیامبر و نبی بر آنان نفرستادیم مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند، چنانچه شما استهزا می کنید.

این معنا در صورتی است که آیه خطاب به مشرکین باشد، ممکن است خطاب مصروف به محمد صلی الله علیه و آله باشد و مقصود دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و معنای آیه این است که قوم تو نیز تو را استهزا می کنند.

[فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا] و ممکن است ضمیر مجرور «منهم» برگرد به لفظ «الأولین» و لفظ «من» برای تبعیض یا برتری و تفضیل باشد، یعنی شدیدترین آنها را هلاک و نابود کردیم، پس آنانکه رسول ما را استهزا می کنند بترسند، یا آنان را که شدیدتر بودند هلاک کردیم و نابود ساختیم پس چه رسد بر شما و بر آنان.

و ممکن است ضمیر به قوم محمد صلی الله علیه و آله برگردد و مقصود این باشد که ما پیشینیان را که از قوم تو شدیدتر بودند هلاک ساختیم تا چه رسد به قوم تو اگر مانند کار آنها را انجام دهند و لیکن مطلب را به این صورت ادا کرد تا این معنا را به اختصار بفهماند.

[وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأُولَیْنَ] وصف پیشینیان گذشت و نوبت به قوم تو رسید، یا حکایت حال پیشینیان در آنچه که سابقاً به تو نازل کردیم گذشت، پس باید به آن رجوع کنند و در آن تدبّر نمایند.

[وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ] پس آنان را چه شده است که وقتی از آنها می پرسی چه کسی خالق آسمانها و زمین است می گویند خدا چیره دست دانا ولی در عین حال مخلوق خودشان را با دستان خود می تراشند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۲

شریک خدا قرار می دهند، یا آنچه را که خداوند آن را آفریده شریک خدا قرار می دهند.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا] خدای تعالی این جمله را منضم نمود به آنچه که از آنها حکایت کرد، خواه این جمله صفت «العزیز العلیم» باشد یا خبر مبتدای محذوف باشد.

زیرا گاهی می شود که حکایت کننده چیزی از خودش را به حکایت منضم می کند و ممکن است این جمله جزء حکایت باشد و خطاب از بعضی به بعض دیگر باشد.

[وَجَعَلْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا] و در زمین برای شما راههایی قرار داد که آن راهها را به سوی مقاصدتان می پیمایید، در بیان و صحرای مقصود سرگردان نمی مانید.

[لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] شاید که شما به حاجت‌ها و مقصودهایتان راه یابید، یا شاید شما به مبدأ خویش و صفات او از قبیل علم و قدرت و رأفت و تدبیر راه یابید. یا مقصود این است که به امامتان راه یابید که آن راه به مقصد کلی است که آن رسیدن به نعمت‌های آخرت است، چه خدای تعالی مقاصد دنیوی پست شما را که مورد اعتنا نیست بدون راه و روش نگذاشته است، پس چگونه مقصد کلی را بدون راه می گذارد؟! [وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ] مقصود از آسمان جهت بلندی و علو یا مقصود ابر است یعنی: او کسی است که از بالا و ابر بر شما باران به اندازه فرو فرستاد.

[فَأَنْشَرْنَا بِهِ] این جمله التفات به تکلم است تا در شنونده

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۳

نشاط ایجاد کند، اشعار به این باشد که رویاندن نبات به کیفیت‌های مخصوص و تصویرهای متعدّد و عجیب، تولیدهای غریب جز از مبدأ دانای توانا که مباشر آن باشد ممکن نیست.

پس گویی که مبدأ در حکایت رویاندن نبات نزد شنونده حاضر است و برای او مشهود است پس از آنکه از او غایب بود. [بَلَدَةٌ مَيْتًا] مردگان گیاه و نبات را نشر دادیم.

[كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ] همچنین بعد از مرگتان از زمین خارج می‌شوید، پس چرا از اعاده و بازگشت تعجب می‌کنید و آن را غریب می‌شمارید.

[وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا] و کسی که همه‌ی اصناف مخلوقات را آفرید.

[وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفَلَکِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ] و کشتیها را مرکب شما قرار داد و چهارپایان را آفرید تا شما بر پشت آنان سوار شوید.

لفظ «ظهور» جمع است، مفرد آوردن ضمیر مضاف الیه به اعتبار لفظ و معناست.

[ثُمَّ تَذُكَّرُوا نِعْمَةً رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ] غایت همه‌ی مخلوقات یاد آوری و شکر و سپاس شما در برابر خداست که چیزی که آن را برای خود نعمت می‌شمردید به شما ارزانی فرمود.

[وَتَقُولُوا] با دل‌هایتان به یاد آورید و با زبان‌هایتان سخن بگویید، که زبانهای شما مکلف است که شکر و سپاس خدا بر آنها جاری می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۴

[سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا] خدا را منزّه بدانید از اینکه احتیاج به مرکوب داشته باشد و بخواهد از جایی به جایی منتقل شود، او را به یاد آورید که به شما نعمت تسخیر مرکوب را داده است، تا شکر و سپاس خدا باشد.

[وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ] لفظ «مقرنین» از «اقرن للأمر» است، یعنی به او طاقت و قوت بخشید، «اقرنه» یعنی او را در طناب قرار داد.

[وَأَنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ] غرض یاد آوری نعمت و شکر و سپاسگزاری منعم در نعمت و یاد آوری انتقال بزرگ است که همان انتقال از دنیا به آخرت است.

[وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا] برای خدا از بندگانش فرزند قرار دادند، که فرزند بر حسب ماده‌اش جزیی از پدر است، یعنی پس از آنکه اقرار کردند که خدای تعالی خالق آسمانها و زمین‌هاست برای خدا از مخلوقات او فرزند قرار دادند.

[إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ] که البته انسان نسبت به نعمت‌های حق و صفات او ناسپاس است، پس بر زبان انسان چیزی جاری می‌شود که لایق نعمت خدا نیست و این معنا ناشی از غفلت از منعم و صفات او است.

[أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ] باید از حال آنان تعجب کرد، چه قانع نشدند از بندگانش به طور مساوی شریک قرار دهند بلکه آن اولاد که به نظر آنها پست‌تر بود برای خدا قرار دادند.

[وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا] و این در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۵

حالی است که به هر یک از این مشرکان هر گاه به داشتن دختری که به خدا نسبت داده‌اند مژده دهند رویشان از غم سیاه می‌شود، لفظ «مثلاً» یعنی در حالی که آن فرزند مثل و شبیه است، یا از آن جهت که فرزند هم جنس پدر و شبیه اوست، گویا که ادا کردن مطلب با این عبارت اشاره به این است که مشرکین نمی‌گویند در حقیقت دارای فرزند هستند، بلکه آنها نسبت بین خدا و بین ملایکه یا بین خدا و بین جن را به نسبت پدر و فرزند تشبیه کرده‌اند.

[ظَلَّ وَجْهُهُ مُسَوِّدًا وَهُوَ كَظِيمٌ] مرد کظیم و مکظوم یعنی مرد اندوهناک و غمناک، یا به معنی فرو برنده خشم است یعنی خشم خود

را می‌خورد و آن را ظاهر نمی‌سازد، یا به معنای سکوت است.

[أَوْ مَنْ يُنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ] آیا فکر نمی‌کنند و کسی را که در زیب و زیور پرورش یافته فرزند خدا قرار می‌دهند؟

یا لفظ «من» مبتدای خبر محذوف است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی آیا خداوند از شما پست‌تر و پایین‌تر است؟ کسی را که در زیب و زیور پرورش یافته فرزند او باشد و کسی که در جنگ مبارزه می‌کند فرزند شما باشد.

یا معنای آیه این است که آیا خدای تعالی از شما پائین‌تر است تا فرزندش کسی باشد که در زیب و زیور پرورش یافته و در جنگ و خصومت قادر بر دفاع از خودش نیست؟

[وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ] در حالی که آنکس که در زیب و زیور پرورش یافته در خصومت و دعوا حجت و دلیل خودش را ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۶

نمی‌تواند بیان کند، بلکه غالباً بر ضرر خود سخن می‌گوید.

و لفظ «يُنْشَأُوا» از ثلاثی مجرد به صورت فاعل خوانده شده و به صورت مفعول از باب تفعیل و مفاعله و از باب افعال خوانده شده.

[وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً] لفظ «عباد الرحمن» عبيد الرحمن و «عند الرحمن» با نون خوانده شده یعنی قول مشرکین که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند متضمن زشتی‌های متعدد است:

۱- خدای تعالی را مرگب قرار داده و او را قابل تجزیه می‌سازند و این معنا جز صفت پست‌ترین ممکنات نیست.

۲- نسبت زاد و ولد به او داده‌اند که مستلزم احتیاج و وجود مثل و مانند است.

در حالی که خداوند بی‌نیاز و غنی علی‌الاطلاق است و اگر او دارای مثل باشد ممکن و مرگب می‌گردد.

۳- امری را به او نسبت داده‌اند که اگر به خودش نسبت داده شود، متغیر و ناراحت می‌شوند و صورت‌هایشان سیاه می‌گردد، این معنا مستلزم آن است که خدای تعالی را پایین‌تر و پست‌تر از خودش قرار دهند.

۴- ضعیف‌ترین فرزندان را فرزند او قرار داده‌اند.

۵- ملائکه که نزد خدا عزیز و مکرمند با صفت پست‌ترین مردم توصیف شده‌اند.

[أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ] آیا این مشرکین خلقت آنان را مشاهده کرده‌اند، که مذکر و مؤنث بودن جز با مشاهده معلوم نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۷

[سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ] شهادت آنها که مؤنث بودن ملائکه را دیده‌اند به زودی نوشته خواهد شد.

[وَيُسْأَلُونَ] و از این شهادت در روز قیامت سؤال می‌شوند و این جمله تهدید مشرکین است.

[وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ] این مشرکین سخنی را که گفته‌اند تصور معنی آن را نکرده‌اند و بدون علم و آگاهی به نسبت این سخنان و بدون علم به نسبت دادن فرزند به خدای تعالی این حرف را زده‌اند.

از این رو حرفشان دروغ از آب در آمده است و با این سخنان خواسته‌اند از زشتی عبادت غیر خدا فرار کنند و ندانسته‌اند که فاعل بودن مشیت یا سبب بودن مشیت نسبت به اشیا به نحوی نیست که اختیار را از مردم سلب کند و زشتی و بدی را از کار آنان بردارد.

[أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ] آیا پیش از قرآن یا قبل از این گفتار برای آنها کتابی آمده است که این گونه بد آنها آگاهی داده باشد؟! [فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ] آنها نه علم از روی تحقیق به معنای این گفتار دارند، نه علم تقلیدی و آنان جز گمان و تخمین چیزی ندارند و

تخمین در باب عقاید از درگاه الهی مطرود است و در سوره‌ی انعام بیان این آیه در ضمن قول خدای تعالی: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا كَدَشْت.

[بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ] گفتند: ما پدرانمان را بر راه و روشی یافتیم و راه آنان را ادامه خواهیم داد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۸

وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ] آنان از روی تحقیق علم پیدا نکردند و تقلید از کسی هم که تقلیدش صحیح باشد نمودند، بلکه از پدرانشان که برای آنان جایز نبود تقلید کردند و روی همین جهت است که خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: أُولَٰئِكَ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.

آیات ۲۳-۳۵

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۳ تا ۳۵] ص: ۱۰۸

اشاره

وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أُولَٰئِكَ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۲۴) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظَرْنَا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷)

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ (۲۸) يَلْبَسُ مَتَاعًا هَؤُلَاءِ وَآبَاءُهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهَمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲)

وَلَوْلَا- أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُوءَ مَقْصَدٍ مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَإِلِيَابِهِمْ أَبْوَابٌ وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِنُونَ (۳۴) وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۰۹

ترجمه: ص: ۱۰۹

و بدینسان پیش از تو در هیچ آبادی، هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه ناز پروردگانش گفتند ما پدرانما را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما در پی آنان دنباله روانیم.

بگو حتی اگر برای شما راهنما تر از آنچه پدرانتان را پیرو آن یافتید، بیاورم؟ گفتند ما رسالت شما را منکریم.

آنگاه از ایشان داد ستانیدیم، پس بنگر که سر انجام منکران چه بوده است.

و چنین بود که ابراهیم به پدرش و قومش گفت همانا من از آنچه می‌پرستید بری و برکنارم.

مگر از کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت فرماید.

و آن [اندیشه‌ی توحید] را سخنی ماندگار در میان احفاد او قرار داد، باشد که به راه آیند.

آری اینان و پدرانشان را بهرمنند ساخته‌ام تا آنکه [دین] حق و پیامبری آشکار به نزد آنان آمد.

و چون [دین] حق به نزد آنان آمد، گفتند این جادوست و ما منکر آنیم.

و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر [مکه و طائف] فرود نیامده است.

آیا ایشان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند [نه بلکه] ما زیستمایه‌شان را در زندگی دنیا در میان آنان تقسیم می‌کنیم و بعضی

از ایشان را بر بعضی دیگر به مرتبه‌هایی بلند برتر داشتیم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت بگیرند و رحمت پروردگارت

بهتر است از آنچه گرد می‌آورند.

و اگر این نبود که [نمی‌خواستیم] مردم امت یگانه‌ای [در کفر] شوند، برای خانه‌های کسانی که بر خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی سیمین پدید می‌آوردیم و نیز نردبانهایی [از سیم] که بر آنها بالا روند.
و نیز برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۰

خانه‌هایشان درها [بی از سیم] و تختهایی [قرار می‌دادیم] که بر آنها تکیه زنند.
و زر و زیورهایی و همی اینها جز بهره‌ی [گذاری] زندگانی دنیا نیست و آخرت در نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است.

تفسیر ص: ۱۱۰

[وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَحَدِّثْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ] و این دلداری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، بدین گونه که این تقلید کور کورانه از قدیم و جدید رسم و عادت مردم است و پیامبران پیشین به امثال این گونه اشخاص مبتلا بوده‌اند.

و ذکر کردن خصوص مترفین و هوسرانان بدان جهت است که آنان با انبیاء و اولیا علیهم السَّلام معارضه می‌کرده‌اند، ولی غیر از آنها بقیه‌ی مردم همیشه نظر و نگاهشان به این گونه هوسرانان است.

[قَالَ] رسول انداز کننده به آنها گفت: [أ] آیا اگر من بهتر از آنچه که پدرانتان آورده است آوردم باز هم از پدرانتان تقلید خواهید کرد؟

[وَلَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: مشرکین چه گفتند؟
خدای تعالی فرمود: گفتند:

[إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ] ما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافریم اگر چه بهتر و هدایت‌گرت‌تر از آنچه که پدرانمان بر آن هستند باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۱

[فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ] با انواع نعمت‌ها و عذاب‌ها که بعضی از آنان را برای تو ذکر کردیم پس از آنان انتقام گرفتیم.

[فَمَا نُنْظِرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَدِّبِينَ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ] این جمله عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته است: یاد آوری کن یا به یاد آور هنگامی را که مشرکین از بندگان خدا برای خدا جزء و شریک قرار دادند، برای او دخترانی قرار دادند.

این مطلب را به یاد مردم بیاور تا متبته زشتی و قبح آن باشند و به یاد آور هنگامی را که مشرکین گفتند: لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ و زشتی این گفتار را بر آنان ظاهر ساز تا متبته شوند، به یاد آور هنگامی را که در هر قریه‌ای نذیر و ترساننده‌ای فرستادیم و او را تکذیب کردند و ما آنان را هلاک نمودیم، تا تو هم از تکذیب قوم خود تسلی پیدا کنی و به یاد آور هنگامی را که گفتند ما پدرانمان را بر روش و دینی یافته‌ایم و از همان روش پیروی می‌کنیم، زشتی این گفتار را بر آنان ظاهر ساز و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم گفت:

[لَأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي] ابراهیم علیه السَّلام به پدر و قومش گفت: من از آنچه که شما می‌پرستید بیزارم مگر به خدایی که مرا آفریده و بر فطرت توحید سرشته است، تا این مطلب و این سخن نمونه‌ای برای قوم تو باشد که از تقلید کردن از کسی که تقلیدش جایز نیست بیزار باشند و نیز سرمشقی برای تقلید باشد اگر قصد تقلید داشته باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۲

زیرا ابراهیم علیه السَّلام بیزاری از تقلید به کسی که تقلیدش جایز نیست را امری جاودانه و همیشگی در نسل خودش قرار داده است

نیز مثلی برای تو باشد که به قوم خود و شدت انکار آنان اعتنا نکنی و دعوت خویش را ظاهر سازی و به رد و قبول‌شان بی اعتنا باشی.

فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ خدایند مرا هدایت خواهد کرد به آنچه که آرزو و مطلوب انسان است.

[وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً] کلمه‌ی بیزاری از تقلید کسی که تقلیدش جایز نیست یا کلمه‌ی توحید را یک کلمه‌ی جاودانه و همیشگی قرار داد.

[فِي عَقِبِهِ] در ذریه و نسل خویش یا امت خود، یا مقصود کسانی از ذریه‌ی ابراهیم و ذریه‌ی امت او است که پشت سر ابراهیم و به دنبال او می‌آیند.

[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] شاید که آنها از جهل و نادانی خود که در سرشت و فطرت آنانست باز گردند و اینان از کسانی هستند که بعد از ابراهیم علیه السلام و از عقب او آمده‌اند، پس باید آن کلمه و سخن جاودانه را بگیرند و از جهل و تقلید از کسی که تقلیدش جایز نیست برگردند و آن کلمه‌ی جاودانه و باقیماندنی در اخبار ما به امامت تفسیر شده «۱» است، امامت در نسل حسین علیه السلام باقی است و قول خدای تعالی لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تفسیر به بازگشت ائمه علیهم السلام به دنیا شده است.

(۱) برهان: ج ۴ ص ۳۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۳

[بَيْلٌ مَّتَعْتُ] باقی ماندن مشرکین بر روش باطل خود از آن جهت نیست که بر تقلید از پدرانشان اعتماد دارند و به آن تمسک می‌کنند بلکه اینان و پدرانشان را تمتعات و لذت‌های حیوانی این چنین کرده است.

[هُؤُلَاءِ] مقصود قریش است.

[وَأَبَاءُهُمْ] اینان و پدرانشان در لذت‌های حیوانی فرو رفته و غرق شدند، بدون آنکه کسی آنان را از بلاها و مصائب بر حذر دارد و بترساند و بدون آنکه پیامبرانی به آنان هشدار دهد و در نتیجه آنها با آن لذت‌ها آرامش پیدا کردند و به آن اطمینان یافته و خاطر جمع شدند.

[حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ] تا آنکه ولایت به سراغ آنها آمد.

[وَرَسُولٌ مُّبِينٌ] و رسول واضح و آشکاری برای آنها فرستاده شده که رسالتش و راستی آن آشکار بود.

و ممکن است منظور این باشد که رسالتش را ظاهر و آشکار می‌کند.

[قَالُوا هَذَا] مشرکین گفتند: این کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا می‌کند که آن کتاب آسمانی و الهی است سحر و جادو است، یا این رسالتی که او ادعا می‌کند از جانب خدا است، یا این کارهای خارق العاده‌ای که از او ظاهر می‌شود سحر و جادو است و ما نسبت به این امور کافر هستیم.

[وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ] منظور از فریتین مکه و طائف است این سخن از آن است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۴

مشرکین جز آنچه که ظاهر و محسوس است بزرگی و شرافتی نمی‌شناختند و تنها شرافت‌های دنیوی از حسب و نسب و خدم و حشم و زیادی مال و اولاد بر ایشان مهم بود و محمد صلی الله علیه و آله هیچ یک از این امور را نداشت لذا منکر شدند که قرآن از جانب خدا بر او نازل شده باشد.

و می‌گفتند: اگر خداوند کتابی نازل می‌کرد و رسول می‌فرستاد باید مرد شریف و بزرگی را می‌فرستاد و برای شخص مهمی قرآن را نازل می‌کرد، مانند ولید بن مغیره در مکه، عروه بن مسعود در طائف، قرآن را به یکی از آن دو نفر نازل می‌کرد.

و لیکن مشرکین نفهمیدند و ندانستند که رسالت یک منصب و مقام روحانی است و شرافت صوری و ظاهری شخص را به آن مقام و مرتبه نمی‌رساند بلکه ممکن است مانع آن مقام و مرتبه نمی‌رساند بلکه ممکن است مانع آن مقام و منصب هم باشد.

[أَهُمْ يَفْسِقُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ] آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! جمله‌ی استفهام و اضافه کردن لفظ «رب» به رسول خدا صلی الله علیه و آله نه به مشرکین دلالت بر انکار، تحقیر و استهزای آنان دارد.

[نَحْنُ قَسَمَ مِنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] معیشت و زندگانی که از کسب و محسوسات خود آنان، بر حسب ظاهر اختیار تحصیل آن در دست آنانست هیچ ساخت و آفرینشی در دست‌شان نیست بلکه روزی و معیشت را ما بین آنان تقسیم کردیم.

پس چگونه نبوت را که رحمت غیر محسوس از جانب خداست، هیچ اختیار و منع از جانب آنان وجود ندارد تقسیم می‌کنند؟!

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۵

[وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ] و ما درجات بعضی را در مراتب دنیوی و منصب‌های ظاهری بالاتر از بعضی دیگر قرار دادیم پس چگونه این منصب بزرگ رسالت را به آرای آنان موکول می‌کنیم.

[لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا] این برتری ظاهری برای آن است که بعضی فرمانبر کارهای برخی باشند.

لفظ «سخری» اسم مصدر از «سخر به» و «سخر منه» می‌باشد و همچنین است «سخریه» و «سخرتی» با کسر سین، شاید در اینجا از ماده‌ی تسخیر و اسم برای همین ماده است به معنای تذلیل و ذلیل شدن.

[وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ] و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه که جمع می‌کنند از قبیل اموال و اولاد و ناموس.

و در خبری آمده است: ای بنده‌ی خدا آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و صورتش را زشت نموده است؟ و چگونه صورت یکی را خوب کرده و او را فقیر نموده است و چگونه به یکی شرافت داده و او را فقیر کرده و چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و او را به مرتبه‌ی پست و پایین آورده است؟

سپس به موجب این آیه بی‌نیاز و غنی حق ندارد بگوید چرا به ثروت من جمال و زیبایی فلانی اضافه نشده است و زیبا حق ندارد بگوید چرا به زیبایی و جمال من ثروت و مال فلانی اضافه نشده است، شریف و بزرگ حق ندارد بگوید چرا به شرافت من مال و ثروت فلانی اضافه نشده است و آن که در مرتبه پایین قرار دارد نمی‌تواند بگوید چرا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۶

و پستی من شرافت فلانی اضافه نشده است.

و لکن حکم و فرمان از آن خداست هر طور که بخواهد تقسیم می‌کند، در افعال و کارهای خویش حکیم است همان طور که در اعمالش محمود و پسندیده است.

و این است که خدای تعالی می‌فرماید: وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ خدای تعالی فرمود:

یا محمد آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! معیشت و زندگانی آنان را در دنیا ما تقسیم کردیم و بعضی‌ها را محتاج بعضی دیگر قرار دادیم، یکی احتیاج به مال شخصی دارد و آن دیگری محتاج کالا و خدمات اولی است.

هكذا ... می‌بینی بالاترین پادشاهان و ثروتمندترین شخص جهان در بعضی از کارها محتاج به فقیرترین فقر است و این احتیاج یا از باب این است که شخص فقیر دارای کالای مخصوصی است، یا کار خاصی از دستش بر می‌آید که آن پادشاه جز با دست او نمی‌تواند انجام دهد.

یا احتیاج از ناحیه‌ی علوم و حکمت‌هاست که آن پادشاه مجبور است از این فقیر استفاده کند و از سوی دیگر این فقیر احتیاج به مال آن غنی دارد و پادشاه نیز احتیاج به علم و رأی و معرفت و شناخت این فقیر دارد.

پادشاه حق ندارد بگوید چرا مال و ثروت من با علم این فقیر جمع نشده است، همچنین فقیر حق ندارد بگوید: چرا به رأی و علم من

و آنچه که از فنون حکمت‌ها می‌دانم بی‌نیازی از مال این پادشاه اضافه ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۷

نشده است؟! [وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً] و اگر ناخوشایند بودن و کراهت این مطلب نبود.

[لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لُتُوتَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ] بدین گونه که در اموال کفار توسعه می‌دادیم تا سقف خانه‌هایشان را از نقره قرار دهند.

[وَمَعَارِجٍ] و نردبان‌هایشان را از نقره قرار می‌دادیم.

[عَلَيْهَا يَطْفَرُونَ] تا با آن نردبان‌های نقره‌ای به بالای پشت بامها بروند.

[وَلِيُتُوتَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا] درهای خانه‌ها و تخت‌های آنان را از نقره قرار می‌دادیم.

[عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَزُخْرَفًا] منظور از زخرف زینت و زیور است، یعنی اگر می‌شد همه‌ی مردم کافر باشند همه را غنی و بی‌نیاز می‌کردیم.

چون کافر خوار و از جانب ما مطرود و ناخوشایند است و ما از کافر توجه و التفات به خودمان را نخواستیم و اگر مراعات حالی کسی که استعداد ایمان در وجودش هست نبود در دنیا بر او توسعه می‌دادیم به نحوی که حتی یک لحظه هم غم دنیا را نمی‌خورد تا دیگر توجه و التفات به سوی ما نمی‌کرد، لکن جهت مراعات حال کسانی که استعداد ایمان دارند در بین کفار نیز فقر و بی‌نیازی قرار دادیم، چنانچه در بین مؤمنین نیز مال داری و فقر وجود دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۸

از امام صادق علیه السّلام آمده است: خدای تعالی می‌فرماید: اگر نبود که خوش ندارم بنده‌ی مؤمن چیزی در نفسش احساس کند کافر را از طلا می‌پوشاندم.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است، ای گروه فقراء و مساکین راضی باشید و طیب خاطر داشته باشید، از صمیم قلب از خدا راضی باشید خداوند شما را بر فقر خویش ثواب می‌دهد و اگر ناراضی باشید دیگر ثوابی برای شما نیست.

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده: از اولاد آدم هیچ مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود، هیچ کافری نبود مگر آنکه غنی و بی‌نیاز بود، تا آنکه ابراهیم علیه السّلام آمد و عرض کرد: پروردگارا ما را آزمایشی برای کافران قرار نده، پس خدای تعالی در بین کفار بی‌نیاز و محتاج و ثروت و احتیاج قرار داد و در بین مؤمنین نیز چنین کرد.

[وَإِنْ كُلُّ ذَلِكُ] همه‌ی این امور که گفته شد از قبیل سقف از نقره و نردبان‌های و تخت‌ها و زینت و زیورهای خانه‌ها جز متاع دنیا چیزی نیست.

[لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] لفظ «لَمَّا» با تشدید خوانده شده که در این صورت لفظ «إِنْ» نافی است، لفظ «لَمَّا» ادات استثنا، با تخفیف خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» مخففه و لام «لَمَّا» فارقه و لفظ «ما» زایده یا موصوله یا موصوفه است.

[وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ] نزد پروردگارت آخرت برای کسانی است که از متاع حیات دنیا پرهیز کنند، گویا که غیر آنها از

آخرت چیزی ندارند و کسانی که گفته‌اند غیر مؤمن یا غیر کسی که عقل مجرد ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۱۹

ندارد هرگاه بمیرد فانی می‌شود و برای آخرت باقی نمی‌ماند به همین آیه تمسک کرده‌اند، ولی مطلب این چنین نیست.

زیرا که تحقیق مطلب این است که مطلق حیوان در آخرت باقی می‌ماند، زیرا خیال در حیوان مجرد است و همین مقدار از تجرد برای بقای بعد از خرابی بدن کافی است.

آیات ۳۶-۴۵

اشاره

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰)

فَإِذَا مَا نَدَّهَبْنَ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴) وَسَيَلَّمُ مِنْ أَرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسِلْنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)

ترجمه: ص: ۱۱۹

و هر کس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، برای او شیطانی بگماریم که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۰

او همنشین اوست.

و آنان ایشان را از راه [راست] باز دارند، گمان برند که خود رهیافته‌اند.

تا چون به نزد ما آید [به آن شیطان] گوید کاش بین من و تو فاصله‌ی مشرق و مغرب بود و بد همنشینی است.

و چون ستم [شُرک] ورزیده‌اید، هرگز امروز [این امر] سودتان ندهد که در عذاب مشترکید.

آیا تو به ناشنویان [پیام خود را] می‌شنوایی، یا نابینایان و کسی را که در گمراهی آشکار است، هدایت می‌کنی؟

پس اگر تو را [از دنیا] ببریم، در آن صورت از ایشان داد می‌ستانیم.

یا اگر آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، در هر صورت، بر ایشان تواناییم.

به آنچه بر تو وحی شده است، تمسک کن [و بدان که] تو بر راه راست هستی.

و آن یاد آوری برای تو و قوم توست و زودا که بازخواست شوید.

و از [پیروان] پیامبران ما، که پیش از تو فرستاده‌ایم پیرس، که آیا به جای خداوند رحمان، خدایانی را حکم کرده‌ایم که پرستیده

شوند؟

تفسیر ص: ۱۲۰

[وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ] و هر که از ذکر خدای بخشنده کور شود.

بدان آن ولایت که به طور تکوینی در جمیع موجودات ساری و جاری است در حقیقت ذکر خداست.

و همچنین است ولایت تکلیفی که بر انسان و اولاد اجنه جاری و ساری است.

و روی همین جهت است که لفظ «ذکر» را به لفظ «رحمن» اضافه کرد، صاحب ولایت نیز که ولایت با او تحقق می‌یابد ذکر است و

لذا دیدن او یاد آورنده است، چنانچه عیسی علیه السلام در جواب حواریین که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۱

پرسیدند یا روح الله با چه کسی مجالست کنیم؟

فرمود: با کسی که دیدن او شما را به یاد خدا اندازد.

سپس آن ذکرى که مأخوذ از صاحب ولایت است ذکر خداست، سپس فکرى که از همین ذکر مأخوذ از صاحب ولایت حاصل شده باشد ذکرست.

اگر چه فکر در ذکر بودن کامل تر از ذکر مأخوذ است، سپس یاد آوری خدا در ذهن و خاطر، سپس یاد آوری امر و نهی او هنگام کارها، سپس ذکر زبانی از قبیل تهلیل و تسبیح و حمد خدا گفتن و غیر اینها، سپس هر چیزی که تو را به یاد خدا بیاندازد هر چیزی که می خواهد باشد.

و مقصود این است که هر کس از ولایت و از ولّی امر کور شود این کورى موجب کورى از جمیع اقسام ذکر است. [نَقِیْضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ] برای او شیطانی را می گماریم و قرین او می سازیم که مانع از انسانیت و سلوک بر طریق انسانیت شده و او را به سوی حیوانیت و درندگی و شیطانت می کشاند، در همین راه به آتش می رساند. و از سخنانی که از بزرگان روایت شده این است که هر کس دارای شیخ و ولّی نباشد که متصدی بیعت خاص او باشد شیطان به گردن او سوار می شود و هر کس که شیطان بر او مسلط گردد هیچ امید خیری در او نیست و هیچ راه نجاتی از آتش ندارد. و از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: هر کس که متصدی گناه شود از ذکر خدا کور می شود، هر کس اخذ از کسی را که خداوند دستور به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۲

اطاعت از او داده است ترک کند شیطان قرین و همدم او می گردد.

[وَإِنَّهُمْ] آن شیطان که قرین و همدم کور دلان هستند.

[لَیْسُدُّوهُمْ] آن کور دلان را از رفتن به راه انسانیت و راه راست مانع می شوند.

[عَنِ السَّبِيلِ] آنان را از راهی باز می دارند که شایسته است انسان آن راه را ببیند، آن راه، راه ولایت تکوینی و تکلیفی است، چون بیشتر خطاب های قرآن خالی از اشاره به ولایت و قبول و رد آن نیست معنای آیه این است: هر کس از علی علیه السلام و ولایت او کور شود برای او شیطانی مقدر می کنیم و آن شیطان و پیروانش او را از علی علیه السلام و ولایتش کور و نابینا می کنند.

[وَیَحْسُبُونَ] شیاطین یا کور دلان یا همه ی آنها گمان می کنند در هدایت هستند.

[أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ] در حالی که آنها گمراه هستند راه صحیح بروی آنان بسته است.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا] تا آن وقت که آن کور دل پیش ما آید، لفظ «جاءنا» «جاءنا» به صورت تشبیه خوانده شده.

[قَالَ] کور دل به شیطان می گوید: [يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ] ای کاش بین من و تو دوری و فاصله بین مشرق و مغرب بود. [فِئْسَ الْقَرِینُ] چه دوست بد و قرین بدی بودی. چون می بیند که شیطان او را از ولایت باز داشت، به سبب باز داشته شدن از ولایت هلاک شد و داخل آتش شد آرزو می کند که ای کاش شیطان قرین و همدم او نبود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۳

[وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ] امروز پشیمانی و آرزو شما را نفعی نمی رساند، فاعل «ینفعکم» تمنی و آرزو است که از قول خدا: یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین استفاده می شود.

یا فاعل «ینفعکم» «إذ ظلمتم» می باشد بنابر آنکه لفظ «إذ» اسم خالص باشد، یا أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ فاعل است و لفظ «إذ» اسم خالص و فاعل می باشد، یا برای تعلیل است بنابر آنکه حرف و مفید تعلیل باشد، لفظ «أنکم» برای تعلیل یا فاعل «لن ینفعکم» است، «أنکم» با کسر همزه خوانده شده تا جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل باشد.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه چنین نازل شده:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا یعنی فلان و فلان وقتی پیش ما می آیند وقتی به هم می رسند و همدیگر را می بینند یکی از آن دو به دیگری

می‌گوید: کاش بین من و تو فاصله و راه به دوری بین مشرق و مغرب بود و چه بد همدم و قرینی بودی؟! پس خدای تعالی به نبی خود فرمود: به آن دو و پیروانشان بگو:

پشیمانی امروز شما سودی به حال شما ندارد چون شما در حق آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردید، شما با هم در عذاب هستید.

بنا بر این قول خدا: «لَنْ يَنْفَعَكُمْ» به تقدیر قول است، خواه تقدیر، «قل یا محمد» باشد، یا تقدیر «يقول الملائكة» یا «يقول الله» باشد. [أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى] وقتی خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۴

کوری دل آنها را ادامه دهد و شیطان را قرین آنها سازد آیا تو می‌توانی آنها را شنوا سازی، یا کوران را رهنمود شوی؟! [وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] این جمله عطف است، از قبیل عطف سبب بر مسبب و عطف مجمل بر مفصل.

[فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَفِعُونَ أَوْ تُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ] روایت شده: بلاها و مصایبی که عترت پیامبر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از امت او می‌بینند به رسول خدا ارائه شد. پس از این واقعه رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه گرفته و غمگین بود، هیچ وقت در حال خنده دیده نشد تا خدای تعالی را ملاقات نمود.

جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: من در حجة الوداع در منا، نزدیکتر از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و شنیدم که فرمود: من در حالی شما را ملاقات خواهم کرد که بعد از من کافر می‌شوید و بعضی از شما گردن بعضی دیگر را خواهد زد، به خدا سوگند اگر چنین کنید مرا فرمانده ارتشی خواهید دید که با شما جنگ خواهد کرد، سپس یه پشت سرش توجه کرد و سه مرتبه فرمود: یا علی با شما جنگ خواهند کرد.

در این هنگام دیدیم که جبرئیل به او اشاره کرد، به دنبال آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: [فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ] که ما از آنان به واسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت.

از امام صادق علیه السلام آمده است که معنای آیه چنین است: یا محمد ما تو را از مکه به مدینه می‌بریم و ما تو را به آنجا باز می‌گردانیم و از این منکرین بواسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۵

[فَأَسِمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ] بر آنچه در حق اهل بیت تو گفته‌اند و بر کارهایی که بعد از تو خواهند انجام داد اندوهناک مباش، به آنچه که بر تو وحی می‌شود، در باره‌ی علی علیه السلام یا در باره‌ی اهل بیت خود تمسک نما.

[إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] تو بر راه راست هستی که همان راه ولایت است و هر کس که بر راه راست باشد نباید از آنچه گفته شده یا گفته می‌شود یا کاری که انجام داده‌اند یا انجام می‌دهند باک داشته باشد و نباید به آنها اعتنا کند.

از امام باقر علیه السلام در معنای آیه آمده است: تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه راست است.

یا معنای آیه این است که تمسک کن به آنچه که از ولایت علی علیه السلام به تو القا می‌شود که با این القا تو بر راه راست هستی. [وَإِنَّهُ] آنچه که بر تو وحی شده، یا راه راست، یا علی علیه السلام [لَمَذَكَّرْ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ] شرف تو است یا ذکر تو است، که علی علیه السلام در حقیقت ذکر خداست، یا سبب یاد آوری خدا است، هیچ شرافتی از این شریف‌تر نیست که موجب یاد آوری خدا باشد.

[وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ] در باره‌ی علی علیه السلام مورد سؤال قرار می‌گیرید، چه او نبأ عظیم است که مردم در باره‌ی او اختلاف دارند و نعمتی است که در باره‌ی او مورد سؤال و پرسش قرار می‌گیرد.

[وَسئَلٌ مِّنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ] مفعول اول محذوف است و لفظ «من

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۶

ارسلنا» مفعول دوم است، یعنی از مردم و اهل خیره و کسانی که به اخبار گذشتگان و سیره‌ی آنها عالم هستند پرس تا از حال کسانی که قبل از تو فرستادیم با خبر شوی.

ممکن است لفظ «من» مفعول اول و قول خدا «اجعلنا» در مقام مفعول دوم است، یعنی از رسولان گذشته سؤال کن که آنان اگر چه از انظار بشر غایب هستند، ولی از نظر تو غایب نیستند.

در اخبار بسیاری وارد شده که شب معراج همه‌ی انبیا و پیامبران به او نشان داده شدند در حالی که همه‌ی آنها در بیت المقدس یا در آسمان پشت سر او نماز می‌خواندند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود.

از امام باقر علیه السلام آمده است که از او از این آیه سؤال شد که او چه کسی بود که مورد سؤال محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت در حالی که بین او، عیسی علیه السلام پانصد سال فاصله‌ی زمانی بود، پس امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ﴿۱﴾ امام علیه السلام فرمود: هنگامی محمد صلی الله علیه و آله به بیت المقدس اسراء شد از جمله آیاتی که خداوند به او نشان داد این بود که خدای تعالی اولین و آخرین از پیامبران و مرسلین را حشر نمود، سپس به جبرئیل امر نمود اذان را جفت جفت و اقامه را جفت جفت بگوید.

سپس در اقامه‌اش گفت: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» سپس

(۱) سوره اسراء آیه ۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۷

محمد صلی الله علیه و آله جلو افتاد و با آنها نماز خواند، اینجا بود که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَسَيَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا ... تا آخر آیه» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر چه چیز شهادت می‌دهید و چه چیزی را می‌پرستید؟

گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او شریک ندارد و شهادت می‌دهیم تو رسول خدا هستی، پیمان‌ها و عهدهای ما بر همین مطلب گرفته شده است.

آیات ۴۶-۵۶

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۶] ص: ۱۲۷

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۶﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۴۷﴾ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَا مِنْهُمُ الْعَذَابَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۸﴾ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿۵۰﴾

و نادى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۵۴﴾ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۵﴾

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ﴿۵۶﴾

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۸

ترجمه: ص: ۱۲۸

و به راستی موسی را همراه با پدیده‌های شگرفمان به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم، آنگاه گفت من پیامبر پروردگار جهان‌یانم.

چون معجزات ما را برای آنان آورد، آنگاه بود که به آنها می‌خندیدند.

و هیچ پدیده‌ی شگرفی به آنان ننمایانیم مگر آنکه از همانندش بزرگتر بود، ایشان را با عذاب فرو گرفتیم، باشد که به راه آیند.

و گفتند ای ساحر [ارجمند] برای ما به درگاه پروردگارت- با عهده‌ی که با تو دارد- دعا کن که ما هم رهیافته‌ایم.

و چون عذاب را از آنان برطرف ساختیم، آنگاه بود که پیمان شکنی کردند.

و فرعون در میان قومش [چنین] آواز در داد که ای قوم من آیا فرمانروایی مصر از آن من نیست و آیا این رودها از زیر [قصر] من

روان نیست آیا نمی‌نگرید؟

بلکه من بهترم از این کسی که بی مقدار است، نزدیک نیست که سخن واضح بگوید.

پس چرا دستبندهایی زرین برای او نازل نشده، یا چرا با او فرشتگانی نیامده‌اند که همراهی کنند؟

پس قومش را از راه به در برد، آنگاه از او پیروی کردند که ایشان [در برابر خداوند] قومی نافرمان بودند.

و چون ما را به خشم آوردند، از ایشان انتقام گرفتیم، همگی‌شان را غرقه ساختیم.

و آنان را پیشینه و مایه‌ی عبرت واپسینان گردانیدیم.

تفسیر ص: ۱۲۸

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦٓ إِنَّ جَمَلَهُ نَبِيٌّ عَظِيمٌ] در آن دل‌داری رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و وادار کردن او بر صبر بر اذیت‌های قوم است.

[فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ] مشرکین به جای تسلیم و اطاعت از موسی او به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۲۹

جای خوف از خدا و تصدیق رسول او در مقام استهزا برآمدند.

[وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ] عذاب قومی موسی قحطی و طوفان و ملخ و شپش بود.

[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] تا شاید آنها از گمراهی‌شان باز گردند و رسول ما را تصدیق نمایند.

[وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ] موسی را به اسم ساحر و جادوگر ندا کردند زیرا می‌خواستند او را تعظیم نمایند، چون سحر و جادو در آن

زمان قدر و منزلت بزرگی نزد مردم داشت، یا از آن جهت موسی علیه السّلام را ساحر خطاب کردند که لفظ «ساحر» اسم برای هر

عالم و دانشمند متخصص بود.

و بعضی گفته‌اند: قصدشان از خطاب ساحر استهزای موسی علیه السّلام بود، که آنها از شدت و نهایت احمقی و عنادشان حتی در

حال سختی و گرفتاری استهزا را ترک نمی‌کردند.

بعضی گفته‌اند: ساحر کسی است که در سحر و جادو غالب باشد و غلبه کند و معنای آیه این است: ای کسی که با ما به سحر و

جادو پرداخت و با سحر خویش ما را مغلوب ساخت.

[ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ] اگر تو عذاب را از ما برداشتی ما به تو ایمان می‌آوریم، چنانچه آیه در سوره‌ی اعراف

گذشت، بیان آیه نیز گذشت.

[فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ] موسی علیه السلام دعا کرد و ما عذاب را از آنها برداشتیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۰

[إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ] امیای وقتی عذاب را از آنان برداشتیم پیمان و عهد خویش را شکستند، هر وقت ما آنان را عذاب می کردیم همین حرف را می زدند و عذاب را که از آنها بر می داشتیم پیمان شکنی می کردند.

[وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ] پس از آنکه ما عذاب را از آنها برداشتیم فرعون بر ملک و سلطنتش ترسید، ترسید که بعضی از اهل مملکتش به موسی ایمان بیاورد پس همه را جمع کرد و برای آنها سخنرانی کرد و امر را بر آنان مشتبه ساخت، اظهار کرد که حال او در دنیا چقدر خوب است، حال موسی در دنیا بد است.

[قَالَ يَا قَوْمِ] فرعون گفت: ای قوم از موسی و از آنچه که از او دیده‌اید از قبیل رفع عذاب نترسید، که دست من از او بازتر، مال من از او بیشتر و تصرفات من و قوی ترست.

[أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ] این جمله اشاره به باز بودن دست او در شهرهاست.

[وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ] مقصود نهرهای نیل است. برخی گفته‌اند:

عظیم‌ترین آن نهرها چهار نهر بوده است.

[تَجْرِي مِنْ تَحْتِي] این نهرها از زیر قصر من یا از تحت امر و دستور من جاری می شوند، چه فرعونیان معتقد بودند که رود نیل به دستور او جاری می گردد.

[أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ] آیا نمی بینید؟ موسی بهتر است یا من که این همه اموال و جمال دارم، حال و صورت و سیرتم همه خوب است و دست من باز و حکومت و ملک من گسترده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۱

[مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ] من بهترم یا موسی؟ که او این همه خوار و حقیر است؟ و هیچ یک از این خبرها که من دارم او ندارد. [وَلَا يَكَادُ يُبِينُ] این موسی نمی تواند به طور واضح و آشکار سخن بگوید و مقصودش را بیان کند، یعنی موسی بر حسب باز بودن دست و گستردگی ملک و زینت و زیور به چیز و خوار است، همچنین بر حسب حال خودش نیز خوار است که او بر اداء کلام قادر نیست.

لفظ «أم» منقطعه و خالی از همزه یا متضمن معنای آنست، یا «أم» متصله است، معنای آن این است که آیا نمی بینید یا می بینید؟ فَلَؤْ لَا- أَلْقَى عَلَيْهِ أَسْوَرَةً مِنْ ذَهَبٍ [بعضی گفته‌اند: در آن زمان وقتی می خواستند شخصی را بزرگ کنند و احترام نمایند او را با خلخال و النگو و طوقی از طلا می پوشانیدند و فرعون مطلب را بر آنان مشتبه ساخت.

سیادت و بزرگی از جانب خدا را به سیادت و بزرگی از جانب مردم قیاس کرد و گفت: اگر موسی رسول از جانب خدا و نایب اوست پس چرا او را از جانب خدا با خلخالها و النگوهای طلا نپوشانیده‌اند تا علامت سیادت و بزرگی اش باشد.

لفظ «القی» به صورت مجهول و «اسوره» مرفوع و نیز «القی» به صورت فعل معلوم و «اسوره» منصوب و «اسوره» و «اساوره» و «اساوير» و «اساور» نیز خوانده شده است.

[أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ] اگر او از جانب خدا پیامبر بود باید صفوفی از ملائکه با او می آمد، او که ادعا می کند رسالت از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۲

جانب خدا دارد و خداوند دارای فرشتگان بسیاری است پس اگر راست می گوید باید صفهایی از ملائکه با او باشد تا لشگریان و سربازانش باشند! او را در کارهایش کمک کرده و در مقابل حوادث و دشمنان حفاظت نمایند.

[فَأَسِيخَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] با این فریب دادن‌ها و مشتبه کردن مطلب از مردم خواست که موسی در خدمتانش

را سبک و خوار نشان دهد تا از خودش پیروی کنند، یا منظور این است که قومش را سبکساز ساخت تا از او اطاعت کنند، زیرا آنان قومی بدکار بودند.

[فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ] و چون ما را اندوهناک کردند از آنان انتقام گرفتیم، لفظ «اسف» مانند «فرح» به معنای حزن و اندوه و تأسف شدید است و «اسف علیه» یعنی بر او غضبناک شد و لفظ «اسف» به هر معنا که باشد لایق و مناسب شأن خدا نمی‌باشد. و لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که خدای تعالی مانند تأسف خوردن ما تأسف نمی‌خورد و لیکن خدای تعالی اولیایی برای خودش آفرید که آنان تأسف می‌خورند و راضی می‌شوند، اینان مخلوق و مربوط هستند، پس خداوند رضایت‌شان را رضایت، خشم و سخطشان را خشم خودش قرار داد.

زیرا خداوند آنان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خویش قرار داد و لذا این چنین شدند، این بدان معنا نیست که تأسف و خوشحالی به خدا می‌رسد، همان طور که به خلقش می‌رسد، بلکه به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۳

همان معنایی است که گفته شد: و نیز در همین مورد خداوند فرموده: هر کس به ولی من اهانت نماید با من به مبارزه برخاسته، مرا به جنگ دعوت کرده است و نیز فرمود: هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است، فرموده: کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند.

همه‌ی این موارد و مشابه آنها بر طبق همان معنایی است که برای تو ذکر کردم، هم چنین است رضا و غضب و غیر آن دو از اشیاء مشابه.

اگر بنا بود تأسف و اندوه به آفریننده‌ی آنها و به وجود آورنده‌ی آنها برسد ممکن بود کسی بگوید آفریننده نیز روزی نابود می‌شود، زیرا وقتی اندوه و غضب به او هم برسد تغییر در او ایجاد می‌شود، وقتی تغییر در او حاصل شد دیگر از نابودی و فنا ایمن نیست و اگر این چنین می‌شد دیگر آفریننده و خالق از مخلوق تمیز داده نمی‌شد، نه قادر و توانا از غیر قادر، نه خالق از مخلوق، که خدای تعالی از این گفتارها برتر و والاتر است، او آفریننده‌ی اشیاست بدون احتیاج و اگر بدون حاجت است حدّ و کیف در او محال می‌شود.

[فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ] این جمله عطف است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال، یعنی انتقام ما این بود که همه‌ی آنان را غرق گردانیدیم. [فَجَعَلْنَاهُمْ سِلفًا] فرعونیان را غرق کردیم و این کار را در زمان متقدم و جلوتر انجام دادیم تا مردم از آنان پند گیرند و از کارهایشان و آنچه بر سرشان آمده عبرت بگیرند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۴

لفظ «سلف» مصدر است که وصف واقع شده یا جمع «سالف» است، مانند «خدم» که جمع «خادم» است، «سلفا» با ضمّه سین و لام خوانده شده که جمع «سلیف» باشد، مانند «رغیف» یا جمع «سالف» یا «سلف» باشد، مانند «خشب» و با ضمّه سین و فتحه‌ی لام خوانده شده تا مخفف «سلف» با ضمّه‌ی سین و لام باشد، یا جمع «سلفه» به معنی «سالفین» است.

[وَمَثَلًا] مثل در اصل به معنای شبیه است، لیکن به سبب غلبه (در استعمال) این معین بر هر امری شگفتی آور گذشته که هر امر حادث و جدید و شگفتی را به آن تشبیه می‌کنند به عنوان اسم آمده است.

یعنی آنان را طوری قرار دادیم که ضرب المثل باشند برای هر کس که کار زشت و قبیح انجام دهد و به سبب آن کار در بلا واقع شود.

[لِلْآخِرِينَ] برای کسانی که بعد از آنها می‌آیند.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۷] ص: ۱۳۴

اشاره

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدَّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيِّنَاتِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۵

ترجمه: ص: ۱۳۵

و چون [آفرینش] پسر مریم مثل زده شد، آنگاه قوم تو از آن، بانگ [به ریشخند] برداشتند. و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا او؟ و این [مثل] را برای تو نزدند مگر از راه جدل، آری که ایشان قومی ستیزه جو هستند. او جز بنده‌ای نیست که بر او نعمتها ارزانی داشته‌ایم و او را برای بنی اسرائیل مایه‌ی عبرت ساخته‌ایم. و اگر می‌خواستیم به جای شما فرشتگانی در روی زمین پدید می‌آوردیم که جانشین شوند. و همانا او [عیسی یا قرآن] نشانه‌ی قیامت است، پس هرگز در آن شک نداشته باشید، از من پیروی کنید، این راهی راست است. و شیطان راه شما را نزند، که او دشمن آشکار شماست. و چون عیسی پدیده‌های شگرف را آورد، گفت به راستی برای شما حکمت آورده‌ام، تا برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف نظر دارید روشن سازم پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید. بیگمان خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، او را بپرستید که راه راست همین است. ولی گروه مشرکان در میان خود به اختلاف سخن گفتند، پس وای بر ستمگران [مشرک] از عذاب روزی سهمگین. انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید و ایشان نا آگاه باشند. دوستان در چنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگر باشند، مگر پرهیزگاران.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۶

تفسیر ص: ۱۳۶

[وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ] و چون فرزند مریم را به عنوان مثل برای علی بن ابی طالب آوردیم، یعنی وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند مریم تشبیه شد قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله از این تشبیه ناراحت شده از آن اعراض و منع می‌کردند چنانچه این مطلب در اخبار بسیاری وارد شده است. و لفظ «یصدون» با ضم صاد و کسره آن خوانده شده است.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است که فرمود: «الْصَّدُود» در لغت عرب به معنای خنده است.

این معنا چیزی است که در اخبار ما به وفور رسیده است و ما به مقداری از آن اخبار اشاره می‌کنیم.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است: وقتی فرزند مریم به خدایان در عذاب تشبیه و مثل شد قوم تو ضجّه و اعراض می‌کنند.

چون وقتی این آیه نازل شد: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ مشرکین گفتند: ما راضی هستیم که خدایان ما در همانجا باشند که عیسی علیه السّلام آنجاست، یعنی ما راضی هستیم که در جهنّم با عیسی باشیم.

و خدا می‌فرماید: شما و معبودهایتان در جهنّم هستید.

نه عیسی علیه السّلام و همانند او علی علیه السّلام معنای إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ این است که قوم تو ضجّه می‌کنند، مانند ضجّه‌ی جدل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۷

کنندگان، چه با تو در مقام مخاصمه بر آمدند که چرا عیسی علیه السّلام را به خدایانشان تشبیه نمودی.

و برخی گفته‌اند: وقتی خداوند مسیح علیه السّلام را به آدم علیه السّلام تشبیه کرد و فرمود: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ بعضی از قریش در مقام مخاصمه با نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر آمدند، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: وقتی نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مسیح علیه السّلام را مدح کرد مشرکین گفتند: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌خواهد ما او را عبادت کنیم همان طور که نصاری عیسی علیه السّلام را عبادت می‌کنند.

در روایتی آمده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روزی نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شد، حضرت به او فرمود: در تو شباهت‌هایی از عیسی بن مریم وجود دارد، اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از امت من بگویند در باره‌ی تو آنچه را که نصاری در باره‌ی عیسی بن مریم گفته‌اند، در باره‌ی تو سخنی می‌گفتم که از نزد هیچ گروهی نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک زیر پای تو را می‌گرفتند و برای تبرک می‌بردند.

راوی گفت: پس آن دو مرد اعرابی غضبناک شدند و نیز مغیره بن شعبه و عدّه‌ای از قریش به خشم آمدند و گفتند: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ راضی نشد برای پسر عمویش جز عیسی بن مریم مثل و تشبیهی بیاورد.

پس خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را نازل فرمود: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا... تا قول خدا لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ یعنی اگر می‌خواستیم از شما بنی هاشم در روی زمین ملایکه قرار می‌دادیم که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۸

جانشین و خلیفه‌ی خدا باشند.

و به این مضمون با اختلاف اندکی در لفظ اخبار بسیاری وارد شده است.

[وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ] و گفتند: خدایان ما بهتر است یا عیسی علیه السّلام یعنی عیسی علیه السّلام بهتر از خدایان ماست، پس اگر او در آتش باشد راضی هستیم که خدایان ما نیز در آتش باشند.

یا مقصود کنایه از محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، چون آنان می‌گفتند: محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌خواهد ما او را پرستش کنیم همان طور که نصاری مسیح را عبادت می‌کنند و خدایان ما بهتر از او می‌باشند، او از عبادت خدایان ما را نهی می‌کند.

یا مقصود این است: آیا خدایان ما بهترند یا مسیح و مرادشان قانع کردن و الزام محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود، چه محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مسیح را مدح نمود، مشرکین خواستند بگویند اگر عبادت غیر خدا جایز باشد پس عبادت خدایان ما نیز جایز است، آن مشرکین گمان می‌کردند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مدحی که از عیسی می‌کند عبادت نصاری را تجویز می‌کند، یا مقصود این است که خدایان ما بهتراند یا علی علیه السّلام؟! پس چرا علی علیه السّلام را تشبیه به عیسی علیه السّلام می‌کند.

[ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلًا] آنان این اعتراضات را جز برای مجادله و جدال با تو، نمی‌کنند.

[بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ] این مشرکین گروهی هستند که بسیاری مخاصمه و جدال می‌کنند بنا بر این با تو دشمنی می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۳۹

[إِن هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ یا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جز بنده‌ی خدا نیستند، ولی در اخبار ما آمده است: منظور عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است که جز بنده‌ی خدا نیست که به او نعمت ولایت بخشید.

[وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا] و او را مورد مثل نمونه قرار دادیم.

[لِيُنَبِّئَ إِسْرَائِيلَ] او را تشبیه به صورت عیسی بن مریم، یا او را شبیه به عیسی علیه السَّلَام قرار دادیم و این به جهت انتفاع و بهر مند شدن بنی اسرائیل بود که آنان بر حسب جسم یا روح اولاد انبیا هستند، یا او را حجت برای بنی اسرائیل قرار دادیم «۱».

از امام صادق علیه السَّلَام در دعای روز غدیر آمده است: خدایا ما داعی تو و کسی را که نذیر و منذر است اجابت کرده و پذیرا شدیم و او مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بنده‌ی تو و رسول تو است که داعی و فرا خواننده به سوی عَلِيٍّ بن ابی طالب است که تو بر او نعمت دادی، او را مثل برای بنی اسرائیل قرار دادی، او امیر المؤمنین و مولای مؤمنین و ولی آنانست تا روز قیامت، بار خدایا خودت فرمودی: **إِن هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِيُنَبِّئَ إِسْرَائِيلَ [وَلَوْ نَشَاءُ] مشرکین ضججه و شلوغ می‌کنند که تو عَلِيٍّ را به عیسی علیه السَّلَام تشبیه کردی پس اگر ما می‌خواستیم.**

[لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ] شما را عزیزتر و بالاتر از آن قرار می‌دادیم که به عیسی علیه السَّلَام تشبیه شوید، آن وقت اگر

(۱) در تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۵۳ از قول امیر المؤمنین علیه السَّلَام است که رسول خدا به ایشان فرمود: یا عَلِيٌّ تو در میان این امت مانند عیسی بن مریم هستی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۰

می‌خواستیم بعضی از شما را ملایکه قرار می‌دادیم که جانشین خدا در روی زمین باشید یا ملایکه قرار می‌دادیم که جای شما را در روی زمین بگیرند یا شما را ملایکه به دنیا می‌آوردیم یا به جای شما در روی زمین ملایکه قرار می‌دادیم یا آنچه که از وجود شما ظاهر و خارج می‌شود در خارج از وجود شما ملایکه قرار می‌دادیم همان طور که از مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جبرئیل علیه السَّلَام ظاهر می‌شد به نحوی که هر کس قرین و نزدیک مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود او را می‌دید.

[وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام علم و علامت علم است.

لفظ «علم» با حرکت به صورت «علم» نیز خوانده شده است، یعنی اماره و علامت، چه عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام با ولایتش از علامات ساعت یا از اسباب علم با قیامت است، زیرا کسی که ولایت عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام را با بیعت خاص ایمانی پذیرد و ایمان در قلب او داخل شود به سبب مشاهده‌ی علامتهای ایمان در وجودش یقین به قیامت پیدا می‌کند.

یا مقصود این است که عیسی علیه السَّلَام از علامات قیامت و ساعت است، زیرا که نزول عیسی علیه السَّلَام از علامات ساعت است. بعضی گفته‌اند: قرآن از اسباب علم به ساعت است یا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از علامات ساعت است، زیرا که او و ساعت مانند انگشت سبابه و انگشت وسطی است.

یا مقصود این است که اگر خدا می‌خواست شما را فرشته‌ای از اسباب علم ساعت قرار می‌داد.

فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ این جمله از کلام خدا، یا از کلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۱

محمّد صلی الله علیه و آله است و لفظ «قول» در تقدیر است و تقدیر آیه چنین است: به مشرکین بگو در آنچه که راجع به ولایت علی علیه السلام به شما می‌گویم از من پیروی کنید.

[هذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یعنی آنچه که ذکر شد راه راست است و راه در اینجا به علی علیه السلام تفسیر شده است.

[وَلَا يَصِدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] و شیطان شما را از این کار باز ندارد زیرا که عداوت شیطان ظاهر و آشکار است، یا شیطان ظاهر کننده عداوت خویش است، چه او شما را از اطاعت کسی که خداوند و رسولش امر به ولایت و اطاعت او کرده‌اند منع می‌کند، در حالی که امر به اطاعت و ولایت علی علیه السلام بر هیچ کس مخفی نیست.

[وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ هُوَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ] حکایت عیسی و آنچه که به قومش گفته و بیان حال قومش را ذکر کرد تا دلداری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و تهدید قوم آن دو باشد.

[فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ] لفظ «حزب» با کسره طائفه و گروهی از مردم است و جمع آن لفظ «احزاب» است.

[مِنْ بَيْنِهِمْ] گروههایی از بین آنها اختلاف نمودند و لفظ «الأحزاب» را با الف و لام معرفه نمود تا اشاره به این باشد که گروههای مختلف گویی معهود و معلوم هستند.

[فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ] پس وای بر کسانی که ستم می‌کنند از عذاب دردناک آن روز. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۲

[هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ] آیا جز این است که آنها منتظر روز قیامت هستند؟ چون آمدن قیامت آشکار است و انکار آن ممکن نیست. لذا مشرکین را طوری قرار داده که گویی منتظر امری هستند.

[أَنْ تَأْتِيَهُمْ] این جمله بدل از «السَّاعَةَ» است به صورت بدل اشمال.

[بَعْتَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ] که عذاب ناگهانی بر آنان می‌آید به نحوی که آمدن آن را نمی‌فهمند و مکرر این مطلب گذشت که ساعت تفسیر به ساعت مرگ، قیامت و به ظهور قائم علیه السلام شده است.

[الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ] جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر در بیان حال «یوم» روز است.

و مقصود از «خَلَاء» و «اخلاء» دوستی و دوستان در دنیا است، نه دوستان برای خدا و در راه خدا و برای آخرت و قرینه‌ی این مطلب استثناست که در آیه موجود است.

و سرّ اینکه دوستی دنیوی عداوت و دشمنی اخروی می‌شود این است که دوستی و دنیوی انسان را از مطلوب اخروی منصرف می‌کند و از کارهای الهی باز می‌دارد، در نتیجه سبب حسرت و ندامت می‌شود و در قیامت ظاهر و آشکار می‌شود که دوست دنیوی در واقع دشمن بوده است، از این رو است که دوست دنیوی دشمن دوست خود می‌گردد.

[إِلَّا الْمُتَّقِينَ] جز کسانی که در افعال و احوال و اخلاقتشان از جهت دنیوی پرهیزکار باشند، که دوستی آنها فقط از جهات اخروی است و روز قیامت اثر آن دوستی ظاهر و آشکار می‌شود و آن وقت یقین پیدا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۳

می‌کند و می‌بیند که دوستی پرهیزکاران در دنیا واقعا دوستی بوده، نه دشمنی.

و امام صادق علیه السلام این آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند خداوند از این آیه غیر از شما را اراده نکرده است.

و نیز از امام صادق علیه السلام آمده است: دوستی و برادری پرهیزکاران طلب کن اگر چه در تاریکی‌های زمین باشند، اگر عمرت را در طلب آنان صرف کنی پس خدای تعالی برتر و بهتر از آنان بعد از پیامبران بر روی زمین خلق نکرده و به چنین کسی خدای تعالی نعمت توفیق صحبت با پرهیزکاران را داده و مانند این توفیق نصیب هیچ بنده‌ای نشده، چه خدای تعالی می‌فرماید: الْأَخِلَاءُ

يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ مَنْ كَفَرَ فِيهَا بَعْدَ ذَلِكَ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمِ الْآزِفِ إِذْ يَأْتِي الشُّرَكَاءُ يَكْفُرُونَ لَيْسَ لَكُمُ فِيهَا حَقٌّ وَمَنْ يَكْفُرْ يَكْفُرْ عَلَى نَفْسِهِ لَا يَكْفُرُ بِشَيْءٍ مِمَّا كَفَرَ لَكُمُ الْكُفْرُ الْكَبِيرُ
 می ماند.

آیات ۶۸-۸۰

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۸ تا ۸۰] ص: ۱۴۳

اشاره

يا عبادِ لا خوفَ عَلَیْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلْمِذٌ الْأَعْيُنِ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲)
 لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) وَ نَادُوا يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ (۷۷)
 لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۴

ترجمه: ص: ۱۴۴

ای بندگانم امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین شوید.

کسانی که به آیات ما ایمان آورده‌اند و مسلمان هستند.

شما و همسرانتان شادمانه به بهشت درآید.

برگرد آنان سینه‌های زرین و کوزه‌ها را به گردش درآورند و در آنجا هر چه دلها آن را خواهد و دیدگان بیسندد هست، شما در

آنجا جاودانه هستید.

و این بهشتی است که به خاطر کار و کردارتان به شما رسیده است.

برای شما در آنجا میوه‌های بسیار هست که از آنها می‌خورید.

بیگمان گناهکاران در عذاب دوزخ جاویداند.

[عذاب] از ایشان کاهش نیابد و آنان در آن حال نومیدند.

و ما در حق ایشان ستم نکردیم، بلکه خود [در حق خویش] ستمکار بودند.

و ندا در دهند: ای «مالک» [کاش] پروردگارت کار ما را یکسره کند گوید: شما ماندگارید.

به راستی که برای شما [دین و سخن] حق را آورده‌ام، ولی بیشترین‌های شما ناخواهان حق هستید.

یا در کار خود عزم جزم داشتند، ما نیز جازم هستیم.

یا شاید گمان می‌کنند که ما راز و رازگویی شان را نمی‌شنویم؟ آری می‌شنویم و فرشتگان ما نزد ایشان [کار و کردارشان را]

می‌نویسند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۵

تفسیر ص: ۱۴۵

[یا عباد] وقتی خدای تعالی حال آن روز و شدت آن را نسبت به مخالفین و منافقین ذکر کرد بندگان مخصوص خود را مورد ندا قرار داد تا با آنان ملاطفت کرده و ترس‌شان را بر طرف کرده و آرامش بخشد، فرمود: ای بندگان من که به ولایت ایمان آورده‌اند، چه انسان از نظر تکلیف بنده‌ی خدا نمی‌شود مگر آنکه ولایت را قبول کند، لذا آنان را با این گفتار بیان نمود: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا ... تا آخر آیه».

[لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ] بر شما مؤمنین امروز ترسی نیست، چون شدت ترس برای کسی است که از صاحب آن روز - که علی علیه السلام است - اعراض کرده باشد.

[وَلَا أَنْتُمْ تَخْزُونَ] و شما اندوهناک نشوید. در اول سوره‌ی بقره و در غیر آن بیان اختلاف این دو فقره عبارت گذشت. [الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا] این جمله صفت بیانی، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی شما از جمله آن کسانی هستید که ایمان آورده‌اند، یا مبتداء است و خبر آن اذْخُلُوا الْجَنَّةَ به تقدیر قول است، یا خبر آن يُطَافُ عَلَيْهِمْ است.

و مقصود از ایمان به آیات ایمان به صاحبان ولایت از جهت ولایت آنانست مانند انبیا و اولیا علیهم السلام نه از جهت رسالت یا جانشینی رسالت.

[وَكَانُوا مُسْلِمِينَ] ایمان آوردند و فرمان بردار و مطیع بودند، یا با بیعت عام نبوی اسلام آوردند، منظور از اسلام آوردن با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۶

ایمان اشعار به این است که هر یک از مؤمن و مسلم غیر از دیگری است.

پس به مجرد بیعت عام نبوی به شخص مسلم گفته می‌شود ولی مؤمن نامیده نمی‌شود، بلکه باید حقیقت ایمان را طلب کند، آنچه را که موجب صدق ایمان می‌شود محقق سازد.

[اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَآزْوَاجُكُمْ] شما و همسرانتان داخل بهشت شوید، همسرانی که با شما موافق هستند خواه مؤمن باشند یا نباشند، زیرا کرامت مؤمن اقتضا می‌کند که به واسطه‌ی او پدران و همسران و ذریه‌هایش وارد بهشت گردند.

[تُحَبَّرُونَ] لفظ «حبر» با فتحه به معنی سرور و نعمت است، «حیر» بر وزن «امیر» لباس خوش رنگ راه راه و لباس جدید است، «حیره» سماع در بهشت و هر نعمت زیبایی است و نیز برای مبالغه در هر چیزی است که به زیبایی و جمال وصف شود و ممکن است به معنای هر یک از این مواد باشد.

[يُطَافُ عَلَيْهِمْ] این جمله التفات است و در آن تجدید و نشاط است، یعنی، آن زیباییان به دورشان می‌گردند.

[بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ] با جامهای طلا، زیرا لفظ «صحاف» جمع «صحفه» به معنای جام طلا است.

[وَأَكْوَابٍ] و با کوزه‌های شراب، لفظ «أكواب» جمع «کوب» با ضمه به معنای کوزه بدون دسته یا بدون لوله است.

[وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] که در آن کوزه‌ها آن گونه شراب عشق و معرفتی است که روان را خوش آید، چشمها را لذت افزاید و شما در آن بهشت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۷

نعمت‌هایش جاودانه هستید، چون به دنبال نعمت‌های قابل زوال که زایل می‌شوند رنج زوال و ناراحتی از بین رفتن است و لذت‌هایش آمیخته به رنج و خوف زوال و زحمت و حفظ آن از زوال می‌باشد.

ولی در نعمت‌های بهشتی بیم زوال نیست.

[وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] این آیه در سوره‌ی اعراف با بیان کیفیت و چگونگی ارث برون گذشت.

[لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ] لذت‌های اخروی را به صورت لذت‌هایی آورده که مدارک حیوانی از آن لذت می‌برند و این بدان جهت است که بیشتر مردم از مرتبه‌ی حیوان فراتر نمی‌روند و گر نه کسی که از لذت حضور بهرمندهست توجه به مأكول و مشروب و سایر لذت‌های حیوانی نمی‌کند و هر گاه خوردنی و آشامیدنی و سایر خواسته‌های مدارک حیوانی را تعمیم دادی می‌توانی لذت‌های کسی را که با لذت حضور بهرمندهست نیز تعمیم دهی.

[إِنَّ الْمُجْرِمِينَ] گویا که گفته شده: لذت‌های مذکور برای اطاعت کنندگان است، پس برای مجرمین چیست؟ فرمود: [فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ] آنان همواره از عذاب دوزخ برخوردارند.

این جمله را تفسیر به دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله کرده‌اند.

[لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ] تخفیف در عذاب به آنها داده نمی‌شود.

[وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ] حیران و سرگردان و از شدت ترس و سرگردانی از آنچه که بر سرشان آمده ساکت هستند.

[وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ] در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۸

سوره‌ی هود این آیه گذشت و این مطلب نیز گذشت که گمان می‌رود بهتر این بود که چنین گفته شود: [وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ] و وجه بهتر و مناسب‌تر بودن و جواب آن گذشت.

[وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ] از مالک می‌خواهند که از خدا مرگ آنها را بخواهد، چه اینان از خدا غایب هستند و به او نمی‌رسند تا خودشان با درخواست مرگ، رهایی از عذاب را بخواهند.

[قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُتِبَ] می‌گوید: شما در عذاب ماندنی هستید و رهایی از آن را ندارید.

[لَقَدْ جِئْنَاكُمْ] این جمله جواب سؤال مقدر از جانب مالک یا از جانب خداست، در مقام تعلیل می‌باشد.

[بِالْحَقِّ] ما حق را بر شما آوردیم که به وسیله‌ی حق آفریده شده و آن عبارت از مشیت است که همان ولایت مطلق است و آن علی علیه السلام با علویش می‌باشد.

و در تفسیر قمی آمده است: قول خدای تعالی: «بِالْحَقِّ» یعنی به ولایت امیر المؤمنین.

[وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ] اما بیشتر شما حق را که ولایت علی علیه السلام است خوش ندارید.

[أَمْ أَبْرَأُوا أَمْراً] پس از حکایت گفته‌های منافقین در روز قیامت خدای تعالی نبی خویش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: بلکه این منافقین از امت تو تصمیم بر کفر و تکذیب حق گرفتند، پس بر توافق و عهد بستن آنها در مکه و غیر مکه اندوهناک باش، عهد بستند که امر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۴۹

خلافت را در علی علیه السلام نگذارند.

که ما هم تصمیم بر انتقام از آنها داریم.

[فَأِنَّا مُبْرِمُونَ] ما امر علی علیه السلام را محکم می‌کنیم، یا در مجازات مخالفین علی علیه السلام قاطع هستیم.

[أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ] آنها گمان می‌کنند ما سخنان آنان را که از دیگران پنهان می‌دارند نمی‌شنویم.

[وَنَجِوَاهُمْ بَلَى] بلی، ما سخنان آنها را می‌شنویم.

[وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْفِبُونَ] و فرشتگان ما که موکل بر آنان هستند، می‌نویسند.

آیات ۸۱-۸۹

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَحْضُوا وَ يُلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵)
 وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۰

ترجمه: ص: ۱۵۰

بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم.
 منزّه و فراترست پروردگار آسمانها و زمین صاحب عرش، از آنچه می گویند.
 پس بگذارشان تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند، برسند.
 و او کسی است که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست، او فرزانه‌ی داناست.
 و بزرگا کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنهاست از آن اوست و آگاهی از قیامت با اوست و به سوی او باز گردانده می شوید.
 و کسانی که [کافران] به جای او [خداوند] به پرستش می خوانند، دارای شفاعت نیستند، مگر [برای] آن کسی که شاهد و ناظر حق باشد و ایشان می دانند.
 و اگر از ایشان پرسوی چه کسی ایشان را آفریده است، بیشک خواهند گفت خداوند، پس چگونه بیراهه می روند؟
 و [آگاهی از] سخن او [محمد] که گوید پروردگارا اینان قومی هستند که ایمان نمی آورند.
 از ایشان در گذر و بگو سلام، زودا که بدانند.

تفسیر ص: ۱۵۰

[قُلْ]

به آنان که برای خدا فرزندان دختر قرار می دهند بگو: یا به آنان که می گویند مسیح پسر خدا یا عزیر پسر خداست یا می گویند ما فرزندان خدا هستیم، بگو:
 [إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ] که اگر خداوند دارای فرزند می بود من سزاوارتر به اظهار و شناخت او بودم، چه من بر حسب رتبه سابق ترین عبادت کنندگان خدا هستم و آن کسی که سابق تر است به شناختن اولاد معبود و فامیل او سزاوارتر است.
 و ممکن است منظور این باشد که من اول کسی بودم که آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۱

فرزند را عبادت می کردم، یعنی شایسته بود که من اولین عبادت کننده‌ی آن فرزند باشم، چون من در عبادت خدا بر شما مقدم هستم و شایسته است کسی که در عبادت خدا مقدم است در عبادت اولاد او نیز مقدم باشد.

یا مقصود این است که اگر خداوند دارای اولاد بود آیا من باید اولین عبادت کننده‌ی او می‌شدم؟! به روش استفهام انکاری، بدین معنای که اگر خداوند دارای اولاد بود من اولین کسی بودم که آن را انکار می‌کردم نه اینکه اول کسی باشم که او را عبادت کنم. یا لفظ «العابدین» از (عبدت عن الأمر) به معنای کناره‌گیری از کاری استعمال شده است، یعنی اگر خداوند دارای فرزند بود من نخستین کسی بودم که از این سخن ناراحت می‌شدم و کناره‌گیری می‌کردم.

و از امیر المؤمنین علیه السلام در این باره آمده است: یعنی نخستین انکار کننده بودم فرمود: تأویل در این گفتار این است که باطن آن ضد ظاهرش می‌باشد و وجه صحت آن را ذکر نمودم.

[سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ] منزّه است پروردگار آسمانها و زمین و عرش (ما سوی الله) [عَمَّا يَصِفُونَ] از آنچه وصفش می‌کنند، این عبارت تنزیه خداست از داشتن فرزند یا جمله‌ای که برهان مطلب نیز همراهِ آن است.

چه ربوبیت عرش که عبارت از ربوبیت همه‌ی مخلوقات است مستلزم ربوبیت بر هر جزئی است که از اجزاء عرش فرض شود، اگر ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۲

خدای تعالی دارای فرزند بود آن فرزند مثل و مانند خدا و خدای دوم می‌شد، نه مربوب خدای تعالی. [فَذَرُهُمْ يَخُوضُوا] پس بگذار آنها در باطل خویش فرو روند.

[وَالْيَعْبُوا حَتَّىٰ يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ] و عمر را به بازی بگذرانند تا اینکه روز موعود فرا رسد.

چه او در آسمان و زمین خداست. جمله‌ی «فی السماءِ إله» صله‌ی بدون عاید است، که عاید محذوف است و آن عاید یا صدر صله است و معنای جمله این است که او در آسمان اله و معبود و مستحق عبادت است یا سلطان تدبیر کننده‌ی امور آسمان است، یا عاید سایر اجزای صله است، یعنی او کسی است که در آسمان اله است، عاید عبارت است از لفظ «منه» یا «بصنعه» یا «من صنعه».

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» مقصود این است که امان و خلفای خدا استیلا و تسلط دارند.

این تسلط به سبب قدرت و نیرویی است که خدای تعالی در آنها بر جمیع خلقتش ترکیب نموده و ایجاد کرده و فعل و کار اینان فعل خدا است و این معنا مؤید وجه دوم و معنای دوم آیه است.

[وَهُوَ الْحَكِيمُ] و خدای تعالی کسی است که صنع و آفریده‌ی خویش را متقن و محکم ساخت تا جایی که او به صورت امان خود ظهور نمود و هیچ کس به این مطلب پی نبرد، بلکه او را انکار نمودند و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۳

امناء او را نیز انکار کردند.

[الْعَلِيمُ] آن خدای دانایی که چگونگی استتارش را خود می‌داند (که پنهانیش از نهایت ظهور است) و هیچ کس او را آن چنان که باید درک و احساس نمی‌کند، بلکه او را انکار هم می‌کنند.

[وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا] خدایی که دارای ملک آسمانها و زمین و ما بین آن دو است پس چگونه خدای آسمانها و زمین نباشد یا از جانب او خدایی در آسمانها و زمین نباشد؟! [وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ] و علم ساعت و قیامت که با خرابی آسمانها و زمین همراه است نزد خداست، نه نزد غیر خدا و لذا می‌بینی که مشرکین از قیامت غافل هستند و آن را فراموش کرده‌اند و مشغول کارهایی شده‌اند که برای قیامت نفعی به حال آنان ندارد، اینان چرا در باره‌ی قیامت از تو سؤال می‌کنند در حالی که علم قیامت نزد تو نیست.

و در سوره‌ی اعراف و غیر آن وجه انحصار علم قیامت در خدای تعالی گذشت و گذشت که هر یک از خلفا و جانشینان الهی اگر این مطلب را می‌دانند از آن جهت است که آنان در این مورد الهی هستند نه بشری.

[وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] و شما در همین حال به طور استمرار در حال بازگشت به سوی خدا هستید اگر چه از این بازگشت غافل می‌باشید، پس از مخالفت او بر حذر باشید و بترسید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۴

[وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ] آن بت‌ها و ستارگان و جنّ و شیاطین و یا پیشوایان گمراهی که اینان می‌پرستند و می‌خوانند بدون اجازه‌ی خدا.

یا در حالی که آن معبودهای باطل، خدا نیستند، یا بدون علیّ علیه السلام، مالک شفاعت نیستند.

یعنی هیچ یک از آنان مالک شفاعت نیستند تا چه رسد به اینکه چیزی از آسمانها و زمین را مالک باشند.

[إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ] اگر مقصود از معبودها مطلق معبودها باشد از مسیح و عزیر و ملائکه و بت‌ها و ستارگان و پیشوایان باطل استثناء در آیه متصل است.

و اگر مقصود فقط بت‌ها باشند استثنای منقطع است این مطلب در صورتی است که مستثنی منه فاعل «یدعون» باشد و مقصود از «الَّذِينَ يَدْعُونَ» کسانی باشند که خلق را با زبان و حال و خلقتشان به سوی خودشان فرا می‌خوانند.

ولی اگر مقصود «الَّذِينَ يَدْعُونَ» تابعین و پیروان باشند که بت‌ها و غیر بت‌ها را پرستش می‌کنند در این صورت استثنا از قبیل مفعول محذوف و مفرغ است.

و برخی گفته‌اند: نصر بن حارث و جماعتی از قریش گفتند: اگر آنچه که محمّد صلی الله علیه و آله می‌گوید راست و حقّ باشد ولیّ و پیشوای ما ملائکه هستند و آنها به شفاعت از ما سزاوارتر از محمّد هستند، که این آیه نازل شد.

و معنای آیه این است: شفاعت نیست مگر برای کسی که شاهد حقّ یعنی شاهد ولایت باشد، که در این صورت استثناء مفرغ است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۵

[وَهُمْ] آنان که غیر خدا را فرا می‌خوانند می‌دانند که مالک شفاعت نیستند.

[يَعْلَمُونَ] آنان می‌دانند که مالک شفاعت نیستند، یا مقصود این است که آنان که شهادت به حقّ می‌دهند حقّ را می‌دانند، نه آنکه شهادت آنان با آنچه باشد که در قلوب و دل‌های آنان است.

[وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ] اگر از آنان پرسى چه کسی آنها را آفریده؟

می‌گویند: خدا، چون اعتراف دارند که خدایان آنها هیچ یک از این موجودات را نیافریده‌اند.

[فَأَنى يُؤْفَكُونَ] با این اقرار دیگر چرا دروغ و افترا می‌بندند.

[وَقِيلَهُ] قول رسول، «قال الرسول» خوانده شده و «قيله» به صورت مجرور خوانده شده که عطف بر «الساعة» باشد، یا فعلی از لفظ آن در تقدیر باشد این چنین: «قال الرسول صلی الله علیه و آله قيله» و به صورت مرفوع خوانده شده که مبتدا باشد و خبر آن جمله‌ی:

[يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ] می‌باشد یا خبر محذوف است، یعنی گفته او «یا رب» شنیده شده و مسموع ماست.

[فَأَصْفَحَ عَنْهُمْ] از آنها اعراض کن و یا قلب آنها را پاک نما [وَقُلْ سَلَامٌ] از باب مدارا یا متار که نه از باب تحیت [فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] تهدید آنهاست سرانجام و عاقبت مجازات.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۶

سورة الدخان ص: ۱۵۶

همه‌ی این سوره که پنجاه و نه آیه دارد مکی است.

آیات ۱- ۹

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۹] ص: ۱۵۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حم (۱) و الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴)
 أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹)

ترجمه: ص: ۱۵۶

حم [حا. میم].

سوگند به کتاب روشن‌گر.

که ما آن را در شبی فرخنده فرو فرستاده‌ایم، که ما هشدار دهنده بوده‌ایم.

در آن [شب] هر کار استواری فیصله یابد.

که فرمانی از سوی ماست، که ما فرستنده بوده‌ایم.

رحمتی است از سوی پروردگارت، که اوست که شنوای داناست.

پروردگار آسمانها، زمین و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید.

خدایی جز او نیست که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.

آری آنان به شک و شبهه‌ی خویش سرگردند.

تفسیر ص: ۱۵۶

حم و الْكِتَابِ الْمُبِينِ حم از حروف مقطعه است و به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۷

معنای سوگند به حمید و مجید و نام مقدس الهی تأویل و تفسیر شده است کتابی هویدا، روشن کننده‌ی فضیلت یا راستی آن کسی

که قرآن بر او نازل شده است یا روشنگر معنای ظاهر کننده (یا ظاهر) آثار است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا آن کتاب را از مقامی عالی و بالای که مقام مشیت است، یا از مقام‌های قلم‌های عالی یا از مقام لوح محفوظ فرو

فرستادیم (فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ) در شبی مبارک که همان شب قدر است «۱» در سوره‌ی بقره چگونگی فرستاده شدن قرآن در شب قدر

و طی مدت بیست و سه سال ضمن آیه‌ی: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ گذشت.

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ به راستی که ما در آن (لیله‌ی القدر) از ترسانندگان بوده و آن شب هر امری

به حکمت معین و ممتاز می‌گردد.

بدان که مراتب عالم از یک جهت نامتناهی است، از یک جهت هفتاد هزار، از یک جهت هفت و جهت شش است، مرتبه‌ی پایین نسبت به مرتبه‌ی بالاست «۲» نامیده می‌شود. چون بیشتر از مرتبه‌ی عالی به ظلمت و تاریکی امکان ظلمت

(۱)

ای خواه چه گویی ز شب قدر هر شب، شب قدرست اگر قدر بدانی
حافظ قدس سره

(۲) خواجه عبد الله انصاری گوید: هنوز شب بشریت را وجود نبود که آفتاب نبوت او وصل الله علیه و آله در سمای سمو خود استوار داشت که فرمود: کنت نبیا و اءادم بین الماء و الطین کشف الاسرار ج ۴ صفحه ۲۷ ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۸ کثرت و پراکندگی آمیخته شده است. چنانچه مرتبه‌ی بالا نیست به مرتبه‌ی پایین روز نامیده می‌شود.

و روی همین جهت است که می‌بینی در آیات و اخبار از مراتب در جهت نزول به شبها و در جهت صعود به روزها تعبیر شده است، چون آن مرتبه‌ی نازل پایین نسبت به مبدأ نزول اعتبار شده است به حساب آمده است. همچنین مرتبه‌ی بالا- نسبت به مبدأ صعود که مرتبه‌ی پایین و پست اعتبار شده است و عالم مثال از عالم کبیر مانند خیال از عالم صغیر است.

پس همانطور که انسان هر گاه بخواهد آن را انجام دهد اول آنرا کلی در مقام عقل تصور می‌کند، سپس را از آن مقام به مقام خیال پایین آمده و اندازه‌گیری می‌کند.

خصوصیات و مشخصات آن را تصور، سپس به وسیله‌ی قوای تحریک کننده و تحریک اعضا به خارج پایین می‌آورد، همچنین است فعل خدا و حال خیال کلی، که خدای تعالی هر وقت بخواهد کاری را انجام دهد آنرا از عرش مشیت به سوی عقول و نفوس کلی پایین می‌آورد (که از آن دو به اقلام عالی و الواح کلی تعبیر می‌شود)، سپس از آن دو عالم به عالم مثال می‌آورد، تا مطلب به عالم مثال نرسد بسیط و مجمل است و بر حسب وجود علمی از همدیگر امتیازی ندارند و وجود آن با یک وجود بسیط محقق می‌شود.

و در عالم مثال پراکنده گشته و از همدیگر جدا می‌شوند، چنانچه مطلب در خیال انسان نیز از همین قرار است، چه کسی که اراده‌ی خانه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۵۹

دارد اول اراده‌ی خانه‌ی کلی را می‌نماید.

و آنگاه که خانه‌ی کلی به مقام خیال تنزل پیدا نموده و به صورت جز مورد تصور قرار می‌گیرد که به صورت مرتب یا مستطیل یا به اشکال دیگر است که مشتمل بر اطاقهای از هم جدا و شامل مشخصات مخصوص خود می‌باشد و نیز از جهت زمان و مکان و مشخصات دیگر در خیال نموداری می‌شود.

و گاهی اراده‌ی چنین خانه‌ای با مشخصات مذکور از بین و آنرا از خیالش محو می‌کند و غیر آن تصور می‌کند.

و گاهی در تعمیر این خانه و خانه‌ی دیگر به نحو دیگری تردید حاصل می‌کند، چنانچه بدا، تردّد، محو و اثبات که به خدای تعالی نسبت داده می‌شود از همین قبیل است و در همین عالم محقق می‌شود چنانچه اشاره به این مطلب در سوره‌ی مؤمن گذشت.

پس امر محکم که به هیچ وجه قابل بطلان، محو، اثبات، نسخ و تشابه نیست چیزی است که از عالم امر نازل می‌شود و در آن وجودی جدا از وجود دیگر نیست و در آن نقص شرّ، بطلان و محو وجود ندارد و از عالم امر تنزل پیدا کرده و به عالم مثال می‌رسد که در آن عالم هر امری از امر دیگر جدا می‌شود، محو، اثبات و بطلان به آن را پیدا کرده تشابه نیز در آن وجود دارد که عبارت از عدم ثبات معنا و راه یافتن نسخ و محو به آن است و آن شب قدر «۱» هر چیزی که در عالم مثال

(۱) حافظ قدّس سرّه گوید:

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یا رب این تاثیر دولت در کدامین کوكب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۰

وجود پیدا کند باید از عقل به خیال پایین آمده به اندازه‌ی تقدیر و اندازه گردد، سپس بر اعضا ظاهر شود، چون نفوس چه کلی باشند و چه جزئی با فاطمه علیها السلام در مقام نازلش متحد و مظهر فاطمه علیها السلام می‌باشند. بنابراین تفسیر شب قدر به فاطمه علیها السلام جایز می‌شود.

چنانچه امام کاظم علیه السلام هنگامی که یک نصرانی از تفسیر این آیه در باطن پرسید فرمود: «اما «حم» پس آن محمّد صلی الله علیه و آله در کتاب هود است که به سوی او نازل شده است و حروف و کلمات آن کم شده است، اما کتاب مبین امیر المؤمنین علی علیه السلام است، «لیله» یعنی شب مبارک، فاطمه علیها السلام است.

و اما قول خدای تعالی يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ یعنی از آن خیر فراوان خارج می‌شود، پس خارج می‌شود از آن مرد حکیم، مرد حکیم و مرد حکیم ... تا آخر حدیث.

از امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام در معنای آیه آمده است که: ما قرآن و شب مبارک را نازل کردیم که مقصود شب قدر است، که خدای تعالی در آن شب قرآن را یکجا به بیت المعمور نازل کرد، سپس در طول بیست و سه سال از بیت المعمور بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است.

و از امام باقر علیه السلام آمده است: خدای تعالی در باره‌ی شب قدر

مولوی می‌گوید:

شب قدر است او دریاب او را امان یابی جو بر خوانی بر آتش

[.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۱

فرموده: فِيهَا يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ یعنی هر امر حکیمی در آن شب نازل می‌شود، امر حکیم و محکم یک چیز بیشتر نیست، پس هر کس حکم کند به چیزی که اختلاف در آن نباشد حکم او از حکم خداست و هر کس حکم کند به چیزی که در آن اختلاف باشد و تنها نظر خود را درست ببیند به حکم طاغوت کرده است، که تفسیر امور در هر سال در شب قدر به ولی امر نازل می‌شود و در آن شب به اوامر می‌شود که در باره‌ی خودش چنین، چنان کند و در امور مردم چنین و چنان، برای ولی امر غیر از خدا آنچه گفته شد علم خاص خدا، مکنون عجیب و مخزون او حادث می‌شود، مانند اموری که در آن شب نازل می‌شود.

سپس امام علیه السلام این آیه را خواند: وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ ... تا آخر آیه.

غرض از نقل این خبر بیان قول امام علیه السلام: «فمن حکم بما لیس فیہ اختلاف» تا قول امام علیه السلام «فقد حکم بحکم الطاغوت» زیرا در ابتدای مطلب انسان گمان می‌کند که حکم ائمه علیهم السلام دارای اختلاف است، چون هیچ مسئله‌ای وجود

ندارد مگر آنکه در مورد آن از جانب ائمه علیهم السلام اخبار متخالف، یا متضاد، یا متناقض نقل شده است.

صاحب تهذیب در اول تهذیب فرموده: بعضی از دوستان با من در مورد احادیث اصحاب ما - که خداوند آنان را تأیید کند و گذشتگان را رحمت، مذاکره می‌کرد و صحبت در اختلاف، تباین، منافات و تضادی بود که در احادیث ما واقع شده تا آنجا که اتفاق نمی‌افتد که خبری باشد مگر آنکه در مقابل آن ضد آن نیز وجود داشته باشد.

حدیث سالمی یافت نمی‌شود مگر آن که در مقابلش منافی آن نیز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۲

موجود باشد تا جایی که مخالفین ما این مطلب را از بزرگترین عیب و طعن بر مذهب به حساب آورده و با این کار خواسته‌اند که معتقدات ما را باطل کنند.

می‌گویند: بزرگان گذشته و فعلی شما بر مخالفین خود طعن می‌زنند و همین اختلاف را بهانه می‌کنند، بر آنان خرده می‌گیرند که چرا در دین خدا اختلاف دارند، می‌گویند مخالفین ما کار زشتی انجام می‌دهند و در فروع اختلاف کلمه دارند این اختلاف چیزی است که از شخص حکیم اجرا و اصرار در آن جایز نیست و شخص دانا و آگاه عمل به اختلاف را مباح نمی‌داند.

در حالی که ما می‌بینیم خود شما بیشتر و شدیدتر از مخالفین خودتان اختلاف دارید، تباین و تضاد شما از مخالفین و متباینین خود بیشتر است.

وجود این اختلاف در بین خود شما با اعتقاد شما بر بطلان اختلاف، دلیل بر فساد اصل عقیده شماست، این مطلب تا جایی پیش رفته که برای جماعتی از نا آگاهان که علم، بصیرت و آگاهی بر معانی الفاظ ندارند شبهه حاصل شده است.

و بسیاری از آنان به جهت مشتبه شدن مطلب از اعتقاد حق بر گشته و از حل شبهه عاجز مانده‌اند.

شنیدم استاد ما ابا عبد الله که خداوند او را تأیید کند می‌گفت:

ابو حسین هادونی علوی معتقد به حق و امامت بود ولی چون مطلب در اختلاف احادیث بر او مشتبه شد از دین حق بر گشت و مذهب حق را ترک نمود، چون وجوه و جهات معانی در احادیث برای او روشن نشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۳

و این امر دلالت می‌کند بر اینکه او بدون آگاهی داخل در دین حق شده و از جهت تقلید معتقد مذهب حق گشته است.

تحقیق مطلب این است که مراتب و درجات آدمیان در مورد دین متفاوت است، زیرا ایمان دارای ده درجه است و هر درجه دارای ده جزو می‌باشد، پس بعضی از مردم یک جزو از اجزای درجه‌ی اول را دارند و بعضی دارای دو جزو از همان درجه هستند و برخی تمامی اجزای درجه‌ی دوم را دارند ... و هكذا.

و اگر تحمل صاحب درجه‌ی اول بر درجه‌ی دوم برود او را هلاک می‌سازد، چنانچه در اخبار به آن اشاره شده است.

و صاحب هر درجه دارای حکمی است غیر از حکم صاحب درجه‌ی دیگر، چنانچه این مطلب را در سوره‌ی بقره هنگام تحقیق نسخ در قول خدای تعالی: *ما نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ ... تا آخر آیه تحقیق نمودیم.*

پس هر کس که به مراتب و درجات مردان آگاهی ندارد، اختلاف احوال آنها را نمی‌داند به هیچ حکمی حکم نمی‌کند مگر آنکه اختلاف بر حسب اعتقاد خویش آنجا می‌بیند، چه او همانطور که گمان می‌برد این حکم مال این شخص است، همین طور تجویز می‌کند که این حکم مال غیر نیز می‌باشد.

و این مطلب معنای قول امام علیه السلام: «کسی که به امر حکم کند که در آن اختلاف باشد» یعنی بر حسب اعتقادش اختلاف داشته باشد، ولی خود را به واقع رسیده ببیند.

در این صورت او به حکم طاغوت حکم کرده است، چون حکم جز از رأی او ناشی نشده است و رأی او منسوب به انانیت اوست،

نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۴

اینکه آن حکم ناشی از حکم خدا باشد.

ولی کسی که به مراتب رجال و مردان آگاه باشد و نیز به احکام و کیفیت تعلق آن به مردان بر حسب مراتب ایمانشان عالم باشد حکم نمی‌کند مگر آنکه حکم او ناشی از ارایه حکم خداوند باشد، که خداوند به او ارائه نماید نشان دهد که چگونه احکام به اشخاص تعلق می‌گیرد و از روی قیاس و رأی حکم نمی‌کند، در این صورت در حکم او اختلاف به وجود نمی‌آید. بدین معنا که او حکمی را که مخالف این حکم و جایگزین تجویز آن شود، تجویز نمی‌کند چه حکم او ناشی از رؤیت است، نه ناشی از رأی و قیاس.

و چون مراتب رجال و درجات آنان در ایمان بی‌نهایت است لذا احکام نیز بی‌نهایت می‌شود، چه بسا که یک شخص بر حسب وارد شدن حالت‌های مختلف دارای احکام مختلف باشد.

و وجه اختلاف اخبار در احکام تنها به علت تقیه نیست، تنها به دلیل آمیختگی به نادرستیها و غلطها هم نیست، بلکه مهم‌ترین وجه اختلاف اخبار اختلاف احوال مردمان است.

بنابراین اگر اختلاف اخبار در یک مسأله نسبت به اشخاص متعدّد نبود باید مذهب کنار رفته و ترک می‌شد، نه آنکه اختلاف اینچنین سبب خروج از مذهب گردد، چنانچه شیخ قدّس سرّه مرحوم در تهذیب فرموده است.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ تعیین آن امر از جانب ما که فرستنده‌ی پیغمبرانیم البتّه خواهد بود. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۵ این جمله تفخیم و بزرگداشت آن امر حکیم و لفظ «امرا» تمیز از نسبت لفظ «حکیم» به ضمیر امر است، یا حال از چیزی است که جایز است حال بوده باشد، یا منصوب به فعل محذوف است که تقدیر آن چنین است: «اعنی امرا من عندنا» یا مفعول له برای «یفرق» است، یعنی «چون از طرف ما مأمور است»، یا مفعول مطلق فعل محذوف خودش می‌باشد.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ این از لطف و رحمت پروردگار توست این جمله بدل از «إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» یا تعلیل قول خدای تعالی: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ است، یعنی هر امر حکیم در آن شب جدا و متمایز می‌گردد، چون از عادت ما ارسال رحمت است. یا چون از عادت ما ارسال رسل است، لازمه‌ی آن تفریق و متمایز شدن امر حکیم در شب قدر است و لفظ «رحمة» مفعول به، یا مفعول له است.

و جانشین شدن لفظ «من ربّک» بجای ضمیر برای اشعار به این است که ربوبیت او چنین اقتضا می‌کند. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هیچ شنوایی جز او نیست و گفتار بندگان را به زبان قول، حال و استعدادشان می‌شنود. [الْعَلِيمُ] دانایی جز او نیست.

(که از دعای بندگان شنوا و آگاه است) پس آنچه را که بندگان با زبان قال و حال می‌خواهند همه را می‌داند، اقتضای پروردگاری شنیدن عالم بودن و آگاهی داشت از چیزی که به صلاح یا فساد می‌باشد، یا این است که رسولی را فرستاده و احکامی را بر حسب خواسته‌های بندگان نازل نماید.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا همان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۶

پروردگاری که خالق آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست.

لفظ «رب» با رفع خوانده شده تا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدایی باشد که خبر آن «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یا «يُحْيِي وَ يُمِيتُ» یا «رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ» می‌باشد.

فَارْتَقِبْ ولى اى رسول منتظر باش در حالى كه مراقب آنان باشى يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ تا روزى كه دود بر مردم احاطه مى كند، يا آن روز به سبب دود بر مردم احاطه مى كند و مردم به حال غش مى افتند.

هذا عَذَابٌ أَلِيمٌ اين جمله جواب سؤال مقدر است، گويى كه

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۸

گفته شده: اين دود چيست؟

پس فرمود: اين عذاب دردناك است و ممكن است اين جمله حال باشد بتقدير قول از جانب خدا يا از جانب ملايكه، يا از جانب مردم.

بدان كه هنگام احتضار دودى بين آسمان و زمين از باطن دیده مى شود.

و روى همين جهت است كه وارد شده: دود از علامت قيامت است، چه روايت شده كه اولين علامت روز قيامت دود، نزول عيسى عليه السلام و آتشی است كه از قعر عدن ايين خارج مى شود و مردم را به سوى محشر سوق مى دهد.

گفته شد: آن دود چيست؟ پس رسول خدا صلى الله عليه و آله اين آيه را تلاوت نمود و فرمود: اين دود بين مشرق و مغرب را پر مى كند و چهل شبانه روز درنگ مى كند.

اما مؤمن پس اين دود به او طوري مى رسد كه گويى زكام شده است، ولى كافر مانند مست مى گردد كه دود از دهان و گوشهايش بيرون مى آيد.

برخى گفته اند: وقتى قوم رسول خدا صلى الله عليه و آله او را تكذيب كرد نه بر قومش نفرين كرد و در نتيجه ي نفرين، زمين خشك شد.

و مقصود از يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ همان روز قحطى است، چه شخص گرسنه در اثر ضعف بينايى بين خود و آسمان را به شكل دود (تار) مى بيند، يا در سال قحطى هوا تاريك مى شود، چون باران كم مى شود، غبار، گرد و خاك فراوان مى گردد.

يا از باب اين كه عرب شرّ غالب را دود مى نامد و قحطى كه بر آنان آمده آنقدر شديد بود كه مردم سگ هاى مرده و استخوانهاى آنها را

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۶۹

مى خوردند.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ اين جمله حال يا جواب سؤال مقدر به تقدير قول است، يعنى بار پروردگارا عذاب را از ما بردار كه به تو، يا به رسول تو، يا جانشين تو، يا به روز قيامت ايمان داريم.

أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى جواب سؤال مقدر يا حال به تقدير قول است يعنى در حالى كه بدین سخن گویا بودند.

وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ رسولى كه صدق از ظاهر است، (ظاهر كنده ي صدق خویش است) بر ايشان آمد.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّا أَزَّاهُ (رسول خدا) وری گردانده و گفتند آموزش دیده است: (كه او را يك غلام عجمی تعليم مى دهد. مَجْنُونٌ و او جن زده است به منظور اينكه دليلهاى راستى و صدق رسول صلى الله عليه و آله برايشان (در آشكار بودن) كمتر از دیدن نيست، همانطور كه با وجود براهين و ادله اى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله داشت از او روى گردانیده و پشت كردند بعد از اين هم پشت مى كنند.

همانطوري كه بعضى گفتند: او را ياد مى دهند و بعضى گفتند: او مجنون و ديوانه است، پس از آنكه دیدند هنگام نزول وحى براى رسول خدا چيزى همانند غش عارض مى شد.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ اين جمله جواب سؤال آنان است.

قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ما کمی از عذاب را به دلیل بازگشت به ما می‌داریم.

اما شما پس از رفع عذاب هم به انکار باز می‌گردید در صورتی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۰

که مقصود از عذاب قحطی باشد که چون قحطی رفع شد مشرکین دوباره به انکار بازگشتند، چنانچه بعضی گفته‌اند.

یا معنای آیه این است که ما عذاب مرگ و عذاب دود را اندکی بر می‌دارم.

چون شما به سوی ما باز می‌گردید و این معنا در صورتی است که مقصود از عذاب احتضار باشد.

يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى رُوحاً قِيَامَتِ يَوْمِ رُوحاً بَدْر.

إِنَّا مُنْتَقِمُونَ روز قیامت یا روز بدر ای رسول منتظر باش آن روز بزرگ را که ما آنان را به عذاب سخت بگیریم که البته ما از آنان

انتقام خواهیم کشید.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ مَا آتَانَا رَا مَبْتَلًا- و گرفتار کردیم، چنانچه پیش از آنان قوم فرعون را گرفتار کردیم که مقصود انواع

عذاب نه گانه است.

وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ و بر ایشان پیامبری که از جهت اخلاق و افعال یا از جهت اصل و نسب و پدران بزرگوارست آمد که او از

اولاد انبیا علیهم السلام بود یا مقصود این است که او نزد خداوند، کریم است.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ چنانکه موسی این رسالت را آورد که گفت: بنی اسرائیل را به من بدهید.

بنابر آنکه لفظ «عباد الله» مفعول به باشد.

اگر لفظ «عباد الله» منادی باشد معنای آیه چنین می‌شود که امانت‌های خود را که از جانب خدا نزد شما به ودیعت گذاشته شده

مانند استعدادهایی که در شماست و بدان وسیله می‌توانید به سوی خدا ارتقا پیدا کنید به من باز گردانید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۱

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ که من فرستاده‌ای امینم و به خدا برتری مجوید به سبب برتری طلبی بر خلیفه و جانشین

خدا بر خدا برتری طلبی می‌نماید.

إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ من برای شما حجت و دلیلی خواهم آورد که آشکار کننده‌ی صدق و راستی من است، آن دست و عصای

موسی بود، وقتی موسی علیه السلام این سخن را گفت او را به قتل و رجم تهدید کردند چنانچه بعضی گفته‌اند.

پس موسی علیه السلام گفت:

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ من پناه به پروردگار خود و شما می‌برم از اینکه مرا با سنگسار کنید و بعضی گفته‌اند با شتم

و ناسزا.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي اگر به من ایمان نمی‌آورید (تصدیق نمی‌کنید) به آزار نرسانید که اذیت کردن من موجب عذاب دردناک برای

شماست که هیچ راه چاره و فرار از آن ندارید، موسی این سخن را از راه دلسوزی و ترحم گفت.

فَاعْتَرَلُونَ فِدَاعاً رَبُّهُ پس از آنکه سعی و کوشش را در نصیحت آنان انجام داد و سالها بر این منوال گذشت، بارها به عذاب گرفتار

شدند، هر وقت گرفتار عذاب می‌شدند به موسی وعده می‌دادند که بنی اسرائیل را بفرستند، آنان را به بردگی نگیرند و به او ایمان

آوردند و هر وقت از عذاب نجات پیدا می‌کردند عهدشان را می‌شکستند.

پس وقتی موسی دید پند و اندرز به حالشان سودی ندارد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۲

گرفتاری و عذاب هم مفید واقع نشد پروردگارش را خواند و چنین گفت: أَلَمْ هُوَ الَّذِي قَدَّمَ قَوْمَ مُجْرِمُونَ کنايه از درخواست عذاب و

هلاکت آنانست لذا فرمود: فَدَعَا رَبَّهُ یعنی خدا را خواند که بر آنان عذاب نازل کند.

آیات ۲۳-۳۳

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۲۳ تا ۳۳] ص: ۱۷۲

اشاره

فَأَسْرِرَ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳) وَ أَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهِيوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرُقُونَ (۲۴) كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكَهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۲۸) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹) وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۲) وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاؤٌ مُبِينٌ (۳۳)

ترجمه: ص: ۱۷۲

[پاسخ آمد که] پس بندگانم را شبانه روانه کن، [و بدانید که] شما تعقیب می شوید. و دریا را آرمیده [به حال خود] بگذار و بگذر، آنان [فرعونیان] سپاهی غرق شدنی اند. چه بسیار باغها و چشمه سارانی که از خود باقی گذاردند. و [نیز] کشتزارها و خانه های نیکو. و نعمتی که در آن خوش و خرم بودند. اینچنین بود که آنها را به قومی دیگر به میراث دادیم. و آسمان و زمین بر آنان نگریست، به آنان مهلتی [هم] داده نشد. و به راستی که بنی اسرائیل را از عذاب خفت بار رها کردیم. از [شر] فرعون که او بزرگی طلبی از تجاوز کاران بودند. و به راستی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۳

ایشان [بنی اسرائیل] را آگاهانه بر جهانیان [هم زمانشان] برگزیدیم. و به ایشان از پدیده های شگرف خویش، آنچه در آن آزمون آشکارا بود بخشیدیم.

تفسیر ص: ۱۷۳

فَأَسْرِرَ بِعِبَادِي لَيْلًا دعا موسی را اجابت کرده، خواستیم مشرکین را به هلاکت برسانیم به موسی گفتیم شب هنگام با بنی اسرائیل حرکت کنید (منظور از عبادی، بنی اسرائیل است). إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ زیرا که قبطی ها به دنبال شما خواهند آمد. وَ أَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهِيوًا و دریا را پس از عبور به همان حالت که بوده باقی بگذار و با عصایت به دریا بزن تا آب دریا از دو طرف به هم

نیبوند.

یا مقصود این است که دریا را باز و گشاد بگذار تا فرعون و قومش طمع دخول در دریا را بکنند. یعنی گفته‌اند: موسی وقتی دریا را شکافت و عبور کرد برگشت که عصا را به دریا بزند تا آب به هم برسد. زیرا می‌ترسید که فرعون و لشگریانش به دنبال او بیایند ولی به او گفته شد: به دریا دست نزن و بگذار به همان حالت راه خشک و باقی باشد.

و لفظ «رهو» سیر آسان و هموار، جای بلند و مکان پست می‌باشد.

إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ تا فرعون و لشگریانش در دریا غرق شوند این جمله جواب سؤال مقدر از علت حکم، یا از آنان است. كَمْ تَرَكُوا جواب سؤال دیگری است، گویا که گفته شده: به آنان چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۴

شد؟ و چه بر سرشان آمد؟ که خدای تعالی فرمود: كَمْ تَرَكُوا ...

مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ چه بسیار دنیا (نظیر فرعونیان بودند و) بستانها و چشمه‌های آب و کشت و زرعها و مقام و (منزلهای عالی رها کردند و رفتند) و در آن باغها مزاح و شوخی می‌کردند، سخنان ظریف می‌گفتند، یا لذت می‌بردند و بهر مند بودند (مرگ آمد و از همه چشم پوشیدند).

كَذَلِكَ این چنین بودند در حالی که مطلب از قرار بود، یا در حالی که آنان بر این چنین حالت نعمت و لذت ثابت بودند.

وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ما مردی دیگر که بنی اسرائیل باشند به وارث آنها ساختیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ و آسمان و زمین هم بر آنها نگریست و نگهداشته نشدند:

این جمله مثال برای آن است که هلاکت و نابودی آنان مورد توجه و اعتنا نیست.

این مثال در میان عرب و عجم در جایی آورده می‌شود که گروهی به بلایی گرفتار می‌شوند و کسی به آن گروه و گرفتاری‌شان اعتنا نمی‌کند.

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است آنگاه که دشمن خدا و رسولش از پیش او گذشت فرمود: اینان کسانی هستند که آسمان و زمین بر ایشان نگریستند و در عذاب مهلت داده نمی‌شوند.

سپس امام حسین علیه السلام فرزندش، بر او گذشت، فرمود: و لیکن او آن کسی است که آسمان و زمین بروی خواهند گریست، علی علیه السلام فرمود:

آسمان و زمین نگریست، مگر بر یحیی بن زکریا علیه السلام و بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۵

حسین بن علی علیهما السلام.

در خبر دیگری است: گریه‌ی آسمان و زمین چگونه است؟

فرمود: چنین است که خورشید به حالت سرخ رنگ طلوع می‌کند و سرخ رنگ غروب می‌کند.

در خبر دیگری است: آسمان بر حسین علیه السلام چهل روز خون گریه کرد.

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ وَ مَا بَنِي إِسْرَائِيلَ رَا مِنْ عَذَابِ ذَلْتِ بَارِي كَمَا مِي كَشِيدِنْد رَهَائِي بَخشِيدِم.

آن عذاب این بود که فرعونیان آنان را به بردگی کشیده بودند و دستور می‌دادند که بر نردبان‌ها گل حمل کنند در حالی که در زنجیر بودند، پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند.

مِنْ فِرْعَوْنَ بَدَل است به صورت بدل اشتمال.

إِنَّهٗ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ زيرا فرعون بر زمین مصر مسلط و از اسرافکاران (از حد گذرنده و متجاوز) بود. وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ حال از فاعل یا از مفعول است یعنی آنان را با علم خویش از برگزیدگان در زمان شان قرار دادیم.

وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ وَ آيَاتِ وَ نشانه‌هایی به آنان دادیم، مانند شکافتن دریا، سایبان شدن ابرها و دادن من و سلوی.

مَا فِيهِ بَلَاؤًا مُّبِينًا آنچه را که در آن نعمت بود یا امتحان و آزمایشی آشکار.

یا مقصود این است که به فرعون و قومش آیات و نشانه‌هایی دادیم که دلالت بر صدق موسی علیه السلام در رسالتش و در آوردن عذاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۶

بکند یا مقصود این است که به قبطی‌ها و سبطی‌ها آیات و نشانه‌هایی دادیم که آزمایش و نعمت ظاهر و آشکار بود.

آیات ۳۴-۴۲

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۴ تا ۴۲] ص: ۱۷۶

اشاره

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْن (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

ترجمه: ص: ۱۷۶

[و می‌دانستیم که] اینان خواهند گفت:

این جز مرگ نخستین [و آخرین] ما نیست و ما برانگیخته نخواهیم بود.

اگر راست می‌گویید [و حقیقت غیر از این است] پدرانمان را باز آورید.

آیا ایشان بهتر بودند یا قوم تبع، پیشینیان، آنان که نابودشان کردیم، چرا که آنان گناهکار بودند.

و آسمانها و زمین و ما بین آنها را به بازیچه نیافریده‌ایم.

آنها را جز به حق نیافریده‌ایم ولی بیشترین‌های آنان نمی‌دانند.

بی‌گمان روز داوری، موعد همگی آنانست.

روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی دفاع نکند و نیز ایشان یاری نیابند.

مگر کسی که خداوند بر او رحمت آورده باشد که او پیروزمند مهربان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۷

تفسیر ص: ۱۷۷

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ این جماعت و طایفه‌ی قریش می‌گویند: بعد از ذکر داستان قوم فرعون برای تهدید قریش حال قریش را ذکر نمود به نحوی که جواب سؤال مقدر باشد که اینان چنین می‌گویند.
 إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتِنَا الْأُولَى مرگ، آزمایش یا عاقبت و سرانجام کار جز همان مرگ اول نیست و این سخن را جهت انکار معاد می‌گفتند.

وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ و دیگر زنده نمی‌شویم و بر نمی‌گردیم.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا و پدران ما را که قبلاً مرده‌اند بیاورید.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر شما در وعده بازگرداندن و ثواب و عقاب راست می‌گویید.

بازگشت و زنده شدن در آخرت و پایان زندگی دنیا در دنیا قرار دادند و قیاس نادرستی نمودند، ندانستند هر آن کس که فعلیت پیدا کرد دیگر ممکن نیست که بالقوه بشود و بازگشت در دنیا محقق نمی‌شود.

اما بازگشت به دنیا که اجمالاً در اخبار ذکر شده و فقها قائل به آن شده‌اند، زنده گردانیدن مرده‌ها که به بزرگان نسبت داده شده اینچنین نیست که بالفعل بالقوه گردد بلکه آن فقط توسعه در وجود میت از ناحیه‌ی کامل است.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ لَفِظِ «تَبِعَ» اسم پادشاه یمن است، کسی به این اسم نامیده نمی‌شود مگر آنکه حمیری باشد و جمع آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۸

«تباعه» است، از آن جهت «تبع» نامیده شده که پیروان او بسیار بوده، یا سایر ملوک و پادشاهان یمن پیرو او بوده‌اند.

و این «تبع» همان کسی است که بالمشگرانش حرکت کرده و به سمرقند آمد، آنجا را ویران نمود و سپس به بنا و بازسازی آن پرداخت.

بعضی گفته‌اند: سمرقند را از همان اول بنا کرد و او کسی بود که هر وقت شروع به نوشتن می‌کرد به نام کسی می‌نوشت که مالک خشکی، زمین، روشنایی و باد است.

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: تبع را دشنام ندهید که او اسلام آورده بود، لذا خدای تعالی قوم او را ذمّ نمود، نه خود او را.

بعضی گفته‌اند: او به اوس و خزرج گفت: در اینجا باشید تا این نبی صلی الله علیه و آله خروج نماید، من اگر او را درک می‌کردم خدمت کرده و با او خروج می‌نمودم.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مانند قوم نوح، قوم عاد و قوم ثمود، یعنی حال اینان بر حسب دنیا بهتر از قوم تبع بود، از جهت نیرو قوی‌تر، از جهت اموال و اولاد بیشتر و از جهت عمر طولانی‌تر بود، نه در عین حال آنان را نیز هلاک نمودیم.

أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ما آنان را به سبب کفرشان هلاک نمودیم و این گروه مشرکین از آنان به نزد کفرشان شدیدترست، پس با آنان چگونه رفتار کنیم؟

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعِينِنَا مَا آسَمَانَهَا وَ زَمِينَ وَ مَا بَيْنَ آن دُو رَا بَازِيْچِه نِيَا فَرِيْدِه اِيْم تَا بَا آن بَازِي كْنِيْم، متعرض آنان و ثواب و عقاب‌شان نشویم.

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ آسَمَانَهَا وَ زَمِينَ وَ مَا بَيْنَ آنْهَآ رَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۷۹

نیافریدیم مگر به حق مقصود از حق همان ولایت مطلق است که حق بودن هر صاحب حقی به سبب آن صورتی می‌پذیرد، سپس اگر آفرینش آسمانها و زمین و نتایج آن دو به حق دیگر هیچ وقت به باطل نزدیک نشده و به آن بر نمی‌گراید.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر آنان اصلاً علم ندارند، بلکه آنچه که به عنوان علم دارند، جهل مشابه علم است، لذا می‌بینی که

دشمن اهل علم هستند، یا نمی‌دانند که مطلب این چنین است.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَهَذَا فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِثْلَهُمْ أَجْمَعِينَ پس آنجا بین محق و مبطل و عالم و جاهل مشابه عالم فرق می‌گذاریم و آنان را از همدیگر جدا می‌کنیم.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا مَاتَ وَهُوَ يَتَّبِعُ مَوْلَى لَهُ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ يَتَّبِعُ مَوْلَى لَهُ فِي الْآخِرَةِ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا»

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ بعد از گرفتاری نه آنان به یاران و زیر دستانشان می‌توانند کمک کنند و نه غیر آنان.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ این جمله استثنا از لفظ «مولى» دوّمی، یا از مرفوع «ینصرون»، کسی که رحم خدا شامل حال او می‌شود منحصر به کسی است که ولایت را با بیعت خاصّ قبول کرده باشد، یا در حال حضور علیّ علیه السّلام وقت احتضار ولایت را قبول کرده باشد.

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ تَعْلِيلُ این است که موالی نمی‌توانند بی‌نیاز کنند و نمی‌توانند یاری نمایند زیرا خدا خود چیره است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۰

الرَّحِيمُ (۱) رحیم است تَعْلِيلُ شفاعت کسی است که خداوند به او رحم نموده است.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: به خدا سوگند خدای تعالی هیچ یک از اوصیا انبیا علیهم السّلام و پیروانشان را استثنا نکرده جز امیر المؤمنین علیه السّلام و شیعیانش، که در کتابش فرموده و قول او حقّ است: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ که مقصود علیّ علیه السّلام و شیعیان او می‌باشند.

آیات ۴۳-۵۹

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۴۳ تا ۵۹] ص: ۱۸۰

اشاره

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِي الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُوبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَرَوْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلًّا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

(۱) رحیم به اعتبار فیضان کمال است معنویه بر اهل ایمان، چون معرفت توحید، اسم حقّ است. شاه نعمت الله ولی - اصطلاحات، ۶۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۱

ترجمه: ص: ۱۸۱

همانا درخت زقوم ...

خوراک گناهکار [ان] است.

که همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد.
مانند جوشیدن آب گرم.
[در باره‌ی هر گناهکار گویی] او را بگیرد و به میانه‌ی دوزخش بکشید.
سپس بر فراز سرش از عذاب آب گرم فرو ریزید.
[و بگوئیدش] بچش که تو [به خیال خودت] گرانقدر گرامی هستی!
این همانست که به آن شکّ داشتید.
بیگمان پرهیزگاران در مقامی امن هستند.
در میان باغها و چشمه ساران.
جامه‌هایی از ابریشم نازک و ابریشم ستبر در بر کرده، رو به روی یکدیگرند.
آری چنین است، [و] آنان را جفت حوریان درشت چشم گردانیم.
در آنجا هر میوه‌ای که خواهند در کمال آرامش طلب کنند.
در آنجا [طعم] هیچ مرگی جز مرگ نخستین نچشند، [خداوند] ایشان را از عذاب دوزخ در امان دارد.
از روی بخششی از سوی پروردگار تو این همان رستگاری بزرگ است.
جز این نیست که آن را به زبان تو به آسانی روان ساخته‌ایم، باشد که پند گیرند.
پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند.

تفسیر ص : ۱۸۱

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْمَائِمِ بِيانِ دَرَخْتِ زُقُومٍ دَر سُورَه‌ی صَافَّاتِ گَذِشْتِ كَالْمُهْلِ لَفْظِ «مهل» اسمِ جَمِيعِ مَعْدِنِی‌هایِ جَواهِرِ مَماندِ نقره و آهن مَماندِ آن دُو می‌باشد.
و نیز این لفظ اطلاق می‌شود بر زفت شل و رقیق و آنچه که از مس و آهن ذوب می‌شود، بر روغن یا آنچه که از روغن ته نشین می‌شود، یا روغنی شل و رقیق و برسمّ و چرک و کثافات میّت نیز گفته می‌شود.
يَعْلَى فِي الْبُطُونِ كَعَلِي الْحَمِيمِ دَر شَكْمِ‌هایِ جَوشدِ مَماندِ
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۲
جوشیدن آبی که در حرارت به آخرین درجه رسیده است.
خُذُوهُ جَوابِ سَوالِ مَقْدَرِ است، یا حال به تقدیر قول است، یعنی به مالکین دوزخ گفته می‌شود: این کافرین را بگیرد و به وسط جهنّم بیاندازید.
فَاغْتَلُوهُ إِلَى سِوَاءِ الْجَحِيمِ و او را به زور به سوی جهنّم و در وسط جهنّم بکشانید.
ثُمَّ صُيِّبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ سِپسِ آبِ گَرمِ بَر سَراوِ بَرِیزدِ که گَرمیِ آن در نهایتِ درجه باشد، اضافه کردن لفظ «عذاب» برای اشاره به این است که منظور از ریختن آب جوش عذاب او می‌باشد، در حالیکه به آنان گفته می‌شود:
ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ از باب استهزا به آنان گفته می‌شود: عذاب را بچش که تو عزیز و حکیم هستی.
روایت شده که ابو جهل به رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلهِ گَفت: بَینِ دُو کَوهِ مَکّهِ عَزِیزِ و گَرامیِ تَر از مَن وجود ندارد.
با این گفتار (ابو جهل) مورد سرزنش قرار می‌گیرد که بلی در آتش جهنّم تو عزیز و حکیم هستی! إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ این همان است که در آن شکّ یا جدل می‌کردید.

مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹)
 مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا
 بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۱۱)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۵

ترجمه: ص: ۱۸۵

حم [حا. میم].

کتابی است فرو فرستاده از سوی خداوند پیروزمند فرزانه.

بیگمان در آسمانها و زمین مایه‌های عبرتی برای مؤمنان هست.

و نیز در آفرینشان و جانورانی که [در زمین] می‌پراکند، برای اهل یقین مایه‌های عبرت است.

و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، هر روزی این [باران] که خداوند از آسمان فرو فرستاده است، زمین را پس از پژمردنش بدان زنده داشته است و در گرداندن بادهای مایه‌های عبرتی برای خردمندان هست.

این آیات الهی است که به حق بر تو می‌خوانیمش. پس به کدامین سخن بعد از [توحید] خداوند و آیات او ایمان می‌آورند؟
 وای بر هر دروغزن گناهکاری.

که آیات الهی را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود، سپس متکبرانه در شیوهی خود سماجت می‌ورزد، گویی آنها را نشنیده است، پس او را از عذاب دردناک خبر ده.

و چون از چیزی از آیات ما آگاه شود، آن را به ریشخند می‌گیرد، اینانند که عذابی خفت بار [در پیش] دارند.

دوزخ پیشاپیش ایشان است و آنچه به دست آورده‌اند هیچ به کار ایشان نیاید، همچنین دوستانی که به جای خداوند گرفته‌اند و عذابی سهمگین [در پیش] دارند.

این رهنمودی است و کسانی که به آیات پروردگارشان انکار ورزیده‌اند، عذابی دردناک دارند.

تفسیر ص: ۱۸۵

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ بارها این مطلب گذشت که در آفرینش هر یک از آسمانها و زمین نشانه و آیات متعددی است، از قبیل ستارگان آسمان و چگونگی حرکات هماهنگ آنها، مزاج و تأثیر عجیب و غریب آنها، بسیط و ساکن نما بودن زمین به نحوی که پا در آن فرو نمی‌رود، آنچه‌ان هم سفت و محکم نیست که تصرف در آن با کشت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۶

و زرع و عمارت‌ها، جاری کردن قنات‌ها و غیر آنها ممکن نباشد.

و نیز در ازدواج آسمانها و زمین تأثیر آسمانها و آنچه که در آنها در زمین است، تحت تأثیر قرار گرفتن زمین و آنچه که در آن است نشانه‌ها و آیات متعددی است.

و در آفرینش هر یک از موالید از زمین به نحوی که کمال نوعش را طلب کند، از هر چیزی که به ذات و کمال او ضرر می‌رساند فرار کند به نحوی که آماده و مهیا برای رسیدن به کمال شده هر کمالی را که ندارد اسباب تحصیل آن در او جمع شود و کمال

موجود را حفظ و نگهداری کند.

همه‌ی اینها آیات و نشانه‌هایی است برای مؤمنین که با بیعت عام یا خاص بیعت می‌کنند، یا برای کسانی که یقین پیدا کرد و تسلیم و مطیع هستند و گوشی شنوا دارند، نه برای غافلین که از آیات خدا روی گردان می‌باشند.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ وَدَرِ آفْرِينِش شَمَا وَهَر جَنْبِنْدَه وَصَاحِب رُوحِي كِه دَارَاي حَرَكْت بَاشَد.

آیات لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ در این جمله روش و اسلوب را تغییر داد تا اشعار به این داشته باشد که هر کس که دارای یقین شده، یقینش همیشه رو به ازدیاد و کمال تدریجی است چه صاحب یقین کسی است که دارای قلب است و او نیست مگر کسی که با بیعت خاص بیعت کرده، با نفسش مشغول باشد و آثار عملی خویش را با وجدانش بیابد و هر کس چنین شود یقین علمی و وجدانی‌اش رو به ازدیاد می‌گذارد تا آنجا که یقین مشهودی و تحقیقی برای او حاصل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۷

و چون آیات و نشانه‌های خلقت انسان و سایر جنبنده‌ها نسبت به آیات آسمانها و زمین خفی‌تر و پنهان‌تر است لذا حتما باید مؤمن به آثار ایمانش یقین داشته باشد تا آیات خلقت انسان و به خصوص آیات انفس را درک کند.

چه ادراک این آیات و نشانه‌ها محقق نمی‌شود مگر بعد از اشتغال به نفس و یافتن و وجدان صفات آن اعم از رذایل و صفات بد و صفات خوب مگر بعد از یقین به آثار اعمال و ضرر رذائل و نفع خصایل و مگر بعد از یقین به آثار صفات خدا و یافتن آن در وجود خودش.

وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ اِخْتِلَافِ شَبِّ وَ رُوزِ بَه سَبَبِ تَعَاقِبِ وَ دُنْبَالِ هَم بُوْدنِ اَن دُو وَ بَه سَبَبِ سَرْدِي وَ كَرْمِي، زِيَادِي وَ كَمِي، تَارِيكِي وَ رُوشَنِي وَ هَمچِنينِ اِخْتِلَافِ عَالَمِ طَبَعِ وَ عَالَمِ مِثَالِ، سَقَمِ وَ صَحْتِ، غَمِ وَ شَادِي وَ غَيْرِ اَز اِيْنِهَا كِه اَز مَصَادِيْقِ شَبِّ وَ رُوزِ اسْت.

وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ اَز اسبابِ وَ وسایلِ رُوزِي اَز قَبِيلِ بارانها، اشعه‌ی ستارگان، سردی هوا، سردی شب و گرمای روز یا اسباب روزی انسانی از قبیل کمالات نفسانی که از آسمان عقول و نفوس نازل می‌شود.

و لفظ «رزق» را نکرده آورد تا نسبت به روزی جسمانی تحقیر و نسبت به روزی انسانی تفخیم و بزرگداشت گردد.

فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ وَ بَه سَبَبِ اَن وسایلِ رُوزِي جَسْمَانِي اَي بَا خُودِ رُوزِي اِنْسَانِي زَمِينِ رَا زِنْدَه نَمُود.

یعنی هم زمین طبیعی را با تغذیه، حرکت، توانها و ریشه‌هایی که در آن زمین وجود دارد، هم زمین انسانی را زنده نمود به سبب حیات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۸

بخشیدن به علم، دین و ایمان.

بَعْدَ مَوْتِهَا پَس اَز اَنكِه زَمِينِ مَرْدَه بُوْد.

وَ تَصْيِيرِ رِيْفِ الرِّيَّاحِ اَيَاتٌ بَه كَارِ گَمَاشْتِنِ بادها، بقای موالید، حرکات ابر، گستردگی بارانها در شهرها، از بین بردن عفونت‌ها از هوا و در همه‌ی این موارد نشانه‌ها و آیاتی است.

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که بعد از یقین با عقل هایشان ادراک نمایند یا زا عقلا باشند، یا بعد از آنکه یقین پیدا کردند و صاحب مقام قلب شد صاحب مقام عقل نیز باشند، چون دلالت این آیات (نشانه‌ها) بر پدید آورنده‌ای مدبر، حکیم، دانا، مهربان و خفی است واضح نیست مگر بر خردمندان.

تِلْكَ اَيَاتِي كِه ذَكَرْ شَد.

آیاتِ اللّٰهِ نَشَانَه‌هَائِي اسْت كِه بَر خُداوَنْدِ دَلَالْتِ مِي كُنْد، اَي اَز اُو نَاشِي شَدَه اسْت نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ كِه اَن رَا بَه حَقِّ كِه هَمَان

ولایت مطلقه است، بر تو بر می‌خوانیم.

فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعِيدٍ لِّلَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ بعد از انکار خدا به کدام سخن و نشانه‌های او ایمان می‌آورید؟! وَبَلِّغْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ وای بر هر کس که دروغ بگوید اَئِيمِ آن کسی که زیاد گناه کند و گناه را به نهایت برساند.

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا آيات خدا بر او خوانده می‌شود اما او از سر برتری جویی بر کفر یا بر انکار ولایت علی علیه السلام اصرار می‌ورزد.

كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۸۹

آيَاتِنَا شَيْئًا

که گویا شنیده است.

پس عذاب دردناک را به آنان مژده ده زیرا آنگاه که از آیات و نشانه‌های بزرگ ما که مظاهر ولایت هستند اطلاع پیدا کنند.

اتَّخَذَهَا هُزُوعًا آن (آیات را) و یا چیزی را که می‌بینند به مسخره می‌گیرند و مؤثث بودن ضمیر به اعتبار معناست.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ پی آمد عذاب خوار کننده‌ی آنان جهنم است، یا لفظ «من ورائهم جهنم» بیان عذاب خوار کننده است.

پی آمد عذاب خوار کننده‌ی آنان جهنم است، یا لفظ «من ورائهم جهنم» بیان عذاب خوار کننده است.

وَلَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا آنچه که کسب کرده‌اند آنان را بی‌نیاز نمی‌کند، از قبیل اموال، اولاد یا اعمالی که در اسلام به جا آورده‌اند که شرط قبول آن و بی‌نیازی کردن‌شان از عذاب خدا این است که ولایت را رد نکنند اگر مرگ ایشان در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حالی که ولایت را پذیرفته‌اند اتفاق بیافتد یا مرگشان بعد از زمان رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با قبول ولایت واقع شده باشد.

شَيْئًا چیزی (از عذاب خدا بی‌نیاز نمی‌کنند).

وَلَا مِمَّا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ آنچه را که از غیر الله، یا مظاهر و جانشینان او ولی خویش قرار داده‌اند، اولیا در عبادت مانند بت‌ها و ستارگان، یا اولیا در طاعت، مانند رؤیا و پیشوایان گمراهی، هیچکدام به آنان کمکی نمی‌کند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ این جمله تأکید روی تأکید است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۰

الْبُتَّةِ وَ صَدَّ الْبُتَّةِ که عذاب بزرگ بر ایشان فراهم است.

هذا آنچه که از آیات ذکر شد، یا قرآن (اعم از قرآن ناطق و قرآن صامت) عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ قرآن ولایت عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ، یا از ولایت عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ یا اسلام و گرویدن بر آن و احکامش.

هُدًى این نشانه‌ها هدایت کننده و رهبر ایمان است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ أَنَانِ که به آیات تکوینی (آفاقی و انفسی) به ویژه آیات بزرگ که جانشینان خدا در روی زمین هستند و آیات تدوینی، کافر شدند.

لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ برای آنها «رجز» یعنی شدیدترین عذاب است.

آیات ۱۲-۲۲

اشاره

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ فِيهِ الْفُلُوكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳) قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا- يَزُجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ الشُّبُهَةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۱۶)

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيّاً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لَتُنْجِزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۱

ترجمه: ص: ۱۹۱

خداوند کسی است که دریا را برای شما رام کرد تا کشتیها در آن به فرمان او [برای شما] روان شود، تا از فضل او در طلب روزی خود برآید، باشد که سپاس بگزارید.

و آنچه در آسمانها و زمین است همه از اوست و آنها را برای شما رام کرد، بیگمان در این مایه‌های عبرتی برای اندیشه‌وران هست. به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا کسانی که از ایام الله بی‌می‌دارند در گذرند، تا خداوند هر قومی را به حسب کار و کردارشان جزا دهد.

هر کس که کاری شایسته پیشه کند به سود خود اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خود اوست سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده شوید.

و به راستی که بنی اسرائیل کتاب آسمانی و فرمانروایی و پیامبری بخشیدیم و از پاکیزه‌ها روزیشان داده و ایشان را بر جهانیان [همزمانشان] برتری بخشیدیم.

و از کار [دین] روشنگریها به ایشان دادیم، اختلاف پیشه نکردند مگر پس از آنکه علم [وحی] بر ایشان نازل شد، آن هم از روی رشک و رقابتی که در میان خود داشتند بیگمان پروردگارت در روز قیامت در آنچه اختلاف ورزیده‌اند در میان آنان داوری خواهد کرد.

سپس تو را برخوردار از آبخوری از امر [دین] ساختیم، پس از آن پیروی کن و از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۲

هوی و هوس نادانان پیروی مکن.

که ایشان در برابر [عذاب] خداوند چیزی را از تو باز نخواهند داشت و بی‌گمان ستمکاران [مشرک] دوستان یکدیگرند و خداوند سرور پرهیزگاران است.

این دیده و ریهای برای مردم است و برای اهل یقین رهنمود و رحمت است.

با کسانی که مرتکب گناهان شده‌اند گمان می‌دارند که ایشان را همانند کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند قرار

زیرا که خود مؤمنین نیز قبل از ایمان چنین بودند و خداوند بر آنان به وسیله‌ی ایمان منت گذاشت و شکر این نعمت، این است که بندگان خدا بر دیگران رحم آرند و آنان را بر این راه دلالت کنند، که خداوند وقتی بر عبدی نعمت داد دوست دارد این نعمت را در او ببیند و هر کس آن نعمت را ظاهر نسازد نسبت به آن نعمت کافر می‌شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به آن کسانی که با معرفت و شناخت بر آنان منت گذاشتیم بگو که آنان را که عمل نمی‌کنند بشناسند، پس آنگاه که آنان را شناختند مورد بخشش قرار داده و از ایشان در گذرند.

لِيَجْزِيَ قَوْمًا لَفْظ «لِجْزَى» به صورت معلوم و غایب خوانده شده است که فاعل آن خدای تعالی است، به صورت مجهول خوانده شده که ضمیر مصدر، نایب فاعل باشد و با نون نیز خوانده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۵

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بعضی گفته‌اند: خدای تعالی به امامان حق می‌گوید: بر امامان جور نفرین نکنید تا خداوند خودش آنان را عقاب نماید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل آموزش آنانست، یعنی، هر که عمل نیکی کند برای خود کرده و کسی که بد کند به زیان خویش کرده است پس بدکار احتیاج به عقوبت دیگری از جانب شما ندارد (یعنی به شما مربوط نیست که در باره مردم و لو بدکار قضاوت کنید)، بدان که مقتضای انسانیت انسان احسان و عمل شایسته است، پس وقتی انسان احسان عمل می‌کند عملش از جهت انسانیت سازگار و ملایم با اوست و هر کس به آنچه که سازگار با اوست برسد از آن لذت می‌برد.

پس اگر هیچ اجر و پاداش دیگری هم نداشته باشد همین رسیدن به سازگاریها برای او کافی است.

در حالی که احسان در آخرت به بهترین صورت برای او تجسم پیدا می‌کند و به دنبال آن صورت دیگری مناسب با آن پدید می‌آید.

بنابراین محسن و نیکوکار سه مرتبه از احسان خودش بهر مند می‌شود.

و آنگاه که انسان بد می‌کند، این اسائه و بدی با انسانیت او منافات دارد و هر چیز ناسازگار انسان را آزار می‌دهد اگر چه آن بدی و اسائه با یک قوه‌ی دیگر حیوانی یا سبعی یا شیطانی سازگار بوده باشد.

پس اگر برای گنه کار (به کار) هیچ عقوبت و کیفری فرض نشود خود همین بدکاری در عقوبت کافی است در حالی که همین بدی در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۶

آخرت به صورت قبیح و آزار دهنده‌ای تجسم پیدا می‌کند، به دنبال آن، صورت قبیح و آزار دهنده‌ی دیگری پیدا می‌آید.

پس گنه کار (بدکار) به سبب کار بدی که انجام داده سه مرتبه مورد عقاب قرار می‌گیرد.

و برای اشاره به نفع و ضرری که در حین احسان و اسائه حاصل می‌شود فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا یعنی نفع و ضرر کار خودش در حین عمل به خود بر می‌گردد و برای اشاره به اجر و عقوبت اخروی فرمود:

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ اِنْ جَمَلَهُ عَطْفٌ بِر «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ» یا عطف بر «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ» می‌باشد و وجه مناسبت پنهان نیست.

مکرر این مطلب، گذشت که لفظ «کتاب» بر ولایت و آثارش، نبوت و احکامش و رسالت و احکامش اطلاق می‌شود و کتاب تدوینی صورت همه است.

پس ممکن است مقصود از کتاب در اینجا تورات، رسالت و ولایت باشد و بهتر این است که تورات یا رسالت اراده شود.

وَالْحُكْمَ اِذَا مَقْصُودٌ مِنْ كِتَابٍ، تَوْرَاتٍ يَشُدُّ بِهَا مَقْصُودَ الْحُكْمِ، حُكْمٌ يَبْنِي بَيْنَ مَرَدَمٍ يَشُدُّ بِهَا لَازِمَةُ رِسَالَتِ بُوْدَةٍ وَ فِي هَذَا صُوْرَتِ كِنَايَةِ اَنْ مِي بَاشَدِ اَسْت.

و اِذَا مَقْصُودٌ مِنْ كِتَابٍ، رِسَالَتِ بُوْدَةٍ يَشُدُّ بِهَا مَقْصُودَ الْحُكْمِ، حُكْمٌ اَسْتِ كِهْ اَنْ عِبَارَتِ اِذَا لَطْفٌ فِي عِلْمٍ وَ عَمَلٍ مِي بَاشَدِ كِهْ اِذَا اَثَارِ وِلَايَتِ اَسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۷

وَ النَّبُوَّةَ بِهٖ بَنِي اِسْرَائِيْلَ حُكْمٌ وَ نَبُوَّةٌ دَادِيْمٌ چنانكه طبق گفته‌ی برخی هزار پیامبر از بین آنان بوده است.

وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ بِرِ حَسَبِ مَقَامِ حَيَوَانِي شَانِ بِهٖ اَنَانِ مَأْكُوْلٍ، مَشْرُوْبٍ، لِبَاسٍ، مَسْكَنِ وَ مَرْكَبِ رُوْزِي نَمُوْدِيْمِ، بِرِ حَسَبِ مَقَامِ اِنْسَانِي چيزهائی داديم كه از غيب بر آنان وارد مي شود از قبيل علوم، يافته‌ها و مشاهدات.

وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَي الْعَالَمِيْنَ وَ بَنِي اِسْرَائِيْلَ رَا بِرِ جِهَانِيَانِ بَرْتَرِي دَادِيْمِ وَ اَيْنِ بَدَانِ جِهَتِ بُوْدِ كِهْ حُكْمٌ، نَبُوَّةٌ وَ طَيِّبَاتِ رَا بِهٖ اَنَانِ دَادِيْمِ.

و مراد از عالمين اهل زمان خودشان است و گر نه امت محمد صل الله عليه و آله از آنان برترند.

وَ اَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْاَمْرِ مَقْصُودِ اِذَا بَيِّنَاتٍ مَّعْجَزَهٗهٗا، يَا اِحْكَامِ رِسَالَتِ، يَا اِحْكَامِ نَبُوَّةِ، يَا دَلِيْلِ اَمْرِ رِسَالَتِ، يَا نَبُوَّةِ، يَا وِلَايَتِ اَسْتِ وَ مَقْصُودِ اِذَا «اَمْرٍ» هَمِيْنِ اَمُوْرِي اَسْتِ كِهْ ذِكْرُ شُدِ، يَا مَقْصُودِ عَالَمِ اَمْرِي يَا اَمْرِ خُدَااَسْتِ.

لَفْظِ «مِنْ» بَرَايِ اِبْتِدَا يَا تَبْعِيْضِ يَا تَعْلِيْلِ اَسْتِ كِهْ كِنَايَةِ اِذَا اَمْتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ اَسْتِ، كُوْيَا كِهْ فَرْمُوْدَهٗ بَاشَدِ: اِي اَمْتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ بِيْدَارِ شُوْيِدِ كِهْ مَا بِهٖ شَمَا كِتَابِ، حُكْمٌ وَ نَبُوَّةٌ دَارِيْمِ وَ اِذَا طَيِّبَاتِ وَ پَاكِيْزَهٗهٗا رُوْزِي دَادِيْمِ، بِرِ جِهَانِيَانِ بَرْتَرِي بَخْشِيْدَهٗ وَ بَيِّنَاتِ عَطَا نَمُوْدِيْمِ.

پس در حال حيات محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ بَعْدِ اِذَا مَرْكَبِ اَوْ اِخْتِلَافِ نَكْنِيْدِ، هَمَانَطُوْرِ كِهْ بَنِي اِسْرَائِيْلِ اِخْتِلَافِ كَرْدَنْدِ تَا مِثْلِ اَنَانِ مَسْتَحَقِّ عَقُوْبَتِ بَاشِيْدِ.

فَمَا اِخْتَلَفُوا (در ردّ و قبول) اختلاف نکردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۸

اِلَّا مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ مَّكَرِ اِذَا اَنَكِهٗ بَدَانِ عِلْمِ يَافْتَنْدِ، اِذَا رُوْزِي ظَلْمِ يَا اِسْتِكْبَارِ بِهٖ مَخَالَفَتِ پَرْدَاخْتَنْدِ.

اِنَّ رَبَّكَ يَفْضَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ خُدَاوَنْدَتِ دَرِ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ دَرِ اَنْچِهٗ اِخْتِلَافِ كَرْدَنْدِ حُكْمِ مِي كَنْدِ كِهْ اِخْتِلَافِ دَرِ اَمْرِ وِلَايَتِ وَ خِلَافَتِ، يَا مَقْصُودِ مَطْلُقِ اَمُوْرِ دِيْنِي اَسْتِ.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَي شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْاَمْرِ سِيْطِسِ بَرَايِ تُو شَرِيْعَتِي قَرَارِ دَادِيْمِ اِذَا اَمْرِ رِسَالَتِ، نَبُوَّةِ وَ وِلَايَتِ، يَعْنِي بِهٖ بَنِي اِسْرَائِيْلِ رِسَالَتِ وَ نَبُوَّةِ وَ وِلَايَتِ دَادِيْمِ، بَعْدِ اِذَا اَنَانِ تُو رَا بِرِ رَاهِ هَمُوَارِ وَ رَاسْتِ قَرَارِ دَادِيْمِ بِرِ اَنَانِ بَرْتَرِي دَاَدَهٗ بَاشِيْمِ، بَدِيْنِ كُوْنَهٗ كِهْ بِرِ تُو شَرِيْعَتِي دَارِيْمِ كِهْ شَرِيْعَتِ هَمَمِي اَمْتِ هَا وَ رَاهَاَسْتِ.

فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ دَرِ خُصُوْصِ وِلَايَتِ يَا دَرِ مَطْلُقِ اَنْچِهٗ كِهْ اِذَا اَمْرِ دِيْنِ بِرِ تُو دَادِيْمِ اِذَا اَنْ پِيْرُوِي كَنْ نَهٗ اِذَا خُوَاَسْتَهٗهٗا نَادَاْنَا.

اِنَّهُمْ لَنْ يُعْنُوْا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا كِهْ اَنَانِ تُو رَا اِذَا عَذَابِ خُدَا بِي نِيَازِ وَ دُوْرِ نَمِي دَارَنْدِ.

وَ اِنَّ الظَّالِمِيْنَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اَيْنِ سَتْمَكَاَرَاَنْدِ كِهْ بَعْضِي بِرِ بَعْضِي دُوْسْتِي وَ وِلَايَتِ مِي كَنْدِ پَسِ تُو اِذَا مِيَاْنِ سَتْمَكِرَاْنِ بَرَايِ خُوْدَتِ وِلِيٍّ وَ دُوْسْتِ نَكِيْرِ كِهْ تُو خُوْدِ ظَالِمِ كَرْدِي، هَمَمِي اَيْنِ سَخْطَانِ كِنَايَةِ اِذَا اَمْتِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ اِشَارَهٗ بِهٖ اِخْتِلَافِ اَنَانِ دَرِ اَمْرِ وِلَايَتِ اَسْتِ.

وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِيْنَ خُدَاوَنْدِ دُوْسْتِ وَ يَاوَرِ كَسَاْنِي اَسْتِ كِهْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۱۹۹

از رأی یا پیروی نفس پرهیز می‌کنند.

مکرر این مطلب را در گذشته نیز گفته‌ایم که پرهیزکار و متقی جز شیعه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام نیست.

هذا آنچه که از اول سوره ذکر شد، یا این قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام یا علی علیه السلام.

بصائر للناس و این چیزی است که با آن برای مردم بصیرت و بینایی حاصل می‌شود چون بدون ولایت برای کسی بصیرت حاصل نمی‌شود حتما باید مقصود ولایت بوده باشد.

و هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَحْنَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَحْنَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

آیا آن کسانی که بزهکاری پیشه ساختند در منزلت و مقام همانند ایمان یافتگان شایسته کردارند؟ مقصود از ایمان در اینجا بیعت خاص یا حالتی است که از بیعت خاص یا بیعت عام حاصل می‌شود.

که در این صورت مقصود از عمل صالح بیعت خاص می‌باشد.

سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

این بدکاران زندگی و مرگشان یکسان است (بودن و نبودنشان یکی است) دو ضمیر «محياهم» و «ممااتهم» به کسانی بر می‌گردد که سئئات انجام داده و مرتکب گناهان شده‌اند.

هر دو ضمیر «محياهم» و «ممااتهم» به کسانی بر می‌گردد که مرتکب گناهان و بدکاری شده‌اند، یعنی آنها گمان کردند در حالتی هستند که ما به آنها و اعمال و مجازات آنها نظر نمی‌کنیم نه هرگز چنین نیست، ممکن است ضمیر به هر دو گروه برگردد و معنای آیه واضح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۰

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ جَمَلَهُ حَالِيهِ است، یعنی در حالی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید و لازمه‌ی آفرینش به حق آسمانها و زمین این است که هیچ چیزی در آن دو لغو بیهوده نباشد.

وَ لِيُجْزَىٰ آسْمَانُهَا وَ زَمِينُ آفْرِيدَه شده تا هر کسی در مقابل آنچه که کسب و عمل کرده جزا داده شود.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هَر كَسِي بِر أَنچَه كَه كَسْب نَمُودَه است.

وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ وَ بَر أَنان ستم نمی‌شود، چون جزا و نتیجه‌ی عمل خودشان را پیش رو دارند.

پس وقتی مطلب بر این منوال و از این قرار است چگونه خداوند آنان را مهمل گذاشته و در آخرت زنده نمی‌کند؟!

آیات ۲۳-۲۹

[سوره الجاثية (۴۵): آیات ۲۳ تا ۲۹] ص: ۲۰۰

اشاره

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا

کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۱

ترجمه: ص: ۲۰۱

آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت و خداوند او را با وجود آگاهی‌اش، بی‌راه گذارد، بر گوش و دل او مهر نهاد و بر چشمش پرده کشید، پس چه کسی پس از خداوند او را هدایت می‌کند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟ و گویند حیاتی جز زندگی دنیوی ما در کار نیست، که زنده می‌شویم و می‌میریم! و چیزی جز روزگار ما را نابود نمی‌کند، آنان را به این علم نیست چیزی جز پندار بافی نمی‌کنند.

و چون آیات روشنگر ما بر ایشان خوانده شود، بهانه‌شان جز این نیست که گویند: اگر راست می‌گویید پدران ما را باز آورید. بگو خداوندست که شما را زندگی می‌بخشد، سپس می‌میراند، پس از آن در روز قیامت که شکی در [فرا رسیدن] آن نیست گرد می‌آورد ولی بیشترین‌های مردم نمی‌دانند.

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوندست، روزی که قیامت برپا شود، در چنین روزی باطل اندیشان زیان کنند. و بینی هر امتی را که [برای دادخواهی] به زانو در آمده هر امتی با کتابش فرا خوانده شود [گویند] امروز در برابر آنچه کرده‌اید جزا می‌یابید

این کتاب ماست که به راستی بر شما گواهی می‌دهد ما آنچه شما انجام می‌دادید ثبت می‌کردیم.

تفسیر ص: ۲۰۱

أَفَرَأَيْتَ این جمله استفهام در معنای امر است و از آن بر انگیختن تعجب نیز استفاده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۲

مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ در تفسیر سوره‌ی فرقان ذیل قول خدای تعالی: أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ بیان این آیه گذشت، خطاب عام است یا مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی قریش نازل شده که هر چه را دوست می‌داشتند آنرا عبادت می‌کردند.

و حقّ مطلب این است که آیه در مورد کسانی هم که بعد از محمد صلی الله علیه و آله در حقّ علی علیه السلام کردند و با خواهشهای نفسانی و آرای خودشان امام و پیشوایی باطلی را برگزیدند جریان پیدا می‌کند.

و أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ در حالی که خداوند علم به استعداد و استحقاق او برای گمراهی دارد یا در حالی که شخص گمراه علم به راه رشد و هدایت خویش دارد.

یا در حالی که او دارای نور علم بوده و خداوند او را پس از دارا بودن نور علم گمراه کرده، مانند کسی که خداوند آیات و نشانه‌های خویش را به او داده ولی او از آن منسلخ شده و از گمراهان گشته است.

وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً در اوّل سوره‌ی بقره بیان مهر خوردن به گوش، قلب و بیان پرده چشم گذشت. فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ بعد از گمراه کردن خدا و هدایت نکردنش چه کسی هدایت می‌کند؟! أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا متذکر نمی‌شوید که جاهل مانند عالم، فاسق مانند متقی نیست؟ و بعد از خدا و گمراه کردن او دیگر هدایت کننده‌ای وجود ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۳

وَقَالُوا مَا هِيَ آٰنَ زَنَدَاٰنِي و حیات ما نیست جز حیات و زندگانی دنیا.

إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا بَعْضِي از ما می‌میرد و بعضی از ما زنده می‌شود، یا معنا بنابر تقدیم و تأخیر است، یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم.

وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ دهری‌ها و طبیعی‌ها می‌گویند: مرور و گذشت زمان ما و هر موجودی را فانی ساخته و از بین می‌برد و با تفاوتی که در انواع و اشخاص هست، البته فانی کردن زمان به صورت تدریجی در صورتی است که ناگهان قطع کننده‌ای بقای طبیعی را قطع نکند.

وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ این گفتار آنها اصلاً باطل است، آنها از جهت بطلان گفتارشان سرزنش و ملامت می‌شوند و نیز بر سخن گفتن به چیزی که به آن دانش ندارند، سرزنش می‌شوند.

إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و گفتار از روی شک و ظن زشت است و صاحب آن قابل سرزنش و ملامت.

پس وای و سپس وای بر کسی که قائل به ظن و قیاس شد بدون آنکه از خدای تعالی اذن و اجازه داشته باشد و سپس به ظن و قیاس خود بگوید که این از جانب خداست، حکم خدا در حق من و پیروانم همین است.

و مکرر این مطلب گذشته است که اذن و اجازه‌ی صحیح ظن را جانشین علم می‌کند بلکه آنرا شریف‌تر از علم قرار می‌دهد، چنانچه در اجازه‌های قلندرها این مطلب مشاهده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۴

و تأثیر شعبده بازی‌ها بعد از اجازه به صورت غلط و اشتباه و تأثیر صحیح آن بدون اجازه نیز مشهود است.

بعضی گفته‌اند: این ظن شک است و این آیه در باره‌ی دهری‌ها نازل شده، در مورد کسانی جریان پیدا کرده که در حق امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت رسول خدا بعد از آن حضرت کردند آنچه را که کردند و ایمانشان اقرار بدون تصدیق قلبی بود که ناشی از ترس از شمشیر و رغبت به مال دنیا بود.

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: به دهر ناسزا نگویند که خداوند همان دهرست، که حوادث را به او نسبت می‌دهند و ناسزا می‌گویند، چون حوادثی را پدید می‌آورد که سازگار نیست.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ آياتی که دلالت آنها واضح و روشن است، یا آیاتی که روشن کنند و واضح کننده صدق و راستی کسی است که آیات را آورده و واضح کننده‌ی حالت آنان است که بر آن حالات قرار دارد.

مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ در معارضه‌ی با رسول و در انکار آیات حجتی و دلیلی نداشتند.

إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُوتُونَا بِبَيِّنَاتٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ علامت صدق و راستی رسولان را تعلق بر آوردن محال عادی کردند.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بگو: آوردن پدران شما کار خداست، چنانچه میراندنشان نیز کار خدا بود و این کار را خداوند در روز قیامت انجام داده و همه‌ی شما را حاضر می‌نماید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۵

لَا رَيْبَ فِيهِ بَيِّنَاتٍ شَكَّ نداشتن در کتاب و در قیامت در اول سوره‌ی بقره گذشت «۱».

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، چون تفکر و اندیشه‌ی آنان در امور غیبی نیست و نظرشان منحصر در محسوسات است و گر نه آنان نیز عالم آخرت را در خواب مشاهده می‌کنند و عالم خواب نمونه‌ی مرگ است، سپس باید بدانند که خروج روح از بدن به وسیله‌ی مرگ نیست مگر مانند خروج آن از بدن به وسیله‌ی خواب، پس همانطور که بعد از خواب در عالمی دیگر روح باقی می‌ماند همچنین است بعد از مرگ.

وَلِلَّهِ و برای خداست، نه برای غیر خدا.

مُلْكِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۲» ملك آسمانها، زمین و آنچه که در آن دو است برای خداست، پس هیچ کس غیر از خدا نمی‌تواند مردگان را زنده کند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ این جمله عطف بر محذوف است، یعنی در دنیا و روزی که قیامت بر پا می‌شود. و ممکن است لفظ «یوم» ظرف برای «یخسر» باشد در این صورت قول خدا يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ تاکید آن می‌شود یعنی در چنین

(۱) جهت کسب اطلاعات بیشتر به جلد ۱ همین تفسیر مراجعه فرمایید.

(۲)

خدای بلند و پستی تویی ندانم که ای هر چه هستی

تویی شاهنامه فردوسی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۶

روزی به طور مسلم باطل کاران زیان می‌کنند.

و تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً خطاب به صورت عام یا مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله است و در صورت عموم رویت مقتید به روز قیامت است و در صورت خصوص معنای آیه این است که تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حاضر می‌بینی، که او در دنیا می‌بیند آنچه را که غیر او در قیامت می‌بینند که در چه جایگاهی ایستاده‌اند چه کلمه‌ی «جائیه» از لفظ «جثی» مانند «دعا» و «رمی» به معنای نشستن بر دو زانو یا ایستادن به روی انگشتان است.

كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش خوانده می‌شود.

الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ امروز بر آنچه که انجام داده‌اید جزای مناسب می‌یابید، کردارهایتان به صورت جزا تجسم می‌یابد.

هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ در اینجا لفظ «قول» در تقدیر است و جمله حالیه مستأنفه می‌باشد.

این کتاب ناطق به حق است، زیرا کتاب اخروی زنده و ناطق است، همانطور که در آخرت اعضای بدن ناطق هستند.

یا مقصود این است که آنچه که از اعمال شما ثابت شده بر شما شهادت و گواهی می‌دهند.

إِنَّا كُنَّا نَشِئُ نَسِخًا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ در باره‌ی این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فرمود کتاب نطق نمی‌کند و هرگز نطق نخواهد کرد، و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که ناطق به کتاب است، خدای تعالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۷

فرمود: هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ به امام علیه السلام عرض شد: ما آیه را اینچنین نمی‌خوانیم، فرمود: به خدا سوگند این آیه را

جبرئیل اینچنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، لیکن این آیه از جاهایی است که در آن تحریف واقع شده است.

و شاید امام علیه السلام «ینطق» را به صورت مجهول خوانده است.

و نیز از امام علیه السلام در باره «ن وَالْقَلَمِ» سؤال شد فرمود: خدای تعالی قلم را از درختی در بهشت که به آن «خله» گفته می‌شود

آفرید، سپس به نهری در بهشت فرمود: مداد شود، آن نهر منجمد شد، آن نهر از یخ سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود، سپس به قلم

فرمود: بنویس، قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟

فرمود: آنچه را که بوده و آنچه را که تا روز قیامت خواهد شد، پس قلم در ورقه‌ای سفیدتر از نقره و صاف‌تر از یاقوت نوشت،

سپس آنرا تا کرد و در رکن عرش گذاشت، سپس بر دهان قلم مهر نهاد، پس دیگر حرف نزد، تا آخر حرف نخواهد زد، پس آن

کتاب مکنون است که نسخه‌ها از آنست، آیا شما عرب نیستید؟

پس چگونه معنای کلام را نمی‌فهمید؟! یکی از شما وقتی به دیگری می‌گوید: این کتاب را استنساخ کن (یعنی نسخه برداری کن)

آیا این چنین نیست که او از کتاب دیگری که اصل است نسخه برداری می‌کند و این است معنای قول خدای تعالی: **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۸

آیات ۳۷ - ۳۰

[سوره الباقیة (۴۵): آیات ۳۰ تا ۳۷] ص: ۲۰۸

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِقِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳) وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّبْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

ترجمه: ص: ۲۰۸

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان ایشان را به جوار رحمت خویش [بهشت] در می‌آورد این همان رستگاری آشکارست.

و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند [به آنان فرماید]: آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد که استکبار ورزیده و قومی گناهکار شدید؟ و چون گفته می‌شد که وعده‌ی الهی حق است و در قیامت شکی نیست، می‌گفتید نمی‌دانیم ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۰۹ قیامت دیگر چیست؟ [آن را] جز گمانی نمی‌پنداریم! و ما [در حق آن] باورمند نیستیم.

و کیفر آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد [و کیفر] آنچه آن را به ریشخند گرفته بودند، فراگیرشان شد.

و گفته شود، امروز فراموشتان کرده‌ایم، چرا که شما هم دیدار امروزتان را فراموش کرده بودید و جایگاه شما آتش [دوزخ] است و برای شما یآوری نیست.

این از آن است که آیات الهی را به ریشخند گرفتید و زندگانی دنیا شما را فریفت، پس امروز نه از آن بیرون برده شونید، نه عذرشان را بپذیرند.

سپاس خداوند راست، که پروردگار زمین [و] پروردگار جهانیان است.

و تنها او را در آسمانها و زمین بزرگی سزد، او پیروزمند فرزانه است.

تفسیر ص: ۲۰۹

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا كَسَانِي كَمَا إِيمَانِ آوَرَدْنَد بَا بِيَعْتِ عَامِ يَا بِيَعْتِ خَاصِّ.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَصْلُ عَمَلِ صَالِحِ بِيَعْتِ خَاصِّ وَلَوْ يَاسْت.

فَيَذِخُلُهُمْ رُبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ خدایان را در رحمت خویش داخل می‌سازد و رحمت خدا همان ولایت است. ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ دخول در ولایت کامیابی روشن و آشکار است.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ و چون به کافران گفته می‌شود مگر آیات من بر شما خوانده نشد، که شما نسبت به پیروی از آنها استکبار ورزیدید! تا جاییکه از آیت‌های بزرگ و ولایت کبری استکبار نمودید. وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ و شما به سبب مخالفت با ولی خدا گروهی مجرم بودید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۰

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيِقِينَ و چون گفته شود وعده‌ی خدا به عذاب و ثواب حق است و ساعت قیامت بی‌شک خواهد آمد، شما گفتید ما آن ساعت و وعده‌گاه را نمی‌دانیم و جز گمان نداریم و به آن یقین نداریم.

وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا در این جمله التفات از خطاب به غیب است زشتی و سیئات عمل‌های آنان بر ایشان ظاهر گشت چه مقام ولی امر حقیقی (ولی الله) خویش و پستی اولیای ستمگر و ظلمه‌ی خویش را دیدند.

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ گفتار یا عذابی که آنرا به مسخره و استهزا گرفته بودند.

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا أَوَّاكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ گفته می‌شود: ما شما را ترک می‌کنیم (و به خودتان وا می‌گذاریم) همانطور که شما این روز (آمادگی برای چنین روزی) را فراموش کردید. اکنون جایگاهتان آتش است و یآوری ندارید.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا برای اینکه آیات تدوینی از قبیل کتابهای آسمانی، احکام نبوی، آیات (آفاقی جزئی و انفسی)، آیات بزرگ که آسمان انبیا و اولیا می‌باشند به مسخره گرفتید.

کلمه «هزو» چیزی که مورد استهزا قرار می‌گیرد، بعضی گفته‌اند:

منظور از آیات الله ائمه علیهم السلام هستند که آنان را تکذیب کرده و مورد استهزا قرار دادند.

وَ عَزَّيْنَكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگی دنیا شما را فریب داده و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۱

مغرور کرده (به طوری که) گمان کردید در دنیا جاوید نه‌اید.

فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا پس امروز استهزا به آیات از آتش خارج نمی‌شوید.

وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و رضایت آنها خواسته نمی‌شود، بعضی گفته‌اند: به آنان جواب داده نمی‌شود و خداوند آنان را قبول نمی‌کند.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس حمد مخصوص پروردگار آسمانها، زمین جهانیان است لفظ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» بدل از «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ» است و این بدل بودن پس از آن است که خدای تعالی به وسیله دلالت التزامی اشاره به ربوبیت خویش نسبت به آسمانها و زمین نموده است، همین ربوبیت است که مستلزم محمودیت و مورد حمد قرار گرفتن خداوند به صورت مطلق است.

و به طریق استنتاج و نتیجه‌گیری تصریح به آن دو نموده است.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کبریا (بزرگی) در آسمانها و زمین از برای خداست زیرا ربوبیت آن دو مستلزم کبریای اش در آن دو است.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ او غالب است که مغلوب واقع نمی‌شود.

الْحَكِيمُ در علم و عملش حکیم است.

تفسیر ص: ۲۱۳

[حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ] منظور از سماوات آسمانهای عالم طبع و آسمانهای عالم ارواح در عالم کبیر و صغیر است.

[وَالْأَرْضِ] همان تعمیم که در آسمانها ذکر شد اینجا نیز جاری است [وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] حَقِّ که به وسیله حَقِّ آفریده شده است.

[وَأَجَلٍ مُّسَمًّى] اجل و مدّت معین برای آسمانهای عالم صغیر و زمین آن، همچنین آسمانهای عالم کبیر و زمین آن، چه آن نیز دارای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۴

حاصل و مدّتی است که تا اوّل عالم برزخ ادامه پیدا می کند.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ] کَفَّار نسبت به آنچه که بیم داده شده اند اعراض می کنند (یعنی توجّه به مورد انذار که زیانبخش است ندارند) چون گمان می کنند ما ایشان را عبث و بیهوده آفریدیم، در حالی که ما انسان را برای کمال برتر به زمین آوردیم و آنچه که انذار شده اند عبارت از عقوبتی است که از ترک پیروی ولایت مترتب می شود، اعراض آنان عبارت از این است که التفات و توجّه به آن (عقوبت) ندارند و تدبّر در دفع آن نمی کنند.

[قُلْ] به مشرکین به خدا و ولایت بگو: [أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ] آنچه را که جز خدا فرامی خوانید از قبیل بت‌ها، ستارگان، هواها، شیاطین و ملائکه، یا آنچه را که جز خلفا و جانشینان خدا یا بدون اذن خدا فرامی خوانید از قبیل رؤسای ضلالت و گمراهی. [أُرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ] آنان در خلق آسمانها هیچ شرکتهی ندارند. بعضی در خلق هیچ یک از اجزای زمین و هیچ یک از اجزای آسمانها شرکت ندارند تا بدان وسیله مستحقّ عبادت شوند.

[أَتُورِنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا] این جمله بدل از «أرونی» به صورت بدل اشتمال است، یعنی به من نشان بدهید چه چیز خلق کردند، نوشته‌ای نشان دهید که در آن شرکت اینان در آفریدن زمین ثبت شده باشد.

البته این سخن بر سبیل تسلیم و تنزّل است، یعنی اگر شما دلیل عقلی ندارید از یک کتاب آسمانی یا غیر آسمانی دلیلی نقلی بیاورد که تقلید آن ممکن باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۵

[أَوْ أَنْارَةً مِنْ عِلْمٍ] لفظ «اناره» نقل کردن حدیث و روایت آن است یعنی نوشته‌ای بیاورید که اعتماد بر آن ممکن باشد و در آن جواز شرکت داشتن شرکا در خلق آسمانها و زمین ثبت شده باشد، یا حدیث منقولی بیاورید که ناشی از علم باشد، تفسیر شده است به باقی مانده‌ای از علم پیشینیان که اعتماد بر آن جایز و تقلید از آن ممکن است.

[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر راست می گوئید چه گفتن مانند چنین سخنی و اعتقاد به آن جایز نیست مگر آنکه دلیلی عقلی صحت آن را گواهی کند.

و اگر شما دلیل عقلی ندارید لااقل باید دلیل نقلی داشته باشید از نوشته یا روایتی که اعتماد و تقلید از آن خردمندان باشد.

از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد، فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجیل است، امّا مقصود از «اناره» علم جانشینان پیامبران علیهم السلام است، پس از آنکه عجز و ناتوانی مشرکین را در آوردن دلیل عقلی یا نقلی ظاهر و آشکار نمود دلیل عقلی و نقلی آورد تا بطلان گفتارشان را ثابت کند، پس فرمود: [وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ] آیا کسی گمراه‌تر از چنین شخصی وجود دارد که جز خدا کسی را فرامی خواند که اگر دعا و فراخواندن او را بشنود نمی تواند پاسخ داده و او را

مجاوب نماید تا چه رسد به آنکه مصالح‌شان را مراعات کرده و بر ضمایر و اسرارشان آگاهی بیابد.

[إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] آنان معبودها تا چندی که در دنیا هستند دعای عبادت کنندگان‌شان نشان را نمی‌شنوند، اگر بشنوند هم نمی‌توانند استجاب کنند و اگر قادر بر پاسخ بوده باشد بر اصلاح‌شان قادر نیستند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۶

ولی در روز قیامت ندای عبادت کنندگان را شنیده و به آنان جواب می‌دهند، پاسخ‌شان این است که عبادت مشرکین را انکار می‌کنند.

[وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ] آن معبودها از اینکه کسانی آنها را عبادت می‌کرده‌اند غافل بوده‌اند، تا چه رسد به اینکه بشوند و اجابت نمایند، این خود دلیل عقلی است که دلالت بر عدم جواز عبادت و فراخواند آن معبودها می‌کند.

[وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ] آنگاه که مردم در روز قیامت محشور شوند دشمن معبودهای خویش گشته و نسبت به عبادت‌شان کفر می‌ورزند. و این دلیل نقلی است که از انبیا و اوصیا علیهم السلام نقل شده و در کتابهای آسمانی و غیر آنها ثبت شده است.

[وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ] و چون بر آنان آیاتی که دلالت آن آیات روشن است یا روشنی کننده می‌باشد، خوانده می‌شود.

[قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] آن کافران هنگامی که حق بودن آیات و نشانه‌ها ظاهر شد گفتند.

(از این جهت اسم ظاهر به جای ضمیر گذاشته شد تا مورد اشاره مشخص باشد: [هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ] که این جادوست و باطل بودنش ظاهر و آشکارست.

[أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءً] چون سحر و جادو تا حدودی شأن و مقامی پیش مردم داشته و در دل‌هایشان می‌نشیند، از این گفتار استدراک نموده و فرمود: بلکه می‌گویند: حق و حقیقت بودن آن ساخته پیامبر است که او به افترا به آن نام حقیقت داده است.

[قُلْ] در جواب‌شان بگو: [إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا] اگر من افترا بستم شما چیزی از عذاب خدا را از من دفع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۷

نکنید (چیزی از گناهان مرا تحمّل ننمایید)، چون شما چیزی از عذاب خدا را مالک نیستید، تا بتوانید آنرا از من دفع نمایید.

یا مقصود این است که اگر من افترا، بسته باشم عاقل نیستم و باید سفیه باشم، چون افترا چیزی جز در معرض و خشم خدا قرار گرفتن نیست و اگر بخواهم در معرض خشم خدا قرار گیرم تا پیش شما مورد قبول باشم سفاهت است و من باید سفیه باشم، چون مقبول بودن نزد شما به حال من سودی نمی‌رساند، زیرا شما هیچ توانایی ندارید که عذاب خدا را از من بردارید.

و بعد از باطل کردن افترا آنان را تهدید کرده و فرموده:

[هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ] خداوند داناترست به آنچه که شما دفع می‌کنید [فِيهِ] مقصود همین گفتار آنان است که گفتند: قرآن سحر و افترا است.

[كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ] و خدا خود برای شهادت من و شما کافی است. این جمله تهدید دیگری برای آنان است.

[وَهُوَ الْعَفْوَ الرَّحِيمُ] بین تهدید و امیدواری را جمع کرده است همانطور که شأن یک نصیحت کننده‌ی کامل چنین است.

آیات ۹-۱۴

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۹ تا ۱۴] ص: ۲۱۷

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكِبَاتٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَمَنْ قَتَلَهُ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنْ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳)

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۸

ترجمه: ص: ۲۱۸

بگو [من] پدیده‌ای نو ظهور در میان پیامبران نیستم، نمی‌دانم بر من و بر شما چه خواهد رفت تنها از وحیی که به من می‌شود، پیروی می‌کنم، من جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم.

بگو بیاندیشید اگر [قرآن] از سوی خداوند باشد، سپس منکرش شوید، [آیا ستمگر نیستید؟] و گواهی از بنی اسرائیل بر همانند آن گواهی داده است، آنگاه او ایمان آورده و شما استکبار ورزیدید، بیگمان خداوند ستم پیشگان را هدایت نمی‌کند. و کافران در حق مؤمنان گویند اگر [اسلام/ایمان] خیر بود آنان بر ما در زمینه آن پیشی نمی‌گرفتند و چون به آن راهیاب نشدند، گویند این بر ساخته‌ای کهن است.

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، این کتابی است همخوان [با آن]، به زبان عربی [شیوا]، تا ستم پیشگان [مشرك] را هشدار دهد، بشارتی برای نیکوکاران باشد.

بیگمان کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند است، سپس پایداری ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. اینان بهشتیانند که جاودانه در آنند، به پاداش کاری که کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۱۹

تفسیر ص: ۲۱۹

[قُلْ] به آنان بگو: چرا رسالت مرا غریب می‌شمارید؟ من هم مانند سایر رسولان و فرستادگان بودم.

[مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ] من یک پدیده‌ی جدیدی از فرستادگان نیستم.

یا مقصود این است که من نیز از زمره‌ی همان فرستادگانی هستم، مانند من بشر بودند و می‌خوردند، می‌آشامیدند، نکاح می‌کردند و در بازارها راه می‌رفتند در عین حال از جانب خدا احکام می‌آورده و مردم را به توحید فرا می‌خواندند.

[وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ] بر حسب مقتضای بشر بودنم میدانم بر سر من و شما چه خواهد آمد؟ پس شما چرا از من علم غیب طلب می‌کنید؟

[إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ] جز از آنچه که بر من وحی می‌شود فراتر نرفته از خواسته‌های شما و خودم پیروی نمی‌کنم.

[وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ] و من بر حسب رسالتم هیچ شأن و مقامی جز انداز ندارم اگر چه بر حسب ولایتی که دارم هادی و رهبر شما هستم و بر چیزهایی قدرت دارم که شما ندارید، چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

[مُبِينٌ] و این صدق در انداز واضح و آشکار است، یا واضح کننده‌ی انداز و راستی است.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] بگو آیا دیدید؟ (آیا دانستید؟) [إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۰

اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ]

که اگر این قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام و وحی که بر من می‌شود، یا همین رسالت یا ولایت علی علیه السلام که مدعی آن هستم: از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شده‌اید.

[بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ] و شاهدی از بنی اسرائیل گواهی بود که این کتاب وحی است؟ چه می‌گویید.

برخی گفته‌اند: مقصود عبد الله بن سلام است که علما بنی اسرائیل بود و اسلام آورد، بعضی گفته‌اند: مقصود از شاهد موسی علیه السلام است زیرا در کتابش تورات آمدن پیامبری را ثابت نموده و آن شاهدی است.

[عَلَى مِثْلِهِ] بر این گونه که بر مثل باشد شهادت داده است، نه شهادت بر خود او، زیرا شاهد بنی اسرائیل شهادت نداد که محمد صلی الله علیه و آله رسول است، این قرآن کتاب او، علی علیه السلام جانشین اوست.

بلکه شهادت داد که نبی موعود همین شمایل و قیافه را دارد و به چنین چیزی دعوت می‌کند، کتاب او چنین است، جانشین او داماد و پسر عمومی اوست.

[فَأَمَّنْ] شاهد ایمان آورد.

[وَأَسْتَكْبِرْتُمْ] و شما از ایمان به آن استکبار ورزیدید.

جواب شرط در اینجا محذوف است، یعنی آیا شما ظالم نبودید؟

و یا آیا مؤاخذه نمی‌شوید؟

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] این جمله جواب محذوف و دلیل آن است، یا جواب به تقدیر لفظ «فاء» است [وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنان که به خدا و به رسولش یا به ولایت کافر شدند.

[لِلَّذِينَ آمَنُوا] به آنان که ایمان آوردند گفتند:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۱

[لَوْ كَانَ] اگر رسول یا قرآن یا این امر از رسالت یا ولایت خوب بود مسلمانان بر ما در این کار سبقت نمی‌گرفتند.

[خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ] و علت این گفتار آنان این بود که نظرشان به دنیا بود و تنها چیزی را خیر (کار خوب) می‌دیدند که محسوس باشد و در انظار حتی خیر باشد، مؤمنین در نظرشان از اراذل و اشخاص پست بودند، مؤمنین را از خودشان بدتر می‌دانستند، امر آخرت را بر امر دنیا قیاس می‌کردند و چنین نتیجه می‌گرفتند که اگر قبول رسالت و ولایت کار خوبی بود ما که سزاوارتر و از مؤمنین بهتر بودیم.

[وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى] این جمله‌ی اخیر جمله‌ی حالیه و در مقام ردّ بر کفار است، یعنی می‌گویند: این سخنان دروغ است و قبلاً نیز مانند آن گفته شده است، در حالیکه قبل از آن کتاب موسی است که آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف دارند و این خود شاهد بر صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

[إِمَامًا] در حالی که آن کتاب موسی بر همه‌ی امت موسی بلکه بر همه‌ی مردم امام و پیشواست.

[وَرَحْمَةً] و سبب رحمت است.

[وَهَذَا كِتَابٌ] و این قرآن مخالف و منافی کتاب موسی نیست تا به کتاب موسی اقرار کرده و قرآن را منکر شوند.

[مُصَدِّقٌ] و این قرآن تصدیق کننده‌ی کتاب موسی علیه السلام است.

[لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ] امّا به زبان عربی، ستمکاران را بیم و نیکوکاران را بشارت که این انذار و آن

بشارت دلیل صدق قرآن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۲

[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا] تفسیر: این آیه و بیان آن در سوره‌ی سجده گذشت، این آیه ردّ بر این سخن مشرکین است که گفتند اگر این رسالت خوب بود که مسلمانان بر ما سبقت نمی گرفتند.

این آیه در عین حال قیاس فاسد آنان را باطل می کند.

[فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ] و می گوید: آنان که خدا را ربّ خود دانسته و استقامت ورزیدند، ترس و اندوهی ندارند در سوره‌ی بقره بیان اختلاف این دو فقره از عبارت گذشت.

[أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] آنان جاودانه بهشتی اند و آن پاداش کردار آنان است.

آیات ۱۵-۲۸

[سوره الاحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۸] ص: ۲۲۲

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعِدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْ أَنْ تَعِدَانِي أَنْ أَخْرُجَ وَ قَدْ خَلتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَفْتَيْنِ اللَّهَ وَ يَلْكَ آمِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ يَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلتِ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسِقُونَ (۲۰) وَ اذْكَرَ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا تَعْتَدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَّكُنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمِطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴)

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَ لَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيهَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَ صَيَّرْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكُمْ إِفْكَهُمُ وَ مَا كَانُوا يَفْقَهُونَ (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۴

ترجمه: ص: ۲۲۴

و به انسان سفارش کرده‌ایم که در حقّ پدر و مادرش نیکی کند [چرا که] مادرش به دشواری او را آباستن بوده و به دشواری او را زاده است، [دوران] بار گرفتن و از شیر گرفتن او سی ماه است، تا آنکه به کمال رشدش برسد و به چهل سالگی برسد گوید

پروردگارا مرا توفیق ده که بر نعمتت که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی سپاس بگذارم و کاری نیک کنم که آن را پسندی و زاد و رود مرا نیز به صلاح آور من به درگاه تو توبه کرده‌ام و من از مسلمانانم.

اینانند که نیکوترین کاری را که کرده‌اند، از ایشان می‌پذیریم، در زمره‌ی بهشتیان از گناهانشان در می‌گذریم [این همان] وعده‌ی راستینی است که به آنان نوید داده شده است.

و کسی که به پدر و مادرش می‌گفت اف بر شما آیا به من وعده می‌دهید که [از گور زنده] بیرون آورده خواهم شد، حال آنکه نسلهای [بسیاری] پیش از من بوده‌اند [و زنده نشده‌اند]، آن دو به درگاه خداوند استغاثه می‌کردند [و به او می‌گفتند] وای بر تو، ایمان بیاور بیگمان وعده‌ی الهی راست است و [او] گوید این جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

اینانند که در میان امت‌های جنّ و انس که پیش از ایشان بوده‌اند، حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته است هم اینانند که زیانکارند.

و هر یک را بر حسب آنچه کرده‌اند درجاتی است، تا سرانجام جزای اعمالشان را به تمام و کمال بدهد و بر ایشان ستم نرود.

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشیهائیتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید و از آن بهر مند شدید پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می‌ورزیدید و به خاطر آنکه نافرمانی می‌کردید، عذاب خوار کننده را کیفر می‌برید.

و از برادر عادیان [هود] یاد کن که قومش را در احقاف هشدار داد و پیشاپیش وی و پس از وی هشدار دهندگانی به میان آمده بودند [و گفت]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۵

جز خداوند را مپرستید، که من بر شما از عذاب روزی سهمگین می‌ترسم.

گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که ما را از خدایانمان بازدارد پس اگر از راستگویان هستی، آنچه [از عذاب] به ما وعده می‌دهی هم اکنون [بر سر ما] بیاور.

گفت همانا علم نزد خداوند است و من رسالتم را به شما می‌رسانم، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید.

آنگاه چون آن [عذاب] را به هیأت ابری دیدند که رو به [دشت و] دره‌هایشان نهاده بود، گفتند این ابری است بارنده بر ما نه بلکه آن چیزی است که به شتابش می‌خواستید، بادی است که در آن عذاب دردناک است.

که به فرمان پروردگارش همه چیز را نابود می‌کند و چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد بدینسان گناهکاران را کیفر می‌دهیم.

و به راستی به آنان در چیزهایی تمکن داده بودیم که شما را آن تمکن نداده بودیم و برای آنان گوشها و چشمها و دلها آفریده بودیم اما گوشها و چشمها و دلهایشان سودی به حالشان نداد چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند و آنچه ریشخندش می‌کردند، ایشان را فرو گرفت.

و به راستی چه بسیار از شهرهایی را که پیرامونتان بود، نابود کردیم و آیات [خود] را گونه‌گون بیان کردیم، باشد که باز آیند.

پس چرا کسانی که به جای خداوند به پرستش گرفته بودند، که مایه‌ی تقرّبشان شود، یعنی آن خدایان یاریشان ندادند؟ بلکه از دید آنان گم و گور شدند، این است افترای ایشان و آنچه بر می‌ساختند.

تفسیر ص: ۲۲۵

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ ﴿١﴾ بِالْإِحْسَانِ﴾ این جمله از ما قبلش منقطع و بیان حال اشخاص یا شخص مخصوصی است، آوردن ادات عطف و لفظ

(۱) شاه نعمت الله گوید، انسان، اسم مردمک چشم است، که چون انسان کامل همه بین است اما، خود بین نیست. در ریاض العارفين است که: انسان مرد کامل را گویند، نه صورت انسانیت.

هدایت، ریاض العارفين ص ۳۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۶

«واو» بدان جهت است که موهم اتصال به ما قبل باشد، گویا که چنین گفته باشد:

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت نمودند بر آنچه که به آن توصیه کردیم و امر نمودیم و به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار باشد.

[حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا] چون خدای تعالی خواست در حق ما در بیشتر توصیه و سفارش نماید آنچه را که مادر از زحمات فرزند متحمل می شود ذکر نمود.

[حَيَّتِي إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ] ذکر معنای «اشد» در سوره‌ی انعام و سوره‌ی یوسف و غیر آن دو گذشت و بیان این مطلب نیز در همانجا گذشت.

[وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَةً قَالَ] و به چهل سالگی که کمال قوت عقلانی است رسید، گفت: یعنی شایسته است بگوید: بنابر آنکه آیه عام باشد یا حتما می گوید، که در این صورت آیه مخصوص به حسین علیه السلام است، چنانچه در اخبار ما آمده است.

[رَبِّ أَوْزَعْنِي] خدایا به من الهام نما یا مرا در شکر نعمت ولع و حرص قسمت کن و ارزانی دار.

[أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ] تا به نعمتی که بر من و پدرم بخشیدی سپاس گویم این کلمه دلالت می کند بر اینکه این آیه مخصوص به حسین علیه السلام است.

(زیرا خدا به او و پدرش علی علیه السلام نعمت ولایت بخشید).

[وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي] و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۷

آن عمل شایسته‌ای انجام دهم که بدان راضی باشی و در سالهای پس از من نیز.

در خبری آمده است که اگر نمی گفت: فی ذُرِّيَّتِي همی ذریه‌ی امام حسین علیه السلام ائمه می شدند.

[إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ] من به سوی تو از هر چیزی که مرا از تو باز دارد، توبه می کنم.

[وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] و من از مخلصین و فرمانبرداران هستم.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا] آنان کسانی هستند که نیک‌ترین عمل‌شان را می پذیریم.

در اینجا با لفظ جمع آورد تا آیه تعمیم داده شود.

[وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ] و از بدیهایشان می گذریم و با وعده راست از زمره بهشتیان‌اند.

[الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ] که این گونه به آنها وعده داده شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله شد، جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: فاطمه علیها السلام به زودی پسری به دنیا می آورد که ائمت تو بعد از تو او را می کشند، لذا آنگاه که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله گشت، حمل او را خوش نداشت و هنگام وضع حمل نیز خوش نداشت.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده است که پسری به دنیا آورد و او را خوش نداشته باشد، و لکن فاطمه علیها السلام را این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۸

وضع حمل خوشایند نبود، چون می دانست که فرزندش کشته خواهد شد، فرمود: در همین باره این آیه نازل شده است «۱». در روایت دیگری آمده است: جبرئیل به سوی زمین فرود آمد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله پروردگار تو سلام می رساند و به تو مژده می دهد که او در ذریه اش امامت و ولایت و جانشینی قرار داده است، پس رسول خدا فرمود: من راضی شدم، سپس به فاطمه علیها السلام بشارت داد و او نیز راضی شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر نگفته بود: «أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» همه‌ی ذریه امام حسین علیه السلام می شدند، فرمود: امام حسین علیه السلام از فاطمه علیها السلام و از هیچ زنی شیر نخورد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و انگشت شست خویش را در دهن او می گذاشت، امام حسین علیه السلام آنرا می مکید، همین تا دو و سه روز کفایت می کرد.

و بدین ترتیب گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویده ... و خون او از خون رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هیچ فرزندی شش ماهه به دنیا نیامده جز عیسی بن مریم و حسین علیه السلام. و در نزول این آیه در باره‌ی امام حسین علیه السلام قریب به این مضمون اخبار دیگری نیز آمده است.

[وَالَّذِي قَالَ] این جمله عطف بر «الانسان» یا به تقدیر «اذکر» و عطف به اعتبار معناست، گویا گفته است: به یاد آور کسی را که بعد از رسیدن به چهل سالگی گفت: «أوزعنی» و همچنین به یاد آور کسی را که به پدر و مادرش کلمه‌ی «أف» گفت.

(۱) برهان ج ۲ ص ۱۷۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۲۹

[لِوَالِدَيْهِ أَفٌّ لَكُمْ] لفظ «أف» اسم به صورت و کلمه‌ی ناراحتی و دلتنگی است، یعنی این را هم به یاد آور، در مقابل اولی قرار بده تا خوب اولی و زشتی دومی آشکار و روشن گردد.

و ممکن است مبتدا باشد و لفظ «اولئک» خبر آن و جمله عطف شده باشد.

[أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ] از قبرم به صورت زنده خارج شوم [وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ] امت‌های پیشین [مِنْ قَبْلِي] احدی از امت‌های پیشین برنگشت و از قبرش زنده خارج نشد.

[وَهُمَا يَسْتَتِعَيْنِ اللَّهُ وَيَلْبَسُكَ] لفظ «ویل» در اصل «وی» و «لک» است، لفظ «وی» کلمه‌ی تعجب است، گویا که گفته است: تعجب برای توست، ممکن است لفظ «ویل» اضافه به «کاف» شده و معنای آن این است که تعجب را بگیر، با مخفف «ویل» و «لک» است، یعنی وای بر تو.

[أَمِنْ إِنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ] این کلمه در سوره‌ی انعام و انفال و نحل و غیر آن سوره‌ها با بیان آنها گذشت.

قمی گفته است: این آیه در باره‌ی عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شده است.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ] بر آنان حتم شده است که اهل آتش می باشند [وَلِكُلِّ] و برای هر یک از دو گروه، یا هر یک از افراد دو گروه [دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا] درجاتی که ناشی از عمل‌های آنانست، یا به خاطر آنچه که عمل کردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۰

یا آن درجات عبارت از جزا و پاداش عمل‌های آنان است، یا عبارت از خود اعمال آنان است بنا بر تجسم اعمال و مقصود از درجات اعتم از درجات (مراتب برتر) و درکات (مراتب پست‌تر) است.

[وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ] لفظ «ليؤفِقهم» به صورت غایب و متکلم خوانده شده، آن عطف بر محذوف است، یعنی به آنان به علت

اعمالشان پاداش می‌دهد و عمل‌شان را به طور کامل پاداش می‌دهد.

[وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ] این جمله عطف بر محذوف است، یعنی در دنیا یا در برزخ اعمال آنها را کامل می‌دهد یا در دنیا یا در برزخ مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند، همچنین روزی که کفار عرضه می‌شوند و ممکن «یوم» متعلق به لفظ «یقال» محذوف باشد، تقدیر آیه چنین است: یوم يعرض الذين كفروا على النار يقال لهم روزی که کافران را بر آتش عرضه نمایند به آنان گفته می‌شود: [أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ] آیا شما نبودید که جهات الهی را که پاکیزه‌تر از هر پاکیزه‌ای است از بین بردید؟! [فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا] و به سبب اشتغال به دنیا و پیروی از هواهای نفسانی جهات الهی را از بین بردید تا جایی که شیطان بر شما تسلط یافت، هر کس که شیطان بر او مسلط شود جهات الهی از او فرار می‌کند.

[وَأَسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا] در دنیا یا به سبب بهره‌های این جهان گرفتید.

[فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ] امروز پاداش شما عذابی است که سبب خواری می‌شود، که آن عذاب مضاعف است، چون عذاب جسم و نفس است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۱

[بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ] مقصود از استکبار ظاهر شدن با انانیت و تحقیر خلق است و منظور از فسق خروج از طاعت کسی است که باید مورد اطاعت قرار گیرد.
[وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ] به یاد آور برادر قوم عاد را که هود باشد.

این جمله به اعتبار معنا عطف شده است، گویا که گفته است: به یاد آور کسی را که مادرش حمل او را خوش نداشت و به یاد آور کسی را که به پدر و مادرش «اف» گفت و به یاد آور برادر عاد را.

[إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ] لفظ «أحقاف» جمع «حقف» با کسره شنی است باد آن را به صورت کوهی مستطیل و بلند در آورده باشد، یا شن بزرگ که به صورت کوه دایره‌ای یا کج می‌باشد و «احقاف» اسم شهرهای قوم هود است و در تعیین آن اختلاف شده است. قمی گفته است: شهرهای احقاف از «شقوق» تا «اجفر» که آن چهار منزل بوده است.

و در مجمع آمده است: احقاف صحرايي است بين «عمان» و «مهرة» و برخی گفته‌اند: شن‌زاری است بين عمان تا حضرموت، بعضی گفته‌اند: شن‌زاری است که مشرف بر دریاست در جانب یمن و دارای درخت است. برخی گفته‌اند: زمینی است که در خلال آن شن است.

[وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ] که در آنجا رسولان و انذار کنندگان چندی بودند.

[مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ] پیش از (هود) و پس از او.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۲

[أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] عذابی که مقدار روز آن بزرگ است، یا بلای آن بزرگ است.

[قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا] گفتند: آمدی که ما را از خدایان خویش منصرف سازی.

[فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا] اگر راست می‌گویی آنچه را که از عذاب خدا وعده می‌دهی بیاور.

[إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ] که اگر در ادعای رسالت و وحی و نازل شدن عذاب از راستگویان هستی.

[قَالَ] آن انذار کننده یا هود گفت:

[إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ] علم به وقت عذاب فقط نزد خدای تعالی است و من علم به وقت عذاب ندارم تا به شما خبر بدهم یا در آن عجله کنم، این کنایه از آن است که عذاب با قدرت خداست نه به قدرت رسول خدا بر حسب رسالتش.

[وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ] این گفتار و مانند آن خروج از انانیت و اظهار عجز از تصرف در ملک خدا و به بندگانش می‌باشد، این

معنا عادت و خوی انبیا و اولیا علیهم السلام است.

[وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ] و لکن می بینم شما را قومی که در جهل و نادانی فرو رفته‌اید یا متّصف به جهل هستید، یا نمی دانید که رسولان به رحمت مبعوث شده‌اند نه به عذاب، لذا وعده می دهند و در آنچه که وعده می دهند سستی و تأمل به خرج می دهند. [فَلَمَّا رَأَوْهُ] پس وقتی که دیدند آنچه را که وعده داده شده بودند.

[عَارِضًا] ابری که بر افق ظاهر و عارض می شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۳

[مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا] ملایکه یا هود یا خدای تعالی فرمود:

[بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ] بلکه این عذاب چیزی است که خودتان به آن تعجیل کردید.

[رِيحٍ] این لفظ بدل از لفظ «ما» می باشد.

[فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ تَدْمُرُ] لفظ «تدمر» از تدمیر است، آن به معنای مبالغه در نابودی است.

[كُلِّ شَيْءٍ] هر چیزی از نفس‌ها و مال‌ها.

[بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبِرُوا لَا يُرَى إِلَّا مَا سَاكِنُهُمْ] لفظ «یری» با تا فوقانی به صورت معلوم و مجهول و با یا تحتانی به صورت مجهول خوانده شده، لفظ «ساکنهم» از نظر اعراب تابع فعل و بر حسب قرائت آن می باشد.

و معنای آیه این است: نمی بینی مگر سکون یا محلّ سکونت آنان را.

[كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ] آری این چنین به بزهکاران جزا می دهیم.

داستان آنان در سوره‌ی اعراف و سوره‌ی هود گذشت.

[وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيهَا إِذْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ] لفظ «إن» نافی یا شرطیه است که جواب آن محذوف است.

[وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً] و برای آنان گوش و چشم و قلب قرار دادیم همانطور که برای شما قرار دادیم.

[فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ] گوش و چشم و قلب آنها نتوانست آنها را از عذاب خدا بی نیاز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۴

کند، یا هیچ نوع بی نیازی نتوانست بیاورد، پس شما به گوش و چشم و دلها و دقت تدبیر خود مغرور نشوید.

[إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ] و آنها نیز آیات خدا را انکار می کردند همانطور که شما امروز انکار می کنید.

[وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ] وزر و وبال گفتار و عمل که مورد استهزا قرار می دادند آنان را گرفت، یا عذابی که آنرا به مسخره می گرفتند آنان را احاطه کرد.

[وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ] مانند قریه‌های قوم ثمود و قوم لوط و شعیب.

[مِنَ الْقُرَىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] آیات و نشانه‌های لفظی و کتبی در الفاظ و نقوش مختلف، آیات تکوینی آفاقی و انفسی

در زمانهای مختلف و مکانهای متعدد و صورت‌های گوناگون بر اینان آوردیم تا بدان وسیله به ما باز گشت کنید.

[فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً] خدایان آنها که بدان وسیله تقرب به خدا می جویند و می گویند:

این بت‌ها و خدایان شفیعان ما نزد خدا می باشند، یعنی اگر این خدایان شفیعان شما باشند و شما را یاری نمایند و از عذاب خدا برهانند پس چرا در مورد پیشینیان خدا یا نشان نتوانستند عذاب را از آنها دفع کنند.

[بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ] بلکه خدایانشان از آنها گم شده و ثابت نماندند.

[وَذَلِكُمْ] و این گونه خدایان دیگر گرفتن.

[إِفْكَهُمُ] و ما کَانُوا يَفْتَرُونَ] دروغ و افترای آنان و منصرف کردنشان از راه حق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۵

آیات ۲۹-۳۵

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص: ۲۳۵

اشاره

وَإِذْ صَبَرْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبْ تُوًّا فَلَمَّا قُضِيَ وَلُوا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزَّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَمِنْ لَّا- يُجِبُ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَغَيِّ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

ترجمه: ص: ۲۳۵

و چنین بود که گروهی از جن را متوجه تو ساختیم که به قرآن گوش سپردند و چون نزد او حضور یافتند گفتند خاموش باشید [و گوش دهید] و چون سپری شد، هشدارگر به سوی قومشان بازگشتند.

گفتند ای قوم ما، ما [آیات] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده، [و] همخوان [کتابهای]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۶

پیشاپیش خویش است، به حق و راهی است رهنمون است.

ای قوم ما دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید، تا گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذابی دردناک در امان دارد. و هر کس دعوتگر الهی را نپذیرد، [بداند که] در [این سر] زمین گزیر و گریزی ندارند و در برابر او سرورانی ندارند، اینانند که در گمراهی آشکارند.

آیا نیاندیشیده‌اند که خداوند که آسمانها و زمین را آفریده است، در آفرینش آنها در نمانده است، توانای آن است که مردگان را زنده بدارد، آری او بر هر کاری تواناست.

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و از ایشان بپرسند] آیا این [وعده] حق نیست؟ گویند چرا سوگند به پروردگارانمان. گوید پس عذاب را به خاطر کفری که می‌ورزیدید بچشید.

پس همان گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن و برای آنان [عذاب را] به شتاب مخواه. [زیرا] روزی که آنچه وعده‌شان داده شده است، بنگرند، گویی آنان جز ساعتی از یک روز بر سر نبرده‌اند [این] پیامی است، پس آیا [قومی] جز قوم ستمکار [مشرك] به نابودی کشانده می‌شوند؟

تفسیر ص: ۲۳۶

[وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ] به یاد آور، یا قومت را یادآوری کن که ما گروهی از جن را موفق نمودیم و از مکان و جای خودشان به سوی تو روانه ساختیم، بعضی گفته‌اند: جتیان را از استراق سمع به وسیله زدن با شهاب‌های آسمانی به سوی تو برگردانیدیم و بعد از عیسی علیه السلام تا کنون از استراق سمع برنگشته بودند و آنان گفتند: این مطلب که یعنی شهاب‌های آسمانی که در آسمان پدید آمده حادث نمی‌شود مگر به خاطر چیزی که در زمین حادث گشته است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۷

پس به زمین آمدند و بر امر نبی صلی الله علیه و آله واقف شدند و دیدند که او نماز فجر می‌خواند پس قرآن را شنیدند.

[فَلَمَّا حَضَرُوهُ] وقتی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند یا نزد قرآن حاضر شدند.

[قَالُوا] یعنی جتیان به همدیگر گفتند: [أَنْصِتُوا] ساکت شوید تا قرائت قرآن را بدون مانع بشنویم.

[فَلَمَّا قُضِيَ] وقتی خواندن قرآن را تمام کرد.

[وَأَلَّا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا] لفظ «قالوا» بدل از لفظ «منذرین» یا حال، یا مستأنف است که جوال سؤال مقدر می‌باشد.

[يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ] مقصود کتابهای سایر پیامبران است.

[يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ] مقصود از حق احکام و شریعت، مقصود از راه مستقیم ولایت یا بر عکس است و ممکن است

مقصود از هر دو ولایت باشد، از قبیل عطف اوصاف متعدّد بر یک چیز.

نقل شده است هنگامی که ابو طالب وفات نمود بلاها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیدتر شد پس خواست در طائف بایستد

به امید آنکه به او پناه دهند، سه نفر را دید که هر سه بزرگ قوم و برادر هم بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت خود را

به آنان عرضه داشت، پس یکی از آنان گفت: من جامه‌ی کعبه را می‌دزدم اگر خدا تو را به چیزی مبعوث کرده باشد.

و دیگری گفت: آیا خداوند عاجز بود که غیر تو را برای رسالت بفرستد؟ سوّمی گفت: به خدا سوگند بعد از این مجلس با تو

هرگز سخن نخواهم گفت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۸

اگر تو فرستاده‌ی خدا باشی همانطور که می‌گویی خطر تو بزرگتر از آن است که جواب تو داده شود و اگر بر خدا دروغ می‌بندی

پس شایسته نیست که من با تو سخن بگویم.

و او را به استهزا گرفتند و هنگامی که برگشتند آنچه را که واقع شده بود افشا کردند و مردم در دو صف در راه رسول خدا صلی

الله علیه و آله نشستند، پس آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین آنها عبور می‌کرد پاهای مبارکش را بلند نمی‌کرد مگر

آنکه آنها را با سنگ می‌زدند.

تا جایی که پاهای مبارک را خون آلود نمودند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان رفت در حالی که از پاهایش خون

جاری می‌شود خود را به دیواری رسانید، در سایه‌ی دیوار پناه گرفت در حالی که اندوهناک بود که از پاهایش خون جاری بود.

در همان حال در کنار دیوار عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع را دید رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایستادن در جای آنها خوشش

نیامد، چون می‌دانست که آن دو با خدا و رسولش دشمنی دارند، وقتی آن دو نفر رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند.

غلامی به نام «عداس» داشتند و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند عداس نصرانی و از اهل نینوا بود و انگور به همراه

داشت.

وقتی غلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کدام سرزمین هستی؟ غلام

گفت: از اهل نینوا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از شهر عبد صالح خدا یونس بن متی؟ عداس گفت: از یونس بن متی تو

چه می‌دانی؟ حضرت فرمود: من رسول خدا هستم و خدای تعالی خبر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۳۹

یونس بن متی را به من داده است، سپس آنچه را که در باره یونس بن متی به او وحی شده بود به عداس خبر داد، عداس به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و او را سجده نمود و در پای مبارک را می‌بوسید در حالی که از آن دو خون می‌آمد. وقتی عتبه و شیبه کار غلام خویش را دیدند چیزی نگفتند تا غلام برگشت به او گفتند: این چه کاری بود که تو کردی و چرا به محمد صلی الله علیه و آله سجده کردی و دو پای او را بوسیدی؟

ندیده‌ایم تاکنون تو با کسی چنین کاری بکنی...؟! عداس گفت:

این شخص مرد صالحی است او مرا به چیزی خبر داده است که فهمیدم این اخبار از شأن رسولی است که خداوند او را به سوی ما فرستاده است و نام آن رسول یونس بن متی می‌باشد.

سپس آن دو خندیدند و گفتند: او تو را از نصرائت خویش برنگردانید؟ او مردی حيله گر است آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه بازگشت تا به «نحله» رسید و در وسط شب به نماز ایستاد.

در آن حال گروهی از جنّ اهل نصیبین از یمن عبورشان به آنجا افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند نماز ظهر می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کند، آن را شنیدند و به آن گوش فرادادند و در داستان تمایل جنّ به رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از این مطالب چیزهای دیگر روایت شده، که هر کس بخوهد می‌تواند به کتابهای مفصل مراجعه کند.

[يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْزِيَكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ] گفتند: شما ای گروه ما پاسخگوی دعوت کننده به خدا باشید و به او ایمان آورید تا خداوند شما را ببخشد و از گناهانتان در گذرد و از عذاب دردناک پناهتان دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۰

[وَمَنْ لَا- يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ] ابتدای کلام از جانب خدای تعالی یا جزئی از کلام گروهی از جنّ است یعنی هر که دعوت خواهنده الهی را پذیرا نشود و پاسخ ندهد.

[فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ] نمی‌تواند کسی را در زمین عاجز کند چه غیر از او اولیا و دوستانی نیست و آن غیرها خود در گمراهی آشکارند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا این جمله نیز یا ابتدای کلام از جانب خدا یا جزئی از کلام جنّ است یعنی، آیا نمی‌بینید (درک نمی‌کنید)؟

[أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] که خدا آفریننده آسمانها و زمین است و آنکه از آفرینش آنها خسته نشد قادر به زنده کردن مردگان است، بلکه او به هر چیزی تواناست.

[وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ] این جمله عطف بر «إذ صرفنا» به صورت عطف مفرد است، یا لفظ «اذکر» مقدر است، یا متعلق به «يقال» یا به «قالوا» است و عطف در این صورت به نحو عطف جمله است.

یعنی، علاوه بر آفرینش، آنها کافرند به آتش عرضه‌شان می‌دارد.

[أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] در اینجا نیز «قول» مقدر است، آیا این گفته و این خلقت جزا حق نیست؟ گفتند: بلی، به خدا که همین طور است پس خدای گوید: پس اکنون عذاب را به سبب کفر (کفر عمدی) تان بچشید، یعنی به خدا و رسول کافر می‌شدید یا به ولایت یا به آخرت (در حالی که به آن اذعان داشتید) پس اگر کار اینان همانطور باشد که ذکر شد ای رسول صبر پیشه ساز.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۱

[فَاصْبِرْ] پس شکیبایی نما در برابر اذیت آنها بیتابی نکن و بر عذاب آنان تعجیل نما.

[كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ] همانطور که پیامبران اولو العزم صبر کردند، مشهور از اخبار ما این است که رسولان اولو العزم پنج

نفرند، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السّلام و محمّد صلیّ الله علیه و آله و بدان جهت اولو العزم نامیده شده‌اند که شریعت آنها ناسخ شریعت‌های گذشته بوده و شریعت آنها تکلیفی بر همه‌ی مردم بوده است بر خلاف سایر انبیا که شریعت آنان همان شریعت پیامبر پیشین.

و در میان قومی مخصوص بوده‌اند: بنابراین لفظ «من» در قول خدای تعالیّ مِنَ الرُّسُلِ برای تبعیض است.

بعضی گفته‌اند: همه‌ی رسولان اولو العزم بوده‌اند، چه هیچکدام در امر خویش مردّد نبوده‌اند که در این صورت لفظ «من» بیانیته و برای تبیین می‌باشد.

بعضی گفته‌اند: اولو العزم عبارت از شش نفر می‌باشد.

نوح که بر اذیت قومش صبر نمود و ابراهیم بر آتش صبر کرد و اسحاق بر ذبح یعقوب بر فقد فرزند و از بین رفتن چشم صبر نمود و یوسف در چاه و ایوب بر ضرر و بلا.

و بعضی گفته‌اند: اولو العزم کسانی هستند که امر به جهاد و قتال شده‌اند و از آنها مکاشفه ظاهر شده است، در راه دین جهاد کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: آنان ابراهیم، هود و نوح علیه السّلام هستند که چهارمین آنان محمّد صلیّ الله علیه و آله می‌باشد.

[وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ] تعجیل در عذاب آنها نکن که عذاب حتمی به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۲

زودی خواهد آمد [كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ] آنچه که از عذاب وعده داده می‌شوند [لَمْ يَلْبُثُوا] گویا که در نعمت و دنیا درنگ نکرد نه مگر ساعتی از روز [إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ] مکث در دنیا هر چند هم که زمان طولانی باشد جز همانند ساعتی از روز نیست پس چرا تو در عذابی که نزدیک است بر آنها وارد شود عجله می‌کنی؟

[بَلَاغٌ] لفظ «بلاغ» خبر مبتدای محذوف، جمله صفت لفظ «ساعة» است، یا جواب سؤال مقدر می‌باشد، یعنی این ساعت برای بهره بردن و تمتّع آنان نیست، بلکه آن ساعت تبلیغ و اتمام حجّت است تا روزی که عذاب را ببینند.

پس این جمله دلداری دیگری نسبت به رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و علّت دیگری برای نهی از به شتاب خواستن عذاب است. ممکن است مقصود این باشد که این درنگ کردن در عذاب اتمام حجّت برای آنهاست تا امروز و ممکن است مبتدای خبر محذوف باشد، یعنی برای آنها تبلیغی است تا امروز، پس تو در عذاب آنها شتاب نکن.

یا برای آنها تبلیغی است تا الان پس نظر کن تا ببینی، که همه‌ی این معانی در نظر شخص بینا و بصیر در قیامت و روز حساب است. و ممکن است معنای آیه این باشد که این قرآن یا این موعظه‌ها و تهدیدها یا ولایت علیّ علیه السّلام تبلیغ رسالت تو از جانب تو است. پس برای آنان اندوهناک مباش، خواه قبول کنند و خواه ردّ نمایند.

[فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ] آیا جز فاسقین یعنی کسانی که از اطاعت ولیّ امر خارج شوند کسان دیگر هم هلاک می‌شوند؟! پس بر هلاک شونده‌ها ناراحت مباش، یعنی گفته‌اند در باره امید نجات (مخصوصاً برای اهل و لا) از این آیه قوی‌تر آیه‌ای نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۳

سوره محمد ص: ۲۴۳

اشاره

این سوره که سوره‌ی قتال نیز نامیده شده، مدنی است، بعضی گفته‌اند: تنها یک آیه، در حالی که پیامبر اکرم صلیّ الله علیه و آله و قصد مدینه داشت نظر به خانه‌ی خدا کرده و از شدت غم و غصّه گریه می‌کرد در مکه نازل شد که این است: وَكَأَيُّنْ مِنْ قَوْمٍ هِيَ

أشدُّ ... و شامل چهل آیه می‌باشد.

آیات ۱- ۱۱

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۲۴۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَلَمْ يَسْتَوُوا فِي الْمَآرِضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۴

ترجمه: ص: ۲۴۴

کسانی که کفر ورزیدند و [مردمان را] از راه خدا باز داشتند، [خداوند] اعمالشان را تباہ [و بی‌ارزش] کرد. و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده- که آن حق است و از جانب پروردگارشان- باور داشتند، گناهانشان را از آنان زدود و کار و بار ایشان به صلاح آورد. این از آن است که کافران از باطل پیروی کرده‌اند، [ولی] مؤمنان از حق پیروی کرده‌اند که از جانب پروردگارشان است بدینسان خداوند برای مردم مثلهایشان را می‌زند.

پس چون با کافران [حربی] رو به رو شوید، گردنهایشان را بزنید تا آنکه ایشان را به زانو در آورید [و در دست شما اسیر شوند] آنگاه بندها [یشان] را سخت استوار کنید و پس از آن یا منت نهدید [و رها کنید بدون فدیة] یا فدیة بستانید [و رها کنید]، تا اهل کارزار بارهای [سلاح] خود را فرو گذارد چنین است [حکم الهی] و اگر خداوند می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید، ولی [چنین کرد] تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز [خداوند] اعمالشان را تباہ نخواهد کرد.

به زودی ایشان را هدایت می‌کند و کار و بارشان را به صلاح می‌آورد.

و به بهشتی که به آنان شناسانده است، درمی‌آوردشان.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر [دین] خدا را یاری دهید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۵

شما را یاری می‌دهد و گامهایتان را استوار می‌دارد.

و کسانی که کفر ورزیده‌اند بدا به حالشان، [خداوند] اعمالشان را تباه کرده است. چرا که آنان [وحی] فرو فرستاده‌ی الهی را ناخوش داشتند، پس اعمالشان را تباه [و بی‌ارزش] گرداند. آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده‌اند چگونه بود، که خداوند نابودشان کرد، سرنوشت کافران همانند آن است. این از آن است که خداوند سرور مؤمنان است و کافران سروری ندارند.

تفسیر ص: ۲۴۵

[الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] بدان که در این سوره حال کسانی ذکر شده که به علی علیه السلام ایمان دارند یا ولایت او را منکر هستند، اگر چه ظاهر آیات عام است ولی منظور همین است، چنانچه در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. پس قول خدای تعالی: [الَّذِينَ كَفَرُوا اَعْمَ] از کفر به خدا یا به رسول، یا به آخرت یا به علی علیه السلام و ولایت اوست، ولی مقصود کفر به ولایت است، قرینه‌ی آن قول خدا: [وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] می‌باشد، که سبیل خدا و راه خدا جز ولایت نیست، اعم از آنکه لفظ «صَدُّوا» به معنای اعراض کردند یا به معنای جلوگیری کردند باشد. [أَصْدَلُ اَعْمَالِهِمْ] کارهایی که در اسلام انجام داده‌اند تباه گردیده است، قمی گفته است: این آیه در باره‌ی آن عدّه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد شدند، حقّ اهل بیت او را غضب کردند و از ولایت ائمه و امیر المؤمنین علیه السلام جلوگیری نمودند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۶

[وَالَّذِينَ آمَنُوا] و کسانی که با بیعت عامّ ایمان آوردند، یعنی اسلام آوردند. [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و عمل صالحی انجام دادند که لازمه‌ی بیعت عامّ است. [وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ] به آنچه که در باره‌ی علی علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است ایمان آوردند بدین گونه که ولایت علی علیه السلام را قبول کردند و با او بیعت نمودند. [وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ] در حالی که آن ولایتی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده همان حقّ است. [كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] سیئات و بدی‌هایشان را زایل نمود.

[وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ] و حال یا قلب آنان را اصلاح کرد، قمی گفته است: این آیه در باره‌ی ابی ذر و سلمان و عمار و مقداد نازل شده که پیمان را نشکستند و به آنچه که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده ایمان آوردند، یعنی بر ولایت که خداوند آنرا نازل نموده، آن حقّ است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام ثابت ماندند.

[ذَلِكَ] آن گمراهی و این از بین بردن بدیها و گناهان و اصلاح حال بدان جهت است که گروه اول کافر شدند و پیروی باطل کردند و گروه دوم ایمان آوردند و پیروی حقّ نمودند. [بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنانکه به ولایت کافر شدند.

[اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ] از هواهایشان و از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام پیروی نمودند.

[وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ] و آنانکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۷

ولایت و امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آوردند از حقّ که همان ولایت است پیروی کردند.

[كَذَلِكَ] یعنی اینچنین خداوند برای مردم مثال می‌زند، یعنی برای علی و دشمنانش مثال می‌زند به نحو عموم بگونه‌ای که دشمنان

آن محمد صلی الله علیه و آله نفهمند تا آنرا اسقاط نمایند.

[يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ] و اوصاف یا حکایت‌ها یا مثال‌هایی که شبیه احوال آنانست می‌آورد.

[فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ] پس آنگاه که با کافران ملاقات کردید گردن آنان را بزنید.

[حَتَّىٰ إِذَا أَنْحَسْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ] تا آنجا که اگر آنان را بگیرید باید با وثیقه و به نحو مطمئن نگهداری کنید (که فرار نکنند)

لفظ «وثاق» با کسره و فتحه به معنای چیزی است که سبب وثیقه و اطمینان شود.

[فَإِمَّا مَنًّا بَعْدًا] یا منتت بر آنها می‌گذارید منتت گذاردن من (یعنی منتت آزادی بر آنهاى بنهید).

[وَأِمَّا فِدَاءً] و یا فدا (باز خریدن از زندان یا قتل) می‌پذیرید.

این جمله یا تخییر بین ملت و فدا را می‌رساند، یا بیان فایده‌ی حکم سابق است بدون آنکه متعرض حکم منتت نهادن و فدا باشد.

[حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا] تا اینکه جنگ فروکش کند بیان غایت و نهایت گردن زدن و وثیقه گرفتن و محکم نگهداشتن است،

یعنی گردن زدن و اسیر نمودن مردان تا وقتی است که جنگ وجود داشته باشد و آنگاه که جنگ به پایان رسد دیگر متعرض آنان

نشوید، یا مقصود این است تا وقتی که محارب و حرب در شهرهای شما باقی نماند و در این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۸

صورت رفع جنگ و از بین رفتن جنگ علت غایی جنگ و محاربه است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پدرم می‌فرمود: جنگ دارای دو حکم است.

۱- اگر در حال جنگ اسیر گرفته شود اختیار آن با امام است اگر بخواهد گردنش را می‌زند و اگر بخواهد دست و پایش را از

پشت قطع می‌کند بدون آنکه خون او را بند بیاورد و او را در همین حال رها می‌سازد که در خون خود رنگین شود تا بمیرد، همین

است معنای قول خدای تعالی: [إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ... تا آخر آیه] ۲- حکم دوم این است که جنگ تمام شود و بعد از

جنگ کسی اسیر شده باشد در اینجا نیز اسیر در دست مسلمانها می‌ماند تا امام تصمیم بگیرد و اختیار با امام است اگر خواست بر او

منتت می‌گذارد و آزادش می‌کند و اگر خواست خود او را فدیة قرار می‌دهد و اگر خواست آنها را به صورت بنده در می‌آورد.

[ذَلِكَ] این مطلب و این سنتت که گفته شد بر حسب اسباب طبیعی است، یا این حکم خدا بر حسب اسباب است، یا این مطلب را

بگیرید و به آن ملزم باشید بر حسب اسباب و گر نه اگر خدا بخواهد شما را بدون جنگ پیروز می‌گرداند.

[وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصِرَ مِنْهُمْ] و لیکن خداوند اگر بخواهد شما را بدون دستور جنگ پیروز می‌گرداند.

[وَلَكِنْ لِّيَبْلُوا بَعْضَكُمْ بَبَعْضٍ] و لکن خداوند دستور جنگ می‌دهد تا بعضی از شما را به وسیله بعضی دیگر آزمایش کند، چه در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۴۹

جهاد و جنگ خصلت‌ها و صفت‌های مهم و بزرگ حاصل می‌شود که جز در جنگ تحصیل آنان می‌کنی نیست و در عین حال

جنگ تهدید بزرگی نسبت به کفار می‌شود تا قبل از درماندگی و استیصال به تو به راغب شوند و به آن و روی آورند.

[وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] لفظ «قتلوا» به صورت مجرّد و مجهول خوانده شده، «قاتلوا» نیز خوانده شده است.

[فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيَهُمْ] خداوند کردارهایشان را به گمراهی نمی‌کشاند بلکه آنها را به آنچه که سزاوار است که هدایت

شوند، هدایت می‌کند، مانند کمالات انسانی و درجات بهشت.

[وَيُضِلِّحُ بِالْهَمِّ] و امورشان را اصلاح می‌گرداند تا هنگام لذت‌های انسانی چیزی نگران کننده وجود نداشته باشد که حال آنان را

تغییر دهد.

[وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا هُمْ] این جمله جواب سؤال مقدر یا حال است، یعنی خداوند بهشت را به آنها معرفی کرده و شناسانده که

در آن، هر چه که دل بخواهد و نگاه و چشم از آن لذت برد موجود است، در بهشت چیزی است که بر قلب بشر خطور نکرده

است.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ] در سوره‌ی حجّ بیان این آیه گذشت.

[وَيُجِبْ أَقْدَامَكُمْ] و قدمهای شما را در دینتان ثابت نگه‌میدارد، که مقصود ولایت علی علیه السلام است.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ] «تعسوا تعسا» و لفظ «تعس» به معنای هلاکت، نابودی، لغزش، سقوط، شرّ، دوری و انحطاط است و فعل آن مانند «منع»

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۲۵۰

و «سمع» به طور متعدی نیز استعمال می‌شود و گفته می‌شود: «تعسه الله» مانند «أتعسه الله».

[وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ] طبق روایت امام باقر یعنی آن کفار را آنچه را خداوند در باره‌ی علی علیه السلام نازل کرده خوش نداشتند از این رو خدا اعمالشان را تباه ساخت. سپس فرمود، که روی اسم علی علیه السلام را خط کشیده‌اند. (و لکن عبارت آنزل الله فی حقّ علی، بوده است).

[أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ] آیا اینان در زمین طبع یا زمین قرآن یا زمین اخبار یا سیره‌های، یا زمین عالم صغیر سیر نکردند؟! [فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] یعنی ببینند عاقبت و سرانجام کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود، کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند و جانشینان خدا را تصدیق نمودند، تا متنبه شوند و بدی و زشتی کار و تکذیب و عقوبت آنرا بفهمند.

[دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] لفظ «دمر» مانند «نصر» و «دمر» از باب تفعیل به معنای هلاک کرد می‌باشد و «دمر دمورا» یعنی به طرز بد و ناپسند و بدون اجازه هجوم آورد.

[وَاللَّكَافِرِينَ] و برای کافران به ولایت.

[أَمْثَلُهَا ذَلِكَ] این گونه واژگونی و نابود کردن می‌باشد.

[بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا] زیرا خدا مولای کسانی است که به ولایت ایمان آوردند، نه کسانی که به ولایت کافر شدند.

[وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ] و کافران به ولایت، مولا و دوستی ندارند.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۲۵۱

آیات ۱۲-۱۹

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۲ تا ۱۹] ص: ۲۵۱

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكِنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمْ مِنْ زَيْنٍ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمْ مِنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَا ذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُوا لِذَنْبِكُمْ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۲

ترجمه: ص: ۲۵۲

بیگمان خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به بوستانهایی درمی‌آورد که جویباران از فرو دست آن جاری است و کافران [از ظواهر زندگی] بهره برمی‌گیرند و همان گونه که چارپایان می‌خورند، [و می‌خوابند] و آتش [دوزخ] جایگاه ایشان است.

و چه بسیار [مردم] شهرها که از شهر تو که آواره‌ات کردند نیرومندتر بودند، نابودشان کردیم، یاوری نداشتند. آیا کسی که به طریقه‌ی روشنی از جانب پروردگار خویش است، همانند کسی است که بد عملی‌اش در نظرش آراسته جلوه داده شده و از هوی و هوسهایشان پیروی می‌کند.

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است [چنین است که] در آن جویهایی از آب ناگندا، جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییر ناپذیر است، جویهایی از شراب لذت بخش آشامندگان، جویهایی از عسل پالوده [روان] است، برایشان در آنجا همه گونه میوه هست، نیز آمرزشی از جانب پروردگارش [آیا چنین کسی] همانند کسی است که جاودانه در آتش [دوزخ] است؟ و به آنان آبی جوشان نوشانده می‌شود که دل و روده‌هایشان را پاره پاره می‌کند.

و از ایشان کسانی هستند که [ظاهرا] به تو گوش می‌سپارند، تا آنگاه که از نزدت بیرون می‌روند، به دانش یافتگان گویند هم اکنون چه گفت؟ اینان کسانی هستند که خداوند به دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوی و هوسهایشان پیروی کرده‌اند.

و رهیافتگان را هدایت افزود و [راه و رسم] پارسایشان آموخت.

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید که به راستی نشانه‌های آن ظاهر شده است، پس آنگاه که فراز آیدشان، چه پندی می‌خواهند بگیرند؟

بدان که در حقیقت خدایی جز خداوند نیست و برای گناهت، نیز برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه و خداوند [جای] جنب و جوش و آرام و قرارشان را می‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۳

تفسیر ص: ۲۵۳**اشاره**

[إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: خدای تعالی که مولای مؤمنین است با آنها چه می‌کند، با کفار که مولا ندارند چه می‌کند؟ و مقصود از ایمان بیعت خاص ولوی یا حالتی است که از آن بیعت حاصل می‌شود، ممکن است مقصود بیعت عام نبوی باشد و مقصود از عمل صالح بیعت خاص.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا] آنان که به ولایت ولی امرشان کافر شدند.

[يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ] مانند چهارپایان می‌خورند و بهره‌مند می‌شوند و لذت می‌برند بدون آنکه به عاقبت خویش و عاقبت لذت خویش نظر نماید.

[وَكَايُنُ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ] مقصود از قریه‌ی تو شهر مکه است یعنی، چه بسا شهرها که از شهر مکه قوی‌تر بودند و هلاکشان کردیم، که باوری بر ایشان نبود. آیا ما دارای تمیز و تشخیص نبودیم؟
[أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ] آیا کسی که دارای بینة و دلیل از جانب پروردگارش باشد- که مقصود علی‌السلام است چنانچه در سوره‌ی هود گذشت.

[كَمْ زَيْنٌ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] مانند کسی است که کردار بد او به نظرش جلوه کرد و از خواسته‌هایشان پیروی کردند؟! ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۴
از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود منافقین می‌باشند.

[مَثَلُ الْجَنَّةِ] این جمله سؤال مقدر است، گویا گفته شده: بهشتی که به مؤمنین وعده داده شده چه اوصافی دارد و حکایت آن چگونه است؟

پس در وصف بهشت فرمود: [الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ] آن نهرها بر حسب طعم و بو و رنگ تغییر پیدا نمی‌کند.

این جمله خبر لفظ «مثل» است و چون خبر عین مبتداست از رابط بی‌نیاز شده است.

[وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ] لفظ «لذة» مصدر است به معنی وصف، یا وصف است، شراب بهشت حرام و نجس نیست، آن مست نمی‌کند و بوی بد و طعم تلخ ندارد و روی همین جهت آنرا به لفظ «لذة» توصیف نمود.

[وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى] عسل صاف و خالص که هیچ عسل دنیوی به آن مخلوط نشده باشد.

[وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ] از همه‌ی میوه‌های دنیوی و اخروی از قبیل میوه‌های علوم و مشاهدات و تسبیح و تمجید.

[وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ] و بالاتر از همه‌ی اینها بخشش و مغفرت پروردگار است.

[كَمْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ] این جمله خبر مبتدای محذوف است، یعنی آیا کسی که در بهشت در میان آن نعمت‌هاست مانند کسی است که همیشه در آتش است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۵

[وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا] به دوزخیان آب گرم و داغ خورانیده می‌شود و لفظ «حمیم» گاهی به معنای سرد می‌آید، ولی در اینجا مقصود آب گرم است.

[فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ] که از فرط گرمی و حرارت امعا و احشای آنان را تکه پاره می‌کند و این در مقابل نهرهایی است که به متقین وعده داده شده است.

[وَمِنْهُمْ] و از منافقین [مَنْ يَسْتَمِعْ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ] کسانی هستند که مقصود آنان از استماع و گوش فرادادن استهزای تو می‌باشد، یا معنای آیه این است: از منافقین کسانی هستند که مهر بر قلبشان نهاده شده، پس به سخنان تو گوش فرامی‌دهند ولی آنرا نمی‌فهمند تا از پیش تو خارج شوند.

[قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ أولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا أهواءهم] به آنان که علم و فهم داده شده می‌گویند: چه گفت؟! آنها کسانی هستند که بر دل‌هایشان مهر نهاده شده و از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند.

[وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى] امت آنان که به ولایت علی‌ی راهنمایی شدند خداوند یا محمد صلی الله علیه و آله هدایت آنان را زیاد کرد، یا سخنان محمد صلی الله علیه و آله یا استهزا و منافقین سبب زیادی هدایت آنان گردید.

[وَأَتَاهُمْ] ضمیر فاعل در «آتاهم» به یکی از احتمالات فوق برمی‌گردد.

[تفواهم] خدا با سخنان محمد صلی الله علیه و آله یا استهزا منافقین سبب اتصاف مؤمنین به تقوی شد که لایق شأن آنانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۶

یا خداوند سبب تقوایشان را به آنان داد از قبیل علم و ذکاوت.

[فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً] آیا منتظران ساعتی هستند که ناگاه بر ایشان پیش آید؟

لفظ «أن تأتيهم» بدل از «الساعة» است به صورت بدل اشتمال، یا لام در تقدیر است و تعلیل انتظار آنانست.

[فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا] لفظ «أشراط» جمع «شرط» با حرکت است و به معنای علامت می‌باشد، چه از علامات قیامت در عالم کبیر

مبعوث شدن محمد صلی الله علیه و آله و انشقاق قمر و نزول آخرین کتاب آسمانی است.

و در عالم صغیر اولین علامت نزول عقل از عالم علوی است، سپس تغییراتی است که در آن محقق می‌شود، سپس امراضی است که

بر او وارد می‌شود، غیر اینها از چیزهایی که دلالت بر زوال و از بین رفتن آن می‌کند.

لفظ «أن تأتيهم» با کسره ی «إن» و جزم «تأتيهم» خوانده شده و لفظ «فقد جاء أشراطها» جواب آن می‌باشد، یعنی اگر قیامت ناگهان

برسد تعجیبی در آن نیست، چون علامتش آمده است.

ممکن است جواب شرط قول خدای تعالی [فَأَنذِي لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ] باشد.

[ذِكْرَاهُمْ] یاد آوری آنان آنگاه که قیامت برسد نفعی ندارد و ممکن است فاعل «جاءت» لفظ «ذکرهم» باشد.

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: از علامات ساعت این است که علم برداشته شود و جهل و نادانی ظاهر گردد، خمر خورده

شود، زنا آشکار گردد، مردان کم و اندک شوند و زنان بیشتر شوند تا آنجا که در بین پنجاه زن یک مرد باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۷

حدیثی در احوال مردم در آخر زمان ص: ۲۵۷

قمی گفته: ابن عباس گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج گزاردیم، آن حجّه الوداع بود، پس حلقه‌ی درب کعبه را

گرفت، سپس رویش را به سوی ما گردانید و فرمود: آیا به شما از علامت قیامت خبر ندهم، در آنروز نزدیکترین مردم سلمان قدس

سره بود، که گفت: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علامات قیامت است از بین رفتن نمازها، پیروی از شهوات، تمایل به هوا و هوسها، تعظیم

صاحبان ثروت و فروختن دین به دنیا، در آن هنگام است که قلب مؤمن در داخل بدنش ذوب می‌شود، همانطور که نمک در آب

ذوب می‌شود، این بدان جهت است که مؤمن منکر را می‌بیند و نمی‌تواند آنرا تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق خواهد شد؟

فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است یا سلمان این مطلب محقق شدنی است.

ای سلمان در آن هنگام است که امیران و پادشاهانی ستمگر بر مردم مسلط می‌شوند، وزیران فاسق، عارفانی ظالم و ستمگر و

امانتدارهای خاین بوجود می‌آیند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق شدنی است؟

فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است.

یا سلمان در آن هنگام است که منکر معروف و معروف منکر می‌شود، خائن امین محسوب شده و امین خیانت می‌کند، راستگو

مورد تکذیب و دروغگو مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۸

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور حتما محقق می‌شود؟

فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست او است. یا سلمان در آن هنگام است که زنها امارت و حکومت می‌کنند، کنیزان مورد مشورت قرار می‌گیرند، کودکان بر منبرها می‌نشینند، دروغ ظرافت و خوب شمردن می‌شود، زکات غرامت و ضرر و مال خدا غنیمت به حساب می‌آید.

و مرد بر پدر و مادرش ستم می‌کند و به دوستش خوبی می‌کند و ستاره‌ی دنباله دار طلوع می‌نماید.

سلمان عرض کرد: این امور حتما واقع می‌شوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جانم در دست قدرت او است بلی واقع می‌شود.

یا سلمان در آن وقت است که زن در تجارت با همسرش مشارکت می‌کند، باران کم می‌شود و خشکسالی پیش می‌آید، کریمان به غیظ و غضب می‌آیند، مرد تهی دست مورد تحقیر قرار می‌گیرد پس در آن هنگام بازارها نزدیک هم می‌شوند، چه این یکی می‌گوید من چیزی نفروخته‌ام، آن دیگری می‌گوید: من چیزی سود نبرده‌ام، پس نمی‌بینی مردم را مگر در حال مذمت کردن خدا. سلمان عرض کرد: این مطلب محقق می‌شود یا رسول الله؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است آری.

یا سلمان در آن هنگام اقوامی پدید می‌آیند که اگر سخن بگویند کشته می‌شوند، اگر سکوت کنند آنها را از بیخ و بن می‌کنند و خونشان را حلال می‌شمارند تا به اموال آنها دست یازند و مصادره کنند، به ناموس آنها تجاوز نمایند، خون آنها را بریزند، دل‌های آنان را از رعب و هراس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۵۹

پر کنند، پس آن اقوام را نمی‌بینی مگر در حال ترس و رعب و وحشت.

سلمان عرض کرد: این مورد محقق می‌شود یا رسول الله؟ فرمود:

بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است.

یا سلمان در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب پشت سر امت من می‌آفریند، پس وای بر ضعیفان امت من از دست آنها، وای بر آنها از جانب خدا، که اینان نه به صغیر رحم می‌کنند، نه به بزرگ احترام می‌گذارند، از هیچ کار بد و بدکار نمی‌ترسند، هیکل و قیافه‌ی آنان قیافه‌ی آدمیان ولی دل‌های آنها دل‌های شیاطین است، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است.

ای سلمان در آن هنگام مردها به مردها اکتفا می‌کنند، زنها به زنها، با پسران ازدواج می‌کنند همانطور که با کنیز در خانه‌ی پدر و مادرش ازدواج می‌کنند، مردان به زنان شبیه می‌شوند و زنان به مردان، صاحبان فرج و زنان سوار بر اسبان می‌شوند، پس لعنت خدا بر اینگونه زنان از امت من باد.

سلمان عرض کرد: آیا این مطلب محقق شدنی است یا رسول الله؟

رسول خدا فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در قبضه‌ی قدرت او است.

یا سلمان در آن زمان مسجدها را زینت می‌کنند همانطور که دیرها و کنیسه‌ها را زینت می‌کنند، قرآن‌ها به زیور آراسته می‌شوند، مناره‌ها بلند می‌شوند، صف‌ها زیاد می‌شوند با دل‌هایی که نسبت به هم کینه و بغض دارند و زبانهای مختلف.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۰

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معنا حتما واقع می‌شود؟

فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است، یا سلمان در آن زمان مردان امت من با طلا خود را زینت می‌دهند،

حریر و دیبا می‌پوشند، از پوست پلنگ لباس درست می‌کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معنا محقق می‌شود؟ فرمود:

آری به خدا سوگند ای سلمان در آن زمان ربا آشکار می‌شود و معامله‌ها به صورت مدّت دار به زیادتر از قیمت واقعی کالا و با رشوه واقع می‌شود.

و دین پست می‌شود و دنیا بالا می‌رود. سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در آن زمان طلاق زیاد می‌شود و حدی برای خدا اقامه نمی‌گردد، مردم در آن زمان به خدا ضرر نمی‌زنند، بلکه خود ضرر می‌کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب حتماً واقع می‌شود؟

فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست اوست.

ای سلمان در آن موقع خواننده‌ها و آلات طرب و موسیقی آشکار می‌شود و بدترین امت من پشت سر آنها می‌آیند و دنباله‌رو آنان می‌شوند.

سلمان عرض کرد: این مطلب حتمی است یا رسول الله؟

فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، ای سلمان در آن زمان ثروتمندان امت من برای تفریح به حجّ می‌روند و متوسطین آنان برای تجارت به حجّ می‌روند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۱

فقرای امت برای ریا و شهرت، در آن زمان اقوامی پدید می‌آیند که قرآن را برای غیر خدا می‌آموزند و آن را به صورت غنا می‌خوانند، اقوامی دنبال فقه و علم برای خدا می‌روند و اولاد زنا زیاد می‌شود، قرآن را با غنا می‌خوانند، در طلب دنیا مسابقه می‌گذارند و به آن تفاخر می‌کنند.

سلمان عرض کرد: این امور واقع می‌شود یا رسول الله؟ فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان این امور در زمانی است که پرده‌ی حرمت‌ها دریده شود، گناهان کسب و تحصیل گردد، اشرار و بدان بر خوبان مسلط شوند، دروغ آشکار گردد، لجاجت و عناد ظاهر شود، فقر بسیار شود و مردم در لباس به همدیگر مباهات و فخر نمایند، باران در غیر وقتش بخواهند، نرد و شطرنج و آلات موسیقی را نیکو شمارند.

امر به معروف و نهی از منکر را بد بدانند تا جایی که مؤمن در آن زمان ذلیل‌تر از کنیز گردد، خوانندگان قرآن و عبادت کنندگان همدیگر را ملامت کنند، که اینان در ملکوت آسمانها بنام پلیدی‌ها و نجس‌ها خوانده شوند.

سلمان عرض کرد: این امور حتماً واقع می‌شوند یا رسول الله؟

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ای سلمان در آن زمان ثروتمند جز از فقر نمی‌ترسد تا جایی که سایل ما بین دو جمعه سؤال و درخواست می‌کند کسی را پیدا نمی‌کند در دست او چیزی بگذارد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب واقع می‌شود؟ فرمود:

بلی سوگند به کسی که جانم در دست اوست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۲

ای سلمان در آن زمان «روبیضه» سخن می‌گوید، سلمان عرض کرد: یا رسول الله «روبیضه» چیست؟ پدر و مادرم فدای تو باد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او کسی است که تاکنون سخن نمی‌گفت و در این زمان در امر عموم سخن گوید، آن وقت است که مردم درنگ نمی‌کنند مگر اندک تا وقتی که زمین فرو رود رفتنی و هر قوم و گروهی گمان می‌کنند زمین فقط در

ناحیه‌ی آنان فرو رفته است.

پس آن مقدار که خدا خواهد درنگ می‌کنند تا درنگ آنان تمام می‌شود و آن وقت زمین گنج‌هایش را یعنی طلا و نقره‌هایش را بیرون می‌ریزد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستش به ستون‌ها اشاره کرد و فرمود:

مانند این، سپس در آن روز دیگر طلا و نقره نفعی نمی‌رساند.

سپس این است معنای قول خدا: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا.

[فَاعْلَمْ] یعنی حال که این مطلب را دانستی پس بدان که: [أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ] تغییر و تحوّل و انتقالات شما را خدای تعالی می‌داند، که شما از اوّل استقرار نطفه و موادّتان در رحم‌ها تا آخر دنیا دارای نقل و انتقالات و تغییرات و تحوّل‌ات هستید.

و همچنین در برزخ‌ها تا اعراف یا خداوند جای تحوّل و دگرگونی شما را در مراتب دنیا و برزخ‌ها می‌داند.

[وَمَتَّوْكُمْ] جای شما را در مراتب آخرت می‌داند و آن مراتب بر حسب مراتب مردم بسیارست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۳

آیات ۲۰-۳۰

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۰ تا ۳۰] ص: ۲۶۳

اشاره

و يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِشْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَاعْرِفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۴

ترجمه: ص: ۲۶۴

و [بعضی از] مؤمنان گویند چرا سوره‌ای [شامل حکم جهاد] فرو فرستاده نمی‌شود، آنگاه چون سوره‌ای از محکمات فرو فرستاده می‌شود و در آن کارزار [با مشرکان] یاد می‌شود، بیمار دلان را بینی که به تو با نگاه کسی که از [سکرات] مرگ بیهوش شده باشد، می‌نگرند بدا به حال ایشان.

اطاعت باید و سخنی نیک آنگاه چون کار قطعی شود، اگر با خداوند صادق باشند، بیشک بر ایشان بهتر است.

چه بسا چون دست یابید در این سرزمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندانتان را بگسلید.

اینان کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و [از شنیدن و دیدن حق] ناشنوا و چشمهایشان را نابینا ساخته است.

آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند، یا بر دلها قفلها [ی غفلت] شان افتاده است؟

بیگمان کسانی که پس از آنکه [حق و] هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است و به آنان مهلت و میدان داده است.

این از آن است که به کسانی که [وحی] فرو فرستاده‌ی الهی را ناخوش داشته‌اند، گویند که در بعضی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد و خداوند پنهانکاریشان را می‌داند.

پس چگونه باشد حالشان آنگاه که فرشتگان جانشان را بگیرند در حالی که چهره‌ها و پشتهایشان را فرو کوبند؟

این از آن است که از آنچه خداوند را به خشم آورد پیروی می‌کردند و خشنودی او را ناخوش داشتند، پس [خداوند] اعمالشان را تباہ کرد.

آیا بیمار دلان پنداشته‌اند که خداوند هرگز حقد و حسدهایشان را آشکار نمی‌سازد؟

و اگر خواهیم آنان را به تو می‌نمایانیم، آنگاه ایشان را به سیمایشان می‌شناسی و آنان را از آهنگ سخنان می‌شناسی و خداوند [ظاهر و باطن] اعمالتان را می‌داند.

تفسیر ص: ۲۶۴

[وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ] مؤمنین می‌گویند چرا سوره‌ای در امر جهاد یا به صورت مطلق نازل نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۵

و مقصود از مؤمنین مطلق مسلمانها یا خصوص منافقین از آنهاست و ممکن است مقصود کسانی باشد که با بیعت خاص ولوی ایمان آورده‌اند.

[فَإِذَا أَنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ] و چون سوره‌ای که معنای و مقصود آن روشن است، یا سوره‌ای که نسخ در آن راه نداشته باشد، یا احکام آن لازم العمل و واجب باشد که رخصت در آن نباشد، نازل شود.

[وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ] و حکم جهاد و قتال در آن به صورت حتم و وجوب باشد.

[رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ] آنان که در دلهايشان مرض است و خود آنها نیز از سؤال کنندگان و درخواست کنندگان سوره‌ی محکم می‌باشند.

و ممکن است مقصود همان سؤال کنندگان باشد ولی اسم ظاهر به جای ضمیر آمده تا آنها را ذمّ نموده و علت حکم را بیان کند.

و ممکن است کسانی که دلهايشان مریض است غیر از کسانی باشند که سؤال و درخواست کردند.

[يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ] آنان از شدت ترس و وحشت مانند کسی نگاه می‌کنند که از ترس مرگ به حالت غش و بی‌هوشی افتاد باشد.

[فَأُولَى لَهُمْ] که آری مرگ بر آنان سزاوارتر است.

این جمله کلمه‌ی تهدید و زجر است گویا که از اصل خود نقل شده و از قبیل اسمای اصوات گشته است، یا از قبیل مثل است که تغییر پذیر نیست، در اصل فعل بوده از «ولی» به معنای نزدیک بودن، یا از «آل» به معنای بازگشتن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۶

به صورت معکوس، یا وصف از هر دو معنای یا وصف از «ویل» است، یا به معنای سزاوارتر بودن است و تفضیل آن در سوره‌ی قیامت خواهد آمد.

و بنابراین این جمله خبر است و قول خدای تعالی: [طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ] مبتدای آن می‌باشد یا لفظ «طاعة» مبتدا و خبر آن محذوف

است و آن کلمه‌ی «خیر» می‌باشد.

و «یقولون طاعة» خوانده شده که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: آنها می‌گویند ما دارای طاعت و گفتار معروف و نیکو هستیم.

[فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ] عزموا علی الأمر در کار جدیت کردند و بر آن کار قطع و یقین نمودند.

و عزم الأمر بر کاری عازم شدن است.

[فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ] اگر در آنچه گفتند لَوْ لَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ تصدیق خدا می‌کردند برای آنان بهتر بود، یعنی در آنچه از این گفتار استفاده می‌شود، که حرص بر جهاد باشد، یا در مطلق آنچه گفتند و باز با نشان به آن اقرار کردند مانند ایمان و تصدیق به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و قبول احکام، یا در آنچه که به آن اقرار کردند از قبیل امارت علی علیه السلام و تسلیم بر امیر المؤمنین بودن او.

[لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ] آری تصدیق خدا در موارد فوق از آنچه که آنها خیال می‌کنند خوبترست، مانند ایام دنیا و لذت‌های آن، برایشان بهترست.

[فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ] اگر شما از علی علیه السلام روی بگردانید، یا از امور مردم روی بگردانید، در اینجا لفظ «إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» به صورت مجهول نیز خوانده شده که در این صورت معنای آن چنین می‌شود: اگر مردم از شما روی بگردانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۷

[أَنْ تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ] که اگر شما از امر خدا روی بگردانید کاری جز افساد نخواهید داشت پس باید در حین روی گردانیدن امیدی جز فساد کردن نداشته باشید.

[وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ] در آن حالت قطع رحم صوری و معنوی می‌کنید.

[أُولَئِكَ] در اینجا التفات از خطاب به غیبت است، یعنی آنان چنین‌اند.

[الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصْبِرْ لَهُمْ وَاعْمَى أَبْصَارَهُمْ] خداوند گوشه‌های آنها را از ادراک جهت اخروی در مسموعات کر نمود، چشمانشان را نابینا کرد.

[أ] یعنی آیا می‌توانند در آیات و قرآن تدبّر و تأمل کنند.

[فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ] بر دل‌های آنان قفل زده شده و در نتیجه قدرت بر تدبّر ندارند. در اینجا لفظ «قلوب» را به صورت نکرده آورد در حالی که مناسب بود بگوید [أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا] تا اشعار به این باشد که دل‌های قفل شده گویا که دل‌های انسان نیستند، در نتیجه اضافه به انسانها نمی‌شود.

یا آن دل‌ها از جهت نهایت حقارت و پستی گویی که ممکن نیست شناخته شوند و اضافه «اقفال» به قلوب برای اشاره به این است که قفل‌های دل‌ها از سنخ همان دل‌ها است، نه از جنس قفل‌های صوری.

و در اول سوره‌ی گذشت هر یک از دل‌ها دارای روزنه‌ای است به ملکوت علیا و روزنه‌ای به ملکوت سفلی، به یک اعتبار هر یک از دل‌ها یک در به ملکوت علیا دارند و یک در به ملکوت سفلی و هر یک از دو ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۸ در باز شود آن دیگری بسته می‌شود.

[إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ] سالک بر طریق دین را تشبیه به کسی کرده که راهی را می‌پیماید، بازگشت از دین را به کسی تشبیه کرده که راهی را در پشت سرش می‌گذارد و بر می‌گردد.

و این حالت مسلمانانی است که به دست محمد صلی الله علیه و آله اسلام آوردند، سپس دستورات او را مخالفت کردند.

[مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ] پس از آنکه با گفتار خدا و گفتار رسولش راه هدایت روشن شد، مقصود از هدایت ولایت و طریق آن

است، خداوند آنرا در آیات متعدّد بیان نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در جاهای متعدّد به بیان آن پرداخته است. و در خبری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم در ده جا بیعت گرفت.

و در خبر دیگری است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر سه مرتبه از مردم بیعت گرفت.

[الشَّيْطَانُ سَيَّوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ] «املیت له فی غیة» یعنی گمراهی او را طولانی کرده است و «املیت للبعیر» یعنی در بند و قید او وسیع و گشاد شد «و املی الله له» یعنی خدا به او مهلت داد.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ] یعنی خوش نداشتند آنچه را که در باره‌ی علی علیه السلام و خلافت او نازل شده است. [ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَيَنْطِئُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ] لفظ «اسرارهم» به صورت مصدر جمع خوانده شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۶۹

امام صادق علیه السلام فرمود: فلانی و فلانی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را ترک کردند و از ایمان مرتد شدند، فرمود: به خدا سوگند آیه در باره‌ی آن دو نفر و طرفدارانشان نازل شده است، آن آیه قول خدای تعالی است که جبرئیل بر محمد نازل نموده است: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ صَادِقٌ فرمود: آن دو نفر پیروانشان بنی امیه را دعوت کردند که با هم پیمان ببندند که بعد از نبی صلی الله علیه و آله امر خلافت در بین ما نباشد و از خمس چیزی به ما ندهند و بنی امیه گفتند: اگر خمس را به آنان بدهیم به چیزی محتاج نمی‌شوند و قبول کردند که در مسأله خمس هم پیمان شوند ولی دیگر اهمیّت ندادند که خلافت در میان آن دو نفر و طرفدارانشان باشد و لذا گفتند: ما بعضی از چیزهایی که ما را بسوی آن چیز دعوت کردید قبول داریم، آن قسمت خمس است که چیزی از خمس به آنها نمی‌دهیم و آنچه که خداوند نازل کرده چیزی است که بر خلقش واجب گردانیده و آن ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

و ابو عبیده از آن افراد و کاتب‌شان بود، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ... تا آخر آیه» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: آنان که خویش نداشتند آنچه را در باره‌ی ولایت علی علیه السلام نازل شده است بنی امیه بودند.

[فَكَيْفَ] پس چگونه خواهد بود حال آنها، یا چگونه احتیاج پیدا می‌کنند.

[إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۰

چون فرشتگان جان آنان را بگیرند، بر رو و پشت آنان می‌زنند.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْخَطَ اللَّهَ وَ كَرَهُوا رِضْوَانَهُ] چون آنها از چیزی پیروی کردند که خدا را به خشم آورده، رضا و رضوان او را خوش نداشتند، که مقصود ولایت علی علیه السلام است، که رحمت و رضا و رضوان و نعمت همه‌ی اینها ولایت علی علیه السلام است.

[فَأَخِطَ أَعْمَالَهُمْ] همان پیروی کردن از آنچه موجب خشم خدا بود، یا ناخوشایند از ولایت علی علیه السلام اعمال آنان را حبط می‌کند و از بین می‌برد.

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود اینان خوش نداشتند علی علیه السلام را، در حالی که خداوند امر به ولایت او نموده است در روز بدر، روز حنین، در بطن نخله و روز ترویبه و روز عرفه، در این امور پانزده آیه در حج نازل شده است در حجی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از رفتن به مسجد الحرام منع کردند و در جحفه و در خم.

و مقصود از حبط اعمال حبط کارهایی است که در اسلام انجام داده‌اند.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ] آنان که بیماری دارند گمان کردند خداوند کینه‌ی ورزی آنان را آشکار نمی‌کند.

[أَضْغَانُهُمْ] کینه‌ی درونی آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین، یعنی این گمان فاسدست و ما کینه‌ی درونی آنان را ظاهر می‌سازیم.

[وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ] اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو بشناسانیم خود آنان را به تو نشان می‌دادیم تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۱

آنان را با سیما و قیافه و نفاق درونی‌شان می‌شناختی.

[وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ] و اگر از سیما و قیافه‌شان شناختی از طرز گفتارشان آنها را می‌شناختی.

و ممکن است خطاب به محمد صلی الله علیه و آله باشد و ممکن است خطاب عام باشد و غیر معین و مقصود از «لحن القول» فحوا و مقصود از گفتار است، مانند کنایه و توریه و تعریض، یا مقصود برگرداندن و مایل کردن کلام است به جهت کنایه و توریه.

از ابی سعید خدری روایت شده است که گفت: «لحن القول» بغض و کینه‌ی آنان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفت: مادر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین را به وسیله‌ی کینه و بغض آنان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شناختیم.

و از انس روایت شده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفی نبود (زیرا از نحوه بیان و گوشه و کنایه زدن آنها شناخته می‌شدند).

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ] خداوند به اعمال شما آگاه است، چه آن را کتمان کنید یا مخفی نمایید.

آیات ۳۱-۳۸

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۱ تا ۳۸] ص: ۲۷۱

اشاره

وَلَتَبْلُؤُنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُؤُوا أَخْبَارَكُمْ (۳۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴) فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۵)

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسُدِّ لَكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسُدِّ لَكُمْهَا فَيُخْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۲

ترجمه: ص: ۲۷۲

و همه گونه می‌آزمایمتان تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم بداریم، احوالتان را بشناسانیم.

بیگمان کسانی که کفر ورزیده‌اند [و مردم را] از راه خدا باز داشته‌اند، پس از آنکه [حق و] هدایت بر آنان روشن شده است، با

پیامبر مخالفت ورزیده‌اند، هرگز به خداوند زبانی نمی‌رسانند و زودا که [خداوند] اعمالشان را تباه [و بی ارزش] گرداند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند و از پیامبر اطاعت کنید و اعمالتان را باطل مگردانید.

بیگمان کسانی که کفر ورزیده‌اند و [مردم را] از راه خدا باز داشته‌اند، سپس در حال کفر مرده‌اند هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد.

پس سستی نورزید و از در صلح و سازش در نیابید که شما برتر [و چیره] اید و خداوند با شماست و [پاداش] اعمال شما را نمی‌کاهد.

همانا زندگانی دنیا [مانند] بازیچه و سرگرمی است و اگر ایمان داشته

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۳

باشید و پروا و پرهیز بورزید، پادشاهیتان را به شما می‌پردازد و [همه‌ی] اموال شما را از شما نمی‌طلبد.

اگر آن را از شما بطلبد و بر شما خشم بگیرد [چه بسا] بخل ورزید و ناهمدلی شما را آشکار سازد.

هان شما هستید که از شما خواسته می‌شود که در راه خدا انفاق کنید، آنگاه بعضی از شما هستند که بخل می‌ورزند و هر کس

بخل ورزد همانا از خود دریغ می‌ورزد و خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندانید و اگر روی بگردانید قومی غیر شما را جانشین

[شما] می‌سازد، آنگاه آنان مانند شما نخواهند بود.

تفسیر ص: ۲۷۳

[وَلَنْبَلُونَكُمْ] و شما را با امر به جهاد، یا با مطلق تکلیف، یا با بلاها و حوادث دهر، یا با خطورات قلبی و وسوسه‌ی شیطان و القای شبهه از ناحیه‌ی شیطان در دل‌هایتان امتحان و آزمایش می‌کنیم.

[حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ] تا علم ما ظاهر و آشکار شود، یا بدانیم در مظاهر خویش که کدام مجاهدند و کدام شکست‌خور.

[وَنَبَلُّوا أَخْبَارَكُمْ] و اخبار شما را امتحان کنیم، یعنی خبرهایی که از خودتان می‌دهید و می‌گویید به خدا و رسولش ایمان آوردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنچه که آورده تصدیق کرده‌اید.

یا مقصود این است که اخباری را که دیگران از جانب شما می‌دهند امتحان کنیم، چه دیگران از شما خبر می‌دهند که شما برخلاف آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ی علی علیه السلام فرموده تدبیر و اندیشه می‌کنید، یا اخبار شما را که از دیگران

خبر می‌دهید آزمایش کنیم و هر سه فعل «لنبلونکم» و «نعلم» و «نبلو» به صورت غایب نیز خوانده شده است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] کسانی که به ولایت کافر شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۴

[وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] اعراض کردند، یا دیگران را از راه خدا که عبارت از علی علیه السلام و ولایت اوست منع کردند.

[وَشَاقُّوا الرَّسُولَ] و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند، یا او را در مورد اهل بیتش بعد از پیمان گرفتن بر ولایت آنها خسته کردند.

[مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا] پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن و واضح شد هرگز به خدا ضرری نتوانند زد، یا به تو یا به علی علیه السلام ضرر نمی‌زنند.

[وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ] اعمال آنان را که در اسلام بجای آوردند به زودی حیط خواهد نمود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] پس از آنکه احوال آن کسانی را که خلافت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت

نمی‌کنند ذکر کرد، مؤمنین را از باب لطف مورد ندا و خطاب قرار داد، فرمود:

[أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ] خدا و رسولش را در آنچه که به آن امر کردند از ولایت علی علیه السلام اطاعت کنید تا اعمال شما باطل نشود.

[وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ] و با ترک طاعت خدا و رسول عمل‌هایتان را باطل نکنید.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] کسانی که به ولایت کافر شدند.

[وَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] و از راه خدا جلوگیری می‌کردند، راه خدا همان ولایت است، تکرار «سبیل الله» بدان جهت است که مقصود از سوره‌ی مبارک همین معنی است.

[ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ] و در همین حالت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۵

مردند خداوند این کفار را هرگز نخواهد بخشید.

[فَلَا تَهْتُوا] ای مؤمنین از جهاد و جنگ با کفار دچار ضعف و سستی نشوید، یا از احتجاج و جهد با منافقین که با علی علیه السلام خصومت و دشمنی دارند خسته نشوید.

[وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ] و به علت ضعف از خصومت با کفار آنان را به صلح دعوت نکنید.

ممکن است لفظ «واو» به معنای «مع» باشد و بعد از آن لفظ «ان» در تقدیر بوده باشد.

[وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ] سست نشوید و دعوت به صلح نکنید در حالی که شما برتر از آنها هستید، یا ممکن است مقصود تقیید نهی بحال برتری و علو نباشد بلکه علو و برتری حال است، در معنای تعلیل، نه تقیید.

[وَ اللَّهُ مَعَكُمْ] این جمله معنای دوم در «وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» را تأیید می‌کند یعنی به علت اینکه خدا با شماست، شما برتر هستید.

[وَ لَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ] اعمال شما هرگز ضایع نمی‌شود.

[إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ] در گذشته بیان لعب و لهو گذشت، اگر دنیا بازی اطفال و کودکان است پس چرا شما در آن تعقل و اندیشه نمی‌کنید و به خاطر دنیا از جنگ یا احتجاج با کفار ضعیف و سست می‌شوید.

[وَ إِنْ تَوَمَّنَا] اگر به علی علیه السلام ایمان آورید.

[وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ] و از مخالفت او پرهیزید اجر شما را خداوند می‌دهد.

[وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ] اگر به علی علیه السلام ایمان نیاورید و از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۶

مخالفت او نترسیدید، در مورد اموالتان مورد سؤال قرار می‌گیرید: این معنا از مفهوم مخالفت استفاده می‌شود.

یا معنای آیه این است که اگر به علی علیه السلام ایمان آورید عوض اعمال شما را می‌دهد و از اموال شما سؤال نمی‌کند تا ایمان به او بر شما سنگین باشد.

و ضمیر در «یؤتکم» و «یسئلكم» به خدایا به محمد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام بر می‌گردد.

[إِنْ يَسْئَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا] سؤال از اموال شما را به سختی و مشقت می‌اندازد.

[وَ يُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ] کینه و بغض درونی شما را ظاهر می‌سازد.

[هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ] این دو کلمه در سوره‌ی آل عمران گذشت و در مورد هر دو بیان داشتیم.

[تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] شما دعوت می‌شوید در راه خدا انفاق کنید نه آنکه به رسول ما چیزی بدهید و دعوت می‌شوید که اندکی از اموال خود را در راه خدا انفاق کنید، نه آنکه بسیاری از اموالتان را بدهید.

[فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ] بعضی از شما در انفاق واجب و غیر واجب بخل می‌ورزد.

[وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ] و هر کس بخل ورزد در حقیقت از خیر خودش گذشته و (به خودش) بخل کرده است، چنانچه

در اول سوره‌ی بقره گذشت انفاق موجب گرفتن اشرف و اولی است ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۷

نیز در آنجا گذشت که انفاق اعّم از انفاق مال، قوا، جاه و انانیت است.

[وَاللَّهُ الْغَنِيُّ] خداوند بی‌نیازست و شما را از ناحیه‌ی احتیاج به انفاق امر نمی‌کند.

[وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ] و شما نیازمندید و در طلب کمال احتیاج به انفاق دارید و لذا خداوند شما را امر به انفاق کرد.

[وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ] اگر از ایمان به علی علیه السلام با از طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنچه که شما را به

آن امر کرد، روی برگردانید قومی دیگر را جایگزین شما می‌کنم.

قَمّی گفته است: یعنی آنها را در این امر ایمان داخل می‌سازد.

[ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ] آن قوم دیگر مثل شما نیستند که با زبان‌شان چیزی گویند که در دل‌هایشان نیست و گاهی قوم دیگر در بعضی

از اخبار تفسیر به بندگان شده است.

در مجمع البیان ابو هریره روایت کرده که عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله، آن قوم دیگر که

خداوند در کتابش ذکر کرده چه کسانی هستند؟ در این هنگام سلمان پهلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود، رسول

خدا صلی الله علیه و آله دستش را بران سلمان زد و فرمود: این شخص و قومش هستند.

سوگند به کسی که جانم در دست او است اگر ایمان به ثریا بسته شده باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس بخواهد حال ما و حال دشمنان ما را بشناسد سوره‌ی محمد را بخواند که در این

سوره آیه‌ای در باره‌ی ما و آیه‌ای در باره‌ی مخالفین ما می‌بیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۸

سوره الفتح ص: ۲۷۸

اشاره

همه‌ی این سوره مدنی است و مشتمل بر بیست و نه آیه است.

آیات ۹-۱

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۹] ص: ۲۷۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ

اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ

عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَ

يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ

لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۸)
لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّزُوا وَ تَوَقَّزُوا وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا (۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۷۹

ترجمه: ص: ۲۷۹

همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم.
تا سر انجام خداوند گناه نخستین و آینده‌ی [امت] تو را برای تو بیامرزد و نعمتش را بر تو به کمال برساند و تو را به راهی راست هدایت فرماید.
و خداوند تو را به نصرتی پیروزمندانه یاری دهد.
هموست که آرامش را در دل‌های مؤمنان جای داد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و سپاههای آسمانها و زمین خداوند راست و خداوند دانای فرزانه است.
تا سر انجام مردان و زنان مؤمن را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است در آورد، که جاودانه در آنجا هستند، تا سیئاتشان را از ایشان بزدايد، این نزد خداوند رستگاری بزرگی است.
و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که در باره‌ی خداوند بد اندیشند، عذاب کند پیشامد بد روزگار بر آنان باد و خداوند بر آنان خشم گرفته و لعنت آورده و بر ایشان دوزخ را آماده ساخته است و بد سر انجامی است.
و سپاههای آسمانها و زمین خداوند راست، خداوند پیروزمند فرزانه است.
همانا ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستاده‌ایم.
تا به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و او [پیامبر] را گرامی دارید و بزرگش شمارید و [خداوند را] بامدادان و شامگاهان تسبیح گوید.

تفسیر ص: ۲۷۹

اشاره

[إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا] لفظ «فتح» مانند «منع» ضد «غلق» (بسته شدن) به معنای باز شدن می‌باشد و مانند «فتح» از باب «أفتح» است و فتح به معنای پیروزی است مانند «الفتاحه» با فتحه‌ی حاء، از همین باب است استفتاح و افتتاح دار حرب، حکم کردن بین دو خصم مانند «فتاحه» با کسره و ضمّه و مانند «فتح» با دو ضمّه.
و لفظ «فتح» در معنای علم، در انبساط قلب و اتصال آن به عالم
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۰
ملکوت و مشاهدات آن استعمال می‌شود و نیز استعمال می‌شود در آنچه که از فضل خدا به انسان از جهت باطن یا از جهت ظاهر می‌رسد.

و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است و همه‌ی آنها به طور صریح یا اشاره قایل و گوینده دارد.
پس بعضی گفته‌اند: معنای إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ این است که بر تو حکم کردیم، برخی به معنای بر تو آسان کردیم برگرفته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: یعنی اعلام کردیم یا ارشاد نمودیم، بعضی گفته‌اند به معنای فتح بلاد و شهرها و کشور گشایی است، بعضی گفته‌اند:

یعنی ما تو را با دلیل و معجزه بر دشمنان پیروز گردانیدیم به نحوی که هیچ معاندی نماند.
و بعضی مقصود از آن را فتح مکه می‌دانند و بعضی گفته‌اند منظور صلح حدیبیه است.

شرحی در صلح حدیبیه ص: ۲۸۰

بعضی گفته‌اند: فتح و پیروزی بزرگتر از صلح حدیبیه وجود نداشت.

تفصیل مطلب چنین است که مشرکین با مسلمانان اختلاط و معاشرت کردند کلام و سخنان مسلمین را شنیدند و اسلام در دل‌های آنان راه یافت به نحوی که در سه سال عده‌ی زیادی اسلام آوردند.

بعضی گفته‌اند: در حدیبیه با محمد صلی الله علیه و آله به نام بیعت رضوان بیعت کردند، درختان خبیر میوه داد، روم بر فارس غلبه کرد و مسلمانان با غلبه کردن روم که اهل کتاب بودند بر فارس که مجوس بودند خوشحال شدند، چون قول خدای تعالی در اینجا راست در آمد که فرموده بود:

وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۱

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: سبب نزول این سوره و این فتح و پیروزی بزرگ این است که خدای تعالی به رسولش در خواب دستور داد که داخل مسجد الحرام شده، طواف نماید و با حلق کنندگان حلق نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را به اصحابش خبر داد، آنان را امر به خروج نمود و خارج شدند، وقتی به ذی الحلیفه رسیدند آنجا برای عمره احرام بستند و شترها را برای قربانی بردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش قربانی فرستاد، هنگام احرام اعلام داشت تا ذی الحلیفه احرام بستند، در حالی که برای عمره تلبیه می‌گفتند، هر کس از آن عده که قربانی سوق می‌کرد (روانه برای ذبح) قربانی خوب و مجلل سوق می‌نمود.

هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سواره فرستادند او کمین گرفت تا رسول خدا را استقبال کند، خالد بن ولید در کوهها با رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر نظر داشت در قسمتی از راه وقت نماز ظهر رسید که بلال اذان گفت و رسول خدا با مردم نماز خواند، خالد بن ولید گفت: اگر ما در حال نماز به مسلمانان حمله می‌کردیم بر آنها غالب می‌شدیم، چه آنان نمازشان قطع نمی‌کنند، ولی الآن آنها نماز دیگری در پیش دارند که آنها از نور چشمشان بیشتر دوست دارند، صبر می‌کنیم هر وقت مشغول نماز شدند حمله می‌کنیم.

در این موقع بود که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و نماز خوف را آورد.

روز دوم که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید، آن بر کنار حرم واقع شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین راه که می‌آمد از اعراب می‌خواست که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۲

حرکت کنند و کسی پیروی او نمی‌کرد، می‌گفتند: محمد و اصحابش توقع دارند داخل حرم شوند در حالی که قریش در خانه‌ی اینها به اینان حمله کردند و آنان را کشتند، دیگر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش هیچ وقت به مدینه باز نمی‌گردند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید قریش بیرون می‌آمدند و به لات و عزی قسم می‌خوردند که تا در میان آنان

یک چشم وجود داشته باشد که پلکهایش حرکت کند نگذارند پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل مکه شود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به قریش پیام فرستاد که من برای جنگ نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام مناسک انجام دهم و شترهایم را ذبح کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم.

قریش عروه بن مسعود ثقفی را فرستادند، که مردی عاقل و فهمیده بود و این آیه و قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ در باره‌ی او نازل شده بود.

وقتی او با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مواجه شد آنرا بزرگ شمرد و حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ احترام کرد، گفت: یا مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تو قوم خودت را رها کردی در حالی که قریش همه‌ی شتران قوی و جوان را برای جنگ با تو بیرون آورده‌اند و به لالت و عزّی قسم می‌خورند که نگذارند تو داخل مکه و حرم آنها بشوی مادامی که یک نفر از آنها زنده است، آیا می‌خواهی اهل خویش و قومت را نابود سازی یا مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من برای جنگ نیامده‌ام، فقط آمده‌ام مناسک به جای آورم و شترانم را نحر کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۳

عروه گفت: به خدا سوگند تا کنون کسی را ندیدم از داخل شدن به مکه و حرم منع گردد همانطور که تو منع شدی.

سپس عروه پیش قریش برگشت و جریان را به آنها بازگو نمود.

قریش گفتند: به خدا سوگند اگر مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل مکه شود و عرب آنرا بشنود همه‌ی ما ذلیل می‌شویم و عرب بر ما جرات پیدا می‌کنند.

پس حفص بن احنف و سهیل بن عمر را فرستادند، وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آن دو نظر کرد فرمود: وای بر قریش، به اینان چه شده است جنگ شما را ضعیف کرده و از بین برده، چرا نمی‌گذارند بین من و عربها خودمان کار را تمام کنیم و بین من و عرب مانع می‌شوند، که اگر من راست بگویم ملک و نبوت را هم زمان به سوی عرب می‌کشانم و اگر دروغ بگویم شجاعان عرب کافی است.

مردی از عرب امروز چیزی درخواست نمی‌کند مگر آنکه من جواب مثبت می‌دهم اگر خشم خدا در آن نباشد.

پس وقتی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله آمدند گفتند: یا مُحَمَّدُ تو امسال از عمره صرف نظر کن تا ما بینیم کار تو به کجا می‌کشد و کار تو با عرب چگونه می‌شود؟ چون عرب شنیدند که تو تا اینجا آمده‌ای و مسیر تو را فهمیدند و متوجه شده‌اند، تو اگر داخل شهرها و حرم ما بشوی ما پیش عرب ذلیل می‌شویم و آنان بر ما جرات پیدا می‌کنند، ما خانه‌ی خدا را در سال آینده در همین ماه سه روز در اختیار شما قرار می‌دهیم تا مناسک را انجام دهی و برگردی.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله آنرا قبول کرد، قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر یک از مردان ما که پیش تو آمد بر می‌گردانی، یکی از مردان تو پیش ما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۴

آمد ما بر می‌گردانیم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله فرمود: اگر از مردان ما کسی پیش شما آمد او دیگر به درد ما نمی‌خورد و احتیاجی به او نداریم.

ولی شرط ما این باشد که مسلمانان در مکه اگر اظهار اسلام کردند مورد آزار و اذیت قرار نگیرند، آنان را ناخوش ندارند و از شرایط اسلام عملی را که انجام می‌دهند بر آنها انکار نشود، قریش نیز این مطلب را قبول کردند.

وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله صلح را با این شرایط قبول کرد بیشتر اصحاب و یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله انکار

کردند و کسی که بیشتر از همه ناراحت بود و شدیدتر از همه انکار می‌کرد عمر بود که گفت: یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا، همین طور است. عمر گفت: پس ما در دین ذلیل می‌شویم.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ به من وعده داده و خلف وعده نخواهد کرد. عمر گفت: اگر چهل مرد با من بود با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌کردم با قریشیان مکه می‌جنگیدم. سهیل بن عمر و حفص بن احنف به سوی قریش برگشتند و خبر صلح را به آنان دادند. عمر گفت: یا رسول الله آیا تو به ما نگفتی داخل مسجد الحرام می‌شویم و با حلق کنندگان حلق می‌کنیم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا همین امسال را گفتم؟ من به تو گفتم خدای تعالی به من وعده داده که مکه را ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۵

فتح کنم و طواف و سعی به جای آرم و با حلق کنندگان حلق کنم.

وقتی بیشتر به پیامبر اصرار کردند به آنان فرمود: اگر صلح را قبول ندارید بروید و جنگ کنید، آن عده به سوی قریش رفتند در حالی که آنها آماده‌ی جنگ بودند و بر اینان حمله کردند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست بدی خوردند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نمود، سپس فرمود: یا علی شمشیر را بگیر و با قریش مقابله کن، امیر المؤمنین شمشیرش را برگرفت و بر قریش حمله کرد، همینکه قریش به امیر المؤمنین علیه السلام نگرستند عقب نشینی نمودند و گفتند: یا علی برای محمد صلی الله علیه و آله در آنچه که به ما وعده داده بود بدان حاصل شد؟ علی علیه السلام فرمود: نه، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرمسار و خجلت زده برگشتند و از آن حضرت صلی الله علیه و آله عذر خواهی می‌نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا در روز بدر اصحاب من نبودید که خداوند در باره‌ی شما این آیه را نازل فرمود: **إِذْ تَسْتَعْيِشُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ** «۱»؟ آیا در روز احد اصحاب من نبودید که نازل شد: **إِذْ تُضْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ** «۲»؟ آیا اصحاب من در فلان روز نبودید؟ آیا اصحاب من در چنان روز نبودید؟ ... اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله عذر خواهی کردند و بر کاری که انجام داده بودند پشیمان شده و اظهار ندامت کردند و گفتند: خدا و

(۱) سوره انفال، آیه ۹

(۲) آل عمران، ۱۵۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۶

رسولش بهتر می‌داند آنچه خودت می‌خواهی انجام بده.

حفص بن احنف و سهیل بن عمرو از سوی قریش خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: یا محمد صلی الله علیه و آله آنچه که تو راجع به اظهار اسلام شرط کردی مبنی بر آنکه کسی بر دینش مورد اکراه و اجبار قرار نگیرد مورد موافقت قریش قرار گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی آن شد که قرار داد نوشته شود، امیر المؤمنین علی علیه السلام را خواست و به او فرمود: بنویس، نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمن را نمی‌شناسیم. بنویس «باسمک اللهم» همانطور که پدران تو می‌نوشتند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بنویس «باسمک اللهم» که آن اسمی از اسماء خداست، سپس نوشت: این قرار دادی است که محمد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و جماعتی از قریش آنرا خواسته‌اند سهیل بن عمرو گفت:

اگر می‌دانستیم تو رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستی با تو محاربه نمی‌کردیم، بنویس این چیزی که محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواسته است.

یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از نسب خود خودداری می‌ورزی؟ و از آن ننگ داری؟! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستم اگرچه شما اقرار نکنید.

سپس فرمود: یا علی آن نوشته را پاک کن و بنویس محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: من اسم تو را از نبوت هرگز پاک نمی‌کنم.

پس حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با دست خود آنرا پاک کرد، سپس علی علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۷

نوشت «۱»: این چیزی است که محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و جماعتی از قریش و سهیل بر آن توافق نمودند که ده سال جنگ نباشد و از جنگ با یکدیگر دست برداریم و بین ما نه دزدی باشد و نه خیانت و به یکدیگر کاری نداشته باشیم، هر کس دوست داشته باشد عهد و بیعت محمد داخل شود بتواند این کار را انجام دهد، هر کس دوست داشته باشد در بیعت و پیمان قریش وارد شود بتواند و هر کس بدون اجازه‌ی ولی خود نزد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیاید محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را به ولی او بر می‌گرداند و اگر از اصحاب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کسی به سوی قریش برود لازم نیست او را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله باز گردانند.

و اسلام در مکه ظاهر و آشکار باشد و هیچ کس بر دینش اجبار و اکراه نشده و مورد آزار و اذیت و سرزنش قرار نگیرد، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اصحابش امسال را بر می‌گردند و در سال آینده وارد مکه می‌شوند و سه روز در مکه می‌مانند، با سلاح داخل مکه نمی‌شوند مگر سلاح عادی مسافر و شمشیرها در غلاف. این پیمان نامه را علی بن ابی طالب علیه السلام نوشت، مهاجرین و انصار شاهد این نوشته بودند.

سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: یا علی علیه السلام تو نخواستی اسم مرا از نبوت پاک کنی، ولی سوگند به خدایی که مرا به حق به نبوت مبعوث نمود چنین موردی برای تو پیش خواهد آمد که به فرزند آنان همین افراد جواب مثبت دهی در حالی تو دلتنگ و ناراحت و مظلوم هستی.

(۱) در واقع علی نوشت. زیرا طبق آیه ۴۸ عنکبوت «وَلَا تَخْطُبُهُ بِمِيتِكَ (تو با دست خود نوشته‌ای)» به پیغمبر خدا نوشتن نمی‌دانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۸

پس آنگاه که روز صفین فرا رسید و به دو نفر حکم راضی شدند علی علیه السلام نوشت این قرار دادی است بین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان، عمر عاص گفت: اگر می‌دانستیم تو امیر المؤمنین هستی که با تو جنگ نمی‌کردیم، باید بنویسی: این قرارداد است بین علی بن ابی طالب علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفت خدا، راست گفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله آن حضرت این مطلب را به من خبر داده بود.

به هر حال وقتی قرارداد بین حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله و قریش را نوشتند خزاعه بلند شد و گفت: ما در پیمان و عهد و

بیعت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و فرزندان بکر بلند شدند و گفتند: ما در بیعت قریش و پیمان آنان هستیم. این قرارداد را در دو نسخه نوشتند، یک نسخه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند، یک نسخه نزد سهیل بن عمرو و سهیل بن عمرو، حفص بن احنف به سوی قریش بازگشتند، جریان را به آنها خبر دادند. اصحاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: شترهایمان را نحر کنیم و حلق نماییم در حالی که طواف خانه‌ی خدا نکریم. و سعی بین صفا و مروه انجام ندادیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از این موضوع غمناک شد و به ام سلمه درد دل کرد، ام سلمه گفت: یا رسول الله تو نحر کن و حلق نما. رسول خدا صلی الله علیه و آله نحر و حلق نمود، قوم نیز در میان یقین و شک (تردید) نحر نمودند (۱).

(۱) این واقعه صحیح تاریخی نشان می‌دهد که حدیث منسوب به پیامبر که اهل سنت روایت کرده‌اند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۸۹

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت تعظیم قربانی‌ها فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگان را و گروهی که قربانی و شتر نحر نکرده بودند گفتند: یا رسول الله خدا تقصیر کنندگان را نیز رحمت کند. چون کسی که قربانی نکشد حلق بر او واجب نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دومین بار فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگانی را که قربانی نکشند.

باز اصحاب گفتند: یا رسول الله خدا رحمت کند تقصیر کنندگان را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند تقصیر کنندگان را.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف مدینه حرکت کرد و به تنعیم که رسید و در زیر درخت فرود آمد، اصحاب که صلح را انکار کرده بودند آمدند و عذر خواهی کردند و اظهار ندامت نمودند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که برای آنان استغفار نماید که آیه‌ی رضوان نازل شد.

بدان که خلاف اقوال و اخبار در بیان این فتح و تعلیل آن به بخشیده شدن گناهان گذشته و آینده پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه و این سوره مبنی بر اینکه «بر من آیه نازل شده که محبوبتر از دنیا و آنچه که در دنیاست و تعقیب غفران او به اتمام و کامل کردن نعمت و هدایت، نصر، نزول سکینه و آرامش همه و همه دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از این فتح، فتح مکه یا فتح خیبر یا فتح سایر شهرها نیست، بلکه مقصود فتح و پیروزی است که اصل همه‌ی فتوحات است، آن عبارت از فتح در ارواح به جبروت، بلکه به لاهوت است.

که «مشاورهن و خالفهن» (یعنی از زنان مشورت کنید ولی مخالف آن را انجام دهید) باطل است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۰

و در این فتح است که جمیع فتوحات محقق می‌شود، از قبیل شهرها، رساندن نعمت‌های صوری و معنوی، غلبه‌ی بر دشمنان، حکم بین او و دشمنانش، چگونگی حکومت بین خلق، علم به اشیاء... و خلاصه این فتح است که سبب بخشیده شدن گناهان کسی است که به او متصل شده باشد و در زیر پرچم او داخل گردد، هر کس که می‌خواهد باشد، گناهانش هر اندازه که می‌خواهد باشد، اگرچه گناهان او بعدد قطرات دریاها و دانه‌های ریگ‌ها و شن‌ها باشد.

و روی همین جهت است که علی علیه السلام فرمود: دینتان را، محکم بگیرید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن دین قبول نگردد.

و این فتح همان فتحی است که برای صاحب آن نقص و قصوری باقی نمی‌ماند و با این فتح است که صاحب آن خاتم کل در کل می‌شود.

و این فتح است که برای صاحبش محبوبتر از همه‌ی اشیاست.

[لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ] بدان که گناه هر انسان بر حسب مقام و منزلت اوست.

چه حسنات و خوبی‌های نیکان سیئات و بدیهای مقررین است.

و توبه‌ی انبیا از التفات و توجه به غیر خداست، در حالی که توبه‌ی اولیا از خطورات ذهنی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنچه که به او نسبت داده شده فرموده‌اند: گناه بر قلب من خطور می‌کند و من خدا را استغفار می‌کنم هر روز هفتاد مرتبه.

و بدان که رسول چون پدر همه‌ی امت خویش می‌باشد و پدر روحانی بودن چنانچه در سوره‌ی بقره گذشت عبارت از تنزل پدر به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۱

مقام فرزند پسر و دختر و فعلیت اخیر آن دو گشتن است بدون آنکه مقام عالی خودش را خالی کند.

و از سوی دیگر چون شیئی بودن شیئی به وسیله‌ی فعلیت اخیر است ... لذا رسول شیئیت همه‌ی امتش و فعلیت اخیر آنها می‌شود.

بنابراین آنچه از گناهان به امت رسول نسبت داده می‌شود صحیح است که به وجهی به خود رسول نسبت داده شود و آنجا که

گناهان امت را خداوند می‌بخشد صحیح است که گفته شود: خداوند با بخشیدن گناهان امت گناهان رسول را بخشید.

چون رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم و آخر رسالت‌هاست و همه‌ی انبیا زیر پرچم او و تحت رسالتش می‌باشند کما اینکه همه‌ی شرایع تحت شرایع او می‌باشند.

صحیح است گفته شود: هر کس که بر دینی بوده از آدم علیه السلام و امتش تا انقراض عالم همه امت پیامبرند.

و در نتیجه صحیح است که خدای تعالی بفرماید: ما بر تو فتح کردیم این فتح بزرگ را تا خدای تعالی ببخشد گناهان گذشته تو را،

گناهانی که مقدم بر این فتح بوده‌اند و لایق و شایسته‌ی شأن تو می‌باشند و گناهان آینده‌ی تو را نیز می‌بخشد.

و نیز صحیح است که خدای تعالی بفرماید: تا خداوند ببخشد برای تو آنچه که گذشته است از گناهان امت‌های پیشین تو از زمان

آدم علیه السلام و آنچه از گناهان امت‌هایی که بعدا می‌آیند تا انقراض عالم.

و صحیح است که خداوند بفرماید: ما برای تو مکه را فتح کردیم تا خداوند ببخشد برای تو آن گناهانی را که به زعم مشرکین مقدم بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۲

زمان فتح بود و آن گناهانی که بعد از زمان فتح پدید می‌آیند، چه گناه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد مشرکین بزرگتر از هر

گناهکاری بوده، یا مقصود تقدم بر زمان هجرت و تأخر از آن زمان است.

چنانچه از امام رضا علیه السلام روایت شده است.

و نیز صحیح است گفته شود معنای آیه چنین است: ما تو را بر امت‌ها پیروز گردانیدیم، یا به تو علم دادیم، یا با نعمت‌های صوری و

معنوی بر تو افزونی بخشیدیم تا گناهان گذشته و آینده‌ی تو بخشیده شود.

از همین جا وجه التفات از تکلم به غیبت روشن می‌شود، چه گناهان امت جز در غیبت خدای تعالی نیست، همچنین است مغفرت

امت و گناه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان التفات به غیر خداست جز به وسیله‌ی غفلت از خدا نیست، غفلتی که لایق و

شایسته‌ی شأن او باشد.

و مغفرت و بخشش خدا که وجود پیدا نمی‌کند مگر برای مذنب و گناهکار در غیبت او محقق می‌شود، زیرا لطیفه‌ای که نزد خدا

حاضر است که گناه ندارد و لطیفه‌ی گناهکار نزد خدا حاضر نیست.

و نیز غفران ذنوب و اتمام نعمت‌ها و سایر آنچه که در آیه ذکر شده جز با اسم جامع خدا محقق نمی‌شود و آن اسم جامع چیزی است که از آن به «الله» تعبیر می‌شود.

[وَيْتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ] اتمام نعمت نیست مگر برای کسی که باب لاهوت برای او باز شده، از ملکوت و جبروت که هر دو از عالم امکان می‌باشند به عالم لاهوت که فوق امکان است عروج کرده باشد و این معنا ممکن نیست مگر با همین فتح که ذکر شد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۳

[وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] راه مستقیم، خروج از افراط و تفریط است، که آن راه تیزتر از شمشیر و باریکتر از مو می‌باشد و نکره آوردن لفظ «صراط» جهت بزرگ نمودن و تفخیم آن است.

[وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا] و خدا آن چنان یاریت کرد که مانند آن یافت نشود، یا نصر و یاری کردی که سبب غلبه و عزت گردد، بر تو ارزانی داشت.

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ] که او آن خدایی است که «سکینه» در اواخر سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی [إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ] در سوره‌ی توبه و سوره‌ی یوسف گذشت، گفتیم که مراد از سکینه ظهور ملکوت ولی امر بر سینه‌ی مؤمن است، با این ظهور جمیع آنچه که در اخبار از معانی سکینه وارد شده است برای او حاصل می‌گردد و به این چیزی است که سزاوار است خداوند در مقام امتنان آنرا ظاهر سازد.

[فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ] آن سکینه را در دل‌های مؤمنان برای آن قرار داد تا ایمان شهودی بر ایمان علمی و حالی آنها افزوده شود.

چون وقتی ملکوت ولی امر بر مؤمن ظاهر شد ایمان علمی او مقرون به ایمان شهودی او می‌شود.

[وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] در سوره‌ی توبه بعد از ذکر نزول سکینه فرمود: [وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَإِيْدَهُ يَجُنُودٌ لَّمْ تَرَوْهَا] گویا این مطلب مسلم شد که همیشه بعد از نزول سکینه و آرامش تأیید به جنود و لشگریان غیبی نیز هست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۴

و لذا فرمود که جنود غیبی که همیشه همراه فرو فرستادن سکینه است مخصوص خداست، اوست که لشگریان غیبی برای مؤمنین می‌فرستد، همانطور که سکینه و آرامش بر آنان می‌فرستد.

بنابراین قول خدای تعالی: [وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ] مفید معنای (آیدهم بجنود لم تروها) است که با یک معنای اضافه و زائد.

ممکن است مقصود از قول خدا: [وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] تعمیم امتنان به سایر قوا و مدارک بعد از منت نهادن به انزال سکینه و آرامش بر آنها باشد.

گویا که فرموده است: [مَنْتَ الهی ما بر مؤمنین اختصاص به نازل کردن سکینه ندارد، بلکه جمیع مدارک و قوا که از لشگریان آسمان هستند، جمیع اعضا، اعصاب و رگهای محرک که همه از جمله‌ی لشگریان زمین است همه و همه از عطایا و بخششهای الهی است و ممکن است مقصود ترغیب مؤمنین و تطمیع آنان باشد بعد از ذکر امتنان به نزول سکینه، یعنی ترغیب در نازل کردن سپاه و لشگریانی باشد که آنها را ندیده‌اند، گویی که فرموده است: جنود و لشگریان آسمانها و زمین را از خدا طلب کنید.

[وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا] خداوند عالم به مصالح شماست، می‌داند که شما چه وقت استعداد انزال سکینه دارید، چه موقع با آن سکینه شما اصلاح می‌کنید، چه موقع افساد می‌کنید و می‌داند چه وقت صلاح است که با جنود غیبی تأیید شوید و چه وقت تأیید نشوید.

[حَكِيمًا] خداوند حکیم است و بعد از مواظبت و مراقبت جمیع دقایق و نکات احوال و استحقاق شما، انجام می‌دهد و کاری را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۵

نمی‌دهد مگر با اتفاق و استحکام در فعلش به نحوی که خلل در آن راه پیدا نمی‌کند.

[لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ] این جمله تعلیل قول خدای تعالی: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ است و این معنای مناسب تفسیر مغفرت و بخشش با مغفرت و بخشش گناهان امتش می‌باشد، یا تعلیل قول خدا:

يُتِمُّ نِعْمَتَهُ يَا (لِيَهْدِيكَ) يَا (لِيُنصِرَكَ اللَّهُ) يَا (لِأَنْزَلِ السَّكِينَةَ) يَا لِيُزِدَاوَا إِيمَانًا یا تعلیل مفهوم قول خدا: لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا تعلیل همهی این موارد بر سبیل تنازع می‌باشد.

یا تعلیل محذوف است، یا معنای آیه این است: کاری را که خداوند انجام داده بدان جهت انجام داده که مؤمنین و مؤمنات را داخل بهشت نماید.

[جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] در آخر سوره‌ی آل عمران بیان چگونگی جریان نهرها از زیر بهشت‌ها در تفسیر قول خدا: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ گزشت.

[خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] بدیها را از آنان زایل می‌کند.

[وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا] این داخل کردن در بهشت و از بین بردن بدیها در نزد خدا کامیابی بزرگی است.

[وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ] منافقین که با محمد صلی الله علیه و آله یا در حق علی علیه السلام نفاق کردند.

[وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ] و شرک آورندگان مرد و زن به خدا یا به رسول یا به ولایت که همین معنای اخیر منظور و مقصودست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۶

[الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ] و بدگمانان به خدا مقصود این گمان است که خداوند در سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه او را یاری نخواهد کرد.

[عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ] بدی و هلاکت بر خود آنها باد که گمان هلاکت مؤمنین به دست قریش را می‌برند.

قمی گفته است: آنها کسانی بودند که صلح را منکر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را متهم نمودند.

[وَعَصَبَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا] وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [تکرار مطلب برای تقویت قلوب مؤمنین و نا امید ساختن گمان منافقین است.

[كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا] و خداوند عزیز است و کسی بر اراده‌ی او غالب نمی‌شود.

[حَكِيمًا] انجام نمی‌دهد مگر آنچه که صلاح مؤمنین است و به هوای نفس مؤمنین یا منافقین توجه نمی‌کند.

[إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ] جواب سؤال از علت داخل کردن مؤمنین به بهشت و تعذیب منافقین است که این معنای غایت بخشیده شدن گناهان مؤمنین قرار گرفته که آن نیز غایت فتح مبین است.

گویا که گفته شده: چرا به سبب فتح مبین برای نبی صلی الله علیه و آله خداوند مؤمنین را داخل بهشت و منافقین را عذاب می‌کند؟ پس فرمود: زیرا ای پیامبر ما تو را فرستادیم تا شاهد و مبشر و نذیر باشی.

[شاهدًا] با زبان حال و قال شاهد بر آنها باشی.

پس هر کس به تو پیوسته باشد تو بر او شهادت می‌دهی، او

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۷

داخل بهشت می‌شود و هر کس بر تو نپیوست شهادت می‌دهی تا مورد عذاب قرار گیرد.

[وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا] تو را فرستادیم تا بشارت دهنده‌ی مؤمنین و ترساننده‌ی کافرین باشی.

[لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] خطاب را از پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمنین برگردانید تا اشاره به این باشد که غایت ارسال رسول ایمان

مؤمنین است.

لذا فرمود: تا شما به خدا و رسول ایمان آورید.

[وَتَعَزَّوْهُ وَتَوْقُّوْهُ] و بر رسول خدا عزت نهید و ارجمندش دارید لفظ «تعزروه» از باب تفعیل و افعال، ثلاثی مجرد از باب «ضرب و نصر» خوانده شده و «تعزروه» با دو از نقطه‌دار خوانده شده است، از باب تفعیل و افعال خوانده شده است.

[وَتَسْبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا] و بامدادان و شبهنگام به تسبیح حق پردازید.

آیات ۱۰-۱۷

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۰ تا ۱۷] ص: ۲۹۷

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱) يَلَّيْلَ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لِنَأْخُذْهَا دَرُونَا تَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرٌ دَعْوَى إِلَى قَوْمِ أُولَى بِأَسْ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسِينًا وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِْبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۸

ترجمه: ص: ۲۹۸

بیگمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خداوند بیعت می‌کنند.

دست خداوند بر فراز دست ایشان است پس هر کس که پیمان شکنند، همانا به زیان خویش پیمان شکسته است و هر کس به آنچه با خداوند پیمان بسته است، وفا کند، زودا که به او پاداشی عظیم ببخشد.

به زودی واپس گذاشتگان اعرابی [جهاد گریزان بادیه نشین] به تو گویند اموال ما و خانواده‌هایمان ما را [از همراهی با شما]

مشغول داشت پس برای ما آمرزش بخواه به زبانهایشان چیزی را می‌گویند ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۲۹۹

که در دل‌هایشان نیست بگو پس چه کسی در برابر خداوند- اگر در حق شما زبانی یا در حق شما سودی بخواهد- از شما حمایت خواهد کرد؟ آری خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

حق این است که گمان می‌کردید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان باز نمی‌گردند و این امر در دل‌هایتان آراسته جلوه داده شد و بد اندیشی کردید و قومی ور شکسته شدید.

و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند] که ما برای کافران آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم.

و فرمانروایی آسمانها و زمین خداوند راست، که هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، خداوند

آمرزگار مهربان است.

چون به سوی غنایم راه برید که آن را به دست آورید، زودا که واپس گذشتگان [به شما] گویند ما را بگذارید که از شما پیروی کنیم، می‌خواهند حکم الهی را دگرگون کنند بگو هرگز از ما پیروی نخواهید کرد خداوند پیشاپیش در باره‌ی شما چنین گفته است زودا که [در پاسخ شما] گویند خیر، [شما] به ما رشک می‌برید حق این است که جز اندکی در نمی‌یافتند.

به واپس گذاشتگان اعرابی [جهاد گریزان بادیه نشین] بگو زودا که به سوی قومی رزم آور سهمگین خوانده شوید که با ایشان کارزار کنید، یا آنکه آنان مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید، خداوند پاداشی نیکو به شما بدهد و اگر روی برتابید، چنانکه بیشتر هم روی بر تافته بودید، به عذابی دردناک عذابتان کند.

[البته] بر نابینا ایرادی نیست و بر لنگ ایرادی نیست، بر بیمار هم ایرادی نیست و هر کس از خداوند و پیامبرش اطاعت کند، او را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، در آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک عذابش کند.

تفسیر ص: ۲۹۹

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال است، گویا که گفته شده: چگونه است حال بیعت کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ و خدای تعالی فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ ... یعنی:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۰

آن کسانی که با تو بیعت کنند.

[إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند چون تو مظهر خدا هستی و در هنگام ظهور ظاهر، حکم فقط برای ظاهر است که خداست و مظهر حکمی ندارد.

[يُدُّ اللَّهُ] که در آن حال دست خدا، نه دست تو.

[فَوْقَ أَيْدِيهِمْ] بالای دستهای تفصیل گرفتن بیعت در تفسیر قول خدا: أَلَمْ يَلْمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ «۱» و در تفسیر قول خدا: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... تا آخر آیه «۲» از سوره‌ی توبه گذشت و بیان بیعت در غیر این سوره نیز ذکر شده است. [فَمَنْ نَكَتْ] کسی که بیعت را نقض کند، بدین گونه که شروط بیعت را نقض کند و آنرا انجام ندهد، یا از اصل بیعت اعراض کند و آن را فسخ نماید.

[فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ] نقض بیعت، بر ضرر خودش تمام می‌شود.

[وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ] لفظ «هاء علیه» با ضمّه خوانده شده تا تفخیم لفظ «الله» حفظ شود.

[فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا] هر کس به عهدی که با خدا بسته وفا نماید اجرا و پاداشی بزرگ به او داده می‌شود، که توصیف آن ممکن نیست.

قمی گفته: در بیعت رضوان این آیه نازل شد:

(۱) توبه ۱۰۴

(۲) توبه ۱۱۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۱

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ وَ بَايَعُوا بِهَا أَنْ يَلْمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ «۱» و در تفسیر قول خدا: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... تا آخر آیه «۲» از سوره‌ی توبه گذشت و بیان بیعت در غیر این سوره نیز ذکر شده است. [فَمَنْ نَكَتْ] کسی که بیعت را نقض کند، بدین گونه که شروط بیعت را نقض کند و آنرا انجام ندهد، یا از اصل بیعت اعراض کند و آن را فسخ نماید.

پس خدای تعالی بعد از نزول آیه‌ی رضوان فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ... تا آخر آیه» و خدای تعالی از آنها با این شرط راضی شد که آنها به عهد و پیمان خدا وفا کنند، عهد و پیمان را نشکنند، خداوند با این شرط از آنان راضی شد، ولی در تألیف و نوشتار آیه‌ی شرط را بر آیه‌ی رضوان مقدم داشتند، در حالی که اول بیعت رضوان نازل شد، سپس آیه‌ی شرط.

[سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ] آن عده از اعراب که تخلف کرده بودند منظور این است که در سال «حدیثیه» رسول خدا آنها را به کوچ کردن و جهاد فرا خواند اما آنان شرکت نکردند، بهانه و عذر آوردند و گفتند: که گفتار اموال و خانواده‌هایشان هستند و نمی‌توانند بیایند، در حالی که آنها از قریش می‌ترسیدند و حرکت نکردند و پیش خود می‌گفتند: قریش با محمد در خانه‌اش جنگ کرد (و محمد را در جنگ احد شکست) حال که محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهد بر قریش و خانه‌ی آنها وارد شود قریشیان یک نفر از آنها را باقی نمی‌گذارند.

[شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَعْفِفْنَا] آنها به دروغ گفتند اموال و اهل ما، ما را مشغول خود کرده بود و ما نتوانستیم با شما در جنگ شرکت کنیم و برای ما استغفار کن.

و این خبر از اخبار غیبی است که حال درونی آنها را خبر داده است که: [يَقُولُونَ بِاللَّيْسِ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۲

لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا]

آنچه می‌گویند با زبانشان است و در دلشان این نیست.

بگو: اگر خدا بخواهد به خاطر تخلف یا به صورت مطلق ضرری بر شما وارد سازد یا سودی برساند چه کسی می‌تواند آنرا دفع کند و چه کسی مالک نفع و ضرر شما خواهد شد.

[بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا] پس از اعمالی که انجام می‌دهید بترسید.

[بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ] پس اموال و خانواده‌های شما، شما را مشغول نکرده، بلکه از قریش ترسیدید، چون شما گمان کردید که مشرکین غلبه می‌کنند و محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را می‌کشند.

[أَيُّدِئاً وَ زَيْنَ ذَلِكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ] این گمان در دلهای شما محکم شده است و در واقع این گمان به نحوی در قلوب شما ثابت شده است که احتمال غیر آن را نمی‌دهید.

[وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّءِ] و گمان بد به خدا و رسولش داشتید.

[وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا] در حالی که حیات انسانی در شما نبود و تباه شد.

[وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا] به جای ضمیر اسم ظاهر گذاشته شده تا دم دیگری از مشرکین باشد، اشعار به علت حکم گردد، که به علت کافر بودن دوزخ را برایتان آماده کرده‌ایم.

[وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ] و سلطنت و توانمندی آسمانها و زمین خدا در دست خداست و اوست که بر حسب استعداد هر کس را بخواهد می‌بخشد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۳

و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، چون مشیت خدا گراف و بیهوده نیست.

[وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] در این جمله رجا و امید است و اشعار به این است که مغفرت و رحمت ذاتی خداوندست و عذاب کردن با قصد دوّم داخل در قضای الهی می‌شود.

[سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ] این صحرانشینان به جنگ نیامده وقتی جنگ پیش آید که در آن غنیمت‌هایی باشد (مثل

خیر) خواهد گفت: ما از شما پیروی می‌کنیم.

[لَتَأْخُذُوهَا ذُرُونًا نَّتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ] آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند.

کلام خدا این است آنان که همراه رسول خدا به سوی مکه خارج شدند ولی از طواف خانه خدا جلوگیری شدند مخصوص و مستحقّ اخذ غنیمت‌ها می‌باشند.

یعنی غنایم مخصوص آنانست و این غنایم به جای دخول مکه می‌باشد و حقّ آنانست یا قول خدا این است که متخلفین نباید در غنایم خیر با شما و پیرو شما باشند.

[قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا] به جای نهی نفی ابد آورده تا اشاره به تحقق مطلب و تأکید آن باشد که هرگز شما از ما پیروی نکردید که مستحقّ غنیمت باشید.

[كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ] وضع شما چنین است که خداوند از قبل فرموده بود که شما در غنایم خیر با ما شریک نمی‌باشید.

[فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا] در مخاطبات از امر آخرت جز اندکی درک نمی‌کنند و روی همین جهت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۴

است که گفتار و منع شما را بر حسد حمل می‌کنند که از اوصاف دنیااست.

[قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ] آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت تصریح به ذمّ آنانست، یعنی به این بازنشستگان از اعراب

صحرائین بگو: [سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ] به زودی برای پیکار با قومی سخت ورزیده خوانده خواهید شد.

برخی گفته‌اند: مقصود از آن اعراب قبیله‌ی هوازن و ثقیف است.

[تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا] چه با آنان کارزار کنید یا آنان اسلام آورند به هر حال پاداش نیک یعنی

غنیمت و بهشت، بهره شما خواهد شد.

[وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] و اگر از آن رو گردان شوید همانطور که پیش از این از حدیبیه روی گردان

شدید و به آن پشت کردید.

[لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ] وقتی به متخلفین وعده‌ی عذاب داد و آنانرا مذمت نمود در ذمّ و وعده‌ی عذاب این عده را استثنا کرد تا

توهم نشود که به آنان نیز وعده‌ی عذاب این عده را استثنا کرد تا توهم نشود که به آنان نیز وعده‌ی عذاب داده شده و لذا فرمود: بر

نابینا ایرادی نیست.

[وَلَا عَلَى الْمَاعْرُجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] و نیز بر لنگ و بیمار هم ایرادی و گناهی نیست که در

جنگ شرکت نکرده باشند، پس هر کس خدا و رسول اطاعت نماید، غیر از آن کسانی که عذر آوردند یا کلاً همه مسلمانان مطیع

شدند.

[يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] خدا آنان را داخل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۵

در بهشت‌هایی می‌کند که نهرها از زیر آن جریان دارد در آخر سوره‌ی نساء در باره‌ی چگونگی آن شرح کاملی بیان شد.

[وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا] تأکید مفهوم قول خدای تعالی: [إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ] و تعلیل آنست که اگر رو برگردانند به

عذاب دردناک عذاب می‌شوند.

آیات ۱۸-۲۹

اشاره

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَجَعَلَ لَكُمْ هُدًى وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)

سُنَّهَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصَةً يَبَيِّنُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِالْحَقِّ لِنُدْخُلَنَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۶

ترجمه: ص: ۳۰۶

به راستی که خداوند از مؤمنان، آنگاه که با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، خشنود شد و دانست که در دلهایشان چیست؟ و آنگاه آرامش [خود] را بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۷

آنان نازل کرد و به پیروزی ای نزدیک پاداششان داد.

و نیز غنایمی بسیار که به آن دست یابند و خداوند پیروزمند فرزانه است.

خداوند به شما غنایم بسیاری وعده کرده است که بر آن دست می یابید، این را برای شما پیش انداخت و دستان مردم [مخالف] را از شما بازداشت، تا این امر نشانه‌ی عبرتی برای مؤمنان باشد و تا شما را به راهی راست هدایت کند.

و موردی دیگر که بر آن دست نیافتید، ولی خداوند به آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز تواناست.

و اگر کافران با شما به کارزار برخیزند، بیشک [به شما] پشت خواهند کرد، سپس نه یاری و نه یآوری یابند.

این سنت الهی است که پیشتر نیز جاری بوده است، هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

و هموست که پس از آنکه شما را بر ایشان پیروزی داد، در میان مکه دستان ایشان را از شما، دستان شما را از ایشان بازداشت و خداوند به آنچه می کنید بیناست.

آنان بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی [شما] که باز داشته شده بود، به محل [قربانگاه] اش برسد و اگر [در مکه] مردان و زنان [مستضعف] با ایمانی نبودند که [ممکن بود] بی آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالش

کنید و تاوانشان بر شما بماند [فرمان حمله به مکه می‌دادیم] تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش در آورد. اگر [کافران و مؤمنان] از هم متمایز می‌شدند، قطعاً از میان آنان کافران را به عذابی دردناک معذب می‌داشتیم. چنین بود که کافران در دل‌هایشان حمیت - همان حمیت جاهلیت - آوردند ولی خداوند آرامشش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را پای بند حکم تقوا ساخت، به آن سزاوارتر و اهل آن بودند و خداوند از همه چیز آگاه است. به راستی که خداوند رؤیای پیامبرش را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان و حلق و تقصیر کرده وارد مسجد الحرام خواهید شد بی آنکه بیمی داشته باشید و او چیزی را که شما نمی‌دانستید می‌دانست و جز این نیز پیروزی‌ای نزدیک نصیب شما گردانده است.

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۸ گرداند و خداوند گواهی را بس.

محمد پیامبر الهی است و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر [و] با خودشان مهربانند، آنان را راکع و ساجد بینی که در طلب بخشش و خشنودی خداوندند نشانه‌ی آنان در چهره‌هایشان از اثر سجود [آشکار] است و این است توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل هست، همانند نهالی که جوانه‌اش را بر آورد و آن را نیرومند سازد و ستبر گردد و بر ساقه‌هایش بایستد، [و] کشاورزان را شاد و شگفت زده سازد، تا از [دیدن] ایشان کافران را به خشم آورد خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آموزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

تفسیر ص: ۳۰۸

[لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ] به تحقیق و البته خدا از مؤمنان خشنود گشته است. بدان که رضای خدا از عبد نیست مگر در وقتی که رضای عبد از خدا باشد و آیا رضایت عبد مقدم است یا رضایت خدا؟ اخبار و کلمات نیکان در این مورد مختلف است.

و شاید اهل شهود از ابرار در این مورد به تحقیق نرسیدند و لذا بعضی در این مطلب و امثال آن اظهار تحیر و سرگردانی کردند. و تحقیق در این مطلب این است که این مسأله دوری است، بدین معنی که ذکر خدا یا توبه‌ی رضای او بر حسب مرتبه‌ای از آن مقدم است بر آنچه که برای عبد است بر حسب مرتبه‌ای از آن و آنچه که برای عبد است مقدم است بر آنچه که برای خداست بر حسب مرتبه‌ی دیگری.

بلکه تحقیق این است که آنچه که برای عبد است عین آن چیزی است که برای خداست، لیکن نسبت آن چیز به خدا در واقع مقدم است بر نسبت آن به عبد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۰۹

و لکن اعتبار آن نسبت بر حسب حال ناظر مختلف است، بدین گونه کسی که نظرش به خدا مقدم بر نظر او بر خودش باشد نسبت آن به خدای تعالی مقدم بر نسبت آن به عبد می‌شود.

چنانچه از علی علیه السلام وارد شده: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم. و اگر نظر شخص بر خودش مقدم بر نظر او به خدا باشد نسبت آن به عبد مقدم می‌شود و اگر نظر کسی به هر دو به طور مساوی باشد در تقدیم و تأخیر متحیر می‌شود.

و به این دو نظر در خبر اشاره شده، آنجا که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم و نیز فرمود: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را در آن چیز دیدم.

و اما اشخاصی مانند معتزله که نسبت افعال و صفات جز به بندگان نمی‌بینند ما سخنی با آنان نداریم. شاید قول خدای تعالی: فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ خطاب به اینان باشد که شامل بیشترین‌های بندگان می‌شود. و قول خدای تعالی: وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ خطاب با گروه اول است.

یا تنبیه و آگاه کردن همه است به این مطلب که نسبت اوصاف به خدا مقدم بر نسبت اوصاف به بندگان است.

[اِذْ يٰۤاَيُّهَا نُوۡنُكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ] لفظ «اِذ» آورد که مخصص ماضی است، چون نزول آیه بعد از وقوع قضیه است، بعد از لفظ «اِذ» فعل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۰

مضارع آورد تا اشاره به تکرر فعل باشد.

چه بیعت کنندگان در آن روز بسیار بودند و سبب رضای خدای تعالی از آنان در آن بیعت این است که وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند، با قریش وارد جنگ شدند و شکست سختی خوردند پشیمان شدند که چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف نمودند و توبه کردند، از آن حضرت خواستار بخشش شدند و از صمیم قلب با او بیعت کردند و در حین آن بیعت اصلاً هیچ انانیتی نداشتند و لذا مستحق نزول سکینه و آرامش شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیعت شرط کرد که با او مخالفت نکرده و گفتار و دستور او سرپیچی نکنند و کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دهد انکار نکنند.

زیرا آن اصحاب پس از آنکه شکست خوردند و حضرت به سوی مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و به زیر درخت فرود آمد، به خدمت او رسیدند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان عهد و پیمان گرفت و نخستین کسی که در آن هنگام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد علی علیه السلام بود، سپس حضرت بین هر دو نفر از آنان عقد اخوت و برادری بست، بین خودش و علی علیه السلام نیز عقد برادری بست.

[فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوۡبِهِمْ] خداوند به آنچه که در قلوب و دلهای آنان بود از صدق و توبه و انابه عالم و آگاه بود و به همین جهت از آنان راضی شد.

[فَاَنْزَلَ السَّكِيۡنَةَ عَلَیْهِمْ] پس سکینه و آرامش بر آنان نازل نمود، چون آنها از انانیت خویش بیرون آمدند و سکینه صورت ملکوتی

است که در خانه‌ی قلب عبد داخل می‌شود در صورتی که عبد از انانیت ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۱

خویش خارج شود، چنانچه گفته شده: «چو تو بیرون شوی او اندر آید» و در آخر سوره‌ی بقره و در سوره‌ی توبه بیان سکینه و آرامش گذشت.

[وَاٰتٰۤاِبَهُمْ فَتْحًا قَرِيۡبًا] مقصود فتح خیر است.

[وَمَغٰنِمٍ كَثِيۡرَةً يَّاۡخُذُوۡنَهَا] مقصود غنیمت‌های خیر است.

[وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيۡزًا] کسی بر اراده‌ی خدا غالب نمی‌شود.

[حَكِيۡمًا] به جای نمی‌آورد آنچه را که به جای می‌آورد و وعده نمی‌دهد آنچه را که وعده می‌دهد جز از روی حکمت و غایت متقن.

[وَعَدَّكُمْ اللّٰهُ مَغٰنِمٍ كَثِيۡرَةً تَأْخُذُوۡنَهَا] مقصود غنیمت‌هایی است که تا روز قیامت به دست مؤمنین می‌افتد، یا منظور غنیمت‌های مکه و هوازن است.

[فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَكَفَّ اَيۡدِيَ النَّاسِ] دست قریش یا دستهای اعراب و غیر آنان را با نیروی اسلام از شما باز داشت.

یا مقصود دست اهل خیر و هم پیمانان آنانست.

[عَنۡكُمْ] در مجمع از طریق عامه ذکر شده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در آنجا ماند،

سپس از آنجا به قصد جنگ خیر خارج شد و آنان را محاصره کرد تا به تنگی و قحطی شدید بیافتند، سپس خدای تعالی خیر را به

دست آنان گشود.

داستان از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به عمر بن خطاب داد و آنان که باید با او حرکت می کردند حرکت کردند تا در مقابل اهل خیبر قرار گرفتند، (چون دفاع دلیرانه آنان را دیدند) عمر و اصحابش فرار کردند و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند: هر یک از عمر و اصحابش همدیگر را متهم به ترس می کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۲

وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کار عمر و اصحابش مطلع نمودند فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش او را دوست دارند، ثابت قدم است، فرار نمی کند و بر نمی گردد و مگر آنکه خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب ما کند.

وقتی صبح شد همه ی اصحاب خدمت حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و هر کس امید داشت که پرچم را به دست او بدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علی بن ابی طالب کجاست گفتند: چشم او درد می کند، پس کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد و علی علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، حضرت آب دهانش را بر چشم او مالید و دعا کرد، چشم علی علیه السلام خوب شد، به نحوی که گویی اصلا درد نداشته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به علی علیه السلام داد و فرمود: مستقیم برو و هیچ جا توقف نکن و به عقب برنگرد تا به خیبر برسی و اهل خیبر را به اسلام دعوت کن و آنچه از حق خدا بر آنان واجب است خبر بده، به خدا سوگند اگر خداوند با دست تو یک مرد را به راه راست هدایت کند بهتر است از آنچه که زیر خورشید است.

پس علی علیه السلام به سوی خیبر حرکت کرد و مرحب در مقابلش آشکار شد، علی علیه السلام او را زد و سرش را شکافت و کشت و پیروزی به دست علی علیه السلام انجام یافت.

مسلم در صحیح این چنین آورده است:

از عامه نقل شده که علی علیه السلام وقتی به قلعه نزدیک شد اهل قلعه بیرون آمدند، علی علیه السلام با آنان جنگ کرد و مردی از یهود ضربه ای به دست علی علیه السلام زد و سپر از دست علی علیه السلام افتاد، علی علیه السلام درب قلعه را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۳

به دست گرفت و آنرا برای خود سپر قرار داد و در قلعه همچنان در دستش بود در حالی که او جنگ می کرد تا قلعه را فتح کرد و خدای تعالی به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان کرد و سپس درب را از دستش بر زمین انداخت.

راوی می گوید من خودم شخصا دیدم که من با هفت نفر دیگر هر چه کوشش کردیم درب قلعه را تکان دهیم نتوانستیم.

از عامه نقل شده که علی علیه السلام روز خیبر در قلعه را حمل نمود تا مسلمانان بالای آن رفتند و آن را فتح کردند در حالی که بعد از آن چهل مرد نتوانستند آن را بلند کنند.

و از وجه دیگری روایت شده که هفتاد مرد بر سر آن جمع شدند و کوشش کردند که آن در را بر سر جای خودش برگردانند.

از ابی لیلی روایت کرده اند که علی علیه السلام در تابستان و زمستان قبایی می پوشید که دولا بود و وسط آن پر از پنبه و سنگین بود، در عین حال اصلا باکی از گرما نداشت.

راوی می گوید: اصحاب من آمدند و این مطلب را برای من نقل کردند، گفتند: آیا در این مورد چیزی شنیده ای؟ گفتم: نه، پس گفتند: از پدرت بپرس که او با علی علیه السلام شب نشینی می کرد، من از پدرم سؤال کردم و گفتم: در این مورد چیزی شنیده ام، پس او پیش علی علیه السلام رفت و با او شب نشینی کرد و این مطلب را از خود علی علیه السلام سؤال کرد. علی علیه السلام

فرمود: آیا تو شاهد خیبری نبودی؟ گفتم: چرا، فرمود: ندیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابابکر را فراخواند، با او پیمان بست و به سوی اهل خیبر فرستاد، ابوبکر رفت و با آنها مواجه شد و برگشت و همه‌ی جنگجویان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۴

را نیز با خود برگردانید و شکست خورد و فرار کرد؟ گفتم: بلی این قضیه را دیدم.

علی علیه السلام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی عمر فرستاد و از او پیمان گرفت و او را به سوی آن قوم فرستاد، او هم رفت و با قوم رو برو شد، جنگید، شکست خورد و متواری شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را امروز به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او فتح می‌کند و او در جنگ ثابت قدم است و فرار نمی‌کند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فراخواند و پرچم را به دست من داد و سپس فرمود: بار الها او را از سرما و گرما کفایت کن و حفظ نما. و سپس از آن نه گرما در من اثر کرد و نه سرما.

صاحب مجمع گفته: همه‌ی این مطالب از کتاب «دلایل النبوة» امام ابو بکر بیهقی است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه‌ها را همچنان یکی پس از دیگری فتح می‌کرد تا به قلعه‌ی وطیخ و سلالم رسیدند که آخرین قلعه‌های خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را ده شب و اندی محاصره کرد.

ابن اسحاق گفته: وقتی قلعه‌ی قموص که قلعه‌ی ابن ابی الحقیق بود فتح شد صفیه دختر حئی بن اخطب و دختر دیگری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شد، بلال آن دو دختر را بر دو تن از کشته شدگان یهود بگذارند و به آنها نشان دهد که کشته شده‌اند وقتی آن دختر همراه صفیه کشته را دید داد و فریاد کرد و صورتش را خراشید و خاک بر سرش ریخت، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دختر را دید فرمود این شیطان را از من دور کنید،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۵

پس از آن دستور داد صفیه را در جایی پشت سرش نگاه دارند و ردای خویش را بر او انداخت، بدین ترتیب مسلمانان فهمیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صفیه را برای خودش انتخاب کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: آیا رحمت و عطوفت در تو از بین رفته است ای بلال؟ تو چرا کشته شدگان مردان را به دو دختر نشان می‌دهی؟! صفیه در آن زمان که عروس کنانه بن الزبیع بن ابی الحقیق بود یک شب در خواب دیده بود که ماه در دامن او افتاد، این خواب را بر همسرش بازگو نمود همسرش گفت: این خواب تو جز این نیست که تو روزی پادشاه حجاز محمد صلی الله علیه و آله را داری و یک سیلی به صورت او زد که در اثر آن سیلی چشمش کبود شد، وقتی او را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند اثر آن سیلی هنوز مانده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از صفیه در مورد این قضیه سؤال کرد، صفیه نیز مطلب را به او عرض کرد.

ابن ابی الحقیق به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که پایین بیا تا با تو سخن بگویم، رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب مثبت داد و با آنان مصالحه نمود، بدین گونه که خون آنان در قلعه‌هایشان محفوظ بماند، خود و اولادشان بتوانند از خیبر و زمین خیبر خارج شوند، ولی هیچ چیز با خودشان نبرند و هر چه دارند از اموال و زمین و پول و طلا و لباس در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، فقط بتوانند لباسی را که پوشیده‌اند ببرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر چیزی را مخفی کنید و به من نگوئید من ذمه‌ی خدا و رسولش را از شما بری می‌کنم و پیمان و عهد را بر می‌دارم پس آنان نیز بر همین مطلب مصالحه کردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۶

وقتی اهل فدک شنیدند و فهمیدند که اهل خیبر چه کردند پیام به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند که با اهل فدک نیز به همان روش عمل کند و خونشان را محترم شمارد، اینان نیز اموال خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدهند، چنین کردند و از کسانی که بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان رفت و آمد می‌کرد محیصه بن مسعود بود.

وقتی اهل خیبر تا این حدّ تنزل کردند از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که نصف اموال آنان را بگیرد و گفتند: ما نسبت به آن اموال از شما داناتریم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نصف با آنان مصالحه نمود، شرط کرد که هر وقت ما بخواهیم شما را بیرون کنیم بتوانیم.

اهل فدک نیز اینچنین مصالحه کردند بنابراین اموال خیبر فیء بین مسلمانان بود، ولی فدک خالص برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گشت، چون در مورد فدک با جنگ و حمله گرفته نشده است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مستقرّ شد زینب دختر حارث بن سلام که دختر برادر مرحب بود یک بزه‌ی بریان به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه نمود، قبلاً پرسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام عضو از گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند: دست گوسفند را.

پس در آن سمّ بسیاری داخل کرد و بقیه‌ی اعضا را نیز سمّی نمود و آن را خدمت رسول خدا آورد، وقتی آن را جلو رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت رسول خدا دست گوسفند را جدا کرد و یک لقمه از آن جوید و مسموم شد و بشر بن براء بن معرور نیز استخوان آنرا گرفت و مسموم گشت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست بردارید و نخورید که شانه‌ی این گوسفند به من خبر می‌دهد که آن سمّی است سپس زینب را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۷

فراخواند که او نیز اعتراف به سمّی بودن گوسفند کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟ زینب گفت: از قوم من چیزی به من رسیده که بر تو مخفی نیست، من پیش خود گفتم: من این بزه را سمّی می‌کنم اگر او پیامبر باشد که می‌فهمد و خبر می‌دهد و اگر پادشاه باشد که من از دست او راحت می‌شوم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از گناه او گذشت و بشر بن براء از همان خوردن گوشت سمّی مرد.

در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض بود و در همان مرض از دنیا رفت مادر بشر به عیادت او آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مادر بشر غذایی که در خیبر من با پسر تو خوردم هنوز اثرش از بین نرفته و بر من غالب است و الان وقت آن است رگ حیات من قطع شود و مسلمانان معتقد بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین اینکه خداوند او را به وسیله‌ی نبوت مکرر معزز نموده بود شهید از دنیا رفت.

[وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ] تو یا محمد صلی الله علیه و آله باید نشانه‌ای برای مؤمنین باشی، یا غنیمت که خداوند آنرا برای شما تعجیل کرد آیت و نشانه باشد.

و لفظ «لتكون» عطف بر محذوف است، یعنی «التقوی و ترفع» تا تقویت شوی و بلند مرتبه گردی.

یا متعلّق به محذوف است که بر «عجل» عطف شده، یعنی این کار انجام شد تا تو نشانه و آیات مؤمنین باشی.

[وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] و شما را به راه مستقیم یعنی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۸

ولایت، رهنمون شود، یا مقصود راه راست است که در هر چیزی بین افراط و تفریط واقع شده باشد.

[وَأَخْرَى] خداوند به شما وعده‌ی غنیمت‌های دیگری نیز داده است، یا وعده‌ی فتح شهرهای دیگری داده.

یا لفظ «اخری» مفعول فعل محذوف است که عطف بر «عجل» شده، یعنی خداوند برای شما قریه‌های دیگری آماده کرده که شما بر فتح آنها ناتوان هستید.

[لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا] بعضی گفته‌اند: مقصود غنیمت‌هایی است که خداوند آنها را برای مسلمین تا روز قیامت زیاد می‌کند، یا مقصود قریه‌هایی است که خداوند برای مسلمانان تا روز قیامت فتح می‌کند.

بعضی گفته‌اند: مقصود غنیمت‌های مکه و هوازن یا قریه‌ی مکه است، بعضی گفته‌اند: مراد غنایم فارس و روم یا ملک آن دو می‌باشد.

[قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا] خداوند احاطه به آن دارد و از دست او خارج نمی‌شود تا مانند شما عجله داشته باشد.

پس گویا که گفته است: خداوند آنرا برای شما حفظ می‌کند و از غیر شما منع می‌کند تا آن را فتح کنید.

[وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا] خداوند بر همه چیز قدرت دارد و قدرت او اختصاص به فیء غنائم و فتح شهرها و یاری کردن انبیا و خوار کردن کفار ندارد.

[وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَانَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا] اگر کفار در روز حدیبیه با شما جنگ می‌کردند به شما پشت می‌کردند (می‌گریختند) و آنگاه یار و یآوری نداشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۱۹

[سَيِّئَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ] خداوند یاری کردن انبیا و شکست کفار را در صورت جنگ با آنان پیش از این زمان سنت قرار داده است.

[وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا] و سنت خدا تغییر کردنی نیست.

[وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ] خداوند در دل‌های کفار رعب و هراس قرار داد و شما را از جنگ کردن نهی نمود و امر به صلح کرد.

[بِئْسَ مَكَّةٌ] در حدیبیه (که منزل بطن مکه بود) [مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ] پس از آنکه شما را نزدیک به پیروزی بر آنها نمود، یا پس از آنکه شما را در بدر و خندق و احد بر آنها پیروز نمود.

[وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا] خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

[هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا] این جمله جواب سؤال و در مقام تعلیل است.

[وَصَدُّكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا] که آنان شما را از ورود به مسجد الحرام باز داشتند و هدی (قربانی) شما را حبس کردند و نگذاشتند به مکه برسد.

[أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ] و از اینکه به مکه برسد منع نمودند، به محل نحر مکه است، چون آنجا محل نحر هدی و قربانی عمره است و [وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ] بیان علت منع آنها از دخل مکه است که اگر مردان و زنان با ایمانی در مکه نبودند که [لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ] نشناخته پایمالشان کنید.

لفظ «أَنْ تَطَّوُّهُمْ» بدل از «رجال» یا بدل از مفعول «لم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۰

تعلموهم» یا لفظ «فی» در تقدیر است تا ظرف «تعلموهم» باشد.

[فَصَبَّيْكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةً] که مشرکان از شما عیب گیرند و سرزنش کنند، بدین گونه که می‌گویند: اهل دینشان را کشتند یا منظور گناه و جنایت یا دیه و کفاره است.

[بَغَيْرِ عِلْمٍ] جواب لفظ «لولا» محذوف است، یعنی اگر نبود در بین شما مردان و زنان مؤمن شما را با مشرکین بحال خود می‌گذاشتیم تا جنگ کنید، یا شما را داخل مکه می‌گردانیدیم.

[لِيُدْخَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ] متعلق به محذوف است، یعنی از دخول مکه شما را منع کردیم تا خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل سازد بدین گونه که از کشته شدن و مورد اذیت و آزار قرار گرفتن و کفاره و دیه سالم نگهدارد و کافرین را نیز داخل در رحمتش کند و در اسلام داخل نماید.

[لَوْ تَزَيَّلُوا] اگر مؤمنان و کافران مشخص و جدا بودند.

[لَعَذَابُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ] کافران اهل مکه را عذاب می‌کردیم.

[عَذَابًا أَلِيمًا] آن هم عذابی دردناک، خدای تعالی کافران به جهت احترام آمیختگی با مؤمنان عذاب نکرد و برای حفظ نفوس مؤمنین که در مکه بودند از قتل و اذیت، برای حفظ اشخاصی که با محمد صلی الله علیه و آله بودند از حقوق عیب و سرزنش، برای حفظ نفوس مؤمنین که در اصلاص کافران بودند، عذاب را از آنان بازداشت.

بعضی گفته‌اند: صلح حدیبیه بزرگترین فتح برای اسلام بود، چون مؤمنین با کافرین اختلاط پیدا کردند و دینشان را بدون خوف و تقیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۱

اظهار نمودند، در نتیجه بسیاری از کافرین به دین مسلمانان رغبت پیدا کردند و بدون شمشیر داخل در دین اسلام شدند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا علی علیه السلام در بدنش قوی و نیرومند نبود؟ و در امر خدا قوی نبود؟ فرمود: چرا، قوی بود.

گفته شد: پس چه چیز او را از جنگ و دفع دشمنان جلوگیری می‌کرد؟ فرمود: جواب را بفهم و دقت کن، علی علیه السلام را آیه‌ای از کتاب خدای تعالی جلوگیری کرد. گفته شد: کدام آیه؟

امام صادق علیه السلام این آیه را خواند: لَوْ تَزَيَّلُوا ... تا آخر» و خدای تعالی دارای ودیعه‌ها و امانت‌هایی در صلب‌های کافران و منافقان بود، علی علیه السلام پدران را نمی‌کشت تا امانت‌ها و ودائع بیرون بیایند، آنگاه که امانت‌ها بیرون می‌آمدند غالب می‌شد بر هر کس که غالب می‌شد و او را می‌کشت، همچنین است قائم ما اهل بیت علیه السلام که ظهور نمی‌کند تا ودیعه‌های الهی خارج شوند، وقتی امانت‌ها بیرون آمدند، غلبه می‌کند بر کسی که غالب می‌شود و او را می‌کشد.

و در این معنا اخبار متعددی وارد شده و امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند کافران را که در اصلاص مؤمنین هستند بیرون بیاورد و اگر مؤمنین را که در اصلاص کافرین هستند بیرون بیاورد هر آینه کفار ما را عذاب می‌کردند.

[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا] لفظ «إذ» ظرف است، یا تعلیل قول خدا «عذبنها» یا «نزل الله» است و لفظ «فاء» در قول خدای تعالی: بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ می‌باشد.

[فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ] لفظ «الحمية» مصدر «حماء» یعنی از او منع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۲

کرد، یا او را از چیزی منع نمود، یا مصدر «حمی من الشیء» بر وزن «رضی» یعنی از آن ننگ داشت.

مقصود از حمیت خوی و خصلتی است که انسان را وادار می‌کند بر حفظ ناموس و حسب و نسب و خویشانش و آنچه که از واقعیت به او نسبت داده می‌شود، آنچه که شخص خود را به آن منسوب می‌داند حقّ باشد یا باطل، این نوع حمیت و تعصب ناشی از انانیت نفس و خود پسندی است و آن اصل همه‌ی شرور و معاصی است.

ممکن است مقصود از حمیت آن خوی خصلتی باشد که انسان را وادار بر سرباز زدن و عدم تسلیم می‌کند حقّ باشد یا باطل و آن

نیز ناشی از اناثیت نفس و بزرگ بینی و استکبار بر غیر و تحقیر دیگران است.

[حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ] این جمله بیان حمیت یا مقید کردن آن به کامل‌ترین افراد است.

[فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ] اندکی قبل ذکر معنای «سکینه» گذشت.

[وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى] منظور از کلمه‌ی تقوی همان سکینه و آرامش است، یا مقصود ولایت است که موجب آرامش و سکینه

است، یا مقصود خصلت تقوی و دوری از انحراف به راههای منحرف است، یعنی خداوند آنها را نسبت به سکینه، یا ولایت، یا

تقوی متمکن نمود.

[وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا] آنها به آن کلمه یا سکینه و آرامش، یا به مکه سزاوارتر بودند.

[وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] و خداوند مقدار استحقاق هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۳

یک و سزاوار بودن هر کس به هر چیزی را می‌داند.

[لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ] این جمله جواب گفته، آنان است که بعد از جلوگیری از دخول مکه می‌گفتند: محمد صلی الله

علیه و آله به ما وعده داد که به مکه داخل شویم، در حالی که ما داخل نشدیم و حلق و تقصیر انجام ندادیم، که در جواب

می‌گوید: رؤیای رسول خدا به حق راست در آمد.

[لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ] که البته به مسجد الحرام داخل خواهید شد، انشاء الله

به امتیت.

بعضی گفته‌اند: استثنا با جمله‌ی «انشاء الله» بدان جهت است که بر بندگان تعلیم دهند که چگونه از آینده خبر دهند.

و بعضی گفته‌اند: استثنا به اعتبار حال کسانی است که داخل حرم می‌شوند، چه بعضی از آنها قبل از داخل شدن مردند، گویا که

فرموده است: همه‌ی شما ان شاء الله داخل می‌شود.

و بعضی گفته‌اند: استثنا به اعتبار امن از دشمن است و بعضی گفته‌اند لفظ «إِنْ» در اینجا به معنای «أَذْ» است، یعنی «إِذْ شَاءَ اللَّهُ» و

حق مطلب این است که لفظ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» در اینجا برای تبریک، تعلیم و یاد دادن است.

[مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ] خداوند می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانید و خداوند مصلحت در مجمل گذاشتن

وعده و تصریح نکردن به وقت می‌داند.

[مَا لَمْ تَعْلَمُوا] در جلوگیری از مسجد الحرام و در نتیجه صلح شما با قریش منافع زیادی برای اسلام و اهل اسلام داشت و موجب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۴

نیرومندی و نشر اسلام شد.

[فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ] و قبل از دخول به مکه.

[فَتْحًا قَرِيبًا] پیروزی نزدیکی به شما داد مقصود فتح خبیر یا صلح حدیبیه است، که با آن صلح مسلمانان با مشرکان رفت و آمد

کردند، توانستند اسلام را اظهار نمایند، مشرکین احکام اسلام را شنیدند و به آن تمایل و رغبت پیدا کردند، در اثر همین اختلاط

اسلام نیرومند شد، محمد و اصحابش در سال بعد در کمال عزت و شوکت داخل مکه شدند، آن سال هفت هجری بود.

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى] خداوند رسولش را جهت هدایت به احکام اسلام فرستاد که آن موجب هدایت یافتن به ایمان

است.

[وَدِينِ الْحَقِّ] و نیز ولایت که آن دین و طریق حق بسوی خدای تعالی است.

[لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ] مقصود از دین جنس دین است.

[كُلِّهِ] تا دین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند و همه‌ی آنها را تحت الشعاع قرار دهد، خداوند دین خود را محیط بر همه‌ی ادیان قرار دهد، به نحوی که هیچ دینی از زمان آدم تا انقراض عالم باقی نماند مگر آنکه شعبه و فرعی از دین اسلام باشد. و بر حسب ظاهر دین اسلام را بر همه‌ی ادیان غالب نماید به نحوی که در هیچ جایی از زمین جز دین اسلام دین دیگری باقی نماند و کامل شدن این معنا در ظهور قائم علیه السلام می‌باشد.

این آیه در سوره‌ی توبه گذشت.

[وَكْفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا] خداوند کافی است که شاهد بر رسولش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۵

باشد خواه شما اقرار بکنید، خواه اقرار نکنید.

[مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ] این جمله مانند جمله‌ی ما قبلش جواب سؤال مقدر است، لفظ «محمد» مبتدا و «رسول الله» خبر آن است، یا لفظ «رسول الله» صفت «محمد» است.

و قول خدا: [وَالَّذِينَ مَعَهُ] عطف بر «محمد» است از قبیل عطف مفرد.

و معنای جمله بنا بر وجه اول این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و کسانی که در مرتبه و رتبه با او هستند از رسولان خدا و بنا بر وجه دوم معنای آیه این است که محمد رسول خدا با کسانی که با او هستند همگی نسبت به کفار شدید و سختگیر می‌باشند.

[أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ] یا بنا بر وجه اول عطف بر «رسول خدا» است، معنای آن این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است.

محمد عین کسانی است که در درجه و رتبه با او یکی هستند، زیرا بین او و کسانی که با او هم رتبه هستند فرقی نیست، یا او عین کسانی است که با بیعت و توبه با او هستند، که اگر چه به وجهی رسول خدا غیر از آنانست، ولی او فعلیت اخیر شانست.

و مکرر این مطلب گذشت که شیء بودن هر چیز به سبب فعلیت اخیر آن چیز است، پس شیء بودن آنان که همان فعلیت اخیرشانست عبارت از محمد صلی الله علیه و آله است به اعتبار تنزل او با صورتش به مراتب آنان.

و مکرر این مطلب گذشت که بیعت موجب می‌شود که بیعت کننده کیفیت بیعت شونده را به خود بگیرد و بر حسب نفس و فعلیت اخیر صورت نازله‌ای از بیعت شونده را پیدا کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۶

و قول خدای تعالی: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ [رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ] به صورت رفع خوانده شده تا خبر «محمد» و خبر «الَّذِينَ مَعَهُ» باشد بنا بر وجهی، یا خبر «الَّذِينَ مَعَهُ» باشد بنا بر وجهی یا خبر مبتدای محذوف باشد بنا بر وجه دیگر.

و با نصب خوانده شده تا حال باشد و در اینجا ادات وصل نیلورد تا اشعار به این باشد که آنان در جمیع احوال جامع بین دو وصف می‌باشند، نه اینکه بعضی از آنها دارای وصف «اشداء» باشند و بعضی دیگر «رحماء».

و نه اینکه آنها در یک حالت اشداء باشند و در حالت دیگر «رحماء» بلکه آنها چنین هستند که شدت و سختگیری را با رحم و عطف مزوج کردند مانند چیزی که ترش و شیرین است.

و لکن لفظ «اشداء» با ماده‌اش و لفظ «رحماء» با هیئتش دلالت بر این می‌کند که آنها جامع بین دو وصف هستند و در هر دو کامل می‌باشند.

[تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا] گویی که از کثرت و زیادی نماز خواندن دو وصف راکع و ساجد را مزوج کردند و تو آنان را همواره راکع و ساجد می‌بینی.

[يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا] فضل عبارت از فیضی است که خداوند بر حسب مقام کثرت بندگان به آنان افاضه می‌کند.

و رضوان عبارت از افاضه‌ای است که بر حسب مقام وحدت آنها داده می‌شود.

و به عبارت دیگر: فضل عبارت از جزای اعمال است که بر حسب قبول رسالت اخذ شده است که همان احکام قالب است و رضوان جزای اعمالی است که بر حسب قبول ولایت اخذ شده است و آن احکام قلب و روح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۷

[سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ] مقصود اثری است که در پیشانی‌های آنان از زیادی سجده در نماز پدید آمده است.

یا مقصود اثری است که در اثر بیداری به سبب نماز شب در آنان حاصل شده است.

یا اثری است که از کثرت خشوع آنان در صورت‌هایشان پدید آمده است.

[ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ] و مثل آنان در تورات آمده است.

بدان که سالک دارای دو مقام و دو شأن است، شأن سلوک، شأن جذب، او در مقام سلوک حقوق را ادا می‌کند، کثرت‌های وجود خویش را از قبیل قوا و لشگریانش استوار می‌سازد و همچنین قیم کسانی است که زیر دست او هستند از قبیل اهل و عیال و خدم و حشم او که آنها را اصلاح و تربیت می‌کند و احتیاجاتشان را بر طرف می‌سازد.

سالک در مقام جذب از کثرت‌ها روی بر می‌گرداند و به سوی وحدت می‌رود، قوا، لشگریان و عیالش را به جهت وحدت جذب می‌کند، مرمت زندگی و معاش خود و زیر دستانش را به نحوی قرار می‌دهد که به حسن معاد منجر می‌گردد.

به عبارت دیگر: سالک دارای دو توجه است، توجه به کثرت‌ها و توجه به وحدت که با توجه به کثرت معاش خود را اصلاح می‌کند به نحوی که منجر به حسن معاد می‌شود و با توجه به وحدت قوا و لشگریانش را از کثرت به وحدت بر می‌گرداند.

و به عبارت سوم! سالک دارای دو قرب و نزدیکی است، نزدیکی نوافل، مستحبات، نزدیکی واجبات و فرایض.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۸

و به عبارت چهارم: آنچه که از جانب خدا به او می‌رسد یا به واسطه‌ی کسب و اعمالش و سبق استعداد و استحقاق و اختیار و انانیتش به او می‌رسد، یا بدون واسطه این چیزها.

و انسان کامل نیز دارای دو نظر است، نظر به کثرت و نظر به وحدت و وجهی به کثرت، وجهی به وحدت، با وجه به وحدت از خدا أخذ می‌کند، با وجه به کثرت آنچه را که گرفته است بر غیر افاضه می‌کند، به سبب تفاوت این دو نظر کامل‌ها در مراتب کمال مختلف می‌شوند.

و کامل مطلق کسی است که نظر او نسبت به هر دو طرف مساوی باشد به نحوی که هیچ یک از دو طرف را بر دیگری ترجیح و برتری ندهد، این معنای شأن محمد صلی الله علیه و آله و کسانی است که با او هستند.

و اما سایر پیامبران پس هیچ کدام از آنها خالی از رجحان یکی از دو طرف نیستند، نظر به کثرت موسی علیه السلام غلبه می‌کرد بر نظر او به وحدت، ولی در موردش عیسی علیه السلام نظر به وحدت غالب بود.

و لذا نقل شده که محمد صلی الله علیه و آله فرمود: چشم راست برادرم موسی و چشم چپ برادرم عیسی نابینا بود، من صاحب هر دو چشم هستم.

و برای اشاره به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و محدیدی‌ها جامع هر دو طرف و کامل در هر دو نظر و تمام در هر دو قرب و نزدیکی هستند فرمود:

آنچه که ذکر کردیم از اوصاف آنها به اوصاف اختیاری و احکام قالبی و اصلاح کثرت مثل آنها در تورات که آن نشئه‌ی موسی است.

[وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ] و مثل آنان در انجیل که آن حال نشئه عیسی است، [كَزْرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ] به دانه‌ای ماند که چون نخست سر از خاک بر آرد شاخه‌های نازک و ضعیف باشد و پس از آن قوت یابد ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۲۹ تا آنکه قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران مانند.

همچنین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قوت خود به خشم آورند. لفظ «شطأه» با سکوت تاء و فتح آن و با مدّ و قصر خوانده شده، به معنای بچه‌ی حیوان و نبات و به معنای برگ نیز می‌باشد. [فَأَزْرَهُ] از باب ثلاثی مجرّد و با مدّ از باب افعال یا مفاعله خوانده شده و معنای آن این است که به او کمک کرد و قوی نمود تا این بچه‌ها به مادرها ملحق شدند یا برگها و جوانه‌ها بزرگ شدند و به کمال رسیدند.

[فَأَسْتَعْلَطَ] و چون زرع یا آن بچه‌ها محکم و استوار شدند.

[فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ] و آن زرع یا بچه بر پای خود ایستاد.

[يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ] با زیبایی و استحکامش موجب تعجب دهقانان می‌شود.

بعضی گفته‌اند: این مثلی است که خدای تعالی به محمد و یارانش زده است پس زرع محمد صلی الله علیه و آله و «شطأ» اصحاب او مؤمنین دور او هستند، در ابتدای امر ضعیف و اندک بودند همانطور که زرع در ابتدا ضعیف و کوچک است سپس بزرگ و قوی می‌شود.

همچنین است حال مؤمنین که همدیگر را تقویت می‌کنند تا محکم و استوار می‌شوند و بر کارشان مسلط می‌گردند.

[لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ] تا آنجا بالای روند که کافران به خشم می‌آیند.

[وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا] کسانی که با بیعت عام ایمان آوردند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۰

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و با بیعت خاصّ که آن اصل جمیع عمل‌های صالح است شایسته کردار شدند، چه هر کس به نحو بیعت خاصّ بیعت گویی که او همه‌ی عمل‌های صالح را انجام داده است.

یا مقصود این است که با بیعت خاصّ ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند طبق آنچه که در بیعت از آنها گرفته شده.

[مِنْهُمْ] برخی از مردم، یا بعضی از کسانی که ایمان آورده‌اند، یا بعضی از کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله هستند.

[مَعْفُورَةً] بر ایشان آمرزش و پوشاندن بدیها و گناهان فراهم است.

[وَأَجْرًا عَظِيمًا] و پاداش بزرگی که به وصف در ننگند.

قال النبی صلی الله علیه و آله انا مدینه العلم و علی بابها من شهر علم و علی دروازه‌ی آن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۱

سوره‌ی الحجرات ص: ۳۳۱

اشاره

این سوره مدنی و دارای هیجده آیه است بعضی گفته‌اند: آیه‌ی یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ ... تا آخر آیه «مدنی نیست.

آیات ۱-۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبَهُمْ يُحْوَ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضَلَّ مِنْ اللَّهِ وَنِعْمَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۲

ترجمه: ص: ۳۳۲

ای مؤمنان بر حکم خداوند و پیامبر او پیشدستی نکنید و از خداوند پروا داشته باشید، بیگمان خداوند شنوای داناست. ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید و در سخن با او، مانند بلند حرف زدنتان با همدیگر، بلند حرف مزیند، مبدا که اعمالتان تباه شود و آگاه نباشید.

بیگمان کسانی که صداهایشان را نزد پیامبر خدا [آهسته او] پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند دل‌هایشان را به تقوا پالوده است ایشان از آموزش و پاداشی عظیم برخوردارند.

بیگمان کسانی که تو را از پشت در حجره‌ها صدا می‌زنند، بیشترشان نابخردند.

و اگر آنان صبر می‌کردند تا آنگاه که تو بر ایشان بیرون آیی، بیشک بر ایشان بهتر بود و خداوند آمرزگار مهربان است.

ای مؤمنان اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد، [در آن] بررسی کنید، مبدا نادانسته به قومی زیان رسانید، آنگاه به خاطر کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست که اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، به مشقت افتید ولی خداوند ایمان را خوشایند شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان آراست، کفر و فسق و عصیان را برای شما ناخوشایند ساخت اینانند که رهیافتگانند. بخشش و نعمتی از جانب خداوند است، خداوند دانای فرزانه است.

تفسیر ص: ۳۳۲

[یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که با بیعت عامّ ایمان آورده‌اید، چه این حکم قالبی برای همه‌ی مسلمانهاست.

[لَا تُقَدَّمُوا] هیچ گاه پیشی نگیرید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۳

لفظ «قدم» مانند «نصر» و «قدم» از باب تفعیل، «استقدم» و «تقدم» یک معنا دارند و معنای آن این است که پیشاپیش رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاه نرُود.

[بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ] بر خدا و رسول او مقصود این است که بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیشی نگیرید، ولی آن را اضافه به «اللَّهُ» کرد تا اشعار به این باشد که جلو افتادن از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جلو افتادن از خداست، چون که آن حضرت مظهر خداست.

و لفظ «لا تقدّموا» از باب تفعّل خوانده شده، یعنی «لا تتقدّموا» و ممکن است «لا تقدّموا» با ضمّ تاء و کسره‌ی دال از «قدّمه» یعنی او را در فلان امر جلو انداخت، باشد.

معنای آیه این است که کسی را بر خدا و رسولش جلو نیاندازید، یا امری را بر امر خدا و رسولش مقدّم ندارید. یا امری را جلوتر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بدون اجازه‌ی او اختیار نکنید، یا امر خودتان را مقدّم بر امر خدا قرار ندهید بدین معنا که در اعمال آخرت و معاد، امر نفس و غایت‌های نفسانی را نصب العین خود قرار ندهید در حالی که از امر خدا غافل باشید.

در کارهای زندگی و معاش طوری نباشید که هواهای (نفسانی) نفس‌های شما کارها را خوب جلوه داد و موجب می‌شود که به امر و نهی خدا توجه ننمایید.

و مقصود از همه‌ی این معانی همان مقصود از همه‌ی قرآن است.

و مقصود این است که احدی را در خلافت مقدّم مدارید و خودتان نیز جلو نیافتید تا امر خدا و رسولش بیاید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۴

[وَاتَّقُوا اللَّهَ] و در اقدام به امور شرعی از خشم خدا بترسید.

(نافرمانی نکنید) [إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ] خداوند شنوای آن چیزی است که شما در امر خلافت می‌گویید، یا آنچه را که نفس‌های شما در اعمال معاد و معاش دستور می‌دهد.

[عَلِيمٌ] خداوند به نیت‌ها، نکته‌ها، دقیق اعمال و احوال و ضمائر شما آگاه است، که خود شما بر آن آگاهی ندارید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی‌که ایمان آوردید چون این سوره‌ی مبارک برای تأدیبات است در اوّل هر حکمی مؤمنین را مورد ندا قرار داد تا بر آنان لطف نموده و نشاط ببخشد باشد که گوش فراداده و سختی تأدیبات را با لذّت خطاب جبران کند.

[لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ] در محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بلند سخن نگوئید، چه صدای شما بلندتر از صدای رسول باشد یا نباشد.

[كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ] آنسان که بعضی نسبت به برخی از شما فریاد می‌کشند مبدا که اعمال شما از بین برود و خودتان آن را احساس نکنید.

[وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] و شما فهم نکنید که بلند کردن صدا نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ترک تعظیم یا اظهار تحقیر اوست و هر دو موجب حبط عمل است.

در روایت آمده است که هرگاه کسی صدایش را نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بلند می‌کرد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صدایش را بالاتر از صدای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۵

او می‌نمود.

[إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى] کسانی که صدایشان را در نزد رسول خدا آهسته و ملایم می‌کنند، کسانی هستند که دل‌هایشان به تقوا آزمایش شده است، چه کلمه «امتحان» یعنی او را آزمایش کرد، خدا

قلب او را امتحان کرد یعنی قلب او را گسترده کرد و (شرح و سعه بخشید).

و لفظ «للتقوی» عَلت «امتحن» است، عَلت حصولی یا تحصیلی. یعنی چون آنان پرهیزکارند خداوند قلوبشان را شرح و توسعه داد.

یا به جهت تحصیل تقوی خداوند دل‌های آنان را سعه و شرح داد یا خداوند دل‌های آنان را امتحان کرد.

مؤمن امتحان شده کسی است که خداوند سینه‌اش را گسترده کرده بدین گونه که آرامش در آن نازل گشته و ملکوت امام بر او ظاهر می‌شود.

و لذا علی علیه السلام در حدیث معرفت به سبب نورانیت فرمود: کسی که امر به نورانیت بشناسد او مؤمنی است که قلب او برای ایمان امتحان شده، هر کس قلب او برای تقوی امتحان شده باشد دائماً عظمت خدا و عظمت رسولش را احساس می‌کند، پس بلند کردن صدا نزد رسول صلی الله علیه و آله برای او ممکن نمی‌شود.

[لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ] برایشان آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است و ممکن است وقف بر قول خدا: «قلوبهم» باشد و لفظ «للتقوی» برای تعلیل ما بعدش باشد.

[إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۶

لَا يَعْقِلُونَ]

به حقیقت مردمی که تو را از پشت حجره‌ها با صدای بلند می‌خوانند اکثرشان مردم بی‌عقل و شعورند چون بیشتر آن مردم تعقل ندارند، لذا تو را تعظیم نمی‌کنند، تو را مانند یکی از خودشان قرار می‌دهند.

[وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] و اگر آنها صبر می‌کردند تا وقتی که تو بر ایشان خارج شوی بسیار برای آنها بهتر و ثوابش بیشتر بود و (باز هم توبه کنند) خدا غفور و مهربان است.

این جمله جهت تقویت جانب رجا و امید است، در تفسیر مجمع آمده است: قول خدا یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تا قول خدا: غَفُورٌ رَحِيمٌ در باره‌ی وفد تمیم نازل شده، اینان بزرگان و اشراف بنی تمیم بودند که در یک دسته و وفد بزرگ آمده بودند، وقتی داخل مسجد شدند از پشت حجره رسول خدا را صدا زدند که یا محمد صلی الله علیه و آله بیرون بیا و به سوی ما بیا.

این معنا رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کرد و از حجره‌اش بیرون آمد.

آنها گفتند: آمدیم تا بر تو فخر کنیم، پس به شاعر و خطیب ما اجازه بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد و ابتدا سخنگوی آنان سخن گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ثابت بن قیس فرمود: بلند شو و جواب او را بده، ثابت بلند شد و بهتر از خطیب آنان سخن گفت، سپس شاعر آنان بلند شد و شعر خواند و حسان

بن ثابت به او پاسخ داد، وقتی شعر و سخن به پایان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۷

رسید اقرع بن حابس که از بزرگان آنان بود گفت: خطیب و سخنگوی این مرد بهتر از خطیب ما و شاعر او بهتر و شاعرتر از شاعر ما و صدای‌شان بلندتر از صدای ماست.

وقتی تمام کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان جایزه داد و جایزه‌های‌شان را نیکو نمود و آنان اسلام آوردند.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا] ای مؤمنان (عالم) هرگاه فاسقی خبر برای شما آورد (تصدیق مکنید تا) تحقیق کنید) این آیه در باره‌ی ولید بن عقبه نازل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای صدقات بنی المصطلق فرستاد، پس طایفه‌ی بنی المصطلق بیرون آمدند در حالی که از دیدن او خوشحال بودند، و چون در جاهلیت بین آنان دشمنی بود ولید خیال کرد که آنان قصد کشتن او را دارند، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: بنی المصطلق از صدقه دادن خودداری

کردند، نبی صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر ناراحت و خشمناک شد و در پی آن این آیه نازل شد. بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی عایشه نازل شده و آن هنگامی بود که به ماریه‌ی قبطی نسبت زنا با جریح قبطی داد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فراخوانده و فرمود: ای برادر من این شمشیر را بگیر و اگر جریح را نزد ماریه‌ی قبطی یافتی او را بکش.

پس علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله در کاری که مرا می‌فرستی همانند آهن داغ شده‌ای باشم همان طور که امر کردی عمل کنم؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۸

یا مشاهده کننده و شاهد چیزی میبند که غایب آن را نمی‌بیند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه شاهد چیزی را می‌بیند که غایب آن را می‌بیند.

علی علیه السلام فرمود: من با شمشیر حمایل رفتم و جریح را نزد ماریه یافتم، شمشیر را کشیدم، وقتی فهمیدم من می‌خواهم او را بکشم بالای درختی رفتم و خود را به پشت انداختم و پاهایش را بلند کرد که ناگهان دیدم آلت رجولیت او بریده است و آنچه که برای مردان است ندارد، پس بازگشتم و نبی صلی الله علیه و آله را از جریان آگاه کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شکر خدای را که بدی را از ما اهل بیت بر می‌گرداند «۱».

معنای آیه این است که اگر شخصی فاسق آمد که از طاعت خدا و رسولش خارج است، یا اگر یک فاسق آمد و خبری آورد تبیین و تفحص کنید و صدق و کذب خبر را دریابید.

و مکرر این مطلب را در گذشته نیز گفته‌ایم که مفهوم مخالفت در مخاطبات و گفتگوها اعتباری ندارد، به خصوص در احکام. بنابراین مقصود این نیست که اگر یک عادل خبر آورد به آن عمل کنید و تبیین و دقت نکنید، نیز مقصود این نیست که اگر دو فاسق آمد تبیین نکنید و عمل کنید.

پس گفته‌ی کسی که قایل به مفهوم است و آن مفهوم را معتبر می‌داند اگر بگوید خبر عدل واحد حجت است و بخواهد حجت آن را از مفهوم مخالفت این

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۳۹

آیه ثابت کند شنیده نخواهد شد.

[أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ] مبدا با جهالت و عدم اطلاع به جهالت قومی رنجی و آزاری به آنها برسانید.

که بعضی به آن اشاره کرده‌اند، آن عبارت از جنگ انداختن با بنی المصطلق بود.

[فَتَضَيَّبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ] مبدا سخن چینی فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید و بدانید رسول خدا در میان شما هست (شما او را برای جاهلانه خود وامدارید که).

اخبار را با عرضه‌ی بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفهمید و در عمل آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه بگیرید تا بر کار خویش پشیمان نشوید.

و ممکن است این جمله تمهید و مقدمه‌ی ما بعدش باشد، گویا که فرمود: آن کسی که در میان شماست او رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مقصود این است که وصف عنوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن اعتبار شود.

[لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمْرِ] اگر در بسیاری از امور رأی شما را پیروی کند.

[لَعْنَتُمْ] خسته می‌شوید خود برنج و زحمت می‌افتید یا هلاک می‌گردید و این ردّ بر مطلبی است.
[وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ] (۱) وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ]

(۱) یعنی امیر المؤمنین. اصول کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۳ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۰

و لکن خدا (به لطف خود) مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دلها تان نیکو بسیار است و کفر و فسق معصیت را زشت و منفور در نظر تان ساخت (تا در دو عالم سعادت مند شوید).

این جمله استدراک این توهم است که آنها می‌خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را وادار به اطاعت خویش کنند، گویی که خدای تعالی فرموده باشد: خداوند ایمان را برای شما محبوب و دوست داشتنی قرار داد پس شما لازم نیست رسول صلی الله علیه و آله را وادار بر پیروی خودتان بکنید.

مقصود از ایمان علی علیه السلام یا قبول ولایت او، یا محمد صلی الله علیه و آله یا قبول رسالت او است که عبارت از همان اسلام می‌باشد.

[أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ] اینان به حقیقت اهل صواب و هدایتند.

جواب سؤال مقدر و برگرداندن خطاب از مؤمنین است و جمله معترضه یا غیر معترضه است.

[فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً] این مقام بر آنان به فضل خدا و نعمت الهی حاصل گردید.

لفظ «فضلا» مفعول له برای «حَبَبٌ» و «كَرَّهَ» است، یا تعلیل «الراشدون» است که لفظ «لام» در تقدیر است.

چون نمی‌تواند مفعول له «الراشدون» باشد، چون مرفوع متحد نیست.

و تفسیر «فضل» به محمد صلی الله علیه و آله و رسالتش، احکام رسالت و قبول رسالت او، تفسیر «نعمه» به علی علیه السلام و ولایت، آثار ولایت و قبول

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۱

ولایت او مکرر گذشته است.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ] و خداوند به احوال شما و نکات و دقایق آنچه را که شما را اصلاح می‌کند داناست و روی همین جهت ایمان را در دلهای شما زینت داده و کفر را ناپسند و مکروه نموده است.

[حَكِيمٌ] آنچه را که انجام می‌دهد جز به خاطر غایت متقن و محکم انجام نمی‌دهد.

آیات ۹-۱۲

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۲] ص: ۳۴۱

اشاره

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصِلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمٍ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعِيدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا

كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۲)

ترجمه: ص: ۳۴۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۲
و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم در افتند، میان آنان سازش دهید و اگر یکی از آنها بر دیگری تعدی کرد، پس با آنکه تعدی پیشه کرده است کارزار کنید، تا آنکه به سوی امر الهی باز آید، اگر باز آمد، آنگاه میان آنان دادگرانه سازش دهید و به داد بکوشید که خداوند دادگران را دوست دارد.

همانا مؤمنان [مسلمانان] برادرند، پس بین برادرانتان آشتی برقرار سازید، از خداوند پروا کنید، باشد که مشمول رحمت شوید.
ای مؤمنان نباید که قومی، قوم دیگر را به ریشخند بگیرد، چه بسا اینان از آنان بهتر باشند و نیز نباید زنانی زنان دیگر را [ریشخند کنند] چه بسا اینان از آنان بهتر باشند و در میان خویش عیب جویی نکنید و یکدیگر را به لقبهای بد بخوانید. پس از ایمان، پرداختن به فسق، بد رسمی است و کسانی که [از این کار] باز نگردند، اینانند که ستمگرند.
ای مؤمنان از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چرا که بعضی از گمانها گناه است و [در کار دیگران] تجسس نکنید و کسی از شما از دیگری غیبت نکند آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، که از آن تنفر دارید و از خداوند پروا کنید که بیگمان خداوند توبه پذیر مهربان است.
هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارتین شماست که خداوند دانای آگاه است.

تفسیر ص: ۳۴۲

اشاره

[وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا] و اگر دو طایفه از اهل ایمان به کارزار پرداختند.
[فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ] البته شما مؤمنان بین
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۳

آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید (و ترک ظلم کند) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم او گردن نهند.

[فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ] پس هر گاه به حکم برگشت با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید چون اصلاح بعد از دستور جنگ با متجاوز و باغی در مظنه حیف و میل بود آن را به عدل مقید ساخت، یا مقصود این است که اصلاح همان طور که با استیفای جمیع حقوق از طرفین محقق می‌شود همچنین با اسقاط بعضی از حقوق و چشم پوشی از بعضی دیگر نیز ممکن می‌گردد، بنابراین قید عدل جهت اشعار به این است که اصلاح سزاوار است تا به گونه استیفاء جمیع حقوق باشد.

[وَاقْسُطُوا] در جمیع امور حتی در عبادات معتدل باشید، پس بر خودتان سخت نگیرید.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد.

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی جنگی نازل شد که بین اوس و خزرج در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با شاخه‌ی درخت خرما و کفش واقع شد.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی بعد از من با تأویل جنگ خواهند کرد همان طور که من بر تزیل جنگ کردم، پس سؤال شد: او چه کسی است؟ فرمود: وصله کننده‌ی کفش یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام عمّار بن یاسر گفت: من سه مرتبه به همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با توّسل به همین آیه جنگ کردم، این جنگ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۴

چهارم است (جنگ صفین در رکاب علی علیه السّلام به خدا قسم اگر ما را آن قدر بزنند تا به باغهای خرما «هجر» برسانند ما می‌دانیم که بر حق هستیم و آنها بر باطل، سیره و روش امیر المؤمنین علیه السّلام همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل مکه روز فتح مکه است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه‌های آنها را اسیر نکرد، فرمود: در خانه‌ی هر کس که بسته باشد، در امن می‌باشد، هر کس اسلحه را زمین بگذارد در امان است، هر کس به خانه‌ی ابو سفیان وارد شود در امان است. و امیر المؤمنین علیه السّلام در روز بصره نیز این چنین گفت، در میان آنها ندا سر داد: بچه‌های آنان را اسیر نکنید، زخمی‌ها را نکشید، فرار کننده را تعقیب ننمایید، در هر خانه‌ای که بسته شود و سلاحش را زمین گذارد در امان است «۱».

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ] به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند.

در سوره‌های بقره و نساء وجه برادر بودن مؤمنین با همدیگر در ضمن قول خدای تعالی: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا گذشت. و جمله‌ی [إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ] را از آن جهت ذکر نمود که تمهید و تعلیل زحمت تکلیف به اصلاح باشد و مشقّت و سختی این دستور را تا حدودی از بین ببرد، چه بعد از آن جمله خدای تعالی فرمود:

[فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ] پس همیشه بین برادرهایتان اصلاح کنید.

این اصلاح اعم از اصلاح قبلی است که فرمود: فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا چون در اینجا مقصود این است اگر بین مؤمنین اختلاف واقع شد

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۵

آن اختلاف را از بین ببرید و صلح برقرار سازید، خواه اختلاف بین آنها به حدّ جنگ برسد یا نرسد.

[وَاتَّقُوا اللَّهَ] از خدای تعالی و خشم او در تمایل به یکی از دو طرف اختلاف پرهیزید.

[لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ] باشد که به جهت اصلاح و عدم میل شما به یکی از طرفین مورد لطف و رحم قرار گیرید، یا ای اختلاف کنندگان و اصلاح کنندگان شاید همه‌ی شما مورد رحم خدا قرار گیرید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ] ای اهل ایمان و مؤمنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخر و استهزا کند.

این خطاب ادب دیگری است و چون مسخره کردن برای بیشتر مردم خوی و عادت شده و ترک آن دشوار است لذا در مقام نهی از استهزای آن را به خطاب و ندا آغاز کرد تا سختی ترک استهزا را جبران نماید و فرمود: ای ایمان آورندگان گروهی، گروه دیگر را مسخره نکند.

[عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ] چه با گروهی که مورد مسخره و استهزا واقع شده‌اند، از مسخره کنندگان بهتر باشند.

[وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ] و نه زنی زنی دیگر را ریشخند کند که چه بسا بهتر از او باشد.

قمی گفته است: این آیه در باره‌ی صفیه دختر حیی بن اخطب نازل شده است که زوجه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود،

عایشه و حفصه او را اذیت می کردند و ناسزا می گفتند و به او می گفتند: ای دختر یهودی. صفیه به حضرت صلی الله علیه و آله شکایت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چرا جواب آن دو را نمی دهی؟ صفیه عرض کرد: چه بگویم و چگونه جواب دهم؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن دو بگو پدر من هارون نبی خدا، عمویم موسی کلیم الله و شوهرم محمد صلی الله علیه و آله رسول الله صلی الله علیه و آله است، پس چگونه مرا نمی شناسید و انکار می کنید؟ صفیه به آن دو چنین گفت. عایشه و حفصه گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخنان را به تو یاد داده است «۱».

[وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ] و هرگز عیب جوئی (از هم دینان) خود مکنید.

کلمه‌ی «انفسکم» را آورد تا اشعار به علت حکم باشد، چه هر یک از مؤمنین به منزله‌ی نفس دیگری نیز می باشد.

[وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ] و به نام و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید و صدا نکنید.

[بِئْسَ اللَّاسِمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ] که پس از ایمان به خدا نام فسق (بر مؤمن نهند) بسیار زشت است.

با این کار از پیمان و عهد محمد و شروط آن پیمان خارج می شوید.

و در مقام ضمیر یا اسم اشاره لفظ «الفسوق» آورد تا اشعار به این باشد که این کار فسوق و خارج شدن از پیمان و عهد خدا است.

[وَمَنْ لَمْ يَتُبْ] اگر کسی از استهزا و نام و لقب‌های بد گفتن توبه نکند ظالم و ستمگر است.

[فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] و هیچ ظالمی از او ظالم تر نیست.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۷

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ] ای اهل ایمان از بسیار پندارها از حقّ یکدیگر اجتناب کنید چون حکم اجتناب از ظنّ و گمان از چیزهایی است که امثال آن دشوار است، زیرا ظنّ و گمان در سرشت بیشتر مردم می باشد لذا اینجا نیز مؤمنین را مورد خطاب و ندا قرار داد.

لفظ «کثیرا» را به طور مبهم و بدون مشخص کردن نوع گمان آورد تا در مورد هر گمانی احتیاط شود و مورد تفحص و جستجو قرار گیرد تا معلوم شود از کدام نوع ظنّ و گمان است.

[إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ] که برخی ظن و پندارها معصیت است اجتناب و دوری از اصل ظنّ و گمان برای مکلفین مقدور نیست مگر آنکه امر به اجتناب از ظنّ امر به اجتناب مبادی ظنّ باشد.

اما اجتناب پیروی از ظنّ و گمان برای مکلفین مقدور نیست مگر آنکه امر به اجتناب از ظنّ امر به اجتناب مبادی ظنّ باشد.

اما اجتناب پیروی از ظنّ بر هر کس مقدور است و ظنّ اقسام مختلفی دارد، بعضی از ظنّ‌ها اگر حاصل شود پیروی آن واجب است، اگر هم حاصل نشود تحصیل آن واجب است و آن ظنّ هنگام شکّ در نماز و ظنّ هنگام احتیاط در عمل است، مانند ظنّ و گمان در مورد حس ظنّ به خدا و به مؤمنین.

و تحصیل بعضی از ظن و گمانها مستحبّ است، پیروی از آن نیز مستحبّ می باشد، مانند ظنّ به احتیاج مؤمن، تحصیل ظنّ به حال او از قبیل احتیاج و غیر آن.

و بعضی از ظنّ و گمانها پیروی و تحصیل آن مکروه است، مانند ظنّ به نجاست چیزی که از تطهیر و پاک کردن آن ضرر قابل توجهی حاصل نمی شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۸

و بعضی از ظن و گمانها پیروی و تحصیل آن حرام است، مانند گمان به زشتی‌ها و عورات و فحشای مؤمنین ظن مباح و جایز نیز بعضی از ظن و گمانهاست.

پس بعضی از گمانها گناه است و اجتناب از آن و ترک پیروی آن واجب است.

و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: کار برادرت را بر بهترین وجه آن حمل کن تا یقین به چیزی پیدا کنی که تو را از آن وجه بهتر برگرداند، در کلمه‌ای که از برادرت بیرون می‌آید گمان بد مبر مادام که بتوانی آن را به یک محمل خوب حمل کنی (۱).

و نیز از علی علیه السلام وارد شده: وقتی صالح بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان بد به شخصی دیگر ببرد در حالی که از آن شخص بدی و زشتی به ظهور نپیوسته ظلم و ستم روا داشته است (۲).

و هرگاه فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان خوب به شخصی دیگر پیدا کند فریب خورده است.

[وَلَا تَجَسَّسُوا] هرگز از حال درونی هم تجسس و تفحص نکنید تا برای شما گمان بد حاصل شود و لفظ «لَا تَجَسَّسُوا» با حاء مهمله خوانده شده که هر دو به یک معناست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در طلب لغزش‌های مؤمنین نباشید که هر کس در پی لغزشهای برادرش باشد خداوند نیز لغزشهای او را

(۱، ۲) اصول کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۹۰-۹۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۴۹

پی می‌گیرد، هر کس را که خداوند به دنبال لغزشهای او باشد رسوایش می‌سازد اگرچه در داخل خانه‌اش باشد.

معنای غیبت ص: ۳۴۹

[وَلَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا] بعضی از شما بدی بعضی دیگر را در غیبت او ذکر نکند.

و غیبت آن است که عیب مؤمن را ظاهر سازی عیبی را که خداوند در غیاب او آن را پوشانیده است، اعم از آنکه اظهار عیب با زبان باشد یا با سایر جوارح، با تصریح باشد، یا کنایه و اشاره.

البته غیبت در صورتی است که عیب موجود در شخص را اظهار کنی و بروز دهی، امّا عیبهایی که اصلاً در مؤمن وجود ندارد نسبت دادن آنها به مؤمن بهتان است نه غیبت و آن شدیدتر از غیبت است.

از آنچه که در سوره‌ی بقره در بیان قول خدای تعالی:

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَجْه حرمت مسخره کردن مؤمن، لقب و اسم بد روی او گذاشتن، گمان بد به او بردن، تجسس از عورت، غیبت و بهتان او بدتر و شدیدتر از زناست روشن می‌شود.

و نیز ظاهر می‌شود که چگونه غیبت بدتر و شدیدتر از زناست؟

و در فقه مواردی که غیبت در آن موارد جایز است ذکر شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: از غیبت سؤال شد، فرمود: غیبت عبارت است از آنکه در باره‌ی دین برادرت چیزی بگویی که آن را انجام داده است و مطلبی را در باره او فاش سازی که خدای تعالی آن را پوشیده ساخته و حدّ در باره‌ی او قائم نشده

است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۰

در روایت دیگری آمده است: اما چیزی که در مؤمن ظاهر و آشکار است مانند تیزی و زرنگی و عجله پس آن عیبی ندارد. از امام کاظم علیه السلام آمده است: کسی که پشت سر شخصی دیگر چیزی را بگوید که همه آن را می‌دانند و در شخصی وجود دارد غیبت محسوب نمی‌شود. و اگر پشت سر او چیزی بگوید که در شخص وجود دارد ولی مردم از آن آگاه نیستند آن غیبت است، اگر چیزی را ذکر کند که در شخص نیست بهتان است «۱».

در حدیث دیگری آمده است: آنچه که در فاسق وجود دارد بگویند تا مردم از آن بر حذر باشند «۲».

در اخبار متعدّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون روایت شده است: مبدا غیبت کنید که غیبت از زنا شدیدتر است. سپس فرمود: شخص زنا می‌کند و سپس توبه می‌کند و خداوند توبه او را قبول می‌کند، ولی غیبت کننده بخشیده نمی‌شود مگر آنکه صاحب غیبت او را ببخشد «۳».

غیبت حرام در مورد مؤمن یا مطلق مسلمان است، یا در مورد کسی است که صورت اسلام را پذیرفته باشد خواه خود را به اسلام منتسب سازد، یا مسلمان باشد یا مؤمن.

بعضی از اهل معرفت گفته‌اند: حکم غیر مؤمن حکم چهارپایان است، پس همان طور که چهارپایان غیبت ندارند غیر مؤمن نیز غیبت ندارد.

و همچنین کسی که در حقیقت متّصف به اسلام نباشد غیبت ندارد،

(۱، ۲) نور الثقلین ج ۵

(۳) خصال شیخ صدوق- نور الثقلین ج ۵ ص ۹۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۱

چه کسی که خود را به اسلام بسته و خویش را منتسب به اسلام می‌داند مانند کسی که خویش را به یهودیت و نصرانیت منتسب می‌نمایند دارای حرمت و احترام نیستند.

حرمت و احترام برای کسی است که به مظاهر خدا با بیعت عام یا خاصّ متصل شده باشد.

تحقیق مطلب این است که دیدن عیب از بندگان بلکه از مطلق خلق خدا جز از نظر بد و پست ناشی نمی‌شود و آن نظر کردن به اشیاست به صورت مباین با حقّ که مقدّم و صانع است و از حقّ تعالی و صنع و آفرینش او غفلت ورزیدن است.

و نظر کردن به نفس و خود پسندی آن است، یا از نفس و عیوب آن غافل شدن است.

و آنگاه که خداوند بدی بنده‌ای را بخواهد نسبت به عیوب دیگران او را بینا می‌سازد و نسبت به عیوب خودش کور می‌سازد.

و ذکر اشیا و عیب گرفتن از آنها در حقیقت به عیب کردن از آفرینش بر می‌گردد، غفلت کردن از صانع و آفریده‌ی او در هنگام نظر به مصنوع کفر بر صانع است.

و غفلت کردن از نفس و عیوب آن مذموم و ناپسند است و خودبینی و خود پسندی اصل جمیع بدیهاست، پس دیدن بدیها از غیر انسان قبیح است، دیدن بدی از انسان قبیح‌تر و زشت‌تر، از کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد باز هم قبیح‌تر و قبیح آن در مورد مسلمان شدیدتر و در مورد مؤمن باز هم شدیدتر است.

و ذکر مؤمن در غیاب و حضور او به بدی آن چنان قبیح است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۲

هیچ قبیحی از آن قبیح‌تر نیست تا آنجا که به خبری نسبت داده شده است که غیبت از هفتاد زنا با مادر در کعبه بدتر و شدیدتر است. و لذا به عیسی علیه السلام نسبت داده شده که او با حواریین بر مردار گندیده‌ی سگی برخورد کردند، حواریین گفتند: چقدر متعفن و گند است؟

عیسی علیه السلام فرمود: چقدر دندانهای او سفید است؟

روایت شده که نوح بر سگ بد قیافه‌ای برخورد و گفت: چقدر این سگ زشت و قبیح است؟

سگ به زانو نشست و با زبان فصیح گفت: ای نوح اگر به خلقت خدا راضی نیستی خلقت مرا عوض کن ای پیامبر خدا. نوح متحیر گشت، خود را ملامت و سرزنش می‌نمود و چهل سال بر حال خودش گریه و زاری می‌کرد تا خدای تعالی خطاب نمود: ای نوح تا کی گریه و زاری می‌کنی؟ توبه‌ی تو را قبول کردم.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: هر کس بدون عذر دروغ بگوید هفتاد ملایکه او را لعنت می‌کنند و از دل او عفونت و گند و بوی بد بیرون می‌آید و تا به عرش می‌رسد و حاملین عرش او را لعنت می‌کنند، خداوند به خاطر همان دروغ هفتاد زنا برای او می‌نویسد که کوچکترین آن مانند کسی است که با مادرش زنا کند.

دروغ از هر کس که باشد قبیح و زشت است و به خصوص از مؤمن، و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن بدتر و زشت‌تر است. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: هر کس مؤمنی را آزار دهد مرا اذیت کرده، هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است، هر کس خدا را اذیت کند در تورات، انجیل، زبور و فرقان ملعون است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۳

و این مطلب همان است که در سوره‌ی بقره ذکر کردیم که غیبت مؤمن و ذکر او به بدی در غیاب و حضور او و ایذای او همه‌ی اینها به صاحبش بر می‌گردد.

پس هر کس غیبت مؤمنی را بکند و او را به زشتی و بدی ذکر نماید مانند کسی است که از صاحب او غیبت کند و او را به بدی یاد نماید.

و غیبت کردن از صاحب مؤمن که از بزرگترین آیات الهی است و ذکر او به بدی فوق همه‌ی گناهان و غایت و نهایت آنهاست. چنانچه خدای تعالی فرمود: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ** یعنی عاقبت کسانی که عمل زشت و بدی انجام دادند و آیات الهی را تکذیب کردند و آن را به استهزا و مسخره گرفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی مؤمنی را غیبت کند به چیزی که در مؤمن وجود دارد و خداوند هرگز آن دو را در بهشت جمع نمی‌کند، هر کس مؤمنی را غیبت نماید به چیزی که در او وجود ندارد عصمت و ربط بین آن دو قطع می‌شود، شخص غیبت کننده همیشه در آتش خواهد بوده و چه بازگشت بدی است.

پس غیبت کردن در موضوعی که در مؤمن وجود ندارد خاصیت غیبت و دروغ هر دو را دارد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی را روز قیامت می‌آورند و در آن موقف نامه‌ی عمل او را به دستش می‌دهند، نگاه می‌کند و هیچ کار خوب در آن نمی‌بیند، می‌گوید: خدایا این نامه‌ی عمل من نیست،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۴

چون در این نامه اطاعت‌های خود را اصلاً نمی‌بینم، پس خدای تعالی به او می‌گوید: پروردگار تو گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند، عمل تو با غیبت کردن مردم از بین رفت.

سپس شخص دیگری را می‌آورند و نامه‌ی عملش را می‌دهند، در آن اطاعت‌های زیادی می‌بیند، پس او می‌گوید: این نامه‌ی عمل من نیست، چه من این همه اطاعت نداشته‌ام.

پس خدای تعالی به او می‌گوید: این نامه‌ی عمل تو است فلاطی غیبت تو را کرد و کارهای خوب او را به تو داده‌اند. و نیز رسول خدا فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند حلال زاده است در حالی که با غیبت گوشت مردم را می‌خورد، از غیبت اجتناب کنید که آن خورشت سگان آتش است.

و چه خوب گفته است مولوی قدس سره:

عیب بر خود نه نه بر آیات دین کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین

پس تو حیران باش بی لا و بلی تا ز رحمت پیشت آید محملی

عیب باشد کو نبیند جز که عیب عیب کی بیند روان پاک غیب

ای خنک جانی که عیب خویش دید هر چه عیبی دید آن بر خود خرید

[أُيْحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ] آیا شما دوست می‌دارید گوشت برادر مرده خود را خورید البته کراهت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۵

نفرت از آن دارید (پس بدانید که مثل غیبت مؤمن به حقیقت همین است).

استفهام انکاری و لفظ «أحد» را آورد تا مفید عموم باشد، خوردن گوشت مرده‌ی برادر و تأکید مفهوم نفی حبّ به وسیله عطف

«کرهتموه» برای مبالغه است که نهی از غیبت را با مبالغه برساند.

تمثیل غیبت به خوردن گوشت مرده بدان جهت است که اسما قالب‌های مسمیات هستند، خود به طور مستقل حکمی ندارند، کسی

که مؤمنی را به بدی یاد می‌کند نمی‌شود مگر آنکه مؤمن را از لطیفه‌ی ایمانش تخلیه نماید.

پس ذکر مؤمن بر زبان و شنیدن آن با گوش به منزله‌ی گوشت مؤمن است که از روح خالی باشد که غیبت کننده آن را با دهانش

می‌جود و در شکمش داخل می‌کند، چه داخل کردن در شکم از طریق گوش مانند داخل کردن در شکم از طریق حلق و گلو

است، روی همین جهت در خبر که وارد شده است که، شنونده‌ی غیبت شریک غیبت کننده است «۱».

[وَأَتَّقُوا اللَّهَ] از خدا بترسید و غیبت نکنید، اگر غیبت کردید توبه کنید، چون دیدن عیب از غیر و ذکر آن بر زبان در سرشت انسان

و ذات انسان نهفته است و از سوی دیگر خدای تعالی غیبت را ذمّ نمود و از آن نهی فرمود و این موجب ناامیدی اغلب مردم از

رحمت الهی می‌شد.

(۱) نور الثقلین ج ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۶

لذا فرمود: [إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ] که البته خداوند همواره توبه پذیر (و توبه رسان) مهربانی است.

در این قسمت آیه بعد از نهی از غیبت جانب رجا را ترجیح داد تا گنهکاران را امیدواری بخشد.

آیات ۱۳-۱۸

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۳ تا ۱۸] ص: ۳۵۶

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ

اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵) قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۷

ترجمه: ص: ۳۵۷

اعرابیان گفتند ایمان آورده‌ایم. بگو هنوز ایمان (حقیقی) نیاورده‌اید ولی (بہتر است) بگویید اسلام آورده‌ایم چرا که هنوز ایمان به (ژرفنای) دلتان راه نیافته است، اگر از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از (پاداش) اعمال شما نمی‌کاهد بیگمان خداوند آمرزگار مهربان است.

همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند، سپس شک و شبهه نیاورده‌اند و در راه خدا به مالشان و جانشان جهاد کرده‌اند اینانند که راست‌گویانند.

بگو آیا دینتان را به خداوند می‌شناسانید؟ حال آنکه خداوند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، می‌داند و خداوند به همه چیز داناست.

بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند، بگو اسلام آوردنتان را بر من منت منهد، بلکه خداوند است که اگر راست می‌گویید، بر شما منت می‌نهد که شما را به (راه) ایمان هدایت کرده است.

بیگمان خداوند نهانهای آسمانها و زمین را می‌داند و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.

تفسیر ص: ۳۵۷

[يا أَيُّهَا النَّاسُ] ای مردم این مطلب که می‌آید تأکید نهی‌های سابق و تعلیل آنها است.

[إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى] ما همه شما را نخست از جنس مذکر و مؤنث، یا از آدم و حوا آفریدیم.

[وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ] لفظ «شعوب» (شعبه‌ها، ملت‌ها) برای عجم، مانند قبایل برای عرب است.

بعضی گفته‌اند: شعب با فتح شین گروه بسیار و بزرگی است که نسبت همه به یک اصل برسد، آن همه‌ی قبیله‌ها را در بر می‌گیرد، قبیله عماره‌ها را در بر می‌گیرد، عماره جامع «بطن» هاست، بطن جامع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۸

«فخذ» ها و فخذ جامع فصیله‌هاست، بنابراین پایین‌تر و کوچک‌تر از همه لفظ «فصیله» است با این وصف مردم مکه که یک شعب بوده‌اند در نظر گیریم «خزیمه» شعب است، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «هاشم» فخذ، «عباس» فصیله می‌باشد.

[لِتَعَارَفُوا] تا همدیگر را بشناسید (نه آنکه فخر بفروشید و همدیگر را با لقب و نامهای بد صدا زید و مسخره کنید و غیبت نمایید).

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ] بلکه بزرگوار و (با افتخارترین) شما نزد خدا با تقواترین مردمند.

پس کرامت و شرف با نسب و حسب و مال و جمال و زیادی اولاد و نبودن عیب نیست، بلکه با تقوی است.

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ] خداوند از حال شما کاملاً آگاه است.

[خَبِيرٌ] او خبیر و آگاه است به چیزهایی که علم شما به آنها تعلق نمی‌گیرد مانند باطن امور شما و مقدار استعداد و استحقاق شما.

[قَالَ الْأَعْرَابُ آمَنَّا] (ای رسول، اعراب بنی اسد و غیره که بر تو منت گذارد، گفتند ما (بی جنگ و نزاع) ایمان آوردیم.

بدان که اسلام که همان دخول تحت احکام قلبی است به محض اقرار زبانی و بیعت عام نبوی حاصل می‌شود و روی همین جهت بود که مردم از ترس شمشیر، کشتن، تبعید، اسارت و غارت با بیعت عام (عمومی) در اسلام وارد می‌شدند. در حقیقت این اسلام انقیاد و تسلیم سلطنت خلقی و مردمی است، نه انقیاد و تسلیم حکومت الهی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۵۹

و اگر با این حال اعتقاد به حکومت الهی و تسلیم قلبی نیز حاصل شود اسلام حقیقی می‌شود و مسلمانان نیز مسلمانان حقیقی نام می‌گیرند، اگر چنین نباشد اسلام ظاهری و مسلمان ظاهر نامیده می‌شود، نه اسلام و مسلمان حقیقی.

و ایمان که عبارت از دخول تحت احکام قلب است با بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود و آن جز تسلیم و انقیاد قلب نسبت به کسی که به دست او ایمان آورده است، چیزی نیست.

و به عبارت دیگر: اسلام حقیقی قبول رسالت است همان طور، چنانچه اسلام ظاهری قبول احکام رسالت است و ایمان قبول احکام نبوت و ولایت است.

و به عبارت دیگر: اسلام قبول دعوت ظاهری و ایمان قبول دعوت باطنی و به عبارت سوم: اسلام آراسته شدن ظاهر است به زیور شریعت، ایمان تکلیف و پذیرفتن باطن از کیفیت امام است، که آن صورت نازله امام است و آن یک صورت ملکوتی است که بر قلب مؤمن داخل می‌شود، با همین صورت فعلیت اخیر محقق می‌شود و ابوت و نبوت یعنی پدری و فرزندگی بین امام و مؤمن نیز با همین صورت حاصل می‌شود.

و برادری بین مؤمنین نیز به همین وسیله محقق می‌گردد، این صورت همان است که هرگاه بر سینه مؤمن ظاهر شود آرامش و فکر و حضور ظهور می‌کند، آن عبارت از ظهور قائم علیه السلام در عالم صغیر است، با آن معرفت با نورانیت حاصل می‌شود و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۰

چون اعراب به محض بیعت عام و دخول تحت احکام قلبی گفتند: ما ایمان آوردیم ولی با بیعت خاص ایمان نیاورده بودند، قلوب آنها کیفیت امام را پذیرا نشده بود، صورت امام در قلوب آنها فرود نیامده بود، چه صورت امام نازل نمی‌شود مگر با بیعت خاص و اتصال معنوی به امام علیه السلام ...

لذا خدای تعالی به پیامبرش فرمود: به آنان بگو: ایمان غیر از اسلام است، اسلام ظاهری که عبارت از دخول تحت سلطنت است به محض بیعت عام حاصل می‌شود و آن غیر از اسلام حقیقی است که عبارت از انقیاد و تسلیم تحت حکومت الهی می‌باشد که با بیعت عام حاصل می‌گردد.

پس ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادری بین مؤمنین نیز به همین وسیله محقق می‌گردد.

[قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ] بگو شما ایمان نیاورده‌اید، لکن در گفتارتان به آنچه که یقینی است اکتفا کنید و آن دخول تحت سلطنت با بیعت عام می‌باشد.

[قُولُوا أَسْلَمْنَا] بگوید: ما اسلام آوردیم، خدای تعالی نفرمود:

شما اسلام آوردید، چون این جمله موهم اثبات اسلام حقیقی آنها می‌شد در حالی که اسلام حقیقی آنها یقینی نبوده است.

[وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ] و هنوز ایمان که کیفیت نازله‌ای است از امام و با بیعت در قلب مؤمن داخل می‌شود در دل‌های شما داخل نشده است.

[وَ] و لیکن [إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ] اگر خدا و رسولش را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۱

اطاعت کنید.

[لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا] از خود عمل‌هایتان چیزی کم نمی‌شود بنابر تجسم اعمال، یا از اجر و پاداش آنها چیزی کم نمی‌شود. [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] خداوند لغزش‌های شما را می‌بخشد و به عدم ایمان شما نظر نمی‌کند و نیز نظر به این نمی‌کند که اسلام ظاهری جز منافع دنیوی نفعی ندارد.

[رَحِيمٌ] خداوند با انواع فضلش بر شما تفضل می‌کند و به عدم استحقاق شما نگاه نمی‌کند.

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ] منحصرأ مؤمنان (واقعی) پس از آنکه با محض بیعت عامّ ایمان آنها را نفی کرد خواست این مطلب را بیان کند که ایمان محض بیعت عامّ نیست و فرمود:

[الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] آن کسانی‌اند که به خدا و رسول او ایمان آوردند.

مؤمنین کسانی هستند که با بیعت خاصّ بیعت کردند و بدین وسیله ایمان و دخول تحت احکام قلب و قبول احکام ولایت حاصل می‌گردد، پس بر همان باقی می‌ماند تا آثار ولایت بر آنها ظاهر می‌شود، به حدود قلب می‌رسند.

لذا در جمله‌ی بعد لفظ «ثُمَّ» آورد و فرمود:

[ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا] و پس از آن شکّ و تردید به خود راه نمی‌دهند.

چون کسی که با بیعت خاصّ بیعت می‌کند که اتفاق می‌افتد که از شکّ و اضطراب در ابتدای امر جدا شود، آنگاه که آثار ولایت و صفات خوب و بد بر آنان آشکار و ظاهر گشت اطمینان بر آنها حاصل می‌شود و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۲

لا محاله و حتما با لشگریان شیطان جهاد می‌کنند تا رذائل و صفات بد را دفع کنند و صفت‌های نیک را جذب نمایند.

لذا خدای تعالی فرمود: [وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ] و جهاد کردند با مالشان و با اموالشان از اغراض دنیوی، اغراض نفسانی و قوای بدنی و وجاهت انسانی جهاد می‌کنند.

افعال و اوصاف را به خود آنها نسبت داده است (تا درجات ایمان و اعمال آنها معلوم شود).

[وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ] و جانشان در راه خدا با انانیت هایشان در راه خدا مبارزه و مجاهدت می‌کنند که آن گونه خود خواهیها اصل بدی‌ها و شرور آنهاست.

[أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] آنان از راستگویانند یعنی از اعوجاج و کجی بیرون هستند.

بدان ایمانی که با بیعت خاصّ و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود اگر صاحب آن ایمان در مقام صدر و سینه است و از آنجا به ناحیه‌های قلب خارج نشده است که این در بعضی احوانا از اضطراب و تشویش خالی نیست.

در همین مرتبه گاهی اعمال را از جهت الهی به جهت نفسانی بر می‌گرداند که در این صورت از کجی و اعوجاج خالی نیست و اگر از حدود سینه که محلّ اسلام است خارج شود و به حدود قلب که محلّ ایمان است برسد از شکّ آلودگی و کجی که اثر دخالت خواهشهای نفس در اعمال الهی است خارج می‌گردد.

گویا که قسم اول از حقیقت اسلام خارج نیست و در حقیقت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۳

ایمان هم داخل نیست، اگرچه با بیعت خاصّ صورت ایمان حاصل می‌شود.

و لذا از امام صادق علیه السلام آمده است: شما به حدّ اقلّ اسلام تمسّک کردید، پس مبدا که اسلام از دست شما بیرون رود.

و خدای تعالی جهت اشاره به حقیقت ایمان که موجب صدق در اعمال و رفع شکّ و ارتیاب می‌شود فرمود: ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا ... تا آخر

آیه».

و برای اشاره به حصول صورت ایمان به محض بیعت خاص فرمود: **الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** چون منظور بیعت خاص است، زیرا مخاطبین آیه با بیعت عام بیعت کرده بودند، بنابراین نباید مقصود بیعت کنندگان با بیعت عام باشد، اکتفاء به ذکر آثار و اوصاف مؤمنین کرد.

زیرا اگر می‌فرمود: مؤمنین که هر دو بیعت عام و خاص را انجام دادند، یا بیعت خاص و بیعت ولوی را انجام داده‌اند منافقین این معنا را درخواست می‌کردند و مزاحم نبی صلی الله علیه و آله می‌شدند، او را به بهانه درخواست بیعت اذیت می‌کردند.

[قُلْ] ای رسول (با مردم ریایی) بگو به اینان که ایمان را بر زبانهایشان اظهار می‌دارند بگو:

[أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ] که شما می‌خواهید خدا را بدین خود آگاه سازید یعنی اگر شما مؤمن هستید احتیاج به اظهار آن نیست، چه ایمان وصف الهی و غایت آن نیز الهی است.

پس اگر اعلام و اظهار شما جهت اعلام به مردم است این کار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۴

سزاوار نیست، چون ایمان وصف الهی است نه خلقی، اگر اظهار ایمان جهت اعلام به خدای تعالی است که آن نیز شایسته و سزاوار نیست، زیرا شما با اعمال و اوصاف و احوال خود از آسمانها و زمین بیرون نیستید.

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند.

این جمله تعمیم بعد از تخصیص یا تأکید جمله‌ی قبل است.

در باره شأن نزول این آیه روایت شده است که: وقتی آیه‌ی گذشته نازل شد، عده‌ای آمدند و قسم خوردند که مؤمن و معتقد هستند، این آیه نازل شد.

[يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا] و آنان بر تو به مسلمان شدن منت می‌گذارند لفظ «منّ علیه منّا» و «متینی» مانند «حلیفی» یعنی نعمت داد بر او، «منّ علیه منّه» یعنی نعمتش را بر او شمرد و به آن اعتنا کرد و بزرگ شمرد آن را.

و مقصود در اینجا همین معناست، چه آنان اسلام آوردنشان را متنی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر شمردند.

[قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ] بگو: با اسلام آوردنتان بر من منت نهید چه اسلام نعمت بر شما و بر من نیست، بلکه آن مقدمه‌ی ایمان است که آن نعمت بر من و شماست.

پس به آنها بگو: به اسلام خود اعتنا نکنید و آن را نعمت بر من به حساب نیاورید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۵

[بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ] بلکه خداوند این نعمت را به شما داده، یا آن را منت بر شما بر شمرده است.

[أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ] زیرا که شما را داخل در اسلام نمود، تا همان وسیله هدایت یافتن شما به ایمان باشد، که آن نعمت است.

[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر شما در ادعای اسلام صادق و راستگو هستید.

قمی گفته: این آیه در باره‌ی عثمان در روز خندق نازل شده است (۱).

[إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] خدا اسرار غیب زمین و آسمانها را می‌داند.

خداوند امور پنهان و صدق نیت‌ها و مکنونات شما را که خودتان آنها را نمی‌دانید می‌داند، از قبیل قوا و استعدادهای پنهانی که دارید و خودتان به آن آگاهی ندارید.

[وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] و به آنچه شما بندگان می‌کنید (از نیک و بد) آگاه است.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۶

سوره ی «ق» ص: ۳۶۶

اشاره

این سوره مکی و دارای چهل و پنج آیه است، برخی از مفسرین گفته‌اند: تنها آیات ۳۸ و ۳۹ و لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... قَبْلَ الْغُرُوبِ مدنی است.

آیات ۱-۱۱

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۳۶۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) إِذَا مَثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳)
 قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴)
 بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵) أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضَ
 مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عِنْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا
 بِهِ جَنَاتٍ وَحَبَّ الْخَبِيثِ (۹)
 وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)

ترجمه: ص: ۳۶۶

ق [قاف] سوگند به قرآن مجید.

حقّ این است که [کافران] از اینکه از میان خودشان هشدار دهنده‌ای به سراغ آنان آمده است، شگفت زده شده‌اند و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۷

کافران گویند این چیزی شگفت آور است.

آیا چون مردم و خاک شدیم [از نو زنده شویم؟]، این بازگشتی بعید است.

به راستی می‌دانیم که زمین از ایشان چه می‌کاهد، نزد ما کتابی است محفوظ.

حقّ این است که [دین و پیامبر] حقّ را چون فراز آمدشان دروغ شمردند و ایشان در کاری سر در گمند.

آیا به آسمان فرازشان ننگریسته‌اند، که چگونه آن را برافراشته‌ایم و آن را آراسته‌ایم و هیچ خللی ندارد.

و زمین را گسترانده‌ایم، در آن کوهها را در انداخته‌ایم و در آن از هر گونه‌ی خرمی رویانده‌ایم.

برای روشنگری و یاد آوری هر بنده‌ی اهل انابت.

و از آسمان آبی پر برکت فرو فرستادیم، آنگاه بدان بوستانها و دانه‌ی درونی رویانده‌ایم.

و درختان خرماى بلند بالا که میوه‌ی تو بر تو دارد.

تا روزی بندگان باشد و بدان سرزمینی پزمرده را زنده کردیم رستاخیز هم همین گونه است.

تفسیر ص: ۳۶۷

[ق] (قسم به قدس قدرت) لفظ «ق» اسم خدا، یا نبی صلی الله علیه و آله یا قرآن یا کوهی است که محیط به دنیا است و آن از کوههای عالم برزخ یا عالم مثال، یا خود عالم برزخ می‌باشد، چون پشت آن عالم مثال است.

[وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ] قرآنی که خودش فی نفسه عظیم و بزرگ است و مانع از تسلط بر آن می‌باشد.

و جواب قسم محذوف است، یعنی تو رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآنی که خودش فی نفسه عظیم و بزرگ است و مانع از تسلط بر آن می‌باشد.

و جواب قسم محذوف است، یعنی تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، یا آنها برانگیخته و مبعوث می‌شوند و قرینه‌ی حذف قسم ما بعد آیه می‌باشد.

[بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ] بلکه این مشرکین از آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۸

جهت تو را تکذیب نکردند که تو را دروغگو بیابند، بلکه از آن جهت تکذیب کردند که از رسالت بشر تعجب می‌کردند.

[فَقَالَ الْكَافِرُونَ] آنانکه به رسالت تو کافر شدند گفتند:

[هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ] این رسالت از خدا که پیامبر ادعا می‌کند چیز عجیبی است و شگفت آور است.

یا این مطلب که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید از قبیل زنده شدن بعد از مرگ و از هم پاشیده شدن نظام چیز شگفت و تعجب‌آوری است.

[أَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا] آیا وقتی مردیم و خاک شدیم زنده می‌شویم و بر می‌گردیم؟

[ذَلِكَ] این زنده شدن بعد از مرگ [رَجْعٌ بَعِيدٌ] بازگشت بسیار بعیدست، چون ممکن نیست.

زیرا زنده شدن و بعث که عوام به آن قایل است، فیلسوف که خود را از حکما می‌شمارد آن را انکار می‌کند و آن را عقلا محال می‌داند.

زیرا این معنا مستلزم رد فعلیت به قوه و استعداد و موجود به معدوم است، چنانچه در محل خود بیان شده است.

[قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ] ما به آنچه زمین از آنها بکاهد کاملاً آگاهیم.

جواب سؤال مقدر است، گویی سؤال می‌شود: چگونه مبعوث می‌شوند در حالی که آنها با زمین مخلوط می‌گردند؟

[وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ] و کتاب لوح محفوظ نزد ماست یعنی نزد ما کتابی است که همه‌ی قوا، اعضا، اسماء و اعداد و اعمال خیر و شر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۶۹

آنها را حفظ می‌کند، یا آن کتاب از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است.

[بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] بلکه کافران چون رسول آمد (به جای ایمان) حق را تکذیب کردند یعنی تکذیب آنها نسبت به زنده

شدن بعد از مرگ از آن جهت نیست که برهان بر آن داشته باشند، بلکه از آن جهت است که این کافران باطل گشته‌اند و باطل

حق را تصدیق نمی‌کند، که از جمله حق‌ها رسالت تو و خلافت علی علیه السلام و قرآن و بعث و زنده شدن بعد از مرگ است.

[فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِیْجٍ] و در کار بزرگ (رسالت و قرآن با عظمت) سرگردان، زند. آن مشرکین در مخلوطی از هواهای حیوانی و

برتری جویی ددمنشانه و حیل‌های شیطانی قرار دارند.

یا در حالت محمّد صلی الله علیه و آله قاطی کرده‌اند، سخن‌های مختلفی می‌گویند، مثلاً می‌گویند: او مجنون است، یا شاعر، یا ساحر، یا کاهن می‌باشد.

[أ] آیا از حدود نفسهایشان بیرون نیامده‌اند، از اعوجاج و کجی راست نشدند.

[فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا] به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه آن را بنا کردیم به نحوی که موالیذ زمین بدون این بنا ممکن نیست باقی بمانند.

[وَزَيَّنَّاهَا] و آسمان را با ستارگان زینت دادیم به نحوی که اثر آن ستارگان به زمین و موالیذش متصل می‌شود، اگر آثار آن ستارگان نبود بقای زمین و موالیذش ممکن نبود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۰

[وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ] بر حسب صورت و ظاهر- در بنای آسمان خلل و فرج نیست، یعنی بنای آسمان مانند بناهای بشر نیست زیرا آنان نمی‌توانند بدون خلل و فرج بنا کنند.

و نیز در خلقت آن خلل و نقصی نیست تا کسی بتواند بگوید: اگر چنین بود بهتر می‌شد.

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا] زمین را بنگرید که چگونه گسترانیدیم که زندگی بر روی آن ممکن شد و توانستند با زراعت کردن و تجارت و ساختن عمارت‌ها از آن بهرمنند شوند.

[وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ] و در آن کوه‌های استوار بیفکنیم و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آنها برویانیم. [بِهَيْجٍ] از نباتات و رویدنی‌ها. و به وسیله‌ی همین روش زندگی برای شما و حیوانات شما آسان شد.

و این کارها آنطوری که دهریها و طبیعتون می‌گویند از طبیعت صرف نیست، بلکه ناشی از مبدأ دانا، توانا، رحیم، حکیم و مدبّر است، که همه را برای بنی آدم آفریده است، همچنانچه این مطلب مشهود و معلوم است.

و این خلقت همانطوری که منکرین بعث و قیامت می‌گویند تنها برای زندگی دنیا نیست، بلکه برای زندگی دنیا و کامل شدن در دنیا است تا در آخرت بهترین حالت را داشته باشند.

[تَبَصَّرَهُ وَ ذَكَرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ] این خلقت آسمانها و زمین به نحوی که گفته شد تبصره و یاد آوری است برای هر بنده‌ای که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۱

خواهد به سوی پروردگارش باز گردد، چه غیر او به جهت ابتلاء به حرص و آرزوهای دراز آیات و نشانه‌های الهی را می‌بیند و بر آنها مرور می‌کند در حالی که غافل از آنهاست.

[وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا] و ما از آسمان آب (باران) با برکت را نازل کردیم، چون همه‌ی برکات زمین از آب است، هیچ آبی در زمین نیست مگر آنکه آب آسمان به آن مخلوط باشد، چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: هیچ آبی در زمین نیست مگر آنکه آب آسمان به آن مخلوط شده است «۱» و ممکن است مقصود از آسمان جهت علو باشد.

[فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَبَاتٍ] و با آن باغها رویانیدیم، اینکه به جای رویاندن درختان، باغها ذکر شده به اعتبار رویاندن درختان آنهاست که مجاز عقلی است (چه عقل به این مجاز حکم می‌کند).

[وَحَبَّ الْخَبْثِ] با آب دانه‌ی نبات را رویانیدیم که از شأن آن این است که درو شود.

[وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ] و نخل بلند [لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ] که میوه‌ی آن منظم روی هم چیده شده است [رِزْقًا لِلْعِبَادِ] با این میوه‌ی نخل بعد از رسیدن و به عمل آمدن، روزی بندگان را می‌دهیم.

یا در حالی که این میوه روزی بندگان است.

[وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا] و با این آب سرزمین مرده زنده گردانیدیم.
[كَذَلِكَ الْخُرُوجُ] همچنین است خروج از قبر پس از مرگ پس

(۱) کافی - نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۲

به شما چه شده است که این همه مردن درختان و زمین‌ها از برگ‌ها و گیاه می‌بینید و با این حال زنده کردن بشر را بعد از مرگ انکار می‌کنید و این تشبیه و تمثیل جهت سهولت و آسان شدن تصویر بعث و زنده شدن بعد از مرگ است، یا تشبیه و آگاه ساختن بر بینه‌ی وجدانی است.

آیات ۱۲-۱۶

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۲ تا ۱۶] ص: ۳۷۲

اشاره

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِيعَ كُلٌّ قَوْمٌ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوسَّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶)

ترجمه: ص: ۳۷۲

پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب پیشه کردند.
و نیز عاد و فرعون و قوم لوط.

و اهل ایکه، قوم تبع همگان پیامبران را دروغزن شمردند، آنگاه عقاب من بر آنان تعلق گرفت.

آیا در آفرینش نخستین درمانده بودیم؟

[هرگز]، بلکه ایشان از آفرینش جدید شک و شبهه دارند.

و به راستی که انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفسش چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما به او از رگ جان نزدیک‌تریم.

تفسیر ص: ۳۷۲

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ] (ای رسول غمین مباش که) پیش از این‌ها هم قوم نوح و اصحاب رس را ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۳
تکذیب کردند.

کسانی که پیامبرشان را در زمین پنهان کردند و داستان آنها و بیان «رس» در سوره‌ی فرقان گذشت.

[و ثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ] قوم ثمود و عاد و فرعون مقصود از فرعون او و قومش می‌باشد، چنانچه منظور از ثمود و عاد دو طایفه‌ای هستند که به آن دو اسم نامگذاری شده‌اند.

[وَإِخْوَانُ لُوطٍ] برادران در معاشرت با لوط.

[وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ] و قوم شعیب، چنانچه مکرر گذشته است.

[وَقَوْمُ تَبَعٍ] در سوره‌ی دخان در باره این قوم سخن گفته شده.

[كُلُّ كَذِبٍ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ] همه آنها فرستادگان خدا را تکذیب کردند تا وعده عذاب بر آنها تحقق یابد.

در این آیه دلداری رسول صلی الله علیه و آله و قوم او و تهدید کفار به سبب وعید است.

[أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ] آیا ما با خلقت و آفرینش اول خسته و ناتوان شدیم که از اعاده و زنده کردن دوباره عاجز باشیم؟

[بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ] بلکه این کافران در آفرینش جدید در اشتباه هستند و به همین جهت خلقت جدید را انکار کردند،

نه آنکه آنان برهان و دلیل بر عدم اعاده داشته باشند چنانچه فلاسفه ادعا می کنند.

یا در اختلاط خلقت جدید در اشتباه می باشند، یعنی خلقت قدیم آنها با خلقت جدیدشان مخلوط شده ولی آنها از این مطلب غافل اند.

یا مقصود لبس و پوشیدن لباس جدید است بنابر آنکه «لبس» با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۴

فتحه‌ی لام به معنای «لبس» با ضمّه لام باشد.

در اول سوره‌ی بقره در آیه‌ی: *الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* و در آیه: *و كيف تكفرون بالله و كنتم*

امواتا ... تا آخر» بیان خلقت جدید و اینکه بشر چگونه همیشه در خلق جدید است گذشت و در اینجا نیاز به بیان نیست.

و لفظ «خلق جدید» را به صورت نکره آورد، چه خلقت جدید برای آنها از قبیل حرکت است که آنها در هر آن در خلقتی هستند

غیر از خلقت اول، پس هیچ فردی از افراد بقاء ندارد تا شناخت او ممکن گردد.

از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد آن حضرت علیه السلام فرمود «۱»: *تأويل این آیه این است که وقتی خداوند این*

خلق و آفرینش را فانی ساخت و این عالم را از بین برد و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در جهنم سکنی گزیدند عالمی را

تجدید و خلق می کند غیر از این عالم و انسانهایی می آفریند که مذکر و مؤنث ندارند و خدا را عبادت می کنند و او را به وحدت

یاد می کنند و برای آنان زمینی خلق می کند که حاصل آنهاست غیر از این آیه زمین و آسمانی خلق می کند که سایه بر آنان

می اندازد غیر از این آسمان.

شاید تو می بینی که خداوند فقط این یک عالم را آفریده یا گمان می کنی خداوند بشری غیر از شما نیافریده است، آری به خدا

سوگند، خدای تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق کرده که تو در آخر آن عالم‌ها و آدم‌ها هستی.

(۱) کتاب التوحید- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۵

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ] و ما انسان را خلق کردیم این آیه تمهید و مقدمه علم و آگاهی خدای تعالی به امور پنهانی انسان است، نیز

تعلیل قول خدای تعالی: *قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ* می باشد و مقصود از انسان جنس انسان است.

[وَنَعْلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ] در حالی که ما به آنچه در دل انسان می گذرد آگاهیم.

[وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ] و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.

تعلیل علم خدا به امور پنهانی انسان است، مقصود از «ورید» (سرخ رگ) رگهایی است که از کبد بیرون می آید و موجب جریان

خون به اعضای بدن می شود که آن غذای بدن است، همان طور که شرابین عبارت از رگهایی است که از قلب ناشی می شود و به

وسيله‌ی آنها روح حیوانی و روح دماغی به اعضا می‌رسد و لفظ «حَبْلِ الْوَرِيدِ» مثل در قرب و نزدیکی شده است.

آیات ۱۷-۳۷

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۷ تا ۳۷] ص: ۳۷۵

اشاره

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمْ يَدِهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُمْ إِلَيَّ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰) وَ أُنزِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۳۷۶

ترجمه: ص: ۳۷۶

چون فراگیران که از راست و از چپ او کمین دار هستند، [کارها، سخنان او را] فرا گیرند.

سخنی به زبان نمی‌آورد، مگر آنکه نگهبان حاضر و ناظری نزد اوست.

و سكرات مرگ، حقیقت را پدید آورد این همان است که از آن کناره می‌گرفتی.

و در صور دمیده شود، این روز وعده‌ی عذاب است.

و همراه هر کسی راهبری و شاهده‌ی فراز آید.

[و به او گویند] به راستی که از این امر غافل بودی و حال پرده‌ات را از تو بر طرف ساخته‌ایم، امروز دیده‌ات تیزبین است.

و همنشین او گوید این همان است که نزد من آماده است.

هر کفر [ان] پیشه‌ی ستیزه‌جویی را به جهنم اندازید.

[همان که] باز دارنده‌ی خیر و تجاوز کار شکاک است.

کسی که در

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۳۷۷

جنب خداوند به خدایی دیگر قائل است، پس او را در [جایگاه] عذاب سهمگین بیندازید.

همنشین او گوید پروردگارا من او را طغیانگر نساخته‌ام، ولی خودش در گمراهی دور و دراز بود.

فرماید نزد من ستیزه‌جویی مکنید، که به راستی پیشاپیش وعده‌ی عذاب را [برای آگاهی شما] برایتان فرستاده بودم.

در نزد من آن حکم دیگرگون نشود و [در عین حال] من در حقّ بندگان ستمگر نیستم.

روزی که به جهنم گوییم آیا پر شدی؟ و گوید آیا باز هم بیشتر هست؟

و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود و دور نباشد.

این همان است که به شما وعده داده شده است، [و] خاص هر توبه کار [ادب] نگاه دار.

همان کسی که به نادیده از خداوند رحمان بیمناک باشد، دلی پر انابت پیش آورد.

[گوییم] به سلامت [و امن و امان] وارد آن [بهشت] شوید، این روز [آغاز] جاودانگی است.

در آنجا ایشان راست هر چه خواهند و نزد ما افزونتر هم هست.

و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را نابود کردیم که آنان از ایشان دراز دست تر بودند که در گوشه و کنار شهرها جست و جو کردند که آیا گریزگاهی هست.

بیگمان در این امر برای کسی که صاحب دل باشد یا سمع قبول داشته و شاهد باشد، پند آموزی است.

تفسیر ص: ۳۷۷

[إِذْ يَتَلَقَّى] این جمله ظرف «أقرب» یا ظرف «لنعلم» یا ظرف هر دو است یعنی ما نزدیکتر به او هستیم هنگامی که دو ملایکه نگهبان تمام افعال و گفتار انسان را می گیرند.

[الْمُتَلَقَّيَانِ] آنگاه که دو ملائکه نگهبان اقوال و افعال انسان را ضبط می کنند، معنای آیه این است که هنگام ضبط اعمال و اقوال به وسیله دو کاتب و دو ملایکه ما به انسان نزدیکتر هستیم، پس احتیاجی به کاتب و نویسنده نیست که اعمال او را بنویسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۸

[عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمَدَيْهِ رَقِيبٌ] چون دو ملک (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نشسته اند سختی از خیر و شر به زبان نیاورده و جز آنکه همان دم بر آن آماده اند رقیب و مراقب و مواظب بیشتر اعمال انسان است. [عَتِيدٌ] عتید یعنی آماده‌ی نوشتن عمل هاست.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ قلبی نیست مگر آنکه دو گوش دارد، که بر یکی از آن دو گوش ملایکه‌ی مرشد و بر دیگری شیطان فتنه گر است، آن یکی امر می کند و این یکی باز می دارد، شیطان امر به معاصی می کند، ملایکه او را از معصیت باز می دارد و همین معنای قول خدا است «۱»: عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ.

و در بعضی از اخبار اشاره به این است «۲» که صاحب یمین و صاحب شمال هر دو ملایکه هستند، که صاحب یمین امیر بر صاحب شمال است و کارهای نیک و حسنات را می نویسد، صاحب شمال بدی‌ها و سیئات را می نویسد و این معنا از گستردگی وجوه قرآن است.

[وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ] (و به هوش آید که) هنگام بی‌هوش و سختی مرگ بحق و حقیقت فرارسید.

سکروه‌ی مرگ کنایه از غشیه و از خود بی‌خود شدن هنگام مرگ است و فعل را به صورت ماضی آورد، چون وقوع آن محقق و حتمی است.

[بِالْحَقِّ] سكرات مرگ به حق می آید، نه به غیر حق تا علامت

(۱، ۲) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۷۹

کاذب باشد و جاءت سكره الحق بالموت نیز خوانده شده و بنا بر هر دو قرائت لفظ «باء» برای تعدیه است، یا به معنی «مع» یا برای

سببیت است.

[ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا] این مرگ همان است که تو از آن فرار می‌کردی و جمله‌ی حالیه، یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، خطاب برای مطلق انسان یا به کسانی است که بعث و روز قیامت را انکار می‌کنند.

[وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ] آنگاه که در صور بدمند (و ملایکه ندا کنند که) این است روز وعده گاه خلق.

این جمله نیز حالیه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، یعنی این مطلب در آن روز بزرگ و روز وعید به او گفته می‌شود که آن روز را انکار می‌کرد و مقصود از نفخه نفخه‌ی دوم است چنانچه مقصود از سکره‌ی مرگ نفخه‌ی اول است. [وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ] و هر نفسی را فرشته است برای حساب به محشر کشاند و فرشته‌ای بر نیک و بدش گواهی دهد.

سائق فرشته‌ای است که بر انسان موکل است و او را به محشر و به آخرت سوق می‌دهد، او را از ایستادن در مواقع باز می‌دارد، شهید ملایکه‌ی موکل است که در هر جا با او حاضر است و جمیع اعمال او را ضبط می‌کند و شاهد آنها قرار می‌گیرد زیرا همان طور که انسان در دنیا گرفتاریها و مصایبی دارد که او را از ایستادن در دنیا و اطمینان به آن باز می‌دارد و حالتی دارد که در مناجات و طاعات با آن حالت لذت می‌برد، همچنین است در آخرت، ملکی او را از ایستادن باز می‌داد و به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۰

محشر سوق می‌دهد و ملکی که با او در جمیع مواطن و مواقع حاضر است.

و این دو ملایکه در دنیا هم با او هستند ولی انسان در دنیا به آنها علم ندارد.

بعضی گفته‌اند: مقصود از سائق فرشته‌ای است که صاحب شمال است و مقصود از شهید صاحب یمین است «۱».

[لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا] و تو (ای نادان) از این روز سخت در غفلت بودی. جمله مستأنفه یا حالیه به تقدیر قول است.

[فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ] تا آنکه ما پرده از کارت بر انداختیم یعنی حالا دیگر چیزهایی می‌بینی که در دنیا آنها را نمی‌دید.

[فَبَصُرُوكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا] و چشم بصیرت بیناتر گردید.

پس در این روز نکات و دقایقی می‌بینی که در دنیا نمی‌توانستی آنها را ببینی.

[وَقَالَ قَرِينُهُ] فرشته‌ی موکل او می‌گوید:

[هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ] این نامه‌ی عمل که من نوشتم آماده‌ی حضور و اظهار است و شیطان که این شخص گمراه را فریب داده است می‌گوید: آنچه که نزد من است آماده برای جهنم است.

[الْقِيَا] این جمله از گفتار قرین است، یا استیناف کلام از جانب خدا به تقدیر قول است، خواه حال قرار داده شود، یا مستأنف و

جواب

(۱) در تفسیر برهان ج ۴ ص ۲۲ بنا به روایت از جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که، سائق امیر المؤمنین علی علیه السلام است و شهید رسول الله صلی الله علیه و آله.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۱

سؤال مقدر، خطاب به سائق و شهید، یا به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، چنانچه در اخبار متعدّد از طریق خاصه و عامه وارد شده، در بعضی از اخبار این جمله نیز اضافه شده: شما دو نفر هر کس را دوست دارید داخل بهشت کنید «۱».

[فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مِّنَ الْخَيْرِ مُعْتَدٍ] (خطاب رسد) هر کافر عنودی که همواره مانع کار خیر است و سرکش که از حدود خدا تجاوز کند، یا بر بندگان تعدی و ستم می‌کند، به دوزخ اندازید.

[مُرِيبٍ] آنکه در باره خدا یا رسول خدا، یا در خلافت خلیفه خدا شک کند (البته شک عناد انگیز نه شک سازنده) [الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ] آن کسی که با خدای تعالی خدای دیگری را شریک قرار می‌دهد، از قبیل بت‌ها و ستارگان، هواها، یا علاوه بر مظاهر خدا خلیفه‌ی دیگری در زمین قرار داده، مانند نمود و فرعون.

[فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ قَالَ قَرِينُهُ] امروز او را در عذاب سخت می‌افکنید.

شیطان که این عذاب را برای او آماده کرده می‌گوید: [رَبَّنَا مَا أَطَّغَيْتَهُ] پروردگارا من او را به طغیان و عصیان نکشیدم، گویا که او گفته باشد شیطان مرا به طغیان کشیده است.

[وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ] و لکن او در گمراهی و دور از حق بود، یعنی او فطرتا گمراه بود، من به گمراهی او کمک کردم، نه آنکه گمراهی را من به وجود آورده باشم.

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۲

[قال] آنگاه خدای تعالی به عتاب می‌فرماید:

[لَا تَخْتَصِمُوا لَدُنِّي وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ] نزد من مجادله نکنید و من قبلا شما را با وعید از گناه برحذر داشته بودم پس دیگر شما حجتی نزد ما ندارید.

[ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ] و گفتار من تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند، بر کسی که عذاب بر او مسجل کرده‌ام عذاب ثابت است و قابل تغییر نیست، اما عفو و بخشیدن پس آن نیز از قبیل تبدیل قول و تغییر نیست، بلکه آن هم جزء وعده‌هایی است تخلف در آن راه ندارد، عفو یک چیز گزاف نیست تا هر گناهکاری بگوید خدا مرا باید ببخشد.

[وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ] و هیچ در کیفر ستمی به بندگان نخواهم کرد.

بدون علت کسی را عذاب نمی‌کنم و بدون داعی و انگیزه کسی را نمی‌بخشم [يَوْمَ نَقُولُ] این جمله ظرف «ظلام» یا «لیبدل» است، یعنی روزی که خدا می‌گوید.

و لفظ «يقول» به صورت متکلم وحده نیز خوانده شده (یعنی، روزی که بگویم).

[لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ] به جهنم که آیا پر شده‌ای؟ به صورت سؤال تقیر است تا قول خدای تعالی: [لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ] تغییر پیدا نکند، یا سؤال استفهامی است که منظور تنبیه گناهکاران و تهدید آنها است.

[وَتَقُولُ] جهنم در جواب می‌گوید:

[هَلْ مِنْ مَزِيدٍ] آیا باز هم گناهکار هست (آیا دوزخیان بیش از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۳

این هم هستند)؟ که استفهام یا جهت طلب زیادی است یا تعجب از زیادتر از آنچه که موجود است و انکار زیادی است.

و چون جمیع اجزای عالم آخرت دارای علم و اراده و نطق است دیگر ما احتیاج نداریم که سؤال و جواب را در اینجا تأویل نماییم.

[وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ] و آن روز بهشت را برای اهل تقوا نزدیک آرند.

در قول خدا: [أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ] در قول خدا: [أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ] توهین و سبک شمردن گناهکاران و بزرگداشت و احترام پرهیزکاران است و متقین نیستند مگر کسانی که ولایت را قبول کرده باشند و آنها شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند.

[غَيْرِ بَعِيدٍ] جایی که دور نیست، یا آماده کردن بهشت برای متقین دور نیست، یا در حالی که آن بهشت دور نیست، در این صورت

اسقاط لفظ «تاء» از «بعید» از قبیل اسقاط تاء از «قریب» می‌باشد در قول خدای تعالی: [إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ] و این

معنای تأکید نزدیک بودن رحمت خداست.

[هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ] این بهشت همان است که وعده شده بر همه بندگان که بدرگاه خدا پناه برده.

لفظ «أَوَّابٍ» بدل از قول خدا «لِلْمُتَّقِينَ» می‌باشد، یا خبر مبتدای محذوف است، اَوَّاب کسی است که رجوع و بازگشت او به سوی خدا بسیار است.

[حَفِیْظٍ] و خودش را از آلوده شدن به پلیدی گناهان حفظ می‌کند، یا از معاصی و گناهان محفوظ است.

[مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ] آن کس که در نهان از خدا ترسد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۴

این جمله بدل از «أَوَّابٍ» یا خبری است که مبتدای آن محذوف است، یا مبتداء است و خبر آن «ادخلوها» می‌باشد.

[وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ] و با قلب خاشع و نالان بدرگاه او باز آمد.

[ادخلوها] لفظ «ادخلوها» خبر «من خشی» یا حال یا مستأنف است، در همه‌ی آنها لفظ «قول» در تقدیر است (یعنی، گفته می‌شود: او

را داخل کنید) [بِإِسْلَامٍ] به طوری که سالم از هر آفت باشد.

[ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا] امروز روز جاودانگی است به آنچه می‌خواهند بر ایشان آماده است.

لفظ «فِيهَا» متعلق به «یَشَاءُونَ» یا به «لَهُمْ» است.

[وَلَمَدَيْنَا مَزِيدًا] و نزد ما چیزهایی است که به ذهن و دل آنها خطور نمی‌کند تا آن را بخواهند، سپس کفّار را تهدید نموده، بر

عقوبت آنها عطف کرده و فرمود:

[وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ] و چه بسا طوایفی را قبل از قریش یا قبل از اهل مکه، آنها را هلاک کردیم.

[هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ] که با قهر و قوت از اینان بودند و در هر دیار راه جستند.

لفظ «نَقَبَ فِي الْأَرْضِ» از ثلاثی مجرد، «نَقَبَ» از باب تفعیل، «أَنْقَبَ» از باب افعال یعنی در زمین سیر کرد و «نَقَّبَ عَنِ الْأَخْبَارِ» یعنی

از خبرها تفحص کرد و خبر داد، مقصود این است که شهرها را فتح کردند، یا در شهرها سیر کردند با منفعت‌های فراوان و کارهای

دقیق، یا در شهرها سیر کردند برای تفحص و تجسس اخبار.

[هَلْ مِنْ مَّحِيسٍ] آیا هیچ چاره و راه نجات از هلاکت هست، جمله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۵

حالیه، یا مستأنفه به تقدیر «قول» است، یعنی آن قرن‌ها می‌گویند، یا ما به آنها می‌گوییم: آیا راه نجاتی هست؟

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] در این اخبار، یا در این هلاک کردن.

[لَدِكُرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ] پندی است برای آنکه قلب هشیار و گوش حَقّ داشته باشد.

بدان علمی که نور است و خداوند در قلب هر کس که بخواهد می‌تاباند در اول ظهورش موجب تحیر و سکوت می‌شود، در این

حال کسی را طلب می‌کند که او را از تحیر و سرگردانی‌اش بیرون آورد، آنگاه که آن شخص را یافت و تسلیم و مطیع او شد هیچ

شأنی ندارد و هیچ کاری ندارد جز اینکه به گفته آن شخصی که فرمانده و امام است گوش فرادهد.

پس آن علم در مرحله‌ی دوم موجب گوش فرادادن و فرمانبردار بودن می‌شود، آن مقام تقلید است، که در این مقام از امام و پیشوا

می‌گیرد و بدون تحقیق گرفته‌های خود او را تصدیق می‌کند، یا تحقیق گرفته‌ها را معتبر نمی‌داند و این صاحب سینه است که به

اسلام گشوده شده است.

پس آنگاه که این مقلد نمونه‌های گرفته‌هایش را با وجدان یا شهود یافت از حدود سینه خارج گشته و به حدود قلب و دل می‌رسد

و این همان است تحقیق را با تقلید ممزوج کرده است.

یا از تقلید خارج شده و به تحقیق رسیده است و این صاحب دل است خواه در خانه‌ی قلب داخل شود، یا هنوز داخل نشده باشد، ولی مشرف به دخول است و این دو صنف از مردم همانها هستند که هر چه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۶

می‌شنود اسباب تذکر و عبرت آنها می‌شود و اما غیر از این دو صنف از صاحبان نفوس پس بر آیات می‌گذرند و در حالیکه از آنها روی بر می‌گردانند.

[وَهُوَ شَهِيدٌ] نزد گوینده حاضر الذهن است، این جمله تقیید القای سمع و گوش فرادادن است.

آیات ۳۸-۴۵

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۵] ص: ۳۸۶

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكِ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲)

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكِ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ (۴۵)

ترجمه: ص: ۳۸۶

و به راستی که آسمانها و زمین و ما بین آنها را در شش روز آفریدیم و به ما هیچ ماندگی ای نرسید.

پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی ورز و سپاسگزارانه پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب [آن] تسبیح گوی.

و در بخشهایی از شب و به دنباله‌ی سجده [و نماز واجب] نیز او را نیایش کن.

و گوش بدار روزی را که منادی از جایی نزدیک ندا در دهد.

روزی که صیحه را به حق بشنوند، آنگاه روز رستاخیز است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۷

بیگمان ماییم که زنده می‌داریم و می‌میرانیم و سرانجام [همه چیز] به سوی ماست.

روزی که زمین شتابان بر آنان بشکافد [و از گورها بیرون آیند] این [هنگام] حشر است که [اقامه‌ی آن] بر ما آسان است.

ما به آنچه می‌گویند آگاه‌تریم و تو زورگویی بر آنان نیستی پس هر کس را که از وعده‌ی عذاب من می‌ترسد، به قرآن پند بده.

تفسیر ص: ۳۸۷

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] و ما زمین و آسمانها و آنچه بین آنهاست همه را در شش روز آفریدیم.

در سوره‌ی اعراف بیان خلق آسمانها و زمین در شش روز گذشت.

[وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ] هیچ رنج و خستگی در خلق آسمانها و زمین بما نرسید تا احتیاج به استراحت پیدا کنیم، چنانچه یهود قایل

شده‌اند، این مطلب ردّ بر یهود است که می‌گفتند: خداوند روز یکشنبه آفرینش عالم را آغاز کرد و روز جمعه به پایان رسانید، روز شنبه استراحت کرد و خود را بر عرش انداخت.

روایت شده: یهود خدمت نبیّ صلی الله علیه و آله رسیدند و از خلقت آسمانها و زمین پرسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و آنچه را که در آنهاست روز سه شنبه آفرید و روز چهارشنبه درخت و شهرها و آبادیها و خرابیها را آفرید، روز پنجشنبه آسمان را خلق کرد، روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه و ملائکه را آفرید. یهود گفتند: سپس چه چیز یا محمد صلی الله علیه و آله؟ حضرت فرمود: سپس بر عرش استیلاء یافت، یهود گفتند: اگر تمام کنی و مطلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۸

را تا آخر برسانی کار درستی انجام داده‌ای. یهود گفتند: سپس خداوند استراحت کرد. پس نبیّ صلی الله علیه و آله به شدت خشمناک گشت که آیه نازل شد «۱».

[فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ] پس تو ای رسول بر آنچه (که در باره‌ی خدا) می‌گویند (که لایق و مناسب ساحت او نیست، بر آنچه که در حقّ تو و علیّ علیه السلام می‌گویند) صبر کن.

[وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ] و به حمد و ستایش خدا تسبیح گو. در اوّل سوره‌ی حمد بیان این مطلب که تسبیح خدای تعالی جز بوسیله حمد او نیست شرحی ذکر شد.

لذا در بیشتر وقت‌ها تسبیح مفید به حمد شده، یا حمد همراه تسبیح آمده، یا همراه چیزی آمده که مفید تسبیح است. [قَبْلِ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلِ الْغُرُوبِ] پیش از طلوع خورشید (به نماز صبح) و پیش از غروب آن (بعد از نماز ظهر و عصر) یعنی در همه‌ی وقت‌ها، چون بیشتر اوقات مطلب مقید به دو طرف روز می‌شود ولی مقصود استغراق اوقات و همه‌ی وقت‌ها است. یا مقصود خصوص این دو وقت است از آن جهت که این دو وقت شرافت دارند، آنچه که در فضیلت ما بین الطلوعین وارد شد بیشتر از حدّ احصاست، در فضیلت عصر نیز اخبار متعدّدی وارد شده یا مقصود اشاره به نماز ظهر و عصر است.

[وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ] و قسمتی از شب را تسبیح بگوی، چون شب و به خصوص آخر شب وقت شریفی است که نفوس در آن وقت

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۸۹

توجه به خدا و توجه به اصل خویش پیدا می‌کنند، چه آن وقت نفوس از موانع خیالی رها می‌شود و ممکن است اشاره به نماز مغرب و عشا، یا به نماز شب باشد.

[وَأَذْبَارَ السُّجُودِ] و هم در عقب سجده‌ها به تسبیح خدا پرداز به صورت مصدر و جمع خوانده شده و مقصود از سجود کمال خضوع نسبت به عظمت پروردگار است، یعنی پس از آنکه کمال کمال توجه به خدا خضوع به درگاه او حاصل شد، یا اشاره به یک رکعت و تر: یا دو رکعت یا چهار رکعت بعد از مغرب یا نماز می‌باشد.

[وَأَسْتَمِعْ] و گوش دار تو در حال حاضر ندای منادی روز قیامت یا روز ظهور قائم علیه السلام را بشنو، چون تو الان ندای آن منادی را می‌شنوی، زیرا تو از مرقد خویش خارج شدی و قیامت یا ظهور قائم علیه السلام را مشاهده می‌کنی.

[يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ] در روزی که منادی روز حساب و بعث ندا کند، یا منادی به اسم قائم علیه السلام و اسم پدرش ندا کند چنانچه در خبر آمده است.

و اسقاط «یاء» از لفظ «المنادی» بدان جهت است که وصل به منزله‌ی وقف گردد، آن عربی نیکو و فصیح است.

[مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ] از جایی که برای همه به طور مساوی نزدیک است، چون نسبت منادی در روز قیامت یا در ظهور قائم علیه السلام به همه‌ی مردم مساوی است.
 [يَوْمَ يَشْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ] روزی که صیحه‌ی حساب و قیامت نزد خدا با صیحه‌ی قائم، یا صیحه و صدا زدن به خروج قائم علیه السلام را می‌شنوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۰

[ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ] آن روز روز خارج شدن از قبرهاست.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آن روز (یوم الخروج) روز رجعت است «۱».

[إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ] که ما زنده می‌کنیم و در دنیا می‌میرانیم، این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چه کسی این کار را انجام می‌دهد و چه کسی مردگان را از قبرها بیرون می‌آورد؟ پس فرمود: ما زنده می‌کنیم و ما می‌میرانیم.
 [وَإِنَّا لَأَئِنَّا الْمَصِيرُ] و در آخرت برگشت همه به سوی ما است.

[يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا] روز که به سرعت زمین از احاطه بر آنها بشکافتد این جمله ظرف «المصیر» یا بدل از «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ» می‌باشد.

[ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ] و این حشر و زنده کردن در رجعت یا در قیامت بر ما آسان است.

[نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ] ما به آنچه که در حق ما یا در حق تو یا در حق علی علیه السلام می‌گویند داناتریم، این دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهدید قوم منافق یا مشرک می‌باشد.

[وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ] و تو بر آنها مسلط نیستی که آنها را مجبور کنی، تو فقط بیم دهنده و یاد آورنده هستی.

[فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ] پس مطلق قرآن را یا قرآن ولایت علی علیه السلام را یاد آوری نما [مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ] به آن کس که از بیم دادن بیمناک شود.

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۸ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۱

سوره الذاریات ص: ۳۹۱

اشاره

این سوره مشتمل بر شصت آیه است که همه‌ی آنها مکی است.

آیات ۱-۱۴

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۴] ص: ۳۹۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا (۴)

إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِصَادِقٍ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أُفِّكَ (۹)

قُتِلَ الْحَزَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرِهِ سَاهُونَ (۱۱) يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ترجمه: ص: ۳۹۱

سوگند به بادهای پراکنده گر.
و به ابرهای سنگین بار.
و به کشتیهای آسان گذار.
و به فرشتگان تقسیم گر کار.
که همانا آنچه به شما وعده داده شده است، راست و درست است.
و جزا [ی اخروی] واقعی است.
و سوگند به آسمان تو بر تو.
که شما سخنهاى گوناگون پیش آرید.
هر کس که از پیش، باز گردانده شده است از [ایمان به] آن باز گردانده شود.
مرگ بر دروغزنان.
کسانی که در بی خبری فراموشکارند.
می پرسند که روز جزا چه وقت است.
روزی که ایشان بر آتش [دوزخ] عذاب کرده شوند.
عذابتان را بچشید، این همان است که به شتابش می خواستید.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۲

تفسیر ص: ۳۹۲

اشاره

[وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا] قسم به نفس بادهای عالم که نیکو پیراکنند.
ذرت الریح التراب و الهیثم و «اذرت» و «ذرت» یعنی باد خاک و خاشاک را پراند، مقصود در اینجا باد، یا زانی است که اولاد می آورند، یا اسبابی است که به خلقت خلایق مشغولند، از قبیل ملایکه و غیر آنها.
[فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا] قسم به ابرها که بار سنگین باران را به امر حق حمل می کنند.
و ابرهایی که حاصل باران می باشند، یا بادهایی که حمل کننده‌ی ابرها هستند، یا زنان حامله.
لفظ «وقرا» با فتحه واو به حالت مصدر خوانده شده است، لفظ «وقر» با کسره‌ی واو به معنای بار سنگین است «۱».
[فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا] و قسم به کشتی‌هایی که به آسانی در دریاها راه می افتند، یا بادهایی که در محلّ وزیدن باد جریان پیدا می کنند، یا مقصود ستارگانی است که در مناطق خویش جریان دارند.
[فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا] و قسم به فرشتگانی که روزی‌ها و باران‌ها را (باذن خدا) تقسیم می کنند، یا بادهایی که باران‌ها و ابرها را تقسیم

می‌کنند، یا مقصود همه‌ی آنهايي است که چیزی را قسمت می‌کنند، از قبیل ملائکه و بادها و انبیا و اولیا علیهم السّلام. این آیه قسم از جانب خدای تعالی است، پس اگر این اوصاف

(۱) جوهری: وقر اغلب در باره‌ی استر، الاغ، وسق در باره شتر به کار می‌رود.

قاموس قرآن ج ۷ ص ۲۳۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۳

متعدّد برای ذات‌های متعدّد باشد لفظ فاء برای تفاوت آن چیزهایی است که به آنها قسم خورده است، یعنی در درجه و مرتبه‌ی شرافت و پستی با هم تفاوت دارند و نیز در دلالت بر قدرت پروردگار و عنایت او به خلقتش تفاوت دارند. و اگر این اوصاف برای یک ذات باشد لفظ «فاء» برای ترتیب بین افعال است، چه باد بخارها را در جوّ حرکت می‌دهد و پراکنده می‌کند، که در نتیجه آن ابر درست می‌شود.

پس باد آن ابرها را به هر جا که خدا دستور دهد حمل می‌کند، در نتیجه جریان ابر به سهولت و آسانی انجام می‌پذیرد و آن ابرها را بر شهرها و صحراها و دریاها قسمت می‌کند.

[إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ] قسم به اینان آنچه که از ثواب و عقاب و حشر و حساب وعده داده می‌شوید، راست است.

[وَأِنَّ الدِّينَ] و روز جزاء و پاداش.

[لَوَاقِعٌ] البته واقع خواهد شد. و ممکن است لفظ لام در «لواقع» برای تعریف عهد ذهنی باشد، معنای آیه این باشد: این دینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ادّعا می‌کند حقّ و صدق است.

[وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوكِ] «۱» قسم به آسمان که دارنده‌ی راههاست مانند مسیر ستارگان، یا آسمان دارنده‌ی زیبایی و زینت است.

چنانچه از امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده است، چه ستارگان و راههای آنها آسمان را زینت می‌دهند، چنانچه لباس راه دار راه راه داشتن زینت می‌دهد.

یا مقصود از راهها دلیل‌هایی است که بیننده‌ها از آنها می‌گیرند،

(۱) سماء رسول الله صلی الله علیه و آله و ذات الحُبک علی علیه السّلام است. تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۴

بدان وسیله استدلال بر صانع آنها و علم و قدرت و اراده و حکمت صانع می‌نمایند.

حدیثی در چگونگی وضع زمین و طبقات آسمانها ص: ۳۹۴

از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا علیه السّلام آمده است: گفت: خدمت امام علیه السّلام عرض کردم: از قول خدای تعالی: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوكِ به من خبر بده، پس فرمود: آسمان به زمین بسته شده است، در اینجا امام علیه السّلام انگشتیهای مبارکش را داخل هم به طور مشبّک «۱» قرار داد.

راوی می‌گوید: عرض کردم: چگونه آسمان به زمین بسته شده است؟ در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: خداوند آسمان را بدون پایه و عمد بالا نگهداشته است.

امام علیه السّلام فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نمی‌فرماید: بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا یعنی بدون پایه‌ای که شما آن را ببینید؟ عرض کردم:

بلی. فرمود: پس پایه هست ولی شما آن را نمی بینید. عرض کردم:

فدایت شوم، پس مطلب چگونه است.

راوی می گوید: دست چپش را باز کرد، دست راست را بر روی آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیا و آسمان دنیاست که بالای آن گنبد است، زمین دوّم روی آسمان دوّم است، زمین سوم روی آسمان دوّم است و روی آسمان سوّم گنبد است و مطلب همچنین است تا زمین هفتم که روی آسمان ششم است و روی آسمان هفتم گنبد است، عرش رحمان روی آسمان هفتم است «۲».

و این است معنای قول خدا

(۱) یعنی اینچنین آسمان به زمین بسته و پیوند خورده است.

(۲) مأخذ تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۵

خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ وَصَاحِبِ امْرِئَاتٍ مِنْ بَنَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصَّيِّ بَعْدَ از او یعنی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد و او بر روی زمین است و امر از بالای آسمان و بین آسمان‌ها و زمین‌ها به او نازل می شود.

راوی می گوید: عرض کردم: زیر پای ما جز یک زمین چیزی نیست؟ فرمود: زیر پای ما جز یک زمین نیست، آن شش زمین بالای ما می باشد «۱».

[إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ] شما در این روز جزا که حق است و واقع شدنی اختلاف دارید (که شما مردم نادان در اختلاف سخن باز ماندید) بعضی از شما آن را تصدیق و بعضی دیگر تکذیب می کنید، یا در تصدیق و تکذیب محمد صلی الله علیه و آله اختلاف دارید و در این اختلاف دارید که او مجنون یا شاعر است یا سخنانش را از دیگری آموخته است، یا کاهن است.

یا در قرآن اختلاف دارید که آن جادو، کهنات و پیشگویی و رجز و افسانه است، یا در علی علیه السلام که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است اختلاف دارید.

[يُؤْفِكُ عَنْهُ] هر که شایسته نبود از دین و روز جزا یا از محمّد صلی الله علیه و آله یا قرآن یا از علی علیه السلام و ولایتش روی گردان خواهد شد.

[مَنْ أُفِكَ] در اینجا از آنچه که روی بر می گردانند حذف شده است و این حذف بدان جهت است که در ذمّ روی گرداننده مبالغه و تأکید شود، گویا که گفته شده است: هر کس از خیری روی گردان شود از او روی گرداننده می شود و مناسب این تأکید و تعمیم این است که مقصود از ضمیر مجرور علی علیه السلام و ولایت او باشد، چنانچه در خبر آمده است که آن اصل جمیع خیرهاست و کسی که از هر خیر روی گرداند از او روی

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۶

گرداننده می شود.

یا معنای آیه این است: کسی که در عالم دزّ روی گردان شده است و شایسته نبوده است آخر الأمر از این قرآن روی گردان خواهد شد.

یا معنای آن این است که از این قول و گفتار اختلافی روی گردان می شود، بر اثر این روی گردانی از خیر روی می گرداند، یا از

این دین یا از محمد صلی الله علیه و آله یا از علی علیه السلام روی گردان می‌شود.

[قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ] کشته باد آنکه دروغ بندد (و قرآن را سحر و فسانه بر خواند).

لفظ «خرص» با فتحه‌ی خاء به معنای دید و اندازه زدن است، اسم آن «خرص» با کسره‌ی خاء است، گفته می‌شود: کم خرص أرضک با کسر خاء، یعنی چه مقدار است حاصل زراعت تو؟ و به معنای تخمین و گفتار با گمان و دروغ هم می‌آید، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

و معنای آیه این است: بر کسانی که در دین و خلافت امیر المؤمنین با گمان و تخمین سخن می‌گویند لعن باد.

و استعمال لفظ «قتل» در لعن از آن جهت است که هر کس را خدا لعنت کند او را نسبت به حیات و زندگانی انسانی می‌کشد.

[الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ] آنانکه در ضلالت و غفلت.

لفظ «غمرة» از هر چیزی شدید و بسیار آن است، نکره آمدن آن به جهت تفخیم است، نسبت ندادن به چیز خاص بدان جهت است که موهوم تعمیم باشد، یعنی آن کفار از همه چیز از قبیل جهل و شهوت‌ها و غضب‌ها و شیطنت و تکبر و خود پسندی و فخر شدید و بسیار آن را دارند.

[سَاهُونَ] زیستند یعنی از آنچه که بر حسب فطرتشان به آنها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۷

یاد آوری کردیم مانند راه آخرت و نعمت‌های آن غافلند. یا غافل از چیزی هستند که در عالم ذرّ به آنها یاد آوری کردیم، یا از خدا و نعم و نعمت دادن او غافل‌اند.

[يَسْأَلُونَ] سؤال می‌کنند این جمله حال، یا خبر بعد از خبر یا مستأنف است.

[أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ] می‌پرسند که روز جزا کی خواهد بود؟ و این سؤال آنان از باب استهزا و انکار بود و لذا این آیه را بعد از الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ آورد و جواب آنها را این گونه پاسخ داد:

[يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ] به آنها بگو روزی که آنها را در آتش دوزخ بیازمایند و به آنها گفته می‌شود:

[ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ] خطاب کنند که اینک عذاب و سوختن خویش را بچشند، یا فسادتان در دنیا را بچشید.

[هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ] خودتان به این روز عجله می‌کردید، این جمله بدل از «فتنتکم» یا مبتدا و خبر است.

آیات ۱۵-۲۳

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱۵ تا ۲۳] ص: ۳۹۷

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَدُونَ (۲۲) فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۸

ترجمه: ص: ۳۹۸

پرهیزگاران در بوستانها و چشمه ساراند.
 آنچه پروردگارش به ایشان بخشیده است پذیرا هستند که ایشان پیش از این نیکوکار بودند.
 [فقط] اندکی از شب را می‌خفتند.
 و در سحرگاهان استغفار می‌کردند.
 و در اموالشان سهمی برای سائل و محروم بود.
 و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست.
 و نیز در وجود خودتان آیا [به چشم بصیرت] نمی‌نگرید؟
 و در آسمان مایه‌ی روزی شماس و نیز آنچه به شما وعده داده‌اند.
 آری، سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن مانند همینکه شما سخن می‌گویید، حقّ است.

تفسیر ص: ۳۹۸

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ] آن روز متقیان همه در بهشت و بر لب چشمه‌های آب غنوده‌اند.
 این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر از حال کسی است که از قول مختلف، یا از روی گرداندن از ولایت پرهیز کرده است.
 [أَخَذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ] همان نعمتها که خدا به آنها عطا کند فراگیرند.
 کنایه از رضایت مؤمنین است به آنچه که خدایشان داده است و آن کنایه از این است که آنچه پروردگارشان داده است نیکو و مورد رضایت است.

[إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ] چرا که در دنیا مردمی نیکوکار بودند.
 این جمله مستأنف و در مقام تعلیل است، که همان ولایت است، یا نسبت
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۳۹۹

به زیر دستانشان و دیگران محسن و نیکوکار بودند.
 [كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ] و از شب اندکی را خواب می‌کردند.
 این جمله بدل از قول خدا: كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ می‌باشد به صورت بدل تفصیل از اجمال.
 از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مؤمنان کم اتفاق می‌افتاد که شب بلند نشوند.
 از امام باقر علیه السلام آمده است: آنان کسانی بودند که می‌خوابیدند، هر موقع هر کدام از آنان از این طرف به آن طرف می‌شد، می‌گفت:

الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر! [وَبِاللَّسَةِ حَارِهِمْ يَسْتَتَفِرُونَ] و در سحرها از خدا آمرزش خواهی می‌کنند، بدان که انسان صغیر مانند انسان کبیر است، که در وجود آن شب و روز و خورشید و ماه است، شب او مراتب طبع و نفس حیوانی اوست، روز مراتب ملکوتش، خورشید او عقلش و ماه او نفسش می‌باشد که از نور عقل روشنایی می‌گیرد، مادام که انسان از خانه‌ی طبع و نفسش خارج نشود ممکن نیست بدیهای او بخشیده گردد اگرچه در هر روز هزار بار استغفار کند.

و آنگاه که از حدود نفس حیوانی‌اش خارج شد و به حدود قلبش و عقلش نزدیک شد- که آن در عالم صغیر به منزله‌ی سحرها در عالم کبیر است- با زبان حال از پروردگارش درخواست می‌کند تا بدیها و گناهانش را بیاورد و ببخشد، خداوند اجابت می‌کند و می‌بخشد خواه با زبان قال هم سؤال و درخواست بکند یا نکند.

و از همین جا سرّ تقیید استغفار به سحرها و سرّ تقدیم سحرها که مفید حصر است ظاهر می‌شود.

[وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ] در منفعت کسب او سائل و محروم دارای حقّ هستند.

و تعمیم اموال نسبت به اعراض دنیوی، قوا، اعضا، و جاهت، خدم، حشم و انائیت‌ها مخفی و پوشیده نیست و همچنین تعمیم سایل از انسانها نسبت به سؤال دست و زبان یا به زبان حال و نسبت به سؤال کنندگان تعمیم آن بر ملایکه، عقول، ائمه و خدای تعالی که درخواست قرض از بندگانش می‌کند ظاهر و آشکار است و همچنین سؤال کنندگان شامل کسانی است که از نبی صلی الله علیه و آله و امام و اتباع آن دو با زبان حال و قال سؤال افاضه‌ی خیرات و خوبی‌ها می‌کنند. و محروم چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است کسی است که نصیب و حظّ او اندک است و از باز بودن دستش در خرید و فروش محروم شده است (۱).

و تعمیم آن نیز نسبت به کاسب اموال دنیوی معاشی و کاسب اموال اخروی معادی مخفی نیست.

[وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ] نشانه‌هایی که دلالت بر مبدأ و علم و قدرت و عنایت و توجّه به خلق و رأفت و مهربانی او می‌کنند.

[لِّلْمُوقِنِينَ] این نشانه‌ها مخصوص کسانی است که به امر آخرت یقین دارند، نه غیر آنها که بر آیات مرور می‌کنند در حالی که از

(۱) تهذیب الاحکام - نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۱

آنها روی گردانند.

[وَفِي أَنْفُسِكُمْ] و هم در نفوس خود شما مردم.

این جمله عطف بر «فی الأرض» یا به قرینه‌ی قول خدای تعالی: أَفَلَا تُبْصِرُونَ متعلق به محذوف است.

[أَفَلَا تُبْصِرُونَ] آیا در خود به چشم بصیرت نمی‌نگرید. ذکر آیات و نشانه‌های زمین که آیات آفاق است و ذکر آیات انفس مکرر گذشته است.

از امام صادق علیه السلام آمده است «(۱): مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین به چه چیز پروردگارت را شناختی؟

فرمود: با فسخ عزم و اراده و با نقض همت‌ها که هرگاه همت کردم بین من و همتم حایل شد، هرگاه عزم و اراده کردم قضای الهی مخالف عزم من قرار گرفت، آن وقت فهمیدم تدبیر کننده شخص دیگری است غیر از من.

مانند این سؤال و جواب از امام صادق علیه السلام نیز آمده است «(۲)».

[وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ] و روزی مخصوص شما از حیث انسائیت شما در آسمان است، یا اسباب روزی نباتی و روزی‌های انسانی شما در آسمان است.

[وَمَا تُوعَدُونَ] و آنچه که وعده داده می‌شوید از نعمت‌های بهشت، چه بهشت و نعمت‌هایش در آسمان صوری است، بدین معنا که آسمان مظهر آن است، همچنین در آسمان‌های عالم ارواح است، که محل بهشت و نعمت‌های آخرت عالم ملکوت و جبروت است.

(۱) خصال شیخ صدوق - و نور الیقین ج ۵ ص ۱۲۴

(۲) کتاب التوحید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۲

قمی گفته است «۱»: باران از آسمان نازل می‌شود و به وسیله‌ی آن روزی‌های عالم از زمین خارج می‌شود.

و مقصود از «ما توعدون» اخبار رجعت و قیامت و اخباری است که در آسمان است.

بعضی گفته‌اند: تقدیر روزی‌های شما در آسمان است، یعنی آنچه که قسمت شماست در امّ‌الکتاب نوشته شده، جمیع آنچه که وعده داده می‌شوید نیز در آسمان است، چون ملائکه جهت قبض روح‌ها، برای استنساخ اعمال و نازل کردن عذاب و روز قیامت برای جزاء و حساب از آسمان نازل می‌شوند.

[فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ] آنچه که به آن وعده داده می‌شوید حقّ است، یا بودن روزی و چیزهای وعده داده شده در آسمان حقّ است، یا آنچه که معهود و مقصود از هر داستان و حکایت است، و آن ولایت و ولایت علیّ علیه السلام است حقّ است. [مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ] مانند سخن گفتن شما که در آن شک ندارید یا معنای آیه این است: رزق شما در آسمان است مانند نطق کردن شما، یعنی مانند آنکه معانی غیبی را درک می‌کنید، که آن از آسمان به سوی شما نازل می‌شود، با ولایت حقّ است در حالی که آن ولایت مانند نطق شما است، که سخن گفتن شما از آثار ولایت تکوینی و از آن نازل می‌گردد.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۳

آیات ۲۴ - ۴۰

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۴۰] ص: ۴۰۳

اشاره

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَبَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُشْرِكِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷) وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰)

ترجمه: ص: ۴۰۳

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟

که چون بر او وارد شدند گفتند سلام، گفت سلام [بر شما] [و در دل گفت ایشان] گروهی ناشناخته [اند].

سپس آهسته به سوی خانواده‌اش رفت، آنگاه گوساله‌ای فربه [و بریان] به میان آورد.

پس آن را نزدیک ایشان نهاده گفت چرا نمی‌خورید؟

سپس از آنان ترسی در دل یافت گفتند مترس، و او را به فرزندی دانا بشارت دادند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۴

آنگاه زنش با آوایی [به او] آورد و بر چهره‌اش چک زد و گفت [چگونه فرزند بزایم که من] پیر زنی هستم. [فرشتگان] گفتند پروردگارت چنین فرموده است، که او فرزانه‌ی داناست. گفت ای فرشتگان کار و بار شما چیست؟ گفتند ما به سر وقت قومی گنهکار فرستاده شده‌ایم. تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فرو باریم. که [هر یک] از جانب پروردگارت نشان کرده است [و] خاص تجاوز کاران است. آنگاه هر کس از مؤمنان را که در آنجا بود [از آنجا] بیرون بردیم. چندانکه در آنجا جز خانه‌ای از آن مسلمانان نیافتیم. و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، باقی نهادیم. و در مورد موسی، آنگاه که او را با حجّتی آشکار به سوی فرعون فرستادیم. سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] جادوگر یا دیوانه است. سرانجام او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم، سپس آنان را به دریا انداختیم و [غرقه ساختیم]، و او نکوهیده بود.

تفسیر ص: ۴۰۴

[هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ] ای رسول ما آیا حکایت مهمانان گرامی ابراهیم و فرشتگان به تو رسیده است. این آیه کلام مستأنف است برای تهدید کسانی که از مبدأ یا رسول یا ولایت اعراض می‌کنند. [إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ] هنگامی که آنها بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت. شرح این دو کلمه در سوره‌ی هود گذشت.

[قَوْمٌ مُّكْرَمُونَ] ابراهیم در دل خود گفت: اینان قومی ناشناخته برای من هستند. یا گفت: شما قومی ناشناخته هستید و من شما را نمی‌شناسم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۵

[فَرَأَى إِلَىٰ أَهْلِهِ] و آنگاه پنهان از مهمانهایش پیش اهلش (اهل بیت خود) رفت تا برای مهمانها چیزی بیاورد و پذیرایی کند. [فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ] کباب گوساله‌ی فربه‌ی نزد میهمانان آورد، چون بیشتر مواشی حضرت ابراهیم علیه السلام گاو بود. [فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً] پس گوساله‌ی بریان را نزد آنها نهاد و گفت: چرا نمی‌خورید و در دل از آنها ترسید.

[قَالُوا لَا تَخَفْ] گفتند: نترس، ما رسولان پروردگار تو هستیم.

[وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ] و او را به پسری دانا بشارت دادند.

[فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ] پس از مژده و بشارت زن ابراهیم (ساره) آمد.

[فِي صَرَّةٍ] در حالی که داود و فریاد می‌زد، یا با جماعتی آمد، چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده است «۱».

[فَصَكَتَ وَجْهَهَا] بعضی گفته‌اند: انگشتانش را جمع کرد و به پیشانی خود زد «۲».

و برخی گفته‌اند: از تعجب سیلی به صورت خود زد.

بعضی گفته‌اند: صورتش را پوشید «۳».

[وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ] و گفت: من چگونه بچه بیاورم، در حالی که آنگاه که سن من اقتضای حمل می‌کرد بچه نمی‌آوردم، حال که

پیر زن شده‌ام و دیگر آبستن نمی‌شوم.

[قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ] مهمانان گفتند: خدای تو این چنین

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۶-۱۲۷

(۲) مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۷

(۳) مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۶

فرموده، ما فقط به تو خبر می‌دهیم.

[إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ] او حکیم است و دقایق امور را می‌داند و کارهای متقن و محکم انجام می‌دهد که غیر او از ادراک و صنع آن کارها عاجزند.

[الْعَلِيمُ] خداوند می‌داند که تو عقیم هستی و اکنون پیر زن شده‌ای، و او قادر است که عقیم و نازا را فرزند آور و پیر زن را دارای حیض و فرزند قرار دهد.

[قَالَ] ابراهیم علیه السلام پس از شناخت مهمانها و انس گرفتن با آنان گفت: [فَمَا خَطْبُكُمْ] امر و شغل شما چیست، چون نازل شدن چهار ملائکه به طور ناگهانی برای ابراهیم معهود نبود فهمید که آنان فرمود نیامدند مگر برای امر عظیم و مهمی، و لذا سؤال کرد: کار شما چیست؟

[أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ] داستان آنها در سوره‌ی هود و غیر آن گذشت.

آنان گفتند ما بر (هلاک) قوم بدکاری فرستاده شدیم (یعنی قوم لوط) تا بر سر آنها و دیارشان از گل سنگباران کنیم که آن سنگها نزد پروردگار معین و نشان دار برای ستمکاران است و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و (لیکن) در همه آن دیار جز یک خانه لوط دیگر مسلم خدا پرست نیافتیم.

[وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۷

و در آن دیار برای آنانکه از عذاب الیم (قهر خدا) می‌ترسند آیت عبرتی واگذار کردیم و نیز در رسالت موسی آیت عبرت است که با معجزه حجّت روشن به سوی فرعونینش فرستادیم و فرعون به غرور ملک و قدرت سر از طاعت حق کشید.

لفظ «رکن» آن ناحیه و جنبه‌ی قوی‌تر است، یعنی فرعون با تکیه بر قدرت و قوت خویش از طاعت حق روی گردانید.

و لفظ «باء» برای تعدیه یا به معنای «مع» است و مقصود این است که او «ولی جنوده او جانبه» (او عهده‌دار لشکر یا جانب خویش است) یا مقصود این است که او و سربازانش از حق روی گردانیدند.

[وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ] گفت: موسی هر چه انجام می‌دهد از سحر و جادو و با اختیار خویش است، یا او مجنون است، هر آنچه که بر او ظاهر می‌شود از خوارق عادات از ناحیه جنّ است که بدون اختیار موسی بر دست او ظاهر می‌شود.

أَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَبَبَدْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ]

ما هم او را با همه‌ی سپاهش به قهر گرفتیم و به دریا انداختیم که در خور هر نکوهش و ملامت بود. فرعون کاری کرد که شایسته ملامت گشت.

آیات ۴۱-۶۰

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۱ تا ۶۰] ص: ۴۰۷

اشاره

وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَوْمَ نوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۸

ترجمه: ص: ۴۰۸

و در مورد عاد، آنگاه که بر آنان بادی سترون فرستادیم. که هیچ چیزی که بر آن می گذشت باقی نمی گذاشت، مگر آنکه آن را مانند خاک و خاشاک می ساخت. و در مورد ثمود آنگاه که به آنان گفته شد که تا زمانی [معین] از زندگی برخوردار شوید. سپس از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند، آنگاه صاعقه [ی مرگ] آنان را که [درمانده وار] می نگریستند، فرو گرفت. آنگاه توان برخاستن هم نداشتند و کین ستان نبودند. و قوم نوح از آن پیش، که آنان قومی نافرمان بودند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۰۹

و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و ما توانمندیم. و زمین را گسترانیدیم و نیکو گستراننده‌ایم. و از هر چیز گونه‌هایی آفریدیم باشد که پند گیرید. پس در خداوند بگریزید، که من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم. و در جنب خداوند خدایی دیگر قایل مشوید که من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم. بدینسان برای پیشینیان آنان هیچ پیامبری نیامد مگر آنکه گفتند [او] جادوگر یا دیوانه است. آیا همدیگر را بدان سفارش کرده‌اند؟ حق این است که قومی طغیانگرند. پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار سرزنش نیستی. و اندرز ده که اندرز مؤمنان را سود دهد. و جن و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند، نیافریده‌ام. از آنان رزقی نخواسته‌ام و نخواسته‌ام که به من خوراک دهند.

بیگمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است.

آری برای [این] ستمکاران هم نصیبی [از عذاب] همانند نصیب یارانشان است، پس نباید که به شتابش از من بطلبند. پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند.

تفسیر ص: ۴۰۹

[وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ] و نیز در قوم عاد که بر هلاکشان تند باد خزان فرستادیم عبرت خلق است. از آن جهت باد عقیم نامیده شده که متضمن هیچ منفعتی نیست، یا چون باد آنها را هلاک و نابود ساخت.

[مَا تَذُرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ] که آن باد هلاک به چیزی نمی گذشت جز آنکه او را مانند استخوان پوسیده می گردانید.

[وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ] و در باره قوم ثمود نیز چنین کردیم که به آنان گفته شد سه روز از زندگی بهره‌مند شوید.

البته سه روز بنا به گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی بوده است که وعده

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۰

عذاب داده شده یا تکوینا به آنها گفته شده تا وقت سه رسید اجل هایتان بهره‌مند باشید و این معنا مناسب آیه‌ی بعدی است. [فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] آنها هم از فرمان خدای خود سر کشیدند پس آنها را صاعقه آتش در گرفت و (هلاکت خویش را) به چشم مشاهده کردند در حالیکه نه هیچ توانایی برخاستن و گریختن داشتند و نه هیچ یار و مددکاری یافتند و پیش از این قوم هم قوم نوح مردمی فاسق و نابکار بودند. این داستان‌ها مکرر گذشته است.

[وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ] و کاخ آسمان (رفیع) را ما به قدر خود برافراشتیم.

[وَإِنَّا لَمُوسَىٰ عَمَلُونَ] ما قدرت به توسعه عالم داریم، یا تواناییم که روزی را بر بندگان توسعه دهیم، یا دارنده‌ی توسعه روزی برای بندگان هستیم.

[وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا] و زمین را گسترانیدیم [فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ] و ما چه خوب بسط دهندگان، یا آماده‌ی کنندگان قراریم.

[وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ] و از هر چیز چه در خشکی و چه در دریا چه انسی و وحشی، زوج آفریدیم.

و لفظ «کل» از باب حمل حکم اکثریت بر کل می‌باشد، یا مقصود هر حیوان مذکر و مؤنث است، یا مقصود این است که از هر چیزی از کیفیات و کمیات و چشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها دو ضد متنافی آفریدیم، مانند گرمی و سردی، تلخ و شیرین، کوتاه و بلند، زیبا و زشت ... و غیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۱

اینها، در اخبار به این معنا اشاره شده است.

[لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] باشد که شما علم و حکمت و قدرت و عنایت به خلق و مهربانی او را به یاد آورید و شاید شما متذکر شوید که ضدیت قرار دادن بین اشیاء دلالت می‌کند که خدای تعالی ضد ندارد و جدا کردن بین چیزهای جدا متفارق دلالت می‌کند بر اینکه اشیای جدا کننده‌ای دارند و الفت قرار دادن بین اشیای هم جنس دلالت دارند بر آنکه آن اشیاء دارای مؤلف و الفت دهنده‌ای است.

[فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ] پس از شرّ نفسهای اماره‌ی خویش، از شیطان و جنودش به خدا پناه ببرید که این نعمت‌ها را به شما داده است.

از شرّ اشرار و شرور آنها از خدا کمک بجوید و نیز از هواهای خود که خدایان شما هستند فرار کنید و امر و نهی خدا را اطاعت نمایید.

یا از وطن‌هایتان به سوی حجّ فرار کنید، یا از وطن‌هایتان به سوی رسول یا امام فرار کنید.

[إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] که من از جانب او با بیانی روشن شما را می‌ترسانم. و قول خدای تعالی: فَفَرُّوا حِكَايَتِ قَوْلِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتِ، یا قول خدا: إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مِنْ جَانِبِ خَدَايِ تَعَالَى اسْتِ.

[وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] و هرگز با خدای یکتا خدایی نپرستید که من از قهرا و با بیان روشن شما را می‌ترسانم تکرار جهت تأکید است.

[كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ] همچنانکه هیچ رسولی بر امام پیشین نیامد جز آنکه گفتند او ساحر یا دیوانه است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۲

یعنی این گفته‌ی کفار که تو مجنون یا ساحر، یا کاهن، یا شاعر هستی قبل از تو در مورد رسولان پیشین نیز بوده است که به آنها ساحر یا مجنون می‌گفتند.

[أَتَوَاصُوا بِهِ] آیا اولین و آخرین در حقّ رسول به همدیگر سفارش کرده‌اند که چنین سخنانی بگویند؟

[بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُونَ] بلکه آنها قومی طاعی بودند و مقتضای طغیان و سرکشی‌شان عدم انقیاد و تسلیم نسبت به حقّ تعالی است.

[فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ] پس از آنکه اتمام حجّت کردی و آنها اصرار بر انکار داشتند دیگر با آنان مجادله نکن و از آنها روی برگردان.

[فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ] تو پس از این دیگر مورد سرزنش واقع نخواهی شد.

[وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] پس این مطلب را به آنها یادآوری کن، که یاد آوری به مؤمنین نفع می‌رساند اگرچه کافران و منافقان از آن بهرمنند نگردند.

در اخبار متعدّد آمده است: وقتی مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند خدای تعالی قصد کرد همه‌ی اهل زمین را هلاک سازد جز علی علیه السلام، پس فرمود: فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ سِپَسِ بَدَا حَاصِلِ شَدِّ وَبِهِ مُؤْمِنِينَ رَحِمَ نَمُودِ، سِپَسِ بَه پِیَامِبَرِشِ فَرَمُودِ: وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ «۱».

از علی علیه السلام آمده است: وقتی آیه‌ی فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ نازل شد کسی از ما نبود مگر آنکه یقین به هلاک نمود، ولی آنگاه که آیه‌ی «و»

(۱) روضه الکافی و تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۳۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۳

ذکر» نازل شد همه راحت شدیم.

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند.

بدان که خدای تعالی غیب مطلق بود که از او خبر و اسم و رسم نبود، پس دوست داشت تجلّی کند و شناخته شود، چنانچه در حدیث قدسی آمده: «كنت كنزا مخفيا فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي أعرف».

پس خلق را آفرید تا بر آنان تجلّی کند و خلق با او الفت گیرند و خداوند بر آنان تجلّی نمی‌کند مگر آنگاه که از انانیتشان خارج شوند و از انانیتشان خارج نمی‌شوند مگر آن وقت که نفوس به آنچه که خدا مقرر فرموده راضی باشند، مقرّرات الهی چیزی جز عبادات شرعی نیست.

و نیز از انانیت خارج نمی‌شوند مگر آن زمان که بندگان خدای تعالی باشند و از عبودیت و بندگی خودشان خارج شوند، مقصود از عبادات و بندگی جز این نیست که عارف گردند و متصل به او شوند و به سوی او باز گردند. پس مقصود از قول خدا: *إِلَّا لِيُعْبُدُونِ* معرفت و شناخت است، ادا کردن شناخت به این لفظ و عبارت جهت اشعار به این است که معرفت و شناخت حاصل نمی‌شود مگر با عبادت یا با بندگی «۱». از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: *عَلَىٰ بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ* (شاید

(۱) *علل الشرايع* [.....]

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۴۱۴

حسین بن علی علیه السلام باشد) نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم خدای تعالی بندگان را خلق نکرده مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که بشناسند او را عبادت می‌کنند و هرگاه عبادت کنند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند، مردمی خدمت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟ امام فرمود: عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامشان بشناسند که اطاعت او بر آنان واجب است «۱».

قول خدای تعالی: *وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ* که از آن استفاده می‌شود که آفریدن خلق برای اختلاف است، و عبادت بعضی و تمرد و عصیان بعضی دیگر منافات با این آیه ندارد، زیرا غایت مقصود و آنچه که فعل فاعل بر آن مترتب می‌شود عبادت و معرفت است ولی چون خلق بشر در عالم کون نمی‌تواند از اضداد باشد مگر آنکه مختلف باشند و غایت خلقت نیز که خلقت بشر به آن منتهی می‌شود اختلاف آنانست.

و لذا فرمود: *وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ* پس منافاتی بین آن دو نیست، چه عبادت علت غایی آفرینش آنهاست و اختلاف غایتی است که بر آن مترتب می‌شود.

[*مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ*] من از آنان روزی نمی‌خواهم، نه برای خود و نه برای دیگران.

[*وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ*] و طعام (و هیچ گونه سودی بر خود)

(۱) تفسیر صافی، ص ۵۰۸ همین مطلب آمده اما به جای علی بن الحسین، حسین بن علی علیه السلام آمده، تصور می‌شود در متن تفسیر اشتباه چاپی رخ داده باشد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۴۱۵

نخواستیم. جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: خداوند از خلق آنان چه خواسته است از جهت رزق و کمک.

[*إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ*] خداوند روزی دهنده‌ی هر مرزوقی است، این جمله تعلیل است، یعنی روزی دادن از غیر خدا ممکن نیست، پس چگونه می‌شود خداوند رزاقیت غیرش را بخواهد؟

[*ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ*] احتیاج ندارد کسی او را در روزی دادن کمک کند.

[*فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا*] و کسانی که به خودشان ظلم کردند، بدین گونه که مبدأ یا معاد را انکار کردند، یا به رسول صلی الله علیه و آله ظلم کردند که از او فرمانبرداری نکردند و حق او را که تسلیم خودشان در مقابل او بود ادا نکردند.

یا در حق آل محمّد ظلم کردند، که خودشان را تسلیم آنان نکردند، حقوق آنها را غصب نمودند و همین معنای مقصود از آیه است.

و لفظ «فاء» برای سببیت قول خدا: «فذكر» می‌باشد.

[ذُنُوبًا] سهم و نصیب، چون «ذُنُوب» به معنای دلو یا چیزی است که در آن آب باشد، پر باشد یا کمتر از پر. و ممکن است مقصود از «ذُنُوب» روزی باشد که شرّ آن طولانی است.

[مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ] کسانی که در ظلم آل محمد از آنان پیروی کردند.

[فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ] پس برای عذاب عجله نکنند.

[فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا] پس وای بر کسانی که به ولایت علی علیه السلام کافر شدند [مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ] و آن روز آخر دنیا یا روز قیامت است.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۶

سوره الطور ص: ۴۱۶

اشاره

چهل و نه آیه است و مکی است.

آیات ۱ - ۲۰

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۲۰] ص: ۴۱۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالطُّورِ (۱) وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴)
وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَورًا (۹)
وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ
الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ (۱۴)
أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) اضِلُّوْهَا فَاضْبِرُّوْا أَوْ لَا- تَصْبِرُوا سِوَاءَ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تَجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) فَاكْهِنَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)
مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰)

ترجمه: ص: ۴۱۶

سوگند به [کوه] طور.

و به کتابی نوشته.

در ورقی سرگشاده.

و به بیت المعمور.
و به سقف بر افراشته.
و به دریای سرشار [از آتش].
که عذاب پروردگارت واقع شدنی است.
[و] برگردانی ندارد.
روزی که آسمان به شدت در هم گردد.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۷
و کوهها به شدت روان شود
آری در چنین روزی وای بر منکران
کسانی که به ژاژخایی سرگردند.
روزی که به سوی آتش جهنم به شدت رانده شوند.
[و گویند] این همان آتشی است که آن را دروغ می‌انگاشتید.
آیا پس این جادوست، یا آنکه شما [به چشم بصیرت] نمی‌نگرید؟
وارد آن شوید و چه صبر کنید، چه صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه کرده‌اید جزا می‌یابید.
پرهیزگاران در بوستانها و ناز و نعمت‌اند.
از آنچه پروردگارشان به آنان ارزانی داشته است، خرمند و [از اینکه] پروردگارشان از عذاب جهنم در امانشان داشته است.
به خاطر کارهایی که کرده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید.
[آنان] بر تختهای ردیف شده تکیه زده‌اند و آنان را جفت حوریان درشت چشم گردانیم.

تفسیر ص: ۴۱۷

[وَالطُّورِ] سوگند به کوه طور که خداوند با موسی بر روی آن سخن گفته است، یا سوگند به مطلق کوه، چون انواع برکات و خیرات در آن هست چون از زیرش آب بیرون می‌آید که اصل جمیع برکات است و باطن آن امام علیه السلام است که وجود عالم، قا و برکات آن به وسیله‌ی اوست.
یا مقصود جهت بالای نفس و مرتبه‌ی عالی آن است که اگر انسان به آنجا برسد در صورتی که به جانب راست بوده باشد به خدا نزدیک می‌شود.
[وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ] نوشته شده.
[فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ] در صحیفه گشوده‌ی فرمان (که خدا بر رسولش محمد صلی الله علیه و آله فرستاد).
لفظ «الرَّق» عبارت از پوست نازکی است که در آن نوشته می‌شود و نیز صحیفه‌ی سفید است و مقصود از آن هیولای عالم است که ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۸
صور انواع و نفوس عالم در آن نوشته شده، یا مقصود طبع انسان است که در آن نفس و قوا و مدارک انسان نوشته شده.
بعضی گفته‌اند: مقصود کتابی است که خداوند برای ملائکه‌اش در آسمان نوشته و در آن هر چه که بوده و گذشته و هر چه که خواهد بود در آینده نوشته شده و ملائکه آن را می‌خوانند و طبق آن عمل می‌کنند.
برخی گفته‌اند: مقصود قرآن است که نزد خدا در لوح محفوظ نوشته شده است.

بعضی گفته‌اند: صحیفه‌های اعمال است که روز قیامت به دست بنی آدم داده می‌شود «۱» و بعضی آن را تورات دانسته‌اند «۲».

[وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ] قسم بر بیت معمور.

بیت معمور در آسمان چهارم است «۳» که هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آنجا می‌شوند، سپس هرگز به سوی آن بر نمی‌گردند. از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند زیر عرش چهار استوانه قرار داد، آنها را «ضراح» نامید، و آن بیت المعمور است، و به

(۱، ۲) مهج الوعدات ابن طاووس. علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵

(۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی بیت المعمور - اشاره به قلوب عارفین است که به معرفت و محبت معمور است.

پیر طریقت گفت: سه چیز است که سعادت بنده در آن است و روی عبودیت روشن به آن است:

۱- اشتغال زبان به ذکر حق.

۲- استغراق دل به مهر حق.

۳- و امتلاء سر از نظر حق.

نخست از حق نظر آید و دل به مهر بیاراید و زبان به ذکر دارد.

خواجه عبد الله انصاری - کشف اسرار ج ۹ / ص ۳۴۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۱۹

ملائکه فرمود: دور آن طواف کنید، سپس ملائکه را فرستاد و فرمود: در زمین نیز بنایی همانند آن و باندازه آن بسازید، به کسانی که در زمین بودند دستور داد تا آن خانه را طواف نمایند.

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: بیت المعمور در آسمان دنیاست.

و در حدیث دیگری از او آمده است، که بیت المعمور در آسمان هفتم است.

و اختلاف اخبار در این مورد مشعر به وجه تأویل است و چون انسان صغیر مطابق انسان کبیرست پس بیت المعمور باید قلب او باشد که به وجهی در آسمان چهارم و به وجهی تحت عرش، به وجهی در آسمان دنیاست.

و در مقابل آن قلب صنوبری است که آن در زمین طبع است و آن را ملائکه در مقابل قلب معنوی که در آسمان ارواح است ساخته‌اند.

[وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ] قسم به طاق بلند (آسمان) یا عقل که آن به منزله‌ی سقف برای قلب و طبع است.

[وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ] دریای آتش زده شده، یا دریای پر، چه از دریاها در روز قیامت آتش بیرون می‌آید و مقصود دریای هیولی است که از آتش غضب‌ها و شهوت‌ها و حیل‌های شیطانی می‌سوزد.

[إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا] که عذاب پروردگارت حتماً واقع می‌شود و کسی باز دارنده آن نیست، در روزی که آسمان مضطرب می‌شود، یا موج می‌زند، یا دور می‌زند.

[وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا] کوهها راه می‌روند تا با زمین مساوی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۰

می‌شوند یا سیر کوهها ظاهر و آشکار می‌شود، که آنها حرکت می‌کنند به مانند حرکت کردن ابر و تو آنها را ساکن می‌پنداری.

[فَوَيْلٌ] هرگاه آن روز فرا رسد وای بر تکذیب کنندگان.

[يَوْمَ جَذِبْنَا لِلْمُكذِبِينَ] وای بر کسانی که خدا و رسولش را به صورت مطلق تکذیب می‌کنند، یا در خصوص ولایت علی علیه السلام

تکذیب می‌کنند، که همین معنا مقصود است.

[الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ] آنان که در دروغ‌زنی بازی می‌کنند.

[يَوْمَ يُدْعُونَ] در آن روزی که هل داده می‌شوند، چون «دع» به معنای دفع و هل دادن به زور است.

[إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَا] به سوی آتش در افکنند.

برخی گفته‌اند: «دع» چنین است که دستهایشان به گردنهایشان بسته می‌شود و پیشانی آنان به سوی پاهایشان آورده می‌شود سپس بر رو به جهنم هل داده می‌شوند.

[هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ] به آنها خطاب کنند که این همان آتش است که تکذیب آن کردند.

جمله حائیه، یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، یعنی خدا، یا ملائکه، یا خازنین جهنم می‌گویند.

[أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ] آیا این آتش دوزخ هم به نظر تان سحر است یا آنکه هنوز چشم بصیرت باز نمی‌کنید.

چون محمد صلی الله علیه و آله را گاهی به سحر نسبت می‌دادند و گاهی می‌گفتند او در چشم‌ها تصرف می‌کند خدای تعالی گفتار آنان را در حق نبی صلی الله علیه و آله به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۱

خودشان برگردانید، پس فرمود: آیا این جهنم و آتش سحر است یا شما با تصرف در چشم‌هایتان نمی‌بینید؟

[اضلواها] به آنها گفته می‌شود: به دوزخ در شوید.

[فَأَصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا] پس صبری و بی صبری به حالتان یکسان است و بس. لفظ «أو» برای تسویه و مساوات است، و لذا مفهوم را با تصریح تأکید کرد و فرمود: چه شکیبایی ورزید یا نورزید.

[سِوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] فرقی نمی‌کند، که جزای کرده‌هایتان را می‌بینید این جمله جواب سؤال مقدر است گویا گفته شده: چرا چنین عذاب می‌کنیم؟ می‌گوید: جزای عمل خودتان است.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ] البته پرهیزکاران یعنی آنان که از تکذیب خدا و رسولش در ولایت علی علیه السلام پرهیز کردند، بدین گونه که به او اقرار نمودند، و با او بیعت خاص و لوی بیعت کردند.

[فِي جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ] که در بهشتهای پر ناز و نعمتند.

نکره آوردن لفظ «جَنّاتٍ» و «نَعِيمٍ» برای تفخیم و بزرگ نشان دادن است.

[فَأَكْبِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ] از نعمت‌هایی که خدا به آنها داده بهر مند می‌شوند، یا آنچه را که خدا داده می‌پسندند و راضی هستند.

[وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ] و خدا از عذاب دوزخ محفوظشان داشته است.

جمله حائیه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است.

[كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] به آنها گفته می‌شود: گوارا باد بر شما و این پاداش کردارهای شماست.

[مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ] لفظ متکینین حال است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۲

یعنی، در حالی که بر تختهای کنار هم زده و متصل به یکدیگر تکیه کرده‌اید.

[وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ] و ما حور العین را هم جفت آنان گردانیده‌ایم.

فعل (زَوْجَانَهُ) را به صورت ماضی آورد تا اشعار به این باشد که این تزویج در دار دنیا نیز بر آنان حاصل است اگرچه آشکار و ظاهر نیست و ممکن است فعل ماضی اشاره به تحقق و حتمی بودن وقوع آن است، که حتما شما با زنان سیاه چشم زناشویی کنید.

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۱ تا ۲۸] ص: ۴۲۲

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (۲۱) وَ أَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيْمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْلَمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵)
 قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

ترجمه: ص: ۴۲۲

و کسانی که ایمان آورده‌اند و زاد و رودشان در ایمان از ایشان پیروی کرده‌اند، زاد و رودشان را به ایشان ملحق سازیم، و چیزی از [جزای] عملشان نگاهیم هر انسانی در گرو کار و کردار خویش است. و ایشان را پی در پی از میوه‌ها و گوشت [پرندگان] که خوش دارند می‌دهیم. در آنجا جامی را که نه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۳

مایه‌ی بیهوده گویی و نه گناه است، از دست هم می‌گیرند. و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار] شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند. و بعضی از آنان به بعضی دیگر به هم‌پرسی روی آورند. گویند ما پیش از این، در میان خانواده‌مان بیمناک بودیم. سپس خداوند بر ما ممت نهاد [و نعمت داد] و ما را از عذاب آتشبار [جهنم] در امان داشت. ما پیش از این او را [به دعا و نیایش] می‌خواندیم اوست که نیکوکار مهربان است.

تفسیر ص: ۴۲۳

[وَالَّذِينَ آمَنُوا] و آنان که به خدا ایمان آورده‌اند کسانی که با بیعت عام یا بیعت خاص ایمان آوردند.

[وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ] و «ذریه» آنان در ایمان از آنان پیروی کردند.

لفظ «ذریه» بر یکی و بیشتر اطلاق می‌شود، و آن فرزندان کوچک شخص یا مطلق فرزندان می‌باشد، و «باء» به معنی «مع» یا به معنای «فی» یا برای سببیت است و نکره آوردن لفظ «ایمان» برای اشعار به کافی بودن نوعی از ایمان جهت الحاق به مسلمین است، اگرچه ایمان حکمی باشد، چه اولاد صغار و ریز مسلمانان در حکم مسلمان هستند، اگرچه محکوم اسلام حقیقی نباشند، چون هنوز تکلیف به آنها تعلق نگرفته است.

[أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ] ما آن فرزندان را به آنان برسانیم.

مقصود این است که خدای تعالی اولاد مؤمنین را که مکلف هستند ولی از درجه‌ی پدرانانشان کمترند به پدرانانشان پیوسته می‌دارد تا

تشریف و بزرگداشت ایمان پدران باشد و آن کودکان که مکلف نیستند ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۴

به محض ایمان پدران ملحق به پدران می‌شوند تا تشریف و بزرگداشت آنان باشد «۱».

چنانچه در اخبار آمده است: فرزندان کوچک در بهشت راهنمای پدران قرار می‌گیرند.
 [وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ] و ما به واسطه‌ی الحاق اولاد از عمل آنان چیزی کم نمی‌کنیم.
 [كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ] جمله‌ی حالیه، یا معترضه جواب سؤال مقدر است یعنی، آن در حالی است که هر کس درگیر و کردار خویش است.

[وَأَمَّا دُذُنَاهُمْ] و به آنان به صورت تدریجی و همیشگی مدد رسانیدیم به همه، [بِفَاكِهَةٍ] به میوه‌ی شریفی که تعریف آن ممکن نیست.

[وَلَحْمٍ] و گوشت ناشناخته که از جنس گوشت‌های دنیا نیست تا تعریف آن ممکن باشد.

[مِمَّا يَشْتَهُونَ] از گوشت یا از دارنده‌ی گوشت مثل گوشت پرنده‌ها و غیر پرنده‌ها.

[يَتَنَزَّعُونَ] و آنان از وجد و خوشحالی کاسه‌ی شراب را از همدیگر می‌گیرند.

[فِيهَا كَأْسًا] لفظ «کأس» مهموز است، اسم آن چیزی است که از آن

(۱) در تفسیر برهان ج ۲ ص ۲۴۲ به نقل از ابن عباس می‌گوید: این آیه در باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد.

در تفسیر برهان ج ۴ ص ۲۴۱ از قول محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت باقر و صادق علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند در عوض شهادت حسین بن علی علیهما السلام، امامت را در ذریه او قرار داد ...

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۵

شراب می‌نوشند، یا اسم آن است مادامی که شراب در آن است و بر خمر نیز اطلاق می‌شود و لفظ «کأس» مؤنث است خواه مقصود ظرفی باشد که در آن شراب خورده می‌شود، و خواه خود شراب مقصود باشد.

[لَا لَغْوٌ فِيهَا] در آنجا هنگام ردّ و بدل کاسه‌ها و گرفتن از همدیگر مانند کاسه‌های شراب دنیوی نیست که کردارهای لغو و بیهوده انجام شود.

[وَلَا تَأْتِيهِمْ] و کسی که شراب می‌نوشد گناهکار نیست بر خلاف شرابهای دنیا.

[وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ] و برگردشان غلامانی است که در زیبایی، قشنگی، درخشندگی و سفیدی مانند لؤلؤ هستند و توصیف لؤلؤ به مکنون و پنهان بودن بدان جهت است که لؤلؤ پنهان از غبارها و چیزهایی که کدر می‌کند محفوظ می‌ماند.

[وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ] برخی از آنان از بعضی دیگر از سبب تنعم و بهره‌مندی از نعمت‌های بهشت می‌پرسند.

[عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ] و از سبب تنعم آنها در بهشت به قرینه‌ای که می‌آید، پرس و جو می‌کنند.

[قَالُوا] آنها در جواب گفتند (می‌گویند): [إِنَّا كُنَّا قَبِيلٌ] ما پیش از این، قبل از آخرت [فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ] ما بر اهل خویش مهربان بودیم، یا از عذاب خدا می‌ترسیدیم «۱».

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۶

[فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا] پس خداوند این نعمت‌ها را بر ما منت گذاشت.

[وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ] و از عذاب سموم جهنم ما را حفظ کرد، لفظ «السَّمُوم» از نامهای جهنم است، یا سموم گرما و حرارت است

که داخل در مشام و سوراخهای بدن می‌شود.

[إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ] و ما پیش از این خدای خود را می‌خواندیم چون می‌دانستیم او کسی است هر که او را بخواند بدون یاری کردن او را ترک نمی‌کند.

[الرَّحِيمِ] و بر بندگانش بدون استحقاق آنان تفضل می‌کند.

آیات ۲۹-۴۹

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹] ص: ۴۲۶

اشاره

فَدَكَّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمِيهِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا- مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَبِّبِ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمَتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمَصْيطِرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبُنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴) فَدَرَّوهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْفَعُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۷

ترجمه: ص: ۴۲۷

پس پند ده که تو به نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه.

مگر گویند شاعری است که ما در حق او حوادث روزگار [/ مرگ] را انتظار می‌کشیم.

بگو منتظر باشید که من هم همراه شما از منتظرانم.

یا مگر خرده‌هایشان به این امر فرمان می‌دهد، یا مگر ایشان قومی طغیانگرند.

یا گویند آن را از خود بر بافته است، حق این است که ایمان نمی‌ورزند.

پس اگر راستگو هستند، باید سخنی مانند آن بیاورند.

یا از هیچ خلق شده‌اند، یا آنکه خودشان خالق [خود] اند.

یا آسمانها و زمین را آفریده‌اند، حق این است که یقین نمی‌ورزند.

یا گنجینه‌های پروردگارت نزد آنهاست، یا آنان چیرگانند.

یا نردبانی دارند که [بر آن بالا رفته [اسرار را] با آن می‌شنوند در این صورت شنونده‌ی آنان دلیل آشکار بیاورد.

یا مگر او [خداوند] را دختران و شما را پسران است؟

یا مگر از آنان مزدی درخواست می‌کنی و آنان زیر تاوانی گرانبارند.
یا مگر غیب در اختیار آنان است و ایشان [هر چه خواهند] می‌نویسند.
یا مگر نیرنگی در سر دارند ولی کافران خود نیرنگ خورده‌اند.
یا مگر ایشان را خدایی غیر از خداوند است منزّه است خداوند از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۸

شریکی که می‌انگارند.

و چون پاره‌ای از آسمان را افتنده بیند، گویند ابری متراکم [و نعمت] است.

پس ایشان را رها کن تا روز خاصشان را که در آن بیهوش کرده شوند، دیدار کنند.

روزی که نیرنگشان به کار آنان نیاید و یاری نیابند.

و برای ستمکاران عذابی جز این است ولی بیشترشان نمی‌دانند.

و در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن، که تو زیر نظر مایی و چون [از خواب] برخاستی سپاسگزارانه پروردگارت را تسبیح گوی.

و در بخشهایی از شب و در پی هنگام غایب شدن ستارگان نیز او را نیایش کن.

تفسیر ص: ۴۲۸

[فَذَكِّرْ] ای رسول ما خلق را متذکر (خدا ساز).

حال که مطلب چنین است پس تو یادآوری کن و از ردّ و قبول آنان باک نداشته باش، که یادآوری به بعضی‌ها مفید است اگرچه همه‌ی آنها از آن بهره نبردند، یا یادآوری سرانجام مفید واقع می‌شود، اگرچه در ابتدا فایده نداشته باشد.

[فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ] که تو به نعمت (وحی و رسالت) پروردگارت، لفظ «باء» در «بنعمه» برای قسم یا سببیت است و نعمت عبارت از ولایت است که نبوت و رسالت صورت آنست.

[بِكَاهِنٍ] کاهن خبر دادن از غیب و پیشگویی است از طریق استخدام جنّ، «کهن» در وزن مانند «منع» و «نصر» و «کرم» می‌باشد.

[وَلَا مَجْنُونٍ] و جنون در تو نیست و تو مجنون نیستی چنانچه کفار می‌گویند و تو را به کاهن و مجنون بودن توصیف می‌کنند.

[أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ] یا می‌گویند او شاعر است یعنی، به چیزی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۲۹

که حقیقت ندارد سخن می‌گویند.

فریب داده، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌کند و چون شاعر بیشتر اوقات در شعرش چیزی می‌آورد که حقیقت ندارد و لذا هر کس که کلامش فریبنده و بدون حقیقت باشد شاعر نامیده شده است.

[نَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَبِّبِ الْمُنُونِ] و ما حادثه مرگ او را انتظار داریم (تا از دعوی رسالتش آسوده شویم).

لفظ «رب» به معنای گردش روزگار است و «المنون» به معنای روزگار و مرگ است و مقصود این است که ما منتظر هلاکت و نابودی او هستیم.

[قُلْ تَرَبَّصُوا] بگو: منتظر هلاکت من باشید.

[فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ] من هم منتظر حوادث روزگار برای شما هستم.

[أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ] آیا عقل‌های آنان به آنها فرمان می‌دهد [بهدا] که این گفتار و انکار را داشته باشند؟

[أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ] یا طغیان و سرکشی آنان و ادارشان می‌سازد که اینگونه سخن گویند، نه عقل آنان.

[أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ] کافران گفتند: قرآن ساخته‌ای از جانب خود او است نه از جانب خدا.

[بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ] بلکه آنها به خدایا به تو یا به قرآن یا به ولایت ایمان نمی‌آورند.

[فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ] اگر آنها راست می‌گویند که قرآن را تو ساخته‌ای، مثل این قرآن بیاورند.

در اول سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۰

مِثْلِهِ

بیان تحدی و مبارز طلبی قرآن و وجه اعجاز آن گذشت.

[أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ] بلکه آیا خلق شده‌اند بدون آنکه برای خلقت آنها غایتی در کار باشد؟! چنانچه کسانی که عالم و خلقتش را از غایت تعطیل کرده و آن را بدون غایت می‌دانند این گونه معتقدند، یا آنان که عالم را بدون مبدأ می‌دانند چنانچه دهری و طبیعی و قائلین به بخت و اتفاق می‌گویند.

یا آنان اینگونه خلق شده‌اند که برایشان امر و نهی و پند و نصیحت و خیر خواهی نباشد تا مهمل باشند؟! یا آنها بدون سابقه‌ی ماده و استعداد آفریده شده‌اند؟ تا بگویند بندگان مجبورند و اختیاری ندارند.

یا بدون آنکه صورت مثالی آنها در مراتب علم ما قبلا وجود داشته باشد آفریده شده‌اند؟ تا خلقت ما بدون علم قبلی باشد.

[أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ] یا آنها خودشان آفریننده‌ی خود هستند و مبدأ دیگری ندارند، پس غیر آنها حقی بر آنها ندارند؟! [أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ] یا آنها آسمانها و زمین را آفریدند، تا خالق نداشته باشند و در نتیجه مجبور به اقرار مبدأ نشوند؟ [بَلْ لَا يُوقِنُونَ] بلکه اینان در چیزی که یقین ندارند سخن می‌گویند، پس تکلم نمی‌کنند مگر از گمان و حدس و تخمین.

[أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ] آیا گنجهای پروردگارت نزد آنانست که هر کس را هر چه بخواهند بدهند و از هر کس هر چه بخواهند منع کنند، در نتیجه: از تو رسالت را منع کنند و آن را به دیگری بدهند، یا هر چه می‌خواهند به خودشان بدهند، دیگر به پناه بردن بر خدا و سؤال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۱

و درخواست از او مجبور نشوند، یا پناه بردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال از او، یا به عبادت پناه ببرند و آن را از اهلش بگیرند.

[أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ] یا هیچ قدرت و سلطنتی دارند.

مصیطر عبارت از نگهبان مواظب و مسلط است تا احتیاج به غیر خودشان نداشته باشند.

[أَمْ لَهُمْ سُلَيْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ] یا آنها نردبانی دارند و اخبار غیب را در آن می‌شنوند و خبر می‌دهند که محمد صلی الله علیه و آله نبی نیست.

یا خبر می‌دهند آنچه را که از دین و دنیا به آن احتیاج دارند، که دیگر احتیاج به رسول پیدا نمی‌کنند.

[فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعَهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ] پس باید حجت و دلیل روشن و واضح یا واضح کننده‌ی صدق و راستی خودش باشد بیاورند.

[أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ] آیا خدا را دختران، بعد از ذکر شنیدن و گوش دادن از آسمان حجت و دلیل آورد بر آنکه آنان نمی‌شنوند، بلکه عاقل نیستند، زیرا عاقل چنین سخنانی نمی‌گوید، چه آنان توالد و تناسل را بر خدا تجویز کردند که مفسد آن بر کسی پوشیده نیست، سپس برای خدا دختران را اثبات نمودند، که خودشان دختر را نمی‌خواستند، [وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَاطِمٌ] و خودشان را بر خدای تعالی ترجیح دادند و لذا برای خودشان پسران را اثبات کردند و روی همین جهت فرمود: [وَ لَكُمْ

الْبُنُونَ] و شما را پسران خواهد داد.

[أَمْ تَسْتَلْهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ] آیا ای رسول تو از آنها اجرت می‌خواهی تا در زیر بار سنگین آن بمانند و به خاطر اجرت به رسالت تو اقرار نکنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۲

[أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ] یا آنان علم غیب دارند بدون آنکه به آسمان بالا روند؟ [فَهُمْ يَكْتُبُونَ] پس آنان می‌نویسند و در نتیجه‌ی آن می‌دانند که تو رسول نیستی!! یا به وسیله‌ی نوشتن احتیاج به رسول ندارند!! [أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ] آیا آنها نهران کاری و حيله‌ی بزرگی را برای تو و جانشین تو قصد دارند پس کسانی که به رسالت تو یا به ولایت علی علیه السلام کافر شدند هم آنان مورد کید قرار می‌گیرند، که نهران کاری و حيله آنها برای تو موجب کید خدا بر آنان است.

[أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ] آیا برای آنها خدایی غیر از الله است؟ خدا منزّه است از بت‌ها و ستارگان و هواها که او را شریک خدای سازند.

[وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ] آنان در هیچ چیز بر حالت یقین نیستند، زیرا اگر پاره‌ای از آسمان را ببیند که سقوط کرد.

[سَاقِطًا] با اینکه سقوط قطعه‌ای از آسمان از جمله‌ی مشهودات است که آن در مرتبه‌ی دوم از بدیهیات است باز انکار خواهند کرد. [يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ] و می‌گویند این پاره ابری متراکم است.

[فَلَذَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصِيعُ مَعُونًا] ای رسول ما اینان را به جهل خود رها کن تا بروز سختشان که به آن روز یکسر هلاک می‌شوند عاقبت برسند با صاعقه هلاک شوند یا غش کنند.

[يَوْمَ لَا- يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا- هُمْ يُنصِرُونَ] در روزی که کیدشان بی‌نیازشان نمی‌کند، یا چیزی از عذاب را از آنان دفع نمی‌کند و از سوی کسی یاری نمی‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۳

[وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا] و آنکه به خودشان ظلم می‌کنند، بدین گونه که مبدأ یا معاد یا رسالت یا ولایت را انکار کردند، یا نسبت به حق آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردند.

[عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ] برایشان عذابی پیش از آن روز است. که مقصود عذاب روز احتضار، یا عذاب برزخ، یا عذاب دنیا به وسیله‌ی قتل و اسارت و غارت یا مقصود کمتر از این عذاب است.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] اما بیشتر مشرکین این مطلب را یعنی عذاب را نمی‌دانند و لذا بر انکار نسبت به تو جرأت پیدا می‌کنند. [وَاصْبِرْ] باری ای رسول بر حکم صبر کن.

این جمله عطف بر قُلْ تَرَبُّصُوا یا بر «ذکر» است.

[لِحُكْمِ رَبِّكَ] با مهلت دادن مشرکان بر حکم پروردگارت صبر کن، یا با دست آنها مورد آزار و ایذا قرار می‌گیری صبر کن.

یا تو را انکار می‌کنند، یا خدا را انکار می‌کنند، یا بر بودن تو بین آنها صبر نمایا مقصود این است که صبر کن و منتظر حکم پروردگارت باش که آنها را هلاک سازد و از انکار و تهدید آنها باک نداشته باش.

[فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا] ما تو را و همه‌ی کارهایت را می‌بینیم.

پس نمی‌گذاریم آنها ضرری به تو برسانند.

[وَسَيُحِبُّ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ] آنگاه که برای نماز بلند می‌شوی به حمد پروردگارت تنزیه نما، یا هنگامی که نزد خدا می‌ایستی، چه قیام عند الله مقتضی تنزیه مطلق است بدون التفات به جهت کثرت‌ها، بدون توجه به حمد خدا به سبب کثرت‌ها.

و لکن انسان کامل باید حافظ و نگهبان هر دو طرف در هر حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۴

باشد، تو کامل‌ترین مردم هستی، پس تنزیه کن به حمد پروردگارت در وقتی که نزد او می‌ایستی و از کثرت‌ها غفلت نکن. [وَمِنَ اللَّيْلِ] و در شب که تاریکی‌ها کثرت‌ها تو را می‌پوشاند و وجهی پروردگار تو مستور می‌شود تسبیح او را بگو. [فَسَبِّحْهُ] پس خدا را تنزیه کن و در تنزیه او از کثرت‌ها مبالغه کن، زیرا کسی که در تاریکی‌ها کثرت‌ها فرو رفته باید در تنزیه حق مبالغه کند، به تشبیه او التفات و توجه نکند و لذا در آنجا حمد را اضافه نکرد، اگرچه تسبیح او از حمدش جدا نباشد. [وَإِذْبَارَ النُّجُومِ] و آن هنگام که ستارگان پشت کنند. و آیه بر حسب تنزیل به وجوهی تفسیر شده: بعضی گفته‌اند:

یعنی هنگامی که از خواب بلند می‌شوی یا به سوی نماز واجب می‌روی بگو: سبحانک اللهم و بحمدک و بعضی گفته‌اند: درود بفرست به امر پروردگارت آنگاه که از جای بلند می‌شوی و بعضی گفته‌اند: مقصود دو رکعت قبل از نماز فجر است. و بعضی گفته‌اند: مقصود بلند شدن از خواب قیلوله است، و آن نماز ظهر است و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که نماز مغرب و عشا را بخوان و پشت کردن ستارگان به معنای دو رکعت قبل از فجر است، و بعضی آن را نماز صبح واجب دانسته‌اند. بعضی هم گفته‌اند، صبح و عصر از ذکر پروردگارت غافل نشو و در جمیع احوال خویش، شب و روز، ایستاده و نشسته، او را تنزیه کن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۵

سوره النجم ص: ۴۳۵

اشاره

این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: غیر از آیه‌ی الدِّینَ یَجْتَبِیْنَ کَبَائِرَ الْإِثْمِ ... تا آخر مکی است و بعضی همه‌ی این سوره را مدنی دانسته‌اند.

آیات ۱-۱۸

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸] ص: ۴۳۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹)
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۴)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يُعْشَى السُّدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (۱۸)

ترجمه: ص: ۴۳۵

سوگند به ثریا چون فرو گراید.
 که همسخن شما نه سرگشته است و نه گمراه شده است.
 و از سر هوای نفس سخن نمی گوید.
 آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می شود.
 [فرشته‌ی] نیرومند او را آموخته است.
 برومندی که سپس [در برابر او] درایستاد.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۶
 و او در افق بالا بود.
 سپس نزدیک شد و فرود آمد.
 تا که فاصله‌ی [آنها به قدر] دو کمان شد یا کمتر.
 آنگاه به بنده‌ی او آنچه باید وحی کند، وحی کرد.
 دل او آنچه دید ناراستی نکرد.
 آیا شما با او در باره‌ی آنچه دیده است، مجادله می کنید؟
 و به راستی که بار دیگر هم او [جبرئیل] را دیده بود.
 در نزدیکی سدره المنتهی.
 که جنه‌ المأوی هم نزدیک آن است.
 آنگاه که [درخت] سدره را چیزی که فرو پوشاند، فرو پوشاند.
 دیده [اش] کژتابی و سرپیچی نکرد.
 به راستی که نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.

تفسیر ص: ۴۳۶

[وَالنَّجْمِ] سوگند به ستاره (ثریای نبوت)، که مقصود از آن قرآن است، چون قرآن به صورت نجوم یعنی تدریجی و پراکنده در طول بیست و سه سال نازل شده است.
 یا سوگند به ثریا، زیرا لفظ «نجم» برای ثریا به عنوان اسم خاص معروف شده است، یا معنای آیه سوگند به مطلق ستارگان یا به ستاره‌ای که شیطان به وسیله آن سنگسار می شود تا استراق سمع نکند سوگند به گیاهی که بر زمین می افتد، یا از زمین بالا رفته و نمو می کند.
 بعضی گفته اند: یعنی قسم می خورم به محمد صلی الله علیه و آله که او ستاره‌ای بوده است که در شب معراج از آسمان هفتم نازل شده است.
 از ابن عباس آمده است که گفت: ما یک شب عشا آخر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندیم، وقتی سلام کرد روی به سوی ما نمود و فرمود:
 ستاره‌ای از آسمان با طلوع فجر به زودی جدا می شود و در خانه‌ی یکی از شما می افتد، پس آن ستاره در خانه‌ی هر کس افتاد، او وصی و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۷

خلیفه‌ی من و امام بعد از من است، وقتی فجر نزدیک شد هر یک از ما در خانه‌اش نشست و منتظر بود ستاره در خانه او سقوط کند، طمعکارترین قوم در این مورد ابی العباس بود، وقتی فجر طلوع کرد ستاره از هوا جدا شد و در خانه‌ی علی بن ابی طالب سقوط کرد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود وصی بودن و خلافت و امامت بعد از من بر تو واجب شد.

پس منافقین (عبد الله بن ابی و اصحابش) گفتند: محمد صلی الله علیه و آله در محبت به پسر عمویش گمراه شد و در این ساعت جز با هوا و هوس سخن نمی‌گوید، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود... تا آخر حدیث «۱».

[إِذَا هَوَى] سقوط و غروب کرد، یا بالا رفت و بلند شد، چون در هر دو استعمال می‌شود.

[مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ] ای قریش صاحب شما محمد صلی الله علیه و آله گمراه نشده است.

[وَمَا غَوَى] و از طریق حق در اعمال و اقوال ظاهری و در علوم و عقائد باطنی گمراه نشده است.

[وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى] و سخن گفتن او به قرآن یا به ولایت یا به مطلق آنچه سخن می‌گوید، یا به احکام شرعی از روی هوی و هوس و بدون امر پروردگار نیست.

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۴۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۸

[إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى] این نطق یا قرآن، یا امر ولایت جز وحی چیزی نیست یعنی او از انانیتش خارج شده، و انانیت او انانیت خدا گشته، بنابراین هیچ فعل یا قول یا اخلاق از او نیست جز با وحی از جانب خدا و انانیت خدا. [عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى] او را جبرئیل همان فرشته بسیار توانا علم آموخته است.

لفظ «القوی» جمع قوت در مقابل ضعف است، و چون قوت جبرئیل در همه‌ی آن چیزهایی است که دارد از انواع ادراکات و تصرفات لذا لفظ «القوی» به صورت جمع آورد.

[ذُو مِرَّةٍ] دارای متانت در عقل و ثبات در امرش می‌باشد، که صاحب متانت در عقل صاحب ثبات در امر نیز می‌شود و لذا وارد شده است که: هیچ نبی مبعوث نشد مگر آنکه دارای عقل و ثبات رأی و مزاج معتدل بوده است.

[فَأَسْتَوَى] بر صورت حقیقی که خداوند او را بر آن صورت خلق کرده استوار گشت و ظاهر شد.

بعضی گفته‌اند، هیچ یک از پیامبران جبرئیل را در صورت اصلی ندیده‌اند جز نبی ما محمد صلی الله علیه و آله، که او دو بار جبرئیل را بر صورت حقیقی خویش دید، یک مرتبه در آسمان، و یک مرتبه در زمین.

بعضی گفته‌اند: جبرئیل بر جمیع آنچه که در زمین است، یا بر جمیع آنچه که خداوند به آن امر کرده استیلا پیدا کرد.

بعضی گفته‌اند، معنای آیه این است که محمد در کارش استقامت پیدا کرد و متمکن شد و بنابر هر تفسیر لفظ «فاء» درست و به جاست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۳۹

بعضی گفته‌اند: جبرئیل در صورت آدمیان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او خواست خود را بر همان صورت اصلی خویش نشان دهد، جبرئیل خودش را دو بار نشان داد، یک بار در زمین و یک بار در آسمان.

اما در زمین پس محمد صلی الله علیه و آله در حرا بود که جبرئیل بر او ظاهر شد از جانب مشرق و افق را تا مغرب گرفت.

پس نبی صلی الله علیه و آله بیهوش بر زمین افتاد، آنگاه جبرئیل در صورت آدمیان نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بغل گرفت.

[وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى] و آن رسول در افق اعلائی کمال بود که آن افق عالم معقولی است که عالم جبروت از جهت لاهوت است و جبرئیل هنگام نزول از افق مشرق نازل می‌شد که آن بالاتر از افق مغرب است.

یا مقصود این است که محمد صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی و تعلیم در افق بالا-تر بود، یعنی افق عالم عقول تا لاهوت، یا عالم نفوس تا عقول، یا عالم مثال تا نفوس یا افق عالم طبع تا عالم مثال، که به رسول صلی الله علیه و آله در جمیع این افق‌ها وحی می‌شد.

[ثُمَّ دَنَا] سپس جبرئیل از افق اعلیٰ به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک شد.

[فَتَدَلَّى] در حالی که در هوا معلق و آویزان شده بود، یا محمد صلی الله علیه و آله از افق اعلیٰ به خدا نزدیک شد، پس از انانیتش بیرون آمد و زیر عرش معلق شد و برای او مقام و مکان و انانیتی که قابل اعتماد باشد باقی نماند، پس آویزان و معلق گشت بدون آنکه ذاتی در بین باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۰

و لفظ «فَدَلَّى» «فتدانی» خوانده شده است.

و از امام کاظم علیه السلام در باره آیه: دَنَا فَتَدَلَّى سؤال شد؟ فرمود:

این لفظ لغتی است در قریش که هر گاه کسی از آنان می‌خواست بگوید:

شنیدم، می‌گفت: «تدلّیت» و تدلّی یعنی فهمیدن.

[فَكَانَ] امتداد دو مسافت بین محمد صلی الله علیه و آله و جبرئیل.

[قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى] بدان نزدیکی که به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر، یعنی بلکه کمتر.

و «قاب قوس» بین قبضه‌ی، گوشه و سر کمان است و هر قوس دارای دو قاب است و لذا گفته شده: در این جمله قلب شده و اصل آن «قابی قوس» بوده، ولی مطلب مبنی بر قلب نیست، چون مقصود این نیست که فاصله‌ی بین آن دو به مقدار دو قاب یک کمان بود، بلکه مقصود این است که فاصله‌ی بین آن دو مقدار یک قاب از کمان است اگر کمان تا شود و صورت دایره به خود گیرد، نه وقتی که مستقیم باشد، زیرا قوس قطعه‌ای از دایره به خود گیرد، نه وقتی که مستقیم باشد، زیرا قوس قطعه‌ای از دایره است، و هر کمان آنگاه که دولا می‌شود دارای دو قوس می‌گردد که بین قبضه‌ی آن و سر هر طرف پدید می‌آید.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد؟ فرمود: دو بار، در یک جایی جبرئیل او را نگه داشت، و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله در همانجا توقف کن، تو در جایی ایستادی که هیچ ملایکه و پیامبری هرگز در آنجا نایستاده است، به درستی که پروردگار تو نماز می‌خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، یا جبرئیل چگونه نماز می‌خواند؟ عرض کرد: می‌گوید: «سَبَّوحٌ قَدُّوسٌ مَنْ پروردگار ملایکه و روح هستم، رحمت من بر غضبم پیشی گرفته»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۱

عرض کرد: بار الها عفو تو، عفو تو.

امام صادق علیه السلام فرمود: مطلب همان طور بود که خداوند فرموده است: قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى از حضرت پرسیده شد: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» چیست؟ فرمود: آنجا که قوس تا می‌شود و بر می‌گردد و تا سرش.

فرمود: بین آن دو حجایی بود که می‌درخشید و به او اعلام نکرد جز آنکه گفت: زبرجد، پس در مانند سوراخ سوزن نگاه کرد الی

[علی ما یری] بر آنچه رسول (در شب معراج) مشاهده کرد.

موافق تر به عبارت‌های قبلی این بود که بگوید: «علی ما رأی» ولی آن را با مضارع ادا کرد تا اشعار به استمرار رؤیت داشته باشد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که هر وقت به قلب خویش نظر می‌انداخت خلافت علی علیه السلام و ولایت او را پس از خودش می‌دید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد این وحی سؤال شد، فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام سید المؤمنین، امام المتّقین، قائد الغرّ المحجّلین است در میان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شدند و گفتند: آیا این سخن از جانب خداست یا از جانب رسولش؟ پس خدای تعالی به رسولش فرمود:

به آنان بگو: ما کذبَ الْفُؤَادِ ما رأی سپس در جواب آنان فرمود: أفتَمَارُونَهُ عَلِي ما یری پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: من به بالاتر از این مأمور شده‌ام، مأمور شده‌ام که او را برای مردم نصب کنم، و بگویم: او ولیّ شما بعد از من است و او به منزله‌ی کشتی در روز غرق است، هر کس داخل آن شود نجات پیدا می‌کند و هر کس از آن خارج شود غرق می‌شود.

(۱) مجمع البیان- نور الثقلین ج ۵ ص ۱۵۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۴

[وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى] و در یک نزول دیگر از عرش ربّ پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید، یا مقصود این است که یک بار دیگر او را دید بدون آنکه نزول در آن اعتبار شده باشد، چه لفظ «نزله» در معنی یکبار استعمال می‌شود بدون آنکه معنی ماده‌ی آن در نظر گرفته شود.

[عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى] و آن نزد سدره‌ی که در آخر مقامات امکان واقع شده است بود و نامیدن درخت نور که در آخر مقامات قرار گرفته به «سدره» بدان جهت است که در آن مقام جز حیرت، ترس و دهشت چیزی نیست، و «سادر» کسی است که متحیر باشد و آن درختی است در طرف راست عرش بالای آسمان هفتم، که علم هر ملائیکه به آن منتهی می‌شود، اعمال خلائق از اولین و آخرین به آنجا منتهی می‌شود و ارواحی که بالا می‌روند به آنجا منتهی می‌شوند و کسی که مقتید به قیود حدود باشد از آنجا فراتر نمی‌رود.

و لذا جبرئیل در آن مقام گفت: اگر یک سر انگشت نزدیک تر می‌رفتم می‌سوختم و آن درخت طوبی است و آن درخت نبوت است، چنانچه بالای آن درخت ولایت است.

[عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى] در آنجا بهشتی است که ممکن از آن فراتر نمی‌رود، بر خلاف سایر بهشت‌ها که آنها عبورگاه است و برای بعضی از نفوس مأوی و مسکن نیست اگرچه برای بعضی چنین باشد.

[إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى] چون سدره می‌پوشاند آنچه را که احدی از آن آگه نیست.

لفظ «ما» در امثال این کلمه برای بزرگ نمایی است.

بعضی گفته‌اند: ملائیکه سدره را می‌پوشانند مانند کلاغ‌ها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۵

بعضی گفته‌اند: نور و بها آن را می‌پوشاند.

بعضی گفته‌اند: فرشهایی از طلا و بعضی گفته‌اند: وقتی حجاب بین او، و بین رسول خدا صلی الله علیه و آله برداشته شد نور او سدره را پوشانید.

[ما زَاغَ الْبَصِيرُ] چشم محمّد صلی الله علیه و آله خطا نکرد تا نتواند واقع را ببیند، یعنی چشم محمّد هنگامی که نزد سدره بود و آن

را دید خطا نکرد.

[وَمَا طَغَى] از حد اعتدال در دیدن فراتر نرفت تا خطا در دید داشته باشد.

[لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى] و محققاً آیات بزرگ پروردگارش را دید.

مانند سدره المنتهی و صورت اصلی جبرئیل. بعضی گفته‌اند:

کلامی شنید که اگر خدا او را تقویت نکرده بود طاقت شنیدن نمی‌آورد.

بعضی گفته‌اند: رفر ف سبزی را دید که افق را پوشانده بود، بعضی گفته‌اند: پروردگارش را با قلبش دید، بعضی گفته‌اند: علی علیه

السلام را دید که آن آیت کبری و نشانه‌ی بزرگی است که از آن بزرگتر نیست.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: یا علی علیه السلام خداوند تو را با من در هفت جا شاهد و حاضر قرار داد، که

شب معراج یکی از آنهاست.

آیات ۱۹-۲۸

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۲۸] ص: ۴۴۵

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ

سَمِّيَتْ مُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۲۳)

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ (۲۵) وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ (۲۶) إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيْسَ مُؤْنِ الْمَلَائِكَةِ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ (۲۷) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ

الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۶

ترجمه: ص: ۴۴۶

آیا شما لات و عزری را نگریسته‌اید.

و آن دیگری منات را که سومین است.

آیا برای شما پسر و برای او [خداوند] دختر است؟

در این صورت این تقسیم بندی ناعادلانه‌ای است.

آنها چیزی جز نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید، نیست، [و] خداوند بدان حجّتی فرو نفرستاده است جز از پندار و خواسته‌ی دلها

پیروی نمی‌کنند حال آنکه به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت آمده است.

یا مگر انسان راست هر چه آرزو کند؟

آری انجام و آغاز، خداوند راست.

و چه بسیار فرشته در آسمانها که شفاعت آنان سودی ندارد، مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و بپسندد، اجازه

دهد.

بی‌ایمانان به آخرتند که فرشتگان را مادینه می‌نامند.

و ایشان را به آن علمی نیست، جز از پندار پیروی نمی‌کنند و بیگمان پندار چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد.

تفسیر ص: ۴۴۶

[أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ] آیا دو بت بزرگ لات و عزی را دیدید و منات سومین بت دیگر را دانستید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۷

بی‌نفع و ضرر است.

یعنی به ما از این خدایان خبر دهید آیا قادرند به شما ضرر برسانند یا نفع؟ یا آن خدایان دختران خدا هستند؟

بعضی گفته‌اند: مشرکین گمان کردند که ملایکه دختران خدا هستند و بت‌هایشان را به صورت‌های آنها ساختند.

و آن بت‌ها را پرستیدند و برای آنها نام‌هایی از اسمای خدا مشتق نمودند، و گفتند: لات از خداست، و عزی از عزیز است و بعضی

گفته‌اند: لفظ «تاء» در «اللآت» اصلی است و «اللآت» با تشدید تاء خوانده شده است.

برخی گفته‌اند: لات بتی بود که آن را به صورت مردی تراشیده و ساخته بودند که سویق درست می‌کرد و حاجی‌ها را اطعام

می‌نمود.

و بعضی گفته‌اند: لات بت ثقیف بود، و عزی نیز بت است و بعضی گفته‌اند: آن درختی بود که غطفان آن را عبادت می‌کردند،

رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را فرستاد و آن را قطع کرد و منات بتی بود در «قدید» بین مکه و مدینه.

بعضی گفته‌اند: هر سه بت در کعبه بود و مشرکین آنها را عبادت می‌کردند و لفظ «الثالثه» نعمت و صفت «منات» است و همچنین

است لفظ «الأخری» و هر دو لفظ نعت بیانی بودند.

[أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ] آیا برای خودتان پسر می‌خواهید و برای خدا دختر؟! و این گونه تقسیم خود جور و

ستم است.

برخی گفته‌اند: لفظ «ضیزی» بر وزن «فعلی» مضموم الفاء است اعم از آنکه واوی قرار داده شود یا یائی، چون وصف بر وزن «فعلی»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۸

مکسور الفاء وجود ندارد، با همزه از «ضازه» خوانده شده، یعنی به او ظلم و ستم کرد.

[إِنَّ هِيَ] این بت‌ها.

[إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ] جز اسم‌هایی که شما و پدرانتان این گونه نام نهاده‌اید نیستند و خدا با

آنها تسلط و چیرگی خاصی نفرستاده است.

این آیه با تفاوت اندک در الفاظ در سوره‌ی اعراف گذشت و تحقیق مطلب در آنجا و در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: وَعَلَّمَ

آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا گذشت.

[إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ] در قرار دادن این اسما که هیچ حکمی ندارند تا چه رسد به اینکه از مسمیات باشند معبودها و نظر کردن و

سجده کردن بر آنها جز حدس و گمان را پیروی نمی‌کنند، لفظ «تتبعون» به صورت خطاب و غیبت خوانده شده است.

[وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ] و هوای نفس فاسد خود را در بت پرستی پیروی نمی‌کنید! این جمله عطف بر «الظن» است و ممکن است لفظ

«ما» نافی یا استفهامیه باشد.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ] چیزی که وسیله‌ی هدایت و یقین بود از پروردگارشان آمد و آنها از آن اعراض کردند، و از چیزی

که موجب گمان و گمراهی بود پیروی نمودند.

مقصود از «الهدی» رسول و کتاب و شریعت او می‌باشد.

[أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى] آیا برای انسان هر چه آرزو کند حاصل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۴۹

می شود؟ (هرگز نمی شود) مانند حال خوب در دنیا، و حسن عاقبت و سرانجام در آخرت، یا شفاعت بت‌ها در آخرت. چه دلیلی بر حصول آرزوها ندارند جز آنکه فقط آرزوها بکنند، و چنین نیست که هر چه آرزو کنند حاصل شود.

[فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى] در صورتی که دنیا و آخرت همه ملک خداست.

لفظ «فاء» برای سببیت است، یعنی اگر آخرت و دنیا برای خداست پس آنچه را که انسان آرزو کند حاصل نمی شود، بلکه آنچه از خدا می خواهد محقق می شود.

[وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً] چه بسیار فرشتگان که در آسمانها و زمین هستند که شفاعتشان چیزی از نیاز یا عذاب خدا را (در بی نیازی) کفای نمی دهد.

[إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ] مگر پس از آنکه خداوند اجازه‌ی شفاعت به آنها بدهد.

[لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى] اجازه‌ی شفاعت هم به کسی می دهد که بخواهد و راضی باشد.

و چنین کسی نیست جز آنکه تولای علی علیه السلام را داشته باشد، چون چیزی که موجب رضایت الهی است همان سوی خوش ولایت است، پس آنان چرا ملایکه را عبادت می کنند.

نه خدا را و ملایکه را چیزی می نامند که خدا به آن راضی نیست.

[إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُؤْنَ الْمَلَائِكَةَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۰

تَسْمِيَةَ الْأُنثَى]

آنان که به آخرت ایمان ندارند می گویند: ملایکه دختران خدا هستند.

[وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ] آنان علمی ندارند و از گمان پیروی می کنند.

اولاً آنان را ذم نمود که چگونه خود که پسر را شریف و اولاد و دختر را پست می شمردند، به خدا دختر نسبت می دهند؟! و ثانیاً عدم علم را نکوهید.

ثالثاً پیروی از ظن و گمان را ناشایست دانست.

[وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً] و ظن و گمان هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد.

لفظ «حق» در اینجا تفسیر به علم شده و ممکن است مقصود نفس الأمر، یا مشیت، یا حق اول تعالی باشد، و لفظ «شیئا» مفعول مطلق، یا مفعول به، و لفظ «من الحق» حال از آن است.

آیات ۲۹-۳۵

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۹ تا ۳۵] ص: ۴۵۰

اشاره

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ (۳۰) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ

أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (۳۲) أَمْ أَرَأَيْتَ الَّتِي تَوَلَّى (۳۳)
وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهوَ يَرَى (۳۵)
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۱

ترجمه: ص: ۴۵۱

پس، از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگانی دنیا را نمی‌خواهد، روی بگردان.
این منتهای علمشان است بیگمان پروردگارت آگاهتر است که چه کسانی از راه او به دور افتاده‌اند و همو به کسی که راه یافته است، آگاهتر است.
و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند راست، تا سرانجام بدکرداران را بر وفق کار و کردارشان جزا دهد و نیکو کرداران را به پاداش نیکو [بهشت] جزا دهد.
کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستیا پرهیز می‌کنند، مگر صغیره بیگمان پروردگارت گسترده‌آمزش است، او آنگاه که شما را از زمین پدید آورد و آنگاه که جنینهای در شکمهای مادرانتان بودید، به شما آگاهتر است. پس خودتان را پاکدامن مشمرید، او به آنکه [از ناپسند] می‌پرهیزد، آگاهتر است.
آیا کسی را که رویگردان شد نگریسته‌ای.
و اندکی بخشید و باز ایستاد.
آیا نزد او علم غیب است که او [حقایق را] می‌بیند؟

تفسیر ص: ۴۵۱

[فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا] تو هم ای رسول از هر کس که از یاد ما رو گردانید به کلی اعراض کن.
وقتی حال مشرکین را ذکر کرد، و آنکه آنان از یقین اعراض کردند، ظن و تخمین را دست آویز خود ساختند، فرمود: حال که آنها این چنین هستند و توجه به تو و به آنچه که به وسیله آن یقین حاصل می‌شود نمودند و به علی علیه السلام توجه نکردند که توجه به علی موجب یقین می‌شود- پس از مجادله‌ی با آنان و خیر خواهی و یاد آوری آنان اعراض
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۲
کن و روی بگردان، یا از مکافات و مجازات آنها بر کارهای بدشان اعراض کن.
و مقصود از ذکر چیزی است که به وسیله‌ی آن خداوند بندگان را یاد می‌کند، آن عقل و قلب است و همان طریق عقل و قرآن و رسول و صاحب ولایت و همه‌ی آیات آفاقی و انفسی است.
یا مقصود چیزی است که بندگان به وسیله‌ی آن خدا را یاد می‌کنند، آن عبادت از همین چیزهایی که ذکر شد به اضافه‌ی ذکرهای لسانی و قلبی ولی مقصود اعراض از کسی است که منکر ولایت شده که او مستحق اعراض است خواه رسالت را قبول کرده باشد یا نه.
[وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] و جز زندگانی دنیا را نخواست و چنین شخصی که از قلب و صاحبش اعراض کرده دیگر از همه‌ی افعال و اقوال و علومش جز بهره بردن در جهت زندگی دنیا قصدی ندارد.
که اگر نماز می‌خواند یا روزه می‌گیرد، بدان جهت است که حادثه‌ای پیش نیاید که به زندگی دنیوی او ضرر بزند.

و اگر علم و یقینی برای او حاصل شود، علمش جز به سوی دنیا روی ندارد، بنابراین علم او جهل مشابه علم خواهد بود.

[ذَلِكَ] این حیات دنیا، یا طلب حیات دنیا.

[مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ] که محلّ بلوغ آنها، یا بلوغ آنها از علم است، چیزی نیست که سزاوار آخرت باشد.

[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى] و پروردگار داناتر به گمراه و راه یافته است.

این عبارت جواب سؤال و در مقام تعلیل قول خدا: «أعرض»

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۴۵۳

است.

[وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] برای خداست آسمانها و زمین و آنچه که در آن دومی باشد چنانچه بارها گذشته است.

[لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا] که بدکاران را به کیفر می‌رساند.

این جمله علت غایی برای «أعرض» است، یعنی مادام که تو بر آنها روی می‌آوری خداوند هیچ یک از آنها را عذاب نمی‌کند، تو

از آنها اعراض کن تا خداوند مجازات بدکاران را بدهد.

[بِمَا عَمِلُوا] و ممکن است جمله‌ی لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا غایت قول خدا: هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ باشد، یا علت اثبات قول خدا: هُوَ

أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ باشد، یعنی گفتیم که خداوند داناتر است، بدان علت است که تو می‌بینی که خداوند بدکاران را مجازات

می‌کند.

یا غایت قول خدا: لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ یا علت اثبات آن است.

[وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَبُوا بِالْحُسْنَى] و خدا هر کار زیبایی که کنید بهترینش که خصلت زیبا، یا عاقبت، یا نعمت زیبا باشد پاداشتان

می‌دهد.

[الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ] آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری کنند.

صفت یا بدل از [الَّذِينَ أَحْسَبُوا] یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتداست و خبر آن جمله‌ی: إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ به تقدیر ضمیر عاید

است، یا به قرینه‌ی إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ خبر محذوف است، یعنی «مغفور لهم» و در این صورت قول خدا: إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ

تعلیل آن است.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۴۵۴

بیان گناهان کبیره و صغیره در سوره‌ی نساء در تفسیر قول خدا:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ غَدَّشْتَ.

[وَأَلْفَوَاحِشٍ] لفظ «الفواحش» عطف بر «كَبَائِرَ الْإِثْمِ» یا بر «الْإِثْمِ» است، و فاحشه بدترین گناهها یا زناست.

[إِلَّا اللَّيْمَ] «لیم» با حرکت عبارت از گناهان کوچک است که انسان را از مقامش پائین می‌آورد، در حالی که مقام او مقام آن

گناهان کوچک نمی‌باشد.

در بیان گناهان کبیره گذشت که وقتی انسان در راه نفس متمکن نباشد هر گناهی که از او صادر شود گناه صغیره است، و مقام

انسان مقام آن گناه صغیره نمی‌باشد.

[إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ] که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خداوند به حال شما بندگان آگاهتر است.

جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل قول خدای تعالی لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا می‌باشد.

[إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ] زیرا او شما را از خاک زمین آفریده.

تعلیل قول خدا: أَعْلَمُ بِكُمْ یا ظرف آنست یعنی اگر خداوند در وقت ایجاد و انشای شما از زمین به حال شما داناترست.

پس چگونه حال شما را در هنگام زندگی دنیوی یا هنگام برانگیختن و بعث نمی‌داند؟! [وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى] و هنگامی که در رحم مادر جنین بودید یاد آرید و خود ستایی نکنید او که آفریننده است به حال هر که متقی است از شما

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۵

دانان ترست.

یعنی نزد خدا و رسولش پاکی نفس خود را اظهار نکنید و آن را مدح ننمایید که او به حال شما دانانتر از خود شماست، بلکه از خشم خدا بترسید، یا از شرک پرهیز نمایید، یا از شرک به ولایت نزد نفسهایتان پرهیز کنید و تقوای خویش را اظهار ننمایید که خداوند به تقوای شما دانانتر است.

[أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَ أَعْطَى قَلِيلًا] آیا آن مرد را دیدی که از پذیرفتن حق برگشت؟ در مجمع گفته شده است: این هفت آیه از قول خدا: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي ... تا هفت آیه بعد» در باره‌ی عثمان بن عفان نازل شده، عثمان صدقه می‌داد و مالش را انفاق می‌کرد، پس برادر رضاعی او عبد الله بن سعد بن ابی سرح گفت: این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ نزدیک است چیزی برای تو باقی نماند.

عثمان گفت: تو شتر خود را با کجاوه آن به من بده من همی گناهان تو را متحمل می‌شوم و بر عهده می‌گیرم، عثمان ناقه را به او داد و بر آن شاهد گرفت و دیگر از صدقه دادن امساک کرد.

پس این آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى نازل شد، یعنی در روز احد هنگامی که مرکز جنگ را ترک کرد، اندکی عطا کرد و سپس نفقه را قطع نمود ... تا قول خدا: «وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى و عثمان با شنیدن آیه به حالت قبلی برگشت.

بعضی گفته‌اند: در باره‌ی ولید بن مغیره نازل شده و نظیر آنچه که در باره‌ی عثمان نقل شد در باره‌ی او نیز نقل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۶

بعضی گفته‌اند: در باره‌ی عاص بن وائل سهمی نازل شده است.

و بعضی گفته‌اند: در باره‌ی مردی نازل شده که گفت: مرا مجهز کنید تا به سوی این مرد خارج شوم، مقصودش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مجهز شد و بیرون رفت، مردی از کفار او را دید و به او مانند آنچه که به عثمان گفته شده بود گفت.

بعضی گفته‌اند: در باره‌ی ابو جهل نازل شده، که گفت: به خدا سوگند محمد صلی الله علیه و آله به ما امر نمی‌کند مگر به مکارم اخلاق و این معنای قول خداست: «أَعْطَى قَلِيلًا. [وَ أَكْذَى] بخل نمود، یا خیرش اندک شد، یا عطایش را کم کرد.

[أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَى] آیا او علم غیب دارد و با بصیرتش می‌بیند که غیر او شخص دیگری متحمل گناهان او می‌شود، یا می‌بیند که او از گناهان پاک شده است، یا می‌بیند که عقوبتی بر او نیست.

آیات ۳۶-۶۲

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۶ تا ۶۲] ص: ۴۵۶

اشاره

أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷) أَلَا تَرَى وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى (۳۸) وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰)

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَ أَنََّّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) وَ أَنََّّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) وَ أَنََّّهُ خَلَقَ

الرَّؤُجَيْنِ الذَّكَرِ وَالْأُنْثَى (۴۵)

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُنْمَى (۴۶) وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشَاءُ الْأُخْرَى (۴۷) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى (۴۸) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۴۹) وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰)

وَ تَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى (۵۴) فَبِأَى آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵)

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى (۵۶) أَرَزَفْتِ الْأَرْزَفَةَ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَمْ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰)

وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۷

ترجمه: ص: ۴۵۷

یا از آنچه در صحیفه‌های موسی است، آگاهش نکرده‌اند.

و [صحیفه‌های] ابراهیم که عهد به جای آورد.

که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد.

و اینکه برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است.

و حاصل کوشش او زودا که دیده شود.

سپس پاداش دهند او را به پاداشی هر چه وافی تر.

و اینکه سر انجام [همه کار و همه چیز] با پروردگار توست.

و اوست که می‌خنداند و می‌گریاند.

و اوست که می‌میراند و زنده می‌دارد.

و اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید.

از نطفه‌ای که [در رحم] فرو می‌ریزد.

و اینکه پدید آوردن نشئه‌ی دیگر با اوست.

و اینکه اوست که بی‌نیاز کند و سرمایه دهد.

و اوست که پروردگار شعری است.

و اوست که عاد نخستین را نابود کرد.

و ثمود را نیز، باقی نگذاشت.

و نیز پیش از آن قوم نوح را که ایشان ستمکارتر و سرکش‌تر بودند.

و سرزمین نگونسار را واژگون کرد.

و آن را چنانکه باید، پوشیده داشت.

پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک و شبه داری؟

این [نیز] هشدار دهنده‌ای از هشدار نعمتهای پروردگارت شک و شبه‌داری؟ این [نیز] هشدار دهنده‌ای از هشدار دهندگان نخستین است.

[قیامت] فرا رسنده، فرا رسید.

جز خداوند، برای آن آشکار کننده‌ای نیست.

پس آیا از این سخن عجب می‌کنید؟

و می‌خندید و نمی‌گریید؟

و شما باید که غفلت زده‌اید.

پس برای خداوند سجده برید و پرستش کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۸

تفسیر ص: ۴۵۸

[أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ] یا که آگه نشد به آنچه راجع (به مجازات) در تورات موسی بن عمران علیه السلام است و همه در صحف ابراهیم خلیل علیه السلام وفادار.

لفظ «وفی» مبالغه در وفاء و ایفاء است و معنای آن این است که در وفاء به عهد خدا که از او گرفته شده به آخر رسیده و مبالغه نموده است، و مقدم انداختن موسی علیه السلام بدان جهت است که موسی به مخاطبین و کسانی که مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته‌اند نزدیکتر است، و از سوی دیگر صحف او مشهورتر و روشن تر است.

[أَلَا تَرَىٰ وَاِزْرَةً وَزَرَ أَخْرَىٰ] که هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نخواهد گرفت.

[وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ] و بر انسان نیست مگر آنکه سعی و جدیت کرده است، لفظ «ما» مصدریه یا موصوله، یا موصوفه است، و آنچه که وارد شده مبنی بر انتفاع اموات از صدقات و خیرات به وسیله‌ی زندگان از قبیل بهره بردن از کوشش و سعی غیر نیست، بلکه از آن جهت است که محبت مردگان به وسیله سعی و کوشش خودشان در دنیا در قلوب زندگان داخل شده است.

[وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ] و به سعی و کوشش کننده جزای سعی و کوشش داده می‌شود.

[الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ] آخر همه و آخر عمل‌هایشان به پروردگار تو بر می‌گردد. و خود او جزای اوفی و کامل تر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۵۹

را می‌دهد، پس چرا غیر خدا را عبادت می‌کنند.

[وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَىٰ] که خداوند خوشحال می‌کند و اندوهناک می‌گرداند، یا خدای تعالی آسمان را به جهت برداشتن ابرها خوشحال و به وسیله‌ی باران گریان می‌سازد.

[وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا وَ أَنَّهُ خَلَقَ الرُّوحَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ] و هم او می‌میراند و زنده می‌گرداند، و او نور و ماده را آفرید.

[مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ] از نطفه چون منی می‌شود، که خون منی شود، یا آنگاه که منی بر رحم وارد شود.

[وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ] و آفرینش جهان واپسین از اوست و آنها را به وسیله‌ی اموال بی‌نیاز می‌کند، و آنها را با اصول اموال و متاع‌ها دارا و ثروتمند می‌نماید.

و بعضی گفته‌اند: «اقنی» به معنای «خدمت کرد» می‌باشد، بعضی گفته‌اند: به معنای «راضی کرد» می‌باشد.

و برخی گفته‌اند: معنای آیه این است که با کفایت کردن بی‌نیاز نمود و با افزودن و زیاده کردن راضی کرد.

و بعضی «اقنی» را به معنی «حرم» دانسته‌اند.

[وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَىٰ] و هم او آفریننده ستاره شعرا است.

لفظ «شعری» ستاره‌ای است در آسمان که قریش و گروهی از عرب آن را عبادت می‌کردند.

[وَأَنَّ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى] و اهم قوم عاد را در اول هلاک کرد و قوم ثمود را هیچ باقی نگذاشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۰

[وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ] و قبل از عاد، ثمود و قوم نوح را هلاک نمود.

[إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى وَالْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَى] چه آنها ستمکارتر و سرکش تر بودند، و مقصود از «مؤتفکه» قریه‌های قوم لوط است که بر اهلش خراب و واژگون شد.

[فَعَسَّاهَا مَا عَشَى] و آنها را با عذاب پوشانید، پس چرا اینان به غیر خدا نظر می‌کنند، و از غیر او استمداد می‌نمایند، و عبادت غیر او می‌کنند، یا پیروی از غیر او می‌کنند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى] پس (ای بشر) به کدام از نعمت‌های پروردگارت جدال و انکار خواهی کرد.

خطاب عام یا مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله است، به تو می‌گویم و مقصود همسایه است می‌باشد.

یعنی همه‌ی این نعمت‌ها و نعمت‌ها که ذکر شد از نعمت‌های پروردگار تو است، زیرا این نعمت‌ها و هلاک کردن‌ها نیز نعمت است برای کسانی که بعد از پیشینیان آمده‌اند.

چه امت موجود از گذشته‌گان و نعمت‌هایشان پند و عبرت می‌گیرند.

پس در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شک می‌کنی؟ یا به سبب کدام یک از نعمت‌ها مجادله می‌کنی؟ و لفظ «آلاء» جمع «الالی» با فتح همزه و کسره‌ی آن و سکون لام، یا جمع «الالو» با کسره‌ی همزه و سکون لام می‌باشد.

[هذا] محمد صلی الله علیه و آله.

[نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى] مانند رسولان پیشین ترساننده‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۱

خلق (از قهر خدا) است.

از این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد، فرمود: خدای تعالی وقتی در عالم ذر اول خلق را آفرید آنها را در جلوی خود به صورت صفوف منظم بر پا نمود و محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود که آنها را به سوی خدا دعوت کند که قومی به او ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند، پس خدای تعالی فرمود: هذا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى این محمد صلی الله علیه و آله است که خلق را در عالم ذر اول به سوی خدا فرا خواند.

[أَزِفَتِ الْأَزْفَةُ] روز قیامت بسیار نزدیک شده است لفظ «الازفة» از نامهای قیامت است، که اطلاق آن بر قیامت غالب شده است.

لفظ «تاء» بدان جهت است که لفظ «قیامت» مؤنث است یا به جهت نقل است.

یا لفظ «الازفة» مصدر است، مانند «الکاشفة» و «العافیة» و نزدیکی قیامت برای این است که قیامت در عرض زمان نیست تا قرب آن قرب زمانی باشد، بلکه قیامت در طول زمان و به منزله‌ی روح برای زمانها است، و همان طور که روح هر چیزی نزدیکتر از خود آن چیز به آن است روح زمان نزدیکتر از تمام زمانیات به زمان است.

[لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ] غیر از خدا ظاهر کننده‌ای ندارد، یا لفظ «الکاشفة» مصدر است (یعنی غیر از خدا موضوع مورد کشفی نیست) [أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ] آیا از این سخن (کافران) تعجب می‌کنید آیا حدیث آزه، یا نزدیک بودن قیامت یا قرآن، یا آنچه که از اخبار گذشت، چنانچه از امام صادق علیه السلام وارد شده- به گفت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۲

انکاری می‌آید.

۶۱ [وَتَصْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ] و بر آن بر می‌خندند و (به روزگار سخت خود) نمی‌گریند ای بشر نادان شما سخت

غافلید.

سمد سمودا یعنی سرش را به جهت تکبیر بالا برد، و «سمد الإیل» یعنی در سیر جدی شد، «سمد» یعنی کار را انجام و متحیر ایستاد. [فَاسْجُدُوا لِلَّهِ] آن گاه که قیامت نزدیک شد پس برای خدا سجده کنید. [وَاعْبُدُوا] عبادت خدا کنید تا هنگام ورود بر او انس بگیرید و وحشت نکنید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۳

سوره القمر ص: ۴۶۳

اشاره

این سوره ۵۵ آیه است و در مکه نازل شده است. آیات ۱-۵۵

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۵۵] ص: ۴۶۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 افْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرَ (۱) وَانْ يَرُوا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)
 حِكْمَةٌ بِالْعَمَىٰ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِرَ (۸) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ (۹) فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (۱۱) وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ (۱۴)
 وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۱۶) وَ لَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَّخَسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹)
 تَنْزِعِ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۲۱) وَ لَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۲۴)
 أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ (۲۶) إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَ تَبَّهْتُمْ أَن الْمَاءِ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلِّ شَرْبٍ مُّحْتَضِرٌ (۲۸) فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹)
 فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (۳۱) وَ لَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسِحْرِ (۳۴)
 نِعْمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتْنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ (۳۶) وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۷) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۹)
 وَ لَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (۴۰) وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲) أ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ (۴۴)

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلِّونَ الذُّبُرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَ أَمْرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹)
 وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَّدْكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ (۵۴)
 فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۵

ترجمه: ص: ۴۶۵

قیامت نزدیک شد و ماه دوباره شد.
 و اگر معجزه‌ای بیند روی بر تابند و گویند جادویی دنباله دار است.
 و انکار پیشه کردند و از هوی و هوسهایشان پیروی کردند و هر کاری سر انجامی دارد.
 و به راستی برای آنان از اخبار [پیشینیان] آنچه در آن درس عبرت هست، به میان آمده است.
 حکمتی است رسا، اما هشدارها سودی نبخشیده است.
 پس از آنان روی برتاب [تا] روزی که آن دعوتگر به چیزی غریب و ناشناخته دعوت کند.
 در حالی که دیدگان‌شان را فرو داشته‌اند، از گورها بیرون آیند، گویی که ملخهای پراکنده‌اند.
 به سوی دعوتگر شتابند، [و] کافران گویند امروز روزی دشوار است.
 پیش از آنان قوم نوح انکار پیشه کردند و بنده‌ی ما را دروغزن انگاشتند و گفتند دیوانه است و رانده شد.
 سپس پروردگارش را به دعا خواند که من در مانده‌ام [یاری کن و] انتقام [مرا] بگیر.
 آنگاه درهای آسمان را به آبی سیل آسا گشودیم.
 و از زمین چشمه‌هایی برشکافتیم، سپس آب [بسیار] برای کاری که مقدر بود، به هم بر آمد.
 و او [نوح] را بر [کشتی] ساخته و پرداخته از تخته‌ها و میخها سوار کردیم.
 که زیر نظر ما روان بود، این پاداش کسی بود که به او ناسپاسی کرده بودند.
 و به راستی آن را به عنوان مایه‌ی عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری است؟
 پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود.
 و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیدیم، پس
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۶
 آیا پند پذیری هست؟
 [قوم] عاد تکذیب کردند، پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود.
 ما بر آنان بادی سخت سرد در روزی شوم دنباله دار فرو فرستادیم.
 که مردمان را از جا می‌کند، گویی که ایشان همانند خرما بنان ریشه کن شده‌اند.
 پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود؟
 و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیدیم، پس آیا پند پذیری است؟
 [قوم] ثمود هشدار دهندگان را دروغ زن شمردند.

و گفتند آیا از میان خود، از انسانی تک و تنها پیروی کنیم؟ ما در آن صورت دچار گمراهی و سر در گمی خواهیم بود. آیا از میان همه‌ی ما کتاب آسمانی بر او فرود آمده است؟ نه بلکه او دروغ‌زن خود پسند است. زودا که فردا بدانند که دروغ‌زن خود پسند کیست؟

ما فرستنده‌ی ماده شتر [معجزه آسا] برای آزمایش ایشانیم پس منتظر ایشان باش و شکیبایی کن. و به آنان خبر بده که آب در میان آنان تقسیم شده است، هر نوبتی [صاحبش] حاضر باشد. آنگاه رفیقشان را ندا دادند، سپس او دست درازی کرد و [شتر را] پی کرد.

پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود؟

ما بر آنان بانگ مرگباری یگانه فرو فرستادیم، آنگاه مانند خار و خاشاکی شدند که از سایه‌بان ساز باز ماند. و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیم، پس آیا پندپذیری است؟

قوم لوط هشدار دهندگان را دروغ‌زن شمردند.

ما بر آنان شنبادی فرو فرستادیم، مگر بر خاندان لوط که سحرگاهی نجاتشان دادیم. که نعمتی از جانب ما بود بدین سان کسی را که سپاس گزارده است، جزا دهیم.

و به راستی [لوط] آنان را از سختگیری ما هشدار داده بود، ولی در برابر هشدار گردنکشی می‌کردند. و به راستی از مهمانان او کام می‌خواستند، پس ایشان را نابینا ساختیم [و گفتیم] پس عذاب و هشدار مرا بچشید. و به راستی بامدادی پگاه عذابی پایدار آنان را فرو گرفت.

[و گفتیم] پس عذاب و هشدار مرا بچشید.

و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیم، پس آیا پند پذیری است؟

و به راستی هشدار دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند.

آنان همه‌ی معجزات ما را دروغ شمردند، آنگاه آنان را چنان فرو گرفتیم که پیروزمند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۷

توانمند گیرد.

آیا کافران شما از همه‌ی اینان بهترند، یا برای شما امان نامه‌ای است در کتابهای آسمانی؟

یا می‌گویند ما هم پشتیم

[و] کین ستان! زودا که آن جمع ورشکسته شود و همه پشت کنند.

آری قیامت موعده ایشان است و قیامت سهمگین تر و تلخ تر است.

گناهکاران در گمراهی و سر در گمی‌اند.

روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند [و گویندشان] آسیب دوزخ را بچشید.

ما هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم.

و فرمان ما جز [فرمانی] یگانه نیست، مانند چشم بر هم زدن.

و به راستی همانند آنان را نابود کردیم، پس آیا پند پذیری است؟

و هر چیزی که انجام داده‌اند در نامه‌های اعمال هست.

و هر خرد و بزرگی نوشته شده است.

بیگمان پرهیزگاران در باغها و [جوار] جویبارها هستند.

در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا.

تفسیر ص: ۳۶۷

[اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ] آن ساعت (قیامت) نزدیک آمد و ماه شکافته شد (این آیه راجع به شق القمر است که کفار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کردند).

لفظ «الساعة» ساعت ظهور قائم علیه السلام و به ساعت قیامت و به حالت احتضار تفسیر شده است، که همه‌ی این معانی به یک چیز بر می‌گردد و آن هنگام قیام نزد خداست.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم رسولان است، بعد از او رسولی و رسالتی نخواهد بود چون همه‌ی مراتب رسالت به او منتهی شده است و هیچ مرتبه‌ای از رسالت نیست مگر آنکه در وجود او جمع شده لذا امت او نیز آخر امتهاست، که بعد از امت او دیگر امتی نخواهد آمد.

دانستی که قیامت در عرض زمان نیست، بلکه در طول آن است، پس اگر امت محمد صلی الله علیه و آله آخر امتها باشند دیگر مرتبه‌ی زمانی بعد از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۸

مرتبه‌ی آنان وجود نخواهد داشت و پس از مرتبه‌ی آنان دیگر خروج از زمان است «۱».

و خروج از زمان همان قیام نزد خدای تعالی است. پس قیامت نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله نزدیک می‌شود و لذا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده: من و قیامت مانند این دو انگشت مبعوث شده‌ایم و او صلی الله علیه و آله آخر زمان بود و با وجود او قیامت و محشر شد.

چنانچه مولوی گفته:

پس محمد صلی الله علیه و آله صد قیامت بود نقد زان که حل شد در فنایش حل و عقد

زاده‌ی ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

زو قیامت را همی پرسیده‌اند کای قیامت تا قیامت راه چند

باز بان حال می‌گفتی بسی که ز محشر حشر را پرسد کسی!

پس قیامت شو قیامت را بین دیدن هر چیز را شرط است این

[وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ] لفظ «قمر» نام ستاره‌ای است که نور را از غیر

(۱) رستاخیز نزدیک است و ماه باز شکافت لطیفه: در شکافتن ماه اشارتی است و مؤمنان را بشارتی همانگونه که ماه مقهور حق است، آتش هم مقهور حق است، همانگونه که در وقت اظهار معجزه خداوند ماه را فرمود تا به اشاره‌ی مصطفی دو نیم شود در روز رستاخیز هم خداوند به آتش امر دهد تا به شفاعت مصطفی بر گنه کاران امت او سرد شود. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۶۹

خودش می‌گیرد و خودش نور دهنده نیست و آیا در آسمان قمرهای متعدّد وجود دارد، یا منحصر به همین ستاره‌ای است که احساس می‌شود نورش را از خورشید می‌گیرد.

بعضی گفته‌اند: غیر از این قمر قمرهای دیگری یافته‌اند.

در عالم صغیر قلب مظهر قمر است، چون قلب نیز نور را از روح می‌گیرد و با نور روح روشن می‌شود و چون قلوب مردم دارای دو

وجه است، وجهی به سوی روح و عالم وحدت است و وجهی به سوی نفس و عالم کثرت است و از سوی دیگر مراعات کننده هر دو طرف و هر دو وجه اندک است و جامع کمال هر دو طرف کمتر است تا آنجا که انبیا نیز در هر دو طرف کامل نبودند، بلکه در طرف کثرت یا در طرف وحدت ناقص بودند و نبی ما صلی الله علیه و آله در هر دو طرف حافظ هر دو جانب بود.

و روی همین جهت به او نسبت داده شده که فرمود: برادر من موسی علیه السلام چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی علیه السلام چشم چپش نابینا بود و من دارای هر دو چشم هستم... لذا قلب نبی ما صلی الله علیه و آله از بین انبیا دارای دو شق کامل بود. چون قمر صوری مظهر قلب او بود لذا هیچ تعجیبی نداشت که قمر صوری منشق گردد، چنانچه به معجزات او نسبت داده شده. و چون انشقاق قمر معنوی- که آن قلب نبی صلی الله علیه و آله است- به دو شق مساوی بود- دلیل بر انتهای مراتب تجدد در وجود او و ابتدای دهر در وجود او بود... لذا همین دلیل بر شدت نزدیکی ساعت می باشد که در دهر واقع می گردد. و چون انشقاق قمر صوری دلیل بر انشقاق قلب فاعل آن به دو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۰

نیمه‌ی متساوی است آن نیز از شرایط ساعت و قیامت محسوب می گردد.

روایت شده که مشرکین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند و گفتند:

اگر تو راست می گویی برای ما ماه را دو نیم بکن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر این کار را انجام دهم شما ایمان می آورید؟

گفتند: بلی و آن شب، شب بدر بود، از خداوند آنچه را که خواسته بودند سؤال کرد و خواست انجام بگیر، پس ماه به دو نیم شد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا می زد ای فلان و ای فلان شاهد باشید.

[وَإِنْ يَرَوْا آيَةً] اگر نشانی از کارهای شگفت بینند.

این جمله حالیه است و معنای آن این است که ساعت نزدیک است و علامات آن ظاهر است و شایسته است که متذکر شوند و توبه کنند و انابه نمایند و از هر چیزی متبّه شوند، در عین حال این مشرکین هر علامتی از علامات روز قیامت را می بینند از آن اعراض می کنند، مانند سفید شدن موی سر و افتادن دندانها و ضعف نور چشم و کم شدن اشتها به غذا و آمیزش و شل شدن اعصاب و مرضهایی که بر انسان وارد می شود و فوت همسایه‌ها و همسن‌ها، یا مقصود آیتی از آیات قدرت خدا و علم و حکمت او است، یا آیت و نشانه‌ای از آیات بزرگ او، یا آیه و نشانه‌ای که از آوردن بمثل آن عاجز می باشند.

[يُعْرِضُوا] از آن آیات اعراض می کنند.

[وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ] «۱» و می گویند همه‌ی این معجزات

(۱) اگر نشانی از کارهای شگفت بینند روی گردانند و از آن غافل نشینند و نپذیرند و گویند این جادویی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۱

جادو و سحر قوی است که بر هر سحر و جادو برتری دارد.

بعضی آن را جادوی از بین رونده و باطل حساب کرده‌اند، یا گفته‌اند: سحری است که از زمانهای سابق تا کنون استمرار داشته است.

[وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] قمی گفته: اینان به رأی خود عمل می کردند و پیامبرانشان را تکذیب می کردند و به راه هوای نفس خویش رفتند (که کافر شدند).

[وَكُلُّ أَمْرٍ] هر یک از تکذیب و تصدیق و خیر و شرّ و طاعت و معصیت.

[مُسْتَقَرًّا] و هر کاری در جای خود آرام می‌گیرد یعنی در الواح عالی و در صحف که در دست کرام و بزرگواران است و در الواح نفوس عمل کننده مستقر است و از ما چیزی فوت نمی‌شود پس این جمله تهدید آنان است.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ] اخبار انبیا علیهم السّلام و امتهای گذشته‌ی آنان و حوادثی که بر ایشان واقع شده است، یا از اخبار آخرت و ثواب و عقاب، که آن وصل نمونه‌ی آخرت است به امتهای در وجود آنان و خبر آخرت به امتهای به سبب اخبار پیامبرانشان محقق می‌شود.

[مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ] در آیات قرآن اخبار کیفر پیشینیان که مایه‌ی عبرت و انزجار از معصیت است کاملاً به مردم رسید. یعنی چیزی که موجب انزجار از گناهان و تکذیب می‌شود که جای آن هست که از تکذیب آن باز ایستند و از کفر برکنار شوند.

است شدنی! تفسیر جامع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۲

[حِكْمَةٌ بِالْعُقَّةِ] حکمت کامل. این جمله بدل از لفظ «مزدجر» است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی این موعظه‌ها یا این قرآن، یا آنچه که از خیرها آمده، قرآن حکمت بالغه و رسا و کامل است.

[فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ] پس اندرز و پند سودی نخواهد بخشید. یعنی اگر آن حکمت بالغه که در آن نهی و انزجار است از عذاب خدا بی‌نیاز نمی‌کند پس نذیرها و بیم دهنده‌ها از چه چیزی بی‌نیاز می‌کند.

یا مقصود این است که جمیع ترساننده و بیم دهنده‌ها از عذاب خدا بی‌نیاز نمی‌کند، یا جمیع نذیرها از آنان بی‌نیاز نمی‌کند، یا اگر نذیرها در دنیا آنها را بی‌نیاز نکرد و فایده نمود پس چه چیزی آنها را در روز احتضار، یا روز قیامت بی‌نیاز خواهد کرد.

و لفظ «النذر» جمع «نذیر» یا مصدر به معنای انداز است.

[فَتَوَلَّ عَنْهُمْ] اگر نذیرها به حال آنان فایده‌ای نمی‌کند پس دیگر زحمت دعوت را به خودت نده و از آنان روی برگردان، یا در روز احتضار از آنها روی برگردان تا با مشاهده‌ی بدی حالشان به تو بدی نشود، یا از آنان روی برگردان اگر در روز قیامت متعرض شفاعت تو شدند، یا در روز قیامت روی برگردان چه آنان در آن روز عذاب را می‌بینند.

[يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ] روز که ندا کننده‌ای دعوت کند.

لفظ «الدّاع» با اسقاط یاء خوانده شده تا وصل مجرّدی وقف جاری شود و با اثبات یاء نیز خوانده شده است.

داعی عبارت از ملك الموت در نفخ اول یا دوّم است و بعضی گفته‌اند: او اسرافیل است که مردم را به محشر فرا می‌خواند، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۳

ملایکه‌ای است که آنان را به جهنّم و آتش فرا می‌خواند.

[إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ] به عالمی حیرت‌آور و قیامت هول‌انگیز.

یعنی چیز منکر و ناشناخته و غیر مأنوس، چه همه‌ی امور آخرت برای غیر اهلش ناشناخته است و «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ» ظرف قول خدا:

[فَتَوَلَّ عَنْهُمْ] یا «فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ» یا «مستقر» یا «یخرجون» می‌باشد.

[خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ] که از هول آن کافران چشم بر هم نهند.

لفظ «خشعا» حال مقدّم است.

[يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ] از طبیعت دنیوی یا از عالم مثالی اخروی بیرون می‌آیند.

[كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ] گویی آنان ملخهای منتشر در روی زمین هستند.

مقصود این است که آنها از نهایت فزع و بی‌تابی مانند ملخهای پراکنده می‌باشند، که حرکات آنها انضباط و نظم و جهت ندارد،

بلکه بدون نظم و انضباط در همدیگر تداخل می‌کنند و بعضی گفته‌اند: تشبیه به ملخ از ناحیه‌ی کثرت و زیادی جمعیت است. [مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ] در حالیکه با چشمهای دور مانده به سوی اسرافیل شتابند.

یعنی به کسی که فرا می‌خواند و دعوت می‌کند روی می‌آورند، یا به سرعت می‌آیند، یا نظر می‌کنند. [يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِرًا] و کافران می‌گویند: این روز دشواری است (که ما انکار می‌کردیم).

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا] بنده‌ی ما نوح را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۴

تکذیب کردند، پس تو از تکذیب آنها در تنگنا مباش که تکذیب عادت و رسم امثال این کافرین است.

[وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ] و گفتند: او دیوانه است و او را می‌ترسانیدند و می‌رانند و زجر و ستم بسیار از آنان کشید.

یعنی به شدت از خوی و عادت آنها منزجر و ناراحت شد. یا از تهدید به کشتن آنان ناراحت شد.

[فَدَعَا رَبَّهُ] پس نوح خدای خویش را خواند.

یعنی پس از آنکه به شدت ناراحت شد از پروردگارش خواست که او را یاری کند.

[أَنْتَى مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ] بار الها من سخت مغلوب قوم شده‌ام تو مرا یاری فرما.

[فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ] پس درهای آسمان را باز گشادیم.

و لفظ «فتحننا» «فتحننا» با تشدید خوانده شده است.

[بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ] آبی که دائماً می‌ریزد و قطع نمی‌شود با آبی سخت با روز (سیلابی از آن فرو ریختیم).

[وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا] و در زمین چشمه‌های جاری ساختیم. لفظ «عیونا» تمیز است و مفعول و محول به تمیز شده است.

[فَالْتَقَى الْمَاءُ] آب آسمان و آب زمین با هم التقا پیدا کردند.

[عَلَى أَمْرٍ] بر هلاکت قوم.

[قَدْ قُدِرَ] در عالم قدر.

یعنی در عالم قدر، یا مقصود میزان آبی است که خداوند آنرا مقدر نموده است، یعنی تساوی دو آب، یا زیادی آن دو، یا مقصود مقدار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۵

ارتفاع آب بر زمین است که خداوند آنرا بر روی زمین مقدر نموده است.

[وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِيرٍ] و نوح را در کشتی محکم اساس بر نشانیدیم. منظور میخهای آهنی کشتی و اصل پایه‌ی کشتی

است. یعنی نوح را بر کشتی از تخته‌ها و میخها و طنابها سوار کردیم.

[تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا] که به دیدار دو چشم ما بر آب می‌رفت.

یعنی کشتی با نگرهبانی و حفظ کردن ما راه می‌رود.

[جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا] اینست پاداش آن مرد خدا که به او کافر شدند.

مقصود نوح است که تکفیر شد، زیرا که نعمت کشتی و جاری شدن آن با حفظ و نگرهبانی خدای تعالی بود و نعمت قوم نوح و

هلاکت و نابودی آنها پاداش و جزا برای نوح و مجازات کفر آن قوم بود.

[وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا] این غفلت قوم نوح، یا خود کشتی، یا خبر کشتی در بین مردم گذاشتیم تا نشانه و آیه برای مردم باشد.

[آیة] ما آن کشتی را نشانی از خود در این جهان گذاشتیم، آیت و نشانه‌ای که از آن عبرت بگیرند، یا آیت و نشانه‌ی قدرت و

انتقام ما، یا بر صدق انبیا ما باشد.

[فَهْلُ مِنْ مُدَّكِرٍ] آیا کسی از این نشانه‌ها متذکر می‌شود و پند می‌گیرد؟
[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ] چگونه بود عذاب و ترسانیدن من، و ممکن است لفظ «نذر» جمع «نذیر» باشد.
[وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ] قرآن را آسان نمودیم برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۶

تذکر و پند گیری، بدین گونه که در آن حکایات مژده دهنده و ترساننده و مثل‌های متعدّد با الفاظی که دلالت آنها روشن و واضح بود ذکر کردیم.

یا مقصود این است که قرآن را این چنین آسان کردیم که آن را از مقام عالی‌اش نازل کردیم و در قالبهای الفاظ و حروف داخل نمودیم تا ادراک آن برای شما آسان باشد.

[فَهْلُ مِنْ مُيَدِّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ] قوم عاد بعد از قوم نوح. پس آیا جوینده‌ی دانش و پند گیرنده‌ای هست؟ قوم رسول خدا را دروغگو گفتند.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا] پس (خداوند فرمود) چگونه بود گرفتن من و سرانجام ترسانیدن من؟ این جمله جواب سؤال مقدر از عذاب است.

[عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ] ما بر هلاک آنها تند بادی در روز پایدار نحسی فرستادیم.
یعنی روزی که شش روز دیگر به آن اضافه شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: روز چهارشنبه روز نحسی است، چه آن روز اولین و آخرین روز از روزهایی است که خدای تعالی فرموده: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا [تَنْزِعُ النَّاسَ] که آن باد مردم را از جا برکند.

روایت شده که قوم عاد به درّه‌ها می‌رفتند و از همدیگر می‌گرفتند که باد آنها را نبرد، ولی باد آنها را از جا بلند می‌کرد و از جا می‌کند و می‌کشت.

[كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ] چنانکه ساق درخت خرما را از ریشه افکنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۷

یعنی مانند بیخ درختان خرما که از ریشه کنده شود، آنها را به بیخ درختان خرما تشبیه کرد.

چون بدنهای آنها بعد از خروج ارواحشان مانند بیخ درختان است، چه ارواح آنها مانند ساقه‌ها و شاخه‌های درختان است.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهْلُ مِنْ مُدَّكِرٍ] پس چگونه است چون باشد گرفتن من به عذاب و ترسانیدن آنها؟

ما آسان کردیم یاد گرفتن و خواندن قرآن، آیا هیچ پند پذیری هست؟ این کلمه و ما قبلش را تکرار کرد، چون سوره جهت تهدید کفار و ترغیب و تشویق مؤمنین است و تکرار در مقام تهدید و ترغیب مطلوب است.

[كَذَّبَتْ ثَمُودُ] قوم ثمود بعد از قوم عاد نذیرها و پیامبران را تکذیب کردند.

[بِالنُّذْرِ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَبِّئْهُ] گفتند ما از بشری مانند خودمان پیروی کنیم؟ و این سخن را بر سبیل انکار و تعجب گفتند.

[إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ] در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت در افتادیم.

لفظ «سعر» جمع «سعیر» یا به معنی جنون، یا جمع «سعر» بر وزن «کتف» به معنای مجنون است و جمله‌ی عطف بر «فی ضلال» است.
یعنی پس ما اکنون در گمراهی، خطا و بی‌هوشی باشیم.

[أَأَلْفَى الذِّكْرُ] آیا ذکر یا کتاب یا وحی، یا مواعظ، یا احکام رسالت بر او القا شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۸

[عَلَيْهِ مِنْ يَمِينِنَا] از بین ما بر او ذکر القا شده در حالیکه در میان کسانی هستند که از او بر این موضوع سزاوارترند.
 [بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ] از بین ما بر او وحی نمی‌شود، بلکه او ناصالح، دروغگو، طالب ریاست و برتری است.
 [سَيَعْلَمُونَ عَدَاءَ مَنْ الْكُذَّابُ الْأَشْرُ] این منکران بزودی فردای قیامت کاملاً- معلومشان شود که دروغگوی بی‌باک کیست؟ و لفظ «سيعلمون» «ستعلمون» به صورت خطاب خوانده شده تا التفات از جانب خدای تعالی از غیبت به خطاب شده باشد یا حکایت قوم صالح بر اینان است.

یعنی آری، به زودی آگاه (شوند) که دروغ زن متکبر کیست؟

[إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ] ما فرستنده‌ی ماده شتر (معجزه‌ی صالح) به سوی آنها فرستادیم.

این جمله جواب سؤال مقدر است.

[فِتْنَةٌ لَهُمْ فَاذْتَبَهُمْ] ناظر حال آنها باش که به چه چیز بر می‌گردد.

[وَاصْطَبِرْ] در صبر کوشش کن.

[وَتَبَّتْهُمْ أَنْ الْمَاءَ قَسَمَهُ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ] و به آنها خبر ده که آب چشمه بین شما و ناقه تقسیم شده که یک روز سهمیه‌ی ناقه و روزی برای شماست.

[مُخْتَصِرٌ] شتر در نوبت آنها مزاحم آنان نشود و آنان نیز در نوبت شتر مزاحم او نگردند.

یعنی به آنان خبر کن که آب میان ایشان و شتر بخش بندی شده

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۷۹

و هر آشامیدنی به آن آماده شده، یک روز بهره‌ی شتر و یک روز بهره‌ی ایشان باشد.

[فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى] شمشیر را به دست همدیگر دادند تا آن ناقه را بکشند، یا شتر را آوردند تا بکشند، یا کمان را به همدیگر دادند یا بر انگشتان دو پا ایستاد و دستش را دراز کرد تا ناقه را بکشد.

[فَعَقَرٌ] بعضی گفته‌اند: در کمین ناقه نشست و با تیر او را زد که عضله‌ی دو ساقش منظم شد.

و سپس شمشیر بر عضله فرود آورد و به او «احمر ثمود» و با تصغیر «احمر ثمود» گفته می‌شد و در شومی به او مثل زده می‌شد.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ] پس چون باشد گرفتن من و ترسانیدن من آنان را.

[إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً] ما یک بانگ سخت به آنها فرستادیم.

مقصود صیحه‌ی جبرئیل یا صیحه‌ی صاعقه است و در سوره‌ی اعراف و غیر آن داستان آنها و رفع اختلاف بین آنچه که در هلاک و نابود کردن آنها وارد شده از قبیل صیحه و زلزله گذشت.

[فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ] پس آنها مانند برگ ریز که با آن سایبان می‌سازند گشتند! (و بر زمین افتادند) لفظ «مخاطر» به معنای

کسی است که حظیره و آغل برای شتر و گوسفندان در دست می‌کند و لفظ «هشیم» به معنای چوب، هیزم و شاخه‌های درخت است که در اطراف آغل و جای حیوانات می‌گذارند، تا آنها را از سرما و گرما نگهدارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۰

[وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ] ما خواندن و یاد گرفتن آن (قرآن) را آسان کردیم، پس آیا پند پذیری هست؟

[كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٌ بِالنُّذْرِ] رسولان را تکذیب کردند، یا انذار را تکذیب نمودند.

[إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا] آنان را زیر بارانی از سنگریزه قرار دادیم.

کسی که سنگها را می‌ریخت جبرائیل بود که سنگ ریختن پس از بلند کردن قریه‌های آنان انجام گرفت، بعضی گفته‌اند: مقصود از حاصب و سنگ اندازنده بادی است که روی مردم سنگ می‌ریخت، یا مقصود آن سنگ اندازی است که با سنگ پخته روی

آنها ریخته است، که خدای تعالی فرموده: حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُشْرِفِينَ و آنان ملایکه می‌باشند. [إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ] مگر کسان لوط را که در آخر شب آنان را بیرون بردیم و نجات دادیم. یعنی در وقت سحر و ظرف متعلق به «نجیناهم» یا به «حاصبا» می‌باشد.

[نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا] نجات نعمت، یا برای نعمت، یا مقصود این است که ما بر آنان انعام نمودیم در حالی که نعمت از نزد ما و از جانب ما بود.

[كَذَلِكَ نَجِّزِي مَنْ شَكَرَ] این چنین پاداش می‌دهیم به کسی که شکر نعمتهای ما را بکند و آنها را در آنچه که به خاطر آن خلق شده‌اند مصرف کند، یا مقصود این است که به جهت نعمت دادن ما تعظیم ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۱ ما را بنماید.

[وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ] لوط به آنها انذار نمود و آنها را ترسانید.

[بَطْشِنَا] آنها را از قدرت ما در عذاب ترسانید.

[فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ] در نذیرها مجادله کردند، یا در آن شک نمودند، یا به سبب نذیرها به مجادله یا به شک افتادند.

[وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ] و قوم از او مهمانانش را (که فرشتگانی زیبا بودند بر سوء قصد) طلبیدند ما هم چشم آنها را بی‌نور و نابینا کردیم.

یعنی چشمهای آنان را مسخ کردیم و با سایر جاهای صورت مساوی نمودیم، یا نور چشمشان را از بین بردیم.

در روایت آمده است که جبرئیل با انگشتش به سوی آنها آمد و چشمان آنها را از بین برد و نیز وارد شده که مشتی از خاک برگرفت و به صورت آنها زد و در نتیجه همه‌ی اهل شهر کور شدند و داستان آنها در سوره‌ی اعراف و هود و هجر گذشت.

[فَذُوقُوا] به آنها گفتیم که عذاب و انذار مرا بچشید.

[عَذَابِي وَنُذْرٍ] آنچه که به وسیله‌ی آن مردم را انذار نمودید.

[وَلَقَدْ صَبَّبَهِمْ بُكْرَةً عَذَابٍ مُسْتَقِرًّا] و در هنگام بامداد به ایشان عذابی پاینده و پا بر جا و جاویدان رسید.

یعنی عذابی که در میان آنها مستقر شد و زایل نگشت.

[فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ] و گفتیم اینک عذاب قهر و انتقام ما را (به جرم بدکاری بچشید) و ما قرآن را برای وعظ و اندرز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۲

به فهم آسان کردیم آیا کیست که از آن پند گیرد و بر ارشاد فرعونیان هم رسول و آیات الهی آمد.

یعنی خود فرعون و خاندانش، ولی فقط به ذکر آل فرعون اکتفا کرد، چون وقتی گروهی و قومی به سبب نسبت و اضافه‌ی به شخصی مستحق عذاب شدند این معنا به طریق اولی دلالت می‌کند بر اینکه آن شخص مستحق عذاب است.

[كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا] آنان همه‌ی سخنان و نشانه‌های ما را دروغ پنداشتند. یعنی آیات نه گانه.

[كُلُّهَا] همه‌ی آیات آفاقی و انفسی را تکذیب کردند، یا همه‌ی آیات عظمی و بزرگ را که عبارت از رسولان باشند.

[فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ آخِذًا مِمَّا عَمِلُوا قَبْلَ ذَلِكَ] پس ما آنان را فرا گرفتیم سخت فرا گرفتن توانای نیرومند.

یعنی ای قریش، یا ای اهل مکه، یا ای عرب، یا ای مردم آیا کفار شما بهتر از گذشتگانی است که به هلاکت رسیدند؟

تا ما آنها را عذاب و هلاک نکنیم همانطور که گذشتگان را چنین کردیم، نه چنین نیست که اینان بهتر از پیشینیان باشند.

[أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ] آیا در کتابهای آسمانی پیشینیان یا در الواح عالیه و کتابهایی که در دست ملایکه است برائت از عذاب برای شما نوشته ثابت گشته است، آیا برائت از عذاب یا از هلاکت یا از آتش ثابت شده است.

[أَمْ يَقُولُونَ] یا می‌گویند.

این جمله التفات از خطاب به غایب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۳

[نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ] ما همه پشت هم از محمد کین می‌کشیم؟

یعنی بلکه آیا آنها اعتماد بر جماعت و گروه خود می‌کنند و می‌گویند ما متحد و یاری شده و پیروز هستیم بر کسی که قصد سوء بر ما داشته باشد حتی اگر قصد سوء کننده خدای تعالی یا ملائکه باشد و لفظ «منتصرا» را مفرد آورد.

چون لحاظ لفظ «جمع نمود» که لفظ «جمع» در لفظ مفرد است، مانند لفظ «کل» اگر چه معنای آن در واقع جمع است و نیز خواست که اشاره کند که جماعت متحد و متفق با هم به منزله‌ی یک مرد و یک نفر است.

یا ضمیر به هر یک یک از افراد بر می‌گردد، یعنی هر یک از ما بر مخالف خودش پیروز است، تا چه برسد به جماعت و گروه ما. [سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ] همه‌ی جماعت شکست می‌خورند اگر بر جماعت و گروهشان متکی باشند و مقصود این است که آنها در قیامت یا در دنیا در روز بدر شکست می‌خورند.

[وَيُولُونَ الدُّبُرَ بِلِ السَّاعَةِ] و به جنگ پشت کنند بلکه ساعت قیامت. آنچه که با این استدراک مناسب است این است که مقصود از شکست، شکست در دنیا باشد، یعنی آنها در دنیا شکست می‌خورند، بلکه قیامت یا ساعت مرگ موعود آنها است.

[مَوْعِدُهُمْ] وعده گاه آنهاست آنچه که از عذاب دنیا نصیب آنها می‌شود نمونه‌ای از عذاب قیامت است.

[وَالسَّاعَةُ أَذْهَى] روز قیامت شدیدتر است.

[وَأَمْرٌ] شدت عذاب قیامت و تلخی و سختی آن با عذاب دنیا مقایسه نمی‌شود (ناگوارتر از روز بدر است).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۴

[إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ] مجرمین در دنیا در گمراهی هستند.

[وَسُعْرٍ] و در آخرت در حال جنون می‌باشند، یا گمراهی و جنون در آخرت، یا هر دو در دنیا است.

[يَوْمَ يُشَاقِبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوقُوا مَسَّ سَقَرَ] روزی که آنان را به زودی در آتش می‌کشند و (به آنها می‌گویند) بچشید زود زخم دوزخ را! این جمله حال یا مستأنف است، و لفظ «قول» در تقدیر است و لفظ «سقر» نام جهنم است.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: در جهنم وادی مخصوصی است برای متکبرین که نام او «سقر» است.

از شدت گرما و حرارت به خدا شکایت برد و از خدا خواست که به او اجازه‌ی نفس کشیدن دهد پس نفس کشید و همه‌ی جهنم را سوزانید.

[إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ] هر چیزی را به اندازه‌ی مخصوص آفریدیم.

از جهت مقدار بقا و ماندنش و از جهت امان و اجل و چگونگی بقای آن، یا مقصود به سبب عالم قدر است، یا به سبب تقدیر و اندازه‌گیری ما در عالم قدر.

از امام صادق علیه السلام وارد شده: قدریّه مجوس این امت هستند و اینان کسانی هستند که خواستند خدا را با عدلش وصف نمایند از سلطان و قدرتش خارج ساختند و در باره‌ی آنها این آیات نازل شده: يَوْمَ يُشَاقِبُونَ ... تا قول خدا ... «بقدر».

[وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ] فرمان ما نیست مگر یک سخن و یک باره.

این جمله رفع توهمی است که از قول خدا: كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۵

بِقَدَرٍ

چون ممکن است توهم شود که اگر خلقت هر چیزی به اندازه و مقدار معین باشد این کار میسر نمی‌گردد مگر با کارگران متعدّد که زیر نظر هر کارگر چند کارگر دیگر باشد و لذا برای رفع توهم خدای تعالی فرمود: امر ما در خلق عالم و جمیع آنچه که در عالم است جز یک کار و یک لحظه یا یک کلمه نیست.

یا این توهم ناشی از قول خدا: *يَلِ السَّاعَةَ مَوْعِدُهُمْ* می‌باشد که ممکن است توهم شود که اگر قیامت موعده آنهاست پس زمان قیامت به مقدار زمان دنیا بلکه طولانی‌تر از آن باشد.

که خدای تعالی فرمود: امر ما در آوردن روز قیامت و جمع کردن خلائق و محاسبه‌ی آنها جز یک امر و یک کلمه نیست. *[كَلِمَحٌ بِالْبَصْرِ]* در آسانی و سرعت مانند یک چشم به هم زدن است.

[وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ] ما امثال شما را که منکر رسالت و توحید خدا بودند به هلاکت رسانیدیم.

[فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ] آیا کسی با یاد آوری احوال آنان پند می‌گیرد؟

[وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ] هر چیزی که در الواح عالی یا در صحیفه‌های اعمال انجام داده‌اند از ما فوت نمی‌شود.

[وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ] هر کوچک و بزرگ از ذوات اعمال و اعراض.

[مُسْتَطْر] ثابت و نوشته شده است قبل از آنکه در اقلام عالی و لوح محفوظ و الواح قدریه خلق شوند، یا بعد از آنکه در صحیفه‌های نفوسشان و در صحیفه‌های کرام کاتبین آفریده شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۶

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ] «۱» محققا اهل تقوی در باغها و کنار نهرا (ی بهشت ابد) منزل گزینند.

لفظ «نهر» با سکون و با حرکت محلّ جریان آب است.

[فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ] لفظ «صدق» به طور مطلق عبارت است از استقامت و راست بودن انسان در جمیع آنچه که انسانیت او اقتضا می‌کند و اینکه انسان بتواند از جمیع حدود خارج شود و در مقام اطلاق و اتّصاف به جمیع صفات الهی داخل گردد و نسبت به همه‌ی این موارد متمکن و توانا باشد.

و اضافه‌ی لفظ «مقعد» به «صدق» یا از قبیل اضافه‌ی سبب به مسبب یا مسبب به سبب است.

یا از قبیل «لجین الماء» می‌باشد یا اضافه‌ی بیاتیه است، چه صدق عبارت از محلّ سکون و اطمینان برای انسان است و نکره آوردن لفظ «صدق» برای تفخیم و بزرگداشت است.

و جمله‌ی «فی مقعد صدق» یا خبر بعد از خبر، یا خبر ابتدایی است که در این صورت «فی جنّات» حال است یا «فی مقعد» متعلق به قول خدا: «فی جنّات» است.

[عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] «۱۱» در منزلگاه صدق نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی منتعمند.

(۱) ارزش و عزّت در بهشت نه به کاخ آن است و نه به مرغ بریان و نه جوی روان و نه خیرات حسان (زنهای زیبا) بلکه قیمت آن به رقم قرب و منزلتی است که بنده را در نشیمن راستی نزد پادشاه تواناست که گفته‌اند: *فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ ...* آیه‌ی ۵۵ قمر. کشف الاسرار

(۱۱) خداوند می‌فرماید: ما مصطفی را در سه راه حکم، خلعت قرب و شرف منزلت دادیم و مصطفی خود می‌گفت: آرامگاه من نزد خدای من است. و من نزد او می‌آسایم که: مقصود رهی زکوی تو روی تو بود. کشف الاسرار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۷

اشاره

این سوره مکی است و برخی گفته‌اند: به جز آیه‌ی یَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ همه‌ی آیات مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است.

آیات ۱-۷۸

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۷۸] ص: ۴۸۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)

السَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا
الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
(۱۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴)

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)
مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹)

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يُخْرِجُ مِنْهُمُ الْمَوْءُودَ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ
الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلٌّ مِنْ عِنْدِهَا فَنِ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸)
يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰) سَيَنْفَرُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْمِعْتُمْ أَنْ
تَتَفَكَّرُوا مِنْ أَفْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفَعُوا لَا تَتَفَكَّرُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴)

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷)
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ
الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يُطوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (۴۹)

فِيهَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَكَبِّرِينَ عَلَى
فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ عَنْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جِآنٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ
الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹)

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَّتَانِ (۶۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹)

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۷۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِبِينَ عَلَى رُفُوفٍ خُضْرٍ وَعَبَقَرِيُّ حِسَانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۸۹

ترجمه: ص: ۴۸۷

خداوند رحمان،

قرآن را آموزش داد.

انسان را آفرید.

به او زبان آموخت.

خورشید و ماه، حسابی [معین] دارند.

و گیاه و درخت سجده می کنند.

و آسمان را برافراشت و معیار و میزان مقدر داشت.

از بهر آنکه در ترازو از حد تجاوز نکنید.

و وزن را دادگرانه به کار آورید و در ترازو کمی و کاستی میاورید.

و زمین را برای جهانیان پدید آورد.

در آن [همه گونه] میوه و خرما می پوشش دار هست.

و دانه‌ی برگدار و گیاه خوشبو.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

انسان را از گل خشک همچون سفال، آفرید.

و جن را از زبانه‌ی آتش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۰

پدید آورد.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

پروردگار مشرقها و مغربها.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

دو دریا را که به هم می رسند در آمیخت.

در میان آنها برزخی است که به همدیگر تجاوز نکنند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟
از آن دو، در و مرجان بیرون می‌آید.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟
و او راست کشتیها بادبان برافشته که چون کوهها در دریا روانند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟
هر کس که بر روی آن [زمین] است فناپذیر است.

و [سر انجام] ذات پروردگارت که شکوهمند و گرامی است، باقی می‌ماند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

هر آن کس که در آسمانها و زمین است از او درخواست [امداد] دارد او هر روزی در کار است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

به زودی ای ثقلان [جن و انس] به [حساب] شما می‌پردازیم.

ای گروه جن و انس اگر می‌توانید که از گوشه و کنار آسمانها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید، امّا جز با نیرویی عظیم، نتوانید به درون راه برید.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

بر شما شعله‌ای بی‌دود و دودی بی‌شعله فرو فرستاده شود، ولی شما [هماورد نخواهید شد و] کین نخواهید ستاند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

آنگاه که آسمان از هم بشکافد و چون گل سرخ و روغن گداخته باشد.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آن روز از هیچ انس و جن در باره‌ی گنااهش پرسشی نشود.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

گناهکاران با نشانه‌ایشان شناخته شوند، آنگاه از موهای پیشانی و پاهایشان گرفته [و به دوزخ افکنده] شوند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

این همان جهنمی است که گناهکاران انکارش می‌کردند.

در میان آن و میان آب گرمی جوشان می‌گردند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

و برای کسی که از ایستادن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۱

در پیشگاه پروردگارش [برای حساب در حشر] هراسیده باشد، دو بوستان است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

[درختان آن دو [بوستان] شاخه در شاخه‌اند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آن دو [بوستان] دو چشمه هست که روانند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آن دو [بوستان] از هر میوه‌ای دو گونه هست.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

[بهشتیان] بر فرشهایی آرمیده‌اند که آسترهای آنها از ابریشم ستر است، و میوه‌ی هر دو بوستان نزدیک [و دسترس] است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آنها [حوریان] چشم فرو هشته [قانع به همسر] هستند که پیش از آنان هیچ انسان و هیچ جنّی با آنان آمیزش نکرده است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

گویی آنان یاقوت و مرجانند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

آیا جزای نیکوکاری، جز نیکوکاری است؟

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

و جز آن دو نیز دو بوستان است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

که سبز سیر سیه تاب‌اند.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آن دو، دو چشمه‌ی فواره زن هست.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آن دو [درختان] میوه و خرما و انار هست.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

در آنها دوشیزگان نیکخو و زیبا روست.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

حوریان پرده نشین در خیمه‌ها.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

پیش از آنان، هیچ انسان و هیچ جنّی با آنان آمیزش نکرده است.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

تکیه زده بر بالش [های] سبز رنگ و بر فرش [های] گرانمایه‌ی نیکو.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

بزرگ است نام پروردگارت که شکوهمند و گرامی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۲

تفسیر ص: ۴۹۲

[الرَّحْمَنُ] خداوند رحمن یعنی رحم کننده در دنیا و کسی که: لفظ «الرَّحْمَنُ» اگر به طور مستقل یک آیه باشد اقتضا می‌کند که

خبر مبتدای محذوف باشد و در اوّل سوره‌ی فاتحه گذشت که لفظ «رحمان» نام مخصوص با صفت عامّ است.

و اینکه رحمت رحمانی اقتضاء می‌کند کمالات ثانوی را که ملحق به اشیا می‌شوند و بالا می‌روند و چون تعلیم قرآن که عبارت از

افاضه‌ی وجود است و آن عبارت از اضافه‌ی اشرافی او است بر جمیع موجود است و نیز خلق انسان و تعلیم بیان که عبارت از تمام ذات انسان است همه‌ی اینها به وسیله‌ی نطق انجام می‌شود و آن فصل آخر انسان است ... و چون این تعلیم قرآن و تعلیم بیان مقتضای صفت رحمانی خدا است ... لذا در اول این سوره لفظ «الرَّحْمَنُ» را آورد.

[عَلَّمَ الْقُرْآنَ] «۳» قرآن خواندن و یاد داشتن و دانستن آن را آموخت.

این جمله خبر لفظ «الرَّحْمَنُ» یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است.

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ] خدایی که مردم را بیافرید و به سخن گفتن آموخت.

شمارش اصول و اساس نعمتهاست که آن عبارت از ایجاد هر

(۳) هر چند معلّمان به تعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس، همی روان دانند، اینها همه اسبابند و آموزنده‌ی حقیقی خداست. کشف الاسرار [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۳

موجود و ایجاد کمالات اولی آن است و ذکر آفریدن انسان بعد از تعلیم قرآن از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و این به جهت اهمّیت دادن به آن است و ذکر نمودن تعلیم بیان که کمال اول انسان است و در خلق انسان مندرج است به جهت امتنان و اهمّیت دادن به این بیان می‌باشد، چه انسان غایت نهایی و اخیر خلق عالم است و بیان اگر چه کمال اولی انسان است ولی به اعتبار اطلاقش غایت اخیر انسان می‌باشد.

[الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ] خورشید و ماه با حساب معین (به حکم نافذ و جاذبه‌ی شوق او) با هم به گردشند.

جایز بودن حمل جمله‌ی سابق و آینده بر لفظ «الرَّحْمَنُ» اقتضا می‌کند که حمل این جمله نیز بر لفظ «الرَّحْمَنُ» جایز باشد، پس باید تقدیر چنین گرفته شود:

«بحسبان عنده» یعنی آفرینش خورشید و ماه و حرکت و جریان آن دو جز به مقدار مخصوص و میزان و اندازه‌ی مخصوص نیست و از آن مقدار معین فراتر نمی‌رود، چون نظام عالم و نظم معاش بنی آدم متوقف به نظم خورشید و ماه است، پس بودن آن دو با حساب و اندازه خود یکی از نعمتهاست، چنانچه اصل وجود آن دو از نعمت‌های انسان است.

و اگر منظور از خورشید و ماه روح و نفس انسان باشد نعمت بودن آن دو بلکه از بزرگترین نعمت‌ها بودن واضح و روشن است.

[وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ] (و ستاره و درختان هم با طاعت او سر به سجده نهاده‌اند.) «۱».

لفظ «نجم» عبارت از گیاهی است که ساقه ندارد و «شجر»

(۱) نجم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. تفسیر علی بن ابراهیم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۴

گیاهی است که دارای ساقه است، یا مقصود از نجم ستارگان آسمان است، و سجود آن دو عبارت از انقیاد و تسلیم آن دو نسبت به نفس تربیت کننده و رشد و نمو دهنده‌ی آنها است، یا عبارت از سجده کردن جهت ملکوتی آن دو به خدای تعالی و تسبیح آن دو با زبان ملکوتی فصیح است.

یا مقصود از نجم و شجر قوای نفس انسانی است.

از قبیل قوه‌ی حیاس و محرک، یعنی قوه‌ای که ایجاد حس و حرکت می‌کند، که آن قوا بر نفس سجده می‌کنند، آنها بر نفس سجده‌ی بر خدای تعالی است، و تقدیر در اینجا «یسجدان لله» است.

[وَالسَّمَاءِ] «۱» آسمان عالم طبع و آسمان ارواح، و آسمان روح انسان و آسمان ولایت.
[رَفَعَهَا] آسمان را آنچنان بالا برد که چشمان و دید شما به آن آسمان بر آن استقرار یافته نمی‌رسد.
[وَوَضَعَ الْمِيزَانَ] «۲» (آسمان را او کاخی رفیع گردانید و میزان «عدل و نظم» را در عالم وضع فرمود).
این مطلب گذشت که میزان به آنچه که دارای دو گفته است.

یعنی ترازو اختصاص ندارد، بلکه هر چیزی که قابل وزن کردن باشد و چیز دیگری با آن مقایسه شود میزان آن چیز بشمار می‌رود.
بنابراین به ترازو و قیان و کیل و متر و ریسمان بناها و به غیر

(۱) سماء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. تفسیر علی بن ابراهیم قمی

(۲) میزان امیر المؤمنین صلوات الله علیه است. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۵

اینها از محسوسات که مقیاس اشیاء دیگر قرار گیرند میزان گفته می‌شود، شریعت هر نبی میزان برای امت او است، چنانچه ولایت هر ولی و جانشینی او نسبت به نبی میزان پیروان و اتباع او در اعمالشان می‌باشد.

و نفوس انسانی و عقول معاد میزان‌هایی هستند برای اعضاء و قوا و اعمال و تمیز و تشخیص اشیا به وسیله اوصافشان، و میزان همه‌ی اینها همان ولایت است با لحاظ وجه آن به سوی عالم کثرت‌ها.

[أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ] هرگز در میزان عدل «و احکام شرع من تعدی» و نافرمانی نکنید.

لفظ «ان» تفسیریه، و لفظ «لا» ناهیه است، یا لفظ «ان» مصدریه و لفظ «لا» ناهید یا نافییه است.

در صورتی که «لا» نافییه باشد باید خبر در معنی نهی باشد تا عطف انشاء بر آن صحیح باشد و مقصود از طغیان در میزان تجاوز از حد اعتدال به افراط است.

چنانچه قول خدای تعالی: [وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ] «۱» (یعنی هر چیزی را به ترازوی عدل و انصاف سنجیده).

و قول خدای تعالی: [وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ] و هیچ در میزان عدل کم فروشی و نادرستی نکنید.

نهی از تفریط در میزان است، خدای تعالی از زیادی در وزن نهی نموده خواه به نفع وزن کننده باشد یا به ضرر او.

چنانچه از نقص و کم کردن وزن نیز نهی نموده خواه به نفع او

(۱) برپا دار امام را به عدل. علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۶

باشد یا به ضرر او، و امر به اقامه‌ی وزن نموده، و آن عبارت از مساوی نمودن دو طرف میزان است.

و لفظ «بالقسط» تأکید این معناست و تقیید آن به لفظ «قسط» اشاره به تسویه قلب در این مورد است.

[وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ] زمین برای (زندگانی) خلق مقدر فرمود، یا این جمله در مقابل بالا بردن آسمان است، ذکر نمودن بسط و

گسترش زمین بدان جهت است که اتمام نعمت بالا بردن آسمان به گسترانیدن زمین حاصل می‌شود.

[فِيهَا فَاكِهَةٌ] این جمله حالیه یا مستانقه و جواب سؤال مقدرست.

[وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ] که در آن میوه‌های گوناگون و نخل خرما با پوشش است.

لفظ «اکمام» عبارت از پوست میوه نخل است بعضی گفته‌اند: مقصود شکوفه‌ی نخل است و برخی آن را لیف نخل دانسته‌اند.

[وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ] برگ، یا کاه.

[وَالرَّيْحَانُ] و حبوبات (متنوع، که دارای برگ و گل و ریاحین است).

لفظ «الرَّيْحَان» با رفع خوانده شده تا عطف بر «الحَب» باشد و با جَرّ خوانده شده تا عطف بر «العصف» باشد.

و ریحان گیاه معروفی است که بوی خوش دارد، یا مقصود مطلق گیاهی است که بوی خوش داشته باشد، یا مقصود مطلق رزق است، پس ای گروه انس و جنّ حالا که نعمت‌های خدا را شناختید و فهمیدید که کسی جز خدا قادر به آوردن این نعمت‌ها نیست پس کدام یک از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۷

نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟! [فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ] «۱» الا ای جنّ و انس کدامین نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟! از امام رضا علیه السّلام روایت شده: خدای تعالی فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خداوند قرآن را تعلیم نمود قبل از خلقت انسان، و آن امیر المؤمنین علیه السّلام است.

گفته شد: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؟ فرمود: بیان هر چیزی را که مردم به آن احتیاج دارند به او یاد داد. گفته شد: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ؟ فرمود: آن دو در عذاب هستند. گفته شد: آیا خورشید و ماه عذاب می‌کشند؟

امام فرمود: از چیزی سؤال کردی پس آنرا متقن و محکم نما همانا خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خدا است که با امر او جاری می‌شوند و مطیع امر او هستند، روشنی و نور آن دو از عرش خدا و حرارت آن دو از جهنّم است، پس آنگاه که قیامت بر پا می‌گردد پس دیگر نه خورشیدی وجود خواهد داشت و نه ماه، خدای تعالی فقط آن دو قصد کرده که لعنت خدا بر آن دو باد، آیا چنین نیست که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: خورشید و ماه دو نور در آتش می‌باشند؟ گفت: بلی این چنین است، فرمود: آیا قول مردم را نشنیدی که

(۱) از امام صادق علیه السّلام سخن آیه فوق فرمود: به کدام یک از دو نعمت کفر می‌کنید به محمّد یا علی صلوات الله علیهما. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۸

می‌گویند: فلانی و فلانی دو خورشید این امت و نور آن می‌باشند.

پس بنابراین آن دو نفر در آتش هستند، به خدا سوگند خدای تعالی جز آن دو را قصد نکرده است.

گفته شد: معنی النَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ «۱» چیست؟

امام فرمود: نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، که خدای تعالی در موارد متعدّد او را به این نام نامیده است، که فرموده است: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ و فرموده: عِلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ که علامت‌ها اوصیا علیهم السّلام هستند، و نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

گفته شد: «یسجدان» به معنای چیست؟

فرمود: یعنی: «یعبدان» یعنی آن دو عبادت می‌کنند، از قول خدا! وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ سؤال شد.

امام فرمود: مقصود از آسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند او را به سوی آسمان بالا برد.

و «المیزان» امیر المؤمنین علیه السّلام است که خداوند او را برای خلق خود نصب نموده است.

گفته شد: أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ یعنی چه؟ فرمود: یعنی نافرمانی امام علیه السّلام را نکنید.

گفته شد: وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ یعنی چه؟ فرمود: «۲» یعنی امام را با عدل اقامه نمایید. وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ؟ فرمود: یعنی حق امام را با عدل اقامه نمایید.

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵

(۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۴۹۹

گفته شد: وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ؟ فرمود: برای مردم در زمین میوه است، سؤال شد: وَالتَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ فرمود: میوه خرما در بن خرما بزرگ می‌شود و سپس از آن بیرون می‌آید.

از قول خدا وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ سؤال شد؟ فرمود:

حَبُّ عبارت از گندم و جو و حبوبات است، و «عصف» گاه و «ریحان» چیزی است که از آن خورده می‌شود.

از امام صادق علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ را تکرار کرد، تا نزد اقرار کنندگان تقریر و نزد تکذیب کنندگان توبیخ و سرزنش باشد.

لذا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده: آنگاه که این سوره بر مردم خوانده شد و ساکت شدند و چیزی نگفتند فرمود: جواب جنّ بهتر از شمامست، چون وقتی این آیه را به آنان خواندم گفتند: پروردگارا ما هیچ یک از نعمت‌های پروردگارمان را تکذیب نمی‌کنیم.

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ] لفظ «صلصال» گل پاکیزه‌ای است که با شن مخلوط باشد، یا مقصود گل است مادامی که پخته و سفال قرار داده نشده است.

[كَالْفَخَّارِ] لفظ «فخّاره» به معنای «سبو» است که جمع آن «فخّار» است، یا به معنای سفال است.

انسان را خدا از صلصال خشک گلی مانند گل کوزه گران بدین زیبایی آفرید.

[وَ خَلَقَ الْجَانَّ] لفظ «جان» اسم جمع برای جنّ است، یا او پدر جنّ می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۰

[مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ] آتش خالص و بدون دود و در سوره‌ی بقره چگونگی خلق جنّ از آتش گذشت.

و جنیان را از رخشنده شعله‌ی آتش خلق کرد.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ] پس ای جن و انس کدامین نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید.

آن خدایی که آفریننده‌ی مشرق و مغرب است.

مقصود از دو مشرق محلّ طلوع آفتاب در تابستان و در زمستان است، و همچنین است مقصود از دو مغرب.

از امیر المؤمنین «۱» علیه السّلام از این آیه سؤال شد فرمود: مشرق زمستان جدا و مشرق تابستان جدا است، آیا این مطلب را از

نزدیک بودن آفتاب و دور بودن آن نمی‌دانی؟! فرمود: و اما قول خدای تعالی: رَبُّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ بدین معناست که خورشید

دارای سیصد و شصت برج است، و هر روز از یکی از آن بر جهان طلوع و در برج دیگر غروب می‌کند، و دیگر به آن برج بر

نمی‌گردد مگر در سال آینده در همان روز. «۲»

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ] دریای شیرین و گوارا و دریای شور و تلخ را فرستاد، یا مقصود دریای فاعل و دریای قابل و

مظهر آن دوست و مظهر آن دو علیّ علیه السّلام و فاطمه علیهما السّلام

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵

(۲) امام صادق علیه السّلام مشرقین رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و المغربین الحسن و الحسین علیهما السلام

می‌باشد. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۱

می‌باشند. (۱)

[يَلْتَقِيَانِ] با هم تلاقی می‌کنند بدون آنکه با هم مخلوط شوند.

[بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ] بین آن دو دریا برزخ و حائلی است از قدرت خدا، یا از عالم مثال، یا محمد صلی الله علیه و آله.

[لَا يَبْغِيَانِ] یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند و خاصیت دیگری را باطل نمی‌سازد و در سوره‌ی فرقان اجمالاً بیان دو دریا گذشت.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ] «۲» الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را

انکار می‌کنید از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان پدید آرد الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام دو دریای عمیق هستند که هیچ یک بر

دیگری ظلم و غلبه نمی‌کند، در مورد يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند و در خبر

دیگری آمده است: برزخ محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام آمده است: مقصود از يَخْرُجُ مِنْهُمَا آب آسمان و دریاست، هنگامی که باران می‌بارد

صدف‌ها در دریا دهانشان را باز می‌کنند و آب باران در دهن آنان قرار می‌گیرد و از قطره‌ی کوچک لؤلؤ کوچک و از قطره‌ی

بزرگ لؤلؤ بزرگ خلق می‌شود.

[وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ] و برای اوست کشتی‌های بزرگ.

لفظ الْمُنشَآتُ با فتح شین یعنی کشتی‌های بادبان برافراشته شده، و

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۱

(۲) تفسیر ادبی عرفانی کشف الاسرار ج ۲ ص ۴۸۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۲

با کسر شین خوانده شده به معنای بلند کننده و برافرازنده‌ی بادبان‌ها.

[فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ] به دریا در گردشند مانند کوههای بلند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟! یعنی هر چه که بر روی

زمین است.

[فَانِ] فانی می‌شود، چون ذوات همه چیز بر حسب حدود و ماهیات فانی می‌شود، و تنها بر حسب وجود که خدا است باقی می‌ماند.

[وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] «۱» و زنده‌ی ابدی ذات خدای با جلال و عظمت است.

وجود اصلا فنا و عدم نمی‌پذیرد، و گر نه ائصاف شیئی به ضد خودش لازم می‌آید، موجودات فقط بر حسب حدودشان معدوم

می‌شوند، نه بر حسب وجودشان و از همین جا استنباط می‌شود که همه‌ی وجودها ظهور حقّ اول‌اند، بر حسب حقیقت خویش قابل

فنا و عدم نیستند و نیز استنباط می‌شود که همه‌ی آنها به سبب وجود واجب حقّ تعالی قوام پیدا می‌کنند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایان را انکار می‌کنید.

یعنی همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدای تعالی سؤال می‌کنند، که او بی‌نیاز علی‌الاطلاق است و همه به او محتاج

و از

(۱) علی بن الحسین علیه السلام وجه رب ما هستیم. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۳

او سؤال و درخواست می‌کند با زبان فقر و استعداد و حالشان، چنانچه بیشتر مردم با زبان قال و با گفتار از او درخواست می‌کنند. [كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ] هر روز او حال نو آفرینش است. این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است.

یعنی کامل در کمال خود بی‌نیاز از او و از سؤال او نیست، چنانچه ناقص از او مستغنی و بی‌نیاز نیست، چه او در هر روز در یک شأن است، پس اگر کمال کامل در یک شأن و یا شئون خاصی است در جمیع شئون کامل نیست پس سؤال و درخواست در شئون دیگر می‌شود.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ سَنَفُوعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ] «۱» ای گروه جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید ای گروه جنّ و انس به زودی به حساب کار شما خواهیم پرداخت.

چون قول خدا: كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی بر حسب مراتب عالم از حیث طول و عرض دارای شئونی است، همچنین خدای تعالی بر حسب مراتب انسان از حیث طول و عرض دارای شئونی است. و نیز بر حسب هر یک از قوای درآکه و محرکه دارای شأن بلکه شئونی است لذا ممکن است کسی توهم نماید که دیگر خداوند وقت

. مؤمنان دو گروهند: عابدان و عارفان، سؤال هر یکی به قدر همت او، و راحت هر یکی سزاوار حوصله اوست! عابد همه از او خواهد، عارف خود او را خواهد. کشف الاسرار

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم: ما کتاب خدا و دلیل آن قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی. [...]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۴

فارغ ندارد که به حساب خلائق و جزای آنها به ثواب و عقاب رسیدگی کند، پس خدای تعالی این توهم را رد کرد بدین گونه که این شأن‌ها تنها بر حسب مراتب کثرت‌هاست و سَنَفُوعُ یعنی ما در قیامت با شأن توحید ظاهر می‌شویم که در آن شأن جز رسیدگی به حساب خلائق و رسیدگی به پاداش و جزاء آنها شأن دیگری نیست.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. ای گروه جنّ و انس.

این جمله حال از فاعل سَنَفُوعُ یا از مفعول آن بتقدیر قول است، یعنی در حالی که به آنها می‌گوییم یا به آنها گفته می‌شود، یا جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است مانند وجه سابق، گویا که گفته شده هنگام فراغ به آنها چه گفته می‌شود؟ یا ندا از جانب خدا برای جنّ و انس است بدون تقدیر قول، و خطاب بر آنان در دنیا است.

[إِنِ اسْتَفْتَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] اگر توانستید از ملک خدا خارج شوید اینکار را انجام دهید، یعنی اگر توانستید در اقطار آسمانها و زمین و زیر آنها نفوذ کنید، در حالی که می‌خواهید از خدا فرار کنید، یا از ملائکه خدا فرار نمایید، یا از ملک خدا خارج شوید، فرار کنید.

[فَأَنْفُذُوا] این کار را انجام دهید، این امر برای ناتوان نشان دادن مخاطب در نهایت حدّش می‌باشد.

[لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ] نمی‌توانید نفوذ کنید مگر با سلطان و تسلطی که از جانب خدا به شما داده شود، سلطان از جانب خدا عبارت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۵

از ولیّ خداست که واسطه‌ی بین او و بین خلقش می‌باشد، یا مقصود از سلطان سکینه و آرامشی است که خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند، که اگر آن سکینه بر انسان نازل شود و انسان متمکن گردد دیگر نفوذ و خروج از اقطار آسمانها و زمین به عالم ملکوت و جبروت آسان می‌شود.

ممکن است معنای آیه این باشد که اگر توانستید با نیروی علمی و عقلهای اندیشمندان خودتان به اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید تا به ماورای آنها علم پیدا کنید چنین کنید، ولی نمی‌توانید نفوذ نمایید به سبب سلطان، آن عبارت از ولیّ امر شماست و آن سکینه و آرامش شماست که بر شما نازل می‌شود، یا برهان و دلیل شماست که از آن استنباط می‌کنید آنچه را که از شما غایب است.

روایت شده که در روز قیامت ملائکه بر خلق احاطه می‌کنند، و با زبانی از آتش ندا سر می‌دهند: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ... تا قول خدا: «شُواظٌ مِنْ نَارٍ» از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قیامت می‌شود خداوند همه‌ی بندگان را در روی زمین یک جا جمع می‌کند، بدین گونه که به آسمان دنیا وحی می‌شود با هر کس که در روی تو است به زمین هبوط کن و فرود بیا، پس اهل آسمان دنیا با دو برابر کسانی از جنّ و انس که روی زمین هستند هبوط می‌کنند و این هبوط و فرود همچنان ادامه پیدا می‌کند تا اهل هفت آسمان فرود می‌آیند.

پس جنّ و انس در هفت خیمه از ملائکه جمع می‌شوند و سپس منادی ندا می‌کند: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ ... پس نظر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۶

می‌اندازند و ناگهان می‌بینند که هفت دور از ملائکه آنها را احاطه کرده است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُواظٌ مِنْ نَارٍ] ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید خدا بر سر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آرد.

لفظ «شواظ» مانند «غراب» و «کتاب» که به هر دو صورت خوانده شده شعله‌ی آتشی است که دود ندارد، یا دود آتش و حرارت آن است، یا گرمای آفتاب است و به معنای صیحه زدن و شدت تشنگی نیز آمده است.

[وَنُحَاسٍ] لفظ «نحاس» با هر سه حرکت فتح و ضم و کسر صحیح است و به معنای روی آب شده یا مطلق روی است.

و نیز اطلاق می‌شود بر آنچه که از روی یا آهن هنگام کوبیدن می‌ریزد.

برخی گفته‌اند: مقصود دود است بعضی گفته‌اند منظور آهن گداخته است و لفظ «نحاس» با رفع و جرّ خوانده شده است.

[فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید تا هیچ نصرتی و نجاتی نیابید.

یعنی آنگاه که آسمان در عالم صغیر منشق شود، چون در حال احتضار آسمان روح حیوانی منشق می‌شود، روح انسانی از آن جدا می‌گردد و هرگاه آسمان دنیا در عالم صغیر منشق گردد آسمان دنیا در عالم کبیر منشق می‌شود و البته این معنا در نظر کسی است که آسمان او

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۷

در عالم کبیر منشق شود.

[فَكَانَتْ وَرْدَةً] مانند نور گیاه در شکوفه شدن و جدا شدن میوه از آن، و محتاج نشدن میوه به آن، یا مقصود قرمز و زرد و سفید است، یعنی آسمان هنگام منشق شدن به رنگهای مختلف مانند رنگ نور می‌شود، یا مانند رنگ اسبی که به رنگ سرخ و سفید باشد، چه لفظ «ورده» مفرد «ورد» است، و آن عبارت از نور هر درخت است، و غلبه در گل سرخ دارد، و به معنی اسب سفید و سرخ و زعفران نیز می‌باشد.

[كَالِدَّهَانِ] لفظ «الدّهان» جمع «دهن» به معنای روغن است، یا به معنای نانخورش سرخ است، یا به معنای ته نشین از روغن است، چه هرگاه قسمتی از روغن روی قسمت دیگر ریخته شود رنگهای آن مختلف می‌شود و دود روغن نیز به چند رنگ در می‌آید. [فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. جواب لفظ «اذا» یا قول خدا: «[فَكَانَتْ وَرْدَةً] است، یا قول خدا: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا یا قول خدا: [فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ] یا قول خدا: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ می‌باشد.

[عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ] در آن روز که آسمان منشق می‌شود از گناه انس و جنّ سؤال نمی‌شود، چون آنقدر در وحشت، حیرت، ترس، اضطراب و سرگردانی قرار می‌گیرد که دیگر جای سؤال و وقت سؤال باقی نمی‌ماند. و سؤال به قیامت کبری محوّل می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۸

یا مقصود این است که از گناه گناهکار هیچ انس و جنّی جز خود شخص گناهکار پرسیده نمی‌شود، که در این صورت ضمیر «ذنب» به خود مذنب و گناهکار بر می‌گردد که با ملازمه استفاده می‌شود نه به انس و جان. یا مقصود این است که انس و جان در روز قیامت از گناه سؤال نمی‌کنند در صورتی که از شیعیان علی علیه السلام باشد. چنانچه در خبر از امام رضا علیه السلام آمده است و اما غیر شیعیان پس مورد سؤال قرار می‌گیرند.

یا مقصود این است که از گناه او سؤال نمی‌شود به صورت سؤال استفهام، چون احتیاج به سؤال نیست، زیرا مجرم و گناهکار را از سیما می‌شود شناخت بقرینه قول خدا: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ [فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ] بنابر وجه اخیر در «لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ» این جمله تعلیل آن می‌باشد و بنابر سایر وجوه جمله استیناف است. و مقصود از سیما علامتی است که در گناهکاران پدید می‌آید از قبیل سیاهی صورت و زردی چشم، یا مقصود تنگی و ذلّت و خواری است که آنها را احاطه می‌کند.

[فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ] شعله‌ی آتش آنها را فرا می‌گیرد و از پیشانی و پاهایشان با زنجیر بسته و گرفته می‌شوند و به سوی آتش کشیده می‌شوند. (۱)

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۰۹

یا شعله‌ی آتش پیشانی و پاهای آنها را می‌گیرد و آنها را به سوی آتش می‌کشاند.

از امام صادق علیه السلام آمده است که بعضی از یارانش سؤال کرد مردم در معنای این آیه چه می‌گویند؟ فرمود: مردم گمان می‌کنند خداوند در قیامت مجرمین را از سیما و قیافه‌هایشان می‌شناسد و سپس امر می‌کند از پیشانی و پاهای آنان می‌گیرند و در آتش می‌اندازند، پس فرمود:

چگونه خدای تعالی احتیاج به شناختن مردمی دارد که آنها را ایجاد کرده و آنها را آفریده است.

گفتند معنای آیه چیست؟ فرمود: معنای آیه این است هرگاه قائم ما قیام کند خداوند ب او علم قیافه و سیما عطا نماید و در باره‌ی کافرین امر می‌کند از پیشانی و پاهایشان گرفته شود و سپس با شمشیر آنان را می‌زند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَذِهِ جَهَنَّمُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید (آن روز گرفته شود) این همان دوزخ است.

جمله حالیه یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، یعنی به آنها گفته می‌شود: این همان دوزخی است که مجرمین آن را تکذیب

می‌کردند.

[الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمِ آن] بین آب داغ که در جهنم قرار گرفته دور می‌زنند. یا گاهی در میان جهنم در آتش دور می‌زنند و گاهی در میان آب داغ که در نهایت درجه‌ی حرارت است دور می‌زنند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] الا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۰

ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی از مقام پروردگارش نسبت بخودش بترسد و بداند که خدای تعالی در مقامی است که گفتار او را می‌بیند و می‌شنود، یا از مقام خودش که نزد پروردگار برای حساب می‌رود بترسد.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و هر کاری از خیر و شرّ که انجام دهد می‌داند این علم او را از کارهای بد باز می‌دارد و این همان کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و نفس را از هوی و هوس باز می‌دارد.

[جَنَّتَانِ] دو بهشت بر حسب دو صفحه‌ی نفس که عبارت از نفس عمّاله و علامه است.

یکی از آن دو بهشت که بر حسب نفس عمّاله است بهشت نعیم می‌باشد و دیگری بهشت رضوان.

و این بدان جهت است که قوّه عمّاله از قبیح و زشتی باز می‌دارد، و قوّه علامه از شیطنت جلوگیری می‌کند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

در آن بهشت انواع گوناگون میوه‌ها و نعمت‌هاست.

لفظ «افنان» جمع «فن» به معنای انواع است، یعنی انواع درختان و میوه‌ها و نعمت‌ها، یا جمع «الفن» به معنای شاخه‌هاست.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ] از میوه‌های بهشت.

[زَوْجَانِ] خشک و تر، میوه‌های معروف و شناخته شده، و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۱

میوه‌های غریب و ناشناخته.

و مقصود آن چیزی است که نصیب و قسمت قوّه علامه و آنچه که نصیب قوّه عمّاله است.

چه میوه‌های دنیا طوری است که قوّه باصره از آن لذّت می‌برد همانطور که ذائقه از آن لذّت می‌برد، ولی در بهشت هر دو کیفیت به سبب محلّ آن دو فرق می‌کنند.

یا مقصود آن صنفی است که برای مقام تقدّر انسان اندازه‌گیری شده و صنف مجرّد که برای مقام تجرّد انسان در نظر گرفته شده است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُنْكِئِينَ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

این جمله حال است از «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» [عَلَى فُرْشِ بَطَانَتِهَا] لفظ «بطائن» جمع «بطانه» به معنای باطن است.

[مِنْ إِسْتَبْرَقٍ] لباس حریر.

[وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ] میوه‌های رسیده که نزدیک به کسانی باشند که از آنها می‌خورند به نحوی که ایستاده و نشسته و خوابیده دسترسی به آن میوه‌ها داشته باشند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید یعنی در بهشت.

[قاصراتُ الطّرفِ] چشم بر همسران خود دارند، یا چشمها از نگاه کردن به آنها کوتاه می‌آیند، چون آنها خیلی درخشانگی دارند.

لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ] دست هیچ کسی پیش از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۲

آنها بدان زنان نرسیده است.

لفظ «الطمث» به معنای تماس و انس است.

[فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید یعنی در روشنی و صفا و شفافیت مانند یاقوت و مرجان هستند، چه روایت شده که مچ ساقهای زنان اهل بهشت از پشت هفتاد لباس از حریر دیده می شود.

[فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید.

یعنی جزا و پاداش کسی که به او نعمت معرفت داده شده جز بهشت چیزی هست؟

زیرا احسان یعنی دارای حسن و زیبایی شأن آن برای انسان حاصل نمی شود مگر با قبول ولایت علی علیه السلام.

و در روایت دیگری آمده! آیا پاداش کسی که بگوید: «لا اله الا الله» جز بهشت چیزی هست؟

یعنی با شرطش و علی علیه السلام از شروط بهشت است.

و در خبر دیگری است: آیا پاداش کسی که نعمت توحید به او دادیم جز بهشت است؟ که مقصود ولایت است، زیرا توحید جز به

سبب ولایت حاصل نمی شود. «۱»

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۳

و در خبری آمده است: این آیه در باره‌ی کافر و مؤمن و برّ و فاجر جاری می شود، به هر کس که خوبی شود باید در مقابل آن خوبی کند، تا پاداش خوبی او شود، و مکافات و پاداش خوبی این نیست که به مقدار خوبی طرف مقابل به او خوبی شود، و اگر همان اندازه نیز خوبی شود باز برتری و فضل با کسی است که ابتداء خوبی کرده.

[فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید.

غیر از آن دو بهشت (خدا ترسان را) دو بهشت دیگری است.

عطف بر «جنتان» قبل است، یعنی کسی که از مقام پروردگارش بترسد بر حسب قوه عمّاله انسانی و بر حسب قوه علامه‌ی انسانی دو بهشت است که در آیه قبل گفته شد، و غیر از آن دو بهشت بر حسب قوه عمّاله‌ی جزئی و علامه‌ی جزئی دو بهشت دیگری هست و به عبارت دیگر: بر حسب مرتبه‌ی دیگر که انسان با سایر حیوانات شریک است دارای دو بهشت است.

و به عبارت سوم: این دو بهشت مخصوص مقام مقداری و غیر مجرد انسان است و آن دو بهشت آیه‌ی قبل مخصوص مقام مجرد انسان است.

و ممکن است این جمله حال یا عطف بر مجموع «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» باشد، یعنی برای خدا غیر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر است برای کسانی که پایین تر از مقام «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» می باشند.

[فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَمَّتَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید. «۱»

(۱) ما یکنونون مع اولیاء الله نور الثقلین ج ۵ ص ۲۰۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۴

یعنی از شدت سبز بودن به سیاهی می‌زند یعنی از زیبایی و خوبی سبز بودن به سیاهی متمایل است یا از زیادی شاخه‌های درختان و بهم پیچیده شدن آنها و زیادی برگها سیاهی می‌زند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. در آن دو بهشت دیگر هم دو چشمه آب (گوارا) می‌جوشد.

لفظ «نضخه» یعنی آن را پاشید، و نضخ الماء یعنی فوران آب شدت گرفت.

و لفظ «نضاخ» بر وزن «کتان» به معنی باران زیاد است.

بعضی گفته‌اند: معنای آن این است که بر اولیای خدا مشک و عنبر و کافور پاشیده می‌شود، برخی گفته‌اند: انواع خیرات و خوبی‌ها به آنان روی می‌آورد.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

آن دو بهشت نیز هر گونه میوه (خوش) و خرما و انار بسیار است.

چون جمع بین دو صنف نمی‌شد فرمود: «زوجان» و چون میوه‌های مقام عالی در آنجا نیست فرمود: «من کلّ فاکهه» و چون فواید نخل و انار زیاد بود بعد از ذکر کلی میوه آن دو را به صورت جداگانه آورد.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید یعنی در آنجا زنانی هستند که اخلاقتان بهتر از اخلاق زنان دنیا و بهتر از حور است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۵

[حسان] یعنی صورت‌های زیبا.

از امام صادق علیه السلام وارد شده: اینان زنهای صالح و مؤمن و عارفند و از امام صادق علیه السلام سؤال شد: وقتی شخصی به دیگری می‌گوید: خدا جزای خیر به تو بدهد چه معنا دارد؟

فرمود: «خیر» نهی است در بهشت که از کوثر خارج می‌شود و کوثر از ساق عرش خارج می‌شود، که منازل اوصیا و شیعیان آنان در آنجاست، بر دو طرف آن نهر جاریه‌ها روییده است که هر گاه یکی از آنها کنده شود دیگری به جای آن می‌روید، به نام همان نهر نامیده می‌شوند و این معنای قول خدای تعالی است که می‌فرماید: فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَانٌ پس آنگاه که شخص به دوستش بگوید: «جزاك الله خيرا» منظورش همان منزلی است که خداوند به برگزیدگان و نیکان از خلقش آماده نموده است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ حُورٌ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید لفظ «حور» بدل از لفظ «خیرات» به صورت بدل کامل است، بنابر آنکه مقصود از «خیرات» حور باشد.

یا مقصود از «حور» معنی لغوی آن است تا شامل زنان از انسان هم بشود، یا عطف بر «خیرات» از قبیل تعداد و شمارش است و حرف عطف محذوف است.

[مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ] مخدرات در خیمه‌ها، بعضی گفته‌اند: یعنی اطراف خیمه مخصوص و منحصر شده برای همسرانشان.

و بعضی گفته‌اند: هر خیمه‌ای در تو خالی است یک فرسخ در یک فرسخ، و در آن خیمه چهار هزار درب طلا است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۶

جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رُفُوفٍ]

الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید که پیش از شوهران دست هیچ کس بدان زنان نرسیده است.

الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

لفظ «رفارف» نیز خوانده شده.

[خُضِر] بعضی گفته‌اند «رفرف» فرش بلند و مرتفع است و بعضی گفته‌اند: به معنای مجالس یا به معنای بالش و مَتکا است. [وَعَبْقَرِيٌّ حِسَانٍ] در حالتی که بهشتیان با حور العین بر رفرف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند.

بعضی گفته‌اند: «عبقری» به معنای بالش‌های کوچک است و بعضی آن را به معنای دیبا و پارچه ابریشم خالص دانسته‌اند. و بعضی گفته‌اند عبقری هر لباسی است که راه راه باشد و بعضی آن را منسوب به عبقر می‌دانند و آن به گمان عرب نام شهر جن است.

و در قاموس آمده است: عبقر جایی است که جن در آنجا زیاد است.

و به معنای قریه‌ای است که لباسهای آنجا در نهایت زیبایی است و به معنای زن نیز آمده است.

کامل تر هر چیزی عبقری است، به معنای سید، آقا و چیزی که بالاتر از آن وجود ندارد و به معنای شدید و سخت و نوعی از قالیچه نیز آمده است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. مبارک نام پروردگارت است.

اسم «رب» به صورت مطلق عبارت از اسم اعظم خداست و آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۷

عبارت از علی علیه السلام با علویتش می‌باشد.

[ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است.

و لفظ «ذی الجلال» با رفع «ذو الجلال» خوانده شده تا وصف اسم باشد، زیرا که نام او مانند خود او ذو الجلال است یعنی برتر و بالاتر از آن است که وصف شود و «ذو الاکرام» یعنی دارای اکرام.

هو ۱۲۱ عن ابی جعفر علیه السلام قال: أوحى الله الى نبيه صلى الله عليه وآله «فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قال: أَنْكَ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

ترجمه امام باقر علیه السلام فرمود: خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی کرد: «به آنچه به سویت وحی شد چنگ زن، همانا تو به راهی راست هستی» یعنی: تو به ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه راست است.

اصول کافی باب الحجّة ص ۲۸۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۱۸

سوره‌ی واقعه ص: ۵۱۸

اشاره

همه‌ی آیه‌های این سوره مکی است، و بعضی گفته‌اند: بجز آیه‌ی وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ و بعضی گفته‌اند: به جز قول خدا: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ و قول خدا: أَفِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ که در سفر به مدینه نازل شده است.

آیات ۹۴-۱

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۹۶] ص: ۵۱۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴)
 وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُتْبَثًا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا
 أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)
 وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴)
 عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا
 يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنَزَّفُونَ (۱۹)
 وَ فَاكِهِهٗ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٍ عِينٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴)
 لَا يَنبَغِعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لَا تَأْتِيمًا (۲۵) إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ
 طَلْحٍ مَنضُودٍ (۲۹)
 وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) وَ فَاكِهِهٗ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴)
 إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) عُرْبًا أَثْرَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۳۹)
 وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰) وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَيْمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ
 (۴۴)
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
 (۴۷) أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹)
 لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ (۵۱) لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ (۵۲) فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
 (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴)
 فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵) هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ
 نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹)
 نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ (۶۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى
 فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴)
 لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ فَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ
 أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹)
 لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَمْ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا
 تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)
 فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
 (۷۹)
 تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَمْ فِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳)
 وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴)
 وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ

الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرُوحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹)
 وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَتَزُلُّ مِنْ حَمِيمٍ
 (۹۳) وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (۹۴)
 إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۱

ترجمه: ص: ۵۲۱

چون واقعه [ی قیامت] واقع شود.
 در وقع آن دروغی نیست.
 هم فرو دارنده [ی کافران] است و هم فرا دارنده [ی مؤمنان].
 آنگاه که زمین به جنبشی سخت جنبانده شود.
 و کوهها سخت خرد و ریز شوند.
 و غباری پراکنده گردند.
 و شما گروههای سه گانه‌ای باشید.
 [یکی] اصحاب یمین، و چه حال دارند اصحاب یمین.
 و [دیگری] اصحاب شمال، و چه حال دارند اصحاب شمال.
 و [سومین] سابقان که پیشتازانند.
 اینانند که مقرب‌اند.
 در بهشتهای پر ناز و نعمت.
 گروهی بسیار از پیشینیان.
 و اندکی از واپسینان.
 بر تختهای گوهرنشان.
 رو در روی هم تکیه زده‌اند.
 جاودانه جوانان بر گرد آنان می گردند.
 همراه با کوزه‌ها و ابریقها و جامهایی از شراب خاری.
 که [بهشتیان] از آن سر درد نگیرند و بدمست نشوند.
 و میوه‌هایی از آنچه بر می گزینند.
 و گوشت پرندگان از آنچه خوش دارند.
 و حوریان چشم درشت.
 که همانندان مروارید نهفته‌اند.
 به پاداش کاری که کرده‌اند.
 در آنجا [سخنان] بیهوده و [گزاف] گناه آلود نشوند.
 نشوند مگر سخنی که سلام است و سلام.

و اصحاب یمین، چه حال دارند اصحاب یمین.
 در جوار درختان سدر بی خار.
 و موزه‌های تو بر تو.
 و سایه‌ی گسترده.
 و آبی ریزان.
 و میوه‌ی بسیار.
 که نه پایان پذیر است و نه بازداشته.
 و دوشیزگان گرامی.
 ما ایشان را به ابداع آفریده‌ایم.
 و دوشیزه‌شان داشته‌ایم.
 همسر دوست و همسن و سال.
 خاص اصحاب یمین.
 جماعتی بسیار از پیشینان.
 و جماعتی بسیار از واپسینان.
 و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال.
 در میان آتشباد و آب جوشند.
 و سایه‌ای از دوده.
 که نه خنک است و نه خوش.
 ایشان پیش از این ناز پرورده بودند.
 و بر گناه بزرگ مداومت می کردند.
 و می گفتند آیا چون مردیم و خاک و استخوانها [ی پوسیده] شدیم، آیا ما از نو برانگیخته [و زنده] خواهیم شد؟
 و همچنین نیاکان ما؟
 بگو که پیشینان و واپسینان.
 برای موعد روزی معین گرد آیند.
 سپس شمایان ای گمراهان اهل انکار.
 خوردندگان از درخت زقومید.
 و شکم انباران از آن.
 و بر آن آب جوش آشامدگانید.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۲
 و مانند نوشیدن شتران عطش زده می آشامید.
 این پیشکش ایشان در روز جزاست.
 ما شما را آفریده‌ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟
 آیا اندیشیده‌اید آنچه [از منی] را که [در رحما] می ریزید.

آیا شما آن را آفریده‌اید یا ما آفریننده‌ایم.
ما در میان شما مرگ را مقدر داشته‌ایم و ما درمانده نیستیم.
که همانندان شما را جانشین [شما] گردانیم، و شما را در هیأتی که نمی‌دانید باز آفرینیم.
و به راستی نشأه نخستین را شناخته‌اید، پس چرا پند نمی‌گیرید؟
آیا اندیشیده‌اید در آنچه می‌کارید؟
آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ایم؟
اگر خواهیم آن را خرد و ریز گردانیم و شما حسرت زده شوید.
[و گوید] ما غرامت دیدگانیم.
بلکه ما بی‌بهرگانیم.
آیا اندیشیده‌اید بی‌آبی که می‌آشامید؟
آیا شما آن را از ابر فرو فرستاده‌اید یا ما فرو فرستنده‌ایم؟
اگر خواهیم آن را شور و تلخ گردانیم پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟
آیا اندیشیده‌اید به آتشی که می‌افزید؟
آیا شما درختش را آفریده‌اید یا ما آفریننده‌ایم؟
ما آن را پند آموزی ساخته‌ایم و توشه‌ای برای رهروان.
پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح گوی.
سوگند می‌خورم به منزلگاههای ستارگان.
و آن- اگر بدانید- سوگندی عظیم است.
آن قرآنی کریم است.
در کتابی نهفته.
جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند.
فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان است.
آیا شما در کار این سخن سستی می‌ورزید؟
و سپاس روزیتان را چنان کرده‌اید که [آن را] انکار می‌کنید.
پس چرا چون جان به گلوگاه رسد.
و شما در آن هنگام نظاره‌گرید.
و ما به آن [جان شما] از شما نزدیک‌تریم ولی شما به چشم بصیرت نمی‌نگرید.
پس چرا اگر شما جزا دادنی نیستید.
اگر راست می‌گویید چرا آن را باز نمی‌گردانید؟
سپس آنگاه اگر از مقربان باشد.
رهايش و گشایش است و بهشت پر ناز و نعمت.
و اما اگر از اصحاب یمین باشد.
پس [گفته شود] سلام بر تو باد از اصحاب یمین.

و اما اگر از منکران گمراه باشد.
پیشکش [او] از آب جوشان است.
و ورود به جهنم.
این همانا حقّ الیقین است.
پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح بگویی.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۳

تفسیر ص: ۵۲۳

[إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ] هنگامیکه آن واقعه‌ی بزرگ قیامت واقع گردید لفظ «الواقعه» به معنای قیامت است و نامیدن قیامت بدین نام از آن جهت است که وقوع آن حتمی و محقق است و ممکن است مقصود از «الواقعه» مرگ باشد که وقوع آن نیز حتمی است.
[لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كاذِبَةٌ] وقوع قیامت دروغ نیست (و جای شک و ریب نیست)، لفظ «لیس» جواب «إِذَا» نیست، چون در این صورت لفظ «فاء» لازم می‌شد، بنابراین جمله حائیه است، یا معترضه و جواب سؤال مقدر است، ممکن است جواب «إِذَا» باشد و لفظ «فاء» در تقدیر گرفته شود.

[خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ] آن روز قومی را بدوزخ خوار کند و گروهی را به جنت سر بلند گرداند.

این جمله خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «فاء» و جواب «إِذَا» است.

یا «فاء» در تقدیر نیست و جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است.

و اگر این جمله و ما قبلش جواب «إِذَا» نباشد جواب محذوف است، یعنی قیامت جماعتی از انس و جن را پایین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد، یا گروهی از قوای نفس را پائین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد.

یا جواب «إِذَا» قول خدا: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ تا آخر آیه است.

یا جواب «إِذَا» قول خدای تعالی: [إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا] آنگاه که زمین سخت به حرکت و لرزه در آید است، که لفظ «فاء» در تقدیر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۴

یا «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ» بدل از «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» یا ظرف برای «وقعت» یا «كاذِبَةٌ» یا «خافِضَةٌ» یا «رافِعَةٌ» است.

و لفظ «رج» به معنای تحریک و تحرک و تکان خوردن و حبس است.

[وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا] و کوههای سخت متلاشی شود.

لفظ «بس» به معنای قاووت و نرم است، و قاووت یا آرد یا کشک ساییدن اگر با روغن یا روغن زیتون مخلوط شوند «بس» نامیده می‌شوند و بو داده‌ی از آنها نیز «بس» است و از همین قبیل که گفته می‌شود: «البیس للسویق».

[فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبْتَلًا] و مانند ذرات گرد در هوا پراکنده گردد.

لفظ «هباء» به معنای غباری است که در جو پراکنده می‌شود و در شعاع خورشید دیده می‌شود.

[وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا] و شما خلائق بر سه دسته مختلف شوید. یعنی صنف‌های متعدّد.

[ثَلَاثَةٌ «۱» فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ «۲»] گروهی داستان اصحاب یمین باشند که چقدر حالشان نیکوست.

لفظ «ما» استفهامیه برای تعجب است و جمله خبر «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» به تقدیر قول می‌باشد.

[وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ] و گروهی اصحاب شومی شقاوتند که چقدر روزگارشان سخت است.

(۱) منظور روز قیامت است. نور الثقلین ج ۵

(۲) مؤمنی هستند که توقف می‌کنند برای حساب. نور الثقلین ج ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۵

استفهام و تعجب در جمله‌ی قبلی جهت بزرگ نشان دادن و در جمله‌ی دوم برای تحقیر می‌باشد.

[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ] «۱» و طایفه سؤم آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند.

این جمله خود مرگب از مبتدا و خبر است و معنای آن این است:

کسانی که بر اصحاب یمین سبقت گرفته‌اند آنان به سبقت معروف و شناخته شده‌اند، یا کسانی که بر اصحاب یمین سبقت گیرند آنها به صورت مطلق در همه‌ی کمالات سبقت دارند، یا سبقت گیرندگان همان انبیا علیهم السّلام هستند که معروف به سبقت و سبق می‌باشند، یا کسانی که در فضل و برتری سابق‌اند اینان سبقت گیرندگان و اصحاب یمین هستند، یا کسانی که در ایمان سبقت گیرنده هستند اینان بر همه سبقت دارند، مانند قول شاعر که می‌گوید: «من ابو النجم هستم و شعر شعر من است یا لفظ «السابقون» دوم تاکید «السابقون» اول است و قول خدای تعالی:

[أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] آنان به حقیقت مقربان در گاهند.

خبر آن یا بدل از آن می‌باشد و [أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] مبتدا و خبر یا موصوف و صفت است که در این صورت وقف بر همان صحیح است، یا وقف بر قول خدای تعالی:

[فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ] آنان در بهشت پر نعمت جاودانی متنعند است، چون این جمله خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا خبر مبتدای محذوف است.

(۱) کسانی که سبقت کردند به سوی بهشت بدون حساب. نور الثقلین ج ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۶

بدان که بنی آدم چون بالقوه جامع جمیع نمونه‌های موجودات است، و همین معنای عَلَّمَ آدَمَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا می‌باشد لذا هر وقت در چیزی فعلیت پیدا کند بر حسب باطن از جنس همان چیز می‌شود.

و روی همین اصل است که گفته شده: انسان بر حسب صورت یک نوع است و بر حسب باطن انواع مختلف است.

و عوالم بر حسب امهات و اصول سه عالم‌اند:

۱- عالم ارواح خبیث.

۲- عالم ارواح پاک و طیب.

۳- عالمی که بین دو عالم واقع است و آن عالم طبیعت است و این عالم‌ها به منزله‌ی شخص انسانی است که در طرف راست او عالم ارواح پاک و طیب و در شمال او عالم ارواح خبیث قرار دارند، و انسان که در بین دو عالم واقع است در هیچ یک از دو عالم متمکن نیست، بلکه بر حالت برزخ بین دو عالم باقی است، هیچ حکمی از احکام دو عالم بر او باز نمی‌شود.

و آنگاه که از برزخ بین دو عالم خارج گردد اگر متمکن در عالم ارواح ناپاک و خبیث شد بر او حکم می‌شود که از آنان است و از اصحاب شمال و اصحاب مشممه می‌باشد، و اگر در ارواح متمکن گشت حکم می‌شود که از آنان است و او از اصحاب یمین و اصحاب میمنه است.

و آنکس که در عالم برزخ و وسط باقی است به چیزی بر آنها حکم نمی‌شود، بلکه او از کسانی است که امید امر خدا را دارد و

این حالت اغلب مردم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۷

و کسی که حائز کمالات انسان و بر اصحاب یمین سبقت گرفته که اینان انبیا و اولیا علیهم السّلام هستند او سابق و سبقت گیرنده است.

و به عبارت دیگر: انسان یا قابل ولایت است یا اعراض از ولایت می کند، یا نه ولایت قبول می کند و نه از آن اعراض می کند.

و اعراض کننده‌ی از ولایت اگر بر اعراض خویش باقی باشد بر حسب اعراضش بر او حکم می شود که او از اصحاب شمال است، و حکم قبول کننده‌ی ولایت این است که او از اصحاب یمین است، و غیر این دو گروه امید امر خدا را دارند.

و قبول کننده‌ی ولایت یا در بعضی کمالات فعلیت پیدا کرده که او سابق و سبقت گیرنده است.

یا چنین فعلیتی پیدا نکرده که او از اصحاب یمین است.

این تقسیم که گفته شد بر حسب زندگی دنیا و نظرهای قاصر است و گر نه یمین، یا از اصحاب شمال، و در دنیا نیز حال آنان در نظرهای بالغ و رسا این چنین است، زیرا کسانی که عواقب و سرانجام‌ها را می بینند بر انسان چنین حکم می کنند که او یا از اصحاب شمال یا از اصحاب یمین، یا از سابقین است.

پس در نظر کوتاه بینان و قاصرین در دنیا انسان چهار قسم است، ولی در نظر کاملین در دنیا و آخرت انسان سه قسم است در سوره‌ی مائده در تفسیر قول خدای تعالی: *بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ* بیان شمال و یمین گذشت و گفتیم که دو دست نسبت به خودشان و نسبت به عالم یمین و شمال نامیده می شوند.

و اما نسبت به خدای تعالی پس هر دو دست او یمین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۸

و از نبی صلی الله علیه و آله هنگامی که از این آیه سؤال شد آمده است که فرمود: جبرئیل به من گفت: اینان علی علیه السّلام و شیعیانش می باشند که آنها به بهشت سبقت گیرنده هستند به سوی بهشت، و به خدا نزدیک هستند به سبب کرامت او.

و از علی علیه السّلام آمده است که فرمود: *[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ]* در باره‌ی من نازل شده است.

از امام باقر علیه السّلام آمده است: ما هستیم السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و ما هستیم الاخرون.

امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم به گروهی از شیعه فرمود: شما شیعه‌ی خدا هستید، شما یاران و انصار خدا هستید، شما سابق و اول هستید و سابق و آخر هستید، یعنی در دنیا به ولایت ما، و در آخرت به بهشت سبقت می گیرید.

[ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ] جمع زیادی از آنها از اولین اند، یعنی اول در زمان که اینان از زمان آدم علیه السّلام تا زمان خاتم اند صلی الله علیه و آله، یا از اولین در بیعت و قبول ولایت، یا از اولین در رتبه که همین معنا مقصود است، چون مقصود این است که بسیاری از سابقین از اولین در رتبه بودند و اندکی از آنها که از آخرین در رتبه بودند بعد از مرگ به سبب تصادم برزخ‌ها به مقام اولین صعود کردند و لذا در باره‌ی اصحاب شمال *«ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ»* نگفت با اینکه جمع زیادی از اصحاب شمال از اولین بودند.

بعضی گفته اند: مقصود جمع زیادی از اولین از امت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۲۹

[وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ] «۱» و عدّه قلیلی از متأخران *[عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ]* آنان در بهشت بر سریرهایی از زربفت مرصع تکیه زنند.

(و ضن الشیء) یعنی آن را تکرار و دو تا کرد و مضاعف نمود، یا آن را بافت.

[مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ] به آن تخت‌ها تکیه می دهند در حالی که رو بروی هم هستند، که راحتی در تکیه دادن است، و بهترین

نشستن‌ها متقابل و رو بروی هم بودن است.

[يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ] غلامانی بر آنها طواف می‌کنند، چه آنها لطیف‌تر و با صفاتر از سایر خدمتکاران هستند. [مُخَلَّدُونَ] دائماً آنجا هستند و از بهشت‌ها هیچ وقت خارج نمی‌شوند، یا از آن جهت که غلامان هستند از غلام بودن خارج نمی‌شوند، یعنی طول مدت و مرور زمان حالت آنها را تغییر نمی‌دهد و مانند فرزندان دنیا هستند که مرور زمان صفاء و طراوت آنها را عوض کند، یا مقصود غلامان گوشواره‌دارست، چه لفظ «خلد» به معنای گوشواره نیز آمده است. [بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ] کوزه‌ها و مشربه‌ها لفظ «کوب» با ضمّه کوزه‌ی بی‌دسته یا بی‌لوله است. و لفظ «ابریق» معرب «آبریز» به معنای کوزه‌ای است که دارای دسته و لوله می‌باشد. [وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ] و جامهای پر از شراب جاری و روان، لفظ

(۱) امام صادق علیه السلام: علی بن ابی طالب است. نور الثقلین ج ۵ ص ۲۱۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۰

«من معین» وصف «اکواب» و «آباریق» و «کأس» هر سه می‌باشد، یا وصف اخیر است. و لفظ «کأس» ظرفی است که در آن شراب نوشیده می‌شود، یا نام ظرف شراب است مادامی که شراب در آن باشد و لفظ «کأس» مؤنث و مهموز است و به معنای خود شراب نیز آمده است، ممکن است مقصود در اینجا ظرف و شراب باشد. [لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا] از آن جام‌ها شراب سر درد و صداع نمی‌گیرند همان طور که از شراب دنیا چنین می‌شوند. [وَلَا يُنْزِفُونَ] لفظ «نزف» بر وزن «عنی» یعنی عقل او رفت، و «نزف البئر» یعنی آب چاه را کشید. یا آب چاه خشک شد و لفظ «نزف» لازم و متعدی است، (نزف عبرته) یعنی اشک چشم او تمام شد، و لفظ «ینزفون» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده.

[وَ فَاكِهَةٍ] با میوه دور آنان طواف می‌کنند.

[مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمٍ «۱» طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ] و میوه خوشی برگزینند و گوشت مرغان هر غذا که مایل باشند.

[وَ حُورٌ عِينٌ] و لفظ «حور» با جرّ خوانده شده تا عطف بر «اکواب» باشد، و با رفع خوانده شده تا عطف بر «ولدان» باشد و با نصب خوانده شده تا مفعول فعل محذوف باشد.

(۱) قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: اللَّحْمُ سَيِّدُ الطَّعَامِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. گوشت آقای غذاها در دنیا و آخرت است.

نور الثقلین ج ۵ ص ۲۱۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۱

و در وجه اعراب این لفظ طبق قرائت‌های سه گانه وجوه دیگری نیز گفته شده.

[كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ] چون درّ و لؤلؤ مکنونند بر آنها مهیاست.

[جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] آنچه که در دار دنیا عمل می‌کردند.

[لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهَا] در آنجا شنیدن لغو و گناه نیست همان طور که در دنیا می‌شنیدند.

[إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا] هیچ جز سلام و تحیت و احترام نگویند و نشنوند.

لفظ «سلاما» دوّم تأکید «سلاما» اوّل است و «سلاما» اوّل مفعول لفظ «قبلا» است.

[وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ] «۱» اصحاب یمین چه وصف و صفتی دارند؟

[فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ] در سایه‌ی درختان سدر پر میوه‌ی بی‌خار «خضد الشجر» یعنی شاخه‌ی درخت را برید.

[وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ] و درختان پر برگ سایه دار لفظ «طلح» به معنای درخت بزرگ، شکوفه و درخت موز آمده است. و بعضی گفته‌اند: آن درختی است که دارای سایه‌ای سرد و مرطوب است، برخی گفته‌اند: آن درختی است که از جهت منظره از

(۱) علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب شیعتہ. نور الثقلین ج ۵ ص ۲۱۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۲

بهترین درخت‌هاست.

و این دو درخت را بدان جهت ذکر کرد که آن دو درخت را عرب می‌شناسند و نفع و بهره‌مندی عرب از آن دو درخت می‌باشند. [وَوَظِلٌّ مَّمْدُودٍ] سایه‌ای که قطع نمی‌شود (در سایه بلند درختان).

[وَمَاءٍ مَّشْكُوبٍ] آب ریخته شده یعنی آب همیشه جاری.

[وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ] و چون بهشت‌های سابقین دارای شرافت است آنجا فرمود: فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ.

[لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ] فرشهای بلند، یا بعضی از آنها روی بعضی انداخته شده.

مقصود از فرش زنان می‌باشند، یعنی زنان بلند و لذا در دنباله‌ی آن فرمود:

[إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً] زنانی که به طرز عجیب آفریدیم یعنی آنان را به صورت جوانی زیبا و باطراوت در آوردیم پس از آنکه پیر و بد قیافه شده بودند.

یا مقصود این است که ما حور العین را خلق کردیم بدون آنکه حالات مختلفی بر آنها عارض شود، بلکه آنها را به صورت بالغ و باطراوت خلق کردیم.

[فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا] همیشه آن زنان را باکره گردانیده‌ایم.

[عُرْبًا] لفظ «عرب» جمع «عروب» به معنای زنی است که همسرش را دوست داشته باشد، یا عاشق او باشد، یا او را دوست داشته و این معنا را اظهار نماید، یا مقصود زنی است که بسیار نخندد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۳

[أَنْرَابًا] و شوهر دوست جوانان همسالان هم لفظ «اتراب» جمع «ترب» با کسره به معنای کسی است که با تو به دنیا آمده باشد.

[لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ] و لفظ «یمین» به امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب یمین به شیعه‌ی او تفسیر شده و این بدان جهت است که او اصل عالم ارواح است.

[ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ] بسیاری از کسانی که در رتبه اول هستند از اصحاب یمین می‌باشند و نیز بسیاری از متأخرین از اصحاب یمین ملحق به اصحاب یمین می‌شوند، چه بیشتر کسانی که در برزخ‌ها گرفتار بودند پس از پاک شدن و تطهیر در عالم برزخ‌ها به اصحاب یمین ملحق می‌شوند و بسیاری از کسانی که داخل جهنم شده‌اند از آنجا خارج و داخل در بهشت می‌گردند و ملحق به اصحاب یمین می‌شوند، به خلاف سابقین که ملحق شونده‌ی به آنها از متأخرین بسیار اندک است.

و لذا در آنجا فرمود: «ثَلَاثَةٌ» یا «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» و هر آنچه در قول خدای تعالی: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ گفته شده در اینجا نیز گفته شده است.

[وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَيِّئِهِمْ] (و اصحاب شقاوت) که نامه عملشان به دست چپ است یعنی در گرمای آتش هستند که در منافذ بدن داخل می‌شود.

[وَأَحْمِيمٍ] آبی که به اوج و نهایت درجه‌ی حرارت رسیده باشد.

[وَوَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ] دود سیاه، یا کوه سیاه که در جهنم است.

[لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ] آنچنان نیست که نگاه کردن به آن لذت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۴

بخش باشد، و شمال به دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله تفسیر شده و اصحاب آنها اصحاب شمال است. [إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ] این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش (در دنیا) بناز و نعمت پرداختند. لفظ «مترفین» یعنی دارندگان نعمت، «أترفته النعمه» یعنی نعمت او را به طغیان کشاند، یا او را دارای نعمت نمود، و «اترف» فلان» یعنی بر بعضی اصرار ورزید، و «اترفه» یعنی او را به حال خود گذاشت تا هر کاری خواست انجام دهد. و او را از داشتن نعمت منع نکرد و «مترف» به معنی ستمگر نیز آمده است.

[وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ] و بر گناه بزرگ (شرک و عناد) اصرار داشتند. لفظ «حنث» با کسره به معنی گناه و خلاف قسم علم عمل کردن و میل نمودن از باطل به حق و عکس آن می باشد. [وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ] و می گفتند آیا ما چون مردیم و استخوان ما خاک شد باز هم ما زنده می شویم.

[أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ] یا پدران گذشته ما زنده خواهند شد و به آنان بگو: [قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ] در مقام رد بر آنها و تهدید آنان چنین بگو.

البته تمام خلق اولین و آخرین زنده می شوند و همه در وعده گاه روز معین محشر جمع می گردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص:

۵۳۵

[ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتَهُمُ الصَّالُونَ الْمَكْدُوبُونَ لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ] آنگاه شما ای گمراهان منکر قیامت از درخت زقوم تلخ دوزخ البته خواهید خورد.

بیان معنای «زقوم» در سوره‌ی صافات گذشت.

[فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ] تا آنکه شکم‌ها را از آن پر می سازید آنگاه همه از آب گرم جهنم می آشامید بدانسان از عطش آن آب را می نوشید که شتران تشنه آب می آشامند.

لفظ «هیم» با کسره به معنای شتر تشنه است و جمع «هیمان» و «هیمی» به معنای عطشان و تشنه است، یا به معنای شتری است که دردی شبیه درد استسقا گرفته باشد، که جمع «هیمان» و «هیمی»، یا از «هیم» بر وزن «سحاب» است، و آن به معنی چیزی است که مالک خویش نیست، و هر چه بر آن آب بریزی آب را به خود می کشد.

و «هائم» یعنی متحیر و «هيام» بر وزن «غراب» حالتی از عشق است مانند جنون.

[هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ] این طعام و شراب کافران در روز جزاست.

لفظ «نزل» عبارت از چیزی است برای شخص نازل و فرود آمده و مهمان آماده می شود تا احترام و بزرگداشت او باشد، آن استهزا و تهدید آنان است بدین گونه که نزل آنان چنین است، پس چگونه باشند در منازل و جاهایی که برای آنان مقرر شده است.

[نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ] ما شما را آفریدیم نه غیر ما.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۶

[فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ] پس چرا مخلوق بودن خویش را تصدیق نمی کنید تا در نتیجه تصدیق به خالق خویش بکنید، یا چرا به بعث و برانگیخته شدنشان تصدیق نمی کنید پس از آنکه اقرار به آفرینش ابتدایی خود نمودید و بعث و زنده شدن دوباره در نظر شما آسانتر از آفرینش ابتدایی است.

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ] آیا که نخست شما نطفه‌ای بودید.

این جمله جواب شرط مقدر است، یعنی اگر ما شما را نیافریده‌ایم پس بگویید چه کسی شما را از حالت نطفه بیرون آورد.

[أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ] آیا شما آن نطفه را به صورت فرزند انسان آفریدید یا ما آفریدیم.

و ممکن است لفظ «فاء» در «فرأیتم» برای سببیت باشد، لفظ «همزه» نیز باید مؤخر می‌شد که مقدم شده است و تقدیر آیه در معنا چنین است: ما آفریدیم و خلق کردیم بدان سبب که در جواب این سؤال که آیا شما نطفه را خلق می‌کنید یا ما گفته شود: از خلق نطفه بما خبر بدهید، آن وقت شما جوابی ندارید جز آنکه بگویید: خداوند خالق و آفریننده است.

بنابراین پس چرا به خالق بودن ما تصدیق نمی‌کنید؟

[نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ] لفظ «قدرنا» با تخفیف و تشدید خوانده شده یعنی ما بین شما مرگ را مقدر نمودیم، نه غیر ما.

[وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ] و ما مغلوب و ناتوان نیستیم.

[عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ]

شما را در عالمی انشا و ایجاد می‌کنیم که شما آن را نمی‌دانید، یعنی کار

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۷

ما به طور دائم تبدیل خلق به خلق دیگر، اخراج خلق اول از قبرهای بدن‌ها و انشاء و ایجاد آنان در عالم دیگر است نظیر اخراج جنین از رحم و انشای او در عالم دیگری که او نمی‌داند و تبدیل او به جنین دیگری می‌باشد و هیچ چیز نمی‌تواند مانع از این کار ما باشد.

[وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ] نشئه‌ی دنیا را دانستید، و دیدید که ما گیاهی را تبدیل به گیاهی دیگر نمودیم، گیاه را در نشئه حیوان و انسان انشاء کردیم و حیوان را در صورت حیوان دیگر یا انسان انشا کردیم و نطفه را از صورتی به صورتی دیگر و از مقامی به مقام دیگر و از حالتی به حالتی دیگر تبدیل نمودیم.

و هر اندازه که از حالت‌ها و صورت‌ها بر او عارض گشت از حالت سابقش برتر و بالاتر شد، و این دنیا جز مانند رحم برای جنین نیست و نقل جنین از رحم به دنیا چیزی نیست جز آنکه او را از زندان به جای وسیع و راحت نقل می‌دهند.

[فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ] پس چرا متذکر نقل از دنیا به آخرت نمی‌شوید؟! و چرا متذکر نمی‌شوید که این انتقال نیز جز انتقال از زندان به جای بزرگ و واسع چیزی نیست، همان طور که نقل جنین به عالم دنیا استکمال او است و در این دنیا به بسیاری از کمالات می‌رسد که تحصیل آنها در رحم ممکن نیست همین طور است نقل جنین دنیا از رحم دنیا به آخرت تا خیلی از کمالات را که در دنیا تحصیل آنها ممکن نبود به دست آورد، پس چرا متذکر نمی‌شوید که نسبت عالم آخرت به دنیا مانند نسبت دنیا به رحم بلکه بالاتر از آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۸

و شما نشئه اولی و عالم دنیا را دانستید و فهمیدید که بودن شما در دنیا و اتصال شما به آخرت در خواب که برادر مرگ است و مشاهده‌ی شما عالم مثال را یک بار یا دو بار، آزاد شدن از قبرهایتان که پیمودن زمان و مکان با وجود آن قبرها برای شما مشکل است.

پیمودن زمان و دیدن آنچه که در آینده واقع می‌شود، پیمودن مکان و شاهد، حوادثی که در مکان‌های دو رخ می‌دهد همه‌ی این علامت‌ها باید موجب تذکر و یاد آوری باشد و متذکر این معنا بشوید که مرگ اگر در این مورد شدیدتر و بالاتر از خواب نباشد پائین‌تر و کمتر از آن نیست، پس باید به این آزاد شدن و مردن و رها شدن از قیدها مشتاق باشید، تا زمان و مکان را طی کنید و مشاهده کنید آنچه را که در آینده رخ می‌دهد، و آنچه را که در مکان و شهر تو نیست.

از امام سجّاد علیه السّلام آمده است: تعجب و همه تعجب از کسی است که نشئه اولی و عالم دنیا را می‌بیند و نشئه‌ی آخرت را انکار می‌کند.

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ] آیا شما کشت را می‌رویانید و آن را به حدّ دانه و درو می‌رسانید؟ یا ما این کار را انجام می‌دهیم؟ شما نمی‌توانید بگویید رویانیدن و به مقام باروری و درو رسانیدن کار بشر است، چون [لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا] اگر ما بخواهیم آن را خشک و هیزم می‌کنیم که لایق سوزاندن باشد.

[فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ] «فکهم بملح الکلام» یعنی با ظرافت و شیرین کاری سخن گفت، یعنی شما با همدیگر بر سبیل استهزا سخنان ظریف و شیرین می‌گویید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۳۹

یا مقصود این است که شما در این مورد با هم سخن می‌گویید و افسانه‌ها می‌سازید.

[إِنَّا لَمَعْرُومُونَ] (و گویید) ما سخت در زیان و غرامت افتادیم.

لفظ «مغرمون» از «گرام» به معنای شرّ دائم و هلاک و عذاب است.

[بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] ما قومی هستیم محروم از روزی‌ها.

[أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ] نمی‌توانید بگویید که بشر باران نازل نموده است.

چون اگر ما می‌خواستیم آب باران را شور و تلخ می‌گردانیدیم.

[لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ] چرا شما شکر نمی‌کنید که منعم را به این نعمت‌ها تعظیم کنید، بدین گونه که اوامر و نواهی

او را امتثال نمایید.

[أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا] درختی که شما از آن آتش و آتش زنه درست می‌کنید، چه آن دو از درخت سبز

گرفته می‌شوند، که هر گاه یکی بر دیگری ساییده شود آتش جرقه می‌زند.

[أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا] آتش یا درخت را ما چنین قرار دادیم که یاد آور تصرف حقّ تعالی باشد.

[تَذَكَّرَةً] یاد آور تصرف حقّ تعالی و قرار دادن هر چیزی از سنخ خودش باشد مانند آتش، یا یاد آور قدرت حقّ و عنایت او به

خلقش باشد، چه از درخت سبز آتشی بیرون آورده که در بسیاری از موارد زندگی تان از آن بهره‌مند می‌شوید.

[وَمَتَاعًا] آنچه که موجب بهره و لذت می‌شود [لِلْمُقْوِينَ] (که)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۰

برای ما یحتاج خود) به کار می‌برند.

لفظ «أقوی» یعنی بی‌نیاز شده و فقیر شد، و در زمین گود خوابید، و همچنین است لفظ «قواء» با کسره و مدّ، و لفظ «قوایه» با فتحه.

و معنای آیه این است: وقتی پروردگار تو اینگونه عمل می‌کند و چنین نعمت می‌دهد پس تو تسبیح خدا بگویی.

[فَسَبِّحْ] تو تسبیح بگو و از ردّ کافرن غم و اندوه به خود راه مده [بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] به سبب اسم پروردگارت تسبیح خدا بگو.

لفظ «باء» در «باسم» برای سببیت است، یعنی سببیت یادآوری خدا، یا سببیت بشریت علی علیه السلام، یا به سبب مقام نورانیت او که

همه‌ی اینها اسم خدا هستند یا مقصود این است که اسم پروردگارت را تسبیح بگو که در این صورت لفظ «باء» صله‌ی «سبّح»

می‌باشد.

[فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ] سوگند به موقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن).

لفظ «لا» زایده یا نافییه است، این جمله ردّ گفته‌ی کفار است که می‌گفتند قرآن جادو، یا شعر، یا افسانه‌ی گذشتگان است.

یا لفظ «لا» نافییه است و نفی قسم می‌کند، یعنی من در این ادّعای خود که راجع به قرآن کریم است قسم یاد نمی‌کنم چون قرآن

بودن آن واضح است و احتیاج به قسم ندارد.

و «بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» عبارت از محلّ غروب و محلّ طلوع ستارگان، یا انتشار و پراکندگی ستارگان در روز قیامت است.

یا مقصود «انواء» است که در جاهلیت به آن معتقد بودند و آن سقوط ستاره‌ای است هنگام طلوع فجر و طلوع ستاره‌ای دیگر در مقابل آن.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۵۴۱

یا مقصود رجم ستاره‌ها به شیاطین است، چنانچه در خبر است، چه از امام صادق علیه السلام روایت شده که مواقع نجوم عبارت از رجم ستارگان به شیاطین است، و مشرکین به آن ستارگان قسم می‌خوردند که خدای تعالی فرمود: من به آنها قسم نمی‌خورم. و ممکن است مقصود از مواقع نجوم نزول قرآن باشد، چه قرآن نیز تدریجا نازل شده است.

[وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ] آنچه که بر تو خوانده می‌شود، یا آنچه که به تو وحی می‌شود، یا قرآن ولایت علی علیه السلام قرآنی است کریم و عزیز و بزرگ.

[فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ] کتاب مکنون عبارت از امام مبین یا کتاب نفوس کلی است که همان کتاب محفوظ است.

زیرا قرآن از مقام جمع الجمع که مقام مشیت است به مقام جمع نازل شده که آن مقام عقول طولی و عرضی است، به مقام نفوس کلی نازل شده و نخست در همان مقام‌ها ثابت گشته، سپس از آن مقامات به سینه‌ی نبی صلی الله علیه و آله سپس از آنجا به حس مشترک او نازل گشته، سپس از آنجا به خارج آمده و به صورت الفاظ و حروف، یا به صورت نوشته و نقوش در آمده و قرآن در تمام این مقامات جامع بین وحدت و کثرت و احکام قلب و قالب و علم و عمل است.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] که جز دست پاکان نرسد.

این جمله خبر است و بر خبر بودن باقی می‌باشد، زیرا قرآنی که در کتاب مکنون است به حریم قدس آن دست کسی نمی‌رسد، مگر آنکه از لوث گناهان و محرمات پاک شده باشد و از ناپاکی توجّه به کثرات و

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۵۴۲

انائیت‌ها و پلیدی حدود و تعینات، خالی و پاکیزه باشد.

و لیکن چون تکلیف مطابق تکوین و ظاهر موافق باطن بود تکلیف بر حسب مقام بشری این است که قالب انسان با قالب قرآن و ظاهر آن تماس پیدا نکند.

چنانچه در اخبار وارد شده و علما به آن فتوا داده‌اند و گفته‌اند:

خبر در اینجا در معنای نهی است.

یعنی مس قرآن جایز نیست مگر برای کسی که از حدث‌ها و خبث‌ها پاک و پاکیزه باشد و از همین جاست که از مس کردن نخ و جلد و کاغذ آن بدون طهارت نهی کرده‌اند و در همین مورد به همین آیه استشهاد نموده‌اند.

روایت شده: آنگاه که عمر به خلافت رسید از علی علیه السلام درخواست نمود که قرآن را به آنها بدهد، گفت: ای ابو الحسن آن قرآن را که نزد ابو بکر آوردی بیاور تا طبق همان قرآن اجتماع کنیم.

علی علیه السلام فرمود: هیات که چنین چیزی ممکن نیست و من قرآن را نزدیکتر آوردم تا بر شما اتمام حجت کرده باشم، تا در قیامت نگویید که ما از آن غافل بودیم، یا بگویید قرآن را نزد ما نیاوردید، بدانید قرآنی که نزد من است جز پاکان و اوصیا از فرزندان من کسی آنرا مس نمی‌کند.

عمر گفت: آیا وقت معینی برای اظهار آن قرآن هست؟ علی علیه السلام فرمود: بلی.

آنگاه که قائم علیه السلام از فرزندان من قیام کند قرآن را ظاهر می‌سازد و مردم را بر عمل به آن وامی‌دارد و سنت طبق آن جریان پیدا می‌کند.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۳، ص: ۵۴۳

[تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ] این کتاب تنزیلی از پروردگار عالم است این جمله تکریم و بزرگداشت دیگری برای قرآن است.
[أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ] قرآنی که این وصف را دارد، یا قرآن ولایت علی علیه السلام، یا این حدیث که قرآن کریم است و جز پاکان آن را مس نمی‌کنند، یا حدیث انحصار آفریدن و زراعت و فرو فرستادن باران و ایجاد درخت آتش در خدای تعالی.
[أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ] نفاق ورزیده و خلاف آنچه که در دل دارید عمل می‌کنید.

دهن نفاق، داهن و آدهن یعنی ظاهر نمود خلاف آنچه را که در قلبش بود.
[وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ] رزق انسانی خودتان را که آن حظ و نصیب شماست از قرآن قرار می‌دهید، در زندگانی و حیات انسانی از قرآن مدد می‌جویید، چه قرآن با علم و اخلاقی روزی انسان است و در عین حال شما آن را تکذیب می‌کنید، یا محمد صلی الله علیه و آله و یا خدا را تکذیب می‌کنید.

یا تکذیب خودتان را مانند روزی خود قرار می‌دهید که شما هیچ وقت از آن جدا و منفک نیستید، یا قرآن را که خداوند آن را به شما روزی داده یا سایر روزی‌هایتان را بر چنان صفتی قرار می‌دهید که گویی منعم و رازق را تکذیب می‌کنید، یا شکر و روزی‌تان را تکذیب خود قرار می‌دهید.

چنانچه نقل شده که در بعضی از مسافرت‌های محمد صلی الله علیه و آله تشنگی شدیدی بر مردم غلبه کرد، محمد صلی الله علیه و آله دعا کرد و همه سیراب شدند، سپس شنید مردی می‌گوید: باران بر ما بارید به جهت چنین و چنان که خدای
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۴

تعالی این آیه را نازل فرمود: [وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ] فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ نَفْسُهَا يَوْمَئِذٍ رُوحًا وَقْتًا بِه حَلْقُومٌ بِرَسَدٍ.
[الْحَلْقُومُ] وَاَنْتُمْ] شما ای کسانی که روح‌هایتان به حلقوم رسیده، یا شما ای اهل کسانی که در حال احتضار هستند.
[حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ] در آن هنگام شما به احوال خود و خروج روح‌هایتان نظر می‌کنید، یا به حال محتضرها و خروج روح‌هایشان نظر می‌کنید و می‌بینید نمی‌توانید روحها را به بدن‌ها باز گردانید.

[وَأَنْحُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ] در آن هنگام ما به محتضر از شما نزدیک‌تریم.
[مِنْكُمْ] از شما نزدیک‌تریم و وجه نزدیک‌تر بودن خدا این است که قرب و نزدیکی مردم به محتضر قرب مکانی است که مشتمل بر جدایی و فراق و غایب شدن است به خلاف قرب و نزدیکی خدای تعالی که قرب او به اشیا قرب مقوم است مانند قرب فصل نسبت به نوع خود و این چنین نزدیکی و قرب در مورد هیچ شیئی از اشیا نسبت به شیئی از اشیا محقق نمی‌شود مگر برای مقوم نسبت به مقوم، که مقوم نسبت به آن چیزی که مقوم آن است از خود آن چیز نزدیک‌تر است.

و لذا خدای تعالی به اشیا از خود آنها نزدیک‌تر است.
[وَأَلَكِنَّ لَا تَبْصِرُونَ] شما ما را نمی‌بینید یا نزدیک‌تر بودن ما را نمی‌بینید.

[فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ] اگر شما بدون پاداش بودید، یا بدون محاسبه و حساب بودید، یا اگر مملوک نبودید، چه لفظ «دین» به معنای پاداش، خواری، درد، حساب، قهر و غلبه، استعلاء، تسلط، حکم، ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۵
اکراه و ملک آمده است. و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[تَرْجِعُونَهَا] ضمیر در اینجا به «روح» بر می‌گردد.
[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر شما در تکذیب خود راست می‌گویید که می‌گویید نه ثوابی هست، نه عقابی، نه پاداش و نه خدایی.
[فَأَمَّا إِنْ كَانَ] اگر متوفی و میت از مقربین باشد.
[مِنَ الْمُقَرَّبِينَ] از سابقین باشد.
[فَرَوْحٌ] لفظ «روح» با ضمعی را خوانده شده.

یعنی برای او روح یا از او روح است، که سابق همه‌ی اینها را داراست.

یا او روح است، که همه برای او و از او است و او قوام محض است و لفظ «روح» با ضمه عبارت از چیزی است که حیات نفس‌ها به سبب آن است و مؤنث نیز می‌شود.

و معنای دیگر آن قرآن و وحی، و جبرئیل و ملائکه‌ای بزرگتر از جبرائیل و میکائیل می‌باشد و نیز به معنای امر نبوت و حکم خدا آمده است و لفظ «روح» با فتحه به معنای راحت و رحمت و نسیم باد است.

[وَرِيحَانٌ] ریحان گیاهی است معروف، یا هر گیاهی است که بوی خوشی داشته باشد و به معنای روزی نیز آمده است.

[وَجَنَّةٍ نَّعِيمٍ] گویا که خدای تعالی با روح و ریحان به مراتب عالی بهشت‌ها اشاره نموده است، «جَنَّةِ النَّعِيمِ» اشاره به مراتب پایین است.

و ممکن است مقصود از «جَنَّةِ النَّعِيمِ» معنایی باشد که شامل جمیع مراتب بهشت‌ها باشد بنابر آنکه لفظ «نعیم» بر نعیم صوری و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۶ معنوی تعمیم داده شود.

یا مقصود این است که در عالم برزخ‌ها روح و ریحان است و در عالم آخرت «جَنَّةِ النَّعِيمِ» است چنانچه در خبر آمده است. [وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] و اگر از اصحاب یمین است.

تفسیر یمین به علی علیه السلام و تفسیر اصحاب او «۱» به شیعه‌ی علی علیه السلام که با بیعت خاص ولوی به دست او بیعت کرده‌اند گذشت.

نیز مکرر این مطلب گذشت که یمین عالم ارواح است، اصحاب یمین کسانی هستند که در توجه یا اتصال به عالم ارواح پاک متمکن گذشته‌اند و توجه و اتصال به عالم ارواح پاک حاصل نمی‌شود مگر با ولایت که با بیعت خاص ولوی محقق می‌شود. [فَسَلَامٌ لَّكَ] سلام بر تو ای محمد [مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] اصحاب یمین در بهشت‌ها بر حسب مراتب پائین تو مجاور تو خواهند بود و بر تو سلام و درود تحیت می‌فرستند.

یا آنها سلامتی تو هستند، بدین معنا که آنان به منزله‌ی اجزاء تو می‌باشند و از آفات آخرت سالم‌اند و سلامتی آنها سلامتی تو است.

یا مقصود این است که سلام بر تو ای کسی که او از اصحاب یمین است، یعنی هیچ کدام نسبت به همدیگر بد نمی‌باشند، یا به همدیگر تحیت سلام می‌فرستند.

یا مقصود این است: ای کسی که خطاب در باره‌ی او ممکن است

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۲۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۷

چه اصحاب یمین سلامت همه است و به همه تحیت می‌گویند.

[وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ] و اما اگر از گمراهان و منکران است نصیبش حمیم جهنم است.

آب داغ که حرارت آن شدید باشد، یعنی چنین آبی برای آنان آماده شده است، چنانچه برای مهمان جهت بزرگداشت او آماده می‌شود.

[وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ] «۱» یعنی آتش جهنم و داخل نمودن در آتش.

[إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ] آنچه که ذکر شد از اصناف سه گانه و جزاء آنها همان حقّ الیقین است.

بدان که شیئی متیقن دارای سه حالت است، چون آنچه که با یقین درک شده است یا در مقام علم متیقن یا در مقام شهود، بدین معنا که آنچه درک شده با چشم یا با بصیرت مورد شهود و مشاهده نیز می‌باشد.

یا در مقام تحقق متیقن است، بدین معنا که آنچه درک شده با درک کننده تحقق می‌یابد و ذات او می‌شود.

مثال برای این مطلب یقین به آتش است، که یقین به آتش گاهی به وسیله ادراک دود است که از آثار آتش است، یا با مشاهده و دیدن دود و آتش است، یا گشتن عین آتش، که اولی علم الیقین و دومی عین الیقین و سومی حق الیقین می‌باشد.

و اضافه‌ی «حق» به «یقین» از قبیل اضافه‌ی سبب به مسبب یا

(۱) فهولاء مشرکون- اصول کافی فی اعداء آل محمد. تفسیر علی بن ابراهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۸

مسبب به سبب است و معنای آن این است که این مطلب متحقق و واقع است، آثار آن موجب یقین است، یا یقین به آن موجب حصول و تحقق آن است.

[فَسَيَبِّحُ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] ای رسول تو نام بزرگ خدای خود را تسبیح گوی (و دائما به یاد حق باش) بیان این آیه اندکی قبل از این گذشت.

قال علی علیه السلام فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال فرمود: گوهر مردان در آزمایشگاه دگرگونی احوال معلوم می‌شود.

دگرگونی حال و وضع زمان نشان می‌دهد گوهر مردمان منهاج البراعه ج ۲۱ ص ۲۸۷ و ۲۸۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۴۹

سوره الحديد ص: ۵۴۹

اشاره

همه‌ی این سوره که بیست و نه آیه است مدنی می‌باشد.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۲۹] ص: ۵۴۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲)

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۹)

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً

مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) ينادونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بلىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴)

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُوَكِّمُ النَّارَ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵) أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا- يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهِدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹)

اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَترَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورِ (۲۰) سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا- ائْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۸) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۲

ترجمه: ص: ۵۵۲

آنچه در آسمانها و زمین است، خداوند را تسبیح می گوید، و اوست پیرومند فرزانه.

او راست فرمانروایی آسمانها و زمین، که زنده می دارد و می میراند، و او بر هر کاری تواناست.

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت می داند که چه چیزی وارد زمین می شود و چه چیزی

از آن بیرون می رود و آنچه از آسمان فرو می آید و آنچه به آن فرامی رود و او هر جا که باشید با شمامست، و خداوند به آنچه

می کنید بیناست.

فرمانروایی آسمانها و زمین او راست، و کارها به خداوند باز گردانده شود.

از شب می کاهد و بر روز می افزاید و از روز می کاهد و بر شب می افزاید و از راز دلها آگاه است.

به خداوند و پیامبر او ایمان بیاورید و از آنچه شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید آری کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کنند پاداشی بزرگ دارند.

و شما را چه می‌شود که به خداوند ایمان نمی‌آورید، حال آنکه پیامبر شما را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۳

دعوت می‌کند که به پروردگارتان ایمان آورید، و به راستی اگر ایمان داشته باشید از شما پیمانتان را گرفته است.

اوست که بر بنده‌اش آیاتی روشن‌گر فرو فرستاده است تا شما را از تاریکیها [ی جهل و کفر] به سوی نور [علم و ایمان] باز برد و بیگمان خداوند در حقّ شما رثوف مهربان است.

و شما را چه می‌شود که در راه خدا انفاق نمی‌کنید، حال آنکه میراث آسمانها و زمین از خداوند است و از میان شما کسی که پیش از پیروزی [فتح مکه] انفاق و کارزار کرده باشد [با دیگران] برابر نیست اینان بلند مرتبه‌ترند از کسانی که بعد از آن انفاق و کارزار کرده‌اند و همه را خداوند وعده‌ی نیکی [بهشت] داده است و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

کیست که در راه خداوند قرض الحسنه دهد، تا آن را برایش دو چندان سازد و برای او پاداشی ارجمند است.

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیشاپیش آنان و در سمت راستشان می‌شتابد امروز بشارت شما بوستانهایی است که جویباران از فرو دست آن جاری است که جاودانه در آن هستید این همانا رستگاری بزرگ است.

روزی که مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان گویند به خاطر ما درنگ کنید تا از نورتان روشنی فراگیریم، گفته شود به پس پشت خویش باز گردید و نوری بجوید سپس میان آنان دیواری زده شود که دری دارد، از درونسو در آن رحمت است و از برونسوی آن عذاب است.

آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟ گویند چرا [گفته شود] ولی شما خودتان را در بلا افکندید و چشم به راه [حوادث سوء برای مسلمانان] بودید و شک و شبهه ورزیدید و آرزوها شما را فریفت، تا آنکه فرمان الهی [مرگ] در رسید، و [شیطان] فریبکار شما را در حقّ خداوند فریب داد.

پس امروز نه از شما و نه از کافران، بدل و بلا گردانی پذیرفته نشود سرا و سرانجام شما آتش [دوزخ] است او پناه شماست و بد سرانجامی است.

آیا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خداوند و آنچه از حقّ که نازل شده است، خشوع یابد؟ و مانند کسانی نباشند که پیشترها به آنان کتاب آسمانی داده شده است و سپس ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۴

روزگارشان دراز نمود آنگاه دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از آنان نافرمان بودند!؟

بدانید که خداوند زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد به راستی که آیات [خود] را برای شما به روشنی بیان کردیم، باشد که تعقل کنید.

بیگمان مردان صدقه بخش و زنان صدقه بخش و کسانی که در راه خدا قرض الحسنه داده‌اند، برای آنان دو چندان شود، و برای آنان پاداشی ارجمند است.

و کسانی که به خداوند و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، اینانند که صدیقند و شهیدان نزد پروردگارش هستند، اجرشان و نورشان را دارند و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات ما را دروغ انگاشته‌اند اینانند که دوزخی‌اند.

بدانید که همانا زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی، و زیور و فخر فروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده بینی، سپس خرد و ریز شود و در آخرت هم عذابی شدید هست و هم آرمزش و خشنودی از جانب خداوند و زندگانی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست.

به سوی آمرزشی از پروردگارتان، و بهشتی که پهنای آن هم چند پهنای آسمان و زمین است و برای مؤمنان به خداوند و پیامبران او آماده شده است، بشتابید این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانی‌اش دارد و خداوند دارای بخشش بیکران است. هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی [ثبت] است بیگمان این امر بر خداوند آسان است.

تا آنکه بر آنچه از دست شما رود اندوه مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی مکنید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند و هر کس روی برتابد، [بداند که] خداوند است که بی‌نیاز ستوده است.

به راستی که پیامبرانمان را همراه با پدیده‌های روشنگر فرستادیم و همراه آنان کتاب آسمانی و سنجه فرو فرستادیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را پدید آوریم که در آن [مایه‌ی] ستیز و صلابت است و نیز سودهایی برای ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۵

مردم، تا سرانجام خداوند معلوم بدارد که چه کسی در نهان [دین] او و پیامبرانش را یاری می‌دهد بیگمان خداوند نیرومند پیروزمند است.

و به راستی نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم، و در زاد و رود آن دو، پیامبری و کتاب آسمانی قرار دادیم آنگاه بعضی از آنان رهیافته و بسیاری از آنان نافرمانند.

سپس از پی ایشان پیامبرانمان را آوردیم، و عیسی بن مریم را از پی آوردیم، و به او انجیل دادیم و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی را به صورت بدعتی در پیش گرفتند که ما آن را بر ایشان واجب نکرده بودیم، مگر آنکه در طلب خشنودی الهی آن را در پیش گرفته بودند، ولی چنانکه شایسته‌ی رعایت بود، رعایتش نکردند آنگاه به مؤمنان آنان پاداششان را بخشیدیم و بسیاری از آنان نافرمانند.

ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و به پیامبر او ایمان آورید، تا بهره‌ی دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن [به درستی] راه می‌روید و شما را بیا مرزد و خداوند آمرزگار مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی‌اش دارد و خداوند دارای بخشش بیکران است.

تفسیر ص: ۵۵۵

[سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] هر چه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح ذات اقدس پروردگار مشغولند. در سوره‌ی بنی اسرائیل در تفسیر قول خدای تعالی: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** گذشت، و مکرر گذشت که مقصود از تسبیح- از هر چیزی که باشد- تنزیه لطیفه‌ی الهیه و وجهه‌ی ربّانی هر چیزی از نقایص ماده و حدود آن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۶

زیرا که هر موجودی که در فطرت و ذاتش دارای قوه و استعداد باشد از قوه به فعلیت، از نقص به کمال خارج می‌شود و نسبت به مراتب ناقص خود از حدود به اطلاق خارج می‌شود، این خروج همان تسبیح فعلی است، و چون این وجهه‌ی الهی از وجهه‌ی ربّ او و از جهتی اسم ربّ او، از جهتی اسم ربّ او و از جهتی شیئیت آن شیئی و ذات اوست.

لذا مقصود از تسبیح تنزیه همان لطیفه می‌باشد اعمّ از آنکه معلق بر الله باشد یا بر ربّ یا بر اسم ربّ و لفظ «لام» در «الله» زایده

است برای تقویت آورده شده و لفظ «الله» مفعول به «سَبِّح» یا برای تعلیل است و مفعول آن محذوف می‌باشد.

و لفظ «سَبِّح» مأخوذ از «سَبَّحَانَ اللَّه» به طریقه‌ی مشتقات جعلی است، یعنی آنچه که در آسمانها و زمین است «سَبَّحَانَ اللَّه» می‌گوید، یا از تسبیح به معنای تنزیه کردن خداست، اختلاف به ماضی و مضارع در این سوره‌ها برای اشعار به این است که تسبیح فطری اشیاء است و مقید به زمان خاصی نیست و از سوی دیگر برای تجدید نشاط سامع و تفنن و تنوع در عبارت است و آوردن مصدر در سوره‌ی بنی اسرائیل برای اشعار به این است که خدای تعالی در ذات خویش منزّه است چه تسبیح کننده‌ای او را تسبیح بگوید یا تسبیح نکوید.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] او غالب است، و غلبه‌ی او اقتضا می‌کند هر چیزی تسبیح او گوید، چون هر چیزی به غالب توجه دارد و او را تعظیم می‌کند و از هر نقصی او را تنزیه می‌کند.

[الْحَكِيمُ] خدای تعالی کسی است که صنع هر چیزی را متفنن نموده به نحوی که هیچ چیز یافت نمی‌شود مگر آنکه تسبیح گوی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۷

اوست، چون صنع خدای تعالی متفنن و محکم است هیچ کس متوجه تسبیح شیئی از اشیا نمی‌شود و اگر تسبیح اشیا را بفهمد و احساس کند هلاک یا دیوانه می‌شود مگر آنکه گوش ملکوتی او باز شود.

[لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] آن خدایی که آسمانها و زمین همه ملک اوست این جمله وجه دیگری برای تسبیح هر چیزی برای خدای تعالی است.

[يُحْيِي] او خلق را زنده می‌گرداند.

یعنی به طور مستمر در هر آن گروهی را با نفخ حیات حیوانی در جنین‌ها زنده می‌گرداند.

[وَيُمِيتُ] و باز می‌میرند و به طور استمراری گروهی را از حیات حیوانی می‌میراند.

یا به طور استمراری نفوسی را با حیات انسانی با دمیدن نفخ و لوی زنده می‌گرداند و گروهی را از حیات انسانی می‌میراند، یا با حیات برزخی زنده می‌گرداند و از حیات حیوانی می‌میراند، یا زمین‌ها را با گیاه زنده می‌کند، و گیاه را با آب طراوت و سبزی و شادابی می‌بخشد، و حیوان را با حیات حیوانی، و انسان را با حیات انسانی زنده می‌کند، و هر یک از اینها را با مرگ مناسب خودش می‌میراند، یا به طور استمرار هر چیزی را با اخراج از قوه و استعداد زنده می‌کند و همان چیز را از فعلیت ناقص می‌میراند.

و این معنای اخیر به تسبیح اشیا موافق‌تر است، گویا که گفته است: خدای را آنچه که در آسمانها و زمین است تسبیح گو است، بدین گونه که از قوه‌ها به فعلیت‌ها در می‌آیند، و خارج کننده‌ای از قوه به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۸

فعلیت خدای تعالی است، زیرا او با فعلیت‌ها زنده می‌کند و از نقائص و کمبودها می‌میراند.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ] و او بر هر چیز از میراندن و زنده کردن و غیر اینها توانا است.

[قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ] در ترکیب موجودات او اول است، و در تحلیل آنها او آخر است نظیر وحدت در اعداد.

جهت اشاره به همین معنا وارد شده است: «ای کسی که برای تو است وحدانیت عدد» چه ترکیب همه‌ی مراتب اعداد از وحدت است نه غیر آن و تحلیل آنها نیز به وحدت است نه غیر آن، و به همین لحاظ است که خدای تعالی فرمود:

[وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ] چه ظواهر و بواطن اعداد جز وحدت چیزی نیست، و آنچه که موجب تمیز بین مراتب است جز امر اعتباری عدمی چیزی نیست.

یا معنای آیه این است که او به لحاظ مراتب و اعتبار حیثیت علّیت و معلولیت اول است، چون خدای تعالی به این لحاظ اول علّت‌های فاعلی و آخرت علّت‌های غایی است، چون او مسبب اسباب و علّة العلیل، غایت غایت‌ها و نهایت نهایت‌هاست.

یا معنای آیه این است که او اول در ادراک است، زیرا آنچه بر مدارک اولاً ظاهر می‌شود همان وجود است که آن حقیقت حقّ اول

تعالی است.

و او آخر در ادراک است، بدین معنی که درک کننده هر چه اجزای مدرکات خویش را تمیز دهد و هر کدام را از دیگری جدا کند درک شده و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۵۹

مدرک حقیقی خویش را جز اول تعالی نمی‌یابد و در نتیجه آخر مدرکات او اول تعالی می‌شود.

و به همین معنا خدای تعالی فرمود: وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ یعنی آنچه که از اشیای نخست درک می‌شود همان اول تعالی است، چون از هر چیزی او ظاهر است و آنچه که در آخر درک می‌شود نیز اوست، چون او باطن از هر چیزست، باطن چیزی است که از ادراک پنهان است و با نوعی تحمّل زحمت و نظر از اشیا درک می‌شود.

و ممکن است آیه اشاره به چیزی باشد که صوفی در مقام توحید به آن قایل است که این معنا برای بعضی از سالکین به طریق حال و برای بعضی دیگر به طریق مقام ظاهر می‌شود و مادامی که آن توحید حال یا مقام برای او نشده گفتن آن و به زبان آوردن آن جایز نیست و اگر برای سالک به صورت حال در آمد در حین زوال و از بین رفتنش نباید آن را به زبان آورد.

و اگر توحید حال یا مقام او نباشد و آن را بر زبان آورد خون او مباح می‌شود و آن چنین است که خدای تعالی بر سالک به اسم واحد یا احد تجلی نماید، پس او در وجود جز واحد یا احد نمی‌بیند، نه اول می‌بیند و نه آخر، نه علت و نه معلول، نه ظاهر و نه باطن، نه صاعد و نه نازل، نه درک کننده و نه درک شونده، بلکه همه‌ی اینها را اعتباراتی از نفوس محجوب و زیر پرده است، عدم‌هایی است که دارای حقیقت و حقیقتی نیستند.

بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: او اول است بدون آنکه اولیت برایش اعتبار شود و آخر است بدون اعتبار آخر بودن، او همچنین ظاهر و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۰

باطن است، یعنی او چیزی و اعتباری در دار وجود نیست.

و در شعر زیر نیز به همین مقام اشاره شده است:

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دویی عین ضلال است.

و هر چه که به صورت نثر و نظم از این مقوله ذکر کرده‌اند اشاره به همین مقام یا ناشی از آن است، و به جایز نبودن گفتن و بر زبان آوردن این وحدت و جایز نبودن اعتبار آن برای غیر کسی که حال یا مقامش چنین باشد گفته شده:

الا تا با خودی زنهار زنهار عبارات شریعت را نگهدار

[وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] و او به همه امور عالم داناست. این جمله به منزله‌ی قول خدای تعالی: إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ است، زیرا علم او عین ذات او است، و چون احاطه به همه‌ی اشیا دارد نسبت به همه اشیا اول و آخر و ظاهر و باطن است.

[هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ] اوست خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید.

همه‌ی این جمله‌ها در صورتی که با حرف عطف همراه نباشد مستأنفه و جواب سؤالهای مقدر یا جمله حالیه است.

[فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ] آنگاه بر عرش استیلا یافت. این آیه با بیان آن در سوره‌ی اعراف گذشت.

[يَعْلَمُ مَا يَلْجِئُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا] و او هر چه در زمین فرود آید، و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود همه را می‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۱

این آیه با بیان آن در سوره‌ی سبا گذشت.

[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] هر کجا باشید او با شماست. این معیت و همراهی معیت قیومی است و لازمه‌ی رحمت رحمانی خداست، که خدای تعالی با وجود فعلی‌اش همه‌ی اشیاست و قوام و فعلیت اشیا و اول و آخر و ظاهر و باطن آنهاست، این آیه تهدید و ترغیب است.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] و به آنچه کنید خدا آگاه است. این جمله متمم و مکمل تهدید و ترغیب است.

[لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] پادشاهی آسمان و زمین متعلق اوست این جمله تأکید در مقام مدح است، چون تأکید و تکرار در مقام مدح و رضا مطلوب است همان طور که در مقام ذمّ و غضب مطلوب می‌باشد، و جمله‌ی اول در مقام تعلیل تسییح گفتن اشیاست، جمله‌ی دوم در مقام تعلیل احاطه‌ی علم او به اشیا و تتمیم تهدید و ترغیب است.

[وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ] و بازگشت کارها به سوی اوست شب را در روز نهدان کند و روز را در شب پنهان سازد این آیه در سوره‌ی آل عمران گذشت.

[وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] و اوست که به اسرار درونی خلق آگاه است.

یعنی خداوند به سینه‌ها آگاه است و همه نیت‌ها و خطورات ذهنی، خیالات، حالت‌ها و عادت‌ها، یا قوا و استعدادها را می‌داند که صاحبان سینه‌ها از آنها آگاه نیستند.

[آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] (الا ای بندگان) به خدا و رسول او ایمان آورید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۲

این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی سابق است، گویا که فرموده باشد:

حالا که این مطلب را دانستید دیگر در روی گردانیدن از خدا و رسولش عذری برای شما باقی نمی‌ماند، یا دیگر عذری ندارید در خروج از قول خدا و رسولش در باره‌ی ولایت علی علیه السلام.

پس ایمان به خدا بیاورید و گفته‌ی او را در مطلق اوامر و نواهی تصدیق کنید، یا گفته‌ی او را در مورد ولایت علی علیه السلام تصدیق نمایید.

و بر رسول او ایمان بیاورید با بیعت عام یا بیعت خاص، یا او را در آنچه از احکام یا ولایت علی گفته تصدیق نمایید.

چون خطاب از جانب خدای تعالی عام است شامل موجودین از مسلمانها و غیر مسلمانها و معدومین می‌شود لفظ «آمِنُوا» نیز باید عام باشد و شامل اذعان، تصدیق، بیعت اسلامی عام و بیعت ایمانی خاص باشد، گویی که فرموده باشد: ای کفار و ای کسانی که آمادگی (پذیرش) اسلام را دارید از موجودین و معدومین به خدا و رسولش ایمان بیاورید با بیعت عام به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای مسلمانان اذعان کنید، خدا و رسولش را در آنچه که رسول صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید از مطلق احکام یا ولایت علی علیه السلام تصدیق کنید.

و با بیعت خاص ولوی به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله یا به دست خلیفه و جانشین او ایمان بیاورید و معانی ایمان در اول سوره‌ی بقره گذشت.

[وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ] از آنچه که خداوند به شما داده و شما را جانشین و خلیفه قرار داده انفاق کنید، یعنی اموال دنیوی و اعراض و حشمت و اعضاء و قوا و نیروها و نسبت افعال و اوصاف به خودتان و انانیت شما، یعنی از همه‌ی اینها انفاق کنید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۳

و برای اشعار به اینکه همه‌ی آنچه که دارید عاریه و امانت نزد شماست و شأن عاریه و امانت این است که برگردانده و به صاحب آن مسترد گردد تا انفاق بر شما آسان شود فرمود: «مستخلفین» از استخلاف و خلیفه.

[فَالَّذِينَ آمَنُوا] آنان که با بیعت عام یا بیعت خاص ایمان آوردند.

[مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ] پس بر آنانکه از شما ایمان آورده و انفاق کردند پاداش بزرگ (بهشت ابد) خواهد بود.

وعده‌ی پاداش بزرگ برای اشعار به این است که منظور از ایمان بیعت خاص ولوی است، چون پاداش بزرگ جز بر ولایتی که از بیعت خاص حاصل می‌شود نیست.

[وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ] چرا اذعان یا تصدیق نمی‌کنید، یا چرا با بیعت عام نبوی اسلام نمی‌آورید، یا چرا با بیعت خاص ولوی ایمان نمی‌آورید؟! (چه شده است که به خدا و رسولش ایمان نمی‌آورید؟! [وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ] ایمان بیاورید به پروردگار و ربّ مطلق که او ربّ الأرباب است، یا ربّ شما در ولایت که او علیّ علیه السلام است. [وَقَدْ أَخَذَ] خداوند پیمان گرفته است.

[مِيثَاقَكُمْ] خداوند در عالم دَرّ از شما پیمان گرفته که ایمان به خدا بیاورید، یا با محمّد صلی الله علیه و آله یا با علیّ علیه السلام بیعت کنید، و رسول صلی الله علیه و آله از شما پیمان گرفته که در بیعت عام از قول او تخلف نورزید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۴

لفظ «أخذ» به صورت مجهول نیز خوانده شده.

[إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] اگر شما تصدیق کننده و اذعان کننده هستید، یا اگر شما با بیعت عام اسلامی بیعت کرده‌اید و جواب آن بقرینه‌ی سابق محذوف است، یعنی اگر شما ایمان دارید و تصدیق می‌کنید پس چرا به علیّ علیه السلام ایمان نمی‌آورید با بیعت خاص ولوی در حالی که رسول صلی الله علیه و آله از شما پیمان گرفته که از قول او تخلف نکنید.

[هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ] اوست خدایی که بر بنده‌ی خود نازل کرد.

مقصود از بنده‌ی خدا رسول صلی الله علیه و آله است که شما را دعوت به ایمان به علیّ علیه السلام می‌کند.

[آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ] آیات قرآن و معجزات نبوی.

[لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ] تا شما را از ظلمات و تاریکی‌های ماده و شبهات و شکوک و هواها و وابستگی‌ها خارج کند، به نور تجرّد و یقین اطلاق و رها شدن از هواها و وابستگی‌ها رهنمون گردد.

[وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ] و خداوند بسیار در حقّ شما مشفق و مهربان است.

[وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] چرا در راه خدا انفاق نمی‌کنید در حالی که شما در راه خدا هستید که آن جهادست، یا در راه حجّ، یا در راه هجرت به سوی رسول صلی الله علیه و آله، یا به سوی امام هستید، یا در حالی که شما در طریق قلب و سلوک به قلب و به سوی خدا هستید، یا چرا شما در تحصیل راه خدا و آن ولایت و طریق قلب است انفاق

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۵

نمی‌کنید.

یا چرا در تعظیم راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ و راه خدا عبارت از هر خیری است از عبادات و جهاد و حجّ، یا رسالت یا ولایت است.

[وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] وارث تمام (اهل) آسمانها و زمین خداست.

این جمله حائیه در موضع تعلیل است، و اضافه‌ی لفظ «میراث» یا بیانیته، یا به تقدیر «فی» یا به تقدیر لام است.

چون آسمانهای ارواح و آنچه که در آنها است، و زمین‌های اشباح و آنچه که در آنهاست میراث مقام مشیت است که آنها را انسان کامل و عقول از مشیت ارث می‌برند، ما بعد عقول از عقول ارث می‌برد، ما بعد از نفوس از نفوس ارث می‌برند، ما بعد از عالم مثال از عالم مثال ارث می‌برند و همه‌ی اینها از خدای تعالی.

و موالیذ تکوینی میراث و به جا مانده از کامل‌هاست که از بعضی به بعضی به ارث می‌ماند و اموال عرضی دنیوی میراث از بنی آدم است که از بعضی به بعضی به ارث می‌رسد، پس چرا آنچه که برای خدا است به امر خدا از آن انفاق نمی‌کنید.

[لَا يَشِيْتُوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ] کسی که قبل از فتح و پیروزی انفاق کرد و به قتال و جنگ پرداخته است، کسی که بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده، مساوی نیست با کسی که انفاق و مقاتله نموده است فقره‌ی دوّم به قرینه‌ای که گفته می‌شود حذف شده است.

بدان که فتح اطلاق می‌شود بر یاری و پیروزی، بر دادن خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۶

غنیمت‌های دنیوی و اخروی را که لازمه‌ی پیروزی، فتح بلاد و فتح باب قلب است.

و نیز اطلاق می‌شود بر فتح بلاد و کشور گشایی، بر فتح باب قلب، و مخاطبین آیه مسلمانانی بودند که بیشتر همت‌هایشان منحصر بر پیروزی بر دشمنان و فتح شهرها و جمع کردن غنیمت‌های دنیوی بود، ولی مؤمنین بیشتر همت‌هایشان بر فتح باب قلب و جمع غنیمت‌های اخروی بود.

و آیات قرآن بر مراتب حالت‌های مردم با کثرت و گستردگی شان نازل شده است و اختلاف تفاسیر که از معصومین علیهم السّلام وارد شده به اعتبار اختلاف احوال مردم است، گستردگی وجوه قرآن بر حسب گستردگی احوال مردم است پس صحیح است که گفته شود: مساوی نیست از شما کسی که قبل از یاری و پیروزی انفاق کند.

یا قبل از غنیمت‌های دنیوی یا اخروی، یا قبل از کشور گشایی مسلمین، یا قبل از فتح مکه با کسی که چنین نیست.

و همچنین صحیح است گفته شود: مساوی نیست از شما کسی که انفاق کند قبل از فتح باب قلب به ملکوت و کسی که پس از قوّت مسلمین و غلبه‌ی آنان انفاق نماید، در وقتی انفاق کند که غنایم زیادست و امید آن می‌رود که غنایم و فتح بلاد پشت سر هم واقع شود و در وقتی باب قلب باز شده و چیزی را مشاهده کند که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده باشد.

که انفاق و مقاتله قبل از این جز از قوّت یقین و ثبات قلب و قوّت شجاعت و سخاوت محقق نمی‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۷

و اما بعد از حضور و حصول امور فوق دیگر دشمنی و نیرومندی باقی نمی‌ماند تا مقاتله و جنگ سخت باشد، و دیگر میل و محبتی به اموال و قوا و اناثیت‌ها باقی نمی‌ماند، چون در عوض انفاق چیزی شریفتر و برتر و بهتر یافته است و دیگر انفاق دشوار نمی‌گردد. پس کسی که در هنگام ضعف مسلمین انفاق و قتال می‌کند درجه‌اش بزرگتر است چون یقین او قوی‌تر است و اجر انفاق و قتال در غیاب بزرگتر است از انفاق و قتال در حضور.

بعضی در معنای آیه گفته‌اند: مساوی نیست از شما کسانی که قبل از فتح رسول به سبب معراج انفاق کنند، چه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعد از معراج از جهت تأثیر قوی‌تر بود و کسی که قبل از معراج انفاق کند مانند درخت زیتون است که شرق و غرب جهان بدان فروزان است بدون آنکه آتشی زیت آن را برافروزد.

و مولوی قدّس سرّه در بیان این آیه چه خوب گفته است:

یؤمنون بالغیب می‌باید مرا زان بیستم روزن فانی سرا

لیک یک در صد بود ایمان به غیب نیک دان و بگذر از تردید و ریب

بندگی در غیب آید خوب و کش حفظ غیب آید در استبعاد خوش

قلعه داری کز کنار مملکت دور از سلطان و سایه سلطنت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۸

پاس دارد قلعه را از دشمنان قلعه نفروشد به مال بی کران

نزد شه بهتر بود از دیگران که به خدمت حاضرند و جان فشان

پس به غیبت نیم ذره حفظ کار به که اندر حاضری زان صد هزار

[أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى] و آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق

و جهاد کردند و خدا به هر چه کنید آگاه است.

یعنی ثواب نیکو، یا عاقبت نیکو.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است، پس احتیاجی نیست که در اعمالتان شما حضور داشته باشید.

[مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ] خداوند قرض را به او دو برابر و به طور مضاعف رد می کنید، و

برای قرض دهنده نیز پاداشی است کریم که هیچ منت و کوتاهی و زوال در آن نیست.

این آیه با بیان آن در اواخر سوره‌ی بقره گذشت.

از امام کاظم علیه السلام آمده است «۱» که این آیه در صله‌ی امام نازل شده است و در روایتی دیگر: در دولت فِشاق نازل شده.

[يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ] ای رسول ما یاد آر روزی را مردان و

(۱) اصول کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۳۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۶۹

زنان مؤمن.

لفظ «یوم» ظرف «یضاعفه» یا ظرف خبر در قول خدای تعالی: لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ یا ظرف «کریم» یا ظرف لفظ «یقال» می باشد که قبل از

قول خدای تعالی:

بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ تَقْدِيرِ گرفته شده، یا ظرف «یسعی» است و معنای آن این است که هر زمان که مؤمنین و مؤمنات را می بینی، یعنی

روزی که آنها را می بینی چنین می بینی.

[وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] وقتی چشم بصیرت را باز کنی روزی که مؤمنین را بینی می بینی که نور ایمانشان

از پیش رو و سمت راست آنها می شتابد.

و مقصود از این نور آن کیفیتی است که در قلب بیعت کننده با بیعت خاص ولوی به سبب قبول ولایت داخل می شود، آن فعلیت

اخیر بیعت کننده است و از همین جاست که او فرزند کسی می شود که با او بیعت کرده است.

گاهی او را در یک واقعه به صورت کسی می بیند که به دست او بیعت کرده و گاهی به صورت فرزند او از صلب او می بیند، این

کیفیت یک کیفیت عرضی نیست، بلکه آن یک صورت جوهری است که از ولی امرش نازل شده و به قلب او داخل گشته و قول

خدای تعالی: وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ اشاره به همین صورت است و آن صورت با چشمان حسی دیده نمی شود، بلکه با

چشم بصیرت در دنیا و آخرت دیده می شود و در عالم برزخها و آخرت آن صورت از پوشش ماده رها می شود و هر کس که از

حجاب چشم مادی رهایی یافته آن را می بیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۰

پس هر کس آن را می بیند، صاحب نور نیز آن را می بیند و می بیند که آن کیفیت به صورت امامش در پیش رویش راه می رود،

اختیار پیش رو و سمت راست بدان جهت است که آن صورت نورانی است و استتاره‌ی از آن به مقداری که بر او ظاهر شود، پشت

سر مؤمن دنیاست که ظلمانی و تاریک است و شمال او ملکوت سفلی است که آن تاریک ترست و نورانی با ظلمانی تناسب ندارد.

پیش روی او عالم غیب است که آن نور محض است، سمت راست او عالم ارواح پاک است که آن نیز نورانی است و گاهی آن

نور بر سالک ظاهر می شود، و آن هنگامی است محبت او شدت بگیرد، در سلوک خود استقامت نماید و با مرگ اختیاری بمیرد،

این همان مطلبی است که صوفی‌ها می‌گویند مبنی بر اینکه سالک باید در سلوک خود به حصول حال حضور اهتمام بورزد. و این همان شناخت علی علیه السلام به نورانیت است که آن معرفت خداست، این همان است که حضور و سکینه و فکر نامیده شده و این همان ذکر حقیقی خداست.

[بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ] تو می‌گویی یا ملایکه می‌گویند، یا به آنها گفته می‌شود: امروز بر شما بشارت باد. [جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا] بهشتی که نهرها زیر درختانش جاری است بشارت باد. در آخر سوره‌ی آل عمران باین جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت. [ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] و این همان سعادت و فیروزی بزرگ شماست. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۱

[يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ] در آن روز مردان و زنان منافق به اهل ایمان گویند. این جمله بدل از «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ» یا بدل از «اليوم» است. [وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا] بما نگاه کنید و شتاب مکنید یا منتظر باشید. [نَقُتِسُ مِنْ نُورِكُمْ] و بنگرید ما را تا از نور و روشنایی شما ما هم بگیریم. چون بین مؤمنین و نور آنها و بین منافقین مناسبتی نیست به آنها گفته می‌شود برگردید به پشت سرهایتان. [قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ] همان طور که در دنیا پشت سرتان بر می‌گشتید. [فَالْتَمِسُوا نُورًا] از باب استهزا به آنان گفته می‌شود: نوری دیگر طلب کنید. [فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ] دیواری بین آنها کشیده می‌شود. [لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ] باطن درب یا باطن دیوار.

[فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ] دیوار عبارت از حجابی است که بین ملکوت سفلی و ملکوت علیا حاجز و حاجب است، باطن آن به ملکوت علیاست که در آن رحمت و رضوان است، و ظاهر آن به ملکوت سفلی است که در آن جهنم و آتش آن و انواع عذاب آن است.

[يُنَادُونَهُمْ] منافقین زن و مرد ندا سر می‌دهند و به مؤمنین می‌گویند: مگر ما در انسانیت با شما نبودیم. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۲

[أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ] مگر ما در انسانیت، یا در اسلام و بیعت عام، یا در ایمان و بیعت خاص با شما نبودیم؟ [قَالُوا بَلَى] جواب می‌دهند که چرا، در ظاهر اسلام و در ظاهر ایمان با ما بودید. [وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ] و لیکن شما فتنه کردید.

لفظ «فتنه» به معنای این است که تو چیزی را بپسندی و به معنای آب کردن طلا و نقره، گمراه کردن و در فتنه واقع ساختن نیز می‌باشد.

[أَنْفُسِكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ] منتظر هلاکت محمد صلی الله علیه و آله یا مؤمنین بودید. [وَأَرْبَبْتُمْ] در دین خویش شک کردید و در این جهت با ما نبودید.

[وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِي] و آرزوها شما را از طلب آخرت و عمل برای آن بازداشت و مغرور کرد. [حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ] تا امر خدا به قبض ارواح شما رسید.

[وَعَزَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورِ] شیطان شما را به خدا مغرور ساخته، که گفته خدا کریم است و زمان توبه وسیع است. [فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ] اگر فدیة هم داشته باشید امروز از شما گرفته نمی‌شود در حالی که فدیة ندارید.

[وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا] و از آنان که کافر شدند نیز فدیة پذیرفته نمی‌شود.

[مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ] آتش متصدی امر شماسست، که آن مالک شماسست و غیر از آتش چیزی در شما تصرفی ندارد (و شما سزاوارید به آن).

[وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ] و آتش جایگاه بسیار بدی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۳

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذْكُرِ اللَّهُ] آیا وقت آن نرسیده تا کسانی که ایمان آورده‌اند دل‌هایشان به یاد خدا ترسان گردند.

وقتی حال منافقین و نور مؤمنین را ذکر کرد و از سوی دیگر نفاق ناشی از ایستادن در یک مرتبه و راضی شدن به وقوف در آن مرتبه است کنندی حرکت مؤمنین را به مقامات بالاتر گوشزد کرد به نحوی که از ایستادن بر مراتب حاصله آنان را بر حذر نمود، زیرا استفهام در اینجا برای توبیخ و انکار است.

در سوره‌ی بقره بیان معنی خشوع و فرق بین آن و بین خضوع و تواضع در تفسیر قول خدای تعالی: **وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** گذشت.

مقصود از ذکر خدا ذکر است که از صاحب ذکر گرفته شود، یا تذکر خدا و تذکر عظمت او است، یا مقصود صاحب ذکر است و آن علی علیه السلام با بشریت او است یا علی علیه السلام با مقام نورانیتش صاحب ذکر است.

[وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ] و به آنچه از حق فرود آمده.

مقصود از حق آیات قرآن، یا احکام رسالت، یا قرآن ولایت علی علیه السلام یا واردات آفاقی یا انفسی است.

[وَلَا يَكُونُوا] لفظ «یکونوا» به صورت غایب خوانده شده و آن نفی است و عطف بر «تخشع» یا نهی شده است و عطف بر «ألم یأن» به اعتبار معنا، گویی که گفته باشد: نباید مؤمنین بر مقام خود بایستند و توقّف کنند و نباید چنین باشند.

و به صورت خطاب خوانده شده که می‌تواند نفی باشد و عطف بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۴

«تخشع» و التفات از غیبت باشد، می‌تواند نهی باشد و عطف به اعتبار معنا و التفات، تقدیر آیه چنین می‌شود: (لا یقفوا و لا یكونوا). [كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ] زمان وقوف و ایستادن در مقامشان طول کشید، ترقی به مقاماتی که از آنها مفقود است نکردند.

[فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] بیشتر آنها منافق شدند، و فاسق گشتند، و از حکم امامشان خارج شدند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده: معنای این آیه این است که در امام قائم علیه السلام چنین باشد، یعنی این آیه در باره‌ی مؤمنین در زمان غیبت نازل شده و خداوند با این آیه آنها را بر حذر داشته که به سبب وقوف بر مقام واحد و عدم خروج به مقامات بالاتر منافق شوند، مانند منافقین زمان محمد صلی الله علیه و آله که به سبب وقوف در یک مقام و خارج نشدن از آن به مقامات بالاتر منافق شدند، چه به آنان کتاب نبوت داده شد و قبل از مؤمنین آن را پذیرفتند و قبول کردند.

[اعلموا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] بدانید که زمین را خدا پس از مرگ زنده می‌گرداند.

گویا بعد از آنکه مؤمنین را از وقوف بر حذر داشت و آنها را بر این وقوف توبیخ کرد گروهی از واقفین و توقّف کنندگان از رحمت مایوس شدند و گفتند: بنا بر این برای ما جز قساوت دلها چیزی نیست.

پس خدای تعالی برای از بین بردن یأس و ناامیدی‌شان و ترجیح دادن جانب امید و رجا فرمود: بدانید که خداوند زمین قلوب

مؤمنین را با ذکر خدا در دنیا یا با نور امام در آخرت زنده می‌کند پس از روح خدا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۵

و رحمت او مأیوس نشوید.

[قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ] ما آیات (تدوینی آفاقی و انفسی) و دلایل قدرت خود را برای شما بیان کردیم.

[لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] باشد که شما خرد بورزید (تا متنبه شده و اندیشه کنید) یا با ادراک عقلانی درک کنید، یا با عقل هایتان درک دریابید که ایستادن در یک مقام موجب قساوت قلب است و ذکر جلا، روشنی دلها و موجب خشوع است.

[إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ] همانا مردان و زنانی که در راه خدا صدقه و احسان کنند.

لفظ «مصدقین و المصدقات» با تشدید صاد از باب تفعل خوانده شده، یعنی کسانی که صدقه می دهند و با تخفیف صاد از باب تفعیل خوانده شده، یعنی کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کردند.

[وَأَقْرَضُوا اللَّهَ] و به خدا قرض نیکو دهند.

این جمله حالیه یا معترضه یا معطوف بر صله‌ی الف و لام است و به هر تقدیر تقيید تصدق است اگر تصدق به معنای انفاق مطلق باشد، یا تأکید آن است اگر به معنی انفاق لوجه الله باشد.

و ممکن است مقصود از تصدق انفاق بر نیازمندان و مقصود از قرض دادن به خدا صله‌ی امام باشد «۱».

و بنابر قرائت تخفیف صاد جمله عطف می شود و به منزله‌ی این است که گفته شود: کسانی که ایمان آوردند و انفاق کردند.

(۱) تفسیر جامع جلد ۷ ص ۶۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۶

و بنا بر قرائت تشدید صاد قول خدا: إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ [قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ] (یعنی به محتاجان قرض الحسنه دهند) خدا احسان آنان را چندین برابر سازد و پاداش با لطف و کرامت نیز عطا کند.

به منزله‌ی این است که گفته شود: (ان الذين يعطون الزكاه) و جمله بیان جزای انفاق است و قول خدای تعالی:

[وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ «۱»] بیان جزا و پاداش ایمان است.

و به عبارت دیگر: إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ بیان جزاء قوه عماله است.

و الَّذِينَ آمَنُوا بیان جزای قوه‌ی علامه است.

و به عبارت دیگر اولی بیان جزای زکات است و دومی بیان جزا و نماز و ترجیح جانب قوه‌ی علامه و نماز بر قوه‌ی علامه و زکات می باشد. چه قول خدای تعالی: أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ [وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ] برای حصر کردن کمال صدق و راستی و شهادت در

آنانست و قول خدای تعالی:

[لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ] تفخیم و بزرگداشت اجر و نور آنها است، و این تفخیم از آن جهت حاصل می شود که اجر و نور اضافه به

آنها شده است و این بدان معناست که شناخت اجر آنان ممکن نیست مگر

(۱) علی بن الحسین علیه السلام: این برای ما و برای شیعیان ماست. تهذیب الاحکام پیغمبر صلی الله علیه و آله: علی علیه السلام

صدیق اکبر این امت و فاروق اعظم است. مناقب ابن شهر آشوب [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۷

به سبب اضافه شدن به آنها.

و بعضی گفته اند: لفظ «الشهداء» مبتداء است، و «لهم اجرهم» خبر آن می باشد.

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: کسانی از شما که این مطلب را بشناسد و بفهمد، انتظار آن را بکشد و به وجود خیر در

آن گمان برد به خدا سوگند او مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب قائم علیه السلام جهاد کرده است، پس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرده باشد، سپس برای بار سوم فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.

و در میان شما در این باره آیه‌ای از کتاب خدا وجود دارد.

گفته شد: آن آیه کدام است؟

فرمود: قول خدای تعالی: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ... تا آخر آیه» سپس فرمود: شما به خدا سوگند صادق و شهدا نزد پروردگارتان هستید و اخباری که به این مضمون وارد شده، یعنی صدیقین و شهدا را به شیعیان نشان تخصیص داده بسیار است. و این خبر که ذکر می‌شود از نقل بقیه اخبار بی‌نیاز می‌کند.

و آن خبر این است: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: وقتی در جنگ نهروان امام علیه السلام خوارج را کشت مردی خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام خوشا به حال ما که در این موقف در حضور شما بودیم و شاهد جنگ در رکاب شما بودیم و به همراهی شما خوارج را کشتیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۸

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که دانه را شکافت و خلق را آفرید کسانی در این موقف ما را همراهی کردند و با ما بودند که هنوز خداوند پدران و اجداد آنان را نیافریده است.

آن مرد عرض کرد: گروهی که هنوز آفریده نشده‌اند چگونه با ما همراه بودند؟

امام علیه السلام فرمود: بلکه گروهی در آخر الزمان به وجود می‌آیند، که با ما در آنچه که هستیم شریک می‌شوند و بر ما سلام می‌کنند، به حق آنان شرکای ما هستند.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ «۱»] و آنانکه به خدا کافر شدن و آیات الهی را تکذیب کردند آنها اهل آتش دوزخند.

این جمله در مقابل «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» می‌باشد.

[اعلموا] بدانید.

این جمله ابتدای کلامی است که از ما قبلش منقطع است و تشویق به زهد در زندگی دنیا و لوازم آن و ترغیب به آخرت و انفاق و آسان نمودن انفاق است.

[أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ] که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه است طفلانه و لهو و عیاشی.

لعب چیزی است که دارای یک غایت خیالی غیر عقلانی است و

(۱) آنانکه به خدا کافر شده ولایت امیر المؤمنین و فرزندانش را تکذیب کرده‌اند آنها اهل دوزخند- تفسیر جامع جلد ۷ ص ۶۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۷۹

لهو چیزی است که هیچ غایت خیالی هم ندارد، یعنی غایتی که درک و احساس شود ندارد و گر نه جایز نیست که کار شخصی فاعل مختار بدون غایت باشد.

و تقدیر آیه چنین است: بدانید که متاع زندگی دنیا، یا حاصل زندگی دنیا لعب و لهو است.

[وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ] و آرایش زنانه و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان یعنی زندگی دنیا طلب زیادی و غلبه کردن در اموال و اولاد است.

و برای قوه‌ی عاقله هیچ یک از این امور باقی نمی‌ماند.

[كَمْثَلِ غَيْثٍ] مانند بارانی است که به موقع ببارد.

این جمله مفعول دوّم «اعلموا» است، یا لفظ «انّما» و ما بعدش جای در مفعول نشسته است، یا این جمله خبر مبتدای محذوف است. [أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ] گیاه باران، یعنی گیاهی که به سبب باران روئیده است.

و خدای تعالی فرمود: روئیدن گیاه کفار را به شگفت و اعجاب واداشته، چون کفار از آن جهت که به خدا کافرند به صورت گیاه بیشتر شگفت زده می‌شوند به خلاف غیر کفار که آنها به منعم و انعام او خوشحال می‌شوند.

[ثُمَّ يَهِيْجُ] سپس خشک می‌شود، از باب اینکه به غایت و آخر می‌رسد یا به آفتی دچار می‌گردد.

[فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا] سپس هیزم می‌شود و لایق

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۰

سوختن و آتش.

[وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ] و در عالم آخرت (دنیا طلبان را) عذاب سخت جهنّم است.

زندگی دنیا و نازل شدن آب حیات از آسمان ارواح را مثل به آمدن باران از آسمان زده و صورت انسان را در ابتدای کار تشبیه به روئیدن گیاه کرده که در ابتدا ضعیف است.

سپس استوا و بزرگ شدن انسان را تشبیه به استوا و بزرگ شدن گیاه کرده که در آن حال گیاه سبز و شاداب می‌شود و غافل از آخرت شگفت زنده می‌گردد، سپس انحطاط و پایین آمدن انسان و بالاخره مرگ او را تشبیه به خشک شدن گیاه و زردی و شکستگی آن کرده، سپس عذاب اخروی را برای کسی که فریب دنیا را خورده به آتش شدن و سوختن گیاه خشک تشبیه نموده است.

[وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ] مغفرت و رضوان برای کسی است که فریب دنیا را نخورده است، یا برای همه است به شرط استعداد و استحقاق.

[وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ] زندگی دنیا بهره و لذتی است که از غرور ناشی می‌شود یا متاعی است که سبب غرور است. [سَابِقُوا] (الا ای مؤمنان) بشتابید.

این جمله به منزله‌ی نتیجه، یا جواب سؤال مقدر است که ناشی از ما قبلش می‌باشد، گویی که گفته شده: اگر حیات و زندگی دنیا متاع غرور است و اهل دنیا در آخرت معذب هستند پس ما چه کار کنیم؟

فرمود: به مغفرت خدا سبقت بگیرید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۱

[إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ] به سوی آمرزش پروردگارتان و براه بهشتی که عرضش به قدر پهنای آسمان و زمین است.

در سوره‌ی آل عمران بیان تشبیه عرض بهشت به عرض آسمانها و زمین گذشت.

[أَعَدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ] برای اهل ایمان به خدا و پیامبرانش مهیا گردیده. این جمله صفت، یا حال، یا مستأنفه است.

[ذَلِكَ] این ایمان به خدا و رسولان او، یا این مغفرت و بهشت که ذکر شد.

[فَضَّلُ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ] و این فضل خداست که به هر کس خواهد عطا می‌کند.

چه مبدأ توفیق برای ایمان که سبب مغفرت و بهشت است ناشی از خدای تعالی است، بنابراین کسی به سبب خودش یا عملش داخل بهشت نخواهد شد.

[وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] و فضل و کرم خدا بسیار عظیم است.

[مَا أَصَابَ] این جمله از ما قبلش منقطع یا جواب سؤالی است که از ما قبلش ناشی شده است، گویی که گفته شده: اگر خداوند نسبت به بندگانش دارای فضل باشد پس این مصایب و بلاها از کجا می‌آیند؟ در جواب فرمود: مَا أَصَابَ ...

[مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ] آنچه که از بلاهای عمومی که در عالم کبیر بر اموال اهل زمین می‌رسد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص:

۵۸۲

[وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا] قبل از آنکه انفس را خلق کنیم، یا قبل از آنکه زمین و نفس‌ها را خلق کنیم و مقصود از کتاب لوح محفوظ است.

و مقصود این است که مصایب و بلاها محقق نمی‌شوند مگر با علم و قدرت و مصیبت وارد ساختن ما.

[إِنَّ ذَلِكَ] این ثبت در کتاب [عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ] بر خدا آسانست.

[لِكَيْلَا تَأْسَوْا] (این را بدانید) تا هرگز آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید.

لفظ «لکیلا- تأسوا» متعلق به قول خدا: «فی کتاب» یا متعلق به محذوف است و تقدیر آیه این است که ما این مطلب را به شما خبر دادیم تا بدانید آنچه که در زمین واقع می‌شود در لوح ثابت، با علم و اراده‌ی ما واقع می‌شود تا شما بر گذشته‌ها تأسف نخورید.

[عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ] برای اینکه بر هر چه که از شما فوت می‌شود صبر کنید و راضی باشید و خدای را شکر

نمایید، این معنا نهایت زهد است، چون تغییر نکردن در آنچه که از دست می‌رود و در آنچه که به دست می‌آید کمال زهد است.

چنانچه از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرموده: همه‌ی زهد بین دو کلمه‌ی از قرآن آمده است؟ خدای تعالی فرمود:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ کسی که بر گذشته تأسف نخورد، و به آنچه که به دست می‌آید خوشحال نگردد

هر دو طرف زهد را دارا می‌باشد.

از امام باقر علیه السلام آمده است: این آیه در باره‌ی ابی بکر و اصحابش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۳

نازل شده «۱»، یکی راجع به گذشته و یکی راجع به قضایای بعد و آینده.

یعنی تأسف نخورید که علی بن ابی طالب علیه السّلام مخصوص به فضایلی بود که شما آن فضایل را نداشتید و خوشحال نشوید

برای فتنه‌ای که بعد از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر شما عارض گشته است.

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] و خدا دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست.

این جمله عطف بر قول خدا: «ما أَصَابَ» است.

و مقصود این است که اندوهناک نشدن بر گذشته و خوشحال نشدن بر آینده گاهی از باب تکبر و فخر است که این ممدوح

نیست، این معنا فقط وقتی ممدوح است که ناشی از زهد در دنیا باشد.

یا معنای آیه این است: صدقه دهندگانی که انفاق می‌کنند و همچنین مؤمنین انفاق کننده و آنانکه صدقه نمی‌دهند ولی تکبر

می‌کنند و از انانیت خود کم نمی‌کنند، آنان که فخر می‌فرشند و ایمان به خدا و رسولش نمی‌آورند مورد غضب خدا هستند.

مکرر این مطلب گذشته که مفهوم این عبارت اگر چه اعم از مبغوض بودن آنانست ولی مقصود بر حسب مقام همین معناست.

[الَّذِينَ يَبْخُلُونَ] کسانی که در مورد اموال و اعراض و قوا و انانیت‌هایشان بخل می‌ورزند و انفاق نمی‌کنند، از انانیت خویش کم

نمی‌کنند و مطیع خدا و رسولش نمی‌شوند.

[وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ] هر کس از انفاق و

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - تفسیر جامع جلد ۷ ص ۷۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۴

ایمان بر گردد به خداوند متعال ضرری نمی‌رساند.

[فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعُغْيَى] چه خدای تعالی بی‌نیاز است و احتیاجی به اموال و اعراض و انفاق شما از چیزهایی که باید انفاق شود ندارد.

[الْحَمِيدُ] خداوند کسی است که احتیاج به ایمان و تصدیق و تعظیم شما ندارد.

و مقصود کسی است که از علی علیه السلام، یا از خدا و رسول در باره‌ی ولایت علی علیه السلام روی بر می‌گرداند.

زیرا که علی علیه السلام که مظهر خدا است بی‌نیاز از اعراض کننده و انفاق اوست، او در ذات خودش حمید است، خواه کسی او را تصدیق کند یا تکذیب.

در اینجا این گمان پیش می‌آید که کسی سؤال کند: به چه وسیله انسان می‌تواند مؤمن و انفاق کننده باشد تا از ایمان و علی علیه السلام روی بر نگرداند؟ خدای تعالی جواب این سؤال را چنین می‌دهد:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ رَسُولَانَ خَوِيش را با احکام رسالت و معجزه‌ها که دلالت بر صدق آنها بکنند فرستادیم، پس هر کس ایمان بخواهد به آنان روی بیاورد.

[وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ] کتاب نبوت، کتابهای تدوینی و ملت‌های الهی صورت‌های آنان هستند.

و لذا از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه وارد شده: کتاب اسم اکبر است که با آن علم هر چیزی که با انبیا علیهم السلام بوده دانسته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: آنچه که به نام کتاب تورات، انجیل و فرقان خوانده می‌شود که در آن کتاب لوح و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۵

است با همین اسم اکبر شناخته می‌شود.

پس خدای عز و جلّ خبر داده: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى پس صحف ابراهیم کجاست؟

صحف ابراهیم علیه السلام همان اسم اکبر است و صحف موسی علیه السلام همان اسم اکبر است «۱».

[وَالْمِيزَانَ «۲» لِيُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ] و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدل گریند.

میزان هر چیزی است که چیز دیگری با آن قیاس شود یعنی مورد مقیاس قرار گیرد، از قبیل دو کفه، قیان، ریسمان بناها، سیره‌ی سلاطین در سلطنت، احکام قالبی ملّی شرابع، عقل، رسول، رسالت، ولّی، ولایت، کتابهای آسمانی و لکن میزانی که مردم با آن به عدل و قسط قیام کنند عبارت از ولایت و قبول آن و احکام آن و خود ولّی امر می‌باشد.

چه هر میزانی غیر از ولایت وقتی میزان است و مردم با آن به عدالت قیام می‌کنند فرستادیم لیکن چون منظور از ذکر حدید مترتب شدن غایت یاری کردن رسولان بر حدید و ما قبل آن می‌باشد.

لذا بهتر این است که گفته شود: حدید را با رسولان فرستادیم و معنای نازل کردن آهن (حدید) با اینکه آن در معادن تکون پیدا می‌کند عبارت از ایجاد آن است.

یا مقصود این است که هر موجودی که در این عالم است در عالم‌های مثال و در عالم‌های بالاتر وجود داشته است، سپس از آن عالم

(۲) میزان امام است. تفسیر علی بن ابراهیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۶

به عالم کون و فساد نازل شده است.

[فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ] در آهن سختی کار زار است، چنانچه این مطلب مشاهد و محسوس است، از قبیل قطع اعضا و مفاصل حیوان، قطع حیات حیوان و انسان که متصل به ولایت باشد.

پس مقصود از کتاب که همراه رسولان است همان نبوت و رسالت است، آن دو اسم اکبر می‌باشند، هر چیزی در آن اسم اکبر هست، شرایع رسولان و کتب آنها صورت نبوت و رسالت‌اند.

و چون ولایت- که میزان عدل است و میزان بودن نبوت و رسالت به سبب ولایت است- از بزرگترین اسباب قیام مردم به قسط بود این غایت را قبل از ذکر آهن (حدید) آورد و حدید (آهن) را بعد از آن اضافه نمود و فرمود:

[وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ] آهن را با رسولان یا به طور مطلق فرو فرستادیم [وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ] و آهن منافع زیادی برای مردم دارد، چون آلات بیشتر صنعت‌ها و صنعتگرها از آهن است.

[وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ] تا معلوم شود که خدا و رسولش را با ایمان قلبی که یاری خواهد کرد.

لفظ «بالغیب» یعنی در حالی که یاری دهنده‌ی از غیب از جانب خداست، یا در حالی که خداوند به وسیله‌ی غیب از یاری کنندگان است، یا لفظ «بالغیب» ظرف «ینصره» است، قول خدای تعالی: لِيَعْلَمَ عَطْفَ بِرِ قَوْلِ خَدَا لِيُقَوِّمَ النَّاسُ است و وجه تأخیر نزول این جمله از نزول حدید گذشت.

[إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] که خدا بسیار قوی و مقتدر است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۷

احتیاجی به یاری شما نیست، زیرا خدا قوی و تواناست و بر هر چیز که اراده کند قادر است، از تحقق مراد او هیچ چیز نمی‌تواند مانع شود، هیچ چیز بر او غالب و چیره نیست.

و خداوند با این کار خواسته است شما را امتحان نماید و کافر و منافق از مؤمن موافق جدا شود.

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا] و البته ما فرستادیم. این جمله عطف بر قول خدا: لَقَدْ أَرْسَلْنَا می‌باشد از قبیل عطف تفصیل بر اجمال.

[نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ] یعنی رسالت نوح و ابراهیم را و فرزندان‌شان نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم.

[فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ] کسانی از ذریه‌ی نوح و ابراهیم هدایت یافته‌اند در غایت هدایت و اهتدا مانند انبیا و اولیا علیهم السّلام، یا در اواسط اهتدا و هدایت‌اند مانند سایر مؤمنین.

[وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] و بسیاری به فسق و بدکاری شتافتند.

در مقابل جمله‌ی «منهم مهتد» نفرمود: «و منهم فاسق» تا اشاره به این باشد که غلبه در جانب گمراهی است.

[ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا] رسولان ما از انبیا بنی اسرائیل و موسی و شعیب علیه السلام.

[وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا] و سپس عیسی بن مریم را

فرستادیم و به او کتاب آسمانی انجیل را عطا کردیم و در دل پیروان (حقیقی) او رأفت و مهربانی قرار دادیم و لیکن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۸۸

رهبانیت (و ترک دنیا) را از پیش خود بدعت برانگیختند.

یعنی نسبت به دین موسی رهبانیت را اختراع کردند، نه آنکه در دین اختراع کردند تا بدعت باشد و رأفت شدیدترین رحمت، یا رقیق‌ترین آن است، یا چیزی است که اثر آن در ظاهر آشکار و ظاهر می‌شود، ولی اثر رحمت در ظاهر ظاهر نمی‌شود یا معنای آن

دو بالعکس است.

و رهبانیت و «رهبه» هر دو مصدر «الزَّاهِب» مفرد «رهبان» می‌باشند، اینان نصاری بودند که از مردم منقطع می‌گشتند و پلاس می‌پوشیدند در کوهها و در جاهای خلوت عبادت می‌کردند.

[ما كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ] یعنی آن را در قلوب اینان القا نکردیم.

[إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ] مگر برای طلب رضوان خدا، یا در حال طلب رضوان خدا، چون جایز نیست این جمله مفعول له برای «کتبنا» باشد.

یا معنای آیه این است که آنان رهبانیت را اختراع کردند، ما بر آنان واجب نکردیم و اختراع رهبانیت بدان جهت بود که رضوان خدا را طلب می‌کردند.

بنابراین استثنای منقطع می‌شود، و لکن قول خدای تعالی:

[فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا] معنای اوّل را تأیید می‌کند، بدین معنا که رهبانیت را با هوای نفس خویش قرار دادند، یا عمل به مقتضای آن نکردند، یا با آن رضوان خدا را قصد نکردند، یا با آن رهبانیت به خلیفه‌ی خدا منتهی نشدند و خلیفه‌ی خدا مؤسس آداب سلوک الی الله است.

و به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که آنها محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص:

۵۸۹

[فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا] آنان که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.

[مِنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] بسیاری از آنان از ولی امر و خلیفه‌ی خدا پیروی نمی‌کنند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: قبل از شما مردم بر هفتاد و دو فرقه و گروه بودند.

از این گروه‌های مختلف فقط دو گروه نجات پیدا کردند، و بقیه‌ی آنها هلاک شدند، گروه اوّل آنان بودند که با پادشاهان و ملوک که بر ضدّ دین عیسی علیه السلام بودند جنگیدند، پادشاهان آنان را کشتند، گروه دوّم کسانی بودند که توان مقابله با ملوک را نداشتند و از سوی دیگر نمی‌توانستند آنها را دعوت به دین خدا و دین عیسی علیه السلام بکنند، اینان در شهرها گشتند و رهبانیت اختیار کردند، آنان کسانی هستند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده: وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا سِيسَ رَسُولِ خِدا صَلي الله عليه و آله فرمود: کسی که به من ایمان آورد، مرا تصدیق نمود و پیرو من شد، رعایت رهبانیت را کرده و حقّ آن را ادا نموده و کسانی که به من ایمان نیاوردند در هلاکت و تباهی‌اند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که به حقّ گرویدند.

پس از آنکه مؤمنین از اهل کتاب را مدح نمود، آنان را که بر صورت دین خودشان باقی ماندند و ایمان به محمد نیاوردند ذمّ نمود، و فرمود: وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ مطلق مؤمنین به محمد صلی الله علیه و آله را با بیعت عامّ نبوی مورد خطاب و ندا قرار داد.

یا مقصود از ندا کسانی از اهل کتاب هستند که با بیعت عامّ به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و فرمود: اگر مجرد اسلام ناشی از بیعت عامّ و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۰

قبول دین برای نجات کافی بود برای اهل کتاب هم قبول دین خودشان کافی می‌شد و فاسق نامیده نمی‌شدند.

پس شما ای مؤمنین در صورت دین محمد صلی الله علیه و آله توقّف نکنید و به بیعت عام اکتفا نکنید، بلکه [اتَّقُوا اللَّهَ] در جمیع اوامر و نواهی خدا از او بترسید، یا در مخالفت رسول صلی الله علیه و آله و مخالفت قول او در باره‌ی علی علیه السلام از خدا بترسید.

[وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ] به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با ایمان حقیقی ایمان آورید که آن با بیعت خاص ولوی حاصل می شود.
 [يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ] «۱» دو سهم از رحمت خود را به شما می دهد.
 [مِنْ رَحْمَتِهِ] یک سهم بر قبول رسالت و یک سهم بر قبول ولایت.
 و به عبارت دیگر: نصیبی بر بیعت عام، نصیب و سهمی بر بیعت خاص.
 به عبارت سوم سهمی بر قبول اسلام و سهمی بر قبول ایمان.
 و به عبارت چهارم: سهمی در مقام نفس انسانی و سهمی در مقام قلب.
 و به عبارت پنجم: سهمی از بهشت نعیم، و سهمی از بهشت رضوان.
 و به عبارت ششم: سهمی برای قوه عماله و سهمی برای قوه علامه.

(۱) الحسن و الحسين عليهما السلام. اصول کافی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۱

[وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ] و نوری از پرتو قرآن شما را عطا کند که بدان نور راه (بهشت ابد) پیمایید.

مقصود از نور صورت ولی امر است که با بیعت خاص در قلب بیعت کننده داخل می شود و از آن تعبیر به ایمان می شود که داخل در قلب است.

هر گاه آن صورت از حجاب های هواها و وابستگی ها بیرون رود نور آن ظاهر می شود به نحوی که انسان از نور خورشید بی نیاز می شود و زمین با نور پروردگارش اشراق می کند که اشاره به ظهور آن صورت روشنی آن و شناخت علی علیه السلام به نورانیت است که آن معرفت خداست.

و این معرفت حاصل نمی شود مگر برای مؤمنی که قلبش به ایمان امتحان شده که عبارت از ظهور این صورت است.

و آن گاه که آن صورت از حجاب های نفس و وابستگی هایش خلع شد صاحب آن صورت از تمام ما سوای آن بی نیاز می شود.

و آن صورت قرین یاری و نزول ملایکه می شود و ظهور آن صورت همان نزول سکینه و آرامش است.

و لذا خدای تعالی فرمود: نُورًا تَمْشُونَ بِهِ چه آن صورت همان فعلیت اخیر انسان است.

و همه ی کارهای آن چیز با فعلیت اخیر محقق می شود، پس خداوند با آن بیعت نور مخفی یا آشکار قرار می دهد که جمیع حرکات و سکنتات و عبادات و مکاسب او با همان نور محقق می شود.

[وَيَغْفِرُ لَكُمْ] با آن نور شما را می بخشد، چه این نور باعث غفران و بخشش خدا است، زیرا خدای تعالی حیا می کند امتی را عذاب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۲

کند که امامت امام عادل از جانب خدا را پذیرفتند و به آن گردن نهاده اند، اگر چه امت در اعمال و افعال فاجر و فاسق باشند.

[وَاللَّهُ غَفُورٌ] خصلت خدای تعالی بخشش است خواه موجب بخشش وجود داشته باشد، یا نه پس کسی که در او ماده ی مغفرت و بخشش که همان ولایت است باشد لا محاله بخشیده می شود.

[رَحِيمٌ] خصلت او رحمت است خواه موجب آن باشد، چه نباشد.

و لفظ «نور» گاهی تفسیر به امام شده که به او تأسی و اقتدا می کنند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مقصود از دو سهم و نصیب از رحمت او حسن و حسین علیهما السلام می باشند و مقصود از «نوراً تَمْشُونَ بِهِ» امامی است که به او اقتداء می کنند.

و در روایتی آمده است: نور علی علیه السلام است.

[لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ] تا اهل کتاب بدانند لفظ «لا» در «لَيْلًا» زایده است، یعنی آن همان است که در باره‌ی نزول آیه ذکر شد، يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ یعنی یهود و نصاری. اَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] که آنها به هیچ از رحمت و فضل خدا دستی ندارند. در باره‌ی نزول این آیه بعضی گفته‌اند:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَعْفَرَ رَا بِا هَفْتَادِ سَوَارِ بِه سَوَى نَجَاشَى فَرَسْتَادِ كِه اَو رَا دَعَوْتَ بِه اِسْلَامِ كَنْد، اِنَانِ پِيشِ نَجَاشَى رَفْتَنْد و اَو رَا دَعَوْتَ بِه اِسْلَامِ كَرْدَنْد، اَو اِجَابَتِ كَرْدَ و اِيْمَانِ اَوْرَدْ. پس جعفر خواست برگردد و جماعتی از اهل مملکت نجاشی که ایمان آورده بودند، عدد آنان چهل نفر بود گفتند: به ما اجازه بده پیش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۳

این پیامبر برویم و به او سلام کنیم، با جعفر آمدند و دیدند که مسلمین در سختی و عسرت زندگی می‌کنند.

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اجازه خواستند به مسلمانان کمک کنند و گفتند:

يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا اَمْوَالِي دَارِيْمُ وَ سَخْتِي مُسْلِمِيْنَ رَا هَمَّ مِي بِيْنِيْمُ اِگَر بِه مَا اِجَازَه دَهِي مِي رُوِيْمُ وَ اَمْوَالِمَانِ رَا مِي اَوْرِيْمُ وَ بِا مُسْلِمَانَانِ هَمْدَرْدِي مِي كْنِيْمُ.

پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اجازه داد، آنان رفتند و اموالشان را آوردند و به مسلمانان کمک کردند، خدای تعالی این آیه را در باره‌ی آنان نازل نمود: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ... تا قول خدای: وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ غیر مؤمنین از اهل کتاب وقتی قول خدا: اُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا را شنیدند بر مسلمانان فخر کردند و گفتند: ای گروه مسلمانان کسانی از ما که به کتاب شما و کتاب ما ایمان آورده باشند دارای دو اجر و پاداش هستند، کسانی که فقط به کتاب ما ایمان آورده باشند دارای یک اجر هستند مانند اجر شما مسلمانان، پس دیگر برتری شما بر ما از چیست؟

پس قول خدای تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ نازل شد، و برای مسلمانان دو پاداش قرار داد و بر آنها نور و مغفرت اضافه کرد، یعنی برای کسی که ایمان به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بیاورد و تقوا پیشه کند دو اجر و پاداش داده می‌شود.

تا اهل کتاب بدانند که آنها توانایی و قدرت هیچ یک از فضل خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۴

را ندارند «۱».

[وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] و هر فضل و نعمتی به دست خداست که او به هر که بخواهد می‌بخشد و خدا دارای فضل و رحمت بی‌پایان است.

بنابر آنچه که ذکر شد مبنی بر فرق بین اسلام و ایمان و فرق بین ملت و دین، اینکه مراد از قول خدا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسلام است که با قبول دعوت ظاهری و بیعت عام حاصل می‌شود و قول خدا:

«آمِنُوا» امر به ایمان حقیقی و قبول دعوت باطنی با بیعت خاص ولوی است.

با توجه به مطالب مذکور ما می‌گوییم:

ممکن است مقصود از اهل کتاب ملت باشد خواه به نحو آیین و عقیده باشد، خواه به نحو قبول رسالت با بیعت عام.

و خواه اهل ملت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ باشند یا اهل سایر ملّت‌ها و نیز لفظ «لا» در لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ زایده نباشد، تعلیل گفتاری باشد که از قول خدا: آمِنُوا بِرَسُولِهِ استفاده می‌شود، یعنی ایمان با بیعت خاص.

و معنای آن این است: که گفتیم به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورید با قبول دعوت باطنی.

زیرا کسانی که به بیعت اسلامی قانع شدند و از اهل کتاب رسالت بودند نمی‌دانند که آنها بر چیزی از فضل خدا را توانایی ندارند، بلکه گمان می‌کنند بر فضل خدا که از اموال دنیا ظاهر است قدرت دارند

(۱) تفسیر جامع جلد ۷ ص ۷۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۳، ص: ۵۹۵

و نیز گمان می‌کنند بر فضل باطنی قدرت دارند که آن ناشی از درجات ایمان و مقامات رسالت و نبوت و ولایت است. چنانچه از بعضی می‌شنیدیم که می‌گفت: اگر یک چله خلوت کنیم بسیاری از مراتب ایمان برای ما حاصل می‌شود. ولی آن گاه که به رسول صلی الله علیه و آله با بیعت خاص ولوی ایمان آورید و ولایت را قبول کردید قصور و عجز شما روشن می‌شود و می‌فهمید که بر چیزی از فضل خدا قادر نیستید. بدین وسیله به تدریج انانیت را کم می‌کنید که آن بزرگترین گناه در طریق الی الله است و اگر به این مطلب آگاهی نداشته باشید کم کم در جهت افزایش دادن انانیت قدم بر می‌دارید. قال علی علیه السلام اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع فرمود: کشتارگاه خردها، بیشتر در پرتو دروغین طمعهاست. خرد را مکش با طمع ای پسر مشو غزه بر پرتو بی ثمر منهاج البراعه ج ۲۱ ص ۲۸۹

جلد چهاردهم

پیشگفتار ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم يا مقلب القلوب و الابصار، يا مدبر الليل و النهار، يا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال ترجمه‌ی فارسی جلد چهاردهم تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده تألیف عاشق پاکبخته‌ی ولایت کبرای الهی شهید فی سبیل الله، عارف شهیر مولانا المؤمن حضرت آقای حاج سلطان محمد گنابادی بیدختی ملقب به سلطان علی شاه قدس سره را که در ایام عاشورای ابا عبد الله علیه السلام، مصادف با نوروز سال ۱۳۸۱ شمسی آماده‌ی چاپ گردید. با کمال عجز، انکسار و نیازمندی جهت امعان نظر و تصحیح نهایی تقدیم راهنمای درویشان زمان، الهادی الی الشریعه و الطریقه المنتهی فی الفقر و الفنا مرضی اولیاء الله مولانا المعظم جناب آقای الحاج دکتر نور علی تابنده مجذوبعلیشاه نمودیم، تا اگر فرصتی هست آرا و نظرات خود را اعلام فرمایند.

حضرت آقای سلطان علی شاه قدس سره در تمام تألیفات و زندگی پر فیض و برکتشان به چهارده نور سرمدی فروزان علیهم السلام که چهاردهمین، نور علی نور این انوار طیبه امام عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد کسب نور نموده‌اند. عدد چهارده ضمن اینکه تعداد معصومین اسلامی علیهم السلام از نظر تشیع چهارده نفر می‌باشند، در اخبار معصومین علیهم السلام نیز تفسیرها و تأویلات مهمی وجود دارد، از جمله: هفت سیر نزولی و هفت سیر صعودی انسان که عدد چهارده را حایز می‌شود، همچنین سیر صعودی و نزولی وحی و کلام الهی را می‌توان از رموز عدد چهارده شمرد.

به هر ترتیب نتیجه‌ای که از کلام الله مجید و تفسیر آن به دست می‌آید، او اول، او آخر، او ظاهر و او باطن می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲

ليس في الدار غيره ديار

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادام
و اما در این جلد ترجمه‌ی تفسیر سوره‌های زیر تقدیم علاقمندان می‌گردد:

المجادله، الحشر، الممتحنه، الصّيف، الجمعه، المنافقون، الثّغابن، الطّلاق، التّحریم، الملک، القلم، الحاقه، المعارج، نوح، الجنّ، المزمّل، المدثر، القيامة، الدّهر، المرسلات، التّباء، النّازعات، عبس، التّکویر، الانفطار، المطفّفين، الانشقاق، البروج، الطّارق، الاعلی، الغاشیه، الفجر، البلد، الشّمس، اللیل، الضّحی، الانشراح، التّین، العلق، القدر، الیّنه، الزّلزله، العادیات، القارعه، التّکاثر، العصر، الهمزه، الفیل، القریش، الماعون، الکوثر، الکافرون، التّصر، تبت، الاخلاص، الفلق و النّاس.

سوره‌ی المجادله ص: ۲

«۱»

در تفسیر آیه‌ی إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ضمن
شرح بسیار مفصّل و آموزنده مرقوم فرموده‌اند: ... و در اینجا نجوی به خواب بد تعبیر شده است.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هرگاه شما سه نفر بودید دو نفر از شما بدون سوّمی نجوا نکنند که این مطلب
موجب حزن و اندوه او می‌شود.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: سبب نزول این آیه آن است که فاطمه علیها السّلام در خواب دید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله قصد دارد خودش با فاطمه و علی و حسن و

(۱) شایسته‌ی ذکرست: مشروح مباحث، همچنین منابع و مآخذ روایات استنادی مؤلف عالیقدر طاب ثراه در پاورقی مشروح مباحث
که عین عبارت آن بزرگوار ترجمه گردیده است، اشاره شده و این عاصیان برای ممانعت از اطالهی مقدّمه از آوردن مشروح آنها
خودداری نموده و امیدواریم خوانندگان ارجمند جهت کسب اطلاعات بیشتر به صفحات مندرج و پاورقیهای مربوطه‌ی هر کدام از
سوره‌های مورد اشاره مراجعه فرمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳

حسین علیهم السّلام از مدینه خارج شوند، پس بیرون آمدند و از دیوارهای مدینه گذشتند و به دو راهی رسیدند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله از دست راست رفتند تا به جایی رسید که در آنجا درخت خرما و آب بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را خرید که در یکی از دو گوشش نقطه‌های سفیدی بود و دستور ذبح آن را داد،
وقتی آن را خوردند در همانجا از دنیا رفتند.

فاطمه علیها السّلام در حالی که گریه می‌کرد و ناراحت بود بیدار شد، این خواب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفت، صبح
که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله با الاغی آمد و فاطمه علیها السّلام را بر آن سوار نمود و دستور داد که امیر المؤمنین علیه
السّلام و حسن و حسین علیه السّلام از مدینه بیرون روند همان طور که فاطمه علیها السّلام در خواب دیده بود، وقتی دیوارهای
مدینه را پشت سر گذاشتند به یک دو راهی رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف راست حرکت کرد همان طور که
فاطمه علیها السّلام در خواب دیده بود تا رسیدند به جایی که در آنجا نخل و آب بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی
را با همان اوصافی که فاطمه علیها السّلام در خواب دیده بود خرید و دستور ذبح آن را داد، بعد از ذبح آن را بریان نمودند.

تا خواستند از گوشت آن بخورند فاطمه علیها السّلام بلند شد و از آنان دور شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌ترسید آنها را از

دنیا بروند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ را خواست و با گریه او رو برو شد و فرمود:

دخترم چه شده که گریه می کنی؟

فاطمه عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دیشب در خواب چنین و چنان دیدم، رفتار شما همان طور بود که من در خواب دیده بودم و لذا از شما دور شدم تا مرگ شماها را نبینم.

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بلند شد و دو رکعت نماز خواند و سپس با پروردگارش مناجات نمود و جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کسی که به فاطمه علیها السَّلَامَ این خواب را پیش آورده است شیطان می باشد که به او «زها» گفته می شود و مؤمنین را در خوابشان اذیت می کند و چیزهایی به آنان می نمایاند که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴

موجب اندوهشان می گردد.

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جبرئیل امر نمود که آن شیطان را بیاورد، وقتی شیطان خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید،

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او فرمود: تو این خواب را برای فاطمه علیها السَّلَامَ پیش آوردی؟

شیطان گفت: بلی یا مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سه مرتبه در سه جا بر او تف کرد و آب دهان انداخت.

سپس جبرئیل به مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرض کرد: ای مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هرگاه تو یا یکی از مؤمنین در خواب چیز ناخوشایندی را دید بگویند: «أعوذ بما عادت به ملائكة الله المقربون و انبياء الله المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأيت من رؤيائي» و سوره‌ی حمد و معوذتین و قل هو الله احد را بخواند و سه مرتبه آب دهان به طرف چپ بیاندازد، دیگر آنچه که در خواب دیده به او ضرری نمی رساند.

پس خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نمود: *إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ ...* تا آخر.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است: هرگاه یکی از شما چیز ناخوشایندی در خواب دید از آن طرف که خوابیده به طرف دیگر بگردد و بگوید: *«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»*.

سپس بگوید: *«عذت بما عادت به ملائكة الله المقربون و انبياءه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأيت و من شر الشيطان الرجيم»* و مقصود از همه‌ی این آیات منافقین امت است اگر چه نزول آیه در باره‌ی غیر آنان باشد. «۱»

همچنین ضمن شرح مفصل مرقوم فرموده‌اند که:

از علی علیه السَّلَامَ روایت شده است: در کتاب خدا آیه‌ای است که قبل از من

(۱) صفحات ۸۲-۸۴ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵

کسی به آن عمل نموده و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه‌ی نجوی است.

من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هرگاه که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نجوا می کردم در هر نجوی یک درهم صدقه می دادم.

در تفسیر آیهی فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مرقوم فرموده‌اند: آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

روایت شده که مردی نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و از گرسنگی شکایت کرد، پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خانه‌های همسرانش فرستاد و آنها گفتند: جز آب چیزی نداریم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه کسی امشب این مرد را نگهداری می‌کند؟

علی بن ابی طالب علیه السّلام عرض کرد: من یا رسول الله. و آمد نزد فاطمه علیها السّلام گفت: جز غذای یک شام چیزی نداریم ولی ما مهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم.

پس علی علیه السّلام گفت: ای دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دختر بچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن، وقتی صبح شد و علی علیه السّلام نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت قضیه را به آنحضرت خبر داد، پس چیزی نگذشت که خدای تعالی این آیه را نازل نمود: وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ ...

بعضی گفته‌اند: به بعضی از صحابه سر بریانی اهدا شد در حالی که فقیر و تهی دست بود، آن را به همسایه‌اش فرستاد و آن سر در میان نه (۹) همسایه گردش کرد و در آخر به دست اولی برگشت، آن وقت این آیه نازل شد: وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ.

بعضی گفته‌اند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز بنی نضیر به انصار گفت: اگر خواستید از اموال و دیارتان بین مهاجرین تقسیم کنید و در این غنیمت شما هم با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶

آنان شریک باشید، اگر خواستید اموال و خانه‌هایتان مال خودتان باشد و چیزی از غنیمت به آنان نرسد، انصار گفتند: بلکه ما از اموال و خانه‌هایمان به آنان می‌دهیم و در غنیمت نیز آنان را ترجیح می‌دهیم و خود ما از غنیمت چیزی نمی‌خواهیم، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی آن هفت نفر نازل شد که در روز احد تشنه شدند و آبی آوردند که فقط به اندازه‌ی یک نفر بود، که یکی از آنان گفت: آب را به فلانی بدهید.

و همین طور دور زدند و بین هفت نفر آب چرخید و هیچ یک نخوردند و از تشنگی مردند و خدای تعالی آنان را به وسیله این آیه مدح نمود. «۱»

سوره‌ی الممتحنه ص: ۶

در تفسیر آیهی رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا مرقوم فرموده‌اند:

.... از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: از فرزندان آدم مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود مگر آنکه غنی بود، تا آنکه ابراهیم علیه السّلام آمد و عرض کرد پروردگارا ما را امتحان برای کفار قرار نده پس خداوند در میان مؤمنین اموال و احتیاجاتی قرار داد، چنانچه در کفار نیز اموال و حاجاتی قرار داد.

من می‌گویم: بر مؤمنین واجب است از ابراهیم علیه السّلام تشکر نمایند و این کار او را که منت بر مؤمنین گذاشته فراموش نمایند. «۲»

سوره‌ی الصّف ص: ۶

در تفسیر آیهی كَانَهُمْ بُيُوتًا مَرْصُورًا مرقوم فرموده‌اند:

... از امیر المؤمنین علیه السّلام آمده است که فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

(۱) صفحات ۱۱۷-۱۱۸ همین جلد.

(۲) صفحه ۱۴۴ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَيْفًا أَيَا مِي دَانِيْد سَبِيْل و رَاه خِدا چِيْسْت؟ مَن رَاه خِدا هِسْتَم كِه خِداوَنْد مَرَا مَنصُوب نَمُودِه كِه بَعْد از رَسولِش از مَن پِروِي نَمَايَنْد. «۱»

در تفسیر آیه‌ی وَ دِينَ الْحَقِّ مَرْقُوم فرموده‌اند:

راه به سوی خدا که سبب وصول به حقّ است، یا مسبّب از حقّ است که آن ولایت مطلقه است، بنا بر این طریق به سوی خدا با این وصف علی علیه السلام و ولایت او است. «۲»

در تفسیر آیه‌ی هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

مَرْقُوم فرموده‌اند: آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک نجات بخشد دلالت کنم آن تجارت این است که به خدا و رسول او ایمان آرید. «۳»

مقصود ایمان خاصّ و بیعت ایمانی ولوی است.

در تفسیر آیه‌ی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ مَرْقُوم داشته‌اند: ای کسانی که با بیعت خاصّ ولوی ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید.

چون لطیفه‌ی انسانی فطری، لطیفه‌ی ولوی که آن انسانیت اختیاری است مظهر خدای تعالی و نصرت آن (مظهر) عالم اخروی و اعمال صالح نصرت و یاری خدا می‌باشد، جانشین و خلیفه‌ی خدا نیز مظهر خداست، نصرت و یاری او نصرت و یاری خداست، لذا مقصود از نصرت و یاری خدا یاری همان لطیفه و همان خلیفه است و آن را با نصرت و یاری خدا ادعا نمود تا اشاره به این باشد که نصرت آن دو در حقیقت نصرت خداست «۴».

(۱) صفحه‌ی ۱۶۰ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۱۶۳ همین جلد.

(۳) صفحه‌ی ۱۶۴ همین جلد.

(۴) صفحه‌ی ۱۶۷ همین جلد. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۸

سوره‌ی الجمعه ص: ۸

در تفسیر آیه‌ی كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا مَرْقُوم داشته‌اند:

در سختی حمل و خستگی و بهره‌نبردن از آن بلکه ضرر کردن از سنگینی و خستگی حمل آن مانند حمار است.

پس کسی که قرآن را یاد بگیرد و به آنچه که در آن است عمل نکند از اهل همین مثل است، هر کس که می‌خواهد باشد، مانند صحابه‌ای که همت کردند و قرآن را از تغییر و تحریف نگه داشتند و به تلاوت و قرائت آن همت گماردند.

ولی به آنچه که در قرآن بود از قبیل مراعات عترت و مودت و پیروی از آنها عمل نمودند و همچنین این مثل شامل کسانی می‌شود که قرآن را یاد گرفتند و احکام آن را فهمیدند و به آنچه که در آن است عمل کردند، یا احکام شریعت را یاد گرفتند و به آن عمل

کردند ولی منظورشان از علم زندگی دنیا بود، نه زندگی آخرت و چه خوب گفته است مولوی قدس سره علمهای اهل دل حمالشان علمهای اهل تن احمالشان علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند باری شود «۱»

سوره‌ی المنافقون ص: ۸

در تفسیر آیه‌ی فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَرْقُومٌ داشته‌اند: از راه خدا باز داشتند، یا اعراض کردند.

سبیل الله راه خدا عبارت از علی علیه السلام و ولایت او است «۲».

در تفسیر آیه‌ی وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ مَرْقُومٌ داشته‌اند: عزت دنیوی و اخروی برای خدا و نزد خدا و برای کسی است که از حزب خدا باشد، اگر چه بر حسب نظرهای ظاهری مغلوب باشند.

(۱) صفحه‌ی ۱۷۳ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۱۸۵ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹

این آیات همان طور که از قمی آمده است و در باره‌ی غزوه‌ی بنی المصطلق در سال پنجم هجری نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن غزوه خارج شد، وقتی از غزوه برگشت بر سر چاهی نزول نمود که آب آن اندک بود و سیار هم پیمان انصار بود و جهجاه بن سعید غفاری اجیر عمر بن خطاب بود، هر دو بر سر چاه آمدند و دلوشان را انداختند، دلو سیار به دلو جهجاه گیر کرد. سیار گفت: دلو من است جهجاه گفت: دلو من است، جهجاه سیلی به صورت سیار زد و از آن خون آمد، سیار طائفه‌ی خزرج را ندا زد و جهجاه قریش را صدا کرد، همه سلاح به دست گرفتند و نزدیک بود فتنه واقع شود، عبد الله بن ابی صدا را شنید و گفت: این صدا چیست؟ قضیه را به او گفتند.

به شدت غضبناک شد و سپس گفت: من این مسیر را دوست نداشتم، من ذلیل‌ترین عرب هستم، من گمان نمی‌کردم بمانم و چنین چیزی بشنوم و حالم تغییر نکند.

سپس به اصحابش رو کرد و گفت: این عمل و کار شماسست، آنان را به منزلهای خود راه دادید و با اموالتان کمک کردید و با جانهایتان حفظ کردید و گردنهایتان را برای کشته شدن آماده نمودید، پس او زنان شما را بیوه و کودکان را یتیم نمود، اگر آنان را اخراج می‌کردید عیال غیر شما می‌شدند، سپس گفت: اگر ما به مدینه برگردیم ما عزیزها ذلیلها را بیرون می‌کنیم و زید بن ارقم که نوجوان بود در میان آن جمع سخنان عبد الله بن ابی را شنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت گرما زیر سایه‌ی درختی نشسته بود و نزد او گروهی از اصحابش از مهاجر و انصار بودند، زید آمد و آنچه را که عبد الله بن ابی گفته بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاید تو توهم و خیال کردی ای نوجوان، گفت: نه به خدا سوگند، من توهم نکردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاید تو بر آن خشم کردی، گفت: نه به خدا سوگند من غضبناک نشدم، فرمود: شاید اشتباه فهمیدی گفت: نه به خدا سوگند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شقران مولای خود فرمود: بار شتر را ببندد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰

شقران شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را آماده کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و مردم این مطلب را فهمیدند و

گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نبود که در مثل چنین وقتی حرکت کند، پس مردم حرکت کردند. تا آنجا که راوی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله همه‌ی روز را در حرکت بود و با هیچ کس سخن نمی‌گفت، طایفه‌ی خزرج بر عبد الله بن ابی هجم آوردند و او را سرزنش و ملامت کردند. عبد الله قسم خورد که چیزی نگفته است و هیچ یک از این سخنان را بر زبان نیاورده است. خزرجیها گفتند: بلند شو، با ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم و از وی عذر خواهی کنیم عبد الله به علامت قبول گردنش را کج کرد.

وقتی تاریکی شب فرا رسید باز رسول خدا صلی الله علیه و آله همه‌ی شب و روز را در حرکت بود و جز برای نماز نزول نمی‌کردند، وقتی صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش نزول نمودند در حالی که بیداری شب آنها را خسته کرده بود.

پس عبد الله بن ابی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سوگند یاد کرد که هیچ یک از این سخنان را نگفته است و او شهادت می‌دهد به لا اله الا الله و این که تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و زید بر من دروغ بسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را از او قبول نمود و خزرجیها بر زید بن ارقم حمله بردند و به او ناسزا می‌گفتند. تا آنکه راوی گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نازل شد، وقتی وحی نازل شد اصحابش را جمع کرد و سوره‌ی منافقین را بر آنها خواند.

بدین ترتیب خدای تعالی عبد الله بن ابی را رسوا نمود.

از امام کاظم علیه السلام آمده است: خدای تعالی کسی را که در ولایت علی علیه السلام و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد منافق نامیده است و هر کس که امامت وصی او را انکار کند به منزله‌ی کسی قرار داده که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید و بر این مطلب خداوند قرآن نازل نموده و فرموده: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۱۱

منافقین آمدند و در مورد ولایت وصی تو گفتند ما شهادت می‌دهیم تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و خداوند شهادت می‌دهد منافقین به ولایت علی علیه السلام دروغ می‌گویند. «۱»

سوره‌ی التَّغَابِن ص: ۱۱

در تفسیر آیه‌ی وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مرقوم داشته‌اند: بازگشت شما به سوی او است، این جمله ترغیب و تهدید است. یعنی آماده‌ی حضور نزد خدا باشید و مهیا شوید که با بهترین وجه نزد او بروید «۲».

در تفسیر آیه‌ی وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فرموده‌اند: نور نازل گشته همان ولایت علی علیه السلام که با هر پیامبری به طور سرّی بوده است و با محمد صلی الله علیه و آله به طور سرّ و آشکار بوده است و در اخبار به امامت و به امام تفسیر شده است.

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: نور به خدا سوگند ائمه علیهم السلام هستند، هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین روشن تر از آفتاب است که روز را روشن می‌کند و اینان کسانی هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و خداوند نور آنها را از هر کس که بخواهد می‌پوشاند.

بدان که نور چیزی است که ذات او ظاهر و روشن باشد، غیر خودش را روشن کند، و این حق وجود است، که وجود در ذاتش ظاهر و روشن است به خوبی که قدیمی‌ترین بدیهیات و اول مدرکات است و بعد از تعیین مفهوم نخستین چیزی است که مورد

سؤال قرار می‌گیرد.

زیرا که سؤال با «ما» شارحه که سؤال از مفهوم لفظ است بر سؤال به اهل بسیطه مقدّم است، بعد از تعیین مفهوم لفظ سؤال جز با اهل بسیطه نمی‌شود.

بعد از سؤال با اهل بسیطه نوبت سایر سؤالها می‌رسد و معنای این که وجود ظاهر کننده‌ی اشیاست این است که هیچ شیئی از اشیا بر مدرکی از مدارک ظاهر نمی‌شود مگر با وجود.

(۱) صفحات ۱۸۹-۱۹۲ همین جلد.

(۲) صفحات ۱۹۹ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲

و وجودی که به ذات خود ظاهر و ظاهر کننده‌ی غیر می‌باشد عبارت از مشیّت است که آن فعل حقّ اولّ تعالی است و اضافه نسبت او به اشیاست و آن همان ولایت مطلقه است که جمیع ولایتهای جزئی حصّه‌هایی از آن است.

(و آنچه که) هر موجودی به وسیله‌ی آن وجود پیدا می‌کند و هر ظاهر و روشنی‌بخشی به وسیله‌ی آن ظهور می‌یابد.

حتّی نور عرضی که به وسیله‌ی آن سطوح، اشکال و الوان ظاهر و آشکار می‌شوند، که اگر وجود نبود آن نور نه بر چشمها ظاهر می‌شد و نه اشیا را ظاهر می‌ساخت.

وقتی هر امامی متصل به مشیّت نمی‌شد به نحو اتصال در قوس صعود پس از آنکه در قوس نزول مانند سایر اشیا به مشیّت متصل بود و با همین اتصال است که در کسی که به او متصل است اثر می‌گذارد و افاده‌ی فعلیّت وجودی در قوس صعودی می‌کند، که این فعلیّت قبلا برای او حاصل نبود.

و با همین فعلیّت است که وجود او بر او ظاهر می‌شود، نور را به امام قبل از اتصال به امام تفسیر کرده‌اند.

و آن فعلیّت وجودی است که در فعلیّت‌های شخص متصل به امام حادث شده و مقوم سایر فعلیّت‌ها و محیط به آنهاست.

و آن عبارت از ایمان است که با بیعت خاصّ ولوی داخل در قلب مؤمن می‌شود و با همان فعلیّت است که بر مؤمن سالک دقایق اخلاق او ظاهر می‌شود.

دقایق و نکاتی که باریکتر از پوست، پنهان‌تر از راه رفتن مورچه در روی سنگ صاف در شب تاریک.

و بر او مانند این شرک خفی ظاهر می‌شود، در حالی که امثال این شرک قبل از آن برای او ظاهر نبود و با نور شمع و چراغ یا با نور ستارگان و ماه ظاهر نمی‌شد.

حتّی با نور خورشید هم که نورانی‌تر است ظاهر نمی‌شد و از جهت همین نور ولایت و همین ظهور و روشنی است که مؤمن گاهی خودش را بدتر از هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳

بدکار، گناهکارتر از هر گناهکار می‌بیند، گاهی نفس خودش به شدّت مورد غضب خود قرار می‌گیرد.

از جهت همین ظهور است که دنیا برای او زندان می‌شود و این همان ظهور علمی، حالی و وجدانی است.

و گاهی امام با صورت ملکوتی نورانی بر سینه‌ی سالک ظاهر می‌شود و این ظهور همان ظهور قائم علیه السلام در عالم صغیر است و در این هنگام است که زمین وجود سالک با نور پروردگارش روشن می‌شود و روشنایی آن شدیدتر از روشنی زمین عالم کبیر با نور آفتاب است و از جهت شدّت روشنایی در آن هیچ کجی و ناهمواری نمی‌بینی و در آن هنگام است که زمین اخبارش را حدیث می‌کند و بارها و سنگینیهایش را بیرون می‌ریزد (۱).

سوره‌ی الطلاق ص: ۱۳

در آیه‌ی وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً فرموده‌اند: کسی که در مخالفت کردن اوامر و نواهی خدا و تجاوز از حدود او از خدا بترسد، خداوند برای او راه خروج از شبهات دنیا و سختیهای روز قیامت و از هر فتنه و بلایی در دنیا یا آخرت قرار می‌دهد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده است و شاید اطلاق لفظ «مخرج» بدان جهت بوده که آن را نسبت به هر چیزی که ممکن است بر آن صادق شود تعمیم دهد.

از امام صادق از پدرانش از علی علیه السلام آمده است: کسی را که خداوند به او روزی بدهد در حالی که با پایش قدمی برنداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و با زبانش در مورد آن سخنی نگفته و لباس برای آن پوشیده چنین شخصی از کسانی است که خدای تعالی در کتابش آنها را ذکر کرده و فرموده: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَأْخِرْ آيَهُ...»
از امام صادق علیه السلام آمده است: گروهی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وقتی این

(۱) صفحات ۲۰۱-۲۰۳ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۴

آیه نازل شد در را به روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: این آیه را ما را بس است.

این خبر به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رسید و در پی آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را وادار به این کار کرده، گفتند: ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تو متکفل روزی‌های ما شدی و ما هم به عبادت روی آوردیم.
رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: کسی که چنین کند دعای او مستجاب نمی‌شود، بر شما باد طلب روزی کردن «۱».

سوره‌ی التَّحْرِيم ص: ۱۴

در تفسیر آیه‌ی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ای کسانی که با بیعت عام ایمان آورده‌اید.

به وسیله‌ی بیعت خاص به سوی خدا توبه کنید، یا معنای آیه این است: ای کسانی که با بیعت خاص ایمان آورده‌اید توبه کنید و از مقام نفوس خویش به سوی خدای تعالی برگردید که مظهر او دل‌های شماست.

توبه‌ای که از لگه‌ی بازگشت خالص باشد، یا توبه‌ای که صاحبش را نصیحت کند، بدین گونه که برگزیده نادم و پشیمان باشد و عازم بر ترک گناه در آینده باشد، یا مقصود توبه‌ای است که پارگی‌های پدید آمده در دین را وصله کند و پارگی‌ها را بدوزد، فاسد را اصلاح نماید.

و لفظ «نصوح» از «نصح» به معنای خیاطت و دوختن است، یا مقصود توبه‌ای است که با دست ولی امر در بیعت خاص ولوی انجام گیرد، چه آن توبه چیزی است که صاحبش را از هر بدی و غلّ و غشّ‌رهایی می‌بخشد و آن توبه‌ای است که به وسیله‌ی آن صاحبش هر بدی و رذیلت را می‌بیند و نفسش را در رهایی از آن پند می‌دهد و آن چیزی است که هر پارگی را که ما قبل از آن برای نفس واقع می‌شود میدوزد و وصله می‌کند.

بدان که توبه بر حسب صورت دارای معانی متعددی است، چه معنای توبه

(۱) صفحات ۲۱۸ و ۲۱۷ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵

این است که انسان بگوید: من به سوی خدا توبه می‌کنم، یا به سوی خدا توبه کردم، یا به نبی یا ولی زمان خود رجوع کند و به دست او بیعت کند، بیعت عام یا بیعت خاص.
و بر گناهان قلبی پشیمان شود، بر رذایل نفسانی نادم باشد، بر عقائد باطل نادم گردد، از لحاظ نسبت افعال یا صفات با وجود به خودش برگردد، بر رنگارنگ شدن در مقاماتش نادم باشد و طلب تمکین نماید و به خدا بازگشت نماید (۱)».

سوره‌ی الملك ص : ۱۵

در تفسیر آیه‌ی لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا مَرْقُومَ فرموده‌اند: ... و خوب بودن عمل با نیت خوب و کامل محقق می‌شود و نیت خوب با عقل کامل تحقق پیدا می‌کند و لذا در اخبار متعدّد وارد شده: مقصود این است که معلوم شود عقل کدام یک کامل‌تر و تمام‌تر است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور این نیست که عمل کدام یک بیشترست، بلکه مقصود این است که عمل کدام یک به صواب و واقع نزدیک‌ترست و صواب بودن عمل عبارت از خدا ترسی و نیت صادق است، سپس فرمود: باقی ماندن بر عمل تا آنجا که عمل خالص شود سخت‌تر از اصل عمل است.

و عمل خالص آن است که بخواهی جز خدا کسی تو را حمد نکند و نیت برتر از عملست، آگاه باشید که نیت همان عمل است، سپس این قول خدا را تلاوت نمود: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ هَر كَس طَبَق نَيْتِ خُودَش عَمَل مِي كَنْد «۲».
در تفسیر آیه‌ی أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدون انحراف از مقصد.
از امام کاظم علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: خداوند مثل زده است، کسی

(۱) صفحات ۲۳۶ همین جلد.

(۲) صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶

که از ولایت علی علیه السلام تجاوز نماید مانند کسی است که بر رویش راه می‌رود، در کارش هدایت نمی‌یابد، هر کس پیرو علی علیه السلام باشد بر راه راست است و راه راست امیر المؤمنین علیه السلام است (۱)».

سوره‌ی القلم ص : ۱۶

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مَرْقُومَ فرموده‌اند:
محمّد صلی الله علیه و آله یا قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام.

بعضی گفته‌اند: این آیه هنگام نزول قرآن و قرائت آن نازل شد، چون در آن هنگام از شدت بغض و حسد طوری به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کردند که نزدیک می‌شد با نظر کردن او را مصروع سازند.

در خبر آمده است: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» که در آن هنگام کفار به همدیگر می‌گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است.

و بعضی گفته‌اند: در باره‌ی چشم زخم نازل شده است، چون روایت شده که در بنی اسد کسانی بودند که چشم می‌زدند و بعضی می‌خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را چشم بزندند.

و در روایت آمده است: چشم بد مرد را داخل قبر و شتر را داخل دیگ می‌کند.

روایت شده که امام صادق علیه السلام به مسجد غدیر مرور نمود، پس نگاه به سمت چپ مسجد کرد و فرمود: آنجا جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة» سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آنجا خیمه‌ی بعضی از منافقین است، وقتی دیدند امام دستش را بلند کرده به همدیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد گویی که دو چشم دیوانه است.

(۱) صفحات ۲۵۴ همین جلد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۱۷

پس در این موقع جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد و این آیه را آورد و **إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** (۱).

سوره‌ی الحاقه ص: ۱۷

در تفسیر آیه‌ی **وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** مرقوم فرموده‌اند: از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «آنه لقول رسول کریم» یعنی سخن جبرئیل از جانب خداست در ولایت علی علیه السلام فرمود: کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و آله در باره‌ی علی علیه السلام به خدا دروغ بسته، خداوند او را به این کار در باره علی علیه السلام امر نکرده است.

پس خدای تعالی برای رفع این اتهام قرآنی نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

«انّ ولایه علی علیه السلام تنزیل من ربّ العالمین و لو تقول علينا محمد صلی الله علیه و آله بعض الأقاویل ... تا آخر آیه».

سپس گفتار را با عطف ادامه داد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تذکره و یادآوری متّقین است، علی حسرت بر کافرین است و ولایت او حقّ الیقین است، پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی، یعنی پروردگار بزرگت را شکر کن که این فضل را به تو عطا کرده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را اظهار نمود آن دو نفر با هم گفتند: به خدا سوگند این سخن و این کار از جانب خدا نیست و این چیزی نیست مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهد به پسر عمیش شرافت دهد.

پس خدای تعالی نازل نمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا ... الی آخر».

و در خبر دیگری آمده است: این آیه در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه نازل شده است «۱».

(۱) صفحات ۲۷۶ و ۲۷۷ همین جلد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۱۸

سوره‌ی المعارج ص: ۱۸

در تفسیر آیه‌ی **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** مرقوم فرموده‌اند:

بدان که صلاّه و نماز اسم هر چیزی است که با آن توجّه به خدا حاصل شود، لذا هیچ شریعتی نبود مگر آنکه نماز در آن وجود داشت.

و به عبارت دیگر: نماز عبارت از آراسته شدن به زیور اوصاف روحانیین است، چنانچه زکات اسم تبری و بیزاری از هر چیزی است که باید از آن بیزاری جست و لذا در هر شریعتی زکات بوده.

نماز قالبی بر حسب اذکار و افعال در شرایع مختلف بوده است، چون شریعت محمد صلی الله علیه و آله کامل ترین شریعت هاست نماز قالبی نیز در شریعت او کامل ترین نماز هاست و مشتمل بر عبادت های جمیع اصناف ملائکه است یعنی آن ملائکه که ایستاده اند، بدون نگاه به هیچ طرف عبادت می کنند و ملائکه ای که در حال رکوع و سجودند.

و نیز مشتمل است بر نماز جمیع اصناف موالید از طبایع منطبعه، نفوس نباتی که به وجهی ایستاده و بدون نگاه عبادت می کنند و به وجهی در حال سجده و انطباق هستند.

و نفوس حیوانی که بالطبع رکوع کننده می باشند و نفوس انسانی که به احسن التقویم ایستاده و متمکن از رکوع و سجود و قیام است که در سایر موجودات نیز بود.

و چون نماز قالبی مانع از کارهای ضروری از قبیل خوردن و آشامیدن و طلب حاجت و رفع احتیاجات و خواب بود ادامه ی آن ممکن نبود مگر به نحوی از تأویل و مجاز بدین گونه که مقصود از ادامه ی آن عدم فوت نماز از اوقات مقرر باشد بنابراین چه مانعی دارد که مقصود ادامه ی نماز قلبی باشد که از ولی امر اخذ گردد، همین نماز است که اگر انسان مواظب آن بوده و مستغرق در آن باشد اقامه

(۱) صفحات ۲۹۳ و ۲۹۴ همین جلد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹

و ادامه ی آن مانع کارهای ضروری نمی شود، بلکه انسان در حالت خواب می تواند به آن نماز مشغول باشد بدون آنکه به عمل و فکر و تأمل و رویه محتاج باشد و لذا فرمود: «علی صلاتهم» یعنی نماز مخصوص خودشان، چه هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که دیگری در آن مشارکت نمی کند، به خلاف نماز قالبی که برای همه تشریح شده و اختصاص به شخص خاصی ندارد. و در خبر آمده است: اگر بر خودش چیزی از نافلة ها را واجب کند بر او ادامه پیدا می کند.

در خبر دیگری است: کسانی هستند که آنچه را شب فوت شده باشد در روز قضا می کنند و آنچه را روز فوت شده شب قضا می کنند.

و مجمل قول این است: ولایت که با بیعت دوّم حاصل می شود نمازی است که انسان را از رذایل پاک می سازد، از جمله ی رذایل حریص و بی صبر بودن است و به صفات نیک و خصایل حمیده آراسته می سازد، که از جمله ی صفات نیکو ادامه ی نماز قالبی و قلبی و صدوری است «۱».

سوره ی نوح ص: ۱۹

در تفسیر آیه ی رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مَرْقُومٍ فرموده اند: پس از آنکه از شدت غضب در راه خدا بر قومش نفرین کرد، بر درگاه الهی تضرع و زاری نمود و از غضب در راه خدا استغفار کرد، چون حبّ در راه خدا بهتر از بغض در راه خداست.

از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود ولایت است، که هر کس داخل ولایت شود به خانه ی انبیا داخل می شود. هر زن و مرد مسلمان که دعوت عام را پذیرفته و دعوت خاص را قبول نکرده اند یا مقصود کسانی است که به ولایت ایمان آورده باشند با بیعت خاص ولوی، ولی مقصود از کسی که داخل خانه نبی شود شخصی است که بیعت خاص را

(۱) صفحات ۳۳-۳۰۵ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰

با دست نوح انجام داده باشد و مقصود از مؤمنین و مؤمنات کسانی هستند که بیعت خاص را با دست او یا غیر او از انبیاء و اولیا علیهم السّلام انجام داده باشند «۱».

سوره‌ی الجن ص: ۲۰

در تفسیر آیه‌ی لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا مرقوم فرموده‌اند: آب زیاد و فراوان. و چون وجود آب در ملک عرب بسیار کم بود و بیشتر خیرات و برکات متوقف بر آب بود لذا آب کنایه از زیادی خیرات و برکات گشت.

و از امام صادق علیه السّلام در باره‌ی این آیه آمده است: یعنی علم زیاد به آنان افاده می‌کنیم که آن را از ائمه علیهم السّلام فرا می‌گیرند.

از امام باقر علیه السّلام آمده است: یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام و اوصیا از فرزندان او استقامت می‌کردند، در امر و نهی اطاعت آنان را می‌نمودند آنها را با آب زیاد سیراب می‌کردیم، یعنی دل‌هایشان را با ایمان سیراب می‌نمودیم «۲».

سوره‌ی المزمل ص: ۲۰

در تفسیر آیه‌ی فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا هر کس بخواهد به سوی پروردگارش در ولایت راهی اتخاذ کند. مقصود قبول ولایت خدای تعالی به وسیله‌ی بیعت با او و پیروی از اوامر و نواهی است، یا مقصود ربّ مطلق و راه به سوی ربّ مطلق است، که آن صاحب ولایت و قبول ولایت او به وسیله‌ی بیعت با او و پیروی از او می‌باشد «۳».

سوره‌ی المدثر ص: ۲۰

در تفسیر آیه‌ی قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ دارای ولایت علی علیه السّلام

(۱) صفحه‌ی ۳۱۹ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۳۲۹ همین جلد. [.....]

(۳) صفحه‌ی ۳۴۵ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱

نبودیم، چون نماز حقیقی بدون ولایت محقق نمی‌شود، بلکه ولایت در حقیقت همان نماز است.

و لذا علی علیه السّلام فرمود: من نماز هستم آیا ما از پیروان سابقین نبودیم؟ و آنها کسی را که در مسابقه به دنبال سابق و برنده می‌آید مصلّی و نماز گزار می‌نامند، یا مقصود این است که ما از پیروان وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله نبودیم و بر آنها صلوات و درود نفرستادیم و به همه‌ی این معانی در خبر اشاره شده است.

یا مقصود این است که ما نماز قالبی را که در شریعت مقرر شده انجام ندادیم و به این معنا نیز در خبری از علی علیه السّلام اشاره شده است.

یا مقصود این است که ما نماز قالبی را که در شریعت مقرر شده انجام ندادیم و به این معنا نیز در خبری از علی علیه السّلام اشاره

شده است.

سوره‌ی القیامه ص : ۲۱

در تفسیر آیه‌ی **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** مرقوم فرموده‌اند:

بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست ابی جهل را گرفت و این جمله را به او گفت، ابو جهل گفت: به چه چیز مرا تهدید می‌کنی؟ نه تو، نه پروردگارت نمی‌توانید به من کاری بکنید، من عزیزترین شخص در این وادی هستم، پس خدای تعالی همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود آیه نازل نمود.

قمی گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مردم را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند، پس آنگاه که تبلیغ نمود و به مردم آنچه را که در باره‌ی علی باید بگویند و خبر دهد گفت مردم برگشتند معاویه بر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری اتکا داشت، سپس با تکبر به سوی اهلش می‌رفت و می‌گفت: ما به ولایت علی علیه السلام هرگز اقرار نمی‌کنیم و گفته‌ی محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نمی‌کنیم، پس خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: **فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ... تا آخر آیه «۱»**.

(۱) صفحه‌ی ۳۷۷ و ۳۷۸ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲

سوره‌ی الذهر ص : ۲۲

در تفسیر آیه‌ی **وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ...** تا آنجا که آنان خوراک خویش را از روی محبت به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند: ما از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم بلکه تنها برای طلب رضایت خدا اطعام کردیم. از بیشتر عامه و خاصه روایت شده که این آیات تا قول خدا: **وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا** در باره‌ی علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کنیز آنان به نام فضه نازل شده است. «۱»

سوره‌ی المرسلات ص : ۲۲

در تفسیر آیه‌ی **إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ** فرموده‌اند: به زیر سایه‌ی دردناک و جهنم روید.

بدان که نفس اماره‌ی انسان مظهر جهنم است و هر آنچه از اوصاف زشت و پست وارد شعبه و شعله‌ای از شراره‌ی آتش آن است همین نفس اماره مسبب دخول در آتش است و اصل جمیع رذایل و پستی‌هاست همان قوای سه‌گانه بهیمی و سبعی و شیطانی می‌باشد.

و آن قوای سه‌گانه شعله‌هایی از آتش جهنم و دودهایی از آن است، که انسائیت بدان وسیله می‌سوزد و مادامی که انسان در دنیا اسیر نفس اماره است سوختن خویش را درک نمی‌کند، ولی آنگاه که می‌میرد آنچه که در دنیا از او پنهان بود بر او مجسم می‌شود و در نتیجه شعله‌های سه‌گانه، دودها و سایه‌های آن بر او ظاهر می‌گردد «۲».

سوره‌ی النبأ ص : ۲۲

در تفسیر آیه‌ی **يَقُولُ الْكَافِرُ يَا أَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا**

فرموده‌اند: کسی که کافر به ولایت است می‌گوید:

(۱) صفحه‌ی ۳۹۰ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۴۰۷ و ۴۰۸ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳

ای کاش در دنیا خاک بودم و برای من حشر و نشر و حساب و عقابی نبود، یا کاش در این روز خاک بودم و برای من حسابی نبود، یا کاش خاک بودم و قابلیت این را داشتم که اشیای دیگر از من خلق می‌شد، زیرا کافر به سبب وجود فعلیت‌های زشت که در او حاصل می‌شود و شایسته‌ی فعلیت‌های دیگر نمی‌شود و در نتیجه آرزو می‌کند که کاش خاک بود و قابلیت آن را داشت که صورت‌های دیگر از او خلق شود.

بعضی گفته‌اند: پس از آنکه خلاق در یک خاک حشر می‌شوند و ظالم برای مظلوم قصاص می‌شود حتی گوسفند شاخدار که بر گوسفند بی‌شاخ زده است قصاص می‌شود.

خدای تعالی به غیر ثقلین گوید: ما شما را آفریدیم و بر بنی آدم مسخر نمودیم و شما در طول زندگیتان مطیع بنی آدم بودید، حال برگردید به همان خاکی که در قبل بوده‌اید.

در این موقع است که کافر توجه می‌کند به آن چیزها که برگشتند و خاک شدند و می‌گوید: ای کاش من هم به صورت یکی از آن چیزها بودم و امروز خاک می‌شدم.

بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابلیس است که وقتی کرامت آدم و فرزندانش را دید، در حالی که آدم را سرزنش می‌کرد که از خاک است، در این موقع آرزو می‌کند که ای کاش اصل او نیز از خاک می‌بود.

یا مقصود از کافر، کافر به ولایت است که آرزو می‌کند ای کاش از شیعیان علی علیه السلام می‌بود، که از ابن عباس روایت شده که از او سؤال شد چرا رسول خدا علی علیه السلام را ابو تراب کنیه نمود؟ در جواب گفت: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی برای شیعه‌ی علی علیه السلام مهیا نموده از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت، آن وقت می‌گوید: کاش من خاک بودم یعنی از شیعیان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴

علی علیه السلام بودم و این است قول خدای تعالی: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

«۱».

سوره‌ی النازعات ص: ۲۴

در تفسیر آیه‌ی اِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا فرموده‌اند: انتها و آخر آن ساعت پروردگار است، اگر بتوانی پروردگار را بشناسی خواهی توانست قیامت را نیز بشناسی، یا مقصود این است که منتهای وقت و ساعت و قیامت موقوف به پروردگار مضاف تو و ظهور اوست. یعنی، وقت قیام قیامت نزد خداست از اول مرگ تا ظهور پروردگارت بر تو و هنگام ظهور پروردگار همه‌ی قیام قیامت نزد خدا می‌شود، خواه مرگ اختیاری باشد یا اضطراری و لذا ساعت گاهی تفسیر به ظهور قائم علیه السلام شده و گاهی به قیامت، گاهی به رجعت و گاهی به مرگ تفسیر شده، چون همه‌ی این موارد بعد از طی برزخ‌ها، به اختیار یا اضطرار به علی علیه السلام منتهی

می‌شود. «۲»

سوره‌ی عبس ص: ۲۴

در تفسیر آیه‌ی عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى مرقوم فرموده‌اند:

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی عبد الله بن امّ مکتوم که نابینا بود نازل شده است.

داستان از این قرار بود که این شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که گروهی از بزرگان قریش نیز پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و او آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در روایتی عتبّه بن ربیع، ابو جهل، عباس، ابی و امیه دو فرزند خلف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و او آنان را به خدا دعوت می‌کرد و امید اسلام آوردن آنان را داشت. عبد الله بن امّ مکتوم گفت: یا رسول الله بر من بخوان و به من بیاموز آنچه را که خداوند به تو آموخته است، این سخن را بلند، بلند می‌گفت و تکرار می‌کرد و

(۱) صفحه ۴۲۳ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۴۳۷ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۵

نمی‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله با غیر او مشغول است.

در صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله علامت ناخشنودی پدیدار گشت و در دل خود می‌گفت: حالا- این بزرگان قریش می‌گویند: پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله، کورها و بندگان می‌باشند، لذا از ابن امّ مکتوم روی گردانید و بر آن گروه روی آورد، که این آیه نازل شد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.

از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد نابینا را اکرام و احترام می‌کرد و می‌گفت: مرحبا به کسی که پروردگارم مرا در باره‌ی او سرزنش کرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد مردی از بنی امیه بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ابن امّ مکتوم آمد، وقتی آن مرد او را دید از او متفّر شد و خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و خدای تعالی در این آیه این قضیه را حکایت می‌کند و آن را مورد انکار قرار می‌دهد «۱».

سوره‌ی التکویر ص: ۲۵

در تفسیر آیه‌ی إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ فرموده‌اند: که البتّه قرآن از پیش خود محمد صلی الله علیه و آله نیست، بلکه قول جبرئیل، یا قرآن ولایت علی علیه السلام است یا نصب علی به خلافت و ولایت قول جبرئیل است که فرستاده‌ی خدا به سوی انبیا علیهم السلام است و او نزد خدا دارای کرامت می‌باشد «۲».

سوره‌ی الانفطار ص: ۲۵

در تفسیر آیه‌ی إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ نیکوکاران عالم در بهشت پر نعمتند، این جمله جواب از سؤال مقدر است گویا که گفته شده: اگر ملایکه‌هایی حافظ و نگهبان ما هستند، پس حال ما در آخرت چگونه خواهد بود؟ فرمود: نیکوکاران در بهشت و نعمت خواهند بود «۳».

(۱) صفحه‌ی ۴۴۱ و ۴۴۲ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۴۵۵ همین جلد.

(۳) صفحه‌ی ۴۶۲ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶

سوره‌ی المطففین ص: ۲۶

در این سوره‌ی شریفه نیز مؤلف عالیقدر از ظرافتهای بی‌بدیلی در بیان نکات ارزشمند تفسیری بهره گرفته‌اند که به عنوان نمونه و نکته‌ی برجسته می‌توان بر آنچه که پیرامون برخورد با فرقه‌ها، ادیان و مکاتب بیان فرموده «۱» و نیز آنچه که در تفسیر در تفسیر آیه‌ی **إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ الْبُتَّةِ رُوزِ قِيَامَتِ** بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجینند.

... پس اگر اعمال انسان از جهت انقیاد و تسلیم سخت حکم عالم و تقلید از او باشد هر عملی که انجام می‌دهد صورتی از آن جهت از علیا و بالا- در نفس او حاصل می‌شود و نویسندگان آن اعمال عمل او را در کتاب‌هایی می‌نویسند که از عالم علوی می‌باشند و از آن تعبیر به «علیین» می‌شود که مبالغه در علو است.

و اگر اعمال انسان از روی تقلید از عالم (عالم ربّانی) نباشد، هر عملی که انجام دهد صورتی از آن در نفس او حاصل می‌شود، از جهت سفلی و پایین و نویسندگان اعمال او را در کتابهایی می‌نویسند که از عالم سفلی و پایین است و از آن تعبیر به سجین می‌شود که مبالغه در سجن و زندان است و آن تنگ‌ترین زندان برای نفوس انسانی است.

و چون هر عالم ربّانی کتابی از حق تعالی است که با تمام صورت‌ها و نفس‌هایش بر صفحات موادّ آن عالم نوشته شده سجین را تفسیر به کتاب نمود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ بزرگ نمودن شأن آن عالم است که توجه می‌دانی آن سجین (سنگ و گل) چیست؟ آن نوشته‌ای است که به قلم حق در کتاب وجود عالم ثبت است «۲».

سوره‌ی الانشاق ص: ۲۶

در تفسیر **إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ** مرقوم فرموده‌اند: بدان که (ای رسول

(۱) صفحه‌ی ۴۶۶ همین جلد.

(۲) صفحات ۴۶۹-۴۷۰ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷

به یاد آر) هنگامی که آسمان شکافته شود، روح انسانی منشق می‌شود و ستارگان قوای او پراکنده می‌شوند و کوههای اعضا و کوههای اناتیتش از بین می‌رود و متلاشی می‌شوند و زمین بدن و اعضایش بسط پیدا می‌کند و جمع نیروهای انسانی و حیوانی که بارها و سنگینی‌های اوست خارج می‌شوند و انسان از آنها خالی می‌گردد.

و چون عالم صغیر نمونه‌ای از عالم کبیرست پس هر چه که در آن واقع شود، در عالم کبیر نیز واقع می‌شود و در نتیجه انشقاق آسمان عالم کبیر و تاریک شدن ستارگانش و پراکنده شدنشان و از بین رفتن کوهها و غیر آنها ظاهر می‌شود.

وَ أذْنَتْ لِرَبِّهَا و سخن پروردگارش را می‌شنود و تسلیم می‌شود «۱».

سوره‌ی البروج ص: ۲۷

در تفسیر قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ مرقوم داشته‌اند: (قسم به اینان) که اصحاب اخدود همه کشته شدند. حکایت اصحاب اخدود در روایات خاصه و عامه با اختلاف ذکر شده، چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: پادشاهی بود و جادوگری داشت، وقتی جادوگر مریض شد گفت: کودکی را به سوی من بفرست تا او را سحر و جادو یاد دهم، پادشاه غلامی را به او داد بین غلام و جادوگر راهبی بود که غلام با او رفت و آمد می‌کرد، او را دید و مجذوب او گشت و هر روز نزد راهب می‌رفت و به سخنانش گوش فرا می‌داد، یکی از این روزها دید ماری جلو مردم را گرفت و نمی‌توانند بروند. پس غلام گفت: من امروز کار ساهر و راهب را خواهم فهمید و سنگی به دست گرفت و گفت: بار خدایا اگر امر راهب نزد تو محبوب‌تر است این مار را بکش و سنگ را انداخت و مار را کشت و مردم راحت شدند و به راه خود ادامه دادند.

(۱) صفحه‌ی ۴۷۸ و ۴۷۹ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸

غلام این قضیه را به راهب گفت و راهب گفت: ای فرزندم تو مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهی گرفت و کسی را نزد من راهنمایی نکن.

و غلام مردم را مداوا می‌کرد و کور و ابرص را شفا می‌داد، در این میان همنشین و ندیم ملک نابینا شد، نزد او آمد و اموال فراوانی به او داد و گفت: مرا شفا بده و این همه اموال از آن تو باشد.

وی پاسخ داد: خداوند شفا می‌دهد، اگر تو به خدا ایمان بیاوری من دعا می‌کنم تا شفا یابی، همنشین ملک ایمان آورد، غلام دعا کرد و او شفا یافت.

وقتی ندیم نزد پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: چه کسی تو را شفا داد؟ او گفت: پروردگرم، شاه گفت: مرا می‌گویی؟ گفت: نه، پروردگار من و پروردگار تو خدای تعالی است.

پس شاه او را گرفت و از او جدا نشد تا او را مجبور به نشان دادن غلام نمود و غلام را هم مجبور کردند تا راهب را نشان دهد، وقتی راهب را شناختند او را با آزه دو و نیم کردند و به غلام گفت: از دین خود برگرد او امتناع نمود، پس دستور داد او را بالای کوهی ببرند، اگر از دینش برگشت کاری به او نداشته باشند و اگر برنگشت او را از بالای کوه به پایین پرت کنند. و پس آنگاه که او را بالای کوه بردند گفت: بار الها مرا از شرّ آنان حفظ کن، خدای تعالی او را حفظ نموده و آنان را هلاک کرد.

پس به سوی پادشاه برگشت و گفت: خداوند مرا از شرّ آن جماعت حفظ کرد، پادشاه گفت: او را ببرید و در دریا غرق کنید، باز خداوند او را حفظ نمود و بقیه را در دریا غرق کرد، نزد پادشاه بازگشت و گفت: باز هم خداوند مرا ننگه داشت و از شرّ آنان نجات داد.

سپس غلام گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر آنچه که من می‌گویم به آن عمل کنی. مردم را جمع کن و سپس مرا بر شاخه‌ای دار بزن، سپس تبری از تیردان من بگیر و آن را داخل کمان قرار بده و سپس بگو: به نام پروردگار غلام، آن وقت است که می‌توانی مرا بکشی، پادشاه آنچه را که غلام گفته بود عمل کرد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹

تیر در گنجگاه او قرار گرفت و غلام مرد، مردم گفتند: ما به پروردگار این غلام ایمان آوردیم.

پس به پادشاه گفته شد: دیدی چه بر سرت آمد، از آنچه که می‌ترسیدی بر تو فرود آمد و مردم به پروردگار غلام ایمان آوردند.

پس شاه امر کرد در چهار راه‌ها و بر دهانه‌ی راه‌ها گودال‌ها کنند و آنان را از آتش پر کردند، آنگاه گفت: هر کس از دینش برگردد او را واگذارید و هر کس خودداری کند او را داخل آتش اندازید.

در این میان زنی آمد که فرزندی داشت فرزند گفت: ای مادر صبر پیشه کن و استقامت نما که تو بر حق هستی.

وقتی مردم چنین دیدند ثبات و استقامت مؤمنین زیاد شد و سایر مردم به دین غلام شوق پیدا کردند.

به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: پادشاهی مست شد و با دخترش هم‌بستر شد یا راوی گفت: با خواهرش،

وقتی به هوش آمد به دخترش گفت: راه خروج از این بن‌بست و از کاری که کردم چیست؟

گفت: همه‌ی اهل مملکت خود را جمع می‌کنی و به آنان خبر می‌دهی که تو ازدواج با دخترها را جایز می‌دانی و دستور می‌دهی که آنرا حلال نمایند.

پادشاه همه را جمع نمود و به آنان خبر داد، ولی مردم از پیروی پادشاه خودداری کردند، پس گودالهایی در زمین کند و در آنان آتش افروخت و بر مردم عرضه نمود، هر کس پیروی از شاه نمود او را به حال خود گذاشت و هر کس خودداری کرد او را در آتش انداخت.

به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: خداوند یک مرد حبشی را به نبوت مبعوث نمود، قومش او را تکذیب کردند، پس او با قومش جنگید و آنان یاران او را کشته و خودش را اسیر کردند، سپس جایی را مخصوص او ساختند و آنجا را پر از آتش کردند، سپس مردم را جمع کردند و گفتند: هر کس بر دین و امر ماست از آتش کناره گیرد و هر کس بر دین ایشان است خود را با او در آتش اندازد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰

یاران پیامبر در آتش می‌سوختند که در این بین زنی آمد که فرزند یک ماهه داشت و کودک به سخن آمد همانطور که گذشت. از علی علیه السلام نیز روایت شده: اصحاب اخذود ده نفر بودند و نظیر آنان نیز ده نفر در این بازار، یعنی بازار کوفه، کشته می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: یوسف بن ذی نواس حمیری شنید که در نجران یمن گروهی بر دین عیسی علیه السلام هستند، به سوی آنان رفت و آنان را بر یهودیت وادار نمود، آنان خودداری کردند، پس گودالی در زمین کند و آتش برافروخت و بر آنان عرضه داشت، هر کس از دین عیسی علیه السلام برگشت سالم ماند و هر کس برنگشت در آتش انداخته می‌شد، در این هنگام زنی با فرزندش آمد و کودک به سخن درآمد، همانطور که گذشت.

اصحاب اخذود بنابر تأویل کسانی هستند که در گودالهای طبع داخل شده و به آتش شهوت‌های نفس و غضب‌های آن گرفتار شده‌اند و فطرت انسانی در آنان نابود و هلاک شده است (۱).

سوره الطارق ص: ۳۰

در تفسیر النجم الثاقب آن ستاره‌ی روشنی است یا بدین معناست که با نور خود افلاک را سوراخ می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به مردی از اهل یمن فرمود: زحل در بین ستاره‌ها نزد شما چه ستاره‌ای است؟ مرد یمانی گفت: آن ستاره‌ی نحس است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اینچنین سخن نگو که آن ستاره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و آن ستاره‌ی اوصیاست و همان نجم ثاقب است که در کتاب خدا آمده است.

مرد یمانی گفت: مقصود از «ثاقب» چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: از آن جهت ثاقب گویند که محلّ طلوعش در آسمان هفتم است و با نور خود آسمانها را سوراخ می کند تا نور آن به آسمان دنیا می رسد، از

(۱) صفحات ۴۸۷-۴۹۱ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱
همین جهت خداوند آن را نجم ثاقب نام نهاده است «۱».

سوره الاعلی ص: ۳۱

در تفسیر آیهی وَ ذَكَرْ اسْمَ رَبِّهِ فرموده‌اند: نام ربّ مضاف خویش را بر زبانش جاری سازد، آن ربّ او در ولایت است و او رسول یا جانشین رسول است.

فصلی و بر او صلوات بفرستد، یعنی، بگوید: «صلوات الله علیه» یا اسم ربّ مطلق خود را به یاد آورد، اسم نقشی قلبی او را، یا اسم مثالی خیالی، یا اسم عینی او را و صلوات بر او فرستد، یا نماز واجب را بخواند، یا نماز مطلق اعمّ از واجب و غیر واجب، یا به سوی غیب توجه نماید و با این کار تکمیل گردد، یا اسم پروردگارش را با تکبیراتی که قبل از نماز عیدین وارد شده به یاد آورد و نماز عیدین بخواند، یا نام پروردگارش را در تکبیر افتتاح نماز به یاد آورد و نمازش را با آن تکبیر ببندد.
یا مقصود این است که اسم پروردگارش را به یاد آورد بدین گونه که امام خود را نصب العین خویش قرار دهد، چنانچه در هنگام تکبیره الاحرام وارد شده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور و یکی از ائمه علیهم السّلام را نصب العین خویش قرار بده «۲».

سوره الغاشیه ص: ۳۱

در تفسیر ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ فرموده‌اند: پس از آن حساب اعمال آنان نیز با ماست. از امام باقر علیه السّلام آمده است: وقتی روز قیامت فرا می رسد و خداوند اولی و آخرین را جمع می کند تا بین آنان حکم کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام خوانده می شوند، پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس حله‌ی سبز پوشانده می شود که ما بین مشرق و مغرب را روشن می کند و به علی علیه السّلام نیز مثل آن پوشانده می شود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله حله و عبا پوشانیده می شود و به علی علیه السّلام نیز مثل آن پوشانیده می شود.

(۱) صفحه‌ی ۴۹۸ همین جلد. [.....]

(۲) صفحه‌ی ۵۰۹ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲

سپس آن دو بالا می روند و سپس ما را می خوانند و حساب مردم به دست ما سپرده می شود.

پس ما به خدای سوگند اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش داخل می کنیم.

و از امام کاظم علیه السّلام آمده است: بازگشت این مردم به سوی ماست و حساب آنان با ماست. پس اگر بین خود و خدایشان گناهی مرتکب شده‌اند از خدا می خواهیم آنانرا به، او واگذارد و خداوند این خواسته را اجابت نموده است و آنچه که بین آنان و مردم است از مردم و صاحبان حقّ طلب بخشش می کنیم و آنان نیز اجابت می کنند و خداوند به آنان عوض می دهد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما واگذار می‌کند، آنچه که مربوط به خداست از او می‌خواهیم که بر ما ببخشد و آنچه که مربوط به ماست خودمان آنرا می‌بخشیم و خداوند این مطلب را بر ما روزی و قسمت کرده است «۱».

سوره الفجر ص: ۳۲

در تفسیر یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ مرقوم فرموده‌اند: ... نفس انسان دارای مراتب و درجات متعدّد است و مهمترین مراتب آن بر حسب جایگاه شیطان از نفس، تا جایگاه آن در دار رحمان و واسطه قرار گرفتن انسان از آن دو، سه مرتبه است: مرتبه‌ی اول نفس اماره است و آن چنان است که امر به بدی می‌کند، یعنی، به آنچه که نفس آن را می‌خواهد خواه در صورت خیر باشد یا در صورت شرّ، نه از کار بد باز می‌گردد و نه پشیمان می‌شود. مرتبه‌ی دوم نفس لوامه است و آن چنان است که نفس را ملامت و سرزنش می‌کند در هر کاری که انجام می‌دهد خوب باشد یا بد و از جهت بد بودن

(۱) صفحات ۵۱۹ و ۵۲۰ همین جلد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۳۳

فعل، یا از آن جهت که از درجه‌ی کمال ناقص است، یا از آن جهت که نسبت کار را به خودش می‌دهد، اندوهناک می‌گردد. و مرتبه‌ی سوم نفس مطمئنه است از آن جهت که به پروردگارش مطمئن و آرام است و از انانیت خویش که سبب اضطراب است، خارج گشته است.

وَأَدْخِلِي جَنَّتِي ... بدان که برای سالکین الی الله اطمینان و آرامش حاصل نمی‌شود مگر با نزول آرامش که در اصطلاح صوفیه فکر و حضور نامیده می‌شود و آن عبارت از آن است ملکوت ولیّ امر در سینه‌ی سالک مجسم شود و حصول صورت ولیّ امر یا به نحو مبیانت، یا به نحو اتصال، یا به نحو اتحاد، یا به نحو وحدت می‌باشد و اطمینان و آرامش کامل جز در مرتبه‌ی آخر حاصل نمی‌شود، اگر چه نوعی اطمینان در مراتب دیگر نیز تحقق پیدا می‌کند «۱».

و روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده دلالت بر آنچه که ذکر شد دارد و آن روایت چنین است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا مؤمن بر قبض روح خود اکراه دارد؟

فرمود: نه به خدا سوگند آنگاه که ملک الموت برای قبض روح مؤمن نزد او می‌آید بی‌تابی می‌کند، ملک الموت به او می‌گوید: ای ولیّ خدا بی‌تابی نکن.

سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود، من از پدر مهربانی که بر سر تو حاضر شود مهربانترم، چشمه‌های را باز کن و نگاه کن فرمود: در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و امامان بعد از ذریه‌ی آنان مجسم می‌شوند، پس به مؤمن گفته می‌شود: اینان رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و سایر امامان دوستان تو هستند.

مؤمن چشمه‌های را باز می‌کند و نظر می‌کند، پس منادی از جانب ربّ العزّة ندا می‌دهد ای نفسی که به سوی محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله هستی بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت و مرضی به ثواب بوده باشی.

(۱) صفحه‌ی ۵۳۵ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴

پس در زمره‌ی بندگانم، یعنی، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او داخل شو و داخل بهشت من باش و در این هنگام هیچ چیز برای آن میت دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از این نیست که روحش گرفته شود و به منادی ملحق شود. ... و این سوره به حسین بن علی علیهما السلام نیز تفسیر شده است و لذا این سوره را سوره‌ی حسین بن علی علیهما السلام نیز می‌نامند «۱».

سوره‌ی البلد ص : ۳۴

مؤلف گرانقدر قدس سره پس از ارایه‌ی نکات ارزنده پیرامون عدالت و حکمت به صورت مبسوط ذیل آیه‌ی اولئک اینان أصحاب المیمنه مرقوم فرموده‌اند: این جمله جواب سؤال مقدر است و پیش از این بیان شد که اصحاب یمین شیعه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشند «۲».

سوره‌ی الشمس ص : ۳۴

إِذِ اتَّبَعْتُ بَلَدًا شَدِيدًا وَأَمَادَةً غَشِيَتْ لِي بِرَبِّكَ شَرَّ أَشْقَاهَا شَقِيَّ تَرِينٍ شَخْصٍ مِنْ قَوْمٍ ثَمُودٍ وَنَامَ أَوْ «قَدَارِ كَهَمَامٍ» وَنَامَ بِدَرِّشٍ «سَالِفٍ» بُوْدَةٌ أَسْت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شقی‌ترین (اولین) چه کسی است؟ علی علیه السلام گفت: کسی که ناچه را پی کرد. فرمود: راست گفتی. پس بگو شقی‌ترین (آخرین) چه کسی است؟ گفت: گفتم: یا رسول الله نمی‌دانم. فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربت می‌زند و اشاره به فرق سرش نمود «۳».

(۱) صفحه‌ی ۵۳۷ همین جلد

(۲) صفحه‌ی ۵۴۹ همین جلد.

(۳) صفحه‌ی ۵۵۲ همین جلد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵

سوره‌ی اللیل ص : ۳۵

در تفسیر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى تصدیق کند با پیروی از شخص صادق یا از راه تحقیق بدین گونه که نمونه آنچه را شنیده (در) خودش بیابد.

عاقبت نیکو، یا ثواب، یا فضیلت، یا خصلت، یا کلمه نیکو را.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مقصود ولایت است، چه هیچ نیکویی نیکوتر از ولایت نیست، و بعضی گفته‌اند: مقصود سیر در خداست که آن نیز آخر مقامات ولایت است و این اشاره به کمال علی علیه السلام است «۱».

سوره‌ی الضحی ص : ۳۵

در تفسیر وَكَسُوفٍ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى فرموده‌اند: و به زودی در دنیا یا آخرت چیزی به تو می‌دهد که با آن مقام رضا حاصل

می‌شود، یا رضایت تو با آن حاصل می‌شود، آنچه که خداوند عطا می‌کند گاهی شفاعت کبری تفسیر شده است. لذا وارد شده که این آیه امیدوار کننده‌ترین آیه‌ی کتاب خداست. و از امام صادق علیه السلام آمده است: رضایت جدّ من این است که هیچ موحدی در آتش باقی نمی‌ماند (۲).

سوره‌ی الانشراح ص : ۳۵

در تفسیر آلم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ مرقوم فرموده‌اند: ... و شرح صدر، یعنی توسعه و گستردگی سینه به نحوی که از هیچ سازگار و ناسازگار تنگ نشود و شرح صدر محمد صلی الله علیه و آله عبارت از تنگ نشدن سینه‌ی او از جمیع بین کثرت‌ها و وحدت و دعوت خلق و عبادت حق. روایت شده از نبی صلی الله علیه و آله سؤال شد: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا سینه گشوده و وسیع می‌شود؟ فرمود: بلی. گفته شد: یا رسول الله آیا علامتی هم دارد که با آن

(۱) صفحه‌ی ۵۵۹ و ۵۵۸ همین جلد

(۲) صفحه‌ی ۵۶۵ همین جلد

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۳۶

علامت معلوم شود؟ فرمود: بلی، خود را از دار غرور خالی دیدن و بازگشت به دار خلود و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن آن «۱».

سوره‌ی التین ص : ۳۶

در تفسیر آیه‌ی وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ فرموده‌اند: مقصود مکه است و امین بودن آنجا بدان جهت است که آنجا محلّ امن قرار داده شده با وضع و قرار داد، یا به محض خواست و مشیّت خدا چه بعضی از کسانی که قصد تعرّض به آنجا را داشتند گرفتار شوند، مانند اصحاب فیل و «طور سینین»، بر حسب تأویل در عالم صغیر اشاره به جهت بالا و علیا از نفس است که هر کس به آنجا صعود کند با پروردگارش مناجات می‌کند و حضرتش را می‌بیند و این بلد امین تا مقام قلب و نواحی آن است. از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی از شهرها چهار شهر را اختیار کرد و فرمود: وَ التّينِ وَ الزّیتونِ وَ طُورِ سَینینَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمینِ پس «تین» مدینه و «زیتون» بیت المقدّس و «طور سینین» کوفه و «هذا البلد الامین» مکه است.

قمی گفته: تین رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیتون امیر المؤمنین علیه السلام و طور سینین حسن و حسین علیهما السلام و طور سینا علی بن ابی طالب علیه السلام و هذا البلد الامین ائمه علیهم السلام می‌باشند.

و از امام کاظم علیه السلام آمده است: تین و زیتون حسن و حسین علیهما السلام و طور سینا علی بن ابی طالب علیه السلام و هذا البلد الامین، محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. و این اخبار اشاره به بعضی وجوه تأویل است «۲».

سوره‌ی العلق ص : ۳۶

در تفسیر الذی خَلَقَ فرموده‌اند: بعد از رجوع اشیا را جز مخلوق از آن

(۱) صفحه‌ی ۵۷۱ و ۵۷۲ همین جلد

(۲) صفحه‌ی ۵۸۰ و ۵۷۹ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷

جهت که مخلوق هستند نمی‌بینی و چون قوام مخلوق از آن جهت که مخلوق است به خالق می‌باشد، بلکه مخلوق از آن حیثیت شیئیت و انانیتی جز شیئیت و انانیت خالق چیزی نیست پس در نظر تو جز اسم الله که خالق است چیزی وجود ندارد و چون ظهور خالقیت خدای تعالی و اتقان صنع و دقایق حکمتش و نیکویی صانع بودن او به وسیله‌ی آفرینش انسان و سیر مقام کمالی‌اش در خلقت یا در امر و خلق او به پست‌ترین مواد انسان به طریق سیر معکوس است «۱».

سوره‌ی القدر ص: ۳۷

در این سوره مؤلف گرانقدر ضمن ارایه‌ی تفسیر و تحقیق مبسوطی از شب قدر مرقوم فرموده‌اند: در اخبار زیادی از طریق خاصیه آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او بالا- می‌روند و مردم را از راه راست به عقب برمی‌گردانند و گمراه می‌کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت و اندوهناک شد، پس جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد یا رسول الله چه شده که تو را ناراحت و اندوهناک می‌بینم؟

فرمود: یا جبرئیل، من در خواب دیدم که بنی امیه در همین شب بعد از من بر منبرم بالا- می‌روند و مردم را گمراه می‌کنند، پس جبرئیل گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث نمود من بر این قضیه مطلع نشدم، پس به آسمان عروج کرد و درنگ نکرد تا آیه‌ای از قرآن آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن انس بگیرد و گفت: أفرأیت إن متغنأهم سینین ثم جاءهم ما كانوا یوعدون ما أغنی عنهم ما كانوا یمتعون و این آیه را نازل کرد: إنا أنزلناه فی لیلئه القدر و ما أدراک ما لیلئه القدر، لیلئه القدر خیر من ألف شهر خدای تعالی شب قدر را برای پیامبرش بهتر از یکهزار ماه ملک بنی امیه قرار داده است.

روایت شده است که بعضی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا بر گردش سلاح انداخته و حمل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از

(۱) صفحه‌ی ۵۸۵ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸

این موضوع به شدت تعجب کرد و آرزو نمود که چنین چیزی در امت خودش باشد. پس عرض کرد: پروردگارا! امت مرا از نظر عمر کوتاهترین، از نظر اعمال کمترین قرار دادی، لذا خداوند شب قدر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا نمود و فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است که اسرائیلی سلاح را در راه خدا برداشته است، هم برای تو بهتر است و هم برای امت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان «۱».

سوره‌ی البینه ص: ۳۸

در تفسیر ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه ... مرقوم فرموده‌اند: ایمان آورندگان و شایسته کاران بهترین خلقتند که پاداششان بهشت است که در زیر آن نهرها جاری است و خدا از آنان راضی و آنان از خدا خشنودند و مقام رضا آخرین

مقامات نفس انسانی است، چنانچه جنت رضوان از آخرین مقامات جنان است (۲).

سوره الزلزله ص: ۳۸

در تفسیر یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فرموده‌اند:

چه شده؟! از امام باقر علیه السّلام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من انسان هستم و زمین اخبارش را به من بازگو می‌کند.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند:

خدا و رسولش اعلم است، فرمود: اخبار زمین این است که در باره اعمال هر مرد و زن در روی زمین گواهی می‌دهد، زمین می‌گوید: چنین و چنان عمل کرده. پس این است اخبار زمین (۳).

سوره العاديات ص: ۳۸

در تفسیر إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ فرموده‌اند: لفظ «کنود» یعنی کافر

(۱) صفحه‌ی ۵۹۳ و ۵۹۴ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۰۰ همین جلد.

(۳) صفحه‌ی ۶۰۲ همین جلد. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹

شدن به نعمت‌ها و به معنای کافر و ملامت کننده‌ی پروردگارش، بخیل، گناه کننده، کسی که تنها خودش می‌خورد و دیگران را منع می‌کند و بنده‌اش را می‌زند و مقصود از انسان مطلق انسان است.

زیرا این آیه در غزوه‌ی علی علیه السّلام با اهل وادی یابس (صحرای خشک) نازل شده است.

ایشان دوازده هزار نفر بودند که آماده شدند و عهد و پیمان بستند که محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب را بکشند، پس نبی صلی الله علیه و آله ابابکر را به سوی آنان فرستاد، وقتی ابو بکر نزد آنان رسید و زیادی عدّه‌ی آنان را دید ترسید و اصحابش را نیز ترسانید.

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با گفته‌ی من مخالفت کردی نافرمانی خدا و نافرمانی مرا نمودی، سپس عمر را به سوی آنان فرستاد او نیز همان را کرد که رفیقش کرده بود، سپس علی علیه السّلام را به سوی آنان فرستاد و خبر داد که خداوند با دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند.

علی علیه السّلام با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به سوی آنان حرکت کرد و از راهی غیر از آن راهی که دو نفر قبلی رفته بودند رفت، چون آن دو نفر خیلی یواش و با ملایمت راه می‌رفتند و علی علیه السّلام چنان می‌رفت که قوم را خسته کرد تا به جایی رسید که مسلمانان آنان را دیدند، وقتی اهل وادی یابس شنیدند علی علیه السّلام آمده، برای جنگ بیرون آمدند در آن وقت مردی سلاح به دست آمد و علی علیه السّلام با تعدادی از افرادش خارج شد، پس اهل وادی گفتند: شما چه کسانی هستید؟ و از کجا آمده‌اید؟

علی علیه السّلام فرمود: من علی بن ابی طالب هستم آمدیم اسلام را بر شما عرضه کنیم اگر قبول کردید که هیچ و گرنه با شما جنگ می‌کنیم.

گفتند: ما تو و اصحابت را می کشیم، وعده‌ی بین ما و تو ظهر فردا، آنان رفتند و علی علیه السّلام نیز برگشت، وقتی شب شد و تاریکی همه جا را گرفت علی علیه السّلام به یارانش دستور داد که به چهارپایانشان خوبی کنند و برسند وقتی صبح شد در ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰

هوای نیمه تاریک نماز خواند، سپس با یارانش بر اهل وادی شیخون زد و آنان غافلگیر شدند و ندانستند، تا اینکه سواران بر آنان تاختند، آنان حتی دوست و دشمن را تشخیص نمی دادند.

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت و خاندانشان را اسیر کرد و اموالشان را مباح نمود و شهرشان را خراب کرده و با اسیران و اموال بازگشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن علی علیه السّلام بر منبر رفت و مردم را از فتح و پیروزی مسلمین با خبر ساخت و به آنان اعلام نمود که از مسلمانان جز دو مرد از دست نرفته است و سپس از منبر پایین آمده و با جمیع اهل مدینه به استقبال علی علیه السّلام رفت تا آنکه او را در سه میلی مدینه ملاقات نمود، وقتی علی علیه السّلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به استقبال او می آید از اسبش پایین آمده و نبی صلی الله علیه و آله نیز از اسب پایین آمده و دست علی علیه السّلام را گرفت و بین دو چشمش را بوسید.

و از جعفر بن محمد علیه السّلام آمده است: مسلمانها هرگز آن مقدار غنیمت نیاورده بودند مگر از خیبر، که آن جنگ نیز همانند خیبر بود، پس خدای تعالی در آن روز این سوره را نازل فرمود «۱».

سوره‌ی القارعه ص : ۴۰

در تفسیر فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ مَرْقُومٍ فرموده‌اند: هر که کردارش را وزنی است او را خوشنودی است، چه راضی یعنی صاحب رضا، یا وصف به جای متعلق است، یعنی، زندگی که صاحبش به آن راضی است «۲».

سوره‌ی التکاور ص : ۴۰

اشاره

در تفسیر كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ فرموده‌اند: ای کاش در دنیا جهنم را می دیدید، همانطور که در آخرت می نگرید، ... مکرر این مطلب گذشته که چون علوم نفوس غیر از معلومات است و انفکاک معلوم از علم

(۱) صفحات ۶۰۵-۶۰۷ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۱۰ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱

جایز است هرگاه نفوس از سرای علم پشت کند به گمان افتد، لذا در کتاب و اخبار به آن ظنون نامیده می شود، حال اگر به علم رو کند ظنون و گمان هایش معلوم می شود، بلکه از علوم نیز شریفتر می گردد و به یقین می رسد.

مراتب یقین را متذکر شده و عبارتهای دلنشینی ارایه می کنند که امید است خوانندگان محترم بر کسب فیوضات بایسته نایل آیند.

مراتب سه گانه یقین ص : ۴۱

۱- علم یقین و آن ادراک شیئی است با صورتی که در نفس حاصل است به وسیله‌ی دیدن و شهود آثار آن شیئی، یا یافتن آن شیئی در وجود خودش.

۲- عین یقین و آن مشاهده کردن عین آن چیز است.

۳- حقّ یقین و آن محقق شدن به آن شیئی است.

و معنای آیه این است: اگر شما در دنیا علم یقین داشتید منجر می‌شد که در دنیا جهنّم را ببیند، زیرا گمان شما را به علم و علم به رزیت و رزیت به معاینه و معاینه به تحقق می‌رساند.

و تفصیل تمام و کامل مراتب ظنّ و علم و یقین گذشت و نیز در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: *وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ* فرق بین علم اخروی و علم دنیوی گذشت.

در تفسیر *ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ* مرقوم فرموده‌اند: در اخبار بسیاری آمده است: از جمله‌ی نعمت‌هایی که در قیامت از آن سؤال می‌شود چیزهایی است که با قوای حیوانی و لذت‌های دنیوی سازگاری دارد، مانند طعام، لباس، خرما و آب خنک و در اخبار دیگری از اینکه سؤال از موارد فوق باشد انکار شده و در آن اخبار آمده است که سؤال و متّ گذاشتن در مورد نعمت صفت آدم نادان و پست است و خداوند خود از این کار نهی کرده است و خدای تعالی متّصف به صفتی نمی‌شود که آن را برای بندگانش راضی نمی‌شود.

بلکه نعمتی که از آن سؤال می‌شود عبارت از محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، یا دوستی ما اهل بیت یا ولایت ما اهل بیت چنانکه در اخبار آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲

و تحقیق در این مقام و جمع بین اخبار این است که نعمت چنانچه مکرر گذشته است جز ولایت و هر چیزی که متّصل به ولایت باشد چیزی نیست، اعم از آنکه از ملائمت و سازگارهای حیوانی باشد، یا از موزیات و آزار دهنده‌های قوای حیوانی.

و به عبارت دیگر: اعم از آنکه از نعمت‌های دنیوی شمرده شود یا از نعمت‌های دنیوی شمرده نشود، همین اندازه که به ولایت ارتباط و بستگی دارد نعمت حساب می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع شود اگر چه به صورت نعمت باشد، نکبت به حساب می‌آید و هر کس که متّصل به ولایت باشد مهمان خدای تعالی می‌شود و تمام نعمت‌های صوری و معنوی برای او مباح می‌گردد و مأمور به تصرف در آنها می‌شود و منطوق قول خدای تعالی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ دلالت بر این معنا دارد و خدای تعالی از هیچ یک از نعمت‌ها سؤال نمی‌کند و اگر هم سؤال کند همانند سؤال از مهمان می‌شود اما و اینکه او چگونه خورده؟ و چه مقدار خورده؟

و چرا به مقداری که خورده برای من کار نکرده است؟

اینگونه سؤالها از بشر قبیح است تا چه رسد به خالق بشر و کسی که از ولایت منقطع شده جمیع نعمت‌های صوری‌اش در دست او غصبی است.

و حاکم و مالک حق دارند از تصرفات غاصب در چیز غصب شده سؤال کنند و چنین سؤال قبیح نیست و چون خطاب در این آیه برای کسانی است که محجوب و منقطع از ولایت هستند لذا مقصود از نعیم ولایت و سپس جمیع سازگاریها و ملائمت حیوانی و انسانی است و سؤال از ادای شکر آنها و صرف آنها در مصرف واقعی است.

و ممکن است معنای آیه این باشد: آنگاه که حجاب خیال و وهم از چشمان شما برداشته شد و به دار علم رسیدید و جهنّم و دردهای آن و بهشت و لذات آن را مشاهده کردید و معاینه نمودید که نعمت‌های صوری سبب دخول جهنّم شده و یقین کردید که

نعمت‌های صوری در حقیقت نقبت و نکبت بوده و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳

نعمت همان ولایت و لوازم آن بوده که عبارت از بهشت و نعمت‌های آن است.

آنگاه است که مورد سؤال قرار می‌گیرد، آیا آن لذت‌های حیوانی که شما داشتید نعمت بوده، یا آنچه که مؤمنین داشتند؟ این سؤال جهت سرزنش شماست.

یا معنای آیه این است که شما وقتی به مقام معاینه رسیدید از شما در باره مقام حقّ الیقین سؤال می‌شود که آن چیست؟ چون با معاینه ذوق و حقیقت را می‌یابند و سؤال و جواب از آن برای شما جایز می‌شود.

آنچه که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده مؤید جمع بن اخبار است که ما انجام دادیم.

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمده است «۱»: در باره‌ی هر نعمتی از صاحبش سؤال می‌شود مگر آن نعمت که در جهاد یا در حج باشد، چه سالک الی الله که ولایت را قبول کرده باشد همیشه در جهاد و حج است، چه این مطلب را احساس کند و بفهمد یا نفهمد. و همچنین روایت امام صادق علیه السّلام نیز مؤید جمع ماست که فرمود «۲»: هر کس نام خدا را بر طعام ذکر کند از آن نعمت مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. زیرا کسی که اسم خدا را ذکر کند نمی‌تواند حقیقت نام خدا را ذکر کند مگر از ناحیه‌ی ولایت با بیعت خاصّ ولوی در غیر این صورت او ذاکر به مضمون است نه واقعی.

کسی که دارای شیخ و استاد و مرشد نباشد شیطان بر گردن او متمکن است و بر او شیطان مسلط و متمکن است و تمام اقوال و افعال و احوالش با تصرف شیطان صورت می‌گیرد.

پس آنگاه که می‌گویید: بسم الله شیطان در او تصرف می‌کند و لفظ را از معنایش خالی می‌سازد و خودش را به جای الله قرار می‌دهد و در حقیقت بسم الله بسم الشیطان می‌شود.

چنانچه تحقیق این مطلب در اول فاتحه‌ی کتاب گذشت و سوره‌ای که

(۱) من لا یحضره الفقیه و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

(۲) امالی الصدوق و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴

می‌آید این جمع را تأیید می‌کند زیرا سؤال از نعمت که خداوند بر بندگانش نعمت داده، به وجهی خسران و زیان است «۱».

سوره‌ی العصر ص: ۴۴

در تفسیر **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ** مرقوم فرموده‌اند: یعنی در تجارتش از سرمایه‌اش کم آورد و انسان مادام که به بیعت خاصّ ولوی ایمان نیاورده بر راه صحیح و راست نیست.

زیرا راه علی علیه السّلام و ولایت اوست و چنین شخصی هنوز در قلبش باز نشده و تا چندی که در قلبش با ولایت تکلیفی که ریسمانی از مردم است باز نشده هر کاری که انجام دهد فعلیتی برای او حاصل می‌شود که در جهت نفس اوست.

یعنی، جهت سفلی (پایین) و هر فعلیتی که برای نفس از جهت سفلی (پایین) آن حاصل شود انسانیت او که همان ولایت تکوینی و ریسمان از جانب خداست، تحت همان فعلیت سفلی پنهان می‌شود و انسانیت او کالای اوست و مخفی شدن آن زیان و خسران

کالاست و انسان هیچ لحظه‌ای خالی از فعل و فعلیت نیست، پس جمیع افراد انسان به طور دائمی در زیان هستند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر کسانی که با بیعت عام، ایمان آورده‌اند.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و با بیعت خاصّ شایسته کردار شدند یا معنای آیه چنین است: مگر کسانی که با بیعت خاصّ ایمان آوردند و با وفا به شروط بیعت عمل صالح انجام دادند.

وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ تَوَاصَى و سفارش به یکدیگر اعم از آنست که به گفتار باشد یا به حال یا به فعل یا به دعا و التماس از خدا در حضور یا در حال غیبت.

چون در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ** گذشت این مطلب که مؤمن با وجودش به بهشت دعوت می‌کند اگر چه از حیث گفتار دعوت نباشد. و مقصود از حق، ولایت است زیرا ولایت با حقیقت، حقیقت حق است.

(۱) صفحه‌ی ۶۱۳ و ۶۱۴ همین جلد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۴۵

و اگر مقصود از حق، حق مطلق هم باشد باز مقصود از آن ولایت است، زیرا ظهور حق مطلق نمی‌شود مگر به وسیله‌ی حق مضاف که همان ولایت است و هر امر ثابت و هر امر غیر باطل به وسیله‌ی اراده ولایت اراده می‌شود که همه‌ی اینها از شعبه‌های ولایت است.

وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ و به یکدیگر بر حق سفارش کنند، یا بر مطلق صبر که جمع انواع صبر که امهات آنها سه است:

۱- صبر بر مصایب. ۲- صبر از معاصی.

۳- صبر بر طاعت که هر سه به صبر بر حق برمی‌گردد، چون منظور از صبر بر مصائب این است که هنگام مصیبت بی‌تابی نکند، چون بی‌تابی نمی‌شود مگر با غفلت از ولایت.

و منظور از صبر از معاصی خارج نشدن نفس از فرمانبری عقل در ادامه‌ی حق است و خروج از انقیاد و تسلیم جز با غفلت از ولایت محقق نمی‌شود و صبر بر طاعت چیزی جز صبر بر ولایت که روح هر طاعتی است نمی‌باشد.

و شکی نیست که مؤمنین هر گاه با هم ملاقات کنند برای هر یک به سبب ملاقات دیگری صبر و زیادی توجه و اشتداد انتظار وجهی ولوی حاصل می‌شود و مؤمن این معنا را در وجود خود می‌یابد «۱».

سوره‌ی الهزله ص: ۴۵

مؤلف عالیقدر قدس سره در ضمن تفسیر این سوره می‌فرمایند: ... و هر گاه این خصلت‌ها جمع شد غیبت و عیب‌جویی می‌کنند و طعنه می‌زنند تا خودشان را ببینند و بر مردم استکبار نموده و آنها را تحقیر کنند و می‌خواهند با ظهور نقص در مردم و ظاهر نبودن نقص خودشان در بین مردم محبوب باشند. بنابراین آن دو صفت پست‌ترین رذیلت‌هاست «۲».

(۱) صفحه‌ی ۶۲۰ و ۶۲۱ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۲۳ همین جلد.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۴۶

سوره‌ی الفیل ص: ۴۶

در این سوره داستان اصحاب فیل و برخورد ابابیل با آنان را شرح فرموده‌اند که در واقع حاکی از توانمندی حضرت حق جلّ‌اعلی بر گوشمالی دادن دشمنان می‌باشد «۱».

سوره‌ی القریش ص : ۴۶

در تفسیر لُیْعُبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

فرموده‌اند: یعنی، حالا که خداوند قریش را در برابر پادشاهان نواحی مختلف مثل فارس و شام و حبشه و یمن، مورد لطف قرار داده است، آن به واسطه خانه خداست که در آن است، پس باید اینان پروردگارش را عبادت نمایند که صاحب بیت الله می‌باشد «۲».

سوره‌ی الماعون ص : ۴۶

در تفسیر فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ فرموده‌اند: وای بر آنان و لذا عطف با فاء کرد، ولی اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا اشعار به این باشد که اگر نماز هم بخوانند نمازشان نماز نیست بلکه وبال و گناهی بر آنان و معصیت می‌باشد.

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ نماز را به آنان اضافه کرد تا اشعار به این باشد که هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که نماز قلبی تذکره و یادآور آن است و کسی که نماز قلبی را می‌خواند باید متذکر نماز مخصوص خودش باشد و گرنه با نمازی که می‌خواند مستحق و یل می‌شود که جز برای کفار نیست ...

در تفسیر وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ می‌فرمایند: لفظ «ماعون» یعنی کار نیک، آب و هر چیزی است که بهره و نفعی داشته باشد، یا هر چیزی که استعاره و عاریه شود، یا زکات و منع کردن از این کارها از رذیلت‌های قوه‌ی شهویه است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: ماعون قرض است که به دیگری می‌دهی و

(۱) صفحه‌ی ۶۲۷-۶۲۹ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۳۱ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷

کار معروف است که انجام می‌دهی و متاع خانه است که عاریه می‌دهی و از آن جمله است زکات.

از امام علیه السلام سؤال شد: ما همسایه‌هایی داریم که هر وقت متاعی را عاریه می‌دهیم، می‌شکنند و فاسد می‌کنند آیا ما حق داریم آنان را منع کنیم و عاریه ندهیم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر همسایه‌ها چنین باشند، شما حق دارید که عاریه ندهید «۱».

سوره‌ی الكوثر ص : ۴۷

در تفسیر إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ مرقوم داشته‌اند: لفظ «کوثر» به نهری در بهشت تفسیر شده و نیز به حوض وجود نبی صلی الله علیه و آله تفسیر شده است که بر آن نهر یا حوض ظرفهایی به عدد ستارگان آسمان است که از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در مقابل دشمنانشان دفاع می‌کنند و شیعه علی علیه السلام را از آن حوض سیراب می‌سازند.

و لفظ «کوثر» در لغت زیاد از هر چیز است و به معنای غبار زیاد پیچیده است و به معنای اسلام و نبوت و هم چنین به مرد خیرخواه بخشنده آمده که مانند لفظ کثیر، بر وزن صقیل و سید می‌باشد.

به مطلق نهر و نهری در بهشت که سر چشمه‌ی همه‌ی نهرهای بهشت است نیز آمده است.

بدان که ولایت همان کوثر است و بیشتر معانی کوثر در آن موجود است و آن چیزی است که خدای تعالی تمام حقیقت آن را به محمد صلی الله علیه و آله داده است.

به سبب همان ولایت، خدای تعالی نبوت، رسالت، علم، حکم، پیروان زیاد، اولاد زیاد، قرآن و دین اسلام، شهرت، سلطنت و خیر

فراوان در دنیا و آخرت به محمد داده است و آن چیزی است که در آخرت به صورت نهر و حوض است و آن چیزی که صورت علی علیه السلام در دنیا در آن مصور شده و آن را خداوند به محمد صلی الله علیه و آله داده و بر او منت گذاشته است «۲».

(۱) صفحه‌ی ۶۳۴ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۳۶ و ۶۳۷ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸

سوره‌ی الکافرون ص: ۴۸

در تفسیر قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فرموده‌اند: روایت شده گروهی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کردند و گفتند: یا محمد بیا ما آنچه را که تو عبادت می‌کنی، عبادت کنیم و تو هم آنچه را که ما عبادت می‌کنیم، عبادت کن، پس ما و تو در این کار مشترک می‌شویم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: معاذ الله که من غیر خدا را شریک خدا قرار دهم، گفتند: پس تو بعضی از خدایان ما را بگیر تا ما تو را تصدیق کنیم و خدایت را بپرستیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بینم چه می‌شود. پس این سوره نازل شد و قریش از محمد و تصدیق او مأیوس شدند.

و در فصل ششم از فصول اول کتاب گذشت که قاری قرآن باید کوشش کند تا مشاهده کند یا با جانشینان خدا یا با فعل خدا متحد شود تا زبان او زبان خدا یا زبان جانشینان خدا شود و در هنگام قرائت امثال این سوره از مخاطب‌های الله باشد، دستور از جانب خدا بدهد، بلکه امر او امر خدا گردد «۱».

سوره‌ی النصر ص: ۴۸

در تفسیر إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ مرقوم داشته‌اند: بعضی گفته‌اند: این سوره آخرین سوره‌ای بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، چنانچه اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ اَوَّلِينَ سوره‌ای بود که بر او نازل شد، بعضی گفته‌اند: در حَجَّة الوداع در منی نازل شد و برخی گفته‌اند: بعد از این سوره دو سال زندگی کرد، عده‌ای گفته‌اند: همان سال از دنیا رفت.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این سوره فرمود: مرگ من به من خبر داده شده است. روایت شده که عباس بعد از نزول این آیه گریه کرد، حضرت فرمود: ای عمو چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: خبر مرگ تو را می‌دهد، حضرت فرمود: مطلب همانطور است که تو می‌گویی.

(۱) صفحه‌ی ۶۳۹ و ۶۴۰ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹

و استفاده‌ی آن در باره‌ی مرگ خودش از سوره از جهت قرائن منضم و قرائن حالیه است که بین گوینده و شنونده لحاظ می‌شود. اگر چه در لفظ چیزی که به طور صریح بر این مطلب دلالت کند، وجود نداشته باشد.

بدان که نصر و فتح به معنای مصدری اطلاق می‌شوند و مقصود از آن دو نصرت و یاری بر دشمنان و فتح کشورهاست، در هر دو از باب استعاره و تشبیه نصرت و فتح بر کسی است که می‌آید و بر نصرت انسان بر دشمنان باطنی و بر فتح باب قلب نیز اطلاق می‌شوند «۱».

سوره ی تبت ص : ۴۹

در تفسیر این سوره شرح مخالفتها و نافرمانیهای ابو لهب و همسرش مرقوم داشته‌اند: زن ابو لهب خواهر ابو سفیان، ابو لهب عموی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ نام او عبد العزّی بود.

آنگاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله او را از آتش جهنّم ترسانید گفت: اگر آنچه می‌گویی حقّ و درست باشد من با مال و فرزندانم خود را حفظ می‌کنیم.

پس در راه شام شیری او را پاره کرد و کاروان دور او را گرفته و مال و فرزندش نتوانستند او را بی‌نیاز سازند و در (العدسه) بعد از چند روز از واقعه‌ی بدر مرد سه روز جسدش آنجا ماند و متعفنّ شد: تا اینکه بعضی از سودانیان را اجیر کردند تا او را دفن نمودند.

«۲».

سوره ی الاخلاص ص : ۴۹

در تفسیر این سوره مبارکه ضمن بر شمردن نامهای آن، مرقوم فرموده‌اند:

بدان که انبیا نسبت به خدا و عالم غیب دارای حالت‌های مختلفی هستند و مناجات آنان با خدا و مخاطبات خدا با آنان و مخاطبات آنان با خلق بر حسب اختلاف احوال، اختلاف پیدا می‌کند.

(۱) صفحه‌ی ۶۴۳ و ۶۴۴ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۴۹ همین جلد. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰

زیرا هنگامی که نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از هر چه که دارد از قبیل نسبت افعال و اوصاف و ذات منسلخ شود و در وجودش جز فاعلیت خدای تعالی چیزی نماند، مخاطبات خدا به وسیله‌ی زبان او می‌شود که در این هنگام زبان او زبان خدا گشته است و در نتیجه کلام خدا کلام الهی بشری می‌شود که حدیث قدسی نامیده می‌شود «۱».

سوره ی الفلق ص : ۵۰

ضمن تفسیر و شرح کامل این سوره مرقوم فرموده‌اند:

روایت شده که لیبید بن اعصم یهودی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را جادو کرد، سپس آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مریض شد و در حالی که خوابیده بود دو ملایکه آمدند، یکی بالای سرش نشست و دیگری نزد پاهایش و قضیه را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله خبر دادند و گفتند که آن جادو در کجاست، پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله متوجه مطلب شد.

علی علیه السّلام و زبیر و عمار را فرستاد و آب آن چاه را کشیدند و سپس در ته چاه سنگی بود آن را بیرون آوردند، که ناگهان در آنجا شانه‌ی، سر و چند دندان از شانه را یافتند و در آنجا نخی یافتند که دوازده گره با سوزن در آن زده شده بود.

پس این دو سوره نازل شد و با هر آیه‌ای که می‌خواند یک گره باز می‌شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله احساس سبکی کرد و گویی که از قید و زنجیر رها شده است.

داستان نزول این دو سوره غیر از این طریق با اندکی اختلاف در لفظ و معنا نیز روایت شده است «۲».

سوره‌ی النَّاسِ ص: ۵۰

در تفسیر این سوره‌ی مبارکه ذیل آیه‌ی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مرقوم فرموده‌اند: چون خدای تعالی به نبیِّ صلی الله علیه و آله خود امر می‌کند که از شرّ وسواس شیاطین، جنّ و انس از خدا پناه جوید و این وسواس به غیر از انسان که ذکر خدا

(۱) صفحه‌ی ۶۵۳ همین جلد.

(۲) صفحه‌ی ۶۷۲ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱

را فراموش کرد متعلّق نمی‌شود لذا «ربّ» را اضافه به «النّاس» کرد.

و تعبیر به «ناس» نمود تا اشاره به این باشد که این وسواس جز در مورد فراموش کننده ناسی محقق نمی‌شود (۱).

خداوندا به چهارده نور پاک علیهم السّلام قسمت می‌دهیم که ما را آنی به خودمان وامگذار، با ذکر دوام و فکر مداوم به شاهره ولایت خاصّه‌ی علی علیه السّلام ثابت قدم و مستقیم بدار.

از همه‌ی سروران و بزرگوارانی که ما را در نشر این اثر معنوی همراهی فرموده‌اند سپاسگزاریم و از حضرت احدیّت توفیقاتشان را در همه‌ی امور خواستاریم و امیدواریم که خداوند منّان به همه‌ی ما به برکت شفاعت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و ولایت علی عالی اعلی علیه السّلام خیر دنیا و آخرت عنایت فرماید.

عده‌ای از بزرگوارانی که خالصانه برای رضای خدا در انجام این ترجمه با این عاصیان همراهی فرموده‌اند اجازه نداده‌اند که نام مبارکشان را در مقدمه یادآور شویم.

سروران و عزیزانی که اجازه فرموده‌اند که نام مبارکشان درج شود عبارتند از:

۱. مولای بزرگوارمان حضرت آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) که توجه خاصّ و علاقه‌ی آن حضرت به این امر مهمّ موجب دلگرمی و تلاش عاشقانه‌ی این عاصیان در تکمیل و اتمام این ترجمه گردید.

۲. جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که با عنایات و اظهار علاقمندی به متن این تفسیر شریف مشوّق ما بوده‌اند.

۳. حضرت آیه الله سمّامی، حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ مهدی کیایی و عده‌ای از علمای حوزه‌ی علمیّه‌ی قم که در تهیه‌ی منابع احادیث و اخبار همراهی فرموده‌اند.

۴. برادر ارجمند جناب آقای سید عزیز الله قائمی طباطبایی که ویراستاری

(۱) صفحه‌ی ۶۷۵ و ۶۷۶ همین جلد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲

نگارشی و فنی این مجلد را نیز بر عهده دارند.

۵. سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی که در کمال صداقت لیتوگرافی، چاپ و صحافی این مجلد را نیز به عهده داشته‌اند.

۶. سرکار خانم نفیسه بذرکار که تایپ کامپیوتری این مجلد را بر عهده داشته‌اند.

۷. جناب آقای مجید احمدیان که پرینت کالک این مجلد را به عهده داشته‌اند.

۸. جناب آقای محسن نهال که در امور چاپ فقط برای رضای خدا محبت و همراهی نموده‌اند.

نکته‌ی قابل تذکر این‌که هدف مترجمین عرضی بی‌کم و کاست این اثر معنوی و عظیم قرآنی به زبان شیرین فارسی بوده است، با

توجه پروردگار عالم هزینه‌ی سنگین آماده‌سازی و چاپ را با وجود مشکلات فراوان متحمل شده و تن به معطل گذاشتن کار چاپ ندادیم.

لذا امید است خوانندگان محترم مشتاقان ارجمند توجه داشته باشند که هدیه‌ی قید شده در هر جلد فقط قسمتی از هزینه‌ی تمام شده را تأمین می‌نماید.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی به صد دفتر نشاید گفت حال مشتاقی

الحمد لله رب العالمین ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵

سوره المجادله ص: ۶۵

اشاره

«۱» این سوره مدنی است و دارای بیست و یک آیه است.

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۲۲] ص: ۶۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مَنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَمْ يَسْمَعْنَ مِنْكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲) وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَسَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسِدْ تَطْعَمَ فِإِطْعَامِ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِيُتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴)

إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَلْحَسَنَهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالنُّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹)

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) أَسْأَلْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ

وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴)

أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸) اسْتِخْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَخِادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله: و من قراءه سورة المجادله كتب من حزب الله يوم القيامة.

پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کس سوره مجادله را قرائت کند روز قیامت از رستگاران خواهد بود. نور الثقلین تفسیر جامع

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷

ترجمه: ص: ۶۷

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو در باره‌ی همسرش مجادله می‌کرد و به خداوند شکایت حال خود می‌گفت، شنید، خداوند گفت و گوی شما دو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۸

تن را می‌شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست.

کسانی که از میان شما با زنانشان ظهار می‌کنند، [بدانند که] آن زنان [با این ماجرا در حکم] مادران آنان نیستند، مادران آنان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند، و ایشان [با این عمل] سخنی ناپسند و ناحق می‌گویند، و بیگمان خداوند بخشاینده‌ی آمرزگار است.

و کسانی که با زنانشان ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند برمی‌گردند [و می‌خواهند به همسر خود باز گردند] باید پیش از آنکه با همدیگر تماس گیرند، برده‌ای آزاد کنند، این اندرزی است که به شما داده می‌شود و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

و هر کس که [امکان آن را] نیافت، باید پیش از آنکه با همدیگر تماس گیرند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، سپس [باز هم] اگر نتوانست [روزه بگیرد]، در آن صورت باید به اطعام شصت فقیر بپردازد، این [کفاره] برای آن است که به [امر] خداوند و پیامبر او ایمان آورید، و اینها احکام الهی است و کافران عذابی دردناک [در پیش] دارند.

بیگمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می‌کنند، سرنگون شوند، چنانکه پیشینیانشان هم سرنگون شدند، به راستی آیاتی روشن‌تر فرو فرستاده‌ایم، و برای کافران عذابی خفت‌بار [در پیش] است.

روزی که خداوند همگی آنان را [از گور] برانگیزد، سپس آنان را به [حقیقت و نتیجه‌ی] آنچه کرده‌اند آگاه سازد، خداوند آن را در شمار آورده است اما [خود] آنان فراموش کرده‌اند، و خداوند بر هر چیز گواه است.

آیا نیاندیشیده‌ای که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می‌داند، هیچ راز گویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است و نه [راز گویی] پنج تن مگر آنکه او ششمین آنان است، نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او هر جا که باشند با ایشان

است، سپس در روز قیامت آنان را به [نتیجه و حقیقت] کار و کردارشان آگاه می‌سازد، بیگمان خداوند به هر چیزی داناست. آیا ننگریسته‌ای در کار کسانی که از نجوا نهی شده‌اند، سپس به آنچه از آن نهی شده‌اند، باز می‌گردند و به گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر با هم نجوا می‌کنند و چون به نزدت آیند به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۹

نحوی به تو درود می‌فرستند که خداوند آنگونه به تو درود نفرستاده است، و در دل‌هایشان گویند چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟ جهنم بر ایشان کافی است که به آن اندر آیند و بد سر انجامی است.

ای مؤمنان چون رازگویی کنید، به قصد گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر نجوا نکنید، و به قصد نیکی و تقوا نجوا نکنید، و از خداوندی که نزد او محشور می‌گردید پروا کنید.

نجوا تنها از سوی شیطان است تا مؤمنان را غمگین کند و هیچ زیان رسان به آنان نیست، مگر به اذن الهی، و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند.

ای مؤمنان چون به شما گفته شود در مجالس جا باز کنید، باز کنید، تا خداوند در کار شما گشایش آورد، و چون گفته شود برخیزید، برخیزید، تا خداوند از میان شما مؤمنان و دانش یافتگان را به مرتبه‌هایی بلند فرابرد و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

ای مؤمنان چون خواهید که با پیامبر راز گوید، پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است، اما اگر [چیزی] نیافتید، بیگمان خداوند آمرزگار مهربان است.

[سپس که کسی جز علی علیه السلام توفیق نیافت فرمود:] آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی تقدیم دارید؟ حال که چنین نکردید و خداوند هم از شما درگذشت، پس نماز را بر پا دارید و زکات را پردازید و از خداوند و پیامبرش اطاعت کنید، خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

آیا ننگریسته‌ای کسانی را که با قومی که خداوند بر آنان خشم آورده است [و] نه از شما هستند و نه از آنان [یهودیان]، دوستی ورزیده‌اند؟ و آگاهانه به دروغ سوگند می‌خورند.

خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده ساخته است، آنان عملکردشان بد است.

سوگندهایشان را سپر بلا کرده‌اند و [مردمان را] از راه خدا بازداشته‌اند، پس عذابی خفت‌بار [در پیش] دارند.

اموال و اولادشان به هیچ روی از [عذاب] خدا بازشان ندارد، اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند.

روزی که خداوند همگی آنان را برانگیزد. آنگاه [مشرکان] برای او به همان گونه سوگند یاد می‌کنند که برای شما یاد می‌کنند و گمان می‌کنند که حقی در دست دارند، بدانید که آنان دروغ‌گویانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۰

شیطان بر آنان دست یافت، سپس یاد خدا را از خاطر آنان برد، اینان حزب شیطانند، هان بیگمان حزب شیطان زیانکارانند.

بیگمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می‌کنند، اینان از زمره‌ی فرومایگانند.

خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم پیروز گردیم، بیگمان خداوند نیرومند پیروزمند است.

قومی نیابی که به خداوند و روز باز پسین ایمان داشته باشند و با کسانی که با خداوند و پیامبر او مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند ولو آنکه پدرانشان یا فرزندان‌شان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند. اینانند که [خداوند] در دل‌هایشان [نقش] ایمان نگاشته است و به فیضی از جانب خویش استوارشان داشته است، و [ایشان را] به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است، جاودانه در آنند، هم خداوند از آنان خشنود است و هم آنان از او خشنودند، اینان خدا خواهانند، بدانید که خدا خواهان رستگارانند.

تفسیر ص: ۷۰

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (ای رسول ما) خدا سخن آن زن را که در باره‌ی شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوه‌ی او به خدا می‌برد محققاً شنید و گفتگوهای شما را نیز می‌شنود که خدا البتّه شنوا و بیناست.

این آیه در باره‌ی زنی از انصار نازل شد که اسم آن خوله و همسرش اوس فرزند صامت و زنی زیبا بود، همسرش او را می‌خواست و تقاضای همبستر شدن او را داشت.

ولی آن زن امتناع می‌کرد، شوهر بر او غضبناک شد و او راظهار نمود و گفت: «أنت علی کظهر امّی» و در جاهلیت رسم چنین بود که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۱

اگر مردی به زنش چنین می‌گفت تا آخر بر او حرام می‌شد.

پس مرد پشیمان شد و به همسرش گفت: دین اسلام برای ما آمده است، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و سؤال کن، آن زن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، اوس فرزند صامت همسر، پدر بچه‌ها و پسر عمومی من است، به من گفته است: «أنت علی کظهر امّی» و ما در جاهلیتظهار را موجب تحریم همسر می‌دانستیم و خداوند اکنون به سبب تو اسلام را به ما داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن نمی‌بینم جز اینکه تو بر همسرت حرام شده‌ای.

دوباره زن سخن اوّل را تکرار کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همان تحریم را تکرار کرد و فرمود: در کار تو به چیز خاصی مأمور نشده‌ام.

و آن زن همچنان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آمد می‌کرد و سؤال خود را تکرار می‌نمود و هر بار که رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب تحریم می‌داد آن زن به سر و رویش می‌زد و ناله می‌کرد و می‌گفت: شکایت در ماندگی و حاجت و سختی حالم را به خدا می‌برم، بار خدایا بر زبان پیامبرت آیه‌ای نازل فرما، این مورد اوّلینظهار در اسلام بود که آیات در این باره نازل شد.

رسول خدا به آن زن فرمود همسرت را صدا کن، او همسرش را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه‌ها را تلاوت نمود تا قول خدا: **وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ** «۱» الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ

(۱) تفسیر جامع جلد ۷ ص ۸۰-۸۱ و تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۲

إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ كسانیکه از شما بر زنان خودظهار کنند (یعنی به زن خود گویند تو بر من چون پشت مادرم هستی) آن زنان مادر حقیقی شوهران خود نخواهند بود بلکه مادرشان همان زنهایی هستند که آنان را زاییده‌اند و این مردم سخن ناپسند و باطل می‌گویند.

البتّه خداوند آمرزنده است یعنی آنان را عفو می‌کند و اگر توبه کنند می‌بخشد.

و الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا و آنان که از زنان خودظهار کردند، آن گاه از

گفته خود برگردند پیش از تماس و مجامعت باید برده‌ای آزاد کنند.

ظاهر آیه این است که بر ظهار کننده مادامی که گفتارش را تکرار نکند چیزی نیست، یا در مرتبه‌ی اول چیزی نیست ولی اگر برگشت و برای بار دوم ظهار کرد کفاره‌ی مذکور را باید بدهد.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: ظهار اول را خداوند بدون کفاره بخشیده است «۱»، اگر کسی بعد از ظهار اول دوباره ظهار کرد کفاره بر او واجب می‌شود.

بعضی گفته‌اند: معنای «يُعَوِّدُونَ لِمَا قَالُوا» این است که «يعودون عما قالوا» یعنی از آنچه گفته‌اند برمی‌گردند و پشیمان می‌شوند.

(۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ ص ۲۵۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۳

چون لفظ «يعود» استعمال می‌شود در بازگشت به آنچه گفته است و بازگشت به سوی آنچه گفته است، «و لما قال» یعنی «يعود عما قال» یعنی از گفته‌ی خویش برگشته است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آن این است که به زنانشان بازمی‌گردند و قول خدای تعالی: «لما قالوا» ابتدای کلام است و معنای آن «فتریر رقبه لما قالوا» می‌باشد.

ذَلِكُمْ تُوَعِّدُونَ بِهِ این آزاد کردن بنده به خاطر این است که پند بگیرید و دیگر ظهار را تکرار نکنید.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدا به تمام کار شما آگاهست.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ هر که برده نیابد باز هم باید پیش از جماع دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

در صدق تابع و توالی دو ماه کافی است که چیزی از ماه دوم به ماه اول متصل شود.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا مقصود مجامعت است یا مطلق تماس.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا اطعام شصت مسکین به مقداری که سیر شوند «۱»، یا بهر مسکین یک مد از طعام داده شود.

[ذَلِكْ] آنچه که ذکر شد از عدم حرمت ابدی با ظهار چنانچه در جاهلیت بود، جواز رجوع به زنان بعد از ظهار و ترتیب در خصال و روشهای کفاره همه‌ی اینها برای آن است که ایمان به خدا و رسولش بیاورید.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۴

[لِتُؤْمِنُوا] به شریعت محمد صلی الله علیه و آله رغبت پیدا کنید و از آن متنفر نشوید چون می‌بینید که در شریعت محمد صلی الله علیه و آله تخفیف و سبکی و راحتی هست و ایمان به خدا و رسولش بیاورید.

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ أَنْ حُدَّ وَمرز الهی است که از آن نباید تجاوز شود.

وَاللَّكَافِرِينَ کافرین به خدا و رسولش، یا کافرین به آن حدود.

عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَفِظٌ «حاده» یعنی به او غضب کرد و دشمنی و مخالفت نمود.

[کبتوا] لفظ «کبته» یعنی او را به زمین زد، خوار نمود، او را برگردانید، شکست و غضب او را به خودش رد نمود و او را ذلیل کرد و «المکبت» کسی است که دلش از غم پر است.

كَمَا كُتِبَ لِلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کردند، مانند قوم نوح و عاد، نمود و قوم ابراهیم علیهم السلام.

وَقَدْ أَنْزَلْنَا فِرْعَوْنَ وَفِرْعَوْنَ فرستادیم بر آنان یا بر شما.

آیات آیات و نشانه‌ها که دلالت بر قدرت و حکمت ما می‌کند.

یا دلالت بر این می‌کند که ما در وعده وعید خویش صادق هستیم، یا دلالت بر صدق رسول ما می‌کند.

[بَيِّنَاتٍ] خود آن آیات واضح هستند، یا روشن‌گر و واضح‌کننده می‌باشند و آن آیات عبارت از آیات تدوینی یا آیات آفاقی و انفسی است.

[وَلِلْكَافِرِينَ] برای کافرین به آن آیه‌ها، یا کافرین به خدا و رسولش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۵

عَذَابٌ مُّهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ لَفْظِ «يَوْمِ» ظرف «مُهين» یا «کافرین» یا «أحصاه الله» می‌باشد.

جَمِيعاً فَيَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اللَّهُ این جمله برای رفع توهم کسی است که می‌گوید: خود عمل‌کننده‌ها اعمال خودشان را نمی‌توانند به‌شمارند پس چگونه خداوند اعمال همه را می‌شمارد.

وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و آنها فراموش کرده‌اند و خدا بر همه موجودات عالم گواه است.

این جمله تعمیم و تعلیل است.

أَلَمْ تَرَ أَيَا نَدِيدِي.

خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا به هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن باشد و اگر خطاب به محمد صلی الله علیه و آله باشد معنای آیه این است که تو نباید تعجب کنی از اینکه خداوند بر همه چیز شاهد است، چون می‌بینی و به احاطه‌ی علم خدا به آنچه که در آسمان‌ها و زمین است نظر می‌کنی.

و اگر خطاب عام باشد معنای آیه این است نباید این معنا ترغیب شمرده شود، چون آثار احاطه‌ی علم خدا ظاهر است و شایسته است هر بیننده‌ای آن را ببیند.

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ که آنچه در آسمان و زمین است خدا بر آن آگاهست هیچ رازی سه کس با هم نگویند.

لفظ «نجوا» جمع «نجی» یا مصدر «نجاه» یعنی با او راز گفت. یا اسم مصدر است به معنای خوشحال کردن. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۶

بنابر معنای اول جایز است لفظ «نجوی» به لفظ «ثلثه» اضافه شود و جایز است لفظ «ثلثه» بدل از آن باشد و معنای «نجوی» در حالت مصدری به معنای راز گفتن بین دو نفر با بیشتر است، ولی اطلاق می‌شود بر حدیث نفس، خطورات قلبی و خوابهای صادق و خوابهای آشفته و دروغ، چه خوابها یا ناشی از راز گفتن و نجوای شیطان است، یا ناشی از نجوای ملائکه با انسان است و لفظ «نجوی» گاهی بر مطلق گفتگو و محاوره اطلاق می‌شود.

إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ جز آنکه خدا چهارم آنها و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها.

در اینجا دور از گوینده و نجوی کننده را اختیار کرد، چون دو نفر که راز گویی و نجوی می‌کنند در یک حالتی به سر می‌برند که غیر آنها بر نجوای آنان اطلاع پیدا نمی‌کند.

بنابراین اطلاع بر حال آنان رساتر و بهتر دلالت می‌کند بر اطلاع خدا بر امور پنهان.

و اختیار عدد سه و پنج از مراتب اعداد بدان جهت است که عدد و تر شریفترین مراتب عدد است، نمی‌بینی که خدای تعالی می‌فرماید:

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و از سوی دیگر خداوند واحد و وتر است، وتر را دوست می‌دارد، کمترین مراتب عدد و تر سه است و عدد پنج را نیز به آن اضافه کرد تا دانسته شود که

خصوص مرتبه‌ی سه مقصود نیست.

بعضی گفته‌اند: کسانی که آیه در باره‌ی آنان نازل شده سه و پنج

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۷

بوده‌اند و فرق بین ثالث ثلاثه و رابع ثلاثه این است که ثالث ثلاثه یکی از آن سه می‌شود در مقابل آن دو، متمم عدد آنها می‌شود و لذا خدای تعالی فرمود: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ».

ولی رابع ثلاثه آن است که سه را چهار می‌کند خواه از جنس آنها و در عداد آنها باشد، یا نباشد و خواه سه را به وسیله خودش چهار بکند، یا با غیر خودش این معنا تحقق پذیرد.

و این عبارت مستلزم تحدید نیست و مستلزم این نیست که خدای تعالی دوّم برای غیر خودش باشد و غیر این معانی که منافی با وجوب است همانند عبارت اول.

زیرا که خدای تعالی هر سه را چهار قرار می‌دهد بدین گونه که یکی از وکیلانش یا بیشتر را موکل بر آنها می‌نماید، یا خودش بنفسه مقوم سه می‌شود و همراه آنها می‌گردد، نه معیت و همراهی دو انسان، بلکه معیت و همراهی قیومی که این معنا از هیچ یک از اشیاء جدا نمی‌شود یکی باشد یا منضم به یکی دیگر یا بیشتر، طبق این معنا هیچ یک از لوازم امکان پیش نمی‌آید «۱».

و لذا به همین تنها اکتفا نکرد و فرمود: «وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَ نَهْ كَمْتَر وَ نَهْ بِيَشْتَر، مقصود از اشاره عدد است.

و لا- أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ جز آنکه خدا هر کجا باشند با آنهاست پس روز قیامت همه را نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به همه امور عالم داناست.

(۱) تفسیر جامع ج ۷ ص ۸۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۸

این جمله تعلیل و تأکید و نتیجه‌ی ما قبل می‌باشد و نزول آیه همان طور که از امام صادق علیه السلام روایت شده در باره‌ی ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه، مغیره بن شعبه و گروهی دیگر نازل شده که در میان خودشان قرار نوشته بودند و بر آن عهد و پیمان بسته بودند مبنی بر اینکه اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود خلافت و نبوت هرگز در بنی هاشم نباشد «۱».

أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ أَي رَسُولَ مَا آتَىٰ آتَانَا رَا كَهْ از نجوی و راز گفتن با هم ممنوع شدند ندیدی یعنی راز گفتن و گفتگو.

ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْأَيْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ در باره‌ی غضب حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و دشمنی آنان و مخالفت قول رسول در حق آل محمد صلی الله علیه و آله نجوی می‌کنند.

و به عبارت دیگر: نجوی می‌کنند در باره‌ی چیزی که در آن نیروی قوه‌ی بهیمیة شهوی و نیروی قوه‌ی غضبیة در زندگی و نیروی قوه‌ی جهل شیطان وجود دارد.

وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيُّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ أَنهَا تَحِيَّتِ هَاي بَلَنْد بَالَايِي بَرَاي شَمَا اظْهَار مِي كَنْد تَا اظْهَار دُوسْتِي بَا تُو كُردِه وَ نفاقشان را از تو و از مؤمنین پنهان سازند.

وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ بَا خُودْشَان مِي كُويند بَدُون أَنكه تَلْفَظ كَنْد، يَا دَر بَيْن خُودْشَان بَدُون اَطْلَاع دِيْكَرَان مِي كُويند.

لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ مِي كُويند: چَرَا خُداوند بَه أَنچه

(۱) اصول کافی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۷۹

ما می‌گوییم ما را عذاب نمی‌کند؟

این عدم عذاب بدان جهت است که آنان اسلام را قبول کردند و محمد صلی الله علیه و آله را در بیشتر گفته‌هایش در مورد آخرت تصدیق کردند، ولی گفته‌ی او را در باره‌ی خلافت علی علیه السلام تصدیق نمودند.

حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصِيحُونَ بِهَا فَيَسْأَلُونَ الْمَصِيرَ يُرِيدُونَ أَنَّهُمْ كَالَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ... تا آخر آیات» در باره‌ی یهود و منافقین نازل شده، چون آنان بین معذب بمانند.

بعضی گفته‌اند: قول خدا «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى... تا آخر آیات» در باره‌ی یهود و منافقین نازل شده، چون آنان بین خودشان نجوی و به مؤمنین نگاه می‌کردند و با چشمهایشان اشاره و مسخره می‌کردند.

وقتی مؤمنین نجوای آنها را دیدند گفتند: لا بد خنده منافقین و یهودیان برای این است که شنیده‌اند برای خویشان و برادران ما در جنگ‌ها قتل یا مصیبت یا شکستی رسیده است.

و مؤمنین روی همین جهت ناراحت می‌شدند، وقتی این مطلب طول کشید مؤمنین شکایت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که دیگر پیش مسلمانان نجوی نکنند، ولی منافقین دست برداشته و به نجوی ادامه دادند.

و لکن ما می‌گوییم: اگر نزول آیه در باره‌ی یهود هم باشد مقصود منافقین امت است که در رد قول محمد صلی الله علیه و آله در باره‌ی علی علیه السلام نجوی می‌کردند.

بعضی گفته‌اند: قول خدا: «وَإِذَا جَاؤُكَ حَيُّوْكَ... تا آخر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۸۰

آیه» در باره‌ی یهود نازل شده، چه آنان وقتی خدمت نبی صلی الله علیه و آله می‌رسیدند می‌گفتند: «السَّامُ عَلَيْكَ» یعنی مرگ بر تو و دیگران خیال می‌کردند که آنها می‌گویند: «السَّلامُ عَلَيْكَ».

نبی صلی الله علیه و آله در جواب «السَّامُ عَلَيْكَ» آنها می‌فرمود: «وعلیکم» یعنی هر آنچه بر من می‌گویید بر شما باد «۱».

پس اگر نزول آیه در باره‌ی یهود باشد مقصود از آیه منافقین است چنانچه ذکر کردیم و امام صادق علیه السلام در حدیث سابق به آن اشاره فرمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانُكُمْ أَمْرٌ بِيَدِكُمْ فَاصْبِرُوا لِمَا جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا سِوَا مَا جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ

پس از آنکه نجوا را به طور مطلق ذم نمود و نجوا کنندگان را به اثم و عدوان و نافرمانی رسول مذمت کرد مؤمنین را مورد ندا قرار داد و آنان را از نجوا کردن به چیزی که باعث تقویت قوای سه‌گانه می‌شود نهی کرد.

چون انسان وقتی با غیر خودش جمع شود و با همدیگر با نجوا کردن هماهنگ شوند در آن کاری که می‌خواهد آن را انجام دهد قوی و نیرومند می‌شود و خداوند آنها را از نجوا نهی کرد، تا متنبه و بیدار شوند، اگر در آن کارها هستند خودداری کرده و خود را از آن کارها باز دارند، پس فرمود:

إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِاللَّيْلِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ مَرَاقِبِ أحوالتان باشید و اگر دیدید میل به نجوی و گناه در شما قوی است بدانید که شما هنوز در شأن حیوان و درندگی شیطان

«تَفْسِیح» همه‌ی این الفاظ به معنای این است که برای او جا باز کرد.

وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فانشُرُوا و هرگاه گفتند از جای خود برخیزد نیز حکم خدا را اطاعت کنید.

لفظ «نشز» از باب «نصر» و «ضرب» است، یعنی در جای بلند قرار گرفت. و از هر دو باب خوانده شده است.

بعضی گفته‌اند: در مجلس نبی صلی الله علیه و آله تنافس و رقابت می‌کردند تا جایی که گروهی از بدریین آمدند و نبی صلی الله علیه و آله آنان را مورد تکریم و احترام قرار می‌داد، پس جلو نبی صلی الله علیه و آله ایستادند و جا برای نشستن پیدا نکردند، نبی صلی الله علیه و آله فرمود: ای فلانی، ای فلانی، از جایتان بلند شوید، پس بلند شدند، این معنا بر بعضی سنگین آمد، پس این آیه نازل شد.

یعنی هرگاه در مجالس به شما گفته شود جا باز کنید بدان معناست که خیلی به همدیگر نجسید تا از گرمی هوا و گرمی به هم چسبیدن اذیت نشوید (۱).

و هرگاه گفته شود: در مجالس توسعه دهید بدان معناست که برای کسی که بعد از شما می‌آید جا باز کنید یعنی به هم بچسبید تا جا باز شود.

یا بعضی از اهل مجلس که زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرده و کارش تمام شده بلند شود برود تا کسی که بعد از او می‌آید در جای او بنشیند، که اگر چنین کنید خداوند برای شما جا باز می‌کند. و نتیجه یاد (خدا) که مرتب بر امتثال امر خداست به جهت راضی کردن نفوس مؤمنین است.

(۱) تفسیر جامع ج ۷ ص ۹۰.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۸۶

و لذا فرمود: «يَفْسِیحُ اللَّهُ لَكُمْ» که توسعه از جانب خدا را مقید به مجالس نکرد تا ایهام تعمیم باشد، یعنی خداوند به شما توسعه می‌دهد در مجالس و روزی‌ها و سینه‌ها در دنیا و آخرت.

و اگر به شما گفته شود: از جاهایتان بلند شوید بلند شوید و اندوهناک نگردید.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ خداوند در دنیا شما را بالا- می‌برد به شهرت و عزیز بودن بین مردم و تسلط بر آنها و در آخرت در درجات بهشت.

و الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ بالا- بردن درجات را مخصوص مؤمنین گردانید، چون غیر مؤمنین درجه‌ای ندارند و بالا- بردن درجه برای آنها نیست، زیرا که اجر عمل و پاداش هر کاری مشروط به ایمان است.

و از بین مؤمنین علما را ذکر کرد چون علما نسبت به مؤمنین دارای شرف و علو درجه هستند، چه برتری و فضل عالم بر سایر مردم مانند برتری نبی صلی الله علیه و آله بر سایر خلق است، یا مانند برتری ماه در شب چهارده بر سایر ستارگان.

و در روز قیامت شفیعان سه گروه‌اند: انبیا علیهم السلام سپس علما سپس شهدا و خونهای شهدا با مداد و قلم علما وزن می‌شوند، که مداد علما از خونهای شهدا برتر و سنگین‌تر است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ هر کاری که انجام می‌دهید، مانند امتثال اوامر و نواهی خدای تعالی و مخالفت اوامر و نواهی [خبیر] این کلمه ترغیب و تهدید است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۸۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُولَ فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ای اهل ایمان هرگاه بخواید که با رسول سخن سزای بگویید (یا سؤالی بکنید) باید پیش از این کار (مبلغی) صدقه دهید.

آله شما را تأثیر پذیر می‌سازد بدون آنکه صدقه داده باشید.

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُصَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ آیا شما می‌ترسید که با صدقه دادن پیش از راز گفتن، با رسول فقیر و محتاج شوید؟! لفظ «صدقه» را به صورت جمع آورد تا ملاحظه‌ی جمع نجوا کنندگان را کرده باشد، یا اشاره به این باشد که صدقه‌ی صوری موجب شکستن انانیت است و آن صدقه دادن از انانیت است و موجب خشوع قلب است که آن صدقه دادن از قلب است و خضوع از جسد است که آن تصدق از جسد است.

و نیز موجب توجه از قوای درآکه به سوی رسول صلی الله علیه و آله و به جهات اخروی است و نیز امثال امر خدا و حرکت‌هایی است از قوای عماله در جهت آخرت که همه این امور صدقه دادن از همان قوا است.

فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا اگر صدقات را ندادید.

و تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ خدای تعالی رخصت ترک آن را داد.

از امیر المؤمنین علیه السلام در باره‌ی این آیه آمده است: آیا توبه بدون گناه می‌شود؟ (به طور یقینی گناه کاران توبه می‌نمایند).

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ نماز به پا دارید و زکات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۰

بدهید تا جبران کوتاهی ترک صدقه هنگام نجوی را بنمایید، که حسنات و کارهای خوب سیئات و بدیها را از بین می‌برد، چه نماز خواندن موجب توجه به آخرت می‌شود، همان گونه که تصدق موجب آن است.

و زکات موجب کسر انانیت است همان گونه که صدقه آن را می‌شکند.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ در سایر چیزهایی که خدا و رسولش به آنها امر و نهی می‌کنند اطاعت نمایید.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ این جمله ترغیب و تشویق به امتثال و تهدید به ترک آن است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (ای رسول ما) آیا آن (منافق) مردمی را ندیدید که با قومی که خدا بر آنان غضب کرده است دوستی کردند.

بعضی گفته‌اند: مقصود گروهی از منافقین است که هوادار یهود بودند و اسرار مؤمنین را نزد آنان فاش می‌کردند، با آنان اجتماع و از نبی صلی الله علیه و آله و مؤمنین بدگویی می‌کردند.

مَا هُمْ مِنْكُمْ چون منافقین در باطن ایمان ندارند از شما نیستند.

وَلَا مِنْهُمْ و اینان جزء یهودیان هم نیستند، چون اقرار زبانی به اسلام دارند.

وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ سوگند یاد می‌کنند بر اینکه با این قوم مجالست و هم‌نشینی نکرده‌اند، یا قسم می‌خورند که به تحقیر و استخفاف مؤمنین گوش فرا ندادند، یا قسم می‌خورند که قصد تقویت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۱

دین را دارند که همه‌ی این سوگندهای آنان دروغ است.

وَهُمْ يَعْلَمُونَ آنها می‌دانند که سوگند دروغ یاد می‌کنند.

أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً خدا بر آنها عذابی سخت مهیا کرده زیرا بسیار زشت کردارند.

یعنی سوگندهایشان را پوششی معنوی برای خود قرار دادند، تا سرزنش و ملامت مسلمین را دفع نمایند، مال و ناموسشان در مقابل مسلمین به صورت اسلام و در مقابل کفار به وسیله‌ی مسلمین حفظ نمایند.

فَصَبِّدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا باز می‌دارند، بدین گونه که قوایشان را از طریق قلب باز می‌دارند، در ضعفای مسلمین تشکیک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۴

و در قول خدا: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ» بعضی گفته‌اند: آنگاه که روز قیامت شود خدای تعالی غضب کنندگان حق آل محمد را جمع می‌کند و اعمالشان را بر آنان عرضه می‌دارد، قسم می‌خورند که هیچ یک از آن اعمال را انجام نداده‌اند همان طور که در دنیا به رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم خوردند.

یعنی در آن هنگام که سوگند یاد کردند که ولایت را به بنی هاشم ندهند و در آن هنگام که قصد کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عقبه داشتند، که وقتی خداوند رسولش را از قضیه مطلع ساخت قسم یاد کردند که چنین چیزی نگفتند و قصد کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشتند و این در حالی بود که خدای تعالی بر رسولش این آیه را نازل نموده بود: «يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يَوْمًا يَنَالُونَ» وقتی خداوند این مطلب را در روز قیامت بر آنها عرضه می‌کند انکار می‌کنند و به خدا سوگند یاد می‌کنند همان طور که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد می‌کردند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ آتَانِكُمْ بَأْسُهُمْ فِي النَّارِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يُصِيبُ الْمُنَافِقِينَ قَدِ افْتَرَى بَعْضُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ كُفْرًا وَلَئِنَّ اللَّهَ لَآ غَافِلٌ عَنِ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ يَكُونُ لَكُمْ فِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کَمَك می‌کنند، یا با او مخالفت می‌کنند.

أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ اینان در جمله‌ی کسانی هستند که دلیل‌ترین خلق می‌باشند.

كَتَبَ اللَّهُ خُذُوا كِتَابَ اللَّهِ إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأُولَئِكَ يُضِلُّونَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِنَا

لَا تُخَذِلْنَا يَا رَبُّ الْمَلَائِكَةُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ كَانُوا عَلَى اللَّهِ سَوِيًّا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

چون لفظ «کتب» را به منزله‌ی قسم حساب کرد و همان طور که قسم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۵

برای تأکید آورده می‌شود لفظ «کتب» نیز برای تأکید آورده شده لذا برای آن جواب آورد همان طور که برای قسم جواب می‌آورند.

أَنَا وَرَسُولِي] من و رسولانم در دنیا با حجت و دین بر جنود شیاطین غالب و پیروز می‌شویم، یعنی بر لشکر شیاطین که در مملکت آنها بودند اگر چه بر حسب اجسامشان گاهی مغلوب واقع شوند.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ که خدای بی حد قوی و مقتدر است.

این جمله تعلیل جمله‌ی سابق است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ هُرَّجُوا بِغَيْبِ اللَّهِ فَيُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ أَوْ يَمُوتُونَ فَيُحْسِنُونَ كِتَابَتَهُمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان یا برادران و خویش آنان باشند.

و این معنا بدان جهت است که نسبت ایمان به صاحب ایمان وقتی آشکار شود و قوی گردد بر نسبت‌های جسمانی غالب می‌شود، چون با بیعت خاص و لوی و دخول ایمان و صورت و لوی در قلب انسان فعلیت اخیر او فعلیت ایمان می‌شود و حکم متعلق به آن فعلیت می‌شود، نه به فعلیت‌های سابق که مانند ماده است، محبت انسان ناشی از همان فعلیت است و آن فعلیت مضاف و منافی کسی است که با خدا و رسولش جنگ کند.

بنابر این محبت انسان که ناشی از صورت ولی امر باشد نمی‌تواند متعلق به کسی باشد که ضد آن فعلیت باشد.

أُولَئِكَ كَتَبَ] خداوند نوشته است و لفظ «کتب» به صورت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۶

مجهول خوانده شده، یعنی ثابت و راسخ گشت.

فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ إِيْمَانٌ عِبَارَتٌ از صورتی است که از ناحیه‌ی ولیّ امر مؤمنین در قلوب آنها داخل می‌شود. وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ و با روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده است.

مقصود از روح ربّ التّوع انسانی است، تأیید انسان به روح به این است که ملائکه‌ای از لشگریان روح بر او موکّل می‌شود و او را تأیید و تسدید می‌نماید، که قلب مؤمن دارای دو گوش است، گوش‌ی که وسواس خناس در آن می‌دمد و گوش‌ی که ملائکه‌ی موکّل از جانب ربّ التّوع بر آن می‌دمد.

از امام کاظم علیه السّلام آمده است: خدای تعالی مؤمن را با روحی از خودش تأیید می‌کند و هر گاه مؤمن کار نیک انجام دهد آن روح نز او حاضر می‌شود و هر گاه که گناه کند و تجاوز نماید روح از او غایب می‌شود.

پس روح هنگام احسان و خوبی از خوشحالی به اهتزاز در می‌آید و هنگام گناه و کارهای بد در خاک پنهان می‌شود.

پس ای بندگان خدا با اصلاح خودتان با نعمت‌های خدا عهد ببندید، تا یقین شما زیاد شود و ریح و سود با ارزشی ببرید، خداوند رحمت کند مردی را که اراده کار خیری کند و آن را به انجام برساند، اراده‌ی کار بد کند و از آن خودداری نماید، سپس فرمود: ما به وسیله‌ی اطاعت از خدا و عمل برای او در این دنیا با روح تأیید می‌شویم.

مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۷

قیامت به بهشتی داخل کند که نهرهای (مصفاً) زیر درختانش جاری است بیان جریان نهرها از زیر بهشت‌ها در آخر سوره‌ی آل عمران گذشت.

خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ جاودان در آن متعتمد و این که خدا از آنها خشنود و آنها از خدا خشنودند بدان که مایه ولایت که در قلوب مؤمنین داخل می‌شود همان طور که سبب انعقاد قلب بر ایمان می‌شود همان طور ماده‌ی رضای خدا از بندگانش نیز می‌شود.

چنانچه فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» و چون قبول ولایت با بیعت خاصّ ماده‌ی رضوان خداست رضای بندگان را بر رضای خویش مقدم نداشت همان طور که در سایر اوصاف صفت بندگان را بر صفت خویش مقدم داشته است.

مانند «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» و «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» به یاد من باشید تا شما را یاد کنم و «به عهدی که با من داشتید وفا کنید که من هم به پیمانتان وفا کنم».

أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اینان به حقیقت حزب خدا هستند، ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگارانند. بدان که اگر ایمان که همان صورت ولیّ امر است به وسیله، بیعت و توبه با دست او در قلب انسان داخل شود فعلیت اخیر او فعلیت ولیّ امرش می‌شود، ولیّ امر از جمله‌ی لشگریان خداست، بیعت کننده با آن بیعت و به واسطه‌ی آن فعلیت سرباز و جند خدا می‌شود، با وجود خویش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۸

و جنود مملکتش و با لسان قال و حالش دین خدا را یاری می‌کند، با فطرت و اختیارش با جنود شیطان مقاتله می‌کند، بندگان خدا را با وجود و زبان حال و قالش به سوی خدا دعوت می‌کند.

و هر کس در جهل و پیروی شیطان متمکن شود از حزب شیطان می‌شود و برای شیطان همان قدر مفید واقع می‌شود که حزب الله برای خدا.

و آن کس که ایمان در قلب او داخل نشده و از آن طرف در پیروی از شیطان نیز متمکن نگشته است.

نسبت به او نمی‌توان حکم کرد که از لشکریان رحمن است یا از لشکریان شیطان، کما اینکه نمی‌توان حکم کرد که در نعمت و بدبختی به سر می‌برد یا در نعمت و خوشبختی (سعادت)، بلکه او امیدوار به رحمت و امر خدا می‌باشد. ممکن است در اعراف معذب باشد و یا اینکه خداوند (او را مشمول فضل و کرمش نموده) توبه‌اش را بپذیرد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۹۹

سوره الحشر ص: ۹۹

اشاره

این سوره شامل ۲۴ آیه و مدنی است.

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۲۴] ص: ۹۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَلَوْ لَا - أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)
 مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنِيَ لَا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُنْصِرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْشَوْنَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤِثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَخْنِ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)
 وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۰) أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُؤَلِّقَنَّ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) - لَئِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ وَتَوَلَّوْا فَسَبَّحُوا اللَّهَ كَمَا سَبَّحَهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَالْمُتَوَلِّينَ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمِينَ (۱۴)
 كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا فَلَمَّا كَفَرُوا قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا نَفْسَ مَا قَدَمْتُمْ لِعَدُوِّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹)

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ

خَشِيَهُ اللَّهُ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)
 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ
 الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۱

ترجمه: ص: ۱۰۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می گوید و او پیروزمند فرزانه است.

اوست که کافران اهل کتاب (یهودیان بنی نضیر) را خانه و کاشانه‌شان در آغاز هنگامی رهسپاری انبوه آواره کرد، گمان نمی بردید که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۲

بیرون روند و (خودشان هم) گمان می کردند که درهایشان باز دارنده‌ی آنان در برابر امر و عقوبت الهی است؟ پس امر (/ عذاب) الهی از جایی که گمانش را نمی بردند بر آنان فرود آمد و در دلهایشان هراس انداخت، (چندانکه) خانه هایشان را به دستان مؤمنان ویران می کردند، پس ای دیده‌وران عبرت بگیرید.

و اگر خداوند جلای وطن را بر آنان مقرر نداشته بود، در دنیا (به عذاب سهمگین) معذبشان می داشت و برای آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ است.

این از آن است که با (امر) خداوند و پیامبرش مخالفت ورزیدند و هر کس با امر خداوند مخالفت ورزد (بداند که) خداوند سخت کیفر است.

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را ایستاده با ریشه‌هایش باقی گذارید همه به اذن الهی بود تا نافرمان را خوار بدارد.

و هر چه خداوند از ایشان به (صورت فیء) عاید پیامبرش گرداند، شما در آن نه اسباب را به تاخت در آورید و نه شتران را، بلکه خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد سلطه دهد و خداوند بر هر کاری تواناست.

آنچه خداوند (به صورت فیء) از (اموال) اهل آبادیها عاید پیامبرش گرداند، خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دستگردان نشود، آنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن باز دارد، از آن دست بردارید و از خداوند پروا کنید، که بیگمان خداوند سخت کیفر است.

برای بینویان از مهاجران است که از خانه و کاشانه‌هایشان و ملک و مالهایشان رانده شده‌اند و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و (دین) خداوند و پیامبر او را یاری می دهند، اینانند که راستگویانند.

و (برای) کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده ده است، در دل خود احساس نیاز نمی کنند و (آنان را) ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود برمی‌گزینند و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارانند.

و کسانی که پس از آنان آمده‌اند گویند پروردگارا ما و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۳

برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، پیامرز و در دلهای ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا تویی رؤف مهربانی.

آیا ننگریسته‌ای کسانی را که نفاق ورزیدند به دوستانشان از اهل کتاب که کفر ورزیدند، گویند اگر شما رانده شوید، ما نیز همراه

شما بیرون می‌آییم و به زیان شما هرگز از امر هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد؟ و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد، خداوند شاهد است که آنان دروغگو هستند.

اگر آنان (یهودیان بنی نضیر) رانده شوند، ایشان همراه آنان بیرون نروند و اگر با آنان کارزار شود، ایشان را یاری ندهند و اگر بخواهند یاریشان دهند، پشت کنند سپس (هیچ کس) یاری نیابند.

بی‌شک شما در دل‌های آنان هراس انگیز ترند از خداوند، این از آن است که ایشان قومی بی‌تمیزند.

هرگز همگی با شما کارزار نکنند مگر در میان برزنیهای محصور، یا از پشت دیوارها، ستیز و صلابت آنان در میان خودشان سخت است، آنان را همدست می‌انگاری، حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است، این از آن است که قومی نابخردند.

همانند پیشینیان نزدیکشان که عقوبت کار (نادرست) شان را چشیدند و عذابی دردناک (در پیش) دارند.

همانند شیطان که به انسان گوید کافر شو و چون کافر شود، گوید من از تو بری و برکنارم، که من از خداوند- پروردگار جهانیان- می‌ترسم.

و سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنم‌اند، جاودانه در آنند و این جزای ستمکاران (مشرک) است.

مؤمنان از خداوند پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش‌اندیشی کرده است و از خداوند پروا کنید، چرا که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند، مبادید که خداوند هم (تیمار) خودشان را از یادشان برد، اینانند که نافرمانند.

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیانند که رستگارند.

اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، بیشک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده می‌دیدید و این مثلها را برای مردم می‌زنیم باشد که اندیشه کنند.

اوست خداوندی که خدایی جز او نیست، دانای پنهان و پیدا، اوست خدای رحمان مهربان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۴

اوست خداوند که خدایی جز او نیست، فرمانروای قدوس سلام مؤمن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریاست، پاک و برتر است خداوند از آنچه برای او شریک می‌انگارند.

اوست خداوند آفریدگار پدیدآور صورتگر، او راست نامهای نیک، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گویند و اوست پیروزمند فرزانه.

تفسیر ص: ۱۰۴

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ هَر چه در زمین و آسمان است همه به تسبیح و ستایش یکتا خدای عالم که مقتدر و حکیم است مشغولند اوست خدایی که کافر و اهل کتاب را برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرون کرد.

حشر عبارت از بیرون آوردن گروهی از جایی به جای دیگر است و معنای آن این است که در اول حشر مؤمنین بسوی کفار آنها را برای قتال و جنگ بیرون آورد، یا آنان را در اول حشرشان برای قتال از قلعه‌ها و خانه‌هایشان بیرون آورد.

یا مقصود حشر اول آنان به سوی شام یا به خیبر و حشر دوم آنها به قیامت یا به شام است.

یا مقصود وقت ظهور قائم (عج) از شام یا در قیامت از شام است، یا مقصود ابتدای حشر و دوری از وطن در زمان رسول صلی الله علیه و آله است. و بعد از زمان رسول صلی الله علیه و آله دوری و حشر برای غیر مسلمانان بدست رسول صلی الله علیه و آله واقع

شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۵

مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَمَا مُسْلِمِينَ كَمَا نَمَى كَرْدِيدٍ وَآنَهَا هَمَّ حَصَارٍ مُحْكَمٍ خُودٍ رَا نَگَهْبَانٍ وَ مَانَعٍ اَزْ عَذَابٍ وَ شَكْنَجِهْ خُدَا مِی پِنْدَا شَتَنَد.

فَأَنَاهُمْ اللَّهُ عَذَابٍ، بَأْسٍ يَأْتِيهِمْ خُدَا بِه سُوِيْ آنَانِ اَمَد.

مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا چُونِ اَيْنَانِ بَرِ قَلْعَه‌هَائِشَانِ زِيَادِ اطمینانِ دَا شَتَنَد، وَلِيْ عَذَابِ خُدَا دَرِ قَلْعَه‌هَائِشَانِ بَرِ آنَانِ اَمَد.

دَرِ سَبَبِ اَيْنِ مَطْلَبِ دَرِ تَفْسِيرِ قَمِيْ اَمَدَهْ اَسْت: دَرِ مَدِينَهْ سَهْ طَايِفَهْ اَزِ يَهُودِ بُوْدَنَد، بَنِي النَّضِيرِ وَ قَرِيْظَهْ وَ قَيْنِقَاعِ وَ بَيْنِ آنَانِ وَ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَهْدِ وَ پِيْمَانِ بُوْد، بَعْدِ اَزِ مَدَّتِيْ عَهْدِشَانِ رَا شَكْسَتَنَد، عَلَّتْ اَيْنِ عَهْدِ شَكْنِيْ بَنِيْ نَضِيرِ بُوْدَنَد.

قَصَهْ آنَانِ چَنِينِ بُوْد كِهْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پِيْشِ آنَانِ اَمَدِ تا دِيَهِيْ دُوِ مَرْدِيْ رَا كِهْ شَخْصِيْ اَزِ اصْحَابِشِ اَنْ دُوِ رَا كَشْتَهْ بُوْدِ قَرَضِ بَگِيْرِد.

رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَصْدِ كَعْبِ بِنِ الْاَشْرَفِ رَا دَا شَت، وَ قَتِيْ وَارِدِ بَرِ كَعْبِ شَدِ كَفْت: مَرْحَبَا يَا اَبَا الْقَاسِمِ وَ بَلَنْدِ شَدِ گُوِيِيْ كِهْ مِیْ خُوَاهَدِ طَعَامِ دَرَسْتِ كَنْد، كَعْبِ پِيْشِ خُوْدِشِ مِیْ كَفْت كِهْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا بَكَشْد، سِپَسِ اصْحَابِ وَ يَارَانِ اُوِ رَا دَنْبَالِ نَمَايِد.

پَسِ جَبْرِئِيلِ نَا زَلِ شَدِ وَ مَطْلَبِ رَا بِهْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَبِرِ دَاد، رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پَسِ اَزِ اَيْنِ قَضِيَهْ بِهْ مَدِينَهْ بَا زِ گَشْتِ وَ بِهْ مَحْمَدِ بِنِ مَسْلَمَهِيْ اَنْصَارِيْ كَفْت: بِهْ سُوِيْ بَنِيْ النَّضِيرِ بَرُوِ وَ بِهْ اَنَهَا بَگُوِ كِهْ خُدَايِ تَعَالِيْ بِهْ مَنِ خَبِرِ دَادَهْ كِهْ شَمَا چَهْ قَصْدِ وَ حِيْلَهْ وَ نِيْرَنَگِيْ دَا شَتِيْد، پَسِ شَمَا يَا بَايْدِ اَزِ شَهْرِ مَا بِيْرُوْنِ بَرُوِيْدِ يَا اَعْلَامِ جَنْگِ نَمَايِيْد.

بَنِيْ النَّضِيرِ كَفْتَنَد: مَا اَزِ بِلَادِ تُوِ بِيْرُوْنِ مِیْ رُوِيْمِ دَرِ اَيْنِ مِيَانِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۶

عَبْدُ اللَّهِ بِنِ اَبِيْ شَخْصِيْ رَا نَزْدِ آنَانِ فَرَسْتَادَهْ وَ كَفْت: بِيْرُوْنِ نَرُوِيْدِ وَ دَرِ هَمَانِ مَحَلِّ خُوْدِ اِقَامَتِ نَمَايِيْدِ وَ بَا مَحْمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَعْلَامِ جَنْگِ كَنِيْدِ كِهْ مَنِ بَا قَوْمِ وَ هَمِ پِيْمَانَانِ خُوْدِ شَمَا رَا يَارِيْ مِیْ كَنِيْمِ، اِگَرِ شَمَا قِتَالِ نَمُوْدِيْدِ مَنِ هَمِ قِتَالِ مِیْ كَنِمِ، پَسِ پَا شَدَنَدِ وَ سَنَگَرَهَائِشَانِ رَا دَرَسْتِ نَمُوْدَنَدِ وَ اَمَادَهِيْ جَنْگِ شَدَنَد، قَا صَدِيْ بِهْ سُوِيْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَسْتَا دَنَدِ كِهْ مَا خَارِجِ نَمِیْ شُوِيْمِ هَرِ چَهْ مِیْ خُوَاهِيْ بَكْن.

پَسِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَلَنْدِ شَدِ وَ تَكْبِيْرِ كَفْتِ وَ يَارَانِ وَ اصْحَابِشِ تَكْبِيْرِ كَفْتَنَدِ وَ بِهْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُوْد: بِهْ سُوِيْ بَنِيْ النَّضِيرِ پِيْشِ بَرُوِ، اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ پَرِچَمِ رَا بِهْ دَسْتِ گَرَفْتِ وَ پِيْشِ رَفْتِ، رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَمَدِ وَ سَنَگَرَهَائِ آنَانِ رَا اِحَا طَهْ نَمُوْد.

وَ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ اَبِيْ دَرِ اَيْنِ بَيْنِ عَذْرِ وَ حِيْلَهْ بِهْ كَارِ بَرْدِ وَ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَتِيْ بِهْ جَلُوْ خَا نَه‌هَائِ آنَانِ مِیْ رَسِيْدِ جَلُوْ خَا نَهْ رَا كِهْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بُوْدِ خَرَابِ مِیْ كَرْدَنَدِ وَ اَنْ مَقْدَارِ رَا كِهْ خُوْدِشَانِ بُوْدَنَدِ مُحْكَمِ وَ اَسْتُوَارِ مِیْ كَرْدَنَد.

وَ يَكُّ نَفْرًا زِ بَنِيْ النَّضِيرِ كِهْ خَا نَهِيْ خُوْبِيْ دَا شَتِ اَنْ رَا خَرَابِ كَرْدِ وَ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَسْتُوْرِ دَادَهْ بُوْدِ دَرِخْتَانِ نَخْلِ آنَانِ رَا قَطْعِ كَنَنَدِ وَ آنَانِ اَزِ اَيْنِ مَوْضُوْعِ نَارَا حْتِ بُوْدَنَدِ وَ بِيْ تَابِيْ مِیْ كَرْدَنَدِ وَ كَفْتَنَد: يَا مَحْمَدِ خُدَاوَنَدِ بِهْ تُوِ دَسْتُوْرِ دَادَهْ كِهْ فَسَادِ كَنِيْ؟ اِگَرِ اَيْنِ دَرِخْتِ مَالِ تُوَسْتِ كِهْ اَنْ رَا بَگِيْرِ وَ اِگَرِ مَالِ مَاسْتِ كِهْ قَطْعِ نَكْن.

پَسِ اَزِ اَنْ كَفْتَنَد: يَا مَحْمَدِ مَا اَزِ بِلَادِ تُوِ بِيْرُوْنِ مِیْ رُوِيْمِ اَمُوَالِ مَا رَا بِهْ مَا بَدَهْ، رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرْمُوْد: نَهْ، وَلِيْ شَمَا بِيْرُوْنِ مِیْ رُوِيْدِ وَ مِیْ تُوَانِيْدِ بِهْ مَقْدَارِ حَمَلِ شَتْرِ بَرِيْدِ، وَلِيْ آنَانِ قَبُوْلِ نَكْرَدَنَدِ وَ چَنْدِ رُوْزِيْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۷

آنجا ماندند، سپس گفتند: ما بیرون می‌رویم و راضی شدیم که به مقدار بار یک شتر ببریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه شما بیرون می‌روید و هیچ چیزی با خودتان نمی‌برید و هر کس را ببینیم چیزی با خود می‌برد او را می‌کشیم، پس بر همین توافق از شهر بیرون آمدند، گروهی از آنان در فدک و وادی القری ماندند و گروهی نیز به سوی شام بیرون رفتند.

بعضی گفته‌اند: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ بدر انجام داد بنی نضیر گفتند: این همان نبی موعود است که پرچم و رایت او رد و برگشت ندارد ولی وقتی جنگ احد روی داد و مسلمین شکست خوردند به شک افتادند و عهد و پیمانی را که بین آنان و محمد صلی الله علیه و آله بود نقض کردند و کعب بن اشرف سوار شد و با چهل سواره به مکه نزد قریش و ابو سفیان رفت و با هم پیمان بستند که سخن و حرفشان یکی باشد و بر علیه محمد صلی الله علیه و آله با هم اختلاف نکنند.

پس خدای تعالی این مطلب را به رسولش خبر داد، وقتی کعب بن اشرف وارد مکه شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد او را بکشند.

به محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود دستور قتل او را داد، محمد با چهار مرد خارج شد و نزدیک قصر کعب رفت و بقیه‌ی افراد را نزدیک دیواری نشانید و صدا زد ای کعب، کعب متوجه شد و گفت: تو کیستی؟

گفت: من محمد بن مسلمه برادر تو هستم، آمده‌ام چند دره‌می از تو قرض بگیرم، که محمد صلی الله علیه و آله از ما صدقه می‌خواهد و ما پول نداریم.

کعب گفت: من به تو قرض نمی‌دهم مگر با رهن، محمد گفت:

رهن دارم بیا پایین و آن را بگیر زنی داشت که آن شب را با آن زن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۸

می‌گذرانند، زن گفت: من نمی‌گذارم تو پایین بروی، چون من سرخی خون را در این صدا می‌بینم، ولی کعب به سخن او توجه نکرد و بیرون آمد و محمد بن مسلمه با او معانقه نمود، با هم در حالی که حرف می‌زدند از قصر به سوی صحرا خارج شدند، سپس محمد سر کعب را گرفت و افرادش را به کمک طلبید و کعب فریاد زد و همسرش صدای او را شنید و داد کشید، بنی نضیر صدای زن را شنیدند و به طرف کعب آمدند و او را کشته یافتند، گروه محمد بن مسلمه سالم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور جنگ با بنی نضیر را صادر نمود (۱).

بعضی گفته‌اند: ترک وطن نمودن بنی نضیر مصادف با بازگشت نبی صلی الله علیه و آله از احد است.

و فتح قریظه نیز مصادف با برگشت از احزاب بود و بین آن دو، دو سال فاصله بود.

و بعضی گفته‌اند: تبعید بنی نضیر قبل از احد و شش ماه بعد از واقعه‌ی بدر بود و بعضی آن را بعد از حدیبیه می‌دانند.

و مولوی قدس سره به آن اشاره نموده و گفته:

وقت واگشت حدیبیه رسول در تفکر بود و غمگین و ملول

ناگهان اندر حق شمع رسل دولت انا فتحنا زد دهل

آمدش پیغام از دولت که او تو ز منع این ظفر غمگین مشو

(۱) تفسیر جامع ج ۷- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- تفسیر نور الثقلین ج ۵

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۰۹

کاندر این خواری بنقذت فتح‌هاست نک فلان قلعه فلان قلعه تراست

بنگر آخر چونکه واگردید گفت بر قریظه و بر نضیر از وی چه رفت

وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ دَرِ لَشَانٍ (از سپاه اسلام) ترس افکند تا به دست مؤمنان خانه‌هاشان را ویران کردند.

بنی نضیر خانه‌هایشان را با دستهای خویش خراب می‌کردند که مسلمین بر آنها دسترسی پیدا نکنند، اشیا نفیس و گرانبهای را خارج سازند و قتال با مسلمین و جولان دادن با آنان را توسعه دهند و در اطراف آن خانه‌ها که پشت سر خودشان است تحصین نمایند، بدین گونه که آلات و وسائل اطراف مسلمین را در اطراف خودشان جمع کنند.

وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ چون مؤمنین نیز خانه‌های نزدیک خود را جهت توسعه‌ی جنگ و قتال و امکان دسترسی به آنها خراب می‌کردند، چون کفار با نقض عهد و پیمان سبب قتال مسلمین بودند لذا خراب کردن به دست مؤمنین به آنها نسبت داده شده و لفظ «یخربون» با تشدید راء نیز خوانده شده.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ از حال آنها پند و عبرت بگیرید ای هوشیاران عالم که عبرت عبارت از این است که مرد به امر نیکو یا زشت نظر کند و به عاقبت آن و به آنچه که بر آن مترتب می‌شود نظر کند و سپس نظر و توجه را به خودش منعطف کند، از کار زشت و قبیح خودداری نماید و به کار خوب رغبت پیدا کند و بعضی از کسانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۰

که قیاس را معتبر می‌دانند به مثل این آیه تمسک کرده‌اند، مخفی نیست که این آیه دلالت بر اعتبار قیاس نمی‌کند.

وَ لَوْلَا - أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا اگر خدا بر آنان حکم جلای وطن نمی‌کرد (سخت‌تر از آن) آنان را در دنیا (تقبل اسارت) معذب می‌کرد. مانند بنی قریظه.

وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش در آخرت برای آنها ثابت است اگر چه در دنیا عذاب نشوند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (این جلای وطن) برای این بود که با خدا و رسولش عناد کردند و عهد و پیمان او را شکستند.

وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و هر که با خدا دشمنی آغازد (بترسد که) عقاب خدا در دنیا و آخرت شدید است، یعنی خداوند با عقوبت شدید عقاب می‌کند، چون خداوند شدید العقاب است.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتِهِ لَفِظٌ «لَيْتَهُ» به معنای «عجوه» است و آن مادر خرماهاست و آن خرمایی است که خداوند از بهشت برای آدم علیه السلام نازل کرده است.

أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَيَذَنِ اللَّهُ وَ آنچه را بر پا گذاشتند همه به امر خدا (و صلاح اسلام) این آیه جواب از سخن آنان است که گفتند: یا محمّد خداوند تو را امر به فساد می‌کند و این گفتار هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله درخت خرما را قطع نمود.

وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای خواری (و سرکوبی) جهودان فاسق نابکار بود تا فاسقین را خوار سازد، بدین معنا که آنان با خشم و حسرت ببینند که درختان خرمایشان قطع می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۱

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ آنچه که خداوند به رسولش ردّ نمود.

بدان که تمام ما به سوی الله مملوک حقّ تعالی است مانند مملوکیت قوای عمّاله و علّامه نسبت به نفس انسانی، بلکه مانند مملوکیت صورت‌های ذهنی نسبت به نفس انسانی.

انسان هر اندازه که ترقّی می‌کند و مرتبه‌ای از مراتب انسانی را بالا برود مرتبه‌ی پایین و دانی در عین مملوک بودن جانشین مرتبه‌ی عالی می‌شود.

مثلا وقتی انسان از مقام قلب ترقی کند مقام نفس مملوک قلب گشته و در تصرف در قوا جانشین قلب می شود و قوا همانطور که مملوک قلب هستند همانطور مملوک نفس بعد از قلب نیز می شوند و هکذا ...

و بعد از خدای تعالی عقول مالک هر چیزی است که پایین تر از خودش است، بعد از آن نفوس کلی مالک هستند و بعد از آن نفوس جزوی این تربیت در قوس نزول است.

امّا در قوس صعود که مخصوص انسان است چنین است که وقتی انسان کامل شد و به عالم ملاً اعلی متصل شد مالک چیزهایی می شود که پایین تر از خودش می باشد و در آن مقدار جانشین خدا می گردد.

پس هر چه که در عالم طبع است برای خدای تعالی است و آنچه که برای خداست برای رسولش می باشد و آنچه که برای رسولش می باشد، برای ائمه است و آنچه برای ائمه علیهم السلام است برای شیعه‌ی آنان مباح است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۲

چنانچه خدای تعالی فرمود:

«قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و آنچه که در دست اغیار است، غصب است.

و آنچه که رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مؤمنین از اغیار بگیرند حقّ خودشان است و از غاصبان به اهلش بازگردانده شده است که مالک اصلی آنها بوده‌اند و برای همین جهت «فیثی» نامیده شده است.

فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ لَفْظٍ «وَجَفَّ يَجْفُفُ» مضطرب شده و لفظ «وَجِفَّ» نوعی از سیر و راه رفتن اسب و شتر است.

مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ لَفْظٍ «خَيْلٍ» گروه و جماعت اسب‌هاست، که مفرد ندارند، یا مفرد آن لفظ «خائل» است، بر جماعت سواره‌ها اطلاق می شود و لفظ «رکاب» بر وزن «کتاب» به معنای شتر است، که مفرد آن «راحله» است.

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی غنایم بنی نضیر نازل شده و آیه‌ای که می آید در باره‌ی سایر اموال کفار که خداوند آنها را بر رسولش بازمی گرداند.

و بعضی گفته‌اند: هر دو آیه در باره‌ی غنایم بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده، که آنها نزدیک مدینه بودند و پیاده به قریه‌هایشان رفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار الاغ یا شتر شد و جنگ را طولانی نکرد، لذا از آن غنایم به انصار چیزی نداد مگر به دو یا سه نفر، همچنین گفته شده که هر دو آیه در باره‌ی غنایم خیر و فدک و قریه‌های «عریبه» و «ینع» نازل شده.

و آیه اول برای بیان این است که جنگجویان به سبب حق مقاتله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۳

و جنگ مستحق چیزی نیستند و آیه‌ی دوم جهت بیان مصرف است.

وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و لیکن خدا و رسولانش را بر هر که خواهد مسلط می گرداند و خدا بر هر چیز قادر و تواناست.

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَىٰ و آنچه که از اموال کافران دیار به رسولان خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و ائمه یعنی خویشان رسول صلی الله علیه و آله.

و الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ و یتیمان و فقیران و گذران (ایشان) ابن سبیل از خویشان رسول صلی الله علیه و آله.

و در اخبار همه‌ی این موارد به اقرباء و خویشان رسول صلی الله علیه و آله تخصیص یافته است.

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ لَفْظٍ «الدولة» با فتحه و ضمّه عبارت از مالی است که بین آنان در گردش است، یا با ضمّه عبارت از مال است، با فتحه در مورد جنگ، یا با ضمّه در آخرت و با فتحه در مورد دنیا است (این چنین در قاموس آمده است).

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما داد از غنایم بنی نضیر، یا از مطلق اموال و اوامر.

فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ هِرْ چِه نهی کند بگذارید. در مخالفت رسول صلی الله علیه و آله از خدا بترسید. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ عِقَابِ خِدا بسیار سخت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۴

از امام صادق علیه السلام (۱) آمده است که خدای تعالی رسولش را و حتی قوم رسول را بر آنچه که خواست تأدیب نمود، سپس کار را به رسولش سپرد و به او تفویض و موکول نمود، فرمود: «ما آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و آنچه را به رسولش تفویض نموده به ما نیز تفویض نموده، اخبار در تفویض امر بندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار است، رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی را حلال و حرام نمود و خدای تعالی آن را اجازه داد و تنفیذ کرد.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ مقام بلند (یا غنایم) خاص فقیران مهاجرین است.

بدل از قول «لذی القربی» است، یا بدل از مجموع قول «لله و للرسول» است، بدل واقع شدن آن نسبت به خدا و رسولش به صورت بدل اشتمال است و نسبت به ذی القربی و ما بعدش بدل کلّ از کلّ است.

و مقصود از مهاجرین کسانی هستند که از مکه یا سایر بلاد کفر به مدینه مهاجرت کرده‌اند یا مقصود کسانی هستند که از گناهان و کارهای بد به حسنات و کارهای خوب مهاجرت کنند.

یا مقصود کسی است که از دار نفس اماره به دار نفس لّوامة و از آنجا به سوی نفس مطمئنّه هجرت کند که هر دو دار اسلام است، از آنجا به سوی قلب هجرت نماید که آن دار ایمان است.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا أَنهَائِي كِه رانده شدند.

این جمله صفت لفظ «فقراء» یا ابتداء کلام و مبتداست و لفظ «یبتغون» خبر آن است یا «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» خبر آن و جمله در مقام تعلیل است و

(۱) تفسیر جامع ج ۷- اصول کافی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۵

گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر برای این است که با عقد وضع دلالت بر علت نیز بکنند.

و مقصود این است که مهاجرین را کفار از مکه یا از سایر بلادشان بیرون کردند، یا ملائکه آنان را از بلاد کفر خارج نمودند، یا آنها را از مراتب نفوسشان خارج ساختند.

و لفظ «اخرجوا» آورد، نه «خرجوا» تا اشاره به این باشد که کسی که از وطنش خارج می‌شود یا از مقامی به مقام دیگر خارج می‌شود اگر چه بر حسب ظاهر خارج کننده‌ای در بین نباشد ولی او بالاخره با خارج کننده‌ی باطنی خارج شده است و خودش خارج نمی‌شود، بنابر این خروج او نعمتی است از سوی پروردگار او.

مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ كِه آنان را از وطن و اموالشان به دیار غربت رانده شدند و در این خروج فضل خدا را طلب می‌کنند. فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا فَضْلَ هِمَانُطُور كِه مکرر ذکر شده عبارت است از نعمت‌های صوری، رسالت، احکام رسالت و قبول آن و رضوان عبارت است از ولایت و آثار آن و قبول آن می‌باشد.

وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ خِدا و رسول را یاری می‌کنند اینان به حقیقت راستگویانند.

این جمله عطف بر «الفقراء المهاجرین» یا عطف بر «الْمُهَاجِرِينَ» یا بر «الَّذِينَ أُخْرِجُوا» است یا مبتداست و خبر آن «يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» و جمله معطوف بر ما قبلش می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۶

و معنای آن این است: کسانی که در خانه‌هایشان اقامت نمودند، آنان انصار می‌باشند که نباید از خانه‌هایشان خارج می‌شدند، چون رسول صلی الله علیه و آله به سوی آنها هجرت می‌نمود.

وَالْإِيمَانُ فِي خَانَةِ إِيْمَانٍ نَمُوْدُنْد، چه بیشتر اوقات بر اوصاف حکم ظروف داده می‌شود.
مِنْ قَبْلِهِمْ قَبْلَ از مهاجرین.

بنابر این مقصود کسانی هستند که در مکه ایمان آورده‌اند و سپس به مدینه برگشته و منتظر قدم محمد صلی الله علیه و آله بوده‌اند یا معنای آیه این است که قبل از هجرت مهاجرین مدینه را خانه‌ی ایمان قرار دادند.

يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ مَوْمِنِينَ مَهَاجِرِينَ، چون انصار به مهاجرین احسان و نیکی کردند و در خانه‌هایشان به آنان اسکان دادند و در اموالشان شریک گردانیدند.

وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا مَهَاجِرِينَ در نفس‌های خویش احساس حسد یا خشم که لازمه‌ی احتیاج و فقر است نمی‌کنند، در حالی که آن خشم ناشی از چیزی باشد که به مهاجرین داده شده، یا به خاطر چیزی باشد که به مهاجرین داده شده از قبیل غنایم اهل قریه‌ها یا غنایم بنی نضیر.

یا مقصود فضل و برتری صوری و معنوی است که به آنها داده شده، چون آنها تسلیم قسمت خدا شدند و بر خدا توکل نمودند و به آنچه خداوند از فضل صوری و معنوی به بندگان داده راضی شدند.

یا مقصود این است که در سینه‌هایشان احساس احتیاج نمی‌کنند و این بدان جهت است که قوه یقین و نیروی توکل و بی‌نیازی قلب به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۷

آنها داده شده است.

بنابر این مرفوع لفظ «اوتوا» به «الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ» برمی‌گردد.

وَيُؤْتُونَ مَقْصُودَ مَوْمِنِينَ مَهَاجِرِينَ است.

عَلَى أَنْفُسِهِمْ در بهره‌های نفسانی و در فضل دادن خدا بر حسب ظاهر و باطن مؤمنین را مقدم می‌دارند.

وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ اگر چه خودشان فقیر و محتاج باشند.

وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ كَسَى که خداوند او را از بخل نفسش حفظ کرده است و «شحیح» بدتر از بخیل است، چون بخیل کسی است که به آنچه که در دستش می‌باشد بخل بورزد و به مستحقش عطا نکند، ولی شحیح کسی است که به مال غیر بخل می‌ورزد، بدین معنا که می‌خواهد آنچه که در دست دیگران است مال او باشد و در گرفتن مال دیگران به حلال و حرام حیل و نیرنگ به کار می‌بندد.

و بعضی گفته‌اند: شُحُّ النَّفْسِ عبارت است از گرفتن حرام و منع زکات.

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

روایت شده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از گرسنگی شکایت کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌های همسرانش فرستاد و آنان گفتند: جز آب چیزی نداریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی امشب این مرد را نگهداری می‌کند؟ علی بن ابی طالب عرض کرد: من یا رسول الله.

و آمد نزد فاطمه علیها السلام گفت: جز غذای یک شام چیزی نداریم ولی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۸

ما میهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم.

پس علی علیه السلام گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله دختر بچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن، وقتی صبح شد و علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد، پس چیزی نگذشت که خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ...» (۱)

بعضی گفته‌اند: به بعضی از صحابه سر بریانی اهدا شد در حالی که فقیر و تهی دست بود، آن را برای همسایه‌اش فرستاد، آن سر در میان نه) همسایه گردش کرد و در آخر به دست اولی برگشت، آن وقت این آیه نازل شد: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ». بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بنی نضیر به انصار گفت:

اگر خواستید از اموال و دیارتان بین مهاجرین تقسیم کنید و در این غنیمت شما هم با آنان شریک باشید، اگر خواستید اموال و خانه‌هایتان مال خودتان باشد و چیزی از غنیمت به آنان نرسد، انصار گفتند: بلکه ما از اموال و خانه‌هایمان به آنان می‌دهیم و در غنیمت نیز آنان را ترجیح می‌دهیم و خود ما از غنیمت چیزی نمی‌خواهیم، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی آن هفت نفر نازل شد که در روز احد تشنه شدند و آبی آوردند که فقط به اندازه‌ی یک نفر بود، که یکی از آنان گفت: آب را به فلانی بدهید.

و همین طور دور زدند و بین هفت نفر آب چرخید و هیچ یک نخوردند و از تشنگی مردند و خدای تعالی آنان را به وسیله این آیه مدح نمود.

(۱) تفسیر جامع ج ۷- نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۱۹

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ وَآنان که پس از مهاجر و انصار آمد (یعنی تابعین و سایر مؤمنین تا روز قیامت).

این جمله عطف بر «المهاجرین» یا بر «الفقراء» یا بر «من هاجر الیهم» می‌باشد از قبیل عطف مفرد، یا مبتداء است و خبر آن «یقولون» می‌باشد و معنای آیه این است: کسانی که بعد از مهاجرین از مکه یا سایر بلاد می‌آیند، یا کسانی که بعد از مهاجرین و انصار از سایر مؤمنین می‌آیند، یعنی از عدم به وجود می‌رسند.

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ دایم در دعا به درگاه خدا عرض کنند پروردگارا بر ما و بر برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند.

در رتبه و درجه‌ی ایمان از ما سبقت گرفتند یا در اصل ایمان و توصیف به وصف ایمان برای بیان وجه برادری و بیان این است که آن برادری برادری دینی است.

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا ببخش و در دل هیچ حقد و کینه مؤمنان قرار مده.

لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ تو به بندگانت با رأفت و مهربانی جواب می‌دهی.

أَلَمْ تَرَ أَيَّ مُحَمَّدٍ نَمِي بِنِي، یا ای کسی که از او دیدن ممکن است.

إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا آنان که نفاق ورزیدند (آن منافق همان عبد الله بن ابی بود).

يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ نه بینی که با برادرانشان و همان اهل کتاب که کافر شدند. (بنی نضیر)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۰

لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر از دیارتان خارج شوید.

لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَيْدًا البته با هم به همراهی شما خارج خواهیم شد و در راه حمایت شما از احدی ابدا اطاعت

شما صحبت می‌کنم یا با شما به قلعه داخل می‌شوم و با شما آنجا می‌مانم و اینان به ارسال عبد الله بن ابی خلف وعده نمود و یاری آنان را ترک کرد.

قریباً یعنی در حالی که آنها نزدیک به شما یا در زمان نزدیک هستند.

ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی در آخرت برای آنها عذابی دردناک است.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ (این منافقان) در مثل مانند شیطانند.

این جمله متعلق به قول خدای تعالی «من قبلهم» یا به «ذاقوا» یا به قول خدا «لهم» در «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» می‌باشد، یا خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن چنین است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۳

مثل عبد الله بن ابی در غزوه‌ی بنی نضیر و بنی قینقاع مانند مثل شیطان است.

إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ که انسان را به خدا کافر شود منظور قول و گفتار فعلی یا قول نفسانی است.

فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ پس از آنکه آدمی به اطاعت او کافر شد آنگاه بدو گوید من از تو بیزارم که من از عقاب پروردگار عالمیان سخت می‌ترسم.

آوردن لفظ «قال» به صورت ماضی برای اشعار به این است که مقصود از این قول و این انسان قول شخصی و انسان مشخص است، نه قول نوعی و انسان جنسی و نوعی.

و گر نه مناسب بود چنین بگوید: مانند مثل شیطان که به طور مستمر به انسان می‌گوید کافر شو، شاید این مطلب اشاره به تمثّل شیطان به صورت دزد و اغوای مشرکین بر محمد در جنگ بدر باشد.

بعضی گفته‌اند: اشاره به عابد بنی اسرائیل است که نام او «برصیصا» بوده و روزگاری طولانی خدا را عبادت کرد تا جایی رسید که مجانین و دیوانه‌ها را نزد او می‌آوردند و آنان را معالجه و مداوا می‌کرد، در این میان زنی محترم و با شرافت دیوانه شده بود و دارای برادرانی بود، برادرانش آن زن را نزد عابد آوردند و زن نزد عابد ماند.

آن قدر شیطان آن عابد را وسوسه کرد تا عابد با او مواجهه نمود و زن حامله شد، وقتی حملش آشکار گشت او را کشت و دفن نمود، شیطان رفت به یک یک برادرانش قضیه را گفت و برادران هر کدام دیگری را که می‌دید می‌گفت: کسی آمد و به من چیزی گفت که گفتن آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۴

بر من سنگین است، مطلب را به همدیگر می‌گفتند تا قضیه به گوش پادشاه رسید.

پادشاه و مردم آمدند و عابد را خوار ساختند تا او به کاری که انجام داده بود اعتراف کرد، دستور داده شد که او را به دار بکشند، وقتی به چوبه‌ی دار آویخته شد شیطان بر او ظاهر گشت و گفت: من تو را به این روز انداختم، تو مطیع و فرمانبردار من می‌شوی تا تو را از این وضع نجات دهم؟

گفت: بلی شیطان گفت: پس یک سجده بر من بکن، عابد گفت:

من در این حال چگونه سجده کنم؟

شیطان گفت: من به اشاره هم اکتفا می‌کنم، پس با اشاره به شیطان سجده کرد و به خدا کافر گشت و کشته شد.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا عَاقِبَتِ الشَّيْطَانِ وَانْسَانِيَّهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ لِمَنْ يُكْفَرُ إِنَّهُم مِّمَّنْ لَعَنَ اللَّهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَعَتٍ مُّبِينٍ شده است.

أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَوْلَىٰ عَذَابًا مُّؤَلَّفًا لِّلشَّيْطَانِ مِن بَشَرِهِم مِّمَّنْ لَعَنَ اللَّهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَعَتٍ مُّبِينٍ

أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا این است که هر دو در آتش دوزخ و آن دوزخ کیفر ستمکاران

عالم است.

یعنی ای کسانی که با بیعت اسلامی ایمان آورده‌اند.

اتَّقُوا اللَّهَ در ارتکاب مناهی و ترک اوامر قالبی از خدا بترسید، یا در نقض عهد و پیمان و بیعت مانند عبد الله بن ابی و بنی نضیر و بنی قینقاع از خدا بترسید.

یا معنای آیه این است: از آمیخته کردن اعمال قالبی به اغراض

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۵

نفسانی مباح یا غیر مباح پرهیزید و از خدا بترسید.

یا مقصود این است: ای کسانی که با بیعت ایمانی ولوی ایمان آورده‌اید در انحراف از طریق قلب از خدا بترسید، یا در فراموش کردن ذکر مأخوذ، یا در فراموش کردن خدا در جمیع اعمالتان از خدا بترسید.

یا مقصود این است: ای کسانی که با ایمان شهودی به سبب شهود ملکوت ولی امر و نزول آرامش و حضور نزد ولی امرتان ایمان آورده‌اید از خدا بترسید مبادا به غیر ولی امرتان التفات پیدا کنید و از غیر شهود جمال او لذت ببرید، که آن ولی امر مهمان عزیز غیرتمندی است که اگر به غیر او نظر کنید یا به لذتی غیر از لذت شهود جمال او مایل شوید در خانه‌های قلوب شما نمی‌ماند و برای شما حسرت فراق و پشیمانی می‌ماند، یا در نسبت افعال و صفات به خودتان هنگام حضور شما نزد ولی امرتان از خدا بترسید. وَ لَتُنظُرَنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ و هر نفسی بنگر تا چه عملی برای فردای (قیامت) خود پیش می‌فرستد.

لفظ «نفس» را به صورت نکرده آورد با آنکه مقصود این است که هر نفسی نگاه کند برای فردا چه فرستاده است، چون خواسته موهوم این معنا بشود که وقتی یک نفس از مؤمنین به اعمال خویش نظر کند از سایر مؤمنین کفایت می‌کند، چون بین مؤمنین اتحاد و یگانگی است.

یا برای اشاره به این است که مؤمنین یک نفس هستند اگر چه بدنهایشان متعدّد باشند، چون فعلیّت اخیر آنها عبارت از صورت ولی امرشان است که با بیعت و قبول ولایت بر آنان نازل شده است.

بنابر این معنای آیه چنین می‌شود: نفس بزرگ که عبارت از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۶

صورت ولی امر و فعلیّت اخیر آنهاست نظر کند که برای فردا چه فرستاده است.

و در آن اشاره به این مطلب است: کسی که به اعمال اخروی خویش نظر کند به فعلیّت اخیر نظر نماید که آن فعلیّت ولایت است تا بتواند بین صحیح و فاسد آن و ناخالص و خالص آن تمیز دهد و بداند که برای فردایش چه ذخیره کرده و چه چیز برای نفس و عاجل برمی‌گردد.

که این تمیز و فرق گذاشتن کار دشواری است که حاصل نمی‌شود مگر برای ناقد بصیر مخلص.

یا اشاره به این است که نفس ولی امر آنان نفسیّت همه است، یعنی نفس بزرگ نگاه کند که برای فردا با نفس خودش چه فرستاده است.

چون نظر نفس به آنچه که فرستاده از نظر مؤمنین کفایت می‌کند، یا نفس ولی امر نظر کند که پیروانش برای فردا چه فرستاده‌اند، که فعل پیروان ولی امر به وجهی فعل ولی امر است و معنای آیه این است که ولی امر مأمور است به اعمال پیروان خود نظر کند و نقصان آن را جبران نماید.

و لفظ «غدا» به معنای «فردا» با اینکه مقصود قیامت است، تا اشاره به نزدیک بودن قیامت بنماید.

و نیز از آن جهت است که مراتب طولی مانند ایام عرضی به دنبال هم می‌آیند و هر کدام جانشین دیگری می‌شود و چون مراتب

طولی هر کدام نسبت به دیگری به دو اعتبار روز و شب است، چنانچه مکرر گذشت.

و لفظ «غد» را نکره آورد برای تفهیم و بزرگ داشت و اشاره به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۷

اینکه تعریف آن برای کسانی که با حجاب ماده پوشیده شده‌اند ممکن نیست.

و لفظ «ما» نافی و جمله صفت «نفس» است، یا عامل نسبت به آن معلق شده است.

یا جمله استفهامیه و عامل نسبت به آن معلق است، یا موصوله و مفعول «لتنظر» می‌باشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ این جمله تأکید قول خدا: «اتَّقُوا اللَّهَ» است و ممکن است نظر به مرتبه‌ی دیگری از تقوی باشد، چون تقوی چنانچه در

اول بقره گذشت و در آنجا اشاره کردیم دارای مراتب متعددی است.

یا مقصود این است: بعد از آنکه به اعمال اخروی خود نظر کردید و سقیم آن را از سالمش و ناخالص آن را از خالصش تمیز دادید

از خدا بترسید و آن را با اغراض نفسانی فاسد نکنید.

یا با بهره‌های نفسانی آمیخته نکنید، حتی اگر آن بهره‌ها و انتفاعات قرب و نزدیکی به خدا یا رضای خدا یا مقامات اخروی باشد.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ خداوند آگاه است و ناخالص را از خالص جدا می‌کند.

این جمله تأکید تقوی و تعلیل امر به آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ما نمانند کسانی نباشید که به طور مطلق خدا را فراموش کردند و برای فردا عملی انجام نمی‌دهند.

یا مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و عمل برای آخرت می‌کنند بدون آنکه احساس کنند عمل را برای دنیا قرار

می‌دهند.

فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ آنان خدا را فراموش کردند و خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۸

موجب فراموش شدن خویشتن آنان شد، خویشتنی که (در واقع) جهات الهی و لطیفه‌ی انسانی آنانست، با فراموش کردن

خویشتنشان منافع نفسهایشان را نیز فراموش می‌کنند، پس آنچه را که انجام می‌دهند جز برای نفس‌های حیوانی انجام نمی‌دهند، نه

برای نفس‌های انسانی.

پس در آخرت از کسانی می‌شوند که عمل‌شان از زیانبارترین عمل‌هاست و از کسانی می‌شوند که سعی‌شان در حیات دنیا به

گمراهی و تباهی می‌کشد و گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند.

یا خداوند موجب فراموش کردن امامشان شد که آن نفسیت نفسهایشان می‌باشد و با نسیان امام برای انسان جز وبال و خسران و

زیان چیزی نیست.

أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ «۱» آنان به حقیقت بدکاران عالمند.

این جمله تعلیل سابق است.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ هرگز اهل جهنم و اهل بهشت با هم یکسان نیستند.

این جمله در مقام تعلیل است، گویا که گفته باشد، ما شما را از همانند بودن با آنها نهی کردیم، چون در قیامت کسانی که نفس

خود را فراموش کردند با متقین و پرهیزکاران مساوی نیستند، چون فراموش کننده‌ها اصحاب آتش‌اند، پرهیزکاران اصحاب بهشت

و لیکن از ضمیر به اسم ظاهر عدول نمود تا افاده نماید که فراموش کننده‌ها اصحاب آتش‌اند و متقین و پرهیزکاران اصحاب

بهشت‌اند.

(۱) امام رضا علیه السلام: خداوند هیچ سهو و فراموشی ندارد مخلوقات که حادثند دارای سهو و فراموشی می‌باشند.

تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۱۴

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۲۹

و نیز اشاره به علت مساوی نبودن دو گروه بنماید.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اهل بهشت به حقیقت سعادتمند عالمند از حصر فوز به اصحاب بهشت باقرینه‌ی مقابله استفاده می‌شود که اصحاب آتش زیانکاران و معذب هستند.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ كَوْهٍ بِأَنْ اسْتَحْكَمَ وَعِظَمَ.

لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ در حالی که ما قرآن را بر شما نازل کردیم و شما ضعیف و نرم هستید، شما از ترس خدا خاشع نشدید.

و این مطلب قضیه‌ای است فرضی و کنایه و طعن به بنی آدم است.

و تِلْكَ الْأَمْثَالُ اِنْ مِثْلِهَايَ فَرْضِي.

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید آنها در احوال خویش اندیشه کنند و قساوت خود نظر نمایند و در نرم کردن دل‌هایشان تدبیر کنند.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست خدای یکتایی که غیر از او خدایی نیست.

این جمله از ما قبلش منقطع است و مقصود اثبات توحید است که آن منظور از هر منظور، مبدأ هر مبدایی و غایت هر غایتی است.

و نیز منظور ثنا بر او شمردن محامد اوست.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ عالم است به آنچه که از خلق غایب شده و به آنچه که برای آنان مشهود است، یا عالم به عالم غیب و عالم شهادت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۰

هُوَ الرَّحْمَنُ او افاضه‌کننده‌ی وجودها و کمال‌های اولی بر موجودات است.

الرَّحِيمُ یعنی افاضه‌کننده‌ی کمالات ثانوی بر موجودات و ممکن است لفظ «رحمن» به معنای افاضه‌کننده‌ی اصل وجود و جمیع کمالات وجود بر اشیا و افاضه‌کننده‌ی اصل وجود و کمالات اولی بر انسان باشد و «رحیم» به معنای افاضه‌کننده‌ی کمالات ثانوی بر انسان باشد.

و معنای هر دو لفظ در سوره‌ی فاتحه‌الکتاب به طور مفصل گذشت.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست خدای یکتایی که غیر از او خدایی نیست.

چون منظور توحید و شمارش محامد است این جمله را بدون حرف عطف به نحو شمارش کردن آورد و در این جمله اشاره به تعلیل سابق است، که این خود موجب ترک عطف است و نیز تأکید جمله اول است که در آن نیز باعث ترک عطف است.

الْمَلَائِكَةُ تَصَوَّرُ مَالِكًا بودن او به گونه‌ی تصوّر مالک بودن نفس نسبت به قوای خودش، بلکه نسبت به صورت‌های ذهنی خودش می‌باشد و بدین ترتیب ثابت می‌شود که او رحمان و رحیم است، او عالم به غیب و شهادت است.

الْقُدُّوسُ منزّه از کثرت‌ها، نسبت افعال، صفات، لحاظ آن نسبت‌ها و حیثیت‌هاست.

و در اول سوره‌ی بقره در تفسیر آیه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» بیان و تفضیل و تقدیس گذشت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۱

و لفظ «قُدُّوس» با فتحه‌ی فا خوانده شد که هر دو قرائت در این لفظ به صورت دو لغت وارد شده و این لفظ مانند لفظ «سَبَّوح» به

صورت فتحه باشد یا ضمه برای مبالغه است.

السَّلَامُ از هر عیب، نقص، همه انحای کثرت‌ها، حدود، نسبت‌ها و اضافات سالم است جز در اعتبار اعتبار کننده‌ها. و سالم کسی است که در هر گناه و خطا به او تمشک شود، سالم کسی است که در هر امر ترسناک از او ترسیده نشود و سالم کسی است که بندگانش از ظلم او در سلامت و امان باشند.

الْمُؤْمِنُ کسی که خلق از ظلم او در امان باشند، یا خلق او از ترس‌ها در امان باشند، یا کسی است که بندگانش را امین قرار داده یا قبل از ایمان آوردن خلقش به خودش ایمان آورده، یا خلقش را دعوت به ایمان به خودش نموده است. الْمَهْيِمُنُ لفظ «همین» یعنی آمین گفت مانند لفظ «آمن» و «همین الطائر علی فراخه» یعنی پرنده روی بچه‌هایش بال و پر گشود و «همین علی کذا» یعنی بر او رقیب و نگهبان شد.

و لفظ «مهمین» یکی از اسمای خدای تعالی است یعنی تکیه‌گاه یا به معنای کسی است که دیگری را از ترس ایمن سازد، یا به معنای امین یا شاهد، یا رقیب است.

و بعضی گفته‌اند «مهمین» در اصل «مؤمن» با دو همزه بوده، که همزه‌ی دوم قلب به یا سپس همزه‌ی اول قلب به ها شده است. الْعَزِيزُ خداوند غالب است که مغلوب نمی‌شود، یا دارای مناعت و تأنف است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۲

الْجَبَّارُ کسی که هر شکستگی و نقص و قصور و تقصیر از بندگانش یا از سایر خلقش را جبران می‌کند، یا به معنای عظیم الشان است یا به معنای کسی است که غیر خودش را ذلیل می‌کند و دست دیگری به او نمی‌رسد.

الْمُتَكَبِّرُ آنقدر بزرگ است که نزد او با ارزش و بی‌ارزش و جلیل و حقیر باقی نمی‌ماند و جز او همه چیز فانی می‌شود. سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ خداوند منزّه است از چیزهایی که شریک او قرار می‌دهند، از قبیل بت‌ها، ستارگان، عناصر و سایر موالید، چون هیچ چیز نزد بزرگی او باقی نمی‌ماند.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ اوست خدای آفریننده عالم جهان و پدید آورنده‌ی جهانیان نگارنده صورت خلقان.

شمارش مدایح و در ضمن تعلیل جمله‌ی سابق است و خالق کسی است که ماده‌ی شیئی را نخست ایجاد می‌کند و باری کسی است که آن مخلوق را درست می‌کند و همانطور که شایسته است باشد می‌سازد و مصوّر کسی است که به همه آن موجود و همه اجزاء آن صورتهای مناسب عطا کند.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى او را نامهای نیکوتر بسیار است.

اسم همانطور که در اول سوره‌ی فاتحه و در اول سوره‌ی بقره در طیّ تفسیر قول خدا «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» گذشت اختصاص به اسم لفظی ندارد، بلکه هر چیزی که دلالت بر چیز دیگر بکند اسم آن چیز می‌شود، خواه دلالت آن وضعی باشد یا طبیعی یا عقلی و خواه دالّ لفظ باشد یا معنای یا ذات جوهری و اسم حسن و نام نیک و اسم حسن آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۳

اسمی است که در دلالتش بر خدا و اطلاقش بر او هیچ شایبه‌ی نقص و عدم نداشته باشد.

این جمله با تقدّم لفظ «له» مفید حصر اسمای حسنی در خدای تعالی است، چون صفات علیا منحصر در اوست، با مفهوم مخالفت صفت مفید این است که جایز نیست نامهای بد را بر خدا اطلاق کنیم.

و نامهای بد نامهایی هستند که دلالت و اطلاق آنها بر خدا مستلزم نقص و حدّ است، جمله در مقام تعلیل اتّصاف خدای تعالی به نامهای گذشته است و در سوره اعراف در ضمن قول خدا «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» تفصیل این عبارت گذشت.

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آنچه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش او مشغولند اوست

مقتدر حکیم.

چون این سوره برای بیان توجّه اشیا به خدای تعالی و توجّه خدای تعالی به سبب تربیت به سوی اشیاست لذا سوره را با لفظی ختم نمود که با آن افتتاح کرده بود و آن را تعلیل قول خدای تعالی «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» قرار داد چه تمام اسمای اضافی و حقیقی از تسبیح جمیع اشیا بر او فهمیده می‌شود، قول خدای تعالی: «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» تعلیل و تأکید تسبیح اشیاست چون تسبیح گفتن اشیا تصوّر نمی‌شود مگر آنکه آن فعلیت اخیر آنها بوده باشد که قوام جمیع اشیا به آن است، این معنا مستلزم جمیع صفات سلبی، اضافی و حقیقی است که دارای اضافه و حقیقت محض هستند. (۱)

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۲۹۳.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۴

سوره الممتحنه ص: ۱۳۴

اشاره

این سوره مدنی است و دارای ۱۳ آیه آیات ۱-۱۳

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۱۳] ص: ۱۳۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَتَّقِفُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُوْا لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَشِئْلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ

يُبَايِعُكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَ وَلَا يَزْنِيَ وَلَا يَقْتُلَ أَوْلَادَهُمْ وَلَا يَأْتِيَ بِيَهْتَانٍ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ وَلَا يَعِصُ بِنِكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْغُوا الْكُفَّارَ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۶

ترجمه: ص: ۱۳۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ای مؤمنان اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از (وطن خود) بیرون آمده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید، که به آنها مهربانی کنید، حال آنکه آنان به دین حقی که برای شما آمده است، کفر و انکار ورزیده‌اند و پیامبر و شما را آواره کرده‌اند چرا که به خداوند- پروردگارتان- ایمان دارید، (شما باید که) با آنان سر و سرّ دوستانه دارید و من به آنچه پنهان دارید و آنچه آشکار دارید، آگاهترم و هر کس از شما که چنین کند به راستی که از راه راست گم گشته است. اگر بر شما دست یابند دشمنان شما خواهند بود و دست و زبانشان را به بدی در حق شما می‌کشایند و خوش دارند که شما (هم) کفر بورزید.

خویشاوندانتان و همچنین فرزندانان به شما سود نمی‌رسانند و در روز قیامت در میان شما داوری کند و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست،

برای شما در ابراهیم و همراهان او سرمشقی نیکوست، آنگاه که به قومشان گفتند ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بری و برکناریم، ما منکر شمایم و همواره در میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمده است تا آنکه فقط به خداوند ایمان آورید، مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتما برای تو آموزش خواهم طلبید و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستیم، پروردگارا بر توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سیر و سرانجام (همه) به سوی توست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۷

پروردگارا ما را دستخوش کافران مگردان و ما را پیامرز، پروردگارا تویی که پیروزمند فرزانه‌ای.

به راستی برای شما در آنان سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته باشد، هر کس روی برتابد (بداند که) خداوند بی‌نیاز ستوده است.

چه بسا خداوند در میان شما و کسانی از آنان که با هم دشمنی دارید، مهربانی پدید آورد و خداوند تواناست و خداوند آمرزگار مهربان است.

خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار کرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره نکرده‌اند، نهی نمی‌کند از اینکه در حقشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید، بیگمان خداوند دادگران را دوست دارد.

خداوند فقط شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار کرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند و برای راندنتان (با دیگران) دوستشان بگیرند، آنانند که ستمکار (مشرک) هستند.

ای مؤمنان هرگاه زنان مؤمن مهاجر به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید، خداوند به (حقیقت) ایمانشان آگاهتر است، پس اگر آنان را مؤمن شناختید دیگر آنان را به سوی کفار بازمگردانید، نه ایشان بر آنان حلال هستند، نه آنان بر ایشان حلالند، به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از آنکه مهرهایشان را پرداختید، با آنان ازدواج کنید، دست در دامان (همسری) زنان کافر مزیند و (چون زنان شما نزد آنان روند) آنچه خرج کرده‌اید از آنان طلب کنید و آنان هم آنچه خرج کرده‌اند از شما

طلب کنند، این حکم الهی است که در میان شما داوری می‌کند و خداوند دانای فرزانه است. و اگر کسی از زنانان به سوی کافران رود و سپس با آنان تلافی کردید و غنیمت گرفتید، آنگاه به کسانی که همسرانشان (به سوی کفار) رفته‌اند، معادل خرجی را که کرده‌اند (از غنایم) بپردازید، از خداوندی که شما به او ایمان دارید پروا کنید. ای پیامبر چون زنان مؤمن به نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند که برای خداوند شریکی نیاورند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و فرزندی را از راه بهتان به دست نیاورند که نسبت آن را به دست و پای خویش دهند و در کار ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۸

خیری از تو نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است. ای مؤمنان قومی را که خداوند بر آنان خشم آورده است، به دوستی مگیرید، که از آخرت به همان گونه نومیدند که کافران از بازگشت در گور خفتگان

تفسیر ص: ۱۳۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ كَسَانِي كَمَا بَاعْتُمْ إِيَّامًا مَّوَدَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَسَانِي كَمَا بَاعْتُمْ إِيَّامًا مَّوَدَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَسَانِي كَمَا بَاعْتُمْ إِيَّامًا مَّوَدَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 لا- تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ هُرَّكَزْ نَبَايَد كَافِرَان رَا كَه دَشْمَن مَن وَ شْمَايْنَد يَارَان خُود بَر كَرَفْتَه وَ طَرَح دُوسْتِي بَا أَنَهَا أَفْكَنِيد.

بعضی گفته‌اند «۱» این آیه در باره‌ی خاطب بن ابی بلتعہ نازل شده و داستان آن چنین بوده که مولای ابی عمر بعد از دو سال فاصله از جنگ بدر از مکه به مدینه آمد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن زن فرمود! آیا مسلمان شدی و آمدی؟ زن گفت: نه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چه چیزی باعث شد که اینجا بیایی؟ آن زن گفت: احتیاج شدید پیدا کردم تا حاجتم را برآورده سازید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس کجایی تو از جوانان مکه؟ چون این زن خواننده بود، گفت: بعد از واقعه‌ی بدر کسی از من درخواست خوانندگی نکرده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را تشویق کرد و به او پوشاک و خوراک و نفقه دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حال آماده‌ی فتح

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۳۹

مکه می‌شد، خاطب بن ابی بلتعہ نزد آن زن آمد و نامه‌ای به اهل مکه نوشت و به آنها خبر داد که محمد صلی الله علیه و آله قصد آنها را دارد.

پس آن زن در حالیکه خوشحال بود و نامه را هم همراه داشت از آنجا خارج شد و او نامه را لابلای موهایش مخفی کرده بود جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از قضیه آگاه نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابا مرثد را فرستاد در حالی که همه اینها از سواران شجاع بودند.

و به آنان فرمود: بروید تا به روضه برسید و نامه را از آن زن بگیرید، آنان بیرون آمدند و به آن مکان معین رسیدند وزن را در آنجا یافتند و به او گفتند: نامه کجاست؟

آن زن سوگند به خدا یاد کرد که نامه‌ای همراه او نیست هر چه او را تفتیش و جستجو کردند نامه را نیافتند، تصمیم گرفتند که برگردند، علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته است و شمشیرش را از غلاف کشید و

من می‌گویم: بر مؤمنین واجب است از ابراهیم علیه السلام تشکر نمایند و این کار او را که منت بر مؤمنین گذاشته فراموش نمایند. وَ اَعْفِرْ لَنَا آنچه را که از ما تفریط شده بر ما ببخش تا ما را بدان مؤاخذه نکنی و در نتیجه ما را فتنه و آزمایش غیر ما قرار ندهی. رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ تو غالب و با مناعت هستی.

الْحَكِيمُ کسی که دقایق و نکات امور را می‌داند، وضع و آفرینش را متقن می‌کند، در حالی که مشتمل بر غایت‌های دقیق و استوار و محکم است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ در ابراهیم و قومش.

أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ تکرار این جمله برای ترغیب و تأکید و تخصیص آن به کسانی است که امید بخدا دارند.

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ این اسوه و اقتدا مخصوص کسی است که امیدوار به خدا باشد و اما غیر او تاسی و اقتدا نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۴۵

وَمَنْ يَتَوَلَّ كَسَانِي از شما که از تاسی روی گردانند به خدا ضرری نمی‌رسانند و خداوند امر به تاسی نمود از باب این بود که به شما ترحم نماید.

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدای تعالی بی‌نیاز است چه حمد بشود چه نشود.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً امید است که خدا دوستی میان شما و دشمنانتان که مشرکینند برقرار گرداند، این جمله جواب سؤال مقدر است.

وَاللَّهُ قَدِيرٌ خداوند قدرت دارد که دشمنی و بیزاری را به محبت و موالات تبدیل نماید.

وَاللَّهُ غَفُورٌ خداوند آنچه را که از آنها از روی جهالت صادر شده مانند دشمنی با آنها می‌بخشد.

رَحِيمٌ خداوند به آنها و شما رحم می‌کند تا چه برسد به اینکه شما را ببخشد که می‌بخشد.

و در خبری از امام باقر علیه السلام آمده: خداوند ولایت مؤمنین از قومشان از اهل مکه را قطع کرد و اهل مکه نسبت به مؤمنین اظهار عداوت و دشمنی کردند، پس فرمود: امید است که خداوند بین شما و آنانکه با آنها دشمنی دارید دوستی و مودت قرار دهد، وقتی اهل مکه اسلام آوردند اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با آنان معاشرت و مخالطت و مناکحه کردند و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با حبیبه دختر ابو سفیان بن حرب ازدواج نمود. (۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۴۶

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ خدا شما را از دوستی آنانکه با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون نمودند نهی نمی‌کند تا بیزاری از آنها جویید.

لفظ «ان تبرؤهم» بدل از «الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ» می‌باشد.

وَ تَقْسِطُوا إِلَيْهِمْ بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید.

در لفظ «تقسطوا» معنای «تقضوا» تضمین شده است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ خدا مردم با عدل و داد را دوست می‌دارد و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کردند و از وطنتان بیرون نمودند و بر بیرون کردن شما همدست شدند تا آنها را دوست نگیرید.

لفظ «أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» بدل از «الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ» است، یا تقدیر آن «کراهه ان تولوهم» می‌باشد.

وَمَنْ يَتَوَلَّاهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و کسانی از شما که با آن دوستی و یاری کنند.

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَقْتِي كَه مَهْرِيهِ أَنْ زَان رَا

(۱) کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۴۹

دادید، مهریه‌ها را اجور و اجرت نامید، چون مهریه اجرت بذل بضع و در مقابل ناموس زن است و این معنا دلالت می‌کند بر آنکه در مهریه‌ی زن‌ها نمی‌شود به مهرهای ابتدایی که به شوهران برمی‌گردد اکتفا کرد.

وَلَا تُمَسِّكُوا بَعْضَ الْكُوفِرِ هَمَانُطُور كَه زَنهَائِ مَؤْمِنِ بَرَاءِ كُفَّارِ حَلَالِ نِيسْتَنْد، هَمچِنِ مَرْدَانِ مَسْلَمَانِ بَرَاءِ زَنَانِ كَافِرِ حَلَالِ نِيسْتَنْد. و لفظ «عصم» جمع «عصمه» با کسره عین و گاهی مضموم می‌شود به معنای قلاده و گردن‌بند است، این آیه همانطور که بر حرمت زنان مشرک دلالت دارد بر حرمت زنهای کتابی نیز دلالت دارد.

وَسَلُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ إِنْ زَنِي مِنْكُمْ بِكُفَّارِ مَلْحَقِ شَد.

وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا إِنْ بَيْنَ شَمَا عَهْدِ وَ بِيْمَانِي بُوْد شَمَا دَر خَوَاسْتِ أَنْچِه رَا كَه انْفَاقِ وَ خَرَجِ كَرْدِيدِ بَكْنِيدِ وَ آنانِ نيزِ دَر خَوَاسْتِ أَنْچِه رَا انْفَاقِ كَرْدَنْد بِنَمَاينْدِ وَ زَنَانِي كَه بَه شَمَا مَلْحَقِ مِي شُونْدِ بَه سُوِيِ آنِهَا بَرَنْگَرْدَاينْدِ وَ زَنَانِي كَه اَز شَمَا بَه آنانِ مَلْحَقِ شَدَنْدِ آنانِ رَا دِيگَرِ بَرَنْگَرْدَاينْدِ.

ذَلِكُمْ أَنْچِه كَه اَز حَكْمِ زَنَانِي كَه بَه شَمَا يَا بَه آنِهَا مَلْحَقِ مِي شُونْدِ كَفْتِه شَد.

حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حَكْمُ خَدَاوَسْتِ كَه خَدَاوَنْدِ بَيْنَ شَمَا بَه آنِ حَكْمِ مِي كَنْد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَدَاوَنْدِ بَه مَصْلَحَتِهَا وَ غَايَتِهَايِي كَه مَرْتَبِ بَرِ اَفْعَالِ وَ اَحْكَامِ اَسْتِ عَالَمِ وَ دَانَاَسْتِ.

حَكِيمٌ خَدَاوَنْدِ كَارِي رَا اَنْجَامِ نَمِي دَهْدِ مَگَرِ بَا غَايَاتِ اَسْتَوَارِ وَ مَحْكَمِ وَ نَافِعِ وَ بَه حَكْمِي حَكْمِ نَمِي كَنْدِ مَگَرِ دَارَايِ مَصَالِحِ مَتَعَدَّدِ وَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۰

غَايَاتِ شَرِيفِ بَاشْدِ.

فَاتَّكُمْ شَيْءٌ إِنْ كَرِيكِ چيزِي اَز شَمَا فُوتِ شَد.

مِنْ أَرْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ أَنْچِه بَه كُفَّارِ بَرْمِي گَرْدَد.

فَعَاقَبْتُمْ اَز جَانِبِ كُفَّارِ بَه غَنِيْمَتِ رَسِيدِيدِ.

فَأْتُوا خَطَابَ بَه مَؤْمِنِي اَسْتِ.

الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا اَز غَنِيْمَتِي كَه بَه شَمَا رَسِيدِه اَسْتِ بَه هَمَانِ مَقْدَارِ كَه اَنْفَاقِ كَرْدِهْ اَنْدِ بَدَهِيدِ، يَعْني اِي مَؤْمِنِي اِگَرِ

بَرِ زَنَانِ دِيگَرِ دَسْتِ يَافْتِيدِ اَز بِيْتِ المَالِ مَسْلَمِي اَنْ مَقْدَارِ كَه هَمَسْرَانِشَانِ نَفْقَه دَاْدِهْ اَنْدِ بَه آنِهَا بَدَهِيدِ.

وَ بَعْضِي كَفْتِهْ اَنْدِ مَعْنَايِ آيِهِ اَيْنِ اَسْتِ كَه زَنَانِ رَا اَز كُفَّارِ اَسِيرِ بَگِيرِيدِ، يَا مَقْصُودِ گَرَفْتَنِ غَنِيْمَتِ، يَا اَمْدَنِ زَنَانِ آنِهَا بَه سُوِيِ شَمَا دَرِ

حَالِي كَه اِيْمَانِ آوَرْدِهْ بَاشَنْدِ.

وَ اتَّقُوا اِي مَؤْمِنِي بَتَرَسِيدِ اَز نَدَاْدَنِ أَنْچِه رَا كَه اَنْفَاقِ كَرْدِهْ اَنْدِ.

اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ «۱» بَعْضِي كَفْتِهْ اَنْدِ: اَز زَنَانِ مَؤْمِنِي شَشِ نَفَرِ بَه مَشْرَكِي نِيوسْتَنْدِ كَه نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَهْرَهَائِي آنانِ

رَا بَه هَمَسْرَانِشَانِ پَرْدَاخْتِ.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَطَابَ وَ نَدَاءِ رَا مَخْصُوصِ بَه نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَمُودِ، چُونِ حَكْمِ مَخْصُوصِ بَه اُو اَسْتِ، چَه رَسُولِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ بُوْدِ كَه اَز مَرْدَانِ وَ زَنَانِ بِيْعَتِ مِي گَرَفْتِ، نَه غَيْرِ اُو.

(۱) سبب نزول آیه آن بود که دختر امیه بن مغیره عیال عمر بود با او هجرت نکرد به مدینه و ماند با مشرکین معاویه او را گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله صداق او را به دستور آیه فوق و امر پروردگار از معاویه گرفت و به عمر داد.

تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۱

إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ أَنْانَ كَمَا أَذْعَانُ وَيَقِينُ دَارِنْد، يَا أَنْانَ كَمَا مَشْرَفُ بِرِ اسْلَامِ هَسْتِنْد.

يُبَايِعُكَ چُونِ زَمَانِ بَعَثَ رَسُولَ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي زَمَانِ فِطْرَتِ رَسُولَانِ بُوْد وَ مَدَّتِي رَسُولِي اَزْ جَانِبِ خِدا نِيَامِدِه بُوْد وَ احْكَامِ فِي حَالِ اَزْ بَيْنِ رِفْتَنِ بُوْد، مَرْدَمِ دِيْنِشَانِ رَا اَزْ پِدْرَانِ وَ مَعْلَمِيْنَ مِيْ گِرِفْتِنْد، اَثَارِ بِيْعَتِ كِهْ اَصْلِ هَمِهْ خِيْرِهَا بُوْد.

وَ هِيْجِ شَرِيْعَتِ وَ دِيْنِيْ نَبُوْد مَگَرِ اَنَكِهْ تَصْدِيْقِ بِهْ بِيْعَتِ كِرْدِه بُوْد بِهْ كَلِّيْ اَزْ ذِهْنِهَا رِفْتِه بُوْد، بَلَكِهْ اَثَارِ بِيْعَتِ فِي اَنْظَارِ مَرْدَمِ وَ عَقُولِ جَزِيْبِيْ اَنْانِ عَجِيْبِ وَ غَرِيْبِ بُوْد.

مَرْدَانِ وَ قَتِيْ اِيْنِ كَارِ رَا اَزْ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشَاهِدِه كِرْدِنْد وَ دِيْدِنْد كِهْ هَرِ كَسِ اسْلَامِ مِيْ خِوَاهِدِ بَايْدِ اِيْنِ كَارِ رَا اِنْجَامِ دِهْدِ يَقِيْنِ پِيْدا كِرْدِنْد كِهْ اِگَرِ اسْلَامِ رَا بَخِوَاهِنْدِ بَايْدِ اِيْنِ كَارِ بِيْعَتِ رَا بِهْ اِنْجَامِ بَرِ سَانِنْد.

وَ اَمَّا زَنَانِ پَسِ گُويَا كِهْ وَجُوبِ بِيْعَتِ بَرِ اَنْانِ مَخْفِيْ وَ پِنْهَانِ بُوْد وَ گُويَا كِهْ اَنْانِ اِعْتِقَادِ پِيْدا كِرْدِه بُوْدِنْد كِهْ اسْلَامِ فِقْطِ هَمَانِ اسْتِ كِهْ بَگُويِنْد:

«لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَ نَمِيْ دَانِسْتِنْد كِهْ بَا اِيْنِ كَلِمِهْ فِقْطِ فِي اَمَانِ هَسْتِنْد وَ اَمَّا اسْلَامِ جِزْ بَا بِيْعَتِ مَحَقَّقِ

نَمِيْ شُوْد، خِدايِ تَعَالِيْ چَگُونَكِيْ بِيْعَتِ اَنْانِ رَا بِيْانِ نَمُوْدِ تا كِنَايِهْ اَزْ وَجُوبِ بِيْعَتِ بَرِ اَنْانِ نِيْزِ بَاشِد. «۱»

عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا كِهْ دِيْگَرِ هَرِ گِزِ شَرِكِ بِهْ خِدا نِيَاوَرِنْد.

وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِيَنَّ وَلَا يَقْتُلَنَّ اَوْلَادَهُنَّ وَ سَرَقَتِ وَ

(۱) علی بن ابراهیم قمی تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۲

زناکاری نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند، یعنی فرزندانشان را زنده به گور نکنند.

وَلَا يَأْتِيَنَّ بُهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَ بَرِ كَسِيْ اِفْتِرَا وَ بُهْتَانِ مِيْانِ دَسْتِ وَ پايِ خِودِ نَبِنْدِنْد.

بَعْضِيْ گَفْتِهْ اِنْد: دَاسْتَانِ اَزْ اِيْنِ قَرَارِ بُوْدِه كِهْ زَنِ بِيْجِهْ اِيْ رَا پِيْدا مِيْ كِرْدِ وَ بِهْ شِوْهَرِشِ مِيْ گَفْتِ، اِيْنِ بِيْجِهْ فِرْزَنْدِ مَنِ اَزْ تُوْ اسْتِ.

مَقْصُوْدِ اَزْ بُهْتَانِيْ كِهْ بِيْنِ دُوْ دَسْتِ وَ دُوْ پا زِدِه مِيْ شُوْد كِنَايِهْ اَزْ فِرْزَنْدِيْ اسْت كِهْ زَنِ بِهْ شِوْهَرِشِ بِهْ دِرِوْغِ مِيْ بِنْدِد، چُونِ شَكْمِ زَنِ

بِيْجِهْ رَا حَمْلِ مِيْ كِنْدِ بِيْنِ دُوْ دَسْتِ اوْ وَاَقِعِ شُدِه وَ فِرْجِ زَنِ كِهْ بِيْجِهْ رَا بِهْ دُنْيَا مِيْ آوَرْدِ بِيْنِ دُوْ پا وَاَقِعِ شُدِه اسْتِ.

وَ مَعْنَايِ اِيْهْ اِيْنِ نِيْسْتِ كِهْ اَزْ آوَرْدِنِ فِرْزَنْدِ زَنَا نَهِيْ كِنْدِ، چُونِ شَرَطِ نَهِيْ اَزْ زَنَا گِذْشْتِهْ اسْتِ.

وَ بَعْضِيْ گَفْتِهْ اِنْد مَنْظُورِ اَزْ بُهْتَانِ كِهْ اَزْ اَنْ نَهِيْ شُدِه اسْت نَسْبَتِ دَاْدِنِ زَنَا بِهْ زَنَانِ مَحْصَنِهْ وَ دِرِوْغِ بَسْتَنِ بِهْ مَرْدَمِ وَ نَسْبَتِ دَاْدِنِ

فِرْزَنْدَانِ بِهْ هَمْسِرَانِ بِهْ نَحْوِ مَسْتَقْبَلِ خِوَاَسْتِنْدِ بَا تُوْ بِيْعَتِ كِنْدِنْد.

وَلَا يَعْصِيْكَ فِيْ مَعْرُوفٍ اِيْعْنِيْ فِيْ دَرِ اَنْچِهْ كِهْ تُوْ اَمْرِ مِيْ كِنِيْ نَاْفِرْمَانِيْ نَكِنْدِنْد چُونِ بِهْ اَنْچِهْ تُوْ اَمْرِ مِيْ كِنِيْ جِزْ مَعْرُوفِ نِيْسْتِ.

فَبَايِعُهُنَّ وَ اسْتَتَغْفِرُوْ لَهُنَّ اللهُ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ بَدِيْنِ شَرَطِ بَا اَنْهَا بِيْعَتِ كَنِ وَ بَرِ اَنْانِ اَزْ خِدا اَمْرَمِشِ وَ غَفْرَانِ طَلَبِ كِهْ خِدا بَسِيْارِ اَمْرَمِزَنْدِه

وَ مَهْرَبَانِ اسْتِ.

بِدَانِ كِهْ بِيْعَتِ كِهْ فِيْ جَمِيْعِ شَرَايِعِ مَعْمُوْلِ بُوْدِه بِهْ مَنَزَلِهِيْ مَايِهِيْ پَنِيْرِ بَرَايِ شِيْرِ وَجُوْدِ بُوْدِه اسْتِ وَ مَادَامِيْ كِهْ مَايِهِيْ پَنِيْرِ بَا شِيْرِ بَسْتِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۳

نمی‌شود، به منزله‌ی تلقیح میوه‌ی درخت خرماست، که مادام که تلقیح نشود درخت حامل میوه نمی‌شود. با همین بیعت است که برای گردو و پسته وجود مغز حاصل می‌شود و به منزله‌ی وصل کردن و پیوند زدن درخت شیرین به درخت تلخ است که اگر از درخت شیرین به آن پیوند زده نشود میوه‌ی آن شیرین نمی‌شود. و لذا در هر شریعتی از همان ابتدای امر به بیعت اهتمام داشتند. بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله با این آیه از زنان با کلام و سخن بیعت می‌گرفت. و دست رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست هیچ زنی تماس نگرفت جز زنی که مالکش بود. روایت شده: هرگاه می‌خواست از زنان بیعت بگیرد یک کاسه آب حاضر می‌کرد، دست خویش را در آن فرو می‌برد و می‌گفت آنچه را خدا گفته است، سپس دستش را بیرون می‌آورد سپس زنان دستشان را در آن آب فرو می‌بردند. (۱) بعضی گفته‌اند با زنان از روی لباس بیعت می‌گرفت. بعضی گفته‌اند: علت بیعت گرفتن از زنان با آنکه آنان در جنگ‌ها اهل کمک و یاری نیستند این است که از آنان عهد گرفته شود تا در دین و نفس‌ها و همسرهای خودشان را اصلاح نمایند و این مطلب در صدر اسلام واقع می‌شد. و نیز بیعت برای دین بوده که سستی و شکاف در احکامی که

(۱) تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸ و تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود برای زنان پیش نیاید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان بیعت می‌گرفت تا از این امر جلوگیری نماید. (۱) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید. چون این حکم مخصوص به نبی صلی الله علیه و آله نبود همه‌ی مؤمنین را مورد خطاب قرار داد. لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَرَّكَز قومی را که خدا بر آنها غضب کرده یار و دوستدار خود مگیرید. بعضی گفته‌اند: فقرای مسلمانان اخبار مسلمین را به یهود می‌دادند تا از میوه‌های آنها بهره‌مند شوند که خدای تعالی آنان را از این کار نهی کرد.

قَدْ يَيْسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ كَفَّار که از جنس اهل قبور هستند از آخرت می‌ترسند، یا همانطور که از رسیدن خبری از اهل قبور به آنها می‌ترسند، یا کفار از آن می‌ترسند که اهل قبور زنده شوند.

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله اول زنی که با من بیعت نمود و پیاده از مکه به مدینه هجرت کرد فاطمه دختر اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام بود.

تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۲۸ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۵

سورة الصف ص: ۱۵۵

این سوره مدنی است و شامل چهارده آیه است.

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴] ص: ۱۵۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴)
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلِكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَضْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۶

ترجمه: ص: ۱۵۶

به نام خداوند بخشندهی مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را نیایش کند و اوست پیروزمند فرزانه.

ای مؤمنان چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید.

نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگوئید که انجام نمی دهید.

در حقیقت خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف جهاد می کنند، چنانکه گویی ایشان بنیادی ریخته از سرب اند

و چنین بود که موسی به قومش گفت ای قوم من چرا مرا می آزارید، حال آنکه می دانید که پیامبر خداوند به سوی شما هستم، پس چون (از حق) برگشتند خدا دلهايشان را برگردانید و خداوند نافرمانان را هدایت نمی کند.

و چنین بود که عیسی بن مریم علیهما السلام گفت ای بنی اسرائیل من پیامبر خداوند به سوی شما هستم، (و) استوار دارندهی توراتی که پیش روی من است و بشارتگر به پیامبری که پس از من می آید و نامش احمد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۷

است، آنگاه چون بر ایشان پدیده‌های شگرف آورد گفتند این جادوی آشکار است.

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد،

حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است، و لو آنکه کافران ناخوش داشته باشند.

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و لو مشرکان ناخوش داشته باشند.

ای مؤمنان آیا شما را به داد و ستدی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟

(و آن اینکه) به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و به مالتان و جانتان در راه خدا جهاد کنید، این اگر بدانید، برایتان بهتر است.

تا بر شما گناهانتان را ببامرزد و شما را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است و خانه‌های پاک و پسندیده در بهشتهای عدن در آورد، این رستگاری بزرگ است.

و (نعمت) دیگری که آن را خوش دارید: یاری از جانب خداوند و پیروزی نزدیک و مؤمنان را بشارت ده

ای مؤمنان یاوران (دین) خدا باشید، چنانکه عیسی بن مریم علیهما السلام به حواریون گفت چه کسانی در راه دین خدا یاوران منند؟ حواریون گفتند ما یاوران (دین) خداوندیم، سپس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی (انکار و) کفر ورزیدند، آنگاه مؤمنان را در برابر دشمنشان یاری دادیم و پیروز گردیدند.

تفسیر ص: ۱۵۷

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدای که مقتدر و حکیم است مشغولند، الا ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی به زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید بترسید از این عمل که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۵۸

سخنی بگویید و خلاف آن کنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می‌آورد.

بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی قومی نازل شده که می‌گفتند:

اگر ما با دشمن ملاقات کنیم و درگیر شویم فرار نمی‌کنیم و به عقب بر نمی‌گردیم، سپس در روز احد به قولشان وفا نکردند.

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی قومی نازل شد که می‌گفتند: جهاد کردیم و کار را انجام دادیم در حالی که انجام ندادند. (۱)

بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی مؤمنینی نازل شده که وقتی ثواب شهدای بدر را شنیدند گفتند: اگر جنگی پیش بیاید و ما جنگ کنیم نهایت کوشش خود را می‌کنیم و هرگز فرار نخواهیم کرد.

بعضی گفته‌اند: مسلمین می‌گفتند: اگر ما می‌دانستیم محبوب‌ترین اعمال چیست اموال و جانهایمان را فدا می‌کردیم.

پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» ولی به قولشان در روز احد وفا نکردند.

قمی گفته: آیه در باره‌ی کسانی نازل شد که به محمد صلی الله علیه و آله وعده دادند که پیمان او را در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام نشکنند (۲) و خداوند می‌دانست که آنها به عهدشان وفا نخواهند کرد.

و اینکه خداوند آنها را مؤمن نامیده که به جهت اقرار خود آنهاست اگر چه در واقع تصدیق نداشته باشند.

(۱) تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۳۰.

(۲) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۱۰.

کنایه از کسانی است که از قول علی علیه السلام در حقّ علی علیه السلام یا به صورت مطلق خارج شدند، یعنی کسی را که خدا هدایت نکند حق را نمی‌پذیرد اگر چه هزار آیه و دلیل آورده شود، که خداوند گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند و شما ای قوم محمّد صلی الله علیه و آله با خروج از قول رسول صلی الله علیه و آله و عدم اطاعت از او فاسق شدید.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ بَارِئًا مِنْ هِنْدِكُمْ وَ بَارِئًا مِنْ هِنْدِكُمْ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِه بَنِي إِسْرَائِيلَ كَقَوْلِ مَنْ هَمَانَ رَسُولُ اللَّهِ بِه سَوِي شَمَا هَسْتَمُ وَ بِه حَقَائِيتِ كِتَابِ تَوْرَاتِ كِه مَقَابِلِ مِنْ اسْتِ تَصْدِيقِ مِي كَنَمُ وَ نِيْزِ شَمَا رَا مَزْدَه مِي دَهْمُ كِه بَعْدِ از مَنْ رَسُوْلُ بَزْرْگُوَارِي كِه نَامَش (در انجيل) احمد است بيايد.

و اخبار و روایات در بشارت دادن و خبر دادن انبیا به ظهور

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۲

محمّد صلی الله علیه و آله و بعثت او بیشتر از آن است که شمارش شود.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که اسم نبی صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم علیه السلام «الماحی» و در تورات موسی علیه السلام «الحاد» و در انجيل عیسی علیه السلام «احمد» صلی الله علیه و آله و در قرآن «محمّد صلی الله علیه و آله» است. نقل شده «۱» که بعضی از یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: چرا تو احمد نامیده شده‌ای فرمود: چون من در آسمان بیشتر مورد حمد قرار می‌گیرم تا زمین.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ چُونِ آن رَسُوْلُ بَا آیَاتِ وَ مَعْجَزَاتِ بِه سَوِي خَلْقِ آمَدِ گَفْتَنَدِ این سَحْرِي آشکار است.

آیا از آن کس که برای اسلام و سعادتش می‌خوانند و او همان دم بر خدا افترا و دروغ می‌بندد در جهان کسی ستمکارتر هست. ظاهر آیه در باره‌ی منکرین محمّد صلی الله علیه و آله و منکرین رسالت و معجزات او نازل شده و در باره‌ی این گفته‌ی قوم محمّد صلی الله علیه و آله است که می‌گفتند: انبیای گذشته به ما وصیت کرده‌اند که به هیچ رسولی ایمان نیاوریم مگر آنکه چنین و چنان باشد، یا گفتند: انبیاء به ما گفته‌اند بعد از ما دیگر پیامبری نیست، و لیکن آیه کنایه از کسی است که ادعای خلافت پس از رسول صلی الله علیه و آله بنماید و این ادعای جانشینی را از جانب رسول صلی الله علیه و آله یا از جانب خدا بکنند.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ خداوند خداوند گروه

(۱) تفسیر جامع ج ۵ ص ۱۳۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۳

ستمکاران را هدایت نمی‌کند، منظور از ستمکاران کسانی هستند که ولایت را به غیر موضع خود بردند و خلافت را بدون استحقاق ادعا کردند و این معنا دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از آیه کنایه از کسانی است که ادعای خلافت نمودند و علی علیه السلام را انکار نمودند. يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ كَافِرَانِ می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند.

چون نور خدا همان ولایت است و در آیات دیگر به علی علیه السلام تفسیر شده است. «۱»

وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ خداوند نورش را کامل و تمام می‌کند اگر چه کافرین به ولایت را خوش نیاید.

آنان می‌خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را خاموش سازند با دهانهایشان و خداوند تمام کننده‌ی امامت است، چه خداوند می‌فرماید:

«الذین آمنوا بالله و رسوله و النور الذین انزلنا» پس نور همان امام است.

و اختیار معلوم موجب بخشایش شماست، یا جواب «تؤمنون» است.

که آن به معنای «آمنوا» است، یا جواب استفهام است.

و معنای آن این است که آیا شما را راهنمایی بکنم؟

که اگر راهنمایی بکنم خداوند شما را می‌بخشد.

زیرا راهنمایی من جز با توجه و التفات من نیست، توجه و التفات من موجب تغییر احوال و رغبت‌تان به عمل و آخرت می‌شود و آن

(۱) امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام فرمود: منم آن تجارتی که سودمند و نجات دهنده است از عذاب دردناک قیامت.

تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۳۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۶

موجب مغفرت شماست.

و يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ جَنَّاتٍ وَ بَهْشْت‌های اقامت که آخرین بهشت‌هاست.

ذَلِكَ آنچه که ذکر شد از مغفرت و بخشش، ادخال بهشت‌ها یا داخل نمودن در بهشت عدن.

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا شما دارای خصلت دیگری هستید که اگر دوست دارید، یا نعمت دیگری به شما داده می‌شود.

یا آیا شما را بر تجارت دیگری رهنمون سازم؟

و معنای آن چنین می‌شود: آیا شما را بر رنج دیگری برای تجارت رهنمون سازم؟

یا لفظ «اخری» مبتداست و خبر آن نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ می‌باشد.

یعنی فتح و پیروزی نزدیک در دنیا به وسیله‌ی ظهور قائم علیه السلام است «۱» و چنانچه از قمتی آمده است.

و چون بیشتر و معظم اصحاب رسول صلی الله علیه و آله طالب ظفر، پیروزی، غنیمت و اعلا‌ی کلمه بودند فرمود: «اخری تحبونها».

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ مؤمنین را ظفر و پیروزی بر لشکریان نفس به سبب ظهور قائم علیه السلام و نصرت و یاری خدا بشارت ده چه ایمان

بالاخره اقتضای یاری و نصرت می‌کند.

و این مطلب از منطوق آیه‌ی:

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۱۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۷

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه» فهمیده می‌شود.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که با بیعت خاص و لوی ایمان آورده‌اید.

كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ ياران خدا باشید.

چون لطیفه‌ی انسانی فطری، لطیفه‌ی ولوی که آن انسانیت اختیاری است مظهر خدای تعالی و نصرت آن مظهر با عوالم اخروی و

اعمال صالح نصرت و یاری خدا می‌باشد.

جانشین و خلیفه‌ی خدا نیز مظهر خداست، نصرت و یاری او نصرت و یاری خداست.

لذا مقصود از نصرت و یاری خدا یاری همان لطیفه‌ی و همان خلیفه است و آن را با نصرت و یاری خدا ادا نمود تا اشاره به این

باشد که نصرت آن دو در حقیقت نصرت خداست.

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ما به شما گفتیم: انصار خدا باشید، همانطور که عیسی علیه السلام گفت.

ممکن است لفظ «کما قال عیسی» متعلق به «کُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» و مشبه به بودن حواریین انصار خدا می‌باشد. لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ همچنانکه عیسی به حواریین گفت که مرا برای خدا یاری می‌کنید، گفتند ما یاران خداییم.

این آیه با بیان آن در سوره‌ی آل عمران گذشت.

فَأَمَّتْ پس از گفتار عیسی بن مریم علیه السلام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۸

طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ غَرُوبِي بِه خدا به واسطه‌ی عیسی کافر شدند، یا به عیسی بعد از این گفتار کافر شدند. فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿۱﴾ بر دشمنانشان غالب شدند و این دلداری رسول صلی الله علیه و آله و بشارت و دلداری مؤمنین و تهدید کافرین از امت محمد صلی الله علیه و آله است.

قال علی علیه السلام: ما اضمر احد شيئا الا ظهر عن فلتات لسانه و صفحات وجهه

هیچ کس رازی در درون نگیرد، جز آنکه از زبانش برآورد و از رخساره‌اش هویدا گردد.

راز درون هر چه بود گاه گاه تیغ زبانش به در آرد ز چاه

صفحه‌ی رخساره چه یک آینه فاش کند راز دل از درد آه

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۴۲ و ۴۳

(۱) امام صادق علیه السلام: حواریون عیسی شیعیان او بودند و شیعیان ما حواریون ما هستند. و حواریون عیسی بهتر از حواریون ما نبودند وقتی عیسی گفت کیست که مرا یاری کند برای خدا آنها گفتند ما انصار خدا هستیم سوگند به خدا از یهودیها کسی یاری نکرد عیسی را و جز یهود کسی با عیسی جنگ نکرد ولی شیعیان ما را یاری کردند.

(اصول کافی)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۶۹

سوره الجمعة ص: ۱۶۹

اشاره

این سوره مدنی است و شامل یازده آیه است.

[سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۱۶۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ (۵) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِن الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۰

ترجمه: ص: ۱۷۰

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند فرمانروای قدوس پیرومند فرزانه را نیایش کند. اوست که در میان قوم بی کتاب [عرب] پیامبری از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و پاکیزه شان می دارد، به آنان کتاب و حکمت می آموزد و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند. و [در میان] دیگرانی از آنان که هنوز به آنان نپیوسته اند، و اوست پیرومند فرزانه. این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانی اش دارد، و خداوند دارای بخشش بیکران است. داستان کسانی که [عمل به] تورات بر آنان تکلیف شد، سپس آن را [چنانکه باید و شاید] رعایت نکردند، همانند چارپایی بر او کتابی چند است، چه بد است و صف گروهی که آیات الهی را تکذیب کردند، و خداوند قوم ستمکار [مشرک] را هدایت نمی کند.

بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید که شما از میان همه مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می گوید آرزوی مرگ کنید. و به خاطر کار و کردار پیشینشان هرگز آن را آرزو نمی کنند، و خداوند به [احوال] ستمکاران آگاه است. بگو همان مرگی که از آن می گریزید، روی آور به شماس، سپس به سوی دانای پنهان و پیدا باز گردانده شوید، آنگاه شما را به [نتیجه و حقیقت] آنچه می کردید، آگاه می سازد. ای مؤمنان چون برای نماز در روز جمعه بانگ [اذان] در داده شود، به سوی یاد کرد خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این اگر بدانید برایتان بهتر است.

سپس چون نماز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۱

گزارده شود، در زمین پراکنده شوید [و به راه خود بروید] و [روزی خود] از بخشش الهی بجوید و خداوند را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

و [غافلان] چون داد و ستدی یا سرگرمی ای ببینند، پراکنده شوند و به سوی آن بشتابند و تو را ایستاده رها کنند، بگو آنچه نزد خداوند است از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است، و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

تفسیر ص: ۱۷۱

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هَرُجَه دَر زَمِينِ وَ آسْمَانِهَاسْت همه به تسبیح و ستایش خدا مشغولند.

وجه آوردن لفظ ماضی در سوره‌های سابق و آوردن مضارع در این سوره و سوره‌ی تغابن گذشت.

الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ که پادشاهی منزّه و پاک مقتدر. بیان قدس خدای تعالی: و فرق بین تقدیس و تسبیح او در سوره‌ی بقره در طی تفسیر قول خدای تعالی: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» گذشت. العَزِيزِ الْحَكِيمِ داناست.

توصیف به این اوصاف برای بیان علت تسبیح همه‌ی اشیا نسبت به خداوند است و همه‌ی الفاظ «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» با رفع خوانده شده بنا بر آنکه مدح باشد.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ اوست خدایی که میان عرب امّی پیغمبر بزرگوار از همان مردم برانگیخت.

این جمله از ما قبلش منقطع است و بیان امتنان بر امت محمد صلی الله علیه و آله و تمهید و مقدمه‌ی کنایه‌ای است که می‌آید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۲

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد دو شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد و با آنکه پیش از این در ورطه‌ی جهل و گمراهی بودند.

بیان این آیه، وجه تقدیم تزکیه بر تعلیم و وجه تقدیم تعلیم بر تزکیه در دعای ابراهیم علیه السلام در قول خدا: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» گذشت. و آخِرِينَ مِنْهُمْ و نیز قوم دیگری.

یعنی از امّیین یا از جنس آنان از سایر مردم از عجمها و لفظ «آخرین» عطف بر «امّیین» یا بر مفعول «یعلّمهم» است و مقصود از «آخرین» تابعین و تابعین تابعین تا روز قیامت است.

یا مقصود غیر اهل مکه از اهل عالم است، مانند فارس، ترک و روم یا مقصود از آخرین آخر در رتبه و درجه است.

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند، به او عرض کردند: اینان چه کسانی هستند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر شانه‌ی سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردمانی از اینان به آن دسترسی پیدا خواهند کرد. «۱»

لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ به آنها ملحق نشدند و به زودی تا روز قیامت ملحق خواهند شد.

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۳۲۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۳

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ این بعثت رسول از جنس بشر، یا بعثت مثل محمد صلی الله علیه و آله که آنان را تزکیه نماید و سپس به آنها کتاب و حکمت تعلیم کند.

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این فضل خداست و هر کس از امتها بخواهد می‌دهد، بنابراین بعثت رسول متّی است از جانب خدای تعالی بر امت محمد.

ممکن است لفظ «ذلک» اشاره به رسالت باشد و مذکر آوردن اسم اشاره به اعتبار خیر است، گویی که گفته است: آن فضل که عبارت از رسالت و نبوت است فضل خداست که به هر کس از افراد بشر بخواهد می‌دهد.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خداوند دارای فضل بزرگ است و بیش از این عطا می‌کند، یا از فضل او با دادن رسالت به مستحقّ آن چیزی کم نمی‌شود، یا خداوند دارای فضل بزرگ بر مردم است که محمد صلی الله علیه و آله را در بین آنان مبعوث نمود.

یعنی اگر شما اولیای خدا هستید پس زندگانی دنیا حاجب و فاصله می‌شود و هر محب و دوستداری آرزو می‌کند که محبوب را ببیند و ملاقات کند و مرگ شما را از حجاب بیرون می‌برد و به لقای خدا می‌رساند.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و اینان آرزوی مرگ را هیچ وقت نمی‌کنند، چون آنها خدا را فراموش نمودند و به حیات دنیا رضایت دادند. بِمَا قَدَمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ گناهانی که به وسیله‌ی آنها می‌ترسند داخل آتش شوند، یا گناهانی که آخرت را فراموش می‌سازد و آنها را منصرف به جهت دنیا می‌کند به نحوی که دوستدار و محب دنیا می‌شوند و آخرت را دوست ندارند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ خداوند به آنها آگاه است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۶

آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر اشعار به ظلم آنها و مبالغه در تهدید آنان است.

قُلْ به یهود، یا به جمیع مردم بگو.

إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ فرار از مرگ نفعی به شما ندارد، باید شما از چیزی فرار کنید که بعد از مرگ به شما ضرر می‌رساند.

ثُمَّ تَرُدُّونَ بعد از مرگ.

إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ به سوی کسی برمی‌گردید که عالم غیب و شهادت است، یعنی همه‌ی چیزهایی را که از درکها غیب است می‌داند، یا همه‌ی چیزهایی را که از خلق و جمیع مشهودات غیب است می‌داند، یا جمیع چیزهایی را که قابل مشاهده و دیدن هستند می‌داند، یا عالم غیب و عالم شهادت است و به هر تقدیر این جمله بر حذر داشتن از مخالفت خدا در سرّ و آشکار است.

فَيَبْبُغُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس خداوند مسلمین را با کنایه و تعریض تهدید نمود آنها را مورد لطف قرار داد و خطاب و ندا کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند.

بدان که تمام ایام هفته مظاهر ایام ربوبیت است و دوران و چرخش روزها بر ایام هفته با قرارداد از بنی آدم و انسانها نیست و گرنه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۷

اختلاف در دوران ایام می‌شد و گروهی آنرا بر شش، یا پنج، یا چهار قرار می‌داد و گروهی آنرا بر هشت روز و نه روز و غیر اینها قرار می‌داد و کسی که ایام هفته را بر هفت قرار می‌داد این چنین که هست قرار نمی‌داد، مثلا ممکن بود مبدأ هفته را یکشنبه و آخر آن را شنبه، یا مبدأ آن را شنبه و آخر آن را جمعه قرار می‌داد و خلاصه همه‌ی مردم چنین نبودند که یکشنبه را یکشنبه بنامند و آن را منسوب به خورشید بدانند و شنبه را شنبه بنامند و منسوب به ستاره‌ای مخصوص بدانند و از سوی دیگر نزد جمیع منجمین هر روزی مخصوص و منسوب به ستاره‌ی مخصوصی نبود.

در حالی که جمیع منجمین از هر ملت و در هر زبان اتفاق دارند بر این که ایام هفته بر این هفت روز می‌چرخد با همین ترتیب مخصوص و هر روز مخصوص به ستاره‌ای مخصوص نسبت دارد، خواه به این اسما نامیده شوند یا نامیده نشوند.

در مقابل این ایام ربوبی روز مجردات است، که آن مجردات ایستاده‌اند و نگاه نمی‌کنند و روز صافات صفا، روز مدبرّات امرا و روز «ذوی الأجنحة» مثنی و ثلث و رباع و روز کیان و روز ملکوت سفلی، یا روز مدبرّات امرا و روز «الزّکع السّیّجود» و روز متقدّرات مجرد علوی باشد یا سفلی.

و این ایام چنانچه در سوره‌ی اعراف به آن اشاره شد همان ایام خلق آسمانها و زمین است و با همین ایام از خلق پوشیده شده و روز هفتم عبارت از روز جمع الجمع است که از آن به مشیّت و مقام ظهور تعبیر شده و چون جمعه از جهت طول در مقابل روز جمع است خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۸

بندگان را امر به انعقاد نماز جمعه کرده و دستور داده که به کمتر از هفت یا پنج نفر منعقد نشود.

و چون روز جمع مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و هیچ کس جز او بهره‌ای از آن ندارد لذا روز جمعه را در مقابل روز جمع عید مخصوص محمد صلی الله علیه و آله قرار داده و سفر را برای کسی که بین او و محلّ انعقاد نماز جمعه دو فرسخ یا کمتر باشد حرام نموده و لذا فرمود: «اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة» یعنی آن گاه که اذان برای نماز جمعه گفته شود.

فاسعوا بشتابید.

إلی ذکر الله نماز.

و ذروا البیع خرید و فروش را ترک کنید که بیع در این روز خلاف مقتضای این روز است، به خصوص هنگامی که آفتاب به نصف النهار می‌رسد.

ذلیکم خیر لکم چه هر وقت حقّ هر روزی ادا شود برای شما بهتر خواهد بود.

إن کنتم تعلمون اگر می‌دانستید برای شما بهتر بود، یعنی اگر پیروی از علی علیه السلام می‌کردید و با بیعت با او قبول ولایت او را می‌نمودید برای شما بهتر بود.

که علم و تعلم منحصر در شیعه‌ی علی «ا» علیه السلام است و ممکن است مقصود این باشد که اگر می‌دانستید برای شما این کار بهتر است آن را انتخاب می‌کردید.

(۱) تفسیر جامع ج ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۷۹

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس آن گاه که نماز پایان یافت باز در پی کسب و کار خود روی زمین منتشر شوید.

چون اجتماع در جمعه جهت ذکر خدا به منزله‌ی فنای ذاتی است و بقای در آن فنا موجب نقصان وجود است و آنچه که از انسان مطلوب است کامل کردن وجود با جمیع لشگریانش می‌باشد و این معنا ممکن نیست مگر با بقای بعد از فنا لذا خدای تعالی امر نمود که در زمین منتشر شوند و فضل خدا را طلب کنند، چنانچه فرمود:

وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل صوری خدا طلب کنید، بدین گونه که هر چه احتیاج دارید از جهت حلال طلب کنید و فضل معنوی

خدا را طلب کنید، بدین گونه که به زیارت برادرها بروید و از مریضه‌هایشان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کنید.

چنانچه در خبر از نبی صلی الله علیه و آله و از امام صادق علیه السلام آمده است: نماز روز جمعه و انتشار و طلب روزی روز شنبه است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: من دنبال احتیاجات خودم که می‌روم و می‌دانم که خداوند برای برآمدن حاجت من کافی است، نمی‌روم جز به این امید که خداوند ببیند من روز را در طلب حلال می‌گذرانم، آیا نمی‌شنوی قول خدای تعالی را؟ که فرمود: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا در حال طلب فضل از خدا، یا در جمیع احوال زیاد ذکر خدا نمایید، زیرا که ذکر خدا مرغوب و مطلوب است اگر چه در حال بول کردن باشی.

چنانچه در خبر آمده است: عیبی ندارد که ذکر خدا بکنی در حالی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۰

که تو در حال بول کردن باشی و سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» بیان ذکر و مراتب و کیفیت آن گذشت.

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید.

زیرا که رستگاری با ذکر حاصل می‌شود، چون مناظ طاعت و معصیت ذکر و غفلت است. چنانچه از آنچه که از امام صادق علیه السلام وارد شده استفاده می‌شود.

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: هر کس با اخلاص ذکر خدا کند در بازار هنگام غفلت مردم و هنگامی که مردم مشغول کارند خداوند برای او هزار حسنه می‌نویسد و در روز قیامت وی را می‌بخشد بخششی که بر قلب بشری خطور نکرده باشد. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا بِلَهْوِهِمْ تِجَارَتَهُمْ كَمَا كَانُوا يَكُونُونَ فِيهَا وَمَا يَضُرُّهُمْ شَيْئًا ذَلِكَ جَزَاءُ الْعَامِلِينَ. (سوره بقره، آیه ۲۳۵)

إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا بِلَهْوِهِمْ تِجَارَتَهُمْ كَمَا كَانُوا يَكُونُونَ فِيهَا وَمَا يَضُرُّهُمْ شَيْئًا ذَلِكَ جَزَاءُ الْعَامِلِينَ. (سوره بقره، آیه ۲۳۵)

(۱) سبب نزول آیه آن بود که روز جمعه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز جمعه بود. قافله‌ی مال التجاره وارد مدینه شد و برای اعلام ورود طنبور و دف می‌زدند مردم نماز جمعه را ترک کردند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را رها کرده و تنها گذاشتند جز چند نفری بقیه به تماشای تجارت و لهو و لعب رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر ایستاد، مشغول تلاوت خطبه بود که آیه نازل شد.

تفسیر علی ابن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۱

قُلْ بِهِ أَنْهَا بَكُو: مَا عِنْدَ اللَّهِ أَنِجَه كِه نَزْد خِدَاسْتِ اَز نَعْمَتِ اَبْدِي.

خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ التَّجَارَةِ چون تجارت اگر نفع دنیوی داشته باشد و لهو اگر نفع خیالی و لذت وهمی داشته باشد آنچه که نزد خداست بهتر از این دومی باشد، زیرا نفع آن عقلی روحی است که دائمی است و آمیخته به رنجها نیست. وَاللَّهُ خَيْرٌ الرَّازِقِينَ وَ خِدا بَهْتَرِينَ رُوزِي دَهْنَدِي خَلَايِقِ اَسْت.

از جابر روایت شده که گفت: قافله‌ای آمد که در جلوی آن گروهی مشغول دف زدن بودند و به لهو و لعب اشتغال داشتند، نبی صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست او است اگر پشت سر هم می‌رفتید و هیچ کس نمی‌ماند صحرا برای شما همه آتش می‌شد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنچه که بر هر مؤمن واجب است اگر از شیعه‌ی ما باشد این است که در هر شب جمعه و سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى بخواند و در نماز ظهر جمعه منافقین بخواند که اگر چنین کند گویی که عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام داده است و بر خداست که ثواب و پاداش او را بهشت قرار دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۲

سوره المنافقون ص: ۱۸۲

اشاره

این سوره مدنی و شامل یازده آیه است.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً
 فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
 تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهَمْ خُشَبٌ مِّنْ نَّدَىٍّ يَحْسَبُونَ كُلٌّ صِيَحُحٌ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِيدُ فَأَخَذَ مِنْهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى
 يُؤْفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسِيئُونَ (۵) سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ
 تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُسُوا وَلِلَّهِ
 خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لِنُنْزِلَنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْمَأْعَزُ مِنْهَا الْمَذَلَّ وَاللَّهُ الْعَزِيزُ
 الرَّسُولُ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)

وَانْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰)
 وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۳

ترجمه: ص: ۱۸۳

منافقان چون به نزد تو آیند گویند گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی، و خداوند می داند که تو پیامبرش هستی و خداوند
 گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند.

سوگندهایشان را سپر بلا کرده اند، سپس [مردمان را] از راه خدا بازداشته اند، آنان عملکردشان بد است.

این از آن است که ایشان ایمان آورده اند سپس کفر ورزیده اند، بر دل‌هایشان مهر نهاده شده است و ایشان در نمی یابند.

و چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شگفت آورد، و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی، گویی آنان همانند
 الوارهای تکیه داده بر دیوارند و هر بانگی را بر ضد خویش می انگارند، آنان دشمنانند، از آنان بر حذر باش، خداوند لعنتشان کند،
 چگونه بیراهه می روند؟

و چون به ایشان گفته شود بیاید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرهای خود را [به انکار] برگردانند، و بنگریشان که از سر
 استکبار رو برگردانند.

در حق آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی، چه برایشان آمرزش نخواهی، هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید،
 بیگمان خداوند نافرمانان را هدایت نمی کند.

ایشان کسانی هستند که می گویند برای کسانی که نزد پیامبر خدا هستند چیزی هزینه نکنید تا آنکه [از پیرامون او] پراکنده شوند،
 حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از آن خداوند است، ولی منافقان در نمی یابند.

می گویند چون به مدینه بازگردیم، بلند پایگان،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۴

فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد، حال آنکه عزت، خاص خداوند، پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند.

ای مؤمنان اموال و اولادتان، شما را از یاد خداوند باز ندارد و کسانی که چنین کنند، آنانند که زیانکارند. و پیش از آنکه مرگ به سراغ هر یک از شما بیاید و او بگوید پروردگارا چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی که بتوانم صدقه بدهم و از شایستگیان باشم، از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید. و خداوند هرگز کسی را چون اجلش را فرا رسد، باز پس ندارد، و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

تفسیر ص: ۱۸۴

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ أَي رَسُولَ مَا چُونِ مُنَافِقَانِ (ریاکار) نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی و خدا می‌داند تو رسول او هستی. چون خدای تعالی خواست این مطلب را بیان کند که آنچه که مورد شهادت واقع شده است یعنی رسول بودن نبی صلی الله علیه و آله صدق و راست است و نیز خواست این توهّم را رفع کند که تکذیب به مشهود برنگردد لذا این جمله را مقدّم نمود و سپس فرمود: وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۱» و خدا هم گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند. چون آنچه را که شهادت می‌دهند با آنچه که در دل‌های آنان است مطابقت ندارد.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً يُكْتَبُونَ بِهَا لِيَمْلِكُوا مَا كَفَرُوا سِرًّا وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً يُكْتَبُونَ بِهَا لِيَمْلِكُوا مَا كَفَرُوا سِرًّا وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً يُكْتَبُونَ بِهَا لِيَمْلِكُوا مَا كَفَرُوا سِرًّا

(۱) این آیه در سال پنجم هجری هنگام مراجعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از غزوه‌ی بنی مصطلق نازل شد.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۵

اسارت قرار دادند و خونها و اموالشان را بدان وسیله حفظ کردند، یا سوگندها را وسیله‌ی در امان بودن از سرزنش مسلمین قرار دادند، یا سپر سوء ظنّ مسلمین و فرارشان از منافقین قرار دادند و لفظ «ایمانهم» با کسره‌ی همزه خوانده شده است. فَصَدُّوا از راه خدا باز داشتند، یا اعراض کردند.

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ راه خدا عبارت از علی علیه السلام و ولایت او است.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ که آنچه می‌کنند بسیار بد می‌کنند. بدان که نفاق عبارت از اظهار چیزی است که به آن عقیده نداری، مانند کسانی که اظهار اسلام نمودند و با بیعت نبوی بیعت کردند بدون آنکه اعتقاد به رسالت رسول داشته باشند، یا شک در رسالت او می‌کردند، یا اعتقاد داشتند و سپس شک و انکار بر آنها عارض شد.

این معنا بر حسب ظاهر و اعتقاد است و گاهی نفاق بدین معناست که اعمال ظاهر با اعمال باطن موافقت نمی‌کند و کمتر کسی از مسلمین است که خالی از این معنای نفاق باشد.

زیرا همه‌ی اذکار و افعال که در نماز واقع می‌شود عناوین و اظهار احوال نفوس است، چه قول قائل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تعبیر از خودش است و او با این گفته خود را به عبادت نامگذاری می‌کند و اگر حال او موافق این تعبیر نباشد حالت او حالت منافق می‌شود و همچنین است الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همچنین إِيَّاكَ نَعْبُدُ.

که عبادت را منحصر در خدا می‌کند و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ که استعانت را در خدا حصر می‌کند، پس اگر حال قائل چنین باشد که موصوف دیگری ببیند، یا معتقد باشد که موجود دیگری موصوف به این صفات

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۶

پسندیده می‌شود، یا معبود دیگری از هواهای نفس و انسانها را برای خود قرار داده، یا نظر او به کمک کننده‌ی دیگری غیر از

خداست ... در همه‌ی این احوال منافق حساب می‌شود.

و فعل رکوع تعبیر از نفس رکوع کننده است که او برای خدا خاشع است، به نحوی که خشوع او را به رکوع وا داشته است و سجود او تعبیر از کمال خضوع او نسبت به خدای تعالی است، پس وقتی حال او بدین منوال نباشد منافق محسوب می‌گردد. و همچنین است قنوت او و سایر دعاهایش در احوال نماز.

روزه‌ی شخصی تعبیر از نفس او است به این که روزه‌ی او بدون لذت بردن به جهت جمال خدا و سلوک به سوی او است و زکات او کنایه از این است که او در نقصان از انانیت است.

پس اگر از انانیت خویش کم نکند، بلکه در زکاتش خودپسند باشد و عملش ریا باشد در زمره‌ی منافقین است و در روایت آمده است:

هر اندازه که خشوع جسد بر خشوع قلب اضافه بیاید به همان اندازه نفاق است.

ذَلِكَ اِنْ دَرُوغٌ وَ سِپَرٌ قَرَارٌ دَادِنِ اِيْمَانٍ وَ مَنَعٌ اِزَّ سَبِيْلِ اللّٰهِ.

بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا كَفَرَ بَعْدَ اِزِ اِيْمَانٍ بِيَشْتَرِ وَ شَدِيْدَتِرْ اِزْ كَفْرِ اَوَّلِ اِسْتِ وَ كَفْرٌ نِفَاقٌ رَسُوَاتِرْ اِسْتِ.

فَطَبِخَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بِرِ دِلَهَآءِ اَنَانٍ مِهْرِ نِهَادِهْ شَدِهْ بِهْ نَحْوِىْ كِهْ هِيْجْ رَاهْ وِرُوْدِ وَ خُرُوْجِ بَرَاىْ مَلَائِكِهْ وَ نُوْرِ نِمَانْدِهْ اِسْتِ.

فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ اَنَّهُمَا بَا اِدْرَاكٍ اِخْرَوِىْ كِهْ مَنَجِرْ بَهْ اِدْرَاكٍ دِيْغِرِىْ بَاشَدِ دِرَكِّ نَمِىْ كِنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۷

وَ اِذَا رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ زِيْبَايِىْ وَ جَمَالِىْ وَ طَرَاوْتِىْ وَ شَادَابِىْ جِسْمِ هَايِشَانِ.

وَ اِنْ يَقُوْلُوْا تَسْمِعْ لِقَوْلِهِمْ اِغْرَ سَخْنِىْ بَكُوْنِيْدِ تُوْ بَهْ كَلَامِ اَنَّهُمَا كُوْشِ فَرَا مِىْ دَهِّىْ چُوْنِ زَبَانِشَانِ رَسَا وَ كَلَامِشَانِ شِيْرِيْنِ اِسْتِ وَ لَفْظِ «تَسْمِعْ» جَانِشِيْنِ قَوْلِ قَرَارِ گِرْفْتِهْ اِسْتِ.

كَأَنَّهُمْ خُشِبٌ مُّسِنْدَةٌ كُوْبِيْىْ كِهْ اَنَّهُمَا چُوْبِهَايِىْ اِسْتِ كِهْ بَرِ دِيْوَارِ كُوْبِيْدِهْ شَدِهْ يَعْنِىْ شَبِيْهَ اِيْنِ چُوْبِهَا هَسْتِنْدِ كِهْ اِزْ رُوْحِ وَ عَقْلِ خَالِىِ مِىْ بَاشِنْدِ وَ نِيْزِ اِزْ اَنِّ جِهْتِ كِهْ اِزْ چُوْبِ هِيْجِ اسْتِفَادِهِّىْ اَسَاسِىْ اِزْ قَبِيْلِ سْتُوْنِ بُوْدِنِ بَرَاىْ سَقْفِ وَ غَيْرِ اَنِّ نَمِىْ شُوْدِ بَرْدِ- دِرِ اِيْنِ عَدَمِ اِنْتِفَاعِ مَانِنْدِ چُوْبِ هَسْتِنْدِ.

يَحْسِبُوْنَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ كِمَانِ مِىْ كِنْنْدِ هَرِ صِدَايِىْ بَرِ ضَرْرِ اَنَّهُاسْتِ چُوْنِ تُوْ كَلِّ بَرِ پُرُوْرْدِ گَارِشَانِ نِدَارِنْدِ وَ تَرَسُوْ هَسْتِنْدِ وَ دِرِ بِيْنِ مُسْلِمِيْنِ مُوْرِدِ اَتِّهَامِ مِىْ بَاشِنْدِ.

هُمُ الْعِدُوْءُ اِيْنِ جَمْلِهْ اسْتِيْنَاْفِىْ وَ جَوَابِ سْوَآلِ مَقْدَّرِ اِسْتِ، گُوْيَا كِهْ گِفْتِهْ شَدِهْ: كَارِ اَنَّهُمَا چَكُوْنِهْ اِسْتِ؟ وَ مَا بَا اَنَّهُمَا چَكَارِ كِنِيْمِ؟ پَسِ فَرَمُوْد:

اَنَّهُمَا كَامَلِ دِرِ عِدَاوَتِىْ وَ دَشْمَنِىْ هَسْتِنْدِ.

فَاخِذْهُمْ قَاتِلَهُمُ اللّٰهُ خَبِرِ اِزْ حَالَتِ اَنَّهُاسْتِ كِهْ خَدَاوِنْدِ اَنَّهُمَا رَا اِزْ حَيَاتِ اِنْسَانِىْ كَشْتِهْ اِسْتِ، يَا خَبِرِ اِزْ كَارِىْ اِسْتِ كِهْ بَايِدِ بَعْدَا بَا اَنَّهُمَا اِنْجَامِ دَادِ وَ اِدَا كِرْدِنِ مُطَلَبِ بَهْ صُوْرَتِ فَعْلِ مَاضِىْ بَهْ جِهْتِ تَحَقُّقِ وُقُوْعِ اَنِّ اِسْتِ وَ مُمَكِنِ اِسْتِ نَفْرِيْنِ بَرِ اَنَّهُمَا بَاشَدِ كِهْ خَدَاوِنْدِ بَا اَنِّ مَقَاتَلِهْ خُوَاهَدِ نَمُوْدِ.

اَنِّىْ يُؤْفِكُوْنَ چَكُوْنِهْ اِزْ حَقِّ مُنْصَرَفِ مِىْ شُوْنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۸

وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَفْغِرْ لَكُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ لَوُوْا رُوْسِيْهِمْ وَ هَرِ گَاهْ بَهْ اَنَّهُمَا گُوِيْنْدِ بِيَايِدِ تَا رَسُوْلِ خَدَا بَرَاىْ شِمَا اِزْ حَقِّ اَمْرِشِ طَلْبِدِ سَرِ پِيْچِيْدِنْدِ.

جَمْلِهِّىْ اِخِيْرِ كِنَايِهْ اِزْ اِنْكَارِ وَ اسْتِكْبَارِ اِسْتِ.

وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ اعْرَاضَ مِي كُنْتُمْ، يَا مَنَعَ مِي كُنْتُمْ.

وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ أَنَا نَازِ مَنَعَهُمْ وَاسْتِغْفَارَ تَكْبِيرَ مِي وَرَزَنَدَ.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسِي تَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسِي تَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ أَي رَسُولِ تُوَازِ خُدا چِه بر أَنَا نَآمَرِزِش بِخَوَاهِي يَا نَخَوَاهِي بِه حَالِشَانِ يَكْسَانِ اسْتِ خُدا هِر گَزِ أَنَا نَرا نَمِي بِخُشَدَ.

این جمله تعلیل مساوی بودن استغفار و عدم استغفار است و مبالغه در ترس آنها از عدم بخشایش الهی است، چه عدم مغفرت خدا با استغفار رسول دلیل آن است که در وجود آنها چیزی نیست که مغفرت را ممکن سازد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچ وقت هدایت نخواهد کرد. این جمله تعلیل دیگری است و مقصود هدایت نکردن فاسقین به بهشت یا به حق است.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَي مَن عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا إِلَيْهَا هَمَانِ مَرْدَمِي هَسْتَنْدَ که مِي گَویند بر اصحاب رسول خدا انفاق مال نکنید.

یعنی تا از کنار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَتَفَرِّقَ شُونَدَ.

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي صَوْرَتِي که خُدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۸۹

را گنجهای زمین و آسمانهاست. این جمله حالیه است.

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكِن مَنَافِقَانِ. یعنی کسانی که مِي گَویند انفاق نکنید تا از کنار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پَرَاکَنْدِه شُونَدَ.

لَا يَفْقَهُونَ این مطلب را با درک اخروی ادراک نمی کنند.

يَقُولُونَ لَكِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ أَنَا مِي گَویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البتّه باید اربابان عزّت و ثروت مسلمانان ذلیل از شهر بیرون کنند.

از خودشان را به عزیزتر و از مؤمنین به ذلیل تر کنایه کردند.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ عزّت دنیوی و اخروی برای خدا و نزد خدا و برای کسی است که از حزب خدا باشد، اگر چه بر حسب نظرهای ظاهر بین مغلوب باشند.

این آیات همان طور که از قمی آمده است، در باره‌ی غزوه‌ی بنی المصطلق در سال پنجم هجری نازل شده و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آن غزوه خارج شد، وقتی از غزوه برگشت بر سر چاهی اجلال نزول فرمود که آب آن اندک بود و سیّار هم پیمان انصار بود و جهجاه بن سعید غفّاری اجیر عمر بن خطاب بود، هر دو بر سر چاه آمدند و دلوشان را انداختند، دلو سیّار به دلو جهجاه گیر کرد.

سیّار گفت: دلو من است جهجاه گفت: دلو من است، جهجاه سیلی به صورت سیّار زد و از آن خون آمد، سیّار طائفه‌ی خزر ج را ندا زد و جهجاه قریش را صدا کرد، همه سلاح به دست گرفتند و نزدیک بود فتنه واقع شود، عبد الله بن ابی صدا را شنید و گفت: این صدا چیست؟ قضیه را به او گفتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۰

به شدّت غضبناک شد و سپس گفت: من این مسیر را دوست نداشتم، من عزیزترین عرب هستم، من گمان نمی کردم بمانم و چنین چیزی بشنوم و حالم تغییر نکند.

سپس به اصحابش رو کرد و گفت: این عمل و کار شماسست، آنان را به منزلهای خود راه دادید و با اموالتان کمک کردید و با جانهایتان حفظ کردید و گردنهایتان را برای کشته شدن آماده نمودید، پس زنان شما را بیوه و کودکانتان را یتیم نمودند، اگر آنان

را اخراج می کردید عیال غیر شما می شدند.

سپس گفت: اگر ما به مدینه برگردیم ما عزیزها ذلیلها را بیرون می کنیم و زید بن ارقم که نوجوان بود در میان آن جمع سخنان عبد الله بن ابی را شنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت گرما زیر سایه‌ی درختی نشسته بود و نزد او گروهی از اصحابش (مهاجر و انصار) بودند، زید آمد و آنچه را که عبد الله بن ابی گفته بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاید تو توهم و خیال کردی ای نوجوان، گفت: نه به خدا سوگند، من توهم نکردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاید تو بر آن خشم کردی، گفت: نه به خدا سوگند من غضبناک نشدم. فرمود: شاید اشتباه فهمیدی گفت: نه به خدا سوگند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شقران مولای خود فرمود: بار شتر را ببندد. شقران شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را آماده کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و مردم این مطلب را فهمیدند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نبود که در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۱

مثل چنین وقتی حرکت کند، پس مردم حرکت کردند.

تا آنجا که راوی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله همه‌ی روز را در حرکت بود و با هیچ کس سخن نمی گفت.

طایفه‌ی خزرج بر عبد الله بن ابی هجوم آوردند و او را سرزنش و ملامت کردند.

عبد الله قسم خورد که چیزی نگفته است و هیچ یک از این سخنان را بر زبان نیاورده است.

خزرجیها گفتند: بلند شو، با ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم و از وی عذرخواهی کنیم عبد الله به علامت قبول گردنش را کج کرد.

وقتی تاریکی شب فرا رسید باز رسول خدا صلی الله علیه و آله همه‌ی شب و روز را در حرکت بود و جز برای نماز نزول نمی کردند، وقتی صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش نزول نمودند در حالی که بیداری شب آنان را خسته کرده بود.

پس عبد الله بن ابی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سوگند یاد کرد که هیچ یک از این سخنان را نگفته است و او شهادت می دهد به لا اله الا الله و این که تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و زید بر من دروغ بسته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را از او قبول نمود و خزرجیها بر زید بن ارقم حمله بردند و به او ناسزا می گفتند.

تا آنکه راوی گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نازل شد، وقتی وحی نازل شد اصحابش را جمع کرد و سوره‌ی منافقین را بر آنان خواند.

بدین ترتیب خدای تعالی عبد الله بن ابی را رسوا نمود. «۱»

(۱) تفسیر جامع ج ۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۲

از امام کاظم علیه السلام آمده است: خدای تعالی کسی را که در ولایت علی علیه السلام و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد منافق نامیده است و هر کس را که امامت وصی او را انکار کند به منزله‌ی کسی قرار داده که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید و بر این مطلب خداوند قرآن نازل نموده و فرموده: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر منافقین آمدند و در مورد ولایت وصی تو گفتند: ما شهادت می دهیم تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و خداوند

شهادت می‌دهد منافقین به ولایت علی علیه السلام دروغ می‌گویند.

آنها سوگندهایشان را سپر قرار دادند و از راه خدا منع کردند و راه خدا همان وصی رسول صلی الله علیه و آله است و چه بدکاری کردند، که ایمان به رسالت تو آوردند و به ولایت وصی تو کافر شدند پس خداوند بر دلهای آنها مهر نهاد و آنان نمی‌فهمند، یعنی خداوند می‌فرماید: نبوت تو را تعقل و درک نمی‌کنند و آن‌گاه که به آنان گفته شود: به ولایت علی علیه السلام باز گردید تا نبی صلی الله علیه و آله بر شما استغفار کند و گناهان شما بخشیده شود سرهایشان را کج می‌گیرند و گوش نمی‌دهند.

خدای تعالی فرمود: آنها را می‌بینی که از ولایت علی علیه السلام منع می‌کنند و آنها بر این مطلب استکبار می‌ورزند، سپس خداوند گفتار خویش را چنین ادامه می‌دهد که آنها را می‌شناسد و می‌فرماید: چه استغفار بکنی و چه استغفار نکنی برای آنها مساوی است و فرقی نمی‌کند و خدای تعالی گروه فاسقین را هدایت نمی‌کند، یعنی کسانی را که به وصی تو ظلم و ستم روا داشتند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال و اولاد شما را از ذکر خدا باز ندارد، زیرا قلب از جهت لطافت و ظرافتی که دارد مورد غلبه‌ی هوای نفس قرار می‌گیرد و آن را با اشتغال به کثرتهای خیالی قستی می‌کند و ذکر خدا قلب را از هوای نفس پاک می‌نماید، سپس اگر انسان به اموال و اولاد مشغول باشد ذکر خدا می‌تواند قلب او را از هوای نفس خالی کند و اگر از ذکر خدا غافل شد هوای نفس بر او غالب و متراکم و فشرده می‌شود به نحوی که ابتدا به صورت تشکیک و سپس کفر و نفاق پیش می‌آید.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ چون بضاعت و کالای خود را تلف کرده بدون آنکه عوض داشته باشد.

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ أَنْفَاقٌ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ تَمْتَلِكُونَ و از نسبتهای افعال و اوصاف به خودتان و از انانیت خویش انفاق نمایید. می‌شود و دیگر چیزی از آنچه به خود نسبت می‌دهید نمی‌بینید.

فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَحْتِلِ قَرِيبٍ خدایا مرگ مرا تأخیر بینداز به مدتی نزدیک این مدت اگر این گفتار در حال احتضار باشد یا به مدتی نزدیک وقت مرگ اگر این قول در قیامت یا در برزخ باشد.

فَأَصْدَقَ پس تصدیق کنم از آنچه که شایسته است تصدیق کنم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۴

وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ لفظ «أكن» مجزوم و معطوف است بر مجموع فا و ما بعد آن، چون در محل مضارع مجزوم در جواب «لولا» واقع شده است و منصوب خوانده شده تا عطف بر ما بعد از فاء باشد و مرفوع خوانده شده به تقدیر «أنا اكون من الصالحين».

وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ این جمله حائیه و رفع این توهم است که تأخیر جایز است یا نه.

نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا اگر آمدن اجل مقدر باشد تأخیر نمی‌شود.

از امام باقر علیه السلام آمده است: نزد خدا کتابهای موقوف است هر چه را که بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد مؤخر می‌دارد، وقتی که شب قدر فرا می‌رسد خداوند هر چیزی را به مثل آن کتابها نازل می‌کند و این است معنای قول خدای تعالی: «وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا» یعنی وقتی خداوند نازل کند تأخیر نمی‌شود و کتب او کتاب آسمانهاست و آن چیزی است که آن را تأخیر نمی‌اندازد.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ و خدا به هر چه کنید آگاه است.

تهدید منافقین و کافرین است، یا ردع و زجر کافر در قیامت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۵

سوره التغابن ص: ۱۹۵

اشاره

این سوره مدنی است و بعضی آن را مکی می‌دانند جز سه آیه از آخرش که در مدینه نازل شده و آن آیه‌ها عبارتند از: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ ... تا آخر سوره» و این سوره مشتمل بر هیجده آیه است.

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸] ص: ۱۹۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ وَمُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) يَغْلُمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُغْلِبُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴)
 أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَسَّرَ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) فَاٰمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ سَبِيلَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَضَيَّفَحُوا وَتَعَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)
 إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَيْئًا نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِن تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۶

ترجمه: ص: ۱۹۶

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را نیایش کند، فرمانروایی او راست و سپاس او راست، و او بر هر کاری تواناست. اوست که شما را آفریده است، آنگاه بعضی از شما کافرند و بعضی از شما مؤمن‌اند، و خداوند به آنچه می‌کنند بیناست.

آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را نقشبندی کرد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۷

پیکرهای شما را برآراست و سیر و سرانجام به سوی اوست.

آنچه در آسمانها و زمین است می‌داند و آنچه پنهان می‌دارید و آنچه آشکار می‌دارید، می‌داند، و خداوند به راز دلها آگاه است.

آیا خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند به شما نرسیده است که عقوبت کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک [در پیش] است.

این از آن است که پیامبرانشان برای آنان پدیده‌های شگرف آوردند و گفتند آیا بشری می‌خواهد هدایت‌مان کند، پس کفر [و انکار] ورزیدند و روی برتافتند و خداوند بی‌نیازی نمود و خداوند بی‌نیاز ستوده است.

کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو آری سوگند به پروردگarem که برانگیخته خواهید شد، سپس از [حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاهتان کنند، و این بر خداوند آسان است.

پس به خداوند و پیامبر او و نوری که فرو فرستاده‌ایم ایمان آورید، و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

روزی که برای روز محشر گردتان آورد، آن روز تغابن است و هر کس به خداوند ایمان آورد و نیکوکاری کند، سیئاتش را از او می‌زداید و او را به بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآورد، که همواره - جاودانه - در آن باشند، این رستگاری بزرگ است.

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را انکار کرده‌اند، اینان دوزخیانند، جاودانه در آنند و بدسرانجامی است.

هیچ مصیبتی [به کسی] نرسد مگر به اذن الهی و هر کس به خداوند ایمان آورد [او] دلش را هدایت کند، و خداوند به هر چیزی داناست.

و از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، اما اگر روی برتایید [بدانید] که بر پیامبر ما فقط پیام‌رسانی آشکار است.

خداوند است که خدایی جز او نیست، و مؤمنان فقط بر خداوند باید توکل کنند.

ای مؤمنان بیگمان از میان همسران و فرزندانان بعضی دشمن شما هستند، از آنان بر حذر باشید، و اگر گذشت و بخشایش پیشه کنید و درگذرید، خداوند هم آمرزگار مهربان است.

همانا اموال و اولاد شما مایه‌ی آزمون [و دردسر] اند و پاداش عظیم فقط نزد خداوند است.

تا آنجا که بتوانید از خداوند پروا کنید و [حق را] بشنوید و اطاعت پیشه کنید و به انفاق پردازید که به خیر خودتان است، و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، اینانند که رستگارند.

اگر در راه خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۸

قرض الحسنه دهید، برای شما آن را دو چندان کند و شما را بیامرزد، و خداوند قدردان بردبار است.

دانای پنهان و پیدا [و] پیروزمند فرزانه است.

تفسیر ص: ۱۹۸

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَئِمَّا الْمَلِكُ هَرَّهٖ دَرِزِمِينِ وَآسْمَانِهَاسْتِ هَمِهٖ بِهٖ تَسْبِيحِ وَ سَتَائِشِ خَدَا مَشْغُولِنْدَ كِهٖ مَلِكِ هَسْتِي بَرَايِ اَوْسْتِ.

آنچه شایسته‌ی مملوک شدن است.

وَلَهُ الْحَمْدُ آنچه که شایسته است کامل به او وصف شود.

وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس می‌توانیم اشیا را به تسبیح به نطق درآورد و این آیه شمارش اوصاف خوب و اشاره به علت تسبیح

اشیاست و چون این اوصاف شمارش اوصاف پسندیده است فرمود:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ اَوْسْتِ خَدَائِي كِهٖ شَمَا رَا اَفْرِيْدُ بَازِ شَمَا بِنْدِگَانِ فَرْقِهٖ اِي كَافِرٍ وَ بَعْضِي مُؤْمِنٍ هَسْتِيْدِ.

جمله‌ی «هو الذی» را بدون حرف عطف آورد، یعنی بعضی از شما مؤمن به ولایت و بعضی از شما کافر به ولایت است. چنانچه مکرر این مطلب گذشته که مناط کفر و ایمان معرفت و شناخت ولایت و انکار آن است.

از امام صادق علیه السلام در جواب از سؤال از این آیه آمده است: فرمود:

ایمان مردم را با ولایت ما خداوند شناسانده است و کفر آنها را با ترک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۱۹۹

ولایت ما در روزی که در صلب آدم از آنها عهد و پیمان گرفته است «۱» در حالی که آنها در عالم ذر بوده‌اند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدا به هر چه کنید کاملاً آگاه است.

تهدید کافر و ترغیب و تشویق مؤمن است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ آسمانها و زمین را به حق آفرید، سپس اسباب آسمانها و زمین که ایجاد و ابقای شما به وسیله ی آنهاست جز برای امر حق و غایت شریف متقن نیست و این غایتهای پست باطل که عبارت از رسیدن قوای شهوت و غضب و شیطان به لذتهای خودشان است نمی‌تواند هدف خلقت آسمانها و زمین باشد، پس غایتهای شریف خود را قطع نکنید و ذوات خویش را باطل نسازید.

وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ بازگشت شما به سوی او است، این جمله ترغیب و تهدید است.

یعنی: آماده‌ی حضور نزد خدا باشید و مهیا شوید که با بهترین وجه نزد او بروید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرَوْنَ وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه را که در آسمانها و زمین است و آنچه را که شما پنهان و آشکار کنید.

این جمله نیز تهدید و ترغیب است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدا به اسرار دلهای خلق

(۱) اصول کافی - تفسیر جامع ج ۷. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۰

آگاه است. امثال این آیه با تفسیر آن مکرر گذشته است.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ أی مردم اخبار کافران پیشین آیا به شما نرسیده است؟

نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ تا از حال آنان عبرت بگیرید و از مانند کارهای آنها خودداری نمایید.

فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ و وبال کارهایی که در دنیا انجام داده بودند چشیدند پس از مثل کارهای آنها پرهیزید.

و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ در آخرت عذاب دردناک برای آنهاست.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ همان طور که رسول شما با بیینه و دلیل نزد شما آمد.

فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهُودُونا پیشینیان می‌گفتند آیا بشری می‌تواند ما را هدایت کند، مانند این که شما می‌گویید اگر خداوند می‌خواست

رسولی را بفرستد ملائکه نازل می‌کرد.

فَكَفَرُوا مانند شما به رسولان کافر شدند.

و تَوَلَّوْا از رسولان و دلیلهایشان و از تدبیر و اندیشه در آنها روی برگردانیدند.

وَ اسْتَعْنَى اللَّهُ خداوند در مظاهر رسولانش از آنها بی‌نیاز و مستغنی است.

یعنی رسولان از آنها و از اعتنا به آنها بی‌نیازند، پس از جانب آن کفار استعداد و آمادگی قبول ایمان نبود و از طرف رسولان

دعوتی برای آنان نبود.

وَاللَّهُ غَنِيٌّ خَدَّوْنَدَ از آن‌ها و از عبادت و ایمان آن‌ها بی‌نیاز است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۱

حَمِيدٌ در نفس خودش حمید و پسندیده است اعمّ از آنکه شناخته شود، یا شناخته نشود، مورد حمد قرار گیرد یا قرار نگیرد.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَأَمَّا حَالُكُمْ فَشِمَا بَرَانْگِيخْتَه و در قیامت زنده می‌شوید پس به خدا ایمان بیاورید.

بِاللَّهِ به خدا ایمان بیاورید که بازگشت شما به سوی او است.

وَرَسُولِهِ ایمان به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیاورید که راه ایمان را به شما یاد می‌دهد.

وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا نُورَ نَازِلِ گَشْتَه هَمَانِ وِلَايَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که با هر پیامبری به طور سرّی بوده است و با محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به طور سرّی و آشکار بوده است و در اخبار به امامت و به امامت تفسیر شده است.

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: نور، به خدا سوگند ائمه علیهم السلام هستند، هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین روشن تر از آفتاب است که روز را روشن می‌کند و اینان کسانی هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و خداوند نور آنها را از هر کس که بخواهد می‌پوشاند (۲).

بدان که نور چیزی است که ذات او ظاهر و روشن باشد و غیر خودش را روشن کند و این حقّ وجود است، که وجود در ذاتش ظاهر و روشن است به خوبی که قدیمی‌ترین بدیهیات و اولّ مدرکات است و بعد از تعیین مفهوم، نخستین چیزی است که مورد سؤال قرار می‌گیرد.

زیرا که سؤال با «ما» شارحه که سؤال از مفهوم لفظ است بر

(۲) اصول کافی - تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۴۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۲

سؤال به اهل بسیطه مقدّم است، بعد از تعیین مفهوم لفظ سؤال جز با اهل بسیطه نمی‌شود.

بعد از سؤال با اهل بسیطه نوبت سایر سؤالات می‌رسد و معنای این که وجود ظاهر کننده‌ی اشیاست این است که هیچ شیئی از اشیا بر مدرکی از مدارک ظاهر نمی‌شود مگر با وجود.

و وجودی که به ذات خود ظاهر و ظاهر کننده‌ی غیر می‌باشد عبارت از مشیّت است که آن فعل حقّ اولّ تعالی است و اضافه نسبت او به اشیاست و آن همان ولایت مطلقه است که جمیع ولایتهای جزئی حصّه‌هایی از آن است.

(و آنچه که) هر موجودی به وسیله‌ی آن وجود پیدا می‌کند و هر ظاهر و روشنی‌بخشی به وسیله‌ی آن ظهور می‌یابد.

حتّی نور عرضی که به وسیله‌ی آن سطوح، اشکال و الوان ظاهر و آشکار می‌شوند، که اگر وجود نبود آن نور نه بر چشمها ظاهر می‌شد و نه اشیا را ظاهر می‌ساخت.

وقتی هر امامی متصل به مشیّت نمی‌شد به نحو اتّصال در قوس صعود پس از آنکه در قوس نزول مانند سایر اشیا به مشیّت متصل بود و با همین اتّصال است که در کسی که به او متصل است اثر می‌گذارد و افاده‌ی فعلیّت وجودی در قوس صعود می‌کند، که این فعلیّت قبلا برای او حاصل نبود.

و با همین فعلیّت است که وجود او بر او ظاهر می‌شود، نور را به امام قبل از اتّصال به امام تفسیر کرده‌اند.

و آن فعلیّت وجودی است که در فعلیتهای شخص متصل به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۳

امام حادث شده و مقوم سایر فعلیت‌ها و محیط به آنهاست.

و آن عبارت از ایمان است که با بیعت خاص ولوی داخل در قلب مؤمن می‌شود و با همان فعلیت است که بر مؤمن سالک دقایق اخلاق او ظاهر می‌شود.

دقایق و نکاتی که باریکتر از پوست، پنهان‌تر از راه رفتن مورچه در روی سنگ صاف در شب تاریک.

و بر او مانند این شرک خفی ظاهر می‌شود، در حالی که امثال این شرک قبل از آن برای او ظاهر نبود و با نور شمع و چراغ یا با نور ستارگان و ماه ظاهر نمی‌شد.

حتی با نور خورشید هم که نورانی‌تر است ظاهر نمی‌شد و از جهت همین نور ولایت و همین ظهور و روشنی است که مؤمن گاهی خودش را بدتر از هر بدکار، گناهکارتر از هر گناهکار می‌بیند، گاهی نفس خودش به شدت مورد غضب خودش قرار می‌گیرد.

از جهت همین ظهور است که دنیا برای او زندان می‌شود و این همان ظهور علمی، حالی و وجدانی است.

و گاهی امام با صورت ملکوتی نورانی بر سینه‌ی سالک ظاهر می‌شود و این ظهور همان ظهور قائم علیه السلام در عالم صغیر است و در این هنگام است که زمین وجود سالک با نور پروردگارش روشن می‌شود و روشنایی آن شدیدتر از روشنی زمین عالم کبیر با نور آفتاب است و از جهت شدت روشنایی در آن هیچ کجی و ناهمواری نمی‌بینی و در آن هنگام است که زمین اخبارش را حدیث می‌کند و بارها و سنگینیهایش را بیرون می‌ریزد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۴

پس بر شما باد اتصال به این نور، که اگر امام به صورت ملکوتی بر شما ظاهر نشود لاقلاً رذایل و خصایل یعنی صفت‌های خوب و بد یا نور او ظاهر می‌شوند و لاقلاً زشتی اوصاف بد درک می‌شود و سپس انزجار از آنها حاصل می‌گردد و خوبی صفت‌های خوب درک می‌شود و سپس رغبت و میل و طلب آنها پدید می‌آید.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدا به هر چه کنید آگاه است.

این جمله ترغیب و تهدید است.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ یاد آرید روزی را که خدا همه‌ی شما را به عرصه‌ی محشر جمع می‌گرداند.

لفظ «یوم» ظرف «خبیر» یا ظرف «اذکروا» مقدر می‌باشد، گویی که گفته شده: چکار کنیم تا ایمان ما به وسیله‌ی این نور مستقیم شود؟

پس فرمود: به یاد آورید حضور خویش نزد پروردگارتان را تا به وسیله‌ی این نور ایمان بر شما آسان شود و بر ایمان به او مستقیم شوید.

ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابُنِ روز ظهور مغبون شدن، یا روزی که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند، بدین گونه که آنها در بهشت در منازل اهل آتش فرود می‌آیند.

در خبر آمده است: روزی که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند.

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا هُرَّ عَمَلًا صَالِحًا تا با عمل صالح مختصر صحت ایمان او ظاهر شود، یا عمل صالح بزرگی را انجام دهد و آن را قبول ولایت با بیعت خاص ولوی است.

يُكْفَرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۵

الْأَنْهَارِ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

هر دو آیه مکرر گذشت.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ جَوَابَ سُؤَالِ مُقَدَّرِ اسْتِ، گویا که گفته شده: اگر کسی که ایمان به خدا می‌آورد و عمل صالح انجام می‌دهد آخرت چنین و چنان است پس چرا در دنیا گرفتار مصیبت‌ها می‌شوند؟

پس فرمود: رسیدن مصیبت در دنیا جز با اذن خدا نمی‌شود و این معنا نیست مگر تکمیل حکمت مؤمن.

یا گویی گفته شده باشد: گویا که کفر کافر با اذن خدا نیست؟

فرمود: هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر با اذن خدا نهایت این است که مصیبت مؤمن تکمیل او است و مصیبت کافر با کفر او به استعداد و آمادگی قبلی برمی‌گردد و نعمت و بدبختی برای او می‌شود.

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَعْنِي بِاِبْتِيعِ عَامٍ.

يَهْدِي قَلْبَهُ خَدَاوَنَدِ قَلْبِ اَوْ رَا بَرَايِ اِيْمَانِ خَاصٍ وَ بِيْعَتِ خَاصٍ هِدَايَتِ مِي كَنْدِ بَهْ اِيْنِكِهْ رَسِيْدِنِ مَصِيْبَتِهَا جِزْ بَهْ اِذْنِ خَدَا نِيْسْتِ. از امام صادق عليه السلام آمده است: مؤمن بین سینه و حنجره تزلزل و اضطراب دارد تا آنکه دلش بر ایمان منعقد و بسته شود و اگر دلش بر ایمان بسته شد استقرار پیدا می‌کند و این است قول خدای تعالی: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِي قَلْبَهُ» وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس خداوند دلها و ایمان آنها و سایر احوال آنها را می‌داند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۶

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ خَدَا وَ رَسُوْلَ رَا دَرْ جَمِيْعِ اَنْجِهْ كَفْتَنْدِ اطَاعَتِ كَنْيِدِ، یا در خصوص ولایت علی عليه السلام و این معنای منظور و مقصود است.

چون مقصود از اطاعت خدا و رسولش در سایر چیزهایی که خداوند بر رسولش امر کرد.

این است که طاعت منتهی به قبول ولایت شود، زیرا که ولایت مقصود و منظور از هر مقصود و مطلوب از هر مطلوب است.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَكْرَازِ خَدَا وَ رَسُوْلَشِ رُوِيْ بَرْ كَرْدَانِيْدِ بَرْ خَدَا زَشْتِي وَ ضَرْرِيْ وَارِدِ نَمِيْ شُوْدِ.

فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ «۱» و رسول خدا رسالت خویش، یا احکام رسالتش، یا ولایت جانشین خود را تبلیغ نمود.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ خَدَايِ يَكْتَاْسْتِ كِهْ جِزْ اَوْ خَدَايِيْ نِيْسْتِ وَ تَنْهَا بَرْ خَدَا دَرْ جَمِيْعِ اَمُوْرِ اَهْلِ اِيْمَانِ تَوَكَّلْ كَنْدِ.

چون ایمان اقتضا می‌کند اقرار به این مطلب که تمام پدیده‌ها و حوادث مبدأ و منشأ جز خدا ندارد و این اقرار مقتضی توکل بر او و توسل به او و ترک توکل و توسل به غیر او می‌باشد و چون اشتغال به کثرتها به صورت مطلق مانع از توجه قلب به خدا و مانع اشتغال به طریق ولایت است و از سوی دیگر ایمان به نور که همان ولایت است امر مهم و مرغوب فیه می‌باشد و اشتغال به کثرتها و وابستگی قلب به

(۱) امام صادق عليه السلام: به خدا قسم هلاک نشدند پیشینیان و هلاک شدگان تا زمان قائم ما آل محمد عليهم السلام مگر در اثر ترک کردن ولایت ما و انکار نمودن حق ما ائمه.

اصول کافی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۰۷

آنها بیشتر مانع از این معنا و مؤثر در آن است به خصوص اولاد و همسران از باب این که تعلق و وابستگی قلب به آنها شدید است. لذا خدای تعالی مؤمنین را از باب لطف به آنها مورد ندا قرار داد و آنان را از وابستگی به آن دو بر حذر داشت و سپس امر به مهربانی و عطف بر آنها نمود و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) وَاللَّائِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ
أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴)

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (۵) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ
لِتَضَعْنَ بِهِنَّ وَلِأَنْزَلَهُنَّ أَوْلَادًا فَالْفُتُورُ عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأُتِمُّوا بِبَيْنِكُمْ بِمَعْرُوفٍ
وَإِنْ تَعَايَرْتُمْ فَسْتَزْبِعْ لَهُ أُخْرَى (۶) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ اللَّهَ فَمَا آتَاهُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا
سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷) وَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَا بِهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَا عَادًا نُكْرًا (۸) فَذَاقَتْ
وَبَالَ أَمْرَهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹)

أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ
لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيَ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۲

ترجمه: ص: ۲۱۲

ای پیامبر، چون خواهید زنان را طلاق گوید، از هنگامی که عده‌شان آغاز تواند شد (طهر غیر مواقعه)، طلاق دهید و حساب عده را
نگه دارید، و از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۳

خداوند، پروردگارتان، پروا کنید، آنان را از خانه‌هایشان بیرون کنید و خودشان هم بیرون نروند، مگر آنکه مرتکب کار ناشایست
آشکاری شوند، و اینها احکام الهی است و هر کس از [حد و مرز] احکام الهی تجاوز کند، به راستی در حق خود ستم روا داشته
است، چه دانی باشد که خداوند بعد از این کاری تازه پدید آورد.

پس چون به پایان عده‌شان نزدیک شوند، یا به نیکویی نگاهشان دارید [و رجوع کنید]، یا با خیر و خوشی از آنان جدا شوید، و [بر
این کار] دو [شاهد] عادل از میان خودتان را شاهد بگیرید، و شهادت را برای خداوند بر پا دارید، این است که هر کس از شما به
خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشد، بدان اندرز داده شود، و هر کس که از خداوند پروا [و پارسایی پیشه] کند، [خداوند]
برای او بیرونشده بگذارد.

و او را از جایی که گمان نمی‌برد، روزی رساند، و هر کس بر خداوند توکل کند، هموی را کافی است، بیگمان خداوند سر
رشته‌دار کار خویش است، به راستی که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای نهاده است.

و از زنان شما کسانی که از حیض مأیوسند، اگر در کارشان شک دارید، بدانید که عده‌ی آنان سه ماه [سه پاکی] است، همچنین
[است امر] زنانی که حیض ندیده‌اند، و بارداران، سر آمد عده‌شان این است که وضع حمل کنند، و هر کس از خداوند پروا کند،
[او] در کارش آسانی پدید آورد.

لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ بَعْدَ از طلاق آنها را از خانه هایشان اخراج نکنید تا عده‌ی آنها منقضی شود. وَلَا يَخْرُجْنَ و خود آنها نیز از خانه بیرون نروند که شاید خداوند بین آنها و همسرانشان محبت و الفت قرار دهد. از امام کاظم علیه السلام آمده است: «۲» مقصود زنی است که دو بار طلاق داده شده، که او نباید بیرون برود تا طلاق سوم محقق شود و آن گاه که طلاق سوم محقق شد جدایی حاصل می‌شود و دیگر نفقه‌ای ندارد. زنی که یک بار طلاق داده شده و سپس به حال خود رها شده تا مدت آن تمام شود، او نیز در منزل شوهرش می‌نشیند و از نفقه و سکنی استفاده می‌کند تا عده‌اش تمام شود إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ مگر آنکه کار زشتی آشکار مرتکب شوند. مقصود فاحشه در اینجا زنا، یا اذیت و آزار زن به اهل مرد و بدی اخلاق او می‌باشد، یا مقصود اشراف زنان بر مردان، یا سلطنت زنان بر همسرانشان، یا مساحقه-ی زنان است و به همه‌ی این احتمالات در

(۲) تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۷۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۶

اخبار اشاره شده است.

وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ عَلَيْهَا حُدُودٌ وَ قَرَقَگَاه و احکام خداست که برای بندگانش مقرر شده است. وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي و هر کسی از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده است تو ندانی. لفظ «لا تدری» خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا به هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن است، یا فاعل فعل به نفس در «نفسه» برمی‌گردد، یا به زن مطلقه برمی‌گردد که به صورت تَضَمَّن و ضمنی استفاده می‌شود. لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْدًا بَعْدَ از (طلاق)، یا بعد از ماندن در خانه‌های همسرانشان کاری از نو پدید آرد. أَمْرًا مَقْصُودٌ پدید آمدن رغبت شوهر و بازگشت به سوی زن است و همین علت تَرْبِص و انتظار و خارج نشدن از خانه‌های همسران است.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ وَ قَتِي به اواخر مدتشان نزدیک شدند.

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ به آنها بازگردید و آنها را در خانه هایتان نگهدارید در حالی که در باره‌ی همنشینی و قسامه‌ی آنها به خوبی و نیکی رفتار کنید.

أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ از آنها به خوبی جدا شوید به نحوی که عقل و عرف آن را نیکو بشمارد، بدین گونه که آنها را فرا بخوانید تا از خانه‌ی شما خارج شوند و با غیر شما ازدواج نمایند.

وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ بِر طَاق شَاهِد بگیرید، یا بر طلاق و بر امساک، یعنی بازگشت به سوی آنها. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۷

وَ أَقِيمُوا ای شهادت دهندگان. الشَّهَادَةُ لِلَّهِ أَقَامَهُی شَهَادَتٌ به جهت طلب رضای خدا باشد، نه رضای کسی که به نفع او شهادت می‌دهید و نه به جهت اعراض و اغراض دنیوی باشد.

ذَلِكُمْ امر به طلاق در حالت طهر و پاکی و شمردن و به حساب آوردن عده و بیرون نکردن زنهای مطلقه و نگهداشتن یا رها کردن به خوبی و نیکی برای کسی پند و اندرز است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد.

يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد به حکمتها و مصالح الهی توجه و التفات دارد و طالب این است که به او امر خدا عمل کند.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ کسی که در مخالفت کردن اوامر و نواهی خدا و تجاوز از حدود او از خدا بترسد.

يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا خدایوند برای او راه خروج از شبهاى دنیا و سختیهای روز قیامت و از هر فتنه و بلایی در دنیا یا آخرت قرار می‌دهد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده است و شاید اطلاق لفظ «مخرج» بدان جهت بوده که آن را نسبت به هر چیزی که ممکن است بر آن صادق شود تعمیم دهد.

از امام صادق علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام آمده است: کسی را که خداوند به او روزی بدهد در حالی که با پایش قدمی برنداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و با زبانش در مورد آن سخنی نگفته و لباس برای آن پوشیده چنین شخصی از کسانی است که خدای تعالی در کتابش آنها را ذکر کرده و فرموده: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَأْخِرْ آيَهُ...» ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۸

از امام صادق علیه السّلام آمده است: گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد در را به روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: این آیه را ما را بس است. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و در پی آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را وادار به این کار کرده، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تو متکفل روزی‌های ما شدی و ما هم به عبادت روی آوردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چنین کند دعای او مستجاب نمی‌شود، بر شما باد طلب روزی کردن. وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: اینان گروهی از شیعیان ما هستند که ضعیف‌اند و چیزی ندارند که با آن سوی ما بیایند و حدیث ما را بشنوند و از علم ما اقتباس کنند، پس در این میان گروهی بالاتر از آنها به سوی ما حرکت می‌کنند و اموالشان را انفاق می‌کنند و بدنهایشان را خسته می‌کنند تا بر ما داخل شوند و حدیث ما را می‌شنوند و به سوی آنها نقل حدیث می‌کنند و آنها که حدیث برای آنها نقل شده حدیث را حفظ و نگهداری می‌کنند، ولی خود ناقلین حدیث آن را ضایع می‌سازند.

آنان کسانی هستند که خداوند برایشان راه خروج قرار داده و از آنجا که گمان ندارند روزی می‌دهد و تعمیم رزق به روزی نباتی و حیوانی و انسانی مخفی نماند.

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ كَسَى كسی که در امور دنیا و آخرتش بر خدا توکل کند، که توکل عبارت از خروج از اراده‌ی نفس و بهره‌مندی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۱۹

آن و امثال امر خداست بدون آن که به فایده و غایت امر و امثال آن برای نفس توجه و نظر شود و این معنا منافات با جدیت و کوشش در کسب یا عبادت اخروی ندارد، چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدا او را کفایت کند، چون علم و قدرت و احاطه‌ی او کامل است.

إِنَّ اللَّهَ بِالْبَلِّغِ أَمْرِهِ خدایوند امرش را به آخر می‌رساند، بدون آن که مانعی از آن منع کند و بدون آن که از آن عاجز باشد. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا خدا بر هر چیزی قدر و اندازه‌ای قرار داشته است.

جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس چگونه است که مهمات توکل کنندگان بر خدا کفایت نمی‌شود؟

پس فرمود: برای هر چیزی اندازه‌ی معینی در عالم تقدیر قرار داد، یا اندازه‌ای قرار داد که از آن تجاوز نمی‌شود و لذا در کفایت کردن امور متوکلین بر خدا تعجیل نمی‌شود و ممکن است این آیه نیز تعلیل امر به توکل باشد.

وَاللَّائِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ زنانی که از حیض شدن مأیوس شدند، بدین گونه که خون حیض از آنان به علت مرض یا حمل یا بالا بودن سن قطع شده باشد و لیکن پنجاه یا شصت ساله نشده‌اند، یا رسیدن به آن سن مشکوک باشد و اما کسانی که به سبب رسیدن به پنجاه یا شصت سالگی خون حیض نمی‌بینند دیگر لازم نیست بعد از جدا شدن سه ماه صبر کنند و اصلاً عده‌ی

لِيُنْفِقَ انْفَاقَ نَمَائِدِ آن طور که شایسته است از نفس و اولاد و پدران و همسران و سایر کسانی که زیر دست آنهاست از بندگان و کنیزان و خدمه و زنان مطلقه‌ی رجعی و مطلقه‌های بائن که حامله هستند، یا مقصود این است که نفقه دهد بر زنان مطلقه‌ی رجعی، یا مطلقه‌ی بائن که حامله باشند، یا نفقه دهد بر زنان بائن که حامله باشند، یا زنان بائن که عده‌ی آنها گذشته ولی به اولاد شیر می‌دهند.

ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ تَامِرًا بِه وسعت و فراوانی نفقه‌ی زن شیرده دهد و آن که نادر و تنگ معیشت است هم آنچه خدا به او داده انفاق کند که خدا هیچ کس را جز آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند. بعد از عسر و تنگی در معیشت خداوند آنها را در یسر و سعه قرار می‌دهد. یُسْرًا وسعت در معیشت. از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او از مردی سؤال شد که راحت و ثروتمند است و لباسهای نیکو و گرانها و پیراهنهای زیادی می‌پوشد که روی همدیگر قرار می‌گیرند و بدین وسیله تجمل و زینت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۳

می‌کند، آیا چنین شخصی اسراف کار نیست؟ فرمود: نه، چون خدای تعالی فرموده است: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ» وَكَأَيُّنْ مِنْ قَزِيئِهِ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ وَچه بسیار مردم دیاری را که از خدا و رسولانش سر پیچیدند و کافر شدند ما هم آنها را به حساب سخت مؤاخذه کردیم و به عذاب بسیار شدید معذب ساختیم.

این جمله عطف بر جمله‌ی «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» می‌باشد و اشاره به این است که هر کس تقوی نداشته باشد سر انجام بد و عاقبت سوء در انتظار اوست.

فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا مُحَاسِبَهُ رَا بِا دَقَّتْ وَ كَمَالِ اِنْجَامِ مِي دِهِيْمَ وَ كَسِي كِي خَدَاوْنِدَ بِه دَقَّتْ بَا اُو حِسَابِ رَسِي كُنْدَ چَا رَهَاي نَدَارِدَ. وَ عَذَابُنَّهَا عَذَابًا نَكْرًا عَذَابِ نَاشَاخْتَه كِه بِه جِهْتِ عِظْمَتِ وَ بَزْرُكِي اَش هِيچ كَسِ اَن رَا نَمِي شَنَاسِدَ. فَذَاقَتْ وَبَالَ اَمْرِهَا وَ كَانَتْ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا خُسْرًا تَا بِه كِيْفَرِ كَرْدَارِ خُودِ رَسِيْدِنْدَ وَ عَاقِبَتِ كَارْشَانِ زِيَانْكَارِي وَ حَسْرَتِ كَرْدِيْدَ. ضَايِعِ شَدْنِ اَصْلِ سَرْمَايَه وَ كَالَا اَسْتِ وَ بِيَانِ اَن قَوْلِ خَدَاي تَعَالِي اَسْتِ كِه مِي فَرْمَايِد: اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا دَر دُنْيَا، يَا دَر قِيَامَتِ وَ بَعْدِ اَز اَن.

فَمَا تَقُوا اللَّهَ يَا اُولِي اَلْاَلْبَابِ اِي كَسَانِي كِه بَا وِلَايْتِ وَ بِيْعْتِ وُلُوِي دَارَاي لَبِّ وَ مَغْزِ شَدِيْدِ وَ لَذَا اَن رَا تَفْسِيْرِ نَمُودَ بَا اِن قَوْلِ خَدَا: اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِا بِيْعْتِ خَاصِّ وُلُوِي وَ دَخُوْلِ اِيْمَانِ دَر دِلْهَاشَانِ اِيْمَانِ اَوْرَدَهْ اَنْدَ وَ مُمْكِنِ اَسْتِ تَقْدِيْرِ «يَا اِيْهَ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» بَاشَدِ وَ مُمْكِنِ اَسْتِ خَبْرِ مَبْتَدَايِ مَحْذُوْفِ بَاشَدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۴

قَدْ اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُوْلًا «۱» مَقْصُودِ اَز ذِكْرِ رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا جَبْرِيْلُ يَا قُرْآنِ اَسْتِ وَ لَفْظِ «رَسُوْل» بَدَلِ اَز اَن بِه صُوْرَتِ بَدَلِ اَشْتِمَالِ اَسْتِ.

يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ اَيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ رَسُوْلَ بَزْرُكُوَارِي رَا كِه بَرَايِ شَمَا اَيَاتِ رُوشَنِ بِيَانِ خَدَا رَا تَلَاوْتِ كُنْدَ فَرَسْتَادِ تَا اَنْكَه بِه خَدَا اِيْمَانِ اَوْرَدَ وَ نِيْكَوْكَارِ شَدْنِدَ. بَا بِيْعْتِ عَامِ يَا خَاصِّ اِيْمَانِ اَوْرَدْنِدَ.

وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَ (بَدَانِيْد) هَر كَسِ بِه خَدَا اِيْمَانِ اَوْرَدَ وَ نِيْكَوْكَارِ شُودِ دَر بَاغْهَایِ بَهْشْتِي دَر اَيِدِ كِه نَهْرِ زِيْرِ دَر خَتَانَشِ جَارِي اَسْتِ وَ هَمِيْشَه دَر اَن بَهْشْتِ اَبَدِ مَتَنَعَمِ اَسْتِ كِه خَدَا دَر اَنجَا رِزْقِ نِيْكَوْ بَرِ اُو مَهِيْئًا سَاخْتَه اَسْتِ. بِه شَرْوْطِي كِه دَر هَر دُو بِيْعْتِ اِخْذِ شُدَه وَ فَا كَرْدْنِدَ.

الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا قَدْ اَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا اللَّهُ كِه اَز ظُلْمَتِ (جَهْل) بِه سُوِي مَعْرِفَتِ وَ اِيْمَانِ بَا زِ اَوْرَدَ.

لفظ «الله» بدل از «الله» در «أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا» است، یا مبتدا است و خبر آن موصولی است که می‌آید، یا خبر مبتدای محذوف است.

اللَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ در عدد مثل آنهاست.

از امام رضا علیه السلام روایت شده که زمینها هفت هستند:

۱- زمینی است که زیر پاهای ماست.

(۱) امام رضا علیه السلام: ذکر رسول خدا و ما اهل ذکر هستیم که خداوند امر فرموده مردم از ما سؤال کنند چیزی را که نمی‌دانند.

اصول کافی - تفسیر جامع ج ۷ ص ۱۸۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۵

۲- آسمان اول.

۳- آسمان دوم تا آسمان ششم و بنابر آنچه که به طور مکرر نیز بیان آن گذشته است مبنی بر اینکه بر بعضی از عوالم کیفیت زمینی غالب می‌شود و بر بعضی کیفیت آسمانی می‌گوییم: زمین اول همان هیولی اول است و زمین دوم امتداد جسمانی و زمین سوم بسائط عنصری.

۴- و زمین چهارم ماده‌ی جمادی.

۵- و زمین پنجم ماده‌ی نباتی و زمین.

۶- ششم ماده‌ی حیوانی.

۷- و زمین هفتم ماده‌ی بشری است.

یا زمین اول عالم مثال سفلی و دوم عالم مواد و سوم عالم طبایع و چهارم عالم نفوس نباتی و پنجم عالم نفوس حیوانی و ششم عالم نفوس بشری و هفتم عالم مثال علوی است.

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُنَّ تا با نازل شدن امر در بین آنها، یا با خلق آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا زیرا هر کس در عالم کبیر یا عالم صغیر به آسمانها و زمینها نظر کند آثار قدرت و علم و مهربانی خداوند نسبت به خلقش ظاهر می‌شود و همچنین احاطه‌ی علم او به کوچک و بزرگ و پست و جلیل ظاهر می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۶

سورة التَّحْرِيمِ ص: ۲۲۶

اشاره

این سوره مدنی و دارای ۱۲ آیه است.

[سورة التَّحْرِيمِ (۶۶): آیات ۱ تا ۱۲] ص: ۲۲۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَى مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَدَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَغُفْرٌ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۹)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ وَعْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (۱۰) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَسَبَ فَرْجِهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْفَائِزِينَ (۱۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۷

ترجمه: ص: ۲۲۷

ای پیامبر چرا در طلب خشنودی [بعضی از] همسرانت چیزی را که خداوند بر تو حلال گردانده است، تحریم می کنی؟ و خداوند [در همه حال] آمرزگار مهربان است.

به راستی که خداوند شکستن سوگندهایتان را [با دادن کفاره] بر شما روا داشته است، و خداوند سرور شماست و او دانای فرزانه است.

و چنین بود که پیامبر سخنی را پوشیده‌وار به بعضی از همسرانش گفت، و چون آن را [آن زن به زن دیگر] خبر داد و خداوند او را از آن آگاه کرد، بخشی از آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۸

را [در عتاب خود به آنان] بیان داشت و از بخش دیگر صرف نظر کرد و چون آن زن [صاحب راز و افشاگر آن] را از آن آگاه کرد، گفت چه کسی تو را از این خبر داد؟ فرمود: مرا [خداوند] دانای آگاه با خبر کرد.

اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید، که به راستی هم دل‌های شما [از طاعت خداوند و پیامبر او در این امر] برگشته است [از گناه شما درمی‌گذرد]، و اگر در برابر او همدستی کنید، بدانید که خداوند دوست اوست و جبرئیل و صالح [ترین] مؤمنان، و علاوه بر آن فرشتگان هم پشتیبانند.

چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنانی مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌کار، پرستشگر خداوند، روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند.

ای مؤمنان خود و خانواده‌تان را از آتشی حفظ کنید که هیزم آن مردم و سنگها هستند و فرشتگانی درشتخو و سخت‌رو بر آن

گمارده‌اند که از خداوند در آنچه فرمانشان دهد سرپیچی نمی‌کنند و هر چه به ایشان فرمان داده می‌شود، انجام دهند.

ای کافران امروز عذر خواهی نکنید، فقط در برابر کاری که کرده‌اید جزا یابید.

ای مؤمنان به درگاه خداوند توبه‌ای خالصانه کنید، چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید و شما را به بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآورد.

[در] روزی که خداوند پیامبر و ایمان‌آوردگان همراه او را فرو نگذارد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد، گویند پروردگارا نور ما را برای ما به کمال برسان و ما را بیامرز، که تو بر هر کاری توانایی.

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و با آنان درستی کن که سرا و سرانجامشان جهنم است و بد سرانجامی است.

خداوند در باره‌ی کافران مثلی می‌زند و آن همسر نوح است و همسر لوط که در حاله‌ی دو بنده از بندگان شایسته‌ی ما بودند، سپس به ایشان خیانت کردند و آن دو [پیامبر] در برابر امر [و عذاب] الهی چیزی را از آنان باز نداشتند و [به آنان] گفته شد، همراه سایر وارد شوندگان، وارد آتش [جهنم] شوید.

و نیز خداوند در باره‌ی مؤمنان مثلی می‌زند و آن همسر فرعون است که [در اوج سختی کشیدن] گفت پروردگارا برای من در نزد خودت، خانه‌ای در بهشت بنا کن، و مرا از شر فرعون و عمل او رهایی ده و از قوم ستمکاران نجاتم بخش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۲۹

و نیز مریم دختر عمران را که پاکدامنی ورزید، آنگاه از روح خویش در او دمیدیم، سخنان پروردگارش و کتابهای او را استوار گرفت و از فرمانبرداران بود.

تفسیر ص: ۲۲۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَوْلِيَاكَ خَدَاوَنَد مِي بَخْشَد بَر شَمَا آنچَه رَا كَه از اِيْمَان شَمَا بَه شَمَا مَلْحَق شَدَه اِسْت.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خَدَاوَنَد از بَخْشِش و مَغْفِرَت بَه شَمَا رَحْم مِي كَنَد.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ خَدَاوَنَد وَاجِب كَرَدَه، يَا مَقْدَرٌ نَمُودَه، يَا اِثْبَاتٌ نَمُودَه اِسْت.

تَحَلَّلَ أَيْمَانِكُمْ تَحْلِيل قَسْم هَايْتَان، يَا كَفَّارَه‌ی قَسْم هَايْتَان، كَه آن از چيزی اِسْت كَه تَحْلِيل بَه آن وَاقَع مِي شُود.

وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خَدَاوَنَد سَزَاوَاتر بَه طَلَب رَضَايَت اِسْت.

وَهُوَ الْعَلِيمُ او بَه مَصَالِح شَمَا دَانَاَسْت، كَه اِگَر بَه شَمَا كَفْت قَسْم هَايْتَان رَا بَا كَفَّارَه تَحْلِيل كَنِيْد.

الْحَكِيمُ او دَر اَفْعَال و كَفْتَار حَكِيم اِسْت.

پس تشریح، امر و نهی نمی‌کند مگر به آنچه که دارای مصلحت و غایت‌های شریف و محکم باشد.

کسانی که در تصحیح خلافت خلفای خود و امامت ائمه‌ی خویش به امثال این آیه متوسل شده‌اند گفته‌اند: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۰

خدای تعالی پیامبرش را مورد عتاب و سرزنش قرار داده و سرزنش جز به خاطر گناهی که از او صادر شده است نمی‌باشد و گناه در اینجا این بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون امر خدا از جانب خودش ماریه‌ی قبطیه، یا نوشیدن عسل را بر خودش حرام کرده بود.

پس ما می‌گوییم: مانند این سرزنش دلالت می‌کند بر کمال عنایت خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله و مهربانی او نسبت به

پیامبرش به نحوی که خدای تعالی راضی نشده است که پیامبر بر خودش بعضی لذت‌های مباح را حرام نماید، مانند پدر مهربان که فرزندش را از ترک بعضی از لذت‌های نفسانی منع می‌کند و این معنا به خاطر مهربانی پدر و منع او از امساک و خودداری از بعضی چیزهایی که لذت نفس در آن است صورت می‌گیرد.

و این مطلب دلالت بر صدور گناه یا خلافت امر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌کند.

نهایت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بعضی از لذت‌ها خودداری کرده تا بعضی از همسرانش را راضی سازد و طلب رضایت همسران از چیزهایی است که مندوب و مستحب است.

آیا نمی‌بینی که دروغ گفتن بر همسران جایز شده تا رضایت آنان جلب شود؟

قمی و غیره او در سبب نزول آیه‌ها گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی عایشه یا در خانه‌ی حفصه بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش ماریه رفت، حفصه این مطلب را فهمید و خشمناک شد و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! در نوبت و روز من و در خانه‌ی من و بر روی فراش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۱

من با ماریه سر می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا نمود و فرمود: بس کن ای حفصه، من ماریه را بر خودم حرام کردم و راز پنهانی را به تو می‌گویم که اگر تو آنرا به کسی بگویی و فاش کنی بر تو باد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم حفصه گفت: باشد، آن راز چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بعد از من ابابکر متصدی خلافت می‌شود و پس از آن پدر تو، حفصه گفت: چه کسی به تو این خبر را داد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دانا و آگاه این خبر را داد، حفصه همان روز این خبر را به عایشه گفت و عایشه به ابو بکر خبر داد و ابو بکر نزد عمر آمد و گفت: عایشه از جانب حفصه خبری به من خبر داده است که من به قول او مطمئن نیستم، تو از خود حفصه سؤال کن.

پس عمر نزد حفصه آمد و گفت: خبری که عایشه از طرف تو آورده است چیست؟ حفصه انکار کرد و گفت: من چیزی در این مورد به عایشه نگفتم.

عمر گفت: این خبر مطلب حقی است و به ما خبر بده تا در این کار جلو بیفتیم، حفصه گفت: آری رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: پس جبرئیل با این سوره بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و خداوند مطلب را بر او آشکار ساخت، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اظهارات و اخبار حفصه آگاه ساخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از سخنان حفصه را به او گفت و فرمود: چرا آنچه را که من به تو خبر داده‌ام خبر داده‌ای و بعضی از اخبار نیز اعراض کرد و نگفت، یعنی آنچه را که می‌دانست به آنها نفرمود.

بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی عایشه با ماریه خلوت کرد، حفصه از قضیه مطلع شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حفصه فرمود: این مطلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۲

را به عایشه نگو و ماریه را بر خودش حرام نمود و به عایشه خبر داد که پدرش پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت می‌کند و بعد از آن عمر و حفصه این خبر را به عایشه گفت، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفی می‌کرد و می‌گفت من نگفتم. که خدای تعالی رسولش را از قضیه آگاه ساخت.

و این است معنای قول خدای تعالی: «و اذا سرّ النبی الی بعض ازواجه حدیثا... تا آخر آیه» بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نماز ظهر را می‌خواند نزدیک یک همسرانش می‌رفت، هرگاه نزد حفصه می‌رفت حفصه او را حبس می‌کرد و

عسل برای او حاضر می‌ساخت و عایشه از زیاد ماندن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نزد حفصه ناراحت می‌شد، لذا عایشه با بعضی از همسران قرار گذاشت که هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر آنها وارد شود همگی بالاتفاق بگویند: از تو بوی ناخوشایند و بد استشمام می‌شود.

وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمد و همه با هم چنین گفتند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: پس از این دیگر شربت عسل نخواهم نوشید.

بعضی گفته‌اند: زینب حجت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را حبس می‌کرد و زیاد نگه می‌داشت پس عایشه با بعضی از همسران قرار گذاشتند که چنین بگویند، چون آنها فهمیدند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نزد زینب شربت عسل می‌نوشد.

[وَإِذْ أَسْرَى النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا] منظور حدیث خلافت ابی بکر و عمر، یا حدیث تحریم ماریه و امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به کتمان و مخفی داشتن آن است.

فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهِ وَتَقَى حَفْصَةَ عَائِشَةَ رَأَتْ خَبْرَ آغَاةٍ كَرِدَ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۳

وَ أَظْهَرَهُ اللهُ خَبْرَ دَادِنِ حَفْصَةَ بِعَائِشَةَ رَأَتْ خَدَاوَنَ أَشْكَارَ نَمُودَ.

[علیه] بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

[عَرَفَ] آن همسر مأمور به کتمان بعضی از خبر را گفت و بعضی را کتمان کرد.

[بعضه و أعرض عن بعض] چنانچه گذشت. فَلَمَّا تَبَأَتْ بِهَا بِه قَالَتْ حَفْصَةَ كَفَتْ.

مَنْ أَتْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ سِيسِ خَدَايَ تَعَالَى بِأَزْبَانِ جَبْرِئِيلَ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَفْصَةَ وَ عَائِشَةَ رَأَتْ مَوْرِدَ خَطَابِ قَرَارِ دَادَةَ وَ فَرَمُودَ:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ أَفْشَاءِ كَرْدَنِ أَنْجَحَ كَمَا مَأْمُورٌ بِه كَتْمَانِ أَنْ شَدِيدَ، يَا مِنْ قَصْدِ شَمَا بِه مَسْمُومٌ كَرْدَنِ بِبَا مِر تَوْبَهُ كُنَيْدَ.
فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمْ لَفْظِ «فَاءِ» سَبِيهِ وَ جَزَاءِ مَحْدُوفِ اسْتِ.

یعنی از اینکه دلهای شما از حق روی گردان شده و به مخالفت با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روی آورده توبه کنید و این توبه برای شما بهتر است. یا لفظ «فاء» برای جزاء و قول خدا: «فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمْ» قائم مقام و جانشین جزاست.

و معنای آیه این است که اگر توبه کنید توبه بر شما واجب است، چون دلهای شما از حق روی گردانیده است.

و جمع آمدن لفظ «قلوب» بدان جهت است که در لغت عرب هرگاه تشبیه‌ای به تشبیهی دیگری اضافه شود تشبیهی اول را به صورت جمع می‌آوردند، چون اجتماع دو تشبیه را خوشایند و مکروه می‌دانند و نیز جمع آوردن لفظ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۴

«قلوب» برای اشعار به این است که آن دو زن دارای قلب‌های متعدّد می‌باشند. و این آیه به اتفاق مفسّرین خاصّه و عامّه در باره‌ی عایشه و حفصه نازل شده است.

وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِئِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ مَقْصُودِ مِنْ «صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ» عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ.

بعضی گفته‌اند: از عمر بن خطاب سؤال شد آن دو زن که بر آزار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله همت گماردند چه کسانی بودند؟ گفت: عایشه و حفصه.

از امام باقر علیه السّلام آمده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ علی علیه السّلام را دو مرتبه به اصحابش معرفی نمود، یک بار آنجا که فرمود: «من کنت مولاة» (۱) فعلی علیه السّلام مولاة» بار دوم آنجا بود که این آیه نازل شد، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

پشیمان باشد و عازم بر ترک گناه در آینده باشد، یا مقصود توبه‌ای است که پارگی‌های پدید آمده در دین را وصله کند و پارگی‌های را بدوزد، فاسد را اصلاح نماید.

و لفظ «نصوح» از «نصح» به معنای خیاطت و دوختن است.

یا مقصود توبه‌ای است که با دست ولی امر در بیعت خاصّ ولوی انجام گیرد، چه آن توبه چیزی است که صاحبش را از هر بدی و غلّ و غشّ رهایی می‌بخشد و آن توبه‌ای است که به وسیله‌ی آن صاحبش هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۷

بدی و رذیلت را می‌بیند و نفسش را در رهایی از آن پند می‌دهد و آن چیزی است که هر پارگی را که ما قبل از آن برای نفس واقع می‌شود می‌دوزد و وصله می‌کند.

بدان که توبه بر حسب صورت دارای معانی متعددی است، چه معنای توبه این است که انسان بگوید: من به سوی خدا توبه می‌کنم، یا به سوی خدا توبه کردم، یا به نبی یا ولیّ زمان خود رجوع کند و به دست او بیعت کند، بیعت عامّ یا بیعت خاصّ.

و بر گناهان قالبی پشیمان شود، بر رذایل نفسانی و عقاید باطل نادم گردد، از لحاظ نسبت افعال یا صفات یا نسبت وجود به خودش برگردد، بر رنگارنگ شدن در مقاماتش نادم باشد و طلب تمکین نماید و به خدا بازگشت نماید.

همه‌ی این معانی توبه است و همه‌ی این معانی بر حسب مراتب اشخاص منظور آیه است.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَغَنَاهُ بِرَحْمَتِهِ عَنَّا وَالرَّحْمَٰنُ عَلِيمٌ
انائیت‌های شما.

وَيُدْخِلِكُم بَعْدَ إِزَالَتِهِمُ الْجَنَّاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

در آخر سوره‌ی آل عمران بیان جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت.

يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلِلَّهِ الْغَيْبُ وَهُوَ الْعَلِيمُ
تعالی:

نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۳۸

است و سوره‌ی تغابن بیان این نور و اینکه آن در قلب مؤمن روشن تر و نورانی تر از خورشید است که روز را روشن می‌کند و از همه‌ی جهات طرف جلو و راست را اختیار نمود، تا اشعار به دو نفس مطیع باشد که بر حسب دو قوه‌ی علامه و عماله می‌باشد.

و امّا دو طرف پشت و چپ پس آن دو برای نفس مطیع نمی‌باشند بدین معنا که برای نفس در این مرتبه جهت شیطانی و حیوانی نیست و از آنها به پشت و چپ تعبیر می‌شود و اگر آن دو جهت پیدا کنند دیگر در آن دو قسمت نور وجود پیدا نمی‌کند.

يَقُولُونَ بِهِ زُبَانٍ حَالٍ وَقَالَ كُفِّرُوا بِنُورِنَا وَنُورِنَا
شَدَّتْ پيدا می‌کند، آتش شوق و طلبشان فرونی می‌یابد، طلب ازدیاد و اشتداد آن نور را می‌نمایند تا جایی که برای آنان ذات و اثری باقی نماند، که مثل آنان در آن حال مثل فرش و چراغ است که چه مادامی که دارای ذات و حرکت باشند سکون بر آنها عارض نمی‌شود.

وَاعْفُزْ لَنَا حُدُودَ وَنَقَائِصَ كَمَا مَحَلَّقَ شَدَّةً وَنَقَائِصَ كَمَا مَحَلَّقَ شَدَّةً

إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ

و امام صادق علیه السلام آیه را به صورت «جاهد الكفار بالمنافقين» خوانده و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ وقت با منافقی جنگ نکرد، بلکه همیشه دل آنها را به دست می‌آورد.

[سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۳۰] ص: ۲۴۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (۲)
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵) وَاللَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
الْمَصِيرُ (۶) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ (۷) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸)
قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹)

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱) إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَلَا- يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
(۱۴)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ
فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ (۱۷) وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ
كَانَ نَكِيرٍ (۱۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹)

أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي يَزُفُّكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ
لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ (۲۱) أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲) قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ
لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۸)
قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۳

ترجمه: ص: ۲۴۳

بزرگ کسی که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر کاری تواناست.

کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کردارترید و او پیرومند آمرزگار است.

کسی که هفت آسمان را تو بر تو آفرید، در آفرینش خداوند رحمان، هیچ گونه نابسامانی نمی‌بینی، باز چشم بگردان آیا هیچ
رخنه‌ای می‌بینی؟

سپس دوباره چشم بگردان، چشمت خسته و مانده باز گردد.

و به راستی آسمان دنیا را به چراغها [ی ستارگان] آراستیم و آنها را رمانده‌ی شیاطین گردانیدیم و برای آنان عذاب آتش جهنم،

آماده ساختیم.

و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند عذاب جهنم [آماده] است و چه بد سر انجامی است.

چون در آنجا افکنده شوند، نعره‌ی آن را می‌شنوند و آن برمی‌جوشد،

نزدیک است که از خشم پاره پاره گردد،

هرگاه که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از ایشان پرسند آیا [پیامبر] هشدار دهنده‌ای نزد شما نیامد؟. گویند چرا، هشدار

دهنده‌ای نزد ما آمد، آنگاه [او را] تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید.

و گویند اگر [سخنان آنان را] به سمع قبول می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، از زمره‌ی دوزخیان نبودیم.

و بدینسان به گناهشان اعتراف می‌کنند، لعنت باد دوزخیان را.

بیگمان کسانی که به نهران از پروردگارشان می‌هراسند، آنان از آمرزش و پاداشی عظیم برخوردارند.

و سختان را چه پوشیده دارید چه آشکارش کنید، او از راز دلها آگاه است.

آیا کسی که آفریده است، علم ندارد؟ حال آنکه اوست باریک‌بین آگاه.

اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در گوشه و کنار آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به امر [و]

در پیشگاه [اوست].

آیا از آن که در آسمان است ایمنید که شما را در زمین فرو برد، در حالتی که به ناگهان می‌جنبید؟.

یا از آن که در آسمان است ایمنید که بر شما شنبادی بفرستد، زودا که بدانید هشدار من چگونه است.

و به راستی که پیشینیان آنان تکذیب پیشه کردند پس [بنگر که] عقوبت من چگونه بود.

آیا به پرندگان بر فراز سرشان ننگریسته‌اند، که بال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۴

گشاده‌اند و فرو بندند [آن را]، هیچ کس جز خداوند رحمان آنها را نگه نمی‌دارد، که او به هر چیزی بیناست،

یا کیست آنکه سپاه شماس است که شما را در برابر خدای رحمان یاری دهد؟ کافران جز در [توهم و] فریب خوردگی نیستند.

یا کیست آنکه اگر [خداوند] روزی‌اش را باز گیرد، شما را روزی دهد؟ حق این است که در گردنکشی و رمیدگی پای می‌فشرند.

آیا کسی که به رو درافتاده نگونسار می‌رود، رهیافته‌تر است، یا کسی که استوار بر راه است ره می‌سپارد؟.

بگو او کسی است که شما را پدید آورده است و برای شما گوش [ها] و چشم [ها] و قلب [ها] آفریده است، چه اندک‌مایه سپاس

می‌گزارید.

بگو او کسی است که شما را در زمین پدید آورد و به نزد او محشور می‌شوید.

و می‌گویند اگر راست می‌گویید، پس این وعده کی فرا می‌رسد؟.

بگو آگاهی [از آن] فقط نزد خداوند است و من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم.

و چون آن را نزدیک بینند، چهره‌های کافران اندوهگین شود و [به آنان] گفته شود، این همان است که آن را [در دنیا از ما به

شتاب] می‌طلبید.

بگو ملاحظه کنید، اگر خداوند مرا و همراهانم را نابود کند، یا بر ما رحمت آورد، پس کیست که کافران را از عذابی دردناک پناه

دهد؟

بگو او خداوند رحمان است، که به او ایمان آورده‌ایم و بر او توکل کرده‌ایم، زودا بدانید که چه کسی در گمراهی آشکار است.

بگو ملاحظه کنید، اگر آب شما در زمین فرو رود [و ناپدید گردد] چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟.

تفسیر ص: ۲۴۴

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ لفظ «ملک» بر عالم طبع اطلاق می شود.

ملک در مقابل ملکوت عام است که شامل همه‌ی عالم‌های ارواح است، یا در مقابل ملکوت خاص است که آن عالم مثال است، مشهور نزد اهل فن همین اطلاق است و نیز بر همه‌ی ما سوی الله، رسالت و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۵

سینه‌ای که با نور رسالت روشن است، نبوت و قلبی که با روشنایی آن روشن شده است و بر ولایت که به وسیله‌ی آن تصرف در بندگان و دعوت آنان به توحید محقق می شود اطلاق می گردد.

و لفظ «ید» به وسیله‌ی تصرف، بر قدرت که مبدأ تصرف است، بر صفات لطف و قهر خدا، بر دو عالم ملکوت علیا و سفلی اطلاق می شود، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ هَمِيٌّ هَمِيٌّ هَمِيٌّ که در عالم طبع و عالم ملکوت واقع شده است.

يُرِ الْاَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ

چون مرگ از جمله‌ی عدم ملکه‌هاست و عدم ملکه دارای بهره‌ی ضعیفی از وجود است، هر چیزی که بهره‌ای از وجود داشته باشد تعلق خلق و آفرینش به آن صحیح است لذا فرمود: «خَلَقَ الْمَوْتَ» وَ الْحَيَاةَ مرگ را مقدم آورد چون مرگ در عالم طبع به وجهی تقدم طبعی بر حیات دارد، یا منظور از بیان آفرینش موت و حیات، تهدید و ترساندن از پیامد انجام کارهای شرّ و ترغیب در انجام دادن کارهای خیر است و مرگ در رساندن این مقصود رساتر و بلیغ تر است.

لِيُبَلِّغُكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا در این آیه اضافه نفرمود:

«أَوْ اَسْوَأَ عَمَلًا» تا اشاره به این باشد که منظور این است که انسان عمل خویش را نیکو گرداند و بد بودن عمل از عوارض است و علت غایی نیست.

و خوب بودن عمل با نیت خوب و کامل محقق می شود و نیت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۶

خوب با عقل کامل تحقق پیدا می کند و لذا در اخبار متعدّد وارد شده:

مقصود این است که معلوم شود عقل کدام یک کامل تر و تمام تر است.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: منظور این نیست که عمل کدام یک بیشتر است، بلکه مقصود این است که عمل کدام یک به صواب و واقع نزدیکتر است و صواب بودن عمل عبارت از خداترسی و نیت صادق است، سپس فرمود: باقی ماندن بر عمل تا آنجا که عمل خالص شود سخت تر از اصل عمل است.

و عمل خالص آن است که بخواهی جز خدا کسی تو را حمد نکند و نیت برتر از عملست، آگاه باشید که نیت همان عمل است، سپس این قول خدا را تلاوت نمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِرًا» هر کس طبق نیت خودش عمل می کند.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ هَيْج مانعی از حکم و اراده او نمی تواند باشد، پس بترسند و بر حذر باشند کسانی که مخالفت امر او می کنند و عمل بد انجام می دهند و امیدوار باشند کسانی که اطاعت او می کنند و عمل خوب انجام می دهند.

الْغَفُورُ و او بخشنده است، پس کسانی که گناه کرده و عمل بد انجام داده‌اند نباید مأیوس شوند.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا لَفْظ «طَبَاق» مصدر یا جمع است، موصول بدل از «الَّذِي» در «تَبَارَكَ الَّذِي» است، یا صفت «عزیز» یا خبر بعد از خبرست، یا مبتدأست و خبر آن قول خدای تعالی:

ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ می‌باشد و ضمیر عاید لفظ «الرَّحْمَنِ» است که به معنای موصول است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۷

و منظور از آیه بیان قدرت و حکمت خدا و عنایت به خلق و عدم اهمال آنها بدون ثواب و عقاب است و مقصود از تفاوت اختلاف در متقن بودن و عدم آن است و از «تَفَاوُتٍ» خوانده شده، آن به معنای تفاوت است.

فَارْجِعِ الْبَصِيرَةَ نَگَاحَ به آسمان بکن، سپس در نفس خود در خلل آسمان تفکر و تأمل و اندیشه کن، سپس چشمهایت را به آسمان برگردان.

هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ آیا انشقاق و خلل و فساد در خلق آسمان می‌بینی؟

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصِيرَةَ كَرَّتَيْنِ دو بار نگاه کن تا خلل و نقص و فساد بیابی، در اینجا تشبیه مقصود نیست، بلکه منظور تکرار نظر و کثرت آن است.

يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِئًا لَفْظِ «خَسَأَ الْكَلْبُ» مانند «منع» یعنی او را طرد کرد و از خود راند.

و «خَسَأَ الْكَلْبُ» یعنی سگ دور شد، مانند لفظ «انخسأ» و «خسی» از باب «علم» و «خسأ البصر» مانند «منع» و خاستی از سگ‌ها و خوک‌ها آنها هستند که دور نگهداشته می‌شوند و نمی‌گذارند به مردم نزدیک گردند.

وَهُوَ حَسِيرٌ از طول مدت دیدن خسته شده و دیگر چشمهایش نمی‌بیند.

و مولوی (ره) در بیان این آیه چه خوب گفته است:

اندر این گردون مکرر کن نظر زان که حق فرمود ثم ارجع بصر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۸

یک نظر قانع مشو زین سقف نور بارها بنگر بین هل من فطور

چونکه گفتت کاندرا این سقف نکو بارها بنگر چو مرد عیب جو

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا نَزدِیْکَترین آسمانها به زمین، که جنس آسمان طبع نزدیکترین اصناف آسمانها به زمین است، اگر چه ستاره‌دار از آسمانها آسمان هشتم است، زیرا که آسمانها عالم مثال و عالم نفوس و عالم عقول دورترین آسمانها به زمین است، همچنین است در عالم صغیر آسمان سینه آن است که با اسلام گشوده شده باشد و آسمان قلب آن است که ایمان در آن داخل شده باشد، که این هر دو نزدیکترین آسمانها به زمین بدن و زمین نفس اماره و لؤامه است.

[بمصیح] با ستارگان صوری یا ستارگان ذکری نفسانی.

وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّیَاطِینِ ستارگان ذکری رجوم و سنگسار نمودن شیاطین باشد واضح و روشن است.

و اما شهاب‌های آسمانی شیاطین را سنگسار بکنند فلاسفه این مطلب را انکار کرده‌اند، چون آنها منکر سقوط ستارگان از محل‌های خودشان هستند.

زیرا ستارگان بسیط می‌باشند و مرکب از عناصر نیستند، بلکه آنان به همان نحو هستند که خلق شده‌اند بدون آنکه تغییر و تغییری در آنان حاصل شود و شهاب‌هایی که دیده می‌شوند در کوهی دخان تکون پیدا می‌کنند و آنها نمونه‌ای از شهاب‌هایی می‌باشند که شیاطین را سنگسار می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۴۹

و گر نه شیاطین از اهل عالم مثال سفلی می‌باشند و تراحمی بین اهل عالم دو مثال و اجزای عالم طبع نیست و در سوره‌ی حجر و

سوره‌ی صافات بیانی برای این آیه گذشت.

وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ در آخرت.

أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ زَمِينَ رَا بِ شَمَا فَرُو بَرِد هَمَان طُور كِه بِه قَارُون چَنِین شُد.

فَإِذَا هِيَ تَمُورُ زَمِينَ قَبْلَ از فَرُو رِيخْتَن يَا بَعْد از آن مُضْطَرَب می‌شُود. یعنی شَمَا اِيْمَن شَدِيد و كَافِر بِه خُدا و بِه نَعْمَت هَايش شَدِيد و بَا اَمْر او و اَمْر رَسولش دَر بَارِهِي وَايْت عَلِي عَلِيهِ السَّلَام مَخَالَفَت می‌كَنِيد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۵۲

أَمْ أَمْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا بِر شَمَا سَنَكْرِيزَه بِيَانْدَازِد، يَا بَاد بَفَرَسْتَد كِه حَامِل خَاك بَاشَد.

فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ اَنْدَار و عَذَابِ مَرَا می‌بِينيد دَر آن وَقْت كِه عَذَابِ بِر شَمَا نَاذِل می‌شُود.

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ و هَر آيِنَه پِيَش از اِيْنَان هَم تَكْذِيبِ كَرْدَنَد پَس چَكُونَه اَسْت اِنْكَار؟! پَس شَمَا از اَنْان عِبْرَت بَغِيريد، تُو اِي مَحْمَد صَلَّي اللّٰهُ عَلِيْهِ و آلِهِ از تَكْذِيبِ اِيْنَان دِل گِير مَشُو.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ أَيَا دَر آيَاتِ قَدْرَتِ او نَمِي نَكْرَنَد و پَرْنَدَه هَا رَا نَمِي بِيْنَدَن؟! فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ بِالْهَاشَانِ رَا رُوِي اَنْهَا گَسْتَرْدَه اَنْد. وَ يَقْبِضَنَّ می‌بَنْدَنَد (بَالْهَاشَانِ رَا) بَا پَرزْدَن.

آوردن فعل به صورت مضارع بدان جهت است که پر زدن پرنده تکراری و تدریجی است، فعل مضارع چون دلالت بر استمرار و تجدد می‌کند مناسب این معناست، به خلاف گستردن بال که آن بر حالت اول باقی است و مناسب آن آوردن لفظ به صورت فاعل است که دلالت بر استمرار می‌کند بدون تجدد در حدوث.

مَا يُمَسِّكُهُنَّ دَر جَوِّ كَسِي اَنْهَا رَا جَز خُدا نَكِه نَمِي دَارَد.

إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ دَقَائِقِ اَنْچَه رَا كِه مَخْلُوقِ بِه اَنْ مَحْتَاجِ اَسْت می‌دَانَد.

و غَرَضِ از نَظَر كَرْدَن بِه پَرْنَدَه اِيْن اَسْت كِه عَاقِل نَظَر كَنْد كِه پَرْنَدَه از خَاكِ آفَرِيدَه شُدَه و جَزءِ زَمِينِي بِر اَنْ غَالِبِ اَسْت، دَر طَبْعِ خُودِ طَالِبِ مَرْكَزِ اَسْت، خُدايِ تَعَالِي اَنْ رَا بِه نَحْوِي خَلْقِ كَرْدَه كِه دَر جَوِّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۵۳

زَنْدَگِي كَنْد، رُوِي اَنْ نِيْزِ غَالِبَا نَاشِي حَرْكَتِ دَر جَوِّ اَسْت، خُداوَنْد اَنْ رَا طُورِي آفَرِيدَه كِه هَر اَنْچَه دَر حَرْكَتِ و تَعْيِشِ بِه اَنْ اَحْتِيَاجِ دَارَد دَر جَوِّ مَهْيَا و آمَادَه بَاشَد، اِيْن نِيْسْت جَز نَاشِي از فَعْلِ حَكِيمِ بِيْنَا و تَوَانَا و اِيْن كَار نَمِي تَوَانَد كَارِ طَبِيعَتِ آسْمَانِ و آسْمَانِ هَا بَاشَد چنانچه دَهْرِيُونِ می‌گُوِيْنَد.

و نَمِي تَوَانَد كَارِ طَبَاعِ زَمِينِي بَاشَد هَمَان طُورِ كِه طَبِيعِيُونِ می‌گُوِيْنَد.

پَس از اِيْنجا دَانَسْتَه می‌شُود كِه مَبْدَأُ تَوَانَا و دَانَا و حَكِيمِ و جُودِ دَارَد و دَانَسْتَه می‌شُود كَسِي كِه چِيْزِي از اَحْتِيَاجَاتِ پَرْنَدَه رَا مَهْمَلِ نَمِي كُزَارَد اِنْسَانِ رَا كِه اَشْرَفِ از پَرْنَدَه اَسْت مَهْمَلِ نَمِي كُزَارَد و اَنْ رَا بِيْهُودَه نَمِي آفَرِيْنَد.

أَمْنٌ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ لَفْظُ «أَمْ» مَقْطَعُهُ و لَفْظُ، «مَنْ» اسْتِفْهَامِ اِنْكَارِي اَسْت و «هُوَ الَّذِي» خَبَرِ اَنْ اَسْت.

يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ لَفْظُ «يَنْصُرُكُمْ» حَالِ يَا مُسْتَأْنَفِ و جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ اَسْت، يَا صِفْتِ لَفْظِ «جُنْدٌ» اَسْت.

و مَفْرُدِ آوَرْدَنِ ضَمِيرِ بِه جَهْتِ مَفْرُدِ بُوْدَنِ صُورَتِ و لَفْظِ «جُنْدٌ» اَسْت و بِه هَمِيْنِ جَهْتِ بِرِ لَفْظِ «هَذَا» حَمَلِ شُدَه و لَفْظِ «مَنْ دُونِ الرَّحْمَنِ» بِه مَعْنَايِ «مَنْ عِنْدَ الرَّحْمَنِ» مَتَعَلِّقِ بِه «يَنْصُرُكُمْ» يَا حَالِ از فَاعِلِ «يَنْصُرُكُمْ» می‌بَاشَد، يَا بِه مَعْنَايِ «مَنْ غَيْرِ الرَّحْمَنِ» اَسْت، حَالِ از فَاعِلِ «يَنْصُرُكُمْ» يَا صِفْتِ دِيْگَرِي بَرَايِ «جُنْدٌ» اَسْت، يَعْنِي بَتِ هَايِ شَمَا و سَايِرِ لَشْكَرِيَانِ شَمَا نَمِي تَوَانَد شَمَا رَا يَارِي نَمَايْنَد، پَس بَا چَه نِيْرُوِي شَمَا نَاْفَرْمَانِي مَرَا می‌كَنِيد؟! إِنْ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ غُرُورِ از جَانِبِ شَيْطَانِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۵۴

أَمْنٌ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَكُمْ إِنْ كَرْدَنَد اَمْسَاكِ از رُوِي بَكَنْد.

رِزْقَهُ بَلْ اِعْتِمَادِ و تَكِيْهِ اَنْهَا دَر مَخَالَفَتِ بَا خُدا بِرِ رُوِي دَهْنَدَه اِي جَز خُدا نِيْسْت و لِيَكِنِ اَنْهَا دَر لَجَاجِ و اسْتِكْبَارِ فَرُو رَفْتَه اَنْد.

گفت زین دو چشمه چشم ای شقی با تبر نوری بیار از صادقی
روز بر جست و دو چشمش کور دید نور فائض از دو چشمش ناپدید
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۵۹

(۶۸) سورة القلم ص: ۲۵۹

اشاره

این سوره مکی است، برخی گفته‌اند: از اول سوره تا قول خدای تعالی: «سَنَسِئُهُ عَلَيَّ الْخُرْطُومِ» مکی است و ما بعدش تا قول خدا: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» مدنی است و ما بعد آن تا قول خدای تعالی: «يَكْتُبُونَ» مکی است و بعد از آن مدنی است و این سوره پنجاه و دو آیه است.

آیات ۷۵-۱

[سورة القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۵۲] ص: ۲۵۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِمُجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)
فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِأَيْكُمْ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸)
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)
وَلَا تَطْعِ كُلَّ حِلَافٍ مِّمَّيْنٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُتْلٌ بَعِيدٌ ذَلِكِ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينٍ (۱۴)
إِذَا تَنَلَّىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۵) سَنَسِئُهُ عَلَيَّ الْخُرْطُومِ (۱۶) إِنَّا بَلَوْنَاكُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَشُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹)
فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَزَنِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۲) فَمَا نَظَلُّوا وَهُمْ يَخِيفُونَ (۲۳) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴)
وَغَدُوا عَلَيَّ حَزْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹)
فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲)
كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَجُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴)
أَفَنَجْعَلُ الْمُشْرِكِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَّةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْفِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹)
سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ رِزْقًا (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلُّهُ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۳) فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴)

وَ أَمَلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْخَوْتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۰) وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۱

ترجمه: ص: ۲۶۱

ن نون، سو گند به قلم و آنچه نویسد.

تو- به لطف پروردگارت- دیوانه نیستی.

و تو را پاداشی ناکاسته [بی منت] است.

و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی.

زودا که بنگری و بنگرند.

که کدام یک از شما دیوانه‌اید.

بیگمان پروردگارت داناتر است به کسانی که از راه او به در افتاده‌اند و همو به رهیافتگان داناتر است.

پس از منکران اطاعت مکن.

خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند.

و از هیچ بیهوده- سو گند خوار بی‌مقداری اطاعت کن.

عیبجوی روانه در پی سخن چینی.

بازدارنده از نیکی، تجاوزگر گناهکار.

درشتخوی و بعد از اینهمه، ناپاکزاد.

به خاطر آنکه مالدار است و صاحب پسران.

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است.

زودا که بر بینی [او] نشانه‌ای بگذاریم.

ما آنان را آزموده‌ایم، همچنانکه باغداران را هم آزموده‌ایم، آنگاه که سو گند خوردند که صبحگاهان میوه‌های آن را بازچینند.

و ان شاء الله نگفتند.

سپس بلایی شبانه از جانب پروردگارت، در حالی که ایشان خفته بودند، بر آن زد.

و مانند خاکستر سیاه شد،

[آنان بی‌خبر] صبحگاهان همدیگر را فراخواندند.

که اگر میوه چین هستید، پگاه به سراغ کشتزارتان بروید.

سپس رهسپار شدند، در حالی که آهسته با همدیگر سخن می‌گفتند.

که مبادا بینوایی به آنجا بر شما وارد شود.

بامدادان در حالی که بر منع [مستمدان] توانا بودند، رهسپار شدند.

و چون آن [باغ سیاه سوخته] را دیدند [تکان خوردند و] گفتند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۲

ما گمگشته‌ایم،

نه، مثل اینکه، بی‌بهره‌ایم.

بهترینشان گفت مگر به شما نگفته بودم که چرا تسبیح [و ان شاء الله] نمی‌گویید؟.

گفتند پاک است پروردگاران، ما خود ستمکار بودیم.

سپس به سرزنش به همدیگر روی آوردند.

گفتند وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم.

چه بسا پروردگاران بهتر از آن را برایمان جانشین گرداند، ما به سوی پروردگاران می‌گراییم.

این چنین است عذاب، و اگر می‌دانستند عذاب اخروی سهمگین تر است.

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پر ناز و نعمت است.

آیا مسلمانان را همانند گناهکاران می‌شماریم؟

شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟.

یا مگر کتابی دارید که در آنها مطالعه می‌کنید.

که در آن برای شما هر چه آرزو کنید هست؟.

یا شما را پیمانهای است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما باشد؟.

از ایشان پرس که کدام یک از آنان ضامن این امر است؟.

یا شرکایی دارند، پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را به میان آورند.

روزی که هنگامه بالا گیرد و آنان را به سجده دعوت کنند ولی نتوانند.

دیدگانیشان [از ترس] فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته، و چنین بود که به سجده دعوت می‌شدند و

تندرست بودند.

پس مرا با کسانی که این سخن را تکذیب می‌کنند، وابگذار، زودا که آهسته آهسته به نحوی که در نیابند، فرو خواهیمشان گرفت.

و مهلتشان می‌دهم، زیرا تدبیر من سخت استوار است.

یا مگر از آنان مزدی درخواست می‌کنی و آنان زیرا بار تاوانی، گرانبارند؟.

یا مگر علم و اسرار غیب با ایشان است و از روی آن می‌نویسند؟.

پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند همدم ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده

بود.

اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد، به کرانه [ی بی‌آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود.

سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگیانش قرار داد.

و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تو را با دیدگان‌شان آسیب برسانند و گفتند او دیوانه است.

حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۳

ن از امام صادق علیه السلام روایت شده و اما (ن) پس آن نهی است در بهشت، خدای تعالی به آن نهی فرموده: جامد شو، پس جامد شده و مداد گشته است، سپس به قلم فرموده، بنویس، پس قلم در لوح محفوظ آنچه را که واقع شده و آنچه را که واقع خواهد شد تا روز قیامت همه را نوشت. پس مداد از نور است، قلم قلمی از نور است و لوح لوحی از نور است. و به این معنا و مضمون اخباری بسیاری با اختلاف در الفاظ وارد شده، بعضی گفته‌اند: مقصود ماهی است که زمین‌ها روی آن قرار گرفته.

و بعضی معتقدند: آن لوحی از نور است، بعضی گفته‌اند: مقصود دوات است.

و بعضی گفته‌اند: آن مطلق ماهی در دریاست. و بعضی گفته‌اند:

آن از نامهای سوره است، بعضی آن را از حروف اسم رحمان می‌دانند، بعضی گفته‌اند: آن از اسماء محمد صلی الله علیه و آله است و شاید تو پس از مطلبی که در اول بقره گذشت باسانی بتوانی بین این اقوال وفق دهی.

و بدانی که «ن» کنایه از مرتبه‌ای از مراتب عالم است، محمد صلی الله علیه و آله با جمیع مراتب عالم متحد است، مراتب عالم مراتب سعه و گستره‌ی وجود خدای تعالی است و سوره ظهور همان مرتبه است.

و الْقَلَمِ بعضی گفته‌اند: مقصود از قلم مطلق قلم است و خداوند به آن سوگند یاد کرده، چون منافع آن برای مردم بسیار است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۴

زیرا قلم یکی از دو زبان انسان، بلکه شریفترین زبان او است، زیرا زبان نمی‌تواند آنچه را که در قلب است به کسانی که از حیث زمان یا مکان دور هستند برساند، در حالی که قلم می‌تواند چنین کاری را انجام دهد.

و از سوی دیگر کلام از حین صدور فانی می‌شود اگر اثر آن در قلب شنونده باقی بماند غالباً تا آخر عمر باقی نمی‌ماند، اگر هم اثر بماند برای بعد از سامع باقی نمی‌ماند، به خلاف نوشته‌ی قلم، چنانچه گفته شده، بیان دو نوع است، بیان زبان و بیان انگشتان و قلم، بیان زبان را گذشت زمان از بین می‌برد، بیان قلم‌ها تا آخر می‌ماند، با قلم است که احکام ادیان حفظ می‌شود، امور عالم استقامت پیدا می‌کند، چنانچه گفته شده: قوام دنیا به دو چیز است: قلم و شمشیر و شمشیر زیر قلم است.

و گفته شده:

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت حذره الأمم

کذا قضی الله للأقلام مذبرئت ان السیوف لها هذا رهفت خدم

و روایت شده که مقصود از قلم، قلم اعلی است که همه‌ی گذشته و آینده را نوشته است و آن ملائکه‌ای از ملائکه‌هاست.

و مَا یَسْطُرُونَ سوگند یاد کرد و به نوشته‌ها، یا به ملائکه‌هایی که می‌نویسند آنچه را که گذشته و آنچه را که می‌آید، یا ملائکه‌هایی که احوال زمینی‌ها را می‌نویسند، یا سوگند به نویسندگان اعمال یاد کرد که اعمال بنی آدم را می‌نویسند، یا مقصود مردمانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۵

هستند که کتابهای آسمانی و احکام الهی و شرایع حق و فنون و صنایع زندگی و بدهی‌ها و معامله‌ها و حسابهای خلق را می‌نویسند. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ لَفْظ «بِنِعْمَةِ رَبِّكَ» حال و لفظ «باء» برای مصاحبه است و عامل در آن معنای نفی است یا لفظ «باء» برای سببیت و متعلق به معنای نفی است.

وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا جَهْتِ تَبْلِغِ وَ تَحْمَلِ مَشَقَّتِ هَیْ أَنْ تُو دَارَیْ اَجْرِ هَسْتِ.

غَيْرَ مَمْنُونٍ پاداش همیشه‌گی، یا بدون منت.

وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ لَفْظ «خلق» با یک ضمه و با دو ضمه به معنای عادت و طبیعت و مروّت و دین است، همه‌ی این معانی در

اینجا مناسب است و لیکن مقصود عادت است.

زیرا منظور از آیه این است که تو اخلاق و عادتی داری که هر چیز ناگوار بر تو وارد شود تحمل می‌کنی، در حالیکه آن مسایل غیر تو را تغییر می‌دهد، تو را چه در ظاهر و چه در باطن تغییر نمی‌دهد.

و مانند این عادت و اخلاق بزرگ محقق نمی‌شود مگر از ناحیه‌ی دین بزرگ که آن ولایت علی علیه السّلام ولایت مطلق است، چه کسی که از مقام بشریت ترقی کند و بالا رود و به مقام ولایت مطلق برسد جمیع اوصاف زشت او که همان اخلاق حیوانی و رذایل نفسانی است به اوصاف ملکی مبدل می‌شود، آن عبارت از خصلت‌ها و صفت‌های نیکو است، که از جمله‌ی آنها مروّت کامل است.

و سبب همه‌ی این معانی طبع کامل، مزاج معتدل است، که در اخبار به دین و اسلام تفسیر شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۶

از امام صادق علیه السّلام آمده است: خدای تعالی نبیّ خود صلیّ الله علیه و آله را ادب آموخت، ادب او را نیکو گردانید، آنگاه که ادب او را کامل نمود فرمود:

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» در خبر دیگری است: خداوند نبیّ خویش را ادب نمود، تأدیب او را نیکو گردانید، سپس فرمود: «خَذَ الْعَفْوُ وَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، پس وقتی این چنین شد نازل نمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ لَفْظ «باء» به معنای «مع» و لفظ «المفتون» به معنای مصدر یا اسم مفعول است، معنای آن این است که با کدام یک از شماست عقل مفتون، یا از باب تجرید است، یعنی مرد مفتون با کدام یک از شماست.

یا لفظ «باء» زایده، یا به معنای «فی» است یعنی در کدام یک از دو گروه از شما مفتون است.

از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه دوستی من به طور خالص به قلب او داخل شده باشد، دوستی من خالصانه به قلب کسی وارد نشده مگر آنکه دوستی علی علیه السّلام به قلب او وارد شده باشد، یا علی دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و تو را دشمن و مبعوض.

دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا صلیّ الله علیه و آله به وسیله‌ی این جوان آزمایش شده است، پس خدای تعالی نازل فرمود: «فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ» فرمود: این آیه تا آخر آیات در باره‌ی آن دو مرد نازل شده است.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ سَبِيلًا وَ رَاهُ خَدًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۷

ولایت علی علیه السّلام است و هر کس که راه ولایت را گم کند در حقیقت مجنون است.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ كَسَانِي كَهَبَهُ وَ لَوَاطِي رَاهُ يَافِئَةً.

فَلَا تُطْعَمُ الْمَكْدِبِينَ تَكْذِيبَ كُنُودِ خَدَا، یا تو در باره‌ی علی علیه السّلام یا تکذیب کنندگان علی علیه السّلام.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ مَدَاهِنَهُ وَ ادَّهَانُ ظَاهِرُ كَرْدِ خِلَافِ آن چیزی است که در ضمیر و دل است و به معنای غشّ و حيله و نیرنگ است.

فَيُدْهِنُونَ أَنَا غَشٌّ، یا نفاق تو را، یا مدارا کردن تو را، که خلاف ما فی الضّمیر خود را اظهار کنی دوست دارند، تا بتوانند بعد از تو غشّ و حيله کنند، یا دوست دارند تو غشّ کنی تا آنان به طور استمرار به غشّ و حيله ادامه دهند.

وَقَمِيٌّ كَفْتَهُ: یعنی دوست دارند تو در باره‌ی علی علیه السّلام غشّ کنی تا آنان نیز با تو غشّ نمایند.

وَ لَا تُطْعَمُ كُلَّ خِلَافٍ مَهِينٍ این جمله تأکید جمله‌ی اول، تبدیل تکذیب کنندگان به اوصاف دیگر است تا همه‌ی آن اوصاف مورد ذمّ قرار گیرد، زیرا که هر دروغگویی سوگند بسیار یاد می‌کند، هر کس که سوگند زیاد یاد کند نزد خلق و نزد خدا خوار می‌شود، چه زیادی سوگند ناشی از این است که شخص گوینده خوارست و سخن او مورد قبول نیست و زیادی سوگند خود نیز موجب

خواری است.

هَمَّازٍ عَيْبٍ جَوْوٍ وَ طَعْنَهُ زَنْ. مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ لَفْظٌ «النَّم» به معنای سخن چینی و فریب دادن، بالا بردن سخن است تا آن را اشاعه دهد و افساد کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۸

به معنای تزیین کلام نیز هست و نیم و نیمه اسم آن است.

مَنْعٌ لِلْخَيْرِ یعنی قوا و مدارک و اهل مملکتش را از خیرهای حقیقی شان منع می کند، آن خیرات عبارت از تسلیم آنها نسبت به ولی امرشان و عقل می باشد سپس آنها را از خیرهای مجازی شان که لازمه‌ی خیرات حقیقی هستند منع می کند، سپس اهل مملکت بزرگ را از خیرهای حقیقی و پس از آن از خیرهای مجازی منع می کند.

مُعْتَدٌ از حدّ تجاوز کرده، یا بر خودش به سبب طغیان بر امام ظلم کرده. اُتِیم کسی که زیاد گناه می کند. عَتْلٌ لَفْظٌ «عتل» یعنی پرخور، خسیس، شکم پرست و تندخو. بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آن صفات زشت که ذکر شد.

زَنِيمٌ لَفْظٌ «زنیم» کسی است که خود را به قومی ملحق سازد که از آن قوم نباشد، به معنای زنازاده و لئیم و پست که در پستی و حرص و آز معروف باشد نیز آمده است.

از نبی صلی الله علیه و آله وقتی از او از «عتل زنیم» سؤال شد آمده است که فرمود: او کسی است که اخلاق تندی دارد و غالباً بدن او صحیح است و مریض نمی شود، زیاد می خورد و زیاد می آشامد، دارای طعام و شراب است و به مردم ظلم و ستم می کند و شکم گشادی دارد.

از علی علیه السلام آمده است: «زنیم» کسی است که اصل ندارد.

قمی گفته: منظور از «خیر» امیر المؤمنین علیه السلام است و «معتد» یعنی بر او تجاوز و اعتداء شده و تجاوز کننده پس از تجاوز «عتل» است، فرمود: «عتل» یعنی کفر بزرگ و «زنیم» یعنی زنازاده.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَيْنَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۶۹

بیان اساطیر مکرر گذشته است.

بعضی گفته‌اند: این آیات در باره‌ی ولید بن مغیره نازل شده است که عشیره‌اش را از اسلام منع می کرد، دارایی زیادی داشت، دارای ده فرزند بود و به آنها و بستگانش می گفت: هر کس از شما اسلام آورد بخشش و یاری خود را از او منع می کنم و او زنازاده بود و پدرش پس از هیجده سال از تولدش ادعای او را نمود.

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ بر دماغ او علامت و داغ می گذاریم، بعضی گفته‌اند، در روز بدر بینی ولید مجروح شد و اثر آن ماند، بعضی گفته‌اند: کنایه از ذلیل کردن و نهایت ذلت است.

قمی گفته: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی دروغهای پیشینیان، در مورد «سنسمه علی الخرطوم» گفته است: آیه مربوط به رجعت است، هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام رجعت می کند و دشمنانش بر می گردند با داغ کننده‌ای که در دستش می باشد آنها را داغ می کند همان طور که حیوانات و چهارپایان بر بینی و دو لب داغ می شوند.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ مَا أَهْلَ مَكَّةَ رَا بِا قحطی و گرسنگی آزمایش و مبتلا کردیم.

کَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ چنانچه صاحبان باغ و بستان را مبتلا ساختیم، همان باغ معهود که صاحبانش آماده می شدند و می خواستند بدون آنکه کسی بفهمد و بدون آنکه ان شاء الله بگویند میوه‌ی باغ را بچینند، ولی وقتی که داخل باغ شدند دیدند هیچ میوه‌ای

نمانده و آن باغ در نه میلی صنعاء یمن قرار داشت. و به آن رضوان می گفتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۰

إِذْ أَقْسَمُوا مَالِكِينَ وَصَاحِبَانَ بَاغٍ سَوَّكَ يَادِ كَرَدْنَا وَتَوَافَقُوا كَرَدْنَا كَمَا صَبَحَ مِوَاهِ بَاغٍ رَا بَجِينِدْنَا.
لِيَصْرُمُنَّهَا مُصْبِحِينَ هَنَّاكَ صَبَحَ.

وَلَا يَسْتَتُونَ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» نَكْفَتْنَا وَ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» اسْتِثْنَاءُ نَامِيْدَةُ شُدَّة، چُون مَشْتَمَلُ بَرِ اِخْرَاجِ اَز مَشِيَّتِ وَ خَوَاسْتِ كُوِيْنِدَةُ وَ تَعْلِيْقِ بَرِ مَشِيَّتِ وَ خَوَاسْتِ خِدَاوَنِدَةُ اسْتِ فَطَافَ عَلَيَّهَا طَائِفٌ كَرَمَايِ سَخْتِيْ اَمَدِ يَا سَرَمَايِ شَدِيْدِ.

مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ هَنَّاكَ صَبَحَ اَنْ بَاغٍ مَانِنْدُ خَاكْسْتَرِ شُد.

كَالصَّرِيمِ مَانِنْدُ بَاغِي شُد كِه مِيوَهَايَشِ اَز بِيْنِ رَفْتِه، يَا بَا سُوخْتَنِ مَانِنْدُ شَبِ تَارِيَكِ شُد، يَا بَا سَفِيْدِ شُدَنِ بَرِ كِهَا وَ سَبْزِ نَمُوْدَنِ مَانِنْدِ رُوْزِ رُوْشَنِ شُد، چِه لَفْظِ «صَرِيْمِ» بَرِ شَبِ وَ رُوْزِ هَرِ دُوِ اِطْلَاقِ مِي شُوْد.

فَتَنَادُوا هَمْدِيْكَرَ رَا صَدَا مِي كَرَدْنَا مُصْبِحِينَ هَنَّاكَ صَبَحَ.

اَنْ اَعْدَاوَا عَلَيِ حَزْبِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ فَاَنْطَلَقُوا بِه سُوِيِ بَاغَشَانِ رَفْتَنْدُ تَا مِيوَهِ بَجِينِدْنَا.

وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ رَفْتَنِ خُوْدِ رَا مَخْفِي مِي كَرَدْنَا.

اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا لَفْظِ «اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا» مَفْعُوْلُ «يَتَخَفَتُونَ» اسْتِ، بَدُوْنِ وَاَسْطِهْ يَا بِه وَاَسْطِهْ «بَاءِ» حَرْفِ جَرِّ.

الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسِيْكِيْنٌ وَ اَعْدَاوَا عَلَيِ حَزْبِ تَصْمِيْمِ بَرِ مَنَعِ فَقْرَا دَاشْتَنْدُ، يَا دَرِ تَصْمِيْمِ وَ كَارَشَانِ جَدِّي بُوْدَنْدُ، يَا تَصْمِيْمِ دَاشْتَنْدُ هَنَّاكَ چِيْدَنِ مِيوَهِ بَرِ فَقْرَا غَضَبِ كَنْنْدُ.

قَادِرِيْنَ پِيْشِ خُوْدَشَانِ چَنِيْنِ نَقْشِه مِي كَشِيْدَنْدُ وَ خِيَالِ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۱

می کردند بر این کار توانا هستند.

فَلَمَّا وَقْتِيْ دَاخِلِ بَسْتَانِ خُوْدِ شُدْنْدُ وَ بَسْتَانِ رَا اَنْچَنَانِ سُوخْتِه دِيْدَنْدُ كَفْتَنْدُ مَا رَا هِ كَرْمِ كَرْدِه اِيْمِ.

رَاوَهَا قَالُوا اِنَّا لَصَادِقُونَ مَا رَا هِ بَاغِ خُوِيْشِ رَا كَرْمِ كَرْدِه اِيْمِ، چُونِ اِيْنِ بَاغِ شَبِيْهِ بَاغِ مَا نِيْسْتِ، يَا مَا رَا هِ حَقِّ رَا دَرِ كَارِ خُوِيْشِ كَرْمِ كَرْدِه اِيْمِ، چُونِ خَوَاسْتِيْمِ فَقْرَا رَا اَزِ مِيوَهِ مَنَعِ كَنِيْمِ وَ لَذَا بِه عَقَابِ وَ عَذَابِ كَرْفَتَارِ شَدِيْمِ.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ يَعْنِي بَلَكِه اِيْنِ بَاغِ بَاغِ مَاسْتِ، وَلِي مَا چُونِ فَقْرَا رَا اَزِ مِيوَهِي اَنْ مَنَعِ كَرْدِيْمِ خُوْدِ نِيْزِ اَزِ اَنْ مَحْرُوْمِ شَدِيْمِ.

قَالَ اَوْسَطُهُمْ مَتَوَسُّطًا اَزِ جِهْتِ سَنِّ، يَا عَادِلِ تَرِيْنِ، يَا بَرِ تَرِيْنِ، يَا عَاقِلِ تَرِيْنِ اَنْ اَنْ كَفْتِ:

اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبِيْحُونَ مَن نَكْفَتُمُ بِه شَمَا كِه چَرَا خِدَا رَا تَسْبِيْحِ وَ تَنْزِيْهِ نَمِي كَنِيْدُ تَا شَكْرِ نَعْمَتِ هَايِ اُوِ وَ حَقُوْقِ اُوِ رَا اِدَا كَنِيْدُ يَا نَمَازِ بَكْدَارِيْدُ.

قَالُوا دَرِ حَالِي كِه اِعْتِرَافِ بَرِ سَتْمَكْرِي بَرِ نَفْسِ نَمُوْدِه وَ دَرِ مَقَامِ تَنْزِيْهِ مَقَامِ حَقِّ بَرِ اَمْدِه اَنْدُ كَفْتَنْدُ:

سُبْحَانَ رَبَّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِيْنَ فَاَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَيِ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ قَالُوا دَرِ حَالِي كِه اِعْتِرَافِ بِه طَغْيَانِ وَ سَرَكْشِي خُوْدِ مِي كَرْدَنْدُ كَفْتَنْدُ:

يَا وَيْلَنَا اِي قُوْمِ وَاِي بَرِ مَا، يَا اَزِ غَايْتِ تَرَسِ وَ وَحْشْتِ وَ تَعَجَّبِ فَرِيَادِ وَاِي بَرِ مَا سَرِ دَاْدَنْدُ.

اِنَّا كُنَّا طَاغِيْنَ اِيْنِ جَمْلِه هَنَّاكَ شَدْتِ غَضَبِ وَ نَا اَمِيْدِي كَفْتِه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۲

می شود و نیز هنگام توجه به خدا و توبه و پشیمانی بر افراط کاری این جمله گفته می شود.

عَسَى رَبُّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا وَ اِيْنِ جَمْلِه دَلَالْتِ مِي كَنْدُ بَرِ تُوْبِه وَ پَشِيْمَانِي اَنْهَا اَزِ كَارِي كِه اَنْجَامِ دَاْدِه اَنْدُ.

اِنَّا اِلَيِ رَبَّنَا رَاغِبُونَ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ اِيْنِ چَنِيْنِ اسْتِ عَذَابِ دُنْيَا وَ عَذَابِ اٰخِرْتِ بَزْرَكْتَرِ اسْتِ.

معنای قول خدا: «وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» یا مقصود روزی است که اصل امور و حقیقت آن کشف می‌شود.

وَيَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ چون استکبار کفار از سجود در دنیا به صورت عدم توانایی سجده در آخرت ظاهر می‌شود. از دو امام علیهما السلام آمده است که فرمودند: قوم ناتوان و عاجز شدند، هیبت و ترس بر آنان وارد شد، چشم‌ها باز ماند و دلها به حنجره‌ها رسید، زیرا پشیمانی و خواری و ذلت بر آنان وارد شد.

از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: حجابی از نور کشف می‌شود و مؤمنین به حالت سجده می‌افتند و کمرهای منافقین به حالت خم باقی می‌ماند و نمی‌توانند سجده کنند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ از شدت هول و هراس و زیادی سختی‌ها.

وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ در دنیا سالم بودند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: یعنی آنها توانایی سجده را داشتند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۵

و قمی گفته: یعنی کشف می‌شود از اموری که پنهان و مخفی است و کشف می‌شود از آنچه که از حق آل محمّد صلی الله علیه و آله غصب کرده‌اند و دعوت به سجود می‌شوند.

قمی گفته: برای امیر المؤمنین کشف می‌شود و گردن‌های آنان مانند شاخهای گاو می‌شود و دیگر نمی‌توانند سجده نمایند و این عقوبتی است برای آنان، چون اینان در دنیا اطاعت امر خدا را در باره‌ی علی علیه السلام نکردند.

و این است معنای قول خدای تعالی: «وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ» یعنی در دنیا دعوت به ولایت علی علیه السلام می‌شدند در حالی که آنها توانایی داشتند.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ حَدِيثِ وَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ این جمله تهدید رسایی برای آنان است.

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ این آیه در سوره‌ی اعراف گذشت.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ این آیه در سوره‌ی طور گذشت.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ آنها از غیب چیزی می‌نویسند که بدان وسیله از توبی‌نیاز می‌شوند و حکم می‌کنند.

فَاصْبِرْ صَبْرًا مَتِينًا منتظر باش لِحُكْمِ رَبِّكَ منتظر حکم پروردگارت در باره‌ی آنها باش و در نفرین بر آنها عجله نکن، یا بر اذیت آنها و تدبیر و اندیشه‌ی آنها در باره‌ی منع علی علیه السلام از حق خویش به خاطر حکم پروردگارت صبر کن و در نفرین بر آنها عجله نکن.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۶

وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْوَحْتِ مانند یونس بن متی نباش که در نفرین بر قومش عجله کرد، پس خدا وعده‌ی عذاب داد، توبه‌ی قومش را پذیرفت و عذاب را از آنها برداشت، یونس خشمناک شد و از آنها فرار کرد و در شکم ماهی گرفتار شد.

إِذْ نَادَىٰ فِي ظُلْمٍ لَيْلٍ مَنْجُومًا یا از خدا عذاب برای قومش خواست.

وَهُوَ مَكْظُومٌ از خشم بر قومش پر بود، از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی اندوهناک بود.

لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَنْ يَقُولَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُنْظَرِينَ نعمت عبارت از قبول توبه‌ی یونس و مهربانی بر اوست.

لَنْبِدًا بِالْعَرَاءِ زَمَانٍ خَالِيٍّ مِنْ نَخِيلٍ وَبِشَاةٍ وَبِغِيَاةٍ وَبِشَاةٍ وَبِغِيَاةٍ وَبِشَاةٍ وَبِغِيَاةٍ از درخت و گیاه و سقف.

وَهُوَ مَذْمُومٌ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ او را از شکم ماهی خارج ساخت، او را به زمینی سایه‌دار انداخت و دوباره او را رسول قومش قرار داد.

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مَا هُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا قُرْآنُ، يَا قُرْآنُ وَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ بعضی گفته‌اند: این آیه هنگام نزول قرآن و قرائت آن نازل شد، چون در آن هنگام از شدت بغض و حسد طوری

به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَگَهِ مِی‌کَرَدَنَد کِه نَزْدِیکِ مِی‌شَد بَا نَظَرِ کَرَدَنِ اَو رَا مَصْرُوعِ سَاَزَنَد.

در خبر آمده است: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَگَهِ مِی‌کَرَدَنَد کِه نَزْدِیکِ مِی‌شَد بَا نَظَرِ کَرَدَنِ اَو رَا مَصْرُوعِ سَاَزَنَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۷

بَا زَوِی عَلِی عَلِیهِ السَّلَامِ رَا کَرَفْتِ وَ اَو رَا بَلَنَد کَرَدِ وَ فَرَمُود: «مَنْ کُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیُّ مَوْلَاهُ» کِه دَر آن هَنگَام کَفَّار بَه هَمْدِیگَر مِی‌گَفْتَنَد: بَه چَشْمَانِ اَو نَگَهِ کَنِید کِه چِگُونَه مِی‌چَرخَد، گَوِیِ دُو چَشْمِ دِیَوَانَه اَسْت.

وَ بَعْضِی گَفْتَه‌اَنَد: دَر بَارَه‌ی چَشْمِ زَخْمِ نَاَزَلِ شَدَه اَسْت، چَوْنِ رَوَایْتِ شَدَه کِه دَر بَنِی اَسَدِ کَسَانِی بُوَدَنَد کِه چَشْمِ مِی‌زَدَنَد وَ بَعْضِی مِی‌خَوَاسْتَنَد رَسُولِ خُدَا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا چَشْمِ بَزَنَنَد.

وَ دَر رَوَایْتِ آَمَدَه اَسْت: چَشْمِ بَدِ مَرَدِ رَا دَاخِلِ قَبْرِ وَ شَتْرِ رَا دَاخِلِ دِیگِکِ مِی‌کَنَد.

رَوَایْتِ شَدَه کِه اِمَامِ صَادِقِ عَلِیهِ السَّلَامِ بَه مَسْجِدِ غَدِیرِ مَرُورِ نَمُود، پَسِ نَگَهِ بَه سَمْتِ چِپِ مَسْجِدِ کَرَدِ وَ فَرَمُود: اَنجَا جَایِ پَایِ رَسُولِ خُدَا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَسْت کِه فَرَمُود: «مَنْ کُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِیُّ مَوْلَاهُ» سِپَسِ بَه جَانِبِ دِیگَرِ نَظَرِ اَفکَنَد وَ فَرَمُود: اَنجَا خِیمَه‌ی فِلَانِ وَ فِلَانِ وَ سَالِمِ مَوْلِیِ حَذِیْفَه وَ اَبِی عِبِیدَةَ الْجَزَّاحِ مِی‌بَاشَد.

پَسِ هَنگَامِی کِه دِیدَنَد اَنحَضْرَتِ دَسْتَشِ رَا بَلَنَد کَرَدَه بَعْضِی اَز اَنانِ بَه بَعْضِی دِیگَرِ گَفْتَنَد: بَه چَشْمَانِ اَو نَگَهِ کَنِید کِه چِگُونَه مِی‌چَرخَد گَوِیِ کِه دُو چَشْمِ دِیَوَانَه اَسْت. پَسِ دَر اِینِ مَوْقِعِ جَبْرِئِیلِ عَلِیهِ السَّلَامِ نَاَزَلِ شَدِ وَ اِینِ آیه رَا آَوْرَد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۸

سورة الحاقه ص: ۲۷۸

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر پنجاه و یک آیه است.

[سورة الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۵۲] ص: ۲۷۸

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَ مَا اُدْرَاکُ مَا الْحَاقَّةُ (۳) کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْفَارِعَةِ (۴)

فَاَمَّا ثَمُودُ فَاهْلُکُوا بِالطَّاغِیَةِ (۵) وَ اَمَّا عَادُ فَاهْلُکُوا بِرِیْحِ صَرْصِرٍ عَاتِیَةٍ (۶) سَخَّرَهَا عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیَالٍ وَ ثَمَانِیَةَ اَیَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِیْهَا صَرَعی کَانَتْهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِیَةٍ (۸) وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِکَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹)

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِیَةً (۱۰) اِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاکُمْ فِی الْجَارِیَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَهَا لَکُمْ تَذْکِرَةً وَ تَعِیْبًا اُذُنًا وَاَعِیَةً (۱۲) فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ وَّاحِدَةٌ (۱۳) وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُکَّتَا دَکَّةً وَّاحِدَةً (۱۴)

فِیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ (۱۶) وَ الْمَلٰٓئِکُ عَلٰی اَرْجَائِهَا وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ (۱۷) یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفٰی مِنْکُمْ خَافِیَةٌ (۱۸) فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِیْنِهِ فِیَقُولُ هٰؤُومٌ اَقْرٰؤُا کِتَابِیْهِ (۱۹)

اِنِّیْ ظَنَنْتُ اَنْیُّ مَلٰٓئِکٍ حِسَابِیْهِ (۲۰) فَهُوَ فِی عِیْشِهِ رَاضِیَةٌ (۲۱) فِی جَنَّةٍ عَلِیَّةٍ (۲۲) قُطُوْفُهَا دَانِیَةٌ (۲۳) کُلُوْا وَ اشْرَبُوْا هَنِیْئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ (۲۴)

وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فِیَقُولُ یٰ لَیْتَنِیْ لَمْ اُوْتِ کِتَابِیْهِ (۲۵) وَ لَمْ اُدْرِ مَا حِسَابِیْهِ (۲۶) یٰ لَیْتَهَا کَانَتِ الْقَاضِیَةَ (۲۷) مَا اَغْنٰی عَنِّیْ

مَالِيَهُ (۲۸) هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ (۲۹)
 خُدُوهُ فَعَلُوهُ (۳۰) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳۴)
 فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَشِيلِينَ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷) فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹)
 إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ (۴۴)
 لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹)
 وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۷۹

ترجمه: ص: ۲۷۹

حاقه.

حاقه چیست.

و چه دانی حاقه چیست؟

قوم ثمود و عاد، در هم کوب [قیامت] را دروغ انگاشتند.

و اما ثمود، بر اثر طغیان خود به نابودی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۰

کشیده شدند.

و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان کن به نابودی کشیده شدند.

که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته بر آنان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا در افتاده بینی، گویی ایشان خرما بنانی هستند ریشه کن شده.

پس آیا اثری از ایشان بازمانده می بینی؟

و فرعون و پیشینیان او و [اهل] شهرهای نگونسار، طغیان پیش آوردند.

سپس از پیامبر پروردگارشان نافرمانی کردند، آنگاه [خداوند] آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فرو گرفت.

ما آنگاه که سیلاب طغیان کرد، شما را در کشتی سوار کردیم.

تا سرانجام آن را پند آموزی برای شما گردانیم و گوشه‌های نیوشا آن را فراگیرد.

و چون دمی یگانه در صور دمیده شود.

و زمین و کوهها برداشته شده و یکباره در هم کوبیده شود.

پس در چنین روزی واقعه [ی قیامت] روی دهد.

و آسمان از هم بشکافتد و آن در چنین روزی سست پیوند است.

و فرشتگان بر کناره‌ها [ی آسمان] ایستاده باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می کنند.

در چنین روزی [بر خداوند] عرضه شوید و هیچ رازتان پوشیده نماند.
 سپس هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، [شادمانه] گوید بیاید کارنامه‌ی مرا بخوانید.
 به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد.
 آنگاه او در زندگی پسندیده‌ای است.
 در بهشتی برین.
 که میوه‌هایش دسترس است.
 [به آنان گویند] به خاطر آنچه در روزگاران گذشته انجام داده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید.
 و اما کسی که کارنامه‌اش به دست چپش انجام داده شود، [سوگمندان] گوید ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد.
 و نمی‌دانستم حساب و کتابم چیست.
 کاش آن [مرگ] فیصله دهنده بود.
 مال و منال من به کار من نیامد.
 دستگاه من از دستم برفت.
 [گویند] او را فرو گیرید و در بندش کنید،
 سپس به دوزخش در آورید.
 سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید.
 که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌ورزید.
 و بر اطعام بینوا ترغیب نمی‌کرد.
 حال امروز و اینجا دوستی ندارد.
 و نه خوراکی، به جز زردابه.
 که آن را جز خطاکاران نمی‌خورند.
 پس به آنچه می‌بینید سوگند می‌خورم.
 و به آنچه نمی‌بینید.
 که آن [قرآن] سخن فرستاده‌ی گرامی است.
 و سخن هیچ شاعری نیست، چه اندک ایمان می‌آورید.
 و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۱

سخن هیچ کاهنی نیست، چه اندک پند می‌گیرید.
 و فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان است.
 و اگر بر ما سخنانی می‌بست.
 دست راستش را می‌گرفتیم.
 سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم.
 و هیچ یک از شما مدافع او نبود.
 و آن پند آموزی برای پرهیزگاران است.

و ما به یقین می‌دانیم که از میان شما تکذیب‌کنندگان هستند.

و آن [پیام]، مایه‌ی حسرتی بر کافران است.

و آن [پیام]، حق‌الیقین است.

پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح گوی.

تفسیر ص: ۲۸۱

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ لَفْظُ «الْحَاقَّةُ» از «حَقٌّ» یعنی واجب یا ثابت شد.

یا از «حَقٌّ یَحِقُّ» از باب «نصر» از «حاققته، فحققته احقّه» از مغالبه و غلبه کردن.

به هر معنا گرفته شود، نامیدن قیامت به «حاقّه» از آن جهت است که قیامت محقق و ثابت است یا از باب این است که قیامت بر کافری غلبه می‌کند و آنان را باطل می‌سازد یا از باب این است که امور در قیامت حقّ است و حقّ در قیامت ثابت می‌شود، باطل در آنجا باطل می‌شود و در نتیجه جمله از قبیل وصف به حال متعلّق موصوف می‌باشد، استفهام از قیامت و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای بزرگداشت و برانگیختن تعجب می‌باشد.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ انکار دانستن رسول خدا صلی الله علیه و آله با استفهام انکاری که دلالت بر مبالغه می‌کند، آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر، آوردن استفهام، همه‌ی اینها دلالت بر بزرگداشت و تفخیم می‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۲

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ روز قیامت «قارعه» نامیده شده، چون قیامت دل‌های کفار را با هول و هراس و وحشت‌هایش می‌کوبد.

یا سرهای آنان را با تازیانه‌هایی از آتش می‌کوبند، پس این کفار به تکذیب قیامت و سرانجام و عاقبت خویش نظر کنند تا از تکذیب باز ایستند.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ صدا و لرزه‌ی بیش از حد، چنانچه مکرر گذشت.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ داستان قوم عاد مکرر گذشته است، در سوره‌ی فصّلت و در سوره‌ی قمر بیان باد صرصر گذشت.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ در سوره‌ی قمر بیان روزهای هشتگانه گذشت و قصه‌ی عاد و ثمود نیز سابقا گذشت.

حُسُومًا لَفْظُ «حسوم» با ضمه به معنای شومی و خستگی در کار است و ممکن است جمع «حاسم» به معنای قاطع یا مانع باشد.

و معنای آیه هشت روز شوم، یا روز متوالی، یا هشت روزی که حیات آنان را قطع می‌کند، یا مانع آنها بشود. قمی گفته: ماه به سبب زحل نحس شده بود.

فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى قَوْم را در آنجا مردگانی می‌بینی.

كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ مانند درخت خرماى تو خالی، آنها را پس از خروج ارواح تشبیه به درخت نخل تو خالی کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۳

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ امّت‌های قبل از فرعون و لفظ «من قبله» با کسره‌ی قاف و فتحه‌ی با خوانده شده، یعنی کسانی که نزد فرعون و از پیروان او هستند.

وَالْمُؤْتَفِكَاتُ قریه‌های قوم لوط و شهرهایی که بر قوم لوط برگردانیده شده.

بِالْخَاطِئَةِ خَطَا فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ پروردگارشان آنها را گرفت.

أَخَذَهُ رَابِيَةً مانند زیادی عمل آنها در زشتی، یا زیادتر از خطای آنها به آنها عذاب دادیم.

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ وَوَقْتِي أَن نُّنَادِيَ نوح طغيان کرد.

حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ كشتی جاری، یعنی پدران شما را و خود شما را در اصلاب پدرانتان در کشتی حمل کردیم. لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ

طغیان آب، حمل شما در کشتی، هلاک کردن کافرین و نجات دادن مؤمنین همه‌ی این کارها تذکره و یادآوری و پند برای شماست و گوش شنوایی هوشمندان آن را خواهد شنید.

و برای اشاره به تأویل روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السَّلام فرمود، یا علی خدای تعالی به من امر فرموده که تو را نزدیک گردانم و دور نگردانم، تو را بیاموزم و تو گوش شنوا داری، حقّ است بر خدا که تو شنوا و هشیار باشی، پس این آیه نازل شد: «وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ»

و در این حدیث مختصر اشاره‌ای به تأویل است.

چون در این حدیث است: وقتی آب دریای شور از زمین

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۴

هیولایی با آب آسمان هواها ملاقات کرد، دو آب به هم رسیده طغیان کردند، شما را در کشتی نوح حمل کردیم که آن کشتی شریعت است که هر کس آن را سوار شد نجات پیدا می‌کند و هر کس تخلف نماید هلاک می‌گردد، یا کشتی ولایت است که آن مرکب نجات دهنده‌ی حقیقی است، که مثل عترت او مثل سفینه‌ی نوح علیه السَّلام است هر کس سوار شد نجات پیدا می‌کند و تخلف کننده‌ی از آن هلاک می‌شود.

همه‌ی این کارها از طغیان آب، یا سوار شدن کشتی، یا خود کشتی که همان شریعت یا طریقت است تذکره و یادآوری امور آخرت است و شریعت یا طریقت آداب آن را بگوشی می‌سپارد، یا این تذکره و یادآوری گوشهای شنوا و بیدار است یعنی صلاحیت آن را دارد که هر چه می‌شنود و می‌بیند آن را به هوش بسپارد.

در روایت آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: یا علی از خدای عزّ و جلّ خواسته‌ام که گوشهایی شنوا و هوشمند را گوش تو قرار دهد.

در روایت دیگری فرمود: بار الها آن را گوش علی علیه السَّلام قرار بده.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَوَقْتِي قِيَامَتِ وَبُزْرُغِي أَن رَّا ذَكَرَ كَرْدَ، جَهْتِ بَرَانْگِيخْتَنِ هَوْلِ وَ هِرَاسِ وَ اِيْجَادِ تَهْدِيْدِ أَن رَّا تَفْصِيْلِ دَاد.

مقصود از نفخ نفخ اول یا دوم است و توصیف به یکی بودن نفخ برای اشعار به اختصار و سهولت آن است، مانند قول خدای تعالی: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمِجٍ بِالْبَصْرِ» وَ حَمَلَتِ الْأَرْضُ زَمِيْنَ اَزْ جَايْ خَوْذِ بَلَنْدِ شَوْذ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۵

وَ الْجِبَالُ فَذُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً زَمِيْنَ وَ كَوْهٍ خَرْدِ وَ شَكْسْتَهْ مِيْ شَوْذِ وَ تَوْصِيْفِ بَهْ «وَاحِدَةً» مَآنَنْدِ تَوْصِيْفِ نَفْخِ اِسْت.

مقصود این است که زمین مانند صحرای باز می‌شود که هیچ پستی و بلندی در آن دیده نشود.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ قِيَامَتِ، قِيَامَتِ اَزْ اَن رَّا جَهْتِ وَاقِعَهْ نَآمِيْدَهْ شَوْذَهْ كَهْ وَوَقْعِ اَن رَّا حْتَمِيْ اِسْت.

وَ اَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ بِنَايِ بَا عِظْمَتِ اَسْمَآنِ دَرِ اَن رَّا رَوْزِ سَسْتِ شَوْذ.

وَ الْمَلَكُ عَلَيِ اَرْجَائِهَا جِنْسِ مَلَآئِكَهْ بَا اَن رَّا كَثْرَتِ بَرِ اَطْرَافِ اَسْمَآنِ قَرَارِ مِيْ گِيْرَنْد.

وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ اَزْ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوَايَتِ شَوْذَهْ: حَآمِلِيْنَ عَرْشِ اَمْرَوْزِ چَهَارِ نَفْرَنْدِ وَ اَنْگَآهْ كَهْ رَوْزِ

قِيَامَتِ شَوْذِ چَهَارِ نَفْرِ دِيْگَرِ بَهْ اَنَهْ كَمَكِ مِيْ كَنْنَدِ وَ دَرِ مَجْمُوعِ هَشْتِ نَفْرِ مِيْ شَوْنَد.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: حاملین عرش - و عرش عبارت از علم است - هشت نفر می‌باشند، چهار نفر از ماست و چهار دیگر از هر کس که خدا بخواهد.

بدان که عرش به وجهی همه‌ی مخلوقات و به وجهی علم و به وجهی وجود مطلق است که آن اضافه اشراقی خدای تعالی به همان وجهی است که به سوی حق تعالی است و حاملین عرش در نزول چهار ملائکه هستند که آنها ملائکه مقرب می‌باشند.

در صعود و بازگشت نفوس به سوی خدای تعالی حاملین عرش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۶

هشت می‌شوند، که چهار آنها از ملائکه‌های مقرب و چهار دیگر از نفوس کامل از انبیاء مرسلین می‌باشند که به بالاترین درجات کاملین رسیده و با ملائکه‌های مقرب متحد گشته‌اند.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ لَفْظٌ «لا تخفی» با تاء و یاء هر دو خوانده شده خَافِيَةً لَفْظٌ «خافیه» صفت نفس یا فعل یا خصلت یا خطور ذهنی است، یا مصدر یا اسم فاعل است و لفظ «تاء» برای مبالغه است نه تأنیث.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ اِن جملہ عطف است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ از خوشحالی می‌گوید:

هاؤم اَقْرُوا كِتَابِيَةَ لَفْظٌ «ها» اسم فعل «خذ» می‌باشد، گاهی ممدود می‌گردد و کاف خطاب به آن ملحق می‌شود، مانند ضمائر متصرف است و صیغه ساری می‌شود و بر حسب حال مخاطب جمع و تشبیه و مفرد می‌شود، گاهی با تصریف همزه از الحاق کاف خطاب و تصریف آن استغنا حاصل می‌شود.

پس گفته می‌شود: هاء با فتحه‌ی همزه، هاء با کسره همزه، هاؤما، هاؤم و هاؤن.

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةٍ و چون علوم نفس مغیر با معلومات آن می‌باشد و انفکاک علم از معلوم جایز است مانند ظنون، لذا بیشتر اوقات از علم‌ها تعبیر به ظنون و گمان‌ها می‌شود.

چنانچه مکرر گذشت و معنای آیه این است که من در دنیا یقین داشتم که حسابم را نزد پروردگارم ملاقات می‌کنم پس بر طبق یقین خویش عمل کردم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۷

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر امتی از امام زمان آن امت محاسبه می‌کند و ائمه علیهم السلام دوستان و دشمنانشان را از سیما و قیافه می‌شناسند و این است معنای قول خدا: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ».

و اینان ائمه علیهم السلام می‌باشند که سیمای مردم را می‌شناسند، نام‌های دوستانشان را به دست راستشان می‌دهند بدون حساب به بهشت می‌روند و نام‌های دشمنانشان را به دست چپ آنها می‌دهند که بی حساب به سوی آتش می‌روند، دوستان ائمه هر گاه به نام‌های اعمال خویش نظر کنند به برادرانشان می‌گویند: «هاؤم اَقْرُوا كِتَابِيَةَ اِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ».

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ صاحب آن زندگی به آن زندگی راضی است و بعضی گفته‌اند: «راضیه» به معنای «مرضیه» است.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ بَهْشْتِي که از همه‌ی بهشت‌ها بالاتر است.

قُطُوفُهَا لَفْظٌ «قُطُوف» جمع «قُطْف» با کسره به معنای خوشه‌ی انگور است و نام میوه‌های چیده شده است، «قُطْفُ الْعَنْبِ» از باب «ضرب» یعنی انگور را چید.

دَائِيَةَ میوه‌های آن که وقت چیدن آنها رسیده برای کسی که ایستاده و نشسته نزدیک است.

كُلُوا اِن جملہ حال یا مستأنف به تقدیر قول است.

وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ اعمال خوبی که در گذشته انجام دادید.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ بعضی گفته‌اند: این آیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۸

در باره‌ی معاویه نازل شده است.

فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ وَاَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ چون عاقبت بد و ثبت عمل‌های زشت را می‌بیند می‌گوید: کاش نامه‌ی عمل من به دستم داده نمی‌شد.

یا لیتها ای کاش می‌مردم و زنده نمی‌شدم.

كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ دِيْكَرٍ زَندِهٖ نَمِي شَدَم.

ما اَعْنِي خدایا از عذاب مرا بی‌نیاز نکرد آنچه که داشتم از اموال و اولاد.

عَنِّي مَالِيَهٗ آنچه که برای من بود از پیروان و اولاد و اموال، یا اموال من که در دنیا آنها را جمع کرده بودم مرا بی‌نیاز نکرد.

هَلَكَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ سلطنت یا مسلط بودن من که به من دستور کارهایی را در دنیا می‌داد از بین رفت، یا سلطان من که آن را شریک خدا قرار می‌دادم، یا برای خودم شفیع نزد خدا قرار می‌دادم از بین رفت.

خُدُوهُ این جمله حال یا مستأنف به تقدیر قول است.

فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ او را داخل جهنم نمایید.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ امام صادق علیه السلام آن سلسله زنجیر را این چنین توصیف کرده که اگر یک حلقه از آن در دنیا قرار داده شود دنیا از آتش و حرارت آن آب می‌شود.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: معاویه صاحب آن سلسله بود که خدای تعالی فرمود: «فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا ... تا آخر».

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: من پشت پدرم علیه السلام بودم در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۸۹

حالی که او سوار بر قاطرش بود، وقتی به قاطرش نگاه کردم ناگهان دیدم او پیرمردی است که در گردنش زنجیر است و مردی به دنبال آن روان است.

پس گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام مرا سیراب کن و به من آب بده، آن مرد که پشت سر او بود گفت: به او آب ندهید، خدا او را سیراب نکند.

امام باقر علیه السلام فرمود: آن مرد معاویه بود.

قمی گفته: معنای سلسله‌ی هفتاد متری در باطن عبارت از هفتاد ستمگر و جبار است.

بدان که انسان بین حیوانیت و ملکیت واقع شده است و نفس او دارای وجهی به حیوانیت و وجهی به ملکیت، از این دو جهت تعبیر به چپ و راست می‌شود.

اگر انسان از جهت و وجهی حیوانیت کاری انجام دهد آن کار در آن سمت از نفس ثبت می‌شود که پشت سر حیوانیت است و در ازای آن نامه‌ی عمل است که در دست نویسنده بدیها و سیئات است.

پس آن عمل را نویسنده بدیها در نامه‌ی ثبت می‌کند، خواه آن عمل بر حسب صورت از طاعت‌ها باشد، یا از معاصی و گناهان باشد و لذا در حق ناصبی وارد شده: نماز بخواند یا زنا کند و آنگاه که آن عمل کننده در روز قیامت مبعوث و برانگیخته شود عمل و کار او که در صفحه‌ی نفس پست می‌باشد متمثل و مجسم می‌شود و نامه‌ی عملش که نویسنده‌ی بدیها نوشته از همان جهت می‌آید که شمال و چپ نفس و انسان است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۰

و امّا اگر عمل او از ناحیه‌ی ملکی باشد آن عمل نخست در صفحه‌ی نفس ملکی ثبت می‌شود که در ازاء آن کتابی است که در

دست نویسنده‌ی خوبی هاست، که نویسنده‌ی خوبی‌ها آن عمل را در نامه‌ی حسنات ثبت می‌کند، خواه آن عمل بر حسب صورت از بدیها و سیئات باشد یا از حسنات و خوبی‌ها.

و این معنا یکی از وجوه تبدیل شدن بدیها به خوبی‌هاست و آنگاه که این عمل در قیامت برانگیخته می‌شود صورت عمل که در طرف راست و بالای نفس است متمثل می‌شود، نامه‌اش از همان جهت آورده می‌شود و صورت عملش را در صفحه‌ی نفسش و در نامه‌اش در نهایت خوبی و زیبایی می‌بیند و خوشحال می‌شود و از شدت وجد و سرور و خوشحالی می‌گوید: «هاؤْمُ أَقْرَبُا كِتَابِيَهٗ» إِنَّهٗ كَانَ لَا- يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا- يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ او صاحب خیر و دارای کار خوبی نبود، نه بر حسب قوه علمانه و نه بر حسب قوه‌ی عماله.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ دیگر برای او یاور و خویش و نزدیکی در آن روز نیست، زیرا نسبت‌های جسمانی منقطع می‌شود و نسبت‌های روحانی و الهی هم که نداشته است.

چون حصول نسبت روحانی نمی‌شود مگر با ایمان به خدا به وسیله‌ی بیعت عام یا خاص، پس او در این موقف و در این حالت نه خویش جسمانی دارد و نه خویشی روحانی.

و لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ غسلین آب کثیفی است که از لباس و نحو آن هنگام شستن بیرون می‌آید مانند غسله.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۱

و نیز چیزی است که از پوستهای اهل آتش بیرون می‌آید، آنچه که حرارت آن شدید باشد.

و نیز نام درختی در آتش است و طعامی جز غسلین به او داده نمی‌شود، چون او از طعام خودش کسی را اطعام نمی‌کرد تا عوض آن طعام پاکیزه و خوب به او بدهند.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ گناهکاران، از «خطئ الزجل» یعنی گناه کرد به عمد یا خطا.

فَلَا أَقْسَمُ لَفْظ «لا» زایده برای تأکید و زیاد شدن آن در قسم شایع است.

بِمَا تُبْصِرُونَ و مَا لَا تُبْصِرُونَ هر چیزی که صلاحیت دیده شدن دارد و آنچه که صلاحیت دیده شدن ندارد.

إِنَّهٗ قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام.

لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ و گفتار رسول صلی الله علیه و آله از آن جهت که رسول است جز از جانب مرسل نیست خواه مقصود از رسول جبرئیل باشد یا محمد صلی الله علیه و آله.

و مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ چنانچه گاهی می‌گویند او شاعر است.

قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ و لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ چنانچه گاهی چنین می‌گویند.

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ لَفْظ «قلیلا» صفت مفعول مطلق محذوف است، یا ظرف «تذکرون» می‌باشد و لفظ «ما» زایده برای تأکید یا صفت «قلیلا» است.

در جنب نفی شعر بودن کلام رسول صفت ایمان را آورد، چون تمیز اینکه کلام رسول صلی الله علیه و آله از جانب خداست و شعر نیست احتیاج به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۲

ایمان عام یا خاص دارد، یا احتیاج به اذعان به خدا و روز قیامت دارد، تا معلوم شود که مضمون کلام جز الهی و اخروی و عقلی نیست به خلاف شعر که آن غالباً امر خیالی نفسانی است.

و در جانب نفی کاهن بودن تذکر و یادآوری را آورد، چون در تمیز قرآن از کهنانت که آن هم اخبار به غیب است، تنها ایمان کافی نیست، بلکه احتیاج به تذکر و یادآوری حالت کاهن و حالت رسول صلی الله علیه و آله و اقوال آنها دارد و نیز باید متذکر

این مطلب باشد که حالت کاهن شبیه حالت اشخاص الهی و اخروی نیست و حال و قول رسول شبیه حال کاهنین و غیب گویای شیطانی نیست.

تَنْزِيلٌ بَلَكه قرآن تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوْلَ بدعت و افترا نماید.

عَلَيْنَا بر ما دروغ ببندد.

بَعْضُ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ از اعضای بدن او جانب راست را می‌گیریم، چنانچه از اعضای بدن جنایتکار مستحق عذاب دستش را می‌گیرند، ذکر یمین و طرف راست برای آن است که آن اشرف اطراف بدن است و در دلالت بر ذلّت و خواری رساتر است. یا مقصود این است که دست او را جهت قطع کردن و بریدن می‌گیریم، یعنی دست او را قطع می‌کنیم، چون او سارق و دزد در دین است و دست راست سارق باید قطع شود.

یا او را با قوت و نیروی خویش می‌گیریم، استعمال یمین و راست در قوت و نیرو برای آن است که قدرت و توانایی غالباً بر دست ظاهر می‌شود و طرف راست قوی‌ترین طرف‌های بدن است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۳

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ لَفْظ «وتین» ریسمان قلب است که اگر قطع شود صاحبش هلاک می‌شود و قطع کردن آن کنایه از نابود ساختن است.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ هیچ یک از شما نمی‌تواند مانع باشد و لفظ «حاجزین» را جمع آورد، چون حمل بر لفظ «أحد» شده که در سیاق نفی مفید عموم است.

وَ إِنَّهُ قرآن یا قرآن ولایت علی علیه السلام.

لَتَذَكَّرَهُ لِلْمُتَّقِينَ بیان تقوی و مراتب آن در اوّل بقره گذشت.

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَ إِنَّهُ لَحَسْبُ رُءُوسِهِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ مکرر این مطلب گذشته است که مقصود از تسبیح ربّ تنزیه لطیفه‌ی انسانی است که آن مظهر خداست و آن به وجهی ربّ است، به وجهی اسم ربّ اعمّ از آنکه تسبیح معلق بر الله شود یا بر ربّ یا بر اسم ربّ و لفظ «باء» در اینجا صله‌ی تسبیح است تا لصوق و اتصال را تأکید کند، یا سببیه است.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» یعنی سخن جبرئیل از جانب خداست در ولایت علی علیه السلام فرمود: كَفَّارٍ كَفْتَنَدُ: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره‌ی علی علیه السلام به خدا دروغ بسته و خداوند او را به این کار در باره‌ی علی علیه السلام امر نکرده است.

پس خدای تعالی برای رفع این اتهام قرآنی نازل کرد و فرمود:

ولایت علی علیه السلام تنزیل از جانب پروردگار عالمیان است.

«أَنَّ وِلَايَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۴

تَقَوْلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْضُ الْأَقْوِيلِ ... تا آخر آیه».

سپس گفتار را با عطف ادامه داد و فرمود: ولایت علی علیه السلام تذکره و یادآوری متقین است، علی حسرت بر کافرین است و ولایت او حقّ یقین است، پس به نام پروردگار بزرگ تسبیح گوی، یعنی پروردگار بزرگ را شکر کن که این فضل را به تو عطا کرده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را اظهار نمود آن دو نفر با هم گفتند: به خدا سوگند این سخن و این کار از جانب خدا نیست و این چیزی نیست مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهد به پسر عمویش شرافت دهد.

پس خدای تعالی نازل نمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا ... الی آخر» و در خبر دیگری آمده است: این آیه در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه علیه ما علیه نازل شده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۵

(۷۰) سوره المعارج ص: ۲۹۵

اشاره

این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: به جز «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» و مشتمل بر چهل و چهار آیه است.

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۴۴] ص: ۲۹۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰) يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئِذٍ بَنِيهِ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴)

كَلَّا إِنَّهَا لَطْفَى (۱۵) نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَى (۱۸) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴)

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصِدِّقُونَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ إِذَا دُعُوا (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹)

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵) فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ (۳۶) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (۳۷) أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳۹)

فَلَا أَفْسِسُ لِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) فَذَرُّهُمْ يُخَوْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۶

ترجمه: ص: ۲۹۶

خواهنده‌ای عذابی رخ دادنی را طلب کرد.
 که برای کافران بازدارنده‌ای ندارد.
 از جانب خداوند صاحب درجات.
 که فرشتگان و روح در روزی که به اندازه‌ی پنجاه هزار سال دنیوی است به سوی او فرا می‌روند.
 پس صبری نیکو
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۷
 پیشه کن.
 آنان آن را دور دست می‌بینند.
 و ما نزدیک می‌بینیمش.
 روزی که آسمان چون فلز گداخته شود.
 و کوهها همچون پشم رنگین گردد.
 و هیچ خویشاوندی از حال خویشاوندی نپرسد.
 در حالی که به همدیگر نشان داده شوند، گناهکار آرزو کند که عذاب چنین روز را با فدا کردن پسرانش
 و همسرش و برادرش بازخرد.
 همچنین خاندانش که به او سر و سامان داده است.
 همچنین هر کس که در روی زمین است، آنگاه باز رهاوندش.
 حاشا، آن آتشی زبانه‌زن است.
 برکننده‌ی پوست سر.
 که هر کس را که [به حق] پشت کرد و [از ایمان] روی گرداند، [به خود] می‌خواند.
 همان کسی که مال اندوخت و جابه‌جا کرد.
 بیگمان انسان ناشکیب آفریده شده است.
 چون شر به او رسد، بی‌تاب است.
 و چون خیر به او رسد، بازدارنده است.
 مگر نماز گزاران.
 آنان که در نمازهایشان پیگیرند.
 و کسانی که در اموالشان حقی معین است.
 برای سایل و محروم.
 و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند.
 و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.
 بیگمان عذاب پروردگارشان، بدون ایمنی است.
 و کسانی که پاکدامنی ورزند.

مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینهایشان، که در این صورت نکوهیده نیستند.

پس کسانی که از این فراتر روند، آنانند که تجاوز کارند.

و کسانی که در برابر امانتها و پیمانهایشان رعایتگرند.

و کسانی که در مقام گواهی دادنهایشان ایستاده‌اند.

و کسانی که بر نمازهای خویش مواظبت دارند.

اینان در بوستانهایی، گرمی داشته شده‌اند.

پس کافران را چه می‌شود که به سوی تو شتابانند.

از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه.

آیا هر کدام از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت در آورده شود؟!

حاشا، ما ایشان را از آنچه می‌دانند آفریده‌ایم.

به پروردگار مشرقها و مغربها سوگند می‌خورم که ما تواناییم.

بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان سازیم و ما درمانده نیستیم.

پس بگذارشان تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند، برسند.

روزی که از گورها بیرون شتابند، گویی به سوی [قربانگاه] بتان می‌شتابند.

دیدگانشان از [ترس]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۸

فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته، این همان روزی است که به آنان وعده داده بودند.

تفسیر ص: ۲۹۸

سَيَأَلُّ سَائِلٌ بَعْدَاقٍ وَقَعَ لَفْظُ «سَأَلَ» هَمَّ خُودِش مُتَعَدِّيً بِه مَفْعُولِ دَوِّمٍ مِی شُود، هَم بِه وَسِيلَهی لَفْظِ «عَنْ» وَ «بِا» وَ هَمَزَه گاهی جَهت

تَخْفِیفِ حَذْفِ مِی شُود وَ گَفْتَه مِی شُود: سَالِ یَسَال، مَانَد خَافِ یَخَافِ وَ اِیْن چِنِیْن نِیْز قِرَائَتِ شُدَه اَسْت.

بَعْضِی گَفْتَه‌اَنْد: آیه در باره‌ی اَبُو جَهْل نَازِل شُدَه، بَدِیْن تَرْتِیْبِ کِه رَسُوْل خُدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله بِه قَرِیْشِ گَفْت: خُدَاوَنْد مِرا

مَبْعُوْثِ گِرْدَانِیْد تا هَمَه‌ی پادشاهان دُنیا رَا بَکَشْمِ وَ مَلِکِ وَ پادشاهی رَا بِه سُوْیِ شَمَا آوَرْم، پَس مِرا اِجَابَتِ کُنِیْد بِه اَنْچِه کِه شَمَا بِه

سُوْیِ اَنْ مِی خَوَانْم تا مَالِکِ عَرَبِ شُوْیِد، عَجْمِ اَز شَمَا اِطَاعَتِ کُنْد وَ پادشاهانی در بهشت شوید.

اَبُو جَهْلِ گَفْت: خُدَاِیَا اِگَر اَنْچِه کِه مَحْمَدِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله مِی گُوْیِد اَز جَانِبِ تُو حَقِّ اَسْت بِر ما سَنَگِ اَز آسْمَانِ بِه بَارَانِ، یَا

عَذَابِ دَرْدَنَاکِی بِر ما بَدَه.

اَبُو جَهْلِ اِیْن سَخْنانِ رَا اَز بَابِ حَسَادَتِ بِه رَسُوْل خُدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله مِی گَفْت.

بَعْضِی گَفْتَه‌اَنْد: در باره‌ی حَارِثِ بِنِ عَمْرِ فَهْرِی نَازِل شُدَه، وَ قَتِی رَسُوْل خُدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله در باره‌ی عَلِی فَرْمُوْدِ اَنْچِه رَا کِه

فَرْمُوْدِ حَارِثِ گَفْت: اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ ... تا اَخِرِ آیه.

وَ دَر سُوْرَهی اَنْفَالِ دَر تَفْسِیْرِ قَوْلِ خُدَا: «اِنْ کَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۲۹۹

مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ».

بیان نزول آیه گذشت.

در خبر دیگری آمده است: چون در روز بدر دو لشکر صف کشیدند ابو جهل دستش را بلند کرد و گفت: خدایا هر کس از ما قطع رحم کرده و چیزی آورده که ما آن را نمی‌شناسیم به او عذاب بده.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «سَيَأْتِيَنَّكَ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» لِّلْكَافِرِينَ لام برای تبیین یا متعلق به «واقع» است و اشاره به این است که کافر احتیاجی به انتظار عذاب ندارد، بلکه عذاب برای او واقع شده است. لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ چیزی که عذاب را از آنان دفع نماید وجود ندارد.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ لفظ «معراج» و «معرج» با فتحه میم و راء به معنای نردبان و پله است و الله تعالی با اضافه‌ی اشراقی اش که آن فعل اوست و هیچ وقت از آن خالی نیست معراج بندگان سالک خود می‌باشد و او دارای معراج‌هایی به تعداد نفوس سالکین است. بلکه به تعداد نفوس همه‌ی خلائق است و نیز او دارای معراج‌هایی به تعداد انواع موجودات می‌باشد.

پس او به وجهی معراج است و به وجهی صاحب معراج. تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ رُوح عبارت از ربّ نوع انسانی است که از جمیع ملائکه‌های مقرب بزرگتر است و او با هیچ یک از انبیا نبود، فقط با نبی ما صلی الله علیه و آله و اوصیا کامل او علیهم السلام بود.

فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مقصود این است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۰

که ملائکه و روح در آن معراج به سوی او بالا می‌روند، چون ملائکه و روح از مقام عالی تنزل پیدا می‌کنند و به مقام طبع در ملک کبیر و صغیر می‌رسند و سپس به سوی خدا و مقام اولشان در آن معراج بالا می‌روند. و در سوره‌ی بنی اسرائیل و سوره‌ی سجده بیانی برای این آیه گذشت.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: قیامت دارای پنجاه موقف است و هر موقف ایستگاه و مقام هزار سال است، پس این آیه را خواند.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا بر تکذیب قوم تو و کفر آنها به ولایت علی علیه السلام صبر کن چون آنها بدون آنکه انتظار آمدن عذاب را داشته باشند در عذاب واقع شده‌اند.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا آن روز یا عذاب را بعید از امکان می‌دانند یا مدت آن را دور می‌دانند.

و تَرَاهُ قَرِيبًا ما آن را قریب الوقوع یا زمان آن را نزدیک می‌دانیم و تو هم با رؤیت ما آن را می‌بینی پس شایسته است تو آن را نزدیک بینی.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ مانند فلز آب شده، یا مانند دردی روغن و لفظ «یوم» بدل از قول خدا: «فی یوم» یا خبر مبتدای محذوف، یا ظرف «یبصرونهم» یا «یود المجرم» می‌باشد.

و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ لفظ «العهن» قطعه‌ای از پشم، یا چیزی که به صورت رنگارنگ رنگ شده می‌باشد.

بدان که ملائکه‌ی موکل بر بنی آدم و روح که از مقام بلندشان به سوی بنی آدم نازل می‌شوند دوباره به همان مقامات بلند بالا می‌روند، بلکه با مرگ اختیاری یا اضطراری به سوی خدای تعالی بالا می‌روند ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۱

با مرگ آسمانهای مقامات ارواح مانند آهن آب شده می‌شود، یعنی تماسک و تمانع ندارند و از هم گسیخته و گسسته هستند، چون روح انسانیت ناطق خارج گشته است و کوههای انانیت‌ها مانند پشم زده شده می‌شود که ثبات ندارد و اعضاء بدن نیز مانند پشم زده شده می‌شود در فرسوده شدن و از بین رفتن چون روح از آن خارج شده است.

و لا- يَشِيئُلُ حَمِيمٍ حَمِيمًا لفظ «لا یسئل» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده، یعنی هر یک از آنها مشغول خودش می‌باشد به نحوی که هیچ نزدیک و خویش از دیگری نمی‌پرسد، یا هیچ کس از نزدیکان خویش درخواست نمی‌کند که بار گناهان او را

بدوش بکشد، یا عذاب را از او دفع نماید.

چون می‌داند او را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند یا معنای آیه بنابر قرائت مجهول این است که هیچ کس از حال نزدیک و خویش خودش را نمی‌شناسد، یا بدان جهت که گناهکار و نیکوکار و کافر و مؤمن هر کدام دارای علامتی هستند که از استفسار و پرسش بی‌نیاز می‌سازد.

يُبَصِّرُوهُمْ لَفْظٌ «بَصِّرْ وَنَهْمٌ» به صورت مجهول و معلوم خوانده شده و «بَصْرَه» از باب تفعیل به معنای «عَرَفَه» یعنی او را شناسانید و به معنای «قطعته» یعنی آن را قطع نمود آمده است.

و از امام باقر علیه السلام آمده است: آنها را به همدیگر می‌شناسانند ولی از همدیگر سؤال و درخواستی نمی‌کنند.

يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنَا بَنِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ عَشِيرَةٌ وَ قَبِيلَةٌ أَشْهَرُ مِنْهَا مِصَابٌ وَ مِصَابٌ بِهَا يَمُوتُ
پناه می‌برد، در هر کاری به او پناه می‌دادند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۲

و در نسبش نیز پناه به آنها برده بود و با تولد یافتن از آنها جدا شد.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ عَوْضُ دَانٍ وَ فِدْيَةٌ أَوْ رَانَ نَجَاتٍ دَهْدٍ.

کلاً به او گفته می‌شود: نه، هرگز چنین چیزی نمی‌شود، تا او را از این دوست داشتن فدیة دادن و امید نجات با فدیة منع کند.

إِنَّهَا لَطَى لَفْظٌ «لَطَى» بر وزن «فتى» به معنای آتش یا شعله‌ی آتش است و لفظ «لَطَى» معرفه است همان طور که اینجا چنین است و اسم جهنم یا یک وادی از جهنم است، ضمیر «انها» ضمیر قصه و شأن، یا به جهنم برمی‌گردد و با ذکر آن از ذکر آن با شهود بی‌نیاز گشت.

نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى لَفْظٌ «نَزَاعَةٌ» با رفع خوانده شده تا خبر «لَطَى» یا خبر بعد از خبر برای «إِنَّ» باشد و با نصب خوانده شده تا حال باشد.

و لفظ «شوی» به معنای کار سست و مال پست و دو دست و دو پا و اطراف، کاسه‌ی سر، هر آنچه از بدن که کشنده نباشد و با از بین رفتن آن انسان از بین نرود و لفظ «نَزَاعَةٌ» از «نزع» به معنای آن را کند، یا از «نزع إلى اهله نزعاً» به معنای پیدا کرد و مشتاق شد می‌باشد.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ هِرْ كَسٍ كِه پِشْت به آتِش كِنْد آتِش او را فِرا می‌خواند، یا هر كَس از ولایت روی برگرداند آتِش او را می‌خواند.
وَ تَوَلَّى آتِش یا از ولایت روی برگرداند، یا آتِش او را به سوی خود می‌کشاند.

و استعمال لفظ «تدعوا» در معنای به زور کشیدن برای استهزای آنان است.

وَ جَمَعَ مَالٍ جَمْعٌ كَنْد فَاوَعَى در ظرف گنج ماندی قرار دهد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا تَعْلِيلٌ جَمْعٌ كَرْدَن و گنج انداختن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۳

است، یعنی انسان بالطبع حرص و آزش شدید و صبرش اندک است.

و قول خدای تعالی: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا لَفْظٌ «إِذَا» ظرف «جزوعاً» است، «جزوعاً» و «منوعاً» بدل تفصیلی از «هلوعاً» است و «هلوعاً» حال مقدر است یا محقق است.

یا «جزوعاً» خبر «کان» مقدر است و لفظ «إِذَا» ظرف «کان» یا ظرف شرط می‌باشد.

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا مَقْصُودٌ از شَرِّ هر چیزی است که ملائم و سازگار طبع انسان نباشد و مقصود از خیر هر چیزی است که ملائم و سازگار با طبع باشد.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ در اوّل بقره بیان نماز و مراتب آن گذشت.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ بدان که صلاة و نماز اسم هر چیزی است که با آن توجه به خدا حاصل شود و لذا هیچ شریعتی نبود مگر آنکه نماز در آن شریعت وجود داشت.

و به عبارت دیگر: نماز عبادت از آراسته شدن به زیور اوصاف روحانیین است، چنانچه زکات اسم تبری و بیزاری از هر چیزی است که باید از آن بیزاری جست و لذا در هر شریعتی زکات بوده، نماز قالبی بر حسب اذکار و افعال در شرایع مختلف بوده است. چون شریعت محمد صلی الله علیه و آله کامل‌ترین شریعت‌هاست نماز قالبی نیز در شریعت او کامل‌ترین نمازهاست و مشتمل بر عبادت‌های جمیع اصناف ملایکه است یعنی آن ملایکه که ایستاده‌اند، بدون نگاه به هیچ طرف عبادت می‌کنند و ملایکه‌ای که در حال رکوع و سجودند.

و نیز مشتمل است بر نماز جمیع اصناف موالید از طبایع منطبعه،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۴

نفوس نباتی که به وجهی ایستاده و بدون نگاه عبادت می‌کنند و به وجهی در حال سجده و انطباع هستند.

و نفوس حیوانی که بالطبع رکوع کننده می‌باشند و نفوس انسانی که به احسن التقویم ایستاده و متمکن از رکوع و سجود و قیام است که در سایر موجودات نیز بود.

و چون نماز قالبی مانع از کارهای ضروری از قبیل خوردن و آشامیدن و طلب حاجت و رفع احتیاجات و خواب بود ادامه‌ی آن ممکن نبود مگر به نحوی از تأویل و مجاز بدین گونه که مقصود از ادامه‌ی آن عدم فوت نماز از اوقات مقرر باشد.

بنابر این چه مانعی دارد که مقصود ادامه‌ی نماز قلبی باشد که از ولی امر اخذ گردد، همین نماز است که اگر انسان مواظب آن بوده و مستغرق در آن باشد اقامه و ادامه‌ی آن مانع کارهای ضروری نمی‌شود، بلکه انسان در حالت خواب می‌تواند به آن نماز مشغول باشد بدون آنکه به عمل و فکر و تأمل و رویه محتاج باشد.

و لذا فرمود: «علی صلاتهم» یعنی نماز مخصوص خودشان چه هر انسانی دارای نماز مخصوصی است که دیگری در آن مشارکت نمی‌کند، به خلاف نماز قالبی که برای همه تشریح شده و اختصاص به شخص خاصی ندارد.

و در خبر آمده است: اگر بر خودش چیزی از نافلة‌ها را واجب کند بر او ادامه پیدا می‌کند.

در خبر دیگری است: کسانی هستند که آنچه را شب فوت شده باشد در روز قضا می‌کنند و آنچه را روز فوت شده شب قضا می‌کنند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۵

و مجمل قول این است: ولایت که با بیعت دوم حاصل می‌شود نمازی است که انسان را از رذایل پاک می‌سازد، از جمله‌ی رذایل حریص و بی‌صبر بودن است و به صفات نیک و خصائل آراسته می‌سازد، که از جمله‌ی صفات نیکو ادامه‌ی نماز قالبی و قلبی و صدوری است.

و الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ در خبر است که مقصود از حق معلوم زکات و صدقه‌ی واجب نیست، بلکه آن چیزی است که از مال خویش خارج می‌سازد تا به خویشان و برادرانش بدهد و محروم کسی است که در خرید و فروش از دسترنج خویش محروم است، یا دارای کار و پیشه‌ای است که روزی او زیاد و گسترده نیست.

و الَّذِينَ يُصَدَّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ روز جزاء.

و الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ تعلیل ترس از عذاب خداست.

و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتغى وراءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ

بیشتر این آیه در سوره‌ی مؤمنون گذشت و تفسیر آنها را دیگر تکرار نمی‌کنیم.

فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر آنچه که گفته شد در باره‌ی حال منافقین است و در مورد کسانی است که از ولایت روی گردانیدند و آن را قبول نکردند و آن است حال کسی که بر ولایت روی آورده و بیعت

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۶

خاص انجام داده، پس چگونه است حال کسی که به ولایت کافر شده؟

زیرا این آیه چنانچه در اخبار آمده در باره‌ی منافقین نازل شده که ولایت علی را قبول نکردند.

قَبْلَكَ آنها چیزی بر گردن تو ندارند.

مُهْطِعِينَ به سوی تو شتاب کنند، یا بر تو روی آورند، یا به تو نظر نمایند.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ از یمن و شمال تو.

عَزِينَ لَفْظُ «العزّة» مانند «العدة» به معنای جماعت و گروه است، منقوص واوی است و جمع آن «عزین» است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آن «معوّد» است یعنی می‌نشینند و به جنگ نمی‌روند.

از امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر حال منافقین آمده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همیشه با آنها الفت می‌کرد، نزدیک

خود می‌گردانید و در راست و چپ خویش می‌نشانید تا وقتی که خداوند اجازه داد آنان را از خود دور سازد و فرمود: «وَأَهْجُرُهُمْ

هَجْرًا جَمِيلًا» و نیز فرمود: «فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ... تا آخر آیه‌ها».

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ برخی گفته‌اند: این آیه، آیه انکار قول آنهاست که می‌گفتند اگر گفتار رسول خدا صَلَّى

الله علیه و آله صحیح باشد حظّ و نصیب ما در آخرت برتر و بهتر از آنهاست همان‌طور که در دنیا چنین بود.

كَلَّا مَنع و جلوگیری آنان از این طمع می‌باشد.

إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ آنها را از نطفه‌ی کثیف که لایق

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۷

مزبله‌دان است آفریدیم، نه چیزی که لایق بهشت نعیم باشد، آنگاه داخل بهشت می‌شود که ماده‌ی او به ماده‌ی شریف لطیف تبدیل

شود که قابلیت بهشت‌های اخروی را پیدا کند.

و این معنا محقق نمی‌شود مگر با ایمان به علی علیه السلام که آن آبی است که هر چیزی در آن داخل شود و به آن متصل باشد از

سنخ و جنس آن می‌شود.

فَلَا أَقْسِمُ مَكْرَرًا گذشت که دخول لفظ «لا» بر قسم بسیار است و جهت تأکید زایده نیز واقع می‌شود.

بَرْبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ مشارق عالم طبع و مغارب آن، چون برای خورشید در هر روز بلکه در هر آن مشرق و مغرب است که با

مشرق و مغرب آن سابق فرق می‌کند.

و هم چنین مقصود مشرق‌های عوالم بالا- و مغرب‌های آن عوالم است، که هر عالمی به وجهی مشرق و به وجهی مغرب است، آن

عالم به وجهی دارای مشرق است و به وجهی دارای مغرب.

إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ بدین گونه که آنها را از بین ببریم و به جای آنها گروهی بهتر از آنها قرار دهیم.

وَمَا نَحْنُ بِمَسِيئِينَ اگر ما چنین کاری بخواهیم انجام دهیم مغلوب واقع نمی‌شویم و قدرت آن را داریم و هیچ مانعی نمی‌تواند

جلوگیری کند، ولی به جهت حکمت و مصلحت انجام این کار را ترک کردیم.

فَدَرَّوهُمْ يَخْوضُوا بگذار آنها در اباطیل فرو برونند.

وَيَلْعَبُوا حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۸

يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ

روزی که از قبرها خارج می‌شوند.

سِراعاً با شتاب و سرعت.

كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ لِّفِظٍ «نصب» با فتحه و سکون، که به همین حرکت خوانده شده و با حرکت به معنای علم و پرچم نصب شده می‌باشد و با دو ضمّه به معنای هر چیزی است که علم قرار داده شود، یا هر چیزی جز خداست که معبود واقع شود و به همین حرکت نیز خوانده شده است و با ضمّه و سکون به معنای هر معبود غیر خداست.

يُوفِضُونَ سرعت و شتاب دارند، قمی گفته: یعنی به سوی دعوت کننده مبادرت می‌کنند و می‌روند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ از ترس و وحشت چشمها گریان می‌شود.

تَزَهَّقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ آن روز بزرگ.

الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ در دنیا وعده داده می‌شدند و آنها انکار می‌کردند و از باب استهزاء می‌گفتند: اگر آنچه می‌گویند حق بود ما در قیامت بهتر از آنها بودیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۰۹

سورة نوح ص: ۳۰۹

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر ۲۹ آیه می‌باشد.

[سورة نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۲۸] ص: ۳۰۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا (۳) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا (۵) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶) وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (۷) ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹)

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲) مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَ قَدْ خَلَقْكُمْ أَطْوَارًا (۱۴)

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶) وَ اللَّهُ أَنْتَبِتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدْكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجْكُمْ إِخْرَاجًا (۱۸) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۱۹)

لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۲۰) قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَادَّهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا (۲۲) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سِوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴)

مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۵) وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (۲۶)

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۰

ترجمه: ص: ۳۱۰

ما نوح را به سوی قومش فرستاده‌ایم، که قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک بر سرشان بیاید، هشدار ده.

گفت ای قوم من، من هشدار دهنده‌ی آشکار شما هستم.

که خداوند را بپرستید و از او پروا و از من پیروی کنید.

تا گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را تا سر آمدی معین واپس بدارد، چرا که اگر بدانید، اجل الهی چون فرا رسد، باز پس داشته نمی‌شود.

گفت پروردگارا من قومم را شب و روز [به خداپرستی] دعوت کردم.

ولی دعوت من جز بر گریزشان نیافزود.

و من هر چه دعوتشان می‌کنم تا سر انجام آنان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان می‌گذارند و خود را در جامه‌هایشان می‌پوشانند و [در کفر] پای می‌فشرند و سخت گردنکشی می‌کنند.

سپس باز ایشان را آشکارا دعوت کردم.

آنگاه آشکارا به ایشان گفتم و پنهانی به ایشان گفتم.

پس گفتم از پروردگارتان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۱

آمرزش بخواهید چرا که او آمرزگار است.

تا از آسمان بر شما بارانی پیوسته و پیگیر بفرستد.

و شما را با بخشیدن اموال و پسران مدد رساند و برای شما باغها و برای شما جویبارها پدید آورد.

شما را چه می‌شود که از عظمت خداوند نمی‌ترسید؟

حال آنکه شما را گونه‌گون آفریده است.

آیا نیندیشیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو آفریده است؟

و ماه را در میان آنها پرتو افشان و خورشید را [چون] چراغی قرار داده است.

و خداوند شما را مانند گیاهی از زمین رویاند.

سپس شما را به آن بازمی‌گرداند و [پس از آن] شما را [دوباره] بیرون می‌آورد.

و خداوند زمین را زیر انداز شما کرد.

تا به شاهراههای گشاده‌ی آن راه یابید.

نوح گفت پروردگارا آنان از من نافرمانی کردند. و از کسی که مال و فرزندش جز به زیانکاریش نیفزوده است، پیروی کردند.

و نیرنگی سترگ در کار آوردند.

و گفتند نه هرگز دست از خدایانتان و نه هرگز دست از ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر بردارید.

و بسیاری را بیراه کردند و جز بر بیراهی ستمکاران [مشرک] میافزای.

بر اثر گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند، سپس به آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خداوند یآوری نیافتند. و نوح گفت پروردگارا بر روی زمین از کافران دیناری باقی مگذار. چرا که اگر باقیشان گذاری، بندگان را گمراه کنند و جز فاجر کفران پیشه‌ای به بار نیاورند. پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و هر کس را که مؤمن به خانه‌ی من درآید و نیز مردان مؤمن و زنان مؤمن را بیمارز، و جز بر تباهی ستمکاران [مشرک] میافزای.

تفسیر ص: ۳۱۱

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب در دنیا یا در آخرت، یا بین دنیا و آخرت هنگام احتضار، یا در برزخ‌ها.

قال نوح جهت امتثال امر ما و مبادرت به تبلیغ رسالتش گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۲

يا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ صدق و راستی من ظاهر و آشکار است، یا ظاهر کننده‌ی صدق من، یا ظاهر کننده‌ی آنچه که به آن انداز شده است، یا ظاهر کننده‌ی امر به عبادت خدا.

أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ لَفِظ «أَنْ» تفسیریّه و تفسیر «نذیر» یا «مبین» است، یا مصدریّه است به تقدیر لام، یا مصدریّه است و مفعول به «مبین» و اتَّقَوْهُ وَ أَطِيعُونِ يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را، چون همه‌ی گناهان بخشیده نمی‌شود مگر بعد از فنای تام که آن فنا از فناست.

وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و آن آخرین مدّت عمرهای آنهاست و آن اجل معینی است که در الواح عالی نامیده و تعیین شده است.

إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ آنگاه که آمدن اجل مقدر شده باشد، یا آمدن آن نزدیک باشد.

لَا يُؤَخِّرُ أَجَلَ خُدا تأخیرپذیر نیست، پس عمل کنید برای بعد از آن در زمانی که مهلت دارید.

لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر می‌دانستید از آن حالتی که بر آن هستید امتناع می‌کردید، یا کاش عقوبت افعالتان را می‌دانستید، یا کاش شما از اهل علم و دانش بودید.

قال نوح پس از آنکه قومش را به سوی خدا دعوت کرد و آنها اجابت نکردند برای آنکه اظهار امتثال خویش را بنماید و از عدم اجابت قومش شکایت کند گفت:

رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۳

دعوت من جز فرار قوم از من و از ایمان به تو و از تصدیق من فراتر نرفت و چیزی بر آنها نیافزود.

وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ مِنْ هَرٍ جِهَةٍ رَأَيْتُهُمْ مِنْ هَرٍ جِهَةٍ يَمُوتُونَ بِه ایمان به تو فرا خواندم.

لَتَغْفِرَ لَهُمْ تَابِئِهِمْ که لازمه‌ی ذات آنانست و اعمال زشت‌شان را ببخشی.

جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ تا گفتار مرا نشنوند.

وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ لباسهایشان را جلو چشمهایشان گرفتند تا مرا نبینند که من آنها را به سوی تو فرا می‌خوانم، چون اینان لجوج و از حق متنفرند.

وَ أَصْرُوا بِرِامْتِنَاعٍ و خودداری اصرار ورزیدند.

وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا از اطاعت و شنیدن گفتار من تکبر ورزیدند.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا تفصیل دعوت و فرا خواندن او مردم را به سوی خداست در شب و روز.

و لذا عطف نمود با لفظ «ثم» و لفظ «جهارا» مفعول مطلق نوعی است بدون آنکه لفظ فعل در کلام باشد.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسِرُّهُمْ لَهُمْ اسیراراً نخست آن قوم را به طور علنی دعوت به سوی خدا کردم وقتی دیدم فایده‌ای به حال آنان نکرد آشکار و پنهان را نسبت به همه تلفیق نمودم، یا برای بعضی مطلب را علنی کردم و برای بعضی به صورت پنهان، زیرا دعوت

علنی به دماغ بعضی برمی خورد. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۴

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ بیان چگونگی دعوت نوح است، یعنی من آنان را دعوت کردم و مقتضای هواهای آنان به آنها وعده دادم، تا دعوت من سبب میل آنها به مدعو شود، نه سبب نفرت آنها.

إِنَّه كَانَ عَفَّارًا خداوند بسیار بخشاینده کسی است که استغفار کند.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ ابر. عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا برکت و باران زیاد.

وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا یعنی در دنیا و آخرت.

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا این جمله از قول نوح علیه السلام یا ابتدای کلام از جانب خدا خطاب به آنانست.

و «وقار» سنگینی و عظمت است، به معنای رجا ضد ناامیدی است و گاهی به معنای ترس استعمال می شود.

معنای آن این است: شما چه حالی دارید و دارای چه حالتی می باشید؟

آیا از سفیهان یا مجانین هستید؟

چون شما در باره‌ی خدا امیدوار به وقار نیستید و به رسیدن عذاب عجله می کنید، یا چه فایده و چه نفعی به حال شما دارد در حالی

که شما امید وقار و عظمت برای خدا ندارید؟ یا چگونه است حال شما؟

آیا دیوانه یا مست هستید؟

چون شما از عظمت و بزرگی خدا نمی ترسید، یا در این نترسیدن چه فایده‌ای برای شما هست؟! وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا خداوند شما را

در مراحل مختلف

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۵

آفریده است، از نطفه‌ی کثیف و پلید علقه، مضغه، استخوان و نفس ناقص تا نفس کامل.

یا حالات شما را در مراحل مختلف آفریده، مانند: رضا، خشم، بسط، قبض، غنا، فقر، عزت و ذلت بدون آنکه شما در این امور

تصرف و دخالت داشته باشید و بدون آنکه شما اراده و اختیاری داشته باشید.

پس چرا شما وقار و سنگینی و استحکام خدا را امید ندارید در حالی که در مراحل خلقت خویش آنها را مشاهده نموده‌اید؟

یا چرا از عظمت خدا نمی ترسید در حالی که در تغییرات و تطورات حالات خود عظمت الهی را مشاهده کرده‌اید؟! أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ

خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا این جمله نیز از کلام نوح علیه السلام است تا استشهاد بر عظمت خدا بکند، یا از کلام خدای تعالی

است.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا خورشید را در مقابل ماه به چراغ تشبیه و تمثیل نمود تا اشعار به این باشد که نور

خورشید از ذات خورشید است مانند چراغ به خلاف ماه.

و نیز اشاره به این باشد که خورشید با نورش تاریکی شب را زایل می کند مانند چراغ.

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا شما را از زمین ایجاد نمود بدون آنکه اختیار شما در آن دخالت داشته باشد.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا بدنهای شما و مواد اولیه‌ی شما را جزء زمین قرار می دهد، در حالی که شما در مدت حیات و زندگی تان با زمین

متحد و یکی بودید، یا خداوند شما را بر حسب نفوستان از زمین بدن‌ها و ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۶

نطفه‌هایتان رویانید، رویاندن ناشناخته‌ای که شما آن را نمی‌شناسید، سپس شما را در زمین اعاده می‌کند پس از آنکه شما آن را اختیار کردید، بدین گونه که با لوازم معاش و زندگی‌تان به بدن‌هایتان توجه نمودید.

و يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا اَيْنَ مَطْلَبٍ رَا بَرَايَ شَمَا مَكْرَرٍ وَاقَعِ مِي سَاذِدْ، يَا بَا مَرَكِّ شَمَا رَا اِخْرَاجِ مِي نَمَايِدْ، يَا شَمَا رَا اَز بَدَنَهَايَ بَرَزَخِي خَارَجِ مِي سَازِدْ، خَارَجِ سَاخْتَنِ نَاشَنَاخْتَهَايَ كِه بَرَايَ شَمَا مَجْهُولِ اسْت.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ بِسَاطًا لِّتَسْلُكُوْا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا رَا هَايَ وَاَسَعِ وَا كَسِي كِه اَيْنِ كَارِ رَا اِنْجَامِ دِهْدِ وَا چَنِينِ كَارِي بَكَنْدِ بَايِدِ اَمِيْدِ رَزَاَنْتِ وَا وَقَارِ اَز اُو دَاشْتِ، يَا اَز عَظْمَتِ اُو بَايِدِ تَرَسِيْدِ.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَا تَبِعُوْا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَا وَلَمْدُهُ اِلَّا خَسَارًا رُوْسا كِه زِيَادِي اَمُوَالِ وَا اُوْلَادِ اَنَّا نِ رَا شَادِ وَا خُوْشْحَالِ نَمُوْدِه اسْت.

وَمَكْرُوْا مَكْرًا كَبْرًا بَرَزَكِّ دَر نَهَايَتِ بَرَزَكِّي.

وَقَالُوْا وَا بَيْنِ خُوْدَشَا نِ كَفْتَنْدِ:

لَا تَدْرُنَّ اِلَهَتَكُمْ وَا لَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَا لَا سُوَاعًا وَا لَا يَغُوْثَ وَا يَعْوَقَ وَا نَسْرًا مِي كَفْتَنْدِ اَيْنِ بَتِ هَا رَا تَرَكِّ نَكْنِيْدِ! بَعْضِي كَفْتَهْ اَنْدِ: اَيْنِ نَامَهَا اَسَامِي گَرْوَهِي نِيكُو كَارِ بُوْدِ كِه دَر زَمَانِ بَيْنِ اَدَمِ وَا نُوحِ زَنْدَكِي مِي كَرْدَنْدِ، پَسِ اَز اَنَهَا قَوْمِي پَدِيْدِ اَمْدَنْدِ كِه مَانَنْدِ گَرْوَه نِيكُو كَارِ عِبَادَتِ مِي كَرْدَنْدِ كِه شَيْطَانِ بَه اَنَهَا كَفْتِ: اِگَر صُوْرَتَهَايَ اَنَهَا رَا دَرَسْتِ كْنِيْدِ بَرَايَ شَمَا بَا نَشَاطَرِ بُوْدِه وَا شُوْقِ شَمَا بَه عِبَادَتِ بِيَشْتَرِ مِي شُوْدِ، پَسِ اَنَّا نِ چَنِينِ كَرْدَنْدِ.

پس از آنان گروهی پدید آمدند که شیطان به آنها گفت: کسانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۷

که قبل از شما بودند این صورت‌ها و عکس‌ها را عبادت می‌کردند، این گروه سخن شیطان را گوش کردند و صورت‌ها را عبادت نمودند و از همین زمان بت‌پرستی شروع شد.

بعضی گفته‌اند: نوح علیه السلام در کوهی در هند از جسد آدم علیه السلام محافظت می‌کرد و مانع می‌شد که کفار قبر او را طواف کنند، شیطان به کفار گفت: اینان بر شما فخر می‌کنند و گمان دارند که خودشان فرزندان آدم هستند، نه شما و چیزی که شما می‌خواهید دور آن طواف نمایند جسدی پیش نیست، من مانند آن را برای شما درست می‌کنم که آن را طواف نمایید.

و برای آنها پنج بت ساخت و آنها را وادار به عبادت بت‌ها کرد و آن پنج بت عبارت بود از «ودّ، سواع، یعوق، یغوث و نسر» و چون ایام طوفان شد آن بت‌ها دفن شد و خاک روی آنها را گرفت، دوباره شیطان آن بت‌ها را برای مشرکین عرب بیرون آورد.

بعضی گفته‌اند: بت‌های قوم نوح علیه السلام به دست عرب افتاد و بت «ودّ» برای طایفه قضاعه، «یغوث» برای دو بطن از طایفه ی طیّ و یعوق به همدان و نسر به خنعم، سواع به آل ذی الکلاع، لات برای ثقیف و عزّی به سلیم، مناه برای قدید، اساف و نائله و هبل به اهل مکه اختصاص یافت.

و گفته شده: که «ودّ» به صورت (شکل) مرد بوده، «سواع» به صورت زن، «یغوث» به صورت شیر، «یعوق» به صورت اسب و «نسر» به صورت کرکس بوده‌اند.

وَقَدْ اَضَلُّوْا كَثِيْرًا عِبَادَتِ كَنْنَدِگَانِ اَنَّا خُدَايَا نِ بِيَسَاْرِي اَز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۸

مردم را گمراه کردند، یا آن خدایان به سبب آنچه که از شیطان بر هیكل‌های آنان ظاهر می‌شد بسیاری از مردم را گمراه کردند.

وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِيْنَ اِلَّا ضَلٰلًا چُوْنِ دَعَا وَا نَفْرِيْنِ اِنْبِيَا عَلَيْهِمِ السَّلَامِ مُوَافِقِ وَا تَكْوِيْنِ اسْت.

و نوح از قوم خود ازدیاد گمراهی و دوری از طریق انساّیت را مشاهده نمود و دید که آنان از انساّیت و فطرت را بریده‌اند و از صلاح و خیر آنان مأیوس شد این چنین آنها را نفرین کرد.

یا چون در سرکشی و تمرد و عصیان مبالغه نمودند، بغض در راه خدا او را گرفت و غضب او در راه خدا شدّت پیدا کرد چنین نفرین نمود.

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ بِه خاطر خطاها و گناهانشان.

أُغْرِقُوا بِه سبب طوفان غرق شدند.

فَأَذِخَلُوا نَاراً بِه سبب غرق شدن داخل آتش گشتند، چون آنها مردند و با مردن داخل آتش شدند.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً دیگر یار و یآوری نمی‌یابند که عذاب را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَاضَةً لَأَعْبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاكِراً كَفَّاراً و این آیه دلیل بر این است که نوح علم پیدا کرد که آنها فطرت را قطع کردند به نحوی در آنها هیچ استعداد تولد مؤمن باقی نماند.

از امام باقر علیه السّلام روایت شده هنگامی که از او سؤال شد نوح در وقت نفرین بر قومش از کجا علم پیدا کرد که آن جماعت جز کفار و فجار به دنیا نخواهند آورد؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۱۹

فرمود: آیا نشنیدی که خدای تعالی به نوح فرمود: از قوم تو دیگر هرگز به تو ایمان نمی‌آورند مگر همان کسی که تا کنون ایمان آورده‌اند.

رَبِّ اغْفِرْ لِي پس از آنکه از شدّت غضب در راه خدا بر قومش نفرین کرد به درگاه الهی تضرّع و زاری نمود و از غضب در راه خدا استغفار کرد، چون حبّ در راه خدا بهتر از بغض در راه خداست.

وَلِوَالِدَيْيَ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِناً از امام صادق علیه السّلام آمده است که مقصود ولایت است، که هر کس داخل ولایت شود به خانه‌ی انبیاء داخل می‌شود.

وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ هر زن و مرد مسلمان که دعوت عام را پذیرفته و دعوت خاصّ را قبول نکرده‌اند یا مقصود کسانی است که به ولایت ایمان آورده باشند با بیعت خاصّ ولوی.

ولی مقصود از کسی که داخل خانه نبیّ شود شخصی است که بیعت خاصّ را با دست نوح انجام داده باشد.

و مقصود از مؤمنین و مؤمنات مردان و زنانی هستند که بیعت خاصّ را با دست او یا غیر او از انبیا و اولیا علیهم السّلام انجام داده باشند.

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً بعد از دعا بر مؤمنین نفرین بر ظالمین را تکرار کرد تا جمع کند بین حبّ در راه خدا و بغض در راه او را. و این همان کمال تامّ است که بغض در راه خدا حبّ او در راه خدا را از بین نمی‌برد و همچنین حبّ او در راه خدا بغض او در راه خدا را از بین نمی‌برد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۰

چنانچه خدای تعالی به این کمال اشاره کرده و فرموده: «محمّد رسول الله و الّذین معه أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم».

بعضی گفته‌اند: نوح علیه السّلام دو مرتبه دعا و یک مرتبه نفرین بر کفار نمود و دیگری دعا بر مؤمنین، خدای تعالی نفرین بر کفار را استجابت کرد و هر چه از کافرین بر روی زمین بود هلاک گردانید.

امیدوارم که خداوند دعای او را در باره‌ی مؤمنین نیز اجابت نماید و در نتیجه مؤمنین را ببخشد.

قال علیّ علیه السّلام:

فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشرّ شرّ منه فاعل خیر بهتر از خیر و فاعل شرّ بدتر از شرّست.

هر که نیکی کن به از نیک است و آنکه بد کرد بدترست از بد

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۶۶ و ۶۷

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۱

سوره الجن ص: ۳۲۱

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر بیست و هشت آیه می‌باشد.

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۲۸] ص: ۳۲۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴)
 وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷) وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مَلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (۸) وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (۹)
 وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (۱۱) وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (۱۳) وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴)
 وَ أَنَا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵) وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷) وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹)
 قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲) إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ نَاصِرًا وَ أَقْلَّ عَدَدًا (۲۴)
 قُلْ إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۲

ترجمه: ص: ۳۲۲

بگو به من وحی فرستاده شده است که گروهی از جن گوش [به قرآن] سپردند، سپس گفتند ما قرآنی شگرف را شنیده‌ایم،

که به راستی راه می‌نماید، آنگاه به آن ایمان آوردیم و هرگز برای پروردگاران کسی را شریک نمی‌آوریم، و حقا که بلند است شأن پروردگار ما، نه همسری برگزیده است و نه فرزندی. و نادان ما بود که در حق خداوند، پریشان می‌گفت.

و ما چنین می‌پنداشتیم که انس و جنّ هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۳

و چنین بود که مردانی از انسانها به مردانی از جنیان پناه می‌بردند و بر سرکشی آنان می‌افزودند.

و آنان نیز می‌پنداشتند همچنانکه شما می‌پندارید که خداوند هرگز کسی را [به حشر یا پیامبری] بر نمی‌انگیزد.

و ما در آسمان جستیم و آن را سرشار از نگهبانان نیرومند و شهابها یافتیم.

و ما خود در نشستگاههایی برای [دزدیده] شنیدن از آن می‌نشستیم، اما اکنون هر کس گوش بسپارد، شهابی در کمین خود یابد.

و ما خود نمی‌دانیم که در حق زمینیان سرّ خواسته شده است، یا پروردگارش در حق آنان رهیافت خواسته است.

و از میان ما هم صالحان هست و هم از میان ما جز این، ما [روندگان] راههای گوناگونیم.

و ما یقین داشتیم که هرگز در زمین از خداوند گزیر و گریزی نداریم.

و ما چون [پیام] هدایت را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم، پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد، نه از نقصانی بیم داشته باشد و

نه از ستمی.

و جمعی از میان ما مسلمان است و جمعی کژراه، پس کسانی که اسلام آوردند، آنانند که هدایت جسته‌اند.

و اما کژراهان همانا هیزم جهنمند.

و اگر در آن شیوه [ی ناصواب] پایداری ورزند [از روی استدراج] آنان را آب [و امکانات] فراوان ارزانی می‌داریم.

تا سرانجام در آن بیازمایمشان، و هر کس از یاد پروردگارش دل بگرداند، او را به عذابی سهمگین بکشاند.

و همه‌ی مسجدها خاصّ خداوند است، پس در جنب خداوند هیچ کس را [به پرستش] مخوان.

و چنین بود که چون بنده‌ی خدا [محمّد صلی الله علیه و آله] برخاسته او را به نیایش می‌خواند، نزدیک بود که بر سر او بریزند.

بگو فقط پروردگارم را به نیایش می‌خوانم و هیچ کس را شریک او نمی‌شمارم.

بگو من نه صاحب اختیار زبانی برای شما هستم، نه سامانی.

بگو هیچ کس نیست که هرگز مرا در برابر خداوند پناه دهد، و هرگز بجز او پناهی نمی‌یابم.

[در اختیار ندارم] مگر پیامی از جانب خداوند و رسالت او، و هر کس از خداوند و پیامبر او سرپیچی کند، او راست آتش دوزخ که

همواره- جاودانه- در آن ماند.

تا هنگامی رسد که آنچه به آنان وعده داده شده است، ببینند و زودا بدانند که چه کسی سست یاورتر و اندک سپاه‌تر است.

بگو نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده‌اند نزدیک است، یا پروردگار من برای آن فاصله‌ای [دراز] قرار داده است.

اوست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۴

دانای [راز] پنهان، که هیچ کس را از غیب خویش آگاه نمی‌سازد.

مگر پیامبری که او پسندد، که پیشاپیش و پشت سر او نگهبانانی راه دهد.

تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگارش را رسانده‌اند و به آنچه نزد آنان است احاطه دارد و هر چیز را به شماره می‌شمارد.

تفسیر ص: ۳۲۴

[قل] به اهل مکه بگو: اُوْحَىٰ اِلَيْكَ اِنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي اِلَى الرُّشْدِ فَاَمَّا بِهٖ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا در سوره‌ی احقاف نزول آیه و داستان جن گذشت.

وَ اِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا لَفِظ «جَدُّ» به معنای بخت است.

از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: این سخن چیزی بود که جنّ از راه جهالت و نادانی بر زبان آورد و خدای تعالی این سخن را از آنان حکایت کرده است.

یا این لفظ برای عظمت و بزرگی به طور استعاره به کار رفته است و لفظ «اِنَّه» با کسره‌ی همزه خوانده شده بنا بر آنکه قول از جنّ حکایت شده باشد.

و با فتحه‌ی همزه خوانده شده بنا بر آنکه معطوف بر ضمیر مجرور در قول خدا: «فَاَمَّا بِهٖ» باشد، یا بنا بر آنکه عطف بر «اِنَّه استمع» باشد و اختلاف قرائت و عطف در جمله‌های بعد نیز بر همین منوال است، جز آنکه در بعضی از فقرات عبارت عطف به «اِنَّه استمع» ممکن نیست.

مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّ لَا وُلْدًا چنانچه بعضی از انسانها می گویند.

وَ اِنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا كَسَى که از طایفه‌ی ما از دین (حقّ) منحرف است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۵

عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا گفتاری دور از حقّ و فراتر از حدّ، یا به معنای ظلم است و مقصود از سفیه شیطان، یا مطلق کسانی است که از حقّ منحرف می باشند.

وَ اَنَا ظَنُّنَا اَنْ لَّنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَّ الْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اگر ما پیروی از سفیه می کردیم بدین گمان بودیم که انس و جنّ بر خدا دروغ نمی بندند، یعنی تصدیق و پیروی ما از کسی که در باره‌ی خدا قائل به شریک، مصاحب و فرزند بود ناشی از همین گمان بود تا آنکه قرآن را شنیدیم و یقین کردیم که آنان دروغ می گویند.

وَ اِنَّهُ كَانَ رِجَالًا مِّنَ الْاِنْسِ يَعْوَّذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ لَفِظ «من» در «من الجنّ» تبعیضیه یا تعلیلیه است.

از امام باقر علیه السّلام در مورد این آیه روایت شده: گاهی شخص به سوی کاهن و جادوگر که از طرف شیطان به او وحی می شد می رفت و می گفت: به شیطان خود بگو: فلانی به تو پناه آورده.

بعضی گفته اند: برخی از عرب‌ها وقتی شب هنگام در صحرا بی نزل می نمود و می گفت: من به عزیز این وادی پناه می برم از شرّ سفیهان قومش.

و بعضی گفته اند: مردمانی از انس به مردمانی دیگر از انس از شرّ جنّ پناه می بردند.

فَزَادُوهُمْ رَهَقًا لَفِظ «رهق» با حرکت به معنای سفاهت، سبکی، ارتکاب شرّ و ظلم، آمد و شد محارم، وادار کردن انسان بر چیزی که طاقت آن را ندارد، دروغ و عجله می باشد.

و ضمیر فاعل «زادوهم» به مردانی از انس یا به مردانی از جنّ برمی گردد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۶

و ضمیر مفعول بر عکس آن است.

و ممکن است ضمیر به مردان پناهنده، یا به کسانی که پناه به آنها برده شده یا به جنّ برمی گردد و همه‌ی این احتمالات در ضمیر مفعول نیز جریان دارد.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا إِنَّ كَفَّارَ أَنهَاسْت، یعنی این مردمان از جهت ضعف حالشان و بدی عقیده‌شان به جنّ یا به انس پناه بردند.

زیرا آنها همانند شما جنیان گمان کردند که خداوند کسی را به رسالت به بنی آدم مبعوث نمی‌کند، یا گمان کردند که خداوند کسی را در قیامت زنده نمی‌کند.

و ممکن است این جمله معترضه از جانب خدا باشد و معنای آیه این است که جنیان گمان کردند همان طور که شما انسانها گمان کردید که خداوند کسی را مبعوث نمی‌کند.

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ بِهَ آسْمَانِ نَزْدِيكٍ شَدِيمٍ، یا به سوی آسمان بالا رفتیم، یا خواستیم به سوی آسمان بالا رویم. فَوَجَدْنَا نَاهَا مُلْتَأً حَرَسًا شَدِيدًا لَفْظِ «حرس» جمع «حارس» به معنای حافظ و نگهبان است، مذكر آوردن لفظ «شدید» از آن جهت است که لفظ «فعلیل» به معنای فاعل در مجرای فعلیل به معنای مفعول قرار می‌گیرد که تذکیر و تأنیث در آن مساوی است و معنای آن نگهبانان قوی است که با وجود آنها استراق سمع ممکن نیست.

و شهباً لَفْظِ «شهب» جمع شهاب است.

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا شِهَابٍ رَا مِي يَابِدُ كِهَ مَرْتَصِدًا رَمِي بِهَ اوست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۷

و در سوره‌ی حجر بیان این آیه و بیان گوش فرادادن جنّ و منع آنها به وسیله‌ی شهابها گذشت.

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا یا خداوند خیر و صلاح آنان را خواسته است.

وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا يَعْنِي گروهي از ما.

دُونَ ذَلِكَ در صلاح و خوی پائین‌ترند، یا بدین گونه که بعضی از آنها در نهایت شرارت و بعضی چنان نیستند یعنی از ما گروهی هستند که صالح نیستند.

كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا دَارِي رَاهِي مَخْتَلِفٍ وَ مَتَفَرِّقٍ، یا خود ما دارای راههای مختلف بودیم یا «طرائق» به معنای أماتل و برگزیدگان و اشراف قوم است.

وَأَنَا ظَنْنَا مَا دَانَسْتِمِ وَ عِلْمِ پيدا کردیم و آوردن لفظ «ظنّ» بدان جهت است که مکرر گذشت که علوم نفوس در مغایرت آنها با معلومها و جواز انفکاک معلومها از علوم همانند ظنّ و گمان است.

أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ دَانَسْتِمِ كِهَ هِرْ كَزِر بِرِ قَدْرَتِ خِدا غلبه نتوانیم کرد در هر جای زمین باشیم.

وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا لَفْظِ «هربا» حال یا تمیز یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است که آن حال است، یعنی ما دانستیم که بر خدا غلبه نتوانیم کرد در حالی که از او به آسمان فرار کنیم.

وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى قَرَأْنِ، یا رسالت، یا ولایت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۸

أَمَّنًا بِهَ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهَ لَفْظِ «فاء» در «فمن» برای سببیت است.

فَلَا يَخَافُ بَخْسًا هِرْ كَسِ بِهَ پُرورد گارش ایمان بیاورد از نقص یا ظلم یا مسامحه‌ی در حساب یا از کوری چشمش نمی‌ترسد.

وَلَا رَهَقًا مَعْنَا «رهق» اندکی قبل گذشت.

از امام کاظم علیه السّلام آمده است که فرمود: هدایت به معنای ولایت، ما ایمان به مولای خود آوردیم و هر کس به ولایت مولای خود ایمان آورد از هیچ ظلم و نقصی نمی‌ترسد و از «رهق» باکی ندارد.

به امام کاظم علیه السلام عرض شد: آیا این معنای تنزیل است؟ فرمود: نه تأویل است.

وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ خراج شدگان از حقِّ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی کسانی که به ولایت ما اقرار نمودند.

أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

هیزم جهنم می‌شوند و می‌سوزند، یا جهنم به وسیله‌ی آنها آتش می‌گیرد.

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا لَفِظَ «أَنْ» مخفف از مثقله است، مجموع جمله معطوف بر قول خدا: «أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرًا» می‌باشد، یا لفظ «أَنْ» زایده و جمله ابتدای کلام از جانب خداست.

عَلَى الطَّرِيقَةِ ولایت، یا مقصود طریقه‌ی معهود است که از پدران گرفته شده، آن طریقه‌ی کفر است و نظیر این دو وجه است قول خدای تعالی: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» و قول خدای تعالی: «لَوْ لَا أَنْ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۲۹

يَكُونُ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُتَوَبَهُمْ سُبْحَانَ مَنْ فِيهِ»

لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا آب زیاد و فراوان. و چون وجود آب در ملک عرب بسیار کم بود و بیشتر خیرات و برکات متوقف بر آب بود لذا آب کنایه از زیادی خیرات و برکات گشت.

و از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه آمده است: یعنی علم زیاد به آنان افاده می‌کنیم که آن را از ائمه علیهم السلام فرا می‌گیرند.

از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیا از فرزندان او استقامت می‌کردند، در امر و نهی، اطاعت آنان را می‌نمودند آنها را با آب زیاد سیراب می‌کردیم، یعنی دل‌هایشان را با ایمان سیراب می‌نمودیم. لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ با آن آب آنها را آزمایش کنیم، یا به سبب آن آب آنها را عذاب نماییم.

وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از ذکر کردن او پروردگارش را، یا ذکر پروردگارش او را، یا از چیزی که با آن ذکر پروردگارش حاصل می‌شود و اصل چیزی که ذکر پروردگار با آن حاصل می‌شود علی بن ابی طالب علیه السلام و ولایت اوست. چنانچه از ابن عباس روایت شده که گفت: ذکر پروردگارش همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. يَسْئَلُكَ به او وارد می‌سازد.

عَذَابًا صَعَدًا عَذَابِي را که بالا رونده است یا غالب است یا عذاب بر کسی که عذاب می‌شود غالب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۰

وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ مَسَاجِدٌ مَخْتَصَّةٌ بِهِ خداست.

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا در مساجد جز خدا کسی را نخوانید یا مقصود این است که با مظاهر خدا که همان مساجد است کسی را نخوانید و لفظ «مساجد» در اینجا تفسیر به صورت و دو دست و دو زانو و دو انگشت ابهام تفسیر شده است.

از امام کاظم علیه السلام آمده است: مساجد همان اوصیا علیهم السلام می‌باشند و در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ» بیان مساجد گذشت.

وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

يَدْعُوهُ او را عبادت می‌کند، یا او را با زبانش دعوت می‌کند، یا «لا اله الا الله» می‌گوید، یا قرآن می‌خواند، یا به سوی خدا فرا می‌خواند و این فراخواندن از جمله چیزهائی است که به او وحی شده. و ممکن است این جمله از گفتار جن باشد که به همدیگر گفته‌اند.

کادوا جتین چون به دعوت پیامبر گوش فرا می‌دادند یا اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرآن و احادیث استماع می‌کردند، یا قریش که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانع و رادع بودند.

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبْدًا لَفْظ «لبده» با کسره و سکون، با ضمّه و سکون پشم متراکم و فشرده است و «اللبد» با کسره، یا ضمّه و فتحه جمع هر دو آمده است و «لبدا» با ضمّه و تشدید جمع «لا بد» خوانده شده و نیز «لبد» با دو ضمّه خوانده شده.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا وَ بِهِ صُورَتِ: «قال إنما أدعوا» خوانده شده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۱

رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا مَنْ كَسَى رَا شَرِيكَ پروردگارم قرار نمی‌دهم، خواه از من راضی باشید یا خشمناک.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا مَنْ هِيَجْ ضرر و نفعی را مالک نیستم تا عذابی را که به آن عجله می‌کنید بیاورم، یا آیات و نشانه‌هایی را که پیشنهاد می‌کنید بیاورم.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به ولایت علی علیه السلام فرا خواند، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: ای محمّد ما را از این کار عفو کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این امری است مربوط به خدا و ربطی به من ندارد.

پس قریش او را متهم نمودند و از نزد او بیرون رفتند و خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ ... تا آخر».

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا جز او پناهگاهی نمی‌یابم و این جمله کنایه از کفّار است که اعتماد بر بت‌ها یا بر رؤسای ضلالت و گمراهی نمودند.

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ تَبْلِيغِ وَحِيٍّ مِنْ جَانِبِ خَدَا، یا رسیدن وحی از جانب خدا، یا رسیدن وحی از جانب خدا به من و ان جمله استثناء از «ملتحدًا» یا از «احدا» و «ضرًا» یا «رشدًا» می‌باشد.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود «مگر بلاغ از جانب خدا و رسالات او در باره‌ی علی علیه السلام» گفته شد: آیا این تنزیل است؟ فرمود: بلی.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَرَسُولَهُ فِي وَرَسُولَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ چنانچه از امام کاظم علیه السلام آمده است.

فَإِنْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۲

در عذاب دائم هستند تا ببینند آنچه را که به آنها وعده داده می‌شد، از عذاب یا حساب یا از اینکه علی علیه السلام تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم است، یا مرگ، یا قائم علیه السلام و یاران او و ممکن است مقصود علی علیه السلام هنگام رجعت باشد.

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا به زودی خواهند فهمید که چه کسی از جهت یار و یاور ضعیف‌تر و از جهت عدد کمتر است؟

چنانچه می‌گویند: ما قوی هستیم و عدد ما از علی علیه السلام بیشتر است.

قُلْ إِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ آنچه که از وعده‌ها ذکر شد.

أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا پروردگارم برای قیامت مدّت قرار می‌دهد، که این کنایه از دوری و بعد است.

قَمِي گفته: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در رجعت واقع می‌شود خبر داد گفتند: این مطلب چه وقت محقق می‌شود؟ خدای تعالی فرمود: بگو ای محمّد: «إِنْ أَدْرَى ... تا آخر آیه».

عَالِمُ الْغَيْبِ عَالِمٌ وَ دَانَا به عالم غیب، یا عالم است به آنچه که از دیدن و شنیدن غایب است.

فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ از امام رضا علیه السلام آمده است: بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله از

کسانی است که خدا از او راضی است و ما ورثه‌ی همان رسول هستیم که خداوند هر مقدار از غیب را که بخواهد او را آگاه می‌سازد، پس ما می‌دانیم آنچه را ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۳ که گذشته است و آنچه را که تا روز قیامت خواهد آمد.

و وجه منافات نداشتن بین این آیه و بین قول خدای تعالی: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» گذشت و گفتیم که مطلعین بر غیب اطلاع بر آن پیدا نمی‌کنند مگر با لطیفه‌ی الهی. فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا گفته می‌شود: سلک زید المکان، فی المکان، سلک زید عمرا، لفظ «سلک» فعلی است که هم لازم می‌آید و هم متعدی.

و اسم «إِنْ» به رسول صلی الله علیه و آله یا به خدا برمی‌گردد، همچنین است فاعل «یسلک» و آن فعل لازم است یا متعدی و لفظ «رصد» مصدر یا جمع «راصد» است و معنای آیه این است که خداوند کسی را بر غیب آگاه نمی‌کند مگر آنکه از او راضی و او را برگزیده باشد.

از قبیل رسول بشری یا ملکی، زیرا رسول سیر می‌کند از پیش روی خودش یعنی آخرت و از پشت سرش یعنی دنیا در حالی که مترقب بر امور دنیا و آخرت است، یا مترقب اطلاع بر اسرار آن دو است. یا لفظ «رصد» مفعول مطلق نوعی است، یا خداوند حافظ و نگهبان و مترقب و مترصد قرار می‌دهد از پیش رو و از پشت سر که آنها یا قوای درآکاهی اوست، یا فرشتگانی هستند که موکل بر او می‌باشند، تا اخبار دنیا و اسرار آخرت را به رسول بیاموزند. یا خداوند مظاهر خویش را که عبارت از ملائکه‌های موکل بر رسول باشد محافظ و مترقب قرار می‌دهد تا خبر بدهند و رسول صلی الله علیه و آله را مطلع سازند، یا خداوند رصدهائی برای او قرار می‌دهد تا مطالب را به او اعلام نمایند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۴

لِيَعْلَمَ تَا خدَا بَدَانَد.

أَنْ قَدْ أَتْلُغُوا رَسُولَانَ، خَوَاه مَلَائِكَةُهَا بَاشَنَد، يَا رَسُولَانَ بَشَرِي.

رسالاتِ رَبِّهِمْ یعنی خداوند علمش را ظاهر می‌سازند، یا رسول خدا صلی الله علیه و آله بداند که ملائکه‌ها پیام الهی را بلاغ کردند، یا بداند که رسولان پیشین رسالات و پیام پروردگارش را رساندند.

وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ این جمله عطف بر «عالم الغیب» است و رفع توهم این معناست که خداوند دارای علم حادث بوده باشد، چنانچه از قول خدا «لیعلم» چنین توهم می‌شود.

وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا این جمله تأکید و تعمیم بعد از تخصیص است.

قال علی علیه السلام قلوب الرجال وحشیة، فمن تألفها أقبلت علیه دل‌های مردان رمنده است، هر کس که آنها را رام کند به وی گرایند.

دل مردان رمنده چون آهوست هر که رامش کند جهان با اوست

منهاج البراعة علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۹۰ و ۹۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۵

سورة المزمل ص: ۳۳۵

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی آن را مدنی می‌دانند و بعضی گفته‌اند: برخی از آیات آن مدنی و برخی مکه است و آن در مشهور بیست آیه است.

[سوره المزل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰] ص: ۳۳۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلُّ (۱) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴)
 إِنَّا سَتَلِقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)
 وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰) وَ ذُرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلَهُمْ قَلِيلًا (۱۱) إِنَّ لِمَدِينَا آتِكَالَ وَ جَجِيمًا (۱۲) وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا (۱۴)
 إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْدًا وَبِيَلًا (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ
 إِنَّ كَفْرُكُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹)
 إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُصَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ أَعْظَمَ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۶

ترجمه: ص: ۳۳۶

ای مرد جامه بر خود پیچیده.

شب را زنده بدار، مگر اندکی از آن را.

نیمه‌اش، یا اندکی از نیمه کم نما.

یا اندکی بر آن بیافزا و قرآن را شمرده و شیوا بخوان.

ما سخنی سنگین بر تو نازل خواهیم کرد.

بیگمان شب‌خیزی، بیشتر موافقت [دل و زبان] در بر دارد و از لحاظ سخن استوارتر است.

تو را در روز، کار و کوشش بسیار است.

و نام پروردگارت را یاد کن و از همه گسسته و با او پیوسته شو.

پروردگار مشرق و مغرب، که خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خود بشمار.

و بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن و از آنان به نیکویی دوری کن.

و مرا با منکران منتعم و گذار و اندکی به آنان مهلت ده.

بیگمان نزد ما بندها و آتش دوزخ است.

و خوراکی گلوگیر و عذابی دردناک.

روزی که زمین و کوهها بلرزد و کوهها [چون] ریگهای روان شود.

ما به سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است، همچنانکه به سوی فرعون هم پیامبری فرستادیم.

اما فرعون از آن پیامبر نافرمانی کرد، لذا او را به گیروداری سخت می‌پرهیزید [و امان می‌مانید]؟.

آسمان در آن [روز] شکافته گردد، که وعده‌ی او انجام گرفتنی است.

این پند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۷

آموزی است، پس هر کس خواهد راهی به سوی پروردگارش پیش گیرد.

بیگمان پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از همراهانت نزدیک به دو سوم شب و [گاه] نصف آن و [گاه] یک سوم آن را [به نماز] برمی‌خیزی، و خداوند است که شب و روز را سامان می‌دهد، معلوم داشت که شما هرگز آن را تاب نمی‌آورید، لذا از شما درگذشت، حال هر چه مقدور باشد از قرآن بخوانید، معلوم داشت که بعضی از شما [ممکن است] بیمار باشند و دیگران در آن سرزمین [تلاش می‌کنند و] گام می‌زنند و روزی خود از فضل الهی می‌جویند، و دیگرانی هم هستند که در راه خدا کارزار می‌کنند، لذا هر چه مقدور باشد از آن بخوانید، و نماز [پنجگانه‌ی واجب] را بر پا دارید و زکات پردازید و در راه خدا قرض الحسنه دهید، و هر آنچه از کارهای خیر که برای خود پیش اندیشی کنید، [پاداش] آن را بهتر و بزرگتر نزد خداوند خواهید یافت، و از خداوند آمرزش خواهید، که خداوند آمرزگار مهربان است.

تفسیر ص: ۳۳۷

يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ تَرْمَلْ یعنی خود را با لباس یا لحاف پیچید، یا امثال این چیزها، یا پنهان شد.

و خطاب مخصوص نبی صلی الله علیه و آله یا عام است، نبی صلی الله علیه و آله لباس یا لحاف را به خود می‌پیچید و می‌خواید، یا احکام رسالت را به خودش پیچیده بود و از دید مردم پنهان می‌شد تا با امثال آن مردم رو برو نشود و معنای آیه این است: ای کسی که لحاف یا لباس یا احکام رسالت را به خود پیچیده‌ای، یا این کسی که مخفی و پنهان است از دید ادعا کنندگان ریاست و دشمنی با آنها را از سوی عاقل زشت و قبیح می‌بیند.

قُمْ اللَّيْلَ برای نماز شب بلند شو، که نباید تو همه‌ی شب را بخوابی، یا از عالم کثرت بلند شو و بندگان خدا را به وحدت رهنمون

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۸

باش، یا در عالم طبع بلند شو و به عالم‌های بالا نظر افکن، یا از اشتغال به کثرت‌ها که رسالت اقتضا می‌کند بلند شو و به وحدت توجه کن، یا از اختفا و پنهان شدن بلند شو و امر خویش را ظاهر ساز و مأموریت خود را انجام بده و چه خوب گفته است مولوی (ره)

احمقان سرور شدستند و ز بیم عاقلان سرها کشیده در گلیم

خواند مرمَلِ نبی را زان سبب که برون آی از گلیم ای بو الهرب

سر مکش اندر گلیم و رو مپوش که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی که تو داری نور وحی شعشی

هین قم اللیل که شمعی ای همام شمع دایم شب بود اندر قیام

خیز و بنگر کاروان ره زده غول کشتیان این بحر آمده

خضر وقتی غوث هر کشتی تویی همچو روح الله مکن تنها روی

إِلَّا قَلِيلًا جز اندکی از شب نِصْفَهُ بدل از مستثنی یا مستثنی منه است و هر کدام باشد معنا یکی است.

أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ اندکی به آن اضافه کن یا معنای آیه این است: ای کسی که لباس طبعش را به خود پیچیده است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۳۹

منظور هر یک از افراد بشر است از شب طبیعت خویش و تاریکی نفس خود بلند شو.

یا از شب طبیعت و هواهای نفسانیات جهت سلوک به سوی پروردگارت بلند شو و جز اندکی از شب نه خواب، که ضروریات و احتیاجات ضروری بدن در اندکی از شب، در نصف یا بیشتر یا کمتر حاصل می‌شود.

که شایسته است وقت بر سه یا چهار قسمت شود برای طلب معیشت، لذات نفس و طلب معاد، یا طلب معاش، لذت‌های نفوس، استراحت و طلب معاد.

یعنی اگر قوی و نیرومند هستی نصف اوقات خویش را جهت سلوک به سوی خدا قرار ده، اگر قوی تر هستی بیشتر وقت‌هایت را چنین کن و اگر ضعیف هستی اندکی از اوقات خویش را جهت سلوک الی الله قرار بده.

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ترتیل قرآن بر حسب معنای لفظ آن است که قرآن را به طور متوسط بخوانی، نه در تندخوان و سرعت افراط کنی و نه در کندخواندن، بلکه طوری بخوانی که حروفش از هم جدا و وقف‌هایش محفوظ باشد، که ترتیل کلام بدین گونه است که تألیف و ترکیب آن را نیکو نمائی و آهسته و پشت سر هم بخوانی.

چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در بیان این آیه فرمود: قرآن را شمرده و واضح بخوان، نه مانند شعر آن را فشرده کن و نه مانند پراکندن ریگ آن را پراکنده بخوان، و لکن دل‌های قساوت گرفته‌تان را بی‌تاب کنید، و هم و غم هیچ یک از شما این نباشد ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۰

که به آخر سوره برسد.

در خبر دیگری آمده است: ترتیل عبارت از حفظ و قوف و بیان حروف است.

و در خبر دیگر است: ترتیل آن است که مکث کنی و صدایت را زیبا نمایی، یا معنای آیه این است: معنای که بعد از بیدار شدن از خواب و غفلت در وجود تو جمع شده و متراکم گشته آنها را تفصیل بده و آنچه را که در وجود تو بالقوه است با نظر و مراقبت که از لوازم سلوک است به فعلیت در بیاور، به خطورات نفسی و ذهن نظر بیانداز و ببین از کدام خطورات است؟ خطورات شیطانی است، یا رحمانی؟ و به تجلیات و جذبه‌های پروردگارت نظر کن.

و شاید امیر المؤمنین علیه السلام به همین وجه از تأویل اشاره نمود آنجا که فرمود: و لکن دل‌های قساوت گرفته‌تان را بی‌تاب کنید، هم و غم هیچ کدام از شما رسیدن به آخر سوره نباشد.

إِنَّا سَأَلْنَا جَوَابَ سَوَالِ مَقْدَرٍ است، گویا گفته شده: چرا تو مأمور به قیام در شب و ترتیل قرآن شد؟

و ترتیل قرآن عبارت از تفصیل معانی مجمل در وجود در عالم کبیر یا در عالم صغیر است، در پاسخ فرمود: زیرا ما قول گفتار سنگین بر تو القاء می‌کنیم.

عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا گفتار سنگین که هر کس در قوه‌ی عماله و علامه ضعیف باشد نمی‌تواند آن را تحمل کند، قیام شب قوه‌ی عماله را تقویت می‌کند و قوه‌ی عماله را آماده‌ی ادراک دقایق امور می‌نماید. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۱

و ترتیل قرآن یعنی تفصیل معانی مجمل، که در عقول کلی و نفوس کلی در کثرت‌های کنونی مجمل است.

و تفصیل آن معانی در عالم صغیر قوه‌ی عماله را تقویت می‌کند، قوه‌ی عماله را با نشاط می‌سازد و مراد از قول سنگین قرآن است، که آن قدر سنگین بود که هر گاه نازل می‌شد رسول خدا صلی الله علیه و آله را شبیه غش عارض می‌شد و در بعضی وقت‌ها

می‌دید که گوئی ناف دابّه‌ی او با زمین مماس می‌شود.

یا مقصود آثار ولایت است که آن نیز آن قدر سنگین است که موسی طاقت نمی‌آورد بر آنچه که از خضر می‌دید صبر کند. یا مراد نصب علی علیه السلام به خلافت است که آن نیز به حدی سنگین بود که نبی صلی الله علیه و آله آن را ظاهر نمی‌کرد تا آنجا که در این باره مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت و این آیه نازل شد: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ». یا مقصود مصایب اهل بیت پیامبر بعد از خودش می‌باشد که آن مصیبت‌ها آن قدر سنگین بود که نزدیک بود شنیدن آن غیر ممکن گردد.

یا مقصود آرامشی است که نازل نمی‌شود مگر با جنود و لشگریانی که شما آنها را نمی‌بینید و نازل نمی‌شود تا قلب از اغیار پاک گردد و قلب از اغیار پاک نمی‌شود مگر قوه‌ی علامه روشن شود و قوه‌ی عمّاله با نشاط گردد و این معنا جز با قیام شب و ترتیل قرآن محقق نمی‌گردد.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَجَوَابُ سْؤَالِيهِ اسْتِ قَه نَاشِيهِ از مجموع آنچه که گذشت می‌شود، گویی که گفته شده: چرا مأمور ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۲

به قیام در شب و ترتیل قرآن به خاطر القاء گفتار سنگین شدی؟ پس فرمود: نفس تربیت شده‌ی در شب، یا نفسی که به حد بلوغ رسیده باشد یا جماعتی که در شب نشو و نما بکنند.

یا لفظ «ناشئه» مصدر به معنای فاعل است، یعنی شخصی که در شب نمو نماید از حیث اخذ و گرفتن، یا از جهت ضغط و فشار، یا از جهت قدمت قوی تر است و مقصود ثبات و قدرت در قوه‌ی عمّاله است.

وَ أَقْوَمُ قِيلاً از نظر گفتار معتدل تر و استوارتر است و چون قول و گفتار ناشی و مسبب از علومی است که در باطن انسان موجود است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «المرء مخبوء تحت لسانه».

این جمله اشاره به اعتدال قوه‌ی علامه و قدرتمندی آن می‌شود و ممکن است معنای آیه چنانچه در خبر به آن اشاره شده این باشد که بلند شدن شخص از خواب شب از نظر اخلاص شدیدتر و بهتر است، در این صورت نسبت «أشد و طأ به «ناشئه اللیل» که به معنای بلند شدن و قیام در شب است مجاز عقلی می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا این جمله نیز جواب سؤال مقدر است، که تقدیر آن چنین است: اگر ما مأمور به قیام در شب شدیم پس چه وقت بخوانیم؟

و اگر در روز بخوانیم پس چه وقت به زندگی خود برسیم؟ که خداوند در پاسخ فرمود: تو در روز فراغت بسیار داری، لفظ «سبح» به معنای فراغت است، به معنای تصرف در معاش و خواب و سکون و تغییر و تحوّل و حرکت در زمین و دور شدن در سیر و حرکت نیز می‌باشد، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۳

یا معنای آیه این است که در شب طبع خویش و تاریکی نفست فراغت در آثار خدا طلب نکن که تو پس از خلاصی و رهایی از طبیعت و دخول در روز روح فراغت طولانی خواهی داشت.

وَ أَذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ مقصود از قیام شب، ذکر اسم رب است.

وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا با انقطاع از خلق به خدا پناه بر.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ توصیف به لفظ «المشرق و المغرب» برای اشعار به وجه حکم است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جز او خدایی نیست و اگر چنین است پس او را و کیل بگیر.

فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ بر آنچه که در باره‌ی خدا، یا در باره‌ی تو، یا در باره‌ی پسر عمویت می‌گویند صبر پیشه ساز.

وَ أَهْجُزُهُمْ هَجْرًا جَمِيعًا در باطن از آنها کاملاً دوری کن ولی در ظاهر با آنها معاشرت و مدارا نما.
 وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ آنان را که خدا یا تو یا وصی تو را تکذیب کردند به من واگذار و از امام کاظم علیه السلام آمده است: یعنی
 آنان که وصی تو را تکذیب کردند، پرسیده شد: آیا این معنای تنزیل است؟
 فرمود: بلی.

أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ به آنها مهلت بده و در عقوبت آنها عجله نکن، یا در طلب عقوبت از خدا برای آنها عجله نکن.
 قَلِيلًا إِنَّ لَدَيْنَا این جمله تعلیل است.

أَنْكَالًا لَفْظ «أَنْكَال» جمع «نکل» به معنای زنجیر، غل و قید

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۴

شدید، یا غل از آتش یا نوعی از لجام است.

وَ جَحِيمًا وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ غذایی که در حلق گیر می کند و نه پائین می رود و نه بالا می آید.

وَ عَذَابًا أَلِيمًا یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که زمین مضطرب و متزلزل می شود، یا فرو می رود چنانچه قمی گفته.

وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا لَفْظ «کثیب» به معنای تلی از رمل (ماسه) است و گفته می شود: «هال علیه التراب و التراب مهیل»
 إِنَّا أَرْسَلْنَا جَوَابَ سَوَالٍ مَقْدَرٍ است، یعنی بعد از آنکه با قول خدا: «فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ» آنها را تهدید کرد گویا که گفته شده:
 تاکنون در باره‌ی ما چه کاری انجام دادید؟- و پس از این چه کاری انجام خواهید داد؟- که خدای تعالی در پاسخ فرمود: ما به
 سوی شما رسولی را فرستادیم که در روز قیامت شاهد و گواه بر شماست.

إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا رَسُولِي که شاهد و گواه بر شماست.

عَلَيْكُمْ در روز قیامت در رد و قبول و اقرار و نکول گواه و شاهد بر شماست.

كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا لَفْظ «رسول» را نکره آورد، چون به تعیین رسول غرضی تعلق نگرفته است.

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيًّا اخذ سنگین و عذاب سنگین، پس شما از مانند کار فرعون بر حذر باشید تا شما را مانند او
 به عذاب نگیریم.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۵

روزی که کودکان را پیر می کند، به جهت طولانی بودن آن روز، یا از شدت هول و وحشت آن و لفظ «یوما» مفعول «تتقون» و آن
 روز سزاوارتر است که توصیف شود به چیزی که باید از آن برحذر بود. یا ظرف «تتقون» و مفعول محذوف است.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ در آن روز، یا به سبب آن روز، یا به سبب شدت بلا و هول و هراس در آن روز.

كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا این وعده و وعیدها که ذکر شد.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ يادآوری باشد برای نفوس بیدار.

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ هر کس بخواهد به سوی پروردگارش در ولایت راهی اتخاذ کند.

سَبِيلًا مقصود قبول ولایت خدای تعالی به وسیله بیعت با او و پیروی از اوامر و نواهی اش می باشد، یا مقصود رب مطلق و راه به
 سوی رب مطلق است، که آن صاحب ولایت و قبول ولایت او به وسیله بیعت با او و پیروی از او می باشد.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ زیادتر از نصف.

وَ نَصِيفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ ساعات و ثلث و ربع و نصف شب را خدای مقدر می کند و اندازه

می گیرد، نه شما.

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ شَمَا هِرْكَرِ نَمِي تُوَانِيد مَقْدَار شَب و رُوز رَا بِشْمَارِيد يَا نَمِي تُوَانِيد هِرْ يَكِّ اَز شَب و رُوز رَا بِه حَسَاب يِيَاوَرِيد.
فَتَابَ عَلَيْكُمْ يَعْنِي خُدَاوَنَد اَز تَكْلِيْف شَمَا بِه قِيَام دَر نَصْف شَب يَا بِيْشْتَر يَا كَمْتَر اَز نَصْف دَر گَزْدَشْت و اَيْن حَكْم رَا اَز شَمَا بَرْدَاشْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۶

و لَذَا وَاوَرْد شُدِه كِه اَيْن آيِه آيِه ي اَوَّل رَا نَسْخ كَرْد.

فَاقْرَأُوا مَا تَيْسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ دَر نَمَاز دَر شَب هِرْ مَقْدَار كِه مَمْكَن اَسْت قَرآن بَخَوَانِيد و قَرِينِه ي مَقَام اِقْتِضَا مِي كُنْد كِه مَقْصُود خَوَانَدَن
قَرآن دَر نَمَاز شَب بَاشَد.

دَر خَبْرِي اَز اِمَام بَاقِر عَلِيه السَّلَام اَمْدِه اَسْت: هِيْج پِيَامْبَرِي نِيَامْدِه اَسْت مَكْر اَنَكِه نَمَاز شَب خَوَانْدِه و هِيْج پِيَامْبَرِي نَمَاز شَب رَا دَر
اَوَّل شَب نَخَوَانْدِه اَسْت.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ اَيْن جَمْلِه جَوَاب سْؤَال و وَجِه دِيْگَرِي بَرَا ي تَرْخِيص اَسْت مِنْكُمْ مَرْضِي مَرِيضَانِي كِه قَدْرَت بَر قِيَام شَب نَدَارَنَد.

وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ مَسَافِرَ هَسْتَنَد و قِيَام دَر شَب بَرَا ي اَنَهَا سَخْت اَسْت.

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ مَسَافِرِيْنِي كِه طَلَب فَضْل خُدَا مِي كُنْدَن، خَوَاه فَضْل صُورِي مَانَدَن اَن عَدِه اَز مَسَافِرِيْن كِه بَرَا ي تِجَارَت سَفَر
كَرْدِه اَنَد و خَوَاه فَضْل مَعْنُوي مَانَدَن مَسَافِرَت بَرَا ي طَلَب دِيْن و عِلْم.

وَ آخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهُ چُون بَعْضِي اَز نَفُوس حَرَص و وَلَع بِه عِبَادَت و شَب زَنْدِه دَارِي دَارَنَد، اَمْر بِه تَرْك
عِبَادَت بَرَا ي اَنَهَا سَنگِيْن بُوْد، لَذَا اَمْر بِه خَوَانَدَن قَرآن و نَمَاز دَر شَب رَا بِه مَقْدَار مَمْكَن تَكَرَّر كَرْد و اَمْر اَوَّل مَتْرَتَّب بَر عَدَم اِحْصَا،
تُوَانِي ي و قَدْرَت بُوْد و آيِه دُوم مَتْرَتَّب بَر مَرَض اَسْت.

اَز اِمَام رِضَا عَلِيه السَّلَام اَمْدِه اَسْت كِه فَرْمُود: هِرْ مَقْدَار اَز نَمَاز شَب و قَرآن بَرَا ي شَمَا مَمْكَن بَاشَد اَنْجَام دِهِيْد كِه دَر اَن خَشُوع
قَلْب و صَفَا ي بَاطِن اَسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۷

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُوا الزَّكَاةَ بِيَان نَمَاز و زَكَات و مَرَاتِب اَن دُو و بِه پَا دَاشْتَن نَمَاز و دَادَن زَكَات گَزْدَشْت.

وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ اَز اَصْل مَالْتَان قَرَض بَدِهِيْد، يَا بِيَان دَادَن زَكَات و تَرْغِيْب بِه اَن اَسْت و اَشْعَار بِه اَيْن اَسْت كِه هِرْ كَس زَكَات بَدِهْد
خُدَاوَنَد عَوْض اَن رَا دَر دُنْيَا يَا دَر آخِرَت يَا دَر هِرْ دُو مِي دِهْد.

قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ اَيْن جَمْلِه تَعْمِيْم بَعْد اَز تَخْصِيص يَا بِيَان و تَعْمِيْم قَرَض اَسْت.

تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَعْظَمُ أَجْرًا عَيْنِ هِمَان رَا كِه قَرَض دَاْدِه اِيْد مِي يَابِيْد بَهْتَر اَز اَن و پَا دَاش و اَجْر اَن رَا نِيْز بَرْگ مِي يَابِيْد، يَا
اَجْر و پَا دَاش اَن رَا بَهْتَر و بَرْگْتَر اَز خُود اَن مِي يَابِيْد.

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ دَر هِنْگَام نَمَاز و زَكَات اَسْتِغْفَار كُنِيْد تَا خُدَاوَنَد اَنْگِيْزِه هَا و دُواعِي نَفْسَانِي رَا بَر شَمَا پِيُوشَانِيْد، يَا دَر جَمْع اِحْوَالْتَان
اَسْتِغْفَار كُنِيْد.

چُون هِيْج يَكِّ اَز شَمَا هَا نِيْسْت مَكْر اَنَكِه بَدِيْهَا و زَشْتِيْهَابِي دَاوَر كِه مَنَاسِب شَأْن اُو نِيْسْت و بَايْد اَسْتِغْفَار كُنْد. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيْمٌ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۸

سورة المدثر ص: ۳۴۸

اشاره

اَيْن سُورِه مَكِّي اَسْت و مُشْتَمَل بَر پَنْجَاه و شَش آيِه اَسْت.

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۵۶] ص: ۳۴۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكْبِيرٌ (۳) وَثِيَابِكَ فَطَّهَّرْ (۴)
 وَالرَّجَزَ فَاهْجُرْ (۵) وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُنَّ تَسْتَكْبِرُ (۶) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ (۸) فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)
 عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰) ذَرْبِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيداً (۱۱) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَبَيْنَ شُهُوداً (۱۳) وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً
 (۱۴)

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً (۱۶) سَأَرْهَقُهُ صُعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹)
 ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴)
 إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُضْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (۲۷) لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ (۲۸) لَوَاحِئُهُ لِلْبَشَرِ (۲۹)
 عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَادَ
 الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَزَاتَبَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا
 كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (۳۱) كَلَّا وَالْقَمَرِ (۳۲) وَاللَّيْلِ إِذْ
 أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (۳۴)

إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكَبِيرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
 (۳۹)

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ (۴۴)
 وَكُنَّا نَحْوُكُمْ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸) فَمَا لَهُمْ عَنِ
 التَّنْذِيرِ مُعْرِضِينَ (۴۹)

كَأَنَّهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ (۵۰) فَوَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً (۵۲) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۳)
 كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ (۵۴)

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (۵۶)

مه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۴۹

ترجمه: ص: ۳۴۹

ای مرد جامه بر خود پیچیده.

برخیز و هشدار ده.

و پروردگارت را تکبیر گوی.

و دامت را پاکیزه بدار.

و از آرایش [شرک] بپرهیز.

و بخششی مکن که پاداش [و پاسخ] بزرگتر بخواهی.

و در راه پروردگارت شکیبایی کن.
و چون در صور دمیده شود.
بدینسان چنین روز، روزی دشوار است.
[و] بر کافران آسان نیست.
مرا با کسی که تنها آفریده‌ام واگذار.
و برای او مالی روزافزون قرار دادم.
و پسرانی حاضر و ناظر.
و به او [چه بسیار] میدان [و امکان] دادم.
باز طمع
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۰
دارد که افزونتر کنم.
حاشا، که او به آیات ما ستیزه جوست.
زودا که مشقتی سنگین بر او تحمیل کنم.
چرا که او اندیشید و سگالید.
پس مرگ بر او باد چگونه سگالید.
باز مرگ بر او باد چگونه سگالید.
سپس باز نگریست.
آنگاه روی در هم کشید و ترشویی کرد.
سپس روی برتافت و گردن کشید.
و گفت این جز جادویی فرا گرفته [از دیگران] نیست.
این جز گفتار آدمی نیست.
زودا که به دوزخش درآوریم.
و تو چه دانی که دوزخ چیست.
نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند.
گرداننده‌ی رنگ پوستهاست [با سوختن].
بر آن نوزده [نگهبان] است.

و ما آتشبانان [دوزخ] را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم و شماره‌ی آنان را جز آزمونی برای کافران نگردانده‌ایم، تا سرانجام اهل کتاب یقینی افزون‌تر یابند، و اهل ایمان، بر ایمان خود بیافزایند، و اهل کتاب و مؤمنان [مسلمانان] شک و شبهه نورزند، و تا سرانجام بیمار دلان و کافران بگویند خداوند از این توصیف چه می‌خواهد؟ بدینسان خداوند هر کس را بخواهد بیراه می‌گذارد و هر کس را بخواهد به راه می‌آورد، و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خود او نمی‌شناسد، و این جز پندآموزی برای بشر نیست.
چنین نیست [که گویند]، سوگند به ماه.
و شب چون بگذرد.
[و] سوگند به صبح چون روشن شود.

آن، یکی از سترگهاست.
 هشدار دهنده‌ی بشر است.
 برای هر کس از شما که خواهد [در راه حق و ایمان] پیشتر آید، یا باز پس ماند.
 هر کس در گرو کردار خویش است.
 مگر اصحاب یمین.
 که در بوستانهایی [هستند و] همپرسی می‌کنند.
 از گناهکاران.
 که چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟
 گویند از نماز گزاران نبودیم.
 و بینوا را هم اطعام نمی‌کردیم.
 و با ژاژخایان ژاژخایی می‌کردیم.
 و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم.
 تا آنکه مرگ به سراغمان آمد.
 حال، شفاعت شفیعان سودشان ندهد.
 ایشان را چه می‌شود که از اندرز رویگردانند.
 گویی دراز گوشانی رمانند.
 که از شیر گریخته باشند.
 بلکه هر یک از ایشان می‌خواهد که به او نامه‌هایی سرگشاده دهند.
 حاشا، حق این است که از آخرت نمی‌ترسند.
 حاشا، آن پندآموزی است.
 پس هر کس خواهد از آن یاد کند [و پند گیرد].
 و یاد نکند [و پند نگیرند] مگر آنکه خدا خواهد، اوست که سزاوار پرهیز و رزیدن است و سزاوار آمرزگاری.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۱

تفسیر ص: ۳۵۱

یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ لفظ «تدثّر» یعنی خودش را به لباسش پیچید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من یک ماه مجاور کوه حرا بودم، وقتی کارم را تمام کردم پایین آمدم، به دامنه‌ی کوه که رسیدم صدایی شنیدم که مرا مخاطب قرار داد، به جلو و پشت سر، راست و چپ نظر کردم کسی را ندیدم، باز دوباره صدایم کردند سرم را که بالا بردم دیدم جبرئیل از روی عرش در هوا مرا صدا می‌زند، پس گفتم: «دثرونی، دثرونی» یعنی مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، بر روی من آب ریختند، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ». و در خبر دیگری آمده است: رعب مرا فرا گرفت و پیش خدیجه برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید.
 پس جبرئیل «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» را نازل نمود.
 قُم از خوابت بیدار شو، یا از پیچیده شدن بر لباست، یا از کثرت‌ها یا از طبعت بلند شو.

فَأَنْذِرْ بندگان را از شیطان و زشتیها و رذائل نفسانی و از خشم و عقوبت‌های خدا بر حذر کن، چون رسول باید بین وحدت و کثرت واقع شود و جامع هر دو باشد به نحوی که جهت وحدت پوشیده نشود و به علاقه‌های کثرت در حین اشتغال به کثرت آلوده نگردد، در حین استغراق در وحدت از کثرت غافل نشود لذا خدای تعالی فرمود: از اشتغال به کثرت‌ها بلند شو، به جهت توجه کن و پس از آن انداز نما تا انداز تو جهت وحدت را از تو نبرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۲

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ و لكن پروردگارت را تکبیر بگو تا چیزی نبینی مگر آنکه خدا را محیط به آن بینی.

لفظ «رب» را مقدم انداخت از جهت شرافت رب، نیز اراده‌ی حصر نمود و لفظ «فاء» زایده است جهت تأکید، یا لفظ «أما» در تقدیر است، یا توهم لفظ «أما» است.

و ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ این جمله کنایه از تطهیر قلب از آلودگی دل و وابستگی‌هایش به آلودگی لباس تعبیر و کنایه می‌شود.

از امام صادق علیه السلام در خبری آمده است که فرمود: یعنی لباس را کوتاه کن یا آستین خود را بالا بزن.

و در خبر دیگری است: لباس را بالا ببر و بلند نکن که روی زمین کشیده شود.

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: لباس را کوتاه کن.

و الرَّجَزَ فَاهْبِطْ لفظ «رجز» با ضمه و کسره هر دو خوانده شده به معنای پلیدی و عبادت بت‌ها و شرک آمده است و هم‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که بت‌ها را ترک و دوری گزین و بعضی گفته‌اند: از گناهان دوری کن، برخی گفته‌اند: از کار بد و اخلاق زشت دوری نما، بعضی گفته‌اند: از حب دنیا دوری گزین که آن رأس هر گناه و خطیئه است.

و لا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْتَبِرُ هیچ طلب و درخواستی را بیشتر از آنچه که به تو داده شده عطا نکن، یا بر بندگان با شمارش عطاها و بخشش‌های خویش منت نگذار، یا با زیاد شمردن خوبی‌ها خوبی‌ها و حسنات خویش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۳

بر خدا منت نگذار، یا در مورد آنچه که خدا به تو داده از نبوت یا قرآن یا دین بر مردم منت نگذار که از بندگان اجر زیاد طلب کنی. و بعضی گفته‌اند: مقصود نهی از ریاست که حرام می‌باشد.

و لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ در راه پروردگارت بر تکلیف‌های سخت و سنگینی‌های نبوت صبر کن، یا بر اذیت قوم، یا بر جنگ عرب و عجم یا بر طاعت‌ها و مصیبت‌ها صبر کن، یا بر دوری از گناهان صبر کن.

فَإِذَا نَقَرَ لَفْظ «فا» سببیه است یعنی: زیرا هنگامی که در صور دمیده شد.

فِي النَّاقُورِ هنگامی که در صور دمیده شود، در دمیدن اول یا دوم، یا در هنگام ظهور قائم (عج).

فَذَلِكِ پس آن روز.

يَوْمَئِذٍ يَوْمَ عَسِيرٍ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ لفظ «على الكافرين» متعلق به «عسیر» یا به «یسیر» و ان تقیید به کافرین دلالت می‌کند بر آسان بودن آن روز بر مؤمنین.

از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه آمده است: از ما امام پیروز و مظفری هست که پنهان است و هر وقت خدا بخواهد او را ظاهر سازد در قلب او نکته‌ای القاء می‌کند که ظاهر می‌شود و به امر خدا قیام می‌کند.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا لَفْظ «وحید» به معنای متوحد و تنها بودن است و آن حال از فاعل «خلقت» یا حال از «من» یا حال از ضمیر محذوف است که به «من» برمی‌گردد.

یا مقصود ولید بن مغیره است که در میان قومش «وحید» نامیده می‌شد و در نتیجه بدل از «من» می‌شود، یا به او از آن جهت وحید

می گفتند که دارای پدر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۴

ناشناخته شده‌ای نبود و در این صورت حال از «من» می شود.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا مَالًا بَسِيَارًا، یا مالی که منافع آن متصل باشد و در هیچ فصلی قطع نشود، مانند سایر کالاها و سایر اموال نباشد، یا مالی که از مکه تا طائف امتداد داشته باشد از قبیل شترها و اسبها و گوسفندها و کنیزها و بندگان و زمین‌های کشاورزی که غله‌ی آنها منقطع نمی شود، چه ولید بن مغیره واقعا دارای چنین اموالی بود و دارای یکصد هزار دینار و ده فرزند یا سیزده فرزند بود.

وَبَيْنَ شُهَدَاءِ فِرْزَانِي كِه دَر مَكَّه بَا اَو بُوْدَنَد و برای طلب معیشت به سفر نمی رفتند چون احتیاج نداشتند.

وَمَهْدَتْ لَهُ تَمَهِيْدًا دَر زَنْدَگِي و معیشت به او وسعت دادم به نحوی که احتیاج به هیچ چیز پیدا نمی کرد مگر آنکه آن را دارا بود، یا ریاست و جاه و مقام را بر او گسترش دادم به نحوی که احدی در این مورد با او منازعه نمی کرد، تا آنجا که به او لقب ریحانه‌ی قریش و وحید دادند.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا رَدَعُ و منع او از این طمع است، یا ردع کسی است که چنین گمانی دارد.

إِنَّه كَانَ لِآيَاتِنَا أَو آيَاتِ آفَاقِي و انفسی و مخصوصا آیات بزرگ ما را منکر بود.

عَنِيْدًا مَنكَر بُوْد و رَدِّ مِي كَرْد، چه معنای «عنده» یعنی او را با اینکه می شناخت و عارف به حقیقت بود رد کرد، پس او عنید و عاند است.

سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا أَرهَاقُ آن است که انسان را بر چیزی که طاقت آن را ندارد و تکلیف و وادار کنند، «صعود» با فتحه‌ی صاد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۵

مصدر است و ضد هبوط است، یا عقبه‌ی سخت و پر مشقتی است، یا کوهی است در جهنم.

و معنای آیه این است: من او را بر صعود وادار و حمل می کنم که شناختن آن برای او ممکن نباشد و انسان نتواند آن را تحمل

نماید یا او را بر کوهی که در جهنم معروف است حمل می کنم، یا او را بر عقبه‌ی دشوار و بزرگی مبتلا می سازم.

بعضی گفته‌اند: آن کوهی از سنگ صاف و صیقلی است که در آتش قرار گرفته، او را وادار می کنند تا بالای آن سنگ برود وقتی

به بالای آن سنگ رسید به پایین و ته آن سنگ سرازیرش می کنند، این عمل همین طور تکرار می شود و دائما به همین منوال

می ماند و از جلو با زنجیرهای آهنین او را می کشند و از عقب با گرزهای آهنین می زنند و این کار در طول چهل سال تکرار

می شود.

إِنَّه فَكَّرَ أَو دَر بَارَهِي قُرْآن و در آنچه که می خواهد در رد و طعن بر قرآن بگوید فکر کرد.

وَقَدَّرَ و در نفس خود آنچه را که می خواند بگوید اندازه گیری می کرد.

روایت شده که وقتی آیه‌ی «حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب شديد العقاب» بر رسول خدا صَلَّى اللهُ

عليه و آله نازل شد مسجد آمد و ولید بن مغیره نزدیک او بود و قرائت رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله را می شنید، وقتی رسول خدا

صَلَّى اللهُ عليه و آله فهمید که ولید خواندن او را می شنود قرائت آیه را تکرار کرد.

ولید از مجلس بیرون رفت و نزد قومش بنی مخزوم آمد و گفت:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۶

به خدا سوگند از محمد صَلَّى اللهُ عليه و آله کلامی شنیدم که نه از جنس کلام بشر است و نه از کلام جن، سخن محمد صَلَّى اللهُ

عليه و آله دارای شیرینی و حلاوت خاصی است، کلامی زیبا و دلنشین است، ابتدای سخن شیرین و پر بار و آخر آن بد است و

مانند دانه‌های درشت باران است و آن سخن برتر است و هیچ سخنی برتری بر آن ندارد، ولید این سخنان را گفت و سپس به منزل خویش رفت، قریش گفتند: به خدا سوگند ولید از دین خارج شد، به خدا سوگند که همه‌ی قریش از دین خارج خواهند شد. و به ولید ریحانه‌ی قریش می‌گفتند، ابو جهل گفت من شما را کفایت می‌کنم و شرّ ولید برطرف می‌سازم، رفت پهلوی ولید با قیافه‌ای اندوهناک و ناراحت نشست، ولید گفت: ای پس برادرم چه شده است که تو را اندوهناک می‌بینم؟ ابو جهل گفت: این قریش تو را با این سنّ زیاد سرزنش می‌کنند و گمان می‌کنند تو کلام محمّد صلی الله علیه و آله را زینت دادی، ولید با ابو جهل بلند شد و به مجلس قومش آمد و گفت: شما گمان می‌کنید محمّد صلی الله علیه و آله مجنون است؟ آیا تا کنون دیده‌اید که او هرگز جنّ زده شود؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چنین چیزی ندیده‌ایم. ولید گفت: آیا گمان می‌برید که او کاهن باشد؟ آیا در این مورد چیزی از او دیده‌اید؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که چیزی ندیده‌ایم.

ولید گفت: آیا گمان می‌کنید که او شاعر است؟

آیا تاکنون دیده‌اید که او به شعری سخن گفته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند.

ولید گفت: آیا گمان می‌کنید او دروغگو است؟ آیا تاکنون دروغ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۷

از او دیده‌اید؟ گفتند: به خدا سوگند، نه، که به او قبل از نبوت از جهت راستگوئی لقب صادق امین داده بودند.

پس قریش به ولید گفتند: پس او چیست و داستان او چگونه است؟

ولید پیش خود فکری کرد و سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت: او جز ساحر و جادوگر چیزی نیست، آیا نمی‌بینید که او بین مرد و اهلس و فرزنداناش و موالی‌اش جدائی می‌اندازد.

پس او ساحر است و هر آنچه می‌گوید جادو است و اثر می‌کند.

بعد از این قضیه هیچ یک از قریش محمّد صلی الله علیه و آله را ملاقات نمی‌کرد مگر آنکه می‌گفت: ای ساحر و این معنا بر پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین آمد، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «یا ایها المدثر ... تا قول خدا الّا قول البشر» فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ جمله‌ی دوم تأکید جمله‌ی اول است و هر دو جمله برای دعاست.

ثُمَّ نَظَرَ این جمله عطف بر «فکر» و «قدر» است.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ لفظ «بسر» تأکید فعل اول «عبس» است، یا لفظ «عبس» به معنای اشاره‌ی صورت است و لفظ «بسر» به معنای نگاه کردن با کراهت.

ثُمَّ أَدْبَرَ به حق پشت کرد و اسْتَكْبَرَ از تسلیم و انقیاد استکبار و رزید فَقَالَ إِنَّ هَذَا چیزی که محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواند جز سحر چیزی نیست.

إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى سِحْرٌ و جادویی است که روایت می‌کند، یا یاد می‌گیرد، یا قابل اخذ و گرفتن است، یا چیزی است که از بین فنون

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۸

سحرها آن را اختیار می‌کند.

إِنَّ هَذَا إِلّا قَوْلُ الْبَشَرِ این سخنان قول بشر است و آن چنان نیست که محمّد صلی الله علیه و آله می‌گوید قول خدا باشد. سَأْضَلِيهِ سَقَرَ این جمله جواب سؤال مقدر است.

وَمَا أَدْرَاكَ تو چه می‌دانی ای محمّد، یا ای کسی که از شأن او شنیدن و إدراک است.

مَا سَقَرَ لَا تُبْقِي چیزی باقی نمی‌ماند که جهنم آن را نگیرد.

وَلَا تَذُرُّ پس از آن که گرفت چیزی از آن را وانمی‌گذارد، یا از چیزی که گرفت چیزی باقی نمی‌گذارد، چه آن را که گرفته است و چه آن را که نگرفته، یا هیچ نوعی از عذاب را فروگذار نمی‌کند و شخص معذب را با جمیع انواع عذاب عذاب می‌کند و از مستحقین عذاب کسی را ترک نمی‌کند.

لَوَاحَةٌ تغییر می‌کند در نهایت تغییر، یا سیاه می‌کند.

لِلْبَشَرِ از امام باقر علیه السلام روایت شده که در جهنم کوهی است که به آن «صعود» گفته می‌شود و در «صعود» صحرا و وادی است که به آن «سقر» گفته می‌شود و در سقر چاهی است که به آن «هبهب» گفته می‌شود، که هرگاه درب آن چاه برداشته شود اهل آتش از گرمای آن ضجه و فریاد می‌زنند و آن از منازل جبارین است.

عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ نُوْزَةٍ ملائکه، یا نوزده صنف از ملائکه برای جمیع ثقلین یا برای هر یک از آنها.

و در وجه انتخاب این عدد گفته شده: کسی که از انسانیت روی برگردانده باشد بر او ماده و طبیعت جسمانی و طبیعت‌های عنصری و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۵۹

صورت جمادی و نفس نباتی و نفس حیوانی و مدارک ده گانه‌ی حیوانی و قوای سه گانه‌ی شیطانی و بهیمی و سبعی حکومت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: آن نوزده عدد عبارت است از ملکوت زمینی که ملازم ماده است از قبیل روحانیت ستارگان هفت گانه و برج‌های دوازده گانه که موکل به تدبیر عالم سفلی هستند و در آن عالم تأثیر دارند که آنها را با تازیانه‌های تأثیر می‌زنند و آنها را محل سقوط و محل اصلی خود رد می‌کنند و غیر از این مطالب سخنان دیگری نیز گفته شده است.

و همه‌ی این سخنان از قبیل استحسان و تخمین و گمان است، که علم امثال چنین موارد به خدای تعالی و به کسی که علمش علم خدا باشد موکل شده است، دیگران نصیب و بهره‌ای از آن ندارند و لذا از ائمه‌ی معصومین در بیان این آیه چیزی وارد نشده. بعضی گفته‌اند: وقتی این آیه نازل شد ابو جهل به قریش گفت:

مادرهایتان به عزایتان بنشینند، آیا نمی‌شنوید ابن ابی کبشه به شما خبر می‌دهد که خازنین و نگهبانان آتش نه نفراند و شما تعدادتان بسیار و مردان شجاعی هستید آیا هر ده نفر از شما نمی‌تواند یک مرد از نگهبانان و دربانان آتش و جهنم را بگیرد. مردی از قریش گفت: هفده نفر از آنان با من ده نفر را بر پشتم و هفت نفر را بر شکم می‌گیرم و دو نفر باقی مانده با شما، که این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً تمام اهل دنیا نمی‌توانند با یکی از آن ملائکه دربان و نگهبان معارضه نمایند.

وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لَفْتَنَةٌ «فتنه» با کسره‌ی فا به معانی امتحان، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب، گمراه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۰

کردن، جنون، محنت و اختلاف مردم در رأی‌ها آمده است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب می‌باشند، زیرا خازنین آتش اگر چه در آخرت هستند، ولی به مضمون «وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» از هر یک از آنها باید در دنیا نمونه‌ای باشد و با همان نمونه که در دنیاست در دنیا موکل بر کافر است، چنانچه همان در آخرت موکل بر کافر می‌شود.

بعضی گفته‌اند: سبب اختیار و امتحان آنان با این عدد استهزای آنانست و استبعاد این مطلب که چگونه می‌شود این تعداد اندک متصدی تعذیب بیشتر اهل عالم باشند.

لِيَشِيقِقْنَ بعضی گفته‌اند: این جمله تعلیل جمله‌ی محذوف است، یعنی این مطلب را به آنان گفتیم تا اهل کتاب یقین کنند.

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مقصود یهود و نصاری است، که یقین به نبوت محمد صلی الله علیه و آله بنمایند، چون می‌بینند که خبر موافق

بلکه ولایت در حقیقت همان نماز است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۵

و لذا علی علیه السّلام فرمود: من نماز هستم آیا ما از پیروان سابقین نبودیم؟ و آنها کسی را که در مسابقه به دنبال سابق و برنده می‌آید مصلی و نماز گزار می‌نامند، یا مقصود این است که ما از پیروان وصی محمد صلی الله علیه و آله نبودیم و بر آنها صلاه و درود نفرستادیم و به همه‌ی این معانی در خبر اشاره شده، یا مقصود این است که ما نماز قالبی را که در شریعت مقرر شده انجام ندادیم و به این معنا نیز در خبری از علی علیه السلام اشاره شده است.

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ مَا حَقَّقُوا وَاجِبًا يَأْتِيهِمْ بِحَقِّهِمْ وَحَقِّهِمْ وَحَقِّهِمْ
وَ كُنَّا نَحُوضُ مَا فِي آيَاتِ بَارِدٍ وَ قَدَحٍ وَ طَعْنٍ وَ اسْتَهْزَاءٍ حَوْضٍ مِي كَرْدِيمُ وَ فَرُو مِي رَفْتِيمُ.

مَعَ الْخَائِضِينَ بِا كَسَانِي كِه دَر آيَاتِ اَيْن چنين فرو می‌روند.
وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ يَقِينٌ بِه مرگ و کنار رفتن پرده.
فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شَفَاعَتِ كَنَدگان ديگر فايده‌اي به حال آنها ندارد، زيرا آنها فطرت را که ولایت تکوینی است و سبب ولایت تکلیفی است بریدند.

و از همین جاست که گفته شده: «مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند اصلاح نمایند نتوانند» زیرا که مردود مردود نمی‌شود مگر بعد از قطع فطرت و ولایت تکوینی و این همان مرتد فطری است که توبه‌اش قبول نمی‌شود، نه ظاهراً و نه باطناً.

و بیان ارتداد و مرتد ملی و فطری در سوره‌ی آل عمران در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۶

آیه‌ی: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» فَمَا لَهُمْ اِگر ولایت یادآوری برای انسان است و آن یکی از آیات بزرگ الهی است پس چرا از آن اعراض می‌کنند.

عَنِ اَيْن يادآوری التذکرة مغرضین از ولایت کائنهم حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ گویی خرائی هستند فرار می‌کنند، در نهایت فرار قَرْتٌ مِنْ قَسْوَرَةٍ از چنگ شیری فرار می‌کنند.

این توصیف جهت زیادی مبالغه است.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صِخْفًا مُنْشَرَّةً صَحْفِي كِه ناطق به صدق و راستی محمد صلی الله علیه و آله هستند، صدق او در نبوتش، یا صدق او در ولایت علی علیه السلام و این جمله استدراک از پایین به بالا است.

یعنی بلکه چرا اکتفا به اعراض تنها نمی‌کنند و ادعا می‌کنند چیزی را که مناسب شأن آنها نیست.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که آنان کتابهایی از خدا می‌خواهند که در آن کتابها براءت از عقوبت و فراوانی نعمت نوشته شده باشد تا ایمان بیاورند.

و بعضی گفته‌اند: هر یک از آنها می‌خواهد رسولی باشد که به او وحی شود، کتابی مانند قرآن بر او نازل گردد.

بعضی گفته‌اند: مقصود همان معنایی است که در آیه‌ی: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤَهُ».

کلاً ردع و منع از این اراده است، یا جلوگیری از این گمان است که آنها واقعا چنین چیزی می‌خواهند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۷

بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ پيشنهاد آنها برای طلب دين نیست، بلکه اينان از آخرت نمی‌ترسند و عناد می‌کنند و می‌خواهند رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیشنهاد آنها اظهار عجز کند.

کلاً منع و ردع از آن اعراض و آن اراده است.
 إِنَّهُ قَرَّانٌ وَلَا يَتَّعَبُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا خُودِ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
 تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، وَمَا يَدُكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ارَادَهُ وَ يَادْ أَوْرِي وَ جَمِيعِ اِفْعَالِ شَمَا مَسْبُوقٌ بِهٖ مَشِيَّتِ تَكْوِينِي خُدَا سْتِ.
 اَعْمٌ اَزْ اَنَكِهٖ اَنْ فَعْلٌ مَّوْرِدِ رِضَايِ خُدَا بَاشِدٌ يَ ا مَبْغُوضِ اَوْ بَاشِدٌ، زِيْرَا مَشِيَّتِ خُدَا عِبْرَاتِ اَزْ رَحْمَتِ رَحْمَانِي اَسْتِ كِهٖ اَنْ بَرِ رِضَا وَ
 غَضَبِ خُدَا سَبَقْتِ دَارِدِ وَ بِهٖ مَنزَلِهِي مَادَّهِي اَنْ دُو اَسْتِ.
 هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى سَزَاوَارِ اَسْتِ كِهٖ اَزْ اَوْ تَرَسِيْدِهٖ شُوْدِ.
 وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ كِهٖ مَغْفِرَتِ وَ بَخْشَايِشِ اَوْ اَمِيْحْتِهٖ بِهٖ غَرَضِ وَ غَايَتِ نِيْسْتِ بِهٖ خِلَافِ غَيْرِ خُدَا كِهٖ مَغْفِرَتِ غَيْرِ اَوْ خَالِصِ وَ خَالِي اَزْ
 غَرَضِ وَ غَايَتِ نِيْسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۸

سوره القیامه ص: ۳۶۸

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر چهل آیه است.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۴۰] ص: ۳۶۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ (۴)
 بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْتَلْ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)
 يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ (۱۰) كَلَّا- لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ (۱۳) بَلِ
 الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)
 وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ
 (۱۹)
 كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۳) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴)
 تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالتَّتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹)
 إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ (۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ
 (۳۴)
 ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸)
 فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۳۹)
 أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۶۹

ترجمه: ص: ۳۶۹

سو گند به روز قیامت می خورم.
و سو گند به نفس ملامتگر.
آیا انسان چنین می پندارد که هرگز استخوانهای [پوسیده و پراکنده‌ی] او را گرد نمی آوریم؟.
حق این است که تواناییم بر اینکه سر انگشتهای او را فراهم آوریم.
بلکه انسان می خواهد در مهلتی که در پیش دارد، فسق و فجور کند.
[از سر استکبار] می پرسد روز قیامت چه وقت است؟.
آنگاه که دیدگان خیره شود.
و ماه تیره شود.
و خورشید و ماه در یک جا جمع آورده شوند.
در چنین روزی انسان گوید گریزگاه کجاست؟.
حاشا، پناهی نیست.
سر انجام [همه چیز و همه کار] با پروردگار توست.
در این روز انسان را از آنچه پیش فرستاده یا باز پس داشته است آگاه سازند.
حق این است که انسان بر نفس خود بصیر است.
و لو بهانه‌هایش را در میان آورد.
زبان را به [بازخوانی وحی] مجنبن که در کار آن شتاب کنی.
گردآوری و بازخوانی آن بر عهده‌ی ماست.
و چون آن را بازخوانیم، از بازخوانی‌اش پیروی کن.
سپس شرح و بیان آن بر عهده‌ی ماست.
حاشا، حق این است که بهره‌ی زود یاب [دنیوی] را دوست دارید.
و [بهره‌ی دیر یاب] آخرت را فرو می گذارید.
در چنین روز، چهره‌هایی تازه و خرم باشد.
به سوی پروردگار خویش نگران.
و در چنین روز چهره‌هایی دژم باشد.
که می داند بلایی کمر شکن بر سر او آید.
حاشا، چون جان به گلوگاهها رسد.
و گفته شود کیست افسونگر [درمان گر].
و به یقین داند که هنگام جدایی است.
و هنگامه بالا گیرد.
در چنین

يَلُ يُرِيدُ الْإِنْسَانَ انْكَارَ بَعثِ و قِيَامَتِ بَدَانِ جِهَتِ نَيْسَتِ كِه اِنْسَانِ تَوْجِهَ بِه آخِرَتِ نَمُودِه وَ دَلِيلِش مَنجَرِّ بَر اِنْكَارِ شُدِه، بَلْكَه بَدَانِ جِهَتِ اسْتِ كِه مِي خُواهد فسق و فُجُورِ نَمَاید، از کارهای بد دست بَر نَدارد و تَوْجِهَ بِه بَعثِ و آخِرَتِ پیدَا نَکند.

لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ آيِنْدَه‌ی کَارَش.

يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اَيْنِ جَمْلَه اسْتَهْزَاسْتِ، يَعْنِي مِي پَرَسَد قِيَامَتِ چِه مَوْعِ اسْتِ؟

وَ او نَمِي داند كِه در حال رفتن بِه سوي قِيَامَتِ اسْتِ و قِيَامَتِ

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۲

اصولاً در زمان نیست، بلکه خارج از حدّ زمان است.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ وَ قَتِي كِه چَشْمِ باز مِي ماند و قَدْرَتِ بَر تحريكِ پلَكْها نَدارد و اَيْنِ كِنَايَه‌ای اسْتِ شَايِعِ در بَيْنِ عَرَبِ و عَجْمِ.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ قَتِي كِه نور ماه از بَيْنِ بَرُودِ وَ جَمْعِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ اَيْنِ عِلَامَتِها عِلَامَتِ مَرْگِ و عِلَامَتِ قِيَامَتِ صَغْرِي و عِلَامَتِ

ظُهُورِ قَائِمِ (عَج) اسْتِ.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُجُ جَايِ فَرَارِ نَيْسَتِ.

كَلَّا مَنعِ از آرزويِ فَرَارِ اسْتِ لَا وَزَرَ هِيچِ مَلْجَأِ و پَنَاهِگَهيِ در آن رُوزِ نَيْسَتِ.

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

هِيچِ كَسِ بَرَايِ هِيچِ كَسِ تَكِيهِ گَاهِ و مَحَلِّ اسْتَقْرَارِ نَيْسَتِ مَگَرِ پَرُورِدِ گَارِ مِضَافِ تُو، كِه آن رَبِّ در وِلَايَتِ اسْتِ و او عَلِيِ عَلِيَهِ السَّلَامِ مِي بَاشَد.

يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

آنچه كِه از خَيْرِ و شَرِّ عَمَلِ كَرْدِه، يا تَرْكِ كَرْدِه، يا آنچه كِه در زَمَانِ حَيَاتِشِ عَمَلِ كَرْدِه و آنچه از سَنَتِها كِه بَرَايِ بَعْدِ از مَرْگِشِ عَمَلِ نَمُودِه، يا آنچه كِه از اَمَوالِشِ در زَمَانِ حَيَاتِشِ بَرَايِ خُودِشِ خَرَجِ كَرْدِ و آنچه كِه بَرَايِ وِرْثَه‌اشِ گِذاشْتِه.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

بَصِيرَتِ و بِيْنَايِ بَرَايِ قَلْبِ مَانند چَشْمِ بَرَايِ جَسَدِ اسْتِ، بِه مَعْنَايِ حِجَّتِ و دَلِيلِ نيز اسْتِعْمَالِ مِي شُودِ و مَوْئِثِ لَفْظِ «بَصِيرَةٌ» نيز وَاقِعِ مِي شُودِ كِه در صُورَتِ مَوْئِثِ بُودنِ تَقْدِيرِ آن مِي شُودِ «عَيْنِ بَصِيرَةٌ» يَعْنِي چَشْمِ بِيَانِ يا مَقْصُودِ اَيْنِ اسْتِ كِه اِنْسَانِ با جِوارِحِ و اَعْضَايِ خُودِ بَر خُودِشِ بِيْناسْتِ و تَأْنِيثِ خَبَرِ بَدَانِ تَرْجَمَهِ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۴، ص: ۳۷۳

جِهَتِ اسْتِ كِه لَفْظِ «جِوارِحِ» جَايِ لَفْظِ «اِنْسَانِ» نَشِستِه اسْتِ.

وَ مَمْكَنِ اسْتِ لَفْظِ «تَاءِ» بَرَايِ تَأْنِيثِ نَباشَد، بَلْكَه بَرَايِ مِبَالِغَهِ بَاشَد.

وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ

اگر چه نَزْدِ مَرْدِمِ عَذْرِ بِيَاوَرْدِ بِه هَرِ وَسِيلَه‌ای كِه عَذْرِ آوَرْدنِ مَمْكَنِ شُودِ.

زِيْرَا عَذْرِ آوَرْدنِها اگر چه زَشْتِيِ و بَدِيِ و شَرِّ را از اِغْيَارِ و دِيْگَرانِ مَخْفِيِ مِي كَندِ و لِيِ بَر خُودِ شَخْصِ كِه مَخْفِيِ نَمِي مَانَد، او مِي داند چِه كار كَرْدِه اگر چه عَذْرِ بِيَاوَرْدِ.

از اِمَامِ صَادِقِ عَلِيَهِ السَّلَامِ آمَدِه اسْتِ: چِه مِي كَندِ يَكِيِ از شِما كِه خُوبِيِ را ظاهِرِ مِي سَازَد، بَدِيِ و زَشْتِيِ را مَخْفِيِ مِي كَند، آيا چِنينِ نَيْسَتِ كِه وَ قَتِيِ بِه وَجَدانِ خُويشِ مَرِاجِعِه كَندِ مِي فَهْمَدِ كِه آنچِنانِ نَيْسَتِ وَ خُدَايِ تَعَالِيِ مِي فَرَمَايَد: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» وَ قَتِيِ باطنِ اِنْسَانِ صالِحِ و خُوبِ بَاشَد عِلَايَهِ و آشْكارِ او قُويِ مِي شُودِ.

وَ در خَبَرِ دِيْگَرِيِ اسْتِ: هَرِ كَسِ باطنِ خُويشِ را مَخْفِيِ كَندِ خُدَاوَنَدِ لِبَاسِ و رَدَايِ هِمَانِ باطنِ را بِه او مِي پُوشانَد، اگر خَيْرِ بَاشَد خَيْرِ و اگر شَرِّ بَاشَد شَرِّ.

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

خطاب به محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد و معنای آن این است که قبل از کامل و تمام شدن وحی زبانت را به قرآن حرکت نده و آن را با عجله نگیر مبادا که از دست تو برود و چیزی از قرآن از تو فوت شود.

روایت شده که هر گاه قرآن بر نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد چون قرآن را زیاد دوست می‌داشت و بر گرفتن آن حریص بود و می‌ترسید که فراموش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۴

کند در تحریک زبانش عجله و شتاب می‌کرد.

یا معنای آیه این است که برائت و بی‌زاری از معاویه را که می‌خواهی اظهار کنی نکن چنانچه خواهد آمد.

بعضی گفته‌اند: خطاب عام است و مقصود سرزنش بدکاران در روز قیامت با این خطاب است، چون وقتی در روز قیامت نامه‌های اعمال بندگان به دستشان می‌رسد، انسان که بر نفس خودش بینا و آگاه است آن را می‌بیند بدیها و کارهای زشت خود را در نامه‌ی عمل می‌یابد و از این جهت ناراحت می‌شود، آن وقت به او گفته می‌شود: برای خواندن نامه‌ی عمل خود عجله نکن.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

گردآوری (تنظیم) و تنظیم آن به عهده‌ی ماست.

فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

روایت شده که پس از نزول این آیه هر وقت جبرئیل بر نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد گوش می‌کرد و هر گاه جبرئیل می‌رفت می‌خواند.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ بِر ماست که حقایق آن را بر تو اظهار کنیم تا با حقایق قرآن متحقق شوی.

کلاً بعضی گفته‌اند: منع از آوردن عذر و بهانه است، ما بین دو جمله معترضه است و لفظ «کلاً» منع از تعجیل و تحریک باشد سزاوارتر است.

بَلْ تُجِئُونَ الْعَاجِلَةَ آوَرِدْنَ عذر برای اصلاح نفوس یا برای جهل نقائص نفس نیست، بلکه برای حب دنیا و اصلاح دنیاست.

و تَدْرُونَ الْآخِرَةَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ جواب سؤال مقدر از حال آخرت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۵

إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ به رب مضاف نظر می‌کند، چون ولایت و صاحب ولایت در آن روز ظهور پیدا می‌کند یا مقصود رب مطلق است چون آثار او ظاهر است، یعنی به آثار او نظر می‌کند، یا منتظر ثواب پروردگارش می‌باشد.

از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی روایت شده: اولیای خدا بعد از فراغ از حساب به نهری می‌رسند که حیوان نامیده می‌شود، در آنجا خود را می‌شویند، از آن می‌خورند و صورت‌هایشان سفید می‌شود و هر ناپاکی و سختی از آنها دور می‌شود، سپس امر به دخول بهشت می‌شوند و از همین مقام نظر به پروردگارشان می‌کنند که چگونه به آنان ثواب می‌دهد، این است معنای قول خدا: «إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» و مقصود از نظر به خدا نظر به ثواب خدای تعالی است.

در خبر آمده است: لفظ «ناظره» در بعضی از لغت‌ها همان منتظر بودن است، آیا نمی‌شنوی قول خدا را که می‌فرماید: «فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» که به معنای انتظار کشیدن است.

و وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ صورت‌ها عبوس و عصبانی، یا مقصود صورتی است که شدیداً در هم کشیده و اخمو شده باشد.

تُظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ لفظ «فاقره» به معنای مصیبت است و شاید در اصل به معنای شکسته شدن فقرات پشت بوده و سپس در مصیبت غلبه پیدا کرده، چه مصیبت ستون فقرات معنوی را می‌شکند.

منع از اختیار دنیا، یا منع از گمان بردن به نجات آن صورت‌ها و وجوه است.

إِذَا بَلَغَتِ ضَمِيرٍ بِه نَفْسٍ بِرَمِيٍّ كَرَّد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۶

التَّرَاقِي وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ كَافَّةً مِي شُود: چِه كُسی این مهلكه‌ها را برمی‌دارد.

بعضی گفته‌اند: این سخن را بر سیل حسرت و ندامت بر زبان می‌آورد، یا ملایکه می‌گویند: چه کسی روح او را بالا می‌برد، ملایکه‌ی رحمت یا ملایکه‌ی عذاب؟

یا چه کسی به وسیله‌ی اسمای خدا او را شفا می‌دهد، که در این صورت لفظ «راق» از «رقیه» است و آن طلب کردن شفا با اسمای خداوند متعال است.

وَ ظَنَّ دَانِسْت و عِلْم پیدَا كَرْد، و لی چُون عِلْم نَفْس از جِهت مَغَاير بُوْدن آنْها با مَعْلُومَات نَفْس، و جَوَاز انْفِكاك مَعْلُومَات از عِلْم در حَكْم ظُنُون و گَمَانْهاست لَذا تَعْبیر بِه ظَنَّ و گَمَان كَرْد چنانچِه مَكْرَر این مَطْلَب را در كَذاشته ذَكْر كَرْدیم. أَنَّهُ الْفِرَاقُ فَهَمِيد كِه وَقت جَدَايِي از دُنیاست.

وَ التَّفَتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ كِنَايَه از جَان دَادن و خَارِج شَدن رُوح است، چُون دُو سَاق پا در آن هِنگام بِه هِم مِي پِيچِيند و چُون آخِر دُنیا بِه مَنزَله‌ی سَاق دُنیا و اوَّل آخِرَت بِه مَنزَله‌ی سَاق آخِرَت است پس جَايز است كَافَّةً شُود دُنیا بِه آخِرَت پِيچِيد و كَرِه خُورَد و چُون مَرْدَم از شَدَّت و سَخْتِي كَار تَعْبیر بِه سَاق مِي كَرْدند جَايز است كَافَّةً شُود: شَدَّت هُول و هِرَاس دُنیا بِه شَدَّت هُول آخِرَت پِيچِيد و پِيوند خُورَد.

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ این جمله جواب «إذا» به تقدیر «فاء» می‌باشد، یا به قرینه‌ی مقام جواب محذوف است.

فَلَا صَدَقَ مَمَكْن است این جمله جواب باشد و معنای آیه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۷

چنین می‌شود آنگاه که جان به گلو رسد دیگر راحتی ندارد، زیرا او نه تصدیق کرده و نه نماز خوانده است.

وَلَا صَلَّى نِه اِنْبِیَا و اوْلِیا را تَصْدِیق كَرْدِه و نِه نَمَاز بِه پَاداشته است.

وَلَكِنْ كَذَبَ و لَكِنْ او اِنْبِیَا و اوْلِیا را تَكْذِيب كَرْدِه وَ تَوَلَّى از طَاعَت خُدا و طَاعَت جَانشِينان خُدا رُوی بِر گَرْدانده است.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى بِه سُوی اَهْل خُویش مِي رُود و تَكْبَر مِي كِنْد لَفْظ «يَتَمَطَّى» بِه مَعْنَا تَكْبَر كَرْدن است اَعْم از آنكِه اَصْل آن از «تَمَطَّى» با یا باشد، یا از «تَمَطَّط» با طاء.

أُولَى لَكَ فَأُولَى لَفْظ «أُولَى» فَعْل مَاضِي است و اَصْل آن «أُولَاك اللّٰه ما تَكْرَهه» مِي باشد، یعنی خُدا بِه تُو بَدِي بَدِهْد و آنچِه را بِه تُو بِرساند كِه آن را دُوست نَداری، یا خُداوند بِه تُو دُورِي از خَیر و خُوبِي، یا هِلاكَت را بَدِهْد و بِه مَعْنَا «وَلَاك اللّٰه» است كِه فاعِل و مَفْعُول دُوم حَذَف شده، لام زَايِدِه بِر مَفْعُول اوَّل جِهت تَأَكِيد داخِل شده است.

یا به معنای «قرب الله منك الهلاك» یعنی هلاکت را خداوند به تو نزدیک گرداند می‌باشد، یا به معنای هلاکت بر تو نزدیک باد است، یا به معنای این است که هلاکت را خداوند به تو باز گردانده از «آل يؤل» که واو قلب به الف شده است.

یا به معنای وای بر تو است، یا افعال التفضیل بدین معناست که آتش یا هلاکت یا لعن بر تو سزاوارتر است، یا به معنای نزدیکتر بودن است که مبتدا حذف شد، یا افعال التفضیل از ویل است که بعد از قلب کردن بدین صورت در آمده و معنای آن وای بر تو یا بسیار و شدیداً وای بر تو می‌باشد.

یا بر وزن «فعلی» است از «آل يؤل» یعنی باز گشت تو بر آتش باد و به هر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۸

تقدیر این کلمه کلمه‌ی تهدید است که از امثال گشته و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد و محذوف مقدر ذکر نمی‌شود. بعضی گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست ابی جهل را گرفت و این جمله را به او گفت، ابو جهل گفت: به چه چیز مرا تهدید می‌کنی؟ نه تو و نه پروردگارت نمی‌توانید به من کاری بکنید، من عزیزترین شخص در این وادی هستم، پس خدای تعالی همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود آیه نازل نمود.

قمی گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مردم را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند، پس آنگاه که تبلیغ نمود و به مردم آنچه را که در باره‌ی علی باید بگوید و خبر دهد گفت مردم برگشتند معاویه بر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری اتکا داشت، سپس با تکبیر به سوی اهلش می‌رفت و می‌گفت: ما به ولایت علی علیه السلام هرگز اقرار نمی‌کنیم و گفته‌ی محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نمی‌کنیم، پس خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: «فَلَا صِدْقَ وَلَا صِیْلَمٰی ... تا آخر آیه» ثُمَّ أَوْلٰی لَكَ فَأَوْلٰی تکرار برای محض تأکید است، یا جمله‌ی اول با تأکیدش برای دنیاست و جمله دوم با تأکیدش برای آخرت است. أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى یعنی آیا انسان گمان می‌کند مهمل و بی‌هدف آفریده شده؟ أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِنْ مِیِّیْ یَمِیْنِیْ این جمله استفهام تقریری است و در مقام تعلیل انکار گمان مهمل آفریده شدن انسان است. ثُمَّ كَانَ عَاقِبَتَهُ فَاخْلَقَ فَسَوٰی مَذْكَرًا بَالِغًا وَمِثْلًا بَالِغًا درست

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۷۹

کرد، یا مقصود درست کردن بر حسب (انسان) اعضاست، که به معنای: «فکسوننا العظام لحما» می‌شود.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجِیْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثٰی خداوند برای این بنیان و برای ماده‌ی انسان تغییرات و تحولاتی قرار داده که از پست‌ترین حالت‌ها شروع می‌شود و به شریفترین حالت‌ها می‌رسد، پس وقتی انسان بالغ گشت مذکر یا مؤنث خداوند او را مهمل نمی‌گذارد، بلکه وقتی در جهت روحانیتش با مرگ اختیاری یا اضطراری به کمال رسید اهتمام به او بیشتر از آن حالت پست و پایین می‌شود که نطفه‌ی نجس، یا علقه: یا مضغه، یا جنین بوده است.

أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰی أَنْ يُخِیْبَ الْمَوْتِیَ آیا چنین خدایی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟! در حالی که مرگ سبب حیات و زندگی حقیقی انسانست.

از امام رضا علیه السلام آمده است که هر وقت این سوره را می‌خواند و تمام می‌شد می‌گفت: منزّه هستی تو خدایا این چنین است که تو می‌گویی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۰

سوره دهر ص: ۳۸۰

اشاره

این سوره، سوره‌ی انسان، سوره‌ی ابرار و سوره‌ی هل اتی نیز نامیده می‌شود و همه‌ی آیات این سوره مکی است.

و بعضی همه‌ی آنرا مدنی می‌دانند و بعضی گفته‌اند: جز قول:

«وَلَا تُطِغْ مِنْهُمْ آتِمًا أَوْ كَفُورًا» همه مدنی است و بعضی گفته‌اند:

قول خدا «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِیْلًا» تا آخر سوره مکی و بقیه مدنی است و این سوره مشتمل بر سی و یک آیه است.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَ سَعِيراً (۴)
 إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۵) عَيْنًا يُشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيراً (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً (۹)
 إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِيراً (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَصْرَهُ وَ سُوراً (۱۱) وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيراً (۱۳) وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلاً (۱۴)
 وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضِّهِ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيراً (۱۵) قَوَارِيراً مِنْ فَضِّهِ قَدَرُواهَا تَقْدِيراً (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيبًا (۱۸) وَ يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا (۱۹)
 وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيراً (۲۰) عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوعًا أُسْوِرٌ مِنْ فَضِّهِ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (۲۲) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيراً (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُوراً (۲۴)
 وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصَبِيلاً (۲۵) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً (۲۶) إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلاً (۲۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً (۲۹)
 وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۳۱)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۲

ترجمه: ص: ۳۸۲

آیا مدتی از روزگار بر انسان گذشت که هنوز چیزی قابل ذکر نبود.
 ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریده‌ایم و به آزمونش می‌کشیم و او را شنوا و بینا ساخته‌ایم.
 ما او را به راه آورده‌ایم، چه سپاسگزار باشد، چه ناسپاس.
 ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده ساخته‌ایم.
 بیگمان نیکان از جامی که آمیزه‌ی آن کافور است، می‌نوشند.
 چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند، [و] روان می‌کنندش هر گونه بخواهند.
 آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش دامنگستر است، بیم دارند.
 و خوراک را با وجود دوست داشتنش به بیوا و یتیم و اسیر اطعام کنند
 [و در دل گویند] ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم، از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی.
 ما از پروردگاران در روزی که دژم و دشوار است، می‌ترسیم.
 پس خداوند آنان را از شر آن روز در امان دارد و به ایشان تازگی و خرمی بنماید.
 و به آنان به خاطر صبری که ورزیده‌اند بوستانی [بهشتی] و [جامه‌ی] ابریشم پاداش دهد.
 در آنجا بر او رنگها تکیه زده، در آنجا نه [گرمای] خورشیدی بینند و نه سرمای سختی.

مخلوط است و جمع آن «امشاج» است.

و نطفه از «امشاج» گفته‌اند یا از آن جهت است که اخلاط یا عناصر، یا استعدادهای اعضا و قوا در آن مخلوط است، یا دو آب مرد و زن در آن اختلاط

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۴

پیدا می‌کند.

تَبْتَلِيهِ آن را از زیادی و چیزهایی که مناسب او نیست خالص می‌گردانیم و چیزی به او می‌دهیم و بر او تَفَضَّل می‌کنیم که مناسب شأن او باشد.

فَجَعَلْنَا سَمِيعًا بَصِيرًا پس او را بر شریف‌ترین حالت حیوانی قرار دادیم (که شنوایی و بینایی از جمله آنهاست).

إِنَّا هِدْيَتَاهُ السَّبِيلَ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس از آن به انسان چه کار کردی؟ و چه کاری در باره‌ی او انجام خواهی داد؟

پس فرمود: ما بر حسب فطرتش راه را بر او نشان خواهیم داد، که بر حسب فطرت همه کس خیر و شرّ انسانی را می‌داند و می‌شناسد و شنندگان توسط انبیا و اولیا دعوت می‌شوند و تکلیف خیر و شرّ را می‌دانند.

إِنَّمَا شَاكِرًا بَرِحَى آنچه را که به او نشان دادیم و شناساندیم به کردار می‌کشاند.

وَ إِنَّمَا كَفُورًا آنچه را که به او شناساندیم، رها می‌کنند.

إِنَّا أَعْتَدْنَا جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَرٍ از حال کسی است که کفران می‌کند و اطاعت خدا نمی‌کند، که خدای می‌فرماید: ما آماده کرده‌ایم.

لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلَ برای ناپذیران سلسله‌های زنجیر که با آنها کشیده می‌شوند.

وَ أَغْلَالًا که با آنها بسته می‌شوند و سَعِيرًا و با آن می‌سوزند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ جواب سؤال مقدر از حال شاکران

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۵

و اطاعت کنندگان است که آن نیکان می‌نوشتند، مِنْ كَأْسٍ از شراب با کاسه‌ای، كَانْ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ که در آن آمیخته به کافور است، از چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند.

يُفَجِّرُونَهَا آن چشمه‌ها را به هر سو و به هر جا که بخواهند جاری می‌سازند، یا آب آن چشمه‌ها را از هر جا که بخواهند خارج می‌سازند.

تَفْجِيرًا جوشش آن شراب آنقدر عظمت دارد و بزرگ است که قابل وصف و شناسایی نیست.

مراتب شراب روحانی ص: ۳۸۵

بدان که انسان دارای حالات، مراتب و درجاتی است، انسان در اولین مرتبه‌اش در تغییرات و تطوراتش جماد و در مرتبه‌ی دوم در تفنناتش نبات است، در مرتبه‌ی سوم در تبدلات و تقلبات (دگرگونی‌های) ش حیوان است و در چهارمین مرتبه‌اش در کثرت نشئه‌ها انسان است و هر یک از آن مراتب دارای: میل‌ها، اقتضاها، شهوت‌ها، غضب‌ها، محبت‌ها، اشتیاق‌ها، عزم‌ها، اراده‌ها، حرکت‌ها و سکون‌ها می‌باشد، انسان وقتی به حدّ مرد و زن بودن می‌رسد یا حرکات و سکاناتش محکوم بر میل‌های جمادی است، یا محکوم اقتضاها، نباتی، یا محکوم شهوت‌ها و غضب‌های حیوانی، یا محکوم ادراکات و حیل‌های شیطانی است یا محکوم به حکم عقل انسانی.

اگر حرکات و سکنات انسان از قسم اول باشد همه‌ی آنها از آن جهت که منجر به کار زشت و زشت‌تر می‌شود همانند سلسله‌هایی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۶

هستند که در دنیا او را به پایین‌ترین مرتبه‌ی نفس می‌کشانند که آن همان صورت جهنم آخرت است و نیز به سوی عمل قبیح و زشت می‌کشانند که از آثار شعله‌های جهنم است.

و این سلسله‌ها در دنیا از نظرهای حسّی پنهانست، اگر چه برای اهل ملکوت با نظرهای ملکوتی مشهودست و لکن در آخرت بنا بر تجسم اعمال ظاهر و آشکارست و موجب سلسله‌های و زنجیرهای دیگر اخروی می‌گردد.

بنابر آنکه در آخرت عمل‌ها پاداش مناسب خود را دارند و همه‌ی اعمال از آن جهت که نفس زشتی و سنگینی از آنها کسب می‌کند غل و زنجیرهایی برای نفس می‌شوند که از نظرهای دنیوی پنهان و برای نظرهای اخروی آشکارست.

و اگر حرکت‌ها و سکون‌ها از قسم اخیر باشد، سبب رها شدن از زنجیرها و سلسله‌ها می‌شود و سبب خروج او از جهنم نفس و صعود و ترقّی او بر پله‌های انسانیت به سوی اعلیٰ علّین و قرب پروردگار عالمیان می‌شود.

به عبارت دیگر: انسان پس از بلوغ هر کاری که انجام می‌دهد یا به سبب امر الهی است، بدون شراکت نفس و امر نفس، یا با شراکت نفس است، یا با امر نفس انجام می‌گیرد بدون آنکه پروردگارش و امر پروردگارش در آن دخالت داشته باشد.

اگر از قسم اول (بدون شراکت نفس) باشد سبب رهایی و نجات او می‌شود و فعل او از چیزهایی می‌شود که موجب قرب الهی می‌گردد از قبیل واجبات، فرایض و اگر از قسم دوم باشد که نفس در انجام کار با امر خدا شراکت دارد، در آن صورت یا از آن جهت است که به خدا توجّه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۷

دارد و انسان را در امتثال امر خدا و قرب به او کمک می‌کند و یا از آن جهت است که از خدا روی گردانیده به لذت‌ها و بهره‌های نفس متوجّه می‌کند.

اولی مانند قسم اول است و سبب رهایی و نجات نفس می‌شود، از قبیل تقرب جستن به خدا و نزدیک شدن به وسیله‌ی نوافل و مستحبات و در صورت دوم عمل کننده مشرک در عبادت می‌شود و عملش به سوی خودش باز می‌گردد و خداوند آن را به شریکش وامی‌گذارد، چه خداوند بی‌نیازترین شریک‌هاست و هر عملی که انسان در این صورت انجام می‌دهد و غیر خدا را در آن شریک قرار می‌دهد، خداوند آن عمل را به شریکش وامی‌گذارد و آن عمل‌ها غل و زنجیر برای نفس می‌گردند.

و اگر از قسم سوم باشد جز غل و زنجیر و سلسله چیزی نمی‌شود و خدای تعالی به آن اشاره کرده آنجا که فرموده: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» که اصحاب یمین کسانی هستند که ولایت علی علیه السلام را با بیعت خاصّ ولوی قبول کرده‌اند و اینان کسانی هستند که توجّه به خدا دارند و رضایت و لقای او را طلب می‌کنند.

پس اگر در حال حضور باشند و ولی امرشان بر آنان ظاهر گردد و فعل و کارهای آنان را به وسیله‌ی آلات اعضای آنان انجام دهد، بدون آنکه نفسهایشان در کارهایشان دخالت کنند.

در این صورت فعل آنان از قسم اول می‌شود و اگر حالت حضور نداشته باشند ولی حبّ و دوستی آنان نسبت به پروردگارشان و ولی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۸

امرشان باشد به نحوی که برای آنان توجّه و التفاتی به نفسها و بهره‌های نفس باقی نماند، بلکه نفسهایشان باعث کمک اعمالشان باشد و بهره‌های نفسشان در راه امتثال امر خدا و طلب رضای او باشد، در این صورت قسم دوم است که ملحق به قسم اول می‌شود.

ولی اگر در کارهایشان از پروردگارشان و امر او غافل باشند و در پی بهره‌ها و لذت‌های پست نفس باشند در این صورت در آن

کارها از اصحاب یمین نیستند، که در امثال، این موارد قید حیثیت معتبر است.

و در گرو اعمال خویش می‌باشند مانند سایر مردم و در آن اعمال و کارها از بیعت خود بهره‌ای نمی‌برند و در همین حال اگر ریسمان ولایت را قطع نکنند و بذریمان را فاسد ننمایند هنگام مرگ و بعد از مرگ از بیعت خویش بهره‌مند می‌شوند. مولوی قدس سره به سلسله‌ها و زنجیرهای پنهانی اشاره کرده و می‌گوید:

خلق دیوانه شهوت سلسله می‌کشد شان سوی دکان و غله

هست این زنجیر از خوف و وله تو مبین این خلق را بی سلسله

میکشاندشان به سوی نیک و بد گفت حق فی جیدها حبل المسد

قد جعلنا الحبل فی اعناقهم و اتخذنا الحبل من اخلاقهم

بدان کسانی که شراب خبیث حرام را می‌نوشند حالات مختلفی دارند و بر حسب اختلاف در حالات نوشیدن شراب صوری آنان نیز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۸۹

مختلف می‌شود، زیرا گاهی حرارت بر مزاج آنان غالب می‌شود و گاهی برودت و گاهی مزاجشان معتدل می‌شود و بر حسب اختلاف آن حالات گاهی به شرابشان کافور مخلوط کنند و گاهی زنجبیل و گاهی آن را تنها بدون هیچ چیز خارجی می‌نوشند و گاهی شراب خالص می‌نوشند تا اذیت شراب و کسالت مستی آن از بین برود، که آن طهور و غسل نامیده می‌شود. و سالکین الی الله نیز دارای انواع شراب معنوی، روحانی هستند.

که گاهی برودت سلوک بر آنان غالب می‌شود، که پروردگارشان شراب زنجبیل به آنان می‌دهد و آنان را در حرارت شوق و طلبشان می‌افزاید و گاهی حرارت شوق بر آنان غالب می‌شود که پروردگارشان شراب کافوری به آنان می‌نوشاند تا گرمای اشتیاقشان با سردی کافور سلوک معتدل گردد و گاهی شراب خالص به آنان می‌نوشاند و این در صورتی است که در سلوک و جذب معتدل باشند و گاهی شراب طهور می‌نوشاند که آنان را از نسبت دادن اموال و افعال و صفات به نفسهایشان، بلکه از انانیتهای می‌شوید و پاک می‌کند و این حالات در آخرت و در بهشت‌ها بر آنان عارض می‌شود.

يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ نَذَرُوا شَيْئاً مِنْهُ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَسْرَانُ يَوْمَ لَا طَوْلَ لَهُمْ قُلُوبُهُمْ لِيَوْمِ يَخْرُجُ الْأَنْبِيَاءُ يَوْمَ يُصْعَقُونَ فِي الْبُحْرِ يُسْفَكُونَ يَوْمَ لَا حِجْرَ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ فِي شَأْنِ الْأَشْقَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ كَذِبًا يَوْمَ يَقُولُ الرَّسُولُ وَرَسُولُهُ وَرَأَى الْمَلَائِكَةَ وَالْقُلُوبُ أَكْفَىٰ لِلْإِنْسَانِ حِرْصَ الْوَالِدِ لِلْوَلَدِ نَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شُرَّةً مُسْتَبِيرًا وَاز روزی که شرّ آن پراکنده یا در نهایت پراکندگی است، بیم دارند، در خبر بدین معنا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۰

آمده است: روزی که شرّ آن چهره را در هم عبوس می‌کند و بعضی گفته‌اند: از روزی که بزرگ و عظیم است، بیم دارند. وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا تَا آنجا که آنان خوراک خویش را از روی محبت به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند: ما از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم بلکه تنها برای طلب رضایت خدا اطعام کردیم.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا مَا از روز ناخوشایندی که صورت‌ها در آن روز درهم کشیده می‌شود و به شدت گرفته می‌شود، بیمناکیم.

«شأن نزول آیات اطعام به مسکین و یتیم و اسیر» از بیشتر عامه و خاصه روایت شده که این آیات تا قول خدا: «وَكَانَ سَيِّئِكُمْ مَشْكُورًا» در باره‌ی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و کنیز آنان به نام فضّه نازل شده است.

و اخباری که در این مورد وارد شده بر حسب الفاظ مختلف و مضمون بیشتر آنها مجمل است. و مشهورترین آن اخبار این است: حسن و حسین علیهما السَّلام مریض شدند، علی علیه السَّلام و فاطمه علیها السَّلام و فضه نذر کردند اگر حسن و حسین علیهما السَّلام را خداوند شفا بدهد، سه روز روزه بگیرند. علی علیه السَّلام سه صاع جو از یک یهودی قرض کرد، یا خود را اجیر کرد تا برای او پشم بریسد و در مقابل سه صاع جو بگیرد، پس هر سه، روزه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۱

گرفتند، فاطمه علیها السَّلام یک صاع از جو را آورد کرد و نان پخت و علی علیه السَّلام نماز مغرب را خواند و فاطمه علیها السَّلام نان جو را نزدیک آنان آورد، در این هنگام مسکین و مستمندی آنان را فرا خواند و از آنان درخواست چیزی کرد. پس نان جو را به آن مسکین دادند و جز آب چیزی نچشیدند و تنها با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السَّلام یک صاع دیگر از آن آورد جو پخت و هنگام افطار نزدیک آورد، که ناگهان یتیمی بر در خانه طلب طعام نمود، پس آن نان را به یتیم دادند و جز به آب افطار نکردند.

در روز سوم اسیری آمد و طلب طعام نمود، که باز نان را به اسیر دادند و جز آب چیزی نچشیدند.

و چون روز چهارم شد و نذرهایشان را عمل کرده و به اتمام رسانیدند، علی علیه السَّلام در حالی که حسن و حسین علیهما السَّلام همراه او بودند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از گرسنگی ضعیف شده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن آنان گریه کرد و جبرئیل سوره‌ی «هل أتى» را نازل نمود (۱).

در بعضی از اخبار آمده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را گرسنه دید، جبرئیل نازل شد در حالی که با او کاسه‌ی بزرگی بود که با درّ و یاقوت تزیین گشته و پر از ترید و گوشت بود، یک قطعه از گوشت دست حسین علیه السَّلام بود که یک زن یهودی صدا زد: ای اهل خانه، من گرسنه‌ام و شما این غذا را از کجا آورده‌اید؟

به من غذا بدهید، پس حسین علیه السَّلام دستش را دراز کرد تا به آن زن غذا بدهد، که در این هنگام جبرئیل آمد و از دستش گرفت و کاسه را به

(۱) نور الثقلین - تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۲

آسمان برد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حسین علیه السَّلام آن قطعه از غذا را نمی‌خواست به آن زن بدهد آن کاسه‌ی غذا در میان اهل بیت من می‌ماند و تا روز قیامت از آن می‌خوردند.

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً خَرْمِي وَ طَرَاوَتٍ فِيهَا شَرٌّ.

و سُرُوراً وَ خوشحالی در دلها. وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيْرًا مُّكْنِيْنَ فِيهَا عَلَي الْأَرَائِكِ پاداش شکیبایی آنان بهشت است، با پوشش حریر در حالی که به تخت تکیه زده‌اند.

لفظ «أرائك» جمع «أریکه» به معنای تخت در حجله و هر چیزی است که به آن تکیه داده شود، تخت باشد یا غیر تخت. یا منظور تختی است آراسته در اطاقی یا در خانه‌ای.

لَا يَرْوْنَ فِيهَا شَمْساً وَ لَا زَمْهَرِيْرًا نه گرما می‌بینند و نه سرما، بلکه در هوای معتدل قرار می‌گیرند.

وَ دَائِيَّةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا سایه‌های درختان به آنان نزدیک است، یا دایمی است و معنای نزدیکی سایه، نزدیکی سایه‌بان به آنانست.

یا ظلال جمع «ظله» با ضمّه به معنای سایه بان است.

وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا وَ چیدن میوه بر آنان آسان می شود.

تذلیلاً گویی میوه‌ها در اختیار کسی است که می‌چیند، که هر وقت و هر طور و بر هر حالت که بخواهد، می‌چیند.

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَيْتِهِ مِنْ فَضِّهِ وَ أَكْوَابٍ لَفْظِ «أَكْوَابٍ»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۳

جمع «کوب» است و آن کوزه‌ای است که نه دسته دارد و نه لوله.

كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا هر دو لفظ «قواریر» با تنوین خوانده شده تا تناسب بین هر دو محفوظ باشد و بعضی نیز تنها اولی را با تنوین خوانده‌اند.

مِنْ فَضِّهِ کوزه‌ها در صفا و شفافیت مانند بلوراند، یا کوزه‌های بلورین از نقره ساخته شده، نه از سایر سنگ‌ها مانند کوزه‌های دنیا. قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا صفت کوزه‌ها یا ظرفها و کوزه‌هاست و معنای آن کوزه‌هایی است که مؤمنین در نفس‌هایشان آنها را اندازه‌گیری می‌کنند، یا آرزوی آنها را می‌نمایند، یا ساقی‌ها و غلامان که آن جام‌ها را می‌چرخانند به اندازه‌ی میل مؤمنین اندازه‌گیری می‌کنند و لفظ «قَدَرُوهَا» به صورت مجهول نیز خوانده شده است.

وَ يُشَقِّقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَأَنَّ مَزَاجَهَا زَنْجَبِيلًا لَفْظِ «كَأْسٍ» بر خمر و شراب اطلاق می‌شود، از این رو مؤنث آورده می‌شود و چون سالک الی الله که اندکی و چیزی از نفسش در او باقی مانده ناچار دارای حرارت طلب و اشتیاق سیر در عالم صفات بی‌نهایت است. لذا گاهی شراب زنجبیلی به او نوشانده می‌شود تا حرارت طلبش شدیدتر گشته و لذت سیر و وجدش بیشتر شود. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا لَفْظِ «سَلْسَبِيلٍ» بدل از «كَأْسٍ» است.

به صورت بدل اشتمال و سلسبیل شرابی است که به آسانی از گلو فرو می‌رود و طعم لذیذ دارد و به آن شراب سلسل، سلسال و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۴

سلسبیل گفته می‌شود، اینچنین در مجمع آمده است.

وَ يُطَوِّفُ عَلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ لَفْظِ «وَلِدَانٍ» جمع ولید به معنای غلام است.

مُحَلِّدُونَ به طور دایمی در بهشت هستند، یا غلامان به طور دایم در آن حالت می‌باشند.

إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لَوْلَا در صفا و زیبایی و درخشندگی چون مرواریدند.

مَثُورًا در خدمت یا در کثرت پراکنده هستند نه منظوم و پیوسته.

وَ إِذَا رَأَيْتَ وَ اِگر چیزی را ببینی، تَمَّ در بهشت. مفعول حذف شده تا اشاره به این باشد که هر چیزی که در آنجا دیده شود مشتمل بر جمیع چیزهایی است که در مملکت کبیر وجود دارد.

رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا ملکی که جدّا بزرگ و وسیع است، که پایین‌ترین و ضعیف‌ترین آنان ملک و مملکتش را یک راه هزار ساله می‌بیند، بالای آن را می‌بیند همانطور که پایین آن را می‌بیند.

بعضی گفته‌اند: ملک کبیر عبارت است از قدرت بر برآورده نمودن آرزوها و تنفیذ امر و بعضی گفته‌اند: طلب اذن ملایکه و رسولان خدا علیهم السلام بر مؤمنین است.

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ جامه‌هایشان از حریر نازک و کلفت است.

وَ حَلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فَضِّهِ وَ سَيَاقَهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا شرابی که آنان را از هر چیزی که به آنان منسوب است از قبیل اموال و افعال و اوصاف و ذوات پاک می‌کند تا آنجا که جز محبوبشان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۵

چیزی باقی نمی ماند و در نتیجه لذت آنان خالص گشته و به چیزی آمیخته نمی شود و در خبری آمده است: آن شراب آنان را از حسد پاک می سازد و موی صورتشان را می ریزد.

و در خبر دیگری است: آنان را از هر چیزی جز خدا پاک می سازد.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَيِّئًا مِمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مَشْكُورًا خَطَابَ از جانب خدا به بندگانش در دنیا است یا خطاب از جانب خدا یا ملائکه به بندگانش در آخرت است که این پاداش شماست و کوشش شما مورد سپاس است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا که ما قرآن را به تدریج (در عالم کبیر و صغیر) از مقام اجمال به تفصیل و از جوهر حقایق به عرض الفاظ نازک کردیم قرآن ولایت علی علیه السلام جز از نزد ما نیست، پس چرا تو از مردم می ترسی، یعنی، از آنان مخفی می کنی و از رد یا ارتداد یا منصرف کردن آنان هستی و (علی علیه السلام را) از حَقِّش می ترسانی؟! فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس به حکم پروردگارت صبر کن و بر آنچه در حق علی علیه السلام می گویند اندوهناک مباش و آنچه را که ما بر تو نازل کردیم تغییر نده.

وَلَا تَطْعَمْنَهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا از کسی که بر تو در باره‌ی علی علیه السلام عاصی باشد و یا که ولایت علی علیه السلام یا نبوت تو را بیوشاند و مخفی کند پیروی مکن (به حرفش توجه نکن) که نسبت بین آن دو عموم من وجه است.

وَأذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ اسْمَ رَبِّ خُودِ را به یاد آور، است ربّ عبارت از لطیفه‌ی انسانی است که همان ولایت تکوینی است که با

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۶

ولایت تکلیفی قوی می شود، سپس صاحب ولایت و رسالت و سپس هر کسی است که ولایت را قبول کرده، سپس هر وجود عینی امکانی و سپس الفاظ و حروفی هستند که وضع شده اند، سپس نقشهای نوشته شده می باشند.

ذکر کردن همه‌ی این امور بدان جهت است که همه‌ی آنها اسمای ربّ بوده و به آنان امر شده و نافع برای انسان و موجب نجات انسان از سقوط و هلاکت و آتش اند (یاد آوردن و نمایان کردن آن حقیقت وجودی به شکل پنداری، کرداری و حالی در قلب، زبان و جان است).

بُكْرَةً وَأَصِيلًا به طور دائمی یا خصوص این دو وقت بامداد و شامگاه از باب آنکه آن دو وقت شرافت دارند.

وَمِنَ اللَّيْلِ و نیز در شب که مظهر عالم طبع و مظهر تاریکی نفس و انانیت آن می باشد.

فَاسْجُدْ لَهُ پس با شکستن انانیت نفس برای خدا سجده کن.

وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا مقدار طولانی از شب، یا مقصود شب طبع است که طول آن به مقدار عمر است.

از امام رضا علیه السلام آمده است: مقصود از این، تسبیح نماز شب است.

و قول خدا: «بُكْرَةً وَأَصِيلًا» گاهی تفسیر شده به نماز صبح، ظهر و عصر و قول خدا: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» به نماز مغرب و عشاء و

قول خدا «وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» به سجده و عبادت در مقدار طولانی از شب تفسیر شده است «(۱)».

إِنَّ هَؤُلَاءِ این مشرکین یا منافقین که از ولایت علی علیه السلام امتناع

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۴۸۹

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۷

می کنند، يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دنیا نقد عاجل را دوست دارند و لذا امر خدا و رسولش را امتثال نمی کنند و تسلیم رسول خدا و وصی او نمی شوند.

وَيَذَرُونَ وِرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا مقصود از «وراءهم» امام و جلو آنانست ولی خدای تعالی تعبیر به ورا و پشت سر کرد.

تا اشعار به این باشد که آنان وارونه عمل می‌کنند، بر دنیا روی می‌آورند در حالی که دنیا بر آنان پشت می‌کند و از آخرت روی بر می‌گردانند در حالی که آخرت به آنان روی می‌آورد و مقصود از سنگینی آن روز سنگینی حساب و سختی‌ها و حسابگرهای آن روز است.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ مَا آفَرِينَشِ أَنْانَ رَا مُحْكَمَ كَرَدِيمَ، يَا مَفَاصِلَ أَنْانَ رَا بَا عَصَبِ وَ رِگَ اسْتِحْكَامَ بَخْشِيدِيمَ، يَا الِیَافِ مَعْدَه وَ شَانَه رَا بَسْتِیم وَ مُحْكَمَ كَرَدِيمَ تَا أَنْ دُو دَرِ اخْتِیَارِ صَاحِبْشَانِ قَرَارِ كَرَفْتَنَد.

وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا وَ هَرِ گَاهِ بَخَوَاهِیمَ أَنْانَ رَا اَزِ بَینِ مِی‌بَرِیمَ وَ اولادانشان را جانشین آنان قرار می‌دهیم. لَفْظُ «إِذَا» آوَرْدَه، چُونِ وَقُوعِ أَنْ مُحَقَّقِ وَ حَتْمِیِ اسْت.

إِنَّ هَذِهِ وِلايَتِ عَلِیِ عَلِیْهِ السَّلَامِ یا قرآن وِلايَتِ عَلِیِ یا این سوره که در آن وِلايَتِ ذِکَرِ شُدِه اسْت.

تَذَكِّرُهُ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا وَ مَا تَشَاوُنُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ چُونِ قَوْلِ خُدَايِ تَعَالَى: «فَمَنْ شَاءَ» مَوْهَمِ اسْتِقْلَالِ مَرْدَمِ دَرِ مَشِيَّتِ بُوَد، لَذَا اَيْنِ تَوْهَمِ رَا رَفْعِ نَمُودِ وَ فَرْمُودِ: جَزِ آنچِه رَا كِه خُدَا بَخَوَاهِدِ شَمَا نَمِی‌خَوَاهِدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۸

«مراتب مشیت و انتخاب در تفسیر و ما تشاؤون الا ان يشاء الله» ص: ۳۹۸

بدان که چیزی از امور تکوینی و افعال بندگان و اخلاق و اراده و مشیت‌های بندگان محقق نمی‌شود مگر با هفت چیز و به وسائط هفت گانه:

۱- مشیت از جانب خدای تعالی ۲- اراده‌ی الهی ۳- قدر از جانب خدای متعال ۴- قضا ۵- اذن ۶- اجل ۷- کتاب مشیت اضافه‌ی اشرافی خداست که عبارت از فعل و کلمه‌ی اوست و قوام وجود هر چیزی از مبدعات و مخترعات و منشآت و تکوینات مشیت خداست و مشیت خدا غیر از محبت و رضای اوست و رضا و خشم به منزله‌ی صورت مشیت و مشیت به منزله‌ی ماده است و مشیت عباد همان مشیت خداست با ضمیمه‌ی خصوصیت اضافه و نسبت به بندگان.

بنابراین معنای «ما تشاؤون الا ان يشاء الله» این است که چیزی را شما نمی‌خواهید مگر در حالی که خدا بخواهد، یا به سبب خواستن خدا، یا برای اینکه خدا بخواهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۳۹۹

وَ امّا لَفْظُ «ان يشاء الله» را مفعول «تشاءون» قرار دادن بر حسب ظاهر بعید است، اگر چه بر حسب نظر دقیق صحیح باشد، زیرا هر چیزی که بندگان می‌خواهند با مشیت خدا متقوم و متحقق است، بلکه آن عین مشیت خداست که بر حسب اضافه محدود به حدود ممکنات شده است، در تفسیر قول خدای تعالی «وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» از سوره‌ی بقره بیان وافی و مفصل در باره‌ی این مطلب گذشت که مشیت خدا و اراده‌ی او عین مشیت بندگان و اراده‌ی آنانست بدون آنکه جبر و تسخیر و قهری لازم بیاید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا پس چون خدا عالم به دقایق صنع و مصالح مصنوع است، مشیت خویش را عین مشیت بندگان قرار داده است. حَکِیمًا به اندازه‌ی حکیم و لطیف است که در این کار لطفی قرار داده که هیچ کس آن را درک نمی‌کند، بلکه همه ضد آن را توهم می‌کنند و می‌گویند: خداوند امور بندگان و افعالشان را به خودشان واگذار نموده است.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ هَرِ كَسِ رَا كِه دُوسْتِ دَارْدِ وَ اَزِ او راضی است در دایره‌ی رحمت خویش قرار می‌دهد. وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ بَرایِ سَتَمِگَرانِ عَذَابِ دَرْدَنَاکِیِ آمادَه كَرْدِه اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۰

سوره المرسلات ص : ۴۰۰

اشاره

این سوره مکی است و شامل پنجاه آیه است.

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰] ص : ۴۰۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا (۴)

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹)

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتَتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفُضْلِ (۱۳) وَ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ (۱۴)

وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَلَمْ نُهَبِكِ الْأُولَيْنِ (۱۶) ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(۱۹)

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(۲۴)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا (۲۶) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷) وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹)

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰) لَا- ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَاصِرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَ يَلُؤُّ

يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴)

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ (۳۶) وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأُولَيْنِ (۳۸) فَإِنْ كَانَ

لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹)

وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) إِنَّ الْمَتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَوَاحِشَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴)

وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يُزَكَّعُونَ (۴۸)

وَ يَلُؤُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹)

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص : ۴۰۱

ترجمه: ص : ۴۰۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به فرستادگان پیامی.

و تند بادهای سخت.

و سوگند به بادهای پراکنده ساز [ابرها].

و جدا سازان [حق و باطل].

و [سوگند به] فرشتگان وحی آور.

برای تمام حجت یا هشدار.

که آنچه به شما وعده داده شده است، رخ دادنی است.

پس چون ستارگان تیره شوند.

و چون آسمان شکافته شود.

و چون کوهها بر باد رود.

و چون پیامبران را میقات معین کنند.

برای کدامین روز زمان داده شود؟

برای روز داوری.

و تو چه دانی روز داوری چیست؟

در چنین روز وای بر منکران.

آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟

سپس به دنبال آنان واپسینان را روان نساختیم؟

با گناهکاران چنین رفتار کنیم.

در چنین روز وای بر منکران.

آیا شما را از آبی بیمقدار نیافریده‌ایم؟

که سپس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم.

تا هنگامی معین.

پس سامان دادیم و چه نیک سامانگریم.

در چنین روز وای بر منکران.

آیا زمین را فراگیر نساختیم؟

چه برای زندگان، چه برای مردگان.

و در آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۲

کوههای بلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین نوشاندیم.

در چنین روز وای بر منکران.

به سوی چیزی که انکارش می کردید بروید.

به سوی دودی دارای سه شاخه بروید.

که نه سایه گستر است و نه از لهیب آتش بازمی دارد.

آن شراره‌هایی همچون قصر می پراکند.

گویی شترانی زرد سیه تاب هستند.

در چنین روز وای بر منکران.
 این روزی است که سخن نگویند.
 و به ایشان اجازه ندهند که عذر خواهی کنند.
 در چنین روز وای بر منکران.
 این روز داوری است، شما و پیشینیان را گرد آورده‌ایم.
 اگر نیرنگی دارید برای من بسگالید.
 در چنین روز وای بر منکران.
 پرهیزگاران در سایه‌ساران و [کنار] چشمه‌ساراند.
 و میوه‌هایی که دلخواهشان است.
 به خاطر کارهایی که کرده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید.
 ما بدینگونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.
 در چنین روز وای بر منکران.
 بخورید و اندکی بهره‌مند باشید، چرا که شما گناهکارید.
 در چنین روز وای بر منکران.
 و چون به ایشان گفته شب نماز بگذارید، نماز نمی‌گزاردند.
 در چنین روز وای بر منکران.
 پس به کدامین سخن پس از آن ایمان می‌آورند.

تفسیر ص: ۴۰۲

اشاره

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا لَفْظِ «المرسلات» به ملایکه‌های مرسل و فرستاده شده تفسیر شده که پشت سر هم برای تعذیب اهل دنیا و جهنم نفس می‌آیند یا مقصود ملایکه‌هایی هستند که برای کارهای خوب و احسان به بندگان فرستاده می‌شوند، بدین گونه که اهل شرّ و فساد را تعذیب نمایند.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصِيفًا این جمله‌ها از قبیل عطف صفت‌های متعدّد بر یک ذات می‌باشد و تخلّل لفظ «فاء» در بین صفات برای اشعار به این است که این صفت یعنی شدّت وزیدن باد و تند گذشتن آن در مقام تعذیب بهتر از فرستادن باد است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۳

و این آیه تفسیر شده به باد فرستاده شده جهت تعذیب اهل دنیا به سبب فاسد کردن زراعت‌ها و نابود نمودن حیواناتشان.
 وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا «ناشرات» تفسیر به ملایکه‌ی رحمت شده که علوم را در قلوب انبیا و سایر بندگان نشر می‌کنند و ملایکه‌هایی که ابر را می‌آورند، تفسیر به بادهای رحمت شده که ابرها را پراکنده می‌کنند و تفسیر به باران‌ها شده که گیاه را می‌رویانند و تفسیر به نفوس انبیا علیهم السلام شده که علوم و احکام را در بین بندگان نشر می‌دهند.
 فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا این جمله نیز در تفسیر مانند جمله‌ی ما قبلش می‌باشد.

فَالْمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا مَلَائِكَةً هَا وَ بَادَهَا يَا اِبْرَاهِيْمَ يَا بَارَانَ هَا، يَا اِنْبِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كِه هِر يِكْ اَز اَيْن اَمُور قَدْرَت وَ حَكْمَت خُدَا دَر صَنَعَش رَا بِه يَاد اِنْسَان مِي آوَرَد.

و از بیان فقره‌های عبارت وجه اختلاف عطف با فاء و واو نیز استفاده می‌شود.

عُدْرًا أَوْ نُذْرًا لِقَا ذِكْرٍ مِي كَنْد تَا عَذْر وَ سَبَب نَجَاتَشَان گَرَدَد يَا اَز جِهت «نذر» وَ تَرَسِيدَن ذِكْر مِي گُويَنَد.

بِنَابَر اَيْن كَلْمَه‌ي لَا عَذْرَا أَوْ نَذْرَا بِه مَعْنَاي خُوف وَ رَجَا مِي شُود وَ اَيْن دُو لَفْظ بَدَل اَز لَفْظ «ذِكْرًا» يَا مَفْعُولِ آن يَا حَال مِي بَاشَنَد. وَ گَاهِي نِيَز اَيْن فِقْرَات بِه وَاَرَدَاتِ الهِي دَر عَالَم صَغِيرِ اِنْسَانِي تَفْسِيرِ شُدِه اَز قَبِيل: الهَام‌هَا، قَبْض وَ بَسْطَهَا، خُوب‌هَاي بِيْم دِهَنَدِه وَ مَرْذِه دِهَنَدِه وَ بِلَاهَاي وَاَرَدِه وَ جَبْرَانِ آنَان بَا الطَّافِ الهِي، خَطُورَاتِ ذَهْنِي، خِيَالَاتِ، قَدْرَت‌هَا، مَهْرَبَانِي هَا وَ مَلَائِكَه‌هَائِي كِه بِه نَبُوت‌هَا وَ رِسَالَت‌هَا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۴

فرستاده شده‌اند.

إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِوَأَقِعِ اَيْن كَلْمَه جَوَابِ قِسْمِ اسْتِ وَ مَقْصُودِ اَز اَنْچِه كِه وَعْدِه دَادِه مِي شُونَد، بَعث وَ حِسَابِ يَا ثَوَابِ وَ عِقَابِ اسْت. فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ اَنگَاه كِه سِتَارَه‌هَا اَز بِيْن بَرُونَد، يَا نُورِ آنَان اَز بِيْن بَرُود وَ جَوَابِ «إِذَا» بِه قَرِينَه‌ي سَابِقِ مَحْذُوفِ اسْت، يَعْنِي، اَنْ وَقْتِ مَحْقُوقِ مِي شُود اَنْچِه كِه وَعْدِه دَادِه مِي شُويَد، يَا بِه قَرِينَه‌ي لِاحِق: يَعْنِي، اَنْ وَقْتِ مَا آنَان رَا هَلَاكِ مِي گَرْدَانِيْم وَ مُمْكِنِ اسْتِ جَوَابِ قَوْلِ خُدَا: «لَأَيُّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ» بِه تَقْدِيرِ قَوْلِ بَاشَد.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرْجَتْ وَ اَنگَاه كِه اَسْمَانِ شُكَاْفَتِه شُود.

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ نَسْفِ الْبِنَاءِ، كَنْدَن وَ اَز بِيْن بَرْدَن اَنْ اسْتِ وَ نَسْفِ الْجِبَالِ، يَعْنِي، پَرَاكَنْدِه شُدَن وَ نَابُودِي كُوه‌هَا، يَعْنِي، اَنگَاه كِه كُوه‌هَا پَرَاكَنْدِه شُود.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتَّتْ وَ لَفْظِ «أَقْتَّتْ» طَبَقِ اَصْلِ «وَقَّتَتْ» خُوانَدِه يَعْنِي تَعْيِيْنِ شُود، يَعْنِي، اَنگَاه كِه رَسُولَانِ جِهتِ شَهَادَتِ يَا بَشَارَتِ يَا تَرَسَانْدَنِ حَاضِرِ شُونَد، يَا اَنگَاه كِه وَقْتِ ظُهُورِ آنَان بَرَسَد وَ اَنْ هِنگَامِ ظُهُورِ قَائِمِ (عَجَّ) يَا قِيَامَتِ اسْت.

لِأَيُّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ اسْتِفْهَامِ بَرَايِ بَرَا نَكِيخْتَنِ تَعَجُّبِ وَ تَفْخِيمِ اسْتِ وَ جَوَابِ «إِذَا» بِه تَقْدِيرِ قَوْلِ، يَا حَالِ اَز «الرُّسُلِ» بِه تَقْدِيرِ قَوْلِ اسْتِ وَ مُمْكِنِ اسْتِ اسْتِيْنَاْفِ بِه تَقْدِيرِ اسْتِفْهَامِ بَاشَد، گُويَا كِه خُدَايِ تَعَالَى فَرْمُودِه: أَيَا مِي دَانِي كِه رُوزِ قِيَامَتِ بَرَايِ چِه رُوزِي مَعْيِنِ شُدِه؟ لِيَوْمِ الْفُضْلِ بَرَايِ رُوزِ فِصْلِ مَعْيِنِ شُدِه.

اَيْن جَمْلَه جَوَابِ اَز جَانِبِ خُدَايِ تَعَالَى اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۵

وَ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ وَ يَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَدِّبِينَ جَوَابِ اسْتِفْهَامِ بِه تَقْدِيرِ قَوْلِ، يَا جَوَابِ سُؤَالِ مَقْدَّرِ بِه تَقْدِيرِ قَوْلِ اسْت، يَعْنِي، يَعْنِي دَر اَنْ رُوزِ گُفْتِه مِي شُود: وَايِ بَرِ تَكْذِيبِ كَنْدَن گَان.

يَا جَوَابِ سُؤَالِ مَقْدَّرِ اسْتِ بَدُونِ تَقْدِيرِ قَوْلِ اسْت، گُويَا كِه گُفْتِه شُدِه: حَالِ مَرْدَمِ دَر اَنْ رُوزِ چِگونَه اسْت؟

پَس فَرْمُود: وَايِ دَر اَنْ رُوزِ بَرِ تَكْذِيبِ كَنْدَن گَان.

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ جَوَابِ سُؤَالِ مَقْدَّرِ اسْت، گُويَا كِه گُفْتِه شُدِه: دَر دُنْيَا بَا آنَانِ چِكارِ مِي كَنِي؟ فَرْمُود: بَا آنَانِ كَارِي مِي كَنِيْم كِه بَا گُذِشْتِگَانِ كَرْدِيْم، أَيَا پِيَشِينِيَانِ رَا هَلَاكِ نَكْرَدِيْم؟

مَانَدَن قَوْمِ نُوحِ، عَادِ، ثَمُودِ وَ غَيْرِ آنَانِ؟! ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ وَ سِپَسِ بَرِ مَجْرَمِيْنِ دِيگَرِ اَز اَقْوَامِ دِيگَرِ هِمَانِ گُونَه رِفْتَارِ كَرْدِيْم.

لَفْظِ «نُنَبِّئُهُمُ» مَرْفُوعِ خُوانَدِه شُدِه تَا عَطْفِ بَرِ «أَلَمْ نُهْلِكِ» بَاشَد وَ مَجْزُومِ خُوانَدِه شُدِه تَا عَطْفِ بَرِ «نُهْلِكِ» بَاشَد وَ مَعْنَايِ آيَهِ اَيْنِ اسْت: أَيَا مَا پِيَشِينِيَانِ رَا هَلَاكِ نَكْرَدِيْم، مَانَدَن، قَوْمِ نُوحِ، عَادِ وَ ثَمُودِ.

آیا به دنبال آنان دیگران را نیز هلاک نکردیم؟ مانند، قوم لوط، شعیب و فرعون.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ اى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با مجرمین از قوم تو نیز این چنین رفتار می‌کنیم.

وَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ چون الفاظ در مقام خشم مستلزم تکرار، تأکید، تهدید و سخت‌گیری مطلوب است، لذا این جمله را تکرار نمود.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ آیا شما را از آبی کثیف

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۶

نیافریدیم؟ شمارش نعمت‌هاست، که دلالت می‌کند بر اینکه خداوند به انسان کمال اهمیّت را می‌دهد و آنان را بدون ثواب و عقاب، مهمل نمی‌گذارد.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ سپس شما را درست کردیم و به اندازه معلوم و مشخص در جایگاهی آرام جای دادیم، پس (که چگونه) بر آن قادر بوده‌ایم. وای در این روز بر دروغ‌انگاران.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا آیا زمین را آن طور که باید و شاید نساختیم؟! کلمه‌ی «کفته» یکفته، یعنی، آن را از آن طور که باید باشد برگردانید و کفت الشیء گرفتن و قبض شیء است و «کفات» جایی است که شیء در آنجا قرار می‌گیرد یا لفظ «کفاتا» مصدر، یا جمع «کافت» یا جمع «کفت» به معنای ظرف است و آن مفعول دوّم فعل «نَجْعَلُ» یا حال است، یا مفعول دوم قول خدای تعالی: أَحْيَاءٌ وَأَمْوَاتًا است و بنابر این احتمال اول لفظ «فاحیاء و أمواتا» حال از صاحب حال محذوف‌اند، یعنی، حال از مردم می‌باشند. یا هر دو لفظ حال از «الأرض» می‌باشند و زنده و مرده بودن زمین به اعتبار این است که زمین صلاحیّت رویدن و کاشتن و زراعت و داشته باشد یا صلاحیّت نداشته باشد.

یا به اعتبار وقت و زمان رویاندن گیاه است مانند فصل بهار یا زمان رویانیدن گیاه مانند فصل زمستان، یا هر دو لفظ مفعول برای «کفاتا» می‌باشد که در این صورت نکره آمدن آن دو جهت تفخیم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۰۷

یا تنکیر از آن جهت است که زنده و مرده‌ی انسانها بعضی از زنده‌ها و مرده‌هاست.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ در آن کوهها بلند و ثابت قرار دادیم.

وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فَرَاتًا این دو فعل «و جعلنا» و «أسقیناکم» عطف بر مجموع «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ» هستند، چون آیه در حقیقت بدین معناست که ما در حقیقت و به طور حتمی زمین را کافی و آن طور که باید و شاید قرار دادیم و شما را آب زلال و گوارا نوشاندیم. وَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ انْطَلِقُوا لفظ «انطلقوا» حال یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است یعنی، به آنان گفته می‌شود: به سوی عذاب بروید.

إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ به سوی عذابی بروید که آن را تکذیب می‌کردید.

انْطَلِقُوا لفظ «انطلقوا» به صورت امر خوانده شده و به صورت اخبار نیز خوانده شده که جواب سؤال مقدر باشد.

إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ به زیر سایه‌ی دردناک و جهنّم روید.

دوزخ نفس در سه شاخه» در تفسیر «ذی ثلاث شعب ص: ۴۰۷

بدان که نفس اماره‌ی انسان مظهر جهنّم است و هر آنچه از اوصاف زشت و پست وارد شعبه و شعله‌ای از شراره‌ی آتش آن است

وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این جمله استیناف به تقدیر قول است. و میوه‌ها (معرفت) هر چه اشتها دارند، در حالی که می‌شنوند: بخورید و بیاشامید گوارایتان باد به آنچه عمل می‌کردید. **إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الْبُتَّةَ** این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. وای بر تکذیب کنندگان چون این سوره جهت تهدید تکذیب کنندگان است لذا این کلمه را اینجا تکرار نمود و ذکر تکذیب کنندگان را دوباره آورد و متقین را ذکر نکرد با آنکه متناسب چنین بود که بگوید: «طوبی یومئذ للمتقین» (خوشا به حال پرهیزگاران در چنین روزی).

كُلُوا وَتَمَتُّوا قَلِيلًا این جمله استیناف یا حال به تقدیر قول است یعنی ای دروغزنان بخورید و در دنیا بهره‌ی اندک ببرید. **إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ** که شما بسیار بد کارید.

این جمله تعلیل تهدیدی است که از قول خدای تعالی: «كُلُوا وَتَمَتُّوا» استفاده می‌شود.

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ این جمله عطف بر «مجرمون» می‌باشد، یا حال و التفات از خطاب است، یعنی، حال آنان چنین است که وقتی گفته شود.

ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ نماز بخوانید، چنانچه گفته شده این آیه در باره‌ی ثقیف نازل شده و آن هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را امر به

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۱

نماز کرد و آنان گفتند: ما خم نمی‌شویم و رکوع نمی‌کنیم که آن بر ما عار است.

و ممکن است مقصود این باشد که تواضع کنید و تسلیم شود.

و ممکن است معنای آیه این باشد که در قیامت به آنان گفته می‌شود سجده کنید و آنان نمی‌توانند سجده کنند، چنانچه خدای تعالی فرمود: «وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ».

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ بعد از قرآن یا بعد از آنکه من به تو گفتم از امر آخرت، حشر، حساب، ثواب و عقاب یا بعد از حدیث ولایت، یا بعد از این روز به چه حدیث و سخن ایمان می‌آورند؟! قال علی علیه السیلام عیبک مستور ما أسعدك جدك عيبت نهران است تا بخت جنبان است.

عیب نهران است به یاری بخت چون ثمر کرم زده بر درخت

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۹۱ و ۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۲

سوره النبأ ص: ۴۱۲

اشاره

این سوره به نام سوره‌ی عم، معصرات و تساؤل نیز نامیده می‌شود و همه‌ی این سوره مکی و مشتمل بر چهل و یک آیه است.

[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۴۰] ص: ۴۱۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)
 ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا (۹)
 وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
 مَاءً ثَبَّاجًا (۱۴)
 لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶) إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفَتِحَتِ السَّمَاءُ
 فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)
 وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مآبًا (۲۲) لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا
 شَرَابًا (۲۴)
 إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)
 فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴)
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ
 خِطَابًا (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى
 رَبِّهِ مآبًا (۳۹)
 إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۳

ترجمه: ص: ۴۱۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 از چه از همدیگر می‌پرسند؟
 از خبر بزرگ.
 همانکه ایشان در آن اختلاف دارند.
 چنین نیست، زودا که بدانند.
 باز چنین نیست زودا که بدانند.
 آیا زمین را زیر انداز نساخته‌ایم؟
 و کوهها را مانند میخها.
 و شما را به صورت جفتها [ی گوناگون] آفریده‌ایم.
 و خوابتان را مایه‌ی آرامش گردانده‌ایم.
 و شب را همچون پوششی نساخته‌ایم.
 و روز را وقت تلاش معاش قرار داده‌ایم.
 و بر فرازتان هفت آسمان استوار برافراشته‌ایم.
 و چراغی درخشان پدید آورده‌ایم.
 و از ابرها آبی ریزان فرو فرستاده‌ایم.
 تا بدان دانه و گیاه برآوریم.

و بوستانهایی انبوه.
 بیگمان روز داوری، هنگامی معین است.
 روزی که در صور دمیده شود، آنگاه شما گروه گروه بیاید.
 و آسمان گشوده شود و دروازه- دروازه باشد.
 و کوهها روان کرده شود و چون سرابی باشد.
 بیگمان جهنم کمینگاهی است.
 و بازنشستگان سرکشان است.
 که روزگارانی در آن به سر برند.
 در آن نه خنکی بینند نه نوشابه‌ای چشند.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۴
 مگر آب جوش و چرکابه.
 که جزایی موافق [اعمال ایشان] است.
 آنان حساب و کتابی را امید نمی‌داشتند.
 و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند.
 و هر چیزی را در نامه‌ای به شمار آورده‌ایم.
 پس بچشید که هرگز جز به عذابتان نمی‌افزاییم.
 بیگمان پرهیزگاران را رستگاری است:
 بوستانها و درختان انگور.
 و [حوریان] نار پستان همسال.
 و جامهای سرشار.
 در آنجا نه [سخن] بیهوده بشوند و نه دروغی.
 پاداشی است از سوی پروردگارت و بخششی بسنده است.
 پروردگار آسمانها و زمین و ما بین آنها که خدای رحمان است، از جانب او اجازه‌ی سخن گفتن ندارند.
 روزی که روح [جبرئیل] و فرشتگان به صف ایستند. هیچ یک جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد و صواب گوید، سخن نگویند.
 این روز واقعی است. پس هر که خواهد بازگشتگاهی به سوی پروردگار خویش بجوید.
 ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم، [از] روزی که هر انسانی به [نتیجه] آنچه به دستان خویش پیش فرستاده است، بنگرد و کافر [از سر حسرت] گوید کاش من خاک بودم.

تفسیر ص: ۴۱۴

عَمَّ يَسْأَلُونَ این جمله استفهام است برای بزرگ نشان دادن آنچه که از آن سؤال می‌شود.
 زیرا، که آنها در بین خود از مبدأ و صفات آن، از قیامت و علامات آن، از بعث، ثواب و عقاب آن سؤال می‌کردند، یا در باره ولایت پرسش می‌کردند، پس از آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آن اشاره نمود، چه ولایت خبر بزرگی است که اختلاف

در آن واقع می‌شود و خبری است که شایسته است به ترک آن مردم تهدید شوند، چه ولایت است که فارق بین اهل بهشت و آتش است.

چون کسی که ولایت را قبول کرد و با ولایت به آخرت رسید بدون شک داخل بهشت می‌شود و کسی که از ولایت خارج شود و با خروج از ولایت به آخرت برسد داخل آتش می‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۵

زیرا اگر کسی عبادت خدا را به حدی برساند که هفتاد پاییز زیر ناودان و شب‌ها بیدار و در حال عبادت باشد و روزها روزه بگیرد و دارای ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نباشد خداوند او را بر رویش در آتش می‌اندازد و خداوند حیا نمی‌کند امتی را عذاب کند که گردن به امامت امام جور نهاده‌اند.

اگر چه آن امت در اعمال خویش نیکوکار باشند، خداوند حیا می‌کند امتی را عذاب کند که به امامت امام عادل گردن نهاده‌اند، اگر چه آن امت در عمل فاجر باشند.

و از امام باقر علیه السلام از تفسیر «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» سؤال شد، فرمود: این آیه در باره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام است و به این مضمون اخبار بسیاری وارد شده است.

عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ كَلِمَةٍ «النَّبِيُّ الْعَظِيمِ» بدل از «عَمَّ» به تقدیر حرف استفهام، یا متعلق به محذوف و جواب از «اللَّهُ» است، یا متعلق به «يتساءلون» می‌باشد و «عَمَّ» متعلق به محذوف است که لفظ مذکور آن را تفسیر می‌کند.

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا هرگز نباید اختلاف نمود، چه آن امری است که نباید در آن اختلاف واقع شود، یا نباید مورد انکار قرار گیرد که این معنا از اختلاف استفاده می‌شود، چون اختلاف محقق نمی‌شود مگر با اقرار و انکار.

سَيَعْلَمُونَ به زودی می‌فهمند، هنگامی که حجاب‌ها از دیده‌ها برداشته شود و آن وقت مرگ یا روز قیامت کبری است.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ این جمله تاکید جمله‌ی اول است و وسط

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۶

قرار گرفتن لفظ «ثُمَّ» برای مبالغه در تاکید است.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا خداوند برای بندگانش دلیلی بر ولایت قرار نداده است؟ یا دلیلی بر حشر، حساب، ثواب و عقاب قرار نداده است؟

یا فرموده است: آیا خداوند برای آنان ولی قرار نداده است؟

یا آیا برای آنان حشر و حساب نمی‌باشد؟ پس خدای تعالی فرمود: چگونه ما دلیلی بر این مطلب قرار ندادیم، یا چگونه آنان را مهمل گذاشتیم و بعد از رسول صلی الله علیه و آله ولی و امامی برای آنان قرار ندادیم؟! یا چگونه آنان را مهمل می‌گذاریم و دوباره زنده نمی‌گردانیم در حالی که وقتی هیچ نبودند ما آنان را مهمل نگذاشتیم، یا جمیع اسباب وجود و بقای آنان را فراهم نمودیم.

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و کوهها را چون میخ‌ها نگهبان آن ساختیم و شما را زوج و جفت از مذکر و مؤنث قرار دادیم تا به همدیگر انس پیدا کنید و سکون و آرامش داشته باشید و تولد و تناسل ممکن گردد، یا شما را صنف صنف قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید و احتیاجات همدیگر را برطرف سازید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و خواب شما را برای راحتی یا موجب انقطاع از کارها و خستگی‌ها قرار دادیم.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و شب را پوششی قرار دادیم، که هر عورتی را می‌پوشاند.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و روز را وقت بهره‌مندی شما یا سبب طلب معاش شما قرار دادیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۷

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بر بالای شما هفت آسمان محکم بنا نهادیم که قابل پارگی و از بین رفتن نیست و ستارگانی در آنها قرار دادیم که بقا و زندگی شما به وسیله‌ی آنها محقق می‌شود.

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا و آنها را چون چراغ درخشان آفریدیم که وجود و بقای شما بدون آن ممکن نیست.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَقْصُودَاز «معصرات» ابرهایی است که به سبب سرما و باد متراکم و فشرده شده‌اند، یا مقصود باد است که ابرها را فشار می‌دهد.

و یا مقصود بادهایی است که حال گرد و غبار و فشار آورنده‌ی غبارهاست، که بادهای سبب نزول باران می‌شوند و «انزلنا بالمعصرات» نیز خوانده شده است که این قرائت معنای اخیر را تأیید می‌کند.

مَاءٌ تَجَاجًا آب سیال که به مواضع زراعت‌ها و باغهای شما روان است و حیات زندگی شما به آن بستگی دارد.

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا به وسیله‌ی آب دانه بر شما بیرون آوریم تا روزی شما و روزی حیوانات شما تأمین گردد تا از آن برای شما گیاه برویانیم.

وَجَنَاتٍ أَلْفَافًا لَفْظ «ألفاف» درختان در هم پیچیده است و مصدر آن «لَفَّ» با کسره و فتحه یا با ضمه است و «الفاف» جمع «الفاء» است، که در این صورت جمع الجمع می‌شود.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ كَانَ مِيقَاتًا جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَرِ است، گویا که گفته شده: اگر اینان را بدون حساب و عقاب و ثواب مهمل نمی‌گذاری آیا موعدی برای آنان هست؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۸

یا اگر آنان را بدون ولی و رییس نمی‌گذاری آیا برای ظهور آن ولی وقت و وعده‌ای هست؟ که فرمود: بلی روز فصل موعد آنان است.

و مقصود از روز فصل روز خروج روح از بدن یا روز جدا شدن محقّ از مبطل و نجات یافته از هلاک شده، می‌باشد.

يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ مقصود نفع اول یا نفع دوم است، یعنی، روز که در صور دمیده شود.

فَتَيَاتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا فعل (فتحت) را ماضی آورد، چون وقوع آن محقق است، یا برای اشعار به این است که آسمان از اول خلقش باز و منشق بوده است و بر حسب نظرهای ظاهری بسته و پیوسته دیده می‌شود.

زیرا هر ممکن یک زوج مرکب است که به ماهیت و وجود و وجوب و امکان انشقاق پیدا می‌کند و معنای ابواب و درها بودن آسمان این است که آسمان ابواب ملکوت است، چنانچه آسمانهای عالم ارواح ابواب غیب و فعل او هستند که همان عالم مشیت است.

وَسِيْرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سِرَابًا و تو گمان می‌کنی که کوهها ثابت هستند در حالی که آنها به مقتضای تجدد جوهری مانند ابرها حرکت دارند.

سراب بودن کوهها از آن جهت است که کوهها بزرگ و ثابت و جامد دیده می‌شوند در حالی که چنین نیستند و همچنین است حال کوههای اثیت و وجود اشیا که آنها اشیای مستقلّ در وجود دیده می‌شوند که دارای نفسیاتی هستند، در حالی که چنین نیستند.

و لفظ «افواج» در خبری از نبی صلی الله علیه و آله به گروهی از عقوبت شده‌ها

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۱۹

که از اصناف بدکاران هستند، تفسیر شده است.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لَفْظ «مرصاد» یعنی مراقب او بود و «مرصاد» راه یا جایی است که در کمین دشمن می‌نشینند، گویی که

نگهبانان جهنم در کمین دشمنان اولیای خدا هستند.

و این جمله جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده پس از آنکه آنان را گروه گروه می‌آورند با آنان چه می‌کنند؟ لِلطَّاغِیْنَ مَأْبَأٌ «طغی» مانند «رضی» طغیا و طغیانا با ضمّه و کسره در هر دو، یعنی، از دیگر سر رفت، بالا آمد و در کفر غلّو کرد و در معاصی و ظلم اسراف نمود و «طغا یطغو و طغوانا» با ضمّه می‌باشد.

لَا یَبِیْنُ فِیْهَا أَحْقَاباً لَفْظٌ «أحقاب» جمع «حقب» با یک ضمّه و دو ضمه و آن هشتاد سال یا بیشتر است و به معنای دهر و سال و سالها نیز می‌باشد.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از درنگ کردن و ماندن به صورت سالها این است که هر حقب (هشتاد سال) که می‌گذرد حقب دیگری می‌آید و حقب به هشتاد سال از سالهای آخرت تفسیر شده است.

و بعضی گفته‌اند: احقاب سی و چهار حقب است و هر حقبی هفتاد پاییز است و هر پاییز هفتاد سال و هر سال سیصد و شصت روز و هر روز یکهزار سال می‌باشد.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که در جهنم سالها با این وصف می‌مانند که در آنجا نه خنکی دارند و نه شراب می‌چشند، سپس آنجا می‌مانند و غیر از حمیم و غساق انواع عذاب را می‌چشند.

بنابر این آیه بیان توقیت انواع عذاب است نه بیان درنگ کردن آنان در آتش.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۰

لَا یَذُوقُونَ فِیْهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا نَهْ خنکی و سردی که از حرارت آتش سودی به آنان برساند و نه شرابی که از عطش آنان بکاهد، نمی‌چشند. چنانکه بعضی گفته‌اند ممکن است مقصود از «برد» خواب باشد.

إِلَّا حَمِیمًا آب گرم که حرارت آن شدید باشد.

و غَسَاقًا لَفْظٌ «غساق» چرک زخم اهل آتش است یا آبی است که از زخم اهل آتش خارج می‌شود.

جَزَاءٌ وَفَاقًا لَفْظٌ «جزاء» مفعول له، یا وصف «حمیما و غساقا» است یا مفعول مطلق فعل محذوف است، یعنی، «یجازون جزاء» یا «یجزیهم الله جزاء» یعنی، خداوند به آنان جزای موافق اعمالشان می‌دهد.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا یَرْجُونَ حِسَابًا اینان معتقد به حشر و حساب نیستند یا ترس از حساب ندارند، چنانچه بعضی گفته‌اند.

و كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا كِذَابًا و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند از آن جهت که آیات هستند و بزرگترین آن نشانه‌ها، علی علیه السلام است.

و كُلُّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ و از چیزهایی که ما آنها را شمارش کردیم اعمال آنان است که به جا آوردند.

کتاباً هر چیزی را در کتابی شمارش کردیم، یا در حالی که هر چیز نزد ما نوشته شده است.

فَذُوقُوا اینجا لفظ «قول» در تقدیر است، یعنی، بگو: بچشید.

فَلَنْ نَزِیدْكُمْ إِلَّا عَذَابًا إِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ مَفَازًا این جمله جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: آنچه که گفته شد در باره‌ی حال

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۱

تکذیب کنندگان به نبا عظیم است.

پس حال تصدیق کنندگان به ولایت چگونه است؟ و لفظ «مفاز» به معنای فوز و نجات یا محلّ فوز و رستگاری است و در هلاکت و هلاک شونده نیز استعمال می‌شود.

حَدَائِقِ وَاغْنَابًا بستان‌ها و میوه‌های آنها و لیکن خداوند میوه‌ی انگور را نام می‌برد چون بین میوه‌ها ممتاز است.

و كَوَاعِبَ و کنیزان و دخترانی که پستانهایشان برآمده است.

أُتْرَابًا آن کنیزان در سنّ مساوی هستند و همه‌ی آنان در اوّل بلوغ می‌باشند.

وَكَأْسًا دِهَاقًا و کاسه‌های پر یا کاسه‌های پشت سر هم.

لَا يَشْتَرِعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا كِذَابًا لفظ «كذاب» با تشدید ذال خوانده شده، یعنی، تکذیب کردن و تخفیف ذال یعنی به همدیگر دروغ گفتن.

جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ لفظ «جزاء» را اضافه «رب» نمود تا به اهل بهشت شرافت دهد.

عَطَاءً حِسَابًا بخشش کافی یا بخشش به اندازه اعمالشان به آنان داده می‌شود.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لفظ «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» با جرّ و رفع خوانده شده، یعنی، او پروردگار آسمانها و زمین و بین آنانست که در عین رحمت است.

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا لفظ «منه» حال از لفظ «خطابا» یا ظرف لغو متعلق به «لا یملکون» می‌باشد، یعنی مالک مخاطبه با خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۲

نیستند، یا از اذن او مالک مخاطبه نمی‌باشند و قدرت مخاطبه ندارند و اذن به مخاطبه به آنان داده نمی‌شود.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ لفظ «یوم» ظرف یکی از افعال گذشته یا ظرف قول خدا: «لا یتکلمون» می‌باشد و روح در اینجا عبارت از ربّ النوع انسان است که از جمیع ملایکه با عظمت تر است و مقام او فوق مقام جمیع ملایکه بلکه فوق عالم امکان است و او با هیچ یک از انبیا نبوده، ولی با محمّد صلی الله علیه و آله و بعد از او با اوصیا و جانشینان محمّد صلی الله علیه و آله بوده است و از او به روح القدس تعبیر می‌شود.

وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ملایکه در یک صف یا در حالی که صف بسته‌اند.

لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ جَزَآءَ خِطَابًا بَخَشَنَةً اجازة داده است و قال و می‌گویند.

صَوَابًا و آنچه نیکوست از رسول خداست می‌گویند.

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءَ آن روز موقع بروز حق است، برای کسی که بخواهد نزد پروردگار مضاف یا نزد پروردگار مطلق خویش مقام و منزلتی باشد، که در این صورت مآب همان ولایت و پیروی کردن از علی علیه السلام می‌باشد.

أَأَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

این جمله سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: اگر آن روز حق است پس به خاطر آن روز چه کاری برای آنان انجام دادید؟ که فرمود: ما آنان را انذار نمودیم و از عذاب ترسانیدیم.

مَنْ يَنْظُرُ الْمَرْءَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

این جمله بدل از «عذابا»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۳

است به صورت بدل اشتمال یا حال از «عذابا»، یعنی، آن عذاب نزدیکی که می‌بینید و آنچه را که انجام داده، چه کار خوب یا بد و آن روز مرگ یا روز قیامت کبراست.

يَقُولُ الْكَافِرُ

کسی که کافر به ولایت است می‌گوید:

لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

ای کاش در دنیا خاک بودم و برای من حشر و نشر و حساب و عقابی نبود، یا کاش در این روز خاک بودم و برای من حسابی نبود، یا کاش خاک بودم و قابلیت این را داشتم که اشیای دیگر از من خلق می‌شد، زیرا کافر به سبب وجود فعلیت‌های زشت که در او

حاصل می‌شود و شایسته‌ی فعلیت‌های دیگر نمی‌شود و در نتیجه آرزو می‌کند که کاش خاک بود و قابلیت آن را داشت که صورت‌های دیگر از او خلق شود.

بعضی گفته‌اند: پس از آنکه خلاق در یک خاک حشر می‌شوند و ظالم برای مظلوم قصاص می‌شود حتی گوسفند شاخدار که بر گوسفند بی‌شاخ زده است قصاص می‌شود.

خدای تعالی به غیر ثقلین گوید: ما شما را آفریدیم و بر بنی آدم مسخر نمودیم و شما در طول زندگیتان مطیع بنی آدم بودید، حال برگردید به همان خاکی که در قبل بوده‌اید.

در این موقع است که کافر توجه می‌کند به آن چیزها که برگشتند و خاک شدند و می‌گویند: ای کاش من هم به صورت یکی از آن چیزها بودم و امروز خاک می‌شدم.

بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابلیس است که وقتی کرامت آدم و فرزندانش را دید، در حالی که آدم را سرزنش می‌کرد که از خاک است،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۴

در این موقع آرزو می‌کند که ای کاش اصل او نیز از خاک می‌بود.

یا مقصود از کافر، کافر به ولایت است که آرزو می‌کند ای کاش از شیعیان علی علیه السلام می‌بود، که از ابن عباس روایت شده که از او سؤال شد چرا رسول خدا علی علیه السلام را ابو تراب کنیه نمود؟

در جواب گفت: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی برای شیعی علی علیه السلام مهیا نموده از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت، آن وقت می‌گوید: کاش من خاک بودم یعنی از شیعیان علی علیه السلام بودم و این است قول خدای تعالی: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

«۱»

(۱) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۵

سوره النازعات ص: ۴۲۵

اشاره

این سوره ۴۶ آیه دارد که همه در مکه نازل شده است.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۴۶] ص: ۴۲۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴)

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْراً (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتَّعَمُّهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)
يَقُولُونَ أِنَّا لَمَرُدُّوْنَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)
فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَعَصَى (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)
فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶) أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹)
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (۳۴)
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبَزَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹)
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُتْتَهَاهَا (۴۴)
إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوَّنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۶

ترجمه: ص: ۴۲۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
سوگند به فرشتگانی که در گرفتن جان [کافران] به سختی کوشند.
و سوگند به فرشتگانی که جان [مؤمنان] به نرمی می‌گیرند.
و سوگند به فرشتگانی که شناکان هبوط کنند.
و [سوگند] به فرشتگان پیشتاز.
و به فرشتگانی که کار سازند.
روزی که [زمین] لرزنده بلرزد.
و بیایند در پی آن آید.
در چنین روز دلهایی ترسان و لرزان باشند.
دیدگان ایشان فرو شده.
گویند آیا ما به حالت نخستین [زندگی] بازگردانده شویم.
آنگاه که استخوانهایی پوسیده شدیم؟
گویند در آن صورت این بازگشتی زیانبار خواهد بود.
آن همین یک بانگ یگانه است.
آنگاه ایشان در هامون [رستاخیز] باشند.

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟

چون پروردگار او را در وادی مقدس طوی ندا داد.

[فرمود] به سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است.

و بگو آیا بر آن هستی که پاکدلی پیشه کنی؟

و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۷

تو را به سوی پروردگارت راه نمایم و خشیت یابی؟

و به او معجزه سترگ نشان داد.

پس او انکار کرد و سرکشید.

سپس شتابان روی برتافت.

و [سپاه جادوگران را] گرد آورد و ندا [به ادعا] در داد.

و گفت من پروردگار برتر شما هستم.

آنگاه خداوند به عقوبت [گناه] واپسین و نخستین او را فرو گرفت.

بیگمان در این برای هر کس که خشیت داشته باشد، عبرتی است.

آیا شما استوار آفریده‌ترید و یا آسمان که آن را برافراشت.

سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد.

و شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد.

و بعد از آن زمین را گستراند.

از آن آب و چراگاه بیرون آورد.

و کوهها را استوار بداشت.

برای برخورداری شما و چارپایانتان.

آنگاه که هنگامه‌ی بزرگ فرا رسید.

روزی که انسان از آنچه کوشیده است، یاد آورد.

و جهنم برای هر که در نگرد آشکار شود.

آنگاه هر کس طغیان ورزیده باشد.

و زندگانی دنیا را برگزیده باشد.

بیشک جهنم جایگاه اوست.

و اما هر کس که از ایستادن [در موضع حاب و حشر] در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد.

بیگمان بهشت جایگاه اوست.

از تو در باره‌ی قیامت پرسند که استقرار آن چه وقت است؟

تو در مقامی نیستی که از آن یاد کنی.

منتهای علم آن با پروردگار توست.

تو فقط هشدار دهنده‌ی کسی هستی که از آن بهراسد.

روزی که آن را بنگرد گویی جز شبانگاهی یا بامدادش [در دنیا] به سر نبرده‌اند.

تفسیر ص: ۴۲۷

وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا خدای تعالی در این آیه به نفوسی که به وطن‌های حقیقی‌شان مشتاق هستند سوگند یاد کرده است و لفظ «نازعات» از «نزع نزوعاً» یعنی مشتاق شد گرفته شده، به معنای دیگر «نازعات» نفوسی است که از نفس و علاقه‌های آن بریده‌اند. از «نزع الأمر»، یعنی، کار تمام شد و به آخر رسید و آن نفوس غرق در اهتمام به سیر الی الله هستند، یا در دریای حبّ او یا در دریای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۸

صفات او را یا در دریای احدیت غرق می‌باشند.

وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا نفوسی که پاک و با نشاط به سوی خدا سیر می‌کنند، یا در خروج از دار نفس با نشاط هستند و یا از دار نفس به دار قلب با نشاط خارج می‌شوند.

یا مقصود از نازعات فرشتگان عذاب می‌باشند که ارواح کفار را، نزع می‌کنند و بیروی می‌آورند و مقصود از «ناشطات» ملایکه‌ی رحمت هستند که ارواح مؤمنین را با نرمی و مدارا خارج می‌سازند، یا مقصود از «نازعات» ستارگانند که از محلّ طلوعشان در می‌آیند و در محلّ غروبشان غرق می‌شوند.

و «ناشطات» ستارگانی هستند که از برجی به برجی خارج می‌شوند، یا مقصود از «نازعات» سنگ‌های سخت و محکم است که با تیر انداخته می‌شوند و مقصود از «ناشطات» اسب‌ها فربه در جهاد می‌باشند، یا مقصود از «نازعات» نفوسی است که مشتاق به سوی خدا هستند و «ناشطات» نفوسی است که در خروج به هنگام مرگ شتابان هستند.

وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا نفوسی که در دریای اوصاف او شناورند، یا نفوسی که شتابان به سوی خدا جاری هستند، یا ملایکه‌ای که در امر خدا بدون تأمل و سستی سرعت عمل نشان می‌دهند مانند کسی که در آب شنا می‌کند یا ملایکه‌ای که در ارواح مؤمنین شنا، می‌کنند و آنان را رقیق می‌سازند، سپس آنان را می‌خوانند تا راحت شوند مانند کسی که چیزی را در آب شنا می‌دهد و می‌چرخاند.

یا مقصود ملایکه‌ای هستند که به سرعت از آسمان به زمین نازل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۲۹

می‌شوند، چنانچه اسب خوب تندرو «سابح» گفته می‌شود.

یا مقصود ستارگانی هستند که در فلک خودشان شناورند.

یا اسبهای جنگی می‌باشند که در دویدن مانند شناگراند.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ملایکه‌ای که در خیر و نیکی از فرزند آدم سبقت گرفته‌اند، یا در حفظ بنی آدم از شیطان از او سبقت گرفته‌اند، یا در وحی به انبیا از شیطان سبقت گرفته‌اند، یا در بردن ارواح مؤمنین به بهشت سبقت گرفته‌اند، یا مقصود نفوس بشری است که در رفتن به سوی خدا، یا نزدیکی به او از سایر نفوس سبقت بسته‌اند و یا در رتبه و درجه از سایر نفوس جلو افتاده‌اند و یا نفوسی که در خروج به سوی خدا از جهت شوق به او از ملک الموت سبقت می‌گیرند.

یا مقصود ستارگانی است که در سیر از همدیگر سبقت می‌گیرند، یا اسبان جنگی هستند که از همدیگر سبقت می‌گیرند.

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ملایکه‌ای که امور اهل زمین را تدبیر می‌کنند، یا رؤسا و فرماندهان که امر سربازان و جهاد را تدبیر می‌نمایند، یا نفوس کاملی که از سیر به خدا بازگشته و به سیر در بندگان مشغولند تا آنان را تکمیل نمایند یا مقصود نفوسی است که در سلوک

الی الله امر سیر الی الله را تدبیر می‌کنند نه آنکه بدون سلوک به سوی او جذب شوند.

یا مقصود ستارگانی هستند که امر عالم را تدبیر می‌کنند و عطف دو جمله‌ی اخیر با فاء برای اشعار به شرافت دو صفت یا دو وصف است و جواب قسم به قرینه‌ای که می‌آید محذوف است، گویی که گفته است: «لتبعثن» (تا برانگیخته شوند).

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۰

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ لفظ «يوم» ظرف «فَالْمِدْبَرَاتِ أَمْراً» یا ظرف محذوفی است که جواب قسم است، یعنی «لتبعثن يوم ترجف الراجفة» یا ظرف قول خدای تعالی: «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» یا قول خدا «واجفة» می‌باشد و لفظ «يومئذ» در این صورت تاکید آن می‌شود، یا تاکید «أذکر» یا «ذکر» مقدر می‌باشد و لفظ «رجف»، یعنی، حرکت کرد و متحرک گشت، به شدت مضطرب شد و «رجفت الأرض» یعنی زمین لرزید و مقصود از «راجفة» نفخ اول است.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ نفخ دوم و جمله استیناف و جواب سؤال مقدر است، خواه «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» متعلق به آن قرار داده شود و خواه متعلق به آن قرار داده نشود و ممکن است جمله حال باشد.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ در آن روز دلها به شدت مضطرب می‌شود.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمان دل‌هایشان به زیر افکنده می‌شود.

در اضافه کردن «أبصار» به قلوب اشعار به این است که چشمان بدن‌ها در آن روز تعطیل می‌باشند.

يَقُولُونَ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است: در حق آن روز چه می‌گویند؟ پس فرمود: آن روز را انکار می‌کنند و می‌گویند:

أَنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ آیا ما به حالت اول خود برمی‌گردیم؟! یعنی، حیات دوم که مشابه حیات اول است و «حافرة» خلقت اول و بازگشت به چیزی است تا آنجا که آخر آن چیز به اولش باز گردد.

أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً چگونگی در حالی که استخوان‌هایمان

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۱

پوسیده و از هم پاشیده، زنده می‌شویم.

قَالُوا تِلْكَ بَغْوٍ آتَيْنَاهُ بِالْحَقِّ فَرِيقٌ كَذِبٌ این بازگشت بازگشتی زیانبار است.

إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ اهل آن بازگشت، زیان‌برانند، این سخن را بر سبیل استهزا یا بر سبیل فرض و شک بیان کرده است.

فَإِنَّمَا هِيَ این بازگشت، زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریاد و یک صیحه است، چون زجر کننده از چیزی اغلب با صدا فریاد می‌شود و برای اشاره به اینکه بازگرداندن برای خدا آسان است و آنان با سرعت و شتاب از قبرها با صیحه و فریاد خارج می‌شوند به رجعت و بازگشت، صیحه اطلاق می‌شود و آن را به یکی بودن توصیف می‌نماید.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ آنگاه ناگهان مردم از قبرها بر روی زمین پخش می‌شوند. و بعضی گفته‌اند: «السَّاهِرَةُ» جایی است در شام «۱».

هَيْلٌ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى جواب سؤال مقدر است، گویا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته باشد: در مورد افراد منکرین و تکذیب کنندگان چه کنم؟ و تو با آنان چکار می‌کنی؟

پس خدای تعالی فرمود: در مورد آنان همان کاری را انجام بده که موسی نسبت به فرعون و قومش انجام داد.

و ما نیز کار را خواهیم کرد که در مورد فرعون و قومش کردیم.

پس از آنچه مکر و حيله می‌کنند، در تنگنا مباد و در تنگ نشو، که تو بر آنان تسلط خواهی داشت، همانطور که موسی بر قوم فرعون تسلط داشت.

(۱) مآخذ- تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۲

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ جمله اول حال است به تقدیر قول، یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول (پیش از این چند بار در باره حضرت موسی و فرعون شرح داده شد).

فَقُلْ هَيْلٌ لِّمَكَ إِلَٰهِي أَنْ تَزَكِّيَ بِسِوَىٰ بَغْوِ آيَا تُو مَائِلِ هَسْتِي كِه اَز شَرِكْ و گناهان پاک شوی؟ یا در نعمت به سر ببری، یا عزت و سلطنت تو رشد و نمو کند.

و این سخن تعلیم موسی است که چگونه با گفتار نرم سخن بگوید.

وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشِي و تو را به پروردگارت رهنمون شوم و تو پذیرنده و فروتن شوی این سخن اشاره است که بر اثر هدایت برای تو مقام خشیت و ترس از خدا حاصل می‌شود که آن برای هر عالم به خدا حاصل می‌شود.

فَأَرَاهُ مُوسَىٰ نَزِدَ فِرْعَوْنَ آمَد و او را با نرمی دعوت کرده و نشانه‌ی بزرگی الهی را به او نشان داد.

الْآيَةُ الْكُبْرَىٰ مقصود ازدها یا ید بیضاست.

فَكَذَّبَ وَ عَصَىٰ فِرْعَوْنَ در حضور موسی او را تکذیب کرد و عصیان نمود.

ثُمَّ أَدْبَرَ سَيْسِيسًا پشت به او کرد در حالی که طالب چیزی بود که آیت و نشانه‌ی موسی را بشکند، چون گمان می‌کرد که نشانه‌ی موسی سحر و جادو است.

يَسْعَىٰ در حالی که کوشش می‌کرد تا دلیل و حجت موسی را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۳

بشکند، یا کوشش می‌کرد تا در زمین فساد نماید.

فَحَشَرَ قَوْمَ و سربازان و همه‌ی اهل مملکتش را بسیج نمود.

فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ این جمله عطف بر «نادی» است از قبیل عطف تفضیل بر اجمال و مقصود فرعون از این جمله فریب دادن عوام و انکار این مطلب بود که بالاتر از او خدایی باشد.

بعضی گفته‌اند: مقصودش این بوده که بت‌ها خدایان شما هستند و من خدای شما و بت‌ها هستم.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ لفظ «نکال» مفعول مطلق از غیر لفظ فعل است، یا منصوب بنزع خافض می‌باشد، یعنی، خداوند او را گرفت به نعمت و عذابی که مناسب سخن اخیر او بود و آن سخن «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ» بود و نیز آن عذاب مناسب سخن اول او بود که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» زیرا که کبریا و انانیت، لباس و ردای مخصوص خدای تعالی است و هر کس در این ردا با او منازعه کند خداوند او را به شدت مؤاخذه خواهد کرد.

و بین دو سخن همانطور که از ابو جعفر علیه السلام آمده چهل سال بود.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً كِه البته در این عبرت و پندی است.

لِمَنْ يَخْشَىٰ برای کسی که از خدا یا غیب بترسد و در مقام علم باشد و از مقام گمان و ظن خارج شده باشد و به مقام شهود نرسیده باشد، که این مقام برای اصحاب نفوس است.

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا آیا شما از حیث عظمت و اتقان و ادامه شما محکم‌تر و شدیدتر آفریده شده‌اید یا بنای آسمان؟

خلقت ابتدایی شما ضعیف‌تر از خلقت آسمان است، در حالی که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۴

خداوند شما و آسمان را خلق نمود، پس چگونه از خلقت و آفریدن مجدد شما عاجز خواهد بود؟! کلّ این عبارت جواب سؤال مقدر یا حال است.

رَفَعَ سَمَكَهَا جَهِتَ مَرْتَفَعِ آسْمَانِ رَا بَالَا بَرَد.

فَسَوَّاهَا آسْمَانِ رَا بَا جَمِيعِ اَنْجَهِ كِه دَر اَن اَسْت وَ جَمِيعِ اَنْجَهِ كِه دَر اَن مِصَالِحِ بِنْدِ گَانِ اَسْت اَفْرِيدِ وَ تَكْمِيلِ نَمُود.

وَ اَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ شَبِ اَن رَا تَارِيكَ قَرَارِ دَاد.

وَ اَخْرَجَ ضُحَاهَا اَزِ شَبِ رُوزِ رَا بِيْرُونِ اَوْرُدِ وَ يَا رُوزِ رَا ظَاهِرِ نَمُود.

و نسبت شب و روز به آسمان بدان جهت است که آسمان مبدأ آن دو است و این جمله تفصیل «سویها» می‌باشد که تتمیم و تکمیل آسمان به همان چیزهایی است که بعد از آن ذکر شد.

وَ الْاَرْضَ بَعْدَ ذَلِكْ دَحَاهَا بَعْدَ اَزِ بِنَايِ آسْمَانِ وَ بَالَا بَرَدِ جَهِتِ اَن وَ تَارِيكَ كَرْدِ شَبِ وَ بِيْرُونِ اَوْرُدِ رُوزِ اَن.

وَ «دحو الأرض» عبارت از بسط و گسترش زمین است.

بدان که آسمان عالم کبیر تقدّم بر زمین عالم کبیر ندارد و آنچه که در آیات و اخبار وارد شده مبنی بر تقدّم خلق زمین بر آسمان یا تقدّم آسمان بر زمین باید تاویل شود، چون بین زمین و آسمان علیت نیست، چون که علیت بین اجسام جایز نیست، چنانچه در محلّ خویش مقرر گشته است.

و لذا گفته شده: مقصود از قول خدای تعالی: «بعد ذلک» «مع ذلک» است، یعنی، با بنای آسمان و زمین را گسترانید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۵

پس باید مقصود از دحو الأرض نیز گسترش آن به سبب تولید موالید باشد، چون مرتبه‌ی موالید در خلقت بعد از مرتبه‌ی عناصر و آسمانهاست.

یا لفظ «بعد» به معنای «مع» می‌باشد چنانچه بعضی گفته‌اند «۱»، یا مقصود از زمین و آسمان چیزی است که در عالم صغیر است، چون آسمان عالم صغیر به وجهی مقدّم بر زمین آن و به وجهی موخّر می‌باشد.

اَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ اُرْسَاهَا اَزِ اَن اَبِ وَ گِیَاهِ پَدیدِ اَوْرُدِ وَ کُوهها را در میانه زمین ثابت نمود تا معادن در آنها تولید شود و گیاهان و درختان که جز در کوهها نمی‌رویند، برویند و جریان آب از زیر کوهها و چشمه‌ها و در دامنه‌های کوهها آسان گردد.

مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِاَنْعَامِكُمْ دَرِ حَالِي كِه اَنها اَشیایی اَسْت كِه شما دَر زَنْدِگی وَ مِعاشِ خُویشِ بَهرْمَنْدِ می‌شوید، یا برای بَهرْمَنْدیِ شما وَ بَهرْمَنْدیِ چَهارپایانان، بِنابراین «مَتَاعاً» حَالِ یَا مَنصُوبِ بَهِ نَزْعِ خَافِضِ اَسْت.

و مفعول له نیست چون مرفوع آن با مرفوع عامل آن متحد نیست و ممکن است مفعول مطلق فعل محذوف باشد.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى اِگر خَلقِ آسْمَانِ شَدیدترِ اَزِ اَفْرینشِ اِبْتَداییِ شِماسْت وَ اِگر اَفْریدنِ مَجْدِدِ شما اَسانترِ اَزِ خَلقِ وَ اَفْرینشِ اِبْتَداییِ اَسْت، پس باید مانعی از خلق مجدد شما نباشد و خدای تعالی آن را به شما خبر داده و به طور حتم این مطلب محقق خواهد شد.

پس آنگاه که قیامت فرا رسد «طامه» نامیده می‌شود، چون

(۱) نهج البلاغه - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۰۱. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۶

«طامه» عبارت از مصیبتی است که از همه‌ی مصیبت‌ها بالاتر است و قیامت یک مصیبت بزرگ است که بر جمیع مصیبت‌ها غلبه

می‌کند.

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى انسان در قیامت آن چه را که عمل کرده به یاد می‌آورد، چون روز قیامت روز یادآوری است و دار آخرت دار ذکر است، پس انسان هر چه عمل کرده در آن روز به یاد می‌آورد، بدین معنا که آثار آن عمل‌ها را بر خود مشاهده می‌کند و عمل‌ها را می‌رسند و جزای آنها را نیز مشاهده می‌کند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى و دوزخ برای کسی که آن را می‌بیند، آشکار شود یا برای کسی که شأن او دیدن جهنم است دوزخ آشکار شود، چه بعضی اصلاً جهنم را نمی‌بینند و شأن آنان دیدن جهنم نیست.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى طغی یطغو از باب نصر و طغی یطغی از باب منع، یعنی، اما کسی که از طاعت خارج می‌شود.

وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و زندگی دنیا را بر زندگی اخروی ترجیح دهد.

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى مَأوی و مسکن او جهنم است.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و هر که از مقام خودش نزد پروردگارش بترسد، یا بترسد که خداوند به حساب او رسیدگی کند، یا از محل حسابرسی پروردگارش بترسد و یا پروردگارش را متمکن، قادر و توانا هنگام حساب بداند.

وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى و نفس خویش را از هوا و هوس باز دارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۷

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى الْبَتَّةُ بهشت جایگاه اوست.

يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ جواب از سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس از آنکه فرا رسیدن قیامت محقق و حتمی شد در باره‌ی آن چه می‌گویند؟ پس فرمود: از وقت قیامت از تو سؤال می‌کنند.

یا جمله استفهام است به تقدیر حرف استفهام.

أَيَّانَ مُرْسَاهَا ثبات قیامت چه موقع است؟

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا بزرگ نشان دادن امر قیامت و نفی علم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آن است تا تأکید بر اخفای آن باشد. لذا می‌فرماید تو را چه رسد که (چه ضرورت است) که آن را به یاد آری و بدانی.

إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا انتها و آخر آن ساعت پروردگار است، اگر بتوانی پروردگار را بشناسی خواهی توانست قیامت را نیز بشناسی، یا مقصود این است که منتهای وقت و ساعت و قیامت موكول به پروردگار مضاف تو و ظهور اوست.

یعنی، وقت قیامت نزد خداست از اول مرگ تا ظهور پروردگارت بر تو و هنگام ظهور پروردگار همه‌ی قیامت نزد خدا می‌شود، خواه مرگ اختیاری باشد یا اضطراری و لذا ساعت گاهی تفسیر به ظهور قائم علیه السلام شده و گاهی به قیامت، گاهی به رجعت و گاهی به مرگ تفسیر شده، چون همه‌ی این موارد بعد از طی برزخ‌ها، به اختیار یا اضطرار به علی علیه السلام منتهی می‌شود.

چون آیات خلق و حساب آنان با او و رجوع مردم به سوی اوست و همان قیامت مردم و رجعت مردم است، اعم از آنکه مقصود از

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۸

رجعت بازگشت به صحو بعد از محو باشد، یا بازگشت به جنود و قوا بعد از فتای از آنان باشد، یا رجعت به آخرت باشد که معنای آن روشن است، یا رجعت به دنیا مقصود باشد، چه بعد از رجوع مردم به امامشان اول رجعت آنان به دنیا و به مراتب پست می‌شود که به آن پشت کرده و از آن اعراض کرده بودند.

بعد از آنکه خدای تعالی علم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به قیامت نفی کرد شأن او را به انداز منحصر نمود تا تأکید نفی علم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به قیامت باشد و لذا فرمود:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا تَنْهَا شَأْنُ تُو مَنْحَصِرُ اسْتِ دَرِ اَنْذَارِ كَسِي كَهْ بَه قِيَامَتِ وَ اِحْوَالِ اَنْ اَگَاهِ مِي بَاشَدِ وَ اَنْذَارِ تُو بَرَايِ غَيْرِ اَنْاَنِ فَايْدَه‌اي نَدَارِدِ وَ تُو غَيْرِ اَزِ اَيْنِ اَنْذَارِ كَارِي نَدَارِي.

كَانْتَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا اَيْنِ جَمَلَهْ جَوَابِ سْؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ.

گويا گفته شده: پس حال آنان در روز قیامت چگونه می‌شود؟

پس فرمود: وقتی که قیامت را می‌بینند گویی که در قیامت جز آخر روز یا اول روز درنگ نکرده‌اند تا به سوی آتش بیرون رفته‌اند یا گویی که در دنیا جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند، چون دنیا در نظر آنان کوچک می‌شود، یا به شدت دچار بیم و ترس می‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۳۹

سوره عبس ص: ۴۳۹

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر چهل و دو، یا چهل و یک آیه دارد.

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲] ص: ۴۳۹

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی (۲) وَ مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكٰى (۳) اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى (۴)

اَمَّا مَنِ اسْتَعْنٰى (۵) فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰى (۶) وَ مَا عَلَيْنَكَ اِلَّا يَزْكٰى (۷) وَ اَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰى (۸) وَ هُوَ يَخْشٰى (۹)

فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى (۱۰) كَلَّا اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِىْ صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)

بِاَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْاِنْسَانَ مَا اَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ اٰى شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹)

ثُمَّ السَّبِيْلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ اَمَاتَهُ فَاَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰى طَعَامِهِ (۲۴)

اَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَاَنْبَتْنَا فِيْهَا حَبًّا (۲۷) وَ عَنَبًا وَ قَضَبًا (۲۸) وَ زَيْتُوْنَا وَ نَخْلًا (۲۹)

وَ حَدائقٍ غَلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ اَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِاَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَاِذَا جَاءَتِ الصّٰحٰهُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ (۳۴)

وَ اُمِّهِ وَ اَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِهِ (۳۶) لِكُلِّ اِمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)

وَ جُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجِرَةُ (۴۲)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۰

ترجمه: ص: ۴۴۰

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ترشروبی کرد و روی بر تافت.

از اینکه آن نابینا به نزد او آمد.

و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد.
یا پند گیرد که پندش سود بخشد.
اما کسی که بی نیازی نشان می دهد.
تو به او می پردازی.
و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست.
و اما کسی که شتابان به سویت آمد.
و او خشیت می ورزد.
تو از او به دیگری می پردازی.
چنین نیست، آن پند آموزی است.
هر که خواهد آن را یاد کند.
در میان صحیفه‌های ارجمند است.
که بلند مرتبه است و پاک داشته.
به دست نویسندگان.
که گرامیانند و نیکان.
مرگ بر انسان [کافر] چقد کافر کیش است.
مگر از چه چیزی او را آفریده است.
او را از نطفه‌ای آفریده است و سر و سامان بخشیده است.
سپس راه را بر او آسان داشته است.
سپس او را میراند و او را در گور کند.
سپس هر زمان که خواهد او را برانگیزد.
حاشا، او آنچه به او فرمان داده بود، انجام نداد.
پس باید انسان به خوراک خویش بنگرد.
ما آب را به فراوانی فرو ریخته‌ایم.
سپس زمین را به نیکی برشکافته‌ایم.
و در آن دانه [ها] رویانده‌ایم.
و نیز انگور و سبزیجات.
و درخت زیتون و خرما.
و بوستانهای انبوه.
و میوه و علف.
برای برخوردار شدن شما و چارپایانتان.
چون بانگ گوش فرسا در آید.
روزی که انسان از برادرش بگریزد.
و از مادرش و پدرش.

و همسرش و پسرانش.

برای هر کس از آنان در چنین روز کاری باشد که او را از همه باز دارد.

در چنین روز چهره‌هایی تابناک باشد.

خندان و شادمان.

و در چنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد.

تیرگی آنها را فرو گیرد.

اینان همان کافرکیشان نافرمانند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۱

تفسیر ص: ۴۴۱

عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى بعضی گفته‌اند: این آیه در باره‌ی عبد الله بن امّ مکتوم که نابینا بود نازل شده است.

داستان از این قرار بود که این شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که گروهی از بزرگان قریش نیز پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و او آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در روایتی عتبّه بن ربیع، ابو جهل، عباس، ابی و امیه دو فرزند خلف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و او آنان را به خدا دعوت می‌کرد و امید اسلام آوردن آنان را داشت. عبد الله بن امّ مکتوم گفت: یا رسول الله بر من بخوان و به من بیاموز آنچه را که خداوند به تو آموخته است، این سخن را بلند، بلند می‌گفت و تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله با غیر او مشغول است.

در صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله علامت ناخشنودی پدیدار گشت و در دل خود می‌گفت: حالا- این بزرگان قریش می‌گویند: پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله، کورها و بندگان می‌باشند، لذا از ابن امّ مکتوم روی گردانید و بر آن گروه روی آورد، که این آیه نازل شد.

از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد نابینا را اکرام و احترام می‌کرد و می‌گفت: مرحبا به کسی که پروردگارم مرا در باره‌ی او سرزنش کرد (۱).

از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد مردی از بنی امیه بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ابن امّ مکتوم آمد، وقتی آن مرد او را دید از او متنفر شد و خود را جمع کرد و از او اعراض نمود، خدای تعالی در این

(۱) مجمع البیان- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۵۰۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۲

آیه این قضیه را حکایت می‌کند و آن را مورد انکار قرار می‌دهد (۱).

و قمی گفته است: این آیه در باره‌ی عثمان و ابن امّ مکتوم است و او مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، وقتی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر عثمان مقدم داشت و عثمان ناراحت شد و چهره‌اش افروخته گردید و از او روی گرداند.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي تَوْجِهَ مِي دَانِي شَائِدْ أَوْ پَاكْ شُود؟! يَا أَعْمَالِشْ دَرْ كَمَالِشْ كَرْدِدْ، يَا دَرْ دِينِ وَ إِيْمَانِشْ رَشْدِ وَ نَمُوْ كَنْدِ.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى زِيْرَا يَا دَأْوْرِي بَهْ أَوْ نَفْعِ مِي رَسَانْدِ تَا بَعْدَا إِسْلَامِ أَوْرِدْ، يَا دَرْ هَنْكَامِ مَرْكَشْ أَوْ بَهْرَهْ مِي بَرْدِ.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى أَمَّا كَسِيْ كَهْ دَرْ مَالِشْ مَسْتَعْنَى بَاشْدْ، يَا أَوْ إِسْلَامِ بِي نِيْازْ بَاشْدْ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى أَيَا تَوْ مَتَعَرِّضْ أَوْ مِي شُويْ؟

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ وَ بَرُّ تَوْبَاكِي نَيْسَتْ كَهَآنِ بِي نِيَاذٍ، يَا چِه ضرري بر تو وارد مي‌شود اگر او پاک نشود، يا پاک نشدن او وزر و وبال بر تو نيست.

قمي گفته است: معنای آيه اين است که تو باک نداشته باش که او اگر بي‌نياز است زکي و پاک باشد يا نباشد. وَاَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَشْعِي وَاَمَّا كَسِي كَه در طلب دين و ازدياد ايمانش كوشش كند. وَهُوَ يَخْشِي در حالي كه او از پروردگارش مي‌ترسد.

(۱) مجمع البيان و تفسير علي بن ابراهيم قمي.

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۳

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ تو از توجه به او خودداری می‌کنی؟

بعضی از علما بعيد دانسته‌اند که اين آيات در باره‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد، چون مقام او از چهره برافروختن و اخم کردن و روی گرداندن از نابينا دور است و رتبه و درجه‌ی او بالاتر از آن است که مورد چنين سرزنش قرار گيرد. من می‌گويم: اگر اين آيات در باره‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد و سرزنش نیز متوجه او باشد نقص شأن او نمی‌شود و منافاتی با قول خدا «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ» پيدا نمی‌کند، زیرا روی آوردن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به کسی و روی برگرداندن و اخم کردن برای خدا و در راه خداست، چه اگر ناراحتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بدان جهت بوده است که نابينا مانع از آن شده که پيامبر دين خدا را نشر دهد و نمی‌گذاشته که دشمنان دين خدا سخنان رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را گوش فرا دهند و به دين خدا نزديك گردند، در اين صورت برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اخلاق او نقصی نخواهد بود و اما امثال سرزنش‌ها دلالت بر اهميت مطلب و قابل اعتنا و توجه بودن آن می‌کند، چه همهی اين سرزنش‌ها از قبيل «به تو می‌گويم تا همسايه بشنود» می‌باشد، پس خطاب و عتاب هر دو برای غير پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، نه برای او.

و همچنين نسبت دادن عبوس بودن و روی گردانيدن نیز در حقيقت متوجه به غير رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و همچنين نسبت عبوس بودن و روی گردانيدن نیز در حقيقت متوجه غير پيامبر می‌شود.

کلاً اين کلمه و منع از رفتاری چون اخم کردن می‌باشد، يعنی، نه اين کار صحيح نيست.

ترجمه بيان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۴

إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ زِيْرَا كَه الْبَتَّةِ قْرَانِ يَادْأُورِي اسْتِ و مؤنث آوردن ضمير جهت مطابقت با مسند است، يا ضمير به رسالت برمی‌گردد، يعنی، رسالت تذکره و یادآوری است، پس تو نباید حریص بر قبول آنان باشی، يا مقصود اين است که ولایت علی عليه السلام تذکره و یادآوری است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ تَا هِر كَه بَخَوَاهِدْ اَز قْرَانِ يَا شَأْنِ رَسَالْتِ، يَا وِلَايْتِ پَنْدْ گِيْرِدْ.

فِي ضِيْحَفِ مُكْرَمِيَّةِ اَيْنِ جَمْلَهْ حَالِ يَا خَبْرْ بَعْدِ اَزْ خَبْرْ اسْتِ و مُمْكِنْ اسْتِ ظَرْفِ لَغُوْ بَاشْدْ كَه مَتَعَلَّقْ بَهْ قَوْلِ خُدَا: «ذَكَرْهُ» مِيْ بَاشْدْ و مقصود از صحف مكرمّه، الواح عاليه يا قلمهای عاليه باشد که عبارتند از عقول طولی يا عرضی يا مقصود صحيفه‌های دلهاي انبيا و نفوس آنان است.

مَرْفُوعَةً اَزْ دَسْتَرَسِي دَسْتِ هَايْ نَاقِصْ، دُورْ و بَالَا اسْتِ.

مُطَهَّرَةً اَزْ نَقَايِصْ و زَشْتِيَهَايْ مَادَّةْ، پَاكْ و پَاكِيْزَهْ اسْتِ.

بِأَيْدِي سَيْفَرَةٍ لَفْظِ «سَفْرَةٌ» جَمْعْ سَاْفِرْ بَهْ مَعْنَايْ كَاتِبْ و نُوَيْسِنْدَهْ اسْتِ يَا مَقْصُودْ فَرَشْتِگَانِيْ هَسْتِنْدْ كَه سَفِيْرَانِ بَيْنِ خُدَا و پِيَاْمَبْرَانِشْ مِيْ بَاشِنْدْ.

کرام بَرَزَهُ که به انبیا یا به خلائق خوبی می‌کنند، یا خودشان نیکو کارند و مطیع امر پروردگارشان می‌باشند. قُتِلَ الْإِنْسَانُ مرگ بر چنین انسانی! نفرین بر انسان مطلق است و سبب این نفرین کفران نعمت انسان است که خداوند در او به ودیعه نهاده، یا مقصود کفر به خدا یا به رسول یا به ولایت است و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: حال انسان با ملاحظه اینکه قرآن یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۵

شان رسالت یا ولایت را جهت تذکر و یادآوری قرار دادم چگونه است؟
پس فرمود: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ».

ما أَكْفَرَهُ چه کافر پیشه است؟!، یعنی، حال انسان شدت کفران یا کفر است و لفظ «ما أكفراه» صیغه‌ی تعجب است، یا مرگ از لفظ «ما» استفهام و فعل ماضی از باب افعال است و ممکن است مقصود از قول خدا «ما أكفراه» این باشد که چه چیز او را به علی علیه السلام کافر کرده است؟! مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: آیا برای انسان چیزی هست که دلالت بر خدا یا رسالت یا ولایت یا بعث و قیامت بکند؟

پس فرمود: بنگرد که خدا از چه چیز او را خلق کرده، تا بداند که قیامت حق است، پس استفهام برای تقریر است. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ خداوند انسان را از نطفه‌ای آفریده که وجودش ضعیف است و خودش نمی‌تواند صورت خودش را در دو آن و دو لحظه نگهدارد و پلید، نجس و بدبو است و این خود بهترین دلیل بر مبدأ و رسالت و ولایت و رستاخیز است. فَقَدَرَهُ پس خداوند انسان را به اندازه و مقدار معین آفرید و بر حسب اجزا و اعضا و مقدار طول و عرضش اندازه‌گیری کرد که مناسب شأن او باشد و افعالی که از او مترتب است و انتظارش می‌رود و به آسانی صادر شود. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ سپس راه خروج از شکم مادرش را آسان نمود یا راه سلوک جهت طلب معیشت یا سبیل سلوک به سوی خدا و طلب

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۶

معادش یا سبیل سلوک از دنیا به آخرت یا موت اضطراری را آسان نمود ثُمَّ أَمَاتَهُ سپس او را از صورت و فعلیتی که شایسته‌ی انداختن و از بین رفتن است، می‌میراند. فَأَقْبَرَهُ پس او را در صورت دیگری نمود تا آنکه او را از جمیع صورت‌ها با مرگ اختیاری یا اضطراری میرانید و او را در قبر خاکی و در صورت‌های برزخی و مثالی دفن نمود.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ سپس هرگاه بخواهد او را از قبرش بیرون می‌آورد.

كَلَّا مَنَعَ انسان است از انتظار و توقع دیدن زنده شدن مرده و بیرون آمدن او از قبر.

لَمَّا يَفْضُ مَا أَمَرَهُ در حالی که انسان هنوز آنچه را که خدا به آن امر کرده از قبیل اخلاص در عبادت و اتمام عبودیت انجام نداده و تمام نکرده است تا آنچه را که دیدن آن را آرزو می‌کند مانند نشر و حساب و عقاب را مشاهده کند.

یا هنوز انسان اوامر شرعی قالبی را که خدا به آن امر کرده انجام نداده تا آثار الوهیت یا رسالت یا ولایت را مشاهده نماید. یا نشر بندگان و حساب آنان را از طریق باطن خویش ببیند. یا هنوز آن موقع و آن هنگام که خداوند معین کرده نرسیده، یعنی، وقت حشر و نشر خلائق و حساب و ثواب و عقاب آنان تا آنچه را که ما از نشر خلائق می‌گوییم مشاهده کنند.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ پس باید انسان به اسباب و مسببات نظر بیاندازد و چگونگی پیشرفت و ترتب و وصول به غایات و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۴۷

مسببات خود را ببیند، تا با علم یقینی بداند که برای آن اسباب و مسببات خدایی و رسولی و امامی هست و انسان در تغییر و

وَّوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و چهره‌هایی در آن زمان غبار آلود است، چه، لفظ «الغبرة» با حرکت به معنای غبار است. تَرَهَّقَهَا قَتْرَةٌ در حالی که صورت آنان را تیرگی و سیاهی که ناشی از شدت هول و ترس قیامت است پوشانیده است و «القترة» و «القترة» با حرکت و «القترة» با فتحه و سکون به معنای غبار یا آلودگی به غبار است.

و بعضی گفته‌اند: «الغبرة» چیزی است که از آسمان به زمین می‌افتد و «القترة» چیزی است که از زمین به آسمان بالا می‌رود. و این معنای مناسب طرز ادا کردن دو لفظ است آنچنان که خدا فرموده: «علیها غبرة ترهقها قتره».

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ آنان در علوم خویش کافرند.

الْفَجْرَةُ و در اعمالشان فاجرند، بنابراین آنان در هر دو قوه‌ی علامه و عماله ناقص هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۰

(۸۱) سوره التکویر ص: ۴۵۰

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است و مشتمل بر بیست و نه آیه دارد.

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹] ص: ۴۵۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)
 وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)
 وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ (۱۴)

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)
 ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ (۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۱

ترجمه: ص: ۴۵۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنگاه که خورشید تاریک شود.

و آنگاه که ستارگان رو به خاموشی نهند.

و آنگاه که کوهها روان کرده شوند.
و آنگاه که شتران آبستن ده ماهه [ی بس عزیز] وانهاده گردند.
و آنگاه که جانوران وحشی گرد آورده شوند.
و آنگاه که دریاها افروخته گردد.
و آنگاه که جانها را قرین همدیگر کنند.
و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود.
که به کدامین گناه [به ناحق] کشته شده است.
و چون کارنامه‌ها گشوده شود.
و چون آسمان برکنده شود.
و چون دوزخ فروزانده گردد.
و چون بهشت نزدیک آورده شود.
هر کس بداند که چه آماده ساخته است.
پس سوگند می‌خورم به اختران بازگردنده.
سیارگان پنهان رونده.
و سوگند به شب چون برود.
و سوگند به صبح چون بدمد.
که آن برخوانده‌ی پیام آوری گرامی است.
نیرومندی که نزد [خداوند] صاحب عرش، صاحب مقام است.
در آنجا فرمانش برند و امینش شمرند.
و همسخن شما دیوانه نیست.
و به راستی او [جبرئیل] را در افق آشکار دیده است.
و او در [گزاردن] وحی غیبی، بخیل نیست.
و آن سخن شیطان مطرود نیست.
پس به کجا می‌روید؟
آن جز پندآموزی برای جهانیان نیست.
برای هر کس از شما که بخواهد راستی و درستی پیشه کند.
و نخواهید مگر آنکه خداوند، که پروردگار جهانیان است، بخواهد.

تفسیر ص : ۴۵۱

إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ تکویر در هم پیچیدن به صورت دایره و افتادن و غش کردن است، «کوره»، یعنی، او را به حالت غش انداخت و «کور المتاع»، یعنی، متاع را جمع کرد و آن را بست و «التکور» به معنای قطره قطره شدن و به زحمت افتادن و سقوط است و همهی این معانی در اینجا مناسب است.

و مقصود از هنگام تکویر خورشید وقت مرگ و ظهور آثار آخرت، یا وقت قیامت کبری است.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و هنگامی که ستارگان با از بین رفتن روشنایی‌شان تیره و تار شوند.

وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و هنگامی که کوهها روانه شوند و آن از بین رفتن و پراکنده شدن و سیر کردن در اطراف و زمین‌هاست، زیرا طبق آیه تو کوهها را می‌بینی و خیال می‌کنی آنها جامد و ساکن هستند در حالی که چون ابرها در حرکتند، یعنی، با تجدّد در جوهر خودشان در گردش هستند و همچنین است حال کوههای ائیت‌ها.

وَ إِذَا الْعِشَارُ لَفِظ «عشار» جمع «عشراء» است و آن شتری است که ده ماه از حملش گذشته باشد و بعد از وضع حمل به این نام نامیده می‌شود و آن نفیس‌ترین و گرانبهاترین مال نزد عرب است.

عُطِّلَتْ آنگاه که آن شتران بدون صاحب و مهمل گذاشته شوند «۱».

وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و هنگامی که وحوش عالم صغیر هنگام مرگ و وجودش عالم کبیر در قیامت گرد هم آیند.

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ «سَجَر التّور»، یعنی، تنور را گرم کرد و نهر را پر کرد و آب را در حلق او ریخت.

و «مسجود» به معنای دریاست و تسجیر آب یعنی تفجیر آب.

در معنای آیه گفته شده: هنگامی که دریا شورش را بر شیرینش بفرستد و شیرینش را بر شورش، تا پر شود.

(۱) می‌تواند شتر تن انسان هم تعبیر شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۳

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که بعضی از دریاها در بعضی دیگر داخل می‌شوند به نحوی که همه‌ی دریاها یک دریا می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: دریاها آتش می‌گیرند و دریاها آتش می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: دریاها خشک می‌شوند تا آنجا که یک قطره آب نمی‌ماند.

و بعضی گفته‌اند: دریاها پر می‌شوند از چرک و کثافت‌ها که از بدن‌های اهل آتش در جهنم جاری می‌شود.

وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوجَتْ و هنگامی که هر نفسی با هم سنخ خود می‌پیوندد از انسانها و شیطانها و یا با ملائکه، حور العین، جنّ و شیاطین، یا هر یک با بدن مناسب خودش ازدواج می‌کند، یا هر یک با جزای عمل خویش در آخرت ممزوج می‌شوند.

وَ إِذَا الْمَوْؤُذَةُ سُئِلَتْ لفظ «موؤده» کنیزی است که زنده دفن شده باشد.

زیرا که بعضی از اعراب جاهلی دختران را از ترس عار و ننگ زنده زنده دفن می‌کردند و می‌گفتند: دختر بزرگ می‌شود و اسیر می‌گردد و با غیر اهل و فامیل ازدواج می‌کند، یا از فقر و عائله‌مندی می‌ترسیدند.

بعضی گفته‌اند: هر گاه هنگام ولادت و زایمان زن می‌رسید گودالی می‌کنند و زن حامله روی آن گودال می‌نشست که اگر نوزاد دختر بود او را در همان گودال می‌انداختند.

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ مقصود این است که از خود دختر زنده بگور شده یا از قاتلین، سؤال می‌شود: که به چه گناه آنان را کشتید.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ آنگاه که صحیفه‌های اعمال برای

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۴

حساب و جزا نشر گردد.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و آنگاه که آسمان از جای خودش زایل شود.

وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و آن هنگام که جهنم آتش برافروزد تا شدت آن فزونی یابد.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُرْلِفَتْ وَ آنگاه که بهشت بر اهل بهشت نزدیک شود تا در آن داخل گردند، یا نزدیک می‌شود تا مؤمنین آن را ببینند و خوشحالی آنان افزون شود.

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَخْضَرْتُ نَفْسٌ در معنای جنس روان بشری است که در همه افراد حاصل است، مانند این گفتار که می‌گویند: «تمره خیر من جراده» و لفظ «ما» استفهامیه است که عمل فعل نسبت به آن معلق است.

یا لفظ «ما» موصوله است یا مقصود از نفس اشاره به یک فرد عظیم و بزرگ در مجهول بودن و نکره بودن است که شناساندن آن ممکن نیست و آن نفس دوّم است (که منشأ نفس فردی است).

فَلَا أَقْسِمُ لَفْظِ «لَا» زایده، یا جوابیه، یا نافییه است و معنای آن این است که من سوگند یاد نمی‌کنم، چون احتیاج به سوگند نیست، زیرا مورد قسم و سوگند واضح است.

بِالْحُخْسِ لَفْظِ «حُخْسِ» همه‌ی ستارگان یا خصوص ستارگان سیّار است، یا ستارگان پنجگانه‌ی سیّار غیر از تیرین می‌باشد و خنوس ستارگان عبارت از غایب شدن آنها زیر افق یا زیر نور خورشید است.

الْجَوَارِ ستارگان سیّارات همانند جاری شدن کشتی‌ها در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۵

دری‌ها.

الْكُنُسِ ستارگان پنهان شده در برج‌ها.

و بعضی گفته‌اند: خنوس ستارگان عبارت از مخفی شدن آنها در روز زیر نور آفتاب است و کُنُوس آنها این است که هنگام غروب در افق غایب شوند.

وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَّعَسَ وَ هنگامی که شب پشت نماید یا رو کند، چند لفظ «عسعسه» از اضداد است و در پشت کردن و روی آوردن هر دو استعمال می‌شود.

وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ امتداد شفق را به تنفس انسان تشبیه نموده است.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ که البته قرآن از پیش خود محمّد صلی الله علیه و آله نیست بلکه قول جبرئیل، یا قرآن ولایت علی علیه السلام است.

یا نصب علی علیه السلام به خلافت و ولایت قول جبرئیل است که فرستاده خدا به سوی انبیا علیهم السلام است و او نزد خدا دارای کرامت می‌باشد.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ او را در عرش نزد خدا قوّت و منزلتی است.

مُطَاعٍ در بین ملائکه یا در میان همه‌ی مخلوقات و مورد اطاعت است، چه او در عالم کبیر به منزله‌ی نفس انسانی در عالم صغیر است.

ثُمَّ أَمِينٍ امین بر وحی خدا و امین بر شهرهای علم او.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده در قول خدا: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» که مقصود جبرئیل است، گفته شد، معنای قول خدا: «مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ» چیست؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۶

فرمود: یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد پروردگارش مورد اطاعت و در روز قیامت امین است.

وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ از امام صادق علیه السلام آمده است «۱»:

مقصود نبی صلی الله علیه و آله می‌باشد، هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام را برای مردم نصب کرد.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ و او (محمّد یا جبرئیل) قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السّلام یا جبرئیل یا علی علیه السّلام را در افق عالم غیب دید.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ و او (پیامبر یا جبرئیل) بخیل نیست تا غیب را مخفی کند و بر شما ظاهر نسازد و لفظ «ضنین» با ظاء مؤلف خوانده شده به معنای متهم است و از «ظنه» با کسره به معنای تهمت گرفته شده است.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و آن قرآن از قول شیطان رجیم نیست.

فَأَيُّنَ تَدْهَبُونَ پس از جانب علی علیه السّلام به کدام سو می‌روید؟

إِنْ هُوَ لَذَا این قرآن، یا علی علیه السّلام.

إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ جز ذکر و یاد برای جهانیان نیست.

از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: در باره‌ی علی علیه السّلام کجا می‌روید؟ او جز ذکر و یادآوری برای اهل عالم نیست، برای کسانی که خداوند بر ولایت او از آنان پیمان گرفته است.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ این جمله بدل از قول خدا «للعالمین» به صورت

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۱۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۷

بدل بعض از کل است.

یعنی این ذکر برای آن کسانی است که بخواهند اهل ذکر شوند.

أَنْ يَسْتَقِيمَ و در طاعت علی علیه السّلام و امامان پس از او مستقیم باشد: چنانچه از امام صادق علیه السّلام آمده است، یا در افعال، اقوال، احوال و اخلاق خویش مستقیم باشد، یعنی، بتواند در آنان بر صدق و راستی باشد.

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و آن فرهیختگان (اهل و ذکر) جز آنچه خدا بخواهد نمی‌خواهند.

از امام کاظم علیه السّلام روایت شده که خداوند دل‌های امامان را مورد و محلّ اراده‌ی خویش قرار داده، که هرگاه خداوند چیزی را بخواهد امامان نیز می‌خواهند و آن قول خدای تعالی است: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱) و بیان این عبارت در سوره‌ی دهر به نحو اجمال گذشت.

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۱۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۸

(۸۲) سوره الانفتار ص: ۴۵۸

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است و مشتمل بر نوزده آیه است.

[سوره الانفتار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹] ص: ۴۵۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)
 عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَبَّدَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا
 شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹)
 وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
 يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ
 نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

ترجمه: ص: ۴۵۸

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 چون آسمان گسسته شود.
 و چون ستارگان فرو ریزند.
 و چون دریاها به هم راه یابند.
 و چون گورها زیر و زبر شوند
 هر کس بداند که چه چیزی پیش داشته و چه چیزی را فرو گذاشته است.
 هان ای انسان چه چیزی تو را در حق پروردگار بخشنده‌ات غزه کرد؟
 همان که تو را آفرید و استوار کرد و متعادل ساخت.
 به هر صورتی که خواست [وجود] تو را ترکیب کرد.
 چنین نیست، بلکه [روز] جزا را انکار دارید.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۵۹
 و بر شما نگهبانانی معین شده است.
 که نویسندگانی گرامی‌اند.
 آنچه می‌کنید می‌دانند.
 بیگمان نیکان در ناز و نعمت [بهشتی] اند.
 و بیگمان نافرمانان در آتش دوزخند.
 در روز جزا وارد آن شوند.
 و از آن به دور [و در امان] نیستند.
 و چه دانی روز جزا چیست.
 باز چه دانی روز جزا چیست.
 روزی که هیچ کس هیچ اختیاری در حق هیچ کس ندارد، و در چنین روزگار با خداوند است.

تفسیر ص: ۴۵۹

یا «أی» استفهامیه برای تَفخیم است و لفظ «ما» زیاده جهت تأکید ابهام و تَفخیم است و لفظ «شاء» صفت «صوره» به تقدیر عاید است.

و «رکبک» مستأنف است و متعلق ظرف قواعد و مقصود از صورت ترکیبی، صورت بدنی است، از قبیل زیبا، زشت، بلند، مذکر، مؤنث، سفید و سیاه.

یا مقصود صورت نفسی و اخلاق باطنی یا مقصود صورتی است که آن فعلیت اخیر از فعلیت‌های علوی ملکوتی با سفلی ملکوتی است.

کلاً چنین نیست، منع از مغرور شدن به کرم خداست.

بَلْ تُكذَّبُونَ بِالَّذِينَ بَلَّكُم مَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

اضراب و استدراک از مغرور بودن به کرم خدا و بیان مغرور شدن آنان به آرزو و آمالشان و تکذیب دین یعنی جزا یا ولایت علی یا شریعت محمد صلی الله علیه و آله از سوی آنانست.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ الْبَتَّةَ نَظَّاهِنَا بِرِ مَرَاقِبَتِ اِحْوَالِ شِمَا مَأْمُورِنَا.

حال از لفظ «دین» و قید آن است که آن را تکذیب کردند، که در این

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۲

صورت خود حال نیز مورد تکذیب می‌شود، یا حال از فاعل و قید تکذیب است.

کراماً کاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ که نویسندگان اعمال شما دو فرشته‌ی مقرب خدایند، هر چه کنید همه را می‌دانند.

این جمله توصیف لفظ «لحافظین» می‌باشد، تا امر جزا، حساب و عقاب را بزرگ نماید. پس اگر آن فرشتگان می‌دانند شما چه کاری انجام می‌دهید، پس بر معصیت و نافرمانی خدا جرأت پیدا نکنید.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ نِيكُو كَارَانِ عَالَمِ دَرِ بَهْشْتِ پَرِنَعْمَتِنَا.

این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر ملائکه‌هایی حافظ و نگهبان ما هستند، پس حال ما در آخرت چگونه خواهد بود؟

فرمود: نیکو کاران در بهشت و نعمت خواهند بود.

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَبَدَّكَارَانِ دَرِ جَهَنَّمَ سَخْتِي وَرَنَجِ آتَشِ رَا (در روز جزا) حَسَّ مِي كَنَنْدَا.

و ما هم عنها بغائبين و بدکاران در همین دنیا در آتش جهنم هستند اگر چه جهنم در این دنیا از نظر آنان غایب است، یا آنان در آخرت از جهنم غایب نیستند تا آتش جهنم از آنان فوت شود. یا در آخرت هیچ زمانی از آتش غایب نیستند بلکه به طور دایمی در آتش هستند.

و ما أدراك ما يوم الدين بزرگ نمودن شأن آن روز است و اینکه تو ممکن نیست آن را بشناسی.

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ تَأْكِيدِ هَمَانِ بَرِ بَرِ جَلُوهِ دَادِنِ اسْتِ كِه: چگونه توانی شناخت؟! يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا دَرِ رُوزِي كِه هِيچ كَس كَس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۳

مالک نفس خود نیست (که شناختن بتواند).

لفظ «يوم لا تملك» مرفوع خوانده شده بنا بر آنکه بدل از «يوم الدين» یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف باشد.

و الأُمَّرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ تَمَامِ امْرِ دَرِ آن رُوزِ از آن خداست و از آن هیچ کس نیست، نه در واقع و نفس الامر و نه بر حسب گمان تخمین چنانچه در دنیا چنین است یا معنای آیه این است که در آن روز روشن می‌شود که امر از آن خداست.

قال علی علیه السلام:

عیبک مستور ما أسعدك جدك عيبت نهان است تا بخت جنبان است.

عیب نهان است به یاری بخت چون ثمر کرم زده بر درخت

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۹۱ و ۹۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۴

سوره المطففين ص: ۴۶۴

اشاره

همه‌ی آیات این سوره مکی است، بعضی همه‌ی آنها را مدنی می‌دانند و بعضی گفته‌اند: جز هشت آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرُمُوا ... تا آخر سوره» همه‌ی آیات مدنی است و این سوره مشتمل بر سی و شش آیه می‌باشد.

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶] ص: ۴۶۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْمُجَارِ لَفِي سَجِينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹) وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدِئْتُمْ (۱۲) إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

كَلَّا- إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹)

كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أُجْرُمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹)

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۵

ترجمه: ص: ۴۶۵

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

وای بر کم‌فروشان.
 کسانی که چون از مردم پیمانہ می‌ستانند، کامل می‌گیرند.
 و چون به ایشان پیمانہ دهند یا برایشان [کالایی] برکشند، کم می‌گذارند.
 آیا اینان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد.
 در روزی بزرگ.
 روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان بایستند.
 چنین نیست، بی‌گمان کارنامہ‌ی نافرمانان در سجین است.
 و تو چه دانی سجین چیست؟
 کتابی است نگاشته.
 در چنین روز وای بر منکران.
 کسانی که روز جزا را منکرند.
 و جز هر تجاوزگر گناهکار هیچ کس آن را انکار نکند.
 که چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانہ‌های پیشینیان است.
 چنین نیست، آنان در چنین روز از دیدار پروردگارشان در پرده باشند.
 سپس آنان در آینده به دوزخند.
 سپس گفته شود این همان است که به آن انکار می‌ورزیدید.
 چنین نیست، بیگمان کارنامہ‌ی نیاکان در علیین است.
 و تو چه دانی علیین چیست.
 کتابی است نگاشته.
 که مقرّبان شاهد آیند.
 بیگمان نیاکان در ناز و نعمت [بهشتی] اند.
 بر او رنگها [نشسته‌اند و] می‌نگرند.
 در چهره‌هایشان خرّمی ناز و نعمت را باز می‌شناسی.
 از شرابی مهر شده به آنان نوشاند.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۶
 که مهر آن از مشک است و در این راه است که رقابت کوشان باید به رقابت کوشند.
 و آمیزه‌ی آن از تسنیم است.
 چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند.
 بیگمان کسانی گناه کرده‌اند به مؤمنان می‌خندیدند.
 و چون از کنار ایشان می‌گذشتند، به چشم و ابرو اشارت می‌کردند.
 و چون به سوی خانواده‌شان باز می‌گشتند، ریشخندکنان باز می‌گشتند.
 و چون ایشان را می‌دیدند می‌گفتند اینان گمراهانند.
 و آنان بر ایشان نگهبان نفرستاده بودند.

حال امروز مؤمنان به کافران می‌خندند.

که بر او رنگها می‌نگرند.

[که] آیا به کافران در برابر آنچه کرده بودند، جزا داده می‌شود؟

تفسیر ص: ۴۶۶

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ وای بر حال کم‌فروشان.

لفظ «طفیف» به معنای اندک و ناقص از هر چیز است و «مطفّف» همانطور که در آیه تفسیر شده کسی است که کمتر از وزن یا پیمانه‌ای که خرید و فروش بر آن واقع شده می‌دهد و بیشتر از مورد قرارداد می‌گیرد که آن نیز تقلیل و کم کردن در ثمن و بهاست.

بنابر این کم‌فروشی جز در معاملات محقق نمی‌شود و معاملات بین شخص و بین خدا، یا بین شخص و بین کسی است که در دین از او بالاتر است، مانند امامش، یا برادرانش که در ایمان از او سبقت گرفته‌اند.

یا بین شخص و کسانی است که زیر دستانش، مانند، اهل، اولاد، خادم و خادمه یا بین او و کسانی است که در دین یا دنیا با او مساوی می‌باشند مانند سایر مؤمنین چه از طایفه‌ی خودش یا چه غیر آنان.

یا معامله بین او و بین کسانی واقع می‌شود که از او پایین‌ترند مانند سایر فرقه‌های مسلمین و جمیع انواع کفار.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۷

و نیز معاملات یا در اموال و اعراض دنیوی، یا در افعال و آداب بدنی، یا در حالات و اغراض و اخلاق نفسانی و یا در علوم و عقاید قلبی است.

برای هر یک از بندگان و سایر افراد حیوان حقی بر گردن تو است باید آن حق را به طور کامل ادا کنی و تو نیز بر هر یک از آنان حقی داری که باید آن را به طور کامل ادا کنند.

پس اگر تو حق دیگران را ادا نکنی تو مطفّف (کم‌فروش) هستی و اگر از دیگران بیشتر از حق خودت را می‌خواهی باز مطفّف (کم‌فروشی) هستی، پس به حال خود نسبت به پروردگار و با خلقش نظر کن تا مطفّف نباشی.

هیئات، هیئات! چگونه از کم‌فروشی و کم‌گذاشتن و تطفیف خارج شویم در حالی که ما از خدا طلب می‌کنیم چیزی را که نمی‌توانیم شکر یک دهم آنچه را که به ما داده ادا کنیم و از خلق خدا طلب می‌کنیم بر کارهایی که نکردیم ما را مدح و ثنا گویند و اگر ما را در مورد عیب و نقص‌هایمان مذمت نمایند ناراحت می‌شویم.

پس مادامی که از انانیت‌ها خارج نشویم و بنده‌ی خدا نگردیم و فانی در او نشویم از تطفیف (کم‌فروشی) بیرون نمی‌رویم و لذا باید از خدا درخواست عفو بکنیم و از او بخواهیم کم‌وزن کردن و کم‌فروشی‌های ما را ببخشد.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ أَنهائي که چون اجناس مردم را برای خودشان کیل و وزن کنند، تمام و کمال بستانند.

علت اینکه کیل و پیمانه را گفت و از وزن اسم نیاورد از این روست که کم‌فروش کیل و پیمانه در میزان نیز همان گونه است، چون

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۸

در آن زمان بیشتر معامله‌ها با کیل و پیمانه بوده است، مانند آنچه در بعضی شهرها در این زمان هم معمول است.

وَ إِذَا كَالُوهُمْ هَرِغَاهُ برای مردم از اجناس آنان پیمانه کنند.

و اما ضمیر «هم» را تأکید مرفوع قرار دادن از جهت لفظ و معنا بعید است، چون الف در خط و نوشتار ثابت نشده است و مقصود این نیست که به وسیله‌ی خودشان کیل کردند، بلکه مقصود به قرینه‌ی مقابله با وزن این است که اجناس خود را برای مردم پیمانه

کردند.

أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ در آوردن ماده‌ی اکتیال و کیل در دو فقره از آیه اشعار به این است که آنان در هر دو صورت خرید و فروش مسامحه می‌کردند و کم می‌دادند.

بعضی گفته‌اند: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مدینه آمد اهل مدینه در کیل و وزن از خبیث‌ترین مردم بودند که خدای تعالی: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» را نازل نمود و بعد از نزول آیه درست پیمان‌ه کردند.

و بعضی گفته‌اند: نماز هم کیل و مکیال است هر کس آن را برای خدا کامل نماید خدا نیز برای او کامل کند و هر کس از آن کم بگذارد کیفرش آن است که شنیدید، که خدای تعالی در باره مطففین گفته است.

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ استفهام برای تعجب است (آیا گمان این هم ندارند که در آن روز بزرگ برای مؤاخذه برانگیخته می‌شوند؟! یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ کلاً روزی است که مردم در حضور پروردگار عالم می‌ایستند، چنین نیست.

این لفظ برای منع از عدم گمان و عدم باور قیامت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۶۹

إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينِ الْبَتِّه روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجینند.

بیان احوال فجار را که در عذاب سجین هستند مقدم داشت، چون کلام و سخن در باره‌ی آنان است و چون خدای تعالی خواست آیه را در باره‌ی نیکان و احوال آنان ختم کند.

و «سجین» عذاب دایم و شدید است و آن مبالغه‌ی در سجن است که عبارت از ملکوت سفلی است که آن دار جن‌ها و شیاطین می‌باشد و جهنم و آتش آن و عقرب‌ها و ماده‌های آن در آنجا قرار دارد و آن ملکوت سفلی و ملکوت علیا انسان را احاطه کرده‌اند. پس اگر اعمال انسان از جهت انقیاد و تسلیم سخت حکم عالم و تقلید از او باشد هر عملی که انجام می‌دهد صورتی از آن جهت از علیا و بالا در نفس او حاصل می‌شود و نویسندگان آن اعمال عمل او را در کتاب‌هایی می‌نویسند که از عالم علوی می‌باشند و از آن تعبیر به «علیین» می‌شود که مبالغه در علو است.

و اگر اعمال انسان از روی تقلید از عالم (عالم ربّانی) نباشد، هر عملی که انجام دهد صورتی از آن در نفس او حاصل می‌شود، از جهت سفلی و پایین و نویسندگان اعمال او را در کتاب‌هایی می‌نویسند که از عالم سفلی و پایین است و از آن تعبیر به سجین می‌شود که مبالغه در سجن و زندان است و آن تنگ‌ترین زندان برای نفوس انسانی است.

و چون هر عالم ربّانی کتابی از حق تعالی است که با تمام صورت‌ها و نفس‌هایش بر صفحات موادّ آن عالم نوشته شده سجین را تفسیر به کتاب نمود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينُ كِتَابٍ مَّرْقُومٌ بزرگ نمودن شأن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۰

آن عالم است که تو چه می‌دانی آن سجین (سنگ و گل) چیست؟ آن نوشته‌ای است که به قلم حق در کتاب وجود عالم ثبت است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ از آن سجن و سجین وای بر تکذیب کنندگان.

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَ مَا يُكذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ كَسِيٍّ که از حق تجاوز کند که آن راه قلب است و آن طریق ولایت است. اَئِمْ كَسِيٍّ کسی که از حق تجاوز کرده و زیاد گناه کند.

چون اگر انسان به وجود و اطوار وجودش ناظر باشد، روز قیامت را می‌بیند و دیگر حاجتی به آخرت ندارد، ولی کسی که از طریق قلب تجاوز نماید و تابع هواهای نفسانی خویش باشد او نابیناست و مشهود است و دیدنی‌هایی که در دیدن آنها احتیاج به عمل و

دقت نیست از نظر او پنهان می ماند تا چه رسد به چیزهایی که محتاج تأمل و نظر است.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اگر آیات ما بر آن چنان کسی خوانده شود، می گویند اینها اسطوره‌های پیشینیان است. منظور از آیات، آیات تدوینی در بیان احکام شرعی یا در موعظه‌ها و نصیحت‌ها یا در بیان آیات تکوینی که در آفاق یا انفس حاصل است و به ویژه آیت‌ها و نشانه‌های بزرگ که اینان انبیا و اوصیا علیهم السّلام می‌باشند یا آیت و نشانه‌ی بزرگ که عبارت از علی علیه السّلام و ولایت او می‌باشد.

کلاً منع و ردع او از این گفتار است، که نه چنین نیست. بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بلکه آیات و نشانه‌های ما از اساطیر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۱

و افسانه‌ها نیست و گناه چنین نسبتی بر دل‌هایشان چیره گردیده است.

چه «رین» به معنای طبع است و «ران ذنبه علی قلبه»، یعنی، گناه او بر دلش غلبه کرد.

ما کَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه را که از گناه کسب می کردند بر قلب آنان ثابت و غالب گشته است، چون آنچه که کسب می کردند جز فعلیت جهت نفس سفلی و پایین نبود و این جهت بالا- را مهر می‌زند و آن را تیره و تار می‌کند و روزنه‌ی آن راه ملکوت علیا را می‌بندد.

از امام باقر علیه السّلام روایت شده: هیچ بنده‌ی مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او نقطه‌ی سفیدی است که هرگاه گناه بکند در جای آن نقطه‌ی سفید نقطه‌ی سیاهی بیرون می‌آید و اگر از گناه توبه کند آن نقطه‌ی سیاه از بین می‌رود و اگر گناه را ادامه دهد، سیاهی بیشتر می‌شود تا جایی که سفیدی را می‌پوشاند و آنگاه که سفیدی پوشیده شود، دیگر صاحب آن هرگز به خیر و خوبی بر نمی‌گردد و این است قول خدای تعالی: «بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ما کَانُوا يَكْسِبُونَ». کلاً چنین نیست که می‌پندارند.

منع آنان از توقع کار خیر و توقع شهود جمال خدای تعالی در آخرت است.

إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ بلکه آنان از معرفت پروردگارشان محجوب و محرومند سپس (روزی) آنان را به آتش دوزخ درافکنند و به آنان گویند از همان دوزخی که تکذیب آن می‌کردید.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۲

از امام کاظم علیه السّلام آمده است که فرمود: مقصود امیر المؤمنین است که او را تکذیب می‌کردند، سؤال شد: آیا این معنای تنزیل است؟ فرمود: بلی.

بنابر این معنای آیه این است که آنان از مشاهده حقیقت ربّ مضاف خود، یعنی علی علیه السّلام محجوب و در حجاب می‌شوند، سپس به آنان گفته می‌شود: این علی علیه السّلام است که او را تکذیب می‌کردید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ پس این چنین نیست که شما تکذیب کنندگان (به علی) پنداشتید کتاب ولایت علی علیه السّلام در پشت عِلِّيِّين است.

بیان این آیه در ضمن قول خدا: «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ گذشت.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ چه دانی که حقیقت عِلِّيِّين چیست، کتابی است از پیش نوشته شده مقربین به مشاهده آن مشغولند، مقصود از مقربان یا فرشتگانند که عالم مثال علوی مشهود آنانست یا انبیا و مرسلین و اولیای مقرب می‌باشند، چه اینان با نظرهای ملکوتی‌شان اعمال خلاق و صحیفه‌ی اعمال آنان را مشاهده می‌کنند.

إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ این جمله سؤال مقدر است، یعنی، نیکان در نعمتهای بهشتی ولایت، شهود، معرفت، حیات طیبه دل مستغرقند. عَلَى الْأَرَائِكِ يُنْظَرُونَ لفظ «أرائك» جمع «اریکه» است، به معنای تخت در حجله و هر چیزی است که به آن تکیه داده شود، از قبیل تخت، مٹکا و فرش، یا تخت بافته شده و تزیین داده شده و در گنبد یا خانه به کار رفته باشد، یعنی، بر تخت عزت تکیه زده‌اند و نظاره‌گر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۳

جمال حقند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُشِيقُونَ مِنْ رَحِيقٍ از رخسارشان شادمانی نعمتهای بهشتی پدیدار است که از شراب خالص عشق و عرفان نوشیده‌اند.

لفظ «الرَّحِيقُ» به معنای خمر، یا به معنای پاکیزه‌ترین، یا برترین خمر، یا خمر خالص، یا صاف و به معنای نوعی از عطر است.

مَحْتَمُومٌ مهر خورده به نحوی که جز دست ساقی‌اش دست کسی به آن نمی‌رسد.

خِتَانُهُ مِسْكٌ آن گل که به وسیله‌ی آن مهر زده می‌شود، مشک است.

و فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ که در آن نعمتها، رغبت کنندگان باید رغبت کنند، یا خواهندگان به تلاش و کنکاش پردازند، نه خواهشهای نفس که فانی و زایل شدنی است و حسرت و پشیمانی را به دنبال دارد.

و مَزَاجُهُ مِنْ تَشْنِيمٍ لفظ «تسنیم» نام چشمه‌ای است در بهشت و از بلندترین چشمه‌های بهشت است، یا شراب آن از بهترین اقسام شراب بهشت است و یا از بالای اهل بهشت می‌آید و روی همین جهت تسنیم نامیده شده است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ مقرَّبین از آن چشمه به طور خالص و بدون آنکه چیزی به آن مخلوط شود، می‌نوشند.

اما غیر مقرَّبان از آن چشمه به صورت مخلوط و ممزوج می‌نوشند.

و ممکن است کنایه از دین باشد که نیکان همه مقرَّبان هستند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۴

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ این جمله جواب سؤال مقدر است، یعنی، سؤال می‌شود: وضع مجرمان چگونه است؟- در جواب می‌فرماید: این تبه‌کارانی که به مؤمنان می‌خندیدند و با چشم و ابرو جهت استهزا به یکدیگر اشاره می‌کردند.

از طریق عامه و خاصه وارد شده «۱» که این آیه در باره‌ی منافقین قریش نازل شده است که نسبت به علی علیه السلام چنین حالتی داشتند.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ لفظ «فکه» به معنای کسی است که از غیبت کردن مردم و اعراض آنان و استهزایشان لذت می‌برد.

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ چون می‌بینند که مؤمنان در دنیا متنعم و در آسایش نیستند و در عین حال بر ولایت علی علیه السلام ثابت قدم هستند و در کمال تنگدستی و سختی زندگی می‌کنند، می‌گویند: اینها مردمانی ساده لوح و گمراهی هستند.

وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ در حالی که ما آنان را نگهدارندگان اعمال خود مؤمنان قرار ندادیم و شایسته بود تا خود را از گمراهی حفظ می‌کردند تا آنچه را که از مخالفین خود می‌دیدند، بر خود انکار کنند.

فَالْيَوْمَ پس در آن روز قیامت، اعم از آنکه لفظ «لام» برای عهد حضوری باشد، از باب اینکه روز قیامت برای خدا و رسول مخاطب مشهود و حاضرست یا برای عهد ذهنی یا عهد ذکری باشد که به دلالت التزام در قول خدای تعالی: «إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» مذکور است.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۵

الَّذِينَ آمَنُوا مُؤْمِنًا، بنابر آنچه که از تفسیر آیات گذشت، علی علیه السلام و پیروان او هستند.
مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ به کافران می خندند. بعضی گفته‌اند:

برای کفار دری به سوی بهشت باز می شود و به آنان گفته می شود: به سوی آن درب حرکت کنید، وقتی آنجا می رسند در به روی آنها بسته می شود و این کار تکرار می شود و مؤمنین می خندند.

و بعضی گفته‌اند: از آن جهت مؤمنین می خندند که کفار را در عذاب و خود را در نعمت می بینند.

و ممکن است گفته شود: مؤمنین در بهشت از طرف کفار و به وسیله‌ی آنان خوشحال و مسرور هستند، چه مؤمنین در دنیا بر اذیت و استهزای کفار صبر می کردند و همین سبب شد که در بهشت متنعم و خوشحال باشند، نه آنکه مؤمنین به کفار نگاه کنند و از عذاب آنان تعجب کرده و بخندند، زیرا این معنا مستلزم کینه و تشفی نفس است و مؤمنین در بهشت از هر دو پاک هستند.
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ آنجا بر تختهای عزت نعمتهای خدا بنگرند.

تکرار دوباره‌ی همین جمله است و این تکرار در مقام مدح نیکوست.

هَلْ تُؤْتَبِ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آیا کفار عین همان کاری که می کردند مجازات می شوند.

بنابر تجسّم اعمال خویش، یا در مقابل عمل مجازات می شوند.

جمله حائیه یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول می باشد، یعنی، مؤمنین بر تخت‌ها تکیه می زنند در حالی که به آنان گفته

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۶

می شود: آیا پاداشی که به کافران داده می شود جزو نتیجه‌ی اعمال زشتی است که در دنیا کرده‌اند.

و ممکن است جمله مستأنف و از ما قبلش منقطع باشد، بدون آنکه جواب سؤال مقدر باشد، بلکه این جمله ابتدای خطاب با محمد صلی الله علیه و آله است، گویی پس از آنکه جزای کفار را ذکر کرد، فرموده: «هَلْ تُؤْتَبِ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؟
و آوردن فعل ماضی جهت تحقق وقوع عذاب است، یا از آن جهت است که مجازات اهل آتش در آتش بودن و جزای اهل بهشت در بهشت بودن برای محمد صلی الله علیه و آله مشهود بود و نسبت به او امری بود که به وقوع پیوسته است.

و ممکن است لفظ «عَلَى الْأَرَائِكِ» متعلق به «يَنْظُرُونَ» باشد که عامل نسبت به آن معلق از عمل است، یعنی، مؤمنین در حالی که بر تخت تکیه زده‌اند به کفار نگاه می کنند تا ببینند، آیا در مقابل کارهایی که کرده‌اند مجازات می شوند؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۷

سوره الإنشاق ص: ۴۷۷

اشاره

این سوره مشتمل بر بیست و پنج آیه است و همه‌ی آن مکی است.

[سوره الإنشاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵] ص: ۴۷۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)
 وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ
 حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)
 وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَيَصِلي سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ
 يَحُورَ (۱۴)

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵) فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبِقِ (۱۹)
 فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ
 بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴)
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

ترجمه: ص: ۴۷۷

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 آنگاه که آسمان بشکافت.
 و به [امر] پروردگارش گوش بسپارد و خودچنین سزد.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۸
 و آنگاه که زمین باز کشیده گردد.
 و هر چه در دل آن است بیرون اندازد و تهی گردد.
 و به [امر] پروردگارش گوش بسپارد و خود چنین سزد.
 هان ای انسان تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای [و رنج برده‌ای] و به لقای او نایل خواهی شد.
 اما هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود.
 زودا که حسابی آسان، با او محاسبه گردد.
 و شادمان به سوی خانواده‌اش باز گردد.
 و اما هر کس که کارنامه‌اش از پس پشتش به او داده شود.
 زودا که زاری سر دهد.
 و به دوزخ برآید.
 چرا که در میان خانواده‌اش [به ناحق] شادمان بود.
 او می‌پنداشت که هرگز [به قیامت] بازنگردد.
 آری بیگمان پروردگارش به [احوال] او بینا بود.
 پس سوگند می‌خورم به شفق.
 و به شب و آنچه گرد آورد.

و سوگند به ماه چون کامل گردد.
 که شما از حالی به حالی دیگر در آید.
 پس ایشان را چه می‌شود که ایمان نمی‌آورند.
 و چون بر آنان قرآن خوانند، به سجده نیفتند.
 بلکه کافران انکار می‌ورزند.
 و خداوند به آنچه در دل می‌دارند داناتر است.
 پس ایشان را از عذابی دردناک خیر ده.
 مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، که ایشان را پاداشی است ناکاسته [ابی منت].

تفسیر ص: ۴۷۸

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ بدان که (ای رسول به یاد آور) هنگامی که آسمان شکافته شود، روح انسانی منشق شده و ستارگان قوایش پراکنده می‌شوند، کوههای اعضا و اناتیش متلاشی شده و از بین می‌رود، زمین بدن و اعضایش بسط یافته و جمیع نیروهای انسانی و حیوانی که بارها و سنگینی‌های اوست خارج شده و انسان از آنها خالی می‌گردد.

و چون عالم صغیر نمونه‌ای از عالم کبیرست پس هر چه که در عالم صغیر واقع شود، در عالم کبیر نیز واقع می‌شود و در نتیجه انشقاق آسمان عالم کبیر، تاریک شدن ستارگانش، پراکنده شدن و از بین رفتن کوهها و غیر آنها ظاهر می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۷۹

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا و سخن پروردگارش را می‌شنود و تسلیم می‌شود.

وَ حُقَّتْ و باید چنین باشد و حقّ و حتم است که سخن پروردگارش را بشنود و تسلیم شود زیرا فطرت او چنین است، گویا گفته شده است و «حَقٌّ لَكَ أَنْ نَفْعَلَ كَذَا» و «حَقَّقْتَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا» حَقَّتْ به صورت معلوم خوانده شود یا حَقَّتْ به صورت مجهول به یک معناست و این فعل در دو شکل لازم و متعدی می‌آید، یعنی، باید که فرمان خدا پذیرد.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین پهن شود، بدین گونه که روح انسانی که جمع و قبض به واسطه‌ی آن است خارج گردد و کوههای عالم کبیر از بین برود، پستی، بلندی و درّه‌ها همه مسطح شوند.

وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا تمام قوای ظاهر و باطن را که در عالم صغیر و کبیر است، بیرون اندازد.

وَ تَخَلَّتْ و از جمیع آن قوا خالی گردد، چون کسی که متصل به ملکوت شده ملک را خالی از جمیع چیزهایی می‌بیند که محجوب در زمین صغیر و کبیر آنها را می‌بیند.

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا و سخن پروردگارش را می‌شنود و تسلیم می‌شود.

وَ حُقَّتْ و باید چنین باشد و حقّ و حتم است که سخن پروردگارش را بشنود و تسلیم شود زیرا فطرت او چنین است، گویا گفته شده است و «حَقٌّ لَكَ أَنْ نَفْعَلَ كَذَا» و «حَقَّقْتَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا» حَقَّتْ به صورت معلوم خوانده شود یا حَقَّتْ به صورت مجهول به یک معناست و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۰

این فعل در دو شکل لازم و متعدی می‌آید، یعنی، باید که فرمان خدا پذیرد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ در اینجا ندا آورد تا انسان را از غفلتش بیدار کند، زیرا کوشش کردن و جدّ و جهد در راه رسیدن به خدا برای انسان مشهود است، در صورتی که غافل نباشد و جمله با ندا، جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: آیا انسان به آنچه که ذکر

شد منتهی می‌شود؟ پس فرمود: تو از نفس خود و حرکات آن غافل هستی، پس بیدار باش تا بدانی.

إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ الْبُتَّةَ تُو كُوشِش كُنْدَه‌ای بَا جَدِّ وَ جَهْدٌ دَر جَهْت رِبِّ خُوِشْتَنِ.

معنای آیه این است که تو با جدّ و جهد به منشق شدن آسمان و خالی گشتن زمین می‌روی و از آن هم فراتر حرکت می‌کنی و به سوی پروردگارت می‌روی.

كَذَا فَمَلَا قِيَه تَفْصِيل چگونگی ملاقات با پروردگار است، که با کوشش و رنج و مشقّت است.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ که هر که را کتاب به دست راست دهند، بدین گونه که فعلیّت او فعلیّت الهی باشد و نفس، قوا، بدن او و آنچه که در اوست با تصرف فعلیّت الهی باشد، که از فعلیّت الهی اخیر به «یمنی» و طرف راست تعبیر می‌شود.

فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً آنکس بسیار حسابش را آسان کنند، لفظ «سوف» برای تأکید یا برای تسویف و استقبال است، چون مقام محاسبه بعد از مقام دادن نامه‌ی عمل است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۱

زیرا که ابتدای دادن نامه در دنیا و سپس هنگام مرگ و سپس در برزخ‌ها و سپس در اعراف و قیامت می‌باشد.

وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً هر کس که شایسته است اهل او باشد، شادمانه خواهد رفت.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و به که نامه از پس سر دهند که کنایه از فعلیّت حیوانی سبعی یا بهیمی او می‌باشد، که از این فعلیّت گاهی به پشت انسان تعبیر می‌شود، چه آن پشت انسانیت است زیرا انسانیت لطیفه‌ای است که بر خدا روی می‌آورد و از شیطنت و حیوانیت روی برمی‌گرداند که از آن گاهی تعبیر به شمال می‌شود، چنانچه از فعلیّت الهی تعبیر به یمین می‌شود.

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً او به حال خود فریاد بسیار کند، بدین گونه که می‌گوید: یا ثبوره، یا هلاکاه، بیا که وقت شما رسیده است.

وَيَصْلى سَعِيراً و داخل آتش می‌شود و حرارت آتش را احساس می‌کند.

إِنَّهٗ كَانَ فِى أَهْلِهِ مَسْرُوراً و این در حالی است که او در دنیا خوشحال بود و غم آتش را نمی‌خورد و هیچ حزن و اندوه عمل را جهت آخرت بر خود هموار نمی‌ساخت.

إِنَّهٗ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَخُورَ این جمله و ما قبلش جواب سؤال مقدر است و در مقام تعلیل است.

یعنی، او در دنیا خوشحال بود که به دنیا یا به آخرت بر نمی‌گردد.

بلى ردّ اعتقاد عدم بازگشت به خدا یا به قیامت است، یعنی او بازمی‌گردد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۲

إِنْ رَبُّهٗ كَانَ بِهٖ بَصِيراً جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال آنانست، یا بیان و تفصیل اجمالی است که از لفظ، «بلى» استفاده می‌شود.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ بیان «لا أقسم» گذشت و لفظ «شفق» سرخی است که در افق از غروب تا عشای آخر پدید می‌گردد، یا مقصود از آن نوری است که از نفس انسانی بعد از غروب آن در بدن یا در مرتبه‌ی حیوانی باقی می‌ماند.

وَاللَّيْلِ وَ مَا وَسِيقَ و آنچه را که شب جمع کرده است، چون روز سبب پراکندگی و شب برای جمع و سکون و آرامش است و همچنین شب بدن انسان متضادها را جمع می‌کند و متخالفها را الفت می‌دهد.

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ و هنگامی که ماه منظم گشته و نورش کامل گردد و همچنین است ماه قبل آنگاه که کامل شود.

لَتَرْكَبَنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ که شما در مرتبه‌ای هستید که از آن مرتبه فراتر می‌روید، یعنی بعد از مرتبه‌ای از مراتب آخرت، یعنی شما در دنیا در حال رکوب مراتب اخروی هستید ولی از آن غافل می‌باشید، یا در حالتی بعد از حالت دیگری هستید، چون حالت‌های مختلف بر شما عارض می‌شود، یا شما سنّت‌ها و رسم‌های کسانی را مرتکب می‌شوید که قبل از شما بودند و با آنان مطابق

می‌شوید بعد از آنکه با گروه دیگری مطابق بودید، یا بعد از حالت دیگر که مطابق با حالت آنانست، چنانچه در بسیاری از اخبار وارد شده.

و در بعضی از اخبار آمده است: شما در عذر و حيله در مورد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۳

اوصیا و جانشینان انبیا راه امت‌های پیشین را می‌روید و در بعضی از اخبار آمده است: آیا این امت بعد از پیامبرش در امر منافقین همانند پیشینیان عمل نکردند؟

و لفظ «طبق» با حرکت پوشش هر چیزی است و از هر چیزی مساوی آن است و به معنای مردم یا ملخهای زیاد یا جماعتی از آنانست و به معنای حال نیز می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس آیا ایمان نیاوردن چه نفع و فایده‌ای برای آنان دارد؟

یا چه چیزی مانع از عدم ایمان آنان می‌شود، یا چه حالی دارند؟

آیا دیوانه هستند یا عاقل که ایمان نمی‌آورند؟! این جمله حالیه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یا در مقام حال آنانست و ممکن است لفظ «ما» نافی باشد که معنای آیه چنین است: آنان هیچ نفعی در عدم ایمان ندارند، یا هیچ مانعی از ایمان آنان نیست.

و مقصود از عدم ایمان، ایمان نیاوردن به خدا، یا به رسالت، یا به ولایت است.

وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ و چرا چون برای آنان قرآن خوانده شود برای خدا خاضع نمی‌شود.

روایت شده که نبی صلی الله علیه و آله روزی آیهی «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» را خوانده، خود او با همراهان مؤمن خود سجده کردند در حالی که قریش بالای سر آنان سر و صدا می‌کردند و سوت می‌زدند.

پس این آیه نازل شد: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۴

بلکه کافران تکذیب هم می‌کنند و خداوند داناتر است به آنچه که در دلهای آنان نمی‌گذرد، یا به آنچه که از نتایج اعمالشان در نفوسشان جمع می‌کنند.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس آنها را به عذاب دردناک بشارت بده.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ این استثنای منقطع یا متصل است.

و معنای آیه این است: مگر بر کسانی که در آینده ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که در این صورت فعل ماضی بعد از موصول به معنای مضارع آمده است.

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ برای آنان پاداشی که قطع نمی‌شود، یا پاداشی که بدون منت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۵

سوره البروج ص: ۴۸۵

اشاره

این سوره مکی و شامل بیست و دو آیه است

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ (۴)
 النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
 (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)
 إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَزَاءٌ فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
 جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ
 (۱۴)

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنٌ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹)
 وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۶

ترجمه: ص: ۴۸۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 سوگند به آسمانی که دارای برجهاست.
 و سوگند به روز موعود.
 و سوگند به گواه و مورد گواهی.
 مرگ بر آتش افروزان گودال پر آتش.
 آتشی دارای هیزم.
 آنگاه که آنان بر کناره‌ی آن نشسته بودند.
 و آنان بر آنچه در حق مؤمنان می کردند، گواه بودند.
 و به آنان کینه نورزیدند، مگر از آن روی که به خدا پیروزمند ستوده ایمان می ورزیدند.
 همان که فرمانروایی آسمانها و زمین او راست و خداوند بر همه چیز گواه است.
 کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را آزار دادند و سپس توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم مهیا است و عذاب آتش [در پیش] دارند.
 بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان راست بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، این رستگاری بزرگ است.
 بیگمان سختگیری پروردگارت، سهمگین است.
 اوست که [آفرینش را] آغاز کرده است و بازمی گرداند.
 و اوست آمرزگار دوستدار.
 صاحب ارجمند عرش.
 کردگار خواسته‌ی خویش.

آیا داستان سپاهیان به تو رسیده است؟
 فرعون و قوم ثمود.
 آری کافران در انکارند.
 و خداوند بر فراز ایشان چیره است.
 حقّ این است که آن قرآن مجید است.
 در لوحی محفوظ.

تفسیر ص: ۴۸۶

اشاره

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سَوَّغْنَ بِهٖ آسْمَانَ دَارِی بَرَجِهَی دَوَازِدِهٖ گَانه، یا آسْمَانَ رُوحِ انْسانِ که دَارِی مَرَاتِبِ و درجه‌هایی است.
 وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ رُوزِ مَوْعُودِ عبارت از قیامت کبرای رُوحِ انْسانی است که جَزْ بِا فَنَای تَامَ مَحَقَّقِ نمی‌شود.
 وَ شَهِدٍ وَ مَشْهُودٍ و قسم به شاهد عالم پیغمبر خاتم و به مشهود او قیامت، هر دو لفظ را نکره آورد تا اشعار به این باشد که
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۷

شناختن شاهد مقام احدیت ممکن نیست و مشهود نیز که مقام احدیت است، شناخته نمی‌شود.

و گاهی شاهد به روز جمعه و مشهود به روز عرفه یا به روز قیامت تفسیر شده.

و شاهد به مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و مشهود به روز قیامت نیز تفسیر شده و نیز هر دو به نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و امیر المؤمنین
 علیه السّلام و به ملک و روز قیامت و به نَبِيِّ هَرِّ زَمَانٍ و امتش و به مُحَمَّدٍ و جمیع خلق و به این اُمَّتِ و سایر اُمَّت‌ها و به اعضای بنی
 آدم و نفس‌هایشان و به حجر الاسود و حجّاج و به روزها و بنی آدم و به انبیا و مُحَمَّدٍ و به الله و لا اله الا الله و به خلق و حقّ نیر
 تفسیر شده است.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (قسم به اینها) که اصحاب اخدود همه کشته شدند.

جواب قسم یا جمله دعایی است که معترضه بین قسم و جواب آن واقع شده، یا جمله‌ی خبریه معترضه است و اخبار از حال کفار
 است که مؤمنین را آتش زدند، یا اخبار از حال مؤمنین است که در اخدود سوختند.

ذکر حکایت اصحاب اخدود ص: ۴۸۷

حکایت اصحاب اخدود در روایات خاصه و عامه با اختلاف ذکر شده، چه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روایت شده: پادشاهی
 بود و جادوگری داشت، وقتی جادوگر مریض شد گفت: کودکی را به سوی من بفرست تا او را سحر و جادو یاد دهم، پادشاه
 غلامی را به او داد بین غلام و بین جادوگر راهبی بود که غلام با آن راهب رفت و آمد می‌کرد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۸

و او را دید و مجذوب او گشت و هر روز نزد راهب می‌رفت و به سخنان او گوش فرا می‌داد، یکی از این روزها دید ماری جلو
 مردم را گرفت و نمی‌توانند بروند.

پس غلام گفت: من امروز کار ساهر و راهب را خواهم فهمید و سنگی به دست گرفت و گفت: بار خدایا اگر امر راهب نزد تو محبوب تر است این مار را بکش و سنگ را انداخت و مار را کشت و مردم راحت شدند و به راه خود ادامه دادند.

غلام این قضیه را به راهب گفت و راهب گفت: ای فرزندم تو مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهی گرفت و کسی را نزد من راهنمایی نکن.

و غلام مردم را مداوا می کرد و کور و ابرص را شفا می داد، در این میان همنشین و ندیم ملک نابینا شد، نزد او آمد و اموال فراوانی به او داد و گفت: مرا شفا بده و این همه اموال از آن تو باشد.

وی پاسخ داد: خداوند شفا می دهد، اگر تو به خدا ایمان بیاوری من دعا می کنم تا شفا یابی، همنشین ملک ایمان آورد، غلام دعا کرد و او شفا یافت.

وقتی ندیم نزد پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: چه کسی تو را شفا داد؟ او گفت: پروردگارم، شاه گفت: مرا می گویی؟ گفت: نه، پروردگار من و پروردگار تو خدای تعالی است.

پس شاه او را گرفت و از او جدا نشد تا مجبور به نشان دادن غلام شد و غلام را هم مجبور کردند تا راهب را نشان دهد، وقتی راهب را شناختند او را با اژه دو نیم کردند و به غلام گفت: از دین خود برگرد او امتناع نمود، پس دستور داد او را بالای کوهی ببرند، اگر از دینش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۸۹

برگشت کاری به او نداشته باشند و اگر برگشت او را از بالای کوه به پایین پرت کنند.

و پس آنگاه که او را بالای کوه بردند گفت: بار الها مرا از شر آنان حفظ کن.

خدای تعالی او را حفظ نمود و آنان را هلاک کرد، پس به سوی پادشاه برگشت و گفت: خداوند مرا از شر آن جماعت حفظ کرد، پادشاه گفت: او را ببرید و در دریا غرق کنید، باز خداوند او را حفظ نمود و بقیه را در دریا غرق کرد، نزد پادشاه بازگشت و گفت: باز هم خداوند مرا نگهداشت و از شر آنان نجات داد.

سپس غلام گفت: تو نمی توانی مرا بکشی مگر آنچه که من می گویم به آن عمل کنی، مردم را جمع کن و سپس مرا بر شاخه ای دار بزن، سپس تبری از تیردان من بگیر و آن را داخل کمان قرار بده و سپس بگو: به نام پروردگار غلام، آنوقت است که می توانی مرا بکشی، پادشاه آنچه را که غلام گفته بود عمل کرد و تیر در گنجگاه او قرار گرفت و غلام مرد و مردم گفتند: ما به پروردگار این غلام ایمان آوردیم.

پس به پادشاه گفته شد: دیدی چه بر سر آمد.

از آنچه که می ترسیدی بر تو فرود آمد و مردم به پروردگار غلام ایمان آوردند.

پس شاه امر کرد در چهار راه ها و بر دهانه های راهها گودالها کنند و آنان را از آتش پر کردند و آنگاه گفت: هر کس از دینش برگردد او را واگذارید و هر کس خودداری کند او را داخل آتش اندازید.

در این میان زنی آمد که فرزندی داشت فرزند گفت: ای مادر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۰

صبر پیشه کن و استقامت نما که تو بر حق هستی.

وقتی مردم چنین دیدند ثبات و استقامت مؤمنین زیاد شد و سایر مردم به دین غلام شوق پیدا کردند.

به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده «۱» که فرمود: پادشاهی مست شد و با دخترش هم بستر شد یا راوی گفت: با خواهرش: وقتی به هوش آمد به دخترش گفت: راه خروج از این بن بست و از کاری که کردم چیست؟ گفت: همه ای اهل مملکت خود را

جمع می‌کنی و به آنان خبر می‌دهی که تو ازدواج با دخترها را جایز می‌دانی و دستور می‌دهی که آنها حلال نمایند. پادشاه همه را جمع نمود و به آنان خبر داد، ولی مردم از پیروی پادشاه خودداری کردند، پس گودالهایی در زمین کند و در آنان آتش افروخت و بر مردم عرضه نمود، هر کس پیروی از شاه نمود او را به حال خود گذاشت و هر کس خودداری کرد او را در آتش انداخت.

به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: خداوند یک مرد حبشی را به نبوت مبعوث نمود و قومش او را تکذیب کردند، پس او با قومش جنگید و آنان یاران او را کشتند و خودش را اسیر کردند، سپس جایی را مخصوص او ساختند و آنجا را پر از آتش کردند.

سپس مردم را جمع کردند و گفتند: هر کس بر دین و امر ماست از آتش کناره گیرد و هر کس بر دین ایشان است خود را با او در آتش اندازد.

یاران پیامبر در آتش می‌سوختند که در این بین زنی آمد که

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴۷-۵۴۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۱

فرزند یک ماه داشت و کودک به سخن آمد همانطور که گذشت.

از علی علیه السلام نیز روایت شده: اصحاب اخدود ده نفر بودند و نظیر آنان نیز ده نفر در این بازار، یعنی بازار کوفه، کشته می‌شوند «۱».

بعضی گفته‌اند: یوسف بن ذی نواس حمیری شنید که در نجران یمن گروهی بر دین عیسی علیه السلام هستند، به سوی آنان رفت و آنان را بر یهودیت و اداری نمود، آنان خودداری کردند، پس گودالی در زمین کند و آتش برافروخت و بر آنان عرضه داشت، هر کس از دین عیسی علیه السلام برگشت سالم ماند و هر کس برنگشت در آتش انداخته می‌شد، در این هنگام زنی با فرزندش آمد و کودک به سخن درآمد، همانطور که گذشت.

اصحاب اخدود بنابر تأویل کسانی هستند که در گودالهای طبع داخل شده و به آتش شهوت‌های نفس و غضب‌های آن گرفتار شده‌اند و فطرت انسانی در آنان نابود و هلاک شده است.

النَّارِ لَفْظِ «النَّارِ» بَدَلُ مِنْ «اِخْدُودٍ» اسْتِمَالٌ.

ذاتِ الْوَقُودِ تَوْصِيفُ آتَشٍ بِ«ذَاتِ الْوَقُودِ»: يَعْنِي، دَارِي هِيزِمِ اِشَارَةٌ بِزِيَادِي هِيزِمِ وَادَامَةِ اِفْرُوْخَتِنِ اَنْ اسْت.

اِذْ هُمْ كِهْ پَادِشَاهِ وَ يَارَانِشِ.

عَلَيْهَا قُعُودٌ دَرِ كِنَارِهِ اَنْ مِي نَشْتَنْدِ.

بعضی گفته‌اند: پادشاه و یارانش را بر تخت‌هایی دور آتش می‌نشستند و مؤمنین را عذاب و شکنجه می‌دادند.

وَهُمْ عَلَي مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَ اَنْ اَشَاهِدُ بِهِ

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴۷.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۲

شکنجه‌ی مؤمنین بودند.

وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اَنْ اَنْ اَمَانَتَانِ چيزی ندیده بودند که مجازاتشان کنند یا چیزی را انکار نکردند یا

از چیزی کراهت نداشتند، جز آنکه آن مؤمنان به خدا ایمان آورده بودند.

و به مؤمنان که سوختند هیچ عداوتی نداشتند جز آنکه به خدای مقتدر ستوده صفات ایمان آورده بودند.

تفسیر نظیر این آیه در سوره‌ی مائده و توبه گذشت.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَمْلُوكَاتِهَا وَ زَمِينِ، يَا مَلِكُ أَنْ دُو كَه دَر اِنْظَارِ مُسْتَقَلِّ دَر وَجُودِ وَ مَانَعِ اَز مَمْلُوكِ بُوْدِنِ اِسْتِ اَز اَنْ اَوْسْتِ تَا چِه رَسْدِ بَه مَلِكُوتِ اَنْ دُو.

وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ وَ خَدَاوَنْدِ بَرِ هَرِ چِيزِیِ شَاهِدِ اِسْتِ تَا چِه رَسْدِ بَه مَالِكِيْتِ اَوْ وَ شَهُودِ خَدَاِ بَرِ هَرِ چِيزِیِ مَانَعِدِ شَهُودِ نَفْسِ بَرِ صُورْتِ هَايِ اِدْرَاكِيِ اِسْتِ، پَسِ مَالِكِيْتِ اَوْ نِيْزِ مَالِكِيْتِ نَفْسِ نَسْبِتِ بَه صُورْتِ هَايِ ذَهْنِيِ اِسْتِ.

اِنَّ الَّذِيْنَ فَتَنُوْا الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اَنْ اَنْ كَه مُؤْمِنَانَ رَا بَدُوْنَ اِسْتِحْقَاقِ اذِيْتِ كَرْدَنْدِ، يَا مَقْصُودِ مَطْلُوقِ اِيْذَاسْتِ.

ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوْا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمِ پَسِ اَز اَنْ تُوْبَه نَكْرَدَنْدِ بَرِ اِيْشَانَ عَذَابِ دُوْزَخِ اِسْتِ.

خَدَاوَنْدِ مَا رَا اَز عَذَابِ جَهَنَّمِ پِنَاهِ دَهْدِ.

وَ لَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيْقِ بَرِ اَنْ اَنْ عَذَابِ جَهَنَّمِ وَ آتَشِ سُوْزَانَ دُوْزَخِ مَهِيْاَسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۳

لفظ «حریق» اسم احتراق است، یعنی، دارای عذابی هستند که مسبب از احتراق و سوختن است، یا مقصود عذابی است که آن نفس احتراق و سوختن است و مقصود این است که آنان در جهنم عذاب مارها و عقرب‌ها و حمیم و زقوم را دارند و برای آنانست عذاب سوختن.

یا مقصود از کسانی که مؤمنین را اذیت کردند اصحاب اخدود می‌باشند و مقصود از عذاب حریق سوختن آنان با آتش اخدود است.

زیرا چنانچه گفته شده کفار هنگامی که مؤمنین را به آتش می‌انداختند مؤمنین بدون آنکه درد آتش و سوختن را احساس کنند داخل بهشت می‌شدند و آتش بر خود کفار برمی‌گشت و آنان را می‌سوزانید.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جَوَابِ سُوْاَلِ مَقْدَّرِ اَز حَالِ مُؤْمِنِيْنَ اِسْتِ كَه (اَمَّا حَالِ اَنْ هَا كَه اِيْمَانَ اَوْرَدَنْدِ وَ عَمَلِ صَالِحِ حَاصِلِ اَز اِيْمَانَ اَز اِيْشَانَ پَدِيْدَارِ شَدِ، چِنِيْنَ اِسْتِ).

لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيْرُ بِيَانِ جَارِيِ شَدْنِ نَهْرِ هَا اَز زِيْرِ بَهْشْتِ هَا دَرِ اَخْرِ سُوْرَهِيِ اَلِ عَمْرَانَ دَرِ تَفْسِيْرِ «فَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا وَ اُخْرَجُوْا» گِذْشْتِ.

اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيْدٌ خَطَابِ بَه مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اِسْتِ يَا بَه هَرِ كَسِيِ كَه خَطَابِ دَرِ مَوْرِدِ اَوْ مَمْكَنْ بَاشْدِ.

وَ اِيْنِ جَمْلَهٗ دَرِ مَقَامِ تَعْلِيْلِ عَذَابِ كَفّٰرِ وَ تَنْعَمِ مُؤْمِنِيْنَ اِسْتِ وَ اَوْرَدْنِ لَفْظِ «بَطْشِ» وَ حَكْمِ بَرِ شَدّتِ اَنْ اَشْعَارِ بَه شَدّتِ عَذَابِ اِسْتِ، زِيْرَا بَطْشِ عِبَارَتِ اَز كَرْفْتَنِ بَه زُوْرِ وَ اَز رُوِيِ سُلْطَنْتِ وَ سِيْطْرَهٗ اِسْتِ.

يعني مؤاخذه و سيطره پروردگارت شديد است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۴

اِنَّهُ هُوَ يُعِيْدُ زِيْرَا اَوْ اَغَاْزِ كَرِ اَفْرِيْنَشِ وَ بَاْزِ كِشْتِ اِسْتِ.

اِيْنِ جَمْلَهٗ تَعْلِيْلِ شَدّتِ سِيْطْرَهٗ خَدَاسْتِ، زِيْرَا بَطْشِ اَز جَانِبِ كَسِيِ كَه اِعَاْدَهٗيِ شِيْءِ وَ اِيْجَادِ اَنْ دَسْتِ اَوْسْتِ شَدِيْدِ مِيِ شُوْدِ.

وَ هُوَ الْغُفُوْرُ الْوَدُوْدُ هِيْجِ بَخْشَنْدَهٗيِ جِزِ اَوْ نِيْسْتِ وَ هِيْجِ وَدُوْدِ وَ دُوْسْتِ دَارَنْدَهٗيِ جِزِ اَوْ نِيْسْتِ.

بِنَابْرَايِنِ بَخْشِشِ وَ دُوْسْتِيِ اَوْ نَسْبِتِ بَه مَسْتَحَقِّ اَنْ دُو فَوْقِ تَصَوُّرْسْتِ.

خَدَايِ تَعَالٰی بِيْنِ قَهْرِ وَ لَطْفِ وَ وَعْدِ وَ عِيْدِ جَمْعِ نَمُوْدِ چِنَانِچِه رَسْمِ اَوْ وَ جَانِشِيْنَاَنْشِ اِيْنِ چِنِيْنَ اِسْتِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۷

سوره الطارق ص: ۴۹۷

اشاره

این سوره مشتمل بر هفده آیه است که همه در مکه نازل شده است.

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷] ص: ۴۹۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)
 فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)
 إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَآكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

ترجمه: ص: ۴۹۷

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 سوگند به آسمان و شباینده.
 و تو چه دانی شباینده چیست.
 ستاره‌ی درخشان است.
 هیچ جایی نیست مگر آنکه بر او نگهبانی هست.
 پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است.
 از آبی جهنده آفریده شده است.
 که از میانه‌ی پشت و سینه‌ها بیرون می‌آید.
 بیگمان او بر بازگرداندن وی تواناست.
 روزی که رازها از پرده بیرون افتد.
 آنگاه او را یارا و یاورى نیست.
 و سوگند به آسمان باران‌دار.
 و سوگند به زمین شکافته به گیاه.
 که آن [قرآن] سخنی قاطع است.
 و هزل نیست.
 آنان نیرنگی می‌سگالند.

من نیز تدبیر می‌اندیشم.

پس کافران را مهلت بده، [و] اندک زمانی فروگذارشان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۸

تفسیر ص: ۴۹۸

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ خدای تعالی قسم یاد کرده به آسمان و به ستارگان یا به ستاره‌ی صبح، در حالی که شأن ستاره را بزرگ نموده، گفته است: وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ تو چه دانی که طارق چیست؟ و بعد از بزرگ کردن آن با استفهام تعجیبی جواب داد و فرمود:

النَّجْمُ الثَّاقِبُ آن ستاره‌ی روشنی است یا بدین معناست که با نور خود افلاک را سوراخ می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به مردی از اهل یمن فرمود:

زحل در بین ستاره‌ها نزد شما چه ستاره‌ای است؟ مرد یمانی گفت: آن ستاره‌ای نحس است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اینچنین سخن نگو که آن ستاره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و آن ستاره‌ی اوصیاست و همان نجم ثاقب است که در کتاب خدا آمده است.

مرد یمانی گفت: مقصود از «ثاقب» چیست؟ امام فرمود: از آن جهت ثاقب گویند که محلّ طلوعش در آسمان هفتم است و با نور خود آسمانها را سوراخ می‌کند تا نور آن به آسمان دنیا می‌رسد، از همین جهت خداوند آن را نجم ثاقب نام نهاده است.

إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ قسم به اینان که هر شخصش را البتّه مراقب و نگهبان است.

لفظ «لَمَّا» با تخفیف خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» مخفف از ثقیله، لام فارقه و ما زایده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۴۹۹

و لفظ «لَمَّا» با تشدید خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» نافیه و لفظ «لَمَّا» استثنائیه می‌شود و وجوه ضعیف دیگری نیز احتمال داده می‌شود که در سوره‌ی هود در بیان قول خدای تعالی، «وَأِنْ كَلَّمْنَا لَمَا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ» گذشت.

و معنای آیه این است که اگر بر هر نفسی از جانب خدا نگهبان و حافظ هست که اعمال او را حفظ و ثبت می‌کند، پس انسان باید نظر کند تا از چه چیز آفریده شده است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ پس نظر به ماده‌ی خودش بکند که آن ماده ضعیف‌ترین و پست‌ترین موجود بود تا بداند که او دارای خالق توانا و دانا و حکیم است و بداند که خالق او می‌تواند او را بازگرداند پس در همان جهت که بازگشت اوست عمل کند.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ از آب نطفه‌ی جهنده‌ای خلق شده است.

«دفق الماء»، یعنی، آب را با فشار ریخت.

بنابراین «دافق» به معنای مدفوق است، یعنی، آب با فشار ریخته شده، یا مقصود آبی است که با نیروی رطوبت‌های بدن به وسیله‌ی تبخیر و عرق کردن دفع می‌شود و بعض گفته‌اند: «دفق الماء» به صورت لازم استعمال شده که در این صورت دافق به معنای آب ریخته شده با فشار می‌باشد.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده است.

لفظ «صلب» با ضمّه و «صلب» با حرکت استخوانی است، از زیر گردن تا نزدیک نشیمنگاه.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۰

و «الترائب» استخوانهای سینه است، یا آنچه که در دنبال استخوانهای گلو می‌آید، یا بین دو پستان و گلو.

یا مقصود چهار دنده از راست و چهار دنده از چپ آن است، یا مقصود دو دست و دو پا و دو چشم، یا محلّ قلاده و زنجیر است. بدان که تحقیق چنانچه معظم حکما بر آن عقیده هستند، این است که نطفه فضله و زیادی هضم چهارم است و آن فضله و زیادی در جمیع بدن است و به سوی بیضتین پایین می‌آید.

بنابراین نطفه از جمیع اجزای بدن خارج می‌شود و اختصاصی به صلب و ترائب ندارد و لیکن چون دخالت دو کلیه در اصلاح نطفه در جانب مرد و دو پستان در زن بیشتر است، از این جهت فرمود: نطفه از بین صلب مرد و ترائب زن خارج می‌شود.

یا مقصود این است که نطفه از جاهای خالی زن و مرد خارج می‌شود، که آن محلّ کثافت‌های بدن است، یا منظور این است که دخالت صلب و ترائب در مرد و زن در اصلاح نطفه بیشتر است، پس گویی که نطفه از بین صلب مرد و ترائب او و از بین صلب زن و ترائب او خارج می‌شود.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ که البته آن خدا بر زنده کردنش پس از مرگ قادر است.

جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: اگر خلقت انسان از آب ضعیف گندیده است، آیا خدا می‌تواند او را بازگرداند؟ پس فرمود:

خداوند قدرت دارد که او را بازگرداند.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که هر سرشت و باطن و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۱

سریره‌ای مورد آزمایش قرار می‌گیرد که خالص و صاف است یا مغشوش و ناصاف.

و مقصود از سرائر یا اعمال قالبی است که آنها از جهت خالص بودن یا آمیخته و مشوب بودن سرّ و باطن هستند و همچنین از ناحیه‌ی مبادی و غایات، یا مقصود فعلیت‌هایی است که برای نفس حاصل است، یا نیت‌های، یا امور پنهانی نفس است که جز صاحبان نفوس کسی آنها را نمی‌داند.

و لفظ «یوم» متعلّق به لفظ «قادر» است، نه به لفظ «رجعه» چه در این صورت لازم می‌آید بین آن و متعلّقش اجنبی فاصله شود (کلمه‌ای غیر مفعول)، یا متعلّق به محذوف است، به قرینه‌ی این قول خدا که:

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ در آن روز نه نیرویی دارد که عذاب را از خودش دفع نماید و نه یار و یاور دارد که به او کمک کند و او را از عذاب خدا برهاند.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و سوگند به آسمان که به وصف اول خویش بازگشت دارد، زیرا آسمان در حالت و وضعی نیست مگر آنکه به همان حالت اول برمی‌گردد، یا مقصود دارنده‌ی باران، یا دارنده‌ی خورشید، ماه و ستارگان است که دایم به آنان باز می‌گردد، یا مقصود دارنده‌ی خیر دایم است که همواره و پیوسته بر اهل عالم خیر می‌رساند.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و به زمین روینده به وسیله‌ی گیاهان و درختان.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضَّلَ که قرآن، یا امر رسالت، یا ولایت، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۲

رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام هر یک از اینها قولی است که حق را از باطل جدا می‌کند، یا محق را از مبطل جدا می‌سازد، یا قول به بعث و جزا کلامی قطعی است.

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ سخنی جدی بوده، مزاح و شوخی نمی‌باشد.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا آن کفار کید و حيله‌ی بزرگی به کار می‌برند و این جمله جواب سؤال مقدر است، گویی پاسخی است به این گفتار که: پس این جماعت نسبت به این قول و گفتار چه می‌کنند؟

وَ أَكِيدُ كَيْدًا وَ مِنْ دَرِّ حَقِّ آنَانِ كَيْدٍ وَ حِيلَةٍ عَظِيمَةٍ بِهٖ كَارِ خَوَاهِمِ بَرْدٍ پَسِ كَفَّارٍ رَا مَهْلَتٍ بَدَهٗ .
 فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ اسْمِ ظَاهِرٍ بِهٖ جَايِ ضَمِيرٍ آوَرَدٍ تَا كَفَّارٍ رَا رَسُوَا سَاوَدَ أَمْهَلَهُمْ اَيْنَ جَمَلَةٍ تَأْكِيدِ «مَهْلٍ» مِي بَاشَدِ وَ آوَرَدِنَ لَفْظِ «مَهْلٍ» وَ تَأْكِيدِ آَنَ بِهٖ «أَمْهَلٍ» بِرَايِ اشْعَارِ بِهٖ اَيْنَ اسْتِ كِهٖ رَسُوْلُ خَدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَرِ مَهْلَتِ دَاوَدِنَ بِهٖ آَنَانِ رَا بِهٖ كَرْدَارِ كَشَانَدِ .
 رُوَيْدًا لَفْظِ «رُوَيْدًا» مَفْعُوْلٌ مَطْلُوْقٌ نَوْعِيٌّ اسْتِ بَدُوْنِ آَنَكِهٖ اَزِ لَفْظِ فَعْلٍ بَاشَدِ، يَعْنِي، آَنَانِ رَا اِنْدَكِي مَهْلَتِ بَدَهٗ .
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۳

سوره الأعلى ص: ۵۰۳

اشاره

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و مشتمل بر نوزده آیه است.

[سوره الأعلى (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹] ص: ۵۰۳

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی (۱) الَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّٰی (۲) وَ الَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی (۳) وَ الَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی (۴)
 فَجَعَلَهُ غُثًا اَحْوٰی (۵) سَيَنْفِرُكَّ فَلَآ تَنْسٰی (۶) اِلَّا- مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّهٗ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا یَخْفٰی (۷) وَ یُسِّرُكَ لِلْیُسْرِی (۸) فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتْ
 الذِّكْرِی (۹)
 سَيَذَكِّرْ مَنْ یَخْفٰی (۱۰) وَ یَتَجَبَّبَہَا الْاَشْقٰی (۱۱) الَّذِیْ یَصْلٰی النَّارَ الْكُبْرٰی (۱۲) ثُمَّ لَا- یَمُوْتُ فِیْہَا وَ لَا یَحْیٰی (۱۳) قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰی (۱۴)
 وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّہٖ فَصَلّٰی (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُوْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا (۱۶) وَ الْآخِرَةَ خَیْرًا وَ اَبْقٰی (۱۷) اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی (۱۸) صُحُفِ اِبْرٰہِیْمَ
 وَ مُوسٰی (۱۹)

ترجمه: ص: ۵۰۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 به نام پروردگارت که بلند مرتبه است، تسبیح گوی.
 همانکه آفرید و سامان بخشید.
 همان کسی که اندازه آفرینی و رهنمایی کرد.
 و همان کسی که چراگاهها [ی سبز و خرم] رویانید.
 و سرانجام آن را خاشاکی [پژمرده و] سیاه گردانید.
 زودا که تو را خواندن آوریم و از یاد مگذاری.
 مگر آنچه خدا خواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند.

و در کار تو آسانی پدید آوریم.
 پس اندرز ده، اگر [دهی] اندرز سود دهد.
 زودا کسی که خشیت پیشه کرده است، پند گیرد.
 و شقاوت پیشه از آن دوری کند.
 همان کسی که به آتش سترگ در آید.
 آنگاه در آنجا نه بمیرد و نه زنده بماند.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۴
 به راستی هر کس پاکدلی پیشه کرد، رستگار شد.
 و [هر کس که] نام پروردگارش را یاد کرد و نیایش کرد.
 حق این است که شما زندگانی دنیا را برمی‌گزینید.
 حال آنکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است.
 این [نکته] در کتب آسمانی پیشین هم هست.
 در صحف ابراهیم و موسی.

تفسیر ص: ۵۰۴

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ای رسول ما به نام خدای خود که برتر از همه است به تسبیح خدا مشغول شو.
 لفظ «الأعلى» صفت «اسم» یا صفت «رَبِّكَ» است و لفظ «رَبِّ» بر امور مختلف اطلاق می‌شود:
 ۱- بر نفس انسانی که بدن را تربیت می‌کند.
 ۲- بر عقل که مربی نفس و بدن است.
 ۳- بر ولی امر که مردم را بر حسب ظاهر و باطن تربیت می‌کند و آن ربّ در ولایت است.
 ۴- بر ربّ الأرباب نیز اطلاق می‌شود و مقصود از اسم «رَبِّ» اسم لفظی آن، نیست، بلکه مقصود اسم عینی او است و اسمای عینی او دارای مراتب‌اند از قبیل مراتب لطیفه‌ی انسانی و مراتب انبیا و اوصیا علیهم السّلام و مراتب عقول نفوس و سایر موجودات.
 و بالاترین اسم الهی اسم جامع است که از آن تعبیر به مشیت می‌شود و بالاترین ربّ مطلق ربّ الارباب است و بالاترین ربّ مضاف سایر مراتب ارباب اوست.

و مکرّر این مطلب گذشت که مقصود از تسبیح خواه متعلّق به الله

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۵

باشد و خواه به ربّ و خواه به اسم ربّ منزّه کردن لطیفه‌ی انسانی از آلوده شدن به پلیدی‌های حیوانی و شیطانی است.
 که آن لطیفه‌ی انسانی به وجهی ربّ و مظهر خداست پس به وجهی الله می‌باشد و به وجهی اسم الله و ربّ می‌باشد.
 الَّذِي خَلَقَ این جمله صفت «رَبِّ» یا صفت اسم «رَبِّ» است، که اسمای عینی خدا واسطه‌های خلق خدا هستند و به اذن خدا خالق و آفریننده می‌باشند.

فَسَوَّى جميع اجزا و اعضا او را آنطور که سزاوار و شایسته است، قرار داد.

و الَّذِي قَدَّرَ برای هر چیزی کمال خاص و غایت مخصوصی اندازه‌گیری نمود.

فَهَدَى به آن کمال و آن غایت رهنمون گشت و آن غایت در جمیع اشیای هدایت تکوینی است و در انسان و فرزندان جنّ هدایت

اختیاری تکلیفی است.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ پس از آنکه خداوند اشیا را به سوی کمال‌ها و غایت‌هایشان راهنمایی فرمود اسباب این مطلب را نیز فراهم نمود، بدین گونه که در عالم کبیر و صغیر درختان و گیاهان را که زندگی انسان و سایر حیوان به آنان بستگی دارد اخراج نمود و جمیع قوا و هواها که در انسان پنهان بود آشکار ساخت.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً آن را فانی قرار داد مانند کف که در روی سیل دیده می‌شود و لفظ «غثاء» بر وزن «غراب» کف آب و برگ خشک و چوب‌های ریزی است که با کف سیل آب مخلوط می‌شوند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۶

أخوی سیاه، زیرا چراگاه و گیاهان سبز غالباً وقتی خشک می‌شوند، سیاه می‌گردند و این معنا تمثیل زندگی دنیاست، که قوا و مدارک و هواها با مرگ اختیاری و اضطراری خشک می‌شوند و لذا خدای تعالی بعد از ذکر خشک شدن چراگاه خطاب به محمد صلی الله علیه و آله یا به هر کس که خطاب او ممکن باشد، فرمود:

سُنُقِرْتُكَ بعد از خشک شدن چراگاه قوا و مدارک با موت اختیاری ما آیات احکام قالبی و حکم قلبی را برای تو می‌خوانیم یا به زودی خواهیم خواند.

فَلَا تَنْسَى پس از آن فراموش نکن، چون آنچه که باعث فراموشی است خروج از دار ذکر و یادآوری است و سبب خروج از دار ذکر جز قوا و مدارک و خواسته‌های آنان چیزی نیست، وقتی آنها را خشک و سیاه قرار دادیم دیگر چیزی موجب خروج از دار ذکر نمی‌شود و در نتیجه نسیان و فراموشی عارض نمی‌گردد.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه را خدا خواهد این جمله استثناء مفرغ از قول خدا «سُنُقِرْتُكَ» یا از قول خدا «فَلَا تَنْسَى» است، یعنی جمیع آنچه را که ممکن است بر تو بخوانیم، می‌خوانیم مگر آنچه را که خدا بخواهد، یا چیزی را فراموش نکن مگر آنچه را که خدا بخواهد که تو بر حسب مرتبه‌ی خاصی و بر حسب بشریت خود در دار نسیان و فراموشی هستی، پس بخواست خدا نوعی نسیان از تو واقع می‌شود.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى که او به امور آشکار و پنهان عالم آگاه است.

این جمله جواب سؤال مقدر و تعلیل «سَبَّح» است، یعنی، اسم

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۷

پروردگارت را تسبیح گو با قول آشکار و مخفی خویش، یا با اعمال ظاهری و باطنی که خداوند آشکار و پنهان را می‌داند، یا جواب سؤال مقدر است که ناشی از قول خدا: «فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» است، گویی گفته شده: آیا خداوند یاد آوردن بندگان و فراموشی آنان را می‌داند؟

پس فرمود: خداوند می‌داند آنچه را که بر خیال ظاهر و آشکار است و آنچه را که فراموش شده و مخفی است، یا مطلق ظاهر و مخفی را می‌داند که از جمله‌ی آنان مذکور و منسی است، یعنی، به یاد آورده شده و فراموش شده، یا جواب سؤال است که از قول خدا: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ» ناشی می‌شود بنابر آنکه لفظ «مرعی» را نسبت به قوا و مدارک و هواهای انسانی تعمیم دهیم گویی که گفته شده: آیا خدا می‌داند کارهای مخفی و پنهانی انسان را تا آنان را خارج و ظاهر سازد؟ پس فرمود: او ظاهر اقوال و افعال و احوال و اخلاق را می‌داند همانطور که مخفی آنها را می‌داند.

و چون این جمله جواب سؤال مقدر بود از تکلم به غیبت عدول کرد (در حالی که فعل باید در صیغه متکلم فعل آورده می‌شد در صیغه غایب آورد).

وَيُسِّرُّكَ نرم می‌کنیم تو را و حالت تو را تسهیل و آسان می‌کنیم.

لیسری (ل) به جهت (الیسری) جهت کثرت‌ها، چون تو از کثرت‌ها منزجر بودی و از آنها فرار می‌کردی و حالت تو از آنها منقبض می‌شد و بعد از خارج کردن مرعی و چراگاه وجودت و قرار دادن آن کف سیاه به کثرت‌ها انس پیدا کردی همانطور که به خدا انس پیدا نمودی، چون همه‌ی آن کثرت‌ها را مظاهر خدای تعالی می‌بینی و توجه به آنها و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۸

حدیث و گفتگو با آنها برای تو آسان می‌شود.

و در تفسیر این آیه غیر از آنچه که گفتیم مطالب دیگری نیز گفته شده، آنگاه که تو نسبت به کثرت‌ها نرم شدی.

فَذَكِّرْ بِسَخْلِكَ رَا بِي خَلْقِ رَا بِي خَدَا و احكامش و به معاد و بهشت و آتش آن یادآوری کن تا کامل شوند.

إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى بَعْضَى كَفْتَهْأَنْد: این جمله شرط تذکیر و یادآوری است، یعنی، اگر تذکر فایده نبخشد یادآوری نکن و این معنا با تعمیم دعوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله منافات دارد.

بَعْضَى كَفْتَهْأَنْد: اگر یادآوری نافع باشد و اگر هم نفع ندهد باز تو یادآوری کن.

بَعْضَى كَفْتَهْأَنْد: لفظ «ان» به معنای «قد» می‌باشد، یعنی، یادآوری تو در حقیقت سود بخش است) و بعضی گفته‌اند: خدای تعالی

این مطلب را پس از آن فرموده که یادآور شدن را در مورد آنان تعمیم داده و حجت را تمام کرده و بعضی گفته‌اند: مقصود این

است فایده بردن آنها از یادآوری و تذکیر بعید می‌باشد.

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى بِي زُودَى كَسَى كِي از خدا می‌ترسد و در او حالت علم و خشیت خداست، بهشت و دوزخ را به یاد می‌آورد.

يَتَجَبَّبَهَا الْأَشَقَى

و از آن تذکر شقی‌ترین کافر یا شقی‌ترین گناهکارها، رو می‌تابند، زیرا کفر و عصیان دارای درجه‌هایی است و شقی‌ترین آنان

کسی است که در دوری از یادآوری و تذکر مبالغه ورزد، بر خلاف غیر او که اندکی می‌شنود و گاهی دوری می‌کند، از این رو

فرمود:

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۰۹

الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى كِي آن چنین شخصی در آتش بسیار سخت افتد و غیر شقی در میان آتش وسط و آتش کوچک است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا در آن آتش نمی‌میرد تا راحت شود.

و لَا يَخِي و نه زنده می‌شود که در آنجا زندگی کند.

قَدْ أفلَحَ جواب سؤال مقدر است، مثلا، سؤال شود حال دیگران چگونه است؟

قَدْ أفلَحَ مَنْ تَزَكَّى كَسَى كِي پاک باشد، یا نمو داشته باشد، یا زکات مالش را ادا کند.

و ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ نام ربّ مضاف خویش را بر زبانش جاری سازد و آن ربّ او در ولایت است و او رسول یا جانشین رسول است.

فَصَلَّى و بر او صلوات بفرستد، یعنی، بگوید: «صلوات الله علیه» یا اسم ربّ مطلق خود را بیاد آورد، اسم نقشی قلبی او را، یا اسم

مثالی خیالی، یا اسم عینی او را و صلوات بر او فرستد، یا نماز واجب را بخواند، یا نماز مطلق اعم از واجب و غیر واجب، یا به سوی

غیب توجه نماید و با این کار تکمیل گردد، یا اسم پروردگارش را با تکبیراتی که قبل از نماز عیدین وارد شده به یاد آورد و نماز

عیدین بخواند، یا نام پروردگارش را در تکبیر افتتاح نماز به یاد آورد و نمازش را با آن تکبیر ببندد.

یا مقصود این است که اسم پروردگارش را به یاد آورد بدین گونه که امام خود را نصب العین خویش قرار دهد، چنانچه در هنگام

تکبیره الاحرام وارد شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را بیاد آور و یکی از ائمه عليهم السلام را نصب العین خویش قرار بده.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۰

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا اَمَا چه فایده که عموم شما یکی از کارهای فوق را انجام نمی‌دهید، بلکه زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید و

رستگاری و نماز را وامی گذارید.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ بُنَابِرٍ گمان شما نیز که دنیا را نیکو می‌دانید باز آخرت نیکوتر و بهتر از دنیاست، یا نیکویی و حسن دنیا بر حسب واقع است، چون از آنجا که دنیا مزرعه‌ی آخرت است دارای محاسن متعددی است ولی آخرت همواره ماندنی است. إِنَّ هَذَا مَقْصُودٌ از اسم اشاره رستگاری کسی است که پاکیزه شود و نام پروردگارش را به یاد آورد و نماز بخواند، یا مقصود نیکوتر و بهتر بودن آخرت و ماندگارتر بودن آن است.

لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ این گفتار در کتب رسولان پیشین ذکر شده بخصوص در صحف ابراهیم و تورات موسی از ابی ذر قدس سره آمده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که خداوند چند کتاب نازل فرموده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یکصد و چهار کتاب.

پس بر شیت پنجاه صحیفه و برادر یس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل نمود، سپس تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل نمود.

أبو ذر می‌گوید: گفتم: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله صحف ابراهیم چه بود؟

رسول خدا فرمود: همه‌ی آنها مثل‌ها بود و در صحف ابراهیم بود: ای پادشاه گرفتار و مغرور، من تو را مبعوث نکردم که دنیا را جمع کنی و روی هم بگذاری، من تو را فرستادم تا از جانب من درخواست مظلوم را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۱

پاسخ دهی که من درخواست مظلوم را رد نمی‌کنم اگر چه کافر باشد و شخص عاقل باید مادامی که مغلوب نباشد دارای سه ساعت و سه وقت باشد:

۱- ساعتی باید که پروردگارش مناجات کند.

۲- ساعتی که خودش را محاسبه نماید.

۳- ساعتی که در صنع و آفرینش خدای تعالی تفکر نماید.

و ساعتی نیز لازم است که از حلال برای خود بهره‌ای ببرد، که این ساعت کمک آن ساعت‌هاست و از برای برطرف نمودن خستگی‌هایی حاصله و وداع با آنهاست.

و بر شخص عاقل لازم است که به زمان خویش آگاه باشد و بر شأن و کار خود روی بیاورد و زبانش را حفظ نماید، چه هر کس کلام و گفتارش را نسبت به عملش محاسبه کند گفتارش کم می‌شود و سخن نمی‌گوید مگر در آنجا که فایده‌ای عایدش بشود.

و عاقل باید طالب سه چیز باشد:

۱- ترمیم معاش و زندگانی ۲- زیاد کردن توشه‌ی آخرت و لذت بردن در غیر حرام ..

این حدیث تا آنجا ادامه داشت که گفت: گفتم: آیا در دست ما از آنچه که بر تو نازل شده چیزی از صحف ابراهیم و موسی است؟ فرمود:

یا اباذر بخوان: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ» تا آخر سوره «۱».

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۵۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۲

سورة الغاشية ص: ۵۱۲

اشاره

این سوره مشتمل بر بیست و شش آیه است که همه آنها در مکه نازل شده است.

[سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶] ص: ۵۱۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)
تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيْهَا رَاضِيَةٌ (۹)
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَغْيَةً (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)
وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ
كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)
وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ
الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۳

ترجمه: ص: ۵۱۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
آیا داستان هنگامه‌ی فراگیر به تو رسیده است؟
در چنین روز چهره‌هایی خاکسار باشند.
سختی دیده‌ی محنت کشیده.
که به آتشی بس سوزان در آید.
از چشمه‌ای گند به آنان نوشانده شود.
خوراکی غیر از خار خشک زهردار ندارند.
که نه فربه گرداند و نه گرسنگی را چاره کند.
در چنین روز چهره‌هایی حرم باشند.
از کوشش [پیشین] خود خشنود.
در بهشت برین.
در آنجا [سخن] بیهوده‌ای نشنوند.
در آنجا چشمه‌ای روان باشد.
در آنجا تخت‌هایی است بالا بلند.

و کوزه‌هایی پیش نهاده.
 بالشهایی ردیف شده.
 و فرشهای زرباف گسترده.
 آیا در شتر نمی‌نگرند که چگونه [بدیع] آفریده شده است؟
 و نیز به آسمان که چگونه بر افراشته شده است.
 و نیز به کوهها که چگونه برقرار گردیده است.
 و نیز به زمین که چگونه گسترده شده است.
 پس اندرز ده که همانا تو اندرز گویی.
 [و] بر آنان مسلط [و حکمفرما] نیستی.
 مگر کسی که روی برتابد و کفر پیشه کند.
 که خداوند او را به عذابی سهمگین، عذاب کند.
 بیگمان بازگشت آنان به نزد ماست.
 سپس حساب آنان با ماست.

تفسیر ص: ۵۱۳

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ أَي رَسُولَ مَا آيَا خَيْرَ هَوْلَانَاكُ قِيَامَتِ بِهٖ تُو حَكَائِ تِ شَدَهٗ.
 استفهام جهت تقریر است و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود یادآوری غیر اوست و «غاشیه» عبارت از مصیبت و بلایی است که عموم افراد مردم را گرفتار کند، یا جمیع اعضای انسان و اجزای او را بگیرد و مقصود از آن سختی‌های روز قیامت، یا خود روز قیامت، یا سختی‌های جهنم است.
 وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ صُورَتِ هَآئِیِ كِهٖ اَز عَذَابِ ذَلِیْلِ شَدَهٗ اَنَدِ.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۴
 عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ وَ هَمَهٗ كَارِشَانِ رَنَجٍ وَ مَشَقَّتْ اَسْتِ.

این دو کلمه دو صفت برای «وجوه»، یا هر دو خبر بعد از خبر می‌باشند و مقصود از «وجوه» صورت‌های بدن‌هاست، یا مقصود اشراف و بزرگان مردم است و معنای آیه این است: صورت‌هایی که در دنیا عمل‌هایی انجام می‌دادند و گمان می‌کردند کار نیک انجام می‌دهند و در عمل‌هایشان متحمل سختی و رنج می‌شدند، ولی امروز می‌بینند عمل آنان و خستگی آنان نفعی به حالشان ندارد و خاشع و ذلیل می‌شوند.

چون آنان صاحبان خواسته‌ها و هواها بودند، یا معنای آیه این است که آن چهره‌ها در این روز خاشع هستند و در جهنم عمل می‌کنند، زیرا آنان مکلف می‌شوند کوهی از آهن را در جهنم بالا ببرند، یا معنای آن این است که در دنیا عمل می‌کردند و در آخرت خسته می‌شوند.

تُصَلِّي نَارًا حَامِيَةً پِیُوسْتَهٗ دَرِ اَآتِشِ اَآخِرْتِ كِهٖ نَسَبْتِ بِهٖ اَآتِشِ دُنْيَا دَرِ نَهَايْتِ گَرْمِیِ اَسْتِ، دَرِ شَكْنَجَهٗ اَنَدِ.
 تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ وَ اَز چَشْمَهٗ اِیِ كِهٖ دَرِ نَهَايْتِ حَرَارَتِ وَ گَرْمِیِ اَسْتِ مِی‌نُوشَنَدِ.

سَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِیْ مِنْ جُوعٍ
 و طَعَامِیِ غَیْرِ ضَرِیْعِ دُوزَخِ نَدَارَنَدِ كِهٖ بَا اَنِ طَعَامِ نَهٗ فَرْبَهٗ وَ نَهٗ سِیْرِ گَرْدَنَدِ.

و «ضریع» چیزی است در جهنم تلخ‌تر از صبر زرد و گندیده‌تر از مرداب و گرم‌تر از آتش و «ضریع» در لغت نوعی از خار است که به آن «شبرق» گفته می‌شود و آن خبیث‌ترین و بدترین طعام است که هیچ حیوانی از آن نمی‌خورد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۵

و نیز نقل شده است که ضریع عرق اهل آتش و چیزی است که از آلت جنسی زناکارها بیرون می‌آید.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل آمده است: اگر قطره‌ای از ضریع در نوشیدنی‌های اهل دنیا ریخته شود از بوی بد آن تمام اهل دنیا می‌میرند.

قمی گفته: آنان کسانی هستند که با دین خدا مخالفت کردند و نماز خواندند و روزه گرفتند و با امیر المؤمنین بنای دشمنی گذاشتند، عمل کردند و دشمن علی علیه السلام شدند که هیچ عملی از آنان قبول نمی‌شود و صورت آنان را آتش خواهد سوزانید.

در روایت دیگری آمده است: هر کس که با شما مخالفت کند اگر چه متعبد باشد و در عمل کوشش کرده باشد منسوب به این آیه است:

«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (۱).

و در حدیثی در بیان قول خدای تعالی: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ» آمده است (۲) که قائم علیه السلام با شمشیر آنان را می‌پوشاند و شمشیرش عالمگیر می‌شود، فرمود: کسی نمی‌تواند امتناع و خودداری نماید.

و در باره‌ی کلمه‌ی «عامله» فرمود: یعنی عمل‌کننده به چیزی که خداوند آن را نازل نکرده است و در مورد «ناصبه» فرمود: یعنی کسی که غیر از ولی امر الهی را نصب کرده است و در باره‌ی «تَضِيْلِي نَارًا حَامِيَةً» فرمود: یعنی در دنیا در زمان قائم علیه السلام با آتش دنیا می‌سوزند و در آخرت با آتش جهنم.

در روایت دیگری آمده است: کسانی که نسبت به امام خیانت

(۱، ۲) مجمع البیان علی بن ابراهیم قمی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۶

ورزند و در باره‌ی «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» فرمود: نه داخل شده نفعی به حال آنان دارد و نه نشستن، آنان را بی‌نیاز می‌سازد.

و جُوعٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ چهره‌هایی در آن روز شادمانند و آنان پیروان امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشند.

لَسَ عِيْنُهَا رَاضِيَةً فِي جَنَّةٍ عَلَيْهِ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ از کوشش خویش در راه خدا خشنودند، در بهشت برین جایگاه دارند و در آنجا سخن تو نشوند، اما لغو و لاغیه به معنای ضایعات و هر چیزی که قابل توجه و اعتنا نباشد، کلام باشد یا غیر کلام و کلمه‌ی «لاغیه» به معنای ناپسند و زشت است.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آنجا چشمه‌ی جاری است که بهتر و زیباتر از چشمه‌ی راکد است و آب آن نیز گواراتر است و جاری شدن چشم‌های بهشت در گودال‌ها نیست، بلکه جریان آنها بستگی به اراده‌ی مالک آنها دارد، هر وقت بخواهد و بر هر جا که بخواهد می‌تواند جاری سازد.

فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ و هم آنجا تخت‌های عالی و کرسی‌های بلند نهاده.

بعضی گفته‌اند: تخت‌های بهشتی تا چندی که صاحبشان نیامده‌اند، بلند هستند و آنگاه که صاحبشان برسند تواضع کرده و پایین می‌آیند تا روی آنان بنشینند و هر وقت نشستند تخت بالا می‌رود و به حالت اول برمی‌گردد.

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ کوزه‌هایی که بر اطراف چشمه‌های جاری قرار گرفته و لفظ «کوب» گذشت و آن عبارت از کوزه‌ای است که

دسته و لوله ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۷

وَنَمَارِقُ لَفْظُ «نَمَارِقُ» جَمْعُ «نَمْرَقٍ» وَ «نَمْرَقَةٌ» اسْتِ که با حرکات سه گانه‌ی نون خوانده می‌شود و به معنای بالش کوچک است. مَصْفُوفَةٌ بالش‌ها به هم پیوسته و به صورت مجالس پادشاهان است.

وَزَرَابِيُّ لَفْظُ «زَرَابِيٌّ» جَمْعُ «زَرَبِيٌّ» بَا كَسْرِهِ اسْتِ وَ گاهی مضموم نیز می‌شود و به معنای بالش و قالی است، یا به معنای هر چیزی است که روی زمین پهن شود و بر آن تکیه داده شود. مَبْثُوثَةٌ پهن شده.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ قَتِي خَدَاوَنَد بَهْشْت وَ آنچه را که در آن هست توصیف نمود طبعاً باید نفوس مشتاق آن گردند و سؤال از چیزی بکنند که آنها را بر بهشت و بر بقا در آنجا رهنمون شود.

پس خدای تعالی در جواب از این سؤال فرمود: شایسته است مردم به شتر و عجایب خلقت آن نگاه کنند، چه خدای تعالی جثه و هیكل آن را بزرگ آفرید به نحوی که بتواند بارهای سنگین را بر دارد و برای حمل بار تمکین نماید و بخوابد و با بار بتواند از زمین بلند شود و متحمل گرسنگی و تشنگی بشود تا بتواند راه‌ها و صحراهای دور را بییماید و با آن هیكل بزرگش تسلیم کودکان می‌شود و گردن آن را بزرگ آفرید تا ایستاده بتواند بچرد بدون آنکه محتاج به نشستن باشد و طوری آفریده شد که از زمین هر چه بروید بچرد و بخورد تا بتواند در هر ناحیه‌ای از زمین زندگی کند.

وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ بِه آسمانها نظر نمی‌کنند تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۸

بینند چگونه بالا-رفته است که بالا-بودن آن موجب تولید موالید و زندگی و بقای آنانست؟! چه همه‌ی اینها بستگی به تأثیر ستارگان و اشعه‌ی آنان دارد، که اگر این بلندی آسمان نبود آن تأثیرات نیز وجود نداشت.

وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ بِه کوهها نگاه نمی‌کنند چگونه بر زمین نصب شده، که در نصب کوهها آماده کردن اسباب معاش و زندگی شماسست از تولید معادن در آن کوهها و دامنه‌ی کوه و درست شدن آب‌ها و چشمه‌ها زیر کوهها و آسان گشتن جریان چشمه‌ها و قنات‌ها از زیر کوهها.

وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ بِه زمین نگاه نمی‌کنند چگونه گسترده گشته است، که در گستردگی آن تولید موالید و زندگی شما آسان می‌شود.

فَذَكِّرْهُ اگر حال کفار چنین و حال مؤمنین چنان است و ادله بر این مطلب نیز فراوان پس به مؤمنین یادآوری کن تا آنان را به آنچه که خداوند بر ایشان آماده کرده ترغیب نمایی و کافران را یادآوری کن تا از گرفتاریهایی که بر اثر بدی اعمالشان به آنان می‌رسد، بترسانی.

إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ که البته شأن و کار تو بر حسب رسالتی که داری یادآوری است، چه بشنوند و چه نشنوند.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ لَفْظُ «مُصَيِّرٌ» بَا سِينٍ وَ صَادٍ به معنای رقیب و نگهبانی است که مسلط باشد و با هر دو خوانده شده است.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ اسْتِثْنَاءُ مَفْرَغٍ از قول خدا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۱۹

«ذَكِّرْ» یا از قول خدا «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» است، یا استثنای متصل در کلام تام از قول خدا: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» است.

یعنی، تو بر آنان مسلط نیستی مگر بر کسی که روی گرداند و کفر بورزد، یعنی، تو بر آنان مسلط نیستی نه بر حسب بدنهایشان که آنان را بکشی و مجبور به قبول بکنی و نه بر حسب روح‌های آنان که در آنان بر حسب مرتبه‌ی رسالت تصرف بکنی و آنان را از

آنچه که هستند تغییر دهی و عوض نمایی مگر آنکه روی گرداند و کافر شود که در این صورت تو بر بدن او مسلط هستی که او را بکشی و مجبور بر قبول تذکیر و یادآوری بکنی.

و ممکن است استثنای منقطع باشد، که گویی گفته باشد: لکن هر که روی گرداند و کفر بورزد، خداوند او را با عذاب بزرگتر عذاب می‌کند.

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ عَذَابَ قَتْلٍ وَأَسَارَةٍ وَ غَارَتِ فِي دُنْيَا وَعَذَابِي بزرگتر از آن نیست، یا خداوند او را در آخرت به عذاب اکبر که همان عذاب در آتش است عذاب می‌کند.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس از آن حساب اعمال آنان نیز با ماست. از امام باقر علیه السلام آمده است «(۱)»: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد و خداوند اولین و آخرین را جمع می‌کند تا بین آنان حکم کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام خوانده می‌شوند، پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس حله‌ی سبز پوشانده می‌شود که ما بین مشرق و مغرب را روشن می‌کند و به علی علیه السلام نیز مثل آن پوشانده می‌شود و به

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۶۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله حله و عبا پوشانیده می‌شود و به علی علیه السلام نیز مثل آن پوشانیده می‌شود.

سپس آن دو بالا می‌روند و سپس ما را می‌خوانند و حساب مردم به دست ما سپرده می‌شود.

پس ما به خدای سوگند اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش داخل می‌کنیم.

و از امام کاظم علیه السلام آمده است: بازگشت این مردم به سوی ماست و حساب آنان با ماست.

پس اگر بین خود و خدایشان گناهی مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم آنرا به ما واگذارد و خداوند این خواسته را اجابت نموده

است و آنچه که بین آنان و بین مردم است از مردم و صاحبان حق طلب بخشش می‌کنیم و آنان نیز اجابت می‌کنند و خداوند به

آنان عوض می‌دهد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۱

سوره الفجر ص: ۵۲۱

اشاره

همه‌ی این سوره مکی و مشتمل بر سی و دو، یا سی و، یا بیست و نه آیه است.

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰] ص: ۵۲۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴)

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ تَمُودَ

الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)

وَ فَوْعُونَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيْوُطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ
 لَبَالِغٌ صَادٍ (۱۴)
 فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ
 لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹)
 وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ
 يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أُنَى لَهُ الذُّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)
 فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵) وَ لَا- يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸)
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹)
 وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۲

ترجمه: ص: ۵۲۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
 سوگند به سپیده دم.
 و سوگند به شبهای ده گانه.
 و سوگند به زوج و فرد.
 و سوگند به شب چون سر آید.
 آیا در این‌ها خردمندان را سوگندی سزاوار است؟
 آیا نیندیشیده‌ای که پروردگارت در حق [قوم و سرزمین] عاد چگونه عمل کرد؟
 در حق ارم ستوندار.
 همان که ماندش در [هیچیک از] شهرها ساخته نشده بود.
 و نیز قوم ثمود که در وادی القری، [خانه از] سنگ می‌بریدند [و می‌تراشیدند].
 و فرعون صاحب سپاه.
 کسانی که در شهرها سر به طغیان برداشته بودند.
 و در آنجا چه بسیار فتنه و فساد می‌کردند.
 و سر انجام پروردگارت تازیانه‌ی عذاب را بر سر آنان کشید.
 بیگمان پروردگارت در کمینگاه است.
 اما انسان چون پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، [شاد و مغرور شد و] گوید پروردگارم مرا گرامی داشت.
 و اما چون او را [به بلا و محنت] بیازماید و روزی او را بر او تنگ گیرد، [بی‌صبری و ناسپاسی کند و] گوید پروردگارم مرا خوار داشت.
 چنین نیست، بلکه یتیم را نمی‌نوازد.
 و بر اطعام بینوا ترغیب نمی‌کنید.

و میراث را [به حق و ناحق] یکسره می‌خورید.
و مال را چه بسیار دوست می‌دارید.
چنین نیست، آنگاه که زمین پخش و پراکنده شود.
و امر پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف آیند.
و در چنین روز جهنم را به میان آورد، در چنین روز انسان پند گیرد و او را چه جای پند گرفتن است.
[از سر حسرت] گوید کاش من برای این زندگانی [اخروی] ام پیش اندیشی کرده بودم.
پس در چنین روز هیچ کس چون عذاب او [خداوند]، عذاب نکند.
و هیچ کس چون بند نهادن او، بند ننهد.
هان ای نفس مطمئنه.
به سوی پروردگارت که تو از او خشودی و او را از تو خشنود است، باز گرد.
و در زمره‌ی بندگان من در آی.
و به بهشت من وارد شود.
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۳

تفسیر ص: ۵۲۳

اشاره

وَ الْفَجْرِ خدای تعالی قسم به فجر خورده و آن سفیدی صبح، یا مطلق نماز صبح، یا فجر ذی الحجّه یا نماز آن است، یا مقصود روز نحر یا نماز آن است و ممکن است مقصود از فجر همه‌ی روزها باشد، یا روزهای ایام ذکر شده مقصود باشد.
وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ده‌ی ذی الحجّه و بعضی گفته‌اند: مقصود ده‌ی آخر از ماه رمضان است و بعضی گفته‌اند: مقصود همان ده روزی است که موسی علیه السلام با آن سی روز را کامل کرد.
وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ زوج و فرد از عدد و معدود، بعضی گفته‌اند: زوج عبارت از خلق است، چون هر یک از مخلوقات زوج ترکیبی است و وتر خدای تعالی است «۱».
برخی گفته‌اند: شفع و وتر دو رکعت و یک رکعت از نماز شب می‌باشند «۲».
عده‌ای گفته‌اند: شفع روز نحر است، چون در روز نفر اول شفع است و وتر روز عرفه است، چون در موقف منفرد و تنهاست «۳».
بعضی از مفسرین گفته‌اند: شفع روز ترویه و وتر روز عرفه است «۴».
بعضی از مفسرین هم شفع را روز نفر اول و وتر را روز نفر دوم دانسته‌اند «۵».
بعضی گفته‌اند: شفع علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است و وتر محمد صلی الله علیه و آله

(۱، ۲، ۳، ۴، ۵) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۷۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۴

است «۱»، برخی معتقدند: شفع روح انسانی است که منضم «۲» به بدن باشد و وتر روح مجرد از بدن است.

و اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ و قسم به شب هنگامی که به روز مبدل شود. لفظ «یسر» در حالت وصل و وقف با حذف یاء خوانده شده تا وصل را جاری مجرای وقف کرده باشند و بین لفظ و معنا هماهنگی شده باشد.

زیرا که سیر اغلب در شب تمام نمی‌شود، بلکه به روز امتداد پیدا می‌کند و طبق اصل با اثبات یاء خوانده شده و با تنوین که حرف مدّ به آن تبدیل شده است نیز خوانده شده و نسبت سیر به شب مجاز عقلی است.

یعنی، آنگاه که در شب سیر شود، یا مقصود قسم به شب است آنگاه که پشت کند، مانند «و اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ» یا مقصود قسم به شب است آنگاه که بر ما روی آورد و لذا از لفظ «إِذْ» به «إِذَا» و از ماضی به مستقبل عدول کرد و مقصود از شب مطلق شب یا خصوص شب مزدلفه است که حجاج در اوّل آن شب از عرفات به مزدلفه می‌روند و آخر آن شب و ابتدای روز از مزدلفه به منی می‌روند. هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ آیا در این امور نزد خردمند لیاقت سوگند نیست.

این استفهام تقریری است، یعنی، در این قسم‌ها قسم کافی برای صاحب عقل کوچک، یا برای صاحب عقل بزرگ نیست؟ یعنی، صاحب عقل می‌داند که این اشیا که خداوند به آنها سوگند یاد کرده چیزهای بزرگ و شریف‌اند و آنها با وجوه

(۱، ۲) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۷۱ [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۵

متعدّد دلالت بر علم و حکمت و قدرت و عنایت خدای تعالی به خلقش می‌کنند، اگر چه غیر از صاحبان عقل از این سوگندها چیزی نمی‌بینند.

أَلَمْ تَرَ فِي هَذَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یا عَمَّ اسْتَغْنَى و این خود قرینه‌ی جواب قسم است و تقدیر آیه‌ی چنین است: «لنهلكنّ الذين أفسدوا في الأرض ألم تر» یعنی، ما فسادکاران، در زمین را هلاک می‌کنیم، آیا تو ای پیامبر ندیدی که: كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ چگونه پروردگارت با قوم عاد رفتار کرد؟

لفظ «عاد» اسم قوم هود است که به نام پدرانشان نامیده شده‌اند و دو عاد وجود داشته است، عاد اوّل و عاد دوّم. و قول خدای تعالی:

إِرمَ بر وزن «عنب» نام دیگر عاد یا نام جدّ عاد، یا اسم سام بن نوح است، زیرا که عاد فرزند عوص، فرزند آدم، فرزند سام، فرزند نوح بود و قوم هود اولاد عاد بودند که بنام جدّ و پدرشان نامیده شده‌اند یا اسم قبیله‌ی هود است.

و بعضی گفته‌اند: نام قبیله‌ای از قوم هود است که پادشاه در میان آنان بود و بعضی آن را نام شهری دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: آن دمشق است.

و بعضی آن را شهر اسکندریه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: اسم بهشت شداد است.

به هر تقدیر لفظ «إرم» بدل از «عاد» است، یا بدل کلّ از کلّ، یا بدل اشتمال؛ چون اگر اسم شهر باشد اگر مقصود اهل آن شهر است بدل کلّ از کلّ می‌شود و اگر منظور خود شهر باشد بدل اشتمال می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۶

ذات العِمَادِ لفظ «العماد» با کسره به معنای شجاعات لشگر و بناهای بلند و ستون، خیمه و خرگاه می‌باشد و اهل عماد، یعنی، اهل خیمه و چادر و بعضی گفته‌اند: خداوند آنان را از آن جهت ذات العماد نامید که آنان اهل چادر و خیمه بودند و برای چراندن حیواناتشان سیار بودند و بعضی گفته‌اند: به معنای صاحب قدرت و شدت می‌باشد یا اهل قصرهای بلند بودند، یا شجاعات قوی در آنجا بودند.

وصف ارم ذات العمد ص: ۵۲۶

گفته شده: مردی به نام عبد الله بن قلابه در دنبال شترش که گم شده بود از شهر خارج شد که ناگهان خود را در صحراهای عدن دید و متوجه شهری در آنجا شد که دارای دیواری همانند قلعه بود.

وقتی به قلعه نزدیک شد گمان کرد کسی در آنجا هست که از شترش سؤال کند، از چهار پا که سوار شده بود پایین آمد و آن را بست و شمشیرش را آویزان کرد و داخل قلعه شد که ناگهان دو در بزرگ توجه او را به خود جلب کرد که بزرگتر از آن دو ندیده بود و با یاقوت سفید و سرخ زینت داده شده بود.

پس تعجب کرد و وحشت نمود و یکی از درها را باز کرد که ناگهان خود را در داخل شهری دید که تا آن وقت مانند آن را ندیده بود.

در آنجا قصرهایی را دید که بالای آنها اطاقهایی بود و بالای آن اطاقها اطاقهای دیگری که با طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت بنا شده بود و درهای آن اطاقها همانند در خود شهر با لؤلؤ، مشک و زعفران تزیین شده بود.

وقتی عبد الله کسی را آنجا ندید وحشت او را فرا گرفت و نگاه

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۷

کرد دید درختانی دارای میوه در آنجا هست و زیر درختان نهرهایی از قنات‌هایی از نقره جاری است، مرد گمان کرد بهشت موصوف و موعود در قرآن همانجاست، پس مقداری از لؤلؤ و شاخه‌های مشک و زعفران آن را با خود حمل نمود و نتوانست از زبرجد و یاقوت آن بکند.

بالآخره از آنجا بیرون آمد و به یمن بازگشت و داستان را برای مردم تعریف کرد، این خبر پخش شد تا جایی که به معاویه رسید. معاویه او را احضار کرد و داستان را از او جویا شد، وی آنچه را که دیده بود تعریف کرد، معاویه کعب الاخبار را فرا خواند و قضیه را از او پرسید کعب الاخبار گفت: من در باره آن شهر و بنا کننده‌ی آنجا به تو خبر می‌دهم، شداد بن عاد آنجا را بنا نمود و نام شهر «إِرم ذات العمد» است که خدای تعالی آنرا در قرآن وصف کرده است.

عاد اول پدر قوم هود است که دارای دو فرزند بنام‌های شداد و شدید بود، عاد هلاک شد و آن دو فرزند باقی ماندند و شهرها را گرفتند و شدید نیز هلاک شد و شداد باقی ماند و مالک همه ملوک زمین گشت و نفسش او را دعوت کرد که مثل بهشتی که خداوند برای پیامبرانش آن را توصیف نموده بسازد.

پس دستور بنا و ساختن آن شهر را داد و در ساختن آن یکصد معمار که هر یک دارای یک هزار کارگر بودند به کار گرفته شده و به تمام پادشاهان دنیا نوشت هر چه جواهرات در شهرهایشان دارند جمع کنند و به آنجا روانه سازند و در یک مدت طولانی آنجا را ساختند.

سپس ملک (شداد) با لشگر و وزیرانش به سوی آنجا روانه شدند تا رسیدند به جایی که فقط یک روز راه مانده بود که در آنجا خداوند

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۸

صیحه‌ای از آسمان بر آنان فرو فرستاد و همگی به هلاکت رسیدند و در زمان تو مردی از مسلمانان که سرخ است و قد کوتاه و بر شانه و گردنش خال است وارد آنجا می‌شود و او به دنبال شتری است که گم کرده است.

و آن مرد نزد معاویه بود و کعب الاخبار وقتی متوجه آن مرد شد گفت: به خدا سوگند این همان مرد است.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ که مانند آن در هیچ سرزمینی نبود.

و تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ و قوم ثمود که سنگ را شکافتند و قطعه قطعه کردند تا با آن خانه‌ها بسازند.
بِالْوَادِ در وادی القری.

و فِرْعَوْنَ ذی الْأُوتَادِ در سوره‌ی صلی الله علیه و آله بیان ذو الأوتاد بودن فرعون گذشت.

الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ سَوْطَ به معنای مخلوط کردن است و آن این است که دو چیز را در ظرف خود مخلوط کنی و سپس آن را با دست بزنی تا مخلوط شوند و به معنای تازیانه، نصیب، شدت و زدن با تازیانه نیز آمده است.

و استعمال لفظ «صبت» به معنای ریختن عذاب، جهت اشعار به کثرت عذاب است.

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِْمُرْصَادٍ مرصاد، راه یا جایی است که از آنجا مراقب دشمن می‌شوند و معنای آیه این است که خدای تعالی در جایی است که تمام افعال و اقوال و احوال بندگان را مراقب است و چیزی از او ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۲۹ قوت نمی‌شود و طبق عمل آنان جزای آنان را می‌دهد.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: مرصاد پلی است بر صراط که اگر بنده‌ای از بنده دیگر مظلومه‌ای به گردن داشته باشد از آنجا رد نمی‌شود.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ گویی که گفته است: این حال رحمان است، اما انسان، وقتی خداوند او را آزمایش کند و او را اکرام نماید و نعمت دهد، می‌گویی: پروردگار من مرا اکرام کرد.

فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ این جمله خبر «انسان» است و لذا فقط «فاء» را که بعد از «أما» می‌آید بر آن داخل کرد. و «إِذَا مَا ابْتَلَاهُ» در تقدیر مؤخر است، یعنی، با نعمت خوشحال می‌شود و گمان می‌کند که نعمت کرامتی از جانب خدا برای اوست در حالی که گاهی نعمت بلا و عذاب است.

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ چون انسان نعمت را منحصر در نعمت‌های صوری می‌داند و گمان می‌کند کرامت و نعمت و عزت فقط در نعمت‌های صوری است، لذا چون او را بیازماید و روزیش را تنگ گرداند، می‌گوید: خدا مرا خوار داشته است.

كَلَّا رَدَع و منع از این گمان و خیال است که برخی توسعه و سختی در زندگی را وابسته به فعل انسان نمی‌دانند، لذا می‌گویند: توسعه و سختی آنچنان نیست که شما گمان می‌کنید.

بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بلکه از این روست که یتیم را ارجمند نمی‌دارید و با میل و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۰

رغبتی به فقیر طعام نمی‌دهید.

و لفظ «حَضَّ» و «حَثَّ» لازم و متعدی استعمال می‌شوند.

وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا لَفْظ «تراث» از ارث است به معنای چیزی است که به ارث برده می‌شود و چون جمیع دنیا از چیزهایی است که از گذشتگان به ارث برده شده، یا برای آیندگان به ارث می‌ماند لذا فقط «تراث» بر آن صدق می‌کند.

بعضی گفته‌اند: ایتم و زنان را در ارث شرکت نمی‌داند و سهم آنان را می‌خورند.

بعضی گفته‌اند: میراث را می‌خورند و حقوق واجب و مستحب آن را از آن خارج نکرده، نمی‌پرداختند.

و لکن حق این است که به ارث و میراث تخصیص ندهیم، بلکه بگوییم مقصود این است که آنان خوردنی‌ها را می‌خوردند و جمع کردنی‌ها را جمع، ذخیره کردنی‌ها را ذخیره، نکاح کردنی‌ها را نکاح می‌کردند.

و سوار شدنی‌ها را سوار می‌شدند و پوشیدنی‌ها را می‌پوشیدند و درک کردنی‌ها را درک می‌کردند و خیال کردنی‌ها را خیال

می‌کردند.

همه‌ی اینها را مرتکب می‌شدند، می‌خوردند و جمع می‌کردند، بین صحیح و فاسد، حلال و حرام و مأمور و منهی و نیز بین جهت الهیت و نفسانیت جمع می‌کردند.

لفظ «لَمَّا» با در اصل «لَمَّا» با تنوین بوده که حالت وصل را بر حالت وقف جاری نمودند، یا اصل آن «لَمَّا» با الف مقصوره بوده و آن مصدر فعل «لَمَّ» است به معنای جمع کردن و در این صورت مفعول مطلق فعل محذوف می‌شود، یا ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۱

صفت «أَكَلًا» یا لفظ «لَمَّا» به معنای جمیعا و تاکید لفظ «تراث» است.

و تَجِبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا لَفْظ «جَمَّ» به معنای زیاد از هر چیز است، یا مصدر فعل «جَمَّ» است، یعنی، زیاد شد و آن یا صفت «جَمًّا» می‌باشد، یا مفعول مطلق فعل محذوف است که آن حال است.

كَلَّا مَنع آنان از این کار است.

إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا لَفْظ «دَكَّ» به معنای کوبیدن و خراب کردن و هموار کردن پستی و بلندیهای زمینی است و «اندكَّ المكان» یعنی، مکان صاف شد و به معنای جارو کردن خاک و صاف کردن زمین است.

و جَاءَ رَبُّكَ وَ رَبِّ مضاف که قائم در وجود توست بر تو می‌آید.

این همان است که صوفیه فکر و حضور و سکینه نامیده‌اند و آن ملکوت ولی امر است و بر سالک ظاهر نمی‌شود مگر بعد از مرگ اختیاری او و آنگاه که آن ظاهر شود جمیع آثار قیامت در عالم صغیر او و جمیع علایم ظهور قائم علیه السلام و آثار او که در اخبار وارد شده است، ظاهر می‌شود و ملایکه نیز آن را تأیید می‌کنند و در حین ظهور و بعد از ظهور ملایکه بر سالک ظاهر می‌شوند.

و لذا خدای تعالی فرمود:

و الْمَلَكُ صِفًا صِفًا مَقْصُودٌ مِنْ مَلَائِكَةٍ جِنْسٍ مَلَائِكَةٍ هِيَ وَ لَهَا فَرْمُودٌ «صِفًا صِفًا» گفت و مقصود این است که ملایکه در صفوف متعدد بر حسب مراتب آنها در قرب و بعد می‌آیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۲

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ زيرا آنچه که در این هنگام بر شخص ظاهر می‌شود ولی امر او است، که چشم بصیرت اخروی او باز می‌شود و می‌بیند آنچه را که دیگری نمی‌بیند، پس جهنم و انواع عقبه‌ها و عقوبت‌های آن را می‌بیند و نیز بهشت و انواع نعمت‌های آن را می‌بیند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود «۱»: روح الامین به من خبر داده است که خداوند آن خدایی است که جز او خدایی نیست، هنگامی که خلائق ظاهر و آشکار شوند و اولین و آخرین جمع گردند جهنم را می‌آورد در حالی که هزار نفر آن را گرفته‌اند و هر نفر یکصد هزار از ملایکه‌های غلاظ و شداد همراهی می‌کنند.

و جهنم دارای تیزی، تندی، غضب، صدا و صیهه است و آن شیهه و فریاد می‌کشد.

اگر نبود این مطلب که خداوند آنان را برای حساب تأخیر می‌اندازد، همه هلاک می‌شدند، سپس از جهنم گردنی بیرون می‌آید که احاطه بر جمیع خلائق، خوب و بد آنان دارد و خداوند هیچ بنده‌ای از اعم از ملایکه و نبی را خلق نکرده مگر آنکه ندا سر می‌دهد: پروردگارا خودم خودم و تو نبی الله ندا میکنی: اتمم، اتمم.

سپس بر جهنم صراط گذاشته می‌شود که باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر و در آن سه تا پل هست، یکی از پلها مربوط به امانت و رحم است و بر دومی نماز است و بر سومی رب العالمین است که خدایی جز او نیست.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۷۴.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۳

پس مردم را مکلف می‌کنند از پل صراط عبور کنند، رحم و امانت در پل اول ننگه می‌دارند اگر مردم از آنجا نجات پیدا کردند پل دوم که نماز است آنان را ننگه می‌دارد، پس اگر از آنجا هم نجات پیدا کردند پل سوم رب العالمین منتهی می‌شود. و این است معنای قول خدا: «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ» و مردم در صراط با دست به آن چنگ می‌زنند و هر گاه قدمی بلغزد قدم دیگر آن را می‌گیرد و ملایکه در حول و اطراف صراط ندا می‌کنند: یا حلیم بیخش و بگذر، به فضل و کرم بازگرد و ما را سالم نگهدار و سالم نگهدار.

و مردم پیوسته روی هم می‌ریزند مانند پروانه‌های در آتش و هر گاه یکی از آنان بر اثر رحمت خدا نجات پیدا می‌کند و از فراز دوزخ می‌گذرد، می‌گوید: حمد و سپاس خدای که با نعمت خود کارهای صالح را تکمیل می‌کند و حسنات و خوبی‌ها رشد و نمو پیدا می‌کنند و حمد خدا را که مرا از تو نجات داد، پس از آنکه از خدا و فضل او ناامید شده بودم، به درستی که پروردگار ما بخشنده و شکور است.

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ أَيْنَ جَمَلُهُ جَوَابُ «إِذَا» است، یا این جمله مستأنف است و جواب «إِذَا» محذوف است.

یا جواب «إِذَا» عبارت: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ» یا «يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» می‌باشد.

و مقصود این است که انسان در آن روز خیر و شرش را متذکر می‌گردد و می‌فهمد که چه عمل‌هایی نافع و مفید بوده و کدام ضرر داشته است و لکن این یادآوری و تذکر دیگر نفعی نمی‌بخشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۴

و لذا فرمود: وَ أَنِّي لَهُ الذُّكْرَى آن وقت تذکر برای او کجا سودبخش است.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي کاش من کاری را انجام می‌دادم که در حیات اخروی مفید بود، یا کاش در حیات دنیوی کاری انجام می‌دادم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ لَفْظُ «يُعَذِّبُ» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده و بنابر هر دو قرائت ضمیر «عذابه» به الله یا به انسان برمی‌گردد و لفظ «عذابه» مفعول مطلق نوعی است و این اوصاف انسان غافل کافر است.

که در آن روز هیچ کس چون او عذاب نکشد و کسی چون او گرفتار پند نباشد! یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ این جمله حال یا جواب سؤال مقدر از حال انسان مؤمن است نقطه مقابل انسان کافر و احکام اوست و در هر دو وجه قول در تقدیر است، یعنی، گفته می‌شود که ...

مراتب نفس و کمال نفسانی و آرامش روحی. ص: ۵۳۴

نفس انسان دارای مراتب و درجات متعدد است و مهمترین مراتب آن بر حسب جایگاه شیطان از نفس، تا جایگاه آن در دار رحمان و واسطه قرار گرفتن انسان از آن دو، سه مرتبه است:

مرتبه‌ی اول نفس اماره است و آن چنان است که امر به بدی می‌کند، یعنی، به آنچه که نفس آن را می‌خواهد خواه در صورت خیر باشد یا در صورت شرّ، نه از کار بد باز می‌گردد و نه پشیمان می‌شود. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۵

مرتبه‌ی دوم نفس لوامه است و آن چنان است که نفس را ملامت و سرزنش می‌کند در هر کاری که انجام می‌دهد خوب باشد یا بد و از جهت بد بودن فعل، یا از آن جهت که از درجه‌ی کمال ناقص است، یا از آن جهت که نسبت کار را به خودش می‌دهد،

اندوهناک می‌گردد.

و مرتبه‌ی سوّم نفس مطمئنّه است از آن جهت که به پروردگارش مطمئن و آرام است و از انانیت خویش که سبب اضطراب است، خارج گشته است.

ارْجِعِ إِلَى رَبِّكَ بِه رَبِّ مِضَافِ خَوْشِیْ که آن ولیّ امر توست بازگرد و آن علی الاطلاق علی علیه السّلام است، یا به سوی ربّ الأرباب بازگرد، یعنی، به مظاهر او و دار کرامت و ضیافت او بازگرد.

راضیهً در حالی که به آنچه که پروردگار تو با تو انجام داده تو خوشنود باشی. مَرْضِیَّةً و نیز پروردگارت و جانشینانش از تو خوشنودند.

فَادْخُلِیْ فِی عِبَادِی و چون تو از انانیت خویش خارج شدی و با خروج از انانیت داخل در عبودیت و بندگی شدی پس در زمره‌ی بندگان من داخل شود.

وَ ادْخُلِیْ جَنَّتِی به بهشت من داخل شو که آماده‌ی اولیای خودم کرده‌ام.

و لفظ «جنت» اضافه به یای متکلم، که عبارت از خدای تعالی است، شده است.

بدان که برای سالکین الی الله اطمینان و آرامش حاصل نمی‌شود مگر با نزول آرامش که در اصطلاح صوفیه فکر و حضور نامیده می‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۶

و آن عبارت از آن است که ملکوت ولیّ امر در سینه‌ی سالک مجسم شود و حصول صورت ولیّ امر یا به نحو مباینیت، یا به نحو اتّصال، یا به نحو اتّحاد، یا به نحو وحدت می‌باشد.

و اطمینان و آرامش کامل جز در مرتبه‌ی آخر حاصل نمی‌شود، اگر چه نوعی اطمینان در مراتب دیگر نیز تحقق پیدا می‌کند.

و روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده دلالت بر آنچه که ذکر شد دارد و آن روایت چنین است: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا مؤمن بر قبض روح خود اکراه دارد؟

فرمود: نه به خدا سوگند آنگاه که ملک الموت برای قبض روح مؤمن نزد او می‌آید بی‌تابی می‌کند، ملک الموت به او می‌گوید: ای ولیّ خدا بی‌تابی نکن.

سوگند به خدایی که محمّد صلیّ الله علیه و آله را مبعوث نمود، من از پدر مهربانی که بر سر تو حاضر شود مهربانترم، چشمه‌ای

را باز کن و نگاه کن فرمود: در این هنگام رسول خدا صلیّ الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السّلام، فاطمه علیها السّلام، حسن علیه

السّلام، حسین علیه السّلام و امامان بعد از ذریه‌ی آنان مجسم می‌شوند، پس به مؤمن گفته می‌شود: اینان رسول خدا صلیّ الله علیه

و آله، امیر المؤمنین علیه السّلام فاطمه علیها السّلام و حسن علیه السّلام، حسین علیه السّلام و سایر امامان دوستان تو هستند.

مؤمن چشمه‌ایش را باز می‌کند و نظر می‌کند، پس منادی از جانب ربّ العزّة ندا می‌دهد ای نفسی که به سوی محمّد صلیّ الله علیه

و آله و آل محمّد صلیّ الله علیه و آله مطمئن و آرام هستی بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی به ولایت و مرضی به

ثواب بوده باشی.

پس در زمره‌ی بندگانم، یعنی، محمّد صلیّ الله علیه و آله و اهل بیت او داخل شو

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۷

و داخل بهشت من باش و در این هنگام هیچ چیز برای آن میت دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از این نیست که روحش گرفته شود و به منادی ملحق شود.

و این سوره به حسین بن علی علیهما السّلام نیز تفسیر شده است و لذا این سوره را سوره‌ی حسین بن علی علیهما السّلام نیز می‌نامند.

قال علی علیه السلام:

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةِ فُحْيَاءٍ وَ تَذَمُّمٍ.

سخاوت آنست که آغاز شود و آنچه که به دنبال خواهش است شرم و آبرو نگه‌داری است.

بخشش آنست که بی‌گفت و تقاضا باشد ورنه خود در عوض عرض تمنا باشد

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۹۲ و ۹۳

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۸

سوره البلد ص: ۵۳۸

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر بیست آیه

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰] ص: ۵۳۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَلَةٍ (۱۴)
يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْمِثْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)
عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

ترجمه: ص: ۵۳۸

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به این شهر می‌خورم.

و تو [یک چند] در این شهر [حکمرای مطلق و] دست گشاده‌ای.

و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.

به راستی انسان را در رنج و محنت کشیدن آفریده‌ایم.

آیا می‌پندارد که هرگز کسی بر او دست ندارد؟

گوید مالی فراوان [در راه مبارزه با پیامبر] بر باد دادم.

آیا می‌پندارد که هیچ کس [کار و بار] او را ندیده است؟

آیا برای او دو چشم نیافریده‌ایم؟

و زبانی و دولب،

و او را بر سر [هر یک از] دو راه [خیر و شر]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۳۹

نیاورده‌ایم؟

ولی خود در پی عقبه نبود.

و تو چه دانی عقبه چیست؟

آزاد سازی برده.

یا اطعامی [از بینوایان] در روزی گرسنگی زده.

در حق یتیمی خویشاوند.

یا بینوایی خاک‌نشین.

تا سپس از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و همدیگر را به شکیبایی و همدیگر را به مهربانی سفارش کرده‌اند.

اینانند که اصحاب یمین‌اند.

و کسانی که به آیات ما انکار ورزیده‌اند، آنانند که اصحاب شمال‌اند.

بر آنان آتشی چند لایه، [چیره] باشد.

تفسیر ص: ۵۳۹

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ منظور از «بلد» شهر مکه و آن شهر حرام است و بیان «لا أقسم» گذشت و گفتیم که لفظ «لا» برای تأکید قسم، زایده، یا نافی است که معتقد است آنان را نفی می‌کند، یا نافی و قسم را نفی می‌کند.

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ هتک تو، مال و خون تو در این شهر حلال است یا بر تو حلال است هر کاری که به این شهر انجام دهی اگر چه آن کار در سال فتح باشد. یا مقصود این است که تو در این شهر اقامت داری و ساکن هستی. و این قید تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اشاره به این است که بزرگی و شرافت مکان بر خالق از کسی است که در آنجا مکان گرفته است.

وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ و سوگند به آدم علیه السلام و آنچه که از او به وجود آمده‌اند، یا به ابراهیم و نسل او، یا به آنان و علی علیه السلام چنانچه روایت شده.

و نکره آوردن برای بزرگداشت است و آوردن لفظ «ما» در مقام «من» جهت برانگیختن تعجب است، یا مقصود هر پدر و آنچه که بر

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۰

حسب ولادت جسمانی به دنیا بیاورد می‌باشد، زیرا که به دنیا آوردن و تولد با آن کیفیت مخصوص در جفت‌گیری و قرار گرفتن نطفه در جای مخصوص و خارج شدن جنین از رحم، رشد و نمو آن تا رسیدن به حد پدر امری عجیب است که می‌شود به آن سوگند یاد کرد.

یا مقصود هر پدر و آنچه که به دنیا آورد بر حسب ولادت روحانی می‌باشد که ولادت روحانی عجیب‌تر از ولادت جسمانی است، یا مقصود پدر همه با ولادت روحانی است که آن محمد صلی الله علیه و آله و پس از او علی علیه السلام است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ انسان را در زحمت و مشقت در دنیا یا در رحم، یا از اول خلقتش، یا از جهت مستقیم و راست ایستادنش

بر خلاف سایر حیوانات آفریدیم.

از امام صادق علیه السلام آمده است: به او گفته شد: ما حیوانات را می‌بینیم که در مفصل زانوی آنها دو کله هست که گویی داغ شده باشد و خالی از پشم است، سبب آن چیست؟ فرمود: جای بینی او در شکم مادرش همانجاست و فرزند آدم در شکم مادر راست است و این است قول خدای تعالی: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» و ما سوای فرزند آدم سرش در پشت و دو دستش جلوست. أَيْحَسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ضَمِيرٍ «یحسب» به انسان برمی‌گردد، مقصود از آن مطلق انسانی است.

یا مقصود انسان مخصوص است، یعنی، او گمان می‌کند در کشتن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس بر او توانایی ندارد، بعضی گفته‌اند: او پدر اسد بن کلدۀ است که مردی قوی و بد اخلاق بود.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۵۴۱

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا لَفْظُ «لُبْدٍ» مَانِدٌ «صَرْدٍ» وَ «سَكْرٍ» وَ «اللَّابِدِ» بِه مَعْنَاىِ مَالِ زِيَادٍ اسْت.

یعنی می‌گوید: من مال فراوانی را در عداوت و دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله انفاق کردم، در حالی که به آن افتخار می‌کند، یا در یاری او مال فراوانی صرف کردم در حالی که به آن ناراحت و اندوهگین است، یا مال فراوانی به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در کفارات و غیر آن صرف کردم در حالی که اظهار پشیمانی و غرامت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: «۱» او حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف است، که گناهی را مرتکب شد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره استفتا نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد کفاره بدهد، او گفت: از روزی که داخل در دین محمد صلی الله علیه و آله شدم اموالم در کفارات و نفقات از بین رفت و در خبری آمده است «۲»: مقصود اموالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در لشکر سختی در غزوه‌ی تبوک خرج نمود.

در خبر دیگری مقصود عمرو بن عبد ود است که علی بن ابی طالب در روز خندق اسلام را بر او عرضه داشت او گفت: پس کجاست آن اموال فراوانی که در نابودی خرج کردم، زیرا او اموالی را در بستن راه خدا صرف کرده بود.

أَيْحَسَبُ أَنْ لَمْ يَزِهِ أَحَدٌ آيَا او گمان می‌کند که کسی او را در اعمال، اقوال و افعالش نمی‌بیند، در این مورد از او سؤال و طلب نمی‌کند؟! و مقصود این است که او گمان می‌کند خدای تعالی در این مورد او را نمی‌بیند، چه بدگمانی است این گمان، شایسته نیست چنین

(۱، ۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۸۰.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۵۴۲

گمان برده شود، چگونه او را کسی نمی‌بیند و مال او را نمی‌بینیم در حالی که ما او را آفریدیم، دقایق قوا و مدارک و اعضا را در او قرار دادیم.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ آيَا برای او دو چشم قرار ندادیم که مشتمل بر ده جزء باشد به نحوی که در آن نوری قرار دادیم تا اشیا را بتواند ببیند.

وَلِسَانًا برای انسان زبان آفریدیم که مرکب از گوشت، عصب، پی و رگها و استخوانها است که ما فی الضمیر خود را با آن به دیگران فهمانده و طعم غذاها را با آن می‌فهمد.

وَشَفَتَيْنِ و انسان را دارای دو لب آفریدیم که زبان و سایر آنچه را که در دهان است حفظ می‌کنند و صورت را زیبا می‌سازند و بر سخن گفتن کمک می‌نمایند.

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ این جمله عطف بر مجموع «ألم نجعل» زیرا «ألم نجعل» به معنای این است که برای او دو چشم قرار دادیم، یا

عطف بر مدخول است نفی است و مقصود از «نجدین» راه خیر و شر است، چنانچه در اخبار آمده است.

بعضی گفته‌اند «۱»: مقصود دو پستان است. به امیر المؤمنین علیه السلام گفتند: کسانی می‌گویند: مقصود از قول خدا «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» دو پستان است، فرمود: نه، مقصود خیر و شر است.

فَلَا أَقْتَحِمُ الْعُقْبَةَ «قَحْمَتَهُ فِي الْأَمْرِ تَقْحِيمًا»، یعنی، خودم را در آن کار انداختم بدون فکر و رویه، «فانقحم و اقتحم»

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۵۸۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۳

قحم فی الأمر قحوما» خودش را بدون فکر و رویه به طور ناگهانی در آن کار انداخت.

و «اقتحم»، یعنی، در آن کار مبالغه کرد.

لفظ «عقبه» به معنای کوههای بلند است که صعود بر آنها دشوار است، مقصود در اینجا عقبه‌های نفس است که عبارت از رذایل و پستی‌هاست که بالا رفتن از آنها سخت‌تر است، زیرا که عبور و گذشتن از آنها و تخلیه‌ی نفس از پستی‌ها و ترقی به سوی خصایل سخت‌تر از همه چیز است، روی همین جهت استفهام تعجبی آورد تا مطلب را بزرگ کند و آن را به گذشتن از رذایل و دخول در خصایل تفسیر کرد، در این مورد به مهمترین آنها اشاره نموده و فرمود:

حکمت و عدالت ص: ۵۴۳

وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ فُكُّ رَقَبَةٍ چگونه می‌توان دانست که آن عقبه چیست؟

آن بنده (در راه خدا) آزاد کردن است.

بدان که انسان دارای چهار قوه و نیروست و هر یک از آن چهار قوه در آثار دارای اعتدال و میانه‌ی بین افراط و تفریط است، اعتدال و میانه‌روی در هر چهار قوه ممدوح (مطلوب) و افراط و تفریط مذموم و قبیح است.

قوای چهارگانه عبارت از: علامه، عماله، شهویه و غضبیه است.

پس قوه‌ی علامه مانند سلطان کشورست امر، نهی و تدبیر می‌کند، قوه‌ی عماله مانند وزیر است که دستور شاه را اجرا می‌کند،

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۴

قوه‌ی شهوت مانند ناظر و کیل خرج سربازان است، قوه‌ی غضب فرمانده لشکر است.

و معتدل بودن قوه‌ی علامه بدین گونه است که بین حق و باطل، محق، مبطل، خیر و شر همانطور که هست تمیز دهد.

و این تمیز و فرق گذاشتن حکمت علمی نامیده می‌شود، چون حکمت علمی عبارت از تمیز و فرق گذاشتن بین ذوات، اقوال، افعال، احوال، اخلاق و علوم و وجدانیات و خطورات قلبی، خیالات، مشاهدات و توجه‌های قلب است از آن جهت که به آخرت باز می‌گردد و با آخرت مرتبط شود و ازدیاد حکمت علمی موجب کمال نفس و نقصان آن موجب نقصان نفس است.

لذا دیگری دارای دو طرف افراط و تفریط نمی‌باشد، بلکه جریزه که دشمن و مقابل آن افراط قوه‌ی علامه نفسانی است تفریط، کوتاهی و قصور نفس است از رسیدن به درجه‌ی حکمت.

زیرا جریزه همان تصرّفاتی است که بر اساس علم و همی در امور دنیوی حاصل می‌شود، که آن تصرّفات زیادتیر از آن مقداری است که شایسته‌ی انجام شدن است.

بلکه جریزه که دشمن آن افراط قوه‌ی علامه نفسانی است تفریط و تصور نفس است از رسیدن به درجه‌ی حکمت، پس جریزه و بلادت و کودنی که دشمن آن دو، دو طرف افراط و تفریط قوه‌ی علامه است هر دو از قسم بلاهت و کودنی شمرده شده است.

از این روست که احمق و سفیه را به کسی که حق را نمی‌شناسد و نمی‌فهمند تفسیر کرده‌اند اعم از آنکه بر حسب دنیا هم سفیه باشد یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۵

نباشد، مانند معاویه، چه او طوری بود که اهل زمانش او را عاقل‌ترین فرد زمان می‌دانستند در عین حال نسبت به امور اخروی سفیه شمرده می‌شود.

و چون حکمت علمی دارای طرف افراط مذموم نیست گفته‌اند:

رذایل بر حسب امتهات هفت گانه است و خصایل بر حسب امتهات چهارگانه است.

اعتدال و میانه‌روی در قوه‌ی عماله به این است که تمام کارهایش زیر نظر حکم عاقله‌ی علامه باشد، که بتواند هر چه که قوه‌ی عاقله دستور می‌دهد انجام دهد که آن عدل نامیده می‌شود.

و عدل عبارت از نهادن هر چیزی در جای خودش است و این مطلب ممکن نیست مگر آنکه قوه‌ی شهویه و غضبیه استخدام شود، در طرف افراط و تفریط آن ظلم و انظلام نامیده می‌شود.

اعتدال قوه‌ی شهوت به این است که مطیع قوه‌ی عماله باشد که تسلیم قوه‌ی عاقله‌ی علامه است که اعتدال آن عفت نامیده می‌شود، دو طرف افراط و تفریط آن شره و خمود نام دارد و اعتدال قوه‌ی غضب شجاعت نامیده می‌شود که افراط و تفریط آن تهور و ترس نامیده می‌شود.

گاهی گفته می‌شود، قوای چهارگانه در انسان عبارتند از قوه‌ی بهیمیه، قوه‌ی سبعیه و قوه‌ی شیطنت که همان قوه‌ی علامه نفسانی و همی است و قوه‌ی عاقله که همان قوه‌ی علامه‌ی عقلانی است و قوه‌ی عماله خدمتکار قوای چهارگانه قرار داده می‌شود، عدل که میانه‌ی بین ظلم و انظلام است از شعبه‌های شجاعت قرار داده می‌شود، حکمت که حد

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۶

وسط بین بلامت و جریزه است از مقتضیات قوه‌ی علامه‌ی نفسانی قرار داده می‌شود.

و مقتضای قوه‌ی علامه‌ی عقلانی تعدیل قوای سه‌گانه و تعدیل قوه‌ی عماله قرار داده می‌شود به نحوی که هیچ کاری از کارهای قوه‌ی عماله از حکم قوه‌ی عاقله خارج نشود و آن عدالت نامیده می‌شود که افراط و تفریط در آن راه ندارد، بلکه فقط دارای تفریط است و تفریط آن قصور و کوتاهی قوه‌ی عاقله از تسخیر قوای سه‌گانه است.

و این معنای ظلم از ناحیه‌ی قوای سه‌گانه و انظلام قوه‌ی عاقله است و کسی که قوه‌ی عماله را منشأ بعضی از خصال نیک قرار داده گویا مقصودش از عماله قوه‌ی علامه‌ی نفسانی است.

زیرا بین آن دو قوه تلازم وجود دارد.

بنابر این در قول خدای تعالی «فَكَ رِقْبَةً» اگر مقصود آزاد کردن خودش از تقیه به قیود نفس باشد منظور از آن اصل خصال و روح آن می‌شود که از آن به فنا تعبیر می‌شود.

یعنی فنا از نسبت افعال و صفات به نفس خودش، بلکه فنا از نسبت ذات به خودش.

و لذا آن را بر همه مقدم داشت، اگر مقصود آزاد کردن مردم از بندگی خودشان و از آتش باشد که اشاره به شریف‌ترین اقسام عدل می‌شود.

و اگر مقصود آزاد کردن بندگان و بردگان صوری از بندگی باشد که اشاره به بهترین قسم سخاوت می‌شود شریف‌ترین انواع عفت است.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ يَا خُورَاكِ دَادَنَ بِه رُوز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۷

گرسنگی و قحطی، این جمله اشاره به سخاوت است طبق معانی سه گانه‌ی اوّل قول خدا «فَكَ رِقْبَةً» است و طبق معنای اخیر اشاره به صنف دیگر از سخاوت است.

يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِيناً ذَا مَقْرَبَةٍ یا به یتیم خویشاوند، یا بینوای نیازمند چه «متربه» یعنی دارای فقر، از «ترب تربا و متربا و متربه»، یعنی، فقیر شد و احتیاج پیدا کرد.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا این جمله عطف بر لفظ «اطعام» است از قبیل عطف فعل بر اسم خاصّ بدین گونه که فعل با تقدیر «ان» به تأویل مصدر رود، که در این صورت «فَكَ رِقْبَةً» اشاره به فناست که آن اصل همه‌ی خصلت‌هاست.

و لفظ «أو» برای تردید بین آن خصلتی است که موجب بقای بالله بعد از فناى بالله حاصل می‌شود.

و «اطعام» در این صورت اشاره به عَفْت است.

و لفظ «كان» در «كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» اشاره به با فضیلت‌ترین انواع حکمت است و این قول خدای تعالی:

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ اشاره به شجاعت می‌باشد، زیرا نگاه‌داشتن نفس از بی‌تابی هنگام بروز مصیبت، از ارتکاب گناه هنگام درخواست قوای نفسانی و وادار کردن نفس بر اطاعت ناشی از قوّت قلب است که همان شجاعت است.

و قول خدای تعالی:

وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ اشاره به عدالت است، زیرا عدل که همان نهادن هر چیز به جای خودش است ممکن نیست مگر به وسیله‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۸

مرحمت و سفارش به مرحمت شعبه‌ای از عدالت است.

یا قول خدا: «كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» عطف بر قول خدا:

«اِقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ» است و عطف کردن با لفظ «ثُمَّ» برای اشاره به تفاوت بین دو مرتبه است.

أُولَئِكَ إِنْ أَنْصَحَابُ الْمَيْمَنَةِ این جمله جواب سؤال مقدر است و پیش از این بیان شد که اصحاب یمن شیعه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ و کافران به آیات ما (علی و خاندانش) اهل شومی و شقاوتند که آنها را در کلبه آتش بسته‌اند.

چه، لفظ «أوصد» یعنی برای شترش اتاکی اتخاذ کرد، «أوصد الكلب» یعنی سگ را به دنبال شکار فرستاد.

و «أوصد الباب» یعنی در را بست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۴۹

سورة الشمس ص: ۵۴۹

اشاره

همه‌ی این سوره مکی است و مشتمل بر شانزده آیه است.

[سورة الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵] ص: ۵۴۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)
 وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ
 فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴)
 وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

ترجمه: ص: ۵۴۹

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 سوگند به خورشید و پرتو افشانی‌اش،
 و سوگند به ماه چون از آن پیروی کند.
 و سوگند به روز چون روشنش دارد.
 و سوگند به شب چون آن را فرو پوشد.
 و سوگند به آسمان و آنکه آن را برافراشت.
 و سوگند به زمین و آنکه آن را بگسترده.
 و سوگند به نفس انسان و آنکه آن را سامان دهد.
 آنگاه نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را در آن الهام کرد.
 به راستی هر کس که آن را پاکیزه داشت، رستگار شد.
 و به راستی نومید شد هر کس که آن را فرومایه داشت.
 قوم ثمود با طغیان‌شان انکار پیشه کرد.
 آنگاه که شقاوت پیشه‌ترینشان [به سوء قصد] برخاست.
 حال آنکه پیامبر خدا به آن گفته بود این شتر خداوند است، او و بهره‌ی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۰

آبش را رعایت کنید.

سپس او را دروغ‌زن شمردند و آن [شتر] را پی کردند، آنگاه پروردگارش آنان را به گناهشان، به یکسان نابود ساخت.
 و از عاقبت کارش نترسید.

تفسیر ص: ۵۵۰

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا سوگند به شمس صوری، یا شمس حقیقی یا روح انسانی.
 وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا سوگند به ماه که در روشن کردن جان‌شین خورشید است.
 یا در طلوع تابع و پیرو خورشید است (نور از آن می‌گیرد)، یا هنگام غروب خورشید پشت سر آن ماه بیرون می‌آید و آن در اواسط
 هر ماه است، یا سوگند خورده به ماه نفس انسانی آنگاه که پیرو و تابع روح باشد در عروج به سوی خدا.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا أَنْگَاهُ که خورشید آشکار شده و به کمال ظهور برسد که آن اواسط روز است، یا مقصود از شمس امام و مقصود از نهار سینه‌ای است که به اسلام گشوده شده اگر امام بروز نماید و با نور امام سینه روشن شود و آن وقتی است که آرامش و سکینه به وسیله‌ی ظهور امام و با ملکوت امام بر سالک نازل گردد.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا سوگند یاد کرد به شب و آن هنگام از شب که تاریکی‌اش بر نور آفتاب احاطه پیدا می‌کند.

زیرا بقای موالید و تولید آنها محقق نمی‌شود مگر با ظهور خورشید و تاریکی شب.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا سوگند به آسمان و به کسی که آن را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۱

بنا نمود و لفظ «ما» آورد تا با اعتقاد جمیع فرقه‌ها موافق باشد، یا لفظ «ما» مصدریّه است.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا لفظ «طحي» مانند «سعی» یعنی گسترد و گسترش پیدا کرد و خوابید.

و «طحي يطحو» یعنی دور شد و هلاک گشت و انسانی را بر رویش انداخت.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا مناسب سیاق کلام این بود که بگوید «وَالنَّفْسِ» با لام جنس.

ولی از این تعبیر عدول کرد یا برای بزرگ جلوه دادن نفس نسبت به سابق، یا نفس مخصوص بزرگی را اراده کرده به نحوی که تعریف آن ممکن نیست و آن نفس کلی یا نفس نبی صلی الله علیه و آله یا نفس ولی علیه السّلام یا نفس محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السّلام می‌باشد، یا نوع مخصوص از نفس مقصود است که آن نفس بزرگ و نوع نفس انسان است که در حد کمال است.

فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا که انجام دادن فجور و کار زشت را در خاطرش القا کرد، یا شناخت کارهای بد را به او الهام نمود تا از آنها دوری کند و شناخت تقوی از الهام کرد تا پرهیزگاری ورزد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا کسی که آن را نموده و اصلاح کرد، یا تطهیر و پاکیزه نمود رستگار شد.

وَقَدْ خَابَ وَزِيَانٌ دید، یا کافر، یا محتاج یا گرسنه شد.

مَنْ دَسَّاهَا لفظ «دسا یدسو» نقیض لفظ «زکی» و نیز به معنای مخفی کردن و طلب مخفی کردن آمده است.

و «دسی» مانند «سعی» از افعال ناقص یایی نیز ضد «زکا» است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۲

و «دساه» از باب تفعیل، یعنی او را فریب داد و فاسد کرد.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که هر کس خودش را داخل اهل خیر نموده و بین آنان مخفی سازد تا از آنان جلوه دهد در حالی که از اهل خیر نباشد ناامید می‌گردد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ جَوَابَ سؤَالِ مَقْدَّرٍ است و استشهاد بر ناامیدی کسی است که نفس خود را به کفر و گناه آلوده گرداند، چون قوم ثمود.

بَطَّغُوها لفظ باء برای سببیت است و «طغوی» به معنای طغیان، سرکشی، عصیان و نافرمانی است.

بعضی گفته‌اند: لفظ «باء» صله‌ی «كذبت» است و لفظ «طغوی» اسم عذابی است که بر آنان نازل شده است.

إِذْ اتَّبَعَتْ بَلَدٌ بَلَدًا و آماده گشت برای پی کردن شتر.

أَشْقَاهَا شقی‌ترین شخص از قوم ثمود و نام او «قدار کهمام» و نام پدرش «سالف» بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: شقی‌ترین (اولین) چه کسی است؟ علی علیه السّلام گفت: کسی که ناقه را پی کرد. فرمود: راست گفتی. پس بگو شقی‌ترین (آخرین) چه کسی است؟ گفت: گفتم: یا رسول الله نمی‌دانم.

فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربت می‌زند و اشاره به فرق سرش نمود. «۱»
 فَقَالَ لَهُمْ بَهِتْرَ اَيْنَ اِسْتِ كِه لَفْظِ «فَاءِ» بَرَايِ سَبِيَّتِ خَاصَّ بَاشِدِ، يَعْنِي، اَز جِهْتِ اَنَكِه بِه اَنَانِ كَقْتِ:
 رَسُوْلُ اللّٰهِ رَسُوْلُ خُدَا صَالِحِ عَلِيْهِ السَّلَامِ

(۱) کتاب المناقب بن شهر آشوب.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۳

نَاقَةُ اللّٰهِ وَ سَقِيَّاهَا كِه اَيْنِ شَتْرِ خُدَا سْتِ، بَگَذارِيْدِ اَبْشِ رَا بَخُوْرِدِ، چِه لَفْظِ «نَاقَةُ» مَنصُوْبِ اِسْتِ اَز بَابِ تَحْذِيْرِ يَ اِغْرَاءِ، يَ اِ مَنصُوْبِ بِه فَعْلِ مَحْذُوْفِ اِسْتِ اَز غَيْرِ بَابِ تَحْذِيْرِ وَ اِغْرَاءِ، يَعْنِي «اَز كَوَا».

و مَقْصُوْدِ اَز «سَقِيَّاهَا» نُوْبِتِ اَبِ خُوْرِدِنِ نَاقِهِ اِسْتِ، يَ اِ مَقْصُوْدِ اَبِيِ اِسْتِ كِه بِه نُوْبِتِ اَنِ شَتْرِ اَز اَنِ اَبِ مِيِ خُوْرِدِ.

فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهُا دَرِ رَسَالَتِشِ، يَ اِ دَرِ تَحْذِيْرِ وَ اِغْرَاءِ، يَ اِ دَرِ نَزُوْلِ عَذَابِ اَوْ رَا تَكْذِيْبِ كَرْدِه وَ نَاقِهِ رَا پِيِ كَرْدِنْدِ (كَشْتِنْدِ).

فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ «دَمَه» يَعْنِي اَوْ رَا رُوْغْنَ مَالِيِ نَمُوْدِ، خَانِهِ رَا كِجِّ كَرْدِ، كَشْتِيِ رَا قِيْرِ اِنْدُوْدِ نَمُوْدِ، زَمِيْنِ رَا صَافِ كَرْدِ.

دَمَ فَلَانَا يَعْنِي فَلَانِيِ رَا مَعْدَبَ بِه عَذَابِ تَامَ وَ كَامِلِ نَمُوْدِه وَ سَرَشِ رَا شَكَاْفَتِ (زَخْمِيِ كَرْدِ) وَ اَوْ رَا زِدِ.

وَ قَوْمِ رَا خُوْرِدِ كَرْدِ وَ كُوْبِيْدِ وَ بِه هِلَاكْتِ رَسَانِيْدِ، مَمانْدِ «دَمْدَمِهِمْ» وَ «دَمْدَمِ عَلَيْهِمْ».

فَسَوَّاهَا پَسِ خُدَا عَذَابِ رَا بَرِ هَمِهِيِ اَنَانِ فِرُوْدِ اَوْرُوْدِ وَ عَمُوْمِيِ شُدِ، يَ اِ قَوْمِ ثَمُوْدِ رَا دَرِ عَذَابِ مَسَاوِيِ نَمُوْدِ، يَعْنِي عَذَابِ رَا دَرِ بَارِهِيِ

اَنَانِ تَعْمِيْمِ دَادِ، يَ اِ هَمِهِ رَا بَا هَمِ مَسَاوِيِ كَرْدِ، يَعْنِي بَزْرِگِشَانِ رَا بِه اِنْدَازِهِيِ كُوْچَكِشَانِ قَرَارِ دَادِ.

وَ لَا يَخَافُ عُقَبَاهَا كِه خُدَاوِنْدِ اَز عَاقِبَتِ عَذَابِ وَ هِلَاكْتِ نَمِيِ تَرَسِدِ.

يَ اِ اَز عَاقِبَتِ عَذَابِ بِالسَّوِيِهِ نَمِيِ تَرَسِدِ، چُوْنِ چِيْزِيِ وَ قَسْمَتِيِ اَز كَارِيِ كِه اِنْجَامِ دَادِهِ بِه اَوْ بَرِگَرْدَانْدِهِ نَمِيِ شُوْدِ وَ كَسِيِ بَا اَوْ مَعَارِضِهِ

نَمِيِ كِنْدِ وَ كَسِيِ اَز اَوْ اِنْتِقَامِ نَمِيِ كِيْرِدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۴

يَ اِ مَقْصُوْدِ اَيْنِ اِسْتِ كِه پِيِ كِنْنْدِهِيِ شَتْرِ اَز عَاقِبَتِ كَارِشِ نَمِيِ تَرَسِدِ، يَ اِ صَالِحِ اَز عَاقِبَتِ عَقُوْبَايِيِ [كِه اَنَهَا رَا اَز اَنِ تَرَسَانْدِه]

نَمِيِ تَرَسِدِ، چُوْنِ اِطْمِيْنَانِ دَارِدِ پَرُوْرِدِ گَارِشِ اَوْ رَا نِجَاتِ خُوَاَهْدِ دَادِ، يَ اِ نَسِبَتِ سَرِ اِنْجَامِ دَعُوْتِشِ اَز قَوْمِ وَ تَبْعَاتِ اَنِ نَمِيِ تَرَسِدِ.

چُوْنِ دَعُوْتِ اَز قَوْمِ بَا اِذْنِ وَ اِجَارِهِ اَز جَانِبِ خُدَا وَ اِسْتِحْقَاقِ اَز جَانِبِ مَرْدَمِ بُوْدِه اِسْتِ.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبِ يَسَارِ بَهْمِ وَ هَمِ نِيَامِ اَهْلِ دُنْيَا مَمانْدِ كَارُوَانِيِ اِسْتِ كِه دَرِ خُوَابِ اَنَانِ رَا بِه رَا هِ مِيِ بَرِنْدِ.

اَهْلُ دُنْيَا كَارُوَانِيِ لِيَكِ خُوَابِ مِيِ بَرِنْدِ اَنَهَا بِه عَقْبَا بَا شَتَابِ

مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ عَلَامَهِيِ خُوْبِيِ قَدَسِ سَرَّهِ ج ۲۱ ص ۱۰۰

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۵

سورة الليل ص: ۵۵۵

اشاره

این سوره مکی و مشتمل بر بیست و یک آیه است.

[سورة الليل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱] ص: ۵۵۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)
 فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)
 فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)
 لَا يَصِيْلُهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ
 تُجْزَى (۱۹)
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

ترجمه: ص: ۵۵۵

به نام خداوند بخشندهی مهربان
 سوگند به شب که چون فرو پوشاند.
 و سوگند به روز چون روشن شود.
 و سوگند به آنکه نرینه و مادینه آفرید.
 که کوشش شما پراکنده [و گونه گون] است.
 حال اگر کسی [مالی] بخشید و پروا و پرهیز ورزید.
 و [وعده‌ی] بهشت را استوار داشت.
 زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم.
 و اما کسی که دریغ ورزید و بی‌نیازی نمود.
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۶
 و [وعده‌ی] دروغ انگاشت.
 زودا که راهش را به سوی شر و دشواری هموار کنیم.
 و چون به هلاکت افتد مالش به کار او نیاید.
 بیگمان راهنمایی [بندگان] بر ماست.
 و بیگمان راهنمایی [جهان] واپسین و نخستین ما راست.
 پس شما را از آتشی که زبانه زند هشدار دهم.
 که جز شقاوت پیشه وارد آن نشود.
 همان کسی که [حق را] انکار کرد و روی برتافت.
 و تقوا پیشه از آن دور داشته خواهد شد.
 همان کسی که مالش را می‌بخشد که پاکدلی یابد.
 و بر او [منت از] نعمت کسی نیست که باید جزایش را بدهد.

[و نمی‌کند آنچه می‌کند] مگر در طلب خشنودی پروردگار بلند مرتبه‌اش.
و زودا که خشنود شود.

تفسیر ص: ۵۵۶

و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ قَسَمَ بِهٖ شَبِّ آنْكَاهِ كَهٗ بِا تَارِيكِي اَش نُوْر خُوْرشِيْد و دِيْدِن رَا بِهٗ شَانْدِه و بْگِيْرِد و بِا سِرْدِي و بُرُوْدْتَش مِدَارِكْ و رُوْح حِيُوَانِي و نَفْسَانِي رَا تَحْت پُوْشَش بْگِيْرِد تَا دَر بَاطِن جَمْع شُوْنِد يَا مِرْدَم رَا بِا خُوَاب پُوْشَانْد يَا سُوْگَنْد يَاد كَرْدِه بِهٗ شَبِّ طَبْع يَا نَفْس يَا بِلَايَا.

مقصود شب قدر است که اهلش را بپوشاند.

و النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ قَسَمَ بِهٖ رُوْز آنْكَاهِ كَهٗ عَالَمِ رَا بِا ظُهُوْر و تَجَلِّي خُوْد رُوْشِن سَازَد، يَعْْنِي، هَنْكَام ظُهْر، يَا مَقْصُوْد رُوْز رُوْح يَا سِرُوْر يَا رُوْز عَالَمِ مِثَالِ اسْتِ آنْكَاهِ كَهٗ بَرِ اَهْلَش تَجَلِّي كَنْد.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ لَفْظ «مَا» مُصَدَّرِيَهٗ يَا مُوْصُوْلَهٗ بِهٗ مَعْْنَاي «مَنْ» اسْتِ، اِدَا كَرْدِن عِبَارَتِ بِا لَفْظِ «مَا» بَرَاي تُوَافِقِ اعْتِقَادِ جَمِيْعِ اسْتِ و مَقْصُوْدِ اَز مَذْكُور و مُؤَنَّثِ جِنْسِ اَنْ اَدَم و حَوَّاءُ، يَا عَلِي و فَاطِمَهٗ عَلِيْهَا السَّلَامِ اسْتِ و «خَلَقَ الذَّكَرَ و الْاُنْثَىٰ» بَدَنِ «مَا» نِيْز خُوَانْدِه شده است.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ سَعِي شَمَا پَرَاكَنْدِه و مَتَفَرَّقِ اسْتِ، بَدَانِ كَهٗ

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۷

سعی عبادت از حرکات اعضاست، چون حرکات‌های ارادی حتما باید مبدأ ارادی داشته باشد و مبدأ ارادی جز علت غایی نمی‌تواند باشد، که آن بر حسب تصوّر مبدأ فاعلیت فاعل است و بر حسب وجود غایت فعل.

و از سوی دیگر چون انسان بر حسب شعبه‌های قوه‌های شهوت، غضب، شیطنت و عقل در حالت انفراد یا ترکیب دارای قوا و نیروهای فراوانی است و هر قوه‌ای و مبادی و غایات متعددی دارد، مانند شهوت نسبت به زنان، در تمایل و استشهائ انگیزه‌ی تلاش و کوشش مرد در جهت نیل بر آن گاهی تنها نگاه کردن است، گاهی لمس و تماس و گاهی هم اموری مثل: بوسیدن، معانقه، گفتگو کردن، همبستری و زناشویی.

لذا سعی در عین اختلاف بر حسب صورت در مبدأ و غایت نیز مختلف می‌شود.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ مَنَا كَسِي كَهٗ اَز مَالِ، جَاهِ، مَقَامِ و اَبْرُوْشِش دَر رَاهِ خُدَا دَر گَزْدَرْدِ يَا نِيْرُوْهَائِ و تُوَانْمَنْدِيْهَائِ حُرُكَاتِ اَعْضَا، قُوْهِي تَخْيِلِ و عَقْلَانِي اَش رَا دَر رَاهِ خُدَا اَعْطَا نَمَايَد.

وَ اَتَّقَىٰ اَز نَجْلِ و قَرَارِ دَادَنْشَانِ دَر غَيْرِ طَلْبِ رِضَايِ خُدَا پَرِهِيْزِدِ كَهٗ اَيْنِ (دَرِ وَاَقْعِ) اَشَارَهٗ بِهٗ كَمَالِ عَمَلِي اسْتِ.

وَ صَدَّقَ تَصْدِيْقَ كَنْدِ بِا پِيْرُوِي اَز شَخْصِ صَادِقِ يَا اَز رَاهِ تَحْقِيْقِ بَدِيْنِ كُوْنَهٗ كَهٗ نَمُوْنَهٗ اَنْچِهٗ رَا شَنِِيْدِهٗ (دَرِ) خُوْدَشِ بِيَاْبِدِ.

بِالْحُسْنٰی عَاقِبَتِ نِيْكَوِي، يَا ثُوَابِ، يَا فِضِيْلَتِ، يَا خِصْلَتِ، يَا كَلْمَهٗ نِيْكَوِي رَا.

اَز اِمَامِ صَادِقِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَمْدَهٗ اسْتِ «۱»: مَقْصُوْدِ وِلَايَتِ اسْتِ، چِهٗ هِيْجِ

(۱) نور الثقلين ج ۵ ص ۵۹۲.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۵۸

نیکویی نیکوتر از ولایت نیست.

و بعضی گفته‌اند: مقصود سیر در خداست که آن نیز آخر مقامات ولایت است و این اشاره به کمال علمی است.

پس خدای تعالی این آیات را نازل نمود.

از امام باقر علیه السلام آمده است: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى» یعنی، کسی که عطا کند از آنچه را که خداوند به او داده است، «وَأَتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى»، یعنی بدین گونه که خداوند در مقابل یکی ده تا صد هزار عطا می‌کند. «فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»، یعنی، هیچ کار خیر را اراده نمی‌کند مگر آنکه برای او آسان می‌شود. وَ مَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى به خدا سوگند که این شخص بخیل از کوه یا از دیوار یا درون چاه سقوط نمی‌کند و لیکن در آتش جهنم سقوط می‌کند.

و نیز از امام باقر علیه السلام آمده است: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» کسی که عطا و پرهیز کند و با قوت و روزی خود ایثار نماید، روزه بگیرد و تا به نذرش وفا کند و انگشترش را در حال رکوع صدقه دهد، مقدار را در دینار بر خود ترجیح دهد، «صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» عبارت از بهشت و ثواب از جانب خداست: «فسنيسره»، یعنی، او را در خیر امام و پیشوا قرار ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۶۱

می‌دهد و پدر ائمه علیهم السلام می‌شود و خداوند این چنین کار را بر او آسان گردانید.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ جَوَابِ سؤَالِ مَقْدَرِ اسْتِ، گویی که گفته شده: آیا برای خداوند در اعطا و عدم اعطا هیچ نقش و کاری نیست که نسبت افعال را به طور مستقل به بندگان نسبت داده است؟ فرمود: بر ما جز هدایت و نشان دادن راه خیر و شر نیست. وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَ الْأُولَىٰ كِه مَبْدَأُ وَ غَايَةِ مَلِكٍ از آن ماست، هر مقدار که بخواهیم به هر کس که بخواهیم می‌دهیم. فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى لَا يُصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى پس من شما را از آتش دوزخ ترساندم، آتشی که جز شقی‌ترین کسی را که تکذیب به ولایت کند و از ولایت روی گرداند، یا تکذیب آخرت به رسالت نماید، فرا می‌گیرد. وَ سَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى وَ خِدَاوَنِدِ پَرِهِيْزِ كَارِ رَا بَرِ كِنَارِ از آتش یا دور از آتش قرار می‌دهد. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى پَرِهِيْزِ كَارِ كَسِي اسْتِ كِه مَالِش رَا تَرْكِيَه مِي كِنْدِ آن هَم بَه كَسَانِي كِه نَسْبِتِ بَه اَوْ حَقِّ نَعْمَتِي نِدَارِنْدِ.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى استثنای منقطع یا متصل از محذوف و جواب سؤال مقدرست، یعنی مالش را جز در راه طلب وجه پروردگار اعلاش نمی‌دهد.

وَ لَسَوْفَ يَرُضَى وَ الْبَتَّ بَه زودى (در آخرت) مورد خشنودی قرار خواهد گرفت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۶۲

با وجودی که این آیات در باره‌ی شخص خاصی نازل شده اما معنای عام دارد و اصل در کسی که عطا و تصدق نموده و پرهیزکار بوده است علی علیه السلام است.

و اصل در کسی که بخیل باشد و طلب غنا و بی‌نیازی کند دشمن علی علیه السلام است.

و برخی گفته‌اند: مقصود از کسی که عطا کند ابو بکر است که بلال را از مشرکین که اذیت و آزارش می‌کردند خرید و آزاد ساخت و مراد به «الأشقی» ابو جهل و امیه بن حلف است.

قال علی علیه السلام:

من حذرک کمن بشرک هر کس که به تو اعلام خطر کند مانند کسی است که به تو مژده دهد

هر که تو را بر حذر از شر کند مژده‌ای آورد برایت به خیر

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۹۷ و ۹۸

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۶۳

سوره الضحی ص: ۵۶۳

اشاره

این سوره مشتمل بر یازده آیه است و همه‌ی آیات آن مکی است.

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۵۶۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَاللَّآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)
 وَكَسُوفٍ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)
 وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه: ص: ۵۶۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 سوگند به روز روشن.
 و سوگند به شب چون بیارمد.
 که پروردگارت با تو بدرود نکرده و بی مهر نشده است.
 و بیشک جهان واپسین برای تو بهتر از نخستین است.
 و پروردگارت به زودی به تو [مقام شفاعت] می‌بخشد و خشنود می‌شوی.
 آیا یتیم نیافت که سر و سامانت داد.
 و تو را سرگشته یافت و رهنمایی کرد.
 و تو را تهیدست یافت آنگاه بی‌نیازت کرد.
 پس با یتیم تندی مکن.
 و بر خواهنده بانگ مزین [و او را مران].
 و اما در باره‌ی نعمت پروردگارت [با سپاس] سخن بگویی.

تفسیر ص: ۵۶۳

اشاره

وَالضُّحَى قسم به ضحی که مقصود هنگام بالا آمدن آفتاب و

ساخت «۱».

فَأَمَّا الْيَتِيمَ يَتِيمٍ نسبت به پدر صوری یا یتیم از امام، یعنی کسی که امام نداشته باشد یا از امامش منقطع شده باشد بدین گونه که امام غایب باشد، یا از دنیا رفته باشد، یا حضور ملکوتی نزد او نداشته باشد، اگر چه حضور ملکی باشد، یا مقصود یتیم از علم است. فَلَا تَقْهَرْ او را مجبور نکن بر مال خودش که حقّ او را از بین برده باشی یا مقصود این است که او را تحقیر نکن.

روایت شده که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله فرمود: کسی که بر سر یتیمی دست بکشد هر تار موئی که دستش بر آن رسیده در روز قیامت نورانی می شود.

و در خبر دیگری آمده است: کسی پیدا نمی شود که یتیم‌نوازی کند و دست بر سر یتیم بکشد خداوند به او به هر موئی یک حسنه بدهد (یعنی به هر موئی که دست می کشد یک پاداش نیک می یابد) و به هر موئی یک گناه از او محو می شود و به هر موئی یک درجه او بالا می رود.

و در خبر دیگری آمده است: من و متکفل یتیم مانند این دو در بهشت هستیم اگر پرهیزکار باشد و از خدا بترسد و اشاره به انگشت سبّابه و انگشت وسطی کرد.

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ سائل را منع و زجر نکن و مقصود از سائل کسی است که از اعراض دنیا سؤال کند. یا کسی است که امری از امور آخرت را درخواست می کند.

از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله روایت شده که فرمود: هر گاه سائلی دستش را

(۱) عیون اخبار الرضا - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۹۶.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۶۹

به سوی تو دراز کرد و لو سوار بر اسب هم باشد، پرداخت حقّ او بر تو واجب می شود اگر چه به نصف خرما باشد.

بازگویی و نمایان ساختن نعمت ص: ۵۶۹

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پس نعمت پروردگارت را بازگو.

نعمت چنانچه مکرر گذشته است جز ولایت چیزی نیست، یا مقصود چیزی است که مال اهل ولایت است از آن جهت که اهل ولایت هستند اعم از آنکه از لوازم زندگی دنیا و عوارض آن باشد، یا از لوازم حیات آخرت و غایات آن باشد، خواه به صورت نعمت باشد یا به صورت بلا و حدیث کردن نعمت اعم از آن است که به فعل باشد یا به قول یا به کتابت و نوشتن، یا به اشاره.

بلکه حدیث کردن با فعل و عمل بهتر از حدیث کردن با گفتار و زبان است، پس اگر خداوند بر بنده اش نعمتی از نعمت‌های صوری دنیوی یا اخروی معنوی را داد دوست دارد با زبان یا فعل آن نعمت را ظاهر سازد، پس اگر نعمت خدا را بدون یک امر برتر الهی کتمان کند کفران کرده است.

و چون خطاب نسبت به رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله و پیروانش عمومیت دارد و امر به حدیث کردن نیز بر حسب اختلاف اشخاص و احوال مختلف می شود، زیرا وقتی خطاب به محمّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله باشد باید منظور از امر به حدیث کردن حدیث نمودن ولایت و نبوت و رسالت و قرآن و احکام ولایت و احکام نبوت و رسالت و نزول وحی و ملک بر او و نعمت‌های صوری ... همه اینها باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۰

و اگر خطاب به جانشینان پیامبر باشد باز امر بازگو کردن همه آن موارد می‌شود، این فرق که در نبوت و رسالت و قرآن به نحو خلافت و جانشینی است، نه به نحو اصالت و استقلال.

و اگر خطاب به مؤمنین باشد منظور از حدیث کردن، حدیث کردن ولایت است که آنرا، به بیعت خاص قبول کرده‌اند و حدیث کردن رسالت است که آنرا با بیعت عام قبول کرده‌اند و نیز امر به حدیث کردن احکام رسالت و ولادت بازگو کردن نعمت‌های صوری است.

و اگر خطاب به مسلمین است امر به حدیث کردن رسالت است که با بیعت عام قبول کرده‌اند و امر به بازگو کردن احکام رسالت و سایر نعمت‌هاست.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود «۱»: وقتی خداوند بر بنده‌اش نعمتی را داد و آن نعمت بر آن بنده ظاهر شد، او حیب خدا و حدیث کننده به نعمت خدا نامیده می‌شود و اگر خداوند نعمتی را بر بنده‌اش داد و بر او ظاهر نشد او خشم آورنده‌ی خدا و تکذیب کننده‌ی نعمت‌هایش نامیده می‌شود.

از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که عاصم بن زیاد را از پوشیدن لباس موئین و خشن و گوشه‌گیری و ترک مردم منع کرده آمده است «۲»: اگر نعمت‌های خدا را با فعل و عمل نمودار سازی نزد خدا محبوبتر است از آنکه با گفته و مقال ظاهر کنی. و خدای تعالی فرموده: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و اخبار در

(۱، ۲) معانی الاخبار - نور الثقلین ج ۵ ص ۵۹۹-۵۹۸.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۱

اظهار علم و دین و سایر نعمت‌ها در صورتی که مانعی از اظهار نباشد، بسیار است.

سوره الم نشرح ص: ۵۷۱

اشاره

این سوره مشتمل بر هشت آیه است که همه‌ی آن مکی است.

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۸ تا ۸] ص: ۵۷۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)
 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

ترجمه: ص: ۵۷۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 آیا دلت را برایت گشاده نداشتیم؟

و بارت را [از دوش] برنگزیم؟ همان که می‌خواست پشتت را بشکند. و آوازه‌ها را بلند گردانیم. بیگمان در جنب دشواری، آسانی است. آری در جنب دشواری آسانی است. پس چون فراغت یافتی، [در دعا] بکوش. و به سوی پروردگارت بگرای.

تفسیر ص: ۵۷۱

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ چون اول این سوره طبق روال و سیاق سوره‌ی قبلی است، امتداد شمارش نعمت‌های خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد ... در بعضی اخبار وارد شده است که در نماز یکی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۲ بدون دیگری خوانده نشود «۱».

از این رو بعضی از علما فتوی داده‌اند که آن دو یک سوره هستند و لفظ «شرح» مانند «منع» یعنی باز کرد و قطع نمود، مانند «شرح» از تشریح و «فتح» و «شرح الشیئی»، یعنی آنرا وسیع تر قرار داد و شرح صدر، یعنی توسعه و گسترده‌گی سینه به نحوی که از هیچ سازگار و ناسازگار تنگ نشود و شرح صدر محمد صلی الله علیه و آله عبارت از تنگ نشدن سینه‌ی او از جمیع بین کثرت‌ها و وحدت و دعوت خلق و عبادت حق.

روایت شده از نبی صلی الله علیه و آله سؤال شد: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا سینه گشوده و وسیع می‌شود؟ فرمود: بلی. گفته شد: یا رسول الله آیا علامتی هم دارد که با آن علامت معلوم شود؟

فرمود: بلی، خود را از دار غرور خالی دیدن و بازگشت به دار خلود و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن آن.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ بار سنگین که پشت تو را خم کرده یا سنگینی کرده یا شکسته است و مقصود سنگینی دعوت خلق یا معاشرت با آنانست، یا سنگینی شنیدن وحی و دیدن ملائکه، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول نزول وحی تبار می‌شد و می‌گفت: مرا بپوشاند، چنانچه گذشت.

یا مقصود سنگینی اظهار نبوت و اظهار نماز و غیر آن است، یا مقصود سنگینی اذیت کفار و غمهایی است که از آنان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید.

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۹.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۳

یا سنگینی اصلاح مسلمین و نگهداشتن شان بر دین است.

الَّذِي أَنْفَضَ ظَهْرَكَ تو خمود بودی و در شعب عمویت مدتی طولانی پنهان بودی تا خدای تعالی نام تو را بلند آوازه نمود تا آنجا که نام او در طول حیاتش بین عرب و عجم شنیده شد.

و پس از وفاتش جمیع بلاد و کشورها شنیدند و خداوند ذکر او را آنچنان بالا برد که در اذان اعلام و اذان نماز و اقامه‌ی آن به ذکر خودش مقرون ساخت و کاری کرد که خطاب و وعظ در خطبه‌ها، موعظه‌ها و منبرهایشان را ذکر کنند و نام او را آنچنان بالا برد

که هر کس بشنود باید صلوات فرستد و نام او را از نام خودش مشتق نمود.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ لَفْظ «فاء» برای سببیت است و معنای آن این است که امورت را بر تو آسان گردانیدیم بعد از آنکه بر تو سخت بود و این آیه بدان جهت بود که ما چنین قرار دادیم که پس از هر سختی دو آسانی باشد، پس این جمله تعلیل جمله‌ی قبل و وعده به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که یک آسانی دیگر در راه است.

و مقصود از عسر، فقر یا رنج و ناراحتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و آله از ایمان نیاوردن قومش و از آزار رساندن مشرکین به او و مؤمنین می‌باشد. یا مقصود تنگ شدن سینه‌ی او از معاشرت با خلق و دعوت‌شان و از راست نمودن کجی و انحراف آنانست.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَا بَرای سببیت است و معنای آن اینکه کارهایت را که صعوبت و دشواری به همراه داشت آسان کردیم به موجب اینکه برای هر دشواری دو تا آسانی قرار دادیم پس در واقع این جمله در مقام تعلیل است بر سابق است که به آسانی دیگری وعده

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۴

فرموده است.

و مراد از عسر (دشواری) فقر و ناراحتیهای آن حضرت بوده از عدم گرایش قومش و ایزدای مشرکین نسبت به آن حضرت و مؤمنین یا آلامی که آن بزرگوار از معاشرت با مردم دلتنگ شده و رنج راست کردن کجی‌های مردم و هدایت و ارشاد آنان در پی داشت. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا این جمله تکرار جمله‌ی اوّل و تأکید آن است.

و لذا ادات وصل نیاورد و تکرار کننده اگر معرّف به الف و لام باشد در صورتی که قرینه نباشد عین اوّل می‌شود و اگر نکره باشد در صورت عدم وجود قرینه بر خلاف غیر اوّل می‌شود.

و لذا در اخبار وارد شده: هیچ وقت یک سختی بر دو آسانی غالب نمی‌شود.

از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است که او خارج شد در حالی که شاد و مسرور بود و می‌خندید و می‌گفت: هرگز یک سختی بر دو آسانی غلبه نمی‌کند که: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نازل شد.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ لَفْظ «نصب» از باب «علم»، یعنی، خسته کرد و «عیش ناصب»، یعنی زندگی با سختی و تلاش و کوشش، «نصب» از باب «ضرب»، یعنی بلند کرد و گذاشت و از اضرار است.

و «نصب له» از باب «ضرب»، یعنی با او دشمن کرد و ناصبی کسی است که با علی علیه السلام دشمنی کرد، لَفْظ «ناصبی» مبالغه‌ی در ناصب است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۵

یا منسوب به کسی است که برای اوّلین بار دشمنی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ابداع نمود.

بنابراین معنای آیه این است که هرگاه از ترمیم معاش، زندگی، از دعوت خلق، جهاد با آنها و از آنچه که از امور دینت خدا بر تو واجب کرده فراغت حاصل کردی پس کوشش کن و در طلب وجه خدا و رضایت او خودت را خسته کن.

بعضی گفته‌اند: یعنی هرگاه از عبادتی فارغ شدی به دنبال آن عبادت دیگری را شروع کن و هیچ وقتی از اوقاتت را خالی نگذار که به عبادتی مشغول نباشی.

از امام باقر و صادق علیهما السلام آمده است: معنای این آیه این است که، هرگاه از نماز واجب فارغ شدی در دعا و نیایش بکوش و به درخواست از وی رغبت نما تا خداوند به تو عطا نماید «۱».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: مقصود دعا کردن بعد از نماز است در حالی که هنوز نشسته‌ای.

بعضی گفته‌اند: وقتی از واجبات فارغ شدی در قیام لیل و شب زنده‌داری بکوش «۲».

بعضی گفته‌اند: هر گاه از دنیا فراغت حاصل کردی در عبادت کوشش کن، یا در جهاد نفس خویش بکوش (۳).
برخی گفته‌اند: هر گاه از عبادت فارغ شده برای طلب شفاعت

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - اصول کافی - مجمع البیان - نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵.

(۲، ۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - اصول کافی - مجمع البیان - نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵. [.....]

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۶

کوشش کن.

بعضی گفته‌اند: هر گاه از مرض شفا پیدا کردی و صحیح و سالم شدی در عبادت کوشش نما.

بعضی گفته‌اند: هر گاه از چیزی که برای تو اهمیت دارد فارغ شدی در فرار از آتش کوشش نما.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است: هر گاه از نبوت فارغ شدی علی علیه السّلام را بر جانشینی نصب کن و به پروردگارت مایل باش.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده که او می‌فرمود: هر گاه فارغ شدی علم خویش را نصب کن، وصی خود را اعلام کن، فضل و برتری او را آشکارا اعلان کن، پس فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» تا آخر حدیث.

حضرت فرمود: این معنا هنگامی بود که خبر رحلت رسول خدا به او اعلام شده بود.

ظاهر این دو خبر این است که لفظ «انصب» با کسره‌ی صاد خوانده شده و استفاده این معنا از قرائت مشهور نیز ممکن است.

زیرا ممکن است معنای آیه چنین باشد: آنگاه که از تبلیغ رسالت و تبلیغ جمیع احکام یا از حجّه الوداع فراغت حاصل کردی پس کوشش کن و در خلافت علیّ علیه السّلام خودت را خسته نما.

در این صورت «انصب» به معنای «أعی» می‌شود، یا به معنای خلیفه و جانشینت را بالا-بیر و اعلان کن، یا به معنای خلیفه‌ات را بر آنان بلند کنی، می‌باشد.

زمخشری گفته: از جمله‌ی بدعت‌ها چیزی است که از بعضی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۷

رافضی‌ها روایت شده که لفظ «فانصب» با کسره‌ی صاد خوانده شده، یعنی، علی علیه السّلام را بر خلافت نصب کن.

اگر این استدلال برای رافض صحیح باشد پس ناصبی نیز می‌تواند چنین قرائت کند لفظ «فانصب» را به معنای امر به نصب قرار دهد که همان بغض علی علیه السّلام بشود (۱).

من می‌گویم: نه در قرائت مشهور و نه در قرائت شاذّ اصلاً «انصب» با کسره‌ی صاد خوانده نشده و در آن در روایت که ما ذکر کردیم دلالتی بر قرائت مذکور وجود ندارد.

و قول خدای تعالی: «و الی ربّک فارغب» دلالت می‌کند بر آنکه خدای تعالی امر به نصب خلیفه کرده است، چون ظاهر آن دلالت بر مرگ خودش می‌کند و مناسب با مرگ خود تعیین وصی و جانشین و نصب خلیفه برای مردم است تا نظم و نظام مردم متلاشی نشود.

قال علیّ علیه السّلام:

اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان پست‌ترین دانش آنست که تنها بر سر زبانت و والاترین دانش آنچه که در اندام دانشمند عیانست

علمی که سر زبان بود پست بود آن علم بود که، بر سر دست بود

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۱۲۷

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۸

سوره التین ص: ۵۷۸

اشاره

این سوره مکی، بعضی گفته‌اند مدنی و مشتمل بر هشت آیه است.

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸] ص: ۵۷۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)

ترجمه: ص: ۵۷۸

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
سوگند به [سرزمین قدسی] انجیر و زیتون.
و سوگند به طور سینا.
و سوگند به این شهر [و حرم] امن.
به راستی که انسان را در بهترین قوام آفریده‌ایم.
سپس او را به فرو دین فرود باز گرداندیم.
مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، که ایشان را پاداشی ناکاسته [بی‌منت] است.
[ای انسان بی‌ایمان] با این حال چه چیزی تو را به انکار [روز] جزا کشانید؟
آیا خداوند دورترین داوران است؟

تفسیر ص: ۵۷۸

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ تین غذایی است معروف و آن غذا و خورش است و میوه‌ای است که غذائیت آن زیاد است و فضولات آن اندک و بدون هسته و پوست است و برای بسیاری از مرض‌ها نافع است و نیز نام کوهی است در شام و مسجدی نیز در شام به همین نام است و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۷۹

نام کوهی در قطفان و نام دمشق و مسجد نیز می‌باشد.

و طور سینا با فتحه «نا» و با مدّ، یا قصر به معنای طور سیناست.

و زیتون درخت زیتون یا میوه آن است و منافع آن نیز زیاد، روغن از آن در می‌آید که خورش است و در کشورهایشان جزو بیشتر خورش‌ها قرار می‌گیرد و مسجد دمشق یا کوههای شام، شهری در چین و قریه‌ای در صعید نیز به همین نام است.

و جایز است برای خدای تعالی قسم به هر یک از تین و زیتون، ولی چون قول خدای تعالی: «و طور سینین و هذا البلد الامین» معطوف بر آن دو است.

پس مناسب بر حسب ظاهر این است که مقصود از آن دو یکی از مکانها باشد.

بر حسب تأویل مناسب این است که مقصود از «تین» جهت نفس عمّاله‌ی الهیه است و مقصود از زیتون جهت نفس عمّامه باشد، که در عالم صغیر آن دو مسجد هستند.

و طُورِ سِینین لفظ «سینی» و «سیناء» با مدّ و کسره‌ی سین و فتحه‌ی آن و «سینی» با فتحه‌ی سین و قصر که لفظ «طور» به آن اضافه می‌شود (در سوره‌ی «مؤمنون» بیان آن گذشت).

و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ مقصود مکه است و امین بودن آنجا بدان جهت است که آنجا محلّ امن قرار داده شده با وضع و قرار داد، یا به محض خواست و مشیت خدا چه بعضی از کسانی که قصه تعرّض به آنجا را داشتند گرفتار شوند، مانند اصحاب فیل و «طور سینی»،

بر حسب تأویل در عالم صغیر اشاره به جهت بالا و علیا از نفس است که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۰

هر کس به آنجا صعود کند با پروردگارش مناجات می‌کند و حضرتش را می‌بیند.

و این بلد امین تا مقام قلب و نواحی آن است.

از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

خدای تعالی از شهرها چهار شهر را اختیار کرد و فرمود: «و التّین و الزّیتون و طُورِ سِینین و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» پس «تین» مدینه و «زیتون» بیت المقدس و «طُورِ سِینین» کوفه و «هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» مکه است.

قمی گفته: تین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و زیتون امیر المؤمنین علیه السّلام و طور سینین حسن و حسین علیهما السّلام و طور سینا علی بن ابی طالب علیه السّلام و هذا البلد الامین ائمه علیهم السّلام می‌باشند «۱».

و از امام کاظم علیه السّلام آمده است: تین و زیتون حسن و حسین علیهما السّلام و طور سیناء علی بن ابی طالب علیه السّلام و هذا البلد الامین، محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشند «۲».

و این اخبار اشاره به بعضی وجوه تأویل است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ کلمه تقویم به معنای «قومه» یعنی آن را معتدل قرار داد و «قومه»، یعنی کجی آنرا از بین برد و بودن انسان در «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» بر حسب صورت مشهود و محسوس است.

زیرا جمیع اجزا و اعضایش مناسب و موافق او قرار داده شده و جمیع مراتب عالی‌ی او نیز مناسب و موافق او قرار داده شده و هرگاه انسان با هر مولودی از نبات و حیوان مقایسه شود اعتدال او بهتر از

همه‌ی آنانست.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ لَفْظ «سافلین» را نکره آورد تا اشاره به این باشد که کفار آن قدر حالشان بد و فجیع است و آنقدر پایین و پست بودنشان ناشناخته است که تعریف و شناساندن آنان ممکن نیست، چه اینان پایین‌تر و پست‌تر از اطفال و دیوانه‌ها هستند، یا آنان را از اهل پست‌ترین درکات جهنم قرار دادیم و انسان در اخبار به منافقین امت تفسیر شده که در این صورت استثنای منقطع است.

و اگر مقصود مطلق انسان باشد که آن موافق‌تر و مناسب‌تر است، استثنا متصل می‌شود و معنای آن چنین می‌شود که این جنس را یعنی جنس انسان را در ضمن جمیع افراد در بهترین تقویم و اعتدال بر حسب صورت و باطن آفریدیم، سپس او را بر حسب صورت و باطن به اسفل سافلین رد کردیم، چه او را نازل کردیم تا پایین‌ترین درکات جهنم جای دادیم.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر کسانی که با بیعت عام یا خاص ایمان آورده باشند.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مکرر بیان این عبارت گذشت (که عمل صالح کردار شایسته حاصل از نیت ولویه است)، یعنی، ما آنان را به اسفل سافلین رد نمی‌کنیم.

فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ به سبب آنکه آنان دارای اجرا دنباله دار و غیر مقطوع یا اجر بدون منت هستند، زیرا مؤمنین همانطور که از اول کودکی بر حسب صورت در نمو هستند بر حسب باطن نیز تا آخر ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۲

عمر در نمو و رشد هستند و زیادی عمر از ایمان آنان چیزی کم نمی‌کند و همانطور که بر حسب باطن در نمو هستند اکثر آنان بر حسب ظاهر تا آخر عمر در ازدیاد شادابی و طراوت می‌باشند.

فَمَا يَكْذِبُكَ كَذَّبَ بِالْأَمْرِ از باب تفعیل، یعنی آن را انکار کرد و «کذبه»، یعنی او را حمل بر دروغ کرد و او را دروغگو و کاذب قرار داد و او را کاذب شمرد و معنای آیه این است که چه چیزی تو را وادار می‌کند، یا تو را کاذب قرار می‌دهد، یا کاذب می‌شمرد.

بَعِيدٌ بعد از این دلیل مشهود و محسوس، بِالَّذِينَ به حشر و جزا، یعنی به سبب این دین که تو بر آن هستی، یا به ولایت علی علیه السلام و خطاب مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله بطور کنایه یا خطاب عام است.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ خداوند در حکمش بهترین حکم‌کنندگان است، یا در اتقان و استحکام آفرینش شدیدترین و بهترین است، یعنی، اگر تو به صورت و سیرت انسان نظر افکنی یقین پیدا می‌کنی که خداوند از نظر حکم بهترین و از نظر صنع متقن‌ترین است.

و کسی که چنین باشد آفریده و ساخته‌اش را که در آن دقایق صنع و آخرین را به کار برده به نحوی که صاحبان عقل حیران مانده‌اند، مهمل نمی‌گذارد و بدون غایت آن را باطل نمی‌کند، زیرا پایین‌ترین و کوچکترین صانع اگر عاقل باد، ساخته‌ای خودش را بدون فایده باطل نمی‌کند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۳

سوره العلق ص: ۵۸۳

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر بیست آیه است و بعضی آن را نوزده آیه می‌دانند.

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹] ص: ۵۸۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)
 عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹)
 عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)
 كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسِفَعَنَّ بِالْأَنفُسِ الَّتِي كَانَتْ تُكَذِّبُ عَنْ آيَاتِنَا الَّتِي كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بَدِيلًا لَا يُرَوِّدُونَ (۱۵) نَاصِيحَتِهِمْ كَذِبُهُمْ فَخُلِقُوا خَاطِئِينَ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسِجْدٌ وَاقْتَرِبُ (۱۹)

ترجمه: ص: ۵۸۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.
 که انسان را از [نطفه و سپس] خون بسته آفریده است.
 بخوان و پروردگار تو بس گرامی است.
 همان که با قلم [و کتابت انسان را] آموزش داد.
 به انسانی چیزی را که نمی‌دانست. آموخت.
 چنین نیست، بیگمان انسان سر به طغیان برآورد.
 از این که خود را بی‌نیاز [و توانگر] بیند.
 همانا بازگشت به سوی پروردگار توست.
 آیا نگریده‌ای کسی را که باز می‌دارد.
 بنده‌ای را که به نماز برخیزد.
 آیا اندیشیده‌ای که اگر [پیامبر و پیرو او] بر طریق هدایت باشد.
 یا امر به پرهیزگاری کند [بر حق است]
 آیا اندیشیده‌ای که اگر انکار پیشه کند و روی برتابد [فقط خود را نابود سازد].
 آیا نمی‌داند که همانا خداوند [همه چیز را] می‌بیند؟
 حاشا، اگر از آن کار دست بردارد، موی پیشانی
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۴
 او را به سختی بگیریم.
 موی پیشانی دروغزن خطا پیشه را.
 پس مذبوحانه [هم مجلسانش را] [به کمک] بخواند.
 ما نیز آتشبانان دوزخ را فراخوانیم.
 حاشا، از او پیروی مکن و سجده بر و تقرّب بجوی.

تفسیر ص: ۵۸۴

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ در بیشتر اخبار از طریق عامه و خاصه وارد شده که این سوره اولین سوره‌ای است که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده است و این سوره در اولین روزی بوده که جبرئیل بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده و اولین چیزی که نازل شده پنج آیه از اول این سوره بوده.

بعضی گفته‌اند: اولین سوره‌ای که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده سوره‌ی مدثر است، بعضی سوره‌ی «فاتحه‌الکتاب» را گفته‌اند.

اما لفظ «باء» در «بِاسْمِ رَبِّكَ» برای سببیت یا استعانه است و معنای آیه این است: تو قبل از این خودت می‌خواندی و بعد از آنکه از نفس خودت فانی شده و بعد از فنا باقی گشتی و به سوی خلق باز گردانده شدی مشاهد و بیننده‌ی حق در خلق گشتی و فاعل و قائل و قاری به سبب حق شدی نه به سبب خودن.

پس مکتوبات و نوشته‌های خدا را در لوح‌های طبایع و مثال و آنچه را که فرشتگان خدا بر تو می‌خوانند و آنچه را که از وسائط حق می‌شنوی، بخوان پس از آنکه به خلق برگشتی به نام پروردگارت بخوان نه به نام خودت.

بعضی گفته‌اند: لفظ «باء» زایده است و معنای آیه این است که نام پروردگارت را بخوان، یعنی، اگر قبل از فنا اسمای اشیا را می‌خواندی بعد از بقا شایسته است اسم پروردگارت را بخوانی، چون تو بعد از این جز اسماء خدا را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۵

نمی‌بینی و اسمای اشیا را نمی‌بینی.

الَّذِي خَلَقَ بعد از رجوع اشیا را جز مخلوق از آن جهت که مخلوق هستند نمی‌بینی و چون قوام مخلوق از آن جهت که مخلوق است به خالق می‌باشد.

بلکه مخلوق از آن حیثیت شیئیت و انانیتتی جز شیئیت و انانیت خالق چیزی نیست پس در نظر تو جز اسم الله که خالق است چیزی وجود ندارد و چون ظهور خالقیت خدای تعالی و اتقان صنع او و دقایق حکمت او و خوبی و نیکویی صانع بودن او به وسیله‌ی خلق انسان و سیر از مقام کمالش در خلق او یا در امر او و خلق او به پست‌ترین مواد انسان به طریق معکوس است.

لذا خدای تعالی فرمود: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ لَفْظ «علق» با حرکت عین و لام به معنای خون به نحو مطلق یا خون سرخ یا خون غلیظ یا خون جامد است و به معنای گل است که به دست چسبیده باشد و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

اَقْرَأْ جمله‌ی «خلق الإنسان» بدل از «خلق» است به صورت بدل بعض از کلّ یا به صورت بدل کلّ از کلّ، یا تأکید آن است، یا جمله مستأنف و تفسیر آن است و جواب سؤال مقدر می‌باشد، یا مفعول «اقرأ» دوم است و آن جواب سؤال مقدر است، گویی گفته شده: چه بخوانم؟

پس فرمود: بخوان: «خلق الإنسان من علق».

وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ که لفظ کریم به معنای سخاوتمند است که بدون عوض و غرض عطا می‌کند و بدون عجز متحمل می‌شود و بدی بدی کننده را در صورت و وجه او ظاهر نمی‌سازد و «الأکرام» کسی است که در این وصف به نهایت و آخر رسیده باشد و آن خبر لفظ «رَبُّكَ» یا وصف آن می‌باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۸۶

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ به انسان خط را با قلم آموخت، یا جمیع ما سوای اقلام عالی را، یعنی جمیع آنچه را که احتیاج به آن دارند به صورت تعلیم وجودی یاد داد، یا تعلیم شعوری را به توسط اقلام عالی انجام داد یا در انسان احساس قلم طبیعی را ایجاد کرد تا آنجا

سموم اندکی صورت او را سوزانید.

و «سفع بناصیه» یعنی پیشانی او را گرفت و کشید و ممکن است که سفع در اینجا به هر یک از این معانی باشد، یعنی، پیشانی او را می‌گیریم و به سوی آتش می‌کشیم، یا صورت او را سیاه می‌کنیم و اختصاص پیشانی بدان جهت است که پیشانی شریف‌ترین جزو صورت است و ظهور صورت اول به وسیله پیشانی است، یا او را علامت گذاری می‌کنیم، یا او را ذلیل می‌کنیم، یا او را می‌زنیم. در سوره‌ی هود در آیه‌ی «مَا مِنْ دَائِيَةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا» تحقیق اخذ به پیشانی هر جنبه گذشته.

ناصیه کاذبه خاطئه آن پیشانی دروغ زن و خطا پیشه، که نسبت دروغ و خطا به پیشانی مجاز است. فَيَدْعُ نَادِيَهُ أَنْگَاه از هر کس که او را بخواد و بخواند، یاری جوید و بعضی گفته‌اند: ابو جهل گفت: مرا تهدید می‌کنی در حالی که من از حیث یار و انصار بیشترم که این آیه نازل شد.

سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ لفظ «زبانیه» جمع «زبنيه» مانند «شردمه» به معنای سرکش‌های جنّ و انس و شدید آن دو است و به معنای شرط و سرباز نیز آمده است.

یا «زبانیه» جمع «زبني» با کسره‌ی زاء و نون و تشدید یا به معنای پلیس و سرباز است، یعنی، سربازان را فرا می‌خوانیم تا او را بگیرند، پس یار و انصارش را برای دفع عذاب و دفاع در مقابل ما ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۵۸۹ فرا بخوانید.

كَلَّا مَنع مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است از شکستن قصد و عزمش در طاعت پروردگارش.

یا خطاب عامّ است و «کلا» ردع هر کسی است که بخواد پیرو ابو جهل باشد و فریب او را بخورد. لَا تُطْعُهُ در نهی از نماز، یا در تکذیب مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اطاعت او را نکن.

وَاسْجُدْ یعنی به نهی او اعتنا نکن و ناراحت نباش نماز بخوان و در نماز خود سجده کن و نسبت به پروردگارت ذلیل باش.

وَاقْتَرِبْ با سجده به پروردگارت نزدیک باش، چون نزدیکترین و بهترین وقت که بنده به پروردگارش نزدیک می‌شود وقتی است که در حال سجده باشد و سجود در اینجا واجب است.

از ابی عبد الله علیه السلام آمده است «۱»: سوره‌هایی که سجده در آنها واجب است، عبارتند از «الم تنزیل» و «حم السجده» و «النجم اذا هوی» و «اقرأ باسم ربك».

و غیر از این چهار مورد سجده در جمیع قرآن مستحبّ است و واجب نیست و واجب کردن سجده بر امت در صورتی که خطاب مخصوص به مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد از جهت تبعیت و پیروی کردن از اوست.

و واجب نمودن سجده جهت قرائت امثال این آیه یا استحباب سجده بدان جهت است که مکرّر ذکر کردیم که قاری قرآن شایسته است در حین قرائت از نسبت افعال به خود فانی باشد و زبان او زبان خدا باشد، نه زبان خودش تا در زمره‌ی کسانی نباشد که خدای تعالی

(۱) نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۸.

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۵۹۰

در باره‌ی آنها فرموده: «يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ».

پس اگر زبان قاری زبان خداست پس باید امر به سجده را از جانب خدا استماع نماید و به خاطر شنیدن امر به سجده سجده کند تا امثال امر خدا باشد که از زبان خود او شنیده شد و زبان او زبان خداست.

قال عليّ عليه السلام:

اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان پست‌ترین دانش آنست که تنها بر سر زبانست و والاترین دانش آنچه که در اندام دانشمند عیانست
 علمی که سر زبان بود پست بود آن علم بود، که بر سر دست بود
 منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۱۲۷
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۱

سوره القدر ص : ۵۹۱

اشاره

این سوره مکی است و بعضی آنرا مدنی دانسته‌اند و آن مشتمل بر شش آیه است.

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵] ص : ۵۹۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ
 كُلِّ أَمْرٍ (۴)
 سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

ترجمه: ص : ۵۹۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کرده‌ایم.
 و تو چه دانی شب قدر چیست؟
 شب قدر بهتر از هزار ماه [عادی] است.
 در آن [شب] فرشتگان و جبرئیل به اذن پروردگارشان برای انجام هر کار فرود آیند.
 [این شب] تا دمیدن سپیده دم آکنده از سلامت [و امن و امان] است.

تفسیر ص : ۵۹۱

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا قرآن را نازل کردیم.
 لفظ «قرآن» را به طور صریح ذکر نکرد و آن را به صورت ضمیر و مبهم آورد تا آن را بزرگ نماید و بزرگ جلوه دهد، یعنی، مدعی شود که قرآن بدون تعیین معین است.

چنانچه نسبت نازل کردن به ضمیر متکلم و تعیین ظرف تفخیم و بزرگ نمودن آن است و قرآن را خدای تعالی از حیث صورتش.
 فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر نازل فرمود که آن سینه‌ی
 ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۲
 محمّد صلی الله علیه و آله و در شب قدر که آن نقوش مدادی و الفاظی است که معانی تحت آن پنهان می‌شوند.

«تحقیق شب قدر» ص: ۵۹۲

بدان که از مراتب عالم به اعتبار مدّت بقای آن و از مراتب انسان به اعتبار نزول تعبیر به لیالی و شب‌ها می‌شود و به اعتبار صعود، تعبیر به ایام و روزهای می‌شود.
 زیرا صاعد و بالا رونده از ظلمات و تاریکی‌های مراتب پایین خارج می‌شود و به سوی انوار مراتب عالی می‌رود و کسی که پایین می‌آید و در قوس نزول قرار دارد از انوار مراتب عالی پایین می‌آید و در ظلمات و تاریکی‌های مراتب نازل داخل می‌شود.
 چنانچه به اعتبار عبور سریع کسانی که به آن مراتب رسیده و عبور می‌کنند و عبور کند آهسته تعبیر به ساعات، ایام، ماهها و سالها می‌شود و نیز به اعتبار اجمال در آن مراتب تعبیر به ساعت‌ها و روزها و به اعتبار تفصیل تعبیر به ماهها و سالها می‌شود.
 و نیز بدان که همه‌ی مراتب عالی شبهایی است دارای قدر و در عالم مثال همه‌ی اشیا اندازه‌گیری می‌شود و روزی‌ها و اجل‌ها و نفع و ضررها همه در آن عالم مقدر می‌شود و آن عالم مثال دارای قدر و اندازه و اهمیت است و همچنین انسان صغیر و شبهای عالم طبع همه مظاهر همان شب‌های عالی است، که آن شبها به منزله‌ی ارواح برای شبهای عالم طبع است و تحصل و بقای عالم طبع به وسیله‌ی همان شب‌های عالی است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۳

و لیکن بعضی از شبهای عالم طبع دارای خصوصیتی است که باعث می‌شود لیالی و شبهای عالی ظهور شدیدتری نسبت به دیگر شبها داشته باشند از اینرو به اختلاف و به طریق ابهام و شک وارد شده که شب قدر شب نیمه‌ی شعبان یا نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم یا بیست و هفتم یا شب آخر از ماه رمضان است و در روایات غیر از شبهای مذکور نیز آمده است.
 و عالم طبع و همچنین عالم شیاطین و جنّ با همه‌ی مراتبشان شب قدر نیستند و این دو عالم (شیاطین و جنّ) دو عالم بنی امیه است که شب قدر در آن دو نیست و ماه‌هایی که منسوب به بنی امیه است که شب قدر در آنها نیست کنایه از مراتب همین دو عالم است.

یعنی، بنی امیه که از نظر روانی و ساختاری در مرحله‌ی شیاطین و جنّ هستند قدری برایشان حاصل نشود و لو هزار ماه حکومت کنند از عالم طبع بیرون شده و به عالم امر داخل نمی‌گردند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ آوردن دو استفهام برای تفخیم و بزرگ جلوه دادن شب قدر است و چون بیان حقیقت آن شب ممکن نیست، خدای تعالی فرمود:

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر از هزار شب است که در آن شب قدر نباشد.

در اخبار زیادی از طریق خاصّه آمده است «۱»: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او بالا می‌روند و مردم را از راه راست به عقب برمی‌گردانند و گمراه می‌کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت و اندوهناک

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۴

شد، پس جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد یا رسول الله چه شده که تو را ناراحت و اندوهناک می بینم؟ فرمود: یا جبرئیل، من در خواب دیدم که بنی امیه در همین شب بعد از من بر منبرم بالا- می روند و مردم را گمراه می کنند، پس جبرئیل گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث نمود من بر این قضیه مطلع نشدم، پس به آسمان عروج کرد و درنگ نکرد تا آیه‌ای از قرآن آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن انس بگیرد و گفت: «أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ» و این آیه را نازل کرد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» خدای تعالی شب قدر را برای پیامبرش بهتر از یکهزار ماه ملک بنی امیه قرار داده است. روایت شده است که بعضی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا بر گردش سلاح انداخته و حمل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از این موضوع به شدت تعجب کرد و آرزو نمود که چنین چیزی در امت خودش باشد، پس عرض کرد: پروردگارا! امت مرا از نظر عمر کوتاهترین و از نظر اعمال کمترین قرار دادی، لذا خداوند شب قدر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا نمود و فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است که اسرائیلی سلاح را در راه خدا برداشته است، هم برای تو بهتر است و هم برای امت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان (۱).

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ لَفْظٌ «تَنْزَلُ» یعنی با مهلت نازل

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی اصول کافی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۵

شده و رد سوره‌ی بنی اسرائیل بیان روح و اینکه روح اعظم از جمیع ملائکه و او رب النوع انسانی است، گذشت. فیها یا اذن ربهم در آن شب، به علم پروردگار یا اجازه و اذن او. مِنْ كُلِّ أَمْرٍ به خاطر هر امری که در آن شب مقدر گشته و «من کل امر» با همزه‌ی در آخر آن خوانده شده، یعنی، به خاطر هر انسان از جهت خیرش یا شرش و بعضی گفته‌اند، «من کل امر» متعلق به «سلام هی» می‌باشد و ظاهر این است که متعلق به «تَنْزَلُ» است و معنای سَلامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ این است که آن شب سلامت از هر شرّ و آفت است، یا تحیت است به طریق مجاز چنانچه از امام سجّاد علیه السلام وارد شده که می‌گوید «۱»: «يَسَلِّمُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلَائِكَتِي وَرُوحِي سَلامِي مِنْ أَوَّلِ مَا يَهْبِطُونَ إِلَىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» و قمی گفته، این تحیتی است که به امام بدان وسیله تحیت گفته می‌شود تا فجر طالع گردد. و در خبر دیگری است که علامت شب قدر این است که باد آن طیب و پاک است و در سرما باد گرم می‌شود و در گرما سرد می‌شود.

و در روایت دیگری است: نه گرم است و نه سرد و خورشید در صبح آن شب طلوع می‌کند که دارای شعاع نیست.

(۱) اصول کافی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۶۴۲-۶۴۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۶

سورة البينة ص: ۵۹۶

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و دارای هشت آیه است.

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸] ص: ۵۹۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)
 وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

ترجمه: ص: ۵۹۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

کافران از میان اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند، تا آنکه بر ایشان حجّت هویدا آمد:

پیامبری از سوی خداوند که [بر آنان] صحیفه‌های پاک [آسمانی] می‌خواند.

که در آنها نوشته‌های استواری هست.

و اهل کتاب تفرقه پیشه نکردند، مگر بعد از آنکه بر ایشان حجّت هویدا آمد.

و جز این فرمان نیافته

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۷

بودند که خداوند را پرستند و پاکدینانه دین خود را برای او خالص دارند و نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند، و این دین

استوار است.

کافران از میان اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنمند که جاودانه در آنند، اینانند که خود بدترین آفریدگانند.

کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، اینانند که خود بهترین آفریدگانند.

پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای عدن است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، هم خداوند از

ایشان خشنود است و هم آنان از او خشنودند، این از آن کسی است که از پروردگارش بترسد.

تفسیر ص: ۵۹۷

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ يَهُود وَ نَصَارَى كَ أَنْ آتَانِ مَعْرُوفِ بِهٖ اِسْمِ هَسْتَنْدِ.

الْمُشْرِكِينَ بَتِ پَرَسْتِهَا، يَا بَتِ پَرَسْتِهَا وَ غَيْرِ آتَانِ اَزِ اصْنَافِ مَشْرِكِينَ وَ اَهْلِ كِتَابِ كَافِرِ نَامِيدِ شَدِهْ اَنْدِ، چُونِ آتَانِ دِينِ وَ رَاهِ خُدَا رَا

پوشانیده‌اند و حقّ را بر حسب صفاتش پوشانیده‌اند. اگر چه اقرار به توحید نموده باشد.

مُنْفَكِينَ پَرَا كَنْدِهْ وَ مَتَفَرَّقَ نَبُودَنْدِ، یعنی، بعضی بر حقّ و بعضی بر باطل نبودند، بلکه همه‌ی آنان بر باطل اجتماع کرده‌اند، یا منفک

از دین خود نشدند، یا منفک از وعده‌ی خویش نبودند، چه وعده داده بودند که هر وقت محمد صلی الله علیه و آله آمد از حق پیروی کنند، یا از اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و رسالت او یا از حجج و براهین منفک نبودند. حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ مَقْصُودٌ مِنْ بَيْنِهِ رَسُولٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِسَالَتُ أَوْ بِأَيِّ مَعْجَزَاتٍ أَوْسَتْ. وَ مَضَارِعُ آوْرِدُن لَفْظُ «تَأْتِيَهُمْ» نَسْبَتٌ بِه قَوْلِ خَدَا «لَمْ يَكُنْ» مِی بَاشَد وَ گَر نِه دَر حَقِیْقَتِ مَاضِیِ اسْت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۸

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بَدَلٌ مِنْهُ «بَيْنَهُ» اسْتِ بِه صَوْرَتِ بَدَلِ كَلٍّ، يَ بَدَلِ اشْتِمَالِ يَ لَفْظِ «رَسُولٌ» خَبَرِ مَبْتَدَايِ مَحْذُوفِ، يَ مَبْتَدَا اسْتِ كِه خَبَرِ آن مَحْذُوفِ اسْتِ يَ مَبْتَدَا اسْتِ كِه خَبَرِ آن قَوْلِ خَدَايِ تَعَالَى يَتْلُوْا مِی بَاشَد.

صُحُفًا مُطَهَّرَةً مَقْصُودٌ مِنْ «صَحْفٍ» الْوَاحِ عَالِي وَ اِقْلَامِ بَلَنْدِ، يَ سَيْنِهَائِ مَسْتَبِرِ وَ دَلْهَائِ رُوشَنِ، يَ كِتَابِ هَائِ آسْمَانِي گَزْدَشْتِه از كِتَبِ انْبِيَايِ گَزْدَشْتِه مِی بَاشَد وَ هَمِهِي اَيْنِهَا از تَغْيِيرِ وَ تَبْدِيلِ وَ مَادَّةِ وَ نَقَايِصِ وَ اِنْقِلَابَاتِ آن پَاكِ وَ پَاكِيْزِه_اَنْدِ وَ هَمْچِنِيْنِ مَطْهَرِ از تَمَاسِ دَسْتِ اَشْرَارِ وَ رَاهِ يَافْتَنِ بَاطِلِ آنَا نَسْتِ.

فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ نُوْشْتِه هَائِ رَاسْتِ وَ مَسْتَقِيْمِ كِه دَر آن هِيْچِ گُوْنِه كَجِي نِسْتِ، يَ رَاسْتِ كُنَنْدِه اسْتِ وَ رَاسْتِ مِی كُنْدِ هَر كَسِي رَا كِه مُتَّصِلِ بِه آن شُوْدِ، يَ مَعْتَدَلِ اسْتِ كِه اِنْحِرَافِي دَر آن نِسْتِ، يَ كَفَايَتِ كُنَنْدِه اسْتِ وَ كَفَايَتِ مِی كُنْدِ هَمِهِي اَمُورِ كَسَانِي رَا كِه بِه آن تُوَسَّلِ نَمَايَدِ.

يَ مَقْصُودٌ از صَحْفِ مَطْهَرِه قُرْآنِ اسْتِ كِه دَر آن جَمِيْعِ عُلُومِ قَلْبِي وَ قَالِبِي وَ جُودِ دَارْدِ كِه بَرَايِ هَر كَسِ دَر آن تَدْبِيْرِ كُنْدِ وَ بِه آن تُوَسَّلِ نَمَايَدِ، كَفَايَتِ كُنَنْدِه اسْتِ.

وَ مَا تَفَرَّقَ الدِّينَ أَوْ تَوَاتَرَ الْكُتَابَ اَهْلِ كِتَابِ دَر اَنْچِه كِه سَابِقَا ذِكْرُ شَدِ تَفْرَقِه نِيَا فْتَنْدِ.

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ مَكْرٌ بَعْدَ از دِيْنِشَانِ، يَ اِجْتِمَاعِشَانِ يَ از تَصْدِيْقِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ پَرَا كُنْدِه وَ مَتَفَرَّقِ نَشْدَنْدِ مَكْرٌ بَعْدَ از رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَدِيْنِ گُوْنِه كِه بَعْضِي از اَنَانِ تَصْدِيْقِ كَرْدَنْدِ وَ بَعْضِي تَكْذِيْبِ نَمُودَنْدِ وَ بَعْضِي بَرِ دِيْنِشِ بَاقِي مَانْدَنْدِ وَ بَعْضِي دِيْنِشَانِ رَا تَرْكِ كَرْدَنْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۵۹۹

وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ دَر حَالِي كِه اَنَانِ مَأْمُورِ بِه چِيْزِي نَشْدَنْدِ، جَزِ اَيْنِكِه خَدَا رَا بِاِخْلَاصِ پَرَسْتِشِ كُنَنْدِ كِه دِيْنِ مَرَادِ اسْتِ.

حُفَاءَ «حَنِيفٍ» عِنِي صَحِيْحِ وَ مِيْلِ بِه اِسْلَامِ كِه بَرِ آن ثَابِتِ بَاشَدِ وَ بَرِ هَر كَسِي كِه حَجَّ كُنْدِ، يَ بَرِ دِيْنِ اِبْرَاهِيْمِ بَاشَدِ.

وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ دَر اَوَّلِ سُوْرِهِي بَقْرِه دَر بِيَانِ اِقَامِهِي نَمَازِ وَ دَاْدَنِ زَكَاتِ، ذِكْرُ شَدِ كِه بِه اَهْلِ كِتَابِ دَر لِسَانِ انْبِيَايِ خُودِ وَ دَر كِتَابِهَائِشَانِ جَزِ بِه تُوْحِيْدِ عِبَادَتِ كِه مَسْتَلْزَمِ تُوْحِيْدِ وَاجِبِ وَ مَبْدَأِ اسْتِ اَمْرِ نَشْدَنْدِ وَ نِيْزِ مَأْمُورِ بُوْدَنْدِ بِه اِقَامِهِي نَمَازِ كِه آن سْتُونِ دِيْنِ وَ جَلْبِ كُنَنْدِهِي خَصْلَتِ هَاسْتِ وَ بِه اِيْتَايِ زَكَاتِ كِه آن تَطْهِيْرِ از هَر پَسْتِي وَ رِذِيْلَتِ اسْتِ وَ تُو نِيْزِ اَنِهَا رَا جَزِ بِه هَمِيْنِ اَمُورِ اَمْرِ نَمِي كُنِي، پَسِ بِه اَنَانِ چِه شَدِه كِه دَر تَصْدِيْقِ وَ تَكْذِيْبِ تُو اِخْتِلَافِ شَدِه؟

وَ ذَلِكَ تُوْحِيْدِ عِبَادَتِ وَ تُوْحِيْدِ مَبْدَأِ وَ اِقَامِهِي نَمَازِ وَ دَاْدَنِ زَكَاتِ.

دِيْنِ الْقِيَمَةِ دِيْنِ كِتَابِهَائِ دَرَسْتِ اسْتِ.

بَعْضِي گَفْتِه_اَنْدِ: لَفْظُ «قِيْمَه» جَمْعُ «قَائِمٌ» اسْتِ، عِنِي، دِيْنِ قَوْمِي اسْتِ كِه قَائِمِ بِه اَمْرِ خَدَا هَسْتَنْدِ.

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا اَنْهَائِي كِه كَافِرِ شَدَنْدِ بِه رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَ بِه كِتَابِ اُو، يَ بِه اَمْرِ خَدَايِ تَعَالَى دَر بَارِهِي رَسُوْلِ اُو، يَ بِه وِلَايَتِ وَ اَيْنِ جَمْلِه سُوْالِ مَقْدَّرِ اسْتِ از حَالِ اِخْتِلَافِ كُنَنْدِه_هَا.

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ اَيْنِ جَمْلِه عَطْفِ بَرِ «الدِّينَ كَفَرُوا»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۰

یا «أَهْلِ الْكِتَابِ» می‌باشد که همگی آنان چه اهل کتاب چه مشرکین همیشه در دوزخند و آنان بدترین خلقند. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَايْمَانُ آوْرِنْدگان و شایسته کاران بهترین خلقند که پاداششان بهشت است که در زیر آن نهرها جاری است و خدا از آنان راضی و آنان از خدا خشنودند و مقام رضا آخرین مقامات نفس انسانی است، چنانچه جنت رضوان آخر جنان است.

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ مَكْرَر این مطلب گذشت که خشیت حالتی است حاصل از امتزاج و اختلاط خوف و حب، که محقق نمی‌شود مگر بعد از علم و شناخت کسی که از او خشیت حاصل شده همانطور که محبوبیت نسبت به او وجود داشته و لذا خدای تعالی فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی کسی که علم و معرفت به خدا نداشته باشد از او نمی‌ترسد، چون محبت برای او حاصل نمی‌شود.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۱

سوره الزلزله ص: ۶۰۱

اشاره

این سوره مشتمل بر نه آیه، مدنی و بعضی گفته‌اند: مکی است.

[سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸] ص: ۶۰۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)
 بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ترجمه: ص: ۶۰۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 آنکه که زمین به زلزله [ی واپسین] اش لرزانده شود.
 و زمین بارهایش را بیرون ریزد.
 و انسان گوید آن را چه می‌شود؟
 در چنین روز رازهایشان را باز گوید.
 از آنکه پروردگارش به او الهام فرستاده است.
 در چنین روز انسانها گروه گروه باز گردند تا [نتیجه و حاصل] کارهایشان را به آنان بنمایانند.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و اگر کافر عمل بد کند آن را می‌بیند، چون خوبی‌های کافر از بین می‌رود و گفته شد که مؤمن عمل بد خویش را نمی‌بیند، یا مقصود این است که کافر و مؤمن هر دو عمل بد خویش را می‌بینند، ولی مؤمن عمل بدش را در میزان کافر می‌بیند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۴

سوره العاديات ص: ۶۰۴

اشاره

یازده آیه است که در مدینه نازل شده و بعضی گفته‌اند مکی است.

[سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۶۰۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَنْزَلَ بِهِ نَعْمًا (۴)
فَوَسَّطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَىٰ
الْقُبُورِ (۹)
وَ حَصَّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

ترجمه: ص: ۶۰۴

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
سو گند به اسبان تیز تک [جهادی] که نفس نفس می‌زنند.
و سو گند به اخگرانگیزان [از برخورد سمها].
و سو گند به تکاوران بامدادی.
که در آنجا گرد برانگیزند.
و با همدیگر به میانه‌ی آن [معرکه] در آیند.
که انسان در برابر پروردگارش ناسپاس است.
و او بر این امر گواه است.
و او [انسان] از مالدوستی بخیل است.
آیا نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست زیر و زبر شود.
و راز دلها آشکار گردانیده شود.
بیگمان پروردگارشان در چنین روز از حال آنان آگاه است.

تفسیر ص: ۶۰۴

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا خدای تعالی سوگند یاد کرده بر اسبانی که در جهاد نفسشان به شماره افتاده است و «ضبح» صدای نفسهای اسبان است و آن مفعول مطلق برای «عادیات» است، زیرا دویدن اسبها ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۵

مستلزم و به شماره افتادن نفس هاست، یا مفعول مطلق محذوف خودش است، یا حال به بعضی «ضابحات» است. **فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا** وری الزند یعنی آتش آن بیرون آمد و اوریت الزند یعنی چخماق (سنگ آتش) را بیرون آوردم و قدح بالزند یعنی خواست سنگ آتش را بیرون بیاورد و خارج شدن آتش از بر هم خوردن سم اسبان با سنگ را به موریات و قدح تعبیر کرده است.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا هنگام صبح و آغاز، یعنی در راه رفتن عجله کرد و **أغار على القوم غرأً و إغارةً و أغار الفرى**، یعنی دویدن اسب در غارت شدید شد.

فَأُزِّنَ بِهِ نَقْعًا فَوْسَطَنَ به جمعاً که بر اثر آن دویدنهای شیخون بامدادی غبار برانگیختند و دشمنان را در میانه گرفتند. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** لفظ «کنود» یعنی کافر شدن به نعمت‌ها و به معنای کافر و ملامت کننده‌ی پروردگارش، بخیل، گناه کننده، کسی که تنها خودش می‌خورد و دیگران را منع می‌کند و بنده‌اش را می‌زند و مقصود از انسان مطلق انسان است. زیرا این آیه در غزوه‌ی علی علیه السلام با اهل وادی یابس (صحرای خشک) نازل شده است.

ایشان دوازده هزار نفر بودند که آماده شدند و عهد و پیمان بستند که محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب را بکشند، پس نبی صلی الله علیه و آله ابابکر را به سوی آنان فرستاد، وقتی ابو بکر نزد آنان رسید و زیادی عدّه‌ی آنان را دید ترسید و اصحابش را نیز ترسانید.

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با گفته‌ی ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۶

من مخالفت کردی نافرمانی خدا و نافرمانی مرا نمودی، سپس عمر را به سوی آنان فرستاد او نیز همان را کرد که رفیقش کرده بود، سپس علی علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و خبر داد که خداوند با دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند.

علی علیه السلام با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به سوی آنان حرکت کرد و از راهی غیر از آن راهی که دو نفر قبلی رفته بودند رفت، چون آن دو نفر خیلی یواش و با ملایمت راه می‌رفتند و علی علیه السلام چنان می‌رفت که قوم را خسته کرد تا به جایی رسید که مسلمانان آنان را دیدند، وقتی اهل وادی یابس شنیدند علی علیه السلام آمده، برای جنگ بیرون آمدند در آن وقت مردی سلاح به دست آمد و علی علیه السلام با تعدادی از افرادش خارج شد، پس اهل وادی گفتند: شما چه کسانی هستید؟ و از کجا آمده‌اید؟

علی علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالب هستم آمدیم اسلام را بر شما عرضه کنیم اگر قبول کردید که هیچ و گرنه با شما جنگ می‌کنیم.

گفتند: ما تو و اصحابت را می‌کشیم، وعده‌ی بین ما و تو ظهر فردا، آنان رفتند و علی علیه السلام نیز برگشت، وقتی شب شد و تاریکی همه جا را گرفت علی علیه السلام به یارانش دستور داد که به چهارپایانشان خوبی کنند و برسند وقتی صبح شد در هوای نیمه تاریک نماز خواند، سپس با یارانش بر اهل وادی شیخون زد و آنان غافلگیر شدند و ندانستند، تا اینکه سواران بر آنان تاختند، آنان حتی دوست و دشمن را تشخیص نمی‌دادند.

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت و خاندانشان را اسیر کرد و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۷

اموالشان را مباح نمود و شهرشان را خراب کرده و با اسیران و اموال بازگشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن علی علیه السّلام بر منبر رفت و مردم را از فتح و پیروزی مسلمین با خبر ساخت و به آنان اعلام نمود که از مسلمانان جز دو مرد از دست نرفته است و سپس از منبر پایین آمده و با جمیع اهل مدینه به استقبال علی علیه السّلام رفت تا آنکه او را در سه میلی مدینه ملاقات نمود، وقتی علی علیه السّلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به استقبال او می‌آید از اسبش پایین آمده و نبی صلی الله علیه و آله نیز از اسب پایین آمده و دست علی علیه السّلام را گرفت و بین دو چشمش را بوسید «۱».

و از جعفر بن محمد علیه السّلام آمده است: مسلمانها هرگز آن مقدار غنیمت نیاورده بودند مگر از خیبر، که آن جنگ نیز همانند خیبر بود، پس خدای تعالی در آن روز این سوره را نازل فرمود «۲».

وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكُمْ لَشَهِيدٌ که البته انسان شهادت می‌دهد و می‌داند که کفران نعمت می‌کند، یا خداوند شاهد است بر اینکه انسان کفران نعمت می‌کند.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ شدید، یعنی بخیل یا قوی. و مقصود از خیر مال یا حیات، یا هر چیزی است که ملایم و سازگار با انسان باشد، یعنی و او دوستدار بر جمع مال و نگه‌داشت آن است.

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ آيَا نَمِي داند آنگاه که برانگیخته شوند؟! مَا فِي الْقُبُورِ از گور خاکی از مرده‌ها، و گور بدن‌ها از قوا و

(۱) امالی - شیخ الطائفه - تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

(۲) نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۸

فعلیت‌ها و قوا و استعدادهای نهانی.

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ که نیت‌ها، اراده‌ها، خیال‌ها و اعتقادهای قلبی را آشکار می‌سازد.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ این جمله مفعول «يعلم» است که عامل از آن معلق شده، یعنی، شایسته است که این مطلب را بدانند و در نتیجه از مخالفت با گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری و امتناع نماید و ضمیر لفظ «بهم» به انسان برمی‌گردد. زیرا انسان یا در معنا جنس است، یا به «مَا فِي الْقُبُورِ» برمی‌گردد و تعبیر به لفظ «ما» بدان جهت است که آنچه که در قبرهاست، مادام که در قبرها باشد در حکم غیر قابل است و آنگاه که برانگیخته شوند و از گور بیرون بیایند در حکم صاحب شعور و عقل می‌شوند.

قال علی علیه السلام:

ربّ عالم قد قتلته جهله و علمه معه لا ینفعه بسا علمی که جهلش او را کشته و نابود کرده و از دانشش که با اوست هیچ سودی نبرده است.

بسا عالمی کشته جهل خویش نبسته از آن علم مرهم، به ریش

منهاج البراعة علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۰۹

سورة القارعة ص: ۶۰۹

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر یازده آیه است.

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱] ص: ۶۰۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)
 وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوسِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

ترجمه: ص: ۶۰۹

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

در هم کوب.

در هم کوب چیست؟

و تو چه می‌دانی که در هم کوب چیست؟

روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده باشند.

و کوهها مانند پشمهای رنگین زده باشند.

در آن حال هر کس کفّه‌ها [ی اعمال خیر]ش سنگین باشد،

او در زندگانی پسندیده است.

و اما کسی که کفّه‌ها [ی اعمال خیر]ش سبک باشد،

بازگشتگاه او دوزخ است.

و تو چه می‌دانی آن چیست؟

آتشی است [بس] سوزان.

تفسیر ص: ۶۰۹

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر (چون القارعه ذکر شده دیگر تکرار آن به طور معمول لزومی ندارد و باید ضمیر «ها» به جای آن بیاید، مگر تأکید باشد) و تکرار استفهام لفظ ما سه بار آمده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۰

و نفی دانستن محمد صلی الله علیه و آله (ما ادريک یعنی تو چه می‌دانی) یا دانستن هر کسی که در او شأن دانستن است بزرگ دانستن و با وحشت نشان دادن قارعه است و مقصود از قارعه یا قیامت است که آن هر کسی را که در دنیا انائیت داشته باشد با آنچه که در آن موجود است از واهمه‌ها و منزل‌های هولناک همه را می‌کوبد یا مقصود مصیبتی است که در قیامت واقع می‌شود.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مردم در آن روز مانند ملخ پراکنده شوند، به علت اینکه ملخ خود را به چراغ می‌زند و حرکت و پردازش دارای نظم و نظام نیست.

مردم را در قیامت تشبیه به ملخ کرد، چون تحیر و سرگردانی آنان زیاد و حرکاتشان نامنظم است، چنانکه (در آیه ۷ سوره فتح) می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَسِرُونَ» و لفظ «یوم» منصوب بسبب «قارعه» است، یا منصوب به «أعنى» یا به «یکون» که هر دو محذوف می‌باشند.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ لفظ «عهن» به معنای پشم، یا پشم رنگ شده است و «منفوش» یعنی منتشر و پراکنده، یعنی کوهها مانند پشم رنگ شده‌ی زده شده است.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ هر که کردارش را وزنی است او را خوشنودی است، چه راضی یعنی صاحب رضا، یا وصف به جای متعلق است، یعنی، زندگی که صاحبش به آن راضی است.

وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ لفظ «أم» در اینجا به معنای مسکن یا خادم است، یا معنای آن این است که سبک و زنان با ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۱

سرش در آتش سرنگون می‌شوند و لیکن معنای اول بهتر است تا ظاهر آن موافق تفسیر آیه بعد باشد که می‌فرماید: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ نَارٌ حَامِيَةٌ و چگونه چستی آن را تصور می‌کنی در حالی که آن آتشی است که حرارت آن شدید و گدازنده است.

قال علي عليه السلام:

نحن التمرقة الوسطى، بها يلحق التالى و اليها يرجع الغالى ما تكيه گاه عادلیم که باید پس افتادگان خود را بدان برسانند و پیشتازان بدان تکیه کنند.

ما تكيه گاه عادل و اندر میانه‌ایم از بهر پیشتاز و پس افتاده ملجأیم

منهاج البراعة علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۱۶۶

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۲

سورة التكاثر ص: ۶۱۲

اشاره

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و مشتمل بر هشت آیه است

[سورة التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸] ص: ۶۱۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

ترجمه: ص: ۶۱۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 فزون‌طلبی شما را بازی داد.
 تا آنکه با گورها رو در رو شدید.
 حاشا، زودا که بدانید.
 باز حاشا، زودا که بدانید.
 حاشا اگر به علم‌الیقین بدانید [به خود آید].
 بی‌شبهه دوزخ را ببینید.
 سپس آن را به عین‌الیقین بنگرید.
 سپس در چنین روز از شما در باره‌ی نعمتها [ی کفران شده‌ی دنیا] بازخواست شود.

تفسیر ص: ۶۱۲

اشاره

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ «تکاثر» یعنی فخر کردن و غلبه کردن بر یکدیگر به کثرت مال و اولاد، یا به کثرت عشایر و قبایل، یا همت ورزیدن به تکثیر اموال و اولاد و به همه‌ی این معانی در اخبار اشاره شده است.
 حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تفاخر به زنده‌ها شما را قانع نکرد تا مردگان را نیز به شمارش آوردید، در حالی که عبرت گرفتن از مرده‌ها بهتر از افتخار به آنان بود، یا تفاخر و طلب زیادی شما را مشغول کرد تا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۳

مردید و به قبرها داخل شدید.

و به هر یک از این معانی در اخبار اشاره شده است.

کَلَّا منع از تکاثر است، یعنی از این کار خودداری کنید.

سَوْفَ تَعْلَمُونَ به زودی می‌دانید که مشغول شدن به تکاثر و غفلت از آخرت سبب دخول در آتش است، بلکه آن عین دخول در آتش است و لکن چون مدارک شما بی‌حس و چشمان شما را در دنیا پرده گرفته دیگر درد آن را احساس نمی‌کنید و آتش و انواع عذاب آن را نمی‌بینید. یا معنای آیه این است که به زودی شما از اهل علم می‌شوید و آنگاه که عالم شدید جهنم را می‌بینید و در آن صورت دیگر علم شما فایده‌ای نمی‌بخشد.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ تاکید جمله‌ی اول است و آوردن «ثم» برای مبالغه در تأکید است، یا جمله‌ی اول در قیامت صغری و جمله‌ی دوم در قیامت کبری است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ای کاش در دنیا جهنم را می‌دیدید، همانطور که در آخرت می‌نگرید، ... مکرر این مطلب گذشته که چون علوم نفوس غیر از معلومات است و انفکاک معلوم از علم جایز است هرگاه نفوس از سرای علم پشت کند به گمان افتد، لذا در کتاب و اخبار به آن ظنون نامیده می‌شود، حال اگر به علم رو کند ظنون و گمان‌هایش معلوم می‌شود، بلکه از علوم نیز شریفتر می‌گردد.

و به یقین می‌رسد.

مراتب سه گانه یقین ص: ۶۱۳

۱- علم الیقین و آن ادراک شیئی است با صورتی که در نفس

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۴

حاصل است به وسیله دیدن و شهود آثار آن شیئی، یا یافتن آن شیئی در وجود خودش.

۲- عین الیقین و آن مشاهده کردن عین آن چیز است.

۳- حق الیقین و آن محقق شدن به آن شیئی است.

و معنای آیه این است: اگر شما در دنیا علم یقین داشتید منجر می شد که در دنیا جهنم را ببیند، زیرا گمان شما را به علم و علم به رزیت و رزیت به معاینه و معاینه به تحقق می رساند.

و تفصیل تمام و کامل مراتب ظن و علم و یقین گذشت و نیز در سوره ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «و لبئس ما شروا به أنفسهم لو كانوا یعلمون» فرق بین علم اخروی و علم دنیوی گذشت.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ بدان که رؤیت دارای مراتبی است، اولین مرتبه اش مشاهده با تمام درجات آن است، مانند آنکه از دور چیزی را ببیند و جمیع مشخصات و دقایق شخص و صورت آن را تمیز ندهد.

و مرتبه ی دوم معاینه است، مثل آنکه چیزی را با جمیع مشخصات و دقایق وجودش ببیند و مرتبه ی سوم متحقق شدن به آن چیزی است که می بیند با همه ی درجات آن.

ثُمَّ لَتَسْتَبْلُغُنَّ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ برای اشاره به این است که این سؤال پس از آن می شود که می فهمند به چیزهایی مشغول شده اند که هیچ فایده ای نداشته است.

و ممکن است لفظ «ثم» جهت ترتیب در اخبار باشد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۵

«در حقیقت نعمت» ص: ۶۱۵

يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ در اخبار بسیاری آمده است: از جمله ی نعمت هایی که در قیامت از آن سؤال می شود چیزهایی است که با قوای حیوانی و لذت های دنیوی سازگاری دارد، مانند طعام، لباس، خرما و آب خنک و در اخبار دیگری از اینکه سؤال از موارد فوق باشد انکار شده و در آن اخبار آمده است که سؤال و منت گذاشتن در مورد نعمت صفت آدم نادان و پست است و خداوند خود از این کار نهی کرده است و خدای تعالی متصف به صفتی نمی شود که آن را برای بندگانش راضی نمی شود.

بلکه نعمتی که از آن سؤال می شود عبارت از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، یا دوستی ما اهل بیت، یا ولایت ما اهل بیت چنانکه در اخبار آمده است.

و تحقیق در این مقام و جمع بین اخبار این است که نعمت چنانچه مکرر گذشته است جز ولایت و هر چیزی که متصل به ولایت باشد چیزی نیست، اعم از آنکه از ملایمت و سازگاری حیوانی باشد، یا از موزیات و آزار دهنده های قوای حیوانی.

و به عبارت دیگر: اعم از آنکه از نعمت های دنیوی شمرده شود یا از نعمت های دنیوی، همین اندازه که به ولایت ارتباط و بستگی دارد نعمت حساب می شود و هر چیزی که از ولایت منقطع شود اگر چه به صورت نعمت باشد، نکبت به حساب می آید و هر کس

که متصل به ولایت باشد مهمان خدای تعالی می شود و تمام نعمت های صوری و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۶

معنوی برای او مباح می‌گردد و مأمور به تصرف در آنها می‌شود و منطوق قول خدای تعالی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» دلالت بر این معنا دارد و خدای تعالی از هیچ یک از نعمت‌ها سؤال نمی‌کند و اگر هم سؤال کند همانند سؤال از مهمان می‌شود اما و اینکه او چگونه خورده؟ و چه مقدار خورده؟ و چرا به مقداری که خورده برای من کار نکرده است؟

اینگونه سؤالات از بشر قبیح است تا چه رسد به خالق بشر و کسی که از ولایت منقطع شده جمیع نعمت‌های صوری‌اش در دست او غضبی است.

و حاکم و مالک حق دارند از تصرفات غاصب در چیز غضب شده سؤال کنند و چنین سؤالی قبیح نیست و چون خطاب در این آیه برای کسانی است که محجوب و منقطع از ولایت هستند لذا مقصود از نعیم ولایت و سپس جمیع سازگارها و ملایمات حیوانی و انسانی است و سؤال از ادای شکر آنها و صرف آنها در مصرف واقعی است.

و ممکن است معنای آیه این باشد: آنگاه که حجاب خیال و وهم از چشمان شما برداشته شد و به دار علم رسیدید و جهنم و دردهای آن و بهشت و لذات آن را مشاهده کردید و معاینه نمودید که نعمت‌های صوری سبب دخول جهنم شده و یقین کردید که نعمت‌های صوری در حقیقت نقت و نکبت بوده و نعمت همان ولایت و لوازم آن بوده که عبارت از بهشت و نعمت‌های آن است.

آنگاه است که مورد سؤال قرار می‌گیرد، آیا آن لذت‌های حیوانی

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۷

که شما داشتید نعمت بوده، یا آنچه که مؤمنین داشتند؟ این سؤال جهت سرزنش شماست.

یا معنای آیه این است که شما وقتی به مقام معاینه رسیدید از شما در باره مقام حقّ الیقین سؤال می‌شود که آن چیست؟ چون با معاینه ذوق و حقیقت را می‌یابند و سؤال و جواب از آن برای شما جایز می‌شود.

آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده مؤید جمع بن اخبار است که ما انجام دادیم.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است «۱»: در باره‌ی هر نعمتی از صاحبش سؤال می‌شود مگر آن نعمت که در جهاد یا در حج باشد، چه سالک الی الله که ولایت را قبول کرده باشد همیشه در جهاد و حج است، چه این مطلب را احساس کند و بفهمد یا نفهمد.

و همچنین روایت امام صادق علیه السلام نیز مؤید جمع ماست که فرمود «۲»: هر کس نام خدا را بر طعام ذکر کند از آن نعمت مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

زیرا کسی که اسم خدا را ذکر کند نمی‌تواند حقیقت نام خدا را ذکر کند مگر از ناحیه‌ی ولایت با بیعت خاصّ ولوی در غیر این صورت او ذاکر به مضمون است نه واقعی.

کسی که دارای شیخ و استاد و مرشد نباشد شیطان برگردن او متمکن است و بر او شیطان مسلط و متمکن است و تمام اقوال و افعال و احوالش با تصرف شیطان صورت می‌گیرد.

(۱) من لا یحضره الفقیه و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

(۲) امالی الصدوق و نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۸

پس آنگاه که می‌گویید: بسم الله شیطان در او تصرف می‌کند و لفظ را از معنایش خالی می‌سازد و خودش را به جای الله قرار

می‌دهد و در حقیقت بسم الله بسم الشیطان می‌شود.

چنانچه تحقیق این مطلب در اول فاتحه‌الکتاب گذشت و سوره‌ای که می‌آید این جمع را تأیید می‌کند زیرا سؤال از نعمت که خداوند بر بندگانش نعمت داده، به وجهی خسران و زیان است.

قال علی علیه السلام:

ربّ عالم قد قلته جهله و علمه معه لا ینفعه بسا عالمی که جهلش او را کشته و نابود کرده و از دانشش که با اوست هیچ سودی نبرده است.

بسا عالمی کشته جهل خویش نبسته از آن علم مرهم، به ریش

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۱۹

سوره العصر ص: ۶۱۹

اشاره

این سوره مکی است و دارای سه آیه است.

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳] ص: ۶۱۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

ترجمه: ص: ۶۱۹

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به روزگار.

که بیگمان انسان در زیانکاری است.

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و همدیگر را به شکیبایی سفارش کرده‌اند.

تفسیر ص: ۶۱۹

وَالْعَصْرِ مقصود از عصر وقت نماز عصر است که خدای تعالی به آن قسم یاد کرده است همانطور که به ظهر قسم خورده، یا مقصود از آن، مطلق دهر است، یا عصر نبی صلی الله علیه و آله است.

بنابر اینکه لام برای تعریف عهد باشد، یا صلاه عصر مقصود است، یا مراد ملکوت وجود است، چون بعد از آن آفتاب حقیقت در عالم طبع پنهان می‌شود و نماز عصر با مثال صعودی و بلندش فشرده‌ی عالم طبع است، همانطور که با مثال هبوطی و پایین‌اش فشرده‌ی جبروت است، یا مقصود از عصر مطلق عالم طبع است، چه آن فشرده‌ی ملکوت است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۰

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ لَفْظ «خسر» مانند «فرح» و «ضرب» یعنی گم شد و «خسر» با یک ضمه و دو ضمه مصدر آن است «خسر» یعنی در تجارتش از سرمایه‌اش کم آورد و انسان مادام که به بیعت خاص ولوی ایمان نیاورده بر راه صحیح و راست نیست. زیرا راه علی علیه السلام ولایت اوست و چنین شخصی هنوز در قلبش باز نشده و تا چندی که در قلبش با ولایت تکلیفی که ریسمانی از مردم است باز نشده باشد هر کاری که انجام دهد فعلیتی برای او حاصل می‌شود که در جهت نفس اوست. یعنی، جهت سفلی و پایین و هر فعلیتی که برای نفس از جهت سفلی و پایین آن حاصل شود انسانیت او که همان ولایت تکوینی و ریسمان از جانب خداست، تحت همان فعلیت سفلی پنهان می‌شود و انسانیت او کالای اوست و مخفی شدن آن زیان و خسران کالا است و انسان هیچ لحظه‌ای خالی از فعل و فعلیت نیست، پس جمیع افراد انسان به طور دائمی در زیان هستند. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر کسانی که با بیعت عام، ایمان آورده‌اند.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و با بیعت خاص شایسته کردار شدند، یا معنای آیه چنین است: مگر کسانی که با بیعت خاص ایمان آوردند و با وفا به شروط بیعت عمل صالح انجام دادند.

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ تَوَاصَوْا به یکدیگر اعم از آن است که به گفتار باشد یا به حال یا به فعل یا به دعا و التماس از خدا در حضور یا در حال غیبت.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۱

چون در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «اولئك يدعون إلى النار والله يدعوا إلى الجنة» گذشت این مطلب که مؤمن با وجودش به بهشت دعوت می‌کند اگر چه از حیث گفتار دعوت نباشد. و مقصود از حق، ولایت است زیرا ولایت با حقیقت، حقیقت حق است. و اگر مقصود از حق، حق مطلق هم باشد باز مقصود از آن ولایت است، زیرا ظهور حق مطلق نمی‌شود مگر به وسیله‌ی حق مضاف که همان ولایت است و هر امر ثابت و هر امر غیر باطل به وسیله‌ی اراده ولایت اراده می‌شود که همه‌ی اینها از شعبه‌های ولایت است.

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و به یکدیگر بر حق سفارش کنند، یا بر مطلق صبر که جمیع انواع صبر که امهات آنها سه است:

۱- صبر بر مصایب.

۲- صبر از معاصی.

۳- صبر بر طاعت که هر سه به صبر بر حق برمی‌گردد، چون منظور از صبر بر مصائب این است که هنگام مصیبت بی‌تابی نکند، چون بی‌تابی نمی‌شود مگر با غفلت از ولایت.

و منظور از صبر از معاصی خارج نشدن نفس از فرمانبری عقل در ادامه‌ی حق است و خروج از انقیاد و تسلیم جز با غفلت از ولایت محقق نمی‌شود و صبر بر طاعت چیزی جز صبر بر ولایت که روح هر طاعتی است نمی‌باشد.

و شکی نیست که مؤمنین هر گاه با هم ملاقات کنند برای هر یک به سبب ملاقات دیگری صبر و زیادی توجه و اشتداد انتظار وجهی ولوی حاصل می‌شود و مؤمن این معنا را در وجود خود می‌یابد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۲

سورة الهمزة ص: ۶۲۲

این سوره مکی است و دارای نه آیه است

[سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹] ص: ۶۲۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّا فِي الْحُطْمَةِ (۴)
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

ترجمه: ص: ۶۲۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
وای بر هر عیبجویی طعنه‌زن،
همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد.
پندارد که مالش او را جاودانه می‌سازد.
حاشا، بی‌شبهه به کام در هم شکن انداخته شود.
و تو چه دانی که در هم شکن چیست.
آتش فروزان الهی.
همان که بر دلها راه یابد.
برایشان لایه لایه فرو افتد.
در ستونهایی بالا بلند.

تفسیر ص: ۶۲۲

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ لَفْظِ «هُمَزَةٍ» بِه معنای عیب‌جویی، فشار، به ستوه آوردن، هل دادن، زدن، گاز گرفتن و شکستن آمده است.
و همه‌ی این معانی از باب نصر، ضرب، «لمز» به معنای عیب و اشاره‌ی با چشم و نحو آنها به معنای زدن و هل دادن است و فعل از باب «نصر» و «ضرب».

بعضی گفته‌اند: مقصود از «همزه» طعنه زننده و مقصود از «لمزه»

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۳

غیبت کننده است و بعضی بر عکس گفته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: «همزه» کسی است که در حضور تو طعنه می‌زند و «لمزه» کسی است که به صورت عادت و خاصیت در آمده باشد.

و دو صفت رذل و پست در ترکیب شیطنت و سبعیت و بهیمنت حاصل می‌شوند، چه صاحب این دو صفت با شیطنت خودش بر مردم تکبر کرده و آنان را تحقیر می‌کند و با غضب خویش برتری کسی را که بر او برتری دارد دفع می‌کند و با شهوتش می‌خواهد

در بین مردم مورد ستایش و صاحب فضیلت و محبوب بوده باشد.

و هرگاه این خصلت‌ها جمع شد غیبت و عیب‌جویی می‌کند و طعنه می‌زند تا خودش را ببیند و بر مردم استکبار نموده و آنها را تحقیر کند و می‌خواهد با ظهور نقص در مردم و ظاهر نبودن نقص خودش در بین مردم محبوب باشد. بنابراین آن دو صفت پست‌ترین رذیلت‌هاست.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا آنکه با حرص و طمع مال جمع می‌کند که نتیجه‌ی قوه‌ی شهویه اوست.

وَعَدَدَةٌ و مالش را مکرر می‌شمارد، چون آن را دوست دارد، یا آماده می‌کند برای حوادثی که برای او پیش می‌آید و آماده کردن مال برای حوادث و بلا یا نتیجه‌ی قوای سه‌گانه است.

چون به وسیله‌ی شیطنت استکبار بر خلق را می‌خواهد و برای آن کار تدبیر می‌اندیشد و اسبابش را آماده می‌سازد و با قوه‌ی شهوت مال را دوست دارد و آن را ذخیره می‌کند و با قوه‌ی غضب می‌خواهد آنچه را که بر او وارد می‌شود و سازگار نیست از سر راه برداشته و هر کس را

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۴

که بخواهد او را از حالت خودش خارج سازد دفع کند و اسباب این کار را نیز مهیا و آماده می‌سازد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ این جمله یا اخبار است، یا طلب خبر است به تقدیر استفهام.

كَلَّا منع از این گمان است، یعنی آنان می‌میرند، لِيُتَبَدَّلَنَّ فِي الْخُطْمِ لَفْظُ «الْحَطْم» به معنای شکستن یا مخصوص به خسک است و «حطمه» مانند «همزه» آتش شدید و اسم جهنم یا در جهنم است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخُطْمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ و آن آتش مانند آتش‌های دنیا نیست که از اجسام فراتر نرود، بلکه از اجسام فراتر می‌رود و به قلب می‌رسد، بلکه به بالاترین مرتبه‌ی قلب می‌رسد که تالی و پشت سر روح است که آن «فؤاد» است. و نمونه‌ی آن در دنیا این است که شخص موصوف به دو رذیلت و صفت پست که تحت حکم قوای سه‌گانه مغلوب و مقهور است نفس انسانی و قلب او را می‌سوزاند و از بین می‌برد به نحوی که گویی هیچ گاه انسانیت و قلبی نبوده، اگر خوب و به دقت به او نظر کنی می‌بینی که هیچ یک از صفات انسان در او نیست.

إِنَّهَا بِرِأْسِ حَطْمَةٍ، یا آتش، عَلَيْهِمْ مُؤَصَّدَةٌ در جهنم بر روی آنان بسته می‌شود (که نتوانند از آن فرار کنند)، یا آتش بر آنان منطبق می‌شود به نحوی که هیچ یک از آنان را فرو نمی‌گذارد.

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ لَفْظُ «العمد» با حرکت و «العمد» با دو ضمه که به دو قرائت خوانده شده جمع «عمود» است و ظرف حال است از ضمیر مجرور به «علی» یعنی آنان بر ستونهای بلند بسته شده‌اند. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۵

یا حال از ضمیر منصوب است، یعنی آتش بر آنان احاطه کرده، در حالی که آنان در میخ‌های آهنی داغ شده هستند، یعنی درها بر روی آنان بسته می‌شوند، سپس آن درها با میخ آهنی محکم می‌شوند.

و بعضی گفته‌اند: مقصود ستون‌های سرادق‌هاست که خدای تعالی فرمود: «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» و بعضی گفته‌اند: مقصود از «عمد» غل و زنجیرهایی است که با آنان بسته می‌شوند.

قال علي عليه السلام:

من استقبال وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء هر کس دلیل آرای مختلفه را بررسی کند لغزشگاهها و جایگاههای خطا را می‌فهمد.

هر که روی آرد به آرا از دلیل می‌شناسد آنچه می‌باشد علیل

منهاج البراعة علامه‌ی خوبی قدس سره ج ۲۱ ص ۲۵۰ و ۲۵۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۶

سوره الفیل ص: ۶۲۶

اشاره

این سوره مکی است و دارای پنج آیه است.

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵] ص: ۶۲۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزِمِيهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۴)
 فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

ترجمه: ص: ۶۲۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 آیا ندانسته‌ای که پروردگارت با پیلسواران چگونه رفتار کرد؟
 آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت.
 و بر سر آنان پرندگانی فوج فوج فرستاد.
 که بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ - گل فرو انداختند.
 و سرانجام آنان را مانند برگ کاه جویده ساخت.

تفسیر ص: ۶۲۶

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ خطاب عام یا مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله است، یعنی داستان اصحاب فیل مشهور است و هر بیننده‌ای آن را می‌بیند اگر چه زمانش گذشته باشد و محمد صلی الله علیه و آله چشم بصیرتش را باز کرد به نحوی که گذشته و آینده در نظر او مانند زمان حاضر شد.
 أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ أَيَا حِيلَةٍ آنان که برای خراب کردن کعبه بود، موجب فی تَضَلُّيلٍ فنا و هلاک، یا در راه نیافتن به مقصد آنان انجام پذیرفت؟

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۷

راویان همگی اجماع کرده‌اند کسی که با فیل به کعبه حمله کرد پادشاه یمن بود.
 و بعضی گفته‌اند: از جانب نجاشی پادشاه حبشه در یمن بود و حرکت او به سوی مکه به دستور نجاشی بوده و این نجاشی جد آن نجاشی بود که در زمان نبی صلی الله علیه و آله بود و اقرار به نبی صلی الله علیه و آله کرد.
 و اسم پادشاه یمن ابرهه بن صباح اثرم بود و کنیه‌ی او ابویکسوم که کعبه‌ای در یمن بنا کرد و مردم را امر کرد به آنجا حج کنند.

اما مردی از بنی کنانه خارج شد و به یمن آمد و سپس به آنجا نظر کرد و برای قضای حاجت در آنجا نشست و قضای حاجت کرد. ابرهه غضبناک شد و سوگند یاد کرد که خانه‌ی خدا را خراب کند، سپس با لشگریانش خارج شد و در شش میلی مکه فرود آمد، پس مقدمه‌ی لشگر را فرستاد و مقدمه‌ی لشگر به دو بیست شتر عبدالمطلب بر خوردند و آنان را با خود به غنیمت گرفتند. وقتی عبدالمطلب خبردار شد از مکه خارج شد و نزد قوم آمد و از ابرهه طلب اذن نمود، پس از آنکه شناختند او رئیس قوم است اجازه‌ی ورود دادند عبدالمطلب داخل شد در حالی که ابرهه بر تخت نشسته بود.

ابرهه به عبدالمطلب احترام کرد و از تخت خود پایین آمد و با او نشست، سپس گفت حاجت تو چیست؟ گفت: حاجت من دو بیست شتر است که مقدمه‌ی لشگر شما آنها را گرفته‌اند.

ابرهه گفت: از دیدن تو من خوشم آمد و سخن تو مرا به تو مایل

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۸

و راغب کرد، عبدالمطلب گفت: چرا ای پادشاه؟

گفت: من آمده‌ام خانه‌ی عزت و شرف شما را خراب کنم و تو آمده‌ای حاجت خویش را از من می‌خواهی و هیچ درخواست نمی‌کنی که من از ویران کردن خانه‌ی شما منصرف شوم.

عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران هستم و برای خانه صاحب و ربّ است که تو را از این کار منع می‌کند.

پس ابو یکسوم دستور داد شترانش را برگردانند و او خارج شد و رفت، وقتی صبح شد آنان خواستند فیل خویش را برای حمله بفرستند، ولی فیل برانگیخته نشد و نرفت.

و بعضی گفته‌اند: با آنان یک فیل بود و اسم آن محمود بود، بعضی گفته‌اند: هشت فیل و بعض دوازده فیل، پس پرندگان از جانب دریا ظاهر شدند که در منقار هر یک سه عدد سنگ و دو سنگ در پاهایشان بود و این پرنده‌ها بر سر آنان پرواز می‌کردند و سنگ را به دماغ آنان پرت می‌کردند و سنگ در دماغ آنان می‌رفت و از پشتشان خارج می‌شد و بدنهایشان را پاره پاره می‌کرد.

پس همانطور که خدای تعالی فرمود: «كَعَصِفٍ مَّاكُولٍ» (عطف جویده) و از آن لشگر جز یک نفر نماند که او فرار کرد و هر چه دیده بود به مردم خبر می‌داد، وقتی او به یمن رسید ناگهان یک پرنده از همان پرنده‌ها سر رسید، او سرش را بالا کرد و گفت این پرنده از همان پرنده‌هاست.

در این حال پرنده بالای سر و محاذی سر او قرار گرفت و سپس سنگ را بر او انداخت که از مقعد او خارج شد و مرد و این داستان در

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۲۹

سالی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن سال متولد شد و بعضی گفته‌اند:

این واقعه بیست و سه سال و بعضی گفته‌اند چهل سال قبل از تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله روی داده است.

وَأَرْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ لَفِظَ «أَبَابِيل» جمع است که مفرد ندارد، گفته می‌شود: «أَبْل أَبَابِيل» یعنی متفرق و پراکنده کرد، یا جمع «آباله» با کسر همزه و تشدید باء، یا جمع «آبیل» مانند «سکیت» به معنای دسته‌ای از پرندگان و شتران و آنچه را که پشت سر آنها می‌آیند، می‌باشد و این پرندگان معروف به ابابیل بوده‌اند.

و در خبری از امام باقر علیه السلام آمده است: سر آن پرنده‌ها مانند سر درندگان و ناخن‌هایشان مانند ناخنهای درندگان بوده و کسی و چنین پرندگان را پیش از آن دنده و پس از آن نیز ندیده است.

تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ لَفِظَ «سِجِّيلٍ» معرب «سنگ گل» است.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ مَّاكُولٍ آنان به مانند برگ زراعت که کرم خورده باشد، یا مانند زراعتی که دانه‌اش خورده شده و بی‌دانه بماند، یا

همانند کاهی که چهارپایان خورده باشند و دفع کرده باشند، گردیدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۰

سوره قریش ص: ۶۳۰

اشاره

این سوره مشتمل بر چهار آیه است و مکی است.

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴] ص: ۶۳۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

ترجمه: ص: ۶۳۰

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

برای همبستگی قریش.

همیستگیشان در کوچ زمستانی و تابستانی.

پس باید صاحب این خانه را بپرستند.

همان که ایشان را پس از گرسنگی [آذوقه و] خوراک داد و پس از ترس [و نگرانی]، ایمن داشت.

تفسیر ص: ۶۳۰

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ لفظ «لِإِيلَافِ» «لِإِيلَافِ» خوانده شده بدون همزه و «الافهم» بدون یاء نیز خوانده شده و دلیل قریش مثل قرائت اول خوانده شده که «ایلافهم» با همزه و یاء بعد از آن خوانده شده و ایلاف قریش ایلافهم در هر دو با همزه و یاء بعد از آن نیز خوانده شده است ضمناً چون جار و مجرور است یا متعلق به «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ» یا به: «فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» می‌باشد، چون سوره‌ی اول در مقام امتنان بر قریش بود که خانه و مسکن آنها را مأمّن و محلّ امن قرار داده است.

یا متعلق به: لِيُعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

می‌باشد، یعنی، حالا که

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۱

خداوند قریش را در برابر پادشاهان نواحی مختلف مثل فارس و شام و حبشه و یمن، مورد لطف قرار داده است و آن به واسطه خانه خداست که در آن است، پس باید اینان پروردگارش را عبادت نمایند که صاحب بیت الله هستند.

بعضی گفته‌اند: فرزندان عبد مناف، هر که به کشوری تمایل داشتند هاشم به شام، عبد شمس به حبشه، مطلب به یمن و نوفل به

فارس، تجار قریش به سبب این برادری و انس و الفتی که با ملوک آن نواحی داشتند به این شهرها تردد می‌کردند. بعضی گفته‌اند: قریش با تجارت زندگی می‌کردند و آنان در هر سال دو بار برای تجارت بیرون می‌رفتند، یک بار در زمستان به یمن می‌رفتند چون آنجا گرمسیر بود و یک بار در تابستان به شام می‌رفتند، چون آنجا سرد بود، وقتی اصحاب فیل قصد حمله به مکه را کردند، خداوند آنان را هلاک کرد احترام افزونی یافت و چون قریش به این دور حلت و دو سفر تابستانی و زمستانی عادت کرده بودند، کسی به بدی متعرض آنان نمی‌شد و می‌گفتند قریش ساکنین حرم خدا و متولیان خانه خدا هستند. ممکن است (لایلاف) برای تعجب و عامل محذوف باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ بِإِطْعَامِ أَنْانٍ رَأَى كَرَسَنَ كَيْ خَارِجٍ سَاخَتْ.
وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ وَبَأَبُودِي حَمَلَهُ كَنَدَ كَانِ أَنْانٍ رَأَى تَرَسَ نَجَاتٍ دَاد
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۲

سوره الماعون ص: ۶۳۲

اشاره

این سوره مکی، بعضی گفته‌اند مدنی است و گفته شده بعضی از این سوره مکی و بعضی مدنی است.

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷] ص: ۶۳۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

ترجمه: ص: ۶۳۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
آیا ملاحظه کرده‌ای کسی را که روز جزا را انکار می‌کند؟
این همان کسی است که یتیم را می‌راند.
و بر اطعام بینوا، ترغیب نمی‌کند.
پس وای بر آن نمازگزاران.
همان کسانی که از نماز خویش غافلند.
کسانی که ایشان [در نماز هم] ریاکاری می‌کنند.
و زکات را باز می‌دارند.

تفسیر ص: ۶۳۲

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ «أَرَأَيْتَ» بدون همزه و «أَرَأَيْتَكَ» با کاف خطاب خوانده شده و خطاب مخصوص محمد صلی الله علیه و آله یا عام است و تکذیب دین به جهت وجود جهل مرکب است، که آن درد بی درمان و اصل جمیع شرور و بدی هاست، یعنی: یا محمد صلی الله علیه و آله آیا دیدی کسی را که بین رذیلت‌های قوای سه گانه علامه، سبعیه و بهیمیه جمع کرده است؟! و چون جهل اصل همه‌ی شرور و بدی هاست، بر تکذیب دین رذیلت‌های دیگر را با فاء

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۳

عطف کرد، پس فرمود:

فَذَلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ كَمَا يَتِيمٌ رَا بَا زُورٍ دَفَعَ مِي كُنْدَ، بَعْضُ كَقْتَهَانْد: دَر بَارَهِي عَاصِي بِن وَائِل نَازِل شَدَه.

و بعضی گفته‌اند: در باره‌ی ولید بن مغیره بوده است، بعضی گفته‌اند: در باره‌ی ابو سفیان نازل شده که در هر هفته دو شتر نحر می کرد و یتیمی آمد و چیزی درخواست کرد که ابو سفیان با عصایش او را زد.

بعضی گفته‌اند: در باره‌ی مردی از منافقین نازل شده است. بعضی گفته‌اند: در باره‌ی ابو جهل نازل شده که او وصی یتیمی بود و یتیم عریان آمد و از مال خودش درخواست لباس کرد، که او را زد و هل داد و زدن یتیم ناشی از صفت پست غضبیه است، بلکه پست ترین صفت است.

زیرا تحقیر بیچاره‌ی ضعیف در حالی که باید مورد ترحم قرار گیرد و نیز زدن و هل دادن یتیم پست تر از استکبار بر توانای گردن فراز است.

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ بَرِ اطْعَامِ مَسْكِينِ كَسِي رَا تَرْغِيبَ نَمِي كُنْدَ آن نَاشِي از صِفْتِ پَسْتِ شَهْوَتِ اسْتِ، چُون دُوسْتِ دَاشْتَن مَالِ بَاعْثِ مِي شُودِ كِه كَسِي رَا بَرِ طَعَامِ دَادَن بَه مَسْكِينِ تَرْغِيبِ نَكُنْد.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ وَ اِي بَرِ آنَانِ وَ لَذَا عَطْفِ بَا فَا كَرْدَ، وَ لِي اسْمِ ظَاهِرِ بَه جَايِ ضَمِيرِ آوَرْدِ تَا اشْعَارِ بَه اَيْنِ بَاشْدِ كِه اِكْرَ نَمَازِ هَمِ بَخَوَانْدِ نَمَازْشَانِ نَمَازِ نَيْسْتِ بَلَكِه نَمَازِ آنَهَا وَ بَالِ وَ كِنَاهِي بَرِ آنَانِسْتِ وَ مَعْصِيَتِ مِي بَاشْدِ.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۴

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ نَمَازِ رَا بَه آنَانِ اَضَافَه كَرْدِ تَا اشْعَارِ بَه اَيْنِ بَاشْدِ كِه هَرِ انْسَانِي دَارَايِ نَمَازِ مَخْصُوصِي اسْتِ كِه نَمَازِ قَالِبِي تَذَكْرَه وَ يَادْآوَرِ آن اسْتِ وَ كَسِي كِه نَمَازِ قَالِبِي رَا مِي خَوَانْدِ بَايْدِ مَتَذَكَّرِ نَمَازِ مَخْصُوصِ خُودْشِ بَاشْدِ وَ كَرِ نَه بَا نَمَازِي كِه مِي خَوَانْدِ مَسْتَحَقَّ وَ يَلِ مِي شُودِ كِه جَزِ بَرَايِ كَفَّارِ نَيْسْتِ.

پس نماز مخصوص هر انسان محقق نمی شود مگر با ولایت تکوینی یا تکلیفی یا ذکر که از ولی امرش گرفته یا از صورت ولی امرش اخذ شده و در قلب او داخل گشته در او مخفی یا ظاهر است، یا مقصود توجه به خداست.

و ممکن است معنای آیه چنین باشد: وای بر نمازگزاری که در نماز قالبی خود سستی می کنند، یعنی حدود و مواظبت آن را حفظ نمی کنند.

یا از اول وقتش به تأخیر می اندازند و لکن خدای تعالی:

الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ مَعْنَايِ اَوَّلِ رَا تَأْيِيدِ مِي كُنْدِ، زِيْرَا كَسِي كِه بَه جِهْتِ رِيَا وَ مَرْدَمِ نَمَازِ مِي خَوَانْدِ، نَمَازِ رَا كَامِلِ مِي خَوَانْدِ وَ حُدُودْشِ رَا تَامَّ وَ صَحِيْحِ مِرَاعَاَتِ مِي كُنْدِ وَ دَرِ اَوَّلِ وَقْتِ اِنْجَامِ مِي دِهْدِ وَ كَرِ نَه نَمِي تَوَانْدِ رِيَا كُنْدِ وَ خُودِ رَا بَه مَرْدَمِ نَشَانِ دِهْدِ وَ اَيْنِ مَعْنَا از رذیلت‌های قوه‌ی علامه و شهویه است.

وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ لَفْظِ «مَاعُونَ» یعنی کار نیک و آب و هر چیزی است که بهره و نفعی داشته باشد، یا هر چیزی که استعاره و عاریه شود، یا زکات و منع کردن از این کارها از رذیلت‌های قوه‌ی شهویه است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۵

از امام صادق علیه السلام آمده است «۱»: مَاعُونَ قَرْضِ اسْتِ كِه بَه دِيْگَرِي مِي دِهِي وَ كَارِ مَعْرُوفِ اسْتِ كِه اِنْجَامِ مِي دِهِي وَ مَتَاعِ

خانه است که عاریه می‌دهی و از آن جمله است زکات.

از امام سؤال شد: ما همسایه‌هایی داریم که هر وقت متاعی را عاریه می‌دهیم، می‌شکنند و فاسد می‌کنند آیا ما حقّ داریم آنان را منع کنیم و عاریه ندهیم؟

امام علیه السّلام فرمود: اگر همسایه‌ها چنین باشند، شما حقّ دارید که عاریه ندهید قال علیّ علیه السّلام: من احدّ سنان الغضب لله قوی علی قتل اشداء الباطل هر کس برای خدا خشمش را تیز کند بر کشتار قهرمانان باطل نیرومند گشته و پیروز شود.

هر که بهر خدا به خشم آید دل ابطال کفر برآید

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سرّه ج ۲۱ ص ۲۵۱

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی - مجمع البیان - نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۶

سوره الكوثر ص: ۶۳۶

اشاره

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است و دارای سه آیه است.

[سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳] ص: ۶۳۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ترجمه: ص: ۶۳۶

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ما به تو کوثر بخشیده‌ایم.

پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن.

بیگمان دشمن تو بی‌سرانجام [و بلا عقب] است.

تفسیر ص: ۶۳۶

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ لفظ «کوثر» به نهری در بهشت تفسیر شده و نیز به حوض وجود نبی صلی الله علیه و آله تفسیر شده است که بر آن نهر یا حوض ظرفهایی به عدد ستارگان آسمان است که از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام در مقابل دشمنانشان دفاع می‌کنند و شیعه علی علیه السّلام را از آن حوض سیراب می‌سازند.

و لفظ «کوثر» در لغت زیاد از هر چیز است و به معنای غبار زیاد پیچیده است و به معنای اسلام و نبوت و هم چنین به مرد خیرخواه بخشنده آمده که مانند لفظ کثیر، بر وزن صقیل و سید می‌باشد.

به مطلق نهر و نهری در بهشت که سر چشمه‌ی همه‌ی نهرهای بهشت است نیز آمده است.

بدان که ولایت همان کوثر است و بیشتر معانی کوثر در آن

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۶۳۷

موجود است و آن چیزی است که خدای تعالی تمام حقیقت آن را به محمد صلی الله علیه و آله داده است.

به سبب همان ولایت، خدای تعالی نبوت، رسالت، علم، حکم، پیروان زیاد، اولاد زیاد، قرآن و دین اسلام، شهرت، سلطنت و خیر فراوان در دنیا و آخرت به محمد صلی الله علیه و آله داده است و آن چیزی است که در آخرت به صورت نهر و حوض است و آن چیزی که صورت علی علیه السلام در دنیا در آن مصور شده و آن را خداوند به محمد صلی الله علیه و آله داده و بر او منت گذاشته است.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَتَقِ خَدَاوَنَدَ بِه تُوَجَّهَ بِه خَدَا نَمَا وَ تَضَرَّعَ كُنْ وَ اِزْجِهتْ شُكْرَ اَيْنِ نَعْمَتِ خَدَا رَا بِخَوَانِ، يَا نَمَازِ صَبِيحِ رُوزِ عِيدِ رَا بِاِجْمَاعَتِ بِخَوَانِ.

وَ اَنْحَزْ رَا مَنَا نَحْرَ كُنْ (شتر قربانی کن)، یا نماز عید را بخوان و سپس قربانیات را نحر کن.

بعضی گفته‌اند «۱»: نَبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قَبْلَ اِزْ اَنْكِه نَمَازِ بِخَوَانَدِ نَحْرَ مِي كَرْدَ، پس امر شد که نماز بخوان و سپس نحر کند.

بعضی گفته‌اند «۲»: اِقْوَامِي بُوْدَه‌اَنْدَ كِه بَرَايِ غَيْرِ خَدَا نَمَازِ مِي خَوَانَدَه‌اَنْدَ وَ بَرَايِ غَيْرِ خَدَا نَحْرَ مِي كَرْدَه‌اَنْدَ، پس خداوند به رسولش دستور داد که برای خدا نماز بخواند و برای خدا نحر کند.

بعضی گفته‌اند «۳»: يَعْنِي نَمَازِ وَاِجْبَ رَا بِخَوَانِ وَ رُو بَه قَبْلَه نَحْرَ كُنْ، چون عرب می‌گفت: بعضی از منازل ما بعضی دیگر را استقبال می‌کند.

(۱، ۲) نور الثقلین ج ۵ ص ۶۸۴.

(۳) حوالی اللثالی - نور الثقلین ج ۵. [.....]

ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص: ۶۳۸

در خبر دیگری است که ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اَنْحَزْ» فرموده «۱»، یعنی، دستهایت را تا مقابل صورت بالا ببری.

در خبر دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود «۲»: اَيْنِ قَرْبَانِي وَ اَيْنِ نَحْرَ كَرْدَنَ كِه پَرُورْدِ گَارْمَ مَرَا بِه اَنْ اَمْرَ كَرْدَه چيست؟ جبرئیل عرض کرد: آن نحر و قربانی نیست و لکن خداوند به تو امر می‌کند هنگام تکبیر الإحرام دستهایت را بلند کنی و همچنین هنگامی که سر از رکوع بلند می‌کنی، یا سر از سجده برمی‌داری که نماز ما و نماز ملائکه در آسمان‌های هفتگانه همین است.

إِنَّ شَانِكَ كَسِي كِه بَر تُو كِينَه مِي وِرْزَدَ، هُوَ الْأَبْتَرُ مَنْقُطِعُ اسْتِ اِزْ خَيْرِ يَا اِزْ فَرَزَنْدِ، يَا اِزْ شَهْرَتِ دَر بَيْنِ مَرْدَمِ، يَا اِزْ دِينِ اسْتِ.

بعضی گفته‌اند «۳»: عَاصِ بْنِ وَاثِلِ رَسُولِ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رَا نَزْدِيكَ دَرِبِ مَسْجِدِ مَلَاقَاتِ كَرْدَ وَ بَا هَمِ كَفْتُگُو كَرْدَنْدَ وَ

مردمانی از قریش در مسجد نشسته بودند، وقتی عاص داخل مسجد شد گفتند با چه کسی صحبت و گفتگو می‌کردی؟

جواب داد: با همان اَبْتَرِ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را اَبْتَرِ نامید، چون او پسری به نام عبد الله از خدیجه داشت که مرده بود و پسر دیگری نداشت و چنین کسی را عرب‌ها اَبْتَرِ می‌نامیدند.

(۱، ۲) حوالی اللثالی - نور الثقلین ج ۵.

(۳) نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۳۹

سوره الكافرون ص: ۶۳۹

اشاره

این سوره مکی است و بعضی گفته‌اند: مدنی است و دارای شش آیه است.

[سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶] ص: ۶۳۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

ترجمه: ص: ۶۳۹

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بگو هان ای کافران.

من معبود شما را نمی‌پرستم.

و شما هم پرستندگان معبود من نیستید.

من پرستنده‌ی آنچه شما می‌پرستید نیستم.

و شما هم پرستندگان معبود من نیستید.

شما را دین شما و مرا دین من.

تفسیر ص: ۶۳۹

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ روایت شده گروهی از قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اعتراض کردند و گفتند: یا محمد بیا ما آنچه را که تو عبادت می‌کنی، عبادت کنیم و تو هم آنچه را که ما عبادت می‌کنیم، عبادت کن، پس ما و تو در این کار مشترک می‌شویم. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: معاذ الله که من غیر خدا را شریک خدا قرار دهم، گفتند: پس تو بعضی از خدایان ما را بگیر تا ما تو را تصدیق کنیم و خدایت را بپرستیم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: ببینم چه می‌شود، پس این سوره نازل شد و قریش از محمد و تصدیق او مأیوس شدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۰

و در فصل ششم از فصول اول کتاب گذشت که قاری قرآن باید کوشش کند تا مشاهده کند یا با جانشینان خدا یا با فعل خدا متحد شود تا زبان او زبان خدا یا زبان جانشینان خدا شود و در هنگام قرائت امثال این سوره از مخاطب‌های الله باشد، دستور از جانب خدا بدهد، بلکه امر او امر خدا گردد.

پس بدان که انسان چون مختصری است از جمیع عوالم و در او لطیفه‌های جمیع عوالم و لطیفه‌های جمیع مقامات انبیا و اولیا علیهم السلام وجود دارد شایسته است هنگام خواندن قرآن کوشش کند تا زبانش زبان خدا یا زبان وسائط وحی شود و شنیدن او شنیدن لطیفه‌ی نبویه شود.

بنابراین وقتی می‌گوید: «قل» این قول امر از جانب خدا می‌شود با زبان منسوب به خدا یا منسوب به ملائکه‌ای که از جانب خدا تبلیغ کرده و شنونده نیز شنونده‌ی لطیفه‌ی نبوی می‌شود، پس امر مجسم و متمثل می‌شود و کفار وجودش را از قبیل قوای بهیمیّه، سبیه و شیطانیه مخاطب قرار می‌دهد.

پس از آنکه آن قوا از پیروی ابا می‌کردند و اصرار بر کفر آنان و بت‌پرستی داشتند که همین هواها و خواسته‌های آنان بود و پس از آنکه آنان نبی خودشان را که همان لطیفه‌ی نبویه است دعوت به کفر و موافقت با خودشان می‌کردند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب آنان می‌فرماید: ای کفار! لا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ در آینده من آنچه را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم، زیرا لفظ «لا» در زمان حال استعمال نمی‌شود.

و لا اَنْتُمْ عَابِدُونَ شما هم در آینده خدای مرا پرستش

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۱

نخواهید کرد، چون صیغه اگر چه مشترک بین زمانهای سه گانه است و لیکن مخصوص به استقبال است و ما قبل آن قرینه بر این مطلب است.

ما اَعْبُدُ در زمان حال یا در حال و استقبال.

و لا انا عابِدٌ ما عَیْبُدْتُمْ در گذشته نیز معبودهای شما را عبادت نکرده‌ام، به قرینه‌ی ما بعدش، یا در ماضی و حال، یا به طور مطلق، یعنی نه عبادت معبودهاتان را کرده‌ام، نه می‌کنم و نه خواهم کرد.

و لا- اَنْتُمْ عَابِدُونَ ما اَعْبُدُ و با تغییر صیغه در جانب کفار اشاره به این معنا کرده که آنان با بت‌پرستی هواهای خود را عبادت می‌کنند و هواهای آنان ثابت نیست، بلکه متغیر و متبدل است، که معبود دیروز آنان غیر از معبود حال و آینده است.

و چون در جانب محمّد صلی الله علیه و آله اشاره به این است که معبود او در ماضی و حال و آینده یک چیز است و تعدّد و اختلافی در آن نیست و این لطیفه حاصل نمی‌شود مگر با تکرار.

و وجه دیگری تکرار این است که سوره در مقام بیزاری جستن و اظهار خشم و مغایرت است و تکرار مناسب این مقام است و ممکن است لفظ «ما» در مواضع چهار گانه یا در موضع اخیر مصدریه باشد و آوردن لفظ «ما» در قول خدای تعالی: «ما اعبد».

بنابر آنکه «ما» موصوله باشد و نیابردن «من» برای هم شکل بودن با قول خدا «ما تعبدون» و از سوی دیگر مناسب مقام تبزّی و خشم و احتجاج آوردن لفظ عام است نه خاصّ و نیز اعتقاد آنان مطابق تصوّرشان باشد که تصوّر می‌کردند پروردگار آسمانها و زمین مانند خدایان آنانست.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۲

نقل شده که ابو شاکر دیصانی از ابا جعفر احوال از وجه تکرار سؤال کرد و گفت: آیا حکیم چنین تکلم می‌کند و پشت سر هم جمله‌ای را تکرار می‌کند؟! احوال در این مورد جوابی نداشت که بدهد تا داخل مدینه شد.

و از امام صادق علیه السلام این مطلب را سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: سبب نزول این سوره و تکرار آن این است که قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: تو یک سال خدایان ما را پرستش کن و ما هم خدای تو را یک سال عبادت کنیم، پس خداوند جواب آنان را همانطور که گفته بودند، داد. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ اِيْنِ جَمَلِهٖ مِتَارِكِهٖ يَجْنِكُ وَاَزَادَ كَذَابَتِنِ كَفَّارِ نِيْسَتِ تَا كَقْتِهٖ شُوْد كِه اَن بَا اِيْهِي قِتَالِ نَسْخِ شُدِهٖ اَسْت، بَلَكِهٖ اِيْن اِيْه نِيْز خُوْد تَهْدِيْدِ رَسَايِي بَر اَنَان، مَانِنْد قَوْلِ خُدَايِ تَعَالَى: «اَفْعَلُوْا مَا شِئْتُمْ».

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۳

سوره النصر ص: ۶۴۳

اشاره

این سوره دارای سه آیه است و مدنی است.

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳] ص: ۶۴۳

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ (۱) وَ رَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا (۳)

ترجمه: ص: ۶۴۳

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
آنگاه که نصرت الهی و پیروزی فراز آید.
و مردم را بینی که گروه گروه به دین الهی در آیند.
پس سپاسگزارانه پروردگارت را نیایش کن و از او آمرزش بخواه که او بس توبه‌پذیر است.

تفسیر ص: ۶۴۳

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ بعضی گفته‌اند: این سوره آخرین سوره‌ای بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، چنانچه «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» اولین سوره‌ای بود که بر او نازل شد، بعضی گفته‌اند «۱»: در حَجَّة الوداع در منی نازل شد. و برخی گفته‌اند «۲»: بعد از این سوره دو سال زندگی کرد، عده‌ای گفته‌اند «۳»: همان سال از دنیا رفت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این سوره فرمود: مرگ من به من

(۱، ۲، ۳) اصول - کافی - امالی شیخ الطائفة - تفسیر علی بن ابراهیم قمی - نور الثقلین - مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۴

خبر داده شده است.

روایت شده که عیاس بعد از نزول این آیه گریه کرد، حضرت فرمود: ای عمو چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: خبر مرگ تو را

می‌دهد، حضرت فرمود: مطلب همانطور است که تو می‌گویی.

و استفاده‌ی آن در باره‌ی مرگ خودش از سوره از جهت قرائن منضم و حائیه است که بین گوینده و شنونده لحاظ می‌شود.

اگر چه در لفظ چیزی که به طور صریح بر این مطلب دلالت کند، وجود نداشته باشد.

بدان که نصر و فتح به معنای مصدری اطلاق می‌شوند و مقصود از آن دو نصرت و یاری بر دشمنان و فتح کشورهاست و در هر دو از باب استعاره و تشبیه نصرت و فتح بر کسی است که می‌آید برای نصرت انسان به دشمنان باطنی، بر فتح باب قلب نیز اطلاق می‌شوند.

و همچنین بر معنای حقیقی آن هم صادق است و آن ملکی است که به سینه‌ی نبی صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و صورت ولی امر است که بر سینه‌ی سالک نازل می‌شود و همانطور که نصر و یاری از جانب خدا بر دشمنان ظاهری و باطنی است فتح از جانب خدا نیز می‌باشد و بدان وسیله فتح ظاهر و باطن محقق می‌شود.

و بر نصر مطلق نیز اطلاق می‌شوند که بعد از آن دیگر نصری نیست و آن نصر و یاری است در خروج از جمیع قیود امکان.

و همچنین است فتح مطلق و آن فتح غیب مطلق است و آن خروج از مقام امکان عروج از مقام واحدیت به احدیت است که آن مقام قدس و تقدیس است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۵

و چون لفظ «نصر» اضافه به «الله» شده و لفظ «فتح» مطلق آمده مقصود همین نصر و آن فتح است.

و ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله مرگ خودش را از همین معنا استنباط کرده باشد، چون نصر مطلق و فتح به این معنا بدون وقت ارتحال کم اتفاق می‌افتد.

و رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا وقتی خدای تعالی مکه را فتح کرد.

جمیع اعراب در اطراف ذلیل و تسلیم محمد صلی الله علیه و آله شدند و بدون جنگ و دعوت داخل اسلام شدند و لفظ «دین» همانطور که به ملت و بر ولایت که طریقی بر حسب تکلیف و اختیار به سوی خداست، اطلاق می‌شود.

همچنین بر مطلق طریقه‌ی الی الله اعم از تکوینی یا تکلیفی هم گفته می‌شود، چه صاحب شعور و عقل باشد یا نباشد و آنگاه که قیود و حدود از نظر شخص کامل از بین برود همه‌ی خلق را داخل در دین خدا می‌بیند، یعنی، همه را در طریق سلوک الی الله می‌بیند.

بلکه همه را عقلا، علما و عرفا می‌بیند که به سوی خدا و مظاهر لطف و قهر او در سعی و کوششند و هیچ یک از موجودات را خارج از دین خدا نمی‌بیند، زیرا وقتی فتح مطلق برای سالک آمد جمیع حدود و تعینات را از بین رفته می‌بیند چنانچه گفته شده:

صورت خود را شکستی سوختی صورت کل را شکست آموختی

و آن هنگام که چشم منقلب شود و سالک این مطلب را ببیند همان زمان ارتحال کلی او می‌شود و به زودی انتقال بزرگ او آغاز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۶

می‌گردد و از همین جا مرگ خودش را استنباط می‌کند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پروردگارت یا لطیفه‌ی انسانی خود را از چیزی که مناسب شأن خدای تعالی و شأن آن لطیفه نیست، تنزیه کن و تنزیه تو بدین گونه باشد که بین صفات جلال و جمال نمایی.

مانند موسی نباش که ناظر به مظاهر باشد.

و مانند عیسی نباش که ناظر به ظاهر باشد، بلکه به مظاهر و ظاهر هر دو نظر کن بدون آنکه یکی از دو نظر را بر دیگری ترجیح دهی، که این معنای تسبیح به حمد است.

یعنی، آنگاه که نصر و یاری مطلق و فتح مطلق آمد بطوری که همه را می‌بینی دسته دسته در دین خدا داخل می‌شوند پس کوشش کن تا کثرت‌ها از نظر تو مخفی نماند و به سبب توحید از حضور خود غافل نباش، همه سربازان تو هستند، بلکه باید جامع بین وحدت، کثرت، حق و خلق شوی.

وَ اسْتَعْفُوهُ از او ستر حدود طلب نما تا رؤیت حدود در مظاهر رؤیت حقّ اولّ تعالی، غلبه نکند.

إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا و همانطور که خدا بر بندگان زیاد توجه می‌کند تو نیز از خدا برای سربازانت نسبت به آنچه که از حدود و نقایص در آنان می‌بینی آمرزش بخواه که خدای تعالی توبه شما و توبه‌پذیر بر جمیع خلق است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۷

سورة المسد ص: ۶۴۷

اشاره

این سوره مکی است و مشتمل بر پنج آیه است.

[سورة المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵] ص: ۶۴۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)
 فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

ترجمه: ص: ۶۴۷

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 زیانکار باد دستان ابو لهب و خود او هم زیانکار شد.
 مالش و دست آوردش به کارش نیامد.
 زودا که به آتشی شعله‌ور درآید.
 و زنش هیزم‌کشان [/ آتش‌افروز معرکه] است.
 و ریسمانی از لیف خرما‌ی تافته بر گردن دارد.

تفسیر ص: ۶۴۷

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ تَبَّ تَبَّ و تبیا و تبابا و تبیبا یعنی ناقص شد و زیان کرد و تَبَّ الشَّيْئِي یعنی آن را قطع کرد و نسبت قطع و بریدن به دست‌های ابی لهب بدان جهت است که حیات ابدی و اتصال اخروی‌اش را با دستهای خودش قطع کرد و نیز اعمال و کارهای او که سبب زیان و هلاکت او شد بیشتر با دستهایش ظاهر می‌شد.

جمله‌ی اوّل دعا و جمله‌ی دوّم خبر است، یا هر دو دعایی یا هر دو خبری است و جمله‌ی اوّل نسبت به دنیا و جمله‌ی دوّم نسبت به

آخرت است، یا این مطلب لحاظ شده که جمله‌ی اوّل نسبت به خودش باشد و جمله‌ی دوّم نسبت به بی‌نیاز کردن از مال.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۸

این ابو لهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نام او عبد العزی و از آن جهت این کنیه را روی او گذاشته‌اند که زیبا و دارای دو باغ بوده است «۱».

و اینکه کنیه‌اش را آورد، نه اسمش را به جهت مراعات جناس با قول خدا «ذات لهب» می‌باشد او به شدت با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی داشت.

بعضی گفته‌اند: در بازار ذی المجاز جوانی را دیدم می‌گوید: ای مردم بگویند لا اله الا الله رستگار شوید، ناگهان مردی را پشت سر او دیدم که به ساق پای گوینده‌ی کلام چنان زد که دو ساق پای آن جوان خون‌آلود شد، وی گفت: ای مردم او دروغ‌گوست، او را تصدیق نکنید.

پس گفتم! این جوان کیست؟

گفتند: او محمد صلی الله علیه و آله است که گمان می‌کند نبی است و این عمویش ابو لهب است که گمان می‌برد او دروغ‌گوست.

ما أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ لَفْظ «ما» موصوله و فاعل «تَبَّ» است، یعنی بریده باد بی‌نیاز کردن که مالش او را بی‌نیاز ساخته است.

یا لَفْظ «ما» مصدریّه است که باصله‌اش فاعل «تَبَّ» است، یا فاعل «تَبَّ» ابو لهب است و «ما» نافیّه و جمله خیریّه یا دعائیّه.

یا لَفْظ «ما» استفهامیّه می‌باشد.

وَمَا كَسَبَ لَفْظ «ما» موصوله، یا مصدریّه، یا نافیّه، یا استفهامیّه و عطف بر «ما أَغْنَى» است، یا لَفْظ «ما» مصدریّه یا موصوله و عطف بر «ماله» می‌باشد.

و مقصود از «مَمَّا كَسَبَ» ارباح، آبرو، جاه، خدم و حشم است که به وسیله مالش آنان را کسب کرده است یا مقصود اولاد یا مجموع اینهاست.

(۱) کُنِيَ لِجَمَالِهِ وَ التَّهَابِ وَجْهَهُ أَوْ مَالِهِ. مِنْتَهَى الْاَرَبِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ ج ۳ وَ ۴ ص ۱۱۶۱

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۴۹

و این اخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله به چیزی است که در آینده واقع می‌شود و مطلب همانطور واقع شد که خبر داده بود. زیرا نبی صلی الله علیه و آله وقتی او را از آتش ترسانید گفت: اگر آنچه که تو می‌گویی حق و راست باشد من با مال و فرزندم، خود را از آن حفظ می‌کنیم.

پس در راه شام شیری او را پاره کرد و کاروان دور او را گرفتند و مال و فرزندش نتوانستند او را بی‌نیاز سازند و در «عدسه» بعد از چند روز از واقعه‌ی بدر مرد و سه روز جسدش آنجا ماند و متعفن شد، تا اینکه بعضی از سودانیان را اجیر کردند تا او را دفن نمودند.

سَيَصْلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ با گرمای آتش درد و رنج خواهد کشید.

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ لَفْظ «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» با رفع خوانده شده که در این صورت ممکن است «امراته» عطف بر ضمیر مستتر در «یصلی» و ممکن است عطف بر «ما أَغْنَى» باشد.

بنابر آنکه فاعل «تَبَّ» باشد، یا عطف بر «يِدَا أَبِي لَهَبٍ» است و بر جمیع تقادیر «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» خبر مبتدای محذوف یا صفت «امراته» است اگر لفظ «امراته» به سبب اضافه معرفه شده باشد.

و ممکن است لفظ «امرأته» مبتدا و «حَمَّالَةُ الْحَطَبِ» خبر آن یا صفت آن و جمله معطوف بر یکی از جمله‌های سابق باشد و «حَمَّالَةُ الْحَطَبِ» با نصب خوانده شده تا حال یا مفعول فعل محذوف، یا منصوب بنا بر اختصاص باشد.

در این صورت «و امرأته» بر همان وجوه سابق خوانده می‌شود با این تفاوت که اگر مبتدا باشد خبر آن ما بعدش می‌باشد وزن ابو لهب ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۰

«حَمَّالَةُ الْحَطَبِ» نامیده شده چون او به سبب دشمنی با نبی صلی الله علیه و آله و زر و وبال‌ها را که هیزم جهنم‌اند حمل می‌کرد یا مردم و همسرش را بر دشمنی رسول وادار می‌کرد و آنان را با منع از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و وادار کردن بر دشمنی با او به جهنم می‌کشانید، یا بین مردم سخن‌چینی می‌کرد و آتش دشمنی را بین آنان روشن می‌ساخت و سخن‌چینی حطب و هیزم این آتش نامیده شده، یا او خار و خاشاک را جمع کرد و در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله پخش می‌نمود.

فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ «المسد» با سکون به معنای تابیدن است و با حرکت به معنای چرخ چاه است که از آهن درست شده باشد و به معنای طناب از لیف یا لیف درخت خرما، یا طناب از هر چیز، یا مفتول که محکم بافته شده باشد از هر چیز که بافته شده باشد، آمده است.

بعضی گفته‌اند: طنابی است که خشونت و زبری لیف و حرارت آتش و سنگینی آهن را دارا می‌باشد که علاوه بر عذاب بر گردن زن ابو لهب گذاشته می‌شود.

بعضی گفته‌اند: در گردنش سلسله و زنجیری از آهن خواهد بود که طول آن هفتاد ذراع است و از دهن او داخل و از مقعد او خارج می‌شود و دور گردنش در آتش پیچیده می‌شود.

بعضی گفته‌اند: زنجیر فاخری از جواهر در گردنش بوده که می‌گفت: من این زنجیر را در راه دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله صرف می‌کنم که همان در روز قیامت عذاب او می‌شود.

و زن ابی لهب دختر حرب و خواهر ابو سفیان بود و کنیه‌ی او ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۱

امّ جمیل و لقب او «عوراء» بود، وقتی این سوره نازل شد ولوله و شیون کنان در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نکوهش می‌کرد، قصد پیامبر کرد.

ابو بکر گفت یا رسول الله، امّ جمیل دارد می‌آید و من بر تو می‌ترسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او مرا نمی‌بیند، پس آن زن آمد و ابو بکر را دید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندید.

قال علیّ علیه السلام:

ربّ عالم قد قتلہ جهله و علمه معه لا ینفعه بسا علمی که جهلش او را کشته و نابود کرده و از دانشش که با اوست هیچ سودی نبرده است.

بسا عالمی کشته جهل خویش نبسته از آن علم مرهم، به ریش

منهاج البراعه علامه‌ی خوبی قدس سرّه ج ۲۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۲

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۲

سورة الإخلاص ص: ۶۵۲

این سوره مکی است و بعضی آن را مدنی می‌دانند و مشتمل بر چهار آیه و بعضی گفته‌اند بر پنج آیه است و از آن جهت سوره‌ی اخلاص نامیده شده که هر کس آن را بخواند و به آن معتقد باشد از جمیع انواع شرک خالص می‌گردد و سوره‌ی توحید نامیده شده چون دلالت بر توحید ذات و صفت می‌کند و نیز کسی که آن را همانطور که نازل شده بخواند موحد می‌شود و سوره‌ی صمد و سوره‌ی قل هو الله و سوره‌ی نسبة الرب و سوره‌ی ولایت نامیده شده چنانچه فاتحه‌الکتاب، سوره‌ی نبوت نامیده شده.

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴] ص: ۶۵۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

ترجمه: ص: ۶۵۲

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 بگو او خداوند یگانه است.
 خداوند مهتر [بی‌نیاز].
 نه فرزند آرد و نه کسی از او زاده است.
 و او را هیچ کس همتا نیست.

تفسیر ص: ۶۵۲

اشاره

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ گویند: این سوره هنگامی نازل شد که مشرکین به رسول خدا می‌گفتند: نسبت پروردگارت را برای ما بگو.

یا هنگامی که دو مرد از مشرکین آمدند و این سخن را گفتند، یا

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۳

مردمانی از علمای یهود آمدند و چنین چیزی درخواست کردند، یا عبد الله بن سلام نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و این سؤال را کرد «۱».

و «أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» به صورت وصل و تحریک تنوین با کسره و «أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» با وصل و اسقاط تنوین از باب تشبیه تنوین به حرف لاین خوانده شده.

و لفظ «كفوا» با فاء مضموم و واو و «كفوا» با فاء ساکن و همزه و با ضمّه‌ی فاء و همزه خوانده شده است.

بدان که انبیا نسبت به خدا و عالم غیب دارای حالت‌های مختلفی هستند و مناجات آنان با خدا و مخاطبات خدا با آنان و مخاطبات آنان با خلق بر حسب اختلاف احوال، اختلاف پیدا می‌کند.

زیرا هنگامی که نبی صلی الله علیه و آله از هر چه که دارد از قبیل نسبت افعال و اوصاف و ذات منسلخ شود و در وجودش جز فاعلیت خدای تعالی چیزی نماند، مخاطبات خدا به وسیله‌ی زبان او می‌شود که در این هنگام زبان او زبان خدا گشته است و در نتیجه کلام خدا کلام الهی بشری می‌شود که حدیث قدسی نامیده می‌شود.

و آنگاه که از این مقام تنزل پیدا کرد و با بقای خدا باقی بود و به کثرات وجودش توجه نمود این توجه و التفات نبوت یا خلافت و جانشینی نبوت نامیده می‌شود و اگر توجه به کثرات عالم کرد این توجه رسالت یا جانشینی رسالت نامیده می‌شود.

و هر چیزی را که از خدا تلقی کند به طریق حذف و الهام و هر آنچه را که در عالم مثال در این حال یا قبل از نزول به این مقام مشاهده

(۱) نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۴

نماید و هر آنچه را که نمونه‌ای از مدرکاتش بیابد و هر چیزی از علم و حکمت را که ملایکه به او القا کنند، نه به نحو وساطت از جانب خدا ...

حدیث نبوی نام دارد.

و آنگاه که به مقام بشریت تنزل نمود پس هر سخنی که بگوید از جهت تدبیر حیات دنیوی بدون لحاظ جهت الهی کلام بشری نامیده می‌شود و در همین حالت‌ها اگر خطاب خدا به توسط ملک مرسل از جانب خدا باشد که خطاب او را برسانند، کلام الهی و کتاب آسمانی می‌شود.

پس اگر نبی در مقام انسلاخ باشد، خطاب از مقام غیب واحدیت ذات می‌شود و اگر در مقام نبوت و رسالت باشد، خطاب از مقام ظهور و واحدیت می‌شود که آن مقام ولایت است.

و کلام در مقام اول مشتمل بر تنزیه و نفی نسبت‌ها و اضافه‌هاست و در مقام دوم مشتمل بر اضافه‌ها و احکام کثرت‌ها.

و روی همین جهات است که آن سوره، سوره‌ی توحید، سوره‌ی اخلاص و سوره‌ی ولایت نامیده شده است.

زیرا مخاطب به آن سوره هنگامی مخاطب قرار گرفته که از آمیختگی به کثرت‌ها خالص گشته و مقام وحدت برای او حاصل شده و با شأن ولایت ظاهر گشته است.

و سوره‌ی فاتحه سوره‌ی نبوت نامیده شده چون مخاطب آن هنگامی مخاطب قرار گرفته که با شأن نبوت ظاهر گشته است.

پس قول خدای تعالی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خطاب از مقام احدیت است و لذا نام خالص او به ابتدا بدون شائبه‌ی صفات آمده است و آن

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۵

لفظ «هو» است، بر خلاف سوره‌های بعدی: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و امثال آن دو.

اعراب سوره‌ی اخلاص ص: ۶۵۵

اعراب سوره‌ی مبارکه بر حسب وجوه محتمل بسیار است.

پس می‌گوییم: لفظ «هو» ضمیر شأن است، یا ضمیری است که به مقام غیب اشاره می‌کند چون در اذهان متعین واقعی یا متعین ادعایی است، یا لفظ «هو» علم و نام مقام غیب است.

و بنابر دو احتمال اخیر لفظ «الله» بدل یا عطف بیان، یا خبر یا مبتدای دوّم است و لفظ «أحد» خبر آن و جمله خبر «هو» و تکرار مبتدا به معنا از ضمیر عاید بی‌نیاز می‌سازد.

و لفظ «أحد» خبر، یا خبر بعد از خبر است و «الله الصّمَدُ» مبتدای خبر، یا صفت و موصوف و خبر بعد از خبر، یا مبتداست و خبر آن «لَمْ يُولَدْ» می‌باشد و بر فرض مبتدا بودنش جمله خبر بعد از خبر، یا حالیه، یا مستأنفه است و جواب سؤال از حال خدای تعالی فی نفسه یا سؤال از علّت حکم می‌باشد و «لم یلد» خبر.

یا خبر بعد از خبر، یا حال یا مستأنفه است و جواب سؤال از حال خدای تعالی با غیرش یا از علّت حکم می‌باشد. و اگر لفظ «هو» ضمیر شأن باشد پس «الله أحد» خبر آن، «الله الصّمَدُ» مبتدا و خبر و خبر بعد از خبر برای لفظ «هو» می‌باشد، یا خبر بعد از خبر برای «الله» یا حال، یا مستأنف در مقام سؤال از حال یا از علّت حکم است، یا «الله الصّمَدُ» موصوف و صفت و خبر از خبر برای «الله» یا مبتداست و «لم یلد» خبر آن و جمله خبر بعد از خبر برای «هو» یا «الله» یا حال یا مستأنفه است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۶

«در معانی احد» ص: ۶۵۶

لفظ «أحد» به معنای واحد گفته می‌شود اعمّ از آنکه در اصل مهموز قرار داده شده یا به معنای روزی از روزهاست و به کار خیلی بزرگ و مهم نیز گفته می‌شود: «أحدی الأحد» و گفته می‌شود: فلانی احد الأحدین، واحد الاحدین، واحد الآحاد و واحدی الأحد، یعنی، او مثل و نظیر ندارد.

و گاهی لفظ «أحد» در خصوص «الله» استعمال می‌شود و وجه مطلب این است که در لفظ «أحد» مبالغه‌ی در وحدت هست و کامل در وحدت آن است که در آن هیچ وجه شایبه‌ی کثرت نباشد، نه کثرت عدد و نه کثرت اجزای مقداری، نه کثرت اجزای خارج از ماده و صورت.

و نه شایبه‌ی کثرت اجزای عقلی از جنس و فصل یا ماهیت و وجود و به این معنا جز خدا کسی موصوف به آن نمی‌شود. و از جهت همین مبالغه است که لفظ «أحد» را در اصطلاح به مقام غیب تخصیص داده‌اند که در آن نه کثرت وجود دارد و نه لحاظ کثرت و گفتند: «أحد» نام مقام غیب است که نه اسم دارد، نه رسم و نه صفت.

و نه خبری از آن هست و لفظ «واحد» اسم مقام ظهور خدای تعالی با اسما و صفاتش می‌باشد. پس او در مقام احدیّت متکثّر است به کثرت اسما و صفات به نحوی که با این کثرت وحدت او نمی‌شکند و در مقام احدیّت در او کثرتی وجود ندارد، نه در واقع و نه در عقل و نه در اعتبار. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۷

«معنای صمد» ص: ۶۵۷

لفظ «صمد» با حرکت (فتحه) به معنای سرور و آقااست، زیرا «صمد» با سکون به معنای قصد است و از شأن سرور آن است که مورد قصد قرار گیرد.

و به معنای دایم و همیشگی، بلند مرتبه، توپر و مردی که در جنگ نه تشنه می‌شود و نه گرسنه، آمده است. خدای تعالی نبیّ صلیّ الله علیه و آله خود را در مقام انسلاخش از جمیع کثرت‌ها و اعتبارات مخاطب قرار داده و فرمود، ای محمّد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَقَامٍ فِي حَالِهِ كَمَا أُشِيرَ عَلَيْهِ بِذَاتِ بَاشِي بِدُونِ اعْتِبَارِ صِفَتِي مِنْ صِفَاتِ چنين بگو:

تفسیر سوره ص: ۶۵۷

لفظ «هو» اسم خدای تعالی است در حالی که از جمیع اعتبارات حَتَّى از اعتبار تعین مجرد باشد، لفظ «اللَّهُ» یعنی ذات مجرد. لفظ «اللَّهُ» یعنی اینکه ذات مجرد از اعتبار صفات عین ذاتی است که با این اعتبار جمیع اسما و صفات اعتبار شده و مغایرتی بین آن دو نیست مگر به اعتبار، زیرا لفظ «اللَّهُ» اسم ذات است به اعتبار همه‌ی صفات و لذا گفته شده که آن امام ائمه است و بیان لفظ «اللَّهُ» در اوّل سوره‌ی فاتحه گذشت.

لفظ «أحد»، یعنی خدای تعالی در عین اینکه مبدأ و غایه اجتماع همه‌ی صفات است از جمیع کثرت‌ها منزّه است و هیچ شایبه‌ی کثرتی از صفات ندارد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۸

لفظ «اللَّهُ الصمد» یعنی خداوند سید و آقای پیراسته از نیازمندی است که هر موجودی او را قصد می‌کند و آقایی و پیراستگی از نیازمند بودنش را، پس به راستی که استفاده‌ی انتها (نهایت) حصر می‌شود از تعریف مسند.

و همچنین «اللَّهُ الصَّمِدُ» یعنی دایم و جاودانه‌ای که نه می‌خورد، نه می‌آشامد و نه می‌خوابد، بلند مرتبه‌ای که بالاتر از او بلند مرتبه‌ای نیست و قائم به خویش است و بی‌نیاز از غیرش.

نه چیزی از او زاید، یعنی چیزی از او منفصل و جدا نمی‌شود، خواه آن چیز فرزند همانند او باشد، یا چیزی غیر همانند او، چون او دارای مباین نیست تا از او منفصل باشد یا نباشد «و لم یولد» یعنی او از چیزی جدا نشده، چون چیزی غیر او نیست تا او منفصل از آن و مباین با آن باشد.

«لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» تقدیم ظرف «له» جهت شرافت اوست و تقدیم خبر برای اهتمام دادن به نفی مثل و ماند است و نیز برای مراعات رءوس آیه‌هاست.

و در بعضی از اخبار وارد شده چیزی که دلالت بر اعتبار حروف در اسما می‌کند.

و چیزی که برای دلالت اسما بر مسمیات مجرد وضع شده قرار دادی نیست، بلکه مناسب‌های ذاتی بین اسما و حروف آن و بین اسم و مسمی (ظرف اسم و مظروف معنای) معتبر است.

زیرا از امام باقر علیه السّلام وارد شده است که فرمود: «قل» یعنی اظهار کن آنچه را که ما به تو وحی کردیم و به تو خبر دادیم، جهت ترکیب و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۵۹

تألیف حروفی که آنها را برای تو می‌خواندیم تا به وسیله آن حروف هدایت یابد کسی که گوش فرا دهد در حالی که او شاهد است.

و لفظ «هو» اسمی است که به وسیله‌ی آن کنایه و اشاره به غایب می‌شود، پس «هَاء» آگاهانیدن معنای ثابت است و «واو» اشاره به غایب از حواس است، چنانچه «هذا» اشاره به چیزی است که نزد حواس دیدنی است.

چون کفّار به خدایان خود با حرفی اشاره می‌کردند که برای چیزهای قابل مشاهده اشاره می‌شود.

لذا گفتند: «هذه آلهتنا» یعنی این خدای ماست که محسوس و با چشم دیده می‌شود، پس تو نیز ای محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَقَامٍ فِي حَالِهِ كَمَا أُشِيرَ عَلَيْهِ بِذَاتِ بَاشِي بِدُونِ اعْتِبَارِ صِفَتِي مِنْ صِفَاتِ چنين بگو: خداى خودت اشاره کن تا ما او را ببینیم و درک کنیم و در آن حیران نمایم پس خدای تعالی این سوره را نازل نمود:

«قل هو...» پس ها در هو ثابت کردن امر ثابت است و «واو» اشاره به چیزی که از درک چشم‌ها و لمس حواس غایب است و خدای تعالی منزّه است از آنکه با چشم دیده و با حواس درک شود، بلکه او درک‌کننده‌ی چشمها و آفریننده‌ی حواس است. امام علیه السّلام فرمود: الله به معنای معبود است که خلق را از درک چیستی خود و احاطه به چگونگی خود حیران کرده است و عرب می‌گوید: «أله الرجل» یعنی در چیزی متخیر شد و علم به آن نداشت و «وله» یعنی نسبت به چیزی که از آن می‌ترسد بی‌تابی کرد و «اله» یعنی کسی که از حواس خلق مستور و پوشیده است.

امام فرمود: «أحد» یعنی فرد تنها، «أحد» و «واحد» یک معنا دارند و آن متفرد و تنهاست که نظیر و مانند ندارد و توحید اقرار به ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۰

وحدت است و آن انفراد است و واحد متباین است که از چیزی برانگیخته نمی‌شود و متحد با چیزی نمی‌شود و از همین جهت است که گفته‌اند: بنای عدد از واحد است و واحد از عدد نیست، چون عدد بر واحد واقع نمی‌شود بلکه بر اثنین واقع می‌شود. پس معنای قول خدا: «الله أحد» این است که خدا معبودی است که خلق از ادراک و احاطه به کیفیت او عاجز و حیرانند، با الهیت خود از صفات خلقش برتر و متعالی است.

امام باقر علیه السّلام فرمود «۱»: پدرم زین العابدین علیه السّلام از پدرش حسین بن علیّ علیه السّلام مرا حدیث نمود، که فرمود: «الصّمّد» چیزی است که مغز آن خالی نباشد و تو پر باشد و «الصّمّد» کسی است که سیادت و سروریش به آخرین حدّ رسیده باشد و کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و کسی است که نمی‌خوابد و دایم و همیشگی است که زوال برای او نیست.

امام فرمود: محمّد بن حنفیه در این معنا می‌گفت: صمد قائم به نفس و بی‌نیاز از غیر می‌باشد.

دیگری گفته است: صمد کسی است که از کون و فساد برتر و متعالی است و کسی است که به تغایر وصف نمی‌شود، امام علیه السّلام فرمود:

صمد آقا و بزرگوار که مورد اطاعت است و فوق او امر کننده و نهی کننده‌ای نیست، فرمود:

از علیّ بن الحسین علیه السّلام از صمد سؤال شد، در جواب فرمود: صمد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی از او از بین نمی‌رود و از او

(۱) کتاب التّوحید و نور الثقلین ج ۵ ص ۷۱۱.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۱

چیزی غایب نمی‌شود.

از زید بن علیّ علیه السّلام روایت شده که فرمود «۱»: صمد کسی است که هرگاه چیزی را بخواهد می‌گوید: کن فیکون.

و صمد کسی است که اشیا را ابداع کرد و آنها را به صورت اضداد و اشکال و ازواج آفرید و به وحدت متفرد شد بدون شکل و ضدّ و مثل و ندّ.

از امام صادق علیه السّلام از پدرش آمده است «۲»: اهل بصره به حسین بن علیّ علیه السّلام نامه نوشتند و از صمد سؤال کردند.

در جواب چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم امّا بعد پس در قرآن غور کنید و در باره‌ی آن مجادله نکنید و بدون علم در آن سخن نگویید که شنیدم جدّم رسول خدا صلّى الله عليه و آله می‌گفت: کسی که در قرآن بدون علم سخن گوید نشیمنگاه او از آتش پر می‌شود و خدای تعالی صمد را تفسیر کرده و فرموده: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ»، سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، یعنی نزاییده که از او چیز کثیفی مانند فرزند خارج شود و مانند سایر چیزهای کثیف که از مخلوقین خارج می‌شود.

و همچنین چیز لطیفی از او خارج نمی‌شود، مانند نفس و از او شعبه‌هایی به وجود نمی‌آید مانند چرت زدن و خواب و خطورات ذهنی، غم و اندوه، خنده و گریه، خوف و رجا، رغبت، میل، خستگی، گرسنگی و تشنگی. خداوند برتر از آن است که چیزی از او بیرون بیاید و چیزی

(۱، ۲) نور الثقلین ج ۵.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۲

کثیف یا لطیف از او متولد شود و لم یولد یعنی او از چیزی متولد و خارج نشده همانطور که اشیا کثیف از عناصر خودشان خارج می‌شوند، مانند هر چیزی از چیز دیگر و چهارپا از چهارپا، گیاه از زمین و آب از چشمه‌ها، میوه از درخت‌ها. و همچنین مثل اشیای لطیف نیست که از مراکز خودشان خارج می‌شود، مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بویدن از بینی، چشیدن از دهن، کلام از زبان، معرفت و تمیز از قلب و مانند آتش از سنگ، نه هیچ یک از این موارد نیست. بلکه او اللّٰهُ الصّٰمِد است که نه از چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، مبدأ اشیا و خالق اشیاست و اشیا را با قدرتشان انشا می‌کند.

و آنچه که برای فنا خلق شده با خواست خدا متلاشی می‌شود و آنچه که برای بقا خلق شده با علم او باقی می‌ماند. پس این است اللّٰهُ الصّٰمِد که نه می‌زاید و نه زاییده شده از دیگری است، عالم غیب و شهادت است و بزرگ و متعالی است و لم یکن له کفوا أحد.

از امام صادق علیه السّلام آمده است: وفدی از فلسطین بر امام باقر علیه السّلام وارد شد و از او در باره‌ی مسائلی پرسیدند، آن حضرت جواب آنان را گفت، سپس از «صمد» سؤال کردند، در تفسیر آن فرمود: «الصّمد» دارای پنج حرف است. پس الف دلیل بر ائیت اوست و آن قول خدای تعالی، «شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ» و این تنبیه و اشاره به چیزی است که از درک حواسّ غایب است و لام دلیل بر الهیّت اوست به اینکه او «اللّٰهُ» است. ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۳

و الف و لام در همدیگر ادغام شده‌اند و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گویش واقع نمی‌شوند و در نوشتار ظاهر می‌شوند و این خود دلیل بر آن است که الهیّت او به سبب لطف او خفی است که با حواسّ درک نمی‌شود و در زبان وصف کننده‌ای و در گوش، واقع نمی‌شود.

زیرا تفسیر «اله» این است که خلق را از درک چیستی و چگونگی‌اش با حسّ یا وهم عاجز و ناتوان کرده است، نه بلکه او مبدع و آفریننده‌ی اوهام و خالق حواسّ است و اینکه در نوشتار ظاهر می‌شود دلیل بر این است که خدای تعالی ربوبیتش را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیف آنان با اجساد کثیفشان اظهار نمود.

پس آنگاه که بنده نظر به خودش می‌کند روح خودش را نمی‌بیند، چنانچه لام «الصّمد» ظاهر نمی‌شود و تحت هیچ یک از حواسّ پنجگانه داخل نمی‌شود.

وقتی به نوشتار نگاه کرد آنگاه آنچه را که مخفی و لطیف است برای او ظاهر می‌شود پس هر وقت عبد در چیستی باری تعالی و کیفیت او تفکر نماید عاجز و سرگردان می‌شود و فکرش به جایی نمی‌رسد که خدا را تصوّر کند چون خدای تعالی آفریننده‌ی صورت‌هاست.

وقتی نظر به خلق خدا کند بر او ثابت می‌شود که خدای تعالی خالق آنان و ترکیب کننده‌ی ارواح آنان با اجسادشان است. و امّا صاد دلیل بر آن است که خدای تعالی صادق است و قول او صدق و کلام او صدق است و بندگانش را فراخوانده که به راستی از راستی پیروی کنند و دار صدق و راستی را به صدق وعده داد.

و اما میم پس دلیل بر ملک اوست و او ملک حق است و ملک او

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۴

زایل شدنی نیست و دال دلالت بر دوام ملک او دارد.

و اینکه خدای تعالی دایم و محفوظ از کون زوال است، بلکه خدای تعالی آفریننده‌ی کاینات است و هر موجودی با تکوین او وجود پیدا کرده است.

پس امام علیه السّلام فرمود: اگر برای علم خودم که خدای تعالی به من داده است حمل کنندگانی پیدا می‌کردم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از لفظ «صمد» نشر می‌دادم.

چه کنم که جدّ من امیر المؤمنین علیه السّلام نیز حمل کنندگانی برای علم خویش نیافت و نفس عمیقی با اندوه و آه می‌کشید و در منبر می‌گفت:

قبل از آنکه مرا میان خودتان نیابید از من پرسید، که در قلب من علم فراوانی است، آگاه باشید که من کسی را نمی‌یابم آن را حمل کند، آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجّت رسا هستم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» (۱) از امام صادق علیه السّلام آمده است که شخصی از توحید سؤال کرد، امام علیه السّلام فرمود: خدای تعالی می‌دانست که در آخر الزّمان اقوام ملت‌ها می‌آیند که در فهم عمیقش هستند.

و لذا سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل نمود و همچنین آیاتی از سوره‌ی حدید تا قول خدا «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» و کسی قصدی جز آن را داشته باشد هلاک می‌شود.

(۱) سوره ممتحنه، آیه ۱۳ یعنی: ای اهل ایمان هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده یار و دوستدار خود نگیرید که آنان از آخرت به کلی نومید شدند چنانکه کافران از اهل گورستان نومیدند.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۵

و مقصود از آیات سوره‌ی حدید اول است آن سوره است تا قول خدا: «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» که خدای تعالی دقیق توحید را در آن درج کرده که ادراک متعمقین در توحید به آن نمی‌رسد تا چه رسد به غیر آنها.

از امام رضا علیه السّلام از توحید سؤال شد فرمود: هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را فهمیده است، به امام گفته شد: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همانطور که مردم می‌خوانند و در آن دو مرتبه «كذلك الله ربّي» را اضافه نمود.

و چون سوره مشتمل بر توحید خدای تعالی و نسبت‌های اوست، قاری گویی که با زبان خدا می‌خواند و با زبان خدا خود را امر به توحید می‌کند و به چگونگی و کیفیت اضافات و نسبت‌های خدا خود را مأمور می‌سازد.

لذا از ائمه علیهم السّلام بعد از تمام شدن سوره دارد: «كذلك الله ربّي» دوباره گفته شود.

تا اشاره به امثال امر او، اقرار به توحید و افاضات او باشد.

چون سوره‌ی توحید مشتمل بر توحید و اضافات خدا و صفات سلویه اوست.

از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: ابا جعفر علیه السّلام به من امر کرد «قل هو الله احد» را بخوانم و هرگاه تمام کردم سه بار بگویم: «كذلك الله ربّي» تا اشاره به امثال اقرار به توحید و اضافات و صفات سلویه باشد.

و چون بنا به مضمون آنچه را که از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود:

علم سه نوع است: «آیه‌ای است محکم، فریضه‌ای است عادل و معتدل و

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۶

سنت قائم پس سه نوع علم وجود دارد و همه‌ی قرآن برای بیان این سه نوع علم است و این سوره با اختصاری که دارد مشتمل بر تمام آیات محکّمات می‌باشد.

لذا از ائمه علیهم السّلام وارد شده، هر کس این سوره را بخواند مانند کسی است که ثلث قرآن را خوانده باشد. وجه دیگر در این مطلب این است که برای سالک الی الله سلوک حاصل نمی‌شود مگر با جذب و انسلاخ از کثرت‌ها و در عین حال توجه به کثرت‌ها و توجه به کثرت‌ها یا برای ترمیم معاش است، یا برای افزون کردن توشه‌ی آخرت و همه‌ی قرآن جهت بیان این سه مطلب است و این سوره در مقام جذب و انسلاخ است.

وجه دیگر این است که قرآن برای اثبات ربّ و توحید او و اثبات خلق و تکثیر آنان و اثبات وسائط بین ربّ و خلق است. وجه دیگر آنکه قرآن برای بیان اضافه‌ی حقّ به خلق و اضافه‌ی خلق به ربّ و بیان وسائط بین دو اضافه و نسبت است و چون سلوک سالک کامل نمی‌شود مگر با عارض شدن حال جذب و انسلاخ بر او، زیرا اگر برای سالک حرارت جذب کامل نشود تحرّک به سوی خدا پیدا نمی‌شود.

لذا از امام صادق علیه السّلام وارد شده است که «۱»: هر کس یک روز بگذرد و در آن روز پنج نماز بخواند و سوره‌ی «قل هو الله احد» را نخواند به او گفته می‌شود: ای بنده‌ی خدا تو از نماز گزاران نیستی.

مقصود از خواندن «قل هو الله» تنها لقمه‌ی زبان نیست، چه بسا

(۱) نور الثقلین - تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۷

که خواندن آن برای خواننده وبال باشد، بلکه مقصود این است که حال با قال موافق باشد، تا آنجا که قاری بچشد و در وجودش نمونه‌ی این انسلاخ را بیابد.

و روی همین جهت است که از امام صادق علیه السّلام نقل شده «۱»: کسی که یک جمعه بگذرد و «قل هو الله احد» را نخواند سپس بمیرد بر دین ابو لهب مرده است، زیرا ابو لهب فارغ و خالی از حرارت جذب فطری بود.

در حقّ این سوره فضایل زیادی از ائمه علیهم السّلام وارد شده و به جهت فضل آن است که در نماز واجب عدول از آن به سوره‌ی دیگر در صورتی که در این سوره شروع کرده باشد جایز نیست و اگر نماز بخواند و در نمازش «قل هو الله احد» نخواند نماز او ناقص است.

چنانچه در اخبار آمده است «۲».

از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را یک بار بخواند بر او مبارک می‌شود و هر کس دو بار بخواند بر او و اهلش مبارک می‌شود و اگر سه بار بخواند بر او و بر اهلش و بر همسایه‌هایش مبارک می‌شود.

و اگر آن را دوازده بار بخواند، دوازده قصر در بهشت برای او ساخته می‌شود و نگهبانان می‌گویند: ما را رها کنید به قصر برادرمان نگاه کنیم.

و اگر آن را یکصد بار بخواند گناهان بیست و پنج ساله‌اش او بخشیده می‌شود به جز گناهان مربوط به خون و اموال.

(۱، ۲) نور الثقلین ج ۵ - مجمع البیان.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۸

و اگر آن را چهار صد بار بخواند گناهان چهارصد ساله‌ی او بخشیده می‌شود و اگر یک هزار بار بخواند، نمی‌میرد تا جایش را در

بهشت ببیند، یا به او نشان داده شود.

و اخبار در اینکه سوره‌ی توحید معادل ثلث قرآن است و هر کس آنرا سه بار بخواند گویی که همه‌ی قرآن را خوانده است. روایت شده که مردی خدمت نبی صلی الله علیه و آله آمد و از فقر و تنگی معیشت شکایت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت، هرگاه داخل خانه‌ات شدی اگر کس در آنجا بود سلام کن، اگر کسی نبود سلام کن و قل هو الله احد را یکبار بخوان، پس آن مرد چنین کرد خداوند به او آنقدر روزی داد که بر همسایه‌هایش نیز می‌داد.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: کسی که به مرضی یا به سختی گرفتار شده و در مرض یا سختی‌اش قل هو الله احد را بخواند، سپس در همان مرض بمیرد و در آن سختی که گرفتارش شده از بین برود از اهل آتش است.

و علت مطلب این است که این گرفتار اگر بر فطرتش که به وسیله‌ی آن جذب به عالم آخرت و به سوی خدا می‌شود باقی می‌ماند مرض و سختی‌اش بالأخره سبب انسلاخ و توجه به سوی خدا می‌شد.

و این انسلاخ همان خواندن قل هو الله است چه به لفظ بخواند یا نخواند و اگر انسلاخ حاصل نشد معلوم می‌شود که فطرت الهی او باقی نمانده، پس باید از اهل آتش باشد، زیرا کسی که بر فطرت انسانی باقی نماند مرتد فطری می‌شود که توبه از او قبول نیست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس به خدا و روز

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۶۹

قیامت ایمان آورد باید پشت سر فریضه «قل هو الله احد» را ترک نکند، که هر کس آنرا بخواند خیر دنیا و آخرت برای او جمع می‌شود و خداوند او و پدر و مادر و اولاد او را می‌بخشد.

و وجه مطلب از آنچه که ما ذکر کردیم استنباط می‌شود، چه فریضه و واجب عبارت از توجه به خدا و آخرت است، پس اگر کسی نماز واجب را همانطور که به آن امر شده انجام دهد حتما باید به حالت انسلاخ و دخول خیر و دنیا و آخرت حاصل می‌شود و موجب بخشش گناهان او و هر کس که به او متصل باشد، می‌گردد.

پس ای برادران من کوشش و مجاهدت کنید تا نماز ما باعث برون شدن از نفسها و هواهایمان باشد و موجب دخول ما در دار قلب و توجه ما بسوی آن باشد و از کسانی نباشیم که نماز می‌خواند در حالی که نماز او را لعن می‌کند.

از ابو الحسن علیه السلام آمده است که می‌فرمود: هر کس «قل هو الله احد» را بین خود و بین هر جبار و ستمگر مقدم بدارد. خداوند ستمگر را از او باز می‌دارد.

این سوره را از پیش‌رو، پشت‌سر، از راست، چپ بخواند، که اگر چنین کند خداوند خیر آن جبار را به او می‌دهد و شر او را از او باز می‌دارد.

و سرّ مطلب همان است که ما ذکر کردیم.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۰

سوره الفلق ص: ۶۷۰

اشاره

این سوره مدنی است و بعضی گفته‌اند مکی است و مشتمل بر پنج آیه است.

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵] ص: ۶۷۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

ترجمه: ص: ۶۷۰

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
 بگو به پروردگار فلق پناه می‌برم.
 از شر هر آنچه آفریده است.
 و از شر شب چون در آید.
 و از شر زنان افسونگر دمنده در گره‌ها.
 و از شر رشک‌بری که رشک برد.

تفسیر ص: ۶۷۰

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ای محمد صلی الله علیه و آله هرگاه به مقام بشریت خود تنزل کردی و حالتی رسیدی که از هر ناملایمات که بر تو وارد شود متأثر گشتی و تصرفات مردم و سحر و جادوی آنان در تو اثر کرد بگو: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ یعنی پناه بردن به خدا با همین کلمه.

یا از پناه بردن خودم با این کلمه خبر می‌دهم، تا بدین وسیله از شر اشرار محفوظ باشم.

و لفظ «فلق» به معنای صبح، یا چیزی است که از عمودش شکافته شده باشد، یا معنای فجر است، یا مقصود همه‌ی خلق، یا جهنم، یا چاهی در آن جهنم است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۱

و مناسب آن است که استعاذه در حال نزول محمد صلی الله علیه و آله به مقام بشریت به پروردگار صبح باشد در حالی که انتظار طلوع صبح و از بین رفتن تاریکی شب بشریتش را انتظار می‌کشد.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَفْظ «ما» آورد، نه لفظ «من» به جهت تعمیم و لفظ «خلق» را آورده تا اشاره به این باشد که آفریده‌ها و نمادهای بر من دارای شر نیستند و نمودهای جهان زیرین اند که در زمره آفریده‌های شرورند.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ لَفْظ «غاسق» یعنی شب هنگامی که شفق و ماه غایب شوند و هر هجوم کننده‌ای که بخواهد ضرر برساند، یعنی، پناه به خدا می‌برم از شر شب آنگاه که داخل شود، چون شر هر صاحب شر غالباً در شب بیشتر از روز ظاهر می‌شود، یا از شر هر هجوم کننده‌ای که بخواهد شر برساند.

و بعضی گفته‌اند: یعنی از شر ثریا آنگاه که سقوط کند، چون وقت سقوط ثریا امراض زیاد می‌شود.

و بعضی گفته‌اند: از شر ذکر آنگاه که بلند شود.

و «عسق» با حرکت تاریکی اول شب و چیزی از قماش طعام است، مانند روان و نحو آن.

و «عسقت عینه» مانند ضرب و سمع یعنی چشمش تار شد یا گریه کرد.

و «عسق الجرح» یعنی از جراحت آب زرد جاری شد.
و «عسق الليل و أغسق»، یعنی تاریکی شب شدت گرفت.
و مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ از شَرِّ نفوسی که بر موی و
ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۲

نخ گره می‌زنند و در آن می‌دمند و مردم را با آن جادو می‌کنند، یا مقصود زنانی است که چنین کاری را انجام می‌دهند.
و مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ از شَرِّ کسی که قوه‌ی حسد دارد آن هنگام که حسدش را ظاهر سازد، چون حسد نهفته نه ضرر به محسود
می‌زند و نه ضرر به حاسد چنین حسد فقط نقصان در وجود حاسد است.

پس از آنکه استعاذه از شَرِّ جمیع صاحبان شَرِّ را به طور عموم ذکر کرد این سه مورد را به خصوص نام برد تا اهتمام به استعاذه از
آنها را نشان دهد.

زیرا ضرر این سه مورد و شَرِّ آنها مخفی است و دوری از آنها ممکن نیست و لذا باید پناه به خدا برد تا خدای عالم به خفیات و
قادر بر حفظ از بلاها از شَرِّ این سه مورد حفظ نماید.

روایت شده که لیبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را جادو کرد، سپس آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شد و در حالی که خوابیده بود دو فرشته آمدند، یکی بالای سرش نشست و دیگری نزد
پاهایش و قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند و گفتند که آن جادو در کجاست، پس رسول خدا صلی الله علیه و
آله متوجه مطلب شد.

علی علیه السلام و زبیر و عمار را فرستاد و آب آن چاه را کشیدند و سپس در ته چاه سنگی بود آن را بیرون آوردند، که ناگهان
در آنجا شانهای سر و چند دندان از شانها را یافتند و در آنجا نخ می‌یافتند که دوازده گره با سوزن در آن زده شده بود.
پس این دو سوره نازل شد و با هر آیه‌ای که می‌خواند یک گره

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۳

باز می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس سبکی کرد و گویی که از قید و زنجیر رها شده است.
داستان نزول این دو سوره غیر از این طریق با اندکی اختلاف در لفظ و معنا نیز روایت شده است.

و چون مقصود از امر به خواندن آن است که خواننده حالتی پیدا کند که زبان او زبان خدا یا زبان ملائکه‌ای که از جانب خدا نازل
شده است، باشد نه زبان خودش و گوش او گوش لطیفه‌ی نبوی باشد، بنابر این در امثال این مخاطبات امر کننده‌ی از جانب خدا به
لطیفه‌ی نبوی می‌شود و عالم صغیرش را نمونه‌ی عالم کبیر قرار می‌دهد ...

لذا جایز است که قاری در حین قرائت سوره به عالم خودش نظر کند و از اهل مملکتش از اعضا، قوا، نفس و لشگریانش استعاذه
کند به خدا پناه ببرد.

و از باب امثال امر خدا بگوید: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ به پروردگار موالید شکافته شده از بدن و نفس من، یا به پروردگار شکافنده سپیده،
یا شکافنده‌ی تاریکی شب و طبعم و نفسم از شَرِّ آنچه در کشور وجودم از نیروهای دری و دامی و شیطانی آفریده است و از اعضا
و آلات بدنی، یا از شَرِّ احتجاب از حق به وسیله حق به خود خدا پناه می‌برم، زیرا شَرِّ همه از اهل عالم کبیر یا صغیر به احتجاب از
حق برمی‌گردد.

و مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ یعنی از شَرِّ بدن و تاریکی‌هایش آنگاه که تاریکی آن داخل در عالم روح می‌شود و روح را با تاریکی خود تاریک
می‌سازد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۴

یا از شرّ امراض بدن آنگاه که داخل بدن شود و در روح اثر گذارد، یا از شرّ قبض یا نفس و هواهای آن در صورتی که در روح اثر بگذارد.

و وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ قَوایِ عَمَّالَه و عَمَّالَه که در طریق سالک گره می‌زند و با حیل‌هایش در آن می‌دمد تا جایی که دیگر برای روح حلّ آن و گذر از آن ممکن نمی‌شود.

چون قوه‌ی علمامه‌ی شیطانی عمّاله را حمل بر امر باطل می‌کند که هیچ حقیقتی ندارد و قوه‌ی علمامه با فریب دادن‌هایش کاری می‌کند که امکان گذر از آن را از انسان می‌گیرد و نمی‌تواند آن را ترک بکند پس به سبب انسانیت از عالم انسانیت به آن شبکه و دام می‌افتد و در نتیجه به هلاکت می‌رسد.

و وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ یعنی از شرّ نفس و قوای او که دائماً آرزو می‌کنند که نعمت از انسانیت زایل گردد و به مقام قلب و مقام شهود و بی‌نیازی ترقی نکند و آرزو می‌کند که انسانیت در حجاب و بعد و عذاب همانند خود نفس و قوای آن قرار گیرد.

و این معنا در صورتی است که انسانیت مورد حسد قرار گیرد و در دام نفس و قوای آن بیافتد.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۵

سوره الناس ص: ۶۷۵

اشاره

این سوره مشتمل بر شش آیه و مدنی است.

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶] ص: ۶۷۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)
 الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

ترجمه: ص: ۶۷۵

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بگو به پروردگار مردم پناه می‌برم.

فرمانروای مردم.

خدای مردم.

از شرّ وسوسه‌گر پنهانکار.

کسی که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

اعمّ از جنّ و انسان.

تفسیر ص: ۶۷۵

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ چون خدای تعالی به نبی صلی الله علیه و آله خود امر می‌کند که از شرّ وسواس شیاطین، جنّ و انس از خدا پناه جوید و این وسواس به غیر از انسان که ذکر خدا را فراموش کرد متعلق نمی‌شود لذا «ربّ» را اضافه به «النّاس» کرد. و تعبیر به «ناس» نمود تا اشاره به این باشد که این وسواس جز در مورد فراموش کننده ناسی محقق نمی‌شود.

و «ربّ النّاس» عبارت از ربّ الارباب است ولی با اسمی که محیط به همه‌ی اسماست، که از آن تعبیر به روح می‌شود و آن بزرگتر از جبرئیل، میکائیل است و با هیچ یک از انبیا نبوده و با محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۶

و مرتبه‌ی آن فوق امکان و تحت وجوب است و آن مقام علویّت علی علیه السلام است. و معنای آیه این است: ای محمد صلی الله علیه و آله تو از استعاذه و پناه بردنت به خدا خبر بده و آن را با زبان حال و قال خویش انشا کن.

و چون استعاذه تو از شرّ وسواس است و آن جز در شکل مردم ظاهر نمی‌شود، خواه به زبان مردم یا به زبان جنّ در سینه‌ی مردم. پس شایسته است از ربّ مردم پناه‌جویی طلبی، بر خلاف استعاذه‌ی تو در سوره‌ی سابق. و چون در این سوره ناس آثار ربوبیت حق از همان ابتدا با نمایان شدن نقص بنده و کمال ربّانی، خاکساری سالک و مالکیت حق و نیازمندی نیازمند و بخشاینده‌گی خداوندگاری ظاهر می‌شود.

لذا پیامبر خدا نخست ربوبیت و عبودیت را بیان کرد و آنگاه فرمود:

مَلِكِ النَّاسِ و آن را بدل آورد تا اشعار به این باشد که در حالت‌های دوّم ملکیت و مالکیت خدا بر همه‌ی اشیا بر سالک ظاهر می‌شود.

و این مطلب بعد از فنای تامّ و تقوی تامّ حاصل می‌شود و بدل دیگری از آن آورد.

و فرمود: إِلَهِ النَّاسِ تا اشاره به این باشد که خدای تعالی بعد از فنای عبد و بقای او بعد فنای معبود، عبد می‌شود و اما قبل از آن پس معبود او اسمی از اسمای خدا بوده است.

و «النّاس» را به صورت اسم ظاهر آورد با آنکه مقام، مقام ضمیر آوردن بود تا اشعار به ذمّ انسان باشد که فطرتش را فراموش کرده است

ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص: ۶۷۷

با آنکه نبایستی پروردگارش را که موصوف به آن موصوف سه‌گانه است فراموش می‌کرد.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ لَفْظِ «وسواس» با کسره‌ی واو مصدر «وسوس» است و «وسواس» با فتح واو اسم مصدر است که به معنای مصدری خودش می‌باشد.

سپس قول خدای تعالی: الْخَنَّاسِ بدل از آن است که به صورت بدل اشمال.

یا لفظ «وسواس» به معنای «موسوس» است که در این صورت «الخَنَّاس» صفت او می‌شود و «موسوس» را از جهت مبالغه و وسواس نامیده‌اند و «الخنوس» به معنای تأخر و عقب ماندن یا غیبت و حضور نداشتن است.

و چون از عادت شیطان و سوسه‌انگیز کناره‌جویی از انسان یا غایب شدن هنگام ذکر خداست خناس نامیده شده است.

اللَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ و سوسه حدیث نفس و حدیث شیطان است به چیزی که خیر و نفعی در آن نیست و کلمه‌ی «وسوس» با «له» و «الیه» می‌آید.

وسوس له، یعنی به نفع او و سوسه کرد، و سوس الیه: برای او و سوسه کرد).

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَفْظِ «مِنَ» تَبْعِيضِيَّةٌ اسْتِ وَ طَرَفِ حَالٍ اَزِ «وَسَوَاسٍ» بِنَابِرِ اَنكَهٖ وَسَوَاسٍ بِهٖ مَعْنَايِ مَوْسُوسٍ بَاشُدِ.

يَا لَفْظِ «مِنَ» اِبْتِدَائِيَّةٌ اسْتِ وَ طَرَفِ نِيْزِ حَالٍ اسْتِ بِنَابِرِ اَنكَهٖ بِهٖ مَعْنَايِ مَصْدَرٍ بَاشُدِ.

يَا «مِنَ» اِبْتِدَائِيَّةٌ اسْتِ وَ طَرَفِ مَتَعَلِّقٌ بِهٖ «يُوسُوسُ» يَعْْنِي مَوْرِدِ

تَرْجَمِهٖ بِيَانِ السَّعَادَةِ، ج ۱۴، ص: ۶۷۸

وَسُوسَهٗ قَرَارِ مِيْ گِيْرِدِ اَزِ جَهْتِ جَنَّ وَ اِنْسَانِ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سِپَاسِ بِيْ حُدِّ وَ قِيَاسِ دَادَاْرِيْ رَا سَزْدِ كِهٖ اَيْنِ عَاصِيَاْنَ رَا دَرِ اَيْنِ تَرْجَمِهٖ يَارِيْ فَرْمُودِ، تَا بِهٖ فَضْلِ وَ كَرْمَشِ اَزِ رَاهٖ نَلْغَزِيْدَهٗ وَ دَرِ اَمَانِ اَزِ گَرَفْتَاْرِيْ بِهٖ كَمَنْدِ اَهْرِيْمَنْ بَاشِيْمِ.

وَ تَوْفِيْقِ مَرْحَمْتِ فَرْمُودِ كِهٖ پَسِ اَزِ چَهَارْدَهٗ سَالِ: ۱۴ جِلْدِ تَرْجَمِهٖ حَاضِرِ رَا بَا عَدَمِ بَضَاعَتِ عِلْمِيْ بِهٖ اَيْنِ صَوْرَتِ فَرَاھِمِ اَوْرُدَهٗ وَ بِهٖ سَانِ بَرَكِّ سَبْزِيْ عَرْضَهٗ بِنَمَايِيْمِ، بَرَكِّ سَبْزِيْ كِهٖ بَا شَفَاعَتِ مُحَمَّدِ مَصْطَفِيْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ مَرْتَضِيْ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ هَمِهٖ اَوْلِيَايِ اَلْهِيْ بِهٖ وِيْژَهٗ قَائِمِ اَلِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، اِمَامِ عَصْرِ «عَجَّ»، وَ تَوْجِّهَاتِ خَاصَّهٗ اَلْهَادِيْ اِلَى الشَّرِيْفَهٗ وَ الطَّرِيْقَهٗ الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَ الْفَنَاءِ مَرَضِيٍّ اَوْلِيَاءِ اللهُ مَوْلَانَا الْمَعْظَمِ جَنَابِ اَقَايِ الْحَاجِّ دَكْتَرِ نُوْرِ عَلِيٍّ تَابَنْدِهٖ (مَجْدُوْبَعْلِيْشَاھِ) اِرْوَاْحِنَا فِدَاھِ، مَوْجِبِ خَشْنُوْدِيْ خُدَا وَ پَسَنْدِ اَوْلِيَايِ اَلْهِيْ گَرْدِيْدَهٗ وَ بِهٖ بَرَكْتِ عَنَايَتِ اَيْشَانِ رُوشَنْگَرِ رَاھِ سَالِكَاْنَ طَرِيْقِ وَ عَاشِقَاْنَ بِهٖ حَقِيْقَتِ قُرْآنِ بَاشُدِ.

بَا كَمَالِ عَجْزِ، اِنْكَسَاْرِ وَ نِيَاْزْمَنْدِيِ التَّمَاْسِ دَعَا دَاْرِيْمِ.

خَاكِ پَايِ فَقْرَا مُحَمَّدِ رِضَاخَاْنِيْ - حَشْمَتِ اللهُ رِيَاْضِيْ عَاشُوْرَايِ مَحْرَمِ الْحَرَامِ ۱۴۲۳ هـ - قِ مَطَابِقِ بَا فَرُوْرْدِيْنِ مَاهِ / ۱۳۸۱ هـ - ش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

بَا اِمْوَالِ وَ جَانَهَايِ خُودِ، دَرِ رَاھِ خُدَا جِهَادِ نَمَايِيْدِ؛ اَيْنِ بَرَايِ شَمَا بَهْتَرِ اسْتِ اِگَرِ بَدَانِيْدِ حَضْرَتِ رِضَا (عَلِيْهِ السَّلَامِ): خُدَا رَحْمِ نَمَايِدِ بَنْدَهَايِ كِهٖ اَمْرِ مَا رَا زَنْدَهٗ (وَ بَرِپَا) دَاْرِدِ ... عِلُوْمِ وَ دَانَشْهَايِ مَا رَا يَادِ گِيْرِدِ وَ بِهٖ مَرْدَمِ يَادِ دِهْدِ، زِيْرَا مَرْدَمِ اِگَرِ سَخْنَانِ نِيْكُوِيْ مَا رَا (بِيْ) اَنكَهٖ چِيْزِيْ اَزِ اَنِ كَاسْتَهٗ وَ يَا بَرِ اَنِ بِيَاْفَزَايِنْدِ) بَدَانَنْدِ هَرِ اَيْنَهٗ اَزِ مَا پِيْرُوِيْ (وَ طَبِقِ اَنِ عَمَلِ) مِيْ كَنْنَدِ

بِنَادِرِ الْبِحَارِ- تَرْجَمِهٖ وَ شَرْحِ خَلَاَصَهٗ دُوْ جِلْدِ بَحَارِ الْاِنْوَاْرِ ص ۱۵۹

بِنِيَاْنِگَدَاْرِ مَجْتَمَعِ فَرْهَنْگِيْ مَذْهَبِيْ قَائِمِيَهٗ اَصْفَهَاْنِ شَهِيْدِ اَيْتِ اَللّٰهِ شَمْسِ اَبَادِيْ (رَهٗ) يِكِيْ اَزِ عِلْمَايِ بَرَجَسْتَهٗ شَهْرِ اَصْفَهَاْنِ بُوْدَنْدِ كِهٖ دَرِ دِلْدَاْدِگِيْ بِهٖ اَهْلِيْيَتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامِ) بَخْصُوصِ حَضْرَتِ عَلِيِّ بِنِ مَوْسَى الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامِ) وَ اِمَامِ عَصْرِ (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرْجَهٗ الشَّرِيْفِ) شَهْرَهٗ بُوْدَهٗ وَ لِنْدَآ بَا نَظَرِ وَ دَرَايْتِ خُودِ دَرِ سَالِ ۱۳۴۰ هِجْرِيْ شَمْسِيْ بِنِيَاْنِگَدَاْرِ مَرْكُزِ وَ رَاھِيْ شُدِ كِهٖ هِيْجِ وَ قَتِ چَرَاغِ اَنِ خَاْمُوشِ نَشُدِ وَ هَرِ رُوْزِ قُوِيْ تَرِ وَ بَهْتَرِ رَاھَشِ رَا اِدَاْمَهٗ مِيْ دِهَنْدِ.

مَرْكُزِ تَحْقِيْقَاتِ قَائِمِيَهٗ اَصْفَهَاْنِ اَزِ سَالِ ۱۳۸۵ هِجْرِيْ شَمْسِيْ تَحْتِ اَشْرَافِ حَضْرَتِ اَيْتِ اَللّٰهِ حَاجِّ سَيِّدِ حَسَنِ اِمَامِيْ (قَدَسِ سَرَهٗ الشَّرِيْفِ) وَ بَا فَعَالِيَّتِ خَالِصَاْنَهٗ وَ شَبَاْنَهٗ رُوْزِيْ تِيْمِيْ مَرْكَبِ اَزِ فَرْهِيْخْتِگَاْنِ حُوْزَهٗ وَ دَانَشْگَاْھِ، فَعَالِيَّتِ خُودِ رَا دَرِ زَمِيْنَهٗ هَايِ مَخْتَلَفِ مَذْهَبِيْ، فَرْهَنْگِيْ وَ عِلْمِيْ اَغَاْزِ نَمُودَهٗ اسْتِ.

اَهْدَاْفِ: دِفَاعِ اَزِ حَرِيْمِ شِيْعَهٗ وَ بَسْطِ فَرْهَنْگِ وَ مَعَاْرَفِ نَابِ ثَقَلِيْنِ (كِتَابِ اَللّٰهِ وَ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ) تَقْوِيَّتِ اَنْگِيْزَهٗ جُوَاْنَانِ وَ عَاْمَهٗ مَرْدَمِ نَسْبَتِ بِهٖ بَرْرَسِيْ دَقِيْقِ تَرِ مَسْأَلِ دِيْنِيْ، جَايْگَزِيْنِ كَرْدَنْ مَطَالِبِ سُوْدْمَنْدِ بِهٖ جَايِ بَلُوْتُوْثِ هَايِ بِيْ مَحْتَوَآ دَرِ تَلْفَنْ هَايِ هَمْرَاھِ وَ رَايَاْنَهٗ هَا اِيْجَادِ بَسْتَرِ جَامِعِ مَطَالَعَاتِيْ بَرِ اَسَاسِ مَعَاْرَفِ قُرْآنِ كَرِيْمِ وَ اَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ بَا اَنْگِيْزَهٗ نَشْرِ مَعَاْرَفِ، سَرْوِيْسِ دِهِيْ بِهٖ مَحْقَقِيْنَ وَ طَلَاِبِ، گَسْتَرَشِ فَرْهَنْگِ مَطَالَعَهٗ وَ غَنِيْ كَرْدَنْ اَوْقَاتِ فَرَاغْتِ عِلَاَقْمَنْدَاْنِ بِهٖ نَرْمِ اَفْزَاْرِ هَايِ عِلُوْمِ اِسْلَامِيْ، دَرِ دَسْتَرَسِ بُوْدَنْ

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

